

همه زبان به نوحه

فرز مہنگ
کردی - فار

همه زبان

یکت چله

هه نڀانه پورينه

فرهنگ کردی - فارسی

هه ژار

يك جلدی

سروش

تهران ۱۳۶۹

شرفکندی، عبدالرحمن، ۱۳۰۰ - گردآورنده
فرهنگ کردی - فارسی / سه زار، ویراستار محمدماجد
مردوخ روحانی، - تهران: سروش، ۱۳۶۹.
سی و پنج، ۱۰۳۶ ص.
تنواری به کردی: سه شماره بورپنه.

۱. گردن - واژه‌نامه‌ها، ۰۲. کردی - واژه‌نامه‌ها - فارسی.
الف. مردوخ روحانی، محمدماجد، ویراستار، پ. عنوان.
ج. عنوان، سه شماره بورپنه.

ک ۲۹۹

P1R



تهران، خیابان استاد مطهری، نشانی خیابان دکتر مفتاح، ساختمان جام جم
چاپ اول: ۱۳۶۹

ویراستار: محمدماجد مردوخ روحانی

بازنویس: سیداحمد سعادت

نمونهخوان: محمود مفری

پانچبست: مریم سنوکی و سهیلا آبیگه

صفحه‌آرا: محمود نیکفرجام

ناظرچاپ: امیرحسین ایزدی

لبتوگرافی: تندیس

این کتاب در شش هزار نسخه در چاپخانه بویا چاپ و در صحافی فرد صحافی شد.

همه حقوق محفوظ است.

بها: ۹۶۰۰ ریال

آنجا که هر نویسنده آرزوی بلند آوازی در سر
می‌روراند، فرهنگ‌نویس امیدتی جز این
نمی‌تواند داشته باشد که از آفت مذمت هرکنار
بماند؛ و غالباً همین سعادت نیز نصیب کمتر
فرهنگ‌نویسی شده است.

دکتر ساموئل جانسون

نقل از: دیباچه فرهنگ زبان انگلیسی

یادداشت ناشر

خواننده ارجمند! انتشار جلد نخست این فرهنگ، موجب استقبال و همچنین انتقاد دوستان این فرهنگ و ادبیات این مرز و بوم بود. از دلیل با دلایل استقبال می‌گذریم و به عمده‌ترین علت انتقاد می‌پردازیم:

اکثریت خوانندگانی که ما را از نظریات خود آگاه ساختند، از ریز بودن حروف شکایت داشتند؛ تا آنجا که برخی کتاب را به همین دلیل غیر قابل استفاده می‌دانستند.

واقعیت آن است که ما نیز به این مسأله بی‌توجه نبودیم؛ اما از آنجا که اصولاً کتابهای مرجع را لازم نیست سطر به سطر و صفحه به صفحه مطالعه کرد، لذا خواندن يك یا چند سطر هر چند ریز— آن هم هرازگاهی — نباید چندان دشوار باشد. خوانندگانی هم که ضعف بینایی دارند، برای خواندن یکی دو سطر، به کمک ذره بین می‌توانند رفع مشکل کنند.

در هر حال جهت احترام به رأی و نظر آن دسته از دوستانی که احتمالاً دلایل ما را نپذیرند، همزمان با انتشار جلد دوم با همان قطع و اندازه حروف، فرهنگ يك جلدی حاضر را نیز با قطع بزرگتر و حروف درشت تر منتشر کردیم. با این امید که موجب رضایت خاطر فرهنگ‌دوستان عزیز باشد.

سرانجام پس از سالها کار و تلاش پیگیر، این سعادت دست داد که با انتشار نخستین فرهنگ کردی به کردی و فارسی، به وعده‌مان عمل کنیم و این کار ارزنده بنیادی را در اختیار علاقه‌مندان و دوستداران زبانها و ادبیات این سرزمین پهناور قرار دهیم.

باید دانست که کاری چنین سترگ به انجام نمی‌رسد، الا با عشق به آن از سویی و درک عمیق ارزش کار از سوی دیگر. و به راستی که در خصوص این کتاب آن هر دو جمع شدند و اعتماد و دلگرمی و شوق آوردند که با انتشار فرهنگ حاضر به ثمر نشست.

تلاش و کوششی که استاد عبدالرحمن شرفکنندی (هه‌ژار) و معدود همکارانش مبذول داشته‌اند، هماهنگ با وظایف و بلکه توان آنان نیست و نیز سرمایه‌ای که انتشارات سروش برای کار گذارده است، هرگز نوجیهی صرفاً اقتصادی ندارد. نتیجه آنکه هر چند کتاب حاضر نخستین فرهنگ کردی به کردی است که در ایران منتشر می‌شود — صرفنظر از ستون فارسی آن — با مباحث می‌توان گفت که در مقایسه با همه فرهنگهای کردی دیگر که تاکنون به چاپ رسیده‌اند، کامل‌ترین نیز هست. اما همین جا باید اذعان داشت که این تازه به بازار آمده هم کالای بی‌عیب و نقصی نیست و هنوز تا رسیدن به آن پایه، راهی نه چندان کوتاه در پیش دارد.

در جریان کار به خوبی دریافتیم که دامنه آن تا چه اندازه وسیع است و برای جمع‌آوری لغات و اصطلاحات پنج لهجه اصلی زبان کردی — که از شمال آذربایجان تا جنوب لرستان پراکنده است — و گویش‌های فراوان هر یک از این لهجه‌ها، به چه میزان امکانات و مهم‌تر از آن افراد اهل فن نیاز هست. مرحوم دکتر محمد معین در مقدمه فرهنگ معین، چند صفحه

را به سپاس از همکاران اختصاص داده و در آن جدا از افرادی که در کارهای حروفچینی، صفحه‌آرایی، چاپ، صحافی و غیره شرکت داشته‌اند، از هفتاد تن استاد همکار و چهارصد نفر از دانشجویانی که به عنوان واحد درسی در تدوین فرهنگ تلاش کرده‌اند، قدردانی کرده است. جالب است خوانندگان بدانند کسانی که در امر تدوین فرهنگ کردی به کردی و فارسی حاضر کوشیده‌اند، تعدادشان از عدد انگشت‌های یک دست متجاوز نیست. به علاوه گفتنی است که فرهنگ معین را — از جمله — منبعی ارزشمند چون لغت نامه مرحوم علامه دهخدا پستوانه بوده است که مجموع منابع کتاب حاضر با آن در قیاس نمی‌گنجد.

هدف از مقایسه فوق، تعدیل انتظار خوانندگان فرهنگدوست از این فرهنگ است؛ و راستی چه بجاست که به مدد بودجه‌ای کافی، گروهی صاحب‌نظر گردهم آیند و با برنامهریزی مناسب، آشنایان به لهجه‌های مختلف زبان کردی در مناطق کردنشین ایران و ترکیه و عراق و سوریه به گردآوری واژگان زبان کردی در همه لهجه‌ها و گویش‌هایش بپردازند، در موارد لازم از گیاهان، ابزار، البسه و اماکن و غیره تصویر بردارند. سپس جمعی دیگر از زبان‌شناسان آشنا به زبانهای فارسی و کردی به یافتن معادل‌های فارسی، قواعد دستوری و نکات جالب بوجه ستایه و تفاوت این دو زبان با هم و با دیگر زبانهای هند و اروپایی و خصوصاً هند و ایرانی همت گمارند، فیشها را تصحیح کنند و ترتیب مطلوب بدهند و آوانویسی دقیق هر واژه را پس از حصول اطمینان از چگونگی تلفظ آن بنگارند. سپس به مؤسسه‌ای توانا در کار انتشارات، چون سروش — که توانایی و صلاحیت خود را به اثبات رسانده است — بپارند تا ویرایش، حروفچینی، سرنه‌خوانی، صفحه‌آرایی و مراحل مختلف چاپ را به عهده بگیرد؛ چه هر یک از این مراحل نیز دقت و ظرافت خاص خود را داشته و نیاز به دلسوزی فراوان دارد.

این دعوت را شایسته است که تعمیم دهیم و از همه زبان‌شناسان و لهجه‌شناسان زبانهای سرزمین پهناور ایران بخواهیم تا در تمام زمینه‌های موجود تحقیق کنند و حاصل کارشان را به فرهنگ و زبان و فرهنگستان کشور عرضه دارند. مگر نه این است که هر زبانی برای زنده ماندن و پویایی به گسترش و واژه‌های جدید نیاز دارد؟ و مگر نه این است که امروز زبان فارسی در مسیر تهاجم واژه‌ها و ترکیبهای بیگانه قرار گرفته؟ بنابراین شناخت واژه‌ها و گویش‌های زبان فارسی و زبانهای هند و ایرانی، علی‌الخصوص زبان توانای کردی، برای واژه‌گزینی و معادل‌سازی لغات و اصطلاحات بیگانه، کاری عقلانی، ضروری و بلکه اجتناب‌ناپذیر است.

بررسی اجمالی فرهنگ حاضر، به خوبی آشکار می‌سازد که بسیارند لغات و

اصطلاحاتی که ریشه ایرانی دارند و به کردی متداولند، اما زبان فارسی به دلیل بی اطلاعی از آنها، ناچار دست به دامان زبانهای بیگانه شده است. البته این حقیقت زمانی به درستی نمایان می شود که آنچه را پیشنهاد کردیم در عمل ببینیم و فرهنگی چنان جامع را در اختیار اهل قلم بگذاریم.

حال از آرزوها بگذریم و به آنچه که داریم التفات بیشتری داشته باشیم. فرهنگ حاضر — به دور از تعصب و با وجود مشکلات و محدودیت های بسیار — توانسته است به چند لحاظ کاری در خور تحسین و دارای ارزشهای منحصر به خود باشد. اولاً سعی شده است که محدود به گویش و با حتی لهجه ای نباشد و در عمل می بینیم که بسیاری از لغات لهجه های مختلف را در بردارد. در ثانی ستون فارسی آن، راهنمای خوبی برای فارسی زبانان آشنا و یا علاقمند به زبان کردی و نیز کرد زبانان دوستدار زبان فارسی است. و ناگفته نماند که یکی از مشکلات کار نیز همین یافتن معادل فارسی واژگان بود. ترجمه فارسی عمید به کردی توسط استاد شرفکنندی (ههژار) و مرتب کردن آن به ترتیب لغات کردی، در یافتن برخی از معادل های فارسی مفید بود؛ اما فرهنگ حاضر بسی جامع تر از عمید است و هنوز بسیاری از لغاتی که معادل فارسیشان را نیافتیم و ناچار به شرح واژه سدیم. به متالی در این باره بوجه کنید:

مرغ خانگی تخم گذاره اغلب تخم را در يك جا نمی گذارد و گویی قصد پنهان کردنش را دارد؛ لذا یافتن آن مشکلی است. اثر تخم مرغی را در گوشه ای از لانه اش بگذاریم، مرغ تخم تازه را کنار آنکه در لانه است می گذارد و بدین ترتیب مشکل حل می شود. در زبان کردی تخم مرغی را که خود در لانه گذاشته ایم «مار که» می گویند. حال معادل فارسی را چه بنویسیم؟ و به راستی کدام فارس زبان شهر نشین می داند که «مار که» را در زبان فارسی چه می گویند؟ ناچار باید شرح لغت را نوشت که چنین کرده ایم. و به قول دکتر معین: «این کاریست که توانسته ایم، ولی آن نیست که خواسته ایم».

در خاتمه از خوانندگان صاحب نظر درخواست می کنیم که با باریک بینی و دقت خویش ما را یاور باشند و هر جای فرهنگ اشکالی دیدند و ایرادی یافتند، متذکر شوند و نیز اگر واژه یا اصطلاحی را که خود می دانند، در این کتاب نیافتند، به آدرس ما (انتشارات سروش - بخش کردی) ارسال دارند. و هیچگاه نذکرات و رهنمودهای ولو جزئی خود را دست کم نگیرند. چه اگر عموم علاقمندان در این کار مشارکت داشته باشند، بی تردید شاهد رشد قابل توجه و همه جانبه ای در چاپهای بعدی این فرهنگ خواهیم بود؛ که از قدیم به درس گفته اند: همه چیز را همگان دانند.

محمد ماجد مردوخ روحانی

راهنمای خط و کتابت در زبان کردی

برای نوشتن زبان کردی، غالباً از الفبای عربی — که خود بازماندهٔ خط سریانی آرامی است — استفاده می‌شود؛ اما برای کم شدن فاصلهٔ نوشتار با گفتار و تیز بیان برخی از ویژگیهای زبان کردی، تغییراتی چند در این رسم الخط وارد شده است، که به اختصار بیان می‌شود:

حرکات و اعراب در رسم الخط کردی

۱- زَبر (فتحه). به جای گذاشتن علامت زَبر روی حرفی که این حرکت را دارند، به آخر آن حروف، حرف «ه» یا «هه» اضافه می‌شود. مثال: حَسَن = حه‌سه‌ن، بَهْمَن = به‌همه‌ن، بَرَادَر = به‌راده‌ر.

۲- زیر (کسره). در وسط کلمه «یینه» و در حالت پیوستگی به آخر کلمه با آزاد «ئی» نوشته می‌شود. مثال: کِتاب = کیتاب، زِمِستان = زیمِستان، پَسَر = پیسه‌ر.

۱- هر چند ابتکار تبدیل حرکات به حروف روی الفبای عربی، تا حدّ زیادی در کم کردن اختلاف نوشتار و گفتار موفق است، اما باید اذعان داشت که این رسم الخط هنوز در بیان دقیق تلفظ اصوات و صامتهای زبان کردی کاستی‌هایی دارد.

حال اگر بخواهیم زبان فارسی را نیز با این شیوه بنویسیم، نارسایی بیشتری مشهود است؛ فی‌المثل اگر به جای کسره (زیر)، «ئی» بگذاریم — که البته چاره‌دیگری هم نداریم — کسره را قدری کشیده‌تر از آنچه که تلفظ می‌شود نگاشته‌ایم.

۳- پیش (ضمّه). ضمّه کوتاه را يك واو و ضمّه کشیده را دو واو می نویسند.

در این فرهنگ برای اجتناب از اشتباهاتی که در ترتیب الفبایی کلمات رخ می دهد، برای نشان دادن ضمّه کشیده بر روی واو همان ضمّه عربی گذاشته شده است. مثال: کردستان = کوردستان، کافور = کافور، هاروت = هاروت.

۴- تشدید (ّ). حروف مشدّد به صورت تکرار حرف نشان داده می شوند. مثلاً: «مُحَمَّد» را «موجه ممه د» و «مکه» را «مه که» می نویسند.

۵- کسره کوتاه. صوتی کوتاه نزدیک به صوت کسره است که در رسم الخط لاتین به صورت «i» نشان داده می شود؛ عرب آن را کسره مختلّسه یعنی کسره دزدکی می خوانند. در الفباهای تابع خط عربی علامتی برای این کسره نیم بند منظور نشده است. در این کتاب برای نشان دادن این کسره، علامت سکون عربی (ّ) به کار رفته است. برای مثال در واژه «بینگ» به معنی نفس، حرف «ن» با این کسره کوتاه تلفظ می شود. برای ادای صحیح این کلمه بین دو حرف «ی» و «ن» توقفی کوتاه می کنیم و در نتیجه واژه دوسیلابی می شود؛ سیلاب اول «بی» و سیلاب دوم «نگ». به این ترتیب حرف «ن» با این کسره کوتاه بیان شده است.

۶- الف (ا). در وسط یا آخر کلمه می آید و معادل حرف الف در وسط و آخر کلمات فارسی است؛ و در اول کلمه، همزه (ن) می آید. مثال: باران = باران، أحمد = نه جمعه، آشنا = ناشنا.

۷- نشانه های اصواتی که از خصوصیات زبان عربی اند و در زبان کردی نیستند، از الفبای کردی حذف شده اند. از قبیل: ث، ص، ذ، ض، ط و ظ، که گردان آنها را تلفظ نمی کنند و در الفبا جایی ندارند. به جای «ث» و «ص» از حرف «س» و به جای «ذ»، «ض» و «ظ» از حرف «ز» استفاده می شود. همچنین جای «ط» را «ت» گرفته است.

۸- نشانه های اصواتی را که در زبان کردی تلفظ می شوند و زبان عربی فاقد آن است، با علائم ویژه نشان داده و به الفبای کردی افزوده اند. که عبارتند از: «پ»، «ج»، «ر»، «ژ»، «ف»، «گ»، «ل»، «و» و «ی».

حرف «ر» یا رای بزرگ، در برخی کلمات فارسی نیز تلفظ می شود مانند کر = که ر به معنی ناشنوا و پرگار = پهرگار.

حرف «ف» معادل ۷ در خط لاتین، نمایانگر صوتی است، که فارسی زبانان با به طور اصح تهرانیان در تلفظ کلمات «اول» و «مرو دشت» در مورد حرف واو دارند.

حرف «ل» در زبان فارسی تلفظ نمی شود و در میان زبانهای ایرانی، از اختصاصات زبان کردی است. برای تلفظ این حرف باید سطح بیشتری از نك زبان را به سقف دهان چسبانید

و آنگاه صدای «ل» را از ته دهان تلفظ کرد.

حرف «و» واو مجهول در زبان فارسی امروز نیست. برای تلفظ آن مانند تلفظ واو لب راگرد کرده و دهان را قدری بیشتر بازمی‌کنیم و صدای واو را ادا می‌کنیم.

حرف «ی» (یای مجهول) در فارسی هم تلفظ می‌شود و در واقع شبیه کسره‌ایست که زیر حرفی قرار بگیرد. مثال: کتاب = کیتاب.

باید دانست که «ل» هیچگاه در اول کلمه نمی‌آید و برعکس اگر کلمه‌ای با حرف «ر» شروع شده باشد حتماً «ر» تلفظ می‌شود.

جدول مقایسه‌ای حروف الفبای کردی

آوانویسی	معادل فارسی	شکل حرف	اسم حرف
a	ا	ا	همزه
b	ب - پ - م - ب	ب - پ - م - ب	ببی
p	پ - چ - م - پ	پ - چ - م - پ	پبی
t	ت - د - ت - ت	ت - د - ت - ت	تبی
ʒ	ج - خ - ج - ج	ج - خ - ج - ج	جیم
ç	چ - ج - چ - ج	چ - ج - چ - ج	چبی
h	ح - خ - ح - ح	ح - خ - ح - ح	حبی
x	خ - خ - خ - خ	خ - خ - خ - خ	خبی
d	د - د	د - د	دال
r	ر	ر	ربی
ṛ	-	ر	ربی بزرگ
z	ز	ز	زبی
ž	ژ	ژ	ژی
s	س - م - س - س	س - م - س - س	سین
š	ش - ش - ش - ش	ش - ش - ش - ش	شین
·	ع - ع - ع - ع	ع - ع - ع - ع	عین
ḡ	غ - غ - غ - غ	غ - غ - غ - غ	غین

دنباله جدول مقایسه‌ای حروف الفبای کردی

اسم حرف	شکل حرف	معادل فارسی	آوانویسی
فی	ف - ف - ف - ف	ف - ف - ف - ف	f
فی	ڤ - ڤ - ڤ - ڤ	-	v
قاف	ق - ق - ق - ق	ق - ق - ق - ق	q
کاف	ک - ک - ک - ک	ک - ک - ک - ک	k
گاف	گ - گ - گ - گ	گ - گ - گ - گ	g
لام	ل - ل - ل - ل	ل - ل - ل - ل	l
لام بزرگ	ل - ل - ل - ل	-	ɫ
میم	م - م - م - م	م - م - م - م	m
نون	ن - ن - ن - ن	ن - ن - ن - ن	n
واو	و	و	w
واو مجهول	ۆ	-	o
هی	ه - ه - ه - ه	ه - ه - ه - ه	h
ینی	ی - ی - ی - ی	ی - ی - ی - ی	y
یای مجهول	ی - ی - ی - ی	-	e



اشعاری به زبان فارسی را با هر دو شیوه رسم الخط فارسی و کردی ذیلاً می نویسم، تا از مقابله آن، فارسی خوانان، با خط کردی آشنا شوند و بتوانند از فرهنگ استفاده کنند.

نو کز محنت دیگران بی غمی شاید که نامت نهند آدمی
 تو که ز میخانه تنی دیگران بی غمی نه شاید کتی نامت نهند ناده می

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس بازرس نوبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند
 موشکیلی دارم زئی دانشمندی مه جلیس بازرورس نهوبنی فرمایان چیرا خود تهبوبی که مته ر می کونه ند

بازگویم ای گل ار شرح پریشان‌حالیم
همچو گسوی، پریشان خانه بردوشتم کنم
بازگویم نهی گول ندر شهرحی پریشان‌حالیم
همچو گیسوی پریشان خانی به‌ردوشتم کوندم

چون بنکده گهنه به نزدیکی کعبه
چون بوتکه‌ده بی کوهنه بی نزدیکی بی که عبی
گویا که خدا خواسته آباد نگردیم
گویا کئی خودا خاسته ناباد نه‌گردیم

راهنمایی

خواننده عزیز همان‌طور که می‌دانید، در فرهنگ حاضر، واژگان زبان کُردی نخست به زبان کردی، لهجه سورانی شرح و توضیح داده شده‌اند و سپس معادل فارسی آنها آمده است. برای مشخص شدن بخش فارسی از کُردی و اجتناب از دوستونی کردن شرح هر لغت، در جایی که توضیح کُردی به پایان آمده، علامت [ف] به نشانه معادل یا شرح به زبان فارسی قرار گرفته است. به عبارت دیگر دو بخش کُردی و فارسی با علامت مذکور از یکدیگر مشخص شده‌اند.

نرخنی فہرہ ہنگ

زور لہر وژٹاشکر اترہ؛ پیناسی گہلان لہجیہان، دروشمی نہ تہوایدتی، نامیانی رہ گہزایدتی زمانہو بہس.

گہلیک جہلان زور لہ گہلانی سہر بہ خوئی سہرزہ مینتی، کہ ژیر کہوتون و زمانی داگیر کہر فیر بون و زوانی نہ تہوہیی خوئیان لہدہست داوہ، لہناو گہلی داگیر کہردا — کہ زوانی خوئی بہ زور بہ سہردا سہ پاندون — تو او نہ تہوہ و ہہسنی نہ تہوہیی خوئیان تہواو لہ بیر بردوتہوہ، پیشی ناوی دانہدانہ بہ لگہو نمونہ نیشاندم؛ ہدر کہس تاریخان وہ خویشی، لہ ہہزار جی نوشی نمونہی زور زہق دیت، ہہر لہ دہور و بہری خویمان وادہ بینین؛ فینیقی سور یہو لو بنان، قبیطی میصر، رہش و بر شہ کانی سودان و زور رہشی تری تہ فربقا، گہلی بہر بہر لہ جہزایرو مہراکیش، نیرانیہ کانی مہدابن، جگہ لہ ہہزاران ہہزار ہوزو تیرہ و مالہ کوردی بہر ژو بلاو کہ زوانیان بوہ نہ عارہوی و زوانی خوئیان لہدہس داوہ و تہوہ ہیچ کہ بوہ عارہب، دہ کری بیژین لہ عارہ ویش عارہ بہرن.

تہ گہر گہ لناس و زانایان لایان وایہ تاریخ بو داری کہونارای گہ لایہتی ہہمو گہلان وہک شازہ گہو ہہر کومہ لیک لہ نہژادیکی سہر بہ خوئی، تاریخی نوسراوی نہ بی، وہک شازہ گی داری زینی لہ سہر تات ورہ قہن روایی و ناوی نہ بی، شینہوہی ہہر سہریکہو تاسہر بہ پبہوہ ناوہستی و ہدروا دیت و بہر بہ و شکہلی و گہندہلی و کرمولی و تیک شکان دہ جی، ہہر تہو گہ لناسانہش نیژن؛ گہلاو پلک و لک و پوپ و چل و گولی تہوداری بہ لگہی نہژادہ، زعانہ خو مالیہ کہ بہ، وہج و بہرہی ہہر نہژادیک زمانی خوئی پارازتبی و بہدہور و بہریا ہاتبی، نیشانہی تہر و تیراوی رہ گو پنجی داری مانی وہک نہ تہوہیہ کی زیندو نیشانداوہ و دپارہ تہو گہ لہ ہہر ماوہ و ہہر دہ شمینتی و بہ خودا دنی و لک و پوپ پتر دہر دہ کاورہ شہ باو کر تہوہ باگہر، ناتوانتی لہ بنی بہینتی.

بهلام نه گهر زوپانه که ی زه بون بوه و بهره و کزی و سیسی ده چنی، خویا ده کاره گه زی
ره گه زایه تی نه و گه له له وشک بوند او، هه ریا به کی توژیک به هیزی لی هه لکات، قرچه ده کاو
به لادا دنی و ده شکیندیری و ده کریته تیزنگی نه ندورو ده بنه خو له که وه ی به ریا.

گه لی خاوه ن ناربخ و زمان پاریزراو، نه گهر توشی توشیش بیی و نه خوشیش که وی و
بکه وی، به هیج ناوا مهرگ تخونی ناکه وی و به هیج نینیک به یه کجاری ناوینته وه و له هه ل و
ده رفه تی دیسان سه ره له جی هه ل دینینته وه و ژنو به خودا دینته وه.

گه لی عاره ب پینسه دسالی له ژیر ترکاندا ده نالی: بهلام هه رسییه ری شومی کونده بوی
داگیر که رانی له سه ره وه ی، چونکه ناربخ و زمانی پاریزراو، وه ک لئی نه وه وما بیی و ابو.
نه نانه ت ده توانین بیژین نه مر و سه دقات له داگیر که ره که ی دویکه ی به هیز نه ره. جا نیسانکی که
عه ره بمان به نمونه ی ویزه و میزوی پارازتوی له بنه نه هاتو هینا یه وه، با له مهر زوانه که شیه وه
توژیک بدوین.

— نه گهر نه زانین و نیژین زوانی عه ره و زور پته وه و زور پان و پوزو زه نگینه و بو هه رشتی
چه ندناوی سه ره به خوی هه یه و هه رگیز بو که رسته ی نوسین به ره وانی له سه ره هیج په کی
ناکه وی، له چیرایه؟

— له پاش په بابونی قورعان، له هه ره ده ورو زه مانیکسا، چه ندین زانای زمان پاراوی
عه ره ب دوست، کالا و بالا و زه نگالیان لی دا پینچاوه وه ریکه وتون و ویکه وتون؛ هیج مه لیه ندو
ناوچه یان نه پارازتوه. سه ریان له هه مو پاریزو دیهات و روتن و لیزو گوژو کیف و که ژو مله و
که ل و زورگن و هوزو شکیر و شکفت و ناویزه و به ژی ولانی عاره بان داوه. شار به شار و تاخ
به تاخ و گوید به گوندو هوبه به هوبه گه راون. چینه کانی شاری و مه لا، گوندی و فه لا. ره وه ند.
ریوان، خوی مال، میوان، چوله رست و شوانه و یله و منالو مه زنیان دواندوه. چه نه چن و شه ره
جوینیان ده گه ل پیاوه بیره کان و بیره که کانیا ن کرده. گوئی یان له چیر و کفانان و به یته و
بالوره زانان و گالته بیژی خوشده م و راویژ گرتوه هه رچی له ده مسان ده رچوه، له هه وا
قوزتویانه سه و. له وگش په ریزه به ریزه ی به ریزه وه ی هه مه تومه و هه مه تامه ی له رواله نا لیکتر
جوداو له ناوه رزکدا یه ک و اتا، وه ک هوشه چین، و شه چین بون، سه وه و جورک و خورج و نیز و
هه گبه و تورین و کولوانه و به رو باوه ش و به ریک و کوش و ساکه لیان لی هه لاخنیوه.
به نینه نیخ کیشاویانه ته جی خه رمان: وه ک خو یانیک له سه ره یه کیان هه لچنیوه و به رانسته
کو تاویانه، په شه ن و که ریان کرده، به ربا و گیزه ویان کرده، به بی نه وه ی به هیج ناوا ناوی
هوزو تیره کانی خاوه نی شیه و زمانی تاییه تی به خو یان بی ری، به تیکرایی به ناوی زوانی
عاره ب له سه ره قاقه ز نوسیویانه و ریزکراوه. ده به رگه یه را و گبر او و هه لگی ر او. به ره به ره و
چین له دو چین په ریه یان به م کاره داوه. جار ده گه ل جار و سال به سال و شه گه ل تازه داها توی، یان

له بیر چونی سهر خراوه. وانیستا بو یته المنجد که هدر ده بی بجیه سه یرو ته ماشایه. ده لئی بوکی ناقانهی ده وله مندانهو به خشل و زه میهر خه ملاءوه.

سا نه گهر بیستت که وشتر به عاره بی سهد ناوی ههس و ناوی شیر له سه تومه تبش تیه ر نکات، ته نانهت مام گورگه و زیویش هه ریه ک خییوی چه ند نیوی جودا جودایه. لات واته بی ههر عهره بی تو توستی بیت، نه م ناوانه گش ده زانی. بو نمونه ناوی شیر له ناو عاره بی نه خوینده واری عیراقی سه بیع نه بی چیتر نیه. تو هه زارسال لایان بیژه: ته سه د، حه دیده ر، له یث، هه بیصر، صارم، ضرغام، ضه یغم، نه ههام، قد سوه ره، هوزه بر، هه رثم، هه توه ک، ئوسامه، غضتفر، ده ریاس، هه رماس، غادی، زه نه بر، فه رساس، هه رراس، هه ریت، نه بوخومه بیس، یوشییل و ده یان شیله و بیلله ی نریش — که له قه م و کونیه و ناون بو ناغار و ده لئی چه نگه ل — واده زانن تو بریشکان داده کروژی و لازانن ناوی شیر ده بهی تا بنرسن.

مندال و ژنه به غدایی به حوشتری خزمی خویان ئیژن نه بو حه لگه ل جایف (ده م بو گه نیوا). لا گه بیس پی نهوشن به بی، وه ما که شی نه لئین ناگه. هه ر ناویکی دیکه ی وشتر له سه د له قه م و ناوه که ی — که له کتیبا ندا ده نو سرین — له لای عاره بی ده شته کی له خویندن دوری عیراقی یدر کینی واده زانی به یته ی بله ی بو ده خوینی، هه ر نه قه له سه ریه وه دیت. لای هه ر خاوه ن شیوازی هه ر زار اوه یه ک له ولاتی عاره ب نشین دا وه کو عیراق، هه ر ناویک و دوان بو وشتر و بو شیر هه یه و ده بر یته وه. فه ره دنگه نه و گش ناوانه ی که هه ر یه ک و دوان و سیانی سه ره به شیوه ی هوزو که ر کینی تایه یته ی و شیوه جئاواز له به کترن، ده هامیزی خوی گر توه و به لگه ی هه رمانی عاره بی به یاوانی زمانه که ی به نامانهت راگر توه.

من عهره بم بو نمونه هینا به وه؛ هه مو گدلانی سه رزه وی — جگه له خومانی کلؤل — نه م کاره یان نه انجام داوه. ئیستاش هه روا ده یکیشن و تابیشی کیشن له دوری دیت. له هه ر چه رخ و خویکی توئی، که ره سته ی به ره م، چه کی شه ر، به رگ و شه م، خده و نه ریت، دینه گورین. باوی کونه له ناو ده چن و ناوه کانیشیان گوم ده بن. مه گین له قاقه ز نو سرا بی و بو به ره ی تازه و ناینده هه لگه رابی و نه فه و تابی. که به ناشکوری خوا نه بی! ئیعه له بهر بی فه ره ته گی. هه زاران و هه زاران و شه ی ره نگین و به نه رخ و خوش و سه نگینمان ده گه ل گورانی زه مانه، له ده س داوه، چونکه بو مان نه نو سرا وه. جا وه ک ده لئین زه ره له نبوه ش وه گه زی هه ر قازانجه، له م ناخر ئوخر یانه دا، چه ند پیاویکی قوچاغ و زیت، قول و زه ندیان هه لمالیوه و هه ر که سه له مه له ندی خوی ویکه و توه؛ و شه دانی شیوه زمانی خوی توسیوه. زور له وانه به رام بهر به پیویستی روو، هه لو یستی باری زیان و ده م به ستنی به ره له ستان، سه ره زای خو هه لقرچان و ماته دانیان له قاپیلکی ته نگ و ته سکی ناوچه و مه له ندی خویاندا هاتون مانای

وشه کوردیه کانی خویمان به عاره بی بیان فارسی لیداوه تهوه. بیان به هه رکان. هه کوردیکی بو
وشه یه که له فدره ننگه که می بگه زئی وه وه لوه دای شوین مانا که می بی، گه ره که فارسی بیان عاره بی
باش بزانی، تا بزانی وانای ویژه می مه به سنی خوی لی وه دوزئی. شیخ محه مهمه دی خال نه بی،
که بو به که م جار له میزو، فدره ننگی کوردی به کوردی بو نویسویین. به چاونکی زانا پانه وه
کوردانه می پاک و بو کورد دلسوز و سینه جاک، سهیری هه مو شیوه کانی ناو کورده واری کردوه؛
شه زاراهوی بونانی و سوله یمانی و ندرده لانی و مو کوریانی و هه ورامانی وه لاناوه. هه مو
وشه یه کی کوردی — هه ره ینده په دای کردی بی — به جگه رگوشه داناوه وه له فدره ننگه
هیزا که یدا جینگه می داوه و له راستی دا دادی داوه.

نه گه ره سیدانی جهو گه رخون، بیان سیدای گیومو کوریانی، نان زانای هه ره بلبمه ت
نایه توللا کوردستانی، له مرینگه دا زور ماندوبون. نه رکی زور دزواریان داوه و نه شی کورد
سوپاسیان پکات؛ مال مه هه که کاری هه موانیان گش له گش، له به رانه ر نه رکه و کاری
شیخی خالدا نه ستر کن له چاو زربیار.

هه روه که جهوه هری فارابی (؟ — ۱۰۰۵ م) بو به که م جار فدره ننگی بو عه ره ب نویسی و
به صحاح ناوبانگی ده رجو، چغانی کونه نیرانی خه لکی لاهور (۱۱۸۱ — ۱۲۵۲ م)
موره و چینی له سه ر داناوه ئینومه نظور (۱۲۳۲ — ۱۳۱۳ م) داره رای کردوه هه لاشی هاویسته
سه ری. قوزه بان و گله بان و باگردان له سه رگیرانی به رفه پرو زابادی که وت (۱۳۲۹ — ۱۴۱۴ م)،
قاموسی لی هانه به ره هم. ئیستاش رائد و المنجد نو مای بر نه خش و نیگار و کاشی کاری
نه و کو شکه که ونارابه به که جهوه هری هونه ری لی ده کار کردو بناغی واپته و دارشت که تا
روی سه لا له به لای هه ردو عاسمانان به دوره و چاو ئیش کاری لی ناکات؛ فدره ننگه که می
شیخی خالیش، بو چینی ئیستا و دواروژی، وه چه و به ره می کورده واری، نه و خیمه یه که
به قور قوشم دار زاوه؛ هه رچه نندی ده سکاری بگری و چینه می دیکه می وه سه ر بخرئی، هه ر
هه لده گری، زور سو پاس بو ماموستای خال، نه رکه هه ره دزواره که می له کول چینی وشه چینی
نو که و دواروژ کردونه وه، له مه بدانی کنی به رکی و شه واناندا بی سو، گروی بردونه وه. خودا
دهس به عه مر ی بگری، تا ده ورو عه یامینکی زور، بو خزمه ت به کوردی خزمی دوره نازو
لانه وازو به له نگازی، وازو نه مرئی.

چون له فخره ننگ به هره ته بهين؟

هەر فخره ننگیک بان نه گهر کوردانه بیژین، وشه دانیک بو هەر زمانیک دانراپی، بو به نابنی و—
قدتیش نه بوه — خوینده واران وهك پهرتوکی سهرگرمکه بان بو هوینبونی سیوات و
مه بهستی زانستی و هونەر، بان وه کو چبروک و دبروک تماشاکی کهن. مه کوژی و شان ته نیاو ته نیا
بو دومه بهستان به که لکه:

۱- نه و خوینمه ی به زمانی هاو زمانان و کهس و کار و خزمانی خوی نوسراوهدیک وه ده خوینتی،
جارچار توشی وشه ی وادیت که له وه بهر، وه بهر گوینچه کهی نه که ونوه و مانا که ی لی
به ریواره؛ به نا ده بانه بهر فخره ننگ، ده ی دوژی و ده ی دوژینه وه. نینر لیککی ده نینه وه و به
رفحه ی ده سپرینه وه.

۲- هاناو کومه کی ریژه رو نوسرانه که وشه ها و مانا کانی شیوه کانی جودا جودای زمانه که ی
له فخره ننگ بیخته ده ری و بهرانه بهر به کیان دانی و گشتیان له بهر به کتر رانی. کام وشه بو
نوسینه که ی یا بو شاعر هوینده که ی له باره و له سه رزار سوکه و له بهر چار قشت و
خوشکو که و له گوینچه که ی گوهداره وه، هه لیزیری و له وشه ی زلحورت و قه به و گزنی و
زبر و زور و به کلوی خوی ده یزانی و از بهینی و ژیکه له که ی له جی دانی. ناشی شه ره گزه ک
بکاو پی دابگری که هەر چونکه خوی له دایکی نه بیسنوه و نه نککی خوشی
نه وسته وه، کوردی نیه و گهره ک قت بگری و لادری و بو کایه له سه ری نه کری. سوربون
له سه ره له قرحانی شاعر و به خشان ههر به شیوه ی ته نیا مه لبه ندیککی بهر ته ننگ، هه رچه ننگ
نوسهر زوریش زوری بوخوی بینی و به قینی و خوی راژنی و بو زامینی و سه ره به نینوک
هه لکریتی و جار به مولق بوه ستینی، نه وکراهی به ره می دینی هیند نه گریس و هه ل و
پی شو و نه خته نه سک و پی بو ده پی له سه ره وه شانگر نابنی و له ژیره وهش — بیلاته ژبی —
عه ده سی پی دانا پوشری. بو نمونه نه گهر مو کوری و سورانی به پی ناو نین «وشکانی»،
بوچی «بهژ» که کرمانجی به جوانتر نیه؟

له بهر مه جار پی هاوکاری فیت و زیت و له باری چاویلکه له چا، به نیو خبوی کوشیک شاده و
بروانامه ی خوینده واری پله ی ژور و زوریش گهرمی کوردایه تی، ته وس و توانجی ده
مهم وزینه که م ده گرت که بوچی «ببته» ت نوسبوه و نه ت زانیوه شیوی هه لیر نازه وانه؟!
عه رزم کرد چونم نوسبیا ره وانر بو؟ فهرموی ته بوا «ببینه وانتی» بو بابه ت که شیوه ی
سلیمانی یه!

وه ناشکوری خودا نه وی نه م نه خوشینه گرانه؛ له مه باده، سوله بمانی، لای هیندیکبش
نوسهرانی بادینانی له ته شه نا کردنایه. نه گهر زور و چاری نه که ی، له شه ره شارو شه ره ناخ
دهس بهر نه ده بن، نه م شه ره شاخه و نل نه که ی؟ ده پی — خوا به ورژه نه کا — نه وه ندو کو که

زمانه‌ش که له چوار په لان گوئی ساغده و تاهیکي پیوه نه‌ماوه، له تاخی تاخدا بنیژین و نه‌لفاتیجای به‌عهره‌بی بو دابده‌ین.

دوستی نه‌زان به‌لای خوابه

ده‌لین م‌یمون خوی زور جوان بو نه‌مجار خوروک‌ه‌شی لیهات. سهره‌زای په‌رژوبلاوی و بی‌کلاویمان، له‌مهر ف‌ره‌ت‌گ و زمان و هم‌مو عاشته‌بایه‌کی تر، به‌تازه‌گی چینیک منالی ریش‌سپی و پیری به‌لانک و ده‌سرازه، به‌ناوی کوردایه‌تی توخ، له‌زمانه به‌سته‌زمانه‌کی و لاوازو په‌زه‌وازه و بی‌خودانمان بونه‌میل، قل به‌قل و چل به‌چلی زور به‌وردی ده‌پشکنن، هر وشه‌یک بونی عاره‌بیه‌کی کونی یان فارسیه‌کی مردوی هه‌زارساله‌ی لی بیت، ته‌وزانا کورد په‌روه‌ران‌هی بی شیت‌ده‌ین. وه‌ک دزیکیان له‌ناو کادین دا گر تیی، دوژمنی رای تی‌عانت بی، چه‌ی بی‌ده‌کن! هر‌وا چه‌قویه و لی‌ده‌سوین، ده‌یده‌نه به‌ریلاو جوین؛ کاریکی به‌سهر ده‌هینن دوم به‌زنی خوی نه‌کرد بی. تاو‌روی و بزهری وشه‌کش به‌مهره‌دی کاورای پیوا‌فروش نه‌وه‌ن! هل‌تی قه‌ل‌م! بی‌زه‌پنوس. مه‌یزه‌کاغه‌زا! بوشه‌تینوس. نه‌بی‌ده‌فته‌را بلتی په‌راو.

— تیه‌نه‌بی زوانه‌که‌مان له‌ وشه‌گه‌ل بیانی و نامو هه‌لوه‌ژیرین.

— خیره‌نیش‌اللا! ده‌ی خودا مباره‌کی کات.

— مباره‌ک و خیر و تیش‌اللاش له‌وانه‌ن که ده‌بی شاربه‌در کرن.

که‌سیش نیه‌په‌نامه‌کی ده‌گوئی په‌کیک له‌م تازه‌بایه‌تانه‌دا بسرکینن: کاکي هه‌له‌ی پرله‌په‌له! کامه‌گه‌لی هه‌ره‌زلی هه‌ره‌داراو هه‌ره‌رزگاری سهرزه‌وی گومان نه‌به‌ی زمانه‌کی وشه‌ی ناموی تیدا نه‌بی؟ نینگلیس؟ نالمان؟ فه‌رانسه؟ روس؟ که‌ست دبون، لیت پرسین؟ تاپیت بلین له‌سه‌تا چه‌ندی زمانیان له‌یه‌کتری خواستوه‌وه؟ له‌ریزه‌زمانه‌کانی توردی، ده‌ری، فارسی و به‌نگالی شاره‌زای؟ ترکی نه‌سته‌مول ده‌زانی؟ که‌تا ملان له‌عاره‌بی تاخیاون. ره‌نگه‌مه‌به‌ستت زمانی عه‌ره‌بان بی؟ داخی‌گران که‌عاره‌بیش وه‌ک پیداویسته‌نازاتی، تا‌یرانی نه‌و زمانی وا‌پان و پوزو به‌ریلاو که‌هه‌زارو چوارسه‌دساله‌پینسه‌دمیلیون موسولمان خزمه‌تی ده‌کا، به‌هه‌زاران وشه‌ی ناموی له‌ناو خویدا په‌ناداوه. ته‌نانه‌ت قورعانی پیروز — که‌له‌پاکي و ره‌وانی دا م‌وجیزاته — ده‌یان وشه‌ی نه‌ژاد رومی، سانسکریتی، په‌هله‌وی، یونانی، کوردی و نارامی کونی تیدا‌یه؛ وه‌کو: برهان، دین، ملکوت، طوبی، رضوان، فردوس، اراتک، زرابی، نمارق، کافور، کاس، قواریر، زنجبیل، سندس، استبرق، مائده، رزق، زخرف، سراج،

صراط، قسطاس، رهبان، دآب، بیعه، کنز، سراویل، دراهیم، بخش، آمد، آید، صدقات، قطعیر، اصنام، جناح، سُخط، برزخ، جحیم، تنور، زبانیه، جهنم، زهریر، صرصر، شواظ، شنار، ققطریر، غساقی، ضنک، شیئ، کهل، کهف، دلو، یم و سراپ و هی تریش.

خو نه خوازا کتیبه کانی عاره بی و عاره بی بهدم ناخاقن، هزاران وشه ی نینگلیسی و قهرانسی و هیندی و ئتالی و یونانی و نورکی و فارسی و کوردی تی خزاوه نوا ده شپینین که هیچیه که له و گه لانه ی وشه گه لی بیگانه دیان له نا و خودا هیشوتونه وه هیچ زهره ریک وه عه مر و مالیان نه که ونوه و عاسمان کو له که ی نه ویستوه و سه ره خو بی هیچ کامیکبان نه که وتوته بهر بفه وه.

پسپورانی زمان زانی له و بر وایه ن به شکی زور له وشه گه لی لاهه کی که تیکه ل به زمانیک بوه و زور له هه واری نازه ی دا ماوه ته وه و نه خوینده واری میواندار فبری بوه و له سه ر زار و زمان خوش تی، نابیی هیچ دهستی لی بدری و ناشی هدرگیز وه لا بنری؛ نه وه تازه بوته ملکو به که لک دی و خزمه نکاری بی موجه به. پیشونانیش قهرمویانه: «نو که ری بی مزه و خه لات، تانجی سه ری ناغایه تی». بو نمونه نو به شوانیک، ره وه ندیک که هه رنه زانی خویندن به ری به کوی وه یه، قه لیم بیژی دزانی مه به ستت چیه؛ به لام بیژه پینوس، داخوا، لبت ناپرسی پینوس چیه؟ تو بو نه وه حالی بکه ی په بی بیژی نیازم له پینوس قه لمه. وانا تو ده بی کوردیه که ی به سندی خو ت تهرجه مه که ی تا خاوه نی زمانی ره سه ن که چینی نه خوینده واره تی بگا. نه ویش به چی به و وشه به ی که لات وایه عاره بی به و ده بی له کوردی ده ربکری!

هزاران وشه ی وه که قه لیم. که به دوزین و پشکنین خزمی عه ره بن یان عه جه م. واه لانا و کوردا بوته مال که هه مو کات به سه ر ده م و زارا ته وه ن و بی نه وان زوانه که مان بی بو ده بی. کام کوردی نه خوینده وار هه س دوکان و قه باله و مال و حال و بال و قه دوم و خال و نیش و عه مه له و عه نبال و عه تال، به تال، قه ساب و چه رچی و به قال و قفل و صندوق، خه لک و مه خلوق، شه ره و شه ریه ت، شلوق، زه حمه ت، مه لا و مناره و مبراب و خود به و رکات و زه کات و سه رفتره و خه رج و به رات، جبه و عابا و فقه ی و تهلای، تیسقات، خیر و فهرز، نه غدو قهرز؛ جو معه و جه مات، کفن، دفن، نه لحه د، وه فات، شیخ و تو بال و جر جال و خه لیه و زیکر و تالیله و مریدو

۱- به لگی راستی تم مه به سته له م کتیبانه ی ژرودا ده ست ده که ون:

المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم، لأبی منصور الجوالیقی (۲۶۶ - ۵۲۹) کوچی، چاپی میصر.

الالفاظ الفارسیه المعربه، تألیف آدی شیر، ۱۹۰۸ زایینی، چاپی بیروت.

المنجد.

تریدو سو فی و جه زمه و خه تم و ته زیج و نیشیای یابراخ و سوا لکهر و عه زره ت و دو عا و روحم و
 حه لامه ت و غه زه ب، حه شر و قیامت و توبه و شفات نه زانی چین؟ له و لاشه وه هیچی تریش
 شک پی نابدن که له جیگای نمانه و هه زارانی تر له م بابه نانه یان دانین. به لنی کاکه نه و گفتانه ی
 به هاسانی نه خوینده واران تپی ده گهن و له نا و خو یاندا ده یان لین، هه زار ساله بو گنه کوردو
 هه زار سالی لوت هه لکهی و قول هه لمالی و خو له هه زار به رد و دارده ی، له کوردی ناشورینه وه
 نه وانه ش وه ک سیده کانمان له خو مان و هین خو مانن. به لام هیندیک وشهی واش هه ن،
 کولکمه لا و سوینکه که شکلی نور و یا چوی هیج فی نه بوی خو پنده ری شات و شونکهر، بو
 سوا غدانی شهرم و شوره یی نه زانی، فسه ی عاره یی ره ق و ته قی حه له ق مه له ق، رسنه ی
 نینگلیسی و فهرانسی به نازو فینگه و مینگه وه کاوژ ده کهن، سه ری خه لکیان پی گیزده کهن؛
 گوایه به خه یالی خو یان، خو یان له ریزی بو ره پیاک هه لداویرن. به راستی نمانه به لاق،
 به راستی زمانه که مان ده شیوینن. ده یی بو تر و کردنی نهم جو ره زبل و زالانه نی بکو شین.
 کوشینیکی زانایانه. نه گهر بو پال پیوه نان و رامالیتی نهم چه ند ره زا گرانانه ش پیودانیکی
 زانایانه ره چاو نه کری — وه کو نیسنا به په ت پساوی ده چته ری — نه وسا هه رکس دو پیست و
 له نیکی زانی، خو مان لی پکاته مام هو رتک، له وانه به هه زار ره حه مت بو خو ینتاله قه دیمبه کان
 به ری بکه یین.

گهره ک له هه مو شیوه کان زمان زانانی له زه بر له ده وری یه ک کو بیسه وه و کوژ بیه سنن. یه که
 یه که نه ووشانه ی که لای نه خوینده وارانمان بیگانه ن و تیان ناگهن، بزار بکه ن؛ وشهی هاسانی
 خو مالی له چی دانین. نه وچار نه تازه برارده ش له بهر ئابوره ی ره مه کی رانین و پرسیان
 پی بکه ن که ئاخو په سنده یانا؛ هه رگا زور به ده نگه دایه، نه وی ده می رایگه یینن که فلانه
 وشهی کرمانجی، له شوین فیسار وشهی فشی نیسک قورس و ره زاگران ده کار بیینن.

وه که ده شزاین هه تا ناوها بی خودانین، نانواین نهم کاره بکه یین، دل چه په لان لی ناگهرین
 به یه ک بگه یین و تیک بگه یین. چاک هه روایه له نا چاری تا هه ل و ده رفه ت ده ره خسی،
 به هه زاریمان بچارین و هه لویده یین نه وی بو مان له باییران به که له پور ماوه ته وه — تا لیمان
 نه تو او ته وه — که م و زور و مور و بوری، جس و ره سه ن و ناره سه ن، هه رچی کوردی
 نه خوینده وار فی ری بو وه ده یان زانی، خر و پری کو که یینه وه بو روژی خو ی؛ بو نه و روژه ش خوا
 که ریمه.

من و فدرهنگ؟

زورده مينك بو به ناوات بوم، وشه دانينك هه لدرم و زواني كوردی كو كه مه وه و بيكه مه نوشته ی سهر دلم. به لام چه ندم ديناو ده برد، سهره وده ره م دهر نده كرده كه چون چونی شان بده مه بهر نهم نهر كه. نه و له مبه رانه ی له بهر من، بومن هه بهانه راهی بن:

۱- مه و دام نيه سهری سه ودا بيم هه لگر م، به شوين يارا بيمه عمو دال، بو هه موسوچ و قوزبني ولاته كه م سه فدر بكم. گونده به گوندو دوند به دوندو ده شت و بناو كه نارانی بو بگر يم. له ناران و له هه واران، له هه رشوینی چه ند شهوی شه وینی بگر م. له پر سیاران شه رمی نه كه م و نه تر سم، بهر سم و بهر سف له م و له و بز نه وم و گور چی له نالا بنه وم و بينو سه مه وه.

۲- دارژتن وخال و ميل رشتنی فدرهنگ به ته كوزی، دروینه نيه شه نشن، ناردينژانه و گیان كيشاته. ناو له دوی ناو، بيت له شوين بيت، به شوين يه كدا جه له كردن، هه روشه به ك له شوینی خویدا هاوردن، له جيهانی زیاری نهم روزگار هه دا، زانستی پرتان و بو یه و له دانشگا وانه يه كي سهر به خو یه. من و خویندنې دانشگا؟ ورج و عه با؟ هه بهوی ده وی. منی هه ژاری ژيان تال، وا له خویندندا كرچ و كال، چون ده م بو نهم بقه بهر م؟

۳- فدرهنگ دانان - بام له زانيار يشه وه بی - كاری يه كيك و دوان نيه: گهر كه زور و زه به ند پباوی ده مهاراوی پسوز له زمانه وانید او ناگا له زور شیوه ی جور جور، له مهز نامرازو كه رسته تديارو ساز، ژوانگه يه گیان بو دا بیری و روزه روزه لیک كو بینه وه و جگه له فدرهنگ دارژتن هيج كاریکی تریان نه بی. منی هه ژاری ناواره ی له ش به باری نه نیا بالی شه و خه وزراو له شوين جی خه، روز هیز براو بو تانی شه و سیوات واكهم، قور تم واجه م، بچم ده س له كاری واده م؟ وشتر و بلویر لی دانه و نه وم به په نندی زه مانه.

ورده ورده تامه زروبی منالیه كه م كول و كوی داده مر كاوه تا يه كجاری زبله مو كه شی كوژاوه و بو یه خوله مینشی ساردو به فدره راموشیانم نه سپارد. كه چی دیسان جار و باره، ترك گوتنی هاردان بیر، له قوزبني قوری دلی شیت و شور ی نه ویندارم، ورنه ورتو كور كه كور كنی ده هاته گویم. عاره ب نیژی: هه رچی هه موی ده سناكه قی، واز له هه موی ناهیندری! تو له سونگهی ده ره به دهری و چه ره سه ری چه ندین ساله، له ناو خاوه ن شپوه كانی ناوده شتایی و كیوه كانی ناو كورده واریدا ژباوی! فه قیله بوی له مو كوریان، هیندت بو نان چینه وه و راتوه ی فه قی نهم مال و نه و مال كرده سه ی هيج ده ركیك بیت ناوه زنی! له ده س زه بری ده م و ده زگای شای نیران په ره وازه بوی بو كوردستانی به رده ست و داگیر كراوی عیراق چوی! له سایه ی نه داریتوه ده گهل خیلی هه ژاراندا به شوين ناندا مال پشكنی نه ویشت كرد! پولیسی عاره ب راوی نای، له ناو كوردی شیوه كرمانجی به ستاوتی! زور جار به نال كه سجار پاله، ده پازده سال ده گهل پشتمه رگهی كوردستان له هه موشیوه و

زاراوه، به بندهن و که ژو چپاو شیوه لهی کوردستانه وه هاوینکه و هاوسه نگر ژیاوی. به کجار زورت وشه ی کوردی هه مه جوړه به لا گویدا تی به زویه. زوریست له رینی متالا و خویندنه وه ی نوسراوی کوردی به چاو دیوه او تو هیچ نه وی تم که مانه ی ده یان زانی بیان نوسه وه؛ هه رچی بی له هیچ باشته. ده ی وهره سنگل له خوده و هیلک له و کو ده بکبله. نه وه خوا به بشکه پیانگی له تو به برشت و زانتر، تم تو زه روشاندنه ی تو هانه ی بدات. به جوتی کوتان شوی بکاو تو منی باشی لنی بچینی.

تم قهرمایستانه ی دل تم هدر له لا خدیال پلا بو. ده مگوت نه او گریمان کرد به دل تم کردی، تم که مهش که خوم ده مزانی نوسیمه وه؛ له کوی دانیم؟ له ده لاقه؟ مال تم هدیه تاده لاقه ی بو کرابی؟ هه تا که نگئی؟ هه تا روزی زرنه بو زیکی بیگانه ی قوله چوماغی داگیر کر، بیته سدری و به تاره ژو شه سجدیه کم بو پتوه تی و به سملکده دهستی له بهر گدرم وه کا؟ نه ویش وه که چند به ره می نوسراوی پیشوم — که تالان کران و سوتان — لیم بیته کول و جفار؟ نه او نه سو زیاو بو ز نه کرا، کنی زیم نه دا چایی بکه م؟ ریگه یان دا؟ مزه ی چایی له کوی بینم؟ جونی پلا و بکه مه وه؟ کنی کا به کلاوم ده پیوی؟

نه خیر نه ی دل! گهره که تم ناوانه شت وه کو زور ناوانی دیکه ت به ریه به بن گل.

له ۱۹۷۵ دا که شورشی رژگار بخوا زمان بوژی خواردو جاری ناش به تالیان کیشا، به دلزی و به سهر شورزی به ره و تیران شور بوینه وه و بومه به ناهنده پیره ی بی جیره ی نان له سهر خودا، به ره و تاران هدلیاندا شتم، تا له که ره ج گیر سامه وه. بو خوم خاوه ن ورگ و ده م و منالی نانخورشیم یون. ته بو بو ژیاوی روزانه م هه ولنی بده م. له ناو پسولیکا نویسم: من کوردیکی ناواری دتیا گهریده و نیمچه گورگی بالان دیدم. زوانی زگماکم کوردی به و عاره بی و فارسیش ده زانم، له زوانی نازده ریشدا که متاکورتیک قرته قرتیکم بی ده کری؛ کنی به نانه زگ ده مگری و ده کارم کات؟ وه ناو شاری تاران که وتم، نالقه ریزی گه لیک ده رگایانم کونا، کهس نه یوت کبی؟ له نا کامی تم هه مو گه ژو خوله م دا، روزی لوم تو توشی لوتی سهر گزیری چاپاو په خشی دانشگا بو؛ پسوله بورم نامشتی، فهرموی؛ نه گهر تو قانونی نیبوسینام بو وهر بگیریه سهر فارسی، فارسی فهره نگی عمیدم بو وهر بگیریه سهر کوردی. نه گهر نه ویشتم ته او کرد فهره نگی کوردی به فارسیم بو نویسی، وه ده کهم نه شته کت بی بگا.

منیک که بر یارم دابو جگه له کوردی نه نویسم، ده مگوت چرا هه تا بو مالخو پیو یسته، ناشی بدری به مزگه وت، وا نانیسم لی په زیوه ته پشتی شیر. دودل ماوم؛ ده بکه م خرمه ت به ویژه ی گه لی خوم نیه، نایکه م نانی روزانه م چتو په یدا که م؟ جاری ناچار ملم بو مه رج را کیشا. له نیداره به کی میری به هه قده سستیکی روزانه، به له قه می په ژوهی شگر دامه زرام و شانم دایه بهر

کاره که او ملّم لبتا، هه وه ل پازی قانونه تیبوسبناکم کرده فارسی، به لاسی وشه دانه که ی فارسی کوردیم هیشتا له دار نه کرابوه، گیزه لو که به ک هه لیکرد کلای پاشا بپردی. بشیله ی که له م به کولی دروشمی نالای شاهه نشا سه دخوزگه ی به فسوس ده خوارد. پشته و باهوز کلکی خسته گه لوزه وه توژی ده کرد. سه ی له پاشه وه نه ده ژیا، له شه که تیان جوت پاشوی ده پوزی هالفاو گلاره و بو، چوار په لی راکبشاو نویی.

به ردی نازه وه سه رکه وتو وه خو که وتن، داوین و قولیان هه لمالی، به گه سکو بیل وه زبر، وه کیلی، سورباش، ره شپاش، سه ردار، ژیردار، سه رکار، به رکار، هه رکه سبکی ده نکه جو به کی ده گه ل شاله سه ر ناخوز کر و شتی، یان جو ی به شا فرو شتی، پاک کرده وه و رایان مالی، روانیا نه من که له نابوت نزیکترم تا له ناغوت. نه جو خور نه کافر و شم. خواخوایان بو داوای به شه خیریک نه کم! گو تیان له مه و بهر چیت نه کرد، نیسته شی بیکه. نه م کاره ی نو هیچ زه رهری بو په ز نه.

قسه که له ناو خو مان بی — وه ک بیم گو تن — من نه م کاره م که له بهر ناچاری ده کرد، وه کو بیگاریک ده زانی که هیچ دلم بی خوش ته بو. به فیز و بیزه وه ده سکرد. به لام دوا ی ما وه به ک دیتم نه م ورده ورده بیگار هه باره ی بهرز بو ته وه، خوانه خوابی زوری وشه ی کورده واری ده خو بدا کو کر دو ته وه. نو زیک دلی گهرم کردم ونم شابهت نه مهش روژیک وه کارخوی بیت. سه رگه متر ده سم دایه و نه مه ی که نبسه ده بدو تن، به ره مه ی نه و بیگار هه ل. ره نگه گازندان هه ربکه ن که

۱ - زور له ماموستا پارامه وه که نه وه مو نه رک و نازاره بو بیک هبتانی فهره ننگ وه سه رشان خو ی خستوه، پین نه لئی بیگار، وه کو نه بیستی و ابو. خوداش هه لنگری خو بنه ری هیزا نه زانی که به راستی کاریک ماموستا هه زار له بابهت نه و کتیبه وه کردویه، مه گه ر بیینه فیلم و به جاو بیینی ده تا قهت له نو سین نایهت.

جاریک ته له قوئم لیکرد، جوان قسه ی پین نه ده کراو باش له فهره مایشه کانی نه ده گه بشتم؛ پرسیم: تو بیان نه خورشیه که ت سه ری هه لدا وه ته وه؟ فهره مو ی: تا، به لام دوروزه نه نو سو تم و نا نه و به شه له کاره که (کاری فهره ننگ) نه واونه کم و بو تی نه نیرم. خه م لئ نا که وی.

فهره نگیک کوردی به ترکی ته سه مبولی که به لاینن نو سراپه وه، ده سنی که وتیو؛ باش له نه سه مبولیه که نه ده گه پشت. نه مجار فهره نگیک ترکی ته سه مبولی به فارسی هینا بو، یدک به به ک مانای وشه ترکیه کانی به فارسی ده دوزیه وه تا مانای دیره ترکیه که ی بو ده رده که وت و به م جو ره تافه وشه به ک کوردی ده دیته وه. که وا بو بو دیتنه وه ی وشه به ک کوردی لای که م سه عاتیک خه ریک ده بو.

شه ویک له بهر کاری زورو شه که تی و بی خه وی حالی تیک چو بو؛ له بیمارستان چه نددو کتور که دبتیان، کو تیان ده بی قهت خو ی ماندونه کا وشه و روژ له شه ش سه عات زیاتر نه نوی و هه شت سه عات بنوی. به لام نه گه ر هانه وه مال، زور شه وان تا به یانی وه خه بهر ده بو و کاری ده کرد، هه رچه ندیش

بُوچه تُویش هەر وه شوین ئهوانه دا چوی که خوت گلهییت لئی کردون. چما به عاره وی و فارسی فهره ننگمان بو ئه نویسنن؟! سهر کونهی ئیوه قهویله، بهلام چی بکهم ناعیلاجی گه لیک ئیشان به پیاو ده کا به هومیندم ئه وکه سانهی له دواروژا فهره نگی کوردی به کوردی و ته کوزو ریگ تر ده نوسن، له م کاره نه به گه ی منیش، که م و بیشیک سودو به هره هه لکریتن. خودایاری،

ده پازینه وه گوی نهده دا. له ئاکام دا سویندم بوی خوارد نه گهر شه وان لای کم چوار سه عات نه نوی، کاره که به چی دینم.

خوینهری به ریزا له و چه ند سا له دا که ماموستا شانی داوته بهرکاری فهره ننگ، له م چه شنه خو ماندو کردن و له خه وو خواردن بو ردن له بهر کاری زور، که م نه بوه بگهره زورتر ههروای کرده؛ جا خوت ده که مه قاضی به وه ده بی بلی بیگار؟!

۲ - لیره شدا ناعیلاج ده بی ئه وه بیژین خواوژاسان هه وه ل جار قه ول و قه رارمان له سروش، پیک هیتانی فهره نگیکی کوردی به کوردی بو. بهلام له کو بونه وه به کدا پیتنیار کرا نه گهر دیژی فارسیشی لئی زیاد که یین، قازانجی زورتر ده بی؛ نهوا هاتو کوردیک هه بو نه له وشه که تی گه یست نه له شهرحه کوردیه که ی، با به فارسیشی بو ی مانای که یین، به لکو تی بگا. که له ئیران زورتر له کوردان — به ناشو کری نه بی — فارسی له کوردی باشتر ده زانن و بگهره کوردی هه ر نازانن. ههروه ها ده بی فارس زمانئ با فارسی زانی وشه به ک کوردی بیسی و بیهوی مانا که ی بزانی، بو ئه و ناقمه ش بی که لک نیه.

له سهر نه و پیتنیاره دیژی فارسیشی له فهره ننگ زیاد کرا. بهلام، «نه ری فلان شت و فیساره وشه به فارسی چی پی ده لین؟» ده ردیکی پی داین، مه پرسه!

جا که وایو، نه بی بیژین ئه م فهره ننگه له راستی دا کوردی به کوردی به فارسیه و له وانیه ماموستا گلهی لئی کردون جیاوازه - محمد ماجد مردوخ روحانی

شیوہی نوسین

وشہی کوردی نەم فەرھەنگە بەوشیوہ خەتە نوسراوہ کە ئېستنا لەناومان باوہ؛ سەر و ژێرو
بۆرەکانی بەم ناوایدن:

۵ - لەجباتی سەری بەپیتەوہ نەلکاو. وەك: برّەوہ.

۶ - سەری بەپیتەوہ نوساو. وەك: سەر.

۷ - بەری سانایی و بی گری. وەك: کوردو، وەك: کوردەواری، وەك: هانو، بو.

۸ - بۆری والا. وەك: بۆر، وەك: زۆر، بۆر، بخۆ.

۹ ی - لەجباتی ژێری سانایی. وەك: کارتە، وەك: مائی من.

۱۰ ی - ژێری والا. وەك: دێو، وەك: کێو، وەك: خوی، وەك: گوی.

۱۱ - من لێرەدا - وەکو فەرھەنگەکانی تر - بو وای قوچاو دو واوم نەنوسیوہ. بۆی

داکشاویش ھەوہ نر. چونکە لام وابوہ زۆر زیادین. بۆنمونە وشە (وتار) ئەگەر ھەر بە

بەك واو نوسرا، کێ نایخوئێتەوہ ونا؟ دەبسا بۆچ (ووتارا) بنوسین؟ یاخو ئەگەر

نوسیمان (بیر) کێ دەئێ ئەمە ججبلە. ھێج نابەوی (ببیر) بنوسین. ناک تاکە - ئەویش

بەدەگمەن - ئوشی ھیندی وشە دەبین کە خوئێندەواری ساویلکە رەنگە بۆی نەچنەوہ

سەریەك. وەك دو وشە: کۆر و کۆر. کە یەكەمیان رولەمی نێرەو دوھەمیان

پشت دەرپەز بوہ. من فرزەندە نێرینەكەم (کۆر) نوسیوہ؛ بۆپشت قوزیش بۆرم لەسەر بۆر

داناوہ و نوسیوہ (کۆر). لەوشوئێتەوہ وەك ئەوانەن - کەوہك و نیشم زۆرکەمن -

واویك و بۆرەكەمی سەری شانێ دەدەن.

۱۲ (زەنە) - بزایك ھەبە نەژرە، نەژر نێ. نۆزیک زمان داگرتە. وەکو وشە: کۆن، بۆن، بۆن،

نەم بزاوہ لە خەتی لانیین دا ھەبەو نیشانەمی بۆ دیار کراوہ؛ ئەلفوکیکی لاوازو کورنەبالایە

(i): BZiN, KRiN, که نیمه به کوردی نیمانه و پیوسته. من بو نم بزاوله کزّه، زه نه (ش)م ده بهرچار و گرتوه. ده بی نمونه ندهش بزاین زور بهی نه و پیتی و شانیهی نه و نیوه ژیره یان ههیه له کاتی تاویته (اضافه) بونا، ژیره که خو به خو ده سوئی و نه و سا زه نهی ناگه ره که. بو نمونه: نه گهر بیژین (سوفی بزَن)، گهره کیه تی. به لام نه گهر نو سرا (بزنی به له کم خو شده وی)، ژیره لاوازه کهی ناوی و روت ده توستی.

لامی لاوازوری باریک وه که لاوازو باریکدا بی هیچ هبما دینه نوسین، به لام لامی وه که به لام و ژیی به کره، نه و کللاه دوقلیقانه یان له سه ره، که بو واو بی ناواله نیشانماندا. پیوسته نه مهش بزاین ری (ر) پیش وشه هه مو کوردیک هدر گه وره یی ده خوینیتیه وه که و ابو وشه یی وه کو: روژ، روگه، ریواس و هی تریش پیی ناوی سه ره به کللاه یی.

٢ (گیره)، که له عاره بی و فارسی دا فریه هه یه، له باتیانی پیته که دوجار ده نوسین؛ محمد، محمه مه ده بی. چونکه بزاولی سه ریپتان هدر به پیت دیاری کراوه و بر به تی له هی (ه) و بی (ی) و واوه (و)، ناچار له جه له و زنجیره یی یه که له دو به کی وشه کان، بزاولی تمان وه کو پیتی ره سه ن و سه ره کی دانا: بو نمونه: ره وه ز که توتو ته پیش ره هه ند؛ چونکه ره هه ند به سی هی له دوی دینی یه که ژمیراوه. هه ره واهوژه پیش هه زار ده که وی؛ چونکه هه زار به دو هی یه که به دو یه کدا دیته ژمار.

٣ هه لف (ا)، هدر بزاولی هه لکشانه و ده گه ل هه مزه لیک جیا یه. (نا) پیته ک و بزاولیکه، وه کو: ناو، تناتر، فوناد.

بزاولیکی تریش هه یه، عه ره ب و فارس تیانه، وه که بزاولی: ژویر (زیز)، پویل (دراو)، قوویل (دزی په ل)، تورک به لاتینی خو یان، لا ده نوسن، من بوزم له سه ره واوتوسی، خواته خوا بی هدرگا و اوکی قوچیندراو توشی یی یه کی ساکار هات، نه و ده نگه ی لی په ییدا ده بیت.

با ویتنا پیندا بچینه وه، وا له م که رت به نده ی ژیره وه، نه ونه ی بزاوله کان و خوینده وه یان له رسته دا نیشان نه ده یی:

ول	فول	پوزو به له ك	قولت هه لکه با ته‌ر نه‌بی
ول	قول	کورت، کن	کلکه قول‌ه‌ی مام ر‌یو‌ی‌دا
ول	قول	لای سه‌روی نانیسک هه لیان که ده مالی قول و بازن	جینداربو له سه‌ر جیهان بنازن
ول	قول	کور، دزی پهل	له قول‌ای دلمه‌وه خوشم ده‌وی
ور	کور	سې به‌شی کورک	دایکی بوکئی ده کورکینئی
ور	کور	زاروی نیر	کچ له کور به روحم تره
ور	کور	کویر، نه‌وبن	نه‌وشن نه‌وله‌سدن کوریبه
ور	کور	مه‌جلیس، مه‌کو	باله‌م شوینه کور بیه‌ستین
ور	کور	پشت قوز	له‌خه‌فهان کور بومه‌وه
و-	بویل	دراو، پول	گش کارئی وه بویل نه‌کری
ی-	پیر	په‌ته‌مدن	نه‌ی تازه‌جوان پیری، که ثیفتاده‌م و که‌وتوم
ی-	پیرار	دوسال پیش	ده‌سنی بده‌ره ده‌ستی شکستم که له‌ده‌ست چوم
ی	کتی	کام که‌س	هه‌موروزئی له‌تاو هیجرانی نه‌مسال
ی	بابی	باوکی	ته‌مه‌ننای مردنی پیراره بی تو
ی	فری	له‌شه‌قه‌ی بالی‌دا	مه‌یگیر و‌ره بوم تیکه دلم زور نه‌نگه
ی	گویی	نه‌ندامی بیستن	کئی باشه؟ هه‌مو که‌س ده‌روه و سه‌دنه‌نگه
ه	ه‌ره‌وه	ه‌ره‌وه	ته‌گر کوردیک قسه‌ی بابی نه‌زانی
ه	م‌رن	م‌رن	موچه‌ققه‌ق دایکی... و، باوکی...
ه	مه‌زن	گه‌وره	بالداری جوانیم له‌لکی تاواتم
			هاواره له‌من جزو به‌زو نبشت و فری؟!
			گویی هه‌لخه هه‌مو ده‌نگی بڑی و روزویه
			ته‌م قافیه‌ت به‌سانی دلی موده‌عی حه‌سدن
			ته‌نگه دره‌نگه مه‌یلی به‌جه‌نگه هه‌لئی مدلی
			وه‌روه به‌شه‌رتی جاراز، گناز و مالم فیدات بی
			م‌رن به‌میرانی خوشه
			بو‌کوردازی خودی مه‌زله

پُر به دل سو پاسی نهو خوشک و برا کوردانه ده کم که بهم فدره نگووه خو یان ماندو کردوه و له یاریده دانم دریغیان نه کرده، که نه مانه ن:

خانم رضوان متوسل، پڑوهشگر له نیداره ی پڑوهش ایران زمین (واحد فعالیت‌های فرهنگی) که پیش ناشنا بوئم له گدل سروش دا، هاوکاری کردوم و تاوانوسی به لاتینی خسته نهستو، به لام واز له لاتینه که هینرا. زوریش وشه ی زاراوه ی سنه ی خسته سه ر. ماموستا هادی مرادی، سه بدای دانشگای تاران و دانشگای نازادی که ره ج، که زور وشه ی هه ورامانی خسته پال نم کتیه وه.

کاکه ماجد روحانی و کاکه محمود مفتی، که به راستی نه و به زری ندرکیان خسته سه ر خو یان و جگه له زه حمه تی زوریان، به زور وشه ی شاری سنه و مانای فارسی بزئی له وشه کان ده ستیان گرتم.

کاک سیداحمد سعادت، که جیاله ندرکی پاکنوسی، که لیک وشه ی ناوچه ی لاجان و مامهش و هوزی پیران و هوزه کانی موکوریانی بیر خسته سه وه. خوینه ری ده لال و هیزا!

توش نه بزئی من خوُم نه یزانم نم به ره ده مه هه ژارانم کورت و که مه و بو یه نابئی تیر و پاراو دل ناوی لئی بخواته وه؛ له وزه و هیزی دا تیه به رسقی هه مو پرسکت بداته وه. زوانی کوردی زور له وه ده و له مه ندرتیه که هه زاریکی وه که من تاگ و ندنبا و ناواره له نیشتمان و وه ک پیو یسته کوردی نه زان و تهره له ولاتی بیگانه بتوانی له ده به کیستی کوکانه وه. خه زم ده که ده مو وشه ی هه مو شنبه کانی کوردیم ده که و تا به و له سه ر رویه ری نم نامم رابنا یه؛ به لام به خه زو ناره زو کار بیک نایه. نه گهر با وه زم پی ده کدی من به بی هیزو توانای خوُم هیچ درنخیم نه کرده. نه گهر خرم له پاله خوُمدا به شه رمه زاری نه زانی و ده سی کدرتیم له خه زمه ت کرسن به گه لی کوردم ده زانم؛ ده شزام که بیتوانم و له وه بترم له ده س نایه. ناوی و سه دانه کی خوُم ناوه؛ هه نیانه بو رینه، که له چیر و کانه ا ده لاین؛ هه رجیت بوئی ده سستی تیخه دینه چه نگت. جا نه گهر بو وشیک گه ربای و ده ست له زیر هه مانه بوزه وه ده رچو، تو ره مه به و تو زئی مه ده، هه ولیده نه وه ی که خوُم توشی نه بوی، یان نه وانه ی که نه زانی له ویدا نین، تو له لاوه کو یان که وه و بیان نوسه وه. نه وه، خوا به، جاریکی تر من یا هه زاریکی دیکه ی له من جاترو زانتر له چاپه کانی دوار و زدا بیان خاتره سه ر.

دوستی نیوه: هه ژار

شمسی ۱۳۶۷/۶/۲۵

میلادی ۱۹۸۸/۹/۱۶



نا: (۱) به لوت؛ (ده چیه قیر گه؟ نا: ۲) بو برسیار؛ (ده گه ل توأم بو. نا: ۳) وشعی ریزگرتن. سوکه لعی ناغا؛ (ناحه سمن: ۴) راناوی میو پندیه: (سو پوزلیحسان و خوهی نه سمنی / لده رویشان نا بی خه سمنی) «جزبری: ۵» هین. هی. (ناغه. هی منته) [۶] بلی، آری: ۲) کلمه پرسیش: ۳) کلمه احترام، مخفف آقا: ۲) ضعییر مؤنث: ۵) کلمه مالکیت.

ناغه: لعمیه که: (لهمانه کامت گمره که؟ ناغه) [۷] همین، این یکی، ثابت: باشگری به مانای ناوه دان کهره وه: (گوندی حه سه نایات) [۸] بسوند به معنی آبادکننده، نایجوا: بیره، ناوجو [۹] آجوا.

نایخانه: ناوده سب، ده ستاو، سه رار، سه ریشتاو [۱۰] مستراح، نایدار: تاوه جی و جاجی دیوه خاسی گه و ره مالان [۱۱] آبدار، قهوه جی، نایدار باشی: سه روگی جاپه زو قاهوه جی دیوه خان [۱۲] آبدار باشی، نایدارخانه: ۱۶ ژوری چالینان و قاهه سازگردن بو دیوه خان: ۲) بارو بشعی تابه تی بیای گه و ره له سه فورد [۱۳] آبدارخانه: ۲) وسایل

مخصوص سفر اشرف و تر و تمندان نایدوزه ک: (۱) شربقه، فیجقه، دهرزی که دهرمانی بی ده لاش ده که: ۲) لوله شوشی دم نه تگ که تنوکه دهرمانی بی ده چاو ده گن [۱۴] (۱) سرنگ: ۲) فطره چکان.

نایده سبت: ناوده س، سه ریشتاو [۱۵] مستراح، نایده ستخانه: نایخانه [۱۶] دستشویی، نابرا: به برای گه و ره ده لاین [۱۷] داداش.

نایرو: شهر، ناموس: (بی ترخه زین و زو که نه زه نگی به نایرو) «هه زار» [۱۸] آبرو.

نایرو بردن: روسیا گردن، ناووز اندر، [۱۹] رسوا گردن، نایرو پهره: ناو و بهر، هوزی نایرو چون [۲۰] رسواکننده، نایرو تکان: روسیا بون، ناووزان [۲۱] رسوایی نایرو تکاو: روسیا، سوک و چروک [۲۲] رسوا، بی آبرو.

نایرو چون: سوک بون له بهرجاوان، ناووزان [۲۳] رسواشدن، ناپلوقه: دهره دان، چوارده و ره گرتن: (غلا ناپلوقه دراوه) [۲۴] محاصره، ناپوتاب: جوان و ربک و بیگ: (ده لاین هسان زور به ناب و تاپ ده کا، نه فله گهی به ناب و تاپ گزایه وه) [۲۵] آب و تاپ.

نایور: (۱) ریز، شهر، ناموس، نایرو: ۲) سازدان، ته کوژگردن، بیگ هبتان: (مه کارا خو نایور کر) [۲۶] آبرو، آزم: ۲) فراهم آوردن، مهبا ساختن.

نایوری: مابهی گوزه ران و بزبو [۲۷] انضاد، نایونمان: مزی سالانه یا شمش یا سنی مانگهی زوز ناممو گو قار له بر [۲۸] آبونمان.

نایونه: پارهی زوز نامه با گو فاریک له بنشدا دان و له سمره ک وه رگرتی [۲۹] آبوته.

نایوته: پاری ته زو و زلجورت [۳۰] تومند و لندهور، ناپ: مام، برای باوک [۳۱] عم.

نایو: ناب، بو یانگ کردنی مام ده لاین. ده شلین بیری ت نایوی منه [۳۲] عمو.

نایور: بهلا، به سهرهانی خراب، ته گهره و توشی [۳۳] معیبت، نایوره: (۱) بهلا، نایور: ۲) کومای حه لک، پیکه وه. (حه لک بکی زور لده و وی مزگه و ت نایوره یان داوه) [۳۴] بلا، معیبت: ۲) شلوغی و ازدهام.

نات: هبایه بو کومل و کو: (حه شامات، تا عازات، دیهات) [۳۵] بسوند اجتماع و ازدهام.

ناتاج: چاو له کومه ک، هه زارو نهادار، مرححتاج [۳۶] محتاج، نیازمند ناتاجی: احتیاج، که مابهسی [۳۷] احتیاج، نیاز

ناتون: ناگردانی حه مام، تورخانه افسان حه مام، ناتهر: ناگر، ناو، نایه [۳۸] آتش.

ناتهران: راه، فسه یه راندن [۳۹] هدیان، ناتسه شبازی: به ته گردن و فسه که شنه هه لدان له جیژن و خوشی دا:

(تاتە شېپازى بەككى خالى تاكرى) [۱] آتشیازی.

تاتە شېپارە: (۱) بە منالى ھاروھاج دەلین: (مندالەكە بان چەند شەپانە ھەر تاتە شېپارە بە): (۲) بە پیاوی زور زىنگو نازا لە شەرزو بازارگانى دا دەلین: (فلان لە شەرزدا تاتە شېپارە بە): (۱) بچە بازىگوش، آتشیپارە: (۲) مردى که در تجارت یا در جنگ زیرک باشد.

تاتە شىخان: (۱) تولىخانەى ھەمام: (۲) فولکەى زىر ئبانە کە ئاگرى تىدا دە کە ئەو (۱) آتشدان ھەمام: (۲) اجاق سنگى.

تاتە شىخانە: تەندورەى سەماوەر، بەنگردانى سەماوەرى جاي چى کرئى [۱] اتشخانە سەماوەر.

تاتە شىكە دە: کواوى ناگر بەرستان، ناگردانى پىر، زى گاوران [۱] آتشدە.

تاتە شىگا: (۱) تاتە شىكە دە: (۲) ناوى كۆيۆكە لە كوردستان [۱] آتشدە: (۲) نام گوھى در كردستان

تاتە شى: (۱) رەنگى گولنى سورى تارىك: (۲) پیاوی زور نونە نەپىت، بە پىننام نوزە نەپرن [۱] رەنگ سرح آتشی: (۲) آدم آتشین مزاج.

تاتە گ: (۱) داوینى کە وای سوزا: (سوزى لە سەدر نائەگى دە کىرى)، شافەل: (۲) بر بەنە لە پىنارو دامىنى جبا [۱] دامن قباى بلند: (۲) دامنا کۆرە.

تاتى: زىر، نەلا، ئالتۇن [۱] طلا.

تاجاخ: دياردى و ئاشكىر، خوربا [۱] آشكار.

تاجار: پىنجار، رەگ و پىنى گىيا [۱] پىچ و رېشە گىياھان.

تاجگى: دەسب رزۇ، خەسپىس، چكىس، دەست قوچا [۱] خەسپىس.

تاجوچ: دە گەل باجوچ دە گورئى و اووى ھورئىكى ھېروكى بە. دەلین پادشا بەكى دوشاخ (دوالەترىن) گورئوى دىوارى بەردىس لە پىنى ھەلجىنور [۱] پاچوچ.

تاجور: خىشى لم و رەلمى سۇرەو ھەراو، كەرپوچ [۱] آجر.

تاجىل: جەرەز، بادام نوک و ئومر نوکولە كەى شەوچەرە [۱] آھىل.

تاجىخ: رەنگى كال، بەرانبەر بە رەنگى تارىك و نوخ: (پارچەى كەواكەم شىنى تاجىخە) [۱] رەنگ روشن.

تاجوخ: (۱) تاجىخ: (۲) ھە كرى، نازالە، بەرانبەرى داخراو: (دەرگا كەنان تاجوخ بو، دانە خراو) [۱] رەنگ روشن: (۲) باز، مقابل پىسنە.

تاجەر: كېلىل، ھاجەر [۱] آچار.

تاخ: (۱) ھاوار لە بەر نازار: (۲) خوزيا: (تاخ ھىندە نەدە مردم كوردستان بە رزگارى دەست): (۳) خاك، خول: (ھەرچىكى لە تاخى تاخ و دەر بان /

ھى چۆنە پىناو ئەوى لە سەربان) «مەموزىن»: (۴) ھشەى دەر بىزىنى شادى: (تاخ ئەم داووتە چەند خوشە) [۱] حرف درد، آخ: (۲) كاشكى: (۳) خاك: (۴) حرف نەرىف، بە بە

تاخا: تاخا: (من تاخار نو تاخا، ئەى كنى جېمان بو زاخا) «مەسەل» [۱] آفا.

تاخافتىن: قەسە كەردن، پەپىن، نېشتەئالى، گونن، ووبوئىز [۱] گىفتگو.

تاخابوگ: بە كەسى دەلین كە خوى بە گەورە دەزانئى و لە گەورە بى نازانى [۱] خودبزرگ بىن.

تاخياران: نوزياران، نەپ وتوز، نوزوغومار، توزو خول كە بە دەم باو دە دە بارئى [۱] بارش گردوغبار.

تاخيان: گلەيان، ناخەيان، يانە ناو [۱] گل آندود يام.

تاخچەباش: گىياپە كە لەر بىزى گىيا دوكلېوان [۱] گىياھى است.

تاخدار: خەمبار [۱] غمگىن.

تاخەر: (۱) بىرانبەرى ھەرەل، دواپىن: (۲) مەگەر: (تاخەر نەسگوت باش بەر جاش مەپە: (۳) دەسە، نېنر: (تاخروا ناپى ھەك تۇ دە پكەى): (۴) برائەو، دواپى ھائىن: (توزىك روت خوش بى خود دىنا تاخ ناپى): (۵) بەسەرھانى دواروز: (و ھابى تاخرى خىزى بى دەمبەكە بى سەرو شوىنە) [۱] انتھا: (۲) مگر: (۳) اپنكە: (۴) پاپان: (۵) عاقبت، آخرت.

تاخىرئى: بىرى پياو-ئاك [۱] نېك فرجام.

تاخىزەمان: بەر روزنارە دەلېن كە كەروئە دەوى پىنەمبەرى نېسلا مەو [۱] آخرا لزمان.

تاخىشەر: بىرى بەدەقزو نەگرىس: (بىرى تاخىشەر و نەنت فروشت / نابزوت گىزىمە بە پلاو گوتتە؟) «ھەزار» [۱] بەد فرجام.

تاخىر كە: تاخو برك، مېئولەى زور ورد [۱] پشە خاكى.

تاخىر ئوخز: بىرىك بە برائەو: (لە تاخرو ئوخزى پاپىزدا سىواى بو بىن) [۱] اواخر.

تاخىرەت: سلا، روزى قىامەت، بەسلان، ھەسنانەو ھى پاش مردن [۱] آخرت.

تاخىرە مىن: ھەرە پاشىن: (شەو تاخىرە مىن جىر بى پىت بلىم، نېش پىت نالىمەو) [۱] واپسىن.

تاخىرى: (۱) دواپى: (تاخىرى مىلى داو ھات): (۲) لەر سىباردا: (تاخىرى؟ دەى دواپى جى؟) [۱] سىرانجام: (۲) عاقبت چە شە؟

تاخىسبات: بازە روزى تاخىرى جىلەى زىستان [۱] دە ھفتە آخر جەلە زىستان. تاخىش: ئوخى. ئاى چەو ھوشە [۱] آخىش.

تاخىلە: (۱) خەرسائەى مانگ. (تاخىلە لەدەورى مانگ ديارە): (۲) پاپوگى مار: (سارە كە تاخىلەى دابو): (۳) بە زورئىكى كورتە دىوارى سەردانە پوشر او دەلین ئە بو كاو گىيا ساز دە كرى [۱] ھالە ماہ: (۲) جىرە زىن مار: (۳) كاشدان.

تاخىلە وىك: تاو ھى شت بىدا سور كەردنەو [۱] ناہە.

تاخىلىف: باقىش و دە، سەو درو، فر [۱] مگر و دروغ.

تاخىلىقە: ھەو ھەل بەھار كە شىنكە بە حال و ھاستەم سەرى دەرىناو. لەو سەردە مەدا كە نازەل دە لە ھەزى خول و گىيا نېكەو ھەلەدە گرى، تاخ بەلئو ھەو ديارە [۱] سىراغاز بەھار.

تاخىن: پەسناو، نازە زولك: (ئىبو تاخىنى لىفە كە لو كە بە) [۱] آگنە.

تاخا و: ئى بەسناو، بەسناو: (شېزە ھە ناملان لە روئ تاخا و) [۱] آگنە.

تاخىراو: تاخناو [۱] آگنە.

تاخىراو: تاخناو [۱] آگنە.

تاخىنە با: دواروزە كانى زىسان، دەمى كە ھەوت روز لە جىلەى چوك مابى [۱] ھفتە آخر جەلە زىستان.

تاخىن: ئى پەسناو، بەرور بىزا كەردن [۱] آگنە.

ناخښنه‌وه: ناخښن: (خه‌ریکی ناخښنه‌ودی پسته په‌نیرانم، درېستم ناخښوونه‌وه) [آکندن].

ناخسو: نایا، تو‌بیزی، له‌وانه‌یه: (سه‌ری هه‌ردوکولمی ناخو، گولی نه‌ویه‌هاره یاخو / طرفی نه‌هاره زولفی، زُلفُ من اللبالی) «نالی» [آیا، تو‌گویی].

ناخوا: ناخو [آیا، تو‌گویی].

ناخوړ: شوینی هه‌لبه‌سنز او بو‌جینی خوړاکی نازه‌ل، نالقدان، نافر [آخر].

ناخوړان: ده‌گهل، ناخوړان دین. ۱) بنسوه، شپوری و ناراه: (ناخوړان یاخوړانیکه ساک خاوه‌سی حوی باناسی) ۲) کوله‌ل دزو نالانجی (نای له‌و ناخوړان یاخوړانه، خو‌هیجان پنی نه‌هیشتن) [۱] هرح و مرج و آسوب، ۲) حرامبان.

ناخون: ۱) مه‌لای عم‌جه‌مان: ۲) فینوک [۱] آخوند: ۲) ناخن، ناخوند، مه‌لای عم‌جه‌مان [آخوند].

ناخوړیک: جوړه مېشوله‌به‌کی زوړورد، پښی گه‌له‌ک هور [نوعی پشه‌بشاروین].

ناخه‌بان: ۱) گله‌بان، بانه‌ناو: ۲) بانې لُک و لوسر [۱] گل‌اند، دپام: ۲) ما، بدین مرک‌چردگی ه‌صاف.

ناخه‌باو: جامانه، ناغمانو، ندر اوکی سپی، ده‌ر، با‌سور، پوره‌نه پیاوین له‌سهری ده‌په‌ستن [نوسی دستار، د نه ناخه‌لیوه، ناخایغه، کاتر نازه‌شپن پونی ده‌مفت، سه‌ره‌نای به‌هار [اوبل بهار].

ناخ هه‌لک‌کیشان: له‌جه‌مان ناخ‌رداخ‌گوتی: [حسرت خوردن].

ناخی: باخی، باغی، سه‌رک‌س، پنی جه‌قی [باغی].

ناخیز: ۱) نروغه‌لسان، (س‌یه‌مالی ده‌ بی‌زوت له‌موت هه‌سا؟ به‌خوا نه‌ه‌واو، هه‌روا ناخیزکی کرد)؛ ۲) هه‌سنان به‌ه‌واوی: (پانو نید شه‌مفت نه‌چا کرد ناخیز) «خانای توبانی» [۱] نه‌خیز: ۲) برخاستن.

ناخیه: گولمېخ، سنگی ناسی نالغه‌دار یا سنگی نه‌ستوری دارین [میخ‌آخور].

ناخښن: ناخ هه‌لک‌کیشان [اه سردان].

ناد: دورگه، جزیره، وشکانی له‌ناو ناودا [جزیره].

نادا: ۱) دلاوایی، سه‌خواهت: ۲) بسوزی، لیزانی [۱] سخاوت: ۲) مهارت.

نادان: مانگی رومی، بیست روز له‌خاکه‌لیوه‌وه‌روز له‌ره‌شمه [ماه مارس].

ناداروک: گولیکه له‌سهر به‌هاردا ده‌پشکوی [گلی است که اوایل بهار می‌روید].

نادان: زهوی به‌بیت و پهره‌کعت [زمین حاصلخیز نادوده: قامیش با داری دریز که مالی پنی یاک ده‌که‌نه‌وه [گردگیر].

ناده: ۱) نه‌له‌که‌وریشک، جوړیک نه‌له‌ی له‌دار: ۲) بزاری گیا له‌شینایی [۱] نوعی نله: ۲) وجبن.

ناده‌ر: که‌جبل، چس، ره‌سمن، حدود [اصیل، نجیب].

ناده‌م: پابه‌دم، میردی دانکه‌وا، هه‌ه‌لین یایری مرو [حضرت آدم].

ناده‌می: مروه عیسان، به‌شهر [آدمی].

ناده‌میزا: مرو، ناده‌می [آدمیزاد].

ناده‌میزاد: ناده‌میزا [آدمیزاد].

نادی: ۱) نه‌ویسر، نه‌ویکه: ۲) بو‌جه‌نه [۱] آن دیگر: ۲) چرا، درست است.

نادی: نه‌وان، نه‌وانه [آیا].

نادی‌چی: نه‌زانی دی، به‌وره‌کان [آن دیگران].

نادی‌شا: نه‌وان خو‌بان [ایشان].

نار: ۱) نارد، ده‌غلی هارزیاری ناساده‌ی نان: ۲) جیگه: (نزار با نساو: جینی نسی، هه‌وار، جینی هه‌وا، نساو: شونسی گه‌وره): ۳) ناگر: (زسانان نارو نه‌ر) [۱] آرد: ۲) پسوند مکان: ۳) آتش.

نارا: ۱) دوستی و نیوان خوشی: ۲) جیگه‌ی زسی هه‌مسه‌بی: ۳) وجودو یون: (باسی نو‌ده نارادا نه‌ه) [۱] دوستی: ۲) محل ثابت زندگی: ۳) وجود داشتن.

ناراز: رر، پاریکه له‌سنووی نیران و روسیا [آرد ارس].

ناراسته: رهی سنیک به‌ره، نه‌سپیک کردن: (نهریکی ناراسته کرد، نو‌مستک ناراسته کرد) [جزی را منوجه کسی کردن].

ناراف: سیو کول، سایون یان نه‌سبون، و ناون حاررکراو بو‌جل شدن [وسایل لباسیوی].

نارام: بی‌چوله، هیندی، هیمن، مه‌ند، نو‌فره‌گرو [آرام].

ناران: ۱) شکه‌ی ریاتی رستانه‌ی کوجهران، گه‌ره‌سیر: (هه‌و چونه هه‌اران، نیمه‌ماوین له‌ناران)؛ ۲) عه‌زبه‌ت و نیش [۱] فسلانی، ه‌قابل بلاق: ۲) درد و آزار.

ناراندن: عه‌زبه‌ت‌دان، نیساندن [آزردن].

ناراو: که‌ه‌اوی جاریک بو‌جل شوتن ده‌کار کراوی هینسا یه‌که‌لک‌ماو [بساب آب سایون].

نارایشت: رازانه‌ره، خه‌مل، خو‌جوان کردن [آرایش].

نارج: دارچه‌په‌ره‌ان که ده‌کرینه‌گوجان و دبره‌گه خپوهت [چوب‌خیزران].

نارخاڅک: ۱) جیشنی ناردوروزن: ۲) کولپه‌ری به‌شه‌کر و نارد [۱] آرد؛ ۲) کاجی.

نارختک: مونه‌که، شه‌وه، نه‌وی له‌خه‌ودا ده‌ت‌نرسینی و ه‌اوارت بو‌ناکری [کابوس].

نارخه‌بان: خاترجه‌م، بیخه‌م، بن‌نرس و دودلی [مطمنن].

نارد: نار، ده‌غلی هارایام [آرد].

نارداری: ۱) نوزی آش گرتو: ۲) بره‌تبه له‌نومه‌ت به‌خو کردن، ده‌لین: فلان ده‌هیچ‌دا نه‌بو به‌لام خوبی نارداری ده‌کا [۱] گرد آسباب گرفته: ۲) کنایه از خود را منتم کردن.

نارد اوږز: ۱) نه‌و شونسی ناردی له‌لیواری به‌رداشه‌وه نی ده‌رزی: ۲) لیواره به‌رداش له‌گه‌رانددا که نارد ده‌هاویننه‌ناو‌هولکه: ۳) بره‌تبه له‌

ده راوی ده می ویژه: (فلانکس نارد اوژی ده می خوشه) [۱] جای بیرون ریختن آرد از آسیاسنگ: (۲) لبه آسیاسنگ: (۳) کنایه از طرز سخن گفتن.

نارد پیچ: جوریک هلوابه له ناردو شه کر [۱] نوعی حلواوی شکری. نارد کیش: بیلوکهی دارینی ناشه وان که ناردی بی له قولکه دهرده دا [۱] باروی آردکش آسیابان. نارد مالک: نمو کونه بهرؤیهی ناشه وان جی ناردی پی ده مائی [۱] کهنه پاک کردن ته مانده آرد در آسیاب. ناردن: هاوردن، هینان، نانین [۱] آوردن. ناردو: (۱) سوتمان، ناگر که وته وه: (۲) سونمه نی، ناوردو [۱] (۱) حریق: (۲) سوخت.

ناردو زون: میوانی، جینشی نارد بهرؤن دا جانندن که زورتر بو زه بسنان دروست ده کرئی [۱] کاجی.

نارده: نازه داهاتو، نازه بابته، نوهاتی [۱] نوآمده. نارده باره: بهشه ناردیک که ناشیر بو هه باریک که میکی به خوشی خوی به ناشه وان ده به خشی [۱] بخشش آرد به آسیابان.

نارده شان: نارد اوژی، نهو شوینشی بهرداش ناردی لبوه ده خسته قولکه ناشه وه: (هینی جیش واجون، چون مه که رو چون / گهرد نارده شان ناسیای گهردون) «مه وه وی» [۱] نگا: نارد اوژی.

نارده ل: نوکری بهرده سنی خانی گوره، باب نوکری، زاوژکری خان [۱] آردل.

نارده لوکه: (۱) ورده ناردی سه لوی قولکه له ناشدا: (۲) به فری زور وردو وشک که ده باری [۱] (۱) گرد آرد در آسیا: (۲) برف ریز و خشک.

نارده لبین: توز ناشی زور نرم [۱] گرد آرد در آسیا. نارده مشار: بره مشاره ناردی هه ره [۱] آرد آره. نارده وا: په لوله، جینشی گزموله هه وبر و کوزه له [۱] آشی است با خمیر و تر نیزک آبی.

نارده واره: نارده باره [۱] بخشش از آرد به آسیابان. نارده ی: هاوردن، هانین، هینان، نانین [۱] آوردن.

نارده بنه: داهینر واه داهاتو، زونهاتی، نوچی بو بی [۱] اختراع. ناردی: نارده وا، په لوله [۱] نگا: نارده وا. ناززی: ناوات، ناره زو، هیوی، دلخواز [۱] آرزو.

نارزینگ: جه نه، جه نه که، چه ناگه، جناکه [۱] زنج، چانه. نارزنگ: داریکی سور بیسنه وه ک بلانوک که گزجانی لی دروست ده کن [۱] درختی است.

نارسم: هه لامت، زوکام، په سبو [۱] زکام. نارسمی: هه لامت دار، په سبو دار [۱] زکامی. نارفته: له کار که ونه، به ک که وته، که لک بر او، ویران، نیک نه پاو [۱] از کار آفتاده.

نارگا: ناورگ، ناگردان [۱] آتشگاه. نارگون: سور و گمش له زهنگی ناگر [۱] آتشگون.

نارمانج: (۱) نیشانه، کیلک: (۲) دوز، مه به ست، نیاز له ژیانان [۱] (۱) هدف:

(۲) مرام. نارمانجانی: نیشانه داگردن، کنی بهرکی له تفهنگ و نیر هاوژی دا، ترمونی نهنگیوه بی [۱] هد فگیری.

نارموش: ناوریسم، هه وریشم، هه وره میش، داوی لیکاوی کر می ناوریسم، تالی حمریر [۱] آبریشم.

نارموش: ناوریسم، هاوریشم [۱] آبریشم. نارمیش: ناوریسم، نارموش [۱] آبریشم. نارنج: منج زنجیر بو ولاخ به سننه وه، ناخبه [۱] میخ طوبله.

نارنگ: دهر دینکی نازاله، نه خوشبه که توبنی حه بان ده بی [۱] مرض احتشام. نارو: (۱) خه بار، هاروی: (۲) نالو: (۳) بوک [۱] (۱) خیار: (۲) لوزتین: (۳) لته.

نارو: نیمرو، نهرو، نه مرو، زوژی نیوان دوشنی و سبه بی [۱] امروز. ناروان: (۱) نازوخه ی نارد له مالدا: (۲) وشرتی سنی به هاری دببی [۱] (۱) آذوقه آرد: (۲) شتر سه ساله.

ناروانه: وشرتی جوار به هار دبنو [۱] شتر چهار ساله. ناروت: فرشته به ک بوه هاوالی ماروت له جبروکاندا پینکه وه بان ده لبین: (ناروت ماروت) سه ره و نخون له جالوی بابل دا هه لاهه سارون و تینو بانوه ناویان له بهر چاوه وه میان ناگاتی [۱] هاروت.

ناروزیان: هر وزان، ور وزان [۱] به هبجان آمدن. ناروشک: بزمن، پشمن، بنزین [۱] عطسه.

ناروک: کفته ساواری پانکه له که له گه نمه کوناویش ده بکن [۱] نوعی کوفته بلغور.

نارون و قارون: بریدی له زور ده وله مندو دارا [۱] کنایه از بسیار تر و تمند.

ناروی: هاروی، خه بار [۱] خیار. نارهان: زان و نیشی نه ندایمی سوناو [۱] درد سوختگی.

نارهانن: چزانن، داغ کردن به ناگر [۱] داغ کردن. نارزه و: هینی، ناوات، دلخواز [۱] آرزو.

ناره زومه ند: به ناسه، به ناوات، به عه زهت [۱] آرزومند. ناره فته: ویران له که لک که ونو [۱] خراب و از کار افتاده.

ناره ق: (۱) نه زابی لهش له گهرمان بان له شهرمان یان له نوبه نی وه یان له مساندو بونه و: (۲) شلی له هه لم تکاو، وه ک ناره قی سه رخوشکرو ناره قی جانره وه یی نر بئش [۱] عرق.

ناره قای: لهش به ناره ق [۱] عرق کرده. ناره ق چن: ته قبله [۱] عرق چین.

ناره ق دهر دان: ترمی ناره ق له نه ندایم دهر که و تن [۱] عرق بیرون دادن. ناره ق کردن: ناره ق دهر دان [۱] عرق کردن.

ناره قگیر: پارچه لبادینکی نه کنه له بن زینه وه ده خریته سه برشنی ولاخی سواری [۱] عرقگیر.

ناره قه: (۱) ناره قی لهش: (۲) داریک له ناو جینه ی دیوار ده خری بو قابمنر بونی دیوار [۱] (۱) عرق: (۲) خوب لایه دیوار.

نارهی: بز، تزی، دارمان [۱] پُر، مالا مال.

ناری: (۱) نیشته چی، بهران بهر به کوجهر؛ (۲) کومه گ، یاریده، هاریکاری؛ (۳) له زه سه نی فوموسی ناری، ناریایی؛ (۴) خو لسه مینش، منشکی، خو له کهوه [۱] (۱) مفیم؛ (۲) کمک؛ (۳) آریایی؛ (۴) خاکسیر.

ناری: به لئی، هیری [۱] آری.

ناربان: (۱) دل تَبک چون ودل هه لئشوان له خوارده نه؛ (۲) کوان و زیبکه له لئش هانن [۱] (۱) حالت نهوع؛ (۲) ظاهر شدن جوش بر پوست.

ناری باری: (۱) هه لئو جهی سو ری بازه؛ (۲) به لا لوك، ئالو بانو [۱] (۱) آو سرخ؛ (۲) آلبالو.

ناریخ: منبج زنجیری نهویله که ولاغی بی ده به ستموه [۱] میخ طویله.

ناریختی: میراو، نهو که سهی که ناو دابهش کردنی بو ناودیران به ده سته [۱] میراب.

ناریز: که لیکه به ناویانگه له نیوان رنگای سنه و مر یوان دا [۱] گردنه ای در راه سنندج مر یوان.

ناریشه: دروار، چه تون، زه حمهت [۱] دشوار.

ناریکار: باری ده، هاریکار، که سهی کومه گ به که سهی ده کا [۱] باری دهنده.

ناریکاری: کومه گ، یاریده، هاریکاری [۱] کُمک.

ناریله: بیاوی زانایله، ژنه رنگه، ئالی پیواز، یوسف نه فندی: (نیریکی ناربله به، لاسای می ده کانه ره) [۱] مرد زن نما.

نارینج: کوانی بن هه نکل، قونبر که له بن باخه ل ده ره چی [۱] دمل زیر بگل.

نارینوک: له په، له نکه نوک، نخوشه ر [۱] لِه.

نازا: (۱) زبیکه ی شیر ی، نه و جینجک و زبیکانه ی له زوی منالی شیره خو ره دین؛ (۲) ساغ و راست و بی فرو و بَل [۱] (۱) جوش صورت بچه های شیرخوار؛ (۲) درست کار.

نازا: (۱) نه نرس، ره شهید، به غیرهت؛ (۲) زو، به په له؛ (نازا بر و نازا بگه به)؛ (۳) به کا کل؛ (وه ک گویزی نازا به)؛ (۴) زگار، نازاد، (گه ره نه نازا که، گه ردت نازایی)؛ (۵) نه ندای لهش؛ (هه مو نازای له شم ژان ده کا) [۱] (۱) شجاع؛ (۲) شتاب؛ (۳) با مغز؛ (۴) آزاد؛ (۵) اندام بدن.

نازانه: نازایانه، وه ک پیوانی نه ترس و به جهرگ [۱] شجاعانه.

نازایانه: نازانه [۱] نگاه، نازانه.

نازایه تی: نه ترسان، گه زناسی، غیرهت [۱] شجاعت.

نازایی: (۱) نازایه نی؛ (۲) زگار یو نازادی: (به گردن نازایی ده ته ده می) [۱] (۱) شجاعت؛ (۲) آزادی.

نازی پیش: جیشت لی نه، ناشبه ز [۱] آشین.

نازارندن: عه زه ته دان، نیشاندن [۱] آزدن.

نازری: برینی به جگک و کیم و هه و [۱] زخم چرکین.

نازگار: ته و او، به شوین یه کدا بی برانه وه نیوان: (دوسالی نازگار له زندان بوم) [۱] بی کم و کاست، متوالی.

نازموده: تافی کراوه، ته جیره به کراو: (ماسستی نازموده له که ره ی نا نازموده چاتره) «مه سه ل» [۱] آزموده.

نازنگ: خانوی به سه ره نه خنه به ردی بانه وه دروس کراو [۱] خانه ای که بر نه خسته سنگ بنا شده باشد.

نازوباز: نو بال، تاوان و گوناح [۱] بزه، وبال.

نازوبه زه: نو بال، نازو باز هو بال: (نازوبه زهت وه ملم من نه م کارم نه کرده) [۱] بزه، وبال.

نازوخه: بزوی بیداویست له مالد، تفاق [۱] آذوقه.

نازوخه دا خستن: بزوی زسانه دا بین کردن، تفاق کوم کردن [۱] آذوقه اندوختن.

نازوقه: نازوخه [۱] آذوقه.

نازه ب: جیحلی بی ژن یان بی منرد [۱] عَرب.

نازه بهت: زبیکه ی ده و جاوی نازه لاوان، عازه وی، عازه بی [۱] جوش عزی.

نازه پ: کوبله ی به دراو کردراو، به نده ی زه رخری [۱] برده زر خرید.

نازه خ: بالوک، بالوک، زبیکه ناسایی کی زه تی بی ژانه له ده ست و بل دیت [۱] زگیل.

نازه ر: نوه مین مانگی نیرانی بهران بهر به سه ره و ز [۱] آذرا.

نازه نئی: زاوه، مانالی دانه وه. شی کردنه وه ی نوسراویک به نوسراویک [۱] شرح و تفسیر.

نازیز: خوشه ویست، به ریز: (نازیز دبارن واده ی لوا من / نه لوه دای ناخر نه وه ناما من) «مه وه لوی» [۱] عزیز.

نازیز مه ره ده: نازیهت بار، خوشه ویست مردو [۱] غزادار.

نازیزه: ناوی هه وایه کی گورانی کونی کورده [۱] از آهنگهای قدیمی کردی.

نازیهت: تازیه، خه م داگرتن بو تازه مردگ، مانه م [۱] عزا، مانم.

نازیهت بار: خه م باری خوشه ویست مردو، مانه مین [۱] مانم زده.

نازیه تی: نازیهت باری [۱] سو کواری.

ناژاژ: بهران بهر ی لوس و لَبک، زبرو زو، نه بوژ [۱] ضد صاف، خشن.

ناژار: به ره و ده رانه ی زه وی، حاسلانی زه وی و زار [۱] محصول زمین.

ناژاژک: باویشک، له بهر خه و ده م داچه فاندن [۱] خمیازه.

ناژاشکه: (۱) باویشک؛ (۲) مجورک، نه زو، موجرک [۱] (۱) خمیازه؛ (۲)

موره ورشدن بدن.

ناؤال: ۱) پانال، ولسات، گاو گول و موز و ما: ان؛ ۲) پرو بوش و چيلكه و چال [۱] دام، احشام؛ ۲) علف و خسي و خاشاك.

ناؤال: بوليس، فولنجي، شاگرد داروغه [۱] آزان، باسيان.

ناؤاله: پيشوي و كس له كس، ناؤاله [۱] آشوب، بليشو.

ناؤاله: ناؤاله [۱] آشوب.

ناؤاله: ناؤاله [۱] آشوب.

ناؤاله چي: كه دن گيز، مابه فته، سهره سورده، شهره لاسين، شتره هل سرزير [۱] آسويگر

ناؤاله ناسوه: كه دن گيز، عتسه ناسوه، شتره هل خزاندن [۱] آشوب خيري و عتسه انگيري.

ناؤاله: بايران، نهجداد، (هه كه دن بيگانه بهرسته نه خلهت له ناؤاله شي، بي) [۱] نياكان.

ناؤاله: ناؤاله [۱] نياكان.

ناؤاله: زك، زفي، توژه بي، قين [۱] خشم.

ناؤاله: نزه، زفي هه ستار، بهرگ [۱] خشمناك.

ناؤاله: ۱) زور ني چفناندي، هه ده وري به كا نيوه كردن. (هه مو گيانيان ده، زي ناؤاله كره)؛ ۲) كه آلبه وهي ددان بو خاوين كردنه وي له ورده گوشته... [۱] خلايدن؛ ۲) دندان خلال كردن.

ناؤاله: مهله، بهامواني، سو: اي [۱] شتا

ناؤاله: ۱) كولينه وهو نيو، كردني بوك تيز به شبنكدا؛ (خهر بيكي ددان ناؤاله)؛ ۲) داخسن. (دهرگان پاژنه)؛ ۳) داكه دندن؛ (كراسه كه م ناؤاله، دام كه مند)؛ ۴) زير كردن، زرب كردن، كو نجر كو نجر كردني (به اش [۱] خلايدن؛ ۲) ستن، ۳) رآوردن؛ ۴) زير كردن آسيابنگ.

ناؤاله: ۱) ليخور، كه سي كه باره بهر له ده خوروي؛ (بارو سوارو نه سي خو بارو)؛ ۲) شوين هه لگرن، شوين گيزي؛ ۳) لك له بونه وهي ريشه [۱] راننده؛ ۲) زديابي؛ ۳) ريشه وانيدن.

ناؤاله: ليخورين؛ (له تر ميل ناؤاله دا زور به كار) [۱] واندنگي.

ناؤاله: سهر، به دامار بو ردن، هه دكونه سهر [۱] محوم، بو ريش.

ناؤاله: بو شهو له ده بردني ميگهل [۱] بردن گله در شب براي حرا، ناؤاله: ناؤال، مالات، ولسات [۱] احشام.

ناؤاله: حه يوان زاگرن، مالات به خبو كرين، ده رايه داري [۱] دامداري.

ناؤاله: زير بون، زير وهك زيري بر به ندو بهر داش [۱] زير بودن.

ناؤاله: جه قه نه ي ناش، جه قه ق، جه قه قه، جه قه قه، جه قه قه؛ ۲) جه كوشي بهراز كردن كه سهره كه ي ددانه ي هه به [۱] لكلكه آسياب، گلنده آسياب؛ ۲) آزيته.

ناس: ۱) قاقوم، جانه وريكه ترك سي له نيره ي بانانك و سوزده، كه كه موني زور به ترخه؛ ۲) پهريكه له په نجاودو بهري قومار؛ ۳) كه نه فت و مانسد، بهم مانايه به نه نيا ناگورني و هه له گهل به لاس دا دي؛ (به سويندانه هه ناس و به لاس ده به تهوه)؛ ۴) زوت و زه جال؛ (كا بر ا ناس و

ده لاسه، هيج سار ز ماده [۱] ناك؛ ۱) ناك؛ ۲) تكيخال و زفي بازي؛ ۳) خسته؛ ۴) بايره.

ناسا: به كو: (منين حوت ناسا نم كارم كرد) [۱] آسا ناسار: شويته واري، به تره ب [۱] آثار، بايهو اساس.

ناسان: هاسان، سانايي [۱] آسان.

ناسانه: ۱) سهرده رانه، زرده، انه؛ ۲) بر يديه له بهرمالي گهوره مالا ن؛ (هر شوي نالهم جوس باه رده ي / سه گي ناسانه ت بيدار كرده بو) (مه به وي) [۱] ۱) ۲) ۳) ۴) ۵) ۶) ۷) ۸) ۹) ۱۰) ۱۱) ۱۲) ۱۳) ۱۴) ۱۵) ۱۶) ۱۷) ۱۸) ۱۹) ۲۰) ۲۱) ۲۲) ۲۳) ۲۴) ۲۵) ۲۶) ۲۷) ۲۸) ۲۹) ۳۰) ۳۱) ۳۲) ۳۳) ۳۴) ۳۵) ۳۶) ۳۷) ۳۸) ۳۹) ۴۰) ۴۱) ۴۲) ۴۳) ۴۴) ۴۵) ۴۶) ۴۷) ۴۸) ۴۹) ۵۰) ۵۱) ۵۲) ۵۳) ۵۴) ۵۵) ۵۶) ۵۷) ۵۸) ۵۹) ۶۰) ۶۱) ۶۲) ۶۳) ۶۴) ۶۵) ۶۶) ۶۷) ۶۸) ۶۹) ۷۰) ۷۱) ۷۲) ۷۳) ۷۴) ۷۵) ۷۶) ۷۷) ۷۸) ۷۹) ۸۰) ۸۱) ۸۲) ۸۳) ۸۴) ۸۵) ۸۶) ۸۷) ۸۸) ۸۹) ۹۰) ۹۱) ۹۲) ۹۳) ۹۴) ۹۵) ۹۶) ۹۷) ۹۸) ۹۹) ۱۰۰)

ناساو: ناشي ناو، ناسيار، نيسي ده خال ها يين [۱] آسياب.

ناسابشت: ناسوده بي، نيسراحت، بي خه مي [۱] آسياب.

ناسايي: ۱) ناسا: (باوي خه ت ناسايي باش بو)؛ ۲) عاده تي، بهر انبه ر به باي كو نه لابه تي؛ (سز و شور باري ناسايي نيك داوه) [۱] مانند؛ ۲) معمولي.

ناسايي: هديكا، به سهر، هواش، له سهر خو [۱] هواش.

ناست: ۱) زه حمت، جه نون؛ ۲) جيگا، شوين؛ (له ناسنه تو شي بوم)؛ ۳) به انبه ر، زويه زو؛ (له ناست جام هه لابه) [۱] دشوار؛ ۲) سكال؛ ۳) مقابل، روبرو

ناستاش جيا: به جمي هه ب و به ا بجا گد ش

ناستش: هينسي، بگه ي دا، لمي [۱] اجازه . د.

ناستش جيا: به ج هينس [۱] جا گد است.

ناستن: هينشن، ده س لي هه لگرن [۱] هينشن.

ناستون: بهر ده رگا بهر مال [۱] حلو در.

ناسته به: به جني هينسني ناسه وار [۱] اثر به جا گد اشتن.

ناسته ز: ناسر، بهر، بهر، كه وا، بهر ليقه؛ (كه ياي ريش ناسته زى حاره) (مه سه ل) [۱] آسر.

ناسته م: ۱) كه موكه، به حال، كه مزين نه دنازه؛ (به ناسته م ده ستم لي دا هوا ري كرد، ده ستم به ناسته ميك روشاوه)؛ ۲) دژوارو هه له موت؛ (نهره غه كويكي ناسته مه) [۱] اناك؛ ۲) سخت و صعب العبور.

ناسته نك: جيگه ي سه خت و هه له موت [۱] كوه و راه سخت.

ناسته ن: هينشن، ناسه ي، نين [۱] اجار، دان.

ناسرم: هه لاهت، په سيو، زوكام [۱] زكام

ناسر مه: ناريكه جه ريكه له كور نندا كه ده كه ويته سهر كلكي باره بهر [۱] نوار جرمي نالن كه به در حوان نار بهر افند

ناسك: مامر، كه زال، خه زال، ماميز [۱] آهو.

ناسكول: كار مامر، بيجه ناسك [۱] بجه آهو.

ناسمان: حهوا، عاسمان، بهر زايي كه نه سنيزه و مانگ و زوزي ليوه ده به بندرين، نه زمان، نه زمين [۱] آسمان.

ناسمانه: ۱) ميچي بهر ز، مه لاشوي وار، ناسمانه ي دم [۱] سقف بلند؛ ۲) سق.

ناسماني: شين بهر نهنگي ناسمان، عابي [۱] آبي رنگ.

ناسين: يسه مه نه، گوليكي دارو كه ي سي و بون خونه [۱] باسمن.

ناسين: نيسن، هه سن [۱] آهن.

ناسنجاو: فاپ و قاچاغي مسين، ده فرو به روشي لمس چبكري [۱] ظروف فلزي و بيشتر مسي.

ناسندرك: دزكه ناسنبه، نئلي وارشي درك دار [۱] سيم خاردار. ناسنگهر: وه ستاي نامرزي ناسن، وه سنا خاله [۱] آهنگر.

ناسنه واله: له كار كونه و له ت و په تي نامرزي ناسن، قورازي ناسني [۱] خُرده فلز، سقط.

ناسني: ناسنين [۱] آهنين. ناسنين: (۱) دروس كراوله ناسن: (۲) قابم و به هيز وهك ناسن [۱] (۱) و (۲) آهنين.

ناسو: (۱) كه نارهي ناسمان، فهاغي ناسمان: (۲) نارمايي، وه شايي له دور [۱] (۱) اُفن: (۲) ساپه اي در ناربيكي.

ناسوده: زه حمت، بئ ختم، به نيسراحت [۱] آسوده. ناسوده بي: نيسراحت، زه حدي [۱] آسودكي.

ناسوگ: ته نارهي عاسمان، ناسو [۱] اُفن. ناسهر: ناسهر [۱] آستر.

ناسه وار: (۱) شوينه واري كهون: (۲) پاش ماوهي ره جه لهك: (هه ي ناسه وار نان بيړي) [۱] (۱) آنا: (۲) نسل، نژاد.

ناسه ي: آسوه ي هاشن، نئين [۱] اجازه دادن. ناسي: (۱) سه خسه دروار: (ماناي نه و وشه به اوز ناسي به، نابزانم): (۲) هه له موت و هزار به هزار: (چيايه كه گه له كي ناسي به) [۱] (۱) سخت و مشكل: (۲) كوه مرتفع.

ناسيا: هشيكي كه يره له جوار هورنه ي ديبا به، پارچه وشكاي هره رل له [۱] قاره آسيا.

ناسياو: ناسي اوو، ناسوا [۱] آسياب. ناسياوان: ناسه وان [۱] آسيابان.

ناسيده: هه لو ايه كه له نارو زين و دوساو، هه لو اي به دوساوي [۱] حلوا. ناسيره: نه سيره [۱] آساره

ناسين: (۱) فوله كراس، سوزاني، فوله كه ورا، نه نگرچك: (۲) سوره ي ياسين. (ناسيه كي سهر به حوش بخوبه) [۱] (۱) آسنين: (۲) سوره ياسين.

ناسيو: زبان، زهره، عه زيه ت، به لا، نازار [۱] آسيب. ناسيه: (۱) ناسي، سه خست و دوزار: (۲) دارو كه ي سنجوه ناله كه ناگري زور به نينه [۱] (۱) سخت و دشوار: (۲) هيزم سنجد نلخ.

ناش: (۱) ناسياو: (۲) ناشت و نيوان خوش: (۳) چبشني ماس، گيا، دو كوليو، دوكلبو: (۴) شوي پارچه و ياخه كراس، دهق [۱] (۱) آسياب: (۲) آشت: (۳) آتش ماست: (۴) آهار.

ناشاخه: (۱) ميوه ي رزيو، فرپوك: (۲) حه يواني بي پرو له جه اهدا: (۳) هه رشي ناله بارو بيكاره [۱] (۱) ميوه گنبدده: (۲) حيوان دم بها: (۳) منچول.

ناشاه: ناشخه [۱] نگا: ناشاخه. ناشانه: ده به كي مزاش كه به شي خاوه، ناشه، سه وان ده يداني [۱] مزد آسياب.

ناش به تال: دهس له كار كيشان [۱] دست از كار كشدن.

ناشه ز: شوكر، چبشت كهر، چبشت لينه ر [۱] آشين. ناشه ز خانه: موبق، كارخانه، منبخ، جبگه ي شبولبنان [۱] آشپزخانه، مطبخ.

ناشپه ز ي: شبولينا، چبشت كهر ي [۱] آشي ز ي ناشت: نيوان خونه، دوست، بي شه ز و داه [۱] است

ناشتبوشه وه: داسي جوان احداثيك هانن و ونه دوست، مه سلطه كردن [۱] صلح كردن.

ناشته يا: نت [۱] موجودي. ناشتي: هيمنا به ني، نيوان خوشي [۱] آشتي

ناشتي خواز: هيمنا بي خواز، نه وه ي دزي شهرو هه رايبت [۱] صلح طلب ناشتبني: نيوان خوشي، ناشني [۱] آشتي.

ناشجي: ناشبه ز، شوكر [۱] آشين. ناشخانه: چبشخانه، جبگه ي نان و چبشت لي كرين [۱] رسنوران.

ناشرمه: ناسرمه [۱] نگاه: ناسرمه. ناشقان: ناشه وان، ناسيامان [۱] آسيابان.

ناشوق: دلدار، نه ويندار. به ننده وار [۱] عاشق. ناشقه: ناشق: (ناشقه و اناقه) بومار ي نير من ده گونرن [۱] عاشق.

ناشك: (۱) ورگ، مهده، عورا: (۲) هيز، وزه، نواناي، ناهت: (۳) نه ويندار [۱] (۱) شكبه: (۲) نوان: (۳) عاشق.

ناشكرا: خوبا، ديار، ديار ي، به رچا ولا [۱] آشكار. ناشكرايون: (۱) دباري دان، خوبا يرن: (۲) دهركه وني، هيني، ديار داني و هشارني [۱] (۱) آشكار شدن: (۲) فاش شدن.

ناشكسرا كردن: نهيني ده رخس، به نامه كي خستنه رو: (رازه كهم ناشكرايو)، [۱] فاش كردن.

ناشكرايي: خوبا يي، ديارده، دزي نهيني [۱] آشكارا. ناشگير: نه ننده ناويكي ناشي بي ده گه ز ي [۱] آب آسياب گردان.

ناشماي: فه خوارن، خواردنمه، فر كردن [۱] آساميدن. ناشنا: (۱) ناس، ناسكري: (۲) دوست و باز: (ده گهل فلاندا زور ناشنايي) [۱] (۱) و (۲) آشنا.

ناشنايه تي: نيوان خوشي، ناسياوي [۱] آشنايي. ناشو: كيم و زوشي برين [۱] ريم و چرك زخم.

ناشو: (۱) وچان، پشودان، نوزيك و نستان بو نيسراحت كردن: (۲) كيم و زوشي برين: (۳) به شوي و نازاوه [۱] (۱) وقفه كونه: (۲) چرك زخم: (۳) آشوب و بلوا.

ناشوپاشو: (۱) قسه ي سز و بي نام: (۲) خمه ديني به ريشان و بي سروي ن [۱] (۱) ياره: (۲) خواب و روياي آشفته.

ناشوت: رني، رنو، كلبله، هه رس، به فري كومه ل له باز نه وه به چياوه [۱] بهمن.

ناشوژن: گشته كي جه وال درون [۱] رشته جوال دوزي. ناش وه ستا: وه ستاي ناش چاك كردن [۱] استادكار آسياب.

ناشه به ته ندوره: گالنه ي زاروكان، ده سته ي نيكه ونو به بويه

سهر به سهری به کهوه ده نین سهر که و نو ده چنه کولبان، گهمدی کهری سوری پشت درتو [۱] نوعی بازی کودکان.

ناشته‌تندوره: (۱) گیزاو، سوزی ناوی گومی قول: (۲) گهمدی ناش بهنده‌تندوره: (۳) ناشیکی دوله‌که‌بی به قسل و بهرد نه‌کن نا به ناوی که‌میش بگرمی [۱] (۱) گرداب: (۲) نوعی بازی: (۳) نوعی آسباب.

ناشه‌قولانی: گالنه‌یکی منالانه‌به [۱] نوعی بازی کودکان.

ناشه‌گوسریز: ناوی شتیکی نه‌بوی خدیالیه وه‌ک درنج منالی پنی ده نرسین [۱] از موجودات خیالی، لولو.

ناشه‌وان: ناسبوان، ناشقان [۱] آسیابان.

ناشی: ده‌ردو کویزه‌وه‌ری [۱] زحمت و دردسر.

ناشیر: که‌سی که باراش ده‌با بو ناش [۱] مراجع آسباب.

ناشیف: ناشیف [۱] تکمیش.

ناشیف: پنکول کردنی سه‌وزه‌وات بو به‌هیزبونی [۱] تکمیش.

ناشیگه: زه‌وی سه‌خت و زه‌قن [۱] زمین سخت.

ناشیو: (۱) ده‌ردو به‌لا و به‌سهرهانی خراب: (۲) به‌شیوی و نازاو [۱] (۱) مصیبت: (۲) آشوب.

ناغا: له‌قمه بو پیاوی زل، بو‌خاوان گوند، له نیران‌دا وه‌پنیش ناوی هه‌مو بیابیک نه‌که‌وین، کابرا [۱] آقا.

ناغابانو: پارچه‌به‌که بو له‌سهرنانی بیابان به‌کاردی. ناخه‌بانو [۱] آغابانو.

ناغاتی: گه‌وره‌بی، خاوان مولکی، به‌زیوه بردنی زه‌عبه‌نان [۱] آقابی.

ناغازن: زنی ناغا، ناوه‌که دواي نمو له‌فهمه ده‌که‌وین وه‌ک: (ناغازنه‌فات) [۱] همسر ارباب.

ناغایه‌تی: ناغانی، مه‌زبان‌نی، گه‌وره‌بی [۱] آقابی، سروری.

ناغزونه: نالغهی ددانه‌داری کاتزا که زمانه‌ی نیدابه‌و بو داخسننی قابشی پشنت و که‌وش و به‌ره‌زین و ... به‌کار ده‌هینرنی [۱] سگک.

ناغزه: تونچکه سیفار، کاغزه‌زیکه ده‌په‌چن و ده‌بخه‌نه بینی قامیشه سیفاره‌وه، بنکی جفاره [۱] فیلتر سبگار.

ناغله‌ب: زوربه، زورجاران [۱] آغلب.

ناغله‌ویک: ناخله‌ریک، تاوه [۱] نابه.

ناغه: ناغا [۱] آقا.

ناغه‌بانو: ناغابانو [۱] آغابانو.

ناغه‌بر: به‌برای گه‌وره‌ده‌لبن [۱] داداش.

ناغه‌جدواش: گیاه‌کی بو‌ن‌خوشه‌کده‌لو کولبری ده‌کدن [۱] از گیاهان معطر.

ناغه‌ل: عمل، جینی‌داکرننی معزو بزین له‌ده‌می سه‌رمادا، هوئل [۱] آغل.

نافات: ده‌ردو نازار، به‌لا و به‌تا: (نافانه‌یه‌تیمی خه‌له‌فی ناخری نپسان / بو‌خوش بی سه‌ده‌ف بو به‌فیدات دوربی له‌نافات) «نالی» [۱] آغات.

نافتا: هاوتنا، نامتا، هامنا، هه‌مبهر: (نه‌گهر جاوی خوم به‌بابه‌زینی هه‌لند‌نابه / وه‌هام ده‌دی نافتای کاکه‌ممنی جوانه) «به‌یسی مهم‌وزین» [۱] همتا.

نافتاو: خور، زوزی به‌رانبه‌ری مانگی عاسمان [۱] خورینبد.

نافتاو گه‌ردان: پشنه‌سهریکه دروینه‌وان له‌تولیان ده‌به‌ستن نا ناو له

جاوبان نهدات [۱] سابه‌بان کلاه دروگران.

نافتاو: مسینه، لولینه، معده‌نی، مسینک [۱] آفتابه.

نافر: ناخون، جینی خوراکی نازال که له‌تور هه‌له‌سراوه [۱] آخور.

نافران: دروس بون، هاتنه‌دی، جینی‌بون [۱] خلق شدن.

نافراندن: خوئفاندن، دروس کردن، به‌دی هینان: (خودی هه‌ردو نه‌زمین نافراند) [۱] آفریدن.

نافره‌ت: بریشه له‌ژن، موبه‌نی مرو عافره‌ت، زه‌عبه [۱] کتابه‌آزین.

نافشوزن: گشته‌که‌به‌نی نیر و جه‌والدرون [۱] نخ جو‌الدرزی.

نافور: گاکوی [۱] گوزن.

نافه‌ت: نافات [۱] آفت.

نافه‌ریده: دروس کراو، خوئفاو، رسکارو، مه‌خلوق، وه‌دیه‌انو، دا هینراو [۱] آفریده.

نافه‌رم: نافه‌رم [۱] آفرین.

نافه‌رم: کاری باشت کرد، ده‌س خوش، باریکه‌للا [۱] آفرین.

نافه‌رمین: نافه‌رم [۱] آفرین.

ناف: ناو [۱] آب.

نافا: ناوه‌دان، ناوا، به‌رانبه‌ر به‌ویران [۱] آباد.

نافاته‌زی: ناوی سارد [۱] آب خنک.

نافابه‌رف: به‌فراو سه‌هولاو [۱] برف آب.

نافار: که‌لو و پسنه‌ی نازال به‌رله ده‌باغ [۱] بوست دباغی نشده.

نافازو: ناوژر، نابزو [۱] آبرو.

نافازنی: له‌رنی ده‌رچوگ، گومرا، له‌رنی لاده‌رن [۱] گمراه.

نافاهی: (۱) گوند، دئی، ناوایی، ناوه‌دانی: (۲) کوشک، خانو به‌ره، خانو [۱] (۱) آبادی: (۲) خانه.

ناف په‌نگ: نه‌و قول‌که‌دی بان نمو به‌رده فوله‌ی که ناوی بارانی نیدا راده‌وه‌ستی [۱] جای جمع‌شدن آب باران.

ناف پیماز: پیوازو، پیازاو، چپشنی زون و پیوازو ناو [۱] سوپ بیان.

نافخیز: ناوی که به‌مندی و له‌سهرخو برآو، دزی خور [۱] آبخین.

نافداندک: ده‌فری ناو [۱] ظرف آب.

نافدوسنگ: (۱) شوربای بی‌زون و ناخوش: (۲) نافریز، جینی‌میز، ناوده‌سخانه [۱] (۱) سوپ بدون چربی: (۲) مستراح.

نافده‌ست: (۱) نابخانه، ناوده‌ست، ناوده‌سخانه: (۲) ده‌سپاک، نه‌مین، جینی باوژر [۱] (۱) مستراح: (۲) شخص امین و درسنگار.

نافده‌ف: قوم‌قومه، مه‌ناره‌ی ناو [۱] فمقمه.

نافده‌ل: نیره‌بوز [۱] دراج‌نر.

نافدین: توله‌کردنوه، له‌حق هانن [۱] نلافی.

نافریز: جینی‌میز، ناود، سخانه [۱] مستراح.

نافزه‌لیک: نه‌خوشی ناوبه‌ند، ده‌ردی نپسقای [۱] بیماری استسقا.

نافزه‌مکی: ده‌نگ زه‌سبو، ولامیک ده‌نگ بگا، ده‌اریدک با ناروونیک دیر بگات [۱] دیررس.

نافزیم: کانی و سه‌رچاوه‌به‌ک که هاوینان وشک بکا، کویزه‌کانی [۱] چپسه‌زاینده.

ناقزین: باندایی و گیزی نبرینهی ناو [کوهه آب].

ناقزهن: (۱) مهلهوان، سو بایی کهرا: (۲) سهولتی یهلم لی خوزین. سهولتی کهله که واتنی [۱] شناگر: (۲) پاروی قایقرانی.

ناقزهنی: مهلهوانی، سو بایی [شناگری].

ناقس: ناس، زک بر، تول له زگدا [آیستن].

ناقسین: (۱) زک بز بون: (۲) مستورین وهلا مسان [۱] آیستن شدن: (۲) آماسیدن.

ناقشون: جلکاو، ناوی شت بئی شور او [پس آب].

ناقشیز: ناوی لیخن و بز لم ولینه [آب گل آلود].

ناقشمیله: ناوی قوزه، گوشراوی بهرسيله [آقوره].

ناقکینه: تونگی لوله داری له شوشه [تنگ شیشه ای].

ناقگیر: قوزت و قولکھی که تاوی باران زاده گری [جای جمع شدن آب باران].

ناقزنی: لاده له زنگه [منحرف].

ناقهرنس: ناوریسمی خاو، هاوریسمی هیشنا نه زسراو [ایریشم خام].

ناقفی: (۱) بهراو، ناوی، بهرانیه ری دیمی: (۲) شهونم: (۳) هه لوه دوا ناوارة: (۴) جانه و هری ناوی [۱] آبی، مقابیل دیمی: (۲) شبنم: (۳) آواره: (۴) آیزی.

ناقباری: یه پارمه تی، له سابهی [کمک، باری].

ناقینن: هاویستن، توردان، فری دان [بوت کردن].

ناقیر: وجانی ته لافندراو یا میزد مردو، عیدده [عده ون].

ناقیز: قری دهر، تودهر، هاویزه ر، ده بیته باشگر [بوت کتنده].

ناقار: (۱) شون و جیگه: (۲) دور و بهر: (۳) مه لیه ندو تاوجه: (مالمان له و ناقاراته یو) [۱] جای: (۲) پیرامون: (۳) منطقه.

ناقفل: به ناوه ز، زانا، زیر، عاقل، وریاو فامیده [عاقل].

ناقو: جوژی کوتر [نوعی کبوتر].

ناقوت: یاقوت، یهردنگی به نرخه و غالیه ی بهر نهگی سوری گه شه [یاقوت].

ناقوت: یاقوت [یاقوت].

ناقیبهت: عاقیبهت، دوماهی [سرانجام].

ناقید: دوشاوی خهست، دمسی تیر [شیره غلیظ].

ناقیده: بیر ویروا، دوز، عاقیده [عقیده].

ناقیق: گه و هدر که به زور رنگان ده بی، یاقیق [عقیق].

ناک: باشگر بکه وشه ی نامرازو هو ددها وهک، پونشاک، خوراک که واتای خوارده متی، پونشینی ددها [پسوندی است].

ناکابر: پیاهه گوره کان، مرویبت مهزن [بزرگان].

ناکابرانه: ناکاری پیاهه، شیایو گوره بیاهوان [شایسته بزرگان].

ناکار: خو، ره وشت، کرده و، ته خلاق [کردار و اخلاق].

ناکام: (۱) دوماهی، دواپی، باشیته: (۲) کاتی مهرگ، هه ته جهل، نه جهل: (زینده به نا کامه) [۱] انجام: (۲) آچیل.

ناکنجی: لیشتی جی له کوته و. ره عیته قه دیمی [مقیم از قدیم].

ناگا: (۱) خه بر، های: (ناگات له و کاره هه می): (۲) زاناو فامیده: (۳) ناگا،

ته خه وتو، بیدار: (قلان خه وتوه یان ناگابه): (۴) قه بران و تیزیوتی

نه خوشی، یو حران [۱] خیر: (۲) آگاه: (۳) بیدار: (۴) بحران مرض.

ناگابوتوه: له خه و ههستان، له بیهوشی و شیار بوتوه [بیدار شدن].

ناگادار: (۱) های لی، خه بهردار: (۲) بارزگار: (ناگادارت خودا بی) [۱] آگاه: (۲) نگهدار و حافظ.

ناگر: ناور، نیکر، ناهر، نایر، ناتهر [آتش].

ناگر باران: (۱) بریتیه له شمز، تهنگی زور: (۲) بریتیه له گهرمای زور و بهر ته و تم [۱] کنایه از تیر اندازی شدید یا ننگ: (۲) گرمای بسیار شدید.

ناگر بازی: فیسه که شیتته هه لدان و ناگر برانندن له جیزندا [آتش بازی].

ناگر بر: دامر کاندنی سوتمان، نه مراندنی شهوات [فرورشاندن آتش، اطفای حریق].

ناگر بردن: سازو ناماده یون بو زو سوتان [قابل اشتعال بودن].

ناگر بهر: تاماده یوسوبان: (پوشوه کت زور باش و ناگر بهر) [آماده، برای سوختن].

ناگر بهر یون: سوتمان، شهوات، ناور بهر یونه [حریق].

ناگر بهردانه و: ناور ده ولات بهردان، سوتمان نانه و [آتش افروزی و ایجاد حریق].

ناگر بهره: هارو هاج، وریاو زیت، نانه شماره [آتشبار].

ناگر بژین: کیوی که سهره که ی ناگر ده بژینی، ناگری [آشنفشان].

ناگر بهرست: گاور، مه جوسی، په بره وی دینی زه زده شت [آتش برست].

ناگر تپی بهریون: ناگر گرتن، گرگرتن [مستعمل شدن].

ناگر خانه: کره ی ناسنگر [کوره آهنگر].

ناگر خوره: وشترمر، جو ره مریشکیکی زور زه به لاجه، بی ره وه و ناقرنی ده لین ناگر یش ده خوا [شتر مرغ].

ناگر خوش کردن: (۱) گردار کردنی ناگر: (۲) بریه تیه له شه ز بهر با کردن و دندهان یو هراو کینه [۱] دامن زدن به آتش، آتش بر افروختن: (۲) فتنه بر پا کردن.

ناگر خوش کهر: که سبک گزی ناگر زور ده کا، دته دهر بو شه زو هه را، مایه فیتنه [کنایه از فتنه انگیز].

ناگر خوش کهره: ناگر خوش کهر [فتنه انگیز].

ناگردان: (۱) تاوگوزک، مقه لسی، حنی ناگر، ناورگ: (۲) جی ناگر له سه ماوه ردا: (۳) هاویشتنی نوب و ته قاندتی بهرد به هو ی باروت [۱] آتش دان: (۲) آتشدان سماورا: (۳) منفجر کردن.

ناگر گرتن: ناور نی بهریون [مستعمل شدن].

ناگر گوشک: چه ته، نمرزینگ، نازینگ، چه ناگه [زنج].

ناگر گه شانده و: ناور خوش کردن به هو ی یاهه شین [آتش یاد زدن].

ناگر گیره: ده سته و پوش و به لاش بو ی ناگر [آفر و زنه].

ناگر لی بارین: بریه تیه له توشی به لاده رده هانن [کنایه از دچار شدن به مصیبت].

ناگروچکه: ناگروچکه، ناگری مندالان بو گه مه [آتش افروختن]

کودکان.

ناگ و دو، ناورو دو، کول، بر بنده له بونی مال و حال [] کنایه از خانه و کاشانه.

ناگروک: (۱) پای گرم له گبوا سموره و تشک ده کا: (۲) ناوره که جوزه زیبک به که لده دو جاو دهر دیت [] (۱) باد سوزانی که سبزه ها را می خستاند: (۲) آتش پارسی.

ناگروکه: ناگروچکه [] نگا: ناگروچکه.

ناگروه: (۱) زیبکدی چه نه و ده و جاو، ناگروک: (۲) پای گرم که بوزهرعات زمانی هده [] (۱) آتش پارسی: (۲) باز گرم آت مزروعات. ناگروه که ناگروک ناگروه.

ناگرونی: حیاتی، هیر، هیرما، ناگرونی: بجای ناگرونی سمری وی شتار (به ایوانه ... غشاور)

ناگرونی بی کا: بر بنده له نازاهه چی، بنه ای شهر کینه، سمرکز لکدی به دهر بقم کاشانه، آدم آسریجر و نودار.

ناگرونی خودی: به ایوانه عاسمانی [] بلای آسمانی.

ناگرونی ژنرکا: ناگرونی بی کا [] کتابه از آدم فننه انگیز.

ناگروین: وهک ناگرو، له ناگرو، بر بنده له مروی ژو، نازاو به کار بان ژور دلگرم [] آتش، کتابه از آدم بسیار شجاع و برکار.

ناگرو ردی: ناورو، سونه نی، سوخت، سونه می [] سوخت.

ناگروه: «هوی، بنده رین، له وننده، وی، ویری [] آنجا.

نال: مایکی امرو برز له پنده، ای، تیلی ناوی، به، نه قورنه [] انگشت وسطی.

نال: (۱) زهنگی سوونی کال: (۲) ددانی به نرشی کول: (۳) جشندیکدی به زمینی زه بنساز، هاله [] (۱) سرخ نرنگ: (۲) کندی ددان از می: (۳) سر زا دیکش.

نال: (۱) بهرگر و نه سی حنا از انلاوک: (۲) زجهی شاش و ورد ابین (له لایر ۲) به سرج عالا: (۳) نه سه: (نالاکرت به ده سی خور مسیدی حاره / نوبه: بولای به سمر ژور ساروه به سه می

خورشیدی حاره (۱) لباس عروسک: (۲) پارم له تشک و نازک ۱۳۰ پرجم: (۲) قلم.

نالاخ: نمر گیاهی که دانه می که دهن فری درین، مزار [] گیاه هرزه.

نالآت: به هارات، بسیدت و نه دو، ادوبه، لفلل.

نالاستن: لسته وه، لپسان، لپسین [] لپسیدن.

نالاش: هه لاش [] نگا هه لاش.

نالال: گولیکی بری خوش و سوه: اسونبول به مانیرو، گولان به رده دراندن / بشکفته نالال و هشین بوته ترازن، «جربری» [] گلی است سرخ رنگ.

نالامه ت: هه لامه ت، به سوه، زوکام [] زوکام

نالان: خولنی هالاند [] پیچ خوردن.

نالان: مدلیه ندیکه له نورد شاندا [] منطه ای در کردستان

نالابش: شاونسیر به کوسله بو ایوانه، کور به سندی شهوانی دهستانه [] شپ نسینی.

نالایی: (۱) ره نگا وره نگ: (۲) به شبیک له له شکری نورکان [] (۱) رنگارنگ: (۲) گروهی از سباه عثمانی.

نال بردنسه وه: مردنی زهستان یان کوریه می ساوا به ده ست چنوکهی ناله وه [] مرگ طفل یا مادر بو سیله آل.

نالبنونه وه: کول بونی دان به نرشی [] کندشدن ددان از ترشی.

نالتون: زیز، نه لآ [] طناب.

نالنی رهم: کبشانه به که بهر انبهر به به جاوینج گرام [] واحد وزنی است معادل سجاوه، پنج گرم.

نالناخ: سوکوبی نازو، بی حه یا، ده سیر [] چاخان.

نالخواج: فامکی نه، تیلی دشناو مژه [] انگشت سبابه.

نالدوز: زیز، زین، زینف، زوکینی زیزو [] زرانندو.

نالستو: لوست و ... لیسو.

نالشتا: به و ده مهله دان و سناز [] مامانه، داده بسد

نالشما: زوفم، سخوار، حمار، خرس [] سرما بیزه، پر.

نالشر ویرش: سهرودامه، بالست [] آده ستد.

ناللف: خوارده مینی مالانی به روره نازالی ورده [] غلف.

ناللفانه: بوشانه، نر باجهی بو له ورده، شندری [] باج هرگاه.

نالفسه: هوگر، خوبوه گ، بو [] خوگر فنه، البف.

نالفجار: گاجار، له ورزه، جابه ر [] غلفزار.

نالقه: گو، نولف [] خلفه.

نالقمه به گوئی، بر بنده له کوبله و بهنی [] کتاب از غلام حلقه به گوئی.

نالقمه تیز: سبابه کی که خوری زه آگ، زه بونی به شیره که می مایه ی زگ

چونه [] از گیاهان دارویی.

نالقمه تیس: نالقمه تیز [] نگا، نالقمه تیز

نالقمه زیز: زحیرو که: در که داخستن [] چفت

نالقمه زویه: ناغویه، به کک

نالقمه لوتی: نالقمه، وین [] نگا، القمه به گوئی.

نالک: حه، به حوی، حه، به کسم [] خلیج

نالک: نالیه لوتی، لوتی، لوتی.

نالگ: سوینه بری شونی لی دان، سنان له لاش [] اثر زخم و خربت.

نالگ: لوی دباری، کرنی له گویشنی له شاق [] عده.

نالنگ: خرونی به هه نگل [] آدم کردن زیر بغل.

نالو: (۱) هالو، باداسی گمرو له بن چنه: (۲) نیوه تبکله: (خدا الو) [] (۱) لوزین (۲) آ. د.

نالو: سال برای دیک، لالو [] دانی

نالویاوا: نیویه یا شو جزو ترش و سوزی ماره که، به لالوک، هه له لالوک [] آبا

نالویه مارا: هه ره بازوی سوزی لالان روش [] آلو بخارا

نالویونی: قیزه، نالوی ترازوی ترش و شیرین [] میوه نارسیده، کال.

نالویه لالوک: لالو، لال.

نالویه: هه لوره عاله، به لالوک [] آبرجه

نالودار: نودار بهی له حایر دابو، سین دا ده کوره. سدر کارینه [چوب سفب بر درک

نالوده: گیروده، حویبگر نو (نالوده ی جگه ره به) [معتاد.

نالوز: (۱) بیک هالاو: (به نه که نالوز بوه): (۲) نساواوی توش و توزه: (پیاوی زور نالوزو بهد مجازه): (۳) پشوی و نازاوه: (دنیابه کی نالوزه) [۱ سردرگم (۲) آدم ناهنچار و پشنتی: (۳) آشوب و بلوا.

نالوز: خه مو که سدر [غم و اندوه.

نالوش: (۱) خارستو خوروی لهش: (۲) ناره زو کردنی نبر. (ژینکی زور به نالوشه) [۱ خارش تن: (۲) کتبه اوزن شهوت ران.

نالوگوز: (۱) بیک گوژپشه: (۲) داکه دندی بهرگ و پاک ده بهر کردن: (جل کانت نالوگوز که) [۱ مبادله: (۲) عوض کردن لباس.

نالوله: (۱) کولانی نه سلک و پارک: (۲) پیاوی بی شهرم و نابرو [۱ کومه ننگ: (۲) مرد بی حیا

نالوو: لا: پارحی زه بگاوزه بگ [پارچه رنگ واریگ

نالویزو: سه و او مامه، نالی ویش [داد و ستد.

نالیه: (۱) جنو که ی زه بستان کوژ: (۲) جلد بوی مثالان: (۳) په لئی ده و م چاری نایس: (۴) پارچه ی شاش بو دایزن: (۵) نه خوشه که له ناو

گه ل به بدا ده بی [۱ جن زانوکش: (۱) لباس عروسک: (۳) لکه صورت زن ایسن: (۲) الگ پارچه ای: (۵) مرض آنتک.

نالیه بیژ: به مزوی نه نک و شاش دایزن [بیخشن یا وال.

نالیا: ناره زو، نه ما، هیوا. ناسه [آرزو.

نالمت: (۱) تبس هت، نیسوت: (۲) دارو که ی بهروزی شو سه به نجره ی فه دیم [۱ فلفل: (۲) چهار حوب شیشه های شجره ارسبی.

نالمتانج: هه له تانج، جوژیک مراوی کبوی سدر به کلاوه به [نوعی مرغابی وحشی کاکلی.

نالیه کوک: جوژی نه سینگ نوکنه بکنیکی هه به له جوژه راندا ده ری دین و ده بخون: (دباری شوانه ریله ناله کوکه) [گیاهی است شینگ

مانند.

نالیه که: نه خوشیه کی جاوه، نه راخیم [نراخیم.

نالیم: عالم [جهان.

نالی: لا، نه رف، ره خ [طرف، سو

نالی: (۱) پیاری که له زه که ی برسی [فلان که س نالی بیوازه، نالی به: (۲) سو که له ناوی عه لی: (قو به ی بابا لی) «مه سه ل» [۱ مردی که

از زش بنرسد: (۲) مخفف علی.

نالین: نالان. لی بیجان بر بیجیدن

نالیسور: هه رمی لاسوره، سبو لاسوره [گلایی و سبب نیم سرخ و نیم زد.

نالیکن: نالک. چه جو ی به کسم [علی.

نالیکار: بارمه تی در، هار بکار [کمک کننده.

نالین: نالان، بیج خواردن [بیج خوردن.

نالیکنک: گیاه که له داران ده هالی [بیجک.

نام: (۱) مام. برای باوک، ناب: (۲) پیشگری ها و به شی، نامکار. هاوکار.

هامکار: (۳) هانن: (ناموشوت ناکم) [۱] عمو: (۲) بسوند اشتراک: (۳) آمدن.

ناما: هات بو پیاو [آمد.

ناماده: ساز، تهار، حازر [آماده.

نامارات: نه سیبابت و نامراز [ابزار.

نامار: نیشانه. نامانج [آماج.

نامازه: (۱) سهه ردا، سهه ربار، زیاده، لهوه: (۲) هیمما، نیشماره [۱] به علاوه. اضافه: (۲) اشار.

نامال: وینجو، نزدیک به: (فلانکس نامال شینه، ره تگی بو زوه که نامال شینه) [منصایل به.

نامام: هانم [آمدن.

نامسان: (۱) قاپ و قاجاغ، نیر بار: (۲) هانوه (بو نیرینه): (۳) ده غیل: (۴) و شیه به نابردن. هانا [۱ ظروف: (۲) امده است (برای مذکر): (۳) کلمه پناه خواستن: (۴) کلمه حمایت.

نامانج: (۱) نیشانه، کیک، زه شنه ی و تم هاویشتن ده بهر جاوه گیری: (۲) دوز، مزام، مبه ست له زیانا: (۳) خزم و کس و کار [۱] آماج: (۲) مرام: (۳) اقوام.

نامسان خواستن: داوای نه سلیم بون کردن، په نا به که سبک برین که بت بارزنی [امان خواستن.

نامانته: (۱) پارزگاری: (۲) سپاره، بو ماهه به ک و هر گرن بان به که سبک سپاردن [۱] درسکاری: (۲) سوره.

ناماوزنی: به زویه شی نه نه ده شمی هه له ده کین و ده یخه سه سدر کوان و برین، سله با [نوعی مشمع.

ناماولوای: هانوجو [مدوش.

نامای: هانن [آمدن.

نامایی: نه دین، کوژی، کوژی [نابینایی

نامباز: به نه زوم ده سه ملان بون، ناوقا. بیک هالانی دوز بندو [گلابز. نامباز بون: به هه له داوان بو یه کتر جو و ده س له عمل به ک کردن [۱] بکدبگر را در آغوش فشردن.

نامبسا: (۱) هاویشسه. هاو به له کاردا: هه ردو کمار، جوت به نده، ی نامباین: (۲) جوت به نده ی به ده ولت و دارا [۱] هم درجه: (۲) هم پیشه.

نامبیاله: هاو دم، هاو نشین، هاو کردار و هوگر [ندیم.

نامراز: نه سیباب، که رسنه، نالات [ابزار.

نامراز: هاوسور، هامراز، له به کتر نه سین، هه والی راست [همراز. نامشو: هانوجو، دیداری دوستانه. سهه له به کدانی هاوسابان [آمدوشد.

نامسک: خوشکی باوک، بوری پارکی، مه تک، پل، مه نی [عنه.

نامله: بول، پاره، دراو [بول.

نامو: (۱) مام. برای باوک، مامو: (ناموزا): (۲) نامور [۱] عمو: (۲) خبش.

ناموچار: ناموزگاری کار [ناصح. اندرزگو.

ناموچیاری: ناموزگاری [نصحت.

نامور: هوجار، هېش، داری مابهینی نیرو دهنده [خیش].

ناموزا: فرزندى مام، برازای باوك [عموزاده].

ناموزازا: منالى ناموزا [فرزند عموزاده].

ناموزگار: نسحت كمر [اندرزگو].

ناموزگاری: نسحت، په نند [اندرز].

ناموزن: زنى برای باوك، ماموزن، زن ناپ [زن عمو].

ناموزیار: ناموزگار [اندرزگو].

ناموزیاری: ناموزگاری [بند].

ناموش: نارام [خاموش، آرام].

ناموشو: هاتوجو، نامسو، گهران، هانوجون [آمدوشد].

ناموشوگهر: نهوانه‌ی دین و ده جن، که سائی دوسانه یا بو کارتک سر له پیاو ددهن [در آمدو شد].

نامویر: (۱) ناموزا (۲) نامرازو نه سیاب [خیش: ۲] ابزار.

نامه: (۱) دایک، دی، دالك: (۲) سوکه‌له‌ی ناوی نامینه: (۳) سوکه ناوی

نامان الله [۱] مادر: (۲) مخفف آمنه: (۳) مخفف آمان الله.

نامه‌د: بهخت و هات، ریکه‌وونی باش و دلخوشگر [شانس و اقبال].

نامه‌شو: ناموشو [آمدو شد].

نامه‌و: نامه، هات و بهخت [اقبال].

نامیار: هموال، هاوکار، یاریده [همکار، باور].

نامیان: هموین، مابه‌ی پئیر و ماست و ... [پئیر مابه].

نامینه: نیکه‌ل، نیکه‌لاو، لیکدراو، ناوینه [امیخته].

نامینه: نامینه [امیخته].

نامیتن: نیکه‌ل کردن، لیکدان، تی کردنى شتنى له ناوینتى [امیختن].

نامید: ناوی شاری دبار به کر [شهرى در کردستان].

نامیدی: شاریکه له کوردستان، عمیادیه [شهرى در کردستان].

نامیر: نه سیاب، نامراز [ابزار].

نامیر: نامیر [ابزار].

نامیز: (۱) باوش، همیز، هامیز، سنگ و بهر: (۲) نیکه‌ل [آغوش: ۲] مخاروط.

نامیزه: هموین، مابه‌پئیر، نامیان [پئیر مابه].

نامیزه‌ن: (۱) نامیزه، هموین: (۲) شتی نیکه‌ل کردن، نامینه [پئیر مابه: ۲] امیخته.

نامیزه‌ن کردن: نیکه‌لاو کردن، دونست نه‌ف لهه‌ف کرن [بهم‌امیختن].

نامین: (۱) خویه فبولی که‌ی: (۲) سوکه‌له ناوی نامینه [آمین: ۲] مخفف نام آمنه.

نامینه: هانوه (بوژن) [آمده است (برای مؤنث)].

نان: (۱) بان، با: (۲) وهخت و عان، حان، ده‌کات، نا [یا: ۲] وقت، موقع.

نانقه‌س: هه‌له له زوی ناگاداریه‌وه، له قه‌ست، له قه‌ستی [عمداً].

نانقه‌ست: نانقه‌س [عمداً].

نانگو: میلاق، نه‌ورنی به‌ی بوژستان هه‌لی ده‌واسن [آونگ].

نان و نون: (۱) نابین و نوبین، نازو و نوزا: (۲) فیل و نه‌له‌که [نازا: ۲]

مکرو حبله.

نانه: (۱) هووه، نهوه، همای دور: (۲) پاشگری به‌واتا شباو: (بپاوانه).

زنانه، شباوی پیاوان، شباوی ژنان: (۳) پوئیکی هیندستانه: (۴) دایک [آن: ۲] یسوتد شباوت: (۳) واحدی در بول هندوسان: (۴) مادر.

نانی: هبنای، هانی، هاوردی [آورد].

نانیسک: (۱) هنیسک، نرکه‌ره‌ی گریان: (۲) بهندی نیوان زه‌تدو فول.

هانیسک [۱] سسکه‌گر به: (۲) آرنج.

نانیشا: نهوان، نمان، نه‌و [آنها].

ثانیسک: بهندی نیوان قول و باسک [آرنج].

نانیشکسه: (۱) جهم سه‌ری به‌رج دراوی لوله سوپه بان ناسنی ده‌دیوار گبراو: (۲) داریکی دوپسه‌له له ناسیوادا پی به‌داشی پی به‌رزو نژم

ده‌پینه‌وه [۱] زانوی لوله: (۲) ابزاری در آسیاب.

نانیک: به‌ریسکی نفس نفس زدن از شدت گر به، های‌های گر به.

نانین: هاوردن، هبنان، نینان [آوردن].

ناو: (۱) ناف: (۲) پشگری هاوبه‌شی، نام: (۳) بریتی له شاووت [۱]

آب: (۲) پسوند اشتراک: (۳) کنایه از منی.

ناوا: (۱) بهم جوره: (۲) ناوه‌دان: (مالمیاواکونه هاوده‌ردم / به‌دور بی له‌ناهی

سردم) «هه‌ژاره»: (۳) بیوار، ون و نادبار: (مانگ‌ناواو، روزناواو بی دبنه

مالنان) [۱] اینجین: (۲) آباد: (۳) گم و ناپیدا.

ناوات: ناره‌زو، تاسه، هینی، هیوا [آرزو].

ناوات‌خواز: به‌تاسه، به‌ناره‌زو، هیقی دار، هیوادار، به‌هوبیا [آرزومند].

ناواته‌خواز: ناوات‌خواز [آرزومند].

ناواته‌واز: ناوات‌خواز [آرزومند].

ناوار: (۱) جودا: (۲) هه‌لوی نارودو دوشاوی وشک هه‌لانو بوژستان: (۳)

چای لیسه‌ری مال: (۴) دارو به‌ردوی خانوی روخاو [۱] جدا: (۲)

حلوا: (۳) آبدارچی: (۴) آوارخانه و بران.

ناوارتن: جودا کرن، هه‌لاوارتن، دوره‌وه خسنن [جدا کردن].

ناوارته: جبا کراوه، دور خراوه [جدا شده].

ناوازه: هه‌لوه‌دا، دور له زیگه‌ی خو، نره [آواره].

ناواره‌یی: هه‌لوه‌دایی، دوری له ولاتی خوبی [آوارگی].

ناواز: ده‌نگ و سه‌دا، ده‌نگی به‌قه‌وه، ده‌نگی نامرازی موسیقا [آواز].

ناوازه: ناوبانگ، ده‌نگ‌وناو [شهرت].

ناوازه‌خوان: گورانی بیژ، ده‌نگ‌بیژ، قام‌بیژ، ستران‌بیژ [خواننده، نرانه‌سرا].

ناوازه‌خوین: ناوازه‌خوان [خواننده].

ناواژی: به‌راه‌زو، سه‌ره‌وه‌نخون [واژگون].

ناواسی: نه‌نگوچک، هه‌نگوچک، گوچک، سورانی، قوله‌کراسی فنی و درز [آستین بلند].

ناواقی: (۱) چول و بیبان، جولگه: (۲) خانوی چولکراوی بی ناوه‌دانی [۱]

(۱) بیبان برهوت: (۲) خانه‌متروک.

ناواکردن: (۱) بیبات نانی خانو، خانو کردن: (۲) زه‌وی نه‌کئلدراو کئیلان و

چاندن [۱] پی‌ریخنن خانه: (۲) شخم‌زدن و آباد کردن زمین بایر.

تاواگردنه‌وه: له درای چولنی و وزیران بون دوباره ساز کردنه‌وه و کار تیدا کردن [دوباره آباد کردن].
 تاوآل: هه‌قال، دوست، هاووی [رفیق، دوست].
 تاوآل دهرس: هاو بول، هاوکلاس، کهسانتی که پیکه‌وه له فیرگه‌دا له پولیکا بن [همکلاس].
 تاوآل زاوا: دوپباو که زنی هه‌رکیان خوشکن [باجناخ].
 تاوآل کراس: ده‌ربنی زنان [شلوار زنان].
 تاوآل مندال: کبسه‌به‌کی پر له ناوی منالدان که له دواي منال له زکی زه‌بستان دهر ده‌چی، جفت [جفت].
 تاوآله: وه‌کری، والا، کرباوه، دزی داخراو [بازو گشاده].
 تاوآله‌تی: دوسنی، زه‌فب‌بانه‌نی، هه‌فالی [رفاقت].
 تاوان: (۱) تاوا، دزی چول: (۲) ناونگی ده‌سکاونگ بو‌شت کوتان: (۳) کری، مزه: (۴) گوشاده، هه‌راو: (۵) قاپ و قاجاغ: (۶) بی‌فه‌زی و نازاستی [آباد: (۲) هاوژن: (۳) مژد: (۴) کتساد: (۵) ظروف: (۶) کچی و نادرستی].
 تاواناش: مزاش، کرنی نارد هازین که ناشه‌وان ده‌بسنینی [مژد آسبابان].
 تاوانته: (۱) خورآبی، به‌لاش، مفت: (۲) حبله و حه‌واله و نه‌شقه‌له [مفت: (۲) گبدو فریب].
 تاوانته‌چی: مفت‌خور، ده‌سیر و فبله بازو ده‌به‌کار [مفت‌خور و کلاه‌بردار].
 تاوانی: تاوایی، دی، خانو، دزی چولنی [آبادی].
 تاوا ووگ: گالته‌چی، ژوربلی و چه‌نه‌بان چه‌قه‌سرو، چه‌قه‌سو [وراج].
 تاواهی: تاوانی، خانو [آبادی].
 تاوایی: تاوانی [آبادی].
 تاو باره: (۱) داری دریزو نه‌سوزو کولندراو که بو‌په‌راندنه‌وه‌ی تاو به‌سیر که‌ندالیدا ده‌کیشن و ده‌بینه‌ جوگه، قه‌منه‌ره: (۲) نه‌وشیره‌ی که‌هنگ‌له‌ گولانی ده‌مزی و ده‌بکاته هه‌نگو بن [قطره: (۲) شیره گل که زنبور می‌مکد].
 تاو باز: مه‌له‌وان [شناگر].
 تاو بز: (۱) نه‌خوشبه‌کی نازاله که له خواردنه‌وه‌ی ناوی زورسارده‌وه توشی دبت: (۲) چبگه‌ی دادزین بو‌گویرانه‌وه‌ی تاو [نوعی بیماری دام: (۲) محل بستن و عوض کردن مسیر آب].
 تاو پرده: بر به‌تبه له‌وشنه‌ی به‌فیروده‌چی و خه‌سارده‌بی [مفت از دست رفته].
 تاو بهر: سه‌فا، ناوکیش [سقا].
 تاو بهره: (۱) نه‌و کاروانه هه‌نگه‌ی له کاتی شانه هه‌لبسنا ده‌چنه‌سیر کانباو تاو ده‌به‌نه‌ پلوره‌ره: (۲) نه‌وه‌نگه له به‌ر به‌رزه‌فری پلوره‌ی لی گوم ده‌بی [زنبورانی که از چنسه‌آب به‌کندو می‌برند: (۲) زنبورانی که به‌علت بلندپروازی راه‌کندورا گم می‌کنند].
 تاو به‌ند: نه‌خوشتی زگ تاوسان، نیسقای [بیماری استسقا].
 تاو پاش: تاو پزین، دولچه‌به‌کی مه‌عه‌نه‌ی که سه‌ریکی کون کونی بیوه‌به‌و ناوی بی‌ده‌پرزین [آب پاش].
 تاو پال: سوزمه، که‌وگیر [کفگیر].

تاو پزین: (۱) ناو پاش: (۲) تاو به‌زه‌ویدا بان به‌ناندا پرزاندن [آب پاش: (۲) آب بر زمین با برنان باشیدن].
 تاو پزین: تاو پاش [آب پاش].
 تاو به‌ز: (۱) زه‌نوره‌ی ناش، داریکی کونکراره له بنی دولاش‌دا تاو‌ه‌که به‌نورم له په‌زه‌بدا: (۲) نه‌سستور بونی برین [چوبک مدور سوراخ در دهانه زیرین تاو آسباب: (۲) دمل ورم کرده].
 تاو په‌زه: حه‌بوانی تاو‌ه‌کی حیوان از گله بجای مانده.
 تاو به‌زین: دزاو زه‌ویدکی نارداشتی دژرار بی [زمینی که آبیاریش دشوار باشد].
 تاوتی‌زان: (۱) تری که ناز، دی نال و بول بی: (۲) ناوی که له‌دیتی نرشی له‌زمان په‌پیدا ده‌بی: (۳) ناوی که له پاک کردن بیواز له‌چاو دبت [آبادارشدن فوره‌انگور: (۲) آب در دهان جمع شدن با دیدن ترشی: (۳) آب از چشم آمدن از پاک کردن پیاز].
 تاو وجر: (۱) ناودر، فه‌نسب و که‌لین که تاو به‌لین: (۲) کوبونه‌ی کیمو زوخ له بریندا [جای ترشح آب: (۲) جمع شدن ریم در زخم].
 تاو وچو: قه‌خوارنه که لجه چیدکن، به‌ره [آبجو].
 تاو وچاودان: له‌نماشنا دلخوش بون از دیدن لذت بردن.
 تاو وچاوسه‌ن: نرساندن، زراو بردن، بو‌فاندن [زهره نرک کردن].
 تاو وچایگ: ناوی سارد، نافا نه‌زی [آب خنک].
 تاو وچنین: ناوگرین له میوه... [آب گرفتن از میوه...].
 تاو وخانه: ناوده‌ست، ناوده‌سخانه، ناویز [مستراح].
 تاو وخواردنه‌وه: ناقه‌فه‌خارن [آب نوشیدن].
 تاو وخواز: خواردنیک که نونبایه‌تی دبتی، ده‌لین: (که‌شک و نسک تاو وخوان: [غذای شور و آبکس].
 تاو وخور: که‌سی که تاو ده‌خوانه‌وه، ناوگیر له مزگه‌وین و کور بانگ ده‌کا: (زه‌حمت له تاو وخور) [آب آشام].
 تاو وخوره: (۱) ره‌گی سه‌ره‌کی گباو دار که زور نه‌زایی هه‌لنده‌مزی: (۲) ناوه‌روکی لی که ته‌زایی زاده‌گویری: (۳) بیالو شهر به‌ی تاو وخورده‌وه، لیوان، قوموموک [آب‌خور درخت: (۲) آوند گیاهان: (۳) ظرف آبخوری].
 تاو وخوروی: (۱) هه‌رچی ناوی بی‌ده‌خونه‌ره، شمره، زه‌رک، لیوان، قوموموک: (۲) دانه لغا، نه‌و ناسنه‌ی ده‌چینه‌ی ناو ده‌می به‌کسمه‌وه [ظرف آبخوری: (۲) دهانه لگام].
 تاو دادان: (۱) نار قوت‌دانی زه‌وی: (۲) نه‌خوشیه‌که لاقی به‌کسم و به‌رزه و لاقی بی‌ده‌ماسنی [فرورفتن آب در زمین: (۲) باغر].
 تاو دار: (۱) رلاتی تاو زور: (۲) میوه‌ی پراو: (۳) نیغی جه‌وه‌ردار [منطقه پراو: (۲) میوه‌آباد: (۲) یزند].
 تاو داشتن: ناردیزان، ناودیری، تاودانی زه‌وی [آبیاری].
 تاو دامان: کراس بان که‌وای داوین شوز: (که‌رای مه‌لایان تاو دامانه) [بپراهن بلند].
 تاو دامین: تاو دامان [بپراهن بلند].
 تاو دان: (۱) تاو داشتن: (۲) مالات تیراو کردن: (۳) تیخ سور کردنه‌وه به‌

ناواکردن بو زه قتر بون [۱] آبیاری: ۲) سیراب کردن دام: ۳) آب دادن تیغ.

ناودر: نهو جینگه بهی که ناودای دزیوه [۱] آبکند.

ناودرگه: ناودر [۱] آبکند.

ناودرگه: ناودر [۱] آبکند.

ناودز: ۱) درزو قه لشتی ناوده لئین: (مه نفه زو درزو ناودزی هدرچهند / ده یگرم، دیکوتم به ده ست و بهینی) «شیخ زه زا»: ۲) ناوجز، کیم کو بون له زاما [۱] تکاب: ۲) هو.

ناودوزک: ۱) نهو لوله شوشه دهم ته نگهی تتوکه ده رمانی بی ده چاو ده کن، قه تره چه فان: ۲) سرینگ [۱] قطره چکان: ۲) سرنگ.

ناودهو: ۱) که سنی که ناو هدا به خه لکی مجلس: ۲) ناودیر [۱] ساقی: ۲) آبیار.

ناودهردان: رشتنی ناوی راوه ستاو به سه نل و ده فری تر [۱] تخبه آب با سطل و...

ناودهس: ناوخانه، ناودهست، پشواو [۱] مستراح.

ناودهست: ناودهس [۱] مستراح.

ناودهل: بوژی نبر [۱] درآج تر.

ناوده لئین: ۱) گوزه و دیزه به کی تهرایی ده داتهوه: ۲) نه ستر کئی که ناوی له درزانهوه له بهر بر و [۱] کوزه ای که نم پس دهد: ۲) استخر درز دار.

ناوده م: لیکاوی زار [۱] آب دهن.

ناوده نگ: ۱) هاویبر، هاوقسه: ۲) خه مره وین، هوگر [۱] همفکر: ۲) همدم.

ناودیر: ناویار، که سنی که زه وی و سه وزه تاو هدا: (جه بیاری بی فتوری، سولتانی بی قسوری / زه زاقی مارر موری، ناودیری دیمه کاری) «حاجی» [۱] آبیار.

ناور: ۱) تاگر، نایهر، نیگر: ۲) ناوس [۱] آتش: ۲) آبستن.

ناور: بو دواوه زواین [۱] واپس نگری.

ناورا: برسی، نیز، برچی [۱] گرسنه.

ناورای: برسیه تی، برچینی [۱] گرسنگی.

ناور بهرست: تاگر بهرست، گاور، زه رده شتی [۱] زرتشتی.

ناورجا: تاگردان [۱] آتشدان.

ناورخانه: تاگر گهی بیروزی زه زده شتیان [۱] آتشدان.

ناوردان: ۱) تاگردان: ۲) نه قاندن [۱] آتشدان: ۲) منفجر کردن.

ناوردانهوه: بو دواوه زواین، لاگردنهوه [۱] واپس نگر بستن.

ناوردو: سوخت، سوته مینی [۱] سوخت.

ناوروشتن: بریدیه له میزکردن [۱] کنایه از شاشیدن.

ناوروشین: ناو پرزین چله زه وی، چله و شته ی پنهوی نهرمی که یتهوه [۱] آب باشی.

ناورگ: وه جاخ، تاگردان، تفک، کوانو [۱] اُجاق.

ناورنگ: ۱) بریشکه تاگری وردیله که له کوتانی ناسنی سوروه کراو ده بهزی: ۲) بریقه و تر و سکه [۱] شراره ریز: ۲) درخشش.

ناورنگ دان: بریقه دان، بریسکان، بریسکین، ورشده دان [۱] شراره پراگندن، درخشیدن.

ناورئیدانهوه: ۱) بریدیه له لاواندنهوه و چاکه ده گه ل کردن: ۲) بهره ودوا لئی زواین [۱] الفغات: ۲) بدنبال خود کسی را نگر بستن.

ناورزو: نابرو، شهره ف، شهرم و حه یا [۱] آبرو.

ناور و بهر: نابرو بهره [۱] رسواکننده.

ناور ووت: ناوه روت [۱] نگا: ناوه روت.

ناور و چون: زوسبا بو، نابرو چون [۱] رسوا شدن.

ناوروشن کهره: جانسه وه ریکی زهش سووری چکوله یه به سهر ناوی لیخن دا به به له دیت و ده چی [۱] دیبب.

ناوروشنه کهره: ناوروشن کهره [۱] دیبب.

ناورون کهره: ناوروشنه کهره [۱] دیبب.

ناورون کهره وه: ناوروشنه وکهره [۱] دیبب.

ناوره: جوژی زیبکه می تهره له رو دیت، تاگره [۱] آتش پارسی.

ناوره گره: تاگری بلیسه بلند که گر ته لاشی بی ده لئین منالان بو گمه ده یکه نهوه [۱] آتش زبانه کش.

ناوری بن کا: سه ره سو دره، مایه فتنه [۱] کنایه از فتنه انگیز.

ناوریزگه: نهو سلوینه ی چوم تیکه له به روخانه نهی [۱] مقصب.

ناوریش: به گزدا هانتی بی سه بهب [۱] بی دلیل درگیر شدن.

ناوریشم: هوریشم [۱] آبریشم.

ناوریشنگ: ناورنگ [۱] نگا: ناورنگ.

ناورز: هوش، فام [۱] فهم و هوش.

ناوزان: ۱) تابست، تاقهت، توانایی: ۲) فامین، تی گه بشتن [۱] نیرو توان: ۲) فهمیدن و درک کردن.

ناوزانه چاو: ناو نی زانی چار، چاو ناو کردن [۱] آب در چشم آمدن.

ناوزاته ده م: ناو ده زار گهران [۱] آب در دهان جمع شدن.

ناوزونه: ناغزونه [۱] سگک.

ناوزه نگی: زه نگو، رکیف، بله کانی ناسنی سه ره کوهنتی خوانی زین، وزنگی [۱] رکیب، رکاب.

ناوزیاگ: میوه ی تهرایی تی گهراو، ناوتی تراو [۱] میوه نیم رس.

ناوزیان: ناوزان [۱] نگا: ناوزان.

ناوزین: ناوزان [۱] نگا: ناوزان.

ناووزینگ: ناویلکه، گیانه لاو، دوا هه ناسه، ده می مهرگ [۱] واپسین دم.

ناوس: زک بر [۱] آبستن.

ناوسا: جیران، هاوسا [۱] همسابه.

ناوساگ: به نه مار، هه لمساو، ناوساو [۱] آماسیده.

ناوسان: هه لامسان، نه ستور بو، په نمان، په نه مین [۱] آماسیدن.

ناوساو: هه لمساو، نه ستور، په نه مار [۱] آماسیده.

ناوسبون: زک بر بو، آبستن شدن.

ناوس کردن: زک بر کردن، بیجو خستنه زگی میوینهوه [۱] آبستن کردن.

ناوسیاگ: هه لمساو، ناوساو [۱] آماسیده، ورم کرده.

ناوسیان: نه ستور بو، ناوساو [۱] آماسیدن.

ناوشان: له یهك پلهدا، همهبهر، هاوشان [ه] هم شآن.

ناوشنگ: چه یوانی بنبجُو مردوی شیر وشك كردو كه وه شیر دیتهوه [ه] حیوان شیر خشك شده كه دوباره شیر بهدهد.

ناوقا: تېكهوه گلان، په كتر گرتن بهدهست، گه پشتهه په كتر بهدهست و تېكهل بوُن [ه] گلاويز شدن.

ناوقات: پاريزه، وه كیلې حقوقې [ه] وكبل دادگستری.

ناوقاتی: ناوقات [ه] وكبل دادگستری.

ناوقوره: گوشراوی بهرسيله [ه] آب غوره.

ناو كردن: (۱) له لوجاوهان بنی گر بان: (۲) په پيدا بوئی زنجكاوله برین و كوان: (۳) ناوبرزاندنې نان و... [ه] (۱) آب در چشم جمع شدن مثلا از

سرما: (۲) عفونت كردن زخم: (۳) آب پاشی نان و...

ناوكيش: (۱) سقا، ناوبهز: (۲) خوراكي ناوخواز [ه] (۱) سقا: (۲) غذای آبكش.

ناوكيشی: ناو بو مالان بردن، سه قایې [ه] سقایې.

ناوگرتن: (۱) ناو تېگه رانی ميوه: (۲) له نوره دا ناو وهر گرتن بو ناوداشتن:

(۳) گوشینی ميوه و گيا [ه] (۱) آبدار شدن ميوه: (۲) به نوبت آب گرفتن برای آبیاری: (۳) آب گیری.

ناوگوشت: گوشتاو، شورباو گوشت [ه] آبگوشت.

ناوگهردان: ده فريكي مععه دهنې دهسك داره ناوی پنی له منهجل هلدنجن [ه] آبگردان.

ناوگير: (۱) شاگرد حمامچی: (۲) پرؤسه كردن له خواردن نانان و شبو دینن [ه] (۱) شاگرد حمامچی: (۲) چونه كردن.

ناول: دولی چكوله [ه] دره كوچك.

ناولایوی: خورویلكه دار، كه سنی كه له خورویلكه وه دم و چاوی كروز بوه [ه] آبله گون.

ناوله: خوربكه، خورویلكه، هاوله [ه] آبله.

ناوله دهردان: خورویلكه لن هانن [ه] آبله در كردن.

ناوله كوت: بزیشكي خورویلكه كوت [ه] آبله كوپ.

ناوله کوتان: هاوله کوتان، خورویلكه کوتان [ه] آبله كویی.

ناوله مه: بیجوی ناوزگ كه هیشتا خوئی باش نه گرتوه، تول له هرهل روزه كانیا [ه] جنین هنوز جان نگرته.

ناولینچون: تكه كردنی دیزه وه منهجله بی بدرزو كون تی بو [ه] نشت ظروف درز برداشتنه.

ناومال: (۱) شمريك و هاوبمن: (۲) هاوسای زور زريك [ه] (۱) شريك: (۲) همسابه دیوار به دیوار.

ناومالک: نمر چیلکه و چاله ی لافاو هاوردیوه داویدته كه نار [ه] آب آورده.

ناوماله: (۱) هارسا: (۲) ناومالک [ه] (۱) همسایه: (۲) آب آورده.

ناومرواری: نه خوشیه کی چاوه، ناوی سبی هلدینن [ه] آب مروارید. ناومل: دهسته ملان [ه] دست در گردن.

ناونگ: (۱) نه زهرده قولهی شتی تیدا ده کوتن: (۲) شه نوم: (۳) نهو نری بهی كه بو زستان به پهنه وه لنی داوه سدن، مبلان [ه] (۱) هاون:

(۲) شبنم: (۳) اونگ.

ناوته: لوله ی نیرگه له، لوله قلیان، میلوقلیان [ه] میل قلیان.

ناووا: ناوها، بهم جوړه [ه] كه اینطور.

ناووتام: چیستی پیاز او آش پیاز.

ناوتای: تاب و تاب [ه] آب و ناب.

ناوو گل: (۱) بره تیه له واده ی مهرگ، هه نهجل، نه جهل، ناکام: (۲)

رسکان، سرشت [ه] (۱) کنایه از آجل: (۲) سرشت.

ناوو گوشت: ناوگوشت، گوشتاو [ه] آبگوشت.

ناوو ههوا: كهش، چونه تی سه رما و گه رما و سازگاری و ناخوشی مه لبه ند [ه] آب و هوا.

ناوها: بهم جوړه، بهو ترجه، بهم ترزه، ناوه ها، ناووا [ه] كه اینطور.

ناو هانتهوه: ره حمت بو، شاهوت زژاندن [ه] منی ریختن.

ناوه چوره: (۱) تاو تكان له شتی تهر: (۲) پارانه به دیواردا هانته خوار: (۳)

ناو له بهر به فر هه لنشستن [ه] (۱) چكه آب از جسم خیس: (۲) شرسر:

(۳) چكیدن آب از برف.

ناوه خوره: ناوه روكی دار یا لن [ه] آبخور درخت، مغز درخت.

ناوه دان: دژی چول، ناوا [ه] آباد.

ناوه دان پوتسهوه: یاش ویرانی و دهست لن هه لگرتنی خانو یان زهوی دوباره ساز بونهوه [ه] دوباره آباد شدن.

ناوه دان كردنهوه: باش ویرانی ساز كردنهوه [ه] دوباره آباد كردن.

ناوه دانی: ناوایی، دژی چولنی [ه] آبادی.

ناوه دز: ناودز [ه] نگا: ناودز.

ناوه ر: بروا و متعانه [ه] عقیده و باور.

ناوه رده: هاوردراو، هاوریگ [ه] آورده شده.

ناوه زو: رنگی ناوی پیس، گونجه، ره هه ند [ه] آبراهه، مجرای فاضلاب. ناوه روت: زوتاننده وهی سه روپنی یان مه لنی سه ریاو به هوئی ناوی كولیو [ه] بر كندن برنده با آب گرم.

ناوه رونكه: ناووروشنه و كهره. تاوورن كهرهوه [ه] دبیب.

ناوه ره: (۱) ناخور، نافر: (۲) داده ی بی، داوه ره، نابو [ه] (۱) آخور: (۲) هان بیا.

ناوه ریژ: ره هه ند، گونج، گونجه، ناوه زو [ه] آبراهه.

ناوه ریس: ریسراوی لوس و باربك [ه] رشته صاف و باربك.

ناوه ز: هوش، قام: (له دنبادا ره قبئی پیای كهر هه رگیز نه كه ی نه حمدها / له دهس نینسانی بی ناوه ز هه تا ناخره را زاكه) «نه حمده موختاره» [ه] فهم و هوش.

ناوه زها: (۱) زونگ، زه ویدکی ناوی كه می لن هه لده قولی و ته زو شله: (۲) ناودز، ناوجز [ه] (۱) زمین شل و باتلاقی: (۲) عفونت زخم.

ناوه زئی: زهوی زه نهك، زه ویدکی ناو دهده لینی، ناوه زا [ه] زمین شل و باتلاقی.

ناوه زیز: زیزكفت، زوكیشی زیزین [ه] زرانسود.

ناوه زینگ: دواده می مهرگ، ناو زینگ، گیانه لاو [ه] واپسین دم مرگ.

ناوه زنیو: زوكیشی زنیوین [ه] سیم اندود.

ناوه ژوو: بهره وازی، پشت و زوو، وازی: (ریوی که ولی خوی ناوه ژوده کرد / زیشک که ولی موی تاره زوده کرد) «سه یفی قازی» و ارونه.
 ناوه ژونه: که له بهرینک که له کانی ناش و سناندا ناوی ناشی لئو بهر دهده نهوه [۱] آبر بزگه آسبا در حال توقف.
 ناوه سو: (۱) بهر دیک له بهر زور ناو به سه راهاتن لوس بوین: (۲) بره نیه له بی شمرد و گوئی ندهر: (۳) ژنی له زگ وه ستاو، عوزر نه شور [۱] (۱) سنگ آب سانبده: (۲) بی شرم: (۳) زن یاشه.
 ناوه سهر: نه زوه بهی ناو قوت نادا. شونه [۱] زینی که آب دران کمنر نفوذ کند.
 ناوسی: نه نگوچکه سورانی، فقه بانه [۱] آستین باند.
 ناوه شکیشه: شونیک له سهر نیای ناش که ناوی ناشی لئ ده برن [۱] نگا: ناوه زنه.
 ناوه شی: (۱) نه خوشی گوانی مهر که زوق ده بی و نادوشری: (۲) به ناو کهوتی ده غل له بهر ناودانی زور: (ده غل که کسان ناوه شی بو، زور جین لئ وشک بو) [۱] (۱) نوعی بیماری پستان میش: (۲) زرد شدن زراعت در اثر آبیاری زیاد.
 ناوه کول: (۱) جل ده نئو ناودا کولاندن: (۲) ناوه زوت: (۳) ناوی کول هاتو [۱] (۱) لباس در آب جوشاندن: (۲) نگا: ناوه زوت: (۳) آب جوش.
 ناوه کی: (۱) شل، نرا، دزی خهست: (۲) نازه لیک له میگه ل تهره بوین و چوبینه ناو میگه لیک بیگانه [۱] (۱) آبکی، (۲) گوسفند از گله آواره شده.
 ناوه ل: (۱) دوست، زه فیق، هاوژئی: (۲) نه خوشی چوکی نازه ل [۱] (۱) رفیق: (۲) نوعی بیماری دام.
 ناوه لا: ناواله، گوشاد، وه کری، واز [۱] باز و گشاده.
 ناوه لانه: شیرنی شوان که بهر خ کاری نازه زاو له ده شته وه دبننه وه [۱] انعامی که جویان به وقت آوردن نوزاد دام می گیرد.
 ناوه ل داهان: ناودامین، داوینی شور، ناوداوتن، ناودامان [۱] دامن باند.
 ناوه ل داوین: دابینی شور وه که وای مه لایان [۱] دامن باند.
 ناوه ل زاوا: ناوال زاوا [۱] باجناغ.
 ناوه ل کراس: ناوال کراس، دهر بینی ژنان [۱] شلوار زنانه.
 ناوه ل ناو: بری ناو، سفت له زیماندا [۱] صفت دستوری.
 ناوه له: ناواله، واز، گوشاد [۱] باز و گشاد.
 ناوه نیا: ره پسنه، ده غلی که له پیشدا زوه بهی که ی ناو دراهو شو کراوه و دواپی نوی لئ چنیدراوه [۱] آبسه، بسارده.
 ناوه وه ره: (۱) شهر به، زهرکی ناوخواردنه وه، لیوان، گلاس: (۲) واوی سهر کانی بو کورکورو که و [۱] لیوان: (۲) روشی در شکار طبور.
 ناوه ها: (۱) بهم جوړه، نم نهره: (۲) بو پرسبارو سهرمان: (ناوه ها نم کاره شت کرد) [۱] نگا: ناوا.
 ناوه لگردن: ناو بو سهرزه وی برن بو ناو داشتن [۱] آب را به زمین زراعتی رساندن.
 ناوه لگرتن: (۱) جوگه سازکردن بو ناو هبنانه سه رزه وی له سهر چاوه ژا: (۲) هلمزین و ناو نیدا کو بونه وه: (چه واله که له کانی دا بو باریکی

ناوه لگرتوه) [۱] (۱) جوی برداشتن: (۲) آب برداشتن.
 ناوه لکیشان: ناو به سه نل یان دولجه یان تامانیک هه لکیشان [۱] بوسله سطل یا... آب را برکشیدن.
 ناو هینان: (۱) ناو هاوردن بو کارو خواردنه وه: (۲) نه خوشه کی چاوه: (چاوی ناوی هیناوه): (۳) نه خوشی لاقی نه سنور بوئی یه کسم [۱] (۱) آب آوردن برای مصرف: (۲) نوعی بیماری چشم: (۳) آماسیدن پاغر ستور.
 ناو هینانه وه: ده سپهر کردن، بهدهس شارهت هینانه وه، جلق، مشته [۱] جلق، استمنا.
 ناوی: (۱) بهراو دزی دیم: (۲) شوین و جیکه: (شسبلان ناوی: جئ شبلان): (۳) تن هه لسواو، قوزاوی، هه ویراوی، نارداوی، نالو...: (۴) جانسه وری له ناودا ده زی: (ماری ناوی، بوئی ناوی): (۵) زه نگی شینی تاجخ، عاسمانی، عایی [۱] (۱) آبی: (۲) پسوند مکان: (۳) علامت آلودگی: (۴) آبی: (۵) رنگ آبی.
 ناویار: ناو دیر [۱] آبیار.
 ناویاری: ناو دیری، ناو داشتن [۱] آبیاری.
 ناویتن: هاویشتن، فرئی دان [۱] پرت کردن.
 ناویته: (۱) نیکلاو، تیکه ل: (هه رزن بی ناویته نانی لئ نایه)، (چاوی کیزیش نه منی خسته شو گو له / بسته ناویته ی گله، کوشندی دلّه) «هه ژار» (۲) بپجوی له زگ درامردو [۱] آمیخته: (۲) جنین سقط شده.
 ناویته: ناویته [۱] آمیخته.
 ناویر: ناگر، ناو، نا بهر، نیگر [۱] آتش.
 ناویر، ناو دیر، ناویار [۱] آبیار.
 ناوی رهش: دهر دیک چاوه، ده لئین: (ناوی رهشی هیناوه) [۱] آب سیاه چشم.
 ناویژ: (۱) هه لسوا سین، داله قان، له سهر وه شور کردنه وه، داهیشتن: (۲) که نار نشین: (بهراوژی کهوا) [۱] (۱) آویختن: (۲) حاشیه.
 ناویژان: (۱) داله قان، هه لسوا سراو، داهیلدراو، شور وه بو: (۲) خو پنه هه لاره سین: (هر گه ری ناویژانت بم) [۱] (۱) و (۲) آویزان.
 ناویژه: (۱) ناویژ: (۲) چلچرا: (۳) پیله و سسله ی خسلی ژنان [۱] (۱) آویزه: (۲) چلچراغ: (۳) زبور زنانه.
 ناویژ: باشگری به مانا فری زهر، هاویژه، (ننه نگ ناویژیکی دهس راسته) [۱] پسوند به معنی انداز.
 ناویژه: زه وی بهراو، بهرا بهری دیم، ناوی [۱] زمین آبی.
 ناویستا: کینی پیروزی زه زده شت [۱] آوستا.
 ناویشتن: هاویشتن، فریدان، ناقین [۱] آنداختن.
 ناویلکه: گیانه لاو، سهر مهرگ [۱] در حال احتضار.
 ناویته: قودیک، عه بنک، نه نیک، نه نیوک، جام [۱] آینه.
 ناویته بهند: زوریک که ناویته له دیواره کانی درایی [۱] آینه بند.
 ناویه: (۱) سواغ، سواق، قوزنی هه لسوئی بان و دیواز: (۲) جوشی شتی کازا: (۳) زه وی ناوی [۱] (۱) گل اندرد: (۲) جوش و لحم: (۳) زمین آبی.

ناويه دان: (۱) چوشدان، له حيم كردن: (۲) سواغ دان، قورنې هلسون و لوس كردنې بان و ديوار (۱) جوش دادن: (۲) گل اندودن.
 ناويه ر: كيويکه له باشورې شماری سنه (۱) کوهی در جنوب غربی شهر سنندج.
 ناه: (۱) ناخ و داخ، هه ناسه ی خه مباری: (۲) هیزی کم: (ناهیکی نیدا تهماوه، نزیک یه نهمانه) (۱) آه تحسرو: (۲) رَمَن.
 ناها: (۱) کدی وایه؟ کنی باور ده کا؟ (۲) وشه ی ناگا کردن: (ناها ده گدل تومه) (۱) کی چنین است؟ (۲) حرف انذار.
 ناهسو: (۱) په تا، درم، بازار، تعخوشی گیرو: (تاعون ناهویه کی زور حه سته مه) (۲) شینی، لئوه بی: (۳) عه یب و که مایه سی: (۴) فی (۱) مرض واگیردار: (۲) دیوانگی: (۳) کاستی: (۴) صرع.
 ناهو: (۱) که مایه سی: (۲) تاسک، که زال (۱) کاستی: (۲) آهو.
 ناهوناله: ناخ هه لکیشان و نالاندن (۱) آه و ناله.
 ناهو نزوله: تولدو دوعای خراب، تعقرین (۱) دُعای بد.
 ناهه را: کویره زری، بز نه زری، رنجکه (۱) کوره راه.
 ناهه ک: قسل، کلس، کسل (۱) آهک.
 ناهه نگ: (۱) بهرم و شادی: (۲) هه وای گورانی: (۳) ده تگ (۱) یزم: (۲) آهتک: (۳) صدا.
 ناهه نگ گیران: بهرم سازدان، که بهفو زه ماوهن (۱) بزم و شادی کردن.
 ناهی: تاسک، که زال، چه بران (۱) آهو.
 ناهیر: ناگر، نیگر: (نازیم ناهیر دوری بالای تو / جه ستم کهد وه یول شه مال بهرد بهی کی) «مهولهوی» (۱) آتش.
 ناهیرین: ناگرین، گهرم وه ک ناگر: (نامه کت یاوا کو ستم که فته وه / دلئی ناهیرین دا وه تفته وه) «مهولهوی» (۱) آتشین.
 ناهین: (۱) ناسن، هه سن، کانزای، به ناویانگ: (چه زهی ناهینم ده ماخ دان بهرداخ / میقتانیز نوی جام کهدن هه ویا تاخ) «مهولهوی»: (۲) نالین (۱) آهن: (۲) نالیدن.
 ناهینگر: وه ستا خاله، ناسنگهر، هوستای هه سنان: (ته ناهینگرئی ته ناهینگرئی / نارو زاگم کهدت ته ناهینگرئی) «مهولهوی» (۱) آهنگر.
 ناهی نه گرفته: دویهختی، شانسی (۱) شاتسی.
 نای: (۱) هاروار له نیشان (نای مردم): (۲) وشه ی سهیرمان: (نای چه ند سهیره) (۱) حرف درد: (۲) حرف تعجب.
 نایا: داخو، تو بلنی؟ (زارم وه کو خیلال و ته حیفم وه کو خدیال / نایا ده کهومه زارو یه دلدا ده کم ختور) «نالی» (۱) آیا.
 نایا کو: نایا، داخو، ناخو (۱) آیا.
 نای نای: وشه ی سهیرماته: (نای نای لوتی چه ند زله) (۱) حرف تعجب.
 نایر: ناگر (۱) آتش.
 نایره: ناگره، جورئی زییکه له چه نه وه دم و چاو دیت، تاوره (۱) آتش فارسی.
 نایرین: ناگرین، ناهیرین (۱) آتشین.
 نایسان: بی یونی ناگر، گر بلندیون، پی بوتی جرا، گزیان (۱) مشتعل

شدن آتش،
 نایساندن: پی کردن، هه لکردن، داگر ساندن (۱) ایر آفر وختن.
 نایش: (۱) ناخ، توف: (۲) سوکه له تاوی عایشه (۱) حرف درد: (۲) مخفف عایشه.
 نایشا: نهوان (۱) ایشان.
 نایشه گویندو: جنوکه به که دایک منالی بی ده ترستی (۱) لولو.
 نایشی: سوکه له تاوی عایشه (۱) مخفف عایشه.
 نایل: (۱) متدال، زارو: (۲) کستی کاری ناهه ق ده کا (۱) بهجه: (۲) ستمگر.
 نایله مهن: عایله مهن، خه زایی (۱) برتده سار ملخ خوار.
 نایم: بنیاده م، مرو (۱) آدمی.
 ناین: مه زوب، ره وشت (۱) آیین.
 ناینده: له مه به ولا، دوارو، نه وه ی که پاشان دیت (۱) آینده.
 ناپنو توبین: (۱) تازو نوز: (۲) قیل و مه کر (۱) ناز و آدا: (۲) سکرو فریب.
 ناپنی: دینی، مه زه بی (۱) دینی.
 ناپو: دیت، په یاده بی: (که شه و گیروم خه بالی ته به ناغوش / سه هه ر نه ز یوسته رم یویی گول ناپو) «پابه تایره» (۱) می آید، پیدا می شود.
 ناپه: (۱) ناخو، نایا: (۲) پور (۱) آیا: (۲) عمه.
 ناپه ت: یه تدو بریک له سوره تی قورعان (۱) آیب قرآتی.
 ناپه تی: (۱) پاشگریکه و انای حالات ده دا: (کور داپه تی، خوشکاپه تی، براپه تی): (۲) مه لسه تدو زیگه: (مه تگوزابه تی: ولاتی مه تگوزان، یاله کاپه تی: ولاتی یاله کیان) (۱) و (۲) بسوند حالت و مکان.
 ناپهر: ناگر، ناور (۱) آتش.
 ناپه کو: داخو، تو بیژی (۱) آیا.
 ناپه نه: ناینده، له وه ودوا، پاشه زور (۱) آیتده.
 ناپی: پاشگر، صفت ده کاته جاوگه: (دریژی، بانایی) (۱) بسوند صفت.
 ناپیا: (۱) مه ت، پور، خوشکی یاوک: (۲) دایک، دالک، دتی، ته دا (۱) عمه: (۲) مادر.
 ناپیسان: نایسان، بیبونی ناگر (۱) مشتعل شدن.
 ناپین: ناین، مه زوب، دین، ره وشت (۱) آیین و دین.
 ناپیه: (۱) مه ت، خوشکی باوک: (۲) دایک (۱) عمه: (۲) مادر.
 ناپیه ی: وشه ی سهیرمان: (ناییه ی له م لوته زله) (۱) حرف تعجب.
 ناپیس: قیز، لی وه زه زری، قیزو بیژ (۱) نفرت و دوری.
 ناپسار: ته کمیش، یه نیمه ره وه رگیزانی ناو باخ (۱) کندن زمین یاخ.
 ناستران: گورانی، مقام (۱) ترانه.
 ناستیرک: هه ززال، بیژک، نه ستیرک، سه کو ی له دار یان له قور له ره شمال یان زور بو شت له سهه ر دانان (۱) چوب یست سکومانند، تلی بار.
 ناستیرک: گولاو، گول (۱) استخر کوچک.
 ناستینک: (۱) زه رده و آله: (۲) زه نگه سوره (۱) زنبور.
 نشکپل: جوار بهل به ستن و به عه رزا دان، چوار میخه (۱) چهار میخ کشیدن.

نم: (۱) وشەي تازه زابى: (نم لئو تەرح و ديدا رەت) زۆر تر دە گەل پوكاۋلە
 لېئاندا دە گوتتى: (۲) بەلنى، نا، نارى [نم] (۱) حرف تەفر: (۲) آرى.
 نىمجا: دەى جى نر [نم] پس جى.

نىمجا: (۱) نىمجا: (۲) نىمجا، لەو بەش [نم] (۱) پس جى: (۲) سىس.
 نوبال: (۱) حەيفى، مخابن: (نوبال نە نووزى لە دەسمان چو): (۲) وشەي بانگ
 كردن: (نوفاتى، نوزە شوئا): (۳) وشەي سەيرمان: (نوبال سەيرە!): (۴)
 نالو [نم] (۱) حرف ناسف: (۲) حرف ندا: (۳) حرف تەعجب: (۴) آب.

نوبال: ھاوار لە نىش [نم] حرف درد و آزار.
 نوبال: يارك، يار، ناتە [نم] پىر.
 نوبال: نازو بەزە، گوتاج، وە بال: (نوبال بە سنوم زور جوانى، يۇ نوخوم
 نوشى نوبال ناكەم) [نم] گناھ، بەزە.
 نوبە: كۆمەلنىك زەشمال بېكەو، زوم، ھۆ بە [نم] اوبە.

نوتو: ناستېكە گەرمى دە كەن يۇ لايردى گىجى قوماش [نم] انو.
 نوتوز: گلار بونەو، جالە بون (بەردىك لە كۆو كە نوتوز بو، دە چوم كەوت و
 بەرى ناوى گرت)، نلە بوئى بەرد [نم] غلتىدن.

نوتوس: نو نوز [نم] غلتىدن.
 نوج: قامىسى قەلەم [نم] فلم نى.
 نوحە: وشەي گەزاندەنمەي رەشەولاغ: (نوحە گارەش) [نم] حرف راندن و
 بازداشنىن گار.

نوخ: ج خوئشە، وشەي شادى: (دلەبرى نېرۇ سەھەر ئافىنە جەرگى من
 دودوخ / بەك لىسبە، بەك لىلدا لە لىمن تىن ناخ و نوخ) «جىزىرى» [نم]
 كەلمە اظهار شادى.

نوخز: دوابى، دومامى، لەدواى ناخەر وە دىت: (ناخرو نوخزى مېوە بو) [نم]
 نھایت.

نوخزىن: نوخزە، نارام: (بە دېنتت نوخزىنم ھانت) [نم] آرامىن.
 نوخزە: نوخزىن [نم] آرامىن.

نوخەي: ناى جىخوشە: (ناى چەندەم خوئش دەوى، نوخەي جىاوم بى
 كەوت) [نم] آخىش.

نوخەيچ: نوخەي [نم] آخىش.
 نوخەيش: نوخەي [نم] آخىش.

نودا: دايك، دى، دالك [نم] مادر.
 نودە: زور وە تاغ، چاوە مال [نم] ائاق.

نوزت: (۱) ناوہ راست، نيوان: (رەشور لئورتا نەزو بابۇدا روئىشى بو): (۲)
 نىجتو بارو رىز [نم] (۱) وسط، ميانە: (۲) ارزىش و اعتبار.
 نوزت: وشەي فەرمانە: يازدە، ھەلبەزە [نم] كەلمە امر.
 نوزتە: ماقوورەي گورە لە ناوہ راستا زادە خرى [نم] فرشى كە در وسط اتاق
 اندازند.

نوزدو: لەشكر، سېا [نم] اردو، سېاھ.
 نوزدو بەز: جىگە داھەزىن و نىسراحتى لەشكر [نم] جاي اطراى اردو.
 نوزدى: نورود [نم] اردو.

نوزان: ھەلبەزىن، ھەلبەزىن [نم] بايكوبى و رقص.
 نوزىن: قوزە قوزى گا و... [نم] صدای يىلد گا و...

نوسا: (۱) بەم جووہ: (۲) وە ستا، ستەكتار [نم] (۱) اينطور: (۲) استادكار.
 نوسا: وە ستا، كارزان، پىشە ساز، سەكتار [نم] اوستا.
 نوستا: وە ستا، ماموسنا، نوسا، يوسو [نم] استادكار.
 نوستاد: نوستا [نم] استاد.

نوسپ: سو كەلە ناوى يوسف [نم] مخفف يوسف.
 نوسترە: گوزان، گيزان، كيزدو تىخى موناش [نم] تىغ مو تراش.
 نوسترلاب: عاسمان پىنو، نامرازىكە لاي نەستىرە ناسان بو ليكەتەوئەي
 نيوان نەستىرە و نەستىرە [نم] أسطرلاب.

نوسكوف: نەوكلاوہ جەرمىنەي دەسەرو جاوى بازى دەدرون نا كەوى
 يىت [نم] چشم بند ياز شكارى.
 نوسو: سو كەلە ناوى يوسف [نم] مخفف يوسف.
 نوغز: (۱) سەفەر: (۲) خىر دىتن لە سەفەردا [نم] (۱) سفر: (۲) بىم سفر.
 اوغور.

نوغز: ناوہ بو پىاو: (ئاغابىن مە نوغز بەگە) [نم] نامى است براى مردان.
 نوغلمە: شەز بە نىك چىزان و نىك ھەلەزان، جەنگى مەغلۇ بە [نم] جنگ
 مغلۇ بە.

نوغەن: دوامىن ھەوتوى جەلەي بچوك [نم] آخرىن ھەتە جەلە كوچك.
 نوغ: ھاوارى دەردو نازار [نم] كەلمە اظهار درد.
 نوغە: نەخوشىيەكى بەكسە وەك ھەلا مەت ناو بەلوتىيا دىت [نم] نوعى
 بيمارى دام.

نوھە: بو نرسانى مندال لەشتىك. بەغە [نم] كەلمە اى براى برحقن داشنىن
 كودك.

نوقرە: نارامى، ھەدا، نوخزىن [نم] آرامىن.
 نوقرە گرتىن: ھەدادان، نارام بون، داسەكتان [نم] آرام گرتىن.
 نوک: باشگىرى وشە يۇ زور كردن: (منالنىكى گرېنوگە، گلوكە، بياويكى
 ترسەتوكە): (۲) باشگىرى يۇ جوگە كەم كردن: (خدروك، جىناروك،
 بەگوك، كسوك، زاروك) [نم] (۱) پسوند مبالغە: (۲) پسوند نصغىر.
 نوک: نەوك، گەرۆ، قىرگ، قوزگ [نم] كلو.

نوگە: باشگىرى بچوك نىشاندىن: (منالوكە، كانىلوگە، گىروگە) [نم]
 پسوند نصغىر.

نوگە: بو بچوك نىشان دان دەيىتە باشگىر: (نەو ندوكە، بەردوكە) [نم]
 پسوند نصغىر.

نوگىز: خوئى گرتو [نم] ائس گرتە، ماتوس.
 نوگە: نەوى، وندەرى [نم] آنجا.
 نول: (۱) باشگىرە بو زورى و زىادى: (فرنول، شىرول، كولول، كرمول):
 (۲) بو بچوك شاندىن: (مچول، رەشول، خانسول) [نم] (۱) پسوند
 مبالغە: (۲) پسوند تصغىر.

نول: (۱) باشگىرى بچوك شاندىن: (مچول): (۲) دىن و مەزەب: (نولامە
 نىزدىيە) [نم] (۱) پسوند نصغىر: (۲) دىن.

نولاخ: ولاغ، نازەلى يەرزە، گاو گول و بەكسە [نم] احشام، حيوان
 سوارى.

نولاغ: نولاغ [نم] احشام.

نولاغدار: چارەوئى دار [] چاروادار.

نولك: مىخ زنجير [] مىخ طولى.

نولكە: باشگىرى چوك نیشاندان: (گردولكە) [] پسوند تصغير.

نولكە: مەلبەند، مەيدان: (لە نولكەى جوانى با گەر لاقى شامى لى بەدى، لىت دىت) «بىكەس» [] منطفە.

نولكە: ياشگىرى چوك شانندان: (تەبىولكە) [] پسوند تصغير.

نولە: نولكە: (ناسكولە، نەرمولە) [] پسوند تصغير.

نولە: نولە: (گزمولە، پسولە، خنتولە) [] پسوند تصغير.

نولمك: بوكاولە، جەمولە، جەمولە [] با بىنجە باز ام كردن.

نولمەت: دەستەى بەرەوانى دىنىكى تايبەتى: (نولمەتى محمد، نولمەتى موسا) [] امت.

نولمى: ھومبىد، ھىوا [] اُميد.

نولمى: (۱) نەخوئىئە وار، بى سىوات؛ (۲) جگە لەسەبىد [] (۱) ناخواندە؛ (۲) غىر سېد.

نولمىد: ھىوا، ھومى [] اُميد.

نولنە: ھونەو [] اينك آن.

نولوى: (۱) بۇ شەرم كردن: (نولوى كجە كى پياو دىتبانم)؛ (۲) بۇ دەربىزى خەم: (نولوى خەيف و خەسارى) [] (۱) اى واى؛ (۲) اى

آخ.

نولوشك: نولوشك، كەرە، زۇنە كەرە، فەرىكە زۇن [] كەرە.

نولۇ: (۱) شەونم، ناولنگ؛ (۲) وشەى و زەزى: (نولۇ جەند ناخوشە) [] (۱) شىبم؛ (۲) حرف نغفر.

نولۇ: (۱) ھاوارى دەرد، ھەى؛ (۲) وشەى دەنگدان: (نولۇ ھەنىو دەت كوزم)، ھولۇ [] (۱) فر باد از درد، واى؛ (۲) حرف انذار ھاى.

نولۇف: بەھبەھ! بەك جېئاشە! چچوانە! بەك [] بەبە.

نولۇبە: جورى كراسى ژانەبە [] نوعى پىراش زانە.

نولۇبىن: فېل و مەكر [] فرىپ.

نولۇبىن ياز: بەكرو فېلپاز [] مكار.

نولۇبە: (۱) بولكە، بولكە، نەو وردبەلە تەنكەنەى لە كەنارى دەسمالى سەرى دەدروون بۇ خىشلى. بربەھ؛ (۲) نىسمالكى پارچەى كون كونى

ناسك كە لە كەنارى كەواى دەدروون و بربەھى وىدە خەن [] (۱) بولك زىنى؛ (۲) نوارى كە بولك بر آن دوزند.

نولۇبىيە: نولۇبە [] بولك زىنى.

نە: نامرازى گە ياندى نانبەدە: (ئە خوم، نەنوم) [] علامت مضارع.

نەبتەور: شىتوكە [] خُل، ديوانە.

نەبدال: (۱) تىرەى بوز كە مەلىكى كېوى خوش گۇشتە؛ (۲) سوكە لەناوى عبداقە؛ (۳) دەروىنى گەزبە [] (۱) دراج نر؛ (۲) مخفف عبداقە؛ (۳) درويش جھانگرد.

نەبىرۇ: برۇ، برە، خەنە موى بەر تولى و بالاي چاۋ: (نەبىرۇ چكەوانى بى كرى و زىك؟) بەدىكانى بزانگ چىرى دل بىك؛ «مەموزىن» [] آبرو.

نەبىرەش: مەز با بىزەزاو كە شىر وشك دەكاو بىچو نىر ناك، غەبىرەش [] كوسفند يا بىزى كە شىرش قطع شەدە باشد و تىواند بچەاش را سىر

كند.

نەبىلە: نەفام تى نەگە بىشتو [] آبلە.

نەبىلق: (۱) نەسپ و ماينى دورەنگ، زەش و سېى، سورو سېى، بازگ، بازو؛ (۲) مولەقى بونى چاۋ: (كە زىنيان كرد لە بىشتى ماينە زەشكوت / گەرا چاۋم لەوئىدا زەردو نەبىلق) «شىخ رەزا» [] (۱) آبلق؛ (۲) خىرە

شدىن چىشم.

نەبەد: (۱) بى برانەو، تاھەنا؛ (۲) ھەرگىز، قەت [] (۱) بى نھابت، آبد؛ (۲) ھرگىز.

نەبەدەن: نە بە ھىچ چور، ھەرگىز: (نەبەدەن نەم دىو) [] آبد.

نەبەدى: ھەرھە، نەم، لە نەمان بەدور [] آبدى.

نەبەر: لەبەر، بۇ خاتر، لەزوى: (نەشى جوانان سوزدە نەبەر تو بەرن) [] بەخاطر، برأى.

نەپەرەخ: دۆلمەى گەلامىو، بابراخ [] دۆلمە برگ مو.

نەتراف: دەورو بەر، مەلبەند [] پىرامون، منطفە.

نەترەش: زەندەق، زەنەق، ورە، ھىزى دل، زات [] زەرە.

نەتەك: سوكاپەنى، شورەبى [] ھتەك.

نەتەك كردن: سوكاپەنى بەسەر ھىنان، نابرو بردن [] ھتەك كردن.

نەتەلس: پارچەبەكى جوان و بەقىمبەتە: (پاخوالىت مسمارك بى نەتەلس و كىمخاۋ خارا) [] پارچە اطلس.

نەتۇ: تۇ، نە، نۇ: (نەتۇ خوت ھەزۇ) [] تۇ.

نەتۇ: نەتۇ: (نەتۇ نەى چرچە بىسەى لىنگ گۇاوى / لەگەل زەررانى عالم تىكە لاوى؟) «جەنابى ۷۰» [] تۇ.

نەتوا: دەوى، دەخوازى: (نۇ چەت نەتوا)، (نەم جى نەنوا؟) [] مى خواھد.

نەتسواز: زەوشت و كردهو: (مەشەرەبى نالى گەلنى ئابى و ترشە بەلنى / موستەرىفە خوى دەلنى، چىانە نەتسوازى من) «نالى» [] اطوار.

نەتوام: گەركمە، نەبەوى، دەخوازم [] مى خواھم.

نەتسوان: (۱) مەلەم، رۇبەك كە لەسەر كران و بىزى دا؛ مەنن بان نى ھەلدەسون، مەرھەم؛ (۲) خوازنىن [] (۱) مەرھم؛ (۲) خواسنن.

نەتەر: شوب، شوپن، نىشان [] آتر.

نەتەك: داوون، شاقەل، ناتەگ [] دامن پلند.

نەتەگ: نەنەك [] دامن پلند.

نەتەم: گەراى و گەبان ھاتو [] جىنىن تازە تشكىل شەدە.

نەتتى: ياشگىرىكە ناو دەكائە جاۋگە: (بپاۋەتى، جىبرانەتى) [] علامت مصدرى.

نەجر: سزاي باش، ياداشت [] آجر.

نەجزا: (۱) شنى لەنەوون و بىنىشت دروس كراۋ: (تەزىنچەكەم لەجزابە، شەمچەى بىۋە تى بۇجروكى دېت)؛ (۲) دەرمان [] (۱) مەصنوع پلاستىكى؛ (۲) دارو.

نەجزاچى: دەرمان فروش [] دارو فروش.

نەجزاخانە: دەرمانخانە، دوكانى دەرمان فروشتن [] داروخانە.

نەجندە: چىندۇكە، نەجىنە، جانەۋەرىكى خەبالى دەلن پىاو شىت دەكاو

بشکه ل ده خوا [] جن .

نه جنه : نه جنده ، عه جنه جنوکه [] جن .

نه جهل : (۱) ماوه ، مهودا ؛ (نه ومانهت به نه جهلی دومانگ به قمرز نه ده می) ؛ (۲) ناکام ، واده می مهرگ ؛ (بزن نه جهلی هات نانی شوان دخوا) «مه سدل» [] (۱) مدت ؛ (۲) آجل .

نه جی : نه بزی ، وهک نهویه ؛ (وینش نه جی سدلونه مدرینه باوه) «سه بدی» [] نو گو بی .

نه جی : نبوی زنانه [] اسمی زنانه .

نه چنه و : ونده چنی ، ده شینی ، ده شیهی [] می ماند .

نه ح : وشه می گوئی بن نه دان ؛ (نه ح جی لی بکم) ، نه ه [] حرف بی اعتنایی .

نه حا : وشه می باور نه کردن و سه برمان ؛ (نه حا له و دروبه) ، نه حا ، به حا [] حرف نه جیب .

نه حنه ح : وشه می ده کردنی پهز له ناغهل [] حرف راندن گله از آغل .

نه حمه ق : کهرو گهللابی و نه قام ، هه قه می ؛ (وه کو بهک دینه په رگو بی بیایوی نه حمه ق / سه فیری بر لوبول و ناوازی له قهلق) «شیخ زهزا» [] احمق .

نه حو : سوکه له ناوی نه حمه د [] مخفف احمد .

نه حوال : جوئنه نی باری زبان ، حال و حوال ، هه وال [] احوال .

نه حوالهرسی : جاک و جوئی ، به سه هر کرد نه وه [] احوالهرسی .

نه حه : سوکه له می نه حمه د [] مخفف احمد .

نه حه که : نه حمه دوکه [] احمد کوچول .

نه حیانه سه : نه گهر ، نه گهر هانو ، ده سوهر نیکا ؛ (نه حیانه دینت سلأوی بی بگی په نه) [] اگر ، در سورنی .

نه خبار : ده نگو باس [] اخبار .

نه خت : کوشنت و نه قالا ، ده گهل وشه می چاردا ده گوسری ؛ (هه رچه ند نه ختو چارم کرد نه هات) [] تلاش .

نه ختان : فرسدت ، ده رفدت [] فرصت .

نه خترمه : نه سپی له دوزمن گیراو [] اسب به غنیمت گرفته از دشمن .

نه خخته : (۱) گون ده رهانو ؛ (۲) داری شینی سمر قرناو [] (۱) اخته ؛ (۲) درخت سبز هرس شده .

نه خشمال : ورده و پرده می ناومال [] خرت و پرت .

نه خله خ : جلی زیر کهوا ، سوخه [] ارخالن .

نه خم : زوترشی ، رو گرز کردن [] اخم .

نه ده : (۱) زه وشت و ناکار ؛ (پیاویکی به نه سده ایه) ؛ (۲) نازو نوزو عبشووه کرشمه ؛ (دلیکی غه مسزه ده بو مه حره می زاز / نهویشت لیم به سه د

شپوه نه دا سهند) «نه ده ب» ؛ (۳) دانه وه و فهره بو ؛ (هه رچه نده وه کو خه نه جهری نه لماسه زمانم / ناپری سهری مؤبی له نه دای شوکری

نیسه منان) «شیخ زهزا» ؛ (۴) لاسایی و ده مه لاسکه ؛ (جرات ده کهوی نه دام در دینی ؛) ؛ (۵) دایک ؛ (۶) حازرو نه فه وناو ؛ (فلانه کهس هه مو

نویزان به نه دا ده کاو قهزای له سه رنه) ؛ (۷) ده دا ؛ (پاره می بی نادا ، جوینم بی نه دا [] (۱) اخلاق ؛ (۲) نازو کرشمه ؛ (۳) ادا کردن و بجای آوردن ؛

(۴) ادا در آوردن ؛ (۵) مادر ؛ (۶) انجام دادن تکالیف دینی در وقت خود ؛ (۷) می دهد .

نه دابابا : گولیکی سوره وهک په نهجه ده چنی [] گلی است .
نه ددی : وشه به که بو بوجاند نه وه می ونه می ویزه به گالنه وه ؛ (ته ددی اچاک نه ت برده وه) [] اصطلاحی در گفتگو برای بی بها نشان دادن سخن مخاطب .

نه دوا : (۱) نالآت ، داو درمائی چیشنت خوشکهر ؛ (نسیوه ت و نه دوا) ؛ (۲) ونارو باس ، زا بر دوی دوان ؛ (کاکم دهه باری منه وه نه دوا) [] (۱) ادویه ؛ (۲) گفتار .

نه ده ب : (۱) شهیم ؛ (۲) ناوگه ل ؛ (نه ده بیت داپوشنه) ؛ (۳) ویزه ، شعرو په خشانی جوان ؛ (۴) نهمی ؛ (جایزانه جون نه ده بیت ده کم) ؛ [] (۱) ادب ؛ (۲) کتابه از عورت ؛ (۳) ادبیات ؛ (۴) نثیه .

نه ده به خانه : ناوده ست [] مستراح .

نه ده بی : هه نوسراونک په یوه ندی به ویزه وه وه بی [] آذبی .

نه ده بیات : ویزه ، شبعرو و په خشانی دلگرو خوش [] ادبیات .

نه دی : (۱) نه دی ، چپنر ؛ (نه وکاره د کرد ، نه دی مه بکه) ؛ (۲) ورامه وهک نارئ ، په لنی ؛ (شهو نانت خواردا ؛ نه دی) ؛ (۳) که وایو ؛ (نه گهر نانتت بو نموه نه دی بو ناچ په وه) ؛ (۴) مه گهر ؛ (نه دی نه مگوت وانه که) ؛ (۵) برسیار بو بنه وی ، ناکید ؛ (نه دی چون نایم) ؛ [] (۱) دیگر ، بعد از این ؛ (۲) آری ؛ (۳) پس ؛ (۴) مگر ؛ (۵) سؤال ناکیدی .

نه دی کو؟ ؛ مه گهر جون؟ [] مگر چطور؟

نه دی کو؟ ؛ که وایو له کوی به؟ [] پس کجاست؟

نه دی کوانی ؛ نه دی کو؟ [] پس کو؟

نه دی نا ؛ مه گهر وایو؟ [] مگر نه؟

نه ر : (۱) نه گهر ؛ (۲) پاشگریکه که وشه نه کانه کرگاری ؛ (نوسه ر ، هاویزه ر) [] (۱) اگر ؛ (۲) علامت اسم فاعل .

نه رآ : (۱) بوچی ، جما ، له برچی ؛ (نه رآ ناچی) ؛ (۲) بو ، له بر ؛ (نه رآت هاوردم) ؛ (۳) منار [] (۱) چرا ؛ (۲) برای ؛ (۳) آره .

نه راکیل : هه لوه دا [] آواره .

نه رآمه ننده : په رینسان و دامار ؛ (جه وانه می شیزو سهره فکه نده بین / جه سه ودای گهردون نه رآمه ننده بین) «خاننا» [] پریشان ، وامانده .

نه رباب : (۱) خاوهن ؛ (له بدر قابی سه را سه فبان ده به ست شینخ و مه لاو زا هید / مطافی که عبه بو نه ربایی حاجت گردی سه یوان بو) «شینخ زهزا» ؛ (۲) روخوش و سه ودا خوش و دلاوا ؛ (کورتکی زور نه ربابه) [] (۱) ارباب ؛ (۲) آدم خوش بخورد و خوش اخلاق .

نه رجو : پازانه وه نکا ؛ (نه وه ند نه رجو ده کا کوردی که جار جار / بکن یاد می مویبی بی زبانان) «کوردی» [] رجا ، خواهش .

نه رخوت : لوله به مه شکه ، دوداری گره قهری خهزانی کراوی ده دوزه نگ خراو [] دستگیره مشک .

نه رخنه : باریده ر ، کومه گ ، پسنیوان [] پشیمان .

نه رخنه وان : داریکه گولیکی سو ری نامال بنه وش ده کا ، یاش گول گه لا درده کات ، نه رخنه وان [] ارغوان .

نهر خدام: وشه ی ریزلنی نانی ژن بو گوره تر له خوی وانسا: من خزمه تکارنم [] کلمه احرام زبانه.
 نهر خولام: وشه ی ریزگرن وانا: من نوکمرت [] نوکرنم.
 نهر خولام: نهر خولام [] نوکرنم.
 نهر زو: ناره زو: (نام نهر زو) [] آرزو.
 نهر غولام: نهر غولام [] نوکرنم.
 نهر قوربان: من قوربان، وشه ی ریزلی نان [] قوربان.
 نهر گوری: من قوربان. وشه ی ریزو خوشموبسنی [] قوربان.
 نهر زم: منم، خوم: (۲) هه لئاواندن، هه زم، خوراک له زکا تاواندنهوه [] (۱) منم: (۲) هضم.
 نهر زمان: (۱) عاسمان: (۲) زمان [] (۱) آسمان: (۲) زبان.
 نهر زمانشین: عاسمانی کوه [] آسمان آبی.
 نهر زمان رهش: ده مپس، زمان پيس [] بدزبان.
 نهر زمو: ته جره به کراو [] آزموده.
 نهر زموده: نهر زمو: (ماسستی نهر زموده له کهره ی نا نهر زموده باشنره) «مهسل» [] آزموده.
 نهر زمون: نا قی کردنهوه، جهربانندن، نینیحام، نیمتبحان [] آزمودن.
 نهر زمه: نا قی کهره وه. «میرد نهرمه» ده بویکه پیاوان تافی ده کانهوه [] آزماي.
 نهر زوا: (۱) ده زمانیکی تاله که سبیریشی بی ده لئین: (۲) نالات و تیسوت و نهووا گیای بون خوشی چنیش [] (۱) آلو: (۲) ادویه.
 نهر زل: هه بو، پیتینه ترین [] آزل.
 نهر زل: نهر زل [] آزل.
 نهر زلی: بی پیتینه، هه بوک [] آزلی.
 نهر زلی: نهر زلی [] آزلی.
 نهر زیهت: نازاره، عزیزهت [] آزار.
 نهر زدا: ناژدا، بابیران [] نیاکان.
 نهر زداد: نهر زدا [] نیاکان.
 نهر زدها: جهزبا، زهها، هه زدهبا، ماری گهره ی چیروکان، حهفی [] ازدها.
 نهر زدهبا: نهر زدهها [] ازدها.
 نهر زمار: ژماردن، بژاردن [] شمردن.
 نهر زمارده: (۱) ژمیردراو: (۲) هه لئیزراو، هه لئیزارده [] (۱) و (۲) شمرده شده.
 نهر زماه: ژماره، بژاره [] شماره.
 نهر زنو: زرانی، ژنو، وژینگ، وژنگ، هه ژنو، زه نگول [] زانو.
 نهر زنهفتن: بیسن، گوئی لی بون، ژنهوتن [] شنیدن.
 نهر زنهوتن: نهر زنهفتن [] شنیدن.
 نهر زی: (۱) دیننی، ده هیننی، نم نرخی زه وابه: (ماچینکت هه زار زیری سور نهژی): (۲) نامری: (۳) منیش: (نهر زی پیر بومه) [] (۱) می ارزدا: (۲) زنده می ماند: (۳) من نیز.
 نهر زی: ده هیننی، نهژی: (۲) راده نله کنی: (مه شکه نهژی و ده ژیندری) [] (۱)

نهرخه وان سور: بر به تبه له ههوه لی نهر ووز [] اول بهار.
 نهرخه واننی: بهر نهگی نهرخه وان [] ارغوانی رنگه.
 نهرخه یان: خاترجه م، بی خه م، ناره خه بان [] مطمئن.
 نهره: ههرد، ههرد، زه وین [] زمین.
 نهر دین: ردین، ریش، موی چه نهگه [] ریش.
 نهر ز: نهره، ههرد [] زمین.
 نهر زاق: نفاق، نازوخه، نازوقه [] آذوقه.
 نهر زان: (۱) ههردان، کهم نرخ: (۲) بی مبالات، گوئی بی نهدرد [] (۱) ارزان: (۲) بی مبالات.
 نهر زن: ههردن، باچیک [] ارژن.
 نهر زنی: جوئی هه نجیر [] نوعی انجیر.
 نهر زه ن: چه نه، چه ناگه، ئیسکی ده ریه بوی ناوه راست قوئی نیوان بهر چیلوه لیو [] زنج.
 نهر زینگ: نهره ن، چه ناگه [] زنج.
 نهر زنگ: داریکه له داری نهرخه وان نهگا [] درختی مثل ارغوان.
 نهرش: ههردش [] غرش.
 نهر فاز: ههردان سهه بهر وژوره، هه ل، هه قراز [] سربالایی.
 نهرک: (۱) پیوستی سههردان، کاری لازم: (نهرکی سههردانمه خدمت بکهم): (۲) زه حمت و چهوسان: (هیندم نهرک داوه نه بینهوه) [] (۱) وظیفه، مسئولیت: (۲) رنج و زحمت.
 نهرکان: رهخت و نهسهایی شهز [] جنگ افزار.
 نهرمانای: بی نیشان دان، شان دان [] نشان دادن.
 نهر وای: گیان، روح: (قالیم بی روح نهر وای نهمه ندهن / من دان حهیات زندگیم که ندهن) «مهولهوی» [] جان.
 نهر وای: خاوه ن مولک، ناغادی [] ارباب.
 نهره: مشار، ههزه، بهرک [] آره.
 نهره بهسته: پهروار، دابهسته [] پروری.
 نهره ج: مهچک، بهندی نیوان به نهجه و باسک، جو مگه [] میج.
 نهره قگیر: (۱) زیر زین، ناره قگیر: (۲) نونگی به لوله بو ناره قو گولوا گرن [] (۱) نمدزین: (۲) وسیله عرقگیری.
 نهره وه سایی: داخوه سنن [] پایین آمدن.
 نهره ههردی: داسه کنان، هه دادان، تارام بون [] آرامش.
 نهری: (۱) ناخو: (۲) باه، به لئی: (کاره که کرد؟ نهری کردم): (۳) پیش پر سباریکی ناگا کردن، هه ی: (نهری نهی شینه پسه ی بوری چلکن / نهری نهی زک هه مانه ی غازی بوگن) «مه لای گهره» [] (۱) آبا: (۲) آری: (۳) هان.
 نهری نهری: دودلی و رازایی: (چیتسه هه نهری نهریته؟)، بکری نهری [] دودلی و نردید.
 نهری: من، م: (نه گهر دینانم نهری، نه گهر نه باندیم دزم). «مهسل» [] من.
 نهر بوله: وشه گیای بون خوش کردنی چنیش [] گیاهان نهره ازبیه.
 نهر بهنی: وشه ی ریزلی نان وانا: من کو بله نم [] قوربان.
 نهر بی: نهر بوله [] گیاهان نهره ازبیه.

می‌ارزد؛ ۲) می‌چنبد.

نه‌ساس: بنه‌زوت، بنجینه [آساس].

نه‌ساسی: بنه‌زوتی [آساسی].

نه‌ساسیه: کله‌ر پله‌ی نارمال [آنائیه].

نه‌سام: کریم، سه‌ندم [آخر بدم].

نه‌سای: کرین، سه‌تن، خرید [آخرید].

نه‌سای: کرین، ساندن [آخریدن].

نه‌سپ: نیری ماہن، هه‌سپ، جه‌سپ [آسب].

نه‌سپاب: نامرازو کله‌ر پهل [آسپاب].

نه‌سپاو: ۱) نه‌سپاب؛ ۲) کیر و گون [آسپاب]؛ ۲) کنایه از عورت.

نه‌سپاردن: ۱) شتی یا که‌سی دان به که‌سی یا دانان لای که‌سی ناگای

لئی بی، ناماننه‌نی؛ ۲) ولام قسه‌به‌ک به یه‌کیک‌دا یو یه‌کی تر بئیری،

قه‌وینتی [آمانت]؛ ۲) سفارش.

نه‌سپارده: نامانته‌تی و سفارست، قه‌وینتی کری [آسپرده].

نه‌سپایی: له‌سه‌رخویی، هپواس [آیواسکی].

نه‌سپسوار: سپاری جه‌سپ، سوار [آسپسوار].

نه‌سپیشی: سنی، نه‌سپی، زبندوی خونخوری له‌ش، هاوکاری کینج [آسپیش].

نه‌سپنگ: شنگ [آسپنگ].

نه‌سپول: سپل، پارچه گوشتیکی پانی زه‌شه له ورگا [آسپول].

نه‌سپون: سپون، بنه‌گیای به‌که‌ف بو جل و ده‌س شتن [آسپون].

نه‌سپه: سورچه، سوریزه، نه‌خوشی زاروکانه که زبیکه‌ی وردی سوریان

لئی‌دی [آسرخک].

نه‌سپه‌ناسینه: دوچه‌رخه [آدوچه‌رخه].

نه‌سپه‌دارینه: پایسکل، دوچه‌رخه [آدوچه‌رخه].

نه‌سپهر: چینگه‌بی له پیمه‌زده، نه‌وداره‌ی ده‌سه‌که‌بیلی ناسنی راده‌که‌ن و

دو زبیدی هه‌به‌بیمه‌ز کار پای پیدا نه‌داو یا شتر زوی نه‌که‌نی [آجای

پا در بیل].

نه‌سپه‌ره: ۱) نه‌سپهر، ۲) پارچه‌داریکه ده‌خرینه نیوان میچ و کوله‌که‌وه؛

۳) گبازه‌وتک که به‌نی پین زه‌نگ ده‌که‌ن، گینو [آگینو]؛ ۱) جای پا در بیل؛

۲) سرستون؛ ۳) گیاه رنگری.

نه‌سپه‌شینه: کاسه‌له‌شیکه، میش خور زه‌رده‌واله خور، بالنده‌به‌کی

به‌قه‌د ریشوله‌به‌و شینه [آپرند سیزقبا].

نه‌سپه‌ک: نه‌خوشنیه‌کی میشکه زبیکه له سه‌رو توپل ده‌رده‌خاو نه‌خوش

وه‌ک شینی لئی دیت [آتوعی بیماری در مغز که از تیغوس بوجود

می‌آید].

نه‌سپه‌ناخ: گیایه‌که ده‌بچین و له ناشپه‌زیدا به‌کار دئی، نه‌سپه‌ناخ [آسپناخ].

نه‌سپه‌نده‌ر: گیایه‌که به‌ریکی گزموله‌ده‌گری بو پوج کردنی چاوار

ده‌یسونین [آسپند].

نه‌سپی: چانه‌وه‌ری هه‌والی کینج، نه‌سپیشی [آسپیش].

نه‌سپی: نه‌سپی [آسپیش].

نه‌سپیراو: نه‌سپارده [آسپرده].

نه‌سپین کوره: فامکه گه‌وره، تلبا ستور، تلبا مه‌زن [آانگشت شست].

نه‌سپین: هوره، یواز، داروکیکه ده‌خرینه قه‌لنی کولکه‌داره‌وه تا یه‌ک

نه‌به‌ته‌وهو به‌ته‌ور بیسکین [آفانه].

نه‌سپیندار: سپیدار، سپیندار، داریکی بی‌ه‌ری تیکول‌سپی بو‌داره‌زاو

سه‌عات ده‌کار دئی [آدرخت تهریزی].

نه‌سپینگ: نه‌سپنگ [آگیاه شنگ].

نه‌سپیون: که‌سی که زوری سپی پیوه‌بی [آشیشو].

نه‌ستاندن: وه‌رگرن، داگیر کردن، ستاندن [آگرفتن].

نه‌ستاندنه‌وه: ۱) لئی سینراو وه‌رگرنه‌وه؛ ۲) قه‌ره‌بو: (نوله‌ی خوم

نه‌ستانده‌وه) [آباز پس گرفتن]؛ ۲) جبران کردن.

نه‌ستران: ستران، گورانی [آترانه].

نه‌ستری: دزک، یچل، درو، نیکان [آخار].

نه‌ستریک: سریش، چریش، گیایه‌که بنه‌که‌ی ده‌کوتن بو‌چه‌سپ ده‌بی،

نه‌ستریک [آسریش].

نه‌سترین: ۱) ماین و پاک کردنه‌وه‌ی په‌له به‌په‌رو؛ (شوشه‌کائیم

نه‌ستوی)؛ ۲) وشک کردنه‌وه‌ی نه‌ر؛ (ده‌سنم به‌خاوالی نه‌ستری) [آ

سیندن]؛ ۲) خُشک کردن.

نه‌سترینه‌وه: نه‌سترین، سرین [آنگا؛ نه‌سترین].

نه‌ستنگ: ۱) زه‌رده‌واله، زه‌رگه‌ته؛ ۲) چوزه‌ی هه‌نگ و زه‌رده‌واله‌و موزو

زه‌رگه‌ته‌و... ۳) پله به‌ردینه‌ی شاخ [آزینور]؛ ۲) نیش زینور و...؛

۳) پله‌های سنگی کره.

نه‌ستو: مل، گه‌ردن، ستو، به‌رزایی نیوانی شان و سه‌ر [آگردن].

نه‌ستو: نه‌ستو؛ (ده‌سنم که له‌سه‌ده‌جینگه به‌سه‌ده‌وه‌عه‌ده‌شکاوه /

چه‌بری نیه‌نم که‌سه‌ره هه‌تا نه‌بخمه‌نه‌ستو) «نالی» [آگردن].

نه‌ستور: ستور، قه‌وی، کولوفت، دزی بارک [آکلفت].

نه‌ستوران: ریبی نه‌ستور که ده‌کرینه گورس [آریس کلفت].

نه‌ستورایی: راده‌ی نه‌ستوری؛ (نه‌ستورایی داره‌که دوها میز بو) [آ

کلفتی].

نه‌ستوربون: به‌نه‌مان، ماسین [آماسیدن].

نه‌ستورک: کرلیره، نانی خرکه‌له‌ی نه‌ستور [آگرده‌نان].

نه‌ستورکه: نه‌ستورک [آگرده‌نان].

نه‌ستوکورده: پشته‌مل [آقفا].

نه‌ستوگورده: پشت مل، بوق مل، پشت گه‌ردن، نه‌ستوگورده [آقفا].

نه‌ستون: کرله‌که، داربان به‌ردی دریز که وه به‌ر یائی ده‌ده‌ن، ستون [آ

ستون].

نه‌ستونده‌ک: داری کرله‌که‌ی خبوت و زه‌شمال؛ (چادره‌که بان له‌سه‌ر نو

نه‌ستونده‌کانه) [آستون خبجه].

نه‌ستونگ: نه‌ستون [آستون].

نه‌ستونه زیرینه: کولکه زیرینه، که‌سه‌که‌سور، کیرستون، به‌لکه‌زیرینه،

که‌مه‌یه‌کی زور گه‌وره‌ی زه‌نگا زه‌نگ بانس یاران له‌ه‌تا‌وا له‌عاسمان

دە بېتىرى [۱] رەنگىن كەمان.

ئەسەننەك: ئەستونەك [۱] سۇن قىمە.

ئەستە خۇفېرە ئۇلا: وشەي بەشىمانى واتا: يوردن لەخوا دەخوازم [۱] استغفرالله (ازخدا آمرزش مىخواهم).

ئەستەم: دۇرار، ئاسى، جەستەم: (نەم چەرخە كۈنە، ماشىنە كەي زەنگى گرتو / چەمورى نەكا بە خۇنى مە، سۇزانى ئەستەمە) «بېرەمىرد» [۱] دۇوار.

ئەستەوير: ستيور، ئەستيور، قىس، نازالى مى كە سالىك زكى پر تەبو، لە زاوە ستاوى كاتى [۱] حيوانى كە موقتاً نازا شەدە باشد.

ئەستى: سىتە، سنى، ناستىكە لەيسەر دەستى دەدرى و پرىشكەي لى ئەلدە كا [۱] آھنى كە بە ستگ آتش زەنە زەندە ئەستى: نيوپكى زەتەيە [۱] اسمى زەنە.

ئەستىز: گۈل، ئەستىل، كەمە ساو كە بەرى بگىرى يۇ ناوداشنى، ئەستىلك، ئەستىزك، ھەسبل [۱] استىخ. ئەستىزك: ئەستىز [۱] استىخ.

ئەستىزك: (۱) ئەستىز: (۲) ھەرزال، پىزك، سەكوى لە گل يان لە دار يۇ كەل و بەل لەسەر دانان [۱] (۱) اسنخ: (۲) تلى بار.

ئەستىزوك: گو لە ستىرە، گوە ستىرە. كرمىكە يالدار شەوانە قوئى دە ترەسكى [۱] كرم شەب تابە.

ئەستىزە: ستىر، ھەسارە، ئەوشتاشەي لە مانگ يچوكتىر و شەوانە لەعاسمان دەيرىقن: (ئەستىزە بەرزەكان ئەدرۈنلەنەو بەشەو / وەك چاوە كانى مەن نەسەرەوتيان ھەبەو نەخەو) «بېرەمىرد» [۱] ستارە.

ئەستىزە ژەيىز: جورىك مۇرگى يرقە دارە ئەكرىتە خىشل [۱] توغى زبور. ئەستىزە شناس: ئەستىزە ناس، نەجوگەر [۱] ستارە شناس.

ئەستىزە كە: ئەستىزە ي رۇزى. ئەستىزە ي بەر بەيان [۱] ستارە سحرى. ئەستىزە گەرى: كەسى كە لە ئەستىران دەروانى و تالچى ئىدا دەبىنى: (ئەستىزە گەرى دە كىرد لە چالا / چارە ي زىشى خۇى دەدى لە خالا) «مەم وزىن» [۱] ستارە شناس، طالع بىن.

ئەستىزە ناس: نەجوگەر، شارەزاي زانستى ئەستىزە ناسىن [۱] ستارە شناس.

ئەستىزە ي بەر بەيان: ئەستىزە ي رۇزى [۱] ستارە سحرى.

ئەستىزە ي بەيان: ئەستىزە ي رۇزى [۱] ستارە سحرى.

ئەستىزە ي رۇزى: ئەو ئەستىزە ي كەسپاش نېوئەشەو ھەلدى و دە بەر بەياندا شوئى لە ئەستىزە ي دېكە زۇرتەرە [۱] ستارە سحرى.

ئەستىقك: كەوگىر، دە فرى كون كون يۇ بالاوتىن [۱] كەگىر، سوزمە. ئەستىل: ئەستىر، گۈل [۱] استىخ.

ئەستىلان: پىشكىلان، گەمە ي كى دودەستەيە، لايەك شنىك لە باخەلى يە كىكدا دە شىرەنەو لايەكە ي بېدۆزەنەو دەبەنەو. كەلەمستىن [۱] نوعى بازى يچەھا.

ئەستىن: پاشگىرى كىرگارى يە: (سەدبىرى ياج ئەستىنى ماچان بام لەسەر زىنى خىلاتى)، وەرگەر [۱] پسوند فاعلى بەمعنى ستان.

ئەستىو: خاكە نازى ناگر گوپزانەو [۱] خاك انداز يۇخارى.

ئەستى و بەرد: پارچە ناسن و بەردى كە ناگرى پى دەپۇشو بەر دەدەن [۱] ستگ آتش زەمو ھود.

ئەستى و پۇشسو: بر بەتە لە دزايەتى توند: (ئەو دوانە پىكەوۋە ئەستى و پۇشون) [۱] معادل كارد و پنىر در فارسى.

ئەستىور: ئەستەوير، ئاناوس [۱] ئىگا: ئەستەوير.

ئەستىولك: ناستىكە يۇ ناگر تىك وەردان، يۇ كۇلۇ لە تەندور دەرىقان [۱] آھن تنور بەم زنى.

ئەسر: ئەسرىن، فرمىسك، زۆتەك، ئاوى لەخەمان لەچاۋ ھەلدەو ەرى [۱] آشك.

ئەسرو: قۇچ، شاخە ھەيوان، شەقون [۱] شاخ حيوان، سرو. ئەسرىلك: ئەستىرلىك، سىرىش [۱] سىرىش.

ئەسرىن: ئەسر، رۆتەك [۱] اشك.

ئەسك: وىنە، عەكس، شەكل [۱] عەكس.

ئەسكىل: پۇل، پۇلو، سكىل، پەرنەنگ، پەن، پەنگر، پز، بەل. خەلۇزى سۇرەو ەو [۱] آخگر.

ئەسكىنجە: چوچكە سمت، چومگەي نىوان ران و پىشت [۱] بىد يالاي ران.

ئەسكۇ: ئەسكۇى، كەوچكى گەورەي كلك دىزى [۱] ملاقە.

ئەسكۇى: ئەسكۇ: (يوتە ئەسكۇى لەھەمو چىستان ھەبە) [۱] ملاقە.

ئەسكەلە: بەندەرگە، لەتگەرگا، ئاۋاپى كەتار دەريا كە گەمىە ي لى زادەو ستن [۱] بىدەرگا.

ئەسكەمىل: (۱) كورسى لەسەر دانىشتى يەك كەس، سەندەلى: (۲) قومارى شىر و خەت، يەرزىلان [۱] (۱) ستەلى: (۲) بازى شىر و خەت.

ئەسكەملى: ئەسكەمىل، سەندەلى، كورسى يەك نەفەرە [۱] ستەلى.

ئەسكەناس: بۇلۇ بارەي قاقەز [۱] اسكناس.

ئەسكەنچەبىن: شەرىەتى سركەو ھەنگوین [۱] سكتىجىن.

ئەسكەنچەمىن: ئەسكەنچەبىن [۱] سكتىجىن.

ئەسكەنە: ئامرازىكى داركۇلنى دارتاشانە [۱] اسكەنە ئىجاران.

ئەسكىناس: ئەسكەناس [۱] اسكناس.

ئەسل: (۱) ھەرخو: (ئەم چىتە ئەسلە يەدەل نە): (۲) بىتچە يەزىزۇ گەورە: (ئەسلە لە يىنەمال ئەيەكى گەورە يە): (۳) يۇ سەيرمانى تا بەدل:

(يەخرا بابە ئەسل: خو گالتەشم پى دە كا) [۱] (۱) اصل: (۲) نىجىب: (۳) حرف تەجىب و بىزارى.

ئەسل زادە: دايكو ياب تەجىم، قرزە ندى چاك و بىتچە ياشان [۱] نىجىب.

ئەسلەخە: چەك و ئامرازى شەزو چەنگ [۱] اسلخە.

ئەسلەخە: ئەسلەخە [۱] اسلخە.

ئەسلەن: (۱) لەزاستى دا، راست دەوى: (۲) لەبىنەزەت دا: (دېيوكرى ئەسلەن دۇم يون): (۳) ھەرگىز، يەھىچ جور: (ئەسلەن ئايدونىم، ئەسلەن شتى وا تەبو) [۱] (۱) راستىن: (۲) در اصل: (۳) ھەرگىز.

ئەسەمەر: گەنم رەنگ، گەندىمى، سېو و زەردى ئامال زەش: (دەما دلدى بەھىويان / بشو خو شەنگ و ئەسەمەر دە) «جىزىرى» [۱] گندەمگون.

ئەسەمەر پىيچ: چىغى چادىرى يە بەنى رەنگسارەنگ نەخشاۋ: (چىغى

نەسەر پینچ زەشمالانی جاف / روپوشی شیوی شای مشکبن
 کەلآف) «شیخ سەلام» [جیج.
 نەسەر: (۱) شوین، شوینەوار، (نالی نەسەری بی نەسەری غایبە ئەمما /
 نالەیکی حەزین دئی لە نەجاتی سەحەردا) «نالی»: (۲) نەسەر (۱)
 آرا: (۲) بۆ.
 نەسیر: دبل، گراو، یەخسیر: (نەگەر بی یادی زولفو جاوە کەت یەك
 لەحزە ساپەرم / نەسیری بەندی کافر، کوشنە بی بیدادی ساحیر
 بم) «وە فابی» [اسیر.
 نەشت: شت [موجودی.
 نەشخال: نەختال، وردە ناوماڵ [خەرت و پەرت.
 نەشخەل: دەوێن [بەنەهای جنگلی.
 نەشرەفی: سەكە زێزێکی بچوگە بو خەشڵ دە کار دئی، سورەت شایی:
 (هەرگا دەب هیلال ئەو نەرووی سبۆه ننگ / یە سیم نەسەری، بە
 نەشرەفی زەنگ) «مەولەری» [اشرفی.
 نەشقمە: ورگی نازەل بە رەبخو [شکمە.
 نەشقی: عیشق، دلداری، ئەوینداری [عیشق.
 نەشقی: باخی، مەهور، گوئی نەدەر بە باسارزی و شوین [یاغی.
 نەشقی: نەشقی [یاغی.
 نەشك: (۱) فرمبەسك، رۆندك: (سەشكەم كە دە كەل عەشقمە نەشكی
 فەهیمە / هوشم كە دە كەل خۆشمە پیریکی نەزانە) «نالی»: (۲) ئەوین.
 دلداری [۱) ئەك: (۲) عیشق.
 نەشكال: هەمەزەنگە، هەموجورە: (دروكە كەت نەشكالی تەبابە) [از
 هە رنگ.
 نەشكەج: نەسكەجە، جوجكە سمەت، بەندی نۆوان زان و پەشت [بند
 بالای زان.
 نەشكەجە: (۱) جەزو مەنگە، مەوش، نەشكە: (۲) گەری دارناش و
 ناسنگەران بو قەبم زاگرتنی نەخەنە با ناسن لە برین و بر بەند لێداندا!
 (۳) نازارو جەزبا [۱) (۲) مەنگە: (۳) شكەجە.
 نەشكۆل: داری پەشت دەرگا بو داخستن [چوبی كە با آن در را قفل
 كەند.
 نەشكەرە: خویا، تاشكرا، دیاری، دبار [آشكار.
 نەشكەفت: شكەفت، غار، رەهۆنی زل لە شاخدا [غار.
 نەشكەلە: (۱) مەنگە نەمی نەجارو ناسنگەر: (۲) دا روکیکی لە لە كراو بو
 پێكەرە لێكدانی تەخە دەوار: (۳) نامرازکی جەزەر بەدەنە هەر قامەکی
 تاوانباریان دە ناو كۆنە تەخە بەکی خڕ دە ناو بە پەت جەزەر با بەیان دەدا،
 چۆجەلە [۱) مەنگە: (۲) جوبك بەم پەستن چادر: (۳) از وسایل
 شكەجە.
 نەشكەنە: كارواناشی، گۆشناویکی خەست و خۆلە بە پەوازە [اشكە.
 نەشكەو: دە فری سۆالەت [ظرف سفالین.
 نەشكەوت: نەشكەفت، هۆلۆو زەهۆل لە كێودا [غار.
 نەشكەولەت: بنە دیزو گۆزی شكاو كە بەكجاری لە كار نەبوە،

كاسە كەل [تە كوزە شكەستە.
 ئەشكەیل: (۱) نەشكەیل، چوارەل بەسن و بەزە ویدا دان، چوارمەخە: (۲)
 سەندم، پتوێ، زنجیر و تالقیی كە دەبەكە نە پای بەكەم و بەندی [۱)
 چەهارمەخە: (۲) پەند آهێ.
 نەشمەك: شەمەك [اسباب.
 نەشەدبو: گەباییکی بۆن خۆشە [گیاهی خوشبو.
 نەشەنی: (۱) دەبی، گەرە، پتوێسە: (۲) دەتوانی: (۳) شەباوینی [۱)
 پەند: (۲) می تواند: (۳) سزاوار است.
 نەغز: زولم، ناهەق، دەست دریزی كردن [بەستم.
 نەغزە: قونكە جگەرە [فیلز سیکار.
 نەغلب: زوربە، زورنری، پزایی، زۆر بنە [أغلب.
 نەغیار: (۱) بەهوش، دزی سەرخۆش: (۲) بێگانە، بیانی، غەوارە [۱)
 هۆسار: (۲) بێگانە.
 نەفسون: جادووسەر، سەحەر [أفسون.
 نەفسون گەر: جادوگەر، سەحەر باز [أفسونگر.
 نەفسەر: پلەمەند، دەرە جەدار لە سەبادا [أفسر.
 نەفسوز: لە جەسەب دەراوێستن، بەهێج نەگرن، پش گوئی خەستن،
 فزەدان [أفت.
 نەفەندی: رەشی زیزلی نان وەك بەگ، ناغا [حرف احترام برای
 مردان.
 نەفدال: نەبدال، نێرە پوز [دراج نر.
 نەفشەفە: نەمشو، نەمشو، شەوی كەتباين، نە دوتشەو نە سەپەشەو [۱)
 امسب.
 نەفشین: (۱) راگرتن و هەبشەنە: (۲) تازەلی لە شەردان وە سناو [۱)
 نەگەداری: (۲) حیوانی كە شەرش خەشك شەدە باشد.
 نەفكینگ: ئەو ئارە كە پێش پانكردنەو بە نەنگوچكە هەویری دا
 دەكەن [آردی كە بر چۆنە پاشند.
 نەفین: دلداری، عیشق، خۆشەو بستی دلپەر، حەزەل كەردوی،
 حەزەل كەری [عیشق.
 نەفینی: دلداری، عیشق [عشق.
 نەفل: ناقل، زەر، بەناوە [عافل.
 نەفەللەن: لانی كەم، هێج نەوی، بەلای كەمەو [اقلاً (دست کم).
 نەك: (۱) پاشگەری ناوی نایبەتی لە ناوی گشتی ساز نەدا: (پەشمەك،
 كرمەك، ناخوێنەك: (۲) دواي پەسن (صفت) نەكەوی و نەیکانە ناو:
 (كالەك، خامەك، كورنەك: (۳) دواي ریشەي چاوگ (مصدر)
 نەكەوی و نەبێنە ناو: (پەسەنەك، زەك: (۴) لەدواي ریشەي چاوگ
 واتای زیادەرووی دەدا: (بەزەك، نۆسەك، زەرەك، زەرەك: (۵) بەك:
 (گوندەك، پیاوێك، زەك: (۶) پێشگەریكە و انای عەزەرت و داخ دەدا:
 (نەك نەژم لە پاشی نو، دەك، حەك) [۱) بسوندی است از اسم
 عام اسم خاص می سازد: (۲) بەد از صفت آید و آن را بە اسم تبدیل
 می كند: (۳) بەد از ریشە مصدر می آید و اسم می شود: (۴) بەد از ریشە
 مصدری می آید و معنی افراط می دهد: (۵) بەنهایب معنی يك می دهد:

۵) ده غيله: (نه مان ته كه ي توخني كه وي: ۶) هاوار: (نه مان يم گه نني خورام) ۱) كلمه بيزاري: ۲) اشاره به جمع غايب نزيك: ۳) آمن و آمان: ۴) ليكن: ۵) زنهار: ۶) فرياد.

نه مانه: ۱) نم نزيكانه، بانه، نه فانه: (نه مانه جان لمن ده وي؟) ۲) اينها.

نه مانه ت: نامانته، زاگرتن بودانه وه ۱) آمانت.

نه مانه تي: نامانته، راگراو يو دانه وه ۱) آمانتي.

نه مهار: نه مارتا ۱) آنيار.

نه ميجا: ۱) نم چاره كه، نم كانه: ۲) دواي نه وه، به شوي ن نه مده: (نه ميجا ده جو بته شاره وه ناومالي عاسمه خان / دوباره نه يشه كانديه وه باجگر به يي وجان) «بهره ميرو» ۱) اين بار: ۲) بعد از اين.

نه ميجار: نه ميجا ۱) اين بار.

نه ميجاره: نه ميجا ۱) اين بار.

نه مده مه: نه ميجا ۱) اين بار.

نه مهر: ۱) فرمان، ده سور، عمر: ۲) نه من ۱) امر: ۲) عمر، سن.

نه مهره: همري، همرو ۱) گلايي.

نه مهره: روزي كه نبيان، نه دويكه، نه سوزي، نه مره، نه مره، نارو، نارو ۱) امروز.

نه مسار: نه مسال، سالي كه تيا بن ۱) امسال.

نه مسال: سالي كه نبيان، نه مسال ۱) امسال.

نه مسهر: نه مسار ۱) امسال.

نه مسهره فرا: سالي كه دواي نه مساله دي ۱) سال آتده.

نه مشو: نه مشه ۱) امشب.

نه مشه و: شه وي كه ببيان، نه مشه وه، نه مشه وه، نه مشه ۱) امشب.

نه مها: به لام، به لان، نه ما، وه لي ۱) اما.

نه من: ۱) من، نهز، روزم، م، تاكي ويزه: ۲) يي نرس، نه من: (ولات نه منه) ۱) من: ۲) امن.

نه مو: مام، يراي ياو، نابو، ناب ۱) غمو.

نه موست: نلي، قامك، نه نگوست، نبل، په نيجه ۱) انگشته.

نه موستانه: قوجه كه، نه نگوستيله ي درومان ۱) انگشته.

نه موست به سته: بره تيه له فريودراو، هه لخله تاو ۱) فريب خورده.

نه موسته چاو: تاريكايي خسته، نه نگوست له چاو ۱) بسيار تاريك.

نه موسته ويله: كلكه وانه، نه نگوستيله، ناقده ي خسلي قامك ۱) انگشتری.

نه مه: ۱) نه مه، مه، نم، من و كس يا كه ساتي تر: ۲) نه وي نزيك، په، هوه، نه نه ۱) ما: ۲) اين.

نه مه تا: نه مه شا، نه مه به، نه وه به، خويه سي ۱) اين خودش است.

نه مه تاني: نه مه تا ۱) اين خودش است.

نه مه ته: نه مه تا ۱) اين خودش است.

نه مه سه: نه مه تا ۱) اين خودش است.

نه مهك: ۱) ره نج و نه رك و نه حمت كيشان: ۲) چاك له چاو ابرون، سياسي چاك، پياوه تي: (نه مهك به خسه سار: ره نج به فير چو)، نه مهك

به سه ره وه بون: چاكه ده گه ل كراوي، (نه مه كدار: به سياسي بو چاك)، (نه مهك دانه وه: قهره بوي چاكه كرده وه)، (نه مهك ده گه ل دان: نه حمت كيشان بو...) ۱) رنج و زحمت: ۲) نيكي و احسان.

نه مهك: نه مهك، وه قا ۱) نكا: نه مهك.

نه مهل: هوميد، تاوات ۱) آمل، آرزو.

نه مه ن: نه وه نده، نه وه نده، نه وقاس، نه وه ۱) اتقدر.

نه مه ندوچكه: نه مه توزه كه مه، نه مه توسقاله، نه مه كه موكه، شتو كيك ي زور كه م ده ست نيشان كردن ۱) اين يك ذره.

نه مه ندو سگانه: نه مه ندوچكه ۱) اين اندك.

نه مه ندو سگه: نه مه ندوچكه ۱) اين اندك.

نه مه ندو كانه: نه مه ندوچكه ۱) اين اندك.

نه مه ندو كانني: نه مه ندوچكه ۱) اين اندك.

نه مه ندو كه: نه مه ندوچكه ۱) اين اندك.

نه مه نده: نه مه يده ست يو بارستي شتيك ۱) اين اندازه.

نه مه نه: نه وه نده، نه وه نده، نه وه ۱) اين قدر.

نه مه ني: باشگر يكه واتاي شيان، شياونه دا، خورده مه ني، شباوي خواردن ۱) پسوند شاياني.

نه مه ها: نه وه تا، نه وه تاني، نه مه تا ۱) اين خودش است.

نه مه هه: نه مه ته، نه مه: (له و گشته نه مه هه م گره كه) ۱) همين.

نه مه هي: نه مه شته ي فلان ۱) آن چيز.

نه مي: ۱) نه گره، نه ره، نه را: ۲) نه مه نه يي، نه مه كه نه مه: ۳) نه مي، مي، نه مي نه: (جواتوي مائه كه مان نه مي، په، نه نه، ۱) اينجا: ۲) ما بايد: ۳) مدينه.

نه مي ان: نه مه تزيكه يان، نه مه يو يه كي نزيك له ناو هبتر دا: (نه مي ان له ماني تر جواتره) ۱) اين از آنها...

نه مي تر: نه ويكه، نه وي ديكه ۱) آن ديگر.

نه ميچ: نه ميش، نه وي كه ش ۱) ايته م.

نه ميچه: نه ميچ ۱) ايته م.

نه ميير: فرمان نه وه، مه رتي خه لك، سه رهك ۱) امير.

نه ميستا: هه رنيستا، نه ميستا كه، نه دره نگ، نه وه، نوكه، نانا، هه وكه ۱) بي درنگ.

نه ميستا كه: نه ميستا ۱) همين حالا.

نه ميستا كي: نه ميستا ۱) همين حالا.

نه ميسته: نه ميستا ۱) اكنون.

نه ميسته كانني: نه ميستا ۱) همين حالا.

نه ميسته كي: نه ميستا ۱) همين حالا.

نه ميش: نه وي ديكه ش، نه رزي، نه فرزي، نه ميچ ۱) ايته م.

نه مي ن: ۱) ده س ياك وراست، نه مي متانه: ۲) خاتر جه م: (نه مي نه مي ن): ۳) نه مي ن ۱) نه مي ن: ۲) مطمن: ۳) ما هستيم.

نه نا: ۱) وه گره نه، ده نا، نه گه نا: ۲) نه مي ن ۱) وگر نه: ۲) اكنون.

نه نار: هه تار ۱) آتار.

نه نار لو: ياغي هه تار، هه تارستان ۱) آتارستان.

نه‌ناز: داخراو، فرزندراو، راخراو: (زیزو خاوه‌ن زیزو بابه‌نازت یو) آندان.
 نه‌نازه: نه‌ندازه. بارست. قاس اندازه.
 نه‌نام: نه‌ندام. نازای لَش اندام.
 نه‌نبار: نه‌مار. عه‌نبار انبار.
 نه‌نبار: هاونا میز، هاو باوه‌ش، باوه‌ش تیک وهریتاو هم‌آغوش.
 نه‌نتهر: جوړیک مه‌سور، قونسور، همه‌تهر، عه‌نتهر عتتر.
 نه‌نتیکه: (۱) کم‌وینه: (۲) کهل و پهل ی زور که‌ونارا (۱) کم‌یاب: (۲) عبقه. ۳۰
 نه‌نتیکه‌خانه: خانوی کهل و پهل ی زور له‌میزینه‌ی نیدا هه‌لده‌گیری.
 موزه موزه.
 نه‌نتیکه‌فروش: فروشیاری شنی که‌ونارا عبقه فروش.
 نه‌نتیکه‌ناس: نه‌وی له‌شتی که‌ونارا شاره‌زابه عبقه‌سناس.
 نه‌نجا: نه‌چار، نه‌م ده‌حفه‌به، نه‌مجا، نه‌م ده‌ح این‌بار، این‌دغه.
 نه‌نچار: نه‌مچار. نه‌نجا این‌بار.
 نه‌نجام: دواپی، دوماهی، ناقییمت آنجام.
 نه‌نجامه: لا‌ولاره‌ی ده‌رک‌و په‌نچهره لولا.
 نه‌نجن: وردکردن و جنین به‌نیخ: (نه‌نجن نه‌نجن: زوروردکردن به‌نیخ)،
 (که‌سپنسه‌ی ربشمی به‌وتیفی نازه‌ی نه‌نجن نه‌نجن کرد / ونی:
 به‌زمرده به‌نه‌م لازاره‌ی ناوی نیده‌گرم) «مه‌حوی» انجیدن.
 نه‌نجناو: له‌ت له‌ت کراو به‌نیخ انجیده.
 نه‌نجنراو: نه‌نجناو انجیده.
 نه‌نجنین: وردکردن به‌نیخ انجیدن یا تیخ.
 نه‌نچور: عه‌نچور، خرجه، کاله‌کی کال، گندوره‌ساوای نه‌که‌پشتو. قهره
 خرجه خر بزه‌نرسیده.
 نه‌نجومه‌ن: کوز، کوم‌بون، مه‌جلیس، مه‌لیس آنجمن.
 نه‌نجه: ورده‌بارچه‌ی بچوک و باریک ریزه.
 نه‌نجه‌ت: به‌هانه، بیانو، مه‌هانه، بیانگ، بیانگ بهانه.
 نه‌نجه‌ل: نه‌جه‌ل اجل.
 نه‌نجه‌نه: قه‌لا شکمری، داری شکاو یو ناگری زستان. نژنگ، نژنگ
 هیزم.
 نه‌نجه‌نه: (۱) نه‌نجه‌نه: (۲) ناوی گوندیکه‌لای نانه (۱) همز: (۲) نام
 ده‌ی است در اطراف بانه.
 نه‌نجام: به‌خشش، باداشتی خزمه‌تکار سه‌ره‌زای مز، نه‌نعام، خه‌لات
 انعام.
 نه‌نسد: له‌دوای نه‌وه یان نه‌مه‌دیت، وانا: (هه‌ند، هیند، چه‌ند)، (نه‌وه‌ند
 وشیاره «مه‌حوی» نیده‌گاد دنیا خه‌رابانه / خه‌رابه‌ی گه‌رده‌کا نه‌هلی
 خه‌رابه‌ی بوجی لی ده‌گرم) «مه‌حوی» پسوند بعد از این یا آن می‌آید.
 به‌معنی مقدار.
 نه‌نداز: نه‌نازه آندازه.
 نه‌ندازه: نه‌نازه آندازه.
 نه‌ندازه‌گر: پیوره، له‌که‌زده‌ره اندازه‌گیر، مساح.
 نه‌ندازیار: زانای نه‌ندازه‌گرتن. موه‌هندیس مهندس.

نه‌ندام: (۱) نه‌نام، له‌ش، نازای له‌ش: (۲) هاو به‌ش له‌کومه‌لیکدا (۱)
 آندام: (۲) عضو.
 نه‌ندامه‌تی: هاو به‌شی له‌کومه‌لیکی هاو مه‌به‌ست وهاو دوزدا عضویت.
 نه‌ندو: کول، خهم، که‌سه‌ر، غهم، په‌زاره، خه‌فت: (نه‌وه‌ند زاری کمرد نه
 نه‌ندوی ده‌رون / خوژوش کمرد نه‌سه‌نگ قوله‌ی بیستون) «خانا»
 آندوه.
 نه‌ندوکه: نه‌وه‌ندوکه، هیندیکه‌کم مقداری کم.
 نه‌نده‌رون: (۱) هه‌ناو، ناو ورگ: (۲) خانوی زن و منالی پیلوی گوره.
 هندرو، هوندرو (۱) درون: (۲) آندرونی.
 نه‌ندینش: (۱) بیر کردنه‌وه: (۲) ترس و خوف (۱) اندیشه: (۲) بیم و
 هراس.
 نه‌ندیشه: نه‌ندیش نگا: نه‌ندیش.
 نه‌نزه‌روت: جیوه‌ی داریکی تاله‌بو ده‌رمانی برین ده‌کارده‌کری: (پشنی
 ریش و شانی زامدارو جده‌وو بو ناعلاج / چه‌ند قروشیکم هه‌بو، بو‌مدا
 به‌نه‌وت و نه‌نزه‌روت) «شیخ ره‌زا» آنزروت.
 نه‌نعا: راستی و شارتن، نینکیزی، نینکار انکار.
 نه‌نعام: نه‌نجام. خه‌لات انعام.
 نه‌نقه‌ست: نانقه‌ست غمدا.
 نه‌نقه‌ست: نانقه‌ست غمدا.
 نه‌نگ: باشگری نامرازیه: (کوله‌نگ، نه‌نگ) پسوند ابزار.
 نه‌نگافتن: پیکان، هه‌نگاوتن، له‌نیشانه‌دان، لنامانج خستن به‌هدف
 زدن.
 نه‌نگافته: پیکراو، هه‌نگواو، هه‌نگاونه، هه‌نگاوتو تیرخورده.
 نه‌نگامه: نا‌پوری مردم و هه‌راو هه‌رپاو زه‌نا زه‌نا هنگامه.
 نه‌نگاوتن: نه‌نگافتن به‌هدف زدن.
 نه‌نگاوتو: نه‌نگافته تیرخورده.
 نه‌نگاوته: نه‌نگافته تیرخورده.
 نه‌نگران: له‌نه‌ندازه‌ده‌رجون، له‌زاده‌به‌ده‌ر: (هیند دارابه‌نه‌نگراوه)،
 هه‌نگران از حد گذشتن.
 نه‌نگل: (۱) ده‌سکه‌ده‌فری به‌نالقه، قولف، هه‌نگل: (۲) قول له‌لای شان:
 (نه‌نگل) (۱) دسنه‌سبو: (۲) کنف.
 نه‌نگو: هنگ، هنگو، نیوه، هون، هه‌وه، وه، تو و خه‌لکی تر شما.
 نه‌نگوا: پیکرا، لیدرا، هه‌نگاونرا، پیکبا زده‌شد.
 نه‌نگوان: پیکران، پیکبان، هه‌نگیوران به‌هدف خوردن.
 نه‌نگراو: پیکراو، نه‌نگافته تیرخورده.
 نه‌نگوتک: گوتک، گوتک، گوتک، تو‌په‌له‌هه‌وبری خر هه‌لدراو به‌شی
 نایک. (نه‌نگوتک بیز: خه‌سیس و زود). (نه‌نگوتک گرتن: خر
 هه‌لدانی هه‌ویر بوتان) چونه.
 نه‌نگوتن: (۱) هه‌لاتی ناک نه‌ستیره: (گه‌لاویز نه‌نگوت): (۲) هه‌لکردنی
 پای هیدی: (هه‌ناسه‌م زولفه‌که‌ی لادا و مه‌لیکی نه‌کرد چاوی / نه‌سیم
 نه‌نگوت و شه و رابردو نه‌رگس هه‌ر له‌خه‌ودایه) «تالی»: (۳) باش
 وشه‌ی «هه‌ل» دیت به‌مانا توش یون، که‌وتن (۱) طلوع ستاره: (۲)

وزیدن ملايم؛ ۳) پسوند به معنی دُچار شدن.

ئەنگۈچك: ئەوھ ندى، گوچك، ھەبئانە، فوئە كراسى فئو فوئە و دوزن [ئەستېن بۇلند].

ئەنگۈچكە سوزانى: ئەنگۈچك [ئەستېن بۇلند].

ئەنگۈر: نرى، بەرى زەن، مېوھى دارى مېو [ئەنگۈر].

ئەنگۈرە: ۱) دەمى ئىوارە: ۲) سەرھەتاي ھەزەت: (لە ئىستازا ئەنگۈرە مېوھە); ۳) ئەوكاتە، ئەوسا، ئەودەم: (مەسلەھەت ناكرى بەزۈرە با ئىوارە دابى، ئەنگۈرە، ئىي دە بىنىن مەسلەھەتنى...) «فولكلور» [ئەنگۈرە] ۱) ننگ غروب: ۲) موسم: ۳) آنگاه.

ئەنگۈس: قالمك، كلك، نېل، نلى [ئەنگۈست].

ئەنگۈست: ئەنگۈس، ئەنگۈسە چاۋ، زۇر نارېك [ئەنگۈست].

ئەنگۈستەۋىلە: كلكەۋانە، ھەنگۈلىسك، ئەنگۈستەر [ئەنگۈستىرى].

ئەنگۈستىلە: ۱) ئەنگۈسەۋىلە: (ئەنگۈستىلە مېوھەن، ۲) ئەنگۈسەنە [ئەنگۈستىرى: ۲) ئەنگۈسەنە].

ئەنگىز: ئەنگۈر، ھەنگۈر [ئەنگۈر].

ئەنگىز: ھەلا بىنىن، ھانەدەر، دەدەر [ئەنگىز].

ئەنگىز: ئەنگىز، (زۇرەنا نېرگىزىن تەمى مەستەۋ خۇنر بىز / زەمان بو ەھدى جەنگ ئەنگىزى چەنگىز) «جىزىرى» [ئەنگىز].

ئەنگىزە: ھو، ماھە مېوھە سەرھەكى [ئەنگىزە].

ئەنگىۋ: پىكەر، لېدەرى نامانج: (ئىشانە ئەنگىۋى چاكە، شىنى گا ئەنگىۋ) [ئەنگىۋ].

ئەنگىۋوران: پىكران، ئەنگۈران، ۋە ئىشانە كەۋىن [ئەنگىۋوران].

ئەنگىۋوراۋ: پىكراۋ، ھەنگاۋا، ئەنگاۋى تىر خۇرە.

ئەنگىۋە: ۱) دەست راست، ئىشان ئەنگىۋ، ئەنامانج دە: ۲) زەنە مېرېت [ئەنگىۋ].

ئەنئە: ئەۋنە، ئەۋەندە [ئەنئە].

ئەنۇ: ئەندۇ، خەم، يەزارە [ئەندۇ].

ئەنۇا: ۱) بەناۋ بەسىۋ، جى ھەۋانەۋە شەۋ: ۲) شۇنى باران ئەنگۈر [ئەنۇا].

ئەنۇچك: ئەنگۈچك [ئەستېن بۇلند].

ئەنۇر: نرى، بەرى زەن ھەنگۈر [ئەنگۈر].

ئەنە: ھەۋى، ھەۋى، ھەۋە، ھەۋو: (دوۋى مېرېك ئەنە مېكترن) [ئەنە].

ئەنەزا: تۆرە، كىچى ھەۋى، قىزا ھەۋى [ئەنەزا].

ئەنەنى: ھەنە، تۈپل، ناۋ چاۋان [ئەنەنى].

ئەنەنىش: ئەندېشە [ئەنەنىش].

ئەنەنىشك: ئانىشك [ئەنەنىشك].

ئەنەنىۋ: نرى [ئەنگۈر].

ئەۋ: ۱) ھېما بو بەكى دورا: ۲) ھېما بو بەكى نىك: ۳) ھېما بو كۈنەلى نىك بان دورا: ۴) لە: (سەۋرە ۋە سەنەن فەرش ئەۋچەمەن دەس دەس) «ئەۋلەرى» [ئەۋ].

ئەۋا: ۱) ئەۋا، ۲) ئەۋا، ۳) ئەۋا، ۴) ئەۋا.

ئەۋا: ۱) ئەۋا، ۲) ئەۋا، ۳) ئەۋا، ۴) ئەۋا.

دە ئى «مەھسۇ» / ھەنا قامى قىيامەت ناھو ۋاۋە بلا ئەكەم چىكەم «مەھسۇ» [ئەۋا].

ئەۋار: ۱) ياشگىرى ھەبۇن: (خۇنئەۋار، نۇمىدەۋار); ۲) شۇنۋىجى: (شۇنئەۋار، ناسەۋار) [ئەۋار].

ئەۋار: ۱) باشگىر بەۋانا ھەبۇن: (كۈلەۋارى); ۲) بەمانا چىكە: (كۈردەۋارى) [ئەۋار].

ئەۋاگىل: گەزەنە، فەگەر، ۋە گەزەن [ئەۋاگىل].

ئەۋان: ۱) ئەۋا ئەۋى دورا: ۲) ئەۋا نىكەنە: ۳) باشگىرى ناگادار، پارىزگار، (باخەۋان) [ئەۋان].

ئەۋانتر: كەسەنى دېكە [ئەۋانتر].

ئەۋاندىن: خۇش ۋەسىن، ھەبەندىن، خۇش گەرەك بون [ئەۋاندىن].

ئەۋانە: يانە، ئەۋ چەند كەسە، ئەۋ چەند شە [ئەۋانە].

ئەۋبەر: فنى رەخى، لای ئەۋلا [ئەۋبەر].

ئەۋتەر: ئەۋى تەر، ئەۋى دېكە [ئەۋتەر].

ئەۋتۇ: بەم چۆرە، ۋتۇ، ئەۋھا [ئەۋتۇ].

ئەۋج: نەشقى، بۇندابى [ئەۋج].

ئەۋجا: ۱) ئەۋ كەزەنە، ئەۋسەبە، ئەۋدەم: ۲) كەۋابە، كەۋابو [ئەۋجا].

ئەۋجار: ئەۋجا [ئەۋجار].

ئەۋجىار: ۱) دو خۇشكى زىنى دۇبىرا بو يەكتر: ۲) بەرەق [ئەۋجىار].

ئەۋجارە كانى: ئەۋجا [ئەۋجارە كانى].

ئەۋجارە كە: ئەۋجا [ئەۋجارە كە].

ئەۋجە: نىاز، ئاتاچى، پىداۋىستى [ئەۋجە].

ئەۋدال: ھەلۋەدا، ناۋارە [ئەۋدال].

ئەۋدەر: دەۋرە، بەرانبەر بە ژۇرەۋە، دەۋفە [ئەۋدەر].

ئەۋەر: ھەر، ھەر [ئەۋەر].

ئەۋورا: بىر سەپى، ئىز، بىر سەپەنى [ئەۋورا].

ئەۋراز: ھەرەز، ھەرەز، سەر بەرەۋرە، بەرەۋرە [ئەۋراز].

ئەۋرە: ئەۋى، قىدەرى، بەرانبەرى ئىرە [ئەۋرە].

ئەۋوسا: ئەۋدەم، ئەۋكات، فنى گاۋى [ئەۋوسا].

ئەۋوساكە: لەۋدەمدا، لەۋى چاخىدا [ئەۋوساكە].

ئەۋوسار: ھەۋسار، يەتۈكە مې رەشمەۋە بەسئار، يەتى مىلى گۈلك، دەسكە رەشمە [ئەۋوسار].

ئەۋوق: قەتەس، دەرەنان لى براۋ، گىر خۇاردو [ئەۋوق].

ئەۋوقە: گىرۋە، دۇچار، نوش [ئەۋوقە].

ئەۋوك: گەرى، قورۇ قورۇچكە، بەرەپل [ئەۋوك].

ئەۋوكى: فنانكەس، ھىن، رانېك، ھىرامە، واك [ئەۋوكى].

ئەۋوگاز: كزۇ دامو، سىس ھەنگەزار [ئەۋوگاز].

ئەۋولا: فنى زەخ، ئەۋ نەرف [ئەۋولا].

ئەۋولاتر: دورتر، بەۋلاۋەتر [ئەۋولاتر].

نه ولایه: نه م تهره ف، نه م بهره [] ابن طرف.

نه ولاد: روته، فرزه ند [] اولاد.

نه وله: خاترجه م [] بطور قطع، یقیناً.

نه ولهق: نه بلهق، دوره نگ، بازو، بازگ [] ابلق.

نه وه: هبما بو دورو نژیک، به [] ابن، آن.

نه وه تا: خو به سی، هده [] خودش است.

نه وه ته: نه وه [] خودش است.

نه وه ته ی: له وساو، له وکانه و، زلفی فمختی، له وده مه و، [] از آن دم.

نه وه تی: نه وه نه ی [] از آن دم.

نه وه چه: مو حجاج، ناناج [] م حجاج.

نه وه ر: پاشگری بون و خاوه ن: (به خننه وهر، سه روه، هونه روه) []

پسولید مالکیت.

نه وه سا: نه مه به، نه وه نا [] ابن است.

نه وه سه: نه وه سا [] ابن است.

نه وه که: شنه که، وانه که که، هه راه که [] چیز.

نه وه ل: به کم، نه که مین، هه رول [] اول.

نه وه نامه ی: رویشنتی بی گه زانه وه [] رفتن بی بازگشت.

نه وه ند: نه وچه نده، هینده، نه وقاس [] آند، آن قدر.

نه وه نده: (نه وه نده، فبقاسی: نه وه نده چه نده؟) (۲) هه رچه ندی:

(نه وه نده که دم نایه ته زدا به) [] آن قدر: (۲) هه رچند.

نه وه ه: نه مه، نه ف، به [] ابن.

نه وه ی: نه وه که سی، نه ونشته ی، نه وی، نه فنی [] آن کس، آن چیز.

نه وه یان: له وچه ندانه، نه م به که [] ابن یکی.

نه وی: هه رکئ، هه رکه سیلک، هه رچی [] هه رکی، هه رکه.

نه وی: (۱) ده بی، نه بوسته: (۲) نه ره نا نه وی، بو دورتر: (۳) شابه ت،

وینده چی: (نوبیزی نازادین: نه وی؟) (۴) فه رسانی بیک هاتن، لازم:

(نه وی هه رچی بوشار) [] (۱) لازم است: (۲) آنجا: (۳) شاید: (۴)

باید.

نه ویان: تاق کرده نه: (نه ویانم گه ره که، نه ویان ناردبو) [] او را.

نه ویانه: نه ویان [] او را.

نه ویتر: نه ره که ی دیکه، نه فنی دتر [] دیگر.

نه ویج: نه ویبش: (نه که نهها م با تو، نه ویج هانیو، نه ویج خزم خو مانه)

[] او نیز.

نه ویدی: نه فتر، نه وی دیکه [] آن دیگر.

نه وی دیکه: نه ویدی، نه وی دن [] آن دیگر.

نه ویستا: (۱) کنبی زه رده شت: (۲) نه و، نه که: (هه نا تو م ناشنا بوی تاشنا

بون/نه ویستا مو به مو نه غباره بی نو) «نالی» [] (۱) اوستا: (۲) اکنون.

نه ویستا که: هه ریستا، هه مانه و، نه که، هه وکه [] هم اکنون.

نه ویستا کئی: نه بیستا، نه م ده مه [] اکنون.

نه ویکه: نه ویتر، نه فنی دن [] آن دیگر.

نه وین: نه فین، دلداری [] عشق.

نه ویندار: عاشق، دلدار [] عاشق.

نه وینداری: عاشقی، هه زلیکه ری، دلداری، نه فینی [] عاشقی.

نه وبتی: (۱) دلداری، عشق: (۲) چاوت بی ده که وی، ده بیبئی، نه ویبئی

[] (۱) عشق: (۲) می ببئی.

نه وبتی: ده بیبئی، دبتی به رچاوی، جاوی تماشای هیه [] می ببند.

نه وینها: نه وه تانی، خو به سی [] خودش است.

نه ه: وشه ی وه زوی و گوئی ندان: (نه ه چی لی بکم؟) [] حرف تنفر.

نه ها: (۱) وشه ی ناگا کردن: (نه ها هات: (۲) وشه ی عه زرت: (نه ها

شیر، که زوا: (۳) وشه ی باوه ر به سه برمانه وه: (نه ها که ای خه نی بوه)

[] (۱) حرف تنبیه: (۲) حرف تحسیر: (۳) حرف تصدیق و با تعجب.

نه ها ک: فصل، کلس، ناهه ک [] آهک.

نه هالی: خه لکی ناوایی نی کرا: (کوخوا به نه هالی گوندی راگه یاند بیچه

بیگار) [] اهالی.

نه هاو: (۱) هو، بانگ کردن دور، هو ی: (۲) وشه ی گمه بی کردن: (نه هاو

بو کارئ کردب) [] (۱) اهان: (۲) کلمه تمسخر.

نه های: هو ی، بانگ کردن دور [] اهان.

نه هل: (۱) دایستوی جیگه به ک، خه لکی ناوایی: (کاورا نه هلی شاره: (

۲) شباوی هه و آله تی و مه رد: (فلان له ره فافه تدا زور نه هله: (۳)

هو گرو خه ریک: (نه هلی نیسان، نه هلی حال، نه هلی خبر، نه هلی

که بف و...) [] (۱) مقیم: (۲) شابه ست: (۳) مشغول به.

نه هو: وشه ی سه برمان و وه زوی: (نه هو نه وه ده لبی چی؟) [] حرف

تعجب و تنفر.

نه هو: نه هو [] حرف تعجب و تنفر.

نه هو ی: هو هو، بانگ کردن دور [] های.

نه هیو: وشه ی گاته بی کردن: (نه هیو، نه زت پیک نه هینا) [] تمسخر.

نه ی: (۱) وشه ی گازی: (نه ی باه سو تام: (۲) نه دی: (نه ی که دبت؟): (

۳) مده گه: (نه ی نه مگوت مه جو؟): (۴) نه مه، نه به، به: (جاری تر نه ی

فسیه نه که): (۵) بو سه برمان: (نه ی که سه بره: (۶) بو کول و داخ:

(نه ی زو، نه ی مالی ویران) [] (۱) حرف ندا: (۲) پس: (۳) مگر: (۴)

ابن: (۵) حرف تعجب: (۶) حرف تأثر.

نه یار: مانگی بهنجه می خاج به رستان، له نیوان خا که لیوه و با نه مه ردا []

ماه پنجم مسیحی.

نه یاره: پیوانه، ده فره ی که شتی وردی وه که ده غلی بی ده بنون، عه یاره []

بیمانه.

نه یاغ: (۱) چروک، قروک، بی بره و: (مه ره کانت به نه یاغ وه لی ده کر م،

بان، نه یاغی لی ده ردا ویزم: (۲) ره هه نده، زراوی ناوی بس و

ناوده سخانه [] (۱) بئجل: (۲) فاضلاب.

نه یر: ناگر، ناور [] آتش.

نه یرو: (۱) وشه ی سه برمان: (نه یرو خوشکی چه ند سه بره: (۱؟): (۲) وشه ی

خه م خوری: (نه یرو روته زو)، هه یرو [] (۱) حرف تعجب: (۲) حرف

تأسف.

نه یره کلی: گمه به ناگر، نانه شبازی، ناگر بازی [] آتش بازی.

نه ی لو: هه لو: (نه یلوی بی): (۲) به کوله ی قشت و جوانکیله: (نه یلو

گهزه گهزه نازانی) [۱] عُقاب: ۲) حرف نوازش كودك.
 نه بیلول: مانگی نوبمی خاج په رستان، له نیوان ره زبهر و خهزه لوه را [۱]
 ماه سپتامبر.

نه بېنك: ناوښه، جام [۱] آبنه.

نه بېنه: نه وی، بهر انبهری نیره [۱] آنبجا.

نه بېنی: نین، هه بېنی، هه بېنو، روزی حوعمه [۱] آروز جمع.

نه بیوان: هه بیوان، سه کوی سهر داپوشراو [۱] ایوان.

نه بیه: نهمه، نه فه [۱] ابن.

نه بهت: دېت، دی، ده گانه نیره [۱] می آبد.

نه به زو: وشه ی سه برمان: (نه به زو خوشکی جاتو باوه زده که ی ۱۱؟) [۱]
 حرف نُعْجَب.

نه بیه لو: بو دواندنی منالی خشبلانه [۱] حرف نوازش كودك.

نه به یو: وشه ی نازه زایی و وهره زوی: (نه به یو چند قسه ده که ی) [۱] حرف
 تنفر.

نه به یو: وشه ی هه رگیز نه شپاو هه بهات: (نه به یو نازه من گنج ده به موه ۱۱؟)
 [۱] هُبْهَات.

نه بیه وت: چله ی بجوك [۱] چله كچوك.

نه بی: که وابه، که وابه [۱] که ابن طور.

نی: ۱) وشه ی ملنکابه تی: (نه و ماله نی منه، نی نو بو دابان به من: ۲)
 نهم، به: (نیرو، نه شنه ف، نه سبال، نیجا: ۳) بو بر سبار: (ورجیم گرت،
 نی ۱۱؟) [۱] حرف نملك: ۲) این: ۳) سوال ناکیدی.

نی: ۱) ده ی، دوت فهرمو: ۲) به لی: (ده لاین به له ی داوه، نی راسته: ۳)
 شانده ری جسنی مېو بنه: (کیزی، خانمی، دابکی: ۴) وشه ی
 ملنکابه نی: (نی من پی نه بو خو برد) [۱] بعدا: ۲) آری: ۳) علامت
 نا ثبت: ۴) حرف نملك.

نیبوعه بیاسی: نابقه به که نقیان ده رمانی ماروه و خوینبان ده رمانی هاره [۱]
 طابقه ای که آب دهانشان درمان مارگزیده و خونشان درمان هاری
 است.

نیبو: سوکه له ی ناوی نیبراهیم [۱] مخفف ابراهیم.

نیبه: به نی قابشنه جوت، به ندی قابشنه نیر [۱] حلقه چرمی که با آن بوغ
 را به خشن می بندند.

نیتر: ندبکه، نیدن [۱] دیگر.

نیتریس: ره زا گهران، جی قیز، خویننال [۱] بدشکل.

نیتی: باشگر بهوانای ناپه نی: (برسیتی، کوردیتی) [۱] بسوند نسبت.

نیتیم: سیوی، بی دابو باب، هه نیو، هه نیم [۱] بنیم.

نیجا: ده ی نه سجار چی؟ نه و جا [۱] حالا جطور.

نیجاب: بیو بست: (نیجاب ناکا خوِت ماندو که ی) [۱] لازم.

نیجات: نیجاد [۱] ابجاد.

نیجاد: بنیات، سازدان، ناوا کرده موه: (نم خانوه تازه نیجاده، نم زهویه
 جول بو خویم نیجادم کرد) [۱] آباد کردن.

نیجار: ۱) نه سجار، نه مکه ره: ۲) کری [۱] این بار: ۲) کرایه.

نیچاره: کری: (باغم نیچاره کرده)، (نیچاره دار، کرایه چی) [۱] اجاره.

نیجازه: ۱) ماوه، ده رفعت، وجان: (نیجازه ی دو زو زم ده به، نیجازه ی
 بی نهدام بجمه زور): ۲) فتوا و ده سنور: (نیجازه ی ماری هه به، فه تی
 نیجازه ی وهر گرت) [۱] فرصت: ۲) فنا و دسنور.

نیجبار: زوره کی، خورنی، ناچار کردن: (به نیجبار ناردمی، ناغا نیجباری
 کردم نان بخوم) [۱] اجبار.

نیجباری: سه ریازی زوره کی له ده وه نه ندا [۱] سرمازی وظفنه.

نیجگار: زور و زه مهنده، فره فره، گه له ک، زنده، به کجار: (نیجگار زور
 باشم) [۱] بسیار.

نیجگاری: به کجاری، به نه وای، بی وه گهران و دوبات کرده موه، هه رگیز،
 نینر فنت: (نیجگاری بارم کرد، نیجگاری نابدوینم) [۱] بکباره،
 به نامی.

نیجگاره کی: نیجگاری [۱] بکباره.

نیحتوبار: ۱) فورساغ، وه و ریز: ۲) منمانه، باوه زوی: (پیاویکی به
 نیحتوباره) [۱] و ۱) و ۲) اعتبار و آبرو

نیحتیات: ۱) پاریز: (ده جیه جبا له مار نیحتیات هه بی: ۲) کار
 فابمی: (پیاویکی به نیحتیاته) [۱] احتیاط: ۲) محکم کاری.

نیحتیلام: ۱) خه و به گانه وه دین و ناوی شاهوت رشنن: ۲) له منالی
 ره هابون، بلوق بون: (منال نه نیحتیلام بوه) [۱] احلام: ۲)
 بلوغ.

نیحتیاج: نا ناجی، چاوله دهستی [۱] نیاز، احتیاج.

نیحتیمال: ونجون، له وانه به: (نیحتیمالی هه به بجمه سار) [۱] اخیمال.
 نیحرام: خاوی و فوتی حاجبان که له وه خنی حج کردنا به خو بانوه
 ده گرن [۱] احرام.

نیحیا: بوژان، وه گورد که ونن: (به و پارمه نه بت نیحیات کرده موه، نهم
 مه زراه خویم نیحیام کرده موه، زور کزو که نه فنت بو نیسنا نیحیا
 بو نه وه) [۱] اجبا.

نیخ: چوک دادانی و شتر: (وشتره که نیخی خوارد، نهم وشتره نیخ بده) [۱]
 خوابانیدن شتر.

نیخبار: خه به رلیدان، راپورت، شه بنانی کردن [۱] گزارش دادن.

نیخباریه: نوسبن بو میری له دژی خه لک، راپورت، نامه ی شو فارانه،
 شو فاری نامه [۱] گزارش، راپورت.

نیخته: ۱) گون ده رها تو: ۲) داری شینی سهر قرتاو، نه خنه [۱] نگا،
 نه خنه.

نیخته رمه: ۱) نه سی بده گ: ۲) نه سب و جه کی تالانی: ۳) لاشه ی
 کوژراوی دوژمن [۱] اسب بدک: ۲) اسب و اسلحه غنیمتی: ۳)
 جسد دشمن.

نیختیار: ۱) هه لیزاردن: (لهم دو خوشکانه کامبان نیختیار ده که ی: ۲)
 بهرو و کونه سال: (ریشم سبی بو نه وای نیختیار بوم) [۱] انتخاب:
 ۲) بهر و سالخورده.

نیختیدار: ۱) توانایی له مسال بان له هیزی له شدا: (نیستا هه زارم نه ز
 نیختیدارم نه ماوه، نیختیداری کارکردن نه نیختیار بوم: ۲)
 ده سه لات: (نیختیداری ده وه تم نه) [۱] قدرت مالی با بدنی: ۲)

سُلطه.

نیخراج: هدهد رنان: وه نمان له کار نیخراج کراوه [خ] اخراج.

نیخستن: به عهه رزادان: (دهت نیخمو به خستن لَبخمت نابمهوه، چاکه بکمو ده ناوی خه) [خ] بر زمین زدن.

نیخسیر: (۱) دبل، گراو له شهز (۲) هزارو جینگه به زهه بی [خ] (۱) اسیر؛ (۲) بینوا.

نیخفال: فر بو، دهس خهرونی، هه لَخه له ناندن، دهس خه زه بی [خ] اغفال.

نیخلاس: دلپاکی، نهمهگ: (پیروت به نیخلاس کار ده کا، بو گه ووهی خو ی به نیخلاس) [خ] اخلاص.

نید: نهمه، نهم [خ] این.

نیداره: (۱) ده زگای ده ولت: (۲) باش پی راگه یشتن: (مالاتی زوری هه به پینی نیداره ناکری) [خ] (۱) اداره: (۲) اداره کردن.

نیدعا: داوا [خ] ادعا.

نیدن: هی دی، دوباره، هی دیکه [خ] دوباره، ایضا.

نیدی: (۱) جاریکی تر: (نیدی مه به مالمان: (۲) هیترت: (تهوهی دیتم باشه نیدیت هه به؟) [خ] (۱) پار دیگر: (۲) دیگر هم.

نیدیکه: نیدی [خ] نگاه، نیدی.

نیز: ناگر، ناوړ [خ] آتش.

نیزا: نهم جینگه، نیره، بهرانیهری نهوی [خ] اینجا.

نیراد: (۱) داهاقی سال: (۲) ره خته گرن [خ] (۱) وارداد: (۲) ابراد.

نیراده: خواست، لئ بران [خ] اراده.

نیراق: بهر به زوجه، جینگه خو هه لختن له بهر تاو [خ] آفتابگیر.

نیران: ولایتیکه [خ] ایران.

نیرانه: نیرا، نهم شوته، فر [خ] اینجا.

نیربار: قاب و فاجاغی ناومال، هه وو: (فانی له سه رکانی نیرباران ده شوا، پوره شهم نیربار کهره) [خ] ظروف خانگی.

نیرس: که له بوو، میران [خ] اوت.

نیرسمت: داریکی لیره واری درک داره [خ] درختی است.

نیرهان: خزمه تکار، نوکمر، بهر ده ست [خ] نوکر.

نیرو: بزبو، نفاق، پیدابوستی مال: (پباو به نیرو بی زسانبش خوشه) [خ] وسایل زندگی.

نیرو: نهمزو، نهمزو [خ] امروز.

نیروکانه: نیره، نهگره [خ] همین جا.

نیروکه: نیره [خ] درست اینجا.

نیروهه: نهم زووه، لهم ده مه دا [خ] امروزه.

نیره: نهگره، فر [خ] اینجا.

نیره ق: (۱) کیر هه سناو: (۲) زوب: (نهم نهسه له ومانبه نیره ق بو، بروانه نیره قی کردوه): (۳) نامور، هه و جازی به کیارجه [خ] (۱) ذکر بر خاسته:

(۲) برآمده: (۳) خیش.

نیره فان: نه خوشی زهردویی [خ] برقان.

نیره فقه: هه و جازی به کیارجه که ده ندهو پاسک بیکه وهن [خ] خیش.

نیره گانه: نیره [خ] اینجا.

نیره کانی: نیره [خ] اینجا.

نیره که: نیره [خ] همینجا.

نیره موک: نه نیر نهمی، نیره موک [خ] خننی.

نیره بی: چاو جنوکی، به غبلی، جه سو دی [خ] بخل و حسد.

نیزا: پاداشت، قهره یو، توله دانه وه، سزا [خ] سزا.

نیزبار: رو بهزو [خ] مقابل.

نیزده ره م: سورم له سه ری [خ] حتماً.

نیزراییل: بنمیزد، فرشه ی گیان کنشان، مه لکه موت [خ] عزرائیل.

نیزره م: کبشانه به که له سه رده شت و سوله پمانی بهرانیهر به نیو کبلو [خ] وزتی است برابر پانصد گرم.

نیزن: مه ره خهستی، نیجازه [خ] اجازه و رخصت.

نیزنگ: داری سو تاندن [خ] هیزم.

نیزوگ: زییکه ی شبری که له ده و چاوی منالان دبت [خ] چوش شبری.

نیزی: جولانه ی گوریسی منالان [خ] ناب.

نیزینگ: نیزنگ [خ] هیزم.

نیزوگل: پزلو، په ره نگ، سه کل [خ] آخرگر.

نیسا: (۱) نیسانا، نوکه، نهو: (۲) نابسا، پی بو، داگیرسا، داگیرسا: (۳) عیسا

[خ] (۱) اکون: (۲) شعله ور شد: (۳) عیسی.

نیساکه: هه ریسته [خ] هم اکون.

نیساکنی: نیساکه [خ] هم اکون.

نیسال: نیسال [خ] ایسال.

نیست: پشو، وچانیکی کم: (لیره نیستیک بگرین به سه سینه وه) [خ] استراحت کم.

نیستا: نهو، نوکه، نه لعان [خ] اکون.

نیستا: نیستا [خ] اکون.

نیستا کانی: نیستا [خ] اکون.

نیستا کونی: هه زنهو [خ] همین حالا.

نیستاکه: نیستا [خ] اکون.

نیستاکنی: نیستا [خ] اکون.

نیستو: قاتر، داگ ماینی کهر باب، هیسره، هیسره [خ] آستر.

نیستو بالانی: قاتری داگ گویریوی باوک نه سب [خ] آستر پدر اسب.

نیستک: تبهان، نیسک، پشه، ههستی [خ] آستخوان.

نیسته: نیستا [خ] اکون.

نیسته: نیستا [خ] اکون.

نیسته کانی: هه ریستا [خ] هم اکون.

نیسته که: نیستا [خ] اکون.

نیسته کوئی: هه ریستا [خ] هم اکون.

نیسته کنی: نیسته [خ] اکون.

نیستی: نیستا [خ] اکون.

نیستیرا حهت: جه سهانه وه، وچان دان، ناسوده بی [خ] استراحت.

نیستیکان: پباله ی جای خوارده وه [خ] اسکان.

نیستیکانی: نیستا [خ] اکون.

نیسحال: زگه شور، سه ربی بی، به له فیره، زگچون، رهوانی، نه فیره [۱] اسهال.

نیسخوان: نیسنگ [۱] استخوان.

نیسر: گوشبنگه، شونئی گوشینی نری و میوه نری [۱] عصاره.

نیسراحت: ناسوده بی [۱] استراحت.

نیسقان: نیسنگ [۱] استخوان.

نیسقان: نیسنگ [۱] استخوان.

نیسقای: نه خوشی ناوبه ند [۱] مرض استسقا.

نیسک: زگه [۱] سبکبکه.

نیسک: نیسنگ [۱] استخوان.

نیسکان: نیسنگان [۱] استکان.

نیسک سوک: ره زاسوک، خون شیر بن، روح سوک [۱] دوست داشتنی.

نیسک فورس: خوینال، ره زاگران، کریت [۱] بدآخم.

نیسک گران: ره زاگران، به راهری نیسک سوک [۱] نامحبوب.

نیسکوپروسک: نیوه رزبوی لاشی مردو [۱] پوسیده جسد در گور.

نیسکه: زگه [۱] سبکبکه.

نیسلام: (۱) دینی محمد (ص) (۲) موسولمان [۱] (۱) اسلام (۲) مسلمان.

نیسلامه تی: موسولمانه تی، نیسلام [۱] مسلمانی.

نیسم: ناو، نیو: («نیسمی عهده» دعای هره به بیت) [۱] اسم.

نیسوت: بیباری رهش، نیسوت، فلفل [۱] فلفل سیاه.

نیسهال: نیسحال [۱] اسهال.

نیسیوه: نیسوت [۱] فلفل سیاه.

نیش: (۱) ویدی بارز له پسی، قخ، پسه (۲) کارو فرمان: (۳) زانه

له باش مل [۱] (۱) کلمه تحذیر: (۲) کار: (۳) پس گردنی.

نیش: نازار، زان [۱] درد.

نیشار: جورئی سه ربوشی زانه که شان و پیل ده گری، چاروکه، کولوانه

[۱] نوعی سر پوش زانه.

نیشاعه: ده نگ داکوتن به درو [۱] شابعه.

نیشاللا: خوا حدزکا، حدزه کهم [۱] انشاءالله.

نیشاگران: که ونوبی، گرانه نا، گرانه تی، نه خوشبکی گبرویه نه سپی

رابده گویزی [۱] تیغوس.

نیشان: زان، نازار، به نازار [۱] درد، آزار.

نیشای: نیشان، زان [۱] درد، آزار.

نیشت: شه به زلهی پشت مل، عیشت [۱] پس گردنی.

نیشتیا: وار، که یف، ناره زو، ههوس [۱] اشتها.

نیشق: نه فین، دلداری، عشق [۱] عشق.

نیشقلکی: هه نگله شه له، له سر بهک پا رویشن [۱] لی لی.

نیسک: (۱) وشک، زوها، بهرانبه ری تهز: (۲) رهق و سهخت، دزی نهرم [۱]

(۱) خشک: (۲) سیفت.

نیسک: (۱) هنجک، نالقه داری سهر گورس و کهزو: (۲) کبشک، پاس:

(له مشه و من نیسک ده کبشم، تو نیسک بگره) [۱] (۱) حلقه بار بند: (۲)

کشبک.

نیسکارو: بیوانی بی ناو، بیرون [۱] بیابان بی آب.

نیسکال: جه نون، دزارو، زه حمت [۱] مشکل.

نیسکانی: (۱) بهژ، بهرانبه ری ده ریا: (۲) زه وینی به نا ناو [۱] (۱) بر: (۲)

خشکی نزدیک به آب.

نیسکاو: دواچوزی ناو: (گوله که نیسکاوی هات، نیسکاو هاتن،

تیشکاو داهانن: دوا چوزی لئ بران) [۱] خوشیدن چشمه یا استنجو.

نیسکاوز: نوزی بهوشکبه وه کراو، خدفتان [۱] کاشتن قبل از باران.

نیسکاووس: تیشکاوز [۱] کاشتن قبل از باران.

نیسکابی: وشکبایه تی، نیسکانی [۱] خشکی.

نیسک بون: (۱) له تهزی قوتار بون: (۲) بی جولان له شویندا قه نیس: (له

عه به تان هه ره جینی خوم نیسک بوم) [۱] (۱) و (۲) خشک شدن.

نیسک بونه وه: له تهزی رزگار بون [۱] خشک شدن.

نیسک چی: پاسده ری شهوانه، جه زایه رچی، («نیسک چیه تی»:

پاسده ری) [۱] نگهبان.

نیسک کدان: (۱) شه نه کدان، توند به سنن، جیره بابه: (۲) نیسک کبشان.

جه زابه رچی تی [۱] (۱) محکم بستن: (۲) نگهبانی.

نیسک کردن: (۱) له تهزی رزگار کردن: (۲) له شیردان وه سنانی شیرده:

(جیله که مان نیسکی کرد) [۱] (۱) خشک کردن: (۲) خشک شدن شیر

حیوان شیرده.

نیسک کرد نه وه: له تهزی خه لاس کردن [۱] خشک کردن.

نیسک گر: پاسه وانی شه، جه زابه رچی [۱] نگهبان.

نیسک گرتن: پاسداری [۱] نگهبانی.

نیسک و برینگ: نه وار وشک، وشاکو برینگ، [۱] تمام خشک.

نیسکه: (۱) کون دو، نازه لئی که نه زایی وشیر بده، نیسکه دو: (۲) باری

نه غد له مالد [۱] (۱) گاوی که بچه نیاورده شیر بده: (۲) نقدینه.

نیسکه بهرد: دیواری به بهرد هه لچنای بی فور، وشکه که لهک [۱] دیوار

سنگی.

نیسکه دو: نیسکه، کون دو [۱] نگا: نیسکه.

نیسکه ر: کارکه ر، نهوکه سهی کار ده کا، به کار [۱] کارگر.

نیسکه زن: (۱) مور رینن له کهولی نازه ل: (۲) گانسه جازی گه سهی

نه ناقبازی [۱] (۱) چیدن کُرک از پوست حیوانات: (۲) دلفک.

نیسکه زو: (۱) بهکسمی فیرمهوت نه کراو: (۲) جومئی که هاوبن وشک

ده کا [۱] (۱) اسب تعلیم ندیده: (۲) رودخانه ای که در ناپستان

می خشکد.

نیسکه سال: سالی کهم باران [۱] خشکسال.

نیسکه سوئی: خودا خوازی هیچ نه زان [۱] زاهد ابله.

نیسکه سه رما: سه رمای سه خنی بی به فر [۱] سرمای سخت بدون برف.

نیسکه که لهک: نیسکه بهرد [۱] دیوار سنگی.

نیسکه ل: وشکه لئ و چرو که بو سوتان ده بی، چروچبلکه [۱] هیمه.

نیسکه لئا: هه لوای دوشاو که بو سه فوری ده بهن [۱] نوعی حلوا برای

مُسافرت.

نیسکه مز: کرئی نه غد به بی خواردن دان به کریکار [۱] مُزد بی خوراک.

نیشکه مس: نیشکه مز [مزد] یدون خوراک.

نیشک هه لاتن: (۱) له خووه وشک بون: (۲) له خهم و خه قه تان کزبون [م]

(۱) خُشک شدن بطور طبیعی: (۲) ضعیف شدن از غم و غصه.

نیشک هه لئنان: (۱) به تداولا وشک کردن: (۲) خدمدان به کسبیکه و لاواز

کردنی [م] (۱) خُشک گردانیدن: (۲) کسی را غصه دار کردن.

نیشکبیل: (۱) لاو لوی دارین، پارچه تخته میکی سئ سوچه که

په نجه ره ی پی قائم ده کهن، زمانه: (۲) شهیتا نوکه، سده فوکه به کی

سبی وه که گوئی ماسیلکه به هاران پاش باران ده زتموه [م] (۱) چوبک

پنجره بند: (۲) خلزون.

نیشلک: جوزی کهوا، کورته که، کورته [م] نوعی قیای مردانه.

نیشلهک: سوخمه، به له که [م] بَلک.

نیشهف: نهم شهرا [م] استیب.

نیغ: وشه ی قیزو بیتر: «نیغ اچیسکه»: بیتر هه ستا [م] کلمه ایراز تهوع

و دل بهم آمدن.

نیعان: نیسته [م] اکنون.

نیعانه: باریو، یارمه تی، پیناک [م] اعانه.

نیعدام: کوزران یان خنکان له لاهن ده وله تهوه [م] اعدام.

نیغبال: بهخت، تالغ، تاله، نیغبال [م] شانس و اقبال.

نیغدام: غبرهت، نه ترسان، بویری [م] شجاعت و بیباکی.

نیغف: (۱) نای چپاشه: (۲) قئی، نه خوشی خوداری: «نیغدار»: فیئدار [م]

(۱) کلمه تحسین به معنی به: (۲) صرع.

نیغفاده: (۱) ده عبه، فیز: (۲) لئی پرسین و جواب دانهوه [م] (۱) افاده: (۲)

سؤال و جواب.

نیغفادهه: پیری له کار که وته: (نه ی تازه جوان پیری که نیغفادهه و

که وتوم) «نالی» [م] بیر و از کار افتاده.

نیغتار: به ریانگ، روژو کردهوه [م] افطار.

نیغتیخار: شانازی، خو پیوه هه لئان [م] اقتخار.

نیغتیتر: بوختان [م] بهتان.

نیغلاس: تاپوئی، مالی دنیا نهمان، مزه عیل [م] ورشکستگی.

نیغلیج: شه بله، شه بله لئدار: «نیغلیجی»: نه خوشی شه بله [م] قَلج.

نیغلاب: بهرکوت، بهر له خهرمان که می گه نم کوتان یو نانی بنداویست

[م] پیشکوب خرمن.

نیغلیم: ولات، مه له بند، ناوجه [م] اقلیم.

نیغناع: هیئانه سدریار، رازی کردن، تاو کردن [م] راضی کردن.

نیغک: بهک، نیمه ی دو [م] پک.

نیغکانه: نیره بهراز، به کانه [م] گراز نر.

نیغکاونیک: دهرمان یا نوشته ی زورکاری: (نوشته ی من بو تا نیکاونیکه،

نهم دهرمانه نیکاونیکه) [م] داروی مؤثر.

نیغکار: نیغکار [م] بسیار.

نیغکاره کی: نیغکاره کی [م] یکباره.

نیغکاری: نیغکاری [م] یکباره.

نیغکلام: کرئوش، سهرچه ماندن یو زیزگرتن: «نیغکلام کردن»، «نیغکلام

کیشان» [م] تعظیم.

نیغکمال: کرچه نه زمون، نه زمونی تیوه چیل، نهو شاگرده ی له چند

دهه رسیک دهر ته چوه و ده یی سهر له نوی پایز بی نه زمون [م] تجدیدی.

نیغکو: چلوت، چون، جاوا: (نیغکوی؟ باشی؟)، «نیغکوه: چلوته» [م]

چطور.

نیغکه: هیتز، یادن، نیغیکه [م] دیگری.

نیغکار: نیغکار [م] بسیار.

نیغکاره کی: نیغکاره کی [م] به یکباره.

نیغکاری: نیغکاری [م] یکبارگی.

نیغگر: ناگر، ناور [م] آتش.

نیغگرم: کیشانه به که بهراتیهر به دوسه د گرام [م] وزنی است معادل

دویست گرم.

نیغگل: نه مجاره، جاریکی نر [م] این بار.

نیغکه: لیره، له نه گره، لفر، لیره [م] اینجا.

نیغل: خیل، کومه له کوچهریک بیکه وه، عیل [م] ایل.

نیغلات: ره وه نده، نه رانه ی ده چته با نه مهز [م] ایلات.

نیغلاخ: روزان، هه وار، هارینه راره، نیغلاخ [م] بیلاق.

نیغقار: نبواره، نه نگورئی، عه سره، حه سر [م] دم غروب.

نیغق: (۱) هیلنج، دل شیوان، پیشایی زشانه وه: (۲) کشانه ی ناو یا خه لک

له بهر زوری و بی دهر تانی: (تاوه که پیشی گیرایو نیغی دابه وه،

حه شامات هیند زوره و پیشی تاروا نیغی کرده وه): (۳) نم کیشان [م]

(۱) حالت تهوع: (۲) عقب کشیدن آب یا جمعیت به دلیل ازدحام: (۳)

نم کشیدن.

نیغقامت: قامت، دوغای پیش نوژی جتماعت [م] دعای قبل از نماز

جماعت.

نیغقبال: نیغبال، تاله، بهخت [م] اقبال.

نیغقدم: نیغدم [م] اقدام.

نیغقرار: درکاندن، راستی گوئن [م] اقرار.

نیغقل: ههر نه وه ندوکه، ههر نه وتوژه [م] همین پک ذره.

نیغلاقه: (۱) به یوه ندی، ناشنایی: (۲) گانی نازه وا: (له سهر فلانه بان گرتوه،

ده لئین نیغلاقی کرده) [م] (۱) علاقه و پیوند: (۲) تعرض به ناموس.

نیغلان: (۱) باشگری گجکه یی: (بسا بیلان): (۲) هیلانه [م] (۱) پستد

تصغیر: (۲) آشیانه.

نیغلیقیات: لاواندنه وه، روخوشی، ناوژ و ندانه وه: (ناغا ده گله نما زور به

نیغلیقیات بو) [م] التفات.

نیغلجار: گله کومه گی، زور که سی خرم له شتیک یا له که سیک کویونه وه:

(من تعنیا یوم نه وانیش نیغجاری یان لیکردم دهر وستیان نه هاتم) [م]

همکاری گروهی.

نیغله: ده گدل بیلده ده گورتی، بازده روژی ههر سه رمای زستان [م] بازده

روز اوج سرمای زمستان.

نیغلا: (۱) جگه، یل، غه بیره: (۲) وشه ی سوربون و بی داگرتن: (بلین

ته لئین نیغلا ههر ده جم): (۳) له سهر پشت که وتنی میج، چکه له جووری

فابین دا ده تین [۱] بغیر از (۲) حرف اصرار (۳) بر پُست افتادن شنانگ.

نیلان و بیلان: پی‌داگری و سوربون: (له مالدا غه زویه نیلان و بیلان دهر ناکهوی) [۱] حرف اصرار و یافشاری.

نیللا و بیللا: نیلان و بیلان [۱] حرف اصرار و یافشاری.

تیلکه: یاشگری چوک شانمانه: (ساویلکه، کانیکه، گومیلکه، جامیلکه) [۱] پسوند نصغیر.

نیله: یاشگری گجکه بی: (بابیله، کاکیله) [۱] آلت نصغیر.

نیلَهک: هیلَهگ، نامرازی نارد پیزان، موخل [۱] آلت، موبیز.

نیلَهگ: سوخمه، بهلهک [۱] بَلک.

نیلَهگ: نیلَهگ، سوخمه [۱] بَلک.

نیلین: یاشگر بو ناوی میونه نازدار: (خجیلی فاتیلی) [۱] پسوند، علامت محبت برای مؤنث.

نیلیمان: هیلان، هیلین، هیلانه، مالی مهل [۱] آشیانه.

نیم: نالکی په کسم [۱] علیق ستور.

نیم: (۱) نیم: (۲) نیم: (نیمز، نیمسال) [۱] (۱) علیق سنور: (۲) ابن، نیما: هیما، عاشیرهت وه چم با وه دس: (به نیمای دیده بی مه عشوفه عاشق کیو له بن دینی / له لای «سالم» کهنده بی بستون موزگانی شیرین بو) «سالم» [۱] اشاره.

نیمام: (۱) سرداری نابی: (۲) پیش نوز: (۳) ده نکه هره دریزه که بی نه زبیح [۱] (۱) امام: (۲) پیش نماز: (۳) درشت نربن دانه تسبیح.

نیمامه: ده نکه دریزه که بی نه زبیح [۱] درشت نربن دانه تسبیح.

نیمامه تی: پیش نویژی [۱] پیشمازی.

نیمان: برآ، باوه ری، نقات: (نیماندار: خاوهن باوهز) [۱] ایمان.

نیمتیحان: نه زمون، ناقی کردهوه [۱] امتحان.

نیمجا: نیمجار [۱] ابن بار.

نیمجار: نیمجا [۱] ابن بار.

نیمچون: هه رجوار بهل، ده ست و با: (خرمچون نالم کرد) [۱] هر چهار دست و پا.

نیمرو: روزی که نابن [۱] امروز.

نیمزا: ناوی نوسراو له بن نامه و قهاله و ... [۱] اعضا.

نیمسال: نه مسال [۱] امسال.

نیمشهو: نه مشهو [۱] امشب.

نیمکان: (۱) له کردن هانو: (مومکن: شبای وه دی هاتی): (۲) توانایی و هیز: (له تیمکاندا نه) [۱] (۱) و (۲) امکان.

نیملا: نویسنه وهی ونه ی خه لک [۱] املا.

نیمه: من و خه لکی تر، نیم، مه [۱] ما.

نیمه: نیمه [۱] ما.

نیمه گه ل: نیمه [۱] ما.

نیمه مانان: من و کهسانی وهک من له زیاندا [۱] من و أمثال من.

نیمه نی: جوړیک کهوشی سوړی بی یازنده ی پیاوانه [۱] نوعی کفش مردانه.

نیمه وه مانان: نیمه مانان [۱] نگا: نیمه مانان.

نین: (۱) یاشگر بکه بهدوای گائنه و فوماردا دنت: (نهدین، جگین، منشین، نوپین): (۲) خه بهر دانی هاننی کو به: (له مرو نین بومالی نیمه) [۱] (۱) پسوند به معنی بازی: (۲) می آید.

نین: (۱) هه بنی، هه بنو، جمعه: (۲) یاشگری په سنه: (شیرین، ره نگی، زوین): (۳) دروشمی چاوهگه: (کرین، کولین، کرین) [۱] (۱) جمعه: (۲) پسوند نوصیف: (۳) علامت مصدر.

نینا: کاری رابردوه، هینای، هاوردی، نانی [۱] آورد.

نینات: لاساری [۱] بدرفناری.

نینان: (۱) هاوردن، هینان، نائین: (۲) باوهز، منمانه: (نینان بکه من مالی نوم نه دزویه) [۱] (۱) آوردن: (۲) باور.

نینه لا: نه خوشی گرفت که له نه زم نه کردنی خواردهوه نوشی ده بن [۱] بیماری امتلاء.

نیتیحام: نه زمون [۱] امتحان.

نیتیحابات: هه لیزاردی بر بکار له ده وله نانی [۱] انتخابات.

نیتیزار: (۱) چاوه نوزی، چه مزایی: (۲) چاوه نوز، چه مزای [۱] (۱) انتظار: (۲) منظر.

نیتیقام: نوله، حه بف، نول [۱] انتقام.

نیتیح: به شیک له دوازه به شی یی [۱] اینج.

نینجا: (۱) که وابه، که وابو: (۲) نه مجار [۱] (۱) که ابن طور: (۲) ابن بار.

نینجار: که وواتا، که وابو [۱] پس.

نینجاره کانی: نینجار [۱] پس.

نینجاره کنی: نینجار [۱] پس.

نینجا کو: نینجار [۱] پس.

نینجا کونی: نینجار [۱] پس.

نینجانه: ده فری گلین بو گول تیدا چاندن، گولدان [۱] گلدان سفالی.

نینجه: ده گول فینجه ی ده لنین: فیزو خو بهزل زانین: (کارراهه کی به نینجه و فینجه به) [۱] فیس و افاده.

نینجهت: نه نجهت، به هانه [۱] بهانه.

نینساف: پیاوه نی، ویزدان، هه فانهت [۱] انصاف.

نینسان: حسان، عسان، مرو [۱] انسان.

نینسانه تی: پیاوه نی، جوامری، بهزه بی [۱] انسانیت.

نینشا: به داکردنی وشو رستی جوان بو نویسن [۱] انشا.

نینشابه ند: که سی نینشای باشه، مونشی [۱] منشی.

نینقیلاب: شورش. هه لگه راندنه وهی ده زگای ده ولت [۱] انقلاب. . .

نینکار: (۱) دان پیدا نه هینان، نه درکاندنی راستی، حاشا: (۲) حاشا کهر، بی باوهز به داسنی [۱] (۱) انکار: (۲) منکر.

نینکاری: پیاوی نینکار کهر، حاشا کهر [۱] منکر.

نینکه بهری: لاساری، گوئی نه بیسی [۱] لجبازی.

نینکیری: نینکاری، نینکار [۱] انکار.

نینه: یاشگر بکه به سن ده کانه نار: (زه دینه، سینه، نیسکینه، ماشینه) [۱] پسوندی صفت را به اسم تبدیل کند.

ثینه: ۱) نهوانه، نهمانه. بانه: ۲) نهمه، نهم به که: ۳) باشگری گاسی کردن: (کوزینه وهرن)، (کوردینه ناکه‌ی نیمه له کجوان میسالی دبو / دپین وده چپن و بومه نه‌بئی فہت خودان و خبو) «سه‌یف»: ۴) باشگری به‌سن: (کولکه زربنه، شبره به‌فرینه) ۱) آنها: ۲) ابن: ۳) یسوند ندا: ۴) یسوند توصیف.

ثینه‌شا: نوره نانین. نانه‌یہ بان ۱) همین است.

تبو: جو، ده غلی ناموزای گهنم. جه ۱) جو.

تیوار: ده‌می عصر، تبفار ۱) عصر.

تیواره: ۱) تیوار: ۲) ناربکان، ویره گا ۱) عصر: ۲) تنگ غروب.

تیواش: له‌سرخو، سه‌بر، هیواش، به‌ندسیابی ۱) بواش.

تیوه: ۱) تو له‌گدل کس یا کسانئی نر، هون، نهنگو، هنگ: ۲) پباوی

بی‌زن، زنی بی‌مبرد ۱) شما: ۲) بیوه.

تیوه‌ت: به‌خبو کردن، ناگاداری کردن، سه‌ر به‌رشنی ۱) سریرسنی.

تیه: نهمه، نه‌به ۱) ابن.

تیه‌تی: باشگری جو‌نبه‌نی: (پو سیه‌تی، ژتیه‌تی، نبریه‌تی) ۱) یسوند

حالت.

تیہنی: ۱) به‌لئی به‌لئی: ۲) بو‌گازی: (تیہنی فلان وهره‌وه) ۱) بلی بلی:

۲) کلمه‌ ندا.



ب: له بېشمه وې چېند وانا ده دات (۱) فرمان: (بخوننه، برز)؛ (۲) بلا، قه ی ناکا: (ده چی؟ پچوه ده شوی؟ بشو)؛ (۳) نه گز: (بیاریبا خوش بو، بچیه شار کارم هه به)؛ (۴) نامراز: (پلویز، پلور: نامرازی لورانندهوه)؛ (۵) کارکر: (بگیز، بخور، بکوز) به عنوان پیشوند به چند معنی می آید: (۱) امری؛ (۲) مانعی ندارد؛ (۳) اگر؛ (۴) علامت ایزار؛ (۵) علامت فاعلی.

با: به لئی، ئاری، له وه رامی پرسباری که «نای» نیدا بی: (تو نه جوی: با، موچت ره نه گرت: با)؛ (۲) لنگیزی، بهنله: (با بجئی، با بخوا)؛ (۳) گریمان کرد: (با بچو بای خو نده مردی)؛ (۴) بزوتنه وهی توندی ههوا: (بای شمال)؛ (۵) ناره زوی هیندی جانه وه ری منچکه بو نیر: (دبله به یا، پشبله که وه با هاتوه که نم وشه به له ناو عمره ب بو بنه «باه» به وه وزی گان کردن ده ئین)؛ (۶) له کن، لجه م، لئک، (کالکی من با تبه، تز بیانه بامنه)؛ (۷) نه خوشی و زانگی نادباری له شه: (کاورا با داره ده چینه سدر جاکسی با، مه لاش، بای بو بر بوه)؛ (۸) بر به نسه له هه لمسانی زگ: (زگم بای کرده)؛ (۹) بره تیه له تر و تس: (مناله که بای لئی ده بینه وه)؛ (۱۰) بنج دان: (نهو به نه با دروه)؛ (۱۱) نه ستور بونی له ش: (ده ستم بای کرده)؛ (۱۲) بانگ کردن: (حسه سواکره ژناخو) (۱) آری؛ (۲) بگذاز؛ (۳) گیرم؛ (۴) باد؛ (۵) باه؛ (۶) نزد؛ (۷) رمانیسیم مفصلی؛ (۸) آماسیدن شکم؛ (۹) باد شکم؛ (۱۰) تاب؛ (۱۱) آماس اندام؛ (۱۲) صدا زدن.

بام: بام، به هیف، باوی، جواله (۱) بام، بانه نگینو: کوبه با، قه لئشیک با کونتی که بای لبوه دئی (۱) شنفذ باد، باب: (۱) باوک، باف؛ (۲) شیوا ره وا: (نم کاره بابی نو نیه)؛ (۳) باو داب: (ریش تاشین قدیم باب نه بو)؛ (۴) به شیک له کتیب (۱) پدر؛ (۲) لایق؛ (۳) مُد؛ (۴) قسمی از کتاب.

بابا: (۱) به لئی به لئی: (هه ر ناچی؛ بابا ده جم)؛ (۲) که سی بی ناو: (بابا به کی وه ک مه قه لنده ن)؛ (۳) ناوی باوک به ریزوه هینان؛ (۴) بابیر (۱) آری آری؛ (۲) شخص گمنام؛ (۳) با احترام اسم از پدر بردن؛ (۴) پدریزوگ.

بابان: ماله باب: (بابانت شویی)؛ (۲) ماله بندو هوزیک له شماره زوړو نمرده لان (۱) خانه پدری؛ (۲) منطقه و عشرینی در شهر زور و کردستان. بابیر: (۱) سوئی قهوی، سمبلی نه سنور و فش: (سمبلی بابیر به که یفی خوت سمبلی خوتی لئی باده) «سه لا مارف»؛ (۲) بان و دیواریک باش سواخ درایی و بابویری نه مایی: (وام دادا بابویره) (۱) سبیل کُلفت؛ (۲) بام خوب اندرده.

بابرده: (۱) باپردو، به فیزو چو؛ (۲) ته و اورت و نه دار (۱) بر باد رفته؛ (۲) مُفس.

بابرده له: بوش و قانگه لاشکی به بابا (۱) گیاه باد برده. بابردی: جوړی پارچه ی به رگی ژنانه (۱) نوعی پارچه لباس زنان. بابله کانی: جوړیک هه لیه و کئی به (۱) نوعی رقص. بابلیچک: پهنجه توته، تلپا گچکه، قامکه چکوله، نه نگوسه تونه له (۱) انگشت خنصر.

بابلیسک: گیزه لوکه، شایی چندوکان، گهرده لوله، باهوز (۱) گردباد. بابن: گوله به بیونه، به بیون (۱) گلی بسیار خوشبو. بابتوکه و: خولامی شهر کر، جه کداری ناغاو خان (۱) نوکر مسلح خان. بابو: (۱) وهی ریزلی نان و گازینکردنی باب؛ (۲) هستی توله (۱) کلمه احترام برای خطاب پدر؛ (۲) حس انتقام جونی.

بابو بابیر: نه زدا، باف و کال (۱) نیاکان. بابوتان: گمه به کی منالانه (۱) نوعی بازی بجه ها. بابوسکه: سوتو، خوله جگه ره و قاقه زو به زوی سوناو (۱) خاکستر سبگار و کاغذ و...

باب و کال: بابو بابیر: نه زدا (۱) نیاکان. بابولنه: (۱) تیکه ی دریز؛ (۲) قونداغ بو کورپه ساوا نی پیمان؛ (۳) گرو قهری نه ستور: (نمه بابولنه ی باسکه نی) (۱) ساندویج؛ (۲) قنداق؛ (۳) استوانه ای فطور.

بابوله بیج: (۱) بدنی بابولنه ی منال؛ (۲) منالی له بابوله وه بیچراو (۱) بند قنداق؛ (۲) کودک در قنداق پیچیده.

بابونه: گوله بابونه، گیاهه که سهره بهاران دهردی و گولیکسی سبی ده کا [۱] از گلهای بهاری.

بابویر: کون با قه لشنی له خانودا که بای پندا دی [۱] منفذ باد در دیوار. بابیه: بابو [۱] نگا: بابو.

بابهت: (۱) نهرچی کونالو کهل و پهل: (چهرچی ده بابهتی سنت هیناوه); (۲) بهرانبهر، له بات: (بابهت نم کتیهو جهت بی بهم?); (۳) دهر باره، له مذر: (له بابهت منوه نهدوان); (۴) رها، شایان: (نمه بابهتی تو نیه) [۱] (۱) کالا: (۲) در مقابل: (۳) دهر باره: (۴) شایسته.

بابهدهست: روتو نهدار [۱] یاد به دست، بینوا.

بابهخولی: باوه خولی، سوز خواردن، باوه سوزی [۱] دور خود چرخیدن. بابعه صره: چله نوك، كونه گيسك، باوا خوروت، نیوبست، بهروالته منالی نهمند زور [۱] کونوله.

بابه گوره: بابیر، کالک، باوکی باوک [۱] بدر بزرگ.

بابه لئی: باوکه چکوله، بو خوشه و بسنی ده لئین [۱] لفظ محبت آمیز پدران. بابی: له سهر دینی به بابی [۱] بهائی.

بابی بابی: کهری سور، گمه به کی مندالانه به [۱] نوعی بازی بجهها.

بابیتانی: له جولانهی گوربس نبشئن، دبله کانی [۱] ناب بازی.

بابیلان: وشهی خوشه و بسنی بو دواندنی له خو گچکه تر [۱] لفظ محبت آمیز برای نوازش کوچکنر.

بابینی: هه لامهت، نالامهت، به سیو [۱] زکام.

بابینی: که له بوری باوکی مردو، میرانی باب [۱] میراث بدری.

بابشکیو: جینجکه سلاو، قبنجکه سلاو، سینکه سلاو، قبنجکه سلام [۱] گل مژه.

بابوسکه: (۱) بابوسکه، سونو: (۲) کر بوهی به فر به باوه [۱] (۱) خاکسگر کاغذ و... (۲) کولاک.

بابوک: کر بوه و نونی به فر که با نه یهینی [۱] کولاک.

بابهر: دهر له سهر ماوه، سهر ما بون [۱] سرما خوردگی.

بابه سیو: نه نوبه ک با نه بگرینهوه، به ناه، بابنا [۱] یاد نگیر.

بابه نا: بابه سیو [۱] یاد نگیر.

بابیج: (۱) ژان له زگ وه ستان: (۲) شوبنی که زور باگر بی، دزی بابنا [۱] (۱) دل بیچه: (۲) بادگیر.

بابیچک: شه نه کدان، نوند به سنن، گوربس بیج [۱] طناب بیج کردن.

بابیدان: بادان، گشت کردنی بهن و شنی تر [۱] ناب داهن نخ و...

بابهر: بابه گوره [۱] بدر بزرگ.

بابیره: (۱) بابیر: (۲) گازیکردنی بابیر [۱] (۱) بدر بزرگ: (۲) کلمه ای خطاب به بدر بزرگ.

بابیری: جورئ ههنجیر، نوخمه ک هه ژیر [۱] نوعی انجیر.

بابیش: دهردی چاوشنه [۱] چشم درد.

بابیشک: بای پینش باران [۱] باد قبل از باران.

بابیق: فسه زلی هیچ کاره، خو هه لکیشی بی هونه [۱] لافزن بهکاره.

بابیقان: زمان هه له بی، خو هه لکیشانی بی مانا [۱] بلوف زدن.

بابیو: نامرانی که لای هانتی باو نوندی و سوکی با شان دده [۱] بادسنج.

بات: نک نه، جهم ته، لای نو [۱] نزد تو.

باترزا: جه ژنیکی یه زیزیدبانه له زستاندا [۱] از اعباد بزیدبها.

باتری: پبلی چراگاژو ترومبیل [۱] باتری.

باتسکه: جورئ ههنجیر که زونر بیده گا [۱] نوعی انجیر.

باتسمی: جیژئی کهوردی به زیدبان [۱] عبد بزرگ یزیدبان.

باتلاخ: زه لکاو، زهل، زونگ، جهق [۱] باتلاق.

باتلاخ: باتلاخ [۱] باتلاق.

باتمان: کیشانه به که هه مبهری سازده کیلو و نیو، پیوانه [۱] باطمان، بیمانه.

باتو: گون، گونگ: (باتوی که رو با بنجان، له نه زانی، یه ک ده زانی) [۱] خایه.

باتوف: گیاهه که گوئی سور ده کا [۱] گیاهی است با گل قرمز.

باتوم: فوله داری ده ست داروغه [۱] باطوم.

باته: بات، لای نو، له نربک نو، لجهم نه [۱] نزد نو.

باتهقا: بهرانبهر له بالآ یان له کیش دا، هه مبه، بارنه قا [۱] مقابل.

باتی: له جیگه، له بری، جیات: (نو له باتی من بچو) [۱] به جای.

باتییدان: (۱) نه خوشی باداری گرن: (۲) به درو به به کیک هه لگوتن و له خو دهر بردن [۱] (۱) مینلا شدن به رومانبسم: (۲) به دروغ کسی را مغرور کردن.

باتیزک: بی شهرم و زو هه لمالاو، باتیزوک [۱] بی شرم و حیا.

باتیزوک: روگرژی خو به زل زان [۱] اخسوی خودپسند.

باتیسیک: خوشکی ژن، زن خوشک [۱] خواهر زن.

باتینک: خونچدهی نازه پشکونو [۱] غنچه نازه بشکفته.

باتیشوک: ره به نوك، گوله سیلافه، نالاله، گولاله سوره [۱] آلاله.

باج: (۱) بیناک، خمرج، نهو پارهی پهاوی مبری له خه لکی ده سینئی: (۲) ناوان، نهو فهره بوهی هوز بان ده ولنه نی نئ شکاو به سهرکه وتوی دده!

(۳) بارانه، سهرانه: (۴) خاوه، نهوهی به ملهوژی ده سستین [۱] (۱) باج: (۲) ناوان: (۳) سرانه: (۴) باج سبیل.

باج نه سستین: نهوهی باج کو ده کانهوه [۱] باجگیر.

باجان: باینجان، باینجانه ره شه، بادنجان [۱] بادنجان.

باجاناسور: نهمانه، باینجانه سوره، نومائیز [۱] گوجه فرنگی.

باج سین: باج نه سستین [۱] باجگیر.

باجگر: باج نه سستین [۱] باجگیر.

باجگرتن: بارانه ساندن [۱] باجگیری.

باجگه: نهو بنکهی باجگری تیدان [۱] پست باجگیری.

باجوج: (۱) هه والی ناجوج: (یا جوج ماجوج): (۲) خه لکی زوری نیکدل و بیکهل: (ثای لهو ناجو و باجوجه) [۱] (۱) یا جوج: (۲) شلوغی و جنجال.

باجه: خوشکی گهوره [۱] خواهر بزرگ.

باجه وان: باجگر [۱] باجگیر.

باجسی: (۱) خوشکی گهوره: (۲) خوشکی مبرد، خوشکی شو [۱] (۱) خواهر بزرگ: (۲) خواهر شوهر

باج: باج [باج].

باجانندن: خو دزینوه، کوژوبون، له په نابه که وه نو ی دهرجون [دزدکی رفتن، جیب شدن].

باجک: (۱) په لالوکه کښو بله، نالو بالوی جه ننگه لی: (۲) گنمه شامی سور، ززانی سور [باج] (۱) آلو بالوی وحشی: (۲) ذرت قرمز.

باجوره: قسمی ناماقول [حرف باورنکردنی].

باجه زئی: کاله دزانه، یاداشنی دز کانی مالی دزینه ده دانهوه [مزد برگرداندن مال دزدی].

باجیک: هه رزن، گال [ارژن].

باخ: دارستانی میوه، ره، باخ [باغ، ناکستان].

باخچه: بوخچه، باغی چکوله، جیبی گول و سهوزی چاندن [باغچه].

باخله: نوربڼ، خورجی نو ودان، تومدان، تومه دانه [مویه برزرگان].

باخن: شوینیک که بای لښو دی، کونه با [منفذ باد].

باخواردن: گنست بون، پیچ حواردن [تاب خوردن].

باخور: که لیښی بچوک که بای لښو دی، بابویر [ترکو درز دیوار، منفذ باد].

باخوش: بلندبالتر، له سهرتر ده کایه دا [ماهرتر در بازی].

باخویی: (۱) خودا، خوا: (۲) ره فقی، هه وال [باج] (۱) خدا: (۲) دوست.

باخه: (۱) باقه، کومه لیک گیا بان ده غلی پیکه وه به ستر او: (۲) ده ننگ که وتو.

ده ننگ نوساو: (۳) جوړی نه خویشی سمی به کسم [باج] (۱) بسته گیاه: (۲)

صدا گرفته: (۳) نوعی بیماری دام.

باخهل: (۱) بهر، بهرک، نیوانی سنگ و کراس، باخل: (۲) باوهش، نامیز [باج] (۱) بغل: (۲) بر.

باخه وان: نهوهی ره زو داری میوه به خبو ده کا، ره زه وان [باغبان].

باد: پیچ، با: (نم گشته که دو باده) [باج پیچ].

بادار: (۱) خوراکتی که پیاو بای پی ده کا وه کاپوا: (۲) نه خویشی باداری،

رومانیزم: (۳) بریده ته پیاوی لوت بهر زو به فیز [باج] (۱) خوراک نفخ آور:

(۲) بیماری رمانیزم: (۳) کتابه از آدم متکبر و مغرور.

باداک: جوړه گیاه کی باریک که له دار ده هالتی، گیاہی که له قه د دار پیچ

ده خوا [باج] بچک گیاه.

بادام: باقی، به هفت، باوی، بام، جواله [باج] بادام.

بادامچه: فدریکه بادام، چه قاله بادام [باج] چه قاله بادام.

بادامه تاله: بادامی تال که ده نکه که ی خوش ده که ن و پئی ده لښ:

جواله بادام، دانگو [باج] بادام تلخ.

بادامی: به شکلی بادام، زورتر بو به سنی جاوی جوان ده گوتری: (چاوی

بادامی نه ژیر بادا مان) «هه ژان» [باج] لوزی، به شکل بادام.

بادان: (۱) پیچ دان، لیک هالانندن: (۲) بالی دهرجون: (هه نپانه که با نه دا):

(۳) خهرمان هه لاوبستن [باج] (۱) تاب دادن: (۲) باد از چیزی خارج

شدن: (۳) خرمن باد دادن.

بادانهوه: (۱) گه زانهوه، زهر بڼ، وه گه زبان: (۲) له سوچی کښو بان دیوار

بورڼ: (۳) به سیمان بونهوه، بیزه وان بون: (۴) بالی بونهوه [باج] (۱)

برگشتن: (۲) از خم و پیچ گذشتن: (۳) پشیمان شدن: (۴) باد در کردن.

باداوه: توف، کرپوه، پاکوت، بادهوه [باج] کولاک.

بادراو: پیچ خواروو، پیچ دراو [باج] تاب خورده.

بادرز: که لیښی نه نگی بابویر [باج] درز و منفذ باد.

بادزه ننگ: گیاه کی بو ن خوشه [باج] گیاه بادرننگ.

بادرو: گولی بو په که له شیره [باج] گل ناج خروس.

بادریاک: بادراو [باج] تاب خورده.

بادگیره: شنئی که پش به با بگری، بایر [باج] بادگیر.

باده: مهی، شهراو، نهوهی پیاو مهست نه کا [باج] باده، می.

باده لښ: بادرز [باج] نگا: بادرز.

باده م: بادام [باج] بادام.

باده وان: بادهوهی گمبهی با تاژو [باج] بادبان کشنی.

باده وه: (۱) کرپوه، بارینی بهر په باوه: (۲) بایه وانی گمبه: (۳) کولاره ی

له فافه زئی مثالان، بهرزه حوابله: (۴) وه گه زئی [باج] (۱) کولاک: (۲) بادبان

کشتی: (۳) بادبادک: (۴) برگرد.

بادی: ده فری ناو پی خوارده نهوه [باج] کاسه آبخوری.

بادیه: بادی، زهرک، کاسه ی جیوین [باج] کاسه جوی.

بادیشان: مه لښه ندبکه له کوردستانا وانا: دین باشان ده گهل وشه ی

«به دینان» ی هارسی به ک ده گریته وه که به لاگرامی زه رده شنیان ده گوب

[باج] منطقه ای در کردستان.

بادپههوا: (۱) خوزایی، فیزو، مفت: (۲) به فیزوده عیو له خو درجو [باج] (۱)

مفت: (۲) منکبیر.

بار: نهوهی له سهر پشئی باره بهری داده نښن: (۲) ره خی ناقی: (زرتیار): (۳)

بروزور: (رویار): (۴) داب و ناسایی: (دنیاکه له باری خوی نهماوه):

(۵) تاوان و قهره بو: (مسن باری جکی خوم له نو دهوی): (۶)

راسنی و دروستی: (پیاویکی بڼ باره): (۷) کارو کرده: (تساوانبار،

گونهابار): (۸) قرنماغه ی سدرلیو: (هه رچه نده گوناه ی ده مه که ت باره

له سهر لښو / حده دی جی په «نالی» که بلئی: ماجه که فارهت) «نالی»: (۹)

نهرک و ره نج: (نمان چند پارت گوانه): (۱۰) شوغل: (خهریکی

کارو باری خومس): (۱۱) بوخ و سبایی سهر زمان: (زمانم باری

گرتوه): (۱۲) نه خویشی: (بیمارو لئش به بارم): (۱۳) تول، پیزه، پز،

بپنجوسی ناو زگ: (یسوره حبه یی باری هه په): (۱۴) بهخت وهات:

(سبابه کی بار که وتوم بوم نابه): (۱۵) سازوته باری: (۱۶) ونه [باج] (۱)

بارا: (۲) ساحل: (۳) بسیار: (۴) روش: (۵) تاوان: (۶) درستی: (۷) عمل:

(۸) تېخال: (۹) رنج: (۱۰) شغل: (۱۱) جرم روی زبان: (۱۲) بیماری:

(۱۳) جنین: (۱۴) شانس: (۱۵) آمادگی: (۱۶) مانند.

بار: بپجوه مهلی به هاره: (قهلی ره ش به چل سال باره، نه و مر بيشکه باری

باره، باره کهو) [باج] جوجه بهاره.

بارا: باری، وهشت [باج] باربد.

باراش: ده غلی که ده برینه ناش بو هارین نا ده هاردری [باج] باری که به

آسیاب برند.

باراش هار: که سنی که ده غل ده هارزی [باج] مراجع اسباب.

باراش هیت: باراش هار [باج] مراجع اسباب.

باج: باج [باج].

باجاندن: خو دزینه، کوژوبون، له په نامه کهوه نوی ده رجون [دزدکی رفتن، جیب شدن].

باجک: (۱) به لالوکه کڼو بله. نالو بالوی جهنگلی: (۲) گدمه شامی سور زانی سور [باج] (۱) آلو بالوی وحشی: (۲) ذرت قرمز.

باجوره: فسی ناماقول [باج] حرف باورنکردنی.

باجه زوی: کاله دزانه، پاداشنی دز کانی مالی دز به تی ده دانه [مزد برگرداندن مال دودی].

باجیک: هرزن، گال [باج] ارزن.

باخ: دارستانی مبه، ره، باغ [باج] باغ، ناکستان.

باخچه: بوخچه، باغی چکوله، جیبی گول و سهوزی چاندن [باج] باغچه.

باخله: نوربڼ، خوربسی نوردان، نومدان، تومدانه [باج] نویره برزرگان.

باخن: شونښک که بای لڼوه دی، کونه با [باج] منفذ باد.

باخواردن: گسنت یو، پنج خواردن [باج] ناب خوردن.

باخور: که لڼی بجوک که بای لڼوه دی، باویر [باج] نړوک و درز دبو، منفذ باد.

باخوش: بلندبالتر، له سدرتر ده کابه دا [باج] ماهرز در بازی.

باخویی: (۱) حودا، خوا: (۲) ره قبی. ههوال [باج] (۱) خدا: (۲) دوست.

باخه: (۱) بافه، کومه لڼک گپا بان ده غلی پیکه وه به ستر او: (۲) ده نگ که ونو.

ده نگ نوساو: (۳) جوړی نه خوشی سمی به کسم [باج] (۱) بسنه گپاه: (۲)

صدا گرفته: (۳) نوعی بیماری دام.

باخل: (۱) بهر، بهرک، تڼوانی سنگ و کراس، باخل: (۲) باوهش، نامیز [باج] (۱) بغل: (۲) بر.

باخهوان: نهوهی ره زو داری مبه به خبو ده کا، ره زهوان [باج] باغبان.

باد: پیچ، با: (نم گشته که دو باده) [باج] پیچ.

بادار: (۱) خوراکي که پهاو بای بی ده کا وه پهاو: (۲) نه خوشی باداری،

رومانیزم: (۳) بر به نیه له پهاوی لوت بهر زو به فیز [باج] (۱) خوراک نفخ آور:

(۲) بیماری رمانیزم: (۳) کتابه از آدم متکبر و مغرور.

باداک: جوړه گپاه کی باریک که له دار ده هالنی، گپایی که له قده دار پیچ

ده خوا [باج] بیچک گپاه.

بادام: بافی، به هیف، باوی، بام، چواله [باج] بادام.

بادامچه: فدریکه بادام، چه قاله بادام [باج] چقاله بادام.

بادامه تاله: بادامی تال که ده نکده کی خوش ده که ونی ده لڼن:

چواله بادام، دانگو [باج] بادام تلخ.

بادامی: به شکلی بادام، زورنر بو په سنی چاوی جوان ده گونری: (چاوی

بادامی له زور بادا مان) «هزار» [باج] لوزی، به شکل بادام.

بادان: (۱) پیچ دان، لڼک هالاندن: (۲) بالی ده رجون: (هه نیانه که با نه دا):

(۳) خهرمان هه لاویشن [باج] (۱) تاب دادن: (۲) باد از چیزی خارج

شدن: (۳) خرمن باد دادن.

بادانه وه: (۱) گه رانه وه، زفر ڼ، وه گه ریان: (۲) له سوچی کڼو بان دبو

بووین: (۳) به شیمان بونه وه، پیژوهان بون: (۴) بالی بونه وه [باج] (۱)

برگشتن: (۲) از خم و پیچ گذشتن: (۳) پشیمان شدن: (۴) باد در کردن.

باداوه: نوڤ، کرڼوه، پاکوت، باده وه [باج] کولاک.

بادراو: پیچ خواردی پیچ دراو [باج] ناب خورده.

بادرز: که لڼی نه نگی باویر [باج] درزو منفذ باد.

بادرننگ: گپاه کی بون خوشه [باج] گپاه بادرننگ.

بادرو: گولی پو په که له شیره [باج] گل ناج خروس.

بادر باگ: بادراو [باج] ناب خورده.

بادگیره: شتی که پیش به با بگری، بابر [باج] بادگیر.

باده: مدی، شعراو، نهوهی پهاو مهست نه کا [باج] باده، می.

باده لڼن: بادرز [باج] نگا: بادرز.

باده م: بادام [باج] بادام.

باده وان: باده وهی گه مبهی یا نازو [باج] بادبان کشنی.

باده وه: (۱) کرڼوه، بارڼی به فر به باوه: (۲) باهوانی گه مبه: (۳) کولاره ی

له قافه زی منلان، بهرزه حوابله: (۴) وه گزنی [باج] (۱) کولاک: (۲) بادبان

کشنی: (۳) بادبادک: (۴) برگرده.

بادی: ده فری ناوینی خواردنه وه [باج] کاسه آبخوری.

بادیه: بادی، زهرک، کاسه ی چنو بن [باج] کاسه چوبی.

بادیشان: مه لڼه ندپکه له کوردستانا وانا: دین باشان ده گل وشه ی

«به دینان» ی فارسی به ک ده گرنه وه که به لاگرانی زهرده سستبان ده گوت

[باج] منطفه ای در کردستان.

بادیه وه: (۱) خوژایی، فیزو مفت: (۲) به فیزو ده عبه وه له خو ده رجون [باج] (۱)

مفت: (۲) متکبر.

بار: نهوهی له سهر پشنی باره بهری داده نڼن: (۲) ره خنی نائی: (زرتیار: (۳)

پروزور: (روبار: (۴) داب و ناسایی: (دنیا که له باری خوی نه ماوه):

(۵) ناوان و هره بو: (من باری جگی حوم له بو ده وی): (۶)

راسنی و دروسنی: (پهاوی بی باره): (۷) کارو کرده: (نساوانبار

کونا هبار): (۸) فر نماغی سه لڼو: (هه رچه نده کوناه ی ده مه که ت باره

له سهر لڼو / همددی چی به «نالی» که بلنی: ماچه که فاره ت) «نالی»:

(۹) نهرک ره نڼج: (نمان چند بارت گرانه): (۱۰) شوغل: (خهریکی

کارو باری خوم): (۱۱) بوخ و سبایی سهر زمان: (زمانم باری

گرنه): (۱۲) نه خوشی: (بیمارو لهش به پارم): (۱۳) تول، پیژه، بز،

پیچوی نار زگ: (پوره هه بی باری هه به): (۱۴) بهخت و هات:

(بابایه کی بار کونوم بو م نابه): (۱۵) سازونه باری: (۱۶) ونه [باج] (۱)

پارا: (۲) ساحل: (۳) بسپار: (۴) روش: (۵) ناوان: (۶) دُرسنی: (۷) عمل:

(۸) نڼخال: (۹) رنڼج: (۱۰) شغل: (۱۱) جرم روی زبان: (۱۲) بیماری:

(۱۳) جنین: (۱۴) شانس: (۱۵) آمادگی: (۱۶) مانند.

بار: بڼچه مدلی به هاره: (قهلی رهش به چل سال باره، نهو مر بشکه باری

باره، باره کهو) [باج] جوجه بهاره.

بارا: باری، وهشت [باج] باربد.

باراش: ده غلی که ده برننه ناش بو هازین نا ده هازدری [باج] باری که به

آسیاب برند.

باراش هاز: که سنی که ده غل ده هازی [باج] مراجع آسیاب.

باراش هیتیر: باراش هاز [باج] مراجع آسیاب.

باران: (۱) ناوی که به دلویه له هورانهوه دا ده زوی: (۲) باره کان، چند باری باره بهر [باران: (۱) باران: (۲) چند بار باربر.

بارانوا: ناوی راهه ستاوی باران له قولکه دا [باران: آب باران جمع شده.

باران بران: ناخرو نوخری بهاره که هه زه تی باران بارین نامینی، مانگی جو زه ران [باران: موسم قطع شدن باران.

باران بیو: که سی یان نامرانی له بارشنی زه وینی باران لیدراو ده کولتهوه [باران: باران سنج.

باران دادان: هه وه له هاتنه خواری باران [باران: شروع باران.

باران دا کردن: باران دادان [باران: شروع باران.

باراندن: له بهر زیوه پرزاندن: (هه وه زهش باراندی، زاوایان گولباران کرد) [باران: بارانیدن.

باراندن: هاوارو گازی بز و مز [باران: صدای بز و گوسفند.

بارانه: (۱) باران له هه وه: (۲) نهو باجهی باجگر بو هه یاریک ده بسینی [باران: (۱) باران: (۲) باج بار.

بارانه و بران: باران بران [باران: موسم قطع شدن باران.

بارانی: (۱) هه وای هه ورو بی تاو: (نه مرو هه وای بارانی): (۲) بالاپوشی باران دانده ر [باران: (۱) هوای بارانی: (۲) پالتو بارانی.

بارسردن: (۱) بارکیشانی باره بهر: (۲) باردزین: (دزها ت باره کانی برد): (۳) هه لکردن و لی قه بو لکردن: (به خوا بران من باری تو نامه) [باران: (۱) حمل بار: (۲) دزدیدن محموله: (۳) تحمیل.

بارسو: یارمه نی دانی هه زارو په که وته به یول و مال له لابه ن هاوساو هاوما لانهوه [باران: کمک مالی.

بار به ست: ناماده ی سه فه ر [باران: مه تای سفر.

بار به ستن: تیک نانی نه سپاپ و کله و په لی سه فه ر [باران: رخت سفر بستن.

بار به سته: بار به ست [باران: نگا: بار به ست.

بار به ند: (۱) گوریسی بار پشجان: (۲) نه ویله ی سه ر نه گیرای هه لبه ستراو بو به کسه، بهاره به ند [باران: (۱) طناب بار بندی: (۲) بهار بند.

بار به ندی: پنجانده نه وه ی بارو به [باران: بار بندی.

بار به نی: بار به ندی [باران: بار بندی.

بار ته قا: هه مبه ر، بهرانیه ر، بانه قا [باران: برابر.

بار چه وت: بباوی ناراست، بی نا کار [باران: کتابة از آدم ناراست.

بارخانه: (۱) نهو بارانه ی که ل و په لی بازرگانین: (بارو بارخانه په کی زور هات): (۲) باری له سه ریه که هه لجانا: (هه موم له عه نباردا له بارخانه داوه): (۳) وه ختی نوتن فروشن: (قه رزه که ت له بارخانه ی نوتن ده ده سه وه) [باران: (۱) محموله بازرگانی: (۲) بار برهم انباشته: (۳) موسم فروش تنباکو.

بارخانو: هیم، خیم، بناغه [باران: اساس، شالوده.

بارخانوی: بارخانو [باران: اساس، شالوده.

بارخستن: (۱) نیسراحت کردنی کاروان: (با لیره باران بخهین): (۲) بیجو له بهر چون: (نه م بزنه نه مسال باری خست) [باران: (۱) اتراق کاروان: (۲) بجه انداختن.

باردا به ستن: زور توند پنجانی بار [باران: محکم باری دا بستن.

باردار: زگ پر، ناوس [باران: باردار.

باردا گرتن: (۱) ده فه ر بز کردن به تیازی بار کردن: (باران دا گره نا بار که بن): (۲) هبنا نه خواری بار [باران: (۱) جوال پیر کردن: (۲) باری را پائین آوردن.

باردا ست کرد نه وه: (۱) لا باری خوار هه لبان: (۲) بر به ته له کومه گو ده فریا هانن: (زور لی فه و ما یوم کاکم باری راست کرد سه وه) [باران: (۱) راست نمودن بار کج: (۲) کنایه از کمک کردن و فریاد داری.

بار زون: بارشت، بارین [باران: باریدن باران.

بارسایی: بارست [باران: حجم.

بارست: نه سنوری و بلندی، جه جم: (بارستی به فه ر بسنیک بو، بارستی نه سنوری ماره که قولک ده بو) [باران: حجم.

بارستایی: بارست [باران: حجم.

بارسوک: (۱) کم نه رک: (۲) ختم نه خور بو مالی دنیا: (۳) هه زارو نه دار: (که رکو ل و بارسوک) [باران: (۱) کم تعلق: (۲) سبکیار: (۳) بی چیز و ندار.

بارسوک کردن: (۱) زه حه مت و ده رده له سه ر خه لک کم کردن: (۲) له باری باره بهر کم کردن [باران: (۱) کمک: (۲) از بار باربر کاستن.

بارسوگی: برینی له ناسوده یی و کم نه رکی [باران: سسکاری.

بارش: (۱) بارین له هه وه وه، دارزانی به فه ر با باران با ته رزه: (۲) وارش [باران: (۱) بارش: (۲) حصار.

بارشت: بارش [باران: بارش.

بارک: جو جه له مرشکی بهاره [باران: جو جه بهاره.

بار کردن: (۱) بار له سه ر پشنی باره بهر دانان: (۲) کوچ کردن [باران: (۱) بار کردن: (۲) کوچ کردن.

بار که فتن: توشی زولی هانن، بخت که وتن، بو نه هانن، نه هه مده نی [باران: بدباری.

بار که وتن: بار که فتن [باران: بد آوردن.

بار که وتو: بو نه هانن، خراب لی قه و ما و [باران: بدبخت.

بار که وته: بار که وتو [باران: بدشانس.

بار کیش: باره بهری به هیز [باران: بارکش.

بار کیشان: زه حه مت کیشان، نه رکی خه لک وه سنو گرتن [باران: بار مردم بدوش کشیدن.

بارگا: ده زگا و خانو به ره ی گوره پیاوان [باران: بارگاه.

بارگر: دارنی که نه بخه نه چینی باره کانی بارخانه تا نه زمی [باران: جوب لابه بار.

بارگران: (۱) بار قورس، که سی که نه رکی زوری له سه ره: (۲) بره تی له میوانی جا و نه زیر بان هه والی خوینتال: (۳) نه مه ل و ته وه زه ل، له ش قورس [باران: (۱) رنجبر، زه حه متکش: (۲) مهمان سیمج و گران جان: (۳) تنبل.

بارگرانایی: نه رکی زور [باران: رنج بسیار.

بارگرانی: نه رک و ماندویی زور، بارگرانایی [باران: رنج طاقت فرسا.

بارگه: (۱) خورجین و بهرو بوخجه ی سه فه ر: (۲) باری خوارده مده نی و نه میانی سه فه ری بباوی ماقول [باران: (۱) رخت سفر: (۲) بار و بته سفر

باران: (۱) ناوی که به دلویه له هورانهوه دا ده زوی: (۲) باره کان، چند باری باره بهر [باران: (۱) باران: (۲) چند بار باربر.

بارانوا: ناوی راهه ستاوی باران له قولکه دا [باران: آب باران جمع شده.

باران بران: ناخرو نوخری بهاره که هه زه تی باران بارین نامینی، مانگی جو زه ران [باران: موسم قطع شدن باران.

باران بیو: که سی یان نامرانی له بارشنی زه وینی باران لیدراو ده کولتهوه [باران: باران سنج.

باران دادان: هه وه له هاتنه خواری باران [باران: شروع باران.

باران دا کردن: باران دادان [باران: شروع باران.

باراندن: له بهر زیوه پرزاندن: (هه وه زهش باراندی، زاوایان گولباران کرد) [باران: بارانیدن.

باراندن: هاوارو گازی بز و مز [باران: صدای بز و گوسفند.

بارانه: (۱) باران له هه وه: (۲) نهو باجهی باجگر بو هه یاریک ده بسینی [باران: (۱) باران: (۲) باج بار.

بارانه و بران: باران بران [باران: موسم قطع شدن باران.

بارانی: (۱) هه وای هه ورو بی تاو: (نه مرو هه وای بارانی): (۲) بالاپوشی باران دانده ر [باران: (۱) هوای بارانی: (۲) پالتو بارانی.

بارسردن: (۱) بارکیشانی باره بهر: (۲) باردزین: (دزها ت باره کانی برد): (۳) هه لکردن و لی قه بو لکردن: (به خوا بران من باری تو نامه) [باران: (۱) حمل بار: (۲) دزدیدن محموله: (۳) تحمیل.

بارسو: یارمه نی دانی هه زارو په که وته به یول و مال له لابه ن هاوساو هاوما لانهوه [باران: کمک مالی.

بار به ست: ناماده ی سه فه ر [باران: مه تای سفر.

بار به ستن: تیک نانی نه سپاپ و کله و په لی سه فه ر [باران: رخت سفر بستن.

بار به سته: بار به ست [باران: نگا: بار به ست.

بار به ند: (۱) گوریسی بار پشجان: (۲) نه ویله ی سه ر نه گیرای هه لبه ستراو بو به کسه، بهاره به ند [باران: (۱) طناب بار بندی: (۲) بهار بند.

بار به ندی: پنجانده نه وه ی بارو به [باران: بار بندی.

بار به نی: بار به ندی [باران: بار بندی.

بار ته قا: هه مبه ر، بهرانیه ر، بانه قا [باران: برابر.

بار چه وت: بباوی ناراست، بی نا کار [باران: کتابة از آدم ناراست.

بارخانه: (۱) نهو بارانه ی که ل و په لی بازرگانین: (بارو بارخانه په کی زور هات): (۲) باری له سه ریه که هه لجانا: (هه موم له عه نباردا له بارخانه داوه): (۳) وه ختی نوتن فروشن: (قه رزه که ت له بارخانه ی نوتن ده ده سه وه) [باران: (۱) محموله بازرگانی: (۲) بار برهم انباشته: (۳) موسم فروش تنباکو.

بارخانو: هیم، خیم، بناغه [باران: اساس، شالوده.

بارخانوی: بارخانو [باران: اساس، شالوده.

بارخستن: (۱) نیسراحت کردنی کاروان: (با لیره باران بخهین): (۲) بیجو له بهر چون: (نه م بزنه نه مسال باری خست) [باران: (۱) اتراق کاروان: (۲) بجه انداختن.

باردا به ستن: زور توند پنجانی بار [باران: محکم باری دا بستن.

بزرگان.

بارگه تیک نان: خو ناماده کردن بو سه فەر [۱] رخت سفر بر بستن.

بارگه چی: (۱) که سنی که نابدار باشی سه فەری ماقولانه: (۲) سه رفله ی کاروان [۱] (۱) آبدار باشی: (۲) قافله سالار.

بارگه وینه: که لو به لو نه سپاوی سه فەر [۱] باروبنه.

بارگیر: نه سپی پاره بهر. نه سپی ناز سه من [۱] بابو.

بارگیل: بارگیر [۱] بابو.

بارگین: بارگیر [۱] بابو.

بارلستان: کوچ کردن. باری سه فەر به سنن [۱] کوچ.

بارصاخ: قامبشه جگه ره [۱] ورق سبگار فیلتردار.

بارشته: گرو، گریو، شتیک له بائی شتیکی تر به نه مانه ت داندرا بی [۱] گروگان.

بازن: (۱) به فیری که با له بلندی و زه قایی بردبیتی و ده قولکسی

به ستاوتی: (۲) میوه ی که با وه راندویه تی، باوه رین [۱] (۱) برفی که باد

آنرا جمع کرده باشد: (۲) میوه باد ریخته.

بارناصه: پسوله ی سبایی باران [۱] بارنامه.

بارندوخ: به بارشت، به باران، بارین: (هموریکی بارندوخ بو) [۱] بارنده.

بارنه بردن: هه لئه کردن، گوزهران نه کردن ده گه ل یه کی: (همرچی ده کم

باری ناهم) [۱] نهمل نکردن زندگی.

بارنه بهر: بریه تی له گوی نه بیس و لاسارو نه گونجاو [۱] بازیگوش.

بارنه وهر: بارنه بهر [۱] بازیگوش.

باروبارخانه: (۱) که له بلی پارچه و شتی تر که به کاروان دیت: (۲)

به میما بو که فدلی گه وری ژنانی ده لئن: (همه به پ باروبارخانه یه کی

هه به) [۱] (۱) کالای نجارنی: (۲) کتابه از باسن بزرگ.

باروبو: باربو [۱] کسک.

باروت: ده رمان نفه نگ، باروت [۱] باروت.

باروتخانه: جبه خانه. جه به لخانه، جینگه ی چه ک و فیشک پر کرده ره [۱]

زآدخانه.

باروتی: زورورد: (جای باروتی ده کرم) [۱] باروتی، بسیار ریز.

باروشک: بارانی به باوه، شلیوه [۱] باد و باران با هم.

باروشه: باوه سین، باروشه [۱] بادبزن.

باروشه: باروشه [۱] بادبزن.

باروکه: جوجه له مریشکی به هاری سال، نه مواونه کردو [۱] جوجه بهاری.

باروگ: باگر، باپنج، شونینی که زور با بگرینه وه [۱] مکان بادگیر.

بارونه: گیاهه کی بو خوشه ده گه ل به نیر نه بخون، بادنه نگ [۱] گیاه

بادرنگ.

باره: (۱) بهینه، وه ریشه: (۲) به هره و داهات: (پاره ی مولکه که ت چند

بو؟) (۳) له مفر، له به به ت: (دهر پاره ی تو بو. دهر پاره ی منوه ده دوان):

(۴) جار که زت، هه ل، جه ل: (دوساره هاته وه): (۵) بهش، بیش، باز

(له و بهش به شینه پاره ی من چه نده؟): (۶) قه ره بو. نول: (پاره که لای

خوم ده ستبیموه): (۷) هیز، توانایی: (نم کاره گرانه له پاره ی منانه به)

[۱] فعل امر: بیاور: (۲) حاصل و بهره: (۳) دربار: (۴) دفعه، بار: (۵)

سه م: (۶) جبران، تلافی: (۷) توانایی.

بارّه: هاداری نازه لی ورده [۱] تع یح.

بارهاتن: هه لکه وین، ره خسان. خوگرنتی روزانی منالی: (نم هه تبوه

باش بارنه هاته وه) [۱] بارآمدن.

بارّه پار: هه راو هورایی نازه لی ورده [۱] صدای بز و گوسفند.

باره بو: باربو [۱] کسک.

پاره بهر: هه رچی باری بکه و باری پی بگوئینه وه: (هینده زوتسه،

پاره بهری سه گه) [۱] باربر.

پاره چه: داهات، ده رامه ت [۱] درآمد.

پاره ش: بهینه، بومی بهینه، بیزانی [۱] بیارش.

پاره ش: ره شه با، بای هه ره به قه وه ت [۱] باد شرقی.

پاره قه لالا: نافه رم، نافه رم، ده ست خوش، چاکت کرد: (همه ی و سسا

فه تاح سه د پاره قه لالا له همو زیشه / بدته نبا گوئدریزی چون ده با

نمو باره قامبشه) «شیخ ره زا» [۱] آفرین.

پاره که لا: له جبانی هه لمه ت، قه ره بو ی مدز مه زی کایه [۱] تعو بیض نبله.

پاره که لالا: باره که لا [۱] تعویض تبله.

پاره که لالا: باره قه لالا [۱] بارک الله.

پاره که و: جوجه که و [۱] جوجه کبک.

پاره کی: باره بهر [۱] باربر.

پاره گا: بارگا [۱] بارگاه.

پاره نداز: جینگه ی خسننی بار [۱] بارانداز.

پاره نگیف: (۱) بهرد یان داری په نارنگه که باری تی ده گیری: (۲) که سنی

که به گالنه پی کردن خدک توژه ده کا [۱] (۱) مانعی در کنار راه که بار

با آن برخورد کند: (۲) مسخره کننده.

پاره نگیو: بهردو داری په نارنی که بار تینی ده هالفنی [۱] نگا: پاره نگیف.

پاره نناز: باره نداز [۱] بارانداز.

پاره دلگر: (۱) باره بهر: (۲) رنجده و روزه همه تکبش [۱] (۱) و (۲) زحمتکش.

پاره ی: بهینه، نه وه بهینه، بومی باره. باره ش [۱] بیارش.

پاری: (۱) شبواری بارکردن، بهرانبه ری سواری: (۲) لوسسه، باریه.

پاریسکی وه که دارده سستی دهم نیزه وه بن بهردی قورسی ده دهن نا هه لی

بهین، مه لغه، له وازه، نولیل، ده له م [۱] (۱) باری: (۲) ذیلم.

پاری: نه بهسه، هه رچوینی بهین، بالنی [۱] باری بهرجه ت.

پارزبه: (۱) گیاهه که له که ره وه نه کا: (۲) باوه رین، نمو میوه ی با ده یوه رینی:

(۳) ورده بازانسی به دهم باوه [۱] (۱) گیاهی است: (۲) میوه از درخت

ریخته: (۳) نم نم باران.

پاریسه: (۱) فر فرّه، فر فروکه: (۲) داری نیوان کوله که و کاربته [۱] فر فره

کاغذی: (۲) چوب میان ستون و دبرک.

پاریک: (۱) زراف، بهرانبه ری نه ستور: (۲) له زو لاوازا [۱] (۱) پاریک: (۳)

لاغر.

پاریکان: (۱) ریسسی زور پاریک و ناسک: (۲) لونه کبو له پناه وه به ره و

ده شت، لای پاریکایی [۱] (۱) نخ نازک: (۲) دماغه کوه.

پاریک ریسسی: برینی له دانه واندن و قسه ی لوس کردن [۱] تملق.

باريك و بنيسي: لهزی و كزی زور له نهخوشيه وه: (خه سوم داويه نه باريك و بنيسي له وانويه نهزی) [۱] لاغری پيش از حد.

باريكه: (۱) تيزمالك. پارچه يه کی کم بهر له جهرم بان کونال! (۲) ريزه نهفعلی بهراویزی جلك له دهروه [۱] (۱) نوار! (۲) دوخت حاشیه لباس.

باريكه ری: رچه، کوزره ری، ريگه ی نيسک [۱] کوره راه.

باريكه لانه: باريکه لانه، زور باريك و لهز، باريکه له [۱] باريك اندام.

باريكه لانه: باريکه لانه [۱] لاغر اندام.

باريكه له: باريکه له، باريکه لانه [۱] لاغر اندام.

باريكه له: باريکه لانه [۱] لاغر اندام.

باريکی: زرافي [۱] باريکی.

بارين: (۱) هانته خواری به فر و باران (۲) هاوردن، هيتان [۱] (۱) بار بدن! (۲) آوردن.

بارين: نهوی ده بارينی: (هموریکي پارينه) [۱] بارنده.

باريشه: وه نهوز، چورت، خه و نوجکه [۱] پينکی.

باريه: لوسه، مه لغه، باری، نويل [۱] ديلم.

باز: (۱) معلی راوچی به ناوا! (۲) ديسان، دوباره (۳) ناواله، والا! (۴) شه قام، هه نگاهوی بلند ده گل هه ليزين! (۵) ريگه ی ناسراو: (برده باز، ريباز، بازی بيريان) (۶) راکردن، هه لانه: (ره شو ليشيردا بازدا) (۷) به غارو په له رويشتن: (بازده زو بگه هه!) (۸) باشگری ليزانی: (فومارياز، مه کرباز) (۹) دورين: (گبانياز) (۱۰) بهوانا ناره زو کمر: (مينياز، نيرباز) (۱۱) باج و پيتاک [۱] (باز شکاری) (۲) دوباره! (۳) بازو سرگشاده: (۴) راه! (۵) راه مشخص: (۶) فرار کردن، دويدن: (۷) باعجله! (۸) پسوند مهارت: (۹) باخشن: (۱۰) آرزومند: (۱۱) باج.

بازار: (۱) شوينی سه و داو مامه له، سوک! (۲) سه و دا کردن، نرخ برسین: (م) گدم بازار کر گدله کی بوهايه) [۱] (۱) بازار: (۲) معامله.

بازار تيزی: گهم بازار ی، سه و دا ی زور له بازاردا [۱] بازار گرمی.

بازار خوش: زور فروش. سه و دا خوش [۱] خوش معامله.

بازار کون: (۱) نرخ برسین: (۲) کر بون [۱] (۱) نرخ برسین: (۲) خردن.

بازار کهر: کسه کی که زور هاتو جوی بازار ده کاوشت بو خه لک نه کزی [۱] کسی که سروکارش با بازار زياد باشد.

بازار که ساد: کهم فروش [۱] بازار کساد.

بازار که سادی: بازاری کهم کر بون و فروشن [۱] رکود بازار.

بازار که ساس: بازار که ساد [۱] بازار کساد.

بازار که ساسی: بازار که سادی [۱] کساد ی بازار.

بازار که رمی: بازار تيزی [۱] بازار گرمی.

بازاری: (۱) دوک اندار، مامه له چی ناو بازار! (۲) کهم نرخ و سوک: (گول نه مرؤ خوی مقابيل کرد به روخسارت له لای خه لقی / به لئی هه ردهم دراو هه رزه گون مه جوبی بازاری) «حربن» [۱] (۱) بازاری: (۲) کم بها.

باز باز: هه ليز ده بهزو به خو هه لدان هاتو چو کردن: (مشکان له مبنشکی وشکت باز بازو گمز گه زينه) «هه زار» [۱] پرش. جهش.

باز بازان: (۱) کتی بهر کتی له باز داند! (۲) بزوی و هه ليز زابه، باز باز [۱]

(۱) مسابقه برش: (۲) جست و خيز.

باز بازو کتی: باز بازان [۱] مسابقه برش.

باز بازين: باز بازان [۱] مسابقه برش.

باز بهند: باز بهند. خشنلی فول، حه مابه لئی بهمت و موره وه که له سه و روی نائيشکوه ده به ستري [۱] بازوبند.

باز به زين: نهوکه سه ی له زاوه بازدا باز به ره و نيجير هه لنده فرينی، قوشچی، بازه وان [۱] بازيان، قوشچی.

بازد: باز، شه قاوی به هه ليز زينه وه [۱] برش.

بازدان: (۱) به زين به هه نگاهو له جوگه بان له که ند! (۲) به يه له زو يشتن، غاردان: (۳) له ترسان هه لانه [۱] (۱) بر بدن: (۲) دويدن: (۳) فرا کردن.

بازد بازين: باز بازين [۱] مسابقه برش.

بازد بازو کتی: باز بازين [۱] مسابقه برش.

بازد بردن: باز دان [۱] نگا، باز دان.

بازد دان: باز دان [۱] نگا، باز دان.

بازده بهران: دوامين حه وه نه ی زه شه مه که خو ره ناو ابوندا جی گور کتی ده کاو ده راو هه راو ترده کا [۱] حالت آفتاب در آخرين هفته آسفند.

بازده لياز: باز بازين [۱] مسابقه برش.

بازدی: بهلن. وازينين، بهلانين [۱] بگزاريد.

بازد يم: ويلم کهن، ليم گمز ن [۱] ولم گنيد.

بازز: بالدا ریکي بوزو گچکوه گو شخنوره، مشک گره [۱] از مرغان کوچک شکاری.

بازرگان: سه و دا گهر، مال فروش [۱] بازرگان.

بازرگانی: سه و دا گهری، داو سته د [۱] بازرگانی.

بازره: (۱) که وانسه، ويکه و تننی هاويز راو له بهرد يا ديوارو گه زانه وه: (به رده کسه ی هاوي ستم وه ديوار کهوت بازوه ی کردو سه ری خومی شکاند): (۲) ده رپه زين و تهره بون: (کهرويشکه که له لان ده رپه زوی و باز ره بو، بو بازارت کرد؟) [۱] (۱) گمانه: (۲) جهش و گريز ناگهانی.

بازره فقه: (۱) بازره: (۲) فبقچه کردنی ناو يا خوین [۱] (۱) نگا: بازره: (۲) قوران.

بازر ييشک: بارينی به فر و باران به باوه [۱] بارش همراه باد تئد.

بازگ: بازو، دوره نگ، نه بله ق [۱] خلنگ.

بازگور: (۱) بار بده و کومه گ، هاريکاری: (بازگوری: هاريکاری کردن)؛ (۲) هيو او هوميد [۱] (۱) کمک: (۲) امید.

بازگه: (۱) جنگه باز دان: (۲) ريگه ی هاتو جوی حه بوانه کبوی [۱] (۱) محل برش: (۲) گنر بز کوهی.

بازگه شت: پيزيوان، په شيمان [۱] پشيمان.

بازمان: پاشه کهوت، لئی به جيم او [۱] بس آندان.

بازن: موجه وانه، ده سته وانه ی نالقه له زير بان له زيو، بازته: (له گو وه ندي ميري مه زن / ده ستبان ده شت، ترمبون بازن) [۱] آلنگو.

بازند: بازن [۱] آلنگو.

بازنه: (۱) بازن: (۲) گهوی ناسن که وه ک بازن له شکسته ی ده هالنين [۱] (۱) آلنگو: (۲) حلقه آهنی.

باريك و بنيسي: لهزی و كزی زور له نهخوشيه وه: (خه سوم داويه نه باريك و بنيسي له وانويه نهزی) [۱] لاغری پيش از حد.

باريكه: (۱) تيزمالك. پارچه يه کی کم بهر له جهرم بان کونال! (۲) ريزه نهفعلی بهراویزی جلك له دهروه وه [۱] (۱) نوار! (۲) دوخت حاشیه لباس.

باريكه ری: رچه، کوزره ری، ريگه ی نيسک [۱] کوره راه.

باريكه لانه: باريکه لانه، زور باريك و لهز، باريکه له [۱] باريك اندام.

باريكه لانه: باريکه لانه [۱] لاغر اندام.

باريكه له: باريکه له، باريکه لانه [۱] لاغر اندام.

باريكه له: باريکه لانه [۱] لاغر اندام.

باريکی: زرافي [۱] باريکی.

بارين: (۱) هانته خواری به فر و باران (۲) هاوردن، هيتان [۱] (۱) بار بدن! (۲) آوردن.

بارين: نهوی ده بارينی: (هموریکي پارينه) [۱] بارنده.

باريشه: وه نهوز، چورت، خه و نوجکه [۱] پينکی.

باريه: لوسه، مه لغه، باری، نويل [۱] ديلم.

باز: (۱) معلی راوچی به ناوا! (۲) ديسان، دوباره (۳) ناواله، والا! (۴) شه قام، هه نگاهوی بلند ده گل هه ليزين! (۵) ريگه ی ناسراو: (برده باز، ريباز، بازی بيريان) (۶) راکردن، هه لانه: (ره شو ليشيردا بازدا) (۷) به غارو په له رويشتن: (بازده زو بگه هه!) (۸) باشگری ليزانی: (فومارياز، مه کرباز) (۹) دورين: (گبانياز) (۱۰) بهوانا ناره زو کمر: (مينياز، نيرباز) (۱۱) باج و پيتاک [۱] (باز شکاری) (۲) دوباره! (۳) بازو سرگشاده: (۴) راه! (۵) راه مشخص: (۶) فرار کردن، دويدن: (۷) باعجله! (۸) پسوند مهارت: (۹) باخشن: (۱۰) آرزومند: (۱۱) باج.

بازار: (۱) شوينی سه و داو مامه له، سوک! (۲) سه و دا کردن، نرخ برسین: (م) گدم بازار کر گدله کی بوهايه) [۱] (۱) بازار: (۲) معامله.

بازار تيزی: گهم بازار ی، سه و دا ی زور له بازاردا [۱] بازار گرمی.

بازار خوش: زور فروش. سه و دا خوش [۱] خوش معامله.

بازار کون: (۱) نرخ برسین: (۲) کر بون [۱] (۱) نرخ برسین: (۲) خردن.

بازار کهر: کسه کی که زور هاتو جوی بازار ده کاوشت بو خه لک نه کزی [۱] کسی که سروکارش با بازار زياد باشد.

بازار که ساد: کهم فروش [۱] بازار کساد.

بازار که سادی: بازاری کهم کر بون و فروشن [۱] رکود بازار.

بازار که ساس: بازار که ساد [۱] بازار کساد.

بازار که ساسی: بازار که سادی [۱] کساد ی بازار.

بازار که رمی: بازار تيزی [۱] بازار گرمی.

بازاری: (۱) دوک اندار، مامه له چی ناو بازار! (۲) کهم نرخ و سوک: (گول نه مرؤ خوی مقابيل کرد به روخسارت له لای خه لقی / به لئی هه ردهم دراو هه رزه گون مه جوبی بازاری) «حربن» [۱] (۱) بازاری: (۲) کم بها.

باز باز: هه ليز ده بهزو به خو هه لدان هاتو چو کردن: (مشکان له مبنشکی وشکت باز بازو گمز گه زينه) «هه زار» [۱] پرش. جهش.

باز بازان: (۱) کتی بهر کتی له باز داند! (۲) بزوی و هه ليز زابه، باز باز [۱]

بازو: (۱) بازگ: (۲) باهو، قول (۱) دورنگ: (۲) بازو.

بازوبه‌ن: بازبه‌ند (۱) بازوبند.

بازوبه‌ند: بازبه‌ند (۱) بازوبند.

بازو: بازو، مەلبەئى پۇرى بېجوكە، مشك گره (۱) برنده‌ای است کوچک به‌رنگ خاکستری.

بازو: (۱) بازگ: (۲) جوړه کوتاښكى نه ستور: (۳) تاوی سه‌گ: (۴) بهیله:

(بازو به‌دله‌كدم سانی بی خەم یو) (۱) دورنگ: (۲) نوعی فماش: (۳)

اسم سگ: (۴) بگذار.

بازو به‌ر: برده باز، بردی ناو چه‌مو یوار که به‌سەریا باز نه‌دهن بو به‌زینه‌وه (۱) گذار، سنگ گذار.

بازو به‌ران: بازو به‌ران (۱) نگا: بازو به‌ران.

بازو له: (۱) به‌له‌كى كه‌م: (۲) شهرم شكوا: (۲) خرکه‌له‌وه هم‌راش:

(منانه‌كەنان بازو له‌بوه): (۴) فەمجان، رښخان، گەمە به‌كه به‌ورده به‌ردی

لوس نه‌كړئ، بازو له‌ئین (۱) دورنگ: (۲) از خجالت درآمده: (۳)

بالندگی كودك: (۴) به‌قول دو‌قول.

بازو له‌ئین: قەمجان، رښخان، گەمە به‌كه كه ورده به‌رد له له‌به‌وه هەلدوانته

بشنی ده‌سنو هەلېده‌دون و ده‌بگر نەوه (۱) به‌قول دو‌قول.

بازو وان: ناگاداری بازی‌راو (۱) نگهبان باز شکاری.

بازی: (۱) گەمە، گالته: (۲) له باشگر بده‌د بینه‌جاوگی بازی به‌هه‌مو ماناوه

(۱) بازی: (۲) در حالت پسوند مصدر «بازو».

بازی: (۱) هیندی: (بازی که‌س ئی ناگەن نېزم چه؟): (۲) هەنگاوکی

هەراو (۱) بعضی: (۲) بك برش.

بازی به‌ند: بازو به‌ند، قولبه‌ند (۱) بازوبند.

بازیچه: له‌پسونك، نامرزی گالته‌وه سه‌رگەرمی (۱) بازیچه.

بازین: دوزان، خوسار (۱) باختن.

بازوبه‌ن: بازو به‌ند (۱) بازوبند.

بازو: باج (۱) باج.

بازار: شار، شاروکه (۱) شهر، شهرک.

بازاری: شارستانی، خەلکی بازی (۱) شهروند.

بازو: (۱) گەمە بی باده‌وهی هە بی: (۲) لېخوره (۱) کشتی بادبانی: (۲)

بران.

بازو له: (۱) بازو له: (۲) نه‌خوشبه‌کی پسنه‌نایه‌منی مندالان، زیبه‌که‌بان له

ده‌ست و پادبیت (۱) نگا: بازو له: (۲) مرضی پوستی در کودکان.

بازو: (۱) شار، شاروکه: (۲) بازار (۱) شهر: (۲) بازار.

بازو: شارستانی، بازاری (۱) شهروند.

بازو له: (۱) نه‌خوشی پسنی منالان، بازو له: (۲) نه‌خوشی به‌ر مسولدانی

منال که‌میزی بی نا‌کری (۱) مرض پوستی کودکان: (۲) شاش بند

کودکان.

بازو له: (۱) بازو له: (۲) بازو له: (۱) نگا: بازو له: (۲) نگا: بازو له.

باس: (۱) لئ دوان: (۲) خه‌به‌ر: (باسی نو‌مان ده‌کرد، ده‌نگ و باس چه؟)

(۱) بحث: (۲) خبر.

باسترمه: گوشتی ده‌ریخوله‌ناخراو (۱) کالباس.

باسترمه: گوشتی لئراوی ده‌ریخوله‌ناخراو (۱) کالباس.

باستیک: باسوخ، با-رونی، باسوز، شتیک شیره‌نه له نیشاسته‌وه شیره

ده‌کری (۱) باسلق.

باسره: شوینی با زوری بگرینده (۱) جانی سبار بادگیر.

باسریشك: به‌فرو باران و با بېكه‌وه (۱) بارش برف و باران و ورزش باد با

هم.

باس قه‌نده: کلکه سه‌به‌له‌ی دارین (۱) دسنه بلند چپق.

باس قه‌نگه: باس قه‌نده (۱) دست بلند چپق.

باس قه‌نده: باس قه‌نده (۱) دسنه بلند چپق.

باسك: (۱) له جو‌مگه‌ی ده‌سنه‌وه نا هانینك: (۲) له سەری به‌جەوه تا

شان: (مه‌له‌ باسك): (۳) مله‌ی کیو، بسنو: (۴) دار جگه‌ره، مؤنده.

ده‌منه، دارسبغار: (۵) بالی مه‌ل (۱) ساعد دست: (۲) بارو: (۳) سنیخ

کوه: (۴) چوب سیگاری: (۵) بال برنده.

باسکردن: وتو ویز ده‌باره‌ی شنی با که‌سنی (۱) گفتگو.

باسكلاو: گه‌لای ریواس، ریواسی بی نیرتک، کلاوین (۱) برگ ریواس.

باسكه‌سه‌گ: سه‌گی دوره که‌دایک نازی و باوك سه‌گه‌و باربکه‌ له‌به‌ (۱)

سگ دوره‌گه‌ شکاری.

باسكه‌مه‌له: چوړی مه‌له که به‌ته‌وړمی باسك هاونشین ده‌بی.

مه‌له‌باسك (۱) نوعی شنا، شنای کراال.

باسكه‌وجاز: باسکیش (۱) چوب درازین خبش.

باسكیش: نیره‌قه، داری نیوان نیر و ده‌نده، مزانه، باسكه‌وجاز (۱) چوب

درازین خبش.

باسلق: باسوخ، باسنبک (۱) باسلق.

باسمباز: حەروړوړی بز بارانی سه‌ره به‌هار (۱) هفت روز بارانی در فروردین.

باسمه: شفلی خه‌رمان (۱) مهر خرمن.

باسمیل: به‌فیزو خوزانه‌ر: (باسمیلی: فیزوده عبه) (۱) منکبر و خودپسند.

باسنامه: کتبی جبروکان، داستانی نوسراو (۱) کتاب داستان.

باسوخ: باسنبک (۱) باسلق.

باس و خواس: خه‌به‌ر، ده‌نگ و باس (۱) اخبار.

باسورا: پای سور، نه‌خوشبه‌کی گرانه، نه‌خوش نای گرانی لئ دئو

لاچاو - سورده‌بی، پای معبارک (۱) بیماری باد سرخ.

باسورمه: باستورمه (۱) نگا: باستورمه.

باسوق: باسنبک، باسوخ (۱) باسلق.

باسهر: پای له به‌ریزه‌وه (۱) نندبادی که از ارتفاع وژد.

باسه‌ره: باسره (۱) نگا: باسره.

باسه‌ره: منرگو و بزوین و جئ له‌وه‌ری باش (۱) چراگاه، مرتع.

باش: (۱) جاک، دزی خراب: (۲) باشگر به‌وانا، کار بده‌ست: (ور با لای

ناغا بوینه سور باش) (۱) خوب، نیکو: (۲) پسوند به‌معنی رئیس.

باششار: (۱) ده‌ربردن، خوراگرتن: (۲) به‌رانبه‌ری، بی‌وه‌سنان: (که‌س

باشاری نا‌کا) (۱) مقاومت: (۲) مقابله.

باشتر: چاکتر (۱) بهتر.

باشترین: هه‌ره‌چاک (۱) بهترین.

بافرو: بوخنان و درو [۱] بهتان.

بافره: (۱) که نبره ی سپی و بی خهوش؛ (۲) ناوی په زه سفاریکه [۱] (۱) کنبرای خوب؛ (۲) نوعی کاغذ سیگار.

بافره: فزفره. هه رچی به با ده خو لنبه مه [۱] بادفر.

بافس: میوه ی وه ربوی رزبو [۱] میوه ربخته له شده.

بافل: ناو هه لذب، نافگه، سهروه شبن [۱] آبشار.

باقله ه: نازه موسولمانی خاچ بهرست [۱] مسیحی نازه مسلمان شده.

باقور: (۱) نریاک؛ (۲) نه سپایی تر بک کیشان [۱] (۱) تر بک؛ (۲) ابزار نر بک کشی.

بافیگ: (۱) هوندراو. هونه؛ (۲) بر به نی له قسمی هه لنبه سته و درو [۱] (۱) بافته؛ (۲) بهتان.

بافیش: به خو هه لگون، نار بفی خو کردن [۱] خودستانی و لاف و گراف.

باق: (۱) باوک، باب؛ (۲) نامال. نریک له ره نگا؛ (زه ریاف: نامال زه رد)، واش [۱] (۱) پدري؛ (۲) منعا بل به...

باقیرا: برای هه ره له باوک، برای بابی، دو کوز له بابیک و دودا بک [۱] برادر پدري.

باقی: بادام، به هیش [۱] بادام.

باقانندن: هاواری جانمه وری وه ک ربوی و نعمانه له نه خو شنی [۱] واق واق کردن.

باقانن: باقاندن [۱] واق واق کردن.

باقرا: (۱) مس؛ (۲) مسی فه لایی ئی نه دراو؛ (۳) چینی له مسدا نیک چو؛ (نهم چینی شنه باقربوه مه بخون)؛ (۴) عیبی نادباری؛ (ناخری باقاری ده رهات)؛ (۵) روسیایی و ناو زان؛ (نپسنا نه او باقر بوه هه نا بروی پبوه نه ماوه) [۱] (۱) مس؛ (۲) مس سپید ناشده؛ (۳) غذای فاسد شده در ظرف مسی؛ (۴) عیب پوشیده؛ (۵) رسوایی.

باقل: وا بهر ده بهم، وا ننده گه م، پنم وابه، ولو هزر ده م، به بره من [۱] حدس می زنه.

باقلاو: شیوی باقله و ناو و رو [۱] آش. باقلا.

باقله: (۱) دانه و نله به له که لودا ده بی و ده نیک پان و درشنو سورمه بی ره نگه له لو ببا ده چی و له و زلنره؛ (۲) بهری گیاهه کی گه لا ده رزی کوستانه وه ک که ما که «لوی پیده ئین [۱] (۱) باقلا؛ (۲) گیاهی برگ سوزنی.

باقو: (۱) بز، جو ری ماسی لوسی سبیلداری ده م گه و ره به، شبعه نایخون؛ (۲) هه نجبری هینسنا نه گه بشتو؛ (۳) قه زوانی فه ریک [۱] (۱) نوعی ماهی؛ (۲) انجیر کال و نرسیده؛ (۳) چانلنفوش دلمل.

باقوژه: (۱) به چکه به راز، کوده له و راز؛ (۲) زه به لاج و ته ره [۱] (۱) بچه خوک؛ (۲) لندهور.

باقوفه: نه باغی کر می و رزبوی میوه [۱] میوه گنده به.

باقه: (۱) باغه، باوه شیک گیا با ده غلی به سراو؛ (۲) واقه و زیفه ی ربوی...؛ (۳) نه خو شبه که نوشی بز ن: (باقه بزه که ونوسه ناو بزه کانم) [۱] (۱) گیاه بسنه؛ (۲) واق واق؛ (۳) نوعی بیماری بز.

باقه بهس: نه و گیاهه ی باقه ی بی ده به سنن [۱] گیاه مخصوص بسنن. باقه به ست: باقه بهس [۱] نگا؛ باقه بهس.

باش قه پان: جو ره ماریکی زه ردی نامال سور [۱] نوعی مار.

باشلوح: سه رکلاوی باران دانه در [۱] کلاه بارانی.

باشو: واشه، باشوک [۱] چرخ.

باشو و بوشی: دهس بلاوی، مال به فیزودان [۱] و لخرچی.

باشور: لای قوبله، نیوان خو ره لاند و زوزاوا و بهرانه بر به باکور [۱] جنوب.

باشوک: باشو، باشوکه، مه لیک زاو که ری بچو که چوله که ده گری، واشه [۱] چرخ.

باشوکه: باشوک [۱] چرخ.

باشویل: جو ری کولوانه ی زنانه [۱] نوعی رودوشی زنانه.

باشه: (۱) باشوک؛ (۲) وشه ی په سندن کردن؛ (پرو و پهاوی باشه) [۱] (۱) چرخ؛ (۲) خوب است.

باشهل: چارو که ی زنانه که دامینی له که مبه ریان گری ده ده، کولوانه [۱] رودوشی زنانه.

باشه و والا: برینی له لینگ روت و بی ده برینی [۱] کتابه از شخص بدون شلوار.

باشی: (۱) په سندی، دژی خرابی؛ (۲) باشگری به مانا سه رکار، سه مرده سته؛ (لسونی باشی، موشی باشی) [۱] (۱) خوبی؛ (۲) پسوند به معنی سردسته.

باشیل: باشهل، کولوانه [۱] رودوشی زنانه.

باشیل: ناو ره و ده به ره در [۱] آواره و خانه بدوش

باع: ده نگه مه و به رخ [۱] بیع.

باعه: باع؛ (باعه ی به رخ دیت، مه ره که ده باعینی) [۱] صدای گوسفند.

باعیس: سه به به، هو، سونگه [۱] موجب، باعث.

باغ: باخ، دارستانی میوه، ره زی نری [۱] باغ.

باغیرین: (۱) له دو ز منابه نی داری باغ بر بنه و؛ (۲) هه لبه رناو ننی لکه منو له سه ره به هاردا [۱] (۱) قطع درختان باغ از روی دشمنی؛ (۲) هرس کردن رز.

باغچه: باخچه [۱] باغچه.

باغر: له خو در چو، به فیزو هه و؛ (کاورا به هه وای پاره باغر بوه له خو ی ده رجوه) [۱] مغرور.

باغه: (۱) باقه ی گباو گه نم، به سنه؛ (۲) چیکراو له بنیش با ماکی نهوت؛ (ته ز بنجه که م باغه به به ناگر ده سونی)؛ (۳) نه خو شبه کی سمی به کسم، باخه [۱] (۱) بسنه گیاه؛ (۲) مصنوع از نفت یا سفز؛ (۳) مرضی در سنوران.

باغل: باخهل، پاخهل [۱] بغل.

باغه وان: ناگاداری باغ؛ (من کارم هه باغه وانی به) [۱] باغبان.

بافت: (۱) شباوی، ره وایی؛ (بافتی نه م کاره نه)؛ (۲) هونه، هوندراو؛ (نم که وابه زیز بافته)؛ (۳) خمرج؛ (سه بدی هه رجیش بی بافتی رای نوش که رد) [۱] (۱) شابسنگی؛ (۲) بافت؛ (۳) خرج.

بافته: نر مال کبکی هوندراو له به راویزی عه پای ده دورن [۱] نوار حاشیه عبا.

باقه بین: بافه بهس [ب] نگا: باقه بهس.

باقی: (۱) همرماو: (۲) ماوهی ژماره و یاره: (چه ندم باقی دهه بهوه. دینارم دابنی باقیه کت ندماموه) [ب] (۱) باقی: (۲) باقیمانده.

باقیه: نه قه ل، نیک، (که وشه کانم جوت باقیه کرد) [ب] بخیه.

باک: نرس: (من له تیرو تانهوو زیندان و دار باکم نه) «هینم» [ب] باک و مراس.

باکردن: پهنه مان. نابسان. هه لاسان [ب] آماسیدن.

باکوت: (۱) بهغری به با پهنسواو کرنبوه به بای نونده وه: (۲) میوهی با وهرانندو [ب] (۱) برف باد آورده منراکم: (۲) میوه باد ریخته.

باکوز: بهران بهری باشور، پشته و قوبله [ب] شمال.

باکوزه: گوجان، گومال، داردهستی سهرچه میو [ب] جوگان.

باکوزک: بای زور ساردی زستان، سوزهی سهرما [ب] باد سرد زمستانی.

باکوزیرک: باو بوران، نوف و کرنبوه پاده وه [ب] کولاک و دمه.

باکوفه: باقوفه، میوهی رزیوی با وهراندو [ب] میوه باد ریخته.

باکوش: (۱) بابونیر، که لیبنی بای نیدا دی: (۲) که له شناخی چه جامه ت کیس، کو بی که له پستی نیشاوی ده گرن [ب] (۱) منقذ باد:

(۲) بادکش.

باکهف: خشنی هه لکفای نه واوله کل درنه جو [ب] اجر نیم ریخته.

باکیس: باکش [ب] بادکش.

باگا: شوینی باگر [ب] منقذ باد.

باگ: با [ب] باد.

باگر: باگا [ب] منقذ باد.

باگردان: بانگوزیر، بانگوش، باگردین، بان گلیر [ب] بام غلطان.

باگردین: باگردان [ب] بام غلطان.

باگرو: بای توند [ب] تند باد.

باگروه: گیزه لوه که [ب] گرد باد.

باگزه: بایه که نیونجی شه مال و زریان [ب] باد میانه شمال و جنوب.

باگوردان: باگردان [ب] بام غلطان.

باگوردین: باگردان [ب] بام غلطان

باگونه: گون په نمان له بهر قه لوهی [ب] آماس خایه.

باگهر: گیزه لوه که. گهرده لور، باهوز [ب] گرد باد.

باگیزه: باگهر [ب] گرد باد.

بال: (۱) له کن، له لا، لجه م، با، لنگ، (نشین من لبال ته نه): (۲) چنگی ته برا، بالی مهل [ب] (۱) نزد: (۲) بال پرنده.

بال: (۱) دهستی بالدار، چنگی نه بر: (۲) همرچسوار به لی گیاندار: (ده سرنزیان کرد جوار بالبان کردم): (۳) له سهر په نجه ره نا چه نه که:

(گور به سه که هه شت بال بو): (۴) باخه ل به زا کسواوی: (ده لنین پیواوی ده بالندا بو): (۵) تیکه لاری و نربکی: (دومال ده بال به کدان) [ب] (۱)

بال پرنده: (۲) چهار دست و پا: (۳) از سر پنجه نا جانه: (۴) آغوش: (۵) مختلط بودن.

بالا: (۱) بلندی، بدرزی: (۲) به زن، قام، قه [ب] (۱) بلندی: (۲) قد.

بالابوست: باوه عه مره، بسنه بالا، جله نوک، به ته مهنی ده بالا نه کردو.

باواقوره ت [ب] کونوله.

بالا بهرز: به زن بهرز [ب] بلند قامت.

بالا بهرزه: سینه م کلک له په نجه داد، نلیاناوی، فامکی قوئی، قامکه قوجه [ب] انگشت وسطی.

بالا به زن: ناوینهی بالاروان [ب] آینه تمام قد.

بالاپوش: چلکی سهرناپایی، عه با، که به: له و هینر [ب] بالابوش.

بالا اته: (۱) سهره تای گه پستی میوه: (۲) نیوی گوندیگه [ب] (۱) آغاز رسیدن میوه: (۲) نام دهی است.

بالاخانه: نهومی دوه م [ب] طبقه دوم.

بالادهس: (۱) دهسه لات دار: (باخوا هه بالادهس بی): (۲) گوره نر: (سور و بالادهسی منه) [ب] (۱) بانقوذ: (۲) آرشد.

بالادهست: بالادهس [ب] نگا: بالا دهس.

بالادهسته: نه دریز نه کورت، نیونجی [ب] قد متوسط.

بالاز: کارینه [ب] دبرک.

بالاروان: (۱) ناوینهی گهره. نه بنکا مه زن، جامی بالانوسین: (۲) کولانه کی بان، روجهی میج [ب] (۱) آینه تمام قد: (۲) روزنه بام.

بالاشمه: داری دبره گی سهر تاقه ی دیوار که داری نری به سهر در ا به ل ده کن [ب] دبرک ناقچه.

بالاشمه مه: بالاشمه [ب] دبرک ناقچه.

بالافر: فروک، فروک، نه باره [ب] هوا بجا.

بالافس: بالابوست [ب] کونوله.

بالاف: (۱) کول، شیو و کول: (۲) خور شتن: (۳) چلکی دا ندر او بو شوشن: (له و چلکی هانا بالاقبته) [ب] (۱) رختشونی: (۲) آب ننی: (۳) رخت آماده شستن.

بالاکردن: بهرز بو ن. گهره بو ن، دریز بو ن [ب] بلند شدن، رشد کردن.

بالا گهردان: به لا گیز، ده سهر گهران [ب] پلاگردان.

بالان: نه له گورگ و نه له ریوی: (گورگی بالان دیده به) [ب] تله آهنی گرگ و روباه.

بالانوسین: ناوینهی بالاروان [ب] آینه تمام قد.

بالانی: نیسنری باب نه سپی دا ک ماکر [ب] استر پدر اسب.

بالباز: چه کداری میری. سهر باز [ب] سرباز.

بالبهست: قول به ست [ب] کت بسته.

بالبهستن: قول به ست کردن [ب] کت بستن.

بالبهسته: قول به ست کراو [ب] کت بسته.

بالتوز: زن خوشک، خوشکی ژن [ب] خواهر زن.

بالته: (۱) پالناو، بالاپوشی نه سنور: (۲) بیور، نه ور، ته ور: (۳) چه شکله. جهزه [ب] (۱) بالتو: (۲) نیر: (۳) طعمه شکار.

بانخه نجه ره: بالداریکه بالی له وینه ی خه نجه ره هه لکه وتوه [ب] پرنده ای که بالش شبیه به خنجر است.

بالدار: همرچی بفری [ب] پرنده.

بالدان: (۱) لاوانده وه: (۲) یارازتن [ب] (۱) نوازش: (۲) حراست.

بالشمه: جوار چنبوی ده رک و په نجه ره [ب] چهارچو به در و پنجره.

بالغ: باق، بلوق، تیه رکردو له منالی، پنگه پشنو، منال که شه بینانی ده بی
 □ جوان به حد بلوغ رسیده.

بالغی: بالغ □ بالغ.

بالغرتن: (۱) ده حهوا جون: (۲) بو بیچوه مه لئی که نازه نه توانی بفری
 نه بلین □ (۱) پرواز کردن: (۲) پرواز آموختن.

بالغرتمهوه: ده حهواوه جون، فرین □ پرواز کردن.

بالغگه: بالشت، سهرین، سهرین، سهرین □ بالش.

بالمه صی: موم، شمعی، شهم، میو □ سمع.

بالمیش: بنمبر، قران، قر کردو، ناسهوار براو □ فناشدن.

بالنج: (۱) بالغه: (۲) نانشک □ (۱) بالش: (۲) آرنج.

بالنجهک: بالغه کی بجوک، ناز بالنج □ ناز بالش.

بالنده: په زنده، مهل، نمبر □ برنده.

بالنگ: (۱) بارونه، گبایه کی بون خوشه، بادره نگ: (۲) جوریکه له نیره ی
 نارنجان □ (۱) بادرنک: (۲) نوعی از مرکبات.

بالنگو: بارونه □ بادرنک.

بالننه: همرچی ده فری □ برنده.

بالنه: بالدار □ برنده.

بالو: همرچونیک بیت، بالی، باری □ بهرحال.

بالور: هبلکه دان له مر بشکدا □ نخمدان مرغ.

بالوره: گورانی هلدانی کچو کوز له جیا که هه وایه کی نایه تی هه به □
 نوعی نرانه کردی.

بالوری: بالوره □ از نرانه های کردی.

بالوعه: نهو گونجه ی که ناو بوره هه ند نه با □ مجرای فاضلاب.

بالوک: (۱) بالوکهی پشنی ده ست، باله: (۲) تازیلوک □ (۱) زگیل: (۲)
 آخوندک.

بالوکه: (۱) بالوک، بالوک، جهند فیتکه به له پشنی ده ست دی و زبیکه ش
 نیه: (۲) چوره کوله به کی باربکه لانه ی زینه، تازیلوک، نازی نه محمد
 زاوکه ره، نسه پیغه مهر □ (۱) زگیل: (۲) آخوندک.

بالوکه: بالوکهی پشنی ده ست، گهنه □ زگیل.

بالوگرتن: هه لفرین، فرین □ بریدن، پرواز کردن.

بالول: (۱) ناوی بیاویکی ناودار: (۲) بریه تی له زانا: (۳) بریه تی له گیلوک
 □ (۱) بهلول: (۲) کتابه از زبرک: (۳) کتابه از هالو.

بالوله: بابوله، نیکه ی دریل له نان و پینخور □ ساندویچ.

بالولی: گوئی نده ره شو زکرو بی باک □ منهور و بیباک.

بالون: (۱) توره که ی زه لامی فودراوی بر له گاز که به هه وادا ته چی: (۲)
 فروکه، بالافر □ (۱) بالون: (۲) هواپیما.

بالویژ: بریکاری ده ولت له ده ولته نیکه نردا، سه فیر، سپارده ی میری □
 سفیر.

بالویژ: بالوک □ زگیل.

باله: (۱) خروکه، بورگ له بنست، ناوله: (۲) ده نگی کاربله ساوا: (۳)
 سوکه له ی براله □ (۱) آینه: (۲) صدای بزغاله: (۳) مخفف (براله:
 براد).

باله: (۱) ده سکیشی جهرمین: (۲) بیلی ناسن، بنه مزه، بتر □ (۱) دستکش
 جهرمی: (۲) بیل آهتی.

باله بان: (۱) ده هولی گهوره: (۲) نیسنری زه لام و بهیز: (۳) پیایوی نه زه و
 زه به لاج: (۴) سه فر □ (۱) دهل بزرگ: (۲) اسنر گنده: (۳) مرید
 لندهور: (۴) چرخ.

باله به: بالانه □ نگا: بالانه.

باله ته په: بال له زه ویدانی مهل له کانی مردنا، به له قاره، هه لیزوقان □
 بر پر زدن مرغ در وقت سر بر بدن.

باله ته بی: باله نه په □ نگا: باله نه په.

باله خانه: زور له نهومی بالادا □ اطبه دوم عمارت.

باله شته: بالنجهک □ ناز بالش.

باله شور: نه خوشه که نوشی مریشک و جوجک دی بال شوز ده که نه وه
 □ نوعی بیماری مرغ.

باله شورزی: باله شوزه □ نوعی بیماری مرغ.

باله فره: (۱) بال لیکدانی جوجه له مهل بو فیر یونی فرین: (۲) بال
 به به کادان له ناچاری □ (۱) کوشش برای پرواز: (۲) بهم زدن بال از
 سر ناچاری.

باله فری: باله فره □ نگا: باله فره.

باله که: ده فه ی شان، بازوی شان □ اسنخوان کنف.

باله کهو: له کهو بان له داوگر دانی ده غمل له سه ر جوخین به پنه □
 بیخن گندم در خرمن به حالت ابستاده.

باله وان: سه فر، باله بان □ چرخ.

بالنی: (۱) باله دار بنه ی داوه و بوکه بارانه: (۲) هه رچونیک بیت، باری □
 (۱) بال جویی مترسک: (۲) بهر صورت.

بالیشت: بالنج، سهرین، بالغه □ بالش.

بالیف: بالغه □ بالش.

بالین: (۱) پسنیوانه ی دیوار و کوله که: (۲) داریکه ده بخنه پشنی ده رگای
 داخراو □ (۱) کمکی دیوار و سنون: (۲) جویی که پست در نهند.

بالین: بالغه، بالیف □ بالش.

بالینسه: رفیده، شنبکه وه که دوشه که له نانکه ر تانی پی پسه ده دا □
 بالشنک.

بالویژ: بالویژ، سه فیر □ سفیر.

بالویژخانه: بنکه ی بریکاری ده ولت له ده ولته نیکه نر □ سفارخانه.

بام: (۱) وانس، نامال، نریک له ره نگا، ره نگ: (۲) بلا، بلان، بهینه: (بام
 واپکا خوم دهردی نه زانم): (۳) بادام: (۴) پاشگر بهوانا: بیسوما به:
 (خوزی له وی بام): (۵) ده گلم، له نه کما □ (۱) قام: (۲) بگذار: (۳)
 بادام: (۴) می بود می: (۵) بام ن.

باصجان: باینجان، باجاناره ش □ بادنجان.

باصجان فره نگی: نه ماته، باینجانه سوره، بازانا سور □ گوجه فرنگی.

باصرنی: نه خوشی چاوفولکه، ناعون □ طاعون.

باصی: نامیه، سه وزه کی کلو دازه ده چیندری □ بامیه.

باصیه: بامی □ بامیه.

بام غلنان را بر بام می گرداند.

بانگه ران: بانگمَر [۱] نگا: بانگمَر.

بانگه شه: شات و شوت [۱] لاف و گوآف.

بانگه واز: بانگاوازا [۱] فر باد.

بانگ هه لندان: شیوه ن بده نگی بلند [۱] گو به و شیون با صدای بلند.

بانگ هیشتمن: بو نان خواردن و به زم و شایی خواستن [۱] دعوت به جشن.

بانگیز: (۱) کسی که باگودان نه گیزی: (۲) باگردان [۱] (۱) آنکه بام غلنان می گرداند: (۲) بام غلنان.

بانگیشتن: بانگ هیشتن [۱] دعوت به سور.

بانگین: هه ره بلند، بهر زتر [۱] بلندترین.

بانما: نامرایی شاندری، باهاتن، بابیم [۱] بادسنج.

بانمال: به فرمال، کسی به فر بازو ده کا [۱] برفروپ.

بانو: (۱) ده شنی نهرن باز: (۲) که بانوی مال، ژنی بهزیز [۱] (۱) فلات: (۲) بانو.

بانوگ: کسی بیجوی دایک مردو ده خانه وه بهر دایکی تر [۱] آنکه دام مادر مرده را به حیوان دیگر عادت دهد.

بانه: (۱) نه وهیلانه ی پیش تو م جاندن جوتیر خانه خانه ی پی دباری ده کا

تا سنوری نو جاننده که دباری بیت: (۲) له وه زگی به هارانه بهر له

چونسی زوزان: (۳) بلندایی نیوان دو دیرای: (۴) موی

توگه بهر: (۵) هاوینه هوار: (۶) ناوی شاریک و مه لیه ندیک له

کوردستاندا: (۷) ده شایی بلندتر له وه ورو بهری خوی [۱] (۱)

فواصلی که برای تخم باشی روی زمین می کشند: (۲) مرتع بهاری قبل

از بیلاق: (۳) بلندی سبان دو چوب: (۴) موی زهار: (۵) بیلاق: (۶) اسم

شهری در کردستان: (۷) فلات.

بانه گا: بهر گده، جبگه ی لی زوانی توگه بهر [۱] زهار، شرمگاه.

بانهمر: (۱) هاوینه هوار: (۲) دوه مین مانگی سال، مده ی گولان [۱] (۱)

بیلاق: (۲) ماه دوم سال.

بانه ناو: سواغ، قورنی هلسون، سبوان [۱] گل آندود.

بانه و بان: بازدان له بانیکه وه بو بانیک [۱] برش از بامی به بامی دیگر.

بانی: ده شنی بهر، بانو، بان [۱] فلات.

بانپیزه: (۱) نه و جبگه ی گهنمی باراشی لی زده کن و له ونوه ده زوشته گهرو

له بو بهرداش: (۲) همسو سهریانیکی نهوی و چکوله [۱] (۱) بامک

آساب که از آنجا گندم به گلوی آساب می ریزد: (۲) بام کوچک.

بان یهک: له سهر به کتر، که له که [۱] برهم انباشنه.

بان یهک نان: که له که کردن، له سهر بهک دانان [۱] بر هم نهادن.

بانین: کاری بانوگ، وه بهرخسنی بیجو بهر دایکی نه بان و بیگانه [۱]

عادت دادن دام مادر مرده به حیوان دیگر.

باو: شیوه، نامسال، واش: (بارجه که رهش باوه، شین باوه): (۲) بال،

ته کاندان: (باویک به جولانه وه نی): (۳) وشه به که بو گمه ده که ل

مندال ده گوتری: (بده که باو! باو باوین ده که بن): (۴) باب، باف: (۵)

رمین و رونهق: (تیر و که مان له باو که ونوه): (۶) هه ل، ده رفعت: (باو باوی

بان: (۱) بانگی نویر: (مه لای بانیا دا): (۲) گازی: (بانی که بانی): (۳) لای

سهرو: (له بان نهو کبفه): (۴) سهریانی خانو: (۵) بانو، زمینی دهشت و

بلند: (بان هو به نو، ناله بان): (۶) هوگرو خاوهن بهزه بی: (نهو مانگابه

له گو بلکه که ی نه بان بوه): (۷) بین، بو [۱] (۱) اذان: (۲) صدازدن: (۳)

طرف بالا: (۴) بام: (۵) فلات: (۶) مانوس: (۷) باشبد.

باناندن: بیجوی بی دایک خسته بهر دایکی تر (بانین: کاری بانوگ) [۱] الفت دادن بیجه حیوان به حیوان دیگر.

بانبارگه: بهر بوک، نه زنده ی ده گه ل بوگ ده چنه مانی زاوا، باخه سو [۱] بنگه عروس.

بانبانک: جانه وه ریکه له نیره ی سموره ده ست کورت و قاج درتزه له ره وه ره

بهرداندا ده زی [۱] جانوری از تیره سمور.

بانوشمین: خشلیکی ژنانه له سهری ده ده ن [۱] زبوری است که بر سر زنند.

بانتلین: باگردان، بان گلر [۱] بام غلنان.

بانجیله: (۱) بانجیله، هه بوانی پی بانی هاوینه بو شه وه له سهرنوستن: (۲)

هه ریانکی نهوی و چکوله وه ک بانو نه ی ناش [۱] (۱) تراس: (۲) هر بام

کم ارتفاع و کوچک مانند بامک آسیا که گندم بر آن ریزند.

بانجیله: بانجیله [۱] نگا: بانجیله.

بانسهر: خهمل و خشلیکی ژنانه له سهری ده ده ن، لاسره [۱] زبوری ژنانه.

بانیشان: (۱) چارو که ی شان بو ش: (۲) فه لادوشه، نیوان شان [۱] (۱) هه بانه بو ش: (۲) سبان کتف.

بانق: شوینی داوسته دی پول و باره، بانگ [۱] بانک.

بانقو: چوریک قوماری بهرانه، بانک [۱] نوعی فمار با ورق.

بانک: بانق [۱] بانک.

بانگ: (۱) بانق: (۲) بانگی نویر: (۳) گازی: (بانگم کرد گویت لی نه بو):

(۴) بانسو: (۵) گریانی شیوه ن: (بو بان له بانگی دا) [۱] (۱) بانک: (۲)

اذان: (۳) صدا: (۴) نوعی فمار با ورق: (۵) شیون و زاری.

بانگاف: نیوان روزاواو خه و ننان [۱] میان مغرب و عشا.

بانگاوازا: بهه فر ههرا کردن [۱] فر بادزدن.

بانگدان: بانگی نویر گوین [۱] اذان گفتن.

بانگدهر: بانگویر، نهوی بانگی نویر نه خوینی [۱] مؤذن.

بانگروز: خلور، نوتوز، گلار: (لهو بانه وه بانگروز بومه وه): خلیر، تلیر [۱]

غلت.

بانگ کردن: گازی کردن، گاسی کردن [۱] صدا زدن.

بانگردین: باگردان [۱] بام غلنان.

بانگلیر: باگردان [۱] بام غلنان.

بانگوش: (۱) باگردان: (۲) باگردان گیر [۱] (۱) بام غلنان: (۲) بام غلنان

گردان.

بانگویر: باگردان [۱] بام غلنان.

بانگویر: بانگدهر [۱] مؤذن.

بانگه ر: (۱) باگردان: (۲) پیای بانگیر [۱] (۱) بام غلنان: (۲) کسی که

توبونەت کرد لە دەست دا؛ (۷) هیزو قەدو بالا؛ (هەر لە تەمەنیکداين بەلام ئەو لە من باو خوشتره؛) (۸) خول و سوزی توند؛ (خول خوله کم باش باوده خوا)، («باوه خولی»؛ گەمە بە کێ منلانیە؛) (۹) شباو؛ (نەم گۆشە باو دیاينی من نە؛) (۱۰) هەرت، جەنگە، ناف؛ (۱۱) وەرە، بێ (۱) قام؛ (۲) هُل دادن؛ (۳) کلمە ی که هنگام بازی با بچه ها گویند؛ (۴) پند؛ (۵) رونق؛ (۶) فرصت؛ (۷) رشتد و نمو؛ (۸) چرخیدن سریع؛ (۹) شابان؛ (۱۰) عُنْفوان؛ (۱۱) بیا.

باوئيرك: گەوی مس یا ناسن، ئالقەمی مسین یا ناسنین [حلقه مسی یا آهنی].

باوا: (۱) باپیر، کالک، («باوا گەرە»؛ بابی باب و بابی دابک)؛ (۲) باب [پدر بزرگ]؛ (۲) پندر.

باواقورهت: چلە نوک، باوا عەمرە [کوتولە].

باوا گەرە: باوکی باپیر، باپەرە گەرە [جەد بەدی].

باوام: بادام، بەهیف، بافی [بادام].

باوان: (۱) ماله بابی زن و بوک؛ (۲) لە لای ئەوان، لێک و [۱] خانە بەدی؛ (۲) نزد آنان.

باوانی: جیازی بوک، ئەو ی بوک یو ماله زاوای دەهینی [جهاز عروس].

باوالی: وشە ی خوێشە و بستی و ریزی نان یو ساب [حرف محبت و احترام به پدر].

باوایین: گالە دەگەل منلانی کردن و باوایو گۆرن [شوخی کردن با کودک].

باوێژ: (۱) نوژو غومسار، توژو خول، غوماری که با دەهینی؛ (۲) قوژە ی زگ و نرو نس [۱] گرد و غبار؛ (۲) کتێبە از باد شکم.

باوجو: نە کەرچی، هەرچە نە، دەگەل ئەو شرا [باوجود، هر چند].

باودیان: رەوای ددان، شباوی دگان [باب دندان].

باوژ: بزوا، باقبە [باور، عقیده].

باوسە نسدن: (۱) وەرە و کەوتن، وەرە و اج کەوتن؛ (۲) وەرە سەر کەوتن بەرەسەر غەنیم دا؛ (۳) سوزخواردنی بە نەوزم [۱] رواج بافتن؛ (۲) ظفر بافتن؛ (۳) بشتت چرخیدن.

باوسە نن: باوسە نندن [نگا؛ باوسە نندن].

باوش: باوش، هامیز، نامیز [آغوش، بر].

باوشک: باوئشک، دەم داچە فاندن لە بەر خەو هاتن [خمبازە].

باوک: باب، باف [پدر].

باوکە: (۱) نێزە ی بالدار کانی جوجە لە ی هەبە؛ (۲) بانگ کردنی باب؛ (باوکە) کەوشم یو بکرە [۱] برنده نر هنگامی که جوجه داشته باشد؛ (۲) کلمه خطاب به پدر.

باوکە ژو: وشە ی شپو و خەمباری [کلمه شبون و نوحه].

باوکە لی: وشە ی خوێشە و بستی و نازداری؛ (باوکە لی) یو دیارت نەبو [کلمه محبت و نوازش].

باوگ: باوک [پدر].

باوگرە وازی: شەرە جیو، جوین بە بە کدان [دشنام بهم دادن].

باول: جاننا، چەمەدان، سندوقی لە چەرم و مقەبیا یو جلیک تینان [

چمندان.

باول: نەخووشی چوکی بئجوی نازە لی [بیماری زانوی بره و بزغاله].

باوه بیاره: زباب، بێگانە ی میردی دابک [نابدری].

باووت: باهت [بابت].

باوه خولی: سوزخواردن بە دەوری خودا [بەدور خود چرخیدن].

باوه خون: جۆنەو ی بوک یو بە کەم جار بو مالی باوک [اولین بازید عروس از خانه پدر].

باوه خون: باوه خون [نگا؛ باوه خون].

باووز: (۱) باوز، بزوا، باووزی؛ (۲) سنموری نیوان دوزەوی، کەوشە نی دوکینگە [۱] باور؛ (۲) مرز بین دو کشور.

باووز: (۱) بهینه، وەرینه؛ (۲) جۆگە ی ناو دە غل [۱] بیار؛ (۲) مسیر آب در کشتزار.

باووز بیکراو: تەمین، جی باووزی [آمین، جای اعتماد].

باووز ناهه: پەسولە ی گەوایی خویندن، گە واهینامە [کارنامه تحصیلی].

باووز مال: پاک کرد ئەو ی لبتە ی ناو جۆگە [لجن مالی خوب].

باووزە: باووز، بهینه، بێزانە [بیبار].

باووزین: میو ی که با وەراندو یه [میوه باد ریخته].

باووزن: هەوینی دابک، زن باف، زردابک [نامادری].

باووش: باوش [آغوش].

باووشین: باروشە [بادبزین].

باووشە مره: چلە نوک، بالا بوست، باواقورەت [کوتولە].

باووشوت: باووشە مره [کوتولە].

باووشوتە: باووشوت [کونولە].

باوول: (۱) باول؛ (۲) بئجوی نازە لی که نوشی باوولی یو بئیت [۱] بیماری زانوی بره و بزغاله؛ (۲) بره و بزغاله مریض.

باوولی: (۱) نازناوە یو سەیدان؛ (چومە خزمەت باوولی یو زبەرەت)؛ (۲) پیری پەک کەوتو؛ (باوولی) باهەکی بەسە؛ (۳) جوری نەخووشی نازال [کلمه خطاب به سادات؛ (۲) پیر و فریوت؛ (۳) نوعی بیماری احشام].

باوولی: نەخووشە که نوشی ساوای نازە لی دەبی و ئەژنوی دە بە نەمی [بیماری زانوی بره و بزغاله].

باووه گو: قسە دە قسە دا کەر، کەسێ لە ناو فەسە ی بە کێ ترا هەل دە دانێ [کسی در میان سخن دیگری ببرد].

باووه گێژە: باووه خولی [نگا؛ باووه خولی].

باوی: (۱) بادام؛ (۲) نەخووش بە دەردی باداری. [بادار [۱] بادام؛ (۲) مینلا بە رماتیسم].

باوی: باویژە [ببنداز].

باویژە: باوهرین، ئەو میو ی که بە لەداری وەراندو یه [میوه باد ریخته].

باوئشک: باوشک [خمبازە].

باویلکە: پشیلە پایزە، گبابە کە توکە ی سپی و سوک و گرز نە پایزان با

بلازی دە کانهو. بایلکە، شە لە مین کەرە [گل قاصد، قاصدک].

باویلی: باویلکە، بایلکە، پە پە لە پایزە [گل قاصد، قاصدک].

باهو: (۱) قول، کوز؛ (۲) وارشی دیوار بان خەندە کی دەوری باغجە؛ (۳)

لا شيبانهی درگا؛ (۴) نالوداری دارهزا؛ (۵) شاهینی ترازو؛ (۶) ناسوگ، که ناری ناسمان؛ (۷) شان و بیل (۱) ژوف؛ (۲) خندق؛ (۳) دو طرف طولی چهارچوبه در؛ (۴) تیر سقف؛ (۵) شاهین ترازو؛ (۶) آفق؛ (۷) کنف.

باهو: شان و بیل: (تهلا نهی نازنهین ناهو به باهو / دلی سه بیادی خوت هنبابه لهرزه) «نالی» کشف.

باهودان: زهلامر به هیزو ناقهت (تومند و نیرومند).

باهور: وره با، هوزه با، های زورساردی توند به مزه وه (باد سرد و سخت همراه با مه).

باهوز: باهور (نگا، باهور).

باهوز: گهرده لول، گیزه لوکه (گردباد).

باهل کردن: باهاتن (وزیدن).

باههنجیسر: بانسکه، جوروی ههنجیسری زور خراب (نوعی انجیسر ناسرغوب).

باهیز: (۱) زمینیه نه کینلدارو؛ (۲) سرگهردان و سه رلی شیواو (۱) زمین بایر؛ (۲) سرگردان.

باهیف: بادام (بادام).

باهیفوک: به ته مینی قاج له بدر ماندوی، نواسانی یا له ماندگی (آماس با از فرط خستگی).

بای: (۱) شه مچه، شخاته، شفالنه، کریمت، گوگرد، شقارته؛ (۲) نرخ، قیمت، بایی؛ (۳) بیسی: (فیله م سوپه مرده ی وه بیسی نازار سالی «سهیدی» (۱) کیر بت؛ (۲) نرخ؛ (۳) باشی.

بایام: بادام (بادام).

بایبالدان: گهزان له دهشت و دهو بو حسانه وه و شه مره واندن (تفرج، بابجان: بامجان، باینجان، باجان (بادنجان).

بایده: بادیه، زهرکی ناو خوارده وه (طرف آبخوری).

بای ده بور: بای خور ناوایی (ذبور، باد مغرب).

بایز: زه مینی نه کینلدارو، یوره به بار، کوده (زمین بایر، بایز: سوکه له ناوی بایز بد (مخفف بایز بد).

بایس: هو، سه مه پ، باعس (سبب).

بایست: بایس (سبب، علت).

بایستی: بایس (سبب).

بای سور: نه خوشبکه، بای میاره (باد سرخ، نوعی بیماری).

بای فوره نگ: ناگره، ناوره، زیبکه و پورگ که له دم و چاودبت (آتش فارسی).

بایله: (۱) بالوک، بالوکه؛ (۲) پارچه قوماشیکی زور نه نکه (۱) زگیل؛ (۲) نوعی پارچه بسیار نازک.

بایلکه: باوبلکه، پنبله پایزه (تاصدک).

باینجان: بامجان، باجان (بادنجان).

باینجانی: رهنگی باینجان، سومه بی تاریک (په رنگ بادنجان).

بایه: بادیه، زهرکی ناو خواردن له مس یا له دار (ظرف مسی یا چوبی آبخوری).

بایهخ: قه درو ئیحنو بار، گرینگی (ارزش، قدر).

بابهف: فمریکه بادام، چه قاله بادام (چغاله بادام).

بایه قوش: کونده بو، کونده به بو (بوف کور).

بایه و: بایهف (چغاله بادام).

بای ههوا: باد به هوا (مفت).

بایی: (۱) به قیزو له خوگوزاو؛ (له وه تا دهوله مهنده بایی بوه)؛ (۲) بادام؛ (۳) نرخ، قیمت (۱) متکیر؛ (۲) بادام؛ (۳) نرخ.

بیاء: (۱) نهگر وایو با؛ (۲) بیبا، بیوا (۱) اگر چنان می شد؛ (۲) پیرد.

بیام: وایو مایه، وایو اینم (بودمی).

بیان: وایو اینم (بودندی).

بیز: (۱) برنده؛ (۲) به برشت و هیزدار؛ (له م ناوه دا بکوژو بیرهر خو به نی)؛ (۳) فرمانی ترین: (هه و حار بگر، جاریک بیز) (۱) برآ؛ (۲) بز ن بهادار؛ (۳) آمر به برش.

بیزای: به هیج جور، هرگزین: (بیزای بیزای ناچمه وه گوئد) (هرگز، ابداً، بیله: بیچوی تازه زاو، ساوا، کوربه ساوا (نوزاد).

بیو این: ده بون (می بودند).

بیو این: ده بوین (می بودیم).

بیو ابه: بوایت (می بود).

بیو نابه: بیو اینم (می بودند).

بیه: بوه، فرمانی بردن (امر به بردن).

بیسه: بیسه، گوی بگره (بشنو).

بیی: (۱) بیزه؛ (۲) هه بی، دژی نه بی (۱) بگو؛ (۲) باشد.

بت: (۱) خدای ده سکرد؛ (۲) پشگریکه: (بت خووم، بتگرم) (۱) بت؛ (۲) پیشوند به معنی ترا.

بت به رس: که سنی خوی ده سکرد به رستی (بت برست).

بت به رست: بت به رس (بت برست).

بتخانه: شونی بتان (بتخانه).

بتز: (۱) پتر، زباتر، بیتر؛ (۲) هه راشنر، زوتر هه لدان و به خوداهاتن (۱) بیشتر؛ (۲) رشید، بالنده.

بتزی: شوشه تراونی کردن، بوتری، یونل (بطری).

بتهو: بهو، مه حکم، توندو قابم، خوگر (محکم).

بتی: پوره میمک (عمه، خاله).

بجم: بیزو بچوئی (حرکت کن).

بجران: بسان، قوت بون، قه نیان، فرنیان (گسستن).

بجراندن: قه تاندن، بساندن، قوت کرن، فرتاندن (قطع کردن).

بچرک: ناواساجی، زلوبی، نانئیکه له ناو رونا سوری ده که نه وه، کولیره بهزون (گرده روغنی، چلیک).

بچرک: بچرک (گرده روغنی، چرک).

بچریان: بجران (گسستن).

بچرین: بساندن (قطع کردن).

بچکوک: چکوله، بچیک، بچوک، کمه قواره، گچکه (کوچک).

بچکول: بچکوک، بیته ناو بوکوران (کوچک).

نعم گويزه له بر بچه نده؟ (۱۴) فہ بل و يہ كجاره كي: (نعم خانوہم له بر بھ كردن داوہ): (۱۵) بواړي ناو: (نعم روباړه برنادا): (۱۶) ده سكارى بهرې قومار: (برې لښه): (۱۷) له گهل دور كه ونو: (نعم گيسكه له ميگهل بر يوه): (۱۸) بهرور خستنه ناو: (داربان تې برې): (۱۹) دږى وشك: (كراسه كم تيزو بره): (۱) اندكي: (۲) قطعہ بر بده جوپ: (۳) بك سال در عمر چهاربايان: (۴) توان: (۵) دسته و گروه: (۶) تيره و عشيره: (۷) قطع كردن: (۸) پسوند به معنی برنده: (۹) پسوند به معنی سوراخ كننده: (۱۰) بریدن پارچه: (۱۱) از بين برتسه: (۱۲) برش، قاطعت: (۱۳) روى هم: (۱۴) كُنترانى: (۱۵) گذار آب: (۱۶) برژدن اوراق باسورا: (۱۷) از جمع جا مانده: (۱۸) بهرور جادادن: (۱۹) خيس.

برأ: (۱) بزدا به تېخ يان به تورو هدرچي: (به نمر داره كه برأ): (۲) خه لاس بو، كو نايي هات: (نانمان له مال برأ، مانگا مردو دويرأ): (۱) قطع شد: (۲) تمام شد.

برأ: (۱) نيرينهى هاودايكر باويان هاويدهك له وان، برى: (۲) بردا، دږى هاوردرا: (۱) برادر: (۲) برده شد.

براباب: نيرينهى هاوباب و دابك جبا: (۱) برادر پدري.

برابهش: هاوبهش له مالي دنيا، دوستي زور نزيك: (۱) سهم در ميراث.

براثوته: قامكي په ناقامكه چكوله: (۱) انگست بنصر.

براده: خاكه مرمه ند، ورده ناسني بر بده ليدراو: (۱) براده آهن.

برادهر: دوستي نير، ده سته برأ: (۱) دوست، رفيق.

برادهرى: دوستايه تي و هواله تي پياو: (۱) دوستي.

برازا: فرزندى برا، زاووي برا، برازى: (۱) برادرزاده.

برازازا: نمونه برا: (۱) نوۀ برادر.

برازاقا: برازاوا، يار بدهرى زاوا له كاني بوك گوزانه ودا پشتينهى بوك نهو ده بيه سني: (۱) سافدوش.

برازاگ: برازا: (۱) برادرزاده.

برازاوا: برازاقا: (۱) سافدوش.

برازه: نوئل، لوسه، بارى، باربه، مه نغه، لهوازه، ده لم: (۱) ريلم، آهرم.

برازى: برازا: (۱) برادرزاده.

براژتن: برژاندين، كهواوكرن، بر يانكرن، بوذاني دانه وئله له سر ساج: (۱) بر يان كردن، بودادن.

براژن: زنى برا: (۱) زن برادر.

براشتن: براژتن، بوذان: (۱) بر يان كردن، بودادن.

براشتي: برزاو، بر يان كراو، بوذراو: (۱) بر يان شده.

براكئ: برادهر، دوستي نزيكي نير: (۱) دوست و برادر.

براكه: رشهى خوشه ويستي بو دواندني برادهر: (۱) حرف نوازش دوسنانه.

برالو: نالو بالو، به لالوك، هه لهه لوك: (۱) آلبالو.

برالوك: به لالوك، نالو بالو: (۱) آلبالو.

برالوي: برالو: (۱) آلبالو.

براله: (۱) وټهى خوشمويستى بو دواندني برادهر: (۲) نارى گيا به كه: (۱) كلمه محبت امير دوسنانه: (۲) گياهي است.

بچكولانه: بچكوك: (۱) كوچولو.

بچكوله: بچكوك: (۱) كوچولو.

بچكه: (۱) بچكوك: (۲) بټو: (۱) كوچولو: (۲) بچه.

بچكه لانه: بچكوك: (۱) كوچولو.

بچكه له: بچكوك: (۱) كوچولو.

بجو: فهرمانى زوبستن، برؤ: (۱) برو.

بجوچك: چكوله: (۱) كوچك.

بجووك: (۱) بچكوك: (۲) به پله كه متر: (كوزى من بچوكى تويه): (۱) كوچك: (۲) خدمتگزار.

بچوكى: كه م قهواره يي، خزمه تكارى و نو كهرى: (تا دمدم بچوكيت ده كه م): (۱) خدمتگزارى.

بجووله: بچكوك: (۱) كوچك.

بچه نگانى: نامباز بون، مل ده به رمل نان، ده سته ملان: (۱) گلاويزشدين.

بختيان: قسمي هه لبه سته، نومت، بوختان: (۱) بهنان.

بخو: (۱) فهرمانى خواردين: (۲) ههريوخوى، له خوړه: (۱) بخور: (۲) خود بخود.

بخور: زورخور، خورا: (۱) پرخور.

بخور: سوتنه ي بون خوش: (۱) بخور.

بخور: گاي خه فوك، گابهك كه له كاني جون كړندا نه خه فئ: (۱) گارى كه در اثنائ شخم مى خوابد.

بخه: (۱) بهاويزه، باويزه: (۲) پنداماله: (چه قو له هسان بخه با تيرين): (۱) بينداز: (۲) بمال.

بخيرى: بوغارى، ناگرداني دوكلئ له سهربان بلاوييت، مغارى: (۱) بخارى.

بدو: قسه زان و دم باراو: (۱) سخنور.

بده: (۱) به هره و داهات، ده رامت: (۲) باج و بتاكي ميرى: (۳) فهران بهواتا: (وده، بيه خسه): (۴) بهواناي ده هنده: (۱) درآمد: (۲) باج و خراج: (۳) فعل آمر بده: (۴) دهند.

بدهر: (۱) ده هنده: (كابر ايدكي نان بدهر): (۲) بده، وده، بده به: (۳) برتئ له زنى بين شرم: (۱) دهند: (۲) بده: (۳) كنايه از زن بي شرم.

بديه: بر وانه، نماشاكه: (۱) بين.

بز: (۱) كه مبلك: (بريك نام ديه، نهو بره چبه ده مده به ي؟): (۲) قه لته دارى كي بر او: (دويزار بينه): (۳) سال له تممدي به كسندا: (جوانوه كه يدهك بره بان دوسره؟): (۴) نايشت و هيز: (برنا كم له م كئفه سر كهوم، له گريوه غاردا برى نه كرد): (۵) ده سته و كهرت: (بره مهريك هات، نوشي بره پياوي بوم): (۶) تيره و نابغه: (برا نو نيزى جافم له كام برى؟): (۷) داباچين و له ت كردن: (قه لئ و برى تېخسن، داره كاني قه لئ و سر كرد): (۸) باشگري به مانا برنده: (جاران دارى برى نيستا بويه ميرى سهرى): (۹) باشگري به مانا كون تېكه ر: (دز به مال بردواوه كه ي بر يوه): (۱۰) دزاندينى پارچه به قه بچي بان به ده ست: (حه و جار بگر جاريلك بين): (۱۱) قوناركه ر: (نعم هه نيوه نانودو برى): (۱۲) برشت و كار وابه زاندين: (زور پياويكي به بره): (۱۳) گو تره بين بوان و زمار: (بهري

- برام: (۱) برای من؛ (۲) بردیام، برام (۱) برادرم؛ (۲) برده شدم.
برامازگ: بهریکه له بهری دارمازو (۱) پزغند.
براماک: برای هملهدایک له باو نا (۱) برادر مادری.
برآن: (۱) دوايي هاتن: (۲) جودایی: (لېك برآن): (۳) گه بيشن: (میرانت چه ند بی برآ؟. نه وکیزو کوزه پېک برآن): (۴) دابزین، له ت بون (۱) پایان بافتن: (۲) جدایی: (۳) نصب شدن: (۴) قطع شدن.
برآنندن: بزین (۱) قطع کردن.
برآنه: (۱) جبره و موجی دباری کراو: (۲) باج و پتاکي سالانه میری (۱) مسنرمی: (۲) باج و خراج سالانه.
برآنهوه: برآنهوه و کونایی هانن: (۲) له ت بونی دارو... به مشارو نیغ و... (۱) تمام شدن: (۲) قطع شدن.
برابانه: وه ک برآ (۱) برادروار.
برای توته: برآنونه (۱) انگشت بنصر.
برابه تی: (۱) برابون: (۲) خوشه ویسنی و ره فناری برابانه (۱) و (۲) برادری.
برایی: برابه نی: (برامان برایی کیسه مان جیایی) (۱) برادری.
بربانه: بیای زه به لاج و نه زه، زلی نافولاً (۱) مرید لندهور و بدقیافه.
بربز: (۱) کم کم، نوزه نوزه: (۲) له ت له ت. زور بارچه ی برآو (۱) کم کم؛ (۲) پارچه پارچه.
بربزآگه: مؤغمه ری پشت (۱) ستون مهره ها.
بربزیه: (۱) بربزآگه: (۲) بربز: (۳) داسی ددانه دار وه که هه زه: (۴) خزمی نوبک (۱) سنون فصرات: (۲) کم کم: (۳) داس ددانه دار: (۴) خوبشاوند نزدیک.
بربسون: جیابونهوه و ناوه کی بون: (موز له گه له بزبوه) (۱) جد شدن و از جمع بر بدن.
بربه نند: مره مند. نامرزی ناسن زین، مورته (۱) سوهان.
بربه ننگ: بر به نند (۱) سوهان.
برپیدان: فسه له فسه دا کردن (۱) در میان سخن آمدن.
برج: (۱) مرلگه ی روز له عاسمان: (۲) مانگی سال: (۳) فونگره ی قوتی قهلا (۱) و (۲) و (۳) برج.
برجی پیریزون: دومین حه و ته ی ره شه مه که زور سارده (۱) برد العجوز سرمای پیرزن.
برچی: برسی، نیز، دزی نیز (۱) گرسنه.
برچه برج: ده نگی قولته قوتلی ناو (۱) صدای غلیان آب.
برچینی: برسباتی، برسه تی، نیزی (۱) گرسنگی.
برزدان: جبارک نهوه ی هیندی له هیندی (۱) جد کردن.
بردن: (۱) برن، به درانه ری هیان: (۲) بره تبه له تیرا کردن (۱) بردن: (۲) سیوخن، درآمیخن.
برده نه به ست: نه نگ پی هه لیان. تنگه تاوکردن (۱) در ننگنا قرار دادن.
برده نه سه: (۱) به ناکام گه باندن، نه نجام دان: (۲) گوزه راندن، رابواردن (۱) به انجام رسانیدن: (۲) گذراندن.
برده نه وه: (۱) قازانج له قوماردا: (۲) گه راندنه وه بوشو بی پشو (۱) برد
- در فمار: (۲) بازگرداندن.
بردونه: زه لاسی ناقولاً و نه زه (۱) بلندبالای ننومند.
برزه: شفره، ددانی به راز (۱) شفره گران.
برزه ک: نیزه به راز، به کانه (۱) گران.
برزه: گوم، ون، وندا (۱) گم. مفقود.
برز: به ناگر چزان بی سونان: (گوشته که هیشنا نیوه برز بوخوارمان) (۱) برشت.
برزان: (۱) برشته بون: (۲) مژول، برزانگ، موی پیلوی جاو برزانگ (۱) برشته شدن: (۲) مژه.
برزانندن: براشتن، بران کردن. بوزان (۱) برشته کردن، بودادن.
برزانده وه: خون راگرنی برین به ده رمان (۱) خون بست کردن زخم به کمک دارو.
برزانگ: بزول، مژول، موی پیلوی چاو (۱) مژه.
برزانه وه: (۱) سوزبانه وه ی زام، زانی برین و سونان: (۲) ویستانی خون به وه ی ده رمان (۱) سوزش زخم: (۲) خون بند آوردن با دارو.
برزاو: (۱) براشنی، بربان: (۲) برزانگ (۱) برشنه: (۲) مژه.
برزول: (۱) برزانگ: (۲) برزه و برشالی کوتال: (۳) داسوکه ی گولی ده غل (۱) مژه: (۲) برز قماش: (۳) برز خوشه گندم و...
برزی: برزاو (۱) برشنه.
برزیآگ: برزاو (۱) برشنه.
برزیان: برزان (۱) برشته شدن.
برزیانه وه: برزانه وه (۱) نگا: برزانه وه.
برزیاو: برزاو (۱) برشنه.
برزین: برزان (۱) برشنن.
برزینه وه: برزانه وه (۱) نگا: برزانه وه.
برزیو: براشنی، برزاو (۱) برشنه.
برساق: جوژی شیرینی (۱) نوعی قطاب.
برس: وزه، هیزو نوانا (۱) نوان. نا.
برست: برس (۱) نوان.
برسی: برچی، نیز، دزی نیز (۱) گرسنه.
برسیابه تی: بی نانی، ورگ به نالی (۱) گرسنگی.
برسیتی: برچینی، برسباتی (۱) گرسنگی.
برسیه تی: برسیابه تی، ناورایی (۱) گرسنگی.
برش: (۱) کزو، نهوکه فسه شبنه ی ده که ویشه سه ترشاو نانی کون، که زه کبفه: (۲) ناحه زو ناشرین: (رهش و برشه): (۳) هه ناسه و هیزو: (پدک چند گهرمه. برشم هه لات) (۱) کفک: (۲) سپه چرده: (۳) نفس و رتی.
برشت: (۱) هیزی برین: (۲) به هره ی چینه دراو: (۳) زه مینی به بیت: (۴) برس: (۵) پارچه به کی برآو بو درون: (۶) کوز فاش: (برشتی هه نی داپیم) (۱) برس: (۲) بهره محصول: (۳) زمین حاصلخیز: (۴) تاب و توان: (۵) پارچه برس خورده آماده دوخت: (۶) قاج هندوانه و...
برشته: برزاو (۱) برشنه.

پرشتی: برزاو [۱] برشته.

برغو: بزمارى به بیج، نامرازی کون کردنی بیج دار [۱] میخ بیج.

برغی: برغو [۱] میخ بیج.

برفین برفین: رفاندن بئی پرسى خاوهن [۱] چپاول و غارت.

برفوک: به تر وسکه، بر بغه دار [۱] برآق.

برقه: درهوشین، بر بقه، تر وسکه [۱] درخشش.

برقه نده ره: نوزک، نوزی، جغه ل [۱] شغال.

برک: (۱) خالیگه، که له که: (۲) ده ردوزانی خالیگه: (۳) هوز، نه ستیل: (۲)

هاویشتن: «بسرکی ده»: بههارنوه، فرنی ده [۱] (۱) تهبگاه: (۲) درد

تهبگاه: (۳) اسنخر: (۲) انداختن.

برک: (۱) هبلنج، دل نیک چون و خمریک زشانه وه بون: (۲) بنجی بیستان:

(برکه شونی): (۳) نه ستیل، نه ستیر [۱] (۱) حالت تهوع: (۲) بونه: (۳)

استخر.

برکه: (۱) بنجی بیستان: (برکه کاله): (۲) کهرک، کهرت له معزو ناؤل:

(۳) گیابه کی بوخوشی کویستانه: (۴) پارجه ی نیری جلك، قمواره [۱]

(۱) بونه پالیزی: (۲) دسنه ای از گله: (۳) گیاهی خوشبو: (۴) قواره

پارچه.

برگه: (۱) جینگه ی شکاندنی جو بو ناودنیری: (۲) شونی له له کراو له دار

با له ناسن [۱] جای بریده از جوی برای آبیاری: (۲) شیار زدن

روی چوب یا آهن.

برگه برگه: زور له له کراو [۱] بریدگی بسیار.

برمه: (۱) نوزه و ناله ی نادار: (۲) جورى شیرینی به گويز یا پسنه ی تی

ده کری [۱] آه و ناله نب دار: (۲) نوعی شیرینی.

برمه: برمه، یرمه، ده نگ له لوت هاتنی نه سب له غلوریا: (۲) گوزه

بوئلی بیاری نوره: (کاورا به سبه تی نم برمه برمهت له جبهه [۱] [۱])

صدای بینی اسپ: (۲) غرولند.

برمه برم: قسه له ناو ده مند کردن که پهاوتی نه گا، بوئه بول: (کاورا هم

برمه برمه تی نازانم ده ری چی [۱] زرب حرف زدن، غرولند.

برمین: به کار و نازو به برشت [۱] آدم کارا و قاطع.

برن: بردن، دژی هاوردن [۱] بردن.

برناخ: کونه که بو، کونی لوت، کونادفن [۱] سوراخ بینی.

برناخه: برناخ [۱] سوراخ بینی.

برنج: (۱) دانه و بله به کی سبی و بزبوه، روتسه وه بوی جه لئوکه، له مهرزه

به رهم دیت: (۲) کانه زایه که تیکه لاری مس و روح [۱] (۱) برنج: (۲) آلباز

برنج از ۶۰٪ مس و ۴۰٪ روی.

برنجار: مهرزه، کینگه ی برنج [۱] شالیزار.

برنجار: بهریز، جینگه ی دره و کراوی خه له، جاز [۱] جای غله درو شده.

برنجکوت: (۱) دینگ، ده سکر سندول: (۲) دینگچی: که سنی جه لئوکه

نه کوتی [۱] (۱) دنگ: (۲) دنگ کوب.

برنجوک: (۱) مو، نه خوشبه کی زور به زانه له به نجه دیت: (۲) پارچه به کی

نوزی ناسک زنان ده بکه نه ده سمالی سمر [۱] (۱) کژدمه: (۲) پارچه وال.

برنجه: کانه زای مس و روح، زردی سه ماوه و آلباز [۱] برنج.

برنجه جاز: مهرزای مهرزه، برنجار [۱] شالیزار.

برنجی: (۱) وه ک برنج: (نه و ددانه برنجیت چند جوانه): (۲) مهره باش

[۱] (۱) به رنگ برنج: (۲) هر چیز بسیار خوب.

برنده: برزا: (ددانی بره ک برنده به) [۱] برآ.

برنگ: (۱) قهجی مهرزیر بنه وه، هه ورینگ، مقهستی گه وره بو هه لپاچینی

کولکهی نازال: (۲) توره لندان: (۳) زور وشک: (وشک و برینگ) [۱] (۱)

دوکارد: (۲) پرت: (۳) بسیار خشک.

برنگه: مهسنی حه بوان برینه وه [۱] دوکارد.

برنگه وان: له مهرز برینه وه وه ستاو ساره زان [۱] استاد در پشم چینی گوسفند.

برنه و: جورى تهننگ که کاری شاریکه به وناوه [۱] نوعی تنگ.

برنوتی: سعونی، توزیکه به که بو نه کبشری له بانی توتن کیشان [۱] آنفیه.

برنه: ونه ی فرمانه واتا: به دهس هه لقه نه بان بیچه [۱] امر به چیدن.

برنه فه: (۱) وه گه راندن: (۲) له قومارا قازانج کردن [۱] (۱) بازگرداندن: (۲)

در بازی برنده شدن.

برنه وه: برنه فه [۱] نگا: برنه فه.

برو: (۱) فرمانه بو زویشتن: (۲) له باش نالان ده گونری به وانا رامالین و

هیج نه هیشتن: (نالان و برنوه که مه پرسه!) [۱] (۱) فعل امر: برو: (۲)

چپاول.

برو: نه برو [۱] آبرو.

بروا: (۱) نچازه، زهوا زانین: (دلیم بروا نادات جاوم به منالی بکه وی): (۲)

باوهر، نیمان [۱] (۱) اجازه: (۲) باور.

بروانامه: باوه رنامه [۱] اعتبارنامه، کارنامه نحصلی.

بروایی: (۱) باوری: (۲) ره وازانین [۱] (۱) عقبیده: (۲) روادیدن.

بروز: ناشکرا [۱] آشکار.

بروسک: که مکه، نوزکال: (ههر بروسکنم ده نه یه سمه) [۱] بسیار کم،

اندک.

بروسک: (۱) جه خماخه ی هه و: (۲) ته زوی یه ژان: (بروسکنک ده بستم

وه سنا): (۳) بریفه: (له درده وه ده بروسکن) [۱] (۱) برق ناشی از ابر:

(۲) تبرکشیدن جسم: (۳) درخشش.

بروسکان: بریفه دان [۱] درخشیدن.

بروسکانه وه: بریقانه وه، دره و شانه وه [۱] درخشش.

بروسکه: (۱) بروسک: (۲) تبلگراف، به رفیبه، بورفی، نه لگراف [۱] (۱)

نگا: بروسک: (۲) نلگراف.

بروسکیان: بروسکان [۱] درخشیدن.

بروسکین: بروسکان [۱] درخشیدن.

بروش: ورده ی ساوار [۱] ریزه بلغور.

بروش: مه نجه ل، دیزه ی له مس [۱] دبگ مسی.

بروشه: دانه دانه بارینی به فری تنک و بانک له [۱] بارش برف به آرامی.

بروقه: بریفه [۱] درخشش.

بروکه: که موسکه، زورکم [۱] خیلی اندک.

بروئسی: برسکه ی عاسمان [۱] برف آسمان.

بروئش: (۱) ده نکلی ده غلی پهنش: (۲) ورده ی ساوار [۱] (۱) دانه بلغور:

(۲) ریزه بلغور.

بروشین: چیشتی بروش [۱] آش بلغور.

بره: نه برو [۱] ابرو.

بره: (۱) ددانه دپاره که می به کانه، شفره، که لئی نیره بهرا: (۲) نیره بهراز، به کانه: (۳) چینی گه نه شامی: (۴) به باری نیوان دو کینلگه: (۵) گونره، بن ژسارو پئوان: (۶) خاکه می مشار: (۷) مشار، ههزه: (۸) بر به تیه له فرزه ندی میونه: (۹) بر به تیه له پیاوی زور به کارو هه لکه و ته: (۱۰) خاکه می بر به ند: (۱۱) نه او سور یونه می سواله ت و توند بونی هیلکه می کولاو: (۱۲) بره: (۱۳) مه خته، قونهرانی [۱] (۱) دندان بیدای گراز: (۲) گراز: (۳) چیدن درت: (۴) فاصله میان دو زمین شخم شده: (۵) گونره، سرهم بی شمارش: (۶) خاک آره: (۷) آره: (۸) فرزند مؤنث: (۹) مرد کارا و شجاع: (۱۰) ریزه سوهان: (۱۱) خوب پختن آجر و زیاد آب بز شدن نخ مرغ: (۱۲) قطع کن: (۱۳) کنترانی.

بره ش: هه ژارو بیچاره [۱] بی نوا.

بره فان: نیو بزی کار، نیوانجی که [۱] میانجی.

بره ک: (۱) نیره بهراز: (۲) مشار، ههزه می دوکس، شهقه مشار [۱] (۱) گراز نر: (۲) آره.

بره و: ره واج، ره نهنق [۱] رواج.

بری: (۱) خوزگه، خوزی، کاشکا: (۲) بات، جبات [۱] (۱) کاش: (۲) بجای.

بری: برا [۱] برادر.

بری: قرب، فورب، برکه می گهرو که زورتر دوی زورخواردن دبت، قورقبه [۱] آروغ.

بری: (۱) که میک: (۲) پارچه داریکی برا [۱] (۱) اندکی، کمی: (۲) ننه درخت قطع شده.

بریا: خوزی، کاشکا [۱] کاشکی.

بریا: بردرا، نهما، برا [۱] نگا، برا.

بریار: په بمان، شعرت، قه رار [۱] شرط و قرار.

بریاش: نه می بزی، نه می وزی [۱] می برید.

بریان: (۱) برین، لهت بون: (۲) دور که و تن [۱] (۱) بر بده شدن: (۲) دور افتادن.

بریان: گوشتی براشتی [۱] گوشت برشته.

بریان هوه: بر وانه بو بر [۱] نگا، بر.

بریان می: بهرخی به گیبه له نه ندوردا [۱] گوشت بره در نور نف داده.

برین می: (۱) همسای بهوانا: کینسایه: (۲) پوخته می، ده کانه: (چوار و چوار برتی به له ههشت): (۲) بانی، جباتی [۱] (۱) کتابه: (۲) عبارت است از: (۳) بجای.

بریژ: یاشگری بهوانا برین: (نه گوشت برینیه) [۱] بریان کنند.

بریژ: قالبی دارشن [۱] قالب ریخته گری.

بریژیان: برژاندن [۱] برشنن.

بریس: تر و سک [۱] درخشش.

بریس بریس: چهقه و همراو قوله قول، ره نازه نا [۱] جار و جنجال.

بریسک: (۱) تیزوی بهزان: (۲) ناورینگ [۱] (۱) نبرکشیدن بدن: (۲)

شرار.

بریسکان: درهوشین [۱] درخشیدن.

بریسکه: بر و سک [۱] بر فی آسمان.

بریسکه بریسک: بریقه بر بی [۱] درخشش بیابی.

بریسکه دانه وه: بر یقه دانه وه [۱] درخشش.

بریسکینه وه: بر یقه دان [۱] درخشیدن.

بریش: بروش [۱] نگا، بروش.

بریشت: برینی پارچه می جلك [۱] برش پارچه لباس.

بریشته: برشته [۱] برشنه.

بریشکه: دانه ویله می له سه رساج بو دراو [۱] خوب بوداده.

بریشکه: بریشکه [۱] خوب بوداده.

بریق: په لو عهجه له [۱] عجله و شتاب.

بریق: (۱) ئافناوه، بریک: (۲) نروسکه: (له دوره وه بریقه بریقی ده هات)

[۱] (۱) آفتابه: (۲) درخشش.

بریقان: نروسکان، بر و سک [۱] درخشیدن.

بریقانه وه: درهوشان، بر و سک [۱] درخشیدن.

بریقه: درهوشین [۱] درخشش.

بریقه بریق: تر و سک می به شوین به کا [۱] درخشش بهایی.

بریقه دانه وه: که وانه می نروسکه له شوشه یان ناو [۱] انعکاس برتو.

بریک: ئافتاوه، لؤلینه [۱] آفتابه.

بریکا: خوزی، بریا، خوزیا [۱] کاشکی.

بریکار: وه کینل، نایب [۱] وکیل.

بریکه: بریقه [۱] درخشش.

بریکه نی: کاشکا، خوزی [۱] کاشکی.

برین: بر وانه بو بر [۱] نگا، بر.

برین: زام، کوان و شوینی تیخ له له شدنا [۱] زخم.

برین: (۱) مقه سنی خوری هه لپاچین: (۲) گیابه کی شیره داره [۱] (۱) دوکارد: (۲) از گیاهان داروئی.

برین بیج: هار بکاری بز شک [۱] بزشکیار.

بریندار: زامار [۱] زخمی.

برینگ: (۱) مقه سنی خوری هه لپاچین: (۲) بی نه زایی [۱] (۱) دوکارد: (۲) نمام خشک.

برینگه: مقه سنی خوری هه لپاچین [۱] دوکارد.

برینه: برینگی خوری هه لپاچین [۱] دوکارد پشم چینی.

برینه وه: (۱) لهت کردن به نیخ و مشارو...: (۲) کولکه هه لپاچینی نازه ل:

(۳) له شیر گرتسه وه می بیجو: (۴) هه نگوبن له خه لیف کردنه وه: (۵)

له قسه بهس کردن: (۱) بوسله تیغ و آره و... بر بدن و قطع کردن: (۲)

جیدن پشم: (۳) از شیر گرفتن بچه: (۴) گرفتن عسل از کندو: (۵)

خاموش شدن و سخن پس کردن.

بریو: په له، لهز [۱] شتاب و عجله.

بریو: نه ورگی، نه پجری [۱] پاره می شود.

بریه تی: برینی [۱] نگا، برینی.

بریهی: برین [۱] پاره کردن.

بز: (۱) منالدان: (۲) زهق، زاق: (چاویز): (۳) بز: (۴) ناوکی ناسکی مېسک: (۵) جون سوک، قامک بوټون بردن: (۶) جهغن، جوغن، خهني کمه له زهوی: (۷) بېو، جمهوري ناوړگ، بهز [۱] (۱) زهدان: (۲) برجسته: (۳) بز: (۴) ناف آهوی مټک: (۵) انگولک: (۶) دابره: (۷) بېه.

بزاف: جوړه، حهړه کت [۱] حرکت.

بزبان: زورزان، دانا [۱] دانا.

بزباو: بزاف [۱] حرکت.

بزباوتن: جولانندن، بزوانندن [۱] جنباښندن.

بزبزوک: گولټکه له نهر روزدا ده پښکوی [۱] گلی بهاری.

بزبیزی: گیابه که گولی سمی واش ده کا [۱] گیاهی است.

بزبینهو کردن: فامک بوټنگ بردن [۱] انگولک.

بزبان: (۱) پسان، قهټیان: (۲) نرسان [۱] (۱) گسستن: (۲) نرسیدن.

بزبانندن: (۱) بسانندن: (۲) ترسانندن [۱] (۱) بگسلانندن: (۲) ترسانندن.

بزدم: روښتن به سهری په نچه [۱] پاورچین.

بزدونک: تر سینهرا [۱] ترساننده.

بزدوننهک: نرسونهک، نرسهټوک، قره [۱] نرسو.

بزدهان: نرسان [۱] نرسیدن.

بزديان: بزدهان [۱] ترسیدن.

بزديای: نرساو، نرساو [۱] نرسنده.

بزديونک: بغه، خهټهرا [۱] خطر.

بز: (۱) ون، گوم، بهرزه، وندا: (۲) روټ که تان [۱] (۱) گم: (۲) بزک.

بز: (۱) به گلو داوه سنان وهک روټ دوگ: (۲) بزگور، نینول [۱] (۱) لخته بسنن و فاسدشدن لېنیاټ: (۲) نکه پارچه کهنه.

بزبانندن: درانندن، جرآنندن، دادزینی کونال [۱] پاره کردن قماش.

بزبان: (۱) تیگ جونی شیر و ماست، هه لگه زانی شیر و ماست و دوز: (۲)

ره ننگ په زین له نرسان بان له زکان: (۳) تر وکانی چاو [۱] (۱) فاسدشدن

شیر و ماست: (۲) رنگ باختن: (۳) چشم برهم زدن.

بزبانندن: (۱) هه لگه زانندی شیر و...: (۲) ره ننگ بهرآنندن: (۳) تر وکانندی

چاو: (۴) راوانندن، قسه بهرآنندن: (نرساو قسان ده بزکښی) [۱] (۱)

فاسد کردن لېنیاټ: (۲) نرسانندن و رنگ باختن: (۳) چشم بر هم زدن

(۴) مزیان گفتن.

بزروک: زییکه ی زور ورد [۱] جوش ریز بوست.

بزگ: (۱) موروی شیلانی گهردانه: (۲) بز، بزگ، جنگه ی دوخین [۱] (۱)

مهړه فرمز زیننی: (۲) نیغه.

بزگور: پارچه بکی باریک له قوماسنی کون و روزبو [۱] نوار باریک از

قماش کهنه.

بزگیر: رزوده ست قوجاو، چکوس، سه فیل [۱] خسبیس.

بزگیله: گیابه کی بالا بهرزه گولی نامال سوره بهر که شنی وهک گیلان

وایه و نامال سوره [۱] گیاه کاکنج.

بزگیله: بهر بوک [۱] بنگه.

بزلماجی: جوړی کولیره ی ساجی [۱] نوعی گرده نان.

بزله: کاربله، به چکه بز [۱] بزغاله.

بزماټه: قرنماغه ی سهری برین [۱] خشک ریشه زخم.

بزماز: مېخ [۱] مېخ.

بزماروټ: به بزمار فایم کراو [۱] مېخکوب.

بزمارکوت: (۱) بزماروټ: (۲) جوړنی هېشوه نرنی بز و تېک په سنواو [۱] (۱)

مېخکوب: (۲) نوعی خوشه انکور.

بزماروک: مېخه که [۱] مېخچه.

بزماره: (۱) بزماري دارين که کونو که لېننی دولانی بی ده گرن: (۲)

مېخه که [۱] (۱) مېخ جو بین ناویند اسبا: (۲) مېخچه.

بزماک: دېښنی بېجی نا ژال نا نه توانی شېر بهزی، زارین، بزموک [۱]

بوژه بند.

بزموک: زمک [۱] بوژه بند.

بزمهټه: قرنماغه ی برین [۱] خشک ریشه زخم.

بزمهک: زمک [۱] بوژه بند.

بز: ناژه لی به شاخ و زینلی دابکی گېسک و کار [۱] بز.

بزبان: پېناکی سهرانه ی بز بو مری [۱] باج و سرانه بز.

بز تپینه: گیابه که له کههر نه کاو سه لکی هده [۱] گیاهی است.

بز لهر: بالداریکه بز به فهد قازو گوشنی نه خوری [۱] برنده ایست

بزگ و بهرنگ خاکستری و حلال گوشت.

بز مژ: جوړه مارمېلکه به کی دېزو سنوره، نهره، نهره [۱] بز مچه.

بز مژه: بز مژ [۱] بز مچه.

بز مټک: بز مژ [۱] بز مچه.

بز نه دوخه: بزنی که ده دری به شاغا دوی بخوا [۱] بزنی که بهره اش را ارباب می برد.

بز نه ریشه: گیابه که له شوبت نه کاو سه لکی هده [۱] گیاهی است.

بز نه کیفی: بز نه کبوی. کووی [۱] بز کوهی.

بز نه کینوی: بز نه کښی [۱] بز کوهی.

بز نه وهس: مه شکه ی بز [۱] منک از بوست بز.

بز نینری: گیابه که بو له زده بی [۱] گیاهی است.

بزو: (۱) جوړی داری: (۲) سهره نای کلکی به کسم له لای قونبهوه [۱] (۱)

نوعی درخت بید: (۲) زبر دم ستور.

بزوانندن: جولانندن، تل پندان [۱] تکان دادن.

بزوت: بسوت، سهره بزوت، جیلکه و داری سهره ناگر [۱] نیم سوز.

بزوتک: بزوت [۱] نیم سوز.

بزوتن: جولان [۱] جنبش.

بزوت: بی نوزره، هه لگه زاندا [۱] بی آرام و همیشه در حرکت.

بزوت: (۱) هه لگه زده اسه: (۲) ته نپوز نامرازکی موسیقی به [۱] (۱)

ورجهیدن: (۲) طنبور.

بزوک: زیره که بز جوړه [۱] زرنک و همیشه در حرکت.

بزوک: (۱) جوړنسه، جوړن، وه حهړه کت خه: (۲) زور به زک و زا: (۳)

زگ کر، دزی نه زوک [۱] (۱) محرک: (۲) بسیار زاینده: (۳) مقابل نازا.

بز: (۱) زهده خه: (۲) بز: (۳) زهق نواشا کردن: (بزه ی لبم کرد نرسبام)

بزه باقه: به له باقه، نه خوشبسه کی بزنه، باقه بزین [ب] نوعی بیماری بُز

بزه بز: زوق نیوه زامان [ب] خیره خیره.

بزه له: کوډه له بهران، به چکه بهراز [ب] بچه خوک.

بزی: به زه بی؛ (بزی کا ناکا هورموز وه هویج کس) [ب] رحم و شفقت.

بزی: به رکال، دامنه جه فان، نوه گران، چیلی سنی به هار دیتی [ب] ماده گاو سه ساله.

بزیسک: بر بشکه ی ناگر [ب] شراره.

بزین: گمه ی جغزین [ب] نوعی بازی.

بزیو: (۱) بزوزا (۲) باشگری بزویتهرا (کوردی که سهره له نی ده لئین بوته سهریژو) «سه باف» [ب] بی آرام و در حرکت؛ (۲) مُحَرک.

بژ: (۱) جگه، غه بره ز، بل؛ (۲) بال، توکی ملی به کسم و شیر؛ (۳) کاکول؛ (۴) موی راست و ستاو له نرسا با له سه بران، گرژ، کرژ؛ (له نرسان همو

موی سه رم بزویستان؛) (۵) پارچه، پاژ، له نک [ب] جز؛ (۲) یال؛ (۳) کاکل؛ (۴) سیخ شدن موی از نرس با تعجب؛ (۵) جزه.

بژان: (۱) گبای خراب له ناو زورعات؛ (۲) دانه ی بیگانه له ناو دانه ویله دا؛ (۳) خودوزین؛ (۴) ژمان؛ (گویژت به سزار دده مئی) [ب] (۱) وجین؛ (۲) تنقیح؛ (۳) خودجستن؛ (۴) شماره.

بژارتین: (۱) باک کردنی دانه ویله له زبوان و شتی ناباب؛ (۲) ژماردن؛ (۳) برژانندن [ب] (۱) پاک کردن غلات؛ (۲) شمردن؛ (۳) برشتن.

بژارچن: ناسنو کینکی کلک داری ده مپانه که گبای بژاری بی هله ده کهن، گبیا که ن [ب] ببلک و جین.

بژاردن: (۱) ژماردن؛ (۲) نه قانندن، چاک له خراب جیا کرسه وه؛ (۳) ناوان دان [ب] (۱) شمردن؛ (۲) بر گزیدن؛ (۳) تاوان دادن.

بژارده: (۱) گه مونه؛ (۲) ژمیر دراو [ب] (۱) کم نظیر؛ (۲) شمرده شده.

بژارکردن: (۱) گبای بی که لک فریدان؛ (۲) خودوزین [ب] (۱) وجین کردن؛ (۲) خودجستن.

بژارکمر: که سنی بژارده کا [ب] وجینکار.

بژارنه وه: (۱) خهون کیزانه وه؛ (۲) دوباره هه ژماردن [ب] (۱) بازکو کردن خواب؛ (۲) باز شمردن.

بژاره: (۱) بزار؛ (۲) ناوان؛ (۳) نه رجمه، وه گزبان؛ (۴) بژارده؛ (۵) راسته و پاسنه کردنی رابه ل که جولآ نه بکا؛ (۶) خه یالآنی خهوزراو؛ (۷) خه ویلکدانه وه [ب] (۱) وجین؛ (۲) ناوان؛ (۳) ترجمه؛ (۴) مشتاز؛ (۵) ناره کشیدن؛ (۶) خیالات خواب بر بده؛ (۷) تعبیر خواب.

بژال: (۱) هه لاش، چرپی و بوشنی که به سه سهر میچی دا نه ده ن؛ (۲) گبای بزار؛ (۳) بلاوی و پهریشانی [ب] (۱) خلاشه؛ (۲) گیاه هرزه؛ (۳) تشویش.

بژانگ: (۱) مژول، برژانگ؛ (۲) پرزه و ریشالی کونال [ب] (۱) مزه؛ (۲) بُرز فماش.

بژانتین: (۱) هه لیزاردن، نه قانندن؛ (۲) برژانندن [ب] (۱) انتخاب کردن؛ (۲) برشتن.

بژبژ: بازباز، بارچه بارچه [ب] قطعه قطعه.

بژبژه: هه له پهره، به سه سه کو له [ب] رطبل.

بژکین: بلاویون، بژان [ب] پراکندن،

بژل: به جگه، به غه بره ز، بل [ب] بجز.

بژلی: بژل [ب] بجز.

بژن: قژن [ب] ژولیده مو.

بژونگ: بر بشکه ی ناو با ناگر، بریشک [ب] بشنگ.

بژنیاگ: بژارده، هه لیزارده، نه قانندی [ب] انتخاب شده.

بژونین: (۱) چینه وه، هه لگر تنه وه؛ (۲) خودوزین، خویشکین بو زبندو؛ (۳) دانه ویله بژانندن [ب] (۱) بر گرفتن؛ (۲) خودجستن؛ (۳) پاک کردن غله.

بژوک: نبشتیا، ناره زو، واز [ب] اسنهما.

بژول: بژانگ، برژانگ [ب] مزه.

بژولک: بژانگ [ب] مزه.

بژون: (۱) پاکو خاوین؛ (۲) ههردی پرگباو له وه ز، زه مند؛ (۳) شوژن [ب] (۱) باک و نمیز؛ (۲) زمین بر گیاه و علف؛ (۳) جوالدون.

بژونی: پاکو خاوینی له ش [ب] پاکیزگی بدن.

بژونین: زه مند، زه وی پرگباو له وه ز [ب] زمین پر گیاه و علف.

بژون: کلبل و گوله، که لون، کبلون [ب] کلید و قفل جو بی.

بژی: (۱) کاکولتی سهر هه بنه، گودله، فر؛ (۲) وشه ی زیز، نه مری؛ (۳) بال [ب] (۱) ژلف؛ (۲) زنده باد؛ (۳) یال.

بژیگ: هه لیزارده، بژارده [ب] انتخاب شده.

بژیان: بژان، بلاویون، بهرزون، بژان [ب] پراکندن.

بژییشک: حد کیم، لوقمان [ب] بزشک.

بژییک: خوژی، خوژیو، که سنی جاوی له باره مئی که س نه بی [ب] منکی به خود.

بژیو: (۱) ماهی ژیان، هه رجی بباوی بی ده زی؛ (۲) بژییک قوت، مابه زندگی؛ (۲) منکی به خود.

بژیوی: پینداویسنی ژیان، نارو دانه ویله و نازوخه ی مال؛ (بژیویمان له ماندا نه) [ب] وسایل زندگی.

بس: بوست، بست، له سه مری نونه نا سه ری فامکه گه وه به بلاوی، بنکس، بنکوس [ب] واجب.

بسبسوک: گوله سنتره، گوه سنتره [ب] کرم شب چراغ.

بست: (۱) بس؛ (۲) بسنه، تاسنی نیوان نه وه ره و به دراش [ب] (۱) وجب؛ (۲) قُطب آسباب.

بستک: (۱) بستهی ناش؛ (۲) بستهی سه رنه ندور [ب] (۱) قُطب آسباب؛ (۲) سیخ آهنی که بر بالای نور گذارند.

بستقو: (۱) مله ی کیو؛ (۲) بستنی ناش، بستهی ناسباو [ب] (۱) گردنه کوه؛ (۲) قُطب آسباب.

بستوگه: کو به له، کو به ی چکوله [ب] بسنوغه.

بستته: (۱) ناسنی نیوان گه روی دوه برداش؛ (۲) ناسنی سه رته نورو ناوړگ؛ (۳) پسنه، فسق؛ (۴) جه قه نه به ده ست؛ (۵) گوی نه ده د، بی په روا [ب] (۱) قُطب آسباب؛ (۲) سیخ نسور؛ (۳) بسته؛ (۴) بشکن

زدن؛ (۵) بی پروا.

بسته بالآ: باوه عه مره، جله نوک، باوه قوره ت [ب] کوتوله.

بسته لیڈان: چه فنه لیڈان، پل ته قانن، نه قه له پنه هینان [ب] بشکن زدن، بستیک: زه نگه ته تری، نسیک، هیوشکه له هیوش [ب] تلیسک، بسسک: (۱) موی سدر لاجانگ، نه گر بجه: (۲) برزه ی سدر بهرگی گه نمه شامی [ب] (۱) زلف: (۲) کاگل ذرت، بسکوری: شق و نور و به که بف، بو زرعانی به خودا هاتوی ده لئین [ب] شاداب، بسکوک: نموسکه ی بهره و رومعت هه لده گه زتوه [ب] خم گیسو، بسکول: بزی گه نمه شامی [ب] کاگل ذرت، بسکوله: گیاه که له نه گر بجه نه کا [ب] گیاهی است شبیه به زلف، بسکه: بزه ی لیو و گه شیرو له خوشیمان [ب] تبسم، بسکه ی سمیل: زده خه نه ی پنه نامه کی [ب] خنده زیر لب، بسلمان: موسولمان [ب] مسلمان، بسمار: میخ، بزار [ب] میخ، بسماره: (۱) میخه که ی با: (۲) مو که لده ست دی و زور به زانه [ب] (۱) میخچه با: (۲) کرده، بسو: وشه ی فرمان: بساوه، ری خه، پند ابماله [ب] بسای، بسوت: بزوت، جلوسک [ب] نیم سوز، بسوخ: ته بور، بزوق [ب] طنبور، بسولدان: (۱) موسولدان، میزه لدان، کیسه ی میز لده ورون دا: (۲) بر به تی له گون [ب] (۱) مثانه: (۲) کنابه از خابه، بسولمان: بسلمان [ب] مسلمان، بسه: بوئسه، وچان بده: (بسه نه ز بیژمه نه) [ب] بابست، بسه رقه کرن: به سهر کرده نموه، سلور لی خواردن [ب] احوال برسی و تفقد، بسه کنه: نارام به، راه وسته، هندی به [ب] آرام بگیر، بسیره: به رسله، فوره، هاله [ب] غوره، بسین: (۱) کر بار: (۲) داگیر که [ب] (۱) خریدار: (۲) غاصب، بسینه: (۱) وهر گره، بستینه: (۲) بکره [ب] (۱) بگری: (۲) بخر، بسینه وه: که سی که بوستران بیژ بان شیوه گبز ده گیرینه وه [ب] هبات کر، بشافتن: هه ل پناونن، گوشین بده ست له ناو ناودا: (سماق بشافتی به بوشیوی) [ب] افشردن، بشاتو: (۱) بله رینینه وه: (۲) باوژی [ب] (۱) نکان بدهد: (۲) بندازد، بشکافتن: هه ل پشکونن، هه لوه شانی جن ته قه ل [ب] شکافتن، بشکانن: گریان بده نگی نرم، به نوزه گریان [ب] آرام گریستن، بشکوژ: (۱) خونچه: (۲) دوگمه، فویچه [ب] (۱) غنچه: (۲) دکمه، بشکوش: خونچه، بیچوه گولی نه بشکوتو [ب] غنچه، بشکول: پشکه ل، کتپهل، کتپیل، قشپل [ب] بئک حیوان، بشمی: بروین، بچین [ب] بروم، بشو: (۱) بچو: (۲) بشوره [ب] (۱) برو: (۲) بشوی، بشوره: خه می زورگران که دق به بیاو ده کا [ب] غم جانگدان، بشون: بروم، بجم [ب] بروم، بشون: بشورن [ب] بشو بند.

بشیا می: بچواتین، بروشتیان [ب] می رقتیم، بشیونه: مابه فبسته، سدره سویره، کیشه هه لاسین، نازاوه چی [ب] آشوبگر و فته انگیز، بشیوه: فرمان، کیشو هه راو نازاوه [ب] آشوب، بشیوی: نازاوه، بشیوه [ب] آشوب، بشیونی: نازاوه [ب] آشوب، بعوک: دهم وچاوا ناحیزی بیاونر سین [ب] بدریخت، بغور: غللو، له قه له موی بازه گوی که وتو [ب] مغرور، بغورد: بخور، سوتنه ی بون خوش [ب] بخور، بغوردان: نهوی بخوری تیدا ده سوتی [ب] بخوردان، بغوز: بخوز، گای خه فوک [ب] گای که در وقت کار بخوابد، بغه: بر بندار کردن، سدر بزین به زمانی مناله ساوا: (دهس له چه قوه که نهوی بغهت ده کا) [ب] زخمی شدن به زبان بچگانه، بغرا: هه رشنه ی خاوی بوئه دراو [ب] رسته خام، بفروش: فروشیار [ب] فروشنده، بف: (۱) دهنگی ژه نگه سوره: (۲) وشه که منائی پی ده تر سینن، خه نهر [ب] (۱) صدای زینورا: (۲) کلمه تهدید بجه، بفرا: (۱) خو به سهند، خو هه لکش: (۲) بیور، نه وری دار برین [ب] (۱) خود بسند: (۲) نیر، بفرا: (۱) بوژ، داری بوژ: (۲) کرپزه بهره، قه وزه ی بهره [ب] (۱) درخت پشه: (۲) گل سنگ، بفراهی: بهره نگی کرپزه بهره [ب] بهره نگ گل سنگ، بققه: بف، بققه [ب] کلمه تشبیه بجه، بفکنی: ژنی حیز، خو فروش [ب] زن خود فروش، بققه: بف [ب] نگا: بف، بقی نه فی: خوابی نه خوابی، بنوی نه موی [ب] خواه نا خواه، بقم: درمانه سوری جاو، ده نکبکه سور بو ده زمانی چاو [ب] دانه گیاهی است برای چشم درد، بکوژ: (۱) پباوکوز، کوشنه، گوزره: (۲) کوشنن: (دناکه بگر بکوژه) [ب] (۱) قائل: (۲) گشنن، بکه: (۱) فرمانی کردن: (۲) بکه ی جگ، بهزودا کهوتنی میخ، نیوهی، بشته [ب] (۱) بکن: (۲) دمر افاندن شنالنگ، بکهوه: (۱) وه که، بکهوه: (۲) خو ت به زوی داده [ب] (۱) بازکن: (۲) خود را به زمین افکن، بکیانه: بنیره [ب] بفرست، بکپل: زهوی کیل، که سی به جوت بان به بیل زهوی وه رده گبزی [ب] شخم زن، بگار: بوار، ده رای به زینه وه له ناو: (۲) زیناز [ب] (۱) گدار: (۲) رهگذر، بگاردن: (۱) رابواردن: (۲) هه ل ناوان، نه زم، هه زم: (۳) پیک هینان، جن به جی کردن [ب] (۱) گزارندن: (۲) هضم: (۳) انجام دادن، بگاره: رابردن، بوردن [ب] گذر، بگاره دان: رنگه پیدان، ده رفهت پیدان [ب] نجال دادن.

بلاوه: (۱) نالغهی ژبر دانه لغاؤ: (۲) گوندیکه [ب] (۱) دهنه لگام: (۲) نام دهی است.

بلاوه: دژی خربونهوه: (لهچی کوبونهوه ده بلاوهی بکن) [ب] منفرق شدن.

بلاوه لیگردن: دورکه و تنهوهی ناپورهی خه لک له شنی که بوی کوبونهوه [ب] از دور چیزی منفرق شدن.

بلبل: (۱) بولبول، بولبول، چفیکی خوش بیژ: (۲) زمان باراو، زمان نوز، قسه زان [ب] (۱) بلبل: (۲) زبان آور.

بلبلیشک: ماسوله، ماسولکه، جولاً داوی له سر هه لنده کا [ب] ماسوله نساجی.

بلته: بلته، ده نگی ناو که ره قیبکی نی که وی [ب] صدای آب و فنی که سنگ در آن اندازند.

بلج: گوژ، گوژ، گئوژ، گئو بشک [ب] زالزالک.

بلج: بلج [ب] زالزالک.

بلخ: (۱) ره وشت ناشیر بن، هه رزه، ناکار ناپه سه ند: (۲) هیچ نه زان: (دنيا به هشت بلخانه) [ب] (۱) هرزه: (۲) ابله.

بلخی: ناکاری بی شهرمانه و ناپه سه ند [ب] هرزگی.

بلخ: (۱) باری سر زمان و لیو: (۲) نفی ناوی کولاو: (ناوی سه ماور بلخ ده گری) [ب] (۱) بار زبان: (۲) جرم آب جوشیده.

بلسک: بست ناسباؤ [ب] نگا: بست.

بلخ: بلخ [ب] نگا: بلخ.

بلق: (۱) بوزگی ناو: (بلقی سمراوه - کاکه - جبهان تی بفره تو): (۲) ده نگی کولینی ناو [ب] (۱) حباب آب: (۲) صدای غلبان آب.

بلقاو: زه، زه لکاو، زونگ، بانلاخ [ب] بانلاق.

بلقه ده ره: جانه وه ریکی زهردی پانکه نه به له هه له په زده کا، جورنی کاکله موشان [ب] نوعی عنکبوت زرد.

بللور: جورنی شوشه ی جوان و نه سنور [ب] بلور.

بلمباس: نه گه، نیری. سایرین [ب] بز نر، نکه.

بلمه بلم: برمه برم [ب] غرولند.

بلوچه: که بوله، کوچله [ب] ظرف جویی کوچک.

بلور: (۱) بللور: (۲) بلور، نای، یلور، نامرزی موزیک [ب] (۱) بلور: (۲) نی لیک.

بلور بیژ: بلوریزه، شمشال ژه ن [ب] نی نواز.

بلورقان: بلوریزه ن [ب] نی نواز.

بلوری: مهرمه رشا، خامی ژورسی [ب] قماش سفید ساده.

بلوز: نیکه ل پیکه ل [ب] درهم و برهم.

بلوسک: بسته ی ناش، بسته ناساؤ [ب] آهن قطب آسیاب.

بلوسک: بلوسک [ب] آهن قطب آسیاب.

بلوق: (۱) بی گه بشنو، شه یان بی که نیو، خوناسو: (کوزه که بلوق بوه، کیزه که بلوق بوه و خوی ناسبوه): (۲) بوزگ: (همه موگیانی بونه بلوق) (۳) چاوزهق: (نوشی کاورا به کی بلوق هانم لبی ترسیام) [ب] (۱) بالغ: (۲) تاول: (۳) چشم برجسته.

بگر: (۱) وه رگره: (۲) گرین: (بگریکوژ) [ب] (۱) بگری: (۲) دستگیر کردن.

بگردگ: رابردو، له میژ بنه [ب] گذشتن دور.

بگردن: (۱) به خشین، مال دان به که سی: (۲) بوردن، چاوبوشی کردن [ب] (۱) بخشیدن: (۲) گذشت کردن.

بگره: (۱) بگر: (نانه که لئ بگره، بگره به رده بکی سبره): (۲) وای دانی: (بگره نه چوم، جی نه که ی) [ب] (۱) بگری: (۲) فرض کن.

بگره به رده: گرین و به ردان [ب] بگری و بیند.

بگره و به رده: بگره به رده [ب] بگری و بیند.

بگنو: بکه وی، بکه فنی [ب] بیفتد.

بگه: بگه به، بره سه: (بگه نا نوژت نه چوه) [ب] فعلی امر: پیرس.

بگین: (۱) بیژ: (۲) گان بکه [ب] (۱) بگو: (۲) جماع کن.

بگیز: (۱) هه لسوین، کارگیز، مودیر: (۲) نه دمال، نه وی لوا ده به سنووی و لبادی لئ جی ده کا [ب] (۱) مدبر: (۲) نمدمال.

بگیز: (۱) گرین: (رهش بگری): (۲) وه رگر، نه ستین: (حقوق بگری) [ب] (۱) دستگیر کردن: (۲) گیرنده.

بگیم: (۱) بیژ، بلیم، بییم: (۲) گان بکه [ب] (۱) بگویم: (۲) جماع بکنم.

بگیم ته: به تو بیژ، بیژمه نه، بیت بلیم [ب] به تو بگویم.

بگین: بگه هینه، بگه یه نه: (نامی بگین ده سنئ ره شو) [ب] برسان.

بل: به جگه، به غه یه رز: (هانه ده سنئ مه دره فسئ و دگو بل ژمه لئ / ده ست بکه سی دی ده سما یا کومه لاتی نادم) «جزیری» [ب] بجز.

بل: نر می زیاد له بنو بست: (شونیه که بل پوه به کار نه ماوه) [ب] نر می بیش از حد و نامطلوب.

بلا: بلان، با: (ده ف ژئ به رده بلا بجه) [ب] بگذار.

بلا: بلا [ب] بگذار.

بلا ته: بلا ته، سمه تای هه رنه میوه [ب] موسم رسیدن میوه.

بلازیز: به لازیز، گه زیزه، گولبکی کورنه بالایی خه خه تی عایی و سپی به که له سه ره نای نه ورورز به بدا ده بی و زور تمه ن کورنه: (کولئ دبت نه و فه بایی ناسمانی / له تبقا شه نگو و نازک وه ک بلازیز) «جزیری» [ب] گلی که در آغاز بهار روید.

بلا کو تک: بالداویکی ده ننگ خو شه [ب] پرنده ایست خوش صدا.

باللوک: نالو یالو [ب] آلو یالو.

بلامک: بزمک [ب] نگا: بزمک.

بلان: بلا، بلا [ب] بگذار، باشد.

بلانه: بلانی [ب] بگذار.

بلانی: باوایی، بلانی و اینت [ب] بگذار.

بلاو: (۱) شین گبر، مردو لاوینسه وه: (۲) دانه لغاؤ [ب] (۱) نوحه خوان: (۲) دهانه لگام.

بلاو: (۱) به لاف، برز، برز، په ژ: (۲) گوشاد، فره ه: (بیژنگی کون بلاوم ناوی): (۳) بی ژانراو: (خه به روا یلاویسه که نازار هانوه) [ب] (۱) براکنده: (۲) گشاد: (۳) شایع.

بلاو کردن: به لاف کرن [ب] پخش کردن.

بلاو کرد نه وه: به رز کردن، برزاندن [ب] منتشر کردن.

بلول: بلور، نای، نهی [بل] نی لیک.

بلول بیژ: نهی زهن [بل] نی نواز.

بلوین: (۱) بلول: (۲) جی میزی منال له بیشکهدا، لولک [بل] (۱) نی لیک: (۲) مجرای شاش بچه در گهواره.

بلوین به زین: (۱) منالی میزی له بلوینزه سهرده کا: (۲) بره تی له مروی بزوزو دانه سه کناو [بل] (۱) بچه ای که در گهواره بسیار شاشد: (۲) کتابة از شخص نا آرام.

بلوینزه: بلول بیژ [بل] نی نواز.

بلوینزه نین: بلوین لیدان [بل] نی نواختن.

بلوین لیدان: نهی زه نین، بلوین زه سین [بل] نی نواختن.

بلوینل: بلول [بل] نی لیک.

بلوین: بلوین [بل] نی لیک.

بله: (۱) برؤ، بچؤ، بچه، ههزه: (۲) سوکه لهی ناوی ابراهیم [بل] (۱) برو: (۲) مخفف ابراهیم.

بله بل: (۱) فلنه فلنت، قسهی وا که سی نی نه کا: (۲) ده نگی ورج [بل] (۱) سخن نامفهوم و بی معنی: (۲) صدای خرس.

بلهت: گوین، بلج، گوشک [بل] زالزالک.

بله تی: بلهت [بل] زالزالک.

بله به زین: هاروا هاج، بی نارام [بل] کتایه از بز بهاد.

بله کناچی: زنانبله، زنانی، کجانی، پیاو نه دای ژن دهر بیری [بل] مرد زن نما.

بله ماج: په لولهی شل، چیشنی گزوله ناردی تراو، پر پوله [بل] آش خورده خمیر.

بله مو: دمبین، بزموک [بل] نگا، بزموک.

بله نگاز: بله نگاز، ههزارو لانهواز، بیچاره و نه دار [بل] بی نوا، بیچاره.

بله وړ: شوشه چرا [بل] شیننه چراغ.

بله ورن: لاسار، گوی نه بیست [بل] سرسخت، حرف نشنو.

بلنی: بیژه، بو شه، واجه [بل] بگو.

بلنیت: پسوله، به نه، بینافه [بل] بلبت.

بلنیزه: گزی ناگر، گوری تیگر [بل] لهیب.

بلنیه: بلنیزه [بل] لهیب.

بلنیکه: مینکه، قیتکهی قوز، به لوله که [بل] چچوله.

بلنیمهت: هه لکه وته، پیاوی که مویته [بل] نایفه.

بلنیمهت: بلنیمهت [بل] نایفه.

بلنینه: که بن و به بن، له دوی خلینه ده لئن: (خلیننه و بلیننه به کبان هه به) [بل] ارباطه مخفی.

بم: (۱) بیده نگی، قروفپ: (۲) تمزه ی ناقولاً: (۳) نرسینه: (خوی بم کرده وانا: ده دوی لئی بنرسن) [بل] (۱) سکوت: (۲) شخص لندهور و بدقیافه: (۳) ترساننده.

بمانی: فده نای بیده نگ، قروفی به کومه ل [بل] سکوت دسته جمعی.

بعبسبیک: گیایه کی کویسنانی به [بل] گیاهی کوهستانی است.

بمومو: مومومو، سهر له بر، یسکنینی ته و او: (ته فیشی بمومو بکه گهر نم

بخه تائین) «جزیری» [بل] مومومو، سراپا.

بمه: به نیمه [بل] بهما.

بمهش: (۱) برؤ، بچؤ، لوه: (۲) به پیاده یی [بل] (۱) برو: (۲) پیاده روی.

بن: (۱) خواروه، زئیر: (۲) تمام، دار: (بنه هه نار، دوین سیو): (۳) سه لک:

(بنه جهوه ندهر): (۴) کچی، روسوری: (بوک بن ی نه بوه): (۵) بین:

(نبوه وک بابسان بن): (۶) دوابی، ناخری: (سمر وین ی نه وکاره کنی

نه بزانی): (۱) زیر: (۲) درخت، نهال: (۳) بنه، ریشه غده ای: (۴)

بکارت: (۵) باشید: (۶) اننها، نهایت.

بناخه: بناغه [بل] شالوده و اساس.

بنار: (۱) داوینی کبو بهر و ده نست: (۲) گه وری مال، سه روکی خیزان: (۳)

دمه قاله: (ورده بنارنک بو) [بل] (۱) دامنه کوه: (۲) سر پرست خانواده:

(۳) درگیری لفظی.

بناشت: (۱) ناخافتن، قسه کودن: (۲) دمه مقاله [بل] (۱) گفتگو کردن: (۲)

درگیری لفظی.

بناغه: بناخه [بل] شالوده و اساس.

بناقاقه: ناوهراسنی گهرو له دهر ووه، ریگه ی هه ناسه [بل] بیخ گلو.

بناقه: بناقاقه [بل] بیخ گلو.

بن کوانیله: جوړی نه سنورک [بل] نوعی گرده.

بناگویی: بنانگویی، به نای گویچه، په ناگویی [بل] بناگوش.

بنانگویی: بناگویی، به بنی بنی کاکبله و گو بچکه [بل] بناگوش.

بنانگویی بچکه: بناگویی [بل] بناگوش.

بناو: (۱) دارنکی بی بهره: (۲) قوم له ناوا: (له مه له دا بناو ده بم): (۳)

نوشته ی سهرناو ناکه وی [بل] (۱) درخت زبان گنجشک: (۲) غرق در

آب: (۳) هرچه به زیر آب رود.

بناوان: (۱) نهوشینه ی سهره نای ناو له ویوه دبت، کانی بان نه ستیر: (۲)

که سی کاری ناو مال به زینوه ده با [بل] (۱) سرچشمه آب: (۲) خانه دار.

بناوان هه لبهستن: جوگه ساز کردن له بناوانی ناوړا [بل] ساختن جوی در

سرچشمه آب.

بناو بویر: ده غه زدار، له دهر وندا ناساز [بل] بیمار درونی.

بناو ج: بناو [بل] درخت زبان گنجشک.

بناوی: داری بناو [بل] درخت زبان گنجشک.

بناخهل: سنوری باسک و زگ، بن هه نگل، بن کهوش [بل] زیر بغل.

بنبار: (۱) چاوشوژ و منهت بار: (۲) لباد یا هه لندر اوینکی نهرم ده بخه نه سهر

بشنی باره بهر له ژیر باره ووه [بل] (۱) منت کن: (۲) لباد یا هرچه که بر

روی پشت ستوران اندازند.

بناخهل: بناخهل [بل] زیر بغل.

بنیال: (۱) که له که، خالیکه: (۲) نزیک، ته نشست [بل] (۱) تهیگاه: (۲) نزدیک.

بنیر: قر، شویندوار براو، کونابی هاتن: (خوم کبشه کم بنیر کرد) [بل]

ریشه کن.

بنیزو: بن کلکی په کسم [بل] زیر دم.

بنبزیو: به سته و گورانی سوکه لهی خوش که گوینگر ده خانه جو له [بل]

آهنگ رقص.

بنیزنوکه: بنیزنو [آهنگ رقص].

بنیهردوک: گیاهه که کوئستانی [گیاهی کوهی].

بنیهرقی: گیاهه که نامی ریواس دهه [گیاهی است بامزه ریواس].

بنیهلگ: بن گه لای تون و هدرچی [برگ زیرین بوته توتون].

بنیهنگ: بن گه لای تون [برگ زیرین بوته توتون].

بنیژنگ: بنژیل، نوری له بیژنگ ده که وی [نه نشین بیخه باغربال].

بن بیژنگ: بن بیژنگ [نگا: بنیژنگ].

بن بیف: رنگی دهسکرد بهین عفرزدا، نه غمه [نغب].

بن پزان: کچینی له دهست دان [بکارت از دست دادن].

بن پزانن: کچینی بردن [بکارت برداشتن].

بن پزانندن: کچینی بردن [بکارت برداشتن].

بن پشک: کچی ناوه بزکرا بی که بدری بهژن بو برای، (زارا بن پشکی

شاهو به) [دختری که به عوض زن برادر نامزد شده باشد].

بن پهر: جوژی چدک [نوعی اسبچه].

بن پهرگ: زیزچنی پهرگمای که لاش [حاشیه گیوه که بر آن ننند].

بنپهل: بن گه لای تون [زیر برگ توتون].

بنتا: (۱) توله نمامی بی لوق و پوپ (۲) لوق و جوژی له بنی داره وه ده رجوه

[نونهال: (۲) جوانه از بن ساقه].

بنتاتی: جوژیک تری [نوعی انگور].

بنتان: لای زیزوی بهرزین و تبغه دیوار [بی بهرجین با نیفه].

بنتاو: بنتا [نگا: بنتا].

بنتل: (۱) به که مین گوژی گوژین، سهره (۲) دبانه، ددانه، بهردیکی جوک

ده خریته بن بهردیکی زل تا نه گلی [۱] گردوی اصلی گردوبازی؛

(۲) سنگی که زیر سنگ بزرگ نهند تا نلغزد.

بنتهک: له نه نبشت [در کنار].

بنتیان: هه لوی به بنی مهنجه له وه جه سپاو [تهدیک حلوا].

بنتیک: درومانی کاتی که جلدور ده پکا، برو، براوه [پرو لباس].

بنج: بنهژت، ریشه [اریشه].

بنج دا کونان: ریشه فایم کردن [اریشه دوآبیدن].

بنجک: پنچک، دهون، شخدل [بوته درختی].

بنجو: کوره جوی نوموسولمان [بچه یهودی نومسلمان].

بنجو پناوان: بنه چه که و بنهژت [اصل و نسب].

بنجوجکه: کلینجکه، نیسکی قون [استخوان بیخ دم].

بنجوژی: تویزه وه و لی کولینموه [پزهوش و تحقیق].

بنچاخ: قه باله ای ملک [سند مالکیت].

بنچغ: نه نشت، لا، بنبال: (ده له پنچم لاکه وه) [پهلو، چنب].

بنچک: دهون، پنچک: (بامه نین وه پنچک، ده رنه فرنی مه لیچک) [بته

درخت جنگلی].

بنچل: بننا [نگا: بنتا].

بنچین: ره گو و ریشه [رگ و ریشه، شاهرگ].

بنچینه: بناخه، هیم [اساس، شالوده].

بنخرمان: بن جوخین، بن کوی خهرمان [نه خرمن].

بن خهرمان: بن خهرمان [نه خرمن].

بن داروک: گیاهه که [گیاهی است].

بندرخه: شه شه م حوئهی زستان [ششمین هفته زمستان].

بندرو: (۱) درومانی که له ده روه دیار نه بی؛ (۲) دروینه له زیزوی جل دان

له دروینه دا؛ (۳) دادرونی زارکی نیر و جدوال تائه و جینی بکری و نه خلنی

[۱] (دوخت بسیار ریز؛ (۲) دروکردن غله از بیخ؛ (۳) دوختن جوال

طوری که غله آن تکان نخورد.

بندک: نهوشوئهی تموه ره ی له سهره [جای قطب در آسیاب].

بندوک: (۱) دوک، تمه سببایه بی که له روئی کهره ناواندندا سهره که وی؛

(۲) شرکه، تمه لیچقه شیرنه ی امه بکی زرعات ده داو ناشیرنی ده کاه

تمه سببایه بی له په لکی ره ز نه دا [۱] سبیدک کره؛ (۲) سبیدک نباتات.

بن دهس: بن دهست [پهلو، چنب].

بن دهست: (۱) بن هه نگلی؛ (۲) له په نا، زور نریک که دهست بیگانی [۱]

زیر بغل؛ (۲) تم دست.

بن دهق: ههژت، جهنگه [عُشوان].

بن دیان: (۱) بنی ددان؛ (۲) خاج بهرستی نوموسولمان [۱] زیر دنان

(۲) مسیحی نازه مسلمان شده.

بندین: نهختی جوم و روبار [کف روهخانه].

بندین: موی بهرجیله ی پیاو [موی زیر جانه].

بنژان: کچینی له دهس دان [از بین رفتن بکارت].

بنزهخ: بناغه، خیم، هیم [اساس و شالوده].

بنزسمه: پازنه ی ده رگا [باشنه در].

بنزیش: بنزین [موی زیر جانه].

بنژیل: بن بیژنگ و خشت و خالی ده غل [نه نشین غربال شده].

بنقله: خاج بهرستی نوموسولمان [مسیحی نازه مسلمان شده].

بنقله ه: بنقله [نگا: بنقله].

بنقله له: بنقله [نگا: بنقله].

بنقول: پاژیکه له کراسی زنان که سهرقوئی پندا نه درون [پارچه منلی

از بپراهن زنانه که زیر بغل قرار می گیرد].

بنک: (۱) ناغزه جگهره؛ (۲) ههرچی که توتنه لای زیزو؛ (۳) کونال و مالی

زوری بازرگانی [۱] فیلتر سیگار؛ (۲) طرف پایین؛ (۳) مال التجاره

زباد.

بنکدار: بازرگانی کوم فروش، بهرانه ری تاک فروش [ناجر عمده فروش].

بنکر: شیر با نان یا ههرچی که به بنی مهنجه له وه ده سون و ده نوسی [

تهدیک].

بنکلک خوراندن: فر بودان به قسه ی خوش [فربب با زبان چری بی].

بنکلیشه: ناولهش، بر به نی له فکر و بیر [انلرون، کنایه از فکر].

بنکلیشه چون: بر به تی له فر بودان و هانه دان [کتابه از فربب دادن].

بنکوش: زیزاوین [زیردامان].

بنکوشک: هوه ی زیزه مینی [اطاق زیر زمینی].

بنکول: (۱) له بنه وه هه لکه ندنی دیوار بو روخانی؛ (۲) دانه وه ی بنی ره وه

توتن بو به نیرسونی [۱] از پی کسندن دیوار به قصد تخریب؛ (۲)

گود کردن بن مو و تونون برای شادابی آن.

بنکه: بنه، مه کوگه، مه کو: (بنکه‌ی پنجمه‌رگه له‌جای سه‌فنه) [مقر].
بنکه‌ش: بنباخه‌ل، بنه‌نگل [زیر بغل].

بنکه‌شی: هرزور که‌لین دادن [سَنفَذ و درزگیری].

بنکه‌فیک: گولمه‌وروزه [از گلهای نوروزی].

بنکه‌ن: بنکول [نگا، بنکول].

بنکه‌ند: بنکول [نگا، بنکول].

بن که‌وش: (۱) زیر بیلوا؛ (۲) بنباخه‌ل (۱) زیر کفش: (۲) زیر بغل.

بن کیلک: دنده‌دان، هانه‌دان [برانگیختن].

بنگس: بست، بوست، بنگوس [وجب].

بنگست: بنگس [وجب].

بن گلته: سایه‌فتنه، سمره‌سودره [فته‌گر].

بنگوزه‌له: گیابه‌کی سه‌لکداری کویسانه [گیاهی کوهستانی است].

بنگومت: بنگس [وَجِب].

بنگول: (۱) گیابه‌که؛ (۲) دوهه‌م گول له گوزه‌وی بازیدا [۱] گیاهی

است: (۲) اصطلاحی در جورام‌بازی.

بنگوفک: هولمه‌ز، ناغه‌لی نازه‌ل [اغل].

بنگوف: بنگوفک [اغل].

بنگه: (۱) پنه‌زت، پناغه: (۲) گه‌ی قامک؛ (۳) په‌ندو جمگه‌ی له‌ش [۱]

پایه و اساس؛ (۲) بند انگشت؛ (۳) مفاصل بدن.

بن گیری: دواکه‌ونن و لی کولبنه‌وه، تاقیقات [تحقیق و پیگیری].

بنگینس: بست، بوست، بنگوس [وَجِب].

بن لوق: تولی له خواروی داروه هاننی [جوانه از پایین تنه].

بنمی: (۱) بخوسن، په‌ناو نهرم بنه‌وه: (چهرم بخه ناویا بنمی)؛ (۲) فرمانه

بو خوساندن [۱] خیس و نرم شود؛ (۲) بخیشان.

بن میخانه: ناحه‌سل، نانه‌جیب، ناکه‌س په‌جه [بداصل، نانجیب].

بنمیینه: بخوسینه، بنمی [بخیشان].

بنو: بخه‌وه، بخه‌فه [بخواب].

بنواشه: پناغه [اساس].

بنوز: بزوانه، ته‌ماشاکه [نگاه کن].

بنوزه: بنوز، بدبه [نگاه کن].

بنوس: (۱) نوسهر، که‌سی بزانی بنوسی و ده‌نوسی؛ (۲) نامرزی نوسین،

قه‌لم، نالا [۱] نوبسنده؛ (۲) قلم.

بنوش: وه‌خو، فرکه، بی خوه‌ره [بیاشام].

بنوشه: بنوش [بیاشام].

بن وشکه: نه‌خوشی بیستان [آفت بالیزی].

بنوک: (۱) گیابه‌که که بو‌ده‌رمانی نازه‌ل په‌کار دی؛ (۲) قریوکی خوری

له‌شانه دراو [۱] گیاهی دارونی؛ (۲) بَنجَل بَسَم.

بنوه: بخه‌وه [بخواب].

بنوینه: (۱) شان‌بده، نیشان‌بده؛ (۲) بخه‌وینه، ده‌خه‌وکه [۱] نشان‌بده؛

(۲) بخوابان.

بنه: (۱) گای ناوه‌ندی گیره، گای‌بنه؛ (۲) پنداویستی سه‌فهر: (بارگه‌و

بنه‌ی تیکناوه)؛ (۳) حه‌شارگه‌ی که‌وی راو: (۴) بنکه، مه‌فهر: (۵) زه‌بهدت.

سسه‌ی راه‌جی [۱] گاوینه: (۲) باروینه سفر: (۳) پناهگاه کَبک

شکاری: (۴) مقر: (۵) کمبناگه شکارچی.

بنه‌باب: ناژا، بابیران [نیاکان].

بنه‌بز: بنیر [نگا، بنیر].

بنه‌به‌نگه: باوان [سرچشمه آب].

بنه‌بیت: (۱) ژور خهرمان: (۲) ده‌سما‌به، سه‌رمیان، سه‌رمابه [۱] ته

خرمن: (۲) سرمایه.

بنه‌تا: بننا [نگا، بننا].

بنه‌تو: نه‌تومی چاندراوه با‌ده‌چیندری [تخم کاشت].

بنه‌تو: بنه‌تو [تخم کاشت].

بنه‌توم: (۱) بنه‌تو: (۲) نه‌ژا‌وره‌چهل‌ک [۱] تخم کاشت: (۲) اصل و

زاد.

بنه‌تومه: بنه‌توم [تخم کاشت].

بنه‌توو: بنه‌تو [تخم کاشت].

بنه‌تووه: بنه‌تو [تخم کاشت].

بنه‌جو: بنجو [نگا، بنجو].

بنه‌جوت: (۱) که‌ل‌په‌لی زه‌وی کَبَلان: (۲) داهانی سالانه‌ی زه‌وی [۱]

وسایل کشاورزی: (۲) بهره سالانه.

بنه‌چل: شازه‌گ و زبش‌هی گیار دار [شاهرگ و ریشه اصلی درخت].

بنه‌چه: بنه‌چه‌که، بابو بابیران [اصل و نسب].

بنه‌چه‌که: بنه‌چه [اصل و نسب].

بنه‌خل: بن باخه‌ل [زیر بغل].

بنه‌روک: بنوک [نگا، بنوک].

بنه‌رت: (۱) بناخه: (۲) ره‌گه‌ز، بنه‌جه [۱] پایه و اساس؛ (۲) اصل و

نسب.

بنه‌فش: (۱) گولی وه‌نه‌وشه: (۲) ره‌نگی وه‌نه‌وشی [۱] بنفشه: (۲)

په‌رلگ بنفشه.

بنه‌فشوک: گولیکه په‌ره‌نگ و نهرح له وه‌نه‌وشه ده‌کا [گلی است بنفشه

مانند.

بنه‌قان: بناوانی مال [خانه‌دار].

بنه‌قهر: گای بنه [گاوینه در خرمن کوبی].

بنه‌کردن: (۱) هه‌لنایی مال بو‌دی: (۲) سوراخ کردنی مالی دزراو [۱]

خانه‌ای را برای دزدی زیر نظر گرفتن؛ (۲) سرینخ دزدی را پیدا کردن.

بنه‌گا: جی‌هوار له زوزانان [منزلگاه بیلاقی].

بنه‌ما: ماکه، هوی په‌بدایون و مان [ماده].

بنه‌مال: خانه‌دان، گه‌وره‌مال [خاندان].

بنه‌ماله: خانه‌دان له‌میز بنه‌وه [خاندان].

بنه‌نگل: بنباخه‌ل [زیر بغل].

بنه‌وا: ناگاداری ناومال، بناوان [خانه‌دار].

بنه‌وان: بنه‌وا [خانه‌دار].

بنه‌وانه: بنه‌وا [خانه‌دار].

بنه‌وش: ره‌نگی بنه‌وشه، بنه‌وش [بنفش].

بنه‌وشسان: قه‌زوانی نه‌فریک و نه‌رق که نیگولی شینی نامال سوره، وه‌نه‌دقی نه‌وا و نه‌گه‌بوت [نانکش تمام نرسیده].

بنه‌وشه: (۱) گولی و نه‌وشه: (۲) قوماشکه ره‌نگ و نه‌وش [گل بنفشه: (۲) قماشی به‌رنگ بنفش].

بنه‌وشیله: چوره‌قه‌زوانیکی ورده [نوعی جانلانقوش و بز].

بنه‌وه: (۱) زبرو، به‌رانسه‌ری سه‌روه: (۲) دانه‌وی، داوه‌روه، بجه‌مه: (۳) پر پیداکه: (لبنی بنه‌وه‌ر بوا) [۱] زهر بن: (۲) امر: خم شو: (۳) امر: زود بردار.

بنه‌وه‌ر: گای بنه [گاو بنه در خرمن کوبی].

بنه‌وشنه: خوارکه‌ره، لارکه‌ره، بجه‌مین، داهینه [خم‌کن].

بن‌ه‌نگل: بن‌باخدل [زیر بغل].

بنی: (۱) بروانه: (۲) دانئی: (ده‌ست بنی بان سه‌رم) [۱] نگاه کن: (۲) بگذار.

بنیات: (۱) بنه‌زوت، هیم، بناخه: (۲) نیجاد، سازدان [۱] شالوده: (۲) ایجاد.

بنیچه: بنه‌چه‌که، ره‌جه‌لاک [اصل و نژاد].

بنیز: بنوز، بنوازه، بروانه [نگاه کن].

بنیزه: (۱) به‌زی بکه: (۲) راسپیره [۱] بفرست: (۲) سفارش کن.

بنیسک: سونکه سابون، سونکه سابون [مانده صابون].

بنیسکه: بنیسک [مانده صابون].

بنیسی: نه‌خوشی له‌ربون [مرض لاغری].

بنیش: روئیشه، دانیشه [بنشین].

بنیشت: شیلای داره‌بن، جاجکه [سقز].

بنیشت: بنیشت [سقز].

بنیشته‌تال: جاجکه‌تاله [سقز تلخ].

بنیشته‌تال: بنیشتی نه‌کولاری خوش‌نکراو [سقز تلخ].

بنیشته‌تاله: بنیشته‌نال [سقز تلخ].

بنیشته‌تاله: بنیشته‌نال [سقز تلخ].

بنیلله: ده‌غلی به‌ر گبره [خرمن در حال کوفتن].

بنیه‌ش: بنیه، بنئی [بگذار].

بو: (۱) به‌ره‌ی زه‌مین: (زه‌ویه‌کی به‌به‌روه‌وه): (۲) هه‌بو، به‌رانبه‌ری نه‌بو:

(۳) کونده، کونده‌بو: (۴) نه‌بم، نه‌وم [۱] بهره‌زمین: (۲) بود: (۳) بوم،

جغد: (۴) می‌شوم.

بو: (۱) بیت و باره‌ی زه‌وی: (۲) ولات، سه‌رم‌زمین، (هه‌رتوم خوش‌ده‌وی

لهم هه‌ردو بوئه): (۳) بون، بین: (نه‌وسه‌زمینه‌ی بوئی توی لی‌نایه /

ناوری نی‌به‌ربئی هه‌رشه و له‌لا به) «فولکلور»: (۴) له‌به‌ر، به‌خاتر: (بونو

که بیکرو نازه و هه‌و کو حوری جه‌نه‌نی / قه‌بدی چیه‌عه‌جوزه‌یی دنیا

به‌دم نه‌لانی) «نالی»: (۵) وهره، بی: (۶) کوند، بایه‌قوش: (۷) شاگرد

مه‌بخانه: (۸) دبراو، خه‌نی قول بو‌ئاوداشتن: (۹) شبان، توانست: (بوم

ناکری، بوم‌نالوی): (۱۰) بوچی: (۱۱) له‌بنی، نه‌وی: [۱] بهره‌زمین:

(۲) سه‌رم‌زمین: (۳) بو، رایحه: (۴) بخاطر: (۵) بیا: (۶) بوم، جغد: (۷)

شاگرد میخانه: (۸) جوپ آباری: (۹) اسکان: (۱۰) چرا: (۱۱) می‌شود.

بولار: (۱) به‌هار: (۲) ده‌راوی به‌زمینه‌وه: (۳) ده‌ره‌تانی ده‌چون و نیبه‌زمین [

(۱) به‌هار: (۲) گذار: (۳) مقرر گر بز.

بواردن: (۱) بگاردن: (۲) لی‌هه‌لبواردن: (۳) ره‌نگدار بونی بارچه [۱] (۱)

گذشتن: (۲) اهماال: (۳) رنگی شدن پارچه.

بواره: دهره‌مت، فرسه‌ت، ماهه [فرصت، مجال].

بواژو: بوژو، گیای بون‌گرتو که مالات نابخوا [علف بوگرفته].

بوان: نه‌ستوند، کی چادر [سئون خیمه].

بوایت: (۱) بوايه: (۲) بویابت، نوبایت [۱] می‌بود: (۲) می‌بودی.

بوبا: هه‌بوايه [می‌بود].

بویا: نشسکی بون‌گرتو [روغن با کره بوگرفته].

بویان: (۱) بیونابه: (۲) نیوی گوندبکه [۱] می‌بودند: (۲) اسم روستائی.

بوپزه: بوچنه، نه‌وشته‌ی بونی ناخوش ناهیلئی [بوگیر].

بوپلات: کاره‌ساب، به‌لاو چورتم [بلا و مصیبت].

بوپروز: بوکروز، بونی سوتاری نیسکو مو [بوی مو و اسنخوان

سوخته].

بوت: بت، پت، خوی ده‌سکرد [بت].

بوت: (۱) بانیزه‌ی ناش، بانجیلای ناساو: (۲) ناوباره، فه‌منه‌ره: (۳) بونو،

بونو: (بوت ناهینم) [۱] بامک آسباب: (۲) قنطره: (۳) برای تو.

بوتزه‌کینه: کارگی بالا‌به‌زی سرخرخانی نوعی قارچ.

بونک: ناوباره، بوت [قنطره].

بوتکه: خانوی له‌دارو نه‌نه‌که [کلبه از جو و خلب].

بوتری: بتری، شوشه‌ی دم‌ننگ بو‌تراو نیگردن [بطری].

بوتل: بونری [بطری].

بوتو: بوت [برای نو].

بوته: (۱) بلندایی کم له‌زه‌میندا، زه‌قایی زه‌وی: (۲) ده‌فری که کانزای نی‌دا

ده‌ناویننه‌وه: (۳) بونو، بوت [۱] برجسنگی در سطح زمین: (۲) بوته

ریخته‌گری: (۳) برای تو.

بوته‌گه: بوژدن، نه‌وبوبه‌ی وه‌خنی نی‌به‌ردان له‌سابرین نی [بوی بز نر

هنگام جفنگگیری].

بوئی: (۱) خه‌لکی ولانی بوتان، بونانی: (۲) بو توی: (هه‌ر ناوی به‌بنی

بوئی دینم) «مهم وزین» [۱] اهل منطقه بونان: (۲) برایت.

بوئیمسار: شاه‌وه، بالداریکی مل و قاج دریزه هه‌ر له‌دم ناوان ده‌بنی،

شاه‌وشبنکه [بونیمار].

بوچ: فیز، ده‌عبه، نیفاده [فیس و نکیر].

بوچ: (۱) له‌به‌رچی؟ نه‌زا؟ (۲) بریتی له‌قور [۱] برای چی: (۲) فرج

زن.

بوچال: ده‌غلی بون‌ته‌رگرتو له‌چالدا [غله‌ای که در خاک بوی نری

گرفته باشد].

بوچان: گچکوله، بیچکه‌لانه، بیچکوک [کوجولو].

بوچر: بون دوکهل، بیهننا کادو [بوی گاه سوخته].

بوچروک: بونی سوناوی چه‌وری [بوی جربی سوخته].

بوچك: بچكوك [ب] كوچك.

بوچكه: بوچك [ب] كوچك.

بوچكه لانه: بچكولانه [ب] كوجولو.

بوچون: (۱) بېر سردن: (من واي بوچوم كه نابه توهه); (۲) بهره و سنتي باكهمي روښتن [ب] (۱) گمان بردن; (۲) بطرف كس يا چيزي رفتن.

بوچه: بوچ [ب] چرا.

بوچهك: بوچروك [ب] بوي چر بي سوخته.

بوچه كه هور: بوچروكي قهوي، بوچه كهوز [ب] بوي شديد چر بي سوخته.

بوچه كهوز: بوچروكي زور [ب] نگا: بوچه كهوز.

بوچي: بوچ [ب] چرا.

بوخ: (۱) هلم; (۲) تم له گرمادا [ب] (۱) بخار; (۲) دمه از گرما.

بوخار: بوخ [ب] بخار.

بوخاري: بخاري، بخاري [ب] بخاري.

بوختان: هه ليه سته، تومت، تيفنير [ب] بهتان.

بوختيان: بوختان [ب] بهتان.

بوخچك: بوخچه ي بچوك، برنيسكه ي گموره [ب] بچجه كوچك.

بوخچه: (۱) پارچه چوارگوشه بك بوكل و پهل تنبان: «بوخچه نگره راني»: گالنه ي برنيسكه هاويستن، «بوخچه ي نه كراوه»: بر بهني له لاوي عازبه; (۲) باخچه [ب] (۱) بچجه; (۲) باغچه.

بوخورد: بخور [ب] بخور.

بوخوردان: بخوردان [ب] بخوردان.

بوخوشكه: (۱) داريكي ليره واره; (۲) گولي كه نيره [ب] (۱) درخني است جنگلي; (۲) گلي وحشي.

بوخوشي: بيخوشي بي، دهرديكه له بيخه و يهوه نوشي جاو دي [ب] نوعي بيماري چشم كه بر اثر بي خوابي عارض شود.

بوډ: ده و له مهند، دارا [ب] ثروتمند، دارا.

بوډان: دانه و يله له سمر ساج برزانن [ب] بودادن حيو بات بر ساج.

بوډانه وه: وام له جياتبان دان [ب] وام ديگري را پرداختن.

بوډر: (۱) بوني توندي ماسي و نه گه; (۲) بوني ناره في بنه نكل و قاج [ب] (۱) بوي نند ماهي و بز نر; (۲) بوي عرق زير بغل.

بوډر: ره هول، كون و دادراوي همراو لهزه وي، كه نندال [ب] شكاف و سوراخ در زمين.

بوډرن: بوډر [ب] نگا: بوډر.

بوډراو: چيشني قانوني گه نمي برزاو [ب] اش گندم بوداده.

بوډوكل: بون كادو [ب] بوي دود گر فنه.

بوډه: بوډ [ب] ثروتمند.

بوډه له: بباوي بي نمودي تمه ل و بيكاره [ب] مرد بدشكل و تنبل.

بوډي: بهماناي قبل و گمز: (خهر يكي دودي بوډيه) [ب] نفل و مكر.

بوډينه: پنگه، پنگ، بونگ [ب] بونه.

بوډر: (۱) بوار، بگار; (۲) بري قومار [ب] (۱) گذار; (۲) بر ورت.

بوډر: (۱) زه ميني نه كبلدراو; (۲) ره نغم، سبي نامال زه رد [ب] (۱) باير; (۲)

رنگ سفيد شكري.

بور: خو له مېش، بول [ب] خاكستر.

بور: (۱) بهر، بزاري ليوبېسكه وه نسان له نلف و بيتكه دا; (۲) ره نكي خو له مېشي; (۳) به كسمي بنوك پنوكي زهش و سبي [ب] (۱) ضمه; (۲) رنگ خاكستري; (۳) اسب خاكستري با لكه سفيد.

بور: (۱) تېشكاو له مله و كئي بهر كي دا: (بوزت خوارد، بوزم داي); (۲) له شلكي و جواني نئي به زين: (مسام بېروت بوز بوه، كدنگر بوز بوه بوخواردن نابي); (۳) فولكهي ميوه كه گه لاي نيدا زاده خن و به گه لاي داي ده پوشتن، تهره; (۴) گياه كي بالا بلندي گه لاي دهرزي له نيره ي هلمزو كه ما; (۵) شه پولي ناو [ب] (۱) بازنده مسابقه; (۲) بېرشدن و از تراوت افتادن; (۳) چاله اي كه ميوه را در آن ريزند نارسيده شود; (۴) گياهي برگ سوزني; (۵) موج.

بور: بېر [ب] برنده.

بوراق: چاوزه ق، جاو زاق [ب] چشم برجسته.

بوران: توف، كر بوه و ياده وه [ب] طوفان.

بوران: قوره ي زه شه ولاغ. «بوراندن»: بوزه كردن [ب] صدای گاو و گوساله.

بورانه وه: دل له خو چون، له سمر خو چون [ب] از حال رفتن.

بوراني: (۱) چيشني كوله كه ماست: (۲) چيشني با مچان و كوله كه و نومانيزو فيمه [ب] (۱) آش ماست با كدو; (۲) بوراني.

بوراو: بوډراو، چيشني گه نمي برزاو كو تراو [ب] نگا: بوډراو.

بورباو: نامال بور [ب] مايل به خاكستري.

بورج: برج [ب] برج.

بورچيل: ره شي نامال بور [ب] سياه مايل به خاكستري.

بورچين: مېچكه مراوي مالي [ب] مرغايي ماده.

بورډن: (۱) به خشين، عافو كردن; (۲) زا بردن، نئي به زين; (۳) زورگه بيشن و بل بوني كاله و شوتي [ب] (۱) بخشودن; (۲) گذشتن; (۳) رسيدن زياده از حد ميوه جاليزي.

بورډنه وه: بورانه وه [ب] از هوش رفتن.

بورډومان: بومبا باران [ب] ميامان.

بورزان: بېره خه، نيوان بيداري و خه، سوكه له خه و [ب] پينكي.

بورغو: برغي [ب] ميخ بيچ.

بورغي: برغو [ب] ميخ بيچ.

بورگه: برز [ب] ابرو.

بورگه: بانو [ب] فلات.

بورمان: ده نكه هه تاري و شك [ب] دانه انار خُشك.

بورميس: بزني ره شي راراي سبي تيدا يي [ب] بز ابلق.

بوزه: ده نكي بهرزي گاو گول [ب] صدای گاو و گوساله.

بوزه: (۱) نه سبي پنوگ سبي و رهش، بوز; (۲) بخو، بله و ره; (۳) و ره; (۴) ره مكي و سهرنه ناس: (بوزه پياگ); (۵) زه ميني نه كبلدراو; (۶) نيو ي سه گانه [ب] (۱) اسب خاكستري لكه لكه سفيد; (۲) بخور، بچر; (۳) بيا;

(۴) بداصل و نانچب; (۵) زمين باير; (۶) اسمي براي سگ.

بوره: زمینی نه کینلدر او [] زمین بابر.

بوره: وره، بهی [] بیا.

بوره بنار: نبوه شمر، کبشهی هدر بهدم [] جدال لفظی.

بوره بوژ: هاواری گار گونک [] صدای بلند گاو و گوساله.

بوره پنه: قهله ساپونه [] کلاغ.

بوره پیباگ: پیباگی ره مه کی و سدرنه ناس [] مرد عامی و گم نام.

بوره پیباو: بوره پیباگ [] نگا: بوره پیباگ.

بوره جوره: جورئی جوره په. بی کاکول [] نوعی برنده.

بوره خرم: خرمبکی دور [] خوشاوند دور.

بوره زهلام: نه زهی نافولا [] شخص ننومند و بد قیافه.

بوره سوار: سواری نه سبی بوره [] سوار بر اسب بور.

بوره قانی: گیابه که سورته کرپنه وه بوخواردن [] گیاهی که می پزند و

می خورند.

بوره قته: نامال بور [] مابل به رنگ بور.

بوره ک: (۱) ملبیکی ره رنگ بوره (۲) خواردنیکه له هبلکه ر ناردو قیمة

سازده کری: (۳) جورنیک گه ج [] (۱) برنده ابست! (۲) خوراکی از آرد و

نخم مرغ و قیمة: (۳) نوعی گج.

بوره کی: بورباو [] مابل به خاکسنری.

بوره لوک: نامال بور [] مابل به خاکسنری.

بورئی: (۱) ره نگی بور: (۲) لوله و شیرهی ناو [] (۱) رنگ طوسی: (۲) لوله

و شیر آب.

بورئی: وره، بهی [] بیا.

بورئی: (۱) کهزه نا، شه بور: (۲) دوکه ل کبشی سهماور [] (۱) کز نا: (۲)

دودکش سماور.

بوریزانگ: بیزان، گیابه کی ده سته بالا په گولی زهره نه کا [] گیاهی با

گلهای زرد.

بورئی زهن: کهزه ناچی، شه بیورچی [] شبیورچی.

بوریش: بروش، برویش، ساووری ورد [] ریزه بلغور.

بورین: (۱) هه لنگه رانی شیر: (۲) بوراندنی گاو گونک [] (۱) فاسد شدن

شیر: (۲) صدای گاو و گوساله.

بورین: کئی بهر کی، رکه. مله [] مسافه.

بورین: (۱) رابردن: (۲) عافوکردن [] (۱) گذشتن: (۲) عفوکردن.

بوریه: لوله ی ناو [] لوله آب.

بوریه: (۱) کهزه ناو شه بور: (۲) مزه قی ناوه لول [] (۱) شبیور: (۲)

گردنای میان نهی.

بوریه زهن: بوریزهن [] شبیورچی.

بور: (۱) بقن دار تو فانه، داریکه بهر یک ده گری بریه له مبشوله: (۲) لوان:

(بوم بور ناخوا) [] (۱) درخت بشه: (۲) امکان.

بور: (۱) شینی نامال سبی: (۲) ریشی ماش و برنجی، سبی و ره ش نیکه ل:

(۳) نه خوشی جو کی نازه ل [] (۱) کبود: (۲) ریش جو گندمی: (۳) نوعی

بیماری زانوی دام.

بورو: شال، نه ناری جولآ له خوری و مده ز [] شال دستباف محلی.

بورزه: بور [] نگا: بور.

بورزه م: بسخه: (نازیز وهس بورزه م نه گبچاو خم) «مهوله وی» [] مرا

ببنداز.

بورزه ن: زور به بون، بونکهر [] دارای شامه قوی.

بورژان: هه لدان، به خود اهانن [] نمو کردن، بالبدن.

بورژانگه: جی سانه وهی نه خوشی نازه له جی هه سناو [] استراحتگاه

دوره نقاقت.

بورژانه: بیزان، گیابه کی گول زهردی بون نونده مینسی له بهر هه لدی []

نگا: بیزان.

بورژانه وه: وه که بف که ونن له پاش له زی و که ساسی [] اننعاش. به نشاط

آمدن.

بورژو: (۱) گیای بونگرو که مالآت نابخوا: (۲) بورو [] (۱) علف بورزه:

(۲) نگا: بورو.

بورزه: بورو [] نگا: بورو.

بورزه کردن: بیزکردنی چه یوان له گیای بورو [] اهاکردن دام از خوردن

علف بورزه.

بورسار: بورسارد [] بوی نا.

بورسارد: (۱) بو گنخوا: (۲) بون گرونو، بوگن [] (۱) بوی نا: (۲) بوی

گند.

بورس: بوست، بنگس [] وجب.

بورسان: بستان، باغ [] بوستان، باغ

بورست: بنگس، بورس [] وجب.

بورسو: (۱) بونی لوکه ی سونوا: (ساورم تی بهرده، بورسوم لی نابه): (۲)

په زوی تازه سوتاو له سه بر بینی نازه ده تین خوبه که ی ده به سنی [] (۱)

بوی پنبه سوخته: (۲) نکه بارجه پنبه ای که می سوزانند و بر زخم نازه

می گذارند تا خون را بند آورد.

بورسه: (۱) سپه، ره بهت، که مین، مرده و زینده: (۲) فابشی جوت له دار []

(۱) کمین شکارچی: (۲) رابط بین بوغ و خیش.

بورسه: (۱) پشودانیک کورت: (۲) بورسنه، راونسنه: (۳) بخه وه، بنوه [] (۱)

نوقب کوتاه: (۲) بابست: (۳) بخواب.

بورسه خواردن: له بورسه دا خومات کردن [] کمین گرفتن.

بورسه گرتن: بورسه خواردن [] کمین گرفتن.

بورسه لی: جورئی تری [] نوعی انگر.

بورش: (۱) ناوبه نال، کلور، هلول: (۲) زور: (له شکره که بوشه، خوارن

بورش بو): (۳) نیکه ل پیکه لی خه لک [] (۱) میان نهی: (۲) بسیار: (۳)

شلوغی مردم.

بورشایی: به نالایی، والایی [] کاواک.

بورشکه: بهرمیل، ده فری زورگه و ره بو نراو [] ششکه.

بورشناغ: کولک و بوشنه [] شیک بوش.

بوغ: بوخ [] بخار.

بوغاف: گیابه که به شاخانه وه ده زوی [] گیاهی است که بر صخره ها

روید.

بوغز: رك: (بوغز له زگ) [۱] خشم و كين.

بوغمه: (۱) وس به، دامت بگه: (۲) نه خوشی دوشاخه [۱] (۱) فعل امر: خاموش باش: (۲) بیماری خناق.

بوغه: گای زور قهلموی غلور: (چهند قهلموه ده لئی گای بوغهبه؟) [۱] گاو فر به و مغرور.

بوُق: (۱) قورواقی، بقی: (۲) کهله شاخ بوئی نوراندن: (۳) چاوی زهق: (۴) پشت مل: (۵) پال، دلهک: (بوچه بوقم ندهی: پالم پنبه ده نی؟) (۶) نیرتکی جله پیازو سیر [۱] (۱) قورباغه: (۲) بوُق: (۳) چشم برجسته: (۴) پشت گردن: (۵) هل: (۶) نزه پازو سیر.

بوُقدان: ده له کدان، پال پنبه نان [۱] هل دادن.

بوُقزه: نه خوشی زاری زارو کانه [۱] بیماری دهن بچه.

بوُقُل: گوشتنی به لهک [۱] گوشت ساق پا.

بوُقله: قهلمونه، عدلی شیش، قهل، به فله [۱] بوقلمون.

بوُقله موت: بوُقله [۱] بوقلمون.

بوُقله مون: بوُقله [۱] بوقلمون.

بوُق مل: پشت مل [۱] پشت گردن.

بوُقه: ده نگی گای که من له بوُرّه [۱] صدای گاو.

بوُقسته: پشت مل: (موی حموسه دوشتر نم کرد وه جلی / هینشتا هر دبار بو بوُقسته می) «که کوژ» [۱] پشت گردن.

بوُقسه له: جوئی مه لهی وه ک بوُق [۱] شنای قورباغه.

بوُقی مل: پشت مل [۱] پشت گردن.

بوُک: (۱) وهوی: (۲) ره به نوک، گولانه سورّه: (۳) بپاوه داربته، بوکه یارانه:

(۴) پایشکیبو، چنچکه سلاو [۱] (۱) عروس: (۲) آلاله: (۳) آدمک جوی: (۴) گل مژه.

بوک بوکینه: گالتهی منالان به بوکه لهی له بسنوکه [۱] عروسک بازی.

بوکردگ: بوگرنو، گنخاو [۱] بوگرفنه.

بوکردن: (۱) گنخان: (۲) بون هه لمزین، بوکردن [۱] (۱) بوگرفن: (۲) بوکردن.

بوکروز: بوئی نپسکی سوتاو [۱] بوی استخوان سوخته.

بوکز: بوئی گوشتنی سوناو [۱] بوی گوشت سوخته.

بوکک: چنچکه سلاو، پایشکیبو [۱] گل مژه.

بوکله: بوکه لهی منالان [۱] عروسک.

بوکلیشه: بوئی بن باخه ل و قاج [۱] بوی بد با و بغل.

بوکه بارانه: کوته لئی که منال نه گیزن به مالا نهوه، ناوی پندا ده کری [۱] آدمک جوی.

بوکه بارانی: بوکه بارانه [۱] آدمک جوی.

بوکه به بارانه: بوکه بارانه [۱] آدمک جوی.

بوکه به بارانی: بوکه بارانه [۱] آدمک جوی.

بوکه سه ما کهره: بوته کی [۱] نوعی عروسک خیمه شب بازی.

بوکه شوشه: بوکلهی له چینی بان شوشه [۱] عروسک ساخته شده از چینی یا شیشه.

بوکه له: بوکی له بسنوکی منالان، بوکله [۱] عروسک.

بوگنتک: بوئی مبهوی رزبو [۱] بوی مبهوه فاسد شده.

بوگنخ: بوگنخاو [۱] بوی نا.

بوگنخاو: بوئی دانه ویلهی شه دارو رزبو [۱] بوی نا.

بوگه: گیای بون گرتو که نازه ل ناخو [۱] نگا: بوژ.

بوگه مرخه: بوگنخ [۱] بوی نا.

بوگن: بون ناخوش: (نم ماسه بوگن بوه. دوروزه بوگنی کرده) [۱] بوی گند.

بوگه نکه: (۱) فسوس، جانوه ریکه له زبوی چوکه تر هیچ جانوه ریکه له ترسی بوگه نه کهی ناویری نوخنی که وی: (۲) گبا بوگه نیوه [۱] (۱) حیوانی است بسیار بدبو: (۲) نوعی گیاه بدبو.

بوگه نیو: بوئی ناخوش [۱] بوی گند.

بوگه نیوه: گبا بوگه نکه [۱] نوعی گیاه بدبو.

بوُل: (۱) ده نکی تری. دانه هه نگور، لبه تری: (۲) زه نگی ملی پنبه ننگ: (۳) دلی تنگ، دهره ی ناو دوکیو، گه لی، بوهل: (۴) خوله کوه، مشک: (۵) ناوتیزاو: (تری بوُل بوه) [۱] (۱) دانه انگور: (۲) زنگ کاروان: (۳) درّه ننگ: (۴) خاکستر: (۵) آبدار.

بوُل: خوله مینش، مشک، خولی [۱] خاکستر.

بوُلاندن: ورته ورنی گله یی [۱] غرولند کردن.

بوُلاو: خولیاق، مشک، ناوی لیکه دراو [۱] خاکستر آب.

بوُل بزماره: جوئی نری [۱] نوعی انگور.

بوُل مازو: جوئی تری [۱] نوعی انگور.

بوُله: (۱) ورته ورتی نوره یی: (۲) مشک، خولی [۱] (۱) غرولند کردن: (۲) خاکستر.

بوُله بوُل: پرته پرت، بوُلهی زور [۱] غرولند.

بوُله ته می: نال و بوُل [۱] نگا: نال و بوُل.

بوُلهره: بومه لهره، زله زه له، هه زانی زه مین [۱] زلزله.

بوُلهره مر: ژله مو، ژله [۱] خاکستر گرم.

بوُله نمه: ناوتیزو زانی مبهوه، نالو بوُل [۱] مبهوه نزدیک به رسیدن.

بوُله نمی: بوُله نمه [۱] نگا: بوُله نمه.

بوُله وه ره: نیراوی، خوله مینش که جانوه ری مبعلی داری پی له ناو ده بهن [۱] تیزاب خاکستر.

بوُلئی: (۱) ده نکه تری. بوُل: (۲) هوزیکی کوچه ری کورده [۱] (۱) دانه انگور: (۲) یکی از عنبرتهای گرد.

بوُلئله: نیوان شهوو زوزان، تار یکی و ژوشناکی نیکه ل له نیوارو به پاندا [۱] هوا گرگ و میش.

بوُم: (۱) بوُمبا: (۲) نه زای من: (۳) سه رزمین [۱] (۱) بُمب: (۲) برای من: (۳) سرزمین.

بوُم: (۱) ته شوئی: (۲) هه بوُم: (۳) کوندی زل، کونده بوُم [۱] (۱) نیشه: (۲) بودم: (۳) بوف.

بوُماران: گیاه کی ده رمانه و زور ناله [۱] گیاه بوماران، علف هزار برگ.

بوُمبا: گوللهی زه لامی فروکه [۱] بُمب.

بوُمباران: بوُمبا هاویشتن [۱] بُمباران.

- یومباران: یومبا دارزاندن [۱] یومباران.
 یومباهاویژ: فرژوکه یی یومبا هه لگر، فرژوکه یی یومباران ده کا [۱] یومبا افکن.
 یومج: یونی شه داری، یوگنج [۱] یوی نا.
 یومچک: یومج [۱] یوی نا.
 یومچه: یومج [۱] یوی نا.
 یومچهو: یومج [۱] یوی نا.
 یومچهوه: یومج [۱] یوی نا.
 یومله رزه: زه لزه له، یوله رزه [۱] دزلزه.
 یومدلیل: (۱) شهوه کی، هه وه له بهره بیان: (۲) پاش نوژی شیوان، بولیله [۱] (۱) نکا: بولیله: (۲) بعد از غروب.
 یون: (۱) بیهن، بر وانه بو: (۲) حمز، عهتر: (۳) بولیمه [۱] (۱) نگاه کن: (۲) عطر: (۳) برای ما.
 یون: (۱) بهرانبه مری نه یون، بهرچاوو زیندو، وجود: (۲) دارایی [۱] (۱) بودن: (۲) دارایی.
 یونیر: یوچنه [۱] بوگیر.
 یونیره: ده رمانی نه خوشی له بهر یون [۱] داروی مرض بوزدگی.
 یون بیدان: بودانی دانه ویله له سه ساج [۱] بودادن دانه.
 یون بیوه کردن: (۱) یونی خوش به لوت هه نمزین: (۲) تاو کردن منبجه که له لابه نیره وه له ناو جانم و دراندا [۱] اسنشمام: (۲) نلاش گشن در جذب ماده به جفتگیری.
 یون تیدان: حه زنی هه لسون [۱] عطر مالیدن.
 یون تنی گهوتن: سه ره نای ییگه بهشتی بیستانی گرکه و گندوره [۱] آغاز رسیدن میوه در چالین.
 یونخوش: هه رچی یونی به سندی لونه [۱] خوشبو.
 یونخوشکه: رنه خانه کویله، گیاه که [۱] رنهان، کوهی.
 یونخوشکه ره: گیاه که وشکی ده که ن یونو جلکان [۱] گیاهی است که آنرا خشک کنند و برای خوشبو کردن لباس از آن استفاده می شود.
 یونخوشی: یونتی که مرو به سنده تی [۱] خوشبویی.
 یوندار: خاره نی یونی خواهش [۱] بودار.
 یوندان: یونان [۱] ظرف عطر.
 یون دانه وه: یون بلاو کرده وه یی گول با... [۱] یوی پراکندن.
 یون در: بودرن [۱] یوی زیر بغل و ماهی.
 یون کردن: (۱) بیهن کرن: (۲) سوراخ کردن به خه یال دوزیمه وه [۱] (۱) یو بیدن: (۲) سرنخ گرفتن.
 یونگ: هه لاندان، خوش کردنی پست بو مهشکه [۱] دباغی پوست برای مشک.
 یونو بهرام: یونی خوشی بلاوه بو [۱] یوی ونهکت.
 یونته: (۱) هو، سه بهب، سونگه: (۲) به هانه، بیان [۱] (۱) سبب: (۲) بهانه.
 یونه بهرد: رهق هه لائن وه که بهرد [۱] سخت شدن.
 یونه وه: دوباره په بدایون [۱] دوباره پیدا شدن.
 یونده ور: گیاندار [۱] جاندار، ذیروح،
 یوه: (۱) دارا: (۲) بهره: (۳) کوند، کونده بو: (۴) بمینه: (۵) به، وه هابه: (۶)
- بیهن، بیوه [۱] دارا: (۲) پیر: (۳) بوم: (۴) بمان: (۵) باش: (۶) بوده است.
 بوها: (۱) گران قیمت: (۲) بابی، نرخ، بهی [۱] (۱) گرانقیمت: (۲) نرخ.
 بوهار: بههار، بووار [۱] بهار.
 بوهت: بیژن، سهلت [۱] مجرد.
 بوهرین: (۱) بزرگانی شیر: (۲) پیر یونی گیا [۱] (۱) فاسد شدن شیر: (۲) پیر شدن گیاه.
 بوه ته قله: جوړه کوندیکی مه زنه [۱] نوعی بوم بزرگ.
 بوهسته: مهزول [۱] ایست.
 بوه کویره: جوړی کوند [۱] یوف کور.
 بوهل: گه نی، دونی ته نگ و قول، دهره [۱] دزه.
 بوهوست: بست، پتگس [۱] وجب.
 بوهیشته: به حهشت، به ههشت [۱] بهشت.
 بوئی: بیی [۱] باتند.
 بوئی: گارسون، شاگرد [۱] گارسون.
 بوئیخ: رهنگی دهرمان [۱] واکس.
 بوئیخ: بوئیخ [۱] واکس.
 بوئیخچی: رهنگ کور، کهوش ره شکمه وه [۱] واکسی.
 بوئیژ: (۱) نازا، نه ترس: (۲) نی بهز: (بایوژ، سال بوئیژ) [۱] (۱) شجاع: (۲) متفرد.
 بوئیژ: (۱) قسه کهر: (۲) شایه: (۳) گورانی بیژ [۱] (۱) گو بنده: (۲) شاعر: (۳) ترانه خوان.
 بوئس: مهزول، مهچو، راوه سنه [۱] ایست، نرو.
 بوئسان: بیستان [۱] پالیز.
 بوئست: بوئس [۱] ایست.
 بوئسه: بوئس، راوسنه [۱] ایست.
 بوئش: (۱) زه مندو قشلاخی بی ناو: (۲) بیژ، بلئی [۱] (۱) غلزار بی آب: (۲) بگو.
 بوئیک: (۱) بولک، وه وی: (۲) بایشکیو [۱] (۱) عروس: (۲) گل مزه.
 بوئین: رازی [۱] قانع.
 بوئیناخ: کراوات، پارچه یی حل بیخ و شوره وه بو [۱] کراوات.
 بوئیه: (۱) بوئیخ، واکس رهنگی نه قاشی: (۲) له بهر نه وه، به وه بو [۱] (۱) واکس و رنگ: نقاشی: (۲) به این دلیل.
 بوئیه چی: کهوش بوئیخ کهر، دیواره رنگ کهر [۱] واکسی، نقاش ساختمان.
 بوئیم: (۱) بیوره، بیه خسه: (۲) رابردو [۱] (۱) بیخس: (۲) گذشته.
 بوئیه کاری: رهنگ کردن دیواری مال [۱] نقاشی ساختمان.
 به: بیت و بزویکه جله دوی ونه مو جله پیش وشه بی چند واتایه کی جوړاوجور ده گه یه نی که هیند بکیان بهم جوړه ن: (۱) به: (من چونم، توش وابیه): (۲) بهره: (تیم قه لمه لایه): (۳) بکه: (زویه بایروین): (۴) سونند: (به سمری نو): (۵) هو: (بهمن بوی به یاو): (۶) په یوه ندی: (کهمن باراشه کم بی باره بهر بی / بهمن چی ده شت و دهر بز نیره کهر بی): (۷) لای: (ده فسر په نوبه): (۸) خاوه ن: (به هوش،

به بلانه: بوکه لهی مندال [ع] عر وسك.

به بله: (۱) تۆل، پیزه، یز، پیچو له ناو زگدا؛ (۲) ساوا، منالی چکۆله [ع] (۱) جنین؛ (۲) نوزاد.

به بن: (۱) ریشهدار، بهزه، ره گدار؛ (۲) کیزی کون نه کراو؛ (۳) گیای به سه لک [ع] (۱) ریشهدار؛ (۲) دوشیزه؛ (۳) گیاه پیازدار.

به بوکه: بوکی مندالان، بوکه له، بویکا زاروکا [ع] عر وسك.

به بوکه: به بوکه [ع] عر وسك.

به به: (۱) منالی ساوا؛ (۲) ناوی هوزیکی که نارا له ساره زور، بابان [ع] (۱) نوزاد؛ (۲) یکی از عشیرنهای کرد.

به بهر: (۱) به میوه، به بههره؛ (۲) کوتالی بهرپان [ع] (۱) درخت منمر؛ (۲) پارچه عریض.

به بهانه وه: (۱) به نه واوی؛ (۲) رگ و راس [ع] (۱) به تمامی؛ (۲) به صراحت.

به بهشت: (۱) بهتسه، قایم؛ (۲) خاوهن دازدارو بهشتیوان [ع] (۱) محکم؛ (۲) نور چشمی.

به بهشو: له سه رخو، هین، به حه وسه له، نه فمس دریز [ع] آرام و شکبیا.

به بی: قوجاغ، خوشرو، به لزر بهم جوونی، شاتس، خوشبهز [ع] بپاده جالاک، یادیا.

به بیج: (۱) بیج دار، وه ک برغو؛ (۲) له ده رندا وریاو فیلیاز [ع] (۱) دارای بیج؛ (۲) آدم تودار.

به بیره وه چون: پینوازی کردن؛ (سه ده تبه خوئی ناس و لوس دا چون به بیری شبخه ده) «شیخ ره زا» [ع] استقبال.

به پیل: شه بوئدار؛ (نهم جاجمه به پیله، گومبگی به پیله) [ع] دارای موج، موآج.

به پیله: ته شقه له باز، گز نه گر، به هانه گیر [ع] بهانه گیر.

به ت: سرای [ع] مرغابی.

به تار: هه تهری جاو، رونشایی و بینایی چاوی [ع] مساقیت دید.

به تاره: فلجه، گزکچه، نمو گه سکه ی جولان بوزوی پی چریش ده دا [ع] فرجه سریش زنی جولان.

به تاق: (۱) که مه ی سردیوارو گونبه ز، سه رده رگ و گونبه ز ی به تاق هاتو نه وه؛ (۲) ته نیا؛ (به تاقی ته نیا)؛ (۳) ناواله، قه کری؛ (به نهمه که نان به تاق بو) [ع] (۱) گبیدی؛ (۲) تنها؛ (۳) گشاده، وا.

به تاقه: بلیت، پسه له ی مقه بای له سه رنو سراو [ع] بلیت.

به تاقه ت: (۱) خاوهن هیز؛ (۲) به سه بیر و حه وسه له [ع] (۱) توانا؛ (۲) شکبیا.

به تاقی کرده وه: نه زمون، ته جره به کردن [ع] آزمودن.

به تال: (۱) بی ناوه رۆک، والا، خالی؛ (۲) ناماقول، هه له وه شاو؛ (نویزم به تاله)؛ (۳) بیکار؛ (برابه کم به تاله) [ع] (۱) تهی؛ (۲) باطل؛ (۳) بیکار.

به تالایی: بو شایی، والایی [ع] فراغ.

به تال کردن: دهس هه لگرتن له کار، بابدوز؛ (هه رنیه و زو به تالمان کرد) [ع] دست از کار کشیدن.

به تالی: بوچی، بیکاری [ع] بیکاری.

به تام: خوش له زمان، خوش چیزه [ع] خوش مزه.

به تاناچون: به دریزی یاس کردن [ع] زیاد و میسوط بحث کردن.

به جهرگ: (۹) ده گمل: (به منرا وهره)؛ (۱۰) نرخ و به ها؛ (به چه نندت کر بوه)؛ (۱۱) نه ندازه: (به قسه تویه)؛ (۱۲) چۆنیه تی: (به کالی،

به پیری)؛ (۱۳) گوران: (به فره که بویه تاو، نه و پارووت به سندان بی)؛ (۱۴) بهر: (خهران به بادان)؛ (۱۵) بو: (به توبلیم، بیگانه به دهس)؛ (۱۶) گیروده بی: (به چاوتسه و کردم، به ته له وه بو)؛ (۱۷) بهرله فعل بو

ئامرازو ناکارشانندان دیت: (به خو ده نازی، به ریدا ده روا)؛ (۱۸) له کات و لاو چی دا: (به سه مرمن داها ت، به شه وه خه وم، سه رم به مال دا

کر دا)؛ (۱۹) بی زیادو کم: (دویه در)؛ (۲۰) جوت و بیکه وه لکیاو: (شان به شان)؛ (۲۱) له بر: (به سه رمی دا جوم)؛ (۲۲) له: (به چی مام)؛

(۲۳) بهرانیمر: (به قاتون قه ده غه به)؛ (۲۴) پیوه چون و پیوه چون: (رتوی به کونه وه نه ده جو، ده زوم به ده رزی یوه کرد) [ع] واژه ای است که چه

به عنوان بهشوند و چه به عنوان بهشوند معانی مختلفی را می رساند که بعضی از این معانی به قرار زیر است:

(۱) پاس؛ (۲) برادر؛ (۳) گن؛ (۴) قسم؛ (۵) سبب؛ (۶) حرف ارتباط؛ (۷) پیش، نزد؛ (۸) صاحب؛ (۹) حرف همراهی؛ (۱۰) نرخ و بها؛ (۱۱) اندازه؛ (۱۲) چگونگی؛ (۱۳) حرف تغییر؛ (۱۴) بر؛ (۱۵) برای؛ (۱۶) دچار شدن؛ (۱۷) و (۱۸) ظرف زمان و مکان؛ (۱۹) بی کم کاست؛ (۲۰) جفت و همنا؛ (۲۱) یکبار؛ (۲۲) از؛ (۲۳) طبق؛ (۲۴) در.

به ناسپایی: هیدی، هیدیکا، به واش [ع] یواشکی.

به نه استه م: (۱) به حال، زور به سه بر؛ (۲) به کجار زور کم: (به نه استه م برینداریوه) [ع] (۱) خیلی آسته؛ (۲) خیلی کم.

به ناگا: (۱) خاوهن خه بهر؛ (۲) نه خه ونو، خه ولی نه که وتو، بیدار [ع] (۱) ناخبر؛ (۲) بیدار.

به ناگاهان: له خه وه هستان، وشباریون، بیدار بونه وه [ع] از خواب بیدار شدن.

به ناوات گه بهشتن: مراد حاصل یون، به کاوره سین، ناره زو بیک هاتن [ع] به آرزو رسیدن.

به ناوادان: (۱) ده ناو هاوینستن؛ (۲) به نه ی له به فیزو دان؛ (۳) ده ناوی خاوین هه لک به نسانی جلکی که قاری [ع] (۱) در آب انداختن؛ (۲) کتایه از حرام گردانیدن؛ (۳) آب کشیدن لباس.

به ناوادان: به ناوادان [ع] نگا: به ناوادان.

به نوک: ناشیرنی بیواتر سین، زه به لاهی ناقولا [ع] لنده ور بدشکل.

به نه مه گ: خاوهن وه فا، چاکه له بهر، درزی سله وه بی نه زان [ع] وفادار.

به نه شیش: به زان، به نازار [ع] دردناک.

به نه شیش: خهریکی کار، مزول [ع] مشغول.

به نسا: (۱) شونبی باگر؛ (۲) دلیلی نیرخواز، ده له وه با [ع] (۱) جای یادگیر؛ (۲) گشمن خواه.

به بان: منالان، منال گمل [ع] بچه ها.

به بیر: به ریش ت، به زاکون، کار له ده ست هاتو [ع] آدم کار آمد.

به برشت: (۱) زور به کارو کار له ده ست هاتو؛ (۲) زه وی به پیت و ریزه وه [ع] (۱) آدم کار آمد؛ (۲) زمین حاصلخیز.

به بک: منالی ساوا [ع] نوزاد.

به جهوز: بزمارى به پنج [۱] ميخ بيچ.
 به جهرگ: نازا، ره شيد، گه ژناس، زينج، جاسيز، ندرتس، بوز، به ليرت،
 دلبر [۱] شجاع و بيباك.
 به جنى: (۱) به ججا: (۲) له جيگه: (۳) زوز: (جنى به جنى هانم) [۱] (۱) بجا: (۲) بجای:
 (۳) سريج.
 به جينمان: له دوا مانه وه، له وه ختى خودا يى نه گه بستن: (به جنى ماوم
 له ياران، نابه جنى ماوم نه جهل زويه / به مردن له م قسورى ژينه
 نسينغا نه کم جيگم) «مه جوى» [۱] عغب ماندن، واماندن.
 به جنى ماو: دوا که نو [۱] وامانده.
 به جنى هاتن: کار دروست بون، کار بيگ هانن، کران [۱] انجام شدن کار.
 به جنى هانين: پنگ هانين، دروست کردنى کار، کردن [۱] انجام دادن.
 به جنى هيشتن: خستنه دوا وه، جنى هيشتن، وه دوادان [۱] بجای گذاشتن.
 به جنى هيئان: به جنى هانين [۱] بجای آوردن.
 به ج: (۱) بيجو، به چکه، به چک، زا: (۲) پوره ي هنگ، سلخه مينش [۱] (۱)
 بجه: (۲) نسل نوين زنبور غسل.
 به چاو کردن: دبتن، دبن، هاننه بهر چاو [۱] دبدزدن.
 به چاوه بون: جاوژار کار لیکردن [۱] چشم زخم خوردن.
 به چاوه وه بون: به چاوه بون [۱] چشم زخم خوردن.
 به چک: (۱) نمرح، به چم، که سم، شکل، سه کوت: (۲) مندال، زارو،
 زارو، بيجو! (۳) بان مه لاشو. به شه سهرى هاوساى نوئل [۱] (۱) طرح.
 قباغه: (۲) کودك: (۳) جکاد، مالاى، بسنانى.
 به چکه: بيجو. به چکه بالدار، جوجکه [۱] جوجه پرند.
 به چگ: بان مه لاشو [۱] چکا.
 به چنگ: (۱) خاوهن چنجر وک: (۲) خيراو نازا له پيدا کردن [۱] (۱) داراى
 جنگال! (۲) زرنگ.
 به چو: بيجو [۱] بجه.
 به چوله: بيجوى نازه هانو. نازه زاو، ساوا [۱] نوزاد.
 به چوه: بيجو [۱] بجه.
 به چه: (۱) منال: (۲) بر به تى له بوک، له زاوا: (۳) منالى حيز، لوسکه [۱] (۱)
 کودك: (۲) کنایه از عروس با داماد: (۳) ائرد.
 به چه باز: منال باز، هنبو باز، کورگنى [۱] بجه باز، غلام باره.
 به چه خوره: نه خوشى تير نه خواردن [۱] بيمارى سير نشتن.
 به چه دان: پزدان، منالدان، زندان [۱] زهدان.
 به چه ک: چه کدار، نامرازى جهنگ بيه [۱] مسلح.
 به ح: وشدى سه برمان: (به ح لهوکاره نوده يکى) [۱] حرف نعجب.
 به حاسته م: به ناسته م [۱] به سختى.
 به حر: (۱) زه ربا، ده لبا: (۲) بهش. پار [۱] (۱) دربا: (۲) سهم و قسمت.
 به حس: ليدوان، باس [۱] بحث.
 به چه شت: به هه شت، بوهيشت، جه نه ت [۱] بهشت.
 به حه يا: شهرمن، فهنت کار، شهرمين [۱] محجوب، باحبا.
 به خ: به خه، نای چه ند جوانه! [۱] به به.
 به خاوهن کردن: (۱) ناگالى بون: (۲) دانسه وهى گوم بو به خارنى [۱] (۱)

به تاناهاتن: به تانا چون [۱] نگا: به تانا چون.
 به تانو بو داهاتن: به تانا چون [۱] نگا: به تانا چون.
 به تانه: نارده مشارى به چريش هه لپش بودراو که دارناش ده کارى ده کا [۱]
 بظانه.
 به تانى: په نو، عه دبال، پيخه فنى جنراوى بى بهرو بشت، نه ببال [۱] پتو.
 به تانيه: به نانى [۱] پتو.
 به تر: پينسر، پيشو: (به ترير، به تريرار، به تريرى) [۱] پينستر.
 به ترمه: هه لپه رتاون، برينى لکى زيادى دار [۱] پيراستن، هرس.
 به ترومه: به ترمه [۱] پيراستن، هرس.
 به تره ف: (۱) به نلاو، خراب: (۲) به فبرو، له ده ست جوگ [۱] (۱) ضايع:
 (۲) هتر شده.
 به تکه بهش: چوالو، چالگ، کوره بهش، جالو، چاله که [۱] گورکن.
 به تل: (۱) پاله، ازه نازا: (۲) ماندو: (نه ز به تليم گه له کى ماندى بوم): (۳)
 به شپک له شه و [۱] (۱) فهрман: (۲) خسته: (۳) قسمتى از شب.
 به تلان: له به بين چون، نه مان، له کار که وتن [۱] از بين رفتن و از کار
 افنان.
 به تلاندين: له به بين دان، خرا کردن، وندا کردن [۱] هدر دادن، گم کردن.
 به تلاننه: وچان، روزى کار نه کردن، ته حنبل [۱] معطل.
 به تله: ساوار [۱] بلغور.
 به تلى: ماندو، مانگ، خه سته، مانو [۱] خسته.
 به تلين: ماندو بون [۱] خسته شدن.
 به تو: ره حانى، ره حنى، نامرازى تراو له ده فر کردن [۱] قيف.
 به توکل: بر يه تى له قسه ي به هبما، فهى زيک و بلا [۱] سخن نودار.
 به توى: به بهک، به نه نها: (به نوئى کراس) [۱] به نهها.
 به توئکل: به توکل [۱] نگا: به توکل.
 به تون: چش. به جه نه نه م [۱] به درک. به جهنم.
 به تهر: خراپتر، خراونر [۱] بدتر.
 به ته قه که وتن: شهرمه زار بون، ته ريق بو نه وه [۱] شرمنده شدن.
 به ته لب: يه کسى منجه کى نير خواز، به فال [۱] مادبان نر خواه.
 به ته ماح: چاوچنوک، نه ما، نه ما حکار [۱] آزمند.
 به ته ماع: به ته ماح [۱] آزمند.
 به ته ننگه وه بون: به گرنگ گرنن، خه م خواردن بو کارى باکسه ي: (زور
 بومن به ته ننگه وه مه به) [۱] اهميت دادن.
 به ته وس: به زيک، فهى به يلاز، به نيکول [۱] سخن طعنه آمين.
 به تيسک: به خورى، تيسک دريژ [۱] يشمالو.
 به تين: به گهرمايى خوريا ناگر: (ناورى زير بولوان به تينه) [۱] بر حرارت.
 به تيه: بارچه به کى ناسکه بو عه باى هاوبنه [۱] نوعى پارچه نازک و تنک
 برابى عباى تابسانى.
 به ججا: جندار، قسه بان کارى نه قل به سندن، به جنى [۱] بجا، روا.
 به جگه: بل، به غه برهن، جيهاله [۱] بجن.
 به جوج: (۱) چه نه باز، قسه دريژ، زور بلى، چه نه وه، هه له وه، چه قه سرو
 (۲) دانين تهر، داوين پيس [۱] (۱) زاخا، وراج: (۲) تردامن.

نگهداری کردن: ۲) رد نمودن گم شده به صاحبش.

به خت: ۱) نَبِغَال، سعود: ۲) به بمان و به فا: (عَرَب بِيْ به ختن سوزی خوْ نابه نه سهر: ۳) به نئا، دالده: (نه زدمه به ختی نه); ۴) خدرج، مه سرف: (نومالهی همو به خت کرد) ۱) شانس: ۲) بیمان: ۳) بناه: ۴) خرج.

به ختان: توش بونی نه هات: (خوشکم چبکم نه هوش له به ختانه) ۱) بدشانسی.

به خت دار: به نَبِغَال. به سمود ۱) غوشبخت.

به خت رهش: به ده به خت و نه گهت. چاره رهش ۱) سبه بخت.

به خت کردن: خدرج کردن ۱) خرج کردن.

به خته: ۱) پدروار. دابهسته: ۲) به ران، بُرئ ۱) ۱) پرواری: ۲) فوج. به خته باران: به خته باران. بارانه ی گولده غلْ فله و گردن ۱) باران در خردامه.

به خته کی: به هه لکهوت، خو و به ختی ۱) نصادفی. اتقافی.

به خته لباران: به خته باران ۱) نگا: به خته باران.

به خته مام: پیروی راست و فسه بنه و آدم راست و دُرست.

به خته مامی: راستی و فسه بنه وی ۱) راستی و دُرستی.

به خته وار: به ویزدان و راست ۱) باوچدان و دُرستکار.

به خته ور: خاوه نَبِغَال، به به خت ۱) خوشبخت.

به ختیار: به خته ور ۱) بختیار.

به ختیار: ۱) کامرزه وایی، خاوه به ختسی: ۲) نبره به کی گوره له کوردی لوز ۱) کامرانی: ۲) یکی از نبره های بزرگ کُرد لُرسان.

به خت مدهت: ۱) فهدرگری میوان: ۲) ژنرده ستی نازاو گوی له مشت ۱) ۱) مهمان دوست: ۲) نوکر خوب.

به خشان: بلا و کردن، پرژاندن: (ماله که می نه خشان و به خشان کرد) ۱) منتشر کردن و پراکندن.

به خشا بشت: عافو، بوردن له ناوان ۱) بخشایش.

به خشش: خهلات، به خوئی و خوژی خهلات مادراودان ۱) انعام دادن.

به خشنده: دلاوا، سه غی، به دل ۱) سخی.

به خشیش: به خشش، نه نجام ۱) بخشش.

به خشین: ۱) دانی بی قهره بو: ۲) عافو کردن. لئی بوردن ۱) ۱) کمک هادی بلا عوض: ۲) عفو کردن.

به خشینه وه: دابهش کردن ۱) نوزج.

به خوداهاتن: گدشه کردن، هه لدان ۱) شکوفاشدن.

به خوری: مهزی نسیکن ۱) گوسفند پشمو.

به خوژیو: خوژی، که سئی که کاری به یاربدانی نه موه ونه ۱) منکی بخود.

به خویشین: خو به زیاد زانین، له خو بایی بون: (چاوجاو نه وه نیوه به خوئی ده فشئ) ۱) نکبر، به خود نازیدن.

به خو کردن: سهر به رشنی کردن، به خودان کرن. حاوانده وه، به خو کردن ۱) پروراندن، سر برستی کردن.

به خو نازین: خوْ هه لکیشان ۱) به خود نازیدن.

به خو وه: مروی نه ستورو تیکسمر او ۱) مرید چائی و تنومند.

به خو وه به ستین: ده گهل خوْ خسنن ۱) همراه خود ساختن.

به خوئی کردن: به خو کردن ۱) نگا: به خو کردن.

به خه بهر: نه خهوتو، به ناگا ۱) بیدار.

به خهل: باخهل ۱) بخل.

به خهل فروش: دهس فروش، چه رچی ناو بازار ۱) دستفروش، ببله ور.

به خه مکردن: به خو کردن ۱) نگهداری کردن.

به خی: شلوی، لَبْلَاو: (ناقا به خی نه زفه ناخوم) ۱) آب گل آلود.

به ختیر: به ره ره ور، به قازانج: (ده سنت زور به ختیره) ۱) بابرکت.

به ختیران: ختیر هبنان، به ختیر هبنان، خوْ شهاتن ۱) خوش آمد.

به ختیره ت: ۱) نازا، نه نرس: ۲) خاوه ن ناموس و بپاوه نی ۱) شجاع:

۲) غیرتمند و باناموس و شرف.

به ختیر هبنان: به ختیران ۱) خوش آمدگونی.

به خیل: ۱) رزد، چروک، دهس قوچاو، ره زیل: ۲) به نبره بی، هه سود،

به غیل ۱) خسبیس: ۲) حسود.

به خیل: به خیل ۱) نگا: به خیل.

به خینو: ناگاداری، سهر به رشنی، حاوانه وه، هه وانه وه، نبوهت ۱)

سر برسنی.

به خینو کردن: به خو کردن، په ره ره ده کردن ۱) سر برسنی کردن، پروردن.

به د: ۱) خراب: (کاری به دت کرد): ۲) هارولاساز: (هه نویکی به ده

قسه ی به گو بندا ناچئ): ۳) بی: (به ده فزه، به ده نه مه گه، به ده به خته): ۴)

شوم، نه حس: (پنو فده مینکی به دی هه به) ۱) ند در مقابل خوب: ۲)

بازیگوش: ۳) بی...: ۴) شوم.

به داخ: دل به خه، هه مگین ۱) داشدار.

به داخه وه: هه یفی، مخابن، هه یف و خه ساری ۱) مناسفانه.

به دنده دا: بلخ، جلف، سوک و چروک، ناکار ناپه سهند ۱) هرزه و بدکار.

به ده به خت: به ده به خت ۱) بدبخت.

به دانکه و تن: نه خوئی مالات له فره خواردنی دانه جو بان گه تم ۱)

مرضی که دام بر اثر پر خوری غله دچار شود.

به دایی: ناله ی نه خوئی، کرو زانه وه ی نه ساخ ۱) آه و ناله بیمار.

به دپین: ناهومبند ۱) بدبین و مأبوس.

به دچاره: خوینتال، نسیک قورس ۱) بدقیافه و ناسمجوب.

به ده هه مل: نه گونجاو، ناکار ناپه سهند ۱) زشت کردار.

به دخو. نه گونجاو، بی ناکار ۱) بدخو.

به دخوا: دلپیس، له چاکه به دور ۱) بدخواه.

به ددل: به دخوا ۱) بددل.

به درآ: بیر خراب، هزر بیس ۱) بد نهاد.

به دره سه ن: ناجسن، نانه جبب ۱) نانجبب، بداصل.

به دره فتار: ناکار خراب، به دخو ۱) بدرفتار.

به دره قه: به زئی کردن، ناگاداری ریونگ له سه فهدرا، نه موشه له ره سه ندا

«بادراهه» به، وانا: باسداری ریگه، عاره ب په وده ره ده ی برده ۱) بدرفه.

به درمه: شمه تر بلکه، مینبکی در زوکهی رشی باریکتر لهه ننگه. شانه به در کانه همل ده به ستنی. هدرگوبنی لهه نگوینی هدرنگ باشنه: (هبنده شیرینه نیژی هدرنگوبنی به درمه همل) [۱] نوعی زبور عمل سپاه.

به دروان: زمان بیس. به دبیز، جنبو فروش [۱] بدزبان.

به درزه: به دچاره [۱] نگا: «به دچاره».

به دسه کوت: به دچاره [۱] نگا: به دچاره.

به دشکل: به دچاره [۱] نگا: به دچاره.

به دعه مهمل: به دحه مهمل [۱] بدکار.

به دعه مهمل: به دحه مهمل [۱] بدکار.

به دقه واره: به دچاره. زه به لاهی نافولان [۱] بدقواره.

به دقه ول: به بهمان شکین. بی به خت [۱] بدقول، بهمان شکن.

به دکار: (۱) پباو خراب: (۲) شوفار. تی چین، شه پنانی که [۱] (۱) بدکار:

(۲) جاسوس. نَمَام.

به دکردان: به دخوان [۱] بدکردار.

به دگو: به دروان [۱] بدگو.

به دل: (۱) به راست، له تهی دلوه: (۲) دلاوا، به خشنده [۱] (۱) از ته دل:

(۲) بخشنده.

به دلپون: به ستا کردن. به دل [۱] پسندیدن.

به دلغاو: نه سپو ماینی سر رهق، لغاو قبول نه که [۱] بدلگام.

به دلوه چه سپان: پسند، پسند کردن [۱] پسندیدن.

به دلوه چه سپین: به دلوه چه سپان [۱] پسندیدن.

به دمه ست: مهستی که له لا، زور سه روخوش [۱] بدست.

به دمه ستی: شهزو هدرای مه ستانه، عمر به ده [۱] بدمستی.

به دنام: به دناوان [۱] بدنام.

به دنمه ک: بی و هفا، بی نوزان، سهله [۱] نمک نشناس.

به دنیو: به دناوان [۱] بدنام.

به دنیهاد: دلجه پیل، دلپیس، به دخوان [۱] بدنیهاد.

به دواج: زمان بیس [۱] بدزبان.

به دواز: به دفرز، لهوهی خراپهی خه لکی دهوی [۱] بدخواه.

به دودم: فوشه، شوم [۱] نحس، شوم.

به دودم: به دودم [۱] شوم، نحس.

به دویژ: به دروان [۱] بدزبان.

به دوز: (۱) جگه، بنبجگه: (۲) بوده وهه: (ببگانه به دهه) [۱] (۱) جز: (۲)

بیرون.

به دهره د خواردن: یکیزه اتن، به کاره اتن [۱] به درد خوردن.

به دهری: دوره به ریزی [۱] انزوا.

به دهس: (۱) به دهسه لات، ده سر ویشنو: (۲) چاپک و کارامه [۱] بانفوذ و

قدرت: (۲) چاپک و کارا.

به دهست: به دهس [۱] نگا: به دهس.

به دهه سترگتن: که چینی بردنی بوک، ده گهل بوک نوسنن بوهه و هل چار [۱]

با عروس همخوابه شدن.

به دهسه لات: ده سر ویشنو [۱] بانفوذ.

به دهسه و او: (۱) به هاوکاری: (۲) به نامانند دانی بو نامانند و هرگرتن

[۱] (۱) با همکاری: (۲) کار مقابل.

به دهسه وهه: حازرو ناماده [۱] آماده.

به دهسه وهه دان: نه سمیل کردن. نه سلیم کرن. دانه دهست [۱] تسلیم

کردن.

به دهسه سگرتن: به دهسه سگرتن [۱] برداشتن بکارت عروس.

به دهسه لات: به دهسه لات [۱] بانفوذ.

به دهسه وهه: به دهسه وهه [۱] آماده.

به دهه ق: (۱) شوق و نورت و له گه شه: (۲) کوتسانی که نراوی: (۳) ساخ و

به دهه ماخ [۱] (۱) نرد و شاداب: (۲) پارچه آهارزده: (۳) سلامت و

شادمان.

به دهه ل: ناچسن، له بات عسل [۱] بدل.

به دهه م: (۱) به له زخور، زور له وهه: (۲) دهه هدراش و قسه زان [۱] (۱) کسی که

در خوردن عجله کند: (۲) سخن دان و وراج.

به دهه مار: (۱) به غیرت، به حوزم، میرخاس: (۲) به فیزو له خو بایی [۱] (۱)

با غیرت: (۲) مُنکَبَر.

به دهه م و پل: به دهه م [۱] فصیح.

به دهه م و دو: خوش زاوین، قسه ره نگین [۱] سخن دان.

به دهه ن: (۱) لهش، قلب، قالب: (۲) دیواری به رزی حوش [۱] (۱) نن: (۲)

دیوار بلند.

به دهه و: (۱) جوان چاک، خوشبک، لاو، خوشکوک، زیبا، شبر بن: (۲)

نهسی خوشه زان [۱] (۱) زیبا: (۲) اسب خوشرو.

به دبار وهه بون: ناگاداری کردن، پاسداری کردن [۱] نگهداری کردن.

به دبلقانی: ده سه و او [۱] کار مقابل.

به دهی: (۱) دبتن، دبن: (له دیره وهه به دیم کردی): (۲) به گومان و مهزه تنه:

(به دهه یال شوینیکم به دی کرده): (۳) به ری، ناری: (نه جوی؟ به دی

چوم): (۴) نوخرایی: (۵) خرابه: (نو به دی، تیر به دی مه که) [۱] (۱)

دبدن: (۲) به گمان: (۳) آری: (۴) به دهستی: (۵) بد بودن.

به دپیل: نوره، نوبه، نوگه، سهزه، بهزه [۱] نوبت.

به دپین: (۱) موسولمانی چاک، دیندار، له خوانرس: (۲) نجه خراپین [۱] (۱)

متدین: (۲) ما بد هستیم.

به دز: (۱) زرعانی تینو: (۲) بهزه، گلیم، په لاس، لهی: (۳) بهز، وشکانی [۱]

(۱) کسنزار نشنه: (۲) گلیم: (۳) خشکی.

به دز: (۱) سنگ و بهروک: (۲) میوهی دارو بیسنان: (۳) نول، پز: (بزنه که

به ری هاویشت): (۴) زیر، خوارو: (له بهر مالانه وهه هات): (۵) پش و

پشتر: (بهر له من جو، له بهر منه وهه بو): (۶) پوشین، له خو کردن: (که وام

ده بهردا بو): (۷) لا، نرهف، رهخ: (نه وهه مولگی منه، نه بهره زهوی

خاله): (۸) راده و نندازه ی بارست: (نه م کوتاله به ری تهسکه،

به ریان نه، به لام به ری ته سنوره): (۹) بهرد، کوچک، نهوه: (۱۰)

گولله ی چه کی ناگرین: (۱۱) پیلی وشکی جراهه ستی و رادبو: (۱۲)

ناسه: (که واکت به ری هه به یان بن به ره): (۱۳) ده رگا، ده ری: (۱۴)

بهره‌لداو نازاد: (له‌زیندان به‌ریوم، نسه‌که به‌ریوه)؛ (۱۵) پاشگری
 هدنگر، کیش: (رنجهر، باره‌بهر، فهرمانبهر)؛ (۱۶) وەرگر: (میرات‌بهر،
 سئ‌پک‌بهر)؛ (۱۷) روی نماشا: (نم به‌روی خو‌داب‌دا)؛ (۱۸) به‌ره‌و
 داهات: (به‌ره‌بوٚ نم‌ال چون بو؟)؛ (۱۹) به‌رگه‌ده: (وتی توک‌بهر
 ونکا‌ده‌نکه‌جو) «هه‌زاره»؛ (۲۰) رو: (بهر به‌سابل‌اخ ده‌جم)؛ (۲۱) بو‌ری
 سه‌ریت: (۲۲) به‌ش، پار، (نمه‌ندم به‌رناکه‌وئ)؛ (۱) سینه و بز: (۲
 میوه، ثمر: (۳) جنین: (۴) پانین: (۵) قبل: (۶) پوشیدن: (۷) طرف، سو؛
 (۸) عرض و پهنا: (۹) سنگ: (۱۰) فسنک: (۱۱) باطری: (۱۲) آستر؛
 (۱۳) درگاه: (۱۴) آزاد، بله: (۱۵) پسوند به‌معنی کیننده: (۱۶) گیرنده:
 (۱۷) روی و جهت: (۱۸) بهره و درآمد: (۱۹) زهار: (۲۰) به‌طرف: (۲۱)
 ضمه: (۲۲) سهم.

بهر نامای: ده‌رکه‌وتین، هاننده‌ره‌رفا بیرون آمدن،
 به‌ریئیل: زه‌وین وه‌خنی کبلان‌رفا زمین شُخمی،
 به‌را: (۱) زاناو به‌نه‌گبیر: (۲) به‌رخ، وه‌ره: (۳) به‌راستی‌رفا (۱) مدبر: (۲) بره:
 (۳) براسنی،
 به‌راه‌بهر: هه‌مبهر، وه‌که‌هه‌ف، چون به‌ک‌رفا مساوی و برابر،
 به‌رات: (۱) مزى وه‌رزى ره‌نجیهر: (۲) جیره‌ی هه‌میشه‌یی: (۳) دس‌وه
 زوزی به‌ش کردن، (نیوه‌ی مانگی شایانی شه‌وی جزینی به‌راتنی /
 له‌خودای ده‌که‌م نه‌له‌بئ به‌شکو جاووانبم دانئ) «فولکلوره»؛ (۴)
 حه‌واله‌ی پوئلی‌رفا (۱) مُرد: (۲) مفرّی: (۳) تقسیم روزی: (۴) حواله
 بولی،
 به‌راتخو‌ر: فهرمانبهری به‌من، کارکه‌ری ده‌ولت بان خان‌رفا مُرد‌بگیر،
 به‌راته: لاشی نو‌بوی فرّی‌رفا دراو‌رفا لاشه‌ مُردار،
 به‌راتی: جیره‌ی دایمی‌رفا مستمری،
 به‌رادان: لئ‌زوانب، نواشا کردن، نه‌مانسا کردن، لئ‌نوزین، بر‌وانه به‌رفا
 نگاه کردن،
 به‌رادان‌دان: راسباردن بو‌دروست کردن: (ده‌ستبک‌ چلکم به‌رادان‌داوه)
 رفا سفارش دادن،
 به‌را‌ده‌ی: هه‌نکه‌ندن، کولین‌رفا دراوردن،
 به‌راز: (۱) خو، خوگ، گاکول: (۲) بر به‌نیه له‌پایو زورهارو کولنده‌وه‌رو
 به‌کار‌رفا (۱) گراز: (۲) کتابه از آدم شجاع و نستوه،
 به‌رازخو‌ر: بر به‌نی له‌کاکه‌بی، نه‌هلی حه‌ق‌رفا کتابه از اهل حق،
 به‌رازه: (۱) که‌لی به‌کسم که له‌شه‌ش سالب‌ا دبت: (۲) داری که به‌رداشی
 بئ به‌رزده‌که‌نه‌وه: (۳) ملغه، لوسه، باری: (۴) کارینه: (۵) قاپشی جوت
 له‌شوئلی بادراو‌رفا (۱) ناب اسب شش‌ساله: (۲) چوب حمل سنگ
 أسباب: (۳) اهرم: (۴) بالار: (۵) بند خبش که از ترکه بافته شده باشد،
 به‌راس: (۱) وشه‌ی پرسبار، وانا: بئ‌درو؟ (۲) له‌راستی‌دا، به‌دروستی‌رفا
 (۱) براسنی؟ (۲) به‌دروستی،
 به‌راستی: به‌راس‌رفا نگا: به‌راس،
 به‌راش: به‌رداش، سه‌نگ ناساو‌رفا سنگ‌اسباب،
 به‌راف: (۱) به‌رده زوره‌ی تیخ نئ‌کردن: (۲) شبو وکول: (۳) زه‌مینى به‌راو
 (۱) سنگ سوهانی: (۲) رخت‌شویی: (۳) زین‌آبی،

بهر اقی: کوز، کوبونه‌وه، جوات، جقات‌رفا اجتماع،
 به‌رافیرک: دباری جزینه‌رفا کادوی عبیدی،
 به‌رافیک: سوئکه‌سایون‌رفا ته‌مانده‌صابون،
 به‌رالک: هه‌بوان، به‌ریلایی، سه‌کوی سهر داپوشراو‌رفا نراس،
 به‌رام: بوئی خوش، به‌رامه‌رفا نکه‌ت، بوئ خوش،
 به‌رامبهر: به‌راه‌بهر‌رفا برابر،
 به‌رامبهرکی: (۱) بیک‌گرتن و به‌به‌ریک هه‌لکیشان: (۲) مله‌وکی به‌رکی،
 رکه‌به‌رکی‌رفا (۱) مقابله: (۲) مسابقه،
 به‌رامبهری: (۱) به‌راه‌بهری: (۲) به‌گزدا‌چون و له‌زودا و نسنان‌رفا (۱)
 برابری: (۲) مقابله‌جنگی،
 به‌راهه: به‌رام‌رفا نکه‌ت،
 به‌ران: (۱) به‌زی نئ‌ر، نئ‌ره‌مه‌ر، قوچ: (۲) نام‌رازیکه‌له هه‌وجاردا‌رفا (۱)
 قوچ: (۲) ایزاری درخیش،
 به‌رانبهر: به‌راه‌بهر‌رفا برابر،
 به‌رانبهری: به‌رامبهری‌رفا برابری،
 به‌رانبئج: به‌روانه، به‌روانکه، شه‌ردوش سنگ و به‌ری بئ‌داده‌پوشن‌رفا
 پبشیدن،
 به‌رانبئیل: به‌رانبئج‌رفا پبشیدن،
 به‌رانگه: مزلگی‌زان له‌ده‌شت‌رفا جای آسودن رمه در دشت،
 به‌رانه‌کیوی: نئ‌ری مه‌زه‌کیوی‌رفا قوچ کوهی،
 به‌رانی: بیانی، بیگانه، لاره‌کی‌رفا بیگانه،
 به‌رانی: فامکه‌گه‌وره، تلبامه‌زن‌رفا انگشت شست،
 به‌راو: (۱) زه‌مبئنی ناوی، به‌رانبهری دئ‌م: (۲) بر به‌نی له‌جئ‌ن جوین‌و
 چه‌قاره‌سو: (بابی خوئی به‌راو کرده، نازه به‌راو‌بوه گوی نادانی)‌رفا
 (۱) زمین‌آبی: (۲) کتابه از آدم قحش‌خور،
 به‌راو‌په‌شت: به‌راوه‌زو، وا‌زی، سه‌رنخون، به‌ره‌وا‌زی‌رفا وا‌زگون،
 به‌راودان: پئش‌گرتنی ناو‌رفا جلوآب‌گرفتن در آبهاری،
 به‌راورد: (۱) لئ‌ک‌دانه‌وه، نا‌قی کردسه‌وه: (۲) تخمین، به‌خه‌یال
 هه‌له‌سه‌نگانن، نر‌خاندن‌رفا (۱) آمودن: (۲) حدس و تخمین،
 به‌راوه‌ژو: به‌راو‌په‌شت‌رفا وارونه،
 به‌راوه‌ژی: به‌راو‌په‌شت، وا‌زی، سه‌رنخون‌رفا وارونه،
 به‌راوی: ده‌غلی به‌راو، ناوی، به‌رانبهری دئ‌می‌رفا زمین‌آبی،
 به‌راو‌یتن: بئجو به‌مردویی هئنان‌رفا سقط‌جنین،
 به‌راو‌په‌ته: دابکی که بئجوی به‌مرد: بی‌پوه، بئجوی نه‌کامل فرزند‌وه‌رفا
 مادر سقط کرده،
 به‌راهی: بئشایی ناو با له‌شکر و...‌رفا بئشاهنگ،
 به‌راهی: (۱) به‌راهی: (۲) نیج‌سازه، ره‌وادبئن: (دلم به‌راهی نادا نازاری
 بده‌ن)؛ (۳) سه‌بوری، نو‌قره: (دلم به‌راهی نابه)‌رفا (۱) بئشاهنگ: (۲)
 روا‌دبئن: (۳) صبوری،
 به‌ریا: (۱) خو‌بان له‌کاتی هه‌لاو‌یشنا: (۲) هئج به‌سه‌ره‌هیچه‌وه نه‌مان
 (که‌س نازانی چوئه؟ به‌ریابه‌!)؛ (۳) ده‌نکی یوچ که له‌به‌با کردند با
 ده‌بیا‌رفا (۱) خرمن‌زیر باد‌دائن: (۲) بر باد‌رفنه: (۳) دانه‌یوک که باد

می برد.
 بهر باد: بی ز لهت، له کله و کار که وتو، هیچ بنوه نهماو [بهر باد].
 بهر باد کردن: له که لک خستن، له به بن بردن [بهر باد] از بین بردن.
 بهر بار: ۱) به کسمی سنی سانه، سالی گرتن و بار کردن (بار بهر: ۲) بر بهتی له گوئی له مست و فخر مانه: ۳) رام، نارام: (جاران هار بو نیستا بهر بار بو) [بهر بار] ۱) سنور سه ساله: ۲) فرمانبر و مطیع: ۳) رام.
 بهر بازن: ده سته وانه ییک که ناهیلنی بازن هله خلبسکی و خله خل بکا [بهر بازن] النگوگر.
 بهر بالا ف: فونه و خاوی گوماو [بهر بالا ف] لنگ و فونه حمام.
 بهر بانگ: ۱) روزو کردنه و: ۲) بیانی زو، شه و کی: ۳) سه و نه ای شه و [بهر بانگ] ۱) وقت افطار: ۲) صبح زود: ۳) اول شب.
 بهر بز: نه فار، بهر ناش، سه ننگ تراش، که فر تراش [بهر بز] سنگ تراش.
 بهر بزار: هله بزارده، بزارده، مونناز [بهر بزار] برگزیده.
 بهر بسو: بوکئی، نهوانه ی بو بوک گوئسته و ده چن [بهر بسو] ینگه، کسانه که عروس را همراهی می کنند.
 بهر بپوارد: بهر دبل که سالی ناوس یونی یوارده یی [بهر بپوارد] حیوانی که یکسال آستن نشده باشد.
 بهر بپواردو: بهر بپوارد [بهر بپواردو] نگا: بهر بپوارد.
 بهر بودی: بهر بوک، زنی که ده گله بوک ده چن [بهر بودی] ینگه.
 بهر بوره: ۱) بهر بیر، بهر به یال و گومان: ۲) بهر بپوارد [بهر بوره] ۱) بهر گمان: ۲) نگا: بهر بپوارد.
 بهر بوری: پیش بینی، خه بهردان له زونه داو [بهر بوری] پیش بینی.
 بهر بوسه: نیوانی نیر و بوسه [بهر بوسه] از ابزار خبش.
 بهر بوق: گونجه، نوبن، جوی ناوی داپوشراو، بهر و شتر گله کوشراو [بهر بوق] مجرای آب سر بونبده.
 بهر بوک: بهر بودی [بهر بوک] بنگه.
 بهر بوگ: ۱) بی نا کار، بهر دخو: ۲) بهر لاق [بهر بوگ] ۱) بد اخلاق: ۲) رها، یله.
 بهر بسون: ۱) نازاد بون له زیندان: ۲) بهر هله لبون، بی خاوی: ۳) ناو له گوله ره ده رچبون [بهر بسون] ۱) آزاد شدن: ۲) بی صاحب، یله: ۳) خارج شدن آب از مجرایش.
 بهر بوته وه: داکه و تن، که و تنه خوار، شوز بوته وه [بهر بوته وه] افتادن.
 بهر بوبک: بهر بودی، بهر بوک [بهر بوبک] بنگه.
 بهر بهتاک: ناواله، وه کری [بهر بهتاک] باز، گشاده.
 بهر بهخت: کیژی عازوی و ده خنی شو هانو [بهر بهخت] دختر غزب.
 بهر بهر: سه رنانش، ده لاک [بهر بهر] سلمانی.
 بهر بهران: بهر یی سنی به هار دینی، بهر دبل، بهر یی سنی به هار دبتو [بهر بهران] گوسفند سه ساله.
 بهر بهر و چک: جیگه ی خو هله خستن له بهر ناو، رو بهر و [بهر بهر و چک] جای رو به آفتاب.
 بهر بهر و چکه: بهر بهر و چک [بهر بهر و چکه] آفتابگیر.
 بهر بهر و شک: سه رنیرین، نه مملی بیکاره ی که له مالی ده رناجی [بهر بهر و شک] و بیکاره.

بهر بهره: ۱) خبشک، نهوداره نه سنوره ی ده جوئی ده خه ن و شو ی بی رات ده کدن: ۲) و روره، شه بالوخ، شاه لوخ، پاروی بانی به فرمانین [بهر بهره] ۱) ماله زمین صاف کن: ۲) پاروی بزرگ برف رویی.
 بهر بهره کانی: ۱) نه روه او نیستان، د، گزراچون: ۲) سله و کی بهر کئی، رکه بهری [بهر بهره] ۱) روه رو ایستان: ۲) مسابقه.
 بهر بهرژن: دوعاو همه بهائی که ده مملی ده کدن و ده چینه سه رکه له که [بهر بهرژن] تعویذی که بر گردن آویزند.
 بهر بهس: ۱) بهر بهست، له مبهری ناو گه زاننده وه: ۲) له مبهری سه رزنگه، ری بهندان [بهر بهس] ۱) سد: ۲) راه بند.
 بهر بهست: بهر بهس [بهر بهست] نگا: بهر بهس.
 بهر به سیل: قوراو، جیشتی گوشت و ماست [بهر به سیل] آش گوشت و ماست.
 بهر به سیلک: بهر به سیل [بهر به سیلک] نگا: بهر به سیل.
 بهر بهش: ده فر و نامرزی کازا [بهر بهش] ظروف معدنی.
 بهر به فش: جلف، بلج، خوه لکیش [بهر به فش] آدم جلف و خودستا.
 بهر بهق: لبوه گوله سه رزه، لبواری گولی جه لئوک بو ناو به هه مولا گدیشن [بهر بهق] جواب شالیزار.
 بهر به لهت: سه رسوزین [بهر به لهت] سه رسام آور و خیره کنند.
 بهر بهن: ۱) داریا بهردی که گونجه ی نه سنلی بی ده گرن، بهر ده گونجه، کون ناخنی نه سترک: ۲) سینه بهند، گمردن بهندی شوز: ۳) جورئ خورما: ۴) خشلی زیر چنه [بهر بهن] ۱) دهانه گیر استخر: ۲) گردن بند: ۳) نوعی خرما: ۴) زیور زیر چانه.
 بهر به بیان: تار بک روون، شه وه کی، هه و لهی روزی [بهر به بیان] بامداد، یگاه.
 بهر بیک: بهر بودی، بهر بوک [بهر بیک] بنگه.
 بهر بیلی: داهانی زهوی، بهر بو [بهر بیلی] فواورده کشاورزی.
 بهر بیلیایی: هدیوان، بهر سه ربانی، بی دیواری نه ولا و نه ولا، شوینی باران نه گر [بهر بیلیایی] ایوان، بناهگاه موقع باریدن.
 بهر بیین: بهر بینگ، سنو کرک، بن گمروه ده روه [بهر بیین] بیخ گلو از خارج.
 بهر بیین: بهن کله ره، بهند که له مه [بهر بیین] چنبیره بند گاو.
 بهر بیین: بهلیته، پریره، گبیه که نه خورئ [بهر بیین] گیاهی خوراکی.
 بهر بیینکه: بهر له بینه، بهر هله بینه [بهر بیینکه] پیش بند کار.
 بهر بیینک: ۱) بهر بیین، پینسیر، سنو کرک، سوکر: ۲) برینی له بهانه [بهر بیینک] ۱) بیخ گلو: ۲) کنایه از بهانه.
 بهر بیا: دامه زان، بهر باکردن، ساز کردن، بهر پایون، سازبون [بهر بیا] بر یاد داشتن.
 بهر بیاش: ۱) پشنه ورو، وازی: ۲) بهر وه دواوه، بهر و یاش [بهر بیاش] ۱) وارونه: ۲) رو به عقب.
 بهر بیرس: لی پرسراو، مه سول، مه سنول، بهر بیرسبار [بهر بیرس] مسؤل.
 بهر بیرسیار: بهر بیرس [بهر بیرسیار] مسؤل.
 بهر بیشتون: بهر که مبهر [بهر بیشتون] لای کمر بند.
 بهر بیشتین: بهر بیشتون [بهر بیشتین] لای کمر بند.
 بهر بیشتینه: بهر بیشتین [بهر بیشتینه] لای کمر بند.
 بهر بهر ج: ۱) بیخ دانه وه ی بزمار: ۲) رنگه لی برینه وه: ۳) تسه بی برین

بهرچاوه: قابشی ریشوداری بهرجاوی نه سبب [۱] پیشانی بند پُر زدار
اسب و...
بهرچاوه: بهرجینگ [۱] نگا: بهرجینگ.
بهرچاوه: (۱) نویل بِنجی بهریشانی نه سبب، بهرجاوه: (۲) نافناو گهردان
[۱] نگا: بهرجاوه: (۲) پیشانی بند دروگران.
بهرچاویله: بهرجاوه [۱] نگا: بهرجاوه.
بهرچایی: بهرنشست. بهرفلبان، بهرقه ننه [۱] خوراک ناشنا.
بهرچن: قهرناله میوه چنی، نربان [۱] اسید میوه چینی.
بهرچنوک: بهرجنی چکوله [۱] سبدک میوه چینی.
بهرچنه: بهرجن [۱] نگا: بهرجن.
بهرچهپ: پنجهوانه [۱] برخلاف.
بهرچهق: سه رجوی کیش، پنشه نگی گوبند [۱] پشاهنگ رقص
دسته جمعی.
بهرچهله: نه سنونده کی دهره وی جادر له لای چیه وه [۱] ستون خارجی
خیمه.
بهرچه نه: (۱) خشلنکه به بهر چه نه گدا دی و له دولا له سهر ده دری،
کرهک: (۲) بهرخه به به [۱] (۱) زیور زبرجانه: (۲) غبغب.
بهرچیبت: (۱) سنگی چیخ زاگر: (۲) بر به نی له به باغ. گالوک [۱] (۱) میخ
جو بین سیاه جادر: (۲) کتابه از جمان.
بهرچیخ: بهرجبت [۱] نگا: بهرجبت.
بهرچیخ: بهرجبت [۱] نگا: بهرجبت.
بهرچیلک: سبکه نوره. بهرجوم [۱] چینه دان.
بهرچیله: گوشنی زبرجانه [۱] غبغب.
بهرچین: چاندنی پینش کیلان [۱] کاشنن قبل از سُخم.
بهرچینه: نربان [۱] نگا: بهرجن.
بهرچینهک: بهرجوم، سیفه توره [۱] چینه دان.
بهرچه لینک: بوتی زبر بنگه ران [۱] بوتی زرگران.
بهرخ: بیجوی بهز، بهرا [۱] بره گوسفند.
بهرخستن: بهراوینن [۱] سقط جنین.
بهرخقان: شوانی بهرخان [۱] چوبان بره.
بهرخوار: (۱) بهرخور، نهونازوفه ی بهرله زستان ده کارده کری: (۲) قوماش
بان جلکی راست نه بر او [۱] (۱) آذوقه پیش خور: (۲) برش کج لباس یا
بارجه.
بهرخواردن: (۱) توش بون: (۲) بههره: (۳) میوه خواردن: (۴) بر به تی له
نجاره ی باغ و... (۵) ناره حهت بون له فسمی که سنی: (به قسه که می
بهرم خوارد، پشم بهری خوارد) [۱] (۱) ملائسات: (۲) بهره!
(۳) شرخوردن: (۴) کتابه از اجاره باغ و... (۵) متأثر شدن از سخن با
کار کسی.
بهرخور: (۱) پیش خور، بهرخور: (۲) بهردکروژ، بر به نی له خوه لکیش و
بافیش که: (۳) زگ له وه زین، خو به خه لک نبر که [۱] (۱) پیش خور: (۲)
کتابه از خودسنا: (۳) مُرده خور، سورچر.
بهرخوردان: مراد حاصل، کامره و [۱] برخوردار، کامیاب.

[۱] (۱) برج میخ: (۲) سر راه گرفتن: (۳) در میان سخن آمدن.
بهری: بی خوست، بهربا، زیر پی دراو [۱] زیر پامانده.
بهرینج: (۱) واشهر، موره ی پیچ: (۲) پیش گری [۱] (۱) واشر: (۲)
پیش گری.
بهرتاش: (۱) بهربز: (۲) بهرگده نراش [۱] (۱) سنگ نراش: (۲) موی
زهار نراش.
بهرتاشین: (۱) بهربزین: (۲) بهرگده ناشین [۱] (۱) سنگ نراشی: (۲) موی
عانه تراشیدن.
بهرتاو: شوینی که ناو لئی نه دا [۱] جای آفتاب گیر.
بهرتفک: جه خماخی ننه نگ، مغه نه زمه [۱] جه خماقی.
بهرتفک: بهره فرکی، کوجک هاوینن، بهردهاویزی [۱] سنگ پرانی.
بهرتل: گونج، پاره بان میچ که له کابه دا ی ده که ن [۱] پول با شنالنگ که
در بازی نیله بر زمین ریژند.
بهرتور: خوارو خنج، کهج و داهاتو [۱] کج و کوله.
بهرتورهف: له به بین چون، خه لاس بون: (کبشه که بهرتورهف بو) [۱]
بر طرف.
بهرنهک: بهره برش [۱] زبر بورش قرار گرفتن.
بهرته لاش: زه به لاهی ناقولای خویننال [۱] لندهور بدفواره.
بهرته لانه: دباری مالی بوک بو مالی زاوا بهر له گوازنه وه [۱] هدیه خانه
عروس به خانواده داماد قبل از ازدواج.
بهرته نگ: نه نگه بهر، بی دهره نان [۱] ننگا.
بهرتیشت: فلبان فاوه لئی، سوکه خواردنی باش له خوه هستان [۱] ناشنا.
بهرتیلانه: بهرته لانه [۱] نگا: بهرته لانه.
بهرتیل: خاوه بو کارینک هینان، ریشوهت [۱] رشوه.
بهرج: خهرجی خورایی و نابویست [۱] خرج غیر لازم.
بهرجفت: دهرامه نی جوت و گا [۱] محصول زراعت.
بهرجل: بهراونکه ی مثال [۱] پشپند بجه.
بهرجوم: جیکلدانه، سبکه نوره، سیفه نوره [۱] زاغر، چینه دان.
بهرجه: له پیش، زونر [۱] پیشنر.
بهرجه وهن: (۱) دیمه ن، له پیش جاوژا دبار: (۲) بهراورد، لیکدانه وه،
نه خمین [۱] (۱) منظره: (۲) خمین و حدس.
بهرجه وهن: بهرجه وهن [۱] نگا: بهرجه وهن.
بهرجینگ: پنشه سهر، خشلنکی زبری ژتانه که به سهر توئل دا دبت [۱]
نوعی زیور زنان که روی پیشانی قرار می گیرد.
بهرجا: بهرنشست [۱] ناشنا.
بهرچاقلک: جاویله که [۱] عینک.
بهرچاو: (۱) دیمه ن: (۲) جوان و له بار: (۳) دبارده [۱] (۱) منظره: (۲) زیبا: (۳)
بدبده.
بهرچاوتاریک: (۱) ناهومید: (۲) زور توره و رک هه ستاو [۱] (۱) نامید: (۲)
مأبوس و عصبانی.
بهرچاوتنه نگ: رزد، بهخیل [۱] خسیس.
بهرچاوتیر: دلوا، سه غاوهت [۱] سخی و بخشنده.

بهر خورگ: نه زره ی ورد، نه زره ی وردیله، نه بره کیده ورگ نگرگ ریز،
بهر خوله: بهرخه ساوا [۱] بره نوازاد.

بهرخه به به: بهرچینه، غدب غه به [۱] غغب.

بهرخه فح: موته، موته که، شهوه [۱] کابوس.

بهرخهل: گه به بهرخ، بهرغدل [۱] رمه بره و بزغاله.

بهرخه وان: شوانی بهرخهل [۱] چوبان بره و بزغاله.

بهرد: کوچک، که فر، سه ننگ، تهون، بهر [۱] سنگ.

بهردا: له پيشندا، پيشنو [۱] سابقاً.

بهردار: (۱) داری خاوه بهر: (۲) مه لگرو به سه بر: (چون خوا بهر داره؟)
[۱] (۱) درخت شمیر: (۲) شکیبا.

بهرد اش: سه ننگ ناساوا، بهرئ نیش [۱] سنگ آسیا.

بهرداشت: (۱) بههری زهوی: (۲) بوچون، لیکدانه وه: (۳) دیباچه.

سهره نای کتیب [۱] (۱) بهره زمین: (۲) سنجه گیری: (۳) دیباچه کتاب.

بهردان: لیکولینه به: (۲) بهر لاکردن [۱] (۱) دقت و ملاحظه: (۲) رها کردن.

بهردانگ: زیزو، لای خواره وه [۱] اطرف پایین.

بهردانه وه: (۱) له زوروا فریدانه خوار: (۲) ناوله نه سنبر بهر لاکردن: (بجو
ناو بهر ده وه) [۱] (۱) انداختن از بالا: (۲) آب را از اسنخرها کردن.

بهردانی: ره قه، بهر ده لان [۱] سنگلاخ.

بهرداو بهرد کردن: دانه مرکان له مالو ناواری جبا [۱] کتبه از آوارگی و
آرام نگرفنن.

بهرداوی: بهر ده لان [۱] سنگلاخ.

بهرداویژ: (۱) بهر ده اوژ، که سبک کوچک پهرت نه کسا: (۲) مه دای
بهرده بشتن به هاویشتن [۱] (۱) سنگ بران: (۲) برید برناب سنگ.

بهرداین: چاوه دیری، ناگاداری [۱] نظارت.

بهردایی: بهر لدا، نازاد، نازادو بهر ده لدا کراو [۱] بله و رها، رها شده.

بهردیر: بهر بر [۱] سنگ تراش.

بهردتاش: بهر بر [۱] سنگ تراش.

بهردزانه: نوقلانه ی بهرگی تازه، شبرنی چاکی نوی [۱] اتمام لباس
تازه.

بهره زکانه: بهر دزانه [۱] نگا، بهر دزانه.

بهردزه کانه: بهر دزانه [۱] نگا، بهر دزانه.

بهردریاگ: بهر دراو [۱] رها شده.

بهرد کاری: کاری بهر کردن، بهر ده کار کردن [۱] سنگ کاری.

بهرد کیش: (۱) نه قباکه فرزخه لکی رانیه: (۲) شهله، باریکی دونای
دارینه بهر ده گلی پی ده کینسن [۱] (۱) سنگ کش: (۲) ظرف سنگ
کشی.

بهردل: (۱) خوشه و بیستو له بهر دلان: (۲) قلبان فاوه لئی، بهر تیش [۱] (۱)
محبوب: (۲) خوراک ناشتا.

بهرد لک: (۱) خوشه و بیست: (۲) توره که می مه مکان [۱] (۱) دوست داشتنی:
(۲) پستان بند.

بهردل کهوتن: په سند کردن [۱] پسند کردن.

بهردم: پش [۱] جلو.

بهردو: بن دوگی مهر [۱] زیر دنبه گوسفند.

بهردو: برزانی شیرکائی دوشین بو دهره وه ی مهردوش [۱] پاشیدن شیر
هنگام دوشیدن به بخارج ظرف.

بهردوخ: نامرانی که له دوشی خهره کدا [۱] ایزاری در دوک نخر بسی.

بهردوگ: بنی دوگی مهر، بهر دو [۱] زیر دنبه گوسفند.

بهردوله: (۱) نه شنی گلین بو نان تینان: (۲) ده فری چلکاو ی ناسنگه رو
پینه چی [۱] (۱) تیش سفالین: (۲) ظرف آب کار آهنگر و پینه دوز.

بهردولیان: ناره شان [۱] نگا، ناره شان.

بهردویک: سنگ و مه مک [۱] سینه و پستان.

بهرده: (۱) بهنی، خولامی زیر کزی: (۲) نهوداهاته بو دهره وه ده نیردری بو
فرزشتن: (۳) رفاندن و تالان: (عجه پ بگرو بهر ده به که) [۱] (۱) برده:

(۲) صادرات: (۳) چاول و غارت.

بهرده نازه به: بهردی که خورت بو را کردنی کئی بهر کئی ده که ن [۱] سنگ
زور آزمائی.

بهرده نه سستی: بهردی ناگر بزین [۱] سبگ آنس زنه.

بهرده نه موستیله: تقیم، مورخوانه [۱] نگین انگشتر.

بهرده بار: پیاوی زاناو به نه گیر [۱] مدیر.

بهرده باران: کوچک واران [۱] سنگ باران.

بهرده ساز: پرده بان ریزه کوچکی له ناو جهم که به سه ریانه بهر ده وه [۱]
سنگ های گدار.

بهرده بیز: بهردی که شوان له سه ری ده نیشی و می بو دوشنر ده گری [۱]
سنگی که چوپان بران نشیند و گوسفند را برای دوشنده می گیرد.

بهرده بپرو: بهردیکه بو زه قی و سه خنی نمونه به: (وهک بهر ده بیرونی
لی هاتوه) [۱] سنگی که بسیار سخت است.

بهرده پسا: سه نگی با، بهردیکسی ره شی کروزه که له گهرساو فاجی
پنده شون [۱] سنگ با.

بهرده پی: بهر ده یا [۱] سنگ با.

بهرده قات: بهردی پان و لوس له ره خسی کانی و ناو بو نویژ
له سهردانیشتن [۱] سنگی بهن و صاف که در کنار چشمه قرار دهند و

روی آن نماز گزارند و بشینند.

بهرده تراویلکه: زبخه شبنکه که له بهر تاو نه نروسکی و وهک ناو دیار ده کا
[۱] سَراب.

بهرده توتن: به شیکی تونانه بو ناغا [۱] سهمیه توتون اریاب.

بهرده چهرخ: سه نگی چه خماخ [۱] سنگ چه خماق.

بهرده چه خماخ: بهر ده چه رخ [۱] سنگ چه خماق.

بهرده رک: پش درک، پش درگا [۱] جلو در.

بهرده رکه: بهر ده رک [۱] جلو در.

بهرده رگا: (۱) ناسانه، پش مال، بهر ده رک: (۲) خه لاتیکی زاوا بو بوک که
نه پدی بهر ده ده رگای لی بکرنیه وه [۱] (۱) آسانه: (۲) هدبه داماد به

عروس.

بهرده زیز: سه ننگ فرش [۱] سنگ فرش.

بهرده زوره: بهردیکی زبره ناوی پیدا ده که ن و جده فوی پی نیز ده که ن [۱]

سنگ سوهان.

بهرده‌س: به‌رده‌ست [ب] بادو.

بهرده‌سان: هه‌سان، سان، به‌رده‌گی لوس کراوه زوئی له‌سهر داده‌نین و نیخی بی نیز ده‌کن [ب] فسان.

بهرده‌ساو: به‌رده‌سان [ب] فسان.

بهرده‌ست: ۱) که‌سی له‌به‌رده‌سن‌سایه و خزمه‌نی که‌سبک ده‌کا: ۲) نه‌وشته‌ی ده‌ست پی‌زاده‌گاو دور‌نیه: ۳) پارچه‌ناسه‌زی فول له‌نزیک جومگه‌وه [ب] ۱) بادو: ۲) در‌دسترس: ۳) آسنر آسنین.

بهرده‌سته: ۱) ناسه‌زی قول: ۲) گبروده‌و یه‌خسیر، زیرده‌سته [ب] ۱) آسنر آسنین: ۲) گرفتار و آسیر.

بهرده‌ستی: ۱) خذمه‌نکاری، نوکه‌ری: ۲) زبانی گبروده‌بی [ب] ۱) نوکری: ۲) اسارت.

بهرده‌ستی: به‌رده نه‌ستی [ب] سنگ آتش‌زنه.

بهرده‌شور: شوتنه‌وه‌ی ده‌غل بو به‌رد لی جیا کر نه‌وه [ب] شسنن غله برای جدا کردن سنگ‌ریزه از آن.

بهرده‌عازه‌به: به‌رده‌نازه‌به [ب] سنگ زور‌آزمایی.

بهرده‌فک: ۱) نوکه‌ری هاوینی سه‌فه‌رو به‌رده‌ست: ۲) ویژه له‌بانی ناغا [ب] ۱) نوکر همسفر با ارباب: ۲) سخنگوی ارباب.

بهرده‌فانی: فه‌لماسک، فوج‌فانی، که‌هنبک، تیر و که‌وان [ب] فلاخن.

بهرده‌قی: شه‌ره‌شان، کئی به‌رکی له‌شان لیکن‌داندا [ب] مسابقه‌ته‌زنی.

بهرده‌لان: به‌رداوی، زه‌وینی بر به‌ردو ره‌قن [ب] سنگ‌لاخ.

بهرده‌لهرد: به‌رداو به‌رد [ب] نگا: به‌رداو به‌رد.

بهرده‌م: ۱) به‌ردم، پش: ۲) دم‌هه‌لنج [ب] ۱) جلو: ۲) نقاب.

بهرده‌مور: موری جئی نه‌نی شبعه له سوژده‌دا [ب] مهر نماز.

بهرده‌موکانه: ده‌موکانه، مینوژوکه، به‌ری جوړه ده‌ه‌نیکه، با ده‌بیا به دارمازوه‌وه بنسوسیت. ده‌روینه‌وه کوان‌ناسایی ده‌ماسنی، ده‌بیزن.

ده‌یکوئین، نوسه‌کبکی زور له‌چرین نوسه‌کتری لی به‌بدا ده‌بی [ب] مو بزک.

بهرده‌موکه: به‌ردم، موکانه [ب] مو بزک.

بهرده‌نویر: به‌رده‌نات [ب] سنگی صاف که بر آن نماز گذارند.

بهرده‌واز: به‌رده‌باز [ب] نگا: به‌رده‌باز.

بهرده‌وان: رازه‌وان، که‌سی که‌باش به‌شاخ هه‌لده‌گه‌زی، شاخه‌وان، زه‌ده‌وان [ب] سنگ نوید.

بهرده‌وک: به‌رده‌فک، نوکه‌ری نابیه‌تی و خوشه‌ویسنی ناغا [ب] نگا: به‌رده‌فک.

بهرده‌هان: به‌رداش [ب] سنگ آسیا.

بهرده‌ی: بردن [ب] بردن.

بهرده‌یل: ۱) شت له‌بانی شت، بیک‌گوزینه‌وه، مال به‌مال. ژن به‌ژن: ۲) شه‌کی به‌بره‌ران [ب] ۱) معاوضه: ۲) شینک سه‌ساله.

به‌رده‌بن: له‌به‌رد چنی بو، له‌به‌رد تاشراو [ب] ساخته‌شده از سنگ.

بهرده‌ینه: ۱) به‌رده‌بن: ۲) سبیه‌ری به‌رد: (خه‌وه به‌ردینه خوشه) [ب] ۱) ساخته‌شده از سنگ: ۲) سابه سنگ.

بهرزه‌ت که‌وتن: توش‌هانن و به‌گیره‌بنان [ب] گبر آمدن.

بهرزه: ۱) برج، خانه‌وه‌قوتکه‌ی بان‌قه‌لا: ۲) بلند [ب] ۱) برج: ۲) بلند.

بهرزه‌ا: هه‌وه‌ل فرزه‌ند [ب] اولین فرزند.

بهرزه‌اخ: به‌روار، قه‌دی کبو [ب] کمر کوه.

بهرزه‌اخوژ: نه‌سینی که‌فیره له‌ناخوژی بلندبخوا [ب] آسی که از آخور بلند به‌جرد.

بهرزه‌ان: ۱) شوینانی بلند: ۲) ناوی مه‌لئه‌تدبک و هوژنک له‌کورده‌ستان [ب] ۱) بلندها: ۲) منطقه و عشیرتی در کردستان.

بهرزه‌ابه‌نی: بلنده‌بی [ب] بلندی.

بهرزه‌ابی: به‌رزابه‌نی [ب] بلندی.

بهرزه‌به‌ز: به‌رزفر [ب] بلندبرواز.

بهرزه‌فر: ۱) مه‌لی تا زور بلندی ده‌فری: ۲) چاو له‌به‌ره‌زور [ب] ۱) برنده بلندبرواز: ۲) آدم بلندبرواز.

بهرزه‌فک: بغه‌وه له‌مه‌یر له نه‌خته‌وه دار [ب] مانع چوبی.

بهرزه‌کردنه‌وه: هه‌لینان، زا‌کرن، بلندکردن [ب] بلندکردن.

بهرزه: ۱) فوتکه: (لیم بوته به‌رزهی بانان): ۲) قبتابی له‌ناو نه‌خنایی‌دا: ۳) شیوی برنج، بلاو، قبولی: ۴) بز، گوم، وندابو. ون [ب] ۱) بلند: ۲) برجستگی وسط همواری: ۳) آش برنج، بلو: ۴) گم، نابیدا.

بهرزه‌بلینس: نه‌وی له‌هه‌موقسان هه‌لده‌داتم، زوربه‌زی نه‌زان [ب] وراج نادان.

بهرزه‌با: هه‌سنانی به‌گورجی و راست وستان: (بهرزه‌با له‌به‌رم راسته‌وه بو) [ب] با عجله قیام کردن برای احترام.

بهرزه‌به‌ز: به‌رزفر [ب] بلندبرواز.

بهرزه‌جزه: سبسرکی ده‌شت، جرزجر [ب] جراسک.

بهرزه‌جوژه: به‌رزه‌جژه [ب] جراسک.

بهرزه‌چژه: به‌رزه‌جژه [ب] جراسک.

بهرزه‌حه‌واپله: کولاره‌ی منلان، باده‌وه، تبه‌اره‌ی کاغه‌زی [ب] بادبادک.

بهرزه‌زینسه: زوبه‌رجه‌ت، به‌ردیکی به‌قبه‌نه‌ده‌بکه‌نه تقیم و فاش، زه‌ردیکی نامال سه‌روه‌وه نه‌روسکی [ب] زبرجد.

بهرزه‌فر: به‌رزفر، چاو له‌به‌ره‌زور، نارازی به‌وژینه‌ی تپایه: (هه‌رکه‌سی به‌رزه‌فره زو ده‌مری / بای بلندایی سه‌رودل ده‌گری) «هه‌زار» [ب] بلندبرواز.

بهرزه‌ک: بلندی نیوان نه‌ختایی. تم و شسه‌به‌عه‌ره‌ب کردبه‌ته «بهرزه‌وخ» [ب] بزوخ.

بهرزه‌کی بانان: ۱) قوتکه‌ی به‌سه‌رلنواری بانه‌وه: ۲) به‌ردنی له‌لاوی نولازودنه‌رف [ب] ۱) برجستگی لب‌پام: ۲) کتابه از جوان چشم‌چران.

بهرزه‌گه‌وه: ده‌سنه‌کی به‌رژین [ب] نار برجین.

بهرزه‌لنگ: گبایه‌کی بالا به‌رزه له‌تیره‌ی پنگ و جانزه [ب] گیاهی از تیره بوته.

بهرزه‌ولاخ: به‌کسم [ب] ستور.

بهرزه‌ویون: ۱) راست‌بوته‌وه، هه‌سنان: ۲) تهره‌قی کردن [ب] ۱) بلندشدن: ۲) کتابه از ترقی کردن.

- بهرزه‌ه‌وایله: به‌رزه‌ه‌وایله [۱] بادبادک.
 به‌رزی: (۱) بلندی: (۲) گه‌وره‌بی [۱] (۱) بلندی: (۲) بُلندپا‌بگی.
 به‌رژنتی: به‌رزی، به‌رزی‌ه‌نی [۱] نگا: به‌رزی.
 به‌رزیلان: شیر‌وخت، نه‌سکه‌مله [۱] بازی شیر با‌خط.
 به‌رژین: نه‌سپ‌و‌ماینی‌وه‌خنی‌لی‌سوار‌بوئی‌هاننی [۱] اسبی‌که‌هنگام‌زین‌کردنش‌رسیده‌باشد.
 به‌رژین: شالا‌و‌بو‌بردن. به‌به‌له‌بو‌چون [۱] با‌عجله‌و‌شتاب‌بورش‌بردن.
 به‌رژه‌نه: به‌ره‌مه‌شکه. که‌ره‌ی‌له‌به‌ک‌جار‌مه‌شکه‌زاندن‌به‌بداده‌بی [۱] محصول‌کره‌بکبار‌مشک.
 به‌رژه‌نه‌ک: ده‌پی‌پنوانی‌کری‌نهن [۱] نخته‌اندازه‌گیری‌نبنده‌فرش.
 به‌رستو: به‌خه. خوار‌گه‌ردن‌و‌بالای‌سینگ [۱] پابین‌گردن.
 به‌رسته: به‌رته‌سنی [۱] سنگ‌آئش‌زنه.
 به‌رسف: و‌رام، جواب، جوال [۱] جواب.
 به‌رسفک: هه‌یوان، به‌ریلابی [۱] ابوان، نراس.
 به‌رسمبیل: سه‌ره‌سوی‌لی‌واری‌لی‌و‌که‌موسول‌مان‌ده‌به‌رئینی: (کافره‌به‌رسمبیلی‌خو‌ناکات) [۱] سوی‌سبیل‌که‌بر‌روی‌لب‌آید.
 به‌رسمبیل: به‌رسمبیل [۱] نگا: به‌رسمبیل.
 به‌رسنچک: سوکه‌نزگه‌ره [۱] سسکه‌خفیف.
 به‌رسورکه: سیسره‌ی‌ناومال‌وه‌ک‌فالو‌چه‌ده‌چی [۱] سوسک‌خانگی.
 به‌رسوف: وه‌رگه‌زاو، نخون، فلپ [۱] وارون.
 به‌رسولینگ: سنگ‌به‌خه‌نه: بالداریکه [۱] پرنده‌ای‌است.
 به‌رسوئل: به‌رسمبیل [۱] نگا: به‌رسمبیل.
 به‌رسوئل: کولتیره‌ی‌به‌ساج‌بر‌زاو [۱] نوعی‌گرده‌نان.
 به‌رسیله: فوره، کالکی‌تری، تری‌هیشنا‌نرش، په‌سیره. په‌سیله، هاله [۱] غوره.
 به‌رسینگ: سینه‌به‌ندی‌زین [۱] سینه‌بند‌زین.
 به‌رسینگه: (۱) به‌رسینگ: (۲) بره‌نی‌له‌ناوقه‌د: (به‌فر‌به‌رسینگه‌ی‌بری‌بو): (۳) بیش‌لی‌گرین‌و‌زنگه‌ی‌ده‌رجون‌بر‌زین: (به‌رسینگه‌ی‌لی‌بر‌بمه‌وه) [۱] (۱) سینه‌بند‌اسب: (۲) کتابه‌از‌نیم‌قد: (۳) جلوراه‌فرار‌گرفتن.
 به‌رسینه: سینه‌به‌ندی‌زین، به‌رسینگ [۱] سینه‌بند‌اسب.
 به‌رشوش: سه‌ره‌وزیر، به‌رسوف [۱] وارونه، روبه‌پابین.
 به‌رشی: هانه‌ده‌ره، ده‌رکوت [۱] بیرون‌آمد.
 به‌رشبو: به‌رکول، خواردن‌به‌رله‌چیشمت‌بی‌گه‌بشن [۱] خوردن‌قبل‌از‌حاضر‌شدن‌غذا.
 به‌رشبو: به‌رشبو [۱] نگا: به‌رشبو.
 به‌رشبه‌ن: ده‌رکه‌نوه [۱] بیرون‌آمده.
 به‌رشیه‌ی: ده‌رکه‌ون، هاتنه‌ده‌ره [۱] بیرون‌آمدن.
 به‌رعوزه: ده‌سنه‌به‌ره [۱] منعهد.
 به‌رغهل: به‌رخدل، گه‌له‌ی‌به‌رخ‌و‌کار [۱] گله‌بره‌و‌بُر‌غاله.
 به‌رف: به‌فر، و‌وره، و‌روه [۱] برف.
 به‌رفخوز: بالداریکه [۱] برنده‌ایست.

بهرفخوزک: جوړی تهرزه‌ی ورد [۱] تگرگ ریز.
 به‌رفره: به‌رگوشاد، هه‌راو، یان‌و‌مه‌رین [۱] گنساد.
 به‌رفره: به‌رفره [۱] گنساد.

بهرفرندان: به‌راویتن [۱] بجه‌انداخن

بهرفمالک: یاروی به‌فرمالین [۱] پاروی برف‌روی.

بهرقه‌شو: شنبوه، به‌فرو‌باران‌پیکه‌وه‌بارین [۱] بارش‌برف‌و‌باران‌باهم.

بهرقه‌ک: جوړی میزه‌رو‌بنجه‌سه‌ری‌په‌اوانه [۱] نوعی‌عمانه‌مردانه.

بهرقازی: به‌راوه‌زو، سه‌ره‌ونخون، پشت‌وزو [۱] وارونه.

بهرقاله: ده‌س‌به‌تال، هه‌زار، نهار [۱] کتابه‌از‌بنوا.

بهرقائک: به‌راوانکه، سینه‌به‌ندی‌کارکردن [۱] پیش‌بند.

بهرقی: توپبو، که‌وتی، سه‌کعت، مردو‌له‌زنگه‌ی‌خرابه‌دا، به‌رانبه‌ری‌شه‌هیدبون [۱] هلاک‌شده.

بهرقین: مردن‌له‌زینی‌خراب‌دا، به‌رانبه‌ری‌شه‌هیدبون: (نهنی‌مب‌رکوز‌به‌رفی) [۱] هلاک‌شدن.

به‌رق: (۱) بروسکه: (۲) نروسکه [۱] (۱) آفرخن: (۲) درخشن.

به‌رق: رکونی، رک‌له‌سک [۱] کبنه‌نوز.

به‌رقلیان: فاه‌لنی، به‌رنیست، به‌رجایی [۱] ناشنا.

به‌رقول: ناسه‌زی‌سه‌رده‌ست‌له‌که‌وا [۱] آسنر‌آستین.

به‌رقه‌وه: به‌نوره‌بیه‌وه: (به‌رقه‌وه‌تماشای‌کردم) [۱] غضبناک.

به‌رقی: نروسکه‌ی‌دا [۱] برقی‌زد.

به‌رقیبه: نبلگراف، نه‌لغراف، له‌تبلدان [۱] نلگراف.

به‌رک: (۱) گولله: (۲) گیرفان، جیب، جبو، باخسل: (۳) نه‌سنیره‌به‌که‌عهره‌ب‌ناوی‌ناوه: «شعرا‌ی‌شامی» [۱] (۱) گولله: (۲) جیب: (۳) سناره‌شعرا‌ی‌شامی.

به‌رکاتی: کریکاری‌به‌وه‌خت‌و‌سات: (نیمه‌به‌رکاتین‌به‌گوزیه‌ی‌سه‌عاته‌کار‌موجه‌وه‌ده‌گرین) [۱] کارگر‌ساعت‌کار.

به‌رکار: (۱) که‌رسته‌ی‌ناماده‌کراو‌بو‌خانوکردن: (۲) کارکه‌ره‌به‌رانبه‌ری‌سنرکار: (۳) مفعولی‌ریزمانی [۱] (۱) مصالح‌ساخنمانی‌آماده‌کار: (۲) عمله: (۳) مفعول‌دستوری.

به‌رکاز: ده‌لاقه‌ی‌دیواو‌ده‌ره، پنجه‌ره [۱] پنجه‌ره.

به‌رکسانی: (۱) به‌ره‌فانی، قه‌لماسک، قوچه‌قانی، که‌هنیک: (۲) خواروی‌سه‌رجاوه [۱] (۱) فلاخن: (۲) پابین‌سرچشمه.

به‌رکاو: داوئنی‌شاخ، بناری‌شاخ [۱] دامنه‌کوه.

به‌رکرن: له‌به‌رکردن، یوده‌ریس‌و‌... [۱] ازبرکردن.

به‌رکم: (۱) گولوا: (۲) قه‌فمس [۱] (۱) گلاب: (۲) ففس.

به‌رکو: (۱) قه‌لبوزی‌زین: (۲) به‌رکونی‌ده‌غل: (۳) لای‌ژیری‌خه‌رمان [۱] (۱) فرپوس: (۲) پیش‌کوبیده‌غله: (۳) پابین‌خرمن.

به‌رکوت: به‌رکوی‌ده‌غل [۱] پیش‌کوبیده‌غله.

به‌رکوته: بالداریکه، مه‌لنکه [۱] پرنده‌ایست.

به‌رکور: به‌رجنله، به‌رخه‌به‌به‌ی‌شوژ [۱] گوشت‌زیر‌چانه، غیغب.

به‌رکورّه: قوئته: بالداریکی‌بجوکه [۱] برنده‌ای‌کوچک.

بهر کوزه: دادزای بدخه تاسهر سنگ، بهر، پَسبر: (داخ له دل بومه گرنی بهر کوزه) «هزار» ☐ گریبان.

بهر کوسته: ریش نه نک و کم مو ☐ ریش تک و کم مو.

بهر کوسه: بهر کوسنه ☐ نگا؛ بهر کوسنه.

بهر کوش: بهر له بینه، بهر هله بینه، کوش بوش له کانی کاردا ☐ بپش بند.

بهر کول: نه او نه کولو ☐ نیم بخته، سر جوش.

بهر کول کردن: پش ته او کولین له شیو خواردن ☐ خوردن غذا قبل از بختن.

بهر کوله: داری دولکه ده بخته نه ناو نیره قهو مژانه ☐ از قطعات خبش.

بهر کسه: خبز و بهره کست، پست: (میره سور بهر کده دا دو بهره می زاوه، هدی بهر کده کی) ☐ برکت.

بهر کستی: هه لکه ونه، شبای ریزلی گرتن، زور زینگ و به کار ☐ شایسته و محترم.

بهر ککش: سینی، مه عجمه، مه جومه، یالنه بهق ☐ طین، سینی.

بهر کفتی: بهر کهنی ☐ نگا؛ بهر کهنی.

بهر کک: به بزه، پی بیلکه، ناردیوان، سلم ☐ نردبام.

بهر کهل: نینگون، نونینگین، نو گوهان، دامنه جقان ☐ ماده گاوسه ساله.

بهر کهل: بهر کول ☐ سر جوش.

بهر کهره: بهر دیکه زو ناگر ده گری، خه لوزه بهردی له بهر رو زوره نگ بوز ☐ زغال سنگ.

بهر کده صبر: (۱) گیاهی کی گهرمه سبزی و بو خوشه: (۲) سهر بهر گده، بهر ناوک ☐ (۱) گیاهی است خوشبو؛ (۲) زیر ناف.

بهر کده وین: (۱) ویکه وین: (بهردی بهر سهرم کهوت)؛ (۲) بهش له داپه شدا؛ (له گوست به شین دا بهلیم کهوت)؛ (۳) وه بن که وین: (ده ستم بهر جهرخ کهوت)؛ (۴) نوره، نوبه؛ (وا زو بهرم ناکه وئی) ☐ (۱) اصابت کردن: (۲) سهم رسیدن: (۳) زیرافتادن: (۴) نوبت.

بهر کهور: نشگی لوله ته نگ ☐ فننگ لوله تنگ.

بهر کهره: (۱) بریکار، نونه: (۲) باریده، هار بکار ☐ (۱) نمابنده: (۲) همکار.

بهرگ: پش، بهری: (جاری بهرگ هانم نه نمدی) ☐ قبلی.

بهرگ: (۱) گلا، بهلک، بهلگ: (۲) پشته کتیب: (۳) پوشاک، جلك: (۴) دوز، مرام ☐ (۱) برگ: (۲) جلد کتاب: (۳) لباس: (۴) مرام.

بهرگا: که سی پش گای تازه جوت ده که وی نا فیری کا ☐ آنکه گاورا شخم آموزد.

بهرگاز: کونالی بهر بان ☐ پارچه عر بض.

بهرگایلکه: چویله کوه به کی رهش و سبه له خه تی جوت دوی گا ده که وی، قون هه لته کینه، کلک هه لته کینه ☐ برنده دم جنبانک.

بهرگابی: بونه بهرگا، پش گاکه وین له جوتا بو راهینانی، هه فوئن ☐ عمل شخم به گاو آموخن.

بهرگ تیگرتن: (۱) جلدگردنی کنب: (۲) ده قوماش هه لکبشانی لینه و... ☐ (۱) جلدگرفتن کتاب و...: (۲) ملحفه کشیدن رختخواب.

بهرگ درو: جلددرو، خه بان ☐ خیاط.

بهرگدور: بهرگ درو ☐ خیاط.

بهرگر: (۱) له بات، جلك بان ده فریکی کم نرخ ده کار کردن نا تازه به نرخ کون نه بی با نه شکی: (۲) پشنگر: (بهری ناوه که بگره، بهرگری له شکره که بو، بهری لئی گرتن)؛ (۳) زنی که منالی به سوتان مردوه، ودمی پی به خوئی و نرسی سماق بهزیبکه و بلوفی ناگره دا کات و نه هلی بته نینه وه ☐ (۱) استفاده از کهنه و بی ارزش جهت حفظ تازه و ارزنده: (۲) سد و مانع: (۳) زنی که بجه اش در آتش سوخته — به اعتقادی — با ریختن نمک و سماق بر جوش و ناول آنها را از بین می برد.

بهرگرانه: کومه ک و همداد بو شه زکهرانی چه کدار ☐ کمک بشت جبهه، بهرگرتن: (۱) کاری بهرگری: (۲) خوراگرتن و توانست له بهر دژواری بان له بهر زان بهر له خو به هینز: (۳) میوه دانی دار: (۴) ناوی زاخ له کوتالی رهنگ کرادان تا کال نه پینه وه ☐ (۱) دفاع: (۲) ناب و مقاومت در برابر بلا...: (۳) به شرم آمدن درخت: (۴) به کارگیری زاج برای ثابت ماندن رنگ پارچه.

بهرگرد: شنی نه خوشه و بست له باتی خوشه و بست ده کار کردن، بهرگر ☐ به کارگرفتن بی ارزش برای حفظ با ارزش.

بهرگرده له: داریکه ده خرینه زیر بازناو ☐ چوبک زیر اهرم.

بهرگری: بهرگرتن ☐ دفاع.

بهرگ گرتن: بهرگنی گرتن ☐ نجلید.

بهرگن: لوا، کولنکی و شتر و بهرخ ☐ پشم شتر و بزه.

بهرگورد: دارگورد، داری له نیوان رابهل بوی تهون دا بو راست کردنی بو ☐ چوب میان نارو بود در قالی بافی.

بهرگه: ناقصت، نوان، پی وه سنان، ده بردن: (بهرگهی حمله می من ناگری) ☐ ناب و نوان.

بهرگده: جیگهی روانی نو که بهر، لای هره خواروی ورگ ☐ زهار.

بهرگهر: خوانجه می ده سروشتی ناو بازار ☐ صندوقچه پله ور.

بهرگهره کتی: جوانی گهره ک. زورتر بو که له باب و نه سبی ده لنین ☐ زیبای محله، بیشتر برای خروس و اسب به کار می رود.

بهرگکش: بهرکش، یالنه بهق، سینی ☐ طین، سینی.

بهرگه شته: کلول، چاره زهش، بهد بهخت ☐ بد بهخت.

بهرگه شتی: بهد بهختی، نه هات ☐ بد بهختی.

بهرگه گرتن: ده بردن، ده گهل دوردو دژواریدا هه لکردن ☐ ناب آوردن و مقاومت.

بهرگهل: بهر خهل ☐ گله بره.

بهرگه لا: بهر بکه له گه لای دارمازدهر ده جنی ☐ از شعرهای مازوج.

بهرگه له: دوا شوان، یاریده ری شوان ☐ دستیار چوبان.

بهرگه له وان: شوانی بهر غهل ☐ چوبان بره و بزغاله.

بهرگه می: کیا کوز، کوزه له ☐ نرتیزک آبی.

بهرگه میو: بهلکه میو، گه لامیو، نا براخ ☐ برگ تو.

بهرگیر: ماری زه هراوی حه ستم ☐ مار افعی.

بهرگیر خستن: هینانه گیر، وه گیر هینان ☐ گیر آوردن.

بهر گير كه وتن: وه بهرده ست هاتن [۱] گير آمدن.

بهر گيرى: پاريزگارى له ولات. به گز دوژمن دا چون، پيش به دوزمن گرن [۱] دفاع.

بهر گين: پيشينه، له مبر [۱] پيشينه.

بهر ما: بهرماوى خواردن [۱] نيم خورده.

بهر ماخ: جوړى پره سبغارى لوله يى كه توتنى نينده كهن. پره جگهره ي قاميش با فميش، پارماخ [۱] نوعى كاغذ سبگار.

بهر ماخ: بهرماخ [۱] نگا: بهرماخ.

بهر مال: (۱) پيش ده رگا: (۲) نوى نوژى له سهر ده كهن، دوگرد: (۳) بناوانى مال: (۴) پارچه يى له كاتى هاتى باى به هيزدا به سهر چادر يوه ده گرن نا با زوركار له ره شمال نه كا، با گيره وه ي تاول [۱] (۱) چلو خانه: (۲) سجاد: (۳) خانه دار: (۴) پارچه اى محكم كه هنگام طوفان بر چادر زنده تا آسب نيند.

بهر مالك: جاجم، مهور [۱] جاجم.

بهر ماله: (۱) بناوانى مال: (۲) باشماله، ماله هه زاركي خزمه نكارى ماليكه و جيكه بان داوه تى، زير ماله [۱] (۱) كدبانوى خانه: (۲) خدمتكارى كه در خانه اسكان دهند.

بهر مالى: بناوانى مال [۱] خانه دار.

بهر ماو: بهرما [۱] نگا: بهرما.

بهر ماوه: بهرما [۱] نگا: بهرما.

بهر منه ت: منه ت بار، مهنون، چا كه له سهر [۱] مهنون.

بهر مور: گهر دانه له مت و مور [۱] گردن بند از مهره.

بهر موسولدان: زير ميزه لدان، توژى بهر و زورن له گون [۱] مثانه.

بهر مه جيلى: ده رگا و ديارى له شولك، چه پهر [۱] ديارى از نركه كه بر دور حصار و باغ و فله و امثال آن كشد.

بهر مه مكان: منالى شيره خور [۱] طفل شير خواره.

بهر مه مكانه: بهر مه مكان [۱] شير خواره.

بهر مه ي تاوى: بهر مه بوان [۱] نگا: هه بوان.

بهر مه يل: بوشكه، ده فرى گه و ره ي دارين بو تراو، كوپه ي دارى سهر گيراو [۱] بوشكه.

بهر مينو: په لكه ميو، نا پراخ، گه لاميو [۱] برگ مو.

بهر نافت: له قم، له قهب، نازناو [۱] لقب.

بهر نامه: په بهر وى نوسراو بو كومه ل و خيزب [۱] برنامه.

بهر نوژى: نيمامى جماعت، پيش نوژى [۱] امام جماعت، پيش نماز.

بهر و: دادراوى يه، بنسيرا: (۲) پيشين، له مبر: (له زمانى بهر ودا): (۳) نه بهم [۱] (۱) گريبان: (۲) پيشين: (۳) مى برم.

بهر و: نه با، نه ببا، نه بوا [۱] مى برد.

بهر و: (۱) بهر ي داريكى ليزى و زور ناسراوه، پياویش ده يخواو ده ش بيته نائف: (۲) بهر زو جور مه ت: (پياويكى بهر و): (۳) بى شهرم و قسه ره ق

[۱] (۱) بلوط: (۲) مُحترم: (۳) پُرو.

بهر واز: گه وه، ناوقه دى كيو [۱] كمر كوه.

بهر ووال: بهر ووا [۱] كمر كوه.

بهر و آلتى: به نما، به زاهير [۱] ظاهر ا.

بهر وان: سنگ پوئش، نه و پارچه ي له وه ختى كارا يان له وه خنى نان خوار دنى مثالان به سبنگه وه ده به سترى [۱] پيش بند.

بهر وانك: بهر وان [۱] نگا: بهر وان.

بهر وانكه: بهر وان [۱] نگا: بهر وان.

بهر وانه: بهر وان [۱] نگا: بهر وان.

بهر و بو: (۱) بههره ي زه مين، داهاتى زهوى: (۲) ماوه و مهودا: (زستانى نه مسال واد باره بهر و بو ديزده بى) [۱] (۱) بهره زمين: (۲) مدت.

بهر و بو خچه: جلك و كه لو په لى تايه تى زن: (بهر و بو خچه ي نيك ناوه، ده روا) [۱] بخچه و وسايل مخصوص زنان.

بهر و بوم: بهر و بو [۱] نگا: بهر و بو.

بهر و بيشكه: لاناك به كل و په لوه، بيشكه و نه سها بى بيشكه، دهر گوش و همر نشين وى [۱] گهواره و لوازم آن.

بهر و پشت: بهراوه زو، واژى، بشنه زو [۱] وارونه.

بهر و پير: پيشوا زى، بو ريز له پياوى ماقول ده ركهنن له مال، بهره و پير ا بى [۱] استنبال.

بهر و دوا: (۱) بدوى يه كا هانن، بهك له دويهك: (۲) بهره و پاش، زوبه دواوه [۱] (۱) توالى و تسليل: (۲) به عقب.

بهر و دوا خستن: (۱) پيش و پاش كردن: (۲) مهحتل كردن و پاشگوى هاو يشن [۱] (۱) پس و پيش كردن: (۲) پس گوش، انداخنن.

بهر و دوا كردن: پاش و پيش كردن [۱] پس و پيش كردن.

بهر و دوانان: شوين هه لگرن، وه دوا كونه بو بى كه بشتن [۱] نعقب كردن. بهر و ژ: (۱) بهر بهر و جك: (۲) گوند يا مزرعاى روه و روژ: (۳) لهروژدا، بهر انبهرى له شه ودا [۱] (۱) آفتاب گير: (۲) دهكده با مزرعه رو به شرق: (۳) در روژ.

بهر و ژو: مانگرنو له خواردن لهروژدا [۱] روزه دار.

بهر و ژى: بهر و ژو [۱] روزه دان.

بهر و سهى: بهراو بى، بيجو بهر دوى فريدان [۱] انداخنن بچه.

بهر و ش: به شيكه ناشير ده بدا به ناشه وان [۱] سهم اسبابان از اسباب، بهر و ش: قازان، مه نجهل، قهزان [۱] ديگ مسى.

بهر و قازى: بهراو بى، بهر و پشت [۱] وازگون.

بهر و ك: پنبسيرا، باخه، بهر و [۱] گريبان.

بهر و ك بهردان: بر به نى له ده ست له ياخه كرنه وه، له كويل كه وتن، ده ف زى بهردان [۱] گريبان رها كردن.

بهر و ك گرتن: بر به نى له نه شقه له بى كردن، شه ر پى فرو نشتن، گهر تى هالاندن [۱] گريبان گرفتن.

بهر و له: (۱) خه يارى نازه كو رواى به قهه قامك: (۲) دار و كيكه ده ناو پاش باره و ده سنه ندودا [۱] (۱) خيار نو بر ريز: (۲) چوبكى در خبش.

بهر و هج: (۱) ناسنى كه نفه تكى لى دروس ده كهن: (۲) بر به نى له تفهنگ [۱] (۱) پولاد: (۲) كتابه از تفنگ.

بهر و هستا: شاگردى سنعانكار، بهر ده ستى پيشه ساز [۱] شاگرد كارگاه. بهر و سهيل: ناوگوزك، ناگردان، نفاك، كوانو [۱] آتشدان.

بهره: ۱) بیه، بوه؛ (نامه بهره یو پیروت)؛ ۲) ده ننگ دانی گا یو گهزانهوه
 لهسه ری خدت، بهره که یم لاهه بان وده وه لای خدت لی دراوا؛ ۳) نیره،
 تابه؛ (خانی دمدم له بهره ی برادوست بو)؛ ۴) سینه بندی نه سپ که
 به ته ننگه زبنه بوه؛ ۵) دهرگا؛ ۶) بس کردنی باران؛ ۷) پله، کمه؛ ۸)
 بههره، داهات؛ (بهره جوت، بهره مهشکه)؛ ۹) مودای نیوان شو
 چولا له کانی بوز نه نینیدا؛ ۱۰) خشت و خنال؛ (بهره مینو) راتا؛
 خشت و خالی ناو خه لئف؛ ۱۱) روبه؛ (بهره و خوار، بهره و ژور)؛ ۱۲)
 بیز؛ ۱۳) کلمه صدازدن گاو هنگام شخم؛ ۱۴) عشیبه؛ ۱۵) سینه بند اسب؛
 ۱۶) درب؛ ۱۷) بند آمدن باران؛ ۱۸) بهره کشاورزی و کره
 منک؛ ۱۹) فاصله بین بافده تا دقه؛ ۲۰) آت و آشغال؛ ۲۱) بطرف.
 بهره: گلیم، یز، لهی؛ گلیم،
 بهره بهره: ۱) کم کم و به تدریج؛ ۲) جون پاشی جون، ده سته دوی
 ده سته؛ (بهره بهره هانن و گه یستن)؛ ۳) کم کم و بتدریج؛ ۴) صف
 بعد از صف.
 بهره بهره: به بیان؛ نریک بهرور بو نه وه؛ نزدیکیهای صبح.
 بهره به بیان؛ بهره به بیان، بولبله ی به بیان؛ بامداد، پگاه.
 بهره به بیل؛ بهره جوت، داهانی زوی؛ بهره زمین،
 بهره بین؛ ده مین، زارین؛ داهان بند.
 بهره نه شی؛ کوتهداریکی پانکه لهی گروفه ره ده کلکه ته شی زاده کن تا
 قورس بی؛ چوبکی مدور و سوراخ در پایین دوک.
 بهره تی؛ بر بدتی، کتابه؛ کنایه.
 بهره ج؛ چاره، عیلاج؛ چاره.
 بهره جفت؛ بهره بیل؛ بهره کشت.
 بهره جوت؛ بهره بیل؛ بهره بهره کشت.
 بهره جهژنان؛ بهره جهژنان؛ نزدیکیهای عبد.
 بهره جهژنان؛ روزانی نریک به جهژنان؛ نزدیکیهای عید.
 بهره خوار؛ روبه لای ژور و روبه پایین.
 بهره خواره؛ لژیابی، نشبو؛ نشیب.
 بهره خور؛ ۱) جی بارونه ی کاروان؛ ۲) ماژودا کیک؛ بیچوبان بهمردوی
 ده بی؛ ۱) جای اطراق؛ ۲) چنین انداز.
 بهره زهت؛ مرد، وزبند، فولکو جانی سفر رینازی نه چیر؛ کمینگاه.
 بهره ریخ؛ دبارو کسه ی بشیوانه ی دبار؛ دبار کوناهی که برای
 محافظت از دبار اصلی بنا کنند.
 بهره زا؛ یکه مین بیچو، به کمم فرزند؛ نخستین فرزند.
 بهره زاز؛ گیاه کی زورجوانه به کساوانه ده زوی؛ (پیش نه وه ی شنه ی
 به بانی زولفی بهره زاز بیژوی) «همن»؛ گیاهی است بسیار زیبا که
 در کوهستانها می روید.
 بهره زبانه؛ ناغزونه، سیر، نالقه و زمانه ی که وش و فابینی پشت و...؛
 سگک.
 بهره زمانه؛ بهره زبانه؛ سگک.
 بهره زوانه؛ بهره زبانه؛ سگک.
 بهره زه؛ نره، ناواره و سهرلی شیواو؛ آواره.

بهره زنی؛ میوه ی درکه زنی، دروی پهرزین؛ میوه خار برچین.
 بهره ژان؛ ژانهدروژنه، ژان لی هاننی وگ بر بهره وه ختی ژانی ژان؛ درد
 کاذب پیش از زابمان.
 بهره ژور؛ روه و بلندی؛ سر بالایی.
 بهره ژوره؛ هه وران، نقران هه؛ سر بالایی.
 بهره ژره؛ جیوه ی گیاه؛ سمخ و انگم گیاه.
 بهره ژره؛ گیاه که بو ده زمانی مندالان ده بی؛ گیاهی دارویی.
 بهره ژره نه؛ بهره مهشکه، رونی یه کچار مهشکه زانندن؛ کره یکبار منک
 زدن.
 بهره زیر؛ ستبو، سهره و حوار؛ سراریر.
 بهره سخی؛ بهرد نه سخی، بهردی ناگر بژین؛ سنگ آتش زنه.
 بهره شک؛ گیاه که؛ گیاهی است.
 بهره شو؛ بهره شور؛ شستن و پاک کردن حیوانات.
 بهره فان؛ ناویزیکار، کسه ی که ده بینه مایه ی ناشت کرده وه ی دودز؛
 میانجی.
 بهره فانی؛ ناویزی کردن، نیوان کردن؛ میانجی کردن.
 بهره رک؛ ۱) بهرک؛ ۲) بهره ی زینی نه سپ؛ ۳) گریبان؛ ۴)
 سینه بند زین.
 بهره گسه؛ ۱) جی گهراندنه وه ی ناو؛ ۲) رینازی نه چیر که زاو کهر پشی
 ده گرن؛ ۳) سده، برغاب؛ ۴) مسیر عبور شکار که شکارچی در آنجا
 کمین کند.
 بهره گه لای؛ یوزگیکی سور و سپی که له گه لای دارمازو دهرده چی؛ نمر
 تاول مانندی که از برگ مازوج سرون آید.
 بهره لای؛ ره ها، بهره لدا؛ (ته سپه که بهره لای بوه، له زیندان بهره لای بوم،
 بهره لایه گوی ندادنه عیب و عار)؛ ول، بله، لافید.
 بهره لینه؛ پیش بهند، بارچه ی دایوشی که ممر تا ته ژنو له کانی کاردا؛
 پشپندکار.
 بهره ماک؛ بیچوی بهره لدا ده گلدایک که به نازادی شیر ده مزوی دابکی
 نادرشن؛ بچه حیوانی که نسام شیر مادر را به او بدهند.
 بهره مال؛ خانه دان، ماله گوره، گوره مال؛ خاندان.
 بهره مو؛ بیچوی تازه له که دم له گوان ناکانه وه و به زور دوری ده خه نه وه
 ؛ بچه حیوانی که به زور از پستان مادر جدا می شود.
 بهره موم؛ بهره مینو؛ آشغال کندوی عسل.
 بهره مهشکه؛ کهره ی جارک مهشکه زانندن، بهره نه نگا؛ بهره نه.
 بهره مینو؛ خشت و خالی ناو پلوره مینو؛ آشغال کندوی عسل.
 بهره ندک؛ پششواز؛ پششواز، استقبال.
 بهره نگار؛ ده گزراچو، ناوقا؛ (نه و بهره نگارم بو، منیش بهره نگاری
 بومه وه)؛ گلاویز.
 بهره نگاری؛ بهرانبهری کردن، ده گزراچون؛ گلاویز شدن.
 بهره واژ؛ بهراوه ژو، واژی، پشت ورو؛ وارونه.
 بهره و بر؛ ری لی برین، پشسه برکی، پیشه برکه؛ (دبنم هه لات گورچی
 بهره و برم داوه و گرتم)؛ سر راه گرفتن بر...

بهره‌وییه‌ی: بهره‌ویون، بهره‌نومه [ب] پابین افتادن.

بهره‌وپاش: روبه‌دواوه، بهره‌دواوه: (بهره‌وپاش ده‌گه‌زاه، بهره‌وپاش ناورزی‌دواوه) [ب] رو به عقب.

بهره‌وپیر: بهره‌روه چون، پیش‌سوازی: (بساوه غه‌لبغه نه‌سربقی هات، بهره‌وپیری چو بن) [ب] استقبال.

بهره‌ویئل: سنگ و به‌ردا بوشی وه‌ختی کار، به‌ران‌بج، به‌ران‌بیل [ب] بپشبنند. بهره‌وخستن: خستنه پششوه، که‌سبک لهرنگه نه‌بخنه پیششوه [ب] جلو انداختن

بهره‌وخوار: نشبو، سهر بهره‌زیر [ب] رو به پابین.

بهره‌ر خوار بونه‌وه: سهر بهره‌زیر چون [ب] سرازیر رفتن.

بهره‌و خوار کردنه‌وه: لاره‌وکردنی ده‌فروه... [ب] کج داشتن ظرف و...

بهره‌و خوارکه: بهره‌وخوار [ب] بملرف پانین.

بهره‌و خواره: بهره‌و خوار، نشبو [ب] رو به پانین.

بهره‌ودوا: بهره‌ودوا [ب] بگا: به‌ردودا.

بهره‌ودوانان: که‌وته شوین، به‌روودوانان [ب] تعقیب کردن.

بهره‌هور: به‌رکه‌هور، تهنگی خانه‌نه‌نگ [ب] تفنگ خانه‌نگ.

بهره‌وروز: (۱) زوبه‌روز، نیزبار: (ته‌لی قه‌رزازی نیم؟ بهره‌وروم بکه‌وه نا پنی بلنیم)؛ (۲) حه‌واله: (وامه‌کم روی بهره‌وی بیروت بکه‌روه) [ب] (۱) روبرو؛ (۲) حواله.

بهره‌ووژور: روبه‌بلندی [ب] رو به بالا.

بهره‌ووژورکه: هه‌ورازی که‌م [ب] افراز.

بهره‌ووژوره: هه‌وراز [ب] افراز.

بهره‌ووژیر: روبه‌خوار، لیر، نشبو [ب] رو به پابین، سرازیر.

بهره‌ووژیرکه: که‌میک نشبو [ب] سرازیری کم.

بهره‌ووژیره: نشبو [ب] نشبب.

بهره‌ولا: فیچه‌ل فاج، فبله‌فاج، خوار به‌ردوا، خواره‌وخوار [ب] ارباب، قفاج، کج.

بهره‌ولیز: روه‌ونشبو [ب] شهبدار.

بهره‌ولیزایی: روه‌ونشبو [ب] شهبداری، سرازیری.

بهره‌ولیزوکه: روه‌ونشبو [ب] کم [ب] سرازیری کم.

بهره‌ولیزه: روه‌ونشبری [ب] رر به سرازیری.

بهره‌ولیزوی: بهره‌ولیزه [ب] رو به سرازیری.

بهره‌وه: (۱) لای پششوه: (۲) لای زیزو [ب] (۱) جلوی؛ (۲) زیری.

بهره‌وه‌ویون: بهره‌نومه [ب] افتادن از بالا.

بهره‌هف: (۱) ناماده، تهبار: (۲) کوم له‌سهره‌ک [ب] (۱) آماده: (۲) برهم انباشنه.

بهره‌ه‌لبینه: بهره‌لبینه [ب] پشبنند.

بهره‌ه‌لست: (۱) دوژمن، دژ: (۲) له‌مهر، کوست: (بهره‌ه‌لستم زورن،

بهره‌ه‌لستم ده‌خنه‌ریکه‌وه) [ب] (۱) دشمن، مخالف: (۲) مانع سراه.

بهره‌هلخ: دیواروکه‌ی بن دیواری شکست بونه‌وه نه‌نه‌بی، پشتیوانه [ب] پشبنوانه دیوار.

بهره‌هم: (۱) به‌ره، داهان، بهش، نبنج، ته‌ولید: (۲) نیکل: (ده‌ره‌هم

بهره‌هم) [ب] (۱) بهره، حاصل: (۲) فاطی.

بهره‌هم‌هینان: ره‌نیوه‌ننان، به‌خبو کردن، بی‌گه‌باندن [ب] به‌نبجه‌رسانیدن. بهره‌ه‌نگ: نه‌خوشی نه‌نگه‌نه‌فوسی که زباتر پیر توشی‌دین [ب] تنگ نفسی.

بهره‌ه‌شقی: به‌هومید، به‌ناوات [ب] آرزومند.

بهره‌ی: ره‌وا، به‌جی، عاقلانه: (کاران بهره‌ی و جی ده‌کا، فسه‌ی بهره‌ی و جین) [ب] روا، بجا.

بهره‌ی: (۱) له‌پششودا: (۲) به‌لی [ب] (۱) از قبل: (۲) آری.

بهره‌ی: (۱) به‌زیزو فهدر، به‌زوا: (۲) میوه‌ی دار به‌زوا [ب] (۱) محترم: (۲) بلوط.

بهره‌ی: (۱) داری بهره‌بن: (داری بهره‌ی به‌ترخه)؛ (۲) گهرقان، به‌ریک: (۳) بی‌گوناح؛ (۴) بهش [ب] (۱) درخت میوه: (۲) جبب: (۳) بی‌تاوان: (۴) سهم.

بهره‌یان: پشش بو‌ناویان بو‌با، (بهره‌یانی ناوبگره، بهره‌یانی با بهره‌ده) [ب] گذر آب و باد.

بهره‌ی بردن: به‌خبو کردن: (کاکم به‌ریمان ده‌با) [ب] سر برسنی کردن.

بهره‌ی چون: زیان، گوزه‌ران کردن [ب] زندگی.

بهره‌یقان: بهره‌قان، ناویز بکه‌ر [ب] میانجی.

بهره‌یقانی: ناویزی کردن، نیوان کردن، بهره‌فانی [ب] میانجیگری.

بهره‌ی کردن: (۱) بو‌حورمه‌ت ده‌گهل میوان ماوه‌بک زوبشتن نا‌ده‌زوا: (۲) ناردن، شانندن [ب] (۱) بدرقه کردن: (۲) فرسندان.

بهره‌ی بن: (۱) بان، هه‌راو: (۲) به‌روک: (۳) پشبین، له‌میژینه [ب] (۱) عربض، (۲) گریبان: (۳) پشبین.

بهره‌ی بنایی: پانایی، پانی، هه‌راوی [ب] بهنایی.

بهره‌ی بچک: داری له‌نه‌ندازه‌ی فهرش که‌ده‌پشنی ته‌ون ده‌خری [ب] چوبی که در عرض دار قالی قرار دارد.

بهره‌ی بنگال: به‌زی نسیک دریز [ب] گوسفند پشم دراز.

بهره‌ی بنی: به‌ر بنایی [ب] بهنایی.

بهره‌ی و جی: (۱) عاقلانه‌وه‌پسند: (۲) له‌نه‌سه‌ی میواندار بدا سازو نه‌بار [ب] (۱) بجا، عاقلانه: (۲) آماده پذیرایی.

بهره‌یوشوین: (۱) له‌کاری کومه‌لایه‌نی زانا: (۲) ته‌کوزو موره‌ته‌ب [ب] (۱) آگاه به کارهای اجتماعی: (۲) مرتب.

بهره‌یوه‌بردن: نیداره‌کردن، پتچاران [ب] اداره کردن.

بهره‌یه: بیابان [ب] بیابان.

بهره‌ی: (۱) پیوه‌چهوری هه‌ناوی حه‌بوان: (۲) غارورآکردن: (ماینه‌که خوشی ده‌به‌زی، به‌هزه‌زو بگه‌به): (۳) بهره‌وخوار هانن: (له‌نه‌سپ دابه‌زه)؛ (۴) خوه‌ل‌دان: (هه‌لبه‌زه)؛ (۵) ده‌نیو وشده‌با هه‌وانا شکست خواردن: (فلان‌کس له‌شهر به‌زی، پیروت نه‌به‌زه)؛ (۶) پاشگری به‌رانا جینی

نيسراحت و پشودان: (نوردو به‌ز) [ب] (۱) په: (۲) دويدن: (۳) پانین آمدن: (۴) ورجه‌بدن: (۵) هزیمت: (۶) پسوند به‌معنی مکان اطراق.

بهره‌زا: خوش‌ره، خوشبه‌ز [ب] بادبا، تندرو.

بهره‌زاج: شوفاری و شه‌یتانی، دوزمانی [ب] سخن‌چینی.

بهره‌زاجکه‌ر: شوفار، شه‌بنایی که‌ر، نیوان تبه‌که‌ر، دوزمان [ب] دو به‌هم زن.

نَمَام.

به‌زاج: دوزمان، شوفار [سخن چین، جاسوس].

به‌زاز: کونال فروش، گمز فروش [قماش فروش].

به‌زان: (۱) به‌زین. شکست خوردن: (۲) غاردان، هم‌زاکردن: (۳) هانته‌خوار له‌سواری [۱] شکست خوردن: (۲) دویدن: (۳) فرود آمدن. پابین آمدن.

به‌زاندن: (۱) شکست پیدان: (له‌شهره‌به‌زاندنم): (۲) مزده لانکه کردن و له یلویر د، رکه‌ونن: (منالنه که فیری به‌زاندن بوه. شو له‌بیشکه ده‌سزئی) [۱] شکست دادن: (۲) در گهواره شاشیدن.

به‌زانش: شکست پیدان. به‌زاندن [شکست دادن].

به‌زتن: (۱) داوه‌زین: (۲) بارخستنی کاروان [۱] پابین آمدن: (۲) اطراق کردن.

به‌زدونه‌ک: ترسه‌نوگ، نرسونه‌ک. قره [ترسو، بزدل].

به‌زدین: (۱) ترساندن: (۲) ترسان [۱] ترساندن: (۲) ترسیدن.

به‌زر: (۱) بزر، گوم: (۲) نوم [۱] گم شده: (۲) نخم گیاه.

به‌زروک: بزروک، زیبکه له‌لش. ورده زیبکه [جوش ریز].

به‌زرونج: گیاه‌کی زور بون‌خوشه [گیاهی است خوشبو].

به‌زگر: وهر زگر، فلاح، جون به‌نده [بزرگر].

به‌زم: (۱) شادی و کبف: (۲) ته‌شفه‌له و گمز: (جون به‌زم‌کمان پی‌ده‌کا) [۱] شادی و بزم: (۲) کتابه از بمبول درآوردن.

به‌زمگا: جیگه‌ی شادی و ناهه‌نگ [بزمگاه].

به‌زو و بینشت: چاچکه و پیو که ده‌رمانی کوانه [به و سفر که بر زخم چرکین نهند].

به‌زه: (۱) دلوفانی، روحم، دلنهرمی: (۲) گوناج، هه‌له [۱] زخم: (۲) گناه.

به‌زه‌تاو: بوی له‌سهر ناگر گهرمکراو بو ده‌رمانی قه‌لشنی ده‌ست و بی [په نه‌فده برای نرک دست و پا].

به‌زه‌ره‌ک: گیاه‌کانه [بزرک].

به‌زه‌ک: نه‌خوشی زه‌دویی [برفان].

به‌زه‌وی: به‌زه، روحم [زخم].

به‌زه‌یی: بزئی، به‌زه، روحم [زخم].

به‌زی: (۱) جورئی سایون: (۲) بوژی خوارد [۱] نوعی صابون: (۲) شکست خورد.

به‌زین: (۱) شکست خوردن، له‌بهر دزدانه‌واندن: (۲) نه‌سبی زین له‌بشت: (۳) غاردان: (۴) باز هاویشن. به‌زین: (۵) سوار بسونی فحل له‌مابن [۱] شکست خوردن: (۲) اسب زین کرده: (۳) دویدن: (۴) بریدن: (۵) جفتگیری اسب با مادبان.

به‌زین: (۱) شکست دهر به‌زد: (۲) گانته و گمه‌به‌کی منالانه [۱] هزیمت دهنده: (۲) از بازیهای کودکانه.

به‌زیندی سهر: هه‌نا زیا، نا زیندوبو، تاما [تا زنده بود].

به‌ژ: وشکانی، به‌رانهری ناوی، به‌ژ [بر، مقابل دریا].

به‌ژا: هاونه‌من، هاوعومر [همسن و سال].

به‌ژان: به‌نیش وده‌رد [دردناک].

به‌ژفین: وردبون له‌ژیر شتی قورسدا، جتی دهرهاتن [له‌سندن].

به‌ژک: جیندراو له‌بی ناو، دبنه کار [دبمی].

به‌ژگداهاتن: به‌گزداجون، شمزینی فروشتن [گلاویزشدن].

به‌ژن: همدوبالا [قد و بالا].

به‌ژن: به‌رانهری بی‌ژن [متاهل].

به‌ژن باریک: ناوفه‌د باریک، به‌رانهری تنگه نه‌سنور [کمر باریک].

به‌ژن زراف: به‌ژن باریک [کمر باریک].

به‌ژن زراو: به‌ژن باریک [کمر باریک].

به‌ژی: ده‌غلی دبمی، داهانی دبنه کار [دبمی].

به‌س: (۱) جیترنا: (۲) ناوه بو ژان: (۳) جیگه‌ی مانگرن: (۴) مانگرن:

(۵) زور: (به‌ستر پیران): (۶) به‌ست: (هملی به‌سه، دای به‌سه) [۱] بس:

(۲) اسم زنانه: (۳) بست: (۴) اعتصاب: (۵) زیاد: (۶) بستن.

به‌سفات: (۱) هوئی کردنی کاریک: (۲) به‌وه‌خت و کات [انگیزه و یاعت: (۲) به‌وقت].

به‌سام: جتی ترس، به‌عه‌به‌ت، به‌ده‌به‌ت، سامدار [سهمنک].

به‌ست: (۱) جیگه‌ی مانگرن: (۲) گری و له‌مهور و به‌رگر: (۳) قه‌راخ جهمی

خیزه‌لان: (۴) کارینه‌ی داره‌زا: (۵) جهمی نبوه وشک، که‌م ناو: (۶) لافاو

گیزه‌وه، به‌ند: (۷) لیکدراو، بیکه‌وه نوسینراو: (داره‌به‌ست): (۸) به‌یمان و

که‌بن و به‌ین: (به‌ندو به‌ستیک هه‌به‌بت روخین) «هه‌زار» [۱] بست:

(۲) مانع: (۳) کرانه رودخانه: (۴) دیرک: (۵) رودخانه کم آب: (۶)

سیل بند: (۷) بهم جسیده: (۸) بندوبست.

به‌ستران: (۱) گری‌خواردن. گری‌دان: (۲) به‌جادو زاوا له‌په‌ردودا ناهومید

بون [۱] بسته‌شدن: (۲) بستن داماد.

به‌ستراو: (۱) به‌ندکراو، گری‌دراو: (۲) زاوای بوک ناهومیدکهر که گانی پی

ناکری [۱] بسته‌شده: (۲) داماد بسته، عنین شده.

به‌ستریجر: بتر پیر، به‌تر پیر، سنی زور پینش [روز بیش از بر بروز].

به‌ستریزار: سنی سال پینش. به‌تریزار [سه سال بیش].

به‌ستن: (۱) گری‌دان. شنه‌کدان. به‌ندکردن: (۲) سه‌هول کردن، مه‌بینی

ماست و...: (۳) داخستن: (ده‌رگا که بیسته) [۱] دریند بسن: (۲)

بستن بیخ و ماست و...: (۳) در بستن.

به‌ستنه‌وه: وه‌به‌ستن. قایم کردنی شتی به‌ستیکه‌وه [چیزی را به‌چیز دیگر بسن].

به‌ستو: (۱) به‌میخ بوگ. هدیون گرتو: (۲) کوپه‌له [۱] بندآمده: (۲) خم کوچک.

به‌ستوره: جومی که له‌هاو بنا وشکه‌ده کا [ارودی که در نایستان می‌خسکد].

به‌ستوک: ژنی داوین ته‌زی به‌ده‌ست هدرکه‌سه‌وه [زن بدکاره].

به‌سته: (۱) نه‌ونده نیرا نه‌دکا: (۲) به‌ره، فایده: (چی بنیدا به‌سته نه):

(۳) ده‌سک، چه‌یک، باغه: (۴) سهر به‌ند، گورانی سوکه‌له‌و بین بزوک: (۵)

سهر به: (فلان‌کس به‌سته‌ی ناغاژنه): (۶) په‌بوه‌ند: (کاره‌که

به‌سته به‌توبه): (۷) چه‌ندشتی ده‌یک جی کر او بان بیکه‌وه به‌ستراو:

(به‌سته‌جایی، به‌سته‌سیغار، به‌سته‌یکم بوناردی کل و یه‌لی منالان

بو) [۱] تورا بس است: (۲) فایده: (۳) دسته گیاه و...: (۴) نرانه‌شاد:

به‌سه‌روهه‌نان: به‌کچی دهم پیوه‌نان و هه‌لقوراندن. بی‌نیوان‌دان فرکردن
 [سرکشیدن].

به‌سه‌رینی: له‌زیاندا [در زندگی].

به‌سه‌زمان: به‌سزمان [بیچاره].

به‌سه‌زوان: به‌سه‌زمان [بیچاره].

به‌سه‌ئه‌ک: به‌سته‌ئه‌ک [بخیندان].

به‌سیاک: داخراو، به‌سزراو [بسته‌شده].

به‌سیان: داخران، به‌سزنان [بستن].

به‌سی: مانگر [بست نلسته].

به‌ش: (۱) یار، بیش، به‌ه‌ره: (نه‌گه‌ر ره‌مه‌زانه‌ر نه‌کمر شه‌شه‌کانه، به‌شم

ه‌ره‌زه‌م و دونه‌انه) «مه‌ئه‌ل»: (۲) به‌س، نیر: (نه‌وتوزه به‌شم ناکا): (۳)

له‌ت له‌تو بلاو‌کردن: (گوشته‌که به‌ش به‌شکو دابه‌ش بکه): (۴)

ناواله، والا: (۵) شومو بی‌فه‌زا: (۶) نازه‌لسی نیوجاوان سبی، توئیل

چدرمرگ: (۷) باز، بارجه: (دنیبا له‌بینج به‌ش سنی به‌شی ناوه): (۸)

به‌رائیهر، به‌گوزیه‌ی: (به‌ش به‌حالی خوم حه‌زناکام بئیم): (۹) وائش،

نامال [سهم: (۲) کفایت: (۳) تکه‌و باره‌کردن: (۴) وا، نوخالی: (۵)

شوم: (۶) دام بیشانی سفید: (۷) جزه، قسمت: (۸) به‌نسبت خود: (۹)

متمایل، قام.

به‌شاه‌وند: باشل بو شعر، قافیه [قافیه].

به‌شبون: (۱) دهم کردنه‌وه‌ی برین، ناواله‌یونی زام: (۲) باژیون [دهن

بازکردن زخم: (۲) مجزاشدن.

به‌شبه‌ر: میرات‌گر، که‌له‌بورگر [وارث].

به‌شبه‌ش: (۱) له‌ت له‌ت، کوت‌کوت: (۲) دابه‌ش، ته‌قسم [پاره‌پاره: (۲)

نقسم.

به‌شسدار: (۱) خاوه‌ن به‌ش، شدریک: (له‌مالدا به‌شدارم): (۲) برتی له

سه‌گی پاس [سهم: (۲) کتابه‌از سگ پاس.

به‌شقی: به‌عشق، به‌هنه‌وبن، بو سونیدان و تکه‌ئه‌ئین: (به‌شقی خوا

ماجیکم ده‌یه) [به عشق].

به‌شقا: (۱) به‌لکه: (۲) ره‌نگه، شایه‌نا [بلکه: (۲) شاید.

به‌شک: به‌گومان: (لبت به‌شک‌نیم) [شک کرده.

به‌شکا: (۱) ته‌قا، نه‌قو، جانه‌وه‌هاتو، به‌شقا: (۲) ویده‌جی، شایه‌نا، دورنیه

[گرفتم آنکه: (۲) شاید.

به‌شکانه: مرگینی به‌رخ‌ی تازه‌زاو که‌شوان له‌ده‌شت نه‌یه‌ئینه‌وه [مژده

نوزاد گوسفند که جو بان به‌خانه آورد.

به‌شکایه: به‌شکا [نگا: به‌شکا.

به‌شکایه‌ک: نه‌گه‌رکو، دنیباو [احباناً.

به‌شکایه‌کو: به‌شکایه‌ک [احباناً.

به‌شکردن: (۱) به‌خشینه‌وه له‌ت و کوت کردن: (۲) نیرا کردن: (به‌شم

ده‌کا) [بخشیدن و تقسیم کردن: (۲) کفایت کردن.

به‌شکم: به‌شکا، وامان‌دانا [گیرم.

به‌شکو: شابه‌نا، به‌شکا [شاید.

به‌شکو: بازرگانی هاویه‌شی، شهریکه، شیرکته [شرکت سه‌ایی.

(۵) طرفدار: (۶) پیوند، مرتبط: (۷) بسته‌سیگار ...

به‌سته‌ر: به‌ندکار: (سه‌رمای نه‌مرو به‌سته‌ره) [بندآور.

به‌سته‌زمان: فه‌قیروکه، بی‌ده‌ویل، به‌سه‌زمان [فقیر و بیچاره.

به‌سته‌ک: (۱) ده‌سه‌نوبن: (۲) به‌سته‌ی گورانی [رختخواب: (۲) ترانه.

به‌سته‌گی: به‌بوه‌ند [بستگی.

به‌سته‌لوك: زه‌مینی سه‌هولای [زمین یخ بسته.

به‌سته‌ئه‌ک: به‌سته‌لوك [بخیندان.

به‌سته‌نی: (۱) به‌سته‌لوك: (۲) دوندومه، بوزه، شیرونه‌کری سول‌به‌سنو

[زمین یخ بسته: (۲) بستنی.

به‌سته‌ی: به‌ستن، گری‌دان [بستن.

به‌ستی: (۱) سه‌هول، سول، به‌خ: (۲) نه‌ختایی بن ناوی چه‌م: (۳)

که‌روی زاو [یخ: (۲) فرش رودخانه: (۳) کیک شکاری.

به‌ستیر: جو ری مافورو قالی [نوعی فرش و قالی.

به‌ستین: ره‌خی روبرا، دهم‌چه‌م، گوی‌چه‌م، زیخه‌لانی دهم روخانه [کرانه‌رهد.

به‌سرپیتر: به‌سر پیتر [سه روز پیش.

به‌سرپیزار: به‌سر پیزار [سه‌سال پیش.

به‌سزمان: به‌ل‌نگاز، بیچاره، نارام و هینم [بیچاره.

به‌سزوان: به‌سزمان [بیچاره.

به‌سه‌ئه‌ک: به‌سته‌ئه‌ک [بخیندان.

به‌سه‌له‌مه: حه‌یوانی دابه‌سته، به‌رواری [برواری.

به‌سن: به‌ستن، گری‌دان، شه‌نه‌کدان [بستن.

به‌سه: به‌سته [نگا: به‌سته.

به‌سه‌راچون: (۱) له‌نخافل گرتن، بی‌جاوه‌نوزی گه‌ینه سه‌ریه‌کیک: (۲)

نسه‌ت و سه‌ره‌نشت کردن [غافلگیر کردن: (۲) سرزنش

نمودن.

به‌سه‌رادان: له‌نخافل بونه‌میوانی که‌سنی [سرزده مهمان شدن.

به‌سه‌راهاتن: به‌سه‌راچون [نگا: به‌سه‌راچون.

به‌سه‌ر بردن: (۱) رابواردن، گوزهران کردن: (۲) نه‌نجام‌دان، دواپی‌هینان

[گذراندن: (۲) انجام‌رسانیدن.

به‌سه‌رچون: (۱) نه‌مان، به‌وردن: (۲) هه‌له‌کردن، فربوخاردن. (۳)

ره‌حده‌تون، ناوی شاه‌وت هاتنه‌وه [گذشتن: (۲) اشتباه کردن:

(۳) خروج سنی.

به‌سه‌رگرتن: به‌پیدا کردن، توشی گومبوون [باز یافتن گم شده.

به‌سه‌رگرتنه‌وه: به‌سه‌رگرتن [باز یافتن گم شده.

به‌سه‌رهات: روداو، سه‌رهورد [سرگذشت.

به‌سه‌رهاتن: (۱) نوشی نه‌نگانه‌بون: (۲) تال و سویری زورچیشن [پیشامد: (۲) سخنی بسیار دیدن.

به‌سه‌روهه‌گرتن: توش بونی که‌سنی که‌گانی تازه‌وا ده‌گهل گابراوی ده‌کا

[کسی را در حال جماع نامشروع دیدن.

به‌سه‌روهه‌گه‌ران: (۱) سه‌ره‌ریشتی کردن: (۲) بره‌تی له‌زگی مفت

له‌وه‌زاندن [سر برسنی کردن: (۲) مفت چریدن.

به‌شکه: (۱) به‌شکا: (۲) فرمانه: به‌ش بکه: (وره لبمان به‌شکه) [۱] (۱) شاید: (۲) فعل امر: تقسیم کن.

به‌شکه‌ر: که‌سی که به‌شینه‌وی به‌ده‌سته [۱] تقسیم کننده.

به‌شکه‌م: به‌شکا [۱] بلکه، خدا کند.

به‌شکی: به‌شکا [۱] بلکه.

به‌شکینکم: به‌شکا [۱] بلکه.

به‌شکینکو: به‌شکا [۱] بلکه.

به‌شگا: جیگه‌ی دابه‌ش کردنی ناو، بناوانی ناوا [۱] جای تقسیم آب.

به‌شگه: (۱) چی به‌ش کردن: (۲) شهر بکه، شیرکعت [۱] (۱) جای تقسیم کردن: (۲) شرکت.

به‌شو: زنی خاوه‌ن میرد، به‌میرد [۱] زن شوهردار.

به‌شو: ده‌قدار، که‌تیره لئ دراو [۱] آهار زده.

به‌شوار: سابونی زور به‌که‌ف [۱] صابون برفک.

به‌شودان: به‌میردان، دانه‌میر [۱] به‌شوهر دادن دختر.

به‌شه: به‌ش، واش، نامال [۱] سهم.

به‌شهر: بنیادهم، مرو، عبنسان [۱] انسان، بنی آدم.

به‌شهرت: (۱) له‌سدرگریز، به‌مهرج (به‌شهرتی چه‌قر): (۲) وک: (وره‌وه به‌شهرتی جاران) «وه‌فایی» [۱] (۱) به‌شهرط: (۲) مانند.

به‌شهرم: شهرین، شهرن، شهرینون، فدیکار [۱] محبوب.

به‌شیر: نازه‌ل یان زنی زور شیردار [۱] شیرده.

به‌شینه‌وه: به‌خشینه‌وه، دابه‌ش کردن [۱] تقسیم و توزیع.

به‌ع: (۱) وشه‌به‌که بو گالته ده‌گهل منال کردن، باوا: (۲) مه‌زو بزین له‌زمانی مسالانه‌دا [۱] (۱) کلمه‌ای برای شوحی با کودک: (۲) گوسفند به‌زبان بچه‌گانه.

به‌عا: بزین و مه‌ز له‌زمانی منالانه‌دا، به‌ع [۱] گوسفند به‌زبان بچه‌ها.

به‌عاستهم: به‌ناستم [۱] بسیار کم و اندک.

به‌عجان: وهره‌زبون، جاززبون [۱] خسته‌شدن.

به‌عجانندن: وهره‌زکردن، عاجزکردن، جاززکردن [۱] خسته کردن.

به‌عجین: به‌عجان [۱] نگا: به‌عجان.

به‌عز: ده‌ربا، زه‌ریا، به‌حر [۱] دربا.

به‌عز: هیند: (به‌عزی که‌س) [۱] بعض.

به‌عومر: پیر، به‌سالاجو [۱] پیر و مسن.

به‌عه‌که: نازه‌لی ورده له‌زمانی منالانه‌دا [۱] گوسفند بره به‌زبان بچه‌ها.

به‌عه‌مر: به‌عومر [۱] مسن و سالخورده.

به‌عی: یشه‌کی سه‌ودا: (چه‌ندم به‌عی ده‌ده‌ی نه‌و ماله‌هی تو‌بینی)، عه‌زبون [۱] بیع در معامله.

به‌عیف: به‌هیف، بادام، باوی، پایه‌ف [۱] بادام.

به‌عیوان: شوخ و شادنگ و به‌فیزو هدا [۱] زیبای منکبر و مغرور.

به‌غمه: نه‌خوشی دوشاخه، بوغمه، مده‌خره [۱] بیماری خنق.

به‌غیردت: (۱) نازاو نه‌ترس: (۲) جوامیر و به‌ناموس، به‌خبردت [۱] (۱) شجاع: (۲) غیرنمند.

به‌غیل: جاوجنوک، به‌نیره‌یی، چه‌سود [۱] خسیس، چه‌سود.

به‌غیلی: نیره‌یی، چه‌سودی [۱] چه‌سودی.

به‌فال: ماکه‌رو مایینی نیرخاوا و تامه‌زروی گان [۱] خر و سنور نرخواه.

به‌فر: وهور، به‌رف، وه‌فر [۱] برف.

به‌فرانبار: هه‌وه‌ل مانگی زستان [۱] دیمه.

به‌فراو: ناوی به‌فر [۱] برف آب.

به‌فرسه‌سه‌ر: به‌فری سه‌وه‌ل به‌ستوی په‌ستواو که‌بیاو تی‌ناکه‌وی [۱] برف منجمد که بر آن روند.

به‌فرخوژرکه: (۱) تهرزی ورد: (۲) مه‌لنکی به‌جوکه [۱] (۱) نگرگ ریز: (۲) برنده‌ای است.

به‌فرمال: بازوی به‌فرمالین، بیلی دارینی به‌فر ماستن، وهره‌وه، شه‌پالوخ [۱] پاروی برفروبی.

به‌فرمالک: به‌فرمال [۱] پاروی برفروبی.

به‌فره‌جال: جاله‌به‌فر: (۱) نواله‌ی نزار که به‌فری تاماوه‌یکی زور لئ ناتوینته‌وه: (۲) نه‌و قولکمی له‌جیا به‌فری تیده‌کن و دای‌ده‌پوشن [۱] (۱) نسارکوه که برف در آنجا منراکم شه‌ود: (۲) به‌خجال طبیعی.

به‌فره‌ژیلکه: به‌فره‌لوکه، به‌فری زورده‌نک ورد [۱] برف دانه‌ریز.

به‌فره‌سه‌ر: به‌فریه‌سه‌ر [۱] نگا: به‌فر به‌سه‌ر.

به‌فره‌لو: به‌فرمال، وهره‌وه، شابالوخ [۱] پاروی برفروبی، داموز.

به‌فره‌لوکه: به‌فره‌ژیلکه [۱] برف دانه‌ریز.

به‌فشن: (۱) فرجه‌ی ما‌فرمالین: (۲) شه‌ی جولایی [۱] (۱) فرجه‌ فرش: (۲) شانه‌ جولایی.

به‌فشک: فرجه‌ی به‌چوک [۱] فرجه‌ کوچک فرش.

به‌فیز: به‌ده‌عیه، بادبه‌وا، ده‌مازل [۱] برمدعی و متکبر.

به‌فه‌ر: (۱) مباره‌ک، پیروز: (۲) به‌به‌ره، به‌هونه‌ر [۱] (۱) مبارک و فرخنده: (۲) بهره‌مند.

به‌فرا: پیکه‌وه، له‌گهل به‌کا، به‌ه‌فرا، ویرا [۱] باهم.

به‌فل: (۱) بففل، لوت، که‌پو: (۲) کتیه‌کی دزنده به‌له‌تیره‌ی پسنبله‌کتیوی: (۳) دوزمنی زور سه‌خت [۱] (۱) بینی: (۲) دزنده‌ا بست گر به‌سان: (۳) دشمنی شدید.

به‌فی: (۱) بوک، قوزواق: (۲) جاوزه‌قی، چاوده‌به‌زبو: (۳) نیره‌که‌وا [۱] (۱) فورباغه: (۲) چشم برجسته: (۳) کبک نر.

به‌فا: وه‌فا، نهمگ: (بار بی به‌فا بو) [۱] وفا.

به‌فازانج: به‌خیر [۱] سودمند.

به‌فال: دوکانداری نازوخه فروش [۱] بقال.

به‌قبه‌فو: گه‌گمی کوتر [۱] صدای کبوتر.

به‌قبه‌فوک: ناوی به‌بلقه‌بلق [۱] صدای جوشش آب.

به‌فتاندن: نه‌فاندن: (هه‌سه‌ن که‌فر به‌فتاند) [۱] منفجر کردن.

به‌فتین: ته‌قین، نه‌قینه‌وه [۱] انفجار.

به‌فلاوه: یا‌فلاوه، جورئ شیرینی [۱] باقلوا.

به‌قله: بو‌قله [۱] بو‌قلمون.

به‌قله‌موت: بو‌قله [۱] بو‌قلمون.

به‌قله‌وا: باقلوا، باقلوا، باقلوا [۱] باقلوا.

به‌شکه: (۱) به‌شکا: (۲) فرمانه: به‌ش بکه: (وره لبمان به‌شکه) [۱] (۱) شاید: (۲) فعل امر: تقسیم کن.

به‌شکه‌ر: که‌سی که به‌شینه‌وی به‌ده‌سته [۱] تقسیم کننده.

به‌شکه‌م: به‌شکا [۱] بلکه، خدا کند.

به‌شکی: به‌شکا [۱] بلکه.

به‌شکینکم: به‌شکا [۱] بلکه.

به‌شکینکو: به‌شکا [۱] بلکه.

به‌شگا: جیگه‌ی دابه‌ش کردنی ناو، بناوانی ناوا [۱] جای تقسیم آب.

به‌شگه: (۱) چی به‌ش کردن: (۲) شهر بکه، شیرکعت [۱] (۱) جای تقسیم کردن: (۲) شرکت.

به‌شو: زنی خاوه‌ن میرد، به‌میرد [۱] زن شوهردار.

به‌شو: ده‌قدار، که‌تیره لئ دراو [۱] آهار زده.

به‌شوار: سابونی زور به‌که‌ف [۱] صابون برفک.

به‌شودان: به‌میردان، دانه‌میر [۱] به‌شوهر دادن دختر.

به‌شه: به‌ش، واش، نامال [۱] سهم.

به‌شهر: بنیادهم، مرو، عبنسان [۱] انسان، بنی آدم.

به‌شهرت: (۱) له‌سدرگریز، به‌مهرج (به‌شهرتی چه‌قر): (۲) وک: (وره‌وه به‌شهرتی جاران) «وه‌فایی» [۱] (۱) به‌شهرط: (۲) مانند.

به‌شهرم: شهرین، شهرن، شهرینون، فدیکار [۱] محبوب.

به‌شیر: نازه‌ل یان زنی زور شیردار [۱] شیرده.

به‌شینه‌وه: به‌خشینه‌وه، دابه‌ش کردن [۱] تقسیم و توزیع.

به‌ع: (۱) وشه‌به‌که بو گالته ده‌گهل منال کردن، باوا: (۲) مه‌زو بزین له‌زمانی مسالانه‌دا [۱] (۱) کلمه‌ای برای شوحی با کودک: (۲) گوسفند به‌زبان بچه‌گانه.

به‌عا: بزین و مه‌ز له‌زمانی منالانه‌دا، به‌ع [۱] گوسفند به‌زبان بچه‌ها.

به‌عاستهم: به‌ناستم [۱] بسیار کم و اندک.

به‌عجان: وهره‌زبون، جاززبون [۱] خسته‌شدن.

به‌عجانندن: وهره‌زکردن، عاجزکردن، جاززکردن [۱] خسته کردن.

به‌عجین: به‌عجان [۱] نگا: به‌عجان.

به‌عز: ده‌ربا، زه‌ریا، به‌حر [۱] دربا.

به‌عز: هیند: (به‌عزی که‌س) [۱] بعض.

به‌عومر: پیر، به‌سالاجو [۱] پیر و مسن.

به‌عه‌که: نازه‌لی ورده له‌زمانی منالانه‌دا [۱] گوسفند بره به‌زبان بچه‌ها.

به‌عه‌مر: به‌عومر [۱] مسن و سالخورده.

به‌عی: یشه‌کی سه‌ودا: (چه‌ندم به‌عی ده‌ده‌ی نه‌و ماله‌هی تو‌بینی)، عه‌زبون [۱] بیع در معامله.

به‌عیف: به‌هیف، بادام، باوی، پایه‌ف [۱] بادام.

به‌عیوان: شوخ و شادنگ و به‌فیزو هدا [۱] زیبای منکبر و مغرور.

به‌غمه: نه‌خوشی دوشاخه، بوغمه، مده‌خره [۱] بیماری خنق.

به‌غیردت: (۱) نازاو نه‌ترس: (۲) جوامیر و به‌ناموس، به‌خبردت [۱] (۱) شجاع: (۲) غیرنمند.

به‌غیل: جاوجنوک، به‌نیره‌یی، چه‌سود [۱] خسیس، چه‌سود.

به قلیسوک: بشهرم و نابرو [ب] بشرم.

به قنگاختن: گوی بی نمدان: (کاره کمی به قنگاخت) [ب] یشت گوش انداختن.

به قو: نونگه، لولینهی ناوخوره [ب] پارچ، تنگ.

به قوگ: به قو [ب] پارچ.

به قونداختن: به قنگاختن [ب] به تأخیر انداختن.

به قهد: به رانبر، له نندازهی، به قهدر [ب] به اندازه.

به قهدر: به قهدر [ب] به اندازه.

به قهم: (۱) ره رنگی که زو کال بینهوه: (۲) بی قهول و پیمان شکن [ب] (۱) رنگی که زود ببرد: (۲) بدقول و پیمان شکن.

به قهو: به ده نگه بوز: (به قهو بانگی که، به قهو فسهده کا) [ب] باصدای بلند.

به قهوت: خاوه و وه و هیز، به نوان و تابشت [ب] توانا.

به قهی: به نندازه، به قهدر [ب] به اندازه.

به قیناچون: غه زربن، به کبی له سهر شتی سوربون، بی داگرن، بی جه قاندن [ب] لجاجت و اصرار.

به قینداچون: به قیناچون [ب] لجاجت و اصرار.

به قینداکهوتن: به قیناچون [ب] لجاجت و اصرار.

به قیه: نه قیل له چهرم [ب] بخیه.

به کار: کارا، زورکار کهم [ب] کارا.

به کارخوردن: به کارهاتن [ب] بدر خوردن.

به کارهاتن: بکیر هاتن [ب] به کار آمدن.

به کارهینان: ده کارکردن [ب] به کار گرفتن.

به کام گه یشتن: کام ره و ابون [ب] کامر و اشدن.

به کام گه بن: مراد حاصل بون، به کام گه یشتن [ب] کامر و اشدن.

به کاوه خو: هندی، به واش، له سه رخو، به سه بر [ب] بواشکی.

به کر به گی: جو ری بو زوی ری ری [ب] نوعی شال محلی.

به کروگ: شوفار، دوزمان، شهینانی کهم [ب] سخن چین و تمام.

به کره: فرقه، غه رغه، مه کاره [ب] فرقه.

به کسه معد: کولیره ی له شکرچی ده ولت [ب] نوعی گرده سربازی.

به کلکه: باشل دار، به دوایی [ب] دنباله دار.

به کلکی: لاوازی له مردن [ب] لاغر مردنی.

به کهر زانین: گالته به نه قلی کسی کردن [ب] کسی را جاهل و احمق دانستن.

به کهرم نه مان: له به ره کهوتن، بی که لک بون [ب] از کار افتادن.

به کهرم هاتن: به کارهاتن، جیگه ی به ره [ب] به کار آمدن.

به که ل: به که لک، به کار [ب] کارا.

به که ل: چیل و گامبشی نامه زروی گان [ب] ماده گاو گشن خواه.

به که لک: به به ره، به فایده [ب] مفید.

به که لک هاتن: به کارهاتن [ب] به کار آمدن.

به که م گرتن: قهدر نه زانین [ب] حقیر شمردن.

به که یف: (۱) سازو نیار، کوگ و بوشته، شادو دلخوش: (۲) به ناره زون [ب]

(۱) شاد و خوشنود: (۲) کامران.
به کیش: (۱) به سه بر و حموسه له: (۲) قسه دریزو قبر سبجمو دریزو در [ب]

(۱) صبور: (۲) وراج.

به کیشه: نه شقه له باز، له به هانه [ب] بهانه گیر.

به کینه: رکونی و بوغزله زگ [ب] کینه نوز

به گ: (۱) گه مره: (۲) له فمی ناغاوات، سنگ [ب] (۱) بزرگ: (۲) بیگ.

به گا: زوی دبر او که بوچه ندنی ره پسته ناماده به [ب] آسته، بسارده.

به گزاده: به جکه به گ [ب] بگزاده.

به گزابه زین: ناوقابون، مل ده به رمل نان [ب] گلاویزشدن.

به گزا چون: به گزابه زین [ب] گلاویزشدن.

به گزاهاتن: به گزابه زین [ب] گلاویزشدن.

به گزدا چون: به گزا چون [ب] گلاویزشدن.

به گزدا هاتن: به گزاهاتن [ب] گلاویزشدن.

به گله یی: به گازنده، نازاری [ب] گله مند.

به گم: وشه ی زیزگرته بو ناغاو ناغازن [ب] کلمه احترام به ارباب.

به گوان: گواندار، مانگای زاو [ب] گار شیرده.

به گون: گاو نبری نه خه ساو [ب] اخنه نشده.

به گوی: قسه قبولنکرو نارام، کوئی له مسن [ب] حرف شنو.

به گوی دادان: به هینا نی که باندن [ب] با اشاره فهماندن.

به گهن: به سندن [ب] پسند.

به گیر: خوزاگر، به سه بر و پشو [ب] صبور، شکبیا.

به گیر که وتن: وه گیر هاتن، حاصل کردن [ب] گیر آوردن.

به گیر که: (۱) به گیر: (۲) نه به زو کوئل نه در وده ست هه لئه گر [ب] (۱) صبور: (۲) نستوه.

به گیر وه ستان: مجوزک به له ش دا هاتن [ب] تیر کشیدن بدن.

به گیر ونستان: به گیر وه ستان [ب] تیر کشیدن بدن.

به گیر هینان: ره گیر هینان، په بد کردن [ب] گیر آوردن.

به ل: (۱) جوانی قه دیباریک: (۲) بزنی گوئی لول: (۳) هه لوسرار، شوژه وه بو: (۴) شه دار، ده گه ل وشه ی تیز دبت: (نه زو به له): (۵) نازه لی گوئی کورت: (۶) ده ره بزبو، بلندتر له ده ور و به ری خوئی: (۷) به له وه ل: (۸) دریز: (مسل به ل) [ب] (۱) زیبای کمر باریک: (۲) بز گوش پچبده: (۳) آویزان: (۴) نمناک، پاکلمه «تهز» گو بند: (۵) حیوان گوش کوناه: (۶) برجسته: (۷) عجله: (۸) بلند.

به ل: هیند گه بشته نرم بوه [ب] بسیار رسیده و شل.

به لا: (۱) زودای ناخوش: (۲) بریه نی له باوی هارو زیره ک: (۳) بلا، پهر [ب] (۱) مصیبت: (۲) کتابه از آدم آتش پاره: (۳) پراکنده.

به لا: (۱) مسیبت، رودای ناخوش. به لا: (۲) با، بلانی: (۳) نه ماما [ب] (۱) مصیبت: (۲) بیگزار باشد: (۳) اما.

به لاته: که لای مینداری چه بوان [ب] لاشه مرده حیوان.

به لاتیتک: په پوله. په روانه [ب] پروانه.

به لاتینک: به لاتیتک، په پوله [ب] پروانه.

به لاجهوی: سه بر، سه مره، عه جابب [ب] عجیب.

به لاداکردن: (۱) ده بهر که مهر چقاندن: (۲) لادان و ده سر چقاندنی بسک. [۱] به کمر بستن: (۲) زلف کنار زدن.
 به لاداکهفتن: رازان، درزبونی بی نیختاری [۱] افندان بدون اراده،
 به لاداکهوتن: به لاداکهفتن [۱] افندان بدون اراده.
 به لاداهاتن: به ربونهوه به عمرزا له نه جاری [۱] کتاپه از، از حال رفتن.
 به لادازبن: (۱) گولئیکی سهره به هارو عابی ره نکه، پنجهو چهندگون دهرده کا؛
 (۲) گولسه گه زیزه [۱] گلی است نوروزی به رنگ آسمانی: (۲) قاصدک بهاری.
 به لاش: (۱) مفت، خورابی. به بی نرخ: (۲) فسهی بوج و بن شر [۱] (۱) مفت: (۲) باوه.
 به لاقف: بلار، به ریشان، به لا [۱] بریشان و براکنده.
 به لاقوک: نوسراو بو بلاکردنوه، به خشه [۱] نشرته.
 به لاکهردان: قه زاگر، قوربان [۱] بلاگردان. بلاچین.
 به لاکیز: فیدا، قه زاو قدهه گیزهوه [۱] بلاگردان.
 به لاکیزه وه: به لاکیز [۱] نگا: به لاکیز.
 به لالوک: نالو بالو. میوه به کی سوری ترشی گروفه ری جکوله به [۱] آلو بالو.
 به لالوک: به لالوک [۱] آلو بالو.
 به لالیک: به لالوک [۱] آلو بالو.
 به لالیسک: گولئیکی کونسنانه [۱] گلی است کوهستانی.
 به لام: (۱) به فکری من: (۲) به نه نبشت مندا [۱] (۱) به نظرم: (۲) بجانب من.
 به لام: به لان. نه ماما [۱] لیکن.
 به لامک: زاربینی بنبجوی نازه ل، بزک [۱] دهان بند بهجه شیرخوار حیوان.
 به لان: به لام [۱] لیکن.
 به لان: بیای نه زه به لاج [۱] قوی هیکل بدفواره.
 به لاه چون: لی نزدیک بونهوه [۱] نزدیک شدن.
 به لاه گیز: به لاکیز [۱] بلاگردان.
 به لاهونان: هه لیه ساردن. نیانه لاهوه [۱] به گوشه ای نهادن.
 به لای لا به لا: نوش بونی کیشه بدناچاری [۱] بلای غیرمنتظره.
 به ل بون: (۱) دهر بهرین. زوق. زوب. هه لوفین: (۲) به به له زوبشتن، بلمزجون [۱] (۱) برجسته شدن: (۲) باشناپ رفتن.
 به لبه له گوش: به گوی، گوی رادیر [۱] حرف شنو.
 به لجم: گه لاولکی زورناسکی دار [۱] شاخه های ریز و نازک درخت.
 به لیخ: (۱) کزرو، برش: (۲) بلخ [۱] (۱) کفک: (۲) دودی.
 به لخته: به کانه، نیره بهراز، بره ک [۱] گراز نر.
 به لیشین: تیکه ده گلان، بیک هه لهرزان [۱] گلاویز شدن.
 به لیخ: به لیخ [۱] نگا: به لیخ.
 به لغهم: تفی خهست [۱] بلغم.
 به لک: نهرمه گوی، چی گواره [۱] نهرمه گوش.
 به لک: نه فو، شابه نا [۱] بلکه.

به لنکا: ته فو، شایه تا، به لنکی [۱] بلکه.
 به لکانک: بالدارکده [۱] پرند ایست.
 به لنکم: به شکم [۱] شاید.
 به لنکو: به شکو [۱] نگا: به شکو.
 به لنکه: به شکه، به لنکو [۱] بلکه.
 به لنگ: (۱) به زوی گول: (۲) گه لا، به لک: (۳) پیلو. به لنکی چاو [۱] (۱) گل برگ: (۲) برگ: (۳) پلک چشم.
 به لنگ: له رزانه، جوزی خشلی ژشان که وه ک که لاداری ده کن [۱] زبوری است برای زنان.
 به لنگوبن: شرت و گوم، تمام وندایون [۱] گم وگورشدن.
 به لنگه: (۱) نیشان له گوم بو: (۲) ده لیل، سه نه د [۱] (۱) زد گم شده: (۲) دلیل، سند.
 به لنگی گو: نهرمه ی گوی [۱] لاله گو.
 به للی: فچ، به لنی، واتا، هیچ وانبه به گالنه بی کردنوه [۱] حرف نمسخر.
 به لم: (۱) کای برنج وهره رزن: (۲) به هانه [۱] (۱) کاه شالی وارزن: (۲) بهانه.
 به لمه بر: نه نگی له دواوه باروت و به زوی تی به خری [۱] تفنگ نه بر.
 به لمه زیشه: زیش بان و برمو [۱] ریش بهن و پر پشت.
 به لمی: به لنی به گالنه بیکر دنده [۱] نگا: به للی.
 به لمیت: موم، شهم [۱] شمع.
 به لو: به زو، میوه ی دار به زو [۱] بلوط.
 به لو: له قه می گورگ [۱] لقب گرگ.
 به لوجه: گیاه که وه که نه سیون کف ده کا [۱] گیاهی است که مانند اشنان کف کند.
 به لوچه: به روله ی نامور [۱] از ابزار خبش.
 به لوقازی: به راه زوی [۱] واروند.
 به لوک: زمان شر، نیدا نه وه سناو [۱] دهن لق.
 به لوکه: میتکه، فینکه، چوجه له، نیوه، چبلکه [۱] چوجوله.
 به لوه شین: نه خوشی گران [۱] بیماری سخت.
 به له: به لوکه [۱] چوجوله.
 به له باریک: فه دزراو [۱] کمر باریک.
 به له باریکه: به له باریک [۱] کمر باریک.
 به له باقه: نه خو شیه کی بزته: (بز و معز روت بون وه ک سوره ساقه / به ک دانو ده یکوشت به ک به له باقه) «سه بف» [۱] نوعی بیماری بز.
 به له بل: جهه سر و، جهه باز، زور بلی، فره ویز [۱] وراج، برگو.
 به له با: زور خوشرو [۱] بادبا.
 به له چه ک: (۱) ناسمه، کوله که ی رشک کراو بو زستان: (۲) هه لوه اسرار.
 به نه که نه ک: (۳) که له بهجه. دهست به بندی به ندی [۱] (۱) کدوی خشک کرده: (۲) آوزان: (۳) دست بند زندانی.
 به له د: شاره زا، زیزان، رینون [۱] بلد، راهنما.
 به له دی: شاره زایی [۱] بلدی.
 به له دی: تروسکه ی بروسکه ی عاسمان [۱] درخشش برق.
 به له دبه: شاره وانی [۱] شهر بانی.

به ميړد دان: به شودان [شوهردان].

به ن: (۱) همردای له خوری ومو: (۲) بند، هرچی شنی بې ده به سنن: (۳) گزی و قیل: (۴) دارفمزوان: (۵) دهورو بهری ناوایی: (۶) «گیا به نډ»: گیا به کی کونستانه: (۷) وینساو، مانه وه [۱] نخ: (۲) بند: (۳) نیرنگ: (۴) درخت بڼه: (۵) حریم ده: (۶) گیا هی است: (۷) راكد.

به ن: (۱) بو بون: (۲) به نفس، هه ناسه، بین [۱] بو: (۲) نفس.

به نا: (۱) وه ستای خانو: (۲) گیا به که [۱] بنا: (۲) گیا هی است.

به ناز: نه وی نازده کا، نازدار [۱] نازنین.

به نالشوانه: گیا به که بو خوش، وشکی ده که ن و ره گدل ماستی ده خن [۱] گیا هی است با ماست خورند.

به ناف: داری بناو [۱] درخت زبان گنجشک.

به نائف: (۱) نیویر، پنهو: (۲) خاوه ن او، به ناو بانگ [۱] محکم: (۲) مشهور، نامی.

به نان: همزه ت و ده می به سنن: (به خ به نان، زی به نان) [۱] عنفوان.

به ناو: به ناو بانگ [۱] مشهور.

به ناواچون: به رو پیری جون، نیوه بهر بون [۱] مسن شدن.

به نایی: کاوی خانو دروست کردن، وه سنا به نی قوزه کاری [۱] بنایی.

به نیر: نیخ، هرچی ده بری: (به نیرم دانه) [۱] تیغ عموماً.

به نیون: مانه وه، نه رویشتن [۱] ماندگار شدن.

به ن تنگ: بی حوسه له، کم پشو، که سنی زو هه لده چی و توره ده بی [۱] کم حوصله و زودرنج.

به نچکه: بر به تی له فرزند، زور خوشه ویست [۱] بند جگر، کناه از فرزند.

به نند: (۱) حدیس و زیندان: (۲) گدی قامکان: (۳) جومگه ده ست: (۴) پیوه نندی زیندانی: (۵) مانه وه: (۶) حبله و گزی: (۷) حوی گه و ره و

هه لیه ستر او: (۸) بهر گبره ی لافا، سده: (۹) گبر و گرفت: (۱۰) پارچه پدک له نه سپده ی شمر: (۱۱) کورته گورانی: (۱۲) به سته کاغه: (۱۳) قده غه، قاخه: (۱۴) بلندی له نه ختایی دا: (۱۵) پینجه م حونه ی

زستان: (۱۶) وه خت، جدنگه، (سرو به بند): (۱۷) سالی جوت کردنی گا: (نهم گیا به دو به نده، نه مه بان سنی به نده) [۱] زندان: (۲) بند انگشت: (۳) مچ دست: (۴) کنده پای زندانی: (۵) ماندگار شدن: (۶) نیرنگ: (۷) جوی بزرگ: (۸) سذ: (۹) گرفتاری: (۱۰) قسمی از بک

قصیده: (۱۱) ترانه کونا: (۱۲) به سته کاغذ: (۱۳) فدغن: (۱۴) بلندی در بک دست: (۱۵) پنجمین هفتنه زمستان: (۱۶) هنگام: (۱۷) تعداد

سالیهای که گا و شخم زده است.

به نندان: (۱) به نان: (ری به نندان): (۲) تی هه لسونی به کومه ل: (خه نه به نندان) [۱] بسنن: (۲) حنا مالیدن دسته جمعی.

به نندبون: (۱) مانه وه، نه رویشتن: (۲) چه سبین، نوسان: (به چریش به نندم کرد) [۱] ماندگار شدن: (۲) چسبیدن.

به نډك: (۱) تا، هه ودا: (۲) ریسراوی خوری: (۳) گهردانه: (۴) گیا به که ده شیریزو لورکی ده که ن، مه نډوك، مه نډی: (۵) پتچی شوژه و بو،

کراوات، بو بنیاخ: (۶) پیخی گیا [۱] فاصله: (۲) ریسیده از بنم: (۳)

به له زمانه: زمانه چکوله [۱] زبان کوچک.

به له زوانه: به له زمانه [۱] زبان کوچک.

به له زهت: خوش چیز، خوشنام [۱] لذیذ.

به له سه: په له، له ز، وه په له که ونو، په ل [۱] شنا بان.

به له سه بون: (۱) وه په له که ورتن: (۲) دانه ده شت و غمزین [۱] شتاب کردن: (۲) اواره کوه و صحرا شدن.

به له شوانه: گیا به کی کونستانه [۱] گیا هی کوهستانی.

به له شین: له قمی گورگ [۱] از القاب گورگ.

به له فیژه: زگ چون زه و زان بونی نازال [۱] اسهال حیوانی.

به له فیژی: به له فیژه [۱] اسهال حیوانی.

به له قازی: به راوه زو، واژی، ناوه ژو [۱] واژگون.

به له ک: (۱) گوشتی نیوان نه زنو باژنه، ساق با: (۲) مېکوک، گیا به که ره گ زه ردو شبرن نال: (۳) نازه لئی که په لیکسی سهی بی: (۴) نه یاغ، چروک بی نرخ [۱] ساق با: (۲) گیا شیرین بیان: (۳) دامی که بک

پایس سفید باشد: (۴) نحل، نامرغوب.

به له ک: دوره نگ، بازگ، بازو [۱] دورنگ.

به له ک بردین: ره نگا و ره رنگ [۱] رنگارنگ.

به له ک بردینی: ره نگین کردن، ره نگاندن [۱] رنگ کردن.

به له ک پیچ: دولاغ، ساق پیچ [۱] ساق پیچ.

به له کی: (۱) دوره نگ: (۲) نه خوشه که پیست په لوی ده ک [۱] دورنگی: (۲) برص پوست.

به له گ: به لده، شماره زان [۱] بند.

به گوشک: به رمه ی گوی [۱] لاله گوی.

به له گه وور: (۱) له قمی گورگ: (۲) نه هانی، نه گبه نی [۱] از القاب گورگ: (۲) نکبت.

به له ل: به لده، شماره زان [۱] بند.

به له لم: (۱) قابغ، قه باغ، لونکه: (۲) ده فری گه و ره بو چیتتی گراو [۱] قابغ: (۲) بشقاب بزرگ پلو.

به له نندیر: شه کی بهر بهران، به ردیل [۱] گوسفند سه بهار دده.

به له ننگاز: به سته زمان، بیچاره، نه دار [۱] بیچاره، بی نوا.

به لئی: به ری، نا: (حسه ن) به لئی. جوی؟ به لئی [۱] بلی، آری. به لئی: به لئی [۱] بلی.

به لیاندن: رازی کردن، قانع کردن [۱] راضی کردن.

به لئین: قهول، به یمان، سوژ [۱] عهد و پیمان.

به لئین دان: فقول دان، سوژدان [۱] قول دادن.

به لم: (۱) به لم نزیکه: (۲) ناینده ی بردن: (نه ی به م): (۳) ده نگی قه و وزیر [۱] به این: (۲) پسوند به معنی می برم: (۳) صدای کلفت.

به مبوله: قیلبار، ده سیر، حبله باز [۱] ناروزن.

به مبون: زیر و درشت بون [۱] زیری.

به مو: به گولکه، مودار [۱] پشمآلو.

به مینر: زنی شودار [۱] شوهر دار.

به میرد: به میر [۱] شوهر دار.

- گردن بند: ۴) گیاهی است خوردنی؛ ۵) کراوات؛ ۶) پیاز گیاه.
- به ندر و: گشته که به ن بوجوال درون [] نخ مخصوص جوالدوزی.
- به نندل: به نندی دل، بر به ننی له خوشه ویست و نازیز [] کنایه از محبوب.
- به نندوباو: ده نگ داکه و تن، شایعه، نبشاعه [] شایعه.
- به نندوخین: به ننده خوین، به نندوخون [] بند سلوار.
- به نندوک: ۱) گیاهه کی کویستانه؛ ۲) به نی زبرچه نه که کلأوی بن راده کرن [] گیاهی است کوهستانی؛ ۲) رشنه گردن بند.
- به نندوک: به نندوک [] نگا: به نندوک.
- به نندول: فنه رمی ساعات، زه نیده لک [] پاندول ساعت.
- به ننده: کویله. به نه، به نی [] برده، بنده.
- به ننده خوین: به نندوخین [] بند سلوار.
- به ننده و: ۱) نه سکه له، له نگه رگا؛ ۲) شاری سمر ده ریا؛ ۳) بریکار، وه کیل: (شابه نده و) [] بندر؛ ۲) شهر بندری؛ ۳) وکیل.
- به ننده قه: توه ره، ناسنی بن بستنی ناش [] فطیل آسیا.
- به ننده که: باقه بین، باغه بین [] بستنه بند گیاه.
- به نندن: ۱) جیا، کیو، که ز؛ ۲) لهش، به دن: (همو به ننده نم دیلنی) []
- ۱) کوه؛ ۲) بدن.
- به ننده وار: نه ویندار [] عاشق.
- به نندی: زیندانی، حه فسی، گراو [] زندانی.
- به نندی جگهر: به نجه گهر [] جگر گوشه.
- به نندیخانه: زیندان، حه فس، گرتوخانه [] زندان.
- به نندیخون: به نندوخین [] بند سلوار.
- به نندی دل: به نندل [] دل بند.
- به نندیر: نالا، به یداخ [] پرجم.
- به نندی وان: زیندان وان [] زندانبان.
- به نیرین: پشمین، پزمین [] عطسه کردن.
- به ن ساموته: به نندی پاشکو، دوه به نی هورنراو به پستت زینده که پاشکوئی بی داده به ستن [] فتراک.
- به ن سامورته: به ن ساموته [] فتراک.
- به ننگ: ۱) ریزی خوری؛ ۲) دارق زوان، داره به ن؛ ۳) به نندوکیه زبرچه نه [] ریسیده از بشم؛ ۲) درخت بنه؛ ۳) بند کوتاه زبر چانه.
- به نکه شی: برکردنوهی که لینه خشنی دیوار به گنج وو... [] بندکشی با گج.
- به نکه له وه: نمو به نهی جه له می ملی گای بی ده به ستن [] جنبره بند گردن گار.
- به نکه وان: گوریسی نم سفر نوسهری شه غره [] طناب بستن گیاه.
- به نکیشی: به نکشی [] بندکشی ساختمان.
- به ننگ: ۱) حه شیشه، گیاهه که ده یکیشن و خه بال ده بان گری: (نیزی به ننگ کیشاوه)؛ ۲) که لای دار، په لک؛ ۳) نبشانه، په لکه؛ ۴) وه سناو: (لیره به ننگ بوه)؛ ۵) وهخت، کات [] بنگ؛ ۲) برگ؛ ۳) سندن؛ ۴) ماندگارا؛ ۵) وقت.
- به ننگا: شبله که، جیکه می جوگه شکاندن بو ناوداشتن [] شکافگاه جوی
- به ننگام آبیاری.
- به ننگبون: مانه وه، گبر خواردن، قه تبس مان [] دچار شدن.
- به ننگ زنی: باس کلأو، کلأوبن [] برگ و بیخ ربواس.
- به ننگله: گیاهه که له میرگان ده زوی [] گیاهی است.
- به ننگله ژیله: به ننگله [] گیاهی است.
- به ننگوباو: به نندوباو [] شایعات.
- به ننگوکه: به نندوکه [] نگا: به نندوکه.
- به ننگه: به ننگا [] نگا: به ننگا.
- به ننگل: به ننگله [] نگا: به ننگله.
- به ننگله: خانوی له نه نه که [] خانه ساخته شده از بیت.
- به ننگی: ۱) به ننگ کیش؛ ۲) حه فسی، به نندی [] بنگی؛ ۲) زندانی.
- به ننگین: ناوه بو بیواو [] از اسامی مردانه.
- به ننا: وه ستای خانو، به ننا [] بنا.
- به نوکه: گیاهه که له ناوا ده زوی [] گیاهی است.
- به نوله: به نوکه [] نگا: به نوکه.
- به نه: به ننده، کویله: (نممان نه بو، تودات وه به نه / وه ره نجی شان و وه زوری جه نه) [] بنده، برده.
- به نه خون: به نندوخین [] بند سلوار.
- به نه ر: به ندر [] بندر.
- به نه ری: جو ری جسنی که ری خیرا [] زادی از الاغ.
- به نه ن: جیاو قه دی جیا، به نندن [] کوه و کمر.
- به نی: ۱) باسوخ، سجویق؛ ۲) له رزانه، خشنلیکی زسانه؛ ۳) به نده، کویله، خولام؛ ۴) گرتو، حه فسی، به نندی [] باسلیق؛ ۲) زبو، آویزان؛ ۳) بنده؛ ۴) زندانی.
- به نییر: به نکه له وه [] جنبر بند گردن گاو.
- به نیشت: بنیشت [] سقر.
- به نو: ۱) وه ره، بی: (به نو، به نو، به نو، به نو، خاتمه خاسه کدم / پابنی وه بان جاوه زاسه کدم)؛ ۲) ناوی حه بهی سگ؛ ۳) وه، به نه و: (چی وت به نوم گوت) [] بی؛ ۲) پارس سگ؛ ۳) به او.
- به نوامیر: مابه سیری، نه خوئی زگ چون به خوئنه وه [] بوامیر.
- به نور: ۱) دژنده به کی بیباو خوری به سامه؛ ۲) جو ری کوانی زور به رزانه؛ ۳) به فر [] بیر؛ ۲) نوعی ورم دردناک؛ ۳) برف.
- به وره: دل قابم، خوزاگر [] با دل و جرأت و شکبیا.
- به وره شینکه: کوانی به ور که زور به رزانه [] ور می است بسیار دردناک.
- به وره شینه: به وره شینکه [] نگا: به وره شینکه.
- به وری به بان: دژنده به کی زهرنده، به ور [] بیر.
- به وز: ۱) داری بو ز، دز درم بشوله؛ ۲) سبی وره ش نکه لآو، بو ز [] ابلق.
- درخت پشه؛ ۲) ابلق.
- بهوش: ۱) شهی نیوانی کری جاجم وو... بو په ستاوتنی بو؛ ۲) نیوان نانبشکو شان، فول [] شانه بافندگی؛ ۲) بازو.
- به ون: ۱) زوهی بو ره؛ ۲) بون، بین، بو، بنهن [] زمین بابر؛ ۲) بو، به وه ج: پیاری به ترخ و قه در: (زور بیاوکی به وه جه) [] ارجمند.

به‌ورز: دزدن‌بکه له‌تیره‌ی بشیله‌کیوی و له‌پشبله‌چکوله‌تره [۱] درنده‌ای است گر به‌سان.

به‌وسه‌سیری: مابه‌سیری، به‌واسیر [۱] بواسیر.

به‌ه: ۵: (۱) وشه‌ی په‌سندکردن: (به‌ه ۱ چه‌ند جوانه؟)، پخ: (۲) وشه‌ی ناره‌زایه‌نی: (به‌ه ۱ له‌و قسه‌فوزته) [۱] حرف تعریف: (۲) حرف تنفر.

به‌ها: (۱) نرخ، بوها، به‌هن: (۲) گران‌قیمت [۱] نرخ: (۲) گران‌قیمت، به‌هار: له‌نه‌وروزه‌وه سنی‌مانگ، به‌وار، بوار، وه‌هار [۱] بهار. به‌هارات: نسیبوت و نه‌دوا، ده‌رمانی جیشت خوشکمر، نالآت و زرده‌جیوه [۱] ادویه‌جات.

به‌هاران: ده‌کزی به‌هاردا، له‌جاخی به‌هارا [۱] بهاران.

به‌هار په‌ند: نه‌ریله‌ی سه‌ردانه‌بوئشراو که‌باش زستان به‌کسمی تیده‌کن [۱] طوبله‌ سرگشاده.

به‌هارستان: چه‌نگه‌وه‌ه‌ه‌ه‌ه‌نی به‌هار: (هم‌وردنیا به‌هارستانه‌نیرو) «کردی» [۱] هنگامه‌بهار.

به‌هارو: گه‌سه‌به‌هاره: (وه‌ک ناردی به‌هارو وابه‌هموشنی لئ دروست ده‌بی) [۱] بهاره.

به‌هاره: (۱) به‌هارو: (۲) په‌یدا بوله‌به‌هارا: (نهم به‌رخه‌به‌هاره‌به، نوتنه‌کم به‌هاره‌به) [۱] بهار: (۲) در بهار په‌یدا آسه.

به‌هاره‌زی: به‌رخنی له‌به‌هارا زایتی [۱] بره‌ای که‌در بهار به‌دنيا آمده‌است. به‌هاره‌کیئل: شوی زه‌وی له‌به‌هارا [۱] شخم بهاری.

به‌هاره‌وار: جادرده‌لدان له‌زبک گوند به‌رله‌جونئ زوزان [۱] جادرددن در حریم ده‌قبل ارفتن به‌بیلان.

به‌هاری: هه‌رجی سه‌ره‌به‌هاره [۱] بهاری.

به‌هاری: له‌کزی به‌هاردا، بو‌رابرده‌و نابنده: (به‌هاری جوم، به‌هاری ده‌چم) [۱] در بهار.

به‌هانه: بیابون، پهلپ، کزو، بیانک [۱] بهانه.

به‌هه‌ه: وشه‌ی په‌سندکردن: (به‌هه‌ه ۱ له‌و خوشبه) [۱] به‌ه.

به‌هتین: نوانه‌وه، تاران‌ه‌وه، چه‌لین [۱] گداختن.

به‌هر: پار، بئش، پشک، به‌حر، به‌ش [۱] قسمت.

به‌هرک: گؤل، ده‌ر باچه [۱] در باچه.

به‌هرکردن: دابه‌شکردن [۱] تقسیم کردن.

به‌هره: (۱) داهات، قازانج، فایده: (۲) نعمت: (به‌هره‌ی خودا زوره) [۱] (۱) بهره: (۲) نعمت.

به‌هره‌دان: به‌قازانج، به‌فایده [۱] مفید.

به‌هره‌سه: مه‌نکه‌وه، دارکونکمری دارتاشان [۱] مه‌نه.

به‌هره‌مه‌ند: خاوه‌ن فایده [۱] بهره‌مند.

به‌هریز: پاریز، نه‌کینه‌وه له‌هیندی خواردن که‌حکم ده‌لئ [۱] پره‌یز.

به‌هسک: مئشوله، بئشوله [۱] بئشه.

به‌هلنگی: نازبالشنی به‌رین [۱] بالش.

به‌هسوله: فدرمانی هونبئه‌وه: (نهم موروانه‌به‌هونه، نهم گورسه‌به‌هونه) [۱] فعل امر: به‌رشنه‌بکش.

به‌هه‌جاندن: قه‌لس کردن، توزه‌کردن [۱] بخشم آوردن.

به‌هه‌جوك: مروی هه‌سینه‌سل و توره [۱] آدم هه‌میشه‌عصبانی.

به‌هه‌شت: باغاتی خودا له‌ودنیا [۱] بهشت.

به‌هه‌شتی: (۱) دیندارو بیایوی خوا: (۲) که‌بیانوی مال له‌زاراه‌ی فه‌قی‌دا که‌ده‌چه‌ده‌قنه [۱] (مرد خدا: ۲) زن خانه‌دار در اصطلاح طلبه‌ها.

به‌هه‌نی: (۱) میوه‌ی به‌ی، بی، هئوه! (۲) نرخ، به‌ها، بایی [۱] میوه‌به: (۲) نرخ.

به‌هه‌یف: بادام، باوی [۱] بادام.

به‌هه‌یف نازنگ: بادامی نال، باوه‌تاله [۱] بادام نلخ.

به‌هه‌ی: (۱) میوه‌ی داربه‌هه‌نی: (۲) به‌نهم: (به‌ی نه‌رزه) [۱] میوه‌به: (۲) به‌این.

به‌هه‌نی: نرخ، به‌ها [۱] نرخ.

به‌هه‌یات: (۱) خوراکئ شه‌و، مانسه‌وه، پانه، شه‌واته، به‌زیره: (۲) هونزکه کوردیش و تورکیش: (۳) هه‌وا به‌کی گورانی و قام [۱] خوراک شب مانده: (۲) عشرینی است: (۳) آهنگی است.

به‌هه‌یاته: روئی هه‌لکزای به‌زودوگ [۱] روغن ببه و دئبه.

به‌هه‌یاخ: تالا، به‌یداخ [۱] برچم.

به‌هه‌باخدار: (۱) نالاجی: (۲) برینی له‌زنی بی‌چه‌باوهار [۱] برچم‌دار: (۲) کتابه‌ازرن بی‌حیا.

به‌هه‌یاد کردن: وه‌بیره‌هانه‌وه و باسکردن [۱] باد کردن.

به‌هه‌یادی کردن: بی‌نورقه‌بی له‌دوری نازیز [۱] بی‌تابی از هجران.

به‌هه‌یان: زه‌مینی نه‌کیئلرا، بوره [۱] زمین بابر.

به‌هه‌یاز: (۱) به‌باز: (۲) ده‌خنه‌ری شبعر و بهره‌وری [۱] زمین بابر: (۲) دفتر اشعار.

به‌هه‌یازه: لکی سه‌رفرتئراو، داری په‌خنه‌کراو [۱] شاخه‌هرس شده.

به‌هه‌بان: (۱) سپیده، شه‌وه‌کی، سوزو: (۲) ناشکرا: (بومان به‌بان که) [۱] (۱) بامداد: (۲) آشکار.

به‌هه‌یانه: به‌ی، به‌هن، بی [۱] میوه‌به.

به‌هه‌یانه‌کی: به‌ره‌به‌بان، شه‌وه‌کی، سپیده‌زو [۱] سپیده‌دم.

به‌هه‌یانی: (۱) سپیده، شه‌وه‌کی: (۲) روزی باشی، سه‌به‌ی: (به‌بانی نیوه‌زو نه‌تیبینه‌وه) [۱] (۱) سپیده‌دم: (۲) فردا.

به‌هه‌یپان: ناوی گوندنکه له‌کوردستان [۱] نام روستانی در کوردستان.

به‌هه‌یون: گبابه‌کو گولئکی بوخوشه [۱] گیاهی است مشهور.

به‌هه‌یونه: گوله‌با بونه [۱] گل با بونه.

به‌هه‌یت: (۱) جبروکی به‌شعر: (به‌بتی دمدی به‌سورانی عه‌لی بهره‌شانی دایناهه): (۲) هه‌وای گورانی: (به‌به‌ت و بالوره‌به‌ه‌کنزبان هه‌لگوت) [۱] داستان منظوم: (۲) آهنگ.

به‌هه‌یتن: (۱) ناوانسندنه‌وه، چه‌لاندن: (۲) تاران‌ه‌وه، چه‌لین، به‌هین: (۳) ده‌گویی‌گرتن، بیستن [۱] گداختن: (۲) آب شدن: (۳) شنیدن.

به‌هه‌یتشه: گیلوکه، به‌سه‌زمان، که‌مزان [۱] هالوه‌دیرفهم.

به‌هه‌بچه: نه‌ردبوان، په‌ریزه، سه‌لم [۱] نردبام.

به‌هه‌جهل: نه‌زوک، سنور [۱] نازا.

به‌یاداخ: نالا، به‌باخ، پارچه‌ی به‌دروشمی گلو و قوم، علاقا [۱] پرچم.

به‌یاداخدار: نالا ه‌لنگر، به‌یاداخدار [۱] برجمدار.

به‌یاده‌س: (۱) سل، فوشفی، نه‌سب با مابنیک که رام نه‌بو و ناگیری؛ (۲)

به‌رده‌ست، نه‌سلم، مل‌ده؛ (۳) ده‌سوی سبی و کارله‌ده‌س نه‌هاتو [۱]

(۱) رموک؛ (۲) تسلیم و سیر انداخته؛ (۳) دستپاچه.

به‌یاده‌ست: به‌یاده‌س [۱] نگا؛ به‌یاده‌س.

به‌یادی: ورن، بین [۱] بی‌بیید.

به‌یره‌م: لوسه، ملغه، باریه، نویل [۱] اهرم.

به‌یستن: بیسن، شنه‌فتن، ژنه‌فتن [۱] شنیدن.

به‌بلوت: جورئ ه‌له‌برکئی [۱] نوعی رقص گروهی.

به‌بن: (۱) نیوان، ماعه‌بن؛ (۲) دوستابه‌نی، ناشنا‌به‌نی؛ (۳) وه‌خنیکی زور

[۱] (۱) بیانه؛ (۲) دوستی؛ (۳) نا‌تئی زیاد.

به‌بنه‌ت: وه‌فا، نه‌مه‌گ [۱] وفا.

به‌بنه‌ت‌دار: به‌ره‌فا، به‌نه‌مه‌گ [۱] وفادار.

به‌به‌کاچون: (۱) ده‌گزه‌کرا جون؛ (۲) چونه ناویه‌کنر، نیک به‌زین [۱] (۱)

باهم گلاو‌بزشدن؛ (۲) درهم شدن، درهم رفتن.

به‌یه‌کسادان: (۱) شالو بوسه‌ر به‌کتر بردن؛ (نیزان و عبران

به‌به‌کانه‌دهن؛ (۲) تیکه‌ل کردن؛ (ناردوژونه که به‌به‌کاده) [۱] (۱) بر

بکدرگر هجوم بردن؛ (۲) قانی کردن.

به‌یه‌ک‌گه‌یشتن: پنگ‌گه‌بین، نوسی به‌ک یون [۱] وصال، به‌هم رسیدن.

به‌یه‌وه: بازن، به‌فسری که با زنیو به‌وه ده‌قول‌که‌ی به‌سناتوته [۱] برف جمع

شده به‌وسیله باد در کوهستان.

بی: (۱) ناوی دوهمه‌ه پهنی نه‌لفو‌بینکه؛ (۲) وه‌ره؛ (۳) با، جولانی‌با؛ (۴)

به‌جگه: (بی نو دنیا کاوله)؛ (۵) میوه‌ی داری به‌ی؛ (۶) له‌پیش وشه‌وه

نه‌یون ده‌گه‌بئی: (بی‌پارهم)؛ (۷) باش وشه: یوی، بی، مانا ده‌دات؛

(نه‌گهر وایی ده‌بی پیاوی جایی)؛ (۸) بولانی [۱] حرف دوم از حروف

الفبا؛ (۲) بی؛ (۳) باد؛ (۴) بی؛ (۵) میوه‌ی درخت به؛ (۶) پیشوند نداری؛ (۷)

باشد؛ (۸) بود.

بی: (۱) داره بی؛ (۲) بیوه‌ژن، زنی شو مردو [۱] (۱) بید؛ (۲) بیوه‌ژن.

بیابان: (۱) ده‌سنئی جول؛ (۲) بورانه‌وه؛ (دل‌م بیابان یوه ده‌بورنه‌وه) [۱] (۱)

بیابان؛ (۲) از هوش رفتن.

بی‌ناپرو: نابرونه‌دار، بی‌شهرم و حه‌با [۱] بی‌آبرو.

بی‌نارام: دانه‌سه‌کنار، بی‌نوفره [۱] نا‌آرام.

بی‌ناگا: بی‌خه‌به‌ر، های له‌هیج نا [۱] نا‌آگاه.

بیام: بویام، بویام [۱] بودمی.

بیانک: به‌هانه [۱] بهانه.

بیانگ: به‌هانه [۱] بهانه.

بیانو: بیانگ [۱] بهانه.

بیانی: (۱) به‌هانه؛ (۲) بیگانه، غه‌واره [۱] (۱) بهانه؛ (۲) بیگانه.

بیانوان: بیابان، جول [۱] بیابان.

بی‌ناورو: بی‌ناپرو [۱] بی‌شرم.

بی‌ناوه‌ز: بی‌عقل، هه‌قمن [۱] نا‌بخرد.

بی‌نورت: بی‌نبحو‌بار، نه‌جئی باوه‌را [۱] بی‌اعتبار.

بی‌نوقره: بی‌نارام [۱] بی‌آرام.

بی‌نول: بی‌دین، بی‌نابن، کافر [۱] بی‌دین، کافر.

بی‌نه‌مه‌گ: بی‌نه‌بنه‌ت [۱] بی‌وفا.

بی‌نه‌نوا: بی‌جیگی حدسانه‌وه، بی‌نه‌نا [۱] بی‌نوا.

بی‌بیا: (۱) هه‌بویه، بویایی؛ (۲) بیوات [۱] (۱) اگر داشت؛ (۲) بیردش.

بی‌بیار: (۱) وازوازی، هه‌رده‌م له‌سه‌ر فکریک؛ (۲) که‌لای خواری و خنج و لابان

[۱] (۱) دلسی سزاج؛ (۲) تیله کج‌پهلو.

بی‌بیار: (۱) نیسوت؛ (۲) سه‌وربه‌که نیزوناوک به‌نو [۱] (۱) فلفل سپاه؛ (۲)

فلفل فرنگی.

بی‌بیاره: بی‌بهش [۱] بی‌بهره.

بی‌بیا‌سک: بی‌کس و نه‌نیا، نه‌نیا‌بال [۱] تنها و بی‌همکار.

بی‌بیا‌ف: (۱) باب‌مردو، سویی، هه‌نیو؛ (۲) برینی له‌به‌دنا‌کارو مروی به‌س

[۱] (۱) پدرمرد؛ (۲) کنا‌به از آدم هرزه و بدرفتار.

بی‌بیا‌ک: نه‌نرس، گوئی نه‌ده‌ر [۱] بی‌باک.

بی‌بیا‌وک: بی‌بیا‌ف [۱] بی‌پدر.

بی‌بیز: زوی کم‌پرشت، کم‌ده‌رامه‌ت [۱] زمین بی‌حاصل.

بی‌بیزانه‌وه: هه‌ره‌ه، ناهه‌نا [۱] جاو‌بدان.

بی‌بیزار: زه‌مبئی باک له‌گیای خراب و بی‌کساره [۱] زمبئی که غلب‌هرز

نداشته باشد.

بی‌بیک: بی‌بیلای جاو، ره‌شکنه [۱] مردم جنم.

بی‌بیکار: قولی بی‌هی [۱] بسیار عمیق.

بی‌بین: (۱) زورقول، پی‌نه‌ده‌ر؛ (۲) کچی کچه‌تی دوراندبی [۱] (۱) بسیار

عمیق؛ (۲) دختر بی‌بیکارت.

بی‌بین: بشتین، پشنان، کم‌مه‌ره‌بند، که‌مه‌ره [۱] کم‌بند.

بی‌به‌خت: (۱) بی‌نامان، به‌بمان شکن؛ (۲) کلؤل، نه‌کیمت، قهره‌به‌خت

[۱] (۱) بدقول و بیمان‌شکن؛ (۲) بدبخت و کم‌شانس.

بی‌بیه‌ر: بی‌یار [۱] فلفل.

بی‌بیه‌ر: (۱) داری بی‌میوه؛ (۲) مابئی نه‌زوک [۱] (۱) بی‌ثمر؛ (۲) مادبان نازا.

بی‌بیه‌ری: بی‌بهش؛ (ژنه‌که‌ی له‌میرات بی‌به‌ری کردوه) [۱] محروم از

ارت.

بی‌بیه‌ش: بی‌بار، بی‌بهر، هیچ بی‌نه‌براو [۱] محروم از سهم.

بی‌بیبی: (۱) بو‌که‌له‌ی مثال؛ (۲) ره‌شکنه‌ی جاو، بی‌بیک [۱] (۱) عروسک؛ (۲)

مردم جنم.

بی‌بیر: بی‌هوش [۱] فراموشکار.

بی‌بیبیلکه: بالندانیکی بچو که [۱] پرنده‌ای است کوچک.

بی‌بیبیله: (۱) ره‌شکنه‌ی جاو؛ (۲) منالی ساوا له‌زمانی منالاندا [۱] (۱) مردم

جنم؛ (۲) نوزاد به‌زبان بچه‌ها.

بی‌بیبیله‌گه‌ره: جورئ مارمیلکه [۱] نوعی مارمولک.

بی‌بیین: (۱) بی‌بون؛ (۲) بی‌شوو، کم‌حه‌وسه‌له‌ی [۱] (۱) بی‌بو؛ (۲) کم‌حوصله.

بی‌بیین: بشتین، بشتین، بیین [۱] کم‌بند.

بی‌بیهن: بی‌بین [۱] کم‌حوصله.

بئی پوڑ: نورو، نه وهر [۱] تیر.

بئی پهر که م: بئی له میدر، بئی کوسپ و بهر هه لست [۱] بلا ماتح.

بئی بهی: زور قول، بئی بن [۱] بسیار ژرف.

بئی بیقان: بهدر له بیوان و بهراورد کردن، زیاد له ته اندازه [۱] بی حد.

بئی بیوان: بهراوردی ده غل له گو تره [۱] بر آورد غله.

بئی تاب: بئی نافهت، ماندو [۱] ناتوان.

بیینار: (۱) بهلا و دهره، مسیبهت: (۲) بیهوشی، بورانه وه [۱] (۱) بلا و

مصیبت: (۲) بهوش شدن.

بیتاقه: بلت، بتاقه، به ته [۱] بلیط.

بئی تام: (۱) ناخوش، بئی چیره: (۲) بئی چهوایی [۱] (۱) بئی مزه: (۲) بدون

چربی.

بیتان: (۱) سست و شل، بئی هیژ: (۲) پهرین نه کراو [۱] (۱) سست و ناتوان:

(۲) بئی پر جنت.

بیتاو: (۱) بئی هیژ و تابست: (۲) سینه، سیمی روز [۱] (۱) بئی تاب: (۲) سایه.

بیتاوان: بئی گوناح، بئی خه تا، بئی سوچ [۱] بئی خطا.

بیشتر: زور تر، پتر [۱] بیشتر.

بیتقاب: بئی تاقه نت، بئی هیژ [۱] ناتوان.

بیتک: پاشکیو، چنچه سلاو [۱] گل مزه.

بیتن: (۱) بیتن، (۲) بیتن، دابیزن [۱] (۱) بیتن: (۲) بیختن.

بیتو: (۱) به بئی نو، تونه بئی: (۲) بئی نوم و بهزر [۱] (۱) بئی تو: (۲) خالی از

هسته.

بیتو: (۱) بیتو، (۲) ته گمر، گر بمان: (بیتو بیاری ته زده بین) [۱] (۱) نگا:

بیتو: (۲) اگر.

بئی توان: بئی هیژ، بیتان [۱] ناتوان.

بئی توته: مال به کول و زه بن، بئی ته نوا [۱] بیتوا.

بیتوک: (۱) ساده، بیتوک که: (۲) بریشی له ته دارو نزار [۱] (۱) ساده: (۲) کتابه

از فقیر.

بیته: (۱) بیتو، (۲) هاننی بکا: (با بیته تیره) [۱] (۱) بدون نو: (۲) بیاید.

بئی ته ره ف: بئی لاه بن، ته ریک، دوره پهریز [۱] کتاره گیر.

بئی ته شه: بئی نافهت و له کار که وته [۱] بئی ناب و توان.

بیتسه ل: لاسلکی، بئی سیم: (بیتسه ل چیه؟ شبعری مار بکونی) «مه لا

فه ناح و هه بی» [۱] بئی سیم.

بیچ: زول، حه رامزاده [۱] حه رامزاده.

بیچا: نابه جی، ناره و [۱] نابه جا.

بیچگه: به جگه، بل [۱] بجز.

بیچدوگ: نرسه نوک، تیز [۱] ترسو.

بیجی: (۱) بیجا، (۲) له فهرز نابوت: (قه رزی کرده تیسنا بیجی ده رچه)

[۱] (۱) نابه جا: (۲) ورشکست.

بیچ: زول، بیژو، بیچ [۱] حه رامزاده.

بیچاره: بئی دهره ف، به سه روان، هه زار [۱] بیچاره.

بیچاووژو: بئی شرم و حبا، به ژو [۱] پررو بئی شرم.

بیچاووژو: بیچاووژو [۱] بئی شرم و حبا.

بیچاوتنی: بهدر له چاوی بیس [۱] دور از چشم بد.

بیچکه لانه: چکولو که: (وه ره بت بینم دهم بیچکه لانه) [۱] کوچولو.

بیچکه لوکه: بهچکه لانه [۱] کوچولو.

بیچکه له: بیچکه لانه [۱] کوچولو.

بیچوله: به چک: (بیچوله مار) [۱] بهجه مار و حشرات.

بیچک: زوت له نامرایی جهنگ، بئی سلاح [۱] بئی سلاح.

بیچم: (۱) شکل و هه ندام: (۲) ترح و دیدار: (۳) نه رزو شیوه، جوژ: (۴)

گزیکار و حبله باز [۱] (۱) هبت: (۲) سروسبما: (۳) شیوه: (۴) تاروزن.

بیچو: (۱) وه چه، زا، به چکی تازه لی ورده و مدل و خشوک: (۲) جوژی پوئی

عوسمانی [۱] (۱) بهجه: (۲) واحدی در پول عثمانی.

بیچوله: (۱) به چکی ساوا: (۲) ماسوله ی خه ره ک [۱] (۱) نوزاد: (۲) ماسوره

دوک.

بیچون: بئی هاوانا [۱] بئی نظیر.

بیچی: به رخ و کار یله [۱] بهجه دام.

بیچی فان: شوانی به رغال [۱] چوبان بره و بزغاله.

بیچال: (۱) نه خوشی له سهر مردن: (۲) هه: ارو تاناح [۱] (۱) مرضی الموت:

(۲) بیتوا و محتاج.

بیخ: بن ویشه [۱] بیخ.

بیخ بر: بین بر، له رگ دهرینان [۱] ریشه کن.

بیخو: سهر به خو، بئی پرس، بئی مانا [۱] خودسر.

بیخود: بیخو [۱] بیخود.

بیخودی: (۱) بیخو: (۲) بورانه وه، له هوش جون [۱] (۱) بیخودی: (۲) از

حال رفتن.

بیخوست: وس، بئی ده نگ و بئی جو له [۱] بئی حرکت و صدا.

بئی خولق: بئی که بف، وه ره ز [۱] پکر، ناراحت.

بئی خولک: بئی خولق [۱] پکر.

بئی خه بهر: (۱) بئی ناگا، (۲) کتوپر، له نکاو [۱] (۱) بئی خیر: (۲) ناگهان.

بیخهم: خاتر جم، دل تاسوده، نارخه بان [۱] آسوده خاطر.

بییدا: زیاد له ته اندازه [۱] زیاد از اندازه.

بییداد: (۱) بییدا، زیاد له ته اندازه: (۲) له دوی داد دت و اتا: هاوار [۱] (۱)

بیش از حد: (۲) بییدا.

بییدار: (۱) نه خه وتو: (۲) لاواز: (زور بییدارو باره) [۱] (۱) بییدار: (۲)

لاغر مردنی.

بییداوی: (۱) له دوانه هاتو، بئی برانه وه: (۲) کاری بئی به ره و نه تیجه [۱] (۱)

بئی نهایت: (۲) بهیهوده.

بییدلخه: حه وت، روز له جله ی جو کی زسانندا [۱] هفت روز در جله کوجک.

بئی دوا بی: بییداوی [۱] نگا: بییداوی.

بییدوش: ده فری شیردوشین، بیزه دوش [۱] ظرف شیردوشی.

بئی دوندان: تازه لی نه زوک [۱] دام نازا.

بییدهر: (۱) خرمان: (۲) بئی پتاو بییکس: (بییکس و بییدهر خوم) [۱] (۱)

خرمن: (۲) بیتوا.

بئی دهره تان: چاره نه ماو، ریگی نه جات لی به ستراو [۱] بیچاره و

درمانده.

بیده‌س: (۱) نمدارو هه‌زار: (۲) ده‌ست نه‌زویشتو [۱] (۱) فغیر و نیازمند: (۲) نانوان.

بیده‌ست: بیده‌س [۱] نگا: بیده‌س.

بیده‌م: شهرمن له قسه کردنا [۱] خجالتی.

بیده‌سار: (۱) خو به‌زل نه‌زان: (۲) بی‌عسرت [۱] (۱) متواضع: (۲) بی‌غیرت.

بیده‌موپل: (۱) بیده‌م: (۲) فسه نه‌زان [۱] (۱) خجالتی: (۲) ناقصیح.

بیده‌مودوان: کم‌قسه [۱] کم‌حرف.

بیده‌نگ: (۱) هیچ نه‌وژ: (۲) نارام [۱] خاموش: (۲) آرام.

بیدین: بی‌ناین، له‌خوانه‌ترس [۱] بی‌دین.

بیر: (۱) چالاو: (۲) هزر، فکر: (۳) باد: (بهرت‌دی عه‌بای به‌بوه بو جی‌باری لمت) «خه‌بیام» [۱] (۱) جاه: (۲) نفکر: (۳) باد.

بیر: (۱) به‌مزه، بیل: (۲) کوبونی نازه‌ل بو دوشین: (۳) جینگه‌ی دان‌بشتنی حه‌بوان گر بو دوشین، بهره‌بیر: (۴) به‌ره: (ولاتیکی به‌خبرو بیره) [۱] (۱) بیل: (۲) جمع شدن گله برای دوشیدن: (۳) جای آنکه حیوان را برای دوشیدن نگه‌میدارد: (۴) بهره، فایده.

بیرا: به‌زه‌بن، زور به‌بیر و هوش [۱] زیرک و باهوش.

بیراز: (۱) گزنی کردنی به‌رداش: (به‌رداش لوس بوه بیراز کردنی ده‌وی): (۲) رنگ و بی‌کلو کردنی زه‌وی، نه‌خت کردن: (زه‌ویم بیراز کرده بو نون) [۱] (۱) مرمت و تعمیر سنگ آسبا: (۲) صاف کردن شخم.

بیرازتن: (۱) بیراز کردنی به‌رداش: (۲) نه‌خت و لوس کردن زه‌وی [۱] نگا: بیراز.

بیراز کردن: (۱) بیرازتن: (۲) برینی له‌دارکاری و ته‌می کردن [۱] (۱) تعمیر سنگ آسبا: (۲) کنایه از کتک‌کاری.

بیرانه: به‌بنه: (شابی کورمانه ره‌ویلی مه‌که هه‌ر پنجه‌کس دونان بیرانه) [۱] بیار.

بیراو: چالاو [۱] جاه آب.

بیراقل: سه‌ولی که له‌که‌وان ره‌باغ‌وان [۱] پاروی قایقرانی.

بیرایی: باران نه‌گر، هه‌بوانوکه [۱] نراس.

بیربردن: له‌هزردامان، له‌بیرمان، له‌بیربون: (۲) له‌بیرجون [۱] (۱) بیادماندن: (۲) فراموش کردن.

بیربلاو: فکر به‌ریشان، خه‌بالاوی، که‌م‌هوش [۱] کم‌هوش و بریشان خاطر.

بیربیروک: گوله‌ستیره [۱] کرم شش‌چراغ.

بیرچون: له‌یادجون [۱] فراموش کردن.

بیرچونه‌وه: له‌یادجونی نه‌وی زانراو [۱] فراموش کردن.

بیرخستنه‌وه: به‌یاد هینانه‌وه [۱] یادآوری.

بیرک: (۱) گبرفان، به‌ریک، جبو، به‌رک: (۲) بئلی پچوک، خاکه‌نازی چکوله: (۳) بیر، جی دوشینی نازال: (۴) گومبلیکه له‌جیا [۱] (۱) جبب: (۲) بیلک: (۳) جای دوشیدن گله: (۴) استخراج طبیعی در کوه.

بیرگردن: (۱) یادکردن، تاسه: (۲) له‌بیرجون، فراموش کردن: (خودی من بیرگردن) [۱] (۱) یادکردن: (۲) فراموش کردن.

بیرکم: ده‌ریاچه، زربیار، گول [۱] دریاچه.

بیرکم: قه‌فمس، رکه [۱] قفس.

بیرکهم: که‌م‌هوش، که‌م‌زه‌بن، که‌م‌بیر [۱] کم‌هوش.

بیرکه‌وتنه‌وه: وه‌یاد هاتنه‌وه [۱] بیاد آمدن.

بیرو: (۱) شهرمن، شهرمبون، فه‌دبکار: (۲) بنشهرم زوهه له‌مالو [۱] (۱) خجالتی: (۲) برور.

بیرو: بگه‌زنوه، وه‌گه‌زنی، وه‌روه [۱] برگرد.

بیرو: نه‌خوشی پیسنه وشکو ته‌زی هه‌یه [۱] اکزما.

بیروخ: نارچه‌به‌که له‌کوردرستان [۱] ناحیه‌ای در کردستان.

بیروق: (۱) بیرو: (۲) تیروی، داریکی ده‌وه نه‌فا [۱] (۱) اکزما: (۲) درختچه‌ای جنگلی.

بیرون: (۱) چول و بیابان: (۲) به‌شه‌خانوی میوان و بیوان، به‌رانبه‌ری نه‌نده‌رون [۱] (۱) بیابان: (۲) قسمت بیرونی خانه.

بیرون: بی‌چهوری [۱] بدون جری.

بیرونی: خانوی میوانخانه، بیرون [۱] قسمت بیرونی خانه.

بیره: (۱) جینگه‌ی دوشینی کومه‌لی نازال، بیر: (۲) به‌بنه، یاره‌ی: (۳) وه‌ره، بی: (۴) به‌م شونیه: (چهن‌دیکه بیره فیر بوه نازوا) [۱] (۱) جای دوشیدن گله: (۲) بیار: (۳) بیا: (۴) به‌ابنجا.

بیره: ناوجو، فه‌خوارنیکه لجه‌ه دکن [۱] آبجو.

بیره‌هاتنه‌وه: که‌ونه‌وه باد [۱] یاد آمدن.

بیره‌خه‌و: سوکه له‌خه‌و [۱] پینکی.

بیره‌دوش: (۱) مه‌ردوش، نه‌که‌سه‌ی نازه‌ل ده‌دوشی: (۲) ده‌فری شیر نیدا دوشین [۱] (۱) شیردوش: (۲) ظرف شیردوشی.

بیره‌وه: یادکر نه‌وی سالانه‌ی شینکی عه‌زیز، بیره‌وه‌وی [۱] یادبود.

بیره‌وه: بگه‌زنوه، بیرو [۱] برگرد.

بیره‌وه‌ره: خاوه‌ن فکر و به‌زه‌بن، به‌را [۱] منفکر.

بیره‌وه‌ری: (۱) یادداشت، نویسنه‌وه‌ی روداو: (۲) یادکر نه‌وه‌ی سالانه‌ی مردوی گه‌وره [۱] (۱) یادداشت: (۲) یادبود.

بیره‌ه: بی‌زه‌گ، بی‌غیرت [۱] بی‌رگ، بی‌غیرت.

بیره‌هینان: خستنه‌باد [۱] یادآوری.

بیره‌هینانه‌وه: وه‌یاد هینانه‌وه‌ی له‌بیرجو [۱] یادآوری کردن.

بیرئی: (۱) نه‌به‌شه‌قامدا: (۲) برینی له‌بی ناکارو نابه‌سه‌ند [۱] (۱) بیراهه: (۲) بدکردار.

بیری: (۱) مه‌ردوش، دوشه‌ری نازال: (۲) باد: (م‌بیری بانه کر بو) [۱] (۱) شیردوش: (۲) یاد.

بیریشه: جوری سه‌مای به‌کومه‌ل، به‌کبک له‌داوه‌نی کوردان [۱] نوعی رقص دسته‌جمعی.

بیری‌قان: مه‌ردوش: (نه‌ز حدلاندم بیری قانا په‌زی) [۱] شیردوش.

بیز: (۱) ره‌نگ: (نم‌قالی به‌له‌بیزی هاوناکه‌ی نیه): (۲) نبشتبا، وان: (بیزم نابه‌بخشوم): (۳) دل لی هه‌له‌نگوتن، قیز: (بیزم لی ده‌بنه‌وه) [۱] (۱) رنگ: (۲) اشتها: (۳) نه‌وع.

بیزا: گبابه‌کی به‌ناوبانگه بو ترشبات و بو‌ناو شیریز به‌کاردنی [۱] گباهی

است مشهور.

بنی زات: ترسه نوك. ترسه نوك. بنی زراو [ب] بزول. ترسو.

بنی زاد: بنی ده غلی نازوه له ماڵدا [ب] بی آذوقه.

بیزاوه (۱) وهزن، جارس، جازو؛ (۲) ده خوار؛ (۳) بی دم، که سستی ده فی نه بی؛ (وئم نابا به زاری خوټ ده پرسسی حالی زاری من؟ / بروی هټسایه بهک وهک شکلی لا به عنی که بیزاوم) «تالی» [ب] (۱) بیزاوه؛ (۲) دهان کج؛ (۳) بی دهان.

بیزان: وهزه زیون، له بهردل لاجون: (دلم لئی بیزاوه) [ب] بیزاوشدن.

بیزران: بیزان [ب] از چشم افتادن.

بیزراو: (۱) له بهرچاو که وتو؛ (۲) ترسه نوك [ب] (۱) از چشم افتاده؛ (۲) بزول. بیزکردن: دل هه له نگونن له دبنتی که سستی یا شنی [ب] حال بهم خوردن از دبدن کسی یا چیزی.

بیزگ: مه گیرانی، ناره زوی زنی نازه حامله [ب] وبار.

بیزگه وان: مه گیرانی کهر، زنی که بیزگ ده کا [ب] زن و یاردار.

بیزنه هاتن: ناره زو نه کردن، دل لئی شنوان، خوټس نو یسنن [ب] متنفر بودن.

بیزو: بیزگ [ب] وبار.

بیزو کردن: مه گیرانی کردنی نازه سلک بر [ب] وبار کردن.

بیزو کهر: مه گیرانی کهر، بیزگه ران [ب] وباردار.

بیزه: (۱) منالی ناوسک، تول، بیزه، بیزی، پس، پز؛ (۲) سیراج، شیریز، زاوی؛ (۳) یوئیکی کهم. (به بیزه بهک نایکرم) [ب] (۱) جنین؛ (۲) سیراج؛ (۳) بشیز.

بیزه رو: گیاه کی که لاوردی ناوانوه. نامی نیزوه له نیره ی کوزه له به [ب] گاهی است آبی.

بیزه واد: بنی نان و بزبو له ماڵدا [ب] بی قوب لا بموب.

بیزی: بیزو، بیزگ [ب] وبار.

بیزیاگ: له بهرچاو که وتو، بیزراو [ب] از چشم افتاده.

بیزیان: بیزران، بیزان [ب] از چشم افتادن.

بیزو: (۱) باشگری به وانا: بیزه؛ (گورانی بیزو، ستران بیزو)؛ (۲) باشگری به وانا: لیده ری نامراری موزبک؛ (بلوز بیزو، نه نیور بیزو)؛ (۳) دابیزه، له بیزنگ ده؛ (نارد بیزو) [ب] (۱) پسوند به معنی گو بنده؛ (۲) نوازنده؛ (۳) بیزنده.

بیزاوه: (۱) ربتال، بزگور، لهت و دراو؛ (کراس و کهوای بیزاوه بیزاوه)؛ (۲) بیزه هر؛ (ماری رهش بیزاوه) [ب] (۱) سوراخ و باره شده؛ (۲) ماری که سم ندارد.

بیزان: (۱) گیاه کی بون توندی گول زه رده که میس توخنی ناکه وی؛ (۲) دابیزن به هبله گو بیزنگ کردن؛ (۳) گوتن، ناخافتن، نیشغالی [ب] (۱) گاهی است با گل زرد که مگس از آن گریزد؛ (۲) بیختن؛ (۳) گفتن.

بیزانن: دابیزن، بیزان [ب] بیختن.

بیزانه: گیای بیزان [ب] گیاه «بیزان».

بیزانه وه: (۱) دوباره له هبله گ دان؛ (۲) دوباره کرده وی قسه [ب] (۱) دوباره بیختن؛ (۲) دوباره گفتن.

بیزن: دابیزان، له هبله گ دان [ب] بیختن.

بیزتی: دابیزراو، له هبله گ دراو [ب] بیخنه.

بیزمار: له زماره به دهه [ب] بی حد.

بیزون: (۱) بیزنگ، هبله گ، قه لیر، موخل؛ (۲) دهنگی جولان و بزون؛ (۳) بباوی زنی نه بی. سه لنت و زه بهن [ب] (۱) غربال؛ (۲) صدای حرکت؛ (۳) مرد مجرد.

بیزونگ: قه لیر [ب] غربال.

بیزو: زول، بیج، حه رامزاده [ب] حه رامزاده.

بیزو: کهم شیر، زن و نازه لئی کهم شیر [ب] زن یا حیوان کهم شیر.

بیزوک: چه نه باز، زور بیز، چه قه سرو، چه له نه باز، زور بلی، فره ویژ [ب] وراج، باوه گو.

بیزوک: (۱) بهرهمی نانا سایی: (نه وگبسه که بیزو که زنی به، نه و نیسه که بیزو که ناکولئی)؛ (۲) بزنی که هر به دوسالئی بزنی؛ (۳) ددان یان نه نگوسنی زیاد له ناسایی [ب] (۱) غیر عادی؛ (۲) حیوانی که یکسال قبل از موعد بزابد؛ (۳) دندان با انگشت اضافه.

بیزوه: ویزه [ب] ادببات.

بیزوه: (۱) نازه لئی کهم شیر؛ (۲) قه وان، گرامه فون، سندوقی سترانان [ب] (۱) حیوان کهم شیر؛ (۲) گرامه فون.

بیزون: گورانی بیزو [ب] نرانه خوان.

بیزی رهش: گه نه گول رهش [ب] گندم سپاه خوشه.

بیزین: (۱) دابیزن، بیزن؛ (۲) بیزو، مه گیرانی؛ (۳) بلبین [ب] (۱) بیختن؛ (۲) وبار؛ (۳) بگونیم.

بیس: (۱) شنه فتن، گوټ لئی بون، ژنه وتن، بیسن: (نه بیسنی، نابیسنی)؛ (۲) دوجار ده، بیست [ب] (۱) شنیدن؛ (۲) بیست.

بیس: ناوچی کهر [ب] میانچی.

بیس سامان: (۱) له نه ندازه به دهه، له راده به دهه؛ (۲) بی مال، فقیر، نه دار [ب] (۱) خارج از حد؛ (۲) فقیر و محتاج.

بیسان: بیستان، جیگه ی کاله کوشونی و... [ب] جالیز.

بیسانه وان: ناگاداری بیستان [ب] جالیزبان.

بیسانه وه: همیشه ماندن، دور له نیسراحت [ب] بی اسنراحت.

بیساو: داسی کول که له هه سان دانی ده وی [ب] داس کند.

بیست: بیس [ب] عدد بیست.

بیستان: بیسان [ب] جالیز.

بیستانه وان: بیسانه وان [ب] جالیزبان.

بیستراو: بیسراو، زنه وتو، شنه وته، بیستی [ب] شنیده شده.

بیستن: بهیسن، گوی لئی بون، شنه فتن، ژنه وتن [ب] شنیدن.

بیستنه وه: (۱) دوباره شنه فتن؛ (۲) بیسنی قسه به که ده باره ت گوترا بی [ب] (۱) دوباره شنیدن؛ (۲) شنیدن حرفی دوباره خویش.

بیستوک: ته له فون، تیل، تهل [ب] تلفن.

بیستهم: دوی نو زده هم [ب] بیستم.

بیسعود: به ده خت، کول، چاره رهش [ب] به خت.

بیسیمیل: شوشنی شنی مردار که بیسنی لای له سدر ده لئین؛ (سه گ

بیشه‌رم: روه‌لما لاو، بی‌حده‌با، یه‌روا [۱] بی‌شرم.
 بیشه‌لان: بیگه‌ی یزدارو ده‌وون، چنور [۱] بیشه و نیزار.
 بیشه‌لانک: قولک‌ه‌ی ناش که ناوی ناشی ئی دهرده‌ک‌ه‌ری [۱] گودی که
 آب آسباب از آن خارج شود.
 بیشه‌ما: جو‌ری توتنی بو‌نداره [۱] نوعی توتون مرغوب.
 بیشه‌مه: بیشه‌ما: (بو توننه‌ک‌ه‌ی بیشه‌مه و شاورو سبتنه / سبت بوم و
 نه‌هات، وخته دلم دهرچی له‌داغا) «شینخ‌ره‌زا» [۱] نگا: بیشه‌ما.
 بیشه‌نگ: شوزه‌بی، شه‌نگه‌بی [۱] بید مجنون.
 بیشیر: تازه‌لی و شک کردو، کم‌شیر [۱] حیوان شیر خشک کرده.
 بیشیره: به‌رسيله، قوره [۱] غوره.
 بیشیک: بیشکه، لانک [۱] گهواره.
 بیع: بیشه‌کی سه‌ودا: (بیع‌مه ده به مالی توبی)، به‌یعانه [۱] بیعانه.
 بیغار: بی‌شهرم و هارو هاج [۱] بی‌شرم، بی‌غار.
 بیعانه: بیع [۱] بیعانه.
 بیفرسک: بریدی له‌باوی بی‌شهرم و بیکاره و نه‌م‌ل [۱] کتابه از آدم ناپاب
 و بیکاره.
 بیف: همل، دهرفت [۱] فرصت.
 بیفلا: نابه‌جی، قسه‌ی قوزو بیتام، قسه‌ی لابه‌لا [۱] ناپجا.
 بیفر: تهر، بقر، بیور [۱] تیر.
 بیفک: دوزمنایه‌تی، دزایه‌تی [۱] عداوت، دشمنی.
 بیفل: بی‌بیله، ره‌شکینه‌ی چاو، گلینه‌ی چاو [۱] مردک دبه.
 بیفل: که‌بو، کب، لوت، دم، بو، قه‌بو، دفن [۱] بینی.
 بیقهر: ناهومید، هه‌ناسه‌سارد [۱] نوبه.
 بیقهری: ناهومیدی، هه‌ناسه‌ساردی [۱] نومیدی.
 بیقیز: نه‌خوش له‌سهر مردن، که‌نه‌فت، که‌له‌لا [۱] بیمار در حال مرگ.
 بیقیر: گیابه‌که له‌جو نه‌کا [۱] گیاهی شبیه جو.
 بیقلم: لهری دهرجو، رنگه‌ی راست ون کردو [۱] گمراه.
 بیک: (۱) وه‌وی، بوک، بویک [۱] (۲) داری [۱] (۱) عروس: (۲) بید.
 بیکار: به‌تال، بی‌شول [۱] بیکار.
 بیکاره: ته‌م‌ل، ته‌وه‌زول، له‌ش گران [۱] بیکاره، ننبل.
 بیکانی: بوک بوکینه‌ی منلان، گه‌م‌دی بوک‌له [۱] عروسک‌بازی.
 بیکار: مارمبلکه، مارمزلوک [۱] مارمولک.
 بیکوانه: ده‌مو‌کانه [۱] مو بزرگ.
 بیکول: داره‌بی خورسک [۱] بیدخودرو.
 بیکه‌س: بی‌خزم و سه‌ریه‌رتن [۱] تنها و بیکه‌س.
 بیگ: بگ، گه‌وره، ناغا [۱] بیگ.
 بیگار: کاری بگ به‌زورداری، کاری زوره‌کی و به‌خوزایی [۱] بیگار،
 سُخره.
 بیگارچی: نه‌وی بیگار ده‌کا [۱] کارگر سُخره.
 بیگاری: کاری بیگار [۱] بیگاری.
 بیگاف: بی‌وه‌خت، ناوه‌خت [۱] نابهنگام، بی‌موقع.
 بیگافی: بیگاف، به‌ناوه‌ختی [۱] نابهنگام.

خوی لُدام جوم جیکاک‌ه‌م بیسه‌یل کرد [۱] شستشوی جانی که
 نجس شده.
 بیسن: بیستن [۱] شنیدن.
 بیسو: (۱) بیگومان، راست، دروست: (۲) بوئی لوک‌ه‌ی سوتاوا [۱] (۱)
 بی‌گمان: (۲) بوی پنبه سوخته.
 بیسو: زه‌ب‌ت، بوسه، حه‌شارگه‌ی راوچی، مرده و زنده، سیه [۱]
 کمین‌گاه شکارچی.
 بیسوز: به‌دفعول، به‌بمان شکین [۱] بدقول.
 بیسوس: بق سو، جرای به‌ری که به‌ویان نه‌ی کرد [۱] چراغ په‌سوز.
 بیسه: (۱) بی‌نرخ، سوک لای خه‌لک: (۲) زاوه‌سته [۱] (۱) بی‌ارزش: (۲)
 بایست.
 بیسه‌ر: بی‌حساب و هه‌زمان، نازاد: (بیسه‌ر دهرچی ده‌به‌ی بیه) [۱]
 بی‌حساب و اندازه.
 بیسه‌ر: گوئی دبر، گوهدار، گوگر، شه‌وته [۱] شنونده.
 بیسه‌روبن: (۱) تیکه‌ل بیکه‌ل، لیکندراو و نیکندراو: (۲) له‌زاده و زماره
 به‌ده‌ر [۱] (۱) درهم برهم: (۲) از شماره بدر.
 بیسه‌روبه‌ر: حال‌شرو و لبه‌وماو، نه‌دارو و هه‌زارو په‌ک‌ه‌وته [۱] بدحال و
 پریشان.
 بیسه‌روبا: شه‌لانی، لات، چه‌وره، خوزی و توژی، بیکاره و خویری [۱]
 اوباش و بی‌سروبا.
 بیسه‌روپی: بیسه‌روبا [۱] بی‌سروبا.
 بیسه‌روزمان: نه‌خوشی بیهوشی له‌مردن [۱] حالت اغما.
 بیسه‌رو سه‌ودا: بیده‌نگ و بی‌هه‌را [۱] ساکت و خاموش.
 بیسه‌روشونین: شرت و گوم، ته‌واو و ندابو: (وه‌فایی ناخری خیر بی
 ده‌میکه بی‌سه‌رو شوینه) [۱] گم‌وگور.
 بیسه‌ری: بی‌سه‌رداری [۱] بی‌رهبری.
 بیسی: ماستی هه‌لگه‌راو بان ترش‌او [۱] ماست ترش شده.
 بیشیره: به‌رسيله، به‌سیله، قوره [۱] غوره.
 بیشیره: گوئی نه‌ده‌ر به‌هیچ، که‌له‌لی، حول‌حولی [۱] حرف نشنو و لاقید،
 بیسیم: لاسلکی، بی‌تدل [۱] بی‌سیم.
 بیش: (۱) روئی، دانیشه، بنیش: (۲) مبه، بیش [۱] (۱) بنشین: (۲) بیشه.
 بیش: (۱) به‌ش، به‌هره: (۲) باج، پیناکی ده‌وله‌ت یان خان [۱] (۱) قسمت
 و سهم: (۲) باج دولت با خان.
 بیشک: (۱) لانک، لاندک، ده‌رگوش، ده‌بدک، بیشکه: (۲) بیگومان و سو
 [۱] (۱) گهواره: (۲) بی‌گمان.
 بیشکه: (۱) لانک، بیشک: (۲) ساواله به‌رخ و کار: (۳) مه‌شکه [۱] (۱)
 گهواره: (۲) نوزاد بز و گوسفند: (۳) سَتک.
 بیشو: له‌زاده به‌ده‌ر، زیاد له‌نه‌ندازه [۱] بی‌حد.
 بیشومار: له‌زماره به‌ده‌ر، به‌کجار زور، بیزمار [۱] بیشمار.
 بیشون: به‌بمان شکین، بی‌وه‌فا [۱] بدقول و بی‌وفا.
 بیشونین: وندابو، شرت و گوم، بی‌سه‌روشونین [۱] بی‌اثر.
 بیشه: مبه، ده‌حل، لیری ده‌سنیز [۱] بیشه.

بیگانه: غهواره، نه‌ناس، لاهوکی، بیانی، خه‌ریب [بیگانه].
 بیگانه‌به‌دهر: خومالی مان، وه‌سه‌به‌که بو رویتستی غهواره. له‌کوز
 ده‌کوتری [اصطلاحی برای بیرون فرسندن بیگانه از مجلس
 خودی].
 بیگانه‌به‌رست: جاش، نیشتمان فروش [بیگانه‌به‌رست].
 بیگنو: بوژو [گیاه بوگرفته].
 بیگو: گوی نه‌بیس، نه‌نه‌و، سه‌سه‌خت، لاسار [حرف نشنو].
 بیگویی: بیگو، بی‌گونی‌چکه [حرف نشنو].
 بیگه‌ف: لاسارونی نه‌گه‌بسنو، هه‌مه‌ق [سرسخت و احمق].
 بیگه‌فی: لاساری، سه‌سه‌ری یون [هرزگی و بی‌بندوباری].
 بیگن: بوگن، بونی ناخوش [بوی گند].
 بیل: خاک، خوئل [خاک].
 بیل: (۱) پنمه‌زه؛ (۲) بازوی دارین [بیل؛ (۲) پارو].
 بیلا: نه‌نوا، باران نه‌گر، هه‌یوان [تراس].
 بیلان: بی‌هیلا، برتی له‌ره‌به‌و بی نه‌نوا [کنایه از آواره].
 بیلابی: به‌هیوان، سه‌کوی سه‌ر داووسراو [تراس، ایوان].
 بیلیله: ره‌شکننه، گلبنه‌ی چاو [مردمک دیده].
 بیلته‌پکردن: پنکوئل کردنی دار له به‌هارد [سست کردن خاک درخ].
 بیلچه: پنمه‌زی چکوله، بیل ناسنی ده‌ستی [بیلچه].
 بیلکار: بیلچه [بیلچه].
 بیلکاری: کار به‌پنمه‌زه [بیلکاری].
 بیلندان: جه‌زینکی خاج به‌رساننه [از اعیاد مسیحیان].
 بیلو: سه‌رجاوه‌به‌ک که به‌هار ده‌شوره، کوزره‌کانی [چشمه‌ای که
 نابستان بخشکد].
 بیلوچکه: بیلی چکوله‌ی ناشه‌وان بو‌نارد، بازو [بیلچه آسیابان].
 بیلوز: جوړی هه‌رمی [نوعی گلای].
 بیله: (۱) بهیله، لی‌گه‌زی، واژینه؛ (۲) هاواری بز، بازه [بگداز؛ (۲)
 صدای بز].
 بیله‌بیل: هاوار هاواری بز [صدای بیایی بز].
 بیله‌دایینه: پارو [بارو].
 بیله‌ک: زه‌ندان، زینی باسک و قول [زندبج].
 بیله‌کان: بيشکان، بیشک [ابزار گیاه‌کندن].
 بیله‌کو: خوئه‌کوه، مشکي، خوئه‌میش [خاکستر].
 بیله‌که‌زه: مارمیلکه‌ی شه‌وکه‌ز [نوعی مارمولک].
 بیله‌وه: بهیله‌وه، رابگره [بیل].
 بیله‌هه‌ز: گیاه‌کی کویسانبه ده‌کرینه کزره [گیاهی که برای علف
 کوبند].
 بیلتیقان: گورانی بیزی داوه‌ت و زه‌ماوه‌ند [ارامشگر].
 بیلیته: (۱) سه‌ماو ستران بیکه‌وه؛ (۲) بی‌رینه [رقص و ترانه با هم؛
 (۲) نوعی رقص گروهی].
 بیلیشه: بی‌ده‌ره‌نان [آواره و دریدر].
 بییم: (۱) بام، وه‌رم؛ (۲) ده‌لیم، ده‌بیرم؛ (نه‌زیم و لوئینه)؛ (۳) به‌یمن [من؛ (۱)

بیایم؛ (۲) بگویم؛ (۳) بدون من.
 بییم: (۱) ترس؛ (۲) بوم [ترس و بیم؛ (۲) بودم].
 بییاد: ره‌نگ‌زو ناخوش [رنگ پرده].
 بییمار: له‌ش به‌بار، نه‌ساع، نه‌خوش [بیمار].
 بییمارسان: نه‌خوشخانه، خه‌سه‌خانه [بیمارستان].
 بییمارستان: بیمارسان [بیمارستان].
 بییماری: نه‌خوشین، نه‌ساختی [بیماری].
 بییمراد: به‌ناوات نه‌گه‌بسنو، کام نه‌دبو [ناکام].
 بییمریس: بی‌کیف، نا‌ناسایی. بییاد [بی‌حال].
 بییمک: فه‌ریکه قه‌زوان [جفاله‌ی ثمر بنه].
 بییموک: جوړی قه‌زوانی ورد [نوعی ثمر ریزبنه].
 بییمه: دابین [بیمه].
 بییمه: (۱) به‌بی‌نیمه؛ (۲) بیم [بدون ما؛ (۲) بیایم].
 بییمه‌زگ: بی‌میشک، گه‌رج، بنه‌وش و گوش [بی‌بخ].
 بییمه‌زی: (۱) بی‌مه‌زگ؛ (۲) وه‌بی‌نیمه‌بش [بی‌مخ؛ (۲) بدون ماهم].
 بییمه‌عد: بییاد، بی‌مریس [بی‌حال].
 بییمه‌له‌رزه: بومه‌له‌رزه [زلزله].
 بییمعی: بوی بیم [بخاطرش بیایم].
 بییمیشک: بی‌مه‌زگ [بی‌مخ].
 بییمیشک: جوړی به‌گولی سبی یون‌خوش ده‌کا [بیدمشک].
 بیین: (۱) بون، بو؛ (۲) بند، به‌ندکه‌ر؛ (زارین، دم‌بین)؛ (۳) نزدیک‌بنه‌وه؛
 (بین‌بنان بینم) [بو؛ (۲) بند؛ (۳) بیایند].
 بیین: (۱) هه‌ناسه، نه‌فدس؛ (له‌بن گو‌ما بین ده‌کیشم)؛ (۲) گه‌رو؛ (ده‌سنی
 ده‌بینی ناوه‌نه‌بخنکینی) [نفس؛ (۲) گلو].
 بیینا: تاسه‌ر، هه‌رمو، له‌بران به‌دور [بی‌نهایت].
 بیینا: زوربین، جاوینز [بنا].
 بییناز: بی‌سه‌ریه‌رست، بی‌خه‌مخور [بی‌نازه بی‌غمخور].
 بیینافتی: جوړی هه‌نجیر [نوعی انجیر].
 بییناو: که‌س نه‌ناس [گننام].
 بییناوک: میوه‌ی بی‌ده‌نک [بی‌دانه].
 بییناهی: روشنی چاو، سو، سو‌مایی، سو‌ما، هه‌نه‌ر [بینایی].
 بیینابی: جوړی هه‌نجیر، بیینافتی [نوعی انجیر].
 بیینایی: بیناهی [بینایی].
 بیینایی‌چاووان: خودا، خودی [خدا].
 بین خوشک: کنیره [گیاهی است].
 بیندوش: ده‌قری شیردوشین [ظرف شیردوشی].
 بینده‌ر: بیده‌ر، خه‌رمان، خو‌بان [خرمن].
 بینزین: پزیم، پشمین، بتزین [عطسه‌کردن].
 بینشک: بزمه، بینزین [عطسه].
 بین‌فال: بوته‌که، بوژدی نبری [بوی نه‌گه‌وقت جُفنگیری].
 بین‌کوزیرک: بوکوزوز [نگا؛ بوکوزوز].
 بینگ: نه‌مه‌س، هه‌ناسه [نفس].

بين گرتن: مان کردن، سوزانی مه بین: (نم خولخوله واده سوزینه وه بین ده گرتی؛ ۲) قرفزاکه گرتن (۱) از شدت چرخش، ایستاده نمودن: ۲) گلو گرتن.

بینمایى: بئى نويزى، حه نه (۱) حض.

بینموت: بُوخه که، پونه که، بیچم ناپه سهند (۱) بی نمود.

بینمود: بینموت (۱) بی نمود.

بئى نويز: زن له کانی حه بزدا (۱) زن هنگام حبض.

بئى نويزى: خوین هه بونی زن، حه یز (۱) حبض.

بیننه: بهینه، باره (۱) بیار.

بیننه: ۱) هه ناسه خواردنوه، بشو ونستاندن؛ ۲) بهینه، بیته، باره؛ ۳) هو به، زوم (۱) نفس حبس کردن؛ ۲) بیار؛ ۳) اوبه.

ببند قاقه: ناوه ندی گهرو (۱) بیخ گلو.

بینه کیشان: بشو راگرتن له بن ناودا (۱) نفس گرتن زیر آب.

بینه وای: بئى نه نوا، هه زار (۱) بیوا.

بینه وایی: بئى جئى وری و به چاره بی (۱) بیوا بی.

بینی: دبئی، چاوی بئى که وپ (۱) نعل ماصی؛ دبده.

بئى نیاز: کاربه کهس نا (۱) بئى نیاز.

بینین: دبئن (۱) دیدن.

بینینه وه: ۱) دوزبینه وه ی گوم بو؛ ۲) چاوی که ونئی دور که وتو (۱) گم شده ای را یافتن؛ ۲) بازبده.

بینو: نه گهروا بئى: (بئو باران نه بارى) (۱) اگر چنین باشد.

بئوار: نه زوك (۱) نازا، بانس.

بئواره: غهواره، بیگانه، نه ناس (۱) بیگانه.

بئور: بقر، نهور، بالنه (۱) تیر.

بئوره: ترسه نوک (۱) بزدل.

بئوک: گبایه که (۱) گبایه است.

بئوله: به جکه ی ورج (۱) بیچه خرس.

بئوله ت: بئى بهخت، چاره زهش، کلول (۱) بدبخت و بیچاره.

بئوه: زن بان شوی جونه مردو (۱) بوه.

بئوه بیواو: زن مردو (۱) بوه مرد.

بئوه ج: بئى نرخ، بئى قیمت (۱) بئى ارزش.

بئوه خت: بئى کاف (۱) نابهنگام.

بئوه ز: ۱) بئى بهر، بئى میوه؛ ۲) بئى بهره و فایده: (ده نحى بئوه رم دا) (۱)

بئى عمر و میوه: ۲) بئى بهره.

بئوه زن: شومردو (۱) زن بوه.

بئوه زن کوشی: برتئى له ره نجو و هردی هه ژاری کیشان بونان (۱) کتابه

از نحل رنج و فخر بسیار.

بئوه له: به جکه ساوای ورج (۱) بیچه خرس.

بئوه میرد: بئوه بیواو (۱) مرد بوه.

بئوه ی: بئى زیان، سهلامه ت (۱) بئى آزار.

بئویزان: بئزان، گبایه کئى بوئى نوده (۱) گبایه «بئزان».

بئى وینه: بئى هاوتا، بئى هوال (۱) بئى نظیر.

بئى هاوتا: بئى وینه (۱) بئى نظیر.

بئیر: ناسه و ناره زوی زور (۱) اشنیق.

بئیمان: وشبه که ده گهل قلان نئیزی (۱) بهمان، مترادف فلان.

بئین: ۱) بون؛ ۲) نفس (۱) بو؛ ۲) نفس.

بئینا: بوگم (۱) بوده ام.

بئهن دان: نئسراحت کردن، پشودان: (بیچه کی بئینا خویده) (۱) اسنراحت کردن.

بئینه: بهینه (۱) بیبارش.

بئهوش: ۱) دل بوراو؛ ۲) گئزو نازیره ک (۱) مدهوش؛ ۲) ناهشبار.

بئهوش بون: له هوش جون، بورانه وه (۱) از هوش رفتن.

بئهوش دارو: ده زمانى بئهوشى (۱) داروی بئهوشی.

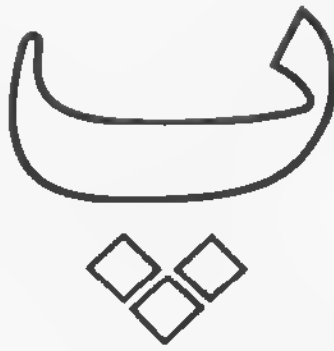
بئهوده: خورایی، فبرو، بئى فایده (۱) بئهوده.

بئى هه ناو: ترسه نوک، بئى زراو (۱) بزدل.

بئى هه نجیر: گه رجه ک (۱) کرچک.

بئیه ی: بون (۱) وجود.

بئى هیئ: بئى وزه، بئى توش، بئى ناهشت (۱) نانوان.



پا: (۱) لاق، قاج، پی: (۲) برانبر: (۳) بله، دهره جه: (۴) نه ندازه: (بهم پایه بی: (۵) هاو قومار: (پای فومار): (۶) پهله پیتکه: (۷) لهمل، له عوده: (نم کاره پای نو: (۸) رکبف: (۹) بن و خوارو: (له پای دیواران): (۱۰) کهوایی: (پا ژمه را چی ناپت): (۱۱) وشه سی سه برمان، بهحا: (پا عمجیه): (۱۲) خاوین، پاک: (شونم، پا بوتهوه): (۱۳) تیکول: (نم خبارم بوپاکه) (۱) پا: (۲) برایر: (۳) پایه، درجه: (۴) اندازه: (۵) حریف در قمار: (۶) تلنگر: (۷) مُهه: (۸) رکاب: (۹) پایین، بُن: (۱۰) پس: (۱۱) حرف نعجب: (۱۲) پاک: (۱۳) پوست، پوسته.

پانهوشار: ده بی ژیر قاجی جولان پا افشار جولاهی.
پابونسهوه: (۱) له ناوچون، رویشتن و نمان: (نوخه ی لیره پاپووه): (۲) بر به سی له مهرگی به دغه ز: (که نگی له و زالمه پا ده بینهوه): (۳) خاوین کردهوه: (چه ندی ده یوشوم پا نایتهوه): (۴) خه لاس بون له نهرک: (۱) از میان رفتن: (۲) کنایه از مرگ دشمن: (۳) پاکیزه شدن: (۴) فراخت یافتن.

پابه ره: دهر بی افنا تیان.
پابه ند: (۱) بپوه ند، به ندی ناسنی قاجی یکسم: (۲) گوی پندان و نبلاقه: (به هیچ شتی پابه ند نیم) (۱) کند پای زندانی: (۲) پای بند، نعلق.

پابه وهخت: کیزه عازه وی ده زگیر اندار (۱) دم بخت.
پاییل: برشنی یهک بپه مزه (۱) برش یکبار بیل زدن.
پاپ: تلفی شتی نراو (۱) دودی.

پاپا: (۱) زور به تاسه و داواکار: (۲) پاپیر: (۳) مزنی خاخ بهرستان: (۴) پی له زمانی منالاندا (۱) آرزومند: (۲) بدر بزرگ: (۳) پاپ: (۴) پای در لغت بجه گانه.

پاپاجانه: کهوشی منالان، پاپوچه (۱) پاپوش بجه.
پاپاچینه: (۱) پی بیلکه سی که ریزگن که له دیواری ده کوئی: (۲) نردیوان، بهیزه (۱) پلکان قنات: (۲) نردیوان.

پاپاخ: کلاوی عمجه می (۱) نوعی کلاه.
پاپاخ: پاپاخ (۱) نوعی کلاه.

پاپریک: جورئ به بوله (۱) نوعی پروانه.
پاپل: ورده لکی دار (۱) جوانه درخت.

پاپله کانی: جوریک جولانه ی گوریس (۱) نوعی ناب.
پاپوز: گهمیه، که شتی (۱) کشتی.

پاپوزوان: گمی وان (۱) ناخدا.

پاپوزه وان: گهمیه وان، پاپوزوان (۱) ناخدا.

پاپوچه: کهوشی منالان (۱) کفش بجه ها.

پاپوش: (۱) پیلو، بالا: (۲) دهر بی (۱) پای افزار: (۲) تیان.

پاپه تی: پینخراس، پی: پیلو، خواس (۱) پاهره نه.

پاپه جانه: پاپاجانه (۱) کفش بجه.

پاپهل: بن گه لا، بن بدلك (۱) برگ زیر بن.

پاپه نجه: پدیزه، سلهم، ناردیوان (۱) نردیوان.

پاپه سی: زور داواکار، پاپا (۱) بسپار خواهان و طالب.

پاپی: (۱) جاسوس، زوانگیر، شوفار: (۲) ده مه قاله، بنار (۱) جاسوس:

(۲) جدال لفظی.

پاپیما: به پای پیاده، به پی بان (۱) پیاده رفتن.

پاپیاره ته: رویشتن به پیاده پی، به یامه شین (۱) پیاده رفتن.

پاپیاساوین: (۱) پی خوست کردن: (۲) برنی له جاو پوسنی کردن و

سربوش له سره داتان (۱) لگدکوب کردن: (۲) کتابه از پوشیدن و

ماسه مالی کردن.

پاپیاتان: پی لی نان، پینخوست کردن (۱) لگدکوب کردن.

پاپی سلیموئی: به بوسلیمانه (۱) شانه بسر، هدهد.

پات: نه دیوانی شه ترنج (۱) اصطلاح مساوی در شطرنج.

پاتال: (۱) نازال، ولسات: (۲) کونه به زو: (۳) رونی پی بهرگ: (۴) بیکاره: (۵)

پیری له کار کهونو (۱) دام اهلی: (۲) کهنه بارجه: (۳) برهنه فقیر: (۴)

لش و بیکاره: (۵) پیر و فرنوت.

پاتاوه: بالا، پیلو، کاله، کالک (۱) پانا به.

پاتشا: له قه می شاد سولتان: (۱) پادشاه.

- پاتك: (۱) پشت مل، بوف مل؛ (۲) چه پكنی له گه لانونن؛ (۳) پارچه پينه؛ (۴) يشنه سهر [۱] پس گردن؛ (۲) دستهای از برگ تونون؛ (۳) وصله قماش؛ (۴) قفا.
- پاتك پان: مل قهوی، مل نهستور [۱] گردن کلفت.
- پاتن: (۱) برژان، بیزان؛ (۲) سونان، شهوتین [۱] بریان شدن، بخن؛ (۲) سوخن.
- پاتو: (۱) کولوی نان، ههویری له تنه ندورا سوتاو؛ (۲) کولیره؛ (۳) کلو به فری درشت [۱] خمیر در تور سوحنه؛ (۲) گرده تان؛ (۳) دانه برف درشت.
- پانوز: ماشینی دروینه [۱] ماشین پژو.
- پاتوف: گبابه که وهك قاشاغ به کسی بی ده مالن [۱] گباهی است برس مانند.
- پاتوق: شونی کوم بونهوه [۱] پاتوف.
- پاتول: شهلوار، شروال، پانزون، رانکی له فوماش [۱] شلوار.
- پاتوله: کولیره، ستورک، نهستورکه [۱] گرده نان.
- پاته: (۱) کوشی جهك وشر؛ (۲) کوشی لاستیک، گالوش؛ (۳) دوباره؛ (۴) ورنگه نان؛ (۵) بهرماو [۱] کفش کهنه و پاره؛ (۲) گالش؛ (۳) دوباره؛ (۴) ریزه نان؛ (۵) نیم خورده، پس مانده.
- پاته ته: بینهی کوش [۱] وصله کفش.
- پاته خت: شاری ناوه ندی، پایه خت [۱] پانبخت.
- پاته خور: (۱) بهرماو خور؛ (۲) بریتی له بهوای خو فروشی خویری و سهر سوال کدر [۱] ریزه خوار خون مردم؛ (۲) کتابه از خود فروش گدامنش.
- پاته ران: رزاهه [۱] هذبان گفتن در خواب.
- پاتهی: ههل بهرنا، بیتی دار [۱] خرس درخت.
- پاتیل: مهنجه لی بچوک، بهروشی گجکه [۱] دبگ کوچک.
- پاتیلله: پاتیل [۱] دبگ کوچک.
- پاجقه: وهر گتران، ترجمه [۱] ترجمه.
- پاجوش: لکی له بیتی دار هه رجو [۱] جوانه از پای درخت.
- پاج: (۱) برین به فیهی؛ (۲) قهزمه، کولینگی بهك دم؛ (۳) پوزاندن به نینخ؛ (دای پاجه)؛ (۴) ماج، راموسان [۱] برش یا فیچی؛ (۲) کلنگ؛ (۳) قطع چیزی با تیر یا تیغ؛ (۴) بوسه.
- پاجال: بنبجال، فولکمی زبر پای جولان [۱] پاجال.
- پاجرا: بنجرا، بچکی له دار بان له قوز بو قوتبکه جرا [۱] پاجراغ.
- پاجرکی: له سهر به نجهو بی هه ست رویشن [۱] باورچین.
- پاجقه: پاجفه [۱] ترجمه.
- پاجکاری: زهوی کولین به فازه [۱] کلنگ کاری.
- پاجکرن: ماچکردن، راموسین [۱] بوسیدن.
- پاجکه: (۱) پنجک، پایه؛ (۲) کده له پاجه، سهروسی [۱] پایه؛ (۲) کله پاجه.
- پاجله: سنگی ته نافی ره شمال [۱] میخ رسن سیاه چادر.
- پاجولکه: قهزمه ی بچوک، پاجه کوله [۱] کلنگ کوچک.
- پاجه: (۱) کده له پاجه، سهروسی [۱] کله پاجه؛ (۲) کله پاجه.
- پاجه چی: سده لکر بپیک فروش به کولوی [۱] پاجه فروش.
- پاجه قه: پاجفه [۱] ترجمه.
- پاجه قولی: (۱) جومگی بی، بهرگوزنگ، سدری قوله قاپه؛ (۲) بی له بی بنبجان له زوران دا [۱] مچ پا؛ (۲) لنگ کردن در کشتی.
- پاجهك: نه پاله، ریخی وشکه وه بو [۱] نباله.
- پاجه کوله: پاجولکه [۱] فزومه باغبانی.
- پاجین: (۱) بهزاندن؛ (۲) خوار کرده وی بزارو... [۱] بی کردن، برش؛ (۲) پرچ دادن.
- پاجینه: باه نجه، نمردیوان [۱] نردبام.
- پاخ: پارچه ی کونه، بهزوف [۱] وصله کهنه.
- پاخان: خوه لکیشان و شات وشوت، له دوای وشه ی چاخان دیت [۱] چاخان.
- پاخرا: مس [۱] مس.
- پاخراو: پنبخواس، پنبخواس، باه نی [۱] باهرنه.
- پاخراهر: مسگره [۱] مسگر.
- پاخستن: (۱) له بی که ونن، زور ماندوبون له ریگه دا؛ (۲) زور نه خوش و کده لا که ونن [۱] ازبا افتادن و بریدن در راه؛ (۲) از شدت بیماری نا نداشتن.
- پاخته: که لهك، مه کر، فر بو [۱] حبله.
- پاخل: (۱) باخهل؛ (۲) گیرقان، بهر يك [۱] بغل؛ (۲) جیب.
- پاخوا: (۱) پنبخوی، نه ندازه یك فور بو روزه سواغبك؛ (۲) نهو کوشه ی خراوه نه بهر بی بو گبره کردن [۱] مقدار کاه گل آماده بك روز کار؛ (۲) خرمن نیم کوب شده.
- پاخوشه: پنبخوست، له بهر بی دا وردبو، بهر بی مروا [۱] لگد مال شده.
- پاخه سو: بهر بوك [۱] بنگه.
- پاخیل: عه راهی لادی [۱] عراهه دهانی.
- پادار: (۱) جانه وری خاوهن با؛ (۲) کونه ره دار؛ (۳) پایه دارو بهر قمرار [۱] ضد خزیده؛ (۲) تنه درخت؛ (۳) برقرار و پایدار.
- پادارانه: باجی کدبو له شکر کبشی له خه لکی ده سنبن [۱] باج لشکر کشی.
- پاداری: میوه ی باوه رین [۱] پادارختی.
- پاداش: قهره بو، سزا، نوله ی چاکه [۱] پاداش.
- پاداشت: پاداش [۱] پاداش.
- پاداگرتن: بی داگرتن، سوربون له سهر کاری [۱] اصرار ورزیدن.
- پادان: بی لی دان، نی هه لدان [۱] تهبازدن.
- پادانه گز: پاداگرتن [۱] نگا؛ پاداگرتن.
- پاداو: (۱) نه له، نه بکه؛ (۲) چه رمبکی به نالقه له قاجی ده به سنن بو به دار هه لچون [۱] دام، نله؛ (۲) حلقه چرمی که بهای بندند و از درخت بالا روند.
- پاداسن: نازه بیر [۱] نوپیر.
- پاداشا: پانشا [۱] پادشاه.

پادەشت: بئى دەشت، بەرداۋىنى چىبا [۱] دامنە كۈە.

پادەشتى: دەشتى بەركىۋ [۱] چىلگە دامنە كۈە.

پادىنىگ: سىندۇل. بەشە قولۇ كەي دىنىگى چەلنوك [۱] شالبىكوب.

پار: (۱) سالى پىنىسو؛ (۲) بەش، پار؛ (۳) كلافە دەزۋ؛ (۴) نىمەي پاش؛

(پار شەۋ)؛ (۵) پوش، لەۋەز [۱] (۱) پارسال؛ (۲) قىست، جىزە؛ (۳) كلافە

نىخ؛ (۴) نىمە دوم؛ (۵) كاه.

پارازىن: ناگادارى كىردن [۱] نىگھدارى.

پاراستىن: پارازىن [۱] نىگھدارى كىردن.

پاران گۈش: گۈلۋار، پارىنە [۱] گوسالە پارىنە.

پارانەۋە: لالا نەۋە، بەزە لىلى و زە بونى داۋا كىردن [۱] لاپە و التماس.

پاراۋ: (۱) نىزاۋ؛ (۲) شىق و نورت و لەگەشە [۱] (۱) سىرآب؛ (۲) شاداب و

خرم.

پارپار: گىباي بربرە، پەلپىنە [۱] گىبا خرفە.

پارت: دەسنە، كۈمەل [۱] گروە، دستە.

پارتى: لاپە نىگرى بەدە سەنەلات [۱] پارنى.

پارچ: (۱) گاسن؛ (۲) قەزىمە، باج؛ (۳) بەم جۈرە [۱] (۱) گاۋەن؛ (۲) كلنىگ؛

(۳) ابىظور.

پارچە: (۱) پار. لەت؛ (۲) كونا، فوماش [۱] (۱) پارچە؛ (۲) فماش.

پاردو: پالو. نەۋالاقە با نەۋ گوربە كەين كلكى بە كىس دەگرى [۱] پاردم.

پاردە: (۱) سىپە، خەشمارگە، رەبەت، بۇسەي راۋكەر؛ (۲) خەندەك؛ (۳)

دىۋارى كورت [۱] (۱) كىمىن شكارچى؛ (۲) خندق؛ (۳) دىۋار كوناھ.

پارزىن: پالونىنە، راۋك [۱] پالونە.

پارزىنگ: پارزىن [۱] پالونە.

پارزون: پارزىن [۱] پالونە.

پارزونىگ: پارزىن [۱] پالونە.

پارسو: پەراسو [۱] دىنە.

پارسوستور: بىرىنى لە بە فىز [۱] كىتابە از مىكىر.

پارسە: سوال، گەدايى، خوازە لوكى [۱] گەدايى.

پارسەك: سوالكەر، گەدا، خوازە لوك [۱] گەدا.

پارسەنىگ: (۱) كۈمەگى بەردى نەرازى سوك؛ (۲) تۈزى گران كىردى

تەرازولە بەرخانىرى كى پار [۱] (۱) پارسىنگ نىزاۋ؛ (۲) خاطرانە مۇشرى.

پارشەۋ: (۱) نىمەي دوھەمى شەۋ؛ (۲) دوھەم شىۋى رۇۋەۋان. پارشىۋ [۱]

(۱) بەد از نىصف شىب؛ (۲) سحرى.

پارشىۋ: پارشەۋ [۱] سحرى.

پارگە: كەردە، تەخەي چىندراۋ، دوكان، كەردو [۱] قىطعە زىمىن كاشنە شەۋە.

پارگەر: (۱) كلافە كەر، نەختە بە كە سنى قوچكەي نى براۋە، كەلافى

دەزۋى لە سەر ھەل دەكەن؛ (۲) بەش كەر [۱] (۱) كلافە گىر؛ (۲)

نىسىم كىندە.

پارگولە: بىنجۋى دوسالەي ورج و بەرازو... [۱] بىجە پارىنە خرس و گراز

...

پارگول: پارگول [۱] گوسالە پارىنە.

پارگول: گولكى بار، بەچكە جىلى دوسالە. پارىن، پانئى [۱] گوسالە پارىنە.

پارگول: پارگول [۱] گوسالە پارىنە.

پارگە: پارگە [۱] كىرد كىشاۋزى.

پارگىن: پارگەر، كلافە گر [۱] كلافە گىر.

پارگىن: (۱) بارزىن؛ (۲) بارزىن [۱] (۱) يالونە؛ (۲) نىگا: پارزىنەك.

پارگىن: بارزىن [۱] يالونە.

پارو: (۱) نەۋ پارچە خۇراكىدى بۇجارتىك نەبەخەنە دەم، نىكە. لوفمە؛ (۲)

پارچە، بەش [۱] (۱) لقمە؛ (۲) جۇزە.

پارو: بىلى دارىن [۱] پارو.

پاروكلە: جىشىنى كە بەخوشى بى گىرنى منال دە كىرنە خىر [۱] غىدايى كە

بەمناسىب باگىرفىن بىچە دادە مى شەۋ.

پاروكلىن: پاروزل، لوقمە گەورە، فرە خۇر، گەپ نىكە [۱] لقمە بىزىگ.

كىتابە از بۇ خۇر.

پارونە: مەرىشكە و مەراۋى و بوقلەي دوسالە [۱] ماكىان دوسالە.

پارونەك: پارگول [۱] گوسالە پارىنە.

پارونىك: خەندەكى دەۋرى مال [۱] جۋى اطرازا، خانە.

پارە: (۱) پول، دراۋ، پەرە؛ (۲) پارچە، لەت؛ (۳) شىر و دزاۋ؛ (۴) نەۋى،

بەرانبەرى نىرە؛ (۵) كەمىرىن دراۋى نىرگان: (۱) بەمەتى ماچى دوسەد

كىسەبى ساغە و نىمە / غەبرى بەك كىسەبى سەد پارە لە گىرفانمەدا)

«تالى» [۱] (۱) پول؛ (۲) جۇرە؛ (۳) پارە؛ (۴) آنجا؛ (۵) كەمىرىن مېلىغ پول

تركى.

پارە بەرەست: رەزىل، رۇد [۱] خىسىس.

پارە پىس: جىرەك، رۇد، دەس قوچاۋ، چىكوس، رەزىل [۱] خىسىس.

پارە دار: دەۋلەتمەند، بولدار، دارا [۱] بولدار.

پارە مولى: دەۋلەتمەند، زە نىگىن، پارە دار [۱] بولدار، ئىرونىمەند.

پارەۋكە: مىنالى باش بەرىدا بروا: (شوكر پارەۋكە بوە)، پىزەۋكە [۱]

بىجە خۇب پاگىرفتە.

پارەۋكەر: پارگەر [۱] نىگا: پارگەر.

پارى: پارو، تىكە [۱] لقمە.

پارىان: بارانەۋە [۱] لاپە كىردن.

پارىانەۋە: بارانەۋە [۱] لاپە و خواھىش.

پارىخۇر: بىرىنى لە خۇفۇش بەبىنگانە، چىلكاۋخۇر، بىنگانە پەرىست [۱]

بىست و بىنگانە پەرىست.

پارىزى: (۱) بەھرىزە لەبىندى خۇراك دەم گىرتنەۋە؛ (۲) خۇ پاراسن؛ (۳)

ھىجوم لە نىخاغل؛ (۴) بىنىستانى نەزە كال؛ (۵) بۇسە، كەمىن [۱] (۱) برھىز؛

(۲) دورى كىردن؛ (۳) يوروش غاڧلىگىرانە؛ (۴) پالىزى؛ (۵) كىمىن.

پارىزان: نۇرە كەي بىست [۱] توبە بىشت كىشاۋرزان.

پارىزى بىردن: لە نىخاغل و بەھىۋاشى بۇجۇن. ھىجوم كىردن [۱] غاڧلىگىرانە

ھىجوم بۇردن.

پارىزىچۇن: خۇ مەلاس كىردن لە ناۋر بەتدا [۱] در كىمىن نىشىن.

پارىزىدار: ناكادار، لاپە نىگر، داۋدار [۱] ھوادار، طرفدار.

پارىزىقان: بىنىستانەۋان [۱] پالىزىبان.

پارىزىكۇردن: خۇ دورخسىن لە خۇراك با لە كەسى [۱] برھىز كىردن.

- پاريزگا: (۱) هه‌سارگه‌ی راوچی؛ (۲) مه‌لئه‌ندېکي گه‌ره‌ی ده‌وله‌تی، نەستان، و بلبایدت: (پاريزگای هه‌ولیر) [۱] کەمین شکارچی؛ (۲) آستان.
- پاريزگان: (۱) دیندار و له‌خوا نرس؛ (۲) کەسێ کە ده‌توانی به‌ساريزی: (پاريزگار ت خوابی) [۱] پرهيزکار؛ (۲) محافظ.
- پاريزگه: پاريزگا [۱] نگا: پاريزگا.
- پاريزناي: پاراسنن [۱] نگه‌داری.
- پاريزه‌ر: (۱) کەسێ پیاو ده‌پاريزی؛ (۲) و کتبی دادگا، محامی، ناوقانی [۱] (۱) حامی؛ (۲) وکیل دادگستری.
- پاريف: گوشتی پيشاو له‌ تەندوردا [۱] گوشتێ در نور نهده.
- پارين: گولپار، پارگول، پارگويز، پانيز [۱] گوساله پارينه.
- پارينه: پارين [۱] نگا: پارين.
- پارينه‌وه: پارانه‌وه [۱] لابه و خواهش.
- پاز: ناگاداری، ئيشك، پاس [۱] نگهبانی، پاس.
- پازار: (۱) به‌رديکه به‌زور ره‌نگان. بوخشل ده‌ب؛ (۲) رۆزی به‌کشمه: (رۆزی به‌کشمه‌مه که مه‌شه‌وره به‌رۆزی پازار) «شينخ ره‌زا» [۱] (۱) سنگ گرانست؛ (۲) مکشینه.
- پازده: ده‌و پينج [۱] پانزده.
- پازده‌مين: ژماره‌ی نوبه‌تی بو پازده [۱] پانزدهم.
- پازده‌هه‌م: پازده‌مين [۱] پانزدهم.
- پازده‌هه‌مين: پازده‌مين [۱] پانزدهم.
- پازده‌يه‌م: پازده‌مين [۱] پانزدهم.
- پازگا: جينگه‌ی ئيشك گرین [۱] پاسگاه.
- پازگر: جه‌زابه‌رچی، کيشك چی [۱] پاسدار.
- پازماله: مالی خزمه‌نکار له‌خانوی ناغادا، ژيرماله [۱] خانه نوکر در منزل ارباب.
- پازناو: مه‌لقه‌ی به‌رداش هه‌لێنان [۱] اهرم سنگ برداشتن.
- پازناولک: پازناو [۱] نگا: پازناو.
- پاز: (۱) به‌ش، به‌شیک له‌رۆژیک؛ (۲) به‌لگه. ده‌ليل [۱] (۱) جُزه؛ (۲) سند و دليل.
- پاژنو: بانه‌ی با، پاژنه [۱] باشنه.
- پاژنه: پاژنو [۱] باشنه.
- پاژنه‌کيش: کهر شه. پارچیکي لوسی پیله، بو ده‌بی کردنی کهوشی تەنگ ده‌کار ده‌کری [۱] باشنه‌کش.
- پاژنه‌هه‌لکيش: پاژنه‌کيش [۱] باشنه‌کش.
- پاژنه‌ده‌رگا: سن رسمانه. نه‌و قولکه‌ داره‌ی ده‌رگای له‌سه‌ره‌ گه‌زی بو کر نه‌وه و داخستن [۱] باشنه‌در.
- پاژوخ: و درام، به‌رسف، جواب، جوال [۱] پاسخ.
- پاژه‌ره‌ژ: شکوفه‌ی گه‌لاگوز [۱] جوانه برگ گردو.
- پاژی: کم، جوژنی [۱] چرنی.
- پاژينه: (۱) که‌به‌کی نارده؛ (۲) بزبلی گه‌نم [۱] (۱) نخاله گندم؛ (۲) تیه خربال.
- پاس: (۱) پاز، ناگاداری؛ (۲) پسوله‌ی رنجه‌دان بو سه‌فه‌ر [۱] (۱) پاس؛ (۲) اجازه سفر.
- پاسا: (۱) وه‌شازتو، به‌ريوار، نادبار؛ (۲) چاوپوشی؛ (۳) سه‌رپوش؛ (۴) داپوشه‌ر، گوم کەر، وه‌شیر؛ (۵) پنی له‌عه‌رز خستن، پا به‌زه‌وينا ساوبین [۱] (۱) بنهان؛ (۲) چشم‌پوشی؛ (۳) سه‌رپوش؛ (۴) پنهان کننده؛ (۵) پا بر زمین سايیدن.
- پاسي پازولک: هه‌له‌په‌زه، پس سه‌کوله [۱] نوعی عنكبوت.
- پاسپورت: به‌لگه‌ نيجازه‌ی سه‌فه‌ر، له‌ده‌وله‌نی بو ده‌وله‌نی [۱] پاسپورت.
- پاسدان: توژينه‌وه، لی ورد بوئه‌وه [۱] پزوهش.
- پاسار: (۱) لیواری بان؛ (۲) په‌ند بی‌دان و تمی‌کاری [۱] (۱) لب بام؛ (۲) درس عبرت.
- پاساره: لیواری بان، پاسار، گوی سوانه. سوانه [۱] لب بام.
- پاساری: جوله‌که‌ی ناو ناوایی، چشک، چيشکه [۱] گنجشک.
- پاسپورت: پاسپورت [۱] پاسپورت.
- پاسفنده: گه‌نده‌ل، رزبو؛ (نهم‌داره پاسفنده بوه) [۱] پوستیده.
- پاسقالی: تیز، تانه، گالته‌بی کردن، قه‌شمه‌ری، ته‌فلیت [۱] مسخره.
- پاسکردن: (۱) کيشك گرتن؛ (۲) وه‌زینی سه‌گ، ره‌وینی سه [۱] (۱) پاسداری کردن؛ (۲) یارس سگ.
- پاسگا: پازگا [۱] پاسگاه.
- پاسگر: کيشك چی، جه‌زابه‌رچی [۱] پاسدار.
- پاسگه: پازگا [۱] پاسگاه.
- پاسوخ: پاژوخ، جوار، جواب [۱] پاسخ.
- پاسه: ناوه‌ها [۱] ابنطوری.
- پاسه‌بان: پاسگر [۱] پاسبان.
- پاسه‌رنیان: سه‌رده‌دونان، شوین کهنن [۱] تعقیب کردن.
- پاسه‌وان: پازگر [۱] پاسبان.
- پاسه‌وانی: نيشك گرتن، کيشك کيشان [۱] نگهبانی.
- پاش: (۱) دواوه؛ (۲) برتی له‌قنک؛ (۳) پاشگری به‌وانا يرزين؛ (ناو پاش) [۱] (۱) پس مقابل پيش؛ (۲) کنا به از مقصد؛ (۳) پسوند به‌معنی پاشنده.
- پاشا: (۱) له‌قه‌می مه‌زنی نيران؛ (۲) له‌قه‌مه‌یکي تورکی بو پیاوه گه‌وره‌کانیان [۱] (۱) پادشا؛ (۲) لقب بزرگان ترک.
- پاشا پاشايين: مير ميرين، گالته‌به‌کی هه‌موانی و ده‌سته‌جه‌می له‌کوردستان [۱] یکی از سرگرمیهای گروهي در کردستان.
- پاشاخور: به‌رمای ئازهل له‌قه‌سه‌ل و نائف [۱] پس مانده غلف.
- پاشاراو: تارار، که‌فاوی جاریک جل تیدا شورارو [۱] پس آب رختشویی.
- پاشارو: باشه‌وولک، میوه‌ی باش جنین له‌باغ به‌چی ماو [۱] پساچین.
- پاشاگه‌ردانی: برینی له‌نیکه‌ل پیکه‌لی و هه‌رکەس هه‌رکەس [۱] هه‌ر و هه‌ر و بی قانونی.
- پاشام: بارشيو، دواشيووی رۆژوگر [۱] سحری.
- پاشان: له‌وه‌به‌دوا، دوايی [۱] بعدا.
- پاشايه‌تی: (۱) له‌په‌ی پاشادا بو ن؛ (۲) بریتی له‌که‌به‌سازی و ته‌باری: (به‌پاشايه‌تی ده‌زی) [۱] (۱) شاهي؛ (۲) کنا به از خوشگذرانی.

باشباره: ده‌سه‌ندو، چنی ده‌سگری جوتیر له‌تامور [۱] ده‌سنگره خیش.
 پاشبه‌ن: بیوه‌ندی پاشوی یه‌کسم [۱] یابند ستور.
 پاش به‌ند: پاشبه‌ن [۱] یابند ستور.
 پاشته‌رک: به‌شی لای کلک له‌کورنان و زین [۱] جای خُرج در زین.
 پاشته‌رکی: باری پاشته‌رک [۱] بار دنباله زین.
 پاشتیلانه: سنی روزانه‌ی بوک هینان [۱] جشن سه‌روژه عروسی.
 پاشخان: وچخانه. خه‌لوه‌تی، زوری که‌ل‌وبه‌ل له‌پشت زوری دانبتن [۱] پستو.
 پاشخستن: گوئی نه‌دان. خولنی گیل کردن. وه‌دوه‌نگ خستن [۱] اهمال کردن.
 پاشخوان: به‌رامو [۱] مانده خوراک.
 پاشخوانه: پاشخوان [۱] مانده خوراک.
 پاشدار: که‌سنی پاکه‌سائی که له‌دوای له‌شکره‌وه ده‌زۆن، به‌رانبه‌ری پشته‌نگ [۱] دنباله‌رو لشکر، مقابل طلایه.
 پاشدز: دزی که‌پاسی دزان ده‌دیرئی [۱] دزد پاسدار دُزدان.
 پاشدزه: پاشدز [۱] نگا: پاشدز.
 پاش رو: به‌رانبه‌ری پشته‌نگ، نه‌وچه‌کدارانه‌ی له‌دوای له‌شکره‌وه ده‌زۆن [۱] پس فراول.
 پاشقل: گرده‌وه کوئی. له‌دهم گیرانه‌وه، له‌شنی شنی وه‌لانان. پاشه‌که‌وت [۱] صرفه‌جوتی.
 پاشقل دان: گیرانه‌وه: (ناخری هیندیکی پاشقل [۱] اندوختن.
 پاشقول: (۱) بئ له‌پئی پیچان له‌زوره‌وانی [۱]؛ (۲) پاشقل [۱]؛ (۳) لنگ کردن در کُشتی؛ (۴) پس انداز.
 پاشکسو: هه‌گیه، خورجیکی بچوکه که له‌دوای زین له‌سهر نه‌رکی داده‌به‌ستن [۱] خُرج که بر ترک اسب بندنه.
 پاشکه‌وان: (۱) پاشدز؛ (۲) فیتسه‌ک فرئی ده‌روه‌ی نه‌نگ [۱]؛ (۳) نگا: پاشدز؛ (۴) فشتنگ انداز تفتنگ.
 پاشکه‌وتن: له‌دوامان، به‌چیمان [۱] واماندن.
 پاشکه‌وتو: به‌جئی ماو [۱] جامانده، وامانده.
 پاشکه‌وته: به‌جئی ماو، سه‌رته‌که‌وتو [۱] وامانده.
 پاشگسر: له‌رئیماندا به‌وپیتانه ده‌لئین که ده‌که‌ونه دوا‌ی وشه‌وه مانابان ده‌گوزن [۱] پسوتنه.
 پاشگه‌ز: په‌شیمان، پیژه‌وان [۱] پشیمان.
 پاشل: (۱) به‌شی خوار که‌مه‌ر له‌بسته‌وه: (۲) یاخه‌ل: (۳) لارزان له‌دواوه: (۴) پالوی به‌زه‌نگوله: (۵) قافییه‌ی شیعری. وشه‌ی دوا‌ی نیوه شیعری [۱]؛ (۶) از کسر بیابین از پُست: (۲) بخل: (۳) عقب‌ران: (۴) پالْم زنگدار: (۵) قافییه‌ی شعر.
 پاشمار: شکایت لیکراو [۱] مدعی علیه. شکایت از او شده.
 پاشماره: پاشماله، مالی که خزمه‌تی ماله‌گه‌وره ده‌کاو له‌وئش مالی بئ دراوه [۱] خدمتکار که با خانواده در خانه ارباب است.
 پاشماشه: فیتسه‌ک فرئی ده‌روه، پاشکه‌وان [۱] فشتنگ انداز تفتنگ.
 پاشماگه: که له‌پوژ. میراب [۱] میرات.

پاشماله: (۱) نه‌وماله‌ی له‌گه‌ل خیل بو‌ه‌ه‌وار ده‌چن و له‌به‌ر نه‌داری خزمه‌تیا نه‌که‌ن: (۲) پاشماره، زبیرماله [۱]؛ (۳) خانه‌ای که با ایل به بیلائی رود از فقر خدمتکار آنان شود: (۴) نگا: پاشماره.
 پاشمامان: ژنی که له‌متال هینان دا یاریده‌ی مامان ده‌دا [۱] کمک ماما.
 پاشماوه: (۱) نه‌وی له‌به‌رشتنی مایینه‌وه، یاغی، به‌رامو: (۲) زیندوی که‌س و کار مردو [۱]؛ (۳) باقیمانده: (۴) تنها بازمانده.
 پاشمعله: خراوگوتنی که‌سی نه‌دیار، له‌پشت سه‌روه خویندن، غه‌بیه‌ت [۱] غیبت.
 پاشمه‌رگه: منائی پاش مهرگی باوک بیته سه‌ردنبا [۱] بچه‌ای که بعد از مرگ پندر بدنیا بیاید.
 پاشمه‌نده: باقی ماو [۱] باقیمانده.
 پاشمه‌نه: پاشمه‌نده [۱] باقیمانده.
 پاشن: دوا‌یی، دوما‌یی: (رؤز پاشن گه‌هامه) [۱] پَسین.
 پاشنی: پاژنه، پانه [۱] پاشنه.
 پاشنی که‌ش: پاژنه‌کیش، که‌مه‌ته [۱] پاشنه‌کش.
 پاشو: دوه‌لی دواوه‌ی یه‌کسم [۱] پای سنور.
 پاش وپیش: به‌روه‌وا [۱] پس و پیش.
 پاشوره: ناوی گهرمی ده‌رماناوی که‌قاجی نه‌خوشی بئ ده‌شون [۱] پاشو به.
 پاشول: پاشل [۱] نگا: پاشل.
 پاش وچه: نه‌وه نه‌وی جرک [۱] تیرگان.
 پاشوه‌ن: پاشبه‌ند [۱] یابند حیوان.
 پاشبه‌به‌ره: (۱) پاشه‌روک: (۲) برئنی له‌دوامین فرزه‌ند [۱]؛ (۳) پساچین: (۴) کنایه از آخرین فرزند.
 پاشه‌خورج: پاشته‌رکی، هه‌گیه [۱] خُرج اسب.
 پاشه‌دزه: پاشدز [۱] نگا: پاشدز.
 پاشه‌روژ: له‌روه‌وا، نابنده، روزانی دوا‌یی [۱] آینه.
 پاشه‌روک: پاشارو، میوه‌ی به‌جئی ماو، دوا‌ی باغ زبین [۱] پساچین.
 پاشه‌که‌فت: کووه کردن، پاشقل [۱] پس انداز.
 پاشه‌که‌وت: پاشه‌که‌فت، گلدریاوه [۱] پس انداز.
 پاشه‌که‌وتی: گلودراو [۱] پس انداز.
 پاشه‌کی: له‌دوا‌یی باره‌دان، به‌رانبه‌ر به‌عانه [۱] یس‌دست.
 پاشهل: جلی سه‌ریاشل، به‌رگی پاشل، دواوه‌ی داوین [۱] قسمت عقبی دامن.
 پاشه‌له‌فه: به‌ته‌تیه‌لی رۆیشتن [۱] سلانه‌سلانه.
 پاشه‌وانه: صنده‌قی له‌پله‌روه‌ی هه‌نگا نو‌شانه تیدا هه‌لئه‌ستن [۱] جعبه‌ی چوبین برای شانه‌گذاری زنبور.
 پاشه‌وپاش: پشته‌و زو [۱] وارونه، پشت و رو.
 پاشی: (۱) له‌دوا‌ی: (۲) پاشو: (۳) دوا‌یه، پاشان [۱]؛ (۴) بعد: (۵) پای ستور: (۶) بعد از، پس از.
 پاشیل: بئ خوست، به‌رئنی دواو، به‌پاکوثر او [۱] لگدمال.
 پاشین: هه‌ره‌دوا [۱] وایسین.

پاشیو: بارشبو [سحری].

پاشک: پیفوک، کیفوک. گیاهه که بنه که ی ده برزینن یان ده کولینن وده بخون [گیاهی پیازدار و خوردنی].

پاق: لینگ، لاق، قاج [لینگ، پاعموماً].

پاقاوژ: نموی که لمزی رویتندا فاب له قاپ ددها [چهاربای سگدست].

پاقز: (۱) مس: (۲) زهنگی مس، باخر. باقر [۱] مس: (۲) زنگار مس.

پاقز: باک، خاوین، تمیس [پاکیزه].

پاقزه: پهله قازه. له ناوان بان بویره تان بده ست و بی تیکوشان [دست و بازده].

پاقلانجهک: گیاهه کی ره وانده گه لای ددانه داره [گیاهی با برگهای کنگره ای].

پاقلاوه: شیرنه که به ناویانگ، پاقلاوا [پاقلاوا].

پاقله: باقله. دانه ویله که ده کلودا بهره رده ده بی [پاقلی].

پاقلیز: گویزی فربکی نیکول لی دازناو [گردوی تر پوست کنده].

پاقلینچکانه: گیاهه که له پریره ده کا [گیاهی است شبیه خرفه].

پاقولاخ: سمی حه بوانی دوسم [سم حیوان جفت سم].

پاک: (۱) خاوین، پاقز، پاکز، تمیز: (۲) گش، همو، تروا: (۳) باش، پستند، خو، چاک [۱] پاکیزه: (۲) همه: (۳) خوب.

پاکار: شاگرد و ستا، بهره ست، خولامی همیشه ناماده [پاکار].

پاکان: پیواچاکان، شیخ و مه شانخ [نیکان].

پاکانه: نومه ت لابرند: (پاکانه ی خوم کرد، پاکانه ی کردم) [نبرنه].

پاکایی: جینگه ی نه پس له زوین [جای تمیز در زمین].

پاک بونهوه: پابونهوه [نگا: پابونهوه].

پاکتاو: بی گهره، خاوین، پاقز [پاکیزه].

پاکرانهوه: زورچون بو شونینی: (پای کراوه توره هه مو روز سهرمان لی ددها) [بسیار به خانده ای رفتن و مزاحم شدن].

پاکردن: (۱) تیکول لی کردنوه: (۲) کورت هبنانی نیر با ببرد له نامانج، بدرکردن [۱] پوسته کندن: (۲) بابین هدف زدن.

پاکردنوه: (۱) خاوین کردنوه، نمیس کردن: (۲) هبنانی که سنی بوشونینی که له پیشدا نده هات: (من پام کرده وه دنیا نه نه هات) [۱] نیز کردن: (۲) پانگشانی، کسی را به جایی که قبلا نمی رفت بردن.

پاکرنهوه: پاکردنوه [نگا: پاکردنوه].

پاکز: (۱) خاوین، تمیز، پاقز: (۲) پاوان، کوزه، جی لهوهری قده غه [۱] پاکیزه: (۲) فرق.

پاک کردن: (۱) توکل لیکردنوه: (۲) خاوین کردنوه ی دانمونه: (گنمه که پاک بکه بو باراش): (۳) بزاری کینگه له درک و دال [۱] پوسته چیدن: (۲) بوجاری: (۳) وجین غله.

پاک کردنوه: خاوین کردنوه، نمیس کردن [تمیز کردن پلید].

پاکل: (۱) ناگر هه لکمر: (۲) کلی برد، پایه ی برد [۱] افروزنده کوره: (۲) بایه پل.

پاکله: پاکل [نگا: پاکل].

پاک له پاک: توله کردنوه: (فهرزه که پاک له پاک بو) [بی حساب].

پاکلیز: (۱) پاقلیز: (۲) توینخلی سهووی گویز [۱] نگا: پاقلیز: (۲) پوسته سبز گردو.

پاکو: (۱) باوه شه گیای نه به ستران: (۲) ده سکه نه ی گیا، هبنده ی له بن کهوش بنری: (۳) گیای درواوی به سهر به کدا کراوی نه به ستران [۱] (۱) دسنه گیاه بسته نشده: (۲) مقدار گیاه به اندازه گنجایش زیر بقل: (۳) مجموعه گیاه دروشده بسته نشده.

پاکو بوک: به فیروو خوزایی لده ست دان: (ده سما به که ی پاک و بوک کرد) [بهنر و بهوده].

پاکو بیس: جاکو خراب، رندوکرت [نیک و بد].

پاکو بیسکردن: چاک له خراب هه لاواردن [خوب از بد جدا کردن].

پاکوت: شیلان و کونان به پی [لگدمال].

پاکوتره: بی چویلکه، بی مر بشکه، گیا به که ده خوری [گیاهی خوردنی].

پاکوتته: ده رجا، له جی خوره بی هبنان و بهزه وی دا دان [درجا].

پاکودان: رنیهوه ی گیا به ده ست [چیدن گیاه با دست].

پاکوره: کلوی بنرو، کولو نابانی نه گرتوه [ملخچه که هنوز زیر واز نکرده].

پاکوره: نوکمری بهره ستان [نوکر].

پاکه: خاوینی، تمیزی [تعمیری].

پاکه پاکه: به تاته، سیفه زه مینه، سیف زه مینی، کارنوفل [سیب زمینی].

پاکه ت: ده فری کاغ زین بو نامه و هدرچی [پاکت].

پاکه می: ماندهوه ی، شه که تی، مانگی [خستگی].

پاکه نه: کهوشکن، جینگه ی کهوش دا کندن [کفش کن].

پاکه وان: که ناس، سپور، کولان مال، زبیل زیز [آشغالی، رفتگر].

پاکه وه بون: (۱) خاوین بونهوه، پاک بونهوه: (۲) بر به نه ی له مهرکی بی فهر [۱] تمیز شدن: (۲) کنا به از مرگ بدسگال.

پاکی: خاوینی، نه میزی، پاکه [پاک، تمیزی].

پاکیزه: پاک، خاوین، نمیس [پاکیزه].

پاکیش: به کسم [سنور].

پاگا: بوری چم [گدار].

پاگرتن: بی گرتن، فیره رویتتن بونی منال [پاگرتن بیچه].

پاگره: نه خوشی قاج و قول نه ستور بون، واریس [بیماری واریس].

پاگو: پهرسف، وهرام، جواو [جواب، پاسخ].

پاگوشا: بردنی ده زگیرانی کج بومالی خمزور [نامزد دختر را به خانه پدری بردن].

پاگاه: (۱) داری زیر ریسسه ی ده رگا: (۲) تهونله، ناغه له ممر [۱] چوب زیر باشنه در: (۲) اغل، طویل.

پاگه زدان: بی جه قانندن، سوربون له سهر کاری [لجاج و اصرار].

پاگیر: برله گیر و گرفت [دست و پاگیر].

پاگیره: (۱) دوده بی زیر بای جول: (۲) کیزی ده زگیران دار [۱] تخنه زیر بای جول: (۲) دختر نامزد شده.

پال: (۱) پشت: (پال به دیواره وه ده): (۲) جینگه ی پشت بپوه دان: (پال پشتی لی داندرابو): (۳) نه نده رون: (له پال خویدا توزه به): (۴)

ته‌ننت: (له‌پال به‌کدان: ۵) هاوکاری: (دوک‌س بون نه‌ویس هاته‌پالان: ۶) ناره‌قده: کئو: (هه‌فالین مه‌دانه‌پالی: ۷) ملدی کئو: (له‌پاله‌سه‌ری ده‌رینا: ۸) نوروزمان به‌گری: (لال‌وپال بوم له‌ترسان: ۹) ره‌ناندن به‌هیز: ده‌فغاندن: (پالی بیوه‌نن. به‌پال نازیوی: ۱۰) زبل: (به‌پین‌وپال: ۱) پُشت: (۲) مَکَا: (۳) درون: (۴) جانب: (۵) هسکاری: (۶) دامنه‌و کمر کو: (۷) سنغ کو: (۸) آلکن: (۹) هول دادن: (۱۰) زُباله.

پالو: پیلو، پیناو، کالو که‌ویس و که‌لش و... پالی‌افزار. پالوخ: (۱) بِنجوه‌گامیش: (۲) بر‌وپوشی و شک: (۱) بجه‌گامیش: (۲) خشک گیاه.

پالودرانه: مزی ماندوبونی با. کاله‌دزانه: حق‌القدم. پای‌مُرد. پالاس: نه‌سپایی ناوما: اتانیه.

پالاغ: پالوخ، بِنجوه‌گامیش: بجه‌گامیش.

پالافتن: به‌پالوینه‌داکردن. ساف‌کردنی تراو: پالابیدن.

پالافته: پالووار، تراوی له‌خلته‌و تلته‌پاقز کراو، به‌پالوینه‌داکراو: پالابیده.

پالال: گولیکه‌کویستانی: گلی است در کوهساران روید.

پالامز: ترخی کاله‌دزان، هه‌رماتیک شتیک نده‌ن به‌سوان بوقه‌ره‌بوی پالو. پالادزانه: حق‌القدم، باهمز.

پالان: کوبان، کورنان: پالان.

پالان: پالان: پالان.

پالانته: له‌ته‌خشت، پارچه‌به‌رد: باره‌اُجر و سنگ.

پالانچه: (۱) ماهیسه‌نه‌نیشت موز، شه‌ی پست: (۲) قیل‌و‌به‌ردی که‌لیواری جوگه‌ی پِن‌داده‌به‌سن: (۳) نِسکه‌خوری هه‌لته‌پاچاراو به‌پشتی به‌رانه‌وه‌بوچوانی: (۱) ماهیچه‌میان‌فقرات: (۲) سنگ و آهک کنار جوی: (۳) پشمی که‌برای زینت بر‌پشت قوج می‌گذارند.

پالانه: تِسکه‌خوری پشتی به‌ران، پالانچه: پشمی که‌برای زینت بر‌پشت قوج می‌گذارند.

پالانی: (۱) باره‌به‌مر. کهری‌وه‌خنی بار‌کردنی هاتینی: (۲) نه‌سپی باری، بارگیر. بارگین: (۱) گزه‌ای که‌وقت بار‌کردنش رسیده باشد: (۲) بابو.

پالو: پالافته: پالابیده.

پالوتن: پالافتن: پالودن.

پالوته: پالافته: پالابیده.

پالوه‌ش: پاکه‌نه. که‌وش که‌ن: کفش‌کن.

پال‌پشت: (۱) نومی پشتی پیوه‌دون بو‌سانه‌وه: (۲) پشته‌میر، دازدار: (۱) منکا: (۲) پارتی.

پال‌پیوه‌دان: پست پیوه‌دان: تکبه‌دادن.

پال‌پیوه‌نان: به‌هیز جولاندن، ده‌فغاندن: هول دادن.

پالتاو: (۱) پالتو، پالتو، پالنه، پالابوشی له‌قوماشی نه‌ستور: (۲) پالو. که‌زوی بن‌کلکی باره‌به‌مر: (۱) پالو: (۲) پالدم.

پالتو: پالتاو، پالابوشی نه‌ستور: پالتو.

پالته: پالتو، پالتاو: پالتو.

پالته‌ک: نه‌خوشی گه‌روی نازال: گل‌ودرد دام.

پال‌خستن: فریدانه‌سهر نه‌نیشت، خستنه‌سهرلا: بر‌پهلو انداختن.

پالندان: (۱) پست به‌شتیکه‌وه‌دان: (۲) به‌هیز‌وه‌جوله‌خستنی شنی: (نازیوی، وره‌ده‌گه‌لمان پالنده): (۱) تکبه‌دادن: (۲) هول دادن.

پالندانه‌وه: (۱) نِسراحت‌کردن: (۲) پست به‌پالشته‌وه‌دان: (۱) استراحت‌کردن: (۲) تکبه‌دادن.

پالدامین: (۱) لای‌خواروی داوین، تمشکی داوین: (۲) بناری کئو: (۱) دنباله‌دامن: (۲) دامنه‌کوه.

پالداوین: پالدامین: نگا، پالدامین.

پالداینه: (۱) پالدامین، نه‌شکی داوین: (۲) بناری جبا: (۱) دامان: (۲) دامنه‌کوه.

پالدم: پشته‌وه‌ی داوین: پُشت‌دامن.

پالديو: پالو، که‌زوی بن‌کلکی باره‌به‌مر: رانکی.

پالدم: پالدم، پشته‌وه‌ی داوین: پُشت‌دامن.

پالشا: پانتشا: پادشاه.

پالشت: جیگه‌ی پال‌بیوه‌دان: تکبه‌گاه.

پالفته: (۱) پالافته: (۲) دابیزراو: (۱) پالابیده: (۲) بیخته.

پالکه‌فتن: (۱) له‌سه‌رلا دریز‌بون، رازان: (۲) پالدانه‌وه: (۱) درازکشدن: (۲) تکبه‌دادن.

پالکی: که‌زاه‌ی سهر‌ناواله: کجاوه‌سرگشاده.

پال‌لنی‌دانه‌وه: برینی له‌نِسراحت‌کردنی باش: کنایه از آسودن.

پالمه: پالوی کورتانی باره‌به‌مر: رانکی.

پالمه: جوړیکه له‌نه‌سنگی گه‌لپان: نوعی سنگ برگ‌به‌ن.

پالمه: پالمه: نگا، پالمه.

پالنان: (۱) پالنان: (۲) پال‌خستن: (۱) هول دادن: (۲) بر‌پهلو انداختن.

پالنگ: پلنگ، دزنده‌ی به‌ناوبانگ: پلنگ.

پالو: (۱) که‌زو بان‌گورسی بن‌کلک‌گری باره‌به‌مر: (۲) ته‌ننت: (داره‌که

چوار‌پالوکه): (۳) کوبان، کورنان: (۲) پالافتن: (۱) رانکی: (۲) پهلو: (۳) پالان: (۴) پالودن.

پالو: (۱) نه‌م‌ل‌و‌بیکاره: (۲) مه‌ل‌به‌ندو‌شاریکه‌زازی لئی‌ده‌ژین: (۱) تنبل: (۲) منطقه‌ای در کردستان.

پالو: بالوک، بالوکه، بالوکه: زگیل.

پالوانه: (۱) پالوینه، راک: (۲) پره‌سینلکه‌ی گوی سوانان‌ره‌شی پالدریزی قاج‌کورته: (۱) پالونه: (۲) چلچله.

پالویه: پشتوان، دازدار: طرفدار، هواخواه.

پالودان: پالدانه‌وه: تکبه‌دادن، لم‌دادن.

پالوده: خواردنیکه‌له‌کرمی‌سی‌ده‌کا، نیشناسنی پالوواوه‌ده‌شه‌کری ده‌که‌ن: پالوده، فالوده.

پالوگیر: (۱) ده‌بیکه‌بو‌راسته‌و‌پاسنه‌ی دولاش به‌کاردی: (۲) برینی بن‌کلک‌له‌زبری پالورا: (۱) وسیله‌اندازه‌گیری در آسیا: (۲) زخم

حیوان از زبری رانکی.

پالونیکه: راوک، نوبارچه بوزوی شیری بی ده بانئون [۱] پالونه.

پالونیه: پالونیکه [۱] پالونه.

پالسه: (۱) شاری گوره: (۲) دهر بارو دیوه خانی گوره پیاوان: (۳) دروننه وان: (۴) کریکار، فعله. عمه له: (۵) سه بان، ره نجسبری پننج بیکه بیری داهات، بان سئ بیکه: (۶) بدله ده غلی نهدرواوا [۱] (۱) شهر بزرگ: (۲) دبرار بزرگان: (۳) دروگر: (۴) کارگر: (۵) رنجبر سه میه گیر: (۶) قطعه ای از غله دروننده.

پالسه هست: (۱) به زور ناخن. به هیز تی په سنانون: (۲) به زور خو دهر بار زکردن له ناو حه شامات [۱] (۱) با فشار آگندن: (۲) بزور خود را از شلوغی رهانیدن.

پالسه هستو: پالسه هست [۱] نگا: پالسه هست.

پالسه قه: (۱) جونه، لوشک: (۲) لافه فرته. پدله قازه [۱] (۱) لگد برانی: (۲) دست و پا زدن.

پالسه نگ: ره شمه، ریشمه، هوساروکه [۱] افسار و مهار.

پالسه وان: (۱) پیاوی زور نازا، قاره مان: (۲) داری که ده خرینه بن کار بنه وه [۱] (۱) قهرمان: (۲) چوب زیر دبرک.

پالسه وان بازی: زورانی، زورانیازی، زوره وانئی، زوره بانئی، عفره [۱] زور آزمائی.

پالسه وانیه: (۱) بیریکی دارمازو: (۲) پشنبوئیه دیواری شکست: (۳) داری بن دبره گ [۱] (۱) نوعی نمر مازوج: (۲) پشتیبانه دیوار ضعیف: (۳) شمعل.

پالسه وی: گوله بهرزوه [۱] گل آفتاب گردان.

پالسه ههنگ: کوتو و زحسری، پای، زندانی [۱] کنده و زحسری پای زندانی. پالئی: (۱) پیللی دارین: (۲) پالا، پینلاو: (۳) پالوی بازه بهر [۱] (۱) بارو: (۲) پای افزارا: (۳) رانکی.

پالیک: بهر سمبل، موی سمبل که ده کویته سمر دین [۱] موی سبیل که بر ریش آید.

پالیموک: گیابه که بنه کئی ده خوری [۱] گیاهی است که ببخش خوردنی است.

پالین: (۱) نامرزی پالوتن، که وگیر و پالونیه: (۲) سهرله نواره [۱] (۱) پالونه: (۲) دم عصر.

پالینان: نیواران کانی معز دوشین [۱] هنگام عصر زمان دوشیدن گوسفندان.

پالینو: باشگر بهواتا نهوشته ده بانئوی: (جا پالینو، برنج پالینو) [۱] پسوند به معنی پالنده.

پالینوران: بالافتن [۱] پالوده شدن.

پالینوراو: (۱) بالافته: (۲) ناودیرکراو بوکاری [۱] (۱) پالوده شده: (۲) نامزد شده برای کاری.

پالینوکه: پالونیه [۱] پالونه.

پاماسنی: پاگره، نه خوشی قاج نه سنور بون [۱] بیماری باغر.

پامال: له به بن جو. تهرت و تونا [۱] پامال. نارومار.

پاماله: خیشک، نامرزی زوی شوکراوی پی ریک ده کهن [۱] ماله

کشاورزی.

پاهاو: لوس کردنی سواغی گنج به به زوی نهر [۱] صاف کردن دیوار گچی با کهنه خیس.

پامز: مزئی هانن [۱] پامبزد.

پاموره: (۱) لیزگه موروی خشلی قوله بی: (۲) خر خالی پا، پاوانه [۱] (۱) رشنه زبننی میج یا: (۲) خلخال میج پا.

پاموره: بی موره [۱] بیل آهنی.

پامیزه: (۱) گوی میشه نگو بن که دواي ناو خواردن ده بکاو ده بینه هوی دوزینه هوی شه لخمه میشه که: (۲) کولکهی بهلی ناژول: (۳) شاهونی نه که که به لارانه وه وشک ده بینه وه [۱] (۱) مدفوع زنبور عسل که نشانه ای در بافتن جهت لانه اش است: (۲) کرک پای دام: (۳) آب پشت تکه بر بدنش.

پان: هراو، بهر انبهری نه سک، په ن. بهر بن [۱] بهن.

پاناو: سهرچبای نهخت، نه خنایی سمری که ز [۱] جای هموار بر قله کوه. پاناوکه: گومبلکهی ناو له ده شننا [۱] بر که ای در میان جلگه.

پانایی: بهرینی، هراوی [۱] بهنا.

پان بونسه وه: (۱) ده بهر پیندا تلبخانه وه: (۲) له ته سکیه به بهر بن بون: (۳) برینی له راکشان: (هه تبو جیته؟ پان بویه وه) [۱] (۱) زیر پا له شدن:

(۲) په ن شدن: (۳) کنا به از لم دادن.

پان به پان: بهرین روده روا بسی به ناشکرا قسه کردن [۱] رُک و پوست کنده سُخن گفتن.

پانپانوکه: خو به به کتر ره حمت کردنی زنان [۱] همجنس بازی زنان.

پانپانوکئی: پانپانوکه [۱] نگا، پانپانوکه

پانتاوا: (۱) پاناو، گوزایی سهرچبا: (۲) ده شنی بان و راست و بی زورک [۱] (۱) همواری در قله کوه: (۲) جلگه هموار.

پانتول: بانول [۱] شلوار.

پاننه: کرنوش، داهانمه وه بورئینی نانی که سئ [۱] نعتظیم.

پانجاز: بنه گبا، گبای خواردنی مرو، وه ک شننگ و بنگ و گیای سوره وه کردن [۱] بیخ گیاهان خوردنی.

پانچه قولی: پا له با بجان له زوره بانئی دا [۱] لنگ کردن در کشتی.

پاندان: قه لیمی خونوس، نه وه لقه می موره که فی ده پال خوی ده کرنی [۱] قلم خود نویس.

پانزه: پازده، ده و پننج [۱] پانزده.

پانزه مین: زماره ی نو به تی بو پانزه [۱] پانزدهم.

پانزه هم: پانزه مین [۱] پانزدهم.

پانزه هم مین: پانزه مین [۱] پانزدهم.

پانزه یم: پانزه مین [۱] پانزدهم.

پانکردنه وه: (۱) بی ری خستن: (۲) له نه سکه وه بهر بن کردن: (۳) راخستنی سفره وه بهزه... [۱] (۱) پامال کردن: (۲) عربض کردن: (۳) انداختن سفره با گلیم و...

پانکه: (۱) جورئ بیری دارمازو: (۲) قوله ی پان: (۳) جورئ ماسی گروفهر: (۴) باوه شبنئی کاره بایی، باوه شبنئی بهر قی [۱] (۱) نوعی نمر

مازواج: ۲) کوناہ عریض: ۳) نوعی ماهی: ۴) بادیزن برقی.
 بانکه‌له: بانی خروچکوله [۱] پهن گرد و کوچک.
 بانوبون: همراو بونهوه، به‌رین بون [۱] عربض شدن.
 بان وپوز: به‌رین و همراو، زورگوشاد [۱] بسیار عریض.
 بان و فلج: به‌رین درازی هه‌لشیلدرای له‌کارکوته [۱] له‌شده.
 پانه‌گا: جبهگی روانی توکه به‌ر [۱] عانه، زهار.
 پانه‌وپان: ۱) به‌لای یانایی دا: ۲) به‌ناشکراو بی‌مهرایی: (پانه‌وپان یشم گوت) [۱] از پنهنا: ۲) رُک و صریح.
 پانه‌وه‌بون: ۱) پلپخانه‌وه: ۲) پانوبون [۱] له‌شدن: ۲) عربض شدن.
 بانی: ۱) به‌رینی، به‌هنی: ۲) پازنه، بانیه [۱] پنهنا: ۲) باشنه.
 بانی به‌رز: جورئی کهوشی بازنه بلند [۱] نوعی کفش یاشنه بلند.
 بانیز: بارین، گوئلکی پار، گوئیل پار [۱] گوساله پاربنه.
 بانیه: بازنه، بانی [۱] باشنه.
 باوان: قعد، غه، فورغ، میزگ با باغی تابه‌تی که سبک نه‌وانی سهر به‌خو
 بجئی نی: (له باغجی ساوای باوانی سینه / به‌نجیم سهرگرمی
 لمبوگرشینه) «هه‌زار» [۱] فورغ، مکان انحصاری.
 باوانه: پاموره [۱] نگا: پاموره.
 باویا: ۱) دودلی، گومان: ۲) خو وه‌دوا خستن [۱] گمان: ۲)
 ناخبر کردن.
 باویل: ۱) فاج و فول، له‌نه‌زنو به‌ره‌زیر: ۲) برئی له توانایی و کارایی [۱]
 ۱) از با، نا زان: ۲) کنانه از ناب و نوان.
 باور: منالدان [۱] زهدان.
 باوروا: پابه‌نی، پنخواس، خواس [۱] پابه‌نه.
 باوشا: بانسا [۱] بادشاه.
 باوشک: به‌دقدهم، بی‌ره‌ش [۱] به‌قدم.
 باومورئ: هه‌وایه‌کی گزانبه، قامبکه، مقامبکه [۱] آهنگی است.
 باون: باوان [۱] نگا: باوان.
 باونه: بیوه‌ند، کوت و زنجیر [۱] کندبای زندانی.
 باوه: ۱) باران: ۲) ناوی شاریکه له کوردستان [۱] نگا: باوان: ۲)
 سه‌ری در کردستان.
 باوه‌پا: ۱) هاورایی: ۲) دودلی: ۳) خو ره‌درادان و سستی [۱] همراهی:
 ۲) نزدیک: ۳) اهمال.
 باوه‌جئی: جئی قابم، له له‌قین به‌دور [۱] ثابت.
 باوه‌جیگه: باوه‌جئی [۱] ثابت.
 باوه‌ره: ۱) ده‌رئی: ۲) پیلو، پاپوش [۱] زیرشلواری: ۲) پای ازار.
 باوه‌مانگ: زک بر له مانگدا که‌نا نه‌زی [۱] پابه‌ما.
 باوه‌ن: ۱) باوان: ۲) بیوه‌ند: ۳) دراویکی نینگلیس: ۴) پاموره [۱] نگا:
 باوان: ۲) بندپایی: ۳) واحد پول انگلیس: ۴) نگا: پاموره.
 باوه‌ند: ۱) باوان: ۲) بیوه‌ند [۱] نگا: باوان: ۲) بندبا.
 باوه‌نه: پاموره [۱] نگا: پاموره.
 باوه‌وی: پنخه‌سو، به‌ربوک [۱] بنگه.
 باوه‌ی: به‌ربوک [۱] بنگه.

پاوه‌بو: پاوه‌وی [۱] بنگه.
 پاوشنه: پاموره [۱] نگا: پاموره.
 پاهدلکه‌فتن: هه‌له‌نگوتن، روت بردن [۱] سکتندی خوردن.
 پاهدلگرتن: به‌له‌ز چون، خوشتر رویشن [۱] سرعت رفتن.
 پاهه‌نگیر: باره به‌ر [۱] بازبر.
 پای: ۱) به‌رده: ۲) به‌ش، دابسه: ۳) عوده، له‌میل [۱] ۱) برده: ۲)
 قسمت: ۳) عهده.
 پایا: به‌رده‌وام، فایم، خوراگر [۱] ثابت.
 پایان: ناخر، دوماهی، دواپی [۱] پایان.
 پایته‌خت: پاته‌خت، شاری شانشین [۱] پابه‌خت.
 پایدوس: ده‌ست له‌کار هه‌لگرتن [۱] دست از کار کشیدن.
 پایدوست: پایدوس [۱] نگا: پایدوس.
 پایز: سنهم کزی سال [۱] فصل پاییز.
 پایزه: ۱) چاندنی پایزی، به‌رانبه‌ری به‌هاره: ۲) جورئی نری ده‌نک زل
 له پایزا ده‌گا [۱] ۱) کشت پایزه: ۲) نوعی انگور.
 پایزه‌پرا: به‌ر به‌نی له‌دوستی که دره‌نگ ده‌بینی [۱] کنایه از دوستی که کم
 پیدا شود.
 پایزه‌ریز: شمخنه لیدراو، سهرما بردوی پایز [۱] سرمازده پاییزی.
 پایزی: ۱) چاندنی پایزه: ۲) حوزی هه‌نجیر [۱] ۱) کشت پایزه: ۲)
 نوعی انجیر.
 پایزی: لیکدانوه‌ی خهو [۱] تعبیر خواب.
 پایسکل: نه‌سه‌داربنه، دوچه‌رخه [۱] دوچه‌رخه.
 پایکردن: دابه‌ش کردن [۱] توزیع کردن.
 پابین: ۱) لای خوارو: ۲) جبهگی بی له‌گوزدا: ۳) چاودیری، ناگالی بون
 [۱] ۱) پابین: ۲) جای با در فر: ۳) نظارت و مراقبت.
 پابناز: به‌خیر هینانی گه‌رو گور، خوش ویش به‌میان گونن [۱] استقبال
 گرم از مهمان.
 پابنساو: ۱) فونار، ناوی له‌ناو داسننا له زوی ده‌رده‌جئی: ۲) سه‌وزه‌ی
 تیراوی له‌شون [۱] ۱) حساب آباری: ۲) شاداب.
 پابنده: خوراگر، جئی قابم [۱] پابنده.
 پابینه: پابنده [۱] پابنده.
 پایوان: به‌رده‌داری پیاری گه‌وره [۱] پرده‌دار.
 پایبه: ۱) هیم، بناغه: ۲) بلمو ده‌ره‌جه: ۳) کوله‌که‌ی له‌خست و سمن: ۴)
 سه‌روپی، پاچه [۱] ۱) نابه: ۲) درجه و رتبه: ۳) سنون سیمانی: ۴)
 کله‌باچه.
 پایبه‌رز: پیاری گه‌وره [۱] بلندباید.
 پایبه‌دار: خوراگر و جئی قابم [۱] پایدار.
 پایبه‌داری: هه‌رمان و خوراگری [۱] پایداری.
 پایبه‌روقی: هه‌وای نالوزو به‌نهم و دومان [۱] هه‌وای منقلب.
 پایبه‌صال: بامال [۱] باهمال.
 پایبه‌ناز: زیراخمر، زیر پی راخمر [۱] پای‌انداز.
 پایبه‌نداز: پایبه‌ناز [۱] پای‌انداز.

پابین: (۱) لای زئرو: (۲) چاودیزی کردن. به جاو ناگالی یون [۱] (۱) پابین: (۲) بانندن.

پبله: پبله، زئره سکه‌ی ورد له زنجیردا بوخشل [۱] زیورآویزه.
پت: (۱) لبدانی راگ، نه پزا: (۲) خودای دستکرد، بت: (۳) که پز، لوت، بیئل، دفن: (۴) نوخته، خال: (۵) خونجه می گیا: (۶) ینه، پلنوک، به بننوک له شتیك دان: (۷) نه ونده‌ی له نار سه ره نهجه می قامکی گه ورو شاده دا جیگه‌ی ده بیئنه وه: (پتی ده رمان، بتیک جای: (۸) سرکه، سرنه، بچه بیج: (۹) نوک، سه ری باریکی شت: (۱۰) بوله، ورته: (۱۱) شل و سست [۱] (۱) نبض: (۲) بت: (۳) بینی: (۴) نقطه: (۵) غنچه گباه: (۶) نلنگر: (۷) بار دو انگشت: (۸) بیج بیج: (۹) نوک هر چیز: (۱۰) غرولند: (۱۱) شل و سست.

پشاپت: سرکه، سرنه، سرت و خورت [۱] حرف بیخ کوش.
پشاپت: زورویژ، چه نه وه، هه له وه، چه قه سره، زور بلی، جه نه باز [۱] وراج، بت با: نوکی به نهجه می با [۱] نوک با.
پشاپت: بوله و برنه [۱] غرولند.
پشبتک: شبوی ساواری ورد، پرخه نیله [۱] آتش بلغور.
پتبتوک: جوژی په بوله‌ی خالدار [۱] نوعی پروانه.
پتبتوک: گولکی سوری سه ره به هاره [۱] از گلهای فرم بهاری.
پشخی: ره نگ به ریو، بی ره نگ، ره نگ بزوکاو [۱] رنگ بر بده.
پتر: (۱) زوتر: (پتر بیری): (۲) زورنر: (پتریان نان داپیمان) [۱] (۱) زودنر: (۲) بپشتر.

پترو: فرناخه‌ی سه بر برین [۱] کیره زخم.
پتروخه: پترو [۱] کیره زخم، خشک ریشه.
پتروک: پارچه‌ی زور بچوک له هه ورو نان [۱] جزء کوچکی از خمیر و نان.

پتروکه: (۱) پترو: (۲) پتروک [۱] (۱) نگا: پترو: (۲) نگا: پتروک.
پتروژ: لیج و لیو، دیه پوز [۱] نس، پوز.
پته: پتکه، به بهک فامک لبدان، بت [۱] تلنگر.
پته پت: (۱) له زوبین و بت دانی گری جرا: (۲) بوله و برنه [۱] (۱) سوسوی چراغ: (۲) غرولند.

پتهو: ناوبر، به هیز، فایم [۱] نوبر و محکم.
پته‌ی: پتین [۱] پختن.
پتیتته: به نانه، سینه عمرزیه [۱] سبب زمینی.
پتیک: گه نه [۱] کنه.

پتیله: پلینه، فنیله [۱] فنیله.
پج: (۱) بیج، بادراو، بادان: (۲) کهموکه: (۳) سرنه، سرکه [۱] (۱) پیجیده، بیج: (۲) اندک: (۳) حرف بیخ گوش.
پچان: سرنه کردن [۱] در گوشی حرف زدن.
پچران: له به ریگ جون، پسان، قربان، قه نمان [۱] گسختن.
پچرانندن: قرتانندن، پسانندن [۱] گسلانندن.
پچراننده وه: (۱) دوباره پسانندن: (۲) درانندی بهرگی دژ له شهردا [۱] (۱) باز گسلانندن: (۲) باره کردن لباس کسی.

پچرانن: پچرانندن [۱] گسلانندن.

پچراننه وه: دوباره پسان: (به ندی گهردن به ننده کم دوباره پچرا به وه) [۱] دوبار گستن.

پچراو: پساو، قه تایی، قرتیاگ [۱] باره شده.

پچر پچر: (۱) پس پس، هه و دای له جه نند جنوه پساو: (۲) پش به شی کم کم: (۳) ناسمان پچر پچر ده دانی: (۳) دزواری: (۴) راوانندن و بی سه و بهر گوتن: (قه کانی پچر پچر ده کرد کس نه بده زانی ده لئی جی) [۱] (۱) گسته و یاره باره: (۲) اندک اندک: (۳) دشواری: (۴) درهم و برهم گفتن.

پچرک: جوژی کولیره [۱] نوعی گرده مان.

پچرک: ناماده‌ی پسان، له پسان نربک [۱] نربک به گسستن.

پچریاگ: پچراو [۱] گسته.

پچریان: پچران [۱] گسستن.

پچرین: (۱) پسانندن: (۲) بردن، ده ست کهوتن: (به شی خوی پچری) [۱] (۱) گسلیدن: (۲) بردن.

پچرین: که سنی ده پچرینی [۱] گسلنده.

پچرینه وه: دور که رنن: (کاکم له نیمه پچرینه وه هانوجومان ناکا): (۲) له شهردا بهرگی به کتر به جنگ درانندن [۱] (۱) قطع علاقه و ارتباط: (۲) از فرط خشم لباس هم را باره کردن.

پچکول: چکوله [۱] کوجولو.

پچکولانه: پچکول [۱] کوجولو.

پچکه لانه: پچکول [۱] کوجولو.

پچکه له: پچکول [۱] کوجولو.

پچمه: نه ویله، نه ویله [۱] اصطبل.

بچوک: (۱) چکوله: (۲) رنه تی له خزمه نکار و زئرده ست [۱] (۱) کوجولو: (۲) کتابه از نوکر.

بچوک یون: زئرده سستی کردن [۱] خدمتکار بودن.

بچوک بونه وه: دوی زلی کم کردن [۱] کوچک شدن.

بچوک کردنه وه: له زلی کم کردن شی یا که سنی [۱] کوچک کردن.

بچوکی: (۱) چکوله بی: (۲) خزمکاری، نوکهری [۱] (۱) کوچکی: (۲) نوکری.

بچه: (۱) سرنه، سرکه: (۲) ته ویله [۱] (۱) درگوشی: (۲) اصطبل.

بچه بیج: بچه [۱] درگوشی.

بچیان: پنیج خوارندن [۱] بیجش.

بچین: شق شه لدان [۱] نییا.

بخ: (۱) وشه به که یو ده خه و کردنی مثال ده گوئری: (۲) یو ترسانندی به گالته: (۳) سه ریزین به زمانی مندالان [۱] (۱) لالایی کودک: (۲) بشوخی ترسانندن: (۲) به زبان بچه سر بریدن.

بخک: بخ، وشه‌ی ترسانندی به گالته [۱] بشوخی ترسانندن.

بخو: بخو، فه رمانی خوارندن [۱] بخور.

بخه: (۱) فری بده، باورزه: (۲) بده به زه ویدا، له ههردی ده [۱] (۱) پرت کن: (۲) بر زمین بزن.

پندو: بوك، گوسنی بن ددانان [۱] لئه.

پز: پرد، ربیازی ههلبه سنراو له سر ناو، جیسر [۱] بل.

پز: (۱) تزه، تژی: (۲) زور، زاف، گه لهك، زیاد: (۳) حه شامات، خه لکی

زیاد: (۴) توندی و سفنی نه نراو: (۵) توره و نهك: (دلم لیٹ بره): (۶)

خه مناك: (دلم برسو گر بام): (۷) زور زاناو دانا: (مه لابه کی بره): (۸)

جله كا، جلّه پووش: (سرو پووش): (۹) من مانا: (برو بوج): (۱۰) بیرا

(قسه ی بره بریزوانه باوه ز مه كه) [۱] بر: (۲) بسبار: (۳) ازدحام: (۴)

بافنه سفت و پریشت: (۵) خشمگین: (۶) غمگین: (۷) عالم بر مابه: (۸)

خس: (۹) بی معنی، مهمل: (۱۰) بیر.

پراخ: با پراخ، دوله منی گه لامبو، ناراخ [۱] دلمه برگ مو.

پراش: ورد، له نی چكوله [۱] ریزه.

پراش پراش: لهت لهت، وردوخاش [۱] ریزرز.

پراو: پلاوا [۱] بلو.

پزان: (۱) دزان: (۲) پزان [۱] پاره شدن: (۲) بریده شدن.

پزاندن: (۱) دزاندن: (۲) برین [۱] پاره کردن: (۲) بریدن.

پزاوهر: دارماله، لیواو لیو، لیب [۱] مالامال.

پزای: پمزین، بازی گه وره بردن، بازدان، خوه لندان [۱] جهش.

پزایی: (۱) ناوه راسب: (له پزایی ناوه كه دا): (۲) كومه ل و جه ماوه ری:

(پزایی خه لكه كه هات) [۱] جرگه، وسط: (۲) اكثریت.

پزبار: داری زور به میوه [۱] درخت برنسر.

پزبون: پروانه بر [۱] برشدن.

پزبونه وه: هه لكه ندرای گل نیکراو، والای دوباره نیکراو: (چالی بهر

دهر كه كه پروتوه وه) [۱] برشدن دوباره.

پزبه پر: لیب و لیب [۱] لبالب، مالامال.

پزبه دل: به راستی، له نه هی دله وه [۱] از ته دل.

پزبه ر: پزبار [۱] درخت برمیوه.

پزبیژ: جه نه باز، زور بلنی [۱] وراج.

پزبا: هه زارین، زیلو [۱] هزاریا.

پزبیره: (۱) په لئه كه، بر بقه، نوبه: (۲) بهر نگی گواره: (۳) په لینه [۱] (۱)

پولك: (۲) آوبزه گوشواره: (۳) گیاه خرفه.

پزیریک: (۱) په لینه: (۲) په بوله [۱] گیاه خرفه: (۲) پروانه.

پزیرلیك: په لینه [۱] گیاه خرفه.

پزبول: (۱) كونه به زور، پارچه ی كونی دزاو: (۲) سست، شل، ناقایم.

خونه گر [۱] كهنه پارچه: (۲) شل و نامحکم.

پزپوله: (۱) جیننی گزوله هه ویر و كو زله: (۲) دانی جوجیكه مریشکی

نازه له هبلكه ده رهاتو [۱] اوماج: (۲) زواله.

پزپه: پزیا [۱] هزاریا.

پزپه كسردن: (۱) لی نوین بو زفاندن: (۲) ده باوش گرتن له ناكاو [۱] (۱)

گرفتن به قصد ربودن: (۲) ناگهان در آغوش گرفتن.

پزپیت: (۱) زور به بهر كه كت، بهر زه: (۲) په قازوه هه لیز و قینی مریشکی

سهر سزاو [۱] پر نكت: (۲) دست و یازدن مرغ سر بریده.

پزپیش: پروپوش، گیای بابرده له ی وشك [۱] خس و خاشاك.

پرت: پارچوكه، كلوی چوك: (پرتك فهدم ده به!) [۱] كلوخك.

پرتاف: لینگ دانی نهمب به جوار ناله، پرتاو [۱] پرتاب، چهارنعل ناختن.

پرتافانن: وه غاردان خسننی به جوار ناله [۱] چهارنعل ناختن.

پرتافیان: نوند غاردان [۱] ناختن.

پرتافین: پرتافیان [۱] ناختن.

پرتافینن: گریوه غار [۱] مسافه اسب دوانی.

پرتال: (۱) كونا، مالی گه زی: (۲) پهنه ف [۱] (۱) كالای زعی: (۲) رخن خواب.

پرتال: كمل و بهلی ناومال [۱] ائانه خانه.

پرتان: نوین، پهنه ف [۱] رخن خواب.

پرتاو: پرتاف [۱] پرتاب.

پرتك: پرت، به شینکی زوركه له شینکی زور [۱] ریزه.

پرتكاندن: بهش بهش و لهت لهت كردن، ورد كردن [۱] ریزه ریزه كردن.

پرتكه: ورده، كه موكه: (پرتكه نائيك نادا به باوكی) [۱] ریزه.

پرتوك: (۱) پرتكه: (۲) رزین، رزی [۱] (۱) تكه پارچه: (۲) پوسته.

پرتوكی: گه للابی، بن قاعیده و قانون، بهر لایی [۱] بی بندوباری.

پرتوكیگ: رزبو، رزی [۱] پوسته.

پرتوكیان: رزین [۱] پوستیدن.

پرته: (۱) بت دان، لبدانی ره گ، نه بز: (۲) تروكی گزی چرا: (۳) بولهی بن

لیوان [۱] نبض: (۲) سوسوی چراغ: (۳) لندیدن.

پرته پرت: پرتی زور [۱] «پرتنه» ی زیاد.

پرته قال: فلنه فان، مبه به کی به ناویانگه [۱] پرتقال.

پرته قالی: رهنگی زردی نامال سور [۱] زرد پرتقالی.

پرج: (۱) موی دریزی سهر، كه زی: (۲) بهزی بالنده: (۳) موی لهش [۱] (۱)

گبس، رلف: (۲) بر برنده: (۳) موی بدن.

پرچك: پریشکی ناوی به كول [۱] قطرات پاشیده از آب جوش.

پرچن: (۱) خاوهن پرچ: (۲) موی نیکه لای پری شاننه نه كراو [۱] (۱)

كاكل دار: (۲) ژولیده مو.

پرچهك: جه كداری سازو نه بار له سیلحادا [۱] سلحسور.

پرچه مینك: چهك چه کی، شه منمه كوزره [۱] خفاش.

پرچی نایشه و فاتمان: كوكله زرنه، كه سكه سور [۱] رنگین كمان.

پرچین: زورچین دار، ناصاف [۱] پرچین و سگن.

پرخ: دهنگی كه بوی خه ولنكه وتو، پرخه [۱] خرناسه.

پرخانندن: پرخه كردن له خهوا [۱] خرناسه كشدن.

پرخانن: پرخانندن [۱] خرناسه كشدن.

پرخن: كه سنی له خهوا بهر خننی [۱] کسی كه در خواب خروپف كند.

پرخواهور: پرخه ی زور و به هیز [۱] خرناسه زیاد.

پرخه: پرخ [۱] خرناسه.

پرخه پرخ: پرخه ی زور [۱] خرناسه زیاد.

پرد: پر، ربناز له بان ناو [۱] بل.

پردان: پزیند كردن، گرتن و رفاندن [۱] گرفتن و ربودن.

پردو: جوری كالهك [۱] نوعی خر بزه.

پرده: ورده نه سیاب: (ورده و پرده) [۱] خرت و پرت.

پرده‌له: (۱) داره‌زای سهر خهرداری ناش: (۲) داریکی دریزه له نسه‌بایی جولایی دا [۱] ایزاری در آسباب: (۲) ایزاری در جولایی.

پرز: ریشولہی پارچه [۱] پرز پارچه،

پرزانگ: منالندان، زندان، زئی [۱] زهدان،

پرزگ: زیبکھی ورد [۱] جوش ریز بر پوست،

پرزو: (۱) بهیزو تابست: (۲) خوزاگر و بشودریز [۱] قدرتمند: (۲) شکبیا.

پرزولی: تینول، بزگور [۱] نکه کهنه کتیف و پاره.

پرزوله: پرزول [۱] نگا: پرزول.

پرزه: (۱) فسه‌ل، بهراموی نائف له ناخورد: (۲) له‌ته قامبشی باربک: (۳) فرکاندن، ههل بزواندن، ربک خسننی جلی قوزاوی نا فوزه‌کھی لی هله‌سوه‌ری: (۴) هیزو ناقصت: (پرزهم لی براوه): (۵) بدش و ماف: (همموی خوارده پرزه‌ی منو، بری) [۱] پس‌مانده‌ آخور: (۲) یوشال باربک نی: (۳) گل و خاک از لباس گرفتن: (۴) زمق و نوان: (۵) حقوق و فسمت.

پرژ: بلاو، پمژ، به‌ریشان، پرژ [۱] پراکنده،

پرژان: (۱) بلاوسونی سنی ورد: (۲) به‌زه‌وی وه‌رونی ناوبان نوو: (ناو مه‌پرزئینه، نوو به‌رژینه): (۳) زور به‌نیش و نازار [۱] پراکندگی: (۲) افشان شدن آب یا بنر بر زمین: (۳) دره‌ناک.

پرژاندن: بلاوکردن [۱] افشاندن.

پرژولی: پرژ [۱] افشان.

پرژه: بزیشک [۱] پشنگ آب.

پرس: برسبار، ونه‌بی که جوابی گهره‌که [۱] پرسش.

پرسا: پرسکر، به‌پرسبار [۱] پرسش‌کننده.

پرسانه: دباری بومالی نازبه‌بار [۱] هدیه به صاحب‌عرا.

پرسک: زیبکھی [۱] جوش صوت.

پرسنامه: قافه‌زی پرسباران که‌نه‌بی پر کرئنه‌وه [۱] پرسشنامه.

پرسه: (۱) دبداوکردن له نه‌خوش: (۲) نازبه، نازبه‌ت [۱] عبادت بیمار: (۲) عزاداری.

پرسه‌گورگانه: پرس ہی کردنی روانه‌نی و به‌فسه نه‌کردن [۱] پرسش‌نعارفی.

پرسه‌گورگانی: پرسه‌گورگانه [۱] پرسش‌نعارفی.

پرسبار: پرس، پرسبار [۱] پرسش.

پرسمین: پرس کردن [۱] سؤال کردن.

پرسینه‌وه: (۱) به‌سهرکردنه‌وه: (۲) سهرحساب بون [۱] رسبدگی به زیردست: (۲) حساب‌رسی.

پرژ: پرژ [۱] افشان.

پرژسنگ: (۱) نیریز، نیروز، نیشکی روز، نیشک: (۲) پریشکھی ناگر، بزیشک [۱] ناپش: (۲) شراره.

پرژسه: (۱) ورشه، گرشه، دره‌وشین: (۲) پرژه [۱] درخشش: (۲) نگا: پرژه.

پرژینه: قوزقینه، قرب، ده‌نگ له قورگه‌وه له نیری [۱] آروغ، آروغ.

پرژک: زانی منال بون [۱] درد زابمان.

برک: (۱) برش، که‌زو، که‌زه‌کیفه: (۲) برتک، که‌موکه [۱] کفک: (۲) اندک.

پرکردن: نزه‌کردنی والا [۱] پرکردن.

پرکردنه‌وه: نزه‌کردنی دوباره [۱] دوباره پرکردن.

پرکیش: به‌نمناح و گران فروش [۱] آژمند و گرانفروش.

پرکیشی: سوربون و پیداکرئن له‌سهر مه‌به‌ست [۱] اصرار و لجاجت.

پرگ: (۱) برک، که‌زو، برش: (۲) پارچه زه‌وی: (۳) که‌رکه‌مه‌ز [۱] کفک: (۲) قطعه‌ای زمین کوچک: (۳) بخشی از گله.

پرگوشمت: فله‌وه بوگیاندار و میوه [۱] گوشنالو.

پرگه: گرا [۱] پوره، تخم حشرات.

پرگ هه‌لینان: که‌زوه‌لینان، برش هه‌لینان [۱] کفک بر آوردن.

پرهمه: (۱) ده‌نگی لونی به‌کسم: (۲) گر بانی له‌ناکاو: (له‌پرهمه‌ی گر بانی دا) [۱] صدای بینی اسب: (۲) زیر گریه زدن.

پریشسک: (۱) زاناو به‌هوش: (۲) نوسه‌نه‌ک، به‌نیشک [۱] برمغز: (۲) نوعی خار در گندمزار روید.

پرژنو: ده‌لیل، به‌لنگه [۱] دلیل، برهان.

پرژولی: بزگور [۱] نکه لباس کهنه.

پرواندن: به‌نینوک کراندن و لی کردنه‌وه: (دامینت قوراوبه، وشکی که‌وه و بی‌پروینه، نهم گه‌نمه‌شامبه به‌نینوک به‌پروینه یا له‌لاسک بینه‌وه) [۱] زرده‌ن با سرانگنت.

پروانن: پرواندن [۱] نگا: پرواندن.

پروپا: لاقر له‌نهر، داوده‌ای‌نگ [۱] -اق و امن بالای ساق.

پروپاتال: (۱) ورده و برده‌ی ناوسال: (۲) خرت و پرنی بی‌نرخ: (۳) بیکاره، بی‌هونه‌ر [۱] خرت و پرت خانه: (۲) اشباه بی‌ارزش: (۳) بیکاره و ننبیل.

پروپوچ: قسه و باسی بی‌مانا و بی‌کاکل و نازاست [۱] خرافات، باوه.

پروپوشته: نه‌پوش، کولک، خوش بزبو، سازو نه‌بار [۱] مرقه.

پروپه‌شبو: بی‌سهر و بر، حال به‌ریشان [۱] پریشان‌حال.

پروپینی: پروپا [۱] نگا: پروپا.

پروپیمت: ورده حاجته‌ی مال [۱] خرده اسباب‌حانه.

پروپوت: هه‌ورگر، کاسه‌وکوزه‌کهر، هوستای نامانان [۱] کوزه‌گر.

پروپوز: بوئی خوری سوناو [۱] بوی پشم سوخته.

پروپوزان: سونانی کولکه خوری و مو [۱] سوختن پشم و مو.

پروپوزانن: سوتاندنی خوری و مو [۱] سوزاندن پشم و مو.

پروپوزاو: کولکه‌ی سوناو [۱] موی سوخته.

پروپوزه: خوری سوتاو [۱] پشم سوخته.

پروپوزیان: پروپوزان [۱] سوختن پشم و مو.

پروپوزیاو: پروپوزاو [۱] موی سوخته.

پروپوزه: گه‌لاله دانان بوکاریکی گر بنگ و به‌به‌هره [۱] پروژه.

پروسقان: (۱) هه‌لگه‌رانی شیر، تیک‌چونی شیر له‌سهر ناگر: (۲) ره‌نگ پهرین له‌نرسان [۱] بریدن شیر: (۲) رنگ باخنن.

پروسقیان: پروسقان [۱] نگا: پروسقان.

پروسک: بزیشک، پرسکی ناگر [۱] شراره کوچک.

پروسك: باقي ماوه ی له تنی مردوی رزیو: (همرنسك و پروسكى مابو) [۱] بافیمانده جسد بوسیده.

پروسكان: له ميره ك هه لوه شان [۱] ازهم پاشیده شدن.

پروسكه: ناوړ بنگ، پریشكى ناگر، پروسك [۱] شراره.

پروش: جاوی كه مبین و نه خوش [۱] چشم بیمار و كم سو.

پروشه: (۱) كه كم كم خوارن، (به خوا به حال پروشه د. كا: ۲) ده نكه ده نكه ی به فر كه ده بارى [۱] كم كم خورن، (۲) ریزش دانه های برف.

پروشه پروش: ورده ورده هاننى به فر بو زهوى [۱] ریزش آرام برف.

پروكه: ده نكى وردى به فر [۱] دانه ریز برف.

پروكه پروك: فینكه فینك، ده نكى گر بانی به سه بر [۱] صدای آهسته گر به.

پرونان: پروانن [۱] زدودن با سر ناخن.

پرباسكه: پریسكه، بوخچمى له ده سروكه [۱] بچجه كوچك.

پریچ: جاوی پروش [۱] چشم كم سو.

پریزه: پرباسكه [۱] بچجه كوچك.

پریس: پرست: (پياكى خوا پریسه) [۱] پریست.

پریسك: پروسكه [۱] جرقه.

پریسكه: پرباسكه [۱] بچجه كوچك.

پریش: ریزال، بزگور، وردخاش، ریشال [۱] پارچه كه نه بوسیده.

پریش پریش: ریشال، ریشال، ریزال، ریزال [۱] پاره پاره، نكه تكه.

پریشك: بشكى ناو [۱] بسنگ آب.

پریشكه: دانوله ی كه نم، چینی كه نم [۱] آش گندم جوشیده.

پریكه: نریفه، ده نكى به فدهوى خه نین [۱] صدای هر هر خنده.

پریوان: به نینوك بان بهريك خستن وهرانن: (كه نم شامى بیروینه، جله فور او په كت بیروینه) [۱] با ناخن زدودن.

پز: (۱) بیجو له ناو زگدا، پز، نول: (۲) چیزه ی نفت، چیزه ی زوان گیر: (۳)

قوز، كوز، شمرى میوینه [۱] (۱) جنین: (۲) گس مزه: (۳) فرج، آلت تناسلى زن.

پزدان: (۱) بیجودان، منانندان، پزدان: (۲) نهوى منال بوگانه فوی نیده كه ن [۱] (۱) بچه دان: (۲) بادكنك.

پزدان: پزدان [۱] نگا: پزدان.

پزدهوك: جینجكه سلاو، پاپسكنو [۱] گل مزه.

پززه: نه خوشبه كى په زه [۱] نوعى بیماری گوسفند.

پزگ: (۱) بزو، جینكه ی دوخین له ده رین دا: (۲) هدرجى لوی هلدو رابى و به معنی تیدابى وه ك زار كه كیسو نوره كه: (۳) نه خوشى مزه. پزو [۱] (۱)

و (۲) نیفه: (۳) نوعى بیماری دام.

پزگه: پزگ [۱] نگا: پزگ.

پزلى: جینكه ی بیجو له زگ دا، پزدان [۱] زهدان.

پزو: (۱) پزگ: (۲) منانندان، پزدان: (۳) پززه، فززه [۱] (۱) نیبان: (۲) زهدان: (۳) نگا: پززه.

پزوز: ورك و ناو، ناوړگى حه یوان [۱] احشاء.

پزوزن: سوزنى كه له نه به نه دریزتر و له سوزن پچوك تره [۱] سوزن

كوچكتر از جوالدوز و بزرگتر از لحافدوز.

پزوسك: بروسك، پریشكى ناگر [۱] شراره.

پزوسكه: پزوسك [۱] شراره.

پزه: فزه، نه خوشى مزه [۱] نوعى بیماری دام.

پزى: (۱) تفتى: (۲) پزگ [۱] (۱) گس مزى: (۲) نگا: پزگ.

پزيسك: ناوړ: نگ، نهختو كه ناگر بك، پزيسكه ی ناگر [۱] شراره.

پزیشك: پزیشك، حه كیم، لوقمان [۱] پزیشك.

پزیشكه: نوسكه، نوسه، نوسه، بهرى گباهه كى دزكاويه به خوى: (۱)

جلكه وه ده بوسى [۱] نوعى خار.

پزیم: تاغزونه، نالغى داخستنى قابشى پشتر كه رش [۱] سگك.

پزینك: بلاك، دم بیبى بیجوى نازال [۱] دهان بند بچه شیرخوار حیوان.

پز: (۱) داسوكه ی ده خل: (۲) لكى بارىكى دار: (۳) بالى ولاخ [۱] (۱) پرز غله: (۲) جوانه نازك: (۳) بال.

پزئال: (۱) لكى هدره بارىكى دار، پز: (۲) پزوش [۱] (۱) جوانه نازك: (۲) خس و خاشاك.

پزان: (۱) پزان، بلاوونى وودوسل: (۲) خونین له لوت هان: (۳) نه مانى كچىنى: (۴) زوره وانى، ملائى [۱] (۱) باشیدن مابع: (۲) خون دماغ شدن: (۳) رفتن بكار: (۴) كشنى.

پزاندن: (۱) ده خونین هینانى لوت: (۲) بردنى كچىنى: (۳) بلاو كردنى ورد: (۴) وه شانندن، چانندن توم [۱] (۱) خون دماغ كردن: (۲) بكار برداشتن: (۳) پخش و بلا كردن: (۴) نخم افشانندن.

پزاو: (۱) كچىنى نه ساو: (بنى پزاوه): (۲) لوى خونین لى هاتو: (لوى پزاوه): (۳) تومى وه شار [۱] (۱) بكار برداشته شده: (۲) دماغ خولى شده: (۳) تخم پاشیده شده.

پزبین: پستین، پشان، كه مهربند، پستوین، پستیند [۱] كمر بند.

پزتین: پزبین [۱] كمر بند.

پزك: (۱) دارو كه به كه بو پنه ده مشكه كى كون بوى زاده كه ن، پشك: (۲) خونچه، پشكوژ [۱] (۱) پنه جو بى سوراخ مشك: (۲) غنچه.

پزكوژ: پشكوژ، خونچه [۱] غنچه.

پزگال: كاروبار، مشغولیت [۱] سرگرى و مشغولى.

پزل: سور له سرشنى [۱] اصرار، ابرام.

پزلاندن: سوربون و بادا اگر نن له سرشنى [۱] اصرار كردن.

پزوم وهور: پزمدى به قه، توند پشمین [۱] عطسه فوى.

پزومه: پشه، پزه [۱] عطسه.

پزومه پزوم: پشمى له سر به ك [۱] عطسه پيا بى.

پزمین: پزین، پشمین [۱] عطسه كردن.

پزون: (۱) بهلكو پوپ: (۲) برجن و موتبكه لاو [۱] (۱) درخت پزشاخ و برگ: (۲) زولیده مو.

پزونجه: فاشاق، زه كى به كسم مألین [۱] برس ستور.

پزو: يال، موى مللى يه كسم و شير، پز [۱] بال.

پزوبو: لى و پوپ، نهولكانه ی هلد په رتيدورین [۱] شاخه و برگ،

پسکان: ده گهل پيشگري زا ده بلين، خو رزگار کردن له که ستي
 کتوندرگ تويه: (خوي لده ستم راهسکاند) [۱] فرار کردن.
 پسکول: گولنگي کلاو [۱] منگوله کلاه.
 پسکه: (۱) سرکه، سرته، فسه بده نگی نرم؛ (۲) پاريزی راوچی بو نجبر؛
 (۳) باله فره و جيوه جيوی به چکه مهل له کانی خواردن له ده ندوکی
 دایکی زا [۱] (۱) حرف در گوسی؛ (۲) حیز سکارچی به طرف شکار؛ (۳)
 بر بر زدن بچه برنده وقت خورن،
 پسکه پسک: (۱) سرته سرت؛ (۲) باله فره و جبک جبکی جوجک [۱] (۱)
 نجوا؛ (۲) پر بر زدن و سرو صدای بچه برنده.
 پسکیان: پاريز بر دنی راوچی [۱] خیز شکارچی بسوی شکار.
 پسلی: لوشه، گیایه که له دو کلبوی ده کهن [۱] گیاهی است که در دوغبا
 ریزند.
 پسمام: ناموزای نیر، کوزمام [۱] پسرعمو.
 پسنچک: پنچک [۱] بوته درختی.
 پسو: هست [۱] احساس.
 پسمران: به چکه به گ، نه جیم زاده [۱] نجیب زاده.
 پسوک: به نی ناقابم که زو ده پس [۱] نخ نازک نامحکم،
 پسوگرتهی: گوی زادی بری له فسه ی خه لک هست راگررن [۱]
 استراق سمع.
 پسه پس: (۱) توره نور؛ (۲) سرنه سرت [۱] (۱) حالت لکت زبان؛ (۲)
 بیج بیج.
 پسیان: فه نیان، پسان [۱] گسستن.
 پسمرک: پزسک [۱] نگا؛ پزسک.
 پسیک: پشبله، پشی [۱] گر به،
 پسین: (۱) نهوی ده پسینی؛ (۲) کرایار [۱] (۱) گسلنده؛ (۲) خریدار.
 پسپوز: پسپوز [۱] نگا؛ پسپوز.
 پش: (۱) فسه لوک، ناپته؛ (۲) سی، جدرگی سبی، کیسه ی هه ناسه؛ (۳)
 وشه ی بانگ کردن پشبله [۱] (۱) شل و ول؛ (۲) ریه؛ (۳) کلمه صدا
 کردن گر به.
 پشاقیک: سویتکه سابون [۱] نه مانده صابون.
 پشاوتن: گلوفس، هه لبناوتن، تیک هه لگوشین ولیک دان [۱] سُچاله کردن،
 پشیش: وشه ی بانگ کردن پشبله [۱] کلمه صدا کردن گر به.
 پشپشوکه: گیایه که له کلکه پشبله نه چی [۱] گیاهی است شبیه به دم
 گو به.
 پشپینت: بزبین [۱] کمر بند.
 پشت: (۱) له دواوه له شانرا تاسه ران؛ (۲) نه دوی هه رشنی؛ (۳) خمزی
 باوک؛ (۴) دازدار و لاگر؛ (۵) وشه ی دهر کردن پشبله؛ (۶) بهره و چین؛
 (پشت به پشت و اهاتو بن)؛ (۷) حیز، پیاوی گانده ر [۱] (۱) پشت؛ (۲)
 وراه؛ (۳) خو پشاوند بدری؛ (۴) طرفدار؛ (۵) کلمه راندن گر به؛ (۶)
 نسل؛ (۷) اُبنه.
 پشتاش: نوزی نارد له ناشدا، توز تاسیاو [۱] کرد آسباب.
 پشتان: ناوقا، ده ست تی ورنیان [۱] در آغوش گرفتن.

شاخه های هرس شدنی،
 پژون: گزره [۱] علف برس شده،
 پژوین: بزبین [۱] کمر بند،
 پژوینه: بزبین [۱] کمر بند.
 پژه: بریشکه یر بشکی ناو [۱] پاشیده شدن آب.
 پژباگ: (۱) پژاو، لونی خوین لِهانوس؛ (۲) کچینی له به بن جو؛ (۳) نومی
 جناو [۱] (۱) خون دماغ شده؛ (۲) پکارت برداشته شده؛ (۳) تخم
 پاشیده شده.
 پژبان: پژان [۱] نگا؛ پژان.
 پس: (۱) قه نین، قه نیان؛ (۲) نوره نهوی له بانی س، ث ده لئی، پسک؛ (۳)
 کور، فره نندی نیر؛ (پسمام: ناموزا) [۱] (۱) گسلدن؛ (۲) کسی که
 «س» را «ث» تلفظ کند؛ (۳) پسر.
 پسات: جوات، ناوکومهل، جدرگه ی حه شامات: (بونه پندی پساتی)
 [۱] اجتماع.
 پسان: (۱) فه نیان، له بهر به ک جون به ن دواو؛ (۲) مردن له بهر ماندوبی [۱]
 (۱) گسستن؛ (۲) از خستگی مُردن.
 پساندن: له بهر به ک بردن [۱] گسلاندن.
 پسانک: پیچو: (پسانکه سه گ: نوته له سه گ) [۱] بچه.
 پسانن: پساندن [۱] نگا؛ پساندن.
 پسانه وه: (۱) دوباره له بهر به ک چون؛ (۲) دوابی هاتن: (نه وه چبو؟ هه
 نه پساپه وه) [۱] (۱) دوباره گسستن؛ (۲) خانه باقتن.
 پسپان: (۱) پینه ی په زو؛ (۲) سرنه، فسه ی به نه سپایی [۱] (۱) پارچه پنه؛ (۲)
 حرف در گویشی.
 پسپاندن: سرنه کردن، سرکاندن [۱] حرف در گویشی،
 پسپس: (۱) زور بجزا، به چه ندجی له ت؛ (۲) وشه ی بانگ کردن پشبله [۱]
 (۱) پاره پاره شده؛ (۲) کلمه صدا زدن گر به،
 پسپستلی: جولانه نه، جال جالوکه [۱] عنکبوت.
 پسپسپیک: پشبله، پسیک، پشی، کنک [۱] گر به،
 پسپوز: (۱) زاناله په زناسین دا؛ (۲) چازان و لیزانی کار [۱] (۱)
 گوسفند شناس؛ (۲) خبیر و کاردان.
 پسپوزی: چازانی، هوزان له کاریکا [۱] خیرگی، نخعص،
 پسمت: سرنه، سرکه [۱] حرف در گویشی،
 پستان: فستان، کراسی زنانه [۱] پراهن زنانه،
 پسترك: په بزه، ناردیوان [۱] نردبام،
 پستو: به روك، به خه [۱] گر بیان،
 پسته: (۱) فسقن؛ (۲) سرنه، چبه [۱] (۱) پسته؛ (۲) درگوشی،
 پسته بادام: بادامی کاغذی، باوی تیکول ناسک [۱] بسه بادام،
 پسته پست: سرنه سرت، پچه پیچ [۱] بیج بیج،
 پسته ق: مینوزی خراب [۱] مویز ننجل،
 پسک: (۱) که سنی زمانی «سین» و «زی» نا هینی، پس؛ (۲) پشبله؛ (۳)
 بسک، زولف [۱] (۱) کسی که «س» را «ث» تلفظ کند؛ (۲) گر به؛ (۳)
 گیسو.

(۳) ونه‌ی ده‌رکردنی پنبیله: (۴) نیری گاندهر، پشت: (۵) ناوی گوندیکه له‌سه‌ر سیروان: (۶) تیکول فریدانی نارله: (۷) هاوعه‌شیرت (۸) کوله‌بار: (۹) طرف برجسته‌نشانگ: (۱۰) کلمه‌راندن گر به: (۱۱) آبنه: (۱۲) نام دهی است: (۱۳) پوست انداختن زخم: (۱۴) هم‌خونی، پشت‌ه‌با: شتی، تیه‌لدان [] تپیا.

پشته‌بی: پشت‌ه‌با [] تپیا.

پشته‌ریژده: بشته‌ریژه [] زخم پشت ستور.

پشته‌رنیشه: بشته‌ریژه [] زخم پشت ستور.

پشته‌سور: پشت نه‌ستور [] نگا: پشت نه‌ستور.

پشته‌سه‌ر: خشکیکه ژنان له‌ناوه‌راسنی سه‌ری دده‌ن و به‌پشنا برده‌بینه‌وه [] زیوری است ژنانه.

پشته‌سك: (۱) پشتیوانه‌ی دیوار و دار بو قایم بون: (۲) تبسکه خوری که هملی ناباجن و ده‌به‌پلنه‌وه [] (۱) پشنیانه: (۲) پشمی که بر پشت قوج می‌ماند.

پشته‌کی: سوار یونی یه‌کسم: (دویشته‌کی) [] سوار شدن بر ستور.

پشته‌مازه: موغهری پشت، نغهری پشت [] سنون فقرات.

پشته‌ماسی: خمر پشنه، سه‌ربانی کوزوه‌ک پشنه‌ماسی [] بام خرپشنه، پشت‌ممله: بیگاره‌کاری به‌زورداری بوزوردار [] کار بیگاری.

پشته‌ملی: پشت‌ممله [] بیگاری.

پشته‌مه‌له: جوئی سو‌بایی، مه‌له‌ی له‌سه‌ر گازی پشت [] شنای پشت، پشت‌مه‌یر: پشت‌مر [] نگا: پشت‌میر.

پشته‌وه: دواوه [] وراه، پشت.

پشته‌وه‌شکین: نه‌لای پشنه‌وه داجه‌ماوه [] به‌طرف پشت خم شده.

پشت هه‌لگردن: قدلس بون، رووه‌رگیزان [] پشت کردن و عصبانی شدن.

پشت هه‌یوان: نو‌ده‌ی له‌زوی هه‌یوان [] اطاق رو به‌نراس.

پشته‌یوان: پشت هه‌یوان [] نگا: پشت هه‌یوان.

پشته‌تی: (۱) سه‌ربین: (۲) باله‌ریشت: (۳) کول، باری پشتی پباو: (۴) له‌دوای: (پشتی نو من دېم) [] (۱) بالش: (۲) ستکی: (۳) کوله‌بار: (۴) بس از.

پشته‌یر: نه‌وبله، نه‌وله، گه‌وه‌ز [] طوبله، اصطبل.

پشته‌یر: پشیر [] طوبله، اصطبل.

پشته‌ین: (۱) پزبین: (۲) گشته‌ک [] (۱) کمر بند: (۲) نخ بهم بافته.

پشته‌یند: پزبین [] کمر بند.

پشته‌ینده: (۱) دهره، دهره‌گرتنی یه‌رژین یا هه‌رجی: (۲) داری ده‌ناو شولنی چه‌یه‌ر خراو: (۳) جوئی زوره‌وانبه که دست ده‌که‌میره‌ی به‌کتر ده‌گرن [] (۱) کمر بندی: (۲) بود برچین: (۳) نوعی کُشنی.

پشته‌ینه: پشته‌ینه [] نگا: پشت‌ینه.

پشته‌یوان: (۱) هاریکار، یاریده: (۲) قایم‌کری دیواری شکست: (۳) داری ده‌رگاداختن [] (۱) پشنیسان: (۲) پشتیانه‌دیوار: (۳) چوب پشت در.

پشته‌یوانه: دیواری دیوار نه‌ستبنه‌وه [] پشنیانه.

پشتاوان: (۱) جوئی ده‌مانجه‌ی فهدیم: (۲) نو‌ره‌که‌ی باروتی راوجی [] (۱) نوعی میانچه: (۲) بوبره‌باروت.

پشتاویشت: (۱) پایه‌لیاب، بهره‌له‌دوی بهره: (۲) پنجه‌وانه رویشتن: (پشتاویشت جومه‌ناو نه‌شکه‌ونه‌وه) [] (۱) نسل در نسل: (۲) عقب عقب رفتن.

پشت‌نه‌ستور: خاترجه‌م، بی‌نگه‌رانی [] خاطر جمع.

پشت‌بین: پزبین [] کمر بند.

پشت بین به‌ستن: خاترجه‌م بون له بارمه‌تی که‌سینک [] اطمنان بافتن از باری کسی.

پشت تی‌کردن: (۱) رولنی ره‌رگیزان: (۲) گوئی بی‌ندان: (پشتی ده‌کاره‌که‌ی کرده) [] (۱) اعراض و پشت کردن: (۲) بی‌اعتنایی.

پشت چوڤک: دارگورده، نه‌وداره‌ی یوئی ته‌ونی بی‌ده‌کوتن [] جوئی که با آن بودفالی را می‌کوبند.

پشت‌خوئل: پشت کوز، پشت چه‌میوه [] کوزیشت.

پشت‌دار: (۱) قایم، پنهان: (۲) خاوه‌ن دازداراو لاگری به‌هیزو ده‌سه‌لات [] (۱) محکم: (۲) کسی که بارنی بانفوذ داشته باشد.

پشت‌دان: (۱) هه‌لاتن له‌به‌ر دوزمن: (۲) نه‌سعیل بونی منوه بونیره [] (۱) فرار از دشمن: (۲) تمکین ماده برای زنبه.

پشت دانسه‌وه: نارخه‌یان و بی‌خلم بون: (برو پشتی خوئی لی‌یده‌وه و مده‌رسه) [] آرامش بافتن.

پشته‌رژ: برینی پشتی به‌کسم [] زخم پشت ستور.

پشته‌رژش: پشته‌رژ [] زخم پشت ستور.

پشت ساردبونه‌وه: ناوه‌میدبوئن له‌کار [] ما‌بوس شدن.

پشت‌شکان: برینی له‌به‌لای زور گه‌وره: (براو پشت‌شکا) [] کتله از مُصیبت بزرگ.

پشت‌کوز: پشت خوئل [] کوزیشت.

پشت‌کول: داری پشت ده‌رگا بوداخستن [] چوب پشت در.

پشت‌کوم: پشت خوئل [] کوزیشت.

پشت‌گرتن: بارمه‌تی دان، دازداری کردن [] حمایت کردن.

پشت‌گوئی خستن: گوئی بی‌ندان، وه‌دواختن [] پشت گوش انداختن. پشت‌گوئی‌کردن: (۱) برینی له‌سه‌ر جاک کردن لای ده‌لاک: (۲) موه‌لگرتنی لاملی ژن [] (۱) اصلاح موی سر: (۲) موی صورت گرفتن ژنان.

پشته‌گین: دوماهی، ناخری [] وایسین.

پشته‌لیدان: گمه‌یه‌که سه‌زه پشت نه‌کمن [] نوعی بازی.

پشته‌لیدانه‌وه: ناسوده‌بون، نیسراحت کردن [] لم دادن.

پشته‌لینکردنه‌وه: پشته‌لیدانه‌وه [] لم دادن و آسودن.

پشته‌میر: هاریکار، باربده‌ری باری کننده.

پشت‌ویه‌نا: جیگه‌ی بانگو و هاواران: (غهوس پشت‌ویه‌نات بی) [] پشت پناه.

پشته‌وری: زره، هیزی دل [] قوت قلب.

پشته‌وتین: پزبین [] کمر بند.

پشته: (۱) کول و بار، باری کول: (۲) پک، لای کوزی میج، جک له‌سه‌ر رک:

پشتیوانی: باربده دان، هار بکاری، لاگری [پ] بښنباڼی.

پشتیوانی کردن: دژداری کردن، لاگری کردن [پ] طرفداری کردن.

پشرون: چښنی پیرخه نیله، شپوی ورده ساوار [پ] آښ بلغور ریز.

پشقل: پشکل، کښهل، کښبل، قشبل، گوئی دوسم و وښنو و کهر و ښک [پ] پشک حیوانات.

پشک: (۱) خونجهی گوئی دار: (۲) پژ، داری کون گری مه شکه و خښکه:

(۳) ده نکی به فر، کلوی به فر: (۴) پسه لوی خو و به خت، قورعه: (۵)

بهس و بار: (۶) بریشکی ناو [پ] (۱) شکوفه درخت: (۲) پښه جو بین

مشک: (۳) دانه برف: (۴) بلیط بخت آزمایی: (۵) سهم و قسمت: (۶)

قطرات پاشیده آب.

پشکخستن: هورعه کښان [پ] فرعه انداختن.

پشکفین: (۱) بشکوتنی خونجه: (۲) هله و هساننی درومان، هله بشکوتن

[پ] (۱) شکفتن غنچه: (۲) باز شدن بخره.

پشکل: پشقل [پ] پشک حیوانات.

پشکن: (۱) مغبښ، مال پشکن: (۲) له بهر به کجا کهره وه: (خوریه که

پشکنه) [پ] (۱) مفتش و بازرس: (۲) ازهم بازکننده بشم و موی.

پشکنین: (۱) گهران و نه فښن: (۲) هله و هساندن خوری و لوکه [پ] (۱)

نغبښ: (۲) ازهم بازکردن بشم و موی.

پشکو: بولو، پهره نگ، سکل، پهنگر [پ] اخگر.

پشکوتن: وه بونی خونجه [پ] بشکفتن.

پشکوژ: پشکوژ [پ] کوژیت.

پشکوژ: (۱) خونجه: (۲) دوگمه، فو بهجه: (۳) گولوک [پ] (۱) غنچه: (۲)

دکه: (۳) شکوفه درخت.

پشکول: نه زه ی نافولا [پ] نومند بدفواره.

پشکول: پشقل [پ] پشک حیوانات.

پشکهل: پشقل [پ] پشک حیوانات.

پشکبل: نه نگوسنبله ی بی نغبښ که له گالته ی که له مستین دا به کاری دینن

[پ] انگشتری بی نغبښ.

پشکیلان: گهمه ی که له مستین، باز به کی شه و نشینبه که نه نگوسنبله

له باخه لی به کیک دا ده شانزده ده سنه ی نه ده بی بیدوزنه وه [پ] نوعی

بازی دسته جمعی.

پشکین: پشکن [پ] بازرس.

پشکیک: چه لئوک، برنجی به نیکوله وه [پ] شالی.

پشمه: پژمه، پنزه [پ] عطسه.

پشمین: پژین، پشمه کردن، پژمین [پ] عطسه کردن.

پشنی: توپل، هه نیه، نه نی، ناوجاوان [پ] بښانی.

پشو: (۱) هه ناسه: (۲) پشبله: (۳) نبراحت، وچان [پ] (۱) نفس: (۲)

گر به: (۳) اسراحت کردن.

پشور: خراب گونتی که سی، نه حلهت [پ] بدگفتن از کسی، نفرین.

پشوسواری: ته نگه نه ده سی [پ] نفس ننگی.

پشوگرتن: وچاندان، نبراحت کردن [پ] آسودن.

پشه: (۱) بر پشکی ناو: (۲) پشبله [پ] (۱) قطرات پاشیده آب: (۲) گر به.

پشی: (۱) پشبله: (۲) که به کی نارد: (۳) سی، جگه ری سی: (۴) کولبچه

به زون: (۵) پشو، نه نفس [پ] (۱) گر به: (۲) نخاله آرد: (۳) شش: (۴) نان

روغنی: (۵) نفس.

پشیان: پژانی ناو، بر پشکه کردن [پ] پاشیدن آب.

پشی پشی: (۱) گهمه به کی مثالانه: (۲) بانگ کردنی پشبله [پ] (۱) نوعی

بازی بچه ها: (۲) صدا زدن کر به.

پشیک: پشبله [پ] گر به.

پشیلوک: پشبله یا یزه [پ] گیاه قاصدک.

پشبله: کنک، جان هورنکی له نبره ی پلنگ به لام بچوک، دژنده بښی

هده به و که و بښی هه به، به نبره که ی نبرن گور به [پ] گر به.

پشبله پایزه: به ری گیاه که با ده بباو مثال بو گالته دوا ی ده که ون [پ]

قاصدک.

پشبله سوره: گهمه به کی مثالانه [پ] نوعی بازی کودکان.

پشبله سورئ: پشبله سوره [پ] نگا: پشبله سوره.

پشبله شور: شوشننی ناخواه، نوزینی سه رچل [پ] سرسری شستن.

پشپو: به شپو، به ریشان، نه پاش [پ] بریشان حال.

پشپوه: ناژاوه [پ] آشوب.

پشپویی: ناژاوه [پ] آشوب.

پشپویی نانه وه: که نن گیزی، ناژاوه نانه وه [پ] فننه انگیزی.

پشپوینی: پشپوه [پ] آشوب.

پف: (۱) فو: (۲) و... ی وهرزی له بونی ناخوش، پف له و بوگه نه: (۳)

وښه ی گالته به قه له وه ی دگزل کردن [پ] (۱) پف: (۲) کلمه نفرت از

بوی بد: (۳) کلمه مسخره کردن به شکم گنده.

پف دان: (۱) فودان، به فونیکردن هله مساندنی که لاک: (۲) بریتی له

بپه لگوتنی به درو [پ] (۱) دمیدن: (۲) کتابه از سنایش دروغین.

پف دراو: (۱) دنده دراو، هانه دراو: (۲) که لاک ی به فوه له مساو [پ] (۱) تحریک

شده: (۲) لاشه در کعب دمیده.

پفدر باگ: پف دراو [پ] نگا: پف دراو.

پفدریان: فودان [پ] پف دادن.

پفکردن: فوکردن له ناگر و ههرچی [پ] پف کردن.

پفکرن: پفکردن [پ] پف کردن.

پفکی: جوینی ژنانه به، انا: گوشاد [پ] دشنام زنانه.

پفلدان: مسولدان [پ] مثانه.

پفنه: کورته بالایی قه له وه [پ] کونا هه فد چاق.

پفوله: کورنه بالایی قه له وه، پفنه [پ] نگا: پفنه.

پفه: جښت له زمانی مثالانه [پ] آښ به زبان بچه گانه.

پفهک: نامرازی فوی نوند کردن [پ] ابزار دمیدن، دم.

پفهل: فسه لوک [پ] متخلخل.

پفه لدان: فودان، فونیکردن [پ] پف دادن.

پفه لدراو: فودراو، بانیکراو [پ] پف داده.

پفیو: له شرگان و نه مهل [پ] نبل و لش.

پک: پښنه ی چک، بهرانه رچک [پ] بر رو افتادن شتالنگ.

پك پك: نوزه نوزی مندال به دمه گر باهوه [۱] غرولند بجه موفع گر بسنن.
 پككنه: پفته [۱] نگا: پفته.
 پكه: (۱) پسنه میج، پسنه ی قاب: (۲) فهرمانی كردن [۱] (۱) دمر افتادن قاب بازی: (۲) امر به كردن.
 پكهن: (۱) فهرمانی كه نندن: (۲) فهرمانی كردن بو كوی مروا: (۳) فهرمانی داكه تندن [۱] (۱) امر به كندن: (۲) امر به كزدن برای جمع: (۳) امر به لباس در آوردن.
 پكه یین: نه نجام بده یین [۱] بكتیم.
 پكیش: فهرمانی راکبشان [۱] امر به پكش.
 پكیشه: (۱) دو كهل ده كه مرون كه، هه لمزه: (۲) زاكبشه [۱] (۱) برکش: (۲) بکش.
 پگر: گمراهه، كه مره [۱] سرگین خشك شده.
 پل: (۱) نكه، پارچه گوشتی چكوله، چنچك: (۲) به نجه: (ده سو پلت بشو): (۳) قاماك: (۴) بادان، باوخواردن: (۵) نه زوی لهش، بروسكه بندا هاتن: (۶) جه قه نه به به نجه: (۷) لكی باربکی دارا: (لق و پل): (۸) بهلكه كه زی: (۹) به لك: (پاو پل): (۱۰) پیل، برد: (۱۱) لیدانی ره گ [۱] جنجه: (۲) پنجه و دست: (۳) انگشت: (۴) ناب خوردن: (۵) تیركشیدن بدن: (۶) بشكن: (۷) جوانه نازك درخت: (۸) گیسو: (۹) ساق پا: (۱۰) پل: (۱۱) نبض.
 پل: (۱) به لئی پیست: (۲) برد [۱] (۱) لكه پوست: (۲) پل.
 پلار: (۱) دارده سنتی كه بوهاویشتن ده یی: (۲) قسه ی به تيكول: (۳) تانه و سمركونه [۱] نكه چوب انداختنی: (۲) منلك: (۳) سرزنش.
 پلارتیگرتن: (۱) داره اوشتن بو میوه نه كانندن: (۲) دار به كه سبك دادان: (۳) سمركونه و قسه ی به تيكول كردن [۱] انداختن تكه چوب برای میوه درخت: (۲) چوب بطرف کسی پرت كردن: (۳) منلك گفتن.
 پلاس: به رهی ده زو، رابه یی كه م نر خ [۱] یلاس.
 پلاس ماسی: جوړيك ماسی [۱] نوعی ماهی.
 پلاش: گیای وشکی ده شتی، پوئ و بلاش [۱] گیاه خشك یاد برده.
 پلان: كه لاله كار، كه یین و به یین [۱] طرح، نقشه.
 پلان: (۱) هه سنی، نیسقان: (۲) گلار یون [۱] (۱) استخوان: (۲) غلنیدن.
 پلانندن: گلانندن، گلار كردنه وه [۱] غلنانندن.
 پلانن: پلانندن [۱] نگا: پلانندن.
 پلاننه وه: پلانن [۱] نگا: پلانن.
 پلاو: چینشی برنجی به پالوینه پالوراو [۱] پلو.
 پلاو پالا: پالوینه ی برنج، سوژه، ده فریکی كازای كون كون [۱] پلو پالا.
 پلاو پالیو: پلاو پالا [۱] پلو پالا.
 پلمپ: (۱) شل و شعویق و نه به كه: (۲) توندو خوگر [۱] (۱) شل و لق: (۲) ناست و محكم.
 پلمپ به سستن: مه یین، نوندیونی شل [۱] متعقد شدن و بسنن.
 پل یسكمان: نه خوشیه کی بالدارانه [۱] نوعی بیماری برندگان.
 پلپل: لغت له نی چكوله، نه نجانوا [۱] انجیده.

پلبل كردن: پارچه پارچه كردن. بو گوشت ده لئین [۱] قیسه كردن.
 پلبله: پبله، خشك بگه [۱] زبوری است.
 پلبله: پبله [۱] زبوری است.
 پلبلی: به له په له، په لاوی [۱] لكه لكه.
 پل پیز: لنگ و له تهر، داوه لینگ [۱] ساق و پوشش ساق.
 پلت: به له، پلنا عموال نه زمین دخوبان [۱] نگا: په له.
 پلنت: (۱) بل، نرم و شل: (۲) ده نگی به زور دهره بنانی زارینی شوشه ناو [۱] (۱) شل: (۲) صدای بیرون آوردن دهان بد بطری.
 پلنتك: پلنتوك [۱] تلنگر.
 پلنتوخ: نه به كه، به كتر ته گرتو، شل و شهویق [۱] نسل و بتد پیامده.
 پلنتوك: (۱) پنه، به به شتی بدنجه له شتیک دان: (۲) بی نفه ننگ و ده مانجه [۱] (۱) تلنگر: (۲) ماشه تفنگ و نیانچه.
 پلنته: (۱) ده نگی دهره كیشانی زار به ندی شوشه ناو: (۲) تلته، تلف: (۱) صدای بیرون آوردن چوب پنبه بطری: (۲) دُردی.
 پل ته قانن: جه قه نه لیدان [۱] بشكن زدن.
 پلتیک: رزیو، رزای [۱] یوسیده.
 پلج: فلج، تلبخاو، پلبخاو [۱] له شده.
 پلچانندن: تلچانندن [۱] له كردن.
 پلچانن: پلچانندن [۱] له كردن.
 پلدان: (۱) لیدانی نه بز به نوندی: (۲) به زینی نه ندام وه كه په نگی چاوو لئو [۱] (۱) زدن نبض: (۲) اخلاج و پر بدن اعضا.
 پلؤ: سبس، كز پزمرده و افسرده.
 پلؤیاگ: سبس و كز بوگ [۱] پزمرده.
 پلؤیان: سبس و كز یون [۱] پزمردن و افسردن.
 پلشت: چلكن، پس، چلكاوی [۱] كثیف و چرك آلود.
 پلك: (۱) خوشکی باوك، پورا: (۲) كه زی، برج: (۳) پلشت، چلكن، گه مار: (۴) گلان، بل [۱] (۱) عمه: (۲) گیسو: (۳) چركین: (۴) غلنیده.
 پلكان: گلار یون [۱] غلنیدن.
 پلكانن: گلانندن [۱] غلنانندن.
 پلكه: (۱) بسكو كه زی: (۲) خوشکی باوك [۱] (۱) گیسو: (۲) عمه.
 پلكیان: گلان، خلو ر بو نه وه [۱] غلنیدن.
 پل لیدان: جه قه نه به قامك [۱] بشكن زدن.
 پلمه: (۱) گر بانی له نكاو: (۲) كه نینی به ده نك، برمه [۱] (۱) گر به ناگاهانی: (۲) قهقهه.
 پلندار: دارو كه ی هاویشتنی، پلار [۱] نگا: پلار.
 پلنگ: (۱) دزنده ی به ناو بانگ: (۲) نيكه ل پبكه ل و نالوز [۱] (۱) پلنگ: (۲) درهم برهم.
 پلنگیان: نالوزان و تيك هالان [۱] درهم برهم شدن.
 پلوریا: (۱) قاج و قول، لنگ و له تهر: (۲) په له قازه، حمل و ته قالا [۱] (۱) پا و ساق: (۲) دست و پا زدن.
 پلوپو: وزه هئ توان و ناقه [۱] تاب و نوان.
 پلوپوش: پروپوش، وشكه گیاه [۱] خشكه گیاه.

پلو بوش: پلو بوش [خ خشکه گیاه.

پلوج: خواروخنج؛ (پنج و پلوج) [خ کچ و کوله.

پلوخ: (۱) پلشاور، رزاق؛ (۲) پس و چلکن [خ (۱) له و ازهم باشیده؛ (۲) جرگه آلود و کثیف.

پلوخ: سکل [خ اخگر.

پلور: (۱) بلور، پلور، نای؛ (۲) بلوسک، لوس [خ (۱) نی لیک؛ (۲) ناودان.

پلورژن: بلوربلده، بلوربیز، نای رهن [خ نی نوار.

پلوره: (۱) خه لئف، جیگه ی ههنگ؛ (۲) بلوسک [خ (۱) کندوی عسل؛ (۲) ناودان.

پلوز: (۱) بر سوله، چینی گزمو له مویر و کوزه له؛ (۲) گزمو له مویری دانی جوچکه [خ (۱) آتش اوماج؛ (۲) آرد آیزده برای خوراک جوجه.

پلوز: تیکه ل پیکه ل؛ (کاره که نالوز پلوز بوه) [خ قاطی بانی.

پلوسک: لوس، لوساوک، پلور [خ ناودان.

پلوسکه: گهرو له ی ناس [خ گلو ی گندم بریز در آسیا.

پلوسگرد: بهره سبلکه، حاجی ره تک [خ برسنو.

پلوسین: دوی بشکری «دا»، دارکاری کردن، لردان به نوندی [خ کنک کاری.

پلول: بلور، بلور [خ نی لیک.

پله: (۱) خوشکی باوک؛ (۲) دهره جه، پایه؛ (۳) هه لو دهره هت؛ (۴) بی پیکه ی نوردوان؛ (۵) پنه، به قامک لهشت دان [خ (۱) عمه؛ (۲) درجه و پایه؛ (۳) فرصت؛ (۴) پله؛ (۵) نلنگر.

پله بهر تکنی: پله بهر روزه، گه لهک به له ز [خ شنایزدگی.

پله نرازان: په زیوان بون، باشکه زیون [خ پشمان شدن.

پله تسیان: (۱) سست بوئنه وه خاو بوئنه وه؛ (۲) په شیمان بون [خ (۱) سست شدن؛ (۲) پشمان شدن.

پله زیفان: چه قه نه لیدان سه ما کردن [خ یابکو بی و بشکن زدن.

پله کان: فالدرمه، دهره [خ پله.

پله کانه: پله کان [خ پله.

پله گوشت: حنچک، پارچه گوشت [خ فطعه گوشت.

پله ندهر: (۱) بی نابزو، روسا؛ (۲) شه زانی، بی فمز [خ (۱) می آبرو؛ (۲) سنیزه جو.

پلپته کیس: دارو که ی چرای روزن گهرجهک [خ قتله کنی.

پلیخ: رزین، ده بهر بی دا فلج [خ له شده.

پلیخان: دارزان، فلجه وه بون [خ لهیدن.

پلیخاو: دارزاو [خ لهیده.

پلیزرگ: پلوسگر، بهره سلیر که [خ برسنو.

پلیزرگ: پلیرگ [خ برسنو.

پلیش: فلج، پلیخ [خ لهیده.

پلیشان: پلیخان [خ لهیدن.

پلیشانده وه: ده بهر می دا بان کردنه وه [خ له کردن.

پلیشانه وه: فلج بوئنه وه [خ له شدن.

پلیشاور: له بهر بهک جو، بان و فلج بوه وه [خ له شده.

پلیشاور: پلیشاور [خ له شده.

پلیک: پیتکه، پته، به سهری قامک لهشت دان [خ نلنگر.

پلیکان: پله کانه [خ پلکان.

پلیکه: پله ی نردیوان، پله ی پلیکان [خ پله.

پن: (۱) قرنو، جانده ریکی جکوله ی بانکله ی سو ره به بیستی نازه له وه

ده نوسی؛ (۲) پولو، سکل، په نگر؛ (۳) نوخنه، په له ی جکوله؛ (۴) شقی،

به لاق تیهه لندان [خ (۱) حشره ای کوچک که بر پش حیوان

می جسد؛ (۲) اخگر؛ (۳) نقطه؛ (۴) تپا.

پنت: نوخته، په له ی گچکه، پن [خ نقطه.

پنتک: گزمو له، کمو که بهک له نورو... [خ اندکی از گل و...

پنتی: (۱) پس، گه مار، چلکن؛ (۲) نهمه ل و بیکاره [خ (۱) جرکین؛ (۲) نبل و لسی.

پنج: (۱) پنه گیا؛ (۲) رهگ و ریشه؛ (۳) پنه ی قه لشی ده فری گلین [خ (۱)

بوته؛ (۲) ریشه؛ (۳) پنه ظروف سفالین.

پنجار: (۱) پنه گیا، پنجه که گیا؛ (۲) گیای خواردنی نه چنراو [خ (۱) بوته؛ (۲)

گناه خردنی، بختی.

پنج لیسان: گرتنی درزی ده فری گلین به پنه ی تابه نی [خ مرمت ظرف

سفالین.

پنج ومور: شات و شوت به درو؛ (زرزی پنج ومور له خون) [خ لاف و

گراف.

پنجه درو: بنه درک [خ خارین.

پنچ: پنه ی درزی ده فری گلینه [خ پنه ظرف سفالین.

پنچک: دوهون، بنه داری برزو جکوله [خ بوته درختی.

پنچ کردن: درزگرتنی ده فری سوالتی [خ پنه کردن ظرف سفالین.

پند: (۱) نسبی مر بشک؛ (۲) کونی فون [خ (۱) شیش مرغ؛ (۲) مقعد.

پندر: (۱) کزر، نونده ره بوی شل، نبوه وشک؛ (۲) بهره لوک، هه لفرجانی

نستی به نحه له نای گه، بر، ساند [خ (۱) نم خشک؛ (۲) نرنجیدن

یوست از آب گرم و سرد.

پندرو: کونی یاتمه وه ی گیاندار، قنگ [خ مقعد.

پنر: پندر [خ نگا؛ پندر.

پنزه: پنمه [خ عطسه.

پنژین: پشمن، بزمن، بیکزین [خ عطسه کردن.

پنک: پنت [خ نقطه.

پنکاف: گولای، ناوی گول [خ گلاب.

پنگ: پونگه، پونگ، گیابه کی خواردنی مروفه، ناعنا [خ بونه.

پنگاو: سهد، بهره بندی ناو [خ سد.

پنگر: (۱) بهره نگ، پوزو، سکل، پن، پول؛ (۲) پندر [خ (۱) اخگر؛ (۲) نگا؛

پندر.

پنگر کیش: ناسنکی سهرخواری ده سکاره، سکل بی زاده گوین [خ

اخگر کتی.

پنگه: پنگ [خ بونه.

پنو: پینه، پنی، پارچه بهک به سهر درازی ده درون [خ پینه.

پنو: پهلوی چوک، له که، خال [] لکه.

پنوئک: پنو [] لکه.

پنوئک پنوئک: خانخانی، پهلوی له [] دارای لکه های زیاد.

پله: نه خنوه ده پیکه نه نگوتکه نانی له سره پان ده که نهوه [] تخنه ای که خمیر نان را بر آن بهین کنند.

پنی: پینه، پنو [] پینه.

پنیوز: دور که وین له جی: (پنیوز یوه: رویوه و دینه وه) [] رفتن موقتی.

پو: (۱) تپوه دانی نهون، هه والی راهل: (۲) بوکی ددان: (۳) له زو به له: (۴)

لک و پوپی دار: (۵) رزیوی قوماش: (کوناله که عمیاره پویه: رزیوه)!

(۶) نواناو هیز: (له بدل و پو بومره) [] بود: (۲) له: (۳) ستاب و

عجله: (۴) شاخ و برگی درخت: (۵) برسیده: (۶) ناب و توان.

پواز: (۱) پاکو خاوبن، پاکو: (۲) کالای رزیو، پو [] پاک: (۲) بوده.

پوارتک: ززادی نار، روکی دار دره دخت [] مغز بوده درخت.

پواز: هوری بچولک، سنگیکه له درزی داری قه لساوی ده نین تا به ک

نه گرینه وه [] یغاز.

پوازه ناو: داریکه وه بهر بهرداشی ده دن یو بلند کردنی [] یغاز سنگ

آسیا.

پوان: رزینی کالای [] بودن.

پواو: رزیو [] بوده.

پوپر: کری زور سفن و بر [] نسبیج سفت ننیده.

پوپ: (۱) پویه، فبتکه می سهری مهل و پالنده: (۲) کاکوئی سهری مرز، پور

[] برجستگی سر برنده: (۲) کاکل.

پوپر: نالان، پور، پور [] غارت، بشما.

پوپره: پویه، پوپ [] نگا، پوپ.

پوپیکه: (۱) پویه که له شیر: (۲) دوندی کبو [] ناج خروس: (۲) قله

کوه.

پوپل: پویه [] برجستگی سر برنده.

پوپن: مهلی کاکول دار [] مرغ کاکلی.

پوپنه: (۱) پویه: (۲) مهلی به کاکول: (۳) گیای لک و پنج تیکه لاری بلا []

(۱) برجستگی سر برنده: (۲) مرغ کاکلی: (۳) گیاه بر درهم شده.

پوپنه کی: (۱) سهر به قینکه، کاکول دار: (۲) نازناوی جور به که،

جوره پوپنه کی [] مرغ کاکلی: (۲) نوعی برنده کاکلی.

پوپو: مه لیکه کاکول دار [] مرغی است کاکلی.

پوپه: قینکه می سهر، کاکول، گوشتی سهری که له شیر و مامر [] ناج مرغ

و خروس.

پوپره شه: نه خوشیه که به مر بشکان و دره بی [] نوعی بیماری ماکبان.

پوپه زمین: پنخه فیکي زور نه که له خوری نه بکن [] شمعد پشمی.

پوپه که له شیر: گولیکي سوره له پویه ده که [] گل تاج خروس.

پوپه شمین: پویه زمین [] شمعد پشمی.

پوپشته: پویه، فونکه می سهری مر بنگ و که له شیر [] ناج خروس.

پوت: (۱) بت، خودای ده سکرده، پوت: (۲) پورت [] بت: (۲) کرک شتر

و بره گوسفند.

پوت: (۱) چرچ و لوج، قرمچی، هه لفر جان: (۲) زورورد، ده گل خول

ده گوتری [] جین و چروک: (۲) بسیار ریز.

پوت: (۱) کورت و لاوازو بی نموت: (۲) والا، به تالی، ناوخالی: (۳) گزره،

گیای گزره کسراو: (۴) کبشیکه بهر انبه ره شازده کبلو [] کوتاه و

حقیر: (۲) میان تهی: (۳) گیاه برس شده: (۴) وزنی است برابر شانزده

کیلو.

پوتراک: سهر و گویلاک، دیمه نی سهر و سهر پوئ [] سروسیمما، سر و دستار.

پوتک: نه خوشی خوره [] بیماری خوره.

پوتلاک: پوتراک [] نگا، پوتراک.

پوته: زورورد، پوت: (خوه له پوته) [] بسیار ریز، گرد.

پوته راک: پوتراک [] نگا، پوتراک.

پوته ک: (۱) زور خورو جلیس: (۲) بی نموت و کورت و کز [] شکم باره:

(۲) لاغر و کوتاه.

پوته که: بی نموت، بهر جانه گر: (کابراه کی پوته که می بسه که م دبت)

[] بی نمود و کوتاه.

پوته گا: خالیگه، که له که، لابرک [] نه بگا.

پوته ل: پوته که [] نگا، پوته که.

پوته لاک: پوتراک [] نگا، پوتراک.

پوته لاگ: پوتراک [] نگا، پوتراک.

پوتی: ره جانه، لات: (لوتی و پوتی) [] لات و اوباش.

پوتی: پوته [] نگا، پوته.

پوتیته: (۱) به نانه: (۲) پوته [] سبب زمینی: (۲) بسیار ریز.

پوتین: (۱) کهوشی لاسک دریزی که منسر له جه که م: (۲) زورورد:

(خوله پوتین) [] پونین: (۲) خاک بسیار نرم و ریز.

پوج: (۱) بی ناوک، بی کاکل: (۲) قسه بی مانا و خه پالی [] میان تهی:

(۲) باوه.

پوچه ک: دانه ویله بی کاکل [] بنشن میان تهی.

پوچه ل: (۱) پوچه ک: (۲) بی نرخ و بی بره و [] بنشن میان تهی: (۲)

بی ارزش.

پوخ: (۱) خونجه می کولو کی دار: (۲) میوه ی زورگه بنسوی پلبخا: (۳) بن بر

ریشه ی برین [] غنچه شکوفه: (۲) میوه له شده: (۳) ریشه ناسور.

پوخت: (۱) پاکو ته کوز: (کار ی زور بوختن): (۲) لپسانی شیو []

مرتب: (۲) بخت و پز.

پوخت کردن: ریک خستن و جی به جی کردن [] ترتیب دادن.

پوختوبه ز: شیو لی نان [] یختوبز.

پوخته: هه لیزارده، بزارده ی قسه، خولا سه [] خلاصه.

پوخک: گولینگه می کلارو [] منگوله کلاه نمدی.

پوخل: جلکن: (بیس و بوخل) [] چرکین و کنیف.

پوخله: بنی برین، ریشه ی برین [] ریشه ناسور.

پوخله وات: (۱) کاری بیس و بی که لک: (۲) خرت و برنی بی نرخ []

کار کنیف و بی ارزش: (۲) اثاثیه بئجل.

پوخه: خونجه می گلو کی دار، پوخ [] اولین شکوفه درخت.

بوخین: (۱) قاوتی گهنم؛ (۲) چیشنی بودراو؛ (۳) جیزنیکی بهزیدبانه [۱]؛
 قاوت گندم؛ (۲) آش قاوت؛ (۳) از اعباد بزیدبها.
 بود: کروزه ننگ لیدراوی زبرو کون کون بوگ [۱] زنگ زده زیر و
 سوراخ سوراخ شده.
 بودای: بوه دان، مارنبوه دان [۱] نیش زدن.
 بودو: بوک، گوشنی ددان [۱] لئه.
 بوژ: (۱) موی سه؛ (۲) بالنده به کی خوش گوشنه و له مرشک زلته؛ (۳)
 به رین، هراو، گوشاد؛ (یان و بوژ)؛ (۴) ریک و جور [۱] (۱) موی سر؛ (۲)
 دراج؛ (۳) عربض؛ (۴) منظم.
 بوژ: زور، زاف [۱] زیاد، بسیار.
 بوژ: (۱) نالان؛ (۲) ناخنین [۱] (۱) غارت؛ (۲) انباشتن.
 بوژ: (۱) خوشکی باوک؛ (۲) خوشکی دایک [۱] (۱) عمه؛ (۲) خاله.
 بوژاندن: به زور ناخنین [۱] سبوخن.
 بوژت: به زوبال [۱] پروبال.
 بوژت: لوا، بهرگن، توکی و شتر و بهرخ [۱] کرک شنر و بره گوسفند.
 بوژت: پرنگ، برنگ [۱] جزء کوچک.
 بوژتخه: بنی برین، ربشهی کوان [۱] ریشنه ناسور.
 بوژتک: (۱) سه بوژ، مو دپوش؛ (۲) رزبو [۱] (۱) سر بوژ؛ (۲) پوده.
 بوژتکان: رزین، پوان [۱] بودن.
 بوژتکاو: رزاو، پواو [۱] پوسیده.
 بوژخ: (۱) جه موش، نوژ؛ (۲) خونری و بهکاره نه گونجاو [۱] (۱) ربوک؛
 (۲) ناهنجار.
 بوژزا: فرزند ی بوژ [۱] عمه زاده، خاله زاده.
 بوژزازا: نهوی بوژ [۱] نوه عمه یا خاله.
 بوژکه: بوژ [۱] عمه.
 بوژگ: (۱) زیبکه هی هلفو قوی پرناو؛ (۲) پینه ده ست؛ (۳) نیرنکی ناو
 دومه ل؛ (۴) نیکولی جه لئولک؛ (۵) ناوگورکی ره شمال؛ (۶) باری
 چیغ و چادر [۱] (۱) ناو؛ (۲) پینه دست؛ (۳) غده داخل دمل؛ (۴) پوست
 برنج؛ (۵) آتشدان سپاه جادر؛ (۶) کیسه جادر.
 بوژه: شلخه میش هه نگو بن [۱] نسل نوین زنبور عسل.
 بوژه: بیا، پیدا [۱] بران.
 بوژهدان: شلخه دانی هه ننگ [۱] بیرون آمدن نسل نوین زنبور از کندو.
 بوژیان: ریک و ریک بون، جور بون [۱] جاور در آمدن.
 بوژ: به لک، له تر، نیوان فوله قاپه و نه زون [۱] ساق.
 بوژ: (۱) که بو؛ (۲) دم و لهوس؛ (۳) زه نیوره ی ناش؛ (۴) کونی فنگ [۱] (۱)
 بینی؛ (۲) نیس؛ (۳) سوراخ ننگ ناو آسیا؛ (۴) مقعد.
 بوژکه: زه نیوره ی ناش [۱] سوراخ ننگ ناو آسیا.
 بوژنکان: پوان، رزین [۱] بودن.
 بوژه: دم و دلونی جه پوان [۱] بوژه حیوان.
 بوژه بهن: زار بینی بیچی شیرخوری ناژهل [۱] بوژه بند بچه حیوان.
 بوژه خوگه: بهرکی داری ماژو [۱] نوعی لمر ماژو.
 بوژه وان: به لک بیج [۱] ساق بیج.

بوژه وانه: بوژه وانه [۱] ننگ؛ بوژه وانه.
 بوژه وانسه: (۱) نالفه ی لوتی جه پوان؛ (۲) به لک بیج، ساق به مند [۱] (۱)
 حلقه سوراخ بینی حیوان؛ (۲) ساق بیج.
 بوژمور: سبس، چرج هه لکه زاو [۱] بزمرده.
 بوژس: (۱) پست؛ (۲) بیمو، روال؛ (لوس و بوژس) [۱] (۱) پوست؛ (۲) ساده
 بیمو.
 بوژس: (۱) بوژس؛ (۲) مخضهره چبگه ی پاسه وانان؛ (۳) نه تر، چبگه ی
 نامه گه یاندن؛ (۴) که ولی نیسکن؛ (۵) رزبو [۱] (۱) پوست؛ (۲) پست
 نگهبانی؛ (۳) پستخانه؛ (۴) بوستین؛ (۵) پوسیده.
 بوژست: (۱) که ول؛ (۲) نامه گه یین؛ (۳) بوژه خانه؛ (۴) پنکه ی پاسه وانان؛
 (۵) پستی لهش [۱] (۱) بوستین؛ (۲) بستچی؛ (۳) پستخانه؛ (۴) پست
 نگهبانی؛ (۵) پوست.
 بوژستخانه: ده زگای نامه گه یاندن [۱] پستخانه.
 بوژست کردن: نامه به نیداره ی نامه گه یاندن دان [۱] نامه پست کردن.
 بوژست که نندن: که ول کردن، پست لئی کرده و نه [۱] پوست کندن.
 بوژست که نن: پوست که نندن [۱] پوست کندن.
 بوژستگال: بن دوگی مهز [۱] زیر دینه گوسفند.
 بوژستگرته ووه: که ول کردن، بوژست که نندن [۱] پوست کندن.
 بوژست نشین: بریتی له شبخی نهریقه ت [۱] کتابه از مرشد طر بقت.
 بوژسته: ده زگای نامه گویزانه ووه [۱] پستخانه.
 بوژسته چی: نامه بهر [۱] نامه رسان.
 بوژسته خانه: بوژستخانه [۱] پستخانه.
 بوژستین: که ولی نیسکن [۱] بوستین.
 بوژسک: زه نیوره ی ناش، کونی خواری دولاش [۱] سوراخ ناو آسیا.
 بوژسکه نندن: که ول کردن، بوژسکه نندن [۱] پوست کندن.
 بوژسکه ننده: (۱) تویکل لئی فریدراو؛ (۲) قسه ی بی خواری و بیج و ناشکرا [۱]
 (۱) پوست کنده؛ (۲) حرف ریک.
 بوژسه: نیکولی ناسکی هیلکه و هدرچی [۱] بوژسته نازک.
 بوژسه خانه: بوژستخانه [۱] پستخانه.
 بوژسیان: رزان، رزین [۱] بوژسیدن.
 بوژسین: (۱) رزین؛ (۲) که ولی نیسکن، بوژسین [۱] (۱) بوژسیدن؛ (۲) بوژسین،
 بوژس؛ (۱) باشگری به واننا ده بهر که: (جه که بوژس)؛ (۲) باشگری
 وه شار دنه ووه: (عهب بوژس)؛ (۳) بزنی سی گوی ره ش [۱] (۱) پسوند
 به معنی پوشیده؛ (۲) پسوند به معنی پنهان کننده؛ (۳) بر سفید سپاه گوش،
 بوژس: و سکه گیای ده ست [۱] گیاه خشک بیابانی.
 بوژساک: جلیک و بهرگ [۱] بوژساک.
 بوژسال: ریشو، پرزه ی قهراغی قوماش [۱] منگوله، پُرز.
 بوژشان: ده بهر کردن، لخور کردن [۱] بوژسیدن، به تن کردن.
 بوژشانه: سهرانه ی ناژهل بو ناغا، باچی له وهر [۱] حق العرنج.
 بوژش به قونه: جانه وهرکی جواربالی قون دریزه، زهل به فونه [۱]
 سنجا فک.
 بوژش به قننگه: پوش به فونه [۱] سنجا فک.

پوشپار: وشكه گبا [خُشك] خُشك گباه.

پوشپه ز: (۱) جه نكهی گیادرون: (۲) سبُهه مین مانگی به هار [۱] (۱) موسم درو گیاه: (۲) خرداد ماه.

پوشت: تبری حیز، پهاوی گانددر [۱] اینه.

پوشتنه: (۱) بهرگ نازه و پاش: (۲) بریتی له سازو به کبف [۱] (۱) شبك لباس: (۲) شاد و سر حال.

پوشتنه كردنه وه: (۱) بهرگی کون به نازه گوزینه وه: (۲) بریتی له سازو بی نیاز کردنی که سبک [۱] (۱) لباس نازه پوشانیدن: (۲) کتابه از بی نیاز ساختن کسی.

پوشتنه و پهدراخ: ريك و بيك و ته بارو ساز [۱] مرُتُب و شبك.

پوشدانه ده ست: زهره پنی گه باندن [۱] کتابه از زیان رسانیدن.

پوشكه: چیلکه، داروکی سونه نی [۱] همه، نکه چوب کوتاه.

پوشله: چیلکه ی سهرسه لوکه، بو عیماله ی منال به کاردی [۱] شیف جویی بچه.

پوشو: هدرچی زو ناگر بگری، ده گهل نهستی و بهرد ده کاردی [۱] هود، بهرود.

پوشوپه لاش: گهای با برده له ی وشك [۱] خس و خاشاک.

پوشمه: (۱) بنیله: (۲) بزنی پوش: (همه بو، نم بو، جهند فوشه / دام به بزنیکی پوشه) «به رده شان» [۱] (۱) گریه: (۲) بڑ سفید سیاه گوش.

پوشه لان: جینگه ی وشكه گهای زور [۱] جای خشك بَر گیاه.

پوشهن: پوشاك [۱] پوشیدنی.

پوشه نی: شباوی ده بهر کردن [۱] پوشاك.

پوشی: (۱) ربه ندی زنان: (۲) پوشو [۱] (۱) روبندا: (۲) هود.

پوشی بهر زور: بریتی له پهاوی سوک و بی نرخ [۱] کنایه از مرد سبک و بی ارزش.

پوشین: (۱) دروست کراو له لاسکه ده غل و گیا: (سه له ی پوشین، کلاوی پوشین): (۲) سهر پیپی ره شی زسان: (۳) خشلی سهری زسانه.

پوشه سهر [۱] (۱) ساخته شده از ساقه غله: (۲) سر پوش سیاه زنانه: (۳) زبور سر.

پوشین: (۱) ده بهر کردن: (۲) وه شاردن، پوشان [۱] (۱) پوشیدن: (۲) پنهان کردن.

پوشین پینج: خشلی سهر سهر پینج [۱] زبور سر.

پوشینه: زه بنیله، نربانی له پوش کراو [۱] سبَد کوچک.

پوغه: پانبری نه خه ساو [۱] گوساله دوساله اخته نشده.

پوف: (۱) سی، جهرگی سپی: (۲) فوی به هیز: (۳) وشه ی ناره حه نی له بوئی ناخوش [۱] (۱) ریه، شش: (۲) پُف: (۳) کلمه تنفر از بوی بد.

پوفلك: بزدانی فودان که منال نه بکهن، نیزانگ [۱] باد گنک.

پوقزه: ورده زبیکه ی پیست که ناوی نیایی، پورگ [۱] ناول ریز.

پوك: (۱) پدو: (۲) بن پیست: (پوك و پیست): (۳) به نال و ناوخالی، بوج: (۲) جه پوك، به بیانی ده ست له سهر دان: (۵) لاوازی، کم کردن: (۶) کزپوه،

به دفس به باوه [۱] (۱) لئه: (۲) زبر پوست: (۳) نهی: (۴) نوسری: (۵) لاغزشدن: (۶) کولاک.

پوك: وشه ی سه برمان: (پوك! جهند سه بره) [۱] کلمه نَعَجَب.

پوكانه وه: پوجانه وه، کم کردن و چرچ هه لگه زان [۱] اُفول.

پوكاو: (۱) رزیو، بوداری ده لئین: (۲) چرچ [۱] (۱) درخت فرسوده: (۲) چرک.

پوكاويل: جه موله، جه میوله [۱] صوت و حرف تنفر که با باز کردن پنجه بظرف کسی گفته می شود.

پوكاوله: پوكاويل [۱] نگا: پوكاويل.

پوك و پیست: به نالایی نیوان گوشت و پیست [۱] بین گوشت و پوست.

پوكه: (۱) گریان به ده نگی نرم: (۲) بهری قامیش که وهك لوکه ده چی [۱] (۱) کریه بواشکی: (۲) تمر تی که مثل پیسه می ماند.

پوكه پوك: گریانی به ده نگی نرم، نوکه نوک [۱] آرام گریستن.

پوكهن: جورئ فوماری به بهرانه [۱] نوعی قمار گنجغه.

پوك: ره شه پای زور نوند [۱] باد سخت.

پول: (۱) سكل، به نگر، بهن، پولو: (۲) کومه لیک بالنده: (۳) وه تاغی

ده رس، سلف، کلاس [۱] (۱) آخرگ: (۲) گروه برنده: (۳) کلاس درس.

پول: که مترین نه غد، ورده، قوشه: (به پولی نامه ویی درمان له نه شنه ی چاویه عبلله ت) «نالی» [۱] پشیر.

پول: پاره، نه غد [۱] پول.

پولا: جورئ تاسنی ره تر [۱] فولاد.

پولاخور: بر بنی له پهاوی نازاو گوئی نده ره به خه ندر [۱] پولادخا، کتابه از شجاع.

پولاد: پولاد [۱] فولاد.

پولان: مانگی ره شه مه، سبهم مانگی زستان [۱] ماه اسفند.

پولانیا: دمه زهردی گاسن [۱] نیز کردن گاواهن.

پولابین: له پولاد چی کری [۱] پولادین.

پولبه رست: رز دو چنوك، ره زبیل [۱] پول پرست.

پولدار: ده واهه من، خاوهن سامان [۱] پولدار.

پولك: پوله که ماسی [۱] فلس ماهی.

پولك: بر بقه، نوبیه [۱] پولك زینتی.

پولكه: پولك [۱] پولك زینتی.

پولكه: گاگوز [۱] چلر.

پولكه: بزرگ، پینه ی ده ست، بلوقی پیست [۱] ناول، پینه دست.

پولو: بول، سكل [۱] آخرگ.

پوله زه رتکه: پولی چکوله ی زهرد که ده کرینه خشلی زنان [۱] پولك برنزی.

پوله که: (۱) بهر ورده کانی پشنی ماسی: (۲) بنرُوخه، قرماغه ی برین: (۳) نوبیه، بر بقه [۱] (۱) فلس ماهی: (۲) کیره زخم: (۳) پولك زینتی.

پوله که: پوله که [۱] نگا: پوله که.

پوله که ریز: بهرگی که نوبیه بر بقیه ی پیدا دورایی [۱] لباس پولکدار.

پوله کی: رز دو چرک، ده سقچاو [۱] پول پرست.

پوله کی: پوله کی [۱] نگا: پوله کی.

پولی: سكل، به نگر، پولو [۱] آخرگ.

پولیس: شوته. داروغه. گزبری ده ولت [۱] پلیس.

پون: خونبى زن. حه بز [۱] حیض. قاعده شدن زن.

پونژین: خه بر دهنه، ویزنگ دان [۱] ببنکی.

پونگ: پنگ [۱] پونه.

پونگال: ناوهند. ناوه راست [۱] وسط.

پونگاو: گمزانهوى ناوى داوه ستاو [۱] نگا: به نگاو.

پونى: زن له حه بزدا [۱] زنى که در قاعدگی باشد.

پوه: بهرى فامیش که وهك لوکه ده جنى [۱] ثمرنى که مثل بنبه مى ماند.

پوى: رزین، پو [۱] پودن.

پویاگ: رزبو [۱] پوده.

پویان: رزان، دارازان [۱] پودن.

پویت: بدرگن. لوا، موی وشنسر و بهرخ و کرونشک [۱] کرک شنسر و

خرگوش و امثالهم.

پویز: پوز، تالان [۱] غارت. جهاول.

پویشک: (۱) بهلم، کای هه رزن و چه لئوک (۲) چه لئوک [۱] (۱) کاه شالى

و ارزن: (۲) شالى.

پوبل: پو [۱] بول.

پویلانه: دبارى پونازه زاوا با نازه بوك [۱] کادو برای داماد و عروس.

پویله: (۱) پویلانه: (۲) لیزگه موروى سهر بوخشل له سهرى ده دن [۱] (۱)

کادو برای عروس و داماد: (۲) رشنه و مهره های زینتى.

په پک: پاچه، پاچک، لاق و ده ست له سهر و بی دا [۱] پاچه.

په پکه: (۱) جوزى کولیره نان: (۲) خوبانى خهرمان: (۳) نانه حاجى له که له که:

(۴) نهنگوتكى هه ویر: (۵) پاپوک: (مانه پکهى دابو) [۱] (۱) نوعى

گرده نان: (۲) خرمن نکو بیده: (۳) پیرک: (۴) چونه: (۵) جنیره.

په پکه بهستن: پاپوک ده دان [۱] جنیره زدن.

په پکه خواردن: په پکه بهستن [۱] جنیره زدن.

په پکه دان: په پکه بهستن [۱] جنیره زدن.

په پکه سه لیچکانه: نانه حاجى له که له که، نوله که. توله که، نوزکه،

نان حاجى له لى له لى [۱] بشیرک.

په پو: (۱) حه یف، مخابن: (۲) په پو: بالداریکى سهر به کلوى به ناو بانگه:

(۳) کونده بومه. بالداریکى شومه: (واویران بوه په پوی لى ده خونبى)

[۱] (۱) کلمه ناسف: (۲) هدهد: (۳) بوف.

په پو: ده تکی مبه [۱] دانه مبه.

په پوک: (۱) کولژ و بینچاره: (۲) کونده بو [۱] (۱) بیچاره: (۲) بوف.

په پوک: زارو بینچاره، بهسته زوان [۱] بیچاره.

په پوک: کولیره ی چکوله [۱] گرده نان کوچک.

په پوله: نهنگوتکه نانى چکوله [۱] چونه کوچک.

په پوسلیمانکه: په پوسلیمانه [۱] هدهد.

په پوسلیمانه: په پوسلیمانه [۱] هدهد.

په پوسلیمانى: په پوسلیمانه [۱] هدهد.

په پوسلیمانه: په پوسلیمانى. شانه به سهر [۱] هدهد.

په پوقشه: بالداریکه وهك په پوسلیمانه بهلام بى کاکول [۱] برنده ابست

شبه هدهد.

به بوکه ره: کونده بو [۱] هدهد.

به بوله: نمموك، په روانه [۱] پروانه.

به بوله بابزه: پشيله بابزه [۱] قاصدك.

به بوله هه لهنان: جوزى نه خوشى نازه لى [۱] نوعى بیماری دام.

به بوله هه لهنان: په بوله هه لهنان [۱] نوعى بیماری دام.

په پوک: (۱) کوند: (۲) بهسته زمان و بینچاره [۱] (۱) جغه، (۲) بیچاره و بی نوا.

په به: (۱) کولیره ی چکوله: (۲) زهردنسه ی هیلکه ی بانه کراوه و ی

سوره کراو [۱] (۱) گرده نان کوچک: (۲) خوراکی از زرده تخم مرغ.

په ت: (۱) گوربس، له نه گوربس: (۲) پارچه: (لهت و بهت) [۱] (۱) رسن:

(۲) تکه، پارو.

په تا: (۱) نه خوشى گبرو، ناهو، نازار، درم: (۲) بهسیو، هه لامهت، نالامهت:

(۳) نیوه نمهك و شله تى گهرمى سهر بر بن [۱] (۱) واگیر: (۲) زکام: (۳)

ضداد گرم که بر زخم نهند.

په تاته: سبف زه مینى، یاره لماسى [۱] سبب زمینى.

په تانى: پونه، خو لى زور ورد [۱] خاک نرم.

په تانى: پونه: (خوله په تانى) [۱] بسیار ریز.

په تبارى: نه نافبارى. به سهر په نى را ههنگو راودا رویشتن، پاله وان بازى

[۱] بندبارى.

په تبه تى: (۱) نیوه نمهك: (۲) برینى له نازار و نه فره دان [۱] (۱) ضداد خمیر:

(۲) کتابه از مبول در آوردن.

په تبه تى پینکردن: ده ستاره دست پینکردن، ته فره دان، حه واله به گه واله [۱]

به سر دواندن.

په تبه تین: سوکابه تى به سهره بنان و نازاردان [۱] اهانت کردن و آزار دادن.

په ترمه: (۱) موتوربه، په پوه ندى دره خت: (۲) کوتان بو ناوله [۱] (۱) پیوند

درخت: (۲) مایه کوبى.

په ترو: فرتماغه، بهزه ی ناسكى سهر بر بن، نوى [۱] کبره زخم.

په تروخه: به نرو [۱] نگا: په ترو.

په تروکه: (۱) په تروک، بازى زور بچوک: (په تروکه نانیکى به کهس نه ده دا):

(۲) په ترو [۱] (۱) قطعۀ کوچک: (۲) کبره زخم.

په تروکه: به نرو [۱] نگا: په ترو.

په توك: (۱) له ته گوربس: (۲) نلپى قه زوانى رون لى گبرو [۱] (۱) رسن: (۲)

دردى نانکتى روغن گرفته.

په تگردن: (۱) گوربس ده مل خمسن: (۲) برینى له هبنان و زا کیشانى

به سسوکایه تى [۱] (۱) رسن به گردن اسداختن: (۲) کتابه از آزرهن و

کشمیدن با توهین.

په تله: (۱) ساوار، ساوه: (۲) دانه ونله [۱] (۱) بلغوز: (۲) پنشن.

په تو: هه ناسه، نه فهس [۱] دم، نفس.

په تو: به نانى، به نانیه، نه دبال [۱] پو.

په ته: (۱) پسله، جهواز، بلیت: (۲) پیزانى نان [۱] (۱) بلبط: (۲) پختن نان.

په تهر: به لا، په تا [۱] مصیبت.

په تهرى: شیتوکه، نافل سوک [۱] خل و پنباره.

- په‌تی: (۱) روت، خواس: (پا په‌تی): (۲) خالیس، ناتیکه‌لاو: (ناویکه په‌تی): (۱) برهنه: (۲) خالص. تاب.
- په‌تیاره: په‌نمزی، گه‌للابی: (۱) خُل و تیناره.
- په‌ج: (۱) پینج، پیرج: (۲) دلۆ پیک له‌بنیشت: (۱) بوج: (۲) تکه‌ سفز. په‌چدان: خوارکردنه‌وه و پیچ‌دانی بزمارو...: (۱) بوج دادن.
- په‌چدان‌ه‌وه: په‌چدان: (۱) بوج دادن.
- په‌چک: په‌چک، بیجم: (۱) سیما و قیافه.
- په‌چن: بزنی سه‌رزیز: (وام بزکردوه قه‌لا په‌چن): (۱) انباشته.
- په‌چنین: بزکردنی وا که‌جنگه‌ی چی تر نه‌بنه‌وه: (۱) لبریز کردن.
- په‌چه: (۱) روبه‌ندی ژنان: (۲) پیزانی نان: (۳) جی‌خه‌وی میگه‌ل له‌ده‌شت، حه‌وشه: (۱) روبنده: (۲) بختن نان: (۳) آسابسنگه‌ گله‌ در دشت.
- په‌چه‌ته: بارچه‌ی سه‌رکوش له‌ده‌می خوارند: (۱) پیش‌بند غذاخوری.
- په‌چهل: چه‌هل، گه‌مار، پیس. بوخل: (۱) کثیف، چرکین.
- په‌ح: وشه‌ی سه‌برمان: (۱) کلمه‌ تعجب.
- په‌حا: په‌ح: (۱) نگا: په‌ح.
- په‌ححا: وشه‌ی سه‌برمان په‌باور نه‌کردنه‌وه: (په‌ححا له‌م درویدت!): (۱) کلمه‌ تعجب و انکار.
- په‌حتن: پیزانی نان: (۱) بختن نان.
- په‌حله‌وان: نه‌نافیاز، باله‌وان: (۱) بندباز.
- په‌حن: بان. به‌رین: (۱) عریض.
- په‌حنی: پازنه. پانیه: (۱) پاشنه.
- په‌خ: (۱) سواوی کول: (خه‌نجه‌رانه په‌خ بو به): (۲) وشه‌ی به‌سند له‌زمانی منالاندا: (۱) نیخ کند: (۲) به‌به بیجگانه.
- په‌خ‌بون: سوان و کول‌بونی تیغ: (۱) کندشدن تیغ.
- په‌خخه: ژورجوانه، له‌زمانی منالاندا: (۱) به‌به بیجگانه.
- په‌خش: بلاو، برزاو: (۱) بخش.
- په‌خشان: (۱) به‌خش، بلاو: (۲) نوسراوی به‌رانمیری هونراو. نه‌سر: (۱) پراکنده: (۲) نثر، مقابل نظم.
- په‌خشان‌بون: بلاو‌بون. برزان: (۱) برشان شدن.
- په‌خشان‌کردن: بلاو‌کردن. برزاندن: (۱) پراکندن.
- په‌خشان‌کردنه‌وه: بلاو‌کردنه‌وه، دابه‌ش دابه‌ش کردن: (۱) نوزیع.
- په‌خشه: (۱) بلافۆك، نینتیشارات: (۲) مېشوله، پېنشی: (۱) نشر به: (۲) بښه.
- په‌خشه‌كوره: جوړی مېشوله: (۱) نوعی بښه.
- په‌خمه: گیل، بی‌ناوه‌و: (۱) پخمه.
- په‌خو: هه‌ر بوخو: (۱) خود شخص.
- په‌خو: پښوئی، کلۆنسی به‌رینی گاگیره: (۱) خرمن در حال کوبیدن.
- په‌خین: له‌قه. بی‌لاقه: (۱) لگد.
- په‌ر: (۱) نوکی بالی مه‌ل: (۲) مه‌زی سچی سه‌روگردن ره‌ش: (۳) قه‌راخ، که‌نار: (۴) ووره‌قه‌ قاقه‌ز: (۵) ناخر. دوماهی: (۶) لیدراو: (با په‌ر بوه): (۷) دور: (په‌ر بوه): (۸) فرین: (۹) پیزین: (هه‌ل په‌ره): (۱) بر: (۲)
- گوسفند سفید گردن سیاه: (۳) کنار: (۴) ورق کاغذ: (۵) بسین: (۶) زده‌شده: (۷) دور: (۸) پروازکردن: (۹) پریدن.
- په‌ر: مه‌زی سه‌روگردن ره‌ش: (۱) گوسفند سفید سر و گردن سیاه.
- په‌رانپه‌ر: ده‌ورنده‌ور، که‌تاره‌وکه‌نار: (۱) پیرامون.
- په‌راسو: (۱) به‌راسی، نیسکی که‌وانه‌یی له‌بنت‌دا: (۲) نه‌نشت: (۳) قامیسی رایه‌لی جیغ و خانوی له‌قامیش: (۱) دنده: (۲) نه‌بگه‌ا: (۳) تارهای نی در بافتنی از نی.
- په‌راسو به‌ند: ده‌فه‌ی سنگ: (۱) استخوان سینه.
- په‌راسوه: قامیسی رایه‌لی جیغ...: (۱) تار نی در جیغ.
- په‌راسی: نیسکی که‌وانی له‌پشت‌دا، په‌راسو: (۱) دنده.
- په‌را گه‌نده: ناوه‌کی، چه‌بوانی له‌میگه‌ل دور که‌وتو: (۱) حیوان از گله‌ دور افتاده.
- په‌ران: (۱) سواربونی نیر له‌می: (۲) له‌ت لی بونه‌وه: (ده‌می چه‌قوه‌که به‌زیوه): (۳) په‌رت‌بون: (داره‌که له‌ده‌ستم په‌زی): (۱) گشتی: (۲) تکه‌ای از چیزی پریدن: (۳) برت شدن.
- په‌رانندن: (۱) سوارکردنی نیر له‌می‌بینه: (۲) له‌ت لی فرزند: (نعم لکه به‌زنده): (۳) به‌جی هیشتن: (له‌خویندنه‌وه‌دا خه‌نیکت په‌رانند): (۴) له‌پنیش لا‌بردنی کوسپ: (له‌مبهرم په‌رانند): (۵) به‌دوای پېشگری «هه‌ل»‌دا به‌مانای ره‌قساندنه: (هه‌له‌په‌رانندن): (۶) به‌دوای پېشگری «را»‌دا به‌مانای بیدار کردنه‌وه‌یه: (راه‌په‌رانندن): (۷) له‌دوای پېشگری «دا» به‌مانای ره‌ناندنه: (دام په‌راننده‌خوار): (۸) له‌پاش «لی» به‌مانای نه‌هیشتن: (خه‌ولن په‌رانندن): (۱) حُفت کردن نر بر ماده: (۲) چزنی از کل را قطع کردن: (۳) به‌جای گذاشتن: (۴) برداشتن مانع: (۵) رقصاندن: (۶) بیدار کردن: (۷) تکان دادن: (۸) نگذاشتن.
- په‌رانندنه‌وه: (۱) له‌ناو ده‌ربازکردن: (۲) برینی له‌له‌به‌لا رزگار کردن: (په‌رانندوه‌وه): (۱) عبور دادن: (۲) نجات دادن.
- په‌رانن: په‌رانندن: (۱) نگا: په‌رانندن.
- په‌راننه‌وه: په‌راننده‌وه: (۱) نگا: په‌راننده‌وه.
- په‌رانته‌وه: په‌رینه‌وه، له‌ناو ده‌ربازبون: (۱) عبور کردن.
- په‌راو: که‌ناراو: (۱) مسراح.
- په‌راو: ده‌فتر، کتیب، ده‌فتری په‌ره سیغار: (۱) کتاب، دفتر، کاغذ سیگار.
- په‌راوی: په‌راو: (۱) نگا: په‌راو.
- په‌راویز: (۱) که‌ناره‌ی جلك: (۲) حاشیه‌ی کتیب: (۱) حاشیه‌ لباس: (۲) حاشیه‌ کتاب.
- په‌راویزی عاسمان: ناسو: (۱) افق.
- په‌ریازی: باله‌فهری جوچکی مه‌ل بو فیر بونی فرین: (۱) پر برزدن جوچه برای پرواز.
- په‌ریون: دور که‌وته‌وه. به‌سه‌ه‌وچون: (۱) دورشدن، اشتباه کردن.
- په‌ریتین: بلاو‌بون، له‌به‌ریه‌ک چون: (۱) ازهم در رفتن.
- په‌رپوت: (۱) له‌به‌ریه‌ک هه‌لوه‌شناو: (۲) جوړی مراوی: (۱) ازهم در رفتن: (۲) نوعی مرغابی.
- په‌ر په‌رک: (۱) به‌پوله: (۲) گولی لیلو به‌ر: (۱) پروانه: (۲) نیلوفر.
- په‌ر په‌رۆك: به‌پوله: (۱) پروانه.

- پەریشنه: پهلینه، پر پره [۱] گياه خرفه.
- پهوت: (۱) سهوكار؛ (۲) هلدنراو [۱] (۱) اشناه كار؛ (۲) وازگون.
- پهزانندن: له بهر يك ههلهچراندن [۱] باره پاره كردن.
- پهتاوتن: لك ههلهچيبنی دار [۱] هرس كردن.
- پهتوك: كنب [۱] كتاب.
- پهتهوازه: بهزهوازه، ناواوه [۱] آواره، ويلان.
- پهتئين: پهزان، نېك و بېك چون و بچر بچر بون [۱] ازهم در رفتن و باره باره شدن.
- پهرجو: موجزات [۱] معجزه.
- پهرج: بېج دانسهوي ناسن و بزمارو... (۲) پهريين، جبل: (۳) سهركلي ههلهرتاوتنه (۴) ميشه ليزی جوغور [۱] (۱) پرج: (۲) پرجين: (۳) شاخه پيراسته شده: (۴) بيشه انبوه.
- پهرجان: خواركردنهوي بزمارو... [۱] خواباندن ميخ و..
- پهرجانن: پهرجان [۱] نگا: پهرجان.
- پهرجاوه: خواره و بو [۱] پرچداده شده.
- پهرجدانسهوه: خواركردنهوه و حموادني بزمارو... (۲) پشته بزه بريتهوه لهرنگه: (۳) بدم داهانتهوه [۱] (۱) پرچدانن: (۲) در راه از كسي بيشی گرفتن: (۳) جواب سخت دادن.
- پهرجف: ماسين، نهسنوری [۱] ورم، آماس.
- پهرجقين: نهسنوربون، ماسين [۱] آماسيدن.
- پهرجق: ورده، لهت [۱] اندك، ربه.
- پهرجقان: وردو خاش بون، لهت و كوت بون [۱] ريزر بزو پاره شدن.
- پهرجقاندن: وردولهت كردن [۱] تكه تكه كردن.
- پهرجقين: پهرجقان [۱] نگا: پهرجقان.
- پهرجوكه: موی لهسه رهنيه قرناو [۱] موی زينتی بر پيشاني.
- پهرجه: (۱) پارچه، باژ، لهت: (۲) كوناکی گران فيمته [۱] (۱) جزه: (۲) پارچه فمینی.
- پهرجه م: موی سه ره نيه، پهرجوكه [۱] موی بر پيشاني.
- پهرجی: بی نرخ و سوک: (ههرجی و پهرجی) [۱] سبک و کم بها.
- پهرخ: شيلان و بدهست مالبن [۱] مالش با دست.
- پهرداخ: (۱) پيالهي ناوخوړی لهشوشه، گلاس، ليوان: (۲) جوان و لوس کراو: (۳) سازو بکه بيف [۱] (۱) ليوان: (۲) آراسته: (۳) سناد و سرحال.
- پهرداغ: پهرداخ [۱] برداخنه، مهبيا.
- پهردال: پهړه ی ژیری تیر [۱] پره ناوك نیر.
- پهردو: (۱) ژوری يوگ و زاوا له شهوي يوگ گوزانهوه، پهردی يوگ و زاوا: (۲) ههلاشی بان [۱] (۱) حجله: (۲) بوده.
- پهردوخ: پرزو [۱] نگا: پرزون.
- پهردوخيان: پروزان، سوتانی مو [۱] سوخن مو.
- پهردوگير: نازه زاوا که له پهردودا بهری يان نه خوش كهوی [۱] دامادی که در حجله بهميرد با مریض شود.
- پهرده: (۱) پهردو: (۲) روپوشی ده رگا و پنجمه ره قوماش: (۳) لا، نوی [۱]
- (۱) حجله: (۲) برده: (۳) لابه.
- پهرده پلاو: جوړی پلاوه که نوڼوی گوشتی نډابه [۱] از انواع پلو.
- پهرده پوئش: رازدار، نهمين پوسور نهدرکاندن [۱] رازدار.
- پهرده دار: خزمه نکاری ژوری نایه نی حاکمان [۱] برده دار.
- پهرده دران: (۱) روسبايون، ناوړو چون: (۲) شهرم شکان [۱] (۱) رسواشدن: (۲) شرم از بين رفتن.
- پهرده ژي: دهس بی زاگه بن [۱] در دسترس بودن.
- پهرده ك: مهنل، له غهن مهنلوکه [۱] جيسنان، لغز.
- پهرده گير: پهردوگير [۱] دامادی که در حجله بهميرد.
- پهرده وژ: پهرده وی [۱] ورسنس
- پهرده ههناو: پهردی مهاندان [۱] مشبمه.
- پهردیژ: ههل، ده رفعت، کبیس [۱] فرصت.
- پهړزه: ههلاجی کردن [۱] پنبه زنی.
- پهړژ: پلاو [۱] پراکنده.
- پهړژ: ههل، ده رفعت [۱] فرصت.
- پهړزان: گوی پندان، خهريك بون [۱] مشغولیت.
- پهړزيان: پهړزان [۱] برداختن به كار.
- پهړزين: (۱) ههلی کار له باره ی شتيكه وه: (نام پهړزي)، پهړزان: (۲) جبل، شوره ی بهدزو [۱] (۱) برداختن به كار: (۲) پرجين.
- پهړس: پهړست، له پاش وشه بهمانای كه سيكه شنی ده پهړه ستي: (خوا پهړس، خو پهړس، پوُل پهړس) [۱] پړست، در نركمب به جای برسندنه آید.
- پهړسای: پهړسين [۱] برسش.
- پهړست: پهړس [۱] نگا: پهړس.
- پهړستار: يارنده ری نه خوش، سيستر، خهمخوړو ناگاداری نه خوش [۱] پرستار.
- پهړستن: خوشوبستن، خذمهت کردن، به پيرو زانين [۱] پرستیدن.
- پهړسدار: خوا پهړست [۱] خدا پرست.
- پهړسف: جواب، وهرام [۱] پاسخ.
- پهړسگه: جيگهي له خوا پازانهوه [۱] معبد.
- پهړسه: پهړسه [۱] پهړس.
- پهړسيف: پهړسيف، نالامهت [۱] زكام.
- پهړسيار: پهړست [۱] پرستنده.
- پهړسيئلك: پهړه سيئلكه، پهړه سلبركه [۱] پرستو.
- پهړسيئله: قوره، پهړسيئله، پهړسيئله [۱] غوره.
- پهړسيو: پهړسيف، نالامهت [۱] زكام.
- پهړش: (۱) پهړژ، پرژ، پلاو: (۲) ده غلبيكه له جو نه كاو كره ی نه كهن ناوکه كهی وهك برنج ده كار دينن، بر ویش [۱] (۱) پراکنده، (۲) از انواع حبوبات شبیه جو.
- پهړشت: پهړش [۱] از حبوبات.
- پهړشه: (۱) پهړشت: (۲) كاو کوئی دانه وئله [۱] (۱) نگا: پهړش: (۲) آنچه که از غلّه بيخنه دور ريزند.

- پهرفونه: په پوله [] برونه.
- پهړك: سه چچنی كه لاش [] بافته گبوه.
- پهړك: (۱) بهمه ملي چكوله؛ (۲) پهړی كاغزه سبگار [] پر كوچك؛ (۲) كاغذ سبگار.
- پهړكال: (۱) خرت وپړنی ناومال؛ (۲) لېك و له باره. پهرداخ [] خرت و برت؛ (۲) ساخنه و برداخنه.
- پهړكه م: (۱) نه خوښی ناو هلامت ښكه وه، نه نفلوه نزا؛ (۲) فنی، خوداری [] بیماری انفلوآنزا؛ (۲) بیماری صرع.
- پهړكوو: جوړی هه لوی ره شی ژر بال سبی [] نوعی عقاب.
- پهړكولول: مهړی سه وچاوه شی قه پوز سبی [] گوسفند سر و گردن سیاه بنی سفید.
- پهړكه ما: نه خنی كه نارهی كه لاش [] حاشیه زیرین گبوه.
- پهړگ: پهړك [] نگا، پهړك.
- پهړگار: جه غزبنگ [] برگار.
- پهړگال: پهړگار [] برگار.
- پهړگه ما: پهړكه ما [] نگا، پهړكه ما.
- پهړله پې: جستنې كوړن [] نوعی كبونر.
- پهړموج: سبی، ژاكا، (گولام په رموجه) [] بزمده.
- پهړموچان: سبی بون، ژاكان [] پژمرده.
- پهړمون: (۱) ده خوړا دین، بزوا به خوښی؛ (۲) ره وینه وه، سل كردن [] اعتماد به نفس؛ (۲) رم كردن.
- پهړمیشك: نوسه كه [] نوعی خار كه بر پشم می جسد.
- پهړنده: فرنده، مه لني كه نه فرنی [] برنده.
- پهړننه: پهړنده [] برنده.
- پهړو: پارچه قوماشی كوڼ [] وصله پاره و كهنه.
- پهړو: پهړو [] نگا، پهړو.
- پهړو: چلكی به خسته راو، خه لات [] لباس بخشیده شده.
- پهړوا: باك، ترس، سل كردن [] پروا.
- پهړوار: دابهسته، به خنه [] پرواری.
- پهړواری: دابهسته [] پرواری.
- پهړواز: فرین [] پروان.
- پهړوانه: په پوله [] پروانه.
- پهړوش: خه م، داخی دل [] غم و اندوه.
- پهړوش: چپلكه و چال و خست و خال [] خس و خاشاك، پوشال.
- پهړوشك: بریشكي فراو، پرته شی شنی تاوه كي [] پاشیدن مایع.
- پهړوشه: پهړوش، چپلكه و چال [] پوشال، خس و خاشاك.
- پهړوه: به خبو كه [] پروارنده.
- پهړوه راندن: به خبو كردن [] پروارندن.
- پهړوردگار: خودا [] پروردگار.
- پهړوره: (۱) به خبو كردن؛ (۲) به خبو كراو [] پروارندن؛ (۲) پرورده.
- پهړوره: به خبو كردن [] پروردن.
- پهړوره رشت: به خبو كردن [] پرورش.
- پهړوه ری: راهینان [] تربیت.
- پهړه: (۱) پول، دراو، پاره؛ (۲) بره، ره واچ؛ (۳) له بهر [] پول؛ (۲) رواج؛ (۳) برای.
- پهړه: (۱) پهړهی نویی ناسباو؛ (۲) کاری هدلاج [] پره آسباب؛ (۲) پښه زنی.
- پهړه پا: پهړله پې [] نوعی كبونر.
- پهړه خاندن: هه لگلو فین، گلو فین و چرچ كردن [] مچاله كردن.
- پهړه خهړك: نامرازكي خهړه كي په مو زنی [] ایزاری دروك.
- پهړه س: پهړست [] پرستنده.
- پهړه سلیركه: پهړه سېلك [] پرستو.
- پهړه سلیركه: پهړه سلیركه [] پرستو.
- پهړه سولیركه: پهړه سېلكه [] برسنو.
- پهړه سه نندن: وه زه واچ كه وشن، له زنده بون، پهړه وزبادی چون [] ترقی كردن.
- پهړه سېلكه: پهړه سلیركه [] برسنو.
- پهړه سین: رو له زیادی [] در رواج و ترقی.
- پهړه ك: زورگانكه [] سیار جماع كنده.
- پهړه كردن: به هدلاجی كردن [] حلاجی كردن.
- پهړه كه: پهړاسوی حه بوان [] دنده حیوان.
- پهړه كهړ: هدلاج [] پښه زن.
- پهړه گرتن: له زیادی بون [] رواج بافتن.
- پهړه م: پول، ناقم، جوڼ [] دسنة.
- پهړه م پهړه م: پول پول [] دسنة دسنة.
- پهړه ناو: كلوشی بهر پای گاگیره [] ساقه های جمع شده برای كو بدن.
- پهړه نشك: نوسه كه [] نگا، نوسه كه.
- پهړه ننگ: (۱) له زاندهی گوازه؛ (۲) پول، سكل [] آویزه گوشواره؛ (۲) اخگر.
- پهړه نیشك: نوسه كه، نوسه نه كه [] خاری است.
- پهړه وازه: ناواره، تهره [] آواره.
- پهړه لاویشتن: له نندازه در چون [] از حد گذشتن.
- پهړهی: بو، له بهر [] برای.
- پهړه یز: پاریز [] پرهیز.
- پهړه یز كردن: خو دورخستن له شنی، پاریز له خوارده منی كردن [] پرهیز كردن.
- پهړه یزگان: دینداری راست [] پرهیزكار.
- پهړه یزی: پاریز له خواردن [] پرهیز از خوراك.
- پهړی: (۱) بوخانسری، له بهره بولای؛ (۲) پیری، دوزیش؛ (۳) سوكه له ناوی پهړوین [] برای؛ (۲) پر بروز؛ (۳) مخفف پروین.
- پهړی: (۱) نبر سواری مېونه بو، بو حه یوانان ده گوتری؛ (۲) پارچهی لی ووه؛ (۳) هه لندرا؛ (له سهر نه سب پهړی)؛ (۴) پهلكی چاوله رزی [] نر بر ماده سوار شد؛ (۲) پارچه نكه و پاره؛ (۳) پرت شد؛ (۴) پلك

چشم لرزيد.

په‌ري: (۱) فرشته، جواني بالداري خدائي: (۲) په‌ردوي بوك و زاوا: (۳) نويكي ژانابه [۱] پري: (۲) حجله: (۳) اسمي براي خانمها. په‌ري بزي: مندالي که خه‌ته‌نه‌کردني ناوي [۱] بجه‌خته‌شده‌ طبيعي. په‌ريتان: ناوه‌زوت، په‌ر و نانه‌وه [۱] پرکندن مرغ بوسيله آب داغ. په‌ريتانندن: روتانه‌وي ممل [۱] پرکندن.

په‌رين: (۱) جنگه‌ي ده‌غلي دروا: (۲) به‌دزه‌دزه بونجبر چون: (۳) ره‌به‌ت، بوسه‌ي راوجي [۱] جاي غلّه‌ درويده: (۲) بواشكي به طرف سخجبر رفتن: (۳) کمين شکارچي.

په‌ريزاد: بريني له‌جوان چاكي منوبنه [۱] پرزاده.

په‌ريزاده: په‌ريزاد [۱] پرزاده.

په‌رينو: په‌ريزان [۱] برداختن به کار.

په‌ريش: بوي [۱] براي.

په‌ريشان: (۱) بلا: (۲) دل به‌ختم [۱] برانکنده: (۲) اندوهگين.

په‌ريشاني: بي‌سهره و به‌ري بي [۱] پر بشاني.

په‌رين: (۱) هه‌لديران: (۲) سوار بوني نير له‌مي: (۳) له‌ريزي به‌لکي جاو: (۴) شڪاني شتي نورت: (۵) بازيردن و خوه‌لدان: (۶) سر بون له‌سهرما [۱] برت شدن و افندان: (۲) سوار شدن گشن بر مادينه: (۳) لرزين بلك چشم: (۴) شڪسنن جيز نرد: (۵) جهیدن: (۶) بي حس شدن از سرما.

په‌رين: لابه‌ر: (ده‌غز په‌رينه نالو بالو) [۱] زدانده.

په‌رينه‌وه: له ناو با له خه‌بايان چونه نه‌وبه‌ر [۱] عبور از عرض.

په‌ريهتن: نولانه‌وه، داتولان [۱] له‌شدن گوشت بر اثر زياد پختن.

په‌ر: (۱) مهر، مي، به‌که‌مرا: (۲) ميگهل له‌مغزو بز: (۳) دراي وشه به‌ماناي لبته‌ره: (ناشپه‌ر، چاهه‌ر) [۱] گوسفند: (۲) گله: (۳) بزنده.

په‌زاف: دوناو، بوجاري دوهم ناوداني سه‌وزي [۱] آبياري براي بار دوم.

په‌زاو: په‌زاف [۱] نگا: په‌زاف.

په‌زشکه: نوسه‌که، نوسه‌نه‌که، په‌ره‌نیشک [۱] دوزه، خاري که بر بشم گوسفندان - در وقت چرا - مي‌چسبد.

په‌زه‌نده: باشه‌کهوت [۱] اندوخته و پس انداز.

په‌زه‌کيفي: مه‌ره‌کيو، مه‌زه‌سور [۱] گوسفند کوهي.

په‌زه‌مه‌نده: باشه‌کهوت، گرده‌وه کويي [۱] اندوخته.

په‌زه‌مده: په‌زه‌مده [۱] اندوخته.

په‌زير: قيولکه‌ر [۱] پذيرا.

په‌زيرايي: خدمه‌ني ميوان [۱] پذيرايي.

په‌زيره: جيشني شروي که بوروز بميننه‌وه، بهيات [۱] خوراك شب مانده.

په‌زيرانك: جيكلدانه‌ي ممل، جيقلدان [۱] زاغر، چينه‌دان.

په‌زيشکه: په‌زنشکه، نوسه‌که [۱] نگا: په‌زشکه.

په‌ژ: شلك و نورت و له‌گه‌شه [۱] شاداب و نرد.

په‌ژار: خه‌مبار [۱] غمگين.

په‌ژاره: (۱) ختم، که‌سهر، کول: (۲) ناسه، ناره‌زوي دبدار: (۳) نېگه‌راني [۱] غم: (۲) آرزو: (۳) نگراني.

په‌ژاره‌دار: خه‌مبار، دل‌تنگ [۱] غمگين.

په‌ژان: به‌رژين، جبل [۱] برجين.

په‌ژك: (۱) ده‌سنه‌چبله‌ي ناگر: (۲) پوشو، فاو [۱] (۱) آتشگيره: (۲) بده.

په‌ژم: خوري، هه‌زي [۱] بېشم.

په‌ژمرده: سيس و له‌گه‌شه که‌وتو [۱] پژمرده.

په‌ژصوده: به‌ژمرده [۱] پژمرده.

په‌ژصه‌رين: زاگان، سيس بون [۱] پژمردن.

په‌ژوم: زار، بېچاره، بي‌مال و حال [۱] بينوا، بېچاره.

په‌ژه: په‌لك، گه‌لا، به‌لنگ [۱] برگ.

په‌ژيران: فيولکردن [۱] پذيرفتن.

په‌ژيك: (۱) په‌سيو، نالامه‌ت: (۲) آهو، په‌نا، نازار [۱] (۱) زكام: (۲) بيماري واگيردار.

په‌ژيو: په‌ريشان حال، په‌شبو [۱] پر بشان حال.

په‌ژيوان: به‌شيمان، په‌زه‌وان، بوشمان [۱] بشيمان.

په‌ژيواني: بوشماني [۱] بشماني.

په‌س: (۱) مهر، په‌ر، مي: (۲) وهره‌ر، جازر، عاجز، حنجز: (۳) بي‌ناكار.

سوك، بي‌شهرم: (۴) دوزاو له‌قوماردا [۱] (۱) گوسفند: (۲) پگه‌ر: (۳) پست فطرت: (۴) بازنده در قمار.

په‌سما: (۱) بي‌خوي، نه‌وقوره‌ي بوسواغ گبراه‌نسه‌وه: (۲) بي‌پسانه‌وه، له‌سهر به‌ك: (۳) كه‌رسنه‌ي دولمه‌وه... [۱] (۱) خاره: (۲) منوالي: (۳) مابه‌ دلمه.

په‌سپورت: نېجازه‌نامه‌ي سه‌فه‌ر بو‌ده‌ولني بيگانه [۱] پاسپورت.

په‌سپه‌سا: به‌ك له‌دويه‌كا بي‌پسانه‌وه، به‌سنا [۱] بدون انقطاع.

په‌سخور: باشاخور، فه‌سه‌لي به‌جېماو له‌ناخوردا [۱] تمامنده علف در آخور.

په‌سزار: (۱) لاي سپيهر له‌شاخو كيو، نزار، نسار: (۲) په‌ناپا، په‌ناي باران نه‌گر: (۳) هه‌شارگه‌ي زاوجي [۱] (۱) نسار: (۲) جاني که با دو باران آنرا نگیرد: (۳) کمين شکارچي.

په‌ساردن: باش‌پېنگري همل. به‌لاوه‌نان [۱] کنار گذاشتن.

په‌سارده: به‌لاوه‌نراو [۱] کنار گذاشته شده.

په‌ساو: (۱) پاشاو، ناوي که له‌ناوداشندا له‌زه‌وي دهره‌چي: (۲) نازاو.

پاشاراو: (۳) چي ناوداني ميگهل، په‌زاو، ده‌راوي مه‌زواندان [۱] (۱) آبي که از آبياري زياد آبد: (۲) آب و صابوني که دو بار از آن استفاده شه: (۳) آبشخور گوسفندان.

په‌سپنده: به‌دقه‌ر، ناكار خراب، نابه‌سند، به‌ست [۱] پست فطرت.

په‌سپور: سه‌لبته‌ي زمان دريز [۱] زن سليطه‌ زبان دراز.

په‌سپه‌سکه‌ره: جولانه‌نه، جال‌جالوکه [۱] زرزوره.

په‌سپه‌سه‌کوله: په‌سپه‌سکه‌ره [۱] زرزوره.

په‌سپه‌سه‌که‌ره: په‌سپه‌سکه‌ره [۱] زرزوره.

په‌سپه‌نده: په‌سپنده [۱] نگا: به‌سپنده.

په‌ست: (۱) ناخن: (۲) نه‌وي، نرم: (۳) بي‌غيره‌ت و بي‌ناموس: (۴) وهره‌ر، جازر، په‌س [۱] (۱) آکنده: (۲) کم ارتفاع، به‌ست: (۳) بي‌غيرت، به‌ست:

په‌ست: (۱) ناخن: (۲) نه‌وي، نرم: (۳) بي‌غيره‌ت و بي‌ناموس: (۴) وهره‌ر، جازر، په‌س [۱] (۱) آکنده: (۲) کم ارتفاع، به‌ست: (۳) بي‌غيرت، به‌ست:

۴) بکر.

پهستا: په سا، بی نیوان، له سهر بهك [۱] بدون انقطاع.

پهستا پهستا: په شوین به كدا، بی نیوان بر [۱] بیایی.

پهستان: ناخین، به هیز تی را كړدن [۱] آكندن.

پهستاندن: پهستان [۱] آكندن.

پهستاندنه وه: په سان، بُو به نیر ناخینه وه ی ده ئین [۱] آكندن.

پهستاو: (۱) ناخناو؛ (۲) ناوی دانه ونله ی كولاو؛ له واشبکی له دولچه

جرجه كه ی دم / وه له و نامی نیه پهستاوی دانو «نه دب» [۱] آكنده؛ (۲) آب غله آب بز.

پهستاوتن: (۱) ناخین، پهستاندن؛ (۲) شیلار به با؛ (سهر بانه كه

پهستیوه) [۱] آكندن؛ (۲) پایكوب كړدن.

پهستیون: وه زو توزه بون [۱] بگرشدن.

پهستراو: (۱) ناخندراو؛ (۲) شیلدراو [۱] آكنده؛ (۲) كوبیده با با.

پهستراوه: پهستراو [۱] نگا؛ پهستراو

پهستك: كلو میوه ی بېكه وه نوساو [۱] لكته.

پهستن: پهستاوتن [۱] آكندن.

پهستنه وه: پهستن [۱] نگا؛ پهستن.

پهستو: (۱) كوپه له ی كاشی؛ (۲) وجخانه، خه لوه تی. ژوری نه رزاق [۱]

(۱) سبوی كوچك؛ (۲) بسنو.

پهستو: بال بیوه نانی توند، ده له ك دانی به نه نیم؛ (به باله پهستو ده رمان كړد) [۱] هول دادن.

پهستواو: (۱) ناخراو؛ (۲) شیلراو [۱] آكنده؛ (۲) كوبیده با با.

پهسته: جوغك، سوخمه ی بی قول له لباد، پهسنك؛ (۲) سهر بهندی

گوزانی، هه واسوگه له، پهسه [۱] جوخه؛ (۲) ترجیع و ترانه شاد.

پهستهك: جوغك، سوخمه ی بی قولی له لباد [۱] جوخه.

پهسته كوله: هه وه زی نمدمالي [۱] مراسم نمدمالي.

پهستی: (۱) نهویا به تی، نزمی؛ (۲) بی ناكاری؛ (۳) وه وه زی [۱] بستى؛

(۲) بست فطرنی؛ (۳) بگری.

پهستین: كه سنی كه كاری په سناوته؛ (به فر پهستین) [۱] جهاننده.

پهسقه له: قه شمیر، نیز به خلك كه فر [۱] مسخره كنده.

پهسلان: روژی قیامت، سه لا [۱] روز رستاخیز.

پهسمه ننده: (۱) باقی، باشماوه؛ (۲) پاشه كهوت، به زمه ننده [۱] باقیمانده؛ (۲) اندوخته.

پهسمه نه: پهسمه نده [۱] نگا؛ پهسمه نده.

پهسن: (۱) تاریف، بېنه لگوتن. چا كه گوتن؛ (۲) به ردل و به رانبر به داخواز

[۱] سنودن؛ (۲) مورډ پسند.

پهسنند: پهسن [۱] نگا؛ پهسن.

پهسندان: تاریف كړدن، مهت كړدن [۱] مدح كفن.

پهسند كړدن: به چاك زانین، هه لېزاردن. نه قانندن [۱] پسند كړدن.

پهسمه نده: پاشه كهوت [۱] پس انداز.

پهسن دور: پهسنداو [۱] مداح.

پهسه: كه رسته ی خواره مهنی وه ك ناردونو و نوان [۱] مواد اولیه خوراك.

پهسهك: پهسنك، جوغك [۱] جوخه.

پهسهن: پهسند [۱] پسند.

پهسه ناز: پاشه كهوت [۱] پس انداز.

پهسه نكړدن: پهسند كړدن. هه لېزاردن [۱] پسندیدن.

پهسه نناز: پهسه ناز [۱] پس انداز.

پهسیره: فوره، بهرسيله [۱] غوره.

پهسیره: بهیات، شه ومه نده [۱] شب مانده.

پهسمیسه: جیشنی زور كولاوی لیک هالاو [۱] آش بسیار بخته درهم آمیخته.

پهسیف: نالامهت، هه لامهت [۱] زكام.

پهسیو: (۱) پهسیف؛ (۲) سوچ، فوزین، كه لین؛ (هیچ په ساو پهسیوكم

نیه) [۱] زكام؛ (۲) گوشه.

پهش: (۱) بهق، ده رهبان و توفان دنی شتی؛ (۲) وشه ی لېخوزینی گا

اجرت [۱] منطاشی كړدن؛ (۲) كلمه به حرکت در آوردن گاو به هنگام شخم.

پهشت: بهن یاده زوی بادراو، گشتهك [۱] نخ تابیده.

پهشتی: گشتهك. پهشت [۱] نخ نابیده.

پهشته مال: پشته مال. خاولی [۱] حوله.

پهشك: تنوك، دلوب، كه مزین نه اندازه له تاو [۱] قطره.

پهشلان: پهسلان، سه لا، قیامت [۱] رستاخیز.

پهشم: (۱) قسه ی قوزو بیتام؛ (۲) جوغه ی بوزو؛ (۳) خوری [۱] باوه؛

(۲) پارچه دستباف پشمی، شال؛ (۳) پشم.

پهشم بهر گوین: (۱) جوغه و رانك؛ (۲) پارچه ی سهر روزی بهرگ له بوزو

له شال، نو به بوزو [۱] لباس كامل مردانه مطابق كب و شلوار؛ (۲)

پارچه دستباف پشمی به اندازه بك دست لباس.

پهشمهك: جوړی شیرانی به وهك سوی سپی ده چی [۱] پشمك، نوعی

شیرینی.

پهشمین: درس كراو له حوری [۱] پشمینه.

پهشمینه: پارچه به کی زور جوانو له خوری ساز ده كړی [۱] پارچه ای

بسیار زیبا كه از پشم درست می شود.

پهشوك: بهریشانی، شېوان [۱] پریشانی، آشفتهگی.

پهشوكان: سه رلی شېوان، فكر تیكچون [۱] آشفته شدن.

پهشوكانندن: تېكه لا و كړدنې فكری كه سبك [۱] آشفته كړدن.

پهشوكاو: شېواو، سه رلی شېواو [۱] آشفته.

پهشوكیان: پهشوكان [۱] آشفتن.

پهشه: پهخشه، مېشوله. پېشی، پېشكه [۱] پشه.

پهشه بهند: كوله، پېشكه گېره وه [۱] پشه بند.

پهشیل: ویران، روخواو، هه زفتی [۱] ویران.

پهشیلان: ویران بون، روخان [۱] ویران شدن.

پهشیلانندن: روخانندن، هه رمانندن، رمانندن [۱] ویران كړدن.

پهشیلین: پهشیلان [۱] ویران شدن.

پهشیمان: باشگهز، پهزوان، بوزوان [۱] پشمیان.

په‌شیو: پهرنشان، بیر بلاو [ب] پریشان.

په‌شیوان: (۱) بیر بلاویون، فکر نالوزان؛ (۲) نالوزو پهرنشان؛ (مه‌کن لومه‌ی په‌شیوی دل که نم‌ستو / په‌شیواوه له‌به‌ر په‌رجه‌م په‌شیوان) «نالی» [ب] (۱) آشفنگی فکری دست دادن؛ (۲) بریشان و عصبانی شدن.

په‌شیواو: شیواو، نالوزاو [ب] بریشان.

په‌شیویان: په‌شیوان [ب] نگا: په‌شیوان.

په‌شیوی: شیواوی، نازاوه [ب] آشفنگی، آشوب.

په‌شیویتی: نازاوه، په‌شیوه [ب] آشوب و بلوا.

په‌فک: پیفوک، کیفوک؛ گبابه‌که که سه‌لکه‌که‌ی به‌کولای یان به‌برزاری ده‌خون [ب] گیاهی است که پياز آنرا می‌خورد.

په‌ف: ده‌گه‌ل، بیکه‌وه [ب] حرف همراهی: با.

په‌فرا: ده‌گه‌ل به‌کتر، بیکه‌وه، به‌به‌که‌وه [ب] باهم.

په‌فک: په‌فک [ب] نگا: په‌فک.

په‌قی‌به‌قوژک: گبابه‌که [ب] گیاهی است.

په‌قان: نه‌قین، نروقین [ب] انفجاو.

په‌قاندن: نه‌قاندن، نره‌فاندن [ب] منفجر کردن.

په‌قیه‌قوشک: گبابه‌که بهره‌که‌ی له‌تر و کاندندا ته‌قی دی [ب] گیاهی است.

په‌قیه‌قوک: به‌ری گبابه‌که [ب] ثمر گیاهی است.

په‌قره‌ج: سه‌نل [ب] سطل.

په‌قژ: زیکه‌ی ناوده‌می ساوا، بو‌قژه [ب] جوش دهان کودک.

په‌قژک: بلقی سه‌راو [ب] حباب.

په‌قویشک: یه‌فوک [ب] حباب.

په‌قین: نه‌قین، نره‌کین [ب] انفجار.

په‌ک: (۱) هه‌ل، ده‌رفه‌ت؛ (۲) ناچاری و نیحیاج؛ (۳) هیزو توان؛ (۴) وشه‌ی سه‌برمان؛ (۵) وشه‌ی ده‌برسینی خه‌م؛ (په‌کم بی‌ناکه‌وی) [ب] (۱) فرصت؛ (۲) نیاز؛ (۳) توان؛ (۴) کلمه‌ی تعجب؛ (۵) کلمه‌ی افسوس و نحسر.

په‌کخستن: بی‌به‌ره‌کردن، له‌کارخستن [ب] ازکار انداختن.

په‌ککو: (۱) وشه‌ی سه‌برمان؛ (۲) وشه‌ی داخ‌وخه‌م، حه‌بف [ب] (۱) کلمه‌ی تعجب؛ (۲) کلمه‌ی تحسر و افسوس.

په‌ک که‌فتن: به‌ک که‌مونن [ب] درماندن، از کار افتاده.

په‌ک که‌وتن: ده‌سته و سنان مان، له‌کار که‌وتن [ب] نگا: له‌کار که‌ونن.

په‌ک که‌وتو: له‌کار که‌وتو، داماو [ب] ازکار افتاده.

په‌ک که‌وته: له‌کار که‌وتو، داماو، په‌ک که‌وتو [ب] ازکار افتاده.

په‌کو: (۱) وشه‌ی سه‌برمان؛ (۲) وشه‌ی داخ‌وخه‌م [ب] (۱) کلمه‌ی تعجب؛ (۲) کلمه‌ی افسوس.

په‌که‌ر: (۱) جازو، وه‌زه‌ز [ب] پکر.

په‌کی: (۱) زور، زاف، گه‌له‌ک؛ (۲) وشه‌به‌که به‌وانا؛ باش، چاک؛ (په‌کی باوایی) [ب] (۱) بسبار؛ (۲) باشد، خیلی خوب.

په‌کین: (۱) هه‌لدبران؛ (۲) ترازان [ب] (۱) وازگون شدن و نلو خوردن؛ (۲) ازجا دررفتن.

په‌گر: (۱) نلفی بنی تراو؛ (۲) خننه‌ی کانزای تاواو [ب] (۱) دُردی؛ (۲) ته‌نشین فلز گداخته شده.

په‌ل: (۱) شه‌یول، هه‌ستانه‌وه‌ی ناو که له‌به‌رد نه‌دا؛ (۲) به‌رانبه‌ری قول؛ (ده‌وری به‌له)؛ (۳) لاق و ده‌ست؛ (له‌چوار به‌لان گوئی ساغه)؛ (۴)

بالی بالنده؛ (۵) به‌له‌وله‌ز؛ (بهره‌وکوی په‌ل بوی؟)؛ (۶) پارچه‌ی جلكو و نه‌سیاب؛ (که‌ل و په‌ل)؛ (۷) ده‌سته، پو‌ل؛ (۸) لکی دار؛ (۹) دزکی دار؛

(۱۰) سکل، پو‌لو، په‌نگر، په‌ن؛ (۱۱) شیوه‌له، دُول، دهره؛ (۱۲) دزک، جقل؛ (په‌لیکم له‌قاج راجوه)؛ (۱۳) فلبنه‌دار؛ (۱۴) گه‌لا، به‌لگ،

یه‌لک؛ (۱۵) پارچه، یاز؛ (په‌لیکم بو له‌وانه‌وه بکه‌وه)؛ (۱۶) نیره‌به‌ک له‌هوزو عاشره‌ت؛ (۱۷) برآوی وه‌ک نو‌که‌قه‌لهم؛ (۱۸) باسک و په‌نجه؛

(ده‌ست و په‌لت پیسه) [ب] (۱) موج؛ (۲) مقابل ژرف؛ (۳) هر یک از دست و باها؛ (۴) بال برنده؛ (۵) عجله و شتاب؛ (۶) بسته لباس و وسایل؛ (۷)

تیم، گروه؛ (۸) شاخه؛ (۹) خار درختی؛ (۱۰) اخگر؛ (۱۱) دزه‌ننگ و باریک؛ (۱۲) خار؛ (۱۳) تراشه‌ی چوب؛ (۱۴) برگ؛ (۱۵) جزء؛ (۱۶) تیره

و طایفه؛ (۱۷) تراشیده شده؛ (۱۸) دست و بازو.

په‌ل: به‌رد یان سنده‌ی گه‌وره بو هاویشتن [ب] سنگ با کلوخ برای انداختن.

په‌لاس: (۱) به‌زه، به‌ره‌کون؛ (۲) پارچه‌ی ره‌شمال، کونن [ب] (۱) یلاس؛ (۲) پارچه‌ی سیاه چادر.

په‌لاسی ده‌م: نه‌و بو‌خه‌ سیه‌ی ده‌که‌وننه‌ سهر زمانی نه‌خوش [ب] بار زبان بیمار.

په‌لاش: یوش، وشکه‌گیا [ب] خاشاک.

په‌لامار: هیرش، هه‌لمه‌ت، گه‌مارو [ب] یورش.

په‌لان: هه‌سنی، نیسقان، بیسه [ب] استخوان.

په‌لبون: (۱) قول نه‌بون؛ (۲) وه‌به‌له‌که‌ونن له‌زویشتن [ب] (۱) گودنودن؛ (۲) باشتاب رفتن.

په‌لپ: به‌هانه، گرنه، گرو [ب] بهانه.

په‌لپ‌بی‌گرتن: کیشه‌تی هالاندن، گرو لی گرتن [ب] بهانه‌جویی.

په‌لپ‌گرتن: به‌هانه‌دوژینه‌وه، گرو له‌کاری گرتن [ب] بهانه‌گیری.

په‌له‌هل: (۱) بارچه‌ی پارچه، له‌ت و کوت؛ (۲) یه‌زه‌یه‌زه‌ی گیای وه‌روبو [ب] (۱) تکه‌تکه؛ (۲) پرپر.

په‌له‌هلان: شه‌زه‌به‌رد [ب] جنگ با سنگ و کلوخ.

په‌له‌له‌لیسک: په‌پوله [ب] پروانه.

په‌له‌لین: (۱) نوشته‌و دوکه‌لی نه‌سه‌نده‌ر بو‌چا‌زار؛ (۲) گیای پریره [ب] (۱) تعویذ و دودسپند برای چشم زخم؛ (۲) گیاه خرفه.

په‌له‌لینه: گیای پریره، په‌له‌لین [ب] گیاه خرفه.

په‌لته: داری نیوان کوله‌که‌و به‌رده کوله‌که [ب] چوب میان سنون و سنگ ستون.

په‌لته‌ک: نه‌خوشی گه‌روی نازاله [ب] گلودرد دام.

په‌لته‌ک: برکه‌ی بیستان [ب] یونه‌پالیزی.

په‌لتین: خوگرتن، توندبون دوا‌ی شلی [ب] سفت و محکم شدن پس از شلی.

په لچم: گزړه ی گه لادار که بوژستان هه لنده گیری [۱] گیاه برس شده.
 په لڅ: (۱) به چککه گامیش: (۲) به چکه به راژ: (۳) پان و فلج [۱] (۱) بجه
 گاو مین: (۲) بجه خوک: (۳) با بمال و له شده.
 په لخان: پان و فلج بونهو، [۱] له شدن.
 په لخور: له وزی ناو ورگی حه یوان که هیشنا هزم نه بوه [۱] علف
 نشخوار نشده.
 په لخورد: په لخور، نیوه جا وراو [۱] نگا: په لخور.
 په لخی: پان و فلج کراو [۱] له و لگد مال شده.
 په لخمین: پان و فلج بونهو، په لخان [۱] له و لگد کوب شدن.
 په لشتی: بیکاره، نهمه، خویری [۱] بیکاره و تیل.
 په لشفه: نافایم، شل و شهویق [۱] نامحکم و شل و ول.
 په لقتوت: نیوه کو تراو [۱] نیم کو بیده.
 په لک: (۱) زولف، که زی: (۲) گه لا: (۳) لکه دار: (۴) بیلوی جاو [۱] (۱)
 زلف: (۲) برگ: (۳) شاخه: (۴) بلك جنم.
 په لک: داریکه له نبره ی چناران [۱] درخت نرنگوت.
 په لکدار: جد غز بیگ، بهرگار [۱] برگار.
 په ل کردن: (۱) به راندن به نیغ: (۲) خواره و خوار ناشین، بیله تاشین [۱] (۱)
 بی کردن: (۲) مورب تراشیدن.
 په ل کوتان: (۱) ده ست کوتان، له ناریکی دا ده ست گیزان: (۲) برینی له
 کوشش و نه قالا [۱] (۱) جسنجوی کورانه: (۲) کتابه از چد و جهد.
 په لکه: که زی، برج [۱] زلف:
 په لکه ره نگیسه: کولکه زیر بنه، که سک سور [۱] رنگین کمان.
 په لکه ره زیر بنه: په لکه ره نگیسه [۱] رنگین کمان.
 په لگ: بیلوی جاو [۱] بلك چشم.
 په لگر: ماشه، مقاش [۱] ماشه.
 په لگرک: به لگر [۱] ماشه.
 په لم: (۱) به لپ: (۲) نه ستوری، ماسین، به نهمین [۱] (۱) بهانه: (۲) آماس.
 په لماو: ماسپاو، ستوریو، هه لماساو، په نه ماو [۱] آماسیده.
 په لمان: به نهمین، ماسین [۱] آماسیدن.
 په لمین: به لمان [۱] آماسیدن.
 په لو: (۱) نار دونای تیکه ل بو دانه چوچکه: (۲) جینسکه ورده هه ویرو
 کوزه له ی تبنده کم [۱] (۱) آرد آیزده برای جوجه: (۲) اوماج.
 په لوپو: (۱) برینی له نه فلا و بز ونه مه: (۲) هیزو توان: (له په لوپو که وتم):
 (۳) به زو بال [۱] (۱) کوشش: (۲) ناب و نوان: (۳) پروبال.
 په لوخ: بولوی گمش [۱] زغال سرخ شده.
 په لوسخ: (۱) داگیر ساو، گرتنی چو، گرتسو: (۲) داز زاو له سونان [۱] (۱)
 مشعل: (۲) بر اثر سوختن از هم باشیده.
 په لوخ: (۱) بیس و چلکن: (۲) لیدان به دارو به ده ست [۱] (۱) کثیف: (۲) با
 شدت زدن.
 په لوخان: لیدانی توندو له زه بر [۱] با مست و لگد زدن.
 په لوخین: لیدان به هیزو، په لوخان [۱] نگا: په لوخان.
 په لوشه: (۱) گیاه که ساقه نه که ی ده که نه بهوشو: (۲) گوینی: (۳) به تالو [۱]

(۱) گیاهی که از ساقه آن بوده سازند: (۲) گیاه گون: (۳) ریشه گیاهی
 که هود شود.
 په لوك: گیاهی ناله كوك [۱] گیاهی است که بیخش خوردنی است.
 په لولته: (۱) چیشنی نارو ورون: (۲) گزموله ناروی دانه چوچک، به لولو [۱] (۱)
 اوماج: (۲) آرد آیزده برای خوراك جوجه.
 په له: (۱) لهز، عهجه له: (۲) بناری کیو، دامینی جبا: (۳) داوین: (۴) بهزه،
 لا بهزی کنبی: (۵) تایی ترازو [۱] (۱) عجله: (۲) دامنه کوه: (۳) دامان:
 (۴) لا، ورق: (۵) کفه نرازو.
 په له: (۱) له که: (۲) پارانی تیری ده خل: (۳) پارچه زهوی: (۴) له زو به له [۱]
 (۱) لکه: (۲) باران بابیزی که زمین را کاملاً سیراب کند: (۳) قطعه
 زمین: (۴) شتاب.
 په له پچر: زور بهزه حسد و په له کردن [۱] باز حسد تمام.
 په له پچر کی: په له پچر [۱] باز حسد تمام.
 په له پچری: په له پچر: (له چه نگی فلان به په له پچری له جانم بو) [۱] نگا:
 په له پچر.
 په له پچور کی: په له پچر [۱] نگا: په له پچر.
 په له پروز کی: په له پچر [۱] نگا: په له پچر.
 په له بزوزه: په له پچر [۱] نگا: په له پچر.
 په له پروزی: په له پچر [۱] نگا: په له پچر.
 په له پروسکه: په له پچر [۱] نگا: په له پچر.
 په له پروسکی: په له پچر [۱] په له پچر.
 په له پسکی: نه خوشی باله شو زه ی مرینک [۱] نوعی بیماری مرغ.
 په له پته: نانی دوباره به ناگره وه ناو [۱] نان دو آتسه.
 په له بهل: که له که به له زان [۱] بسیار با عجله.
 په له بیتک: به هیزو به نینوک له شت دان [۱] تلنگر.
 په له بیتکه: (۱) په له بیتک: (۲) به درد کدی به پتکه هاو نیز راو [۱] (۱) تلنگر:
 (۲) با تلنگر برت کردن.
 په له ت: هه له، غه له ت: (همه کاریکت هه له ت په له تته) [۱] غلط، اشتباه.
 په له تانه: کر بووه و بادوه [۱] کولاک.
 په له تک: به نک، له ته کور بس [۱] رسن پاره.
 په له خ: (۱) پاوان، له و زگی فده غه، کوزه: (۲) دانولا و به ناگر [۱] (۱)
 مرتع انحصاری: (۲) بر اثر سوختن تمام از هم باشیده.
 په له خ: گیاه که له فوی دا ده زوی و وه ک بو ش وایه [۱] گیاهی است.
 په له خاندن: له بهریه ک بردن، دار زاندن [۱] از هم باشیده کردن.
 په له خور: زیله مو [۱] خاکستر گرم.
 په له سورک: گه لای پایز پش زه رد بون [۱] برگ پایز قبل از ریختن.
 په له سونک: بن گه لا، دو گه لای بنه وه ی نوتن که ده وه ری [۱] دو برگ
 اننهانی تونون که می ریزند.
 په له سیسه: نه خوشی ره ز که گه لای سبس ده بن [۱] نوعی بیماری مو.
 په له شت: (۱) بیس و بوخل: (۲) خویری و بیکاره: (۳) خونه گرونو [۱] (۱)
 جركين: (۲) تیل و بیکاره: (۳) نیم بند و نامحکم.
 په له شتی: به لشتی، جونه نی په له شت [۱] پلشتی.

په لسه كروك: ناو وړوكي سهلكي گياي كهرنشي [۱] مغز خاري است.
 په لسه فرتكښي: په لسه قازه [۱] دست و باژدن.
 په لسه فرتنه: په لسه قازه [۱] نگا: په لسه فرتكښي.
 په لسه فرتني: په لسه فرتكښي [۱] نگا: په لسه فرتكښي.
 په لسه قازه: ده ست ولاق جولاندنه وه بو رزگار بون له جورنم [۱] دست و باژدن.
 په لسه قازي: په لسه قازه [۱] دست و باژدن.
 په لسه كردن: له زكرن [۱] شتاب كردن.
 په لسه كوټي: په لكونان [۱] كور كورانه دست زدن.
 په لسه كيش: په لگر. ماشه [۱] ماشه.
 په لسه مار: په لامار، هيرش [۱] هجوم.
 په لسه مور: خو لغميش، خو له كوه، خو لي [۱] خاكستر.
 په لسه نديان: پلار، داره ده ست بو هاو بيشتن [۱] چو بدست انداختن.
 په لسه ننگ: پلنگ، پلنگ [۱] پلنگ.
 په لسه وور: بالدار، فرنده [۱] برنده.
 په لسه وورگ: له تهورگ [۱] نكه شكبه.
 په لسه وور: په لهور [۱] برنده.
 په لسه وان: (۱) نازا، پالنه وان: (۲) نناف باز [۱] (۱) بهلوان (۲) بند باز.
 په ليهټ: قسه ي بي نام: (هه ليهټ و په ليهټ ده لي) [۱] سخن و حرف بي مزه.
 په ليهټسه: نالان. بوړ، بو بوز [۱] جهاول.
 په لي سياوشان: قه بته ران [۱] برسپاوشان.
 په ليليك: (۱) چينشي زور كولاوي ليك هالاوا (۲) بارجه ي برج بيج [۱] (۱) آش زياد پخته: (۲) زلف بڼد.
 په م: په مو، گياي لوكه [۱] پښه.
 په مېلو كښي: دوک، نه خو شي ره ز كه گه لاي سبي ده بي [۱] سپېدك مو.
 په ميو: په م [۱] پښه.
 په ميو دانه: ده نكي ناو لوكه [۱] پښه دانه.
 په ميه بي: ره نكي گولي، جيره بي، ره نكي سوري كال، سوره ني [۱] رنگ صوري.
 په مبي: په م [۱] پښه.
 په مبي دانك: په ميو دانه [۱] پښه دانه.
 په مبي لوک: گيا به كه [۱] گياهي است.
 په ممله پري: نغه نكي ره شو كي [۱] نوعي تفنگ.
 په مو: په م [۱] پښه.
 په مو: په م [۱] پښه.
 په مو انه: په ميو دانه [۱] پښه دانه.
 په مو دانه: په ميو دانه [۱] پښه دانه.
 په مه: په م [۱] پښه.
 په مه تومه: په ميو دانه [۱] پښه دانه.
 په مه بي: (۱) بارجه ي له لوكه (۲) ره نكي چيره بي [۱] (۱) پارچه نخي: (۲) رنگ صوري.
 په مېان: په نه مان، ماسين، نه سنور بون [۱] آماسيدن.

په مياو: په نه ماو، هه لسه اوا [۱] آماسيده.
 په ميين: په ميان [۱] آماسيدن.
 په ن: (۱) پولو، پدنگر، سكل: (۲) دهرسي عبيره ت، به نند: (۳) سوکايه تي: (په ني پندرا) [۱] (۱) اخگر: (۲) درس عبيرت: (۳) سبكي.
 په نا: (۱) كوشه، قوزين: (۲) ته نيشت: (به په ناي مندا هات): (۳) جينگه ي بانگو هاواران: (په نام بي برد): (۴) جينگه ي حاوانه وه: (په ناي دام): (۵) نهيني، وه شاردو: (من پياو يكي بي بيج و په نام) [۱] (۱) گوشه: (۲) جنب: (۳) پناه: (۴) پناهگاه، مکان پناه بردن: (۵) نهاني.
 په نابا: پابه نا، شونني كه با نابگر ته وه [۱] باد پناه.
 په نابات: ده شايي نيران، نبوه قهران، بيست به كي تمه ن [۱] نيم ربال ايراني.
 په نابات: په نابات [۱] نگا: په نابات.
 په نابردن: جوته بهردالده ي باريزه ور [۱] پناه بردن.
 په نابه خوا: خوا تو به، بو خو پارازين له به لا ده گونري [۱] پناه برخدا.
 په نابه ر: دالده خواز [۱] پناه بنده.
 په نابه سيو: گوشه و فوژيني نادباري [۱] گوشه دنج.
 په ناگا: شونني خو بندا حه شاردان [۱] پناهگاه.
 په ناگرتن: (۱) دهرنگ هه لانتسي مانگ له شه وي بازده همدا: (۲) خو وه شارتن [۱] (۱) حالت ناخبر ظهور ماه در شب بازدهم: (۲) پنهان شدن.
 په ناگرتو: (۱) خو وه شارنو: (۲) مانگي دواي جارده شه وه [۱] (۱) پنهان شده: (۲) ماه بعد از شب چهاردهم.
 په نام: (۱) نديبار: (۲) ماسين، نه ستوري، هه لسه اوي [۱] (۱) پنهان: (۲) آماس.
 په نامان: نادبار به كان، بهر بنواران [۱] غيبيات، ناپيداها.
 په نامگا: حه شار كه [۱] مخفېگاه.
 په ناهه كي: به نهيني، به دزيمه وه [۱] سري، نهاني.
 په ناهنده: په نابه ر، كه سي كه په نا به كه سي ده با [۱] پناه بنده.
 په ناهينان: هانته بهر دالده، پاريزگاري خواستن [۱] پناه آوردن.
 په ناي بي ده ننگ: گه به به كه، قروفب، فه ناي بي ده ننگ [۱] بازي خاموشي و سكوت.
 په نيو: په م [۱] پښه.
 په نبي: په م [۱] پښه.
 په ننج: (۱) بهك و جوار بېنج: (۲) سر، ني حسن [۱] (۱) بنج: (۲) بي حسن، كرخ.
 په نجا: جل وده، پشجي [۱] پنجاه.
 په نجاهم: زماره ي نو به ني بو به نجا [۱] پنجاهمين.
 په نجاهه ميين: به نجاهم [۱] پنجاهمين.
 په نجاهم: به نجاهم [۱] پنجاهم.
 په نجابي: مه ننگه له، ياره ي به نجا فلسي، بهك بيستمه دبناري عيرافي [۱] بك درهم عيرافي.
 په ننج كردن: نه زاندين، سر كردن [۱] كرخ كردن.

په نجنين: په راندنی لکی دار [۱] هرس کردن درخت.

په نجوله: ده ست و پهنجی چکوله [۱] پنجه نازک و کوچک.

په نجه: (۱) ده ست په نه نگوستهوه: (۲) جزئونی جانوههوان: (۳) قامک،

تلی: (۴) جوزیک نه خشی تهونی بهره [۱] (۱) پنج انگست با کف دست:

(۲) چنگال جانوران: (۳) انگست: (۴) از طرحهای گلیم.

په نجه توته: قامکه چکوله [۱] انگست کوچک.

په نجهر: شباک، په نجهره [۱] بنجره.

په نجه روک: (۱) روتشان په نیوک: (۲) گیایه که [۱] خراش با ناخن: (۲)

گیاهی است.

په نجهروبسک: په نجه روک [۱] نگا: په بجه روک.

په نجه ره: په نجهر [۱] بنجره.

په نجه شیر: شیر په نجه، نه خویشی سهره نان [۱] بیماری سرطان.

په نجه کیش: جوزی کولیره نان [۱] نوعی کرده نان.

په نجه کیشی: جوزی کولیره نان [۱] نوعی کرده نان.

په نجه گه وره: سبی کوژه، قامکی گه وره، نلبامه زن [۱] انگست شست.

په نجه مریمه: بخورمریم، گیایه که بوده رمان ده بی [۱] گیاه بخورمریم.

په نجهک: (۱) قرماغهی برین، په نرو، په نروخه: (۲) پار، بارچه: (په نجه که

نانیکم ده به) [۱] کیره زخم: (۲) قطعه، تکه.

په نده: (۱) ناموزگاری: (۲) درسی نه منی کردن: (۳) سوکابه نی [۱] پند:

(۲) درس عبرت: (۳) سنبل سپگی و قرتی.

په نده پیدان: فربودان و گالنه بی کردن [۱] فریب دادن و مسخره کردن.

په نده نیر: ناموزگاری که، وعز دادهر [۱] اندرزگو.

په نده نیشک: نوسه که، نوسه نه که [۱] نوعی خار.

په نده نژو: پنج روز له سالی هه ناویدا که له سالی مانگی زیادنه کا [۱] خسته

مُسترقه، پنج روز اضافی سال شمسی.

په ندهک: ماشه ره بن، کلافه به نی گه وره [۱] کلاف ریس.

په ندهک: (۱) پول، سکل: (۲) درسی عبیره: (۳) فریب: (۴) ماشه ره بن:

(۵) داوستان و کشانه وهی ناو، هتی خوارده وهی ناو [۱] اخگر: (۲)

درس عبرت: (۳) فریب: (۴) کلاف ریس: (۵) برگش آب و راکد شدن

آن.

په نده گاو: ناوی راوه سناو [۱] آب جمع شده و راکد.

په ندهک پیدان: فربودان و سوکابه نی به سهر هینان [۱] فریب دادن و

آبروربختن.

په ندهک خوارده وه: راوه سنان و کشانه وهی ناو [۱] برگش آب و

راکد شدن آن.

په ندهگر: (۱) سکل، پولو: (۲) ماشه، مقاش [۱] اخگر: (۲) انبر.

په ندهگر کیش: (۱) بیلوکه ی ناسنی سهرخوار که سکل بی ده ردین: (۲)

ماشه، مقاش [۱] اخگر کت: (۲) انبر.

په ندهگل: سکل، پولو [۱] اخگر.

په ندهگل کیش: په ندهگل کیش [۱] نگا: په ندهگر کیش.

په ندهگله میش: پشوسوار له نوده ی [۱] دژ و غضناک.

په ندهم: ماسان، تهستوری نه ندهم، هه لمسان [۱] آماس.

په ندهمان: تهستوربون، پاکردن [۱] آماسیدن.

په ندهماو: تهستور، پاکردو، هه لمساو [۱] آماسیده.

په ندهمین: په ندهمان [۱] آماسیدن.

په ندهمیو: په ندهماو [۱] آماسیده.

په ندهمان: بنوار، وهشارتی [۱] پنهان.

په ندهمانی: په نامه کی [۱] پنهانی.

په نده نیشکه: نوسه که، په نیشکه [۱] نگا: په نیشک.

په نده نیشکه: په نیشکه [۱] نگا: په نیشک.

په ندهم: (۱) لای من، بومن: (۲) ماس، وهردم [۱] (۱) برای من: (۲) آماس.

په ندهمان: په ندهمین [۱] آماسیدن.

په نده میان: په ندهمان، هه لمسان [۱] آماسیدن.

په نده ماو: په ندهماو [۱] آماسیده.

په نده میگ: په ندهماو [۱] آماسیده.

په نده مین: په ندهمان [۱] آماسیدن.

په ندهوا: خه نه، کهن، پیکه نین [۱] خنده.

په ندهی: (۱) به لای بیجوکی بیست، له که ی بیست: (۲) دبار، ناشکار [۱] (۱)

لکه پوست: (۲) پیدا.

په نده نیر: پنخوری برای ماست، په نیر [۱] پنیر.

په نده نیر: په نیر [۱] پنیر.

په نده نیشک: نوسه که، نوسه نه که [۱] نگا: نوسه که.

په نده روک: ده غلی ده نک شبله نیکه راو، پیش فربک بون [۱] دانه غله نیم

رسیده.

په نده روکه: (۱) په نیروک: (۲) گیایه که کاکلی به ره که ی وهک په نیر ده چی [۱]

(۱) نگا: په نیروک: (۲) گیاهی است که شمشیر به پنیر می ماند.

په نده نره: (۱) په نیروک: (۲) گیای په نیروک [۱] (۱) نگا: په نیروک: (۲) نگا:

په نیروک.

په وکه ی: له بهر نهمه، بو به [۱] به این دلیل.

په وکی: له بهر نهمه، بو به [۱] برای این.

په ه: وشه ی سه برمان و قه لسی: (په ه له کاره خرابه) [۱] کلمه تعجب.

په هت: (۱) گزی ناگر، بلنسه: (۲) بیزان به ناگر [۱] (۱) زیانه آنس: (۲)

پخن.

په هتن: بیزانی نان [۱] بختن.

په هتی: بوخنه بوگ، برزاو [۱] پخته با برشته شده.

په هرین: پارین [۱] برین.

په هین: بان، هه راو، بوز [۱] عرض.

په هه نک: نه ختایی چکوله، شانو، ناوگورک [۱] صحنه، نخنه زمین کوچک

و هموار

په هنی: یازنه نی، پانه [۱] پاشنه.

په هو: ناوا، بهم جوهره [۱] اینطوری؟

په ی: (۱) ریشه ره گ، ورده ره گ: (۲) له بهر، بوخانی: (۳) قه لت، یه زین:

(۴) بنی گو، (۵) شوین، وه دوکوه ون: (۶) له دوای، یاش [۱] بی: (۲)

برای: (۳) بی کردن: (۴) ارتفاع آب اندازه قد انسان: (۵) پیگیری: (۶)

بَس از

به‌یا: (۱) پیاده: (۲) پددا، دیاری دان [۱] پیاده: (۲) پددا.

به‌باپه‌ی: (۱) به‌دوی به‌کا، بی‌پسانه‌وه: (۲) گش، گشت [۱] پیایی: (۲) عموماً.

به‌باک: داشی شه‌ترنج، پیاده‌ی شه‌نرنج [۱] بندق شطرنج.

به‌باکردن: به‌بداکردن، وه‌ده‌س خستن، دینته‌وه [۱] بافتن.

به‌یام: راسپیری، ولّام [۱] به‌ام.

به‌یامبهر: راسپارده‌ی ولّام [۱] به‌امبر.

به‌یامینیر: ولّام نیر، خه‌بدرده‌ر [۱] خیرنگار، خیر گزار.

به‌ی بردن: نینگه‌بشن، زانبن [۱] فهمیدن، بی بردن.

به‌یت: توندو بته‌وه [۱] چابک و محکم.

به‌یتا: بی‌پسانه‌وه [۱] بدون انقطاع.

به‌یتابه‌یتا: له‌سدریک بی‌وجان و پسانه‌وه [۱] پیایی.

به‌یتوکه: (۱) جوړی چوله‌که‌ی به‌جوکی نیزالی: (۲) بریتی له‌میباوی زور

بزوزو بی‌نارام [۱] نوعی گنجشک کوچک تیزیر: (۲) کنابه از مرد

بسیار دو حرکت و ناآرام.

به‌بجور: (۱) شوین‌گیر: (۲) توژه‌ره‌وه و کوله‌ره‌وه [۱] پیگیر: (۲)

پزوهشگر.

به‌ی جوړی: ناقب کردن، نوژینه‌وه [۱] پژوهش و تحقیق.

به‌بجه: ناردیوان، سوله‌م، په‌بزه [۱] نردبام.

به‌بجه‌ل: حه‌بوئی که له‌رویشنا نژونولیک ده‌دا [۱] حیوانی که در راه

رفتن زانوهایش بهم می‌خورد.

به‌بخام: به‌یام [۱] به‌ام.

به‌بخامبهر: به‌یامبهر، خه‌بهره‌ر، ولّامبهر [۱] به‌امبر.

به‌بخه‌مبهر: به‌یامبهر، راسپارده‌ی خودا [۱] پیغمبر.

به‌بدا: دیار، ناشکرا، خویا [۱] پددا.

به‌بدابون: خویابون، ناشکرا بون، دیاردان [۱] آشکارشدن.

به‌بداکردن: وه‌ده‌ست خستن، گیره‌بنان [۱] بیداکردن.

به‌ی دان: ناوی که‌باوی تپدا ناخنکی [۱] آبی که آدمی در آن غرق نشود.

به‌ی دانان: ده‌گریو دانان، ده‌گریو نان [۱] گروگذاشتن.

به‌ی دهر به‌ی: به‌یتابه‌بنا [۱] پیایی.

به‌یوه‌وه: (۱) به‌رنامه، ده‌ستوری کار: (۲) مرید، ده‌ست و بپوه‌ند، دواکه‌ونوی

که‌سینگ [۱] برنامه کار: (۲) تابع و پیرو.

به‌یوه‌وی: به‌گوی کردن و دواکه‌ونوی ده‌ستوری بان که‌سینگ [۱] پیروی.

به‌ی زهن: به‌کسمی که له‌رویشنا به‌ل له‌بهد ده‌دا [۱] سنوری که در رفتن

سُم بهم رُند.

به‌ی زهنی: ناکاری به‌ی زهن [۱] در رفتن سُم بهم زدن حیوان.

به‌یژه: ناردیوان، به‌بجه [۱] نردبام.

به‌یژه‌ون: به‌ی زهن [۱] نگا: به‌ی زهن.

به‌یغام: ولّام، به‌یام [۱] پیغام.

به‌یغامبهر: به‌یامبهر، ولّامبهر [۱] پیغامبر.

به‌یغه‌مبهر: راسپارده‌ی خوا [۱] پیغمبر.

به‌یغه‌مهر: به‌یغه‌مبهر [۱] پیغمبر.

به‌یغ: فسه، ونه [۱] گفتار، سخن.

به‌یقین: قسه‌کردن، وتن، نیشنیغالی، ناخافتن [۱] گفتن.

به‌یک: (۱) ولّام به‌ر، نامه‌بهر: (۲) نه‌ستیره‌ی گه‌روک و نه‌چق: (۳) نوکری

بهرده‌سنی نایه‌نی [۱] پیک: (۲) سناره ثابت: (۳) نوکر مخصوص.

به‌یکار: (۱) شه‌زو جندنگ، کیشو هه‌را: (۲) سه‌ره‌تیر [۱] پیکار: (۲)

پیکان.

به‌یکان: سه‌ره‌تیر [۱] ناوک.

به‌ی کردن: (۱) به‌قهلّت برین، په‌رانندن: (۲) دواکه‌ونن [۱] پی کردن:

(۲) نعقیب.

به‌یکوت: حینچکه، کوت پیوه‌دان [۱] کله زدن در جماع.

به‌یکول: درکیکی سنی سوچه [۱] خار سه کوهک.

به‌یکه‌ر: (۱) کونل، تهمسال، موجه‌سه‌سه، هه‌یکه‌ل: (۲) قالب، له‌ش،

به‌دهن [۱] پیکر، تندیس: (۲) بدن.

به‌یکه‌رتاش: کونل له‌بهرده‌وناسن ساز [۱] پیکرتراش.

به‌یکه‌رتراش: به‌یکه‌رتاش [۱] پیکرتراش.

به‌یکه‌رده‌ی: دواکه‌ونن [۱] نعقیب.

به‌یمان: (۱) شه‌رت و به‌قا: (۲) به‌لین، قه‌ول [۱] پیمان: (۲) وفا.

به‌یمان به‌ستن: قه‌ول و فه‌رار پیک‌دان [۱] عهد و پیمان بستن.

به‌یمان شکین: بی‌به‌لین، بی‌شه‌رت و به‌قا: (له‌ناو کردی نه‌بو

به‌یمان‌شکینگی / له‌کئی فیر بوی گولم په‌یمان‌شکاندن) «همن» [۱]

پیمان‌شکن.

به‌یمان‌ه: پیوانه [۱] پیمان‌ه.

به‌ین: (۱) گوی مالّات: (۲) کوت بو زرعات [۱] مدفوع سنور: (۲) کود.

به‌ینجه: په‌بزه، ناردیوان، په‌بجه [۱] نردبام.

به‌ینچی: نوئه‌وان، ناگرکری گه‌راما، تونچی [۱] توناب.

به‌ینکه: ناردی که‌به‌سهر له‌نگونکه هه‌ویردا ده‌برزئیری [۱] آردی که بر

روی خمیر باشند.

به‌ینکیش: که‌سنی باره‌ی به‌بن ده‌کیشی [۱] به‌ن کش تون.

به‌یوه‌س: پیکه‌وه لکار، نوساوا [۱] پیوست.

به‌یوه‌ست: به‌یوه‌س [۱] پیوست.

به‌یوه‌ستکردن: پیکه‌وه لکاندن [۱] بهم جسیانیدن.

به‌یوه‌سته: هه‌میشه، بی‌پسانه‌وه [۱] پیوسته.

به‌یوه‌سند: (۱) منوربه‌ی دارو...: (۲) تیکه‌لی، و دوسنی: (ه‌یج به‌یوه‌نلمان

پیکه‌وه نه) [۱] پیوند درختی: (۲) علاقه.

به‌یوه‌ندکردن: متوره‌برکردنی دار [۱] پیوند زدن درخت.

به‌ی: (۱) بیتی له‌بسته‌کانی نه‌لفو بیئکه: (۲) لاق، قاج، با: (۳) ده‌ستورو

دینوشون: (به‌ی بی‌ناوی بچین): (۴) له‌ندازه‌ی به‌ک بی: (۵) به‌رانبهر:

(بی به‌ی دینه‌وه): (۶) داریکه له‌ناسپاودا به‌رداشی بی به‌رزه‌گن: (۷)

وشده‌ی هه‌بون: (پاره‌ت بی به‌ه): (۸) په‌له‌پیتکه‌ی جه‌کی ناگرین: (۹)

بدو، بوک، گوشتی ددانان: (۱۰) خاوه‌ن روژو: (ته‌ووژو دوروزه بی به‌ه): (۱۱)

به‌و: (وای بی بلئی): (۱۲) هه‌لبو، داگیرساو: (چراکه بی که، ناگره که

بیاسون: بیاسوبن [بی] نگا: بیاسوبن.

بیاسه: قدهم لبدان، راونیچکه، گهشت و گمزانی به بی بو که بف [بی] قدم زنی.

بیاکردن: تیئان [بی] فروکردن.

بیاکیشان: (۱) نیشان، تی خستن: (۲) لبدان: (۳) به سه ردادان، به سه ر هه لکیشان [بی] فروکردن: (۲) زدن: (۳) بر سر کشیدن لحاف و...

بیباگ: (۱) بیباو، میر، مروی نیز: (۲) عبنسان، مرو [بی] مرد: (۲) آدمی.

بیباگه تی: بیباوه نی، مرو قایه تی [بی] مردانگی.

بیباگرتن: به سه ردادان، سه ره له سه ر دانان، پنه به شنبکه وه درون [بی] چیزی را به وسیله چیز دیگر بوشانیدن.

بیباگه باندن: به ره خنی خوی گه باندنی شنئی [بی] به هنگام رسانیدن.

بیباگیران: به ده وره داگرتن [بی] اطراف چیزی را گرفتن و پرشانان.

بیباله: قده ح، ده فری پچوکی قول، نینسبکان [بی] بیاله.

بیباله فروش: که سنی که شراب و ناروی به ورده ده فروشنئی [بی] بیباله فروش.

بیامالین: (۱) بیاسوبن: (۲) لبدان به دار [بی] نگا: بیاسوبن: (۲) زدن با چوب.

بیان: (۱) بیالهی له مس، قابو که می مسین، جامبلکه: (۲) به بی، به رانبری به سواری (۱) بیاله مسین: (۲) پیاده.

بیانان: له سه ردانان [بی] نهادن بر...

پینگول: سسکولی دژنده [بی] پنجول.

بیانوسان: (۱) گازلئی گرین: (۲) ناو هه ر به دم فر کردن: (۳) بیوه چه سپان [بی] گاز گرفتن: (۲) آب چشمه بی کمک دست خوردن: (۳) به چیزی

چسبیدن.

بیانوسانندن: به سه ره لکاندن، به سه مردها چه سپانندن [بی] برجسپانیدن.

پباو: (۱) مروی نیز، بیباگ: (۲) مهر دوره ندو دلاوا: (۳) نوکرو خولام [بی] مرد: (۲) جوان مرد: (۳) نوکر.

پباوانه: میرانه، مهردانه [بی] مردانه.

بیباوچاک: خواهرستی راست، وه لی، شنئی پیروز [بی] کتابه از شخص مقدس و بانفوی.

بیباو خاس: مروی باش، به پای فنج [بی] جوان مرد.

بیباو خراب: (۱) چه نه و ریگر: (۲) بی فزو نامه مرد: (۳) خه نابار [بی] راهزن: (۲) نامرد: (۳) مجرم و گناهکار.

بیباو خراو: بیباو خراب [بی] نگا: بیباو خراب.

بیباو خور: خه لک نرسینهر [بی] آدمخور، کتابه از ترسناک.

بیباو فروش: دهس بر، خاپونک، دوستی ناراست [بی] فریبکار و ناراست.

بیباو کوژ: قاتل، میر کوژ [بی] آدمکش.

بیباو گوژ: بیباو کوژ [بی] آدمکش.

بیباوه تی: مهر دابه نی، مرو قایه نی، کاری مهردانه، جامیری [بی] مردانگی.

بیباویزگه: (۱) وشه به که زن بو خوشه و یستی به خبردی ده لئی: (۲) پباوی جکولانه [بی] کلمه ای است محبت آمیز که زن به شوهر گوید: (۲)

مرد کوچک.

بیباواتن: (۱) به لهش دا بورین: (مچورکم پیاهاات): (۲) دریزه دان به قسه،

بی بو: (۱۳) هزو، گومان: (من بیهم وایه، نو بیت چونه): [بی] حرف

سوم الفبا: (۲) نا: (۳) رسم و عادت: (۴) به اندازه يك يا: (۵) برابر: (۶) ایزوی در آسباب: (۷) علامت داشتن: (۸) ماشه اسلحه: (۹) لئه: (۱۰)

روزه دار: (۱۱) یه او: (۱۲) افروخته و روشن: (۱۳) حدس و گمان.

بی: (۱) ناو به تال، یوک: (۲) یبو، چه و رای ناوژک: (۳) بدو، گوشتی ددانان:

(۴) یهو (بهی بیزه): (۵) بهم [بی] نهی: (۶) یبه: (۳) لئه: (۴) به او: (۵) به این.

بیبا: (۱) نوکر، خزمه نکار: (۲) بهودک (دارکی پهاجو) [بی] نوکر: (۲) تو ی آن.

بیباردن: تیئان، ده ناو خستن [بی] سوختن.

بیباهریگ: شنبوکه، لئوه [بی] خل و نیم دیوانه.

بیپاتسان: پندافین، پیتاسین [بی] بر بدن برنده تر بر ماده.

بیپاچزان: گه رم و داغ وه لهس که ونئ [بی] شبی داغ بر بدن افتادن.

بیپاچزاندن: داغ به له شه و نان [بی] شبی داغ بر اندام نهادن.

بیپاچزائن: داغ به له شه و نان [بی] نگا: بیپاچزاندن.

بیپاچون: (۱) نیوه جوئن، چونه ناو: (۲) له سه ر قسه رو بشتن [بی] تو رفتن:

(۲) به گفتن طول دادن.

بیپاچونه وه: (۱) دوبانه کردنه وه: (۲) سه ره له نوئی کردنه وه ی قسه باکار [بی] باز خواندن نوشته: (۲) از سر گرفتن کار.

بیپاچه فاندن: ده ناو رو کردن [بی] فر کردن، خلاتیدن.

بیپاچه قین: زینه لهجه قین [بی] فرو کنند، خلاتنده.

بهادان: (۱) هارش سرد: (۲) له سه و، گو پلاک دان: (۳) به سه ره لکیشانی

لبغه و عباو... [بی] هجوم بردن: (۲) نوسری زدن: (۳) بر روی

کشیدن لحاف با...

بهبادرون: به سه مردها دورین [بی] دوختن بر...

بیپاده: پدبا، که سیک به بی بان سه فمده کا، به رانبری سواره [بی] پیاده.

بیپاده روی: ریگه بی که نه نیا پیاده ده بویرنی و سوار تیا بر ناکا [بی] راه

پیاده روی.

بیپازا گه باندن: به شدانی هموانی، به گوئی دا دانی خه بهرو فرمان [بی]

سهم به همه رساندن، رساندن خبر.

بیپازک: برنسکه، بر باسکه، بوخچه ی بجوک بو کله و پهل [بی] بفرجه

کوچک.

بیپاره: زرا، ناعسل: (باوه پیاره) [بی] نا اصل.

بیپاز: بیواز، بیفاز [بی] بیاز.

بیپازاو: شبوی بیوازو ناو و زون [بی] آش بیاز.

بیپاز پاك کردن: برنی له ریایی و ناریفی به درو [بی] کتابه از معلی و ربا.

بیپازوکه: گیابه که وه ک بیواز ده جی، بیازه کیوبله [بی] بیاز کوهی.

بیپازه خوگانه: گوئنگونه سه گانه، گیابه که [بی] بیاز موش.

بیپازه مارانه: سبرموکه، گیابه که [بی] گیاهی است.

بیپازه مشکانه: بیپازوکه، بیپازه خوگانه [بی] بیاز کوهی.

بیپازی: به ره نگی نیکوله بیواز [بی] به رنگ بیاز.

بیپاسوبن: سونه وه ی شئی به شتیک، ریختن [بی] سودن چیزی بر چیز

دیگر.

له‌سه‌رؤوبشن [۱] آمدن برا ۲) طول دادن به گفزار.

پياهاتنه‌وه: ديسان خوننده‌وه‌ی دهرس و کتیب [۱] بازخوانی کتاب و درس.

پياهانين: ۱) پيدا مائين؛ ۲) به‌سه‌ردا هينان [۱] مالیدن؛ ۲) برس آوردن.

پياهه‌لپيزان: ۱) شمز پي مروشتن و گمز ني‌هالاندن؛ ۲) شتی نراو پي‌هه‌لپيزان [۱] شرانگیزی؛ ۲) جسم مابع بر کسی پاشیدن.

پياهه‌لپزانندن: ناوبان شتی شل به‌که‌سبکدا کردن [۱] مابعی را بر کسی پاشیدن.

پياهه‌لپه‌ساردن: بال‌دانی شتی به‌شنيکه‌وه: [۱] پيل به‌ديواره‌وه هه‌لپه‌سپره [۱] نکه‌دادن چیزی به چیزی ديگر.

پياهه‌لچون: به‌شني دؤوردا سه‌رکه‌وتن، به‌دارو به‌شاخی سه‌ختا هه‌لچون [۱] از درخت و صخره و... بالا رفتن.

پياهه‌لچه‌قين: تي‌چه‌قيني درو يا تهلان با پزمار [۱] خلبدن.

پياهه‌لخوينندن: غه‌بيعت کردن، خراب‌گونن دهر باره‌ی که‌سئي [۱] بدگفتن و غيبت.

پياهه‌لئدان: م‌م‌حت کردن، ناريف کردن [۱] سنودن.

پياهه‌لئوانين: له‌خواره‌وه بوز به‌ره‌وژور له شتی روانين، نواشای به‌ره‌وژور کردن [۱] از باين به‌مالا چیزی را نماشا کردن.

پياهه‌لشاخان: روه‌وژو به‌گژداچون [۱] رودر رو به‌کسی دشنام دادن.

پياهه‌لشاخين: پياهه‌لشاخان [۱] نگا: پياهه‌لشاخان.

پياهه‌لکالان: ئيره‌بی به‌که‌سئي بردن و قسمی حه‌سودانه کردن [۱] غيبت حسودانه.

پياهه‌لکالين: بيا هه‌لکالان [۱] حسودانه مذمت کردن.

پياهه‌لنگه‌زان: به‌ره‌وه به‌ره‌وژوره چون، به‌کبو هه‌لنگه‌زان [۱] از درخت و کوه و... بالا رفتن.

پياهه‌لنيزان: به‌سه‌ردا ميزنن، له‌بالاوه ميز به‌شنيکه‌دا کردن [۱] شاشیدن بر...

پياهه‌لميزنن: پياهه‌لميزان [۱] نگا: پياهه‌لميزان.

پياهه‌لنيزين: پياهه‌لميزان [۱] نگا: پياهه‌لميزان.

پياهه‌لئان: پيا هه‌لپه‌ساردن [۱] نکه‌دادن چیزی به چیزی.

پياهه‌لئوازين: له‌خواره‌وه بوز سه‌ر نواشا کردن [۱] از باين به بالا نگر بسنن.

پياهه‌لئواسين: داله‌قاندنی شتی به‌شنيکه‌دا [۱] آوبختن چیزی به چیزی.

پياهينان: ۱) پيامالين، پياساوين؛ ۲) برتی له‌خه‌لاس کردن: (ده‌ستبکی به‌ماله‌که‌دا هينان) [۱] مالیدن، سابیدن؛ ۲) سرعت تمام کردن.

پينياز: پرده‌بان به‌ردی به‌زبنه‌وه له‌باتی برد، به‌رده‌باز [۱] گدار.

پينبازه: گيا به‌که [۱] گياهی است.

پي پز: گومي فولی په‌ی نه‌ده [۱] وودخانه بسیار ژرف.

پي بران: به‌نه‌سبب بون، به‌رکه‌وتن: (نه‌وکوزو کچه‌پيلک بران، له‌وماله‌جم پي نه‌بران) [۱] نصيب شدن.

پي برن: شوين گيران، دواي شوب كهونن [۱] پيگيري.

پي بژبو: بژبو، مابه‌ی زين [۱] مابه‌زندگی.

پينيك: گلبنه‌ی چاو [۱] مردمک.

پينبون: ۱) به‌وژو بون: (من نه‌مرو بيم)؛ ۲) له‌لابون: (پولت پي به‌۲)؛ ۳) داگيرسانساي ناگر [۱] روزه‌دار بودن؛ ۲) علامت داشستن؛ ۳) اهر وخته شدن آتش.

پينه‌تال: ۱) پيللوی له‌نه‌ندازه به‌دهر گه‌وره؛ ۲) لاقی زوربان و زل [۱] کفش بسیار بزرگ؛ ۲) پای بسیار بزرگ.

پي به‌داره: نيسکی خزی ران و باسک، بونازه‌لی ده‌لپن [۱] اسنخوان نيم‌دايره‌ ران و بازوی حيوان.

پينه‌ر: پيار، فلفلی گيا [۱] فلفل فرنگی.

پي به‌قنگه: جورئ مرಾಯي پچوک [۱] نوعی مرغابی کوچک.

پيپ: ۱) بوشکه، به‌ريميل، ده‌فري زورزلی تراو تېکردن؛ ۲) سه‌پيله، قه‌نده، قه‌نگه [۱] بشکه؛ ۲) پيپ، چيق.

پيپير: قه‌لغو، برگوشت، گوشتن [۱] چاق.

پي پرژه: خول بلاوکردنی مر بشک به‌لاق [۱] حبنه‌کردن مرغ.

پيپرک: قه‌لغوی کورته‌بنه [۱] چاق کوتاه‌فد.

پي پشيله: گيا به‌که له به‌نجه‌ی پشيله نه‌کا [۱] گياهی است.

پيپک: جه‌رخي گاري و عماريه، نه‌گه‌ر، پيچک [۱] چرخ اراده.

پي پليکان: پليکان، پله‌کان، قالدريمه، رازونه [۱] پلکان.

پي پلينک: پله‌کان، قالدريمه [۱] پلکان.

پيپنوگ: جورئ خه‌شخاشي ناسک، چاره‌چه‌قبله [۱] نوعی خشخاش.

پي پي: ورده ورده، هيدی هيدی، جاره‌ده‌رچار [۱] آرام آرام، به‌ندريج.

پيپيك: فبت فينه، فيقه [۱] سوٲ.

پي پيلکه: پي پليکان [۱] پلکان.

پي پيوه‌نان: زور به‌به‌له غاردان، پله‌زراکرن، هه‌لانن به‌تاو [۱] با شناپ رفتن.

پيت: ۱) گري ناگر، بلنسه، گز به؛ ۲) به‌نو؛ ۳) لافٲ؛ ۴) لات، به‌گومانت؛ ۵) زوروردو شکاو: (هبت پويت) [۱] زيانه‌آنش؛ ۲) به‌تو؛ ۳) پايت؛ ۴) بنظرت؛ ۵) خرد و خمير.

پيت: ۱) گرم خوارودو، گرمول؛ ۲) حه‌رف، دانه‌دانه‌ی نه‌لفو بېنکه؛ ۳) به‌ره‌کدٲ و فه‌زا؛ ۴) که‌لله‌سه‌ر؛ ۵) هه‌وه‌ل؛ (سه‌پيتی کابه دامه‌رزينه)؛

۶) کوفاره، فيجقه؛ ۷) قامکه چکوله، توته؛ ۸) هيدی، ناسپایی؛ ۹) که‌موسکه، هندک [۱] کرمو؛ ۲) حرف الفبا؛ ۳) يمن و برکت؛ ۴) جمجمه؛ ۵) آغاز؛ ۶) فواره؛ ۷) انگشت کوچک؛ ۸) بواشکی؛ ۹) اندک.

پيتانه: پينه‌نه، نه‌خنه‌ی ژير پای جولان [۱] نخنه‌ زير پای بافنده.

پيتاک: ۱) باج و خه‌راجی ده‌ولت؛ ۲) بارو بو، کومه‌گی مالی کورکونده‌وه [۱] باج دولتی؛ ۲) جمع‌آوری اعانه.

پيتان: ۱) به‌گومانی نيوه؛ ۲) لانان؛ ۳) قاجتان [۱] به‌نظر شما؛ ۲) نزد شما؛ ۳) با بنان.

پيتان: جورئ گالنه به‌چه‌وه [۱] نوعی بازی با شن.

پیتاؤ: بی بوش، کالهوزه نگال، پاتاوه [۱] پانا به.

پیتاوه: پیتاؤ [۱] پانا به.

پیت چن: نهوی له چاپخانه پیمان رنگ ده کا، حرف چین [۱] حرف چین چاپخانه.

پیت دانهوه: خیردانهوه، بهر دهه ری، (ماهنه کم پیتی دابهوه) [۱] پُر برکت شدن.

پیتک: (۱) کونک، کونکی ناسن؛ (۲) پته، بهسه ری قامک لیدان؛ (۳) عه ب و شوره بی؛ (۴) چه له هیندیک گالته؛ (۵) شوره بی، شهنگه بی [۱] (۱) پتک؛ (۲) تلگر؛ (۳) عیب و عار؛ (۴) شن بازی.

پیتکار: پیت چن [۱] حرف چین.

پیتک خستمن: زیکه بهرد بهسه ری قامک هاوینسن، په له پیتکه [۱] با تلنگر خرده سنگ انداخن.

پیتن: پیتان [۱] پختن نان.

پیتوکه: گناه که ده کینه گزوه [۱] علفی است که برس کنند.

پیته: به لم، کای هه رزن و جه لتوک [۱] کاه ارزن و شالی.

پیته بره: کرمی ناسکی ده غل [۱] کرم سافه خوار.

پیته پیت: هیدی هیدی، سه بره سه بره [۱] یواش یواش.

پیته پیته: کهمه کهمه، توزه توزه [۱] اندک اندک.

پیته ته: ده ب و نه خته ی زیر پای جول [۱] تخته زیر پای جول.

پیته خت: شاری شانین [۱] پانخت.

پیتسه ک: (۱) جباری بولک که نه پیتانه مالی زاوا؛ (۲) که موسکه بهک [۱] (۱) جهاز عروس؛ (۲) کمکی، اندکی.

پیتنی: وشه به کی ژانسه به بو بانگ کردنی به کتر [۱] کلمه ای که زنان خطاب به یکدیگر گویند، همدیگر را با آن صدا زنند.

پیچ: (۱) بوج، والا، ناو به تال؛ (۲) زول، بیژر، بیژر؛ (۳) کهم [۱] (۱) نو خالی؛ (۲) حرامزاده؛ (۳) اندک.

پیچ: (۱) سه رو شده؛ (۲) باو، باو خوار دو؛ (۳) بورغی [۱] (۱) دستار؛ (۲) پیچ و خم خورده؛ (۳) پیچ.

پیچال: قولکه ی زیر پای جول [۱] باجال.

پیچان: پیچ دان، باو پیدان، بادان [۱] پیچانیدن.

پیچانندن: (۱) پیچان؛ (۲) توند شه نه ک دان و بهستن [۱] نگا، پیچان؛ (۲) محکم بستن.

پیچانندنهوه: لول دان، وه لول دانی سفره و کاغز [۱] پیچیدن، نوردیدن.

پیچانن: پیچانندن [۱] پیچ دادن.

پیچانهوه: (۱) پیچانندهوه؛ (۲) بریتی له لئی برسینه وه و به سه رکرنهوه [۱] (۱) نوردیدن؛ (۲) کنایه از بازرسی.

پیچاؤ: پیچ دراو، باو خوار دو [۱] پیچیده.

پیچاؤ پیچ: (۱) باو دراوی نیکه لاؤ؛ (۲) خوارو خنجی [۱] (۱) پیچ پیچ؛ (۲) کچی.

پیچ پیا هاتن: زانی سک له پُر و نه کاؤ [۱] پیچ شکم و روده.

پیچ پیچ: (۱) زور خوارو فیچ؛ (۲) ریگه ی پُر له بادانهوه [۱] کچ و

ناهواره؛ (۲) راه پر پیچ و خم.

پیچ پیچوکه: قبت و به پیچ؛ (شه پیتاؤ که ی زبندو پیچ پیچوکه به) [۱] حلزونی.

پیچ خواردن: باو خواردن [۱] پیچ خوردن.

پیچ خوارندهوه: (۱) گزانهوه؛ (۲) له ریگه به گ لادان بو لایه کی تر [۱] (۱) برگشتن؛ (۲) عوض کردن مسیر.

پیچ دان: (۱) بادان؛ (۲) لول دان؛ (۳) سور خواردن له سه مادا [۱] (۱) نابدان؛ (۲) نوردیدن؛ (۳) چرخیدن.

پیچ دانهوه: گزانهوه، وه سوران: (نای خوزگه بیابه جینگه بو سانهوه بهک / له ریگه به دوره سور و پیچ دانهوه بهک) «خه بامی هزاره» [۱] بازگشتن.

پیچ دراو: بادراو، لول دراو [۱] پیچیده، نوردیده.

پیچرا: نامرزی له دار یان گلننه که جرایان له سه ردا ده نا [۱] باجراغ.

پیچران: پیچان [۱] پیچ خوردگی.

پیچراو: (۱) باخوارو؛ (۲) لول دراو [۱] (۱) پیچیده؛ (۲) نوردیده.

پیچراوه: (۱) لول دراو له ناوشینکا؛ (۲) برنی له هه لگراو، له به بن لا براو [۱] (۱) نوردیده در چیزی؛ (۲) برچیده شده.

پیچسک: (۱) گلونه بهنی خاوی هیشتا پانه دراو؛ (۲) چهرخه عاره به؛ (۳) باجده ی ناژله؛ (۴) پایه کورسی و... [۱] (۱) بناغ؛ (۲) چرخ، اراده؛ (۳) باچه؛ (۴) پایه کرسی.

پیچسک: (۱) کفنه ی ساواری بی ناوناخن؛ (۲) گیاهه که ده خوری [۱] (۱) کوفته بلغور ساده؛ (۲) گیاهی است.

پیچکردنه: بادانهوه له ریگه [۱] عوض کردن مسیر در پیاده روی.

پیچکجه: (۱) منالی چکوله؛ (۲) نامرزیکی ناسباو؛ (۳) چهرخی گاری و عذرا به؛ (۴) پایه ی کورسی [۱] (۱) کودک نوزاد؛ (۲) ایزاری در آسبا؛ (۳) چرخ، اراده؛ (۴) پایه کرسی.

پیچ لیدان: فر بودان، ده سیرین [۱] ناروزدن.

پیچن: گیاهه که بو ده رمان ده شن [۱] گیاه سداب.

پیچ و بلوچ: (۱) خوارو خنج؛ (۲) نالوز، نالوز و تیکه ل پیکه ل؛ (۳) حبله و حه واله [۱] (۱) کچ و کوله؛ (۲) درهم برهم؛ (۳) مکر و فریب.

پیچ و پدنا: (۱) جینگه ی وه شارندهوه ی نهینی؛ (۲) نامه اوم و نالوز پالوز؛ (۳) (سه کانی به پیچ و پنهان) [۱] (۱) جای پنهان کردن؛ (۲) سخن نامفهوم و رمزی.

پیچوک: ره و دهوه ی پیگرنی مندال [۱] روروک کودک.

پیچوکه: بسکی سه رنوئل، (پیچوکه له سه ر هنی بنه خشن) «مه رمزین» [۱] زلف بر پیشانی.

پیچوله که: گیاهه که وه ک جنگی چینسکه ده جی [۱] گیاهی است.

پیچ و موره: بورغی و بنه کی [۱] پیچ و مهره.

پیچون: (۱) کات به خست کردن؛ (زورت پیچو، زورم پیچو)؛ (۲) کارتیکردن؛ (به جنیان بی ناچی) [۱] (۱) ناخبر کردن؛ (۲) تأثیر کردن.

پیچجه: به چه، روبه ند [۱] روبنده.

پیچهر: (۱) جهزباده، نامرزی پیچ دان؛ (۲) که سی که ده پیچی [۱] (۱) پیچ گوشنی؛ (۲) پیچنده.

بیجهك: كه ميگ، تونك [۱] اندكي.

بیجهك: داری دوفلیقانه که نجیری بی دوردین، توکی بهره کهوی و ده کیشن [۱] چوب دوشاخه‌ای که شکار را با آن از سوراخ بیرون کشند.

بیجه کولو: کلوی لوکه‌ی خاوی [۱] آغنده.

بیجه لُباح: (۱) بیچ و پلوج: (۲) قبل فاج، خواره و خوار [۱] (۱) ارب: (۲) جم و خم.

بیجه لُبیج: بیجه لُباح [۱] نگا: بیجه لُباح.

بیجهن: (۱) ناباری لول دراوی رشمال: (۲) داری ناوتابار که له‌سری لول ده‌دهن: (۳) داری گوریسی بارتوند کردن [۱] (۱) لنگه بار چادر: (۲) جوبی که چادر را به‌دوروش بیچند: (۳) جوبی که بار را بدان محکم کنند.

بیجه‌وانه: (۱) دژ: (۲) به‌راوَرُو [۱] (۱) مخالف: (۲) وارونه.

بیچی: سه‌ری قامک، بندی لای‌سروی نیل [۱] بند انتهای انگشت.

بیچی: به‌نجه [۱] پنجه.

بیچیگ: بیچ دراوی [۱] بیچیده.

بیچیجان: (۱) بیجان: (۲) سوزدان له‌ره‌قصد [۱] (۱) بیچش: (۲) چرخیدن در رقص.

بیچیوا: بیچراوی [۱] نوردیده، بیچیده.

بیچ: ربیوی جاوی [۱] زفک چشم.

بیخام: ولام [۱] پیغام.

بیخامبه‌ر: بیخامبه‌ر، راسپارده‌ی حوا [۱] بیامبر.

بیخاوس: بزوت، بی‌پیلوا [۱] پابرهنه.

بیخستن: (۱) له‌بی که‌وتن، ماندوبونی زور: (۲) هل‌کردنی ناگر [۱] (۱) ازبا افتادن، خستگی زیاد: (۲) آتش افروختن.

بیخواس: بیخواس [۱] پابرهنه.

بیخور: (۱) هرچی به‌نانه‌وه نه‌بخون: (۲) که‌م که‌م به‌مالداری [۱] (۱) ناخورش: (۲) با اقتصاد و میانه‌روی عمل کردن.

بیخوس: به‌ریی دراو، بی‌ری حراوی [۱] پامال.

بیخوست: بیخوس [۱] پامال.

بی خوشبون: (۱) شادیونی ناله‌بارو دوزمن به‌بیاو: (۲) به‌شنی دل‌خوش بون: (بییم خوش بو هانی) [۱] (۱) خوشحالی دشمن از کار آدمی: (۲) شاد شدن از کاری.

بیخوله: منالی تازه بنگرتو، بیزروه که [۱] کودک نوبا.

بیخوی: (۱) نه‌ندازه قورنکی سواخ: (۲) کلوشی به‌ر پای گاگیره [۱] (۱) مفداری کاهگل: (۲) خرمن در حال کوبیدن.

بیخه‌سو: به‌ریوک، زنی که‌ده گهل بوکا ده چی بو مالی زاوا [۱] ینگه.

بیخه‌ف: (۱) نوین، که‌ل به‌لی خه: (۲) سه‌ری‌سوی خه‌تسو [۱] (۱) رختخواب: (۲) لحاف.

بیخه‌م: (۱) ولام: (۲) ولامی عاسمانی: (۳) ده‌به‌ست، له‌خه‌می [۱] (۱) پیغام: (۲) وحی: (۳) مفید.

بیخه‌مبه‌ر: بیخه‌مبه‌ر، راسپارده‌ی خودا [۱] بیامبر.

بیخه‌نین: بیکه‌نین، خه‌نین، که‌ن [۱] خنده.

بییدا: (۱) ده‌ناو: (بییدا چون: (۲) له‌سوین: (بییدا بییدا: به‌سوین به‌کدا) [۱] (۱) توی: (۲) به‌دنبال.

بییدابردن: (۱) ده‌ناوانن: (۲) به‌جنگه به‌کدا به‌زویه بردن [۱] (۱) نوکردن: (۲) به‌راهی بُردن.

بییداجون: (۱) به‌شویئیک‌دا رویشتن: (۲) قسه ده‌سه‌رگرته‌وه و له‌سه‌رقسه رویشتن [۱] (۱) از جانی عبور کردن: (۲) ادامه دادن.

بییداجونه‌وه: (۱) گه‌رانه‌وه به‌شویئیکا: (۲) دوباره خویندنه‌وه [۱] (۱) دوباره گذر کردن از جانی: (۲) بازخوانی.

بییداختستن: به‌سه‌ر دادان [۱] انداختن بر...

بییدادان: (۱) به‌سه‌ره‌له‌کیشانی لُبه‌وه بیخه‌ف: (۲) داپوشن: (۳) لُبدان به‌به‌رده‌وه: (۴) هُرش کردن [۱] (۱) برسر کشیدن لحاف و...: (۲) پوشیدن: (۳) زدن از دور با سنگ و...: (۴) هجوم بردن.

بییدارو: پنچی پینه‌ی دیزه‌وه گوزه [۱] وصله‌ظروف گلی.

بییداره: لُسکی سه‌ری ران و قول [۱] اسنخوان سر ران و بازو.

بییداساوین: پاسون [۱] ساییدن.

بییداکردن: (۱) خولُ با ناو به‌سه‌ردا کردن: (۲) ده‌ناوانن: (۳) هل‌قوزاندن و فر کردن [۱] (۱) پاسیدن خاك با مایع بر...: (۲) لا‌گذاشتن: (۳) سر کشیدن مایع.

بییداکیشان: (۱) لُبدانی نوئید به‌دارو...: (۲) به‌زور ده‌نساوانن: (۳) به‌سه‌ردادان [۱] (۱) زدن با کتک و...: (۲) با زور لا‌گذاشتن: (۳) بر سر کشیدن لحاف و...

بییداکرتن: (۱) مان‌گرتن: (۲) سوربون له‌سه‌ر مه‌به‌ست: (۳) سه‌ربوش بان پنه‌دانسان [۱] (۱) اعتصاب کردن: (۲) اصرار ورزیدن: (۳) سر پوشیدن چیزی.

بییداله‌قان: هل‌واسین به‌شینیکه‌وه [۱] آویختن.

بییداله‌قاندن: هل‌لا‌وه‌ساندن به‌شینیکا [۱] آویزان کردن.

بییداهالین: بییداساوین [۱] بر چیزی ساییدن.

بییدان: (۱) دانی جوین یان خه‌به‌ر: (۲) به‌خشین، نان بان پول پندان [۱] (۱) دادن دشنام با خیر: (۲) به‌خشش.

بییداویست: (۱) لازم: (۲) نیازو بیوستی [۱] (۱) لازم: (۲) مابه‌حتاج.

بییداویستی: نیحیاجی، تاناجی، نیاز [۱] احتیاج و نیاز.

بییداهاتن: (۱) به‌شویئیکا رابردن: (۲) له‌سه‌رقسه رویشتن: (۳) مجورک ده‌له‌مش گه‌زان [۱] (۱) از راهی گذشتن: (۲) به‌سخن ادامه دادن: (۳) نیر کشیدن بدن.

بییداهاتنه‌وه: (۱) دوبانه‌کردنی هاتوجو به‌شویئیکا: (۲) دوباره خویندنه‌وه [۱] (۱) دوباره گذشتن از جانی: (۲) بازخوانی کتاب.

بییداهانین: (۱) بیاساوین: (۲) خسنی چادر بو بار کردن [۱] (۱) بر چیزی ساییدن: (۲) انداختن خیمه به‌منظور عزیمت.

بییداهه‌لجه‌قان: نیرزو چون [۱] نوی چیزی خلبدن.

بییداهه‌لجه‌قین: بییداهه‌لجه‌قان [۱] نگا: بییداهه‌لجه‌قان.

بییداهه‌له‌خوشان: به‌ریینگ بی‌گرتن و کبشه‌تی هالاندن [۱] ناحق گریبان

کسی را گرفتن و با او سینه زدن.

پنداهه لُخوشین: پنداهه لُخوشان [نکا: پنداهه لُخوشان].

پنداهه لُدان: تاريف کردن و بی‌هنگوتن [مخد کردن].

پنداهه لُروانین: له خواروه بو سهره، تماشای شتی کردن، تی

هه لُروانین [جیزی را از بائین به بالا نگاه کردن].

پنداهه لُشاخان: پنداهه لُخوشین [نکا: پنداهه لُخوشین].

پنداهه لُشاخین: پنداهه لُخوشان [نکا: پنداهه لُخوشان].

پندیزی: له نه اندازهی خو دهر جون [از حد خود خارج شدن].

پندزکی: خو کشاندنه وهی کهم کهم [باورچین].

پندزه: پندزکی [نکا: پندزکی].

پندزه کی: پندزکی [نکا: پندزکی].

پنده شته: ده شتابی بن جبا [دشت دامنه کوه].

پبر: (۱) به تمهمن، نبخیناو: (۲) شبخی نهریقت: (۳) مرقه دی ییاوچاکان:

(۴) پشسواز: (به بیره وه هات) [نکا: (۱) پیر: (۲) مرشد: (۳) مزار: (۴)

استقبال.

پیر: دوروزینس، روزی بهرله دویکه [بر یرون].

پیران: دوسال پینش [پیرا].

پیراره که: پیرا [پیرا].

پیرا کیشان: رازی یون، قه بول کردن [راضی شدن و پذیرفتن].

پیران: نه خوشی هه ناسه بران، دوشاخه [خناق].

پیران: له هوش چون، بورانه وه [بحال شدن].

پیران برده وه: له سرخو جون و بیهوش بو [غش کردن].

پیراندن: برماندن، برمه کردنی نسیپ [صدای مخصوص بینی اسب].

پیرانن: پیراندن [نکا: پیراندن].

پیرا بشوکه: چانه وه وکی چکوله ی بوری خرکه له به هیلانه له بن خولدا

ده کا [خرخاکی].

پیرایی: پشسوازی، بهر و پیر جون [استقبال].

پیرپنتک: مندالی قسهزل [بچه ای که سخن های گنده تر از خود

بگوید].

پیره نک: مندالی قسهزل و زورزان [نکا: پیرننگ].

پیره خنی: شنبوی ساواری وردو شل [آش بلخور ریز].

پیره خنیله: پیره خنی [نکا: پیره خنی].

پیره ست: سیایی ناوی مه به سنه کانی ناوکتیب، فیره ست [فهرست].

پیره سوز: قونبکه چرای رون گهرچه کویو، پیره سوز [په سوز].

پیرک: همرزال، جبگه کی کل و بدل له سردانان له ره شمالدا [جانی

سکومانند در چادر].

پیرک: گوماوی خورست له چبادا [دریاچه در دل کوه].

پیرک: (۱) نه نک، دابکی باوک، دابگی دابک: (۲) مامان [نکا: (۱) مادر بزرگ:

(۲) ماما، قابله].

پیرکی: مامانی [مامانی].

پیرم: ره زاگران، خوینتال لای خه نک [منفور دو نزد عموم].

پیرو: (۱) کولوی بال نه گرتو: (۲) بالنداری به پیرا [نکا: (۱) ستاره ثریا: (۲)

ملخ بال نگرته: (۲) برنده ای که پرواز نکند.

پیرو: پیر [نکا: پیرو].

پیرو: (۱) نه ستیره ی کو: (۲) چانه وه رکه جاوی ناوه ل کوزده کا: (۳)

منالی پیر گرنوی فیره روینتن [نکا: (۱) ستاره ثریا: (۲) حشره ای است

که چشم دام را کور می کند: (۳) بچه ای که سر با افتاده است.

پیروت: ماوه بو ییاوان [از نامه ای مردانه].

پیروز: مبارک [فرخنده].

پیروزانه: دباری به هوی سرکه ونن له کاریان له جلکی نوی [شیرینی

موقیت با لباس نو].

پیروزایی: مبارک بادی [تبرک و نهبت].

پیروزه: (۱) مبارک بادی: (جهزته پیروزه): (۲) بهردیکی عاسمانی

رونگی به نرخه: (۳) بالداریکی جیروکی به به سهر همرکه سا سنیه ریکا

ده بیته شا [نکا: (۱) نبرک عبد: (۲) فیروزه: (۳) مرغ سعادت، هم].

پیروزی: مبارک کی [فرخندگی].

پیروشک: دایریشک، بورا بشوکه، پیرا بشوکه [خرخاکی].

پیروک: (۱) داری زورکونی گنده ل: (۲) پیره لوک، چرج بونی دست

له ناوی گهر و ساردا [نکا: (۱) درخت فرسوده کهنسال: (۲) چین و چروک

دست که از آب گرم و سرد بدید آید].

پیره وهر: گرفت، خوراکی که هه لنا تاوی و پیاو نه خوش ده خا [امتلاء].

پیره وهر: چاک و پیریکی به ناو بانگه له کوردستان [آرامگاه امامزاده ای

در کردستان].

پیره: وشه ی نافرین و سهر: (پیره: کاریکی باشت کرد) [کلمه تحسین

و آفرین].

پیره: دهنگی لوتی گاو نسیپ [صدای بینی گاو و اسب].

پیره باب: (۱) مندالی زور زور و قسهزان: (۲) که یخوداو زانای کومه ل، [نکا

(۱) کودک زبرک و سخن دان: (۲) کدخدای محل].

پیره زا: تازه منالی پیاوی پیر [نکا: نوزاد مرد پیر].

پیره ژن: ژنی زور به نه من [پیرزن].

پیره شهو: دوشه و پینش [پرشب].

پیره ک: (۱) جسنی ژن، مینوینهی مرو: (۲) ژنی پیاو، ژنی بهرنیکاچی پیاو:

(۳) چرج و هه لگه راو له بهر کونی [نکا: (۱) زن: (۲) زوج، همسر: (۳)

چروکیده بر اثر فرسودگی].

پیره که: پیر، دوروزینش [پیروز].

پیره که مو: پیری فیلبازو ناراست [پیر ناروزن و مکار].

پیره لوک: (۱) چرجی دست له ناوی گهرم سارد، پیروک: (۲) داری

گنده ل و زوزیو [نکا: (۱) چین و چروک دست از آب گرم و سرد: (۲)

درخت کهنسال و فرسوده].

پیره مینر: پیاوی پیر، شختبار [پیرمرد].

پیره مینر: پیره مینر [پیرمرد].

پیره وه: (۱) پیرو: (۲) یاساو بهرنامه ی کومه ل: (۳) شوننی بهاده له شه قامدا

[نکا: (۱) پیاده: (۲) برنامه: (۳) پیاده رو خیابان].

پیره وکه: منالی پیر گرنوی [بچه پا گرفته].

بیرهه ٲوڪ: جنوڪه‌ی خه‌یالی كه‌منالی ین ده‌نرسین، دنبوره، میردومه
 غول بیابان.

بیرهه‌قی: بیرهه‌ٲوڪ غول بیابان.

بیره‌ری: باده‌ری غول راه‌باده.

بیره‌ری: بیره‌ری پرروز یا بیره‌شب.

بیره‌ری: (۱) نیخنباری، نه‌مننداری زور (۲) پی‌سوازی (۳) وشه‌ی بانگ‌کردنی نه‌نك (۱) بیره‌ری (۲) پی‌سوازی (۲) كلمه‌ی خطاب به‌مادر بزرگ.

بیره‌ری: وشه‌ی بانگ‌کردنی نه‌نك (۱) كلمه‌ی خطاب به‌مادر بزرگ.

بیره‌رتی: بیره‌ری، نیخنباری (۱) بیره‌ری، كهولت.

بیره‌ری‌زن: بیره‌ری‌زن (۱) بیره‌ری‌زن.

بیره‌ری‌نوکه: بیره‌ری‌نوکه (۱) خرخاکی.

بیره‌ری‌شوه: بیره‌ری‌شوه (۱) بیره‌شب.

بیره‌ری: (۱) کیش و هیز (۲) ماك‌وره‌گه‌زا (۳) مهر، په‌زی (۱) کتس و ناب (۲) اصل و ماده (۳) گوسفند.

بیره‌ری‌زان: به‌نهمگ، چاكه‌له‌بهر چاو، باسفه‌ب (۱) باوفا.

بیره‌ری‌زانی: (۱) چاكه‌له‌بهر چاو بون (۲) ناگادار بون له‌تسنی نه‌پنی (۱) وفاداری (۲) حیر از رازی داشتن.

بیره‌ری‌زال: گیاه‌كه‌بوکاغه‌زه‌بیه‌وده‌شی جنن (۱) گیاه‌بردی.

بیره‌ری‌زك: چرله‌كه‌به‌کی كاكول به‌سهره، بو‌پنه‌کی (۱) نوعی گنجشك كاكلی.

بیره‌ری‌زال: بیره‌ری‌زال (۲) كلوش (۱) گیاه‌بردی (۲) ساقه‌غله.

بیره‌ری‌زوك: گیاه‌ی زول كه‌له‌قوبی و زه‌لكاودا ده‌ری (۱) گیاه‌بانلاقی.

بیره‌ری‌زوكه: زیبكه‌ورده‌له‌بسته‌ب (۱) جوش ریز پوست.

بیره‌ری‌زن: جومگه‌وره‌گه‌ران، پنچ‌خوارنی جومگه (۱) پیچ‌خوردن بند‌میج. بیره‌ری‌زن (۱) بز، بینه‌جوی ناوزگ، نول (۲) نه‌خوشی نازه‌له‌فزه‌له‌لونی دبت (۱) جنین (۲) نوعی بیماری دام.

بیره‌ری‌زه: (۱) پیچ، كه‌م، هندك (۲) ماك‌وره‌گه‌ز (۱) اندك (۲) اصل و ماده.

بیره‌ری‌زدان: منال‌دان، جینگه‌ی بینه‌و له‌زگدا (۱) زهدان.

بیره‌ری‌زل: جورنی باقه‌به‌س (۱) بسته‌بند گیاهی.

بیره‌ری: كونا‌ی قنگ (۱) مفعد.

بیره‌ری‌زن: فزه‌فر کردن له‌كه‌بوزا (۱) صدا درآوردن از بینی.

بیره‌ری‌زن: له‌دوای وشه‌وه‌دبت (۱) لهنه‌ری (۲) داریز (۳) خشت پیژ (۳) برزین (۱) نان پیژ (۱) و (۲) و (۳) پسوندی است به‌معنی بزنده.

بیره‌ری‌زل: زول، پیچ، بیره‌ری‌زا (۱) حرامزاده.

بیره‌ری‌زان: کاری پیژ (۱) نان بیژان، خشت بیژان (۱) پخن.

بیره‌ری‌زن: بیژان (۱) نگا، بیژان.

بیره‌ری‌زك: میوره، لكه‌ره‌زی برآوی وشك (۱) شاخه‌هرس شده‌ناك.

بیره‌ری‌زك: بیه‌وك، گیاه‌كه‌به‌نه‌كه‌ی ده‌خوری (۱) گیاهی است كه‌ریشه‌اش رامی‌خورند.

بیره‌ری‌زن: (۱) بزون، جوله، ته‌كان (۲) ده‌نگی شتی نادباری، هه‌ست (۱) بیژان باقی‌وی‌هات (۳) ده‌نگ دانه‌وه (۱) حرکت، نكان (۲) صدای

چیزی كه‌پیدا‌نست (۳) انعكاس صوت.

بیره‌ری‌زك: (۱) نانسایی، زیاد له‌نه‌ندازه (۲) خونجه‌ی گول و گبا (۱) غیرطبیعی (۲) جوانه گل و گباه.

بیره‌ری‌سن: (۱) گه‌مار، چه‌پهل (۲) هیلكه‌ی گه‌نبر (۳) توندو نیزی (۱) زور‌پس به‌گه‌ریا (چو) (۴) گول، نه‌خوشی گولی (۵) برینی له‌بایوی زردو

بیره‌ری‌ناكار (۱) چركین (۲) تخم‌مرغ فاسد (۳) شدت (۴) جذام (۵) آدم‌خسپس.

بیره‌ری‌سن: (۱) پست، نيكولی له‌ش (۲) نه‌خوشی گبرو، ناهو، به‌نا (۱) پوست (۲) واگیر.

بیره‌ری‌سن: بیره‌ری‌سن، چه‌ری، خونیی مانگانه (۱) حیض.

بیره‌ری‌سایی: (۱) گه‌ماری، چه‌په‌لی (۲) گو، رباوی مرو (۱) كنافت (۲) مدفوع.

بیره‌ری‌سبون: (۱) گه‌نبنی هیلكه (۲) خراوبونی شیري دایك (۱) فاسدشدن تخم‌مرغ (۲) فاسدشدن شیر.

بیره‌ری‌سپاردن: (۱) به‌تسه‌مانه‌ت داننی شنی به‌كه‌س (۲) راسپاردن، ناموزگاری کردن (۱) به‌امانت گذاشتن (۲) نوصبه و نصیحت کردن.

بیره‌ری‌سپیری: راسپاره، قه‌ویننی (۱) سفارش.

بیره‌ری‌سپسوك: هه‌له‌به‌زه، جانه‌وره‌ركی زه‌ری چنگ قرزه، وه‌ك جالجالوکه‌ی زل ده‌جن (۱) رطل.

بیره‌ری‌سپست: پنس، چه‌رمی له‌ش (۱) پوست.

بیره‌ری‌سپسترك: ناردیوان، به‌پزه، سوله‌م (۱) نردیام.

بیره‌ری‌سپسته: كه‌ولی چه‌بوانات (۱) پوست حیوانات.

بیره‌ری‌سپسته‌خوش‌کردن: بسته‌لده‌باغ‌دان (۱) دباغی پوست.

بیره‌ری‌سپسته‌خوش‌كه‌ری: ده‌باغ (۱) دباغ.

بیره‌ری‌سپسکردن: (۱) گه‌ناندن (۲) چه‌پهل کردن (۱) فاسد کردن (۲) كتیف کردن.

بیره‌ری‌سپسكه: ره‌زیل، چروك، زرد، ده‌س قوچاو (۱) خسپس.

بیره‌ری‌سپسكه‌بیره‌ری: زردی، چه‌روکی (۱) خست.

بیره‌ری‌سپسوا: بوسو (۱) بوی پنه‌ سوخنه.

بیره‌ری‌سپسوز: چرای رون گه‌چه‌ك، قوتبه (۱) بیه‌سوز.

بیره‌ری‌سوك: گورج و گول، چاپك، چالاك (۱) خست و چالاك.

بیره‌ری‌سپسه: ناوه‌ها (۱) انطور.

بیره‌ری‌سپسه: بازه، دوره‌نگی ره‌ش و سبی (۱) خلتنگ.

بیره‌ری‌سه‌لساندن: تنی‌گه‌بانی كه‌هیچی نبندانه‌مینبهنه‌وه (۱) ثابت کردن موضوعی به‌كسی.

بیره‌ری‌سپی: (۱) گه‌ماری، چه‌په‌لی (۲) نه‌خوشی گولی (۳) رباوی مرو، گول (۱) پلبیدی (۲) جذام (۳) مدفوع.

بیره‌ری‌سپسیمیر: به‌خه، به‌روك (۱) گر بیان.

بیره‌ری‌سپسیمیر: نینه‌کی ده‌ری (۱) خشتك ننبان.

بیره‌ری‌سپسیمیره: به‌رسپله، قوره (۱) غوره.

بیره‌ری‌سپیش: (۱) هه‌ناسه، نه‌ففس (۲) پوش، وشكه‌گیا (۱) نفس، دم (۲) گیاه

خُشک.

پیش: ۱) بهر بهرانبه‌ری پشت: ۲) بهو، بهوی [۱] جلو: ۲) به‌او، پیشان: ۱) ده‌پیشدا، له‌بهره‌وه: ۲) به‌وان [۱] قبلا: ۲) به‌ آنها، پیشان: به‌تین و ناوی ناگر پین‌گه‌شتن: (سه‌هَن بيشينه، له‌گه‌ومان پیشام) [۱] در اثر حرارتِ مستقیم پختن.

پیشاندان: پیشاندان [۱] نشان دادن.

پیشاندن: به‌تین کولاندن و گه‌یاندن [۱] در مجاورت آتش گذاشتن و بختن.

پیشانگه: جیگه‌ی رانان، رانگه [۱] نمایشگاه.

پیشانن: پیشاندن [۱] تگا: پیشاندن.

پیشاو: پوخته‌کراو به‌تینی ناگر [۱] در مجاورت آتش پخته.

پیشاوی: ۱) بره‌تی له‌ناوده‌ست، جیگه‌ی ده‌ست به‌ناو گه‌یاندن: ۲) سه‌ره‌تای ناوی به‌رداو: ۳) مین، گمیز [۱] ۱) کنابه از آب دست و دست‌شویی: ۲) آب سرآغازین آبیاری: ۳) شاش.

پیشباز: باری که‌ل‌رپهل به‌زیکراو له‌پیشدا [۱] باروبنه‌ای که جلو می‌فرسند.

پیش به‌ست: به‌ر به‌ست [۱] سد.

پیش به‌ند: ده‌ست به‌ندی چاره‌وی [۱] دستبند اسب.

پیش بین: بریتی له‌ مروی زور زانواو به‌نوژینه‌وه [۱] کنابه از آدم دانا و منفکر.

پیشبینی: خه‌بهر له‌دواروژدان، خه‌بهر له‌ ناکامی کاریک دان [۱] پیشبینی.

پیشته‌مال: پیشته‌مال، هونته‌وه‌ه‌ل‌بینه [۱] حوله، فوته.

پیشچاو: دیمه‌ن، چاوگه [۱] منظر.

پیشخانه: زوری که‌وشکه‌ن به‌رله‌ نوده‌ی دانیشتن [۱] اطاقی کفتن‌کن.

پیشخز: سه‌لم، پیشکر، بول به‌سه‌لم ده‌ر [۱] پیشخزید، سلّم.

پیشخزه‌ت: نوک‌ه‌ری به‌رده‌سنان [۱] پیشخدمت.

پیش خستن: ۱) پله زیاد کردن: ۲) بو زیزلی نان له‌ دوا به‌ زوین [۱] ۱) ترقی، درجه دادن: ۲) جلوانداختن برای احترام.

پیشخواردنه‌وه: مشه‌مش هاتن له‌رکان [۱] نفس حبس کردن از خشم.

پیشخوان: ۱) ته‌پله‌کی ورده‌واله‌ فروشی: ۲) پنه [۱] ۱) بوق دستفروش: ۲) بهنه‌ نانوایی.

پیش خودان: مرو یا نازه‌ل به‌ر خودان: (پیش خودان ر بردمنه‌وه) [۱] به جلو راندن انسان یا حیوان.

پیشخور: زرعاتی به‌شینیی فروشیاو [۱] سلّم فروخته.

پیشخوره‌وه: رکه‌ه‌ستای ده‌ر نه‌بر [۱] کینه‌توز تودار.

پیشخوری: ده‌وری، ماعونی پهل بوچیشت نیدا خواردن [۱] ظرف پیشخوری.

پیشده‌سی: ده‌وری بچوکی به‌رده‌ست [۱] پستدستی، بشقاب.

پیشده‌ستی: به‌رله‌ خه‌لک هه‌ل لی‌هیتان [۱] پیشدستی.

پیشرو: سه‌رجه‌له، سه‌رگه‌له، ره‌مکیش [۱] نخراز.

پیشرفت: ته‌ره‌قی، هه‌لدان [۱] پیشرفت.

پیشفروش: به‌رله‌ بیگه‌یشتن فروشتن [۱] پیشفروش.

پیشقان: پیشقان، فبکه له‌لوتوه‌وه هاتن له‌ترسان یان له‌رکان [۱] صدا از بینی در آمدن از ترس یا از خشم.

پیشقاندن: پیشقه کردن [۱] صدا دادن از بینی.

پیش قلیانی: خوراکی له‌سه‌ر خورینی به‌یان، قلیان قاوه‌لئی [۱] خوراک ناشتا.

پیش قه‌ره‌ول: سه‌باره، پینایی له‌شکر [۱] پیش قراول.

پیشک: ۱) دار یان بیلو که‌ی گبا هه‌لقه‌ندن: ۲) چه‌لئوکی نه‌کوتراو [۱] ۱) بیلک گیاه‌کنی: ۲) شالی.

پیشکار: کار به‌ده‌ستی خان و ناغا [۱] پیشکار.

پیشکان: نام‌رازی گیاه‌کن، پیشک [۱] بیلک گیاه‌کنی.

پیشکان: توانا، ناقه‌ت: (نونام به‌م کاره ناشکن) [۱] توان.

پیشکردن: رک خواردنه‌وه، ده‌ر نه‌بر بینی توره‌یی [۱] ظاهر نکردن غضب‌انیت.

پیشکو: ۱) لوتکه، که‌پله، ۲) قه‌لوزی زین [۱] ۱) دماغه: ۲) قروس زین.

پیشکه: پیشوله، په‌خشه، پیشی [۱] پشه.

پیشکه‌ش: دیاری، به‌خشینی له‌خوشه‌ویستی [۱] پیشکش.

پیشکه‌وتن: ۱) له‌پیش خه‌لقه‌وه رویشن: ۲) توره‌قی کردن [۱] ۱) از جلو مردم رفتن: ۲) ترقی کردن.

پیشکیش: پیشکه‌ش [۱] پیشکش.

پیش گر: ۱) له‌مه‌ر: ۲) وشه‌به‌ک که‌خوی به‌ته‌نبا مانا نادات و دیته پیش و شه‌وه یو باریده [۱] ۱) مانع: ۲) پیشوند.

پیش گرتن: به‌رلی گرتن [۱] مُمانعت.

پیشگری: پیش گرتن [۱] مُمانعت.

پیشگیری: پیش گرتن [۱] مُمانعت.

پیشکه‌شی: نه‌وه‌ی به‌دیاری ده‌ردی [۱] هدیه.

پیشکیش: به‌خشینی به‌خوزابی، دیاری [۱] اهدای.

پیشمار: داواکار له‌دادگا [۱] مُدعی.

پیشمه‌رگه: چه‌کداری رزگاری خواز [۱] سر باز.

پیشتن: همیشه توزه و به‌مسته‌متس [۱] خشمگین و بداخلاق.

پیشتوس: به‌رانبه‌ری پاکتوس [۱] پیشنویس.

پیشنوژ: نیمای جه‌ماعه‌ت [۱] پیشنماز.

پیشتیار: ته‌گبیر بو کاریک له‌پیشدا، پیش نهاد [۱] پیشنهاد.

پیشنیاز: پیشنیاز [۱] پیشنهاد.

پیشنیهاد: پیش نیار [۱] پیشنهاد.

پیشو: ۱) له‌به‌ریدا، به‌رله: ۲) دوده‌ستی به‌کسم [۱] ۱) ساپه‌ا: ۲) دست ستور.

پیشو: پوشو، قاوه، ناگر کره [۱] هود.

پیشواز: پیره به‌پیره‌وه چون [۱] استقبال.

پیشوازی: به‌بیره‌وه چون، به‌پیره‌ویه‌وه چون [۱] استقبال.

پیشوتور: له‌میزینه‌نر [۱] پیش‌تر.

پیش شور: جیگه‌ی قاج لی‌شوتن، جیگه‌ی با شور دن [۱] جای شستن با.

پيشير: گيايه کي بهرزه بالا به. بهوشڪي ده ناو کورتاني ده ناخن [۱] گياهي است.

پيقي: زمانهي سهری زورنا [۱] تر ماده سُرنا.

پيقل: داری زاره ماسی [۱] درخت زهرماهی.

پيقله: گيايه که تامی وهك په لکه توره [۱] گياهي است.

پيک: (۱) پيقي: (۲) کونکي ناس: (۳) لاسکي کلوري گيا: (۴) زهنبوري ناش [۱] نگا: پيقي: (۲) پُنگ آهنی: (۳) ساقه کاوک: (۴) سوراخ ننگ ناو آساب.

پيک: (۱) بهبه کودو: (پيک هه لبرزان): (۲) سازو ناماده و له بار: (ريک و پيک): (۳) پيالهي شهرباب [۱] به بکدبگر: (۲) مُرتب و مُنظم: (۳) قُذح شُراب.

پيک ثاينين: (۱) ريك خستن. سازدان: (۲) ناشت کردنه وي دو نه يار: (۳) جي به جي کردن [۱] انجام دادن: (۲) آشتی دادن: (۳) تهیه بدن. پيک نينان: پيک نانين [۱] نگا: پيک نانين.

پيکاچون: مل ده به رمل نان [۱] گلاويز شدن.

پيکادان: به گزيه کترا چون [۱] بهم بر بدن.

پيکان: هذنگاوتن، پهنوبان، پيکائن [۱] به هدف اصابت کردن تبر. به هدف زدن.

پيکاي: هذنگاوتی، نياي پنهو [۱] به هدف زد.

پيک بران: (۱) مراد حاصل بونی دندار و دلبر: (۲) به بهك نه ندازه هاتنه وه: (تو نو نوکراسه ده لئي پيک براون) [۱] وصال: (۲) مُتناسب.

پيکران: (۱) لدهس هانتي کار: (۲) سوکابه تي به سهر هينان: (۳) هه لبون [۱] کار از دست برآمدن: (۲) تجاوز به کسی کردن: (۳) افر وخته شدن.

پيکردن: (۱) ناچار کردن له کاریکا: (۲) فر بودان و له خشنه بردن: (۳) هه لکردنی ناگرو چيرا [۱] وادار کردن: (۲) فريب دادن: (۳) افر وختن.

پيک زانين: په کتر دیننه وه، به کتر ناسين [۱] همدبگر را پيدا کردن با شناختن.

پيکزين: بزمين [۱] غطسه کردن.

پيک شادبون: پاش دوری به کتر دین [۱] به دبدار هم شاد شدن.

پيک گه پشتن: (۱) پيک بران: (۲) به کتر دین [۱] وصال: (۲) همدبگر را دبدن.

پيک گه يين: به به کتر گدشتن [۱] بهم رسيدن.

پي کوتر: گيايه که [۱] گياهي است.

پيکوته: (۱) ده رجهی سهر بازی: (۲) سمکول [۱] درجه سربازی: (۲) سُم بر زمين کوبیدن است.

پيکورت: فاج قوله [۱] پاکوتاه.

پيکوره: (۱) کوللهی بال نه گرتو، پيزو: (۲) نوکهری ناومال [۱] ملخی که هنوز پرواز نکرده باشد: (۲) نوکر خانه.

پيکول: (۱) پيکورت: (۲) درکيکی سنی سوچه به زه ويدا واده کشنی [۱] پاکوتاه: (۲) خارخسک، سه کوهک.

پيشوڪ: (۱) پيفوڪ، كيفوڪ: (۲) گوی ماسبلکه [۱] نگا: هابلوڪ: (۲) صدف.

پيشوڪه: ميشوله، ميشكه [۱] پشه.

پيشونه: له ميزينه، ده ست پيک [۱] باستانی، ميشينه.

پيشه: (۱) صنعت، کردهی هونهری: (۲) کاروبار، ناكار [۱] صنعت: (۲) روش.

پيشه: نيسك، نيسقان، هه سنی [۱] استخوان.

پيشهات: به سهرات، فومان [۱] پيشامد.

پيشه ساز: صنعت کار [۱] صنعتگر.

پيشه سازی: صنعت [۱] صنعت.

پيشه سهر: بالانر له تويل [۱] جاندا نه سر.

پيشه کار: پيشه ساز [۱] صنعتگر.

پيشه کي: (۱) بيع، به يعانه، عه ره بون: (۲) کری له پيش کاردا: (۳) له پيشودا [۱] بيعانه: (۲) پيش برداخت: (۳) قبلا.

پيشه گهر: صنعت کار [۱] پيشور.

پيشه لاي: لاي پيشه وي لهش، بهرانهری پاشه ل [۱] قسمت جلوی اندام.

پيشه م: زورگر بنگ [۱] بسبار مهم.

پيشه ننگ: (۱) سهرجه لای کاروان: (۲) سهرگه لای په ز [۱] پيشاهنگ: (۲) نخزان.

پيشه وَا: گه وره ی گشت، رينهر [۱] پيشوا، رهبر.

پيشه وه: لاي بهری [۱] جلو.

پيشه وهر: پشه گهر [۱] پيشور.

پيشی: (۱) نيمه زو نيوه زو: (۲) ميشوله، يه خشه [۱] نيمه روز: (۲) پشه. پيشياگ: پيشوا [۱] كفيده.

پيشيان: پشان، هه لکفين به تني گه رما [۱] كفيدن.

پيشياو: پيشوا [۱] كفيده.

پيشين: زور له بهری دا، له ميز [۱] پيشين.

پيشينان: رابردواني زو، له ميز يه كان [۱] پيشينان.

پيشينه: له ميز يه، فده يمی [۱] باستانی، گهته.

پيشينيان: پيشينان [۱] پيشينان.

پيغهم: ولام [۱] پيغام.

پيغهمبر: راسپاردهی خودا [۱] پيغمبر.

پيغهمر: پيغهمبر [۱] پيغمبر.

پيف: هه لئماوی فو کراوی نخل و شويق [۱] بَف کرده.

پيفک: پوشوی نه سئی و پوشو [۱] بدبود.

پيفو: پيفک [۱] بدبود.

پيفوڪ: كيفوڪ [۱] نگا: هابلوڪ.

پيفقه: پيفو، پيفک [۱] بدبود.

پيفی: پوشو [۱] بدبود.

پيفياگ: پوجمن، بين ناوڪ [۱] توخالی، پوج.

پيف: يو، جه وراي ناوگ [۱] په.

پيشه لوک: پيفوڪ، كيفوڪ [۱] نگا: پيفوڪ.

پنک وەر بون: بوشهز نیک چوزان [۱] گلاویز شدن دو گروه با هم.
 پنک وەر زین: برینی لهسهزه جوین [۱] کتابه از نبادل دشنام.
 پیکه: جوړی قامبشی ناوبر [۱] نوعی نی نویر.
 پینکهل: لهسویب نیکهل نی باننی ندمکوز، لیبو پاک [۱] نامرب.
 پینک هات: هه لکهوت، روداو [۱] روداد.
 پینک هانن: نفاق کردن، سازبان [۱] اتفاق کردن.
 پینک هانین: پینک نانین [۱] آسنی دادن.
 پیکه پره: گرمی لاسکی ده خلل خور [۱] گرم ساقه خوار.
 پینکه: هه لاسین، ناگر داگیرسن: (۲) ناچار کمر، کار پیکر، فرمانده [۱] افر رزنده: (۲) وادارکننده.
 پینکه فتگ: پهرکهنی، جوان شیرین [۱] برارنده و شابسته.
 پینکه فوک: گپا به که [۱] گیاهی است.
 پینکه نین: خه نین، که نین، خه نه [۱] خندیدن.
 پینکه نیناوی: گالنه جاز [۱] مسخره.
 پینکه وتن: شبای [۱] لبافت.
 پینکه وک: گپا به که [۱] گیاهی است.
 پینکه وه: ده گدل بهک، ویکرا، نیکرا، ویزا، پیرا [۱] باهم.
 پینکه وه نان: (۱) داخستی کنبوب ده فته: (۲) جاوموچاندن: (۴) نهنهنگ له به کسر نه قانندن: (۵) خو به به کهنزه نوساندن [۱] کتاب بر هم نهادن: (۲) چشم بر هم نهادن: (۳) بهم شلیک کردن: (۴) بهم جیبیدن.
 پینک هینان: پینک نانین [۱] نگا: پینک نانین.
 پینک هینان: پینک نانین [۱] نگا: پینک نانین.
 پینک هینهر: کارچی کدر [۱] انجام دهنده.
 پینکیا: (۱) پیکرا: (۲) پینکباگ، پیکراو [۱] زده شد: (۲) زده شده.
 پین گران: نهمه، لهس فورس [۱] نپیل.
 پین گران بون: بهزه حمت زانین [۱] دشوار آمدن.
 پین گرتی: (۱) په بر، دواي که...نی کمونو: (۲) نازه فیره رزمیشن [۱] بیرو: (۲) نوبا.
 پینگه: (۱) کومه لگای چه ته و سوپا: (۲) پهرینی ملات له نهوبله دا [۱] بابگاه: (۲) پهن کف اصطیل.
 پینگه باندن: (۱) بهخوب کردن: (۲) ناماده کردنی چیشته و خوارده منی [۱] پرورده کردن: (۲) مهیا ساختن خوراکی.
 پینگه بشتن: (۱) نوش هانن: (۲) گه وره بون له بالادا: (۳) میوه له کانبدا که بوخواردن باش ده بی [۱] ملاقات: (۲) رشد و نمو: (۳) رسیدن میوه.
 پینگه بین: پینگه بشتن [۱] نگا: پینگه بشتن.
 پینل: (۱) شان و سرفقول: (۲) ده ست و بی به به که به که: (پینل پینلی کرد): (۳) دراو پول: (۴) پرد، جیبر: (۵) بائری وشک [۱] کف: (۲) هر یک از دست و پا: (۳) بول: (۴) بل: (۵) باطری، بیل.
 پینل: (۱) شه پبولی ناوا: (۲) چوره نهر: (۳) ماهه به کی زورکهم، ناوا: (۴) جاوزهق، جاوزانی [۱] موج: (۲) نوع: (۳) یک لحظه: (۴) چشم برجسته.

پینل: برد [۱] پیل.
 پینلاق: جنشنی گرازی پالئوراو، پلاو [۱] پلو.
 پینلان: (۱) نه خسهی کار: (۲) که بن وبه بن بو فیل بازی [۱] طرح: (۲) نوظنه
 پینلان باز: حبله باز، گهز باز [۱] حقه باز.
 پینلانگیز: نازاوه چی، ماهی ههراو کیشه [۱] آشوبگر.
 پینلانگیزان: که بن وبه بن کردن [۱] نوظنه چینی.
 پینلاو: پیناوه، ههرجی ده کرینه پا [۱] پانا به.
 پینلک: (۱) بوسته چی، فاسید، نامه به: (۲) نه گوست، فامک [۱] پیک: (۲) انگشت.
 پینلکه: پلنوک، پنه، پینکه [۱] نلنگر.
 پینلو: به لکی جاو [۱] پلک چشم.
 پینلو: پینلو [۱] پلک چشم.
 پینلو: زگ لهوه زین، چلیس [۱] شکم برست.
 پینله: (۱) به هانه، گهرونه شفه له: (۲) چه نه بازی زور: (پینله مه که، فسهی نونه): (۳) مالی گرمی هاور بشم [۱] بهانه: (۲) جندل: (۳) پبله گرم ابر بشم.
 پینله: (۱) خواری نیوه کهوانی: (۲) ورده واله ی ده سفروش: (۳) چاوزوق: (۴) گیای لاو لاو: (۵) برشنی قوماش فیچه ل باج [۱] منحنی نیم دایره: (۲) اجناس بیلهور: (۳) چشم برجسته: (۴) لبلاب: (۵) پارچه اربب بریده.
 پینله فه: به پابه شنبکا کوتان [۱] لگد.
 پینله دار: کوما بهک بره دار [۱] نوده ای از همه.
 پینله ک: (۱) دوگمه، فو بجه، بشکوز: (۲) بوله که، نوبه، بریقه [۱] دگمه: (۲) پولک زینتی.
 پینله که: بریقه [۱] پولک زینتی.
 پینله گر: به هانه، کیشه کهر، گر و گر [۱] بهانه گیر.
 پینله وار: (۱) چیلکه و چالی ناوردو، نینزنگ: (۲) کولکی گه وره ی وشک [۱] (۱) همه، هیزم: (۲) کنده درخت خشک.
 پینله وهر: چهرچی، ورده واله فروش، گهز بده [۱] پبلهور.
 پینم: پیر، به... جهورایی ناوزگ [۱] به.
 پینم: (۱) بهمن: (۲) فاجم، لاقم: (۳) بهخه بالم، به گومانم [۱] بهمن: (۲) پای من: (۳) به گمانم.
 پینمیشکه: گپا به که له پای مامر نه کا [۱] گیاهی شبیه چنگال مرغ.
 پینمه: (۱) لای مننه، بهمنه: (۲) قاجی مننه، لاقمه [۱] نزد من است: (۲) پای من است.
 پینمه زه: پینلی ناسنین [۱] بیل آهنی.
 پینمیو: داری که بو ره زی ده چه فینن رای گرت [۱] پشنبانه ناک.
 پینن: (۱) به لای نیمه وه: (۲) لاقی نیمه: (۳) به گومانمان: (۴) لهقه، به لای لیدان: (۵) پاژنه [۱] نزد ما: (۲) پای ما: (۳) به گمان ما: (۴) لگد: (۵) باشنه.
 پینازان: فخر پین کردن [۱] مباحات کردن به کسی با چیزی.

بینازین: بینازان [۱] مباحث کردن به کسی با چیزی.

بیناس: هوی ناسین، ده فته رنفوس، شناسنامه، ناسنامه [۱] شناسنامه.

بیناساندن: بین دانه ناس کرن [۱] معرفی کردن.

بیناسه: ناساندن [۱] شناسایی.

بیناوا: (۱) خاتر، هو؛ (۲) رنگه: (له بیناوی نازادی دا خوُم بهخت نه کم)

[۱] بخاطر؛ (۲) راه.

بینج: بهنج، یه‌کو چوار [۱] پنج.

بینج خشته کی: بهنده شعریکی بینج له‌تی [۱] مخلص.

بینجوك: (۱) پوكاوله، جه‌موله، جه‌موله؛ (۲) بازه لَبَن [۱] حرف تنفر

همراه با بازکردن پنجه به طرف مخاطب؛ (۲) نوعی بازی با شن.

بینجوكانی: گه‌به‌که به میج ده کری [۱] نوعی بازی با شنالنگ.

بینج وه خخته: هسو کاته‌گانی نوژ، (بینج وه خخته دوعات بوده کم) [۱]

پنج وقت تمار.

بینجدم: به‌کی دوا، چواره م [۱] پنجم.

بینجه‌مین: به‌کی دوا، چواره‌مین [۱] پنجمین.

بینج هه‌مین: پنجه‌مین [۱] پنجمین.

بینجی: به‌نجا، ده‌جاران بینج [۱] پنجاه.

پینده‌قه: ریخی سواغی خه‌لبفه‌میش [۱] بروم. زبل داخل کندو.

پینژ: بژه، بشمه، بنژ [۱] عطسه.

پینگاف: هه‌نگاو، شه‌قاو [۱] گام.

بئی نواندن: برنی له‌توله کرده‌وه [۱] کتابه از انتقام‌جویی.

پینوس: قه‌لم، نامرزی نوسین، نالا [۱] قلم.

پینوک: ویزنگ، خه و برده‌وه [۱] پینکی.

پینه: (۱) پنو، پارچه به‌سمر پارچه‌دا درون؛ (۲) قرتاغی به‌ری ده‌ست؛

(۳) بنگ، پونگه، گیای پونگ؛ (۴) که‌به‌کی نارد [۱] (۱) پینه؛ (۲) خشکه

کف دست؛ (۳) پونه؛ (۴) نخاله.

پینه‌به‌زو: پینه‌ی له‌قوماش [۱] مرمت لباس با پینه‌گذاری.

پینه‌چی: پینه‌دوز، مشه‌قه [۱] پینه‌دوز.

پینه‌درو: که‌سی پینه‌ی پینه‌کرده [۱] پینه‌دوز لباس.

پینه‌دور: پینه‌چی [۱] پینه‌دوز.

پینه‌ساز: پینه‌درو [۱] پینه‌دوز لباس.

پینه‌ک: پینوک [۱] پینکی.

پینه‌کردن: (۱) برنی له‌داپوشینی هه‌له‌وه عیب؛ (۲) پارچه

به‌سمر‌داگرتنی دراو [۱] (۱) کتابه از ماست‌مالی؛ (۲) پینه‌کردن.

پینه‌وه‌به‌زو: سازکرده‌وه‌ی روخاویان دراو [۱] مرمت.

پینی: (۱) که‌پک، بن‌بیزنگ؛ (۲) سیوی هیلکه‌وه‌خورماو هه‌نگوین [۱] (۱)

سیوس، نخاله؛ (۲) آش تخم‌مرغ و خرما و غسل.

پیو: پوک، بندو، گوشتی ددانان [۱] لئه.

پیو: بیف، چه‌رایی ناوژگ [۱] پیه.

پیو: (۱) باشگری به‌واتا پیوه؛ (گه‌م پیو، زه‌وی پیو، قوماش پیو)؛ (۲)

به‌نیوه، به‌نگو؛ (۳) لافنان، پانان؛ (۴) به‌فکران، لانان [۱] (۱) پسوند

به‌معنی بیما، اندازه‌گیر؛ (۲) به‌شما؛ (۳) پای شما؛ (۴) فکر شما.

پیواز: نادبار، نهدبار، نله‌به‌رجاو [۱] غیب، ناپیدا.

پیواز: پیاز [۱] پیاز.

پیوان: به‌راورد کردن به‌گه‌ز بان به‌کیله‌ور به بان به‌هه‌نگاو [۱] اندازه گرفتن

به‌هر طریق.

پیوانن: پیوان [۱] نگاه؛ پیوان.

پیوانه: (۱) نامرزی پیوان، قاپی به‌راورد کردن؛ (۲) به‌آله‌ی شهراب [۱] (۱)

بیمانه؛ (۲) ساغر.

پیوانه کردن: به‌راورد به‌پیوانه، پیوان [۱] اندازه گرفتن با بیمانه.

پیویا: گه‌رای نازده‌ره‌هاوتو [۱] تخم حشره نازه درآمده.

پی‌ویل: لافو له‌نهر [۱] ساق و پا.

پیوتسن: (۱) پیوان، نه‌اندازه‌گرتن؛ (۲) قسه به‌به‌کئی گونن [۱] (۱)

اندازه گرفتن؛ (۲) به کسی چیزی گفتن.

پیودان: (۱) نه‌اندازه؛ (۲) رنوشوبن و ده‌ستور [۱] (۱) اندازه؛ (۲) دستور و

روس.

پیودانک: پیودان [۱] اندازه.

پیور: پیرو، نسیوره به‌که له‌کودا [۱] نریا.

پیوره: ناخر به‌ری ونجه که نه‌او به‌رز نایی و گول ناکات [۱] آخرین ثمر

یونجه که رشد کامل ندارد.

پیوه: (۱) به‌به‌که‌وه؛ (۲) دریزه‌دان؛ (هه‌ریوه ده‌جی) [۱] (۱) باهم؛ (۲) طول

دادن.

پیوه‌بوون: (۱) له‌ته‌له‌وداو گیر کردن؛ (۲) برنی له‌نوش بوونی شتی ناخوش

[۱] (۱) در دام افتادن؛ (۲) کتابه از گرفتار شدن.

پیوه‌چون: (۱) سهردان به‌وه‌به‌کی خوش با ناخوشه‌وه؛ (۲) چونه‌ناو؛ (نم

به‌نه پیوه‌ناچی) [۱] (۱) دیدار کردن؛ (۲) داخل شدن.

پیوه‌دان: (۱) جزو نیزاکردنی مارو گه‌زنده له‌له‌شی جانه‌وه؛ (سار

پیوه‌ده‌دا)؛ (۲) ده‌رگاو به‌نجه‌ره جوت کردن، داخسنن [۱] (۱) نبش

زدن؛ (۲) بسنن در.

پیوه‌ده‌ر: (۱) جانه‌وه‌ری جزو به‌ژه‌هر؛ (۲) داخه‌ری ده‌رگاو... [۱] (۱) نبش

زن؛ (۲) برهم نهنده.

پیوه‌ر: (۱) که‌سی که ده‌بئی؛ (۲) بوی نه‌ون؛ (۳) به‌لاوده‌ردو زیان [۱] (۱)

اندازه‌گیر؛ (۲) یودقالی؛ (۳) گزند.

پیوه‌راهاتن: هوگر بوون، خو‌به‌وه‌گرتن [۱] خوگرتن با.

پیوه‌رویشتن: ده‌ست به‌ر نهدان له‌مه‌به‌ست [۱] پایمردی کردن.

پیوه‌ژین: نیوه‌ژاندن، به‌شتی نوک نیز نی کونان [۱] باشینی نوک تیز زدن.

پیوه‌کردن: (۱) هونینه‌وه‌ی مو، ویه‌داو؛ (۲) هل به‌شیشه‌وه کردن؛ (۳) فامک

بو‌فون بردن؛ (جزو زیکی پیوه‌کرد)؛ (۴) پیوه هه‌لاوه‌سین [۱] (۱) به‌رشنه

کشدن؛ (۲) به‌سیخ کشیدن؛ (۳) انگولک؛ (۴) آویختن.

پیوه‌گرتن: داپوشین شتی به‌شتی‌نر؛ (لیفه‌ی پیوه‌گرت، په‌رده‌ی

پنه‌بگره) [۱] پریشانیدن چیزی با چیز دیگر.

پیوه‌لکان: پیوه‌نوسان، پیوه‌جه‌سیان [۱] چسبیدن.

پیوه‌ن: (۱) زنجیری قاچی نه‌سبو زیندانی؛ (۲) نیلافه، ناشنابه‌تی،

یه‌بوه‌ند [۱] (۱) شکال؛ (۲) پیوند، علاقه.

پیوه نازین: فه خر پی کردن [ف] مباحات کردن به.

پیوه نان: (۱) لی جوٓت کردن: (۲) به تیر لی دان: (۳) دار به ناگره وه نان [ف] (۱)

چسبانیدن: (۲) بانبر زدن: (۳) همه بر آتش نهادن.

پیوه نند: پیوه ن [ف] نگا: پیوه ن.

پیوه نویسان: پیوه لکان، پیوه چه سپیان [ف] به چیزی چسبیدن.

پیوه نبشستن: غاردان به کوٓمهل بوٓ چنی [ف] دویدن گروهی برای چیزی.

پیوه هاتن: (۱) بهخت هٓبان (سه برم پیوه دبتا): (۲) سدر لی دان: (له)

حه ج هانه وه پیوه هاتن [ف] (۱) شانس آوردن: (۲) عبادت رفتن.

پیویران: دهره قمت هانن [ف] بر آمدن با...

پیویس: لازم، پتداویست [ف] لازم.

پیویست: پیویس [ف] نگا: پیویس.

پیویستی: پتداویسنی [ف] لزوم.

پنهورچه: گیاهه کی گه لآبانه [ف] گباهی است.

پنهل: روه و بهره زور، سدر بهره و (زور [ف] سر بالای).

پنهل: پنهل [ف] نگا: پنهل.

پی هلهٓرژان: (۱) ناو له خواره وه پرژان به شنیکا: (پنم لی نا فوزو لبندم

پی هلهٓرژا): (۲) بریدنی له کبشه تی هالاندن و شهر پی فروشتن [ف] (۱)

باشیدن مابع از پایین به بالا: (۲) کتابه از بهانه جو بی.

پینهٓلرژان: پینهٓلرژان [ف] نگا: پینهٓلرژان.

پینهٓله سارتن: پالذانی شتی به شتیکه وه [ف] تکبه دادن چیزی به چیزی.

پینهٓله ساردن پینهٓله سارتن [ف] نگا: پینهٓله سارتن.

پی هلهٓچون: هلهٓگران به دار یا به شاخه وه [ف] بالا رفتن از درخت با

کوه.

پی هلهٓکالان: قسه به تیره بی گوٓن [ف] حرف حسودانه زدن.

پی هلهٓکاتین: پی هلهٓکالان [ف] نگا: پی هلهٓکالان.

پی هلهٓلگرتن: (۱) پاگرتنی منال: (۲) خوش رویشتن لهٓریکه: (پی هلهٓلگرن

دره نکه که شمر بومه شابی به) «سهٓبف» [ف] (۱) پاگرفتن بچه: (۲) شناب

در راه رفتن.

پی هلهٓلگهٓران: بهره و زور خزین [ف] از پایین به بالا خزیدن.

پی هلهٓلمیزتن: مز به سهٓرا کردن [ف] بر چیزی شاشیدن.

پی هلهٓلمیزین: پی هلهٓلمیزن [ف] نگا: پی هلهٓلمیزتن.

پی یه: پیو. چه و رای ناوزک [ف] په.

پی بین: لای لاقان. لای خوارو [ف] طرف پایین.



تاپال: ههزه شه، گوزه شه، گدڤ [ت] تهديد.

تاپر: نهننگي راو [ت] نهننگ شكارچي.

تاپو: (۱) تارمايي، ره شايي له دوره (۲) موجدو سه زراي خداني و بي باج؛

(۳) قهباله ي مولكابه ني؛ (۴) كارگيري قهباله ي مولك نوسين [ت] (۱)

شنيخ، سياهي از دور؛ (۲) نيول؛ (۳) سنب مالكت؛ (۴) اداره ثبت املاك.

تاپو: كهندي گهوره بوډه غل [ت] سيلو.

تاپهله: گرانه نا [ت] تيفوس.

تاپي: (۱) خندهك، ره هندا؛ (۲) سهنگه؛ (۳) گوزيجه [ت] (۱) خندق؛ (۲)

سنگر؛ (۳) نخد.

تات: (۱) عارب، عهرو؛ (۲) زني كه نيسك بهري مندالذاني گرتوه؛ (۳)

شاخي هه لموت و به كيارچه بهرد؛ (۴) بهردی لوس و بان و دوز بونويز

بان بو مردو له سه رشتن؛ (۵) نمده، كولاف؛ (۶) باوك؛ (۷) نهخت و

راستايي [ت] (۱) عرب؛ (۲) زني كه استخوان مجرای رحمش را گرفته

باشد؛ (۳) كوه سنگي؛ (۴) نخه سنگ صافي كه روي آن نماز گذارند؛

(۵) نمده؛ (۶) بدر؛ (۷) همواري.

تاتريك: سواب، نابره [ت] نگا؛ نابره.

تاتك: داده، خوشكي گهوره، خوها مهزن [ت] خواهر بزرگ.

تاتكي: فهره نجي، قاپوت [ت] نوعي پالنوي تمدبن.

تاتكني: بلند كردن و جولانه وه. ده گهل سه رده گوتري؛ (سه ره تانكني

ده كا) [ت] بلند كردن و حركت دادن سر.

تاتو: باوك، باف، بابو [ت] پدر.

تاته: (۱) نانك؛ (۲) پيره نوكر؛ (۳) مام، مامو؛ (۴) ميږدي نايه ن [ت] (۱)

خواهر بزرگ؛ (۲) نوكر پير؛ (۳) عمو؛ (۴) پدرخوانده.

تاته بهرد: نهخته بهرد، كه قهري لوس و بان بو نويز له سه ر كردن [ت]

نخه سنگي كه روي آن نماز گذارند.

تاته ز: ناموزا، فرزه ندي مام، بجو كي نابو [ت] فرزند عمو.

تاته شور: تاته شور، نهخته بهردی جیگه ی مردو له سه رشتن [ت]

نخه سنگي كه روي آن مرده را غسل دهند.

ت: راناوی ناکی روبه زو؛ (ناب حوارد؟) بابت جوته [ت] ضمير مفرد مخاطب.

تا: (۱) بپني مهودا؛ (ليروه نا نموي)؛ (۲) پبتي ماوه؛ (تامن گه بسيم نه ما)؛

(۳) بو له وه، هه تا؛ (من قسم كرد تا نه ويش بيته ده نگ)؛ (۴) تاك، تافي؛

(۵) مهودا، نال؛ (تاتساي زولفه كه ت)؛ (۶) لكه دارو گيا؛ (۷) نوپه ني،

ناولهرز؛ (۸) لا باز؛ (نابهك توتن)؛ (۹) وشه ي مهرج؛ (تا نه يدي نابه م)؛

(۱۰) تاي نمرازو؛ (۱۱) نه نانه ب، حدتنا؛ (۱۲) هاوشان؛ (كوزيكه تاي

نيه)؛ (۱۳) لوپه كي قوماش؛ (به تاي كراس، به تاي ده رين)؛ (۱۴) قهده؛

(کاغذه كه تا بكه)؛ (۱۵) يهك؛ (تا قرايي) [ت] (۱) حرف فاصله مكاني؛

(۲) حرف فاصله زماني؛ (۳) براي اينكه؛ (۴) فرد، مقابل زوج؛ (۵) نار

نخ و مو؛ (۶) شاخه؛ (۷) نب؛ (۸) لنگه باز؛ (۹) حرف شرط؛ (۱۰) كفه

نرازو؛ (۱۱) حني؛ (۱۲) همنا، نظير؛ (۱۳) يك واحد از پوشيدني؛ (۱۴)

ناكردن؛ (۱۵) بك، واحد.

تاپاز: لابهك له باريكي دوتايي [ت] لنگه باز.

تاپان: (۱) بهدره وشين؛ (۲) هه لانوي مانگ؛ (۳) ناسهرو، تاسه ربان [ت] (۱)

تابان، درخشان؛ (۲) مطلع ماه؛ (۳) نا بالا، نا پشت بام.

تاپگه: جیگه ی لهنگرگرتنی گه می و به له مو كه لهك [ت] لهنگر گاه.

تاپلو: نوسراو بان به قه له م كيشراويك بو هه لواسين [ت] نابلو.

تاپوت: دار به سني مردو گوزانه وه [ت] نابوت.

تاپور: ده سته به كي هزار كه سي له شكر، فوچ، ههنگ [ت] هنگ ارنشي.

تاپون: (۱) داروده سته؛ (۲) ده سته و بپوه نده؛ (۳) داهاشه وه [ت] (۱) پيروان؛

(۲) داروده سته؛ (۳) خم شدن.

تاپه ره: سواب، بهردی نهك كه مندال له سه ر روبر گالنه ي بي ده كه ن [ت]

سنگ بهن و نازك كه بر روي آب اندازند.

تاپه ن: شيرازه چن، بن چندراو [ت] شيرازه.

تاپه ني: شيرازه چني، بن جنين [ت] شيرازه بندي، نه بندي.

تاپين: له شكر چي بي ده ره جه [ت] تاپين.

تاپاز: زه بهلاج، زله حورت، نه سنور [ت] گنده.

تانه شور: تانه شوار [ت] نگا: تانه شوار.

تانی: (۱) میردی تایین: (۲) لباد: نمعد، تحت: (۳) سه روزی پیتی نوسراو [ت] شوهر مادر: (۲) نمعد: (۳) حرکت حرف.

تاتیل: دل به شیوی، دلخورتی، نیکه رانی [ت] نگرانی.

تاج: (۱) نه قبله ی سدر به قوجکه: (۲) کلاوی پاشابان [ت] (۱) کلاه مخروطی شکل: (۲) تاج بادشاه.

تاج خروس: گولبکه سور له پو به که له شبر ده کا [ت] گل بسنان افروز. تاجر: سه ودا گهر، بازرگان، مامه له جی [ت] بازرگان.

تاجی: ناژی، سه گی راو، تانجی [ت] ناژی شکاری.

تاجی لوکه: نه سی نه محمد و اوکه ره، ناژیلوکه، حوشرخوا، بالوک [ت] آخوندک.

تاجه: جه مالی بچوک [ت] جوال کوجک.

تاحب: ناعین، هه لوای کونجی و دو شاو [ت] نوعی حلوا.

تاخ: (۱) گدزه ک، محله له: (۲) نه رف [ت] (۱) محله: (۲) طرف و سو.

تاخم: ده ست له پو شاک، ده ست له پاله... [ت] دسته ای از ظروف با البسه.

تاخورک: عه ره بی بی چه رخ که به سه ره به فرا ده بکیشن [ت] سور تمه.

تاخه: باقه، به سترائی له گیا [ت] بسته گیاه.

تاخه به ند: باقه بین، باغه به ن [ت] بسته ای که گیاه را در آن بندند.

تاخیر: وه دو اخسین، دره نگ کردن [ت] تاخیر.

تاداره نوبه تی دار، که سی تای لی تی [ت] مینلا به تب.

تادانه: تانه، له که ی بان جاو [ت] لکه در چشم.

تار: (۱) نامرازیکی موسیقا! (۲) تاریک: (۳) راهیلی نمون: (۴) نالمو: (۵)

هه له وه داو دور که وته: (۶) که لله ده فه، (۷) رهنگی بی بر بقه مات: (۸)

دورژی ناخری زستان وسی روزی سه ره نای به هار [ت] (۱) نار، از

سازهای ایرانی: (۲) تاریک: (۳) تار، مقابل بود: (۴) تارمو: (۵) آواره: (۶)

چنبره دف: (۷) رنگ مات: (۸) دوروز آخر زستان و سه روز آغاز بهار.

تارا: (۱) سه ره بوشی سور ی بوک: (۲) رو پشت به بی گه رانه وه [ت] (۱)

سریوش عروس: (۲) برای همیشه آواره شد.

تاران: رویشنی بی گه رانه وه [ت] رفین بی بازگشت.

تاراندن: ره واندنی به کجاری، تهره کردن [ت] برای همیشه رماندن و

گر بزاندن.

تارانن: ناراندن [ت] نگا: ناراندن.

تارانی: دو قرانی زوی سکه ی نیران [ت] دوربالی نقره ای.

تاراو: رویشنی بی گه رانه وه [ت] برای همیشه رفته

تارجی: (۱) دابهش که: (۲) تارژن، تاری موسیقا لیده، تارژن [ت] (۱)

توزیع کننده: (۲) نارژن.

تارسه: ناسه، ناره زو، موشتافی [ت] ناسه، اشتباق.

تار کردن: ره واندن، ده رکردنی به کجاری، له جی ناواره کردن [ت] رماندن و

آواره کردن.

تار کرن: نار کردن [ت] نگا: نار کردن.

تارگان: نهوعی گه نم خراب [ت] نوعی گندم نامرغوب.

تارم: (۱) خو بان ی گیره کراوی به ری نه دراو: (۲) هدیوان، به ری لایی: (۳)

ده سنه، تاقم: (۴) چادرو دیوه خانی جادر [ت] (۱) غله کویده پاک نشده:

(۲) نراس: (۳) دسنه، گره: (۴) خرگاه خیمه.

تار مایی: ره شایی به ری دیمه ن، ره شایی له دور وه: (تار ماییه کم دبت، جاوم

تار مایی ناکا) [ت] شیخ.

تار مه: (۱) هه بوان ی سه ره دانه شو شراو: (۲) محه جهری به ره هدیوان [ت] (۱)

نراس: (۲) نرده چوبی تراس.

تار و همار: هه لاداد، تیک و تیک، له ناوحو [ت] تار و همار.

تاره ت: ناو به قنگه وه دان دوا ی زبان [ت] طهارت، اسننجا.

تاری: تاریک، ره شی [ت] تاریک.

تاریاگ: ناراو [ت] نگا: ناراو.

تاریتی: ره شایی شه، تاریکی [ت] تاریکی.

تاریخ: میژو، دیریک، سه ره گوزه سنی روداو ان [ت] تاریخ.

تاریف: (۱) پهمن، مهحت: (۲) باس کردن، گیزانه وه به سه [ت] (۱)

سنابش: (۲) تعریف کردن.

تاریق: تاریخ [ت] تاریخ.

تاریک: تاری، جینگه ی بیوار له خور، ره شایی هه وا [ت] تاریک.

تاریکان: سه ره تای شه، کانی شیوان، نیواری زور دره نگ [ت] هنگام

غروب.

تاریکایی: ره شایی شه، یاش به ری یوار بونی خور [ت] تاریکی شب.

تاریک بون: رهش هه لکه زانی دنیا دوا ی خور ناوایون [ت] تاریک شدن.

تاریک داهاتن: هانتی تاریکی پش نویژی سیوانی دره نگ [ت] تاریک

گردیدن.

تاریک کردن: تاریک داهاتن: (هه وا تاریکی کرد با بجبهه مال) [ت]

تاریک کردن هوا.

تاریک و توتک: زور تاریک، تاریکی خست و توند [ت] بسیار تاریک.

تاریک و زون: به ره به بیان، بولیله، عه وولی سینه [ت] گرگ و میش.

تاریک و زونه: تاریک و زون [ت] گرگ و میش.

تاریک و روئی: تاریک و روون [ت] گرگ و میش.

تاریک و لیل: تاریک و روون [ت] گرگ و میش.

تاریک و نوتک: تاریکایی خست و توند، زور تاریک [ت] بسیار تاریک.

تاریکه: رهش و ناری: (تاریکه شه) [ت] نیره و نار.

تاریکه شه: شه و تی تیشکی مانگ، به رانبه ری مانگه شه و [ت] شب

تاریک.

تاریکی: ره شایی شه [ت] تاریکی.

تازه: (۱) نوی، نو: (۲) باش، چاک به پسند [ت] (۱) نازه: (۲) خوب، مرغوب.

تازه نیجاد: تازه دروست کراو، تازه داهاتو [ت] نوساخت، تازه اختراع

شده.

تازه باو: با بدنی روژ، نوی داهاتگ [ت] مدرن، نازه به بازار آمده.

تازه برین: بر بتی له که سنی به تازه گی توشی به لابه ک بوه [ت] کنسایه از

کسی که تازه به مصیبتی گرفتار شده است.

تازه بونهوه: کونی ده سکاری کراو [ت] مرمت شدن.

تاسب: نه یار، دوژمن [ت] دشمن.

تاسبردنه وه: گژیون [ت] گجی شدن.

تاس به سه راهاتن: نوشی گژیوی و سه رسامی هانن [ت] گرفنار گجی و سرگردانی شدن.

تاس کردن: گژیون کردن [ت] گجی کردن.

تاسکلاو: (۱) کلاوی له ناسن، کلاو خود: (۲) کلاوی ژنانندی موکریان [ت] (۱) کلاه خود: (۲) نوعی کلاه زنانه.

تاسکنای: گژیوی، هوزی [ت] گجی و منگی.

تاسککه: بهرگده، نه وشوئنه می بهرگده می لئی ده زوی [ت] جای روبش می زهار.

تاسککه باب: (۱) ده فریکی نیوه پهل و فوله، چوری ناوه به: (۲) جوریک جیستی نه ز [ت] (۱) از ظرف آشپزی: (۲) نوعی غذا.

تاسککه بابی: خواردنیکه له گوشت و بیاز نه بکهن [ت] نوعی آش گوشت. تاسککه چه له: سببارگ، سببارگه که چه له [ت] کرکس.

تاسککه واو: نگا: تاسککه باب.

تاسوخ: ناره زومه ندی، ناسه، عه زهت [ت] آرزومندی.

تاسوق: تاسوخ [ت] نگا: تاسوخ.

تاسولکه: بهالهی له مس [ت] طاسک.

تاسولوس: خوجوان کردن [ت] بزک کردن.

تاسه: نبشبا، ناره زو، عه زهت [ت] آرزو، اشتیاق. - ^۲ ^۱

تاسه خواز: به ناوات، ناره زومه ندی، به عه زه ته وه [ت] آرزومند و مشتاق.

تاسهر: بو همیشه: (تاسهر همروا نابی) [ت] تا آبد.

تاسه کردن: ناره زو کردن: (تاسهم کرد بوی، ناسه می گوشنم کرد وه) [ت] آرزو.

تاسه مه ندی: به ناوات [ت] آرزومند.

تاسه نگ: لاپاری خوار، باری لار [ت] بار کج.

تاسه نه: خنکان، نه ففس بران، پشونه مان [ت] خفگی.

تاسه وه: سه وه ته می گه وه، سه به نا مه زن [ت] سپد بزرگ.

تاسیان: (۱) گژیون: (۲) خنکان و پشوبران [ت] (۱) گجی شدن: (۲) خفه شدن.

تاسیله: تاسولکه [ت] طاسک.

تاسین: گژیون، وژبون [ت] گجی و سراسیمه شدن.

تاش: (۱) ماه وزه رد، به ردی زورزل و بلنسد له سه کبو، نیشه شاخ: (۲) نه خته به ردی بان و لوس: (۳) پاشگری به مانا ناشه بان تاشراو: (دار تاش، نه شوی تاش) [ت] (۱) صخره صاف و بلند در کوه: (۲) نخنه سنگ بهن و صاف: (۳) پسوند فاعلی و مفعولی به معنی تراشیده و تراشیده.

تاشا: بر وانه، نماشاکه، تواساکه، فت کری [ت] نماشاکن، پنگر.

تاشان: نه می، جزبا [ت] ننبیه.

تاشاندن: نه می کردن، جزبادان [ت] ننبیه.

تاشای: تاشین، تراشین [ت] تراشیدن.

تاشتی: نانی به بابی، بهرقلیان [ت] صبحانه.

تاشراو: تراشراو، تاشیو [ت] تراشیده.

تازه به تازه: برنی له نه وه زه لئی که دره ننگ وه خو که وتوه: (کابرا تازه به تازه هانگه نه بیچی چه بکه م؟) [ت] کتابه از تأخیر و درنگ.

تازه بیذا که وتو: له نه دار به وه تازه ده وه لمه مند بو، تازه کبسه [ت] نوکبسه. تازه بیبا که وتو: تازه بیذا که وتو [ت] نوکبسه.

تازه داهاتگ: تازه به باهت [ت] نازه مده شده.

تازه داهاتو: نازه داهانگ [ت] نازه مده شده.

تازه ساو: نبخی تازه تیزکراو [ت] نبغی که نازه نیز کرده باشند.

تازه کار: باش رانه هانو له کار، ناشی، ناما هیر [ت] ناشی، تازه کار.

تازه کردنه وه: نوی کردنه وه، نوکر نهغه [ت] تجدید، نو کردن.

تازه کیسه: تازه بیبا که ونو [ت] نوکیسه.

تازه گی: بهم زوانه، نه دور [ت] به این زودیاها.

تازه لاو: نوجوان، جیحلی تازه بیگه بشنو، نازه جوان [ت] نوجوان.

تازه ونوت و نوی: زور زور تازه، نازدی هیشنا ده کار نه کراو [ت] بسیار جدید.

تازی: (۱) سارد، هه ربونا و ده گوتری: (۲) روت و فوت [ت] (۱) خنک، فقط برای آب استعمال دارد: (۲) لخت و عریان.

تازیاری: باشتری و له بیشتر [ت] امناز.

تازیان: عه زه بان، بهن وه سه ره کان [ت] عه زه بها.

تازیانه: فامچی، شللاخ، شه للاق، جه لده [ت] نازیانه.

تازیله: ورده بر ویش [ت] بلغور ریز.

تازیمانه: سه ره خوشی، پرسه، نازیبه [ت] عزا، تعزیه.

نازیبه: نازیبه، نازیمانه [ت] نگا: نازیمانه.

نازان: (۱) لکی باریکی دار، لقی زراو: (۲) نازیانه: (۳) ویران، خاپور. ده گهل تالان دیت: (گوند تالان و نازان کرا) [ت] (۱) جوانه درخت: (۲) نازیانه: (۳) ویران.

ناژی: ناجی، سه گی قه دباریک بو زاو [ت] تازی شکاری.

ناژی نه حمه دراو که ره: نانجی بیغه مپهر، بالوک، خوشنرخوا، تاجیلوکه [ت] حشره آخوندک.

ناژیلوکه: تاجیلوکه [ت] آخوندک.

ناژی وان: سه ره ریشی نانجبان [ت] سرپرست نازیها.

ناژی وه وان: نازی وان [ت] سرپرست نازیها.

تاس: (۱) قاپی قولی مس: (۲) گژیو نانیکه بشنو: (۳) توکی سه ره و بو: (۴) مه گبرانی: (۵) نه خوشی دوشاخه [ت] (۱) آنگیر مسین: (۲) گجی و منگ: (۳) سر ناس: (۴) وبار: (۵) بیماری خنق.

تاسا: (۱) گژیو: (۲) به تاسه ناره زو، به عه زه نه وه [ت] (۱) گجی شده: (۲) آرزومند.

تاسان: (۱) مردن به دوشاخه: (۲) گژیو وژبون [ت] (۱) خفه شدن در اثر خنق: (۲) گجی و منگ شدن.

تاساندن: (۱) خنکاندن، خه تقاندن: (۲) گژیو کردن [ت] (۱) خفه کردن: (۲) گجی کردن.

تاسانن: تاساندن [ت] نگا: تاساندن.

تاساو: گژیو، گژیوهور [ت] گجی شده.

ناشرای: ناشرای [ن] نگا: ناشرای.

ناشك: مەزبوت، گورج و بەكار [ن] چست و جالاک.

ناشیاگ: ناشرای [ن] فراسیده.

ناشیه: بابەت، لَبو شاورە، لایق [ن] شابان، لایق.

ناعین: هەلۆای کونجی و دوشاو [ن] حلۆای گنج و شیرە.

تاف: (۱) هەزەت، جەنگە: (لە ناف جوائبما): (۲) زێزانی ناو لە بەرزەوه:

(تافگە): (۳) گۆزە هازە [ن] (۱) موسم، عەنفوان: (۲) فروربخن آب از

پەندی یا شەت: (۳) غەش.

تافال: گوبسوانە، باسارە [ن] برآمدگی اطراف بام.

تافاو: ناوی بەقەووەت و زۆرتیز و خۆر [ن] آب پرقەرت و تندرو.

تافشە: (۱) جۆریک نەراوی ناوریشمە: (۲) رۆن داخ، داغ کراوی رۆن،

قال کراوی [ن] (۱) نوعی پارچه ابر بشمی: (۲) روغن داغ سنده.

تافگە: ناوھەلدێز، سەرەشین [ن] آبشار.

تافسە: (۱) گۆرەو هازە ناوو بای بەقەووەت: (۲) هەلدێز، تافگە [ن] (۱)

صدای جریبان تندآب و باد: (۲) آبشار.

تافەدرەشەك، رەشەكو پێشكە کردی جاوی ماندو [ن] نارشدن چشم از

فرط خستگی.

تافیته: هەلدێز، تافگە [ن] آبشار.

تاف: (۱) نیشکی خۆر و مانگ: (۲) ریزنه بارانی توند [ن] (۱) تابش و نور

خورشید و ماه: (۲) رگبار باران.

تافگە: هەلدێز [ن] آبشار.

تافل: (۱) زۆر زۆر، هەر لە جێ، زۆ بەزۆ، (۲) سانا، رەحەت [ن] (۱) بی درنگ: (۲)

سهل و آسان.

تافەبەر: قوڵکە بەرد کە بارانی نیا کو دەبێنەوه [ن] سنگ گود شده که آب

باران در آن جمع می گردد.

تاف هەیف: مانگەشەو، نیشکی مانگ [ن] مەهاب.

تافی: تاوی باران، ریزنه باران [ن] رگبار باران.

تافیر: (۱) جەنازە، تەرم، کە لەش، جەندەك: (۲) نابوت، داربەسنی مردو

گوێسنەوه: (۳) ئەوه نەدە ئەتەکی جارێک لەساج دا بو دەردی: (۴) فوڵکە

بەردی کە ناوی باران زادە گرتی: (۵) بەردی پانی نان پززاندن لەباتی

ساج: (۶) بەردی خۆرەوه بو لە بەرزای کبف را [ن] (۱) نعش، جنازە: (۲)

نابوت: (۳) مقدار معینی از غلات که در یک نوبت بو دهند: (۴) سنگ

گود شده که آب باران در آن جمع می شود: (۵) نخته سنگی صاف که بر

آن نان می پزند: (۶) سنگی که از بالای کوه رها شود.

تاق: (۱) ناک، بەرنامەری جوت: (۲) بێ هاوناو بێ ونە: (۳) بێجی بەکەوانە:

(۴) دەلافە، رفەحە قوڵ، تافە: (۵) گونیمز: (۶) کەولی مەرو بزن: (۷)

بەشی لە بیست و جوار بەشی ناو: (۸) نېمژۆه زینگە، دانێك [ن] (۱) فرد،

مقابل زوج: (۲) بێ نظیر: (۳) طاق: (۴) طاقتە: (۵) گنبد: (۶) پوست بزر

و گوسفند: (۷) يك بیست و چهارم از سهم آب: (۸) مسافت نېمژ و رزاه

بیمودن.

تاقانە: (۱) تەنیا فرزەندی دای و باب: (۲) تەنیا کۆز لە ناو خوشکاندا: (۳)

بێ ونەو هەلکەوتە [ن] (۱) بگانه فرزند: (۲) بگانه پسر: (۳) نابغه و

بێ نظیر.

تاق تاق: بەك بەك [ن] ناك ناك.

تاق تاقكەرە: فزاوكە، توتەك، بالداریکە شەو تارۆز دەلنی «نوت توت» [ن]

مرغ شباویز، مرغ حق.

تاقچە: رفەحە پەل، تاقەمی جوك [ن] طاقتە.

تاقزانی: بەك قرائنی زبۆ [ن] سكه بك ربالی نقرەای.

تاقم: (۱) دەسنی دەفری جینی: (۲) دەسنەمی هاوکار: (۳) ددانی دەسکرد

[ن] (۱) دسنه ظروف چینی: (۲) گروه همکار: (۳) دندان مصنوعی.

تاقمان لە جوت: باری ناک و جوت [ن] بازی ناك یا جفت.

تاقمانە جفت: تاقمان لە جوت [ن] نگا: تاقمان لە جوت.

تاقمانە جوت: تاقمان لە جوت [ن] نگا: تاقمان لە جوت.

تاقوا: تگا، خوابشت [ن] خواهش.

تاق و تەنیا: بێ هیچ باریکارو بێ خزم و کەس [ن] نك و تنها.

تاق و جوت: بەك بەك و دودو [ن] فرد و زوج.

تاق و لوق: تاق تاق لە کومەل [ن] نك نك.

تاق و لوقە: تاق و لوق [ن] نگا: تاق و لوق.

تاقە: (۱) رفەمی قوڵ لە دیوار: (۲) پارچە بە کە دەکرێتە پشت کە (۳) تۆپی

قوماش [ن] (۱) تاقچە: (۲) نوعی پارچه: (۳) نوب پارچه.

تاقەت: (۱) هیزو توان، نایست: (۲) سەبر و حەوسەلە: (۳) وەشاردن:

(تاقەت کراوه) [ن] (۱) ناب و توان: (۲) شکبانی: (۳) پنهان کردن.

تاقەت چون: وەرە زبۆن، حەوسەلە بەسەر چون [ن] بێ طاقت شدن.

حوصله سرفتن.

تاقەت کردن: (۱) نیاز بێک هێناو، حێ بەجێ کردنی کاری میوان، بزر

رەشە مائیش دەگوسری: (میوانەکان تاقەت کە، و لاخە کائیم تاقەت

کرد): (۲) شارەندەوهی شنی لەخەلك: (سبۆه کائیم تاقەت کردوه) [ن]

(۱) نایم و فراهم ساختن امکانات برای مهمان، برای حیوان نیز

استعمال می شود: (۲) پنهان کردن.

تاقەت گرتن: نارام بون، خۆزاگرتن [ن] نھمل کردن.

تاقی: (۱) نەزمون، نەجرە بە: (۲) جۆری کلاوی ژنانە [ن] (۱) آزمون: (۲)

نوعی کلاه زنانه.

تاقی تەنیا: بێ هەواڵ و کەس و کار [ن] نك و تنها.

تاقی کردنەوه: تەجرە بە کردن، نەزمون، جەزباندن [ن] آزمودن.

تاقیگە: نەزمونگە، جیگەمی تەزمون [ن] محل امنحان، آزمايشگاه.

تاقیوه کردن: تاقی کردنەوه [ن] نگا: تاقی کردنەوه.

تاک: (۱) تاق، تەك: (۲) بەکانە بڕەك، نېرە بەراز: (۳) وە کری، ناواله [ن] (۱)

نك: (۲) گراز نر: (۳) باز، گنسانه.

تاکاننەوه: جبا کردنەوه، هەلۆه زاردن [ن] جدا کردن.

تاکانە: تاقانە [ن] نگا: تاقانە.

تاکبۆنەوه: (۱) بە نەنبا مانەوه: (۲) جبا بۆنەوه لە کومەل [ن] (۱) تنها ماندن:

(۲) جداشدن از گروه.

تاک تاک: بەك بەك [ن] تك تك.

تاک تاک کەرە: قزاوکە، تونەك [ن] مرغ حق.

تاكو: (۱) هه نا: (تاكو من هاتم نهوجو): (۲) تاكوئنه: (تاكوئه جي؟) (۱) نا: (۲) ناكيجا.
 تاكووتوك: (۱) بهك ليره بهك لهوئ: (۲) بهده گهمن (۱) پراكنده: (۲) به حدس.
 تاكووتهوا: تاكووتوك (۱) نگا: تاكو نوک.
 تاكه: (۱) يهك بېجو. بهرانيمري دوانه: (۲) سكهى ناقرانى زيو (۱) نك بجه حوان: (۲) بك ربالى نقره.
 تاكهوتاك: ليناگاولينگ، كهوش بان جونفائى كه تاكى تېك چوبى (۱) لنگه هاى بهم خورده دريك جفت.
 تال: (۱) تامى هه ره ناخوش. بهرانيمري شيرين، نهجل: (۲) كه مانچهى موسيقا: (۳) دهرمانى پنيسته خوش كردن، هه لال: (۴) هه وای زور ناخوش و به به فرو باران: (۵) سيل: (۶) دار، هه ودا: (۷) نامرانيكى موسيقا: (۸) ره شى مه بهلوه زرد بان زهردى مه بهلوه ره ش: (۹) ناله، تالا، بهخت (۱) نلخ: (۲) كه مانچه: (۳) دواى دباغى: (۴) هواى بارانى: (۵) طحال: (۶) رشنه نخ: (۷) نار، از سازهاى ايرانى: (۸) سپاه مابل به زرد و بالهكس: (۹) بهخت.
 تالا: بهخت (۱) بهخت، اقبال.
 تالار: باله خانه (۱) تالار.
 تالان: بوژ، بوهر، جه باو، تالو (۱) غارت.
 تالان و بوژ، نازاوه، بشنوى، نيكه سبكه (۱) هرج و مرج.
 تالانه: باخچه (۱) باغچه.
 تالانى: به تالان براو (۱) به غارت رفته.
 تالاو: (۱) زونگ، گوزابى كه شو راهه سناوى تيدايه: (۲) برينى له دهر دو خه مى زور (۱) تالاب: (۲) كتابه از غم و اندوه بسيار.
 تالوى: (۱) تالاو: (۲) نيشنه چو، له شونى كه ناوى تبا راهه ستاوه (۱) تالاب: (۲) كسى كه در نزديكى تالاب زندگى مى كند.
 تالپ: خوازهر، داواكار، به نام (۱) طالب، خواهان.
 تال بوژ: (۱) بر بهنى له ره زانگان بون: (۲) بر بهنى له نوره بون (۱) كتابه از گرانجان بون: (۲) كتابه از غضبانى شدن.
 تالغ: بهخت، سمود (۱) شناس، اقبال.
 تالغ: سنور، كهوشن، نخوم، حدود (۱) موز.
 تال داگه ريان: رهش هه لگه ران له توره بوى ورك (۱) نيره رنگ شدن در اثر عصبانيت.
 تالذان: پيسته ده هه لال نان، ده باغى كردنى پيسته (۱) دباغى پوست.
 تالشارى: دهرمانى كه رهش و زور نام تاله به عاره بى «صبر» بيه لى (۱) آوا، صبر.
 تالشك: تالشكه، گياهه كى زور ناله، كهو حمزى لى ده كا (۱) گياهى است بسيار نلخ.
 تاللك: (۱) تالو، گياهه كه بنه كه مى وهك دار ده سوتين و كولو بى بى ده لى: (۲) جوژى هه رمى (۱) گياهى است كه ريشه اش را هيزم سازند: (۲) نوعى گلابى.
 تالكه: جوژى گر كه به تانگه بوه تاله (۱) نوعى گرمك.

تالگ: تالشكه، گياهه كه زور تال. كهو حمزى لى ده كا (۱) گياهى است تلخ كه كيك آن را دوست دارد.
 تالگه: تالگ (۱) نگا، تالگ.
 تاللان: باله خانه، تالار (۱) تالار.
 تالو: (۱) تاللك: (۲) تالان (۱) نگا، تاللك: (۲) غارت.
 تالوق: نه لاقدانى كانى و به مارج: (۱) زنه كهى تالوق كردوه (۱) طلاق رجعى.
 تالوكه: هيلاك، جيه گى مهنرسى (۱) مهلكه.
 تالوكه: يه له، لهز، عهجه له (۱) شتاب.
 تاله: (۱) ره شى خوله ميسنى، رهش كهوه، نه سمه رى نامسال رهش: (۲) بهخت، نالغ: (۳) پهزى سى دم و چاو بوژ: (۴) تالوى كولو: (۵) بى فزوشوم: (۶) جوژى هه زون: (۷) مرور، ده نكيكى تال له ناو گه نم دا (۱) سپاه مابل به خاكسترى: (۲) بهخت: (۳) گوسفند سفيد كه صورتش خاكسترى باسد: (۴) نگا، تاللك: (۵) نحس و شوم: (۶) نوعى ارزن: (۷) نوعى دانه تلخ كه فاطمى دانه هاى گندم شود.
 تاله: سوكه لى ناوى تاهيرو مه ها (۱) مخفف ظاهر و طه.
 تاله كه: مرور، ده نكيكى ره شى تاله له ناو گه نم پيدا ده بى (۱) دانه اى سپاه و نلخ كه در ميان گندم بافت مى شود.
 تالى: (۱) تامى نال: (۲) بر بهنى له دهر دو مه بنه ت و كولو كه سمه ر (۱) نلخى: (۲) كتابه از درد و رنج.
 تالى توك: گياهه كه (۱) گياهى است.
 تالش: تالگ، گياى كه وان (۱) نگا، تالگ.
 تالشارى: تالشارى (۱) الو.
 تالشك: (۱) تاللك: (۲) كيسه زراو، زراو (۱) نگا، تاللك: (۲) كيسه زهره، زهره.
 تالشكه: تاللك (۱) نگا، تاللك.
 تالينتوس: گياهه كه له تالشكه نه جى (۱) گياهى است شبيه «تاللك».
 تالى و سويرى: بر بهنى له دهر دو جهه سانه وهى زور (۱) كتابه از درد و رنج زندگى.
 تام: (۱) چيزه: (۲) جهه رابى بوچيست (۱) مزه: (۲) جربى غذا.
 تامار: نم: (تامارا خهوى سمه جافى م داهات) (۱) مه، هاله.
 تامازرو: ناوانه واز، زور به تاسه، زورنر بو خوارده مه نى ده كاردى (۱) مشتاق و آرزومند. بيشتر در مورد خوردن بها استعمال دارد.
 تامان: (۱) ده ركه يان ديوارى له شول نه نراو، جه بهر: (۲) تمه ن، عومر (۱) در يا ديوار بافته از تر كه: (۲) سن و سال، عمر.
 تاماندن: منوره كردنى دار (۱) بپوند زدن درخت.
 تاماندنى: متور به كراو (۱) پيوند شده.
 تام خوا: چيزه، چينتنى چيست (۱) جشدن غذا.
 تام دار: خوش چيزه (۱) لذت.
 تامدان: رو كيش كردن به زير يان زيو (۱) رو كيش گرفتن با طلا با نقره.
 تامزاندن: فبر كردنى ساوا بو مه مك مزين (۱) مك باد دادن به نوزاد.
 تامزين: فبر بونى مه مك مزين (۱) مك باد گرفتن.

تامسار: چیزه ناخوش [۱] بدمزه.

تامك: چه شتهی نهله، چیزه‌ی داو [۱] طعمه برای نله و دام.

تام و بو: چیزه و بو و بهرامه [۱] بوی و مزه.

تام و خوی: جنبشی رو و ناو [۱] آش جرب و آبکی.

تاموسك: داموسك، داوی كلکی یه كسم [۱] تارموی دم ستور.

تامه زرو: نامازرو [۱] نگا: تامازرو.

تامی دان: گزوفت، خواردن له به رجاوی كه سی و بهش نهدانی [۱] پیش کسی چیزی خوردن و به او تعارف نكردن.

تامیسك: زیپكه‌ی لالیو له سونگه‌ی تاو نو به تی وه [۱] تبخاله.

تان: (۱) كات، وه خت: (۲) هیزو نوان: (۳) راهیلنی تهن: (۴) تیغه، نیوان:

(۵) په‌له‌ی سمر گلینه جاو: (۶) تامان، دیواری له چه پهر، دیواری له شول

[۱] (۱) وقت: (۲) نوان: (۳) تار، مقابل بود: (۴) تیغه و فاصله: (۵) لگه

روی مردمك چشم: (۶) برجین.

تانج: (۱) كلای قو ج: (۲) كلای باشامان [۱] (۱) نوعی كلاه: (۲) تاج.

تانچو كه: (۱) لیزگه موروی سمر نوبل: (۲) پرجو كه‌ی سمره‌نی [۱] (۱)

رشته مهره بر پشمایی: (۲) كاكل روی پشمایی.

تانجی: ناژی، سه‌گی راو [۱] ناژی شکاری.

تانجی بیغه مبهو: ناژی نه حمه د رام‌كهره، بالوك، حوشرخوا، ناجیلوكه

[۱] آخوندك.

تانچيك: كلای گول، كومه‌لی بهره گول بېكه‌وه [۱] ناچ گل

تانچیه وان: خزمه نكاری تاژیان [۱] نگهبان سگهای شکاری.

تان ده‌ر كه‌هوتن: (۱) برینی له زوك و ن برینی جل و به‌لاس: (۲) برینی

له عیب و عار نا شكاربو [۱] (۱) كتابه از زود كهنه‌شدن: (۲) كتابه از

فاش شدن عیب.

تانشین: نلمی نیشنو [۱] تهنشین، رسوب.

تانسویو: (۱) راهیل و نیوه‌دان: (۲) بنه‌وبنه چه كه [۱] (۱) تار بود: (۲) نژاد

و اصل.

تانویو ناوریشم: بر به‌نی له نه جسم زاده، عهسل زاده [۱] كتابه از

نجیب زاده.

تانوت: خعمو خه‌فت، كولو كه سمر [۱] انده.

تانوت: سمر كونه، لومه، سمر زه‌نست، تانه [۱] طعمه و سر زنش.

تانوت لیدان: گمه‌پنی كردن، عه‌ب لی گرین [۱] طعمه زدن.

تانوك: دیواری نرمی له شول نه‌راو [۱] دیواره از تركه تیده.

تانه: (۱) عه‌ب گرتن: (۲) په‌له‌ی سمر گلینه جاو: (۳) نو به‌ه‌ی سوه: (۴)

جربی بی‌نالا ش بوخانو [۱] (۱) طعمه زدن: (۲) لگه مردمك چشم: (۳)

نوبر میوه: (۴) انبیره.

نانی: كه‌موكه، كه‌موسكه، نوزكال [۱] اندکی، کمی.

نانین: نوانین، له نواندا بون [۱] نوانستن.

تاو: (۱) نیشکی هه‌ناو: (۲) ریژنه‌ی باران: (۳) تال، هه‌ود: (۴) كانیکی كه‌م،

ده‌می كه‌م: (۵) غاردانی نوند: (۶) سوئی و ناره‌زو: (له تاوی نوزو عاجز

بوم: (۷) ترس: (له تاوان دلنی نوبنی): (۸) داگیرسانی له‌ش له نو به‌تی:

(۹) وشه‌ی ده‌لگدانی په‌ز بو ناوخواردنه‌وه: (۱۰) توندی و نژی گه‌رما:

(۱۱) تافه‌ت و توان: (۱۲) زانی برین: (۱۳) به‌له: (به‌تاوهات) [۱] (۱)

ناش خورشید: (۲) رگبار باران: (۳) تار نیغ: (۴) اندك زمان: (۵) ناخت

كردن: (۶) آرزو: (۷) ترس: (۸) تب: (۹) كلمه خواندن گله به‌سوی

آسبخور: (۱۰) سدت گرما: (۱۱) ناب و نوان: (۱۲) درد زخم: (۱۳)

باشناب و عجله.

تاوا: نواوه، حمل بو [۱] گداخت، آب شد.

تاوان: (۱) گوناخ، خه‌نا، سوچ: (۲) جهریمه، قهره‌بوی هه‌له: (۳) توانه‌وه،

حمل بون: (۴) ماداشت [۱] (۱) گناه: (۲) ناوا: (۳) گداختن، ذوب شدن:

(۴) پاداش.

تاوانبار: (۱) خه‌ناكار: (۲) جهریمه كراو [۱] (۱) گناهكار: (۲) جهریمه‌شده.

تاوان دار: تاوانبار [۱] (۱) گناهكار: (۲) جهریمه‌شده.

تاوان دان: (۱) جهریمه بزاردن: (۲) پاداشت دانه‌وه [۱] (۱) خسارت دادن:

(۲) پاداش دادن.

تاوانندن: تاواننده‌وه، حمل كردن اهناره [۱] ذوب كردن

تاواننده‌وه: تاوانندن [۱] نگا: تاوانندن.

تاواندهو: جهریمه بریز، بریزه‌وه‌ی زبان [۱] غرامت برداز.

تاوانگاز: ناو بردو، كه‌مسی كه به‌نیشی ناو پستی نه‌سوننده‌وه [۱] آفنازده.

تاواننه‌وه: تاواننده‌وه [۱] نگا: تاواننده‌وه.

تاوانن: تاوانندن [۱] ذوب كردن.

تاو بردو: تاوانگاز [۱] نگا: تاوانگاز.

تاو برده: تاوانگاز [۱] نگا: تاوانگاز.

تاوت: دار به‌سنی مردوان، نابوت [۱] تابوت.

تاوتو: گوازنه‌وه‌ی ست لده‌ه فریكه‌وه بو به‌کی تر [۱] انتقال چیزی.

تاوتوی: زانی برین [۱] سوزش زخم.

تاوتی: له‌رزو نای نو به‌نی [۱] تب و ناب.

تاودان: (۱) نوند غاردانی نه‌سب: (۲) پادان: (۳) باوخواردن: (۴)

هه‌لگیرساندنی زورتندی ناگر [۱] (۱) ناخت كردن اسب: (۲) ناب

دادن: (۳) ناب خوردن: (۴) نف دادن آنش.

تاوژین: خه‌ربك بون، مزول بون به‌كاريكه‌وه [۱] سرگرمی به‌كارى.

تاوس: مدلیکی جوانی به‌ناو بانگه [۱] طاووس.

تاوسان: هامن، هاوین، سنی مانگه‌ی باش به‌هار [۱] تابستان.

تاوسو: ناوسان [۱] تابستان.

تاوسه‌ندن: (۱) تیژبون له گه‌رمی دا: (ناگره‌ه تاوی سه‌ند): (۲) نوندبون

له سوراندا: (خولخوله له سوراندا تاوی سه‌ند) [۱] (۱) شدت بافدن

گرما: (۲) شدت جرخیدن.

تاوشت: هیز، وزه، تاقه‌ت، نوان [۱] ناب و نوان.

تاوك: داریکی سه‌خته له‌جه‌نگه‌ل ده‌بی [۱] درختی جنگلی.

تاو كردن: ساز كردن و فر بودان: (كاپرا نم ژنه‌ی تاو كردوه) [۱] قانع كردن

و فریب دادن.

تاو كیش: په‌رده و تیغه‌ی دارینی نه‌ك [۱] نیغه‌ نازك و جویی.

تاو گرتن: توند وه كار كه‌وتن [۱] به‌شدت به‌كار افتادن.

تاو ل: چادر، ره شمال، كون [۱] چادر.

تاو له: (۱) تمویل، گهور، پشنيږ، (۲) گشنيږ؛ (۳) تمخسهي نوردن [تاو له] (۱)
اصطیل؛ (۲) گشنيږ؛ (۳) نخنه نرد.
تاو له مه: پو له گشنيږ، پڼ چدرخين، پيا له ناسا بيه كي له نيلی ده سلك داره
خه لوزو سلكی تېده كهن و هدی ده سوزنين تا بگه شنبه مه [تاو له]
آتش گردان.
تاو لوی: نه ختمه مرد [تاو له]؛ نه ختمه مرد
تاو له نهنان: (۱) نيشكي خور ويكه و نه؛ (۲) بی نوفره بون؛ (۳) نوبه تنی
لېنه تن [تاو له] (۱) آفتاب خوردن؛ (۲) بی ناب شدن؛ (۳) دچار نب شدن.
تاو نای: نوانه وه، حال بون [تاو له] ذوب شدن، حل شدن.
تاو نیان: نيانه شوين، راوان، هدليزین. دم له دونان [تاو له] پاشتاب دنبال
کردن.
تاوه: مدينه لوگدی پدل بو سور كردن مه [تاو له] ناوه.
تاوه تا: ناکه و ناکه [تاو له] نگا: ناکه و ناکه.
تاوه گاز: ناوانگاز [تاو له] نگا: ناوانگاز.
تاوی: ده مېكي كم [تاو له] اندك زمانی.
تاو بار: ناوړه ده نك، نومه نده ی چارنگ له سېلدا ده برزی [تاو له] مقدار
دانه ای كه بكار در ساج بو دهند.
تاو بان: ناوای، ناو بانوه، نوانه وه [تاو له] ذوب شدن.
تاو بانه وه: ناو بان [تاو له] نگا: ناو بان.
تاو پت: ناو پت، ناو پت [تاو له] تاو پت.
تاو پز: (۱) نا قېر به همسرو مانا بېك؛ (۲) نمتمان، زه وی زه فن [تاو له] (۱) نگا:
ناهير؛ (۲) نگا: نمتمان.
تاو پلکه: ناوه ی بېوك [تاو له] ناوه كوچك.
تاو پڼ: ناو بان [تاو له] ذوب شدن.
تاو پڼه وه: ناو پڼه وه، نه وه ی ده تو پڼه وه [تاو له] كذا زنده.
تاو په تی: خوسوسی، به مه خوسوسی [تاو له] خصوصی، ویژه.
تاو پهدت: ناو په تی [تاو له] نگا: ناو په تی.
تاو په تی: ناو په تی [تاو له] نگا: ناو په تی.
تاو په: بهر، فومو، فېله، تېره [تاو له] طايفه.
تاو پي: جوړی هه نكور [تاو له] نوعی انكور.
تاو پله: داركي لیره واره [تاو له] بنگلك.
تاو پڼ: (۱) شنه كه، نه وی خوتمان نه پزائين، فلان؛ (كار برای ناپڼ)؛ (۲)
ره شكه ی زلی 'كا كېشان [تاو له] (۱) بارو، فلان؛ (۲) نور بزرگ كاه كشی.
تاو پڼچه: (۱) ره شكه ی نيوه بار بو كا كېشان؛ (۲) جه والی گه وړه، هوز [تاو له] (۱)
نور كوچك كاه كشی؛ (۲) جوال بزرگ.
تاو په: (۱) گېشه، گر شه؛ (۲) ناپڼ، مامان، له له ی زن؛ (۳) نعامی بی له
چم دا [تاو له] (۱) درزه؛ (۲) دابه؛ (۳) نهال بيد خودرو.
تاو په فه: نا بفه [تاو له] طايفه.
تاو په فی: تاو په فی [تاو له] نوعی انكور.
تاو په م: وشه يكه به چه يران پېزی ده لېن، وانا: ناهه ربم، خوشت گوت [تاو له]
كلمه ای كه در نحسين خواننده گو بند.

تاو پڼ: مامان، له له ی زن [تاو له] دابه.
تاو پل: قامك، نه نگوست، نلی، تلهی، كلك [تاو له] انگست.
تاو پلچاف: تاریکی نه نگوسته جاو [تاو له] بسیار ناريك.
تاو پلك: فوچه كه، نه نگوسته ی دورمانان [تاو له] انگشانه.
تاو پل: نېل [تاو له] نگا: نېل.
تاو تخ: وشه ی بازارين، وانا: نه كه ی [تاو له] كلمه برخذو داشتن.
تاو تخل: خويزی، بېكاره، بی نرخ و هه رزه [تاو له] لش و بی ارزش.
تاو تخوب: سنور، كهوشن، تخوم، حدود، سه رحده [تاو له] مرز.
تاو تخوم: نخوب [تاو له] مرز.
تاو تخون: نيزيكي، (تخونی ناگر نه كه وی) [تاو له] طرف، نژدېك.
تاو تخيل: راست به سهر عه رزدا ديز بوگ [تاو له] دراز كشيده.
تاو تر: (۱) دېكه، (نه وېش)؛ (۲) نه، انده صفه ی نفضلی؛ (نورنر)؛ (۳) ذهان
به گېر، كه سنی فسه ی باشی بو ناكري [تاو له] (۱) دېگر؛ (۲) علامت صفت
نفضلی؛ (۳) الكن.
تاو تر: (۱) باي ده نگداری فون؛ (۲) برنی له خواهه لكېشانی به درو [تاو له] (۱)
گوز؛ (۲) كتابه از لاف و گراف گفن.
تاو ترات: (۱) رمبازی به نه سپ، هانو چوی سوار له مه بداندا [تاو له] جرخش
سوار در میدان اسب دوانی.
تاو تراتين: هانو جو كردنی سوار له مه بداندا [تاو له] ناخن.
تاو ترار: ناسولكه ی ناو خوارده وه [تاو له] ظرف كوچك آبخوری.
تاو تراز: جدر و مه نكه نه [تاو له] شكنجه.
تاو تران: جبا بونه وه، ليك كلا بون [تاو له] ازهم در رفتن.
تاو ترازاندن: له بهك جبا كرده وه؛ (دوگمه كم ترازاند) [تاو له] ازهم جدا كردن.
تاو ترازو: وه كری، راهی كراوی به سراو [تاو له] از هم جدا شده.
تاو ترازو: (۱) نامرزی كېشان و كېش به سه ننگ كردن؛ (۲) كومه له
نه ستره به كه له عاسمان [تاو له] (۱) ترازو؛ (۲) برج میزان.
تاو ترازو باز: سوك فروش، كم فروش [تاو له] كم فروش.
تاو ترازی: ترازو [تاو له] ترازو.
تاو تراسهك: له ری لادانی باره بهر [تاو له] منحرف شدن بار بر از راه.
تاو تراش: (۱) به نيخ به زانندن و قرناندن؛ (۲) تاشینی سه روزيش [تاو له] (۱) با نيخ
قطع كردن؛ (۲) تراشیدن موی سر و ریش.
تاو تراشه: ناشين [تاو له] تراشیدن.
تاو ترافانن: رفانندن، رفانندن، ره وانندن [تاو له] ربودن.
تاو ترافياگ: ره تېراو، دهر كراوی ناواره كراو [تاو له] رانده و آواره شده.
تاو ترافيه: ناواره و دهر به دهر [تاو له] وبلان و آواره.
تاو تراك: قاپی پدل، ده وری [تاو له] بشتاب.
تاو ترال: شل و شه و يق، سست، بېكاره [تاو له] نېل و سست.
تاو تران: باي به ده ننگ بهردان [تاو له] گوزيدن.
تاو ترانندن: برتی له پرزه برین و نه می كردن [تاو له] كناه از نيبه كردن.
تاو ترانن: ترانندن [تاو له] نگا: ترانندن.
تاو ترانه: نيز، گه مېنی كردن [تاو له] استهزاء، مسخره كردن.
تاو تراو: شل، بهرانبه ری خه ست [تاو له] آبكي.

تراوری: گیاندار، جانهور، زی [تراور] زیروح.

تراویلكه: رهمل و زبخی که له بهر تاو بریقه ده داو له ناوده کا [تراو] سَراب.

ترپ: قهبر، قهور، گور [تراپ].

ترپنی: شهوی ناوه زاسنی زستان، شهوی چل و پنبجهمی زوسان [تراپ] شب و سبط زمستان، شب جهل و پنجم زمستان.

ترپ: (۱) ده نگی که ونی شت: (ترپ ها کهون): (۲) توری خواردن: (۳) قهبر، قهور [تراپ] (۱) صدای افندان سببی سنگین: (۲) ترپ: (۳) قهبر.

ترپان: مهله شان، داسی دریزی ده سک دار که به پیوه پنی ده درون، داس که ره ننو [تراپ] داس بلند دسته دار که ابستاده با آن درومی کنند.

ترپوکه: (۱) گیاه که یو ده قی کوتال به کار دیت: (۲) شیلیم [تراپ] (۱) گیاه شلمک: (۲) شلغم.

ترپه: ده نگی که ونی گران [تراپ] گرمب.

ترپه ترپ: ده نگی، که ونی، بک له دو بک [تراپ] گرمب گرمب.

ترت: (۱) سهره پنجه، سهری فامک: (۲) تورت [تراپ] (۱) سرانگشت: (۲) نرد، توتوک: سورینجکه، لوله به کی سوری که وگوه له ده درون دا، ستوکرتک [تراپ] سُرخانای، نایزه.

توتوک: (۱) توتوک: (۲) پارچه به ک له ربخوله [تراپ] (۱) نایزه: (۲) بخشی از روته.

توتوسه: (۱) گیاه کی وهک هودا ده زوی زهره که له سهوزی ده هالی و وشکی ده کا: (۲) قهوری هیکه لی نه وه له: (۳) سهرمازه له [تراپ] (۱) گیاه سس: (۲) آدم لندهور تنبل: (۳) وزغه.

توتوی: خووه لکبشی بی هونه را [تراپ] لافزن بی هنر.

توتیه پال: تمهل، نه وه له، ده سنه و سنان [تراپ] سست و تنبل.

توتیه مانی: موسولدان، میزه لدان [تراپ] مئانه.

توتیه میس: شه و کویر، که سنی که به شهو نابینی [تراپ] شیکور.

توتیه چماق: زه لام و زه به لاهی ناقول [تراپ] آدم لندهور بدریخت.

توتیه وشی: وشه کالته بی کردن: (ترجیو له و کاره ی کردت) [تراپ] کلمه نمسخر.

ترخه: تیک چونی دل و هه ناو له بهر زور خوری، نینبلا [تراپ] مسموم شدن بر اثر بر خوری.

ترخینه: (۱) شه له مین، جینتی شیلیم دان: (۲) گوی شلی مندال [تراپ] (۱) آش شلغم و حبوبات: (۲) مدفوع آپکی کودک.

تروان: ترپه دران، ده نگ له قنکه وه هانن [تراپ] گوزیدن.

تروزل: برشی له پیوای به فیزو لوت پلند [تراپ] کتابه از آدم منکبر.

تروزی: فیزوایی هه وایی [تراپ] تکبر.

تروس: (۱) نه نیشه، یاک: (۲) نه خوشی فنداری [تراپ] (۱) ترس: (۲) بیماری صرع.

تروسان: نه ویران [تراپ] ترسیدن.

تروساندن: ترس وه بهر نان [تراپ] ترساندن.

تروسانن: ترساندن [تراپ] ترساندن.

تروساو: نوشی ترس و خوف هانگ [تراپ] ترسیده.

ترس شکان: ندسانی ترس [تراپ] رفع ترس و وحشت.

ترس لی شکان: وه غیره ت که ونن له بهر امبهر چی مه ترسی [تراپ] شهامت بافتن.

ترس لی نیشتن: توشی ترس هاتن [تراپ] وحشت کردن.

ترسناک: به ترس، به مه ترسی، به خوف [تراپ] ترسناک.

ترس نانه بهر: ترساندن [تراپ] ترساندن.

ترسنوک: خویری [تراپ] ترسو.

ترس ولهرز: ترسانی زور [تراپ] ترس و لرز.

ترسونه ک: بی وره، نه ویر، ترسه نوک، بی زات [تراپ] ترسو، بزدل.

ترسه ترس: (۱) ولانی به نازا وه پرله مه ترسی: (۲) نیکه لاوی خوف و ترس: (به ترسه ترس هات) [تراپ] (۱) منطقه نا آرام و پرخطر: (۲) ترسان ترسان.

ترسه نوک: ترسونه ک [تراپ] بزدل.

ترسی: پتی و روت، نوانا، ده لن: (نانی ترسی نخون) [تراپ] نان خالی.

ترسیان: ترسان، نه ویران [تراپ] ترسیدن.

ترسین: ترسیان [تراپ] ترسیدن.

ترسین: ترسینه، زات بهر، زه نده ق بهر [تراپ] ترساننده، مخوف.

ترش: (۱) چیرهی دم کوره کمر، بهر انبهری شیرین: (۲) سحاق: (۳) برینی له گری دم و چاو [تراپ] (۱) مزه ترش: (۲) سحاق: (۳) آخم.

ترشماو: (۱) سینی به مانه وه ترش هه لگه زایی: (۲) ناوی چیره ترش [تراپ] (۱) ترشیده: (۲) ترشاب.

ترشاندن: ترش هه لگه زایی [تراپ] ترشاندن.

ترشانن: ترشاندن [تراپ] ترشاندن.

ترشته: نه سوئی به نانا [تراپ] تیشه.

ترشقه: برسکه ی عاسمان [تراپ] آذرخش.

ترشک: (۱) خورش، مهرگه: (۲) کفته ی ساوارو و سلق و سحاق [تراپ] (۱) خورش: (۲) آش کوفته بلغور.

ترش وتال: برینی له پیوای روگرزو ره زاگران [تراپ] کتابه از آدم بدخو و آخمو.

ترش و ته لاش: شبوی چه وه نده رو سحاق، ترش و چه وه ندهر [تراپ] آبس چغندر و سحاق.

ترش و شیرن: مبخوش [تراپ] میخوش.

ترش و شیرین: ترش و شیرن [تراپ] میخوش.

ترشوک: گیاه که ترش له کیو و ده شت ده روی [تراپ] گیاه ترشک.

ترشوکه: ترشوک [تراپ] ترشک.

ترشه لوک: ترشوی کف کردوی خرا بوگ [تراپ] ترشیده کیک کرده فاسد شده.

ترشی: (۱) چیره ی ترش: (۲) ترشبات [تراپ] (۱) ترش مزگی: (۲) ترشیجات.

ترغهل: شل و شهویق، خوئه گرنو [تراپ] سست و شل.

ترفال: نلی دانهی رون لیگه راو [تراپ] کنجیده.

ترفه: ده نگی دا کوتنی سینی، ترپه [تراپ] نگا: ترپه.

ترقه: ده نگی بهرزی کن، تریقهی پیکه نین [تراپ] قهقهه.

ترک: له ره گزی ترکان [تراپ] ترک نژاد.

تركانه: ههوابسه كى گورانى كۆنى كوردانه به [۱] از آهنگه‌هاى قديمى كُردى.

تركانى: چۆزى هه‌له‌زىكى [۱] نوعى رقص كُردى.

تركهش: خائىگه، نه‌نشت [۱] نه‌بگه، په‌لو.

تركه‌ن: (۱) كه‌سى كه باى به‌ده‌نگى زۆر لى به‌ده‌بى: (۲) برىنى له‌زه‌لامى خويزى [۱] (۱) گوزو: (۲) كنبه از آدم بيكاره و پوج.

ترگار: نزار [۱] طاسك آبخورى.

ترله‌بلى: بيهوش و گه‌للایى [۱] كم‌هوش و لا‌قيد.

ترليدان: برىنى له‌خوه‌لكيشان [۱] كنبه از لاف و گزافه‌گوى.

ترن: برىنى له‌بيكاره‌ى خويزى [۱] كنبه از بيكاره و تبيل.

ترنج: ميوه‌به‌كه له‌نيره‌ى نارنج و برنه‌فال، كه بات [۱] ترنج.

ترنجان: چونه‌ناو شى به‌گيره‌وزه‌حمهت [۱] به‌زحمت بوى جبرى رفتن.

ترنجاندن: به‌زۆر خسته‌ناو [۱] با فشار داخل كردن.

ترنجو: سبحى سبز [۱] سبغ بران و سبز.

ترنجوك: گبگه‌به‌كه بوئى نارنج ده‌دا [۱] گبگه‌ى است كه بوى نارنج دارد.

ترنجه: نارديوان، به‌كان [۱] ترديام.

ترنجه‌بين: ده‌مانپه‌كه له‌گياو دروى وشنر خوره ساز ده‌بى [۱] ترنگبين.

ترنجه‌مين: ترنجه‌بين [۱] ترنگبين.

ترنجيان: (۱) به‌هبنم له‌ناو دولای شنى دا گير كردن: (۲) شكسان بان بر بنداز بونى كه‌م [۱] (۱) گير كردن داخل جبرى: (۲) شكستگى با زخم سطحى.

ترنگ: (۱) باه، ده‌ره‌جه، بله: (۲) به، بنكه، په‌نكه [۱] (۱) رته: (۲) نلنگر.

ترنگه: (۱) ده‌نگى وىك كه‌وشى زىو بان كانزاي تر: (۲) به، پلنوك [۱] (۱) صدای بهم خوردن فلزات: (۲) نلنگر.

ترنوسقاو: زه‌ر دابى جه‌ورى گوشت له‌سه‌ر ناوى شور با [۱] جربى سطح ابگوشت.

ترنه: ترن [۱] نگا: ترن.

ترنيت: چۆزى كۆتر [۱] نوعى كيونر.

ترنيسقى: كۆتره باويكه [۱] كوكو، فاخنه.

ترؤ: (۱) بى نابرو: (۲) ده‌ركراو به‌سوگابه‌تى: (۳) ناله‌بارو دؤ [۱] (۱) رسوا: (۲) رانده شده با اهانت: (۳) شخص ناباب و اخمو.

تروپك: (۱) دوندى كبو: (۲) بلندترين شوپن له‌دار [۱] (۱) قلله كوه: (۲) نوک بلندترين شاخه درخت.

تروتفاق: كه‌له‌په‌لو و نازوقه‌ى مال [۱] اثابه و آذوقه خانه.

تروژو: بره‌ئى له‌فيزو ده‌عبه‌و له‌خوبابى بون [۱] كنبه از نكبر و خودبستى.

تروژى: ترېزو، جه‌مبيله [۱] خبارجنبر.

تروسك: (۱) برهقه، دره‌وشان، دره‌وشه: (۲) جالاك و مه‌زبوت: (۳) ريكو له‌بارو قه‌دباريك: (زۆر نه‌سك و تروسكه) [۱] (۱) درخشش: (۲) چست و جالاك: (۳) شيك و باربك اندام.

تروسكان: (۱) برهقه‌دان، بره‌فانه‌وه: (۲) تروكانى چاو، به‌لكى چاو به‌سه‌ره‌به‌كا هينان، پيلو ليكدان [۱] (۱) درخشیدن: (۲) بلك برهم زدن.

تروسكانن: تروكاندننى پهلوى چاو، چاو تر و كانندن [۱] بلك برهم زدن. تروسكانه‌وه: برهقه‌دان، دره‌وش، به‌وه [۱] درخشیدن.

تروسكايى: روناكى زۆركه‌م، پيچه‌ك ره‌ئى [۱] روشنائى بسار كم، سوسو.

تروسكه: (۱) برهقه: (۲) بروسكه‌ى عاسمان [۱] (۱) درخشش: (۲) برقى آسمان.

تروسكپانه‌وه: برهقه‌دان، دره‌وشبه‌وه [۱] درخشیدن.

تروشكان: تونه‌كان، له‌سه‌ر چينچك روئيشن. ده‌گه‌ل هه‌ل ده‌بلىن [۱] چمبانه نشستن.

تروشكه: ترشوكه، ترشوك [۱] گياه ترسك.

تروشكيان: له‌سه‌ر چينچك دانيشن، هه‌لئونه‌كان [۱] چمبانه نشستن.

تروفيق: لوت به‌رزى، ده‌عبه [۱] نكبر.

تروفان: (۱) زۆر ترسان، زه‌نده‌ى جون: (۲) بازدان له‌شه‌ر، هه‌لان له‌به‌ر نه‌بار [۱] (۱) زهره ترك شدن: (۲) هزيمت كردن.

تروفانن: (۱) زه‌نده‌ى بردن، ترساندن: (۲) شكاندن له‌شه‌ر [۱] (۱) زهره ترك كردن: (۲) هزيمت دادن.

تروفه: شكان له‌شه‌ر [۱] هزيمت.

تروفيان: تروفان [۱] نگا: تروفان.

تروكان: (۱) ليكدانى پهلوى چاو: (۲) شكانى ده‌ئك به‌ده‌ندوك و به‌ددان [۱] (۱) برهم زدن بلك چشم: (۲) شكستن نخمه.

تروكانندن: (۱) ليك نان و كردنه‌وى پهلوى چاو: (۲) شكاندنى ده‌ئك به‌ده‌ندوك و ددان: (۳) نيكول شكاندنى هيلكه له‌لابه‌ن جوچكه‌وه: (۲) به‌ده‌ندوك هيلكه شكاندنى مريشك [۱] (۱) بلك برهم زدن: (۲) شكستن نخمه با نك و دندان: (۳) شكستن جوچه تخم را: (۴) شكستن مرغ نخم را.

تروكردن: (۱) ناووزو بردن: (۲) ده‌ركردن به‌سوگابه‌تى [۱] (۱) رسوا كردن: (۲) رانندن با نوهين.

تروكه: (۱) به‌حاسنه‌م روناكى جراو ناگر: (۲) چاوليك نانليك [۱] (۱) سوسوى چراغ و آتش: (۲) بلك چشم بهم زدن.

تروول: (۱) زۆر تركه‌ن: (۲) بيس و جه‌به‌ل: (۳) ريخ، شباكه [۱] (۱) گوزو: (۲) پليد: (۳) سرگين.

تروم: ره‌سه‌ن، به‌چه‌كه، نه‌زاد [۱] نژاد.

ترومبيل: لوزومبيل، ماشين، سه‌باره [۱] انومبيل، ماشين. ترومبيل: ترومبيل [۱] انومبيل.

تروميا: نامرازى ناو له‌ببر ده‌رخستن به‌فيجقه [۱] تلمبه.

تروه: ترين، هه‌نگور، نرى [۱] انگور.

تروه: برىنى له‌پباوى خويزى [۱] كنبه از آدم نبل و پوج.

تروه‌تر: جه‌نه‌بازى و جه‌قه‌سروئى بى‌مانا [۱] و راجى و پياوه‌گوى، تروه‌خان: چوارناله [۱] چهار نعل.

تروه‌قه: نرىقه‌ى په‌كهن، ده‌نگى به‌رزى خه‌نين، حيلكه [۱] قهقهه.

تروه‌قان: له‌تره‌قه‌دان، حيلكانه‌وه [۱] هر هر خندیدن.

تروه‌ك: (۱) بيكاره، خويزى: (۲) بى نابرو [۱] (۱) نبل و بيكاره: (۲) بى آبرو.

ترهك: دهره، درزه، قه‌لشی باریك [۱] ترك، درز.
 تره كان: درز بردن، قه‌لش بردن [۱] ترك برداشتن.
 تره كاندن: دهر زبني بردن. قه‌لشاندن [۱] تركايدن.
 تره كه‌لوك: بريعی له كاری كه سهرنه‌گري [۱] كناية از كاری كه انجام نپذیرد.
 تره كيان: (۱) دهر زبردن؛ (۲) پنجوه‌بنانی ده‌له‌سه‌گ [۱] ترك برداشتن؛ (۲) زانیدن سگ.
 تره كین: نره كيان [۱] نگا: تره كيان.
 تره مه‌زو: به‌گالته‌وه ناوی تفه‌نگی خرابه [۱] نامی برای تفنگ بد و بیكاره.
 تره‌و: نوری سه‌وزی، نرب، نقر [۱] ترب.
 تره‌وكه: گبایه‌کی نام نیره [۱] گیاهی نندمزه.
 تره‌وه‌ره: كوركوز، كوركوزه، قه‌تی [۱] مرغ سنگ‌خواره.
 تره‌ینو: ترخبو [۱] نگا: ترخبو.
 تری: هه‌نگور [۱] انگور.
 تری: هه‌نگور [۱] انگور.
 ترباك: تلباك، شبلی قوزه‌ی خاشخاشه [۱] ترباك.
 ترباك خوز: تلباك كینش. نلباکی [۱] ترباکی.
 ترباك كینش: نلباك كینش [۱] ترباکی.
 ترباکی: نلباك كینش [۱] ترباکی.
 تریان: قهرتالهی حكولهای میوه [۱] سید كو جبك میوه‌جینی.
 تریانه: تر بان [۱] نگا: تر بان.
 تریت: (۱) نیکوشین، نانی ولیو له شور بادا؛ (۲) سه‌ركونه، لومه [۱] (۱) تر بد؛ (۲) سرزنش.
 تریقان: ترات [۱] نگا: ترات.
 تریقانی: ترانین [۱] نگا: ترانین.
 تریزه: کونی فنگ [۱] مقعد.
 تریسکه: تر وسکه [۱] نگا: تر وسکه.
 تریسکه تریسك: بر بفضی یهك له دویهك [۱] درختش.
 تریشته: نه‌شوئ، نه‌مشوئ، نه‌شو [۱] تیشه‌ی چوب‌بری یا بنانی.
 تریشقه: بر وسکه‌ی همور [۱] برق آسمان.
 تریشکه: هه‌وره بر وسکه [۱] رعد و برق آسمان.
 تریفه: لو له‌ناو گونسدا. نه‌خوشه‌کی ره‌ته‌ولاخه [۱] غده‌ای که میان گوشت حیوان بدید آید.
 تریفه: بئسکی مانگ [۱] ناپش ماه.
 تریق: خه‌جاله‌ت، شه‌رم‌گرنو، به‌شه‌رم‌دا كه‌ونو [۱] شرمسار.
 تریق: ده‌نگی بئكه‌نبن، ده‌نگی خه‌نین [۱] صدای خنده.
 تریقانه‌وه: بئكه‌نبن به‌ده‌نگی به‌رز [۱] خنده با صدای بلند.
 تریقوه‌وز: حبله‌کیله‌کی زور [۱] خنده زیاد با صدای بلند.
 تریقه: نربن [۱] نگا: نربن.
 تریقه تریق: نربقه‌ی زور [۱] خنده زیاد با صدای بلند.
 تریکاندن: زربكاندن، قیراندن، زیراندن [۱] جیغ كشیدن.

تریکانن: تریکاندن [۱] نگا: تریکاندن.
 تریکه: قیره، زیره، زربكه [۱] جیغ.
 تری مارا: ریزه‌له‌مارانه [۱] ناچربزی.
 ترین: پای به‌ده‌نگ به‌ردان [۱] گوزیدن.
 ترین: (۱) باشگری به‌وانا؛ زور زورن؛ (نزیبترین، دورترین)؛ (۲) نهندور ته‌نور [۱] (۱) بسوند صفت عالی؛ (۲) نور.
 ترینه: دولاش [۱] ناو آسیاب.
 تیز: ده‌لان، نهره‌شوع، نمدانه‌وه [۱] نرشح.
 تیزان: کویونه‌وی ده‌لاو؛ (ده‌ستم خونینی تی تراوه، فرمیسك له‌چاوم تزا) [۱] جمع شدن آب چشم با خون در زیر پوست و...
 تیزی: نهریج، لیزگه‌موروی گه‌مه‌ی ده‌ستی به‌وان [۱] نسبیج.
 تژه: پر، لپاولیب، دارمال [۱] بر، مالامال.
 تژی: (۱) تژه؛ (۲) کوره به‌ش، جاله‌که [۱] (۱) نگا: تژه؛ (۲) حیوان گورکن.
 تس: فس، پای بیده‌نگی قنگ [۱] جس.
 تس به‌ردان: تسین [۱] جسیدن.
 تس دان: به‌ردانی فس [۱] جسیدن.
 تسقل: به‌ریکه، دارمازو ده‌بگری، قسقل [۱] از ثمرهای مازوج.
 تسقله‌گورگانه: گبایه‌که به‌ره‌که‌ی له‌فسقل ده‌کا [۱] گیاهی است که نمری چون ثمر مازوج دارد.
 تسكل: تسقل [۱] نگا: تسقل.
 تسكه‌تسك: ده‌نگی لیك‌دانی شیران، نه‌ق و هوزی شمشیران [۱] جكاچك شمشیر.
 تسكه‌ن: (۱) نسین، نه‌وی زور تس به‌رده‌دا، فسوك؛ (۲) برینی له‌ترسه‌نوك [۱] (۱) جسو؛ (۲) كناية از ترسو.
 تسكه‌ندن: به‌ره‌لا‌کردنی تس، تسین [۱] جسیدن.
 تسله‌گورگانه: نسقله‌گورگانه [۱] نگا: نسقله‌گورگانه.
 تسن: (۱) تسكه‌ن؛ (۲) برینی له‌بیکاره و خونتری [۱] (۱) جسو؛ (۲) كناية از آدم بیکاره و ننبیل.
 تسوی: نئسو، نئسوئ، گبایه‌کی درك داره که ده‌خورنی، بئه‌که‌ی وهك نه‌سبون كه‌ف ده‌کا [۱] گیاهی است خاردار و خوردنی که ببخش چون استان کف کند.
 تسه: جوئی کارگی خراب [۱] نوعی فارچ نامرغوب.
 تسهك: پالا، پیلار، هه‌رجی یا داده‌بوئنی [۱] پای افزار.
 تسه‌گورگانه: داپروئشك [۱] خرخاکی.
 تسسی: ترسی، یه‌تی، نانی وشکی بئی‌بخور [۱] نان خالی.
 تسسین: (۱) تس دان؛ (۲) سواربونی كه‌له‌شیر له‌مریشك [۱] (۱) جسیدن؛ (۲) جفت‌گیری خروس و مرغ.
 تش: ترش [۱] ترش مزه.
 تشاو: شبوی مزراویلکه [۱] آشی از سماق و تخم‌مرغ.
 تشت: جشت، شت [۱] چیز.
 تشتانوك: مه‌نه‌لوكه [۱] معما.
 تشتیر: جویشتیر، بزنی دوساله [۱] بز دوساله.

تشرین: ناوی دوما نگی رومی [۱] نام دو ماه از ماه‌های رومی.

تشله کهمین: شیوی سماق، ترشاو [۱] سوپ سماق.

تشنین: چیشتی به له‌بدو سماق، شیوی له‌تکه نوگدو ترش [۱] آش لیه و سماق.

نصف: (۱) ناوی دهم؛ (۲) وشه‌ی نوژه‌یی و وه‌زه‌زی [۱] (۱) نف، آب دهن؛ (۲) کلمه نفرت و انزجار.

تفاق: (۱) زه‌خبره‌ی بژیوی زمسان؛ (۲) کاو گیای مالآت بو زمسان؛ (۳) به‌کهنی [۱] (۱) آذوقه؛ (۲) علوقه زمسان؛ (۳) آفاق.

تفانه دهم بهک: برینی له‌کهن و به‌بین کردن [۱] کنایه از نوطنه کردن.

تفانه‌وه: له‌دهم دهرهاویشتنی خوراک [۱] بیرون انداختن غذا از دهن.

تفت: تامی گیر، چیزه‌ی نیوه‌تال و تیز، شیرنی نامال نال [۱] مزه‌گس.

تفتی: (۱) گیرایی تام، تالایی نامال شیرنی؛ (۲) دانوله‌ی گه‌نم [۱] (۱) گس مزه‌گی؛ (۲) گندم آب‌بن.

تف ره‌وهن: شاتو، گانو [۱] شاه‌توت.

تفسک: هه‌نجیره کبوله [۱] انجیر کوهی.

تقفی: قه‌له، برگوشت، نیرگوشت [۱] جاق، گوشنالو.

تفک: (۱) کوانو، وه‌جاغ، ناگردان؛ (۲) به‌له‌ی دم و چاوا؛ (۳) تغه‌نگ [۱] (۱) اجاق؛ (۲) لکه صورت؛ (۳) تفنگ.

تف کردن: (۱) تف هاویشتن؛ (۲) نهرکردن به‌نف [۱] (۱) تف انداختن؛ (۲) تر کردن با نف.

تفد کردنه‌وه: له‌دهم دهرهاویشتنی خوراک [۱] خوراک از دهن خارج کردن.

تف کرن: تف کردن [۱] نف کردن.

تف کره‌وه: نف کردنه‌وه [۱] نگا: تف کردنه‌وه.

تفکی: دژنامیکی زانانه به‌دژنامی زنانه.

تف لیگردن: هاویشتنی تف بو شنبکی پس یان ناحه‌زه‌نف [۱] نف انداختن بر کسی یا چیزی.

تفنگ: لوت، که‌بو، دفن، بیفل، کهپ [۱] بینی.

تفوز: وشه‌ی جوین و ناخوشه‌ویشتنی [۱] کلمه نحقیر، نفو.

تفه: تو، به‌ری داری تو، داری تو، تفتی [۱] توت.

تفه‌ده‌ست: وچانبیکی کم، زاره‌وی داربرانه؛ (با تفه‌ده‌ستی بکه‌بن) [۱] اندکی اسراحت.

تفه‌ره‌وهن: گانو، شاتو، توره‌شه [۱] شاه‌توت.

تفه‌سیاوی: گانو [۱] شاه‌توت.

تفهک: نفه‌نگ [۱] نفنگ.

تفه‌ن: نفه‌نگ [۱] نفنگ.

تفه‌نگ: چه‌کی گهرمی لوله‌دیزی گولله‌خری بچوک [۱] تفنگ.

تفه‌نگاویرو: (۱) مه‌ودای هه‌رت کردنی گولله‌تفه‌نگ؛ (۲) که‌سی که

تفه‌نگ ده‌هاویرو [۱] (۱) تیررس؛ (۲) تیرانداز.

تفه‌نگ ته‌قین: له‌وی تفه‌نگ ده‌هاویرو [۱] نیرانداز.

تفه‌نگ چی: خاوه‌ن تفه‌نگ له‌شه‌زا، چه‌کدار [۱] تفنگدار.

تفه‌نگساز: نوکمه‌چی، شیرگهر [۱] تفنگساز.

تفتی: تو، نفه [۱] نوت.

تغیریک: گوژ، بانه، حه‌ونه‌ی له‌داپک یونی منا، [۱] حشش هفتمین، روز تولد نوزاد.

تغینه‌وه: تف کردنه‌وه [۱] پس دادن از دهان.

تقر: توری خواردن، ترب [۱] ترب.

تقری: نه‌وه‌ی ناش، نه‌وخه‌ی پسته‌ی له‌سهره [۱] قطب آسیا.

تثنک: قسه‌ی گالته بی کردن [۱] منک.

تغیرک: کوژره باربکه [۱] فاخه.

تغیلک: کوژره باربکه [۱] فاخه.

تک: ده‌نگی دلوه به [۱] چکه.

تکا: نهرجو، یازانه‌وه بو کارک، خوابشت [۱] شفاعت، خواهش.

تکاکار: یازیره‌وه، خوابش کار [۱] شقیع، خواهشمنند.

تکاکردن: وه‌پازان، نهرجوکردن [۱] شفاعت.

تکان: (۱) جوژه جوژه هانته‌خوار، چکان؛ (۲) دوکان، چبگی فروشن [۱]

(۱) چکیدن؛ (۲) دکان، مغازه.

تکاندن: چکاندن، ننوک تنوک رزاندن [۱] چکانیدن.

تکانن: نکاندن [۱] چکانیدن.

تکاو: (۱) چه‌کاو، ننوکه‌ی داژزاو؛ (۲) زنه، شوینی که‌ناوی که‌می لی

ده‌رجی [۱] (۲) چکیده؛ (۲) تکاب.

تککه: که‌بابی بله‌گوشت، قوزباشی [۱] چنجه.

تکه: (۱) تککه، چکه‌ی ناو به‌ننوکه داژزان؛ (۲) بزوتنه‌وه؛ (مناله‌که هیند گریا له‌تکه که‌وت) [۱] (۱) چک‌چک آب؛ (۲) جنبش، نکان.

تکین: چکه کردن [۱] چکیدن.

تکین: رزین به‌دلوب [۱] چکاننده.

تگر: (۱) زور سارد؛ (۲) نهرزه، نهرزه، نه‌بروک [۱] (۱) بسبار سرد؛ (۲) تگرگ.

تگل: به‌ران، مه‌زی نیر [۱] قوچ.

تگه: نیری، نیره‌بن، ساپین [۱] شاک، بزر.

تل: (۱) ورگ، عور، گیبال؛ (۲) بزوتن له‌سهره لا، خلار، گلار؛ (۳) قامک، نبل، کلک، نه‌نگوست [۱] (۱) شکمه؛ (۲) غلت؛ (۳) انگشت.

تل: (۱) چل، لقی گیا، غل؛ (۲) پشکه‌لی گارو به‌رخ؛ (۳) توله‌قه‌ندی؛ (۴) تاکی بی‌وینه؛ (۵) هه‌لبزارده؛ (۶) زگ، سک [۱] (۱) ساقه‌گیاه؛ (۲) پشک

بزه و بزغاله؛ (۳) سگ شکاری؛ (۴) بی‌نظیر؛ (۵) گزیده؛ (۶) شکم.

تلار: (۱) گلاره‌وه‌بو، خلور؛ (۲) دریز راکشواو، خو‌دریزکردن؛ (۳) نهم‌ل و نه‌وه‌ل [۱] (۱) غلنان؛ (۲) دراز کشیده؛ (۳) نبل و بیکاره.

تلاسان: له‌ریگه کلایون [۱] منحرف شدن.

تلان: نل خواردن، کلان، له‌سهره‌لا گه‌زان [۱] غلنیدن.

تلاندنه‌وه: له‌سهره‌لا سوراندن، بزاونن [۱] غلناندن.

تلاننه‌وه: تلاندنه‌وه [۱] نگا: تلاندنه‌وه.

تلانه‌وه: له‌سهره‌لا بزوتن [۱] غلت خوردن.

تلاوتل: له‌سهره‌نهنشت گه‌زان، لاره‌لا رویشن [۱] تولاتلو.

تلزین: بزارده، هه‌لبزارده، نه‌قاندی [۱] گزیه، منتخب.

تلبونه‌وه: گلاره‌وه بون، خلور یونه‌وه [۱] غلنیدن.

نلپ: (۱) ره‌شایی خه‌لک له‌دوره‌وه: (۲) نلنه‌ی دوز، لی‌گراو: (۳) سنگ کونان له‌سیوه‌دا [۱] (۱) شتیخ مردم از دور: (۲) کبه: (۳) سینه‌زنی.

تلبه: (۱) نلنه، نیشوی بآلوراو: (۲) ده‌نگی که‌رتی زلو نهرم [۱] (۱) دودی: (۲) صدای افنادن جسم سنگین و نرم.

تلشای: گلاره‌وه بون، خلور یونه‌وه [۱] غلت خوردن.

تلغه: تلفه، نیشوی بآلوراو [۱] دودی.

نلخ: (۱) ره‌شی نامال زهره: (۲) تالی تامال شیرن [۱] (۱) سیاه مابل به زرد: (۲) نلخ مابل به شیرین.

تلدان: (۱) بزاونن له‌سمر ته‌نیشت: (۲) به‌رنی ده‌مار، لبدانی نوندی ره‌گ [۱] (۱) غلت دادن: (۲) بیض شاهرگ.

تلف: (۱) تلبه: (۲) منالی ساوا [۱] (۱) نفاله: (۲) نوژاد.

تلفار: تلبه، نلنه [۱] نفاله.

تلفه: نلفار [۱] نفاله.

تلغه: شلقه، ده‌نگی مه‌شکه له‌کاتی ژاندندا [۱] صدای بهم زدن مشک.

نلقه‌تلق: شلقه‌ی زور [۱] صدای بهم خوردن مابعات.

تلك: زه‌نگه‌ته‌تری، هیشوی گچکه له‌هینوی گوره [۱] تلسک.

تلکردن: بزواندن به‌پال [۱] غلطاندن.

تلکردنه‌وه: خلور کردنه‌وه، گلور کردنه‌وه [۱] غلطانیدن رو به‌باین.

تللور: له‌سمر زک راکشان [۱] دمر خوابیدن.

تلماسک: زه‌نگه‌ته‌تری، تلك [۱] تلسک.

نلوخ: (۱) زه‌نیله‌ی ده‌سکدار: (۲) زنی بی‌شهرم و زمان دریز [۱] (۱) زنبیل دسته‌دار: (۲) زن سلیطه.

تلوخوی: زورسوتر، برخوی [۱] بسیار شورمرزه.

تلور: بالداران [۱] طیور.

تلور: (۱) گلور: (۲) دریز راکشوا له‌سمر نه‌نیشت [۱] (۱) غلنان: (۲) درازکنبیده بر پهلو.

تلور یونه‌وه: تلور [۱] نگا: تلور.

تلوق: بلوق [۱] ناول.

تلوقه: به‌سمر به‌کدا له‌لپندراو، به‌سمر به‌کدا کراو، فه‌لوقچکه [۱] نلمبار.

تلول: فورچلباو، لینه [۱] لای و آچن.

تلولوک: هه‌لوای به‌ناردی برینج [۱] حلوا‌ی آرد برنج.

تله: (۱) سونانه‌وی برین: (۲) بلنسه‌ی ناگر: (۳) سه‌گی چکولمه‌ی زاو [۱] (۱) سوزش زخم: (۲) لهیب آش: (۳) توله شکاری.

تله‌تل: گر به‌و بلنسه‌ی نوندی ناگر [۱] زیانه‌ی آتش.

تله‌تله: سونانه‌وی برین به‌زبادی [۱] سوزش پناپی زخم.

تلهک: قوجه‌که‌ی دورمان، نه‌نگوسه‌وانه [۱] انگستانه.

تلهی: قامک، نلی، نه‌نگوست، کلک [۱] انگست.

تلی: تلهی [۱] انگست.

تلیا: ناسوده، ره‌جه‌ن [۱] آسوده.

تلیاک: نریاک [۱] نریاک.

تلیاک خور: نریاک [۱] نریاک.

تلیاک: نریاک [۱] نریاک.

تلیاک: نل برده، رت برده، جولاو [۱] غلغیده.

تلیان: (۱) نریان: (۲) رت بردن [۱] (۱) نگا: نربان: (۲) تلوتلو خوردن.

تلیان: هیشتن، وازلی هبنان، هیلان [۱] هیشتن، هلبدن.

تلیانه: قه‌رتاله، سه‌به‌ته‌ی میوه‌جینی، تریان [۱] نگا: تریان.

تلیت: نیکوشیو، نانی ولبو له‌چیشتا، تربت [۱] نربد.

تلیز: تلور [۱] نگا: تلور.

تلیزان: گلار بونه‌وه [۱] غلنیدن از سرانسیبی.

تلی رتیکی: جورری تری [۱] نوعی انگور.

تلیس: نه‌زی نه‌واو ته‌ز [۱] تمام خیس.

تلیس: نلبس [۱] نگا: نلبس.

تلیسان: ته‌واو ته‌ز بون [۱] خیس خیس شدن.

تلیساندن: ته‌واو ته‌ز کردن [۱] خیسانیدن.

تلیساندنه‌وه: (۱) نلبساندن: (۲) به‌نه‌زکردنی زور له‌کارخستن [۱] (۱) نگا: نلبساندن: (۲) بوسیله‌ی خیس کردن ضایع گردانیدن.

تلیسانه‌وه: له‌نه‌زبان له‌که‌لک که‌وتن [۱] به‌دلیل خیس بودن ضایع شدن.

تلیسانه‌وه: تلبسانه‌وه [۱] نگا: تلبسانه‌وه.

تلیساو: به‌نه‌واوی ته‌ز بوگ [۱] به‌کللی خیس شده.

تلیساوه: نلبساو [۱] نگا: نلبساو.

تلیسک: زه‌نگه‌ته [۱] نلسک.

تلیش: (۱) دادزاو: (کراسه‌که‌م تلیش تلیش بو): (۲) بارجه‌ی ناسک له‌دار: (داره‌که تلیشی لی بوته‌وه): (۳) قه‌لشین: (دار تلیشی برد) [۱] (۱) باره‌گشته، چاک شده: (۲) قطعه‌ای نازک از درخت: (۳) شکاف و درز.

تلیشان: (۱) دران: (۲) ده‌زو قه‌نیشت بردن [۱] (۱) باره‌شدن: (۲) شکافتن.

تلیشاندن: درزبندان [۱] شکافتن.

تلیشانن: تلبشاندن [۱] نگا: تلبشاندن.

تلیشاو: دادزاو، فه‌لشاو [۱] شکافته‌شده، باره‌شده.

تلیش بردن: قه‌لشین [۱] نرک خوردن.

تلیشه‌به‌رد: بارجه‌ی ناسکی له‌به‌رد به‌زبو [۱] بلمه‌سنگ.

تلیشیان: نلیشان [۱] نگا: تلیشان.

تلی لی: هه‌له‌له، به‌هوی زمان له‌ناو ده‌مددا ده‌نگی شادی ده‌برین [۱] هه‌له‌له.

تلی لی لی: هه‌راو هوربای شادومانی [۱] فر باد و هورای شادی.

تلین: (۱) گلین، خلور که‌روه: (۲) جولین [۱] (۱) غلنانده: (۲) جنباننده.

تلین: (۱) هیلان، هیشتن: (۲) خه‌لنان، تالوده‌بون [۱] (۱) هیشتن: (۲) آغشتن.

تلینگ: نبقه‌ک [۱] خشنک شلوار.

تم: (۱) گش، هه‌مو، هه‌می، نیکرا: (۲) خوارودا هانو [۱] (۱) همگی، تمامی: (۲) خمیده.

تما: نه‌ماحکار، جاونه‌زیر [۱] آزمند.

توار: مەل، بالدار، بەزئە: (نەبرو تواریکی زۆری لئى كۆ بۆنە) □
 یرئە.
 توأشا: تماشا □ تماشا.
 توأشاخانە: نەماشاخانە، جینگەى شانەانى شنى دلخواز □ تماشاخانە.
 توأل: تواری □ نگا: نوار.
 توألئت: فەرى سەرتوئىل، كاكۆلى سەرەنئە، گوئە □ كاكۆل روى
 بېشانى.
 توام: دەمەرى، گەرە كەم، دە خواری □ مى خواهم.
 توان: (۱) وئستن، خواستن: (۲) هئز، ناقت، نابشت □ (۱) خواستن: (۲)
 ناب و توان.
 توانا: بەهئز، بەوزە، بەتاقەت □ نوانا.
 توانایی: هئز، نابشت □ توانایی.
 توانج: سەرکوئە، نانە، تئز □ طعنه، سرزنش.
 تواندەنە: ناواندەنە، لەئەندەن □ ذوب کردن.
 توانەنە: تواندەنە □ ذوب کردن.
 توانەنە: ناوانە، لەرەقبەو بونەنار، لە بون □ ذوب شدن.
 توانست: توان، نابشت، تاقەت □ توان.
 توانستن: توانین، لەوزەدا بون □ توانستن.
 توانشت: توانست □ توان.
 توانین: توانستن □ توانستن.
 توأبهم: عافەرەم، بارە قەللا، چاكت کرد □ آفرین.
 توأبرە: (۱) نۆرە كە، قوماشى هەلدوراو بوشت تئكردن: (۲) توری ولاغ،
 نۆرە كەى لەوهرى جارەوى: (۳) نوریئى وهك خوارجى وەرئزیر بو توأم
 تئدا بردن □ (۱) توأبرە: (۲) آخور كیسەى: (۳) كیسەى كە بئز را در
 آن دیزند.
 توأبە: بەژبووان بون لە گوناح □ توأبە.
 توأبەدار: لە خواترس: (خانوئى ئەز توأبەدارم) □ پرهیزگار.
 توأبەرە: (۱) نۆربین: (۲) نالقیە دانە لغاو كە لئجى ژیروى نەسب دەگرى
 □ (۱) نۆبرە: (۲) حلقە ژیر لب دەندە اسب.
 توأبەكار: لە خوانرس و بەدین، توأبەدار: (بەبجینە سەرۆه بئس بە
 توأبەكارى / توأبە لە مەهرشت غەیر لەدلدارى) «فولكلور» □
 پرهیزگار.
 توأپ: (۱) كۆمەل و پرايى: (۲) گەردەلى ناسپاو كە بەزەى لئدراوه: (۳)
 نەوشنە گەردەى بەدەست با بەیا بازی بئى دەكەن: (۴) تەنگى لوله
 نەستورى گوللە درشت: (۵) قوماشى بە سەرە كەدا قەد كراو بە لوله بان
 لەسەر تەختە: (۶) برئى لە دروى گەورە: (۷) خرا، گروور، گرد □ (۱)
 تودە: (۲) جای پرة آسباب: (۳) توأب بازی: (۴) توأب جنگى: (۵) توأب
 پارچە: (۶) كەتابە از دروغ شاخدار: (۷) گرد، مدور.
 توأپان: سەكەت بون، كەوتئین، مردار بونى حەبوانى كە گوشتى ناخورى
 □ مردار شدن.
 توأپانندن: (۱) سەكەت كۆردن، كەوتانندن: (۲) نەمى كۆردن، لئدانى زور □
 (۱) مردار كۆردن: (۲) كك كارى و نئبە كۆردن.

تماشا: (۱) روانبىن، چاولكۆردن، توأشا، نۆزىن، مەبزه كۆرن: (۲) برؤانە □
 (۱) تماشا: (۲) نگاه كى.
 تماق: ناوخوهر، دە فرى ناوخواردنە، زەرك، شەر بە □ كاسە آبخورى.
 تمام: نەوار، گئش □ تمام.
 تمامندن: داھئبان، خواریووە كۆردن □ خەم كۆردن.
 تماوا: (۱) داھانو، حوارووە بوگ: (۲) بەسبو، هەلامەت □ (۱) خەمبە: (۲)
 زكام.
 تماوى: بەسبو كۆرنى، هەلامەت دار □ مئبلا بە زكام.
 تمام: زەوئى رەقەن، زەمئى كە بنى تەختە بەرد بئى □ زمين سنگلاخ.
 تمامان: تمام □ نگا: تمام.
 تمامە: نوكەمەزە قى لە ناسن □ نك آھنى كۆردنا.
 تماميل: (۱) بېجەم، سەروشكۆل: (۲) كۆرتە جىرۆك □ (۱) قباھە: (۲) داستان
 كوناھ.
 نەمى: هەمئىنەبى، بئى پراڻەوہ □ هەمبىگى.
 تمام: (۱) بئى كەم و زیاد: (۲) هەمئىنە □ (۱) بئى كەم و زیاد: (۲) هەمبە.
 تمام: بەمەزەنە، وا ديارنەدا، خوایە □ انگار، نونگو.
 تمام: دەفرانى سەكەى نئزان □ نومان.
 تمام: (۱) باشگىرى كارى زا بردو بو كەسى سئبەم لەدواى بئى بزاو دئت:
 (دخوتن دجئتن، ناباتن): (۲) ننگ: (۳) قايم و شەداندى، توند □ (۱)
 علامت سوم شخص مفرد در فعل: (۲) مفعول: (۳) محكم.
 تمام: (۱) خوئشاندان بەنازو قەمەزوہ: (تئزادكى): (۲) گائە، تئز □ (۱)
 نازكۆرن: (۲) مسخرە.
 تمام: كۆ، تەندراو، نەناو، رايەلى بۆنئوہ دواو □ تئبە، منسوچ.
 تمام: ننگئە، ننگئە □ نگا، ننگئە.
 تمام: (۱) مەشكەى پراوئز لە ناو: (۲) برئتى لەزۆد خوورى
 زگەلەلماو □ (۱) مئشك لئربز از آب: (۲) كەتابە از پرخور سكم
 برآمدە.
 تمام: هئج بئت ئبە، هەرنە، هئج ئبە □ چئزى موجود نئست.
 تمام: (۱) دلوپ، قەتوہ: (۲) ناربىكى زور نارىك □ (۱) قظرە: (۲) بئار
 نارىك.
 تمام: زور نارىك: (شەوئىكى نارىك، تئوكە) □ بئسبار تارىك.
 تمام: (۱) دەربئى زور كۆرت، دەربئى لە قئنگەللاو: (۲) دلوپ، نئوك
 □ (۱) تئبان كوتاه: (۲) قظرە.
 تمام: ئبە □ نئست، موجود نئست.
 تمام: (۱) راناوى كەسى روپەرو: (مەن نايم تووهرە): (۲) بەك فەد: (بە
 توئى كراس و دەربئى دەربەزى): (۳) نوئى شئر، قەبماغ: (۴) توأم، تووى
 سەوزى و دەخل، نوخم: (۵) جور، نەوع: (جتوؤ فتوؤ): (۱) ضمير
 مخاطب مفرد: (۲) بك لا: (۳) سرشئر: (۴) بئز، تخم: (۵) جور، نوع.
 تمام: (۱) راناوى روپەرو: (۲) هئج: (تو جاران، هئج جاران): (۳) تئى □ (۱)
 ضمير مخاطب مفرد: (۲) هئج: (۳) توت.
 تمام: (۱) پارچەى براوى ناسك لە گوشتت يا لە چەرم: (۲) دەبەوى:
 دەخوآزى □ (۱) شرخە: (۲) مى خواھد.

توترواسك: مەلئكە بەقەد جىنشكە □ پرنده اى است شىبه گنجشك.
 توتك: (۱) بىنچو سەگ: (۲) سەولەي سەگ: (۳) نوتى: (۴) كرمى نەخوشى
 ھارى □ (۱) تولەسگ: (۲) نوالە سگ: (۳) طوطى: (۴) وىروس ھارى.
 توتكە: (۱) تونەكولە: (۲) كرمى كە لەھار بەبدا دەبى: (۳) ئوقرە □ (۱)
 تولەسگ: (۲) وىروس ھارى: (۳) آرامش.
 توتكەخواردن: نارام گرىن □ آرام گرىن.
 توتكە گرىن: تونكە خواردن □ آرام گرىن.
 توتم: سماق، دارى نرش □ سماق.
 توتن: تەماكو، نەوگىنانالەي دوكە لەكەي ھەلەدە مەزن □ نونون.
 توتسانە: بەشى خاوەن ملك لە نوتتى رەعبەت □ سەھمى كە ارباب از
 توتون كار مى گىرد.
 توتىناي: وەقسەھىنان □ بەحرف آوردن.
 توتنەوان: رەنجبەرى نوتن كىل □ نوتون كار.
 توتو: وشەبەكە بەوانا: بەھىج جوړيك: (بە توتوش دەس ناكەوى) □
 كلمەبەست كە محال بودن امرى را مى رساند.
 توتوك: شەببور، كەزەنا □ شەببور.
 توتسوى: جوړى كولبەرى نوى لەسەر توتى كە گويزو بادا، پېوازي
 نى دەكەن □ نوعى گرده نان كە گردو و بادام و پياز در آن رېزند.
 توتە: (۱) قامكە چكولە: (۲) دانىستن لەزمانى منالدا: (توتە بكە، ئوخەي
 كوزى من توتەي كروە: (۳) سەگ: (۴) وشەي دەركردنى سەگ: (۵)
 زىدە گوشت لە جواردا بان لە پىلوى جاودا: (۶) خال، نىشان □ (۱)
 خنصر: (۲) نىستىن در زبان بچە گانە: (۳) سگ: (۴) كلمە راندىن سگ:
 (۵) گوشت اضافى در چشم يا پلك چشم: (۶) خال.
 توتەك: جوژە لە، دوزە لە □ مەزمار.
 توتەكان: ھەل نروسكان □ جەمانە نىستىن.
 توتەكولە: نوتكە سەگ □ تولەسگ.
 توتەلە: نوتكە سەگ □ تولەسگ.
 توتى: مەلئكە لەفسەدا لاساي مروەدە كانەو □ طوطى.
 توتيا: دەرمانىكى چاوانە □ توتيا.
 توجار: ماملەچى، ناچر، بازارگان □ بازارگان.
 توجى: داھەش، بەش بەش كردن بەسەر خەلكا □ توزىع.
 توجان: بەر وانكە بان پىش بەندىك نوى نىدە كەن بو چاندىن □ پىش بندى
 كە بەزى در آن رېزند و مى افشانند.
 توجان: (۱) نوجان: (۲) فلبقانەو □ (۱) نگا: توجان: (۲) لە و با مەمال شدن.
 توجان: (۱) بەر بى دان و فلبقانەو: (۲) نوم وەشاندىن □ (۱) لە كردن: (۲)
 بەزى افشاندىن.
 توجن: (۱) لىجق: (۲) نوم وەشنىن □ (۱) لىج: (۲) بەزى افشان.
 توجىن: نوم وەشنىن، نوجىن □ بەزى افشان.
 توخ: نون غومار □ گرد، غبار.
 توخ: (۱) جوقەي كلأوى شاو مىران: (۲) نام نيزى بەھىز: (۳) تارىك
 رەنگ: (سورى توخ: سورى تامال رەش): (۴) نىر گوشت و فەلەو □
 (۱) جقە كلاھ شاھان: (۲) مژە نند: (۳) رەنگ سىر: (۴) چاق.

تويانن: توياندىن □ مۇردار كردن.
 توياننى: گەمە بە توي كردن، تويىن، تويىنە □ توي بازي.
 توي تويىن: توياننى □ توي بازي.
 توي تاو: نەودارەي كە لە گەمەدا لەتويى نەدەن □ چوگان.
 توي چى: (۱) توي تەقبن: (۲) دروزل □ (۱) نويچى ارتش: (۲) كىتابە از
 كذاب و دروغگو.
 تويدان: شكست پيدان □ هزىمت دادن.
 تويىز: كوتەكى سەر بە بىز مەريان قېرنى ھەلسوراو □ جىماق با جوب
 قىراندو.
 تويىشك: گىابە كە □ گىابەي است.
 تويقار: گەمەي تويىن كە بەدار لەتوي دەدرى □ چوگان بازي.
 تويقارزىن: نويقار □ نگا: تويقار.
 تويىكەشى: خاويىن كروەوئەي گونجە بەدارى سەر بە بەزى ياك كردن
 آبريز بەوسىلە چويى كە كەنە بر آن بېجىدە اند.
 تويلاخ: (۱) بەسەر بەك كۆم بو، بەسەر بەك ھانو: (۲) گلەت، سەندە □
 (۱) برەم انباشتە: (۲) كلوخ.
 تويلاخە: بەسەر بەك ھاتو: (بەبىن و قور بە سەر بەك تويلاخەي كروە)
 □ برەم انباشتە.
 تويەل: (۱) خز، گرووەر: (۲) بەسەر بەك ھاتو، لەسەر بەك كۆم كراو: (۳)
 قوربان بەفر نەو نەدەي لە دەسنىكە جىگەي بوئەو □ (۱) گرد، مدوور:
 (۲) برەم انباشتە: (۳) مقدارى گل با برف كە در بكدست جاي گىرد.
 تويەل بو: (۱) لەدەوورى بەكتر كويون: (۲) بەسەر بەك ھانن □ (۱) دور
 ھم جمع شدن: (۲) روى ھم انباشتن.
 تويەلە: خرى وەك توي □ گرد چون توي.
 تويەلە شەزى: شەزە بەفر، تويەلە بەفر بەكە دان □ برف بازي.
 تويە وانە: بەزوى زارناخنى كۆ بەر دەفر □ پارچە دھان بند خەم ...
 تويىگ: مەردارەوە بوى خەبوانى كە گوئى ناخوړى □ مۇردار.
 تويىن: مەردنى خەبوانى پىس: (سەگ تويى، كەرتويى) □ مۇردار شدن.
 تويىن: (۱) گەمەي بەنويپ، وازى توياننى: (۲) كەسى كە گياندارى پىس
 نەكوزى □ (۱) توي بازي: (۲) كسى كە خبوانى را مۇردار كند.
 توييو: نويىگ □ نگا: نويىگ.
 توت: (۱) تقي، بەرى دارتو، دارى نقى: (۲) وشەي دەركردنى سەگ □ (۱)
 نوت: (۲) كلمە راندىن سگ.
 توت: (۱) كوشندە بو: (۲) دانىستن لەزمانى منالدا: (توتى كروە) □ (۱)
 بوف: (۲) نىستىن بە زبان بچە گانە.
 توتاك: (۱) قومرى، جوژە كوئربەكە، باكەرىم: (۲) ناق ناق كەرە، فزاو كە □
 (۱) فمى: (۲) مرغ شىباھنگ.
 توتان: وە جىنچك نىشنىن، ھەل توتە كان □ جەمانە نىستىن.
 توتانن: (۱) وەقسەھىنان: (۲) دواندىن و جازو كردن □ (۱) بەحرف آوردن:
 (۲) سەر بەسەر گىدانىن.
 توتىرك: تورك، درى، بەرى دوكىكە وەك گانەو جى لەنام وەرە نگا □
 نەمشك، مەگل.

توخس: (۱) له كه لك كه ونه، بئى به ره؛ (۲) جه موش، به بدهس [۱] از كار افتاده؛ (۲) چموش، رموك.

توخم: (۱) توم، توو؛ (۲) ره جه لهك، بنه چه كه، نژاد [۱] نخم؛ (۲) نژاد. توخماخ: كونهكى سهرزل، گوپال [۱] جمان.

توخسى: فحل، نه سب با به ران با هه رچى بو پهرين زا گرايى [۱] گشن. توخن: نخون [۱] نژديك.

توخوب: تخوب، سنور [۱] مرز.

توخهرى: جوړى گهمه ي فابن، وازيه كه له ميجيندا [۱] نوعى بازى با فاب.

توده ره: چرگ، چيرگ، مينه سسى [۱] هو بره.

تور: لاله به نه، كه سى قسه ي به روه وانى بو نايهت [۱] الكن.

تور: (۱) توربين، نوره كه ي نان و تيشو، خورجى بچوك؛ (۲) نرب، تفر [۱] (۱) خرچين؛ (۲) نرب.

توز: (۱) چسراوى به گهو؛ (۲) چاره وانى بارنه كراوى زين نه دبنيو؛ (۳) جه موش و به بدهس؛ (۴) جه قه ل؛ (۵) ره شكه و بيشكه ي كه دېته به رچاو؛

(۶) نه سسى له گر بوه غار جى ماو [۱] نوري؛ (۲) اسب رام نشده؛ (۳) رموك، جموش؛ (۴) شغال؛ (۵) سياهى رفتن چشم؛ (۶) اسب بازنده در مسابقه.

توز: هه لوك [۱] چوپ كوچك الك دولك.

توراخ: ماسنى ناو لى گراوى شويت نى كراو [۱] ماست كېسه.

توراغ: توراخ [۱] نگا: نوراخ.

توراغدان: (۱) ده فرى توراغ؛ (۲) برينى له مروى زگزل [۱] كېسه ماست؛ (۲) كنايه از شكم گنده.

توران: زو بر بون، زو بر بون [۱] قهر كردن.

توراندين: نوره كردن، قه لىس كردن [۱] رنجاندين.

توراندين: فو به نامرازى موسيقا بان كه له شاخدا كردن [۱] دميدن.

توراندين: ره واندنه ره [۱] رمانيدن.

توراندين: فبراندين، زگ جونى مالات: (نم گونلکه نه تورينى) [۱] اسهال دام.

توراز: ره نچاو، زين، زو بر [۱] رنجيده، قهر كرده.

توربين: نوره كه، نورك [۱] نو بره.

تورت: (۱) نفت، نامال نرش و تال؛ (۲) لاله به ته؛ (۳) شتى كه زوده شكى و زوده به رى [۱] گس مزه؛ (۲) الكن؛ (۳) نرد.

تورتو: قهيجى، مفسس، مقهست [۱] قهيجى.

تورتوره: سهرسو الكمره، چاو له ده ستى خه لك [۱] گدامنش.

تورته مال: خلبسك، شونى هه لخلبسكان [۱] ليزگه.

توردان: به فوه و هاويشتن، فرندان [۱] یرت كردن.

توردهات: قسه ي بن شرو بى مانا [۱] حرفه بيخوده

تورش: نرش، مزرا [۱] نرش.

تورشيات: نرشيات، نهوشنا نهى له ناو سر كدا په روه ره ده كرېن [۱] نرشيات.

تورشياگ: ترشاو، ماست و شير... هه لگه راوى نرشيوگ [۱] نرشيده.

تورشيمان: نرشان، هه لگه ران [۱] نرشيدن.

تورك: (۱) توله كه، نانه حاجى له گ له گ؛ (۲) جه قه ل [۱] بنبرك؛ (۲) شغال.

تورك: توره كه ي چكوله، كېسه قوماشى گوشاد [۱] تو بره كوچك.

تورك: نوترك، درى [۱] نمشك.

توركه: زوركان، زه مېنى به كه نندو له نندو خهت خهت [۱] زمين شبارشبار طبيعى.

تورگه ن: ناوى زوزانېكه له كوردستان [۱] نام ييلاقى در كردستان.

تورلى: بالداريكى بچوك له چيشكه بچوكنر [۱] برنده اى است شبيه به گنجشك.

تورمته: باشوكه [۱] باشه.

تورمه: (۱) زيوى خاليس؛ (۲) جوړى شالى به ناو بانگ [۱] نقره سره؛ (۲) شال نرمه.

تورننه: نورمه [۱] نگا: نورمه.

توروش: زات، غيرت: (توروش نه كر بيژى، بانج: نهى وير ابيلى) [۱] جرات، شهامت.

تورونته: مشك گره، مه لىكى بچوكى زاو كه ره مشك ده گرى [۱] مرغى است شكارى.

توره: (۱) شهرم، حه يا، عه ده پ؛ (۲) فرزه ندى هه وى؛ (۳) زانست [۱] آرم؛ (۲) فرزند هو؛ (۳) دانش.

توره: (۱) ميوره، لكه دارميو؛ (۲) ويژه، نه ده بيات [۱] شاشه تاك كه مى برند؛ (۲) ادبيات.

توره: رك هه ستاى، رن هه لسناو [۱] خشمناك.

توره قان: زانا [۱] عالم، دانشمند.

توره قى: با به به رز بونه وه [۱] ترقى.

توره كانه: باجى كه گزير له رابه تى ده ستنينى [۱] نوعى باج اربابى.

توره كه: تورك [۱] نو بره.

توره كه رى: نه بولكه ي ده سكردى بنياده م [۱] تبه دست ساز.

توره مه: ره چه لهك، بنه چه كه، نه ژاد [۱] نژاد، نسل.

توره وان: راو كه رى به تور [۱] كسى كه با تور شكار كند.

توره وان: ويژه وان، نه ديب [۱] اديب.

توره هه لدان: به نه هم بو دور هاويشتن [۱] پر تاب كردن.

توره بى: رك، رقى، كينه، قه لسى [۱] خشم.

توزى: (۱) جه قه ل، تورك؛ (۲) بېكاره و بى نرخ؛ (خوزى و توزى) [۱] شغال؛ (۲) آدم بوچ و بى ارزش.

تورين: زو بر بون، زو بر بون، توران، قه لىس بون [۱] قهر كردن.

تورينوك: همميشه نوره و دلناسك [۱] عصبانى و زود رنج.

توز: (۱) مزبه، سونور به، به يونده دار؛ (۲) كوزه له، كوز؛ (۳) چرچ لاهر،

جل سافكه ر، نوتو بان هه رچى؛ (۴) داغ؛ (۵) خلبسك؛ (۶) لكى نازه ي

دار؛ (۷) بېجم و قه لافهت [۱] پيوند درخت؛ (۲) نرينك آبي؛ (۳) انو؛

(۴) داغ؛ (۵) ليزى؛ (۶) جوانه درخت؛ (۷) ريخت و قيافه.

توز: (۱) كه مو سكه، نه نده اى زوركه م؛ (۲) با برده لهى خاك، غومار [۱]

توش بون: (۱) روبه زوبون، نيك نالقان؛ (۲) گرفتار بون به كار بكهوه [۱] (۱) روبه روشن؛ (۲) گرفتار شدن.

توشنير: چوئشنيبر، بزني بهر نه گه، نيشنير [۱] بزغاله دوساله.

توشك: (۱) تُوْزَال؛ (۲) كيزدو خه نجه؛ (۳) سه خني سه رما [۱] (۱) نكا؛ تُوْزَال؛ (۲) كارد و خنجر؛ (۳) سرماي سخت.

توشك: تيشو [۱] توشه.

توشكردن: (۱) گبروده كردن؛ (مه بخانه بهرست نه بوم و توشت كردم / بهو بيري بهره و پيري نه وينت بر دم) «خيام»؛ (۲) روبه رو كردن؛ (توشت كردم به توشي نه ره زاگرانوه)؛ (۳) ناخوش كردني هوا؛ (ههوا كه توشكرده) [۱] (۱) گرفتار كردن؛ (۲) روبرو كردن؛ (۳) منقلب شدن هوا.

توشل: نيشول، نويكل [۱] پوست، پوسته.

توشمال: (۱) سه ربه رستي خيزان؛ (۲) گزير، كوئحا [۱] (۱) سر پرست خانواده؛ (۲) كدخدا.

توشه: (۱) زاد، زهواد؛ (۲) بزوي سه فهر [۱] (۱) آذوقه؛ (۲) توشه سفر.

توشهاتن: (۱) روبه رويون؛ (۲) گرفتارو گبروده بون [۱] (۱) روبرو شدن؛ (۲) گرفتار شدن.

توشه بهره: تور بيني نوشه راگوتزان [۱] خرج، نوشه دان.

توشي: (۱) جنگني و بهد فهر؛ (۲) ساردي و باراني بوني ههوا [۱] (۱) ستيزه جوني؛ (۲) سرد و باراني بودن هوا.

توشيار: (۱) گبروده؛ (۲) روبه رويون [۱] (۱) دُچار؛ (۲) روبرو شدن.

توف: (۱) هدرت، جهنگه، ناف؛ (۲) كزيوه و بايبيج؛ (۳) وارشي باغ و بيسان، شوره [۱] (۱) موسم، غنفوان؛ (۲) كولاك؛ (۳) ديوار دور باغ و بسان.

توفله: خونچه ي گه لادار [۱] جوانه برگ درخت.

توفال: تلمشي نهك له مس كه له كه ناندا دهه وي [۱] تگه هاي نازك و بارك از مس كه در مسگري به جاي ماند.

توفال: خله [۱] تفاله.

توفان: (۱) رزي زور توش و به كزيوه؛ (۲) لافاوه كه ي نوح ي بغمه مبر [۱] (۱) كولاك؛ (۲) طوفان نوح.

توفانه: بيشكه [۱] پشه.

توفك: دانه ي بودان و برزاندن له سمر سلاج [۱] دانه اي كه آنرا بو دهند.

توفل: توكل، تيشول [۱] قشر، پوسته.

توفه: (۱) كزيوه و بايبيج؛ (۲) چينه ي ديوار له قور [۱] (۱) كولاك؛ (۲) چين ديوار گلي.

توفير: فهرق، جياوازي [۱] فرق، توفير.

توف: (۱) نوم، توو؛ (۲) جور؛ (چتوف: جلون) [۱] (۱) بذر، نخم؛ (۲) طور، توف؛ (۱) نالقسه، گهوه، قهف؛ (۲) نهيله سهر، بلندنرين جبگه له ههرشتي؛ (بهردبكي له توف ي سه رم دا)، (چيا له توفه سمر ي دادواوه نا كه مري) «حاجي قادر»؛ (۳) مله وانهي به كيارجه له زير [۱] (۱) حلقه؛ (۲) بالاترين نقطه؛ (۳) گردن بند زرين.

توقا: (۱) ته قبهوه؛ (باروته كه توقا)؛ (۲) مرد له نرسان [۱] (۱) منفجر شد؛ (۲) زهره ترك شد.

بسيار كم؛ (۲) گردوغبار.

تُوْزَال: كه مكي زور كه م [۱] بسيار اندك.

تُوْزَان: نيش و برزاني پيست [۱] سوزش پوست.

تُوْزَانْدِن: داغ بيه نان. ناسي سوره وه بو پيدا چزاندين [۱] داغ كردن.

تُوْزَانِه وه: برزانه وه سوزيانه وه ي برين بان پيست [۱] سوزش و قرد.

تُوْزَاوي: تُوْزَال نيشنو، گهرداوي [۱] گرد آلود.

تُوْزَقَال: كه منرين نه ندازه، نُوْزُولكه، نه ختوكه [۱] كمترين مقدار.

تُوْزَك: تهره نوره، نهره نيزه [۱] ترتيبك.

تُوْزَكَال: نُوْزَقَال [۱] كمترين مقدار.

نُوْز كَرْدِن: منوره كردن، بهه نده كردن [۱] بيوند زدن.

تُوْز كَرْدِن: (۱) غومار هه لكردن، تُوْزه سناندين؛ (۲) بريني له نازاوه نانه وه [۱] (۱) برانگيختن غبار؛ (۲) كناهه از آشوب بر يا كردن.

تُوْزَلَانِه: تُوْزَقَال [۱] نكا؛ نُوْزَقَال.

تُوْزَلَقَان: تُوْزَقَال [۱] نكا؛ نُوْزَقَال.

تُوْزَالِي هه لئه سان: بريني له چركي ورودي [۱] كنايه از خست.

تُوْزُولكه: نُوْزَقَال [۱] اندك.

تُوْزه له: چوزه له، دوزه له [۱] مزمار.

تُوْزِيَان: (۱) برزان و زاني پيست و زام؛ (۲) خلبسكان [۱] (۱) سوزش؛ (۲) لغزیدن.

تُوْزِيَانِه وه: برزانه وه ي پيست و زام، چوزيانه وه، چوزانه وه [۱] احساس سوزش.

تُوْزِيْن: تُوْزَاوي، خُوْلَاوي [۱] غبار آلود.

تُوْزِي: (۱) تيز له برين دا؛ (۲) تيز له چيزه دا؛ (۳) توي هره ناسكي شير بان برين بان ههرجي [۱] (۱) تيز در برش و در مژه؛ (۳) كاشه.

تُوْزَال: تُوْزَال، تُوْزَالِك، تُوْزَال كاشه.

تُوْزَال: تُوْزَال [۱] كاشه.

تُوْزَك: كيزدو با خه نجه [۱] دشنه، خنجر.

تُوْزه: كه سي كه به پنج و بناواني ياسي با كارنكا ده روا، كولره وه [۱] بزوهشگر.

تُوْزي: دابهش، بلاوكرده وه به ناودا [۱] پخش كردن.

تُوْزِي: (۱) برنده بي نيب؛ (۲) چيزه ي تيز و تون [۱] (۱) تيزي تبغ؛ (۲) تيزي مزه.

تُوْس: گياي نسوي، نوسي [۱] گياهي است.

تُوْسَقَال: نُوْزَقَال [۱] كمترين مقدار.

تُوْسَكَال: نُوْزَقَال [۱] نكا؛ تُوْزَقَال.

تُوْسِن: سه ركيش، نازام [۱] اسب سه ركش و رام نشده.

تُوْسِي: نيشو، تيسوي، تسوي [۱] گياهي است خاردار.

توش: (۱) روبه رو به بهك گه بشتن؛ (۲) ههواي زور ساردو باراني؛ (۳) چاره واي كازگرو له قه هاور؛ (۴) مروي بهد فهر و بي ناكار [۱] (۱) با هم روبرو شدن؛ (۲) ههواي سرد و باراني؛ (۳) اسب جموش؛ (۴) آدم موزي و بد اخلاق.

توشال: نُوْزَال [۱] نكا؛ تُوْزَال.

توقان: (۱) تهقبته وه؛ (۲) له نرسان مردن؛ (۲) گو مه له نالقه [۱] انفجار؛ (۲) زهره ترك شدن؛ (۳) حلقه های آهنی.
 توقاندن: (۱) تهقاندن، نره كاندن؛ (۲) ترساندن [۱] منفجر كردن؛ (۲) ترساندن.
 توق توقه: فبشه كه شينه، نمو ته قه م نه پي كه منال له جه ژنا به كاري دبئن [۱] فبنفشه.
 توق توقيله: گباه كه بهره كه ي ناو به تاله. به ده ست دېگوشن ته قه ي دني [۱] گباهي است.
 توق كردن: ماندوبون وه سناني منال له گر بان [۱] خسنه شدن كودك از گر به.
 توقله: بوزك، زيبه كي بر ناو [۱] ناول.
 توقله كردن: بوزگ كردن [۱] ناول زدن.
 توقه سههرا: بلندينر بن چي، بهر زايي هم ره بهر ز؛ (۲) نه بلي سههرا [۱] بالانر بن نقطه؛ (۲) نارك.
 توقيان: له نرسان مردن [۱] زهره نرك شدن.
 توقين: (۱) نوبان؛ (۲) نره كان [۱] از نرس زهره نرك شدن؛ (۲) منفجر شدن.
 توك: (۱) كوكله، مو، ورده بهر زى مهل؛ (۲) ناكار، نه خلاق وه ره وست؛ (۳) شادي به ده ماغي؛ (۴) دوعاي شعر، نژاي خراب؛ (۵) نوک، سهري باربكي شيش وه ره زى و...؛ (۶) بالسدانركي شه و سبنداره؛ (۷) كه م، به ده گه من؛ (نال و توك بهر ياد دني) [۱] نره، مو؛ (۲) روش و اخلاقي؛ (۳) شادي و سر حالي؛ (۴) دعاي شر، نسر بن؛ (۵) نك نيز هر جيز؛ (۶) برنده اي است؛ (۷) اناك، كم.
 توك: نيكولي دار [۱] پوست درخت.
 توكانن: (۱) هيلكه به دندوك شكاندن، نروكاندن؛ (۲) له زموني هيلكه به ددان [۱] شكستن نخ مرغ با منقار؛ (۲) آزمودن نخ مرغ با دندان.
 توك روئى: بريني له كه بيف سسازى و خوش رابواردن [۱] كنايه از خوش گذراني.
 توك كردن: (۱) ورده بهر ليها نتي جو جه له؛ (۲) دوعاي خراب كردن [۱] بر در آوردن جوجه؛ (۲) نقر بن.
 توكل: نوفل، نوكل، نيكول [۱] بقر، پوسته.
 توكمه: (۱) پياوي نيك سمر او ي نهو؛ (۲) هدر شتي ناو پزي فابم [۱] آدم قد كو نام جاق و نبر ومنند؛ (۲) هر جيز مبان بر و محكم توكمه چي: شبرگره، وه سنای چه كسازى [۱] اسلحه ساز.
 توكن: زور به مو، زور به نوک، كوكن، به كوكله [۱] بر مو، پشمالو.
 توكنه: (۱) نوكن؛ (۲) جو جه له ي هبشتا پير دهر نه كردو [۱] بشمالو؛ (۲) جوجه بر در ناورده.
 توكه: (۱) كلوه به فر؛ (۲) ورده باران [۱] دانه برف؛ (۲) نم نم باران.
 توكه بهر: موى بهر گده [۱] موى زهار، عانه.
 توكه توك: نم نم، باريني هيدى هيدى [۱] نم نم باريدن.
 توكه سههرا: (۱) پوز، موى سههرا؛ (۲) بريني له ركه سههرا [۱] موى سههرا؛

(۲) كنايه از خشمگين.
 توكه ي سميئل: بزه ي شادي. (هينده به كه بيه توكه ي سميئل دبت) [۱] كنايه از شادمانى.
 تول: بيزه، بز، ساواى ناو زگ، ببجوى هبشنا نه زاو [۱] جنين.
 تول: (۱) حه بيف، توله، قهره بوى زولم سانده وه؛ (۲) موزوت: له مش سوک. دواى وشه ي نوئد دبت: (توند و تول) [۱] انتقام؛ (۲) فيروز چابک.
 تول: (۱) پارجه ي زور نهنك و ناسك؛ (۲) لكى ناسكى دارو گبا؛ (۳) ديزايي: (له تولي عومردم) [۱] وال؛ (۲) جوانه؛ (۳) طول.
 تول: شول، شو، لكى باريك [۱] توكه.
 تول: پبكه وه نوسان وه ق بوني زورشني ورد: (تولا گرز) [۱] چنگال.
 تولاز: لاوى چاوله وه زين و زيناز، هم ره كاري دلدار [۱] جوان شهوت ران و هره ره.
 تولازى: حمز له زنان كردن، چاوله وه زيني، نه زه ربا زى [۱] چشم چراني.
 تولاش: تيزمالك، نلبش [۱] بلمه خوب و سنگ.
 تولانه وه: له بهر زور كولين له بهر بهك چون: (گوشنه كه هيند كولينه وه) تولانه وه [۱] در اثر بختن زياد از هم پاشيدن.
 تولينه وه: تولانه وه [۱] نگا: تولانه وه.
 توليز: بريني له خو گيل كردن و خو دزينه وه [۱] خود را به كوچه على چپا زدن.
 تولج: سههراى روز؛ (تولجى به باني له مال ده ركه و تم) [۱] طلوع.
 تولخ: (۱) ره شي نامال خو له منشي؛ (۲) رده گني نامال زهرد [۱] سياه مابل به خاكستري؛ (۲) سياه مابل به زرد.
 تولختى: جررى نري [۱] نوعى انگور.
 تول دان: ويران كردن [۱] ويران كردن.
 تولك: نوكه، توله كه، نانه حاجي له گ له گ [۱] پنبريك.
 تولكيش: لكى نه بر اوى دارى ميو ژير خاك كردن [۱] جوانه درخت مورا زير خاك كردن.
 تولنج: جينچك، تروشكان، هه لنونه كان [۱] چمبانمه.
 تولوم: نه پل [۱] طبل.
 توله: (۱) لكى زور ناسكى به كساله؛ (۲) نانه حاجي له گ له گ؛ (۳) سه گي چكوله؛ (۴) به چكه مار؛ (۵) ماري بار بك [۱] جوانه نازك؛ (۲) پنبريك؛ (۳) سگ كوچك شكارى، بوز؛ (۴) بجه مار؛ (۵) مار بار بك.
 توله: سه گي چكوله ي زاو، قهندى [۱] بوز، سگ شكارى كوچك.
 توله: نول، حديف [۱] انتقام.
 توله پلنگ: ناز پلنگ، هاس [۱] بوز پلنگ.
 توله ترش: مام رسواس. گباه كه ده رماني كرمه [۱] گباهي است ضد انگل.
 توله دانه: جيشني نوزك و دانه ونله [۱] آش پنبريك و خوب.
 توله رى: رچه، ريگه ي بار بك له چيا و چول [۱] راه بار بك در كوه.
 توله زه ره: رينه له، گباه كه ده خورى [۱] ناج و بزي، گباهي است خوردني.
 توله سههوز: گباه كه بهره كه ي له گو بز ده كاو بهرزه بالا به [۱] گباهي است

بلند كه نمرش شبيه زالزالك است.

تولەك: (۱) وەربىنى موى لەش، (رېوى گەزىزە خواردو تولەك دەكا: ۲) بىرىنى لە نازەلاوى بى مو (۱) رېزىش مو و كرك: (۲) كىتابە از جوان سادەرو.

تولەكە: تۆزك، نانە حاجى لەگ لەگ (۱) گىباە بىنرىك.

تولەمار: (۱) ماری باریك: (۲) بەجكەمار (۱) مار باریك: (۲) بېجە مار تولە نەمام: رېشەدارى باریك و راست و بەرزە بالا (۱) تونھال باریك و بلند.

تولئى سەوز: تولە سەوز (۱) نگا: تولە سەوز.

تولئىنە: قەرنالەى زور جكۆلە (۱) سېدك طاس مانند.

توم: گرمە، ھارە (۱) صدای بلند و مھىب.

توم: نوو، ئوڤ، ئوڤ (۱) ئىخەم، بىز.

تومائىز: تەمانە، باجاناسور (۱) گوچەفرنگى.

تومار: (۱) فاقەزى نوسراوى لول دراو: (۲) نوسىن لەدە فەنەرا (۱) نومار: (۲) ئىت در دفتەر.

تومار کردن: نوسىن لەدە فەنەرا (۱) ئىت در دفتەر.

تومارو: شاووت، ناوى يىشت (۱) منى.

تومبىز: سەرمە قىلات، جىلمبە، بەلىنگە و قوچى خۇ ھەلگىر انەو، سەرمە قىلات (۱) بىشتك.

توممۆك: والابى بن گاشە بەرد (۱) فراخى زىر سىخرە.

توم رىياگ: لە بىپاوەنى كەفنگ (۱) اخەشەدە.

تومۇك: چەشە، جەشە، چىشە، خوراكى فر بودانى ئىچىر (۱) طعمە شكار.

توممىن: گرماندن، ھازە كردن (۱) نەره زدن.

تومو: دەرىنى (۱) ئىبان.

تومە: (۱) نوم، توف: (۲) رەجەلەكو نايفە (۱) تخم: (۲) نژاد.

تومەز: بە براوم، وا گومان دە كرى، تەمز (۱) تونگو.

تومەزا: نومەز (۱) تونگو.

تومەرز: نومەز (۱) تونگو.

تومەرو: رەگى ناوى شاووت (۱) مجراى منى.

تومەس: نومەز (۱) تونگو.

تومەك: دىبەك، دەمەك، دومەلەك (۱) ئىنىك.

تومەلى: تومەز، تومەس (۱) تونگو.

تون: (۱) قايم: (۲) تام نىز (۱) مۇحكەم: (۲) ئىندەمە.

تون: (۱) ناگردانى گەرماو: (۲) جەھەننەم: (ئابكەى بە تون) (۱) گلخن، نون گرمايە: (۲) جەھنم.

تونا: فەوناو، نەماو، لەبەىن چو، دواى وشەى تەفر دىت: (آدەك ياخوا نەفر و نونا بىت) (۱) نابود.

تونساوتون: بە يەكجارى فەونان و ئاسەوار نەمان: (ئەى زالە! ياخوا توناونون چى) (۱) بە بىكبارة از بىن رەفن.

تونىج: بىرىج، بىرىجە، كاژابەكە زەرد (۱) فلز بىرىج.

تونىك: نوالىت، كاكولنى سەر تونل (۱) كاكول.

تونچى: ناگر كەرى ناگردانى گەرماو (۱) تونناپ، آنش انداز.

تونخانە: ناگردانى گەرماو (۱) گلخن، تون حمام.

تونى: (۱) قايم، مەحكەم: (۲) چىزە نىز: (۳) بەرانبەرى نەرم: (نوتىنىكى تونىدە): (۴) جابلە و جالاک: (۵) بەلە، لەز، عەجەلە (۱) مۇحكەم: (۲) ئىندەمە: (۳) نلخ و گرم: (۴) چىست و جالاک: (۵) عەجلە و شتاب.

توندىبۇن: نۆزە بۇن: (بىسىم لى توندىبۇ) (۱) عىبسانى سدن.

توندىبۇنەو: رەق بونەو، شىل، لەدواى شلى خۇ گر تەو (۱) سىفت شدن، توندىگرتن: باش ھای لى بۇن (۱) مۇحكەم گرفتن.

توندىتول: مەزبوت (۱) چىست و جالاک.

توندىتوئى: بەزاكۇن، گوناھ نەبەخش (۱) سىختگىر.

توندى: جىشنى بەرامبەرى شلە: (توندى ساوارم خوارد) (۱) غذای سىفت، توندى مەيجاز: ھەمىشە تۆزە (۱) عىبسانى.

توندى: (۱) نەشلى، سفتى: (۲) جالاکى: (۳) نۆزە بى: (۴) نونى، نىزى: (۵) گەرمى لە چىزە و دوکەل دا: (توننى توندى) (۱) سفتى: (۲) زىركى، جالاکى: (۳) عىبسانىت: (۴) نىزى و ندى: (۵) ئىدى و گرمى در مەز.

تونىك: نىفك، لوت، كە بو (۱) بىنى.

تونىگ: (۱) دەفرى مل باریك بو نراو، تونىگە: (۲) نوندى (۱) ننگ: (۲) نند.

تونىگە: دەفرى ناوى مل باریك (۱) ننگ.

تونە: ھەرنى، ھىچ نە (۱) وجود ندارد.

تونەك: نونك (۱) نگا، تونك.

تونى: تىنگ، نىنو، ئاناچى ناوخواردنەو (۱) تىشە.

توو: تو، نوم (۱) ئىخەم، بىز.

توتكاو: لە بىپاوەتى كە تو (۱) مردى كە تون جنسى را از دست دادە.

تووژاو: نوتكاو (۱) نگا، نوتكاو.

توہ خورە: خەزابى، عەينەمەل (۱) سار ملخ خوار.

توہزەشە: گانو، شانو (۱) شاه نوٹ.

توہسورە: گاتو (۱) شاه نوٹ.

توى: (۱) پارچەى نەنىك لە گوشت، لەنى ناسكى گوشت: (۲) تافەت و ناپشت: (ناو تويم نەماو): (۳) نىش و زان: (ناوتوى بىر نەكە بە گىانم دىشى) (۱) شرحە: (۲) تاب و توان: (۳) درد و آلم.

توى: زەماوەند، بەزم و داوەنى بۇك ھىنان، نەم وشە بە تركىش دە پلىن (۱) جىش عروسى.

تويانە: نوغلى و شىرىنى كە دە گەل جىازى بوکسا دە بىرىن (۱) نقل و شىرىنى ھەراھ جەيزە.

تويتكە: نۇفرە، نارام، سوکنا (۱) آرام و قرار.

تويتكە خواردن: داسە كىن، نۇقرە گرتن (۱) آرام گرفتن.

توى توئى: (۱) پارچە پارچەى ناسكى گوشت: (۲) وشە بەكە مانگادوش بو مانگای دەلى نا بودوشىن راوەستى (۱) شرحە شرحە: (۲) لفظى كە گاودوش با گاو گو بەد.

تويخ: (۱) تۇزال: (۲) نۆزك، بە تىرۆك، بەردەى ھەرە ناسكى سەر شىر بان سەر بىرىن (۱) كاشە: (۲) جرابە.

تویخل: نیکول، توکل [قشر، پوسته].

تویر: (۱) نورث، نوری زو بشکنی و بهزی (۲) کیسه‌ی قوماش، توره‌که:

(۳) ترب، تفر [۱] نرد، شکننده (۲) کبسه پارچه‌ای (۳) نرب.

تویری: چه‌قل [شغال].

تویزی: تویری، چه‌قل [شغال].

تویرشه: (۱) پدرو بوخچی هم‌مام (۲) جبگی خو جوان کردن و خشل و

زیر [۱] بقچه حمام (۲) آرابشگاه و محل زینت آلات.

تویز: کوزه‌له، گیای کوز [جرجیر].

تویزه‌له: کوزه‌له [جرجیر].

تویژ: (۱) تویخ (۲) تیز له برینا (۳) تیز له چیزه‌دا [۱] کاشه (۲) تیز (۳) نندمزه.

تویژال: تویژال [کاشه].

تویژگرتن: پدده‌ی ناسک هانته سهر شیر بان برین [کاشه‌بستن].

تویس: توسی [گیاهی خاردار].

تویسو: توسی [گیاهی است خاردار].

تویسو: توسی [نگا، توسی].

تویسی: توسی [نگا، توسی].

تویشتیر: توشنیر [بُزغاله ماده دوساله].

تویشو: نان و زادی ریگه [توشه].

تویشوبه‌ره: توشوبه‌ره [نوشه‌دان].

تویشودان: نهو پدرو با هه‌بئانه‌ی نیشوی نیدا [نوشه‌دان].

تویشوکردن: ناماده کردنی تویشو بو سه‌فهر [توشه آماده کردن].

تویشه: نیشو، توشه [توشه].

تویک: نیکول [پوسته].

تویک: تویخ [کاشه].

تویکردن: به‌ناسک هه‌لبزینی گوشت: (بولبول که گهرمی نه‌غمه‌به ناگر

ده‌کاتوهه / خونچه‌ه‌زینه، جه‌رگ و دل‌ی بوده کاتوی) «نالی» [

شرحه کردن، بریدن به لایه‌های نازک].

تویکل: تیحول، توکل، توفل، تویخل [قشر، پوسته].

تویل: نه‌نی، هه‌نیه، ناوجاوان، جه‌مین [پیشانی، جبین].

تویبل: تول، شوک، شوک، لکه‌داری باریکی بر او [ترکه].

تویلاش: تلاش، نولاشه، پارچه‌ی تمک له‌دار [تراشه].

تویله‌ند: هه‌نی پیچ، نه‌نی به‌ند، پارچه فوماشی که به‌ناو جاوان دا دبت

[پیشانی بند].

توین: تاوین، ناوینه‌وه [دوب‌کننده].

توینه‌وه: ناوینه‌وه: (نم ده‌زگابه مس توینه‌وه‌به) [دوب‌کننده].

تویلک: (۱) نیکول (۲) ززه‌نوا [۱] پوسته (۲) از انواع درخت توت.

ته: وشه‌ی روبه‌رو، تو [تو، ضمیر مخاطب].

ته‌ب: نا، یاو، گهرمای زیادی لمش [توب].

ته‌با: (۱) ناشت، نیوان خوش (۲) ده‌گمل، ره‌گمل، پیرا [۱] آشت (۲)

با، همراه.

ته‌باشیر: گه‌چی نوسین [گج نوشتن].

ته‌بایی: ناشتی، ناسوده‌بی، دنیای بی‌شهر و کیشه [آشنی، آسودگی].

صلح.

ته‌باخ: (۱) مانگی هه‌شتمی روی (۲) نه‌به‌ق، سینی [۱] ماه اوت (۲) سینی.

ته‌باخچه: قاره‌سینی، سینی چکوله [کشف فنجان قهوه].

ته‌بار: بارست، راه [حجم].

ته‌باره: (۱) نیوان، له‌میدر، نبغه (۲) بارست، ته‌بار (۳) ده‌غلی گه‌بشوی

نهدوراو (۴) هدرزال، پیرک [۱] حائل میان دو چیز (۲) حجم (۳) غله

رسیده درو ننده (۴) جایی سکومانند در چادر.

ته‌بانه: بانگوش، باگردان، بانگردین، باگردین [بام‌غلنان].

ته‌بت: نارامی، هینمایه‌نی [آرامش].

ته‌بر: نهور، بیور [نبر].

ته‌بغسه: (۱) سهرانگولک، زبل‌دان (۲) کومای زبل و په‌بن [۱] (۲) آشغالدان (۲) توده زبل و په‌بن.

ته‌بو: گه‌نه، جان‌ه‌وریکگی بوری پانکه‌له‌به به‌نازه‌له‌وه ده‌نوسی [کنه].

ته‌بور: شه‌نه، شه‌ن [افشون].

ته‌به‌تور: جال جالوکه، جولانه‌نه [عنکبوت].

ته‌به‌ته: نه‌به‌نه، ده‌رزی لیغه درون [سوزن درشت لحاف‌دوزی

ته‌یه‌ر: که‌للا، هه‌لمات، مدمه‌ز [نبله].

ته‌به‌رزه: (۱) جورئ خورما (۲) جورئ تری [۱] نوعی خرما (۲) نوعی انگور.

ته‌به‌ر زین: ته‌وه‌ر زین، چه‌کئی بو‌ه‌ک نهور به‌ده‌س سواره‌وه [نبر زین].

ته‌به‌ش: نازه‌لی ناوجاوان جه‌رمگ [دام پیشانی سفید].

ته‌به‌ق: (۱) ته‌به‌ک، یالنه‌به‌ق، مه‌عجومه‌ی له‌دار (۲) جورئ نه‌خوشی

سمی و لاخی به‌رزه (۳) نه‌وم، فات [۱] سینی جو‌بی (۲) نوعی

بیماری سُم‌دام (۳) اشکوب.

ته‌به‌فه: (۱) نه‌وم، فانی خانو (۲) نه‌خوشی ته‌به‌ق [۱] اشکوب (۲) نوعی بیماری سُم‌دام.

ته‌به‌فه‌ترانه: ناوان ساندن له‌ترکه‌ن [جریمه‌گوزیدن].

ته‌به‌ک: (۱) نه‌خوشی نه‌به‌ق (۲) نه‌شنی دارینی ناندین (۳) سینی دارین

[۱] نوعی بیماری سُم‌دام (۲) تشب جو‌بی تگهداری نان (۳) سینی جو‌بی.

ته‌به‌لیه: فه‌لماسک ناسابه‌کی زله بو‌چونه‌سهر دارخورما به‌کاری دپین

[وسيله‌ای فلاخن مانند که برای بالا رفتن از نخل از آن استفاده

می‌شود.

ته‌به‌نه: ده‌رزی درشت، ده‌رزی لیغه‌درو [سوزن لحاف‌دوزی].

ته‌ببات: (۱) نیشنیای خواردن (۲) خورسک، ندیعت [۱] اشنها (۲) طبیعت.

ته‌پ: (۱) تمه‌ل له‌ری‌رویشتن (۲) گزی، گهر، حبله (۳) فنی، نه‌خوشی

فیداری (۴) گرد، نه‌بولکه (۵) کو، کوما، کوگا (۶) سل، تویه‌له‌به‌ک

گوی بناده‌م (۷) هبرش (۸) بیده‌نگ، وس له‌ترسان (۹) نوزا (۱۰) مژ

[۱] کندرو (۲) سست (۳) صرع (۴) نیه (۵) نوده (۶) نوده‌ای از

فضله آدمی: (۷) بورش: (۸) خاموش از نرس: (۹) غبار: (۱۰) مه.
تهپار: ریخ و فوز که دمی خه لئغه مینسی بی سواخ ددهن [۱] سرگین و
گیل که دهانه کندو را با آن اندابند.

تهپارک: نهپار [۱] نگا: تهپار.

تهپالدان: شوینی نهپاله لی دانان، عدباری نهپاله [۱] جای نگهداری
ناپاله.

تهپاله: ربخی وشکوه بو، شباهه ی وشک [۱] ناپاله.

تهپاله پیژ: ژنی که نهپاله بده ست ریگ و پینک ده کا [۱] زنی که سرگین را
تاپاله کند.

تهپان: (۱) زیره رانه، پازنه ی ده رگا: (۲) داری چینگه ی نهوهره ناش: (۳)
تیلای گه لا کونان: (۴) چه بهری پشتبوانه ی ده رگا: (۵) بهردی قورسای
سر دبنگ [۱] باشنه در: (۲) چوب زیر قطب اسبا: (۳) جماق
برگ کوبی: (۴) پشتوانه در: (۵) سنگ بالای دنگ سنالی کوبی.

تهپاندن: (۱) شیلان بهلاق بان به هرچی: (۲) نوش کردن: (۳) ناخین [۱]
(۱) کوبیدن با پای ...: (۲) دچار کردن: (۳) آکندن.

تهپانن: نهپاندن [۱] نگا: تهپاندن.

تهپانه: ده ربیی کورت، تنوکه [۱] تینان کوتاه.

تهپاو: (۱) شیلندراو بهلاق با...: (۲) رمباو، خهربکی رمبان [۱] با لگد با
با بیل کوبیده سده: (۲) فرو ریخته، در حال فرو ریختن.

تهپاوتل: بهم لایو به ولادا که ونن [۱] نلوتلو خوردن.

تهپتهپ: ده نگه نهپاندنه به بده ست یا به قاج [۱] ناپ تاب.

تهپتهپان: تهپه تهپ کردن [۱] ناپ تاب کردن.

تهپتهپه: دوچهره ی به مانور [۱] مو تور سبکلت.

تهپ پیور: نه کمبش، بن کول کردنی زرعان و دار [۱] بی زدن و سست
کردن خلك درخت ...

تهپخ: دانه پیو، تهپاو [۱] دیوار نزدیک به فرو ریختن.

تهپخ بون: داروخان، دانه بین [۱] ریختن کردن دیوار.

تهپخ کردن: روخاندن، رماندن [۱] ویران کردن.

تهپدان: (۱) به سهریه کا کومه ل کردن: (۲) به لاماردان [۱] (۱) انباشتن: (۲)
یورش بردن.

تهپره ش: فیلباز، گه ربا، حیل ساز [۱] ناروزن.

تهپس: (۱) شیلان به بین: (۲) تهپین، داکه وننی دیوارو... [۱] (۱) لگد مال
کردن: (۲) ریختن آوار.

تهپسه: دانه بین، روخان [۱] فرو ریختن.

تهپسمی: ده فری بان و گوشاد بو چیشتن نی کردن [۱] بشقاب
غذا خوری.

تهپش: دانه بان، نهپان [۱] نگا: نهپان.

تهپشت: کوششت، نه قالا [۱] سعی و کوشش.

تهپشمو: نه شوئی [۱] نبشه.

تهپشوی: ته شوئی [۱] تبشه.

تهپک: (۱) دوه، نهپاله ی زن شیلایه تی: (۲) جورنی داوی زاو: (۳) جورنی
نه له: (۴) گردلکه [۱] (۱) تاپاله: (۲) نوعی دام شکاری: (۳) نوعی تله:

(۴) تپه.

تهپ کردن: بنده نگ بون له رسان [۱] حاموش شدن از ترس.

تهپکه: (۱) داوی له نه خنه کوتراو بو زاوی مهل: (۲) نه له له دو داری سر
قوله که بو زاوی که رویشک: (۳) دوه، نهپاله: (۴) پنجه گبا، بنه گبا [۱] (۱)

نوعی دام: (۲) نوعی تله: (۳) ناپاله: (۴) بوته.

تهپل: شوین به نجه، جی قامک [۱] اثر انگشت.

تهپل: (۱) ده هولی له شکر: (۲) بانی سر [۱] (۱) طبل: (۲) تارک.

تهپلژون: ده هولی لیده ر [۱] طبلان.

تهپلک: (۱) زگدانی دیوار: (۲) نه پللی بهچوک: (۳) بهرکه ندال: (۴) ناسنی
گه و کرد نهوه ی سنی شکاو [۱] (۱) برآمدگی دیوار: (۲) طبل کوچک: (۳)

آبکند: (۴) بند، پیاوه ای از آهن با روی که بدان ظرف شکسته را پیوند
دهند.

تهپلموس: نه مهل و نه وه زهل [۱] بیکاره و سست.

تهپلوس: نهپ، ته مهل، لهش گران [۱] تنبل و گرانجان.

تهپله: (۱) کلایو لباد: (۲) جورنی کلایو ژنانه [۱] (۱) کلاه نمدی: (۲)
نوعی کلاه زنانه.

تهپله: که لاره، ده فری له شباهه [۱] ظرف از سرگین.

تهپله سهر: توقه سهر، تهوقی سهر، بهر ژترین شوین له ههرشتی [۱]
بلندنرین نقطه هر چیز.

تهپله قو: داریکی لیره واره له به لالو که کبویه ده کا [۱] درخنی است
جنگلی

تهپله که: (۱) ده بی سهر کوله که وین میج: (۲) نه به کلایو: (۳) تاس کلایو
ژنان: (۴) ده فری ژیر سیغار: (۵) کورسبلیه شت له سهر دانان: (۶)

بانی گله بان نه کراو [۱] (۱) نخته یاره میان سنون و سقف: (۲) دایره
وسط عرقچین: (۳) نوعی کلاه زنانه: (۴) زیرسبگاری: (۵) عسلی: (۶)

بام کاه گل نشده.

تهپلی باز: نه پللی بهچوک که له زاوه باز نه بکوتن [۱] نوعی طبل کوچک.

تهپلی توپین: گه مه به که منال و لاو ده بکن [۱] نوعی بازی کودکان و
نوجوانان.

تهپلی سهر: تهپله سهر [۱] روی سر.

تهپلی گوش: په ده ی گوئی: (پوسی تهپلی گوش نم کیشان کم کم)
«مه وهوی» [۱] برده گوش.

تهپلی گوئی: نه پللی گوش [۱] برده گوش.

تهپو: (۱) مینسوله ی لاق و دندوک دریز: (۲) لارومت شوژی بی ددان: (۳)
نه قام و ده بنگ [۱] (۱) نوعی بشه: (۲) گونه ها فرو رفته از بی ددانی:

(۳) بی شعور.

تهپ و تسل: هده نس و کهوت، مات بون و جولان پیکه وه [۱] جست و خیز،
افتادن و برخاستن.

تهپوتوز: نوزو غومار [۱] گرد و غبار.

تهپو تومان: (۱) نوزو غومار: (۲) مزی داوه ستاو [۱] (۱) گرد و غبار: (۲) مه
غلیظ و راکد.

تهپوخ: رت بردن، هده له نگو تن، سنامه کردن [۱] بسکندری.

ته بودومان: مزی زوری داهه سناو [] مه غلیظ راكد.
 ته بوکوکو: ته بوتل [] نگا: نه بوتل.
 ته بوککه: گردلکه، نه بکی نه زور بلند [] تیه کم ارتفاع.
 ته بوککه: نه بوککه [] تیه کوچک.
 ته بوککه: ته بوککه [] تیه کوچک.
 ته بومز: مزی به قهوه ت [] مه غلیظ.
 ته بوککه: نه بوککه [] تیه کوچک.
 ته بوئم: باران و مز بیکهوه [] هوای بارانی مه الود.
 ته به: (۱) ده نگگی که وننی شتی نهمی قورس؛ (۲) ده نگگی بای بنیادهم؛ (۳) ته بله کی ناره خچن؛ (۴) گرد، کیوی چکوله [] صدای افنادن شبی نرم و سنگین؛ (۲) صدای پا؛ (۳) دایره وسط عرقچین؛ (۴) نهه.
 ته به ته پ: نه به تپ [] نگا: نه به تپ.
 ته به تیره: برینی له ساوای ناره بی گرونو که ده که وی و هله ده ستبتهوه [] کتایه از نو پای افنان و خیزان.
 ته به دان: به سهر به کا کردن و له سهر به ک هله چنن [] نوده کردن و برهم انباشتن.
 ته به دور: زار بیینی شوشه له داری نهم [] چوب بنه.
 ته به دوکهل: دوکله ی زور [] دود زیاد.
 ته به سهر: سهر کونه، سهر، نشت [] سرزنش.
 ته به کلاو: (۱) بارجی ته پله سهر دابوش له ناره خچن دا؛ (۲) نه خنه ی گروزه ره له سهر جه لاکسی خنوه و ره شمال [] (۱) دایره وسط عرقچین؛ (۲) کلاهک ستون چادر.
 ته به لوك: به باله ی بیزراو [] تاپاله.
 ته به پان: رمان، به سهر به کا هاننی دیواز [] فروریختن دیوار.
 ته به پن: (۱) روخان، به سهر به کا هانته خواری دیوار، ته بیان؛ (۲) دانه پن، نومی بون و قوپانی شت [] (۱) ریزش دیوار؛ (۲) فرورفتگی.
 ته به پیو: روخوا، رمباگ [] و بزش کرده.
 ته تاوک: نه عنا کیو بیکه [] نمناع کوهی.
 ته تره ک: نه رزه، ته زره، نه برونک [] تگرک.
 ته تک: (۱) له پک، ده سکیش؛ (۲) سمت و سانان [] (۱) دستکش؛ (۲) باسن.
 ته تله میران: کر میکه نه ستور دوریز بای هس، رهش و سپی به [] کر می است گُرک دار.
 ته تن: قور، جهزی، ههز [] گل.
 ته ته: (۱) بوکه له ی منالان له قور یان له هه ویر؛ (۲) یور، خوشکی باوک، مه ت، به؛ (۳) خیشک بو زه وی لوس کردن [] (۱) عروسک گیلی یا خمیری؛ (۲) عمه؛ (۳) بزَن.
 ته ته ر: (۱) شانر، بیای به یی؛ (۲) که سنی نامه ده باو دبتی [] (۱) سربع السیر؛ (۲) نامه بر.
 ته ته ری: سماق، ترشی سماق [] سماق.
 ته ته شور: نانه شور، جیگه ی مردو له کاتی شوردن [] سنگ با نخته مُرده شوری.

ته ته له: (۱) بارجه ته خنه بان بارجه به ردی بانکه له بو له سهر نوسین؛ (۲) نیوان ران و موغمره پشت، که سهر له پشنه و؛ (۳) روموت و لاجانگ بیکه وه؛ (۴) پاک کردنی ده غل و نونن به هه لته کاندن [] (۱) لوح؛ (۲) کمر؛ (۳) گونه، رُخسار؛ (۴) بو جاری.
 ته ته له کردن: (۱) هه لته کاندنی ده غل و نونن بو پاک بونه وه؛ (۲) هه له کردن له قسه داو زمان نیکه ل بون؛ (۳) به هه له چون له نیشانه نه گاونندا [] (۱) بو جاری؛ (۲) زبان به ته پته افنادن؛ (۳) به هه دف نژدن.
 ته ته له میران: (۱) ته تله میران؛ (۲) گالنه و گمه [] (۱) کرم گُرک دار؛ (۲) شوخی.
 ته ته ی: (۱) سمت و ساتان؛ (۲) ناودهس [] (۱) باسن؛ (۲) مسراح.
 ته جه: نه گه، نه ره بزَن، سا برین، ساویرین [] نه از، بپشرو گله.
 ته جه نه ر: ته گه [] نه از.
 ته جیر: نامان، نه بمان، دیواری له شول، چه پهر [] به رجین.
 ته جیری: هیزه، خبگ، خبگه، پسنه [] خبگ.
 ته ح: وشه ی سه برمان [] حرف تعجب.
 ته حا: نه ح [] حرف تعجب.
 ته حام: خوارده مهنی، شیو [] خوراک.
 ته حمامات: خوارده مهنی جور به جور و ره نگا وره نگ [] خوراکیهای رنگارنگ.
 ته حت: (۱) شاخ، کیوی له به ردی لوس و بلند؛ (۲) لباد، نمد [] (۱) کوه سنگی؛ (۲) نمد گستر دنی.
 ته حته قاپو: ناوایی نشین، به ران به ری چولیه رست و کوچهری [] نخنه قاپو.
 ته حتیل: وچان، رُوژی بشودان، به نالی، بیکاری [] تعطیل.
 ته ححا: وشه ی سه برمان و سهر سورمان [] کلمه تعجب.
 ته حر: (۱) نه رن، شیوه؛ (۲) بیچم [] (۱) طرز شیوه؛ (۲) سیما.
 ته حره: جه نگه ی گهرمای نیوه زو [] گرمای نهم روز.
 ته حس: خلیسک، شه مت [] لیز.
 ته حسین: حلیسکان، شه متین [] لغر بدن، لیز خوردن.
 ته حفیل: بیسمیل، خاوین بونه وه ی پس به شوشتن [] شستن و پاک کردن، نجس.
 ته حل: تال، تار، به ران به ری شبرین [] تلخ.
 ته حلك: (۱) نالکه، جور ی گُرکه که هه نا کاله تاله؛ (۲) رهش تاله، نه سمه ری نامال رهش [] (۱) نوعی گرمک؛ (۲) سبه قام.
 ته حله سیف: گوزالک، کاله که مارانه [] هندوانه ابو جهل.
 ته حلی: (۱) چیزه ی نالی؛ (۲) نالیسکه، گیای که وان [] (۱) تلخی؛ (۲) نام گیاهی است.
 ته حلیسک: (۱) تالیسکه؛ (۲) ناوی نالو سویر [] (۱) نگا: نالیسکه؛ (۲) آب تلخ و شور.
 ته حین: دوشای کونجی، شیره ی کونجی، راشی [] شیره کنبجد.
 ته خ: ده نگگی گهراندنه وه ی گاجوت له سهر خه ت [] حرف هدایت گاو شخم زن.

ته‌خار: کیش و پیمان‌بیه‌کی ده‌غله. له‌سورسوربان چوار نه‌نه‌که‌به. له‌کوردسانی عیراق ۶۴ نه‌نه‌که‌به [۱] واحدی برای وزن غله.
 ته‌خاراو: کوبه‌ی زه‌لامی سه‌رناواله‌ بو‌ ده‌فری ناو [۱] تغار آب.
 ته‌خت: (۱) گوز، ریلک، بی‌که‌سندو کللو و راست؛ (۲) جار‌سایه‌ی له‌سمر نوسن؛ (۳) کورسی له‌سمر دانیشنتی پاشا؛ (۴) بی‌خوارو خبیچی [۱] (۱) هموار؛ (۲) تخت‌خواب؛ (۳) اریکه‌ سلطنت؛ (۴) بدون کچی ته‌ختان؛ گوزایی، هه‌ردی راست و نه‌خت [۱] زمین هموار.
 ته‌ختانی: نه‌ختان [۱] زمین هموار.
 ته‌ختابی: ته‌ختان [۱] زمین هموار.
 ته‌خت بون: راست بونی شوینی به‌که‌سندو کللو، برینی له‌ نیک روخانی نواو [۱] هموارشدن کندولند، کنا به از ویران شدن به‌کلی.
 ته‌خت‌ره‌وان: که‌زاه‌وی به‌که‌جابه که‌ به‌چوارده‌ستان هه‌لده‌گیری [۱] تخت روان.
 ته‌خت کردن: (۱) راست کردنی زه‌وینی ناراست، برینی له‌ ویران کردنی ناوایی؛ (۲) خو‌ش و سازکردن: (که‌بفی خو‌ی ته‌خت کرد) [۱] (۱) هموار کردن زمین، کنا به از ویران کردن؛ (۲) به‌ آرزو رسیدن.
 ته‌خته: (۱) ده‌ب، داری پان تاشراو؛ (۲) پانایی و راستی به‌رد؛ (۳) پارچه له‌ کسوتال یان له‌ کوینی چادرا؛ (۴) دوکانی داخراو؛ (دوکانه‌که‌ی ته‌خته کراوه، بازار ته‌خته‌به)؛ (۵) ناوایی، نامرازی نه‌ردن له‌سمر کردن [۱] (۱) نخه‌ چوبی؛ (۲) ته‌خته‌سنگ؛ (۳) نخه‌ قماش؛ (۴) دکان و بازار بسنه؛ (۵) ته‌خنه‌رد.
 ته‌خته‌به‌ن: (۱) که‌ت، ته‌خنی له‌ته‌خنه‌و چوارگوشه‌و گه‌وره بو‌ له‌سمر نوسنتی هاوینان؛ (۲) محه‌جهری [۱] (۱) کت؛ (۲) نرده.
 ته‌خته‌به‌ند: نه‌خته‌به‌ن [۱] نگا؛ نه‌خته‌به‌ن..
 ته‌خته‌پوت: مورانه‌ی داخو‌ر، مورانه‌ [۱] موربانه.
 ته‌خته‌پوش: (۱) سه‌نگ پوشی ناوه‌زو، نوین؛ (۲) نه‌خته‌به‌ندی میج [۱] (۱) سنگ فرش آبراه؛ (۲) پروار، نخه‌هایی که‌ سفف رابدان پوشند.
 ته‌خته‌دار: ده‌بی دارین [۱] نخه.
 ته‌خته‌زه‌ش: ده‌به‌زه‌ش، نه‌ونه‌خنه‌ی ره‌ش ده‌کری و له‌ فیرگه له‌سمری ده‌نوسن [۱] ته‌خته‌سباه.
 ته‌خته‌ساف: کلافه‌زه‌وی له‌سمر پارچه‌مقه‌با هه‌لکراو [۱] قرقره‌ مقوانی به‌ن.
 ته‌خته‌قاپو: ناوایی نشین، به‌رانبه‌ری کوچهری چول په‌رست [۱] ته‌خته‌قاپو.
 ته‌خته‌قایی: ته‌خته‌قاپو [۱] ته‌خته‌قاپو.
 ته‌ختی ره‌وان: نه‌خت ره‌وان [۱] نه‌خت روان.
 ته‌خنده‌مه: به‌رکوت، ده‌غلی که‌ به‌هرله‌ دروینه هه‌ندبکی ده‌درون وده‌بکوتن [۱] مقدار کمی از غله که‌ برای آزمایش آنرا می‌کوبند.
 ته‌خسیر: (۱) له‌ش گرابی، تایی سوک؛ (۲) زنی که‌میرد سه‌رجی بی‌ ناکا؛ (۳) کونایی، گوناح، هه‌له‌ [۱] (۱) کسالت؛ (۲) زن بی‌نصیب از هم‌خوابگی شوهر؛ (۳) نصیر.
 ته‌خش: تیری هه‌والی که‌وان [۱] تیر، سهم.

ته‌خشان: بلاوکردن، ده‌گه‌ل په‌خشان نین؛ (ماله‌که‌ی هه‌مو ته‌خشان به‌خشان کرد) [۱] ربخت وپاش کردن.
 ته‌خشک: رفحه، رفه [۱] طایچه.
 ته‌خلیت: (۱) جور، نه‌رز؛ (۲) به‌ده‌ل، له‌بانی عه‌سلی [۱] (۱) نوع، گونه؛ (۲) بئدل.
 ته‌خمین: به‌رارد، لیکدانه‌وه [۱] حدس.
 ته‌خشک: قاپی گه‌وره‌ی له‌مس، سه‌عه‌ندی گه‌وره، له‌گه‌نی چبشت [۱] ظرف بزرگ مسین.
 ته‌خه‌ر: به‌شی زوربه، زورینه، زورنری [۱] اکثریت.
 ته‌ه‌ز: (۱) سئل، به‌ناو، به‌رانبه‌ری زوها؛ (۲) وشه‌به‌که‌ واتای زورپاش ده‌دا؛ (ته‌ه‌ز زانی)؛ (۳) واتای گالنه‌ پی‌ کردن: (ته‌ه‌ز نه‌زانی) [۱] (۱) خبیس، تر؛ (۲) به‌معنی خیلی خوب؛ (۳) کلمه‌ تمسخر.
 ته‌ه‌را: پاش ناک دئی، واتای ته‌نبیو چلونکایی ده‌دا؛ (ناک‌وته‌را لیر و له‌وی به‌یدا ده‌بن) [۱] بعد از کلمه «ناک» معنی مه‌جور و تنها می‌رساند.
 ته‌ه‌سون: (۱) له‌ بلنده‌وه که‌وتن؛ (۲) ویل بون، له‌مال دورکه‌وته‌وه [۱] (۱) پایین افنادن؛ (۲) مه‌جور ماندن.
 ته‌ه‌رات: ره‌بازی نه‌سب، هاتوچوی نه‌سب له‌ مه‌بداندا [۱] جولان اسب در میدان.
 ته‌ه‌راتین: ره‌بازی، هاتوچوکردنی نه‌سب [۱] جولان اسب در میدان.
 ته‌ه‌راخومه: نه‌خوشیه‌کی چاره [۱] تراخما.
 ته‌ه‌راد: (۱) پینستی خالبکه، پینستی سه‌رکه‌له‌که؛ (۲) گوشنی چه‌قالنه؛ (۳) نه‌رات [۱] (۱) پوست نه‌بگاه؛ (۲) غده‌ گوشنی؛ (۳) نگا؛ ته‌ه‌رات.
 ته‌ه‌راو: ناسولکه‌ی ناوخوارده‌وه، زه‌رک [۱] طاس آبخو‌ی.
 ته‌ه‌راز: (۱) ریلک، به‌رانبه‌ر؛ (۲) وه‌ک، ونه؛ (۳) نامرازیکی به‌نابانه، ریکی و به‌رانبه‌ری دبواری پی‌ به‌رارد ده‌که‌ن [۱] (۱) یکسان، ترازا؛ (۲) مانند؛ (۳) نراز بنایی.
 ته‌ه‌رازن: نه‌ه‌زن، میرگی زور ناودار [۱] چمنزار خبیس.
 ته‌ه‌رازو: (۱) نامرازی کیشانی دانه‌ویلنه‌و میوه، نه‌ه‌رازی؛ (۲) کومه‌له‌ نه‌سبیره‌به‌که‌ له‌ عاسان [۱] (۱) ترازو؛ (۲) برج میزان.
 ته‌ه‌رازوباز: کم‌فروش، که‌سنی که‌ له‌ ته‌رازو کیشان فیل ده‌کاو کم‌ده‌دا [۱] کم‌فروش.
 ته‌ه‌رازومه‌ند: ته‌رازوراست، بی‌ فیل له‌ کیشان‌دا [۱] درست کار در وزن کردن.
 ته‌ه‌راش: تلیش [۱] تراشه.
 ته‌ه‌راش: سه‌روزیس چاک کردن [۱] اصلاح سر و صورت.
 ته‌ه‌راشتن: ناشین، تراشین [۱] تراشیدن.
 ته‌ه‌راشین: ناشین [۱] تراشیدن.
 ته‌ه‌راف: (۱) سمت و که‌فه‌لی به‌کسم؛ (۲) ته‌راد؛ (۳) میوره [۱] (۱) قفل چهارپا؛ (۲) پوست و گوشت نه‌بگاه؛ (۳) شاخه‌ فرس شدنی تاک.
 ته‌ه‌رافکرن: برینی زه‌ن، باغ برین [۱] ه‌رس کردن ناک.
 ته‌ه‌رال: (۱) تمه‌ل، نه‌پ، سست و بی‌کار؛ (۲) ته‌راد [۱] (۱) تنبل، سست؛ (۲) نگا؛ ته‌راد.

تهراو: ۱) سواغی مال به گله‌سی: ۲) نهماو [۱] نوعی گجکاری: ۲) نابد.

تهراو بهرا: هه‌لداد، تیلک و پیلک [۱] هرج و مرج.

تهزابی: به‌ناوی، دژی و شکایی [۱] نری، نساکی.

تهزبون: ۱) شل بون، به‌ناو بون: ۲) بریتی له نهمی بون و به‌ند و هرگرتن: (هینده بی باره بهیج شنی تهز نایی) [۱] ۶) خبس شدن: ۲) درس عبرت گرفتن.

تهز بونه‌وه: ۱) جه‌بوآن که له کاخواردن زرگار ده‌بی و گیاشین ده‌خوا: ۲) بریتی لهو که سانه‌ی به‌پیری ژن دین یا شوده‌کهن [۱] ۶) حیوانی که یس از گذراندن زمستان از گیاه و سپزه نازه به‌چرد: ۲) کتابه از کسی که در پیری همسر گبرد.

تهز بی: دار به‌لانوکه کینو بله [۱] درخت آلبالوی کوهی.

تهز پل: روت، هه‌له‌نگوتن، ساتمه‌بردن [۱] سکندری.

تهز پلین: روت بردن، هه‌له‌نگوتن، ساتمه‌بردن [۱] سکندری خوردن.

تهز پوش: که‌سی جلکی باش ده‌به‌ر ده‌کا [۱] شیک‌پوش.

تهز پیر: پیری دل زبندوی به‌هه‌وس [۱] پیر دل‌زنده.

تهزت: ۱) پلاو، به‌ریشان، به‌رز: ۲) له‌به‌بن جو، له‌ناودا نهماو: ۳) که‌مره، که‌مره: ۴) بیسه، ده‌وه [۱] ۱) برآکنده: ۲) از میان رفته: ۳) سرگین خشک شده: ۴) بیسه.

تهرتوتونا: هدرنه‌ماو، له‌به‌بن جو، فه‌ناو به‌به‌گجاری [۱] تاوومار، نابد.

تهرتول: کر میکه نافائی گیاشین، کر می سه‌وزی [۱] کرم آفت گیاهان.

تهرجسه: شین بونه‌وه‌ی شوینی لیدراو [۱] کودی اثر ضربه.

تهرجمان: دیلمانج، وهرگیر، پاچه‌که‌ر [۱] مترجم.

تهرجومه: دیلمانجی، پاچه، وهرگیران [۱] ترجمه.

تهرجه‌مه: هرجومه [۱] ترجمه.

تهرچک: شینکه‌ی تهرو نازه [۱] سیزه شاداب.

تهرح: ۱) بیجم، شکل و سه‌رو سه‌کوت: ۲) وهک، له‌گوین: ۳) قل، لن، لاسکی گیاو گول [۱] ۱) شکل و فیافه: ۲) شبیه: ۳) ساقه گل و گیاه.

تهرحهک: جوژی دزو، نه‌وعی چقل [۱] نوعی خار.

تهرحی: جوژی سه‌روشوی ژنانه [۱] نوعی روسری.

تهرخ: وازه‌بنان، ده‌ست هه‌نگردن، نه‌رک [۱] ترک کردن.

تهرخان: نازاد له‌باج و به‌هره‌ی ناغا [۱] معاف از مالیات و بهره مالکانه.

تهرخشه: پشنه‌مازه، موغفاره [۱] مازه.

تهرخون: جوژی سه‌وزی خواردن [۱] ترخون.

تهرداس: تهورداس [۱] داس شاخه‌بری.

تهرده‌س: ۱) مه‌زیوت، چالاک: ۲) زو، له‌ز: ۳) ده‌س ره‌نگین و چازان [۱] ۱) چابک: ۲) زود: ۳) ماهر، زبردست.

تهرده‌ست: تهرده‌س [۱] نگا، نه‌رده‌س.

تهرده‌ستی: ۱) چاپکی: ۲) لیزانی و ده‌سه‌نگینی [۱] ۱) چالاک: ۲) مهارت.

تهرده‌م: قسه‌زان و به‌گفت و لفت [۱] سخن‌دان.

تهرز: ۱) لکی داوه به‌ن ناسای ره‌ز: ۲) سه‌رلکی باریکی برکه بیستان:

۳) وهک، وه‌کو: ۴) جوژ، نه‌وع: ۵) جوان و له‌بار [۱] ۱) شاخه باریک و نخ مانند تاک: ۲) شاخ و برگ گیاهان بالیزی: ۳) مانند: ۴) نوع: ۵) زیبا و دلپسند.

تهرزمان: نه‌زده‌م [۱] سخن‌دان.

تهرزوان: نه‌زده‌م [۱] سخن‌دان.

تهرزه: ته‌یروک، گللیزه [۱] تگرگ.

تهرزه‌شکین: ته‌رزه‌کوت [۱] نگا، ته‌رزه‌کوت.

تهرزه‌کوت: دار بان زهرعانیکی ته‌رزه لئی دایی [۱] میوه با محصول زبان دبدبه از تگرگ.

تهرزه‌لوکه: گللیزه، ته‌رزه‌ی ورد [۱] تگرگ ریز.

تهرس: گوی به‌کسم [۱] بهن.

تهرسه: بیجه‌وا، به‌راوه‌زی [۱] برعکس، وارونه.

تهرسه‌قول: گوی که‌ر به‌وشکی [۱] سرگین خشکیده آلاخ.

تهرش: که‌ری، که‌رک، که‌رنکه نازه‌ل [۱] بخشی از گله.

تهرشداری: مه‌زداری، نازه‌لداری [۱] گله‌داری.

تهرفام: خاوه‌ن سه‌لیقه، به‌زه‌وق [۱] خوش‌ذوق.

تهرفک: پارچه ده‌زو، داوه‌ده‌وو [۱] نکه‌نخ.

تهرک: ۱) نه‌رخ: ۲) به‌ستی دواوه‌ی زبن که هه‌گیه‌ی له‌سه‌ر داده‌به‌ستن: ۳) چه‌کی شهر [۱] ۱) ترک: ۲) قسمت عقیب زین: ۳) اسلحه.

تهرک: خشلیکی ژنانه [۱] نوعی زیور.

تهرک: ۱) دارده‌سنی نه‌سنورا: ۲) نیرنگی نه‌سنورو نه‌زا: ۳) بریتی له‌کیر [۱] ۱) چمان: ۲) هیزم نر و کلفت: ۳) کتابه از آلت مرد.

تهرکه‌نند: به‌ن سامورنه [۱] ترکیبند، فنراک.

تهرکود نه‌وه: له‌وه‌زی سه‌وزدان به‌مالان دوا‌ی زستان [۱] دادن غلب سبز به‌دام بعد از مدتی خوردن غلب خشک.

تهرک که‌وتن: ۱) له‌جستی جونی جوجکه سم: ۲) له‌جنی جونی جومگه‌ی به‌لی مالانی به‌ره‌زه [۱] ۱) از جا در رفتن دنیا‌جه: ۲) از جا در رفتن مج‌های دام.

تهرکه: ۱) شوول، نوول، شولک: ۲) جوژی قامبشی ناوبر [۱] ۱) ترکه: ۲) نوعی نی تویر.

تهرکه‌دنیا: پیای چاکی دوره‌دنیا [۱] زاهد.

تهرکی: لای که‌فدل له‌زیندا، جنی خورج و هه‌گبه‌ی سوار [۱] فنراک.

تهرگ: ته‌رز، ته‌یروک، گللیزه [۱] تگرگ.

تهرگژوک: نه‌رز، ته‌یروک، گللیزه [۱] تگرگ.

تهرگه: چاره‌که‌ی کوول، کولوانه، (شینقه‌ی فده‌کول نه‌نله‌س و نه‌ستونه‌یی زهر زین / بی بیکه به‌نارای سه‌رو ته‌رگه‌ی خه‌زو والا) «نالی» [۱] شئل.

تهرگه‌وه‌ز: مه‌لیه‌ندبکه له‌کوردستان [۱] نام بخشی از کوردستان.

تهرلان: ۱) مه‌لیکی راوکه‌ره له‌تیره‌ی بازو شه‌مین: ۲) بریتی له جوان چاکی دلفین [۱] ۱) از پرندگان شکاری: ۲) کتابه از زیبای دلر با.

تهرله: گیاه‌کی ده‌شته نه‌خوریت [۱] گیاهی است خوردنی.

تهره: (۱) بنکولنی زو، نه کمبش؛ (۲) جه نازه، لاشه، جه ندهك؛ (۳) حه ویراله، حه وته وانه، حه وته نه سنبره نه له عاسمان [۱] پی زدن و سست کردن خاک رز؛ (۲) جنازه؛ (۳) سنارگان هفت برادران. تهرمال: سمنی چاره وی، که فلهلی به دکم [۱] کفل چارپا. تهرمی نویحی: نه سنبره ی حه و براله [۱] سناره هفت برادران. تهرن: (۱) فیلیان گترسان، دوس بر، زوان شر؛ (۲) بی فمزو به نازار [۱] ناروزن؛ (۲) مردم آزار. تهرنه: چه مراهی، چاه نوژی، چاف نیری [۱] انتظار. تهرنه بابیلله: بهرزه سبتکه، بهرزه سلبرکه، حاجی زه شک [۱] پرسنو. تهرو: نیرو، تیروی، داریکی ده ونه بو بالوسکه بنی با ده دن [۱] درخچه ایست جنگلی. تهروال: (۱) هر زال، بیزک، سه کوی لمدار لهره شمالد؛ (۲) رفحه، رفه [۱] (۱) سکوی سپاه جادر؛ (۲) رف. تهرواله: تهروال [۱] نگا، نهروال. تهروبر: زورنه [۱] بسیار خیس. تهروتازه: شمن و تیراو، له شوق و تورث [۱] نرتازه. تهروتوش: هه وای برله هورو باران [۱] هوای بارانی. تهروتوشی: ده می برله هورو بارانی زور [۱] موسم بارندگی بسیار. تهروزی: نروزی، نرزو، چه مبله، کالیاری فهریکو کال [۱] خبارچنبر. تهروه نده: (۱) کم ونه، هه لکسه ونه؛ (۲) نو بهره ی گول و میوه [۱] کم نظیر؛ (۲) نو بر. تهره: (۱) نهوقولکه می نونن بان میوه ی تیده که ن و به گیا دای ده پرشن؛ (۲) له لانه نوراوی به یه کجاری؛ (۳) برنی له ناواره [۱] (۱) گودالی که میوه با برک تونون در آن می گذارند و با گیاه می پوشانند؛ (۲) از خانه رمیدن؛ (۳) کنایه از آواره. تهزه: (۱) میوه ی بیستان؛ (۲) کهور [۱] (۱) میوه جالیزی؛ (۲) نره. تهزه بار: باری میوه ی بیستان [۱] نره بار. تهزه بهار: بهاری زور بر باران [۱] بهار پر بارش. تهزه بیرو: نه خوشبکی بنسنه، سه وادی [۱] اگزمای بوسنی. تهزه بهنه: گیاه که [۱] گیاهی است. تهزه پیاز: پیازی شین، گه لایبازی ناسک [۱] بیازچه. تهزه توره: (۱) نهزه تیزه؛ (۲) توله که [۱] (۱) شاهی؛ (۲) پتیرک. تهزه تیزه: تهزه نوره [۱] شاهی. تهزه جه: ناک، به نه نیا [۱] بکه. تهزه دوا: (۱) نوزانی یه کجاره کی؛ (۲) ده رکردن بو همبشه [۱] (۱) برای همیشه فهر کردن؛ (۲) برای همیشه اخراج کردن. تهزه دین: به تیاره، شبنوکه، که لله بی [۱] خل. تهزه زا: حه بوانی نازه زاو [۱] حیوان نازه زاییده. تهزه زن: تهرازن [۱] نگا، تهرازن. تهزه زهن: حه بوانی تازه زاوی زور شبردهر [۱] حیوان نازه زائیده بسیار شبرده. تهزه س: بی ناموس، خویری [۱] بست و رذل.

تهزه ساز: شه له میننی تهز، ترخینه به تهزی [۱] آتش شلغم و گندم. تهزه سال: سالی زور به باران [۱] سال پر بارش. تهزه سلیماننه: گیاه که [۱] گیاهی است. تهزه شوح: ناوده لاندن، ونو بهت، نمداری [۱] ترشخ. تهزه شوع: تهزه شوح [۱] ترشخ. تهزه غنه: شاخیکی بهرزه له موکوربان [۱] نام کوهی در منطقه مکریار کردستان. تهزه ف: لا، نالی [۱] طرف، سو. تهزه فقه: چه شنی [۱] ترفه. تهزه قی: بهر زتر بونهوه لهوباری هه به [۱] ترقی. تهزه کاری: میوه ی بیستان و سه و بیجانی هاوینه [۱] محصولات جالیز. تهزه کال: شبوکردنی زه وینی باران لی باربو [۱] شخم زدن زمین باران خورده. تهزه که: جویری قامیننی باریکی ناویر [۱] نوعی نی باریک و نویر. تهزه ماست: ماستی که بو زستان زاده گبری، بیوی به سردا ده که ن [۱] ماستی که برای زمستان نگهداری می شود. تهزه هاش: (۱) ماشی سهوز، ماش ده که لودا؛ (۲) برینی له شتی نه هیزاو بی نرخ [۱] (۱) ماش سبز؛ (۲) کنایه از چیز بی ارزش. تهزه هاله: (۱) ماله کیشانی سواخ؛ (۲) دروینه ی به لایر بی سوااله [۱] (۱) اندودن؛ (۲) نوعی درو. تهزه نداز: نه زبوش [۱] شبک بوش. تهزه وهز: نوجاندنی باش باران [۱] نخم افشانی پس از باران. تهزه وهزه: مه لیکه، بالنداریکه [۱] پرنده ایست. تهزه ون: نهرو [۱] نگا، نهرو. تهزه وهن: نهرو [۱] نگا، نهرو. تهربان: تر بان [۱] سنبه کوچک میوه. تهزی: بهر انبهری وشکی، ناواری [۱] نری. تهزی: (۱) جوچکه سمت، کلینچکه، نینسی قونی؛ (۲) دوگ [۱] (۱) دنبالچه؛ (۲) دنبه. تهزیب: درونی ته قعل درشتی قبه لفاج [۱] دوخنن با بخیه درشت مورب. تهزیب دان: دورین به ته فلهلی درشت بو قایمنریون [۱] دوختن با بخیه بطور مورب برای محکم کاری. تهزیده: جهته، ریگر، گوران [۱] راهزن. تهزیزه: خالیگه، که له که [۱] نهیگاه. تهزیف: پیس، گلار، گمار، کونی [۱] پلبد، نجس. تهزیق: شهر مزار، فهنت کار، خه جالت [۱] خجل، شرمنده. تهزیق: نهریق [۱] خجل، شرمنده. تهزیق بونهوه: خه جالت بون، به شهرمدا که وتن [۱] شرمنده بودن. تهزیق بونهوه: نهریق بونهوه [۱] شرمنده شدن. تهزیقی: شهرم کردن، خه جالت تباری [۱] خجالت کشیدن. تهزیقی: نهزیقی [۱] خجالت کشیدن.

تەرىك: دورە پەرىز، بىن لا بەن: (لە زەرەوان شەرىكەم، لە قازانچى تەرىكەم)

تەرىكە: تەرىكەم، تەرىكەم

تەرىنە: تەرىنەم، تەرىنەم

تەز: (۱) بىن ھەست بونى ئەندام، سز بون، لەگوچون! (۲) ساردى و فېئىكى: (قەسەي زانە بويمۇرد، زىفستان بەزۇ ئەز، بەھارا پەزۇ ئەز، ھاوینى تەزۇ ئەز، پابزا رەزۇ ئەز) «فولکلور» (۱) كرخى اندام! (۲) بىرودت، سردى.

تەزىي: تەزىيە، تەسبىخ، تەسبىخ، لىزگەي دەسنى پىياوان، تەزىي (۱) نىسبىخ.

تەزان: مەروجە كەردن، سز بون (۱) كرخ شەن، بىن ھەست بون.

تەزاندىن: مەروجە پىن كەردن، سز كەردن، لەگو بىرودن (۱) كرخ كەردن، بىن ھەست بون.

تەزىرە: نەزىرە، نەزىرەك (۱) مەگىرگ.

تەزۇك: سز كەرد، لەگو بەر (۱) كرخ كەندە، بىن ھەست بون.

تەزگ: (۱) سزى، بىن ھەست بون ئەندام! (۲) نەزەي درىشت (۱) بىن ھەست بون! (۲) تەگىرگ درىشت.

تەزگا: ناگەردان، ناوگەردان (۱) ئەشەدان.

تەزۇ: (۱) سزى، (۲) مەجوزك! (۳) سوزەي سەرمەو باي سارد (۱) كرخى: (۲) نىر كىشىدىن اندام! (۳) سوز سەرمە.

تەزى: (۱) سز بون، لەگوچۇ: (۲) سارد، بەنابەينى بوئاودە لىن: (ناوا تەزى) (۱) بىن ھەست بون: (۲) سەرد.

تەزىگ: سز بون، بىن ھەست بونى ئەندام (۱) بىن ھەست بون، كرخىدە.

تەزىن: لەگوچون، سەست بونى ئەندام، سز بون (۱) بىن ھەست بون، كرخىدە.

تەزىو: سز بون، بىن ھەست بون.

تەزۇ: لوز، زىر جلى بارە بەر (۱) عرى گىر سەنور.

تەزىي: وىچون، ھاوینەي: (بىلاتەزىي، نەوېش وەكو نۇ زل بو) (۱) تەشبە.

تەزىيات: تەزىيە (۱) تەشبە.

تەزۇگ: كەنان، جورى فوماش (۱) پارچە كەنانى.

تەزگا: ناگەردان، ناوگەردان، تەزگا (۱) ئەشەدان.

تەزۇنە: نىنك، تى، نىنو، تونى (۱) نىشە.

تەزۇ: (۱) كۆلەكە، ستون، نەسنەندەك! (۲) نالودار، دارى رابەلى سەربان، دەسنەك! (۳) نەگە، سەربىن، ساورىن، نەجە! (۴) زەلامى درىزى نالەبار، حول (۱) سەنور! (۲) الوار سەف! (۳) نەزا! (۴) لىندھور.

تەزى: (۱) پىر، لىپاويلپ! (۲) توبىش (۱) پىر، مالا مال! (۲) نوھم.

تەزىر: ھولى مەز، ناغەل (۱) ئەل.

تەس: وشە بەكە بو لىخوزىنى نازەل (۱) كەلمە بىست كە براى راندن دام بەكار مى رود.

تەسپوك: سىخوز (۱) سىخول.

تەسك: (۱) نەنگ، (۲) كەم بەر، بەرانبەرى بەربان (۱) تەنگ! (۲) كەم عەرض.

تەسلىم: (۱) خۇبە دەسنەو دەز! (۲) بىرتى لە گيان دەرجون! (۳) دانە

دەست (۱) تەسلىم! (۲) كەنا بە از جانسېردن! (۳) سېردن.

تەسەمىل: نەسلىم (۱) نەسلىم.

تەسە: (۱) تەبەكى نان، (۲) نەسنى ھەوېر شېلان! (۳) كۆسپى سەرىگە!

(۴) رەت، ھەلە نگوئۇن (۱) طوبى نان، (۲) نىشت خەمرا! (۳) دەست انداز واھ! (۴) سەكندىرى.

تەسەل: نىر (۱) سېر

تەسەلا: سەبوورى، فەنات (۱) شەكېبانى.

تەسەلىون: نىر بون (۱) سېر شەن.

تەسەيار: نىشەك گرى كاروان (۱) نەگەمان كاروان.

تەش: (۱) ناگەر، ناپەر، ناو! (۲) نەنەرە (۱) ئەش! (۲) دوگ.

تەشاپى: رۇجەنە، كلاًو رۇزۇنە (۱) رۇزۇنە بام.

تەشەل: نەشەپى (۱) رۇزۇنە بام.

تەشەرىق: ھەورە نىشەفە، بروسكە (۱) آذرخش.

تەشەبەرە: كەللا، كەلا، ھەلمەت، مەزىمەز (۱) نىلە.

تەشەبى: (۱) ناوان، فەرەبوى گوناخ! (۲) وەكو، جون (۱) ناوان! (۲) نەشەبە.

تەشەبى ترانە: تەبەقە ترانە (۱) نەگە: نەبەفە ترانە.

تەشەشى: (۱) كاسەي دارىن، بادبە: (۲) نەزى: (۳) ناوان (۱) كاسە جو بى: (۲) نەشەبە: (۳) تاوان.

تەشەشى ترىن: بىرىنى لە زورخوز (۱) تەكەم بىرەن.

تەشەبىلوكە: كاسەي دارىنى گەجكە (۱) كاسە جو بى كوچك.

تەشەبىلە: تەشەبىلوكە (۱) كاسە جو بى كوچك.

تەشت: سۆنەي گەورەي ھەوېر و كۆل تېدا كەردن (۱) تەشت.

تەشتولكە: نەشنى چەكۆلە (۱) نىشەك.

تەشتىر: توشىر، بىرنى بەر نەگە (۱) بىزغالە دەرسالە مادە.

تەشخە: نەفە، دەلافە (۱) طاقجە.

تەشخەلە: گەر، دەبە، شەنناخ (۱) شەنناق.

تەشىرىن: تەشىرىن (۱) نەگە: تەشىرىن.

تەشق: (۱) بىلندابى ھەوا: (كۆنرە كەم گەبىشە تەشقى عاسمانى): (۲) توندىتېزى ھەوا: (سەرمە تەشقى نەما، لە تەشقى گەرمەبە جو م): (۱) اوج آسمان! (۲) شەدت گەرمە و سەرمە.

تەشقى شەكان: لەنۆندى بە ھەبىزى كەونن: (سەرمە تەشقى شەكا) (۱) شەدت كاستەن.

تەشقىلە: نەشخەلە (۱) شەنناق.

تەشقىلە باز: نەوى گەز دەمەردەم ھەئەبىنى، دەبەكار (۱) مەردم آزار.

تەشك: (۱) بەرداوين! (۲) لا، تەننىست! (۳) لىنگ و لە تەم: (۴) داوين! (۵) پانى درىزۇكە! (۶) نەرخ، بەچك، بېچم! (۷) نۆندو تېزى سەرمەو گەرمە (۱) دامان! (۲) نەزە، جىن! (۳) لىنگ! (۴) دامن! (۵) مستەبىل! (۶) سىما و قىيافە! (۷) شەدت سەرمە و گەرمە.

تەشكە بەرە: بەرەي درىزۇكە (۱) گىلم دەز.

تەشگا: ناوگەردان، ناگەردان (۱) ئەشەگا.

تەشلەخە: ھەزەت و جەنگەي سەرمە (۱) اوج سەرمە.

تەشەندەداری: گیباەكە ھەنوائى لى دروست دە كەن [تە] گیباھی است از آن
یەماد سازەند.

تەشنى: گەرۆ، فورگ [تە] گلو.

تەشو: نەشوی، نەپشوی [تە] تېشە.

تەشوی: نەشو [تە] نېشە.

تەشە: (۱) رۆجە، كۆلۆزۆ: (۲) ناقتە، تۈن، تابىشت [تە] (۱) رۆز: (۲) تۈن.

تەشەر: تانە، قسەى بەنېكول [تە] نۇشُر.

تەشە كور: سوپاس، مەنت، مەنە [تە] سەپاس.

تەشەنسا: (۱) كۆم و زوخاو ھېنسانەوى بەرېن: (۲) گرنەو و زىاد كەردنى
كوان و زېھكە [تە] چرك بر آوردن زخم: (۲) سەرايت زخم.

تەشەنە: تەشەنا [تە] نگا: نەشەنا.

تەشەنەك: بان مەلاشو [تە] جاندانە.

تەشى: نەنەرە، نامازى ساكارى بەن يادا [تە] دوک.

تەشى رستىن: بەنەشى يادانى لۆكەو خورى [تە] دوک رېسى.

تەشىرە: رۆزەو، سى پېنجەكەى مەنل كەمەر فېرە رۆيشتى دە بى [تە]
روروك.

تەشى رىس: زنى كە بە نەشى لۆكە بان خورى با دەدا [تە] دوک رېسى.

تەشى رىسك: مەشك گرە، يالدارىكى راوكەرە [تە] بىر نەدە اى شكارچى.

تەشى رىسى: (۱) بەتەشى يادانى كۆلکە: (۲) بىرنى لە زمان لوسى و
مەرايى [تە] (۱) دوک رېسى: (۲) كىنايە از نەلق و رىيا.

تەشىلان: گالئەى ھەلمات، گەمەى مەرمەزېن [تە] نېلە بازى.

تەشېلە: (۱) ھەلمات، كەللا: (۲) غەرغەرە: (۳) خورى نامادەى رستىن [تە]
(۱) تېلە: (۲) قەررە: (۳) پەشم آمادە رېسېدن.

تەشى ھەلکەر: نامزانكە لە قوزو دار بو بەن لەسەر ھەلکەردن [تە] پاينە
دوگ.

تەعام: خورادە مەنى [تە] خوراك.

تەعامات: خورادە مەنى جوزا و جوزا [تە] خورا كېھاي رنگارنگ.

تەعل: تال [تە] نەلخ.

تەعدە: دەست درۆى [تە] ئەدى، دەست درازى.

تەعدەو: ناوك، دارىكى لېرە وەرە، بەرىكى سورى چوك دە گرى [تە] درخت
ناغ.

تەغار: نەخار [تە] نگا، نەخار.

تەغارا: (۱) نەخارا: (۲) دەفرى ناوى پېنەجى [تە] (۱) نغار آب: (۲) كاسە
آب پېنەدوز.

تەغش: (۱) جوزى ترى زەشكە: (۲) نلېە كەشمىشى سركە لى گېراو [تە] (۱)
نوعى انگور سېاھ: (۲) نغالە سركە كەشمش.

تەف: مېرھاتتى جىگ، لەسەر بارى لوس چەقېنى فاب، شە گگە [تە]
حالت بر سمت صاف ايسنادە قاپ.

تەفارى: جوزى ھەنجىر [تە] نوعى انجىر.

تەفارىك: (۱) مەسكېنى تازە ھاتو: (۲) كەسى كە مەزراى لە گوندېكى دېكە
ھەبى [تە] (۱) تازە رەيىت شە: (۲) آنكە مزرعە اش خارج از قر بە باشد.

تەفاوت: تۇفەر، جىباوازى، توفېر [تە] تىفاوت.

تەفابە: (۱) مەقەلى، مەنەلى، ناگردانى بچوك لە كانزا: (۲) وچاخ،
ناگردانى موبەق، نەك [تە] (۱) مەنقل: (۲) اجاق.

تەفتىك: كۆرۈ، كۆلگەى نەمى ئېرەو، خورى وموى بىزى [تە] كرك.

تەفەر: فەنواو، نەماو، پېش تونا دەكەوى: (ياخرا زالم نەفرو نونايى) [تە]
ھەمرا «تەرا» آبد و معنى نابود دەد.

تەفەرە: (۱) فرېو، خابان، ھەلخەلەنان: (۲) دەسناو دەست، ھەوالە
بەگەوالە [تە] (۱) فرېب: (۲) امروز و فردا كەردن.

تەفەرە خوارەن: ھەلخەلەنان، بەفرېوچون، لەخشتە چون [تە] فرېب
خوردن.

تەفەرەدان: (۱) ھەوالە بەگەوالە پى كەردن: (۲) فرېودان، خاپاندن: (كى)
تەفرەى داوى بەردى لى بارى [تە] (۱) امروز و فردا كەردن: (۲) فرېب
دادن.

تەفسە: بەلەى دەچاوا [تە] لکە صورت.

تەفشك: (۱) تەلاش لە بەرد يان لەدار: (۲) كرىزە سەر [تە] (۱) تراشە سنگ
و چوب: (۲) شورە سر.

تەفشو: نەشوی، نەشو، نەمشوی، تەپشو [تە] تېشە.

تەفشوی: نەفتو [تە] نېشە.

تەفشى: نەفتو [تە] نېشە.

تەفك: بى ناقل، نانېگە بېسىو، كەمزان، گېلۆكە، دە بەنگ [تە] نېخە.

تەف: (۱) گش، ھەمو، باك: (۲) دەگەل، پىرا [تە] (۱) ھەمە، تمام: (۲) با،
حرف ھەمراھى.

تەفا: وزە، ھېز، ناپىشت، تۈن [تە] ناب و نوان.

تەفابى: ناشنى و دۇسنا بەتى [تە] آشنى.

تەفبىر: تەگبىر، شىرەت، راوېز، پىرس ورا [تە] نەبىر.

تەفدان: تېكەل كەردن، لېكەدان، تېكەدان [تە] درھم آمېختن، بەم زەن.

تەفدېر: تەقېر [تە] نەبىر.

تەفر: (۱) نەور، بېور، بانئە: (۲) رويەند [تە] (۱) تېر: (۲) رويەند.

تەفرى: (۱) گیبايەكە: (۲) دارىكە لە بەل لۆك دە كا [تە] (۱) نام گیباھى است:
(۲) درختى است شېبە آلبالوى كوھى.

تەفۇ: نېز، گالئە پېكەردن [تە] مسخرە كەردن.

تەفزانەن: دابوشىن [تە] پو شېدن روى چىزى.

تەفۇك: جورى ھەنجىر [تە] نوعى انجىر.

تەفۇرى: (۱) نەزى، زور سارد: (۲) تەزىو، سەر، لە گوچو [تە] (۱) بسبار سرد:
(۲) بى حس.

تەفۇزىن: سز بون، لە گوچون، بى ھەست بونى ئەندام [تە] بى حس شەدن.

تەفۇزىنە: دۆكەزى، زى، درويگە دە كرىنە پەرزىن [تە] خارى است كە در
ساخنىن پىرچىن بەكار بىرند.

تەفۇزىن: (۱) شىباكە، رىخ، گوى شل و نەزى رەشەولاخ: (۲) بەلە فېرە،
شولېن، زگ چون: (۳) بى بونى ناگر [تە] (۱) پېن: (۲) اسھال: (۳)
روشن شەدن آتش.

تەفگەر: ھېدى نەدەر، دانەسكناو، ھەمبەشە لەجولەو بىزوندان [تە] ھەمبەشە در

حرکت، بی آرام و سکون.

تهقلار: کول، نبخی نه بر [] کند، مُقابل نیز.

تهقل لهف: تیکه‌ل پیکه‌ل، لیکدراو، تیک هه‌لشیلدراو [] درهم آمیخته.

تهقلی: های، ناگاداری، خه‌به‌رداری [] آگاهی... (طعام پُز: پونج)

تهقلن: تهون، مافور و به‌زه‌ته‌نین [] فرشیافی و گلبیافی. (۱۵: تهون)

تهقلناپییری: داوی جالجالوکه [] تار عنکیوت.

تهقلن پیچ: جالجالوکه، جولانه‌نه [] عنکیوت.

تهقلنک: داوی جولانه‌نه، داوی جالجالوکه [] تار عنکیوت.

تهقلنوک: تهقلنک [] تار عنکیوت.

تهقلنه‌پییر: نهقلنک [] تار عنکیوت.

تهقله‌ر: نه‌وه‌رزین [] تبر زین.

تهقلی: پیکه‌وه، ویکرا [] باهم.

تهقل: (۱) ده‌نگی نروغین، نوقین: (گولله تهقلی): (۲) ده‌نگی رهق وه‌زه‌قی

که‌وتن: (تهقل له‌ده‌رگام‌دا): (۳) نه‌خوشی سیل، دین: (له‌داخانا ته‌قم

کرد): (۴) ناک، نه‌نیا: (به‌نه‌نی تهقلی‌مام [] (۱) صدای انفجار: (۲) بق،

صدای بهم خوردن: (۳) دق: (۴) نک و نه‌نیا.

ته‌قالا: نه‌وه‌هانو، به‌لکو، به‌شکا [] فرضاً.

ته‌قالا: کوششت، هه‌ول [] سعی و کوشش.

ته‌قالادان: هه‌ولدان، ماندوبون به‌کاریکه‌وه [] نقلا کردن.

ته‌قالا کردن: نه‌قالادان [] نقلا کردن.

ته‌قالک: (۱) کلکه نه‌شی، داریکی گروهری کونه ده‌کلکی ته‌شی

ده‌کری: (۲) خزی بانو بیجوک، وه‌ک قورسی نه‌عنا: (۳) قاشه نارو

له‌بانه‌وه [] (۱) پایه‌دوک: (۲) قرص کوچک: (۳) قاج خیار.

ته‌قاله: چه‌قاله، فیربکی بادام و قه‌بسی [] جغاله.

ته‌قان: تره‌بین، نوقین [] انفجار.

ته‌قاندن: تره‌قاندن [] منفجر کردن.

ته‌قاندنه‌وه: به‌بیزنگ و که‌ودا کردنی ده‌غل بو به‌ردو فه‌سه‌ل لی‌گرن []

بوجاری.

ته‌قان: (۱) نه‌قاندن: (۲) نه‌قاندنه‌وه: (۳) نوساندن به‌نه‌نیشت یه‌کتره‌وه:

(۴) گهرانی ولات به‌شوین که‌سی باشتیکا [] (۱) منفجر کردن: (۲)

بوجاری: (۳) په‌لوی هم چسباندن: (۴) چسبنجو.

ته‌قاوی: مال به‌مال گوزینه‌وه [] مبادلّه پایابای.

ته‌قاویت: له‌کارکه‌ونه‌ی هه‌لیه‌سارده [] بازنشسته.

ته‌قتق: (۱) زوی به‌ردبسه، زه‌وه‌یکی بنی به‌ردوره‌قه‌نسه: (۲) ناوی

مه‌لیه‌ندیک له‌کوردسنان [] (۱) سنگلاخ: (۲) نام منطقه‌ای در

گوردسنان.

ته‌قتق: ته‌قوک: چه‌قه‌نه‌ی ناش، جدقه‌چی [] نگا: نازینه.

ته‌قتق ته‌قیله: که‌وشی دار، پیلاوی له‌دار، قاپ قاپ، سولی دارین []

کفش جویی.

ته‌قتق کردن: (۱) شمن بردن له‌داخا، نه‌قین له‌داخا، دین کردن: (۲) لیدان

له‌زمانی مندا‌ل‌دا: (پشبله که‌هات ته‌قی که‌ه) [] (۱) از غصه دق کردن:

(۲) زدن.

ته‌قلدامی: (۱) پای دیوار، قه‌راغ دیوار: (۲) لیواری دیوار [] (۱) پای

دیوار: (۲) لبه‌دیوار.

ته‌قله: (۱) نه‌قبله، کلاری له‌په‌رویان ده‌زو: (۲) هه‌نجیری کالی وه‌ربو []

(۱) کلاه پارچه‌ای یا نخ‌ی: (۲) انجیر نارس از درخت افناده.

ته‌قله: (۱) جلبت: (۲) جلبسانی: (۳) مه‌قولات، خوه‌لگیرانه‌وه به‌بشت

ورودا [] (۱) چوبی کوچک برای بازی سوارکاران: (۲) بازی

سوارکاران با چوب کوچک: (۳) بُشنک.

ته‌قله‌باز: کونری که له‌کاتی قزبندا خوی ناوه‌زو ده‌کاته‌وه [] کیور

معلق‌زن.

ته‌قله‌کوت: به‌پزناو [] باشتاب، شنا‌بان.

ته‌قله‌لیدان: سه‌رمسه‌قولات‌دان، خو ناوه‌زو کردنه‌وه له‌فرین‌دا بان

له‌کاتی بازبردندا [] پُشتک زدن.

ته‌قلین: خلیسکان، شه‌منین [] لیزخوردن.

ته‌قمین: سال بیو، نامبلکه‌ی باسی ژماره‌ی روزو کزی سالی تَبدا به []

تقویم.

ته‌قن: جیگه‌ی پرله‌فورو لبه‌ [] لجنزار.

ته‌قو: (۱) نه‌قا، به‌شکا: (۲) وشه‌ی خه‌مخورِی، به‌کو، چه‌بفو خه‌سار []

(۱) بر فرض، گیرم: (۲) کلمه‌ایست که برای ابراز نأسف به‌کار می‌رود،

افسوس.

ته‌قوبوق: نه‌قه‌ته‌قی زور [] نق ونوق.

ته‌قوتوق: ته‌قوبوق [] نق و نوق.

ته‌قوده‌و: کوچی به‌کومهل له‌ترسان [] کوچ دسته‌جمعی.

ته‌قوره‌و: نه‌قوده‌و [] نگا: نه‌قوده‌و.

ته‌قه‌ه: (۱) ده‌نگی ویک که‌ونتی شنی ره‌ق و سه‌خت: (۲) برتنی له‌شه‌زه

نه‌نگ [] (۱) صدای افندان شینی سخت: (۲) کنایه از تیراندازی در

جنگ.

ته‌قه‌ت: وه‌شارتی، وه‌شیراو، ناقه‌ت [] پنهان شده.

ته‌قه‌ت کردن: شارنده‌وه [] پنهان کردن.

ته‌قه‌ته‌ق: نه‌قه‌ی زور له‌سه‌ره‌ک [] نق ونوق بسبار.

ته‌قه‌تنی که‌وتن: ده‌ست به‌هه‌لاتنی به‌کومهل کردن [] اقدام به فرار

دسته‌جمعی.

ته‌قه‌دا که‌وتن: خه‌به‌ر بلاوبونه‌وه [] اشاعه.

ته‌قه‌فیره: زگ‌جوننی شل، به‌له‌فیره [] اسهال.

ته‌قه‌ل: نیک، باقیه، جی تَبنان و ده‌رَبانی ده‌رزی به‌داوه‌وه [] بخیه.

ته‌قه‌لا: (۱) کوششت، هه‌ول، نه‌قالا: (۲) به‌کلا: (به‌هیج ته‌قه‌لا باندا

نه‌هاتوه) [] (۱) سعی و کوشش: (۲) یکسو.

ته‌قه‌لادان: کوششت کردن [] سعی کردن.

ته‌قه‌له‌بست: دادوراو، دادرِاو، نبر ته‌قه‌ل کراو [] بخیه خورده.

ته‌قه‌ل تی‌هه‌لدان: به‌کجار ده‌رزی له‌دورمان راکردن و ده‌رینانه‌وه []

سوزن زدن، بخیه‌زدن، آجیدن.

ته‌قه‌للا: نه‌قالا [] کوشش.

ته‌قه‌ل لیدان: ته‌قه‌ل تی‌هه‌لدان [] بخیه زدن، آجیدن.

ته قه مه نی: هرجی نه ته قه بندری. وهك باروت و فبشهكو... [۱] مواد مُنْفِجِه، هَمَمَات جَنَگِی.

ته قه نه: چه قه نهی ناش. چه قه قه ناسباو [۱] نگا: نازینه.

ته فه وانه: کونی تاییه تی که چاله که بو خو رزگار کردنی داناه [۱] سوراخی که حیوانات برای فرار نعیه می کنند.

ته قه وره قه: شهرو همراو لنگدان [۱] جنگ و جدال.

ته قیاگ: هدلته کاو، به نه نه له کراو. بو ده غلی ده تین [۱] بوجاری شده.

ته قی ته نی: نه نیای بی هموال [۱] تنهای تنها، تک و تنها.

ته قیله: کلای له پورو ده زو، ناره خ جن [۱] عرقچین.

ته قین: تره کبان، توفین [۱] منفجر شدن.

ته قینه وه: (۱) دوباره تره کبان: (۲) برینی له بلای بونه وهی خدبه ورو باس [۱] (۱) دوباره نرکیدن: (۲) کنایه از بخش شدن خیر.

ته قیو: (۱) تره کباو، توفیو: (۲) نره له ولات و مه لیه بند. هه لاتو [۱] (۱) منفجر شده: (۲) منواری.

ته قیه: (۱) حهیا، شهرم: (۲) بیرو برؤا وه شارتن له کن تبعه [۱] (۱) شرم: (۲) نقیه.

تهك: (۱) نای، له نی جوت: (۲) لا، له کن، لئك: (۳) ده گه ل: (له تهك منابه): (۲) نانه شان، سه له [۱] (۱) فرد، مقابل زوج: (۲) نزد: (۳) با: (۴) آپکش.

ته کان: (۱) بزونی به ته وژم: (۲) بال دان [۱] (۱) نکان: (۲) هول دادن، ته کان خواردن، بزوتنه وه [۱] نکان خوردن.

ته کان دان: (۱) بزونی: (۲) بزواندن به هیم [۱] (۱) نکان خوردن: (۲) نکان دادن

ته گاندن: راه شانندی دارو فهرش و بهرگ [۱] نکانیدن درخت و فرش و...

ته کائن: نه کاندن [۱] نکاندن.

ته کانه وه: لی دور که ونه وه، دوره به ریزی کردن [۱] دوری جستن.

ته کاو: راه شینراو [۱] نکان داده شده.

ته کیه ند: که مریه ند له هه نیه نه و جار، هه میان [۱] کُمر بند چرمی.

ته کدان: (۱) بال دان به به که وه: (۲) لا چون و زئی چول کردن [۱] (۱) بئست به بئست هم دادن: (۲) کنار کشیدن و راه باز کردن.

ته کدانه دوا وه: به وه باش کسانه وه [۱] واپس رفتن.

ته ککو: وشه ی سه برمان [۱] کلمه تعجب.

تهك کهوتن: به شوین دا چون، دوا کهوتن [۱] نك افندان.

تهك کهوتو: شوین که فنه، وه دوا کهونه [۱] دنباله رو.

تهك کهوته: نهك کهوتو [۱] دنباله رو.

ته کله: ده رخونه [۱] سر پوش دیگ.

ته کلیف: (۱) کاری دژوار: (۲) خوابشت و نکا [۱] (۱) کار دشوار: (۲) خواهش.

ته کمه: فیره نجی قوله. فایوتی کورنی نا نه ژنو [۱] نیمتنه نمدی.

ته کمیش: بنکولی ره ز [۱] بی زدن و سست کردن خاک رز.

ته کمیل: ته واور کردن. تمام کرن [۱] تکمیل.

ته کنای: نه کاندن، راه شانندی [۱] نکانیدن به منظور گردگیری.

ته کو: (۱) ته ککو: (۲) باقی، ماو له شتی [۱] (۱) کلمه تعجب: (۲) باقیمانده.

ته کوز: ریک و بیك، له بارو بین که مابه سی [۱] دارای نظم و ترتیب.

ته کوهك: له جیگه بزونی، نه کان [۱] نکان.

ته کویز: ته کوز [۱] مُرنب، مُنظَم.

ته کویس: ته کوز [۱] مُنظَم.

ته که: (۱) نه گه، ساورین، نیری، لئیری: (۲) په ری قوماری به کخال: (۳) له رزه ی هه لاه و سراو [۱] (۱) نهاز: (۲) آس تکخال: (۳) نوسان جسم آویخته.

ته که تهك: (۱) له ره له ری شوژ وه بو: (۲) شله شل رویشتن [۱] (۱) نوسان شینی آویخته: (۲) سلانه سلانه راه رفتن.

ته که دان: لاکه ونن و کسانه وه [۱] عقب رفتن و جا باز کردن.

ته که کردن: (۱) ته که دان: (۲) بزوی هه لو اسراو [۱] (۱) نگا: نه که دان: (۲) نوسان جسم آویخته.

ته که لتو: جیگه ی رانی سوار له زیندا، لبادی بن فابشی ته لا و نه ولای زبن [۱] برگ زبن.

ته که مه: فیره نجی. قابوت [۱] یالتوی نمدی.

ته که نمه: کولوی یهك که سی، لبادی چکوله ی بهك نه فیره [۱] نمد بهك نفری.

ته کیمه: نه که نمه [۱] نمد کوچک.

ته کین: که سی کاری ته کاندن ده کا [۱] تکان دهنده.

ته کینه وه: نمد، لباد، کولاف [۱] نمد کوچک.

ته کینه وه: (۱) دور که ونه وه: (۲) کسانه وه له کاری [۱] (۱) دور شدن: (۲) سانه خالی کردن.

ته کیه: (۱) سه کوی بهره رگا، خواجانه: (۲) ده رویش گه [۱] (۱) سکوی جلو در: (۲) خانقاه.

ته کیه گا: پیشنوا و یاریده ر [۱] حامی و پشتیبان.

ته گبیر: نه قبیر، راوژ [۱] ندبیر.

ته گرک: نه زره، نه برؤك، نه رزه، گلنره [۱] تگرگ.

ته گه: سابرین، نه گه، نه جه، نئیری [۱] نهاز، پیسرو گله.

ته گه ره: (۱) چه رخی عهزه سانه، بئجکی عهزه وه گاری: (۲) داریکه ده کونی به رداشی زیز و کونراوه: (۳) کوسب و امه چه ر [۱] (۱) جرخ ارا به و گاری: (۲) جویی که در سوراخ سنگ آسبا فرار دارد: (۳) مانع سر راه.

ته گه ره تی خستن: چه ت له کار خستن، کوسب له ری دانان [۱] چوب لای جرخ گذاشتن.

ته گه ره تی کهوتن: بئک چونی کار، چه ت نی کهوتن [۱] بروز اشکال در کار.

ته گه گرتن: ناوس بوئی بزنی له نیری [۱] باودار شدن بز.

ته ل: (۱) نیل، سیم: (۲) تام نال: (۳) نیلگراف، بهرقی به: (۴) تالبک له بدن، له مو، دار، هه ودا [۱] (۱) سیم: (۲) نلخ: (۳) نلگراف: (۴) تار مو، رشته.

ته لا: زیز [۱] طلا.

ته لار: باله خانه، ژوری فاتی سهر وه [۱] بالا خانه، اطافی که در طبقه بالائی ساختمانی قرار دارد.

تهلاس: بئی زیاد له راهه راکیشان، سهرجلی [۱] زیاده دروی.
 تهلاش: نهقالا [۱] نلاش و کوشش.
 تهلاش: تلبش [۱] تراشه.
 تهلاق: بئی بهش کردنی ژن له میرد [۱] طلاق.
 تهلاقدراو: زنی له میرد بئی بهش کراو [۱] طلاق داده شده.
 تهلاکاری: زیرکفت [۱] زرانددو.
 تهلاکفت: زیرکفت [۱] زرانددو.
 تهلان: به نندن، بهزایی کبو [۱] ستیغ کوه.
 تهلان: (۱) تهلان: (۲) تهباره، بیزک [۱] (۱) ستیغ کوه: (۲) نگا، تهباره.
 تهلانتهره: گیاهه که له بهرزایی ده زوی [۱] نام گیاهی است که در ارتفاعات می روید.
 تهلیژیر: هله ژیراوده، دانه بز برکردن، نه فاندن [۱] برگزیده.
 تهلیژین: تهلیژیر [۱] برگزیده.
 تهلیه نند: نیل له دهووره دراو، جیلی له سیم [۱] برجین سیمی.
 تهلیپ: تلب، شله، ده نگی له سینگ دانی نازیمت باران [۱] صدای بر سینه زدن.
 تهلیخ: (۱) ره نگی رهشی نامال زورد: (۲) تفت، شیرینی نامال تال: (۳) روگرز، رونرش [۱] (۱) رنگ سیاه مایل به زرد: (۲) مزه گس: (۲) آخمو.
 تهلزم: تلبتیکه ناسک له دارو به زوو بهرد [۱] تراشه ای از سنگ یا چوب با...
 تهلسزا: لاسکی، تهله فونی بئی نیل [۱] بی سیم.
 تهلسک: زه نکه ته، هینوی بچوک له هینوی زل [۱] تلسک.
 تهلفیز: گهمو گپ، گه بجاری، جه نمک [۱] شوخی، مزاح، مسخرگی.
 تهلفیس: تهلفیز [۱] شوخی، مزاح، مسخرگی.
 تهلمسک: تهلسک [۱] نلسک.
 تهلمیت: (۱) نه سیمی کوتهل: (۲) نه سیمی زین و لغاو کراو بو بیابونکی گوره: (۳) کوچ و بار: (۴) جلبکی وهک لیغه به سه رشان و ملی نه سیمی داده دن [۱] (۱) اسب مراسم عزاداری: (۲) اسب زین و براق شده: (۳) کوچ کردن: (۲) عرقگیر اسب.
 تهلمیس: کوزو کوزی شیوه [۱] دسته عزاداری.
 تهلوار: هه زلال، بیزک [۱] نگا، بیزک.
 تهلوبال: به ژن و بالا [۱] قد و قامت.
 تهلوک: دزکه زی [۱] خاری است که در ساختن برجین به کار برند.
 تهلوک: شوئی جه مسهری چینی ره شمال [۱] ترکه جیغ.
 تهلوکه: نالوکه، هیلاک، جئی بان کاری پرله مه نه رسی، خه تهرو [۱] خطر.
 تهلوکه: تالوکه، له ز، په له [۱] شنباب.
 تهله: (۱) نامرازی راو له ناسن و نیل: (۲) جوژی هه لو [۱] (۱) نه: (۲) نوعی حلوا.
 تهلهب: (۱) داوا، ویسنن: (۲) نیرخواری ماکهر: (ماکهر به تهله به) [۱] (۱) درخواست، طلب: (۲) گشن خواهی ماده الاغ.
 تهله بکار: داوا کار [۱] طلبکار.
 تهله به: خویندکار له جامعه، ده رس خوینی زاننگا [۱] دانشجو.

تهله بهرد: پارچه یه کی دزیو بانکه له له بهرد [۱] نخته سنگ.
 تهله ته قین: برینی له فیل بازو خاپینوک [۱] کنابه از فریبکار.
 تهله تهل: ماته مانه، سه بره سه بره جون [۱] پاورچین پاورچین.
 تهله رینوی: گالته به که یکی از بازیهای محلی.
 تهله زم: پارچه ی تهنگ له دارو بهرد [۱] تراشه چوب یا سنگ.
 تهلهس: زور سه خوش [۱] مست و خراب.
 تهله سمه: کرمی نوک [۱] آفت نخود.
 تهله ف: له ناوجو، خرابوگ، به فیر و چو [۱] تلف.
 تهله فون: نه له فون [۱] تلفون.
 تهله که: حیله، گز، گزی [۱] نیرنگ.
 تهله که باز: فیل باز، گزیکار [۱] حیله گر.
 تهله مه: نیسکی جوله مه [۱] جناغ.
 تهله مه شکینه: جوله مه شکینه، چه له مه شکینه [۱] جناغ شکستن.
 تهله نانه وه: (۱) داودانان: (۲) برینی له گزی کردن بو فر بودان: (گه ردون له گزه وه هزار تهله ی ناو ته وه) «خه بامی هه ژار» [۱] (۱) دام نهادن: (۲) کنایه از مکر کردن.
 تهله ورینوی: تهله رینوی [۱] نگا، نه له رینوی.
 تهله ه: تهله [۱] تله.
 تهله فون: نه له فون [۱] تلفون.
 تهلی: نه له [۱] تله.
 تهلی: (۱) نیز، تهلا: (۲) ناوه بو ژنان [۱] (۱) طلا: (۲) نامی زنانه.
 تهلیس: گونیه، گوئی، جه وائی نه نکی له گوش چنراو [۱] گوئی.
 تهلیز: زگزل، ورگن، ده فرگ [۱] شکم گنده.
 تهلیسم: (۱) شوینی جادو کراو: (۲) دو عای جادوگر: (۳) نوشته ی له سه ر زوو زوو که خشلیکی سه رسنگه [۱] (۱) و (۲) طلسم: (۳) گردن بند طلا با فقره که بر روی آن نوشته باشند.
 تهلیسه: سوکه بار که له سه ریمه سواره بن [۱] بار سبک.
 تهلیله: گوئی «لا اله الا اله» به کومه [۱] تهلیل.
 تهلم: (۱) مز، دومان: (۲) توزو غومار: (۳) نه فسدان له سبهار، مزدان له جگه ره: (۴) بدلوی لبک تونب کسردن خواردنی شیر و شیرینی: (۵) تار بکایی به رچاو: (۶) برینی له خه مو که سه ر [۱] (۱) مه: (۲) غبار: (۳) بک زدن به سبگار: (۴) مکیدن: (۵) تارشدن چشم: (۶) کنابه از غم و غصه.
 تهما: (۱) هومید: (۲) نیازوئی بران: (۳) تهماح: (۴) به تهماح [۱] (۱) امبد: (۲) تصمیم: (۳) آز: (۴) آزمند.
 ته ماتم: زمان گیری له کاتی توره یی [۱] به نده پته افندان در اثر خشم.
 ته ماته: باژاناسور، باینجانی سور، نو ماتیز [۱] گوجه فرنگی.
 تهماح: هومیدو داوای نازوا، جاوچونکی، چاونه زیری [۱] آز، طمع.
 ته مادار: به هومید [۱] امبدوار.
 ته ماداری: هومیده واری [۱] امبدواری.
 ته مار: (۱) شاهه گ، ساده مار، ده مار: (۲) ره شابی به رچاو [۱] (۱) شاهرگ: (۲) تاری دید.
 ته مارتن: نه مراندن [۱] نگا، ته مراندن.

تہمارزو: نامہرزو [۱] نگا: تامہرزو

تہماش: ناماشا [۱] تماشا.

تہماشاخانہ: ناماشاخانہ [۱] نمایشگاہ.

تہماکار: بہ تماح [۱] آزمند.

تہماکو: نوتن [۱] نباکو.

تہمال: دوزینہوی کمرونیشک لہلاندا [۱] پیدا کردن خرگوش در کنام.

تہمہاف: (۱) نہغمہی ژیر عمرز: (۲) گیزاو: (۳) چالی ہردین لہناو شاخ و جبادا [۱] (۱) نقب: (۲) گرداب: (۳) گودال سنگی در کوہ.

تہمبور: نامرازیکی موسیقاییہ [۱] ننبور.

تہمبورہ: زمبورہی ناش [۱] سوراخ تنگ ناواسباب.

تہمہل: (۱) تہزہل، بیکارہ: (۲) کولہ کہ بہک کہ دہ خربنہ بن دیوار کاربنہ راہہ گری [۱] (۱) تہیل: (۲) ستونی کہ دبرک را نگہ می دارد.

تہمہلخانہ: فہفیرخانہ [۱] نوانخانہ.

تہمہلہ: کرمیکی لہسنوری خرہ کہی سیمی بہ [۱] کرمی است سفیدرنگ.

تہمہلئت: سہربار، ہاری زیادی لہسہر بارہوہ [۱] اضافہ بار.

تہمتور: جورئی خونئی فاہویی [۱] نوعی نمک قہوہ ای رنگ.

تہمتہراق: دہ بدہ بہ، شکو، جہلال [۱] تمراق، دَبَدَبہ.

تہمتہم: رہ فہن، زہوینی بنہ کہی نرمان نہ بیت [۱] زمین سنگلاخی.

تہمتہمان: نہمتہم [۱] زمین سنگلاخی.

تہمتہمہ: تمتمہ، نوکی مزہرق، نوک گیزگیزہ [۱] نیک آہنبن گردنا.

تہمراندن: (۱) داہوشین لہ خاکدا: (۲) کوزاندنہوی ناگر [۱] (۱) زیر خاک نہادن: (۲) فرونشاندن آتش.

تہمرین: تہمراندن [۱] نگا: نمراندن.

تہمسق: باسون، باسوخ [۱] باسلق.

تہمشو: نہ پشو، تہشوئی [۱] تیشہ.

تہمشوئی: تہمشو [۱] نبتہ.

تہمغہ: موری دہزگای دہولہئی [۱] مہر اداری.

تہمو: (۱) تویی ناش، جبکہی ہرہی ناش: (۲) خالیگہ [۱] (۱) جای برہ آسیاب: (۲) تہبگاہ.

تہموخ: رہملی لبک ہالو، سندہرمل [۱] ماسہ کلوخ شدہ.

تہمورہ: (۱) بیک، زہنورہ: (۲) نہنور [۱] نگا: نہمورہ: (۲) طنبور.

تہمورہژہن: کہسی کہ نہنور لہ دہدا [۱] نوازندہ طنبور.

تہموز: مانگی جہونہمی سالی میلادی [۱] ماہ جولای.

تہمہت: بہندہنازی، بہقہد [۱] بہاندازہ.

تہمہر: ناوی بیوانہ [۱] اسمی برای مردان.

تہمہرہ: بہلاو کیشو گیرہ [۱] بلا و کشمشک و دودسر.

تہمہز: نومہز [۱] نونگو.

تہمہزی: دہسرہی ناوریشم، دہسمالی ہورہمیش [۱] دستمال ابریشمی.

تہمہسی: تہمہزی [۱] دستمال ابریشمی.

تہمہل: لہش گران، نہپ، تہوزہل [۱] تہیل.

تہمہلخانہ: جئی ژبانی نہوانہی کاربان ہی ناگری [۱] نوانخانہ.

تہمہلہ: ہمدی بناغہ، ہوہول ریزی ہیم [۱] زیر بنا.

تہمہلی: لہش گرانی، نہپی، تہوزہلی [۱] ننبلی.

تہمہلئت: (۱) ہاشکوی پیجراوی دوی زبن: (۲) ہمدی بناغہ: (۳) سہربار [۱] (۱) بقجہ بہفراک ہسنہ شدہ: (۲) بنیان ساختمان: (۳) اضافہ بار.

تہمہن: عومر، عہمر، مہودای ژبان [۱] عہمر، سین.

تہمہنا: (۱) چہست کیشانی سہرباز بو نہفسہر: (۲) نکاوژہ جا [۱] (۱) احترام گذاشتن برای مافوق: (۲) تمنا.

تہمی: سزادان لہسہر سوچ و ہلہ [۱] تہبہ.

تہمیان: خہمگینی [۱] آندہ.

تہمی ہون: بہند و ہرگرتن، لہسزادانہوہ، دہست لہ کاری نارہوا ہلگرتن [۱] ہند گرفتن، درس عبرت گرفتن.

تہمی خور: جزیا دیتو، جزیا دراو [۱] کبفردبہ.

تہمیز: پاکو خاوین [۱] نمین.

تہمیس: تہمیز [۱] تہیز.

تہمی کردن: (۱) راسباردن: (۲) سزادان لہسہر خہناو ناوان [۱] (۱) سفارش کردن: (۲) مجازات کردن، تہبہ کردن.

تہمین: خہمبار، دلنہنگ [۱] آندوہگین.

تہن: (۱) لہش، بہدن، فالب: (۲) سبان، تورم [۱] (۱) کالبد، تن، بدن: (۲) دودہ.

تہنا: ناسودہ، رہحدت [۱] آسودہ.

تہناباز: تہناف باز، پلہہوان [۱] ہندباز.

تہنارول: لہمہہست شل کردنہوہ [۱] از خواستہہای خود کاستن.

تہناف: نہرہنہی بو جل لہسہر ہلخسنن راہل دہ کری [۱] طناب.

تہنافاز: نہو ہونہرمہندہی بہسہر گورہسی راہل کراودا دہزوا [۱] ہندباز.

تہنافازی: ہونہری تہنافازی [۱] ہندبازی.

تہنسانہ: (۱) خو نہگہر، ہدستاکہ: (۲) بہنابہت [۱] (۱) حتی اگر: (۲) بخصوص.

تہنانت: تہنانتہ [۱] نگا: نہنانہ.

تہناو: چنراو نہندراو [۱] نئیدہ، بافہ.

تہناہی: (۱) ناسودہیی: (۲) خوشی و نارامی [۱] (۱) آسودگی: (۲) صلح و آرامش.

تہنایی: تہناہی [۱] نگا: نہناہی.

تہنہو: (۱) نوبو، مردارہوہو، کہوتی: (۲) گہنہ: (۳) نوبی ناش [۱] (۱) مردار: (۲) گنہ: (۳) مرکز پرہہای آسیاب.

تہنہوری: کاکولی بیوانہ [۱] کاکل.

تہن بہتہن: شہری دوکس پیکہوہ لہمہیدانی شہزدا [۱] جنگ تن بہتن.

تہنہکی: تہماکو، توتنی نیرگہلہ [۱] تہباکو.

تہنہلہ: تہمہلہ، ہمدی بناغہ [۱] بنیان ساختمان.

تہنہروہر: خو خوشہویست، دہستویں سہی [۱] نن ہرور.

ته نته نه: بزم بزم، سه نسه نه، جه لال و شكو [۱] جلال و شكوه.

ته نه خوا: (۱) کوتال و مالی یازرگانی: (۲) ده سمایه، سه میان [۱] (۱) کالای بازرگانی: (۲) سرمایه.

ته ندروس: ساغ، سانی، سلامت [۱] تندرُست.

ته ندروست: نه ندروس [۱] تندرُست.

ته ندور: نه نور [۱] تنور.

ته ندور پلاوی: پلاوله به زش [۱] نوعی غذا.

ته ندوره: (۱) نهو حمه زوکدی له قسل و بهرد نه بکه نه و ناوی ناشی تن

دورئی: (۲) گرمه گرم و هاره: (دبوه که به ته ندوره زه نه هات) [۱] (۱)

تنوره آسیا: (۲) غُرش.

ته نراو: نه ناو [۱] بافته.

ته نزیل: پارجهی سبزی و تنک [۱] پارجه سفید درخت باف.

ته نشست: (۱) کن، نک، لا، جهم: (۲) خالیگه [۱] (۱) جنب: (۲) تهیگاه.

ته نشتاو ته نشست: له سمرلا، لولا [۱] لابه لا.

ته نشنده: لاشیبانه، لای دریزی جوارچیویه دورگا [۱] دوطرف عمودی

جهارچیویه در.

ته نک: (۱) پانی ناسک: (۲) نه قول: (۳) چاندراویان موی نه پر [۱] (۱) تنک:

(۲) کم عمق: (۳) کشت یا موی کم بُست.

ته نکاو: ناوی که قول نه نی [۱] آب کم عمق.

ته نکوتیول: زور ناسک و ته نک [۱] بسیار نازک.

ته نه که کردن: هه لکبشان و سوک کردن چاندراوی بر [۱] تنک کردن

کشت پر پشت.

ته ننگ: (۱) که مهر به نندی باره بهر: (۲) دزی گوشاد: (۳) ورگی زل: (۴)

قابی نیوان ده فقه و مه کوکی جولایی: (۵) دزوان (توشی نه نفهس ته نگی

بوه) [۱] (۱) تنگ زین: (۲) تنگ، متسابل گشاد: (۳) شکم گنده: (۴)

اِزازی در جولانی: (۵) دُشوار.

ته ننگانه: لبقه و مان، بی دهره تانی [۱] تنگتا.

ته ننگاو: (۱) وه سهر به له خراو: (۲) زور بوز هاتو [۱] (۱) شنا بزه: (۲) در تنگتا

فرار گرفته.

ته ننگاوی: ته ننگانه [۱] تنگتا.

ته ننگ بی: نامرازی دایزانی کون نه نگ [۱] غربال زین.

ته ننگ بی هه لچنین: زور بو هینان و بی دهره تان کردن [۱] در تنگتا فرار

دادن.

ته ننگ دان: ته ننگه کبشان له به کسم [۱] تنگ زین بستن.

ته ننگدهس: نه دار، بی باره، بی مال، فقیر [۱] تنگدست.

ته ننگدهست: نه ننگدهس [۱] تنگدست.

ته ننگر: داریکی ده و نه بهری، وهک بهری بادام ده چی [۱] نام

در خنجه ایست.

ته ننگر: چالوک، داریکی پنجکه و مدرك [۱] سفیدخار.

ته ننگر: (۱) شیوی ته ننگه بهر. گه لی ته ننگ، دولی ته ننگ: (۲) ناوی

گوند بکه له کوردستان: (۳) ته ننگانه [۱] (۱) دَره تنگ: (۲) نام یکی از

روستا های کُردستان: (۳) تنگتا.

ته نگوچه له مه: نه ننگانه، دژواری و ناخوشی [۱] تنگتا.

ته ننگه: (۱) که مهر به نندی به کسم: (۲) بریتی له زکی زل: (۳) جینگه ی نه سک

بونه وهی دهریا [۱] (۱) ننگ اسب یا الاغ: (۲) کنایه از شکم گنده: (۳)

تنگه.

ته ننگه بهر: هه رشوینیکی ناگوشاد [۱] تنگ، مُقابل گُشاد.

ته ننگه بهری: ته ننگانه، بی دهره تانی [۱] تنگتا.

ته ننگه تاو: (۱) و به له بکه وتو: (۲) زور توره: (۳) زور بو هینانی میز و گو [۱] (۱)

شنا بزه: (۲) بسیار خشمگین: (۳) فشار اجابت مزاج.

ته ننگه تیلکه: (۱) رق هه ستاو، نوره: (۲) زگ زل [۱] (۱) خشمگین: (۲)

شکم گنده.

ته ننگه دان: ته ننگدان، توند کبشانی ته ننگه [۱] تَدبستن تنگ اسب یا

الاغ.

ته ننگه گر: (۱) پشتینه ی زین که نه سپ زامار ده کا: (۲) بریتی له قسه ی

رق [۱] (۱) نره ای که پشت، اسب را زخم کند: (۲) کنایه از سخن زک.

ته ننگه گرتن: (۱) بر بندار بون به نه ننگه: (۲) بریتی له قسه ی گرچو بر و

توره کمر [۱] (۱) زخمی شدن حیوان از تنگ: (۲) کنایه از سخن خشم

بر انگیز، جواب دندان شکن.

ته ننگه لان: ته سکا بی له زه ریا، زه ریا ی نیوانی دو چبا [۱] ننگه.

ته ننگه نه فیهس: (۱) نه خوشی هه ناسه سوار: (۲) بریتی له بی سه بر [۱] (۱)

تنگ نفس: (۲) کنایه از ناشکیبا.

ته ننگه نه فیهسی: (۱) هه ناسه سواری که نه خوشه که: (۲) بی نارامی [۱]

(۱) بیماری آسم: (۲) ناشکیبانی.

ته ننگ هه لچنین: بریتی له زور بو هینان و دهره نان لی برین [۱] در تنگتا

قرار دادن.

ته ننگی: (۱) بهرانه ری گوشادی: (۲) ناخوشی و ته ننگانه [۱] (۱) تنگی: (۲)

سختی و تنگتا.

ته ننگین: گویز، بلج، گویز [۱] زالزالک.

ته نو: گه مار، چلک، پس، چه بهل [۱] کیف.

ته نوایی: گه ماری، چلکی، بیسی [۱] کثافت.

ته نور: نه ندور، قولکه ناگری سوره وه کراو بونان کردن [۱] تنور.

ته نور داخستن: هه لکردنی ته نور، ناگر له ته ندوردا کرده وه [۱]

افروختن تنور.

ته نور شوین: کوله وهژ، داریکی دریز که بی ته ندوری بی تیک و ورده ده ن

[۱] چوبی که با آن خاکستر و آتش تنور را زیر و روی کنند.

ته نوره: (۱) زارکی دولاش: (۲) گیزه لُکه: (۳) گرمه و گوزه: (۴) داوینی

کراسی زنانه [۱] (۱) دهانه نا آسیا: (۲) گردباد: (۳) صدای غُرش: (۴)

دامن زنانه.

ته نوشک: نالوهاتن، گهرونه سی لوزه نین [۱] ورم کردن لوزه ها.

ته نومی: تینوه تی، تینگی، تینوایه تی [۱] تشنگی.

ته نه: له شیک، تانیا: (یک ته نه بهره نگاری بو) [۱] ته، تنها.

ته نه: به تاقی نه تی، بی هیچ هه وال و خزم، تاک [۱] تنها.

ته نه زول: هاتتا، خواره وهی نرخ و پایه [۱] فروکش کردن نرخ و پایه،

نۇزل.

تەنە كە: (۱) كانزايە كە دە كرىنە دە فرى رۇن و شتى نراو: (۲) پىوانە بە كە نىزىكەى شازدە كېلو دە گرى (۱) چىلىك حلىي: (۲) پىمانە اى معادل شانزده كېلو.

تەنە كە چى: وە ستاي نە نە كە كارى (۱) حلىي ساز.

تەنە كە ساز: نە نە كە چى (۱) حلىي ساز.

تەنى: (۱) نەنك، ناسكى سولك: (۲) نانى تەندورى ناسك: (۳) قورمى مەنچەل، سېان، رەشايى نىشنى دىر كەل (۱) نك، نازك: (۲) نان لوش: (۳) دودە، سېايى دېگ.

نەنى: نەنيا، ناقە كە سە، ناقە شتە (۱) نھا، بگانە.

تەنباال: بى بارىدە رو هاو كار (۱) پكە و نھا، بى بار و باور.

تەنباگ: نە نراو، چىندراو (۱) بافتە.

تەنبايى: نە نھاى، بى هاودە م و بە ناك كە و نھو (۱) نھاى.

تەنئىتى: بە كابەنى، نەنباى، بى ھەوآلەنى (۱) و حدائىت.

تەنئىشت: (۱) لاکە كە: (۲) نىزىك، نىزىك (۱) نھلو، چىن: (۲) نىزىك، مۇجاور.

نەنىلە: بە خەزەك رىسراوى نامادەى كار (۱) رىشە رىسبىدە.

تەنئىن: چىن (۱) نئىدەن.

تەنئىنەو: داگرى، داگرىن، گىروپى: (نەو ناھو بە لە تەنئىنەو دابە) (۱) سرایت، واگىرى.

تەو: (۱) بەزى رە نىگ بۇر، مەزى خۇلە كەو رەنگ: (۲) دە نىگى بانگ كىردنى مېگەل بو ناو خوار نەو: (۳) وشەى بە سىد بو گۇرانى بىز: (۴) نا، نۇسە نى، با، (۱) گوسىنېد خاكسىرى: (۲) صدای خواندن گلە بە آبخورى: (۳) حرف تحسین خواننده: (۴) نىب.

تەو: نارەزە، ھومىد، نەما (۱) ائىد.

تەوات: سە پىر و ھەوسە لە، نافت و پىشورئى (۱) بىردىبارى.

تەوادار: بە ھومىد، بە ھى، بە ناوات (۱) ائىددار.

تەوار: (۱) مېچكەى باز، بازى مېوئە: (۲) منالى خىز و خول و ھەراش (۱) بازىناد، (۲) كىردك چان و چەلە.

تەوازى: داواى بوردن كىردن، عوزرخوازى (۱) مەذرت خواھى.

تەواسا: ناسا، ورو گىز (۱) گىچ و تىگ.

تەواسان: (۱) گىزىون، ناسان: (۲) دلساردى، ناھومبىدى (۱) گىچ شىدن: (۲) دلسردى، نومىدى.

تەواسان: (۱) ناساندن، (۲) دلسارد كىردن (۱) گىچ كىردن: (۲) دلسرد كىردن.

تەواسيان: (۱) ناسان: (۲) ناھومبىدون (۱) گىچ شىدن: (۲) دلسرد شىدن.

تەواسيانەو: دلساردىون (۱) نومىدشەن.

تەواسباى تەوئەس: چىش لە ھەرىشت، بە جە ھەندەم (۱) بەدەزك.

تەواش: جەورابى، زەرتوقايى (۱) چىرى.

تەواشا: روانىن، تەماشا، مېز، (۱) نەماشا.

تەواشاخانە: جىگەنى شتى خۇش و سە بىر دىن (۱) نەماشاخانە.

تەواف: خول خوارىن بەدەورى مالى كابەدا (۱) طواف.

تەوافەت: جىباوازى، فەرق (۱) نفاوت.

تەوال: بالئەن، تە بىر تەوال (۱) بىرندە.

تەوانچە: دە مانچە، دە بانچە (۱) سلاح كىرى.

تەوانىدن: (۱) قەد كىردن، دولان كىردەو: (۲) لىك بىچان، لول دان (۱) ناكىردن: (۲) بېچىدن.

تەواو: (۱) نە، نەمام، گىش، بى كەم و كوزى: (۲) خەلاس، لە بە بىن جو (۱) نەمام، بى كەم و كاست: (۲) بايان يافتە.

تەواو بون: (۱) دروست و بى كە مابەسى بون: (۲) نەمان و خەلاس بون (۱) بى كەم و كىس بون: (۲) بە نەمام رىسبىن.

تەواو كىردن: (۱) لىك ھىنان و نە نجام دان: (۲) نە ھىشەن (۱) بە انجام رىساندن: (۲) باھى نكداشەن.

تەواوئى: (۱) بى كە مابەسى: (۲) گىش لە گىش (۱) بى كەم و كاسنى: (۲) ھىگى.

تەوتىن: نەوات (۱) بىردىبارى.

تەوچى: بارىو، كۆمەكى مالى بە ھەزەو ز (۱) كار نەواونى.

تەوخ: كۆل، كۆبىل، زاخە، ھولەمەز لەزىر زە مېن دا (۱) زاغە.

تەور: (۱) بېور، بە لئە: (۲) نە نائەت: (۳) چور (۱) نىر: (۲) حنى: (۳) نوع.

تەورات: كىنېى پىرۇزى جۇلە كە و خاچ پەرسەن (۱) نورات.

تەوراس: داسى لىكە دار پەرانىدن، تەورداس (۱) داس دىسە بىلد شاخە بىرى.

تەورداس: تەوراس (۱) نگا: نەوراس.

تەورزىن: بېوروكەى چەكى شەزكەران و سەرشانى دەر و نشان (۱) نىر زىن.

تەورك: بىلئور، جورى شوشەى جوان (۱) بلور.

تەورزى: كىنېىكە بەرانىەرى سى كېلو، مەن (۱) مەن، بىر بىر نە كېلو.

تەوز: خىشل، خەمىل (۱) زىور.

تەوزاندىن: رازاندىنە، جوان كىردن (۱) آراسەن.

تەوزە: ھەنەك، قەسەى گالئە (۱) طىز.

تەوزە پىكەرن: نىز بى كىردن، گالئە بى كىردن (۱) رىشەن كىردن.

تەوزى: پىبوست، پىداوېست (۱) لازم و ضرورى.

تەوزىم: نەرك، كارى سەرشان، كارى كە پىبوستە بىرى (۱) وظىفە، نكلىف.

تەوزم: نەھىم، نوندىوزور و ھېزدار (۱) فىشار.

تەوس: قەسەى بە نىكول، نىز، نانە (۱) طەنە.

تەوسكە: ھەنجىرە كېلو بىلكە (۱) انجىر كۆھى.

تەوسىن: تاسان (۱) ھاج و واج ماندىن.

تەوش: (۱) نراو، شىل، دىزى خەست: (۲) ھىچ و بوج، پەشم، بى نىرخ: (۳) ناچور، نازىك (۱) مابە: (۲) بى ارزىش: (۳) ناھنچار.

تەوشك: كەش، ھەواى دەورى زەوېن (۱) جۇ زىمىن.

تەوشو: نە شوئى، تەمشوئى (۱) نېشە.

تەوشوی: تەوشوی [۱] نیشە.

تەوفیر: جىباوازی، تەفاوت، تەوافەت، تەوافەت [۱] تەفاوت.

تەوق: (۱) ئالقمى لەناسن: (۲) گەوى دەورى مل و گەردن [۱] (۱) حلقە
آهنى! (۲) طوق.

تەوقە: (۱) خىلىبەكە وەك ماشەى ناگر زلف و بسكى پى دە گرن و رادە گرن;
(۲) دە ست لە دە ست نان، دە ستى بە كتر گوشين [۱] (۱) از زيور آلات كە
بر زلف بىندن: (۲) دە ست دادن.

تەوقە تە: پۇپە، شوپنى ھەرە بەر ز لە جىباو دارو... [۱] بلند ترين نقطه كوه با
درخت با...

تەوقە سەر: (۱) بەر ز ترين شوپن، تەوقە تە: (۲) تەپلى سەر [۱] (۱) اوج: (۲)
نارگ سەر.

تەوقە كەردن: دە ست نانە دە ست [۱] دە ست دادن.

تەوقەن: بەر ز ترين جى [۱] بالا ترين نطقە.

تەوقە نە: تەوقەن [۱] نگا: تەوقەن.

تەولە: تەويلە، پىشنىر، گەورە، تبولە [۱] طوبلە.

تەومان: دەربى [۱] تىبان.

تەون: تەنبى رابەنخ، ھونەى لە خورى و مو [۱] بافتنى.

تەونگەر: كەسى كە رابەح دە تەمى [۱] بافندە.

تەونوكە: تەونى جال جالوكە، نارى كاكلە موشان [۱] نار عنكبوت.

تەور: بىور، نەور [۱] نبر.

تەورگ: نەزەر، نەرزە، تەبروك [۱] تگرگ.

تەورگەزىلە: گلیركە، نەرزەى ورد [۱] تگرگ ریز.

تەورە: (۱) بەلا و دەرد، لىقەومان: (۲) نازا وە پىشوى: (۳) خرو گروزەرىك
كە بەرداش لە سەرى دە گەزى [۱] (۱) آسىب، گزند: (۲) آشوب و يلو!;
(۳) محور سنگ آسيا.

تەوزەل: تەمەل، تەب، لەش گران [۱] تىبل.

تەودش: بۇج و بى بەرە، خورابى، ھىج و بۇج [۱] بوج و بى بەرە.

تەودشوق: نەشوق [۱] نگا: نەشوق.

تەووق: (۱) سىنى، بالئە بەق: (۲) نەخوشىەكى زە شەولاخ [۱] (۱) سىنى;
(۲) نوعى بيمارى سُم دام.

تەوول: سەرسەرى، بەد فەر، بى ناكار [۱] شارانان.

تەوون: بەرد، كەفر، كوچك [۱] سنگ.

تەوونشاش: بەرد تاش، كەفر تراش [۱] سنگ تراش.

تەوونە: (۱) كوگا، تۇپەل: (۲) تەبەنە، دەرزى لىقە درون [۱] (۱) نو دە اشباە;
(۲) سوزن لحافدوزى.

تەوونەدان: لىك ھالان، لىك كو يونەو [۱] دور ھم جمع شدن.

تەوونە فزى: بەردە فركى، كەفر بو ھەقدو ناويتن، شەزە بەرد [۱]
سنگ برانى.

تەوير: جور [۱] نوع.

تەويل: ناوچاوان، نوئل، ھەنبە، جەمىن [۱] پىشانى.

تەويلە: شارىكە لە كوردستان [۱] بىكى از شەرھەى كوردستان.

تەويلە: گەورە، پىشنىر، گەور [۱] طوبلە، اصطليل.

تەھ: وشەى سەيرمان، نەحا، پەحا [۱] كلمه تعجب.

تەھا: (۱) تەھا: (۲) بى وينە، بەكە [۱] (۱) كلمه تعجب: (۲) بى مائند.

تەھتاقك: ينگە كىو بلە [۱] نەئناى كوهى.

تەھرە: دە سەروكەى ھەورى [۱] دە سەنمەل.

تەھس: خىلىسك، جىگەى لوس و رزىد كە لىى ھەلئە خىلىسكىن [۱] لىز.

تەھسوك: (۱) خىلىسكان: (۲) جىگەى خىلىسك [۱] (۱) لىز خوردن: (۲)
لغزندە.

تەھسىن: ھەلخىلىسكان، شەمتىن [۱] لىز خوردن.

تەھو: وشەى سەيرمان [۱] كلمه تعجب.

تەھو: وشەى نەشباوى، ھەپەو [۱] ھەھات.

تەھول: رەھول [۱] شكاف زرف و گشاد.

تەھى: (۱) كەدى، رام: (۲) فیزە كار، امە ارزان: (۳) مەرج، پەيمان: (۴)
سوزانەو و گەزان: (دەنيام تەھى كرد) [۱] (۱) رام: (۲) كارآمد: (۳) پيمان:

(۴) طى كردن.

تەھيا: رىك و نەداكرى، رى گوم كردو، رى لى شىواو [۱] رە گم كەردە،
سەرگردان.

تەباخ: پەباخ، يەباغ، گالوك، دارە سىنى نەستور [۱] چماق.

تەيار: (۱) سارو تامادە بو كار بان بو سە فەر: (۲) كەبف سازودە ولئە مەند [۱]
(۱) آمادە: مُهَيَّا: (۲) تروئمند و آسودە.

تەيارە: (۱) لىسى باز لە سەر نىشتن: (۲) فروكە، بالا فر [۱] (۱) جاي
نىشتن باز شكارى: (۲) ھوا پىما.

تەيان: (۱) كارە كەر، جىزى، خزىمە نكارى زىن، كلفەت، قەرە واش،
خەدامە: (۲) تىبان، مەنجەلى گەورەى ھەمام [۱] (۱) كلفت: (۲) دىگ
بزرگ حمام.

تەيجە: سەوونە، قەرتالە، ھەردە فرى لە تولى تەنرا بى [۱] سبىد.

تەيجە: سەلە، نانەشان [۱] آيكش.

تەير: مەل، بالدار، بالئە [۱] پرنە.

تەيرك: خىشلى و لەرزەندى كە وەك كوئز دروس كراو [۱] نوعى زيور كە
بەشكىل برندە ساختە سبە.

تەيروك: نەزەر، نەرزە [۱] تگرگ.

تەبرە: چەتە، رىگر، تەرىدە [۱] راھزن.

تەيس: برىقە، برىسكە [۱] درخشش.

تەيسىن: (۱) بر بقانەو، تروسكانەو: (۲) نابسان، گزدار بون [۱] (۱)
درخشيدن: (۲) شعلەور شدن.

تەيكە: نەيجە [۱] سبىد.

تەيلە: تىلە كە، كوئل [۱] پىشتە.

تەيمان: تامان، چەپەر، دەركو دېوارى لە شوئل [۱] در و ديوار از چوب و
تر كە ساختە سبە.

تەمنا: تەنبا، تەنبا [۱] تەھا.

تەنبا بال: نەنبا بال [۱] بى يار و باور.

تەيوانە: خوراك لەمالى زاواوە بوئالى بوك [۱] غذائى كە از خانە داماد بە
خانە عروس فرستند.

تهیه و: رام و فیله کار [۱] رام و کاری.

تهیه و بوگ: راهبندراو بوکار [۱] رام شده برای کار.

تهیه و بوئن: راهنان و کارفیز بون [۱] رام شدن و کار آموختن.

تی: (۱) نینگ، تونی، تمزنده: (۲) برای میره، شوبرا: (۳) نو، نفی: (۴)

نبخه ی شیر و خه نچره و کبره: (۵) تیل، له قولینچکوه [۱] نشنه: (۶)

برادر شوهر: (۳) نو: (۴) بیغه شمشیر و...: (۵) نیم نگاه.

تی: (۱) ناوی پینی جواره می نلف و بیتهکه: (۲) باو، نا، نو به نی: (۳) ده ناو:

(تبدل، تی کراو): (۴) دبت، بهریوه بو هاتن: (۵) سوسکه، سونسکه: (۶)

له ناو [۱] حرف چهارم الفبا: (۲) نب: (۳) درون، نو: (۴) می آید، در

راه آمدن است: (۵) نیهو: (۶) اندر.

تیا: (۱) له ناویا، تی دا: (۲) ری گوم کردو، سرگرهردان [۱] اندر آن: (۲)

سرگردان.

تی ناخنین: به زور خسننه ناو، به نیم نانه ناو، بخورنی خسنن تیدا [۱]

چپاندن.

تی نالان: لی هالان [۱] به دور چیزی بچپیدن.

تی نالاندن: لی هالاندن [۱] بچپاندن به دور.

تیابردن: له ناودان، له بهش کردن، مزه حبل کردن [۱] از میان بردن، نابود

کردن.

تیاترو: (۱) نماشاخانه ی سازنده و سماکهران: (۲) سازنده و سماکهران [۱]

(۱) ناتر: (۲) هتر بیشه ناتر.

تیاتروخانه: نماشاخانه ی سازنده و سماکهران [۱] تاتر.

تیاچون: له ناوچون، نی چون، له نارادا نمان از بین رفتن.

تیارامان: (۱) سر سورمان و سرگرهردان بون: (۲) بیرو هزر لی کرده و

[۱] مُتَحَبِّر ماندن: (۲) اندیشیدن.

تیامان: دامان و مات بون له کاریکان [۱] درماندن.

تسان: (۱) منجه لی گهره ی گوشاد: (۲) له سوچ و که تاره وه، نه راسته و خو

[۱] (۱) دیگ بزرگ: (۲) به طور غیر مستقیم.

تیانچه: منجه لی ده سسه، له نیان گچکه نر [۱] نوعی دیگ.

تیانه: نیان، منجه لی گهره و گوشاد [۱] دیگ بزرگ.

تیبا: ره شابی له شده و، تارمایی [۱] شیخ، سباهی.

تی بردن: ده ناو خستن، نی نان [۱] لای چیزی گذاشتن.

تی برین: به زور ده نارنان [۱] چپاندن.

تی بهریون: (۱) نی هه لگرانی ناگر: (ناگرم نی بهریو): (۲) شیرمزینی

ببجو له گوانی دابک: (۳) به لاماری سهگ بوگرن [۱] آتش گرفتن:

(۲) شیرمکیدن بجه دام از پستان مادر: (۳) بورش سگ.

تی بهردان: (۱) گراندنی ناگر به شنبکه وه: (ناگری تی بهردا): (۲)

به ره لدا کردنی زا بوماک: (۳) به ره لدا کردن و دنه دانی سهگ به ره و

شن [۱] (۱) آتش زدن: (۲) رها کردن بجه دام برای مکیدن پستان مادر:

(۳) سگ را به چیزی پاس دادن.

تی بین: ورده کار، بیر رونک، خاوهن هزر [۱] اندیشمند.

تیبینی: (۱) هزر و فکر کرده و له دوابی کار: (۲) پیدا کردن نوزاد [۱]

(۱) عاقبت اندیشی: (۲) یافتن.

تیپ: (۱) کومه ل، ده سته: (تیبه سوارنک هات): (۲) رسته ی وشه [۱] (۱)

گروه، دسنه: (۲) جمله دسنوری.

تیبه ز: بوردن، رابردن: (وه رتی بهزه، بیردا نیبه ری) [۱] گذر کردن.

تیبه زاندن: بنگ هبنانی کار [۱] انجام دادن.

تیبه زبون: هانن و رویشن [۱] گذر کردن.

تیبه ز کردن: (۱) له کانی خوی رابواردن: (۲) چون و رویشتن [۱] (۱)

گذشتن موعده: (۲) گذشتن.

تیبه ز ی: رابرا، جو [۱] گذشت، گذر کرد.

تیبه زین: رابردن، کات نمان [۱] گذشتن.

تیبه ست: ده ناویان به نهیم، نی ناخنین [۱] چپاندن.

تی بهستان: به نهیم نی نان، بخورنی خسننه ناو [۱] چپاندن.

تی به ستاوتن: نی به سنان [۱] چپاندن.

تی بیچان: لی هالاندن، لی بیچان [۱] بچپاندن به دور...

تی بیچاندن: تی بیچان [۱] بچپاندن به دور...

تیت: (۱) ره نگی سوری ناچخ: (۲) زولف، که زی، برچ: (۳) نو، تفی [۱]

(۱) رنگ سرخ روشن: (۲) گبسو: (۳) توت.

تیتال: (۱) قسه ی گالته، حه نهک: (۲) نابن و نوین کردن: (۳) بوخنان،

تومت [۱] (۱) لطفه، شوخی: (۲) ادا و اطوار در آوردن: (۳) تهمت.

تیتال باز: (۱) فسه خوش، گالته چی: (۲) نازو نوزکه و فیلیاز [۱] (۱) لوده:

(۲) اطواری.

تیتالی: (۱) جده نگیازی: (۲) مه کربازی [۱] (۱) لودگی: (۲) حبله گری.

تی ترنجان: گیروده له شوینی ته نگدا [۱] در جای ننگ گیر کرده.

تی ترنچاندن: گردان له شوینی ته نگه بردا [۱] در تنگنا فرار دادن.

تیترواز: مه لیکه به قده چویلکه که [۱] پرنده ایست سببه گنجشک.

تیترواس: نینرواز [۱] نگا، نینرواز.

تیترواسک: تینرواز [۱] نگا، تیترواز.

تیتک: (۱) خشلیکی توئل: (۲) بسک و بهرجم: (۳) نه نی بهندی زاروک: (۴)

مبکنه ی میونه: (۵) نونکه سهگ: (۶) خوشکی باوک [۱] (۱) زبوری که

بر بیستانی زنند: (۲) زلف و غذار: (۳) یارجه ای که بر بیستانی بجه

بندند: (۴) چچوله: (۵) توله، گ: (۶) عمه.

تی تکان: نئوک که وننه ناو، دلوپ تی رزان [۱] چکیدن در...

تی تکاندن: به نئوک نی رزاندن [۱] چکانیدن در...

تیتکزا: فرزه ندی خوشکی باوک [۱] عمه زاده.

تیتیل: ببجوی چکولوه که [۱] بجه کوچولو.

تیتیل و بیبل: (۱) دوببجوی چکولانه: (۲) ناوی دوکارزوله ی ناو جیروکی

منالانه [۱] (۱) دو بجه کوچولو: (۲) اسم دو برزغاله در قصه کودکان.

تیتله بیچاخ: نینرواسک [۱] نگا، نینرواز.

تیتلیسک: گیابه که له نارادا ده زوی [۱] گیاهست.

تیتین: (۱) خشلیکه، پله و له رزانه: (۲) نونن [۱] (۱) زبوری است: (۲)

نوتون.

تیتو: توتو [۱] نگا، توتو.

تیتوک: شلم، شهلم، گیابه که بنکی خره و له تیره ی چه ونده ره [۱] شلم.

تیتول: شره‌ی یارچه، نیسمالک له کونائی دراو [۱] پرگاله پارچه، کهنه.
تیتیه: (۱) نینک، خشلی ناویجان: (۲) بهروله حه یار [۱] (۱) زیور بهسانی:
(۲) خیار کوچک.

تی تهقان: هه لانی به به له و به نرسهوه [۱] ترسان گریخن.

تیشی: (۱) کولیره‌ی له شکلی پهنده بو متالان: (۲) ده نگی بانگ کردنی
مرشک [۱] (۱) گرده نان به شکل پهنده برای بچه‌ها: (۲) صونی برای
خواندن ماکیان.

تیج: بلاوی و بی سهر و بهره بی [۱] براکندگی و پریشانی.

تیجان: بلاویون، نازیک و پیک یون [۱] براکندگی.

تیجانندن: (۱) ورده به نه ندورا رزاندن: (۲) نارد ورده ورده به سهر روئی
داغ ابرزاندن: (۳) بره نی له شه بنانی و شوفاری کردن [۱] سوخت
در نسور ریخن: (۲) کم کم آرد بر روغن داغ یاشیدن: (۳) کسابه از
سبطنت و بدگونی کردن.

تی چران: کوزونه‌ی حه ساماتی زور [۱] اجتماع انبوه مردم.

تی چرزان: نی چران [۱] اجتماع انبوه مردم.

تی چربکان: به ده نگی بهرز گورانی گوتن [۱] آواز خواندن با صدای
بلند.

تیچو: (۱) نی شکاو: (۲) له به بن جو [۱] شکست خورده: (۲) نابودشده.
تیچون: (۱) زبان دهن، نی شکان: (۲) به بریون و له ونان: (۳) خهرج
هه لگرتن: (ماله کم زوری تی چوه) [۱] شکست خوردن: (۲) نابود
شدن: (۳) خراج برداشتن.

تی چهقان: شنی باریک به شنی نه سنوردا جون، تی هه لچون [۱] خلبدن.
تی چهقاندن: باریک و تیز به نه ستوردا کردن [۱] خلبندن.

تی چهقین: نی چهقان [۱] خلبدن در...

تی چهندن: نیچاندن [۱] نگا: نیچاندن.

تیچین: (۱) که سی نارد بهرونی داغ دا ده کسا: (۲) نهوی پشکه ل وکا
ورده ورده به نه ندوردا ده زوی: (۳) نهوی شه بنانی و شوفاری له خه لک
ده کا [۱] کسی که آرد بر روغن داغ بیاشد: (۲) آنکه سوخت در تنور
ربزد: (۳) سخن جبن.

تیخ: دمه چه قوو و شبر و خه نچهر [۱] له کارد و یاقو و...

تیخ: تیخ [۱] نخب.

تیخزان: له سهرلا جه نه ناو [۱] خریدن در...

تیخزاندن: تینان به به بن، نی نه باندن [۱] جیاندن.

تیخزین: تیخزان [۱] خزیدن نوی...

تیخستن: (۱) خستنی شتی له ناو شتی نز: (۲) تی روز کردن [۱] (۱) تونهادن:
(۲) فروکردن.

تی خورین: لی گوزاندن، به فه ورده باندن [۱] نهیب زدن.

تینخونجان: نی نربنچاندن، به نهیم تی نان [۱] با فشار گنجاندن.

تیدان: (۱) کار تیکردن: (تیدانی کرم): (۲) تی هه لونی قور بان مه له حم:
(۳) نی کردنه‌ی پارچه، لی زیاد کردنی پارچه به پارچه: (۴) سنی
که رتنی دانه ویله: (برنج سنی تیداو) [۱] نفوذ کردن: (۲) اندودن:

(۳) تکه تکه بر هم دوخن: (۴) ایجاد شدن شیش در حیوبات.

تیر: (۱) خهست: (۲) نهوی به که وان ده بهاون: (۳) هه و له مانگی هاوبن
[۱] غلیظ: (۲) تیر: (۳) نیرماه.

تیر: (۱) تهسهل، دژی برسی: (۲) بز: (تیرگوشته): (۳) وهنگی نوخ: (۴)
زورو به دن: (تیر نعامشام کرد) [۱] سیر مقابل گرسنه: (۲) بز: (۳)
رنگ سیر: (۴) از صمیم قلب.

تیر: خورجینی گه وری دوتایی [۱] خورجین بزرگ.

تیرنه ناز: تیرهاویژ، که سی که تیر له که وان ده هاوی [۱] نیرانداز.

تیرنه نازی: تیرهاویشن [۱] نیراندازی.

تیرنه نداز: نیرنه ناز [۱] نگا: نیرنه ناز.

تیرنه ندازی: نیرنه نازی [۱] نگا: نیرنه نازی.

تیراچون: تی هه لچه قان، تی چه فان [۱] خلبدن.

تی رادان: ناو ده ده قمر و وردان بو خاوبن بونه‌وه: (شای تی زاده) [۱]
آبکشی کردن و شستن.

تیرادبتن: بیدا بهرمون، منمانه بی کردن [۱] اعتماد کردن، اطمینان
داشتن.

تیرادیوی: نیرادبتن [۱] معنمد داشتن.

تی زا کردن: ده ناو دا جی کرده‌وه، نی چهقاندن [۱] فروکردن.

تیرانگ: مسولدان [۱] منانه.

تیراو: سه وزه ده غلی نه تینو [۱] سبزه شادابی.

تیراوی: نه نینه‌تی، گهش و شق و له سبسی به دور [۱] شادابی.

نیراوی: بر بنارهش، کوانیکی زور حه سته مه و جا نایینه‌وه [۱] سبزه زخم.

تیراویژ: مه و دابه که تیری هاویژاوی ده گانی [۱] نیررس.

تیرباران: (۱) ویکرا هاوبشینی نیری زور: (۲) کوشینی که سی له لابه
ده وله نه‌وه به نیر [۱] (۱) فرو ریخن نیرهای بسبار و منوالی از هر طرف:

(۲) تیر باران، اعدام.

تیربون: له برجینی خلاص بون [۱] سیرشدن.

تیرتیره: جورئی مارمیلکه [۱] نوعی مارمولک.

تیرتیره: بز مزه، قومقومه، خه مه گرو [۱] بز مچه.

تیرخواردن: نه مانی بر سبابه‌نی، خواردن تا بی نیاز بون [۱] سیرشدن.

تیرخوی: جیشینی نیوه سویر [۱] آش نیم شور.

تیردان: هه گبه‌ی تیران، جینگه‌ی نیره که وان [۱] ترکش، تیردان.

تیرزتن: ده ناو کردنی ورده [۱] ریختن نوی...

تیرزمتن: نیرزتن [۱] ریختن نوی...

تیرک: نالودار، داره رایله میج [۱] نیر سقف.

تیرک: خورجینی گه وره، جه والی دونابه [۱] خورجین بزرگ.

تیرنج: بهواویزی بهرگ و شه که، که ناره‌ی جبه و کراس [۱] سه جاف.

تیرو: (۱) نیره‌ی، داریکی لیره‌اره و دده نه: (۲) خانه وری درنده [۱] (۱)
درخچه ایست جنگلی: (۲) جانور درنده.

تی روانین: تواسا کردن به زه فی [۱] خبره در چیزی نگریستن.

تیروژ: تیشکی خور [۱] آفتاب.

تیروژو: یارجه‌ی دیرژو که له کراسی زنانه‌ی [۱] قطعه پارچه بلند در برهان
زنانه.

تیرۆك: داروکه یه کی خه رانی کراو بو له نگوتک پان کردنه وه [۱] نورد.
تیرۆکردن: ده ناوان، تینان [۱] فروکردن.

تیروی: داری تیرۆ [۱] درختچه ایست جنگلی.

تیره: (۱) تابه، به شیک له هوزا (۲) نه خه به له سه ره زه: (۳) سه ره چه ره می
باریک بوین کلاش: (۴) شانه هه نگو بنی له سه ره لادا اندراو [۱] (۱) طایفه:
(۲) کردی از شالیزا: (۳) تسمه چه ره می که در کفش دست دوز «کلاش»
به کار برند: (۴) شانه عسل چیده شده.

تیره خووره: نه وه نده ی برسی تیره کسا، خواردی زه می برسه ک [۱] آن
مقدار از خوراک که گرسنه را سیر کند.

تیره شان: شانه هه نگو بن [۱] کندوی عسل.

تیره غه: موزه ره، مازه بهشت [۱] مازه.

تیره گه: دریزایی له به رزایی دا [۱] فرتق.

تیره گه شان: مله ی کیو [۱] قله کوه.

تیره مار: جوړی ماری باریک [۱] نوعی مار باریک.

تبری: (۱) خهستی، دزی شلی و تراوی: (۲) نانی نه کی ته نسور [۱] (۱)
غفلت: (۲) نان لواس.

تیری: (۱) دزی برسیا به تی: (۲) نوخی ره نگ [۱] (۱) سیری: (۲) بر رنگی.

تیریژ: سنی سوچیک له په راویزی کراسدا، گرو [۱] تکه پارچه مثلثی در
حاشیه پیراهن زنانه.

تیریژ: نیرو [۱] آفتاب.

تیره تی: به رانه ره برسیه تی [۱] سیری.

تیز: (۱) کوژه له، کوژ، گیابه کی تیزه له ناودا ده زوی: (۲) گالته پی کردن و
نه رس تی گرفتن [۱] (۱) گیاهی است آبی: (۲) ریختن کردن.

تیز: کونی لای چه خماخی تغه نگی ره شوکی که باریکه باروینکی تیدایه
[۱] سوواخ زبر خماقی در تفنگ سرر.

تیزاب: ناوی دو له پاش کولاندن و کردنه شیربو که شک [۱] پس مانده
دوغ پس از جوشانیدن و کخ گرفتن.

تی زان: ناو تیدا په بدا بو: (چاوم فرمیسی تی زان) [۱] آب با مایع در
چیزی جمع شدن.

تیزانگ: (۱) موسولدان، میزه لدان: (۲) بزبان: (۳) کیسه ی لاستیکی که
قوی تیده که بومندان [۱] (۱) مثانه: (۲) زهدان: (۳) بادکنک.

تیزه پی کردن: گالته پی کردن [۱] مسخره کردن.

تیزه پیوه کردن: سوک پیوه کردن، جو زپیوه کردن [۱] انگلک کردن.

تیزکه: تیزی تغه نگ [۱] نگا: تیز.

تیزو: هه لتوزین، سل و قه نس [۱] عصبی مزاج.

تیزه: (۱) تیزی تغه نگ: (۲) سه ره نوکی باریکی شت [۱] (۱) نگا: تیز: (۲) نک
باریک.

تیزه تیزه: په له په ل، گه له ک به لزه [۱] شتاب.

تیزه تیزه دان: په له په ل لی کردن، وه په له خستن [۱] به شتاب واداشتن.

تیزه تیزه لی کردن: سه رانه سه ره یو کردنی کاری [۱] به شتاب واداشتن.

تیش: (۱) چینه ی نوندی زمان سوین: (۲) نبخی به برشت: (۲) توند له کارو
له ره مستن: (۴) زه: (تیشی پیوه): (۵) پی داگر، سو [۱] (۱) مزه نند: (۲)

برنده: (۳) چابک: (۴) باشتاب و غجله: (۵) اصرار ورزیده.

تیز: تیز [۱] نگا: تیز.

تیزاو: (۱) ناوی دوی کولوا، تیزاب: (۲) مه زبوت و به کار [۱] (۱) پس مانده
دوغ جوشیده: (۲) جالاک.

تیزاو: تیزاو [۱] نگا: تیزاو.

تیزبال: مله ی زور حیزا له فرین [۱] تیزبال.

تیزبون: (۱) پی داگری، سو ربون له سه ره داوا: (۲) له کولبه وه گوژان،
تیزبون [۱] (۱) لجاج و اصرار: (۲) تیز و برآ شدن.

تیزک: تیزک [۱] اشعه آفتاب.

تیزک: به جکه ساوای چانه وه ره دزنده [۱] نوزاد حیوان دزنده.

تیزکردن: (۱) ساوین و له چه رخ دانی نبخ: (۲) دنه دان و هه لخراندن [۱] (۱)
نیز کردن: (۲) تشجیع.

تیزه: نانه شان، سه له ی پالاوتنی برنج و ساوار [۱] آبکش.

تیزه شان: هه لخرین، دنده ره، هانه ره [۱] مشتوق.

تیزه نگ: ریزوی زوره خوژو ته وژم [۱] مصب برآب.

تیزی: (۱) تامی نوند، چینه ی زمان سوین: (۲) به برشت بون، دزی
کولی، تیزی [۱] (۱) نندی مزه: (۲) برندگی.

تیس: (۱) توسی، نینسو، گیابه کی دزکاو به. جبهه ی یو سه ره که به ده کار
ده که نه وینه که ی کف ده کا وه که ته سوین: (۲) سوآب، به ردی چکوله ی

پان و لوس و ته نک [۱] (۱) گیاهی است خاردار: (۲) شن پهن و صاف و
نازک.

تیساو: (۱) هه سان، به رده زوره، به ردی که چه فوی پی تیز ده که ن: (۲)
محک، نه مرزی نه زمونی زیز [۱] (۱) سنگ سو هان: (۲) محک.

تیساوین: پندا ساوین، تی هه لسون [۱] سانبین بر.

تی سه وان: لی دان و دارکاری له نه خافل [۱] کتک کاری ناگهانی.

تی سه وانندن: دارکاری کردن، لیدان له پزو نه کاو [۱] کتک کاری کردن،
تی سه وین: تی سه وان [۱] کتک کاری ناگهانی.

تیسک: (۱) چه کیکی پچوک له کولکه: (۲) زه نگه نه تری: (۳) موی دریز:
(مه زکی به تیسکه) [۱] (۱) دسته کوچک از مو: (۲) دسته کوچکی از

یک خوشه انگور: (۳) مو با تیشم دراز.

تیسکن: زوره مو، کولکن [۱] پشمالو، برمو.

تیسکو: نیسکن، کولکن [۱] پشمالو.

تیسکه: (۱) تیزه ی تغه نگ: (۲) تروسکه، دره و شین [۱] (۱) جامگی تفنگ:
(۲) درخشش.

تیسکه تیسک: نروسکا نه وه، له دوره وه دره و شین [۱] درخشیدن از دور.

تیسمریاگ: مروی پنهوی قه نه سوین [۱] بائینه و کت و کلفت.

تیسمریان: پنهوی و نه سوین به ساغه وه [۱] درشتی و کلفتی اندام.

تیسو: تیس، توسی [۱] گیاهی خاردار.

تیسون: نی ساوین [۱] سانبین بر.

تیسوی: نینسو، توسی [۱] گیاهی است خاردار.

تیش: (۱) به ردی بلندی راست و لوس و هه لچو له جادا: (تیشه شاخ):
(۲) چوی پدل، جگی لوس کرا، سه پی سوا: (۳) تیزی به برشت [۱]

۱) صخره صاف و مرتفع: ۲) شنالنگ صاف شده: ۳) برآ، تیز.

تیشیت: ناشتی، نانی به یانی. بهرقلبان [] چاشت.

تیشک: ۱) تیریز، نبروز، روناکایی خوز: ۲) بریقه دانه‌وه: ۳) کولکه و موی دریز، تیسک [] ۱) شعاع پرتو: ۲) انعکاس پرتو: ۳) پشم و موی زیاد.

تیشکان: بن کهوتن له شهر بان له سه و داو مامه له دا [] شکست خوردن. زیان دیدن.

تیشکاندن: سرکه ووتن له شهر بان له سه و داو مامه له دا [] شکست دادن. زیان رساندن.

تیشکاو: ۱) زیرک و تو له شهر دا: ۲) زهر رانی که و تو له سه و دا دا [] ۱) شکست خورده: ۲) زیان دیده در معامله.

تیشو: بزبوی سه فهر، توشه [] توشه.

تیشوبهره: ۱) نان بهری جو تبار بوده شت: ۲) توشه بهریه [] ۱) کسی که غذای دروگر را برایش می برد: ۲) توشه دان.

تیشودان: توشه دان، توشه بهریه [] توشه دان.

تیشوک: شتومهک، کهل بهل [] اثاث و لباس.

تیشوکردن: ۱) پیک هبنانی بزبوی سه فهر: ۳) بریتی له تیشت خواردن [] ۱) آماده کردن توشه: ۲) کتابه از صبحانه خوردن.

تیشه: ۱) توشه: ۲) ره گی نازه روای ده غل [] ۱) توشه: ۲) جوانه تازه گیاه.

تیشه: توشه [] توشه.

تیشه بر: شه خنه بی که ده خلی شبن هه نده ته کین [] بیخ زدن که سافه های سبز را می خشتکانند.

تیشه سناخ: که قری حولی و بلند له چیا، تیشه بهردی کیو [] صخره صاف و مرتفع.

تیشه لان: بهرده لانی سهخت [] سنگلاخ صعب العبور.

تیشه صب: گانو، شانو، توی روتس [] شاه نوت.

تی شیشان: به پهله بهل خهریکی کاریک بون [] بهشتاب مشغول به کاری شدن.

تیغ: ده مه کبردو شیر و خه نجهر [] تیغ.

تیغ: تیغ [] تیغ.

تیغه: دیواری نهکی نیوانکر، له میهری ناسک له فوزو بهرد [] حاجز دیواری، تیغه.

تیغه شان: ۱) ملهی کیو: ۲) لاشانی چیا، تیغه [] ۱) ستیغ کوه: ۲) تیغه کوه.

تیغه: ۱) لوس و له بارو ریک له بهرچاو: ۲) نوزکه ناو: ۳) ده نکه باران [] ۱) شبک: ۲) قطره آب: ۳) قطره باران.

تیغه تیغه: تیغ پداهینا نهومی تاتراو: (سرم تیغه تیغه بده): ۲) خو جوان و لوس کردن: (واخوی تیغه تیغه داوه جحیلان شبت ده کا) []

۱) دو تیغه کردن: ۲) آواسنن.

تیغه تیغه دان: تیغه تیغه [] نگا، نیغه تیغه.

تیغشال: نوز، تویرالک [] کاشه.

تیغه: گیزه. ده نگی گولله ی هاویزراو [] صدای گلوله.

تیشرگ: جوزه پوینه، چویله که یه کی کاکول به سه ره [] شانه بسر.

تیشسی: به له می چیشت. ده فیری گاران، ده وری دریزوکی گهوره [] دیس.

تیقل: ۱) قسوی به نیکول، پلار، تیز: ۲) هیچ و پوچ و بی نرخ: ۳) تیکول [] ۱) حرف تودار: ۲) بی ارزش: ۳) پوسته، قشر.

تیفوک: جیشکه، چوله که، پاساری، مه لیچک [] گنجشک.

تی قولپاندن: له سه ره و نوز راندن، تیدا هلب کرده وه [] از بالا ریختن.

تیغه: تریغه، ده نگی خه نین [] صدای خنده.

تیقهل: رزیوی ذراو [] پوسیده و پاره.

تیقهل: جل شر، شرول، بهرگ ذراو [] زنده پوش.

تیک: ۱) باقیه، ته قمل: ۲) درون، دورمان: ۳) تیشه شاخ [] ۱) بخبه: ۲) دوخت: ۳) صخره صاف و مرتفع.

تیک: ۱) گش، هه مو، ۲) ده ناویه کدا: ۳) قبت، زوپ [] ۱) همه: ۲) نوری هم: ۳) قد.

تیکان: درکی دار، درک، جقل [] خار.

تیکردن: ده ناویه کدا کردن [] درهم فرو کردن.

تیکبه ربون: نیکه له بهک بون یوشمز [] به جان هم افاندن.

تیکبه ردان: به گزیه کتردا کردن [] به جان هم انداختن.

تیکبه راندن: ده بال به کنرنانی دو بان چه نداشت [] توی هم قرار دادن.

تیکبه رین: جونه ناویه کی چه نداشت [] نداخل انبیا.

تیکجون: ۱) شیوان، له بهر بهک بلا و بون: ۲) توره بون، له باری ناسایی لادان [] ۱) آشفتن: ۲) منقلب شدن.

تیکخران: به یه کترمه به ستران [] به هم بسته شدن.

تیکخراو: به یه کوه به ستران، بیکه وه گری ذراو [] به هم بسته شده.

تیکخستن: لیک قابم کردن، به یه کوه گریدان [] به هم گره زدن.

تیکدان: ۱) خراب کردن: ۲) نیکه له کردن: ۳) شیواندنی کار [] ۱) خراب کردن: ۲) قاطی کردن: ۳) به هم زدن کار.

تیکدهر: ۱) ویرانکر: ۲) کار خراب کر [] ۱) ویرانگر: ۲) آشوبگر.

تیکزرا: بیکه وه، گش، هه می [] همه با هم، مجموعاً.

تیکزایی: گش له گش، سه ریاک [] همگانی، عمومی.

تی کردن: ۱) ده ناو راندن: (ناوی تیکه): ۲) سازدان: (سه بیل تیکه) [] ۱) ریختن نوری: ۲) مهبا و آماده کردن.

تیکسیرمان: تیرگوشنی و پنهوی [] چاق و قوی بنیه بودن.

تیکسیرماو: گیاندار تیرگوشنی پنهو [] چاق و قوی بنیه.

تیکسیرمان: تیکسیرمان [] چاق و قوی بنیه بودن.

تیکسیرماو: تیکسیرماو [] چاق و قوی بنیه.

تیکشان: رابردنی به یه له: (بیره دا هات و تیکشا) [] عبور با شناپ.

تیکشکان: به جاری به سه ره به کدا وردیون و شان [] بکاره در هم شکستن.

تیکشکاندن: وردو خاش کردن به سه ره به کدا [] خرد و خاش کردن.

تیکشکاو: به سه ره به کدا شکاو [] درهم شکسته.

تیک کردنه وه: بریتی له هه مو گیان شکاندن: (لهشی هه مو تیک کرده وه)
 [۱] کتابه از شکستن اعضای بدن در کنگ کاری.
 تیک گیران: (۱) ده ناو بهک ترنجان: (۲) بریتی له مل ده بهرملی بهک نان
 [۱] درهم فرو شدن: (۲) کتابه از گلاویز شدن.
 تیکله: (۱) بهروشی بچوک، مه نجه لۆکه: (۲) جدهزی ناو کینان [۱] (۱) دبگ
 سسی کوچک: (۲) سبوی آبکشی.
 تیک لهه قه: تیکرایی، بی هه لیزاردن [۱] درهم، بدون اسنتنا.
 تیکسه: دوگمه، توگمه، فو بچه [۱] توگمه.
 تیکوپنک: به جاریک خراو کرار، بی سه ره بهر [۱] داغان.
 تی کوتان: خستنه ناوه وه به زور [۱] سیوخنن.
 تی کوتاندن: تی کوتان [۱] سبوزیدن.
 تی کوتانن: تی کوتان [۱] سیوخنن.
 تی کوشان: ته فاللا کردن، هه ولدان [۱] کوشیدن.
 تی کوشین: تی کوشان [۱] کوشش.
 تی کوشین: (۱) نلبت، تربت، نان ولین له شور بباد: (۲) دوغره مه،
 دوغورمه [۱] (۱) نرید: (۲) سالاد ماست و نان خشک.
 تیکه: (۱) لت، پارچه له شتیک: (۲) بابوله، له فقه: (۳) پارو [۱] (۱) پاره: (۲)
 ساندویج: (۳) لقمه.
 تیکه: ده ناوی برزینه: (جای تیکه، میوزان تیکه) [۱] بر بز تو ی.
 تیک هالان: تیک نالوزان، لیک هالان [۱] برهم بیجیدن.
 تیکه تیکه: لت لت، پارچه پارچه [۱] بگه بگه.
 تیکهل: نف لهف، لیکدراو، ناوینه [۱] درهم، آمبخته.
 تیکه لاه: تیکهل [۱] درهم، آمبخته.
 تیکهل بون: (۱) لیکدراو، به ناو بهکدا چون: (۲) بریتی له جوت بون
 نبرو می [۱] (۱) درهم آمبختن: (۲) کتابه از جفت گیری نر و ماده.
 تیکهل پیکهل: بی سه ره بهر، هه لیشواو، شباواگ [۱] آشفته، درهم
 برهم.
 تیکهلندان: تهف لهف کرن، لیکدان به دار بان به کهوجک: (شیره که
 تیکهل ده) [۱] بهم زدن.
 تیکهل کردن: آوینه کردن، لیکدان، آمته کردن [۱] قاطی کردن.
 تیکهل و پیکهل: ناریک، اته کوز [۱] نار تپ.
 تیکه له: ورده بهر دوره لم پیکه وه مخلوط شن و ماسه.
 تیکه لی: (۱) تهف لهه قی: (۲) ناوینه بی: (۳) بریتی له دوسنا به تی و
 خزمابه تی [۱] (۱) آشفنگی: (۲) آمبخنگی: (۳) کتابه از دوستی و
 خوشاوندی.
 تیکه وتن: (۱) کهوتنه ناوه وه: (۲) ویرکه وتن و نیشکان له وازی دا: (۳)
 بریتی له مه له کردن بو لابر دنی له سن بیسی: (۴) به هوی نهرانه وه بوشی
 کاریک بون [۱] (۱) افندان تو ی: (۲) باختن در بازی: (۳) کتابه از غسل:
 (۴) از روی بی اطلاعی دست به کاری رفتن.
 تیکه ولتیکه: بهر هه لدایی، بی سه ره بهر بی، کهس له کهسی [۱] بلیشو.
 تیکه وه دان: به نازیکی و بهریشامی هاسن و چون [۱] بریشان قدم زدن.
 تیکه وه هاویشتن: تیکه وه دان [۱] بریشان قدم زدن.

تیک هه رستن: به توندی پال پیکه وه دان [۱] محکم به هم چسبیدن.
 تیک هه ژبان: لیک هالان به بزوتنه وه [۱] بهم بریدن.
 تیک هه لچون: پیک هه لیزان و تیکه وه گلان بوشدر [۱] گلاویز شدن.
 تیک هه لدان: (۱) شهزه شهق، به بی له بهکدان: (۲) شهز کردنی نازه له
 به سه ره [۱] (۱) لگد و نیبا زدن: (۲) شاخ به شاخ شدن حیوان.
 تیک هه لشیلان: به سه ره بهکدا هه و بر کردن، دو ده رمان بیکه وه
 تیکهل کردن و شیلان [۱] درهم چلانیدن، معجون کردن.
 تیکرا: تیکرا، گنت له گنت [۱] نگا: تیکرا.
 تیکرایی: به گشتی، تیکرایی [۱] عمومی، همگی.
 تیگرتن: (۱) بهر و نیشانه هاویشتن: (۲) پینه به لیاسدا درون: (۳) بهرد
 ده کون و جاده نان: (بهردی تی بگره) [۱] (۱) هدف گیری: (۲) پینه زدن:
 (۳) سنگ در سوراخ نهادن.
 تیگرماندن: لی خورین، تی خورین [۱] نهیب زدن.
 تیگوشین: نیکوشین، تی ولین، نان تلیت کردن [۱] نرید کردن.
 تیگه شتن: حالی بون [۱] فهمیدن.
 تیگه باندن: حالی کردن [۱] فهماندن.
 تیگه بیشتن: فامین، حالی بون [۱] فهمیدن.
 تیگه بیشتو: فامیده، حالی بوگ: (خواه به یومان بنبری ناوی له قوز
 نهان: ندو / بان لاوی بیکه بیشتو بان پیری لیکه بیشتو) «وه بی» [۱]
 فهمیده، دانا.
 تیگه بیشتی: تیگه بیشتو [۱] فهمیده، دانا.
 تیگه یین: فامین، حالی بون [۱] فهمیدن.
 تیگه یو: فامیده، بهزانیست [۱] فهمیده، دانا.
 تی گیران: گیر کردن له شتیک، بی دهره نانی [۱] گیر کردن.
 تیگیر کردن: تیگیران [۱] گیر خوردن.
 تیگیران: تیگیران [۱] گیر کردن.
 تیل: (۱) نامال خوار: (۲) دهره زیو: (تیلی کرده باش دیاره): (۳)
 قهلمه داری نازه نیرازا: (۴) سوچ، فوزین: (۵) خیل، خویل: (۶) کهلا،
 ههلمات [۱] (۱) کج، مابل: (۲) بارزه منحص: (۳) قلمه نازه کاشنه: (۴)
 گوشه، زاویه: (۵) لوچ: (۶) نیله.
 تیل: (۱) ههردای له مس و ناسن، سیم: (۲) بهر بیبه، تیلگراف: (۳) نامال
 خوار، نوزی لاز: (۴) لوس، ساف [۱] (۱) سیم: (۲) تلگراف: (۳) کج،
 مابل: (۴) صاف.
 تیل: تویل، هه نیه، نه نی، ناوجاوان [۱] بیساننی.
 تیل: سوچ، گوشه، فوزین: (به تیلای جاوی لیروانیم) [۱] گوشه.
 تیل: دارده سستی نه ستور، جوماغ، پدیباغ [۱] کدنگ.
 تیلترین: دارکاری خهست و خول: (کهوته گبانی تیلترینی کرد) [۱]
 به شدت گنگ زدن.
 تیلگ: لاسهر: (کلاوی به تیلگی سه ره وه نابو) [۱] جانب سر.
 تیلوتیل: خواره خوار، له سه ره لا [۱] کج و اریب.
 تیلایی چاو: گوشه ی چاو: (تیلایی چاوی دامنی) [۱] گوشه چشم.
 تیلکردن: (۱) خوار کردنه وه: (۲) نیشاندن له لاهوه [۱] (۱) خم کردن: (۲) از

گوښه نشان دادن.

تیلکه: دیزه‌ی چښت [۱] دیزی.

نیلماسک: نیلمالك، پارچه‌ی باربکو دریژ [۱] نوار پارچه‌ای.

تیلمه: نیلماسک [۱] نوار یارچه‌ای.

تیله: (۱) بېنجوه‌سه‌گ توتکه‌کسوک، توله؛ (۲) سوچ، قوزښ؛ (۳) نیل، که‌لا، هه‌لمات [۱] (۱) نوله‌سگ؛ (۲) گوښه؛ (۳) تیله.

تیله: ناله، ره‌ش ناله. نه‌سمر، گه‌م ره‌نگ [۱] گندم‌گون، سبه‌فام.

تیله‌که: کول، کوڙ، بشت [۱] کوله‌بشت.

تیله‌گه: تیله‌که [۱] کوله‌بشت.

تیله‌مار: (۱) په‌چکه‌مار، چیلی‌مار؛ (۲) ماری بارنک [۱] (۱) بجه‌مار؛ (۲) مار بارنک.

تیلې: ناری به‌لاندیه [۱] اسم مردانه.

تیلین: هه‌لمالین، مرمزمرین، که‌لایین [۱] نیله‌بازی.

تیم: (۱) لهن‌دا؛ (۲) ده‌هیم، دیم، به‌رانبری ده‌زوم [۱] (۱) از-ن؛ (۲) می‌آیم.

تیماج: پیستی نازه‌لی خوش‌کراوی ده‌باغ دراو [۱] مېښن.

تیمار: (۱) رنه‌ک کردنی به‌کسم، شالو قانتساغ کیتسان؛ (۲) خدمت و ناگاداری له‌نمخوش؛ (۳) گولدیکه له‌کوردستان [۱] (۱) شال کشیدن و نمیز کردن سنور؛ (۲) برسناری و مراقبت؛ (۳) دهی در کردستان.

تیمارخانه: نه‌خوشخانه، خه‌سه‌خانه [۱] بیمارستان.

تیمار‌گه‌ر: (۱) برین پیچ، یاریده‌ری جه‌کیم؛ (۲) خزمه‌نکاری نه‌خوش؛ (۳) ره‌ک ده‌ری به‌کسم [۱] (۱) بزشکیار؛ (۲) برسار؛ (۳) مهر اسب.

تیمان: (۱) دامان، رمان، سمرگه‌ردانی؛ (۲) ده‌ناو‌ماندا [۱] (۱) سرگردانی و درماندگی؛ (۲) میان‌ما.

تیمانج: (۱) تیماج، جوړی پیستی نه‌نک؛ (۲) برسنی بارنک له‌چرم [۱] (۱) مېښن؛ (۲) نوار چرمی.

تیماو: دامار [۱] درمانده.

تیسچه: فیسمری، بازاروکه له‌بازاری گه‌وره‌دا [۱] نیمچه.

تیمروکان: نیمروکان، کو‌بو‌نوه‌ه‌ده‌ووری شینکا [۱] گوردآمدن.

تیموم: ده‌سنویژکردن به‌نوز له‌جیانی ناو [۱] نیمم.

تیمیسک: کریژی لیو له‌نوبه‌تیوه [۱] نیخال.

تین: (۱) هیز، وزه، تافته، نابست؛ (۲) گهرمای تاوبان ناگر؛ (۳) ناگردانی گه‌رمای، نون؛ (۴) نینگ، نینو، نونی، نه‌نکی؛ (۵) بناغه، هیم [۱] (۱) ناب و نوان؛ (۲) گرمی خورشید با آتش؛ (۳) گلخن؛ (۴) نشته؛ (۵) شالوده، اساس.

تین: (۱) له‌نیمه‌دا، ده‌مه‌دا؛ (تین دابه‌دزی ده‌کا)؛ (۲) دین، به‌رانبری ده‌زوم؛ (۳) نونی، تیسگ؛ (۴) نین، گهرمای ناگر [۱] (۱) میان‌ما؛ (۲) می‌ایند؛ (۳) تشنه؛ (۴) حرارت و گرمای آتش.

تینان: خسننه‌ناو، نیخسته‌هوندور، له‌دورن [۱] گذاشتن نوی.

نینشکی: نه‌خوشیه‌که، نه‌خوش هرگیز نبراو نابی، نینسقای [۱] استسقاء.

تیشیر: تیوه‌ساردو گهرم، شبله‌نین، شبرتین، شبله‌وگهرم [۱] ولرم.

تینک: رابه‌لی بوزو، راهه‌نگاونی شال [۱] نارهای افقی در شالباخی.

تینگ: (۱) نالو، بادامی لای‌مل، لوزه‌نین؛ (۲) تونی، تینو، تی [۱] (۱) لوزتین؛ (۲) نشنه.

تینگی: نونباه‌نی، ناوخوازی بووه‌خواردن، تینه‌تی [۱] نشنگی.

تینو: (۱) نینگ، نی؛ (۲) گه‌رو، قورگ [۱] (۱) نشنه؛ (۲) گلو.

تینو: به‌تینکی به‌ناو‌بانگی جه‌نگ‌نامه [۱] داسنای حماسی و منهور. تینو: نینگ، نینو [۱] تشنه.

تینواتی: نونباه‌تی، نینگی [۱] نشنگی.

تینواره: هه‌لوه‌دا، ناواره، بی‌مال، ره‌به‌ن [۱] آواره.

تینوارین: تواشاکردن، لی نه‌یرین [۱] تماشا کردن.

تینوایه‌تی: تونبه‌تی، نینگی، نینوانی [۱] تشنگی.

تینوه‌تی: نینواتی، نونه‌نی [۱] تشنگی.

تینوتی: نینگی، نونبه‌نی [۱] تشنگی.

تینه‌وین: داهانته‌وه‌بو هه‌لگرین [۱] خم شدن برای برداشتن بار.

تینی: (۱) تینو، نینگ، نی؛ (۲) نه‌فاس خواردنه‌وی بلویژ ژهن [۱] (۱) نشنه؛ (۲) نفس زدن سرناجی.

تی‌نیشتن: (۱) ده‌ست به‌کارین کردن؛ (۲) سواری جولانه‌بون، له‌جولانه‌نیشتن [۱] (۱) دست به‌کار شدن؛ (۲) در ناب نلستن.

تیوتی: (۱) له‌گوښه‌وکه‌ناره‌وه؛ (۲) روت بردن به‌هه‌ردو‌لادا [۱] (۱) از‌گوښه‌وکه‌ار؛ (۲) نالولو.

تیوتیوه: تیف تیفه [۱] نگا: نيف نيفه.

تیوتیوه‌دان: نيف نيفدان [۱] نگا: نيف نيفدان.

تی وروکان: نیمروکان [۱] نگا: نیمروکان.

تئی وشین: نیکوسین، تئی ولن [۱] تریدن.

تیول: ناسکو نه‌نک، له‌گهل ته‌نکا ده‌بلین: (نه‌نک و تیوله) [۱] نازک و لطیف.

تیوله: (۱) نه‌ویل، نه‌ویل، به‌شتیز، گه‌ور، گه‌ور؛ (۲) پوه‌تیوه‌دان [۱] (۱) اصطبل؛ (۲) بود بافته.

تینولین: نئی‌گوشین، نلیت کردن [۱] نریدکردن.

تیه: له‌باویدا [۱] اندرونش.

تیه‌پیجان: لی‌هالاندن [۱] بیچیدن نوی.

تیه‌چون: (۱) که‌ونسه ناو‌شلی نانه‌مبسه‌وه؛ (۲) پیوه‌نوسان [۱] (۱) فرودشدن؛ (۲) آغشندن.

تیه‌دان: (۱) نامینه‌کردنی کم به‌زور؛ (۲) هه‌لسوان، ساوبن؛ (۳) نالوده‌کردن: (خوی فزوری بو، مینشی تیه‌دا)؛ (۴) پوه‌هوالی راه‌ل؛ (۵) پوه‌زایه‌ل هه‌لکیتسان [۱] (۱) آمیختن کم با زیاد؛ (۲) ساییدن؛ (۳) آلودن؛ (۴) بود؛ (۵) بود در نار کشیدن.

تیه‌وردان: (۱) تیک وهردان، لیکدان؛ (۲) ناوده‌ده‌ر گه‌زاندن بو‌خاوتی: (ناونک ده‌وقاپه‌وره‌ده) [۱] (۱) بهم زدن؛ (۲) آب در ظرف گردانیدن.

تیه‌ژان: نه‌قبره‌تی روکردن [۱] سیخونک زدن.

تیه‌ژاندن: نه‌قبره‌لبدان [۱] سیخونک زدن.

تیه‌ژه‌ندن: نه‌قبره‌کوان [۱] سیخونک زدن.

تیوه شان: راه شانندی جلك له تهنورد. بومورانه كوشتن [لباس بر آتش گرفتن].

تیوه شانندن: جلك به ناگر راداشتن. بومورانه كوشتن [لباس بر آتش گرفتن].

تیوه كردن: ده ناو نان به نهیم [تپاندن].

تیوه گلان: نوش بون به كاریك له خوژیایی [بی دلیل درگیر شدن].

تیوه گلاندن: گیروده كردن به بی رازی بون [بی اجازه درگیر كردن].

تیویل: نویل. نه نی. ناوجاوان [پیشانی].

تیبه: دیده. چاو [دیده، چشم].

تیبه: نونی، نینگ [نشسته].

تیبه: وشه ی سه برمان، ترح، ته حا [حرف تعجب].

تیبهانن: (۱) هاتنه ناو؛ (۲) تی رزان [تو آمدن؛ ۲] توریخن.

تیبهانین: به خت هیئان، ههل بوره خسان [شانس آوردن].

تیبهن: نونی [نشسته].

تیبهنی: نونی [نشسته].

تیبه لچون: (۱) پیداجه قان: (دزویکم تیبه لچوه)؛ (۲) چونه نار بو کاریک [خلیدن؛ ۲] وارد کار شدن.

تی هه لچونه وه: به سه گر ننه وه. سه له نوی کرده وه: (به کوردی دیسان زیندو ده به وه / له و دیناش بو کورد تی هه لده چمه وه) «هزار» [استیناف].

تی هه لچه قان: پیداجه فین: (درکیک ده قاجم هه لچه قا) [خلیدن].

تی هه لچه قاندن: پیدا چه قاندن: (درکبکی تی هه لچه قاندم) [

خلاندن

تی هه لچه قین: تی هه لچه قان [خلیدن].

تیبه لندان: (۱) دلچه یان ده فر ده ناورا کردن بو ناو هه لنبجان: (۲) به شقی له به کبک دان [آب را با ظرف برکشیدن؛ ۲] تپهژدن.

تی هه لساوین: پيامالین، پیداساوین [مالیدن، اندودن].

تی هه لسون: پيامالین، تی هه لساوین [اندودن، مالیدن].

تی هه لقوتان: لاپره سه نی، له خووه خو ده کارگه باندن [فضولی].

تی هه لکردن: به قهوه ننگ هه ل: ان اه گورانی [آواز سردادن].

تی هه لکه وتن: به ناسه وه مژ له مەمکی دایک دان [با استنباق مگ به پستان مادر زدن].

تی هه لکیش: (۱) خستنه ناو به کسر؛ (۲) شبعربک ده ناو شیمیری بیگانه به کدا [لا گذاشتن؛ ۲] بین اشعار شعر دیگری را آوردن.

تی هه لکیشان: (۱) داو یا هه رشنی ده ناو شنی خری: (نهم داوه ی تی هه لکیشه)؛ (۲) ده ناو تراواننر هیئانه وه: (نهوره ناره ده سه به سه که نی تی هه لکیشه) [لا گذاشتن؛ ۲] غوطه ور کردن و درآوردن.

تی هه له نگان: تی هه له نگرتن، توش بونی شنبک و ساتمه بی بردن [سکندری خوردن].

تی هه له نگوتن: (۱) تی هه له نگان: (۲) له بر نوش بون [سکندری خوردن؛ ۲] ناگهان ی بر خورده کردن.

تی هه لیئان: بر کرده وه ی زیان، قهوه بو دانه وه [تلافی کردن].

تی هیئان: سه رکه ونن له کاریکا، ههل ره خسان [موفق شدن].



يك بسنه از برگ نونون: ۲) توبه نونون و كاغذ سبگار: ۳) پرجين:
 ۴) زادگاه: ۵) سند مالکیت: ۶) آتشدان: ۷) كاكل.
 جادار: ۱) بهرئزو حورمهت: ۲) جئ نشين، خه لفه: ۳) بهجئ و عاقلانه
 ۱) سحرم و بلنديايه: ۲) چا: ۳) موقول و بجا.
 جادو: سبهر، سبهر ۱) جادو.
 جادوباز: سبهر باز، جادوکه ۱) جادوگر.
 جادوبهن: نوشتهی جادو به تال که ۱) نعوید، باطل کننده سبهر.
 جادوبه نند: جادوبهن ۱) نعوید، دعای ضد سبهر.
 جادوکار: سبهر باز ۱) جادوگر.
 جادوکه: سبهر باز ۱) جادوگر.
 جادوگهر: سبهر باز ۱) جادوگر.
 جادوگهری: سبهر بازی ۱) جادوگری.
 جادد: شه قام، کاروانه زئ، رنگه ی بان و پینکوت کراو ۱) خبابان،
 جار: ۱) ده حفه، ههل، نهره ت: ۲) وه خب، کات ۱) دفعه، ۲) گاه.
 جار: ۱) بهرئز، جنگه ی ده خلئ دروینه کراو: ۲) شونئ گیابه کی نابه نی:
 (نمرکز، جار، که سا جار): ۳) له ورکه: ۴) راگه بانندن بده نگی بهرئز:
 (جاربان کیشا): ۵) زه ی نه کبلدراو ۱) زمین درو شده: ۲) محل
 رستن گیاهی مشخص: ۳) مرتفع: ۴) اعلام عمومی: ۵) زمین شخم
 زده.
 جاربان: له کانی رابردودا، بهرله نبنسه ۱) سابفا.
 جاربه جار: ۱) کات له دوای کات: ۲) که زه ت له دوای که زه ت ۱)
 گاه بگاه: ۲) دفعه به دفعه.
 جارجار: بهه لکه و ت ۱) احباناً.
 جارجاره: له زور کاتاندا کاتبک ۱) گاه گاه.
 جارچی: راگه یهن، فاوکه ر بوده نگ و باسبک ۱) جارچی، منادی.
 جاردان: ۱) راگه بانندن بده نگی بهرئز: ۲) کوکر دنه وه ی مردم بوکاری ۱)
 ۱) جارکشیدن: ۲) مردم با برای کاری جمع کردن.
 جار راهبشتن: خه بهرگون به دفعه ۱) جارکشیدن.

جا: ۱) جنگه، جئ: ۲) که و ابو، که وابه: (جابایی، جا بابزوا): ۳) نبنر، له
 ناکاسا: (جا چستان کرد): ۴) نه و، ا، نه و عانه: (بانو و بزوا جا و ره
 بولامان): ۵) بلهو دهره جه: (بیاگی جاداره): ۶) جنگه و بان، نوین:
 (نه خوشه له جادا که فتوه) ۱) جای: ۲) پس: ۳) در نتیجه: ۴)
 آنگاه: ۵) پایه و مقام: ۶) رخن خواب، بسنر.
 جاناسته: بهجئ ماو، جئماو، دواکه و نو ۱) جامانده.
 جاب: جو او، بهر سب ۱) باسب.
 جات: باشگری کو به، نابه نی بو سبوه و سه وزی ده گونری: (مبوه جات،
 سه وزی جات) ۱) پسوند جمع.
 جاتره: نه عنا کیو بلکه ۱) مرزه کوهی.
 جانه نه: جال جالو که، جولانه نه، کاکله موشان ۱) عنکبوت.
 جاجر: هه لو ابه که له کاکله گوئزو هه نگو بن ده کری ۱) خوراکی از غسل
 و گردو.
 جاجک: بنبشت، به نوشت، شبلی داره یهن ۱) سقر.
 جاجکه تاله: شبلی داره یهن که هبشتا نه کولیندراوه، بنبشنه نال ۱) سقر
 تلخ.
 جاجکه خوشه: شیره ی دارفروانی کول بندراو، بنبشنه خوشه ۱) سقر
 شیرین.
 جاجک: جاجک ۱) سقر.
 جاجم: موع، نه تراویکه له خوری، نوئئ نیوه ده بنچن ۱) جاجم.
 جاجیک: کاهوی هه نجنوا له ناو ماستدا ۱) سالاد ماست و کاهو.
 جاجک: جاجک ۱) سقر.
 جاجکه: جاجک ۱) سقر.
 جاجکه تاله: جاجکه تاله ۱) سقر تلخ.
 جاجکه خوشه: جاجکه خوشه ۱) سقر خانبندی.
 جاج: ۱) ده سکی له گه لای توتن: ۲) نوره که بان، کبسه ی پهرو توتن که
 سبهار کیش هه نی ده گری: ۳) نامان، چه بهر: ۴) زید، رنگه ی منالی: ۵)
 قه باله ی مولک: ۶) جنگه ی ناگر: ۷) کاکولئ سهر نوئل، گودله ۱)

جَارُز: وهَزَه، عَنَدَر، بِنِ مَعَد، بِيْزَار [ج] بِيْزَار.
 جَارُز بُون: وهَزَه زَبُون [ج] بِيْزَار شَدَن.
 جَارُز كَرْدَن: وهَزَه زَكْرَدَن [ج] بِيْزَار كَرْدَن.
 جَارُزَس: وهَزَه، قَهْلَس [ج] پَنَكِر.
 جَارُ كِيْشَان: جَارُ رَاهِنَسْتَن [ج] جَار كَشِيْدَن.
 جَارْمَاز: بَدْرْمَال، دَوِگَرْد، جَانْمَاز [ج] سَجَادَه.
 جَارِنَان: جَار جَارَه، جَارِيَه جَارِي [ج] گَاه بَغَاه،
 جَارُو: (۱) قَسَلَارُو خُوْلَه مَبِش بُو سَوَاعْدَانِي حَمَزُو... (۴) گَه سَك، گَزِيَك،
 گَزِيَك [ج] (۱) سَارُو ج: (۲) جَارُو.
 جَارُو بَار، جَارِنَان [ج] گَاه گَاه.
 جَارُو بَه نَد: سَوَاق دَرَاو بَه جَارُو، قَسَل و خُوْلَه مَبِش تِيْهَه لَسُوَاو، شُوْر بَاو
 رِيْزَكْرَاو [ج] سَارُو ج اَنَدُو.
 جَارُو فَك: گَه سَك [ج] جَارُو.
 جَارُو هَ جَارِي: كَانِي لَه كَانَان [ج] گَاه گَاهِي.
 جَارَه: (۱) جَالَه، نُونُو ز، نَاوِيْزَه بَرْد، بَرْدِي گِلَاوَه بَسُو لَه كَيْف: (۲)
 نَامْرَانِكِي مَوْسِيْقَايَه [ج] (۱) سَنَگ غَلْبَنَدَه از كُوَه: (۲) از آلاَت
 مَوْسِيْقِي.
 جَارِي: زَنِي بَرَاي مَرِيْد [ج] زَن بَرَا دَر شُوْهَر.
 جَارِي: (۱) كَاتِيَك: (۲) نِيْسِنَا بَهِيْلَه، لِي گَه زِي: (جَارِي بَاوَابِي) [ج] (۱) يَك
 وَقْت: (۲) بَغْدَار بَاشَد.
 جَارِي تُو: (۱) وَه خَنِيَكِي دَبَكَه: (۲) دَه فَعَه بَه كِي تَر [ج] (۱) دَبَكِر گَاه: (۲)
 دَبَكِر بَار.
 جَارِي جَارَان: يَهْر لَه نِيْسِنَا، لَه يِيْشُوْدَا [ج] رُوْز هَاي بِيْشِيْن، دَر گَزَشَنَه.
 جَارِيَك: (۱) كَهْرَه تِيَك، هَلِيَك: (۲) وَه خَنِيَك، دَه مِيَك [ج] (۱) يَك بَار: (۲) بَك
 زَمَان.
 جَارِي كَان: (۱) وَه خَنِي لَه رَا بَر دُوْدَا: (۲) نَه هَبِشْتَا [ج] (۱) زَمَانِي دَر گَزَشْتَه: (۲)
 نَه هَنُوْر.
 جَارِيَك لَه جَارَان: دَه مِيَك لَه دَه مَان [ج] وَفَنِي از اَوْفَات گَزَشَنَه.
 جَارِي كِيَان: جَارِيَك لَه جَارَان [ج] يَك بَار بَر گَزَشْتَه.
 جَا سَوْس: شُوْفَار، زَوَانْگِيْر، خَه وَرْدَر [ج] جَا سَوْس.
 جَا سَوْسَه: مَه گَه زَه، قُوْت كَه ي سَه رُوْلَه ي نَفَه نَگ [ج] مَگَسَك تُفَنَگ.
 جَاش: (۱) بَه جَكَه ي كَه ر: (۲) بِيَاوِي زَن بَه اَوَادَه مَارَه دَه كَاو كَرِي دَه سَتِيْنِي:
 (۳) بَرِيْتِي لَه خُوْفَرُوْش بَه دَاگِيْر كَه رَانِي وَاَلَت [ج] (۱) كُرَه خَر: (۲)
 مُحَلَل: (۳) كَنَابَه از خُوْد فَرُوْش بَه بِيْگَانَه.
 جَاشَك: بَه جَكَه كَه ر، دَه حَشَك، جَه حَشَك [ج] كُرَه خَر.
 جَاشَكُوْلَه: بَه جَكَه كَه رِي سَا رَا [ج] كُرَه خَر كُوْجُوْلُو.
 جَاشُوْلَكَه: جَاشَكُوْلَه [ج] كُرَه خَر كُوْجُوْلُو.
 جَاف: (۱) جَلْف، بَه دَنَدَه، نَه گُوْنَجَاو: (۲) نَاوِي عَه شِيْرَه تِيَكِي زُوْرُو
 گَه وَرَه يَه لَه كُوْر دَسْتَان. كَه لَه هُوْزِي گَاوَانِي قَه دَبِيْهَه وَه كَه وَتُوْنَه وَه: (۳)
 گَبَا بَه كَه لَه نَاوَا دَه زُوِي گُوْلِيَكِي وَه نَه وَشِي هَه بَه [ج] (۱) جَلْف وَبَدَاوَا: (۲)
 نَام عَشِيْرَه اِي دَر كُوْر دَسْتَان: (۳) گَبَا هِي اَسْت اَبْرِي بَا گِلَهَاي بَنَفَش.
 جَافَر: سُو كَه لَه نَاوِي جَه عَفَر [ج] مُخَفَف جَعْفَر.

جَافَرِي: جَه عَفَرِي، بَه فَدَه نُوْس، سَمُوْزِيَه دَه خُوْرِي [ج] جَعْفَرِي، بَكِي از
 سَبِيْرِي جَات.
 جَافَه تِي: مَه لِيَه نَدِي جَاف نَشِيْن [ج] مَنَطَقَه سَكُوْنَت اَبَل جَاف.
 جَا كَه ش: دَه وَبَت، هُوْر مَسَاخ، گَه وَوَاد [ج] قَرْمَسَاق، دَبُوْت.
 جَا كَرْتَه: دَانِيْش تُوِي هَه مَبِشَه يِي لَه نَاوَابِي دَا [ج] مُقْبِم.
 جَا كَه: شُوِيْن، جِيْگَه [ج] مَكَان.
 جَال: بَارْتَه فَا، لَه بَه رَانِي بَر دَا، لَه تُوْلَه دَا، قَهْرَه بُو [ج] دَر اَزَاي، دَر عَوْض.
 جَال: (۱) جَحِيْل، نُوْجُوَان، لَاوَا: (۲) دَاو، دَاو لَه هُوْدَا مُو يَه مَل رَاو كَرْدَن
 [ج] (۱) بُرْنَا، جُوَان: (۲) دَام.
 جَال جَالُو كَه: كَاكَلَه مَوْشَان، پَس پَسَه كُوْلَه، پِيْرُوْشَك [ج] نَارْتَنَك، عَنَكَبُوْت.
 جَالَه: دَار بَان تَه خَنَه ي بَه سَمَر رُو بَار رَا يَه ل كَرَاو بُو يَه رِيْزَه وَه [ج] جُوْبِي كَه
 بِي جَاي پُل بَر آب نَهْنَد.
 جَالَه: جَارَه، نَاوِيْر، نُونُو ز [ج] سَنَگ غَلْبَان از كُوَه.
 جَام: (۱) فَا ب، زَهْرَك، دَه فَرِي قُوْلِي چَكُوْلَه لَه كَانَزَا، نَاس: (۲) شُوْشَه: (۳)
 نَاوِيْزَه: (۴) جِيْگَه ي مَن، شُوِيْنِي مَن [ج] (۱) طَاس: (۲) شَبِيْشَه: (۳) آيْنَه:
 (۴) جَاي مَن.
 جَامَال: مَالَه گَه وَرَه، خَانَه دَان [ج] خَانَدَان.
 جَامَالِگَه: هَه وَارِي چُوْل، زُوْزَا نَا كُوْجَه رَلِي نَه مَابِي [ج] بِيْلَان خَالِي شُدَه.
 جَامَانَه: نَاغَا بَانُو، بَار جَه بِيْشَكَه بِيَاوَان دَه بَكَه نَه مِيْزَه [ج] نَوْعِي دَسْتَا ر
 مَرْدَانَه.
 جَامَبَا ز: (۱) دَه لَالِي وَاَلُغ فَرُوْشْتَن: (۲) فِيلْبَا زُو دَه سَبِيْر [ج] (۱) دَلَال سَتُوْر:
 (۲) كَلَاهِيْر دَار.
 جَامَبَا زَه: دَه سَت بَلَنَد كَرِن وَه لَه بَزَبِي نِي سَسَب بَان وَشْتَر [ج] رُوْج نَهْبِيْدَن
 اَسَب يَا شُر.
 جَامَبَا زِي: (۱) دَه لَالِي وَاَلُغ فَرُوْشْتَن: (۲) دَه سَبِيْرِي وَفِيلْبَا زِي [ج] (۱)
 دَلَالِي سَتُوْر: (۲) كَلَاهِيْر دَارِي.
 جَامِجِي: شُوْشَه بَر [ج] شَبِيْشَه بَر.
 جَامِخَانَه: شُوِيْنِي رَا نَانِي شَنِي فَرُوْشْتَن [ج] وَبَنَرِيْن.
 جَامِلُوْس: رَوَان لُوْس، مَاسَنَاوَكَه ر، بِيَاوِي بَه كَلَكَه سُوْنَه [ج] جَابَلُوْس.
 جَامُوْلَكَه: زَهْرَكِي بِيْجُوَك، تَاسُوْلَكَه [ج] طَاسَك.
 جَامُوْلَكَه: جَامُوْلَكَه [ج] طَاسَك.
 جَامُوْلَه: جَامُوْلَكَه [ج] طَاسَك.
 جَامِه دَانَه: (۱) جَامَانَه: (۲) مَانَلَدَان [ج] (۱) نَگَا: جَامَانَه: (۲) زَهْدَان.
 جَامِه دَانِي: جَامَانَه [ج] نَگَا: جَامَانَه.
 جَامِه لُوْس: دَه وَنَهْرِي رِبَا بَا ز [ج] جَابَلُوْس.
 جَامِه مَهْر گ: كَفَن، بَهْر گِي مَرْدُو [ج] كَفَن.
 جَامِه ك: تَاوِيْئَه [ج] آيْنَه.
 جَامِه نَه: (۱) بَه جِيْنِي مَآو، جِيْ مَآو، دَوَا كَه وَنَه: (۲) مِيْرَات، كَه لَه بُوْر [ج] (۱)
 بَه جَاي مَانَدَه: (۲) مِيْرَات.
 جَامِيْر: (۱) يَبَاگ خَاس، خُوْش مَرُو: (۲) نَازَا، رَه شِيْد، بُوِيْر [ج] (۱) رَا دَمَرْد:
 (۲) شَبَا ج.
 جَان: (۱) جُوَان، لَه بَه رَدَلَان: (۲) گَبَان، رُوْح: (۳) كَان، مَه عَدَدَن: (گَلَه جَان

لەنیزیک خوڤمانه: (۴) باخچه (۱) زيبا: (۲) جان: (۳) معدن: (۴) باغچه.

جانسانه: (۱) گراوی. ماشوقه. باری موبينه: (۲) ژنی زمان دریزو سازنه و سه لینه (۱) معشوقه: (۲) زن سلیطه.

جانباز: جامباز (۱) نگا: جامباز.

جانبازه: جامبازه (۱) نگا: جامبازه.

جانبازی: جامبازی (۱) نگا: جامبازی.

جانتا: (۱) خورجینی چکوئئی سه ریشانی گهروکان: (۲) چه مەدان. باوئی (۱) کوله بئشی سیاحان: (۲) چمدان.

جاندار: لشکرچی نرکان (۱) سرباز ترک عثمانی.

جانداران: مه لیه ندیک و گوندیکه له نزیک سه رده نیت له کوردستان (۱) منطقه و دهی در گوردستان.

جاندارم: بولسی ناوشار. فولجی، داروغه (۱) ژاندارم.

جاندهیر: جاندهور، زیندو (۱) جاندار. ذبوح.

جانفاس: (۱) چوریک حمر بر: (۲) چندراو له گوش (۱) بافته ابریشمی: (۲) بافته کنفی.

جانکوش: مجنوری کلیسا، خزمنکاری کلیسا (۱) شماس.

جانگ: (۱) پشه سهر. بانی مه لاشو له سه ره وه: (۲) که ناره ی ده م و جاو: (۳) کرواس، جاو، نه نراه ی جولاً له ده زوه لوکه: (سوفی و سه ره مژه. من و نه گر بجه و ده ستار / من کوشنه یی لاجانگم و نه و کوشنه یی جانگه) «نالی» (۱) آهبانه: (۲) بمرض. بذار: (۳) کر باس.

جانگی: جانگ (۱) آهبانه.

جانماز: برمال، دوگره. جارماز (۱) جانماز.

جانو: به چکه نه سب، جوانو. جانی (۱) کُره اسپ.

جانو نه سب: به چکه ی تیری نه سب (۱) کُره اسپ نر.

جانوماين: به چکه ی موبينه نه سب (۱) کُره اسپ مادينه.

جانهر: گولبکی سهی نامال بوری بون خوشه (۱) گلی سفید مایل به خاکسنری خوشبو.

جانهمه رگ: گوله نه ورزه (۱) گلی است نوروزی.

جانه وه: (۱) زبنده وه، خاوه ن گیان: (۲) چه بوانی دژنده و ترسینه ر (۱) جانور: (۲) حیوان دژنده و مهیب.

جانی: جانو، به چکه ی مابن و نه سب (۱) کُره اسپ.

جاو: (۱) شالی له داره لوکه. جانگ: (۲) کونه و شکاو: (ناسنجاو): (۳) بانگری به وانا که سبک که شبنک له ناره و مده ده جوی: (بنیشت جاو، لجاچکه جاو) (۱) کر باس: (۲) شکسته و از کار افتاده: (۳) پسوند به معنی خابنده.

جاوینچهک: داری که جولاً جاوی نی ده بئجی (۱) چوبی که کر باس بر آن ببچند.

جاوراو: جوراو، جاویاک، له ده مده هاتوجو بی کراو. وهک بنیشت (۱) خابنده.

جاوراوه: ناسنی فەلش برده (۱) آهن ترک خورده.

جاوانانه وه: (۱) رابه ل کردنی داوی چیریشاوی بوژو: (۲) برینی له هاتو

چوکردنی زوزو به له ز (۱) ردف کردن نارهای شال: (۲) کتبه از آمدوشد با شتاب.

جاوگ: کرواس. جاو. جانگ (۱) کر باس.

جاوه جا: (۱) گوزانه وه و دامه زراندن: (۲) هه رنیسته. جی به جی (۱) جابجا کردن: (۲) فوراً.

جاوه رجا: جی به جی، ده س به جی، هه رنیسته (۱) بیدرنک. فوراً.

جاوه لوکه: گیایه که مه ز بیخوا ماسنی هه ره باشی ده بی (۱) گیاهی است.

جاوه نه: جی راخسن. نوین داخسن (۱) رختخواب بهن کردن.

جاوی: (۱) جبهه. جهوی. شله ی داروگیا که خوی ده ری ده کسا: (۲) کاری رابره به مانا جوی، له ناو ده می و نه زیر ددانی دا هاوردی و بردی (۱) انگم گیاهان و درختان: (۲) خابید، جويد.

جاوینه وه: (۱) دوباره جاوین. دیسانه وه جون: (۲) برینی له چند پانه کدرنه وه ی تسه: (۳) ددان به سهر شنی رهق دا هینان: (نه سه که لغاوه که ی ده جاوینه وه) (۱) دوباره جويدن: (۲) کتبه از تکرار مکرر سخن: (۳) دندان بر شینی سخت نهادن.

جاهال: لاو، جوان له عومرا (۱) برنا.

جاهیل: جاهال. نوجوان (۱) نوجوان.

جاهیل: نه زان، نی نه که بشتو، دوره زانست (۱) جاهل، نادان.

جابهنگ: لاجانگ، که ناره ی رو (۱) گنجگاه.

جابه: جوره که واپه کی بنش ناواله ی مه لایانه به (۱) جبه.

جبه: (۱) سوکه له ناوی جبرایل: (۲) فلانی. کاورا (۱) مخفف جبرنیل: (۲) بارو، فلانی.

جبه: (۱) جبه: (۲) سوکه له ناوی جبرایل: (۳) نه سه یی شهز (۱) جبه: (۲) مخفف جبرنیل: (۳) جنگ افزار.

جبه خانه: نه سه یاتی شهز. که رسندی جدنک. کارخانه ی کدرسه سازی شهز (۱) ززادخانه.

جبه لخانه: جبه خانه (۱) ززادخانه.

ججال: که رسواریکی خه بانه که روزیک دنیا ده گری. جرجال (۱) دجال.

ججه: ده نگ دانی مهز بو ده رکه و تن له هول (۱) حرف رانندن گله از اغل.

ججو: جوجکه مه ل له زاراه ی منالاندا (۱) جوجه برنده به زبان کودکان.

ججار: خهم، که سه ر، کول (۱) غم، اندوه.

جدا: جباوان، جگه (۱) جدا، سوا.

جدهو: (۱) له کار که وتو: (۲) ولاخه به رزه ی پشت بر بنداز: (پشنی ریش) شانی زامدارو جدهو بو. ناعیلاج / جهند قرو شیکم هه بو. بومدا به نه وت و عه نه زروت «شیخ ره زا» (۱) از کار افتاده: (۲) بارکش بشت ریش.

جز: (۱) بی هیزی: (جرم ده هات): (۲) دژواری: (به جره جزام کیشا): (۳) دژان و له ت بون: (پارچه که مگرت و جرم دا): (۴) زوت بو گالنه بیکردن (۱) ستوه: (۲) دشواری: (۳) چر خوردن: (۴) شبنکی.

جزا جز: شهزه جهقه. شهزه دندوکه، کیشه ی زوانی (۱) نزاع لفظی.

جران: (۱) ناوگی یه ردین: (۲) بهنده هانی میز: (به میزه وه ده جرا) (۱)

هاون سنگی؛ ۲) بند آمدن ادرار.

جرین: دانه سه کناو، همدانه ددر، نوقره نه گرنو [بازیگوش، بی آرام.

جرپو: جرین [بازیگوش.

جر بوجوپ: هله به ز دابه زی بی فابده [بازیگوشی.

جرت: ۱) جلف و بی شهرم؛ ۲) زرت، شیر [بازیگوش، هرزه؛ ۲) شیشکی.

جرنوفرت: جر بوجوپ [بازیگوشی.

جرتسه: ۱) که په نك، بالتهی لباد؛ ۲) نیوه نوزه؛ (همر جرتسه دی) [بازیگوشی. فرجی؛ ۲) ناله خفیف.

جرتی فرتی: دانه سه کناوی جلف [بازیگوش جلف.

جرج: مشکه کوزره، مشکی دهشتی [موش کوره کلاک موش.

جرجال: ججال [دجال.

جرزهره: چوپله کوکبکی جوان و دوره نکه [جرخ ریسک.

جرزونگانگی: شذزانی و بدهمزو نه گونجاو [ناهنجار و بداخلان.

جرد: جرج [کلاک موش.

جردان: دراندن، دادزاندن [دریدن.

جرداهینشتن: زرت کیشان، شیرداهینشتن [شیشکی بستن.

جردهییلان: جرداهینشتن [شیشکی زدن.

جرنا: قسه بی نام و خوی [چرند.

جر وچانه وهر: شتی هیج و بوج [اشیاء بی ارزش.

جرنگ: ده نگی به سه ریبه کدا که فنی زبو [صدای برهم افتادن نقره.

جرنگو هوز: ده نگی زوری ویک که ونشی کازا [درنگ درنگ، صدای برهم افتادن فلز.

جرنگه جرنگ: ده نگی زوری به سه ریبه کدا که ونشی زبو [صدای زیاد برهم افتادن نقره.

جر وچیان: کهل به لی مال [وسایل منزل.

جر وکه: ده نگی خویندنی چوچکه [صدای جوجه پرند.

جرها: وشه ی گالته بپکردن [کلمه تمسخر.

جرهاتن: نوشی نه نگانه بون، ناره حمت بون [په تنگ آمدن.

جره به گزاده: مملبکی ره نگا و ره نگی جوانه [پرند ای رنگارنگ.

جره جز: ۱) زه حمت و دهره؛ ۲) شهزه قسه [درد و رنج؛ ۲) جدل.

جریت: جلبت، سوکله داریک که سواران له مه بداند به په کتر بان داده دا [چو بی کوچک که سوارکاران با آن یازی می کنند.

جریقان: جلبت بازی، که مهی جلبت [بازی سوارکاران با چوب «جرت».

جریتن: جریتن [نگا: جریتنان.

جریک: ده نگی چوپله که، خویندنی جیشکه [صدای گنجشک.

جریکه: جریک [صدای گنجشک.

جریکه جریک: ده نگی چوپله کان به زوری [صدای زیاد گنجشکان.

جرینگه: ده نگی به سه ریبه کدا که ونشی زبو [صدای سکه های زر سیم.

جریوه: ۱) ده نگی چوپله کان؛ ۲) تروکه تروکی نه ستره [صدای

گنجشکان؛ ۲) سوسوی ستاره.

جریوه جریو: جریوه زور [جر بوه] ی زیاد.

جز: ده نگی زونی داخ بان ناسنی سوره وه بو که ناوی ویکه وی [صدای وغن داغ و آهن فخته در تماس با آب.

جزدان: کیسه باخله، کیسه ی چهرمین بو پول نیکردن [کیف بغلی.

جززه: ۱) گوشنی برزاو به زمانی منلان؛ ۲) جز [گوشت برشته در لهجه کودکان؛ ۲) نگا: جز.

جزقه: زه نکه ته، تلیسک [تلیسک.

جزم: ۱) یازی له سی یازی قورعان؛ ۲) جوز، نه نوع [جزئی از قرآن؛ ۲) نوع.

جزمه: چه کمه، که ونشی لاسک درژی تاژیر نه ژنو [چکمه.

جزو: ۱) یازی له قورعان؛ ۲) باز له کنب [جزء قرآنی؛ ۲) جزء کتاب.

جزو بز: جزو [جزرلز.

جزو به نند: بیکه وه دان و درونی پاژه کانی کنب [صحافی.

جزوه: ده فری قاره نندا لیان، فاوه جزش، ده لله [قهوه جوش.

جزه: ۱) ده نگی زونی داغ؛ ۲) گوشنی برزاو به زوانی زاروکان؛ ۳) بنه گیاه که ده کولیندری و ده بخون [صدای تفتن روغن؛ ۲) گوشت بر بان به لهجه کودکان؛ ۳) ربه خورنی نوعی گیاه.

جزبلك: جزبلك، چرنیک، دوگی سوره ره کراوی هدلقرچاو [جزغاله.

جسن: ۱) بنیجه، نه ژاد؛ ۲) عسل زاده، ره سه ن [نژاد؛ ۲) نجیب.

جعینتی: جوزنی نه سی ره سه ن [نوعی نژاد نجیب اسب.

جعیدوک: گیاه که دزی مورانه ی دار [گیاهی است ضد موربان.

جفار: جفار، خم، خه فنه، مبه نه، که سه ر، کول [انده.

جفاره: سیفار، جگهره، نوننی ده کاغه زه وه پنچراو بو کیشان [سبگار.

جفاره خور: نالوده ی سیعار [سیگاری.

جفاره کیش: جفاره خور [سیگاری.

جفاره کیشان: کاری جفاره خور [سیگار کشیدن.

جفجغه: شه قشقه، فونوی له بسونک که خره خرّی دبت [جفجغه.

جغز: خدنی به ده ووره، کبری گر و قهر [دانه.

جغزانی: گالته ی ناو جه غز [نوعی بازی.

جغزین: جغزانی [نوعی بازی.

جغزینگ: په رکال، نامرازی جغز کیشان [برگار.

جغه ره: جفاره [سیگار.

جغه ره چی: جگهره فروش [سیگار فروش.

جغه ره خور: جفاره خور [سیگاری.

جغه ره کیش: جفاره خور [سیگاری.

جفت: ۱) تیکولی به زو؛ ۲) چوت به رانه ری تاک؛ ۳) هاونا؛ ۴) هوال

مندال؛ ۵) زه وی کبلان به گا؛ ۶) نیوه نوسا، بیکه وه لکا؛ ۷) زن

بوشو، شو بوژن [بوسنه بلوط؛ ۲) زوج مقابل فرد؛ ۳) همتا؛ ۴) زهدان؛ ۵) شخم با گا؛ ۶) بهم چسبیده؛ ۷) همسر.

جفت بون: پال ویکدان، پیکه وه نوسان [جفت شدن، بهم چسبیدن.

۲) جُل سْتور.

جلبر: کدستی شنومه که ده برئی بو لباس درون [۱] آنکه پارچه را برش زند.
جلبران: کو بونهوه بو لباسی بولک برین و درون [۱] جشن بُرش و دوخت لباس برای عروس.

جلبروکه: مژراویلکه، شورهای سماق و هبلکه [۱] اشکنه با سماق.

جلبرین: جلبران [۱] نگا: جلبران.

جلخوز: گیل ونهزان [۱] هالو.

جلدان: (۱) بهغدانی جلکان (۲) چاروکه‌ی سمرشان [۱] (۱) صندوق لباس: (۲) رودوشی.

جلدرو: خه بات، بهرگدور [۱] خیاط.

جلشتن: شیو و کول، بالااف [۱] رختشویی.

جلشور: (۱) بالااف کمر، بهرگ و شمهک شور (۲) به باغی جل کوتان [۱] (۱) رخنشور (۲) کدبته.

جلشورک: (۱) جبگه‌ی بالااف، شونئی کدل ریدل لی شوشن (۲) داری جل کوت [۱] (۱) مکان رخنشویی (۲) کدبته.

جلف: سولک و چروک، ناکار ناتسیرین [۱] فرت، جلف.

جلفر: هه دانه‌ده رو شینوکه، گه للابی [۱] خُل و بی آوام.

جلفور: پارچه‌ی کی سوره، به سمر بازی دا نعدن نا کدوی ده بی [۱] پارچه فرمزی که باز را با آن رام می کنند.

جلفی: همرزه کاری و سوکی [۱] فرنی گری.

جلق: (۱) فُلَسب، بی رواج: (من که یه ک پارویی جلقم له نه زهل شک نده برد) «شیخ رها» (۲) ده سپهر، مشنه، شاهوت هینانهوه به دست [۱] (۱) بی رواج، بُنجل: (۲) استمن.

جلفاوا: ناوی ناخاوینی شیو و کول [۱] آب پس مانده از رختشویی.

جلقه: ده نگی قوزو لینه که پای نیده خهن [۱] صدای با در لجن و گل و لای.

جلقی: دژوینیکه ژنانه [۱] دُشتامی زنانه.

جلک: لباس، کهل و پهل، جل، پُشاک [۱] لباس.

جلکان: بهرگی کاری [۱] لباس کار.

جلگا: جوریک ماسی [۱] نوعی ماهی.

جلنور: نهمل، تمه زهل [۱] بیکاره و تنبل.

جلنگه: ده نگی شکانی چینی [۱] صدای شکستن چینی.

جلوا: سبس و ژاکاوا، (جلوا بوری جدوجه می دتازه / ره نگی سهمه نی به جای غازه) «خانی» [۱] بژمرده.

جلو بهرگ: کهل به لی ده بهر کردن [۱] لباس.

جلوجوز: بهرگ و نه سهایی و لاخی باره بهر [۱] پوشش باربر.

جله: (۱) جانسه و ریگی ناوی ههشت پایه له ده ربادا! (۲) جانسه و ریگی خز و پانه له ناودا، زنده و ری چکوله راوده کا! (۳) وه گ و ریشه ی وردی داره بی فراغ ناو که پیش به ناوده گری! (۴) گیاهه که وهک قهوزه سمرناو ده کدوی و ده ته نیتهمه [۱] (۱) اُخناپوس، هشت با! (۲) حیوانی آبری بالشک مانند! (۳) ریشه های بید کنار آب: (۴) جل وزغ.

جله شره: گیای قهوزه تاسایی، جله [۱] جل وزغ.

جفت قوشه: (۱) گای شاخ وه شین! (۲) برینی له مروی نه حس و بهدغهز [۱] (۱) گاو شاخ زن! (۲) کتابه از آدم شوم و بدخلق.

جفته: (۱) ماشه ی دهم پاریکی سععات سازان! (۲) لهقه، جوته: (۳) میوینه ی حه یوان و مهل [۱] (۱) موچین مانند ساعت سازی: (۲) جُفتک: (۳) جنس ماده پستانداران و پرندگان.

جفته پا: ههستان له بهر یه کنی به به له [۱] فیم سریع بخاطر شخصی.

جفته وه شانن: لهقه هاویشتن، لهقه وه شانندن، لُشک هاویتن [۱] لگدبرانی.

جفته وه شین: لهقه هاویژ، لوشک هاویژ [۱] لگدبران.

جفته هه لختسن: لهقه هاویشتن [۱] لگدبرانی.

جفتیار: زهوی کیل، جونبار [۱] کتابه از کشاورز.

جفت: براو، جوئه، جولان [۱] حرک.

جفات: کو بونهوه، کو م بون [۱] گردهمایی.

جفاکی: کو م لایه تی [۱] اجتماعی.

جفی: دوانه، ناوال دوانه [۱] دوقلو.

جفین: (۱) بزوتن، جولان! (۲) دژوین، دژنام، جنبو، جوین! (۳) کو بونهوه [۱] (۱) حرک: (۲) دشنام: (۳) اجتماع کردن.

جفینگه: جیگه ی کو بونهوه [۱] مرکز اجتماع.

جق: نامال، مهبله و [۱] فام، گونه.

جقه: (۱) مهلبکه نوزی له جینکه مهزنتره! (۲) فینکه ی پشت په نجه ی که له شبر! (۳) منجه ل، بهروش [۱] (۱) برنده ای کمی بزرگتر از گنجشک! (۲) برجستگی پشت پای خروس! (۳) دیگ.

جک: میج، قاپ، جو، جگ [۱] شتالنگ.

جگ: (۱) جک: (۲) قاپی له سهر پست، ورگی جگ [۱] (۱) شتالنگ: (۲) حالت بر پشت افناده شتالنگ.

جگا: جبا، جودا، جباواژ [۱] جدا.

جگاجگا: بهش بهش، جبا جبا [۱] جدا جدا.

جگاره: جفاره [۱] سیگار.

جگانی: گمه به جک [۱] بازی با شتالنگ.

جگهر: جهرگ، که زه ب [۱] جگر، کهد.

جگهرتوتی: گیاهه که ده زمانی کو کده [۱] گیاهی دارویی.

جگهرچی: جهرگ ردل فروش [۱] جگرکی.

جگهرسوز: دلوقان، غمخور، دلسوز [۱] غمخوار و دلسوز.

جگهرسوتان: برینی له مردنی فرزند [۱] کتابه از مرگ فرزند.

جگهرسوتاو: متال مردو [۱] فرزند مرده.

جگهرگوشه: برینی له فرزند [۱] کتابه از فرزند.

جگهره: جفاره [۱] سیگار.

جگهره چی: جفاره فروش [۱] سیگار فروش.

جگهره خوز: جفاره خوز [۱] سیگاری.

جگهره کیش: جفاره خوز [۱] سیگاری.

جگین: جگانی، میچین، قاپین [۱] بازی با شتالنگ.

جل: (۱) بهرگ و لباس: (۲) کهل و بهلی سهر پستی باره بهر [۱] (۱) لباس:

جله‌و: هوسار، ره‌شمه، قامچی لغاؤ [ف] افسار، زمام.

جله‌ودار: (۱) هدرسارکیش؛ (۲) که سنی له پیش سوارانه‌وه ده‌زوا [ف] (۱) جلودار؛ (۲) راهنمای سواران.

جله‌و کیش: جلهدوار [ف] جلودار.

جله‌وگیر: کوسی سدرریگه [ف] مانع سیر راه.

جله‌وگیره: جلده‌وگیر [ف] مانع سیر راه.

جلیت: جریب [ف] چو بدستی سوارکاران در مسابقه سوارکاری.

جلیتاؤ: قوز و چلباؤ، قوزاوی شل [ف] لای و لجن.

جلیتانی: جریب بازی، جلینین، گمه‌ی جلیت [ف] نگا؛ جریبان.

جلیتین: جلبنانی [ف] نگا؛ جریبان.

جلیتبازی: جلبنانی؛ (درنغ بو نه‌وزمانه، نه‌وده‌مه‌نه‌وچانه، نه‌و روزه/ که مه‌بدانی جلیتبازی له‌ده‌سنی کانی ناسکان بو) «شینخ ره‌زا» [ف] نگا؛ جریبان.

جلیتقه: سوخمه‌ی بی قولی ییاوانه، سه‌دره [ف] جلیتقه.

جلیسقه: جلیتقه [ف] جلیتقه.

جلیق: (۱) شیلان، درکبکه له‌پایزا به‌ریکی سور ده‌گری؛ (۲) لبق، لبلق [ف] (۱) نسرین کوهی؛ (۲) لُزج.

جلیتقه: جلیسقه [ف] جلیتقه.

جم: بزاون، بزوتن، جوئه [ف] جنبش، حرکت.

جمان: بزوتن، جولان [ف] جنبیدن.

جمحه: جوحمه، هه‌بنی [ف] جمعه، آدینه.

جمدان: جولان، نه‌کان خواردن [ف] جنبش.

جمس: جوئه، جم [ف] جنبش.

جمشت: جمدان، جمس [ف] جنبش.

جمشیرگ: جمگه، جوگه، به‌ندی نوان ده‌ست و باسک [ف] مُج دست.

جمک: دوانه، هه‌وال دوانه، زگه‌دوانه [ف] دوفلو.

جمکوت: پرابی زوری خه‌لک، قهره‌بالغ [ف] ازدحام.

جمگه: جمشیرگ، جوگه [ف] مُج دست.

جمگه‌جمگه: به‌نده‌ندی نه‌ندام [ف] بندبند اندام.

جمنای: جولان، بزوتن [ف] جنبش.

جموجول: بزوتنی زور [ف] جنب و جوش.

جمه: کومهل و پرابی خه‌لک؛ (بازاره جمه‌ی دبت) [ف] ازدحام.

جمیان: جولان، بزوتن [ف] جنبش.

جمین: بزوتنی خه‌لکی زور [ف] حرکت انبوه مردم.

جمین: جنبو، دزوتن، سخیف، جوین، دژمان [ف] دشنام.

جن: جنوکه، جندوکه، عه‌جئه [ف] جن.

جناوهر: جانه‌وهر، ده‌عبا [ف] جانور.

جنجیر: ماری دوره‌نگ، ماری خالدار [ف] مار دورنگ، ارقم.

جنچک: (۱) ده‌نکی خورماو مبه؛ (۲) هه‌لئوته‌کان، فونه‌لئس‌دان [ف] (۱) هسته؛ (۲) جمبانمه‌زدن.

جنچکان: نوته‌کان، هه‌لئر وشکان، فونه‌لئس‌دان [ف] جمبانمه‌زدن.

جنچکه: هه‌لئر وشکان [ف] جمباتمه‌زدن.

جند: جنوکه، جن، عه‌جئه [ف] جن.

جندوکه: جند [ف] جن.

جندوکه: جند [ف] جن.

جنده: قاحبه، زنی خو‌فروش [ف] فاحشه.

جنده‌باز: پیای فاسق و ناشنای قه‌جبه [ف] جنده‌باز.

جنده‌خانه: ماله‌چنده، فاحبه‌خانه، مه‌کوی ژنانی خو‌فروش [ف] محله بدنام.

جندی: (۱) نازا، به‌کار ره‌شید؛ (۲) جوان، سه‌هی؛ (۳) باش، چاک؛ (۴) جه‌کدار له سو‌بادا [ف] (۱) شجاع؛ (۲) زیبا؛ (۳) خوب؛ (۴) مسلح در سپاه.

جندی: (۱) نازا، به‌کار ره‌شید؛ (۲) جوان، سه‌هی؛ (۳) باش، چاک؛ (۴) جه‌کدار له سو‌بادا [ف] (۱) شجاع؛ (۲) زیبا؛ (۳) خوب؛ (۴) مسلح در سپاه.

جنسری: گولبکی به‌هینوی سبی یون خوشه [ف] گلی است.

جنگ: به‌رگو شمه‌ک، جَلک، که‌ل‌پهل، پُشاک [ف] پوشاک، لباس.

جنگه: ناتواو هه‌نجراو [ف] کمی انجیده شده.

جنگ: (۱) جم، بزاون، جوئه؛ (۲) شمه‌ک، که‌ل‌وبهل [ف] (۱) جنبش؛ (۲) پُشاک.

جنگه‌بان: بزوتن، جولان [ف] جنبیدن.

جنگز: شه‌زانی، به‌دفعه، نه‌گونجواو [ف] سنبزه‌جو.

جنگل: گبنگل، خو‌بزوتن، جولانه‌ره [ف] جنبیدن.

جنگن: شه‌زانی، در، نه‌گونجواو، جنگز [ف] سنبزه‌جو.

جنگوجول: بزوتن و هه‌داندان [ف] جنب و جوش.

جننه: جنده [ف] چنده.

جننه‌باز: جنده‌باز [ف] چنده‌باز.

جننه‌خانه: جنده‌خانه [ف] فاحشه‌خانه.

جنوکه: جندوکه [ف] جن.

جنه: چنده [ف] چنده.

جنی: چنده [ف] چنده.

جنگیاگ: هه‌نجراو، وردکردن به‌جه‌قو [ف] انجیده.

جنیقین: راپه‌زین، له‌بر و هه‌به‌ره‌هانن [ف] بریدن از خواب.

جنیک: (۱) لاجانگ، قه‌راغ رومت؛ (۲) گودله، فر؛ (۳) بان مه‌لئشو [ف] (۱) عذار؛ (۲) کاکل بر بیشانی؛ (۳) آبیانه.

جنیو: جوین، دژمان، سخیف [ف] دشنام.

جنیودان: جوین‌دان، سخیف‌گوتن [ف] دشنام دادن.

جنیو‌فروش: زمان پس، جوین‌دهر، سخیف بیژ [ف] بدزبان.

جنین: هه‌نجین، وردکردن به‌چه‌قو [ف] انجیدن.

جو: (۱) جوگه؛ (۲) ده‌غللی هه‌والی گه‌نم، جه [ف] (۱) جو‌بار؛ (۲) غله‌جو.

جو: (۱) جوگه، جو‌بار، شوینی ناو‌پیداروشتن؛ (۲) جوئه‌که، موسایی؛ (۳) گبان، رُوح [ف] (۱) جوپ؛ (۲) یهودی؛ (۳) جان.

جواب: به‌رسف، جواو، وهرام دانه‌وه [ف] جواب، باسُخ.

جوابدان: ده‌رکردن، قسه‌لی نه‌بیستن [ف] دراندن.

جواب دانه‌وه: به‌رسف وهدان، جواب لی و هه‌گراندن [ف] باسُخ گفتن.

جوابکردن: جوابدان، جواوکردن [ف] دست رد زدن.

جوابنامه: قاقه‌زی جوابدانه‌وه [ف] پاسخنامه.

جوابه‌جہ‌نگی: جواوجوی. بدم دم داہاتنہوہ [۱] بہ جڈل جواب دادن.
 جوات: (۱) جفات، کومہل: (۲) کویونہوہ: (۳) مہجلیس. کومہلگا [۱] (۱)
 اجتماع: (۲) گرہمائی: (۳) انجمن.
 جوار: جوزک. نوری نالک [۱] توربہ علفوہ.
 جوال: کبسی دہ غلی گہورہی بہک لابی لہ خوری چندراو، جہوالہ [۱]
 حوال.
 جوال: جوال [۱] جوال.
 جوالدوز: شوژن، سوژن [۱] جوالدوز.
 جوامیر: جامیر [۱] رادمر، شجاع.
 جوان: (۱) سپہی، دہ لال، قدشدنگ: (۲) جھیل، لاو، نازہ پیگہ، پشتو: (۳)
 بہسند: (۴) زوان [۱] (۱) زیبا: (۲) برنا، جوان: (۳) پسندیدہ: (۴) معاد.
 جواناو: نارہقی سمرہ مرگ، خوہدانی نہ خوشی لہ مردن [۱] عترتی حال
 نزع.
 جوان چاک: گہلک سپہی، خوشبک [۱] زیباروی.
 جوان چال: جوان چاک [۱] زیباروی.
 جوان خاس: پباوی زورجوان و ریک و بیلک [۱] خوش نیپ.
 جوانکار: (۱) رازنہوہ، بوک جوانکر: (۲) دہس رہ نگین، بہہونہر [۱] (۱)
 آرایشگر: (۲) هنرمند.
 جوانکہ: نوجوان، تازہ لاو [۱] نوجوان.
 جوانکەر: رازنہوہ، ورازین [۱] آرایشگر.
 جوانکہلہ: جکولہی جوان و ہردل [۱] زیبای کوچولو.
 جوانکیلانہ: جوانکہلہ [۱] کوچولوی زیبا.
 جوانمہرد: جامیر [۱] رادمر.
 جوانن: بزواندن، جولان [۱] چنبانندن.
 جوانو: جانو، بیچوہ نہسپ و مابن [۱] کرہ اسب.
 جوانو نہسپ: بہجکھی نیری نہسپ [۱] کرہ نر اسب.
 جوانولکہ: جانوی نازہزاو [۱] نوزاد اسب.
 جوانومابن: بہجکھی میوینہی نہسپ [۱] کرہ مادینہ اسب.
 جوانوزوہ: عازہوی، زبکھی دہم و جاوی لاوی تازہ پیگہ یستو [۱] عزبی.
 جوش صورت نوجوان.
 جوانہزہوہ: جوانہزہوہ [۱] نگا: جوانہزہوہ.
 جوانہگا: گای سنی بہہارہ، بہرجوت [۱] گاؤ نر سہ بہار دہدہ.
 جوانہمرگ: بہکنجی مردو، بیوہ خٹ مردو [۱] جوانمرگ.
 جوانہمرگی: مردن بہلاوہنی، مەرگی بیوہ خٹ [۱] مرگ در جوانی.
 جوانی: (۱) جوانو: (۲) خوشبکی، قدشہنگی: (۳) جھیلی، لاوی [۱] (۱)
 کرہ اسب: (۲) زیبائی: (۳) جوانی.
 جواو: بہرسف، جواب [۱] جواب.
 جواوجوی: جواہجہنگی [۱] بہجڈل پاسخگوئی.
 جوادان: (۱) بہرسف و ہدان: (۲) دہرکردن [۱] (۱) پاسخگوئی: (۲) اخراج
 کردن.
 جواہیر: جہواہیرات، بہردی بہنرخ [۱] جواہر.
 جواہیر بہن: گہوہر بہند، بہجہواہیر رازنہراوہوہ [۱] جواہر بہند.

جوبار: جوگھی ناوی زل [۱] جوبیار.
 جوبر: ملہ، جائنہوریکہ رہ گی گیا دہ برنی [۱] آبدزدک.
 جوبرایل: ناوی فرہشتہی وہ لام ہری خواہ [۱] جوبریل.
 جوبرک: جوبر [۱] آبدزدک.
 جوبرک: جوبر [۱] آبدزدک.
 جوبرک: جوبر [۱] آبدزدک.
 جوبرک: جوبر [۱] آبدزدک.
 جوبہ: چندہ خانہ [۱] محلہ بدنام.
 جوت: (۱) بہرانہری تاک، جفت: (۲) کلای بہزو: (۳) پیکہوہ لکاو: (۴)
 نوان خوش: (۵) زن بوشو، شو بوژن: (۶) کبلانی زہوی: (۷) دوگا بو
 زہوی کبلان [۱] (۱) مقابل نانی، جفت: (۲) کلاہک، اروط: (۳) بہم
 چسبیدہ: (۴) صمیمی: (۵) ہمسرا: (۶) شخم: (۷) دو گاو شخمزن.
 جوت: (۱) کبلانی زہوی: (۲) حہبوانی زہوی کبلان [۱] (۱) شخم: (۲)
 حیوان شخمزنی.
 جوتانہ: باجیکہ ناغا لہ مسکبئی دہ ستہنی [۱] مالباہ ارباب ارکناورن.
 جوت بون: (۱) پیکہوہ لکان: (۲) ہوال بونی دوکس [۱] (۱) بہم
 چسبیدن: (۲) باہم ساختن.
 جوت بہندہ: (۱) خواہنی نہسپاہی زہوی کبلان: (۲) وەر زور [۱] (۱) مالک
 وسائل کشاورزی: (۲) کشاورز.
 جوت قوشہ: پیباوی شومو بی فہر [۱] آدم شوم و نحس.
 جوتک: نہو دودارہی دہ خرنہ سہرکاریتہ بو بن نالودار [۱] دو الواروی
 شاہنیر سقف.
 جوتکار: چونبار، کہسنی زہوی دہ کبلانی [۱] شخمزن.
 جوتکردن: (۱) پیکہوہ نوسانندن: (۲) زہوی کبلان [۱] (۱) مرہم نہادن: (۲)
 شخمزن.
 جوتکہ: جوئہ، لوشک، لہقہ ہاوژی [۱] لگدیرانی.
 جوتگرتن: نیر دہ گہل موبنہ بہک گرین بو پیکہوہ زین [۱] ازواج.
 جوتن: جاوبن، چون، لہناو دہم لہ زور دداندا ہینانر بردن [۱] جوبدن.
 جوتنہوہ: برنی لہچہند پاتہ کردنہوی فسہ [۱] زازخابی.
 جوتہ: (۱) جونکہ، لوشک: (۲) لفہدوانہ، ہسوال دوانہ: (۳) ہاوانا،
 ہاوسہنگ: (۴) نہسینی رہگی نونلی زہقہ: (۵) دوقرائی زبو، تارانی [۱]
 (۱) لگدیرانی: (۲) دہولو: (۳) ہمبایہ: (۴) اسبی کەرگ پسناسی برجستہ
 دارد: (۵) سکہ نقرہ دوربالی.
 جوتہوہ شانندن: لوشک ہاوژنتن [۱] لگدیرانندن.
 جوتہوہ شین: لہفہوہ شین [۱] لگدیران.
 جوتہی سہران: برنی لہ دہوہوالی ہمیشہ پیکہوہ [۱] کتابہ از دودنوست
 جانی.
 جوتہی کہو: دوبرالہ، دونہستیرہی لیک نربکن [۱] فرقدان.
 جوتہی کہوان: دوبرالہ، جوتہی کہو [۱] فرقدان.
 جوتہی شہنجیران: دونہستیرہی لای کلکی برجی دوشک [۱] دو سنارہ
 دنبالہ برج عقرب.
 جوتیار: جونکار، کہسنی کہ خہریکی کبلانی زہمینہ [۱] شخمزن.
 جوتیاری: کاری زہوی کبلان [۱] شخمزنی.

جوتباروك: گولبكه بايزى [۱] گل حسرت.

جوتير: جوتكار، جوت به نده، وه زير [۱] سخمن زن، كشاورز.

جوجاگه: نيسكى پشت گوى [۱] استخوان پشت گوش.

جوجك: چيشكه، مديجك، جوله كه، پاسارى [۱] گنجشك.

جوجوش: ميانى، ناروون كه بوژنى زه بسنان لى ده نين [۱] اوماج.

جوجه: (۱) جوجه مر بشك: (۲) بالدارى پچوك له زمانى مندالاندا: (۳)

جانده وريكى بانكه لى سوره له قه لسته ديوار ده ژى [۱] جوجه

مُرغ: (۲) پرندة كوچك به زبان بجه ها: (۳) ساس.

جوجه قوره: گوشت فروجى به بهر سبله لى دراو [۱] آش جوجه با غوره.

جوجه له: جوجكى مەل كه نازه دره ناهه [۱] جوجه پرندة.

جوجيله: جوجه له [۱] جوجه پرندة.

جوجك: (۱) بېجوى مەل: (۲) بېجوى مر بشك [۱] جوجه پرندگان: (۲)

جوجه مُرغ.

جوجكه: (۱) نيسكى سمت: (۲) بېجوى مەل: (۳) كلك [۱] دنبالجه: (۲)

جوجه: (۳) دم.

جوجكه برياك: (۱) دوا براو، له زار و زيچ بى بهش: (۲) كلك قرناو [۱] (۱)

مُنقطع النسل: (۲) دم پریده.

جوجكه له قى: برينى له مەرابى و زمان لوسى كردن [۱] كتابه از چاپلوسى.

جوجتك: لوشك، جوتە، له فه ها و نيزى [۱] جفنگ.

جوجمه: جوجمه، هه نيو، روزانينى [۱] جمعه.

جوج: فاسونبا، بارجهى له خورى بو كه واو بانول [۱] فاسونى.

جوجوره: زهردى وهردى [۱] پرندة اى كوچك.

جوجين: خەرمەن، بېندەر: (۲) خوبان، كلوشى گېره كراوى كوم كراو [۱]

(۱) خرمن گندم: (۲) خرمن كو بيده و توده شده.

جودا: جبا، جگه، جباواز [۱] جُدا، سوا.

جودار: گباندار، زيندو [۱] جاندار.

جوداس: گيا به كه له جوده كا [۱] گياهى شبيه جو.

جودان: (۱) ددانىكى نه سپ كه له پىرى دا لوس ده بى: (۲) گوخل [۱] (۱) از

دندانهاى اسب: (۲) شاليكار.

جودانه: جودان [۱] نگا، جودان.

جوداسى: (۱) حلاوى: (۲) ليك دور كه ونه وه [۱] تفاوت: (۲) فراق.

جودرهو: (۱) مانگى جوزهردان: (۲) هه زه تى جودرونه وه [۱] خرداد ماه:

(۲) موسم درو جو.

جوز: (۱) نەرز، نوع: (۲) نەحر، ناوا، ره وشت [۱] نوع: (۲) روش.

جوز: جوز [۱] نگا، جوز.

جوز: (۱) لوز، بن جلبكى بوش نى ناخنراوه ده خرينه سه بهشتى باره بهر

له بن سه رجله وه: (جل و جوزى قاتره كه بئنه): (۲) خورجين: (۳) بارجه

بهردى كون [۱] (۱) فسمت انه ناهى پالان: (۲) خورجين: (۳) كهنه

پلاس.

جوراو: جاوارو، جياواو، جاوياگ، جوتراو [۱] خانبده.

جوراو: (۱) گوره وى: (۲) حوزى كلانشى بن جهرم [۱] جوراب: (۲)

نوعى گيوه كه كفه اش چرم است.

جورجور: نوع نوع، جه نده نرح [۱] جور و اجور.

جورعه ت: وره، ويزان، هيزى دل [۱] جرات.

جوزك: (۱) توري كاو ناليك: (۲) خورجين [۱] (۱) توربه علوفه: (۲) خرچ.

جور كردن: ريك خستن، دروست كردن [۱] جور كردن.

جوزكه: نوره كهى نالف [۱] توربه علوفه.

جورنه: خه زينه، هموزوكهى هممام كه ناوى گهرسى بو خوشتن ننده كه ن

[۱] خزينه حمام.

جوزده: (۱) جويله كو كيكه ره ننگ بوى نامال زهرد: (۲) بازى نير [۱] (۱)

چكاوك: (۲) بازتر.

جوزده پونه: بالداريكه له جوله كه گوره تره و كاكوئى هه به [۱] چكاوك.

جوزده جوزه: جوز به جوز، نوع نوع [۱] جور اجور.

جوزدهش: جوزيك جو به ره نكي ره شه [۱] جو سباه.

جوزده كلاونه: جوزه پونه [۱] چكاوك.

جوزده نان: خه بهردان [۱] گزارش.

جوزى: جوزى ماسى [۱] نوعى ماهى.

جوزيان: (۱) گوزان: (۲) زمان به هه له دا جون [۱] (۱) نفير: (۲) اشتباه

لفظى.

جوز: جوز [۱] نگا، جوز.

جوز: گويز، گرده كان [۱] گردو.

جوز: (۱) بز، په بجه به قهنگه وه كردن: (۲) ده نكي سه ماوه ر [۱] انگلك: (۲)

صدای سماور.

جوزان: گويزان، تبخى مونتاشين، مونس [۱] اُستره، نينج.

جوز پينه كردن: په نجه به قهنگه وه كردن، سوک پيوه كردن [۱] انگلك

كردن.

جوزه: ده نكي زور باريك [۱] صدای بسيار نازك.

جوزهرد: هه زه نى درويتهى جو [۱] موسم درو جو.

جوزهردان: (۱) سهيم مانگى به هه زار: (۲) هه زه تى جوزهردبون [۱] (۱)

خردادماه: (۲) موسم درو جو.

جوزه له: توزه له، جوزه له [۱] مرمار.

جوست و جو: به شوين دا گهزان [۱] جستجو.

جوسته: به راويزى لينه، فەراخ لينه [۱] حاشيه لحاف.

جوسو جو: جوست و جو [۱] جستجو.

جوش: (۱) كول، قولتى ناوى گهرم: (۲) له حيم، پيكه وه نوساندنى كانزا

به فه لا بى: (۳) بشكوزى دار: (۴) زيبيكهى ده م و جاو [۱] (۱) جوش آب:

(۲) جوش فلزات: (۳) غنچه درخت: (۴) جوش صورت.

جوشان: (۱) وه كول هاتن، هاتنه كول: (۲) فبجقهى ناو له زه وى، هه لقولبن

[۱] (۱) جوش آمدن، غلبان: (۲) فوران.

جوشانن: كولانندن، كه لانندن [۱] جوشانيدن.

جوشانه: ده رمانى له ناو ناودا كولواو [۱] جوشانده.

جوش خواردن: پيكه وه نوسان به هووى له حيم كردن [۱] جوش خوردن.

جوشدان: (۱) برينى له زه زه به تين كردنى سوبه: (۲) له حيم كردن: (۳)

وه كول هينان [۱] (۱) كتابه از بسيار گرم كردن بخارى: (۲) له حيم زدن:

۳) به جوش آوردن آب.

جوش سه نندن: ۱) جوش خواردنی ناو: ۲) برقی له گهرم بونی کوزی به زم و موسبقا ۱) به غلبان آمدن: ۲) کتابه از گرم شدن مجلس رامسگران.

جوشن: خوشی هه لئو لئین، خوزیک خهر ۱) جرب زبان.

جوشهك: دوشهك، راهبخی ناوتی خراوی نهرم ۱) تشك.

جوشیان: جوشان ۱) نگا: جوشان.

جوشیره: فدریکه جو ۱) جو نارسیده.

جوشیله: جوشیره ۱) جو نارسیده.

جوشین: ۱) کولین، جوشان: ۲) جورئ جو کهره نگی نامال شبنه ۱) جوشیدن: ۲) نوعی جو که رنگش مایل به کبود است.

جوشبو: ۱) کولبو، کولاو، که لانی، که لی: ۲) فیچقه کرده ۱) جوشیده: ۲) فوران زده.

جوعمه: هه بی، جمعه، نین ۱) آدینه، جمعه.

جوغز: جغز، جه غز، دایره.

جوق: کومل، ده سنه ۱) دسنه، گروه، جمعه.

جوقن: لاوازی بی هیز، جیفن ۱) مردنی و بیجان.

جوقنه: مه لیکي بچکوله به له چیشکه بچو کتر ۱) پرنده ای کوچک.

جوقه: هه ست و خوست، ده نگ و بزاون ۱) سرو صدا.

جوقه وار: خاوهن گیان و به هه ست: (هدی جوقه وارنان برئی) ۱) ذیروح، جاندار.

جوك: ۱) سوک، جوز، کلک به قنگا کردن: ۲) جوگهی بچوکی ناو: ۳) ده نگی به چکه مهل ۱) انگلک: ۲) جوی کوچک: ۳) صدای جوجه.

جوكان: ده نگ لبوه هاننی به چکه مهل ۱) جیک جیک جوجه.

جوكانندن: جوكان ۱) جیک جیک جوجه.

جوكانن: جوكان ۱) جیک جیک جوجه.

جوك بپوه کردن: فامک بو قنگ بردن ۱) انگلک کردن.

جوكن: به یوله و پرته، نوزه نوزو کور ۱) غرولندگن.

جوكه: ۱) ده نگی باریک، نوزه: ۲) ده نگی بپجوی بالدار ۱) صدای نازک: ۲) جیک جیک جوجه.

جوكه جوك: ده نگی زوری باریک ۱) جیک جیک.

جوكه نه: گیانندان، گیانه لاو ۱) حال نزع.

جوكا: جوگه له ی ناو، جو ۱) جوی آب.

جوكه: ۱) جوكا: ۲) هیله گ، موخل ۱) جوی آب: ۲) الك آردبیزی.

جوكه له: جوكا ۱) جوی آب.

جوكه نسی: موی ریش و سی پیکره، موی ماش و برنجی ۱) موی جوگندمی.

جول: ۱) دهوانی ناو: ۲) جلله باره به: ۳) تهشکه به ره، به لاس ۱) جاری: ۲) جل باربر: ۳) به لاس.

جول: ۱) کهرکه موز، کهر باهز: ۲) گیای جاوه لوکه ۱) قسمنی از گل: ۲) علوفه ایست.

جول: بزوا، ده گهل جم ده لئین: (هدر جم و جولانه) ۱) حرکت.

جولآ: بزونهن، شال باف ۱) جولا، بافنده.

جولآتمه نه: داری جال جالوکه، تالی کاکله موشان ۱) تار عنکبوت.

جولآن: بزونین، نه کان خواردن، جولآن ۱) جنبیدن.

جولآن: جولآن ۱) جنبیدن.

جولآنندن: بزاونین، بزوانندن، نه کان بیدان ۱) جنبانندن.

جولآنندن: جولآنندن ۱) جنبانندن.

جولآنندنه وه: جولآنندن ۱) جنبانندن.

جولآنن: جولآنندن ۱) جنبانندن.

جولآنه: ۱) ده بديك، لانگی له گوريس و په زو: ۲) گوریسی به دایره و کراو بولی نیشن و رازانندن، دبله کانی ۱) نو: ۲) ناب.

جولآنه وه: بزونین، جولآن ۱) جنبیدن.

جولآنی: له گوريس نیشن ۱) ناب بازی.

جولآو: بزونو، بزاونو، نه کان پی دراو ۱) نکان خورده.

جولآیی: سنعانی بزوچن، شال بافی ۱) بافندگی.

جولآیی کهره: کاکله موشان، جال جالوکه، په سه سه کهره ۱) عنکبوت.

جولک: جوجه له ۱) جوجه.

جولگ: جولآ ۱) بافنده.

جولگی: جولآیی ۱) بافندگی.

جوللانه: جولآنه ۱) نگا: جولآنه.

جولئه: ۱) بزوتن، نه کان خواردن، جولئه: ۲) جو، موسایی ۱) جنبش: ۲) بهودی.

جولئه: بزونین، نه کان خواردن ۱) جنبش.

جولئه که: لومه نی موسا بنغه مبه، موسایی ۱) بهودی.

جولئه مهره سی: جوریک له جولآنه نیشن ۱) نوعی تاب بازی.

جولیان: جولآن ۱) جنبش.

جوم: ۱) جام، ناس، زهرک، فاپی مس: ۲) بزونین، جموجول: ۳) فسو جواب. ده گهل لام ده گوتری: (من هیچ لام و جوم نیه) ۱) طاس: ۲) جنبیدن: ۳) سخن باشخ.

جوم: ۱) ناورد، کندی لالی ناو دای دزبوه: ۲) ده حل، قوی، فامبسه لین ۱) آیکند: ۲) نيزار.

جومال: خاوبن کدره وه ی جوگه له فوزو لینه ۱) لای روی جوی.

جومبوش: بزوتنی زور، جولآنه وه ی زباد ۱) جنب و جوش.

جومرانه: جمک، زگه دوانه ۱) درفلو.

جومگه: نه ندی نسک، حه مسه ری دونسکی به به کتر گه بسنو ۱) مفصل.

جوملانه: ناوال دوانه، جمک ۱) درفلو.

جومه: کراس، گوملک ۱) بهراهن.

جومه ر: جوگه له ی نیوان ته خنه و کهر ۱) جوی میان کردوها.

جومه رد: جوامیز، پیگ خاس، نازا ۱) جوانمرد، رادمرد.

جون: ۱) جاوبین، جوتن: ۲) جوبین، دزمان، سخیف، جنبو: ۳) ناونگی به ردین و دارین: ۴) جولئه که: ۵) دوس ناونگ ۱) جوبدن: ۲) دشنام: ۳) هاون سنگی: ۴) یهودی هستند: ۵) دسنه هاون سنگی.

جونگ: (۱) رك، توزه‌یی، فەلسی، رق؛ (۲) گیابه‌کی گول زه‌ردی بون خوشه، جونگ [ج] (۱) خشم؛ (۲) گیاهی است.

جونگ: (۱) جوز، سوک، جوزا؛ (۲) سل، فوشقی، جه‌موش؛ (۳) پا له‌جی چونی و لاخ؛ (۴) بی‌نرخ و هیچ بوج؛ (جز و جونگ) [ج] (۱) انگلک؛ (۲) رموک؛ (۳) پای از جا در رفتن دام؛ (۴) بی‌ارزش.

جونگه: (۱) ده‌نگی باریکی ناخوش، جوکه؛ (۲) جومگه [ج] (۱) صدای نازک و ناموزون؛ (۲) مفصل.

جونه: (۱) مه‌لیکی بچوکوره‌نگاواره‌نگ؛ (۲) فاحبه، چنده [ج] (۱) سیره، پرنده‌ایست؛ (۲) فاحشه.

جونه‌گا: جوانه‌گا [ج] گاونر سه‌ساله.

جونه‌وه: (۱) دیسان جاوین؛ (۲) بریتی له‌زور گوتته‌ری فسه‌به‌ک [ج] (۱) دوباره جویدن؛ (۲) کتابه از زا‌خایی.

جوئی: قولکه به‌رد که شنی‌ئندا ده‌کوتن، ناونگی به‌ردین بان دارین، چون [ج] هاون جوئی با سنگی.

جوه: (۱) کراس، گوملک؛ (۲) جوگه‌له؛ (۳) کاورای موسایی [ج] (۱) بپراهن؛ (۲) جوی؛ (۳) مرد بهودی.

جوی: جودا، جبا [ج] جدا.

جوی‌بونوه: (۱) لیک هه‌لیران، دورکه‌وتنه‌وه؛ (۲) مال به‌شکردنی برابان بان شهربکان [ج] (۱) جداشدن؛ (۲) نفسیم دارانی بین شرکا.

جوبک: جمک، لقه‌دوانه [ج] دوفلو.

جوی کرده‌وه: جباوازکردن، هه‌لاواردن [ج] جداکردن.

جوین: (۱) جسمین، بزون، جولان؛ (۲) جاوین، جوئن؛ (بنبشت جوین نامی زار خوش ده‌کا)؛ (۳) جنبو، دزمان [ج] (۱) جنبش؛ (۲) جویدن؛ (۳) دشنام.

جوین: جنبو، سخیف، دزون [ج] دشنام.

جوین: نانی له‌جو [ج] نان جوین.

جویندان: سخیف گونن، جنبودان [ج] دشنام دادن.

جوینفروش: زمان پیس، سخیف بیژ [ج] بددهن.

جه: له، ل، ژ [ج] از.

جهب: بوردن، به‌خشین له‌خه‌ناو ناوان [ج] عفو.

جه‌بار: ناوی پیاوانه‌یه [ج] اسمی مردانه.

جه‌باری: (۱) که‌نیره، شبلیه زه‌رده‌گونی؛ (۲) ناوی عاشره‌نپکی کورده له‌گه‌رمیان [ج] (۱) کنیرا؛ (۲) نام عشیره‌ای گُرد.

جه‌بدان: لی بوردن، جاوولی بوشین، عافوکردن [ج] چشم‌بوشی.

جه‌بز: زور، خورنی [ج] زور.

جه‌بری: به‌زور، بخورنی [ج] زورکی.

جه‌بلی: قوزی به‌سهر به‌کدا کراو، بی‌خونی قوز [ج] نوده‌گل.

جه‌بله: نه‌ستور زل، مه‌زن و سنور [ج] سینر و گنده.

جه‌بو: فلان، کاورا، کابرا، نموه‌که [ج] بارو.

جه‌به: (۱) سل، قوشفی، به‌یده‌س؛ (۲) باغی، سه‌ریزبو؛ (۳) تابه‌نی، نه‌وه‌ک خه‌لکی ناسایی؛ (۴) عافو، جهب [ج] (۱) رموک؛ (۲) باغی؛ (۳) استنناتی؛ (۴) عفو.

جه‌به‌ر: لا، به‌ر، نه‌ره‌ف [ج] طرف، سو.

جه‌به‌ره: سه‌رمای زور، زور ساردو سو [ج] سه‌رمای سخت.

جه‌به‌ره‌نواندن: مه‌له‌ی جوله‌که له‌ناوا که‌نیشانه‌ی هاننی سه‌رمای نونده [ج] شنای گنجشک که علامت آمدن سه‌رمای سخت است.

جه‌به‌ش: شوئی، هه‌نی، زه‌به‌ش، شفنی، شامی [ج] هندوانه.

جه‌به‌ل: جیا، کیو، کینف، که‌ژ [ج] کوه.

جه‌ته‌رقه: جوئی کولنره‌ی ساجی [ج] نوعی گرده که بر ساج بزند.

جه‌حر: زه‌هر، زه‌هر، زه‌حر، زه‌قنه‌موت [ج] زهر، سم.

جه‌حش: بنبجوی که‌ر، حاش [ج] گره‌خر.

جه‌حشک: جه‌حش، جاش [ج] گره‌خر.

جه‌حفه‌ری: (۱) جوئی بولا که شبری انی روس ده‌که‌ن؛ (۲) سه‌وزیه‌که، جافری [ج] (۱) پولادی که شمشیرش کنند؛ (۲) سبزی جعفری.

جه‌حنی: ئوره، زیز، رفی هه‌سناو [ج] عصبانی.

جه‌حنین: رك بوئنه‌وه، توره‌بون، رق هه‌سنان [ج] عصبانیت.

جه‌حه‌نده‌م: دوزه، دوزه‌ه، جه‌ه‌نهم، دوزه‌فی [ج] دوزخ.

جه‌حه‌نم: جه‌حه‌نده‌م [ج] دوزخ.

جه‌حه‌نم: جه‌حه‌نم [ج] دوزخ.

جه‌حیل: جوان، تازه‌بیگه‌بشنو، گه‌نج، لاو [ج] جوان.

جه‌خاز: (۱) که‌سه‌ر، مه‌بنه‌ت، خه‌م، خه‌فەت، کول؛ (۲) سانور [ج] (۱) غم، اندوه؛ (۲) ساطور.

جه‌خت: (۱) به‌له‌وه له‌ز له‌کاردا؛ (ئواره وه‌خسه، جرین به‌جه‌خته)؛ (۲) باش هه‌نان، بوهانن؛ (درجار بوشمین جه‌خته) [ج] (۱) شنباب درکارا؛ (۲) خوب آوردن، مبارک.

جه‌ختی: چالاکی، مه‌زبونی، گورج و گوئی [ج] چسبنی و چالاکی.

جه‌د: پاپیری عه‌لاد بیغه‌مه‌ر (ص)، باوه‌گه‌وره‌ی سه‌بد [ج] نیای سادات.

جه‌داسی: گیابه‌که [ج] گیاهی است.

جه‌دد: جه‌د [ج] نیای سادات.

جه‌ده‌و: جه‌د [ج] نگا؛ جه‌دو.

جه‌ز: (۱) گوزه‌ی مل باربک؛ (۲) نوندکبشان؛ (جه‌زم داوه)؛ (۳) پنبج و بورغی نام‌رازی گوشینی کنبیو...؛ (جه‌زو مه‌نگه‌نه) [ج] (۱) نوعی سبوا؛ (۲) محکم کشیدن و سفت کردن؛ (۳) منگنه.

جه‌را: بنبجوه‌بنانی به‌دزوارنی؛ (ناخری مابنه‌که جه‌رابو) [ج] دشوار زابیدن.

جه‌راح: بر بنگه‌ر [ج] جراح.

جه‌راحت: کیم و چلک، هه‌وای برین [ج] رهم و چرک زخم.

جه‌زان: تن‌گیران به‌نوندی؛ (وا جه‌زاهه، هه‌ر ده‌رنا‌نه‌وه) [ج] به‌سخنی گیر کردن لای.

جه‌زاندن: جه‌زان [ج] نگا؛ جه‌زانن.

جه‌زانن: بنبجان به‌نوندی، قایم بنبج‌دان [ج] محکم پیج دادن.

جه‌زب: نه‌زمون، تافی [ج] نجر به.

جه‌زباده‌ر: بورغی که‌روهه، ده‌نه‌فیس [ج] پیج گوشینی.

جه‌زباندن: تافی کرده‌وه [ج] نجر به کردن.

چهره‌بزه: (۱) هارو هاج، بزور، هدا نهدر، دانه‌سه‌کناو؛ (۲) چهره‌به، نازاردان؛ (۳) غیرت، نازایدنی [۱] (۱) نآرام؛ (۲) شکنجه و آزار؛ (۳) شهامت و غیرت.

چهره‌بزه‌بی: هارو هاجی [۱] بازیگوشی.
 چهره‌بی: نهمزومه، ناقبه‌ه کراو [۱] آزموده.
 چهره‌بین: نهمزون، تاقی کردنه‌وه [۱] آزمابش.
 چهره‌چر: چهنجر، نامرزی کلوش ورد کردن له‌دارو ناسن؛ (۲) چهرخی ناوه‌لکنیشان له‌بیر [۱] (۱) خرمنکوب؛ (۲) دولاب.
 چهره‌چرقان: چهره‌چر نازو، کسئی که به چهنجر گیره ده‌کا [۱] راسته خرمنکوب.

چهره‌خفتو: ناوگمردان، ناوگرددین، چهرخی ده‌سکدار بو ناوه‌لنجان [۱] آبگردان.

چهره‌د: (۱) دل دانه‌سه‌ر، گوی پندان؛ (۲) مشکه‌کویزه [۱] (۱) جهد؛ (۲) موش کور.

چهره‌دان: چهراندن [۱] تند بیج‌دادن.
 چهره‌ده: چه‌ته، گوزان، ریگر [۱] راهزن.
 چهره‌دی: سور له‌سه‌ر کاری خوی، گوی‌دهر به‌کار [۱] جدی، با اهنمام.
 چهره‌زه: گوزه‌ی مل باریک [۱] نوعی سیو.
 چهرگ: که‌زه‌ب، جه‌گرف [۱] جگر.

چهرگاوس: دل پر له‌ختم، مه‌ینه‌نبار [۱] اندوهگین.
 چهرگ‌بر: به‌سه‌رهانی پرله‌ختم، به‌لای گه‌وره [۱] کتابه از مصیبت بزرگ.

چهرگ خوره: خیمی گه‌وره، کولو که‌سه‌ری مه‌زن [۱] جگرخواره.
 چهرگ سرتان: برینی له‌مثال بردن، زگ...وتان [۱] کتابه از مردن فرزند.
 چهرگ سوتاو: عدولاد مرده، زگ سوتاو [۱] فرزند مرده.

چهرگ قایم: (۱) به‌جه‌رگ، نازا، ره‌شید؛ (۲) به‌سه‌برو حدسه‌له [۱] (۱) شجاع؛ (۲) شکبیا.
 چهرگ وناو: هه‌ناو، دل و گورجه‌له، مبلک [۱] احشام.

چهرگه: (۱) ناوه‌راست، دور؛ (۲) هزه‌ت، جه‌نگه [۱] (۱) وسط؛ (۲) موسم.
 چهرمه: (۱) میوه‌ی نیوه‌ونسک؛ (۲) فه‌ریکه‌ی دانه‌ویله [۱] (۱) میوه نیم‌خشک؛ (۲) دل‌مل.

چهرومه‌نگه‌نه: گیره، نامرزی توندگرنئی کنبب بو به‌رگ نی‌گرنن [۱] منگنه‌کتاب.

چهره: گوزه‌ی مل باریک [۱] نوعی سیو.
 چهره‌باپه: شه‌ته‌ک‌دان، نوندبینجان، شه‌داندن [۱] محکم بیچیدن.
 چهره‌تاو: ناوی که له‌وه‌ختی ناوی‌ری‌دا له‌زه‌وی ده‌رده‌جی، باشاو [۱] آبی که از آبیاری زیاد آید.

چهریده: روزنامه [۱] روزنامه.
 چهریفک: گه‌سگ، جوارو، گیزگ، گسک، گزگ [۱] جازو.
 چهریمه: تاوان، مائی که له‌خه‌تا‌بار ده‌سنبری [۱] جریمه.
 چهریه: گیره‌ی جه‌رم نا ده‌بدرون [۱] برس جرم‌دوزی.
 چهرزا: سزا، پاداشت [۱] پاداش، مزد.

چهرزابه‌رچی: چه‌سه‌س، نیشکده‌ری شه‌وانه [۱] عئسس.
 چهرزه: حال لی‌هانتی ده‌رویش، جه‌زمه [۱] جذبیه.
 چهرزه‌به: نازان، عه‌زیه‌ت [۱] آزار.

چهرزه‌به‌دان: عه‌زیه‌ت‌دان، نازاردان [۱] آزاررساندن.
 چهرزه‌وه: جه‌زوه‌به [۱] آزار.
 چهرزه‌بون: حال لی‌هانتی ده‌رویش [۱] به‌حالت جذبیه افندان.
 چهرزه: حال، له‌هوش نه‌کینه‌وه‌ی ده‌رویش له‌زیکرا [۱] جذبیه.
 جه‌ژن: گیزن، جیزنه، روزی به‌نالی و خوشی [۱] جشن، عید.
 جه‌ژنان: روزاتی جه‌ژن [۱] ایام سید.
 جه‌ژنانه: خه‌لات به‌هوی هانتی جیزنه‌وه [۱] عیدی.

جه‌ژنه: جه‌ژن [۱] جشن.
 جه‌ژنه‌په‌روزه: په‌روزایی له‌به‌کنر کردن به‌هوی هانتی جیزن [۱] عید مبارکی.

جه‌ژنه‌چه‌قاله: جیزنیکئی جو‌له‌کانه که چواله‌بادام و توی نیا ده‌نروکینن [۱] از اعیاد بهود.

جه‌ژنه‌فه‌تیره: جیزنیکئی جو‌له‌کانه نه‌بئی نانی کونی نیدا بخون [۱] از اعیاد بهود.

جه‌سته: له‌ش، نه‌ندام [۱] بدن، تن.
 جه‌سه: جه‌سته [۱] تن، بدن.

جه‌غز: جوغز، جغز [۱] دایره.
 جه‌فت: جفت، کلاری به‌زو [۱] جفت بلوط.
 جه‌ک: هه‌لین، نامرانیکه ترومبیلی یی به‌رزه که‌نه‌وه [۱] چک اتومبیل.

جه‌گه‌ر: که‌زه‌ب، جه‌رگ [۱] جگر.
 جه‌گهن: گناه‌که لاسکی سی‌سوجه له‌زه‌لکاودا ده‌وری [۱] چگن.
 جه‌ل: (۱) چه‌لاک، داری دریز بو مازو نه‌کاندن؛ (۲) جوانه‌گا، به‌رجوت [۱] (۱) چوب مازوتکائی؛ (۲) گاو نر سه‌ساله.

جه‌لاب: (۱) سه‌برئی میر، جه‌لاد؛ (۲) کوی بنه [۱] (۱) میرغضب؛ (۲) کیک شکاری.

جه‌لاد: میرغزه‌ب، سه‌برئ، جه‌لاب [۱] جلاد.
 جه‌لاقی: دوشاوی خه‌ست، دمی تیر [۱] شیره غلیظ انگور.
 جه‌لالی: عاشیره‌نیکئی گه‌وره‌ی کورده له‌سنوری روس و نرکاندا ده‌ژین [۱] عشیرتی بزرگ در کردستان.

جه‌لاوی: قه‌وزه‌ی سه‌راوان [۱] چل وزغ.
 جه‌لته: خوینی به‌سیباگ [۱] خون لخته.

جه‌له‌لوت: دوعاو برته‌برئی جادوگه‌ر [۱] اوراد جادوگران.
 جه‌لند: دارده‌ستی دریزو باریک [۱] چوبدستی بلند و باریک.
 جه‌لند: شو‌ماسی، لیزگه‌ماسی که به شولکه‌وه ده‌کری [۱] رشته ماهی صیدشده که در نرکه‌گنند.

جه‌لده: قامچی، شه‌لاخ [۱] نازیانه.
 جه‌لفه: (۱) سه‌هولی خونه‌گرتو، سولی نیوه‌به‌نیوه؛ (۲) دو داری سه‌رناشراوی به‌یه‌که‌وه لکینرا؛ (۳) برینی له‌کاری نانه‌واو، نیمه‌کاره [۱] (۱) کاشه؛ (۲) دو چوب سه‌به‌م آورده شده؛ (۳) کنایه از کار ناتمام.

جه لاد: جه لاد [] جلاد.

جه لله: ريخ، شياکه، گوی گاو مانگا [] سرگین.

جه لو: هرزه پیاو، سرسری، نه لوات [] اوباش.

جه له: (۱) کومله یی حدوانه کوی: (۲) مالانی به زنجیره نیک سزاو: (۳) گهردانه له گیاه گول که نه یخنده موهه [] (۱) گله بز کوهی: (۲) دامهای بهم بسته: (۳) گردن بند از گل و گیاه.

جه له ب: هوسار، کلکه زه شمه، یه نی ملی حدوان [] افسار، مهار.

جه له ب: کومله مهر و بزنی که بو فروشتنی ده بدن: (۲) نه باغ، حدوانی عهدارو کم نرخ: (۳) ده سته و کومله: (جه له به سوارنیک هات) [] (۱) گله نجارتی: (۲) حیوان بئجل: (۳) گروه.

جه له بچی: بازارگانی مهر و بز و ره شمه مال [] ناچر دام.

جه له بدار: خاوه نی جه له ب [] دارای دام تجارنی.

جه له بکر: جه له بچی [] ناچر دام.

جه له بی: نه هیزا، کم نرخ [] نقلی.

جه له کردن: نیک خستنی مالآت: (وشتی جه له کردن، گاکیری جه له کرده) [] بهم بستن دامها.

جه له و: (۱) هوسار، کلکه لغا، کلکه ره شمه: (۲) جه له ب، کومله یی له مالآت یان سواران: (جه له و حدوانیکم دبت، جه له و سوارنیک هات) [] (۱) افسار، مهار: (۲) دسته حیوان، گروه سواران. جه له و یی: جه له بی [] نقلی.

جه م: (۱) نک، کن، لا: (پره یی من جه م نه یی): (۲) زهم، هلی نان خواردن: (جه می نیوه رو): (۳) تاچار، لنگه پار [] (۱) نژد: (۲) وعده غذا: (۳) اگاهار

جه مات: کومله، مردم: (جه مات و ره حمت) [] جماعت.

جه ماعت: نوزی به کومله، نیز به هذرا [] ناز جماعت.

جه مال: جوانی، خوشبکی، قه شنگی [] زیبانی.

جه مام: رف بون و ناوسانی نه ندام، کورانی نه ندامی لهش: (ده ستم و پشتم جه مام بود) [] کوفنگی اعضا.

جه ماور: قه له بالغ، برای حدلک [] ابوه مردم، جمهور.

جه م بون: کوبونه، خر بونه، کومله کردن [] اجتماع کردن.

جه مجستین: لیکدانی شنی تراو [] بهم زدن مایعات.

جه مقان: جه مجستین [] بهم زدن مایعات.

جه مداندن: بونه سه هول [] پخ کردن.

جه مدی: سه هول کردو، به سته، به سته لهک [] پخ بسته.

جه مدین: (۱) بونه سه هول، سه هول به ستن: (۲) سر بون له سه زمان [] (۱) انجماد: (۲) از سرما کرخ شدن.

جه مسهر: جیگهی بیکوه لکانی دوشت [] محل اتصال.

جه مک: (۱) نمونه ماسنه یی جارنیک ده کر بنه ممشکه ره: (۲) بز بزه مراندنی بیجو له گوانی دایک بو شیردادان: (گولکی جه مک که) [] (۱) مقدار ماستی که یکبار در مشک ریزند: (۲) اندک اندک مک زدن نوزاد به پستان مادر.

جه مردو: سنجونک که له مهر کم شیر یی دایک له زو لاوازه [] نوزادی که

از کم شیر یی مادر لاغر و بیجان است.

جه م مرده: جه م مردو [] نگا، جه م مردو.

جه مده: سول، سه هول [] پخ.

جه مده انی: جامانه، جامه دانی، ناخانانو، پارچه به که پیاوان له سهری ده به ستن [] دستار.

جه مین: بویل، هدیه، ناوچدوان، نه یی [] پیشانی.

جه مین: توپین، کهوتین: (که ری مه جه می یه) [] مردارشدن حیوان حرام گوشت.

جه مینوک: کوبونه و بو که بن و بدن کردن [] گرده مانی برای توطنه جینی.

جه ناب: وشه یی ریزگرتن [] جناب.

جه نازه: نهم، مردوی ناو نابوت [] جنازه.

جه ننتک: خورجینی جکوله که به سهر شانبهوه ده که ن [] خورجین کوچک.

جه نجال: هراو هوربا، زه نازنه نا، چه فوه گورزه [] جنجال.

جه نهجره: (۱) چه رخ و دولابی ناوه لکیشان: (۲) نامرزی له دارو ناسن بو گیره کردن، کلوش [] (۱) جرخ جاه: (۲) ماشین خرمن کوب.

جه ندرسه: بولسی نورکان [] بلیس عثمانی.

جه ندک: جاننای جکوله [] خورج کوچک.

جه ندره: دهق، ده فاق، که نیره له قوماش دان [] آهار زدن.

جه ندهک: کدلاک، لاش، ترم [] لاشه.

جه نقین: زاپه زین [] یکه خوردن.

جه ننگ: شهر، هراو لیکدان به دو زمنی [] جنگ.

جه ننگاوه: شهرکر، جه کداری به سدار له شهردا [] جنگاور.

جه ننگه: همزه ت، جه مرگه [] سنفوان.

جه ننگه ل: لیر، دارستان، لیر و وار [] جنگل.

جه ننگه لی: (۱) سمر به دارستان، لیر واری: (۲) برینی له پیاوی کم زان و گیل [] (۱) جنگلی: (۲) کنایه از شخص احمق.

جه ننگی: (۱) شهرانی، وازله شهر: (که له شیر یی جه نگی): (۲) ناوی پیاوانه [] (۱) جنگجو: (۲) نامی برای مردان.

جه ننه ت: به حشت، بو هشت، به هشت [] بهشت.

جه نه: مان، گه [] اعصاب.

جه نیقاندن: ماندوکردنی نیچرو له غار و ستاندنی [] خسته کردن و از پا درآوردن شکار.

جه نیقین: وه سنان له بهر ماندویی [] توقف بسبب خستگی.

جهو: (۱) لهو: (جهوسا: لهوساوه): (۲) جوی هوالی گه نم: (۳) برینگ، مقه سنی خوری بر بنهوه [] (۱) از آن: (۲) جو: (۳) قیجی پشم جینی.

جهواب: به رسف، جواو، جواب [] پاسخ.

جهوال: جوال، نیری بهک لابی [] جوال.

جهوان: (۱) جوان، لاو، جاحیل: (۲) مهره زوان، ناگاداری مهره زه [] (۱) جوان: (۲) شالیکار.

جهواهرات: کومله بهردی به فیه ت [] جواهرات.

جھوپر: برینگ، مقہستی خوری بر بنہره [۱] قہجی پشم جینی.

جھوت: جنت، جوت، کلاو، بٹرو [۱] جنت بلوط.

جھوتک: جانسانی لہ چہرم، خورجینی چہرمین [۱] ساک یا خورجین جرمی.

جھوز: (۱) گوز، گوز، قوز، گیز: (۲) ہریکہ لہ گوزی ہچسوک دہ کا بؤدہرمان بہ کاردبٹ [۱] (۱) گردو: (۲) جھوزیوا.

جھورک: جھورک [۱] نگا، جھورک.

جھوسہق: شہقام، جادہ، کاروانہری [۱] جادہ.

جھوٹک: جھوی، جیویہ رہ شہ گونی [۱] انگم گون.

جھوکہر: جولاً، جولای جاوتہن [۱] کر باس باف.

جھوہرہ: جہہرہ، سہرمای زور سہخت [۱] سرمای سہخت.

جھوہل: جہہل، کیو، جیا، کیف [۱] کوہ.

جھوہنسدہ: تورہ کھی چہرمین بو ناوتدا ہلگرتن [۱] توربہ جرمی مخصوص حمل آب.

جھوہنہ: جہہرہ نندہ [۱] نگا، جہہرہ نندہ.

جھوہھر: (۱) خال و میلی تیخی باش: (۲) رہنگ بو نوسین و بہن و برس:

(۳) حونرو زہانن: (۴) ناوی ہباوانہ بہ [۱] (۱) برند: (۲) جوہر نوشتن

ورنگ مصنوعی رنگریزی: (۳) ہنر: (۴) نامی برای مردان.

جھوہھر دار: (۱) نیخی بہ خال و میل: (۲) جوری چنار: (۳) ہیژ [۱] (۱) نیغ

جوہر دار: (۲) نوعی چنار: (۳) یا استعداد.

جھوی: جیویہ رہ شہ گونی [۱] انگم گون.

جھہ: جوی ہوالی گہنم [۱] جو.

جھہخورک: مہلیکہ لہ فویبی وزہ لکاودا ہلاتہ دہ کا [۱] برندہ ایست کہ در بانلاقہا آشیانہ کند.

جھہداسی: گیاہہ کہ وہک جو دہ جی [۱] گیاہی است شبہہ جو.

جھہر: نوزہ بی، سلی، رک ہہستان [۱] خشم.

جھہزہر: جھزہرہ، کانی دروینہی جو [۱] موسم درو جو.

جھہوہر: جھوہھر [۱] جوہر.

جھہہندہم: دوزہ، دوزہق، جہہندہم [۱] جہنم.

جھہہندہمی: شباوی ناگری دوزوق، گونا حکار [۱] دوزخی.

جھہہنم: جہہندہم [۱] جہنم.

جھہہنم: جہہندہم [۱] جہنم.

جھہہنمہم داشی: سبتکہ وہک ہرد خہ کیمی جاوان ناویلوی بی دہ کرنش [۱] سنگ جہنم.

جھہہننہمی: جہہندہمی [۱] دوزخی.

جھہہیل: جوان، جھیل، گہنج، لاو، نازہ بی گہبشتو [۱] جوان.

جھہیران: ناسک، کہ زال، مامز [۱] آہو.

جی: جینگہ، جاگہ [۱] جای، مکان.

جی: (۱) شون و جینگہ: (۲) دایک [۱] (۱) جای، مکان: (۲) مادر.

جیا: جدا، جودا، جگہ [۱] جدا.

جیا بونہوہ: لیک ہلیران، جودا بونہوہ [۱] ازہم جدا شدن.

جیا ز: (۱) کورسانی و شتر: (۲) نہوی بوک بومالی زاوی دہ با: (۳) بریتی

لہ کفنی مردو [۱] (۱) پالان سنر: (۲) جھیزہ عروس: (۳) کناہہ از کفن.

جیا ز: جیا ز، کھل و بدلی بوک بومالی زاوا [۱] جھیزہ.

جیا کار: جیاوار، نایہ بہنی، وہک ہبترنا [۱] جداگانہ، علیحدہ.

جیاواز: جیاکار [۱] جداگانہ، علیحدہ.

جیاوہ بو: جدا بونہوہ [۱] ازہم جدا شدن.

جیاوہ کردن: ہہلاوارن، لیک جدا کردن [۱] جدا کردن.

جیا بی: جودایی، لیک دورکوتن [۱] جدایی.

جینب: بہریک، گبرقان، باغہل، بہرک [۱] جبب.

جینا و ز: جی منمانہ، راست و نہمین [۱] مورد اعتماد.

جی بڑک: جو بڑک، ملہ [۱] ابدزدک.

جی بونہوہ: لہ جینگہدا حہوانہوہ: (لہم زورہ جیم دہ بیٹہوہ) [۱] جای گرفتن.

جی بہ جی: (۱) دہس بہ جی، ہہرلہ جی، ہہر نیستہ: (۲) دامہرزان و پینک ہینان [۱] (۱) فوراً: (۲) انجام شدن.

جی بہ جی ہون: (۱) حاوانہوہ لہ خانو بان لہ ناوایی دا: (۲) پیک ہاننی کار [۱] (۱) جاگیر شدن: (۲) انجام شدن.

جی بہ جی کردن: پیک ہینان، کاردروست کردن [۱] انجام دادن.

جی بی: شوپ، شوین بی [۱] رد ہا.

جی بی لہقبون: (۱) بریتی لہ کم و کورتی ہینان لہ پایہ و مایہ دا: (۲)

نہ تاوین لہ شوننی خودا مان [۱] (۱) کنایہ از کم آوردن بول با مقام: (۲)

عدم امکان ماندگار شدن.

جی بی لیژ ہون: جی بی لہق یون [۱] نگا، جی بی لہقبون.

جی بی ہلگرتن: شوین گیزان، دانہ شوپ [۱] ردگیری.

جیت: جوت، بہرانبہری ناک [۱] زوج، مقابل فرد.

جیت: جینگہی تو: (لبرہ جیت نایی) [۱] جای تو.

جیتان: جینگہی ٹوہ [۱] جای شما.

جیچک: جوچکی مہل [۱] جوچہ.

جیچلقانہ حندرحو، سبسو [۱] الاکلنگ.

جیچجہ: جوچک، بیچوہ مریشک [۱] جوچہ مرغ.

جیچک: جوچک [۱] حوحہ مرغ.

جی خوش کردن: بریتی لہمانہوہ لہ شونینیک بہ خانر جہمی [۱] کناہہ از آرام و قرار گرفتن با اطمینان خاطر.

جیخون: جوخین [۱] نگا، جوخین.

جی خہو: جینگہی نوستن، شوینی ہہلازیان، جی رازان [۱] خوابگا،

جیدار: (۱) بہ پیلو پایہ: (۲) نوینہرہ وہ کیل: (۳) بہزی و جی [۱] (۱) ارجمند:

(۲) نمابندہ: (۳) بہ جا.

جیدانہ: (۱) کزن، دانہ وئلہ بہ کہ گای بی قہلہ و دہ کہن: (۲) سبکہ نورہ، سیقہ نورہ، جینہدان [۱] (۱) گاودانہ: (۲) زاغر.

جیر: جیل، لاسین، لاسنیک [۱] لاسنیک.

جیر: (۱) جیر، خوگر و نہپس: (نہوستانہ زور جیرہ): (۲) گردباری دانی ددان: (دذانی لی جیر کردہوہ): (۳) دہنگی دازبئی قوماش: (۴)

دہنگی دہرگای زہ نگاوی لہ کردنہوہ دا [۱] (۱) کیندار: (۲) دندان بہم

سابیدن از خشم: ۳) صدای پاره کردن پارچه: ۴) صدای لولای زنگ‌زده در.

جیران: هاوسا، هاوسابه [ه] همسابه.

جیراندن: ده‌نگ لبهائی متخذه لبکدراویان ده‌رگای شوق و شرف [ه] جبرجیر کردن.

جبرجیرک: مه‌شکه‌دزه، سبسرک، سبسرک [ه] جبرجیرک.

جیزدو: چردو، مانگابه‌کی شیر دانادا [ه] گاوی که به‌آسانی شیر ندهد.

جیروهوز: ده‌نگی جیره‌جیری زور [ه] صدای جبرجیر بسیار.

جیره: ۱) به‌شنان و بزبو: ۲) موجهو به‌رات [ه] ۱) جیره: ۲) مُسنم‌ری و مواجب.

جیره: ده‌نگی له‌نخنه دروست کراوی شوق و شرف [ه] جبرجیر.

جیره‌جیر: جیر و هوز [ه] جیر و ویر.

جیره‌خور: موجه‌خور، کسی به‌مه‌عاشنکی دباری کراو کارده کا [ه] جیره‌خوار، حقوق بگیر.

جیره‌ه‌ر: جیره‌خور [ه] جیره‌خوار، حقوق بگیر.

جیری: کلفه‌نی مال، کاره‌که، خزمه‌نکاری ژن له‌مالدا [ه] کلفت.

جیز: گوز [ه] گردو.

جیز: خهرمانی سور، خهرمانی ناماده کراو، کوی خهرمان [ه] خرمن انباشته.

جیزوک: جه‌زیره، جزیره، تاد [ه] جزیره.

جیزه: ده‌نگی زورباریکی می‌شوله سه‌ماهور،... گیزه [ه] وزوز.

جیزه‌جیز: گیزه‌گیر، جیزه‌ی زور [ه] وزوز زیاد.

جیزن: گیزنه، عبد، عه‌بد، جه‌ژن [ه] جشن.

جیزنان: روزانی جه‌ژن [ه] روزهای عبد.

جیزنانه: خه‌لات و به‌خسین له‌جیزنه‌دا [ه] عبدی.

جیزن‌مباره‌کی: مباره‌ک بادی کردن به‌هوری جیزنه‌وه [ه] تبرک عبد.

جیزنه: جیزن [ه] عبد، جشن.

جیزنه‌پیروزه: جیزن‌مباره‌کی [ه] تبرک عبد.

جیزنه‌پیروزی: جیزنه‌پیروزه، جه‌ژن مباره‌کی [ه] تبرک عبد.

جیسر: پر، پرد [ه] پل.

جیق: ۱) ه‌ناو: (له‌ولام نات و له‌لام تات / وه‌ی بابه جیقم ده‌رهات) «فولکلور»: ۲) ده‌نگی ناچاری له‌زور بو‌هاتن: (پام پیا‌نا جیفاندو، بیجیقنی و بیجیقنی بول چه‌موسگم پی داوی ه‌ره‌س‌ت خوم) [ه] ۱)

اندرون، ام‌عا و اح‌سناه: ۲) صدای بخصوصی که از شدت فشار بر سینه از گلوئی آدمی درآید.

جیق ده‌رهاتن: ناورگ و ه‌ناو بلا‌ویون: (ریکم کوشی جیقی ده‌رهات) [ه] دل و روده بیرون آمدن.

جیق‌دل: دانی هین‌سنا عه‌زم نه‌کراو [ه] دانه هضم نشده در چینه‌دان مرغ.

جیق‌لدان: جیگه‌ی دانی هه‌زم نه‌کراو [ه] زاغر، چینه‌دان.

جیقن: له‌زو لاوازی که له‌لا که به‌حال نوزه‌ی دیت [ه] لاغر و مُردنی.

جیقنه: ۱) جیقن: ۲) گوی بالنده [ه] ۱) نگا، جیقن: ۲) فضلُه برندگان،

جیقه: ۱) ده‌نگی لاواز له‌زور بو‌هینان و ریک کوشین: ۲) لاواز وله‌جهری

پس: ۳) چوکه، ورده‌ده‌نگی مه‌ل [ه] ۱) صدای ضعیف آدم مُردنی: ۲) لاغر و مردنی: ۳) جیک‌جیک، آواز مرغان.

جیق‌له‌دو: جیق‌لدان [ه] زاغر، چینه‌دان.

جیک: ۱) ده‌نگی بی‌جوه‌مه‌ل: ۲) ده‌نگی چوله‌که: ۳) پانبه، بازنه:

۴) چکه، قویزه، جک، لای قوئی قاپ: ۵) جیگه [ه] ۱) صدای چوجه:

۲) صدای گنجشک: ۳) پاشنه‌پا: ۴) بک جانب فاب که با آن بازی کنند، مقابل بوک: ۵) جای، مکان.

جیکاندن: چوکه‌جوک کردن [ه] جیک‌جیک کردن.

جیکانن: جیکاندن [ه] جیک‌جیک کردن.

جیکل: جیق [ه] چینه هضم نشده.

جیکلدان: جیق‌لدان [ه] چینه‌دان.

جیکلدانه: جیق‌لدانه [ه] چینه‌دان.

جیکن: که‌سه‌بری به‌بو‌له‌بو‌ل [ه] آدم ناشکیبای باغر ولند.

جیکنه: چیکه‌نه، دولابی لوکه‌رسنن [ه] دوک نخ‌ریسی.

جیکه: د‌نگی باریک و نرم [ه] صدای زبر.

جیکه‌جیک: ده‌نگی مه‌لی چکوله [ه] آواز مرغان.

جیکه‌نه: جیکه [ه] نگا، جیکه.

جیگر: ناب، نوینر [ه] جانسین، فانم‌مقام.

جیگه: جی، شوین، جی، جاگه [ه] جای.

جیل: لاسنیک [ه] لاستیک.

جیل: لاو، جه‌جیل [ه] جوان، برنا.

جیلا: جول، بو‌زوک، شالیاف [ه] بافنده.

جیلا‌یاف: جال‌جالوکه [ه] عنکبوت.

جیلایی: جولایی [ه] بافندگی.

جیله: چوگه‌ی چکوله، جوگه‌له [ه] جوی باریک.

جی له‌وه‌ر: له‌وه‌رگا، گیاجار، جایه‌ر [ه] مرتع.

جیم: ۱) ناوی پیتی بی‌جه‌می نه‌لف و بی‌نکه‌ی کوردی: ۲) قسه، جواب،

ده‌گه‌ل لام ده‌گورنی: (لام و جیم)، جوم [ه] ۱) حرف جیم در الفبا: ۲) جواب.

جیم: ۱) جیگه‌ی من، جاگه‌ی من: (لیره‌دا جیم نایی): ۲) گیرفان [ه] ۱)

جای من: ۲) جیب.

جیما: به‌جی‌ما، نه‌گه‌بسنن [ه] به‌جای ماند.

جیماع: گان، جوت‌بونی نیرومی بو‌ناو‌هانه‌وه [ه] جماع، جُفت‌گیری.

جیمان: ۱) به‌جی‌مان، دواکه‌ونن، له‌دواوه مانه‌وه: ۲) جیگه‌ی نیمه [ه] ۱)

به‌جای ماندن: ۲) جای ما.

جیمک: جمک، دوانه، هاوال دوانه، لفه [ه] دوفلو.

جین: جیگه‌ی نیمه، جاگه‌مان، شوین خومان، جیمان [ه] جای ما.

جیناو: هینما بو‌ناو له‌زیرماندا [ه] ضمیر دستور.

جینچک: هه‌لنر و شکان، هه‌لنونه‌کان، قونه‌ل‌س: (ولان‌نیشو هرگز)

یال‌جینچک) «مه‌سه‌ل» [ه] جیماننه‌زدن.

جینچکه: جینچک [ه] جیماننه‌زدن.

جینگل: بزونه‌وه‌ی که‌م: (مازه که جینگلی ده‌دا) [ه] جنبیدن مُختصر.

جینگن: شهرانی، نه گونجاو [ف] سنیزه جو.

چینیات: زیندوده له شی پیاو دا. وهك نه سهی و کبیچ [ف] حشرات خانگی.

چینوک: جوړی زیپکه ولبر له پښت [ف] نوعی جوش.

چینیر: هاوسا، جبران، دراوستی [ف] همسابه.

چینیک: لاجانگ [ف] موی بناگوش.

چیو: ژبان، ژی، هه بون [ف] زندگی.

جیو: گبرفان، بهرك، بهربك، باخهل [ف] جیب.

جیوبان: نه سپاهی نوسن، پښخه فی تهواو [ف] رختخواب.

جیوبر: گبرفان بر، بهرك بر [ف] جیب بر.

جیوك: جمك، جېمك، لفه، دوانه [ف] دوقلو.

جیوه: ۱) کانسزابه که، داناسه کنی و دبت و ده چی، بو درمان ده بی؛ ۲)

شیره ی رهق هه لاتوی دار، جهوی [ف] ۱) جیوه؛ ۲) انگم.

جیوه جیو: ۱) دهنگی نیکه لاوی مه لانی بچوک؛ ۲) نروکه وزریوه زربوی

نه ستران [ف] ۱) صدای درهم گنجشکان؛ ۲) سوسوزدن سنارگان.

جیهان: دنیا [ف] جهان.



ج: (۱) له جيگه ی بان دبت: (چېخوازی، چنه خوازی): (۲) چهند: (چخوشه نازادبون): (۳) جی بو پرسیان: (چت وت): (۲) بهوانا هیج: (چچاران): (۵) له دواى وشهوه بو بادانهوه به: (نمیج، نمویج): (۶) وشه ی حاشا، بهوانا نه: (بو ده چی بو تشار؟ ج) (۱) به معنی یا: (۲) چقدر! (۳) ادات استفهام: (۴) هیج: (۵) پسوند تکرار: (۶) حرف نفی. چا: (۱) کبو، چبا، کهز: (۲) بیر، چال: (۳) نهوی، ویری: (۴) چابی: (۵) باش: (چابو هات): (۶) ساغ: (چا بو نهوه) (۱) کوه: (۲) چاله: (۳) آنجا: (۴) چای: (۵) خوب: (۶) سالم.

چاپک: جوست، مزبوت، چاپک، لهش سوک، بهین (۱) چاپک. چاپسوغ: (۱) نهخته زه وئی سنی گوشه: (۲) پارچه پینه ی بن قولی کهوا، گرول (۱) قطعه زمین مثلثی شکل: (۲) نکه پارچه زیر بغل قبا. چاپوک: چاپک (۱) چاپک.

چاپسون: (۱) له نه خوشی خه لاس بون، چاک بونهوه: (۲) له خرابه ده سه هلگرتن: (نیسنه چاپوه) (۱) شفا بافتن: (۲) ترک هرزگی. چاپونهوه: له نه خوشی هه ستانهوه (۱) شفا یافتن.

چاپ: (۱) نوسینه وهی کتیب بهمانین: (۲) درو، هه لیهسته: (۳) بهاله به که بو بیوانه: (۴) شقه قلی خدرمان (۱) چاپ: (۲) دروغ: (۳) نوعی پیمانه: (۴) مهر خرمن.

چاپالیو: بارزونی چاپی، که وگیری چا پالونن (۱) چای صاف کن. چاپ باز: دروزن، به فرو فیشال (۱) چاخان.

چاپچی: (۱) که سنی کتیب له چاپ ده! (۲) دروزن و بافیش کهر (۱) چاپ کننده: (۲) لافزن و دروغگو.

چاپخانه: نهوشونه کتیب و ... لئی چاپ ده کهن (۱) چاپخانه. چاپک: چاپک (۱) چاپک.

چاپکردن: (۱) له چاپدانی نوسراو: (۲) بافیش و درو کردن (۱) چاپ کردن: (۲) لاف زدن.

چاپکسوار: (۱) سوکه له سوار، سواری زور مزبوت له سواری دا: (۲) که سنی که نه سب بوخه لک نه علیم ده! (۱) چاپک سوار: (۲) کسی که

اسب تعلیم دهد.

چاپکهر: نهوی کتیب چاپ ده کا (۱) چاپ کننده.

چاپلیدان: شات وشوت کردن، درو هه لیهستن (۱) لاف زدن.

چاپ وچوپ: شات وشوت (۱) لاف و گراف.

چاپه ز: (۱) که سنی که جای لیده نی: (۲) قوری که جای سه ماوه ری نی

ده کری: (۳) سه ماوه (۱) چاپچی: (۲) قوری: (۳) سماور

چاپه مه نی: به لافوک، نهوشنه نی له چاپ ده رده چن (۱) مطبوعات.

چات: (۱) پارچه به زوی کوئه: (۲) شری نی نهنگ پاکردنهوه (۱) کهنه،

لیت پارچه: (۲) نوار نهنگ پاک کنی.

چات کردن: به زانندن، چاک کردن، نبر هاویشنه سه رمی (۱) جفت کردن

نر بر ماده.

چاتکیش: نامرازی تهنه ننگ پاکردنهوه که شری نی لئی ده هالبنن (۱)

ابزاری برای پاک کردن نهنگ.

چاتمه: (۱) بیک هه لیهه سازدنی تهنه ننگ له کانی وچاندا: (۲) کیشکچی

پیشمرگه (۱) چانمه: (۲) قراول.

چاتول: (۱) داوهل، داهول: (۲) خبوه نی نه کی هاوینه (۱) منرسک: (۲)

خبمه نازک تابسنانی.

چاتوله: خبوه نی نه کی هاوینه (۱) خبمه نازک تابسنانی.

چاچک: بنیسن، جاجکه (۱) سفر.

چاچوله: (۱) شلتاغ، ده به، نه شقه له، گمز: (۲) ته لیسم (۱) شلتاق: (۲)

طلسم.

چاچه قولی: چیشنی متالان (۱) دست پخت بچه ها.

چاچی: خاوه نی چاپخانه، که سنی که چا تیده کا (۱) صاحب فهوه خانه،

قهوه خانه چی.

چاخ: (۱) وهخت، زه مان: (۲) فله لو، گوئسن: (۳) سازو به که بهف: (ده ماخم

چاخه): (۴) سازو ته یارکراو: (سه بیله که چاخ که): (۵) قه باله ی ملک (۱)

(۱) وقت و زمان: (۲) چاق: (۳) شاد و سر حال: (۴) آماده و مهیا: (۵) سند

مالکیت.

چاخان: دروزن و به شات و شوت [۱] دروغگو و لافزن.

چاخانو باخان: شات و شوت، درووده لهسه [۱] لاف و گزاف.

چاخانه: قافه خانه، جابخانه، جیگه ی جایی فروشن [۱] قهوه خانه.

چاخمه: گهوی کونی قایسه پشینه له کازا [۱] حلقه کوچک سوراخ کمر بند.

چاخوجل: گرده لی قه له [۱] جاتی و جلده.

چاخه و کردن: قه له و کردنی حدهوانی گوشت [۱] پرورش دام.

چادان: چابدان، قوری، چاپه ز [۱] قوری.

چادر: کون، ره شمال، ناول [۱] چادر.

چادران: زوم، هوبسه، کومه لی ره شمال به دهوری به کا [۱] اجتماع چادرهای فراوان گردهم.

چادر نشین: کوچهر، گهرمین کویستان کهر، خیله کی [۱] چادر نشین.

چار: (۱) مهری ره منی گوی سبی: (۲) روبه ندی زنانه: (۳) دهره نان، چاره:

(۴) زماره ی جوار: (۵) مهری ره ش: (۶) دهره زکی نیشانه ی بوکینی:

(۷) دم و جوار بیجم [۱] (۱) گوسفند سپاه سفید گوش: (۲) روبند: (۳)

چاره: (۴) چهار: (۵) گوسفند سپاه: (۶) دستمال عروس: (۷) سپاه.

چارانجه قبله: چاره چه قبله، خاشخاشک، ره به نوک [۱] نوعی خشخاش.

چارانه: جلکبکی شهر کمران بوه، جوارناوینه [۱] چهار آینه.

چارپا: نه ختی له سه رنوستن [۱] نخت خواب.

چارپایه: چاربا [۱] نخ خواب.

چارپی: (۱) ناؤاله پره زه، ره شمال: (۲) سه گی باس [۱] (۱) دام: (۲) سگ نگهبان.

چار پیچی: چهرچی، ده سفروشی گهر بده [۱] بپله ور.

چار چار: جوار روزی ناخری چله ی جوکه [۱] چهار روز آخر جلده.

چار چاف: (۱) برینی له و شباری و ناگاداری زوز: (۲) سه رلی شباو [۱] (۱)

کتابه از هشاری کامل: (۲) سرگردان.

چار چمبل: جوار هه نگل، کوپه ی چواره سک [۱] خم چهار دسه.

چار چه ش: چار چاف [۱] نکا: چار چاف.

چار چه قلی: خر مچون، هه جوار پهل [۱] چهار دست و پا.

چار چه ک: بز جه ک [۱] سلخ شور.

چار چیق: زه رینی زونگ [۱] زمین بانلاق.

چار چبوه: داری دهوری دهرک و به نجه ره [۱] چهار چوب در و پنجه.

چار داره: نابوت، دار به ست [۱] نابوت.

چار داغ: کوخی ناوبینسان و مهرزا [۱] کرچه.

چار داوه رو: (۱) مه له ندیکه له کوردستان: (۲) برینی له مروی بی شهرم [۱] (۱) منطقه ای در کردستان: (۲) کتابه از آدم بی شرم.

چار ده: ده و جوار [۱] چهارده.

چار زیک: جه مسهری دورنگه ی نیک به زو [۱] چهارراه.

چار شو: (۱) چارشو، له و جاجمه ی نویی تیوه ده پنجره: (۲) عدهای زنانه [۱] (۱) چادر شب: (۲) چادر زنانه.

چار شه م: جوار شه مو [۱] چهارشنبه.

چار شه موب: چار شه م [۱] چهارشنبه.

چار شه موب: چار شه م [۱] چهارشنبه.

چار شه مبی: چار شه م [۱] چهارشنبه.

چار شه و: چارشو [۱] نکا: چارشو.

چار شینو: چارشو [۱] نکا: چارشو.

چارک: (۱) برینگ: (۲) جوار به ک [۱] (۱) قبجی پشم چینی: (۲) چارک، ربع.

چار کولول: بهزی نه نی ره ش و گوی سبی [۱] گوسفند پیشانی سپاه گوش سفید.

چار گافی: جوار ناله [۱] چهار نعل.

چار گوشه: جوار سوچ [۱] مربع.

چار مه شقه: دانیشنی پانه و بان [۱] چهار زانو نشستن.

چار و: چاره وی [۱] چهارپا.

چار وادار: ولاخدار، که سنی که باره بهر به کری ده دا [۱] کسی که چهارپایان را کرابه می دهد.

چاروک: قوماشنی که زلان به سهر شانی دا نه ده ن [۱] رودوشی زنانه.

چاروکه: (۱) چاروک: (۲) گیاه که: (۳) منالدان [۱] (۱) رودوشی زنانه: (۲) گیاهی است: (۳) زهدان.

چاروه: چه قه نه که ده به نجه ده کری [۱] صنج.

چار وهدار: ولاخدار [۱] چار وادار.

چار ویندار: ولاخدار [۱] چار وادار.

چاره: (۱) بیجم و به رح: (۲) به خب: (۳) دهره تان [۱] (۱) سما: (۲) ساس: (۳) چاره.

چاره چه قبله: چارانجه قبله [۱] نوعی خشخاش.

چاره ره ش: کلول، به دبه خت، بی سعود [۱] بدبخت.

چاره سه ر: رینی نه جات، دهره نان [۱] راه حل.

چاره ک: له جوار به ش به شیک [۱] ربع.

چاره که: چاروک [۱] نکا: چاروک.

چاره گ: چاره ک [۱] بک چهارم.

چاره گه: چاروک [۱] نکا: چاروک.

چاره نوس: به خت وهات [۱] سرنوشت.

چاره و: چاروا [۱] چهارپا.

چاره وی: ولاخی سواری و باری [۱] چهارپا.

چار ی: چاره ک [۱] بک چهارم.

چار یار: جه زینکی نه هلی حقه، جیزینکی کاکه بید کانه [۱] یکی از اعباد اهل حق.

چار یار و: کیویکه له لوزستان [۱] از کوه های لرستان.

چار یچی: چهرچی، ده سفروشی گهر بده، چار پیچی [۱] بپله ور.

چار یک: به شیک له جوار به ش [۱] بک چهارم.

چارین: شبعری جوار له ته، روباعی، جوار خسته کی [۱] رباعی.

چار ی ناچار: خوابی ناخوابی، نه جاری، مه جبری [۱] ناگزیر.

چار زو: فیلبار، گهر ساز، گزیکار [۱] حبله گر.

چار زو: چبزه، تام [۱] مژه.

چاسر: (۱) پاساره ی بان، گویسوانه: (۲) پارسه کی مالانگه ر [۱] (۱) لبه بام:

(۲) گدا.

چاش: (۱) شاش، سدرگردان، به‌شبووا؛ (۲) چیزه [چ] سرگردان، هاج‌رواج؛ (۳) مزه.

چاشاندن: چیزین، نام کردن [چ] جشیدن.

چاشبون: سهرلی شبنوان، به‌هله‌چون [چ] سرگردانی.

چاشت: (۱) چیشته‌نگاو، قاهه‌لئون، نبوان به‌بان و نیمه‌رو؛ (۲) نانی قاهه‌لئون [چ] چاشت؛ (۲) غذایی که به‌نگام چاشت خورند.

چاشتی: له‌گوین، وه‌کو، له‌رنگی [چ] همانند.

چاشتیگا: چیشته‌نگاو، نبوان به‌بان و نیمه‌رو [چ] چاشت.

چاشنی: (۱) چیزه له‌چیشت؛ (۲) جه‌شنی، توره‌قه [چ] (۱) چاشنی؛ (۲) زرفه.

چافک: جوړی کوانی به‌بلوق [چ] دمل ناول زده.

چافکه‌ر: چاوبیس [چ] شورچشم.

چاف: چاو، دیده، دبه، جهم [چ] چشم.

چاقا: جون، جلون، کو [چ] چگونه، چطور.

چاف برچی: نه‌ماح‌کار، چاونه‌زیر، چاونوک [چ] آزمنده.

چاف تاری: جروک، رزد، ده‌س فوجاو، چکوس، نان نه‌خور [چ] خسبیس.

چاف‌تیر: بوده، بی‌نیاز [چ] بی‌نیاز.

چاف‌چنوک: (۱) چاف برچی؛ (۲) به‌نیره‌بی [چ] (۱) آزمنده؛ (۲) حسود.

چاف چبچک: جوړی تری [چ] نوعی انگور.

چاف چیلک: گیابه‌که [چ] گیاهی است.

چاف‌دان: چاه‌دیری، سهر‌به‌رستی، ناگالی بون [چ] نظارت.

چاف‌دانان: چاوده‌بیری، منه‌کشان [چ] مینت کشیدن.

چاف دزه‌کی: بو‌هه‌ل و ده‌رفه‌ت روانین [چ] بی‌فرصت گشتن.

چاف‌دیز: چاه‌دیز [چ] ناظر.

چاف‌ره‌شوک: گیابه‌که گله‌لاکانی زورجوان و ره‌نگاوه‌نگه [چ] گیاه خُسن یوسف.

چاقری: چاره‌وی، ره‌شه‌ولاخ، ولاخه‌بهرزه [چ] به‌بابو و قاطر گویند.

حاف‌زه‌ق: چاوده‌بهریو [چ] چشم برآمده.

چاف سست: (۱) نرسه‌نوک، بی‌غیره‌ت؛ (۲) بی‌ناپرو [چ] (۱) رسو؛ (۲) بی‌آبرو.

چاقسور: چاوسور، خه‌لک نرسین، به‌هه‌بیت و مه‌ترسی [چ] هراسناک.

چاف‌شکاندن: چاوداگرین، هیمابه‌گوشه‌ی چاوکردن [چ] چشمک زدن.

چاقسور: فه‌نکار، فه‌دیکار، شهرمزار، خه‌جالت، نه‌ریق [چ] شرمنده.

چاف فه‌کری: (۱) زیره‌ک، نېگه‌پشوو؛ (۲) دلاوا، به‌خشنده [چ] (۱) آگاه؛ (۲) دست و دلباز.

چافک: گوژلک، جاویلکه، عه‌بنه‌ک [چ] عینک.

چافکز: چاویروش [چ] کسی که جشم‌انش بیمار است.

چافکوسکانی: به‌زه‌قی روانین، زوق نروانین [چ] خیره‌نگریستن.

چاف‌گرتن: چاوبوشین، بوردن، و بوردن [چ] چشم‌پوشی.

چاف‌گرندای: چاوبه‌سنه، کویر‌کویرانه [چ] چشم‌بسته.

چاف‌گه: (۱) ده‌سنه‌جبله، که‌رسته‌ی سهر‌نایی بو‌ناگره‌لکردن؛ (۲)

بنه‌مای وشه، مه‌سده‌ر [چ] (۱) افروزه؛ (۲) مقدر.

چاف لده‌ر: (۱) چاوزق؛ (۲) چاوحیزو و نیاز [چ] (۱) چشم برآمده؛ (۲) هرزه‌کار.

چاف لیکن: لاسا، چاولیکه‌ری [چ] تقلید.

چاقمار: چاونیز، چاووون [چ] نیزبین.

چاف ماسی: گیابه‌که [چ] گیاهی است.

چاف نهرم: زنی خو‌زو به‌ده‌سنه‌وه ده [چ] زنی که می‌شنکد.

چاقنیر: چاه‌نور، جه‌مرا [چ] منظر، چشم‌بهره.

چاقنیری: چاه‌نواری [چ] انتظار.

چاقوک: به‌رجاوکه‌ی نه‌سب [چ] چشم بند اسب.

چاقه‌گا: گیابه‌که [چ] گیاهی است.

چاف هیشک: بی‌چاوه‌رو، بیشه‌رو و شوره‌بی [چ] برزو، بی‌شرم.

چاقینوک: (۱) به‌نیره‌بی، چاونه‌زیر؛ (۲) چاوبیس [چ] (۱) حسود؛ (۲) شورچشم.

چاق: (۱) باقی، لینگ، لاق؛ (۲) قه‌له‌و، نیر‌گوشت [چ] (۱) لنگ، پا؛ (۲) چاق.

چاقا: له‌وساوه، له‌جاخ‌بکه‌وه، له‌وده‌مه‌وه [چ] از آن هنگام.

چاقو: چه‌قو، کیر، کمر [چ] چاقو.

چاک: (۱) باش، قه‌نج؛ (۲) داوون؛ (۳) قه‌لش و دهرز؛ (۴) گوژی پهرزی

پیاوچاکان [چ] (۱) خوب؛ (۲) دامن؛ (۳) شکاف، درز؛ (۴) مزار.

چاک‌بون: (۱) له‌نه‌خوشی هه‌سنانه‌وه؛ (۲) باش بون له‌دوای خرابه‌کردن [چ] (۱) شفا‌یافتن؛ (۲) درست‌کار شدن.

چاک به‌لادا‌کردن: دارین به‌لادا کردن، شاقه‌ل هه‌لازنین [چ] انتهای دامن را به‌گوشه‌ی کمر بستن.

چاک‌بین: دلزون، هزرباش [چ] خوشبین.

چاک‌کرده‌وه: لیک‌دراو بان شکاو سازکرده‌وه [چ] مرمت و تعمیر.

چاک‌کرده‌وه: چاک‌کرده‌وه [چ] مرمت و تعمیر.

چاک کردن: (۱) چاک‌کرده‌وه؛ (۲) مابن و ماک‌مه‌اره‌حل کشان [چ] (۱) مرمت؛ (۲) مادیان و ماده‌ی خرا را گشتن دادن.

چاک‌کرده‌وه: چاک‌کرده‌وه [چ] تعمیر.

چاکل: داریکی نالفه‌ی سهری گوریسه [چ] وهنگ.

چاکله: چاکل [چ] وهنگ.

چاکوپیر: گوژی زیاره‌تگا [چ] مزار.

چاک‌وچونی: حال و حه‌وال برسین، چاک و خوشی [چ] احوال‌برسی.

چاکوچ: جه‌کوچ، جه‌کوش [چ] چکش.

چاکو‌خوشی: چاک‌وچونی [چ] احوال‌برسی.

چاکه: پیاوتی، مروقا‌به‌تی [چ] خوبی، نکونی.

چاکه‌ت: کوت، بارچه‌جلگی سهره‌وه‌ی پیاوانه [چ] گنه.

چاکه‌ل: شاقه‌ل، لاداوین [چ] حاشیه‌ی دامن.

چاکه‌ل: چاکه‌ل [چ] حاشیه‌ی دامن.

چاکمی: باشی، پیاوچاکمی، په‌سندی [چ] خوبی، نکونی.

چاکینتی: چاکه، باش بون [چ] بکی.

چاگه: نهوی، ویده‌ری [۱] آنجا.

چال: جه‌وال، جوال [۱] جوال.

چال: (۱) قولکھی گه‌وره بو ده‌غبل و به‌فر؛ (۲) فوباو روجو؛ (۳) پوش؛ (چبلکه و چال) [۱] (۱) چاله؛ (۲) فرورفته؛ (۳) خاشاک.

چالاغ: جه‌موش، توش، ره‌وک، سرک، سل [۱] جموش.

چالاف: بیر، چالاو [۱] چاه آب.

چالاک: جه‌وست، مه‌زبوت، به‌کار، له‌ش سوک [۱] چالاک.

چالان: مانین، هه‌لمانین، که‌للا ده‌فولکه خستن بو‌گمه [۱] نیله‌بازی.

چالاو: بیر [۱] چاه آب.

چالایی: قولکه، روجوای زه‌مین [۱] فرورفتگی در زمین.

چالخم: جه‌فله‌ماست، ماستاو [۱] دوغ چربی نگرفته.

چالک: (۱) دینگ بو‌جه‌لنوک کوتان، ده‌سکوسندول؛ (۲) کوره‌به‌ش [۱] (۱) ذنگ، ابزار شلنوک کوبی؛ (۲) گورکن.

چالگ: کوره‌به‌نه، جوالو [۱] گورکن.

چالمه: (۱) کبسه‌نوتن؛ (۲) سه‌حانی که‌بپاو خه‌بهرده‌کانه‌وه [۱] کبسه‌نونن؛ (۲) ساخت شماطه‌دار.

چالو: چاله‌که، کوره‌به‌ش [۱] گورکن.

چالوچول: زه‌وینی بر له‌فولکه، زه‌مینی ناریکو ناصاف [۱] زمین ناهموار.

چالوک: داروکه‌به‌کی درکاوای سسی به بو‌نه‌ندورو ناگر ده‌کاردی [۱] سفیدخار.

چالوینشکه: فولکھی سواغ دراو بو‌ناویندا خوارده‌وه‌ی سگ [۱] گودالی که برای آب خوردن سگ اختصاص دهند.

چاله: کوره‌به‌ش، جوالو [۱] گورکن.

چاله‌به‌فر: جینگه‌ی فول و به‌نزار له‌چیا که به‌فری؛ اهاوبن ده‌سینی [۱] بخچال طبیعی.

چاله‌چه‌قیله: چاره‌چه‌قیله، ره‌به‌نوک [۱] نوعی خشنخاش.

چاله‌قوته: مات، قولکھی چکوله بو‌هه‌لمانین [۱] گودال کوچک در نیله‌بازی.

چالی: (۱) فولایی؛ (۲) قوباوی [۱] (۱) گودی؛ (۲) فرورفتگی.

چالی‌چه‌نه: کوری نهرزینگ، فولایی ناوهراسنی چه‌ناگه [۱] چاه زرخدان.

چالین: مانین، هه‌لمانینی ناو فولکه [۱] تپله‌بازی.

چام: (۱) به‌لاو نسبیته؛ (۲) فولکه‌به‌رزیای سدرریگه؛ (۳) خواری و بیج؛ (۴) جوزی دار که دارن‌ساش ده‌کاری دین [۱] (۱) بلا و مصیبت؛ (۲) پسنی و بلندی راه؛ (۳) بیج و خم؛ (۴) نوعی جوب نجاری.

چام‌چام: (۱) ریگه‌ی بده‌کندو کلو؛ (۲) ریگه‌ی به‌بیج و خواره‌که و بیج‌که [۱] (۱) راه ناهموار؛ (۲) راه بر بیج و خم.

چان: (۱) نام‌رازیکه بو‌گیره‌ی کلوش، باگوردینی له‌دار به‌داریک‌ه‌وه ده‌به‌سنن و ده‌ملی گای ده‌کن، باگردانه‌کان به‌سمر کلوش دا دین وردی ده‌کن؛ (۲) جه‌نجه‌را؛ (۳) شنبکی سنی سوچه له‌شول چندراوه وه‌ک بیل ده‌چی، بزوبوش و لپته‌ی جوگه‌ی بی ده‌مالن، نام‌رازی جومال له‌جه‌به‌ر؛ (۴) زه‌نگوله‌ی خه‌به‌ردار کردن، زیل [۱] (۱) چون؛ (۲)

چرخ خرمنکوب؛ (۳) لجن‌روب دستی؛ (۴) زنگ اخبار.

چاند: سبوات، خوننده‌واری، روشن بیری [۱] فرهنگ.

چاندن: (۱) نو به‌زه‌وبه‌وه کردن؛ (۲) چه‌قاندنی شه‌نیل و نه‌مام [۱] (۱) بذرافشاندن؛ (۲) کاشتن نهال.

چاندنی: شبوای چاندن، چنبراو [۱] کاشتنی.

چانکوج: راه‌شاندنی زه‌نگوله بو‌کاروان که وه‌خنی کوجه [۱] به‌سدا درآوردن زنگ کاروان به‌علامت رفتن.

چانکوش: مجبوری کلیسای فه‌لان بو‌ناقوس رازاندن [۱] خادم کلیسا برای زدن ناقوس.

چانن: چاندن [۱] نگا: چاندن.

چانه: (۱) نه‌وی، ویده‌ری؛ (۲) گه‌سکی له‌مشول بو‌بین خه‌رمان مالین [۱] (۱) آنجا؛ (۲) نوعی جارودستی.

چاو: (۱) پاره‌به‌کی مغوله‌کان؛ (۲) جه‌م، چاو، جه‌عف؛ (۳) بر‌وانه، نواشاکه؛ (۴) خه‌به‌ری مه‌رگ که له‌دوره‌ه هائینی [۱] (۱) واحد بول مغول؛ (۲) چشم؛ (۳) نگاه کن؛ (۴) خبر مرگ عزیز دورافنده.

چاوا: چاون، چون، کو؟ [۱] چطوره؟

چاوان: (۱) چلون، کو؛ (۲) هه‌ردوچاو [۱] (۱) جگونه؛ (۲) دو چشم.

چاوانه: (۱) چالاو، بیر؛ (۲) چونه، چنوبه [۱] (۱) چاه آب؛ (۲) جگونه است.

چاوانیشه: زانی چاو، نه‌خوشی چاو، چاف کولی [۱] چشم‌برد.

چاوباز: (۱) چاوچرین، نه‌زه‌باز؛ (۲) برینی له‌رینی چاوچوان [۱] (۱) چشم‌چران؛ (۲) کتابه از زیبا چشم.

چاوبازو: گیابه‌که درک‌دار، گیابه‌کی به‌چقله [۱] گیاهی است خاردار.

چاوبازی: چاوچراندن، جه‌م جه‌راندن [۱] نظر بازی.

چاوباشقال: چاوچرینی فاسق، چاوچیز [۱] چشم‌چران.

چاوبز: برینگه‌ری چاوان، نه‌که‌سه‌ی بیلو ده‌برئی [۱] جراح چشم.

چاوبرسی: نیرنه‌خور، چکوس، چاوچنوک، چاف برجی [۱] حربص.

چاوبزکه: به‌چاو به‌کتر حالی کردن، نیک‌گه‌بستن به‌ماشنا [۱] سخن به‌اشارت گفتن.

چاوبزکنی: چاوبزکه [۱] نگا: چاوبزکه.

چاوبزین: زبده‌گوشت برینی بیلو [۱] جراحی چشم.

چاوبز: (۱) چاووق، چاوده‌ره‌بزیو؛ (۲) گزوفت [۱] (۱) چشم برجسته؛ (۲) کسی را حسرت دادن.

چاوبزکردنه‌وه: به‌زه‌هی روانین بو‌نرساندن [۱] چشم غره رفتن.

چاوبوره: گیابه‌کی درکاوای به [۱] گیاهی است.

چاوبوق: چاوده‌ره‌بزیو، چاوزه‌ق [۱] چشم برآمده.

چاوبه‌ره‌زیز: (۱) به‌باری منه‌ت؛ (۲) تبریق، فه‌بذکار، خه‌جالت [۱] (۱) منت‌کش؛ (۲) شرمنده.

چاوبه‌س: ده‌سیر، فلباز، خابنوک، خه‌له‌تین [۱] حبله‌گر.

چاوبه‌ست: (۱) چاوبه‌س؛ (۲) ده‌سره‌به‌ک که له‌گمه‌دا چاوی بی ده‌به‌ستن [۱] (۱) حبله‌گر؛ (۲) پارچه‌ای که با آن چشم را بندند.

چاوبه‌له‌ک: چاوزه‌شی سسی پبست [۱] کسی که چشم سیاه و پوست

سفید دارد.

چاوبه‌ن: چاوبه‌ست [۱] نگا: چاوبه‌ست.

چاوبه‌ند: چاوبه‌ست [۱] نگا: چاوبه‌ست.

چاوبشکوتن: چاونروکائن، ده‌س به‌دین کردنی به‌چکه‌ی جان‌ه‌ور [۱]

چشم باز کردن و دیدن نوزاد حیوانات.

چاوبشیله: گیاه که له چاوی کتک ده‌کا [۱] گیاهی است شبیه چشم گربه.

چاوبوشان: لی بردن، چه‌م بوشتی [۱] چشم‌پوشی.

چاوبوشی: چاوبوشان [۱] چشم‌پوشی.

چاوبوشین: چاوبوشان [۱] چشم‌پوشی.

چاوبه‌زین: له‌رزی‌ی په‌لکی چاو، پیلو له‌رزین [۱] لرزش پلک، چشم پر بدن.

چاوبیباخشاندن: به‌سهرچلی نی روانین [۱] سرسری نگاه کردن.

چاوبیس: چاقبوتک، که‌سنی که به‌چاوه‌وه ده‌کا [۱] چشم شور.

چاوبیی که‌فتن: نوش هاتن، دین [۱] دیدن.

چاوبیی که‌وتن: چاوبیی که‌فتن [۱] دیدن.

چاوبیی هه‌لنه‌هاتن: (۱) برنئی له شه‌رم لی کردن (۲) رگ لی بونه‌وه [۱] (۱) شرم کردن (۲) دشمنی کردن.

چاوبیی هه‌لیسان: برنئی له به‌چاوه‌وه کردن. لیره‌یی پی بردن [۱] چشم زخم زدن، حسادت.

چاوتاریک: برنئی له که‌سنی دواووز به‌خراب ده‌زانی. به‌هیج دلخوش نه [۱] بدبین.

چاوتاریک بون: برنئی له رقی هه‌سنانی زور [۱] کتابه از خشمگین شدن.

چاوترسین: په‌ند وه‌رگرنو، نه‌ئی بو [۱] درس عبرت گرفته.

چاوتروکاندن: لی‌کدانی پیلو [۱] برهم زدن پلکها.

چاوتروکائن: چاونروکاندن [۱] نگا: چاوتروکاندن.

چاوتروکانیك: ماوه‌به‌کی به‌کچار کم: (به چاوتروکانیك ده‌ت گه‌می) [۱] زمان بك چشم به‌هم زدن.

چاوتره‌کاندن: چاونروکاندن [۱] نگا: چاونروکاندن.

چاوتره‌کائن: چاوتروکاندن [۱] نگا: چاونروکاندن.

چاوتوند: چاوقایم [۱] نگا: چاوقایم.

چاوته‌نگ: رژد، چکوس، ده‌س فوجاوه، به‌نیره‌یی. چاوته‌زیر [۱] چشم‌تنگ.

چاوتنی برین: (۱) ته‌ماح نی کردن (۲) لی موز بونه‌وه [۱] (۱) چشم طمع دوختن به: (۲) چپ‌چپ نگاه کردن به.

چاوتیز: چاورون [۱] نیزین.

چاوجاو: ببینه چند جان و سه‌بره [۱] بنگر.

چاوجله: (۱) جاوبیس: (۲) نوشته‌ی چاوزار [۱] (۱) چشم‌شور (۲) چشمارو.

چاوجلیس: چاوحیز، که‌سبکه بی‌شهرمانه بو ژنان ده‌زوانی [۱] چشم‌چران.

چاوجنوک: (۱) نه‌نه‌ماح (۲) نه‌نیره‌یی. چاونه‌زیر [۱] (۱) آزمند (۲) حسود.

چاوجوریاگ: چاو داقلیتاوه، که‌سنی پیلوی هه‌لگه‌راونه‌وه [۱] پلک برگشته.

چاوجونه‌خه‌و: چاو خه‌والو بون. تازه‌نوسن [۱] نازه بخواب رفته.

چاوجه‌بوچیل: خیل، خول [۱] لوج.

چاوجیل: خیل. په‌ک به‌دو بین [۱] لوج.

چاوحیز: تموی به‌غه‌بان‌ت له‌زنی خه‌لک ده‌زوانی [۱] چشم زال.

چاوحیز کردن: سهرداخسنن، له‌شهرمان چاوداخستن [۱] سر بزیر انداختن از شرم.

چاوداخستن: سهر هه‌لنه‌هاتن له شهرمان [۱] سر بزیر انداختن از شرم.

چاودار: (۱) چنودان، گیاه که وه‌ک گه‌نم و له‌ساو گه‌نما ده‌زوی: (۲)

چاوه‌نیز، ناگاداری به‌چاوی [۱] (۱) چاودار: (۲) زیر نظر گرفتن.

چاوداگرنن: سوچی چاونروکاندن بو تیگه‌یاندی مه‌به‌سینک [۱] چشمک زدن.

چاوداگرسان: سوره‌هه‌لگه‌زان و زانی چاوی [۱] چشم به‌درد آمدن.

چاوداگرسان: چاوداگرسان [۱] نگا: چاوداگرسان.

چاوداگیرسان: چاوداگرسان [۱] نگا: چاوداگرسان.

چاوداگیرسین: ده‌سنه‌چله‌ی ناگر [۱] افروزه.

چاودانه‌سهر: نه‌ماح نی کردن، لی روانین به‌نه‌ماه‌که‌وه [۱] چشم طمع دوختن به...

چاودهر به‌زاندن: زقی نواشا کردن بو نرساندن [۱] چشم غره رفتن.

چاودبو: چاوه‌لشنی بو ناگالی بون [۱] ناظر.

چاوراو: (۱) شاتو شوت، دروو هه‌لنه‌سنه: (۲) خو هه‌لکیتان و بافتن [۱]

(۱) لاف و گزاف: (۲) خودسنایی.

چاورشتن: کل ده‌چاوکردن، سورمه ده‌چاوکیتان [۱] سرمه کشیدن.

چاورزو: شرم، حه‌یا، فهیت، فدی [۱] شرم.

چاوروان: چاونوز، چه‌هفتیر، چه‌مه‌زا [۱] چشم به‌راه.

چاوروشن که‌ره: (۱) ده‌سته‌چله‌ی ناگر: (۲) دبننی شنی دلخوش که‌ره [۱] (۱) افروزه: (۲) خوشحال کننده.

چاوروشنی: (۱) مزده‌ی خوش: (۲) دبننی که‌سنی باشی که‌ناره‌زو ده‌کرا

[۱] (۱) مزده: (۲) چشم روشن شدن.

چاوروگه: گیاهی زمانه‌گا [۱] گیاه گاوربان.

چاوروئی: (۱) پیروزیایی: (۲) مزده‌ی خوش: (۳) دبننی خوشه‌بوست [۱] (۱) نیریک: (۲) مزده: (۳) دیدار عزیز.

چاوره‌ش: سیاچه‌م [۱] سیاه‌چشم.

چاوری: (۱) جاره‌وی: (۲) شهرم. چاورو [۱] (۱) چاربا: (۲) آزم.

چاوزار: به‌چاوی پیسه‌ره بون [۱] چشم زخم دیدن.

چاوزه‌ق: چاوده‌ریه‌ریو [۱] چشم برآمده.

چاوساخ: ده‌سکبشی کویر [۱] آنکه شخص نابینای را راهنمایی کند.

چاوساغ: چاوساخ [۱] نگا: چاوساخ.

چاوسی بون: برنئی له‌مردن: (چاوت سمی ده‌که‌م) [۱] کتابه از مردن.

چاوسپیلکه: گیاه کی درکاویه [۱] گیاهی خاردار است.

چاوسوتک: چاوبیس، چاقبوتک [۱] چشم شور.

چاوسور: بریني له پاريزه، سر بهرشت، خه مخور [۱] طرفدار و غمخوار.
چاوسور کردنهوه: ترساندن. ههزه شه کردن، ههز وگيف [۱] تهديد.
چاوسوری: نازابه تی، نه ترسی [۱] شجاعت.
چاوشارکني: گالتهیه که چاو ده بهستن و ده بی به چاو به ستراوی هاوگمه
بدوژینهوه [۱] بازی چشم بندک.
چاوشاره کنی: چاوشارکني [۱] بازی چشم بندک.
چاوشاش: خیل، خویل [۱] لوج.
چاوشکان: (۱) نرسان، نه نره جون! (۲) به ند وه رگرن و نه می بون [۱] (۱)
ترسیدن (۲) متنبه شدن.
چاوشکاندن: (۱) نرساندن! (۲) سوکو و چروک کردن! (۳) چاوداگرن [۱]
(۱) نرسانیدن! (۲) هتک حرمت کردن! (۳) چشمک زدن.
چاوشلکانی: چاوشارکني [۱] بازی چشم بندک.
چاوشور: شوښی تایه نی چاوی ښښاو شوښن [۱] چشم شوی.
چاوشور: خه جالته، نه بریق، فهديکار [۱] شرمنده.
چاوشور کردنهوه: له بهر به شیمانی سهرداخستن [۱] سر بزیر از ندامت.
چاوشوزی: فهبت کاری، شه رهزاری، خه جالته باری [۱] شرمساری.
چاوشیرکانی: چاوشارکني [۱] بازی چشم بندک.
چاوشین: چاوکهوه [۱] زاغ چشم.
چاوفرین: چاوبه برین [۱] بریدن پلک چشم.
چاوقایم: (۱) بی شرم، بهر، روقایم! (۲) نه ترس، به غیرهت [۱] (۱) چشم
دریده! (۲) ترس و دلیر.
چاوقرتانن: چاوبرکه [۱] چشمک زدن.
چاوقرتکني: چاوبرکني [۱] چشمک زدن.
چاوقوچانندن: (۱) چاولیک نان، چاو له سه ربه ک دانان، پلک داخستن! (۲)
برینی له چاوبوشین له کاری! (۳) خودزینهوه له کار [۱] (۱) چشم برهم
نهادن! (۲) کنابه از چشم پوشی کردن! (۳) از زیر کاری در رفتن.
چاوقوچانن: چاوقوچانندن [۱] نگا، چاوقوچانندن.
چاوقولن: که سنی چاوی جالته له چاوی ناسابی [۱] چشم فرورفته.
چاوقولکه: تا عون، درمی رشانهوه [۱] ربا.
چاوقونچانندن: چاوقوچانندن [۱] نگا، چاوقوچانندن.
چاوکراوه: له دبازان، تیگه ښښو [۱] دانا، فرزابه.
چاوکردن: وه بهرچاو هانن، به چاو دښن [۱] به چشم دیدن.
چاوکز: پروش، کم بین [۱] دارای چشم کم سو.
چاوکردنهوه: برینی له ناگاداریون له دښاو ناسبني خه لک [۱] کنایه از
اطراف خود را شناخنن.
چاوکسکه: چوره تری به کی سبی به له بون مازو ده کا [۱] نوعی انگور.
چاوکوئکه: گیاهه که گلاخر، گولنی زرده [۱] گیاهی است با گلهای زرد.
چاوکه: (۱) برزانه، نواشاکه، بنهیره، مه بزی، فت کری! (۲) دهسه چيلهی
چاوهی ناگر [۱] (۱) بنگر، نگاه کن! (۲) افروزه.
چاوکه ره شیره: گیاهه که تومیکی سوره کات [۱] گیاه چشم خروس.
چاوکه له شیره: چاوکه ره شیره [۱] نگا، چاوکه ره شیره.
چاوگ: (۱) دهسته جيله! (۲) ورده ناگر له کوانودا! (۳) بهمای وشه [۱] (۱)

افروزه: (۲) بازمانده اخگر در آشدان! (۳) مصلح.
چاوگا: چاوگه وره [۱] گاوچشم، فراخ چشم.
چاوگل بون: توشی چاوبیشه هانن [۱] مبتلا به چشم درد شدن.
چاوگلوښین: گوتسینی چاوان به دهس [۱] چنمان را با دست فسرندن.
چاوگه: (۱) دیمه! (۲) سه چاوهی کانی! (۳) دهسته جيله! (۴) دهمی برین
[۱] (۱) منظره، چشم انداز! (۲) سرچشمه! (۳) افروزه! (۴) دهانه زخم.
چاوگه دا کهوتن: قول بونی برین [۱] عمیق بودن زخم.
چاوگه زانندن: چاوگیزان، به ولاداروانن [۱] بهر سو نگر بسنن.
چاوگه رانن: چاوگه زانندن [۱] نگا، چاوگه زانندن.
چاوگه رم کردن: برینی له سوکه خه و کیدن [۱] جرث زدن.
چاوگه برانن: چاوگه زانندن [۱] نگا، چاوگه زانندن.
چاوله: بزوت، نه خرنمه، چلوک [۱] نیم سوز.
چاوله دو: به ناوانی، به نهای [۱] امیدوار.
چاوله دو: چاوله دو [۱] امیدوار.
چاوله دهست: (۱) ناناج! (۲) به بازی به خنشو خلات [۱] (۱) محتاج!
(۲) چشم به راه کمک دیگران.
چاوله دهستی: نیاز، ناناجی [۱] احتیاج.
چاوله وه رین: نولاز، که سنی که زور چاو بوژنان ده گنری [۱] چشم چران.
چاولی برین: (۱) به نه مایون! (۲) لاسا کردن [۱] (۱) امیدوار! (۲) (۲)
تقلید.
چاولی بزکردنهوه: ره انسن به ههزه شهوه [۱] حشم غره دفنن.
چاولیدان: به چاوهیه کردن، چاوی بیس لیدان، بی هه لکالان [۱]
چشم زخم زدن.
چاولی قوچانندن: چاوبوشی کردن، بن لیدان، خولی دزبنهوه [۱]
چشم پوشی کردن.
چاولی کردن: (۱) تراشا، لی نوارین! (۲) لاسا، دهه لاسکه کردنهوه [۱] (۱)
نماشاکردن! (۲) تقلید.
چاولیک نان: (۱) چاوقونچانندن، پیلوی چاو به سه ربه کا هبنان! (۲) برینی
له مردن [۱] (۱) چشم برهم نهادن! (۲) کنابه از مرگ.
چاولیکه ری: لاسا کردنهوه، دهه لاسکه [۱] تقلید.
چاولی نوقان: چاوبوشی [۱] چشم پوشی.
چاولی نوقانندن: چاوبوشی کردن [۱] چشم پوشی کردن.
چاومار: برینی له زور زرنگر و ریا [۱] کنابه از بسیار زیرک و باهوش.
چاومهس: کبزی چاوجوان [۱] دختری که چنمان زیبا دارد.
چاومهست: چاومهس [۱] نگا، چاومهس.
چاونوز: جهه رآ، چاوهری، چافنیر، چاوهروان [۱] منظر.
چاونوسان: چاونوقان [۱] چشم بستن.
چاونوقان: چاوقوچان [۱] چشم بستن.
چاونه بار: بهرچاونه نگ، به بنیره بی [۱] حسود.
چاونه ترس: نازا، به جهرگ، بویر [۱] دلیر و بی باک.
چاونه ترساو: چاونه ترس [۱] دلیر و بی باک.
چاونه زیر: (۱) به بنیره بی، چاوجونک! (۲) رزد، دهس قوچاو، نه ساح کار [۱]

چاویږی: چاوه دږی [۱] نظارت.
 چاویښ: (۱) نازناوی پیاوی گوره ی ناپسی بهزیدیه کان؛ (۲) سرده سته ی عهسکهری عوسمانی [۱] (۱) لقب روحانی فرقه بیزندی؛ (۲) سرده در ارتش عثمانی.
 چاویښه: چاویښه، کول بونی چاوه، دهردی چاوه [۱] جنم درد.
 چاویلکه: (۱) گوزلک، عینه نکه؛ (۲) نه خوشبیه که به له کی نه خوش پوزگ دهرده کا [۱] (۱) عینک؛ (۲) نوعی بیماری، که در اثر آن ساق پای بیمار تاول می زند.
 چاویله: چاویلکه [۱] نگا: چاویلکه.
 چاویښی: چاوه زار [۱] جنم زخم.
 چای: (۱) چای، نوچا، دهرمان چا؛ (۲) فینک، سارد [۱] (۱) چای؛ (۲) خنک، سرد.
 چایگ: سارده فینک، هو نیک [۱] خنک، سرد.
 چایمانی: (۱) سهرما یون، نه خوشی له سهرماوه؛ (۲) ناره قه ی ساردی له ش [۱] (۱) سرماخورگی؛ (۲) عرق سرد بدن.
 چایهر: له وهرگه [۱] برتغ.
 چایی: جای، چای، توبه کی ره شه دهم ده کری و ده خورینه وه [۱] چای.
 چابین: سهرما یون، هه سنی ساردی کردن [۱] سرماخوردن.
 چپ: (۱) ده نگی داکه وننی دلوه؛ (۲) سرنه، چپه، قسه به ده نگی نزم [۱] (۱) صدای چپکه؛ (۲) بیج بیج کردن.
 چپاندن: به سرنه قسه کردن، سرکه کردن [۱] در گوشی گفتن.
 چپانن: چپاندن [۱] در گوشی گفتن.
 چپچپ: (۱) ده نگی له سهربه کی داکه وننی دلوه؛ (۲) سرنه، سرکه [۱] (۱) صدای چپکیدن مداوم آب؛ (۲) بیج بیج.
 چپک: لکی نازه دهرهاتوی ناسک [۱] شاخه نورسته.
 چپهورو: سرنه خورنه ی زور [۱] بیج بیج زیاد.
 چپه: (۱) سرنه، سرکه؛ (۲) ده نگی دلوه په داکه ونن [۱] (۱) بیج بیج؛ (۲) صدای چکیدن فطره.
 چپه چپ: چپچپ [۱] نگا: چپچپ.
 چت: (۱) شت، تنست؛ (۲) نو کام شنت؛ (چت لمن گهره که) [۱] (۱) چیز؛ (۲) نو کدام چیز را.
 چتر: ربوی، رواس [۱] روباه.
 چتو: جون؟ چلون؟ کو؟ [۱] چگونه.
 چتور: چوشتیر، ښسیر، بزنی دوساله [۱] بز دوساله.
 چتوږ: جنو [۱] چگونه.
 چتیر: جنور [۱] بز دوساله.
 چچار: هچگا، ههرگیز [۱] هچگاه.
 چچای: خو به تابه نی، خو نه خواز [۱] چه جای آنکه.
 چچک: (۱) گوان، گوهانی میوینه؛ (۲) گوی سهرمه مک؛ (۳) میتکه [۱] (۱) بنستان؛ (۲) سرپستان؛ (۳) چچوله.
 چخ: چغه، وشه ی دهرکردنی سهگ [۱] کلمه راندن سگ.
 چخه: چخ [۱] نگا: چخ.

(۱) حسود؛ (۲) خمیس.
 چاونه کراوه: بی نهرمون، ناناشا به کار، پیاوی هینستاخاو [۱] نآزموده و بی نجر به.
 چاونهږ: چاوه توز [۱] چشم بهراه.
 چاوه: (۱) ده سنه چپله ی ناگر؛ (۲) زوریک له خانو؛ (۳) کانی ناو؛ (۴) روبینی، ربا؛ (۵) کونی پلوره هه ننگ [۱] (۱) افروزه؛ (۲) اطامی در خانه؛ (۳) چشمه؛ (۴) ربا؛ (۵) سوراخ کندوی عسل.
 چاوه پشیله: چاویښله، گبایه که گولی له چاوی کتک ده کا [۱] گبایه که به چشم گر به شبیه است.
 چاویازه: گبایه که [۱] گبایه است.
 چاوه پور: گبایه که [۱] گبایه است.
 چاوه چاو: روانین به دل نیکه رانی، نماشای هه مولا کردن، چاویگیرانی زور [۱] یا نگرانی، بهر سو نگرستن.
 چاوه چله: چاویښی، توشی به لا یون له چاوی بیسه وه [۱] چشم زخم دبدن.
 چاوه دوا: چاوه دوه، چه مهورا، نیکه رانی بو که سنی [۱] دلو ایس.
 چاوه دیر: چاوه دیر [۱] ناظر.
 چاوه دیری: چاوه دیری، ناگاتی، رون [۱] نظارت.
 چاوه زو: شهرم، فهیت، فه دی، هیا [۱] آرم.
 چاوه روانی: چاوه رانی [۱] انتظار.
 چاوه زنی: چه مورا، چاوه نور [۱] امیدوار.
 چاوه ریگه: چاوه ری [۱] چشم بهراه.
 چاوه زار: (۱) دهرده له چاوی بیسه وه؛ (۲) نوشته بو چاره ی دهرده له چاوی پیس [۱] (۱) چشم زخم؛ (۲) چنمارو.
 چاوه سوئسکه: چاوه سوئسکه [۱] نگا: چاوه سوئسکه.
 چاوه سوئسکه: چاوه پور، گبایه که [۱] گبایه است.
 چاوه ش: (۱) متر بپ، زور ناژن؛ (۲) سرده سته ی بیست کهس له لهشکرا [۱] (۱) رامشگر؛ (۲) سردسته یک واحد بیست نفری در ارتش.
 چاوه قوله: نه خوشی رشانه وه، تا عون [۱] طاعون.
 چاوه گا: گبایه که گولیکی زهردی نواسی ده کا [۱] گبایه است.
 چاوه نداز: دبمن، چاوه، بهر چاوه [۱] چشم انداز.
 چاوه نوار: چه مورا، چاوه [۱] چشم بهراه.
 چاوه نوازی: چاوه نوازی [۱] انتظار.
 چاوه نوازنی: چاوه نوازی [۱] انتظار.
 چاوه لاتن: (۱) وربایون له کاروبار، فیر بونی نهرکی سهرشان؛ (۲) ره ابدین؛ (چاوم هه نسابه له کاری و ناههق) [۱] (۱) آشنا شدن، راه افتادن؛ (۲) روایدن.
 چاوه هله کاندن: هیما به چاوه، عاشیرهت وه چه م، نیکه باندن به بزاونی چاوه [۱] ایما و اشاره با چشم و آبرو.
 چاوه هله کاندن: ساره هله کاندن [۱] نگا: چاوه هله کاندن.
 چاویار: چاوه دیر [۱] ناظر.
 چاویاری: چاوه دیری [۱] نظارت.

سفت شدن؛ ۲) از خشم دندان نمودن.

چرپ: ۱) دهنگی شکافی داری ناسک؛ ۲) دزی. رفاندن [۱] صدای شکستن چوب نازک؛ ۲) دزدی.

چرباندن: به سرته قسه کردن، سرکه کردن [۱] بیج بیج کردن.

چربانن: ۱) چرباندن؛ ۲) دزین. رفاندن [۱] بیج بیج کردن؛ ۲) جابیدن.

چربابه: نهختی لهسەر نوسنن. قەرویلە [۱] نەخنەواب.

چرپوچاپ: ۱) شات و شوسوت. خو هه لکیشان، به خودا هه لگونن؛ ۲) نالان و برۆ [۱] لاف و گراف؛ ۲) دزدی و غارت.

چرپه: ۱) دهنگی سه بر: (چرپه ی هات پیم زانی)؛ ۲) گه لاو جری لهسەردان له شهزدا بو دۆژمن فریودان؛ ۳) سرته کردن [۱] صدای بسپار آرام؛ ۲) اسنار به وسیله شاخ و برگ درختان در هنگام جنگ؛ ۳) بیج بیج کردن.

چرپههون: سرتە ی زۆر [۱] بیج بیج زیاد.

چرپه چرپ: سرکه سرک، سرتە سرت [۱] بیج بیج.

چرپی: چرۆ ی بردراو، بی و چنار و سپیداری هه لهر تپوراوا [۱] شاخه های هرس شده.

چرتان: ۱) کرته لئ هاننی به له پینکە ی جه کی گهرم؛ ۲) له جئ جون [۱] چکاندن ماشه سلاح؛ ۲) از جا در رفتن اسنخوان.

چرتاندن: قرنه لئ هینان، به له پینکە ی جه ک بپوه دان [۱] چکاندن ماشه سلاح.

چرتانن: چراندن [۱] چکاندن ماشه سلاح.

چرتک: قه له مبار، بازی گوشاد: (لوتک و چرتک دافینن) [۱] پرش.

چرتون: نه ندوره ی ناش [۱] تنوره آسباب.

چرته: ۱) چوله ی زۆرکم؛ ۲) دهنگی زۆرنم: (چرتە ی سه عات) [۱] نهش و نکان بسیار کم؛ ۲) صدای بسیار آرام.

چرته چرت: ۱) دهنگه دهنگی سه بری سه عات؛ ۲) دهنگی شکافی جری له مبع [۱] صدای نک نک ساعت؛ ۲) صدای درهم شکستن چیزی.

چرته میزه: نه خوشی میزانه گرن، دلۆب دلۆبی میز لئ نکان [۱] بیماری جکمیزک.

چرتی: بزۆزی هندی نه ده، دانه سکتاو، به هه له زو دابهز [۱] نا آرام و بی قرار.

چرتیان: دهه بزین، خو ون کردن به هه لائین [۱] قوررفن.

چرچ: ۱) لهرز له بهر سه رما یان له ترسان، ۲) ژاکاو؛ ۳) لۆج به سه بره کا هاتو؛ ۴) لاواز [۱] لورزش بدن بر اثر سرما یا نرس؛ ۲) بزمرده؛ ۳) چین و چروک؛ ۴) لاغر.

چرچ بون: ژاکان [۱] بزمردن.

چرچرو: سبسرک [۱] جبرجیرک.

چرچ و لۆج: ژاکان و به سه بره کا هاننی لوی بیست [۱] جین و چروک.

چرچه: ۱) مرزی لاوازو ژاکاو؛ ۲) چۆری تری [۱] لاغر و دژم؛ ۲) نوعی انگور.

چرچه لائین: سبب بون، ژاکان، لۆج به سه بره کا هانن. هه لقرچان [۱]

چرچ: ۱) نانی له جاوین دا دزوار، چیر: (نانه که چرچه ناجوسری)؛ ۲) لیره واری بردار: (دارسنایکی چرچه)؛ ۳) له کیشاندا خوگر و نه پس:

(هینده چرچه وه ک جیل وابه)؛ ۴) به ده سنه وه نه دان: (چرچه رینی به)؛ ۵) بانگ کردن: (بی چرچه با بیث)؛ ۶) به سستی نوند. شه نه ک: (چرچی ده با نه کرسنه وه)؛ ۷) هه ورازوی زۆد، چبای زۆد: (هه ورازه که زۆر چرچه، شاخیکی چرچه)؛ ۸) ده و جاو: (بروانه لهو چرچو جاوه، چرچو جاوت بشو)؛

۹) باشگری به وانا بیز: (لازوه چرچو گورانی بیز)؛ ۱۰) گورانی، لاوک: (چرچی بهرجه)؛ ۱۱) پوشکه، چیلکه: (چرچوبلکه)؛ ۱۲) ره نگ. له گهل شیر ده گونزی: (ده لئی چرچی شیره) [۱] نان بیات شده؛ ۲) جنگل انبوه؛ ۳) کشدار؛ ۴) نسلیم نکردن؛ ۵) کسی را صدا کردن؛ ۶) محکم بسنن؛ ۷) سربالائی نند؛ ۸) جهره؛ ۹) بسوندی است به معنی خواننده؛ ۱۰) ترانه؛ ۱۱) خاشاک؛ ۱۲) رنگ.

چرا: رونایکی ده ره له ناریکی، لامبا، چراو [۱] چراغ.

چرا: له بهرچی؟ بوچی؟ [۱] چرا.

چرا بون: قیره له وه زبون: (به ره کانه مان چرا بونگن) [۱] چر بدن آموخنن.

چراچی: ۱) نه وانه ی چرا له پیش بوکا هه لده گرن؛ ۲) خزمه نکاری ماله گه وره که چرا هه لکردنی به ده سنه [۱] چراغ به دسنی که در پیشاپیش عروس راه رود؛ ۲) چراغچی، خدمتگزاری که مأمور روشن کردن چراغهاست.

چراخ: ۱) به که برف و ده ماسخ؛ ۲) نورث و نیراو؛ ۳) ورباو به هوش؛ ۴) جبهگی به بنساو هانا: (کویره کانیان مه کن به باخ، ناکسه به ججان مه کن به چراخ، فهد له پاشی چوان مه لئین ناخ) «مه سسل»؛ ۵) زاوا [۱] (سرحال؛ ۲) سیزه شاداب؛ ۳) هُشبار؛ ۴) پناهگاه؛ ۵) داماد.

چراخان: چراهه لکردن له بازارو شارا بو شادی [۱] چراغانی.

چراخیا: نه سنی که جه بوکانه ده کاو هه رده ده ست به زۆده کا [۱] چراغیا.

چرادان: جئ چرا، نهوشنه بان نهوشونه ی چرای له سه ر داده ندری [۱] چراغدان، چراغیا به.

چراغ: ۱) برتی له ماله گه وره؛ ۲) زاوا [۱] کتابه از خاندان بزگ؛ ۲) داماد.

چراغی: خزمه به تی کردن ده گهل گه وره مالا [۱] خو بشاوندی با بزگان.

چراف: زنه، زهل، باتلاخ [۱] بانلاق.

چراکه ران: وه خنی شیوان. ده می چراهه لکردن، نهنگی نویزی شیوان [۱] شامگاه.

چراموشی: فونبلله، قونبلله چرا، چرافنبله [۱] چراغ موشی.

چران: بچران. لیک بوئه وه [۱] ازهم گسستن.

چراندن: ۱) لهت کردن، دراندن، دادرین؛ ۲) بانگ کردن، گازی کرن؛ ۳) دهنگ هه لئشان له قام گوتتا؛ ۴) له وه زاندن [۱] چر دادن؛ ۲) کسی را صدا کردن؛ ۳) به اوچ رساندن صدا هنگام آواز؛ ۴) چراندن.

چراو: چرا، رونایکی ده ری شه وه [۱] چراغ.

چراوک: چراوله [۱] نگا، چراوله.

چراوله: نهخنه رمه، چوله چرا [۱] مشعل.

چیر بونه وه: ۱) توند بو دوی شلی؛ ۲) ددان به گری نیشان دان [۱]

ترنجیدن، چروکیدن، بزمردگی.

چرچی: (۱) زاكای: (۲) لاوازی [۱] ترنجیدگی: (۲) لاغری.

چرچیان: زاكان، هه لفرچان [۱] ترنجیدن، چروکیدن.

چرخوئیس: ناردی دانه وئله له روئا سووره وکراو [۱] کاچی.

چرخیس: چرخوئیس [۱] کاچی.

چرزله: جوژله، جوژوره [۱] نبش گیاه.

چرسیپ: ره شکمو بئشکه کردنی جاو [۱] سباهی رفتن چشم.

چرخ: جوژی نه شی بو خوری رستن [۱] نوعی دوک.

چرف: (۱) بت، نه بز، لیدانی رهگ: (۲) برقانهوی بروسکه [۱] نبش:

(۲) درخشش برقی.

چرک: (۱) هه نوان، مه لحم، مه زهم: (۲) دوشواری خه سنی دوجار کولوا:

(۳) چیشتی خورماو به نیری سووره کراو: (۴) چیکه نه، نامرازی په مۆ

خاوین کردنوه: (۵) جوژی نان [۱] مرهم: (۲) شیره غلیظ دو بار

جو شیده: (۳) غذای خرما و بنیر سرخ شده: (۴) ابزار هلاجی: (۵)

نوعی نان.

چرک: (۱) چلک، گهماری، قریژ: (۲) کیم و زوخاوی برین: (۳) داری

ده سنی هلاج: (۴) چیرگ، چرگ، مئشده سی: (۵) شاهو بالداریکی

ده ماناوانه [۱] چرک بدن: (۲) چرک زخم: (۳) چوبدست بنه زن: (۴)

هو بره: (۵) یونیمار.

چرکاندن: (۱) چرکاندن، ده ست به په له پینکه ی چه کدا هینان و داخستنی:

(۲) دلوه به کردنی سه ربان، تکه تکی ناو: (۳) لۆکه به هه لاجی کردن [۱]

(۱) چکاندن ماشه اسلحه: (۲) چکه کردن: (۳) پنه زنی.

چرکانن: چرکاندن [۱] نگا: چرکاندن.

چرکن: گهمار، پیس و پوخل، چلکن [۱] چرکین.

چرکونه: شوان هه لئه له بنه، مه لیککی بۆره لۆکه په [۱] نام برنده ایست.

چرکه: (۱) که منترین ده ننگ: (چرکه بتی دوت کوژم): (۲) که مترین

بزوتن: (دانبشه چرکه مه که): (۳) به شی له شینست به شی ده قبقه،

سانبه [۱] کمترین صدا: (۲) کمترین حرکت: (۳) بک شخصتم دقیقه،

ثابته.

چرکه چرک: (۱) ده ننگه ده نگی دلوه په: (۲) قرچه قرچی ناو داری میج [۱] (۱)

صدای چکیدن آب: (۲) جیر جیر خوب های سف.

چرکه میزه: چرته میزه [۱] بیماری چکه میزک.

چرکیان: بزوتن، جوئه [۱] نکان.

چرکیانه وه: چرکیان [۱] نکان خوردن.

چرگ: میشه سی، چیرگ، چرک [۱] هو بره.

چرهمسی: سبس و زا کوا [۱] پزمرده.

چرهمسین: زا کان، سبس بون [۱] پزمردن.

چرهمتی: هه لفرچاو، قرچاو [۱] ترنجیده.

چرمقین: هه لفرچان [۱] ترنجیدن.

چرنگ: چرنگه، زرنکه [۱] چرینگ، صدای بهم خوردن طلا و نقره.

چرنوسقاو: چه و رای که له سه ناوی کولوا [۱] قطرات چربی روی آب

جوش.

چرنوک: نینوکی تیزی بئسه و درنده [۱] چنگ گر به و جانوران درنده.

چرو: (۱) لکی باریکی دار: (۲) خونبندی نازبی گه لادار [۱] جوانه

درخت: (۲) شکوفه برگ.

چروچاو: تهر، تهر ح و دیدار [۱] سیما و رخسار.

چروچه نه: تهر ح و دیدار [۱] سیما.

چروچیلکه: داروکه و بز و بوش بو ناگر [۱] هیزم و خس و خاشاک برای

آتش.

چروس: بر بقه، بر وسکین [۱] درخشش.

چروسان: (۱) دره و شینه وه، تروسکه دان: (۲) لاوازی بون له خم و خه فدان

[۱] درخشش: (۲) لاغر شدن از شدت غم و غصه.

چروسانه وه: چه و سانه وه، ره نیج دانی زور [۱] رنج و محنت بسیار.

چروساوه: لاوازه له به ره ره نیج دانی زور [۱] لاغر از رنج دبدن زیاد.

چروسکه: تروسکه، دره و شین [۱] درخشش.

چروک: (۱) قهلب، بی نرخ: (۲) رزود دهس فوجاوار [۱] جعلی و

بی ارزش: (۲) خسیس.

چروکان: سیزه سیزو چیزه چیز. وه که ده نگی لیکدانی ده مه قه بجی [۱]

چرنگ چرنگ.

چروکانن: چروکان [۱] نگا: چروکان.

چروکه: ده نگی چروکان [۱] چرینگ چرینگ.

چرونه ک: لوساوک، لوس، بلوسک [۱] ناودان.

چره: (۱) گوتنی گورانی: (۲) گازی، بانگ کردن: (۳) قهره بالغی، نابوره ی

خه لک [۱] آواز خواندن: (۲) صدا کردن: (۳) ازدحام.

چره به ندان: برایی و نیکه لئ مه ردم [۱] شلوغی و ازدحام.

چره چه مان: (۱) دوکله ی زور و خه ست: (۲) گیزه لۆکه و کرپوه [۱] دوپ

غلیظ: (۲) گردباد و کولاک.

چره دو کله: کادوی زه حف، دوکله ی پز و زور [۱] دود انبوه و غلیظ.

چری: نه شر بن، ناوی دومانگ له مانگی رومی [۱] نام دو ماه از ماههای

رومی.

چری: (۱) بری دارسنان: (۲) گورانی گوت: (۳) بانگی لیکرد [۱] (۱)

انبوهی جنگل: (۲) آواز خواند: (۳) او را صدا کرد.

چریانیکی: نه سسرینی به کم، له ده ی ره ز به ره وه تا بیستی خه زه لوه ر [۱]

ماه اکتبر.

چریادوا: ته شرینی دوهم، له بیستی خه زه لوه ره وه تا بیستی سه رماوه ز

[۱] نوامبر.

چریسک: بزوت، سه ره بزوت [۱] نیمسوز

چریسکه: تروسکه ی کم [۱] درخشش کم.

چریش: نه سرنک، سریش [۱] سریشم.

چریش: چریش [۱] سریشم.

چریکه: (۱) چیکه نه، نامرازی په نبو له ده ننگ جوی کردن وه: (۲) ده نگی

زور نیزی خوش [۱] دستگه بنه پاک کنی: (۲) صدای رسای

گوش نواز.

چرین: (۱) گونن، گوتنی گورانی: (۲) پچرین، پساندن [۱] آواز

خواندن: (۲) گُستن.

چز: (۱) دوايي، کلکه: (۲) جزوی دويشک و زهرگه‌ته: (۳) پڼوه نوسانی گهرمی سرتینره به بیسنه: (۴) ده‌نگی روئی داغ له هه‌لجوقاندا: (۵) خدت کبشانی نوسراو، کوزاندنوه: (۱) دُنباله: (۲) نبش: (۳) تماس جسم داغ و سوزان با پوست: (۴) صدای روغن داغ شده: (۵) خط کشیدن نوشته.

چزاندن: (۱) داغ پڼوه‌نان: (۲) پڼوه‌دانی زهرگه‌ته دويشک: (۳) جوقاندنی روڤ. قرچدی روڤ: (۱) داغ کردن: (۲) نبش زدن عقرب و زنبور: (۳) صدای جوشیدن روغن.

چزپي دان: دزیزه‌دانی مهبه‌ست. له‌سه‌رباس روښتن: (۱) ادامه دادن سخن، دنباله سخن را گرفتن.

چزچز: ده‌نگی ويک که وتنی سوره‌وه کراو ده‌گه‌آل ناودا: (۱) صدایی که از تماس آب با جسم نافته برخیزد.

چززه: چزه: (۱) نگا: چزه.

چزکردن: کوزاندنوه‌وه خدت به‌سه‌ر داکبشان: (۱) خط کشیدن بر نوشته.

چزلیک: چزبلك، دوگی سوره‌وه کراو: (۱) چزغاله.

چزمه: چزمه، کهوشی مل‌دریژ نا ززانی: (۱) بوتین بلند.

چزناي: پڼوه‌دانی دويشک و زهرده‌والهر...: (۱) نبش زدن.

چزو: (۱) نوکی باربکی کلکی دويشک و مینسه‌نگوین و زهرگه‌ته: (۲) چوڤ و ابله‌ز: (۱) نبش عقرب و زنبور: (۲) چه زودا.

چزه‌هور: ده‌نگی سوره‌وه کردن. هه‌لجوقاندنی روڤ: (۱) چزه: (۱) چزه: (۱) ده‌نگی بززانی گوشت: (۲) ده‌نگی هه‌لجوقانی روڤ: (۳) گوشتی برژاو له‌زمانی منالاندان: (۱) صدایی که در اثر بریان کردن گوشت برخیزد: (۲) صدای روغن داغ شده: (۳) گوشت بریان در زبلن کودکان.

چزه‌چز: چزه‌ی زور: (۱) جزو زو.

چزه‌لیدان: بریتی له به‌لا بی‌گه‌باندن: (۱) بلا به‌سر کسی آوردن.

چزه‌بیله: جوړی دويشک: (۱) نوعی عقرب.

چزه‌لی هه‌ستسان: (۱) داغ کردن: (۲) هه‌ست به‌داغ کردن: (۱) داغ کردن: (۲) احساس تماس جسم داغ با پوست.

چزه‌لی هه‌لسان: چزه‌لی هه‌لسان: (۱) نگا: چزه‌لی هه‌لسان.

چزه‌لی هه‌لساندن: داغ کردن، شتی سوره‌وه‌بو پڼوه‌نان: (۱) داغ کردن، آهن نفته را با پوست تماس دادن.

چزه‌لی هیئان: (۱) بریتی له‌پڼوه‌دان: (۲) هه‌ستی داغ کردن: (۱) کنایه از نبش زدن: (۲) احساس سوختن.

چزوئه: پڼوه‌دانی دويشک و ...: (۱) نبش زدن.

چزبان: (۱) چزوئی راجون: (۲) برزان له‌سه‌ر ناگر: (۱) نبش خوردن: (۲) بریان شدن.

چزبلك: چزبلك: (۱) چزغاله.

چزبله: چزبلك: (۱) چزغاله.

چزئی: چله و چکاربک به‌وا: (۱) چه از او.

چش: (۱) نه‌نست. نه‌هه‌یچ شت: (جیت هه‌به: چش): (۲) ده‌ست لی

هدنگرتن: (چش له‌وداوایت بکه نه‌ته‌وی): (۳) وشه‌یه‌که به‌واتا: ده‌بانه‌بی: (۱) هه‌یچ چیز: (۲) صرفنظر کردن: (۳) می‌خواهم نباشد. چشه: بو لښوړینی که‌ر ده‌لښ: (۱) صوتی که برای هدایت الاغ گویند. چغ: (۱) چغ، وشه‌ی سه‌گ ده‌رکردن: (۲) بسکی هه‌لگه‌زاهه: (۱) کلمه‌یست برای راندن سگ گویند: (۲) سر زلف. چغا: نه‌پولکه، نه‌په، گرد، گر: (۱) تپه. چغچغه: شه‌ق شه‌قه: (۱) چغچغه. چغز: برآبی قامیشه‌لښ و دارستان: (۱) نيزار و جنگل انبوه. چغور: چغز: (۱) نيزار و جنگل انبوه. چغه: چغ: (۱) نگا: چغ. چف: (۱) چبه، سرته، به‌چه‌یچ، سرکه: (۲) جدین: (۱) بیج کردن: (۲) خمیدگی. چفان: (۱) چه‌مینوه: (۲) ده‌رکران: (۳) سه‌رکونه: (۱) خم شدن: (۲) رانده شدن: (۳) سرزنش. چفاندن: (۱) چه‌ماندنه‌وه: (۲) ده‌رکردن: (۳) سه‌رکونه کردن: (۱) خم کردن: (۲) راندن: (۳) سرزنش کردن. چفانی: سرنه‌کردن، سرکه‌کردن، به‌چه‌یچ کردن. چبه کردن: (۱) بیج کردن. چفای: (۱) چه‌ماوه: (۲) ده‌رکراو: (۱) خم شده: (۲) بیرون رانده شده. چفر: لیجن، لبق: (۱) لُج. چفی: چه‌ماو، چه‌میو، خواره‌وه‌بو، داهانو: (۱) خمیده، کوژ. چفای: چفی: (۱) خمیده. چفیک: باساری، چوله‌که، چینسکه، مه‌لیجک: (۱) گنجشک. چفرک: چفیک: (۱) گنجشک. چق: (۱) لکی بچوکی راست‌ده‌رجو له‌دا: (۲) فینک‌ی باژنه‌ی که‌له‌شیر: (۳) چه‌قالته: (۱) جوانه‌ نازه برآمده: (۲) برآمدگی باشنه‌ خروس: (۳) گوشت نامرغوب. چقا: چنه‌ندازه، چه‌ند، چه‌نک: (۱) جفدر، چند. چقاس: چقا: (۱) جقدر. چقل: دزک، دزه، دزی: (۱) خار. چقول: چقل، دزک: (۱) خار. چقه: قبتک‌ی باش پانیه‌ی که‌له‌شیر، چق: (۱) برآمدگی پاشنه خروس. چک: (۱) بیج، که‌موسکه، شتی زورکه‌م: (۲) قویریه‌ی میج، جگی له‌سه‌ر پشت که‌وتو: (۳) ده‌نگی دلویه‌ نار: (۱) اندکی: (۲) بک جانب قاب که با آن بازی کنند: (۳) صدای چکیدن آب. چکال: بر‌وبوش: (۱) خس و خاشاک. چکان: (۱) تکانی دلویه: (۲) داچه‌کانی کانی و بیر، وشک‌بونی ناو: (۱) چکیدن آب: (۲) خشکیدن آب چاه و چشمه. چکاندن: (۱) وشک کردنی ناو: (۲) چه‌قاندنی شه‌تل: (۳) به‌دلویه‌رژاندنی ناو: (۱) خشکاندن آب: (۲) کاشتن نهال: (۳) چکاندن. چکانه‌وه: کولاندنی تراو تا خه‌ست بیی: (۱) بر آتش نهادن و غلبظ کردن مایعات.

چزاندن: (۱) داغ پڼوه‌نان: (۲) پڼوه‌دانی زهرگه‌ته دويشک: (۳) جوقاندنی روڤ. قرچدی روڤ: (۱) داغ کردن: (۲) نبش زدن عقرب و زنبور: (۳) صدای جوشیدن روغن.

چزپي دان: دزیزه‌دانی مهبه‌ست. له‌سه‌رباس روښتن: (۱) ادامه دادن سخن، دنباله سخن را گرفتن.

چزچز: ده‌نگی ويک که وتنی سوره‌وه کراو ده‌گه‌آل ناودا: (۱) صدایی که از تماس آب با جسم نافته برخیزد.

چززه: چزه: (۱) نگا: چزه.

چزکردن: کوزاندنوه‌وه خدت به‌سه‌ر داکبشان: (۱) خط کشیدن بر نوشته.

چزلیک: چزبلك، دوگی سوره‌وه کراو: (۱) چزغاله.

چزمه: چزمه، کهوشی مل‌دریژ نا ززانی: (۱) بوتین بلند.

چزناي: پڼوه‌دانی دويشک و زهرده‌والهر...: (۱) نبش زدن.

چزو: (۱) نوکی باربکی کلکی دويشک و مینسه‌نگوین و زهرگه‌ته: (۲) چوڤ و ابله‌ز: (۱) نبش عقرب و زنبور: (۲) چه زودا.

چزه‌هور: ده‌نگی سوره‌وه کردن. هه‌لجوقاندنی روڤ: (۱) چزه: (۱) چزه: (۱) ده‌نگی بززانی گوشت: (۲) ده‌نگی هه‌لجوقانی روڤ: (۳) گوشتی برژاو له‌زمانی منالاندان: (۱) صدایی که در اثر بریان کردن گوشت برخیزد: (۲) صدای روغن داغ شده: (۳) گوشت بریان در زبلن کودکان.

چزه‌چز: چزه‌ی زور: (۱) جزو زو.

چزه‌لیدان: بریتی له به‌لا بی‌گه‌باندن: (۱) بلا به‌سر کسی آوردن.

چزه‌بیله: جوړی دويشک: (۱) نوعی عقرب.

چزه‌لی هه‌ستسان: (۱) داغ کردن: (۲) هه‌ست به‌داغ کردن: (۱) داغ کردن: (۲) احساس تماس جسم داغ با پوست.

چزه‌لی هه‌لسان: چزه‌لی هه‌لسان: (۱) نگا: چزه‌لی هه‌لسان.

چزه‌لی هه‌لساندن: داغ کردن، شتی سوره‌وه‌بو پڼوه‌نان: (۱) داغ کردن، آهن نفته را با پوست تماس دادن.

چزه‌لی هیئان: (۱) بریتی له‌پڼوه‌دان: (۲) هه‌ستی داغ کردن: (۱) کنایه از نبش زدن: (۲) احساس سوختن.

چزوئه: پڼوه‌دانی دويشک و ...: (۱) نبش زدن.

چزبان: (۱) چزوئی راجون: (۲) برزان له‌سه‌ر ناگر: (۱) نبش خوردن: (۲) بریان شدن.

چزبلك: چزبلك: (۱) چزغاله.

چزبله: چزبلك: (۱) چزغاله.

چزئی: چله و چکاربک به‌وا: (۱) چه از او.

چش: (۱) نه‌نست. نه‌هه‌یچ شت: (جیت هه‌به: چش): (۲) ده‌ست لی

چکچکه: درزی شاخ که دلو به ناوی لئی ده نکئی [۱] شکافی در کوه که از آن آب بچکد.

چکرم: داری سهرده عهرز جه فاندو [۱] جویی که بکسرش را در زمین فرو برند.

چکله چزی: بری تی له نازارو نئشی زور [۱] کنایه از درد ورنج فراوان.

چکمه ساو: باقیه نه به سراوی گوره له گیا [۱] نوده انباشنه گیاه.

چکو: له بهرنهوه، چونکه، چون، بویه [۱] زبرا.

چکود: ره زیل، ردد، نان نه خور [۱] خسیس.

چکوس: چکود [۱] خسیس.

چکولانه: زورورد. بچکوانه. بچکله [۱] بسیار کوچک.

چکولوک: چکولانه [۱] کوچک.

چکوله: پچوک. گجکه [۱] کوچک.

چکه: دلو بهی دا که ونو [۱] چکه.

چکه چک: ده نگی له سهریه کی دلو به [۱] چکیدن پایبی آب.

چکه چکه: ورده ورده، کم که مه [۱] بتلریج

چکه له: چکوله [۱] کوچک.

چکه له: چکوله [۱] کوچک.

چکی: (۱) له کوتره، بنی کیشان وینوان (۲) پیاو می و نارایی (۳) منت (۴) سهر کوزنه، لومه (۵) برک، زانو برک [۱] (۱) گوتره (۲) دلبری و مردانگی (۳) منت (۴) سر زش (۵) شکم درد.

چکی: که میک [۱] اندکی.

چکیمان: چکان [۱] نگا: چکان.

چل: سی وده [۱] جهل.

چل: (۱) لکی دار، لئی (۲) سهرترو بکی چیاودار (۳) آله گیاه (۴) شه مشمش

کوزیه، جه کچه کی (۵) پت، نه بسز لیدان (۶) گیلوکمو که مزان (۷) چلبس، نهوسن (۸) نهواو دروس (نیوه چل به جی ما، کارت نیوه چله):

(۹) سهری گوان [۱] (۱) شاخه درخت (۲) قله کوه (۳) ساقه گیاه (۴) سب پره (۵) نبض (۶) هالو، ابله (۷) شکم پرست (۸) نمام، کامل (۹) نک بستان.

چلا به: فله م باز، بازی به نهوژم [۱] برش.

چلاسک: (۱) شه نل، گیایه که هه لده قه ندری و ده نئزرنهوه (۲) بزوت، نیوه سوناو [۱] (۱) نشا (۲) نیم سوز

چلاک: (۱) نمام، ریشه ی نازن (۲) گوله که ی جادر (۳) داری درزی بهرنه کاندن [۱] (۱) تهال (۲) دیرک خیمه (۳) چوب نمرنگانی.

چلانن: سبلان، ده ست پیداهینانی به فیهو، دامالین به ده ست [۱] چلانیدن.

چلانن: سازدان، ناماده کردن [۱] آماده کردن.

چلانه: به مالانهوه گهزان و خوراک و هرگرتن [۱] کاسه گردانی، گدانی.

چلاو: چلبستی برنجی رون نی نه کراو [۱] چلو.

چلبه رده: (۱) بازیه که چل کوچک به شونین به کدا هه لده گرنهوه (۲) جلدانه، بهرد به کبله قه برهوه نان بو بهخت تا قی کردنهوه [۱] (۱) نوعی ورزش گروهی (۲) نوعی فالگیری یا سنگ فیر.

چلبانن: (۱) مژبنی مدمک به هه لیهو به له (۲) ده نگی ناو خواردهوی سگ

[۱] مک زدن به پستان با شتاب (۲) صدای آب خوردن سگ.

چلباو: قوزولیتیه، حمزی تراو [۱] گل ولای.

چلبولیس: ده نگی ناو خواردهوهی سگ و پیشله [۱] صدای آب خوردن سگ و گر به

چلبولیس: چلبولیس [۱] نگا: چلبولیس.

چلبه: (۱) ده نگی خواردهوه به بانایی زمان (۲) ده نگی خواردهوهی سگ ویشی [۱] (۱) صدای لبس زدن (۲) صدای آشامیدن سگ و گر به.

چلبه چلپ: چلبه ی زور و به شونین به کدا [۱] صدای منوالی «چلبه».

چلنوک: برنج له تکولدا، برنجی نه کونراو [۱] شلنوک.

چلجرا: جرای جهندلق که له مزگهوت و ماله گه وراندا هه لده کروی [۱] چلجراغ.

چلچنگ: شه، شانه ی سهردهینان [۱] شانه سر.

چلچه ننگ: قولاییکه جوار سهر بو ده رهینانهوهی شتی ده جالو و که وتو [۱] چاه یوز

چلچه ننگ: قولایه ناسنیکه ده گه ل ته لدا، نه گهر نه له ته قی و نه چیر بردی له زهوی ده گیرش [۱] قلاب آهنی که در نله به کار برند.

چلخت: مله ی کبو، شانی کهز، که نارهی چبا [۱] سنغ کوه.

چلدانه: چل به رده (۱۵) جه سهری «واتانی چلدانه ی ده گرمهوه» «فولکلور» [۱] نگا: چلبه رده.

چلفزا: جهرگ ودلی سورهوه کراو له روندا [۱] دل و جگر سُرخ شده.

چلک: (۱) گه مار، قریز، پيسو بوخلی (۲) کیم و زوخی برین (۳) پت لیدانی رهگ [۱] (۱) جرک بدن (۲) جرک زخم (۳) نبض.

چلکساو: (۱) پاشاو، پاشهراو، ناوی که جاریک چلکی نیدا شو راوه (۲) ناوی پيس به نیکرایی [۱] (۱) نگا: پاشاو (۲) آب کینف.

چلکساو خور: برینی له نوکرو کاره کهری بنی نرخ و بنی قه در [۱] کتابه از خدمتکار بی مفداو:

چلکیدار: زن له جله ی منال بون دا، جله دار [۱] زانو بهنگام چله.

چلگدان: لیدانی رهگ [۱] نبش، نبض.

چلگ مرده: چلگه سو، چلگیک به شوشتن چلکی لئی نه بینهوه [۱] لباسی که جرک آن با شستشو نرود.

چلگن: گه مار، پيس، بوخل، کونی [۱] چرکبن، ناباک.

چلگه سو: نهوی وا چلکی لئی خاوین نابینهوه [۱] لباسی که جرک گرفته و پاک نشود.

چلگ هه لگر: چلکی رهش و شین و بور که چلکبان بیوه دباری نادان [۱] چرکتاب.

چلله: جله ی زستان [۱] چله زمستان.

چللی: نهوه رده بهی برینی بنی ده درونهوه [۱] نخ جراحی.

چلم: (۱) ناوی خه سنی که پيو (۲) برینی له نه به گمو خونه گرتی [۱] (۱) خلم (۲) کتابه از جانور شل و ول.

چلمسی: سیس هه لگه زاو، جلوا، زاکاو [۱] بژمرده.

چلمسین: سیس هه لگهزان، زاکان [۱] بژمردن.

چلمن: که سنی لوتی هه مبشه به چلمه [۱] خلمو.

چلمه: چلمن □ نگا: چلمن.

چلمه لهسته: ۱) ده نكي شلك و خوندگرتوي بادام و گویزو قهیی: ۲) شل و خوند گرتی: (بیبجوه که همر چلمه لهته هاته ده) □ ۱) هسته نارس بادام و گردو... □ ۲) نارسیده شل و ول.

چلمیز: لوسه داری دریز، مأنه داری که بو بهر زکردنی شتی گران به کار دیت □ اهرم جویی.

چلمیزده: چلمیز □ اهرم جویی.

چلمیزه: ۱) چلمیزده: ۲) داریکه ده یخنه پشت دهرگا بو قابم کردنی □ ۱) اهرم جویی: ۲) پانه، چلمرد.

چلنگه: نوزده نوزی سهک له بهر نازار □ نوزده سگ از درد.

چلو: جله ی زسنان □ چله زستان.

چلو: ۱) جزو، لکه داری په کساله: ۲) لکه بی و چناری هه لپه تراوته □ ۱) نهال یک ساله: ۲) شاخه بید و چنار هرس شده.

چلوپز: زو هاتنه وهی بالنده له گهر میان □ زود بازگشتن برندگان از گرمسیری.

چلوپک: نروبک، بلندترین شوین له دار □ بلندترین نقطه درخت.

چلوچینو: درک و دال، چیلکه و جال: (دابرم ده بری عشقه. جی بهسونن بی لهوی ده گرم / که من مشینی چلوچینوم، به جی هم که لکی کنی ده گرم؟) «مه حوی» □ خس و خاشاک.

چلوره: ۱) شوشه سههول، شوشه سول، سههولتی که به شاخ و گوبسوانه دا شوژده بیته: ۲) بهسته نی. دوندنمه، دوندنمه، بهسه نی □ ۱) دنگاله، گلفه شنگ: ۲) بیستی.

چلوسك: داری نیوه سوتاوی به گرت. بزونی نایساو □ هیزم نیم سوخته.

چلوفل: چلنپس، زورخور. نهوسن □ شکم پرست.

چلوک: چلکن، گه مار. پیس □ چرکن.

چلوک: نروبکی دار □ بالاترین نقطه درخت.

چلون: کو، چون. کلون. چاوا □ چگون.

چلونایه تی: جونایه نی، جونیه تی □ چگونگی.

چلونها: بهده گهن، جاروباره □ احیاناً.

چلونه کابه تی: چلونها □ احیاناً.

چله: ۱) جونه نه شکه وتی سوئی بو چل روژ: ۲) چل روژه ی ههوه لی

زسنان: ۳) بیست روژی ناخری مانگی دوهمی زسنان: ۴) بیست

روژی ناوه راستی هاوین: ۵) برسه ی مردو دوا ی چل روژ له مردنی: ۶)

به زم و ناندانی چل روژه ی له دایک بونی مندال: ۷) چل روژی پاش

منال: بون □ ۱) چاه مرناضان و درویشان: ۲) چله بزرگ زستان: ۳)

چله کوچک زستان: ۴) چله تابستان: ۵) روز جهلم مرگ کسی: ۶)

مراسم روز جهلم تولد کودك: ۷) چهل روز که زن بعد از وضع حمل

گذراند.

چله: ۱) شنی که بو خواردن بشی: ۲) بهرینی پیلوی چار □ ۱) خوردنی:

۲) بریدن بلك چشم.

چله بز: بالنداری که زوتر له کاتی خوی له گهر میان دینه وه □ برنده ای که

زودتر از معمول از گرمسیر بازگردد.

چله بوچك: جله ی چكوله. له ده ی ری به ندانه وه تا سی ری به ندان □ چله کوچك.

چله به چه: جله ی جوکه. جله ی بوچك □ چله کوچك.

چله به سان: هه ندانی جهند چادر له بالی په کوه وا که بو ار نه مینی □ بریا کردن خیمه ها بهلو به پهلوی هم.

چله پایه: جولانه ی لی نبشتن □ تاب.

چله پچوک: چله به چه □ چله کوچك.

چله پویه: تروب، تروبك، هه ره بلندایی □ بالاترین نقطه.

چله چل: ۱) کوله کولی گهرما، تبن و ناوی زور سه خنی گهرمای هاوین: ۲)

تبن و ها ناوی تاگر □ ۱) بشدت گرم شدن هوا: ۲) حرارت و گرمای

آتش.

چله چون: چل روژ به سهر له دایک بوئی منال نیبه زبون □ چهل روز از تولد نوزاد گذشتن.

چله خانه: نهونه شکه وته یان ووره ی سرفی ماته ی تیدا هه لده گرتی بو چله کیشان □ چله خانه.

چله دار: زه بسنان تا چل روژه ی ته واده بی □ زانو در هنگام چله.

چله دان: ۱) جبکلدانی مدل: ۲) برینی له ورگ و زگی فره خور □ ۱) زاغر: ۲) کنایه از شکم پر خور.

چله ک: ۱) سل، قوشقی، سرک، بهیده س، ره وه ک: ۲) زورخور □ ۱) رموک: ۲) پر خور.

چله گه: جه لاک ی چادر □ ستون چادر.

چله گه وره: چل روژ له ههوه لی زستانه وه □ چله بزرگ.

چله م: چله مین □ جهلم.

چله مین: بهر وه ری چل روژه □ روز جهلم مرگ.

چله ورج: له روژی بیست و پننجی به فرانبار وه تا پنجمی ره شه مه □ از بیست و پنجم دی تا پنجم اسفندماه.

چله وه زی: جزیلک □ جزغاله.

چله هم: چله مین □ نگا: چله مین.

چله مین: چله هم □ نگا: چله مین.

چله ی بهرین: چله ی گه وره، چله گه وره □ چله بزرگ.

چله ی گه وره: چله گه وره □ چله بزرگ.

چلی: ۱) چله ی زسنان: ۲) چله ی هاوین □ ۱) چله زسنان: ۲) چله تابستان.

چلیان: ۱) هه له خلیسکان. خلیسکان، شه متین: ۲) ناماده بون، سازبون □ ۱) لیز خوردن: ۲) مهیا شدن.

چلیان: ۱) بهرینی پیلوی چاو: ۲) راست هاتنی کار □ ۱) بریدن بلك چشم: ۲) فرست شدن کار.

چلی چلی: ۱) جه کچه کی. شه شه مه کوزره: ۲) بالنداریکی چکوله ی زه رده □ ۱) شب پره: ۲) برنده ای زرد رنگ و کوچك.

چلیز: نهوسن. چاوچنوک بو خواردن، چه ره □ شکم پرست.

چلیز: چلیز □ شکم پرست.

چلیسك: چلوسك، بزوت، سه ره بزوت □ هیزم نیم سوخته.

چلیسی: نهوسنی، جهوره بی، زورچار له خواردن [۱] بلمکم پرسی.

چلیک: (۱) توره مینه، بهری گیایه که ره ک نوی سوره چی: (۲) ناسنی ساغو باش [۱] (۱) توت فرنگی: (۲) آهن خالص و ناب. چلیک: گه مار، چلیکن. ده گه ل جهورا لیژن: (نلانی جهورو چلیکه) [۱] چرکین.

چلیک: چلیس، نهوسن، نهفسه ک [۱] شکم پرست.

چم: (۱) خونجه ی گولوک، بسکوری دره خت که هیننا نه بوه به گول: (۲) کامشتی من: (۳) هیچ سنیکم: (چم نه بیخو) [۱] غنچه: (۲) جه چیز من: (۳) هیچ چیز.

چما: (۱) بوجی، نهرا، له برچی: (۲) مه گمر: (چما من پیاو نیم): (۳) هه ریزی، تمه ز [۱] (۱) چرا: (۲) مگر: (۳) تو گوئی، بنداری.

چمام: مه ته لوکه، مه نه ل، مه ته لوک [۱] چبسان، مغمما.

چمامک: چمام [۱] چبسان، مغمما.

چمان: (۱) چما: (۲) کام شتمان: (۳) هیچ شتمان: (چمان نه ما) [۱] (۱) چرا: (۲) کدام چیزمان: (۳) هیچ چیزمان.

چم چم: که لاشی بن چهرم [۱] نوعی گبوه که نه آن جرمی است.

چم چمه: چم چم [۱] نگا: چم چم.

چمچه: نه سکوی، نه سکو [۱] چمچه.

چمک: سوچ، قولینچک: (چمکی بهزه که بگره با بپته کینین) [۱] گوشه، زاویه.

چمکه: چونکه، له بهر نهوه، بویه، بههوی [۱] چونکه.

چمه: (۱) دونه لان، دونه لان: (۲) چلینیکمه، چیمه: (نه خوشم نازانم چمه، حه سن خرمی منه به لام نازانم چمه) [۱] (۱) دنبلان: (۲) جه چیز من است.

چن: (۱) شینیکمان: (۲) کام شتن، نیوه چین: (۳) باشگری به وانا ته نهد: (گوره وی چن): (۴) لیکه ره وهی بهری دار: (ماز و چن): (۵) چین، دا چین: (نوم چن): (۶) هه لکه من: (بزار چن) [۱] (۱) چیزمان: (۲) جه هستند، چه هستید: (۳) پوند به معنی بافنده: (۴) چیننده مبه: (۵) کسی که می کارد: (۶) کسی که بر می کند.

چنا: (۱) چنبدرا: (نومه که چنا): (۲) ته ندرا: (بوزوه که چنا): (۳) لی کراهه وه: (مازوه که چنا): (۴) نه هیچ شت: (نوه جت کرد؟ چنا) [۱] (۱) کاشته شد:

(۲) بافته شد: (۳) از درخت چیده شد: (۴) هیچ چیز.

چنار: (۱) سوره چنار، چناری جه وه درار، داریکه گه لای له به لکه مبه ده کا: (۲) سپدار، سپندار [۱] (۱) چنار: (۲) تیریزی.

چناروک: گیایه که [۱] گیاهی است.

چناره کله: گیایه که گه لای له گه لای سوره چنار ده کا [۱] گیاهی است.

چنارکا: (۱) هیچ پلک ناهینی: (۲) نرخه نه [۱] (۱) هیچ کاری نمی کند: (۲) ارزشی ندارد.

چنارکه: جه نه، جه نه گه، نه رزنگ [۱] زرخدان، چانه.

چنارکه دان: زوریزی، جه که ره [۱] و راجی.

چنارکه شکیاگ: برینی له زور بلبی جه قه سرو [۱] و راج.

چنارگه: چنارگه، جه نه [۱] چانه.

چناندن: کون گرنن به نه قه ل [۱] رفو کردن.

چناو: (۱) چنندراو، نه دراو: (۲) چنبدراو، تومی به شباگ: (۳) له داره وه کراه: (۴) سدر به ک نهراو [۱] (۱) بافته شده: (۲) کاشته شده: (۳) از درخت چیده

شده: (۴) روی هم چیده شده.

چناوه: جه نه، نه رزنگ [۱] زرخدان، چانه.

چنج: چنگ، چنگال [۱] پنچول.

چنجروک: به نه چی نینوک نیز [۱] پنچول.

چنچک: ده نک [۱] نخم و هسته مبه.

چنچه: توی ترو کاندن [۱] نخسه.

چنچروک: چنچروک [۱] نگا: چنچروک.

چنچک: (۱) بریشکه: (۲) نوی برز او: (۳) ده نک میوه: (۴) تروشکان،

هه لئروشکان، فونه لئس: (۵) پارچه به کی پچوک له گوشت [۱] (۱) گندم

برشته: (۲) نخسه: (۳) نعم و هسته مبه: (۴) چمبانه زدن: (۵) قطعه ای

کوچک از گوشت.

چندراو: نه تراو [۱] بافته.

چندک: وزانی به ستن [۱] جهیدن.

چندی: چیمان دیت [۱] چه دیدیم.

چنراو: نه تراو [۱] بافته.

چنکی: چونکه زیر او.

چنگ: (۱) په نه چه ده ست: (۲) به نه چی درنده و بالنده: (۳) بالی مه ل: (۴)

رینگه و زربنگه ی ویک که وننی فابی مس و... [۱] (۱) پنجه: (۲) چنگال

جانوران: (۳) بال یرنده: (۴) صدای بهم خوردن ظروف فلزی.

چنگار: قرزانگ، فرزال، کبزال [۱] خرچنگ.

چنگال: (۱) قولایی له ناسن: (۲) هه رمیشک، نانی لهرون گوشراو: (۳)

هه والی که وچکی نان خواردن: (که وچک و چنگال): (۴) به نه چی

پشبله و درنده [۱] (۱) چنگک: (۲) نان در روغن نرید شده: (۳) چنگال

غذا خوری: (۴) پنجه گر به و جانوران درنده.

چنگاول: یوکاوله، چه مو له [۱] نگا: یوکاوله.

چنگاوش: به گز به کداجون، چنگه برچی [۱] گلاویزشدن.

چنگ بان کرده وه: برینی له یارسه کی کردن، گه دایی کردن [۱] کنا به از

گدانی کردن.

چنگرین: خومات کردن، مات بون [۱] کز کردن.

چنگ سوته که: چیشنی شله ساوار: (چنگ سوته که ی به ناو و که زوی

زروه نانی کون / جوته و له قه ی نه بوله و هالووی ته رس و بون)

«بیره میرده» [۱] آش بلغور.

چنگ که وتن: وه ده ست هانن، گبر هینان [۱] به دست آمدن.

چنگ گرتن: په نیجه لی قایم کردن [۱] چنگ زدن.

چنگل: هه نگل [۱] بغل.

چنگله: زه نبیله، تر بان له شول بان له جه گن [۱] زنبیل.

چنگله چزی: چه وسانه وه، چه وسانه وه [۱] کمر زبر بار سختی خم شدن.

چنگله سه ره: سه ره نه یله گوینی، فزن [۱] زولیده مو.

چنگن: چانه وه ری که به ل و پای فره ی هه بی [۱] جانوری که دست و پای

زیاد داشته باشد.

چنگنه: (۱) زینده و هر یک به پسنه و ده نوس و خون ده مژئی. هر یه کبکی هله چرنی جواری له جی بهدا ده بی، ده زمانی نهیا دازوی هممه (۲) گیاهه که [۱] گاوک، نوعی کنه: (۲) گیاهی است چنگنه سهر: سهر فزن [۱] زولیده موی.

چنگئی: (۱) هله بهزه، پس پسه کوله: (۲) هوزنکی زور نازای کورد بون له نیران بیان نیزن چنگئی [۱] رطیل: (۲) نام عشیرنی در کردستان ایران.

چنگنیان: گوندبکه له کوردستانی بهره سستی عبراق [۱] روسنایی در کردستان عراق.

چنگوله: ده سنوی کوپه و گوزه [۱] دسنه خم و کوزه.

چنگه: (۱) هه نکل، ده سکه کوپه و گوزه: (۲) بری مستی: (۳) نازاله کار [۱] (۱) دسنه خم و کوزه: (۲) بک مشت: (۳) کار آمد.

چنگه برجه: شه زون که برچی به کتر به چنگ ده گرن و ده کیشن [۱] نزاع زنان.

چنگه بوپان: شه زون، چنگه برجه [۱] نزاع میان زنان.

چنگه چنگ: ده نگه ده نگ و زمه و خر مهی خشلی زیر و زبو [۱] صدای بهم خوردن زبور آلات.

چنگه زن: (۱) به نچه و نینک له زهوی گر کردن، بوسه رکه وین له چنگه ی لیژو رزد: (۲) ده سکه نه، دروینه ی به ده ست [۱] (۱) چهار چنگول از صخره بالا رفتن: (۲) دو و کردن، ما دست.

چنگه زنی: چنگه زن [۱] نگا: چنگه زن.

چنگه کرکی: (۱) به نچه اهزه وی گر کردن بو سهر که وین له چنگه ی لیژو رزد: (۲) به نینوک کراندن بو هه ل بر بواندن [۱] (۱) نگا: چنگه زن: (۲) با ناخن جیزی را کندن.

چنگه کره: چنگه کرکی [۱] نگا: چنگه کرکی.

چنگه کرئی: چنگه کرکی [۱] نگا: چنگه کرکی.

چنگه له: سربله، بالداربکه به فهد جوله که کاکولنی هه به [۱] پرنده ای است کاکلی.

چنگه مریشکه: بی مریشکه، گیاهه که [۱] گیاهی است.

چنو: ناوها، به جوریک [۱] چنان.

چنور: گیاهه کی زور بون خوشه گه لای له شوبت ده کا [۱] گیاهی است خوشبو.

چنوک: چکوس، چاونه زور، نهماکار، به نیره بی [۱] آژمند، خسود.

چنوککی: نهماکاری، به نیره بی [۱] آژمندی، حسادت.

چنویک: چنوک، چکود، رزد [۱] خسیس.

چنه: (۱) نه وانه چین: (۲) هیچ نا: (۳) پاشگری به وانا نه نه: (گوره وی چنه) [۱] (۱) اینها جیسنند: (۲) هیچ چیز: (۳) پسوند به معنی یافته.

چنه چن: هه له و زری، جه نه بازی [۱] رواجی.

چنه و: به بجزره، ناوها [۱] این چنین.

چنی: (۱) نو هیچ نیت، ته نه نشنی: (۲) نه نی: (۳) دروینه ی کرد: (۴) بهری داری لیکرده و ده: (۵) بزاری کرد: (۶) له سهر بکی دانا [۱] (۱) هیچ

نیستی: (۲) آنرا یافت: (۳) درو کرد: (۴) میوه درخت را چید: (۵) وجین کرد: (۶) روی هم چید.

چنیاگ: چناو [۱] نگا: چنار.

چنیاو: چناو [۱] نگا: چنار.

چنیک: (۱) چنینی گول له ته نراو: (۲) ورد که نان [۱] (۱) گلدوزی: (۲) ریزه نان.

چنین: (۱) نه وان هیچ نین: (۲) نبوه هیچ نین: (۳) ته نین: (۴) دروینه کردن: (۵) ربنی بهری داز: (۶) بزار کردن: (۷) له سهر به ک دانان [۱] (۱) هیچ نیسنند: (۲) هیچ نیسنید: (۳) بافتن: (۴) درو کردن: (۵) چیدن میوه درخت: (۶) وجین کردن: (۷) روی هم گذاشتن.

چنینه وه: (۱) دراو به وه ودا درونه وه: (۲) هه لگر ننه وه ی برزاو [۱] (۱) رفو کردن: (۲) بر چیدن.

چو: (۱) برزاو: (۲) نیره نا، نه لوی: (۳) چبو، دارو [۱] (۱) برو: (۲) آنجا: (۳) چوب.

چو: (۱) جه نجه، جه نجه زرا: (۲) داره ست: (۳) داری بی تیکول: (۴) له سهر مان نه زیو: (۵) رابرد، روشت: (۶) جگ، میج، فاب: (۷) کیری منال: (۸) به نده بندی نه ندام [۱] (۱) خرمنکوب: (۲) چوبدسنی: (۳) چوب پوست کنده: (۴) به جس شده بر اثر سرما: (۵) رفت: (۶) قاب بازی: (۷) ذکر طفل: (۸) بند بند اندام.

چوار: به ک و سی، چار [۱] چهار.

چوارا وینه: چوارا وینه [۱] چهار آینه.

چوارا وینه: چلک ککی شهر که مان بوه [۱] لباس جنگجو بان فدی، چهار آینه.

چوارا وینه: چوارا وینه [۱] لباس جنگجو بان فدی، چهار آینه.

چواربال: برینی له خرمنجون [۱] کتابه از چهار دست و پا.

چواربال کردن: برینی له بر بندار بونی هه ردوک فول به گولله [۱] کتابه از نیر خوردن هر دو بازو.

چوار بهن: (۱) کورسی: (۲) چار بهن، چوار خشنه کی [۱] (۱) صندلی: (۲) رباعی.

چوار به نده: (۱) کورسی: (۲) هه مو به ندی له شی: (چوار به ندهم دیشی) [۱] (۱) صندلی: (۲) چهار بند، چهار مفصل.

چوار پا: چوار بی، زینده وه ری مالی جگه له بالدار [۱] چهار پا.

چوار پا چکه: کورسی و نه خنی له سهر نوسن [۱] صندلی و تخنخواب.

چوار بالو: چوار گوشه ی له سهر و زور و نه نیشنه وه چون به ک [۱] مکعب.

چوار پایه: چوار پا چکه [۱] نگا: چوار پا چکه.

چوار پوله که: چوار قول غه ی که ویش [۱] چهار تکه چرم مثلثی که بر کناره کفش دوزند.

چوار بهل: خرمنجون، دوده ست و دو بی [۱] چهار دست و پا.

چوار بهل قهوی: پیای قه لوی بتهوی تیک سمر او [۱] تو مند و درشت اندام.

چوار بی: (۱) زینده وه ری مالی، ناژول: (۲) سه گی باس [۱] (۱) دام و احسان: (۲) سگ نگهبان.

چوار پینه: پینه له به نجه و باژندی که ویش [۱] پنه ای که بر پنجه با پاشنه

كفش دوزند.

چوار تاق؛ هدیوانه بهرزه [۱] تراس.

چوار چابوځ؛ گروځ، چوار بارجهی له بن هدنگلی که وای دده ن [۱] خشتک، پارچه زیر بغل جامه.

چوار چاک؛ (۱) لادارینی شاقه؛ (۲) گروځ [۱] (۱) حاشیه دامن؛ (۲) خشتک.

چوار چاو؛ (۱) زور به ناگا لهشت؛ (۲) گیزو شیوا؛ (۳) خاوه نی دو زن، پباوی دوژنه؛ (۲) سه کی خالی ره نی له نزبک جاوه [۱] (۱) بنسدت مراقب؛ (۲) مبهوت و منحبر؛ (۳) مرد دوژنه؛ (۴) سگی که در زیر چشم لکه سپاهی دارد.

چوار چمک؛ چوار گوشه [۱] مربع.

چوار چمکه؛ به پانه هوه روینشن [۱] چهارزانو نشستن.

چوار چنگوله؛ کو به و مه نجهلی چواره نکل [۱] چهارگوشی، خم بادگی که چهار دسته داشته باشد.

چوار چنگه؛ چوارده سکه، چوار چنگوله [۱] نگا؛ چوار چنگوله.

چوار چوقول؛ چوار چنگه [۱] نگا؛ چوار چنگوله.

چوار چه قه؛ چوار چنگه [۱] نگا؛ چوار چنگوله.

چوار چپوه؛ چوار داری که ناری ده رگا و شکل [۱] چهارچوب.

چوار خخال؛ (۱) چوار سوخته؛ (۲) هر چوار نه کخالی بهزی قوما؛ (۳) چوار لو له بهزی قوماردا؛ (۴) دوخه نی نیک بهربو [۱] چهار نقطه؛ (۲) چهار ورق تکخال در بازی ورق؛ (۳) ورق چهارلو؛ (۴) علامت ضربدر.

چوار خخال کیشان؛ برینی له روژه ش کردن و نابردن [۱] کتابه از رسوا کردن.

چوار خشته ک؛ چوار بارجهی ویر باخند له که وادا [۱] خشتک، پارچه چهار گوشه زیر بغل جامه.

چوار خشته کی؛ چارین، چارینه، شیعری چوار له تی سی پاشل که له سر کیشی (لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ) بیت ژباعی.

چوار دانگ؛ (۱) چوار بهش له شهش بهشی ملک؛ (۲) برنجی نیوه کونار [۱] (۱) دوسوم ملک؛ (۲) برنج نیم کو بیده.

چوار ده؛ چارده، سبزه و یه کیک [۱] چهارده.

چوار ده ری بان؛ چاده و شه فامی هدره بان [۱] شاهراه.

چوار ده ستان؛ هد لگرن به دوکس [۱] حمل کردن به وسیله دو نفر.

چوار ده سته کی؛ چوار ده ستان [۱] نگا؛ چوار ده ستان.

چوار ده مین؛ چوار ده هم، نوره ژماره ی پاش سبزه مین [۱] چهاردهم.

چوار ده هم؛ چوار ده مین [۱] چهاردهم.

چوار ده هم مین؛ چوار ده مین [۱] چهاردهم.

چوار دیوان؛ (۱) برینی له سال؛ (۲) ناری گوندبکه له موکور بان [۱] (۱) چهار دیواری، خانه؛ (۲) نام دهی در کردستان.

چوار ری؛ جه مسهری دورنگی تیک پیزو، چارزیک [۱] چهارراه.

چوار ریگان؛ چوار ری [۱] چهارراه.

چوار ری بان؛ چوار ری [۱] چهارراه.

چوار سروشت؛ ناگر و ناو و خاک و با [۱] عناصر چهارگانه، آب و خاک و آتش و باد.

چوار سو؛ راسنه بازار [۱] راسته بازار.

چوار سوچ؛ چوار قولنجک، چوار گوشه [۱] چهار گوشه.

چوار شانیه؛ مرزی زه لام و نه ستور [۱] تنومند و قوی هیکل.

چوار شه م؛ چوار شه مو، ریزی پنجم له حه نو [۱] چهارشنبه.

چوار شه میو؛ چوار شه م [۱] چهارشنبه.

چوار شه می؛ چوار شه م [۱] چهارشنبه.

چوار شه ممه؛ چوار شه م [۱] چهارشنبه.

چوار شه مو؛ چوار شه م [۱] چهارشنبه.

چوار شه مه؛ چوار شه م [۱] چهارشنبه.

چوار قورنه؛ (۱) چوار گوشه ی مال؛ (۲) هر چوار بارجه بهزی دنیا؛ (له مهر چوار قورنه ی دنیا شنی وانه به)؛ (۳) گوندبکه له بتوینی کوردستان [۱] (۱) چهار گوشه منزل؛ (۲) چهار قاره بزرگ جهان؛ (۳) روستایی در کردستان.

چوار قورنه؛ (۱) چوار گوشه ی مال؛ (۲) هر چوار بارجه بهزی دنیا؛ (له مهر چوار قورنه ی دنیا شنی وانه به)؛ (۳) گوندبکه له بتوینی کوردستان [۱] (۱) چهار گوشه منزل؛ (۲) چهار قاره بزرگ جهان؛ (۳) روستایی در کردستان.

چوار قده؛ دوجاره نوشتار، چوار لا [۱] چهارلا، دوبار تا شده.

چوار قه مچ؛ ریش و سمیل و برنواشین به نه تک [۱] به جر به تراشیدن ریش و سمیل و ابرو.

چوار گا؛ هه وابه کی گورانیه، قامیکه [۱] آهنگ چهارگاه.

چوار گوشه؛ چوار سوچ [۱] چهار گوشه.

چوار لا؛ (۱) چوار قده؛ (۲) خوره لات و خورنشین و باکوزو باشوز [۱] (۱) نگا؛ چوار قده؛ (۲) چهار جهت جغرافیایی.

چوار لو؛ چاله که، چوالو، کوزه به شه [۱] گورکن.

چوار لو؛ (۱) چوار قده؛ (۲) بهزی قوماری چوار خخال [۱] (۱) نگا؛ چوار قده؛ (۲) یکی از اوراق پاسور.

چوار مه شقان؛ پانه و بان روینشن، چوار مه شقه، چوار چمک [۱] چهارزانو نشستن.

چوار مه شقه؛ چوار مه شقان [۱] چهارزانو نشستن.

چوار مه شقی؛ چوار مه شقان [۱] چهارزانو نشستن.

چوار مینخه؛ هر چوار بهل به سراو [۱] چهارمبخه.

چوار میرده کی؛ چوار مه شقی [۱] چهارزانو نشستن.

چوار نال؛ نه سپ لنگ دانی توند، پرنوا [۱] چهار نعل.

چوار ناله؛ چوار نال [۱] چهار نعل.

چوار نیخه؛ چوار مبخه [۱] نگا؛ چوار مبخه.

چوار هه نکل؛ (۱) کو به و مه نجهلی چوارده سک، (۲) برینی له پباوی بان پوز [۱] (۱) خم و دیگ چهارده سته؛ (۲) کتابه از آدم لندهور.

چوار هه نکل؛ چوار هه نکل [۱] نگا؛ چوار هه نکل.

چوار یار؛ چوار چی نشینی بهقه مبر [۱] خلفای راشدین.

چوار یه ک؛ له چوار باژ پاژیک [۱] یک چهارم.

چوار یه کی؛ له چوار بهشی داهانی زهوی به شیک [۱] یک چهارم محصول.

چوالو؛ چالو، کوزه بهش [۱] گورکن.

چواله: (۱) بادام تاله‌ی خوشکراو: (۲) جه‌قاله. بادام و فهبسی فەربك [۱]
 (۱) بادام تلخ شیرین شده: (۲) جفاله.
 چواله بادام: ده‌نکه بادامی سوزگرایی کولاًو [۱] مغز بادام نمک‌سود.
 چواله تاله: بادام تاله [۱] بادام تلخ.
 چواو: له‌به‌بن جوگ، نەماو [۱] از میان رفته.
 چواو چوان: فه‌وانی، وه‌خنی، نویر [۱] از وقت نماز گذشتن.
 چوبه‌چو: توله‌به‌توله. باک له‌پاک، دار به‌دار [۱] متعادل. برابر.
 چوب: زه‌وت، داگیر، یه‌زور ساندن، ساندنی نه‌زه [۱] غصب کردن.
 چوپ: (۱) کیره‌گا، ره‌گی کبری‌گا و شسک ده‌کراو ده‌کرا به بزرگه بوئه‌لم دادار: (۲) لای جیب: (راست). چوبیان لښ‌گرتم [۱] (۱) مقطع قلم‌نی که از ذکر خشکیده‌گاومی ساختند: (۲) طرف جیب.
 چوپ چوپان: جده‌نگه‌ی به‌هار که گوچان له‌ناو گبادا ون ده‌بن [۱] عنفوان بهار و رشد گباهان.
 چوپ چوبین: چوپ چوبان [۱] نگا: چوپ چوبان.
 چوپز: (۱) کویری که جی‌چاوی نیه: (۲) به‌زوبلاو [۱] (۱) کوری که کاسه چشم ندارد: (۲) پراکنده.
 چوپزیان: بلاو بون، به‌زوان [۱] بخش شدن، پراکنده شدن.
 چوپلمه: لپهان، سندان، هه‌لنوقاتی سبنگی ولاغ [۱] نوعی بیساری احشام.
 چوپه: (۱) جه‌به: (لای چپ): (۲) که‌سنی به‌ده‌ستی جده‌بی کاره‌گا [۱] (۱) طرف چپ، بساز: (۲) چپ‌دست.
 چوپه‌وانه: (۱) پیچ‌هوانه، به‌راوه‌زو: (۲) فیره‌کار به‌ده‌ستی جه‌ب [۱] (۱) برعکس: (۲) چپ‌دست.
 چویی: دیلان، هه‌له‌برکی [۱] رقص گروهی کردی.
 چویک: گیلوکه، که‌م‌زان [۱] پنجه، هالو.
 چویی کیش: سه‌رجویی، ره‌مکبشی دیلان [۱] سردسته در رقص کردی.
 چوت: بز [۱] بز.
 چوترم: وجان، یشودان [۱] بک‌دم اسراحت.
 چوتورمه: بشبوی، نازاوه [۱] آشوب.
 چوجه‌له: داروکه‌ی قاہم‌کردنی ته‌خنه‌کون به‌به‌که‌وه [۱] قطعه‌ی جویی که بارچه‌های چادر را بهم پیوند دهد.
 چوج: (۱) چو، کیری منالی ساوا: (۲) میزه‌رو، ره‌گی میز بن‌دا هانن [۱] (۱) آلت تناسلی بسر نوزاد: (۲) میزناي.
 چوچک: (۱) نه‌سکوی، نه‌سکو، که‌وچکی گه‌وره‌ی کلک‌دریژ: (۲) که‌وچکی له‌دار: (۳) به‌چکه‌م‌ریشک، چوچکه‌مامر: (۴) باساری، چیشکه.
 چوله‌که: (۵) داری دولقی دزو کوگردنوه [۱] (۱) جمجه: (۲) قاشق جویی: (۳) حوچه مرغ: (۴) گنجشک: (۵) چوب دوشاخه جمع‌آوری خار.
 چوچله: مینکه، قبنکه، خه‌مشه، جبجک [۱] چچوله.
 چوچول: جوجله [۱] چچوله.
 چوخ: (۱) پسته‌ک: (۲) کوله‌بال: (۳) فاسونیا [۱] (۱) جلبقه: (۲) نیم‌تنه نمدی: (۳) فاسونئی.

چوخان: نه‌سیون، بنه‌گبابه‌که جلی پی‌ده‌شون [۱] جویک.
 چوخت: موی نوکه‌به‌ر، موی به‌رگده [۱] موی زهار.
 چوختی: مه‌زبوت، له‌کار ده‌رهاتو، وربا [۱] خست و چالاک.
 چوخک: جوغه، سدرکه‌وای له‌بوژوان [۱] چوخا.
 چوخم: (۱) زوری سهریره‌وی کوچه: (۲) کوجهو کولانی ته‌نگه‌به‌ر [۱] (۱) اطاقک بالایی راهرو: (۲) کوجه تنگ و باریک.
 چوخماخ: توخماخ، گو‌بال [۱] جماق.
 چوخمه: چوخم [۱] نگا: چوخم
 چوخور: (۱) جوغر، جفر، مېشه‌لانی بر: (۲) شوهارو شه‌بتان [۱] (۱) بیشه و نیزار انبو: (۲) سخن‌چین.
 چوخه: جوغه، سدرکه‌وای له‌مدره‌زبان خوری [۱] چوخا.
 چودار: چبودار، که‌سنی که مالات ده‌کزی و ده‌فروشنی، بازرگانی نازه‌ل [۱] چوب‌دار.
 چودان: چبودان، گیایه‌که له‌ناو گه‌تم‌دا ده‌رونی و له‌گه‌تم‌ده‌کا، چاودار [۱] چاودار.
 چور: سه‌بایی زورسی: (به‌فر موزالی بدست ونه‌هی چوری شیر) «بیره‌میزد» [۱] بسیار سفید.
 چوز: (۱) دلۆب، تنوک: (۲) بره‌نی له‌که‌میک، (چوزی ناومان به‌ری): (۳) زور سی: (چوزی شیر) [۱] (۱) قطره، جکه: (۲) کنا به از مابمی اندک: (۳) بسیار سفید.
 چوز: (۱) کبر، جو، چوج: (۲) چوزی مه‌زو بز: (۳) شدل [۱] (۱) آلت تناسلی نر: (۲) نوعی گوسفند و بز: (۳) لنگ.
 چوز: نه‌مشقه‌له، ده‌به، گه‌ز [۱] شلناق.
 چوزان: چوزانه‌وه [۱] نگا: چوزانه‌وه.
 چوزانه‌وه: (۱) داکه‌وتنی دلۆبه له‌شتی نمر: (۲) هاتنه‌خواری ناری باران دلۆب دلۆب به‌دارا [۱] (۱) چکیدن: (۲) قطره‌فطره چکیدن آب باران از درخت.
 چوزاوه‌که: جیگه‌ی به‌دلۆبه هاتنه‌خواری ناو [۱] مسبر قطره‌فطره چکیدن آب.
 چوزیز: ویشکاو، لیشکاو، دودلۆب‌هاتن [۱] نا آخرین فطره چکیدن، خشکیده.
 چورت: زرت، نزی به‌لیو بو‌گانه‌پی کردن [۱] شیشکی.
 چورت: (۱) سدرخه‌ی سوکه‌خه‌ی وه‌نه‌وه‌زا: (۲) نامرازی حیسانی دوکانداران [۱] (۱) چرت: (۲) چرتکه.
 چورتان: چرتان [۱] نگا: چرتان.
 چورتان: که‌شک [۱] کتک.
 چورتاندن: چرتاندن [۱] نگا: چرتاندن.
 چورتانن: چرتاندن [۱] نگا: چرتاندن.
 چورت‌دان: وه‌نه‌وزدان [۱] چرت‌زدن.
 چورتک: که‌موکه‌به‌ک ناو [۱] آب اندک.
 چورتکه: چورنی دوکانداران [۱] چرتکه.
 چورتم: (۱) وه‌نه‌وز: (۲) به‌لاو به‌سه‌رهاتی خراب [۱] (۱) چرت: (۲) مصیبت

وبلا.

چورته: چرنه [۱] نگا: چرتە.

چورچوز: دهنگی رزانی ناو له بلندوهه [۱] شرشیر آب.

چوزجوز: دلۆب دلۆب [۱] فطره قطره.

چورخ: چهرخى چهقونیز کردن [۱] جرخ چاقونیزکنی.

چوزره: نبرهیهک له مهلی کبوی له پاساری زلتر [۱] نوعی برنده شنبه گنجشک.

چوزس: قسهی له سهردل گران [۱] ناسزا.

چوزگه: جینگای لى چوزانی ناو [۱] جای چکبدن آب.

چوزنوسقاو: زهردایى چدرى سهراوى گدم [۱] عشر نازک چری بر آب.

چوزو: نهوشنانهی ده تر و کین و له بهر سیران داده نری [۱] آجریل

چوزو: بلندایى، سهه ژوره [۱] ارتفاع، بلندى.

چوزه: چوزره، جوزه [۱] نگا: جوزره.

چوزه: دلۆب، جوز: (گوزه که چوزدی لى بر) [۱] فطرات.

چوزه بوینه: چوزی سهربه کلاوه [۱] نگا: جوزره.

چوزه بوینه کى: چوزه بوینه [۱] نگا: چوزره.

چوزهک: جوزى کولیره [۱] نوعی گرده تان.

چوزیان: هه له چوزان، ناو لى خه لاس بون [۱] چکبدن آخربن فطرات.

چوزبانوه: نوک نوک ناو لى هانن نا وشک بوئوده [۱] نا آخربن قطره

چکبیدن.

چوريسسک: (۱) بزيسک، برپشکى بچوکى ناگر بان ناسنى سوره وه بو،

ناوربنگ: (۲) نروسکائی کم له دوره وه [۱] شراره: (۲) سوسوزدن.

چورین: گباه کى بون خوشه [۱] گباهى است خوشبو.

چوزیوز: که له شیری دارستان [۱] قرقارل.

چوز: په بوئند، منوره [۱] پیوند درختی.

چوز: (۱) خه نی کیشراوی ریک: (۲) جفزا: (۳) ریزا: (۴) لکی نازه [۱] خط

مستقیم: (۲) دائره: (۳) ضف: (۴) جوانه نازه بیرون زده.

چوزان: (۱) گهمدی ریزکردنی چهو: (۲) سوتانه وهی پیست له ناوبردن...

[۱] نوعی بازی: (۲) سوزش پوست بر اثر آفتاب وه...

چوزانه وه: سوتانه وهی پیست [۱] سوزش پوست.

چوزه: چه که ره، چه فهره [۱] نره گباه.

چوزه: (۱) نوکی تیز بو پیوه دان له دوپشک و زه رده واله... (۲) نیرتکی نازه

ده رها توی گبا: (۳) بهروله ی خه یارو نرۆزی [۱] نیش جانوران: (۲)

عضو نر گیاهان: (۳) خسار نوبس.

چوزه ره: نیرنکی گبا: (جیایه شیخ و که واسه وزی. میزوری به فره /

سیواکی چوزه ره رواسه. ته به سانی گه لا) «حاجی قادری کوبی» [۱]

عضو نر گیاهان.

چوزه شوانه: گیاه که [۱] گیاهی است.

چوزه له: نوزه له، دوزه له [۱] مزمار.

چوزین: گباه کى بون خوشه [۱] گیاهی است خوشبو.

چوزین: گالته ی ریزکردن و به که لا لیدانی چه و یا جگ [۱] نوعی بازی.

چوزینه وه: سوزانه وهی پیست، سوتانه ره [۱] سوزش پوست.

چوست: مهزبوت، خیرا، به کار [۱] جست.

چوستی: خیریایی، چالاکى، مهزبونی [۱] جستى.

چوسله: نه رس. گوی په کسم [۱] بهن.

چوش: وشه ی کدر راه سناندن [۱] کلمه ابست که برای توقف خر په کار

یرند.

چوشتر: تیشتر، چوشنبر [۱] بز دوساله.

چوشتیر: چوشتر [۱] بز دوساله.

چوغان: گباه که وه که نه سپون که ف ده کا [۱] گباهی است شنبه چوبک.

چوغک: (۱) جوغه، سهه که رای له شمال: (۲) په سهک. په ستهک [۱] نیم ننه

از شمال ساخته شده: (۲) نیم ننه نمدی.

چوغل: ده غه ل، فیلبار، ناراست [۱] دغل، ناروزن.

چوغلی: جیقته، ربقنه [۱] چلغوز، فضلّه برندگان.

چوغلی: ده غه لى [۱] دغلى.

چوغور: جفر [۱] جنگل و نيزار انبوه.

چوغورد: چوغور [۱] جنگل و نيزار انبوه.

چوغه: (۱) سهه که رای بو زوا: (۲) په ستهک [۱] (جوخا: ۲) نیم ننه نمدی.

چوغه باز له: به چکه سواوی به راز [۱] نوزاد گران

چوغه ل: چوغک [۱] نگا: چوغک.

چوغه له: نیکولی برنج، بهرگه چه لتوک [۱] پوسته شلنوک.

چوف: دارده ست [۱] چوبدستی.

چوق: (۱) داغ بونی رۆن له سدر ناگر: (۲) له رز له نو به نی دا [۱] داغ

شدن روغن: (۲) لرز

چوقان: فوجان. لیک نان: (چاوی چوقاند، ده سنی چوقاند) [۱] چشم

برهم نهادن، مست گره کردن.

چوقان: (۱) ده نگدانی داغ بونی رۆن: (۲) له رزینی له نو به نی [۱] (۱)

صدای داغ شدن روغن: (۲) لرزیدن.

چوقاندن: (۱) داغ کردن رۆن: (۲) هه ل له رزاندنی سهرا [۱] (۱) داغ

کردن روغن: (۲) لرزیدن.

چوقاندن: لیک نانی مشت بان جاو [۱] نگا: چوقان.

چوقل: دزک، درى [۱] خار.

چوقه: دهنگی ویک که رتنی ددان له سهرا مان [۱] صدای بهم خوردن

دندانها از شدت سهرا.

چوقی: (۱) زانای زورزانی به زیدی: (۲) ناوی بباوانه [۱] دانشمند فرقه

بزیدی: (۲) اسمی برای مردان.

چوقیان: له رزین له سهرا و نو به نی [۱] لرزیدن از تب و سهرا.

چوقین: چوقبان [۱] نگا: چوقبان.

چوک: نه زنو، زرانی [۱] زانو.

چوک: (۱) کبری مندال: (۲) جیشکه، پاساری: (۳) چه رمی سهوی کبر که

خه نه ده که ری: (۴) چکوله، بچوک: (۵) چیل، سنوری ناو دوزه وی:

(۶) مله ی کبو [۱] (۱) آلت تناسلی سهرا خردسال: (۲) گنجشک: (۳)

غلاف سهرا آلت مرد که خسته کنند، فلفه: (۴) کوچک: (۵) مرز فاصل

بین دو زمین: ۶) سنغ کوه.

چوکار: نوکەر، خزمه نکار، خولام [چاگر].

چوکانی: لهسەرچوگ دانیشن [نستین روی زانو، زانو زدن].

چوکبژ: کبژ بر، خه نه نه کەر، نهوی مثالان سونهت ده کا [خنه کنده].

چوگ دادان: لهسەر نه زنو دانیشن [نستین روی زانو].

چوگ دادان: چوگ دادان [نگا: چوگ دادان].

چوگ دانهسەر: نه زنو لهسەر سنگ دانان [زانو را بر سینه چسباندن].

چوگله: ۱) چیلکه دار، پارچه داری باریک و وردیل: ۲) سوچ و قوزین.

گوشه: (گهسهی سنی چوگله بکه بن): ۳) ددانه ی بیت: (سین سنی

چوگله ی ههیه): ۴) پشکی مهشکه و پسته [چلیکه: ۲) گوشه:

۳) ددانه حروف: ۴) درپوش چوبی مشک.

چوگله شکین: نیوان تیکده، شهینانی کەر له نیوان خه لکا [آتش بیار

مەرکه، دو بهم زن.

چوگله عنده: بوش به فنگه. بوش به فوئه [سینجافک].

چوگله فنگه: چوگله عنده [سینجافک].

چوگله قولاپ: داری قولاپی ماسیکر [چوب ماهیگیری].

چوگ هه لندان: نه زنو بهر زکردن [زانو پلند کردن].

چوگ هه لنان: چوگ هه لندان [نگا: چوگ هه لندان].

چوگ هه لیتمان: چوگ هه لندان [نگا: چوگ هه لندان].

چوکان: گوجان، گوبال، دارده سنی سه خوار [دارکاله. عصای

سرکج.

چوگه: نهوی، ویده ری، وری [انجا].

چول: ۱) شوینی کس لی نا: ۲) دهشت و دهه [خالی از سکنه: ۲)

دشت و صحرا.

چول: ۱) چول: ۲) چه کی شهز [نگا: چول: ۲) سلاح.

چول: ۱) شول، تول، داروکه ی نهرو باریک: ۲) شو فاری: ۳) چه کی شهز

[نگا: ۱) ترکه: ۲) تمامی و سخن چینی: ۳) اسلحه.

چولانی: هه نگله شهله [لی لی].

چولبیر: ۱) گهزیده ی عه و دال: ۲) له بن ریگه دا رویشتن [جهانگرد

خانه بدوش: ۲) از بیراهه رفتن.

چولبون: کس لی نهمان [از سکنه خالی شدن].

چولبه رست: کسه سی که له ناوه دانی نازی، چادر نشین. کولچه [

صحرائشین، چادر نشین.

چولچر: هه وای گورانی شباوی چول و دهشت [آوازی که در دشنها

خوانند

چولک: بریتی له ناوه سست، بنسناو [کتابه از مستراح.

چول کردن: والا کرنی جینگه: (خانه کهم بو چول کرد) [خالی کردن

جا.

چولگه: ساراو بیابان [بیابان].

چول نشین: چولبه رست [نگا: چولبه رست.

چولو: شو فار، شه بنانی کەر [سخن چین. تمام.

چولوسک: بزوت، سه لکه بزوت [نیم سوخته.

چولو هول: هیچ کس نیدا [خالی از سکنه.

چوله: زوزک، زوزو، زوزی [جوجه تبخی.

چوله: گالنه بازو قسه خوش [بذله گو.

چوله چرا: نه خنهرمه، جلوسک، جاوله [مشعل هیزمی.

چوله چراو: چوله چرا [نگا: چوله چرا.

چوله چول: بوله بولی ورج [همه خرس.

چوله که: چیشکه، پاساری [گنجشک.

چوله که بکوز: برینی له مروی زبندو [کتابه از آدمی.

چوله م: چول و بیابانی بی ناوه دانی [بیابان برهوت.

چوله مه: ۱) نیسکیکی دوفلیقانه له نیوان شان و مل دا: ۲) نافه ی دارین

له ملی گادا [جناغ: ۲) حلقه چوبی که بر گردن گاو بندند.

چوله مه شکینه: قوماری چوله مه شکانده که همرچی له بیر ی بچی

ده بدوزنتی. ده بی همرچی له هاو گرونی وەرگرت بلی له بیرمه [جناغ

شکسن.

چوله می: چوله مه [جناغ.

چولی: چولیه نی، والا له مروی [خالی السکنه.

چولی: ۱) بی ناوه دانی: ۲) گه لا که به دهست ده یدرین و نه قه ی دیت [

۱) آباد نشده: ۲) برگی که با دست بر آن می کوبند و صدا می دهد.

چوم: چه م، روبا، روخانه [رودخانه.

چوماخ: ۱) شه فزله، شه بازلله، شه قام: ۲) گوبال، نیلا [سبلی: ۲)

جماق.

چوماخ: گوبال، نیلا [جماق.

چومهت: جلوسک، بزوت، سه لکه بزوت [نیم سوخته.

چومی: چوم، چه م، روخانه [رودخانه.

چون: ۱) هه لچون، چینست و شیر و...: ۲) جلون: ۳) چونکو: ۴) وهک:

۵) رویشتن: ۶) سوار بونی نیر له مبو: ۷) کوزانه وی ناگر: ۸) نو قینی

هیلکه له ناگردا: ۹) سر بون له سهرمان: ۱۰) بهره و اج بون، بول: ۱۱)

بی وینه و نهر: (قه سسته به خودای بی چون) [سر رفتن شیر و...:

۲) جگونه: ۳) چونکه: ۴) مانند: ۵) رفتن: ۶) نزدیکی نر با ماده: ۷)

خاموش شدن آتش: ۸) ترکیدن نخم مرغ در آتش: ۹) بی حس شدن

بر اثر سرما: ۱۰) رواج پول: ۱۱) بی مانند و جاوه ان

چون: چلون، کو، جاوا [چگونه.

چونا: نه نگر نکه هه ویر، گونکه هه ویر [چونه خمیر.

چونچه: مه نجه لی چکوله [دیگ کوچک.

چونکو: له بدر نهوه، بویه [زیرا، چونکه.

چونکه: چونکو [نگا: چونکو.

چونکی: چونکو [نگا: چونکو.

چونگ: ناوه نده، ناوه راست، شوینی ناوه ندی له مه لبه ندیکدا [مرکز.

چونه جهسه: به لاماری به سه برو به دزی بردن بویشتی [پاورچین.

چونه ر: جهوه ندهر [چغندر.

چونه رین: چینستی سحاق و چه و ندهر، جهوه ندهر به ترش [غذایی از

سحاق و چغندر.

- چونہ ژیر: نغز ار کردن، راستی گوتن [۱] اعتراف کردن، اقرار کردن.
 چونہ ها: چلونا بهنی، کم رودا: (چونہ ها شنو وا رُودا) [۱] چگونگی.
 چونہ یهک: هه لقرچان [۱] ترنجبدن، چر و کبدن.
 چونیه تی: چلونا بهنی، چلونه تی [۱] چگونگی، کیفیت.
 چون یهک: وهک بهک، کس له کس بتر نا [۱] بکسان، برابر.
 چوی: برین، زام [۱] زخم.
 چویت: خم، ههش [۱] نیل.
 چوبنلی: ده خم تراو، رهنگی ههش لُدر او [۱] نبلگون.
 چویج: پاساری، چوله که [۱] گنجشک.
 چوینار: بر بندار، زامدار [۱] زخمی.
 چویر: جوړی بزین [۱] نوعی بز.
 چویره: هاوارو زیمه [۱] جیغ و داد.
 چوین: دژاو له گمه د [۱] بازنده، باخته.
 چویشتیر: نیشتر [۱] بز دوساله.
 چوبک: پاساری، چیشکه [۱] گنجشک.
 چویل: باره بهری باشو خوار و خنج [۱] چهارپای چلاق.
 چوین: (۱) چون: (۲) رویشن [۱] (۱) چگونه: (۲) رفتن.
 چه: (۱) چی: (۲) له دواوی وشده وانا چکوله [۱] (۱) چه، کلمه سؤال: (۲) پسوند نصغیر.
 چه بت: جفت، کلاوی بهزو، جوت [۱] کلاک بلوط.
 چه پ: (۱) لای بهرانبهری راست: (۲) خوارو خنج: (۳) پله و دهره چه: (چه بیکی ده بهر له ودا نه): (۴) بهری ده ست: (۵) چه پله، ده ست له ده ست دان، چه پک: (۶) دورکونه: (چه پ که ونه): (۷) چه پکه مو، چه پکه گیا: (۸) بولی قومار [۱] (۱) چه، مفاصل راست: (۲) کج وکوله: (۳) درچه: (۴) کف دست: (۵) کف زدن: (۶) دورافتاده: (۷) دسنه گل و گیاه: (۸) پول قمار.
 چه بال: (۱) لای چه پ: (۲) له جومگه ی ده سته و نا سهرفامکان [۱] (۱) طرف چه پ: (۲) از مچ دست تا سرانگشتان.
 چه بال: بهزی ساکار، په لاس [۱] پلاس.
 چه بالک: بهزی ساکار [۱] پلاس.
 چه پاله: (۱) بسنک، بهقه ی یک بوست: (۲) په ناو به سیو: (۳) چه پوک، به پسانی ده ست له سهردان: (۴) شه پازلله، زلله [۱] (۱) یک وجب: (۲) باهگاه: (۳) توسری: (۲) سیلی.
 چه پاله دان: په نادان، دالده دان [۱] پناه دادن.
 چه بان: نی نه باندن، نی ناخنین، ناخنین [۱] چپانیدن.
 چه باو: تالان، پویر، پور [۱] غارت و چاول.
 چه باو کردن: تالان کردن، رامالین [۱] غارت کردن.
 چه بت: چه بت، خوار و خنج [۱] کج وکوله.
 چه بخون: (۱) هیرشی له شکر له شه ودا، په لاماری شه وانه: (۲) بزوزو سه هنده [۱] (۱) شبیخون: (۲) پرنجرک، چه پک: (۱) چه پله: (۲) ده سکه کول: (۳) تیسکه مو [۱] (۱) کف زدن: (۲) دسنه گل: (۳) دسنه مو.
- چه پکوتان: چه پله لیدان [۱] کف زدن.
 چه پکوتانن: چه پکوتان [۱] کف زدن.
 چه پکه: چه پک [۱] نگا: چه پک.
 چه پکه ن: (۱) کراسی داوین درژی زنان: (شه و چه پکه نی نیلوفه ری و جبلوه بی ره قسی / شه رهنده ده کهن زوهره بی زهرا له سه مادا) «نالی»: (۲) رنگه به بن زه میندا، نه غمه [۱] (۱) دامن بلند زانه: (۲) نغ.
 چه پگه ر: برتی له زه مانه [۱] کنایه از زمانه.
 چه پگه رد: چه پگه ر [۱] کنایه از زمانه.
 چه پل: (۱) قول و باسک: (۲) چنگ، په نچه [۱] (۱) بازو: (۲) چنگ، پنجه.
 چه پله: له پلک دان، چه پک [۱] کف زدن.
 چه پلهر: (۱) کم زان، ناشی: (۲) چوپه، کسنی کار به ده ستی چه پ ده کا [۱] (۱) ناشی، نازه کار: (۲) چه پ دست.
 چه پله زان: چه پک کوتانی به کومه ل [۱] کف زدن.
 چه پله قوزی: برتی له دهر کردنی به سوکابه تی [۱] کنایه از بیرون کردن.
 چه پله کوتان: چه پکوتان [۱] کف زدن.
 چه پله لیدان: چه پ کونان [۱] کف زدن.
 چه پله لیکوتان: برتی له دهر کردن و سوکابه تی به سه ره بنان [۱] کنایه از بیرون کردن و رسوا نمودن.
 چه پو: چه پاو، پویر، پور، تالان [۱] چپاول.
 چه پو چه ویل: خوارو خنج [۱] کج وکوله.
 چه پو چیر: خوارو ناله بار [۱] کج و معوج.
 چه پوخال: کاری به نه بنی، کار به دزی به و، په نامه کی [۱] کار پنهانی.
 چه پ وراس: (۱) خاج، چه لپها: (۲) برتی ده سی راست و لاقی چه پ بان پچه وانه: (۳) له راسته و چوپه و [۱] (۱) صلب: (۲) بریدن دست راست و بای چه با بر عکس: (۳) از چه و راست.
 چه پ و راست: چه پ وراس [۱] نگا: چه پ وراس.
 چه پور راست کردن: ده ستی راست و لاقی چه پ درژ کردن یان پچه وانه [۱] دراز کردن دست و بای مخالف.
 چه پوش: گیسکه می [۱] بزغاله مادینه.
 چه پوغان: چه پوخال [۱] کار پنهانی.
 چه پوک: به بانایی له پ له سهردان [۱] توسری.
 چه پوکان: له سهر باشو هه لسانی شه سپ و هار و حاجی کردن [۱] روی دست بلند شدن و چتونی کردن اسب.
 چه پوله: ده ستی جکوله ی منال [۱] دست کودک.
 چه پوله شیر: گیایه که له پنجه ی بشیله ده کا [۱] گیاهی است.
 چه په: (۱) کسنی کار به ده ستی چه پ ده کا: (۲) چه پکه گیا: (۳) ده سبه ندی یک سم: (۴) سه ولی به لم لیخوزین [۱] (۱) چه پ دست: (۲) دسنه گیا: (۳) دسنیند آهنین سنورا: (۴) پاروی قابقرانی.
 چه په جاج: سانور، نامرزی گوشت جنین [۱] ساطور.
 چه په جاج: چه په جاج [۱] ساطور.
 چه په ر: (۱) دهرگا و دیواری له سنول، نامان: (۲) پیوای نامه بهر، ته تر: (۳) سه نگر، خه ل، سه بر [۱] (۱) پرچین: (۲) پستیچی: (۳) سنگر.

چہ پھر بہن: مل پنج [۱] شال گردن.

چہ پھر بہندان: کو بونہوی بہ کومہل، لبک خربونہوی [۱] گردھمانی.

چہ پھک: (۱) گوندو خانوی دورلہ ربیازی گشنی: (۲) جوگہی بہ خواری

لہ تمخنے مہرہ زہی بلندو نہوی دا [۱] خانہ باروسنایی کہ در سر راہ

نہاشد: (۲) جوی بر بیچ و خم در شالیزار ناھموار.

چہ بہل: (۱) گہ ماں، بیس، جلکن: (۲) گنخاو، گہنیر [۱] کثیف،

جرکین: (۲) گنبدیدہ.

چہ بہ لوک: چہ لوک [۱] توسری.

چہ بہ لئی: (۱) پبسی، ناخاوتنی: (۲) برنی لہ بددفعہ زوی و بی ناکاری [۱]

پلیدی، کثافت: (۲) کتابہ از ردالت و ہستی.

چہ بہن: لای حدب [۱] طرف جب.

چہ بہ ننگ: لای چو بہی لہ شکر لہ مہیداندا [۱] مسرہ لشکر.

چہ بہ وانہ: بیجہ وانہ، نہرسہ [۱] معکس، وارونہ.

چہ بی: (۱) جو بی، ہلہ رکی، دبلان: (۲) جو ریکی ہلہ رکی بہ [۱]

رقص گروہی گردی: (۲) نوعی رقص.

چہ ببش: کبیک، بیجوی بزن لہ بیج مانگہوہ نا دہ بنہ بہ کسلاں [۱]

جیش.

چہ بہیل: جو بہ، چہ بہ [۱] نگا: جو بہ.

چہ ت: (۱) کویزر، کویزر: (۲) لہ مہر، بہرہ نلست [۱] کویزر: (۲) مانع.

رادع.

چہ تارہ: نارجدی ناوریتم [۱] پارحہ ابر ہستی.

چہ تان: (۱) دارو حہسیر لہ دہوردی ہانی عارہ ساسہ بو کاکیشان: (۲)

سہریونی لہ قوماش بو عارہ ہانہو کالیکہ [۱] دیوار مانند اطراف

گاری کہ از نی با خوب ساخنہ می شود: (۲) چادر کالیکہ و اراہہ.

چہ تال: (۱) داربان ناستی دولک کہ بو نفننگ لہ سہرہ تانی دہ چہ قبتن:

(۲) خوہ نی بچولک: (۳) کوئی خوہرمانی سورا: (۴) چہ کالی ہوالی

کہ و حک بو سبو خواردن [۱] چوب یا فلز دوشاخہ کہ نفننگ را بر آن

گذارند: (۲) خبہ کوچک: (۳) تودہ خرمن: (۴) جنگال غذاخوری.

چہ تالاندہ: ہسی سہرکار لہ کوئی خہرمانی سورا [۱] سہمی از خرمن

گندم کہ بہ کدخدا می رسد.

چہ تاوہ زو: بی سہم و ناورہ [۱] بی شرم و بی آبرو.

چہ تاوہ سو: چہ تاوہ زو [۱] بی شرم و آبرو.

چہ ت تئ خستین: برنی لہ کارنبک دان [۱] چوب لای چرخ گذاشتن.

چہ ت تئ کہوتن: گیر کردنی کار: (کبارہ کہم چہ تئ کہوت) [۱]

بہا شدن گیر در کار.

چہ تن: دژوار، سہخت، گران، بہزہ حمہت [۱] دشوار.

چہ تر: (۱) سہ بیان، شنی کہ بو پاریز لہ ہناری گہرم باران بہ سہرہ بانہو.

دہ گرن: (۲) چہ تر و کبیسہ بہ کہ بو فروگہومان و لہ شکر لہ فروگہوہ پئی

دادہ بہ زہ سہرزہ رین [۱] چہ تر دستنی: (۲) چہ تر فرود، پاراشوت، چہ تر

نجات.

چہ تر باز: نہوانہی بہ چہ تر لہ فروگہ دادہ بہ زن، بہرہ شوت [۱] چہ تر باز.

چہ تر کردن: (۱) خوفش کردن و کلک رہب کردنی قلمونہو تاوس: (۲)

ہلہ تر تاوتنی دار بو جوانی [۱] چہ تر کردن طاوس و بوقلمون: (۲)

بر بدن شاخ و برگہای درخت و آراہش آن.

چہ تر قہی: جوڑی کولبڑہی ساجی [۱] نوعی گردہ کہ بر ساج بزند.

چہ تر ہلہ دان: چہ تر کردن [۱] نگا: چہ تر کردن.

چہ تر فہ: دہ سمانی سہری عارہ بان [۱] دستار عربہا.

چہ تر لہ مسہر: (۱) دہ سیر و فیل باز: (۲) نہ زان و سہرہ ق [۱] شہاد: (۲)

نادان و کلہ شق.

چہ تر لہ فلانی، کاروا، وشہی دواندہنہ بہ ہیما [۱] فلانی.

چہ تر لہ (۱) لہ چوار بہش بہ شیک: (۲) پارہ بہ کئی زہ سمانی نورکی

عوسمانی: (۳) دہ نبضی کول و زہ نگاوی [۱] بک چہارم: (۲) واحد

بول عثمانیان: (۳) نیخ کندو زنگ زدہ.

چہ تر لہ (۱) چہ تن، زہ حمہت: (۲) ناراست و توش: (۳) توندی توتن [۱]

دشوار: (۲) ناہنچار و صعب: (۳) نوتون نند.

چہ تر لہ (۱) ریگر، گوران: (۲) چہ ندرمہی مہ عمری دزگرین: (۳) ہاوبہش

لہ شورشی دزی دہ ولت [۱] راہزن: (۲) زاندارم: (۳) شورشی.

چہ تر لہ: چہ نال [۱] نگا: چہ نال.

چہ تر گہری: کاری چہ نہ [۱] راہزنی.

چہ تر ہبی: چہ نہ گہری [۱] راہزنی.

چہ تر ہو: (۱) کویزی بی بابو داک: (۲) وشہی دواندنی زن بہ سوکابہنی [۱]

(۱) دختر بنیم: (۲) کلمہ اہانت بہ زنان.

چہ تر ہوہ: زنی ناہنجیب و بی ناکار [۱] زن ناہنجیب و بدرنار.

چہ تر چہ: دہست لہ زمانی منالاند [۱] دست در زبان کودکان.

چہ تر چلہ: دہ سنو کہ، دہ سنی بچکہ لانہ [۱] دست کوچولو.

چہ تر چول: لہ گہ سہی ہلہ کوکین دا ہر کہ س ہلہ لوک و دہ سنی کہوی

نہی دوراندوہ، ہوہ دہ لہین «چہ چول»، ہیندی بزبارنہ دن و ہمر کوئی

بکہوی «چہ چولہ» [۱] اصطلاحی در بازی الکترونک.

چہ تر چہ: چہ چ [۱] نگا: چہ چ.

چہ تر چہ کہ: چہ چ [۱] نگا: چہ چ.

چہ تر خت: رزدو ہلہ لومو [۱] کوہ مرتفع و سخت.

چہ تر خماخ: (۱) مہنہ زمہی نفننگ: (۲) نامرزی ناگر پیکردن، چہ تر خ [۱]

(۱) جخماق نفننگ: (۲) فنڈک.

چہ تر خماخ چہی: نفننگ ساز، و سناہی نفننگ جا کردنہو [۱] اسلحہ ساز.

چہ تر خماخ جیتی: بپشو سنعائی نفننگ سازی.

چہ تر خماخہ: بر بقہی بر وسکہ [۱] آفرخش.

چہ تر خماخغ: چہ خماخ [۱] نگا: چہ خماخ.

چہ تر خہر: (۱) نیشانہی ری وہان، کبلاکا سہر ریکی: (۲) شوین گیری لہ

ریگہدا [۱] نشانہ گذاری مسیر: (۲) ردبابی.

چہ تر خہنہ: رنجانہ کیو بلکہ [۱] ربجان کوی.

چہ تر خہز: (۱) لہ قہ، پینہن لہ دان: (۲) لہوہر، چہری [۱] لنگد: (۲) چہرا.

چہ تر خہی: سہر بہ خانہ دانی گہورہ [۱] منسوب بہ اشراف.

چہ تر خہگہ: چہ لہوہر، چاہہر، گباجاز [۱] چہرا گاہ.

چہ تر خہن: لہوہر زانندن، نازول بردنہ دہشت بو گباخواردن [۱] چہرائیدن.

چەرآوری: مه لیکی یچوکی رهك جو له كه به [ق] پرنده ابست كوچك شبیه گنجشك.

چهر با: نهخنی نوستن، قهره ونله [ق] تخنخواب.

چهرت: جیایون، هه لبران [ق] جدا، فاصله گرفتنه.

چهرچف: رود شهكوو بالگه [ق] ملافه.

چهرچی: دهست فروش، فروشیاری گهزیده [ق] پبلهور.

چهرخ: (۱) نابهی عهزابه و گاری: (۲) زمانه: (۳) سه دسال: (۴) نامرازی ناهه لکیشان له بیر: (۵) نامرازی جه قو نیژکردن: (۶) جه خماخی ناگر بی کردن: (۷) باشو، مه لیکی زاوکه ره: (۸) کوزی داوهت [ق] (۱) چرخ غرابه و گاری: (۲) زمانه: (۳) قرن: (۴) چرخ چاه: (۵) ابزار چافو تیزکردن: (۶) فندک: (۷) باشه، پرنده ابست: (۸) حلقه رقص.

چهرخان: سوزدان، زفرین [ق] چرخیدن.

چهرخانندن: سوزاندن، زفراندن [ق] چرخانیدن.

چهرخ خواردن: چهرخان [ق] چرخیدن.

چهرخ دان: (۱) چهرخانندن: (۲) چهرخین [ق] (۱) چرخانیدن: (۲) چرخیدن.

چهرخ له چه مبهردان: برنتی له نازاردان [ق] کنابه از شکنجه دادن.

چهرخ له چه مبه رکبشان: چهرخ له چه مبهردان، [ق] نگا: چهرخ له چه مبهردان.

چهرخوسف لهك: (۱) قروکعی خه بالی ناو چیروکان! (۲) جولانهی به کورسی بو چندکدهس [ق] (۱) هواپیمای افسانه ای قضاها: (۲) چرخ و فلک.

چهرخه: خول، سوز [ق] چرخش.

چهرخه چی: (۱) عهسه س، پاسه وانی شهو: (۲) ناوگهردان [ق] (۱) شبگرد، گزیه: (۲) آپگردان.

چهرخه دان: حول حواردن بده ووری گزی ناگردا، سوزدان له ده ووری ناگر [ق] چرخیدن دور آنتش.

چهرخهك: غه رغه ره، قرفره، داروکهی ده زو لنی پنجان [ق] قرفره.

چهره کردن: راکردن بده ووری شتیكا، ده ووان ده وور هه لاتن [ق] دور چیری چرخیدن.

چهره مبه: (۱) سه بوان له قامبش: (۲) زه نیبهلی له قامبش [ق] (۱) سایبان ازنی: (۲) زنبیل ازنی.

چهرخی: (۱) پولیکی قدیم: (۲) سکه بهك فمراخی گزنی گزنی بی: (۳) که له بایی له شه زدا راده کاو ده گزنته وه سه ر دوژمن: (۴) کزوقه ره خزان [ق] (۱) واحدی در پولهای قدیم: (۲) سکه کنگره ای: (۳) خروس جنگی: (۴) مدور، گرد.

چهرخیان: سوزدان، سوزان [ق] چرخیدن.

چهرخین: چهرخیان [ق] چرخیدن.

چهرخین: خلیسکان [ق] لیز خوردن.

چهرداخ: چارداغ [ق] کرچه.

چهرده: ره شتاله، نه سمه [ق] سیه جرده.

چهرس: بهنگ، گباهه که ده بکیشن و گزیه بن، حه شسه [ق] بنگ،

خشیش.

چهرغو: گه سکی له شو له دار [ق] چارو ساخته شده از ترکه.

چهرم: (۱) پنبستی مالانی بهرزه: (۲) چهره، دهون [ق] (۱) جرم: (۲) جرب.

چهرمچی: ده باغ، که سنی بستان ده هه لال ده نی، ده باغچی [ق] دباغ.

چهرم خوش کهز: ده باغچی [ق] دباغ.

چهرمسی: سبس هه لنگه زاو، زاواو، چرخ بوگ [ق] بزمرده.

چهرمسین: سبس بون، زاکان [ق] بزمردن.

چهرمقی: چرخ هه لنگه زاو [ق] چروکیده.

چهرمقین: چرخ بون، لوج نیکه وین [ق] چروکیدن.

چهرمگ: سی، گهور [ق] سفید.

چهرمگسور: بهزی گه ووی مل سور [ق] گوسفند سفید گردن قرمز.

چهرمگی: سبه تی، گه وری [ق] سفیدی.

چهرمو: سی [ق] سفید.

چهرموک: بارچه چهرمبکه ده کلکه نه سنی ده خه ن [ق] تکه جرم دولک.

چهرموگ: چهرمگ، سی [ق] سفید.

چهرمه: (۱) سی: (۲) له زولاوا: (۳) مؤزبونه وه: (ناغا چهرمه ی

لنی ده کرد) [ق] (۱) سفید: (۲) لاغر و مُردنی: (۲) ابرو درهم کشیدن.

چهرمه جه قانته: گوشتی ره گاوی [ق] گوشت همراه بارگ و بی.

چهرمه سه ره: ده ردو نازارو ره نجی زور [ق] رنج و مشقت بسیار.

چهرمه سه ری: چهرمه سه ره [ق] نگا: چهرمه سه ره.

چهرمه مل: دوکه ی میوه، شوکه [ق] سبیدک درخت و بالیز.

چهرمه لانه: چهرمه مل [ق] نگا: چهرمه مل.

چهرمه له: چهرمه مل [ق] نگا: چهرمه مل.

چهرمی: (۱) سی، گه و: (۲) چهرمی [ق] (۱) سفید: (۲) چربی.

چهرمیله: دوکه، چهرمه مل [ق] نگا: چهرمه مل.

چهرمین: دروست کرار له جرم [ق] چرمی،

چهرمیننه: چهرمین [ق] چرمی.

چهرمیننه: سبینه ی هیلکه [ق] سبیده تخم.

چهرزنده: نازه لنی که ده له وری [ق] چرنده.

چهرزنه: چهرزنده [ق] چرنده.

چهروه دار: چارویدار [ق] چاروادار.

چهرزه شین: لوشکه هاوژ، چونه وه سنین [ق] لگدبران، چُفنگ انداز

چهره: خوارده مئی: (شده چهره مان خوارد) [ق] خوراک.

چهره خوره: نامرازیکه له ناسباودا [ق] ابراری در آسباب.

چهره دوکه مل: چره دوکه مل [ق] دوه غلیظ.

چهره ز: شتی نروکاندن و کاکله بادام و پسته پنکه وه [ق] آجیل.

چهره س: ههره وزی باسوخ و دوشاوکردن [ق] شیره و باسلق ساختن

گروهی.

چهره گه: بهرجیغ، نه وارانسه ی به بال چبغوه ده چه قن [ق] جو بهای

نگهدارنده چیغ چادر.

چهری: چهرس [ق] نگا: چهرس.

چهرین: (۱) له وهران، له وهرین: (۲) گورانی کوتن [ق] (۱) چریدن: (۲)

آواز خواندن.

چہڑہ: نام، چیزہ [۱] مزہ، طعم.

چہس: چہ [۱] چبست.

چہسسہ: پتکھوہ نوسان [۱] چسبیدن.

چہسپ: (۱) نوسہک، سربش؛ (۲) لکان، بپوہ نوسان [۱] (۱) چسب: (۲)

چسیدن.

چہسپان: (۱) لکان، نوسان؛ (۲) مہزبون، لہس سولک [۱] (۱) چسبیدن: (۲)

چست وچالاک.

چہسپانڈن: لکاندن، نوسانڈن [۱] چسپانیدن.

چہسپانن: چہسپانک [۱] چسپانیدن.

چہسپوک: نوسہک، نوسہنہک [۱] نوعی خار کہ بہ لباس می چسبد.

چہسپیان: لکان، بپوہ نوسان، نوسان [۱] چسبیدن.

چہسپین: چہسپیان [۱] چسبیدن.

چہسن: چہس [۱] چبست.

چہش: (۱) چاو، دبہ، دبہ، چہم؛ (۲) نیجیری چہشبنہ خواردو؛ (۳) نازی

فیرہزاو؛ (۴) چیزہ، نام [۱] (۱) چہش: (۲) شکار چہشتمہ خوار؛ (۳) نازی

نعلیم دبہ برای شکار؛ (۴) مزہ، طعم.

چہش بون: (۱) نیجیری چہشتمہ خواردو؛ (۲) نازی فیرہزاوکردن [۱] (۱)

شکار چہشتمہ خوار؛ (۲) آموزش نازی.

چہشتن: نام کردن، چیزہ کردن [۱] چسبیدن.

چہشتمہ: (۱) چیزہی کہ بو نیجیر دادہ نری؛ (۲) نیجیری چہشتمہ خواردو؛

(۳) نازی فیرہزاو کراو [۱] (۱) چہشتمہ: (۲) شکار چہشتمہ خوار؛ (۳) نازی

نعلیم دبہ برای شکار.

چہشتمہ بون: (۱) نیجیری چہشتمہ خواردو؛ (۲) نازی فیری رابوگ [۱] (۱)

چہشتمہ خوار؛ (۲) نازی نعلیم دبہ.

چہشتمہ خورہ: نیجیری چہشتمہ خواردو [۱] چہشتمہ خوار.

چہش چہڑہ: چاونرسین [۱] نرسانندہ.

چہش خیز: چاوہیز، بہ چاوغانین [۱] نظر باز.

چہشدار: (۱) ناگادار بہ چاو، چاونیر؛ (۲) ہرانہیری بینی چاو، چاوساغ [۱]

(۱) چہش بہرہ، منظر؛ (۲) ہنیا.

چہشتری: چہمدرا، چاوہری، چاوہ نوز [۱] چہش بہرہ، منظر.

چہش زہخم: (۱) چاونی، چاوزار؛ (۲) نوشنہی چاوزار [۱] (۱) چہش زخم:

(۲) چہشمارو.

چہش شہنہ: عاشرہت وہ چہم، ہیمما بہ چاو [۱] ابما و اشارہ با چہش و

ابرو.

چہش کردن: (۱) چہش بہ نیجیردان؛ (۲) نازی فیرہزاوکردن [۱] (۱) شکار

چہشتمہ خور کردن؛ (۲) نعلیم دادن نازی.

چہشکہ: (۱) چہشتمہ؛ (۲) چہشتمہ، چیزہ کردن؛ (۳) ہہ نار، چہرگ و دل و...

[۱] (۱) چہشتمہ؛ (۲) چہشیدن؛ (۳) احشاء.

چہشکہ کردن: نام کردن، چہشتمہ [۱] چہشیدن.

چہشتمہ: کانی، چاوہ، سہرچاوہ، ہانہ [۱] چہشتمہ.

چہشتمہک: چاوہ بلکہ، گوزلک [۱] عینک.

چہشمہ نڈاز: دبہمن، چاوگہ، بہرچاو [۱] چہشم انداز.

چہشمہ نڈاز: چہشمہ نڈاز [۱] چہشم انداز.

چہشمیک: نوزی دہرمانی چاو [۱] بودر داروی چہشم.

چہشن: چور، وہک [۱] مثل، مانند.

چہشٹی: نہرہ فہ [۱] تر فہ، چاشنی.

چہشوری: چاورو، شہرم و حہ یا [۱] شرم و حما.

چہش و ہری: چاوہری، چہمہرا [۱] چہشم بہرہ.

چہش و ہنہ: نیشارہ بہ چاو [۱] اشارہ با چہشم.

چہشہ: (۱) چہشتمہ؛ (۲) وردہ خواردنی بہرلہ نان و چہشت [۱] (۱) چہشتمہ؛ (۲)

پیش غذا.

چہشہ بون: چہشتمہ بون [۱] نگا: چہشتمہ بون.

چہشہ خورہ: چہشتمہ خورہ [۱] نگا: چہشتمہ خورہ.

چہشہ کردن: (۱) چیزہ کردن؛ (۲) چہشتمہ بہ نیجیردان [۱] (۱) چہشیدن؛ (۲)

چہشتمہ حور کردن شکار.

چہشہ عف: چاو، چہم، دبہ [۱] چہشم.

چہشہ عقلک: چاوبلکہ، عہنہک، چہشمہک [۱] عینک.

چہشہفت: (۱) خوار، لار، چہوت، چہویل؛ (۲) ناسنوکسہی دہرکہی ہی

دادہ خہن [۱] (۱) کج؛ (۲) چہشت.

چہشہفتلیس: کاسہ لیس، نوسن [۱] شکم پرست.

چہشہفتور: خوار براو، قبلہ وقاج [۱] فہناج، اربب.

چہشہفتول: چہفتور [۱] نگا: چہفتور.

چہشہفتہ: (۱) ہنہمبو کہ لہدار دہہالی؛ (۲) بوختان و ہہلبہسنی درو؛ (۳)

چہشہفتہ [۱] (۱) رزی کہ بہ دور درخت پیچیدہ باشد؛ (۲) افترا؛ (۳) دسنار

عربہا.

چہشہفتریز: نالفریزوی دہرگا [۱] چفت.

چہشہفتہ کول: گای چوارسالہ [۱] گاو نر چہارسالہ.

چہشہفتہ لی: (۱) چوروی چارہ کہی زنان کہ راست و چہب دہہپوشن؛ (۲)

لاولای دہرکو بہ پنجدہ [۱] (۱) نوعی رودوشی زنانہ کہ چہب و راست

می پوشند؛ (۲) لولای در و پنجدہ.

چہشہفتہ و شیرہ: چہب و چہر بہ خہلبکہوہ روانین [۱] چہب چہب نگاہ کردن.

چہشہفیہ: چہشتمہ [۱] نگا: چہشتمہ.

چہشہفانڈن: (۱) دہ نارہک بردن؛ (۲) چہمانڈن [۱] (۱) درہم فروردن؛ (۲)

خیم کردن.

چہشہفوز: (۱) دہون، چہور؛ (۲) گیابہ کہ گہ لادہ رزی لہ جسنی کہ ماو لو [۱]

(۱) چہب؛ (۲) گیابہی است.

چہشہفوزک: گیابہ کہ ہنہ کہی بو خواردن دہشٹی [۱] گیابہی است کہ

ریشہ خوراکی دارد.

چہشہفوی: چوریک لہ دارہ ہی [۱] نوعی درخت بید.

چہشہفین: چہمین، چہمینہوہ، خوارہوہ بون، داہانٹہوہ [۱] خہمبیدن.

چہشہق: (۱) ہی بزون و بہ پوہ؛ (۲) وردہ زہگ؛ (۳) ناوہ ندی ریکہ؛ (۴) چہقینی

جگ لہ سہر لاقولتہ کہی، کہرہانن، گزیرہاننی میج، تہوغی؛ (۵)

سہرسہخت و لاسار لہ سہودادا [۱] (۱) مقاوم؛ (۲) رگ و ہی؛ (۳) کنارہا؛

۴) نگا: نوعی؛ ۵) سرسخت بك دنده در معامله.

چه قال: ده گهل به قال ده گونری و بهمانا سه ودا گموری سهریایی له ناو بازار دبت [منرادف با بقال و به معنی دوره گرد.

چه قالته: تویی گوشتی پر له ره گ [نگا: چه رمه چه قالته.

چه قاله: فبر بکه بادام [چه قاله.

چه قاله کیوبله: بهری داریکه له فبر بکه بادام ده کاف [گیاهی است که ثمرش شبیه به جفاله بادام.

چه قان: ۱) ده زه ویدا داکوتران؛ (ربنه کان چه قان)؛ ۲) تکبهری دلوب؛ (فته ره چه قان) [۱) در زمین فرو کردن؛ ۲) چکاننده.

چه قانندن: راگرنی بی بزوشن له زه ویدا؛ (نیزه ده زهوی چه قانند، نهمای چه قانند) [در زمین فرو کردن، نشانندن.

چه قانن: چه قانندن [نگا: چه قانندن.

چه قانه: چه فنه، دویار چه زهردی چکوله ی یانکه له که سه ماکار ده و فامکی ده کاو ده بانته فینبی [چه قانه.

چه قانه زن: که سی که چه قانه لی ده دا [جفانه زن.

چه قاو: ده زه مین روگراو [در زمین فرو شده.

چه قاهو سو: خوگر نوبه خرابه، بی شرم و به چه قاهو شلناغ [شارلاتان، بزهار.

چه قچه چولک: گیاهی کی لك باریکی بلندی بی گله به نالی پلنگی پیوه ده نبش [گیاهی است.

چه قچه: ۱) فه زوانی سوئر کراو له ناوا کولوا بونرو کاندن؛ ۲) چه فنه ی ناش [۱) بسنه کوهی شور شده و در آب پخنه؛ ۲) ایزاری در آسیاب.

چه قچه قه: ۱) چه فچه چولک؛ ۲) گیابه که شیرهی بنه کی وه ک جاچه نه جان؛ ۳) چه فنه ی ناش، چه فچه [۱) و ۲) دو نوع گیاه؛ ۳) ایزاری در آسیاب.

چه قل: چول، درک، درو [خار.

چه فلانقوچ: فه زوان، که سکاک [چتلانقوش.

چه قل ماست: ماسناو، ناوه ماست [دوغ چری نگرته.

چه قله: چلکن، گهمار [چرکن، کثیف.

چه قنای: چه قانندن [غرس کردن.

چه قو: ۱) چه قو؛ ۲) له باش وشه ی لوتی وانا؛ گالنه گم، سه ماکار [۱) چاقو؛ ۲) پس از کلمه لوطی به معنی دلقک آید.

چه قو: کبرد [چاقو.

چه قوساز: کبرد که، وه سنای کبردان [چاقوساز.

چه قو کیش: شه زانی، که سی به چه قو لیدان هره شه له خه لک ده کا [چاقو کش.

چه قو گم: چه قوساز [چاقوساز.

چه قوله: کبردی چکوله [چاقوی کوچک.

چه قونه: تهق تهق به لیکدانی فامکه گوره و براتوته، چه قنه [بسکن.

چه قه: ۱) شبلی بنه شنگ که نه بجان؛ ۲) گوزه ههرا، چه نه لیدان [قندران؛ ۲) فیل وفال.

چه قه بی: داره بی خورست [بید خودرو.

چه قه چه ق: ههراوه ربا، گاله گال [هو و جنجال.

چه قه چه ناو: چه قه که، زور بلی به ده نگی بهرز [خراف، برچانه.

چه قه خسانه: زوریک به پنه ناجیگی نویزه وه له مرگوت بو فسه کردن [اطاقی کنار شبستان مسجد که برای بحث و اظهار نظر می باشد.

چه قه ره: لیرنکی نازه بشین بوی گیا؛ (بیوازه که مان چه قه ره ی داوه) [جوانه تازه گیاه.

چه قه ساو: تیز کردنی داس به سهر پیوه به عه جله؛ (چه قه ساویکی لیده) [تیز کردن داس با عجله و سرپایی.

چه قه سو: چه قاهو سو، بی چارو [پررو و بی شرم.

چه قه دل: ۱) توژی، نورک؛ ۲) پینچک، پینچکی کورسی؛ ۳) لاواز، لهز؛ ۴) بزنی مل ره شی له ندام سبی [۱) شغال؛ ۲) پایه صندلی؛ ۳) لاغر؛ ۴) یز سفید گردن سیاه.

چه قهن: زهوی نمم، ره قن [زمین سنگلاخی.

چه قه نه: ۱) چه فانه؛ ۲) داریکی پنچکه [۱) بشکن؛ ۲) درختچه ایست.

چه قه وانه: چه قه نه ی ده سنی سه ماکر، چه قه نه [صنج.

چه قه ووز: بونی زونی سوتاو [بوی روغن سوخته.

چه قه وههرا: گوزه وه چه قه، زه نازه نا، هه للا هه للا [هو و جنجال.

چه قی: چه قاو [فرو شده.

چه قیان: چه قان [فرورفتن.

چه قه بلوک: ۱) گولیکی سبی ره نگه؛ ۲) چه قاله کیوبله [۱) گلی است سفید رنگ؛ ۲) جفاله بادام.

چه قه بیله: جوزی خاشخاشک [بکنوع خشنخاش کوهی.

چه قین: چه قاو [فرو شده.

چه قیو: ۱) چه قاو؛ ۲) وینسناوی بی چوله [۱) فرو شده؛ ۲) بی حرکت ایستاده.

چه ک: ۱) نامرازی چه نگ؛ ۲) خشنل، زه نهر؛ ۳) پوشاک؛ ۴) زله، شه قام، شه په زله، شاب؛ ۵) گلوه ی ناو ربشم؛ ۶) کهوشی کونی له بهر بیک چوگ؛ ۷) جهرمی بازنه ی که لاش؛ ۸) مسنه ی ده سنی ههلاج؛ ۹) روت و فوت؛ ۱۰) نامرازی کار؛ ۱۱) قاقه زی حدواله ی پاره له بانک؛ ۱۲) پینه ی قهراغ بهری کهوش بو راست کردنه وه [۱) جنگ افزار؛ ۲) زبور آلات؛ ۳) پوشاک؛ ۴) سبلی؛ ۵) گلوه اهر بشم؛ ۶) کفش زوار دررفنه؛ ۷) جرم پاشنه گیوه؛ ۸) مسنه پنه زنی؛ ۹) لخت وعور؛ ۱۰) ابزار کار؛ ۱۱) چک بانکی؛ ۱۲) پینه کفش.

چه کان: ۱) نه سباباتی شه؛ ۲) نمانی شسرله گواندا [۱) جنگ افزار؛ ۲) نماندن شیر در بستان.

چه کاندن: ناناخر دلوب مزین [مک زدن نا آخر بن فطره.

چه کانن: چه کاندن [نگا: چه کاندن.

چه کبه ند: سهر که وابه کی نیوه فوله تاسه ریشنبند [بالا بوشی که بر قبا پوشند.

چه کچه کی: شه مشمه کویره [شب پره.

چه کچه کیله: چه کچه کی [۱] شب پره.

چه کدار: بدجهك، بدسبلح، خاونه نسیبایی شهزاد [۱] مسلح.

چه کدراو: حوكم دراو له لایهن حاكم [۱] محكوم.

چه كری: (۱) نیرك، چه قهره: (۲) نیرنكه ریواس [۱] (۱) جوانه: (۲) جوانه ریواس.

چه كریژ: پرجهك [۱] نگا: پرجهك.

چه كسه: زانی سهگ، سهگهزی [۱] نگا: سهگهزی.

چهك كردن: چهكي شهزلی ساندن [۱] خلع سلاح كردن.

چه كمه: (۱) جزمه، چهزمه، كهوشی نانهزئو: (۲) ییست دامالوا [۱] (۱)

چكمه: (۲) پوست كنده شده، بدون پوست.

چه كمه بور: (۱) كوله نه جیم، بهگزهدهی نابوت: (۲) لاسارویی گوی [۱]

(۱) اشراف زاده مقلس: (۲) حرف نشنو.

چه كمه ره ق: چه كمه بور [۱] نگا: چه كمه بور.

چه كو: ناوی بیوانه به [۱] اسمی برای مردان.

چهك وپوش: ورده و پردهی مال [۱] خرث ویرت منزل.

چه كوچ: چه كویش، تهوری زور حكوئه بو بزمار كوان و فهندشكاندن [۱] چكش.

چه كوچردان: دوامین دلوب ده رهینان [۱] نا آخرین فطره چكانیدن.

چه كوچكاری: كار له شنئی كردن به چه كوچ [۱] چكش كاری.

چه كور: ییسنی به سو كهوه، كهوله چه برانی نوكلئی وه نه كراو [۱] پوست حیوان یا پشم آن.

چه كوش: چه كوچ [۱] چكش.

چه كه: (۱) مشنوی ههلاج، مشنهی ههلاج، كوئکی ههلاج: (۲) روت و

شروئ: (۳) له زوبنی سمر: (هدر چه كهی سهری دین): (۴) گالنه چی و

قسه خوش: (۵) دهنگی كهوشی كوئی خراب: (چه كهی كهوشی دین)

[۱] (۱) مشنه پشه زلی: (۲) لخت و عور: (۳) لرزش سر: (۴) بذله گر: (۵)

صدای كفش كهته و فرسوده.

چه كه چهك: دهنگه دهنگی كهوشی كوئ و دراو [۱] صدای كفش كهته و فرسوده.

چه كه رداسی: زه به لاهی بیكاره [۱] لندهور بیكاره.

چه كه ره: (۱) چه فسه ره: (۲) سببایه کی كه به سسر ههنجیری وشك و

باسوخه و هه بیری [۱] (۱) جوانه: (۲) سیدك انجیر خشنك.

چه كه شه شکنین: شنیو كردنی زه مین له سسه نه ای بهارا [۱] شخم زدن

زمین در اوایل بهار.

چه كه وور: چه قهوز [۱] نگا: چه قهوز.

چهل: (۱) جارا، ههل، حهل، ده حفه، كه زهت: (۲) نوبه له قوباو و گالنه دا:

(۳) کیس، ده رفهت، ههل: (۴) نرویکی جبا: (۵) دولبا، بهلای سهرشان:

(چهل و مله و ده سب ههلتاگری) [۱] (۱) دفعه، بار: (۲) نوپ در بازی:

(۳) فرصت: (۴) قلله كوه: (۵) ربال گردن.

چهلا: گوریس له مو [۱] ریسمان.

چهلاخ: نه سبی هه دا نه دهه [۱] اسب نا آرام.

چهلاق: نه ترس، به غیرهت [۱] نترس، بیباك.

چه لاک: (۱) داری دریزی میوه نه كاندن: (۲) كوله كهی جادر [۱] (۱) چوب

بلند برای نكاندن میوه: (۲) دیرك خیمه.

چه لاک: چه لاک [۱] نگا: چه لاک.

چه لاکه: (۱) داری سهر به قولایه بوشت له قولایی ده رهینانه وه: (۲) داری

دریزی دولك بهر جادر ده درئی، چلاك [۱] (۱) چوب فلاپ دار برای

بیرون كشدن اشیاء از داخل جاه: (۲) دیرك خیمه.

چه لاکه: چه لاک [۱] نگا: چه لاک.

چه لان: روزانی پشوو، جاران [۱] قبلا.

چه لاون: (۱) نوكاو: (۲) گوشناو: (۳) ناوی سهروپی: (۴) زونگ و زه لكاو [۱]

(۱) نخوداب: (۲) آب گوشت: (۳) آب كله باچه: (۴) بانلاق.

چه لاو: شوربای نیکوشین، نریت [۱] نریت.

چه لتك: (۱) جه والی بجوك: (۲) چه لتوك، برنجی به تیکوله وه [۱] (۱) جوال

كوچك: (۲) شلتوك.

چه لتوك: برنجی به تیکوله وه [۱] شلتوك.

چه لتوك جاز: موره زه، موزرای برنج [۱] شالیزار.

چه لته: چه قه و فسهی لابه لا [۱] سخن سبك.

چه لته چه لت: چه نه دریزی، چه نه وه ری [۱] برجانگی.

چه لغو: چه رغو، گه سکی له شول [۱] نوعی جاروی دسنی.

چه لغو: له رولاوا، نزار [۱] لاغر.

چه لماس: جاو برسی، چلیس [۱] بخیل، حر بص، آزمند.

چه لماسك: چه لماس [۱] نگا: چه لماس.

چه لوچوم: راسان، خوگف كردن [۱] آماده شدن برای سله

چه لوز: پارسه کی به گبزه و نیزه [۱] گدای سمج.

چه لوك: كويزر، جهت [۱] كوزر.

چه لومل: بهلای ده ست هه لته گر [۱] سختی و بلانی كه رفع نمی شود.

چه له: (۱) گوریس، وه ریس، پت: (۲) نوره له گالنه دا [۱] (۱) ریسان: (۲)

نوپت در بازی.

چه له پایی: جورئی دیلان [۱] نوعی رقص محلی.

چه له كه: (۱) خوشسرو، به پی، به كار له رویشتنا: (۲) چه میوه، داهانو: (۳)

جوان، خوشبك [۱] (۱) راهوار: (۲) خمیده: (۳) زیبا.

چه له كوره: مشك گره، بالداریکی راو كری بجو كه له باشو گجكه نره [۱]

پرنده ایست شكاری كوچك.

چه له كه: چه لاک [۱] نگا: چه لاک.

چه له مه: (۱) كدله وه، كدله مه: (۲) نالقهی سهری فه یاسه: (۳) دارگوردی

تهون [۱] (۱) حلقه چوبی كه در گردن گاو اندازند: (۲) وهنگ: (۳)

چوبی در دستگاه قالببایی.

چه له مه: (۱) كدله وه: (۲) نالقهی داربندی سهری فه یاسه: (۳) جوله مه: (۴)

گیر و گرفتنی زه مانه، ده رده تاره حهتی: (نوشی تنگ و چه له مه هاتوم)

[۱] (۱) حلقه چوبی گردن گاو: (۲) وهنگ: (۳) استخوان جناغ: (۴)

گرفناری زمانه.

چه له مه شکنانی: چوله مه شکنه [۱] جناغ شكستن.

چه له مه شکنه: چوله مه شکنه [۱] جناغ شكستن.

چه‌مك: مه‌به‌ست، مه‌نلَب [ب] منظور.
 چه‌موجوخمو: مَبْشَه و فامبشه لُبْنی جوغور [ب] بیشه و نزار انبوه.
 چه‌موجوغورد: چه‌موجوخمو [ب] نگا؛ چه‌موجوخمو.
 چه‌م‌وخم: نازه‌نور [ب] خرام.
 چه‌مور: لاسار، گوی نه‌بیس [ب] حرف نشنو،
 چه‌موش: سل، ره‌هك، له‌قه‌هاونز و گازگر [ب] حموش.
 چه‌موله: (۱) چه‌موله، بوکاوله؛ (۲) په‌نچه‌به‌لأوی؛ (۳) چنگال [ب] (۱)
 نگا؛ چه‌موله؛ (۲) پنجه باز دست؛ (۳) چنگال.
 چه‌موله‌دادان: په‌نچه‌له‌سهرزه‌وی درزگردنی دژنده؛ (شیر چه‌موله‌ی
 دادابو) [ب] پنجه حیوانان درنده روی زمین.
 چه‌موله‌گرتن: بوکاوله‌لبنان [ب] پنجه دست را به علامت تنفر رو به کسی
 باز کردن.
 چه‌موله‌لبنان: بوکاوله‌لبنان [ب] نگا؛ چه‌موله‌گرتن.
 چه‌سه: (۱) چاره، په‌تکرو؛ (۲) سراسار، کانی؛ (۳) که‌مدی ده‌ف و بزنگ.
 [ب] (۱) اطای در خانه؛ (۲) سرچشمه؛ (۳) چوب مدورسده‌د ف و امثال
 آن.
 چه‌مه‌دان: حاننا، صندوق‌کوی له‌حدم بان نه‌نه‌که بوجک نَبان [ب]
 جمدان.
 چه‌مه‌ر: (۱) شبن و شه‌بور؛ (۲) که‌مه [ب] (۱) شیون و زاری؛ (۲) حلقه.
 چه‌مه‌ر: چاره‌ری، چاره‌نور [ب] امیدوار.
 چه‌مه‌ره: نالقه له‌دار [ب] وهنگ.
 چه‌مه‌ری: لاواندنه‌وی مرده‌ته بده‌هول لی‌ده‌دری [ب] نوحه‌حواسی یا
 دهل.
 چه‌مه‌سیاونه: گیابه‌که [ب] گیاهی است.
 چه‌مه‌ن: چمه‌ن، میرگ [ب] چمن.
 چه‌مه‌نتو: چمه‌نتو، سیمان [ب] سیمان.
 چه‌مه‌ند: شی، نَسپ بان مابنی ره‌نگ نامال زرد [ب] اسب سمند.
 چه‌مه‌ودما: چاوله‌دی، به‌تاسه‌بودین [ب] چشم انتظار.
 چه‌میانوه: چه‌مانده [ب] خمیدن.
 چه‌مبخانی: دارسانی دارتو [ب] باغ نوت.
 چه‌میش: (۱) پَلاو، بالا؛ (۲) چه‌موش [ب] (۱) کفس؛ (۲) جموش.
 چه‌مه‌له: نروزی [ب] خبارچنبر.
 چه‌مه‌ین: (۱) داهانته‌وه، لاریونه‌وه؛ (۲) سباکه، ربخ [ب] (۱) خمیدن؛ (۲)
 سرگین.
 چه‌مه‌ینه‌وه: داهاتنه‌وه [ب] خمیدن.
 چه‌میو: خواره‌وه‌بوگ، لاره‌وه‌کراو [ب] خمیده.
 چه‌ن: (۱) دهرزی؛ (۲) چه‌ناگه، نهرزینگ؛ (۳) جقاس، چه‌ند [ب] (۱)
 سوزن؛ (۲) زنج؛ (۳) جقدر، چند.
 چه‌ناخ: (۱) خشبکی ژانده‌به، گرمه‌ک؛ (۲) چه‌نه‌گه، نهرزینگ [ب] (۱)
 زبوری است زنانه؛ (۲) زنج.
 چه‌ناگه: نهرزینگ، چه‌نه [ب] زنج، چانه.
 چه‌ناگه‌دان: چه‌نه‌لبدان، زوربیزی، هله‌وه‌زی [ب] برجانگی، برگویی.

چه‌له‌نگ: (۱) شوخ و شه‌نگ؛ (۲) ده‌فری به نه‌له‌که؛ (۳) حلوکی دار؛ (۴)
 داماو؛ (۵) جوست و نازا [ب] (۱) شوخ و سنگ؛ (۲) ظرف بزرگ؛ (۳)
 شاخه درخت؛ (۴) وامانده؛ (۵) چالاک.
 چه‌له‌دان: هله‌ان، مابن [ب] نبله‌بازی
 چه‌لی: (۱) گیابه‌که له‌نره‌ی که‌ماولو؛ (۲) وشه‌ی ده‌نگدانی گابوروشن
 [ب] (۱) گیاهی است؛ (۲) واژه‌ای برای راندن گاو
 چه‌لنی: (۱) جاریک، که‌ره‌تیک، ده‌میک؛ (۲) وسه‌ی موله‌ت خواستن؛
 (چه‌لنی راه‌سنه) [ب] (۱) بک آن؛ (۲) واژه‌ای برای مهلت خواستن.
 چه‌لیان: نوابن، کارین، سنبان [ب] توانستن.
 چه‌لیبا: خاج، سه‌لب [ب] صلب.
 چه‌لَبک: جاریک له‌حاران [ب] بک لحظه در گذشته.
 چه‌لینگ: گیابه‌کی په‌بنجی جوانه، گولبه‌ند [ب] گیاهی است.
 چه‌م: (۱) جاو؛ (۲) جوم؛ (۳) خوارولار؛ (۴) مَبْشَه‌لانی لای جوم؛ (۵) نهرزو
 سنوه‌ی کار؛ (له‌چه‌می دهرانی) [ب] (۱) جسم؛ (۲) رودخانه؛ (۳) خمیده؛
 (۴) بیشه‌کنار رودخانه؛ (۵) شیوه کار.
 چه‌م ناخوره: نامان بو نازه‌ل [ب] برچین.
 چه‌ما: خواره‌وه‌بو، داهات [ب] خم بند.
 چه‌مان: داهاتنه‌وه، مه‌وه خوارلار بو‌نه‌وه [ب] خم شدن.
 چه‌ماندن: خوارکردنه‌وه، داهینان [ب] خم کردن.
 چه‌ماندنه‌وه: چه‌ماندن [ب] نگا؛ چه‌ماندن.
 چه‌مانن: چه‌ماندن [ب] نگا؛ چه‌ماندن.
 چه‌ماننه‌وه: چه‌ماندن [ب] نگا؛ چه‌ماندن.
 چه‌مانه‌وه: داهانن، داهاتنه‌وه [ب] خم شدن.
 چه‌ماو: (۱) خواره‌وه‌بوگ؛ (۲) نروزی؛ (۳) جومی گچکه [ب] (۱) خمیده؛
 (۲) خبارچنبر؛ (۳) نهر.
 چه‌ماوه: خواره‌وه‌بوگ، لاره‌وه‌بوگ [ب] خمیده.
 چه‌میل: هه‌نگل، ده‌سکه گوزه‌ودیزه [ب] دسنه خم و کوزه
 چه‌موله: (۱) بوکاوله، چه‌موله؛ (۲) چنگ، په‌نچه [ب] (۱) پنجه دست که
 به علامت تنفر رو به کسی باز می‌کنند؛ (۲) پنجه دست.
 چه‌مه‌ر: (۱) چه‌مه‌ر، سین و سه‌بور؛ (۲) نالقه، گهو، که‌مه [ب] (۱) شیون؛ (۲)
 حلقه.
 چه‌مه‌ره: بابوکه‌ی مار [ب] چنبر زدن مار.
 چه‌مه‌ری: ده‌سکی خنجه‌وه شمشیر [ب] دسنه خنجر و شمشیر.
 چه‌مه‌ال: سهر بار [ب] سربار.
 چه‌مه‌یل: بالی، بیاو، له‌سهر‌به‌نچه‌وه ناشان [ب] دسب، از سرانگشتان نا
 شانه.
 چه‌مه‌تاوه: چه‌ماوه [ب] خمیده.
 چه‌مه‌جک: نه‌سکونی، نه‌سکو [ب] چمچه.
 چه‌مه‌جور: که‌مه‌نسبکه زمانی بو ره‌ه‌به [ب] حشره آفت روز.
 چه‌مه‌جه: چه‌مه‌جک [ب] چمچه.
 چه‌مه‌چیر: (۱) جولانه‌ی نه‌خوش و منالان؛ (۲) جوری تری ره‌ش [ب] (۱)
 نو؛ (۲) نوعی انگور سیاه.

چه ناگه دريژ، زور بلنی، چه نه باز، هه له هور [۱] پر چانه، حرف.
 چه ناگه کوتان: بریننی له گیانه لاور، ناریلکه دان [۱] کتابه از حالت نزع.
 چه ناگه کوتنی: چه ناگه کونان [۱] نگا: چه ناگه کوتان.
 چه نهر: که مه، ده وړه ی همرسنی [۱] محبط دایره.
 چه ننگ: هه گبه، خورجیننی پچوک بوژاد [۱] توشه دان.
 چه له جوز: (۱) لاور، لمر، له جهر، دالگوشت: (۲) ره زبل، روزد [۱] (۱) لاعر:
 (۲) خسیس.

چه نجروک: جینجروک [۱] نگا: جینجروک.

چه نند: چقاس، چه نی [۱] چند، چقدر.

چه نندان: (۱) هینده ی، نه ونده ی: (۲) به قهده، به نه ندازه: (دوچه ندانی
 وهرگرت) [۱] (۱) چندانکه: (۲) به اندازه.

چه نندن: چاندن، توم وده شانن [۱] کاشتن.

چه نسدوجسون: وهرام وهرسبار، قسه له شتی کردن، یاس کردن: (بی
 چه نسدوجون به ونده ی ده دم) [۱] چک وچانه زدن.

چه ننده: (۱) ماوه به که، دیره وختیکه: (چه ننده جاوه نورم): (۲) برسیار
 له نه ندازه: (له وکو به چه ننده) [۱] (۱) چندنی است، مدتی است: (۲) چند
 است، چقدر است.

چه نندی: ماوه به که، زه مانیک: (چه نندی له مه و بهر دېتم) [۱] چندنی، مدتی،
 چه نندی: راده ی زووی وکه می [۱] کمت.

چه نسوته که: چنگ سوته که [۱] نگا: چنگ سوته که.

چه ننگ: (۱) چنگ، په نجه: (۲) بالی مه: (۳) مامزهی چه کمه ی سواران:
 (۴) مات و په شپو: (۵) نامرانیکی موسیقیه: (۶) زه نگوله [۱] (۱) چنگ،
 بنجه: (۲) بال برندگان: (۳) مهمیز: (۴) مبهوت: (۵) آلت موسیقی: (۶)
 زنگوله.

چه ننگال: چنگال [۱] نگا: چنگال.

چه ننگان: چه ندان [۱] نگا: چه ندان.

چه ننگ بون: شپوان، مات و په شپو بون [۱] آشفته و مبهوت بودن.
 چه ننگل: چه ننگال، تولاب، بوگوشت هه لاه وسین و ماسی گرتن [۱]
 چنگال، فلاب.

چه ننگ لفه: دهس بلاوی، مال به خورایی خهرج کردن [۱] ولخرجی.

چه ننگه: چنگه، داریا آسنی سهر به قولاپ [۱] چنگک.

چه نه: چه ناگه، نهر زینگ [۱] چانه، زنج.

چه نه باز: چه قه سرو، هه له هور [۱] وراج، برگو.

چه نه به چه نه: شهزه چه قه، دم لدم نان [۱] درگیری لفظی.

چه نه چه نه: زمان دريژ ی، هه له هور ی [۱] زبان درازی.

چه نه دان: زور بیژ ی، چه نه چه نه [۱] زبان درازی.

چه نه لیدان: چه ندان [۱] نگا: چه ندان.

چه نه هور: (۱) هه له هور، زور بیژ: (۲) چه وه نده، چه وه نده [۱] (۱) زبان دراز
 برگو: (۲) چقدر.

چه نه هه راش: هه له هور، زور بیژ [۱] زبان دراز، برگو.

چه نی: (۱) دهرزی دریمان: (۲) ده گل، پیرا: (۳) برچی، له برچی [۱] (۱)
 سوزن: (۲) همراه با: (۳) جراه برای چه.

چه نی: (۱) هیندی: (۲) چه ند چاریک، زه ماننی [۱] (۱) مقداری، اندکی: (۲)
 اندک زمانی.

چه و: (۱) ورنکه بهر، زیخ، خیز: (۲) چاو [۱] (۱) شن: (۲) چشم.
 چه و: چاو، چاون [۱] چگونه.

چه و اشه: (۱) در، بنجه وانه: (۲) شپو باگ، نیک جو [۱] (۱) بر عکس: (۲)
 آشفته.

چه و ت: لار، خوار، چه فت [۱] کج.

چه و تاننده وه: لاره وه کردن، خوار کردن وه [۱] خم کردن.

چه و تانه وه: لار بونه وه، خوار بونه وه [۱] خم شدن، کج شدن.

چه و تاوه: داهانو، خواره و بوک [۱] خمیده، کج.

چه و ته: (۱) ریگه له قه دی کبودا، ریک لبر واری جیا: (۲) شنه خواره که [۱]
 (۱) راه کوهستانی: (۲) آنچه که کج باشد.

چه و ته ک: (۱) داریس، قابمه: (۲) لکی نه بر او ی ژیر زه وی خراو
 له جیگای شهنل [۱] (۱) دار بست: (۲) شاخه خوابیده برای تکثیر.

چه و ته که ل: جافته که ل [۱] گاو نر چهار ساله.

چه و ت و چیل: چه و ت و چیل [۱] کج و کوله.

چه و دار: چاودار [۱] چاودار.

چه و دهر: چاودار، چپودان [۱] چاودار.

چه و دهم: باشمله گوتن، غه بیته کردن، خوسب [۱] غیبت کردن.

چه و ددن: چه و دهر [۱] چاودار.

چه و ر: (۱) روناری، دهن: (۲) بهر زیز: (۳) قورس و سه نگیتر [۱] (۱)
 چرب: (۲) بالانز: (۳) سنگین تر.

چه و رسان: که مو که به ک رو ن که هه سانی پی نیژده کن [۱] چربی کمی که
 بر روی سنگ سای می مالند.

چه و رستان: چه و رسان [۱] نگا: چه و رسان.

چه و ر چه و رو که: گیابه که بهر که ی نامیکی چه و ر ده دا [۱] گباهی است.
 چه و ر کردن: تی هه لسونی رو ن و نه و ن و شنی تر [۱] چرب کردن.

چه و رو که: چه و ر چه و رو که [۱] نگا: چه و ر چه و رو که.

چه و رو چلیک: چلکنی چه و ر [۱] چرب و چرکین.

چه و رو شیرن: جوړیک موری به له که ده لئین بوخوشه ویستی به کاره [۱]
 نوعی مهر گردن بند.

چه و رو شیرین: چه و رو شیرین [۱] نگا: چه و رو شیرین.

چه و رو نه رم: بریتی له زمان لوس، مروخه له نین به قسه ی خوش [۱] چرب
 زبان.

چه و ره: (۱) دهسه سر، دهسه ی دهست: (۲) نهوسنی مالانگه ز و بیکاره [۱]
 (۱) دستمال: (۲) شکم پرست بیکاره.

چه و ره سان: چه و رسان [۱] نگا: چه و رسان.

چه و ری: چه و ری، دوگ و به زور رو ن [۱] چربی.

چه و ری دان: قوتولکه ی رو نی هه سان و... [۱] چربی زدن به سنگ ساب
 و...

چه و ریژ: ریگه ی زیخ تیکرا، خیزر [۱] راه شوسه.

چه و ری که: مه لیکه له چنیشکه چکوله نر [۱] برنده ابست کوچک.

چەوسان: رەنجدان، زەحمەت كېشان [۱] زحمت كېشىدن.

چەوساندىن: رەنج بېدان [۱] زحمت دادن.

چەوساندنەو: ماندو كوردنى زۆرۈ بەهرى ماندى بونەكە داگىر كوردن [۱]

رنج دادن و مزد ندادن.

چەوسانەو: چەوسان [۱] نگا: چەوسان.

چەوكېشى: شەنبەكى بەچنگە بۇردەكە بەرد كۆرگەنەو [۱] شىكشى.

چەولگ: خېزەلان، شۇنىق كە زىخى زۆرى لى ھەبە [۱] شىن زار.

چەولۇك: سەر كۆيۇر [۱] كۆزۇر.

چەوۋ: چاۋ، دېە، چەغف، جەم، جەش [۱] چىشم.

چەوۋل: ھەسەلى ناخۇر، دەنكە كاي درشتى بەرماۋ لە ناخۇردا [۱] ساقە

دروشدە غلات كە در آخۇرمى ماندى.

چەوۋندەر: چۆلەر [۱] چىغندر.

چەوۋنەر: چۆلەر [۱] چىغندر.

چەوۋىل: چەوت، چەفت، خوار، لار [۱] كىچ.

چەھرە: بېچەم، كەسەم، نەحر، نەرح [۱] سېما.

چى: (۱) چىشك: (۲) بۇچى، لەبەرچى: (۳) جى دەبۇزى، مەبەست

جى بە: (۴) باشگىرى بەوانا: دروست كەر: (نەنەكە چى): (۵) خاۋون:

(غەرەبان جى - سەزە چى) [۱] (۱) جەبىزى: (۲) جرا: (۳) منظورت

جېست: (۴) پىسوندېست بەمعنى سازندە: (۵) صاحب و مالك.

چى: (۱) نېرە، فۇر: (۲) دروست، ساز: (نەشتەكى بۇمى چى كە): (۳)

بەدەست و بېردو كارى: (۴) باش و چاك [۱] (۱) اينجا: (۲) آمادە، مەبنا: (۳)

كارى، كاردان: (۴) خوب و پىسندېدە.

چىا: (۱) كېۋ، كېف، كەر، كۆ: (۴) سارد، فېنك [۱] (۱) كۆ: (۲) سرد، خنك.

چىاسەوز: گوندىكە لە كوردستان بەعسى وىزىنى كورد [۱] از روستىھاي

و یران شدە كوردستان نوبىط بەشيان.

چىياگ: سارد لە چىزەدا: (ئاۋچىياگ: ناۋى سارد، تەزى) [۱] خنك.

چىيامانى: (۱) سەرمابون: (۲) نارەقەى لەش لە بى نائەنى [۱] (۱)

سەرماخوردگى: (۲) عرفىن ناشى ازخىسنگى.

چىت: (۱) بارچەى نەنك و رەنگاۋرەنگ: (۲) تۇجى: (۳) چە كارىكت...:

(۴) زېنەۋھاۋار: (۵) قامبىش [۱] (۱) جېت: (۲) تۇجە ھىتى: (۳) جە: (۴)

جېغ و داد: (۵) نى.

جىت بەردە: جېغ [۱] جېغ.

چىت جا: بەردى بۆك و زاۋا [۱] جېلە.

چىتلك: (۱) قامبىش: (۲) ھەرشىنى لولەى ھەبى و ناۋى ھولۇ بى [۱] (۱) نى:

(۲) ھەر چىز لولەى شەكل مېان نەبى.

چىشەلان: فامبىشەلان [۱] نىزار.

چىچىك: سەرى گوان و مەمك [۱] نكە پىستان.

چىچ: بەجىكە مەل [۱] جوجە.

چىچىرك: (۱) سېسەرە، سېسەرە، مەشكەدزە: (۲) بارچە گۆشتىكى بېچوك

[۱] جىر جىرك: (۲) تىكە كوجىك از گۆشت.

چىچىر: گىبابە كە شېرە كەى لىچقە [۱] گىبابەى است.

چىچىك: (۱) جىچىك: (۲) گولنى دەشت كە بىشكوتى: (۳) چولەكە: (۴)

جوجىكە مېرىشك: (۵) نەرمەى گولنى، شىلكە گولنى: (۶) مېتىكى مېۋىنە:

(۷) پارچە گۆشتىكى بېچوك [۱] (۱) نگا: چىچىك: (۲) گل كۆھى شىكفتە

شە: (۳) گىنجىشك: (۴) جوجەمەرغ: (۵) لالە گۆش: (۶) جچولە: (۷)

قۇتقە كوجىك گۆشت.

چىچىكە: (۱) شىلكە گولنى: (۲) چىچىك، تروشكان [۱] (۱) لالە گۆش: (۲)

جىمانە.

چىچىلە: (۱) نەرمەى گولنى: (۲) تروشكان، قونەلنىس [۱] (۱) لالە گۆش: (۲)

جىمانە.

چىچىكە مەچان: گەمەدەكى مىنالانە ھەلدە تروشكىن و ھەلدە ستىنەو [۱] از

بازىھاي كودكان.

چىچە: سەرگولنى مەمك [۱] نكە پىستان.

چى چى: (۱) ىرسبارى بەسوزمانەو: (چى چى؟ دادەى بىلۇۋە): (۲)

چىچىك: (۳) مەمك، گوان: (۴) دانىشەبە زىمانى مىنالان [۱] (۱) كەلمە

بىرەش ھەراھ با نەجىب: (۲) جىمانە: (۳) پىستان: (۴) پىشىن، در زىبان

كودكان.

چىچى: تۆلەكە، نانە حاجى لەگ لەگ [۱] پىنرىك.

چىچىلە: نەرمە گولنى، شىلكە گولنى [۱] لالە گۆش.

چىچ: روش، روشان، داروشان [۱] خراش.

چىچ كرن: روشاندىن [۱] خراشىدىن.

چىدانە: بالدارىكى بىنوش رەنگە [۱] بىرنەدە پىشش رەنگ.

چىر: (۱) بىرنەمەرە: (۲) كىر: (۳) زال، قەۋەت بى شكاۋ [۱] (۱) نوعى بز: (۲)

آلت تناسل در مردان: (۳) چىرە.

چىر: (۱) ددانى گر: (۲) دان نىشاندىن بەتورەبى: (۳) نەپس ولە جاۋىن

نەھانو: (۴) نەساز و خوگو لەسەۋدادا [۱] (۱) دندان برەم سايىدىن: (۲) از

عصبانيت چىنگ و دندان نمودن: (۳) غىر قايىل جوبىدىن: (۴) كسى كە

نشود با او معامله كرد.

چىر: (۱) زىر، بىن: (۲) مانگا، جىل: (۳) دوست و ناشنا: (۴) دەسەلات دار،

زال [۱] (۱) زىر: (۲) مادە گاۋا: (۳) دوست و آشنا: (۴) چىرە.

چىر: (۱) تىر، جەۋالى دونابى: (۲) جىنۇ، سىخىف، دژمان [۱] (۱) خرىجىن

بىزىرگ: (۲) دىشنام.

چىر بونەو: زەق رۋانىن بەنورەبى [۱] خىرە نگرىسن.

چىرت: چىقنە، رېقنە، گولنى بالددار [۱] چىلفوز.

چىرچىر: (۱) دىنگى رىك خىشانى ددانان: (۲) دىنگى قەلەم لەنوسىندا [۱]

(۱) صدای بهم سايىدىن ددانانها: (۲) صدای قلم نى ھىنگام نوشتن.

چىرچىرۆك: نەقل و نەزىلە [۱] قەسە.

چىردىرئۇ: زۆر بىلىنى لاسار [۱] زاژخا.

چىرغان: چارچى، ناگا كەر [۱] چارچى.

چىرۆك: لەنكە، ھەلۇجە و سېۋ ھەرمى لەنە، كەۋشك دە كىرنەو [۱] بىرگە

گوجە و سىب و...

چىرۆك: بىرەى مافور [۱] اضافە نىخى كە در قالى مى بىرند.

چىرۆك: مېشەسى، چىرگ [۱] ھو بىرە.

چىرۆك: خىكايەت، خەقايەت، دەنگ و باسى رابىردو [۱] داستان.

چیرومیر: دوست و ههوال، ناشناو برادره [۱] دوست و آشنا.

چیره: (۱) زال، ده ست به سهرارو بئینو: (۲) لهوز، گبای خواردنی مالات؛ (۳) دموجاوا (۴) قهره بو: (۵) رهنگی نالی ناچنج: (۶) سیره سیری که له وه خنی ماروروی دینن [۱] (۱) جیره: (۲) علوفه دام: (۳) صورت: (۴) تلافی: (۵) رنگ صورتی: (۶) صدای کیک هنگام مشاهده مار و روباه. چیره: (۱) لوزک و پئیری پیکهوه کولوا: (۲) دهنگی که له مار و زبوی دیننا [۱] (۱) از خوراکی هاست: (۲) صوتی که کیک در حال وحشت سر می دهد.

چیره خهر: رابهخ، ههرشنی بوراخستن ده شی و هک بهزه و مافورو حدسیر [۱] زیرانداز.

چیره وه بون: به تهریزی ددان نیشانندان [۱] دندان نمودن از خنسم.

چیره بی: رهنگی نالی کال، به مهبی [۱] رنگ صورتی.

چیری: لهوز [۱] چراگاه.

چیرین: لهوزان، گباخوردنی نارهل: (۲) لهوزاندن [۱] (۱) چریدن: (۲) چراندن.

چیز: موزه شبنه [۱] خرمنگس سهرنگ.

چیزو: چروک، بی نرخ، نه هیزا [۱] بی ارزش.

چیزو نام، جهزه، جهشکه [۱] مره، طعم.

چیژان: تام کردن، جهشنن [۱] جشدن.

چیژتن: نام کردن، چیزان [۱] جشدن.

چیژکه: چیژ، تام تاقی کردنومه [۱] جشدن.

چیژه: (۱) چیژکه: (۲) نجیری جبدنکه خواردو [۱] (۱) جشدن: (۲) شکار جبدن خور.

چیژه دانان: چه شکه دانان بو نیچیر [۱] جبدن گذاشنن برای شکار.

چیژیله: جوله که [۱] گنجشک.

چیش: کام، کامه، کینه [۱] کدام.

چیشت: (۱) بئخوری له سه ر ناگر کولوا، ناش: (۲) نانی به بانی، تیشت [۱] (۱) آس: (۲) صبحانه.

چیشتا: نیوانی به بانی و نیوه زو [۱] جاشت.

چیشتان: ناوه راستی به بانی و نیوه زو [۱] جاشت.

چیشتانان: دمی بهرله نیوه زو [۱] جاشت هنگام.

چیشتانه: بهخشش له پاداشی کاری جاکدا [۱] بخشش، انعام.

چیشتاو: ناودانی مدر له نیوان به بان و نیوه زو [۱] آب دادن جاشت هنگام ره.

چیشتخانه: مه تهم، نهودوکانی شیوی لی ده فروشن [۱] رسنوران، سالن غذاخوری.

چیشتکهر: چیشت لئنه، ناشهه، ته بباخ [۱] آشیر.

چیشتن: جهشتن، تام کردن [۱] جشدن.

چیشته: (۱) نجیری جهشه خواردگ: (۲) جهشه بو نیچیر [۱] (۱) جشته خوار: (۲) جشته.

چیشته خوشه: (۱) جیشته قولهی ملانان: (۲) نالات و زرده چیه [۱] (۱) نگا: جیشته قوله: (۲) ادویه.

چیشته خوشه: نالات و زرده چیه [۱] دبگ افزار.

چیشته قوله: خواردن که ملانان له ماله وهی دینن و پیکه وهی ده خون [۱] توشه کودکان.

چیشته قولی: جیشته قوله [۱] نگا: جیشته قوله.

چیشته کولین: نالات و زرده چیه، به هارات [۱] دبگ افزار.

چیشته نگاو: قاوه لئون، وهختی بهرله نیوه زو [۱] جاشت هنگام.

چیشته تویر: نویری سوننهت له نیوان به بانی و نیوه زو [۱] نماز جاشت. چیشتی: تامی کرد، جهزه ی کرد [۱] حشید.

چیشتیر: تویشنیر، جویشتیر [۱] بز دوساله.

چیشکه: (۱) چیژه: (۲) پاساری، جوله که [۱] (۱) مزه: (۲) گنجشک.

چیخ: بهرده ی له فامیش که به دوری ره شمال دارای ده نگبون [۱] چیخ کردن: دهورده دان، دهوره گرفتن [۱] دور چیزی را گرفتن.

چیخ: خوه لکیشان [۱] لاف زدن، خودسنایی کردن.

چیق: (۱) قاحی جانه وهه، لاقی زبند وهران: (۲) لهزه شه [۱] (۱) پای جانور: (۲) غراب، کلاغ.

چیقل: لهوز لاوان، کن له جهر [۱] لاغر.

چیقل: جیکل [۱] نگا: جیکل.

چیقلدانه: جیکلدانه [۱] زاغر، چینه دان.

چیک: (۱) نانهای سهرچار، له که ی سهرجاوا: (۲) بسکی لاجانگ: (۳) جوجکی مهل: (۲) جوله که [۱] (۱) لکه چشم: (۲) موی شقیقه: (۳) جوجه: (۴) گنجشک.

چیکرن: (۱) دروست کردن، سازدان: (۲) کار بیک هئنان [۱] (۱) درست کردن، ساختن: (۲) انجام دادن.

چیکل: جیکل، جیقل [۱] چینه هضم نشده در شکم برنده.

چیکلدانه: جیکلدان [۱] چینه دان.

چیکله: جیکله، دارو که ی زور بار یکی کورت [۱] شاخه کوناه و بار یک درخت.

چیکن: چیکه نه، نامرزی به مو پاک کردن [۱] ابزار پنبه پاک کنی.

چیکنه: درونی ورد، درومان، ورد [۱] دوخت و دوز بسیار ریز.

چیکه: هبچی نر، هبچی دیکه [۱] دیگر هیچ.

چیکه: دروست که، سازده [۱] درست کن، بساز.

چیکه نه: (۱) چیکه: (۲) به موله چیکه دان [۱] (۱) نگا: چیکه: (۲) پاک کردن پنبه.

چیل: (۱) ماکه، کهوی من: (۲) گباو پوشی ناو کورنان: (۳) بازگی خالدار: (۴) قیل، گهرا: (۵) بهرین: (۶) جوجکی بالنده: (۷) فره جهرمگ [۱] (۱) کبک ماده: (۲) آنچه که در بالان ویزند: (۳) ابلق: (۴) حبله، مکر: (۵) خاربست: (۶) حوجه یرنده: (۷) کاملاً سفید.

چیل: (۱) گاشه بهرد، نه له سه ننگ، تاویره بهرد، که قری مزن: (۲) بهرجینی له دوزک دال سازکراو: (۳) خال خال: (۴) جوجکی بالنده [۱] (۱) سنگ بزرگ: (۲) بهرجینی که از خار سازند: (۳) خال خالی: (۴) حوجه یرنده.

چیل: (۱) مانگا: (۲) خوار [۱] (۱) -اده گاو: (۲) کچ.

چیلان: (۱) لهنگو چکه سورانی باو یک: (۲) قفل و کلید [۱] (۱) آستین بلند

و باربک لباس محلی: (۲) قفل و کلید.

چیلانگه‌ر: قفل ساز، کلید ساز [۱] قفل ساز.

چیلک: (۱) مینکه، جیجک: (۲) گویکه‌ی گوان و مه‌مک [۱] (۱) ججه‌له: (۲) نك پستان.

چیلک: جیکله [۱] نگا: جیکله.

چیلک‌ر: مەلی کرکه‌متو له‌سه‌ر هیلکه [۱] پرندە کرچ که روی نخم خوابیده باشد.

چیلکه: (۱) چیکله: (۲) باربکایی سه‌ری گوان: (چیلکه‌ی گوانی نم مەزه زامه) [۱] (۱) نگا: چیکله: (۲) نك پستان.

چیله: (۱) جیکله: (۲) بوش و ورده‌داری ناگرینی کردن: (ده‌سته چیله): (۳) به‌رین [۱] (۱) نگا: چیکله: (۲) افروزه: (۳) خاربست.

چیله: بئجو، افروزه [۱] بجه، فرزند.

چیله‌ک: مانگا [۱] ماده‌گار.

چیله‌می: شمشه‌مه‌کویزه، چه‌کچه‌کی [۱] شب‌پره.

چیلی: جوجکه‌ی مه‌ل [۱] جوجه.

چیم: (۱) فوری هه‌لقه‌ندراو له‌میرگ: (۲) برۆین، بچین: (۳) چی‌من: (چیم به‌سه‌رنه‌وه): (۴) چیشنیکم: (چیم‌لن ده‌که‌ی): (۵) به‌له‌ک، بوژا: (۶) پیتی

شه‌شهم له‌نه‌لفو بینه‌کدا [۱] گل برداشته شده از کنار چشمه و جوبیار: (۲) برویم: (۳) از من: (۴) نسبت به من: (۵) ساق پا: (۶) حرف

«ج».

چیمانی: هه‌گبه، جه‌نندی سه‌فەر [۱] ساک با جمدان سفر.

چیمک: جیمک، دوانه [۱] دوقلو.

چیمکو: وکتیش [۱] روکش.

چیمه‌ن: (۱) میرگ: (۲) نیمه‌چوین: (۳) ده‌چین [۱] (۱) مرغزار، چمن: (۲) رفتیم: (۳) می‌رویم.

چیمه‌نتو: چه‌مه‌نتو [۱] سیمان.

چین: (۱) لاله‌سه‌رلا، نئی له‌سه‌رنوی: (چیتی دیوار، چینی زولف): (۲) ولانیکی هه‌ره‌به‌هه‌شامانه له‌دنبادا: (۳) به‌ره‌باب [۱] (۱) چین،

چین‌چرک: (۲) کشور چین: (۳) نسل

چین: (۱) باشن، چاکن: (۲) ناژان، به‌کارن: (۳) باشگری به‌وانا: وه‌شین: (نوم‌چینه) [۱] (۱) خوب هستند، خوبند: (۲) چالاکنند: (۳) پسوند

فاعلی به‌معنی کارنده.

چیناوی: (۱) به‌نوی، لاله‌سه‌رلا: (۲) ناوی پارچه‌یه‌که [۱] (۱) چیندار، چین‌چین: (۲) نام پارچه‌ای است.

چینچرۆک: جه‌نچرۆک [۱] چنگال برنده و درنده.

چینچک: (۱) پاشکیو: سینجکه سلاوه: (۲) قونه‌لئس: (۳) کموکه: (۴) نەرمە‌ی گوی: (۵) زییکه له‌بئست: (۶) بارچه‌گوشنیکي پچوک [۱] (۱) گل مژه: (۲) چمانمه: (۳) اندک: (۴) لاله‌گوش: (۵) جوش بدن: (۶) فطعه کوچک گوشت.

چینچکه‌سلاوه: پاشکیو [۱] گل مژه.

چین‌چین: (۱) لاله‌سه‌رلا: (۲) جانه‌وه‌ری خالدار [۱] (۱) چین‌چین: (۲) حیوان خالدار.

چینخ: (۱) جیج: (۲) برینی پوک و بئست [۱] (۱) جیج: (۲) زخم بر پوست.

چیندراو: چناو [۱] کاشته شده.

چینراو: چناو [۱] کاشنه شده.

چینک: زلف، پرچی سه‌رلا جانگ [۱] زلف.

چینکو: جیمکو [۱] روکش.

چینکه: به‌له سه‌وزایی له‌ناو بوش و پاری و: [۱] (۱) سبزه و چمنی که اطرافش خشک باشد.

چینگ چینگ: زرنگه زرنگی خنشل [۱] صدای بهم خوردن زیورات.

چینوماچین: مر بشکه‌تارانی، مر بشکه‌هندی [۱] مرغ شاخدار.

چینه: (۱) ربریک له‌دیواری به‌فور: (۲) دانمه‌بشک: (۳) هه‌لگرته‌وه‌ی ده‌نک به‌دندوک: (۴) فاش، برآویک له‌میوه‌ی بئستان [۱] (۱) ردیفی از دیوار گلی: (۲) چینه: (۳) دانه برچیدن مرغان: (۴) قاج.

چینه‌دو: جیکلدانه [۱] چینه‌دان.

چینی: (۱) جوړی سواله‌تی هه‌ره‌باش: (۲) خه‌لکی ولانی چین [۱] (۱) ظرف چینی: (۲) اهل کشور چین.

چینی: به‌لئه گوشت، پارچه‌به‌ک له‌گوشت [۱] قطعه گوشت.

چینو: (۱) دارده‌ست: (۲) نامراز، له‌سه‌باب [۱] (۱) چوبدستی: (۲) ابزار.

چینو‌ه‌س: داربه‌ست [۱] داربست.

چینو‌ه‌ست: چینو‌ه‌س [۱] داربست.

چینو‌ه‌له: نامرازی نازاردانی زبندانی، دارده‌خه‌نه ناواقمانی و ریکی ده‌کوشن [۱] از ابزار شکنجه.

چینودان: تازه‌ل کر و تازه‌ل فروش [۱] چوبدار.

چینودان: چه‌وده‌ر، چه‌ودار، چه‌وده‌ن [۱] چاودار.

چینور: وه‌رگه‌رانندن له‌زمانیکه‌وه بو زمانیک، پاچه [۱] شجمه.

چینورانندن: (۱) پاچه‌کر، تهرجه‌مه‌کردن: (۲) ده‌کردن [۱] (۱) ترجمه کردن: (۲) رانندن.

چینورکار: وه‌رگبیر، پاچه‌کار، نه‌رجومان [۱] منرجم.

چینوشه‌قه: دارشقی، شهن، داری‌بن هه‌نگلی قاج شکباو [۱] چوب پا.

چنوکوت: (۱) نیلاکوت، به‌نیلا‌لیدراو: (۲) بریتی له‌به‌زورنی تاخراو [۱] (۱) چوبکاری شده: (۲) کنایه از به‌زور فروشده.

چینو‌ته‌قی: داری‌سه‌ه‌رزا گه‌رانندی کویر بوریگه تافی کردنه‌وه [۱] عسازدن ناپهنا.

چینو‌زه‌مه: چینه‌نه‌قی [۱] نگا: چینه‌ته‌فن.

چینو‌ه‌سان: (۱) بره‌بندی دارو سم ناشین: (۲) که‌لینکی به‌راز له‌په‌نا شفره‌وه [۱] (۱) سه‌هان چوب و سم: (۲) یکی از نده‌های گراز.

چینو‌هل: له‌زودا، پیشتر [۱] پیشتر، پیش از این.

چیه: (۱) درندی کبوا: (۲) وشه‌ی برسبار [۱] (۱) فله‌کوه: (۲) چیست.

چی‌بگ: سارده‌وه‌بو، سارده‌ته‌زی [۱] سردشده.

چی‌بی: سارد [۱] سرد.



جوت‌دا [ح] (۱) کلمهٔ نعجب و ناباوری؛ (۲) کلمهٔ ابست برای راندن گاو در هنگام شخم گویند.
 حادری: هر له‌جی، جی به‌جی [ح] فوراً.
 حار: حال [ح] حال و احوال.
 حازاب: نازار [ح] عذاب، آزار.
 حازاو: حازاب، نازار [ح] عذاب، آزار.
 حازر: (۱) ناماده؛ (۲) دبارو خوبا [ح] (۱) حاضر. آماده؛ (۲) آشکار و پیدا.
 حازری: نه‌وانی له‌مه‌جلبندان [ح] حفزار.
 حاسته‌م: (۱) سدیروکه، له‌سرخو؛ (۲) سه‌خت، دژوان؛ (۳) کم [ح] (۱) منین، آرام؛ (۲) دشوار؛ (۳) کم، اندک.
 حاسته‌م و دوبه‌لا: که‌مبک [ح] اندکی.
 حاسل: (۱) به‌هره و ده‌رامد؛ (۲) خولاسه و بوخنه‌ی وتار [ح] (۱) سود و درآمد؛ (۲) خلاصه کلام.
 حاسمان: عاسمان، عه‌زمان، هوا [ح] آسمان.
 حاش: بی‌به‌ره، بی‌نرخ [ح] بی‌بهره، بی‌ارزش.
 حاشا: وشه‌ی نینکیزی، به‌هیج جورنه [ح] حرف انکار.
 حاشا‌کردن: (۱) نینکار کردن؛ (۲) دست له‌شو بردانی زن [ح] (۱) انکار کردن؛ (۲) جداشدن زن از شوهر.
 حاشته‌با: هیچ‌شت؛ (حاشته‌با شک ناهم) [ح] هیچ چیز.
 حاشه‌وه‌لیللا: به‌هیج بارنگ‌دا نه، ناهه‌رگیز [ح] حاشا وکلا، به‌هیچوجه مطلقاً.
 حاشیه: (۱) که‌ناره؛ (۲) په‌راویزی کتیب [ح] (۱) کناره، کرانه؛ (۲) حاشیه کتاب.
 حافز: (۱) کوئری قورعان له‌سنگ؛ (۲) کوئر له‌جاوان [ح] (۱) نابینانی که قرآن را از بر دارد؛ (۲) نابینا.
 حاقو: جوئری کوئر [ح] نوعی کیوتر.
 حاکم: (۱) که‌سی به‌شکایه‌نی خدک راده‌گا؛ (۲) ده‌سته‌لات داری ولات [ح] (۱) قاضی؛ (۲) فرمانروا.

حاجا: (۱) وشه‌ی سهر سورمان؛ (ورجینکم کوشته‌حاجا)؛ (۲) وشه‌ی ده‌نگ‌دانی ولاخ [ح] (۱) کلمهٔ نعجب؛ (۲) واژه‌ای برای راندن الاغ.
 حاجول: (۱) ری‌بری که‌للا له‌که‌للابین‌دا؛ (۲) هه‌نگاوی گه‌وره له‌گه‌مه‌دا؛ (حاجول بنی نه‌وسابیه‌وی) [ح] (۱) مسیری که تپله در تپله‌بازی طی می‌کند؛ (۲) گام بزرگ در بازی.
 حاجول: زه‌لامی نی‌نه‌گه‌بشتو، زه‌به‌لا حی گیلز که [ح] کودن درشت هیکل.
 حاتور: داری نه‌سنوری گنج کونان [ح] چمافی گچ کوبی.
 حاجه‌ت: (۱) نه‌سبایی مال؛ (۲) نامرزی کار [ح] (۱) وسایل منزل؛ (۲) ابزار کار.
 حاجی: که‌سی بو زبهارت جو بینه مائی خوا [ح] حاجی.
 حاجی بادام: جوژه هه‌لوا به‌که [ح] نوعی حلوا.
 حاجی بابف: (۱) جوئری بادامی ورد؛ (۲) چه‌قاله‌بادام، فه‌ریکه‌بادام [ح] (۱) نوعی بادام ریز؛ (۲) جفاله.
 حاجی بایف: حاجی بابف [ح] نگا؛ حاجی بابف.
 حاجی بابف: حاجی بابف [ح] نگا؛ حاجی بابف.
 حاجی به‌بان: به‌ری گبابه‌که له‌ناو ده‌غلا ده‌روئ [ح] ثمر گیاهی که در غلات می‌روید.
 حاجی ره‌ش: به‌ره‌سبکله [ح] برسنو.
 حاجی ره‌شک: حاجی ره‌ش [ح] برسنو.
 حاجی ره‌نگ: حاجی ره‌ش [ح] برسنو.
 حاجبله: (۱) گوئیکی سیی ناو زه‌رده؛ (۲) گبابه‌که به‌ریکی نالی هه‌یمو له‌ناو ده‌غلا ده‌روئ [ح] (۱) نام گلی است؛ (۲) گیاهی است.
 حاجی له‌ق له‌ق: بالداریکی فاجر دندوک درئزی به‌له‌که [ح] لک‌لک.
 حاجی له‌گ له‌گ: حاجی له‌ق له‌ق [ح] لک‌لک.
 حاجک: ناوه‌بو پیاوان [ح] نامی برای مردان.
 حاجه: (۱) نه‌وسهر نه‌وسهری حی چادر؛ (۲) لکه‌دار؛ (۳) فلبفانه؛ (دو‌حاجه) [ح] (۱) طرمین چادر؛ (۲) شاخهٔ درخت؛ (۳) شاخه، انشعاب.
 حاجا: (۱) وشه‌ی سه‌برمان و باوهر نه‌کردن؛ (۲) وشه‌ی ده‌نگ‌دانی گاله

در آب بدون صابون.

حشک‌نمیتز: کم نوبیز [۱] آنکه ادای نمازش مرتب نیست.

حلیب: رهوا [۱] جابز.

حلیبک: لوب، گری له گوشتا، نربفه [۱] غده داخل گوشت.

حلیو: حلیب [۱] جابز، روا.

حندرحو: سیسو، جنبلقانه، هبلهوب [۱] الاکلگ.

حندولی: دودانه [۱] نگا: دودانه.

حنگل: (۱) هنگل، ژیر باخهل: (۲) گه‌مه‌که داریکی تیز کراول له زوی

زاده‌کن [۱] (۱) زیر بغل: (۲) نام یکی از بازبهای محلی.

حوب: حهب، قورسی ده‌رمان [۱] قرص، دارو.

حوبی: خمه‌گرو، سدرمازه‌له، بز مژه [۱] بز مچه.

حوبپ: وشه‌ی لئوخوزینی وشتر [۱] کلمه‌ابست برای راندن شتر گویند.

حوت: مروی بان و قه‌له‌و [۱] لندهور.

حوت: که‌سی که نوکی سهری وهر بوه، سهر بی تولک [۱] سرتاس و بی مو.

حوتره‌ک: کونک [۱] پتک.

حوج: (۱) ناوی بیاویکی زور دریزه له جبروگاندا: (۲) برینی له بالای بمرزی

ناشرین [۱] (۱) نام مردی بسیار بلند در داستانها: (۲) کنایه از آدم دیان

حوججه‌ت: ته‌وزم، نهیم [۱] فشار.

حوجره: (۱) ژور له مرگه‌وت بو فه‌قی: (۲) جیکه‌ی بازرگانی گه‌وره [۱] (۱)

حجره مسجد: (۲) حجره بازار.

حوج: حوت [۱] نگا، حوت.

حوحانه: جوژی هه‌له‌رکینی کجولانه [۱] رقص دختر بچه‌ها.

حود: ده‌فری لچ و لئو شکاوی له سوآله‌ت [۱] ظرف گلی لب‌بر شده.

حورج: حش [۱] خرس.

حورگ: ورگ، عور، مدده [۱] شکمبه.

حورگش: ناورگ، ورگ وناو، هه‌ناو [۱] احشاء.

حورمه‌ت: ریژوقه‌در [۱] احترام.

حورمی: وشه‌ی بان کردنی ژن له لایه‌ن مبرده‌وه [۱] واژه‌ای برای صدا

کردن زن بوسبله شوهر.

حوری: (۱) کبزی ناو به‌ه‌ه‌ست، هوری: (۲) ناوه‌بوژنان [۱] (۱) حوری:

(۲) از نامهای زنان.

حوزم: شهرم و حه‌باو سه‌نگینی [۱] وفار.

حوزه‌بران: شه‌شهمین مانگی رومی، جون [۱] ماه ششم از ماههای رومی.

حوزه: نه‌سپون، سیون [۱] چوبک.

حوسنی: ناوه‌بو بباوان و ژنان [۱] نامی برای مردان و زنان.

حوسه: سوکه‌ناوی حوسین [۱] مخفف حسین.

حوسین: ناوی بباوانه [۱] حسین، از نامهای مردان.

حوشتر: وشتر [۱] شتر.

حوشترناوک: وشتر خوره [۱] شترخوا.

حوشترخان: ته‌ویله‌ی وشتران [۱] آغل شتر.

حوشترخوا: بالوک، ناجی مام نه‌حمه‌ده، نه‌سپی حه‌سه‌ن حوسینان [۱]

آخوندک.

حال: (۱) چلونا‌به‌نی، باری زیان: (۲) جه‌زمه‌ی ده‌رویشان [۱] (۱) حال،

حال و احوال: (۲) حالت جذبه در درویشان.

حالات: جه‌زمه‌ی ده‌رویش له‌کاتی زیکرا: (ده‌رویش حالاتی لئ‌هات)

[۱] حالت جذبه در درویشان.

حالم: زانا [۱] عالم، دانا.

حالت: هه‌اوجه، هه‌اوزه [۱] آلاجه.

حالت: (۱) جه‌زمه لئ‌هانت: (۲) باری زیان [۱] (۱) و (۲) نگا: حال.

حالی: تیگه‌بشتو: (له‌قه‌سه‌کم حالی بوی) [۱] فهمیده، درک کرده.

حالی بون: تیگه‌بشتن [۱] فهمیدن.

حالی کردن: تیگه‌یاندن [۱] فهماندن.

حام: گش، هه‌مو [۱] عام، عموم.

حامله: زنی زک‌بر [۱] حامله.

حامله: زنی سک‌بر، حامله [۱] حامله.

حان: (۱) دم، وه‌خت، کات، جاخ: (۲) بیاوی به‌نهمون و زانا: (۳) جیکه:

(له‌م خانه‌راوه‌سناپوم) [۱] (۱) هنگام: (۲) عالم، دانا: (۳) جای، مکان.

حاند: جیکه‌به‌کی دبار: (ته‌ماله‌که له‌م حاند‌بو) [۱] جای مشخص.

حاند‌ه‌به‌شئی: شمره‌چه‌قه، دم له‌ده‌می به‌کنران [۱] درگیری لفظی.

حواندنه‌وه: (۱) سهر‌په‌رشتی کردن: (۲) په‌نادان: (۳) بی‌ده‌نگ کردن

مندالی گر باو [۱] (۱) سر برسنی کردن: (۲) بناه دادن: (۳) آرام کردن

بچه‌گر بان.

حوانه‌وه: زبان به‌سهر بردن به‌نا...وده‌بی [۱] زندگی کردن به‌راحتی.

حاوقان: فه‌نیس مان [۱] گرفتار شدن.

حای: وشه‌ی سه‌رمان [۱] کلمه‌نعجب.

حایشان: وا‌حه‌ساو کردن، وا‌بو‌جون: (ته‌زو لو‌دحایشینم) [۱] در نظر

گرفتن، پیش خود حساب کردن.

حارج: ورج، هرج [۱] خرس.

حزخز: حبله‌ی له‌سب [۱] شبیه‌اسب.

حسکه: جوژی تفه‌نگ [۱] نوعی تفنگ.

حش: جان‌وه‌ریکی زه‌لامی دژده‌ی توکنه‌قه‌سته‌سهری په‌زو هه‌نگوبنه

[۱] خرس.

حشک: وشلک، زوها [۱] خشک.

حشکاره: (۱) وشکارو، جول و بباپانی بی‌ناو: (۲) داری گه‌نده‌ل و رزیو [۱]

(۱) بباپان: (۲) درخت خشک.

حشکاوس: خه‌فتان، نیشکاوس [۱] نگا: خه‌فتان.

حشکه: نه‌خوشی ره‌ی بونی مل و بنا‌نگوی [۱] بیماری انقباض عضلات

کردن.

حشکه‌په‌ر: وشکه‌په‌ر، دیواری له‌په‌ردی بی‌قور [۱] دیوار سنگی بدون

ملات.

حشکه‌درو: دروی زور ناشکرا [۱] دروغ شاخدار.

حشکه‌هرو: ره‌زبل، رزد [۱] خسیس.

حشکه‌مز: کرینی بی‌خواردن، وشکه‌مس [۱] نگا: وشکه‌مس.

حشکه‌که‌ل: جلك له‌ناو‌ناودا کولاندن به‌بی‌سابون [۱] جوشاندن لباس

حوشتر خوار: وشتر خورە [۱] شتر خوار.

حوشتر خورگە: وشتر خورە [۱] شتر خوار.

حوشتر دانە: جورئى گەنم [۱] نوعى گندم.

حوشتر گەرەو: گونجەي گلبتي نېك خراو بو واگوزرتى ناو [۱] شتر گلو.

حوشتر گەلو: وشتر گەلو. حوشتر گەرەو [۱] شتر گلو.

حوشتر مەرخ: جانەدەرىكە زۆر گەرەو بەيجى لەمرىنك دەكا نافرئى [۱]

سزمرغ.

حوشتر مەل: حوشتر مەرخ [۱] سزمرغ.

حوشترە وان: وشترە وان، سارە وان [۱] ساربان.

حوق: هيلنج دان بو وشانەو [۱] تەووع.

حوقتە: نىمالە، كەقار لە فنگ كردن بو رەوان بون [۱] امالە.

حوقتە: (۱) مەرەكە فدان، دە وات، دە ویت: (۲) كېشكە، سى كېلو بان

حوار كېلو: (۳) دەنگى گامبىش [۱] (۱) دوات: (۲) وزنەى مەادل سە يا

جھار كېلو: (۳) سەى كارمىش.

حوقتەى نەستە موول: كېشكە بەرانبەر حەفناو پىنج گرام [۱] وزنەى

مەادل هفتادو پىنج گرم.

حوقتەى تىراك: لە نامرازى تىراك كىشانە [۱] حقە تىراك.

حوقم: (۱) فەرمانى فەرمانرەوا: (۲) بىر بارى فازی [۱] (۱) حكم، فرمان

سەا: (۲) حكم قاضى.

حوول: (۱) گىز، گىل: (۲) درىزى بى نەكە نوئا [۱] (۱) گىج و سنگ: (۲) دواز

بى فوارە.

حولچەك: هەلوژە، هەلوژە [۱] آلوچە.

حولحولى: وازوواى، هەردە نەسەر خەبالبك [۱] دەدمى.

حوللور: حولور [۱] نگا، حولور.

حوللەسى: (۱) گەمە يەكە بەسى چگ دە كرى: (۲) بىرېتى لەداكەرتن

لەباش سەر كەوتن [۱] (۱) نوعى قاب بازى: (۲) كىتابە از شكست بەداز

بىر روزى.

حوللە مەرەسى: حوللەسى، گالئەى حوللەسى [۱] قاب بازى.

حوللور: وشە بەكە دە گەل بلورى دە لىن، ناوى گالئە بەكى منالانە [۱]

نوعى بازى بىجەها.

حولوك: هەلوژە، حەلوك، نالوچە [۱] آلوچە.

حولوئىسك: هەوئى پەنير [۱] مابە پىنر.

حولە: پىشكەلى وشتر [۱] سىرگىن شتر.

حولەسى: هەراھەرا، زەنازە نا، جەفە و گورە [۱] هەلەلە و چىنجال.

حولى: (۱) لوس، ئەووى دەسنى لى هەلئە خلبىسكى: (۲) هەلوژە رەشە،

هەلوژە سورە: (۳) بىر بەتى لە زمان لوس و هەلخەلە تىن [۱] (۱) لىز: (۲)

آلو بىخارا: (۳) كىتابە از جىز بىزان.

حولى: بەجكە جىل، گولك [۱] گوسالە.

حولىياتى: ماسناو كردن، مەرابى، روىبىنى [۱] تەلق و چابولسى،

حولى بىبايان: مېرد نەزە [۱] غول بىبايان.

حولىك: هەلوژە، حەلوك، عەلوك، حولوك [۱] آلو.

حومام: گەرماو، حەمام [۱] حمام.

حونجە: حونجى، خونئىنى ئەف و پىنكە بەسەر و ژور بۇر [۱] هجى
كردن.

حونجەت: حوججەت، بەهيز و قوودت، بەورم [۱] فشار.

حونجى: حونجە [۱] هجى كردن.

حونەر: جوانكارى، هونەر [۱] هنر.

حويل: سورى ناچ، سورى كەرەنگ [۱] حوروتى

حوبلائى: هەوايەكى گورائى جافەسى [۱] نوعى نرانە كردن.

حەب: حوب، گزمو لە دەرمان [۱] مەرس دارو

حەباندن: خوشو بستن، دل لەسەر بون [۱] دوست دانستن،

حەبى: بەموى بەهەلاجى كراو [۱] بىنە حلاجى سەدە.

حەبىشاندن: خواردن بەهەلەو لەز [۱] تند غذا خوردن.

حەب: حەبە، وەرە، زەرە، دەنگى سەگى تۆرە [۱] پارس سەگ.

حەبارە: بزار [۱] وچىن.

حەباندن: حەبە كردن، وەرەبى سەگ [۱] پارس سەگ.

حەب حەب: رەشەكە شەمشىر بازان دە بلن [۱] اصطلاحى است در

شمشىر بازى.

حەبس: (۱) گراو، گىراو، بەندى: (۲) گىر نوخسانە، بەندە، زىندان [۱] (۱)

زندانى: (۲) زندان.

حەبسى: بەندى، زىندانى [۱] زندانى.

حەبش: گىل و نەزان، حول [۱] احمق و خل.

حەبەلە حورج: مەزى كوونە بالاى قەلەر [۱] آدم قەد كوونە چاق.

حەبەلەرى: جورئى هەنار [۱] نوعى انار.

حەبو: (۱) هەمو، گىش، تىكرا: (۲) نەما، خەلاس بو لەزمانى منالاندا [۱] (۱)

هەمە: (۲) تمام شد، در زبان كوودكان.

حەبۇل: زەلامى بىكارە و گىز، نەزەى نانىگە پىشوو [۱] لندهور بىكارە.

حەبۇلە: حەبۇل [۱] نگا، حەبۇل.

حەبە: حەب، رەوى سەگ، وەرەى سەگ [۱] پارس سەگ.

حەبە حەب: وەرەو، رەرىنى سە [۱] پارس سەگ.

حەبەسان: واقو زمان، سەرسام مان، لەجى وشك بون، مات بون،

عەبەسان [۱] مېهوت شدن.

حەبەساندن: نوشى سەرسامى كردن، گىزومات كردن، هوش لى ساندن

[۱] گىج كردن.

حەبەساو: واقو، سەرسام [۱] بېت زەدە.

حەبەساي: حەبەساو، عەبەساو [۱] بېت زەدە.

حەبەسىن: حەبەسان [۱] مات و مېهوت شدن.

حەبەسىن: شتى عەجايىب كەببار لى سەرسام دەبى [۱] عەجيب.

حەبەسىو: حەبەساو [۱] مات و مېهوت.

حەبەلوت: زىمە زىلتانى، هەلەز دابەزو جەقەر هەرا [۱] آرام نەگرفتن و

سروصدا كردن.

حەبەنتى: زەبەلاح، تەزەى پان و پور، مەزى رۆزە لام [۱] لندهور.

حەبەنگ: حەبۇل [۱] نگا، حەبۇل.

حەبى: قوزاخەى بەمبو [۱] غوزە بىنە.

حدهيشانندن: به په له قوت دان [۱] يا شتاب بلعبدن.

حدهپين: روه وين، وه وژين، حدهيه حدهبي سگ: (شهوكه هات دم ده كانه وه وهك هار / وانه زانم سه گه و بهمن نه حده بي) «شنيخ ره زا» [۱] پارس كردن سگ.

حدهتا: نا، هه با، هه نا [۱] حنى.

حدهتار: (۱) ورده والنه نر زى: (۲) نيلاو كوونكى گنج كوونان: (۳) دهرمان فروش [۱] (۱) پيله ورا: (۲) چوبى براى كو بدين گنج: (۳) دارو فروش. حدهت حدهت: به روگياى يونخوش كه وهك نوشته به منالبه وه دهرودن بان هه لداوه سن، وهك نه سه بنده، مېخك، شتى تريس [۱] گياهي است معطر مانند مېخك.

حدهتوك: حدهتوك [۱] نكا: حدهت حدهت.

حدهتر: عهتر، نراوى يونخوش [۱] عطر.

حدهتوك: لېدان به توندى، قهوى لېخستن [۱] محكم زدن.

حدهح: وشه سهرمان: (حده چند سه پره) [۱] كلمه تعجب.

حدهج: زياره نى مه كه، زياره نى كابه [۱] حج.

حدهجاج: حاجبان، نه وانه ي وېكرا ده چنه زياره نى كابه [۱] حجاج.

حدهجامات: خوښ بهردان [۱] حجامت.

حدهجامات كيښ: وه سنای خوښ بهردان، خوښ بهرده [۱] حجامت جى.

حدهجامات گرتن: خوښ بهردان [۱] حجامت كردن.

حدهججه: ونه ي لېخوربى بزنه گهل [۱] كلمه ابست براى راندىن گله بز گوښد.

حدهجكردن: (۱) ديدار له مال، كابه، جوڼمه كه: (۲) برنده وهى دوامين كه لا له گه مدها [۱] حج رفتن: (۲) برنده شدن در نيله بازي.

حدهجهم: (۱) نيرانى: (۲) لهوى به تركى نازه رهايجانى قسه ده كا [۱] (۱) ايرانى: (۲) منكلم به تركى.

حدهجهمى: تركى نازه رهايجانى [۱] ترك آذربايجان.

حدهج: شهن، كاشو، گوجانى گه مدهى گوښن [۱] چوگان.

حدهچان: (۱) شه قين، گوښن، گه مدهى گوو گوجان، كاشو بازي: (۲) وه زين، حدهپين، زه وښ [۱] چوگان بازي: (۲) پارس كردن.

حدهچپانندن: (۱) حدهپه پى كردن، دنه دانسى سگ بو وه وژين: (۲) كه رلېخورين، نازونى كه ر [۱] پارس دادن سگ: (۲) راندىن خر.

حدهچچه: وشه ي لېخوربى گوښرې، هه جه، حدهجه [۱] واژه راندىن سنور، حدهچكو: هه رجوڼك، هه رجور [۱] هرطور.

حدهچه: (۱) حدهچچه: (۲) نيرى: (۳) وه وه وژى نېكه ل پېكه لى سگ [۱] (۱) نكا: حدهچچه: (۲) بز نر: (۳) عوعو سگ.

حدهچه حدهج: حدهبه حدهپى زور وښ برانه وه [۱] پارس كردن بدون انقطاع. حدهچهل: سلناغ، گه ر، دبه، بيانو پى گرتن، نه شقه له [۱] شلتاق.

حدهچولور: حدهپين ولورده ي تېكه ل [۱] عوعو و زوزه كښيدن همراه هم، حدهچى كه: حدهچكو [۱] هرطور.

حدهد: (۱) راده، نه ندهزه: (۲) شپان، راکه ونن: (حدهدى حده باسم بكا): (۳) سنور، كه وشه ن [۱] اندازه: (۲) قدر و منزلت: (۳) مرز.

حدهدهف: نه يو لکه، گر، گردولکه [۱] تپه.

حدهديس: فه رمایشى بېغه مبه ر [۱] حدهبث.

حدهراج: مه زات، هه زراج [۱] حراج.

حدهراوه ت: گه رمای تاو نو به تى [۱] نب.

حدهرام: نازه وا [۱] حرام.

حدهرام خور: كدهسى به شى رواى خد لکى تر ده خوا [۱] حرام خور.

حدهرامزاده: (۱) زول، بيژو، بيچ: (۲) برينى له پياوى فېلبازو به دقه ز [۱] (۱) فرزند نامشروع: (۲) كنايه از حبله گر و مردم آزار.

حدهريلين: (۱) گرى نېكه وننى گوريس: (۲) نالوزانى بهن و به نك [۱] (۱) گره خوردن ريسمان: (۲) باوه شدن طناب.

حدهرسيل: به ردى بناشه ي گوشه ي ديوار [۱] سنگ بناى گوشه ديوار.

حدهرسيله: حدهرسيل [۱] نكا: حدهرسيل.

حدهرش: نه خنى خودا [۱] عرش.

حدهرشى حدهزيم: حدهرش [۱] عرش.

حدهرگ: قور، خو ل و ناوى نېكه لاو، حدهزى [۱] گل.

حدهرماندن: (۱) پى بهش كردن: (۲) به خه ساردان [۱] (۱) محروم كردن: (۲) به هدر دادن.

حدهر مين: (۱) پى بهش يون: (۲) به خه سارچون، به فيروچون [۱] (۱) محروم شدن: (۲) به هدر رفتن.

حدهره كه ت: بزون، چولان، جو له [۱] حركت.

حدهره م: بر بناوى ژن، ژن بو ميږد: (بيزاره له تو، نېسنه هه ماغوشى عهرونه / دنبا كه له لای خو ت حدهره مى موحنه زه مت بو) «نالى» [۱] همسر.

حدهره م سهر: هندرو، نه ندهرون، خانوى جېگه ي زانم، مال [۱] اندرونى.

حدهر مى: حدهرگ، قور [۱] گل.

حدهرير: (۱) پارچه ي ناوريشم، قوماشى له هه ورېشم: (۲) هه لوای دوشاو [۱] (۱) حرير: (۲) حلوا.

حدهريف: (۱) هاونا: (۲) هاوقومار: (۳) دوسنى ژنى به ميږد [۱] (۱) همتا: (۲) طرف مقابل در قمار: (۳) معشوق.

حدهز: (۱) ناره زو: (۲) نېشتيا، واز: (۳) له پاس وشه وانا: خوشه ويست: (پېرو ت وه نه ن حدهزه): (۴) به سده و به ردل: (۵) دلدارى، نه وښ: (۶) دوست: (۷) جوان، به دده: (كچېكى ناحدهزه) [۱] (۱) آرزو: (۲) اشتها: (۳) پسوند به معنى دوستدار: (۴) بسنده ده: (۵) عشق: (۶) دوست: (۷) زيبا.

حدهزاب: نازار [۱] عذاب.

حدهز كردن: خواستن، به نه ما يون [۱] خواستن.

حدهز لېنكردن: (۱) ناره زو كردن: (۲) عاشق يون [۱] (۱) آرزو كردن: (۲) عاشق شدن.

حدهز لېنكردوى: دلدارى نيوان دوکس [۱] عاشقى.

حدهز لېنكهرى: دلدارى [۱] عاشقى.

حدهز وناحدهز: دوست و دردمن [۱] دوست و دشمن.

حدهزيا: هه زده با، زه ها، حدهفى [۱] ازدها.

حەشامات: ئابوودی خەلك، كۆمەڵی زۆر لە مەردەم [١] گەرە مردم.
 حەشت: هەشت، یەك و حەوت [٢] هەسب.
 حەشینی: هەشتا، هەست چاران دە [٣] هەستا.
 حەتەر: (١) رۆژی قیامەت، سەلا، رۆژی سەت: (٢) بریی لە هەرار
 هوربای نیکەل و بیکەل [٤] (١) رۆژ قیاس: (٢) کتایە از سلووی.
 حەشر و حەلا: هەرارزە نا، حەفە و گۆرە [٥] شلووی.
 حەشرە لا: حەسر و حەلا [٦] سلووی.
 حەشفاندن: دەر اوین، لەر بز و دەرنان [٧] حەف کردن.
 حەشکاندن: ریک گۆشین، و نین [٨] فسر دن.
 حەشکۆلە: بە جگە حەر ج، بچو و ورج، نیرە لە ورج [٩] بچە حرس.
 حەشمەت: (١) نەریقی، شەرمەزاری: (٢) بەزبوانی [١٠] (١) شرمندگی: (٢) پشیمانی.
 حەشمەرە لا: حەشر و حەلا [١١] سلووی.
 حەشەری: ژنی کە زۆر نینوی گانە [١٢] حەسری، حەگە.
 حەشەنورە: گنایە کە ئەنۆن دە کاو جاری وادە بە وەك نۆن دە کبشیری
 [١٣] گنایە است نیشە نۆن.
 حەشیشە: بەنگ، حەشیش، حەرس [١٤] حەسب.
 حەشیمەت: حەشامات، ئابوورە [١٥] نوو دە مردم.
 حەف: (١) بوگەن: (٢) گەنیو: (٣) حەف [١٦] (١) بدیو: (٢) گندبەدە: (٣) پارس سگ.
 حەفار: حەف [١٧] نگا: حەف.
 حەفت: بەك و شەش، حەوت، هەف [١٨] هەفت.
 حەفتا: شەش، دە، حەو حار دە، حەونا [١٩] هەفتاد.
 حەفتار: كەمتبار [٢٠] كەفتار.
 حەفتامین: جاری حەفتابەم [٢١] هەفتادسین.
 حەفتانە: (١) مۆجەبی بە حەو رۆز جارنك: (٢) رۆژنامەیی بە حەو رۆز جارنك
 [٢٢] (١) مژد هەنگی: (٢) نەش بە هەنگی.
 حەفتاو: گلار، سوشنی جی دەمی سەگ بە حەرنك فیرا و شەش جار ناو
 [٢٣] نشتشوی مکرر بدن یا لباس با آب و گل برای رفع نجاست سگ.
 حەفتاهەم: حەفتامین [٢٤] هەفتادمی.
 حەفتابەم: حەفتامین [٢٥] هەفتادمین.
 حەفت برا: حەو برالە، حەوت نەستیرەن وەك پینی «ك» [٢٦] صورت فلکی هفت برادران.
 حەفت جوش: لولینەیی لە مەفرەق [٢٧] آفتابە مفرعی.
 حەف حەفی: زۆر خوری بە لەز خور [٢٨] سگم پرست.
 حەفت روح: برینی لە زبندە وەری ئە درەنگ گنای بە دەستە و دەدا [٢٩]
 کتایە از زنده ای که دبر بمرسد، هفت جان.
 حەفت رەنگ: (١) «ووزو، ریبین: (٢) جۆزنی مەخمەری ری زنی [٣٠] (١) منانق: (٢) نوعی مخمل.
 حەفت زەنگیله: رەنگرێزە، یالداریکە بە جەند رەنگ، حەو رەنگیله [٣١]
 برنده ای الوان.

حەزبێران: حوزەبێران [١] نگا: حوزەبێران.
 حەزبێرانی: جۆرێك هەرمی، نەحرئی هەمرو [٢] نوعی کلابی.
 حەز: حەز [٣] نگا: حەز.
 حەژ دەه: هەژ دەه [٤] هیجەدە.
 حەژ دەهی: دیدە نی کردنی بە کۆمەڵ [٥] دبد و یازید خانوادگی.
 حەژ مەت: مەبەنت، خەفەت، کەسەر، خەم، کول [٦] اندو.
 حەژ نیکر: حەز نیکر دن [٧] نگا: حەز نیکر دن.
 حەس: (١) هەست، ناگا کردن، های: (٢) وشەیی سەبرمان [٨] (١) آگاه کردن: (٢) کلمه تعجب.
 حەساب: زمارە، حەساب، حەساو، لیکدانەو [٩] حساب.
 حەسار: حەوش، گۆزایی ناوچار دیواری ما [١٠] حیاط.
 حەساس: جەزابرچی، پاسەوانی شەو [١١] عەس، شەگرد.
 حەساندەنەو: بی خەم کردن، ناسودە کردن [١٢] راحت کردن.
 حەسانن: حەساندەنەو [١٣] راحت کردن.
 حەسانەو: (١) لەماندەو تی رگاژ بو: (٢) خانم جەم بو [١٤] (١) خستگی در کردن: (٢) خاطر جمعگی.
 حەساو: (١) حەباب، لیکدانەو: (٢) وچان گرنو [١٥] (١) حساب: (٢) آسودە.
 حەساو گەر: حەباب گەر، ئال گەرە، بە نەزبیح [١٦] فالگەر.
 حەساو: ناسودە، دور لەماندەویی [١٧] آسودە.
 حەساوی: جەستە کەری سبی و هەرە جاک [١٨] خر سفید و جالاک
 حەسپ: نەسپ، هەسب [١٩] اسب.
 حەسپن: شینی راداری [٢٠] سجنون دلدادگی.
 حەستەم: زۆر دژوار، سەخت [٢١] دشوار، سخت.
 حەسحەس: حەساس، جەزابرچی [٢٢] عەس، شەگرد.
 حەسیان: (١) خەو رەداری بو، ناگادار بو: (٢) حەسانەو [٢٣] (١) خەردار شدن، آگاه شدن: (٢) نگا: حەسانەو.
 حەسیانەو: حەسانەو [٢٤] نگا: حەسانەو.
 حەسیر: رابەخی لە جەگەن و قامیش [٢٥] حصیر.
 حەسیرچن: وەسنای حەسیر دروست کردن [٢٦] حصیر باف.
 حەسیر مەبدان: برینی لە دارکاری [٢٧] کتایە از کتک کاری.
 حەسیرو: برینی لە: (١) خەسو: (٢) خەزور [٢٨] کتایە از: (١) مادوزن: (٢) پدرزن.
 حەسین: یین زانین، ناگادار بو، هەست بی کردن [٢٩] خەردار شدن، آگاه شدن.
 حەسینەو: حەسانەو [٣٠] نگا: حەسانەو.
 حەش: ورج، هەر ج [٣١] خر س.
 حەشار: (١) بۆسە، جیگەیی خۆنێدا شاردنەو: (٢) وەشارتن [٣٢] (١) مخفیگاه: (٢) پنهان کردن.
 حەشاردان: وەشارتن، شاردنەو، فەشارتن [٣٣] پنهان کردن.
 حەشار دراو: شیراوە، فەشارتی [٣٤] پنهان شده.
 حەشارگە: جیگەیی شاردنەو، بۆسە، رە بەت [٣٥] مخفیگاه.

حەفت رەنگە: حەوت رەنگە فیل و فیلەتەن، چێشێنگە لەنێسک و نوک و گەنەر و کێشێش و قەبسی و سەماق لێ دەندری [ق] نوعی غذا.
 حەفت مێردە: حەرکەس کە لە غاریکدا فەتیس ماوان دەلێن ئێسناس ماوان [ق] اصحاب کەف.
 حەفتوڤ: کوانبکی رەقە درەنگ چاک دەبێتەوه [ق] دەلی کە دیر خوب شود.
 حەفتوڤ: حەفتوڤ [ق] نگا: حەفتوڤ.
 حەفتە: حەوتە، هەفتە، لەشەمەوه ناهەینی [ق] هفتە.
 حەفتەبێجان: حەفت رەنگە، حەوت رەنگە [ق] هفت بيجار.
 حەفتەکوڤ: جوڤی سەعات کە حەوتە ی، جا، ناک قورمیش دەکرێ [ق] نوعی ساعت که هفتای یکبار کوک می شود.
 حەفتەکیش: کێشانی ماین لە نەسب لە حەوتە ی زانی دا [ق] کتیش مادبان از اسب در هفتە زادن.
 حەفتەوانان: حەوتەوانە، حەوت برالە [ق] صورت فلکی هفت برادران.
 حەفتەوانان: حەفتەوانان [ق] نگا: حەفتەوانان.
 حەفتی: (١) حەفتا: (٢) حەفتە [ق] (١) هفتاد: (٢) هفتە
 حەفجوش: حەفت جوش [ق] نگا: حەفت جوش.
 حەفس: حەبسی [ق] نگا: حەبسی.
 حەفسی: حەبسی [ق] زندانی.
 حەفک: نوک، تورگ، گەرو [ق] گلو.
 حەفنی: (١) هەردیها، حەزی، زەها! (٢) ماری زل [ق] (١) ازدها! (٢) افعی.
 حەفیان: (١) زورخور! (٢) وزب [ق] (١) برخوردار! (٢) بارس کردن.
 حەفین: وەرین، حەبب [ق] بارس کردن.
 حەفئە: دەر حەوت [ق] هفده.
 حەفئەم: دواي سازنده بهم [ق] هفدهم.
 حەفئەمین: حەفئەم [ق] هفدهمین.
 حەفئەهەم: حەفئەم [ق] هفدهم.
 حەفئەهەمین: حەفئەمین [ق] هفدهمین.
 حەق: (١) لەمەر، بارە: (دەر حەق مە باش نەبو! (٢) خود! (٣) کری، مژە، مز: (٤) نرخ، مەبەت: (٥) راستی: (٦) پەویندی: (حەقێک پەوتیە: (٧) هەزەن، جەنگە: (حەقە پەلەبە! (٨) تۆلە [ق] (١) دربارە: (٢) خدا: (٣) مزد: (٤) قیمت، نرخ: (٥) راستی: (٦) دین: (٧) عتفوان: (٨) انتقام.
 حەقانی: مروی راست و دورەست [ق] درستکار.
 حەقاییەت: حەبکابەت، چیرۆک، سەرپەرد [ق] داستان.
 حەق حەق کەرە: ناڤ ناڤ کەرە، نوک، مەلیکە شو ناخەوێ و هەردە لێ تاک، توژاوکه [ق] مرغ حق.
 حەق ساندنەوه: تۆلە ساندن، حەبف هەلانی [ق] انتقام گرفتن.
 حەق کردنەوه: قەرەبەدان [ق] نلای کردن.
 حەقلی مەقو: (١) گەمە ی پشکێلان: (٢) هەراوژەنا! (٣) حەندرحو [ق] (١) بازی پشک انداختن: (٢) جار و جنجال: (٣) الاکلنگ.
 حەقلی مەمان: جوڤی گالته [ق] نوعی بازی.
 حەقلی مەمو: حەقلی مەمان [ق] نگا: حەقلی مەمان.

حەقە بەلە: هەزەنی بارانی بایز [ق] عتفوان بارش پائیزی.
 حەقەو دەسین: (١) تۆلە کەرەوه: (٢) قەرەبو [ق] (١) انقمام گیرنده: (٢) نلانی.
 حەک: (١) وشە ی ناوآت: (٢) وشە ی دەندان، دەک: (٣) هەلیر یواندن: (٤) وشە ی سەبرمان [ق] (١) حرف نمنا: (٢) حرف نشجیع: (٣) حک کردن: (٤) حرف تعجب.
 حەکاک: مۆرە لەقەن [ق] مهر ساز.
 حەکایەت: چیرۆک [ق] داستان.
 حەکە: نالۆش، خوڤووی لەش [ق] خارش پوست.
 حەکە دار: حەشەری، ژنی نەوی گان [ق] حەکە، حەشەری.
 حەکیم: بۆشک [ق] پزشک.
 حەگال: بەنی سەری عارە بان [ق] عقاب.
 حەل: (١) دروست، راست: (نەم قەسەت حەل نەبو! (٢) توانەوه: (نەم نەکرە لەجادا حەل نای! (٣) شیاو: (تۆحەل نی لەم گەمەبەدا! (٤) وەخت، کات: (ئەو حەلە نەهاتی! [ق] (١) راست، دروست: (٢) حل شدن: (٣) شایان: (٤) وقت، هنگام.
 حەلاج: هەلاج، کۆلکەو پەمو شی کەرەوه بە کۆنک و کەوان [ق] حلاج، پشەزن.
 حەلال: رەوا [ق] حلال.
 حەلامەت: زۆرسەر، عەجایب [ق] عجب.
 حەلان: تاوێ، جالە [ق] سنگ غلغان از کوه.
 حەلانن: تاواندنەوه، نواندنەوه [ق] ذوب کردن.
 حەلانە: تۆلە خوڤووی دەپوشەوه پێچراو [ق] خرمای بسته بندی شده.
 حەلاو: ناوە بو ژنان [ق] از نامهای زنان.
 حەل بون: توانەوه، تاوانەوه [ق] حل شدن.
 حەلحەلە: ئەشقی عاسمان [ق] اوج آسمان.
 حەلقە: نالقه، گەو [ق] حلقه.
 حەلقەدان: (١) بەدەوهری بە کەرەوه دانەسین: (٢) دەوهرە لە سێک دان [ق] (١) به دور هم نشستن! (٢) محاصره کردن چیزی.
 حەلک: (١) قەسە ی خوڤ: (٢) قەسە خوڤ [ق] (١) بدله: (٢) بدله گو.
 حەلکی: هێزا، بە نرخ [ق] ارزشمند.
 حەللاد و شەکە: حەندرحو [ق] الاکلنگ.
 حەللاد و شە: حەللاد و شەکە [ق] الاکلنگ.
 حەللاقوچکە: (١) حەندرحو، سېسو! (٢) بەسەر یە کادراوی قوچەوه بوگ [ق] (١) الاکلنگ: (٢) انباشنه شده.
 حەللەق: دەگەل وشە ی مەللەق دەوتری وانا: قەسە ی بی سەروبا [ق] همراه با «مەللەق» بەمعنی حرف بی ربط.
 حەللەق مەللەق: قەسە ی سولک و چروک [ق] حرف بی معنی و مفت.
 حەللەلا: زۆرسەر، پەکو [ق] واژه تعجب.
 حەلو: هەلوژە، هەلوچە [ق] ألوجه.
 حەلوا: (١) هەلوا، شەوی دوشام و ناروژون: (٢) گەرگەری [ق] حلوا: (٢) نگا: گەرگەری.

- چه لواچی: هه لواروش [] حلوا فروش [] حلوا فروش []
 چه لوائی به شهقان: جوړئ گمه به [] نوعی بازی.
 چه لوابی: بهرنگی هه لواء، سوړی توخ [] به رنگ حلوا.
 چه لواء: له پېش وه شهی چه لواء دیت، واتا: ده جاله و بوره ساگ [] ما «هه لواء» آبد به معنی آدم عامی.
 چه لوجک: هه لوجه، حولوک [] ألوجه.
 چه لوكه: هه لوجه [] ألوجه.
 چه لوه لا: به له پهل و نه گانه [] عجله.
 چه له ب: (۱) دروس، قبول له ناودا: (له گالته دا منبش چه له بيم): (۲) وهوا: (نم کاره ت چه له ب نه بو) [] قبول شده: (۲) جابز.
 چه له ب: (۱) شاریکه له سور بهی نېستاو قدیم هه موی کوردیوه: (۲) ناوی زفانه به [] (۱) از شهرهای سوریه: (۲) از نامهای زنان.
 چه له بی: (۱) خدئکی شاری چه له ب: (۲) تهنه که می ده فری روون و شنی تراو [] (۱) اهالی شهر خلب: (۲) فلز حلبی.
 چه له ق مه له ق: (۱) حېندرحو، حېجلقانه، هیلا هوپ، حېندرحو: (۲) چه له ق مه له ق [] (۱) الاکلک: (۲) حرف مفت.
 چه له لا: چه قهر هه راو نېکه ل بیکه لی: (عجه ب چه شرو چه له لایه که) [] جنجال.
 چه له له: دندانی سه گ بو نی به ریون [] تشجیع سه گ برای حمله.
 چه له م: (۱) نازار، دورد: (۲) عیب، زده [] (۱) درد و رنج: (۲) عیب و زدگی.
 چه لی: نه خوینده وار به عه لی ده لی [] علی به زبان عامیانه.
 چه لی: فرمان به هه لان، زا که [] امر به دویدن.
 چه لیان: چه لان [] نگا: چه لان.
 چه لیب: چه له ب، چه ل [] نگا: چه له ب، چه ل.
 چه لی چه لی: گمه عه کی نازه لاوانه [] نوعی بازی.
 چه لیم: (۱) به چه وسه له، له سه رخو، هیمن: (۲) چبشتی که شکه: (۳) ناره بو ژنان: (۴) فهرکه که شکه [] (۱) بردبار: (۲) خوراک حلیم: (۳) از باهای زنان: (۴) نوعی کشک.
 چه لېساو: هه لېماو، برنج له ناودا کولوا، شوربای برنج بی روون [] آس برنج بدون روغن.
 چه لین: نوانوه، ناوانوه [] حل کردن.
 چه لیو: چه لیب [] نگا: چه لیب.
 چه م: خواردن له زمانی منالاندا: (نوه فهی نو به چه می که) [] خوردن در زبان کودکان.
 چه صال: (۱) مرؤی بار هه لگر، عه نیال، چه میال: (۲) کاربته: (۳) داری لای دیوار بو بن کاربته [] (۱) حمال: (۲) بالاز: (۳) سنون.
 چه صام: گه رماو، گه رماوه، حومام [] حمام.
 چه صامچی: که سنی به سه ر حومام زاده گا [] حمامی.
 چه صامکردن: (۱) چونه چه مام: (۲) خوشستن له ناو، به ناو [] (۱) حمام گرفتن: (۲) شستنوی بدن.
 چه صاموک: (۱) گمه به خوئل و خاک کردنی مندانان که خوئل وک گومبه ز
- لیده کهن: (۲) ناوی کانی و ناویکی به ماویانگه له شاری «کوا به» [] (۱) نوعی بازی بچه ها با خاک: (۲) نام يك حسمه مشهور.
 چه ماموکه: گمه به خوئل [] بازی با خاک.
 چه ماموکی: چه ماموکه [] بازی با خاک.
 چه مایه ت: کهوی، کدی، رام [] رام، اهلی.
 چه مایه ل: هدرجی راست و حوت دهمل کرنی و سوړیته وه: (چه مایه لی سیر، چه مایه لی دونا) [] حما بل.
 چه مبار: زوری که ل و به لی خوارده مدنی و ست ندا هه لگر ن. عمار. فدنباو [] انبار.
 چه مبار دیو: کونالی رزبو له چه مباردا [] کالای داغی در انبار.
 چه مبه لی: که سنی که هه رچی ده کالای وابه خاوین نه بو نه به. وه سواس [] وسواس.
 چه متر: که ری حکولئی به کار [] خر کوحک کاری.
 چه مته ر: مبه مونی لوتی، فلفل، هوسور [] غیر.
 چه مته م: (۱) به می دندانی مندال بو خواردن: (۲) جوجه، خانه ورئکی سوری بچوکه به باو هه لگر تی لبر ده گا [] (۱) واره ای برای تسویق کودک به خوردن: (۲) ساس.
 چه مد: ناگایی، قهست: (نی چه مدنی خو نف سول کر) [] نفا.
 چه مددن: به فمستی، له فمستی [] عمدا.
 چه مزک: جوړئ چبشته [] نوعی غذا.
 چه مزول: باز به که، ده سته به ک داد بته وو ده سته به ک به سه ر پشیمان دا بازده دن [] نوعی بازی.
 چه مشین: هه لوزه فعیسی، به ری دارنکه له هه لوجه و هه بیسی به یوه نه [] شلیل.
 چه مکه: نه ندازه به کی زور [] اندازه ای بسیار.
 چه مل: (۱) زک بری: (۲) گالته و گوب [] (۱) بارداری: (۲) سوخی و مزاح.
 چه مله: به لاماو، شالار [] حمله.
 چه مو: گش، گنت، هه مو، سه ر باک [] همه.
 چه مده شین: چه مشین [] شلیل.
 چه مده رمزی: مل ملانی، زک به رکی، رفی به رفه، به ره ره کانی [] رقابت.
 چه میسن: جوړئ بزته [] نوعی بز.
 چه می: هه مو، گش [] همه.
 چه ن: حاند [] جای مشخص.
 چه نا: چه ن [] نگا: چه ن.
 چه نیال: (۱) عه میال، کوله که می به رکاربته: (۲) مرؤی باره لگر [] (۱) سنون خانه: (۲) حمال.
 چه نیل: چه مایه ل [] حما بل.
 چه نیه لی: (۱) که سنی که له شت شوشتن دا زور دودله: (۲) به ره روی نیمام نه حمدهی چه نیل [] (۱) وسواس: (۲) خنبلی.
 چه تئیکه: (۱) زور به قیامت: (۲) زور سه ییر: (۳) شتی زور له مبربته [] (۱) بسیار بازرش: (۲) عجب: (۳) عبقه.
 چه تئیکه خانه: جنگای رانانی شتی زور به ترخ و که ونار [] موزه.

جه نجهت: به هانه، به لب [] بهانه.

جه نجهل: وه خنی مردن [] اجل.

جه ندر جو: خندر جو [] الا کلنگ.

جه ندر لئه: بومه گه سمبکی دريس [] نوعی گندم.

جه ندر ولی: دزدانه، شرمه شك [] مشك كوچك.

جه ندهف: جه دهف، نه بولكه، گرد لكه [] تبه.

جه رزه گو: گبایه كه [] گبایه است.

جه زهل: جه مزهل [] نگا: جه مزهل.

جه نگرین: به رفی داجون، ده ركه وه جون [] لچ كردن.

جه نه زا: هه نه زاگ، رزكوونی كه ده گهل زن ها توه [] پسر خوانده.

جه نه فی: (۱) به بره و تی مه زه بی نیعام نه بر جه نجه: (۲) شیره ی تاو [] (۱) حنئی: (۲) سر آب.

جه نهك: جه نهك، قسه ی گالنه، گه پ [] بذله.

جه نه كچی: گالنه چی، قسه سه بر، قسه خوش [] بذله گو.

جه و: (۱) جهوت: (۲) وشه ی سه بر مان: (۳) بانگردنی به ز: (۴) وه زه ی سهگ [] (۱) هفت: (۲) كلمه تعجب: (۳) صدا زدن بز: (۴) پارس سگ.

جه و: (۱) بلندی ده وری زه مین: (۲) عاسمان: (۳) بلندی [] (۱) جو زمین: (۲) آسمان: (۳) ارتفاع.

جه وادان: قزنی دان بهره و زور [] برتاب كردن به طرف بالا.

جه وار: هاوار، گاژی [] فر باد.

جه واری: جه وار [] فر باد.

جه واق: بلندی بهره و عاسمان [] بلندی.

جه واله: (۱) به نسو سراه پارا وهر گرتن: (۲) ناردن: (بوم جه واله كه): (۳) سباردن: (جه واله ی قیامت یی) [] (۱) حواله: (۲) حواله كردن: (۳) سپردن.

جه واله به گد واله: دهستی دهستی، نه مرؤ به سبه، تفره دان [] امروز و فردا كردن.

جه وان: جاوانه وه [] نگا: جاوانه وه.

جه وانجه: قزیدراو، هاویرا و [] پرب شده.

جه وانجه دان: بهره و ژورها ویشتن [] به طرف بالا برتاب كردن.

جه واند نه وه: جاوانده وه [] نگا: جاوانده وه.

جه وانن: ناگاداری كردن ولای خو را گرتن [] مراغبث كردن.

جه واند نه وه: جه واند نه وه [] نگا: جه واند نه وه.

جه واننه وه: (۱) ناسوده زیان: (۲) جی بونه ره كه شوینك [] (۱) راحت زین: (۲) جای گرفتن.

جه وای: چار له جه را، كه سنی ره شكبهنی چاری بهره ژور ده زوانی [] كلاپسه.

جه وار یلكه: (۱) هلدراو بهره و جه و: (۲) نه باره ی كاغز، باده وه [] (۱) به هوا كردن: (۲) هوا پیمای كاغذی.

جه وایی: جه وای [] نگا: جه وای.

جه ویرا: جه ویراله، جه ویرانه [] نگا: جه وانه.

جه ویراله: جه ویرا، جه ووت نه سترون له نريك بهك [] نگا: جه وانه.

جه ووت: جه ووت، جه و [] هفت.

جه ووتا: جه ووتا [] هفتاد.

جه ووتانه: (۱) مزی جه وونه به جه وونه: (۲) روزنامه ی له جه وونه دا جارینك [] (۱) مزد هنگی: (۲) نشر به هفتگی.

جه ووت به نند: جوړی شجر [] نوعی ترجیع بند.

جه ووت خشته کی: پارچه هه لیه سنی جه ووت [] سعری كه هر قسمت آن هفت مصرع باشد.

جه ووت گول: جوړی گه نم [] نوعی گندم.

جه ووتم: شیو به خشین به هو ی جه وونه ی منال بون و جه وونه ی مردرد [] صدقه.

جه ووتو: (۱) جه ووتو: (۲) جه ووتو ی منال بون [] (۱) هفته: (۲) هفته زامبان.

جه ووته: (۱) جه ووته: (۲) جه ووتی سهگ [] (۱) هفته: (۲) پارس سگ.

جه ووته كیش: جه ووته كیش [] نگا: جه ووته كیش.

جه ووته م: دوا ی شه شه م [] هفتم.

جه ووته مین: جه ووت مین [] هفتمین.

جه ووته وانه: جه ویراله [] نگا: جه ویراله.

جه ووتیر: جوړی ده مانجه كه جه ووتیر كه ده خوا [] هفت تیر.

جه ووج: نیاز [] نیاز.

جه ووش: جه ووش، لولینه ی مه فزه ق [] آفنا به مفرغی.

جه ووجه: جه ووج [] نیاز.

جه ووجهو: (۱) جه ووجهی سهگ: (۲) وسه ی سه بر مان: (۳) هه را و هور نای سواران [] (۱) پارس سگ: (۲) كلمه تعجب: (۳) هبا هو ی سوار کاران.

جه ووهل: به لوله [] نگا: به لوله.

جه ووردنگیله: ره نگریزه، جه ووت ره نگیله، مینش خوړه [] زنبو رخوار.

جه ووز: برك، جی ناو [] خوش.

جه ووزانه: پبتاکی میراو [] مزد میراب.

جه ووسه له: سه برو پینو له سه ر خو بی [] حوصله.

جه ووش: (۱) جه سار: (۲) ده ورو بهری مال: (له و حو دل و جه ووشانه بو): (۳) مال [] (۱) حباط: (۲) اطراف خانه: (۳) خانه.

جه ووشه: (۱) جه سار: (۲) جی شه وینی نازه ل: (۳) مال [] (۱) حباط: (۲) حباط مانندی برای نگهداری دام: (۳) خانه.

جه ووق: (۱) پله ی نردیوان، پله به پزه: (۲) گبر وگرفنی بی بهره نان [] (۱) پله نردیوان: (۲) گرفتاری.

جه ووق بون: حاوقان [] گرفتار شدن.

جه وول: ته قلا، كوشت [] كوشت.

جه وول و جه ووش: ده ورو بهر [] اطراف.

جه وورا: خیزانی با به دم، دایكه وا [] هوا، همسر آدم.

جه وویان: (۱) تازهل، جه ویان: (۲) جاوانه وه [] (۱) حیوان: (۲) آسوده زینن.

جه وویق: هه ره بهرز، بهرزابی عاسمان [] بلندی آسمان.

جه ووینج: توویکی ورده به نان به ره ده كه ن [] خشخاش نان.

جه ووینجی: برینی له گون [] كتابه از بیضه.

حه وینه وه: حاوانه وه [ح] آسوده زیستن.

حه می: (۱) وشعی سه یرمان: (۲) ناوی خوا [ح] (۱) کلمه تعجب: (۲) خدا.

حه دیا: (۱) شهرم، فهدی، فهیت: (۲) هه نا، ناکو [ح] (۱) حیا: (۲) به شرط.

حه دبات: (۱) ژبان، ماوهی زیان: (۲) خوش، دلگر [ح] (۱) حیات: (۲) دلنشین.

حه دباتکان: نابز و حوون [ح] رسواشدن.

حه دباتکاو: نابز و نه ماو، بی شهرم [ح] رسوا.

حه دباچو: حه بانکاو [ح] رسوا.

حه دباچون: نابز و نه مان، حه بانکان [ح] رسواشدن.

حه دبار: قیلبار، مه کر باز [ح] حبله گر.

حه دباره: (۱) بیوانه: (۲) بهره نه رازو [ح] (۱) پیمانه: (۲) سنگ ترازو.

حه دیاز: حفه، مازنه ی که له نسیر [ح] باشنه پای خروس.

حه دپام: ده ور و زه مانه، ریزگار [ح] روزگار، زمانه.

حه دیان: مه علوم، زانرا: (لیم حه بانه نود زیونه) [ح] عیان.

حه دپب: (۱) سوره بی، عه بب: (۲) که مابه سی: (ماله که بی حه بیه) [ح] (۱)

غیب: (۲) کم و کاست.

حه دبیدار: زه ده دار، نوقستان [ح] زدگی.

حه دبیهت: مه نرسی، سام، نرس [ح] هبیت.

حه دبته: (۱) زه لامی زلحوریت، نه ده ی، نافولاً: (۲) باوی بهره سنی ناغا:

(۳) هاوار و داد [ح] (۱) لندهور: (۲) پیشکار مالک: (۳) فر باد.

حه دپچه: هاوار و داد [ح] فر باد.

حه می حه می: وشعی سه یرمان [ح] کلمه تعجب.

حه دیرا: گاوارا، هر می دلا: که س [ح] دلا: نی

حه دیران: (۱) عاشقی، نه ویندار، به نده وار: (۲) هوای گورانبه کسی

به ناویانگ و له میزبانه: (۳) سه رلی شواو [ح] (۱) عاشق: (۲) نوعی آواز

کردی: (۳) حیران.

حه دیز: بی نویزی زن، به خوش بونی زن [ح] سبغ.

حه دیزه: (۱) هیلنج و رشانه وه: (۲) زگ چون: (۳) نه خوشی نسفایی [ح] (۱)

دل به هم آمدن: (۲) هیضه: (۳) استسقاء.

حه دیزه بون: بیره ژنی قیلبار [ح] پیرزن حبله گر.

حه دیزه ران: داریکه له سوینی گهرم ده ژوی وه ک قامبسی نا و پرده چی [ح]

حیزران.

حه دیش: خوش رابواردن [ح] خوشگذرانی.

حه دیشو: (۱) شهرم و شوره بی: (۲) بی شهرمی، بی نابرویی [ح] (۱) شرم و

حیا: (۲) بی شرمی.

حه دیشه: حه بچه، دادوهاوار [ح] فریاد.

حه دیف: (۱) وشعی خه میاری، به داخه وه: (۲) تول، توله [ح] (۱) افسوس:

(۲) انتقام.

حه دیفی: به داخه وه [ح] افسوس.

حه دین: هه ره ک، ته وار له وینه ی [ح] مثل و مانند.

حه دینه: وس، وسکوت، بی ده نگ به [ح] سکوت کن.

حه دینه ن: حه دین [ح] عبنا.

حه دیوان: (۱) نازه ل، بز و مه ز: (۲) کمرونه فام [ح] (۱) حیوان، دام: (۲) احمن ر نفهم.

حه دیود: به می، بی، به ی میو [ح] میو به.

حه دیهو: توله کوئی، جون نیک دیت [ح] هیهات.

حه دییه حه ی: وشعی سه یرمان به گالنه بی کردنه وه [ح] واره تعجب برای مسخره کردن.

حه دی: ناوی بی نیکی له لفو بینکه [ح] «ح» از حروف الفبا.

حه دیت: جور ی بز [ح] معنی بز.

حه دیجز: ناره حهت، وه ره ز [ح] ناراحت.

حه دیج: به کسمی سه رکبش و سل [ح] سنور سرکس.

حه دیلز: (۱) نوره: (۲) ره ره ز [ح] (۱) خشمناک: (۲) ناراحت.

حه دیس: رگ و نوره بی، قه نس ی [ح] عصبانیت.

حه دیز: (۱) نرسو ک: (۲) ژنی سوک: (۳) پیوی جاو باز [ح] (۱) ترسو: (۲) زن نردامن: (۳) مرد نردامن.

حه دیژ: هیز، وزه، نوان [ح] نوان، نیرو.

حه دیژانی: نرسه نوکی، نرسونه کی [ح] بزلی.

حه دیژانه: نرسه نوکانه، کاری خویر بانه [ح] از روی بزلی.

حه دیژاو حیز: ترسه نوک و ترسه نوک له راست به کتر [ح] دو نرسو در مقابل هم.

حه دیژانه تی: حیزانی [ح] بزلی.

حه دیژگیر: نامه رده به به خیر گرنی که سبک [ح] ناچوانمردانه کسی را اسیر گرفتن

حه دیژه بخویی: ژبانی خویر بانه و سه بار بون [ح] با خفت زندگی کردن.

حه دیژهت: قهر، حورمهت، ره ز [ح] عزت.

حه دیژه ر قانه: جیندر حوون [ح] الاکلنگ.

حه دیژه ل: نرسه نوک [ح] بزدل.

حه دیژی: کاری نامه رده کردن، شیوه ی حیزان ره جاو کردن [ح] نامردی کردن.

حه دیژه تی: حیزایه تی [ح] بزلی.

حه دیژی تی: حیزایه تی [ح] بزلی.

حه دیژی حیزان: له ترسنو ک ترسنو کتر [ح] بسیار ترسو.

حه دیساب: حه ساو [ح] حساب.

حه دیساب زان: (۱) زانا له زماردن دا: (۲) عاقل و کاربکده ره وه [ح] (۱)

حسابدان: (۲) عاقل و کارآمد.

حه دیساب گهر: (۱) له ژماره دا و ربا: (۲) حه ساو گهر: (۳) نه سبیره ناس [ح] (۱)

مالگیر با تسبیح: (۲) حسابگر: (۳) منجم.

حه دیساب گهر ی: (۱) نه سبیره ناسی: (۲) فال گرتنه وه ی به نه زبیح [ح] (۱)

منجمی: (۲) فال تسبیح.

حه دیش: زه وینی گل سه سوره [ح] زمین گل سرخ.

حه دیشتر: وینتر، حوشتر [ح] شتر.

حه دیشی: گوربسی بان و دریز [ح] طناب بهن و دراز.

حه دیشیرت: چند و که ی زه به لاج [ح] عفر بت.

حه دیشق: هیلنج [ح] عق.

حَبْك: جُولَا [ف] جولا.

حَبْكاهَت: حَه قاهَت، حَرَوَك. حَه كاهَت [ف] داستان.

حَبْل: (۱) هَبز، قَهوَه، تاقَهت؛ (۲) دَه نَكبَكِي زُور بُون خُونَه [ف] (۱) تَوان؛ (۲) دانَه اِي مَطَر

حَبْلانِي: جَوَرِي هَه لَه رَكبِي كِچُولانَه [ف] نوعِي رَقص دَختر بَچَه ها.

حَبْلَكاهَهوَه: بَه قاقا پَنَكه نِين، خَه نِين بَه دَه نَكِي بَه رَز [ف] قاه قاه خَنديدن

حَبْلَكوهوَر: خَه نِين زُور بَه دَه نَكِي بَه رَز [ف] باصداي بَلند خَنديدن.

حَبْلَكه: دَه نَكِي خَه نِين، كَه ن بَه دَه نَكِي بَه فَهو [ف] قاه قاه خَنديدن.

حَبْلَكه حَبْلَك: حَبْلَكه ي زُور [ف] خَنده بَسبار.

حَبْلَكه هُوَر: دَه نَكِي پَنَكه نِين [ف] صداي خَنديدن.

حَبْلانِي: حَبْلانِي [ف] نِگا: حَبْلانِي.

حَبْلَم: (۱) بَرَه ي مافور؛ (۲) بُو ي تَهون [ف] (۱) اضا فَه نَخ قالي كَه مِي بَرُند؛ (۲) بُو.

حَبْلَه: (۱) دَه نَكِي تَه سَب؛ (۲) گَزِي، فَبِل [ف] (۱) شَبَه؛ (۲) حَبْلَه.

حَبْلَه باز: گَزِي كَه، فَبِلاوي [ف] حَبْلَه گر.

حَبْناوَه: جَه نَه بازي، زُور بَلِي يِي، حَه نَه جَه ن [ف] جانَه زدن.

حَبْنجَه: حَونجِي، خُونَدنَه وَه ي بَه سَهرو بُوَرَه وَه [ف] هَجِي كَردن.

حَبْنجَهت: بَه هانَه، بَه لَه پ؛ (چِم نَه كَرود، هَه رَلِيم بَه حَبْنجَه تَه) [ف] بَهانَه.

حَبْنجَك: كوت، زَه نِين [ف] كَلَه، فَر و بَر دن و بَر آوَر دن در هَنگام جَماع.

حَبْنجَك دان: كوت، اِي اِن، كوت، پُوه دان، لِي زَه نِين [ف] كَلَه زدن.

حَبْنجَكه: حَبْنجَك [ف] نِگا: حَبْنجَك.

حَبْندَر حَو: حَندَر حَو، سِيسُو، جِي جَلقانَه [ف] الا كَلنگ.

حَبْينَه: حَبْلَه ي تَه سَب [ف] شَبَه.

حَبْيوَل: حَوَل، گَبز، كَبَل [ف] گَبج.

حَبْيوَهت: سَام، نَرَس، هَه بِيَهت [ف] هَبِيَت.

حَبْيوَه كِي: جَوَرِي هَه لَه رَكبِي كِچُولان دَه بَكَه ن [ف] نوعِي رَقص دَختر بَچَه ها.



خا: هَبَاك، هَبَاكَه! (۲) هَبَاكَه گون! (۳) وشه‌ی ریز بُوژن: (خا فاتم چونی؟)
 [خ] (۱) نخم برنده: (۲) خابه، بیضه: (۳) کلمه احترام برای زن، مُخَفَّف
 ' خانون.

خابان: گله‌بان، ناخه‌بان، بانه‌ناو [خ] گِل اندودبام.

خاب: گزی، فیل، حبله [خ] نیرنگ، حبله.

خابان: فر بو، خه له نان [خ] فر بب.

خاباندن: فر بودان، خه له ناندن، نفره‌دان [خ] فر بب دادن.

خاباندی: فر بودارو، خه له ناو [خ] فر بب خورده.

خابتانی: گالنه به خول کردنی منالان [خ] خاك بازی بچه‌ها.

خابور: (۱) ویران! (۲) چومبکه له کوردستان [خ] (۱) مخر وب، ویران! (۲)
 رودی در کردستان.

خابوره: گالنه به خول، خابتانی [خ] خاك بازی.

خابوره ولات: ولاتی ویران بوی که سی نیدا نهماو [خ] منطقه مخر وبه
 خالی از سکنه.

خابه‌روک: (۱) ده غل به باکردن که له خول پاك بینه‌وه: (۲) باشه‌روکی ره‌زو
 بستان [خ] (۱) باد دادن غله: (۲) بساجین.

خابین: فر بودره، هه لخته له تبین [خ] فر بیکار.

خابینوک: زورده سبرو به فر بو [خ] بسیار فر بیکار. - هه ل...

خات: وشه‌ی ریز بُوژنان: (خات مه‌له‌ك) [خ] مُخَفَّف خانون، کلمه احترام
 برای زنان.

خاتر: (۱) دل: (خاترجه‌م): (۲) له‌به‌ر، بُوژن له‌تو: (خاتری توبینی) [خ] (۱) و
 (۲) خاطر.

خاترانه: به‌هوی دوستی و خوشه‌ویسنی کردنی کارنیک [خ] خاطر کسی را
 رعایت کردن.

خاترجه‌م: دل ناسوده، نارخه‌بان [خ] خاطر جمع.

خاترخازی: خواحافیزی، مالاوایی [خ] خداحافظی.

خاترخوا: عاشق، ثمویندار [خ] دل‌داده.

خاترخوازی: خاترخازی [خ] خداحافظی.

خاترخویی: (۱) سهریشکی، به‌که‌مه‌لیزیری: (۲) له‌به‌ر دوستانه‌نی [خ] (۱)
 اولین انتخاب: (۲) بخاطر دوستی.

خاترگرتن: ریزانی: ان، حورمه‌ده، گرتن [خ] احترام گذاشتن.

خاترلنی کردن: نکالی کردن [خ] خواهش کردن.

خاترناس: قه‌درگر، ریزگر [خ] احترام گذار.

خاتروخوتر: که‌بن و به‌بن، لاگیری له‌به‌کتر [خ] از هم حمایت کردن.

خاتری ته: خودحافیز، بالبارا [خ] خداحافظ

خاتری وه: خودحافیز له نیوه [خ] خداحافظ شما.

خاتون: وشه‌ی ریز بُوژنان [خ] خانون، کلمه احترام برای خانمها.

خاتونی: وشه‌ی دواندنی خانون [خ] کلمه خطاب به خانون.

خاتسه: (۱) خات: (۲) که‌بوانسو، پباو به‌زنی خوی ده‌لی [خ] (۱) مُخَفَّف
 خانون: (۲) کلمه خطاب مرد به همسرش.

خاتی: خانه [خ] نکا: خانه.

خاجه: بازرگانی گه‌وره [خ] ناچر عمده.

خاجه‌رو: خازلی، گالنه‌به‌کی شه‌وانه‌ی جحبلانه [خ] نوعی بازی
 دسته‌جمعی جوانان.

خاج: (۱) چه‌لیبا: (۲) راست و بی‌راهه‌ستان: (خاج‌جو ناغانافی) [خ] (۱)
 صلب: (۲) مستقیم و بدون توقف.

خاچرکان: سنی کوچکی ناگر [خ] سه‌سنگ پایه‌دیگ روی آتش.

خاچک: کارگ، گوارگ، فارچک [خ] قارج.

خاد: خات [خ] مُخَفَّف خانون.

خار: (۱) زه‌ویسی زور سه‌خست: (۲) نه‌شکه‌وت، شکه‌فت: (۳) دزک:

(۴) راهاتن، بوکار ده‌ره‌نان: (۵) ره‌مل، ره‌لم، زیبخی ورد: (۶) خوار [خ]

(۱) زمین سخت: (۲) غارا: (۳) خارا: (۴) تربیت شده و کارآمد:

(۵) ریگ: (۶) کج.

خارا: (۱) حوری بارجه‌ی به‌نرخ: (۲) بوکار ناماده‌بو: (چهرمه‌که خاراوه)

[خ] (۱) نوعی پارچه قیمتی: (۲) آماده شده برای استفاده.

خاران: له‌کار ده‌ره‌نان، راهانن له‌کار [خ] آماده برای انجام کار.

خاژبُون: خلبسکان، همل خلبسکان [۱] لیز خوردن.
 خاس: (۱) باش، چاڭ، رند، خُو، نازه: (۲) کاهو: (۳) گزی، فیل [۱]
 (۱) خوب، پسندیده: (۲) کاهو: (۳) فریب.
 خاس بونهود: له نمخوشی هستانهوه، چاڭ بونهوه [۱] شفا یافتن.
 خاستر: جاگتر [۱] بهتر.
 خاسکردن: خاکردن، چئ کرن [۱] درست کردن، اصلاح کردن.
 خاسگهل: باشان، جاگان [۱] نیکوکاران.
 خاسما: به تابهت [۱] بو بژه، مخصوصاً.
 خاسوگ: فیلباز [۱] سَقَلَب.
 خاسه: (۱) ملکی ده ولت: (۲) تابهتی به کیک: (خاسه تراشی بیروت): (۳) هه لیزارده: (۴) گزشتی به راسو: (۵) پنجه وانه زده: (خاسه کهو) [۱]
 اموال و املاک دولتی: (۲) مخصوص کسی: (۳) برگزیده: (۴) عضلات بین دنده ها: (۵) مُقابل بدل، اصل.
 خاسه ره نگ: (۱) ره نگتی که ناجستهوه، ره نگتی کال نابینهوه، خوزه نگ:
 (۲) خاکیکی سوره بوزه رمان و بوزه نگ ده بی [۱] (۱) رنگ ثابت:
 (۲) نوعی خاک قرمز رنگ که مصرف درمانی و رنگرزی دارد.
 خاسه کی: تابهتی [۱] بژه.
 خاسه یی: تابهتی [۱] بژه.
 خاسی: باشی، چاکی، رندی [۱] خوبی، نیکویی.
 خاسیهت: رهوشتی تابهتی، کارنیکردنی تابهتی به خوبی [۱] خاصیت.
 خاش: (۱) قاش، کوژ، پارچه به کی بر او له گندوره و شوتی و...: (۲) نفیعی نهنگوسنیه: (۳) پر و بوش: (۴) زور ورد [۱] (۱) فاج: (۲) نگین انگشتر:
 (۳) خَس و خاشاک: (۴) بسیار ریز.
 خاشال: چیلکه و چال، پر و بوش [۱] خَس و خاشاک.
 خاشخاش: (۱) خاشخاشک، ره به نوک: (۲) پیاوانه ی بزه نگوله [۱]
 (۱) خَشخاش: (۲) زیور پای زنان.
 خاشه: (۱) رویشان: (۲) وردو نیک شکاو، خاش: (۳) پر و بوش [۱]
 (۱) خراش: (۲) خرد و خمیر شده: (۳) خَس و خاشاک.
 خاشیل: شبوی گه نمه کوناو که روئی به سهرا ده کن، که شکه کی سهر بهرون [۱] آش گندم نیم کوب و روغن.
 خافل: بی خمیر، های لی نا، بی خمیر [۱] غافل.
 خافلان: سهرقالی، ناگالی بران [۱] سرگرم شدن.
 خافلانندن: (۱) سهرقال کردن، سهرلن تیک دان: (۲) فر بودان [۱]
 (۱) سرگرم کردن: (۲) فریب دادن.
 خافور: والا، ناوبه نال [۱] میان نهی.
 خاف: (۱) خاو، نه ریسراو: (۲) نه کولاو، لینه ندراو: (۳) نه گه بشنو، کال [۱]
 (۱) ناب نخورده: (۲) ناپخته: (۳) کال، نارسیده.
 خافر: گیاه که ده زمانی مابه سیری به [۱] گیاهی است داری بوا سیر.
 خافک: (۱) که له که، خالیگه: (۲) کونالی رزیوی دزاو: (۳) ده سمالی نه کی سهری زسان [۱] (۱) تهبگاه: (۲) پارچه بوسیده: (۳) روسری نازک زنانه.
 خاقلو: خاولی [۱] هوله.

خاراندن: (۱) راهبندان له کار: (۲) سور کزندهوی هه ر [۱] (۱) آماده کردن برای کار: (۲) شرح کردن سُفال.
 خاراو: (۱) راهاتوله کار: (۲) نیر باری سوره وه تراو [۱] (۱) آماده شده برای کار: (۲) سُفال سرخ شده.
 خارچک: فارچک، کوارگ، کارگ [۱] تارچ.
 خارخار: له لب لهت، سه هار سه فار [۱] سه ه شرحه.
 خارخارین: گزبوه غار [۱] مسابقه دو.
 خاردار: دزکاری، به حفل، دزبای [۱] خاردار.
 خاردان: (۱) غار کردن، راکردن: (۲) غارینی کردن، وه غارخستن [۱]
 (۱) دوبدن: (۲) دوآیندن.
 خارز: (۱) هه ریسک، هه ریسک: (۲) چینی میوانی که له ناردو روژ ده بکن [۱] (۱) نرید نان گرم و روغن: (۲) کاجی.
 خارسک: زنه گاور، زنه فله [۱] زن مسیحی.
 خارش: خورو، نالوش، خورانی لهش [۱] خارش.
 خارشت: خارش، خورین، خرو [۱] خارش.
 خارن: خواردن [۱] خوردن.
 خاروزه: ههراو ناژاوه [۱] آسوب و بلوا.
 خاروز: گهردانه که له گزیده ی هونهوه [۱] گزیدن بدی که از گردوی نشکسته می سازند.
 خاروف: کوبه ی دم گوشاد [۱] خم دهانه گشاد.
 خاروک: پیلای له کما چندراو [۱] پای افزار ار گیاه بافته.
 خاریز: (۱) پز سوله: (۲) هیلکه و روژ [۱] (۱) آش عدس و ربیزدان:
 (۲) خاگنه
 خارین: حاران [۱] نگا: خاران
 خاربو: حاراو [۱] نگا: خاراو.
 خاز: (۱) سور، سور: (۲) کاروه، کاردی: (۳) جه غز، جفزا: (۴) خواز [۱]
 (۱) فرم: (۲) گیاهی است خوردنی: (۳) دایره: (۴) خواهان.
 خازباز: فالوجهی که سک [۱] سوسک.
 خازببئی: حواستی کیچ، خوازببئی [۱] خواستگاری.
 خازن: دابا کردن [۱] طلب کردن.
 خازخازوک: خواز، لوک [۱] گدانشی.
 خازر: جومیکه له کوردستان [۱] ورودخانه ای در کردستان.
 خازگینی: خوازببئی [۱] خواستگاری.
 خازما: به تابهتی [۱] بو بژه.
 خازرق: سنگی که ده کنگی ناوانباریان ده بری [۱] جریمه ای که در مورد بزهار اعمال می کردند.
 خازوک: سهر سوانکه ر، زورست خواز، خواز لوک [۱] گیدامتش.
 خازه لی: خاحه رو، گه مبه کی شه رانه ی لاوانه [۱] نوعی بازی گروهی جوانان.
 خازی: خوبز، زوهم، نالشت [۱] بژ، سرمار بژه.
 خازیبار: فالوجهی که سک که بودار زبانی هه یه [۱] سوسک سبز.
 خاز: خلبسک [۱] لیز.

خاڤه: بېسني له ده باغ نهدراو، بېسني خاوي [۱] پوست دباغي نشده.

خاڤه كي: له سي خاوي داهيزاو [۱] تن سست وبي حال.

خاك: ناخ، خوئل [۱] خاك.

خاك او ي: تو زواوي، خوئلوي [۱] خاك آلود.

خاك بازي: گالنه به خوئل كړد، گمه كړدني، مثلاَن به خوئل [۱] خاك بازي.

خاك به توره كه كيشان: بريني له ولات ويران كړدن و له بهين بردن [۱]

كتابه از ويران كړدن آمادي.

خاك پيژو: كور، سه زه نند، هر حې خوئي پي داپړن [۱] سرند.

خاك زن: خېسك له سته وردان [۱] صاف و هموار كړدن زرين شخم بنده.

خاك ري: خوئه كوه، خوئه مينش [۱] خاكستر.

خاك ريزو: به خوئل فولكه بر كړدنهوه [۱] خاك ريز.

خاك سار: خاك سهه، په له نگان، هزارو بېچاره [۱] خاك سار.

خاك سهه: خوئه مينش، خوئه كوه، خوئي [۱] خاك سار.

خاك شير: گيايه كه ده لېن دهرمانه [۱] خاك شير.

خاك نشين: خاك سار [۱] خاك سار.

خاك و پا: كهوش ولائي ماج كړدني گوران [۱] باپيوسي.

خاكه: (۱) ورده و نوزي قهندو خه لوزو... (۲) جوري بېسكه [۱] خاكه:

(۲) نوعي پشه.

خاكه چه رنجه: گل سبي كه بوسواغي ديواوي وه ناغي ده كار ده كهن [۱]

نوعی خاك سفيد كه ديواها را با آن سفيد كنند.

خاكه رو: مالبني بن خهرمان، گه سكه اني ژير په بدهه [۱] خاكه روبي جاي

خرمن.

خاكه روك: خاكه رو [۱] نگا، خاكه رو.

خاكه روي: خاك ري [۱] خاكستر.

خاكه ساري: بده له نكازي، فدره به خني، كلوني [۱] خاك ساري.

خاكه ليوه: (۱) سهره ناي به عار: (۲) هدرول مانگي به عار [۱] (۱) ادايل بهاد:

(۲) فروردین ماه.

خاكه ناز: (۱) مدهونه، بېلوكه ي خوئه مينش دهردان: (۲) پېمه زه، بېلي ناسن

[۱] (۱) خاك انداز: (۲) بېل.

خاكه ناس: پېمه زه، بېلاسن [۱] بېل.

خاكه ننداز: خاكه ناز [۱] نگا، خاكه ناز.

خاك ي: (۱) بده رنگي خوئل، بوزه لوكه: (۲) بريني له سروزي بې هيزو خو

بزل نمران [۱] (۱) بده رنگ خاك: (۲) كتابه از آدم بې افاده.

خاك: خاو، نه كولاو، نه گه يشتو [۱] خام.

خال: (۱) برار دابك: (۲) نيشان، نوختمی سر بېست [۱] (۱) دابي:

(۲) خال پوست.

خال: (۱) لالو، لاله، برار دابك: (۲) نوختمی سر بېست: (۳) نوختمه:

(۴) ره شانگي ناوه فر: (خال به له كه): (۵) له دراي وشه به ماناي: به تال،

والا: (خشت رخال) [۱] (۱) دابي: (۲) خال پوست: (۳) نقطه: (۴) زمين

خال خالي از برف: (۵) پسوند به معنی تهي.

خالان: عاشيره ني خرسي دابك. هوزي اېك [۱] خو يشاوندان ماددي.

خالانه: فسدي دلخوش كهره ي فالگره وه [۱] بېش بېني فالبين.

خالانه: كاري ناتيرين و بي شه زمانه [۱] اعمال زنت و ناسند.

خال به له كه: (۱) ره شانگي ناوه راستي به فران: (۲) بريني له دوهه مانگي

به عار [۱] (۱) زمين خال خالي از برف: (۲) كتابه از ماد ارد بېهشت.

خال به ندي: نوختمه له نا ورسته داتان [۱] نقطه گذاري عبارات.

خالتيك: خوشكي دابك، سور [۱] خاله.

خالخاس: حوان، له بېر دل، بده وه [۱] زيبا.

خال خال: په له په له، زور به لوي [۱] خال خالي.

خالخالك: (۱) سېل: (۲) خالخالوكه، جانه وه رېكي چكوله ي سوري

بانكه له مه خالي ره شي، تېدان [۱] (۱) طحال، سېرژ: (۲) كفش دوزك.

خالخالوك: خالخالوكه [۱] كفش دوزك.

خالخالوكه: (۱) خالخالوك: (۲) گوله سېره [۱] (۱) كفش دوزك: (۲) كرم

سېناب.

خالدار: (۱) كه سي يا حه ورائي كه په له ي، ي، يه يېسته وه بېت: (۲) ناوي

گونديك له كوردستان [۱] (۱) جانوري كه بدنش خال خالي باسد:

(۲) نام روستاني در كردستان.

خال كوت: كه سي كه خالي ده سكرده له بېت نه خش ده كا [۱] خال كوت

حال كوتان: كاري حال كوت [۱] خال كوت ي.

خالو: برار دابك، لالو [۱] دابي.

خالو: خالو [۱] دابي.

خالو: خالو [۱] دابي.

خالوان: خالان [۱] خو يشان مادر.

خالوزا: فرزه ندي خال [۱] دابي زاده.

خالوزازا: نهوه ي خال [۱] نوه دابي.

خالوزه: كو پورو، به لابه كي گنمه ره شي هه لده گېري [۱] سباهك آفت

گندم.

خالوژن: زني برار دابك، لالوژن [۱] زن دابي.

خالومبل: (۱) نه خش ي مل و سينگي كه: (۲) بريني له به خوزا هانن و

چوانتر بوني دلهر: (۳) رهش كړدني تويلي منالي ساوا له نرسى حاووزار

[۱] (۱) الوان كړدن و سينه كېك: (۲) كسابه از دلر يا شدن معشوق:

(۳) سپاه كړدن پيشاني نوزاد از ترس چشم زخم.

خاله: (۱) وشه ي بانكړدني برار دابك: (۲) وه ستاي ناسنگر [۱] (۱) كلمه

خطاب به داني: (۲) آهنگر.

خاله خه مه: كه سي كه له خه مي هموكس دايه [۱] دل سوز و غمخوار

همگان.

خاله زه شه: گيايه كه له كهره وز ده كاو داركه ي ره شه [۱] گياهي است

شبه كرفس يا ساقه هاي سپاه رنگ.

خالي: مافور، قالي [۱] قالي.

خالي: والا، به تال، بې ناوك، بې ناوه روك [۱] تهي.

خاليچه: مافوري بچوك [۱] قاليچه.

خالي خالي: گه مه به كه بباو يا ژن ده گه ل مندالي ده كهن [۱] نوعي بازي با

بچه ها.

خاليس: ياك، بې خهوش، ساف [۱] خالص.

خالیگه: که له که، برك. قه برغه [۱] تهیگاه.

خام: (۱) خاو، نرسراوا؛ (۲) نه کولوا؛ (۳) قه نوز، پارچه یه کی بنه وشه، خامهك؛ (۴) قوماشی سبی بو کراس وده برینی؛ (۵) برینی له فقهبروکه و کمزبان؛ (۶) چمرمی خوش نه کراو، چمرمی خاو [۱] (۱) ناب نخورده؛ (۲) خام، نبخنه؛ (۳) قتاویز؛ (۴) میقال؛ (۵) کتابه از ساده لوح؛ (۶) چرم دیباغی نشده.

خاما: کج عه زو، کیزی که وه خنی شوکردنی هانگه [۱] دخفر دم بخت.

خاماجی، خالتک، خوشکی دابک [۱] خاله.

خامبا: خانه با، نواسانیکمی کمی بی برین [۱] اندک ورم بوست.

خامک: به لمی کونجی، کای کونجی [۱] کاه کتجد.

خامو: بانکردنی پباوی گبلوکه به نه وسه وه [۱] خطاب کردن شخص هالو.

خاموخ: به که م جارناردانی ررعاب [۱] اولین آبیاری زراعت.

خاموز: خاموخ [۱] نگا؛ خاموخ.

خاموش: (۱) جینگه ی نه نیاو بی ههراوزه نا؛ (۲) مروی مات و بنده نگ؛ (۳) تهرانی ناگر، وه کمزوانی ننگر [۱] (۱) جای دنج؛ (۲) شخص

کم حرف؛

(۳) آتش خاموش.

خاموش بون: (۱) بنده نک بون؛ (۲) کوزانه وه ی تا بهر [۱] (۱) ساکت

شدن؛ (۲) خاموش شدن آتش.

خاموش کردن: کوزاننده وه ی ناگر [۱] خاموش کردن آتش.

خاموشی: بی ده نگی [۱] سکوت.

خاموخ: هه و لین ناودانی زهرعات [۱] اولین آبیاری کشتزار.

خامه: (۱) فه لم، فه رم، نالا، بنوس؛ (۲) نول، شول [۱] (۱) فلم؛ (۲) ترکه.

خامهك: فه نوز، خام، پارچه به کی بنه وشه ی نامال سوره له ره نگی

تهرخه وان ده کتا؛ (باخوبا لبت مبارهك بی نافه وه خامهك و خارا)

«فولکلورا» [۱] قتاویز.

خامه کی: به ره نگی خامهك [۱] به رنگ قتاویز.

خامینه: کاله ی چمرمی خاو [۱] پانا به از چرم خام.

خان: (۱) نازناوی ده سه لات داران؛ (۲) شوین شوینی ناو لوله ی چه کی

گرم؛ (۳) کاروانسرا [۱] (۱) خان، لقب قدرتمندان؛ (۲) خان ننگ؛

(۳) کاروانسرا.

خان باجی: خوشکی مزید، شوخوشك [۱] خواهر شوهر.

خان چی: کاروانسرادار [۱] کاروانسرادار.

خان خان: (۱) چاوه چاره ی جکول له ههزار پیشه دا؛ (۲) خدمت ختی

جوارگوشه له نه خته ی دامه وه نرنج دا [۱] (۱) و (۲) خانه خانه های

منعدد و په لوی هم روی صفحه شطرنج و...

خان خانه کی: حوکمات کردنی، سدر هوزان [۱] خان خانی.

خاندوک: بنی گیابه که [۱] ربنه گیاهی است.

خانسك: (۱) بنه، ته خنه به که نه گونگی له سفر پان ده که نه وه؛ (۲) زه میله،

زه نیبله؛ (۳) خانو، مال [۱] (۱) نخته ای که چونه را بران بهن کنند؛ (۲)

زنیبل؛ (۳) خانه، سرا.

خانگ: مال، خانو [۱] خانه، سرا.

خانگار: خانه نشین و له بری له کار که وته [۱] ببر خانه نشین.

خانم: (۱) وشه ی ریز بو زن؛ (۲) نه ی گه وه ی من [۱] (۱) خانم، کلمه

احترام برای زنان؛ (۲) بزرگ من!

خانم بی: له رزانه، خشلیکی سدری ژنانه [۱] زیوری است زنانه.

خانو: مال، خانگ [۱] خانه، سرا.

خانوبه ره: خانوی گه وه [۱] خانه بزرگ.

خانوت: (۱) جولاً؛ (۲) کاری جولاً، جولایی [۱] (۱) جولاً؛ (۲) بیشه جولاً،

جولایی.

خانوجکه: مالوکه ی له خول که مندالان له گمه دا سازی ده که من [۱] خانه

گلی که کودکان سازند.

خانوله: خانوجکه [۱] نگا؛ خانوجکه.

خانومان: شوخ و شه ننگ، جوان و دلگر [۱] شوخ و شنگ.

خانه: (۱) مال؛ (۲) جاوه ی ههزار بیشه؛ (۳) خدمت دراوی جوارگوشه [۱]

(۱) خانه؛ (۲) خانه خانه های په لوی هم؛ (۳) چهارگوشه.

خانه بها: (۱) برینی له جولوه و بزوتشه وه ی سدری نه ندام؛ (۲) نه ستور

بونیکمی کم، خانه ما [۱] (۱) کتابه از حرکت آرام اندام؛ (۲) ورم اندک.

خانه خانه: خان خان [۱] نگا؛ خان خان.

خانه بگیری: که سنی که ده ماله خوب دا به خسبری بکن [۱] کسی که در

خانه خود دستگیرش کنند.

خانه به کول: ره بهن، بی مال و حال [۱] خانه به دوش.

خانه بیزار: له ماله خوی و ره ز [۱] از خانه خود بیزار.

خانه خراب: (۱) مال و نران؛ (۲) برینی له بی به خست و کلول [۱]

(۱) خانه خراب؛ (۲) کتابه از بدشانس.

خانه خویی: خاوه نی مالی به میوان [۱] میزبان.

خانه خوینگ: خانه خویی [۱] میزبان.

خانه دان: (۱) نه جیم زاده، بنبچه عه سل؛ (۲) مالی گه وه ی به میوان [۱]

(۱) نجیب زاده؛ (۲) خانه بزرگ بر میهمان.

خانه زان: نوکه که له ماله ناغاکه ی دا له دابک بو بی [۱] خانه زاد.

خانه زاد: خانه زان [۱] خانه زاد.

خانه زاو: خانه زان [۱] خانه زاد.

خانه زای: خانه زان [۱] خانه زاد.

خانه ژوره: وشه ی دا کردنی مریشک که بجهن کولانه وه [۱] جاجا، کلمه

راندن مرغ به لانه اش.

خانه شاری: دهس به سهر له ماله خوب دا، ژیر چاویزی پباوی ده ولت [۱]

نحت المرافیه، تحت نظر.

خانه قا: ده رویش دان، سو فی گه، نه که به [۱] خانقاه.

خانه کولانه: خانه ژوره [۱] جاجا.

خانه کی: مالی، که دی [۱] خانگی، اهلی.

خانه گا: خانه قاف [۱] خانقاه.

خانه گومان: دل بیس له زن [۱] از همسر بدگمان.

خانه میری: جورئ نری [۱] نوعی انگور.

خانه نشین: (۱) گرده نشین، که سنی که له بهر بری یان نه خوشتی نه نوانی

له‌مال دهر که روی: (۲) که سئی به حوکمی ده ولعت نه نوانئی له‌مال دهر که روی
 [۱] افتاده و خانه نشین: (۲) تحت نظر دولت.
 خانه‌واده: (۱) ماله‌گه‌وره: (۲) نبره و تابغه [۱] (۱) خانه ترونمندان:
 (۲) طایفه، عشریت.
 خانه‌وخان: (۱) بانه‌ویان: (۲) ماله‌ومال [۱] (۱) از بامی به بام دیگر پریدن
 (۲) از خانه‌ای به خانه دیگر رفتن.
 خانی: (۱) مال، خانو: (۲) کانی، سه‌چاوه: (۳) نازناوی شاعبری
 به‌ناویانگ نه‌جمه‌دی خانی [۱] (۱) خانه: (۲) سرچشمه: (۳) تخلص
 یکی از شعرا بزرگ کرد.
 خانی: (۱) شاریکه له کوردستان: (۲) بانگ کردنی خانم به حورمه‌نوه [۱]
 (۱) شهری در کوردستان: (۲) صدا کردن خانم با احترام.
 خانیان: هوزیکی کورده که خانی شاعبر سه‌بره‌وه [۱] عشرینی است که
 «خانی» شاعر کرد از آن طایفه است.
 خاو: (۱) خور، نوسن: (۲) سست و بی‌هیز: (۳) نه‌کولوا: (۴) جیگه‌ی
 مالأت و به‌کسم له زستاندا که قه‌له و بکری: (۵) نه‌گه‌بشنو، کال:
 (۶) نهریسراو: (۷) چه‌رمی خوش نه‌کراو: (۸) بنه‌مای کمرسنه: (۹)
 گیاوگولیکی زور بون خوش: (له‌کین ره نه‌رشد و خاو و هلال و به‌بیونی /
 هلالی پیسته‌بی خاوه عبیر و موشکی خنا) «حاجی»: (۱۰) پارچه
 گزشتیکه له‌ناو ریخولاندا. ده‌برزیندی: (۱۱) برزی شال و فالئی [۱]
 (۱) خواب: (۲) سُست، بی‌حال: (۳) نپخته: (۴) جای پروردن پروری:
 (۵) کال، نارس: (۶) نتاییده، ناتیده: (۷) جرم دباغی شده: (۸)
 مراد خام: (۹) گل گیاه بسیار خوشبوی: (۱۰) قطعه‌ای گوشت
 عضلانی در احشای بدن: (۱۱) پرز شال و قالی.
 خاوالی: خه‌والو [۱] خواب‌آلود.
 خاوان: (۱) مزول بون: (۲) خو‌خافلاندن [۱] (۱) مشغول شدن: (۲) خود را
 سرگرم کردن.
 خاواندن: مشغول کردن، خافلاندن [۱] مشغول کردن.
 خاوانن: خاواندن [۱] سرگرم کردن.
 خاوانه: فربت، داری پو له‌توند [۱] بود قالی.
 خاویونه‌وه: (۱) شل‌بونه‌وی بادراو: (۲) برئی له شل‌بونه‌وه له کاریک:
 (۳) نهرم‌بونی چه‌رمی و شسک‌ه‌لانسو له ناودا [۱] (۱) تاب برگشتن،
 خام‌شدن: (۲) کتابه از بی حوصله‌شدن: (۳) نرم شدن جرم خشک.
 خاوپهر: نبوه بادراو، توراو بانه‌دراو [۱] نیم‌تابیده.
 خاوروین: هیلکه‌ورون [۱] نیرن
 خاوروین: هیلکه‌ورون، خاوروین [۱] نیرن.
 خاوزان: لیکه‌ره‌وه‌ی خه‌ون [۱] تعبیرکننده خواب.
 خاوس: خواس، پیخواس، بی‌پلاو [۱] پای برهنه.
 خاوک: ریسبک که دره‌تگ باوده‌خوا [۱] رشته‌یی که به سخنی ناب
 می‌خورد.
 خاوکردنوه: (۱) نمادتی چهرم له‌ناودا، خوساندنی چه‌رم: (۲) له‌بادراوی
 ره‌واندنه‌وه [۱] خبساندن چه‌رم در آب: (۲) خام کردن ناییده.
 خاوکه‌ر: فامیکی زور به‌ناویانگه [۱] از آهنگهای مشهور کردی.

خاوکه‌ره‌وه: (۱) شل که ره‌وه له مبه‌به‌ست: (۲) چه‌رم به‌ناو نهرم‌کردنوه:
 (۳) بادراو خاوکردنوه [۱] (۱) از تصمیم منصرف کننده: (۲) چه‌رم در
 آب خبسانده شده: (۳) تابیده را به خامی برگردانده.
 خاولی: پشت‌مال، مهرحه‌مه [۱] حوله.
 خاوان: خاوه‌ن، خودان، خین، ساحیب [۱] صاحب، خداوند.
 خاوانمه: کنبی خه‌ون لیکه‌انه‌وه [۱] کتاب تعبیر خواب.
 خاووخلیچک: (۱) شل‌وول، نه‌به‌گه: (۲) نام ناخوش و لبیج [۱] (۱) شل و
 ول: (۲) لزوج و بدمزه.
 خاووخلیسک: خاو و خلیچک [۱] نگا: خاووخلیچک.
 خاووخیزان: ژن و منال، ورده و به‌خسیر، هه‌مو خه‌لکی مال [۱] همه افراد
 خانواده.
 خاوه: (۱) پیناکی میری: (۲) که‌رانه، قهره‌بوی مامله به‌شیمانی:
 (۳) سه‌رانه بو شه‌لاتی زوردار: (۴) لکی نازه‌له‌لق [۱] (۱) باج: (۲) پول
 برداختی بدلیل پشیمانی از معامله: (۳) باج سبیل: (۴) جوانه تازه
 بیرون زده.
 خاوه‌خاو: (۱) تمه‌لی و خو‌دزینوه له‌کار: (۲) برزی نه‌ون: (۳) گیای خاو که
 مه‌شکه‌ی پی ده‌ه‌نون [۱] (۱) تنبلی و شل‌بازی: (۲) کُرک اضافه‌قالی:
 (۳) گیاهی است.
 خاوه‌ر: (۱) خو‌ره‌لات، روزه‌لات: (۲) ناوه بوژنان [۱] (۱) خاور، مشرق:
 (۲) از نامهای زنان.
 خاوه‌رزه‌مین: ولاتی روزه‌لاتی [۱] مشرق‌زمین.
 خاوه‌می: ماستی شلی شیرنه‌کولوا بو مه‌شکه [۱] ماست آلکی
 مخصوص منک.
 خاوه‌ن: خاوان [۱] صاحب.
 خاوه‌ناش: (۱) ناشه‌وان، ناسیاوان: (۲) فریوی دا، هه‌لی خه‌له‌ناند [۱]
 (۱) آسیابان: (۲) اورا فریب داد.
 خاوه‌ن‌چاکه: خیره‌ومه‌ند، به‌پیاوه‌تی [۱] نیکوکار، خیر.
 خاوه‌ند: خاوان [۱] صاحب.
 خاوه‌ندار: به‌ساحب [۱] دارای صاحب.
 خاوه‌نداری: سه‌رپه‌رشنی [۱] سرپرستی.
 خاوه‌ن‌زور: به‌ده‌سه‌نات، نوانا [۱] فدرنمند، بانفوذ.
 خاوه‌ن‌شکو: نازناوی یا نشایانه [۱] لقب پادشاهان.
 خاوه‌ن‌فهرمان: (۱) ده‌سه‌لات‌دار: (۲) خاوه‌ن‌کار [۱] (۱) فرمانروا:
 (۲) کارفرما.
 خاوه‌ن‌قهرز: که‌سئی قهرز دده‌ا به‌قهرزدار [۱] بسنانکار.
 خاوه‌ن‌کار: که‌سئی که‌کار به‌کریکاران ده‌کا [۱] کارفرما.
 خاوه‌ن‌مال: (۱) خانه‌خوئی: (۲) ساحیب‌خانو [۱] (۱) مبرزان:
 (۲) صاحب‌خانه.
 خاوه‌ن‌ناو: به‌ناویانگ، به‌ناورده‌نگ، مه‌نشور [۱] مشهور.
 خاوی: (۱) شلی و تمه‌لی: (۲) کالی، نه‌گه‌بشنوی: (۳) نه‌کولوا [۱]
 (۱) شلی، تنبلی: (۲) خامی، نارس: (۳) ناپختگی.
 خاویز: خمو بردنوه، نیوان بیداری و خه‌ون [۱] پینکی.

خاویں: خه وخه، که سنی که زور ده خه وی [خ] پر خواب.

خاویں: پاک، باقر، نه مپس [خ] پاکیزه.

خاوینی: پاک، باغزی، پاکزی، نه میزی [خ] پاکیزگی.

خاباندن: پنبجونی وهخت: (نهم کاره دوروزی خاباندن) [خ] صرف وقت کردن.

خایانن: خاباندن [خ] صرف وقت کردن.

خاین: غه یان، بی بهخت [خ] خائن، خیانتکار.

خایه: (۱) هیلکه ی مهل، خا: (۲) هیلکه ی گون [خ] (۱) نخم برنده: (۲) بیضه.

خابه روون: خاوروون، هیلک وروون، هیلکه وروون [خ] نیمرو.

خابه ن: غه یان، بی بهخت [خ] بدشانس.

خایه تراو: وه دره نگ که نو [خ] به تأخیر افنده.

خابه و مایه: هه رچی هه یه، هه ست و نیست، هه رچی دارابه [خ] هه رجه هست، هه هجن.

خایینه: خاوروون [خ] خاگینه.

خپ: کر و مات، بی ده نگ و بی بزوتن [خ] ساکت و بی حرکت.

خپر: (۱) کوئینه، (۲) کوئین [خ] (۱) کنکاش.

خپشه مله: (۱) ماهرز، مل نه سوزا: (۲) زوردار و له خو بسابی [خ] (۱) گردن کلفت: (۲) نوانا و مغرور.

خپ کردن: یه یه کجاری بیا، نگ کردن، بریشی له کوشتن [خ] کتایه از کشتن.

خپلاک: ده رگ و پد نه ره ی شتی و شزو له کار که ونسو [خ] در و پنجرا مسنعمل و از کار افنده.

خپله: کورته بالای قهله و [خ] کونوله جاق.

خپه: خو له شنتک مات کردن، به دزه وه ده به رچاو گرتن [خ] زبر نظر داشتن، از زبر مراقب بودن.

خپه کردن: خو مات کردن له سوچنک [خ] آرام در گوشه ای خزیدن.

خپ هه لاتن: بو یه کجاری له بزوتن که رهن [خ] بکاره از حرکت افندان.

خت: (۱) خپ، بی ده نگ و جو له: (۲) بی هو ده و خو یابی: (۳) وشه ی ده رکردنی پنبشه [خ] (۱) بی سرو صدا: (۲) بهوده: (۳) کلمه ای که برای راندن گر به گویند.

خته: وشه ی ده رکردنی بسپک [خ] کلمه ایست برای راندن گر به گویند.

ختک: پنبشه، پنبی، بسپک [خ] گر به.

ختکه: قانه قدی، فدیله [خ] قلفلک.

ختکی: ختکه [خ] قلفلک.

ختکیسه: هانه در، دنه در [خ] تشوین کننده.

ختل: خپله [خ] کوتاه قد و چاق.

ختوکه: ختکه [خ] قلفلک.

ختوکه دان: قدبلکه دان [خ] قلفلک دادن.

ختولکه: ختکه [خ] قلفلک.

خته: ختته [خ] نگا، ختته.

ختهخت: لیدانی دل له نینگه رانی [خ] به پیش افندان قلب از نگرانی.

خته دان: (۱) بزاون، دنه دان: (۲) قدبلکه دان [خ] (۱) نحریک و نشوبیق کردن: (۲) قفلک دادن.

ختنی: (۱) پنبشه: (۲) قدبلکه [خ] (۱) گر به: (۲) قفلک.

ختیره: به سوس، بزوت، جو له حرا [خ] نیم سوز.

ختیک: جلمی وشکه وه بو به لو نه وه، که مبله [خ] خلم.

ختیلکه: قدبلکه [خ] قلفلک.

ختینه: خنده دان، بزاونن [خ] تحریک.

خجل: خمریک [خ] سرگرم کار، مسغول.

خج: ده رکر او له بازی [خ] از بازی بیرون سده.

خچان: دوژان [خ] باخت.

خچاندن: دوراندن [خ] باختن.

خج خج: وشه ی ده رکردنی ره شه ولاغ، وه حاوه حا [خ] واژه ای برای راندن گله گاو و گاومیش.

خجو خجو: وشه ی بانگ کردنی ره شه ولاغ یوهینانه وه [خ] واژه ای برای خواندن گله گاو و گاومیش.

خدام: کاره کر، کلفت، جیری [خ] کلفت.

خدامه: خدام [خ] کلفت.

خدران: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [خ] روستایی در کردستان عراق که به وسیله بعشبا ویران شد.

خدر چیجه: گوندیکی کورده، به عسی ویرانی کرد [خ] روستایی در کردستان عراق که به وسیله بعشبا ویران شد.

خدر وه لسی: گوندیکی کورده به عسی ویرانی کرد [خ] روستایی در کردستان عراق که به وسیله بعشبا ویران شد.

خدره لپاس: شازده ی مانگی ره شه مه: (خدره لپاس سه رما خه لاس) [خ] شانزدهم اسفند.

خدریک: گوندیکی کورده به عسی ویرانی کرد [خ] روستایی در کردستان عراق که به وسیله بعشبا ویران شد.

خدوگ: قدبلکه [خ] قلفلک.

خدوگ: نه زیله، کورنه جیروگ [خ] داستان کوناه.

خدوگه: قدبلکه [خ] قلفلک.

خده: خو، ره وشت، ناکار [خ] خوی و روش.

خدئی: خده [خ] خوی و روش.

خدیک: خده [خ] خوی و روش.

خدیکه: قدبلکه [خ] قلفلک.

خر: (۱) کو، کویم: (له جی خر بونه وه): (۲) هه مو، گش: (۳) گر، گروقه: (نوبی زه وی خره): (۴) شنی که مپی: (که لله بیژنگ خره): (۵) ناورد.

جی لا فاو: (۶) شیوه له: (۷) گری له پنبست دا، هه لتوقین: (بن پیلیم خر بوه ده بیته کوان): (۸) جو له گه ل خالی ده بلین: (بیابانی خر خالی): (۹) ده گه ل خو وانا: جوان: (خروخول) [خ] (۱) اجتماع: (۲) همگی، هه: (۳) گروی، گرد: (۴) دائره مانند: (۵) آب کند، مسیل: (۶) دره تنگ: (۷) غده زبر پوست: (۸) مُرادف خالی: (۹) زیبا.

خرا: (۱) هاویرزا، فری درا: (لاشه خرایه ناو خمره تده وه): (۲) داندرا: (بار

خرتک: (۱) گرنکه گوشت، یسارچه‌ی پر به چنگ له گوشت؛ (۲) یاشه روک؛ (۳) خرکانه، چوژنی زبکده له سه‌ری متال دئی؛ (۴) جومگه؛ (۵) پنحکی عاره بانه؛ (۶) خرجه، گندوره‌ی کال؛ (۱) قطعه گوشت؛ (۲) ساچین؛ (۳) نوعی جوس که سر نو زادمی زند؛ (۴) بند بین استخوان؛ (۵) جرخ سنډلی و...؛ (۶) خر بزه کال.

خرتک: خرکه بهرد، کوچکی پروه مست؛ قلوه سنگ.

خرتکه: جومگه‌ی دهست و یا؛ بند اسنخوانهای دست و پا.

خرتل: (۱) خرتک؛ (۲) بالنده‌ی یکی زلی مردار خوره؛ (۱) قلوه سنگ؛ (۲) لاشخور.

خرتسپرت: (۱) ورده حاجه‌تی که مابیی؛ (۲) ورته‌ورت؛ (دلم که وتونه خرنوبرت)؛ (۱) خرت و برت؛ (۲) دلهره.

خرتسول: (۱) حه شامات، ناپوره؛ (۲) گردو خری بچوک؛ (۱) انبوهی مردم؛ (۲) کروی و کوچک.

خرتوله: چکوله‌ی خرت، خرنول؛ کوچولوی کروی.

خرت و سرت: زنی نیر گوشتی دلگر و جبران؛ زیبای گوشنلو.

خرته: (۱) دهنگی بزونه‌وه‌ی گیاندار ی بچوک؛ (مشک خرتیه دبت)؛ (۲) کرکروه؛ (۳) زهوی رهق له کیلاندا، کوده؛ (۱) صدای خفیف؛ (۲) غضروف؛ (۳) زمین سخت در شخم زدن.

خرته خرت: دهنگی بزونه‌وه‌ی گیاندار له ناو کوندا، خرته؛ صداهای منوالی و خفیف.

خرته له: بیچکه عاره به؛ جرخ سنډلی و نخ؛ خواب و

خرته گل: (۱) گلاریونه‌وه، خلور؛ (۲) هله‌ه‌نگوتن، سانمه بردن، نل دان؛ (۱) غلنیدن؛ (۲) نلونو خوردن.

خرته ل: خرتله، خرتله، خرتله؛ گوره و مردار خور؛ لاشخور.

خرته له: چکولانه‌ی گردیله؛ کوچولوی مدور.

خرتی: ته‌زه‌ی مل قهوی؛ گردن کلفت.

خرتیلانه: چکولانه‌ی خرنول؛ کوچولوی چاق و دوست‌داشتنی.

خرتیله: خرتیلانه؛ نگا؛ خرتیلانه.

خرتین: ده‌ریه‌زین، ترازان، هله‌ن له بر؛ ورجه‌یدن.

خرتیو برتی: که‌ین و به‌ین، سرت و هوور؛ گفنگوی درگوشی و محرمانه.

خرتچین: (۱) ده‌نگی دار شکانیدن؛ (۲) ده‌نگی قرینی کلو به کومه‌ل؛ (۱) صدای شکسنن هیزم؛ (۲) صدای بریدن دسته جمعی ملخها.

خرچ: (۱) کال، کرچ؛ (۲) خرچه، گندوره‌ی نازه و بی‌نه‌یشنو؛ (۳) ورچ، حه‌ش؛ (۱) کال؛ (۲) خر بزه کال و نارسیده؛ (۳) خرس.

خرچ و هوور: ده‌نگی داکرورتنی شنی تورن؛ (خه‌یاری به‌رفه‌یال دابو خرنج و هوری ده‌می بو)؛ کلوچ کلوچ.

خرچه: (۱) به‌چکه گندوره، عه‌نجور؛ (۲) کره‌ی داکرورتن؛ (۳) نامرانی که له عه‌زهدا که سه‌ری سازه‌ی نی ده‌خری؛ (۱) خر بزه کال؛ (۲) کلوچ؛ (۳) وسبله‌ای در آواده.

خرخاشه: شهن‌شه‌قه؛ جغجغه.

خرخال: (۱) بازنه‌ی قول؛ (۲) پاوانه‌ی یا له زیر و زبو؛ (۳) تیک شکاو؛ (همو نیسکی له شم بوتنه خرخخال)؛ (۴) بازنه‌ی داربن که به‌داری بیشکه‌دا

خرابه سه‌ریشتی باره‌به‌ر؛ (۳) ویران؛ (خانوه‌که‌ی خراکرد)؛ (۴) ناله‌بارو تاشیرین؛ (۵) تیکدان‌وله کار خستن؛ (۱) پرت شد؛ (۲) گذاشته شد؛ (۳) ویران؛ (۴) زست و ناپسند؛ (۵) از هم پاشیدن.

خراب: (۱) ویران، نیکو؛ (۲) کساری با سیرین؛ (۳) له‌کارکه‌وته؛ (۱) ویران؛ (۲) کار زشت و ناستد؛ (۳) از کار افشاده.

خراب: خراب؛ نگا؛ خراب.

خرایه: (۱) کاری تاشیرین، کرده‌وه‌ی نه‌باس؛ (۲) فاجبه، چنده، سوزمانی؛ (۳) ریگر، چهنه، گوران؛ (۱) کار زشت و ناپسند؛ (۲) فاحشه؛ (۳) راهزن.

خرایه کار: که‌سی کاری نابه‌سند ده‌کا؛ بدکردار.

خرایه کهر: خرایه کار؛ بدکردار.

خرایی: نه‌باشی، به‌د فیزی، به‌دکاری؛ بدی، مقابل خوبی.

خرار: خه‌شه، تیز و چه‌والی له مو؛ حوال مو بین.

خرارک: خرای چکوله؛ جوال مو بین کوچک.

خراش: روش، روشان؛ خراش.

خرامان: (۱) به‌له‌نجه‌ولار، ویشنی به‌نازو قه‌مه‌زه؛ (۲) فه‌ره‌بوی گوم‌بو، ناوانی شنی وندابو؛ (۱) خرامان؛ (۲) ناوان شیی، گم‌شده.

خراو: (۱) خراب، خراب؛ (۲) دزون، جنبو، سخیف؛ (۱) خراب؛ (۲) دشنام.

خراوه: (۱) کاول، ویرانه؛ (۲) خرابه؛ (۱) ویرانه؛ (۲) کار زشت و ناپسند.

خراوی: خرابی؛ کار زشت و تابسد.

خربند: گوندیکه‌له کوردستان به‌عی ویرانی کرد؛ نام روستایی که به‌وسبله به‌تیا و بران شد.

خر بوقی: چوریکه له گردان؛ نوعی گره‌زدن.

خر بون: (۱) کوبون؛ (۲) هله‌ن‌سوقینی پست، نه‌ستوری له پستدا؛ (۳) گروقه‌ریون؛ (که‌لاک‌ت خربوه)؛ (۱) اجتماع کردن؛ (۲) ورم کردن پوست؛ (۳) مدور بودن.

خر بونه‌وه: کوبونه‌وه، کوبون؛ اجتماع کردن.

خرپ: (۱) خبزه‌لان، زینگه؛ (۲) خه‌وی خوش و له‌پر؛ (سه‌ری کرده‌سه‌ر سه‌رین خرب خه‌وی لی‌که‌وت)؛ (۱) شزار؛ (۲) خواب خوش و سنگین.

خرپن: قه‌له‌وی کورن، چکوله‌ی نیرگوشت؛ کوتوله‌جافی.

خرپنوکه: چکوله‌ی قه‌له‌وی جوانیکه‌له؛ (منالیکی خرنوکه‌به)؛ کوچولوی چان و دوست‌داشتنی.

خرپنه: خرنین؛ کوچولوی چاق.

خر بوق: پرخه‌له‌خه‌وه؛ خرناسه.

خر به: (۱) پرخه، خرنیون؛ (۲) ده‌نگی پای نادباریک؛ (۳) زیاره، هه‌ره‌وه‌ی؛ (۱) خرناسه؛ (۲) صدای پا؛ (۳) نعاونی کار کردن.

خرت: (۱) گروقه‌ری لوله‌بی، خری لوله‌بی؛ (۲) نامرانی خه‌راتی؛ (۳) کوری سی سالانه‌وه‌گوره‌نر؛ (نیر به‌که دوخرته)؛ (۴) ورده حاجه‌تی بی‌نرخ؛ (نهمانه هه‌مو خرت و برتن)؛ (۱) استوانه‌ای؛ (۲) ابزار خراطی؛ (۳) شاک سه‌ساله؛ (۴) خرت و برت، اشیاء بی‌ارزش.

کراو، [۱] النگو: ۲) یابرنجن: ۳) درهم شکسته: ۴) حلقه‌های چوبی که به گهواره بندند.

خرخاله: نالغی دارین، خرخال ناسایی بو شت قابم کردن، گه [۱] حلقه چوبین.

خرخاله‌دار: لانگی به خرخاله [۱] گهواره دارای حلقه‌های چوبی برای سرگرمی بچه.

خرخر: پشو سواری و ده‌نگ له سنگ هاتن له‌کانی مەرگا [۱] خرناس نسخص در حال نزع.

خرخاله: فورفورآگه، سنوکورک، فورفورآنچک [۱] ناپزه.

خرخرۆك: تهرزه، نهرزه، نهرۆك [۱] نگرگ.

خرخره: ۱) قرفره، غمره، داروکه‌ی کون بو ده‌زولی هه‌لکیردن!

۲) بچگی عمره‌بانه: ۳) خرخالی فول‌وپا: ۴) به‌رچله، به‌رخه، به‌به [۱]

۱) قرقره: ۲) جرخ صندلی و...: ۳) النگو: ۴) غغبه.

خرخندۆك: کيفوك، پيفوك، بنی گیابه که خورئ [۱] ريشه خوردنی نوعی گیاه.

خرخه‌بان: زلی قه‌لموی نه‌نگه نه‌ستۆر [۱] زن چاق و شکم گنده.

خرداختستن: توند قابم کردن [۱] محکم بسنن.

خرز: ۱) گه‌را: ۲) گه‌رای ماسی [۱] ۱) نخم ۲) نخم ماعی.

خرزه‌ک: کۆکه‌زه‌شه، فوزه‌زه‌شه [۱] بیماری خروسک.

خرس: ۱) روج، مرس، هرج، حسن: ۲) نمدل: ۳) به‌کاندی به‌راز: ۴) لاسارو گوی نه‌بیس: ۵) داری به‌ر که به‌ر نه‌دا: ۶) جادو [۱] خرس!

۲) ننبیل: ۳) گراز نر: ۴) لجوج: ۵) درخت میوه که نمر نه‌دهد: ۶) جادو.

خرسه‌ک: ۱) مافوره‌ی تبهسک دریز: ۲) کولیره‌ی نه‌ستۆر [۱] فالی خرسک: ۲) گرده‌نان قطور.

خرش: ۱) به‌ده‌ل، ناهدسل: ۲) نه‌زۆك [۱] ۱) بدلی: ۲) نارا.

خرشک: کرمی میوه‌ی وشک کراو [۱] کرم موجود در خشکبار.

خرۆك: ۱) به‌کسان، پله‌ی قالدیره: ۲) خرکه به‌ره، چموی پره‌به‌منس: ۳) کونای فنک [۱] ۱) پلکان: ۲) شن دوش: ۳) پیزی، مقعد.

خرکانه: خریک، جورئ ریبکه‌به که له‌سه‌ری منالی ساوا دیت [۱] نوعی جوش که بر سر نوزاد زند.

خرکۆدن: ۱) گروفه‌ر کردن: ۲) کوهه کردن، کوم کرن، کۆکردنه‌وه [۱] ۱) مدۆر کردن: ۲) جمع‌آوری کردن.

خرکۆدنه‌وه: ۱) لیک کوم‌کردنی گیانداران: (بپاوه‌کان خرکه‌وه): ۲) هه‌لگرتنه‌وه‌ی په‌رزوبلاو له‌زه‌وبین: (نه‌وگه‌نمه‌رژاوه خرکه‌وه) [۱] ۱) گردهم‌آوردن: ۲) شیی پراکنده را جمع‌آوری کردن.

خرکۆك: جوانکیله‌ی جکۆله‌ی فله‌و [۱] چاقالوی کوچک دوست داشتنی.

خرکه: ۱) کوچک، زبخی درشت، خیزی پره‌به‌مشت: ۲) جومگه‌ی ده‌سن‌وپا: ۳) نه‌سنورایی ره‌ق له‌ بیست: ۴) فه‌رمانی کۆکردنه‌وه:

۵) فه‌رمانی گروفه‌ر کردن [۱] ۱) قله‌وسنگ: ۲) مفصل دست و پا: ۳) برآمدگی سخت شده زیر پوست: ۴) امر به جمع‌آوری: ۵) امر به

مدۆر کردن.

خرکه گازۆله: به‌نانه [۱] سیب زمینی.

خرکه‌لانه: جکۆله‌ی گروفه‌ر، خرتهل [۱] کوحولوی مدۆر.

خرکه‌له: خرکه‌لانه [۱] کوچولوی مدۆر

خرکین: راکبشان به‌سه‌ر زه‌ودی [۱] دراز کشیدن.

خرمال: ده‌لانی کۆنه‌فروتس [۱] کهنه‌فروش

خرمان: ۱) بیده‌ر، خه‌رمان، کوی سووری گه‌نم: ۲) به‌سه‌ریه‌کدا کراوی زۆر له‌میوه [۱] ۱) خرمن: ۲) توده و انبوه میوه.

خرماندن: کرماندن، ده‌نگ له‌ده‌دان هاتن له‌کانی خواردنی سنی نورت‌دا [۱] صدای کروچیدن.

خرمچون: جواربه‌ل: (نه‌سیه‌کم خرمچون نال‌کرد) [۱] چهار دست‌وپا. خرمۆتك: کزکۆه، کزۆچه‌نه [۱] غضروف.

خرمۆته: خرمۆك [۱] غضروف.

خرمۆچك: خرمۆك [۱] غضروف.

خرمۆسك: قوربیج، قوربیجان، وه‌ناخون نازاردانی زان و باسك [۱] نسلگون.

خرمۆش: چنگۆزك، چنگالی پشیلوه‌ دژنده [۱] چنگال دژنده.

خرمۆسه‌ك: خرمۆش [۱] چنگال دژنده.

خرمۆهور: ۱) ده‌نگی پای نه‌سیان: ۲) ده‌نگی خشیل‌وزه‌نهر [۱] ۱) صدای شم اسبان: ۲) صدای بهم خوردن زبور زنان.

خرمه: ۱) ده‌نگی ویک‌که‌ونتئ خشلان: ۲) ده‌نگی کروزن [۱] ۱) صدای بهم خوردن زبورآلات: ۲) صدای کروچیدن.

خرن: ۱) بلاوتبسن: ۲) گروفه‌رن، خرین: ۳) گشمنان [۱] ۱) جمع‌اند: ۲) مدۆر هسنند: ۳) همه‌ما.

خرناش: کونه‌لۆت، کونه‌که‌بو، فولئ بیفل [۱] سوراخ بینی.

خرندال: گیابه‌که نه‌بخۆن [۱] گیاهی است خوردنی.

خریندۆل: فرو، فرچك، فریشك [۱] آغون

خرۆك: ۱) جوان و له‌به‌ردل: ۲) به‌چکه‌که‌وریشك [۱] ۱) رهبیا و دوس داشتنی: ۲) بچه‌خرگوش.

خرۆك: ۱) جوان و له‌به‌ردل: ۲) ده‌نگی ویک‌که‌ونتئ خشل [۱] ۱) زیبا: ۲) صدای بهم خوردن زبورآلات.

خرنگۆهور: ده‌نگ دانه‌وه‌ی ویک‌که‌ونتئ خشل [۱] صدای بهم خوردن زبورآلات.

خرنگه: ده‌نگ‌دانه‌وی خشل [۱] صدای زبورآلات.

خرنگه‌خرنگ: خرنگه‌ی زۆر [۱] صدای پیاپی بهم خوردن زبورآلات.

خرنۆك: ۱) جورئ به‌ری دارمازو: ۲) گیابه‌که به‌ریکی خرده‌گرئ [۱] ۱) نوعی ثمر درخت مازوج: ۲) گیاهی است.

خرنه‌ق: به‌چکه‌که‌وریشك [۱] بچه‌خرگوش.

خرنیفك: به‌ریکی دارمازو [۱] نوعی ثمر درخت مازوج.

خرو: خارشت، ئالۆش [۱] خارش.

خزو: نیه‌هه‌مونان [۱] همه‌شما.

خروتان: گوندیکی کوردستان که به‌عسی ورنانی کرد [۱] نام‌روسنایی که

بعثتها آن را ویران کردند.

خروجز: کینه و شمر و همرا [خ] جنگ و جدال و جنجال.

خروخه پان: زنی که لوی له بارو جوان [خ] زن درشت و دل بسند.

خروزه ک: جوئی نه خوشی زاووکانه زورده کوخن، کوکهره شه [خ] بیماری خروسک.

خروش: هوار، ههراو هوریا [خ] حرورس.

خروشان: په شبوی و تیکه ل پیکه ل یوئی خه لک [خ] شلوغی و آشفتگی مردم.

خروشاندن: پشیوی له ناو مهردما به بدها کردن [خ] آشفته کردن مردم.

خروشانن: خروشاندن [خ] آشفته کردن مردم.

خروشاو: حه شامانی له په شبوی نیکه لار بوگ [خ] خروشیده.

خروشای: خروشاو [خ] خروشیده.

خروشیان: خروشان [خ] خروشدن.

خروسه ک: خروزه ک [خ] بیماری خروسک.

خروه ک: ناوله [خ] آبله.

خرومز: زنی نیر گوشتی جوان و رند [خ] زن چاق و زیبا.

خروه نان: گو ندیکی کوردستانه به عس و برانم کرد [خ] نام روسنایی که بعثتها آن را ویران کردند.

خرویکه: ناوله [خ] آبله.

خرویلکه: خرویکه. ناوله [خ] آبله.

خرویله: ناوله [خ] آبله.

خروینکه: ناوله [خ] آبله.

خزوه: خزوه [خ] نگا: خزوه.

خزه: ده نگي ویک که وئتی شتی خر له باردا: (خزهی گو بز دیت) [خ] صدای بهم خوردن اسبها سخت.

خزه بهرد: خر که بهرد [خ] قلاوه سنگ.

خزه خر: ده نگي خزهی زور [خ] صدای خر خر ریاد.

خزه فان: له بهر بیری ناوه زه ده ست دان [خ] خرفیدن.

خزه فاو: له بهر بیری ناوه زه ده ست داو [خ] حرفیده.

خزه فیباگ: خزه فاو [خ] خرفیده.

خزه فیان: خزه فان [خ] خرفیدن.

خزه فیو: خزه فیباگ [خ] خرفیده.

خزه ک: کونی گو شاد له دیوار و... [خ] سوراخ فراخ در دیوار و...

خزه که: چکوله ی گردد له قوه [خ] کوتوله چاق.

خزه ندول: خرن دول، فرو [خ] آغوز.

خزی: خلینه، خربنه، ددانی بانای لای کاکبله [خ] دندان آسیا.

خزبان: له زنی ده رجون، بهه له دا جون، گو مزابون [خ] منحرف و گمراه شدن.

خزبپ: خزی [خ] دندان آسیا.

خزبج: مل پیوه نان، په لاماردان [خ] هجوم آوردن.

خزبشکه: بای روژه لاتی، بای ده بوور [خ] باد تپور.

خزرفه ک: بانگبستن بو هم موخه لکی لایابی که نانبان بدانی [خ] مهمانی

عمومی.

خریک: (۱) راکبشان (۲) ده نگي گریان: (۳) خلسک [خ] (۱) دواژ کشیدن: (۲) صدای گر به: (۳) لیز.

خریکاندن: (۱) کبشاندن به سهر زه وینا: (۲) به کول گریان [خ] (۱) بر زمین کشاندن: (۲) های های گر بسنن.

خریکین: (۱) گریانی به ده نگ: (۲) خلیسکان [خ] (۱) های های گر بسنن: (۲) لیز خوردن.

خزیلاننه: چکوله ی گروفه [خ] مدور کوچولو.

خزیله: خزیلاننه [خ] کوچولوی مدور.

خزین: (۱) به لغعم: (۲) خورین، هینشا هیچ نه خوارد و پاش له خه و هه سنان [خ] (۱) بلغم: (۲) ناشنا.

خزین: برخه ی لوت له خه و [خ] خرناس.

خزینگه: (۱) ده نگي ویک که وئتی خشل: (۲) بارجه خشلیکه [خ] (۱) صدای بهم خوردن زبورآلات: (۲) نوعی زیور.

خزینگی: هه نیکسک دان ده گهل گریان [خ] حق هق زدن.

خزینسه: (۱) خزی: (۲) گشته کی جوار بان سنی هه ودا [خ] (۱) دندان آسیا: (۲) سه با چهار نخ بهم تابیده.

خزا: (۱) لوس و خلیسک: (ته و قوماسنه خزه): (۲) جینگه ی خلیسکان: (۳) له بهر ماندویی ده نگ له سینگه وه هانن [خ] (۱) صاف و لغزان: (۲) لیزگاه: (۳) خش خش سینه از خستگی.

خزاو: شه قه مشار، هه زه ی، دونه فیری [خ] آره دو نفری.

خزاگ: عه را به بهک که به سهر به فرا رای ده کبشن [خ] سوخته.

خزان: (۱) له سهر سنگ رو بستن: (۲) چونه ناو جینگه ی ته نگه وه: (ده کون خزاوه): (۳) خو به ره و خوار کشاندن: (۴) فقیر، نه دار، ده س ته نگ: (نم خزانن مالن / نه خزانن نیدانن) «قه دری جان» [خ] (۱) بر سینه و شکم خزیدن: (۲) در سوراخ خزیدن: (۳) به پائین لغزیدن: (۴) فقیر، بینوا.

خزاندن: کشاندن به سهر زه ودا [خ] بر زمین کشاندن.

خزانن: خزاندن [خ] بر زمین کشاندن.

خزبردن: داکسان به سهر زه ودا [خ] بر شکم خزیدن.

خزبردنوه: له بهر پیکه نین به پشتا که وئتن [خ] از شدت خنده بر قفا افنادن.

خزخزوک: ته زه ی ورد، نه زوک، ته بروکی بوچک [خ] نگرگ ریز.

خزگه: (۱) خلیسکان، جینگه ی شه متین: (۲) جینگه ی کو بونه وه ی ماسبان له شوینی مندو په نادا [خ] (۱) لیزگاه: (۲) محل تجمع ماهیان در آب آرام.

خزک: زه نگه نه تری، نلیسکی هه نگور [خ] نلسک انگور.

خزم: قوم، خویش، کهس و کار [خ] خویشاوند، فامیل.

خزمایه تی: خویشی، قومایه تی [خ] خویشاوندی.

خزم دوست: که سی که ده گهل خزمان باشه، فهوم خو شه ویس [خ] علاقمند به خویشاوندان.

خزمهت: رازه، کار بو که سنی کردن [خ] خدمت.

خزمهت چی: نوکهر، خولام [خ] خدمتکار، نوکر.

خزمه تكار: نوټه، خزمت جی [خ] خدمتكار.

خزمه تكارى نوټه كړى [خ] خدمتكارى، نو كړى.

خزمه تگوزار: خزمه تكار [خ] خدمتكار.

خزڼ: (۱) سڼگين، بورد له سهره يه ه لچين: (۲) كه له كه بورد:

(۳) فسڼ، جاك گوژى پيروژ كه يونبازان ده چنه سهرى [خ]

(۱) سڼگين: (۲) نوټه سڼگ هـاى برهم انباشته: (۳) زيارنگاه، مرقه.

خزڼه: (۱) هرجانه وهرى خوى به سهر زه ويدا كيش ده كا: (۲) گنجينه.

گه نچ [خ] (۱) خزنده: (۲) گنجينه.

خزوك: (۱) خزڼه، هرجانه وهرى له سهرزگ ده زوا: (۲) جينگه خلبسكان

[خ] (۱) خزنده: (۲) ليزگاه.

خزى خزى: ورده ساوارى بى روڼ كه نه بدن به منالان [خ] آس ريزه

بلغور بدن چرى كه به كودكان دهند.

خزليك: خزگه خلبسكان [خ] ليزگاه.

خزبن: (۱) بهره و خوار خنكه كردن: (۲) راخوشين، به لملش به سهر زه ويدا

چون [خ] (۱) فرخزبن: (۲) خزبن.

خژ: خژ، جينگه خلبسكان [خ] جاي ليز.

خزگين: خلبسكان [خ] ليز خوردن.

خژبن: كيشه هـرا، ناژاوه [خ] آشوب، پلوا.

خس: خو مراندن، خو كز كردن و مات بوڼ له شتهك [خ] خود را به

موش مردگى زدن

خستا: خس [خ] خود را به موش مردگى زدن.

خستبن: (۱) كهواندن: (۲) فرى دان، هاو بستن: (۳) به زه وى دادان له

زوره وانى دا: (۴) دابهش كردن: (پشاك خستن) [خ] (۱) انداختن:

(۲) برناب كردن: (۳) بر زمين افكندن: (۴) تقسيم كردن.

خستنه كار: ده كار كردن [خ] به كار گرفتن.

خستنه گهر: هينانه سوزدان: (ناشه كه مان خسته گهر) [خ] به گردش

انداختن.

خستنه وه: زه و زور: (بايز له منال خستنه وه نازا به) [خ] زاد و زلد.

خسك: نومي پياز [خ] بذر پياز.

خسكه: پيازي زور ورد كه له باتى نوم نهى چين [خ] پياز ريز كاشتنى.

خس: (۱) ده ننگى لېك خشانى دوشنى نهرم و شك: (۲) ده ننگى گاسن له

كاني زوى كېلانا [خ] (۱) صدای بهم سايبدن دوشى خسك: (۲)

صدای گاو آهن هنگام شخم.

خشان: (۱) خوشين، به سهر عهرزا روين: (مار خوشى):

(۲) له بك ساوينى دوش: (ده سنى له ده سمن خشا) [خ] (۱) خزبن

(۲) برهم سايبدن.

خشانندن: (۱) راكبشان به سهر زه ويدا: (۲) ساوينى سنى له شتى [خ]

(۱) بر زمين كشيدن: (۲) برهم سايبدن.

خشانن: خشانندن [خ] ننگا: خشانندن.

خشمين: خر بن [خ] كو نوله جاق.

خشمبه: ده ننگى با كه له گياى وشكى ده نين [خ] خس خس.

خشمبه خشمپ: خشمبه زور [خ] خشم خس زياد.

خشميلانه: چكوله ي جوانكبه [خ] كو جولو ي دوست داشتنى.

خشميله: خشميلانه [خ] كو جولو ي دوست داشتنى.

خشت: (۱) زهرگ، سبخى ده رو نشان: (۲) بى كه موزبا: (۳) كه ريوچ،

كربيج: (۴) گروفر، خرت: (۵) سهر داراو: (سهر داره كه به جه قو

خشت كه): (۶) له درزى دا بهر انبهر: (بالام خشت به قه د بالاته) [خ]

(۱) سبخ دراویش: (۲) تام و نام: (۳) آجر: (۴) گرد و مودور: (۵) با چاقو

صاف و ميزان شده: (۶) از طول برابر هم.

خشت بر: كه سنى كه كار بوچ ده فالب ده كا [خ] خشت زن.

خشت بزى: كارى خشت بر [خ] خشت زنى.

خشت بزبن: (۱) ده قالب كردنى فوز بو كه ريوچ: (۲) سهر قرتاندى

راست [خ] (۱) خشت زدن: (۲) با چاقو قطع كردن.

خشت كردن: بز بن بو زيك و بېك بوڼ [خ] بر بدن و ميزان كردن.

خشته: (۱) كه ريوچ: (۲) نيوه شعر: (۳) برينى له ناوه ز [خ] (۱) خشت خام:

(۲) مصرع شعر: (۳) كتابه از شعور.

خشتهك: گروڼ، پارچه ي سنى سوچى بن باخهل له چوغه دا [خ] قطعه

پارچه منلثى زير بغل.

خشته نواز: خشنه نواز [خ] نگا: خشنه نواز.

خشته نواز: كه سنى كه خشت بو و ستا همل [خ] كارگرى كه آجر به

بنا مى دهد.

خشتيله: خشميله [خ] كو جولو ي دوست داشتنى

خشتين: خشه خش، خشمبه [خ] خش خش.

خش خاشا: گونډېكى كوردستان به عسى و ترانى كرد [خ] نام روسناپى كه

به وسيله بعثيا ويران شد.

خش خشك: ورده دراوى مس، خورده [خ] پول خرد.

خش خشوك: هزارين، پر به، زيلو، زوق [خ] هزاريا.

خشر: خهمل، زه نهر [خ] زيور.

خشر و خال: زه نهر، خشل [خ] زيور.

خشروك: نامبسك، نيمسك [خ] تبخال.

خشك: (۱) زيلو، هزارين: (۲) ناو مالك: (۳) فوزاخه ي وشكه وه بوگ:

(۴) پارچه پارچه ي سهول به سه و ناوه وه [خ] (۱) هزاريا: (۲) سيل آورده:

(۳) غوزه خشك شده: (۴) كاشه هاى بخ روى آب.

خشكوك: سبه هـى، ده لال، جوانكبه، قه شه ننگ، جوان [خ] زيبا.

خشكه: (۱) هېدى و بى جر به رو بستن: (۲) هزارين: (۳) خزبن له سهر

زه وين [خ] (۱) پاورجين: (۲) هزاريا: (۳) خزبن.

خشكه يى: (۱) بى به عهرزا خشانندن له رو بستن دا: (۲) به دژيه وه بوچون:

(۳) فرينى مهل نهوى له زه وى [خ] (۱) پا بر زمين سايبدن در راه رفتن:

(۲) دزدكى و بواشكى رفتن: (۳) پرواز نزديك به سطح زمين

خشگ: خش خشوك [خ] هزاريا.

خشگه: شويتى خشن له زه مين [خ] اثر كشيده شده روى زمين.

خشل: زير و زه نهر، رهوش [خ] زيور.

خشم: دل مهندى، نوره يى [خ] خشم.

خشنده: نهوى به زه و با ده خشى، به خزبن ده زوا [خ] خزنده.

خشنه: خشنده [خ] خزنده.

خشوك: خشنده [خ] خزنده.

خشه: دهنگی وشكه گيا كه مارو شنی نر به سه ریا ده زون [خ] صدای خزیدن روی گیاه خشك، خیش خیش.

خشه خش: خشه ی له دواى بهك [خ] خیش خیش.

خشهك: خشوك [خ] خزنده.

خشى: (۱) به خزین روینت: (۲) هزارین [خ] (۱) خزید: (۲) هزاریا.

خشیان: (۱) راکشیان بهزه میندا: (۲) خزین به سه ریه ویدا [خ] (۱) بر زمین کنبیدن: (۲) خزیدن.

خشینهك: خشنه [خ] آثر كشیده شده روی زمین.

خفتان: (۱) توم پویه كراوی بهرله باران: (۲) كراسی بن زری بوجدننگ [خ] (۱) بذرافشانی قبل از موسم باران: (۲) خفتان.

خك: داركاری كردنی زور [خ] كتك كاری مفصل.

خك: خك، لبدانی زور توندن [خ] كتك كاری مفصل.

خل: (۱) گوشاد بو شنی كه تپی خراوه: (هیندگوشاده شونی پین خله):

(۲) خلور، گلار: (سه رديكم خل كرده وه): (۳) نل، گل [خ] (۱) گشادا:

(۲) غلتان، تلوتلو: (۳) متخلخل.

خلافان: (۱) خهريك يون بهكاربكه وه: (۲) فر بو خواردن، هه لخنه نان [خ] (۱) سرگرم شدن: (۲) فر بب خوردن.

خلافانندن: (۱) خهريك كردن: (۲) فر بودان [خ] (۱) سرگرم كردن: (۲) فر بب دادن.

خلافانن: خلافانند [خ] نگا: خلافانندن.

خلافيو: فر بودراه، خه له ناو، ده سه خه [خ] فر بب خورده.

خلانكه: بازنه ی دارى بيشكه، خر خاله [خ] نگا: خر خاله.

خلانسه: تهره، فولكه ی ميوه تپدا راگرنن [خ] چاله مخصوص نگهدارى ميوه و نره بار.

خل بونه وه: گل بونه وه، خلور بونه وه [خ] غلنبدن.

خلت: مشكه كويروه ی ده ست [خ] موش كور.

خلت: (۱) نلف، تليه، تلنه: (۲) نخوشی نه ناسراو [خ] (۱) نفااله: (۲) بهماوی ناشناخته.

خلتسه: (۱) تلنه: (۲) فرم و سپانی نار سه ييله و دارجگه ره [خ] (۱) نفااله: (۲) جرم موجود در چوب سبگان.

خلج: گه سه بده كه مثال دار ده فور ده جه قنين هه رچی توانی ده ری بختا نازايه [خ] نوعی بازی كودكان.

خلخل: (۱) ههستی یا زور به سه بر: (۲) نه روكه، گلبركه [خ] (۱) صدای پاورچین راه رفتن: (۲) نگرگ ریز.

خلك: (۱) كوپه له ی رون نی كردن: (۲) وردكه به رد [خ] (۱) بستو: (۲) قلوه سنگ.

خلكردنه وه: گلانندن، خلور كرده وه، گلار كرده وه [خ] غلت دادن از بالا به يابین.

خلماش: وه نه و، سه ر له زرين له بهر خه وه اتان [خ] پینکی.

خلمهت: خزمهت، كار بو كردن [خ] خدمت.

خلنزه: (۱) زهره قوره، شین شینك، لوسلوسك، جورنی مارمبكله ی درشته ده گه ل گيا ره ننگ ده گری: (۲) بو كه له ی منلان [خ] (۱) نوعی مارمولك درشت كه به رنگ محیط درمی آید: (۲) عروسك بچه ها.

خلنگ: له نجه، وه وتی به نازه وه [خ] حرامیدن.

خلنگین: له نجه كردن، به ناز رو بشتن [خ] خرامیدن.

خلوپه: (۱) ناسك و نه تكه له: (۲) چكوله ی جوانكيله [خ] (۱) لاسر و بار بك اندام: (۲) كوپلوی زیبا.

خلوخه: (۱) والا، پوك، نابه نال: (۲) زگ هه لامساگ له بهر زور خواردن [خ] (۱) نوخالی: (۲) شكم گنده از بر خوری.

خلور: گلار [خ] غلت.

خلورته: لور، كیسه ته لبسکی پوش تی ناخنراوی دو نابه له بن جله وه له بشنی باره بهر ده كری [خ] بالسنك مانندی كه زبر جل بار بر نهیند.

خلورك: (۱) نه رزه ی ورد، گلبركه: (۲) به لوله، شبوی گزمو له هه ویره سموزی [خ] (۱) نگرگ ریز: (۲) آش اوماج.

خلوریگ: گلبركه [خ] نگرگ ریز.

خلوز: خه لوز، ره زی، ره زور [خ] زغال.

خلوك: گلوله بهن [خ] گلوله نخ.

خلوكك: (۱) باران و به فر بپكه وه: (۲) جاو ره شوك، گولبكه [خ] (۱) بارش دودانگ: (۲) گلی است.

خلوليك: نه رزه ی وردبله، نه بروکی هور [خ] نگرگ ریز.

خله: (۱) دهنگی شنی له ناو بوشایی دا: (۲) سوكه ناوی خه لیل و خدر [خ] (۱) صدای عبور مایع از جسم متخلخل: (۲) مخفف خلیل و خضر.

خله پورت: نابوره، كویونه وه ی حه شامات [خ] ازدحام.

خله تان: هه لخنه له تان، فر بو خواردن [خ] فر بب خوردن.

خله تانندن: فر بودان [خ] فر بب دادن.

خله تانن: خله ناندن [خ] فر بب دادن.

خله تیاگ: فر بودراه، ده سه خه و كراو [خ] فر بب خورده.

خله تین: خابنوك، فر بوده ر [خ] فر بیکار.

خله خل: (۱) دهنگی گه زانی شنی له بوشایی دا، خله: (۲) بریتی له نلاوتل رویشتنی تازه پاگرنه [خ] (۱) صدای عبور مایع از جسم متخلخل:

(۲) کنایه از نلونلو خوردن نوبا.

خله خلنی: نلاوتل رویشتنی مثالی تازه بی گرتو [خ] تلوتلو خوردن طفل نوبا.

خله فان: خلافان [خ] نگا: خلافان.

خله فانندن: خلافان [خ] نگا: خلافان.

خله و یون: گلار بونه وه، خلور بونه وه [خ] غلنبدن به بابین.

خله و خه رمان: ده خل و دانی سال [خ] برداشت سالانه حو بات.

خلی: سست و لهش داهیزاو [خ] سست و بی حال.

خلی: شنی كه مثالی بپوه ده خافلنی، له بستوکی بچوكان [خ] سرگرمی كودكان.

خلیان: خلور بونه وه [خ] سرازیر شدن، غلنبدن.

خلیانه وه: خلبان [خ] غلنبدن به بابین.

خمخانه: دوکائی ره نگریزی، دوکائی خمگمر [۱] دکان رنگری.
خم خم: (۱) کونی که پو: (۲) خور خوری ده نگی ناو [۱] (۱) سوراخ بینی؛ (۲) شرشر آب.

خمخمک: خم خم [۱] سوراخ بینی.
خم خموته: گهنیو، گنده، بوگه نیو بوگ [۱] فاسد و گندیده.
خم خمورک: زه مینی قوپاو [۱] زمین فرو رفته.
خم خموک: قم قموک، خمه گرو، بز مژه [۱] بز مژه.
خم خموک: خم خموک [۱] بز مژه.
خم خورک: (۱) زوی قوپاو، هردی روجوگ؛ (۲) که نده لان [۱] (۱) زمین گود شده؛ (۲) کناره بلند آبکند.

خم خورک: که ندائی پچوکی ناودر [۱] برکه کوچک.
خمسه: کبله، بیوانی ده خل [۱] پیمانته محصول.
خم شیوان: برینی له نازاوه و پشوی [۱] کنایه از هرج و مرج و آشوب.
خم شیویان: خم شیوان [۱] کنایه از آشوب و بلوا.
خم شیوین: برینی له نازاوه چی [۱] کنایه از آشوبگر.
خم کردن: لوت سربن، که پسو پاک کردنه وه له چلم [۱] فین کردن برای شستن بینی.

خمگهر: وه ستای ره نگریزی [۱] رنگرز.
خم لئی شیوان: برینی له سرگره دانی: (وام به سهره اتوه، خم لئی شیواوه) [۱] کنایه از سرگردان شدن.
خمه گزو: خمخموک [۱] آفتاب پرست، نوعی مارمولک.
خمی: نشین لره نگی ههش [۱] نیلی رنگ.
خمین: خمی [۱] نیلی رنگ.
خن: ده نگی هه ناسه دان [۱] صدای نفس کشیدن.

خناف: (۱) خوینار، ناونگ، شه ونم، خو؛ (۲) ورده بارانی زورنم [۱] (۱) شبنم؛ (۲) نم نم باران.
خناک: (۱) توق له ملدا؛ (۲) گدرانه ی به کپارچه [۱] (۱) طوق گردن؛ (۲) نوعی زیور گردن.

خنانه وه: پیکه نینی نهم، ورده خه نده، کندی به نه سپایی [۱] آرام خندیدن.
خناو: خناف [۱] نگا: خناف.

خناوکه: گورچک، گورچله، گورچو، گورچه وبله [۱] کله.
خننوله: کر وشمه، مات بون و خو خردان [۱] تنها گوشه ای کز کرده.
خنخ: ناز، فمزه [۱] ناز، کرشمه.
خنجک: کولیت، کوخ [۱] کوخ.
خنجکان: خه ندقین، خنکان [۱] خفه شدن.
خنجکاندن: خنکاندن، خه ندفاندن [۱] خفه کردن.
خنجکه: خنج، ناز [۱] ناز، کرشمه.

خنج و خول: جوانی نازنین [۱] زیبا و دلرُبا.
خنج و منج: خنج و خول [۱] زیبا و دلرُبا.
خنجهور: خه نجهور [۱] خنجر.

خنجه ره: نبتده بردی پدنا فبر نشاندی پیابونی مردو [۱] تکه سنگی مستطیلی جنب قبر نشانه مدکر بودن میت.

خلیچک: (۱) شل و ول، نه به گه، خاو، خونه گرتو: (کابرایه کی خاوو خلیچکه)؛ (۲) ناسی لچق، لینج، (بابه که فره خلیچکه ناخورگتی) [۱] (۱) شل و ول؛ (۲) لُزج

خلیز: خلور [۱] غلبیدن به پایین.
خلیزان: تلاوتل کردن، تل بردن، تلدان [۱] نلو خوردن.
خلیزه: (۱) پولک، گانگوز، بهری گیایه کی که لوداره وه ک ماشی درشت ده چی؛ (۲) گرمه له قوزی سوره وه کراو؛ (۳) جانه وهریکی بچوکه زورهای هه به خوی خرد ده کسانه وه [۱] (۱) خلز؛ (۲) گلوله گلی سرخ شده؛ (۳) خرخاکی.

خلیزه وه بون: گلار بونه وه [۱] به پایین غلبیدن.
خلیزه وه کردن: (۱) خلور کرده وه؛ (۲) خر کردن، خر کردنی که لا [۱] (۱) به پایین غلبانیدن؛ (۲) گرد کردن.

خلیزه: شیریه گیابه که به ده سته وه ده نوسی [۱] شیریه گیاهی است چسبناک.

خلیسک: (۱) رت بردن له سهر شت؛ (۲) جیگه ی لوس، جیگه شه منین؛ (۳) لپچن: (ناسیکی خاورو خلیسکی هه به) [۱] (۱) سرسره؛ (۲) لخشک، لخته؛ (۳) لُزج و نامطبوع.

خلیسکان: چه رخن، شه منین، رت بردن له سهر سه هول [۱] سر خوردن و چرخیدن روی بیخ.
خلیسکاندن: رت پی دان له سهر سه هول [۱] سردادن و چرخانیدن روی بیخ.

خلیسکانی: گمه ی سهر سه هول [۱] سرسره بازی روی بیخ.
خلیسکه: (۱) جیگه ی خلیسکان؛ (۲) ورده پواز بو چاندن [۱] (۱) جای سر خوردن روی بیخ؛ (۲) پیاز ریز کاشتنی.

خلیسکیان: خلیسکان [۱] لیز خوردن.
خلیسکین: خلیسکان [۱] لیز خوردن.
خلیسکین: خلیسکانی [۱] اسکی بازی.

خلیف: (۱) تویزی که له پسنی گیاندار هه ل ده بی، تویخ؛ (۲) بلوره، مالی منشه نگوبن [۱] (۱) پوسته نازکی که جانور می اندازد؛ (۲) کندوی عسل.

خلینکه: فالونجه به که ریخ گزوله ده کا، گو خرته وه کهره [۱] سرگین غلبان.

خلینه: (۱) خری، خرنه؛ (۲) نامرزی ماستا وکردن؛ (۳) که سبل، سله مدزی به یاتلی مه زوه وشکه وه بوگ؛ (۴) گشنه کی جهوال درون؛ (۵) پارچه به ردی بچوکه له به ردکاری وه ستای به نادا [۱] (۱) دندان آسیا؛ (۲) وسیله دوغ بهم زدن؛ (۳) گال، سرگین خشک شده بر دنیه گوسفند؛ (۴) رشته جوال دوزی؛ (۵) تکه کوچک سنگ در کار بنایی.

خلینه و بلینه: که بن و به بن، خرنی و پرنی [۱] رابطه محرمانه.
خم: ههش، بهری گیابه که نیلی پی ده لُبن، خام و بهنی پی شبن ده که ن [۱] نیل.

خمانه: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] نام روستایی که به وسیله بعنبا ویران شد.

خنججه له: چکوله ی جوانکبله ی خوین شیرن [۱] کوچولوی دوست داشتی.

خنججیر: خه نجهر [۱] خنججر.

خنججیلانه: خنججه له [۱] نگا: خنججه له.

خنججیله: خنججه له [۱] نگا: خنججه له.

خنجچکه: له نجه ولار [۱] خرام.

خنخنک: کونه لوټ، کونه که بو [۱] سوراخ بینی.

خنز: خوئری، بی نابرو [۱] نرسو، بزدل.

خنسز: (۱) دزو شه زانی: (سه بی مه خنسه!؛ ۲) به دزیه کهوه [۱] (۱) سگ گزنده؛ ۲) دزدکی.

خنکان: خنجکان، پشولنی بران، هه ناسه نهمان [۱] خفه شدن.

خنکاندن: خنجکاندن، خه ندفاندن، پشولنی برین [۱] خفه کردن.

خنکانن: خنکاندن [۱] خفه کردن.

خنکاو: پشولنی بر او [۱] خفه شده.

خنکیان: خنکان [۱] خفه شدن.

خنکیاو: خنکاو [۱] خفه شده.

خنکین: پشولنی بر: (گورگ خنکین، گومه که بباو خنکینه) [۱] خفه کننده.

خنکیندراو: گبانداری که خنکاندوبانه [۱] جانور خفه شده.

خنکیندراو: خنکیندراو [۱] جانور خفه شده.

خنکلین: (۱) به شه له شه ل رفوه چون؛ ۲) به ولاولادا کهوتن [۱] (۱) لنگ لنگان راه رفتن؛ ۲) نلوتلو خوردن.

خنسوسی: (۱) گوشاد؛ ۲) کو به ی گه وری زار زل [۱] (۱) گشاد؛ ۲) خم بزرگ دهان گشاد.

خنه: ده نگی هه ناسه ی ماندو [۱] صدای نفس نفس زدن.

خنه خن: هه ناسه برکنی له ماندویی [۱] نفس بریدن از فرط خستگی.

خنینه وه: نهره خه نه، بیکه بینی له سه رخو [۱] آرام خندیدن.

خنیه: خه نه، بهری گیایه که ده بهازن و بو ره نگی ده سن و مو به کار دیت [۱] خنا.

خو: (۱) خزم، دوست و ناشنا: ۲) خوُم: (خو به دوستی نو ده زانم؛ ۳) له ناکاما: (وه ره ماچیکم ده به خو دنبا کاول نایی): ۴) هر شه خسی نهو: (هه موی بوخو برد): ۵) کهچی: (خو هانم نوله مال نه بوی): ۶) شه ونم، ناوَنگ، خنَاف: ۷) ناره قه له مش [۱] (۱) آشنا: ۲) خودم را؛ ۳) در نتیجه: ۴) خودش؛ ۵) که، پس: ۶) شبنم؛ ۷) عرق جسم، خوی.

خو: (۱) نهریت، خده؛ ۲) فنی، نه خوئنی فبَداری؛ ۳) وشه به که بو نرساندنی له بزوبی خه بهر [۱] (۱) عادت، خوی؛ ۲) صرح؛ ۳) کلمه ترساندن و شکه کردن.

خوا: (۱) خودا، بینایی جوان، خودی؛ ۲) بان، نا: (خوا به روی خوا نه ته وی)؛ ۳) خوان، داواکار؛ ۴) خوئی، بنه مای سوئری؛ ۵) کاری رابردوی خه نین، بیکه نی، خه نی [۱] (۱) خدا، الله؛ ۲) کلمه اختیاری؛ ۳) طالب، خواهان؛ ۴) تمک؛ ۵) خندید.

خوئرادوی کردن: برتی له بوخنان به خو کردن له کارنگ که نمت کرده [۱] خود را به دروغ منهم کردن.

خوابکا: خوداریکی به خا [۱] خدا کند.

خوابه خته کی: خو به خن، به هه لکهوت [۱] شانس.

خوابیکا: خوابکا [۱] خدا کند.

خوابکا: خوابکا [۱] خدا کند.

خوابه رس: به نده ی خودا بهرست [۱] خدا پرست.

خوابه رست: خوابه رس [۱] خدا پرست.

خوابیدان: به خن، سعود [۱] شانس.

خوابیداو: به خنه وه، به سعود [۱] به خنبار، خوش شانس.

خوابی زه وادیو: خوابیداو [۱] به خنبار، خوش شانس.

خوات: (۱) قایم، توند؛ ۲) خودای نو [۱] (۱) منجم؛ ۲) خدای نو.

خواجا: (۱) نازناوَنگ بو جوله که و گاوری ده وله مه نند؛ ۲) ناز ناوه بو مه لاو ماموستا؛ ۳) خاوه ن مال؛ ۴) خه سینتراو [۱] (۱) لقب کلیمی و مسیحی ثروتمند؛ ۲) لقب ملا و استاد؛ ۳) ثروتمند؛ ۴) اخنه شده.

خواجانشین: خواجانه [۱] نگا: خواجانه.

خواجسانه: دوسه کو له هه ردولای ده روازه [۱] دو سکوی دوطرف دروازه های قدیم.

خواجه: (۱) خواجا، خاجا؛ ۲) بباوی خه سینتراو، گون ده رهاتنگ؛ ۳) خاوه ن مال [۱] (۱) نگا: خواجا؛ ۲) اخنه شده؛ ۳) صاحب خانه.

خواجه بیندار: نالده ی لده رگادان [۱] حلقه در زدن.

خواجه نشین: خواجانه [۱] نگا: خواجانه.

خواحافبز: مالبوا، خانری وه [۱] خدا حافظ.

خواحافیزی: مالاوایی، خانرخوازی [۱] خدا حافظی.

خواجه زکا: نیشه لالا انشاء الله.

خواخوا: (۱) پایا، زور به ناسه؛ ۲) خودا خواز [۱] (۱) بسیار مُستاف؛ ۲) خدا پرست.

خوادا: (۱) به شنی که خودا داو به؛ ۲) ناوی بپاوانه [۱] (۱) خداداده؛ ۲) اسم مردانه.

خواداد: (۱) خودا؛ ۲) وشه ی گلی و شکا بهت: (خواداد لده دستی چهرخی زه مانه)؛ ۳) ناوی بپاوانه [۱] (۱) خداداده؛ ۲) کلمه گله و شکا بهت؛ ۳) اسمی مردانه.

خواداگ: به شنی خوایی [۱] خداداده.

خوادان: (۱) خوابیدان؛ ۲) خوئی دان؛ ۳) خوئی دان به نازه [۱] (۱) از خدا رسیدن؛ ۲) نسکان؛ ۳) نمک به حیوان دادن.

خوار: (۱) لای زیرو؛ ۲) جهوت؛ ۳) ناله بار له دوستی و مامله دا؛ ۴) خوشک [۱] (۱) طرف پایین؛ ۲) کج؛ ۳) کج حساب؛ ۴) خواهر.

خوار بونه وه: لاره وه بون، داهانن [۱] خم شدن.

خواردن: به دان جاوین و قوت دان [۱] خوردن.

خوارد نه وه: وه خوارن، نوئشین [۱] آشامیدن.

خواردو: (۱) به دهم خوراو؛ ۲) ده رخوارد دراو: (دهرمان خواردو کراوه) [۱] (۱) خورده شده؛ ۲) خورانده شده.

خوارده: (۱) پیای به خشکنده و ده ست بلاؤ؛ (۲) خوش خور [خوارده] (۱) سخاوتمند؛ (۲) خوش خوراک.
 خواردهس: ژریده ست، بهره ست [خواردهس] زیر دست.
 خواردهست: خواردهس [خواردهس] زیر دست.
 خوارده مه نی: هرچی شبای خوارده [خوارده] خوردنی.
 خوارزا: خوشکه زاء، خوشکه زاء، خوارزی [خوارده] خواهر زاده.
 خوارزی: خوارزا [خوارده] خواهر زاده.
 خوارزبنه: زن خوشک، خوشکی زن [خوارده] خواهر زن.
 خوارزک: ددانی شیری، شيله [خوارده] دندان شیری.
 خوارکه: دورمانی پیچهل پلوج [خوارده] دوخت و دوڑ حلزونی.
 خوارگ: لای خوارو، لای زیر و [خوارده] طرف پایین.
 خوارگین: نهوی ژر و تر [خوارده] پایین.
 خوارن: خوردن [خوارده] خوردن.
 خوارنه وه: خوارده نه وه، نوشین [خوارده] آشامیدن.
 خوارو: لای ژر و [خوارده] پایین.
 خواروخ: زور خور [خوارده] پر خور.
 خواروخینج: جهفت و جهیل، جهوت و جهیل، لارو خوار [خوارده] کچ و کوله.
 خواروینج: خواروخینج [خوارده] کچ و کوله.
 خواره با: لایا، باید که نه شه مال و نه زربان بی [خوارده] بادی که از جنوب و شمال نوزد.
 خواره کده و پیچه که: قیل فاج [خوارده] اریب، کچ.
 خواره مرئی: نازاوه، بشیوینی [خوارده] آشوب و بلوا.
 خواره وه: لای ژر و [خوارده] پایین.
 خواری: لاری، چهوتی، ناراسنی [خوارده] کچی.
 خواری: لای خوارو، لای ژر و [خوارده] طرف پایین.
 خواز: پاش وشه و اتا، داواکه، ناره زوکار، (ناوات خواز، نازادی خواز) [خوارده] پسوند به معنی آرزومند.
 خواز بی نی: چونه داواکاری کچ که بیته بولک، خوازگینی [خوارده] خواستگاری.
 خواز بی نی که: نهوانی ده چنه داواکردنی کچ [خوارده] خواستگار.
 خوازتن: (۱) داواکردن؛ (۲) ناره زوکردن [خوارده] طلب کردن؛ (۲) آرزوکردن.
 خوازتنه وه: به نامانته و هرگرن، و هرگرتن به نیازی دانه وه [خوارده] به امانت گرفتن.
 خوازراو: (۱) داواکراو؛ (۲) به نامانته و هرگراو [خوارده] (۱) خواسته شده؛ (۲) امانت گرفته شده.
 خوازراوه: خوازراو [خوارده] نگا، خوازراو.
 خوازگار: داواکه [خوارده] خواهان.
 خوازگاری: (۱) داوا؛ (۲) خواز بی نی کچ [خوارده] طلب؛ (۲) خواستگاری.
 خواز لوك: خازوك، سهرسوالکهر [خوارده] بسبار طالب، خواهان بسمج.
 خواز مه نی: خواز بی نی [خوارده] خواستگاری.
 خواز نامه: به نامه داواکردنی کاریک [خوارده] تقاضای کنیی.
 خوازوك: خازوك [خوارده] بسبار طالب، خواهان بسمج.

خوازه: داواکه [خوارده] خواهان، خواستار.
 خوازه کی: داواکاری [خوارده] طلب کردن.
 خوازه لوك: خازوك [خوارده] گدامنش، خواهان بسمج.
 خواز یار: داواکار [خوارده] خواهان.
 خواس: (۱) پای بی بیلاؤ؛ (بی خواس)؛ (۲) سهری بی کلاؤ؛ (۳) له دوی باس به مانای خدیه؛ (باس و خواس)؛ (۴) ویست؛ (به خواسی خودا) [خوارده] (۱) پای برهنه؛ (۲) سر بی کلاه؛ (۳) پسوند به معنی خیر؛ (۴) خواسته.

خواست: ویست و نیاز [خواست] خواست.
 خواستن: خوازتن [خواست] خواستن.
 خواستوخ: خوازه لوك [خواست] گدا، گدامنش.
 خواسته: (۱) به نامانته و هرگراو؛ (۲) بر باردان؛ (خوا نه خواسته) [خواست] (۱) امانی؛ (۲) اراده کردن.
 خواسته نی: (۱) شیاری به نامانته دان؛ (۲) به نامانته و هرگراو [خواست] (۱) خواستنی؛ (۲) امانی.
 خواستی: خواز بی نی کراو [خواست] خواستگاری شده.
 خواسی: (۱) خهسو، دایکی هاوسه؛ (۲) بی بیلاؤ [خواست] (۱) مادر همسر؛ (۲) پارهنگی.
 خواسی: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [خواست] نام روستایی که به وسیله بعثتها ویران شد.
 خوافروش: (۱) خوی فروش؛ (۲) ده سپرو خوانه ناس [خواست] (۱) نمک فروش؛ (۲) کلاهبردار، خدانشناس.
 خواگرد: (۱) خورسک، سرشنی؛ (۲) کاری خوا، نبراده ی خوا [خواست] (۱) بطور طبیعی؛ (۲) اراده الهی.
 خواگه ره م: (۱) به خشینی خودا؛ (۲) ناری پیوانه [خواست] (۱) بخشش خداوندی؛ (۲) نام مردانه.
 خواگهی: (۱) وشه به که بهوانا؛ نهی به سنه زمان، نهی بیچاره؛ (۲) خودابه که نگنی؛ (۳) خودای نهو [خواست] (۱) ای بیچاره؛ (۲) ای خدا کی؛ (۳) خدای او.
 خواگرتو: لی قه ماو، بهر زک و کینه ی خودا که فنگ [خواست] به غضب خدا گرفتار.
 خواگیر: ده بن بهمل، منکونوزمه [خواست] خداگیر.
 خواگیری: زولم و زور، کاری ناره واکردن [خواست] خداگیری.
 خواله: خوشک، خوار، خویشک [خواست] خواهر.
 خوان: (۱) جی فونی سوار له سهر زین؛ (۲) سفره؛ (۳) یالته به بی؛ (۴) نامر ازیکه له ناسیاو؛ (۵) باشگر بهوانا؛ بیزه ری قام، ناواز خوان [خواست] (۱) خوان زین؛ (۲) سفره؛ (۳) طبق؛ (۴) ابزارای در آسیا؛ (۵) پسوند به معنی خواننده.
 خواناس: بیاوچاک، به نیمان، نیماندار [خواست] خدانشناس.
 خواناسی: بر وابه خوا [خواست] خدانشناسی.
 خواناسین: خواناسی [خواست] خدانشناسی.
 خوانچه: (۱) سینی بچوک؛ (۲) جبگهی ورده واله ی ده سگیر؛ (۳) سینی

چهندره ننگه له سهر كه يو مالى بولك ده جنى: (۴) بالته به كى گوره []
 (۱) سینی كوچك: (۲) جای كالای دستفروشی كه بر سینه گیرند:
 (۳) خنجه عروس: (۴) طبق بزرگ چوبی.
خوآنك: دهرخونه [] سرپوش دیگ و دیزی.
خوآنكه: (۱) خوآنك: (۲) دیزه ی چكوله ی دونه فری: (۳) داریكى نه ستور
 كه موروی ناشی تېدا به: (۴) بهی نان كهری: (۱) سرپوش دیگ: (۲)
 دیزی كوچك دونفری: (۳) چوبی كه مهره سنگ آسبا را دربر گرفته:
 (۴) نخته ای كه چونو خمیر را برآن پهن كنند.
خوآننگ: خوشك، خو بشك، خو اهر.
خوآنوس: چاره نوس، ناكام، له چاره توسراو [] سرنوشت.
خوآنه: (۱) به، خانك: (۲) خوآنی، ناشكرا، دباری، خوآیا [] نگا: به:
 (۲) آشكار، بیدبار.
خوآنه خواسته: خوآنه كا، روته دات [] خدای ناخواسته.
خوآنه كا: خوآنه خواسته [] خدای ناخواسته.
خوآنی: خوآ، دباری، ناشكرا [] آشكار، بیدبار.
خوآوهن: خوا، خودا، بنیای چاهان [] خدا.
خوآوهند: خوآوهن [] خدا.
خوآه: (۱) خواز: (۲) وشه ی بزاردن: (۳) خوا: (خوآه بته ری بان نه نه وی) []
 (۱) خواهان: (۲) واژه ای برای انتخاب: (۳) خواه ناخواه.
خوآهش: تكا، نه رچو، ته مئنا [] خراش
خوآهیش: خوآهش، تكا [] خواهش.
خوآهیشت: خواهش، تكا [] خواهش
خوآی: (۱) خه نه، كه ن، پېكه نین: (۲) خودای نهو: (۳) خودا: (به خوآی،
 خوآی دوزانی) [] خنده: (۲) خدای او! (۳) خدا.
خوآیش: نكا، خوآهش [] خواهش.
خوآیشت: خوآهش [] خواهش.
خوآویی: (۱) خواستن، ویستن، خوازی: (۲) كاری خودا: (۳) له خوآ ترس:
 (۴) ده نه وی، گره كته [] خواستن: (۲) كار خندا: (۳) از خدا ترس:
 (۴) می خواهی.
خوآویی نه خوآویی: بهرین و نه درین، به ناچاری [] خوا، ناخواه.
خوآوبار: خه فنان، زه وینی دیم كه بهوشكى و بهرله باران جیند را بی []
 زمینی كه قبل از باران بذر افشانی شده باسد.
خوآوبان: ناھومبند، دلسارد [] نومبند.
خوآوبردنه بییش: خوآه بییش كردن، هه وولدان بو گوره بوون [] خود را
 مطرح كردن و جلو بردن.
خوآوبزین: خوآه بر بندار كردن به نیغ [] خود را زحمی كردن.
خوآوبزینه وه: (۱) به ده ست له سهر روزدان له شیوهن دا: (۲) جلك له بهر خودا
 درین لهشین و شه بوژدا [] بر سر و روی خود زدن در عزا: (۲) از
 شدت تأثر لباس دریدن.
خوآوبزه: نو كهر، خزمه جی [] خدمتكار.
خوآو بو كوتان: كوشش و نه فلالی زور بومه به سنك [] نلاش بسیار برای
 هدفی.

خوآهخت كردن: خوده پیناوانان، مردن له رنگه ی مه به سنك [] خود را
 فدا كردن.
خوآهردان: بر بنی له دهس بلازی و مال به فیزودان [] كتابه از اسراف و
 ولخرجی.
خوآهردانه وه: ته مه لی كردن له نانه ست [] عمداً كاهلی كردن.
خوآههستن: خوآوگرنه، سازبون و بی نیاز بوون [] كامیابی.
خوآهینی: فیز، ده عبه، بادی هه وایی [] خود بینی.
خوآهراستن: خوآهراستن [] نگا: خوآهراستن.
خوآهراستن: (۱) باریز كردن، دوره بهر یز بوون: (۲) بهرانی بهری ده گه له ده سس
 دریزه كر كردن [] (۱) بهر یز كردن: (۲) دفاع كردن.
خوآهرازی: كه سی كه خوآی دوره بهر یز ده گری: (۲) له خوآ ترس [] دور
 گزینن: (۲) بهر یزگار.
خوآهرازی: (۱) له سهر خوآه جواب هان: (۲) دوره بهر یزی [] (۱) دفاع از
 خود: (۲) بهر یز.
خوآهان: (۱) ته وه لی، نه مه لی: (۲) عیبل و عه شردت: (۳) ویرانه، كه لاهه:
 (۴) توبه، جی هه واری تابه دان: (۵) بیچاره و كلول [] (۱) تنبلی: (۲)
 عشرت: (۳) ویرانه: (۴) محل بلاق ابل: (۵) بیچاره و بدبخت.
خوآهوشاندن: خوآهوشاندن [] خود را بوشاندن.
خوآهوشانن: خوآهوشاندن [] خود را بوشاندن.
خوآهه: عه شردت، هوز [] عشرت.
خوآهه رس: خوآهوز، خوآهین [] خود پرست.
خوآهه رست: خوآهه رس [] خود پرست.
خوآهه رستی: خوآهینی [] خود پرستی.
خوآهه سن: كه سی كه هه مر خوآی بی باشه [] خود پسند.
خوآهه سندا: خوآهه سن [] خود پسند.
خوآهه سنندی: خده ی خوآهه سندا [] خود پسندی.
خوآهه سینی: خوآهه سندی [] خود پسندن.
خوآهوت: پېشگره، (۱) خوآهوت و خوآهوی: بی سه بهب، اده جی: (۲) خوآهوت و
 خالی: به نال: (۳) خوآهوت و خاقل: له بیز و نه كاو [] بیسوند است
 بهمانی: (۱) بههرد، (۲) نهی و خالی: (۳) ناخود آگاد.
خوآهوت: توی تو، بوآهوت، كه سی ترنا: (خوآهوت وه ره) [] خودت.
خوآهوت: خده و نه ریتی نو، ناكارت [] خو و خصلت تو.
خوآهوت: خوا، خودا [] خدا.
خوآهوتاش: (۱) مه كینه ی ریش ناشین: (۲) نامرزی قه له م دادن [] (۱)
 ماشین ریش تراش: (۲) مدد تراش.
خوآهوتال كردن: ره راگران بوون [] گرانخان شدن.
خوآهوتان: بوآهوتان، خه لكی ترنا، تبه [] خود دان.
خوآهوتان: خده مان، ناكارتان [] خوآی و روس شما.
خوآهوتبه: خودبه، وناری مه لا له مزگه وتا [] خطبه.
خوآهوتراش: خوآهوتاش [] نگا: خوآهوتاش.
خوآهوتره: بهر جیج، خوآهزهك [] نگا: بهر جیج.
خوآهوترهك: (۱) بهر جیج: (۲) كو كی له دار [] (۱) نگا: بهر جیج: (۲) بلك

جو بین،
 خوتلانندهوه: گدوزین □ غلتیدن بر زمین.
 خوتن: به بوله بول، پرته کمر □ غرولند کننده.
 خوتوخوزایی: بی هوا، بی سه بهب، له بجی □ بدون سبب.
 خوتسو زاوی کردن: به سهر خودا هینسانی کاریک که نه گراوه □
 بهمت کاری به خود ردن.
 خوتوکه: قدبلکه، خوتوکه □ غلغلك.
 خوته: به چکه نه قه، جوریک ماسی □ نوعی ماهی.
 خوته خوت: بوله بول، پرته برت □ غرولند.
 خوتهک: خوزهک □ نگا، خوتهرک.
 خوته کردن: بوله کردن، پرتاندن □ غرولند کردن.
 خوته که: جورئ ماسی □ نوعی ماهی.
 خوتنی کردن: خو خستنه ناو کومه لهوه، زیانر بو شه رگه ده گوتری □ خود
 را به وسط کشیدن.
 خوتنی گرتن: ۱) خوتنی کردن؛ ۲) زور زیاد خواردن □ ۱) خود را به میان
 انداختن؛ ۲) زیاده از حد خوردن.
 خوتنیل کردن: ۱) لابهلا روئستن؛ ۲) خوتناس و لهس دان □ ۱) حانبی
 رفتن؛ ۲) صبقل دادن، آرایش کردن.
 خوتنی ههلسون: به زمانی لوس بوئه هه مال □ دوست نملفی.
 خوتنی ههلقوتان: سنگ هینانه پیش بی داوانی کردن □ فضولی کردن.
 خوتنی ههلقوتاندن: جوئه نار کاری هه لکه وه سه ربه خو □ فضولی
 کردن.
 خوچه: نازناوی مه لایانه □ لقب روحانی.
 خوچه لی: سببندار، نه سببندار □ سببدار.
 خوچی: دابستنیوی قدیمی له گوید □ مقيم.
 خوچی بی: خوچی □ نگا، خوچی.
 خوچ: خوشک له زاراهوی ژنان دا □ خواهر در گو بش زنانه.
 خوچم: خوشکم □ کلمه خطاب: خواهر من.
 خوچوک: زور چکوله، وردبله □ کوجولو، ریز.
 خوچه شاردان: خو وه شارتن، خو بورادن □ بنهان شدن.
 خوخ: کوخ، هلو، هه شتالو □ هلو.
 خوخالاندن: خو خلا فاندن □ خود را به کاری سرگرم کردن.
 خوخردان: ناماده و نه یار بون □ خود را آماده کردن.
 خوخره لدان: خوخردان □ خود را آماده کردن.
 خوخالاندن: خهریک بون به کاریک وه له بهر بیکاری □ خود را به جهت
 وقت کشی سرگرم کاری کردن.
 خوخالانن: خو خلا فاندن □ نگا، خو خلا فاندن.
 خوخالانکی: شتنی که خوئی پشو خهریک بکن له بنگاریان □
 سرگرمی.
 خوخنک: کونه تفنک، کونه لوت □ سوراخ بینی.
 خوخوا: خو بین، خو په سندن □ خودخواه، خودبین.
 خوخوا رندهوه: ۱) بریعی له پیش خوارندهوه له خهم و خه فته تان:

۲) رق خوارندهوه، رک ناشکرانه کردن □ ۱) غم خوردن بنهانی؛ ۲)
 خشم را آشکار نکردن.
 خوخوتنی: تابه نی □ خصوصی.
 خوخور: دزمی گهل و فومی خوئی؛ (کوردیش چکوره؟ مبلله تی
 خوخوره پیکه وه / بو گیان و مالی په کنزی سمکول ده کهن له خوئی)
 «مهلامار» □ صند هم نژادان، بیگانه برست.
 خوخوراندن: ۱) بریعی له په شداریون له پیتاک بو هه زاران کوز کرده؛
 ۲) خارشت له کوئل لهش کرده وه □ ۱) کتابه از سهیم شدن در امور
 خیره؛ ۲) خود را خاراندن.
 خوخولنی: شه وله بان، ناشه گویریز، منالی ترسین □ لولو، بچه ترسان.
 خوخویی: خوخونی، تابه نی □ خصوصی.
 خود: ۱) خو؛ ۲) خوئی؛ (خودی خوئی هات) □ ۱) خود؛ ۲) خودش.
 خود: کلاری ناسن □ کلاه خود.
 خودا: خوا، خوای. بیناها چافا □ خدا.
 خودا په رس: خوا به رس □ خدا پرست.
 خودا په رست: خوا به رست □ خدا پرست.
 خوداری: خوزاگری، پشو له سه رخویس، دهس را گرتن □ خودداری.
 خودا کوتان: خو قایم کردن له زه ویدا، ریشه دا کوتان □ ریشه دو اندن.
 خودا گرتن: خو له که سبک، با له نجیر مات کردن □ کمین کردن.
 خودا گیر: ۱) زالم، دهست دریز که بو مافی بی دهسه لات؛ ۲) غه زهب
 لی باربو □ ۱) ظالم، جهاولگر؛ ۲) مورد غضب الهی.
 خودا گیری: کاری تازه واو بی ویدانی، بی نینسافی □ بی انصافی.
 خودان: ۱) خنو، خارون، ساحب؛ ۲) خودا □ ۱) صاحب؛ ۲) خدا،
 الله.
 خودان: ۱) ناره وهی لهش؛ ۲) ناره فی کرده وه □ ۱) غرق بن؛ ۲) غرق
 کردن.
 خودانسان: ۱) خو به کوشت دان، خو به کوشتن دان □ برابر له سه ر
 خودان: (خوم دان او به چه سه ری) □ ۱) خود را به کشتن دان؛ ۲) در
 خود دبدن.
 خودا وه ند: خوا وه ن □ خداوند.
 خودبه: خوتبه، وناری مهلا له مزگوت □ خطبه.
 خودبینی: خو بینی، خو په سندی □ خودبینی.
 خودپه سن: خو خوشه و بست، خو په سندن □ خودپسند.
 خودپه سندن: خو په سن □ خودپسند.
 خودته راش: خو ترائش □ نگا، خو ترائش.
 خوددان: خوزاگر، پشودریز، یه حه وه له □ خوددار.
 خودداری: خوداری، خوزاگرتن □ خودداری.
 خودزینه وه: به نه نیی به جی هیشتن □ جیم شدن.
 خودسه ر: سه ربه خو، له خو وه □ بی اجازه.
 خودسه ری: کار به شه رزی خو کردن، گوئی نه دان به قسه هی کهس،
 لاساری □ خودسه ری، دبکتاتوری.
 خودگیری: خوداری □ خودداری.

خودوك: قوتير، جورى دومهَل [خ] نوعى مُمل.

خوده: خورست [خ] خودرو.

خودى: (۱) خودا، خوا، خواى؛ (۲) خاوهن، خيو، ساحبو [خ] (۱) خدا، الله؛ (۲) صاحب.

خودى: (۱) خودا، خودى؛ (۲) خاوهن [خ] (۱) خدا؛ (۲) صاحب.

خوديتى: خودابه تى [خ] خدايى.

خودى كردن: (۱) سهربرشتى، خدمخورى؛ (۲) به ساحب كردن [خ] (۱) مُراقبت؛ (۲) مالك گردانيدن.

خودى كرن: سهر برشتى و ناگادارى لى كردن [خ] سر برستى كردن.

خور: (۱) ناوى به تهوژم؛ (نم چومه خوره)؛ (۲) له پاش وشهى خوين ديب بهماناى خويناو (خوين و خور) [خ] (۱) جربان سرع آب؛ (۲) خونا به.

خور: (۱) هوز، خور، روزى عاسمان، روز؛ (۲) باشگر بهوانا؛ نهوى ده خوا؛ (نسان خور)؛ (۳) خاك، گل، خول [خ] (۱) خورشيد؛ (۲) پسوند بهمعنى

خورنده؛ (۳) خاك.

خور: نسيئدار، خوجه لى [خ] درخت تبر بزي.

خورا: زورخور [خ] بخرور.

خورا: (۱) لاسار، كه سى كه ههر به قسدى خوى ده كا؛ (۲) دواى وشهى له، بهماناى ببخو، به لاش [خ] (۱) لجازا؛ (۲) پسوند بهمعنى بهبوده.

خورا پسكان: خور رزگار كردن له ده س لهوانه گرويانه [خ] گريخن، ذرفتن.

خورا پسكاندن: خورا پسكان [خ] ذرفتن، گر بختن.

خوراك: (۱) خواردن؛ (۲) نهوه نده چاى كه چارنگ ده كرته ناو قورى [خ] (۱) خوراك؛ (۲) مفدارى از چاى كه بكيار در قورى برزند.

خوراكى: نهوى بوخواردن ده شى [خ] خوراكى.

خوراگر: خوددار [خ] خوبشتن دار.

خوراگرتن: سه بر كردن، هه له نه يون [خ] خوبشتن دارى.

خوراگرى: له سه رخوبى [خ] نعمل، صبر.

خوران: (۱) به خارشت بون، وه خورومان؛ (۲) به خواردن چون؛

(۳) كرمى بوئى ددان؛ (۴) كزاندنى كندال به هوى ناوى روباره و [خ]

(۱) خاريدن؛ (۲) خورده شدن؛ (۳) كرم خوردگى دندان؛ (۴) فرسايش

كنار رودخانه توسط آب.

خوران: گوندبكي كوردستانه به عسى ويرانى كرد [خ] نام روستايى كه به

وسيله بعنبا ويران شد.

خوراندن: خارشت له له ش كرده وه [خ] خاراندن.

خوراندن: دمخواردن [خ] خوراندن.

خورانگاز: تاو بردو [خ] آفتاب زده.

خورانگازى: ناو بردن، هه ناو بردن [خ] آفتاب زدگى.

خورانن: خوراندن [خ] خاراندن.

خورانن: ده خوارددان [خ] خوراندن.

خورانه وه: (۱) چوزانه وه، زان كردنى بر بن، سوزانه وهى بيسن؛

(۲) وه خواردن، هه خارن؛ (۳) كرمى بوئى ددان [خ] (۱) خارش و سوزش؛

(۲) نويسيدنى؛ (۳) كرم خوردگى دندان.

خوراوا: (۱) به جنگ هه لكرتيراو له بهر خوراوا؛ (۲) خواروو، خورياگ؛

(۳) دداني كرم خواروو؛ (۴) لئوه كه ندائى تاو بردو [خ] (۱) خارنده شده؛

(۲) خورده شده؛ (۳) دندان كرم خورده؛ (۴) كناره فرسوده رود.

خوراوا: ناوى به گور، به تهوژم [خ] جريان سرع آب

خوراوا: (۱) روزبه ر، ده مى روز تاو بون، نهنگى نويزى شبنان؛ (۲) ولائى

روزاوايى، خورنشين [خ] (۱) غروب؛ (۲) مغرب.

خوراوا بون: روزبه زين، نه دبو بونى زرده به ر، خواه رنشين [خ] غروب

كردن آفتاب.

خوراوايى: خه لكى ولائى روزاوايى [خ] اهل مغرب زمين، غربى.

خوراوى: توزاوى، خولاوى [خ] گردآلود.

خوراى: (۱) لاسارو سه سره سخت؛ (۲) به لاش، بى نرخ؛ (۳) فبرو، به هيچى

جوك؛ (۴) بى هو، له هيچى [خ] (۱) ديكتاتور، خودسر؛ (۲) مجالى؛

(۳) هذر رفته؛ (۴) بى دليل.

خورب: خرب [خ] خواب زودرس و سنگين.

خوربه: راتله كانى دل؛ (خوربه له دل موه هات) [خ] دل فرو ريخن.

خور بهرست: تيرتيزه، جورى مارمىلكه [خ] آفتاب پرست.

خور بيان: خوربه [خ] فرو ريخن دل.

خورت: به هيز، قهوه ت دار [خ] قوى، نبرو مند.

خورت: لاو، ججبل، گه نج [خ] برنا، جوان.

خورتانى: نافي جوانى، روزيارى گه نجى، لاوه تى [خ] عشوان جوانى.

خورتى: زورى، به زه برى هيز [خ] زوركى.

خورج: هه گبهى له بدن، چه نتهى له بهن ته نراو، جه والى پچوك [خ]

خرجين.

خورجه زين: هه گبه زين، توره كسهى دلوايى كه له پاش زينه وه

هه لداوه سرى [خ] خرج زين كه بر فتراك بندند.

خورجين: خورج [خ] خرج.

خورخور: (۱) گوندبكي له كوردستان به عسى ويرانى كرد؛ (۲) ناوجه به كه له

كوردستانى نوركا؛ (۳) دهنگى ناوى زور [خ] (۱) نام روستايى كه به

وسيله بعنبا ويران شد؛ (۲) منطقه اى در كوردستان تركيه؛ (۳) صداى

شرشر آب.

خورخوره: ناوى گوندبكي ناوچد به كه له كوردستانى نيران [خ] نام منطقه

و روستايى در كوردستان ايران.

خورد: (۱) خواردن، خوارن؛ (له بهر نازى چاوا بازان خوردو خام نه ماوه)

«وه فابى»؛ (۲) ورد، هور [خ] (۱) خورد، خوراك؛ (۲) ريز.

خورده: (۱) پولوى ورد، به رى هور؛ (۲) تهوس، نانسه، ره خسه، تيراد [خ]

(۱) بول خرد؛ (۲) ايراد.

خورده گير: ره خنه گر، نيراد گر [خ] ايراد گير.

خوروره: دهنگى كه وان كه به ران به به بك ده بن [خ] صداى نه بدآمير كيك

نسبت به بكدبگر.

خوروره: دهنگى رويشتنى تاو [خ] صداى جربان آب.

خوروره م: (۱) توندى و به تهوژمى با؛ (۲) توند باربنى باران [خ] (۱) شدت

فشار باد؛ (۲) رگبار.

خُورْزَان: گونديكي كوردستانه به عسسى ويرانى كرد [۱] نام روستايى كه به سيله معناها ويران شد.

خُورْزَم: تارى نوندى ياران، تهوومى رِيئنه [۱] رگبار.

خُورْزه ده: ناوبرد، [۱] آفتاب زده.

خُورْزِي: نازده حمنى و قهلسى و نوره بى زور [۱] عصبانيت فراوان.

خُورْوست: اربر گيايى كه سى نه زباند. خواكره [۱] خوره و خُورستى: هله سون، گيايى ماشى درون هله دانهوه [۱] بعد از دزو دو باره سبز شدن.

خُورْوسك: دهسكرى خوا، دروست نه كراو [۱] طبيعى، غيرمصنوعى.

خُوروسى: خُوروك [۱] نگا، خُوروك.

خُورش: پينخورى كولوا [۱] خورست.

خُورشْت: خُورش [۱] خورست.

خُورشيدى: ناوى مه قمايىكى كه واران [۱] از آهنگهاى فدىسى است

خُوروك: موزانه، موزانه ي چلكى حورى خُوروك [۱] حسره سد.

خُوركه وون: ناوه لائى [۱] طلوع آفتاب.

خُوركه زهرده: زهره بهز [۱] زردى آفتاب حروب.

خُورگه: (۱) نير بنه ي ناو؛ (۲) دهراوى نهنگ بوجه؛ (۳) ناوى گونديك [۱]

(۱) وسط رودخانه؛ (۲) مجراى ننگ رودخانه؛ (۳) نام دهى است.

خُورم: ناقصه يه كى داربسه له زه سمال به ستن و بار كردنا به كار ديت [۱]

حلقه اى جوبى كه براى بستن و بار كردن چادر به كار مى رود.

خُورْم: شه غره گيا، باره گياهه كى به سناو [۱] بسنه گياه بار بك الاغ.

خورما: قه سب [۱] خرما.

خورماپينچان: منكى خورما [۱] موس خرما.

خورمالو: بهرى داربكه له نه مانه ده كا [۱] خرمالو.

خورمايى: سوورى نامال رهش بان ره سى نامال سوور [۱] خرمايى رنگ.

خورماپيله: گياهه كه به ره كه ي ده خون [۱] گياهى كه نمرش خوردنى است.

خورمه: خورما [۱] خرما.

خورمىن: گرماندى هه ور [۱] غرش ابر.

خُورنشين: روژاوا، خوراوا [۱] باختر، مغرب

خُورنه گهن: نسا، نزار [۱] جاي همواره سابه.

خُورنسه وه زان: (۱) نه شكه ونسى به دلويه له نزارى چيادا؛ (۲) نسا [۱]

(۱) غارى كه چكه كند و آفتاب نخورد؛ (۲) جاي هميشه در سابه.

خُورُو: خارست، نالوش [۱] خارش.

خُورُو: بى خهوش، ره ننگ بافزو بى زده [۱] صاف و خالص.

خُورُوژن: وه خُورُو هاتنى گش لهش [۱] خارخار.

خُوروش: خُروش [۱] خروش.

خُوروشان: خُروشان [۱] خُروشيدن.

خُوروشاو: خُروشاو [۱] خُروشيدن.

خُوروك: (۱) كرئين: (مشك خُوروكه)؛ (۲) مرْمند، برْبه ندي [۱] (۱) خُونده؛ (۲) سوهان.

خُوروكه: خُوروكه [۱] آبله.

خُورُوژَه ك: خُورُوژَه ك [۱] خروسك.

خُوروشى: هه رزنه گه وهرى به هيشو [۱] گياه گاووس.

خُوروه زان: (۱) بهر رِيئ، بهروچكه، بهرُوژ: (۲) رُوژَه لَات [۱] (۱) آفتاب گير؛ (۲) سترق.

خُورويلكه: خُوروكه [۱] آبله.

خُورَه: دهنگى روستنى نار، خورز، [۱] صدای جريان آب.

خُورَه: (۱) تهوى ده خوا، خُورا: (نسان خُورَه مبرى، مشور خُورَه م نهرى)؛ (۲) نه خُورسبه كه زورخراب [۱] (۱) خورنده؛ (۲) بيمارى آكله.

خُورَه پيش كردن: خُوربدنه پيش [۱] سعى در ترقى كردن.

خُورَه تاوا: هه نار، نسكى رُوژنى [۱] آفتاب.

خُورَه زهره: زهره بهز، خُورَه زهره كه [۱] هنگام خُروب.

خُورَه ك: خورده سسى، خُوراك [۱] خوراكى.

خُورَه ك: نالوش، حوروى لهس [۱] خارس بدن.

خُورَه كيش كردن: به درواى به زيدا خون [۱] به رحمت راه رفتن.

خُورَه كوش: خورده مهنى، سيارى خواردن [۱] خوردنى.

خُورَه ننگ: (۱) رهنگى خواكره؛ (۲) رهنگى كه كال ناسينه وه، خاصه ره ننگ [۱] (۱) رنگ طبيعى؛ (۲) رنگ نابت.

خُورَه ننگاز: خُورَه ده، ناوبردو، خُوربردگ [۱] آفتاب رده.

خُورَه ننگازى: خُوربردگى، هه ناو بردوبى [۱] آفتاب زدگى.

خُورَه لَات: رُوژَه لَات، خورامان، خاوره [۱] مسرق، خاور.

خُورَه وه: كه سى كه ده نوشنى [۱] آسام.

خُورَه لَات: خُورَه لَات [۱] مسرق، خاور.

خُورى: (۱) هرى، كولكه ي بهز، (۲) خُوروكه؛ (۳) خُوروا [۱] (۱) بسنم؛ (۲) آبله؛ (۳) خارس.

خُورى: گرَه گرى ناگر، نيْت [۱] گرگر آنى.

خُورى: بياوى بيكاره وه نامرد [۱] بيكاره و بى غيرت.

خُوريا: دهنگى زولائى مهل: (كهو دخورى) [۱] صدای زلال برنده.

خُورباگ: خوراو، به خواردن چوگ [۱] خورده شده.

خُوربان: (۱) وه خُوروهانن؛ (۲) به خواردن چوون [۱] (۱) به خارش افنده؛ (۲) خورده شدن.

خُوربت: قهلسى و نوره بى [۱] عصبانيت.

خُوربك: خُوروكه [۱] آبله.

خُوربكه: خُوروكه، ناوله [۱] آبله.

خُوريل: نوسه كه، نوسه نه كه [۱] خارى است كه بر لباس مى چسبد.

خُوريله: (۱) ناوله؛ (۲) خورى كه مو خُوشه ويست؛ (خُوريله ي خُوم خُوش بى) «فولكلور» [۱] (۱) آبله؛ (۲) ششم كم، نكه اى پشم.

خُورين: خوران، وه خارش كه وونن [۱] به خارش افتادن.

خُورين: خرين، دواى لهخه وه سنان هيج نه خواردو [۱] ناشنا.

خُورين: (۱) گف كردن، هه ره شه؛ (۲) پزمنه. حيله ي اسب له شه زدا [۱] (۱) نهيب زدن؛ (۲) شهبه اسب در ميدان جنگ.

خُورين: خُورا نيرينه چم كه به نوندى دبت [۱] جريان سريع آب رودخانه.

خوز: (۱) کوز، پشت چه‌ماو؛ (۲) چرچ و لوج؛ (۳) نوننی قولاً غه‌دانی ماسی، خزگه‌ماسی؛ (۴) نف، لیکاز؛ (۵) جین، لاله‌سه‌رلا (۱) کوزیلت؛ (۲) چین و چروک؛ (۳) پناهگاه ماهیان؛ (۴) آب دهن؛ (۵) چین و شکن.

خوز: (۱) فوزاخه‌ی به‌مو؛ (۲) هه‌ربه‌ری داریک که قواخه‌یی بی وه ک سله‌وه‌بر... (۱) غوزه پنبه؛ (۲) ثمر هر درختی که غوزه داشته باشد.

خوز: (۱) هیز، نرانا، وزه؛ (۲) خوس، خوسار، زوقم؛ (۳) ناپه‌سند؛ (۴) کوم، پشت چه‌ماو؛ (۵) لیک، فورگ؛ (۱) نیرو، نوان؛ (۲) سرما‌بزه؛ (۳) ناپسند؛ (۴) کوز؛ (۵) گلو.

خوزار: مبهوه، مبهوه، فنی، فیکي (۱) مبهوه. خوزتی گه‌ران: بوژانه‌وه، وه که بکف هاتن دوی لازای (۱) دوباره نیروگرفتن.

خوزتی‌گه‌رانه‌وه: بوژانه‌وه، وه هیزگه‌ونن دوی نه‌خوشی (۱) دوباره نیرو گرفتن.

خوزگا: خوربا، بربا، کانشکا، بری (۱) ای کاش. خوزگه: خزگه‌ی ماسی (۱) پناهگاه ماهیان. خوزگه: خوزگا (۱) کاشکی.

خوزگه‌بردن: ناوات خواسنن، تاره‌زوکردن (۱) آرزوکردن. خوزگه به‌تو: بربا وه ک بو‌هام (۱) خوش به‌حالب. خوزگه خواردن: خوزگه‌بردن (۱) آرزوکردن.

خوزه: (۱) خزگه‌ماسی؛ (۲) خوسار، زوقم، خوس (۱) پناهگاه ماهیان؛ (۲) سرما‌بزه، پز.

خوز هیئانه‌وه: (۱) ساریز بو‌نه‌وه‌ی برین؛ (۲) جوش خوارده‌وه‌ی پیته‌ی شکسته (۱) التیام زخم؛ (۲) جوش خوردن استخوان شکسته.

خوزی: نف، لیکاو (۱) آب‌دهن. خوزی: خوزگا (۱) ای کاش. خوزیا: خوزگا (۱) کاشکی.

خوزیان: په‌سندنه‌کردن (۱) نپسندیدن. خوز: کوز، پشت چه‌میاک (۱) کوز پشت. خوزه: گبانه‌سریک، گباجریش (۱) گبانه‌سریش.

خوزیك: خوشیك، گبانه‌کی به‌رزه بالای شیرداره، گه‌لاک‌هی له‌گه‌لا‌ی داری ده‌کا (۱) گیاهی بلندقد با برگهائی شبیه برگ بید. خوزین: نرکه نرک، ده‌نگی هه‌ناسه‌دانی ماندگ (۱) صدای نفس زدن شخص از خستگی.

خوس: وست، بینه‌نگ‌به، وشه‌ی فرمان (۱) هیس، خوس: شو‌سه‌وه، شوئی سه‌به‌ته‌جین (۱) نرکه سیدبافی. خوس: (۱) خوسار، زوقم؛ (۲) نماندن، ته‌زکردن بو‌نهرم‌بون (۱) پز، سرما‌بزه؛ (۲) خپساندن.

خوسا: نهرمه‌وه‌بو له‌ناوا (۱) از خبسی نرم شد. خوسار: زه‌ره‌ر، زیان؛ (ته‌جیلا خوفروت خوسار کر) (۱) ضرر، زیان. خوسار: خوس، زوقم (۱) پز، سرما‌بزه.

خوسان: له‌ناودا نهرم‌بون، نمان (۱) در آب نرم شدن. خوساندن: له‌ناودا نهرم‌کردن، نماندن (۱) در آب نرم کردن. خوساندنه‌وه: دوباره خوساندن (۱) دوباره خپساندن.

خوساو: ده‌ناودا نهرم‌کراوان (۱) در آب نرم شده. خوسپ: غه‌به‌ت، پاش مله‌گوتن (۱) غیبت. خوست: (۱) جوله، بزوتن؛ (هه‌سن و خوست)؛ (۲) داوین (۱) کمتر بن حرکت؛ (۲) دامن.

خوستوخ: داه‌اکه‌ر، خوازه‌لوك (۱) سائیل. خوسته: خوست؛ (هه‌ر خوسته‌ی نابه) (۱) کمتر بن حرکت. خوستی: داوا کاری کچ بو‌نه‌وه به‌بته‌زنی (۱) خواستگار دختر.

خوسره‌و: ناوه بو‌پیاوان (۱) نام مردانه. خوسسی: خه‌سو، دالکی هاوسه‌ر (۱) مادر همسر. خوسیل: عوسل، مه‌له‌ی ده‌رکردنی له‌ش بپسی (۱) غسل.

خوسم: پینج بکی داهات که ده‌دری به‌روشته‌هید. (۱) خمب خوسن: جوین، جنبو، دزمان، سخیل (۱) دشنام. خوسن: خوس (۱) دشنام.

خوسوسسی: ناپه‌نی (۱) ویژه، خصوصی. خوسه: که‌سه‌ر، خه‌م، غه‌م، به‌به‌ت (۱) غه‌ه. خوسه‌ر: خودسه‌ر (۱) خودسر.

خوسه‌ری: سه‌ره‌خوبی (۱) خودسری. خوسیاگ: خوساو (۱) خپسیده. خوسمیان: (۱) خوسان؛ (۲) خودان، خوه‌دان، تاره‌ق کردن (۱) خپسیده؛ (۲) خمب عرق شدن.

خوش: (۱) ده‌نگی نیزی تراوی که‌م؛ (خوش خوش ده‌میزی)؛ (۲) ده‌نگی شیر له‌دوشبند (۱) صدای شیرلر مایعات؛ (۲) صدای دوشبیدن شیر حیوان.

خوش: (۱) چپزه‌ی په‌سند؛ (۲) ناماده‌کردنی چه‌رم بو‌ده‌کار کردن؛ (چه‌رمه‌که‌م خوش کرده)؛ (۳) بونی په‌سند؛ (ربحانه‌ی بون خوش)؛ (۴) ده‌می بی‌باران؛ (۵) ساغ و سلامه‌ت؛ (۶) کزو هه‌وای په‌سند؛ (ولانی ناوو هه‌وا خوش)؛ (۷) به‌له، له‌ز؛ (خوش برّو)؛ (۸) توسدی با؛ (۹) به‌گر بونی ناگر (۱) طعم لذیذ؛ (۲) دباغی و آماده کردن چرم برای استفاده؛ (۳) رابحه مطبوع؛ (۴) موسم بی‌باران؛ (۵) سلامت و ندرست؛ (۶) هوای معتدل؛ (۷) غجله، شتاب؛ (۸) شدت و زش باد؛ (۹) آتش شعله‌ور.

خوشا: خوزگه‌به (۱) خوشا. خوشاب: خوشا، ناوی مپوزو مبهوه‌ی وشکی خوساو (۱) کشمن و مبهوه خسنگ خپسانده در آب.

خوشانتن: به‌خیر هینان (۱) خوشامدگویی. خوشار: گوشین، ویک هینان، نه‌وزم دان (۱) فشردن. خوشاردنه‌وه: خو‌ه‌شارتن، خو له‌خه‌لک وُن کردن (۱) خود را پنهان کردن.

خوشارنه‌وه: خوشاردنه‌وه (۱) خود را پنهان کردن.

خوشاو: خوشاب [۱] نگا: خوشاب.

خوشاواز: ده نگ خوش: (نه قازه، نه بازه، بولبولی خوشاوازه) [۱]
خوش اواز.

خوشباوه: ساویلکه، دل ساف، بی قیل و فیرهج [۱] خوش باور.

خوشبای: ساغ بی، سه لامهت بی، خوش بی [۱] خوش باشی.

خوش بن: (۱) بیوه ساغ بن: (۲) به سرخوشی رای بویرن [۱] (۱) تند دست باشید: (۲) به مستی بگذرانید.

خوش بوران: خوش رابوار دن، که برف کردن [۱] خوشگذرانی.

خوشبوون: (۱) شباوی خواردن بوون: (مبوه خوش بووه): (۲) ناماده بوونی

چهرم یو ده کارکردن: (۳) عافوکردن و لی بووردن: (۴) چاک بوئوه له

نه خوشی: (۵) قوری شباوی سواغ بوون [۱] (۱) قابل خوردن شدن:

(۲) آماده شدن جسم برای استفاده: (۳) بخشیدن عفر کردن:

(۴) شفا یافتن، بهبودی: (۵) سرشته شدن کاهگل.

خوشبوئوه: (۱) چاک بوئوه له نه خوشی: (۲) ناست بوئوه [۱]

(۱) شفا یافتن: (۲) آشتی کردن.

خوش به: (۱) خه مت نه وی: (۲) مهس به [۱] (۱) شادباش: (۲) مست باتس.

خوش به خت: به ختوهور، به خنبار، به سمود [۱] خوشبخت.

خوش به ز: به نسپ بان که رویشکی بیزو [۱] یادبا.

خوش بی: ساغ و به ده ماخ بی [۱] شاد و تندرست باشی.

خوش بیژ: ده نگ خوش [۱] خوش آواز.

خوش بین: دور له ناهومیدی، هدر به هومید [۱] خوش بین.

خوش بووش: نه زپوش، که سنی که جلگی نازو جوان ده بهر ده کا [۱]

شیک بووش.

خوشستن: (۱) شوتنی لهش: (۲) بریتی له خوشسل کردن [۱] (۱) خود را

شستن: (۲) کتابه از غسل کردن.

خوشته وی: خوشه ویست، له بهردل [۱] محبوب.

خوشحال: رازی، به که برف [۱] خوشحال.

خوشخانه: ده باغ خانه، هه لال خانه، نه وشوئیهی جهرمی بندا خوش

ده کن [۱] کارگاه دباغی.

خوشخو: ناکار باش، خده به سندن، دزی به دخو [۱] خوش اخلاق.

خوش خوان: ده نگ بیژ، خوش بیژ، ده نگ خوش له گورانی گوتندا [۱]

خوش آواز.

خوش خور: (۱) که سنی خوراکی باش ده خوا: (۲) زورخور [۱]

(۱) خوش خوراک: (۲) پر خور.

خوش خوش: ده نگ دوشینی شیر به شوین به کا [۱] صدای درشیدن شیر،

خوش خوش: (۱) به له بهل، به له ز: (۲) زور به تام، زور جیزه خوش: (۳) زور

به له زت [۱] (۱) باغچه: (۲) بسیار لذیذ: (۳) بسیار شادی آفرین.

خوش خوشک: (۱) لو، گری گوتست: (۲) سیل [۱] (۱) غده داخلی:

(۲) طحال، سپهرز.

خوش خوشکه: سیل [۱] طحال، سپهرز.

خوش خه بهر: مزده دهر، مزده هین، بهر گنی [۱] خوش خیر.

خوش خه وهر: خوش خه بهر [۱] خوش خیر.

خوش ده ماخ: که یف ساز، دل شاد [۱] سر حال، خوش حال.

خوش ده ف: راوز شیرین، قسه خوش [۱] خوش صحبت.

خوش زو: رو خوش، روگوشاد، دزی مروج [۱] بنشاش.

خوشرو: (۱) له زونا به کار: (۲) فیری رهوتی به سندن کراو [۱] (۱) یادبا: (۲)

تعلم دیده در درست راه رفتن.

خوش رهفتار: به ناکار، ناکارچاک [۱] خوش رفتار.

خوش رهو: خوشرو [۱] تندر.

خوش زوان: زمان خوش [۱] شیرین زبان.

خوش زوبان: خوش زوان [۱] شیرین زبان.

خوش قه ده م: بی بهوم، بی و قه ده م مباره ک [۱] خوش قدم.

خوشک: خوشیک، خوج، خوه بیشک، خواره، خوه [۱] خواهر.

خوشکان: دزلیک و گوندیکه له ولانی باله کانی له کوردستان [۱] نام دره و

دهکده ای در کردستان.

خوشکایه تی: (۱) به بوهدی دو خوشک پیکه وه: (۲) نیوان خوشی دو یان

جه ندرن پیکه وه [۱] (۱) نسبت خواهری: (۲) نزدیکی و صمیمیت چند

زن باهم.

خوشکایی: ناسو ده بی، بی خه می [۱] آسودگی.

خوش کردن: (۱) بهر زکردنه وی گری ناگر: (۲) ناماده کردنی بنست بو

ده کار کردن: (۳) نام نال شیرین کردن: (۴) قوروشیلان به سر به کدا:

(۵) وهستانی بارشت: (۶) کوشادو نازه کردنه وهی جیکه: (۷)

باش کبلانی زهوی: (۸) تمخت کردنی شوینی ناله بار: (۹) توندتر بوونی

با [۱] (۱) آتش را دامن زدن: (۲) پوست را قابل استفاده کردن: (۳) طعم

نلخ را شیرین کردن: (۴) گل را خوب سرشتن: (۵) بند آمدن باران با

برف: (۶) تعمیر و به سازی مسکن: (۷) زمین را خوب شخم زدن: (۸)

زمین را صاف کردن: (۹) تند وزیدن باد.

خوش کردنه وه: (۱) وهستانی بارشت: (۲) ناست کردنه وه [۱] (۱) بند آمدن

بارندگی: (۲) آشتی کردن.

خوش کرن: خوش کردن [۱] نگا: خوش کردن.

خوشکوک: جوانکبه، سه می، خوشیک [۱] زیبا.

خوشکه: نهی خوشک، خوشکی [۱] ای خواهر

خوشکه: (۱) فرمان به خوش کردن: (۲) به له بکه، به له ز: (۳) نه نال:

(بنبشنه خوشکه) [۱] (۱) امر به «خوش» کردن: (۲) عجله کن: (۳) دور

از تلخی.

خوشکه زا: منالی خوشک، رولهی خوشک [۱] خواهر زاده.

خوشکه زازا: نه وهی خوشک [۱] نوه خواهر.

خوشکه لی: خوشکه [۱] ای خواهر.

خوشکین: خوشکه [۱] ای خواهر.

خوشکینش: (۱) توتنی نه نهرم نه توند، ناونجی: (۲) نه سبی راهبندراو [۱]

(۱) تونون ملایم: (۲) اسب تربیت شده.

خوشکین: بی فیز، خوبه زل نه زان [۱] فروین.

خوشکیننی: خوشکایه تی [۱] خواهری.

خوشکیننی: خوبه زل نه زانین، بی فیزی [۱] نواضع.

خوش لی هاتن: خوش ویستن [۱] دوست داشتن.

خوش مامله: سه‌ودا خوش [۱] خوش معامله.

خوش مه‌زه: به‌له‌زه‌ت، خوش چیره [۱] خوش‌مزه.

خوشنان: نان‌بده، دلاوا، سه‌غاوته [۱] پخشنده، سخاوتمند.

خوشناو: (۱) عه‌شیره‌نیکه له‌کوردستانی باگور، ناوی «جه‌سنوبیه» یوهو

بونه «خوشناو» (۲) ناو به‌جاکه ده‌رجوگ (۳) جورئ نری ره‌شه [۱]

(۱) عشیرتی در گوردستان (۲) خوشنام (۳) نوعی انگور سیاه.

خوشناو‌ه‌تی: ولانی خوشناوان [۱] منطقه‌ای در گوردستان.

خوش نشین: نه‌وره‌عه‌ته‌ی ده‌توانی له‌دی بارکا: (دل‌م هه‌روه‌ک ره‌عبه‌ت

خوش نشینی مولکی نه‌عزانه / له‌هه‌رکوی داده‌نیشی لی‌گه‌ری.

فوربانی بالانم «حدریق» [۱] خوش نشین.

خوش وینش: چاک و خوشی، چاک‌وچونی [۱] احوال‌هرسی.

خوش وچونی: چاک‌وچونی [۱] احوال‌هرسی.

خوشوک: جوان، رند، خوشبک [۱] زیبا.

خوش ویستن: جه‌باندن، به‌ردل که‌وتن [۱] دوست داشتن.

خوش هانن: به‌خبره‌ئنان، خوشان [۱] خوشامدگونی.

خوشه: خوش خوش، وه‌ک ده‌نگی دوشینی شیر [۱] شرش.

خوشه: (۱) به‌له‌زه‌نه! (۲) بئسنه‌خوشه، ده‌نگی شیرینی شه‌لانی...

(۳) چهرمی خوشکراو! (۴) ده‌رمانی چهرم خوشکردن، هه‌لال‌وتال!

(۵) گولی ده‌خل [۱] (۱) خوش‌مزه‌است: (۲) هسنه‌شیرین: (۳) چرم

دباغی شده! (۴) داروی دباغی! (۵) سنبله‌گندم و جو.

خوشه‌تاله: کاهوی ده‌شنه‌کی [۱] کاهوی ببابانی.

خوشه‌جان: نوسی گبان [۱] نوش جان.

خوشه‌چن: گول‌جسه‌وه له‌په‌ریز، که‌سئی که ده‌سک‌وگول ده‌کا [۱]

خوشه‌چین.

خوشه‌چین: گول هه‌لگه‌روه، خوشه‌چن [۱] خوشه‌چین.

خوشه‌خانه: خوشگه، ده‌باغ‌خانه [۱] کارگاه دباغی.

خوشه‌و‌بوئ: چاب‌نوه له‌نه‌خوشی، هه‌سانه‌روه [۱] شفا‌یافتن.

خوشه‌و‌کردن: (۱) جا‌کردنه‌وه‌ی نه‌خوش بان برین: (۲) نوله‌قهره‌بوی

خراب‌کردن [۱] (۱) شفا‌بخشدن: (۲) قصاص کردن.

خوشه‌وه‌کردن: خوشه‌و‌کردن [۱] نگا: خوشه‌و‌کردن.

خوشه‌وی: (۱) له‌به‌ردلان: (۲) ناوه بو‌پباوان [۱] (۱) محبوب: (۲) نامی

برای مردان.

خوشه‌ویس: خوشه‌ویست، له‌به‌ردلان [۱] محبوب.

خوشه‌ویست: خوشه‌ویس [۱] محبوب.

خوشه‌ویستی: (۱) محبیه‌ت: (۲) دل‌داری، نه‌فینسی [۱] (۱) محبت:

(۲) دل‌دادگی.

خوشه‌ویسی: خوشه‌ویسنی [۱] نگا: خوشه‌ویستی.

خوشی: (۱) ناسوده‌بی، ره‌جه‌نی! (۲) شادی بده‌ماخی، نه‌زده‌ماخی:

(۳) به‌له‌زه‌نی: (۴) ساقی، سلامه‌نی! (۵) ناشتی، نه‌بابی: (۶) دنبای بی

بارشت و بی‌سرمه‌ا [۱] (۱) آسایش: (۲) شادی: (۳) خوش‌مرگی: (۴)

سلامت: (۵) آشتی: (۶) دنبای بدون بارش و سرما.

خوشیان: (۱) راکشانی نه‌ستیره: (۲) ریکردنی خه‌زنده [۱] (۱) جهیدن

شهاب: (۲) خزیدن.

خوشیان: (۱) روزانی بی‌بارشت له‌زستاندا! (۲) نه‌وانیش بو‌خویان [۱]

(۱) اوقات بی‌بارندگی در زمستان: (۲) خودشان نیز.

خوشی خوشی: (۱) هومیدی به‌هیز! (۲) که‌یف و شادی [۱] (۱) آمیدواری:

(۲) شادی و سرور.

خوش‌سیرن کردن: خو خوشه‌ویست کردن، کاری واکردن که

خوشه‌ویست بیت [۱] خودشیرینی.

خوش‌سیرن کردن: خو شیرن کردن [۱] خود شیرینی.

خوشیک: سه‌هی، جوان و دلگه‌ر، ده‌لال: (دوخوشکی خوشبک و یه‌ک

برایون) «هم‌وزین» [۱] زیبا.

خوشیل: (۱) خوزیلک: (۲) خزگی ماسی: (۳) رسوی هه‌روس هینا،

کلنله‌ی پساو [۱] (۱) گیاهی است: (۲) پناهگاه ماهیان: (۳) بهمن

فروریخنه.

خوشیلک: خوزیلک [۱] گیاهی است.

خوشیلکه: خوشبیلک [۱] گیاهی است.

خوشین: خوشبان [۱] نگا: خوشبان.

خوشبیلک: خوشبک [۱] زیبا و جذاب.

خوشی و بوئشی: خوش و بئش [۱] احوال‌هرسی.

خوف: نرس [۱] نرس.

خوگ: بیناکی میری، باج، مألبات [۱] باج‌و‌خراج.

خوکار: نامرانی که سه‌ره‌خو کارده‌کاو کاری ده‌ست نه‌نجام ده‌دا [۱]

خودکار.

خوکرد: (۱) خو‌رسک: (۲) کاری که‌پیاو خوی ده‌یکا [۱] (۱) طبیعی،

غیرمصنوعی: (۲) کار انحصاری شخص.

خو‌کوشتن: (۱) خو له‌ناو‌بردن به‌مردن: (۲) برئتی له، له‌سه‌روس‌سگ‌دان

له‌شیوه‌ندا [۱] (۱) خودکشی، اننچار: (۲) سیندزنی در مراسم عزای.

خو‌که‌رکردن: (۱) خو‌به‌نه‌زان نیشان‌دان: (۲) کئشه‌به‌خه‌لک فروشتن [۱]

(۱) خودرا به نادانی زدن: (۲) بی‌دلیل دعوا کردن.

خو‌که‌ز کردن: به‌نانه‌سست کوئی نهدان به‌فرمان [۱] خودرا به‌کری

زدن.

خو‌کیشان: خو‌ه‌له‌سه‌نگاندن له‌ته‌رازودا [۱] خودرا وزن کردن.

خو‌کیشانه‌وه: (۱) له‌هاوکاری کو‌مه‌ل ده‌رجون: (۲) برئتی له‌مردنی

پباو‌خراب [۱] (۱) دست از کار گرهی کشیدن: (۲) کتابه از مرگ

بده‌سگال.

خو‌کیش کردن: خو‌زه‌کئش کردن [۱] بادشواری رفتن.

خوگ: به‌راز، و‌ه‌راز، گاکول [۱] خوگ.

خوگانه: (۱) وه‌ک به‌راز: (۲) باه‌تی به‌راز: (پبازه‌خوگانه) [۱] (۱) مانند

خوگ: (۲) شاپسنه‌خوگ.

خوگر: که‌سئی کاری خوگرته [۱] کسی که‌کارش «خوگرتن» باشد.

خوگرتن: (۱) سه‌برکردن: (۲) ویستان و چه‌قین: (۳) به‌ناوات گه‌بشتن:

(۴) ویستان بو‌گویی‌گرنن له‌خه‌لک: (۵) نه‌مه‌لی له‌کار: (۶) مه‌بین [۱]

خولامه تی: نوکری. خزمه نکاری [خولامی].

خولامه تی: خولامه تی [نگا: خولامه تی].

خولان: سوران [چرخش].

خولاندنه وه: (۱) سوراندن، زفراندن؛ (۲) برین له سهرلی شینواندن [خولاندن].

(۱) چرخانیدن؛ (۲) کنایه از سرگردان کردن.

خولانه وه: (۱) سوران، چرخان؛ (۲) به خورایی گهران [خولان] چرخیدن؛

(۲) بی هدف گشتن.

خولواو: (۱) خوله میشاو بو صابون چی کردن؛ (۲) ناووخولی منور

تی هلکیشان [خولان] نيزاب صابون سازی؛ (۲) گلاب مویز سازی.

خولته: ماسناو کردن. کلکه سونه [خولان] نعلن.

خول خواردن: سوران، زفرین [چرخش].

خول خول: دهنگی رویشنی ناو، خورخورئی ناو [خولان] شُرشُر آب.

خول خولوکه: داریکی له خورت دراوی نوکداری به کلکه ده بسورینه وه [خولان]

گردنای کودکان.

خول خوله: خول خولوکه [خولان] گردنا.

خول خوله: دهسکه گوزی شکاوه منال گمه ی بیه ده کهن، سه بیله ی

شهبان [خولان] دسته شکسته سیو.

خول خوله: هراو چهقه، زه نازه نا [خولان] هممه، هباهو.

خولق: (۱) خول، ناکار؛ (بیابیکی خولق خوشه)؛ (۲) گازی بو به شدار بوون؛

(خولقی کردم بیجمه مال، نانی ده گهل بخوم) [خولان] (۱) خوی و روش؛

(۲) دغوب.

خولقان: دروست بوون [خولان] آفریده شدن.

خولقاو: چینی بو، دروست کراو [خولان] آفریده شده، مخلوق.

خولک: خولق [نگا: خولق].

خولکه: ده فبقه، بازیک له شینست بازی سعات [خولان] دهبقه.

خولمال: مشت رومالی شیر و خنجهر [خولان] صیقل شمشیر و مانند آن.

خولو: (۱) خول خوله؛ (۲) خول خوله [خولان] (۱) گردنا؛ (۲) هممه.

خولوب: گهوز، بهراکشاری نهم دو نمودبو کردن [خولان] غلت.

خولوپان: گهوزین [خولان] غلنیدن.

خولوپاندن: گهوزاندن [خولان] غلناندن.

خولوپانن: خولوپاندن [خولان] غلناندن.

خولوپیان: خولوپان [خولان] غلنیدن.

خولوپیان وه: خولو بیان [خولان] غلنیدن.

خولوز: خولوز [خولان] غلنن.

خولوشیر: گیابه که نومه که ی ده خوری [خولان] خاکشیر.

خولولیک: ورده تهرزه، نهرزه ی ورد، ته یروکی هور [خولان] تگرگ ریز.

خوله: سوکه له ناوی مه محمود [خولان] مُحخَف محمود.

خوله بوت: جبهگی بر له خاکی زور نهم و ورد [خولان] کلجان.

خوله بوتنه: خوله بوت [خولان] کلجان.

خوله بوتنی: خوله بوت [خولان] کلجان.

خوله بوتین: خوله بوت [خولان] کلجان.

خوله بوتینه: خوله بوت [خولان] کلجان.

(۱) صبر کردن؛ (۲) استوارشدن؛ (۳) کامگارشدن؛ (۴) استراق سمع

کردن؛ (۵) در کار اهماال ورزیدن؛ (۶) بند آمدن مایع.

خوگرتن: (۱) فیزی نهریته بوون؛ (۲) هوگر بوون؛ (گا ده پال گادا ره نگی

نهگری خوی ده گری) [خولان] عادت کردن؛ (۲) الفت گرفتن.

خوگرتو: (۱) خودار؛ (۲) چه فبو؛ (۳) به نوات گه بشنو؛ (۴) مهبو؛ (۵) گوینگر

له قسه ی خدک به نهیته [خولان] (۱) خودار؛ (۲) استوار؛ (۳) کامگار؛

(۴) بند آمده؛ (۵) استراق سمع کننده.

خوگرتو: (۱) فیزی بو ی ره وشنیک؛ (۲) هوگر [خولان] (۱) خلق و خوبی را آموخته؛

(۲) الفت گرفتنه.

خوگرتی: خوگرتو [نگا: خوگرتو].

خوگرتی: خوگرتو [نگا: خوگرتو].

خوگقاشتن: خوگوشین، رزه بوون، برینی له ره زیلی کردن [خولان] کنابه از

خساست.

خوگورج کردن: خو به پت کردن، خو ناماده کردن بو کار [خولان] خود را

آماده کردن.

خوگورج کردنه وه: (۱) جلکی دهره وه ده بهر کردن؛ (۲) وه کار که مونت

دوای نهمه لی [خولان] (۱) لباس بیرون خانه پوشیدن؛ (۲) دوباره دست

به کار شدن.

خوگوزین: (۱) جلکی تر ده بهر کردن؛ (۲) به جورئی تر نهک وهک هده یه

خویشاندان [خولان] (۱) لباس عوض کردن؛ (۲) تلبیس.

خوگهر: پروانه خوکار [خولان] نگا: خوکار.

خوگه مله: (۱) گورنس کیشکی؛ (۲) مل فهوی، مل ستور [خولان] (۱) مسابقه

طناب کشی؛ (۲) گردن گلنت.

خوگی: خوگ، باج و بیناکی میری [خولان] باج و خراج.

خوگیر: خوگر [نگا: خوگر].

خوگیف کردن: خو به جوانی نیشان دان [خولان] خود را آراسنن.

خوگیل کردن: (۱) له قسه تی خو به نهران شان دان؛ (۲) پاش گوئی

خستی کار [خولان] (۱) نجاهل؛ (۲) اهماال.

خول: (۱) سور، زفرین؛ (۲) گهران؛ (۳) مل خوار له نه خوشی؛ (۴) وهک

شیت، شینوکه [خولان] (۱) چرخش؛ (۲) گردش؛ (۳) زرد و ضعیف از شدت

بیماری؛ (۴) حل.

خول: خول، گیزوگیل [خولان] هالو.

خول: (۱) ناخ، خاک، گل؛ (۲) له دوای وشه ی «خهست» به مانای

«نوند و خوش»؛ (ماسناویکی خهست و خولم کرد)؛ (۳) پتهوی

نیرکوشت؛ (جوانیکی خرو خوله) [خولان] (۱) خاک؛ (۲) غلبظ؛ (۳) جاق و

چله.

خول: (۱) پشت چه ماو؛ (۲) مل خوار [خولان] (۱) کوژ پشت؛ (۲) سر بیزیر.

خولا: خوا، خودا، خودی. بیناها چاقا [خولان] خدا.

خولاسه: بوخنه، بوخنه ی نار [خولان] خلاصه.

خولام: نوکهر، بهنی [خولان] غلام.

خولام: (۱) خولام؛ (۲) خودای من [خولان] (۱) غلام؛ (۲) خدای من.

خولامانه: کاکول له نبله سه ری لاوان [خولان] کاکول جوانان.

خوله په تانی: گمه به خوول کردن، یاری کردن به خاک [خاک بازی].
 خوله ژان: نه خووشن به هووی گل خوارده نهوه [عارضه ای که از خاک خوردن پدید می آید].
 خوله که وان: شویی زبل و زال لی رشنن [کلجان].
 خوله که وه: خوله میش، خولی، بول، سوناوی سبی هه لگه زاوی دار [خاکستر].
 خوله گه زدان: راست راکشان، گنج له خو بزین، بی گری خورا کبشمان [دراز کشیدن].
 خوله مر: خوله که وه: (۲) خوله پوت [۱] خاکستر: (۲) نوده گردو خاک.
 خوله مره: خوله مر [نگا: خوله مر].
 خوله مشکی: خوله که وه [خاکستر].
 خوله میش: خوله که وه [خاکستر].
 خولی: خوله که وه [خاکستر].
 خولیا: که لکه له، حه بال و ناره زو، هه وهس [آمال و آرزو].
 خولیان: خه بالات، ناوانی پر بوچ [آرزوهای مهمل].
 خولیا نه وه: خولا نه وه [چرخیدن].
 خولی بفاک: ویله مو، ویله، خوله که وه ی گرم و ناگراوی [خاکستر گرم].
 خولی دان: زیر جگه ره، نه به لک [زیر سیگاری].
 خولیسک: خلبسک [لین].
 خولی سهر: کلول، بیچاره [بیچاره].
 خوم: (۱) خم، ههس: (۲) کو به [۱] نیل: (۲) خم.
 خوم: بوخوم، من [خودم].
 خومار: که سنی که دوا ی سهر خوشی سهری دیننی [خمار].
 خوماری: سهریشه ی دوا ی سهر خوشی [خمار ی].
 خومارین: کزو خه فه یوئی ناگر که تریکه بکوژنه وه [آتش در حالتی که نزدیک به خاموش شدن است].
 خومالی: (۱) نایه نی به مالی خو: (۲) مالی، حه بوئی له مالاً زاوانا [۱] اختصاصی: (۲) حیوان خانگی.
 خومالیک: کو به [خم].
 خومام: (۱) تهپ و مز: (۲) لهش پوش له کانی رازان دا: (۳) تخیل [۱] مه: (۲) رواندا: (۳) کاملاً دراز کشیده.
 خومان: نیمه، خه لک نا [خودمان].
 خومانه: نایه نی به خومان [خودمانی].
 خومانه خومانه: که بن ره بین، بیک هاتی به نه نی له سهر کارلک [تبانی].
 خومانی: له خومان، دزی بیگانه [خودمانی].
 خومت کردن: خو بی دنگ کردن و مات بون [ساکت و بی حرکت شدن].
 خومچی: ره نگ و ریز، خمگهر [رنگرز].
 خومخانه: خمخانه [رنگری].
 خومخانه چی: خمگهر [رنگرز].
 خومخورک: فه له شتی عهرز [شکاف زمین].
 خومخوم: (۱) شه نگ و شوخ: (۲) ده نگی ناو که به رویار جوگه دا ده زوا: (۳) گرمی هه ور [۱] زیبا و فریبا: (۲) صدای آب هنگام حرکت در

جوب: (۳) غرش ابر.
 خومری: سو ری نامان رهش، خورمایی [خرمایی رنگ].
 خوم شیوان: خم شیوان [کتابه از آشوب و بلوا].
 خوم شیوین: خم شیوین [کتابه از آشوبگر].
 خومگهر: خمگهر [رنگرز].
 خومصین: ده ربه ده بون، ناواره بون [آواره شدن].
 خومه زه: کاسه له شبنکه، کهنده سسه، مه لیکه نه واو سهوز [پرنده سبز فیا].
 خومه ره زه: خومه زه [سبز فیا].
 خومه ریژه: خومه زه [پرنده سبز فیا].
 خومه ش: خوگه، خورکار [خودکار، انوماتیک].
 خومه شونیکه: خم شیوین [آشوبگر].
 خومه شونیه: خم شیوین [آشوبگر].
 خومه شیونه: خم شیوین [آشوبگر].
 خومی: خمی [نیل رنگ].
 خومیا: به سهر یه کدا کوم بوگ [برهم انباشنه].
 خومین: خمی [نیل رنگ].
 خومین: کوما کردن، به سهر یه کدا کردن [انباشنه کردن].
 خون: خومان [خودمان].
 خون: هون، خون، خین [خون].
 خوناس: (۱) کسئی که هه دیری خو ی ده زانی: (۲) ناساوا، ناشنا [۱] خود شناس: (۲) آشنا، دوست.
 خوناسین: (۱) ده خو گه بشن: (۲) بالی بون، بلوغ بون. «شده بشان پیکه نین»، نایه نی کچانه [۱] خود را شناختن: (۲) بالغ شدن، به سن بلوغ رسیدن.
 خوناف: (۱) شهوم: (۲) پریشکه بارانی زور و ردو له سهره خو [۱] شبنم: (۲) نم نم باران.
 خوناو: (۱) خوناف: (۲) ناوی شورباو قاورمه [۱] نگا: خوناف: (۲) آب بز قورمه.
 خوناو که: (۱) ورده بارانی هیدی و نهم: (۲) ناوی له فولکه دا ماوی باران: (۳) برتی له ده نکه ده نکه ناره قه ی ده وچاوا [۱] نم نم باران: (۲) باران جمع شده در گودالها: (۳) کتابه از دانه های عرفی صورت.
 خون بهردان: خون بهردان، حه جامات [ارگ زدن].
 خون پهستی: نهوزمی خونین [فشار خون].
 خونج: چی بونه وه، جینگه بو نی خستی شیک [گنجابش].
 خونجان: گونجان، چی بونه وه [گنجابش].
 خونجانن: جینگا نیدا کرده وه [گنجابیدن].
 خونج گاه: شویی نیدا چی بونه وه [گنجابش گاه].
 خونجان: خونجان [گنجابش].
 خونجیلانه: خونجیلانه [کوچولوی دوست داشتنی].
 خونجیله: خونجیلانه [کوچولوی دوست داشتنی].
 خونچه: بشکوژ، گولی هبشنا نه بشکونو [غنچه].

خونچیلانه: خنجیلانه [خ] کوچولوی دوست داشتی.

خونچیله: خنجیلانه [خ] کوچولو دوست داشتی.

خونخوار: برینی له زالم، بی بهزه، دل رهق [خ] کتابه از ظالم و خونخوار.

خوند: خوئندی، خوه نندی، خوئندی [خ] خواند.

خوندگار: (۱) نهوی ده زانی پخوئنی و بنوسی، خوئنده وار، سیوات دار،

باسواد؛ (۲) نهوانه ی له پله ی بالا له زانستگا ده خوئین [خ] باسواد؛

(۲) دانشجو.

خوندگا: چینگه دهرس خوئیدن، فیرگه [خ] آموزشگاه.

خوئیدن: (۱) خوئیدن؛ (۲) گورانی گوتن [خ] (۱) خواندن؛ (۲) آواز خواندن،

خوئدنگا: فیرگه، جیگه ی دهرس خوئیدن [خ] مدرسه.

خوئدنه وه: (۱) خوئدنه وه ی نامه نو سراز؛ (۲) دوباره پندا جوئنه وه ی

نوسراو [خ] (۱) خواندن نوشته؛ (۲) دوباره خواندن نوشته.

خوئنده وار: سیوات دار، خوئندکار، خوئنده وار [خ] باسواد.

خوئنده وان: خوئنده وار، خوئنده وار [خ] باسواد.

خوئندی: خوئنده وار، دهرس خوئندو [خ] باسواد.

خوئندی: بوکتی، نهوانه ی ده جن بوک ده گوزنه وه بو مال زاوا [خ] ساتی

دوش.

خون دبتن: زن که ونه بی نویزی [خ] حیض.

خون ره هری: خون ره هراوی [خ] مسموم شدن خون.

خونقین: بارینی نم نم که کم [خ] نم نم باریدن.

خونک: (۱) ههرزه کاری که وازی له ده ست بازی و خو ده خه لک هه لسونه،

جلف؛ (۲) بباوی ره زبلی هه نگوونک ژمیر [خ] (۱) هرزه، جلف، قرتی؛

(۲) خسیس.

خونکار: پانسانای گومره [خ] فرمانروای بزرگ.

خون گهرم: بر وانه خوئین گهرم [خ] نگا: خون گهرم.

خونما: نهوکه سه ی وا خوئیشان ده دا که له خه لک خو ی بهزل تر ده زانی

[خ] خودسن.

خونمابیی: (۱) خو به غلوری نیشاندان؛ (۲) خو دبارخستن [خ]

(۱) خودنمایی؛ (۲) خود را آشکار کردن.

خوئین: (۱) دهرس خوئیدن؛ (۲) گورانی گوتن، چربین؛ (۳) گوتنی بانگی

نویزی؛ (۴) گوتنی درعما؛ (۵) دهنگی مهل و بانسده؛ (۶) له دوی وشه

به مانای «خومان»؛ (نهو مر بسانه ی خوئین) [خ] (۱) درس خواندن؛

(۲) آواز خواندن؛ (۳) اذان گفتن؛ (۴) دعا خواندن؛ (۵) نوای پرندگان؛

(۶) پسوند به معنی مال خودمان است.

خوئواندن: خوئمابیی [خ] خودنمایی.

خوئوانن: خوئواندن [خ] خودنمایی.

خوئوس: (۱) فهلم بانسان؛ (۲) فهلم جاف [خ] (۱) خودنوبس؛

(۲) خودکار.

خوئوئین: خوئما [خ] خودنما.

خوئوئینی: خوئمابیی [خ] خودنمایی.

خوئنه: (۱) پنه، نهخته ی بانی نه نگوونک له سه ر بان کرده وه؛ (۲) له دوی وشه

به مانای «خومانه»؛ (نهوه مالی خوئنه)؛ (۳) دیزه؛ (دهر خوئنه، اتا:

دهرگای دیزه)؛ (۴) بی خاوه ن؛ (۵) پشیله ی نیر [خ] (۱) تخته ای که خمیر

را روی آن بهن کنند؛ (۲) پسوند به معنی «خودمان است»؛ (۳) دیزی؛

(۴) بی صاحب؛ (۵) گریه تر.

خوئنه: خو بانی جه لئوک، جه لئوک که هبشتا له کا جیا نه بوئنه وه [خ]

کسته شالی.

خوئنه گز: (۱) شل و ول؛ (۲) بی سه بر و هه وه له [خ] (۱) سست، شل؛

(۲) ناشکیا.

خوئنده وار: خوئنده وار خوئنده وار [خ] باسواد.

خوئنده واری: خوئنده وار بون [خ] سواد داشتن.

خوئیشاندان: (۱) دباردان، خو یابون؛ (۲) دهرک وئنی به کومهل یو داوای

کاریک له میری [خ] (۱) خود را آشکار کردن؛ (۲) تظاهرات.

خوو: (۱) خهون، نهوشانه ی بباو له خه ودا ده ببینی؛ (۲) خوئان [خ] (۱) رو با؛

(۲) خوددان.

خووالسی: (۱) خه وائو، خه وای، بیداری هبشتا چاوبه خه و [خ]

خواب آلود.

خوو بهخت: خاوبه خته کی [خ] شانس.

خووهر: خوئسک، خوئست [خ] خودرو، طبیعی.

خووئیز: شاعرئی که بی فکر کرده وه شاعر ده لئی [خ] شاعر ارتجالی.

خووئیل کردن: (۱) خو گیل کردن؛ (۲) به نانقه ست له ری دهر جون [خ]

(۱) نجاهل کردن؛ (۲) عمدا منحرف شدن.

خوه: (۱) خو، ناره قه ی لهش؛ (۲) ناوونگ، شهونم؛ (۳) خنده، کهن،

که نین؛ (۴) خوشک، خو بيشک، خواری [خ] (۱) عرق بدن؛ (۲) شپین؛

(۳) خنده؛ (۴) خواهر.

خوهدان: (۱) ناره قه ی لهش؛ (۲) ناره یی کردن [خ] (۱) عرق بدن؛ (۲) عرق

کردن.

خوهز: خواری، لار، چدوت، چدوئل، کهج [خ] کج.

خوهزا: خورا، زورخور، فره خور [خ] پرخور.

خوهزی: خواری، ناراسنی [خ] کجی.

خوهزا: خواری [خ] خواهر زاده.

خوهزور: خه زور [خ] بدر همسر.

خوهستن: داواکردن، خواستن [خ] خواستن.

خوهسته گ: خازوک، خاوزه لئوک [خ] گدای بیبج.

خوهستی: داواکاری کیز، خوئینی کهر [خ] خواستگار.

خوه مال: خاوه مال [خ] صاحب خانه.

خوه نین: حاشا کردن، نه چونه زیر [خ] انکار کردن.

خوه لا وار دن: خو کبسانه وه له هاوبه شی کاریک [خ] خود را کنار کشیدن.

خوه لپوار دن: ده بهش کردندا خو که نارگرن [خ] خود را به حساب

نیاوردن.

خوه له به ست: بوخنان و درو [خ] افترا.

خوه لئران دن: خوه لکیشانی به لاش، تر وئوب کردن [خ] بلوف زدن.

خوه له خستن: خو بمر به رو چکه دان، له بهر هه ناو دانیشتن یو گهرم بوئنه وه

[خ] حمام آفتاب گرفتن.

خُوْه لُخسْتنه وه: باسی خُوْکردن به درو [۱] لاف زنی.

خُوْه لُندان: (۱) خُوْ هه لُخسْتنه وه: (۲) خُوْ حموادان [۱] (۱) لاف زنی؛ (۲) ورجهیدن.

خُوْه لُشرنگاندن: خُوْ هه لُخسْتنه وه [۱] لاف زنی.

خُوْه لُکردن: لنگ هه لُکردن [۱] باجه ورمالبدن.

خُوْه لُکیش: که سنی که به خُوْ هه لُده لی [۱] خودسنا.

خُوْه لُکیشان: مدحنی خُوْکردن، به خُوْ هه لُگوتن [۱] خودسنا بی.

خوهی: خُوْی، بنه مای سوئی [۱] نمک.

خُوْی: (۱) بنه مای سویری: (۲) خاوهن: (خانه خُوْی): (۳) سهر بهرشت؛

(۴) خوشک، خوه پشک [۱] (۱) نمک: (۲) صاحب: (۳) سر برست؛

(۴) خواهر.

خُوْی: (۱) نابه نسی نمو: (۲) ناره قدی لهش: (۳) شهونم [۱] (۱) خودش.

(۲) غرق بدن: (۳) شبنم.

خُوْی: خُوْ، ناکار، ره وشت [۱] خُوْی و روش.

خویا: دبار، ناشکرا، بهر جاو [۱] آشکار، پیدا.

خویان: خُوْبا [۱] آشکار.

خُوْیان: (۱) نایبه تسی نهوان: (۲) کَلُوْشی گیره کراوی خُرِه وه بسوی

شدن نه کراو [۱] (۱) خودشان: (۲) کسته.

خُوْیانه ک: دبهن، بهوجه وهن [۱] چشم انداز، منظر.

خُوْیانی: ناسباو، ناشنا [۱] آشنا.

خُوْیابه تی: خُرَمابه تی، دُسنایه تی: (کُوْیابه تی و خُوْیابه تی) [۱]

خُوْیاشاوندی.

خُوْی بوُن: (۱) سهر به خُوْ بوُن، کار به که سنی نه نمان، سهر به سنی؛

(۲) ناوی حمز بیسکی نازادی خُوْازی نیکه لُ له کوودو نهرمه نی بسوه [۱]

(۱) استقلال: (۲) نام حزبی اثنلافی از کرد و ارمنی بوده.

خُوْی چهژ: که سنی جنبشت ده چیزئی تابزانی خُوْیی ته اووه [۱] کسی که

غذا را می چشد.

خُوْی چهژئی: نام کردنی جنبشت داخوا خُوْیی چونه [۱] چشیدن غذا.

خُوْی چه شستن: خُوْی چهژئی [۱] چشیدن غذا.

خُوْی چهژئ: خُوْی چهژئ [۱] کسی که غذا را می چشد.

خُوْی چهژتن: خُوْی چه شستن [۱] چشیدن غذا.

خُوْی چهژئی: خُوْی چهژئی [۱] چشیدن غذا.

خُوْی چیشتن: خُوْی چهژئی [۱] چشیدن غذا.

خُوْی دار: به صاحب، به دازدار [۱] دارای صاحب.

خُوْی داری: سهر بهوشنی، ناگاداری [۱] سر برسنی، نگهداری.

خُوْیلدان: (۱) نمکدان، جبگهی خُوْی له سهر سفره: (۲) خُوْی به نازهل

دان [۱] (۱) نمکدان: (۲) نمک دادن به دام.

خُوْی دانه: نیرئی خُوْی، ده فری گه وره بو خُوْی تیکردن [۱] ظرف بزرگ

نمک.

خُوْیرابی: به لاش، فیرو، مفت [۱] مفت، رایگان.

خُوْیرک: موزک، موزانه، جانه وه ریکی ورد به به جلکی خوری ده خوا،

موزد [۱] حشره بید.

خُوْیرئی: خُوْری [۱] بیکاره.

خُوْی ریزئ: به رده بانی جبگهی خُوْی به نازهلدان [۱] نخته سنگی که بر آن

برای دام نمک پاشند.

خُوْی ریزگه: خُوْی ریزئ [۱] نگا: خُوْی ریزئ.

خُوْیزئ: زوقم، خوس، خوسار [۱] پڑ، سرماریزه.

خُوْیزئ: خُوْیزئ [۱] پڑ، سرماریزه.

خُوْیسئ: (۱) خُوْیزئ: (۲) تسانه ناو ناو بو نهرم بو نهره، خوسان [۱]

(۱) سرماریزه: (۲) خبساندن.

خُوْیسار: خُوْیزئ [۱] سرماریزه، پڑ.

خُوْيسان: خوسان، نهرم بو ن بهوئی ناو [۱] خبسدن.

خُوْيسك: خوبز، زوقم [۱] پڑ، سرماریزه.

خُوْيسی: نهرمی بهوئی ناو [۱] خبسدن.

خُوْیشئ: خزم، کهس وکار، قوم [۱] فامیل، خویش.

خُوْیشایه تی: خُرَمابه تی، که سابه نی [۱] خو بشاوندی.

خُوْیشك: خوشک، خوار، خوه پشک [۱] خواهر.

خُوْیشکه زئا: فرزندئ خوشک، خوارزا، خوارزی [۱] خواهرزاده.

خُوْیشه: شهقار شهقار بوئی زه وی کبگ [۱] درز بردن زمین زراعتی.

خُوْیشئی: خُوْیشایه تی [۱] خو بشاوندی.

خُوْیک: خوک [۱] باج و خراج.

خُوْیکراو: خوازده، نمک لی دراو [۱] نمک سود.

خُوْیگ: خبو، خاوهن، خودان [۱] صاحب، خداوند.

خُوْیل: (۱) خُوْیل: (۲) خوار، لار [۱] (۱) لوچ: (۲) کچ.

خُوْیل: که سنی ره شکبهنی چه پ و چه زو بهک به دو ده بنئی، خبیل [۱] لوچ.

خُوْیلئین: کانی خُوْی، شو بنئی که خُوْینی لئوه دبئن [۱] معدن نمک.

خُوْین: (۱) خُون، هون: (۲) له دوای وشه، بهمانای «که سنی که ده خُوْینئ»: (دُعا خُوْین، رهش خُوْین خُوْیندی) [۱] (۱) خون: (۲) پسوند به معنی

خواننده.

خُوْین: (۱) خُوْین: (۲) فهره بو که له پساو کوژ ده سینئرئ [۱] (۱) خون:

(۲) خونبها.

خُوْین نه ستمئین: نو له سنئین [۱] انتقام گیر.

خُوْیناوا: (۱) خُوْینی که له گه رو دبئت: (۲) خُوْینی نیکه لُ به ناو [۱] (۱) خُوْینی

که از گلو آبد: (۲) خونابه.

خُوْینا ولئین: خه لئانی خُوْین [۱] خون آلود.

خُوْینا وه لئینان: خُوْین رشانه وه [۱] خون فی کردن.

خُوْیناوی: خُوْینا ولئین [۱] خون آلود.

خُوْین بابئی: قهره بوئی خُوْینی مردوی کوژراو [۱] خونبها.

خُوْین برا: دوکس خُوْینی باسکی به کسر تیکه لُ ده کهن و ده بنه برای

خُوْینی [۱] دو نفر که با بر بدن دست خود و گذاشتن زخمها بر روی

هم بمان برادری می بندند.

خُوْین بزاردن: خُوْین بابئی دان [۱] خونبها دادن.

خُوْین بهر: ده ماری خُوْین را گوئز له له شدا [۱] شریان.

خونین کورژانده‌وه: خونین داکورژانندن [۱] آشتی دادن دشمنان خونین.
 خونین کورژانه‌وه: خونین به‌ست [۱] آشتی دادن دشمنان خونین.
 خونینکهر: پیاوکوژ، میرکوژ [۱] قاتل.
 خونینگر: خزسی تزیکی کورژاوا [۱] اقوام درجه اول مقتول.
 خونین گرتسن: (۱) خونین به‌ردان، حه‌جامه‌ت: (۲) تباک‌جون و شیوان به‌دبتنی کورژاوا [۱] رگ زدن. حه‌جامه‌ت گرفتن: (۲) دگرگونگی حال از مشاهده مقتول.
 خونین گرتو: شیویا له دبتنی خونین [۱] دگرگونگی حال از مشاهده خون.
 خونینگر: نه‌وی خونینی به‌رده‌دا [۱] خونگیر.
 خونین گهرم: (۱) که‌سی که زو هه‌ل ده‌جی، زو نوره‌ده‌بی: (۲) سور له‌سهر مه‌به‌ست [۱] (۱) زودرنج: (۲) اهل اصرار در کار.
 خونین گهرمی: (۱) زو هه‌لچون: (۲) سور بون له‌سهر نه‌نجامی کارو مه‌به‌ست [۱] (۱) زودرنجی: (۲) اصرار و لجاج در کار.
 خونینگیر: (۱) خواگیری کوشستی بازه‌وا: (۲) شیویاگ له دبتنی خونین [۱] (۱) دجار مصیبت شدن از قتل ناره‌وا: (۲) دگرگونگی حال از دبدن خون.
 خونین لی‌هانن: ده‌خونین هانن [۱] خونالود سدن.
 خونین مژ: خونین خور [۱] خونخوار.
 خونینه: خونیندن [۱] خوانندن.
 خونینه‌خو: که‌سی که داوای نوله‌ی کورژاوا ده‌کا [۱] خونخواه.
 خونینه‌خوار: دوزمنی خونینی [۱] دشمن خونین.
 خونینه‌خواره: خونینه‌خوار [۱] دشمن خونین.
 خونینه‌خویی: خونینه‌خوار [۱] دشمن خونین.
 خونینه‌دو و براکه: دارنکه بهره‌کشی سوره، یوره‌نگ ده‌بی [۱] درخنی است که نعرش قرمز است و مصرف رنگری دارد.
 خونینه‌ر: خونینه‌خویی [۱] دشمن خونین.
 خونینه‌وار: خونینه‌وار [۱] باسواد.
 خونین هه‌لاورد نه‌وه: (۱) برینی له زور هه‌لس بون: (۲) خونین‌رسانه‌وه [۱] (۱) کتابه از بسیار ناراحت شدن: (۲) خون بالا آوردن.
 خونین هه‌لینان: خونین‌رسانه‌وه [۱] خون بر آوردن.
 خونین هه‌لینانه‌وه: خونین‌رسانه‌وه [۱] خون بر آوردن.
 خونینی: پیاوکوژ [۱] قاتل.
 خونینواوک: خویی له‌ناودا ناوباره، ناوخوا [۱] آب نمک.
 خوبه: خوشک، خوینک [۱] خواهر.
 خوبه‌تی: خزمه‌بانی، دوسابه‌نی [۱] خویشاوندی.
 خونین‌دان: خوه‌دان [۱] غرق بدن.
 خونینی: خوبابه‌نی [۱] خودی.
 خه: (۱) خوشک، خواز: (۲) له‌باش وشه به‌مانسای: که‌وتن: (بی‌خه، مه‌ی‌خه): (۳) بیوه هه‌ل‌واسین: (۴) خو [۱] (۱) خواهر: (۲) پسوند به‌معنی انداز: (۳) فعل امر از مصدر بستن: (۴) خود.
 خه‌بات: کار، کوششت [۱] کوشش، جهد.
 خه‌باتکار: (۱) کارکر: (۲) به‌کوششت [۱] مبارز: (۲) کارگر.
 خه‌بار: بفه، خه‌تەر [۱] خطر.

خونین بهر بون: خونین له که‌بو هانن، خون لبیقل هانن [۱] خون‌دماغ شدن.
 خونین بهر به‌ست کردن: داکورژانندی دوزمنابه‌نی [۱] پاپان دادن به دشمنی.
 خونین به‌ردان: حه‌جامه‌ت، خونینی بن‌زمان به‌ردان [۱] رگ‌زنی، حه‌جامه‌ت، خونین به‌س: مه‌سله‌ت کردن، داکورژانندی دوزمنابه‌نی [۱] آشتی‌بس.
 خونین به‌ست: (۱) خونین به‌س: (۲) وینسانی خونین له نه‌نداما [۱] (۱) آشتی‌بس: (۲) خون بند آمدن.
 خونین تال: ره‌زاگران، زره‌گران، نیشک‌قورس [۱] گرانجان.
 خونین جمان: (۱) نه‌وزمی خونین: (۲) برینی له نوره‌بون: (۳) همزه‌نی به‌هار [۱] (۱) فشار خون: (۲) کتابه از خشمگین شدن: (۳) موسم بهار.
 خونین جومان: برینی له همزه‌تی به‌هار که خونین نازه‌ده‌بینه‌وه [۱] کتابه از عنفوان بهار.
 خونینه‌خوا: داواکاری نوله‌ی کورژاوا [۱] خونخواه.
 خونینه‌خوار: (۱) دوزمنی خونینی: (۲) زالم [۱] (۱) دشمن خونین: (۲) ستمگر، خونینه‌خواری: (۱) دوزمنابه‌نی نوح: (۲) زالمی [۱] (۱) دشمنی خونین: (۲) ستمگری.
 خونینه‌خور: زالم، پیاوکوژ [۱] خونخوار.
 خونین داکورژانندن: خونین به‌ست [۱] آشتی‌بس.
 خونیندگه: فبرگه، مه‌کنه‌ب، مه‌دره‌سه [۱] آموزشگاه.
 خونیندن: خونیندن [۱] خوانندن.
 خونیندنگه: خونیندکه [۱] آموزشگاه.
 خونینده‌وه: خونینده‌وه [۱] خوانندن نوشته.
 خونینده: سیوات‌دار، خوننده [۱] باسواد.
 خونینده‌قان: خوننده‌قان، خوننده‌وار [۱] باسواد.
 خونین ده‌لین: خونین‌داده، نه‌وه‌ی خونینی له‌بهر برزا [۱] خون‌چکان.
 خونینده‌وار: خوننه‌وار، خوننده‌قان [۱] باسواد.
 خونینده‌واری: سیوات‌داری، خوننه‌واری [۱] باسوادی.
 خونین رژ: پیاوکوژ، قاتل [۱] آدم‌کش.
 خونین رژان: برینی له‌شهر که پیاوی نیا بکوژری [۱] کتابه از جنگ و خونریزی.
 خونین رژانندن: برینی له پیاوکوشتن [۱] کتابه از آدم‌کشی.
 خونین رژانن: خونین‌رژانندن [۱] کتابه از آدم‌کشی.
 خونین رژتن: خونین‌رژانن [۱] کتابه از آدم‌کشی.
 خونین ریژی: پیاوکوژی [۱] خونریزی.
 خونین سارد: برینی له پیاوی له‌سهرخو، هیدی، به‌حه‌وسه‌له [۱] خونسرد.
 خونین ساردی: پشودریزی، سه‌بر و حه‌وسه‌له [۱] خونسردی.
 خونین شیرن: ره‌زاسوک، نیشک سوک [۱] سبک‌روح، دوست‌داشتنی.
 خونین شیرین: خونین شیرن [۱] سبک‌روح، دوست‌داشتنی.
 خونینکردن: مرژکوشن [۱] آدم‌کشی.
 خونین کردنه کاسه‌وه: برینی له جز‌یادان و زور بو‌هینان [۱] کتابه از اذیت و آزار کسی.

خه بتان: خه بات كردن، كار كردن، نيكوشان [۱] كار كردن، كوشيدن.

خه بتين: خه بتان [۱] كه بسدن، كار كردن.

خه بس: (۱) ره نچ و چه سانهوه (۲) ده سره نچ [۱] (۱) رنج: (۲) دسترنج.

خه بسين: په شير بو، سر لئ نيك جون، شويان [۱] هول شدن.

خه بهر: (۱) ولا، ده نگو باس: (۲) جنبو، سخيف: (۳) گفست، قسيه:

(۴) ناگا، (ره خه بهر هات. بدخه بهر،) [۱] (۱) خبر: (۲) دش: (۳) ام: (۳)

سخن: (۴) آگاهي.

خه بهرات: ده نگو باس، باسو خه بهر [۱] اخبار.

خه بهر بوئنه وه: له خه وه سنان، بېدار بوئنه وه [۱] از خواب بيدار شدن.

خه بهر بهر: ولا، م بهر [۱] بك.

خه بهر بهر زين: شوفار، زوانگير، جاسوس، سيخوز [۱] جاسوس.

خه بهر بهر دان: ناگادار كردن [۱] آگاه كردن.

خه بهر درار: (۱) به ناگا، هاي لئ: (۲) وشه ي حد نبالان وانا: لادهن [۱]

(۱) مطلع، آگاه: (۲) بيا، مواظب باش.

خه بهر دان: ناشكر اكر دني وشه ي نهينئ، نيخبار به كردن [۱] گزارش

دادن.

خه بهر دوخ: قسه كه ره جيباني كه ساني نر [۱] سخنگوي رسمي.

خه بهر گوھيز: قسه راگويز [۱] سخن چين.

خه بهر وشك: نه زبله، چيروك [۱] داستان.

خه بهر هين: كه سيك ولا نيك ده هينئ [۱] پيام آور.

خه بهر نگ: سهر پاني له رو كيش و نه نه كه [۱] پام شير واني.

خه بينه ت: مخاين، خه بيف، بداخه وه، داخه كه م [۱] در بځ.

خه پ: (۱) حدب، فوت دان له زماني مثالان دا: (۲) دواي وشه ي «خو»

به ماساي: هه راش و قه له و [۱] خوردن در زبان بچه ها: (۲) بسوند

به معني رشيد و بالنده.

خه پار: (۱) خوش بوئي كيلنگه بو چاندين: (۲) برار [۱] (۱) آماده شدن زمين

براي كشت: (۲) وچمن.

خه پر: وهرد، دوباره كيلان [۱] شخم دوباره.

خه پراندين: وهرد دانه وه [۱] دوباره شخم زدن.

خه پيره: (۱) پايو كه، ليك هالاني به نالقه: (۲) سهر نانه ناو ده ستو نوستن

[۱] (۱) جنيره: (۲) سر ميان دست گذاشتن و خوابيدن.

خه پشه: شهرمي زن، كوز [۱] شرمگاه زن.

خه پك: (۱) ته له: (۲) كوليره ي همرزن [۱] (۱) تله: (۲) گرده ارزن.

خه پكه: نالقه، گهو [۱] حلقه.

خه پله: (۱) گيلو كه ي نازيرك: (۲) كوليره ي نه ستور: (۳) كوليره له همرزن:

(۴) كورته بالاي قه له و: (۵) خه پشه [۱] (۱) كودن: (۲) گرده بهن و كلفت:

(۳) گرده ارزن: (۴) جاقالو: (۵) شرمگاه زن.

خه پوئي: پول پهره سته، پاره خوشه ويست [۱] بول پرست.

خه په: (۱) درمخ، داريكې به ددانه، كلوشې بي كوده كه نه وه: (۲) هه به،

شانه ي تمون كونان [۱] (۱) از ابزار كساورزي: (۲) شانه قالي بافي.

خه په توله: مثال بان بيجوه نازه لي خرينه و قه له و [۱] بچه جاق و

گوشنالو.

خه به خه پ: نلاول روشتني مندال [۱] تلو خوردن بچه.

خه بهره: (۱) خر بن: (۲) خر بوئنه وه ي سه گ و پشيله له خه ودا [۱] (۱) بچه

چاقالو: (۲) جمع شدن دست و پاي حيوان وقت خواب.

خه بهره كردن: خو ليك هالاندي سه گ و پشيله له خه ودا [۱] جمع شدن

بدن حيوان موقع خواب.

خه بهله: خر بنه، خه به توله [۱] كوچه لوي، حاة و حله.

خه ت: يار بكه بهك له قاهه زدان به قه له م، كير: (۲) نوستن: (۳) دبز: (۴)

موي نازه لهروي لاو ده رها نو: (نازه خه تي داوه): (۵) هي لي جوت [۱] (۱)

خط: (۲) نوستن: (۳) سطر: (۴) موي نازه برآمده روی نوجوان: (۵)

خط هاي زمين شخم زده.

خه تا: ههله، سوچ، تاوان [۱] خطا.

خه تات: (۱) وه سمد ي برؤ ره نگ كه له برؤ ده دري، خه نه وه ره نگ:

(۲) خوش نوس [۱] (۱) وسه: (۲) خطاط، خوشنويس.

خه تاتي: جوان نوستن [۱] خوش نويسي، خطاطي.

خه ت دان: (۱) خه ت لي دان ي زه وي: (۲) نست نوستن: (۳) مو له روه انني

ساده [۱] (۱) شخم زدن زمين: (۲) نوشتن: (۳) برآمدن مو بر صورت

نوجوان.

خه ت كه ش: نامرازي خه ني راست كيشان، راسته [۱] خط كيش.

خه ت كيش: خه ت كه ش [۱] خط كيش.

خه تمي: ياغي، سهر بزبو، دري قانون [۱] باغي.

خه ته نه: سونته ت، كير بزيني مندال [۱] خخته.

خه ته نه سوران: به زم و بانگ هينشتن به هوي سونته ت كردني مندال [۱]

خخته سوران.

خه تي: گونديكي كورد سنانه به عسي و يراني كرد [۱] نام روسنابي كه

به وسيله بعشبا ويران شد.

خه تيبان: گونديكي كورد سنانه به عسي و يراني كرد [۱] نام روسنابي كه

به وسيله بعشبا ويران شد.

خه تيره: چوله چرا، چلوسك، چلوسك [۱] نيم سوز.

خه ج: سو كه له ناوي خه ديچه، ناوي زنانه [۱] مخفف خديچه.

خه جاله ت: فهيت كار، فهديكار، نهريق [۱] خجالت.

خه جاله تي: (۱) شوه بي، عه ب: (۲) شه رمه زاري [۱] (۱) عيب و عار: (۲)

مايه شرمندگي.

خه جان: خه ج [۱] مخفف خديچه.

خه ج خه جك: گبايه كه گولبكي سوري پيالهي ده كا [۱] گباهي است.

خه ج خه جوك: (۱) جور ي بوتق كه هه مينه له ناودايه، جور ي قوروا ت: (۲)

جور ي مارميكه به ده لئ له ناگر دا ناسوتئ [۱] (۱) نوعي قورباغه كه از

آب بيرون نمي آيد: (۲) نوعي مارمولك كه گوبند در آتش نمي سوزد.

خه جل: خهريك، مزول به كار [۱] سرگرم، مشغول.

خه جلين: داخله كين، شله زان [۱] بكه خوردن.

خه جه: خه ج [۱] مخفف خديچه.

خه جني: خه ج [۱] مخفف خديچه.

خه جيج: خه ج [۱] مخفف خديچه.

خه جيجوك: گيايه كه گولئ سورَه [خ] گياهي با گلهاي فرمز.

خهده: خه، نهریت، خوراق، خو، روش.

خهز: (۱) كهر، ولاخ، گوی دریز؛ (۲) له پاش وشه بهمانای؛ كرگاری؛ (كار رنك خهز، گورینس نيك خهز) [خ] (۱) خر، الاغ؛ (۲) پسوند فاعلی.

خهزرا: (۱) نه پاش؛ (۲) ویران؛ (۳) له كار كه ونه [خ] (۱) بد؛ (۲) ویران؛ (۳) نپاه.

خهزرا: نيز له چيزه دا [خ] نندمه و نيز.

خهزاب: خهزرا [خ] نگا؛ خهزرا.

خهزابه: كاوول، ویرانه، كه لاهه [خ] ویرانه.

خهزات: دارنانشی دارلوس كهر به نامراری مایه می [خ] مراشگهر، حرّاط.

خهزاتی: كار خهزات [خ] حرّاطی.

خهزار: جهوالئ لهمو، خهشه [خ] غراوه.

خهزارز: ورده فروش [خ] خراز.

خهزارف: نوزی ماسی گرین [خ] تور ماهیگیری.

خهزامان: (۱) له نجه ولار؛ (۲) ناوه بوژنان [خ] (۱) خرامان؛ (۲) اسمی زنانه.

خهراو: (۱) له كار كه ونه؛ (۲) خراب؛ (۳) جوبن، سخیف؛ (۴) ویران [خ] (۱) از كار افتاده؛ (۲) بد؛ (۳) دشنام؛ (۴) ویران.

خهراو و تن: سخیف گونن، جوبن دان، دزمان داین [خ] دشنام دادن.

خهراو ویزئ: خهراو وین [خ] دشنام دادن.

خهراوه: خهزابه [خ] نگا؛ خهزابه.

خهراوه كار: دن، رگگر [خ] راهزن.

خهراوه كهر: خهراوه كار [خ] راهزن.

خهراوی: خهزابه، بهد فیزی؛ [خ] بدی، بدكاری.

خهزیار: (۱) باری كهر؛ (۲) كیشبكه بهرانبهری سبسهه كیلو، خهزوار،

خهزوار [خ] (۱) بار، الاغ؛ (۲) خروار

خهزیه ند: غهز به نگ، گيايه كه بهریكي وردی وهك نوم خه شخاشی هه به [خ] كرجك فرنگی.

خهز به نده: كهر دار، ناگاداری باره بهر ان [خ] چاروادار.

خهز به نگ: خهز به نده [خ] كرجك فرنگی.

خهز به شت: (۱) كوكه ی گهوره بو ده رگا داخستن؛ (۲) میج و سانی

له حشت و به نفاق [خ] (۱) گنده كه بر بشت در نهند؛ (۲) بام خشتی طاق نما، خهز شته.

خهز به شته: میجی به خشت، خهز به شت [خ] خهز شته.

خهز به نگ: زه پنگ، پنگه ی دهم تاوی پس [خ] نوعی بوته وحشی.

خهز به ونگ: خهز به نگ [خ] نوعی بوته وحشی.

خهز به ونگه: خهز به نگ [خ] نوعی بوته وحشی.

خهزت: (۱) نازه ئی دابه سته؛ (۲) بهر ان و نیری جوارساله و بهره و ژور؛

(۳) نامرازی دارلوس كردن، نامرازی خهزات [خ] (۱) بخته؛ (۲) شك و قوچ چهارساله و به بالا؛ (۳) ابزار حرّاطی.

خهزتتا: تیزی زیخ و ره لم كیشان [خ] جوال ریگ كشی.

خهزتاندن: دهر كیشان له بن و ره گوه [خ] از ریشه بیرون كشیدن.

خهزتوك: باشه روك [خ] نگا؛ باشه روك.

خهز ته: (۱) كیلانی وشكه زهوی دوره باران؛ (۲) وهره، دوباره كیلان [خ]

(۱) شخم زمین خشك و سفت؛ (۲) شخم دوباره.

خهزتله: خرنهل، سورهدال، دالاش [خ] لاشخور.

خهزتله: تویكی نیزه، له نایفه ی نسبه و نالات [خ] خردل.

خهزج: (۱) بهخت كردن؛ (۲) باجی ده ولت؛ (۳) دروئی كه ره شابی ده بدا

به ناغده ی له بانی خانوه كی [خ] (۱) خرج؛ (۲) مالیات؛ (۳) كرايه

خانه ای كه كشاووز به مالك ده می پردازد.

خهزج وده خئل: مهسره ف و ده رامهت [خ] خرج و دخل.

خهزجی: (۱) مهسره فی روزانه؛ (۲) هه سوانی؛ (نانی خهزجی: نان بو

كش لا)؛ (۳) گو به روك [خ] (۱) مصرف و خرج روزانه؛ (۲) عمومی؛

(۳) زبور كناره بلك.

خهزخودا: (۱) جالجالو كه، كاكله موشان؛ (۲) داپیروشك [خ] (۱) عنكبوت؛

(۲) خر خاکی.

خهزخه شه: (۱) كیشه و ههرا، فهر فهش؛ (۲) جفجغه، شهق شهقه [خ]

(۱) كشمكش و نزاع؛ (۲) جفجغه.

خهزدار: دودار له ناشدا كه له بن داری زیر بهرداش دان [خ] دو چوب زهر

چوب حامل سنگ آسیا.

خهز دال: خهز نهل [خ] لاشخور.

خهز دن: گوندبكي، كوردستانه به عسی ویرانی كرد [خ] نام روسایی كه به

وسيله بعشیا ویران شد.

خهز دهل: خهز نه له [خ] خردا.

خهزرا: بر به دار، به بریغه [خ] درخشان.

خهزرات: خهزرات، دارلوس كهر [خ] حرّاط.

خهزراتی: پیشه ی خهزرات [خ] حرّاطی.

خهز ره مه: نیزه كدری فحل [خ] نزه خر گشن.

خهز رز: (۱) گانسی جانوهه ران جگه له مرو؛ (۲) گهرای كوله و میرو [خ]

(۱) جفت گیری حیوانات؛ (۲) نخم ملخ و مور.

خهز رس: فهرس، خهمل، بهر آورد [خ] نخمین، بر آورد.

خهز سائن: قهرساندن، بهر آورد كردن [خ] نخمین زدن، بر آورد كردن.

خهز سكر دن: قهرساندن [خ] نخمین زدن.

خهز سدك: (۱) مافوره ی به كوكه؛ (۲) كوكبه ی نه سنور؛ (۳) كلوكل [خ]

(۱) قالی بر پشت؛ (۲) گرده كلفت؛ (۳) كلوخ.

خهز شوق: زهوی ناپاهت بو كیلان [خ] زمینی كه كاشتن را نشاید.

خهز شه ب: نه سكری، نه سكو، كهوچكي زه لامی كلك دریز [خ] ملاغه.

خهز ف: له بهریری هوش نه ماو [خ] خرف، بهر خرفت.

خهز فاو: خهز ف [خ] خرف.

خهز فقتی: خهز فاو [خ] خرف.

خهز ففی: خهز ف [خ] خرف.

خهز ففیو: خهز ف [خ] خرف.

خهز قه: بالابوشی دهر ووش [خ] خر قه، جبه درویش.

خهز قین: شه منین، خلبسكان [خ] لیز خوردن.

خهزك: (۱) داری دریزی سی پبجك كه ناو انباری له سه ر بهر فامچی ده دن؛

خهرمانه: نمو مژئی که له بدرجاو بوئنه که مدهی دهوری مانگ [۱] هاله. خهرمانه دان: مانگی به خهرمانه: (قه سعم بهومانگهی خهرمانه می داوه / هه رگیز مدهلی نوم وه لا نه ناوه) «فولکلور» [۱] هاله داشنن ماه.

خهرمانه سووران: خهرمان سووانه [۱] حشن برداشتن خرمن. خهرمان هه لگوتن: کاتی خهرمان پهبان و برده نهوی بو مال [۱] خرمن برداشتن.

خهرمشک: حرج، م... که کویره [۱] موش کور. خهرموورگ: مووره که رانه، مووری درشت و شپن. به کورنانی که ره وه دهی درون [۱] خرمره.

خهرمه خیل: بهرگاوبلکه، داگ ماکه ری باب نه سب [۱] قاطری که مادرس الاغ و بدرش اسب است.

خهرمه گهز: که رمیش، مینسی گه ره تر له مینسی ناسایی [۱] خرمنگس. خهرناز: بارو نه دای که سنی که بو نازکردن ناشنی [۱] ناز کورن بی مزه و سبک.

خهرناش: کونه لووت، کونه ننگ، کونای لووت [۱] سوواخ بینی. خهرو: (۱) له خو بایی، غلور: (۲) فر بودراو، خهله نوار [۱] (۱) مغرور: (۲) فر بب خورده.

خهروا: (۱) جووری کولسیره می ناودار که له زبر زیله مو ده برزنی: (۲) نانه قه بسی و نانه نه نجبر [۱] (۱) نوعی گرده مغزدار: (۲) لواشک. خهروار: خهربار. کبشپکه بهرانبهر به سنی سهد کبلو [۱] خروار.

خهرووی: که رویشک. که رویشک [۱] خرگوش. خهره: دبواری له وشکه بهر ده. دبواری له کوچک بئی ههز [۱] دبواری از سنگ بئی ملات.

خهزه: (۱) له خو بایی، به فیز، لووت بلند: (۲) فور، حمزی، ههز [۱] (۱) مغرور: (۲) گل.

خهزه به ننگ: خهزه ننگ، غه به ننگ [۱] گام هر ننگ. خهزه زدن: قامچی زلی که ل ناوژتن [۱] نوعی شلاق برای سنور. خهزه ف: خهزه ف: (هه رپر و خهزه ف، نافه می مغزواو سه فاو / نو شوخ و جوان، دور بئی له نافانی خهرافات) «نالی» [۱] خهزه ف.

خهزه فان: له پیری هوش نهمان [۱] خهزه فیدن. خهزه فاو: هوش نهماو له بهر پیری [۱] خهزه فیده. خهزه فیباگ: خهزه فاو [۱] خهزه فیده.

خهزه فیان: خهزه فان [۱] خهزه فیدن. خهزه فین: خهزه فان [۱] خهزه فیدن. خهزه فی: خهزه فاو [۱] خهزه فیده.

خهزه فیو: خهزه فاو [۱] خهزه فیده. خهزه ک: دهزگای به مورستن، نامراری لوکه رینسی [۱] ماشین پنبه رینسی. خهزه م: خهزه م، نیره که ری فحل [۱] نزه خر گشن.

خهزه نند: (۱) خهزه نده، فولکه می دریزی لهزه مین که ندراو: (۲) فولکه بو کو بوئنه می ناوی پیس [۱] (۱) خندن: (۲) پارگین.

خهزه ننگهز: موزه شینه، مینشکی که سکی درشته به ناره می بهرزه وه ده دات [۱] خرمنگس سبزنگ.

(۲) دونای دارین که له سه ریشت بار بهر داده نری بو بهر کیشان [۱] (۱) سه بابه فلک: (۲) جوب دوسری که بر سبت باربر برای حمل سنگ گذارند.

خهزکان: خهزکانه [۱] نگا: خهزکانه. خهزکانه: خهزکانه [۱] نگا: خهزکانه. خهزکاو: خهزیک، مزول [۱] مشغول، سرگرم.

خهزکنج: قرژانگ، قرژال [۱] خرچنگ. خهزکول: کهرکول، گبایه کی سه زلی بهر که [۱] گبایه است خاردار. خهزکه مان: نامراری جهمانده می که لله بیزنگ و که مدهی ده ف [۱] و سبله خم کردن چنیر دف و غریال.

خهزکه وان: خهزکه مان [۱] نگا: خهزکه مان. خهزک: (۱) هامیز، باوه ش: (۲) نیوانی ران، نارگه ل: (۳) بن هه نگل: (۲) فوزو چلباو [۱] (۱) آغوش: (۲) انهای ران: (۳) زیر بغل: (۲) گل ولای.

خهزگا: خبه نه می زور گه ره می پهبوی گه ره [۱] خیمه بزرگ. خهزگوز: که ره کبوی، گوز [۱] گورخر. خهزگولک: که ره کبوی [۱] گورخر.

خهزگه: به زوی کون و پس [۱] لته بارجه کهنه و کتشف. خهزگه له: (۱) که ره له زین: (۲) برینی له باو پس و پوخل و کونه بو ش [۱] (۱) خر جران: (۲) کنایه از آدم کتشف.

خهزمان: (۱) خرمان، بیده: (۲) مزی دهوری مانگ: (شوه، نه سنیره به زریوه له سه رمان / له مانگی روت هه ناسه م بوئه خه رمان) «هه زار» [۱] (۱) خرمن: (۲) هاله.

خهزمانان: (۱) شه شه مین مانگی ساژ: (۲) خه نگی خه رمان، هه لگرتن [۱] (۱) شهر یوماه: (۲) موسم برداشت محصول.

خهزماناوا: دوعای پت بو خه رمان [۱] دوعای برکت خرمن. خهزمان به ره که ت: (۱) نزا بو زور بونی خرمان: (۲) به خششی که خاوه خهرمان نه دبا [۱] (۱) دعا برای زیاد شدن خرمن: (۲) بخشش صاحب خرمن.

خهزمان پهبو: که سنی که خه رمان به کبله ده پهبو [۱] خرمن کبل. خهزمان پهبان: بیده به کبله ورگه زاندن [۱] خرمن پیمانه کردن با کبل.

خهزمان سوور: (۱) کو گه نمی خه رمان: (۲) وه خنی خه رمانان [۱] (۱) راش: (۲) موسم برداشتن خرمن.

خهزمان سووران: بانگیشتن به هوی سوور بونی خه رمانه وه [۱] جشن و سوور آماده شدن خرمن. خهزمان سوور بون: بئی گه بشننی خه رمان، دان له کا جوی بوئنه وه [۱] آماده شدن خرمن.

خهزمانگا: جئی خه رمان، شوینی که بیده می له سه ره [۱] جئی خرمن. خهزمان لوخانه: شبرنی خه رمان سوور بون [۱] سوور آماده شدن خرمن.

خهزمان لوخه: خه رمان لوخانه [۱] سوور آماده شدن خرمن. خهزمان لوغانه: خه رمان لوخانه [۱] سوور آماده شدن خرمن. خهزمان لوغه: خه رمان لوخه [۱] سوور آماده شدن خرمن.

خه‌ره‌نگه‌زه: خه‌ره‌نگه‌ز [خ] خه‌رمگس سبز رنگ.

خه‌زی: تو‌ره، خه‌زی، هه‌ز، هه‌رگ [خ] گیل.

خه‌ریب: (۱) غه‌ریب، ناو‌اره: (۲) بیگانه، بیانی: (۳) سه‌بر و سه‌مه‌ره:

(۴) ده‌نگ و ناوازی خه‌مگی‌سانه: (۵) به‌له‌نگاز و بیچاره [خ] (۶) آواره:

(۲) بیگانه: (۳) عجبیب: (۴) نوای حزین: (۵) بیچاره.

خه‌ریبوک: جو‌زی هه‌رمی [خ] نوعی گلابی.

خه‌ریبه: ناو‌اره، لاهه‌کی [خ] آواره.

خه‌ریته: (۱) فیشه‌كدان: (۲) نه‌خشه، شنگلی ولات له‌سه‌ر نه‌خشه [خ]

(۱) تیردان: (۲) نقشه جغرافیایی.

خه‌ریك: به‌كاره‌وه مژول [خ] مشغول به كار.

خه‌ریكه: (۱) خه‌ریك: (۲) به‌كاره‌وه سه‌رگه‌رمه [خ] (۱) مشغول: (۲) مشغول است.

خه‌ربن: برخه‌ كردن له‌ خه‌وا [خ] خه‌رناس كشیدن در خواب.

خه‌ز: (۱) جان‌ه‌وه‌ریكه له‌تیره‌ی ریوی، كه‌وله‌كه‌ی زور به‌ نرخه: (۲)

چه‌وری: (هه‌مو‌ی خه‌زو به‌زه) [خ] (۱) خه‌ز حیوانی كه‌ی بو‌سنش با‌ارزش

است: (۲) چربی.

خه‌زا: جه‌نگ له‌رای خودا [خ] جهاد.

خه‌زال: خه‌زال [خ] نگا: خه‌زال.

خه‌زال: (۱) كه‌زال، ناسك، مامز: (۲) تاوه بو‌زان: (۳) بزنی گوئی خه‌نه‌بی و

به‌ده‌ن ره‌شو بو‌زا: (۴) بزنی لاجانگ خه‌نه‌بی و له‌ش بو‌زا [خ] (۱) آهو:

(۲) نامی زنانه: (۳) بز گوش قرمز بدن سپاه: (۴) بز خاكستری گوش قرمز.

خه‌زام: (۱) بايز، كزی دواي هاون‌بن: (۲) گه‌ل‌ریزان: (۳) خه‌زه‌ل، گه‌ل‌ای

زه‌دی بايز [خ] (۱) خزان: (۲) برگ‌ریزان: (۳) برگ خزان.

خه‌زان: (۱) ده‌می خه‌زه‌له‌وه‌ر، گه‌ل‌ریزان. خه‌زام: (۲) فازان، به‌روش.

مه‌نجه‌ل: (۳) نبانی هه‌مام [خ] (۱) برگ‌ریزان: (۲) ده‌گ مسی: (۳) خزانه گرمابه.

خه‌زان كردن: زه‌رده‌له‌گه‌ران و داوه‌رینی گه‌ل‌ا [خ] زردشدن و ریختن برگ.

خه‌زایی: عه‌بنده‌ل، مه‌لی دو‌مینی كلو [خ] سار ملخ خوار.

خه‌زرا: (۱) نو‌زی، رك بو‌نه‌وه: (۲) مان، بی‌چه‌فاندن [خ] (۱) خشم:

(۲) سه‌سخنی.

خه‌زربن: (۱) ده‌رگه‌وه جو‌ن: (۲) مان گرین [خ] (۱) خشمگین شدن:

(۲) اعتصاب كردن.

خه‌زریو: (۱) غه‌زریو، ده‌رگه‌وه جو‌گ: (۲) مان گرتو [خ] (۱)

خشمگین شده: (۲) اعتصاب كرده.

خه‌زگ: (۱) خه‌ز، لوس: (نهم‌چینه زور خه‌زگ بو): (۲) به‌رگی ناو‌ریشم.

هه‌ربر: (۳) سه‌ره‌ولتر، كوژ [خ] (۱) لیز: (۲) سه‌ربر: (۳) سه‌رایی.

خه‌زگال: خو‌زی، كاشكا [خ] ای كاش.

خه‌زگان: فازان، به‌روش [خ] ده‌گ.

خه‌زُن: (۱) زُن خوشك، خو‌شکی زُن: (۲) هه‌ل‌گرین له‌ شوینیک [خ]

(۱) خواهر زُن: (۲) نگه‌داری در جایی.

خه‌زنه: (۱) خه‌زنه، گه‌نج، گه‌نچینه: (۲) تانی حمام [خ] (۱) گنجینه:

(۲) خزانة حمام.

خه‌زور: باوکی می‌دهد باوکی زُن [خ] پدر همسر.

خه‌زوره: خه‌زور [خ] پدر همسر.

خه‌زوك: هه‌رجانه‌وه‌ری له‌سه‌ر زك ده‌زا [خ] خه‌زنده.

خه‌زه‌ل: (۱) گه‌ل‌ای زه‌دی بايز: (۲) بزنی كه‌ موی ده‌ست و پهلوی زه‌رد بی‌ت

[خ] (۱) برگ خزان: (۲) بزنی كه‌ موهای دست و شان‌ه‌اش زرد باشد.

خه‌زه‌له‌ور: (۱) گه‌ل‌ریزان: (۲) مانگی هه‌شه‌می سالی [خ] (۱) برگ‌ریزان:

(۲) مه‌رمه.

خه‌زه‌ل و هه‌رین: گه‌ل‌ا ده‌گوتن له‌ داران [خ] برگ‌ریزی.

خه‌زه‌ل و هه‌رین: كانی گه‌ل‌ا و هه‌رینسی داران، گه‌ل‌ا ریزان [خ] موسم

برگ‌ریزان.

خه‌زیر: خه‌زور [خ] پدر همسر.

خه‌زیم: ناله‌ی نیوان كونه‌لوت بز جوانی [خ] حلقه زبور بینی.

خه‌زیموك: شوی چه‌وه‌نده‌رو گه‌نم [خ] آتش شلغم و گندم.

خه‌زیموك: گبابه‌كه‌ گولی زه‌رد ده‌كا [خ] گیاهی با گل‌های زرد رنگ.

خه‌زینه: خه‌زنه [خ] خزانه.

خه‌س: (۱) شلی نونده‌وه‌بو، تیر، دزی تراوا: (۲) بی‌گوئی [خ] (۱) غلبظ:

(۲) اخنگی.

خه‌سار: (۱) داری زُر كارینه بو دیوار له‌قورسایی كارینه پارازنن.

خه‌سال: (۲) زبان، زه‌ره‌را: (۳) به‌فیر و چوگ [خ] (۱) سنون چوبی كه

دیوار را تقویت كند: (۲) زبان: (۳) هذر رفته.

خه‌ساره: داری زُر كارینه، خه‌سار [خ] سنون چوبی خانه.

خه‌ساره‌ت: زبان، زه‌ره‌را [خ] زبان.

خه‌ساس: گون ده‌ره‌بن، كه‌سنی كه‌ نیر بی‌گون ده‌كا، وه‌سنای گون

ده‌ره‌بنان [خ] اخنه‌كنده.

خه‌سان: هیلكه‌گون ده‌ره‌هاتن [خ] اخنه‌شدن.

خه‌ساندن: (۱) گون ده‌ره‌بنان: (۲) سه‌رلك به‌زانسدنی دار [خ]

(۱) اخنه‌كردن: (۲) هرس درخت.

خه‌سانن: خه‌ساندن [خ] نگا: خه‌ساندن.

خه‌ساو: (۱) گون ده‌ره‌هانگ: (۲) سه‌رلك به‌ریندراو [خ] (۱) اخنه‌شده:

(۲) هرس شده.

خه‌سپال: له‌كار كه‌ونه، زوره‌هان [خ] از كار افتاده.

خه‌ست: نیر، خه‌س، هه‌س، دزی تراوا [خ] غلبظ.

خه‌ستاو: خه‌ست [خ] غلبظ.

خه‌ست و خو‌ل: (۱) خه‌ست و به‌له‌زه‌ت: (۲) بزنی له‌ سه‌ره‌خوشی زور

مه‌سن [خ] (۱) غلبظ و پرمابه: (۲) شش‌دانگ نیست.

خه‌سته: (۱) ماندو: (۲) نه‌خوش: (۳) دوی ده‌نوره‌كه‌ كراو [خ] (۱) سننه:

(۲) بیمار: (۳) دوغ چكیده.

خه‌سته‌خانه: نه‌خوش‌خانه: (له‌ده‌وری خه‌سته‌خانه‌ی عیشقی نه‌و

سه‌وزه‌ی كه‌واشینه / له‌سه‌ر هه‌ر خه‌سته‌بی با خویندنی باسینه،

یاشینه) «مه‌حوی» [خ] بیمارستان.

خه‌سته‌ك: ره‌نگی شینی نوخ، كه‌وه‌ی ناریک [خ] كیود تیره.

خه‌ستی: تبری، خه‌سی، دژی تراری، بهران‌ه‌ری شلی [غلظت].

خه‌سرك: قه‌رنال‌ه‌ی زل، نریانی گه‌وره [سید بزرگ].

خه‌سره‌و: ناوه بو پیاوان [نام مردانه].

خه‌سره‌وانی: کوبه‌ی زور زل [خم بزرگ].

خه‌سك: گبایه‌که گولی زه‌ردی هه‌یه [گیاهی با گل‌های زردرنگ].

خه‌سله‌ت: ره‌نست، خو، ناکار [روش، اسلوب].

خه‌سو: دابکی ژن و دابکی میزد [خاش، مادر همسر].

خه‌سوک: گون دهره‌بهر، خه‌ساس [اخه‌کسده].

خه‌سه: خه‌سنه [نگا: خه‌سنه].

خه‌سه‌خانه: خه‌سنه‌خانه [بیمارستان].

خه‌سی: خه‌سو، دالکی ژن و شو [مادر همسر، خاش].

خه‌سیباگ: خه‌ساو، گون دهره‌بانگ [اخه‌شده].

خه‌سیاو: خه‌سیباگ [اخه‌شده].

خه‌سیس: ره‌زیل، چروک، ریز، چکوس، ده‌س قوچاو [خسب].

خه‌ش: که‌مابه‌سی، عه‌بب: (رونیکه خه‌شی نبدانه) [نقص، غش].

خه‌شخاش: خاشخاش [نگا: خاشخاش].

خه‌شخاشک: گولاله سوره‌ی به‌هاران [شقایق].

خه‌شکاندن: خلبسکاندن [لیزاندن].

خه‌شکین: خلبسکان [لیز خوردن].

خه‌شو: گیل و نه‌زان، بلع، هه‌قه‌ق [آبله، احمق].

خه‌شه: خه‌رار، جه‌والی امر [جوال کرکین].

خه‌شیفک: هوز، جه‌والی به‌کسه‌ری زه‌لام [جوال بزرگ].

خه‌شیقولک: سه‌ره، وزیر، خابک، سه‌ره‌ولژیاسی [شیب تند].

سراشیبی.

خه‌شیل: خوشبلك [گیاهی است].

خه‌شیم: فیره‌کار نه‌کراو، ناشی، کارنه‌زان [ناشی].

خه‌ف: (۱) نه‌نی، نادبیری: (۲) خه‌و، خاو [نهانی: (۲) خواب].

خه‌فان: (۱) خه‌رنسن، نوستن: (۲) نه‌وی بون له‌دریژه‌وه [خفتن: (۲) خوابانیده شده].

خه‌فاندن: (۱) دانه‌واندن، جه‌مانده‌وه: (۲) ده‌خه‌وکردن [خوابانیدن: (۲) در خواب کردن].

خه‌فانن: خه‌فاندن [نگا: خه‌فاندن].

خه‌فتان: (۱) نوی به‌زه‌وی وشکه‌وه کراو: (۲) کراسی ناوریشم له‌بن

زریه: (۳) سه‌روکی گه‌مبه: (۴) جوژی که‌وا: (۵) چاوه‌نوژی دهره‌فت [

(۱) نخم باشیده به‌زمین خشک: (۲) کواغند: (۳) ناخدا: (۴) نوعی قبا،

سرداری: (۵) پی فرصت بودن.

خه‌فتگ: (۱) نوستو، خه‌نوو، خه‌ولنی که‌ونو: (۲) جه‌مبترای به‌سه‌ر

زه‌وبدا راکبشراو [خوابیده. به‌خواب رفته: (۲) بر زمین خوابانیده

شده.

خه‌فتن: نوستن، نوستن [خوابیدن].

خه‌فتو: (۱) نوستو، خه‌فتگ: (۲) مونه، مونه‌که [خفته: (۲) کابوس،

خه‌فتیان: سارده‌بابز که‌نازه ناشی توی تیدا بچین [سرما‌ی پاییز که

اجازه کشت نهد.

خه‌فج: مونه‌که، مونه. خه‌فتو [کابوس].

خه‌فزان: (۱) فال گره‌وه: (۲) زانایه نادباریان [فالگیر: (۲) غیب‌گو.

خه‌فك: (۱) ناله، خه‌پلا: (۲) نام‌زانکه له‌هه‌وجازدا [تله: (۲) ابزار

در خبش.

خه‌فگ: خه‌فك [نگا: خه‌فك].

خه‌فگه: (۱) چی خه‌و، جیگه‌ی نوستن: (۲) نهره [خوابگاه: (۱) خوابگاه:

(۲) گودال مخصوص نگهداری میوه و برگ تونو.

خه‌فور: (۱) ناوی خوا: (۲) ناوه بو پیاوان [غفور: (۱) نام خدا: (۲) نامی

برای مردان.

خه‌فوك: له‌وگابه‌ی له‌خه‌نی جو‌ت‌دا ده‌خه‌وی [گاری که هنگام شخم

می‌خوابد.

خه‌فه: (۱) خانوی بی‌روناکایی: (۲) گره‌ناگری کز: (۲) بشو لی‌براز: (۴)

کوزانه‌وه‌ی ناگو: (۵) خنکاو [خانه‌گرم‌نو: (۲) زیانه ضعیف آتش:

(۳) بی‌حرکت و نکان: (۴) خاموش شدن آتش: (۵) خفه‌شده.

خه‌فه‌ت: خه‌م، که‌سه‌ر، کول، مه‌بنه‌ت، جفار [غم].

خه‌فه‌تبار: دل‌یکول، مه‌بنه‌ت بار، خه‌مبار [غمگین].

خه‌فه‌تباری: خه‌مخوری [اندوهناکی].

خه‌فه‌ت خواردن: خه‌م خواردن [غسه خوردن].

خه‌فه‌کردن: (۱) کزکردنی گزی چرا: (۲) کزکردنی تبنی سه‌ماوه:

(۳) بشو لی‌براز: (۴) برینی له‌بپاه‌نگ کردن: (۵) خنکاندن [کم

کردن شعله‌ جراغ: (۲) کم کردن سه‌ماور: (۳) بی‌حرکت ساختن:

(۴) کنایه از ساکت کردن: (۵) خفه کردن.

خه‌فیاگ: لکی چه‌مبترای ژیرخاک کراو [ساخته زبر خاک خوابانیده

و جوانه زده.

خه‌فیه: زوان‌گیر، خه‌وه‌رچین [خبرچین].

خه‌ل: (۱) کوزی له‌بدر بو‌ناوه‌ل: (۲) سه‌نگه‌ر بو‌شهر: (۳) خه‌لك، مردم

[آغل سنگی برای دام: (۲) سنگر: (۳) مردم].

خه‌لا: ناوده‌ست، سه‌ربنشاو، مه‌وال [استسراج].

خه‌لات: (۱) دباری گه‌وره‌بیاوان: (۲) برینی له‌کفن [خلفت: (۱) خلفت:

(۲) کنایه از کفن].

خه‌لاتی: به‌خشراوه له‌لابن که‌سبکه‌وه بشکه‌ش کراو [بشکشی].

خه‌لاس: (۱) دوابی هانگ: (۲) رزگار [باقی نمانده: (۲) رهایی بافته.

خه‌لاسی: رزگاری، نه‌جات [رهایی].

خه‌لامور: سکل، پؤل، پهن [اخگر].

خه‌لان: (۱) سه‌نگه‌ران: (۲) کوزی ناژه‌لان له‌ده‌ست: (۲) ناوی دو‌گوند له

باله‌کابه‌نی: (۴) شکانی نسیکی قاج و ده‌سب [سنگرها: (۱) سنگرها:

(۲) آغل‌های بیابانی: (۳) نام دو ده‌کده در کردستان: (۴) شکستن

استخوان ساق و بازو.

خه‌له‌وت: زه‌کی سه‌ر ناگر نریاو، فرو [آغوز منعقد شده بر اثر

حرارت].

خه‌لتان: گه‌وزان، تیوه‌جون: (خه‌لتانی خونین) [غرغه، آلوده.

خه لئانه: گبای ددان ناژن. گبایه که لاسک ناسک و نسکی ده کهن بو ددان ناژنن [۱] گبایه خلال.

خه لستن: رژگار بون، ده رجون و نه جات بون [۱] رهایی یافتن.

خه لسک: زنگه نه تری [۱] نلسک انگور.

خه لئف: لکی بهک ساله. لهداری نه مسال [۱] جوانه، شاخه بک ساله.

خه لئفه: بهر ده سنی و هسنای پیشه ساز [۱] دستیار استادکار.

خه لئق: (۱) مردم. عالمه: (۲) دانستنو، نه هل: (خه لئفی کونی: (۱) (۳) کسی دهر [۱] (۱) مردم: (۲) اهل، ساکن: (۳) دیگر کس.

خه لئقنو: نهی مردم [۱] ای مردم.

خه لئقو: خه لئقو [۱] ای مردم.

خه لئقخوا: هه موکس [۱] هه مردم.

خه لئفی: که سانی نر [۱] دیگر کسان.

خه لئقینه: نهی مردم، خه لئقو [۱] ای مردم.

خه لئک: خه لئق [۱] نگا: خه لئق.

خه لئک و خوا: خه لئقو خوا [۱] خلق خدا، مردم.

خه لئکی: خه لئقی [۱] کسان دیگر.

خه لئکینه: نهی مردم [۱] ای مردم.

خه لئو: سوکه له ناوی خه لیل [۱] مخفف خلیل.

خه لئوا: بهر دست، پانه و کراو [۱] با دست بهن شده.

خه لئوته: نه سکه ولت، بهر دیزه و گوزه ی شکاو، چی خوراکی سه گو... [۱] سفال شکسته، ظرف غذای سگ و...

خه لئوز: ره زی، ره ژو، زوخال، کومر [۱] زغال.

خه لئوزان: ره زی دان، جیگه ی ره زی، زوخالدان [۱] انبار زغال، زغال دان.

خه لئوزدان: خه لئوزان [۱] زغال دان.

خه لئوزه: بهر لایه که بو شبنایی و ده خل. گه لا رهش هه لئه گئیری [۱] آفت نپانی سیاه شدن برگها.

خه لئول: (۱) میجه گولک، جگه گولک: (۲) برنی له زه لامی نافولا، زه بدلاح [۱] قاپ گوساله: (۲) کتابه ار گنده بدفواره.

خه لئوه: جله کبشی، نه نیا رابواردنی سو فی بو جله کبشان [۱] جله نشینی.

خه لئوه ت: جیگه ی نه نپایی [۱] جای دنج، خلوت.

خه لئوه ت خانه: جیگه ی جله کبشانی بهر [۱] جایی که در آن جله نشینند.

خه لئوه تی: و جخانه، زوری نهرزاق، عمارتی پشت زوری رویشتن [۱] پستو.

خه له: دانه و نئه، ده خل. ده غل [۱] غله.

خه له ت: (۱) جوین، سخیف: (۲) هه له، سه هو: (۳) فریو [۱] (۱) فحش: (۲) اشتباه: (۳) فریب.

خه له تان: فر بو خواردن [۱] فریب خوردن.

خه له تاندن: فر بودان، هه ل فر بواندن، ده سخره روکردن [۱] فریب دادن.

خه له تانن: خه له تاندن [۱] فریب دادن.

خه له تاو: نه فره دراو، فر بودراو [۱] فریب خورده.

خه له تبین: فر بو دهر، ته فره دهر [۱] فریبنده.

خه له ف: (۱) تیکولی دار: (۲) گه لای ده وری گولی دار: (۳) فریو: (۴) ناو بو سیوان [۱] (۱) بوسته درخت: (۲) برگهای اطراف شکوفه: (۳) فریب: (۴) نام مردانه.

خه له فاگ: هه لئه له ناو، خه له ناو [۱] فریب خورده.

خه له فسان: (۱) خه له نان، فر بودران: (۲) خه رفان [۱] (۱) فریب خوردن: (۲) خه رفیدن.

خه له فاوا: (۱) فر بودراو: (۲) خه ره فبو [۱] (۱) فریب خورده: (۲) خه رفیده.

خه له فروش: دانه و نئه فروش، عه لاف [۱] غله فروش.

خه له فیگ: خه ره فبو [۱] خه رف شده.

خه له فین: خه ره فان [۱] خه رف شدن.

خه له ک: (۱) گهو، نالقه: (۲) موی لیک هالار، موی سهری به پنج [۱] (۱) حله: (۱) موی فرغری.

خه له کسان: گوندیکی کوردستانه که به عسی و زانی کرد، زیدی این خلکانی به ناو بانگه [۱] نام روستایی که به وسيله بهشها و بران شد، زادگاه این خلکان.

خه له کوان: خه له که وه، مشکي، نو زبئه، بول [۱] خاکستر.

خه له که: بازنه به کی دارینه له هه و جازدا [۱] از ابزار خبش.

خه له له: (۱) خزی لوله بی، خزی لوله بی: (۲) له له ی کبری براو [۱] (۱) اسنونه ای: (۲) جای خننه پسران.

خه له نندور: (۱) گندور، قه له نندور، دوریه: (۲) فرو [۱] (۱) گبایه است: (۲) آغوز.

خه له ننگ: گه زگه سک، گه زگه زک، گبایه که پیاو نه گه زنی [۱] گزنه.

خه لیان: ترازانی نیسکی لهش [۱] از جا در رفتن اسنخوان.

خه لیت: ندر بهر و پشناو و باروت و جه شنی و به زوی نفه نگي ره شوکی [۱] ابزار و مواد نضنگ سریر.

خه لیته: فه لاده ی سه گو تاژی [۱] فلاده سگ شکاری.

خه لیش: دارستانی جوغر، لیره واری پر و چر [۱] جنگل انبوه.

خه لیف: بلوره، مالی مېشه نگوبن که له شول ده ی نه تن [۱] کندوی از نر که ساخته شده.

خه لیفان: ناوی جهند گوندیکه له کوردستان [۱] نام چند روستا در کردستان.

خه لیفه: (۱) راسپارده ی شخی نهریفت له بر بکاری شیخ: (۲) سه روگی موسولمانان [۱] (۱) خلبقه بر طریقت: (۲) خلبقه مسلمین.

خه لیلان: ناوی هوژیک و ناوجه یه کی کوردستانه [۱] نام طایفه و منطقه ای در کردستان.

خه لیله: گبای دان ناژن [۱] گبایه خلال.

خه لیلئه: دردلی، بی باور بون [۱] بدگمانی، شک.

خه لیلی: (۱) جوژی هه نگوری سهی که زوتر پی ده گا: (۲) زنجیری لاقی زبندانی. ده گهل کو ت ده گوتسری: (کوت و خه لیلی) [۱] (۱) نوعی انگرر زودرس: (۲) زنجیر پای زندانی.

خه م: (۱) غم، که سه را: (۲) جه م، چه ماو [۱] (۱) غم، اندوه: (۲) خم.

خه مازه: داری فولایی ماسپان [۱] جوب قلاب ماهگیر.

خه‌مان: (۱) زور کول و که‌سەر: (۲) خاله‌خه‌مه، مامه‌خه‌مه، که‌سی ده‌خه‌می
 هه‌موکس دابه: (۳) سوکه‌له‌ی ناوی ره‌حمان [۱] غم بسیار:
 (۲) دلسوز و غم‌خور همگی: (۳) مُخَفَّعُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ.
 خه‌ماوی: (۱) خه‌مبار، دل‌تنگ: (۲) کاربان کاره‌سانبک که بپاو خه‌مگین
 ده‌کا [۱] دل‌تنگ: (۲) مابه‌دل‌تنگی.
 خه‌مبا: خانه‌با [۱] ورم اندام.
 خه‌مبار: دل‌تنگ، خه‌مگین [۱] غمگین.
 خه‌متین: کزیونی ناگر [۱] کم سو شدن آتش.
 خه‌مچور: هه‌مچور، پوشانەر و سهرانه‌ی مالآت بو‌ناغاو ده‌وله‌ت [۱]
 مالیات بر دام.
 خه‌م‌خوار: (۱) دل‌تنگ: (۲) که‌سی که خه‌م له‌بپاو ده‌خوا، دلسوز [۱]
 (۱) غمگین: (۲) غم‌خواره.
 خه‌م‌خور: خه‌م‌خوار [۱] نگا: خه‌م‌خوار.
 خه‌م‌خورک: قه‌لمی زه‌وین له‌بهر بی‌ناوی [۱] ترک خوردن زمین از
 بی‌آبی.
 خه‌م‌خورک: خه‌م‌خورک [۱] ترک خوردن زمین از بی‌آبی.
 خه‌م‌خوره: (۱) مسور‌خوره، سهر‌پرستی دلسوزا [۲] شاهو، مه‌لیکه [۱]
 (۱) سرپرست دلسوزا: (۲) برنده‌بو‌نیمار.
 خه‌م‌خوروی: (۱) خه‌م‌خواردن، دل‌تنگ بو‌ن: (۲) سهر‌پرستی کردنی
 دلسوزانه [۱] (۱) غصه‌خوردن: (۲) غم‌خوارگی.
 خه‌م‌خه‌موک: گولی ره‌ر، شکوفه‌ی داری میو [۱] شکوفه درخس انگور.
 خه‌م‌خه‌موکه: خه‌م‌خه‌موک [۱] نگا: خه‌م‌خه‌موک.
 خه‌م‌رک: کانی و شینایی له‌ناو بپاباندا [۱] واحه.
 خه‌مره: (۱) قولکه‌ی ناو تندا وه‌ستار: (۲) کوبه‌ی زور زه‌لام [۱] (۱) گودال
 آب: (۲) خم بزرگ.
 خه‌م‌زه‌وین: ناوده‌نگی، وه‌روترکه [۱] غم‌زدا، مونس.
 خه‌م‌سری: (۱) به‌رچوکه، به‌رجی سهر‌نویل: (۲) تویل پیچ، نه‌نی به‌ند [۱]
 (۱) زلف روی پیشانی: (۲) پیشانی‌بند.
 خه‌مزه: (۱) نازی به‌جاوان: (۲) ناوی گوندبکه له‌شار باژیری کوردستان
 [۱] (۱) غمزه و ناز: (۲) نام ده‌کده‌ای در کردستان.
 خه‌مسار: گوئی نه‌ده‌ر به‌کار، خوله‌کار بویر [۱] لایالی در کار.
 خه‌مشه: (۱) گوئی نه‌دان به‌کار، خو‌گئل کردن: (۲) شهرمی ژن [۱]
 (۱) اهمال: (۲) شرمگاه زن.
 خه‌مشه‌بیر: توزودوکه‌لی زور دابه‌ستار [۱] غبار و دبد نیره و راکد.
 خه‌مشه‌سهری: (۱) کاری به‌نمه‌لی، کاری نابه‌دل: (۲) تمه‌ل و
 خو‌گئل کمر له‌کار [۱] (۱) انجام کار با اهمال: (۲) بی‌رغبت به انجام
 کار.
 خه‌مگین: خه‌فت بار، مه‌بنت بار [۱] غمگین.
 خه‌مل: (۱) خشل، زه‌نهر: (۲) رازانه‌ه: (۳) فهرساندن، به‌راورد کردن [۱]
 (۱) زبور: (۲) آرایش: (۳) برآورد کردن.
 خه‌مل: خه‌مل [۱] نگا: خه‌مل.
 خه‌ملان: (۱) رازانه‌ه: (۲) قهرسان، به‌راورد [۱] (۱) آرایش: (۲) ارزیابی.

خه‌میلانندن: (۱) رازاننده‌ه به‌خشل و جلکی جوان، جوان کردن:
 (۲) قهرساندن [۱] (۱) آراسن: (۲) برآورد کردن.
 خه‌میلانندی: خشل و جلی جوان ده‌بهر کراو، رازاوه [۱] آراسته.
 خه‌میلانن: خه‌میلانن [۱] نگا: خه‌میلانن.
 خه‌میلاو: (۱) رازاوه، جوان کراو: (۲) به‌راورد کراو [۱] (۱) آراسنه: (۲) برآورد
 شده:
 خه‌میل کردن: به‌راورد کردن، قهرساندن [۱] ارزیابی کردن، تخمین زدن.
 خه‌میلی: جوان کراو، رازاوه [۱] آراسنه.
 خه‌میلین: خه‌میلان [۱] نگا: خه‌میلان.
 خه‌میلین: (۱) رازنده‌ه، جوانکه‌ر: (۲) قهرسین، به‌راورد که‌ر [۱]
 (۱) آرایشگر: (۲) برآوردکننده.
 خه‌میلینوک: رازنده‌ه [۱] آرایشگر.
 خه‌میلیو: خه‌میلو [۱] نگا: خه‌میلو.
 خه‌میناک: خه‌مبار [۱] غمناک.
 خه‌موز: (۱) به‌خه‌م بو‌هه‌موکس: (۲) ناوه‌بو‌بپاوان [۱] (۱) شریک غم
 دهرگان: (۲) اسم مردانه.
 خه‌موز: به‌زی دهم‌وجاوس و ره‌ش [۱] گوسفند رخسار سپید و سیاه.
 خه‌موش: بیده‌نگ، وُسکوت [۱] خاموش، ساکت.
 خه‌مه: خه‌مو [۱] نگا: خه‌مو.
 خه‌مه‌خوره: شاهو، خه‌مخوره، شاهه‌شینکه [۱] بوتیمار.
 خه‌مه‌گرو: خم‌خموک، قم‌فموک، سهرمازه‌له [۱] وزغ.
 خه‌میر: هه‌ویر، نارده‌ی له‌ناو کراوی شیلدراو بو‌نان [۱] خمیر.
 خه‌مین: مه‌بندت بار، دل‌تنگ [۱] غمگین.
 خه‌ن: (۱) گگردن، مل، نه‌ستو، نه‌وک: (۲) کهن، بپکه‌نین، که‌نین، خه‌نه [۱]
 (۱) گردن: (۲) خنده.
 خه‌نازیر: کوانی زل که له‌مل دین [۱] خنازیر.
 خه‌نازیرل: خه‌نازیر [۱] خنازیر.
 خه‌نان: پشکوتو، بشکفتی [۱] شکفته، بازشده.
 خه‌ناوک: گگردن به‌ند، ملبوانه، ملبوانه، ملوانکه، گگردانه [۱] گردن‌بند.
 خه‌ناوکه: خه‌ناوک [۱] گردن‌بند.
 خه‌نجوک: خه‌نجه‌ر [۱] خنجر.
 خه‌نجه‌ر: کیردی دیریزی خواری ده‌سک‌دار که بپاوان ده‌بهر خو‌بانی
 زاده‌کهن [۱] خنجر.
 خه‌نجه‌ریازی: گمه به‌خه‌نجه‌ر کردن [۱] خنجر بازی.
 خه‌نجه‌رپاله: که‌نده‌سمه، میش خوره، مه‌لیکه پالی له‌خه‌نجه‌ر نه‌کا [۱]
 پرنده‌ای با بالهانی شبیه به خنجر.
 خه‌نجه‌ر ده‌م: دارکونه، دارنه‌قبنه [۱] دارکوب.
 خه‌نجه‌رده‌مه: خه‌نجه‌رده‌م [۱] دارکوب.
 خه‌نجه‌ره: گیابه که وه‌ک فاسولیا‌ده‌چن که لوی هه‌به [۱] گیاهی است.
 خه‌نجه‌ره‌ده‌مه: جورئ کوله، جسنه کللو‌یه‌که کلکی خو‌ارو دیرژه [۱]
 نوعی مَلِخ دم‌بُند و کج.
 خه‌نجه‌لیس: گیابه‌که بنه‌که‌ی ده‌خون [۱] گیاهی است که بپاره‌اش را

می خورند.

خه نچير: خه نچير [خ] خنجر.

خه ند: قهن، قهند، شه كرى تولا به ستو [خ] فند.

خه ند خه ندوك: كو كزه شه، خروزهك [خ] خرو سگ.

خه ندقان: خنكان، پشولى بران. هه ناسه نه مان [خ] خفه شدن.

خه ند قاتدن: خنكاندن، پشولى بران [خ] خفه كردن.

خه ند قين: خه ندقان [خ] خفه شدن.

خه ندور: خه رند [خ] نگا: خه ره ند.

خه نده ران: دم به بنگه نين و رو خوش [خ] همواره تشاد و خندان.

خه نده ق: خه رند. كه ندالى هه لكه ندر او [خ] خندق.

خه نده ق دانه وه: هه لكه ندني خه ندهك [خ] كندن خندق.

خه ندهك: خه ندهق [خ] خندق.

خه ندهك دانه وه: خه ندهق دانه وه [خ] كندن خندق.

خه نزار: نابرو تكار، شه رم نه ماو [خ] رسوا.

خه نزارى: به شور هه، بى نابرو بى [خ] رسوا بى.

خه نزارندن: هه لكه زاندى موى سه رو بى [خ] موى كله باچه را بر آنتس

گرفتن.

خه نزرين: خه زرين [خ] نگا: خه زرين.

خه نوگ: (۱) تازى پير كه ناگانه كه روئسك: (۲) گوئى نه ده ره به كار [خ]

(۱) تازى پير كه به شكار نرسد! (۲) اجمال كار.

خه نول: خه نده ران [خ] پشاش و خندان.

خه نه: (۱) كه ن، بى كه نين، خه نين: (۲) گباي ره ننگى ده ست و بى و سه رى

ژنان [خ] (۱) خنده: (۲) خنا.

خه نه به نندان: كو بو نه وهى شه وى پش يوگ بر دن. كه خه نه ده گر نه

ده سنى يوگ و كيزان [خ] مراسم شب قبل از عروسى.

خه نه تيفك: كر يزه به رد [خ] گل سنگ.

خه نه ران: خه نده ران [خ] همواره خندان.

خه نهك: (۱) خه ندهك، خه رند! (۲) خه نوگ [خ] (۱) خندق: (۲) نگا:

خه نوگ.

خه نه كچان: بر بى له دامين ياكى، بى گوناحى [خ] كتابه از باك دامنى.

خه نهل: بزنى شان و بويل به ره ننگى خه نه [خ] بزى كه موهاى شانه اش

حنابى باشد.

خه نى: (۱) به نار هزو گه يشنو. كامر هوا: (۲) بنگه نى. كه نى [خ] (۱) كامران.

كامباب: (۲) خندبد.

خه نيمم: (۱) دوژمن: (۲) دوستى فاسقى ژنى كه سبك [خ] (۱) دشمن!

(۲) معشوق زن شوهر دار.

خه نيسكه: (۱) قابشى نير: (۲) شبنوى شله ساواری ورد [خ] (۱) بوغ بند!

(۲) آش بلغور ريز.

خه نييله: بير خه نييله، چيشنى ورده ساواری نراو [خ] آش بلغور ريز.

خه نين: كه ن، كه نين، پسخه نين [خ] خنديدن.

خه نيئه وه: نر بقانه وه، بنگه نينى به فمو [خ] خنده با صدای بلند.

خه و: (۱) نوسن، دژى پيدارى: (۲) خه ون، شنى كه له خه وا ده بى نرى [خ]

(۱) خواب: (۲) رؤيا.

خه واته مار: خه وى زور گران [خ] خواب بسيار سنگين

خه وار: (۱) كه سنى زور ده خه وى. شه وى زياد ده نوئى: (۲) ته نهل، ته مهل [خ]

(۱) برخواب: (۲) تنبل.

خه وار ه: هوزيكى كورده له كوردستان [خ] عشيره اى كرد.

خه والو: چاو به خه و، كه سنى له خه وه ستا بى به لام خه وه رى نه دا بى [خ]

خواب آلوده.

خه واندن: (۱) نواندن، ده خه و كردن، خه فاندن: (۲) نه واندن، چه ماتدن [خ]

(۱) در خواب كردن: (۲) بر زمين خوابانيدن.

خه و بردن: له خه و كردن، خه وئى ساندن [خ] از خواب محروم كردن.

خه و بى رده وه: ده خه و را چون، خه وئى كه ونن، به ران به رى بى دارمان [خ]

به خواب رفتن.

خه و به سه رجوئى: له خه و الو بى فونار بون [خ] از خواب آلودگى رستن.

خه و بى نين: خه و دبنن، له خه و دا ديتنى شت [خ] خواب ديدن.

خه و پى رى ن: خه و به سه رجوئى، نه مانى خه و الو بى [خ] خواب از چشم

بر بدن.

خه و پى رى ن: كارى بان شتى كه داهيزانى خه و ناهيئى [خ] از بين برنده

خواب.

خه و تى ن: (۱) نوسن، چونه خه و، رازان: (۲) در يژ بوئى، خوئله گه زده ان [خ]

(۱) خفنن: (۲) دراز كشيدن.

خه و تى نان: ماهه بهك دواى لوزى شيوان، شه و كاتى خه ونن [خ] عشاء.

خه و توئى: خه فنگ، نقشى [خ] خوابيده.

خه و ته: خه و خه و، خه و خوش [خ] خوش خواب.

خه و ته قين: خه و ززان، خه و پى رى ن [خ] خواب بر بدن.

خه و خان: وه ره زو سست بون [خ] سست شدن.

خه و خوش: خه و گران، خوش خه و [خ] گران خواب.

خه و خه و: كه سنى زور ده خه وئى [خ] كسى كه زياد مى خوابد.

خه و دا گر تى ن: خه و به سه ردا هاتن. هيرش هبئانى خه وئى [خ] سخت خواب

گرفتن.

خه و ديشن: رابرده دى هه مى نوسن [خ] خواب ديدن.

خه و ر: (۱) لئلا بى: (۲) دنباي به ته مه و مز: (۳) زه ننگى ته نكى سه ر ناوئيه [خ]

(۱) كير: (۲) فضاي مه آلود: (۳) زنگار آينه.

خه و روزك: به سه ره انى به درو گير انه وه [خ] تعريف سرگذشت دروغبن.

خه و ره و بون: خه و پى رى ن، خه و ته قين [خ] خواب بر بدن.

خه و ره و وين: خه و پى رى ن [خ] سبب بر بدن خواب.

خه و زوان: خه و پى رى ن. له خه و بى به ش بون [خ] بى خواب شدن.

خه و زرين: خه و ززان [خ] بى خواب شدن.

خه و زرين: خه و پى رى ن [خ] سبب بر بدن خواب.

خه و سوگ: له خه و له سه ره هست، به ران به رى خه و گران [خ] سبك خواب.

خه و وش: (۱) عه بى، كه ما يه سى، خه ش: (وه كه زيزى بى خه وش رابه):

(۲) ده نكى چروكو و بى گانه له نا وه غل دا: (۳) خشل، زه نه ر [خ] (۱)

دغل: (۲) دانه هاى ناباب در غله: (۳) زيور.

خه‌وشنی: ناره بوزنان [۱] نام زنانه.

خه‌وقورس: خه‌وگران، به‌رانبه‌ری خه‌وسوک [۱] سنگین خواب.

خه‌وگا: جی‌خه‌و [۱] خوابگاه.

خه‌وگران: خه‌رخوش، که‌سی که‌دبیر له‌خه‌وه‌لده‌ستی [۱] گران خواب.

خه‌وگرتن: (۱) خه‌و داگرتن: (۲) خه‌ولی‌ساندن، بی‌په‌ش کردن له‌نوستن [۱].

(۱) سخت خواب گرفتن: (۲) از خواب محروم کردن.

خه‌ول: گلار، گل، نل، خلور [۱] غلت، نلو.

خه‌ولان: گلار بونه‌وه، خلور بونه‌وه، تل خواردن [۱] غلنیدن.

خه‌ولاندن: نلور کردنه‌وه [۱] علنا نیدن، غلت دادن.

خه‌ولی: زه‌حف، زاف، ره‌به، گه‌له‌ک، خه‌یلن، فره [۱] بسیار، خیلی.

خه‌ولی‌که‌وتن: ده‌خه‌و راجون، نفستن، چا‌وجونه‌وه [۱] به‌خواب

رفتن.

خه‌ومه‌ت: خزمه‌ت، کار بوکردن [۱] خدمت.

خه‌ون: شنائی که له‌خه‌وا ده‌ببیرن [۱] رؤیا.

خه‌ونامه: کنبیی خه‌ون لیکنده‌وه [۱] کتاب تعبیر خواب.

خه‌ون دیتن: دبئنی شنان له‌خه‌ودا [۱] خواب دیدن.

خه‌ونوچکه: ویزنگ، ویزنگ، وه‌نه‌وز [۱] بینکی.

خه‌ولنی‌نالوز: خه‌وی بی‌سره‌وهر، په‌ریشان [۱] خواب پریشان.

خه‌وولک: (۱) خه‌وخه‌و، که‌سی که‌هه‌میشه که‌یفی له‌خه‌ونته: (۲) گایه‌ک که

له‌کائی کاردا ده‌خه‌وی، خه‌فولک [۱] (۱) هه‌میشه آرزومند خواب:

(۲) گاری که‌هنگام شخمن‌زنی بخوابد.

خه‌وهاتن: نه‌شبا له‌نوستن بون [۱] خواب آمدن.

خه‌وه‌کوتکی: خه‌وه‌نوچکه [۱] بینکی.

خه‌وه‌نوچکه: خه‌وه‌نوچکه [۱] بینکی.

خه‌ی: (۱) وشه‌ی خوشه‌ریسنی، کبانه: (۲) وشه‌ی هانه‌دان: (خه‌ی

نهم‌کاره‌بکه): (۳) جه‌ند خوشه، نو‌خه‌ی: (۴) نافه‌ریم [۱] (۱) کلمه

دوست‌داشتن: (۲) کلمه‌نشجیع: (۳) چه خوش است: (۴) آفرین.

خه‌بات: جل‌دور، به‌رگ دوو [۱] خباط.

خه‌بیاته: (۱) گشته‌کی ناوربشم: (زولفت خه‌بیاته‌ی خاوه):

(۲) سوره‌سافه، زه‌رنه‌قونه، به‌چکه مه‌لیجکی توك لی‌نه‌هانگ [۱] (۱)

نخ ناب‌داده ابریشمی: (۲) جوجه‌گنجشک بر درنباورده.

خه‌بیاته‌کیش: ده‌رزی تایه‌تی بو‌خه‌بانه [۱] نوعی سوزن ویژه‌نخ‌ناب

داده ابریشمی.

خه‌باتی: بشه‌ی جل‌دور [۱] خباطی.

خه‌یاز: هاروی، نارو، ناروی [۱] خبار.

خه‌یارچه‌مهر: به‌ری گیابه‌که بو‌ده‌رمان ده‌سنی [۱] از گشاهان دارونی.

خه‌یارچه‌مهر: خه‌یار چه‌مهر [۱] از گیاهان دارونی.

خه‌بار دیمی: گوزالک [۱] هندوانه ابرجهل

خه‌یارشنگ: خه‌یار چه‌مهر [۱] از گیاهان دارویی.

خه‌یاریوک: قونیر، جورئی کوانه که‌زورتر له‌قونولان دیت [۱] نوعی

قمل.

خه‌یاره: خه‌یاروک [۱] نوعی قمل.

خه‌یاره‌ک: خه‌یاروک [۱] نوعی قمل.

خه‌یال: (۱) فکر، بیر، هزار: (۲) شنئی نه‌شباو [۱] (۱) فکر: (۲) محال.

خه‌یالات: (۱) بیرو‌هزری زور: (۲) ده‌بیره‌وه چون: (۳) فکری دورو

نه‌شباو [۱] (۱) افکار زیاد: (۲) در فکر فرورفتن: (۳) امر محال و

ناممکن.

خه‌یالی: شنئی که‌نه‌بوه به‌خه‌بال دروست‌کراوه: (نهم‌جبروکه‌خه‌بالیه)

[۱] خیالی، افسانه.

خه‌یان: غه‌یان، به‌روالته‌ت دبئنی نازاست [۱] خانن.

خه‌یانن: خاباندن، ماوه‌بردن [۱] گذشت زمان.

خه‌یانه‌ت: نازاستی له‌دوستی‌دا، غدر، غه‌بانی [۱] خبات.

خه‌بب: پیوار، نادبار [۱] غیب.

خه‌یبی: نادباری، به‌ربوار، نه‌له‌به‌رچاو [۱] غیبی.

خه‌ید: (۱) توره‌یسی، رک، رق: (۲) ده‌ی‌خا، نه‌ی‌خات [۱] (۱) خشم:

(۲) می‌اندازد.

خه‌یدوک: هه‌میشه نوره‌وک هه‌سناو [۱] هه‌میشه عصبانی.

خه‌یددی: توره، رک‌هه‌ستاو، قه‌لس [۱] خشمگین.

خه‌یدین: نوره‌بون، قه‌لس بون، رق‌هه‌سنان [۱] خشمگین شدن.

خه‌یر: (۱) جگه، ببجگه: (۲) نه، نا، نه‌خبر [۱] (۱) جزا: (۲) خبر، نه.

خه‌ین: جگه، ببجگه، به‌جگه، جباله [۱] بجز.

خه‌یور: به‌ناموس، ناموس باریز [۱] غیرتمند، غیور.

خه‌یویر: هه‌ویر، خه‌میر [۱] خمر.

خه‌ی: خه‌ریک بون، مزولی [۱] سرگرمی، استغال.

خه‌ی: (۱) هه‌شته‌م پبتی نه‌لفا و بینه‌ک: (۲) خوی، خوا، نه‌ک: (۳) نه‌ریت،

خو: (۴) فی، نه‌خوشی خوداری: (۵) ناره‌قه‌ی له‌ش، خو [۱] (۱) حرف

«ح» در الفبا: (۲) نمک: (۳) خوی و روش: (۴) بیاماری سرع: (۵) غرق

یدن.

خیا: بخ‌دانی و سنرا: (هیشتری خیا بکه) [۱] بر زانو نشاندن سنرا.

خئی‌به‌ندان: خوئین، جگه‌ی خوی له‌دم زه‌ریا [۱] نمکزار.

خیب: (۱) که‌ل و به‌لی فالگره‌وه: (۲) به‌ردی نوک‌نیزی گه‌وره [۱] (۱) ابزار

رمالی و فالبینی: (۲) صخره‌نک‌تیز.

خیب‌شنه: کورته‌بالای قه‌له‌و [۱] کوتوله‌چاقالو.

خیب‌شسه: باوه‌عمره، چله‌نوک، باراقوره‌ت [۱] کونوله.

خیبک: فالگره‌وه، نالخبین [۱] فالبین.

خیت: (۱) جفر له‌زه‌وی. بو‌سوئندان که‌له‌ناوبه زیدبه‌کاندا باوه: (۲)

نه‌ریفی، خه‌جباله‌تی: (۳) خویری، ببکاره [۱] (۱) دایره‌بر خاک رسم

شده: (۲) شرمندگی: (۳) به‌عرضه.

خیت: خدت، کبیر، شوین‌کیشان له‌زه‌وی بان له‌قاهه‌ز [۱] کشه.

خیتک: وان ناره‌زو، هه‌وه‌س [۱] آرزو هوس.

خیبج: (۱) فروزه‌کی کولوا: (۲) خدت له‌قاهه‌ز بان له‌زه‌وی: (۳) هیلن

جوت، خه‌نی جوت: (۴) خویل، خیل: (۵) لار، خوار، چه‌ویل، چه‌وت،

چه‌فت: (۶) خوشک، خوج، خوار: (۷) پوج و بوک: (۸) خبج، بو

لبخورینی سالانی به‌رز [۱] (۱) آغوز: (۲) کشه: (۳) اثر شخمن‌زنی: (۴)

لوج: (۵) کج: (۶) خواهر: (۷) بوک: (۸) وازه‌ای برای راندن گاو.
خیج: لارو خوار، جهفت [کج].

خیچان: دوزان له کایه‌دا [کج] باخنن بازی.

خیچاندن: به‌زاندن له کایه‌دا [کج] شکست دادن در بازی.

خیچاو: دوزاو، دهرکراو له کایه‌دا [کج] بازنده.

خیچک: به‌دی بازه‌لین، توچک فمجان [کج] شن‌های به‌قول دوقول.

خیج وپاج: قبه‌ل فاج، خوارو خیج [کج] کج وکوله.

خیج وخور: خیج وپاج [کج] کج وکوله.

خیج: زیر، زور، نالوس [کج] زیر.

خیجک: شبنوک، جورئ قه‌زوانی ورد [کج] نوعی جانلانفوش.

خیدار: فی‌دار، نوسی نه‌خوشی فی [کج] صرعی.

خنی داری: نه‌خوشی فی‌داری [کج] بیماری صرع.

خیسر: (۱) کاری چاکه: (۲) گوشتی به‌خسینه‌وه به‌سهر هزاراندا!

(۳) وه‌رامی ناقابلی، نه، نا: (۴) فازانجی سه‌ودا! (۵) خهت: (۶) سویر [کج]

(۱) مُبایل شُر، خیر: (۲) گوشت خیرات: (۳) نه، خیر: (۴) سود مُعامله:

(۵) کسه: (۶) شور.

خیرا: (۱) بله، به‌به‌له: (۲) به‌بی، خوش‌روز له‌ریگه: (۳) مزبوت و چالاک

له‌کار [کج] (۱) باعجله: (۲) بادبا: (۳) جست وچالاک.

خیرات: نه‌وشتانه به‌چاکه له‌رای خودا دهردین [کج] خیرات.

خیرات خانه: هه‌زارخانه، جی به‌خبو کردنی به‌ک که‌وتان [کج] نوانخانه.

خیراتن: به‌خیر هبنان، به‌خیراتن [کج] خوشامدگو بی.

خیراقلک: سویراو، ناوی شور، کانی‌وی سویر [کج] آب شو

خیرانداز: خاوه‌ن چاکه [کج] صاحب احسان.

خیراو: ناوی ساردی خوارنده‌وه به‌به‌لاش [کج] آب سرد خیر به.

خیرابی: مزبونی، گورچو گوئی، به‌گورچی [کج] جستی، جالاک.

خیرته: (۱) به‌باری قهت نه‌کیندراو: (۲) ناوی گوندبکه له‌کوردستان [کج]

(۱) زمینی که هیچ وقت کاشته نشده باشد: (۲) نام ووسنابی است.

خیرخوا: چاکه‌کار [کج] خیرخواه.

خیرخواز: خیرخوا، چاکه‌کار [کج] خیرخواه.

خیرخیر: ری‌زی، قومانی خهت خهت [کج] پارچه راه‌راه.

خیردار: به‌بهره‌کمت. به‌قارانج [کج] دارای برکت.

خیردانه‌وه: به‌بهره‌دان و زوو زوکردنی مالانی کزدراو [کج] سودبخشی دام

خر بیداری شده.

خیرده‌وه: مالنکی کراو که به‌هسه زور بدات [کج] خر بده‌ای که

سودبخش باشد.

خیردیتن: به‌هه‌ه پی‌گه‌بسنن [کج] سودبردن.

خیرک: خوره، نه‌خوشبه‌کی بیسه [کج] بیماری آکله. خوره.

خیرکار: خیره‌ومه‌ند [کج] نیکوکار.

خیرکردن: (۱) به‌خسین به‌پیاوه‌تی و بی‌قهره‌بو: (۲) فازانج له‌سه‌ودا بردن

[کج] (۱) احسان کردن: (۲) سودبردن از معامله.

خیرو: خویزی، بیکاره، خوزی، هیچ له‌ده‌ست نه‌هانگ [کج] بیکاره

بی‌ارزش.

خیرو: خیروک [کج] نگا: خیروک.

خیروبیر: خیر و بهره‌کمت [کج] خیر و برکت.

خیروک: ده‌خلی له‌نوسمی زراوی پار هه‌لی داپه‌تسه‌وه [کج] غله‌ای که از

نخم‌های پراکنده سال بیش روید.

خیره: فالگره‌وه، نالغ‌بین، فالجی [کج] فالبین، رمال.

خیره‌هاتن: به‌خیرانن. خیرانن [کج] خوش‌آمدگونی.

خیره‌ت: (۱) نازابی: (۲) پی‌اونی: (۳) ناموس [کج] (۱) شجاعت:

(۲) مردانگی: (۳) ناموس.

خیره‌ومه‌ن: چاکه‌کار، به‌خسینه‌وه له‌رای خودا [کج] نیکوکار.

خیره‌ومه‌ند: خیره‌ومه‌ن [کج] نیکوکار.

خیره‌ودهر: خیر دهره‌وه [کج] خربدی که سودبخش باشد.

خیزی: خویزی، خوزی [کج] بیکاره و بی‌ارزش.

خیز: (۱) زیخ، چه‌ر، ورکه‌به‌رد: (۲) حیز، گانده‌ر: (۳) ترسه‌نوک، نرسنوک،

نرسونه‌ک: (۴) جورئ کلاوی پیاوان: (۵) جینگه‌ی خلبسکان [کج] (۱)

شن: (۲) نگا: گانده‌ر: (۳) نرسو: (۴) نوعی کلاه مردانه: (۵) جای لیز،

خیسر: (۱) زورک، ده‌شنی به‌که‌ندو بلندابی، زه‌وی به‌گردلکه‌وه قولکه:

(۲) خشل و زه‌نهر: (۳) نوراو، زیز، زوبر: (۴) نوران، ره‌نجان، زیزبون:

(۵) هیل، خهت، کیز: (۶) خوش‌اندان: (خالان خیزیان کرد) [کج] (۱)

تیه‌ماهور: (۲) زیورا: (۳) رنجبه: (۴) رنجش: (۵) کسه: (۶) نمایان شدن،

آشکارگشتن.

خیزان: گرده‌بر، شه‌قه‌مشار، هه‌زی زه‌لامی دوک‌سوی [کج] آره‌دونفره.

خیزاف: زوخاو، کیم و خونی برین [کج] ریم و خون زخم و دمل.

خیزان: خیزاف [کج] ریم و خون زخم و دمل.

خیززان: (۱) مال و منال: (۲) نان خوزی سال: (۳) که‌پوانو، ژن بو‌میرد:

(۴) هه‌زارو نه‌دار: (۵) حه‌کیمی فی‌داران [کج] (۱) زن و بچه: (۲) افراد

خانواده: (۳) زن نسبت به شوهرش: (۴) ففیر: (۵) طیبب بیماری

صرع.

خیزانداز: خاوه‌نی نان خوزی زور [کج] عبالوار.

خیزاو: (۱) هه‌لکشانی ناوی چه‌مو دهریا به‌هوی مانگه‌وه: (۲) شه‌بولی

چکوله‌ی چه‌م [کج] (۱) مد‌دریا و رودخانه: (۲) موج کوچک.

خیزخور: به‌سینن، گوئی چه‌م که لافاوی له‌سهر کشاوه‌نه‌وه [کج] کنار

رودخانه که سبیل از آن فروکش کرده.

خیزک: جه‌غز، جغز [کج] دایره.

خیزه: (۱) خبگه، هیزه. پینسته‌ی رون‌تیکردن: (۲) نبخه، ده‌نگ له‌سنگه‌وه

هاتنی نه‌خوش [کج] (۱) خبک: (۲) خش خش نفس بیمار.

خیزه‌ر: لکی تازه ده‌رجوی دار [کج] شاخه تازه برآمده دوخت.

خیزه‌ره: هه‌لاش، جری‌وی پوشی سه‌رده‌راو ژیر قوزه‌بان [کج] انبیره.

خیزه‌ره: به‌شوین به‌کسردا هاتنی زیندوی له‌ش: (نه‌سینی خیزه‌ره‌ی

به‌سنیوا) [کج] ا. هی حشرات بر تن آدمی.

خیزه‌لان: شونئی که زیخ و چه‌وی زوره [کج] شنزار.

خیزنیان: (۱) هه‌ستان، راسته‌وه‌بون له‌بهر به‌کبک، ناخیز کردن، رابون:

(۲) هه‌راش بون، بالاکردن [کج] (۱) برخاستن: (۲) نمو کردن.

خیلانگ: در کبک بو ناگر کرده‌وهی ده‌بن [خ] خاری است که برای سوزاندن مورد استفاده دارد.

خیلنان: نهو گیاهی ددان نازنی لی ده کار ده‌کن [خ] گیاهی است که از آن خلال دندان می‌سازند.

خیلونگ: خیلانگ [خ] نگا: خیلانگ.

خیلی: (۱) روه‌ند، به‌جه، پووش، روپوش: (۲) سنه‌رو نم: (۳) نه‌خوشی جاوخواری: (۴) نارای بولک [خ] (۱) روبسند: (۲) سایه و مه: (۳) چشم چپی: (۴) پارچه قرمزی که روی صورت عروس می‌کشند.

خیم: (۱) بناغه، هیم، بنجینه‌ی خانو: (۲) گول‌مبخی له‌دار، سنگ: (۳) ره‌س‌له‌ک، بتیچه، نوره، نه‌ژاد، ره‌گدن [خ] (۱) اساس: (۲) میخ بزرگ چوبی: (۳) نژاد، اصل.

خیم: سهر به‌ره زیری، سهرنشبو [خ] سر بزیر.

خین: خونین، خون، هون [خ] خون.

خین: (۱) خین: (۲) پاشگری به‌وانا، خوینده‌وارو خویندن، (ده‌رس خین، ره‌ش خین): (۳) جگه، بنبجگه [خ] (۱) خون: (۲) بسوند به‌معنی خواندن و خواننده: (۳) بجز.

خینالی: خویناوی [خ] خون‌آلود.

خینج: جگه، بل، غه‌بر [خ] به‌غبراز، به‌جز.

خیندار: خوینه‌خو، دژمنی خوینی [خ] دشمن‌خونی.

خینژ: جگه، جیاله، غه‌بره‌ز [خ] بجز.

خینگ: خوشک، خوبشک، خواری [خ] خواهر.

خینگر: خه‌نجر [خ] خنجر.

خینگه: ته‌نگه نه‌سنور [خ] شکم گنده.

خینی: خیندار [خ] دشمن‌خونی.

خینی: خانو، مال [خ] خانه، سرا.

خینو: (۱) خاوه‌ن، ساحب: (۲) خودای کانی و ناوان، جنوکه: (۳) راه‌بین و ژانندن [خ] (۱) صاحب: (۲) رب النوع، جن: (۳) پرورش کردن.

خینوانه: به‌رکوت، گه‌نمی که به‌رله هه‌زه‌تی دروینه ده‌بدرون و گیره ده‌کری بو خواردن [خ] بیشکوب غله.

خینور: خه‌رفه [خ] خرف.

خینوران: توانه‌وه، بو‌تاوانده‌وهی خوِراکی ده‌یلین [خ] ذوب شدن، برای خوراکی گویند.

خینولکه: هیزه‌ی به‌چوک، خبگه‌ی چکوله [خ] خبگ کوچک.

خینوت: چادر، خه‌یمه، کون [خ] خیمه.

خینوه: نوبه‌ره، بالانه [خ] نوبه‌ر.

خینوه‌ند: خاوه‌ن، خودان، خینو، ساحب [خ] صاحب.

خیس: (۱) روگرژ، روناخوش: (۲) نبخه‌نیخ [خ] (۱) نرش‌رو: (۲) خیش خیش سینه.

خیس: (۱) ده‌مو له‌وس خوار: (۲) مل خوار [خ] (۱) کج دهان: (۲) گردن کج.

خیسار: خووس، خوسار، زوفم [خ] پز، سرما‌بزه.

خیسکه: پیازی وردی جانندن [خ] پیاز کاشتی.

خیسه: (۱) به‌گوشه‌ی چاو‌روانین به‌توره‌یی: (۲) ناورزانه‌وه هه‌ر به‌مل [خ] (۱) چشم آغبل: (۲) سر بر گردانیدن.

خیسه‌خیس: نبخه‌نیج، خرخری سینه [خ] خیش خیش سینه.

خیسه‌لان: خلبسک، شو‌ناشمین [خ] لیزگاه.

خیش: (۱) ته‌نه‌هی ده‌م به‌قولاب که‌شنی گرانی له‌لای سه‌روه‌یی داده‌گردن: (۲) راکبش، به‌زه‌ویدا‌کشان: (۳) وه دره‌سگ که‌مین [خ] (۱) چنگک مخصوص پائین آوردن جسم سنگین: (۲) بر زمین کشیده شدن: (۴) دبر شدن.

خیشاندن: وه دره‌نگ خستن، نه‌مه‌لی کردن [خ] اهمال کردن.

خیشک: ته‌خنه‌ی ریکو لووس کردنی شو‌ورد [خ] مال‌ه صاف کردن شخم، هید.

خیش کردن: پیش خوارده‌وه [خ] از شدت خشم لب فرو بستن.

خیش کردن: به‌سه‌ر زه‌ویدا راکبشان [خ] بر زمین کشیدن.

خیشکه: له‌سه‌رقنگ خزین [خ] بر باسن حرکت کردن.

خیشه‌خیس: هه‌ناسه سواری [خ] نفس نفس زدن.

خیشه‌خیس: به‌نهیم کشان به‌سه‌ر زه‌ویدا [خ] کشان‌کنان.

خیشی: خه‌شه، جه‌والی له‌مو [خ] جوال از کُک بافته.

خیف: (۱) بالا کردن، هه‌راش بون: (۲) نوبه‌ره، بالانه: (۳) شتی نادباری: (۴) تاله [خ] (۱) رشد، بالندگی: (۲) نوبه‌ر: (۳) غیب، ناپیدا: (۴) طالع.

خیفزان: فالجی، نالغ‌بین [خ] فالبین.

خیفه: نوبه‌ره، خیف [خ] نوبه‌ر.

خیف: (۱) بیرنیزی بلیمه‌ت: (۲) حساب [خ] (۱) باهوش: (۲) حساب.

خیفزان: حساب‌گه‌ر [خ] حسابگر.

خیفک: بیهوش و گبلوکه [خ] هالوی فراموشکار.

خیفه: خیف، بالانه، نوبه‌ره [خ] نوبه‌ر.

خبگ: (۱) هیزه، خیزه، بیسنه‌ی زون: (۲) به‌راز، وه‌راز، خو [خ] (۱) خبگ: (۲) خوک.

خبگولکه: (۱) کوده‌له، به‌چکه‌وه‌راز: (۲) هیزه‌ی به‌چوک [خ] (۱) به‌چه خوک: (۲) خبگ کوچک.

خبگه: هیزه، خیزه، بیسنه بوزون [خ] خبگ.

خبگه‌له: خبگولکه [خ] نگا، خبگولکه.

خبیل: جاوخوار، خوئیل [خ] لوج.

خبیل: کومه‌لی هه‌وارچی: (۲) هوز [خ] (۱) گروه جادرنشین: (۲) عشرت.

خبیلات: خبیلی زور، ره‌وه‌ند [خ] ایلات.

خیالاف: (۱) درو، ناراست: (۲) کیشه‌وه‌نپوان ناخوشی [خ] (۱) دروغ: (۲) مخالفت.



د: له پېش ونسهوه دبت بهمانای: (۱) ده، نه، نیشانه‌ی کرده‌ی نېستنه نابنده: (دُچم، دُبیم)، (۲) پېشگری دنه‌دان، هان‌دان: (دَهره): (۳) پېشگری دواندن به نوره‌یی: (دُدهف ژمن بهره: (۴) جارجار زنده له پېویست دبت: (دُدو: دو، به‌کویه‌ک) (۱) به‌عنوان پېستوند بهمعانی: (۱) فعل مضارع: (۲) تشویق و تشجیع: (۳) خطابِ عتاب‌آمیز: (۴) گاهی بدون داشتن معنی مستقل.

د: له پېش وشه بهمانای: (۱) بهره‌خوار: (داکهرن، داهینان، داهینشن): (۲) نوی، نازه: (هه‌وايه‌ک داهاتوه ماملی ده‌بلئی): (۳) هتا، هتا، هتا: (دا بو خوم دېم هېچ مکه): (۴) ده‌با، بلا: (دابزانم چیه): (۵) مات، سرگهردان: (داماسوم): (۶) نهی، هوئی: (دا کاک‌پروت وهره): (۷) مکه، وامه‌که: (داده‌نگ یا گویمان لی‌بی): (۸) پېشگری خواستن: (دابمه‌یه. داوهره): (۹) وشه‌ی هان‌دان: (داده‌ی زامه‌وستن): (۱۰) وشه‌ی ریژ لی‌نان کچی شو نه‌کردو: (دامر بهم): (۱۱) به‌وانا: به‌خشی: (ناسی دابه‌من): (۱۲) عیلاجی نه‌خوشین: (خه‌ریکی داو ده‌رمانم): (۱۳) هاوارو شکاپه‌ت: (دا له‌ده‌ست ناغای زالم): له‌پاشی وشه بهمانای: (۱۴) لېدان: (له‌منی ا!): (۱۵) ده‌فراه‌تی: (نم جه‌واله چی نی‌ی‌ا، پاره‌ها له‌کېسه‌دا): (۱۶) بهمانای دابک، دی: پېشوند بهمعنی: (۱) فرو، فرود: (۲) نو، نازه: (۳) نا: (۴) بگذار: (۵) سرگردان: (۶) آهای: (۷) نکن: (۸) خواستن و نفاضا کردن: (۹) حرف تشویق و تشجیع: (۱۰) کلمه‌ی احترام به‌دوستانگان: (۱۱) بهمعنی بخشیدن: (۱۲) مداوا، معالجه: (۱۳) داد و شکایت: پسوند بهمعانی: (۱۴) زدن، مضروب کردن: (۱۵) ظرفیت: (۱۶) مُستقل به معنی مادر.

دانه‌نیم: واحه‌ساونه‌کم: (چنین فکر می‌کنم.

دانیخستن: کردنه‌باو: (مداول کردن.

دانیندان: (۱) روئینشن: (۲) له‌نه‌بوچی کردن: (۳) به‌منشار برینه‌وه: (۴) نهری کردنی لکی‌دار: (۵) ده‌ست پېدا‌مالین: (۱) فروهشن: (۲) ابداع کردن: (۳) با اژه بر بدن: (۴) کوناه کردن شاخه‌درخ: (۵) دس بر چیزی مالیدن.

داب: (۱) عاده‌ت، نهریت، دام‌وده‌ستورا: (۲) هوندراو له‌داوموسک: (۱) عادت، رسم: (۲) تشبیه از موی دم اسب.

دابا: نه‌گهر خوئی داهیناباوه: (۱) اگر خم می‌شد.

دابارا: له‌سمرزا هانه‌خوار: (میوه‌دابارا): (۱) فروربخت.

دابازان: (۱) بهره‌وخوار هه‌لرزان: (۲) له‌همولاره بوهاتن: (هه‌رگونم نری مشتته‌ری دابازان): (۱) فروربختن: (۲) گردآمدن بر چیزی.

دابارانندن: هه‌لرزانندن له‌سمره‌وه بوخوار: (۱) فروربختن.

دابارانن: دابارانندن: (۱) فروربختن.

دابارین: داباران: (۱) نگا: داباران.

دابارین: که‌سی که بهره‌وخوار هه‌ل‌ده‌ریژی: (۱) فروربزند.

داباش: به‌شویندا گه‌زان، لیکولینه‌وه، توژینه‌وه: (۱) پژوهش، جستجو.

دابیز: کدرت، کهر، له‌ت، پارچه: (مهرکه‌دابیز دابریو): (۱) قطعه‌قطعه.

دابزان: له‌ت بو، لیک‌جیابون: (۱) از هم جداشدن.

دابزانئی: مله، کئی به‌رکئی له‌گوربس کبشاندا: (۱) مسابقه‌طناب‌کشی.

دابزستن: شال‌او بردن: (۱) حمله‌بردن.

دابزسکان: په‌لامار بردن بو زفانندن: (۱) هجوم به‌فصد ر بودن.

دابزسکین: دابزسکان: (۱) هجوم به‌فصد ر بودن چیزی.

دابزکردن: (۱) جبا‌کیرنده‌هی که‌لم له‌زور: (۲) به‌زور گرتن و بردن: (۱) جدا کردن جزء از کل: (۲) اشغال کردن.

دابزین: (۱) دابزکردن: (۲) بر بندار بوون به‌هوئی نوندبوئی به‌ن له‌نه‌ندام: (۳) له‌له‌کردنی دار به‌چه‌فو: (۱) جدا کردن جزء از کل: (۲) زخمی شدن توسط طناب یا ریسمان: (۳) اثر گذاشتن بر چوب با کارد.

دابزارتن: چه‌قاندنی ریشه‌وه نه‌مام: (۱) کاشتن ریشه و نهال.

دابو: هانه‌سدره‌ستان، خوئی چه‌مانده‌وه: (۱) خم شدن.

دابون: چه‌مینه‌وه به‌که‌ده‌ست بگانه‌سهر زمین: (۱) خم شدن و دست بر زمین نهادن.

دابیه: (۱) بچه‌ستوه، کوئم‌بوره‌وه: (۲) عاده‌ت وابه‌ری‌وشوئیه: (۱) خم شو: (۲) عادت چنین است.

د: له پېش ونسهوه دبت بهمانای: (۱) ده، نه، نیشانه‌ی کرده‌ی نېستنه نابنده: (دُچم، دُبیم)، (۲) پېشگری دنه‌دان، هان‌دان: (دَهره): (۳) پېشگری دواندن به نوره‌یی: (دُدهف ژمن بهره: (۴) جارجار زنده له پېویست دبت: (دُدو: دو، به‌کویه‌ک) (۱) به‌عنوان پېستوند بهمعانی: (۱) فعل مضارع: (۲) تشویق و تشجیع: (۳) خطابِ عتاب‌آمیز: (۴) گاهی بدون داشتن معنی مستقل.

د: له پېش وشه بهمانای: (۱) بهره‌خوار: (داکهرن، داهینان، داهینشن): (۲) نوی، نازه: (هه‌وايه‌ک داهاتوه ماملی ده‌بلئی): (۳) هتا، هتا، هتا: (دا بو خوم دېم هېچ مکه): (۴) ده‌با، بلا: (دابزانم چیه): (۵) مات، سرگهردان: (داماسوم): (۶) نهی، هوئی: (دا کاک‌پروت وهره): (۷) مکه، وامه‌که: (داده‌نگ یا گویمان لی‌بی): (۸) پېشگری خواستن: (دابمه‌یه. داوهره): (۹) وشه‌ی هان‌دان: (داده‌ی زامه‌وستن): (۱۰) وشه‌ی ریژ لی‌نان کچی شو نه‌کردو: (دامر بهم): (۱۱) به‌وانا: به‌خشی: (ناسی دابه‌من): (۱۲) عیلاجی نه‌خوشین: (خه‌ریکی داو ده‌رمانم): (۱۳) هاوارو شکاپه‌ت: (دا له‌ده‌ست ناغای زالم): له‌پاشی وشه بهمانای: (۱۴) لېدان: (له‌منی ا!): (۱۵) ده‌فراه‌تی: (نم جه‌واله چی نی‌ی‌ا، پاره‌ها له‌کېسه‌دا): (۱۶) بهمانای دابک، دی: پېشوند بهمعنی: (۱) فرو، فرود: (۲) نو، نازه: (۳) نا: (۴) بگذار: (۵) سرگردان: (۶) آهای: (۷) نکن: (۸) خواستن و نفاضا کردن: (۹) حرف تشویق و تشجیع: (۱۰) کلمه‌ی احترام به‌دوستانگان: (۱۱) بهمعنی بخشیدن: (۱۲) مداوا، معالجه: (۱۳) داد و شکایت: پسوند بهمعانی: (۱۴) زدن، مضروب کردن: (۱۵) ظرفیت: (۱۶) مُستقل به معنی مادر.

دانه‌نیم: واحه‌ساونه‌کم: (چنین فکر می‌کنم.

دانیخستن: کردنه‌باو: (مداول کردن.

دانیندان: (۱) روئینشن: (۲) له‌نه‌بوچی کردن: (۳) به‌منشار برینه‌وه: (۴) نهری کردنی لکی‌دار: (۵) ده‌ست پېدا‌مالین: (۱) فروهشن: (۲) ابداع کردن: (۳) با اژه بر بدن: (۴) کوناه کردن شاخه‌درخ: (۵) دس بر چیزی مالیدن.

دابه‌چین: داباج ☐ نگا: داباج.

دابه‌چین: داباج ☐ نگا: داباج.

داهالین: (۱) بالاون: (۲) به تنوگ چکاندن ☐ (۱) تصفیہ کردن: (۲) قطره قطره چکاندن.

دابه‌چران: (۱) زوق و گوشاد کردن: (زار دابه‌چران. جاو دابه‌چران):

(۲) له‌سره وه بوخوار دوان ☐ (۱) باز شدن چشم و دهان: (۲) از بالا به پایین پاره شدن.

دابه‌چرانندن: (۱) داجه‌فاندنی ده‌م و زوق کردنی جاو: (۲) له‌سره بوخوار دواندن ☐ (۱) باز کردن چشم و دهان: (۲) از بالا به پایین پاره کردن.

دابه‌چرین: دابه‌چرانندن ☐ نگا: دابه‌چرانندن.

دابه‌وسکان: دابه‌وزین ☐ به‌جیزی هجوم بردن.

دابه‌وزقان: روت بونه‌وه‌ی لکه‌دار بان هیشو له‌گه‌لاو ده‌نک ☐ لخت شدن از برگ و بر.

دابه‌وزقانندن: روت کردنه‌وه‌ی لک یان هیشو له‌گه‌لاو ده‌نک ☐ لخت کردن درخت از برگ و بر.

دابه‌وزقانن: دابه‌وزقانندن ☐ نگا: دابه‌وزقانندن.

دابه‌وزقیان: دابه‌وزقان ☐ نگا: دابه‌وزقان.

دابه‌وزقین: دابه‌وزقان ☐ نگا: دابه‌وزقان.

دابه‌وسکان: دابه‌وزقان ☐ نگا: دابه‌وزقان.

دابه‌وسکانندن: دابه‌وزقانندن ☐ نگا: دابه‌وزقانندن.

دابه‌وسکین: دابه‌وزقان ☐ نگا: دابه‌وزقان.

دابه‌زان: بلاوونه‌وه‌ی شنی ورد ☐ پاشیدن و پراکنده شدن.

دابه‌زانندن: بهره‌ور ریشنی شتی ورد ☐ پاشیدن.

دابه‌سکان: (۱) به‌کزی کروشمه‌کردن: (۲) فس‌خوردنی مر بشک بو که‌له‌شیر. دانسپان ☐ (۱) کز کردن: (۲) حالت نشستن مرغ در مقابل خروس.

دابه‌سکیان: دابه‌سکان ☐ نگا: دابه‌سکان.

دابه‌سیان: دابه‌سکان ☐ نگا: دابه‌سکان.

داهلانندن: داهالین ☐ نگا: داهالین.

داهلوخان: پنیست فرندان له‌سونان ☐ سوختن و افتادن پوست.

داهلوخان: داهلوخان ☐ سوختن و از بین رفتن پوست.

داهلوخانندن: سوتاندنی پنیست ☐ پوست سوزانیدن.

داهلوخواو: پنیست بالاو به‌سونان ☐ پوست انداختن از سوختگی.

داهلوخین: داهلوخان ☐ سوختن و از بین رفتن پوست.

داهلوخیو: داهلوخواو ☐ پوست انداختن از سوختگی.

داهلووسان: دارکاری کردنی خه‌ستو له‌سره‌به‌ک ☐ کنک‌کاری سبغ و بیایی.

داهلووسانندن: داهلووسان ☐ نگا: داهلووسان.

داهلووستن: داهلووسان ☐ نگا: داهلووسان.

داهلووسکان: دابه‌وزقان ☐ نگا: دابه‌وزقان.

داهلووسکانن: داهلووسکان. دابه‌وزقان ☐ نگا: دابه‌وزقان.

داهلووسکیان: رونه‌وه‌ی لک یان هیشو له‌گه‌لاو ده‌نک ☐ لخت شدن

دابه‌ززان: هه‌لمت، هیرشی توند ☐ هجوم سریع.

دابه‌ززانندن: هه‌لمت بردن بهره‌له‌هوالان ☐ قبل از بقیه بورش بردن.

دابه‌وزین: دابه‌ززان ☐ یورش.

دابه‌ز: بهره‌ور دابه‌وزین: (نم هه‌لیز دابه‌زهت له‌جبه؟) ☐ پایین بردن.

دابه‌وزین: له‌سره سوار ی هاتنه‌خوار ☐ پیاده شدن.

دابه‌وزین: نه‌وی سواران دنیته‌خوار ☐ پیاده‌کننده.

دابه‌وستن: (۱) قابم کردن، شه‌داندن، شه‌نه‌ک‌دان: (۲) قامت به‌ستن، ده‌ست بی‌کردنی، نو‌نو و نه‌ت: (نه‌تی دابه‌وست. نو‌زی دابه‌وست):

(۳) حه‌بوان له‌مال راگرتن بو قه‌له‌و بو: (۴) نیر و نامور سه‌رملی

گاخنن و ناماده‌ی جوئ بو، (چونه‌کم دابه‌وست) ☐ (۱) محکم

بستن: (۲) اقامه‌نماز کردن: (۳) نگهداری حیوان و فر به کردن آن:

(۴) مه‌پا کردن ابرار شخن.

دابه‌وسته: حه‌بوانی له‌مال راگراو بو قه‌له‌و بو ☐ حیوان پرواری.

دابه‌ش: به‌ش کردن. به‌ش به‌ش کردن ☐ تقسیم.

دابه‌ش دابه‌ش: پارچه‌پارچه، جیاجیا ☐ شرحه‌شرحه.

دابه‌ش بو: جوی‌جوی و به‌ش به‌ش بو ☐ قطعه‌قطعه شدن.

دابه‌ش کراو: پارچه‌پارچه کراو ☐ شرحه‌شرحه شده.

دابه‌ش کردن: به‌ش کردن ☐ تقسیم کردن.

دابه‌ش کهر: که‌سئی که‌سئی به‌ش به‌ش ده‌کا ☐ توزیع کننده.

دابه‌شین: دابه‌ش کردن ☐ توزیع.

دابه‌شینوه: دابه‌شین ☐ توزیع.

دابه‌لانندن: فوت‌دان، قوبت‌دان ☐ بلعیدن، فرودادن.

دابه‌لین: دابه‌لانندن ☐ نگا: دابه‌لانندن.

دابه‌یو: دابه‌یو، که‌سئی که‌نارد بان ده‌خل به‌هینله‌گ قه‌لیبردا ده‌کا ☐

بزنده.

دابه‌یوان: بیژتن ☐ بیختن.

دابه‌یوتن: بیژتن ☐ بیختن.

دابه‌یو‌دابه‌یو: کون کون وه‌ک بیژنگ ☐ سوراخ سوراخ.

دابه‌یوراو: به‌بیژنگ بیژراو ☐ بیختن.

دابه‌یوه: فرمان به‌دابه‌یوتن: (نارد دابه‌یوه بونان) ☐ بیختن کُن.

دابه‌یوتن: بیژتن ☐ بیختن.

دابه‌ین: (۱) خومان به‌جه‌مئین: (۲) نو‌قره‌گرتو. هیدی. داسه‌کنان، کار

بیک‌هانو: (۳) خان‌رحم: (۴) نارام، بی‌کیشه ☐ (۱) خود را خم کنیم:

(۲) آرام، قرار: (۳) خاطر جمع: (۴) امن و امان.

دابه‌ین کردن: بیک هسان ☐ فراهم آوردن.

دابه‌ینی: نارامی، هیننا‌به‌نی ☐ آرامش.

داب: داب ☐ عادت.

دابه‌اج: که‌سئی به‌ته‌ور یان به‌نیغ شتی له‌سره‌وه بهره‌وخوار ده‌بری:

(داره‌کانی دابه‌اجی) ☐ کسی که با نهر یا نیغ چیزی را از بالا به پایین

قطع کند.

دابه‌اچهر: دابه‌اج ☐ نگا: دابه‌اج.

شاخه با خوشه از برگ و دانه.

د اېلو سېن: د اېلو سېن [نګا: د اېلو سېن].

د اېو ش: سېر بوش دانم [نګا: سېر بوش گذار].

د اېو شان: (۱) برېښی له تمواو کړدنی خانو: (۲) وه شارنن به هوئی سېر بوش:

(۳) پو شېنی سوزو نهېنی خه لک [نګا: (۱) کنسابه از تمام کردن کار ساختمان: (۲) و (۳) سېر بوش گذاشتن.

د اېو شانندن: د اېو شان [نګا: د اېو شان].

د اېو شانن: د اېو شان [نګا: د اېو شان].

د اېو شراو: وشارنو به هوئی سېر بوشه وه [نګا: بو شیده].

د اېو شېر: که سېی که داده بوشنی [نګا: یوشاننده].

د اېو شېن: د اېو شان [نګا: د اېو شان].

د اېه ج: قو ت دهو [نګا: بلعنده].

د اېه چېن: قو ت دان [نګا: بلعېدن].

د اېه چېن: قو ت جو ن [نګا: فر وشدن در گلو].

د اېه ز: (۱) بز و نه وه به چالا کی: (۲) چاونه ترسان له کار [نګا: (۱) حرکت بانشاط: (۲) اقدام].

د اېه زواندن: ناو له سېر وه ه لدا شتن [نګا: آب پاشېدن از بالا].

د اېه زو نېن: ه ل پېر ناو ن. ه ل نا پېښی لک و بو بی دار [نګا: هرس درخت].

د اېه زین: سېر بېر ژیر یله جو ن [نګا: باشتاب فر آمدن].

د اېېتن: ه ل پېر ناو ن [نګا: هرس درخت].

د اېېچ: شه نه ک دان. توند به ستن. چمزه بابه [نګا: محکم بستن و گره زدن].

د اېېچانندن: (۱) د اېېچ: (۲) ره بېجه ک دان، بهر خو دان و زار فاندن [نګا:

(۱) محکم بستن و گره زدن: (۲) با فشار به جلو راندن].

د اېېچانن: د اېېچانندن [نګا: د اېېچانندن].

د اېېچېن: د اېېچان. د اېېچانندن [نګا: د اېېچانندن].

د اېېر: نه نک، د اېېکی د اېېکو باب، نه نه، نه نی [نګا: مادو بزورگ].

د اېېرک: د اېېر [نګا: مادو بزورگ].

د اېېرو شک: (۱) جال جالو که، کاکلمو شان: (۲) پېر اېشو که، جانه وه ریکې

بوری چکو له یه. د اېېرو که [نګا: (۱) عنکبوت: (۲) خر خاکی].

د اېېرو که: پور اېشو که، پېر اېشو که، جانه وه ریکې بورو خر که له یه گل

له سېر کونه که ی ه ل ده د اېېخر خاکی.

د اېېره: د اېېر [نګا: مادو بزورگ].

د اې: (۱) کرده ی را بردو له: دان، به خوشین: (۲) پر سیاری دان بو را بردو:

(ناخو ری دات بی؟) [نګا: (۱) ماضی مطلق از فعل دادن دوم شخص مفرد: (۲) آبا دادی؟].

د اناش: نا شېر [نګا: ترا شنده].

د اناشان: نا شران له سېر وه بو خوار [نګا: از بالا به پایین ترا شېدن].

د انا شېن: نا شېن له سېر وه بو خوار [نګا: از بالا به پایین ترا شېدن].

د اتر و سکان: را چه نین له نر سان [نګا: بکه خوردن].

د اتر و سکانندن: را چه ناندن [نګا: شکه کردن].

د اتر و سکیان: دانر و سکان [نګا: بکه خوردن].

د انا سېان: داهانو ن تړ بک به رو خان: (نه و دیو اړه دان سېا که) [نګا: کچ شدن

زردیک به افتادن].

د انا سېن: د انا سېان [نګا: د انا سېان].

د انا کان: د لو به د لو به هاننه خو ار [نګا: چکېدن].

د انا کانندن: به د لو ب زواندن سېر بېره خو ار [نګا: چکانندن].

د انا کانن: د انا کانندن [نګا: چکانېدن].

د انا لېشان: جر خو ار دن له سېر وه بو خوار [نګا: شکافنن از بالا به پایین].

د انا لېشانندن: له سېر وه بو خوار درانندن. فه لاشتن [نګا: از بالا نا باین شکافنن و درېدن].

د انا لېشانن: د انا لېشانندن [نګا: د انا لېشانندن].

د انا لېشاو: جز او له سېر وه بو خوار [نګا: از بالا نا باین شکافنه].

د انا لېشیا گ: د انا لېشاو [نګا: د انا لېشاو].

د انا لېشيان: د انا لېشان [نګا: شکافنن از بالا نا باین].

د انا تو رانندن: فېر انندن. تو رانندن. به له فېره گرتن [نګا: اسهال گرفتن].

د انا تو ر و سکان: د انا تو ر و سکان [نګا: شکه شدن].

د انا تو ر و سکانن: د انا تو ر و سکانندن [نګا: شکه کردن].

د انا تو لان: تو لانه وه [نګا: تو لانه وه].

د انا تو ل او: له بېر بېک جو گ له کو لان [نګا: از شدت بېخنن له شده].

د انا تو لېن: حاله تی د انا تو لان [نګا: له شدنن از زیاد بېختن].

د انا نه بان: (۱) تو بانی سېر بان: (۲) کونانه وه به بېل و هېر چی [نګا: (۱) فرو

رفتن بام: (۲) کو بېدن با بېل ...]

د انا نه باو: (۱) زه و ی و گلی قو یاو: (۲) کونېزار [نګا: (۱) زمین و بام فرو رفته:

(۲) کو بېده شده].

د انا نه بکېن: د انا نه بان [نګا: د انا نه بان].

د انا نه پېن: د انا نه بان [نګا: د انا نه بان].

د انا نه قان: به په له پېل د اېېز ان [نګا: با غچله بېختن].

د انا نه قانندن: د اېېز نی به په له پېل [نګا: با شتاب بېختن].

د انا نه کان: (۱) سېر بېره و خو ار زا وه شان: (۲) بر بیتی له والا بوئی ده فری وه ک

کېسه و جهوال به هوئی را وه شانندن [نګا: (۱) تکانندن: (۲) کنایه از خالی

شدن محتوی کیسه به دلیل تکانندن].

د انا نه کانندن: (۱) له سېر وه بو خوار را وه شانندن: (۲) بر بیتی له هېچ تېدا

نه هېشتن [نګا: (۱) فرو تکانندن: (۲) کنایه از خالی کردن کیسه بوسیله

تکانندن].

د انا نه کانن: د انا نه کانندن [نګا: د انا نه کانندن].

د انا نه کاو: را وه شاو له سېر وه بو خوار [نګا: فرو تکانېده].

د انا نه کبان: د انا نه کان [نګا: د انا نه کان].

د انا نه کی: د انا نه کاو [نګا: فرو تکانېده].

د انا نه کپن: د انا نه کان [نګا: د انا نه کان].

د انا نه کیو: د انا نه کاو [نګا: د انا نه کاو].

د انا نه مریا گ: د انا کاو، بی ده نګ و نارام دانېشو [نګا: آرام و ساکت نشسته].

د انا نه مریان: د انا نه کان. د انا کان. هدا دان [نګا: آرام و ساکت نشستن].

د انا نه مین: خه مېاری، مېنه تباری [نګا: اندوهناکی].

د انا جوین: بز و نه وه، حمه که ت کردن [نګا: جینېدن].

داچاندن: (۱) نُوْم به زه و یوهه کردن: (۲) نارد کم کم به سهر رُوئدا کردن (۱) تخم بر زمین افشانندن: (۲) آرد بر روغن نفته ریختن.

داچزان: جزان، نهدام به ویکه ووتنی ناگر سُوْنان (۱) سوختن بدن از تماس مستقیم با آتش.

داچزانندن: داغ به له نهدامی له شه و نان (۱) سوزانندن.

داچکانندن: هه لُوْاسین، داله قانندن (۱) آویختن.

داچله کان: راجله کین له ترسان یان له خه بهری سهمه ره (۱) یکه خوردن.

داچله کاندن: بوْنه هوی داچله کان (۱) شُکّه کردن.

داچله کانتن: داچله کاندن (۱) شُکّه کردن.

داچله کاو: شله رُو، انه کاو له رُوو له ترسان یان له خه بهری سهیرو سهمه ره ناخوش (۱) شُکّه شده.

داچله کیاگ: داچله کاو (۱) شُکّه شده.

داچله کیان: داچله کان (۱) یکه خوردن.

داچله کین: داچله کان. داچله کیان (۱) یکه خوردن.

داچله کیو: داچله کاو (۱) شُکّه شده.

داچناو: زهوی نُوْر بنوه کراو (۱) زمین بذر باشیده.

داچنراو: داچناو (۱) زمین بذر باشیده.

داچنین: ریز کردنی شت به نه نینست یه کوه به وینک و پینکی، له سهریه ک هه لجنین: (ده وری و قابه کان له سهر سفره داچنه، کتبیبه کان له سهر رفته داچنه) (۱) بهلوی هم چیدن و فریب کردن.

داچوزان: (۱) هانته خواری ناوی کم له سهره و زیره و: (۲) خه لاس بوئی ناو له ده فرا (۱) چکیدن: (۲) خشکیدن آب چشمه و...

داچوزانندن: به تال کردنی ناو (۱) خشکانیدن آب.

داچوزانن: داچوزانندن (۱) خشکانیدن.

داچوزبان: داچوزان (۱) نگا: داچوزان.

داچوزین: داچوزان (۱) نگا: داچوزان.

داچون: (۱) نهوی بوْن رُو بان: (سهر بانه که داچوه، هه بره که داچوه) (۱) فرو رفتن.

داچه قان: (۱) فه کرانی ده ق و... : (ده می داچه قانند): (۲) نیزاچون: (دک به پاما داچه قی: (۳) به زه ویدا چون: (داره که له قور داچه قی) (۱) باز کردن دهن و... : (۲) خلبدن: (۳) فرو شدن در زمین.

داچه قانندن: کرده ی داچه قان (۱) نگا: داچه قان.

داچه قانن: داچه قانندن (۱) نگا: داچه قان.

داچه قاو: بهر کاری داچه قان (۱) صبغه مفعولی از مصدر «داچه قان».

داچه قیاگ: داچه قاو (۱) صبغه مفعولی از مصدر «داچه قان».

داچه قیواو: داچه قاو (۱) نگا: داچه قاو.

داچه قین: داچه قان (۱) نگا: داچه قان.

داچه قینن: نهوی داده جه قینن (۱) صبغه فاعلی از مصدر «داچه قان».

داچه کان: سبیس بوْن و مل کزبوْن (۱) افسردگی و برمردگی.

داچه کاو: سبیس هه لنگه رُو، مل داخسنو له کزبان (۱) افسرده و پژمرده.

داچه کین: داچه کان (۱) ضعف و افسردگی.

داچه لانندن: داله قانندن، بهر و زیره هه لُوْاسین، شوْزه و کردن (۱) آویختن.

داچه ندراو: زهوی نُوْم بنوه کراو (۱) زمین بذر باشی شده.

داچه نراو: داچه ندراو (۱) زمین بذر باشی شده.

داچه ندن: نُوْم بیدانی زهوی (۱) بذر افشانی.

داچه نن: داچه ندن (۱) بذر افشانی.

داچه نه چهن: هینده مدلی، جه فمه له، و سکوت به (۱) خاموش باش.

داچین: باس و سن (۱) یگدار بر ویم.

داچینن: نهوی نُوْم نیاشی (۱) بذر باش.

داچیندراو: نُوْم پیوه کراو، داچناو (۱) بذر افشانی شده.

داچینراو: داچناو (۱) بذر افشانی شده.

داچیا: (۱) جانه بهری دژنده: (۲) جانه بهری که نانا سرن، ددعا، دعا (۱) دژ، دژنده: (۲) حیوان شناخته نشده.

داخ: (۱) حه برف، مخاسبن: (۲) خم، که سهر: (۳) تاسه، عه زهت: (۴) زورگرم: (۵) به ناگر جزانندن، داخ: (۶) له باش وشه ی «شاخ» به مانای: چیا، کیو: (له وشاخ و داخه سهر که ونین: (۷) دروشم (۱) (۱) دریغ: (۲) غم، اندوه: (۳) حسرت: (۴) بسیار گرم، حار: (۵) سوزانندن با آتش: (۶) کوره: (۷) آرم.

داخدار: خه میار، دل بکول (۱) اندوهگین.

داخرا: (۱) بوْده ریک و پنجه ره لنین، پیوه درا، به سزا، قفل درا: (۲) بوْ بهر و نوین ده لنین، راخرا: (فهرش داخرا) (۱) بسته شد، قفل شد: (۲) بهن شد، برای فرش و... گفته می شود.

داخراو: (۱) پیوه دراو، قفل کراو: (۲) راخراو (۱) بسته شده، قفل شده: (۲) بهن شده، گسترده.

داخریان: داخریان (۱) یکه خوردن.

داخریان: دل کوته، شله ران (۱) یکه خوردن.

داخریاگ: داخراو (۱) نگا: داخراو.

داخز: سونوی لبز (۱) سبب.

داخزان: به خشکه هانته خوار (۱) سُر خوردن و پائین آمدن.

داخزاو: به خشکه داکنو نو (۱) سُر خورده و پائین آمده.

داخزین: داخزان (۱) سُر خوردن و پائین آمدن.

داخزین: که سنی که به خشکه شینک بهر و زیره ده با (۱) کسی که چیزی را سر دهد.

داخستن: (۱) بان کردنوه له سهر زهوی، راخستن: (به زه کم داخست): (۲) بنوه دانی درک و به پنجه ره، قفل کردن: (۳) فریاده خوار له سهر و: (لکه داره کانم داخست): (۴) له دست کسی باشنیکه که ووته سهر زه وین: (۵) هه ل کردنی نه سدور و کلی دیزه و گوزه و سو به: (۶) خیم دانسانی خانسو: (بناغهم داخست): (۷) نهوی کردن: (له خه جانه نی سهری داخست): (۸) کو کردن و دانان بوْ داوروژ: (نارو قهم داخست) (۱) بهن کردن و گسندن: (۲) بسنن در و پنجه ره: (۳) باین انداختن: (۴) توسط کسی یا چیزی زمین خوردن: (۵) برافروختن نسور و کوره: (۶) بی ریختن بنا: (۷) خم کردن و باین آوردن: (۸) پس انداز و جمع آوری آذوقه.

داخ کردن: (۱) به ناسنی سوره و بوْ جزانندن: (۲) چوقانندی رُو:

۳) برینسی له فربودان و زیان لبدان [۱] داغ گذاری؛ ۲) نفیدن روغن؛ ۳) کنایه از فریب دادن.

داخگه: جیگهی داخ کردتی مالآت [۱] مکان داغ گذاری.

داخل: ژوره، ناوهره، ناو [۱] داخل.

داخله: فوتوی دراوی دوکاندار [۱] سندوقچه بول مغازه دار.

داخ له دل: توره له روداوی [۱] عصبانی و دل ریش.

داخم: حه برف، مخابن [۱] دریغا، افسوس.

داخم ناچی: ژور حه برف، به داخهوه [۱] مناسفانه.

داخو: ناپاکو؟، نایا، تو بیژی؟ [۱] آبا؟

داخو: داخو؟ آبا؟

داخواز: ۱) بیویست، بیدایستی؛ ۲) داواکار، خوازه [۱] مورد نیاز؛

۲) نیازمند.

داخوازی: بیویستی [۱] مورد نیاز بودن.

داخواستن: خواستن، ویستن [۱] طلبیدن.

داخو دوخان: خهم و خه فت، دهر دومه بنهت، کولو که سهه [۱] غم و غصه.

داخ و دهر د: داخو دوخان [۱] غم و غصه.

داخوران: ورده ورده کم بوتهوهی که نمدال لدهم ناو بان کم کردنی

بنی دیوار [۱] نخلیل رفتن.

داخور پان: داخر بیان [۱] بگه خوردن.

داخور پاندن: شله زانی سرو به ترساندن بان به خه بهری ناخوش پندان [۱] شگه کردن.

داخور بیان: داخر بیان [۱] بگه خوردن.

داخور پین: داخر بیان [۱] بگه خوردن.

داخورین: ۱) نی خورین؛ ۲) به خسو هه لگون [۱] نهیب زدن؛

۲) لاف زدن.

داخوزین: هاتنه خوار له سواری، دابه زین، داوه زین [۱] پیاده شدن.

داخواستن: داخوزین [۱] پیاده شدن.

داخوم: داخو؟ آبا؟

داخویان: نوسراوی بیودان و روتوشین بو حه لک [۱] بیانبه.

داخه: ۱) ندرمان به داخستن؛ ۲) گرمه [۱] امر به «داخستن»؛ ۲) گرم است.

داخهر: که سنی کاری داخستن ده کا [۱] صیغه فاعلی «داخستن».

داخه کم: به داخهوه، حه برفی [۱] مناسفانه.

داخی داخانم: ژور به داخهوه، حه برف و مخابن؛ (نیمه و نمان نبوه سادانن مه عاشقان نابرن / داخی داخانم جده باری چون له نبوه شیان بری)

«شیخ ره» [۱] با کمال تأسف.

داخی گرآتم: داخی داخانم [۱] با کمال تأسف.

داد: ۱) هاوار؛ ۲) حوکی رهوا، عدالت [۱] فغان، فریاد؛ ۲) عدالت.

دادا: ۱) ریشهی ریزلی نان بو دابک؛ ۲) تابه، زنی بری سهرسی

بهره زن بوپ چه مرگ [۱] کلمه خطاب احترام آسبز به مسادر؛

۲) بهره زن.

دادان: ۱) ناشینی فلهم؛ ۲) فیر کردن؛ (دهرس دادان)؛ ۳) شان دان؛

(سه ره شق دادان)؛ ۴) سه ره تا دامه زرانندن؛ (نو گوره و به کم بو داده تا بیچتم)؛ ۵) کون و که لسن به تهویه قوز گرتن؛ (دبواره کم داداوه)؛ ۶) دوس پیکردنی بارش؛ (باران دابدا)؛ ۷) ده لاندن؛ (نم کو به ناو دانه دار، گوزه که دای داوه)؛ ۸) بهردانهوی پهره؛ ۹) داخستنی دهر گاو به نجهوه؛ ۱۰) ده ست له سه ره زوی نان؛ (ههر دوک ده سنی داداوی [۱] نراشیدن قلم؛ ۲) تعلیم؛ ۳) نشان دادن؛ ۴) گره های اول بافتنی؛ ۵) ترمیم سوراخ و خرابی دیوار با گل؛ ۶) شروع بازندگی؛ ۷) نشت کردن؛ ۸) انداختن پرده؛ ۹) بستن در و پنجره؛ ۱۰) دست بر زمین نهادن.

دادانهوه: ۱) بهردانهوهی پهره؛ ۲) کون و که لسن به فوز گرتن [۱]

۱) انداختن پرده؛ ۲) گرفتن سوراخ دیوار با گل.

داد بهر: گلی کار، شکایت کهر [۱] شاکي، دادخواه.

داد بریس: فریادهس، که سنی به هاواری بیار ده گار له شکایهتی ده برسی

[۱] کسی که به شکایات دیگران می رسد.

داد بهر وره: خاوه ن داد، عادل [۱] داد پرور.

دادخوا: داد بهر [۱] دادخواه.

دادخواز: داد بهر [۱] دادخواه

دادخوازی: گلی کردن، شکایهت کردن [۱] دادخواهی.

دادخواهی: دادخوازی [۱] دادخواهی.

دادز: ژور دزیاو: (کراسه کهی دادزی) [۱] پاره.

دادزان: دران له باری بریزیهوه [۱] پاره شدن طولی.

دادز او: دانلبساو [۱] پاره شده از طول.

دادرداو: ۱) له جهند جنبوه در او، شر ویز؛ ۲) لغت لهت بوئی زهوی له بهر

ناوی ناوداشتن [۱] پاره پاره شده؛ ۲) زمین قطعه قطعه شده نوسطه آب.

دادرون: درشت به سه ره کدا درون؛ (له چکی کهواکهی بو دادروم، نم

بینه بهم بو دادرو) [۱] بهم دوختن.

دادرهس: هانا، فر بارهس [۱] فر بادرس.

دادز باگ: دادز او [۱] پاره شده طولی.

دادزین: کاری دادزان [۱] دریدن، پاره کردن.

دادک: دایک، دایک [۱] مادر.

دادگا: مه حکمه، جیگهی شکات کردن [۱] دادگاه.

دادگه: دادگا [۱] دادگاه.

دادگهر: داد بهر وره [۱] دادگر، عادل.

دادگیر: دادگهر [۱] دادگر.

داد و بسهت: مامله، سه ودا، کرین و فروشتن [۱] معامله.

داد و بیداد: هاوار له ده ست ناحهقی کهر [۱] داد و بیداد.

دادوران: دادرون [۱] بهم دوختن.

دادورانن: دادرون [۱] بهم دوختن.

دادوش: ۱) شیردوش؛ ۲) بریتی له که سنی که به گزی دوسنه و به ره ده با

[۱] شیردوش؛ ۲) دوست دخل.

دادوشین: ۱) دوشین نا ناخر دلونب؛ ۲) بریتی له به ره بردنی نازهوی

دار به ست: دار بهس [دار بهس] نځا: دار بهس.

دار به سهر: ناروی سنی گوندی کوردستانه که وانی به عسی ویرانی کره [دار بهس] نام سه روستا در کردستان.

دار به ند: دار لیکدانی جیمه توکاری [دار بهس] دار بهت بنایی.

دار به نده خونین: داردوخین، داری که هوچه نهی تیده خن و له دهرینی راده کن [دار بهس] وسبله ای که بدان بند تیان را در نیفه کشند.

دار به نځ: داره بهن، دار که سکان [دار بهس] درخت بنه.

دار به سیر: داری رایهل کراوی نیوان دوشراووه نه دوشراووه له کساتی مەردوشین دا [دار بهس] چوب فاصلل میان گوسفندان دوشبیده و نادوشبیده هنگام دوشیدن گله.

دار به سیره: دار بهیر [دار بهس] نځا: دار بهیر.

دار به باج: تهر داس، نهورداس [دار بهس] دهره.

دار به سکیف: بای واده ی نریک بههار [دار بهس] سر آغاز باد بهاری.

دار به وچ: داری پیری گنده ل [دار بهس] درخت از پیری پوسیده.

دار به تاش: نه چار [دار بهس] درودگر، نه چار.

دار به تاشخانه: در کانی نه چاری [دار بهس] کارگاه نه چاری.

دار به تو: (۱) داره نفی: (۲) خلنه ی شنی تراو، نلپ [دار بهس] (۱) درخت توت: (۲) فردی.

دار تورکنهک: دار کونکه، دار کوت، دار نه قینه، مه لیکه [دار بهس] برنده دار کوب.

دار توفانه: بوز، بهوز [دار بهس] درخت پشه.

دار تومسک: سازو دنیهک بیکه وه، سازو دهول [دار بهس] ساز و ضرب.

دار تون: قرفره، چرک [دار بهس] قرفره.

دار تهرم: تابوت، دار بهست [دار بهس] تابوت.

دار تهفن: ده زگای نه ونه گران، چوار چوبه ی قالی چنین [دار بهس] چارچوبه دستگاه قالی بافی.

دار ته قینه: دار کونکه [دار بهس] دار کوب.

دار تهل: داری بهرز که نه له فونی به سردا رایهل کراوه [دار بهس] عمود نلغن.

دار تهون: چوارچوبه ی نه ونه گری، دار نه فن [دار بهس] چارچوبه دستگاه قالی بافی.

دار تیل: دار نهل [دار بهس] عمود نلغن.

دار جفاره: مودنه، ده منه، باسک [دار بهس] چوب سبگار.

دار جگه ره: دار جفاره [دار بهس] چوب سبگار.

دار چک: دوهون، جلو [دار بهس] درخت بوته ای.

دار چین: نوبکله داریکه تیزو بون خوش [دار بهس] دار چین.

دار چین: دار چین [دار بهس] دار چین.

دار داروگ: برینی له نانی زور کون و رف هه لانو [دار بهس] کتابه از نان کهنه و خشک شده.

دار دان: (۱) عمهاری نیونگ: (۲) جی نه مام و برینسی زور: (۳) له قه ناره دان، له سنی داره دان [دار بهس] (۱) انبار هیزم: (۲) نهالستان: (۳) به دار آوبخن، دار زدن.

داردو ژهنگ: داری نه ملا و نه ولای مهشکه، که به زمانه ده خرینه ناو لوله پهوه [دار بهس] دو چوب کناره مشک.

دوستی گزی کار [دار بهس] (۱) نافطره آخر دوشیدن: (۲) کنسایه از سوره استفاده دخل دوستان.

دادو فوغان: دادو هوار، هوار هوریا [دار بهس] فریاد و فغان.

دادوگ: نابهن، دابهن [دار بهس] دابه.

دادوهر: نوری به شکابه نان راده گا [دار بهس] فاضی.

داده: (۱) فەرمان به «دادان»: (۲) خوشکی گه وره: (۳) دالک، دابک [دار بهس]

(۱) فعل امر از مصدر «دادان»: (۲) خواهر بزرگتر: (۳) مادر.

داده نځ: فەرمان به بنده نځ بون: (داده نځ بزاینن جبهه) [دار بهس] ساکت شو.

داده ی: (۱) نابزائم چون: (۲) خوشکی گه وره ی نهو: (۳) دابکی نهو:

(۴) وشه ی هانه دان: (داده ی کورگه ل راکه ن) [دار بهس] (۱) بگذار ببینم:

(۲) خواهر بزرگتر او: (۳) مادر او: (۴) کلمه تشجیع.

دادی: نابهن، دابهن [دار بهس] دابه.

داد بران: راداشتن، داهیشتن، منال به سه رده سته وه گرتن بو زباندن [دار بهس] سر پا گرفتن بچه.

داد بله: وشه ی دواندن خوشکی چکوله [دار بهس] کلمه نوازش خواهر کوچکتر.

دار: (۱) درخت: (داری، دارگونز): (۲) جنو: (دار دهست):

(۳) قه لاشکهری، نیونگ: (۴) قه ناره: (داری نه عدم): (۵) ربه ی خوی

نیوان: (داری خوی به چنده): (۶) سامان، مال، دارایی: (دارو نه دارم

نه ونده بو): (۷) باشگری به وانا: خاوه ن: (خیزان دار، مەردان) [دار بهس]

(۱) درخت: (۲) چوب: (۳) هیزم: (۴) دار اعدام: (۵) پیماننه نمک فروش:

(۶) نروت، دارایی: (۷) پسوند به معنی صاحب، خداوند.

دارا: (۱) دوهوله مه ند، بو ده، زه نگیب: (۲) جورئ دهرسانی چاوتشه:

(۳) جورئ کوتال: (۴) نارئ پیوانه [دار بهس] (۱) نرونمند: (۲) از داروهای

جشم: (۳) نوعی پارچه: (۴) اسمی مردانه.

دارارهش: داریکی لیره واره و زور نه سنورو بلند ده بی [دار بهس] درختی است جنگلی.

داراش: دالاش [دار بهس] لاشخور.

داراغان: گوندبکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [دار بهس] روستایی در کردستان که به وسیله بعشها ویران شد.

دارانه وه: بو رانه وه، دل له خوچون، له سه خرچون [دار بهس] غش کردن.

دارایی: (۱) کولوانه له پارچه ی دارا: (۲) کارگزی باج ساندن [دار بهس] (۱) چارفد: (۲) اداره دارایی.

دار باز: تەنافار، په لپه وان [دار بهس] بند باز.

دار بازه: دار بهست، نابوت [دار بهس] تابوت.

دار بهر: (۱) درنده به کی چکوله به له تیره ی پشیله: (۲) کسی که به بیور

داران ده برئ [دار بهس] (۱) درنده ی از نیره گر به سانان: (۲) هیزم شکن.

دار بوکودن: برینی له سزادان و توله لی ساندن هره [دار بهس] کتابه از انتظام گرفتن.

دار بهس: (۱) قابمه میو: (۲) نابونی مردو گوینانه وه: (۳) دار لیکدان بو سیمان نی کردن [دار بهس] (۱) دار بست تالک: (۲) نابوت: (۳) دار بست بنایی.

داردهس: چبویی که بده ستوه ده گردی [۱] چو بدستی.

داردهست: داردهس [۱] چو بدستی

داردینک: (۱) داری راهه نگاو به سهر ناخوزدا؛ (۲) ناخوز له داری ناو کولندراو [۱] چویی که سر آخویر گذارند؛ (۳) آخوری که از چوب سازند.

دارزان: (۱) داتولان؛ (۲) زین نه اووی [۱] (۱) بسیار یخن؛ (۲) یوسیدن و از هم پاشیدن.

دارزاندن: (۱) تولاندسهوه؛ (۲) زران [۱] (۱) بسیار جوشاندن؛ (۲) بوساندن.

دارزانن: دارزاندن [۱] نگا؛ دارزاندن.

دارزاو: دانولاد [۱] از هم پاشیده، بسیار پخته.

دارزای: دارزاو [۱] از هم پاشیده، بسیار پخته.

دارزیاگ: دارزاو [۱] نگا؛ دارزاو.

دارزیان: دارزان [۱] نگا؛ دارزان.

دارزباو: دارزاو [۱] نگا؛ دارزاو.

دارزین: دارزان [۱] نگا؛ دارزان.

دارزیو: دارزاو [۱] نگا؛ دارزاو.

دارزان: (۱) له سهروه بوخوار زان؛ (۲) ده ناولب کردن [۱] (۱) پایین ریخن؛ (۲) ریخنه گری.

دارزاندن: (۱) سهروه و خوار رشن؛ (۲) ده قالب کردن [۱] (۱) پایین ریخن؛ (۲) قالب بیزی.

دارزاو: (۱) له سهروه بوخوار زانو؛ (۲) ده فالبدا دروست کراو [۱] (۱) پاسن ریخنه شده؛ (۲) فالمر بیزی شده.

دارزوتن: دارزاندن [۱] نگا؛ دارزاندن.

دارزمیر: ژماردن ناژل که به داردهست هبما بان بوده کهن [۱] سر شماری گله با چو بدستی.

دارزیان: دارزان [۱] نگا؛ دارزان.

دارزین: دارزان [۱] نگا؛ دارزان.

دارسان: لیز، لیزوار، جهنگل [۱] جنگل.

دارسان: هلمت بردن، به لاماردان [۱] بورش بردن.

دارستان: جهنگل، لیزوار، دارسان [۱] جنگل.

دارسکان: به لاماردان، دارسان [۱] بورش بردن.

دارسکاندن: کرن و به زور را کیشان [۱] گرفتن و به زور کشیدن.

دارسپواک: نمودارو که یوزکران ددنی بی ده مانن [۱] چوب مسواک.

دارشاخ کردن: سوکابه نی به سهر هینان [۱] آبر بردن.

دارشتن: (۱) دارزاندن؛ (۲) کل ده جاو کیشان [۱] (۱) نگا؛ دارزاندن؛ (۲) سرمه کشیدن.

دارشته: ده قالب کراو [۱] در قالب شده.

داوشهقی: (۱) داری بن بالی باشکاو؛ (۲) کاشو، گوجانی گه می شهقین [۱] (۱) چوب زبر بغل؛ (۲) چو بدستی چوگان بازی.

دارشهقین: کاشو، دارشقی [۱] چو بدستی چوگان بازی.

دارغه: فولجی ناوشار، باسهوانی شار [۱] داروغه.

دارفرسهق: داری چه قواو لدهم ریگه بو ساوه دباری کردن [۱] فرسنگ سار.

دارقان: (۱) داربر، که سنی که دار به نه ورو ههزه ده برینهوه؛ (۲) دارهوان، که سنی که باش ده نوانی به درخت هه لگه زنی. داره وان [۱] (۱) کسی که کارش قطع درخت است؛ (۲) کسی که در بالا رفتن از درخت مهارت داشته باشد.

دارقواخ: دولکی که لهزه وی ده جهقین و لوله تفهنگی سهر ده خهن [۱] چوب با فلر دوسری که هنگام نیراندازی لوله تفنگ را بر آن تکیه می دهند.

دارقهپان: دارک که نالفه ی نه رازوی گه وری پندا ده کن [۱] چویی که قهان را بدان وصل کنند.

دارقهسپ: (۱) دار خورسا؛ (۲) داریکه بو جوانی رای ده گرن وهک دار خورماده جی و بهر نادا [۱] (۱) درخت خرما؛ (۲) درخت خرما ی زبنی.

دارقه لوتک: لاسکی وشکی نون و بهمو [۱] شاخه خشک بنبه و ننیاکو. دارقهواخ: دارفواخ [۱] نگا؛ دارفواخ.

دارقهوام: نامرازی داری خوار راست کردنهوه [۱] ابزار راست کردن چوب کج.

دارک: ده ماره نون [۱] رگه برگ نونون.

دار کار چک: داری کروسک [۱] نوعی گلابی وحشی.

دارکاری: به دار لبدان [۱] با چوب زدن.

دارک بیز: (۱) هلاواردنی ده مار له تونن؛ (۲) که سنی که ده مار له تونن جبا ده کانهوه [۱] (۱) جدا کردن رگه از برگ نونون؛ (۲) کسی که رگه هارا از برگ نونون جدا می کند.

دار کردن: نیننگ کو کردهوه [۱] جمع آوری هیزم.

دارکروک: دارکونکه [۱] دارکوب.

دارکروکه: دارکروک [۱] دارکوب.

دارکوت: دارنهقینه، دارنورکنهک [۱] دارکوب.

دارکوتک: داری که ناگری پی نیک وهردهدن [۱] چویی که از آن برام برهم زدن آتش استفاده می شود.

دارکوتکه: دارکوت [۱] دارکوب.

دارکوروک: دارکونک [۱] نگا؛ دارکونک.

دارکولک: (۱) کولکه داری جلبت بازی؛ (۲) کولهوهزی نه نوز؛ (۳) دهوهن و جلو [۱] (۱) تکه چوب بازی سوارکاران؛ (۲) نگا؛ کولهوهزه؛ (۳) درخنجه جنگلی.

دارکونکهره: دارکوب [۱] دارکوب.

دارکه پینجان: برتی له کزو که هفت، لهزو لاواز [۱] کتابه از لاغر مردنی.

دارکر: (۱) نیننگ کو کردهوه؛ (۲) داربر [۱] (۱) هیزم جمع کن؛ (۲) هیزم شکن.

دارکیله: داروکه ی لبک کردنی کیله ی پیوانه [۱] چوبیکی که ظرفیت پیمان را تنظیم کند.

دارگورد: داری نیوان رابه تی نمون [۱] چوب میان نارهای فالی در

دسنگاه قالی بافی.

دارگوز: داری که به تله ره ده بیسه سنن تانچیر نه توانی بیبا [] چوبی که تله را بدان بندند.

دارگوزدین: داری که له توپین دا له نوبی دده دن [] چوب جوگان بازی.

دارمال: پراو پرز، تمام تزه [] مالامال، لبالب.

دارمان: روخانی سه بهره وزیر [] فروریزی.

دارماندن: روخاندن له سهر بوخوار [] فروربختن.

دارمانن: دارماندن [] فروربختن.

دارماو: روخاو له سه ره وه بوخوار [] فروربخته.

دارمین: دارمان [] فروریزی.

دارمین: روخین له سه ره وه بوخوار [] فروریزنده.

دارن: روتنه و کهر به ده ست [] پوست گبرنده.

دارنان: روتنه و بیون به هووی ده ست له سه ره وه بوخوار [] پوست انداختن

دارنده: دارا، ده وله مند. ره نگین [] ثروتمند.

دارنین: روتنه و کردن: (جلی له به رخوی دارنی. هینسوی نریکی

دارنیوه، گه لای لی دارنه) [] کندن و لخت کردن.

دارو: (۱) هه به: (۲) هه بهنی [] (۱) هست: (۲) دارد.

دارو: درمان حمام [] واجبی.

دارو بسار: برینی له هیزو توان و لهش ساعی: (بیاوی به دارو باره) [] کتابه از توانایی و سلامت.

دارو بهر: (۱) برینی له هه موست: (۲) برینی له جیگه ی سهخت و جول [] (۱) کتابه از هر چیز: (۲) کتابه از زمین خشک و خالی از سکنه.

دارو په رود: بهردو دارو هه لاشی خانوه زوخاو [] ناوار.

داروتان: دارنان [] نگا: دارنان.

داروتاندن: دارنن [] نگا: دارنن.

داروتانن: داروتاندن [] نگا: دارنن.

داروتاو: دارناو [] نگا: دارناو.

داروتای: دارناو [] نگا: دارناو.

دارو جان: ده نکبکی ره شه له ناو برنجدا [] کدرم.

دارو جان: ناوه روت بون [] برکنده شدن برنده با آب گرم.

دارو چاندن: ناوه روت کردن [] برکندن برنده با آب گرم.

دارو چای: ناوه روت کراو [] برکنده شده با آب گرم.

دارو چکه: چبلکه. داری جکوله [] بکه چوب.

دارو چکه: داهبراه [] فروهشته.

دارو چکان: داهبلان، داهبستن [] فروهستن.

دارو چکاندن: داهبلان [] فروهستن.

دارو چکاو: دارو چکه [] فروهشته.

دارو خان: گوندیکه له کوردستان [] نام روستایی در کردستان.

دارو خان: دارمان [] نگا: دارمان.

دارو خاندن: دارماندن [] نگا: دارماندن.

دارو خسانه: شوینی له حمام که درمانی مودامالی لی ده گرن [] جای

واجبی گرفتن در گرمابه.

داروخاو: دارماو [] فروربخته.

داروخیاگ: دارمار [] فروربخته.

داروخیاو: دارماو [] فروربخته.

دارو دهسته: دهس و بیوه ند [] دارو دسنه.

دارو دهسه: دارو دهسته [] دارو دسنه.

دارو دهوهن: لیره واری به پنجک [] تبه و ماهور.

داروغه: دارغه [] داروغه.

داروگرتن: دره مان حمام له خودان [] واجبی گرفتن.

داروئی: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [] روستایی که به وسیله بعنبا ویران شد.

داره: (۱) خو به بیوه راگرتنی به حه ستم و کمه: (کابرا لدروشن دا داری دئی): (۲) داس [] (۱) به زحمت خود را سر با نگهداشتن: (۲) داس.

داره بازه: دار به ست، ده باره، ناوت [] ناوت.

داره بهش: دابهش [] تقسیم.

داره بهن: دارقه زوان، دار بنیست، دار به نوست [] درخت ری.

داره بیجان: دالان، ریگه ی سهر دابوشراو [] دالان.

داره ت: فامج، بهره س، نریک بو ده ست نیگرتن [] در دسترس.

داره نسو: (۱) دار نفی: (۲) گوندیکی کورده به عسی ویرانی کرد [] (۱) درخت توت: (۲) نام روستایی که بعنبا ویران کردند.

داره داره: چوتبه نی رویشتنی سندالی نازه بین گرتو: (مناله که داره داره ده روا) [] حالت راه رفتن کودک نازه پاگرفته.

داره را: دابوشینی چاره خانو به کار بنه ده سته ک [] سقف بوشی با نریک و الوار.

داره رهش: ناروهن، جوزی داری بی بهرو شهنگه [] درخت نارون.

داره ست: بهرگر، له مهر [] مانع.

داره سمه: دارکوت [] دارکوب.

داره شکینه: دره مانیکه بو برین [] دارویی که بر زخم گذارند.

داره غال: نهره، بازه له، له لان توراو [] حیوان آواره از لانه، حیوان اهلی رم کرده از لانه.

داره غان: داره غال [] نگا: داره غال.

داره فوته: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [] نام روستایی که بعنبا ویران کردند.

داره کهوه: دارکوت، دارنه فینه [] دارکوب.

داره لهک: گوندیکه له موکورمان [] روستایی در کردستان.

داره مهیت: دارترم، دار به ست، تاوت [] تاوت.

داره وان: که سنی باش به دار هه لنده چینی [] کسی که در بالا رفتن از درخت مهارت دارد.

داره وهن: بوژ، دارنوفانه [] درخت بشه.

داره هلوک: داره، دریزه که ی گهمه ی هلوکین [] چوب بلند بازی الک دولک.

داری: جوریک بهر، جوزی رایمخ [] نوعی گلیم.

داری: (۱) داسی درونته: (۲) شاریکی کزنی کورده [داس: (۱) داس: (۲) نام سهری قدیمی در کردستان.

داریانهوه: (۱) بۆرانهوه، دل له خو چون: (۲) بهملاو بهولادا کهوین [داس: (۱) از حال رفتن: (۲) تلوتلو خوردن.

داریتن: داریتن، دارزندن [نگا: دارزانن.

داریژوکه: قالبی شت نیدا نواندنهوهی بینه سازان [داس: (۱) قالب ریخته گری.

داریژویی: کاری ده قالب کردنی ناوباو [داس: (۱) ریخته گری.

داری سه ماوات: بریتی له ناره حهت کردنی زور: (بم به به داری سه ماواتی نیمه) [داس: (۱) کتابة از آزرده شدن بسیار.

داریلانک: گولبکی بۆن خوشه [داس: (۱) گلی است خوشبو.

دارین: هدرشتی له دار کر بایی [داس: (۱) چوبین.

دارینه: دارین [داس: (۱) چوبین.

دارینه: سله، نانه شان [داس: (۱) آپکش چوبین.

دازدار: (۱) قهلاجی، پاسه وانی که لهه: (۲) بریتی له لاگر و باریزه [داس: (۱) نگهبان تلمه: (۲) کتابة از طرفدار.

دازگیر: بیزنگی کون هله بۆ گنم باکردن [داس: (۱) الگ گندم باک کردن.

دازه نندن: بهره خواری بردن: (لونی دازنده) [داس: (۱) پایین گرفتن.

دازه نین: (۱) دازه نندن: (۲) هه لواسین [داس: (۱) پایین گرفتن: (۲) آویزان کردن.

دازه نین: (۱) دازه نندن: (۲) له به ربه که هه لوه شاندنی که له به لی وه که سه عات و جهک [داس: (۱) پایین گرفتن: (۲) بهم زدن وسابلی چون ساعت و ننگ.

دازیار: بزبو، رسی، روزی [داس: (۱) روزی، فوت.

داس: داری [داس: (۱) داس.

داسپاردن: واسپاردن، قهوبندی کردن [داس: (۱) سفارش کردن.

داس به زین: به داس به زانددنی و نجهی ساوا نا بنجی قابم تر بی [داس: (۱) هرس بونجه ضعبف برای نفوت آن.

داستان: چیرۆک [داس: (۱) داستان.

داسخاله: داسی گوشاد که تایه تی گیادرونه [داس: (۱) گشاد و بزه درو گیاه.

داسه رفتن: هه دادان، نارام گرنن، داسه کنان [داس: (۱) آرام گرفتن.

داسه روین: داسه رفتن [داس: (۱) آرام گرفتن.

داسه روین: داسه رفتن [داس: (۱) آرام گرفتن.

داسک: (۱) داسی جکوله: (۲) نه برداس: (۳) هه وادی ده زو [داس: (۱) داس کوچک: (۲) داس شاخه بری: (۳) تار باریک نخ.

داسگ: داسوی گولی ده غل [داس: (۱) اخگل، سبخچه.

داس مال: درونتهی گیا به داس [داس: (۱) درو گیاه با داس.

داس ماله: داس مال [داس: (۱) درو گیاه با داس.

داسینی: (۱) له سهر نابینی زوده شتی: (۲) خوازینی که مان [داس: (۱) زرنشتی: (۲) خواستگاران.

داسو: برزه ی گولی گنم و جو [داس: (۱) اخگل، داسه.

داسوگ: داسو [داس: (۱) اخگل، داسه.

داسوگ: داسو [داس: (۱) اخگل، داسه.

داسولکه: (۱) داسو: (۲) داسی پچوک [داس: (۱) اخگل: (۲) داس کوچک.

داسه: داسو [داس: (۱) اخگل.

داسه کنان: داسه روین [داس: (۱) آرام گرفتن.

داسه کنان: سره وتو، نوره گرتو [داس: (۱) آرام گرفتن.

داسه کنین: داسه کنان [داس: (۱) آرام شدن، آرام گرفتن.

داسیله: داسی پچوک [داس: (۱) داس کوچک.

داس: (۱) کوره ی ناسنگه رو پیشه کاران: (۲) پیاده ی دامه و شتره نج [داس: (۱) کوره: (۲) پیاده شطرنج و دامه.

داساخه: ناشاخه، نه یاعی میوه... [داس: (۱) بنجیل.

داس به داش: (۱) وشه یه که له گنمه ی دامه دا: (۲) بریتی له توله ساندنهوه [داس: (۱) اصطلاحی در بازی دامه: (۲) کتابة از انتقام گرفتن.

داسه: نازه لی راگیرا بۆ به رو بو [داس: (۱) دام نگهداری شده برای تولیدمثل.

داسشتن: (۱) ناولینان، ناویاری، ناودیزی: (۲) له سهر بوخوار شوشتن [داس: (۱) آبیاری: (۲) از بالا به پایین شستن.

داسشته: (۱) داسه: (۲) کونه: (نیم داسشته به کاردی) [داس: (۱) نگا: داسه: (۲) کهنه.

داسه: داسه [داس: (۱) نگا: داسه.

داسدار: دازدار [داس: (۱) نگا: دازدار.

داسداری: لابه نگری، ناگاداری، باریزگاری [داس: (۱) طرفداری.

داسدیوار: بناوان، ناگاداری مال [داس: (۱) مدیر خانه.

داسک: به چکه ی کمر، جاش [داس: (۱) کره خر.

داسکان: (۱) هه لیرانی جوگه بۆ ناودیزی: (۲) له حه ساو که م کرده وه: (۳) ره ناندن [داس: (۱) شکستن جوی در کار آبیاری: (۲) از صورت حساب کسر کردن، نخفیف دادن: (۳) خسته کردن.

داسکانندن: داسکان [داس: (۱) نگا: داسکان.

داسکانن: داسکان [داس: (۱) نگا: داسکان.

داس که له رم: که له می بی که لای روف وه که نوره خوری [داس: (۱) کلم فمری.

داس که له م: داس که له رم [داس: (۱) کلم فمری.

داسگیر: دازگیر [داس: (۱) نگا: دازگیر.

داسلانه: شاگردی کلیسا له گونده کانی کوردستان [داس: (۱) نام اختصاصی شاگردان کلیسا در کردستان.

داسلیقیان: فلبنقه نوه، پلبخانه وه [داس: (۱) له شدن.

داسو: (۱) براگه وه: (۲) وشه ی دواندنی براگه وه [داس: (۱) برادر بزرگ: (۲) وازه ای برای خطاب به برادر بزرگ.

داسوران: شوردن به ناو له سهر بوخوار [داس: (۱) از بالا به پایین شستن.

داسوران: بهره وزیر شوربوته وه [داس: (۱) آویزان شدن.

داسورانندن: شوشتن له سهر وه بوخوار [داس: (۱) از بالا به پایین شستن.

داسورانندن: شوروه کردن، داهیلان [داس: (۱) آویزان کردن.

داسوراو: به ناو له سهر ناخوار شورباو [داس: (۱) از بالا به پایین شستن شده.

داسوریگ: (۱) به ناو شوروا له سهر تاخوار: (۲) بریتی له بی شهرم و نابزرگ [داس: (۱) از بالا به پایین شسته شده: (۲) کتابة از بی شهرم و حیا.

داشی: دوابی، دوامی، دوامی، ناخری [۱] آخری.

داقرتاندن: (۱) کروژتن؛ (۲) به ددان شکاندن و برین [۱] (۱) خابیدن؛ (۲) با دندان شکستن و بریدن.

داقرچان: نرنجان [۱] نرنجیدن.

داقرچاندن: هه نقرچاندن، گرنج کردن [۱] نرنجاندن.

داقرچیان: اقرچان [۱] نرنجیدن.

داقلیشان: له سمر بوخوار درزبردن [۱] ترکیدن از بالا به پایین.

داقلیشانندن: له سمر بوخوار لهت کردن، دادزین [۱] شکافتن از بالا به پایین.

داقلیشاوا: داقلیشاوا [۱] نگا: داقلیشاوا.

داقلیشیان: داقلیشان [۱] نگا: داقلیشان.

داقتان: بلوخان [۱] لهشدن جسم.

داقتاوا: پلوخاوا [۱] جسم له شده.

داقتین: داقتان [۱] نگا: داقتان.

داقتینو: داقتاوا [۱] نگا: داقتاوا.

داقورچاندن: قویت دان، قورچاندن [۱] قورت دادن.

داقوساندن: قه بچی کردن [۱] قبیچی کردن.

داقولین: شکیان [۱] شکستن.

داقه لاشتن: (۱) له سمر بوخوار لهت کردن؛ دار؛ (۲) بریتی له هه لاشتی به یه له [۱] (۱) فرو شکافتن؛ (۲) کتابه از فرار با شتاب.

داقه لاشان: داقلیشان [۱] نگا: داقلیشان.

داقه لاشاندن: له سمر بوخوار لهت کردن [۱] شکافتن از بالا به پایین.

داقه له شان: داقه لاشان [۱] نگا: داقه لاشان.

داقه له شانندن: داقه لاشاندن [۱] نگا: داقه لاشاندن.

داقه له شواو: داقلیشاوا [۱] نگا: داقلیشاوا.

داقه له شیار: داقلیشاوا [۱] نگا: داقلیشاوا.

داک: دابک، دئی، دبا [۱] مادر.

داکاسان: نوقره گرتن، داسه کتان، هه دادان [۱] آرام گرفتن.

داکاسانن: داسه کتاندن [۱] آرام کردن.

داکاسیان: داکاسان [۱] آرام گرفتن.

داکاسین: داکاسان [۱] آرام گرفتن.

داکالیان: نه زاندن، خوزین، داخوزین [۱] غر بیدن، نهیب زدن.

داکتن: سوزوه بون، داهیلان [۱] آویخته شدن.

داکردن: (۱) خه له کردنه ناوچال؛ (گه نمه کمه داکرد): (۲) دابارینی باران؛ (باران داباکرد): (۳) نازال کردنه زوره وه؛ (حه بیوانه کانم داکرد): (۴) چه فاندنی گونج له کایه دا؛ (هه لمانه کت داکه): (۵) قه لاشاندنی دیوار و... [۱] (۱) غله در چاله ریختن؛ (۲) آغاز بارش باران؛ (۳) دام را در آغل جای دادن؛ (۴) قرار دادن سهم هر بازیکن در محل خود هنگام بازی، فرار دادن جبزی برای نشانه گیری؛ (۵) شکافته شدن دیوار و... [۱]

داکرمان: به ددان وردکردنی سنی زوق: (قه نده کی داکرماند) [۱] خرد

داشوزیاگ: داهیزراو له سهره وه بوخوار، داهیلراو [۱] آویزان شده.

داشوزین: داهیلان، سمر بهره و ژیر داهینستن [۱] آویزان شدن.

داشوشتن: نابوت بون [۱] ورشکست.

داشه کان: خوار بونده له م لاو به ولادا [۱] آویزان شدن و بهر طرف نکان خوردن.

داشه کاندن: خوار کردنه وه به م لاو به ولادا [۱] آویزان کردن و بهر طرف نکان دادن.

داشه هاره: دوامین پیاده ی گه مده دامه [۱] آخرین مهره در بازی دامه.

داشی: هه زاری گول چین له پهریز [۱] خوشه چین.

داشینی: وشه ی ریز بو دواندنی برای گموره [۱] کلمه احترام به برادر بزرگتر، داداش.

داشیار: که یواوی مال [۱] کدبابو.

داشینان: له سهره وه بو خوار به نهیم دهس پابه بنان: (پشنمی داشینلا) [۱] ماساز دادن.

داشیا: (۱) جانه وه ری درنده؛ (۲) جانه وه ری نه ناسراو، داحبا [۱] (۱) درنده؛ (۲) جانور شناخته نشده.

داغوران: قوت دان [۱] فرودادن، قورت دادن.

داغ: (۱) گرم؛ (۲) خدم و خه فست؛ (۳) جزان به ناسنی سوزوه بو [۱] (۱) داغ؛ (۲) غم، اندوه؛ (۳) داغ کردن با آهن سرخ شده.

داغان: بهر باد، ندرت و تونا، نه فر و تونا [۱] داغان.

داغ دبه: به لا به سهرهانگ [۱] مصیبت دبه.

داغمه: موری ده و له منی، نه منه [۱] مهر دولتی.

داف: (۱) داو؛ (۲) گرفتاری [۱] (۱) دام؛ (۲) گرفتاری.

دافرتان: لی دهر پهریز [۱] بیرون چیدن.

دافرتانن: له ناوه وه ده راو بشتن [۱] به بیرون و رجھاندن.

دافره قان: دابلوخان [۱] له شدن از شدت بختن.

دافره قانن: دابلوخواندن [۱] له کردن.

دافره قیان: دابلوخان [۱] نگا: دابلوخان.

دافره قین: دافره قیان [۱] له شدن از شدت بختن.

دافلیقان: بلیشانه وه [۱] له شدن، ازهم گسیختن.

دافه تان: دابلوخان [۱] له شدن و ازهم گسیختن از شدت زخم.

دافه تاو: دابلوخان [۱] له شده از شدت زخم و بیماری.

دافه تین: دافه تان [۱] نگا: دافه تان.

داف: داو [۱] دام.

دافدوز: (۱) کهوی له داو ترساو که تخونی داو ناکه وی؛ (۲) بریتی له فیلبازو زرنگ [۱] (۱) کبکی که از دام نرسیده و طرف آن نمی رود؛ (۲) کتابه از آدم زیرک و مکار.

دافسک: داموسک، موی کلکی به کسم [۱] موی ستور.

دافک: داوی راوه که وی [۱] دامی که برای کبک گذارند.

دافه رستن: (۱) خو پیکه وه نوسانندن، وه ک ده نکه نرتی به نه نبشت به که وه؛ (۲) زاسان [۱] (۱) بهم جسیبدن؛ (۲) نهیدید با دست.

دافه گر: به ناسه، به ناوات [۱] ناسه خوار، آرزومند.

دَاکِه‌فَتَن: (۱) له سهره‌وه به‌روخوار هاتن؛ (۲) کهوتنه خوار؛ (۳) بونه‌داب و باو؛ (شئن تازه داکه‌فتگه)؛ (۴) داسه‌کنان؛ (داکه‌فه)؛ (۵) له‌کارکه‌وونن؛ (بیرسوه داکه‌فتگه)؛ (۶) فو پانی زه‌مین بان بان، داهاتن؛ (بانکه‌که داکه‌فتوه)؛ (۱) از بالا رو به پایین آمدن؛ (۲) به زیر افتادن؛ (۳) مُد شدن؛ (۴) آرام گرفتن؛ (۵) از کار افتادن؛ (۶) چاله‌شدن بام با زمین.

دَاکِه‌ن: که‌سئی که به‌رگ له خوی بان له که‌سپک ده‌کانده □ کسی که لباس از من خود با دِگری درمی‌آورد.

دَاکِه‌نَانْدَن: زُخو‌کردنی جَلک، لباس له به‌رخودازنین □ درآوردن لباس. داکه‌نندن؛ داکه‌ناندن □ درآوردن لباس.

دَاکِه‌وَانْدَن: خسته‌خواره‌وه □ فروهشتن، به‌زیر انداختن.

دَاکِه‌وَتَن: داکه‌فتن □ نگا؛ داکه‌فتن.

دَاکِه‌وَتُو: داکه‌فتگ □ نگا؛ داکه‌فتگ.

دَاکِشَان: (۱) له سهره‌وه به‌روخوارکیشان؛ (۲) زاخستن، داخستن □ (۱) از بالا به پایین کشیدن؛ (۲) گسندن.

دَاگ: (۱) دابن، به‌خشین؛ (۲) ناوه‌وه، گوز؛ (م‌بازدا نه‌ف مال داکئی) □ (۱) دادن، به‌خشین؛ (۲) مبانه، وسط.

دَاگَا: نه‌نک، داکئی دالو باب □ مادر بزرگ.

دَاگِر: (۱) داکیرکهر، ده‌ست به‌سهرداگر؛ (۲) هم‌مولا وه‌به‌رخوده‌ر □ (۱) غاصب؛ (۲) شامل، فراگیرنده.

دَاگِرَان: وه‌خورره‌هانتی همو له‌ش □ به‌خارش افتادن همه‌نن.

دَاگِرَانْدَن: وه‌خوروه‌بنانی له‌ش له نه‌خوشی □ به‌خارش افتادن جسم از بیماری.

دَاگِرَاو: له‌شی وه‌خوروه‌هانگ □ جسم به‌خارش افتاده.

دَاگِرْتَن: (۱) هینانه‌خوار له سهره‌وه؛ (۲) به‌همولا زاگه‌بشتن؛ (۳) برکردنی ده‌فر؛ (۴) دادرونی که‌ناره‌ی جل به‌سهر به‌کا؛ (۵) لیدانی بی‌پسانه‌وه؛ (وای به‌داران داکرت گوتمان ده‌مرئی)؛ (۶) به‌قسه‌ی زور سهر

گیژکردن؛ (وای داکرتم به‌قسه هوشم نه‌ما) □ (۱) پایین آوردن از بالا؛ (۲) فراگیری؛ (۳) برکردن ظرف؛ (۴) برهم دوختن کناره‌لباس؛ (۵) زدن بدون انقطاع؛ (۶) از برحرفی گیج کردن.

دَاگِرْتِنه‌وه: (۱) دوباره برکردن؛ (۲) به‌سهر به‌کا درونی حاشیه‌ی لباس □ (۱) دوباره برکردن؛ (۲) برهم دوزی کناره‌لباس.

دَاگِرْتُو: (۱) پر؛ (۲) هاورده له سهر بو‌خوار □ (۱) پر، مالمال؛ (۲) پایین آورده شده از بالا.

دَاگِرْتِی: (۱) پر؛ (۲) برتی له بادی هوا، به‌فیز □ (۱) پر؛ (۲) کتابه از منکبر.

دَاگِرْسَان: بی‌یونی ناگر، هل‌یون □ مشنعل شدن.

دَاگِرْسَانْدَن: بی‌کردن، هل‌کردنی ناگر □ مشنعل نمودن، افروختن.

دَاگِرْسَاو: هل‌بو، ناگرتی به‌ربو □ مشنعل شده.

دَاگِرِیْسَانْدَن: داکرساندن □ مشنعل نمودن، افروختن.

دَاگِوشِیْن: وشین له سهره‌وه به‌رو، وزیر □ فشردن از بالا به پایین.

دَاگِه‌رَان: به‌رو خواره‌هانن له لای سهره‌وه □ فرود آمدن از بلندی.

کردن جسم سخت با دندان.

دَاکِرْمَانْدَن: به‌دندان وردکردنی شئی زوق □ خرد کردن جسم سخت با دندان.

دَاکِرْمَاو: شئی به‌دندان وردکرا بی □ خرد شده با دندان.

دَاکِرْمِیْن: داکرماندن □ نگا؛ داکرماندن.

دَاکِرِن: داکردن □ نگا؛ داکردن.

دَاکِرِوِپَان: چارپوشی لی‌کردن □ چشم‌پوشی.

دَاکِرِوِزْتَن: داکرمان □ نگا؛ داکرمان.

دَاکِرِوِشْتَن: داکرمان □ نگا؛ داکرمان.

دَاکِشَان: به‌رو وزیر خشین □ رو به‌پایین خزیدن.

دَاکِشَانْدَن: به‌رو وزیر زه‌ناندن □ به‌زیر کشیدن.

دَاکِشَاو: (۱) به‌رو وزیر خزبو؛ (۲) بزروی زبری توند له بن بیت؛ (بیر که بینی «پ» داکشای بی‌ده‌لبن) □ (۱) رو به‌پایین خزیده؛ (۲) حرکت زیر.

دَاکِشَاوِی: زبری دوز له بن بیت □ حرکت زیر بلند در ته‌جی.

دَاکِشَه: (۱) به‌خشکه به‌روخوار چون □ (۲) گه‌رانه‌وی شه‌پول له به‌ست □ (۱) خزیدن رو به‌پایین؛ (۲) جزر آب.

دَاکُو: (۱) دابک؛ (۲) له به‌ر نه‌مه، بو به □ (۱) مادر؛ (۲) به‌این دلیل.

دَاکِوَتَان: (۱) به‌نهیم به‌زه‌ویدادان؛ (مه‌زره‌قه‌م داکوتا)؛ (۲) سهریک له‌زه‌وی بردنه‌خوار؛ (نه‌وسنگم داکوتا)؛ (۳) له بیژنگ دانی ده‌غل، دانه‌قائن □ (۱) بر زمین زدن با فشار؛ (۲) فروکو‌بیدن؛ (۳) به‌غریال بیخنن.

دَاکِوَتَانْدَن: داکوتان □ نگا؛ داکوتان.

دَاکِوَزَان: (۱) دوابی بی‌هینانی جزوا؛ (گور به‌که‌م به‌م گه‌وه داکوژاند)؛ (۲) برینه‌وه‌ی شه‌زو کبشه؛ (۳) وه‌کوژاندنی ناگر □ (۱) خاتمه‌دادن بافت، کور کردن بافته؛ (۲) پایان دادن به‌جنگ و نزاع؛ (۳) خاموش کردن آتش.

دَاکِوَزَانْدَن: داکوژان □ نگا؛ داکوژان.

دَاکِوَزَانِن: داکوژان □ نگا؛ داکوژان.

دَاکِوَزِیَان: داکوژان □ نگا؛ داکوژان.

دَاکِوُکِه: هه‌راو هوربای ناپوره‌ی مردم □ جنجال و شلوغی.

دَاکِوُکِی: (۱) پشنیوانی، لاگیری؛ (۲) کوششت، ته‌قالا □ (۱) طرفداری، بشنیبانی؛ (۲) کوشش.

دَاکِه‌تَن: (۱) کهوتنه‌خوار؛ (۲) په‌زینی نیر له‌من، هه‌ر بو‌نازه‌ل نیژن؛ (۳) خوار بو‌نمه □ (۱) پایین افتادن؛ (۲) جفت‌گیری نر و ماده، برای حیوان می‌گویند؛ (۳) کج شدن.

دَاکِه‌سَبَان: داسه‌کنین، هه‌دادان □ آرام گرفتن.

دَاکِه‌سِیَاي: داسه‌کناو □ آرام گرفته.

دَاکِه‌سِیْن: داکه‌سبان □ آرام گرفتن.

دَاکِه‌فَتَنگ: (۱) فریاد؛ (۲) داهانوی بان بان زه‌وی؛ (۳) داب □ (۱) فرو رفته؛ (۲) بام یا زمین گود شده؛ (۳) مُد شده.

دَاکِه‌فَتَنگِی: قویانی زه‌وی بان بان □ گودشدگی زمین یا بام.

- داگیر: (۱) داگر: (۲) بهزور سنبراو: (ماله کم داگیر کراوه) [۱] نگا: داگر: (۲) غضب شده.
- داگیران: (۱) گهرم داهانسی لهش له نا: (۲) گرتی جون. هه لئون: (۳) گران بونی گوی: (۴) سور هه لنگه زانی جاو له جاو بنه [۱] (۱) گرم و سنگین شدن جسم از تب: (۲) مشتعل شدن آتش: (۳) سنگین شدن کوش: (۴) سرخ شدن چشم از چشم درد.
- داگیراندن: داگرساندن [۱] مشتعل نمودن.
- داگیرانن: داگرساندن [۱] مشتعل نمودن.
- داگیراو: (۱) کهسی که له منسی له بهرنا گهرم داهانسی: (۲) گرتی جون [۱] (۱) گرم و سنگین شده از تب: (۲) مشتعل شده.
- داگیرسان: داگرسان [۱] مشتعل شدن.
- داگیرساندن: داگرساندن [۱] مشتعل نمودن.
- داگیرسانن: داگرساندن [۱] مشتعل نمودن.
- داگیرساو: داگرساو [۱] مشتعل شده.
- داگیرکراو: بهزور سنبراو [۱] غضب شده.
- داگیرکردن: بهزور سه نندن [۱] غضب کردن.
- داگیرکه: بهزور سین [۱] غاصب.
- داگیریان: داگیرسان [۱] نگا: داگیرسان.
- داگیریاگ: داگراو [۱] نگا: داگراو.
- دال: (۱) جار، که زوت، ده فعه: (۲) ناوی پینی له نلفو بینه: (۳) بمری نیشانه له بمره فرکنی دا [۱] (۱) دفعه. پار: (۲) نام حرفی در الفبا: (۳) سنگ آماج در بازی سنگ اندازی.
- دال: (۱) ناوی پینی له نلفو بی، دال: (۲) خهرنل: (۳) دنگ لیک جودا: (نهم هیشوه داله): (۴) که: زه بونی: (نهم جیشله دال گوشته) [۱] (۱) حرف دال: (۲) لاشنورا: (۳) دانه از هم جدا، خونه: (۴) اندکی و لاغری.
- دالاش: خهرنل. دال [۱] لاشخور.
- دالان: زیگی به دیواری سهر داپوشراو دا [۱] دهلین.
- دالانداز: پاسهوانی کاروانسه راو ماله گهوره [۱] سرابدار.
- دالان دوزه پ: زنی دیرزی لاوازا [۱] زن قهبلند بسیار لاغر.
- دالاهو: (۱) دالو، داول، دالهو: (۲) ناوی کبویکه له کوردستان [۱] (۱) مترسک: (۲) نام گوهی در کردستان.
- دالیز: برشنی که وانه بی له جلك دا [۱] دالبر.
- دالپون: لاوازون، له مزبون [۱] لاغرشدن.
- دالده: به نا [۱] بناه. لجره.
- دالده دان: به نادان، حاواندنه وه له ژر به نای خو دا [۱] بناه دادن.
- دالده هیشان: به ناهیشان [۱] بناه آوردن، التجاه.
- دالمتن: لستنده له سهر بو خوار [۱] فرولبیدن.
- دالک: دایک، دئی، جیا، دبا [۱] مادر.
- دالککه: دواندنی دایک [۱] خطاب به مادر.
- دالکان: پنه نوسان، چهسیان به سهر [۱] چسبیدن بر.
- دالکاندن: پنه نوساندن [۱] چسبانیدن بر.
- دالکانن: دالکانن: [۱] چسبانیدن بر.
- دالکاو: پنه نو ساو [۱] چسبیده بر.
- دالکهدزان: ده س کبس، هاوکاری نهینی دز. ده لالی دز [۱] دزد افشار.
- دالکیاگ: دالکاو [۱] چسبیده بر.
- دالکیان: دالکان [۱] چسبیدن بر.
- دالنگه: شمار له گمه دا [۱] آخرین مرحله در بازی دویدن ...
- دالو: دالان [۱] دهلین.
- دالو: بیرزنی ناهیزی جرج [۱] بیرزن بدقیافه.
- دالو: به بکهری له بوش و به لاش له مزوا بو جویله که نرساندن. داول. داهول [۱] مترسک.
- دالوت: دار به ست [۱] چوب بست.
- دالوچان: شوز بونه ره [۱] فروهشتگی.
- دالوچانن: شوز کردنه وه ... داهیشن [۱] فروهشتن.
- دالوچکه: داهیلراو، شوزه وه کراو [۱] فروهشته.
- دالوچه: دالوچکه [۱] فروهشته.
- دالوچیان: دالوچان [۱] نگا: دالوچان.
- دالوزان: دالوچان [۱] نگا: دالوچان.
- دالوزکه: دالوچکه [۱] نگا: دالوچکه.
- دالوسکه: جلوره. شوشه سه هول [۱] دنگاله.
- داله فان: هه لواسین [۱] آوبخنگی.
- داله فانندن: هه لاهوسین. شینی به شنی بلند وه کردن [۱] آوبختن.
- داله قاو: هه لواسراو [۱] آوبخنه.
- دالهو: دالو [۱] مترسک.
- داله واروئه: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] نام روسنایی که بعنبا ویران کردند.
- داله وای سهرو: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] نام روسنایی که بعنبا ویران کردند.
- داله وای گردان: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] نام روسنایی که بعنبا ویران کردند.
- داله هو: داول، دالو [۱] مترسک.
- دالیان: لاساری، سور بو ن له سهر مه بدست [۱] لجاجت.
- دالیت: دار به ست بو منوره زو شتی نر [۱] چوب بست.
- دالیستن: دالسن [۱] لبیدن.
- دالیه: سی پیوانه له خهرمان که له دار له ده کری [۱] سی پیمانته از خرم.
- دام: (۱) کردهی زا بردو له دان. به خشین: (۲) داوی زاو: (۳) جیگی ناغا له نهخته دامه دا: (۴) برینی له ده وله مندنی زور: (۵) زه وشتی ناو کومه ل: (دامو دستور). داب [۱] (۱) فعل ماضی از دادن برای اول شخص مفرد: (۲) دام، تله: (۳) بالان برین خانه در عرصه بازی «داما»: (۴) کتابه از تروت زیاد: (۵) عرف و عادت.
- داما: (۱) مات بو. کهوته هرزه وه: (۲) گمه به که هه والی شه ترنج [۱] (۱) حبران شد: (۲) نوعی بازی شبیه شطرنج.

دامار: ره گي نه ستور، ده مار [۱] رگ قطور.

داماری: زردايك، باوه ژن [۱] زن پندر.

داماك: زردايك، ژن ياف [۱] نامادری.

داماگ: مات و سرگهردان، تيماو [۱] درمانده، مات.

داماگي: تيمای، ماتی و سرگهردانی [۱] درماندگی.

دامالان: (۱) له سهرهوه يو خوار داخرانندن: (پيستی له بهر داماله):

(۲) شیلانی به ده ست: (نوزك پشم داماله): (۳) داكهنندن:

(دهر بیکه‌ی دامالی): (۴) لیس دانی مهنجهل و دیزه به ده ست: (نهو

دیزه چی پیوه ساوه دای ماله) [۱] (۱) فروكندن لباس: (۲) ماساز

دادن: (۳) خزانیدن لباس: (۴) لیس دادن ته دیگ یا دست.

دامالان: دامالندراو، وشه یه ركار له دامالان [۱] صیغه مفعولی «دامالان».

دامالندراو: دامالان، دامالناگ [۱] نگا: دامالان

دامالیانگ: دامالان [۱] نگا: دامالان

دامالیان: دامالان [۱] نگا: دامالان

دامالین: دامالان [۱] نگا: دامالان

دامالیو: دامالان [۱] نگا: دامالان

دامان: (۱) تن مان، ماتی و سرگهردانی، دماگی: (۲) داوین. چاك:

(۳) نامانه ناوده ستی، به مخشیمان [۱] (۱) درماندن: (۲) دامن: (۳) دادیم.

دامانی: (۱) گهمه‌ی دامه: (۲) به رومان دا [۱] (۱) بازی «داما»: (۲) بهوی

دادیم.

داماو: داماگ [۱] درمانده.

داماوی: (۱) داماگی: (۲) مات بوژن [۱] (۱) درماندگی: (۲) درمانده

شدن.

دامای: (۱) داماو: (۲) مات بوی [۱] (۱) درمانده: (۲) درمانده شدی.

دامران: تهرمان، كوژانه وه خه فهبونی ناگر [۱] فروكش کردن و خاموش

شدن آتش.

دامردن: دامران [۱] نگا: دامران.

دامردنهوه: دامردن [۱] نگا: دامردن.

دامرکان: (۱) داسه كتان، هه دادن: (۲) نه مانی گزی ناگر [۱] (۱) آرام

گرفتن: (۲) فروكش کردن شعله.

دامرکانندن: (۱) داسه كتانندن، آرام کردن: (۲) گز نه میشتی ناگر [۱]

(۱) آرام کردن: (۲) فروكشانیدن لهیب.

دامرکانن: دامرکانندن [۱] نگا: دامرکانندن.

دامرکیان: دامرکان [۱] نگا: دامرکان.

دامرکین: دامرکان [۱] نگا: دامرکان.

دامشته: دانه وئله له سه سراج برزینراو، بریشكه، بو دراو [۱] دانه بوداوه.

دامله: شه بله لندراو نیفلیج [۱] فالج زده.

دامله چه قان: نوه گوان، نینگوبن، مانگای بهر كل، چینی سنی سالان [۱]

ماد، گاو سه ساله.

دامنه چه قان: دامله چه قان [۱] نگا: دامله چه قان.

دامو: دامان، داوین [۱] دامن.

داموچانسن: (۱) دهنه دان، هانه دان: (۲) رام کردن [۱] (۱) برانگیختن:

(۲) وام کردن.

داموچانن: وه رگه زانندی قهراغی لیباس بو دهره وه [۱] برگرداندن لبه

لیباس و فرش و...

داموچیاگ: (۱) دهنه دراو: (۲) نیوهه نگراره: (۳) رام کراو [۱]

(۱) برانگیخته: (۲) لبه برگشته: (۳) رام شده.

دام و ده زگا: (۱) كوژشك، قهسه، خانوی بهرزه نهرز: (۲) برینی له

ده ولته و تیداره کانی: (۳) خوش زابواردن [۱] (۱) کاخ مجلل: (۲) کتابه

از رژیم و بیستگان آن، سازمان: (۳) خوشگذرانی.

دام و ده ستور: ته كوژی، زك و پینکی [۱] ترتیب و تنظیم.

داموس: موی كلکی به كسم [۱] موی دم ستور.

داموسك: داموس [۱] نگا: داموس.

داموسكه: داموس [۱] نگا: داموس.

دامه: گهمه به كه به سی و دو داش ده كری [۱] بازی «داما».

دامه رزان: چی گرتن، چی بو نه وه له شوینی [۱] جایگیر شدن.

دامه رزانندن: جایگیر کردن [۱] جایگیر کردن.

دامه رزانن: دامه رزانندن [۱] جایگیر کردن.

دامه رزاو: جایگیر بوگ [۱] جایگیر شده.

دامه رزیاگ: دامه رزاو [۱] جایگیر شده.

دامه رزیان: دامه رزان [۱] جایگیر شدن.

دامه رزان: دامه رزان، نهوا و وه ك يدك ده گهل دامه رزان [۱] نگا: دامه رزان.

دامه رزانندن: دامه رزانندن [۱] جایگیر کردن.

دامه رزاو: دامه رزاو [۱] جایگیر شدن.

دامه لاغاس: نالان کراو، پورکری [۱] غارت شده.

دامهن: دامان، چاك، داوین [۱] دامن.

دامه هر: زرداك، باوه ژن [۱] نامادری.

دامین: (۱) دامن: (۲) داوینی کبو، بنار [۱] (۱) دامن: (۲) دامته کوه.

دامین بیس: مرزی زینا حکار [۱] فاسق، زانی، آلوده دامن.

دامین تهر: دامین بیس [۱] نگا: دامین بیس.

دامین گرتن: (۱) برینی له په نسا بو بردن و نكا کردن له كه سی: (۲) ناچار

توشی به لا بون: (نم به لایه دامینی گرتوم) [۱] (۱) کتابه از التماس و

بناه خواستن: (۲) گرفتار شدن.

دامینگیر: یه خه گر، توش هاتو [۱] گریبانگیر.

دان: (۱) داین، بهخشین: (۲) خوراکی مریشك و بالنده ی مانی: (۳) خه له:

(ده خلو دان): (۴) نوم: (گه نمه كه م دانی نه گرتوه): (۵) ددان، دران:

(۶) جینگه: (خویندان، قه لاغ دان): (۷) نیشانه ی چاوگ: (بیدان،

لیدان، نیدان): (۸) نیوروز: (دانی سه به بنه، دانی نیواره): (۹) وه ساو

كهوتن: (له ناودان): (۱۰) كز، قهسل [۱] (۱) دادن: (۲) خوراك ماکیان،

چینه: (۳) غله: (۴) تخم: (۵) دندان: (۶) پسوند ظرفیت: (۷) علامت

مصدری: (۸) نیم روز: (۹) به میان رفتن: (۱۰) موسم.

دان نالبو نه وه: ددان به شتی ترش كولیون [۱] كند شدن دندان از توشی

خوردن

دانا: زانا، زورزان [۱] دانا.

دانگ: (۱) شبهه کی مولک؛ (۲) شبهه کی مسقال [۱] (۱) بك ششم ملك؛ (۲) بك ششم شقال.

دانگا: ده مېك، تاوېك [۱] مډني كم، دمې.

دانگانه: بهرې دانگېك له ملك [۱] بهرې بك ششم از زمين ملكې.

دانگو: (۱) كاڅله بادام و شيلانډې سپي كراوى كولواو؛ (۲) جبا جبا [۱] (۱) هسته بادام زردآلوى پوست كنده آب بز؛ (۲) متفرق.

دانگه: (۱) چنگې گياپوخستنې نازه ل له زستاندا؛ (۲) خوار ناوايي [۱] (۱) علقگاه بېرون آغل در زمستان؛ (۲) طرف پايين آبادي.

دانگير: (۱) دانه وېله ي باش نه كولواو؛ (۲) چيگه ننه نامرازي په مودانه گرتن؛ (۳) نه خوشي نازه ل له ده خلی زور خواردن [۱] (۱) دانه نېم پخنه؛ (۲) اېزار يښه پاك كني؛ (۳) نوعي بيماري دام كه از خوردن غله بسيار حاصل مي شود.

دان تير كردن: بريني له تماح كردن [۱] كنايه از طمع.

دانو: (۱) دانه وېله له ناوا كولواو؛ (۲) جوړه نه خوشبه كي بز؛ (۳) جواله ي سپي كراوى كولواو [۱] (۱) دانه آب بز؛ (۲) نوعي بيماري بز؛ (۳) هسته بادام آب بز.

دانواندن: (۱) چه ماندنوه؛ (۲) بريني له نسلیم بون [۱] (۱) خم كردن؛ (۲) كتابه از تسليم شدن.

دانوراشتن: قه كردن، دولا به سمر به كاهنېان [۱] تا كردن، دولا به برهم آوردن.

دانوستان: مامله، كرين و فروتن [۱] معامله.

دانوشتان: قه ديون، لايك به سمر به كتر داهينان [۱] تاشدن، لا پرلا آوردن.

دانوشتانندن: دانوراشتن [۱] نگا: دانوراشتن.

دانوشتانن: دانوشتانندن [۱] نگا: دانوشتانندن.

دانوشتاو: (۱) قه دكراو؛ (۲) كنهاره ي به سمر به كا دوراو [۱] (۱) ناشده كاغذ؛ (۲) برهم دوخته كناره لباس.

دانوكه: نوي كه نگر، نومي ناو قانگه لاشك [۱] كنگر دانه.

دانوكه: نه خوشبه كي مهله [۱] نوعي بيماري برنده.

دانوله: (۱) دانه وېله ي كولواو؛ (۲) گيايه كه [۱] (۱) دانه آب بز؛ (۲) گياهي است.

دانه: (۱) دانك، ده نك، ده نك؛ (۲) هاوكاري ژماره، عمده؛ (به كدانه، دودانه)؛ (۳) ناسني لغاو كه ده چينه ناو زاري يه كسمه وه؛ (۴) نه خته ي لاي زوروي ميره زه؛ (۵) دانه و گزني گزنيابه تي مشارو هره زه؛ (۶) شه ي تمون؛ (۷) درماني زه ننگ بو زه ننگ كردني بهران؛ (۸) نانه ي جاو؛ (۹) بهر دېكي به ترخه [۱] (۱) دانه؛ (۲) عدد؛ (۳) دهغه لگام؛ (۴) قسمت بالاي شاليزار؛ (۵) دندانه؛ (۶) شانه مانندي در باغندي؛ (۷) رنگي كه براي رنگ كردن قوج به كار مي رود؛ (۸) لكه جشم؛ (۹) بتم.

دانه با: بهر باداني خو بانې خهرمان [۱] باد دادن خرمن.

دانه بهر: ده سنه بهر، بهر عوده [۱] ضامن.

دانه بهر هفت: له بهر انبره يه كتر زانان نا بزنان كام باشتر و جوانترن [۱] رو در رو قرار دادن براي مقايسه.

دانسار: تېكه لاو نه بوي ده نكه ده نكه ي داوه ستاو: (چېسته كه دانار دانار بوي) [۱] دانه دانه شدن روغن و...

داناردانار: دانار [۱] نگا: دانار.

دانازن: بوشكي كه كلبه دندان كولېنه وه [۱] خلال دندان.

داناهه: ماش و برنج، موي سپي و زه شي تېكه لاو [۱] موي سپيد و سپاه سر وروي.

دانان: (۱) نانه سه رزه ي؛ (۲) دوراندن له فومار؛ (۳) نوسيني كنيب: (مهلا كنيبيكي داناوه) [۱] (۱) نهادن؛ (۲) باختن؛ (۳) ناليف كردن.

داناو: ناوداني ده غل بو ده نك فله بو بون [۱] آبياري براي جاق شدن دانه غله.

دانپوري: زورخور دواي له نه خوشي هه سنانه وه [۱] پرخوري بعد از شفا يافتن.

دان به خود اگرتن: ده ره ل نه بون، پشودرزي، له بز هه لنه چون [۱] صبر و حلم داشتن.

دان بيپانان: (۱) راستي گون، ده بريني جواي راست؛ (۲) بهشت زانين، نرخ بودانان: (كاورادان به منا ناهيني) [۱] (۱) اعتراف؛ (۲) ارج نهادن.

دان جبر كردن: ددان به گزي شانندان [۱] دندان قروچه.

دان جبر كردنوه: دان جبر كردن [۱] دندان قروچه.

دان چونه كليله: ددان به سمر به ك دانوسان و زار هه لنه پجران [۱] دندان برهم چسپيدن و باز نشدن دهان، قفل شدن دهان.

دان چير كردن: دان جبر كردن [۱] دندان قروچه.

دان دانوكه: گيايه كه [۱] گياهي است.

دان دراو: (۱) سمر زه ي نراو؛ (۲) كرابو به قانسون؛ (۳) هه لگراو [۱] (۱) نهاده شده؛ (۲) قانون شده؛ (۳) درخانه نگهداري شده.

داندوك: گهنم و دوكه شكي وشكه موه كراو [۱] گندم و دوغ كتك باهم خشكېده.

داندوك: ده مي بالنده، ده نوك [۱] نوك، متقار.

دانراو: دان دراو [۱] نگا: دان دراو.

دان زيچ: ددان گرا [۱] دندان ها برجسته.

دان زيچ كردنوه: دان جبر كردن [۱] دندان قروچه.

دانساز: وه ستاي ددان كردن [۱] دندان ساز.

دان سپي پونه وه: بريني له بې شمرم بون [۱] كنايه از شرم و حيا رفتن.

دانسته: نابه ني [۱] ويژگي.

دانسقه: كه مونه، نابه ب [۱] نابه ب.

دان سح كرن: نې گيانندن [۱] فهسانيدن.

دانك: ده نك، دانه، لب [۱] دانه.

دان كردن: (۱) ده نك بهر بادا بوني خه له؛ (۲) ددان دروست كردن [۱] (۱) دانه كردن غله؛ (۲) دندان درست كردن.

دانگه: ناوله ي مهل، خروكمي مر بسنك [۱] آبله مرغان.

دانگه دهردان: ناوله لي هانتي مهل و مريشك [۱] آبله زدن مرغ.

دان كهل: دگان شكياك ياكه هنگ [۱] دندان شكسنة.

دانه پال: ۱) هاوبه شی کردن، نیکدل به خه لک بون بو کاری: ۲) به بنار

هدلگزان: ۱) رفتن به همکاری دیگران: ۲) از دامنه بالا رفتن.

دانه بهی: وه دو اکه ورنن [ف] پیگیری.

دانه چوقه: تفته تفتی ددانان له سرمان یان له تالیهانن [ف] بهم خوردن دندانه از سرما با از تب.

دانه چوله که: گیاهه که [ف] گیاهی است.

دانه چیره: زبک خشاننی ددانان و سیره لنی هاتیانن [ف] بهم ساییدن دندانه.

دانه خوره: چه شه خورده، چه شه [ف] چشته خوار.

دانه دو: ۱) له دودان. بپوه جون: ۲) وه دو اکه ورتن، شوین کومتن:

۳) مر بد بون، په بره وی کردن [ف] ۱) استمرار، ادامه: ۲) پیگیری: ۳) پیروی.

دانه دو: دوکولبو، دوخه و [ف] دوغبا.

دانه دم: له دودان [ف] نم دبد کردن، ادامه دادن.

دانه هر: ۱) که سی شتی نه نینه بان زه وی با هر شتی: ۲) بناغه دارژو دوروست که: ۳) نوسه ری کنب و شعر [ف] ۱) گذارنده: ۲) بنیانگزار: ۳) مؤلف.

دانه زوکه: شپوی نوک و گه نم که به مزگنی دان هاننی مندال ده بیه شنوه [ف] آش گندم و نخود که به مناسبت دندان درآوردن نوزاد می دهند.

دانه ریز: دانه ززانه ناو ناره وه له ناسباو [ف] دانه گندم ریزی در آرد آسیاب.

دانه زانین: تیگه یاندنی خه لک بوفهرمان و کاری [ف] اعلام.

دانه سهر: به سهردا دان، هیرش له نه کاو بو بردن [ف] حمله کردن.

دانه قه تی: گیاهه که [ف] گیاهی است.

دانه ک: به خشش [ف] بخشش.

دانه کولانه: دانوی دانه ریله، دانوله [ف] دانه آب پز.

دانه لغاو: نهو ناسندی لغاو که ده چینه ناو ده می به کسم [ف] دهنه لگام.

دانه لوق: شپوی سهوزیجات و گه نم کوناو [ف] آش سبزی و گندم نیم کوب.

دانه ماش: موی ماش و برنجی [ف] موی سپید و سیاه مخلوط.

دانه مه: موی سبی دانه دانه له ناو موی زهش دا [ف] تارهای سفید مو در ریش.

دانه وان: چه مینه وه، بهره نه وی بون [ف] خم شدن.

دانه وانندن: ۱) چه ماننده وه: ۲) له کیشه دا تسلیم بون [ف] ۱) نمودن: ۲) در مجادله تسلیم شدن، کوتاه آمدن.

دانه وانن: دانه وانندن [ف] نگا: دانه وانندن.

دانه وه: ۱) گه زاننده وه وی وام: ۲) کولبنی زه مین [ف] ۱) وادادن، مازپرداخت وام: ۲) کندن زمین.

دانه وی: لاره وه بو، چه مابه وه [ف] خم شد.

دانه ویله: نازوخه وی وشک وه ک نیسک و نوک و... [ف] بنش.

دانه وین: دانه وان [ف] خم شدن.

دانه وینه وه: دانه وان [ف] خم شدن.

دانه یز: گه نمه کوناو، گه نمی کره کراو [ف] گندم کوبیده.

دانه یزک: دانه یز [ف] گندم کوبیده.

دانه یه ک: ۱) دانه پال: ۲) به کبک [ف] ۱) نگا: دانه پال: ۲) بکعد.

دانی: ۱) دابه سته: ۲) دانو، ده نکی کولاو: ۳) دانه بهه مو ماناوه [ف] ۱) پرواز: ۲) دانه آب پز: ۳) نگا: دانه.

دانی: ۱) بنی بان زه وی: ۲) چبسته نگاو [ف] ۱) بنه، بر زمین نه: ۲) چاشنگاه.

دانیگ: دوزاو [ف] باخنه.

دانیان: ۱) دانان: ۲) دوزاندن [ف] ۱) نهادن: ۲) باختن.

دانیاو: ۱) دانراو: ۲) دوزاو [ف] ۱) نهاده: ۲) باخته.

دانیز: نه وی حو کم ده کا، حاکم [ف] حاکم.

دانیر کرن: محاکمه کردن [ف] محاکمه کردن.

دانیش: زونی، بنیش [ف] بنشین.

دانیشتگ: نیشتو [ف] نشست.

دانیشتن: رویشن، نیشتن [ف] نشستن.

دانیشتو: رویشن، نیشتو [ف] نشسته.

دانیشه: زونی، دانیش [ف] بنشین.

دانیک: دانو، دانوله، دانه ویله ی کولاو [ف] دانه آب پز.

دانیین: دانان [ف] نگا: دانان.

دانیه: دای بنی [ف] بنه، امر به نهادن.

داو: ۱) هه ودا، نا، نال: ۲) داوی مهل زاو کردن: ۳) گزی و گه ز: ۴) دامین:

۵) جوزیک کایه له نه ردیندا: ۶) گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [ف] ۱) تاریخ یا مو...: ۲) ام، ۳) حفه و کلک: ۴) دامن: ۵) نوعی بازی نزد: ۶) نام روستایی در کردستان که بهشها ویران کردند.

داوا: ۱) نه لپ، خوازن: ۳) شه زوههرا [ف] ۱) طلب: ۲) دعوی، جنگ. داواچی: نه له بکار، خوازه ر [ف] ادعا کننده.

داوا کار: داواچی [ف] ادعا کننده.

داوا کهر: داواچی [ف] ادعا کننده.

داوان: ۱) دامن، دامین، داو: ۲) خوازیبنی کهر [ف] ۱) دامن: ۲) خواستگار.

داو باز: ۱) گزبکار: ۲) زاوچی به هوی داو [ف] ۱) حفه باز: ۲) صیاد بادام. داو بیسه ت: سه ودا، مامله [ف] دادوستد.

داو خواز: ۱) خواستنی خوی: ۲) خوازیبنی کهر [ف] ۱) داو طلب: ۲) خواستگار.

داو خوازی: خوازیبنی [ف] خواستگاری.

داو داخستن: داودا نا نه وه بو زاوه مهل [ف] دام نهادن.

داو داوا: گوندیکه له کوردستان [ف] نام روستایی است.

داو داوی: جال جالو که، کاکله موشان [ف] عنکبوت.

داو دوز: مهلی که هه ست به داوده کا [ف] برنده ای که دام را حس می کند. داو دره مان: ۱) هاتو جوی بزیشک کردن بو چابو نه وه: ۲) نالان و

زه رده چیوه [ف] ۱) معالجات: ۲) دیگ ایزار، ادویه.

داودی: گوئیکه به زور زه نگ [ف] گل داودی.

داوول: (۱) دالهوه، داوول، دالو: (بدو زولفی میر و حدت مه که مهنم له شه هدی لئو / تهریکه دل زه عینو ده نرسنی له داوولنی) «سهیفی قازی»: (۲) دهوول [۱] (۱) مترسک: (۲) دهل.

داوی: دواپی، پاشین [۱] آخر.

داویتی: گولیکه بوخ خوش، داودی [۱] گل داودی.

داوی دان: دواپی پنی هینان [۱] خانمه دادن.

داوین: پاشین، پاشینه [۱] آخربن.

داوین: دار، دامان، دامین [۱] دامن.

داوین پاک: دور له گوناح [۱] پاکدامن.

داوین پیس: فاسق و زیناح کار، دامین پیس [۱] آلوده دامن.

داوین تهر: دامین تهر، داوین پیس [۱] نردامن.

داوینه: پاشینه، پاش هه موش [۱] آخربن.

داوینه: بناری چیا [۱] دامنه کوه.

داویه: هه مبشه ژبو، بهره وام [۱] ابدی.

داهات: دهرامت، بهره ری زه مین، حاصلات [۱] محصول.

داهاتانه: بهشی خاوان ملک له دهرامتی زه وی مالبات بر درآمد، بهره مالکانه.

داهاتنگ: تازه په بابوگ [۱] نوآمده.

داهاتن: (۱) نهوینه، جه مینه وه: (۲) برآنه وه به مشار: (۳) نه خوش بوئی

جاو: (جاوم داهاتوه): (۴) به شانه کران: (سمری به شانه داهاتوه): (۵)

کهوی بون، رام بون: (۶) تازه دهرجون، له نوی هانن: (۷) داکه وتن:

(بانی تهر خانسوی داهاتوه) [۱] (۱) خمیدن: (۲) بریدن با آره: (۳)

شروع چشم درد: (۴) شانه شدن مو: (۵) رام شدن: (۶) نوآمد. اختراع:

(۷) نگا: داکه وتن.

داهاتو: حائی برکاری داهانن [۱] صیغه مفعولی «داهانن».

داهازین: وردکردنی شتی زهق. آسباوکردن [۱] خرد کردن. آسباب کردن.

داهانین: نازه په پیدا کردن، وه دی هینانی شتی نوی [۱] اختراع. نوآوری.

داهارودن: (۱) داهانین: (۲) به شانه کردنی مو [۱] (۱) نگا: داهانین:

(۲) شانه زدن مو.

داهور: فرت، گوشاد. هراو، زره زوت [۱] گشاد.

داهول: داوول [۱] منرسک.

داههرستن: به سفر په کدا لکان و نیک توندبون [۱] با فشار برهم چسبیدن.

داهی: نینر چی؟ دهی نیدی؟ [۱] دیگر چه؟ پس چه؟

داهیزان: (۱) لهش گران بون له نایان له گرما: (۲) شل بونی هه ویر

[۱] (۱) تپاسیدن، بی حال شدن از گرما: (۲) آبکی بودن خمیر.

داهیزران: داهیزان [۱] نگا: داهیزان.

داهیزیان: داهیزان [۱] نگا: داهیزان.

داهیشتن: بهره وخواو شورکردنه وه [۱] فروهشنن،

داهیلان: داهیشتن [۱] فروهشتن.

داهینان: (۱) رام کردن، کهوی کردن، که دی کردن: (۲) به هزه برینه وهی

داو دیرونکل: په پوسیمانه [۱] ههده.

داو: دادر، دایر، باژبوگ [۱] جزء جداشدن.

داوشکهستی: دامین نهر [۱] نگا: دامین نهر.

داوکهفتن: کهوته ناهو دای گبران به داو [۱] در دام افتادن.

داوگه: جی داو، نهو شوینه ی داوی بو زاو لئو بنینه وه [۱] دامگه.

داوول: داوول [۱] منرسک.

داولین: (۱) نان ده شور با گوشین: (۲) ده سهریک ناخنین [۱] (۱) تربت

کردن تان: (۲) انباشتن با فسار.

داولیدهر: (۱) داوچه قین: (۲) فیلباز [۱] (۱) دام گزار: (۲) حقه باز.

داوانانه وه: داو چه فاندن بو زاو [۱] دام نهادن.

داووت: (۱) زه قس، گو به نند، دبیلان: (۲) زه ساوه ندی بوک [۱] (۱)

رقص: (۲) جشن عروسی.

داوه ته جنوکه: باهوزه گیزه لوه که [۱] گردباد.

داوه تی جندوکان: باهوز [۱] گردباد.

داوه ران: له زورورا بهره وخواو زوان [۱] فروریزی.

داوه راندن: له بهره زه و زواندنه خواو: (سبو داوه رین، تهرزه داوه ری) [۱]

فرو ربخنن.

داوه رانن: داوه راندن [۱] فرو ربخنن.

داوه ریان: (۱) داوه ران: (۲) شوژه وه بون [۱] (۱) نگا: داوه ران:

(۲) فروهشنگی.

داوه ریس: (۱) هاور بشمی نهریسراو: (۲) جو ری کونال [۱] (۱) ابریشم

خام: (۲) نوعی کرباس.

داوه رین: داوه ریان [۱] نگا: داوه ریان.

داوه رزان: داخوزین، پیاده بوئی سوار [۱] پیاده شدن سوار.

داوه زانندن: پیاده کردنی سوار، سوار له هسپ هینانه خواو [۱] پیاده

کردن از سواری.

داوه زین: داوه زان [۱] نگا: داوه زان.

داوه ستن: (۱) دابه سنن، شه تکه دان: (۲) به خنه زاگرتن بو قه له بون [۱]

(۱) محکم بستن: (۲) نگهداری حیوان برای جاق شدن.

داوه سین: که درار، جاروی دار، خهر به نده [۱] خربنده.

داوه شان: (۱) ته کاندنی جلك له سهر ته ندون: (کراسه کهت داوه شینه):

(۲) زاتله کاندن بهره ووزیر: (داریکی بو داوه شانند بهره نه کهوت):

(۳) زواری له بهره که چوگ: (له تی داوه شلاوه نانوانی هیچ بکا) [۱] (۱)

تکانیدن لباس بر آتش: (۲) حرکت دادن رو به پایین: (۳) له شدن و

پوسیدن.

داوه شانندن: کاری داوه شان [۱] عمل «داوه شان».

داوه شاو: برکاری داوه شان [۱] صیغه مفعولی «داوه شان».

داوه شیاگ: (۱) داوه شاو: (۲) نوی چیندراو [۱] (۱) نگا: داوه شاو: (۲) تخم

کاشنه.

داوه شیان: داوه شان [۱] نگا: داوه شان.

داوه کوسته: بالداریکه له کهو به چوکنتر [۱] برنده ای است کوچکنتر از

کبک.

دبدب: (۱) وشه‌یه که شوان نازده ئی بی بانگ ده‌کا: (۲) پاسه‌وان، نیشک‌گر
 [۱] اصطلاحی برای خواندن گله: (۲) نگهبان
 دبدوپ: پاسه‌وان [۱] نگهبان.
 دبی: نیژی، ده ئی [۱] می گوید.
 دبیدبی: دبب، وشه‌ی بانگ کردنی نازال [۱] کلمه خواندن گله.
 دپل: تیل، قامک، تلی، نه‌نگوست [۱] انگشت.
 دت: ده‌دا: (دت نان نادت: ده‌یدا یان نابدا) [۱] می‌دهد.
 دته‌ر: لاسا، ده‌مه‌لاسه‌که [۱] تعلید، ادا.
 دج: (۱) سوچ، قوژینی دیواز: (۲) ددانه [۱] (۱) نیش دیواز: (۲) ددانه.
 ددا: نه‌نه، نه‌نک، داپره [۱] مادر بزرگ.
 ددان: نیسکی ناو‌دهم بو شت بی خواردن، دان [۱] دندان.
 ددان نالیونه‌وه: دان نالیونه‌وه [۱] نکا: دان نالیونه‌وه.
 ددان تیژکردن: تمساح کردن [۱] کتابه از طمع کردن.
 ددان چیرکردن: ددان به‌گری نیشان‌دان [۱] دندان قروچه.
 ددان خوشک: سپل [۱] طحال.
 ددانندن: (۱) شات و شووت کردن، خو‌ه‌لک‌نیشان: (۲) درو کردن [۱] (۱) لاف
 زدن: (۲) دروغ گفتن.
 ددان سپی بونه‌وه: شهرم نهمان له زوی گه‌وره‌تردا [۱] پرروشدن در
 برابر بزرگتر از خود.
 ددان گز: ددان گه‌وره، ددان ده‌رپه‌زیو [۱] دندان برجسته.
 ددانوک: که‌لایی سه‌ر دیوار و ده‌مه‌مشار [۱] دندانه.
 ددانه: ددانوک [۱] ددانه.
 ددو: به‌ک‌ویه‌ک، دو [۱] عدد دو.
 ددو: ددو [۱] عدد دو.
 دز: زبر، برتی له نه‌ترسی به‌دغه‌ز: (سه‌گیکی دزه، بیاویکی دزه) [۱]
 تترس و موذی.
 دراخه: مه‌لوی ده‌خل [۱] یک‌دسته کوچک از درویده.
 درازه: گوندیکی کوردستانه به‌عسی ویرانی کرد [۱] نام روسنایی که
 به‌نیها ویران کردند.
 دراف: (۱) پاره، دراو، پول، پهره: (۲) درزو قه‌لنشی دیواز: (۳) بلاف
 [۱] (۱) پول: (۲) درزو ترک دیوار: (۳) رخت شویی.
 دران: ددان [۱] دندان.
 دران: شرو له‌ت بون [۱] دریده شدن.
 درانندن: شز کردن، له‌ت کردن [۱] دریدن.
 درانن: درانندن [۱] دریدن.
 دراو: دراف [۱] پول.
 دراو: پاره‌بوگ، له‌ت کراو [۱] دریده.
 دراوسی: جبران، هاوسا [۱] همسایه.
 دراوسی وه‌زن: هاوساره‌نجین، خراب ده‌گه‌ل هاوسایان [۱]
 همسایه‌رنجان.
 دراوی: جیگه‌ دراو، شرو ئه‌نی [۱] دریدگی، پارگی.
 درپاشه: زه‌رگ، شیشی ده‌رویشان [۱] سیخ دراویش.

دارا: (۳) شاهه‌کردنی مو: (۴) خوار کردنه‌وه‌ی لک و دارا: (۵) له نوی هینان
 [۱] (۱) رام کردن: (۲) آزه‌کردن: (۳) ستانه زدن: (۴) خم نمودن:
 (۵) اختراع.
 داهینانه‌وه: خوار کردنه‌وه [۱] خم کردن.
 داهینهر: وه‌دی هین [۱] مخضرع.
 دای: (۱) دایک، دالک: (۲) کرده‌ی زاپوردی دان: (دای نیم) [۱] (۱) مادر:
 (۲) فعل ماضی دادن برای سوم شخص مفرد.
 دایاخ: سه‌بر، پشودان، چه‌وسه‌له [۱] صبر.
 دایان: (۱) نایه‌ن، له‌له‌ی ژن: (۲) کاری زاپرده‌ی دان بو کو [۱] (۱) ماما.
 دایه: (۲) فعل ماضی دادن برای سوم شخص جمع.
 دایانی: نایه‌نی [۱] مامایی.
 دایره: (۱) ده‌فه‌ی چکوله: (۲) شوننی کارگیزی ده‌وله‌ت [۱] (۱) دف
 کوچک: (۲) اداره.
 دایره زه‌نگی: ده‌فه‌ی چوکی به‌زریزه، گه‌وال [۱] دایره‌زنگی.
 دایسی: له‌گژدایه، هه‌لیوه [۱] شعله‌ور است.
 دایک: دالک، نو‌دا، دئی، جیبا، داک [۱] مادر.
 دایکه: (۱) وشه‌ی دواندنی دالک: (۲) میونه‌ی له‌سه‌ر جوچکان:
 (۳) فهرمانی داکردن [۱] (۱) کلمه خطاب به‌مادر: (۲) جفت ماده
 پرند: (۳) امر به‌ربخشن
 دایکه‌دزه: ده‌سکب [۱] شربک دزد.
 دایکه‌لئ: وشه‌ی دواندنی دایک به‌خوشه‌وستی [۱] کلمه خطاب به‌مادر
 دوستانه.
 دایکه‌مار: زه‌رده قوزه، جوژی مارمیلکه [۱] نوعی مارمولک.
 دایکه‌مارانه: جوژی مارمیلکه [۱] نوعی مارمولک.
 دایکه‌وا: زنی با‌به‌دهم [۱] حوا همسر آدم.
 دایلاخ: به‌چکه‌وشتری بکساله [۱] شتر بیجه بکساله.
 دایلاخ: دایلاخ [۱] شتر بیجه یکساله.
 دایلان: (۱) سه‌بر، سه‌مه‌ره: (۲) دل‌به‌ری زور جوان [۱] (۱) عجیب: (۲)
 دل‌با و زیبا.
 دایم: هم‌بیشه [۱] دانم.
 داینده: دل‌اوا، ده‌هنده [۱] بخشنده.
 داینه: (۱) داوین، دامین: (۲) فرمان به‌دانان: (۳) بناری کیو [۱] (۱) دامن:
 (۲) امر به‌نهادن: (۳) دامنه کوه.
 داینی: فرمان به‌دانان [۱] بگذارش، امر به‌نهادن.
 دایه: (۱) دایک: (۲) نایه‌ن [۱] (۱) مادر: (۲) دایه.
 دایه‌خ: به‌ره، فابده [۱] بهره.
 دایه‌ق: دایه‌خ [۱] بهره.
 دایه‌لکه: نام‌رازنکه له‌ناسباودا [۱] ابزارای در آسیاب.
 دایه‌ن: نایه‌ن، نه‌ورنه‌ی شیر نهدا به‌منالی خه‌لک [۱] دایه، شبرده به‌بیجه
 دبگران.
 داین: دایه‌ن [۱] دایه‌ن.
 دایی: دؤک، شوکه [۱] سپیدک گباهی.

دربو: وشه‌ی دنده‌دانی بهران بو شه‌وه قوچ [۱] واژه‌ای برای تشجیع قوچ به جنگ.

درپشه: درپشه، دهرزی دهسک داری چه‌رم کون کردن، دره‌وشه [۱] درفش پینه‌دوزی.

درتال: چال و چول، که‌ندوله‌ند [۱] چاله‌چوله.

درجه: دربو [۱] نگا: دربو.

دردان: زیگه‌کردنه‌وه له ناو‌حه‌شامات [۱] راه بازکردن در شلوغی.

دردوک: (۱) بینام‌ونوا؛ (۲) هدرزه‌کاری. وه‌پیش وشه‌ی بیاله‌ده‌کوی: (نازه

دهمی دردوک و بیاله‌به‌نی) [۱] (۱) پرتگو؛ (۲) اول جوانی.

دردوک: خو تې هدلفونین [۱] فضول.

دردوونگ: دودل، به‌گومان [۱] دودل، متردد.

درز: (۱) فله‌شنی بارک: (شوشه‌درزی برد)؛ (۲) دهرسه، وانه: (ماموسنا

درزی دادام) [۱] (۱) درزا؛ (۲) درس.

درز دادان: (۱) فله‌شنه‌دیوار به فورگرتن؛ (۲) وانه پیدان [۱]

(۱) درزگیری؛ (۲) درس خواندن.

درزگرتن: که‌لین گرتن [۱] درر گرفتن.

درژ: (۱) خاو، بانه‌دراو؛ (۲) توژه، گرژ؛ (۳) لیگ هالاو، مات و کروشمه کردو

[۱] (۱) تاب نخورده؛ (۲) خشمگین؛ (۳) توهم رفته.

درشت: (۱) زبر، زورا؛ (۲) زل له‌حاند ورد [۱] (۱) زبر، خشن؛ (۲) درشت.

درغه: مه‌به‌سن، شباوی نو‌سین [۱] مطلب، سوژه.

درف: نبشانه، دروشم [۱] علامت.

درف: ره‌که‌ز، بنبچه [۱] اصل.

درفه: قرته، ده‌نگی فرناندن [۱] صدای قطع کردن چیزی،

درفه‌درفی: کرته‌کرنی مشک [۱] صدای خابیدن موش.

درک: چفل، درو [۱] خار.

درکات: گوندبکی کوردسنانه به‌عسی ویرانی کرد [۱] نام روسنایی که

بعننیا ویران کردند.

درکان: به زمان داهاتن، قسه‌لی دهرچون [۱] بر زبان آمدن.

درکاندن: راسنی‌گوتن، ناشکرا کردنی قسه [۱] اعتراف کردن.

درکانن: درکاندن [۱] اعتراف کردن.

درکاو: جینگه‌ی بز له‌چفل [۱] خارسانان.

درکه: (۱) گوننی سه‌راه‌نایه‌ک له‌نه‌پنی؛ (۲) گوندبکی کوردسنانه به‌عسی

ویرانی کرد [۱] (۱) گوشه‌ای از رازرا اعتراف کردن؛ (۲) نام روسنایی

در کوردسنان که بعننیا ویران کردند.

درکه: جوئی زیکه‌سه‌ری وه‌ک نوکی دهرزی وابه [۱] نوعی جوش.

درکه‌ناسیننه: گیابه‌کی گه‌لاپانی درکابه [۱] گیاهی خاردار است.

درکه‌جار: جینگه‌ی دروان، شونینی بز چفل [۱] خارسانان.

درکه‌دو: دانه‌ویله [۱] بنشن.

درکه‌زی: درکبکه پنچک ده‌یکه‌نه پهرزین [۱] خار پرچین.

درکه‌له‌وی: درکه‌ناسیننه [۱] نگا: درکه‌ناسیننه.

درکی مهورینان: برینی له‌شوفارو شه‌بتانی درزی دو‌دوست [۱] کنایه

از تفرقه‌انداز.

درکین: نه‌وی راستی له‌نه‌پنی ده‌لی [۱] اعتراف کننده.

درکین: جینگه‌ی به‌دزور، چقلای [۱] خاردار.

درکینه: (۱) درکین؛ (۲) جوجکه‌ی تازه‌توک‌لپهانو [۱] (۱) خاردار؛

(۲) جوجه‌سیخ‌پر.

درگا: (۱) دهرکه، دهرک، دریانه؛ (۲) به‌رده‌می ناواله [۱] (۱) در؛ (۲) دهانه.

درگاهون: ناواله بونه‌وه‌ی ده‌می برین [۱] بازشدن سرزخم.

درگادان: ناواله‌کردنه‌وه [۱] بازکردن دهانه.

درگاژن: (۱) کسئی که له‌ده‌رکه ده‌ده؛ (۲) ناسنی که پئی له‌ده‌رکه ده‌دهن

[۱] (۱) درکوب؛ (۲) درکوبه.

درگاژه‌نانه: شیرینی‌دان به‌هوی کردنه‌ری دام‌وده‌زگابه‌ک [۱] افتناحبه.

درگشادانه.

درگاژه‌نه: نالقه‌ی دهرکه لیدان [۱] درکوبه.

درگان: شه‌نه [۱] جارشاخ.

درگانه: دریانه، دهرکه، دهری [۱] درگاه.

درگه: (۱) جزیره‌ناد، دورگه، وشکی له‌ناوه‌راستی ناو؛ (۲) که‌ند، ناودر [۱]

(۱) جزیره؛ (۲) کنداب.

درم: (۱) پتا، ناهو؛ (۲) گرمه‌ی ده‌هول [۱] (۱) مرض واگیر؛ (۲) صدای

طبل.

درماز: به‌رانی به‌نج سألله [۱] قوچ پنج‌ساله.

درمغ: خه‌په، شانه بو‌کو کردنه‌وه‌ی کلوش [۱] ایزاری مانند شن کش که

سافه‌بدان جمع‌کنند.

درمه: کرمنبکه له‌زگی نازه‌لدا په‌بدا ده‌بی [۱] کرمی انگل دام.

درن: (۱) بوئسی نه‌که له‌کاسی تی‌به‌ردان‌دا؛ (۲) بوئسی ماسی؛ (۳) بوئسی

گرانی له‌ش [۱] (۱) بوی تگه؛ (۲) بوی ماهی؛ (۳) شماگند.

درنال: (۱) بوذر، که‌ندالی ناودر؛ (۲) نوکه‌ند [۱] (۱) آبکند؛ (۲) کانال.

درنج: شتیکی خه‌بالانی وه‌کو جنوکه: (دبو و درنج) [۱] موجود خبالی.

دبو.

درنده: جانه‌وه‌ری گوشت خوژی کبوی [۱] درنده، ده.

درنگانه‌وه: ده‌نگ‌دانی شنی کانزا، زرنگانه‌وه [۱] ترنگ.

درنگه: زرننگ، زرننگ [۱] ترنگ.

درننه: درنده [۱] ده.

درنه: کرمی ناوزگی مه‌ز [۱] کرم شکم گوسفند.

درو: (۱) قسه‌ی ناراست، فر؛ (۲) پاشگری به‌وانا، نه‌وه‌ی ده‌دروی: (جل

درو، گنه‌م درو) [۱] (۱) دروغ؛ (۲) بسوند به‌معنی «دورنده»، «درونده».

درو: فسه‌ی ناراست، فر [۱] دروغ.

دزو: درک [۱] خار.

دروب: وینون [۱] شباهت.

دروباندن: شباندن، وینواندن، وه‌ک نه‌وزانین [۱] نماباندن.

دروپ: دلوپ، تنوک، قه‌تره [۱] قطره.

دروپه: تنوکه‌ناوی که له‌سهربان ده‌تکی [۱] چکه.

دروخان: خوروی گه‌رو [۱] خارشاخ گلو.

دروخه: خوروی له‌ش، سوانه‌وه‌ی بستم [۱] خارخار.

دروتهوه: (۱) دروینه کردن، بر بنهوه به داس: (۲) به تعقل شتی درآو
 ببنهوه نان (۱) درویدن با داس: (۲) بازدوزی پاره شده.
 دروزه زده: جوزی درکی زهردی نیز (۱) زردخار.
 دروینه: دروه، درونه (۱) درو با داس.
 دروین: (۱) دروین به درزی و یهن: (۲) دروینه کردن به داس (۱)
 (۱) دوخت: (۲) درو.
 دروینه وان: باله، کسهی که دروه به داس نهکا (۱) دروگر.
 درهت: ده رزا، ده چی (۱) می رود.
 درهخت: داری به پیوهی وشک نه بوگ (۱) درخت.
 درهخشان: دروشین، به درهوش، بر یقه در (۱) درخشان.
 درهخشانهوه: بر یقه دان (۱) درخشیدن.
 درهخشینهوه: درهخشانهوه (۱) درخشیدن.
 درهه: (۱) سی بهش له چوار بهشی مسقال: (۲) کیشیک بهران بهری بیست
 گرام: (۳) کیشیک بهران بهری نیوکیلو: (۴) پولیکی ولانی عمره ب.
 بیست یه کی دینار (۱) هبجده قیراط: (۲) وزن بیست گرم: (۳) نیم
 کیلو: (۴) بک بیسنم دینار عربی.
 دره ماسی: جوزی ماسی (۱) خارماهی.
 درهنگ: لهکات زا براو، دیر (۱) درنگ.
 درهنگان: دهمده می رزواوا (۱) هنگام غروب.
 درهته: درین (۱) دریدن.
 درهه: (۱) دروینه: (۲) درو (۱) درو: (۲) دروغ.
 درهوان: باله، دروینه وان (۱) دروگر.
 درهوش: (۱) دریشه، دروش: (۲) بر یقه، تر وسکه (۱) درفش پینه دوز:
 (۲) درخشش.
 درهوشان: بر یقه دان، تر وسکان (۱) درخشیدن.
 درهوشه: دریشه (۱) درفش پینه دوز.
 درهوشین: درهوشان (۱) درخشیدن.
 درهوشینهوه: تر وسکه دان (۱) درخشیدن.
 درهوهگر: (۱) دروینه وان: (۲) دروزن (۱) دروگر: (۲) دروغگو.
 درههی: زه مینی فره قه نشیو، کیلگهی شه قارشه قار بوگ (۱) زمین زیاد
 درز برده.
 دری: شهرم، فهدی: (دری بهره: شهر مزار، خه جالته) (۱) خجلت.
 دری: (۱) درو، جقل: (۲) بنجی توترک (۱) خار: (۲) بوته تمشک.
 دریسا: (۱) درآو: (۲) کاری ز آبردوی دران، درا (۱) یاره شده، دریده:
 (۲) پاره شد.
 دریاز: گوندیکه له نزدیک مه هاباد (۱) روستائی نزدیک شهر مه هاباد.
 دریباگ: دریا، درآو (۱) پاره شده، دریده.
 دریبان: دران (۱) دریده شدن، دریدن.
 دری بهره: شهر مزار (۱) شرمسار.
 دریچه: (۱) کولانه له دیواردا: (۲) نامرازی زینر نو تدا توانهوه، بوته
 (۱) روزنه دیوار، در بچه: (۲) بوته ریخته گری.
 دریخ: کوتابی، قسور: (دریخی له کاره دا مکه) (۱) تقصیر، قصور.

دروخیان: دروخه (۱) خارخار.
 دروزن: دروگر (۱) دروغگو.
 دروزنه: ناوی که هاوین وشک ده کا (۱) چشمه ای که در ناپسان
 می خشکد.
 دروزه: دروزن (۱) دروغگو.
 دروس: (۱) راست، رهوا: (۲) سار، بی که مابه سی (۱) درست، صحیح:
 (۲) کامل، بدون نقص.
 دروسبون: (۱) سازبون: (۲) بریتی له خهوتتی میرد له گهل ژن (۱) مهیا
 شدن: (۲) کتابه از هم خوابگی شوهر با همسر.
 دروست: دروس (۱) نگا: دروس.
 دروستایی: (۱) ساغی، سه لامه نی: (دروستایی سهری ناقه براههت):
 (۲) ناماده بی (۱) سلامت: (۲) آمادگی تمام.
 دروستیون: دروسبون (۱) نگا: دروسبون.
 دروستی: راستی (۱) راستی.
 دروسکان: دسپاک، نمین (۱) درستکار.
 دروسکردن: سازدان، وه دی هینان (۱) درست کردن، خلق کردن.
 دروسکرده: دروسکارو، سازدراو (۱) ساخته.
 دروسی: دروسنی (۱) درسنی.
 دروش: دریشه، درهوشه (۱) درفش پینه دوز.
 دروشم: (۱) بیجم، که سم، تهر، نهرج، شکل و سهروسبما: (۲) روشنی
 (۱) سبوه: (۲) فروغ.
 دروشم: نیشانهی نابهتتی (۱) آرم، علامت فارقه.
 دروشن: به درهوشین، بر یقه در (۱) درخشان.
 دروشه: (۱) وتسه، وشه: (۲) داروبار: (۳) درم، بهنا، ناهو: (۴) درهوشین،
 بر یقه دان: (۵) لولاک (۱) کلمه: (۲) درخت: (۳) وبای واگیر: (۴)
 درخشش، بر تو: (۵) استخوان ساقی.
 دروشی: تیسکی بهله کا سهر گوزینگ (۱) استخوان ساقی نا قوزک.
 دروشیان: درهوشان، نیشک دان (۱) درخشیدن.
 دروشین: دروشیان (۱) درخشیدن.
 دروف: رنجون، لیک کردن، دروب (۱) شباهت.
 دروگ: که لب، ددانی نیزی درنده (۱) ناب درنده.
 دروگردن: قسهی ناراست گوتن (۱) دروغ گفتن.
 دروگردن: درک کو کردنهوه (۱) خارکندن.
 دروگه: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد (۱) نام روستایی که
 بعثها ویران کردند.
 دروله: مه شکوله، دودانه (۱) مشک کوچک برای دوغ.
 دروم: درم، پتا، نازار، ناهو، دروشه (۱) بیماری واگیر.
 درومان: جلدرون، دورین (۱) دوخت و دوز.
 درون: (۱) دورین، تعقل له شت دان: (۲) دره و کردنی گباو ده خل (۱)
 (۱) دوخت: (۲) درو کردن.
 درون: درین (۱) پاره کردن.
 درونه: کاری دره و کردن، درونه (۱) درویدن با داس.

دریخی: دریخ [۱] نفسیر، قصور.

دریژ: دژی کورت، بهرانبری کن [۱] دراز، ضد کوتاه.

دریژایی: (۱) له دریژی. نه له کورتی؛ (۲) بهرانبری پانایی [۱] (۱) درازا؛ (۲) مقابل عرض، طول.

دریژبون: (۱) دژی کورت یون؛ (۲) آزان، راکشان. پال که فنن [۱] (۱) دراز شدن؛ (۲) دراز کشیدن.

دریژبونهوه: ماوه زیاد کردن، ماوه یو زور بی جون [۱] به درازا کشیدن.

دریژخایین: زوره خت گر [۱] بیار وقت گیر.

دریژدادن: زور بلنی. جقه سرو [۱] برگو، وراج.

دریژدادنی: زورویزی، چینه بازی به خورایی [۱] باوه سراسایی. برگویی.

دریژدهول: برینی له مروی نه ژوی لاواژ [۱] بلندبالای لاغر اندام.

دریژکردن: (۱) له دودان؛ (۲) ماوه بیدان؛ (۳) له سمر زوی راکیشان [۱] (۱) تفصیل دادن؛ (۲) درنگ کردن؛ (۳) بر زمین دراز کردن.

دریژکردنهوه: (۱) له کورتیموه له دودان؛ (۲) پتر له بیوست فسه کردن [۱] (۱) درازتر کردن؛ (۲) بیش از حد لازم گفتن.

دریژکوله: (۱) که سیک دریژ؛ (۲) بهرانبری خرو گروفه [۱] (۱) اندک دراز؛ (۲) مستطیل.

دریژن: به زن بلند؛ (مروقه که دریژنه) [۱] قد بلند.

دریژوکه: دریژکوله [۱] مستطیل.

دریژه: دریژن؛ (کابراه کی دریژه به) [۱] فدلند.

دریژه بی دان: (۱) له سمر زویشتی قسه؛ (۲) دست هله گرتن له نمرک [۱] (۱) تفصیل دادن سخن؛ (۲) ادامه دادن کار.

دریژی: دژی کورتی [۱] درازی.

دریسسه: زیسسه، باز نهی درگا [۱] پاشنه در.

دریشک: دریشه، دره وشه [۱] درفش بینه دوز.

دریشوکه: زمانی مار که دهری ده هبنی [۱] زبان مار.

دریشه: دریشه [۱] درفش بینه دوز.

دریغ: دریخ [۱] کوتاهی در کار، نفسیر.

دریغی: دریخی [۱] تقصیر.

دریله: گیاهه که [۱] گیاهی است.

دریله: درکه، زیپکه ی ورد له منالان دبت [۱] جوشی است ریز بر بدن کودکان.

درین: دادزین، دراندن [۱] دربدن.

دز: (۱) قهلا، که له؛ (۲) کسی مائی مردم به نهی ده با؛ (۳) چکه ی جک [۱] (۱) قلعه؛ (۲) دزد؛ (۳) گود شتالنگ.

دزان: رگ لی بوئوه، ناخوش ویستن؛ (میوان میوانی ده دزا خانه خوی همدوک لا) [۱] خوش نیامدن از کسی.

دزانه: کاری به نهی [۱] دزدکی.

دزاون: (۱) ناوه دز؛ (۲) دزراو. به نهی براو [۱] (۱) ترشح؛ (۲) دزدیده.

دزدار: قهلاجی، پاسهوانی قهلا [۱] قلمه بان.

دزدان: جزدان، کیسه ی چرمینی دراو [۱] کیسه چرمی پول.

دزدهسهک: دابکه دزه، ده سکیس [۱] دزدا فشار. شربک دزد.

دزراو: دزاو، براو به نهی، دزبردو [۱] دزدیده.

دزکوشکه: مه کوی دزان، جیگه ی دزی که ران [۱] مکان دزدان.

دزگا: دزکوشکه [۱] مکان دزدان.

دزگون: کاری به سندو رنک و جوان [۱] کاربند.

دزگه رده نه: زیگر، جهته، گوران [۱] راهزن.

دزگیه: ههوسار، ده سهک زینمه [۱] افسار.

دزگین: بی نرخ، هبج و پوج، نه هبزا [۱] بی ارزش.

دزنه بهره: برینی له شتی بی نرخ [۱] کتابه از بی ارزش.

دزنه خوره: دزنه بهره [۱] کتابه از بی ارزش.

دزه: (۱) قهلا؛ (۲) به نهی؛ (به دزه دزه زویشتی)؛ (۳) سوک گه رانهوه؛ (بی دزه ده کا) [۱] (۱) قلعه؛ (۲) پنهانی؛ (۳) یواشکی برگشتن. (۴) لهور.

دزه خه نه: بزه، به لبو خه نین، زورده خه نه [۱] لپخند.

دزه که: ده سکیس، دزده سهک، دابکه دزه، باش دز [۱] شربک دزد.

دزی: (۱) نهی، (۲) بردنی مائی مردم به نهی [۱] (۱) پنهانی؛ (۲) دزدی.

دزیاگ: دزراو [۱] دزدیده شده.

دزینی: مائی دزراو [۱] مال دزدیده.

دزیتنه نی: شتی که بو دزین ده ست نهدا [۱] دزدبدنی، قابل دزدیدن.

دزین: کاری دز [۱] دزدی.

دزینسهوه: (۱) له خهرجی گه رانهوه؛ (۲) وه شارتن [۱] (۱) صرفه جویی؛ (۲) پنهان کردن.

دزینو: ناحمز، ناشیرین [۱] زشت، بدگل.

دزیتنه تی: دزینی [۱] مال دزدیده.

دژ: (۱) قهلا، دز؛ (۲) شه قلی خهرمان؛ (۳) بجه مانسه؛ (۴) مات و کز؛ (۵) روترش [۱] (۱) قلعه؛ (۲) مهر جو بین خرمن؛ (۳) مخالف؛ (۴) افسرده و پکر؛ (۵) اخمو.

دژایه تی: بهره لستی، لابه تی [۱] مخالفت.

دژیون: (۱) مات و کزیون؛ (۲) روترش کردن [۱] (۱) افسرده شدن؛ (۲) اخم کردن.

دژیه سندن: دودل له کزینی شت دا [۱] دشواربند.

دژخور: کهم خور [۱] کم خور.

دژخوراک: دودل له خوارده مانی دا [۱] بدخوراک.

دژدار: دژدار [۱] قلعه بان.

دژداشه: کراسی ناوداین [۱] پراهن بلنددامن.

دژدامان: مات و کز دانیشتن [۱] مات و افسرده بودن.

دژداماو: کزو سیس دانیشنو [۱] مات و افسرده مانده.

دژدابهر: بهروالت که بخودای دلسوزو له بنهوه غه بان [۱] به ظاهر دلسوز و درواقع دشمن.

دژگام: تهرکه دنیا، خوباریز له خوشی دنیایی [۱] پارسا، برهیزگار.

دژکردن: زوتیک نان، خوگرز کردن [۱] پیشانی درهم کشیدن.

دژگن: دهرمانی که گه نبو له ناویه ری [۱] ضد عفونی، گندزدا.

دژمان: جوین، سخیف، جنبو، خهراو، دژون [۱] دشنام.

دژمن: نه بار، نه دوست [۱] دشمن.

دڅړی: (۱) گیاه که! (۲) تموره ری ناش [۱] (۱) گیاهی است! (۲) قطب آسیای.

دڅمری: شهرمیون له فسه کردن دا [۱] خجالتی در حرف زدن.

دڅنهرم: دهم و راویژ خوش، فسه خوش [۱] شیرین زبان.

دڅنه: راسته ی به تا [۱] تراز.

دڅنه دف: گزه گزی یا، ده تگی های نوند [۱] صدای تندباد.

دڅنی: (۱) نه شی، ده بی، گره که، بی وبسته! (۲) ده ناو نهوه [۱] (۱) باید: (۲) در این.

دڅنیت: (۱) هه زه شی بوی! (۲) ده وات [۱] (۱) باید: (۲) دوات.

دڅنیر: دیوار [۱] دیوار.

دڅنیک: هه رچی بیویسته هه رده بی بکری [۱] یا بسته.

دڅنیل: باریکه زونلی چرم [۱] نوار چرمی.

دڅن: گاره، ده نگی مریشک که هیلکه ده کا [۱] قدقد مرغ.

دڅنک: (۱) سه کو! (۲) ده نگی دلوه [۱] (۱) سکو! (۲) صدای جکه.

دڅنکان: جینگه ی شت لی فروشن [۱] دکان.

دڅنکن: چلکه سو، یه هیج جور شوشنی پاک تابینه وه [۱] لیاسی که چرک گرفته و پاک نشود.

دڅنکه: (۱) سه کو! (۲) تکه ی باران، دلوه [۱] (۱) سکو! (۲) جکه.

دڅنکی: (۱) ده که! (۲) ناوی گوندیکه له کوردستان [۱] (۱) انجم می دهی! (۲) نام روستایی در کوردستان.

دڅنکین: (۱) چلکه سو، چلکنی که به شوشن پاک نایینه وه! (۲) ده که ی [۱] (۱) چرکی که از سنستن تمی رود! (۲) می کنیم.

دڅنگان: ددان، دران [۱] دندان.

دڅن گاو: دا، هه رده ز به جی [۱] فوراً.

دڅن گدگه: (۱) نوکی مه زه رقی کول که له سوراندنا ناوه سنی! (۲) تم تمه ی مه زه رقی! (۳) باینکیو، جیچکه سلوا [۱] (۱) نوک کنند گردنا! (۲) نوک آهنین گردنا! (۳) گل مژه.

دڅن گمه: قو بچه، پشکوز [۱] دگمه.

دڅن گهر: ییگانه یه مال و خزان، نامه حرم [۱] نامحرم.

دڅن گهل: پیزا، زه گهل [۱] همراه با.

دڅن دل: سه رجاوه ی خوینی ناو لهش [۱] دل.

دڅن دل: دل [۱] دل.

دڅن لارا: به ردن، دل خوشکهر [۱] دلگشا.

دڅن لزار: هه رچی وه یه ر دل ناکه وی [۱] دل آزار.

دڅن لاسوده: خاترجه م، بی خهم [۱] آسوده دل.

دڅن لافدان: دل خزش کردن، مزده ی خوش بندان [۱] دلشاد کردن، نوید دادن.

دڅن لاقین: ناوه راسنی یه هار وه اوین [۱] آخر بهار و اول تابستان.

دڅن لوا: سه خاوه ت، به خشنده، دزی زودو چرک [۱] سخی، بخشنده.

دڅن لواو خوار د نه وه: خاترجه م بون، بی خهم بون [۱] اطمینان خاطر.

دڅن لواودان: دلافدان [۱] دلشاد کردن.

دڅن لواوه دان: به هوش، وریا، زورزان [۱] زنده دل، هشیار.

دژمناتی: نه یاری، دژایه تی [۱] دشمنی.

دژمنایه تی: دژمناتی [۱] دشمنی.

دژمنی: دژمناتی [۱] دشمنی.

دژمین: دژمن، نه یار [۱] دشمن.

دژمین: جون، دژمان [۱] دشنام.

دژمنام: دژمین [۱] دشنام.

دژوار: جه نو، سخت، زه حمت [۱] دشوار.

دژواری: جه نونی، سه خنی [۱] دشواری.

دژون: (۱) دژمین! (۲) چلکن، گه مار، کوئی [۱] (۱) دشنام! (۲) بزاگی.

دژوین: چلکن، له سپیون [۱] چرکین، شپشو.

دژوه: لا، پیچه وانه [۱] مخالف.

دژوبه: بایه که مرو نایه وی! (دزه بایه بز خهران هه لاویستن نای) [۱] یاد مخالف.

دژوهونی: کوکرده وه ی دو پیچه وانه له هه لپه ستنک دا [۱] اطلبان در شعر.

دژوی: (۱) نارنگی! (۲) نه خوشبه کی ناژال [۱] (۱) مخالفت! (۲) نوعی بیماری دام.

دژویا: سه رقرن، قرن، موی سه ری تیکه ل پیکه ل [۱] آشفته موی.

دژویتی: نه یاری، پیچه وانه یی [۱] ضدیت، مخالفت.

دژوین: لو، گرنی گوشت [۱] غده.

دژوست: مه نجه ل، به روش [۱] دېگ.

دژسهرده: ده ست به جی، هه رله جی [۱] فوراً.

دژسهرزه: (۱) سه رزه! (۲) له سه روه [۱] (۱) باوجود این! (۲) از بالا.

دژش: (۱) خوشکی شو، باجی! (۲) دژ [۱] (۱) خواهر شوهر! (۲) ضد.

دژشت: ناشیرین، دژنو، ناهمز [۱] زشت.

دژشته: (۱) دژشت! (۲) کاری خراو [۱] (۱) زشت! (۲) زشتی.

دژشتی: (۱) کاری ناله بار! (۲) ناهمزی [۱] (۱) کار زشت! (۲) بدگلی.

دژشکردن: خو بارازتن [۱] برهیزکاری.

دژشمان: دژنام [۱] دشنام.

دژشمن: دژمن [۱] دشمن.

دژشمنی: دژمنایه تی [۱] دشمنی.

دژشنه: خه نجه ری ده م زاست [۱] نوعی خنجر، دشنه.

دژشوار: دژوار [۱] دشوار.

دژشه: جینگه ی خه راوی [۱] جای بد.

دژشی: ناهمزی، ناشیرینی [۱] زشتی، نازیبا یی.

دژغه: گری، فیل، گمز [۱] حيله.

دژفره: (۱) له خوبسای، نزل! (۲) نه خوشبه که یه کسم ده کوژی [۱] (۱) مفرور! (۲) نوعی بیماری کشته دام.

دژفس: دژشوا، دمس، شیره ی تری [۱] شیره انگور.

دژفلوک: (۱) مل پیچ! (۲) قانیله، زیر کراس [۱] (۱) شال گردن روحانیون: (۲) زیر پیراهن.

دژقن: کب، که یو، لوت، بیقل، تفنک [۱] بپنی.

دژقانه ک: ره سید، پسوله ی وام ساندنه وه [۱] قبض، رسید.

- دلاور: نازا، زه شیده، گه ژناس، بویر [دلاور].
- دلاور: دلخوشی دهره وه، دلداری دهر [دلوان].
- دل نیشان: عاجز بون، توره بون [قهر کردن، دلخور شدن].
- دل نیشه: ژانی دل، نمخوشی دل [دل درد].
- دل بجی: بی ختم، دور له نیکه رانی [خاطر جمع].
- دل بردن: (۱) ناره زوکردی حواره مهنی، وازلی بون: (نابخوم دلُم نابیا): (۲) بریتی له عاشق بون: (دلی بدم کچبکی چارده ساله) [اشنها: (۲) کتابه از عاشق شدن].
- دل برین: بریتی له زور خه مبار [کتابه از بسیار غمگین].
- دل بریندار: دلبرین [نگا: دلبرین].
- دل بزوک: (۱) ناره زوکرد: (۲) تهماح کار [آرزومند: (۲) طمعکار].
- دل بزوکسی: (۱) نیشیا، نامه زووسی: (۲) تهماح، جاوچنوک [آرزومندی: (۲) طمع].
- دل بورین: له هوش جون، بیهوش بون [از حال رفتن، مدهوش شدن].
- دل به جی هینان: رازی کردن [دلداری دادن، راضی کردن].
- دل به دنیا: شاد به زبان [شاد به زندگی].
- دل به دوا: نیکه گران، ناهومبند [نگران، مأیوس].
- دل بهر: گراوی، ماشقه [معشوقه].
- دل بهر: دلبر [معتشوقه].
- دل بهرستن: نه قبنداری، عاشقی، نهوین [عشق].
- دل بهرسته: (۱) بدناسه: (۲) دلدار، نهویندار [آرزومند: (۲) عاشق].
- دل بهرند: گراوی، ماشقه [معشوقه].
- دل به بیان: قیز له خواردن کردن، بی نه خوران [خوراک دل نخواه].
- دل به به کاهانن: شبوانی دل، هیلنج دان، دل شبوان [دل به هم آمدن].
- دلبی: جورئ هه نجیر [نوعی انجیر].
- دلپاک: دلپاک [نگا: دلپاک].
- دلپاک: بی کزی، بی فرو قیل [پاکدل].
- دلپز: (۱) خه مبار: (۲) نوره: (۳) بی نیشیا [دلنگ: (۲) قهر کرده: (۳) بی اشنها].
- دل پهرت: خه بال بلاو، نا خاترجهم [آشفته خاطر].
- دل پهرتی: خه بال بلاوی، نا خاترجهمی [خاطر آشفتهگی].
- دل پهرتی: دلسوتاو، زور ناره حهت و خه مبار [سوخته دل].
- دل پهریشان: دل پهرت [آشفته دل].
- دل په سندن: دلگر، خوشه و بست [دل بسند].
- دل پیاجون: ناره زوکردن، په سندن کردن [آرزو کردن، بسندیدن].
- دل پیچه: ژانو برک، دل نیشه [پیچش دل، دل پیچه].
- دل پیدان: حه زلی کردن، خوشه و بست، نهوین [عشق].
- دل پیس: (۱) بیر خه راب: (۲) دودل له ژن [بدنهاد: (۲) بدگمان از هسر].
- دل پیسوتان: بهزه پنداهانه وه [مورد ترخم قرار دادن].
- دل پیسی: کاری دل پیس [عمل «دل پیس»].
- دل پینک: نهوهی کار له دل ده کاه، دل هه نگیو: (به بکائی بزاتنگ چتبری
- دل پینک) «مهم وزین» [دل دوز، آنچه دل را نشانه گیرد].
- دل پینکاهانن: دل به به کاهانن [دل بهم آمدن].
- دل پیوه بون: (۱) اشنا کردن: (۲) عاشق بون [آرزو کردن: (۲) عاشق شدن].
- دل تزی: دلپز [نگا: دلپز].
- دلته ز: (۱) نهویندار: (۲) کهنی که بهرگی جوان له بهر ده کاه، نهوین [عاشق: (۲) شیک پوش].
- دلته زین: دل سست بون [دل سست شدن].
- دلته زین: دل سست کهر، رودای زور ناخوش [رویداد بسیار بد].
- دلته مری: دل وشک، مرو موح، کم بیکه نین [بدل، یزمرده خاطر].
- دلته نا: خاترجهم [آسوده خاطر].
- دل ته نک: خاوهن بهزه بی [مهربان].
- دل تهنگ: خه مبار [دلنگ].
- دل تهنگی: خه مباری [دلنگی].
- دل تیچون: دل پیوه بون [اشنها کردن].
- دل تیز: جاوینر، بی تهماح [قانع].
- دل تیکچون: دل به به کاهانن [دل بهم آمدن].
- دل تیکه لآن: دل به به کاهانن [دل بهم آمدن].
- دل تیکه لآتن: دل به به کاهانن [دل بهم آمدن].
- دل جوینی: لاواندنه وه، دلدانه وه، ناشت کردنه وه به قسهی خوش [دلجو بی].
- دلچر: (۱) زرد، چنوک، چروک: (۲) بهد فنه، مهردم نازار [خسب: (۲) مردم آزار].
- دلچرین: دل نه زین، خه م و خه فتهت هاوه [رویداد بد و غمزا].
- دلچون: بورینه وه [غش کردن].
- دلچونه سهر: ناره زوکردن، نیشیا لی بون [اشنها کردن].
- دلچهراندن: خوش زا بوردن، به که بقی خوکردن [عباشی، هوسبازی].
- دلچهرین: خوش زا بویر [عباش].
- دلچه پهل: بیر و هه زر خراب، دل پیس، دل گه مار [بدنهاد].
- دلچچک: ترسه نوک [نگا: ترسه نوک].
- دلخار: دل چه پهل [بدنهاد].
- دلخاز: دلخواز، نهوهی دل ناره زوی ده کاه [دلخواه].
- دلخوا: دلخاز [دلخواه].
- دلخوار: دلخار [بدنهاد].
- دلخواز: دلخاز [دلخواه].
- دلخوازی: (۱) ناره زو: (۲) دلدار [آرزو: (۲) عشق].
- دلخور: نیکه گران، دل پهریشان [دلخور، نگران].
- دلخورد: دلخور [دودل، نگران].
- دلخور: دلتهنگی، دلشکاو، خه مباری [دلنگی، دل شکستگی].
- دلخوش: به که بفت، ده ماخ چاخ، شاد [شاد].
- دلخوشکهره: شنی که دل خوش ده کاه [شادی آور].
- دلخوشی: (۱) شادی، به که بفتی، بهده ساخی: (۲) لاواندنه وه [شادی: (۱) شادی]

- دل ستور: نازا، به چهرگ [دل شجاع،
 دلستوتان: (۱) بهزه، روحم، بهزه وی؛ (۲) ناسه ی زور [دل (۱) نرخم؛
 (۲) آرزوی زیاد.
 دلستوتاو: زور به ناسه [دل بسیار آرزومند.
 دلستوتی: دلستوتاو [نگا؛ دلستوتاو.
 دلستوتیان: دلستوتان [نگا؛ دلستوتان.
 دلستوز: (۱) خه مخور، سه بره رشنی باش؛ (۲) خواهن بهزه یی [دل
 (۱) سر پرست خوب؛ (۲) مهربان.
 دلستوزی: بهزه وی، بهزه یی [دل مهربانی،
 دلستوز: دلستوز [دلستوز، مهربان،
 دل سهخت: دل رهق [دل سنگدل.
 دل سهرد: دلستارد [دلستارد، نومید.
 دل سهندن: دل بهره خو زاکیشان [دل بردن.
 دل سهنن: دل سهندن [دل بردن.
 دلشاد: دلشاد، دلخوش، به که بف، ماخ جاخ [دلشاد،
 دلشاد: دلشاد [دلشاد،
 دلشاد: دلشاد [دلشاد،
 دل شا که ر: که بف ده، دلخوشی هین [دل شادکننده.
 دلشکان: دلزه نجان [دل رنجش خاطر.
 دلشکاندن: نازه حوت کردن، نازاردان، زه نجانندن [دل آزردهن.
 دلشکاو: نازاردراو، نازاری کراو [دل آزرده.
 دلشکاست: دلشکاو [دل آزرده.
 دلشکسته: دلشکاست [دل آزرده،
 دل شکستی: دلشکان [دل رنجبیدی،
 دلشکیان: دلشکان [دل رنجبیدی،
 دلشکین: مابه ی دلشکان [انگیزه رنجبیدن،
 دلشهوات: دلستوتاو [سوخته دل،
 دلشهواتی: دلشهوات [سوخته دل،
 دلشهواتی: دلشهوات [سوخته دل،
 دلشهواتین: دلستوتان [دلسوزی،
 دلشیر: نازا، زه شبد، بویر [دل شجاع، شیردل،
 دلشیلان: دلزه نجانندن [دل رنجانندن،
 دلشهوشانندن: دل پریشان کردن [دل به نشویش انداختن،
 دلشروان: به سه بر و حه سه له، به پیشو [دلشیم، شکبیا،
 دلشزه: دلآوا [دلبار،
 دلشزه وان: (۱) دلآوا، سهخی؛ (۲) له سه رخو [دل (۱) دلبار؛ (۲) شکبیا،
 دلشزین: دلبر، دلرفین [دلر با،
 دلقال: دلآوا [گشاده دل،
 دل قه رسیای: میشک وشک، هیچ نه زان [دل خشک مغز،
 دلغه کری: دلآوا، دلقال [گشاده دل،
 دلغه کهر: دلگوشا، شتی که دل خوش ده کا [دل شادی آور، مابه شادی،
 دلغ: شبلان، دلغ [دلستون کوهی،
- (۲) نوازش،
 دلخوشی دانهوه: لاواندنهوه، دلجویی [نوازش، دلجویی،
 دلخون: زور خه مگین [بسیار غمناک،
 دلخونین: (۱) دلخون؛ (۲) نازناوی تاهیر هاشمی له شبعردا [دل (۱) بسیار
 غمگین؛ (۲) نخلص شاعری کرد،
 دل خه راب: دره ونگ، دزی دلپاک [دودل،
 دل داخوریان: دلشله زان، دل زاچه نین [دل بکه خوردن دل،
 دل داخوریان: دل داخوریان [دل بکه خوردن دل،
 دلدار: (۱) نویندار، عاشق؛ (۲) نازا، نه ترس؛ (۳) ناز ناوی شاعر یکی
 کوردی کوی بو [دل (۱) عاشق؛ (۲) دلبر؛ (۳) نخلص شاعری کرد،
 دلدار: (۱) نوین، فین، جه لیکر دوی، جه لیکر دوی؛ (۲) دلخوشی
 دانهوه، لاواندنهوه [دل (۱) عشق؛ (۲) دلنوازی،
 دل دا که فتن: دل داخوریان [نگان خوردن دل، بکه خوردن،
 دل داگ: نویندار [عاشق، دل داده،
 دل دان: جه لیکر دین، دلدار [عاشق شدن،
 دل دانهوه: دلجویی [دلنوازی،
 دل دای: گراوی، دلبر، ماشقه [معشوقه،
 دل دوز: برنی له گراوی، ماشقه [کنایه از معشوقه،
 دل دزی: (۱) دلبری، کاری ماشقه له گه ل نویندار؛ (۲) نهینی دل [دل (۱)
 دلبری؛ (۲) راز نهانی،
 دل رابون: زشانه ره، هینانه وه له دم زا [دل فی کردن،
 دل رابین: دل رابون [دل فی کردن،
 دل راگرتن: نوره نه کردن، به خوشی ده گه ل رابوردن [دل خاطر گرفتن،
 دل رفین: برنی له دلبر [دلر با،
 دل زون: به که بف، بی گومان [دلشاد، آسوده خاطر،
 دل زوبین: بیهوش که ونن، دل بوربنهوه [بیهوش شدن،
 دل زه ش: بی بهزه، زالم، زورکار [سنگدل،
 دل زه فین: دل رفین [دلر با،
 دل زه ق: دل زه ش [سنگدل،
 دل زه نج: دلشکاو [دل رنجبه خاطر،
 دل زه نجان: دل نیشان [دل رنجی،
 دل زه نجانندن: دل نیشانندن، عه زهت کردن [دل آزردهن،
 دل زراف: نرسه نوك [ترسو،
 دل زرفین: دل پیکاهاتن، دل لیکه لانن [دل بهم خوردن،
 دل زه خم: دل گه وره، نازا، نه ترس [نترس و با دل و جرأت،
 دل زیندو: وشیار، وریا، دلآوه دان [دل زنده دل، هشبار،
 دل زبندی: دل زبندو [دل زنده دل، هشبار،
 دل زینچون: له بهر دل که ونن، خوش نویسن [دل رنجبیدن از...
 دلستار: ناهومبند، بی مهیل [دلسترد، - و ا ا ا ا
 دلستارد: دلستار [دلسترد،
 دلستاردی: ناهومبندی [نومبیدی،
 دلستاف: دلپاک [بی ریا،

دل قه بزبون: خه مگین بون، ناره حمت بون اندوهگین شدن.

دلکازین: دل تیکه لاتن دل بهم آمدن.

دلکوز: دل بهر، دلزفین دلکش.

دلکرانه وه: که بف خوش بون شاد شدن.

دل کرمن: برینی له دل پس. دودل بدگمان.

دل کرمول: دل کرمن بدگمان.

دل کرمی: دل کرمن بدگمان.

دل کور: زور نه زان کور دل.

دل کورکان: ناره زو کردنی شتی هوی و هوس دل.

دل کول: دل بر بندار، خه مبار غمگین.

دل که تني: نه قیندار، دلدار عاشق.

دلگر: دل به سند دل بستن.

دلگران: زه نجاو، عاجز رنجیده خاطر.

دل گرس: دل گوشادو منرخاس فدا پر دل.

دل گواشتن: له سهر دل گرانی دل فشردن.

دلگوشا: هوی دلخوشی دلگشا، مایه شادی.

دلگوشاد: دلوا سخنی طبع.

دلگهرم: (۱) چی. به دل کارکره؛ (۲) به هومیند، هیوادار (۱) دلگرم

به کار؛ (۲) امیدوار.

دلگهرمی: دلخوشی له کاریکا دلگرمی.

دل گهش: دل به هومیند، دلخوش امیدوار.

دلگیر: (۱) خوش، دل به سند؛ (۲) ناخوش، دل نه گر (۱) جای خوش؛

(۲) جای ناخوش.

دلگیران: دل تهنگی دلنتگی.

دلگیری: دلگیران دلنتگی.

دل له دلدان: دودلی، ناخاترجه می تردید، دودلی.

دل لیجون: دل چو نه سهر آرزو کردن، دوست داشتن.

دل لئی سه نندن: دل به ره وخو هیئان، دلبری کسی را به خود منما یا

کردن، دلبری.

دل لئی سه نن: دل لئی سه نندن نگا: دل لئی سه نندن.

دل مان: (۱) زه نجان، دل نیشان؛ (۲) دلی نیمه (۱) رنجیدن؛ (۲) دل ما

دل مای: زه نجاو، دل شکاو رنجیده.

دل ماین: دل شکان، زه نجان، دل مان رنجیدن.

دل مردگ: مروی سبسه لهی ژاکاو دل مرده.

دل مردو: دل مردگ دل برده.

دل مرده: دل مردگ دل برده.

دل مری: دل مردگ دل برده.

دلمه: ده له مه دلکم.

دل مهن: دل نیشاو، به گله می رنجیده خاطر.

دل مهنند: دل مهن رنجیده خاطر.

دل نزم: (۱) نامهره، ترسه نوک؛ (۲) زردو چروک (۱) نامرد؛ (۲) خسبیس.

دل نه بردن: اشبتا لئی نه بون مبل نداشتن به خوراک.

دلنه وایی: دلجویی دلنوازی.

دلنه وایی: خارجه م، بی خه می آسوده خاطر، مطمئن.

دلنیایی: خارجه می، بی خه می اطمینان.

دل نیشان: دلنیک، برینی له دلبرو دلزفین دل دوز.

دلوز: (۱) نهی دل؛ (۲) هه وابه که به زورنا لئی ده دری (۱) ای دل؛

(۲) آهنگی است با سورنا نوازند.

دلوز: ته له زمی بچوک له بیست: (دلنویه له بن نینوکم ده رچوه) دل

برجسنه کوجک از پوست.

دلوب: دزوب، تنوک قطره.

دلوب: تنوک، دلوب قطره.

دلویه: (۱) تنوکه ناوی که له بانه وه ده تکی؛ (۲) قسه له ناو قسه دا؛ (من

قسه ده که م کس دلویه نیئا نه کا) (۱) چکه؛ (۲) حرف میان

حرف.

دلوره: زاکسان، بال که فین، دیزبون، زازان درازکشیدن.

دلوفان: خاوه ن به زمی، دلنه رمی مهر بان.

دلوفانی: به زه وی، دلنه رمی مهر بانی.

دل وهر: دلبر دلبر.

دل وهستان: مردنی کتو پر مرگ ناگهانی.

دلها: دلخواز دل بخواه.

دلهان: کهز، که سنی که له بهر تیشکی خور چاوی نادونی زال.

دلهایی: دلخوازی دل بخواهی.

دل هاتنه به کا: دل تیکه لاتن دل بهم خوردن.

دل هه ته به: توندلیدانی دل تیش دل.

دل هه ته بهی: دل هه ته به نیش دل.

دل هه خور بهی: نیگه رانی نگرانی.

دل هه ده: دلدا نه وه، دلنه وایی دلنوازی.

دل هه دوا: نیگه ران، چاوله دوا دلوا پس.

دل هه ده رد: ده ردی دل، نه خوشینی دل دل درد.

دل هه ژاو کئی: دودلی، نیگه رانی دودلی، تردد.

دل هه ره بهی: دل هه ته به تیش و ضربان سخت دل.

دل هه شستن: دل نیشانندن، زه نجانندن رنجاندن.

دل هه شک: (۱) دل ره ق، بی به زمی؛ (۲) رو گرزو مرو موج (۱)

بی شفقت؛ (۲) بداخم.

دل هه کینی: نه خوشی سه کته، ده ردی مفاجات سکتته.

دل هه کزه: ته عب بون، جورئی نه خوشیه نوعی بیماری معده. سوزش

معده.

دل هه کزی: دل هه کزه نگا؛ دل هه کزه.

دل هه کوته: دل هه ته به تیش دل.

دل هه کوتی: دل هه کونه نیش دل.

دل هه که له شتیر: جورئی تری نوعی انگور.

دل هه گور بهی: دل هه کونه تیش دل.

دل هلو: خاوه ن به زمی، دلنرم رافیق القلب.

دله‌لهرزه: برینی له نرسانی زور [] کتایه از ترسیدن زیاد.

دله‌لهرزی: دله‌لهرزه [] کتایه از ترسیدن زیاد.

دل‌هه‌لشیوان: دل‌تیکه‌ل‌ان [] دل بهم آمدن.

دل‌هه‌لشیویان: دل‌هه‌لشیوان [] دل بهم آمدن.

دل‌ههل که‌فتن: دل‌تیکچون له خوارندهوه [] دل برکنده شدن از خوراک.

دل‌هه‌لکه‌نران: دل‌هه‌لکه‌فتن [] نگا: دل‌هه‌لکه‌فتن.

دل‌هه‌لکه‌نیان: دل‌هه‌لکه‌فتن [] نگا: دل‌هه‌لکه‌فتن.

دل‌هه‌لکه‌وتن: دل‌هه‌لکه‌فتن [] نگا: دل‌هه‌لکه‌فتن.

دل‌هینسا: ناسوده، خانرجهم [] خاطر جمع.

دلی: له‌نار، نئی، د [] حکم ظرفیت، در، نو.

دلیان: کهژ، دلها [] نگا: دلها.

دلی‌دلی: دودلی، دزدونگی [] دودلی، نرژد.

دلئیر: پاله‌وان، نازاه ره‌شید [] دلیر.

دلیق: شیلان، دلج، جلئین [] نسترن کوهی.

دلیق: دلیق [] نسترن کوهی.

دلپوان: نه‌نه‌نه، ده‌رزی لئه‌درون [] سوزن لحاف‌دوزی.

دم: (۱) زار، دم، ده‌ف، زه‌هر؛ (۲) کلک، دوق، دوم؛ (۳) که‌بو، بیقل، لوت؛

(۴) کسر، جوک، سسره‌ت؛ (۵) کات، وه‌خت؛ (۶) که‌نان ره‌خ، قه‌راخ؛

(۷) بدهم؛ (نادم ته)؛ (۸) دم‌دود؛ (بیاویکی بئی دم‌دود) [] دهان؛ (۲)

دم؛ (۳) بئینی (۴۰ آلت رجولنه، ۵) وقت؛ (۶) کنار؛ (۷) بدهم؛ (۸) زرنگی

و نشاط دو بیان مقصود.

دما: (۱) باش، دوا، (۲) دواوه، پشته‌ره [] بده؛ (۲) عذب، ورا

دماره‌کول: دوشک [] عقرب.

دماره‌کول: دوشک [] عقرب.

دمان: نیجاره‌ی باغ بان مه‌زرا [] اجاره‌ی باغ یا کشنزار.

دمان‌گرن: به نیجاره‌گرن [] اجاره، کردن.

دماوه: دوا، نهمه، دوا، نهمه، باشی [] بس از آن.

دمایی: ناخری، له‌ناکاما [] سرانجام.

دمایین: هه‌ره باشین، ناخری هه‌مو [] آخرین.

دم‌بلی دم‌باو: ده‌نگی ده‌هول [] صدای دهل.

دم‌به‌دمه: دم‌قاله [] نزاع لفظی.

دم‌به‌ست: دوعای مه‌لا بو به‌ستنی ده‌می گورگ له نازه‌ل خواردن []

دعای دهان‌بند گرگ.

دمه‌گ: دمه‌ک، دومه‌ک [] تنبک.

دمه‌ل‌ان: (۱) چمه، چوری کارگی بن خول؛ (۲) گونه‌به‌ران [] نوعی

قارج زیر زمین؛ (۲) دنبلان.

دمه‌یین: (۱) نه‌وی ده‌می مالانی پی ده‌به‌سنن؛ (۲) نه‌وشنه‌ی زاری

مه‌شکه‌وه‌مانه‌ی پی ده‌به‌سنن [] پوزه‌بند؛ (۲) دهانه‌بند.

دم‌په‌لو: برینی له شه‌رمیونی قسه‌نه‌زان [] کتایه از خجالنی و ناصیح.

دم‌جو: خوراک‌ی جاویاگ [] خوراک جو‌بده شده.

ده‌راست: (۱) قسه‌زان؛ (۲) نویسه‌ری خه‌لکی ناوابسی بو‌قسه‌کردن []

(۱) سخن‌دان؛ (۲) سخن‌گوی.

دم‌مین: جوین، جینو، سخیف، دزمان [] دشنام.

دمس: دوشاو، شوک [] شیره.

دم‌شکاندن: لوت‌شکاندن. برینی له تمه‌ی کردن [] کتایه از تشبیه کردن،

نوی دهن زدن.

دمک: دندوک، نیکل [] منفار.

دم‌کانه: ده‌موکانه، بنبجه‌داریکه وه‌ک کوان له دار مازو ده‌رده‌چی و

ده‌بکولئین بو‌سنعات [] مویزک.

دم‌گه‌رم: (۱) فسه‌زه‌وان؛ (۲) نازی نازا له که‌رویشکان [] (۱) نطاق؛

(۲) تازی ماهر در شکار.

دم‌ل: ناوشان بان [] چارشانه.

دم‌لی: زمانی زازایی [] از لهجه‌های زبان کردی.

دمه: دوگ، دوگه، دوی به‌ز [] دنبه.

دمهار: زور به‌قسه [] برحرف.

دمه‌ته‌قه: گفنو گو‌نوانی دو‌کس [] محاوره.

دمه‌جاو: (۱) بنبست بو‌جاریک خسته‌دهم؛ (۲) دم‌جو [] (۱) سقر به اندازه

بیکار در دهن گذاشتن؛ (۲) خوداک حو‌بده.

دمه‌د: شیشی دار [] سیخ جو‌بی.

دمه‌دم: ده‌نگی ده‌هول [] آواز دهل.

دمه‌زهره: سه‌رنیای گاسن. سه‌رکردنه‌وی نام‌رازی ناسن [] مرمت

گاواهن.

دمه‌ک: دنبه‌گ، نومه‌ل‌ک [] تنبک.

دمه‌ل: کوان، کوفان، قونیر [] دمل.

دمه‌لاسه‌ک: نه‌دای قسه‌ده‌ره‌بنان، وه‌ک به‌کئی کردن بو‌گالنه [] ادا

دراوردن.

دمه‌لاسه‌کی: دمه‌لاسه‌ک [] ادا دراوردن.

دمه‌ل‌ان: دمه‌ل‌ان، شتیکه له به‌تانه ده‌کا به‌هاران له بن زه‌وی ده‌ری دین

زور خوشه [] نگا: دمه‌ل‌ان.

دمه‌له‌ک: دمه‌ک [] تنبک.

دمه‌ووزو: زاکشان به‌سه‌ر زگدا [] دمر.

دم‌هه‌راش: زوربلی و به‌په‌له قسه‌که‌ر [] برگوی شناب‌گو.

دم‌هه‌لینج: به‌زویه‌ک که ده‌می پی هه‌ل‌ده‌به‌سنن [] دستمال دهان‌بیج.

دم‌هه‌له: دم‌هه‌راش [] نگا: دم‌هه‌راش.

دمه‌هوسنگینی: کلک هه‌ل‌نه‌کینه، به‌رگابله‌ک [] پرنده‌ی دم‌جنیانک.

دن: (۱) دی، نر؛ (۲) ددانه [] دیگر؛ (۲) دندانه.

دنا: دنیا [] دنیا.

دنان: ددان، دران [] دندان.

دنبیلان: هوزیکی کورده له کوردستان [] عشره‌ای کرد.

دنبلی: زازا، جه‌ند هوزو نیره‌ن له کوردستانی به‌رده‌سنی نرکانن [] نام

چند نیره از کردهای ترکیه.

دنبه‌ک: دمه‌ک [] تنبک.

دندان: ددان، دگان، دان [] دندان.

دندك: دهنك، ناوكي ميوه [د] هسته.

دندوك: نيكل، دهنوك [د] منقار.

دندوكه: (۱) لای سروی شنی باریکه له ولاوازا؛ (۲) دم بدمه [د]

(۱) برجسته باریك از هر چیزی؛ (۲) مناخره.

دندوكه دان: (۱) چه كهره ده رجون؛ (۲) شكوفه و جلو ده ركردن [د]

(۱) جوانه زدن دانه؛ (۲) جوانه زدن درخت.

دندك: ده سكاونگ، ناونگی دهسك [د] دسنه هاون.

دندگ: (۱) نامرزی چه لوك كونان، دبنگ؛ (۲) دهنگ؛ (۳) مشت.

مسته كوله؛ (۴) شهونم [د] (۱) دنگ شالی كوبي؛ (۲) صدا؛ (۳) مشت؛ (۴)

شبنم.

دنگبون: زگ هه لمساو له بهر خواردن زور [د] شكم انباشته از غذا.

دنگبیز: گورانی بیز، قام بیز [د] نرانه خوان، خواننده.

دنگجی: ره سنای دنگی جه لوك كوتان [د] دنگ كوب.

دنگ كوت: دنگجی [د] دنگ كوب.

دنگ لیدان: مشت لیدان [د] با مشت كوبيدن.

دنگه: كوله كی له قور و بهرد [د] سنون از سنگ و گل.

دنگه دنگ: گرمه گرمی ده هول [د] آواز بیای دهل.

دنده: بهراسو [د] دنده.

دنو: ددان، دران [د] دندان.

دنور بچه: ددان چیر كردن [د] دندان قروچه.

دنه: هانه، هه لخراندن [د] برانگیزی، نحر بك.

دنه دان: هانه دان [د] نحر بك كردن.

دنه دهر: هانه دهر [د] نحر بك كتنده.

دنی: دنیا [د] دنیا.

دنیا: دنی [د] دنیا.

دنیا بو: نه گهر هه لكهوت [د] اگر پیش آمد.

دنیا دیده: كه سنی زوری نه موم له دنیا هه بی [د] جهان دیده.

دنیا دینه: دنیا دیده [د] جهان دیده.

دنیا ری: سیاست زانی، زامباری [د] دنیا داری.

دنیا یه: زه ننگه، وینه چی... گر بمان [د] شاید، چنین می نماید.

دنیا یی: (۱) شنی سمر دنیا؛ (۲) نازه ل و بانال [د] (۱) دنوی؛ (۲) ثروت

دامی.

دنیب: زیوانی ناو گهنم [د] نگا، زیفان.

دو: (۱) بهك و بهك؛ (۲) كادو، دو كهل؛ (۳) دو گهی مزو و شتر، دوگ؛

(۴) ماست و ناوی له مه شكه دا زه نراو، دو؛ (۵) كلك، دم [د] (۱) عدد دو؛

(۲) دود؛ (۳) دینه؛ (۴) دوغ؛ (۵) دم.

دو: (۱) ماستاوی له مه شكه دا زه نراو، ده؛ (۲) کیزی که له هه لپه زکی دا

دینه ده سنی لاوا؛ (۳) زاگردن، غاردان؛ (۴) دوتنی، دوتکه [د] (۱) دوغ؛ (۲)

دختر هم رقص؛ (۳) دو، دویدن؛ (۴) دیروز.

دوناو بو: ههوا گورین و نه خوش و وتن [د] سرما گرما شدن.

دونه ستیر: دو خوشک، جوتی که وان [د] خواهران سهیل.

دونه ستیره: دونه ستیر [د] خواهران سهیل.

دونه ونه: دو به رانبه ری نمه [د] دو برابر.

دونه ونه نده: دو جار به قهی نمه [د] دو چندان.

دونه ونه ننه: دو نه ونه نده [د] دو چندان.

دوا: (۱) باش؛ (۲) یاشین [د] (۱) پس؛ (۲) پسین.

دوا بزان: له بهین چون، ناسه وار بزان، قره هانن [د] منقرض شدن.

ریشه کن شدن.

دوا براو: قره هاو [د] ریشه کن شده.

دوا بریاگ: دوا براو [د] ریشه کن شده.

دوا به دوا: (۱) له دوا ی به کتر؛ (۲) به شوندا [د] (۱) پس از؛ (۲) عقب.

دوا بینی: خه بردان له نابتده [د] پیش بینی.

دوا بی هینان: خه لاس کردن، هیچ نه هیشته وه [د] بافی نگذاشتن، تمام

کردن.

دوا جه ننگ: دوا بی له شکر، نهو شه زکهرانه ی باشی له شکر ده بار بزن [د]

مخره لشکر.

دوا چور: ناخر دلوب [د] آخرین قطره.

دوا دوا بی: ناخرو نوخر [د] اواخر.

دوا ده: بزازی دوا به [د] و بیچین برای مار دوم.

دوا رد: مقهست [د] قبیجی.

دوا زور: روزانی باش، نابتده [د] آبنده.

دوا زده: بازده و بهك [د] دوا زده.

دوا زده مین: نهو زماره ی دوا زده نهوا و نه كات [د] دوا زده م.

دوا زده هم: دوا زده مین [د] دوا زده م.

دوا زده هم مین: دوا زده مین [د] دوا زده م.

دوا زده هه وار: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [د] نام روستایی

که بعینها ویران کردند.

دوا که و تن: (۱) به چی مان، مانه وه؛ (۲) دانه بهی، شونین که ونن [د]

(۱) عقب افتادن، جاماندن؛ (۲) تعقیب کردن.

دوا که وتو: به چی مار، چی ماو [د] عقب افتاده.

دوا که وته: دوا که ونو [د] عقب افتاده.

دوا گین: ههره دوا بی [د] آخرین.

دوان: (۱) قسه کردن، گفنوگو؛ (۲) زماره دو؛ (۳) وناردان [د] (۱) گفتن؛

(۲) عدد دو؛ (۳) سخنرانی.

دواندن: قسه له گهل کردن [د] مخاطب قرار دادن.

دوانزه: دوا زده [د] دوا زده.

دوانزه نیمام: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [د] نام روستایی

در کردستان که بعینها ویران کردند.

دوانزه مین: دوا زده مین [د] دوا زده م.

دوانزه هم: دوا زده مین [د] دوا زده م.

دوانزه هم مین: دوا زده مین [د] دوا زده م.

دوانه: لفه دوانه، جملک، جفک [د] دوقلو.

دوانسه: دودانه، مه شكه ی جكوله بز دو و تن کردن [د] منسك دوغ، كبسه

جرمی دوغ.

دو بهره: ده فربکه له پشت پلوره ههنگی دانه نین [۱] ظرفی که پشت کندو می گذارند.

دو بهره کی: کیشو ههرا له ناویه که هوزو گه لدا [۱] اختلافات داخلی.

دو به سهره: گیابه که بو ده رمان ده شی [۱] از گیاهان دارویی است.

دو به لا: زور به هیدی و سپایی. ده گه ل به حاستم ده نین: (به حاستم و دو به لا) [۱] بسیار بواشکی.

دو به لان: چمه. دو به لان [۱] دنبان.

دو به ندی: دو بهره کی [۱] نگا: دو بهره کی.

دو پ: (۱) نهوی، نرم؛ (۲) نسیو، شپوه له، گه لی [۱] (۱) پسنی زمین؛ (۲) دره.

دو پسا: (۱) کرمی ره ننگ که بو ناو ریشم ده کاردی؛ (۲) برینسی له مرو [۱] (۱) حشره ای که برای رنگ آمیزی ابریشم بکار آید؛ (۲) کنایه از انسان.

دو پاپیله: جوړی هه لهر کی [۱] نوعی رقص.

دو پات: دوباره گوته وه [۱] بازگفتن، تکرار سخن.

دو پاته: دو پات [۱] تکرار سخن.

دو پابلکه: چانه ره ریکه له تیره ی سموره و یچولک نر. مشک که رویشک [۱] حیوانی از تیره سمور.

دو پایله: دو پابلکه [۱] نگا: دو پابلکه.

دو پرینی: گوند بکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] نام روستایی که بعشها ویران کردند.

دو پشته کی: دو کهس سواری به کسمی [۱] دو نفر بر یک ستور سوار.

دو پشته کی: دو پشته کی [۱] دو نفر بر یک مرکب سوار.

دو پیشک: دماره کول [۱] عفر.

دو پیشکه: گیابه که بو ده رمان ده بی [۱] از گیاهان دارویی است.

دو پهل: (۱) شله، خال خال؛ (۲) برینسی له بیسوی دوزو [۱] (۱) خالدار؛ (۲) کنایه از منافق.

دو په زو: پشکی مهشکه [۱] سوراخ بند مشک.

دو په زه: گیابه که [۱] گیاهی است.

دو په ل: دو حاجه، دولک، دولکه [۱] دوشاخه.

دو په لان: لکه داری دو حاجه [۱] شاخه دوشاخه شده.

دو په لکه: نازه شبن بوی بیستان و توتن [۱] تازه رویده جالبز و تونون.

دو په له: دو په زه [۱] گیاهی است.

دو بی: دو با [۱] نگا: دو با.

دو بی بی: جوړی دیلان [۱] نوعی رقص.

دوت: کچ، قیز، کبژ [۱] دختر.

دوتا: باره بهری دوباد [۱] نگا: دوباد.

دوتایی: تیر، جهوالی خورج ناسایی [۱] جوال دونایی.

دوتن: دوشین، شبر له گوان ده رینان [۱] دوشیدن.

دوتن: سوافی دیوار [۱] گل اندودن.

دوتوران: گوند بکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که بعشها ویران کردند.

دوتی: دوشراو، دوشناک [۱] دوشیده.

دواوان: (۱) زیار، جگه ی پنگ گه بشتنی دو چه م؛ (۲) گوندیکه له لاجان [۱] (۱) مصب؛ (۲) نام روستایی در کردستان.

دواوه: لای پاشه وه [۱] عغب.

دواوه دان: گه راننده وه، وه گه رانندن [۱] پس دادن، برگرداندن.

دواهینان: دواپی هینان [۱] نهایت دادن، پایان دادن.

دوا به ک: (۱) دواگین؛ (۲) به شوین یه کا [۱] (۱) آخرین؛ (۲) یکی پس از دیگری.

دوایی: (۱) پاش؛ (۲) یاشین [۱] (۱) پس؛ (۲) پسین.

دوایی پی هینان: دواپی هینان [۱] پایان دادن.

دواییین: یاشین [۱] آخرین.

دوایی هاتن: قوتار بون، نهواو بون [۱] منتهی شدن.

دوایی هینان: دواپی هینان [۱] نهایت دادن.

دوب: زا که، غارده. هه لی [۱] امر به دیدن.

دوباد: (۱) به پی دو چار بادراو، زیسی دوباره بادراو؛ (۲) باره بهری پنهوی به هیز [۱] ریس دوتاب؛ (۲) باربر محکم و تیر ومند.

دوباره: (۱) بو جاری دوهه م؛ (۲) گزی و گه ر؛ (۳) گولای له گولای و گیرا؛ (۴) ژماره دوهاننی هه ردوک موزه له نهر دین دا [۱] (۱) دوباره؛ (۲) نارو؛ (۳) گلاب مکرر؛ (۴) جفت دو در نرد.

دوباره پات: کاری دوجار کردن. سهر له نوی کردنه وه [۱] تکرار.

دوباره کردن: سهر له نوی کردنه وه [۱] تکرار کردن.

دوباره کردنه وه: دوباره کردن [۱] تکرار کردن.

دوبانه کی: گله بانی خانو [۱] گل اندودن بام.

دوب دوب: زا که، زا که، ده ی به غار برو [۱] با شتاب بدو.

دو بر: به کسمی که دو سالی نهواو کردوه [۱] کره دو سال تمام کرده.

دو بر: برینی له جوت فوشه ی بی فمز [۱] کنایه از نحس، شوم.

دو بر: (۱) جوړی هه لو؛ (۲) دو نه سنیرن نزیک به بهک [۱] (۱) نوعی عقاب؛ (۲) دو برادران ستاره.

دو براله: دو بر [۱] دو برادران ستاره.

دو برانگ: مهلبکی راوکه ره وهک سه قرو شاهین [۱] پرنده ای است شکاری.

دو برو: (۱) کوژر، فه سالی بن خه رمان که هبشتا گه نمی تیدا ماوه؛ (۲) دودانه برو [۱] (۱) کوژر؛ (۲) دوا برو.

دو بره: خشل بکی سهر کلای ژنانه [۱] زیوری بر کلاه زنان.

دو بریاگ: دوا براو [۱] ریشه کن شده. منقطع النسل.

دوب ژین: هه رچی پنی داده بیژن [۱] آلك.

دوبشی: لو، گری له ناو گوشت دا [۱] غده.

دوبه: (۱) به ره میو، خشت و خالی هه نگوین؛ (۲) هه نگوینی فال کراو [۱] (۱) آشغال عسل؛ (۲) عسل صاف شده.

دوبه خته کی: کاری که ناکامی نادباره، ده بی بان ناپی [۱] ریسک.

دوبه خنی: دوبه خنی کی [۱] ریسک.

دوبه رد: برینی له بهردی ناوگور: (هه ناله نیو دو بردانم ده نین له بهرم ناچی) [۱] کنایه از سنگ لحد.

دوتیخ: نیخی که هدرولای دهری [دوتیخ] تیغ دولبه.

دوتیخ: دوتیخ [دوتیخ] تیغ دولبه.

دوجان: زگ پر، دوگان [دوتیخ] آبتن.

دوچ: نه کی، نه چی وایکه [دوتیخ] نکئی، زبهار

دوچ: گپا که بو خه له خرابه [دوتیخ] گیاهی است آفت غله.

دوچار: نوش بوگ، گیروده [دوتیخ] دجار.

دوچاری: گیروده بی، نوش بون [دوتیخ] گرفتاری.

دوچک: ترزیک، قوچکه [دوتیخ] اوج.

دوچن: لبق و به لکان [دوتیخ] لزوج و چسبنده.

دوچهرخه: (۱) عمر، باندی خو ل گزانه، (۲) پاسکل، نه سه دارینه [دوتیخ]

(۱) چرخ خالک بزی، (۲) دوچهرخه.

دوچه نانه: دونه نده، دوچاره بند، [دوتیخ] دوچندان.

دوچه ندان: دوچه نانه [دوتیخ] دوچندان.

دوچه ندانه: دوچه نانه [دوتیخ] دوچندان.

دوچا: نزا، بارانه، دوچا [دوتیخ] دعا.

دوچاچه: دوفاقه، دوپهل [دوتیخ] دوفاچه.

دوخ: (۱) چلوته نی، بار: (۲) نیزی له چیزه دا، نون: (۳) بهرائه، تراز:

(۴) نیری که وان: (۵) همزه، جهنگه [دوتیخ] چگونگی، حالت:

(۲) تندمه: (۳) میزان و برابر: (۴) تیرکمان: (۵) موسم.

دوخ: ناسنیکي زاسی به نم نعه به له خه ره کی به مؤ زسن دا [دوتیخ] ایزاری

در دوک نخریسی.

دوخال: دو نوخته ی له سهر به که له نوسین دا [دوتیخ] دونقظه.

دوخان: کول و زوخا، هردو داخ [دوتیخ] داغ و درد، اسف.

دوخاوا: گنجاو، گه چی له ناوا نزاو لیکندراو [دوتیخ] گج با آب آمیخته.

دوخاوه: دوخهوا، دوکلبو [دوتیخ] دوغیا.

دوخت: برین و درونی بهرگ و لباس [دوتیخ] برش و دوخت.

دوختور: بژیشک، چه کیم [دوتیخ] دکنر، طبیب.

دوخته: دوشین، دوتن [دوتیخ] دوشیدن.

دوخته: دوختور [دوتیخ] طبیب.

دوخره مه: تیکوشینی ماست و خه بار [دوتیخ] سالاد خیار و ماست و ریزه نان.

دوخشته کی: ناکه شه بریک که دو له نه کی هاوقافیه بن [دوتیخ] مثنوی.

دوخشار: دژوار، جه نون [دوتیخ] دشوار.

دوخمان: (۱) بی فەر: (۲) غابن و بی لهماگ [دوتیخ] (۱) بی نمود: (۲) خانن.

دوخوا: دوکلبو، ناش [دوتیخ] دوغیا.

دوخور: نازه لی به نامانته که شبری بخون و بیده نعه به خاوه نی [دوتیخ] دام

به کسی امانت دادن که بهره اش را بخورد و برگرداند.

دوخورمه: خواردنیکه نانه ره فسه ده ناو روون و دوشاوه کوشن و

دیکولین [دوتیخ] نوعی غذا.

دوخوشک: دونه سنیره [دوتیخ] خواهران سهیل.

دوخه: (۱) به کری دانی نازه لی به به شیک له به ره کی: (۲) سهره گزیه [دوتیخ]

(۱) اجاره دادن فرآورده دام: (۲) سرگیجه.

دوخهت: پله به که له لشکر دا [دوتیخ] گروهبان دو.

دوخهری: جو ری گمه ی جگ [دوتیخ] نوعی بازی با سنالنگ.

دوخه: له خه و زا به زینراو [دوتیخ] کسی که در وسط خواب بیدارش کنند.

دوخهوا: دوخوا، دوکلبو [دوتیخ] دوغیا.

دوخ هفسار: ده سکه و سار [دوتیخ] اغار.

دوخیان: هدرت، جهنگه، هه زمه [دوتیخ] موسم، عنفوان.

دوخیهانته: دوخیان [دوتیخ] موسم، عنفوان.

دوخیت: دوخته [دوتیخ] گروهبان دو.

دوخین: دوخین [دوتیخ] بند شلوار.

دوخین: دوخین [دوتیخ] بند شلوار.

دوخین: هوجه نه، بهندی درین [دوتیخ] بند شلوار.

دود: دوکهل، کادو، قانگ [دوتیخ] دود.

دود: قه لاده، نه وه ی ده ملی نازی ده که ن [دوتیخ] قلاده.

دودار: (۱) کلک دار: (۲) مدزی به دوگ [دوتیخ] (۱) دمدار: (۲) دبه دار.

دوداره: دار به سی مردو، ناوت [دوتیخ] نابوت.

دودان: (۱) قانگ دان، به دوکهل ده رکردن: (۲) گراری هیندیک له هیندیک

زور بر کئی: (نهم بسکه دودانه) [دوتیخ] (۱) به وسيله دود بیرون

کردن: (۲) بنسینی که دانه هایش همه باهم نهرندن.

دودانک: شلیوه، به فر و باران بیکهوه [دوتیخ] برف و باران باهم.

دودانگ: (۱) ده نکي کوله و ناکوله که بیکهوه: (۲) سئ به کی ملک و

مسفال: (۳) بارینی به فر و باران بیکهوه [دوتیخ] (۱) دانه های بسن زودپر و

دیریز باهم در آس: (۲) بک سوم ملک و مثقال: (۳) بارش برف و باران

باهم.

دودانه: دوانه، جمک [دوتیخ] دوقلو.

دودانه: مه سکو له ی دوتیکردن، دوانه [دوتیخ] کبسه چرمی دوغ.

دودک: شمئال، بلویری ناسن، شه باب [دوتیخ] نی لیک فلزی.

دودک: (۱) قه لاده: (۲) گهردانه [دوتیخ] (۱) قلاده: (۲) گردنینه.

دودکان: هوزیکی کورده [دوتیخ] عشره ای است.

دودک بیژ: شمئال زهن [دوتیخ] نی زن.

دودکیش: بوره که به سهر سه ساوه ری داده که ن دوکهل نه کیشنی [دوتیخ]

دودکش سماور.

دودل: ناخنا رجهم [دوتیخ] متردد، دودل.

دودو که ره: گپا که [دوتیخ] گیاهی است.

دودوگ: وشنری که دو بلندی له سهر بسنه [دوتیخ] دوکوهان.

دوده: سبان، قورم، ره شابی نشنوی دوکهل، نه نی [دوتیخ] دوده.

دوده ری: به پنجه به که له که ناوه زاسنا ده کرینهوه [دوتیخ] پنجه دونا بی.

دوده ست به ناله: سهودا گبری بی ده سمایه [دوتیخ] بازارگان بی سرمایه.

دوده سماله: جو ری هه لیه زکی [دوتیخ] نوعی رقص.

دوده کی: پیای گیاندر [دوتیخ] اینه.

دودی: دوده، سبان [دوتیخ] دوده.

دودی: (۱) مقهس، تورتو، فه بیجی: (۲) نه فره و گزی، له گهل وشه ی

«بودی» دادیت: (لئی کردمه دودی و بودی) [دوتیخ] (۱) قبیجی: (۲) دست به

دسنی و اغفال.

دودی: وشه‌ی دواندنی دابک، نو‌دا، دابه، دابکه [۱] کلمه خطاب به مادر دودبران: هوزنکه له کورده کانی بو‌نان [۱] عشره‌ای کرد است. دودی و بودی: فیل و ته‌له که [۱] حقه بازی. دور: دوبر، بهرانبه‌ری نژیک [۱] دور.

دور: (۱) ناوه‌ند، ناوه‌راست: (۲) هه‌لو‌اسراو؛ (۳) مرواری درشت [۱] (۱) وسط؛ (۲) آویزان؛ (۳) مروارید درشت. دور: (۱) ده‌وره؛ (۲) زمانه؛ (۳) کلوش بو گیره هاویشتن [۱] (۱) پیرامون؛ (۲) زمانه؛ (۳) بهن کردن غله برای کوبیدن. دورنه‌ندیش: تی‌بین، بپر له دوازو کهره‌وه [۱] دور اندیش. دورله‌ندیش: دورنه‌ندیش [۱] دور اندیش.

دورا: له قومارو زوبست [۱] باخته شد.

دورا: له پاشان، له‌دوای [۱] بعد از.

دوراجه: جزیر، جزیرگه، دورگه، ناد [۱] جزیره.

دوراز: دورو، ناراست [۱] دورو، منافق.

دوران: له قومارو زیان کردن [۱] باخت.

دوران: (۱) دروان، دروینه؛ (۲) جلدرون [۱] (۱) درو؛ (۲) دوخت.

دورانندن: (۱) زیان کردن له قوماربان له گمه؛ (۲) هیلکه ون کردنی مرینک [۱] (۱) باخن؛ (۲) گم کردن تخم مرغ به‌وسيله مرغ.

دورانندن: درونی جلك [۱] دوخن.

دوراننور: هر له دوره‌وه نه له نژیکه‌وه [۱] درادور.

دوراننور: له هه‌مو لایه‌کهره، ده‌وراندور [۱] پیرامون.

دورانن: (۱) نه‌قمل لیدان؛ (۲) دروینه به داس [۱] (۱) دوخن؛ (۲) درویدن. دورانه‌وه: درونه‌وه [۱] نگا؛ درونه‌وه.

دوراو: (۱) دروینه‌کراو؛ (۲) به‌دورزی و ده‌زو ته‌قمل لیدراو [۱] (۱) دروبده؛ (۲) دوخته.

دوراو: له گمه‌و کابه دا زبرکه‌وته [۱] باخته.

دوراودور: دوراندور [۱] دورادور.

دوربا: خوانه‌کا، به‌دور بی [۱] خدای ناخواسته.

دوربه‌دور: له دوره‌وه [۱] از دور.

دوربی: (۱) دوربا؛ (۲) با نژیک نه‌کومی: (نا لیمان دوربی باشه) [۱] (۱) خدای ناکرده؛ (۲) دور یاد.

دوربین: (۱) جاوبه‌جوکم؛ (۲) نامراری دورنژیک کردنه‌وه له بهر چاو؛ (۳) نامراری وینه‌گری؛ (۴) دورنه‌ندیش؛ (۵) دورکه‌وینه‌وه [۱] (۱) تیزچشم؛ (۲) دوربین تماشا؛ (۳) ماشین عکاسی؛ (۴) عاقبت اندیش؛ (۵) دور باشم.

دوربینی: دورنه‌ندیشی [۱] عاقبت بینی.

دورخستنه‌وه: له خو دورکردنه‌وه [۱] از خود دورساختن.

دوردهس: شتی که ده‌سی پی‌زانه‌گا [۱] دور از دسترس.

دوردهست: دوردهس [۱] دور از دسترس.

دوره: (۱) دابک تازی گمه‌سال باوکیان پنجه وانه؛ (۲) بزنی موتیکه له مه‌ره‌زو مو [۱] (۱) دوزاد بجه سگ و نازی، دورگه؛ (۲) نوعی بز.

دوره‌گ: دوره [۱] نگا؛ دوره.

دورزو: کیشه‌وه‌هراو قالمه قالم [۱] هه‌مه و جنجال.

دورزیله: گیای گه‌زگه‌سک، گه‌زگه‌زک [۱] گیاه گزله.

دورژنگ: قورمی مبیج که شوژ ده‌یته‌وه. سیان، ته‌نی [۱] دوده که فرو هلد.

دورس: دروست [۱] درست.

دورست: دروست [۱] درست.

دورف: درونم. نبشانه [۱] علامت.

دورک: شه‌بوژنامه، شین‌نامه [۱] مرثیه.

دورک: (۱) گوله، زمانه‌ی قفلی دارین؛ (۲) له‌واشه‌ی ده‌می به‌کسم بو نالکردن [۱] (۱) زمانه قفل چوبین؛ (۲) لواشه.

دورک: جورئ کولیره [۱] نوعی گرده نان.

دورکوژ: له دور جوانی له نژیک ناحهز: (دورکوژی نژیک‌خه‌سار) [۱] از دور زیانما و از نژیک زشت.

دورکه‌فتگ: دوره‌وه‌کوتو [۱] دورافتاد.

دورکه‌فتن: نژیک نه‌بون [۱] دورافتادن.

دورکه‌فته: دورکه‌فتگ [۱] دورافتاده.

دورکه‌وتن: دورکه‌فتن [۱] دورافتادن.

دورکه‌وته‌وه: دورکه‌وتن [۱] دورافتادن.

دورگه: (۱) جزیر، ناد؛ (۲) ناوی دو‌گوند له سندوس [۱] (۱) جزیره؛ (۲) نام دوروسنا در منطقه سندوز.

دورمادار: ده‌وراندور [۱] پیرامون.

دورمادور: دورمادار [۱] پیرامون.

دورملک: جورئ کوله که [۱] نوعی کدو.

دورمه: بابوله، تیکه‌ی پینچراو [۱] ساندویج.

دورمه‌ح: جوت‌ه‌شین، له‌فه‌هاوین، لوشکاویژ [۱] لگدبران.

دورمه‌دور: دورمادار [۱] پیرامون.

دورنا: مه‌لیکه [۱] برنده درنا.

دورناس: پسیوز، که‌سی شت باش بناسنی [۱] کار شناس.

دورنج: دورژنگ [۱] دوده از سقف آویزان.

دورنواز: دورنه‌ندیش [۱] عاقبت اندیش.

دورنیازی: سه‌ره‌خوبی، کار به‌کس نا [۱] بی‌نیازی.

دورو: دوراز [۱] منافق.

دوروا: (۱) له دوره‌وه؛ (۲) دوربا [۱] (۱) از دور؛ (۲) خدای ناکرده.

دوروم: بابوله، دورمه [۱] ساندویج.

دوروه: (۱) دوچومان. زه‌دینی توانسی ده‌زه‌نا؛ (۲) ناوی گوندیکه [۱] (۱) بین‌النهرین. شبه‌جزیره؛ (۲) نام دهی در کردستان.

دوره: (۱) دوره، جانه‌وه‌ری دونومه؛ (۲) جزیره [۱] (۱) دوزاد؛ (۲) جزیره.

دوره‌ه: دوره، دونومه [۱] دورگه.

دوره‌به‌رد: کوچک هاویشتنی له دوره‌وه [۱] سنگ پرت کردن از دور.

دوره‌به‌ریژ: (۱) لا، خوله‌خه‌لک پاریز؛ (۲) به‌ماتعماته بو شنی جون [۱]

(۱) پرهیز از مردم؛ (۲) دزدکی رفتن به سوی.

دوره‌دهس: دوردهس [۱] از دسترس خارج.

- دوره دست: دوره دس [۱] از دسترس خارج.
- دوره لك: دوره، دونومه [۱] دونزاد.
- دوره گ: دوره لك [۱] دونزاد.
- دوره و پهریز: دوره پهریز [۱] نگا: دوره پهریز.
- دوره وه كه فتن: دوره كه ونه وه، دور بونه وه [۱] دور افندان.
- دوری: به رانبه ری نزدیکی [۱] دوری.
- دوری: (۱) گندوز، گیاهه کی بالابه رزی لاسك شبر بنه. قهله ندور:
- (۲) ده فری بهل بو گرار، ده روی: (۳) قوماشنکی تهنکه ده کرینه
- ده سمال [۱] (۱) گیاهی است: (۲) بشقاب: (۳) قماش نازك.
- دوریاگ: (۱) دره و کریاگ: (۲) دورا به نه فصل [۱] (۱) رویه: (۲) دوخته.
- دوریاگ: له گمه دا ویركه وتو [۱] باخته.
- دوربان: (۱) درون به داس: (۲) درون به نه فصل [۱] (۱) درویدن: (۲) دوختن.
- دوربان: سمری دوریگه كه ده گمه بهك [۱] دوراهی.
- دوربان: له گمه دا ویركه وتو [۱] باختن.
- دوری تافانسه: (۱) مروری تمبا له ناو سه ده فدا: (۲) بریتی له مروی
- هه لکه ونه و بی وینه [۱] (۱) دز بنیم: (۲) کتابه از بی همتا.
- دور پخه: جورئ سه وه زی خواردنی گه لاورد [۱] نوعی سبزی خوردنی.
- دور پژه: دونومه، دوره گ [۱] دورگه.
- دوریش: لولاك، لبسکی بوزو به لهك [۱] استخوان ساقی با.
- دوریش: (۱) ده رویش، عه و دال: (۲) حوشر خوا، تاجی نه حمه د زاو كره.
- ناجبلو كه [۱] (۱) درویش: (۲) آخوندك.
- دوریشك: دوریش [۱] استخوان ساقی یا.
- دوریشی: دریشو كه [۱] زبان مار.
- دوری گردن: باریز كردن، خو بواردن له دوری جستن.
- دورین: (۱) دره و كردن: (۲) درون به ده رزی [۱] (۱) درو: (۲) دوخت.
- دورین: به فیروزه در: (مال دورین، مریشکی هیلکه دورین) [۱] بازنده، هدر دهنده.
- دورینگ: مه و دا، نیوان [۱] فاصله.
- دورینه وه: (۱) به نه فصل یکنه وه نانی دریاو: (۲) دونینه به داس [۱] (۱) وادوختن: (۲) درویدن.
- دور نیوله: گیاهه كه دهلكی وهك كلكه زبوی هه به [۱] گیاهی است دوساقه
- شبه دم رویاه دارد.
- دوربه: دوری، گندوز [۱] گیاهی است خوردنی.
- دور تیان: جینگه بی كه دور یگه و نك ده كه ون [۱] دوراهی.
- دوز: بوزو، به شم بهر گوینز، شال [۱] شال محلی.
- دوز: (۱) مه به ست له ژاندا، مه رام: (۲) توله، توله، بول، بول: (۳) بشكن، بشكنه: (خورت بدوزه، سهرم بدوزه) [۱] (۱) هدف و مرام، ابده آل:
- (۲) انتقام: (۳) مقنن.
- دوزاخه: وه ززی، قه لسی، جاززی [۱] بگری، قهر.
- دوزاخه دان: وه زز كردن، جازز كردن [۱] بگر نمودن.
- دوزان: گویزان، نبخی موتاشین، موس [۱] اسنره.
- دوزان: دوزان [۱] نگا: دوزان.
- دوزیان: دنه ده ری کیشه به قسه [۱] نعام و سخن چین.
- دوزراو: یسكنناوه، یسكنراوه [۱] تفنیش شده.
- دوزراوه: گومی پهیدا كراو [۱] گم پهیدا شده.
- دوز كردن: خواستن، داوا كردن [۱] خواستن.
- دوزمان: دوزبان [۱] نعام و سخن چین.
- دوزمانی: قسه هینان و بردنی به دغه رانه [۱] سخن چینی.
- دوزوان: دوزمان [۱] سخن چین.
- دوزوانی: دوزمانی [۱] سخن چینی.
- دوزه خ: دوزه ه، جه جه نده م [۱] دوزخ.
- دوزه خه: (۱) شوینی كه ناوی ناشی لی ده رده چنی: (۲) تونی گه رماو [۱] (۱) مخرج آب آسیا: (۲) آشدان حمام.
- دوزه خ: دوزه خ [۱] دوزخ.
- دوزه قده ره: ناوی گوندبكه [۱] نام دهی است.
- دوزه قه: دوزه جه [۱] نگا: دوزه جه.
- دوزه له: جوژه له [۱] مزمار.
- دوزه نه: زبك و بیکي و نهر نیب، ته گوژی [۱] نظم و نظام.
- دوزین: (۱) بشكنین: (۲) پهیدا كردنی گوم بوگ [۱] (۱) تفنیش: (۲) بازیافتن گم شده.
- دوزین: نه سبب و ماہنی جوارسال نه من [۱] اسب و مادبان چهارساله.
- دوزبشه وه: پهیدا كردنی گوم بوگ [۱] بازیافتن گم شده.
- دوز: (۱) كزوسس: (۲) بیجه وانه، دژ: (۳) دوزه ه: (۴) گوربس، تهناف [۱] (۱) افسرده، پزمرده: (۲) ضد: (۳) دوزخ: (۴) ریسمان، طناب.
- دوز: نیوان، دوری، ماہ بن [۱] دوری، فاصله.
- دوز: خوین بهردان [۱] حجامت.
- دوزوز: دوزه قه [۱] مخرج آب آسیاب.
- دوز کیشبان: گوربسه کیشكه [۱] طناب کشی.
- دوزمان: جوین، سخیف، دوزنام [۱] دشنام.
- دوزمن: نه بار [۱] دشمن.
- دوزمنایه تی: نه یاری [۱] دشمنی.
- دوزمنی: نه یاری [۱] دشمنی.
- دوزنه: مبردی دوزنان [۱] مرد دوزنه.
- دوزوار: چه نون، دوزوار [۱] دشوار.
- دوزوه: دوزه خ [۱] دوزخ.
- دوزده وه: زامنی كه كیم و هه وای ههس [۱] زخم چركین.
- دوززه ره: دوزه قه ی ناش [۱] مخرج آب آسیاب.
- دوززه کانش: دوزه خه ی ناسباو [۱] مخرج آب آسیاب.
- دوزهن: (۱) لاری كه زور له سمر هه وای ون هینان بی: (به دوش
- ده ژهنی): (۲) داری كه دوی پی نیک وهرده دن [۱] (۱) جوان بسیار
- هوسباز: (۲) چوبك دوغ به هم زن.
- دوزه شك: (۱) داری دو نیک وهردان: (۲) داری كه ده ناو لوله بی مهشكه

(۲) خواهرشوهر.
 دوش: (۱) ناوشان، مل: (۲) گوشنی لای سهروی زانی مهز (۱) دوش، کنف: (۲) گوشت ران نزدیک دینه.
 دوش: (۱) دوشنی، زوژی بشنو، دوی، دویکه: (۲) لا، رهخ (۱) دیروز: (۲) طرف.
 دوشاب: شوک، دوشاو، ناوی ترنی کولاو (۱) دوشاب، شیره انگور.
 دوشاخه: (۱) نه‌خوشبه که گه‌روده‌گری: (۲) دوفلبقانه، دوحاچه (۱) مرض خنای: (۲) دوشاخه.
 دوشاف: دوشاب (۱) دوشاب، شیره انگور.
 دوشان: دوتن، دوشین (۱) دوشیدن.
 دوشانی: حه‌یوانی شیردهر که بو دوشین ده‌ست نه‌دا (۱) دوشیدنی، دوشاو: دوشاب (۱) دوشاب، شیره انگور.
 دوشاومزه: فامکی شاده (۱) انگشت شهادت.
 دوشاوی: (۱) جورئ نری: (۲) زه‌نگی سوری ناریک: (۳) به دوشاویونی شت (۱) نوعی انگور: (۲) فرمز سیر: (۳) به دوشاب آلوده شده.
 درشت: درشته (۱) درشت.
 دوشته: درشته‌ی سنت (۱) درشته.
 دوشدامان: مات و کز دانبشمن، دژدامان (۱) مات و پکر ماندن.
 دوشداماو: دژداماو (۱) مات و پکر مانده.
 دوشراو: شیر له گوان ره‌گربر، دوشی (۱) درشابه.
 دوشک: (۱) سه‌کو، دک: (۲) دودل، دژدوگ (۱) سکو: (۲) دودل، دوشک: نوشک، زبرابه‌خی ناو نیشراو (۱) دوشک، نشک.
 دوشمن: دوزمن، نه‌بار (۱) دشمن.
 دوشمنایه‌تی: دوزمنایه‌تی (۱) دشمنی.
 دوشمنی: دوزمنی (۱) دشمنی.
 دوشمه: دوزمن (۱) دشمن.
 دوشوال: دوشی، لو (۱) غده زیر پوست، دوشک: دوشک (۱) نشک.
 دوشه‌کچه: دوشه‌کی چکوله (۱) نشکچه.
 دوشه‌کوله: دوشکی پچوک، مه‌ندهر (۱) نشکچه.
 دوشه‌که: دوشک (۱) نشک.
 دوشه‌که‌له: مه‌ندهر، دوشکی پچوک (۱) تشک کوچک بالنشک.
 دوشه‌گ: دوشک (۱) نشک.
 دوشهم: سبهم زوژی حه‌ونو (۱) دوشنبه.
 دوشه‌مب: دوشهم (۱) دوشنبه.
 دوشه‌مبی: دوشهم (۱) دوشنبه.
 دوشه‌ممو: دوشهم (۱) دوشنبه.
 دوشه‌مه: دوشهم (۱) دوشنبه.
 دوشه‌مه: دوشهم (۱) دوشنبه.
 دوشه‌می: دوشهم (۱) دوشنبه.
 دوشه‌نی: دوشانی (۱) دوشیدنی.
 دوشه‌ویله: دو کاکبله (۱) آواره‌ها،

ده‌خرئ (۱) چوب دوغ به‌هم زنی: (۲) چوب زبانه‌دار که در چوب کنار مشک نهند.
 دوره‌نگ: قورمی خانو (۱) دوده سفف.
 دوره‌نگ: (۱) دارئ که ده‌خرینه ناولوله‌بی مه‌شکه: (۲) گنجی نویل و برز (۱) چوب زبانه‌دار مشک: (۲) چین به پشانی و ابرو.
 دوره‌نگه: (۱) دوره‌نگ: (۲) دوی به مه‌شکه زاو (۱) چوب زبانه‌دار در سه‌پابه‌مشک: (۲) دوغ مشک.
 دورئین: دژمان، جوئن (۱) دشنام.
 دورئین: گه‌مار، چلکن (۱) چرکین.
 دورئین‌دان: جرئندان (۱) دشنام دادن.
 دورئین‌فروش: زمان‌پیس، سخبف بیژ، جنبو‌فروش (۱) بدزبان، فحاش.
 دوس: (۱) ه‌دوال، ناشا: (۲) ماشوق (۱) پوست: (۲) معشوق.
 دوساخ: (۱) گراو، به‌ندی، گیر باو: (۲) گرونخانه (۱) بازداشت شده: (۲) زندان.
 دوساخچی: به‌ندیوان، زبندانه‌وان (۱) زندانبان.
 دوساخ‌خانه: گرتوخانه، به‌ندیخانه، زندان (۱) زندان.
 دوساخوان: دوساخچی (۱) زندانبان.
 دوساق: گرونخانه (۱) زندان.
 دوسابه‌نی: ه‌دواله‌نی، باری، خوشه‌ویسنی نبوان (۱) دوستی.
 دوست: دوس (۱) دوست.
 دوستان: (۱) سنی بابه‌ی سهر ناگر که‌له‌ناسنه: (۲) باران، ناشنایان (۱) سه‌پابه‌آهنی روی آتش: (۲) دوستان.
 دوستانی: دوسابه‌نی (۱) دوستی.
 دوستابه‌تی: دوسابه‌نی (۱) دوستی.
 دوسنک: باری حه‌زلبکر، ماشقه (۱) معشوق.
 دوسته‌په: گوندیکی کوردسنانه به‌عسی ویرانی کرد (۱) نام روسنایی در کردستان که بعشها ویران کردند.
 دوسنه‌کی: هوزیکی کورده له بادبنان (۱) عنبرینی اسب.
 دوستی: دوسابه‌نی (۱) دوستی.
 دوسم: به‌رانبه‌ری به‌کسم، ههر ناژه‌نی سمی فله‌شبه‌وو دوسمی هه‌به (۱) حیوان دوسم.
 دوسم: دوسنی من (۱) دوستم.
 دوسمه: دوسم (۱) حیوان دو سم.
 دوسو: دوسیه‌ی، دوزز دواي نهمز (۱) پس‌فردا.
 دوسورکه: بالذاریکی بچوکی کلک‌سوره (۱) یرنده کوچک دم‌قرمز.
 دوسهر: (۱) مامله‌ی مال به مال به‌ک به دو: (۲) گیابه‌که له ناوده‌خلأ ده‌زوی: (۳) نازاست و دورو (۱) معامله بابابای بک مضایل دو: (۲) گیاهی است در کشزار روید: (۳) منافق.
 دوسهره: گوندیکی کوردسنانه به‌عسی ویرانی کرد (۱) نام روسنایی در کردستان که بعشها ویران کردند.
 دوسی: دوسابه‌تی (۱) دوستی.
 دوش: (۱) گرژو سبیس، دژ: (۲) خوشک شو، دش (۱) افسرده:

- دو شياگ: دوشراو دوشیده.
- دوشیده نی: دوشانی دوشیدنی.
- دوشین: دوشن دوشیدن.
- دوشینا: دوش شمو، شموادی، دوشنی شمو دوشب.
- دوشیوان: گوندبکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد نام روسنایی در کوردستان که بعنیها ویران کردند.
- دوعا: نزا. دوحا دعا.
- دوغا: دوخوا گچ آب.
- دوغان: مهلبکی راکره نوعی برنده شکاری.
- دوغرامه: دوخرمه سالاد خیار و ماست.
- دوغره مه: دوغرامه سالاد خیار و ماست.
- دوغری: فسوی راست حرف صحیح.
- دوغهوا: دوخهوا دوغیا.
- دوفاق: دولکه، دوچا دوشاخه.
- دوفلیچقانه: (۱) دولکی لیک نزیک؛ (۲) لکی قهلبشبو (۱) دوشاخه بهم نزدیک؛ (۲) شاخه شکافته شده.
- دوفلیقانه: دوفلیچقانه نگا: دوفلیچقانه.
- دوؤف: (۱) کلک، دو؛ (۲) دوگ، دوگه (۱) دم؛ (۲) دینه.
- دوؤف بهردان: ماوه پندان، موئلت دان مهلت دادن.
- دوؤف درنوؤ: مهلنکه پرندهای است.
- دوؤف دوؤفک: همبشه له شون، که سنی همبشه به شون که سبکه به وابسته سمج.
- دوؤف ده هول: زگ له ره زین، جهوره طفیلی.
- دوؤف روؤفی: کلکه زبوی، گیاه که گیاهی است.
- دوؤف زه پ: کلک هله ته کینه دم جنبانک.
- دوؤف زه پک: مهلبکی ره که چوله که به پرندهای از گنجشک سانان.
- دوؤف سنگ: جوزی کلوی کلکی زهق وه هله گه زاوه به نوعی ملخ.
- دوؤف سورک: جوزی همروز، همرنی لاسوره نوعی گلابی.
- دوؤفسک: (۱) گولینگدی خووجین؛ (۲) غولامی چهل مل، کلکه؛ (۳) بهراموی پاش خدرمان، جی خدرمان مال؛ (۴) دهنه ندوی هیشه (۱) منگوله خورجین؛ (۲) غلام سمج؛ (۳) بسمانده خرممان؛ (۴) دستگیره خیش.
- دوؤفکی: دوابی، له پاشان بعدا.
- دوؤف مه ساس: ناق ناق کهره شباهنگ.
- دوؤف مه ساسه: قشقه له، قرک زاغچه.
- دوؤفهک: خشنلی مل که به کپارچه بی گردن بند به صورت حلقه.
- دوؤفه لان: دوؤف دوؤفک نگا: دوؤف دوؤفک.
- دوؤفه لانک: دوؤف دوؤفک نایع سمج.
- دوؤف لهر زینک: کلک هله ته کینه، بهرگا بلکه دم جنبانک.
- دوؤق: (۱) گوله باتون که له که ناری عاباو جلکی ده درون؛ (۲) عبشت، زلله له پشت مل؛ (۳) گوپال، دارده سنتی سهر نه سنورا؛ (۴) لئی دان، لئی خستن؛ (۵) مادامی زهش (۱) بافنه سیمی حاشیه لباس؛
- (۲) پس گردنی؛ (۳) جماق؛ (۴) زدن؛ (۵) متفال سیاه.
- دوقات: (۱) دونه سوم، خانوی دومه رته به، دو ته به قه؛ (۲) دوچه ندان، دونه ونده (۱) دواشکو به، دو طبقه؛ (۲) دوچندان.
- دوقدوقه: بی شهرم و حه بی آرم.
- دوقلفی: دوه نکل ظرف دو دستگیره.
- دوقلمدر: زمان شر، شوفا سخن چین، تمام.
- دوقوچکه: کلای خوری، سمرکلاوه کلوته، کلاه پنمی.
- دوقون: دورو، دوسره منافق.
- دوقه د: دولا دولا به.
- دوقه ده ره: بلقه دهره، زهرده قوره، جوزی مارمبلکه به نوعی سوسمار.
- دوقیمه: که لاکوی دو لهت لاشه دو نیمه شده.
- دوک: (۱) خزه ک، نامرزی پهموستن؛ (۲) لقی وردی قهدی دار به زور (۱) دوک؛ (۲) جوانه های تنه بلوط.
- دوک: (۱) نلفی زونی داغسراو؛ (۲) شوکه، سبایی به لای گیا (۱) درد روغن نشه؛ (۲) سپیدک، آفت گیاهی.
- دوکا: دهمو کانه مو بزک.
- دوکان: جاوه خانوی جبهگی فروشتن و کر بن دکان.
- دوکاندان: خاوه دن دوکان دکاندار.
- دوکانوکه: دوکانی به جکوله دکانک.
- دوکانه: دهمو کانه موزک.
- دوکایج: دوخ یکی از ابزار جرخ بافندگی.
- دوکچی: گوندبکه روسنایی در کوردستان.
- دوکرده: دوشانی دوشبدنی.
- دوکلکه: جانسه و ره بکسه له نیره ی قالدونجه زهش و سوره کلکی
- دوقلبقانه به نوعی سوسک.
- دوکلله: (۱) دوکل، دو، کادو؛ (۲) گلوله بدن (۱) دود؛ (۲) گلوله نخ پنمی.
- دوکلویو: دوخهوا دوغیا.
- دوگوت: لهت، دونبه دونیم.
- دوگوز: جوزی مراوی، جوزی نو رده ک نوعی مرغابی.
- دوگولویو: دوخهوا دوغیا.
- دوگولیه: گلوله بنی له ته شی دار تراو گلوله نخ پنمی از دوک کتیده شده.
- دوگوئی: هاو به شی دوکسه سی مشرک میان دو نفر.
- دوکه: شوکه، سبایی به لای شینایی سپیدک آفت نیانی.
- دوکه شک: ناوی که شکی ساویا و دوخ کشک.
- دوکهک: (۱) خزه ک، نامرزی پهموستن؛ (۲) چیکه نه (۱) دوک نخ ربسی؛ (۲) ابزار دانه گیری از پنیه.
- دوکه ل: دو، کادو دود.
- دوکه لای: زهش هله لگه زاوه به دوکل سیاه شده از دود.
- دوکه لدان: (۱) دودکش؛ (۲) به دوکل دهر کردنی چانه وهر له کون (۱) دودکش سماور؛ (۲) به وسیله دود بیرون کردن جانور از سوراخ.

دوکه لکیش: دودکیش [دودکش].

دوکه لگير: دودکیش [دودکش].

دوکیل: دوکه ل [دود].

دوکیلی: دوکه لاری، زرش هه لگه زارو به دوکه ل [سپاه شده از دو].

دوگ: (۱) پاشه لی مهر، دوف: (۲) بهزی سهرپشني وشتر [دنبه: (۱) دنبه: (۲) کوهان].

دوگاسنه: وهره، دوچار شوکراو [دو بار شخم زدن].

دوگرد: (۱) بهرمال، پارچه بهک که نویژی له سهره کری: (۲) جوړی جاجم [دو]: (۲) جانماز: (۲) نوعی جاجم.

دوگردی: جاجم [دو]: جاجم.

دوگلاشکو: داری دولک بو فوجه فانی لاسنیک، دارلاسنیک، دولکه ی فوجه فانی چیر [دو]: چوب دوشاخه تیرکمان.

دوگمه: دگمه، فوجه، بشکور [دو]: تکمه.

دوگمه و دولاب: ره نیریکه له بن سبخمموه ده به سړی و مەمک بهرز ده کاته ره [دو]: زبوری است زبر پلک بندند.

دوگمه و هه پشان: که ناره ی سوخمه ی زانه [دو]: سچاف بلک زانه.

دوگور: دوگرد [دو]: نگا، دوگرد.

دوگورد: دوگرد [دو]: نگا، دوگرد.

دوگوردی: دوگرد [دو]: نگا، دوگرد.

دوگومان: دودل، دوشک [دو]: مترده.

دوگومانی: دودلی [دو]: نرده.

دوگون: گری کوزره [دو]: کره کور.

دوگونه: گیای دوسره [دو]: گیاهی است.

دوگوه: داریکی دوسره بو درک کوتان [دو]: چوب دوشاخه خارکوبی.

دوگوه: (۱) دوگ، دوف: (۲) بهزی سهرپشني وشتر [دنبه: (۱) دنبه: (۲) کوهان شتر].

دوگم: شتی که له چادری ده هالینن بو گهرم بون [دو]: پارچه ای که گرد خیمه پیچند.

دوگیان: زنی زک بر [دو]: حامله.

دوگینسن: دوگاسنه [دو]: دو بار شخم زده.

دول: بېجو، نهوهر نهوهر چرک [دو]: بچه.

دول: (۱) گه لی، شو، دهره: (۲) کیسه ی جهرمین بو ناو، بو دوا: (۳) پارچه زهوی راست: (۴) دولی ده سک، دهری گه نسیم کوتان بو سناوار: (۵) ده هول: (۶) خلور، گلار: (۷) گاسنی سهرچماو: (۸) وشه ی دنه ی منالی ساوا بو سیزکردن: (دول دول) [دو]: (۱) دهره: (۲) کیسه جرمی برای مایع:

(۳) زمین هموار: (۴) ظرف دانه کوبی: (۵) دهل: (۶) غلنان: (۷) گاواهن خمیده: (۸) حرف تحرک بجه برای شانسیدن.

دول نهنگیو: ده هول ژهن [دو]: دهل زن.

دولا: (۱) له دو نهره ف: (۳) قه دکراو: (۳) چه میو [دو]: (۱) از دو جانب: (۲) ناشده: (۳) خمیده.

دولاب: (۱) چمرخی ناو کیشنا: (۲) خه زهک: (۳) توبی ناش: (۴) دولاش [دو]: (۱) چرخ آبکشی: (۲) دوک نخ ریسی: (۳) نوپ بره دار آسباب:

(۴) ناو آسباب.

دولاب: (۱) دولاب: (۲) جنگه ی حلك له دیواردا: (۳) قبل و مدکر [دو]: (۱) نگا: دولاب: (۲) کمد: (۳) حبله، نارو.

دولابه: (۱) جنگه ی چلکان له دیواردا: (۲) کونی جنگه دولاش [دو]: (۱) کمد: (۲) سوراخ دیوار: (۳) جای ناو آسباب.

دولاخ: (۱) بهلک بېج: (۲) فونه ی زهشی سهرپوشی ژنا، [دو]: (۱) ساق بېج: (۲) جاقچور.

دولازنه: دوروی خو ده گمل همسو که س رتک، خمر [دو]: دوروی با همه به ظاهر دوست.

دولاف: دولی ناش [دو]: نار آسبا.

دولانه: به دولای [دو]: دولابه.

دولان: گوندبکه له لای سنه [دو]: روسایی است.

دولایی: جیگه ی نالقمزیز له درگا دا [دو]: رزه در.

دول بون: خلور بونه وه، گلاره وه بون [دو]: غلنیدن از بالا به پایین.

دولبهر: دلبر [دو]: دلبر.

دولپا: (۱) دیوکی چیروکا که سواری ملی خه لک ده بو: (۲) برتی له دهس هه لته گری چهل و مل: (وهک دولپا سواری شانم یوه ده سنم لی

بهرنادا) [دو]: (۱) دیو افسانه ای: (۲) کتابه از دست برندان.

دولدرمه: دوندرمه، چلوره، به سنه نی [دو]: بستنی.

دولدوز: که سنی کیسه ی دوده دروی [دو]: دوزنده کیسه دوغ چرمین.

دولچه: سه نلی چرمین [دو]: دلچه.

دول قهر بسک: تهشی ریسک، بالداریکه [دو]: پرده ای است.

دولقان: دولکی داری لیک نریک [دو]: دوشاخه درخت نزدیک بهم.

دولک: (۱) دوحاچه: (۲) داروکه ی تاشراو [دو]: (۱) دوشاخه: (۲) چوبک تراشیده.

دولک: شپوه له [دو]: دره بسیار کوچک.

دولکان: خواره کهو بېچه که [دو]: ارب، کچ.

دولکانه: دولک [دو]: نگا، دولک.

دولکرن: خلور کردنه وه [دو]: غلنانیدن از بالا.

دولکه: دولکه [دو]: پارچ.

دولکه: دهری سهرناواله ی لبودار بو ناو [دو]: پارچ.

دولگه: هه لپه سنی دلخوشکه ره [دو]: شعر مدح.

دوللهک: ده لهک [دو]: نگا، ده لهک.

دولمه: سهوزبجانی دانه ویله تیکراوی کولیندراو [دو]: دلمه.

دولو: (۱) بهن به دولایی: (۲) دوخالی که بجه هه [دو]: (۱) نخ دولابه: (۲) برگی در ورف بازی.

دولور: بهزودا که فننگ [دو]: دمر.

دولوره: بهزودا که ونو [دو]: دمر.

دولوله: جوړی نهنگ بو زاو [دو]: نوعی فننگ شکار، دولول.

دولونه: به دولایی، بهن به دولابه [دو]: دولابه.

دول وه نی: گوندبکه [دو]: دهی است.

دوله: نه شنی دارین بو هه ویر شیلان [دو]: ظرف جوین خمیر.

دوله به کر: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [نام روستایی در کردستان که بعثها ویران کردند].
 دوله پان: دویل، دوفافه، دوحاچه [دوشاخه].
 دوله تو: گوندیکه له لای سمرده شت [روستایی است].
 دوله دریز: فامکی ناوه راست [انگشت وسطی].
 دوله زه قه: تارجه به کی چند گوندی بو له کوردستان به عسی ویرانیان کرد [نام منطقه ای دارای چند آبادی که به وسیله بعثها ویران شد].
 دوله که: جی نان، سوئنه [ظرف سفالین برای نگهداری نان].
 دوله مئی: (۱) په نیری شلی هینستا نه گوشراوه ده لعمه: (۲) هیلکه ی نیوه خوگر تو [۱] بنیر نافشرده: (۲) نخم مرغ نیم بند.
 دولیان: دولاش [ناوآسیا].
 دولیانه: بانیزه ی ناش [جای غله هنوز آرد نشده در آسیا].
 دولیلی: دولوله [فننگ دولول].
 دووم: (۱) همبینه، دایم: (۲) فیلیان: (۳) هوزکی کوجهری کورد: (۴) ده هول ژهن [۱] دائم: (۲) شید: (۳) نام عشیرتی است: (۴) دهل زن.
 دووما: دوا، دوا ی [پس از بعد].
 دوومات: به لآو به سهرهانی ناخوش [بلا و مصیبت].
 دوومان: مز، تم، تومان [مه، میخ].
 دووماندن: ده وام بی دان [ادامه دادن].
 دوومانه: گورکه لوقه، فنه ره، فورنه [پویه، پورتمه].
 دووماوه: مال و کس و کاری زاوا [خانواده داماد].
 دوومایی: (۱) دوا بی: (۲) ناخری [۱] نهابت: (۲) پسین.
 دوومبه لان: دمه لان [دبیلان].
 دوومدوک: دندوک، نیکل، ده نوك [منقار].
 دوومدیکه: پوش به قونه، زل به قنگه، زل به قونه [سجاقک].
 دوومره کی: زاسان به چه و راست دا بو لبدان [جب و راست شدن برای زدن].
 دوومقه سک: په زه سلبره ی که له مالان هیلانه ده کا، حاجی زه شک [چلچله].
 دوومل: (۱) ناوشان پانی مل قهوی: (۲) دوومل [چارشانه گردن کلفت: (۲) دمل].
 دووملانه: دوه رزایی که به بنبان قول بی [دو برجستگی که میانشان گود باشد].
 دوومل هنی: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [نام روستایی در کردستان که بعثها ویران کردند].
 دووممه: دنبه گ [تنبک].
 دوومنه: دویمنه، چمند شتی خوشنی خال خالنه گمه بان بی ده کری [دویمبو].
 دووموهر: (۱) جوت فوشه: (۲) نه سینی که موی توئلی له دولاهو پتجی خوارده. که کورد به شومسی ده زانی [۱] آدم نحس: (۲) آسیبی که موی پیشانی به دو سوتاب دارد. که نزد کردها شوم است.
 دوومه: بشتینده ی زه شمال له بهر بای به هیز [کمر بند سپاه جادر].

دومه شقان: چوارمه شقی، له سه و چوکان [دوزانو نشستن].
 دومه شقه کی: چوارمه شقی [دوزانو نشستن].
 دومه قه سه ک: بالداریکه [پرنده ای است].
 دومه ک: دنبه گ [تنبک].
 دومه ک ژهن: دنبه گ لیدره [تنبک نواز].
 دومه ل: دمه ل، قونیر، کوان [دمل].
 دومه له ک: دمه ک، دنبه گ [تنبک].
 دومه له ک ژهن: دنبه گ لیدره [تنبک نواز].
 دوومه ی: نیوان، مابه بین [فاصله، میانه].
 دوومنی: هوزیکی کورده له مدله بندی زه رکسان له کوردستان [نام عشیره ای کرد].
 دوومی: کاودلی، قه ره ج، قه ره چی، هوزیکی گه زوکه [کولی].
 دوومی: دووسی به زاسنی، هه والی به تهمه گ [دوست باوفا].
 دوومین: دوهه ۲، دووم [دوم].
 دوومینه: جوژی گمه یه به دوومنه [دویمبو].
 دوون: (۱) دانی مر بسک و مه ل: (۲) هه لئرشکان، تر و شکان: (۳) مرویکی جیا: (۴) جرج و گنجی روخساره [۱] دانه ماکیان: (۲) چمبانه: (۳) قلّه کوه: (۴) چین و چروک صورت.
 دوون: (۱) به زی ناویاوه، چه و رایی ناو زگی ناژهل: (۲) دهره، دور، دورمادار: (۳) نیریک [۱] چربی، ببه کداخته: (۲) پیرامون: (۳) نزد، نزدیک.
 دوونا: زانا، زورزان [دانا].
 دووندون: بر وای نالوگوزبونی گیان له باش مردن [مذهب تناسخ].
 دوونان: که سنی که هه قبه تی دوجار له نوپ بدا له گمه ی تو به زا کردیندا [دوبار نوپ زن با چوب].
 دووند: دون، تروپک [قله کوه].
 دووندان: (۱) چه و رکردن، چه وری نی هه لسون: (۲) برینی له بهرنیل دان به که سنی [۱] چرب کردن: (۲) کنایه از رشوه دادن.
 دووندان: نوره مه، به ره ی عولاد [ذره].
 دووندرمه: دژلدرمه، به سنه نی، چلوره [بسنی].
 دووندوک: دندول، نیکل [منقار].
 دووندول: کاروانی وشتر، قه ناری وشتر [کاروان شتر].
 دوونده: داری جیگه ی گاسن له هه و جازدا، ده نده [جای گاوآهن در خیش].
 دونگ: دوگ [دنبه].
 دونگز: گیایه که بنه کدی له زه ویدا وه ک داره بوئی خوشه وردی ده که ن ده ناو توتنی ده که ن بوئی خوش ده کا [گیاهی است بیخش چوبین و خوشبوی].
 دونگله فسه: مه لی مانی که به زی کلکی جوئی بوته وه [ماکیان که پر از دمش جدا شده].
 دونگوز: ناوی دوگونده له کوردستان [نام دو آبادی].
 دونگه نه: به زی قه لوی دوگزل [گوسفند دنبه گنده جان].

دوئگی: (۱) خاوهن دوگ: (۲) دواپی، دومایی: (۳) همست: (۴) گومان: (۵) ناکام: (۱) دارای ذنبه: (۲) آخر: (۳) حس: (۴) گمان: (۵) نتیجه.

دوئم: پیوانه یه کی زه مینه، له نورکیا ۱۰۰۰ منروله عراق ۲۵۰۰ مېتری جوارگوسه به (۱) واحدی برای منراژ زمین، در ترکیه برابر با ۱۰۰۰ و بر عراق ۲۵۰۰ منر مربع است.

دوئنی: دوئنی، دوئکه، روژی، پیش نه مرو (۱) دبروز.

دوئنی: بی ناکار، نامورد، بی فمز (۱) پست و دنی.

دوئیم: لث له ناوه راستا (۱) دوئیم.

دوئیمه: دوئیم (۱) دوئیم.

دووات: داوت، زه ماوه ندی بوک (۱) جشن عروسی.

دووشکه: شبریز، سیراج (۱) کنخ.

دووک: دوک (۱) نگا: دوک.

دووین: دادانی دیوار به فور (۱) گل اندودن دیوار.

دوه: فدهم، تپی هه ناوکه هاوینان له زوی هه لئه سنئی و ده بېئری (۱) لهیب مانندی که در صحرا نابسناها دیده می شود.

دوه: دوه، دوئنی، روژی، پیش نه مرو (۱) دبروز.

دووک: دوک (۱) نگا: دوک.

دوهر: دویت، فیز، کج (۱) دختر.

دوهه: دوهه، به کی دوا یه کم (۱) دوم.

دوهه مین: دویمین (۱) دوئی.

دوهوئی: جباوازی، خو مانه خو مانه (۱) دوگانگی، جدایی خواهی.

دوهه ژینک: بهرگا بلکه (۱) دم جینانک.

دوهه مین: دویمین (۱) دوئی.

دوهی: دوه، دوئنی (۱) دبروز.

دوهیشه: دوگاسنه، وهر، دوگینس (۱) دبربار شخم زدن.

دوئی: (۱) دو، بهک ده گهل بهک: (۲) دو، دوه: (۳) و تار، قسه: (بدوئی) له گه لمان نادوئی (۱) (۶) عدد دو: (۲) دی، دیشب، دبروز: (۳) سخن گفتن.

دوئیت: کج، کیز، قیز، کج، منائی مینو بنه، دویت (۱) دختر.

دوئیت: زن حیز، بی ناموس (۱) دوئوت، جاکش.

دوئیت: مده که فدان، دهوات، قونوی مده کهب بو بهره سنان (۱) دوات.

دوئیت: دویت (۱) دختر.

دوئیت: له رزین له نا یا له سه رما، هه ل له رزین (۱) لرزه از نب یا سرما.

دوئیر: دور (۱) دور.

دوئیرد: مفس، قه جی، نورنو، مغه ست (۱) قه جی.

دوئیردگ: دوئیرد (۱) قه جی.

دوئیرد: دوئیرد (۱) قه جی.

دوئیرد: شیلان و نه یانندن به فاج و ده ست (۱) با و دست جلائیدن با فسار.

دوئیشه: شوهی دی، شهوا دینر (۱) دیشب.

دوئیکه: دوئی، دوئنی (۱) دبروز.

دوئیل: (۱) زویل، پارچه ی باریک له جهرم: (۲) ته له زمه بهرد: (۳) دوئل، گه لی

(۱) نوار چرمی: (۲) پلمه: (۳) دزه.

دوئیلین: دابوشینی میچ به ته له زمه بهرد (۱) سقف را با پلمه سنگ پوشانیدن.

دوئیلیا: گوندبکی کورد سنانه به عسی و نرائی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که بعشها ویران کردند.

دوئین: (۱) دوئنه، گه نم، دوکه شک، بو جئشت: (۲) قسه کردن، دوان: (۳) جهور: (۴) ناوجه به که له کورد سنان. زندی باوکی «صلاح الدین ابویبی» بو (۱) آش گنم، دوغ کشه، (۲) سخن گفتن: (۳) جربا: (۴) منطقه ای در کردستان، زادگاه پدر صلاح الدین ابویبی بوده.

دوئین: (۱) گوتن: (۲) قسه کردن (۱) تکلم: (۲) متکلم.

دوئین: (۱) دوئنه، جئینی گه نم و دوکه شک: (۲) دوخه و (۱) آش گندم و دوغ کشک.

دوئینه: دوئین (۱) نگا: دوئین.

دوئینه: دوئین (۱) نگا: دوئین.

دوئینه دوئینه: به زمی که لوتی ده گهل ورج ده بگبئری (۱) آهنگی که معرکه گیرها با آن حیوانات را می رقصانند.

دوئینی: روژی، پیش نه مرو (۱) دبروز.

دوئینی شهو: دوئیشه و (۱) دیشب.

دوئینیکه: دوئی (۱) دبروز.

ده: (۱) نه، پئشگری کاری ناینده: (ده خوم، ده زوم): (۲) نیشانی ده فرابنی: (ده مالدا، خانی ده نیه)، دا: (۳) وشه ی هان دان: (ده بچو بو ناچی): (۴) بهک و نو: (۵) جوزی دابهش کردنی نان له ناو فقهی: (۶) بو زورشانندان: (ده لوسه، ده خوشه): (۷) سا، نینر: (ده باشه با قسه ی نو بی، ده لیم گه زئی) (۱) علامت مستقبل: (۲) ظرفیت: (۳) حرف نرغیب: (۴) عدد ده: (۵) نوعی نفسیم با انگشت، نوعی قرعده کشی: (۶) مبالغه: (۷) پس، دپگر.

دهار: دوند، چله بو به (۱) نقطه اوج.

دهب: تخنه دار (۱) نخنه.

دهبا: (۱) له رزی کم: (۲) فهی جده کا، بلا: (ده با برؤا): (۳) نه هوا، ده هوایه: (نموی به سه رمن هات ده با بهرد ما به) (۱) لرزش سبک: (۲) بگذار، باشد: (۳) بابستی.

دهباخ: هه لال دانی جهرم، خوش کردنی جهرم به نال و مازو (۱) دباغ پوست.

دهباخانه: (۱) جئیکه ی له ده باخ دان: (۲) مزی جهرم ده هه لال نان (۱) (۱) دباغ خانه: (۲) مزد دباغی.

دهباخچی: که سنی جهرم ده باخ ده دا (۱) دباغ.

دهباخ خانه: جئیکه ی ده باخ دان (۱) دباغ خانه.

دهباخدان: (۱) خوش کردنی جهرم به ده رمان: (۲) ده باخ خانه (۱) دباغی: (۲) دباغ خانه.

دهبار: (۱) هاوهیز، هاوشان: (۲) جئ بی جئنی کردن (۱) هم نیرو: (۲) به جا آوردن.

دهباشیر: نه باشیر، گه جی بی نوسین (۱) گج تخنه سپاه.

دەباغ: دەباغ □ دەباغ.

دەباغچى: دەباغچى □ دەباغگر.

دەباغخانە: دەباغخانە □ کارگاہ دەباغى.

دەباغدان: دەباغدان □ نگا، دەباغدان.

دەبان: جورى پولا بۇ شېرو خەنجەر □ نوعى پولاد تېغە شمشير و خنجر.

دەبانچە: وەرور، دەوانچە □ تېانچە.

دەبانچە: دەمانچە، وەرور، دەوانچە □ تېانچە.

دەبانك: بارىشك، بارىشك □ خميازه.

دەببە: (۱) گېجەل، تەشقىئە، گەز؛ (دەببەم بى دەكا)؛ (۲) كەبات، جورى ئارنجى زلى تېكسول گەورە شېنى ئال زەرد □ (۱) شلتاق، دىبە درآوردن؛ (۲) نوعى ازمرکبات.

دەبىدەبە: شكوو چەلالى خەشاماتى ھاۋزى گورە پياو □ دىبەبە، طنطنە، خذم و خشم.

دەبىدیم: گرمە گرمى دەھول □ صدای طبل.

دەبیر: بېك ھېنان، (كارە كەم دەبیركرد) □ جابجاكردن، درست كردن.

دەبیراندن: بېك ھېنان، چى بەجى كردن □ چارە اندىشى.

دەبو: سەر بازگە □ پادگان.

دەبو: دە فرى رزق، خىگەيان كاپو پەنەنە كەى رۇن و پەنیر □ ظرف جاى روغن و پنیر ...

دەبوژ: باى رۇژاۋا، باى خۇرئىشىن □ باد غرىبى.

دەبوژ: جەۋى، چەسبىكە لە روھك دەگىرى □ چىسى كە از گبە مى گىرىند.

دەبىنەۋەبۇز: مەۋى زك لە دلى بەزۋالەت فەقەرۋكە □ آدم تودار.

دەببە: (۱) نەشقىئە، گەز؛ (۲) دىۋارى كە زگى داۋە؛ (۳) برىتى لە ناۋەلى زگپر؛ (۴) تۇرە كەى بازوت □ (۱) شلتاق؛ (۲) دىۋار از وسط بېش آمدە؛ (۳) كىتابە از حىۋان آيستن؛ (۴) كىسە باروت.

دەبەر: دەر، بېك ھېنان □ بجا آوردن.

دەبەر كىردن: (۱) بېك ھېنان؛ (۲) پۇشىن؛ (جەلە كانت دەبەر كىردە؟) □ (۱) چارە كردن؛ (۲) پۇشىدن لباس.

دەبەر كەۋتەن: (۱) چۈنە لاقى ژىرۋ لە رىكەدا؛ (۲) برىتى لە لەبەر بازانەرە و نكالى كردن؛ (چەندى دەبەر كەۋتم نەگەزاۋە) □ (۱) طرف پايىن را گرفتن؛ (۲) كىتابە از خواهش و نصا.

دەبەر گەرەن: دەبەر كەۋتەن □ نگا؛ دەبەر كەۋتەن.

دەبەر مەردن: بە قوربان بون □ فرمان و صدقە رفتن.

دەبەنك: باۋشك □ خميازه.

دەبەنىگ: (۱) بى ناۋەز، گېلو نەفام؛ (۲) بى غىرەت و بى ناموس □ (۱) خُل؛ (۲) بى ناموس.

دەبى: (۱) رەنگە، وىندەجى؛ (۲) پىۋىستە، ئەبى؛ (۳) دىۋى، دەلى □ (۱) شايد، امكان دارد؛ (۲) بايد، لازم است؛ (۳) مى گويد.

دەبىش: لىبىق و نوسك □ لىزج و چىسبندە.

دەپ: (۱) دەپ، نختە؛ (۲) نەختە زەۋىەكى بچوك □ (۱) لوج جوسن،

نختە: (۲) قطعە كوچك زمين.

دەبەرەش: تەختەى زەشى پولى فېرگە □ تخته سياه.

دەبەزدىن: زىش بان، ئەزدىن زەلام □ ريش پهن.

دەبەزىش: دەبەزدىن □ ريش پهن.

دەبەشور: تاتەشور، تختەى مەردو سوتن □ تخته مرده شويى.

دەبەقون: قىنگ پان، ياشل زەلام، سمت نەسور □ باسن بزرگ.

دەبى كردن: پۇشىنى دەرپى و پىلا □ پوشيدن سلوار و پاى افزار.

دەتير: دەبانچەى دەفبەشك خۇر □ نوعى نيانچە.

دەجا: نازار، ژان، ئىش □ درد و رنج.

دەجم: دەزۇم □ مى روم.

دەجمى: بۇى دەزۇم □ ارو بدان مى روم.

دەجا: وشەى سەيرمان، تەحا □ كلمە تعجب.

دەجىبە: داغبا □ درندە، جانور ناشناخته.

دەحش: جاش، بەجىكەى كەر □ كره خر.

دەحشك: جاش، جاشك، دەحش □ كره خر.

دەحفە: جار، ھەل، جەل، كەرەت □ دفعە، بار.

دەخلى: (۱) مېشەى دەسكرد، دارسانى دەسنىز؛ (۲) شوئى پرىنچك و چوغوز؛ (۳) شور، دالە قاۋ □ (۱) جنگل مصنوعى؛ (۲) بوته زار انبوه؛ (۳) فرو هشنە.

دەخلىلان: داھىلان، داھىشتن □ فرو هشتن.

دەخلى نەۋ: گوندېكى كوردستانە بەغسى وىرانى كرد □ نام روستاىى در كردستان كە بەشپا وىران كردند.

دەحىبە: فېز، لەخۇ بايى بون □ تكتىر.

دەخالىت: (۱) تەسلىم لە شەزاد؛ (۲) بەناھىنان □ (۱) نسلیم شدن در جنگ؛ (۲) پناه بردن بە كسى.

دەخدەخا: (۱) تەتە، نوكى مزراح؛ (۲) نوكى كول بوى مزراح □ (۱) نوك گردنا؛ (۲) نوك كند گردنا.

دەخس: (۱) زۇد، زەزىل، چرۇك؛ (۲) نېرەبى، چاۋچنوكى؛ (۳) نەخۇشى دل □ (۱) خىسبى؛ (۲) حسادت؛ (۳) بىمارى قلب.

دەخسۇ: دەخس □ نگا؛ دەخس.

دەخسۇك: زۇر نېرەبى بەر □ بىسار حسود.

دەخسىن: نېرەبى بردن، بى ھەلكالان □ حسادت بردن.

دەخش: (۱) سەرمە قولات؛ (۲) زللە، شەھام، شەق □ (۱) پشتك؛ (۲) سبلى، اردنگى.

دەخلى: (۱) خەل؛ (۲) بەرەى رۇژانەى دوكان؛ (۳) كار بەسەرەۋە بون؛ (دەخلىت بە سەرەۋە نەبى) □ (۱) غلە؛ (۲) درآمد روزانه دكان، دخل

مغازە؛ (۳) در كار كسى دخالت كردن.

دەخلىدار: كەسى ناگاى لە بولى رۇژانەى ماملە دەبى □ صندوقدار، حسابدار.

دەخلىدان: داخلى، قونوى پارەى رۇژانەى دوكان □ دخل.

دەخلىدان: بەرەى زمىن لە دانەۋىلە □ غلە و حبوبات.

دەخمە: (۱) بۇزۇ، قولىكى ژىرەمبىنى؛ (۲) گۇز، قەبر، قەۋر □ (۱) دخمه؛

(۲) گور.

ده خوره: زور نازا، میرخاس [۱] بسیار زرنگ.

ده خهس: (۱) جاونگونک، به نبره بی، نبره بی بدر، جاونونز؛ (۲) زک لک زک.

زکونی [۱] حسود؛ (۲) کینه توز، نودار.

ده خنی: نبترا، دهنرا، وشه به که بو برسیر [۱] کلمه سوال، دیگر چه؟.

پس؛

ده خیل: (۱) وشه ی پارانه وه؛ (باخه لیل ده خیل کنی عادت کرده ی /

نوشه وه دهر مال که ریمان به رهن) «سه وله وه ی»؛ (۲) به نسابه [۱]

(۱) حرف تمنا؛ (۲) بناهنده.

ده خیله: (۱) هه ی نه ی که ی، نه جسی وابه که ی؛ (۲) داخله ی دوکان [۱]

(۱) زبنهار؛ (۲) دخل، فلک.

ده دا: (۱) نه به خشنی، نه سمبل ده کا؛ (۲) هیمابه بو حیز [۱] می دهد؛

(۲) کنا به از فاحشه.

ده دل چه قین: بهر کردن له شتی که نه ت زانبوه [۱] الهام گرفتن.

ده ده: (۱) داده، خوشکی گوره؛ (۲) کچولته ی وهرگز که ی منال؛ (۳) پلک.

مهت، خوشکی باوک [۱] (۱) خواهر بزرگ؛ (۲) دختر بچه له له؛

(۳) عمه.

ده ده ورگه زان: به قوربان و سه ده قه بون [۱] قربان و صدقه رفتن.

ده ده ورگه زان: به قوربان کردن [۱] قربان و صدقه کردن.

ده دی: له گوین، وه کو، جون [۱] همانند، مثل.

ده در: (۱) درگا؛ (۲) نه مال، له زوری خانو به ولاره؛ (۳) ده شت؛ (۴) بده [۱]

(۱) درگا؛ (۲) بیرون؛ (۳) دشت و صحرا؛ (۴) بده.

ده در: مالوس، منجکه مه ران دنله سه گ، سه گی منوبه [۱] مادینه خوک و

سگ.

ده دراب: درون به نه فله ی درشت [۱] دوخت با بخبه های درشت.

ده درابدان: به سه سه به کا درونه وه ی جلکی دریز، دانوشاندن و درون [۱]

برهم دوخن با بخبه درشت.

ده دراپه: ده رگابه که هه لئه درینه وه [۱] دری که بالا می برند.

ده درازون: ده رازین [۱] نگا؛ ده رازین.

ده درازونه: ده رازین [۱] نگا؛ ده رازین.

ده درازین: سه رده رانه [۱] آستانه در.

ده درازینک: ده رازین [۱] آستانه در.

ده دراشوه: زنی بی چه پای زمان دریت [۱] زی سلیطه زبان دراز.

ده دراف: (۱) بوار، جبگه ی به زینه وه له ناو؛ (۲) جبگه ی ناو خوار دهنه وه ی په ز

[۱] گذار؛ (۲) محل آب نوشیدن وه.

ده دراقیتن: (۱) لی که م کرده وه؛ (۲) هه لئه کانی چنندراو له بهر سه رما [۱]

(۱) کم کردن؛ (۲) از بین رفتن کشت بر اثر بخبندان.

ده درامهت: به هره ی زوین، حاسلات، حاصل، باره ی زوین [۱] درآمد

زمین.

ده درامده: درامهت [۱] درآمد زمین.

ده دراندن: (۱) په زو بلاو کردن؛ (۲) بریتی له به فیرو دانی مال [۱] (۱) پرت

و پلا کردن؛ (۲) کنا به از به هنر دادن دارایی.

ده درانده: (۱) سه رانسه ر، نیکرا، به ته و او ی، پاک؛ (۲) هه همیشه، دایم [۱]

ده دراندیز: جه زنی فله کانی روز هه لانی که ده کدو ته بیست و پنجمی

مانگی به فرانیار، ناگریکی زور زل ده که نه وه [۱] از اعباد مسیحیان در

بیست و پنجم مهمن، آتشی بزرگ بر پا می کنند.

ده درانین: هینانه دهر، دهر هارودن، دهر خستن [۱] بیرون آوردن.

ده دراو: دهر اف، بوار [۱] نگا؛ دهر اف.

ده دراوه: ده رابه [۱] در بالا رونده.

ده دراوی: به له فیره، فیران، زگچون [۱] اسهال.

ده دراویتن: دهر اقین [۱] نگا؛ دهر اقین.

ده دراهه: له وین، هیمایه بو دور [۱] اشاره به دور.

ده درب: (۱) لیدان، زه بر، زهر بهت؛ (۲) نوره؛ (۳) چار، همل، چهل؛ (۴) هیزو

سافهت؛ (۵) زنگه [۱] (۱) ضربت؛ (۲) ثوبت؛ (۳) بار، دفعه؛ (۴) نیروه

توان؛ (۵) راه.

ده دربات: هارهنیر، ده بار [۱] هم بیرو.

ده دربار: (۱) دیوه خانی پانشا؛ (۲) له بابهت، له ممر [۱] (۱) دربار؛ (۲) دربار.

ده دربار: له ممر، له بابهت [۱] دربار.

ده درباز: (۱) رزگار، نه جات، خه لاس، قوناز؛ (۲) زا بردن [۱] (۱) رستگار،

رها؛ (۲) گذشت، گذر.

ده دربازبون: (۱) زا بردن، هانن و زوبشنن؛ (بیره دا ده ربازبو)؛

(۲) رزگار بون [۱] (۱) گذر کردن؛ (۲) نجات یافتن.

ده دربازگه: زنگه ی رزگار بون، دهره تان [۱] راه رستگاری.

ده دربایس: دهر باز [۱] نگا؛ دهر باز.

ده دربان: دهر که ران، دوگاوان [۱] دربان.

ده دربایس: به گر بنگ گر، گوئی دهر به کاری؛ (جده بی بی دهر بایس

نیم) [۱] علاقه مند.

ده دربایست: دهر بایس [۱] علاقه مند.

ده دربایستی: به گر ینگ گرنن [۱] علاقه مندی.

ده دربداری: هیزو توانا، نافهت [۱] توان.

ده دربردن: همل کردن، خوگرتن له بهر نرک؛ (له گهل نه مانه دهر نابه م) [۱]

تحمل کردن.

ده دربرن: دهر بردن [۱] تحمل کردن.

ده دربرین: مکوزی، قسه ناشکر کردن [۱] اعتراف، حرف بیرون دادن.

ده دربک: ده فری دارین بو ماوت [۱] ظرف جو بی باروت.

ده دربواردن: هه لاواردن، له ناو دهر خستن [۱] حذف کردن.

ده دربوون: دم کرده وه ی کوان؛ (کوانی رانم ده ریو) [۱] باز شدن دمل.

ده دربوئه: کولانی نهنگ، کوچی به رنه سک [۱] کوجه تنگ.

ده دربه دهر: بی مال و حال، ناواره، زه بهن [۱] آواره.

ده دربه دهری: بی مال و حالی، زه بهنی، ناواره بی [۱] آوارگی.

ده دربه س: (۱) خانوی گشت له گشت؛ (ده ربه س وه تبجاره م گرتوه)؛

(۲) دهر بایس [۱] (۱) در بیست؛ (۲) علاقه مند.

ده دربه سته: دهر بهس [۱] نگا؛ دهر بهس.

ده دربه سته: دهر بهس، خانو گشت له گشت [۱] نگا؛ دهر بهس.

دەر به سته بی: به بوه نندی داری، به نیلاقه، دەر بابسنی [۱] علاقه مندی.
 دەر به سه: دەر به سته [۱] در بست.
 دەر به شه: ناوه [۱] نا به.
 دەر به من: (۱) پابه ند، نیلاقه دار، دەر بابس: (۲) دهره، گه لی: (۳) زیگی دم
 گه لی: (۴) ده سکی دهر [۱] علاقه مند: (۲) دره تنگ: (۳) راه دهانه
 دره: (۴) دسته ظرف.
 دەر به نجه له: درگای له چه بهر [۱] در یافته از ترکه.
 دەر به ند: دهر به ن [۱] نگا: دهر به ن.
 دهر بیجه: زوجه له دهر گاو به نجه ره دا [۱] در یجه.
 دهر بین: زار بین می شکوه دهر فری تر [۱] دهانه بند ظرف و خبگ و..
 دهر بینک: دهر بین [۱] نگا: دهر بین.
 دهر پاچه: ده لینگ، لای ژنوی بانول و دهر بین [۱] پاچه شلوار.
 دهر پوشک: دهر خونه، سه پوشی دهر فر [۱] سر پوش ظرف.
 دهر بوقین: هه لئو قینی جاو، گلبنه بهر و دهره دباردان [۱] بر آمدن چشم.
 دهر بوقیو: جاوی هه لئو قیو [۱] حدقه بر آمده.
 دهر به ران: (۱) له پر دهر جون بو دهره وه: (۲) زهق بون، زوپ دباردان [۱]
 (۱) بیرون پر بدن: (۲) بیرون جستن اندام.
 دهر به راز: (۱) وه دهر راز: (۲) زهق و زوپ [۱] (۱) بیرون رانده: (۲) بارز،
 بیرون جسته.
 دهر به راندن: (۱) دهر کردن له جینگه به نرساندن و زور بوهینان: (۲) قوج
 کردنه وهی نندام: (له مال دهرم به راند، قونی دهر به راندبو) [۱]
 (۱) بیرون راندن: (۲) بارز نشان دادن.
 دهر به رین: دهر به ران [۱] نگا: دهر به ران.
 دهر به رین: که سی کاری دهر به راندنه [۱] (۱) بیرون کننده: (۲) بارز
 نشان دهند.
 دهر به زیو: دهر به رازو [۱] نگا: دهر به رازو.
 دهر بی: دهر بی [۱] تنیان.
 دهر بی: گه ل و قون پوشی به دوشین [۱] تنیان.
 دهر ته قین: نالقهی دریانه [۱] در کوب.
 دهر جاو: (۱) خاوی هم سام: (۲) ههر چندراویکی پرزه دار [۱] (۱) حوله
 حمام: (۲) نینده بر زدار.
 دهر جهو: دهر جاو [۱] نگا: دهر جاو.
 دهر جاف: ده سه سر، ده سه ری دهس [۱] دستمال.
 دهر جاو: دهر جاف [۱] دستمال.
 دهر جزانن: دهر به راندن [۱] نگا: دهر به راندن.
 دهر چک: زینسه، ژیرده رانه، باز نهی درگا [۱] باشنه ی در.
 دهر چو: (۱) یو دهره وه زویش: (نازه له مال دهر چو): (۲) به سه رجو، ژا برد،
 (۳) له نزمون سهر که وت: (۴) هه لات، زای کرد: (بوی دهر چو،
 تاملام کرده وه کاورای دز دهر چو) [۱] (۱) بیرون رفت: (۲) گذشت:
 (۳) در آزمایش موفق شد: (۴) در رفت، فرار کرد.
 دهر چون: چاو گه ی دهر چو [۱] مصدر «دهر چو»
 دهر چین: (۱) قهرتاله، تریان: (۲) برؤینه دهر [۱] (۱) تریان، سبد

مبوه چینی: (۲) بیرون رویم.
 دهر چینک: تریان [۱] تریان.
 دهر حه سین: خلبسکان [۱] لغزیدن.
 دهر خ: (۱) نزهه ره، له بهر: (شبهه کهم دهر خ کرده): (۲) نمام، شه تل [۱]
 (۱) از بر، حفظ: (۲) نهال.
 دهر خستن: (۱) ناشکرا کردن: (۲) بو دهره وه هاو بشتن [۱] (۱) ارازا نمودن:
 (۲) بیرون انداختن.
 دهر خک: نمام، شه تل [۱] نهال.
 دهر خوارو: (۱) پی خوراندن: (به زور دهر خواردی دام): (۲) شباوا [۱]
 (۱) خوراندن: (۲) شایسته.
 دهر خواست: داوا، نه لب [۱] خواسته، طلب.
 دهر خورو: شبار، لایق [۱] شایسته.
 دهر خون: دهر خونه، سه پوشی دهر فر [۱] نهان، در ظرف.
 دهر خون: (۱) دهر خون: (۲) لئهانن، ستدان، نه خوشیه کی به کسه [۱]
 (۱) نهان: (۲) نوعی بیماری سنور.
 دهر خوین: دهر خونه [۱] نگا: دهر خونه.
 دهر خوینک: دهر خون [۱] نهان.
 دهر د: (۱) زان، نیش، نازار: (۲) نه خوشی، بیماری [۱] (۱) آزار:
 (۲) بیماری.
 دهر دان: (۱) ده لاندن، تهره شوع: (نازه قهه دهر داوه): (۲) خاوین کردنه وه
 له شنی سل: (نم ناوه دهر ده، لیته ی جوگه دهر ده): (۳) کوی دهر د:
 (سه ری له دهر دان دهر ناچی) [۱] (۱) تراوش: (۲) رو فتن: (۳) جمع درد.
 دهر دانک: کیسه ی ماست و به نیری تازه بو ناوی چوزان [۱] کیسه ماست
 و پنبه نازه که آب تراوش کند.
 دهر داوی: نه خوش، بیمار، لهش به بار [۱] بیمار.
 دهر دبار: (۱) لهش به بار، نه خوش: (۲) خه مبار [۱] (۱) بیمار: (۲) غمبار.
 دهر د کیش: (۱) به نازار: (۲) خه مبار [۱] (۱) در مند: (۲) غمگین.
 دهر د گرو: نه خوشی گران [۱] درد صعب العلاج.
 دهر د مرده: حه بوانی لاوازی له مردن [۱] حیوان لاغر مردنی.
 دهر دمه: نهرکی منه، زه نجیکه من نه بکیشم [۱] زحمتی است بر دوش
 من.
 دهر دمه ن: نه خوش، لهش به بار [۱] در مند.
 دهر دمه ند: دهر دمه ن [۱] در مند.
 دهر دو: دم بین می شکوه، زار بین [۱] دهانه بند.
 دهر دو: داخه کهم، به داخه وه [۱] در یفا.
 دهر دوک: در دوک، دودل، به گو مان [۱] متردد.
 دهر ده باریکه: سیل و دین [۱] بیماری سل.
 دهر ده بو ره: نه خوشیه که [۱] نوعی بیماری است.
 دهر ده چه له: نه خوشیه کی مثلاً نه، وه با [۱] بیماری اسهال و استفراغ
 کودکان.
 دهر ده دار: لهش به بار [۱] مبتلا به بیماری.
 دهر ده ست: (۱) ناماده، حازار: (۲) په خسیر، له شه زار گیراو، دبل [۱] (۱) در

دسنرس: ۲) اسیر.

دهرده سه‌ری: تهرکی زور، زه‌حمهت [ده] مردسر، مشقت.

دهرده کوپانه: نه‌خوشیه‌کی منالانه [ده] نوعی بیماری کودکان.

دهرده مریشک: نه‌خوشی مامر [ده] بیماری ماکیان.

دهرده مهر: خه‌م‌خور، سدره‌پرستی دلسوز [ده] غمخوار.

دهردی دَل: پاسی خه‌قمت و ناراحه‌تی دهرون [ده] بیان گله و ناراحتی، درد دل.

دهردیسه‌ری: ۱) لهرکو زه‌نجی زور؛ ۲) زه‌حمهت دان [ده] ۱) مشقت؛ ۲) زحمت دادن.

دهردیسه‌ری: دهردیسه‌ری [ده] نگا: دهردیسه‌ری.

دهردی کاری: نه‌خوشی بقیه، دور له چابونه‌وه [ده] بیماری صعب‌العلاج.

دهردی گران: نه‌خوشی سه‌خت، دهردی کاری [ده] بیماری صعب‌العلاج.

دهردین: دهرده‌دار [ده] بیمار.

ده‌روابه: ده‌روابه [ده] در بالا رو.

ده‌روا: ۱) قه‌لشی باریک، دروا؛ ۲) وانه، ده‌رس [ده] ۱) تَرک؛ ۲) درس.

ده‌رزردن: فه‌لشین بی لیک بونه‌وه [ده] ترک برداشتن.

ده‌رزه: باغه، باوه‌شه کلوش یان گیای په‌ستراو [ده] نوده گیاه بسته،

ده‌رزن: ده‌سته‌یه‌کی دوازه دانه [ده] دوجین،

ده‌رزی: ۱) ده‌رژن، بچکوله‌ی نوک‌نبر بُو دورمان؛ ۲) پارچه زه‌نیه‌یکه

له سهر ده‌ردی؛ ۳) جل‌درو، خه‌بات؛ ۴) ش‌رینقه، سرنگ، نامرازی

ده‌رمان ده‌پنست کردن؛ ۵) دریشوکه‌ی مار [ده] ۱) سوزن؛ ۲) زیوری

است؛ ۳) خیاط؛ ۴) آمبول؛ ۵) نیش مار.

ده‌رزی ناژن: ده‌رزی کوت، په‌نوکه‌ده‌رزی ده‌زورجیگه زورکردن [ده]

سوزن‌کوبی.

ده‌رزی‌په‌شت: مورغه، موروی په‌شت [ده] ستون فقرات.

ده‌رزی‌بدان: قوتوله‌ی ده‌رزیان [ده] سوزندان.

ده‌رزیک: مامزه‌ی پاژنه‌ی سواوان [ده] مهمیز.

ده‌رزیلوکه: گیابه‌که گله‌ی له ده‌رزی ده‌چی [ده] گیاهی است برگش

سوزنی.

ده‌رزیله: ۱) ده‌رزیلوکه؛ ۲) ده‌رزی شت پی‌قابیم کردن که دا‌ده‌خری؛

۳) پارچه خشلیکه بُو سه‌رو [ده] ۱) گیاهی است؛ ۲) سوزن چنگک‌دار،

سنجاق‌قفلی؛ ۳) سرخاره، زیوری است.

ده‌رزی وه‌شین: نه‌وکه‌سه‌ی ده‌رزی له‌نه‌خوش ده‌دا، ش‌رینقه وه‌شین

[ده] آمبول‌زن.

ده‌رژن: ۱) ده‌رزی دورمان؛ ۲) نالقه‌ی درگا، ده‌رته‌قین [ده] ۱) سوزن؛

۲) درکوبه.

ده‌رس: وانه، ده‌رزا، درزا [ده] درس.

ده‌رسوک: ده‌سره‌ده‌ست، ده‌سه‌سز، ده‌سه‌مالی ده‌ست [ده] دستمال.

ده‌رسه: دریاو، جریباگ [ده] دریده، پاره.

ده‌رشو: په‌زوی زیر نه‌شتی جل‌شوری [ده] پارچه زیر ظرف رختشویی که

تکان نخورد.

ده‌رفه‌ت: ههل، کیس [ده] فرصت، وقت مناسب.

ده‌رغه: ۱) به‌ران‌بدری ژوره‌وه؛ ۲) هه‌نده‌ران، ولاتانی لاهه‌کی [ده]

۱) بیرون؛ ۲) خارج از منطقه.

ده‌رغه‌دان: مکوربون [ده] اعتراف.

ده‌رغه‌یی: غه‌پاره، غه‌واره [ده] بیگانه.

ده‌رق: جیقنه، ریقته [ده] چلغوز.

ده‌رقه‌ل: پارچه زه‌ویه‌کی کم و بچوک [ده] قطعه کوچک زمین.

ده‌رقیل: هیچک، نالقه‌ی دارینی سهر گوریسی باره‌ند [ده] حلقه جو بین

سر ریسمان باربندی.

ده‌رک: ۱) درگا؛ ۲) تېگه‌یشتن: (من ده‌رکم نه‌کریو که وابه) [ده] ۱) در؛

۲) فهم.

ده‌رکراو: ۱) وه‌ده‌رنراو، به‌ره‌آداکراو؛ ۲) لی کم‌کراو: (حیسابه‌که‌ت

لینی ده‌رده‌کری) [ده] ۱) رانده؛ ۲) افت در معامله.

ده‌رکردن: ۱) وه‌ده‌رنان؛ ۲) نویسنی زورنامه و گو‌فار؛ ۳) به‌نه‌شهر

کردنه‌وه‌ی برین؛ ۴) لك لی ده‌رجون؛ (داره‌که لکی ده‌رکروه)؛ ۵) له

جیساب بان له فروشراو کم‌کردن [ده] ۱) راندن؛ ۲) انتشار دادن؛

۳) بازکردن دَمَل؛ ۴) جوانه دادن؛ ۵) افت معامله.

ده‌رکرده: برده، مالی که بُو ده‌روه‌ی مه‌لپه‌ند ده‌نیردی [ده] صادرات.

ده‌رکریاگ: ده‌رکراو [ده] نگا: ده‌رکراو.

ده‌رکریاو: ده‌رکراو [ده] نگا: ده‌رکراو.

ده‌رکشان: شتی له شتی ده‌رھاتن: (خه‌نچهر ده‌رکشاو) [ده] برکشیده

شدن.

ده‌رکوبان: ده‌ورو به‌ری مال، به‌درگانه [ده] بام و در، جلو در.

ده‌رکوت: ده‌رته‌قین [ده] درکوبه.

ده‌رکوتک: ده‌رکوت، ده‌رته‌قین [ده] درکوبه.

ده‌رکودو: مال و حال [ده] خانه و کاشانه.

ده‌رکودوگان: بریتی له ده‌رگای ده‌ولت [ده] کنایه از رژیم.

ده‌رکه: ۱) به‌پنه‌ده‌ر، ده‌رخه، ده‌رینه؛ ۲) ده‌رک، درگا [ده] ۱) بیرون آو؛

۲) درگا.

ده‌رکه‌تن: ۱) ده‌رجون، چونه‌ده‌روه؛ ۲) ناشکراپون، ده‌باری‌دان [ده]

۱) بیرون رفتن؛ ۲) آشکار شدن.

ده‌رکه‌فتن: ده‌رکه‌تن [ده] نگا: ده‌رکه‌تن.

ده‌رکه‌فته: ۱) له مال‌دا نه‌ماو، ده‌رجوگ؛ ۲) نازه‌لی تاوه‌کی؛

۳) ناشکراپوگ [ده] ۱) بیرون رفتن؛ ۲) حیوان از گله پرت شده؛

۳) آشکار شده.

ده‌رکه‌نار: ۱) بی‌لایه‌ن، خو‌ده کارنه‌گه‌یین؛ ۲) په‌زاو‌نیزی نوسراو [ده]

۱) گوشه‌گیر، بی‌طرف؛ ۲) هامش، حاشیه کتاب.

ده‌رکه‌وان: خه‌م‌تکاری به‌ر ده‌رک [ده] دربان.

ده‌رکه‌وتن: ده‌رکه‌تن [ده] نگا: ده‌رکه‌تن.

ده‌رکه‌وتو: ده‌رکه‌فته [ده] نگا: ده‌رکه‌فته.

ده‌رکه‌وته: ده‌رکه‌فته [ده] نگا: ده‌رکه‌فته.

ده‌رکیشان: هه‌ل‌کیشان، پارچیه له تاو نه‌سنور هه‌ل‌انه‌ده‌ر [ده] سرو؛

- کشیدن، آختن،
 ده رکبشراو: شتی که اه شتی هینرا بته دهرف بیرون کشیده شده.
 ده رگا: دهر، درگا، زاری دهرف درگا، دهانه.
 ده رگابون: درگابون درگا بزدن دمل.
 ده رگابین: زاربینی دهرف درگا دهانه بند ظرف.
 ده رگاخن: پراپر، نزه درگا لبالب، بر، مالامال.
 ده رگاگردن: درگابون سر بازگردن دمل.
 ده رگانه: دراوی که بو جوته ژور ده بی بدری در وروديه.
 ده رگست: ده رگستی، ده زگیران نامزد.
 ده رگستی: ده زگیران نامزد.
 ده رگفانک: ده رخنه نهنیان.
 ده رگوش: (۱) لائک، ده بدبک، بیشکه: (۲) جولانهی تبدانوسنی مثال،
 (۳) ساوای نازه زاو درگا (۱) گهواره: (۲) نلو: (۳) نوزاد.
 ده رگوشادانه: بانگ هیشتن به هوئی جوته ناو خانوی نازه وه در سور
 افتتاح بنا.
 ده رگوشک: ده رگوش درگا: ده رگوش.
 ده رگه: درگا درگا.
 ده رگه له: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد نام روسنابی در
 کوردستان که بهشها ویران کردند.
 ده رگه لی: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد نام روسنابی در
 کوردستان که بهشها ویران کردند.
 ده رگه وان: ده رگه وان دربان.
 ده رگیل: چه بهر، ده رگای له شول چندراو در بافته از ترکه.
 ده رمال: (۱) بهر درگانه، ده رکو بان: (۲) که مبه بهندی ره شمال: (۳) برینی
 له ماله گوره در (۱) جلو در: (۲) پارچه کمر بند چادر: (۳) کتبه از
 بارگاه.
 ده رماله: (۱) دابه سنه، پهرواز: (۲) بیجوی دره ننگ زاو که له مالد
 ده هیندرینه وه: (۳) نوکری که مندالی ماله گوره بی در واری: (۱) پرواری:
 (۲) نوزاد دام که در خانه نگهدارند: (۳) نوکر خانه زاد.
 ده رمالی: ده رماله درگا: ده رماله.
 ده رمان: (۱) نامرازی چاره کردنی دهر: (۲) باروت: (۳) گوندیکه له نربک
 مهاباد درگا: (۱) دارو: (۲) باروت: (۳) روسنابی در حومه مهاباد.
 ده رماناوا: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد نام روسنابی در
 کوردستان که بهشها ویران کردند.
 ده رمانجه: ده بانجه نهنیان.
 ده رمانچا: جای وشک، جای هیشتا لی نندراو چای خشک.
 ده رمانچه: ده بانجه نهنیان.
 ده رمانخانه: نه جزاخانه، دوکائی ده رمانفروش داروخانه.
 ده رمانخوار: ده رمانخواردو، ده رمان داو، که سئی که ژه هری خواردی زهر
 زهر خورده.
 ده رمانخوارد: ده رمانخوار زهر خورده.
 ده رمانخواردو: ده رمانخوار زهر خورده.
- ده رمان خور: (۱) ژه هر خواردو: (۲) نه خوشی که ده رمان بو چاره ی
 نه خوشی ده خوا: (۱) مسموم: (۲) بیماری که دوا می خورد
 ده رماندان: سنوفی شوشه ی ده رمان فروش نینگو، چونه.
 ده رمانداو: ده رمانخوار مسموم.
 ده رمانساز: که سئی ده رمانی چاره ی نه خوشی دروست ده کا داروساز.
 ده رمانفروش: که سئی که کاسبه که ی ده رمان به خدک فروشته در
 داروفروش.
 ده رمانک: نالات و زهرده چنوه، به هارات درگا دبگ ابراز، ادویه.
 ده رمانکردن: چاره کردنی دهر دو برین مداوا.
 ده رمانکوت: که سئی که باروت سازده کا باروت ساز، باروت کوب.
 ده رمانکهر: چاره سازی نه خوش و بریندار تیمارگر.
 ده رمانگا: ده رمانخانه درگاه.
 ده رمانگهر: ده رمانساز داروساز.
 ده رمو: ده رمان درگا: ده رمان.
 ده رمه جیل: به نجه ری کون کون له دار که نه ودیوی لی دبار بی غلبکن.
 غلبکن.
 ده رمه جیله: ده رمه جیل غلبکن.
 ده رمه نجله: چه بهر، درگای له نول تهر او در بافته از ترکه.
 ده رمه نجه له: ده رمه نجله در بافته از ترکه.
 ده رنجه: (۱) پله ی په یزه: (۲) پله کان: (۱) بله نردبان: (۲) پلکان.
 ده رنخون: (۱) سهره ونخون، وهر گه زاوه: (۲) ده رخنه ی سهر نندور
 (۱) واژگون، دهر: (۲) نهنین تور.
 ده رنه برن: هلدن کردن، بی نره سنان درگا درگا.
 ده رنه خون: ده رنخون درگا: ده رنخون.
 ده رنه خین: له سه رزگ راکشان بوناو خوارده وه له کانی دهر خوابدن
 برای آب خوردن از چشمه.
 ده رو: (۱) گه لی نه نگه بهر، شوی تننگ، دولی نه سک: (۲) دهر فنی
 رزگار بون: (خودا دهر وی بهر حمنه ی بکانه وه) درگا: (۱) دره ننگ: (۲)
 راه نجات.
 ده روازه: درگای گوره، دهری معزن دروازه.
 ده روازه وان: ده رکه وان دربان.
 ده روان: ده رکه وان دربان.
 ده رواسی: ناناج، نیاز، حاجت، نیاز.
 ده روبان: ده رکو بان پیرامون و جلوخانه.
 ده رودراسی: جبرانان، هاو گه ره که همسابه ها، هم محله.
 ده رودو: ده رکو بان بام و در، پیرامونهای خانه.
 ده روده شت: جول و سارا، بهدر له ناوایی دشت و در.
 ده رور: به گه لی دا سه رکه ونن بالا رفتن از دره.
 ده روزان: مالبینی زیر خهرمان زیر خرمن رویی.
 ده روزه: پارسه کی، گه دایی گدایی.
 ده روزه کهر: پارسه ک، گه دای گدا.
 ده رورور: (۱) لای سه روه وه به وه ی فومانی...: (۲) لای ناشکراو نادیار

۱) روبه و داخل: ۲) آشکار و ناپیدا.

دهر و ژور کردن: ۱) برتی له بهرو جاپون چونی نه خوش: ۲) برتی له تازه با گرنی منال ۱) کتابه از شروع به شفا بافتن: ۲) کتابه از نو با گرفتن بجه.

دهر و بست: وه سنان، بن وه سنان، باشار ۱) ناب مقاومت.

دهر و بست هاتن: ۱) بن وه سنان، دهره قمت هاتن: ۲) دهریدن ۱) ناب مقاومت داشتن: ۲) نحمل کردن.

دهر و م: گه، گه گرتن، مان گرتن ۱) اعصاب.

دهر و م: ده چم، نه چم ۱) می روم.

دهر و ن: ۱) ژوره وه، ناوه وه: ۲) بیرو بر وای دل ۱) داخل: ۲) نهاد.

دهر وه دهر: دهر به دهر، ناواره ۱) آواره.

دهر وه ن: ۱) دهر به بند: ۲) زار بین ۱) در بتد: ۲) دهانه بند.

دهر وه نجه لته: دهره مجیل ۱) غلبکن.

دهر ویش: ۱) عهد دل، بن مال و حال، زه بن: ۲) مریدی تریسه نی

فادری به برج ۱) درویش: ۲) مرید طریقت قادریه.

دهر: گملی، دول، شیو ۱) دره.

دهر هاتگ: ۱) دهر کیشراو بو دهر وه: ۲) فیره کارکراو، زاهینراو ۱)

برکشیده: ۲) آماده کار شده، کار یاد گرفته.

دهر هانن: ۱) دهر کشان: ۲) زاهانن له کار ۱) برکشیده شدن:

۲) کار آزمودگی.

دهر هاتو: ۱) دهر کشاو: ۲) زاهانو ۱) برکشیده: ۲) نجر به دیده.

دهر هانین: دهر کیشان، دهر ننان ۱) بیرون آوردن.

دهر هاوردن: دهر هانین ۱) بیرون آوردن.

دهر هاورده: دهر هانو ۱) بیرون آورده.

دهر هاویژ، هلاویژ، جیا که ره وه له شت ۱) بیرون انداز.

دهر هاویژان: هلاواردن ۱) بیرون اندازی.

دهر هاویژران: دهر هاویژان ۱) بیرون اندازی.

دهر هاویژراو: جیا وه کریاوه، فرنی دریاو ۱) بیرون انداخته.

دهر هاویژره: دهر هاویژ ۱) بیرون انداز.

دهر هاویژشتن: ۱) دهر هاویژان: ۲) سهر ما بردنی ره بسنه ۱) بیرون

انداختن: ۲) بزمردن و خصلک شدن کشت از سرمای سخت.

دهر ه بولته: جورنی زینی سوری ده ننگ گه وه ۱) نوعی انگور.

دهر ه به گ: مهزنی زور به ده سنه لات ۱) خان بزرگ.

دهر ه به گی: ۱) ولاتی بنی ده ولت و بهرحومگی خان و ناغابان: ۲) برتی

له ژورداری و که له کایی کردن: (به دهر ه به گی خسواری) ۱)

۱) خان خانی، ملوک الطوائفی: ۲) کتابه از گردن کلفتی و زورگویی.

دهر ه ج: ۱) پله ی نهر دیوان: ۲) پلیکان، قالدرمه ۱) پله نردبان: ۲) پله

نرده.

دهر ه جه: پله، پایه ۱) درجه، رتبه.

دهر ه دو: شوین که فتن، دانه دو ۱) پیگیری.

دهر ه را: باغ و زمینی دور له ناوایی ۱) ملک دور از آبادی.

دهر ه ره: دهره را ۱) ملک دور از آبادی.

دهر ه قهت: بن وه سنان، باشار، دهر و بست ۱) ناب مقاومت.

دهر ه قهت هاتن: بن وه سنان، دهر و بست هاتن ۱) ناب مقاومت داشتن.

دهر ه ک: ۱) دوزه، جه جه نتم: (گویی له واعیز مه گره شه و تک و تنها ره ره

لام / روزی محشهر به مه گهر به خنه دوزه خ به دهره ک) «حاجی

فادر»: ۲) پولیسی دهری شارا: ۳) شونسی نه ناس: ۴) گهرچی ۱)

۱) جهتم: ۲) پلیس برون شهری: ۳) جای ناسناس: ۴) گرچه.

دهر ه که: لاوه کی ۱) خارجی، بیگانه.

دهر ه کی: ۱) لاوه کی، خد لکی هنده ران: ۲) پولیسی دهری شارا ۱)

خارجی: ۲) پلیس برون شهری.

دهر ه گوژنو: سهر پوئی گوژو و نوگه ۱) سربوش تنگ و سبو.

دهر ه گه: لاوه کی، بیگانه ۱) اجنبی، بیگانه.

دهر ه لنگ: ۱) له لنگه دهر بن و رانک. نو به من له بهرگ که به له کی یا

داده پوئی: ۲) ناو همدو پا له نه ژنو بهره ژیر ۱) پاچه شلوار: ۲)

میان یاها از فوزک پا نا زانو.

دهر ه لنگ دراو: برتی له ژوت و شرویل ۱) کتابه از ژنده پوش و بینوا.

دهر ه ماهی: دزه ماسی ۱) خارماهی.

دهر ه و: ۱) دهر وه، بهر انبهری ژوره وه: ۲) درو، فر ۱) بیرون:

۲) دروغ.

دهر ه وری: دهره را ۱) ملک دور از آبادی.

دهر ه وه: ۱) بهر انبهری ژوره وه: ۲) لای بهر جاو: ۳) درو به ۱) بیرون:

۲) روبه: ۳) دروغ است.

دهر ه وین: دروزن ۱) دروغگو.

دهر ه لپون: نوره بون له پز بکا ۱) ناگهان برآشفتن.

دهر ه هم: تیکه لای، نیک نالو زاو ۱) مختلط، درهم.

دهر ه هم بهر ه هم: پشووی و تیکه ل پیکه لی: (دنبابه کی دهر ه هم

بهر ه هم) ۱) آشوب و بلبشویی.

دهر ه هینان: دهر هاوردن ۱) بیرون آوردن.

دهر ه هینراو: دهر هاورده ۱) بیرون آورده.

دهر ی: درگا ۱) درگاه.

دهر ی: ۱) دهر ه، دهر وه: ۲) بنه دهر ی: (نابه ی جاوت دهر ی) ۱)

۱) خارج: ۲) خارج گردد.

دهر با: زه با، بهر ۱) دریا.

دهر یا: ۱) له سونگه. له بهر: ۲) گوی ده کرد ۱) در راه: ۲) می رید.

دهر یا چه: بیزک، زری وار، بهر ک ۱) دریاچه.

دهر یا گز: چه می ناو دهر یا ۱) دزد دریا بی.

دهر یایی: ۱) که سنی کاری له دهر یا به: ۲) جانسه وه ری که له دهر یا دا

ده ری ۱) کسی که سر و کارش با دریا است: ۲) دریازی.

دهر ی چه: ۱) دهر بیجه: ۲) قالبی توانه وه ی زیز و زیو ۱) در بجه:

۲) قالب ریخته گیری زرگر.

دهر ی خستن: ۱) دهر هاوردن: ۲) ناشکر کردن، دانه خو با کرن ۱)

۱) بیرون آوردن: ۲) آشکار کردن.

دهر یزان: دهر یزینک ۱) آستانه در.

دهرینان: دهرینان [۱] بیرون آوردن.

دهرینان: بهر هاورین [۱] بیرون آوردن.

دهز: مالوس، بهرازی می [۱] گراز ماده.

دهزیر: گزبکار، فر بوده، خابونک [۱] فریب دهنده، کلاه بردار.

دهزیری: کاری فر بودان له مامله دا [۱] کلاه برداری.

دهزیرین: دهزیری [۱] کلاه برداری.

دهزیزاوتن: (۱) به دهست نازاردان؛ (۲) نوند کارکردن [۱] (۱) با دست

اذیت کردن؛ (۲) سریع کار کردن.

دهزیزو: بهدفز، نانارام، بهدهست نازارده [۱] ناآرام، سلوغ، اذیت کن.

دهزیزویی: نانارامی، بهدهست نازاردان [۱] ناآرامی.

دهزیلین: دهسرازه، منالینج له بشتکه دا [۱] بجه بند در گهواره.

دهزیلینک: دهزیلین [۱] نگا؛ دهزیلین.

دهزبهچی: ههر نه لجان، ههر نیسته [۱] فوراً.

دهزبهردار: دهست هه لگرنو، وازهین [۱] دست بردار.

دهزبیران: کیژ و کوزی که بر باره بینه ژن و مزید [۱] نامزد.

دهزبین: رستهی قولی شوان که شهو سهریکی ده ملی سهرگه له ده خا [۱]

رسنه، راطه جو بان و نخران

دهزبینک: خشل و زه نهیری جومگهی دهست، دهسته وانهی له زیر و مورژ

[۱] دسنند زینتی.

دهزگ: تالی له لوکه زینسراوی زور بارک [۱] نخ.

دهزگا: (۱) ناسنی چرم له سهرکونانی بینه چی؛ (۲) مه کینه؛ (۳) برینی له

خانوبه هری خوش و زل؛ (۴) برینی له نان و خوانی جوان و زور؛

(۵) سندانی ناسنگره؛ (۶) نه گوسته لای دورسان [۱] (۱) دستگاه

کفش کوبی؛ (۲) ماشین؛ (۳) کتابه از کاخ؛ (۴) کتابه از سفره رنگین؛

(۵) سندان آهنگران؛ (۶) انگشترانه.

دهزگمر: (۱) دهزیران؛ (۲) بهزوی شتی گهرم پی گرنن؛ (۳) ورده والهی

چهرچی [۱] (۱) نامزد؛ (۲) جمله برای گرفتن چیز داغ؛ (۳) کالای

پلهور.

دهزگرتی: دهزیران [۱] نامزد.

دهزگره: بهزوی شتی گهرم پی گرنن، دهزگر [۱] دستگیره برای چیز داغ

گرفتن.

دهزگهوان: وه سنای مه کینه، نوسای ماشین [۱] مکانیک.

دهزگیر: دهزگره [۱] وصله دستگیره.

دهزگیر: فروشهری گهزیدهی بی دوکان [۱] پلهور، فروشنده سرپایی،

دسنفر و ش.

دهزگیران: دهزیران [۱] نامزد.

دهزگیرویی: بارو، باره می مالی [۱] کمک و مساعدت مالی.

دهزگیره: دهزگره [۱] وصله دستگیره.

دهزگیری: دهزگیرویی [۱] مساعدت مالی.

دهزهایه: سهرمیان، سهرمایه [۱] سرمایه.

دهزنوژ: دهسنوژ [۱] وضو، دست نماز.

دهزو: دهزگ [۱] نخ.

دهزوران: دهزیران [۱] نامزد.

دهزوله: باریکه یک که رهک هه رده زو له شتی لبقج دا ده پیندری [۱] نخ

مانندی که در چیز لزج هنگام ریختن دیده می شود.

دهزوله کردن: نازه بهرهو توندچونی شنی تراو [۱] شروع منعقد شدن

آبکی.

دهزی: (۱) دهزگ، دهزو؛ (۲) کهزواوی؛ (۳) برینی له شوی کون [۱] (۱)

نخ؛ (۲) کفک زده؛ (۳) آش کهنه.

دهزی: بتجوی ده بی [۱] می زاید.

دهژ: (۱) دهکارانه کراو، دهست لی نه دراو؛ (۲) داغ، به ناسنی سوروه بو

جزاندن؛ (۳) دوره بهریزی، پاریز [۱] (۱) بکر و دست نخورده؛ (۲) داغ

گذاردن؛ (۳) برهین.

دهژان چون: نیشی زوری نه ندام له سه رمان [۱] درد شدید اندام از سرما.

دهژاندن: داغ کردنی ددانی نیشاو [۱] داغ گذاشتن بر دندان.

دهژی: (۱) نامری، ده مینتی، نه زی؛ (۲) ده هینتی، هیزایه [۱] (۱) می زید؛

(۲) ارزش دارد، می ارزد.

دهژی: (۱) مهشکه ده جوله دایه؛ (۲) نامری [۱] (۱) مشک نکان می خورد؛

(۲) زندگی می کند.

دهس: (۱) له جومگه وه بهره ژیر؛ (۲) بال، له سه ره پنجه وه تاشان؛

(۳) گمه بهک، جاریکی کابه؛ (یا ده سنی کابه بکه بن)؛ (۴) کله و به لی

تواو؛ (دو دهس لیبا سبان بوسه ندوه)؛ (۵) له گوبن، وهک؛ (نهم گهنمه

دهسی نهوگهنمه به)؛ (۶) نوره له فوماردا؛ (دهس منه بازی بکم)؛ (۷)

ماوه بهک خفه؛ (بهک دهس خه فتم)؛ (۸) جار بوگان؛ (دهسبکبان گاهه)

[۱] (۱) از میج ناسرانگه تان؛ (۲) از سرانگشتان تاشانه؛ (۳) دست در

بازی؛ (۴) دست لباس؛ (۵) مانند، منل؛ (۶) نوبت بازی؛ (۷) مدنی

خواب؛ (۸) واحد جماع.

دهسا: (۱) جاکه وابه؛ (۲) وشهی دنه دان؛ (دهسا برؤ)؛ (۳) ده نینر [۱]

(۱) پس؛ (۲) کلمه نشجیع؛ (۳) پس دیگر.

دهس ناخر: هیچ نه بی [۱] لا اقل، افلا.

دهسادهی: ده دهس پی بکه [۱] پس شروع کن.

دهسار: دهسار، ناسباوی ده سنی [۱] دستاس.

دهسارت: کاسبی به دودی و بودی [۱] کسایت حرام.

دهساژو: (۱) دهسه مو، رام، کوی، کدی، که دی؛ (۲) دهس یباهینراو [۱]

(۱) رام شده؛ (۲) با دست مالیده.

دهساگر: دهسته جیله، بز و پوش بو ناگر کرده وه [۱] افر و زنه.

دهسامو: شه مامه، جوژی گرکهی چکولهی بز به دهست و خال خال [۱]

دسنبو.

دهسان: (۱) چند ده سنی؛ (۲) جبروک، حه قابهت [۱] (۱) دستها؛

(۲) داستان.

دهساندهس: تزیک و بهرانسهر به بهک؛ (گونیدی نیمه و گوندی نیوه

دهساندهسن) [۱] برابر و بهم نزدیک.

دهسانقهست: ده سنی، قهستی [۱] عمداً.

دهساو: (۱) نامی دهستی چینست لیهر؛ (دهساوی خوشه)؛ (۲) هه وبری

گرفته.

دهس بهستن: هوئی بیکار بون [] از کار واداشتن.

دهس بهسته: (۱) دهست بهستراو: (۲) کار لدهست نههانو، دهسنوبی سبی: (۳) برینی له خو بهدهستهوه دانی بی لام وجوم [] (۱) دس بسته: (۲) بی دست و پا، نانوان در انجام کار: (۳) کتابه از تسلیم بدون قید و شرط.

دهس بهسه: دهس بهسته [] نگا: دهس بهسته.

دهس بهسهر: ژیر جاویری بولیس [] تحت المرافیه.

دهس بهسهر اگرتن: داگیر کردن [] غضب.

دهس بهسهر داگرتن: دهس بهسهر اگرتن [] غضب.

دهس بهسینه: له خدمت کهنی زاوهستان [] دست بهسینه ايسندان.
دهسهن: (۱) کله پیچه، قفلی دهستی بهندی: (۲) پیش بهندی بهکسم [] (۱) دستبند زندانی: (۲) دستبند سنور.

دهسهنند: دهسهن [] نگا: دهسهن.

دهس بهبهخه: بهگزه کنرا جون، بهشهر هاتن [] دست به بهخشدن.

دهس بین: دهزبین [] نگا: دهزبین.

دهسینک: دهزینک، موجه وانه [] زیور مج دست.

دهسپاچه: سهرگردان و شیواو [] دستپاچه.

دهسپاک: نهمین [] امین.

دهسپانکردهوه: پارسه کی کردن، سوالگری [] گدایی.

دهسپانکردهوه: دهسپانکردهوه [] گدایی.

دهس بز: برینی له دهوله مند، بولدار، زهنگین [] کتابه از نورتمند.

دهسهر: ناوهینانهوه به دهست، جلق [] جلق، اسمناء.

دهسهرژان: دهرفهت به پیداکردن، بیکران: (دهستت دههروئی

کار یکی؟ دهسم ناهروئی) [] مجال بافتن.

دهسهرژان: دهسهرژان [] مجال بافتن.

دهس بیگرتن: (۱) دهس به ناگرا داشتن: (۲) داگیر کردن [] (۱) دست

بر آتش گذاشتن: (۲) اشغال کردن.

دهسینج: (۱) دهزبلین: (۲) پهروئی لدهست بنبجانی نانکر [] (۱) بچه بند

در گهواره: (۲) وصله نانوا که بر مج بیجد.

دهسینچک: خوری که نهشی زس له جمگی دههالینی [] پشمی که

دوگ ریس بر مج بندد.

دهس بیچه نه: دهسینچک [] نگا: دهسینچک.

دهسپیس: نانهمین، سیرمه خور [] دله دزد.

دهسپیشکهری: بنش کهنی وه کارکونن: (من دهسپیشکهریم کرد له

بهخیز هینان) [] زودنر به کار افتادن.

دهسپینک: سهرتا [] سراغاز.

دهسپیکردن: سهرتا دامه زرانندن، سهرپیک خوش کردن [] شروع

کردن.

دهسپیکرن: دهسپیکردن [] شروع کردن.

دهس پیوه گرتن: ناگاداری له مال ورسق [] صرفه جوئی.

دهست: دهس [] نگا: دهس.

جاریک نان کردن: (دهساوی هه ویرمان شیل): (۳) تهرزی بهخبو کردنی مالآت، (دهساوی جیاکه همر مالبک نهو بهخبری کا زو قه لهو ده بی): (۴) برینی له ناودهست: (۵) ناوی ناودیزی که به نه نیاکه سیک نه کرسی: (ناوه کهی دهساویکه ده گاته سهر زهوی) [] (۱) مزه دست پخت: (۲) خمیر یکبار نان یزی: (۳) وزگی در خوراک دادن دام: (۴) کتابه از مسراح: (۵) مقداری آب که آبیاری با آن در توان یک نفر نباشد.

دهساون: دهسکاونگ [] دسته هاون.

دهساودهس: (۱) له گهژا: (۲) نهفره [] (۱) در گردش: (۲) طفره رفتن.

دهساور: دهساگر [] افروژه.

دهساونیز: (۱) په لپ، بیانو، بیانگ: (۲) دباری، پیشکیش، سهوقات [] (۱) بهانه: (۲) ارمغان.

دهساونژ: (۱) په لاماره هیرش، گه مارو، هه لهدت: (۲) نهسی به جه بوکان: (۳) ماهوی بهردهاوبشتن [] (۱) حمله: (۲) اسب ناآرام: (۳) مسافت سنگ برت کردن.

دهسباد: دهست بلاو، مال به فیروزه ر [] ولخرج.

دهسبازی: گه مهو گالنه به دهست له به کردان: (کچ و کوز خه ریکی دهسبازی بون) [] شوخی دستبازی.

دهسباندهس: گه وهر تر، به هیزتر، زباتر [] بالادست تر.

دهس بان دهس نیان: بیکارمانهوه [] کتابه از بیکار ماندن.

دهسیر: دهزیر [] کلاه بردار.

دهسیران: دهسته برا، هه والی نژیک [] دوست برادر خوانده.

دهسیرئی: گزبکاری، فر بردانی خه لک [] کلاه برداری.

دهسیرین: دهزیرین [] کلاه برداری.

دهسبلاو: دهسباد [] ولخرج.

دهس بو بردن: (۱) دهست له قون دانی کهنی: (۲) دهست بو خوراک دریز کردن [] (۱) کتابه از انگلک کردن: (۲) دست دراز کردن برای خوراک.

دهس بودهم: برینی له ژینی نه مر نهژی، فه قبری [] کتابه از زندگی بخور ونمبر.

دهس بو هینان: دهس بو بردن [] نگا: دهس بو بردن.

دهسبه تال: بی کار [] بیکار.

دهسبه جی: هه ره له جی، دهزه جی [] فوراً.

دهسبه دهس: (۱) نهغد به نهغد: (۲) دهستاودهست له گهژا، بهزواج [] (۱) نقدا: (۲) در گردش و رایج.

دهسبهردار: دهس هه لگر، وازهین [] دست بردار.

دهس بهردان: (۱) وازهینان: (دهسی له کار بهردا): (۲) جدایی، دوری [] (۱) دست برداشتن: (۲) دوری گزیدن.

دهسبه زاخا کردن: فر بردان و زیان لی دان [] فریب دادن و آسیب رساندن.

دهسبه زاخاوا کردن: دهسبه زاخا کردن [] فریب دادن و زیان رساندن.

دهس بهزرانی: دهس به نهژو، خه مبار، مات [] زانوئی غم در بغل

- دهستار: دهسار [نگا: دهسار].
 دهستاوژ: دهساروژ [نگا: دهساروژ].
 دهستان: دهسان [نگا: دهسان].
 دهستاو: دهساو [نگا: دهساو].
 دهستاودهست: دهساودهس [نگا: دهساودهس].
 دهستاویژ: دهساویژ [نگا: دهساویژ].
 دهستاویژ: دهساویژ [نگا: دهساویژ].
 دهست پادان: (۱) زور لی کردن: (۲) فیل لی کردن، دهسیرین: (۳) فیزو
 دهعبه کردن [نگا: (۱) زورگفتن: (۲) کلاه گذاشتن: (۳) اظهار تکبر کردن].
 دهستبازی: دهسبازی [نگا: دهسبازی].
 دهست بدهست: بهرانبهر له کایه‌دا [نگا: مساوی شدن در بازی].
 دهست بردن: دهست برن [نگا: دهست برن].
 دهست برن: کار کردن، نپفدام [نگا: اقدام].
 دهستبرین: دهزبرین [نگا: دهزبرین].
 دهست بزاونتن: دهزبزاونتن [نگا: دهزبزاونتن].
 دهست بزینو: دهزبزینو [نگا: دهزبزینو].
 دهست بزینوی: دهزبزینوی [نگا: دهزبزینوی].
 دهست بشول: خو نینه لفتونین، لاپره‌سهن [نگا: فضل].
 دهست بلاو: دهسبلاو، دهسباد [نگا: ولخرج].
 دهست بلندکردن: دهست کردنه‌وه، به گز دوزمننا چون [نگا: در برابر
 دشمن مقاومت کردن].
 دهست بو بردن: دهس بو بردن [نگا: دهس بو بردن].
 دهستبوری: فسه‌زلی پیک نه‌هین، دهمه‌راشی بیکار [نگا: پرحرف بیکاره].
 دهست بون: دهسزوبشتویی [نگا: تسلط].
 دهست بوها: مزی ده‌لالی [نگا: مزد دلالی].
 دهست بو هینان: دهس بو بردن [نگا: دهس بو بردن].
 دهست په ناوگه‌یادتدن: برینی له چونه سه‌رناودهست [نگا: کنایه از
 مسرتاح رفتن].
 دهست به تژنو: غه‌مبار، مات [نگا: غمناک].
 دهست به‌تال: (۱) دهست‌والا، دهست نه‌نگ: (۲) بیکار [نگا:
 (۱) تنگ‌دست: (۲) بیکار].
 دهست به‌جی: دهز به‌جی [نگا: فوراً].
 دهست به‌دهست: دهس به‌دهس [نگا: دهس به‌دهس].
 دهست به‌ردار: واژه‌هین، دهز به‌ردار [نگا: دست بردار].
 دهست به‌ردان: دهس به‌ردان [نگا: دهس به‌ردان].
 دهست به‌ردایی: (۱) دهست هه‌لگرنو: (۲) دهست بلاو، مال به فیزو‌دهر
 [نگا: (۱) باز ایستاده: (۲) دست و دل‌باز].
 دهست به‌رووه‌نان: برینی له ناهومندکردنی که‌سیک [نگا: کتابه از نومید
 گردانیدن].
 دهست به‌زاخا کردن: فر بودان و زیان پی گه‌یاندن [نگا: فریب دادن و
 آسیب رساندن].
 دهست به‌زاخا کردن: دهست به‌زاخا کردن [نگا: فریب دادن و آسیب
 رساندن].
- رساندن.
 دهست به‌سهر: دهس به‌سهر [نگا: تحت مراقبت، بازداشت].
 دهست به‌سهر اگرتن: دهسبه‌سهر اگرتن [نگا: غضب].
 دهست به‌سهر داگرتن: دهسبه‌سهر اگرتن [نگا: غضب].
 دهست به‌قرب: دهسباد [نگا: ولخرج].
 دهست به‌ند: دهس به‌ن [نگا: تگا: دهسبه‌ن].
 دهست به‌ن: دهسبه‌ن [نگا: جلن].
 دهست به‌رژان: دهس به‌رژان [نگا: دهسبه‌رژان].
 دهست به‌یگرتن: (۱) مال‌داری کردن له نارو‌قه‌دا: (۲) داگیر کردن [نگا: (۱)
 جیره‌بندی کردن آذوقه: (۲) اشغال کردن].
 دهست به‌چک: دهس به‌چک [نگا: دهس به‌چک].
 دهست به‌چکه‌ک: دهس به‌چکه‌ک [نگا: دهس به‌چکه‌ک].
 دهست به‌یگرتن: (۱) دامالین به‌دهست: (۲) نه‌واو راماشتن [نگا: (۱)
 دسنمالی: (۲) خانه‌روبی به‌وسیله دزد].
 دهست بیس: دزی خویر یله، نانه‌مین [نگا: دله‌دزد].
 دهست پیسی: نانه‌بینی [نگا: دله‌دزدی].
 دهست پیشکه‌ری: دهس پیشکه‌ری [نگا: دهس پیشکه‌ری].
 دهست پیکردن: دهس پیکردن [نگا: شروع کردن].
 دهست پیوه‌گرتن: گیزانده له خه‌رج [نگا: صرفه‌جویی].
 دهست پیوه‌نان: برینی له ده‌رکردن، له‌کول خو کردنه‌وه [نگا: دک کردن].
 دهست تهنک: کم‌دهست، نه‌دار [نگا: فقیر، ناتوان].
 دهست تهنکی: کم ده‌سنی، بی‌دهستی [نگا: نانوانی، فقر].
 دهست ته‌نگ: نه‌دار [نگا: فقیر].
 دهست ته‌نگی: ده‌سنه‌نگی [نگا: تنگ‌دستی].
 دهست تی وه‌ردان: خه‌ریک بون ده‌گه‌ل کاری [نگا: منغول بودن].
 دهست تیچن: (۱) به‌دهست نه‌نراو: (۲) میوه‌ی به‌دهست چنراو [نگا: (۱)
 دستباف: (۲) میوه‌ی دستچین].
 دهست تیچین: شیناوه‌ردی توم‌وه‌شاو، به‌رانبه‌ری خوژست [نگا: رستنی کاشته
 شده، مقابل خودرو].
 دهست خستن: وه‌گیره‌نان، به‌گیره‌نان [نگا: گیر آوردن].
 دهست خوژمانه: (۱) نه‌و باره‌ی که به‌ره‌نده‌ی فومار ده‌ی به‌خشنی؛
 (۲) پاداشی کاری جوان: (۳) شیرینی‌دان به‌وه‌سنا بان شاگرد [نگا:
 (۱) دستخوش در فمار: (۲) جایزه: (۳) انعام دادن به‌استاد با شاگرد].
 دهست خه‌ت: به‌دهست نوسراو، نامه [نگا: دستخط، نامه].
 دهست دان: لوان، ممکن بون [نگا: ممکن شدن].
 دهست راگرتن: ده‌سکر نه‌وه، به‌گژدور مناجون [نگا: مقاومت در جنگ].
 دهست راگرتن: سه‌برکردن، به‌س کردن له‌کار، لی زاوه‌سنان [نگا: دست
 نگهداشتن، متوقف کردن کار].
 دهست ره‌س: شنی که دهستی بی‌زاہگات [نگا: دسترس].
 دهست ره‌ش: که‌سن که‌خیری له‌ده‌سنی نابین [نگا: کسی که از دستش
 خیر نیبند].
 دهستریژ: گولله‌نه‌قبی زور و نیکرایی [نگا: ارگوله].

- دهست ژئی هلانین: وازلی هبنان [] دست بردار شدن.
- دهست سارد: فیزه کارنه بو [] کار یاد نگرته.
- دهست سبی: کارنه زان. فیزه کارنه بوگ [] کار باد نگرته.
- دهست سبی کردن: برنی له یاره دان [] کنایه از بول دادن.
- دهست سفک: (۱) حه کیچی که نه خوشان زوچاک ده کا: (۲) که سنی زلله ی زور نابه شی: (۳) که سنی که جه یوانی سمر برآوی زو له بهر دهست نامری: (۴) که سنی که دس به همر کاری بکا زو نه وای بی: (۵) گیر فان بزی کارامه [] (۶) برسکی که زود بهبود بخشد: (۷) کسی که ضربه او زیاد دردآور نباشد: (۸) آنکه اگر حیوانی را ذبح کند دیر جان دهد: (۹) آنکه هر کاری را آغاز کند زود تمام شود: (۱۰) جیب بر ماهر.
- دهست سولک: دهست سفک [] نگا: دهست سفک.
- دهست شاش: دهسباد [] ولخرج.
- دهست شو: دهست شور [] دستنوبی.
- دهست شور: جیگی دهست لی شوتن [] دستنوبی.
- دهست شورک: دهست شور [] دستنوبی.
- دهست شیل: فوری به دهست شبلدراو [] گل با دست آماده شده.
- دهست فروش: مامله جی سهر بایی، چهرچی ناور بازار [] بپله وور دستفروش.
- دهست شالا: (۱) دهسه نگ: (۲) پشکار. دهست به نالی [] (۱) تنگ دست: (۲) بیکار.
- دهست فاله: دهستفالا [] نگا: دهستفالا.
- دهستفانک: گباهه که [] گباهی است.
- دهست فقه کری: دلآوا [] سخی.
- دهست فیلک: (۱) همیشه ناماده ی نمر و فرمان: (۲) نمر و بنان و بی روی [] (۱) دست به سینه و آماده برای خدمت: (۲) رام و بی آزار.
- دهست قراندن: باسک بادن [] دست بیچاندن.
- دهست قرمتی: زردو چروک [] خسیس.
- دهست قلیپ: مال به فیروزه در [] مال هدر دهنده.
- دهست قوپ: دهست ثیفلیج [] دست فلج.
- دهست قوتان: به کویزه کویزه بوشت گهران [] کورمانند با دست جستجو کردن.
- دهست قوچان: زودی، له چهری [] خست.
- دهست قوچاندن: زردبون [] خسیس بودن. خست به خرج دادن.
- دهست قوچاو: زرد. له چهر [] خسیس.
- دهست قورس: دژی دهست سفک [] مقابل «دهست سفک».
- دهست فرز: دهسه واور، بول به قهرزدان [] کمک متقابل. وجه دستی.
- دهست سفک: (۱) جی دهست له تیخ: (۲) دهسکه گول: (۳) ههنگل. دهسکه گوزه و... (۴) دهسه. کومل [] (۱) دسنه تیخ: (۲) دسته گل: (۳) دستگیره کوزه و... (۴) دسنه. جمعیت.
- دهستکاتی: دز، جاسوس، شوفار [] دزد. جاسوس.
- دهستکار: کاری دهست [] کار دست. دست ساز.
- دهستکاری: (۱) به دهست کارتبا کردن: (۲) گوزینی باری شت [] (۱) با
- دهست کار کردن: (۲) تغییر دادن حالت چیزی.
- دهست کراوه: دهست فقه کری [] سخی.
- دهستکرد: دهستکار [] نگا: دهستکار.
- دهستکردهوه: بهرانبهری کردنی دوژمن [] مقاومت در برابر دشمن.
- دهست کوتان: دهست قوتان [] نگا: دهست قوتان.
- دهست کورت: بی پاره. نمدار [] بی بول، ندار.
- دهست کورتی: نمداری [] نمداری، ففر.
- دهست کوژ: حیوانی به دهست سهر برآو [] حیوانی که به وسیله دست ذبح شده باشد.
- دهستکه تی: وه دست هانو. فازانج [] به دست آمده، بهره.
- دهستکه فت: به ره [] بهره.
- دهستکه لا: (۱) ههلمات: (۲) برنی له مروی خوژه پیش خمر [] (۱) نیله: (۲) کنایه از کسی که همیشه خود را جلو بیندازد.
- دهستکهوت: به ره [] بهره.
- دهست کهوتن: گیره نان [] بدست آمدن، گیر آمدن.
- دهستکیش: (۱) لهسک: (۲) چاوساگی کوئر [] (۱) دستکش: (۲) عصاکش کور.
- دهستکیشان: (۱) چاوساگی کردن: (۲) دهست له کار بهردان [] (۱) عصاکشی کور: (۲) دست از کار کشیدن.
- دهستکیشانهوه: له کار دهست هه لگرن [] دست از کار کشیدن.
- دهستگر: دهزگر [] نگا: دهزگر.
- دهست گران: (۱) نهسه له کار: (۲) مشت زور به نازار: (۳) که سنی که دهسکوزی درهنگ دهری [] (۱) تنبل در کار: (۲) مشت گران: (۳) ذابحی که مذبح دستش دیر بهمیرد.
- دهستگرتن: (۱) بار بده دان: (۲) نیشان کردن بو دهزگیران [] (۱) کمک کردن: (۲) نامزد کردن.
- دهستگرتی: (۱) دهزیران: (۲) به کاروه خبر بک [] (۱) نامزد: (۲) مشغول کار.
- دهستگره: (۱) دهزگره: (۲) چاکه کار [] (۱) نگا: دهزگره: (۲) نیکوکار.
- دهستگو: زهلیلی بهره سنی ژئی خوی [] مردی که اسیر دست زنش باشد.
- دهست گه یشتن: دهسنه سی [] دسترسی.
- دهستگیر: برنی له شبخی تهریقت [] کنایه از مرشد و مراد.
- دهستگیر: دهسنفروش [] بپله وور، دستفروش.
- دهستگیران: دهزیران [] نامزد.
- دهستگیرانهوه: له خهرج کهم کردهوه [] صرفهجویی.
- دهست گیربون: وه دهست کهوتن [] بدست آمدن.
- دهستگیرویی: یاریده ی مالی [] کمک مالی.
- دهست لدهف: ژینی نهر نهژی [] زندگی بخور نمر.
- دهست له بان دهست: دهس بان دهس [] بالا دست نر.
- دهست له پشت دان: دنه دان، هانه دان [] نسجیع.
- دهست لی بهردان: واز لی هبنان [] دست برداشتن.

دهست لیڈان: دهس کاری کردن [دسنکاری کردن].

دهست لی نان: نهبز گرتن [نېض گرفتن].

دهست لی وه شانندن: (۱) به جالاکی لیڈان باهرن: (۲) برینی له شیت

کردنی مرو به دهست جنوکه [جنوکه] (۱) ضربه زدن با بردن چیزی به

چالاکی: (۲) کنایه از دیوانه شدن به وسیله جن.

دهست لی هه لگرتن: واژنی هبنان [دست بردار شدن].

دهستمایه: دهزمايه [سرمایه].

دهستمایه دار: ده وله مند [ثروت مند].

دهست صج: رزد، چکوس [خسب].

دهستمز: کرینی ده سنی [دست مزد].

دهستمیز: ده سپز [جلق، اسمناء].

دهستنده: شت پېدان کم کمو به نه ژمار [دادن مابحتاج به تدریج و

کم کم، جیره].

دهستنده خور: برینی له کسینی که چاوله دهست بې و نانی به منعت بخوا

[کنایه از کسی که نان یا سنت می خورد].

دهستنمیز: ده سنوژ [وضو].

دهستنه: ده سنده [نگا: ده سنده].

دهستنوس: به دهست نوسراو [دست نویس].

دهستنوژ: ده سنوژ [وضو].

دهست نهزه ده: دهست لی نه دراو [دست زده].

دهست نیژ: (۱) نه مامی به دهست جه قوا: (۲) برینی له خدمه تککاری

خوشه بوست [نهال دست نشاند: (۲) کنایه از خدمتکار

محبوب].

دهست نیشان: دهس نیشان، دیاری کردن. نیشان بوڈانان [نشان

کردن، علامت گذاری].

دهستو: هه نگل، دهسکی گوزه و... [دستگیره کوزه و...]

دهست و آلا: دهس به تال [دست خالی، نهی دسب].

دهست و برد: جالاکی [چالاکی]. سرعت در کار.

دهست و پې: کومه لی خدمه تککاران و زبده سنان [خدمت و حشم].

دهست و پې سپی: کار له دهست نه هاتو [دست و پا جلقنی].

دهستو پیموه ند: ده سنو پې [خدمت و حشم].

دهستوخه ت: ده سنخه ت [دستخط].

دهستودو: برینی له هیز و نوانا: (له دهستو دو که ونوه) [کنایه از نیرو و

توان جسمی].

دهستوده ف: دهست لدهف [زندگی بخور نمبر].

دهستور: (۱) فرمان: (۲) نیبجازه: (۳) عیماله: (۴) ژوشوین، داب [

(۱) فرمان: (۲) اجازه: (۳) اماله: (۴) راه و رسم، آداب].

دهستوردان: (۱) فرمان دان: (۲) نیبجازه دان [فرمان دادن: (۲)

اجازه دادن].

دهستور کردن: عیماله کردن [اماله کردن].

دهستوست: برینی له کار به ده سنی خو کردن: (نه وهی پیاویه

دهستوستی خوئی نهی کا به کارنابه) [کنایه از اقدام شخص بدون

اتکا به دیگران].

دهستومشتاخ: یه کنرماج کردنی پهاوان [روبوسی دوستانه مردان].

دهستومشتاق: دهستومشتاخ [روبوسی دوستانه مردان].

دهستوموج: مایج وموج، دهستومشتاق [روبوسی].

دهست وه شانندن: (۱) دهست لی وه شانندن: (۲) برینی له شیت بون

[نگا: دهست لی وه شانندن: (۲) کنایه از دیوانگی].

دهست وه شین: برینی له شینی که هیرش بو خه لک بیا [کنایه از

دیوانه ای که به دیگران حمله کند].

دهسته: (۱) نیوان نه سنورو باریک: (۲) نیوان درزو کورت: (۳) کومه لی:

(۴) هاومال: (۵) هاوعومر: (۶) هاوجسن: (۷) ژماره ی دوازده له

سه عات دا: (چاره گیکی ماوه بو دهسته): (۸) جیگای دهست له

نامرآزدا. دهسک: (۹) نیوان گه وروه بجوک [بین ضخیم و نازک:

(۲) بین دراز و کوناه: (۳) دسته، گروه. تعداد: (۴) همتا: (۵) هم سن:

(۶) همجنس: (۷) رقم دوازده در صفحه ساعت: (۸) دسنه با دستگیره

ابزار: (۸) بین بزرگ و کوچک].

دهسته نه ژنو: خه مبار، دهست به نه ژنو [غمناک].

دهست هاتن: بوزخواردن، بولوان [از عهده برآمدن].

دهسته برا: دوسنی خوشه ویستی پیاو بو پیاو [دوست صمیمی مرد برای

مرد].

دهسته بوخچه: بوخچه و برینسکه ی ژنانه [بسته لوازم زنانه].

دهسته بهر: (۱) زامن: (۲) عهده بانه ی که به دهست لی ده خورن [

(۱) ضامن: (۲) جرخ دستی].

دهسته بهر بون: لهمله خوگرتن [ضامن شدن].

دهسته بهره: نهختی که به جوار کس سنی پنی ده گوژنه وه [نخت

روان].

دهسته بهری: دهسته بهر بون [ضمانت].

دهسته به ندی: دزی که سنی یا کومه لی دهسته ساز کردن، خو به خوبی [

دسته بندی].

دهسته پاچه: سه رلی شیواو [سراسیمه، دسپاچه].

دهسته جلوه: دهسکه وسار، هه وسار [افسار].

دهسته چرا: فنبله، چراهه سنی [چراغ فنبله دار].

دهسته چیلکه: نهوه ی بوسواندن ناماده ده کری [افر وزنه].

دهسته چیله: دهسنه چیلکه [نگا: دهسنه چیلکه].

دهسته خورد: داردژنه نگ [جوب زیانه دار مشک].

دهسته خوشک: دوسنی خوشه ویستی ژن بو ژن [دوست صمیمی زن

برای زن].

دهسته داو: کومه لیک داو بوژاو [دسنه دام شکار].

دهسته دز: داپکه دزه [شریک دزد].

دهسته دو: دهزگری هه جوار [دستگیره خپش].

دهسته ر: شه قل [مهر چوبی خرمن].

دهسته ره: شه قل [مهر چوبی خرمن].

دهسته ريقانه: سهوقات [سوغات].

دهسته شكاو: مال و نیران، فریوخواردو، كوله وار [] خانه خراب، فریب خورده.

دهسته شكین: فریوخواردو [] فریب خورده.

دهسته ثایی: دهسته او [] كلك متقابل و نوبتی.

دهسته ك: (۱) نالودار: (۲) زیزه دبراونك [] (۱) تیر سقف: (۲) چند ردیف كشت.

دهسته كچ: كچ عازو [] دختر بالفه.

دهسته ك دز: دهسته دز [] شريك دزد.

دهسته كردن: به بسته به بسته لهسه ريك دانان [] دسته دسنه مرتب كردن.

دهسته كور: جحیل، تازه لاو [] جوان، نوجوان پسر.

دهسته كوته: دهسته قوتان [] نگا: دهسته قوتان.

دهسته كهوشه: دهسته دو [] دستگیره خبش.

دهسته گوشه: دهسته دو [] دستگیره خبش.

دهسته گول: (۱) دهسكه گول: (۲) به كلكم گوره وی هه لگرتن له گوره وی

بازیدا [] (۱) دست گول: (۲) گل زدن در جوراب بازی كه يك نوع

بازی محلی است.

دهسته گیره: (۱) مهنگه ندی مور هه لقهن: (۲) دهسته گیره [] (۱) دستگاه

مهر كوی: (۲) دستگیره.

دهسته لات: دهس زویشتن [] تسلط.

دهسته لات دار: دهس زویشتن [] قدرتمند، مسلط.

دهسته لات داری: دهس زویشتن [] تسلط داشتن.

دهسته هلائین: دهسته زاكرن، به گز دوزمنا چون [] مقاومت در برابر

دشمن.

دهسته له: گوزه لکه [] كوزه كوچك.

دهسته مسته: دهسگیره ی جوتیار له باش باره دا [] دستگیره خبش.

دهسته مل: دهسته كردنه مل [] دست به گردن انداختن.

دهسته ملان: دهسته كردنه مل [] دست به گردن انداختن.

دهسته مو: (۱) حیوانی كه رامی دهستی خاوه نی یی و زوینگری: (۲)

كاره كهر [] (۱) حیوانی كه مانوس صاحبش باشد و زود گرفته شود:

(۲) كلفت.

دهسته ندو: دهسته مسنه [] دستگیره خبش.

دهس ته نك: دهسته ته نك [] فقیر.

دهس ته نكي: دهسته ته نكي [] فقر.

دهس ته ننگ: دهسته ته ننگ [] تنگدس.

دهس ته نگی: نه داری، بی بولی [] نداری، فقر.

دهسته ونه زو: خه مهار، مات [] غمناك.

دهسته وا: شت به شتی وه ك خوی گوزبنه وه [] دو چیز از يك نوع را با هم

عوض كردن.

دهسته وار: باوه شیک دار یا سوتهمه نی [] يك بغل هیزم.

دهسته واره: باوه شیک دار یا سوتهمه نی [] يك بغل هیزم.

دهسته وانه: له پك، پونساكي دهسته [] دستكش.

دهسته واو: دهسته رز، یارمه تی یه كتردان به نوره [] كلك متقابل و

نوبتی.

دهسته و بهسته: كومه لئ كه خو به خویی بكنه [] دارودسته.

دهسته و دایه ره: دهسته و بهسته [] دارودسته.

دهسته و سار: دهسته جلهو، ههوسار [] افسار.

دهسته و سان: ناچار، بی عیلاج، مهحتل ماو [] ناچار، لاعلاج.

دهسته و ستان: دهسته و سان [] ناچار، لاعلاج.

دهسته و شار: به دهست گوشراو [] دست افشار.

دهسته و ناو: رنگه ی سهر بهره زئر [] راه مابل به شیب.

دهسته و نه زهر: دهس به سینه، له خدمت زاوه ستان [] دست به سینه

ایستادن.

دهسته وهر: دهسته بهر [] ضامن.

دهسته ووه كهری: دهسته كردنه وه، به گز دوزمنا چون [] مقاومت در

برابر دشمن.

دهسته ویه خه: (۱) دهس به یه خه: (۲) بریتی له نزیك بون [] (۱) دست به

یخه شدن: (۲) كتابه از نزیك بودن.

دهسته هه ل: چالاك [] چالاك.

دهسته هه لگرتن: واژهینان [] دست برداری.

دهسته هیشك: (۱) نه دار، هه ژار: (۲) رزد و چكوس [] (۱) فقیر: (۲)

خبیس.

دهسته ی: (۱) نه غدی: (۲) قهستی: (۳) باقه گبا، (۴) كهوی، رام: (۵) دهستو

[] (۱) نقدی: (۲) عمدی: (۳) بسته گیاه: (۴) رام: (۵) نگا: دهستو.

دهسته یار: هاودهست، یارمه تی دهر [] معاون.

دهسته یاو: (۱) پاداشی چاكه: (۲) دهسته او [] (۱) پاداش نیکی: (۲) نگا:

دهسنه او.

دهسته ی دو فك: دهسنه ندوی هیشه، دهسته مسنه [] دستگیره خبش.

دهسته ی دهستی: دهستی، قهستی [] عمداً.

دهسته ی راست: بریتی له كه سنی كه همه كاره و یارمه تی دهری

كه سنی تر بی، دهسته یار [] كنبه از مناوور، یاور، دستیار.

دهسته ی شكوم: داخه كه م، به داخه وه [] مناسفانه.

دهسته یب: ته زیب [] تسبیح.

دهسته یستن: وه گیره بنان، به گیره بنان [] گیر آوردن.

دهسته ی خور: جیشتی گراری تونده وه بو كه تیی ناگوشری [] آش خوب

غلیظ.

دهسته ی خورین: گه زگه سك، گیاه كه پیست وه خورو ده خان [] گاهی است

خارش اور، گزیه.

دهسته ی خورینه: دهسته خورین [] گزیه.

دهسته ی خوش: وشه یه له جیگه ی نافه بن [] دستت درد نكند، دستخوش.

دهسته ی خوشانه: شیرنی وه سنا بان شاگرد [] انعام شاگرد و اسناد.

دهسته ی خوت: نه وه ی به دهس نوسباگه و چاپی نیه [] دستخط.

دهسته ی خور: پهیدا كهر، كه سنی كه ده توانی شت پهیدا كا [] حاصل كننده.

دهسته ی خورو: فریودراو، خه له ناو [] فریب خورده.

دهسته ی روپی: فریو، خه له تان [] فریب خوردگی.

دست در افسار.

ده‌سگار: ده‌ستگار [۱] کار دست.

ده‌سکاری: ده‌سکاری [۱] نگاه: ده‌سکاری.

ده‌سکاونگ: ناونگ به ده‌سته که بهوه [۱] هاون با دسته آن.

ده‌سك ده‌سك: بریشی له بی شერთ و به‌قا [۱] کتابه از بی وفا.

ده‌سکراوه: ده‌سبلاو. ده‌س باد [۱] ولخرج.

ده‌سکرد: به‌رانبه‌ری خوزسك [۱] صنعتی، دست ساز.

ده‌سك كردن: (۱) ده‌سك لی‌نان؛ (۲) گولی له داس وهریو هه‌لگر تنه‌ره [۱]

(۱) نصب دسته بر ابزار؛ (۲) خوشه‌چینی.

ده‌سكله: زه‌نبیله [۱] زنبیل.

ده‌سك له‌دونه‌كردن: برینی له به فسه بی نه‌وستنان؛ (نهره‌نده زور

بلی‌به‌كه‌س ده‌سكى له دو ناکا) [۱] کتابه از حریف نشدن در حرف

زدن.

ده‌سكوتاونگ: ده‌سكاونگ [۱] هاون با دسته آن.

ده‌سكوت: ده‌سکرد، کاری ده‌سنی [۱] دست ساز، صنعتی.

ده‌سكوتان: ده‌ست قوتان [۱] نگاه: ده‌ست فوتان.

ده‌سكه: ده‌سك [۱] نگاه: ده‌سك.

ده‌سكه‌داو: کوسه‌لی داموسكى بادراو بو زاوه‌كه‌و [۱] دسته‌ای از دام

شکار کبک.

ده‌سكه‌زه‌شمه: هه‌وساری نه‌سپ [۱] افسار اسب.

ده‌سكه‌روه: نازاو زه‌شید له شه‌ز دا [۱] شجاع در برابر دشمن.

ده‌سكه‌فت: ده‌سكه‌وت [۱] بدست آمده، بهره.

ده‌سكه‌فتن: به‌باکردن، وه‌گیره‌اتن [۱] بدست آمدن.

ده‌سكه‌فته: به‌بداکراو. وه‌ده‌ست هاتگ [۱] کسب شده، بدست آمده.

ده‌سكه‌گول: (۱) گول پر فولی ده‌ست؛ (۲) بریشی له کاریکی ناله‌بار؛

(نهمه‌ش ده‌سكه‌گولی تو) [۱] (۱) دسته‌گل؛ (۲) کتابه از کار خلاف

عادت.

ده‌سكه‌م: ده‌سنی کم، به لانی که‌مه‌وه [۱] لااقل.

ده‌سكه‌لله: زه‌شمه، هه‌وساروکه‌به‌ك كه ده‌سه‌ر که‌لله ده‌خری [۱] افسار

بافته‌باریک.

ده‌سكه‌لوجه: نامرازیک له خه‌زه‌كدا [۱] دستگیره‌دولک پنبه‌رسی.

ده‌سكه‌نك: دروینه‌ورزینه‌وه‌ی گبیا به ده‌ست [۱] درو با دست.

ده‌سكه‌نه: ده‌سكه‌نگ [۱] درو با دست.

ده‌سكه‌وان: ده‌سكاونگ [۱] هاون و دسته.

ده‌سكه‌وتن: ده‌ستكه‌وتن [۱] بدست آمدن.

ده‌سكه‌وسار: ده‌سته‌جله‌و [۱] افسار.

ده‌سكيس: جاسوسی دز [۱] شربك دزد، جاسوس دزدان.

ده‌سكيسی: جاسوسی [۱] جاسوسی.

ده‌سكيش: (۱) له‌بک، پوشاکی ده‌ست که‌ده‌یچن؛ (۲) جاوساگی کویز

[۱] (۱) دستکش؛ (۲) راهنمای ناپینا، عصاکش کور.

ده‌سكيشان: جاوساگی کردنی کویز [۱] عصاکشی کور.

ده‌سگا: ده‌زگا [۱] نگاه: ده‌زگا.

ده‌سخه‌ره: ده‌سه‌پاچه بوئن. به‌ته‌مای به‌کئی نر له کارو کاسی بوئن [۱]
علاف‌شده.

ده‌سخه‌لیان: ده‌ست‌وه‌رگه‌زان [۱] رگ‌به‌رگ شدن دست.

ده‌سدار: خاوند زور، زوردار؛ (ده‌سدار ده‌بیاو بی‌ده‌س داده‌مینئ) [۱]
دارای زور و تسلط.

ده‌سداری: (۱) ده‌وله‌سه‌ندی؛ (۲) ده‌س زوبیشن [۱] (۱) ثروتمندی؛
(۲) فرمانروایی.

ده‌سداگرتن: (۱) ده‌س له‌زیره‌وه‌گرن؛ (۲) به‌ده‌ست په‌ستاونن [۱]
(۱) دست زیر گرفتن؛ (۲) با دست چسپاندن.

ده‌سدان: (۱) هاننه‌به‌رقه‌مچ، بو‌خواردن. بو‌لوان؛ (۲) خو‌به‌ده‌سته‌وه‌دان
[۱] (۱) ممکن شدن؛ (۲) تسلیم شدن.

ده‌سدانان: ده‌گه‌زا نه‌چونه‌وه. ده‌ست نه‌کردنه‌وه [۱] مقاومت نکردن.

ده‌سدرو: به‌ده‌ست دورباگ [۱] دست‌دوز.

ده‌سدريژ: (۱) زورکار، داگیرکه‌ر؛ (۲) به‌ده‌سه‌سه‌لات [۱] (۱) غاصب؛
(۲) بانفوذ.

ده‌سدريژي: زولم، نه‌عه‌دا، زوری کردن [۱] ستمکاری.

ده‌س‌راکرن: به‌گه‌زاجونه‌وه، پاریزکاری له خو‌کردن [۱] دفاع و مقاومت.

ده‌س‌راگرتن: ده‌ست‌راگرتن [۱] دست نگهداشتن.

ده‌سروه: ده‌سه‌مانی به‌چوك [۱] دستمال کوچک.

ده‌س‌زوبیشن: ده‌سه‌لات‌داری [۱] نفوذ، قدرت.

ده‌س‌زوبین: ده‌س‌زوبیشن [۱] نفوذ، قدرت.

ده‌سره: ده‌س‌زوك [۱] دستمال.

ده‌س‌زه‌نگین: کارچوان، به‌هونه‌ر [۱] هنرمند، نقشگر.

ده‌س‌زیز: ده‌سنزیز [۱] رگبار گلوله.

ده‌س‌سارد: ده‌ست‌سارد [۱] کار باد نگرفته.

ده‌س‌سبی: ده‌ست‌سبی [۱] کار باد نگرفته.

ده‌س‌سفك: ده‌ست‌سفك [۱] نگاه: ده‌ست‌سفك.

ده‌س‌سوك: ده‌ست‌سفك [۱] نگاه: ده‌ست‌سفك.

ده‌س‌شاش: ده‌س‌باد [۱] ولخرج.

ده‌س‌شیل: فوز بان هه‌وبر که به ده‌ست بشیلدری [۱] خمیر با گل که با
دست چلند.

ده‌سفروش: چه‌رجی [۱] بپله‌ور، دستفروش.

ده‌سفوجان: ده‌ست‌فوجان، رزدی [۱] خست.

ده‌سفوجاندن: رزوبون، ده‌ست‌فوجاندن [۱] خسیس بودن.

ده‌سفوجاو: رزد، جروک، له‌چه‌ر، ده‌ست‌فوجاو [۱] خسیس.

ده‌سفوجیان: ده‌ست‌فوجان [۱] خست.

ده‌سفوجیو: ده‌ست‌فوجاو [۱] خسیس.

ده‌سقه‌رز: ده‌سته‌واو [۱] نگاه: ده‌سته‌واو

ده‌سك: (۱) نامرازوی برنج کونان؛ (۲) هه‌نگلی هه‌رشت؛ (۳) چه‌پک؛

(۴) ده‌زو؛ (۵) گولی له داس هه‌لوه‌ریو؛ (۶) جینگه‌ی به‌ده‌ست‌گرتن له

هه‌وسارو جله‌و [۱] (۱) ابزار برنج کوی؛ (۲) دسه‌نه یا دستگیره؛

(۳) دسته‌گل با گیاه؛ (۴) نخ؛ (۵) خوشه‌ی به‌زمین ریخته در درو؛ (۶) جای

- دهسگر: دهزگر [دهزگر] نگا: دهزگر.
- دهسگرتن: دهزگرویی [دهزگر] کمک.
- دهسگرویی: دهزگرویی [دهزگر] کمک.
- دهسگوش: (۱) کسی که دهست له ناو دهست دهئی: (۲) ستنی که به دهست گوسرابی [دهزگر] دست فشارنده: (۳) دست افشار.
- دهسگوشاد: دلاوا [دهزگر] سخی طبع.
- دهسگیر: (۱) به دهست هانگ، به یابوگ: (۲) یاریده ده: (۳) بریتی نه خهپر بیستن [دهزگر] (۱) به دهست آمده: (۲) کمک کنند: (۳) کتبه از سندن خیر.
- دهسگیرو: (۱) یاریده ده: (۲) دهزگیران [دهزگر] کمک کنند: (۳) نامزد.
- دهسگیری: یاریده مالی [دهزگر] کمک مالی.
- دهسگیری: دهس گبرویی [دهزگر] کمک مالی.
- دهس لهسه دانان: (۱) هلیژاردن: (۲) داگیر کردن له لایه زورداره ده [دهزگر] انتخاب کردن: (۳) مقصوده.
- دهس لی بهردان: دهست لی هه لگرن [دهزگر] رها کردن، دست برداری.
- دهس لیدان: دهست لیدان [دهزگر] نگا: دهست لیدان.
- دهس لیک بهردان: بریتی له جایی نیوان دو دلدار با زن و میرد [دهزگر] کتبه از جدایی افتادن بین زن و مرد یا عاشق و معشوق.
- دهس لی هه لگرتن: واز لی هینان [دهزگر] دست برداری.
- دهس ماشان: دهسه کونه، دهست قونان [دهزگر] کورانه دست گرداندن.
- دهس ماشاندن: دهس ماشان [دهزگر] کورانه دست گرداندن.
- دهس مال: (۱) دهسه دهست: (۲) له چک و سه بر پوشتی ژان: (۳) پنج و میزور [دهزگر] (۱) دستمال: (۲) لهج، روسری: (۳) دستار، عمامه.
- دهس مال: دهس کینتی دهست، له پک [دهزگر] دستکش.
- دهس مایه: سه مایه، ده زمانه [دهزگر] سرمایه.
- دهس مایه دار: دهوله مند [دهزگر] سرمایه دار.
- دهس مز: (۱) دهست مز، مزه کار: (۲) بریتی له بهشی ده لال [دهزگر] (۱) دهنمز: (۲) کتبه از مزد دلال.
- دهس مزانه: دهس خورشانه [دهزگر] انعام شاگرد و اسناد.
- دهس مه له: مه له باسکه، سزایی به دهستان [دهزگر] شنا با دست.
- دهس می: (۱) دهس نوژ، دهس نوژ: (۲) کون ده کا [دهزگر] (۱) وضو: (۲) سوراخ می کند.
- دهس میز: دهس میز، دستپهر [دهزگر] جلق.
- دهس میژ: دهس نوژ [دهزگر] وضو.
- دهس منده: ستن پیدان کم کمه: (نامان به دهس منده دهاتی)، دهس منده [دهزگر] دادن به ندریج و کم کم.
- دهس منده خور: بریتی له کسی که جاوی له دهستی زردایکه بان نانی به منته ده خوا، دهس منده خور [دهزگر] کسی که از نامادری خوراک می گیرد با نان با منت می خورد.
- دهس منگه: دهس منده، دهس منده [دهزگر] نگا: دهس منده.
- دهس نوژ: دهس نوژ [دهزگر] وضو.
- دهس نوس: نوسراوی دهستی [دهزگر] دستنویس.
- دهس نوژ: دهس نوژ [دهزگر] وضو.
- دهس نوس: دهس نوس [دهزگر] دستنویس.
- دهس سنیز: (۱) بهران بهری خورست: (نهم باغه دهس سنیز خومه): (۲) دهس نوژ [دهزگر] (۱) مقابل خودرو، کاشته شده: (۲) وضو.
- دهس نیشان: دهست نیشان، دباری کردن، نیشان بو دانان [دهزگر] نشان کردن. علامت گذاشتن.
- دهس سواز: دلاوا [دهزگر] دلبار.
- دهس سیرد: دهس سیرد [دهزگر] چالاکي.
- دهس موبوس: به کتر ماج کردن [دهزگر] روبروسی.
- دهس بهیمان: دهس نوینی، نوکرو کاره کهر [دهزگر] خدم و حشم.
- دهس سویم: دهس سویم [دهزگر] وضو.
- دهس سور: دهس سور [دهزگر] دستنویز.
- دهس سویری: دهست زور، دهست دم و جاو [دهزگر] دست و صورت.
- دهس وشک: رزد، جروک [دهزگر] خبیس.
- دهس وکار: دهس کار، کاری دهستی [دهزگر] کاردستی.
- دهس وشتاق: دهس وشتاق [دهزگر] روبروسی.
- دهس و سوج: دهس و سوج [دهزگر] روبروسی.
- دهس و شانه: دهس و شانه [دهزگر] انعام به شاگرد و استاد.
- دهس و شین: شبتی که له خه لک ده دای [دهزگر] دیوانه ای که مردم را بزند.
- دهس و سون: دهس و سون [دهزگر] دستبند.
- دهس و س: (۱) دهس و س: (۲) دهست، دهس [دهزگر] (۱) دهس: (۲) دست لباس و...
- دهس و سهار: دهس و سهار [دهزگر] دست آس.
- دهس و سالی: دهس و سالی، دهس پدنال [دهزگر] نهی دست.
- دهس و سهاوردن: دهس و سهاوردن، به با کردن [دهزگر] بدست آوردن.
- دهس و سبر: دهس و سبر، برادر [دهزگر] دوست مرد.
- دهس و سبوخچه: دهس و سبوخچه، بهرو بوخچه ی ژن [دهزگر] پسته و سائل زنانه.
- دهس و سباجه: دهس و سباجه [دهزگر] دستباجه.
- دهس و سبارچه: دهس و سبارچه [دهزگر] دستباجه.
- دهس و سجهو: دهس و سجهو، ههوسار، دهسکه و سار [دهزگر] افشار.
- دهس و سچرا: قتیله، قوتیلکه، قودیلچه [دهزگر] چراغ موشی.
- دهس و سچیله: دهس و سچیله، دهس و سچیله [دهزگر] افرزته.
- دهس و سچینه: تر بان، قهرتاله [دهزگر] تریان، سید.
- دهس و سخلافکی: بازنه ی دارین به داری بیشکوه، خرخاله ی لاندک [دهزگر] حلقه های گهواره برای بازیچه کودک.
- دهس و س خوشک: دهس و س خوشک [دهزگر] دوست زن نسبت به زن.
- دهس و س داس: ته و ساس، ته و ساس، نه و ساس [دهزگر] داس شاخه بری.
- دهس و س داو: دهس و س داو، دهس و س داو، چه پکه داو [دهزگر] یک دسته از دام شکار.
- دهس و س ده: لهس و س ده، دهس و س ده، زیادی له گوز به وهی ستن به ستن [دهزگر] علاوه بر...
- دهس و س هرچون: سه هرچون، له برچون [دهزگر] اشنباه، قراموش کردن.
- دهس و س هرکردن: ناردتسه سه هر کسی بو مه به ستنی که خوشی لی نابه: (به یانی زو دهس هر ی گردوم بو هرهزه که ی) [دهزگر] فرسندان سراغ کسی برای کاری که دوست ندارد.

ده‌سهر کردنه‌وه: زیادکردنی کوت له‌جمل باشتی فوله‌[۱] اضافه کردن به لباس یا هرچیز کوتاه.

ده‌سهر گه‌زان: به‌قوربان بون، ده‌ده‌ورگه‌زان [۱] قریان و صدقه‌رفتن.

ده‌سهر گیزان: به‌قوربان کردن [۱] قربان و صدقه کردن.

ده‌سهره‌وه‌چون: موله‌ت‌دان، ماوه‌پیدان [۱] مهلت دادن.

ده‌سهره‌وه‌نه‌چون: ماوه‌په‌ن‌دان [۱] مهلت ندادن.

ده‌سه‌ژهن: داری ده‌زگیردی مه‌شکه [۱] چوب دستگیره‌مشک، ده‌سه‌ژهنه: ده‌سه‌ژهن [۱] چوب دستگیره‌مشک، ده‌سه‌سهر: ده‌سره ده‌ست، ده‌سما [۱] دستمال، ده‌سه‌سهر: سه‌رکه‌ردان، گیزومات [۱] سرکردان، ده‌سه‌شکین: قیل لی کرار، هه‌لخه‌له‌تاو [۱] فریب‌خورده، ده‌سه‌ك: ده‌سه‌ك [۱] نگا: ده‌سه‌ك.

ده‌سه‌کردن: به‌ده‌سك به‌ستن، ده‌سك کردن [۱] دسته کردن.

ده‌سه‌كه‌وشه: ده‌زگره‌ی جوئیر له‌هه‌وجاز [۱] دستگیره‌خیش، ده‌سه‌گیره: ده‌زگره [۱] دستگیره، ده‌سه‌لات: ده‌سه‌لات [۱] نسلط، قدرت، ده‌سه‌لقوت: ده‌سه‌ژهنه [۱] چوب دستگیره‌مشک، ده‌سه‌ملان: ده‌سه‌ملان [۱] هم‌آغوش، دست به‌گردن، ده‌سه‌مو: چه‌بوانی که‌خوی به‌خاوه‌نی گرتوه‌وزوده‌گیری، ده‌سه‌مو [۱] حیوانی که‌مانوس صاحبش باشد، دست‌آموز، ده‌سه‌نه: به‌خشین [۱] بخشش، ده‌سه‌نه‌دار: دل‌او [۱] بخشنده، ده‌سه‌وار: ده‌سه‌وار [۱] بك بغل‌هیزم، ده‌سه‌واره: ده‌سه‌وار [۱] بك بغل‌هیزم، ده‌سه‌واکردن: به‌له‌کردن، له‌ز [۱] شتاب کردن، ده‌سه‌وانه: ده‌سه‌وانه [۱] دستکش، ده‌سه‌وده‌س: ده‌ست‌وده‌سن، ده‌ساوده‌س [۱] در‌گردش، ده‌سه‌وسار: ده‌سه‌وسار [۱] افسار، ده‌سه‌وسان: ده‌سه‌وسان [۱] بیچاره، معطل، ده‌سه‌وه‌ره: ده‌سه‌به‌ره [۱] تخت‌روان، ده‌سه‌ویه‌خه: ده‌سه‌ویه‌خه [۱] نگا: ده‌سه‌ویه‌خه، ده‌س هه‌زه: چه‌قوی دهم‌مشاری [۱] چاقوی تیغه‌آزادی، ده‌س هه‌له‌به‌ست: درو، هه‌له‌به‌سته [۱] دروغ، ساخنگی، ده‌سی: (۱) ده‌سنی: (۲) فه‌ستی [۱] (۱) ده‌ستی: (۲) عمدا، ده‌سیار: ده‌فری رۆن قال کردن [۱] ظرف روغن داغ کردن، ده‌سیاری: بارمه‌نی [۱] دستبازی، ده‌سی ده‌سی: ده‌سنی ده‌ستی، نه‌فره‌دان [۱] نعلل‌جویی، ده‌سینه: بازن، بازنه [۱] النگو، ده‌سیهر: ده‌سنار [۱] دستاس، ده‌شت: (۱) سفیناح، هه‌ودل فرۆشی رۆژانه: (۲) چۆل‌ودور له‌ئاوایی: (۳) زه‌وبنی‌راست [۱] (۱) استفیناح، دشت: (۲) بیابان: (۳) زمین‌هموار، ده‌شتان: (۱) زه‌وی گوز، زه‌مینی‌راست: (۲) ولاتی‌به‌دار: (۳) ژنی‌به‌نوێز

[۱] (۱) زمین‌هموار: (۲) زمین‌بی‌درخت: (۳) زن‌در‌حیض، ده‌شتانی: زه‌مینی‌گوز، ته‌مخت [۱] زمین‌هموار، ده‌شتایی: راستی و گوزایی زه‌وی [۱] همواری زمین، ده‌شته‌بیل: مه‌له‌ندبه‌که له‌کوردستان [۱] منطقه‌ای در‌کردستان، ده‌شته‌کی: (۱) لادئ‌بی، لاگه‌بی، به‌رانسه‌ری شارسنانی: (۲) چۆل‌نشین: (۳) خۆکرد، خۆزست: (۴) بره‌نی له‌که‌م‌نرخ، نه‌یای [۱] (۱) دهانی: (۲) بیابان‌نشین: (۳) طبیعی: (۴) بنجیل، ده‌شته‌وان: که‌سی‌کاری له‌ده‌ری‌ئاوه‌دانبه [۱] دشمنان، ده‌شتی: (۱) ده‌شنه‌کی: (۲) هه‌وابه‌کی گوزانی [۱] (۱) نگا: ده‌شنه‌کی: (۲) آهنگی‌است، ده‌شتی‌قوزی: گوندبه‌که له‌لاجان [۱] روسنایی‌است، ده‌شقه‌م: به‌شکو [۱] شاید، بلکه، ده‌شکه: ده‌زوی‌دورمان [۱] نخ‌لبامدوژی، ده‌شکه‌م: ده‌شقه‌م [۱] شاید، بلکه، ده‌شنه: قه‌مه‌کیش [۱] کارد‌قصابی، ده‌شینی: (۱) نه‌وه‌زی، بای‌دئ: (۲) ده‌جۆنی، ئاره‌زوه‌کات: (له‌په‌ی‌که‌ونوم‌نه‌فسم‌بوه‌وا ده‌شینی‌وه‌کو‌مندال / له‌به‌ری‌سهرم‌خۆی‌ناگرئ‌من‌تازه‌به‌ده‌گرم) «مه‌حوی» [۱] (۱) می‌چمه، می‌وزد: (۲) هوس‌دار، ده‌شو: (۱) ناوی‌شت‌ی‌شوتن: (۲) دم‌هه‌راش، ته‌نه‌وسناو [۱] (۱) آب‌شستشو‌دان: (۲) ده‌ن‌لق، ده‌شه: دیمه‌ن‌جوان، به‌دیمه‌ن [۱] خوش‌منظر، ده‌شه‌نی: ناهه‌قی‌لبکار، مه‌زۆم [۱] مظلوم، ده‌عبا: داعبا [۱] جانور‌وحشی‌ناشناس، ده‌عجانی: رۆز‌ناحه‌ز، ناشرین [۱] بسیار‌زشت‌رو، ده‌عووا: (۱) خواست، خواستن، داوا: (۲) شه‌زو‌کیشه [۱] (۱) طلب: (۲) کشاکش‌ودعوا، ده‌عووت: بانگ‌هێستن، بانگ‌هێستن، میوانی [۱] مهمانی، دعوت، ده‌عه‌جانی: ده‌عجانی [۱] بسیار‌زشت‌رو، ده‌عیه: فیز، له‌خۆ‌بابی‌بون [۱] نکیر، ده‌غ: یور، به‌یار، زه‌مینی‌نه‌چیندراو [۱] لم‌بزرع، ده‌غا: بیژو، بیج، زۆل [۱] حرامزاده، ده‌غاله‌ت: (۱) نه‌سلیم‌بون: (۲) به‌ناپردن‌به‌که‌سی [۱] (۱) نه‌سلیم‌شدن: (۲) پناه‌آوردن، ده‌غل: ده‌خل، خه‌له، دانه‌به‌که‌مابه‌ی‌بیژوه [۱] غله، ده‌غل‌کردن: (۱) خه‌له‌چاندن: (۲) خۆتی‌گه‌باندن [۱] (۱) غله‌کاشتن: (۲) دخالت‌نمودن، ده‌غلۆدان: خه‌له‌وخه‌رمان، ده‌خل‌ودانه‌ونله [۱] به‌ره‌حیوانات، ده‌غمه: ده‌خمه [۱] دخمه، ده‌غۆل: فیلیاز، گزبکار، ده‌سیر [۱] ناروزن، حقه‌باز، ده‌غه‌ز: (۱) نه‌خۆشی، ناساگی: (۲) قه‌لشت، ده‌رز [۱] (۱) بیماری: (۲) نرک، درز،

ده غهل: (۱) ده غول: (۲) گیای بیگانه له ناو ده غلدا (۱) ناروزن: (۲) گیاه هرزه در کشتزار.

ده غهلباز: ده غول (۱) ناروزن، حقه باز.

ده غدله: ده تکی بیگانه له ناو گهنم و پرنجدا (۱) دانه نایاب در غله.

ده غهلی: ناراسنی، فیلبازی (۱) نادرستی، حقه بازی.

ده غیل: (۱) پهناهنباو: (۲) تسلیم بوگ له شمردا (۱) پنهاننده:

(۲) تسلیم شده در جنگ.

ده غیله: (۱) وشه‌ی پازانه‌وه به: (ده غیله نه‌که‌ی): (۲) داخله‌ی پاره‌ی دوکاندا: (۳) ده غه له (۱) زنهار: (۲) فلک پول مغازه: (۳) دانه نایاب در غله.

ده ف: (۱) نامرازکی موزیک له جهرمی به سهر کمهدا هانگ: (۲) له‌لا، نریک، جهم، کن، نک: (۳) پهله، لهز (۱) دف: (۲) نزد، پیش: (۳) شتاب.

ده فته: (۱) به‌راو، فاقه‌زی سپی لُک دراو: (۲) به‌راوی سیابی (۱) دفتر: (۲) دفترلیست.

ده فته‌رخانه: نبداره‌ی کارگیری مبری (۱) دبیرخانه.

ده فته‌رداز: نوسمری گه‌وره‌ی نبداره (۱) دفتردار.

ده فحه: ده‌حفه، جار، جهل (۱) دفعه.

ده ف دان: دل نوئلیدان: (هندماندوبه همرده‌فان ده‌دا)، پشوسوار بون (۱) ضربان شدید قلب، ننگی نفس.

ده فده‌فینک: باربر و زورانی که‌وه‌ی له هه‌نبانه‌وه ده‌ده‌ئی (۱) نی‌انبان.

ده فر: چینگه‌ی شت نی‌کردن (۱) ظرف.

ده فره: زوره‌بانی، ملانی (۱) کُشنی.

ده فزک: زگزل، عورمیزن، ورگزل (۱) شکم‌گنده.

ده فزگ: ده فزک (۱) شکم‌گنده.

ده فزه‌ن: ده‌فه‌لیده‌ره، که‌سه‌ی که ده‌فه نه‌ژه‌ئی (۱) دف‌زن.

ده فزه‌ن: ده‌فزه‌ن (۱) نگا: ده‌فزه‌ن.

ده فک: (۱) ده‌ف: (۲) دم و لوئ: (بهرده‌فک) (۱) دف: (۲) جهره.

ده فگم: دانه‌لغاو (۱) دهنه‌لگام.

ده فن: (۱) که‌بو، لوئ، بیقل، دم، نفتک: (۲) وه‌شارنی مردو (۱) بینی: (۲) دفن.

ده فه: (۱) ده‌ف: (۲) پانایی سنگ و ناوشان: (ده‌فه‌ی سنگی چه‌ند پان بو.

داریکی وه ده‌فه‌ی ناوشانسی که‌وت): (۳) نیسکی پانی شان:

(۴) نامرازکی جولایی (۱) دف: (۲) په‌نای سینه و کنف: (۳)

استخوان پهن شانه: (۴) هف، ایزاری در یافتگی.

ده فه‌ز که: ده‌ف‌زک (۱) شکم‌گنده.

ده فه‌ز که: ده‌ف‌زک (۱) شکم‌گنده.

ده ف: (۱) دم، زار: (۲) له‌کن، لا، لئک، جهم: (۳) قه‌راغ، که‌نار، ره‌خ (۱) دهان: (۲) نزد: (۳) جنب.

ده‌ف ناویتن: به‌درو خوهه لکبشان (۱) لاف‌زدن.

ده‌ف بده‌ف: زار به‌زار، ده‌ماو‌دهم (۱) دهن به‌دهن.

ده‌ف به‌ردا: زارش، نیدا نه‌وه‌ستاو (۱) دهان‌لق.

ده قبه‌ش: به‌نه‌ماح، چاوبرسی (۱) آزمند.

ده‌ف بینک: (۱) ده‌م‌بین، زاربین: (۲) دم‌به‌ندی چه‌بوان (۱) دهانه‌بند: (۲) پوزه‌بند.

ده‌ف بیس: جوین‌فروش، زمان بیس (۱) بده‌هن.

ده‌ف توک: که‌سه‌ی که له توره بون‌دا که‌ف له‌ده‌م ده‌جرینتی (۱) کف برده‌هان از خشم.

ده‌ف چه‌نگ: وتو‌بیز (۱) گفتگو.

ده‌ف چیز: دژون‌ده‌ر، جوین‌فروش (۱) بده‌هن.

ده‌ف خار: (۱) زارخوار، که‌وچ: (۲) دروزن (۱) دهن کج: (۲) دروغگو.

ده‌ف خور: ناهبشت، تافه‌ت، توان (۱) توانایی.

ده‌ف خوش: راویز خوش (۱) شیرین‌سخن.

ده‌ف دان: (۱) فو کردن: (۲) فو به بلویردا کردن (۱) پف کردن: (۲) دمیدن در ساز.

ده‌ف دریز: زمان دریز، چه‌نه‌وه‌ره (۱) برجانه.

ده‌ف ژه‌نگ: شه‌زه دندوکه، به‌توندی به‌کتر دواندن (۱) جدال لفظی.

ده‌ف سفک: به‌به‌له له‌گونو خواردن‌دا (۱) سریع در حرف‌زدن و خوردن.

ده‌ف شسو: (۱) زمان شر، تیدانه‌وه‌ستاو: (۲) به‌رماوی خواردن که ده‌دری به

سه‌گو بشیله‌و نازل: (۳) ناوی ده‌فرشوتن (۱) دهن‌لق:

(۲) پس‌مانده خوراک که به حیوانات دهند: (۳) آب ظرفشویی.

ده‌ف شه‌وتی: جشنیکه، جنگ سو‌نه‌که (۱) آشی است.

ده‌ف فیکه: ده‌فده‌فینک (۱) نی‌انبان.

ده‌ف که‌نوگ: هه‌میشه‌رو خوش (۱) خنده‌رو.

ده‌ف کی: راسپیری به‌ده‌م، به‌زارگونن (۱) شفاهی.

ده‌ف گران: به‌رانبه‌ری ده‌سفک (۱) سست در حرف‌زدن و خوردن.

ده‌ف گلین: لیکاوی ده‌م (۱) لعاب دهان.

ده‌ف گهرم: (۱) دل‌گهرم: (۲) له‌وتنداخیرا (۱) امیدوار: (۲) نطاق.

ده‌ف گهم: لغاو (۱) لگام.

ده‌ف گندی: (۱) ده‌م بوگه‌بو: (۲) ده‌ف بیس (۱) دهان بدبو: (۲) بده‌هن.

ده‌ف ل: به‌ره، توره‌مه، به‌ره‌باب (۱) سسل.

ده‌ف لغاب: جورئ مار (۱) نوعی مار.

ده‌ف لولو: نبخی ده‌م کروج، نبخی زوزه‌له (۱) نیغ له شکسته.

ده‌ف للی: های، خه‌به‌ردار، ناگاداری (۱) آگاهی، اطلاعیه.

ده‌ف صری: که‌م قسه‌له شه‌رمیونی (۱) خجول کم‌صحبت.

ده‌ف سوک: (۱) زاربین، قه‌باغ: (۲) شیوه‌ی ناخافتن (۱) سرپوش: (۲) شبوه‌گفتار.

ده‌ف شه: (۱) وشتر، حوشر: (۲) نه‌پاله‌ی به‌ده‌ست شبلدراو (۱) شُشر: (۲) تپاله.

ده‌فه‌ده‌شتی: ته‌پاله‌ی ده‌شت، رُبخی وشک له ده‌شت (۱) تپاله‌ی بابایی.

ده‌فه‌ر: (۱) دمی تیخ، لبوی تیزی خه‌نجه‌رو شیر و کیرد: (۲) نافار، شوین.

جی (۱) له‌تغ: (۲) مکان، جای.

ده‌قوروی: هوزیکی کورده له کوردستانی نیستای سوربه [ق] نام
 عشره‌ای در کردستان سوریه.
 ده‌قولیاب: له درگادان [ق] در زدن.
 ده‌قفل: ده‌فل [ق] نگا: ده‌قل.
 ده‌قلوژ: خوئه‌ل‌دان و بازی بلند هاوبشنن [ق] پرش.
 ده‌قمتا: له‌بهر نهمه، بویه [ق] برای این.
 ده‌قیقه: (۱) چرکه، پاژیک له شنبست به‌سی سه‌عات: (۲) ناو، ده‌میکه کهم [ق] (۱) دقیقه: (۲) لحظه.
 ده‌ک: (۱) وشه‌ی ناوات خوازی: (ده‌ک بمری): (۲) وشه‌ی خه‌مباری: (ده‌ک لال بم بو تو): (۳) وشه‌ی سه‌برمان: (ده‌ک له‌وزه‌لامه): (۴) فیل، حبله، گزی [ق] (۱) کلمه‌نما کردن: (۲) کلمه‌ناسف: (۳) کلمه‌نعجب: (۴) حبله، نیرنگ.
 ده‌کا: (۱) ده‌بسا، ده‌جا: (۲) کردنی له‌نیسته و دایبی دا [ق] (۱) اکتون که: (۲) می‌کند.
 ده‌کارکراو: به‌کاره‌بنراو، کاربئی کراو [ق] مصرف شده، مستعمل.
 ده‌کارکردن: کاربئی کردن، ده‌کاره‌بنان [ق] مصرف کردن، به‌کار بردن.
 ده‌کبوز: تمقله‌ل‌دان، تمقله‌بازی [ق] پشتک زدن.
 ده‌کری: له کردن دئی [ق] امکان دارد، می‌شود.
 ده‌کو: (۱) نل، بزوتن: (۲) له‌زین [ق] (۱) تکان: (۲) لرزش.
 ده‌کودیم: چروچاو، دم‌وچاو [ق] رخسار.
 ده‌کوش: لانتک، بیشکه، ده‌رگوش، ده‌بدبک [ق] گهواره.
 ده‌که: سه‌کو [ق] سکو.
 ده‌که‌ل: (۱) بی‌مو، ساده: (۲) کوسه: (۳) زه‌لامی تمهل [ق] (۱) ساده‌رو: (۲) کوسه: (۳) تنومند ننبیل.
 ده‌گ: داری بلندی ناو گمبه که بادوه‌ی پیوه قابم ده‌که‌ن [ق] دبرک کسنی.
 ده‌گا: (۱) وه‌ده‌ست ده‌که‌وی: (بوله‌که‌ی قهرز ده‌گا): (۲) کورتی ناهینئی: (ده‌ستم نانه‌وی ده‌گا) [ق] (۱) ادا می‌شود، بدست می‌آید: (۲) می‌رسد.
 ده‌گمه: که‌م‌ویته، نایه‌ب [ق] نادر.
 ده‌گمهن: هه‌لکه‌وت: (به ده‌گمهن په‌ندا ده‌من) [ق] به‌ندرت، انفاقی.
 ده‌گهر: (۱) زه‌بر به‌ده‌سنی، کارامه‌بی: (۲) توان و تابشت [ق] (۱) مهارت: (۲) نیرو، توان.
 ده‌گهل: (۱) گالته و گه‌ب: (۲) زور زربنگ [ق] (۱) شوخی: (۲) فهمیده و زبرک.
 ده‌گهل: دگهل، پیرا [ق] همراه، با.
 ده‌گه‌نه‌ک: (۱) زور به‌هبنزا: (۲) زه‌به‌لاح، زلحورت [ق] (۱) زورمند: (۲) لندهور.
 ده‌گه‌نه‌کی: بخورنی، به‌زوری [ق] زورکی.
 ده‌ل: چاونه‌ترس، بوئر [ق] گستاخ، جسور.
 ده‌ل: (۱) میوینه‌ی سه‌گ و کورگ و کهر: (۲) تهرایی ده‌رکه‌نن، نمره‌شوح [ق] (۱) مادینه‌ی سه‌گ و گرگ و الاغ: (۲) تراوش.
 ده‌لاش: به‌رخوله‌ی ساوا [ق] بره‌نازه متولد شده.

ده‌فهره: چه‌نه‌باز، چه‌له‌که‌ر [ق] وراج.
 ده‌فهره‌ن: ده‌فهره [ق] وراج.
 ده‌فهلو: زیایی، کلکه سوته، ماستاو سارد کردنوه [ق] تملق.
 ده‌فهره: حوشتر، وشر [ق] ستر.
 ده‌فه‌ق چوون: له عه‌بیه‌نان و له سه‌بران ده‌م داچه‌قاندن [ق] باز شدن دهان ار تعجب.
 ده‌فی: ده‌ون، پنجه‌داری لبره‌وار [ق] بونه درختچه‌های جنگل.
 ده‌ق: (۱) بی‌که‌م‌وزباد: (۲) قدم، نوشته‌نوه: (کراسه‌که‌ت ده‌ق بکه): (۳) رازانه‌وه: (خوی ده‌ق داوه): (۴) به‌شوون و سه‌رکه‌بف: (زور به ده‌قه): (۵) یاری هم‌میشه‌ی: (کارکه همر له سه‌ر ده‌قی جارانه هیچ نه‌گوزاوه): (۶) ساف و بی‌چرج و لوچ: (۷) کسیره لئی دراو: (۸) خالی کوتراو: (۹) گوندیکی کوردستانه به‌عسی ویرانی کرد [ق] (۱) ناما: (۲) نا، لایه: (۳) آرایش: (۴) شاداب و سرحال: (۵) وضع موجود، حالت هم‌بشگی: (۶) صاف و هموار: (۷) آهار زدگی: (۸) خال دست‌کوب: (۹) نام‌روستایی در کردستان که بعشها ویران کردند.
 ده‌قاق: (۱) جه‌وی و که‌نبره‌ی ده‌ق‌دانی فوماش: (۲) ناسنی گهرمی که چلکی بین لوس ده‌که‌ن، وتو: (۳) چگ، قاب [ق] (۱) آهار: (۲) اتو: (۳) ستانگ.
 ده‌ق‌ق‌دان: (۱) ده‌ق‌ق‌ل‌دان: (۲) وتوکبشان [ق] (۱) آهارزدن: (۲) انو کشیدن.
 ده‌ق‌ق‌لی: ده‌ق دراو [ق] آهارزده.
 ده‌قان: کونانی خال له سه‌ر بیست [ق] خال‌کوبی، ده‌قاندن: حال کوتان [ق] کوبیدن خال بر پوست.
 ده‌قاندی: خال لئی کوتراو [ق] خال‌کوبیده.
 ده‌قاوده‌ق: راسته و راست، سه‌ر به‌سه‌ر [ق] سه‌ر به‌سه‌ر، در شرایط برابر، ده‌ق‌دان: (۱) خال‌کونان: (۲) قه‌دکردن: (۳) رازاندنوه: (۴) لوس کردنی چرج و لوچ: (۵) کوتانی ناوله‌وشنی تر [ق] (۱) خال‌کوبی: (۲) ناکردن: (۳) آرایش کردن: (۴) صاف کردن جین: (۵) کوبیدن آبله.
 ده‌ق‌دانه‌وه: له نه‌ته‌له‌دانی ده‌غل بو‌خاوین بونه‌وه [ق] دوباره بیخنن غله.
 ده‌ق‌ده‌لاف: گبایه‌که له ناوا ده‌زی بین گه‌لایه [ق] گیاهی است آزی.
 ده‌ق کردن: قه‌دکردن، به‌سه‌ری‌کا نوشناندن [ق] ناکردن.
 ده‌ق کراو: قه‌دکراو، وه‌نوشتاو [ق] ناکرده.
 ده‌ق‌گرتن: (۱) قه‌دیون به‌سه‌ر به‌کدا به‌باشی: (۲) جیگیر بونی نرخ: (۳) بو‌سه‌داب [ق] (۱) برهم خوب تا شدن: (۲) ثابت شدن نرخ: (۳) عادت شدن.
 ده‌ق‌قل: زه‌وی سه‌خت که بو‌کبلان ناشی، تم‌تمان [ق] زمین سخت غیر قابل کشت.
 ده‌قلوس: سه‌رمه‌قولات [ق] پشنگ.
 ده‌قلوک: جورئی مازو [ق] نوعی مازوج.
 ده‌ق‌سه: پارسه‌ک کردنی فه‌فی، نان چنبینه‌وه له مالان [ق] جمع‌آوری نان طلبه‌ی علوم دینی.
 ده‌قور: بزنی نهمه‌ره‌ن نهمو، تپکه‌لاو [ق] نوعی بز.

دهلاق: (۱) گومبلیکه: (۲) جیگه‌ی ناردانی بهز [۱] آب ژرف وراکد: (۲) حای آب دادن به دام.

دهلاق: جوړی ناول کراسی زنانه‌ی قدیم [۱] نوعی ننبان زنانه قدیمی.
دهلاقه: (۱) روچنه، کون ده دیواردا: (۲) ناچه له دیواردا [۱] (روزنه: ۲) طاغچه.

دهلاک: (۱) ناسر، مروشور له گهرساردا: (۲) سرتاش [۱] کیسه‌کلی حتام: (۲) سلمانی.

دهلاکخانه: دوکانی سرتاس، سرتاشخانه [۱] دکان سلمانی.

دهلال: جوان و خوین شیرین [۱] زیبای دلکش.

دهلال: (۱) نیونجی کهری کز بارو فروسیار: (۲) کهری که زن بو پهاو ناو ده کا [۱] سمار، دلال، واسطه: (۲) دلاله زن، دلال محبت.

دهلالانه: مزی ده لالی کردن [۱] مزه دلالی.

دهلالخانه: هه‌زاجه بازار [۱] بازار دلالان.

دهلاله‌ت: (۱) دلدانه‌ره، دلخونسی دانه‌ره: (۲) ساره‌زایی کردن [۱] (۱) دلنوازی: (۲) ره‌مونوی.

دهلالی: لای لابی، گورانی بو ده‌خه‌وکردنی مثال‌ه‌لا به‌لا به [۱] لالایی.

دهلالی: (۱) کاری ده لال: (۲) مزی ده لال [۱] عمل دلال: (۲) مزد دلال.

دهلان: ناولی چون، دادانی نه‌زایی [۱] تراوش.

دهلانندن: نه‌زایی دادن، نه‌زه‌شوح [۱] تراویدن، نشت.

دهلانن: ده‌لانندن [۱] تراویدن، نشت.

دهلاو: (۱) نه‌زه‌شوح کردو: (۲) جیگه‌ی زنه‌و هه‌مبسته نه‌ز: (۳) خه‌لیج: (۴) گیای سنی سوچی ناو بانسلاغ [۱] تراویده: (۲) زمین و جمن هه‌مبسته خبیس: (۳) خلیج: (۴) نوعی گیاه بانلاق.

دهلاوان: ناوی دینی به‌که [۱] نام دهی است.

دهلب: به‌رگو که‌وشی گوشاد، هه‌راو [۱] کفش و لباس گشاد.

دهلب: دهلب [۱] لباس و کفش گشاد.

دهلب و داهوز: زور گوشاد، فره هه‌راو [۱] بسیار گشاد.

دهلب و دوپ: ده‌لب و داهوز [۱] بسیار گشاد.

دهلف: هه‌ل، ده‌رفه‌ت [۱] فرصت.

دهلق: عه‌ب‌وعار [۱] رسوایی.

دهلقین: نابرو چون، ناووزان [۱] رسواشدن.

دهلک: سوانی، سواغ [۱] اندودن.

دهلک: بشبلی میوینه [۱] گریه ماده.

دهلکی: چه‌فدنگ باز، چه‌نه‌کچی [۱] شوخ طبع.

دهلله: (۱) پیاله‌ی ده‌سکدار بو قاوه نبدالنسان، قاوه‌جوش: (۲) قبل.

نه‌له‌که: (قه‌لله ده‌لله مه‌که) [۱] قهوه‌جوش: (۲) حیله.

دهلمه: بالاپوشی پیش ناوه‌له‌ی مه‌لابان، جبه: (۲) ناوی گوندبکه له کوردستان [۱] جبه آخوندی: (۲) روستایی در کردستان.

دهلمه: دوله‌مه، دوله‌می، هیلکه‌ی که‌ه‌راوا: په‌نیری نه‌گوشراو [۱] نخ‌مرغ و بشیر نهمند.

دهلنگ: (۱) لای خواروی فاج، له نه‌نور به‌ره‌زیر تا پانیه: (۲) چلکی

به‌له‌ک دابوش [۱] پاچه: (۲) پاچه سلوار.

دهلنگ هه‌لکراو: (۱) لای خواروی ده‌زیر و رانک و... به‌ره‌ووزور دانوشناو: (۲) برینی له ناماده‌ی کار [۱] پاچه‌ورمالیده: (۲) کنایه از آمادگی.

دهلو: (۱) شبت: (۲) به‌زمگبیر [۱] دیوانه: (۲) خنیگر.

دهل و بهل: (۱) نال و بول: (۲) نه‌ره، بون و نزله، به‌زین. به‌میره [۱] (۱) میوه نوریس: (۲) میوه نرم شده در مرز گنبدگی.

دهلوبیبه: بیباری شین که ده کرینه دوله [۱] فلفل سبز دلمه.

دهلوقه‌ل: (۱) زوربلی، چه‌نه‌باز: (۲) بی‌شهر، و چه‌با [۱] وراج: (۲) گستاخ، بی‌سرم.

دهلوش: بی‌نمه‌گ، بی‌وه‌فا [۱] ناسپاس.

دهلوشی: بی‌نمه‌گی، بی‌شهری [۱] ناسپاسی.

دهلوقف: مانگی ره‌شمه [۱] اسفندماه.

دهلوکار: نبوه‌شبت، گبزو وراف [۱] خل، دیوانه‌مانند.

دهلوگول گچکه: گوندبکی کوردستانه به‌عسی ویرانی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که بعنیها ویران کردند.

دهلوگول گه‌وره: گوندبکی کوردستانه به‌عسی ویرانی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که بعنیها ویران کردند.

دهلولو: سه‌به‌ندی لاوک [۱] کلمه پیش درآمد برخی از ترانه‌ها.

دهلوی دوه‌سان: وشکه‌زن، لبشکه‌زن، باری ده‌ری نه‌ناف باز [۱] دلفک معاون بندباز.

دهلوی: شبتی، گه‌للابی [۱] خلی، دیوانگی.

دهله: (۱) ده‌ل، دبل: (۲) خویشری و جلف، بی‌کاره [۱] نگا: ده‌ل: (۲) دله، هرزه و جلف.

دهله‌به‌با، میوینه‌سگی و هه‌هانو [۱] ماده‌سگ جفت‌خواه.

دهله‌چه: زوبین، زباباز [۱] رباباز، منلق.

دهله‌چه‌یی: زباباری، زوبینی، کلکه‌سونه [۱] ربابازی، منلق.

دهله‌ده‌ل: (۱) نزدیک به‌گه‌بشتی میوه یا کوان: (۲) نزدیک به‌هیلکه‌کردنی مامر: (۳) تسله‌قان، به‌م‌لاو به‌ولادا که‌ونن [۱] نزدیک به‌رسیدن میوه یا

دمل: (۲) نزدیک به‌نخم‌گذاری مرغ: (۳) به‌ابن سو و آن سو افتادن.

دهله‌دبو: (۱) عبقرینی زن: (۲) برینی له‌زنی ناحه‌زو قه‌له‌وی زه‌ب‌لاح [۱] (۱) عفرتیه: (۲) کتابه از زن جانی و بدگل فدلبنده.

دهله‌سه: درو، قسه‌ی هه‌له‌سه‌نه [۱] چاخان.

دهله‌سه: سه‌گی میوینه [۱] ماده‌سگ.

دهله‌ق: ده‌له‌به‌با [۱] ماده‌سگ جفت‌خواه.

دهله‌ک: (۱) جانه‌وریکه له‌زوی پچوکنتر که‌ولی به‌ترخه: (۲) پال پنه‌نان [۱] (۱) جانوری روباه‌سان: (۲) هول دادن، دفع.

دهله‌کائی: جولانه‌ی گوریس [۱] ناب بازی.

دهله‌ک‌دان: بالدان، پال پنه‌نان [۱] هول دادن.

دهله‌مه: دوله‌مه، دوله‌می [۱] نهمند، اخته.

دهله‌نده: ده‌زگیرانی ماره برآو [۱] نامزد عقد شده.

دهله‌وه‌با: ده‌له‌به‌با [۱] نگا: ده‌له‌به‌با.

- دهلی: نبوه شینت [خُل].
 دهلی: دهلی [می گوید].
 دهلی: دیزی، نه بیژی، دیی [می گوید].
 دهلیا: (۱) دهربا، زربا؛ (۲) بریتی له یه کجار زور [۱] دریا؛ (۲) کنایه از بسیار زیاد.
 دهلیاوش: به کجار زورخور [بسیار برحور].
 دهلیان: ده لان [تراوش].
 دهلیان: ده لان [تراوش].
 دهلی دومان: ده لوی دومان، وشکمرن، نبشکه مرن [بهلوان بنه، دلک، معاون بندیان].
 دهلیفه: همل، کبس، دهرغت [فرحست].
 دهلیقانی: زنی بی شهرم و زمان دریز [زن سلیطه زبان دراز].
 دهلیل: به لنگه [دلبل، حجت].
 دهلی لئ: سهر به ندی مقامی لاوک [پیش درآمد برخی آهنگها].
 ده لئین: (۱) ناوداده؛ (۲) دبیزن، دبین [۱] تراوش کننده؛ (۲) می گویند.
 ده لینگ: ده لنگ [۱] باجه شلوار؛ (۲) از زانو به پایین.
 ده لئی: همر وک، بیر ده بی، خه بال ده کی، ته دبیزی [بنداری، نو گوئی].
 ده م: (۱) زار، دهف؛ (۲) کات، وهخت؛ (۲) لئوی نیخ؛ (۴) له سهر ناگر هینشنه وهی برنج و جا بو چاک پی گهشتن؛ (۵) موشه ده می کازا نه بنه ده [۱] دهان؛ (۲) وقت؛ (۳) لیه نیخ؛ (۴) بر آنش گذاشتن برنج و چای؛ (۵) دمه آهنگری.
 ده م: زویینی ره، ار [زمین باهر].
 ده ما: کانبکی، وهخته که [آنوقت، وقتی].
 ده ماخ: (۱) که یف سازی، شادی؛ (۲) سنسک، مزی؛ (۳) که بو، لوت؛ (۴) کام، نه خوشی زاری و لاخ [۱] شادی؛ (۲) مخ؛ (۳) بینی؛ (۴) نوعی بیماری دهن سورا.
 ده ماخ پروانن: وهزه زکردن، که یف نیک دان [افسرده کردن].
 ده ماخ تهخت: که یف ساز، نه زده ماخ [شاد و شنگول].
 ده ماخ تهخت کردن: به خوشی زاوردن [به کام دل گذراندن].
 ده ماخ کردن: (۱) به لوت هه لئینجان؛ (۲) کام کردن [۱] نقاب بر بینی کشیدن؛ (۲) به بیماری دهن مینلا شدن سنور.
 ده ماخ هه لئه ستن: ده ماخ کردن [نقاب زدن].
 ده ماخ هه لئان: ده ماخ کردن [نقاب زدن].
 ده ماسار: (۱) رهگ؛ (۲) داروکهی ناو گه لاتونن و... (۳) فیز؛ (۴) غیره ت و پیاوه نی [۱] رگ؛ (۲) رگه؛ (۳) نکیر؛ (۴) وقار و مردانگی.
 ده ماردهر: نازاری زور چه نوئن [آزار شدید].
 ده ماردهر هاتن: بریتی له نیداجون، به یه کجاری له ناوچون [نارومار شدن، دمار از روزگار کسی درآمدن].
 ده ماوردهر هئان: برنی له له ناو بردن [ناوود کردن].
 ده ماره کول: دماره کول، دوشک [عقرب].
 ده ماغ: ده ماغ به همو باراندا [نگا، ده ماغ].

- ده ماغه: لونه که [دماغه].
 ده مامک: لوت پیچ، که پوهه لئینج [نقاب از بینی به پایین].
 ده مان: وهختان، زه مان [زمان، اوقات].
 ده مانچه: ده بانچه [تبانچه].
 ده ماندن: موشه ده مه وه کارخستن [دمیدن با دمه آهنگری].
 ده مانن: ده ماندن [دمیدن با دمه].
 ده ماننه: مال، جینی ژبان [خانه، مسکن].
 ده ماودم: (۱) له زار بو زار، (نم چبروکه ده ما ودهم هاتوه)؛ (۲) وهختاو وهخت [۱] دهان به دهان؛ (۲) گاه به گاه.
 ده ماوهر: (۱) وته باراو، فسه زان؛ (۲) زورونز، چه قه سرو [۱] قصبیح، سخن دان؛ (۲) برگو.
 ده ماوهرند: (۱) بهر زترین کیوی نیران که له لای نارانه؛ (۲) گوندیکی کوردستانی عراقه به عسی ویرانی کرد [۱] کوه دماوند؛ (۲) نام روستایی در کردستان عراق که به بیها ویران کردند.
 ده صبر: گوتره، بی سواد کردن [الکی، کلنگی، بدون مقیاس معامله کردن].
 ده مهیل: نامرازیکه له ناسن دروسنی، ده کهن بو وه زرش [امیل ورزشی].
 ده مهیل: که سنی قسه ی به زه وانی بو نابه [الکن].
 ده مپون: ده م کُشان، پی گه شتنی جاو برنج له سهر ناگر؛ (برنج که ده م نه بوه جابه که له ده م دابه) [دم کشیدن جای و برنج].
 ده م به ده م: (۱) ده ماوهرم؛ (۲) هه، هه، هه؛ (۳) وهختاو وهخت [۱] دهان به دهان؛ (۲) دمام، هه مینه؛ (۳) روزانه بکبار.
 ده م به ده مه: کیننه وهرا، دم لدم نان [نزاع و کشاکش لفظی].
 ده م بهردان: زمان دریزی کردن، زورونن [زبان درازی کردن].
 ده مبهس: دمبین [بوزه بند، دهانه بند].
 ده مبهست: دمبین [بوزه بند، دهانه بند].
 ده م به یه کاهاتن: فسه چونه وه، قسه باش بو نه هاتن [آزار خایی، خوب نگفتن].
 ده مبهین: دمبین [بوزه بند، دهانه بند].
 ده مپاراو: ده ماوهر [نگا، ده ماوهر].
 ده مپوچ: (۱) بی ددان؛ (۲) قسه نه زان [۱] بی دندان؛ (۲) سخن ندان.
 ده مپوچهل: ده مپوچ [نگا، ده مپوچ].
 ده مپوخت: جیشتنکه له کفتور کشمیش و له تکه نوک [آشی است محلی].
 ده مپور: تفهنگی ساچمه زهن [تفنگ سرپر].
 ده مپیس: زمان پیس [بدهان].
 ده مپینکاهاتن: ده م به یه کاهاتن [هذبان و یاوه گفتن].
 ده م تال: قسه زوق، خوینتال له کاتی قسه کردنا، زاوینز ناخوش [گرانجان در حرف زدن].
 ده م تهر: (۱) به لئین دهری خورایی؛ (۲) زمان لوس، که سنی به قسه پیاو فریو ده دا [۱] قول دهنده بی عمل؛ (۲) جرب زبان، سالوس.
 ده م تهرکه ره: بریتی له بیوه و تهره کاری [کتابه از بیوه و تهره بار].

دهم تهقائن: نهغه له دهمهوه هبنان [۱] زبان به نوزدن و صدا درآوردن از دهان.

دهم تنی ژندن: (۱) زارنا نه ناو خوارندهوه؛ (۲) بریننی له خهرجی زیادکردن له دارایی [۱] دهان کدانشن در آشامیدنی؛ (۳) کتابه از اسراف در خرج.

دهم تیکه ل بون: قسه بو نه هانن [۱] نبق زدن.

دهم تبوه دان: قسه لئى کردنی لاپره سه نانه [۱] مداخله فضولانه.

دهم جاو: دمه جاو [۱] مقداری سفز که در دهان گذارند.

دهم چونه کلینله: زارنه قی بون، قسه بو نه هانن [۱] از نطق بازماندن.

دهم چه به ل: زمان بیس [۱] فحاش، بددهن.

دهم چه فت: (۱) زارخوار؛ (۲) قسه نه زان؛ (۳) له کارنه زان و گیلوکه [۱]

(۱) کچ دهن؛ (۲) سخن ندان؛ (۳) ساده لوح.

دهم چهوت: دهم چهفت [۱] نگا: دهم چهفت.

دهم خاو: شل و ول له فسه کردندا [۱] سست در گفتار.

دهم مخوش: نافهریم بو قسه ی کردت [۱] آفرین به گفتات

دهم مخوشانه: مزگینیی خه بهری خوش [۱] مزدگانی نو بد

دهم داچه قان: زار ناواله بون [۱] دهان بازماندن.

دهم داچه قاندن: (۱) زار کردنهوه؛ (۲) بریننی له مردن [۱] دهان گشودن؛

(۲) کتایه از مرگ.

دهم داچه قانن: دهم داچه قاندن [۱] نگا: دهم داچه قاننن.

دهم داچه قاو: (۱) زار ناواله بو؛ (۲) بریننی له مردو [۱] دهان بازمانده؛ (۲)

کتایه از مرده.

دهم دادرون: (۱) بی دهنگ بون؛ (۲) بی دهنگ کردن؛ (۳) زارک درون [۱]

(۱) خاموش شدن از گفتار؛ (۲) وادار به خاموشی کردن؛

(۳) دهانه دوزی.

دهم دان: (۱) نازه سین بوئی گباو سهوزی؛ (۲) له وهز؛ (بزنه که دهم نه دا)؛

(۳) ده مالدنی موشه دمه؛ (۴) له دودان و دریز کردنهوه [۱] بر دمیدن

سینه؛ (۲) جر بدن؛ (۳) دمانیدن دمه؛ (۴) دنباله دادن و به درازا

کسانیدن.

دهم دانه وه: (۱) بشکوننی گول؛ (۲) درانی کوان [۱] شکفتن؛ (۲) سر

باز کردن دمل.

دهم دراو: (۱) چه فسه سرو؛ (۲) زمان شر [۱] بر حرف؛ (۲) دهن لئى.

دهم درو: داهه به ننی که زارکی کبسه و چه وائی پی درواوه [۱] نخ

دهانه درزی.

دهم درون: دهم دادرون [۱] نگا: دهم دادرون.

دهم دریو: چه نه بان، چه قسه سرو [۱] برگو، وراج.

دهم دور: دهم درو [۱] نخ دهانه دوزی.

دهم دهم: گاگا، جار جار [۱] گاه گاهی.

دهم ده ما: بهره به بیان، شهوه کی، بولینله، کازبوه [۱] نزدیکبهای صبح.

دهم ده مو: بهره ماو [۱] پس مانده خوراک و نوشیدنی.

دهم ده می: وازوازی، ههروه خنه له سر ههوا بهک [۱] دمدمی، منذبذب.

دهم دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم راس: دهم راس [۱] نگا: دهم راس.

دهم ليک نان: (۱) بڼه ننگ يون: (۲) برښی له مردن [۱] څخه خوش شدن: (۲) کنايه از مرگ.

ده مننه: (۱) باسک، دارسبغار، مودنه: (۲) پيکي زورنا [۱] (۱) چوب سيگاري: (۲) جای لب در سُرنا.

ده منی: زه نبوه، داره کونی ژبر دولاش [۱] چوب سوراخ زیر ناوآسيا.

دهم واکرده: شکاندي زوزر، زوزر کردنهوه [۱] افطار.

دهم وپل: (۱) زرنګی له کاردا: (۲) قسمه وانی [۱] (۱) زرنګی در کار: (۲) فصاحت.

دهم وچاو: زو، روخسار [۱] صورت

دهم وچاو هه لنگر: ژنی که هغه به هله لده گری [۱] ژنی که زیاده موی از رخسار برمی دارد.

دهم وچاو هه لنگرتن: کاری دهمو چاو هه لنگر، هغه به هه لنگرتن [۱] موی هرزه ستردن از رخسار، اصلاح صورت زنان.

دهم وودو: (۱) دم ووبل، دم وودو: (۲) زرنګی [۱] (۱) قوت بیان: (۲) زرنګی.

دهم وودان: قسمه وانی [۱] قدرت بیان.

دهم وودود: دم وودو [۱] نگا: دم وودو.

دهم ووده زگا: دام وده زگا [۱] نگا: دام وده زگا.

دهم وودس: دس به جی، هه رنهو [۱] فوراً.

دهم ووده ست: ده وودس [۱] فوراً.

دهم ووفلیج: لچو زار ناشیرین [۱] لب و لوجه زشت.

دهم ووفلی: لچو لڼو ناشیرین [۱] لب و لوجه زشت.

دهم ووقه وچه: ده ووفلیج [۱] لب و لوجه زشت.

دهم وموکانه: دمکانه، دمکانه [۱] مویرک، دبق.

دهم وکاویر: دواوی دم، شیوهی فسه کردن، نمرزی ناخافتن [۱] شیوه سخن گفتن.

دهم وموکه: دم وموکانه [۱] مویرک.

دهم وده: (۱) موشه دهمی ناسنگر: (۲) لئوی نیغ: (۳) ده مننه: (۴) کزه بای ساردی سهرکوبان له زسناندا [۱] (۱) دم آهنگری: (۲) لبه نیغ: (۳) چوب سیگاری: (۴) باد سرد کوهستان در زمستان.

دهم هاتن به بده کا: بڼه ننگ یون له قسمه [۱] خاموش شدن از نطق.

دهم هار: زور به قسمه و زور پل [۱] پر حرف، پر جانه.

دهم هه ته قه: گفتوگو نیوانی دوکس، دم هه ته قه [۱] محاوره بین دو نفر.

دهم هه ته قی: ده مهنه قه [۱] محاوره بین دو نفر.

دهم هه داچه قی: برښی له زبکه مهرگ [۱] کتابه از هنگام مرگ.

دهم هه دم: سهرتا: (دهم هه دمی نیواره، ده مهنه دمی به هاو) [۱] اوایل.

دهم هه رقاچان: ناگر بازی بو شادی [۱] آتش بازی جشنها.

دهم هه رقبان: بانولوی فاسون [۱] شلوار فاستونی کردی.

دهم هه ریزه: تیخی ژه نګاوی کروچ [۱] نیغ زنگ زده لبه شکسته.

دهم هه زرد: سهرنیا، دم هه زرد [۱] مرمت گاواهن.

دهم هه زرن: دم هه زرد [۱] تعمیر گاواهن.

دهم هه شیر: گوئیکه [۱] از گلهاست.

دهم هه قالی: دم هه قالی [۱] جدال لفظی.

دهم هه قره: دم هه قاله [۱] نزاع لفظی.

دهم هه قه بچی: سهره مقه ست [۱] برش بازمانده از قیچی.

دهم هه کوتی: ده مهنه داچه قی [۱] دهان گشودن، کنايه از مرگ.

دهم هه ل: بابشکبو، چينچکه سلوه [۱] گل مزه.

دهم هه لاسکه: لاسابی [۱] نقلید، ادا درآوردن.

دهم هه لاسکی: ده مهنه لاسکه [۱] نگا: ده مهنه لاسکه.

دهم هه لښین: په زویه که ده بخه نه سهر دهمی مردو [۱] ومله که بر دهان مرده گذارند.

دهم هه نی: نالامت، هه لامت [۱] زکام.

دهم هه خوآر: سهره وژیر، وهرگرآو [۱] واژگون.

دهم هه ورو: (۱) ده مهنه خوآر: (۲) به سهر زودا که ونو [۱] (۱) واژگون: (۲) دمر.

دهم هه وژیر: ده مهنه خوآر [۱] واژگون.

دهم هه ونخون: سهره ونخون، وهرگرآو [۱] واژگون.

دهم هه وهر: (۱) فسه زه وان: (۲) زور پل [۱] (۱) زبان آور: (۲) زبان دراز.

دهم هه راش: ده مهنه وهر [۱] نگا: ده مهنه وهر.

دهم هه لښه س: (۱) ده مهنه لښین: (۲) قسمه ی هه لښه سته [۱] (۱) نگا: ده مهنه لښین: (۲) حرف من درآوردی.

دهم هه لښه ست: (۱) دم هه لښه س: (۲) که سنی که دم و لونی خوی داپوشبوه [۱] (۱) نگا: دم هه لښه س: (۲) کسی که نقاب بر دهان گذاشته.

دهم هه لښچران: برښی له قسمه دست بی کردن [۱] کتابه او شروع به سخن گفتن.

دهم هه لښیج: دسهره ی به دم و لونه و بیجان [۱] دستمالی که بر بینی و دهان بندند.

دهم هه لکی: ده مهنه لاسکه، ده مهنه لاسکه [۱] دهن کجی، ادا درآوردن.

دهم هه له: (۱) زور به قسمه: (۲) زمان شر [۱] (۱) بر حرف: (۲) دهن لق.

دهم هه لښیان: دم کردنهوه بو قسه کردن [۱] دهن گشودن برای شروع صحبت.

دهم هه لښانه وه: ناماده یون بو وهرام دانه وه [۱] آماده جواب شدن.

دهم هه می: (۱) وه ختی، کاتیک: (۲) زورگاریکی دور: (۳) زاریک [۱] (۱) بک و قنی: (۲) گذشته دور: (۳) دهنی.

دهم هه میره: سه لته، کولوچه ی مه لابان [۱] یلک بالا پوش روحانیان.

دهم هه میک: دهمی [۱] نگا: دهمی.

دهم هه میکه: له میزه [۱] دیری است.

دهم هه صین: ده ماندن [۱] دمانیدن دمه.

دهم هه صیو: دهمی [۱] نگا: دهمی.

دهم هه لښیان: برښی له مردن [۱] کتابه از مرگ.

دهن: (۱) په راسو: (۲) هه لئاواندن، هه زم [۱] (۱) دنده قسه سینه: (۲) هضم.

دهن: روئی زه ننگ، روئی فال کروا [۱] روغن مذاب.

دهنا: (۱) نه گینا: (۲) مه گین [۱] (۱) وگر نه: (۲) مگر.

دهناچیه: له گرن، لیجاو، مه تل، مه ته لوکه [۱] لغز، جیستان.

ده ناندن: هه زم کردن، هه لئاواندن [۱] هضم کردن.

دەند: جېگەگاسن لە ناموردادا [۱] جای گاوآهن در خیش.

دُهندان: دندەدان. هاندەدان [۱] نیشجیج.

دەندك: (۱) دانەى هەرىشت: (۲) ناوكى مېوه [۱] (۱) دانە: (۲) هسەنە.

دەندوك: نېكل، دەمى زەقى مەل [۱] منقار.

دەندوكچە: جوړى هەنار [۱] نوعى انار.

دەندوك لە گ لە گ: گىابەكە [۱] گىابەى است.

دەندە: دەند، جېگەى گاسن لە هەوجاز [۱] جای گاوآهن در خیش.

دەندەل: پەراسو [۱] دندە پشەت.

دەندى: شەنەك دراو، پەگورىس بەستراو [۱] محكم با طناب بستە شەدە.

دەنك: (۱) پەراسو: (۲) دەندك [۱] (۱) دندە قفسە سنبە: (۲) نگا: دەندك.

دەنكە: (۱) ناوكى هېندى مېوه: (۲) جودان [۱] (۱) هسەنە مېوه: (۲) جاودار.

دەنگ: (۱) هەرجبەك گوى دەبېسبى: (۲) خەبەر، باس [۱] (۱) صدا:

(۲) خېر.

دەنگان: ناوبانگ [۱] شهرت.

دەنگاور: گوندبىكى كوردەستانە بە عەبەبى مزانى كرد [۱] نام روشتابى در

كردستان كە بەنبها وېران كردند.

دەنگبىر: هەرىشتى دەنگ كپ دەكا [۱] صدا خفەكن.

دەنگ بىزىن: دەنگ لى گوزىن، قسە دەگەل هەوالى نەكردن [۱] ترك

گفتگو با آشنا، قهر کردن.

دەنگبەلند: كەسى دەنگى زۆر دەزوا [۱] صدا بلند.

دەنگبەر: نەوى دەنگ بو دور زاگو بۆى وەك نەلە وون و نەلسزو بەرزەو بۆ

[۱] صدا بۆر، انتقال دهنده صدا.

دەنگبەرز: دەنگبەلند [۱] صدا بلند.

دەنگبەرە: دەنگبەر [۱] صدا بۆر، انتقال دهنده صدا.

دەنگبىز: قامبىز، گوزانى بىز، سەرنان فان [۱] ترانه خوان.

دەنگخوش: خوش ناواز [۱] خوش آواز.

دەنگدار: (۱) بەرانبەرى بى دەنگ: (۲) نەو پىنانەى كە بزاو بىن و بە بزاو

دەبزون: (۳) بەناوبانگ [۱] (۱) صدا دار! (۲) حروف صامت:

(۳) مشهور.

دەنگدان: (۱) خەلك و دەدرنان بو كارىن: (نەمر و خەلكى گوندە دەنگدە بو

بېنگار! (۲) لى نوزە بون: (۳) دەرخسەنى بىر روزا لە هەلىژاردنى نوینەر لە

بارلەمان [۱] (۱) سېج: (۲) نەبب زدن: (۳) رآى دادن.

دەنگدانەو: (۱) خەبەر بىلاو بونەو: (۲) گەرانەو: دەنگ لە جىبا [۱]

(۱) آوازە دادن: (۲) صدا برگشتن از كوه و غار.

دەنگدران: هەراكردى زۆر بە فەو [۱] نر ياد با صدای بلند.

دەنگدەرچون: (۱) خەبەر بىلاو بونەو: (۲) و دەنگ هانن لە سەرىشتى

[۱] (۱) اشاعە خېر: (۲) بە حرف آمدن از ناراحتى.

دەنگدەرھاتن: لە تۆز بى و دەنگ هاتن [۱] از قهر وادار بە حرف زدن

شدن.

دەنگژار: نۆزە لە تۆرگەو [۱] نالە بىسار خفب.

دەنگقەدان: دەنگ دانەو [۱] نگا: دەنگ دانەو.

دەنگكردن: (۱) گونى شىنك: (۲) ناشكراكردى بەبىنى [۱] (۱) گفتن:

(۲) افشا کردن راز.

دەنگكەونن: دەنگ دەرنەهاتن لە بەر سەرمابون بان زۆر قىزاندن [۱]

صداگرفنگى.

دەنگگوزكى: دەنگ بىزىن [۱] قهر کردن و حرف زدن با آشنا.

دەنگگوزىن: دەنگ بىزىن [۱] قهر کردن و حرف زدن با آشنا.

دەنگگىران: دەنگكەونن [۱] صداگرفنگى.

دەنگگىربان: دەنگكەونن [۱] صداگرفنگى.

دەنگلى كردن: نى خوړىن [۱] نەبب زدن.

دەنگلى گوزىن: دەنگ بىزىن [۱] نگا: دەنگبىزىن.

دەنگنوسان: دەنگكەونن [۱] صداگرفنگى.

دەنگنوساو: دەنگكەونن [۱] صداگرفنگى.

دەنگنيز: دەنگبىزىن [۱] صدا بلند و خشن.

دەنگو: (۱) شاعە: (۲) هەست و نىحساس [۱] (۱) شاعە: (۲) احساس.

دەنگوباس: باس و خواس [۱] اخبار.

دەنگە: (۱) وانگ كرن: (۲) خەبەر وابه [۱] (۱) ندا: (۲) خبر جلىن است.

دەنگەدەنگ: هەراھەراى خەشامات [۱] جنجال و همهمه.

دەنگەشە: (۱) دەنگەدەنگ: (۲) بىلاو بونەو: خەبەر [۱] (۱) جنجال و

همهمه: (۲) اشاعە خېر.

دەنگەو: دەنگبەرە [۱] صدا منتقل کننده.

دەنگىن: بەناو بانگ. دەنگدار [۱] مشهور.

دەننە: دەندە [۱] نگا: دەندە.

دەنووك: دندوك [۱] منقار.

دەنووكە: (۱) دەموكانە: (۲) نەو شەنى ژبى نازى بى لىدە دەن: (۳) دندوكە

[۱] (۱) موزىك: (۲) زخمە. مضراب: (۳) بىر جىسنگى بارىك.

دەو: (۱) زاكردن، غار، بەزىن: (۲) دو: (۳) جوړى دابەش كردنى نان:

(۴) زار، دە [۱] (۱) دو: (۲) دوغ: (۳) نوعى تقسيم بەوسبەلە انگشتان: (۴)

دەان.

دەو: (۱) گزى و فېل و فەرەج: (۲) وەزەزو دودل [۱] (۱) حىلە: (۲) بكر و

دودل.

دەوا: دەرمان [۱] دارو.

دەوات: دوت، مەره كەفدان [۱] دوات.

دەواخ: دەباخ [۱] دباغ.

دەواخانە: (۱) نەجزاخانە: (۲) دەباخخانە [۱] (۱) داروخانە: (۲) كارگاه

دباغى.

دەوار: (۱) بارەبەرى بەكسە: (۲) كوئىن، بارجەى زەشمال: (۳) وەشمال:

(۴) ولاغ و حەبوانانى زاكرن [۱] (۱) سنور: (۲) پارچە سىاه چادز:

(۳) سىاه چادز: (۴) چاربابان اهلى.

دەواساز: دەرمان دروس كەردن [۱] داروساز.

دەوافروش: دەرمان فروش، نەجزاچى [۱] دارو فروش.

دەوال: دزى شەوانە [۱] دزد شىگر د.

دەوال: بەلە، لەز [۱] شتاب.

دەوان: (۱) دەبان، جوړە نىخىكە: (۲) مەربوب، چوسى، چالاک [۱]

ده‌ونیک: دوکی سمر رُون که قال ده‌کری [۱] کف روی روغن مذاب.
 ده‌وه: (۱) ده‌به، شلتاغ: (۲) ته‌پال‌می به ده‌ست دروست کراو [۱] (۱)
 شلتاق: (۲) تاپاله با دست جلبده.
 ده‌وه‌شاری: گوندیکه له‌لای مه‌هاباد [۱] روستایی نزدیک مه‌باد.
 ده‌وه‌قول‌آخی: گیاهه که بو دوکلبوی دبن [۱] گیاهی برای دوغیا.
 ده‌وه‌قول‌آغی: ده‌وه‌قول‌آخی [۱] نگا: ده‌وه‌قول‌آخی.
 ده‌وه‌لان: نه‌پال‌دان، قه‌لاغ [۱] مخزن ناپاله.
 ده‌وه‌ن: ده‌فی، ده‌ون [۱] بوته جنگلی.
 ده‌وه‌ن‌به‌ناش: برینی له کبشو هه‌رای بی‌فایده [۱] کتابه از مجادله
 بیهوده.
 ده‌وه‌ند: ده‌وه‌ن [۱] بوته جنگلی.
 ده‌وی: ده‌وه‌ن [۱] بوته جنگلی.
 ده‌ویان: تماشا کردنی له‌ش زور به وردی [۱] معاینه.
 ده‌ویت: دویت، بی‌ناموس [۱] بی‌ناموس، قرمساق.
 ده‌ویت: معره‌که‌فدان، ده‌وات [۱] دوات.
 ده‌ویز: ولا‌خه‌به‌رزه، به‌کسم [۱] سنور.
 ده‌ویقاندن: نه‌زموئی هیلکه به ددان، جیزی هیک بو‌زه‌فی و نه‌رمی [۱]
 آزمون پوست نخ‌مرغ با دندان.
 ده‌ویک: (۱) دو: (۲) شوکه، دووک: (۳) دوکی رونی داغ کراو [۱] (۱) دوغ: (۲)
 سبیدک: (۳) درد روغن نفته.
 ده‌ویل: پارچه‌به‌کی باریک له چهرم، زویل [۱] نوار بریده از چرم.
 ده‌وین: دوکلبو [۱] دوغیا.
 ده‌ه: به‌ک‌نو [۱] عدد ده.
 ده‌ه‌به: داعبا [۱] درنده‌ناشناس.
 ده‌ه‌دل: دودل، نیگه‌ران [۱] نگران.
 ده‌ه‌ده‌ه: ده‌دانی نه‌سپ بو‌خوش زوینسن [۱] تشجیع اسب برای
 یورغه رفتن.
 ده‌ه‌ری: (۱) خوین سارد، گوی به‌هیج نه‌ده‌ر: (۲) بی‌چه‌قین، سور له سهر
 مه‌بس: (۳) زور‌توره [۱] (۱) خون‌سرد: (۲) لجوج: (۳) بسیار خشمگین.
 ده‌ه‌ف‌د: زنی تیز گوشتی جوان جاک [۱] زن گوشتالوی زیبا.
 ده‌ه‌ل: دؤل، شو [۱] دره.
 ده‌ه‌نده: دل‌او [۱] بخشنده.
 ده‌ه‌نو: (۱) جاجمی هه‌ل‌درواو بو‌دانه‌ویلنه راگویتن: (۲) گزی رفیل [۱]
 (۱) جاجیم بردوخنه برای حمل و نقل غله: (۲) حبله و نیرنگ.
 ده‌ه‌ول: ته‌پلی گه‌وره‌ی به‌زم گیزان [۱] دهل.
 ده‌ه‌ول‌دان: برینی له مروی زگزل [۱] کتابه از آدم شکم گنده.
 ده‌ه‌ول‌دران: برینی له نابروچون، ناورزان [۱] کتابه از رسوا شدن.
 ده‌ه‌ول‌ژهن: کسه‌ئی که د، ه‌ول‌ئی ده‌دا [۱] دهل‌زن.
 ده‌ه‌ول‌کوت: ده‌ه‌ول‌ژهن [۱] دهل‌زن.
 ده‌ه‌ه‌ک: ده‌به‌ک، له‌ده باژبارنک [۱] بک دهم.
 ده‌ه‌هم: ژماره‌ی دوی نویم [۱] دهم.
 ده‌ه‌ه‌مین: ده‌ه‌هم [۱] دهم.

(۱) نوعی تیغ: (۲) چُست و جالاک.
 ده‌وام: مانه‌وه، نه‌فه‌ونان [۱] درام.
 ده‌وانچه: ده‌بانچه [۱] تیانچه.
 ده‌ورین: دمبین [۱] (۱) ده‌انه‌بند: (۲) یوزه‌بند.
 ده‌ورد: ده‌وبت [۱] بی‌غیرت، بی‌ناموس.
 ده‌وودو: له‌ده‌بان دو، به‌شی ناغا له حاسلات [۱] دوغشر، بهره‌مال‌کانه.
 ده‌ورده‌و: بال‌دارنکه [۱] پرند‌ه‌ای است.
 ده‌ور: (۱) خول، (قرین: ۲) دور، دوزمادار: (۳) پیداجونه‌وی وانه:
 (۴) زه‌مانه [۱] (۱) چرخش: (۲) پیرامون: (۳) بازخوانی درس: (۴) زمانه.
 ده‌وران: زه‌مانه، دنیا [۱] روزگار، زمانه.
 ده‌وران‌پشت: دورمادار [۱] حول و حوش، پیرامون.
 ده‌ورانده‌ور: به‌هم‌ولادا، دورمادار [۱] گرداگرد.
 ده‌وردان: (۱) هه‌مولائی گرتن: (۲) تیکوشین بو‌بک‌هینسانی نیازی [۱]
 (۱) احاطه: (۲) کوشش برای عملی کردن مقصودی.
 ده‌ورکردنه‌وه: پیداجونه‌وی ده‌رس [۱] دوره کردن، بازخوانی درس.
 ده‌ورگرتن: جوارلادان، جوارلاگرتن [۱] احاطه.
 ده‌ورویه‌ر: هه‌ول‌ر حه‌وش، ده‌وران پشت [۱] پیرامون، حوالی.
 ده‌ورپشت: هه‌ول‌ر حه‌وش، ده‌ورویه‌ر [۱] حوالی.
 ده‌ورده‌دان: (۱) جوارلاگرتن، دورگرتن: (۲) نه‌سه‌لا ده‌گه‌ل کسه‌ئی بو
 بک‌هینسانی نیازی [۱] (۱) احاطه کردن: (۲) کوشش و دورو بر کسی
 رفتن برای برآوردن حاجت.
 ده‌وری: قاپی به‌ل، ده‌فری نه‌قول [۱] بشقاب، دوری.
 ده‌وژن: دوکه‌ی رونی قال کراو [۱] کف روی روغن مذاب.
 ده‌وس: جی‌پی، شوپ [۱] جای پای بر خاک.
 ده‌وساندن: (۱) بی‌لی نان، بابیانان: (۲) به‌زور په‌سناون [۱] (۱) پابر جانی
 با جیزی نهادن: (۲) چپانیدن.
 ده‌وقاندن: نه‌زموئی هیک به‌دندان بو‌هیلکه شکبته [۱] امتحان پوست تخم
 مرغ با دندان.
 ده‌وک: دوکه، سبایی به‌لای سه‌وزایی، شوکه [۱] سبیدک، آفت نباتی.
 ده‌وک: شاریکه له کوردستان [۱] شهری است.
 ده‌وکیس: نوراغ، دوی ده‌کبسه کراوی هه‌ل‌جوزاو [۱] دوغ کبسه‌ای.
 ده‌ول: (۱) دل‌وچه: (۲) گه‌لی، دؤل [۱] (۱) ذلو: (۲) دره.
 ده‌ول: ده‌ول [۱] دهل.
 ده‌وله‌ت: (۱) مه‌رومال: (۲) دارایی: (۳) حوکمات [۱] (۱) ثروت حیوانی:
 (۲) دارایی: (۳) دولت.
 ده‌وله‌تمه‌ن: دارا، بود [۱] نرومنند.
 ده‌وله‌تمه‌ن‌د: ده‌وله‌تمه‌ن [۱] نرومنند.
 ده‌وله‌تی: شتی تابه‌نی حوکمات [۱] مال دولت، مربوط به دولت.
 ده‌وله‌مه‌ن: ده‌وله‌تمه‌ن [۱] نرومنند.
 ده‌وله‌مه‌ن‌د: ده‌وله‌تمه‌ن [۱] نرومنند.
 ده‌ون: (۱) ناوداشته، دیردار: (۲) ده‌فی [۱] (۱) آبیاری سده: (۲) بوته
 جنگلی.

دهه نده: دهه نده [۱] بخشنده.

ده هی: خه پیری هانتی سینه میبک له ناینده دا، نی، دئی [۱] می آید.

ده هین: جانه ویری زور سهیرو ناشیرین [۱] جانور بسیار عجیب و بدشکل.

ده هیبک: له ده پاژ پازیک [۱] ده یک، یک دهیم.

دهی: (۱) وشه ی دنه دان: (۲) باشگری دان بو هاودون: (بدهی، نه دهی):

(۳) ده نگ: (۴) گیشه ی گه لا له سهیرو داری لیره وار [۱] (۱) کلمه نشجیع:

(۲) بسوند دادن برای مخاطب: (۳) صدا: (۴) برگ خوراک زمستانی حیوانات.

دهیده ک: جولانه ی گوریس [۱] تاب.

دویدیک: (۱) لانک، دهرگوش، بیشکه: (۲) جولانه ی نبدانوستنی منال [۱]

(۱) گهواره: (۲) نئو.

ده بر: دبو، گیشه ی گه ل له سهیرو دار [۱] توده برگ برای علوفه زمستان.

ده بری: ده بری [۱] نگا، ده بری.

ده یز: گزره [۱] گیاه کوبیده برای علوفه زمستانی.

ده یسن: دایسن [۱] مشنعل است.

ده یک: دایک، دالک، داگ [۱] مادر.

ده بلاخ: به چیکه و شتر [۱] بچه شتر.

ده بلاغ: ده بلاغ [۱] بچه شتر.

ده پله م: باری، لوسه، مه لغه [۱] دیلم.

ده یم: دیم، چاندنی به نهای باران [۱] کشت دیمی.

ده یمه رو: زه وینی دیم [۱] زمین دیم.

ده یمه کار: (۱) چاندنی به نهای باران: (۲) زوی دیم [۱] (۱) کشت

دیمی: (۲) زمین دیم.

ده ین: قهر، او، وام، قهرز [۱] وام.

ده یندار: (۱) فهدار، قهرزدار: (۲) جوزی داری لیره وار [۱] (۱) مدیون: (۲)

نوعی درخت جنگلی.

ده بوس: دویت، ده بوت، بی ناموس [۱] فرمساق.

ده بهک: له ده پاژ پازیک [۱] عشره، یک دهیم.

ده یم: ده هم [۱] دهیم.

ده یمین: ده هم [۱] دهیم.

دی: (۱) دوکهل، دوکیل: (۲) سومای جاو: (۳) کاری زا برده ی دیتن: (نوم

دی، منت دی): (۴) نیکه: (نعمه نا نهوی دی): (۵) وشه ی هانه دان:

(دی هه سنه برز): (۶) پاش وشه و پیش وشه له دان بو هاودون:

(۷) نه گینا: (۸) دبو، نهوی ناوی به ترسه: (۹) گیشه گه ل که له سهیرو دار

داده ندری: (۱۰) وردیونوه [۱] (۱) دود: (۲) دبد چشم: (۳) ماضی دبدن:

(۴) دیگری: (۵) کلمه نشجیع و نحر یک: (۶) دهی، بدهی: (۷) والا: (۸)

دبو، موجود ترسناک: (۹) نوده علوفه ای که روی درخت ذخیره

می کنند: (۱۰) تأمل و دقت.

دی: (۱) دایک! (۲) ناوایی، گوند: (۳) گیشه گه لا و گیای هه لگیر او بو

زمنان: (۴) دیو: (۵) آبنده ی هانتی سینه میبک: (دی بو مالمان): (۶)

ده بی، نه شی: (دی هزم، دی وه یین): (۷) زامان و وردیونوه: (۸)

وشه ی لی خورینی کهل و گامبش [۱] (۱) مادر: (۲) ده، روستا: (۳) توده

علوفه ذخیره شده برای زمستان: (۴) دیو: (۵) می آید: (۶) باید: (۷) تأمل

و دقت: (۸) کلمه راندن گامبش.

دی: (۱) دایک: (۲) روانین: (۳) دیمین، چاو نه نداز [۱] (۱) مادر: (۲) نماشا:

(۳) منظره.

دیاتی: گوندی، خه لکی دئی، لادی بی [۱] دهاتی.

دیار: (۱) بهر جاو، ناشکرا: (۲) نزبکی، جه م، لا: (له دیار توه بوم):

(۳) سهرو سبما، تهرح [۱] (۱) پدیدار، آشکار: (۲) نزد: (۳) سهرو سبما.

دیارده: (۱) دایی نازه په باوگ: (۲) بهر جاو، دیار: (۳) ته مال، که رویشکی

خوله لاند مه لاس کردو [۱] (۱) پدیده: (۲) آشکار: (۳) خرگوش در لانه

خوابیده.

دیاردی: (۱) ناشکرا و بهر جاو: (۲) دایی نازه: (۳) کیشک، پاسه وانی

شه وانه [۱] (۱) آشکار: (۲) پدیده: (۳) دیده بانی، کیشک.

دیارناو: ناوی ناسراو [۱] اسم علم، اسم معرفه.

دیاری: (۱) بهر جاو، ناشکرا، خوبا: (۲) پیشکش: (۳) سهوقات: (۴) ناره

بو پیوان [۱] (۱) آشکار: (۲) تقدیمی: (۳) ره آورد: (۴) نام مردانه.

دیاری دان: (۱) بهر جاو هسان: (۲) سهوقات دان [۱] (۱) پدیدار شدن:

(۲) سوغات بخشیدن.

دیاری کردن: (۱) نیشانه کردن: (۲) ده رخستن نا ببیندری: (۳) نیشانه دان

شیرنی خواردنی خواز بینی [۱] (۱) دست نشان کردن: (۲) نشان دادن:

(۳) سوز نامزدی، نامزد کردن.

دیک: ده هی، دئی [۱] می آید.

دیان: (۱) ددان، دران: (۲) دیتسان، جاوانان بی کهوت: (۳) خاچ بهرس،

فله، فله [۱] (۱) دندان: (۲) دیدند: (۳) نرسا.

دیانا: شاریکی کورد نشینه له سنوری عیراق [۱] شهری است در مرز

عراق.

دیان چهرمگ بون: دان سبی بونهوه [۱] کتابه از پررو شدن.

دیان زوکله: دانه زوکله [۱] ولیمه دندان در آوردن نوزاد.

دیان کلینه بون: دان ده به ست چون [۱] دندان برهم چسبیدن.

دیان لی تیو کردن: بریتی له نهماح کردن [۱] کتابه از طمع کردن در

چیزی.

دیانه: ددانه [۱] دندانه.

دیانه ربکی: دانه چیره [۱] دندان فروجه.

دیایی: روانین، دبا [۱] نگاه کردن.

دیبا: بهر جاو هانبا: (نازادیم دیبا به سم بو) [۱] اگر دیده می شد.

دیباچه: پیشه کی کتیب، سهه تای کدیب [۱] دیباچه کتاب.

دی باف: دایکی باوک، نه نک له باوکه وه [۱] مادر پدر.

دی بکه: ده مکه [۱] کبسه جرمین یا شمع برای نگهداری آب.

دی بهر: زه وینی خواروی ناوایی، بهردی [۱] زمین پایین آبادی.

دی به گ: دنگی گه وره ی چهلنوک [۱] دنگ بزرگ شالبکوب.

دی به گلی: گوند بکه [۱] روستایی است.

دی به گه: گوند بکه له کوردستان [۱] نام روستایی در کردستان.

دبرالوش: گوندبکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [د] نام روستایی در کردستان که بعشها ویران کردند.

دیران: (۱) ناوداشتن، ناودبیری؛ (۲) گونجان، جیگا نبدابونه‌وه؛ (۳) به باکردن و پاک کردنی خه له بو ناش؛ (۴) لی فه‌وماو، کوست که‌وته؛ (۵) ویران [د] (۱) آبیاری؛ (۲) ظرفیت داشتن، گنجایش؛ (۳) بوجاری غله برای آسیاب؛ (۴) سیه‌روز، درمانده؛ (۵) ویران.

دیرانن: داشتنی زهوی [د] آبیاری کردن.

دیراوان: (۱) بو، زه‌مینی جال‌کراو بو ناوی ناویاری نبدامان؛ (۲) ناویاری کردن [د] (۱) خوب، جوی؛ (۲) آبیاری شده.

دبربین: دوبرین [د] دوربین.

دیرخیزن: دیراخیز [د] سست، ننبیل.

دبرده‌س: دوردسته [د] خارج از دسترس.

دیرس: (۱) دره‌نگ؛ (۲) ویران؛ (۳) که‌ونارا [د] (۱) درنگ؛ (۲) ویران؛ (۳) قدیمی.

دیرسی: (۱) دره‌نگی؛ (۲) ویرانی؛ (۳) له‌میزینه [د] (۱) درنگی؛ (۲) ویرانی؛ (۳) باستانی.

دیرک: جی ژیانی بچکوله‌ی پیایوی زه‌به‌ن [د] صومعه راهب.

دیرکی: (۱) جورئ هه‌نجیر؛ (۲) گوندبکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [د] (۱) نوعی انجیر؛ (۲) نام روستایی در کردستان که بعشها ویران کردند.

دیرگا: له‌میزینه، له‌میز، له زورا [د] دیرگاه.

دیرندین: زوزنکه له مانگی ژیه‌نداندا فه‌له‌ی کوردستان ناگری تیدا ده که‌نوه [د] روز آتش‌افروزی نرسیان کردستان در بهمن‌ماه.

دیروخه: دیراو پر کردن و شکاندنی بو سه‌ر دیراوی تر له که‌م ناوی دا [د] نوعی آبیاری خوب در موقع کم‌آبی.

دیروک: (۱) جبروک، رودای خه‌بالی؛ (۲) رودای میژویی [د] (۱) افسانه؛ (۲) رویداد تاریخی.

دبروکقان: (۱) جبروک بیژ؛ (۲) میژو بیژ [د] (۱) افسانه‌خوان؛ (۲) بازگوکننده رویدادهای تاریخی.

دیره‌ختری: گوندبکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [د] نام روستایی در کردستان که بعشها ویران کردند.

دیره‌فانی: گوندبکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [د] نام روستایی در کردستان که بعشها ویران کردند.

دیره‌ک: کوله‌که، ستون، نه‌ستونده‌ک [د] عمود، ستون.

دیره‌کی: دیرکی [د] نوعی انجیر.

دیره‌گ: دیره‌ک [د] ستون.

دیری: دره‌نگی [د] درنگی.

دیری: گوندبکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [د] نام روستایی که بعشها ویران کردند.

دیریشکی: گوندبکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [د] نام روستایی در کردستان که بعشها ویران کردند.

دیریک: (۱) میژو، ناربخ؛ (۲) زور که‌ونارا، قدیمی؛ (۳) ناوی شاریکه له

دیتبار: ته‌واو ناشکرا [د] هویدا.

دیتم: به‌رجاوم که‌وت [د] دیدم.

دیتن: به‌رجاوم‌وین [د] دیدن.

دیتنه‌وه: به‌بداکردنی گوم‌بوگ [د] بازباغتن گم‌شده.

دبتوخ: جاوساغ، بینا [د] بینا.

دیتوک: تازه پیدا‌که‌وتو [د] نوکیسه، نازه به‌دوران رسیده.

دیتی: (۱) که‌سی شتی زور دیه‌وه به‌نه‌زمونه؛ (۲) منالی له کولان به‌بداکراو؛ (۳) کرده‌ی زاوردوی دین، چاوی بی که‌وت [د] (۱) با تجربه، دنیا دیده؛ (۲) کودک سرراهی؛ (۳) ماضی دیدن، دید.

دیجامه: جه‌ند پارچه په‌زوی زه‌نگاواره‌نگه لیکي ده‌ده‌ن و له زاوه‌که‌ودا ده‌کاری ده‌هینن [د] دیوجامه.

دیجومه: دیجامه [د] نگا، دیجامه.

دیچم: هه‌ر ده‌چم [د] حتماً می‌روم.

دینخون: دینخین [د] بند شلوار.

دیند: (۱) نازناو بو خوشکی گه‌وره؛ (۲) خوشکی باوک، بلک [د] (۱) خواهر بزرگ؛ (۲) عمه.

دیدار: (۱) سه‌روسما؛ (به‌لام له تهرح و دیدارت)؛ (۲) جوئه‌دبار؛ (هاتومه دیدارت) [د] (۱) سیما؛ (۲) دیدار.

دیدار: خاوه‌نی ناوایی، خیوی گولند [د] ارباب، مالک ده.

دیدار‌بینی: جوئه‌لا بو چاوی که‌وتن [د] دیدنی کردن.

دیدک: سیل [د] سیرز، طحال.

دیده: (۱) جاو؛ (۲) دیتی، به‌نه‌زمون [د] (۱) چشم؛ (۲) بانجر به.

دیده: وشه‌ی دواندنی خوشکی گه‌وره، داده [د] کلمه خطاب به خواهر بزرگ.

دیده‌زه‌ش: دیدک، سیل [د] طحال.

دیده‌شان: گوندبکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [د] نام روستایی در کردستان که بعشها ویران کردند.

دیده‌ک: جولانه‌ی گوریس [د] تاب طناب.

دیده‌کانی: هه‌له‌رکی، داوت، دیلان [د] رقص دسته‌جمعی.

دیده‌کانی: له‌گوریس نبشین، جولانه‌کردن [د] تاب بازی.

دیده‌ن: دیدار، جوئه چاوی که‌وتن [د] دیدنی، دیدار.

دیده‌نمین: چاو فر میسکاوی [د] چشم اشکیار.

دیده‌نی: دیدن [د] دیدنی، دیدار.

دیده‌وان: نیشک‌گری بان قه‌لا [د] دیدبان.

دیدنی: زردابک، باوه‌ژن، باواژن [د] زن‌پدر.

دیدنی: دیدن [د] خطاب به خواهر بزرگ.

دیر: دور، به‌رانبه‌ری نریک [د] دور.

دیر: (۱) دره‌نگ؛ (۲) جیگه‌ی زه‌به‌نی خاچ‌په‌رست؛ (۳) له‌میزینه [د] (۱) درنگ؛ (۲) دیر راهبان؛ (۳) گذشته دور.

دیر: خه‌نی له نویسن [د] سطر.

دیراخیز: ته‌وه‌زل، تمه‌ل، له‌ش گران [د] ننبیل، گران‌خیز.

دیرادور: دورادور [د] از راه دور.

کوردستان [۱] تاریخ: ۲) باستانی: ۳) نام شهری در کردستان.
 دیرین: زابردی زور دور، له میرینه [۱] دیرینه، قدیمی.
 دیرینه: دیرین [۱] دیرینه، قدیمی.
 دیر: ۱) رهش، دژی سپی: ۲) ره شی نامال بورا: ۳) دیزه‌ی شیو نبدالی نان، ده فیری گلین بو چبخت نیا لی نان: ۴) برتی له شووم جوت قوشه، بی فمز: ۵) بونه هانگ، به ده خت: ۶) گینه‌ی گل و گیا بوزستان [۱]
 ۱) سیاه: ۲) رنگ خاکستری تیره: ۳) دیزی، دیگ گلی: ۴) کنایه از نحس: ۵) بدبخت، بدشانس: ۶) توده برگ برای علوفه زمستانی.
 دیزا: ز کج که ده گل دایکی هاتینه مال زر باوکی [۱] دختری که همراه مادرش به خانه نابلدی رفته باشد.
 دیزدآشه: دژدآشه [۱] پیراهن بلند.
 دیزک: دیزه‌ی چبخت نبدالی [۱] دیزی.
 دیزک: دیز، ره شی نامال بورا [۱] خاکستری تیره.
 دیزگ: ۱) دیزک: ۲) بی تالنج، به و به خت [۱] ۱) خاکستری تیره: ۲) بدشانس.
 دیزه: ده فیری گلی شیو نبدالی نان [۱] دیزی، دیگ گلی.
 دیزه: دیز [۱] نگا: دیز.
 دیزه به ده رخونه: برینی له بو شینی سور [۱] کتابه از بو شیدن راز.
 دیزه به گول: که سنی له بهر پارزنتی مالی زور ناورینی کوچ بکا [۱] کسی که بخاطر حفظ اموالش نمی خواهد کوچ کند.
 دیزه ک: ۱) تمه ل، بی کاره: ۲) به ده خت [۱] ۱) نبتل: ۲) بدشانس.
 دیزه لوک: دیزه‌ی جکوله، کینه له [۱] دیزی کوچک.
 دیزه له: جوژه له، دوژه له [۱] مزمار، نوعی آلت موسیقی.
 دیزه له: ۱) دیزه لوک: ۲) قولابی پشت سمت [۱] ۱) دیزی کوچک: ۲) گودی بالای باسن.
 دیزنک: نهره تیزه [۱] شاهی.
 دیزه: ره وشت، نابن، مه زه پ [۱] مذهب.
 دیزه له: گوژ، گوژ، گبوشک، داریک و یه‌ری داریکی درکاو به [۱] زالزالک.
 دیس: توند بیکه وه نوساو، به سه ره کا لکاو [۱] محکم چسبیده.
 دیسا: نه مجاریش، دوباره، نبدن [۱] باز، ایضا.
 دیسان: دیسا [۱] باز، ایضا.
 دیسانه وه: دیسا [۱] باز، ایضا.
 دیستان: سنی یابه‌ی بن به رویش [۱] سه با به زیر دیگ روی آتش.
 دیسک: سوینه، تمه شی فورین [۱] طشت سفالین.
 دیسنه ک: نو سه که، نو سه نه که، دزکبکه به جلکه وه ده نو سنی [۱] خاری است به لباس و پشم می چسبد.
 دینستی: داسنی، به زبیدی، نیردی [۱] نگا: داسنی.
 دیسو: گوله سه گ که سواری دله سه گ ده بی [۱] سوار شدن سگ تر بر ماده.
 دیسه: مهزه کیوی، په زنی کوفی [۱] گوسفند کوهی.
 دیسی: دایسی [۱] مشتعل است.
 دیش: ۱) نام رازی کار: ۲) که لو یه لی ناو مال: ۳) تریش: (نی دیش

بینه) [۱] ۱) ایزار کار: ۲) اثاثه منزل: ۳) دبگری هم.
 دیشاق: دوشاو، شوک [۱] شیره انگور و...، دوشاب.
 دیشاو: دیشاق [۱] شیره انگور و...

دیشلامه: جای تال که قند ده نبته دهم ده بخونه وه [۱] جای قندبیلو.
 دیشلمه: دیشلامه [۱] جای قندبیلو.

دیشه وه: دوی شه، شه وادی [۱] دینب.

دیف: ۱) کلک، دو، دوق: ۲) دوگ، دوگه [۱] ۱) دم: ۲) دینه.

دیف: دیو، عیفریت که له جبرو کانداهه به [۱] دیو افسانه.

دیفانه: دیوانه، شیت [۱] دیوانه.

دیشوک: هارو هاج، نه گونجار، بیروز [۱] شبنت باز.

دیفونه: دیوانه [۱] دیوانه.

دیشوره: چمرچی، فروشاری گه زوک [۱] پبله ور.

دیشلان: همبشه له دو، دوف دوق [۱] دنباله رو سمج.

دیشلانک: دیشلان [۱] دنباله رو سمج.

دیشق: ۱) ده رده باریکه: ۲) برینی له خه می زور: (دبقم زوره) [۱]

۱) بیماری دق، سل: ۲) کتابه از غم جانکاه.

دیشق: دیشق [۱] نگا: دیشق.

دیشق کردن: برینی له مردن له بهر خه فنی زور [۱] کتابه از مرگ به علت غصه بسیار.

دیشقل: که له شیر، که له باب، نیری مریشک [۱] خروس.

دیشقت: وردیونه وه، تی رمان [۱] دقت.

دیشقه دینه دان: گالته بی کردن و توره کردن [۱] مسخره کردن و آزدن.

دیشک: ۱) خه زه ک: ۲) دیشقل [۱] ۱) دوک: ۲) خروس.

دیشکانه: ده مکانه، ده موکانه [۱] مو بزرگ.

دیشکانی: خه لکی لادی، گوندی [۱] دهانی.

دیش کرن: لی وردیونه وه [۱] دقت کردن.

دیشکل: دیشقل، که له شیر [۱] خروس.

دیش کلوز: جوژی چبخته [۱] نوعی آش.

دیشکلوک: چیتچه سلاو، باپسکیو [۱] گل مزه.

دیش گولان: شاروکه یه که له لای سنه [۱] قصبه‌ای در منطقه سنندج.

دیشگ: ۱) شوینی دیش، ناسه واری دیش، جی گوند: ۲) خالنبک، خوشکی

دابک [۱] ۱) جای دهکده: ۲) خاله.

دیشگه: دیزه [۱] دیزی.

دیشل: نیشیر، به خسیر [۱] اسپر.

دیشل: میوینه‌ی جانه وهران، دیشل [۱] دله.

دیشل: ۱) میوینه‌ی زور له جانه وهران وه که، سه گ، گورگ، زبوی، شیر، ورج، دیو هی تریش: ۲) به خسیر، گبراو له نه زدا [۱] ۱) دله،

مادینه بسیاری از جانوران: ۲) اسپر.

دیشلاب: دولا ب، دولا ب [۱] دولا ب.

دیشلان: ۱) ده لان: ۲) هله لهرکی، داوه ت: ۳) گبزو ده به نگ، حه بول:

۴) جولانه [۱] ۱) تراوش: ۲) رقص گروهی: ۳) گنج و خل: ۴) ناب

طناب.

- دیلاندن: ده لاندن [۱] تراویدن.
- دیلانہ: هه لیدرکئی، گویند [۱] رقص گروهی.
- دیلانن: (۱) دیلانہ: (۲) له گوربس نیشن، جولانه کردن [۱] (۱) رقص گروهی: (۲) ناب بازی.
- دیلباز: (۱) قسه زان: (۲) زوربیز، جه نهوه [۱] (۱) سخن دان و زیرک: (۲) زیانبار.
- دیلبلان: دیلباز [۱] نگا. دیلباز.
- دیلبه نده: تهرجمان، یا حقه کار [۱] مترجم.
- دیلمکه: گوندیکه [۱] رومسانی است.
- دیلم: فاش، کوز [۱] قاج.
- دیلمار: چورنی مارمیلکه ی دیز [۱] نوعی مارمولک.
- دیلمانج: یا چفه کار، تهرجمان [۱] مترجم.
- دیلبندیز: دیرلندیز، جه ژبیکه له لانه ناگر ده که نهوه [۱] از اعیاد مسیحیان در زمستان.
- دیلوک: سترانی داوه نی، گورانی بو هه لیدرکئی [۱] ترانه رقص.
- دیلوکشان: گورانی بیژی داوه تی [۱] ترانه خوان رقص.
- دیله: فورم، سان، دوده [۱] دوده.
- دیله: (۱) نیشانه ی می یه نی که بیس ناوی جانوه، ده که وی: (دیله سه گ، دیله زو) (۲) نه خنه بوردی سربان بوش [۱] (۱) پیشوند به معنی مادینه، دله: (۲) بوسه سنگی سفید.
- دیله به یا: میچکه سه گی نیز خواز [۱] دله سگ جفت خواه.
- دیله در: برتی له زنی زمان دیزری بی شرم [۱] کتابه ارزن سلیطه.
- دیله بهن: (۱) میچی خانوی به بورد دابوشراو: (۲) وه سنای دیله به نی [۱] (۱) سقف پوشیده با نخه سنگ: (۲) بنای سنگ پوش سقف.
- دیله به ند: دیلماج، تهرجمان، دیلمان [۱] مترجم.
- دیله ک: (۱) نکا، بازانهوه بو که سی، سفات: (۲) دبروک [۱] (۱) شفاعت: (۲) بالاز، ستون.
- دیله کان: جولانه ت گوربس [۱] ناب طناب.
- دیله کانی: له جولانه نستن [۱] ناب بازی.
- دیله کچی: نکا کار [۱] شقیج.
- دیله مار: ماری زه هردار [۱] مار سی.
- دیلی: نه خنه بوردی میچ بوش [۱] نخه سنگ سقف بوش
- دیم: (۱) ده به: (۲) ده مو چاو، روخساز: (۳) زومت، کولمه، کولم: (۴) دیم، جار بی که موب [۱] (۱) کشت دیمی، زمین دیم: (۲) چهره: (۳) گونه: (۴) دیدم.
- دیم: (۱) ده به: (۲) بهران بهری ده جم، نیم، بهم [۱] (۱) زمین دیم، کشت دیمی: (۲) می آبم.
- دیماتی: جی خوش کردن، مانهوه له شو بی [۱] اقامت.
- دی ماری: زرد پاک، باوه زن [۱] نامادری.
- دیمان: (۱) جار بی که وته وه ی دوست: (۲) دیمان، جاومان بی کهوت [۱] (۱) بازیدن دوست: (۲) دیدیم.
- دیمانه: دیمان، جار بی که وته وه ی دوست: (دیمانه ت به خیر ناسم
- کردوی) [۱] بازیدن دوست.
- دیم جامه: (۱) دبو جامه: (۲) نسی خد بانی به بهر چاروا هان [۱] (۱) دبو جامه: (۲) شیخ.
- دیم چین: دیمه کار کین [۱] کشاورز دیم کار.
- دیمزار: زمینی دیم [۱] زمین دیم.
- دیمکه: ده مکه [۱] نگا: ده مکه.
- دیمه: (۱) دیم، روخساز: (۲) سه رکولمه: (۳) زوکیش [۱] (۱) رخسار: (۲) گونه: (۳) روکش.
- دیمه روک: دیمزار [۱] زمین دیمی.
- دیمه شور: رینوله ی حمام، شنی سببه زنان له حمام خوی پی ده شوون [۱] روشوره.
- دیمه شور: دیمه شور [۱] ررتوره.
- دیمه ک: (۱) داری ناو دیوار بو قامی: (۲) ده ننده، جیگه ی گاسن له ناموردا [۱] (۱) خوب لابه دیوار: (۲) جای گاواهن در خبش.
- دیمه کار: (۱) چاندرای دیم: (۲) دیمه زار [۱] (۱) کشت دیمی: (۲) زمین دیم.
- دیمه ن: چاو ننداز، بهر چاو [۱] منظره.
- دیمی: چاندرای دیم [۱] کشت دیمی.
- دیمیله: (۱) همرزنه گه وره، زورات: (۲) نروزی دیمی [۱] (۱) ارزن خوشه ای، درت: (۲) خیارچنیر دیمی.
- دین: (۱) حوابه رستی: (۲) شبت، لیه: (۳) زان، منال بون: (دو کوزی به زگیك دبو): (۴) چاوی کهوتن، دینن [۱] (۱) دین، آیین: (۲) دیوانه: (۳) زابیدن: (۴) دیدن.
- دین: بی خواس [۱] باره نه.
- دینا: فنوا، بهزه وازنین [۱] فنوا، رزادیدن.
- دینار: (۱) سده کی قرانیکی نیران: (۲) بیست درمی باره ی ولانی عاره ب: (۳) بهزه قوما که خالی خشی چوار گوشه ی سورنی نده به [۱] (۱) بلک حدم رمال ایرانی: (۲) بیست درم یول کشورهای عربی: (۲) خالی در ورق قمار، خشت.
- دینار وه ند: هوزگی کورده [۱] طابفه ای از کرد.
- دیناو: به گیان خودادین [۱] مکاشفه.
- دیناوه: فنوا، ده [۱] مفتی.
- دین ته نک: کم باره، کم پروا به دین [۱] کم بارر در دیانت.
- دینج: (۱) ناسوده و نی خه: (۲) جیگه ی تهبایی [۱] (۱) آسوده: (۲) خلوت، دنج.
- دیندار: (۱) به دین، خوابه رستی راست: (۲) داریکی لبره واره [۱] (۱) مندین: (۲) نام درختی جنگلی است.
- دینداری: به جی هبنانی کاره کانی نابنی به باشی [۱] عمل به احکام دین کردن.
- دیندر: بی پروا به خوا، کافر [۱] کافر.
- دینسز: دیندر [۱] کافر.
- دینگ: (۱) دنگ، نامرزی چهلنوک پاک کردن: (۲) ده ساکوانگ [۱] (۱)

دنگ شالبکوبی؛ ۲) دسته هاون.

دینگه؛ ۱) دنگه، کوله‌که‌ی له به‌ردو فور؛ ۲) شیت خانه؛ ۱) نگا: دنگه؛ ۲) نیمارستان.

دینولک؛ ۱) که مَبک، تۆزکالَبک؛ ۲) شینۆکه؛ ۱) اندکی؛ ۲) ساده لوح.

دینه‌وه؛ ۱) وه‌دین، دیتنه‌وه‌ی گوم‌بوگ؛ ۲) دوباره دبتنی که سَبک؛ ۱) بارباقتن گم تنده؛ ۲) باز دیدن.

دینه‌وه‌ر؛ ۱) دیناوه‌ر؛ ۲) بردی سیرات؛ ۳) ناوی مه‌لنه‌ندبکه له کوردستان؛ ۱) مَفنی؛ ۲) پل صراط؛ ۳) منطه‌ای در کردستان.

دینه‌وه‌ری؛ نازناوی زانابه‌کی په‌ناویانگی کورده؛ ۱) لَفب بکی از دانشمندان مشهور کرد.

دینی؛ ۱) سر به ناین؛ ۲) شینابه‌تی؛ ۱) آبینی؛ ۲) دیوانگی.

دینسی؛ ۱) دویکه، دوتیکه، رۆزی پشش نهمرو؛ ۲) لههینی؛ ۳) هیزابه؛ ۱) دبروز؛ ۲) می‌آورد؛ ۳) می‌آرزد.

دینیا؛ دویکه؛ ۱) دبروز.

دیو؛ ۱) مه‌لنه‌ند؛ (دیوی بزده‌ر، دیوی گهورکان)؛ ۲) چاوه‌خسانو؛ (ماله‌که‌م سنی دیوی هه‌به)؛ ۳) لا، نه‌تراف، پشش بان بستی ههرشت؛ (من له‌و دیوی بوم، له‌و دیوی به‌رده‌که وه نیره دیار نیه)؛ ۴) دینراو، ببنراو؛ ۱) منطه؛ ۲) یکباب از خانه، بک اتاق؛ ۳) طرف، جهت، پشت؛ با روی جیزی؛ ۴) دیده شده.

دیو؛ ۱) شنبکه خه‌پالی و ترسینه‌ر؛ ۲) گیشه‌گه‌ل و گیا بو‌زستان؛ ۳) لا، نه‌تراف، به‌ر بان پشت؛ ۱) دیو؛ ۲) توده‌ علوفه زمستانی؛ ۳) طرف، جهت، پشت یا روی هر چین.

دیو؛ پارچه‌بکی ناو‌رینسه؛ ۱) دیبا.

دیواچه؛ دیباچه؛ ۱) دیباچه.

دیواخ؛ تارا، خلی، پارچه‌ای که با آن صورت سروس را می‌پوشانند.

دیواخان؛ ۱) زۆری کومهل لی‌دانبشش؛ ۲) نۆده‌ی میوانی ناغاوخان؛ ۱) مجلس عمومی دهکده؛ ۲) اتاق مهمانی ارباب.

دیواخانه؛ دیواخان؛ ۱) نگا؛ دیواخان.

دیوار؛ هه‌چناری بلند له کمره‌سته‌ی مال‌دروست کردن؛ ۱) دیوار.

دیوار پر؛ نام‌ازی دیوار کون کردن به دست دزه‌وه؛ ۱) ابزار سوراخ کردن دیوار برای دزدی.

دیواره؛ لیواری بلند کراوه‌ک دیوارو کورت‌تر؛ ۱) کناره مرتفع.

دیوان؛ ۱) دیواخان؛ ۲) ده‌زگای میری؛ ۳) کنبیی شیعری؛ ۱) نگا؛ دیواخان؛ ۲) دستگاه دولتی؛ ۳) دیوان شعر.

دیوان؛ ۱) دیواخان؛ ۲) کویتخا، گزبر، ناگاداری گوند؛ ۱) نگا؛ دیواخان؛ ۲) کدخدا، مباشر ارباب.

دیوان‌خانه؛ دیواخان؛ ۱) نگا؛ دیواخان.

دیواندر؛ زۆر قسه‌زان؛ ۱) سخنور مجلس.

دیوانده‌ر؛ کون‌بوگ له ههرده دیو؛ ۱) سوراخ شده از دو طرف.

دیوانده‌ره؛ شاریکه له کوردستان؛ ۱) نام شهری در کردستان.

دیواندیو؛ به‌راوه‌ژو؛ (که‌وای دیواندیو ده‌به‌ر کرده)؛ ۱) وارونه، زیر و رو. دیوانه؛ ۱) گیل و حۆلر نه‌فام؛ ۲) جزیره، رونیسیکی شبخان؛ ۳) وه‌ک

دیو؛ ۴) ناکه‌ناکه‌ی ده‌غل که تازه سه‌روه‌ده‌ر ده‌نی؛ ۱) گنج و نفهم؛

۲) درویش مجذوب؛ ۳) دیوسان؛ ۴) کیشنی که نک و توک سبز شده باشد.

دیوانی؛ ۱) سر به ده‌ولت؛ ۲) جواری خه‌تی نوسین؛ ۱) منسب به دولت؛ ۲) نوعی خط.

دیواوده‌ر؛ دیوانده‌ر؛ ۱) سوراخ از دو طرف.

دیواودیو؛ ۱) دیوانده‌ر؛ ۲) دیواندیو؛ ۱) سوراخ از دو طرف؛ ۲) وارونه، زیر و رو.

دیوبه‌ند؛ نوشته بو شیت چاکرده‌وه؛ ۱) دعا که برای دیوانه نویسد. دیوجامه؛ دیجامه؛ ۱) نگا؛ دیجامه.

دیوول؛ برینی له نازا، نه‌نرس؛ ۱) کتابه از بردل، نترس.

دیور؛ زفر، گه‌زانه‌وه؛ (دیور بکه)؛ ۱) برکشتن.

دیوه‌خان؛ دیواخان؛ ۱) نگا؛ دیواخان.

دیوه‌ده‌ر؛ دیوانده‌ر؛ ۱) از دو طرف سوراخ شد.

دیوه‌رژهن؛ نۆزو ده‌که‌لی نیکه‌لای خه‌ست؛ ۱) درد و غبار غلبظ.

دیوه‌ره؛ چه‌رجی؛ ۱) پله‌ور.

دیوه‌زمه؛ چنۆکه‌به‌که شه‌وانه نرسه‌نوگ و نازا ده‌نه‌زموی؛ ۱) غول بیابان.

دیوه‌لۆکه؛ چنۆکه‌ی کورته‌پالای هه‌موگیان تیسکن؛ (وه‌ک دیوه‌لۆکه توکی به‌ری بسنی هاتوه) «شینخ زه‌زا»؛ ۱) جین کونا‌ه‌قد پشمالو.

دیوی؛ کاری وه‌ک کاری دیو، دیوانه؛ ۱) کاردیو، دیوسان.

دیه؛ جاو؛ ۱) دنده، حشم.

دیبه؛ ۱) وشه‌ی دنده‌دان، ده‌ی؛ ۲) دیو، گیشه‌گه‌لای سه‌ر دار؛ ۱) هی، کلمه نحریلا؛ ۲) نۆده‌ برگ درخت برای علوفه.

دیبهات؛ گوندگه‌ل، ناوایی گه‌ل؛ ۱) دهات.

دیبهاتی؛ لاگیمی، خه‌لکی دی، له‌دی نیشه‌چی؛ (هم‌زار ناغای فنگولی و شه‌خسی دیلۆمه و سپاسه‌ت‌زان / به‌ فوربانی سعیلی خدره‌گرونی

پیاوی دیبهاتی) «خاله‌مین»؛ ۱) دهانی.

دبه‌ی؛ دبن، جاوینی که‌ونن؛ ۱) دیدن، دیدار.

دبی مه‌لای؛ گوندیکه؛ ۱) روستایی اسب.



رأ: (۱) ته گبیر: (بیرو را): (۲) شیان: (زات ناکه وی): (۳) زیگه: (۴) بوچی: (نم را): (۵) جار، که زت، ده حقه: (نم را): (۶) بی زازی بون: (وام لی نیه): (۷) پیشکر بکه زاسنه و راست نه بهرزی و نه نزمی ته که به نی (زاده، رآخه): (۸) بلند: (زابه): (۹) هه لآتن، غاردان: (زاکه): (۱۰) ده گه لی: (به من را): (۱۱) لآه من: (له تو را بوم من): (۱۲) چاویزی: (لیی زاکه ونم بزاتم چده کسا): (۱۳) هبشتن: (لای خوئی زآگره): (۱۴) چه قبن: (درویکم ده بی زاجوه): (۱۵) ناوه وه: (ده ستم ده و کونه زآکرد): (۱۶) فبر بون: (زاهانن): (۱۷) رأی، فکر: (۲) لبات: (۳) راه: (۴) چرا: (۵) دفعه: (۶) رضایت: (۷) پیشوندی است حالت افقی را می رساند: (۸) بلند: (۹) دو، رفتن یا شتاب: (۱۰) همراهی، با: (۱۱) طرف: (۱۲) مراقبت: (۱۳) هشنن: (۱۴) خلبدن: (۱۵) داخل: (۱۶) یادگیری. **رآناو:** (۱) ناوه زو: (۲) زیگه می سه فمر به ناوا، ناوه زئی: (۱) مجرای فاضلاب: (۲) آبراهه. **رآئه سپارده:** که سنی که به وه لامیکه وه نارد راه: (۱) بیغام بر، سفارش شده. **رآئه ننگاوتن:** زاسنه و راست درز کردن شتی به سمر بوشابی دا: (ته ناف رآئه ننگبوه، دارمان به سمر خانو رآئه ننگاوتن): (۱) افقی از بالا دراز کردن. **رآبارتن:** به سمر بردن، گوزه ران کردن: (۱) گذرانیدن. **رآبر:** زبگر، گوزان، چه ته: (۱) راهزن. **رآبرد:** به سمر جو، بهورد، بودی: (۱) گذشت. **رآبردن:** (۱) به سمر جون: (۲) هانن و زوینستن: (۱) گذشتن: (۲) گذر کردن. **رآبردو:** زوداوی نهماو، گوزه راو، بورد: (۱) گذشته. **رآبرده:** زآبردو: (۱) گذشته. **رآبگار:** زبوار، که سنی له ری ده روا: (۱) رونده، رهرو، رهگذر. **رآبگردن:** زآبردن: (۱) نگاه: (۱) زآبردن. **رآبواردن:** (۱) زآبارتن: (۲) برینسی له زور خوش زبان: (۱) گذرانیدن: (۲) کتابه از خوشگذرانی.

رآبوردو: زآبردو، زآبرده: (۱) گذشته. **رآبورده:** زآبردو، زآبرده: (۱) گذشته. **رآبوری:** زآبرده: (۱) گذشته. **رآبورین:** زآبارتن، زآبوردن: (۱) گذرانیدن. **رآبون:** هه ستان، بهرزه وه بون: (۱) برخاستن. **رآبه:** شاره زای پیشروه، زبهر: (۱) رهبر. **رآبه ری:** شاره زایی کردن، به له دی کردن: (۱) راهنمایی کردن. **رآبه زانندن:** شهزه چه قه، شهزو هه رای همر به دم: (۱) جدال لفظی. **رآبه ستن:** به خووه قابم کردن: (۱) فیشه کدانی زآبه ست): (۱) چیزی به خود بستن. **رآبیز:** نه گبیر: (۱) مشورت. **رآبیزگه:** کوزی نه گبیر له کاری کردن: (۱) مجلس اسنشاره. **رآبیزه ک:** رابیز: (۱) مشورت. **رآبین:** زآبون: (۱) برخاستن. **رآبینی:** (۱) برآو بی کردن، باوه رپی هانن: (۲) تی زادیوی: (۱) اعتماد: (۲) حساب کردن روی کسی. **رآبیتین:** (۱) نی زادین: (۲) برآویی: (۱) حساب کردن روی کسی: (۲) اعتماد کردن. **رآپسان:** (۱) له پز جیابونه وه: (۲) زآسان: (۱) ناگهان جدا شدن: (۲) دُست حمله گرفتن. **رآپسکان:** له پزو به هبیز جیابونه وه: (۱) بکهر جدا شدن. **رآپسکانندن:** زفاندنی له نه کاوا: (۱) بودن ناگهانی. **رآپوز:** (۱) ناخن، په سنسوان، خسننه ناو به نه نیم: (۲) خه بهری زوداو بو پیاوی له خو گه وره نر: (۱) آگنه با فشار، چپانندن: (۲) راپرت. **رآپوزانندن:** په سناونن، ناخنن، به زور ده ناوانن: (۱) با فشار فرو کردن، چپانیدن. **رآپوزت:** خه بهری زوداو، زآپوز: (۱) راپرت. **رآپوزتچی:** که سنی که خه بهری زوداو بو گه وره ده نوسنی: (۱) گزارشگر.

زابه‌ر: توندوتولی، گورج و گولی، چالاکی [۱] نشاط و چالاکی.

زابه‌راندن: ۱) کار بیک هینان به مزبونی، نه‌نجم دان نازابانه؛ ۲) له‌خمو هه‌لنساندن، ژخه‌وژاکن [۱] انجام دادن چالاکانه؛ ۳) از خواب بیدار کردن، از خواب براندن.

زابه‌رکاندن: ۱) بی‌هه‌لجۆن به دارو جبا؛ ۲) چه‌موله دادانی سگ و... [۱] بالا رفتن از درخت و کوه؛ ۳) بر دو دست خوابیدن سگ و... زابه‌رمون: نئی‌زادی، نئی‌زادین، شابان زانین؛ (ده‌خوی زانه‌به‌رمو نه‌وکاره بکا) [۱] شاپسنه دانسنن، سراغ داشتن لیاقت در کسی، روی کسی حساب کردن.

زابه‌رین: ۱) له‌بر بلندیون، زوه‌ه‌سنان؛ ۲) گورج ده‌س به‌کاربون؛ ۳) له‌نه‌کاو له‌خمو هه‌ستان؛ ۴) داچله‌کان، هه‌له‌زین؛ ۵) راست بونه‌وی گه‌ل دژی حوکمات، شورش [۱] ناگهان خیز برداشتن؛ ۲) فرزندست به‌کار شدن؛ ۳) بکهو از خواب بریدن؛ ۴) بکه خوردن، ور جهیدن؛ ۵) قیام عمومی بر علیه حکومت، انقلاب.

زابه‌رین: که‌سئی که زاده‌به‌رینی [۱] فاعل «زابه‌راندن».

زابه‌لکاندن: زابه‌رکاندن [۱] نگا: زابه‌رکاندن.

زابه‌یته: هاتوجوی به‌پله‌پهل و نه‌وسه‌ر نه‌م‌سهر، ژاویجکه‌آمد و رفت باشتاب در بکجا.

زابه‌یچان: ۱) به‌به‌رخودان و به‌غار بردن؛ ۲) خو‌گورج کردنوه؛ ۳) راماشتن، رامالین [۱] جلوانداختن و باشتاب بردن؛ ۲) لباس پوشیدن؛ ۳) نگا: رامال.

زابه‌یچ کردن: زابه‌یچان [۱] نگا: زابه‌یچان.

زاتب: ۱) جیره، بزبوی که‌ده‌دری به‌ده‌رس خوین و کارکمری ده‌ولت؛ ۲) نه‌و کدل و په‌له‌ی راوکمر له‌پشتی خوبانی ده‌به‌سنن [۱] جیره، مواجب؛ ۲) وسایلی که‌صیاد به‌همراه خود حمل می‌کند.

زاتبه: رانوه [۱] کمک هزینه طلبه‌ها.

زاتله‌قان: هه‌زانی ده‌فری شنی تراو [۱] جنبش ظرف مایعات.

زاتله‌قاندن: هه‌زاندنی ده‌فری شنی تراو [۱] تکان دادن ظرف مایعات.

زاتله‌کان: زاتله‌قان [۱] نگا: زاتله‌قان.

زاتله‌کاندن: زاتله‌قاندن [۱] نگا: زاتله‌قاندن.

زاتو: زانوه، زانبه، خیری نان و شتی‌ر که به‌فه‌قی ده‌دری [۱] بخشش به طلبه علوم دینی.

زاتوه: زانو [۱] نگا: زانو.

زاته‌کان: جولانی به‌نوند [۱] تکان شدید.

زاته‌کاندن: ۱) ته‌کان بیدانی توند؛ ۲) ته‌کاندنی زایه‌خ له‌بلنده‌وه [۱] تکان دادن شدید؛ ۲) نکانیدن پارچه و زیرانداز از بالا به پایین.

زاجلفین: زاجه‌نین، شله‌ژان [۱] بکه خوردن.

زاجه: په‌یاغ، دارده‌ستی دریف [۱] جو بدستی بلند.

زاج: ته‌زای چی، بوچی، له‌به‌ر چی [۱] جرا.

زاجاندن: زایدل کردن، زیزکردنی داری چنین بو‌تیوه‌دانی بو، داجاندن [۱] رده کردن تار بافتنی.

زاجاوکر: هه‌له‌ژاردن و ده‌به‌رچاو گرنی که‌سئی با شتی بو‌کاوئیک [۱]

اننخاب چیزی باکسی برای انجام کاری.

زاجزاندن: راسته‌رواست دراندن [۱] افقی دریدن.

زاجله‌کاندن: داچله‌کاندن [۱] نگا: داچله‌کاندن.

زاجله‌کین: داچله‌کین، راجلفین [۱] نگا: داچله‌کین.

زاجون: قویانی زه‌وی [۱] فرورفتن زمین.

زاجچه: ۱) داره‌زای خاتو؛ ۲) بوچی، له‌به‌ر چی؛ ۳) باسکبشی نامور؛ ۴) به‌رجب [۱] الوار بر سقف؛ ۲) برای چه؛ ۳) سنج خیش؛ ۴) چوب میخ جیغ.

زاجه‌قت: بریتی له‌که‌م ناوه‌زو ته‌گیر نه‌زان [۱] کتابه از احمق.

زاجه‌ناندن: له‌بر ترساندن [۱] بکهو ترساندن.

زاجه‌نین: له‌رزینی که‌م له‌شبتکی له‌به‌رو نه‌کاو [۱] بکه خوردن.

زاجیته: سیایی ده‌رمانی بزیشک، نوسخه‌ی چه‌کیم [۱] نسخه‌دکنر.

زاج: ۱) گردو کبوی سه‌وز له‌گیا؛ ۲) خه‌م، مه‌ینه‌ت [۱] نیه و کوه سرسبز؛ ۲) غم.

زاجران: داخران، بان‌کرانه‌وی زابه‌خ له‌سهر زه‌وی [۱] گسترده شدن.

زاجراندن: زاکبشان به‌زه‌مین دا [۱] بر زمین کسبیدن.

زاجراو: ۱) زابه‌خسی به‌زه‌وی دا بان‌کراوه؛ ۲) به‌زی کراو، وه‌سه‌ر زبکه‌خراو [۱] گسترده؛ ۲) راهی شده.

زاجستن: ۱) زاجران، بان‌کرانه‌وی زابه‌خ؛ ۲) به‌زی کردن، به‌ریگه‌دا ناردن [۱] گستردن؛ ۲) راه‌اندازی؛ راهی کردن.

زاجشین: ۱) خوشی، شبله‌هان، به‌خزین زوشنسی مارو‌خه‌زوکی تر؛ ۲) زاکشانی نه‌سنیره له‌عاسمان [۱] خزیدن خزنده؛ ۲) نیر کشیدن ستاره.

زاجورین: ۱) هه‌زه‌شه کردن؛ ۲) هانه‌دانی باره‌به‌ر بو‌خوش زوشن [۱] نه‌دید؛ ۲) هی کردن حیوان.

زاجوستن: په‌نابردن، چونه‌ژیر دالده‌ی... [۱] التجا کردن، پناه بردن.

زاجوشین: زاجشین [۱] نگا: زاجشین.

زاجه: له‌زه‌وبدا پانی بکه‌وه [۱] بگسنر، امر به‌گسزیدن.

زاجه‌ر: ۱) زابه‌خ، به‌ره و چه‌سیر و هه‌رجی له‌سهر زه‌وی بان‌ده‌کریته‌وه؛ ۲) که‌سئی ژیر نه‌نداز بان‌ده‌کانه‌وه [۱] زبیرانداز؛ ۲) گسزنده.

زاد: به‌زی نیری که‌وان، جو‌کله‌ی لای خواروی تیر [۱] بره‌نیر، سوفار.

زادان: ۱) زابرا؛ ۲) زبوان، ناگاری زبگه؛ ۳) پیتاک وەرگر، باجگری [۱] راهزن؛ ۲) راهدار، پاسبان راه؛ ۳) باجگیر.

زاداران: پیتاکی سه‌ره‌زی، باجی که له‌زبگه ده‌دری [۱] باج سر راه.

زادارخانه: جیگه‌ی باج‌ساندن له‌سدرزبگه [۱] باجگاه.

زاداری: باجگری [۱] باجگیری.

زاداشتن: زیاندنی متدال له‌سهر ده‌ستان [۱] بچه بر دست گرفتن برای دفع اضرار و مدفوع.

زادان: ۱) نه‌سیاردن بو‌سازکردن: (که‌وام به‌زادان داوه)؛ ۲) وه‌به‌ر خودان و ماشنن؛ ۳) زیده بوئی ناوی ده‌لاله مانگه‌شه‌ودا؛ ۴) داری که له‌باتی گولسه به‌درگایه‌وه ده‌تین؛ ۵) داگیرساندنی سوپه [۱] سفارش ساختن؛ ۲) جلو روبیدن؛ ۳) مد دریا؛ ۴) چوبی که به‌جای

قفل پشت در نهند؛ ۵) افروختن بخاری.

رادانه: گوندبکه له لای نه غده [۱] روستایی نزدیک نغده.

رادو: هلاتنی کچ ده گهل کور بی برسی دابکو باب [۱] فرار دختر با بر.

رادوکه و تن: کچ ده گهل کور هلاتن [۱] فرار دختر با بر.

رادونان: که مته شوین گیانداویک به غار [۱] دنبال کردن باشتاب.

رادوی: نامرازیکه ده نگی همو دنیا به گوئی ده گه به نی، رادیو، بیسکه [۱] رادیو.

رادوین: رادوی [۱] رادیو.

زاده: ۱) نه نده: ۲) جلونه تی: ۳) بارست: ۴) کللی دار بو قفلی

دارین: ۵) پریندا کردن، راهبشتن [۱] ۱) اندازه: ۲) کیفیت: ۳)

حجم: ۴) کلید چوبی: ۵) اسلحه گرفتن برای جنگ.

زاده: نوژن، تازه داهانگ [۱] نازه ایجاد شده.

زاده ست: خودان به ده ستهوه [۱] تسلیم شدن.

زاده ست کرن: وه گیر هینان [۱] گیر آوردن.

زادی: ناه بو پیاوان [۱] نام مردانه.

زادیو: رادوی [۱] رادیو.

زادیون: رادوی [۱] رادیو.

زازی: ۱) له بر بک بلاه و گ، هلا هلا: (گوشنه که هند کونوه زاز

بوگه): ۲) سه گی در [۱] ۱) لهده از حرارت: ۲) سگ درنده.

زازا: ۱) وازواری، همرده له سمر هوابه ک: ۲) خمت خمت [۱]

۱) منذب، ددمی مزاج: ۲) راه راه.

زازقان: به گیر هینان و فراندن [۱] گیر آوردن و ربودن.

زازفانندن: زازقان: (که له شیرنی که قه بی کرد له بشانگونی که له شیر /

زای زفینی به شقی میسلی کمری نالانی) «شیخ زهرا» [۱] گیر آوردن

و ربودن.

زازفین: زازقان [۱] نگا: زازقان.

زازفین: که سنی که شت ده زفینی، نه وهی شت ده زفینی [۱] رباینده

ناگهانی.

زازه ف: زای گوزه، زیگهی هانوجوی گسنی [۱] راهرو عمومی.

زازه فان: زازقان [۱] نگا: زازقان.

زازه و: زازه ف [۱] راهرو عمومی.

زازی: ۱) شاخی بلند، نیشه بهردی سمر کتو: ۲) سوز نهینی: ۳) چیروکی

کورت، سمرگوزه شته: ۴) فسهی دوستانه [۱] ۱) صخره بزرگ

یکبارچه در بالای کوه: ۲) زازا: ۳) داستان کوتاه: ۴) گفتگوی

دوستانه.

زازاف: زازاوه، جوان کراو [۱] آراسته شده.

زازان: ۱) خو دریز کردن، بال کهفتن، زاکشان: ۲) خوتن، نقستن:

۳) خو کار کردن، ناماده بون [۱] ۱) دراز کشیدن: ۲) خوابیدن:

۳) آمادگی.

زازانندن: ۱) خمرانندن، ده خه و کردن، نوانندن: ۲) جوان کردن [۱]

۱) به خواب وادار نمودن، خوابانیدن: ۲) آراستن.

زازاننده وه: جوان کرن، زیک ویک تر نشان دان له بنشو [۱] زینت دادن، آراستن.

زازانن: جوان کردن [۱] آراستن.

زازاننه وه: زازانن [۱] آراستن.

زازانه وه: جوان و زیک و پیک بون [۱] آراسته شدن.

زازاوه: جوان کراو [۱] آراسته.

زازابی: نوسنو، خه وتو [۱] خوابیده.

زازدار: که سنی که به نهینی ده زانی و نای در کینن، سوره نگر [۱] رازدار، امین سر.

زازقان: رازدار [۱] رازدار.

زازقی: ۱) گولیکی سبی بون خوشه: ۲) جورنی نری [۱] ۱) گل رازقی:

۲) نوعی انگور.

زازکرن: له خوا بازانه وه به سرته [۱] مناجات زیرلی.

زازگر: که سنی که بروات هه به نهینی نو ناشکار ناکا [۱] رازدار.

زازنان: زازاوه [۱] آراسته.

زازونه: سه کوی بهر درگا، خواجه نشین [۱] سکوی جلو در.

زازه: جبروکی خه نالی [۱] افسانه.

زازه ن: زیگر، جه نه، گوران، خرابه که ر [۱] رهزن.

زازه وان: که سنی له هه لچون به تیشه شاخان دا زور به کاره [۱] کوه پیمان، صخره پیمان.

زازی: قابل، قادی [۱] راضی، خشنود.

زازی: چیروک [۱] داستان.

زازیار: هادوم، هه والی نزابک، رازدار [۱] رازدار.

زازیانک: گزینزه کیو بله [۱] گشنیز وحشی.

زازیانه: گیابه که بو دره مان ده شی [۱] گیاه رازیانه.

زازیانه وه: زازانه وه [۱] آراسته شدن.

زازین: زازان [۱] نگا: زازان.

زازینه: جوان کمر، وه زازین [۱] آراینده.

زازینه وه: زازینه [۱] آراینده.

زازی: کارته، دیره گ [۱] بالار، نیر بزرگ سقف.

زازا: ۱) جولایه وه بو بنشوه وه دواوه: ۲) خمت: ۳) بال کهفت [۱] ۱) به

جلو و عقب تکان خورد: ۲) خوابید: ۳) دراز کشید.

زازان: ۱) زازان: ۲) هه زان، هه زان، جولانه وه بو دواوه و بنشوه وه،

له رینه وه [۱] ۱) نگا: زازان: ۲) نکان خوردن گهواره مانند.

زازانندن: بهر و پینش و پاشه وه بزواتن، له رانندن [۱] تکان دادن گهواره مثلاً.

زازاننده وه: له رانه وه بهر و دو لا [۱] جنبیدن به دو طرف.

زازانن: زازانندن [۱] نگا: زازانندن.

زازانه: ۱) زازانه: ۲) ناری گوندبکه [۱] ۱) رازیانه: ۲) نام دهی است.

زازانه وه: زازاننده وه [۱] جنبیدن و نوسان.

زازور: ۱) لای بهر ز له کوزدا: ۲) ده سه لات دار [۱] ۱) جای بالا در

مجلس: ۲) حاکم.

رازه: (۱) دبرهك، كارتبه: (۲) نالوداری مینج: (۳) رازه، مانالیذانهوه،
وانه‌کردن: (۴) كاربوكردن، خزمهت (۱) بالا: (۲) الوار سقف:
(۳) شرح و نفسیر: (۴) خدمت.
رازه‌ندن: رازاندن (۱) نگا: رازاندن.
رازه‌نین: رازاندن (۱) نگا: رازاندن.
راژیز: (۱) رایخ، نهوشنی له سمر زه‌وین پان نه‌كرینه‌وه: (۲) باشوز: (۳)
ژبردهست (۱) زیراندا: (۲) جنوب: (۳) مطیع.
راژین: كه‌سی كه رازاندن كارینه‌ی (۱) جنباننده، جنبان.
راس: (۱) دژی خوار: (۲) دژی درو: (۳) زه‌وا: (۴) زیگی بی بیج: (۵) زه‌وی
نمخت: (۶) بهرانبه‌ری جهپ (۱) ضد كج: (۲) سخن صحیح:
(۳) درست: (۴) مستقیم: (۵) زمین هموار: (۶) مقابل جهپ.
راسا: (۱) شویی نمخت: (۲) خدنی راست و بی پیچ و لاری: (۳) به‌دهست
گه‌فی كرد (۱) زمین هموار: (۲) خط مستقیم: (۳) به‌حالت تهدید
دست بلندكرد، زست زدن گرفب.
راسان: دهست به‌رزكردنه‌وه بو هه‌زه‌شه: (به مشت لیم راسا) (۱) دست
بلند كردن به‌قصد نه‌هدب، ژست زدن بخود گرفتن.
راسایی: نه‌خنایی زه‌مین (۱) همواری زمین.
راس بونه‌وه: (۱) هه‌لسانه‌وه، دواي كه‌ونن راست بونه‌وه سهر پا: (۲) له
نه‌خوشی چاپون: (۳) له خواری رزگار بون (۱) برخاستن پس از
افندان: (۲) شفا بافتن از بیماری: (۳) راست شدن كج.
راسپاردن: قه‌ویننی كردن (۱) سفارش كردن.
راسپارده: (۱) كه‌سی كه كارینکی پی سبیردراوه: (۲) ناردراو بو كارینك (۱)
(۱) سفارش شده: (۲) فرسناده.
راسپاره: راسپارده (۱) نگا: راسپارده.
راسبیر: خاوه‌نی راسپاردن (۱) سفارش كنده: (۲) فرستنده.
راسبیران: راسپاردن (۱) نگا: راسپاردن.
راسبیراو: راسپارده (۱) نگا: راسپارده.
راسبیری: قه‌وینتی، كاری كه نهدری به راسپارده (۱) سفارش، توصیه.
راست: (۱) راس: (۲) جوزی هه‌له‌ركی: (۳) هه‌وابه‌گی گورانی،
(۴) روبه‌زویی: (راستی هانم): (۵) جیگه، ناقاز: (لهو راسته توشی
هانم) (۱) نگا: راس: (۲) نوعی رقص: (۳) آهنگی است: (۴)
مقابله: (۵) جای معین.

راست برأست: راسته و راست (۱) بی‌رویدر بایسی، صریح.
راست بونه‌وه: راس بونه‌وه (۱) نگا: راس بونه‌وه.
راست بیژ: بهرانبه‌ری دروزن (۱) راستگو.
راست بین: دل باش، بیر راست (۱) واقع بین.
راست دهر: (۱) راست بیژ: (۲) راست نه‌بیژ (۱) راستگو: (۲) دروغگو.
راست ده‌می: ته‌كوز ريك و ییگی (۱) نظم.
راست‌رو: راست بیژ (۱) راستگو.
راست‌روین: دار، به‌راستی داهینان (۱) اعتراف به حقیقت.
راست‌زه‌و: راست‌رو (۱) راستگو.
راستك: تمختی و راستایی (۱) صافی و همواری.
راست كار: مروی بی لاری و خواری، بی گزی و دزی (۱) درستكار.
راست كردن: (۱) ناخافستی بی درو: (۲) له لاری رزگار كردن
(۳) سازكردن و دل‌ساندنی كج، ناوكردن: (له راست كردنی نه‌و كیزه
زه‌حمه‌تم زور دیت) (۱) راست گفتن: (۲) كج را راست كردن:
(۳) بدست آوردن دل دختر.
راست كردنه‌وه: (۱) هه‌لسانندن، زاكرن، بلندكردن: (۲) له خواری
رزگار كردن (۱) بلندكردن: (۲) كج را راست نمودن.
راستكرن: راست كردن (۱) نگا: راست كردن.
راست كوتن: درونه‌كردن له قسه‌دا (۱) راست گفتن.
راست كهر: ده‌لانی نیوان كج و كور (۱) دلال محبت.
راست كهره‌وه: (۱) كه‌سی كه خوار راست ده كا: (۲) هه‌له‌ی نوسراو لا بهر
(۱) راست كنده: (۲) غلط گیر، نصیح كنده غلط.
راست گو: درونه‌كهر، راست بیژ (۱) راستگو.
راست گوتن: راست كوتن (۱) راست گفتن.
راست‌گویی: بیسه‌ی راست گو (۱) حقوقی، راستگویی.
راست‌واتن: راست كوتن (۱) راست گفتن.
راست‌وتن: راست كوتن (۱) راست گفتن.
راست‌وجه‌پ: (۱) قیله‌وقانج، نبلاوتیل: (۲) نامراژینكه شیشه‌ی له تفه‌نگا
گیربوی بی ده‌رده‌هینسه‌وه: (۳) تيك به‌زانندی په‌لی راسته‌وه جو به له
چاره‌كردنی بشت وه‌رگه‌راندا (۱) دو چیز را به حالت ارببی درهم
كشیدن: (۲) ابزار بیرون آوردن سیخ‌نفتنگ گیركرده در اوله،
(۳) دست راست و پای چپ یا بالعكس كشیدن برای معالجه.
راست‌وره‌وان: فسه‌ی بی‌په‌ده‌وه مینگه (۱) رك و صریح.
راستوك: پیباگی بی درو (۱) صادق و راستگو.
راست‌وه‌بون: راس بونه‌وه (۱) نگا: راس بونه‌وه.
راست‌ویژ: راست بیژ (۱) راستگو.
راست‌ویژی: راست گو بی (۱) راستگویی.
راسته: (۱) خهت كیش: (۲) دارینکی دولك بو نه‌زمونی راستی و خواری
به‌رادش: (۳) قه‌بسه‌ری، بازاری سهرداپوشراو: (۲) جوزی هه‌له‌ركی،
راست: (۵) زیگی بی بیج: (له راسته‌ی خه‌بايان): (۶) بهرانبه‌ری
چه‌په: (ده‌سنی راسته): (۷) گوشتی بشت‌مازه (۱) خط‌كش:
(۲) جویی دوشاخه برای اندازه‌گیری در آسیا: (۳) راسته‌بازار، نیمچه:

(۴) نوعی رقص؛ (۵) راه بی پیچ و خم؛ (۶) طرف راست؛ (۷) گوشت راسته.

راسته بازار: قه‌بسری [۱] راسته بازار.

راسته زنی: زبگه‌ی بی پیچ [۱] راه راست، صراط مستقیم.

راسته‌قانی: راسنی نه‌واو، بی لاری و خواری [۱] حقیقت، درست و صحیح.

راسته‌قینه: راسته‌قانی [۱] حقیقت.

راسته‌ک: راسته‌ی ناش [۱] وسیلهٔ آمودن سنگ آسیاب.

راسته‌کی: راسته‌قانی [۱] درست و صحیح.

راسته‌کینه: راسته‌قانی [۱] درست و صحیح.

راسته‌وانه: (۱) دروس ده کاره‌هانگ؛ (گوربه‌کوت راسته‌وانه یان چه‌بوانه له پا کرده؟)، دزی بیچ‌وانه؛ (۲) دژی چه‌بوانه، کسه‌ئی که به ده‌سنی راست کار ده کا [۱] (۱) مخالف وارونه؛ (۲) کسی که با دست راست کار می‌کند، راست دست.

راسته‌وچوپه: (۱) لای راس و لای چه‌ب؛ (۲) حوری گمه‌ی هلوکین [۱] (۱) طرف راست و چپ؛ (۲) یکی از بازبهای الک‌دولک.

راسته‌وخو: (۱) بی لادان و لدری درچرن؛ (راسته‌وخو بزوده‌گه‌یه‌ی)؛ (۲) قسه‌ی بی مبنگه‌مبگ؛ (راسته‌وخو بیم‌گوت) [۱] (۱) مستقیم؛ (۲) رک و صریح.

راسته‌وراست: راسته‌وخو [۱] نگا؛ راسته‌وخو.

راسته‌ووی: راسته‌وخو [۱] نگا؛ راسته‌وخو.

راسته‌وه‌بون: راس بونه‌وه [۱] نگا؛ راس بونه‌وه.

راسته‌وه‌کردن: راست کردنه‌وه [۱] نگا؛ راست کردنه‌وه.

راستی: دروستی [۱] دروسنی.

راس‌روین: راست‌زوین [۱] اعتراف به حقیقت.

راس‌ویژ: راست‌بیژ [۱] راستگو.

راسه: راسته [۱] نگا؛ راسته.

راسه‌قانی: راسته‌قانی [۱] حقیقت.

راسه‌ویون: راس بونه‌وه [۱] نگا؛ راس بونه‌وه.

راسه‌وکردن: راست کردنه‌وه [۱] نگا؛ راست کردنه‌وه.

راسی: راسنی [۱] دروسنی.

راشکاو: به‌ناشکراو بی پیچ و په‌نا [۱] صراحت، صریح.

راشلکان: به‌ته‌له‌شهل زوبیشن [۱] لنگان‌لنگان راه رفتن.

راشله‌قان: بزای تراو له ده‌فرا [۱] به‌هم خوردن مایع در ظرف.

راشله‌قاندن: بزواندن و رانله‌کاندنی تراو له ده‌فرا [۱] به‌هم زدن مایع در ظرف.

راش‌وروت: (۱) زور نه‌دارو هه‌زار؛ (۲) حملو جه‌لو، بوره‌بیباگ و نه‌ناس [۱] (۱) ندار و بیچاره؛ (۲) رخاله.

راشه‌کان: رانله‌قان، رانله‌کان [۱] نگا؛ رانله‌قان.

راشه‌کاندن: زانه‌کاندن [۱] نگا؛ زانه‌کاندن.

راشه‌کاو: رانله‌قانو [۱] نگا؛ رانله‌قانو.

راشه‌ن: تویشوی زبگه، نیشو [۱] زادراه، توشه.

راشی: زونی کونجی [۱] روغن کنجد.

رافران: رازفان [۱] نگا؛ رازفان.

رافراندن: رازفاندن، رازفان [۱] نگا؛ رازفان.

رافرین: رازفین، رازفان [۱] نگا؛ رازفان.

رافرین: رازفین [۱] نگا؛ رازفین.

رافیسک: ره‌فیسکه، ره‌گی نه‌ستوری ژیر زرانی [۱] رگ ستر زبر زانو.

رافینا: گوندیکی کوردسنا‌نه به‌عسی ویرانی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که به‌شها ویران کردند.

راف: (۱) پیشه‌ی نجیرگرتن، نجیر؛ (۲) به‌له‌ی زه‌ش له پیست؛ (۳) به‌له‌ی دم وچاوی ژنی زگیر؛ (۴) ریز، سف؛ (۵) شهرم و شوره‌بی؛ (۶) به‌لدک نه‌ستور بونی ژنی زگیر [۱] (۱) شکار؛ (۲) لگه‌های سیاه بر پوست؛ (۳) لگه‌های صورت زن حامله؛ (۴) صف؛ (۵) حیا؛ (۶) وارپس پای زن حامله.

راف‌زو: کسه‌ئی که ده‌میشه ده‌جینه‌ه‌و [۱] شکارچی حرفه‌ای.

رافکار: نجیروان [۱] صباد.

رافگه: جی‌راو [۱] جای شکار، شکارگاه.

رافه: واتا شی کردنه‌وه، رازه [۱] شرح و تفسیر.

رافه‌فان: نجیرکار، مروی نجیروان [۱] شکارچی.

رافهر: پارانه‌وه، لالانه‌وه [۱] النماس عاجزانه، لابه.

رافهراندن: کاری لالانه‌وه [۱] لابه کردن.

رافه‌ک: سیر بالبو، بالونیه [۱] شیر پالا، پالونیه شیر.

رافه‌کار: کسه‌ئی واتا شی ده‌کاته‌وه [۱] شارح، مفسر.

رافه‌کرن: شی کردنه‌وه‌ی واتا [۱] شرح کردن.

رافه‌کری: وانای شی کراو. مانا به‌دریزی لیوه دراو [۱] مشروح.

رافه‌کهر: رافه‌کار [۱] شارح.

رافیار: نجیرقان، راوکهر [۱] صباد.

رافوتان: (۱) به‌لامار؛ (۲) چونه‌ناو؛ (۳) دانه‌کان [۱] (۱) بورش؛ (۲) وارد شدن؛ (۳) تکان دادن.

رافولباندن: داقلیساندن [۱] نگا؛ داقلبشاندن.

رافه‌تاندن: له کار لادان، له‌سه‌ر کار لابردن [۱] عزل.

رافه‌تاندی: له کار لادراو، له‌سه‌ر کار لابراو [۱] معزول.

راک: کهری مزنی بن‌والا، گاشه‌به‌ردی ژیر به‌نال، نه‌شکوت ناسایی [۱] صخرهٔ زیر خالی، غار مانند.

راکردن: (۱) غاردان، به‌له‌زجون؛ (۲) به‌زی‌دا زویشن؛ (۳) هه‌لان له نرسان [۱] (۱) دیدن؛ (۲) راه رفتن؛ (۳) فرار.

راکرن: (۱) به‌رزه‌وه کردن؛ (۲) هه‌لان له ترسان؛ (۳) به‌غار زویشن [۱] (۱) بلندکردن؛ (۲) فرار؛ (۳) دیدن.

راکشان: (۱) پال که‌فتن؛ (۲) به‌سه‌رزه‌وه‌ی دا خزبن؛ (۳) ده‌رکشان [۱] (۱) دراز کشیدن؛ (۲) بر زمین خزیدن؛ (۳) برکشیده شدن.

راکشاندن: له‌سه‌رزه‌وه‌ی درژکردن [۱] بر زمین کشیدن.

راکشاو: (۱) پال که‌فته؛ (۲) کیشراو به‌زه‌وه‌ی دا؛ (۳) برتی له بالابند [۱] (۱) دراز کشیده؛ (۲) کشیده شده؛ (۳) کتابه از بلندقد.

راکولین: زاسان، بوجون به توره بی [نکا: زاسان].

راکه: (۱) غارده؛ (۲) بمرزکه [نکا: بدو؛ (۲) بلند کن.

راکه تن: (۱) بال که فتن، رازان؛ (۲) چاوه نوزبونی دهرفت [نکا: (۱) نکا: رازان؛ (۲) منتظر فرصت شدن.

راکه ر: زاست کمر، ده لالی نیوان کچ و کور [نکا: دلال محبت.

راکهش: کبشهر، دل راکیش: (ژنک راکهش و نه شقه له کمرن) [نکا: جاذبه، جذابیت.

راکه وتن: راکه تن [نکا: نکا: راکه تن.

راکیش: (۱) کشان به سدر زهوی دا؛ (۲) راکیش کمر، هوی راکیشان [نکا: (۱) ککش؛ (۲) کشنده.

راکیشان: (۱) به سدر زهوی دا خزانندن و بردن؛ (۲) بهره خو هبنان؛

(۳) له دودان و دیرتر کردن؛ (گوربسه که راکیشسه، لاقت راکیشسه)؛

(۴) فراندنی کچ به زوری [نکا: (۱) بر زمین کشانندن؛ (۲) بسوی خود

کشیدن، جذب؛ (۳) دراز کردن؛ (۴) ریودن دختر مردم به زون

راگرا: (۱) برلنی گر، پش گر؛ (کازه کمر راگرت نم هیشت بکری)؛

(۲) ناگاداری کمر؛ (ژنکی مال راگره)؛ (۳) چته، پیام خراب [نکا: (۱)

مانع؛ (۲) نگاه دارنده؛ (۳) راهزن.

راگرتن: (۱) ناگاداری ای کردن؛ (۲) بدر بست کردن [نکا: (۱) نگهداری

کردن؛ (۲) منوقف کردن.

راگفاشتن: گوشین به دست [نکا: فشردن با دست.

راگواستن: (۱) گویزانه، شنئی له جئی به کهوه بو جئی به یکی نر بردن؛

(۲) گویزانه و به نه بنی [نکا: (۱) منتقل کردن؛ (۲) مخفیانه انتقال دادن.

راگوزار: (۱) زباز، رنگی هاتوجو؛ (۲) زبوار، که سنی به رنگه دا ده زوا [نکا:

(۱) راه آمد و رفت، ممر؛ (۲) رونده، رهگذر، راهی.

راگوزه ر: راگوزار [نکا: نکا: راگوزار.

راگوشین: راگفاشتن [نکا: فشردن با دست.

راگویز: جئی گورکی [نکا: انتقال.

راگویزان: راگواستن [نکا: نکا: راگواستن.

راگویزن: راگواستن [نکا: نکا: راگواستن.

راگه: شوینی هانوجوی خه لک [نکا: راه.

راگهش: (۱) حده کچی، قسه خوش؛ (۲) نارکه [نکا: (۱) سح و لور؛ (۲)

نازکننده.

راگه هاندن: راگه باندن [نکا: ابلاغ کردن.

راگه باندن: (۱) به گوی دادانی فسه ی مه به ست؛ (۲) زاسیاردن [نکا:

(۱) تبلیغ، ابلاغ، اعلام؛ (۲) سفارش.

راگه یشتن: (۱) کورتی نه هبنان، نیرا کردن؛ (ده سنم بی راگه یشت،

داره که به خانو راناکا، نانه که به هم مان راگه یشت)؛ (۲) سه بربرشنی

کردن [نکا: (۱) کوتاه نیاوردن، رسیدن؛ (۲) سر پرستی کردن.

راگه یین: گه یشتنی زاسپوری [نکا: رسیدن پیام و تبلیغ.

راگه یین: که سنی که سپارده ی فسه ده گه یینی [نکا: پیام رسان.

راگیر: زنگر [نکا: رهزن.

راگیران: (۱) وهستان، پش گبران؛ (۲) ناوه دزکردنی برین؛ (ده ستم

راگیراوه) [نکا: (۱) اباستان، متوقف شدن؛ (۲) عفونت زخم و دمل.

راگیر بون: وهستان [نکا: بند آمدگی.

راگیر کردن: وهستاندن [نکا: بند کردن، متوقف کردن.

راگیر نامه: پسوله ی بردنه زیندان [نکا: سند دستگیری.

رام: (۱) برزوی من؛ (۲) کهوی، فیر، خوگرتو [نکا: (۱) رای من؛

(۲) خوگرفته، رام.

رامال: زاسته و زاست بهره خندان و ماشتن؛ (جینسته که ی رامالی هموی

خواره، نم زبل و زاله راماله) [نکا: جلو دادن و بادست رد کردن، جلو

انداختن و رو بیندن.

رامالان: رامال [نکا: نکا: رامال.

رامالدان: رازفاندن به هیزی ده ست [نکا: رفت و روب کردن.

رامالین: رامال [نکا: نکا: رامال.

رامسان: (۱) ده بیره وه چو، مات بو، و بیر کردنمه؛ (۲) سه سورمان [نکا:

(۱) در فکر فرورفتن؛ (۲) متحیر ماندن.

راماوا: (۱) ده بیره وه چوگ؛ (۲) سه رگردان [نکا: (۱) در فکر فرورفته؛

(۲) سرگردان.

رامای: راماو [نکا: نکا: راماو.

رام بو، کهوی کرا، له سلی دانکاوا [نکا: رام شده.

رام بوگ: رام بو [نکا: رام شده.

رام بو، کهوی بو، له سلی ده ست هه نگرن [نکا: رام شدن.

رامکه: (۱) نهو هبلکه ی ده بین مر بشکی هبلکه که ی ده بن، زاوکه؛

(۲) زامی بکه [نکا: (۱) تحمی که زیر مرغ گذارند نا نخم بگذارد؛ (۲)

رامش کن.

رامل: به ک که ون له وه رام دانه وه، دامان له جواب [نکا: درماندن از جواب.

رامل خستن: قسه بی نه هبنان، به ک خسنی هاودین له وه رام [نکا:

اتمام حجت، الزام دادن، محکوم کردن در بحث.

راموز: ماچ، پاچ [نکا: بوسه.

راموس: راموز [نکا: بوسه.

راموسان: (۱) راموز؛ (۲) ماچ کردن [نکا: (۱) بوسه؛ (۲) بوسیدن.

راموسین: ماچ کردن، پاچ کردن [نکا: بوسیدن.

رامه: رامکه، زاوکه ی مر بشک [نکا: نخمی که زیر مرغ نخمگذار می نه

رامیاز: (۱) شوانی به ز؛ (۲) رهوکه وان، ناگاداری زهوی نه سب؛

(۳) سیاست زان [نکا: (۱) جوابان گله؛ (۲) نگهبان رمه اسب؛

(۳) سیاستمدار.

رامیاری: (۱) شوانی؛ (۲) زهوکه وانی؛ (۳) سیاست [نکا: (۱) چوبانی؛

(۲) نگهبانی رمه اسب؛ (۳) سیاست.

رامیس: ماچ، راموز، راموسان [نکا: بوسه.

ران: (۱) له نه زنو بهره زور نا سمت؛ (۲) میگه له مهر؛ (۳) گاکه ل [نکا: (۱) ران؛

(۲) گله گوسفند؛ (۳) رمه گار.

رانان: (۱) بهرجای حه شامات دان؛ (۲) له سه سنگ ناوخوردنمه، ده

ده کانی زه نندن؛ (۳) شوین که وتن بو گرتن [نکا: (۱) به نمابش گذاشتن؛

(۲) دمر آب از چشمه خوردن؛ (۳) دنبال کردن، تعقیب.

زائو: (۱) نینسانی خەلك دراو: (۲) پىنى كه هبمايه بو ناونك [ف] (۱) بدنمايش گداشته شده: (۲) ضمير دسنورى.
 زائبار: نازو، ليخوز، كه سنى كه باره بهر نه زائنى [ف] راننده.
 زائان: (۱) نازوون، لى خوزين: (۲) هاوبستن [ف] (۱) راندىن. راه انداختن: (۲) سنگ برانى.
 زائك: شهروالى له بو زو، شاپك، بانولى بو زو [ف] شلوار از شال. شلوار بشمى محلى.
 زائكه: نېسكى دهورى گوانى نازه له كه برىنگى ناكه له نرسى دزك تى چه قين [ف] بشم اطراف پستان يز وگوسفند كه براى محفوظ ماندن پستان از خار چيده نمى شود.
 زائما: شاره زاء، به له [ف] راهنما.
 زائموئى: شاره زابى كردن [ف] رهنموى
 زائوان: زائان [ف] به نمايش گذاشتن.
 زائواندىن: زائان [ف] به نمايش گذاشتن.
 زائنه: زائك [ف] شلوار شال.
 زائهرم: خوش چيزه و نهرم و نبان [ف] خوش مزه نرم.
 زائنى: (۱) زائك: (۲) لى خوزى. نازوئى [ف] (۱) شلوار شال: (۲) راه انداخت.
 زائين: نازوون، لى خوزين [ف] راننا. گى.
 زائيه: شاريكه له كوردستان [ف] نام شهرى در كردستان.
 زائو: (۱) زاف: (۲) گزى و قىل [ف] (۱) شكار: (۲) نارو، كلك.
 زائوار: يه كسمى خوشرو [ف] رهوار.
 زائوان: وزينه، فسهى به خوشى بى هوش [ف] هذيان.
 زائواندىن: وزينه كردن [ف] هذيان گفنى.
 زائوبان: زيگهى هانوجوى هموان [ف] راهها، شارع عام.
 زائوچى: زافه فان [ف] شكارچى.
 زائور: جانه وهرى كبرى، درنده [ف] جانور وحشى.
 زاوراندىن: ده رباز بو ن. ززگار بو ن [ف] رستگار شدن.
 زاورتن: لىك بلاو بو ن. هدر بهك به لا به كا چون [ف] پراكنده شدن.
 زائوشكار: زاو به ده سنى جهم [ف] شكار گروهى.
 زائوك: زافك، بالونى شىرو سنى تراو [ف] پالونه.
 زائوكه: زامكه [ف] نگا: زامكه.
 زائوكهر: زافه فان [ف] شكارچى.
 زائوكه: جى زائو [ف] شكارگاه.
 زائوان: شوبن كهوتن بو گرتن، دانه دو، دانه پى [ف] دنبال كردن، تعقب به قصد گرفتن.
 زائونيان: زائوان [ف] نگا: زائوان.
 زائوويو: زمان لوسى، كلكه سونه، مەرايى [ف] تملق و چاپلوسى.
 زائوووت: زيگرى و دزى [ف] راهزنى و مردم لخت كردن.
 زائووييس: به نى نهون [ف] ريس بافندگى.
 زائوويو: قىل و فده رج، دزى و فزى [ف] دوزوكلك.
 زائوشكار: زائوشكار [ف] شكار گروهى.

زائو: (۱) شى كردنه وى واتا: (۲) بوئسه، فرمانه به وئستان [ف] (۱) شرح و تفسير: (۲) امر به ايستادن.
 زائو دوئان: دانه پى، زائوان [ف] دنبال كردن.
 زائو زئوى: (۱) گوزان بو زئوى گرتن: (۲) برنسى له قىل، گزى ده كارهيئان [ف] (۱) شكار روباه: (۲) كتابه از كلك زدن.
 زائوستان: (۱) به پاره وئستان: (۲) نه جزلان، نه بزوتن: (۳) برنسى له بى كار بو ن [ف] (۱) سر پا ايستادن: (۲) حركت نكردن: (۳) كتابه از بيكار شدن.
 زائوستاندىن: (۱) له بزوتن گيرانه و: (۲) به قهتبه بلند كردن [ف] (۱) از حركت بازداشتن: (۲) بلند نگه داشتن.
 زائوستانو: (۱) جهق، بى بزوتن: (۲) به پى وه: (۳) برنسى له ده سلات دارى و هرمان: (خوا زائوستانوت كا، هر زائوستانو بى) [ف] (۱) ثابت، راكه: (۲) بر پا ايستاده: (۳) بايدار.
 زائوستانوخ: هدميشه نبشنه جى، كه سنى كه له شوئيك لا ناكه وى [ف] ثابت، مفيم هميشگى.
 زائوش: بزوتنه وى توند، ته كان [ف] تكان شديده.
 زائوشان: زائوش [ف] تكان شديده.
 زائوشاندىن: زائوشاندىن [ف] تكان شديده دادن.
 زائوشاو: نه كا و [ف] تكان داده.
 زائوشين: نه كئنه ر [ف] نكائنده.
 زائوشين: زائوشا: [ف] تكان شديده.
 زائوهك: زائوك [ف] پالونه.
 زائوكانى: زائوى كهو به نو [ف] شكار كيك با نور.
 زائوى: (۱) تازى بان مەلى فيره زائو: (۲) وتار گيره و [ف] (۱) سگ با پرنده شكارى: (۲) راوى.
 زائويار: (۱) زيبوار، كه سنى به زيگه دا بو سه قهر ده زوا: (۲) زائوكهر [ف] (۱) رهگذر، مسافر: (۲) شكارچى.
 زائويچكه: (۱) بىر كردنه له شنى، زامان: (۲) هان و جو كردن له يهك شوين له بهر بى كارى: (ماز به كه زائويچكه ده كا) [ف] (۱) ننگر در جبرى كردن: (۲) آمدورفت در يكجا از بيكارى.
 زائويژ: (۱) به خه بال بو چون: (به زائويژ ده بى كه روئنتك له م ناقارانه بى): (۲) نه گيبر و زاء: (۳) ده راوى ده م: (راوئزى خوشه كه قسه ده كا) [ف] (۱) حدس: (۲) تدبير، مشورت: (۳) طرز ادای كلمات.
 زائويژ كردن: ته گيبر كردن، لى كوئينه وه، لى دوان [ف] مشورت كردن.
 زائويژكه: زائويچكه [ف] نگا: زائويچكه.
 زائويژكه: به ته گيبر، نه گيبر كه ر [ف] رايژن، مستشار.
 زائويژگا: چيگهى ته گيبر لى كردنه وه [ف] دارالشورا.
 زائويژگه: زائويژگا [ف] دارالشورا.
 زائويژه: زائويژكه ر [ف] رايژن.
 زائويژيار: زائويژكه ر [ف] رايژن.
 زائويستان: زائوستان [ف] نگا: زائوستان.
 زائويستاندىن: زائوستاندىن [ف] نگا: زائوستاندىن.

زآوئستاو: زآوئستاو [۱] نگا: زاوه ستاو.

زآوئشکه: زآوئچکه [۱] نگا: زآوئچکه.

زآه: زآه [۱] راه.

زآهاتن: فیر بون به باشی، هه قوتن: (متالای حاشیبه زولفت له سهر سه فحه ی زوخت سه عبه / بهوم چا بو به مندالی له دهرسی عیشق زآهاتم) «حمریق» [۱] تعلیم دیدن، مشق کردن، نسر بن کردن، بادگرفتن، عادت کردن.

زآهاتو: فیر کراو، فیره کارکراو [۱] تعلیم دیده.

زآهاتی: زآهاتو [۱] تعلیم دیده.

زآهشتن: به لامار بردن: (زآهشته من م باز دا) [۱] جمله کردن.

زآهن: (۱) زان. له زرانی بهره زور نا زگ: (۲) گوند بکی کوردسنانه به عسی ویرانی کرد [۱] زان: (۲) نام روسنایی در کردستان که بعشیا ویران کردند.

زآهوه ند: بنکی ریواس، ره گی کلآوبن [۱] ربوند.

زآهسی: (۱) وزگار: (۲) هه ل هانتسی شنی دژوارو جدنون [۱] نجات: (۲) حل مشکل.

زآهیزاندن: له پرو نه کاو به سردا دان [۱] ناگهانی جمله بردن.

زآهیشتن: (۱) زآداشتن: (۲) زانه نگاون: (۳) بریتی له با له زگ دهر کردن: (۴) په لاماردان، شالآو بردن: (۵) داوی به قولآهوه فرئی دانه ناو ناو بو ماسی گرن [۱] نگا: زآداسنن: (۲) نگا: زآندنگاون: (۳) کتایه از یاد شکم خالی کردن: (۴) جمله کردن: (۵) پرناپ قلاب به داخل آب برای ماهگیری.

زآهیل: نمو نالآهه له تموندا پویان نیوه دهری [۱] تار بافندگی.

زآهیلان: (۱) زآهیشتن: (۲) زانه نگاون [۱] نگا: زآهیشتن: (۲) نگا: زانه نگاون.

زآهیل بون: (۱) زیز بونی داوی نمون بان بوزو بو ناماده بونی بو نیوه دان: (۲) بریتی له هه له نگوتن و زوت بردن و کهوتن [۱] ردیف شدن نارها در بافندگی: (۲) کتایه از سکندری خوردن و بر سر افاندن.

زآهیل کردن: زیزکردنی داوی نمون یان بوزو [۱] ردیف کردن نارهای بافتنی.

زآهین: کهسی که مرویان گمانداری بر نالیم دهه، فیکه. [۱] آهسته، مرتبی، معلم.

زآهیتان: (۱) فر کردن له کاردا: (۲) کهوی کردن، حه ایبت کردن [۱] (۱) تعلیم دادن: (۲) رام کردن.

زآی: (۱) نه زای، بوچه، له بهرچی: (۲) له بهر [۱] چرا: (۲) برای.

زآیاخ: زآخمر [۱] زیرانداز.

زآیج: (۱) نمو پاره ی که ورده گیری، (۲) مالتی که کرباری زوره [۱] پول رایج مملکت: (۲) کالای پر رونق.

زآیخ: زآیاخ، زآخمر [۱] زیرانداز.

زآیدان: شان دان، نشانندان [۱] نشان دادن.

زآیش: له بهر نوبسراو [۱] نسخه برداشته، رونوشت.

زآیشان: له بهر نوبسته و [۱] نسخه برداری.

زآی مهزن: (۱) له خوابی: (۲) خو له خه لک یه زیانرزان [۱] متکبر: (۲) خود را برتر از دیگران دانستن.

زآیه: شباوی، حهد: (زآبهم نا که ری باست بکم) [۱] شایستگی.

زآیه ت: مسکین، زه عبه ت، کاسبکاری بهره سنی ناغا [۱] رعیت.

زآیه که وتن: شباوی، زآیه [۱] شایستگی، لیاقت داشتن.

زآیه ل: زآهیل هه والی بو [۱] نارهای بافت، مقامل بود.

زآیه لکه: زآوئچکه، هانوجو، له ته نیا شوئبکدا هانوجو کردن [۱] قدم زدن در یکجای معین.

زآیه لئه: (۱) زآهیل: (۲) زآوئچکه به هه مو ماناوه [۱] نگا: زآهیل: (۲) نگا: زآوئچکه.

زآیی: زآهی [۱] نگا: زآهی.

زآییل: زآهیل [۱] تار بافتنی.

زآب: (۱) چاره گ، پارزی له جوار با: (۲) میوه ی کولیندراو، مره با: (زبی ته ماته، زبه نار) [۱] یک چهارم، چارک: (۲) رب چاشنی.

زآبات: به سنراو، دزی نازاد [۱] بسنه شده، مقابل آزاد.

زآبازه: (۱) ره پسته: (۲) ناماده کردنی زهوی به ناودان بو کیلان [۱] نگا: زه پسته: (۲) آبیاری زمین برای کاشتن.

زآباس: دبرانی زهوی بهر له جانندن، ناوداشتن بو زه پسته، ثاویاری بو ناوه نیا، که شاو [۱] آبیاری زمین قبل از شخم زدن و کاشتن.

زآباسه: (۱) رباس: (۲) که شاو [۱] نگا: رباس: (۲) نیم خشک شدن زمین به طوری که قابل کشت باشد.

زآبس: زه وینی ثاویاری کر باو بهر له کیلان و جانندن [۱] آبیاری شده قبل از شخم.

زآبسان: ناوداشته ی ناماده بو کیلان، کهش انتهوه [۱] آبیاری شده آماده شخم.

زآبه: جوئی پیوانه یه بو ده خل نه اندازه ی نربک دو کیلو به [۱] نوعی پیمانۀ غله.

زآبیز: ریواس [۱] ریواس.

زآبیس: ریوز [۱] ریواس.

زآبان: زوان، سموز بونی گبا [۱] روییدن، رستن.

زآباندن: زواندن، شین کردن [۱] رویانیدن.

زآبتوک: دوشاوی به کجار کولیندراو [۱] شیره یکبار حوشیده.

زآپلاندن: دهره ی دار همل په رناوتن بو بهر زونهوه ی تاقه داریک [۱] قطع شاخه های اضافی درخت برای رشد شاخه اصلی، شرس.

زآپن: پنچ، پنچی گبا [۱] ریشه، بن.

زآپن دا کوتان: پنچ بده ویا کوتان [۱] بشه دوان

زآپن دا کوتان: پنچ دا کوتان [۱] ریشه دوانیدن.

زآپن دان: زآپن دا کوتان [۱] بشه دوانیدن.

زآپنی: بارانه ی په له [۱] باران کافی برای مزروعات.

زآپنین: په له دان [۱] آمدن باران کافی.

زآپه: ده نگگی ندهی پا بان بهر دا کوتان [۱] صدای پا با کنگ کاری.

زآرت: (۱) قسه ی بیزار ی، نفره: (۲) دهرکردنی ناخوشه و بست: (۳) بروات

رُذمابات: گونديکي کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که بعشها ویران کردند.
 رُذوز: نامانه‌تی به سه‌بره‌کدا دروانی جلك که جلدرو ده یکمن [۱] پرو خباطی.
 رُذین: نه‌رُذین، موی سه‌ر جمن، رُیش [۱] موی زنج، ریش.
 رُذین: رُذین [۱] نگاه رُذین-
 رُز: (۱) زنجیری پارک: (۲) له‌بهره‌ک جو بی له (زورمانه‌وه‌دا [۱] ۱) زنجیر نازک: (۲) یوسبدگی.
 رُزان: له‌بهره‌ک جو و خرابون له زورمانه‌وه بان له نه‌زایی، به‌رتین [۱] یوسبدن.
 رُزاندن: به‌رتاندن [۱] یوسانیدن.
 رُزانن: رُزاندن [۱] یوسانیدن.
 رُزاو: دارزاو، به‌کارنه‌ماو له‌بهر رُزین [۱] یوسبده، لهبده.
 رُزد: زنجیره‌کبو، جه‌ند چیا به‌ک به‌یال به‌کوه [۱] سلسله‌جبال.
 رُزده: (۱) نائفه‌رُززی درگا: (۲) زنجیره‌کبو [۱] ۱) حلقه و زنجیر در: (۲) سلسله‌جبال.
 رُزدی: زنجیره‌کبو [۱] سلسله‌جبال.
 رُزق: جانه‌وه‌ریکه له به‌بنی سموره و مشکا، بان بانک [۱] جانوری از سمور کوچکتر.
 رُزک: بزاق، تابه‌تی بزانی خوین [۱] خونریزی.
 رُزکیان: لو، بزاق [۱] خون‌دماغ.
 رُزگ: (۱) رُز، سف، چند شت به‌بال به‌کوه: (۲) هه‌راش، زل‌نر له هاو‌زایان [۱] ۱) رده‌ب: (۲) بالند، تر از همزادان-
 رُزگار: نازاد، نازا [۱] رستگار، آزاد و رها.
 رُزگاری: نازادی [۱] رستگاری.
 رُزگه‌دوینی: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که بعشها ویران کردند.
 رُزم: قه‌ومانی له‌نکاو [۱] پشامد نامتظره.
 رُزن: رُزیه، چینه [۱] رده، چین دیوار مثلا.
 رُزندی: لوله [۱] لوله.
 رُزوک: (۱) میوه‌ی کرم‌ولی رُزبو: (۲) شیایوی رُزین [۱] ۱) میوه کرم‌زده لهبده: (۲) آماده یوسبدن.
 رُزه‌ک: رُزوک [۱] نگاه: رُزوک.
 رُزه‌ل: رُزوی به‌کارنه‌هانو [۱] لهبده از کار افتاده.
 رُزه‌لوک: رُزه‌ل [۱] لهبده از کار افتاده.
 رُزی: دارزاو [۱] یوسبده، لهبده.
 رُزیگ: رُزی [۱] یوسبده، لهبده.
 رُزیان: رُزان [۱] یوسبده.
 رُزیانک: رُزیانه [۱] رازبانه.
 رُزیله: نه‌خوشی بی‌هیزی به‌ک‌کوه‌نه [۱] بیمار لاغر از کار افتاده.
 رُزین: رُزان [۱] یوسبدن.
 رُزیو: رُزاو [۱] یوسبده.

[۱] (۱) نفرین: (۲) دك: (۳) برود.
 رُناخ: سبف زه‌مینه، باره‌لماسی [۱] سبب‌زه‌مینی.
 رُنام: ره‌ملی ورد، قوم [۱] رینگ.
 رُنان: (۱) نفره‌گونن: (۲) وه‌ده‌رزان [۱] ۱) نفرین گفتن: (۲) دك شدن.
 رُناندن: (۱) جوین بی‌دان: (۲) وه‌ده‌رنانی ناخوشه‌ویست [۱] ۱) نفرین کردن: (۲) دك کردن.
 رُتل: گون، گونک، باتو [۱] خابه.
 رُتلو: گون هه‌لماساو، بانو باکردو [۱] خابه آماسبده.
 رُتم: به‌رگر، له‌میوه [۱] سد، پندآور.
 رُتمی: به‌رگر او [۱] مسدود.
 رُتو: رُوشین، زه‌وت [۱] رفنار.
 رُتویی: رُزوی، رُواس، جنر [۱] روباه.
 رُزج: به‌له‌ی شین له پیست له که‌ونن و لبدانه‌وه [۱] لکه‌کبود بر پوست در اثر ضرب‌دیدگی.
 رُزجان: شین‌پونه‌وی پیست له ویکه‌وتنه‌وه [۱] کبود شدن پوست از ضربت.
 رُزجیان: رُزجان [۱] نگاه: رُزجان.
 رُزجین: رُزجان [۱] نگاه: رُزجان.
 رُجوا: زه‌وا، دل به‌رانی دان [۱] روا، روادانستن.
 رُجوادیتن: زه‌وادیتن، دل بی‌رازی بون [۱] روادیدن.
 رُجوادین: رُجوادین [۱] روا‌یدن.
 رُجه: (۱) نه‌ناسی جلكان: (۲) به‌نی شاقولی به‌ناغ [۱] ۱) طناب لباس خیس: (۲) نخ راسته‌بنایی.
 رُج: (۱) به‌سته‌له‌ک، زه‌وبنی وشک هه‌لانو له سه‌رمان: (۲) مه‌ین، توندیونی شیرو هه‌ر شتی شل و تراو: (۳) ددانی لُبو له سه‌ر هه‌لمالدراو [۱] ۱) بخیندان: (۲) انعقاد مابعات: (۳) دندانه‌ها به‌حالت قروچه.
 رُجان: (۱) به‌ستنی سه‌هول: (۲) مه‌یین [۱] ۱) بیخ بستن: (۲) منعقد شدن، رُچاندن: (۱) مه‌باندن: (۲) کرده‌سه‌هول [۱] ۱) منعقد کردن: (۲) بیخ زده کردن، بیخ بستن.
 رُجاو: (۱) به‌ستو: (۲) مه‌بو [۱] ۱) بیخ بستن: (۲) منعقد شده.
 رُجه: کورنه‌ری، رُنگه‌ی زور باربک، بزنه‌ری [۱] کوره‌زاه، مالرو.
 رُجه‌شکاندن: به‌فر به‌باکوتان بو رُنگه کرده‌وه [۱] راه در برف کوفتن با پای.
 رُجه‌قوتان: رُجه‌شکاندن [۱] نگاه: رُجه‌شکاندن.
 رُجه‌کرده‌وه: رُجه‌شکاندن [۱] نگاه: رُجه‌شکاندن.
 رُجه‌کوتان: رُجه‌شکاندن [۱] نگاه: رُجه‌شکاندن.
 رُجه‌کوتانن: رُجه‌شکاندن [۱] نگاه: رُجه‌شکاندن.
 رُجیان: رُجان [۱] نگاه: رُجان.
 رُجیو: رُجاو [۱] نگاه: رُجاو.
 رُح: گیانی جانه‌وه‌ر، روح [۱] جان.
 رُحان: (۱) گیانان: (۲) رُحان [۱] ۱) جانها: (۲) گیاه ریحان.
 رُدال: نه‌زیره، به‌ری چاو‌حیز [۱] پیر هوسباز.

رُزْبُوه: رُزْبُله [۱] نگا: رُزْبُله.

رُزْآن: له سه ره وه بو رُزْبُوه كه ونئی ناو بان هر شتی تراو بان ده بکی زور [۱] فرور بزی، ر بزش.

رُزْآنْدن: به ره وخوار كرده وه به ره لاکردنی ده نك بان ناو بان هر شتی تراو [۱] فروریختن مایع و دانه.

رُزْآنن: رُزْآنْدن [۱] نگا: رُزْآنْدن.

رُزْآنه بهك: نېكه لآوبون و مل ده بهر ملی په كتر نان [۱] درهم آمېختن، گلاویزېدن.

رُزْآو: پُرْآوای ده نك و ناو بان هر شتی تراو [۱] پاستېده، فروریخته.

رُزْآتن: رُزْآنْدن [۱] فروریختن مایع و دانه.

رُزْد: (۱) هدر وازی كور، هدر وازی كه به دژواری لېسې سهرده كه ون؛ (۲) چروك، دهس توچاو، سه قبل؛ (۳) ده بالاکردن، زل بون [۱]

(۱) سر بالایی سخت؛ (۲) خسسب؛ (۳) رشد.

رُزْد كردن: گه وه بون، بالاکردن [۱] نمو، رشد.

رُزْدی: په نوندی هاننی ناو؛ (ناوی چیم گه له کی رُزْده)؛ (۲) سه قبلې، چروکی، چكووسی، چكوودی [۱] (۱) فنسار جربان آب؛ (۲) بخل، خست.

رُزْکی: جوړی هه نجیره كېو به له [۱] نوعی انجبر وحشی.

رُزْه: كر بزی سهر [۱] سوسه، شوره سر.

رُزْه دار: سهر به كر بزی، فریژ به سهر [۱] سر با شوره.

رُزْی: (۱) خه لمور زه زو، زه زوی، كومر؛ (۲) چبستی بی چه واری؛ (۳) خلتی جگه ره و سه بېله؛ (۴) سوناو به بن به روه وه [۱] (۱) زغال؛ (۲)

آش بدون چربی؛ (۳) نېكونین سیگار؛ (۴) سوخته نه دېگ.

رُزْیاگ: رُزْآو [۱] ریخته.

رُزْیان: رُزْآن [۱] ریختن.

رُزْیانه صل: به چه ند كهس له كه سئ دان [۱] چند نفری بر سر کسی ریختن و زدن.

رُزْیانه یدك: رُزْآنه بهك، نېك چرزان [۱] درهم آمېختن، گلاویزېدن.

رُس: (۱) مه سن، نوند سونی تراو، رُج؛ (۲) په نی باریکی هوتر او [۱] (۱) لخته شدن، منعقد شدن؛ (۲) رسته.

رُست: (۱) زمن، په تی باریکی هوتر او؛ (۲) فله لادی مله ناژی؛ (۳) داب و عادهت [۱] (۱) رسته؛ (۲) قلاده گردن؛ (۳) روش، سنت، عادت.

رُستك: (۱) رُست؛ (۲) ملوانكه [۱] (۱) نگا: رُست؛ (۲) گردنېد.

رُستن: (۱) بادانی په ن و لو كه به تشی؛ (۲) برنی له چه نه بازی [۱] (۱) رسیدن؛ (۲) كتابه از برگویی.

رُسته: (۱) په نی باریکی ملی نازی و...؛ (۲) چه ند وشه كه مانا ته و او ده كه ن، جومه؛ (۳) هر شنه، هه وبری به هاروی بارك بر آوی وشكه وه كراو بو چبست [۱] (۱) رسته گردن حیوانات؛ (۲) جمله

دسنوری؛ (۳) رسته خوراکی.

رُستی: بنجینهی خانو، هیم، پناخه [۱] شالوده بنا.

رُسق: (۱) بڑبوی كه خوا ده بدا؛ (۲) رُجبال، هه چی له شیر په بندا ده بی؛ (۳) رُزق، بان بانك [۱] (۱) روزی؛ (۲) فراورده شیر؛ (۳) جانوری از

سمور كوچكتر.

رُسك: (۱) رست؛ (۲) خوینی لوت پزان [۱] (۱) نگا: رست؛ (۲) خون از دماغ آمدن.

رُسكان: (۱) دروست بونی سر شتی؛ (۲) جوش خوار دنی به یوه ندی دار؛ (۳) رزان و هه لچون؛ (دارك له و ناوه رُسكاوه) [۱] (۱) به وجود آمدن

طبعی؛ (۲) جوش خوردن به بوند درخت؛ (۳) رو بیدن و رشد كردن.

رُسكاندن: خوینی كهب پزاندن [۱] خون از دماغ آوردن.

رُسكاو: (۱) دروست بوی سر شت؛ (۲) به یوه ندی خوگر تو [۱] (۱) مخلوق طبیعی؛ (۲) پیوند جوش خورده.

رُسکی: لكا، پتوه نوسا [۱] جسبېد.

رُسكیان: خوین پزانی لوت [۱] خونر بزی به نی.

رُسكین: خوینی دم به ربون [۱] خون دماغ شدن.

رُسكین: جوړی گمه به ورده بهرد وهك دامه كردن؛ (سئ رُسكین، نوزسكین) [۱] نوعی بازی یا شن، دوز بازی.

رُسل: دؤلاب له دیواردا [۱] كمد در دیوار.

رُسوا: نابرونه ماو، ناو رُزآو، رُوسبا [۱] رسوا.

رُسهر: مه زی سهرومل سور [۱] گوسفند سر و گردن سرخ.

رُسیان: (۱) زجبان، مه بین؛ (۲) هه لدبران، بهرت بون له ژور و رُزآ؛ (۳) گه پشتن، بی گه پشتن بو میوه و ده غل [۱] (۱) منعقد شدن مایع؛ (۲) پرت شدن از بالا، سقوط؛ (۳) رسیدن میوه و غله.

رُسین: (۱) پزانی خوینی بیقل؛ (۲) به په نایه كتره وه نوساندن [۱] (۱) خون دماغ؛ (۲) به هم چسبانیدن.

رُشاندن: پُرْآنْدن [۱] پاشېدن.

رُشانه وه: (۱) وه زشان، هینانه وه؛ (۲) سیس بون و گول وه رینی دار بی وه خت [۱] (۱) قی، بالا آوردن؛ (۲) پُرْمردن و شكوفه بزی بی موقع درخت.

رُشت: شت به شت وه گوزین [۱] معامله بابابای، معاوضه.

رُشتن: (۱) رُزاندن؛ (۲) كل ده چاوكېشان؛ (۳) نه خشان؛ (كهو خال و میلی رُشتون) [۱] (۱) ریختن؛ (۲) سرمه به چشم كشدن؛ (۳) نقش و نگار

رُشته وه: برنی له ناو ره و خه لك به گز به كا كردن [۱] كتابه از فته انگیزی.

رُشته: هه رشنی گدنه به هارو [۱] رشته خوراکی.

رُشده: رُشته [۱] رسته خوراکی.

رُشفهت: پوئی كار به ده ست بو ريك خستنی كارك به ناره واده بیسینی [۱] رشوه.

رُشوه.

رُشك: گه رای ناسپی [۱] نخم شپش.

رُشكاوی: كه سئ له چلكن بان رُشك و سببی پتوه به [۱] شپشو.

رُشكن: رُشكاوی [۱] شپشو.

رُشكو: رُشكاوی [۱] شپشو.

رُشینه: ورده بارانی هیدی و نهرم [۱] نم ریز و كم باران.

رُف: (۱) تاقه ی رُوبی له دیوار بو شت له سهر دانان، رُفه، رُفحه؛ (۲) بنه مای وشه ی رُفاندن، فراندن، پُرْبندا كردن و بردن [۱] (۱) رف؛ (۲)

ربایش.

رُفَا: فرزندِ رَا رُبُودِه شد.

رُفَان: جاوگه بُو فراندن رُفَا ربایش.

رُفَانْدن: فراندن رُفَا رُبودن.

رُفَانْک: رُفَا رُفَا رُفَا.

رُفَاو: فرزندِ رَاو رُفَا رُبودِه.

رُفَت: بارانی به تهرُم، رُزْنَه رُفَا رُگبار شدید باران.

رُفْتَه: رُفَت رُفَا رُگبار شدید باران.

رُفْحَه: رُفَا رُفَا رُفَا.

رُفْسَه: گیاهه که له نیره ی که مار بوو رُفَا گیاهی است برگ سوزنی.

رُفُوک: چنگورک. چنگالی بالدار ی گوشت خور، چنگی دزنده رُفَا چنگ

و پنجه برتده و درنده.

رُفَه: (۱) رُفَا (۲) داریکی کون کونه که له حدسیر چینا به کاری ده بهن رُفَا

(۱) رُفَا (۲) چوبی که در جبدن حصیر به کار برند.

رُفِیَاگ: رُفَاو رُفَا رُبودِه.

رُفِیْدَه: دوشه کوله ناسایه که نانی پی به نندوره وه ددهن رُفَا بالشنگ

نانوایی.

رُفِیْن: (۱) رُفَان (۲) بال گرتنه وه، فر بن رُفَا (۱) ربایش (۲) پرواز

رُفِیْن: (۱) که سئی ست ده رُفِیْن: (۲) که سئی مدل هه لسه فریننی رُفَا

(۱) رباینده: (۲) پرواز دهنده.

رُفِیْنی: سماخی هره باش رُفَا نوعی سماخی معنائ.

رُفِیُو: فریو، هه لفر بو رُفَا پرواز کرده.

رُفِیْن: پیست، گزی ناگر رُفَا زبانه آتش.

رُفَا: نوره بی، رُک رُفَا کینه.

رُفَاوی: رُک رُفَا. دایم نوره رُفَا کینه ور.

رُفَا نه ستور: نوره بهک که دره نگ ناشت ده بینه وه رُفَا خشمگین

آشتی نابذیر.

رُفَا جوین: نوره بی له دلدا زاگرن رُفَا کینه نور.

رُفَا خوارنه وه: نوره بی دهرنه خستن رُفَا کینه در دل نگهداشتن، خشم

فرو خوردن

رُفَادار: رُفَا نه ستور رُفَا آشتی نابذیر.

رُفَا رُفُوک: جلکی تازه ی به خشم خش رُفَا لباس تازه خش خش کننده.

رُفَا گرتن: نوره بون رُفَا به خشم آمدن.

رُفَا له سگ: دینه وه بر رُفَا کینه نور، نودار.

رُفَا لئ کیشان: رُفَا له که سئی دهل گرتن رُفَا کینه از کسی در دل

گرفتن.

رُفَا لئ هه لگرتن: رُفَا لئ کیشان رُفَا کینه از کسی در دل گرفتن.

رُفَا: رُفَاوی، هه همیشه نوره رُفَا اکثر آ خشمگین.

رُفَا بهری: بهر بهره کانی کردن له ناخوشه ویستی رُفَا رقابت کینه توزانه.

رُفَا هه ستان: نوره بون رُفَا به خشم آمدن.

رُفَا هه ستاندن: نوره کردن رُفَا به خشم آوردن.

رُفَا هه ستاو: نوره بوگ رُفَا به خشم آمده.

رُفَا هه لسان: رُفَا هه ستان رُفَا به خشم آمدن.

رُفَا هه لساندن: رُفَا هه ستاندن رُفَا به خشم آوردن.

رُفَا هه لستاندن: رُفَا هه ستاندن رُفَا به خشم آوردن.

رُک: (۱) هه وراز ی سهخت و کور زُرد؛ (۲) بیرکم، بهرکم، قه فس؛

(۳) هه وساری ملی بهر و گونک بو به سننه وه؛ (۴) نه ستورایی نیوان

دهنده و باسکش؛ (۵) رُفَا، توره بی رُفَا (۱) سر بالایی سخت و کوز؛ (۲)

ففس؛ (۳) رشنه گردن بره و گوساله؛ (۴) ستیری میان گاواهن و خیش؛

(۵) خشم.

رُکات: له نیک له نوز؛ (نوزی به بانی دور کاته) رُکات نماز

رُکاکه: بن کور کردنی داری میوه، ته کمبش رُکاکه گود کردن پای درخت

میوه.

رُکان: باوه زی، خانجهمی له که سیک رُکان اعتماد.

رُکاوه: گوندنکه له ناوجهی بیران رُکاوه، است نزدیک بیرانشهر.

رُک بهر رُکی: رُقه بهری رُقابت کینه و روانه، هم چشمی.

رُک بهر رُکینه: رُقه بهری رُکا: نگا: رُقه بهری.

رُک چوون: (۱) ده رُقه وه جون؛ (۲) نارام بونه وه له پاش توره بون رُک

(۱) خشمگین شدن؛ (۲) دست از خشم برداشتن.

رُک دابردن: رُفَا هه ستاندن رُفَا به خشم آوردن.

رُک رُکین: چیره چیری ددانان رُک صدای به هم ساندن ددانها.

رُک کردن: نوره بون و مان گرن رُک اعتصاب از فرط خشم.

رُک کو: رُکونی رُک کینه نور.

رُک که: بیرکم، فه فه ز رُک قفس.

رُک کین: رُکونی رُک کینه نور.

رُک گرتن: له رُفَا سور بون له سهر کاریک رُک اصرار ورزیدن از کینه وری.

رُکن: رُفن رُکا: نگا: رُفن.

رُکو: هه ل لهرزین له سهرمان بان له نوسان رُکا لرزه از سرما با نرس.

رُکو: رُفن رُکا اکثر آ خشمگین.

رُکونی: رُفَا له سگ رُک کینه نور، نودار.

رُکه: (۱) مله، مل ملانی. کنی بهرکن: (نمو دو گوی درنزه رُکه ده کن کنی

زورن سهرکه وئ)؛ (۲) بیرکم، قه فس؛ (۳) هه وراز ی رُک (۱) رقابت،

مسابقه؛ (۲) ففس؛ (۳) سر بالایی سخت و نین.

رُکه بهری: رُفه بهری رُقابت کینه توزانه.

رُکه نه: نیخ له پیست دان بو خوین گرن رُکا حجامت.

رُکیا: نوره بو رُکا خشمگین شد.

رُکیشه: گیاهه که بو برین گه یاندن ده کار دئ، زه کیشه رُکا گیاهی

دارویی.

رُکیف: ناوزه نگی. زه نگو رُکاب زین.

رُکیف ده وال: فایشی ناوزه نگی رُکا تسمه بند رکاب.

رُکیف کوت: ناودانی ناسب له لابه ن سواره وه رُکا اسب دوانیدن

باشناب.

رُکین: رُک هه ستاو رُکا خشمگین.

رُکیو: رُکیف رُکاب.

رُم: (۱) نَبْزَهی دَرِیْزُ، رُمب؛ (۲) وشه‌ی بِنَجینَه بو رُمان، رُوخان [۱] (۱) نَبْزَه
 بلند؛ (۲) رِبْشَه کَلِمَه «رُمان» بَمَعْنی فروریزی.
 رُما: نَبْک نَه‌بِی، رُوخا؛ (دبواره که رُما) [۱] فروریختن دِبواری یا کوه.
 رُمال: زَبَل و زَال [۱] آنسو آشغال.
 رُمان: (۱) تَبْک نَه‌بان، رُوخان؛ (۲) مَه‌لَبَه نَدَبِکَه له کوردستان [۱]
 (۱) فروریختن دِبواری و...؛ (۲) منطقتای در کردستان،
 رُماندن: تَبْک نَه‌بانن، رُوخاندن [۱] ویران کردن، فروریزانیدن.
 رُمانن: رُماندن [۱] نگا؛ رُماندن.
 رُمانه: جوهری داسی دروینده [۱] نوعی داس درو.
 رُماو: رُوخاو، نَبْک نَه‌بِو [۱] فروریخته، ویران شده.
 رُمب: (۱) رُم، نَبْزَهی دَرِیْزُ؛ (۲) ده‌نگی به‌زَمین داکه‌وتنی شنی نهرمی زل
 [۱] (۱) نَبْزَه بلند؛ (۲) صدای افتادن چیزی سنگین و نرم.
 رُمبازی: که‌سَمی له رُم به‌کار هیئان‌دا چی به [۱] نَبْزَه باز ماهر.
 رُمبازی: (۱) شَمَر بَعَزَم کردن؛ (۲) به سوارِی له مَه‌بِدان‌دا هاتوجون [۱]
 (۱) جنگ با نَبْزَه؛ (۲) سواره در میدان جولان دادن.
 رُمبِه: ده‌نگی که‌وتنی فورس به سهر زَمین‌دا؛ (۲) ده‌نگی کونانی ده‌هول؛
 (۳) بَرِئنی له سازی و به‌که‌بِیسی؛ (هَبْشَد سازم همر رُمبِه م دَبْت) [۱]
 (۱) صدای افتادن چیز سنگین؛ (۲) صدای دهل از دور؛ (۳) کتابه از
 خوشحالی زیاد.
 رُمبِیْزُ: نَبْزَنکه گِباه‌کی نَرش و خوشی که‌منمَه‌نه ده‌گَمَل به‌فر جونوه
 ده‌رده که‌وی، نَبْزَنگی باسکلاو رُئواس [۱] ریواس،
 رُم بېشک: ناوه‌ی بچوگی به ده‌سک له جه‌ندلاوه [۱] نابه کوچک دسته‌دار،
 رُمبِوَه: زورنال، قوزَه لَقُورَت [۱] سسار نلخ مزه.
 رُمَل: نَه‌م له سهر جه‌م، رَه‌شکه و بېشکه [۱] نَرگی چشم.
 رُمو: سو که‌له‌ناوی رَه‌مَزان که ناوی پِباو بی [۱] مَخْفَف نام رَه‌مان که نام
 مردان باشد.
 رُمودَه: نالوده، خو پُنی گِرَنو، هوگر، نوگر [۱] خو گرفته، البف شده.
 رُموزن: مَبْرده زمه، دَبْوه زمه، جنوکه‌ی بباو نرسین [۱] غول ببا بان، دیو،
 رُمه: رُمبِه، ده‌نگی که‌وتنی شنی قورس [۱] صدای افتادن جسم سنگین،
 رُمی: (۱) گُزِی ناگر، پَبْت؛ (۲) رُوخا [۱] (۱) زبانه آتش؛ (۲) ویران شد،
 رُمیاگ: رُماو [۱] فروریخته، ویران.
 رُمیان: رُمان [۱] نگا؛ رُمان.
 رُمبِز: رُمبِز، رُئواس [۱] ریواس.
 رُمبِن: نَبْک نَه‌بِین، رُوخان، هه‌زَفْتَن [۱] فروریختن، ویران شدن.
 رُمبِن: (۱) رُوخِبَنه ویران کره؛ (۲) بره، رَه‌واج؛ (زَبْزُور به‌رُمبِنه) [۱]
 (۱) ویران کننده؛ (۲) رواج.
 رُن: (۱) که‌رسته‌ی بِنه‌مای وشه‌ی رُئِبِن که به‌ده‌ست هه‌لَقَه‌ندنه؛ (۲)
 باشگریکه به‌واتا؛ به‌ده‌ست هه‌لَقَه‌ن؛ (موزن، بِنَسان رُن)؛ (۳)
 رُوشِن، کَرِن [۱] (۱) ماده مصدر «رُئِبِن» که به معنی بادست کشدن
 است؛ (۲) بسوند به‌معنی برچیدن یا دست؛ (۳) خراشنده، حک کننده،
 رُنا: (۱) به‌ده‌ست هه‌لَقَه‌ندرا، به‌ده‌ست لئی کرابه‌وه؛ (۲) به‌نَبْوُک بر بندار
 کرا؛ (۳) کرا [۱] (۱) بادست چیده شد؛ (۲) با ناخن خراشیده شد؛ (۳)

حک شد.

رُناو: (۱) به‌ده‌ست هه‌لَقَه‌ندرا؛ (۲) به‌نَبْوُک زامارکرا، رُشاو؛ (۳) کراو [۱]
 (۱) چیده با دست؛ (۲) خراشیده با ناخن؛ (۳) حک شده،
 رُناوی: دُراندن [۱] بازه کردن.

رُند: (۱) باش، په‌سند؛ (۲) جوان، خوشبک، خوشکوک [۱] (۱) خوب و
 پسند؛ (۲) زیبا.

رُندو: رُنو، که‌وبه‌بِه‌فر [۱] بهمن.

رُندی: (۱) پِساوچاکی، چاکه‌کاری، بېساوَه‌تی، (۲) جوان چاکی [۱] (۱)
 نکوکاری، مردمی؛ (۲) خوش فیافه‌ای.

رُندئ: ناوی کچانه، جوانی [۱] نام رامه.

رُندین: نَه‌زَبِن، رُئِس، رُذَبِن [۱] موی زنج، ریش.

رُنک: لاسکه که‌نگری ناسک که ده‌خورئ [۱] ساقه کنگر سبز و نازک.

رُنکه: نامرازی دارناش که داری پنی لوس ده‌کا، رَه‌نده [۱] رنده تجاری.

رُنک: (۱) هه‌نگوین و دوشاوای پالئوراو؛ (۲) زه‌وافی هه‌نگوین؛ (۳) ده‌نگی
 که‌وتنی شتی قورسی رَه‌ق [۱] (۱) شیره و عسل صاف شده؛ (۲) شهید
 عسل؛ (۳) صدای افتادن جسم سنگین و سخت.

رُنکال: (۱) هه‌نگوین و دوشاوای بالآونه، رُنک؛ (۲) زه‌واقی هه‌نگوین [۱]
 (۱) شیره و عسل صاف شده؛ (۲) شهید.

رُنگان: (۱) بالآونئ دوشاو بان هه‌نگوین؛ (۲) قسه‌ی بی‌نام کردن [۱]
 (۱) پالایش شیره با عسل؛ (۲) باوه‌گوی.

رُنگانه‌وه: چه‌نه‌بازی زورو دوپانه‌کرده‌وه‌ی قسه‌ی بی‌نام [۱] زازخابی،
 باوه‌سرابی.

رُنگاو: سرکه که هه‌شوَه‌رَبِی نین ده‌خَن [۱] سرکه که خوشه انگور در آن
 نگهدارند.

رُنگه: (۱) رُنکه، رُه‌ندی نَمَجاز؛ (۲) ده‌نگی که‌وتنی قورسی رَه‌ق [۱]
 (۱) رنده تجاری؛ (۲) صدای افتادن جسم سخت سنگین.

رُنگین: رُنگه‌لی هانن له که‌وتن‌دا [۱] صدا دادن جسم سنگین سخت در
 اثر افتادن.

رُنو: که‌وبه‌بِه‌فر، کَلْبَلَه، به‌فری زور که با رُنوینو له سهر پدکی کو کرده‌وه
 [۱] بهمن.

رُنه: (۱) جنینی میوه؛ (۲) وه‌حنئ جنینی میوه؛ (۳) ورده‌بارانی که رُه‌سَمال
 دای نه‌دا؛ (۴) درمع، خه‌په؛ (۵) درونی گولئی مه‌ره‌زه [۱] (۱) چیدن میوه؛
 (۲) موسم چیدن میوه؛ (۳) نم‌نم باران که از سیاه جادرمی سُرآود؛
 (۴) شن‌کش؛ (۵) خوشه بریدن شالی.

رُنه‌ک: (۱) بره‌به‌ند؛ (۲) قه‌شو، ناسنیکئی بره‌ده‌ستی ددانه‌داره و لاغی پنی
 ده‌خورینن [۱] (۱) سوهان؛ (۲) قشو.

رُنئی: (۱) به‌نَبْوُک زاماری کرد؛ (۲) کُراندی؛ (۳) رُنو؛ (۴) به‌ده‌ست هه‌لی
 که‌ند [۱] (۱) با ناخن خراشید؛ (۲) حک کرد؛ (۳) بهمن؛ (۴) با دست
 چید.

رُنیاگ: رُناو [۱] نگا؛ رُناو.

رُئین: (۱) جنینه‌وه به‌ده‌ست؛ (۲) چَرَنوُک لَبْدان؛ (۳) کُراندن [۱] (۱) چیدن؛
 (۲) خراشیدن با ناخن؛ (۳) حک کردن.

- زئینهوه: (۱) بدهست هه‌لکه‌ندن: (۲) روشاندن: (زوی خوی زئینهوه) □
 (۱) برکندن با دست، چیدن: (۲) خراخه‌یدن با ناخن.
 زو: (۱) جروجاو، دیم: (۲) لای بهرجاو: (زوی زه‌مین، زوکه‌وا): (۳) حدیا، شمرم: (بپاوکی بی‌زوه): (۴) ده‌خوز‌آدین: (زوم نابه، بی‌بیم): (۵) حورمه‌ت و پایه: (بپاوکی زور به‌زوه له دبواندا): (۶) جهم، جوم: (۷) زه‌سینی سه‌خت، غارا: (۸) به‌فری سه‌هول به‌سنوی زه‌فی □ (۱) جهره: (۲) روبه: (۳) شرم: (۴) جمارت: (۵) قدر و منزلت: (۶) رود: (۷) زمین سه‌خت: (۸) برف بیخ بسته.
 زو: (۱) زوی به‌رانسه‌ری شه‌وا: (۲) وه‌خت و هه‌ل: (سه‌موز‌زوی منه): (۳) داخ و حه‌یف بو‌مردو: (هه‌ی زو، نه‌موز‌زوی شین و زو زوسه) «بپه‌سه‌سه»: (۴) جوگه: (۵) لوکته‌ناو که سی لای به‌زی □ (۱) روزا: (۲) موسم، فرست: (۳) کلمه‌ شیون: (۴) جوی آب: (۵) خلیج.
 زوناوا: خورنشین، زه‌رده‌ به‌زی □ مغرب.
 زوا: جنر، زوی: (۲) سه‌وزبو: (نوکه‌ی جاندم زوا): (۳) دوزویی □
 (۱) روپاه: (۲) روپید: (۳) ریا.
 زو‌باز: دوزو، زوبین، زبایی که‌ریا □ ریاکار.
 زوار: جوم، زو‌بار □ رودبار، رود.
 زواس: زوا، جنر، زوی □ روباه.
 زواسه: زواس □ روباه.
 زوال: (۱) گه‌نجی مو‌لی نه‌هانو، نازه‌جوان: (۲) لای بهرجاو: (۳) نه‌نشت، نژیک‌به □ (۱) نوجوان ساده‌رو: (۲) روبه: (۳) جنب و نژد، زوالا: جو، زو‌بشت، زا‌برد □ رفت، گدشت.
 زواله‌ت: (۱) یم، نه‌وه‌ی له‌به‌ر‌جابه: (۲) دیم، ده‌م‌وجاو: (۳) زوا، زبایی □ (۱) ظاهر، ظاهری: (۲) جهره: (۳) ریا.
 زواله‌ت‌باز: زباکار □ ریاکار.
 زوان: (۱) چهند جوم: (۲) شین‌بوئی چنراو: (۳) ماکی وشه‌ی به‌واتا: تماشا: (چاوه‌زوان به، بزوانه) □ (۱) رده‌ها: (۲) سبز شدن، روپیدن: (۳) ریشه‌زوانین به‌معنی نگاه کردن.
 زوانندن: (۱) چه‌قاندنی زیشه‌و شه‌نل: (۲) چی‌به‌چی کردنی کار: (۳) وه‌د‌هرنان □ (۱) رویانیدن: (۲) انجام دادن: (۳) واندن.
 زوانگه: جیگه‌به‌ک که‌لی‌به‌وه‌ ده‌زوانین □ مرصد، محل دبه‌بانی.
 زوانه: به‌زی‌کراو، نارداو □ روانه.
 زوانه‌وه: (۱) توند‌بوته‌وه‌ی دوشاو یا هه‌رچی له‌ زور مانه‌وه: (۲) دوباره سه‌وزبوته‌وه: (میرکه‌که‌ زواوه‌ ته‌وه) □ (۱) غلیظ شدن مایع از ماندن زیاد: (۲) باز روپیدن.
 زوانی: (۱) تماشای کرد: (۲) بیری‌لی کرده‌وه، به‌بیری‌ داهات □ (۱) نگاه کرد: (۲) به‌فکرش رسید.
 زوانین: نواشاکردن □ نگاه کردن.
 زوناوا: (۱) خورنشین، لای زوزناوا: (۲) ده‌می زه‌رده‌په‌ر، نژیک‌به‌ شه‌وه □ (۱) باختر: (۲) هنگام غروب.
 زواو: سه‌وزبوگ، شین‌بوگ □ روپیده.
 زواوه: دوشاوی خه‌سته‌وه‌بوگ له‌به‌ر‌مانه‌وه‌ی زور □ شیره‌ غلیظ شده از

زیاد ماندن.

زوب: زب، خه‌سته‌وه‌ کراوی ناوی میوه □ رب، چاشنی.

زوب: سه‌رجلی بیجامه‌پوش □ بالا‌پوشی است.

زوبات: (۱) یوسه‌ی زاوکه‌ر: (۲) هه‌شارگه‌ی که‌وه □ (۱) کمین شکار: (۲) کمینگاه کبک شکاری.

زوبادان: زو‌لی وه‌رگیران، خو‌تی نه‌گه‌باندن □ دخالت نکردن.

زوبار: (۱) چومی گه‌وره، چیم، جهم، شه‌ت: (۲) زوبه‌زو □ (۱) رودبار: (۲) رودرری

زوبار‌بو: زوبه‌زو‌بو، نوشی به‌ک‌هاتن □ رو‌بو و شدن.

زوباری حاجی‌ته‌حمه‌د: گو، دیکه‌ له‌ کوردستان به‌عسی و‌ترانی کود □ نام روستایی در کردستان که‌ به‌بها و‌بران کردند.

زوباز: زوباز، زبایی که‌ریا □ ریاکار.

زوبازاری: به‌زمین، به‌ه‌دار □ مرغوب، رایج.

زوبازی: زوبازی، زباکاری □ رباکاری.

زوبال: (۱) زوبار: (۲) سونگه، سه‌مه‌د: (روپالی وی نه‌وه‌لا هاته‌ سه‌ری من) □ (۱) نگا: زوبار: (۲) به‌سبب.

زوب‌زو: روبه‌زو □ رو‌بو.

زوبه‌ر: (۱) به‌رانیه‌ر: (۲) پشته‌لیفه □ (۱) برابر: (۲) پشت لحاف.

زوبه‌زو: زوبار، زوبال □ رو‌بو.

زوبه‌ند: به‌چه، به‌چه، بو‌شی □ رو‌بند.

زوبه‌نه: زوبه‌ند □ رو‌بند.

زوبینی: (۱) مه‌رابی، ماستاو سارد کرده‌وه: (۲) تازا له‌ سه‌ر بوک‌ هه‌لدا‌نه‌وه □ (۱) ربا: (۲) روپند برداشتن از سه‌ر عروس.

زوپاک: به‌ نا‌پرو □ آبرومند.

زوپاما: کلکه‌سونه‌که‌ر، مه‌رابی که‌ریا □ منم‌لی.

زوپامایی: کلکه‌سوته، مه‌رابی □ نملق.

زوپل: پیرنوان، به‌زینی لق □ هرس.

زوپلانندن: به‌رتاوتن، هه‌له‌رتاوتن، به‌راندنی لق و بو‌پی دار □ هرس کردن درخت.

زوپلیای: برینی له‌ مروقی داوین و فول‌کورت □ کنایه از دامن و آسنین کونا‌ه.

زوپه‌ر: به‌ک‌لای به‌رجاو له‌ قاقه‌ر، لابه‌زه، لابه‌ز □ صفحه‌ کتاب و نوشته.

زوپه‌ری: جوان چاک، زور خوشبک □ زیبا.

زوپهل: زوپه‌ز □ نگا: زوپه‌ز.

زوپیدان: قه‌درگرتن □ با روی خوش پذیرفتن شخص.

زوپیو: که‌سی که‌ زه‌وی له‌ گه‌ز ده‌دا □ مس‌اح.

زوت: داده‌سنی در‌زو، چه‌لاکی ده‌سنی □ جو‌بده‌سنی بلند.

زوت: (۱) بی‌پوشاک، بی‌به‌رگ: (۲) برینی له‌ نه‌دار و هه‌زار: (۳) زوی تو □ (۱) لخت، برهنه: (۲) کنایه از نادار و فقیر: (۳) صورت.

زوتال: (۱) زه‌وی گبالسی نه‌زوا، زونه‌ن، قاقه‌ر: (۲) ده‌م‌وجاوگر □ (۱) زمین لخت از گیاه: (۲) اخ‌م.

زوتان: پو‌شه‌مه‌نی له‌به‌ر‌دازنان □ به‌رنگی، برکن‌دگی.

زوتاندن: بۇنىڭ لەبەر داكەندىن [۱] بېرىنە كىرىد، پىرىكىدىن.

زوتاندەنە: (۱) زوتاندەن: (۲) بېرىنى لە شتى زۇر ئىساتەن: (كابترا زوتاندەبە: [۱] بىرگ و پىرىكىدىن: (۲) كىتابە از سەئاسفادە مالى، دار و نىدار كسى را گىرفىن.

زوتانن: زوتاندن [۱] بى بوشاك و بىرگ كىرىد.

زوتانە: بى بەر بۇ مانە، لەبەر بۇكەوتىن [۱] بى بىرگ و بوشاك شىدىن.

زوتانە: لەبەر بۇكەوتىن [۱] پىرىكىدە، بىرگ رىختە، از لىباس لىخت شىدە.

زوت بۇن: (۱) بى جىلك بۇن: (۲) بى بەر بۇنى مەل: (۳) بى مۇبۇنى پىنىست:

(۴) بىرىنى لە فەقىر بۇن [۱] بىرەنگى: (۲) پىرىكىدىن: (۳) مۇرىخىنگى:

(۴) كىتابە از نىدارى.

زوت بۇنە: زوت بۇن [۱] نىگا: زوت بۇن.

زوتىش: زوتال [۱] تىرشىرى.

زوتىشباگ: زوتال [۱] تىرشىرى.

زوتىك: (۱) چەلاكى دىزى بۇ مازو چىنىن: (۲) نازۇل بان مېرىشىكى رۇنە:

بۇگ [۱] جوبى بىلندە بىر جىدىن ئىر مازوچ: (۲) باك شىدىن دام و

طىبور از مو با پىر.

زوتىك: (۱) جۇرى بىرچ: (۲) جۇرى پارچەى كەم ئىرخ كە دە كىرىنە چاروكە

[۱] نۇعى بىرچ: (۲) نۇعى قەماش ازدان.

زوت كىرىد: (۱) جىلك لى دارىنىن: (۲) تالانى چەتە: (۳) بى گەلا كىرىد [۱]

(۱) بىرەنە كىرىد: (۲) لىخت كىرىد از دارابى: (۳) بىرگ كىدىن.

زوت كىرىدەنە: جىلك و بەرگ لى كىرىدەنە [۱] بىرەنە كىرىد.

زوت كىرىد: زوت كىرىد [۱] نىگا: زوت كىرىد.

زوت و رە جال: (۱) ھەزار، نەدار: (۲) ھەشامانى بى ناوى كەس نەناس [۱]

(۱) قىقىر: (۲) رىجالە و ھىرچابى.

زوت وقوت: (۱) ھىچ دە بەردانە: (۲) بى ھىچ دارابى: (لە زوت وقوتى ۋەك

من رو مەپوشە / كە فۇنى رۇنە فۇنى عاشقى زوت) «نالى» [۱]

(۱) لىخت مادىزاد: (۲) نىدار.

زوتە: (۱) كەسى كە ھىچ شىك نىبا: (۲) بى نىمۇدى بۇتە كە [۱] (۱) لات

آسمان چىل: (۲) قىقىر بى نىمۇد.

زوتە چىل: زوتال، زوتگىز [۱] اخمو.

زوتە خىت: بىرىنى لە بى شەرم و رۇمە لىملا [۱] پىرورى بى ھىيا.

زوتەل: زوتە [۱] نىگا: زوتە.

زوتەلە: (۱) بۇنە كەدى بى نىمۇد: (۲) نازۇل لى نۇك لى ۋە رىبۇ [۱] بى نىمۇد

قىقىر: (۲) ھىوان مۇرىخىنە.

زوتەن: زەوى كە گىباى لى نەزۋا، زوتال [۱] زىمىن بى گىبا.

زوتەنك: (۱) بەشەرم، خەجالەنى: (۲) ھەرىستى ۋەك شوشە نەودىوى لى

دپار بى [۱] خىجالنى: (۲) شىفاف.

زوتەنى: زوتەن [۱] زىمىن بى گىبا.

زوتەوبون: زوت بۇنە، زوت بۇن [۱] نىگا: زوت بۇن.

زوتە و كىرىد: زوت كىرىدەنە، زوت كىرىد [۱] نىگا: زوت كىرىد.

زوتە ۋە بون: زوت بون، زوت بۇنە [۱] نىگا: زوت بۇن.

زوتە ۋە كىرىد: زوت كىرىد، زوت كىرىدەنە [۱] نىگا: زوت كىرىد.

زوتى: (۱) بى بەرگى: (۲) فەبىرى ۋە ھەزارى [۱] (۱) لىختى: (۲) نادارى.

زوتىبانە: زوتانە [۱] نىگا: زوتانە.

زوتى كىرىد: (۱) لە زوى كەسى فەسە كىرىد: (زوت تى كىرىد و گونم):

(۲) بەرە و جى يان كەسى زوتىنىن: (۳) نوش ھانىسى خۇشى بان

ناخۇشى: (بەخت زوى تى كىرىد، نەگەتى زوى تى كىرىد) [۱] (۱)

مىخاطب فرار دادن: (۲) رونمۇد بە جابى: (۳) رونمۇد شانس با

نىكىت.

زوت: (۱) خۇرا: (۲) زۇ بەرانبەرى شە [۱] (۱) آفتاب: (۲) روز

زوتچىار: (۱) خۇرا: (۲) زوتچىار، زوتمانە [۱] (۱) آفتاب: (۲) زمانە، روزگار.

زوتچىار بەرست: گولە بەر زوتە [۱] گل آفتاب گردان.

زوتچى: زوتچى [۱] نىگا: زوتچى.

زوتچىك: چىرچىار، زوتچى چەرە.

زوتچىكان: زوتانە ۋە مەل، لە بەر بۇ بۇق [۱] بىر كىدىن بىر نەدە.

زوتچىن: (۱) كونى دىوار بان سەربان كە نىشكەى زوتى پىدا دىتە زوت:

(۲) بەرانبەرى تارىك، زوتاك، زوتىن [۱] (۱) روزنە: (۲) روشن.

زوتچىبى: بەرانبەرى تارىكى، زوتاكى [۱] روشناىى.

زوتچىنە: كونى مال بۇ زوتچىبى، زوتچىن [۱] روزنە.

زوتچون: (۱) قوپان، داچون: (سەربانەكە زوتچىسە): (۲) نىك زوتخان [۱]

(۱) فرورفىنگى: (۲) فروربىخىنگى دىوار با خانە.

زوتچە: بەر زوت ھىچ نەخوارىد، زوتۇ، زوتگ [۱] روزە.

زوتچەوان: بەر زوت [۱] روزە دار.

زوتچى: زوتچە [۱] روزە.

زوتچىار: زوتچىار [۱] نىگا، زوتچىار.

زوتچىار بەرس: زوتچىار بەرست [۱] گل آفتاب گردان.

زوتچىنك: زوتچىنە [۱] روزنە.

زوتچى: زوتچى، گىبانى گىباندار [۱] زوتچى.

زوتچى: زوتچى [۱] زوتچى.

زوتچى توتبا: كاتزابەكە نەرم [۱] فلزى معدنى است.

زوتچون: بىرىنى لە ترسى زوت، زوتە ترەك بون [۱] زوتە ترەك شىدىن.

زوتچى دەبەر: زىنەدە، خاۋەن زى [۱] جانور، جاندار.

زوتچى زىل: خۇبىن، بەفبىز، بەدەبە [۱] كىتابە از مىكېر.

زوتچى لەبەر: زوتچى دەبەر [۱] جاندار.

زوتچى: قەراغ، لىۋار، دەم جەم [۱] كرانە، كىنارە.

زوتخار: (۱) بىرىنى لە شەرمە زاز: (۲) مىل كەج [۱] (۱) كىتابە از شىرمسار: (۲)

گىردن كىچ.

زوتخان: زوتخان [۱] فروربىختن دىوار با خانە.

زوتخاندن: زوتخان [۱] فروربىزاندن، خراب كىرىد.

زوتخانى: زوتخاندن [۱] فروربىزاندن، خراب كىرىد.

زوتخانى: (۱) جوم، جىشم، زوت: (۲) بەست، بەسنىن [۱] (۱) رودخانى: (۲)

زوتخانى كىنار رودخانى.

زوتخاۋ: زوتخاۋ [۱] خراب شىدە، منەدم.

زوتخس: نىشنى شەكر لە زوت شىنى شىرىن دا ۋەك مەباۋ... [۱] نەشنىن

شدن شکر در شربت ...

رُوحسار: چرچاو، دم‌چاو، زو، دیم [رُوحساره].

رُوخله: زبُخوله [رُوده].

رُوخوش: خوش‌رو، دم به‌بیکه‌نین، دزی ترش‌رو [خوش‌روی].

رُوخه: (۱) نریک به زمان، له‌سمر رُوخان؛ (۲) زُجوگ [رُوخه] (۱) آماده

فروربخن: (۲) فرورفنگی زمین.

رُوخهک: رُوخه [رُوخه] نگا: رُوخه.

رُوخیاگ: رُوخاو [رُوخا] نگا: رُوخاو.

رُوخیان: رُوخان [رُوخا] نگا: رُوخان

رُودار: (۱) به‌فهدرو حورمهت؛ (۲) بوئر، بی‌نرس [رُودار] (۱) محترم:

(۲) نرس.

رُودامالو: بی‌شمرم و بی‌حباب [رُودار] بی‌آزم.

رُودامالراو: رُودامالو [رُودار] بی‌آزم.

رُودامالباگ: رُودامالو [رُودار] بی‌آزم.

رُودان: (۱) قومان، به‌سرهات؛ (۲) خوش و بسین و لاواندنهوه [رُودان] روی

دادن، حدوث: (۲) نوازش و روی خوش نشان دادن.

رُوداو: به‌سرهات، فوئباو [رُوداد].

رُودای: رُوداو [رُوداد].

رُودرُ: رُورُش، رُورُز [رُودار] اخمو.

رُوده‌ربایس: به‌رُونه‌نک، خه‌جالت له زوی خه‌لکا [رُوده‌ربایس] کم‌رو، خجالتی.

رُوده‌ربایست: رُوده‌ربایس [رُوده‌ربایس] کم‌رو، خجالتی.

رُوده‌ربایستی: کم‌رُویی [رُوده‌ربایس] کم‌رویی.

رُوده‌ربایسی: کم‌رُویی، شمرمنی له قسه‌کردن دا [رُوده‌ربایس] کم‌رویی.

رُودی: رُوخله، زبُخوله [رُوده].

رُودین: میزه‌لُدان [رُودان] مِثانه.

رُوراست: قسه‌ی بی‌پتاو به‌سیو [رُودار] و صریح.

رُورُ: وشه‌به‌که شین گبر ده‌لُین، رُورُ [رُودار] کلمه نوحه برای مرده.

رُورُدش: بریتی له گوناجبار، فهدبکار، شهرمه‌زار، خه‌جالت [رُورُدش] کنایه از

گناهکار، روسپاه، خجل.

رُورُشی: ناوابساری، گوناسکاری، خه‌جالتی. شهرمه‌زاری [رُورُدش]

روسپاهی، کنایه از گناهکاری، شرمساری.

رُوریس: گبایه‌کی ره‌نگ سورَه سابونکهر ده‌کاری دین [رُورُدش] گباهی

است.

رُوز: بیکه‌وه نوساندنی پارچه‌ی برآو به نامانته [رُوز] برهم دوخته‌برش،

برو

رُوزقه: گبایه که نه‌خورئ [رُوز] گباهی است خوردنی.

رُوزگار: رُوجبار [رُوزگار].

رُوزنامه: نوسراوی که ده‌نگ و بایسی رُوزانه‌ی نبدابه [رُوزنامه].

رُوزه: (۱) کج و کوچ و زه‌نگاوی؛ (۲) دم و چاو ناوِلوی [رُوزه] (۱) فرسوده

و زنگارزده؛ (۲) آبله‌گون.

رُوزهر: بریتی له خه‌جالت، شهرمه‌زار [رُوزه] کنایه از شرمنده.

رُوزهرد: رُوزهر [رُوزه] کنایه از شرمنده.

رُوزهردی: خه‌جالتی. شهرمه‌زاری [رُوزه‌ردی] شرمندگی.

رُوزهری: جوانی سه‌وزه‌ه‌نگ، بیست‌سپی نامال زهره [رُوخسار]

سیره‌نگ.

رُوزه‌له: رُوزه‌ی گجکوه بی نمود [رُوزه‌له] فرسوده زنگ‌زده.

رُوزی: رُوسق، بزبوی خواداو [رُوزی] روزی.

رُوز: (۱) زو، به‌رانبهری شه‌و؛ (۲) خور [رُوز] (۱) روز؛ (۲) آفتاب.

رُوزشه‌میر: سال بُو، ته‌فوبم [رُوزشه‌میر] سالنامه، تقویم.

رُوزاپاشین: سه‌لا، قیامت [رُوزاپاشین] قیامت.

رُوزاپاه‌سلانی: رُوزاپاشین [رُوزاپاشین] قیامت.

رُوزاسلاتی: رُوزاپاشین [رُوزاپاشین] قیامت.

رُوزاقا: (۱) خورنشین؛ (۲) زهره‌یهر [رُوزاقا] (۱) غرب؛ (۲) غروب.

رُوزاقایی: خه‌لکی ولاتی خورنشین [رُوزاقا] غربی.

رُوزانسو: (۱) خوری نازه‌ه‌لانسو؛ (۲) رُوزی نوی؛ (۳) ناوی گُوفارینکی

کوردی بو [رُوزانسو] (۱) آفتاب نازه‌سرزده؛ (۲) روز نو؛ (۳) نام مجله‌ای

کردی.

رُوزانه: (۱) له‌کانی رُوزدا؛ (۲) کرنی رُوز به‌رُوز [رُوزانه] (۱) در روز؛ (۲) بومیه،

روزمزد.

رُوزاوا: رُوزاقا [رُوزاقا] نگا: رُوزاقا.

رُوزاوابی: رُوزاقایی [رُوزاقا] نگا: رُوزاقایی.

رُوزباش: وشه‌ی نوش‌بوننی ناشنا له رُوزدا [رُوزباش] روزبخیر.

رُوزبیر: کرنی رُوزبه‌رُوز، رُوزانه [رُوزباش] روزمزد.

رُوزبرن: ناوبردن. ناوانگازی [رُوزباش] آفتابزدگی.

رُوزبیرُور: رُوز نه‌میر، سال‌بنو [رُوزباش] تقویم.

رُوزبُونه‌وه: سه‌ره‌نای به‌بان، شه‌وه‌کی، به‌ره‌به‌بان [رُوزباش] اول فجر، دمیدن

صبح.

رُوزبه‌رُوز: رُوز له دواي دُوز، ههموژوژ [رُوزباش] روزبروز

رُوزبه‌سه‌ربردن: زابواردنی رُوزگار [رُوزباش] روزگار گذرانیدن.

رُوزبه‌پانی: هونیکه له کوردستان [رُوزباش] عشرینی است.

رُوزبهر: تَبواری دره‌نگ، ده‌می رُوزاوا [رُوزباش] وقت غروب.

رُوزبهرست: خمخسُوگ، خه‌ه‌گُرو [رُوزباش] حربیا، نوعی سوسمار،

آفتاب‌پرست.

رُوزتا: نوبه‌نی که هه‌رُوزه، به‌رانبهری شه‌ونا [رُوزباش] نب روزانه.

رُوزداگه‌ران: کم‌نی باش نبوه‌رُوز [رُوزباش] وقت زوال.

رُوزداگه‌ریان: رُوزداگه‌ران [رُوزباش] وف زوال.

رُوززه‌ش: به‌دیه‌خت، چاره‌زه‌ش [رُوزباش] سبهروز.

رُوززه‌شی: به‌دیه‌ختی [رُوزباش] سبهروزی.

رُوزشه‌میر: رُوزنه‌میر، سال بُو [رُوزباش] سالنامه.

رُوزقه‌تانندن: رُوزبه‌سه‌ربردن [رُوزباش] روزگذرانیدن.

رُوزکان: هونیکه کورده [رُوزباش] عشیره‌ای است.

رُوزکردنه‌وه: (۱) شه‌وه‌سه‌ر بردن؛ (۲) بریتی له شه‌وه‌نوستن [رُوزباش]

(۱) شب گذرانیدن؛ (۲) کنایه از شب‌بیداری.

رُوزکی: هُوزه‌کی کورده [رُوزباش] عشیرتی است.

رۆزگ: رۆجه [۱] روزه.

رۆزگار: (۱) رۆجبار، رۆجبار؛ (۲) بهرۆز تا شهو [۱] (۱) رۆزگار: (۲) روزانه. رۆزگار بهرست: رۆجبار بهرست [۱] گل آفنا بهگردان.

رۆزگاز: ناوه نگان، ناوانگاز [۱] آفنا بهرزه.

رۆزگهز: رۆزگار [۱] آفنا بهرزه.

رۆزگهستن: ناوانگازی [۱] آفنا بهرزی.

رۆزگهستی: ناوبردو [۱] آفنا بهرزه.

رۆزگهوان: رۆجهوان، بهرۆزو [۱] روزه دار.

رۆزگیران: ده منی که مانگ ده که وسته نیوان زه مین و رۆز [۱] کسوف.

رۆزمن: رۆزبیر، کرای رۆزانه [۱] روزمزه.

رۆزمه: رۆزمن [۱] روزمزه.

رۆزمز: رۆزمز [۱] روزمزه.

رۆزمیر: سال بیز، تمه مین، نه تمه مین، رۆزته میر [۱] سالنامه، تقریب سال.

رۆزمن: رۆچمن، رۆچنه [۱] روزنه.

رۆزنا رۆز: رۆزیک و یستان و رۆزیک کردن [۱] یک روز در میان.

رۆزنامه: رۆزنامه [۱] روزنامه.

رۆزنامه چی: کهستی کار له رۆزنامه ده کار [۱] کارمند روزنامه.

رۆزنامه نووس: کهستی رۆزنامه ده نووسی [۱] روزنامه نگار.

رۆزناهی: دژی نارکابی، رۆشناپی، رۆناکی [۱] روشنایی.

رۆزناپی: رۆزناهی [۱] روشنایی.

رۆزئشین: خورئشین، خوراوا [۱] باختر.

رۆزئه: رۆچنه [۱] روزنه.

رۆزو: رۆزگ، رۆجه [۱] روزه.

رۆزو خواردن: رۆزو نه گرین، بهرۆزونه بون [۱] روزه خواری.

رۆزو خورن: کهستی که بهرۆزو نابی [۱] روزه خوار.

رۆزو وشکاندن: رۆزو خواردن [۱] روزه خواری.

رۆزو کردنه وه: بهر بانگ کردنه وه، ست خواردن دواي تمواوبونی رۆزو [۱] افطار.

رۆزوگر: کهستی که بهرۆزگ نهوی [۱] روزه گیر.

رۆزو گرتن: بهرۆزگ بون [۱] روز، گیر.

رۆزوه وان: رۆجهوان [۱] روزه دار.

رۆزه: نهلماس [۱] الماس.

رۆزه جوت: بهشی کێلانی رۆزیک له زهوی [۱] جای سخم زدن در یک روز.

رۆزه ری: زیگی رۆزیک به بیاده بی [۱] بکر وزه راه.

رۆزه کی: (۱) رۆزکی، هۆزکی کورده: (۲) رۆزیک له رۆزان [۱]

(۱) عشرتی است: (۲) روزی، یک روز.

رۆزه ن: رۆچمن، رۆچنه، رۆزئه [۱] روزنه.

رۆزه لات: خاور، خوره لات [۱] مشرق.

رۆزه لات: رۆزه لات [۱] خاور.

رۆزی: (۱) رۆزگ: (۲) رۆزی، رۆزی [۱] (۱) روزه: (۲) روزی، رزی.

رۆزی بهری: رۆزی ههوه ئی، رۆزی نهزه ئی [۱] روز اول، روز اول.

رۆزی پساتی: رۆزا پهسلانی [۱] روز قیامت.

رۆزی پهسلان: رۆزا پهسلانی [۱] روز قیامت.

رۆزیک: تیسک [۱] عدس.

رۆزینگ: (۱) موغاری: (۲) کوتی بهرزی دۆکه ل کێش [۱] (۱) بخاری: (۲) دودکش.

رۆزینه: رۆزانه، کربئی رۆز به رۆز [۱] روزانه.

رۆس: (۱) رۆت، بئ بهرگ: (۲) نیر له جینه ده: (۳) خه لکی رۆسبه [۱]

(۱) لخت: (۲) نندمه: (۳) روسی، اهل روسبه.

رۆسارد: برینی له گوئی پئی نه دان، رۆنه دان، (چومه لای بهر رۆساردی

به خیری هینام) [۱] کتابه از بی مبالات.

رۆساردی: گوئی پئی نه دان [۱] بی مبالاتی.

رۆسی: (۱) سه بهرزی مروی به تا برۆ: (۲) جنده [۱] (۱) روسفید، آبر و مند!

(۲) فاحشه.

رۆسی کردنه وه: (۱) کاری باش و هونه راری کردن: (۲) تا برۆ کربنه وه

[۱] (۱) کار خوب و هنرمندانه کردن: (۲) اعاده حیثیت کردن.

رۆسیه تی: (۱) خوینی نیشانهی کێ بوئی بوک: (۲) جنده بی [۱] (۱) نشانه

بکارت عروس: (۲) فاحشگی.

رۆست: ناوایی جگه له شار، دی: (۲) تاوی گوندیکه له کوردستان [۱]

(۱) روسنا: (۲) نام دهی است.

رۆسور: مروی بی عیب و عار، سه بهرزی به تا برۆ، رۆسی [۱] دور از کار

تنگین، روسفید.

رۆسوری: تا برۆ مه ندی [۱] آبر و مند.

رۆسه: بن خه رمان [۱] باقیمانده خرمن که فقرا جمع می کنند.

رۆسه خت: (۱) سه بهرلند، رۆسور: (۲) رۆدامالو، بی شهرم [۱] (۱) روسفید در

زندگی: (۲) پررو.

رۆسه ری: ده سهالی سه، سه بهرۆشی زئانه [۱] روسری.

رۆسیا: (۱) شه ره زار، خه جالت: (۲) تا برۆ و تکاو، ناو زوا [۱] (۱) شرمسار:

(۲) رسوا.

رۆش: (۱) شوینی باریک و سه رچل له توخی سه ره وهی ست دا: (ده سنم

رۆشاوه، شوسه رۆشا، سواغه که رۆشاوه): (۲) مروی شه راتی و

نه ده رچاوا: (۳) درشت، زیر، (۴) تاو لوی، رۆزه: (۵) چوری بهری

دارمازو: (۶) تیزمالکی دار: (۷) نالی که نه وهی پارچه، ریشو [۱]

(۱) خراش: (۲) تندخوی: (۳) خشن، زیر: (۴) آبله گون: (۵) نوعی نمر

مازوح: (۶) پرز چوب: (۷) پرز کتاره پارچه.

رۆشان: بر بندار بوئی سه رچل [۱] خراش بردن.

رۆشاندن: سه رچل بر بندار کردن [۱] خراشیدن.

رۆشاو: سه رچل بر بندار کراو [۱] خراشیده.

رۆشواوی: بریندار کراو به سه رچلی [۱] داوای خراشها.

رۆشته: رسته، زشته، زنده، هه زشته [۱] رشته آش.

رۆشکان: خه جالت بون [۱] خجلت، از رو رفتن.

رۆشکاندن: خه جالت کردن، نه برین کردنه وه [۱] خجل کردن، از رو

بردن.

رۆشکانن: رۆشکاندن [۱] نگا: رۆشکاندن.

رُوشكِين: نهربق كهروهه. نهربق كهرف خجالت دهنده، ازرو برنده.
 رُوشكِينی: کاری رُوشكِين خجالت دهندگی، ازرو بردن.
 رُوشن: (۱) بهرانبهری ناربك، زوناك؛ (۲) برئتی له دیارو زانراو؛
 (۳) ناگری هه لئكراو؛ (۱) روشن؛ (۲) معلوم؛ (۳) افر وخته.
 رُوشن: مروی بهدفری شهرانی خجالتسته جوی، بدخوی.
 رُوشنا: (۱) رُوشن؛ (۲) ناسباو، دُوست. دوی وشه ی ناشنا دبت: ناشناو
 رُوشنامان زُورن؛ (۱) رُوشن؛ (۲) آشنا.
 رُوشناکی: رُوناکی خجالت رُوشنایی.
 رُوشنایی: (۱) بهرانبهری ناربکی. زوناكایی؛ (۲) ناسبای خجالت
 (۱) رُوشنایی؛ (۲) دوستی، آشنایی.
 رُوشن بونهوه: (۱) دیاردان، دیاری دان؛ (۲) گه شاندهوی ناگر؛ (۱) معلوم
 شدن؛ (۲) برافر وختگی مجدد آتش.
 رُوشن بیری: زانا بهدایی زهمان، تئ گه بشنوی پئ گه بشنوی رُوشنفر
 رُوشن کردن: (۱) دیارکردنی نه زانراو؛ (۲) هه ل کردنی ناگر؛ (۱) معلوم
 کردن؛ (۲) افر وختن.
 رُوشن کردنهوه: (۱) دیارکردنی نه زانراو، شی کردنهوه؛ (۲) هه لئکردنهوهی
 ناگر، گه شاندهوه؛ (۱) معلوم کردن، توضیح دادن؛ (۲) برافر وختن
 مجدد آتش.
 رُوشنی: (۱) ناشکرایی، دیاری؛ (۲) دزی ناربکی، رُوناکی؛ (۱) آشکارا؛
 (۲) رُوشنی.
 رُوشه: (۱) رُوش؛ (۲) زُوه؛ (۳) بهلا و بهسهرهاتی خراب؛ (۱) نگا؛ رُوش؛
 (۲) زنگزده، آبله گون؛ (۳) مصیبت وارده.
 رُوشیمان: رُوشان خجالت بردن.
 رُوشین: رُوشان خجالت بردن.
 رُوشین: که سنی با شینی که نه رُوشینی خجالت خراشنده.
 رُوشغان: دوهن، زُون، زُون رُوشغان.
 رُوشه: نوکه بهر اف موی زهار.
 رُوشه: نوکه بهر، موی بهر گهده موی زهار
 رُوشه: کرپوه و بادوهه، باسربشك خجالت كولاك.
 رُوشی: رُوی، رواس خجالت روبا.
 رُوشی: (۱) زوخله، زوخوله، زُودی؛ (۲) رُوشی؛ (۱) روده؛ (۲) روبا.
 رُوشی: (۱) زوخله؛ (۲) چنر، زواس، زوا، زُوی؛ (۱) روده؛ (۲) روبا.
 رُوشی زهش: زُله خوی گه وره روده بزرگ.
 رُوشی زراف: زُله خوی بوچك خجالت روده كوچك.
 رُوشی ستور: رُوشی زهش روده بزرگ.
 رُوشی كُور: زُله خوی كُور روده كور.
 رُوشی: شوربه، جیشنی تراو خجالت شوربا، آش مایع.
 رُوشا: ناوی باشماوهی جیشنی تراو خجالت سباب آش مایع.
 رُوشایم: بی شرم له فسهدا خجالت بررو.
 رُوشه: زُوقاوا؛ نگا؛ زُوقاوا.
 رُوشه رُوشی: جزر جاو جرج و لُوج خجالت رخسار پرچین و جروك.
 رُوك: (۱) باشگر به وانا؛ كاكل، ناوناخن؛ (ناوه روك)؛ (۲) چنن بومبوه؛

(باشه روك)؛ (۱) محنوا، هسنه؛ (۲) جیدنی مبه.
 رُوك: (۱) جزو جاو، زوخسار؛ (۲) رُوش، شویی باربك بهسمرچلی بریندار
 خجالت؛ (۲) خجالت.
 رُوكار: (۱) دیار، له بهرجاوا؛ (۲) بهرانبهر: (رُوكاری خانو، له رُوكاری
 گوند)؛ (۳) توبخی سمروهه: (رُوكاری زه مین)؛ (۴) کاری کراوی دیار
 خجالت؛ (۱) نما؛ (۲) نزدبك، مقابل؛ (۳) سطح، رویه؛ (۲) انجام آشکار کار.
 رُوكان: رُوشان، دارُوشان خجالت خراش برداشتن.
 رُوكانن: رُوشاندن، دارُوشاندن خجالت خراشیدن.
 رُوكران: بهر و زُور زُوانی شنی ورد بان تراو خجالت فرو ریختن اجسام ریز با
 مایع.
 رُوكرانهوه: له شهرینی زُوكار بون خجالت از خجالت رها شدن.
 رُوكراو: بهر و زُور دارُواوی شنی ورد بان تراو خجالت مایع با اشباه ریز
 فرو ریختن.
 رُوكراوه: (۱) زوخوش؛ (۲) شهرم نه که له خه لئك بو فسه و زوبه زوبون خجالت
 (۱) خوشروی؛ (۲) دور از خجالت، چشم و گوش باز شده.
 رُوكردن: بهر و زُور زُواندنی شنی ورد بان تراو خجالت فرو ریختن اجسام ریز
 با مایع.
 رُوكردن: (۱) بهر و شونینی چون؛ (۲) شهرم کردن؛ (۳) زونن کردن بو
 دواندن؛ (۴) ده رخسین، نیشان دان؛ (نه گه پُولت همس روی گه) خجالت
 (۱) نوجه؛ (۲) شرم کردن؛ (۳) روی گفنار در مخاطب کردن؛ (۴) رو
 کردن، نشان دادن.
 رُوكردنهوه: رُوكرانهوه خجالت نگا؛ رُوكرانهوه.
 رُوكردن: رُوكردن خجالت نگا؛ رُوكردن.
 رُوكردن: شهرم کردن خجالت شرم کردن.
 رُوكه: رُوش، رُوشان، دارُوش خجالت خراش.
 رُوكه تن: ناوه ه لان، خور که فتن خجالت طلوع آفتاب.
 رُوكهش: زوكیش، جُوزی ده فره که دینوی به خجالت ظرف فلزی لعاب دار،
 روكش.
 رُوكهن: روخوش، ده م به پُبخه نین خجالت خنده رو.
 رُوكهوتن: نيسراحت کردن، پالدا نهوه و پشودان خجالت نكبه دادن، آسودن.
 رُوكیان: رُوكه داربون، رُوشان خجالت خراش برداشتن.
 رُوكیش: ده فری دوتوی، رُوكهش خجالت نگا؛ رُوكهش.
 رُوك: شبله ی تری کولاو، زب خجالت رب، جاشنی.
 رُوكر: شهر مین، زنی به حه با آرزو، زن با حجاب.
 رُوكرتن: (۱) شهرم کردن؛ (۲) نوندبونی شیر ی هه وین کراو؛ (۱) شرم
 نمودن؛ (۲) بند آمدن شیر مایه زده.
 رُوكرتی: شیر ی به ندهاتگ خجالت شیر بند آمده مایه زده.
 رُوكرژ: رُوتال، رُوتش خجالت اخمو.
 رُوكه: شونینی که زُوكهس زوی ننه گه کن. قوبله، فبيله خجالت قبله.
 رُوكهش: روخوش، ده م به بیکه نین خجالت خوشروی.
 رُوكیسر: (۱) توره، فلهس؛ (۲) نهربق، خه جالته؛ (۱) قهر کرده؛
 (۲) خجالت زده.

رَوگیری: تهریقی، خدجانه‌نی [خجالت].

رَوُل: (۱) حوُل. گَبِرُو به‌نبارا (۲) جوړی گبا که به‌دار هه‌لده گه‌زئی [

(۱) گیبج و دبنگ: (۲) نوعی بېجک.

رَوُل: ژاله، لوز، لوز، گبایه که گولی به‌میی ده کاو به‌نال به‌ناویانگه [

گبایه خر زهره.

رَوُلک: (۱) رَوُل: (۲) سبیره‌ی که شه‌وانه هه‌را ده کا [(۱) خر زهره: (۲)

جبر جیرک.

رَوُلکهن: دهم به‌پیکه‌مین، رُوخوش، رُوگه‌ش [گشاده‌روی، خندان.

رَوُلگه: گوندبکی کوردستانه به‌عسی ویرانی کرد [نام روسنایی در

کردستان که بعشبا ویران کردند.

رَوُله: فرزند، زار. به‌چکه‌ی پنباده‌م [فرزند.

رَوُله: رَوُله [فرزند.

رَوُله‌خوای: رَوُخله، رِبخوله، رَوُدی [روده.

رَوُلنی‌نان: نکالی کردن، نه‌کلیف کردن [خواهش کردن از کسی.

رَوُلنی وه‌گیزان: بیزاری کردن له‌کسئی [کتایه از بیزاری از کسی.

رَوُم: رَوُفک، نوکه‌به‌ر [موی عانه، زهار.

رَوُم: ولانی ترکان [ترکیه.

رَوُممانه: بومهای ده‌سنی، نارنجوک [نارنجک.

رَوُمون: روگرز، ناوجاوان ترش [فرشرو.

رَوُمه‌ت: (۱) کولمه، دیم، گونا: (۲) حورمه‌ت، قه‌درو عبزه‌ت [(۱) گونه:

(۲) احترام، عزت.

رَوُمه‌ت گرتن: (۱) هه‌رگرتن، رَزلی‌نان: (۲) هه‌نبه هه‌نگرتن [

(۱) احترام گذاشتن: (۲) مو چیدن از رخسار.

رَوُمه‌تگیر: هه‌نبه هه‌نگر [موجین رخساره.

رَوُمه‌لخه‌زا: بریتی له‌زه‌نازه‌ناو نا‌زاوه و بشبوی [هنگامه و آشوب.

رَوُمه‌لخه‌زا، رَزنه‌لخه‌زا [هنگامه و آشوب.

رَوُمی: (۱) خواجه‌انشین، خواجه‌انه، سه‌کوی به‌درگا: (۲) ترکی خه‌نکی

ولانی ترکان [(۱) سکوی جلو دروازه: (۲) ترک ترکیه.

رَوُن: زوان، دوهن [روغن.

رَوُن: (۱) رَوُن: (۲) ناشکرا: (۳) رَوُن: (۴) بی‌لَبَلای به‌زه‌نگی ناوی پاک:

(۵) نراو، سسل: (۶) بریتی له‌دلخوش: (۷) رَوُی تَبمه [(۱) روغن:

(۲) آشکارا: (۳) روشن: (۴) شفاف: (۵) مایع رقیق: (۶) کتابه از شادمان:

(۷) رخسار ما.

رَوُناس: ته‌خنه‌کالوس. جوړی موربانه [نوعی موربانه.

رَوُناک: رَوُن [روغن.

رَوُناکایی: رَوُنسای [روشنایی.

رَوُنساک بوئه‌وه: (۱) ناشکرا بوئه‌وه ده‌رکه‌ونسی رَاسنی رَوُدوا: (۲) رَوُن

بوئه‌وه‌ی ناوی لَبَل [(۱) روغن شدن قضیه: (۲) صاف شدن آب کدر.

رَوُنساک کردنه‌وه: (۱) رَوُنسای دان به‌تاریکی: (۲) ده‌رخسنی رَاسنی

رَوُدوا بیان مه‌به‌ست [(۱) روشن کردن: (۲) روشن کردن معنا.

رَوُناکایی: رَوُنسای [روشنایی.

رَوُنان: دانان، نبان، دانبان [نهادن.

رَوُنان: دانبشن. نیشتن [نشستن.

رَوُناندن: روناك کردن [روشن کردن.

رَوُناندن: بی‌خهم کردن، خاطر‌جم کردن [خاطر جمع کردن.

رَوُناو: شو‌ربای بی‌رَوُن [آش مایع بدون جریبی.

رَوُناو: رَوُنی زَوُری ده‌گه‌ل ناوی که‌م نیکه‌لاو [روغن زیاد آمیخته با آب

کم.

رَوُناوی: جه‌ور، زون تی هه‌لسوراو [روغن آلود، جرب شده.

رَوُناهی: (۱) رَوُناهی: (۲) ناوی مه‌جلله‌به‌کی کوردی بو [(۱) روشنایی:

(۲) نام مجله‌ای کردی.

رَوُناهی: رَوُنسای، رَوُناکایی [روشنایی.

رَوُنایی: رَوُناهی [روشنایی.

رَوُن بوئه‌وه: (۱) صاف بوئی لَبَل: (۲) ناشکرا بوئی نه‌نهی کار [(۱) صاف

شدن کدر: (۲) روشن شدن.

رَوُنتک: نه‌سر، نه‌سربن [اشک.

رَوُندار: نیشک ده‌ر [روشنایی بخشی.

رَوُن‌دان: ده‌فری زَوُن [طرف روغن، روغندان.

رَوُن‌دان: رَوُن‌دان [طرف روغن.

رَوُن‌دک: رَوُن‌دک [اشک.

رَوُن‌کاجاف: بینایی، سوی چاو [دید چشم.

رَوُن‌کایی: رَوُناکایی، رَوُنسای [روشنایی.

رَوُن کردنه‌وه: ده‌رخسنی مه‌به‌سئی نه‌زائر او [شرح دادن و فهمانیدن.

رَوُن کرن: رَوُن‌کرنه‌وه ناو سنبو، رَوُن ده‌جِبشت کردن [روغن ریختن در

آش.

رَوُنکی: نه‌سر، فرمبَسک [اشک.

رَوُنکی: پالوی ده‌گه‌ل کورنان [رانگی.

رَوُنک: حوری و موی بو جاری دوه‌م له‌نازه‌ل هه‌یچی کراو [بسمی

که دو‌مین بار از حیوان چیده می‌شود.

رَوُن گرتن: هه‌لچزاندن و چه‌ورایی لی گرتن [روغن گیری.

رَوُنوس: له‌به‌ر نوسراو [روئوس.

رَوُنسه: (۱) ده‌می باریکی نیخ: (۲) فهرمانی دانبشن. دانبشه [(۱) له:

(۲) بنشین، امر به نشستن.

رَوُنه‌رم: شهر مینون [خجالتی.

رَوُنه‌ریس: رَوُنیاس [رونا‌س.

رَوُنه‌ک: روناکایی ده‌ر [روشنایی بخشی.

رَوُنه‌ک: جَبگی دانبشن له‌نه‌ندام‌دا، قنگ [نشبمنگاه.

رَوُنه‌که‌ره: نقیشک، فهر بکه‌رَوُن [کره.

رَوُنئی: (۱) ناشکرای: (۲) تراوی [(۱) آشکارا: (۲) آبکی بودن.

رَوُنئی: بنیش، دانبشه [امر به نشستن. بنشین.

رَوُنیاچاف: رَوُنکا چاف [دید چشم.

رَوُنیاس: بنی گبایه‌که بوئه‌زه‌نگی به‌ن ده‌کار دَبت [رونا‌س.

رَوُنیاسی: زه‌نگی په‌میی نوخ [رنگ صورتی تیره.

رَوُنیستن: دانبشن، زونان [نشستن.

رُونِيشْتَو: دانبشتو [] نشسته.

رُونِيشْتِي: رُونِيشْتَو [] نشسته.

رُونِين: (۱) رُونِينَن: (۲) تماشا کردن [] (۱) نسنن: (۲) نگاه کردن.

رُونِين: رُونِينَن، دانبشتن [] نشستن.

رُووهر گيزان: پشت نِي کردن [] روی برگرداندن.

رُوهُ: بانايي قماش. بهري مالي گهزي [] عرض قماش.

رُوهُاتِن: خه جالَهَت نه بون له وتن يا له کردن [] جسارت در گفتن با کردن کاری.

رُوهُت: روت، زه لوت [] لخت.

رُوهُت کرن: روت کردن [] لخت کردن.

رُوهُك: هم چي له زه وي شين ده بي [] نباتات، رستني.

رُوهُن: (۱) رُوهُن: (۲) دوهن. رُوهُغان [] (۱) روغن: (۲) روغن.

رُوهُن: رُوُشَن [] روشن.

رُوهُني: رُوُشِنِي [] روشني.

رُوهُه لَات: رُوُهُه لَات، خاوهَر [] مشرق.

رُوُهُه لَمالَاو: رُوُدامالَاو [] بي شرم، پررو.

رُوُهُه لَمالداو: رُوُدامالَاو [] بي شرم.

رُوُهُه لَمالراو: رُوُدامالَاو [] بي شرم.

رُوُهِشِك: رُوُگَرُز [] اخمو.

رُوُي: نوک بهر [] موی عانه، زهار.

رُوِيال: رونن، بي گيار بي مو [] عاری از گياه يا مو.

رُوِيبار: (۱) جهم. جوم، زوبار، رُوُخانه: (۲) رُوِيه زو [] (۱) رودبار: (۲) رودررو.

رُوُيَت: رُوُت، رُوُس [] لخت.

رُوُيَتان: رُوُنهَن [] زمين لخت از گياه.

رُوُيَتانه: رُوُنهَن [] زمين لخت از گياه.

رُوُيَت کردن: رُوُت کردن [] لخت کردن.

رُوُويج: رُوُت، رُوُس [] لخت.

رُوُويچاندن: رُوُت کردن [] لخت کردن.

رُوُويژ: گومان، دودلي [] شك، گمان.

رُوُويس: (۱) رُوُس، رُوُت، رُوُويج: (۲) رُوُش، رُوُشه [] (۱) لخت: (۲) خراش.

رُوُويس: رُوُش [] نگاه، رُوُش.

رُوُويشاندين: رُوُشاندين [] حراشيدن.

رُوُويشاي: رُوُشاو [] خراشيده.

رُوُويشتن: چُون، له جي نه مان [] رفتن.

رُوُويشك: رُوُوي، رُوُوي، رُوُخله، رُوُخوله [] روده.

رُوُويبل: زول. زاله، رُوُلك [] خر زهره.

رُوُوين: رُوُويشَن [] رفتن.

رُوُوين: (۱) رُوُوين: (۲) رُوُون [] (۱) رفتن: (۲) روغن.

رُوُوينج: گرمي گيار به كه بوان ده گهل گيا ده بخون و پي ده مرن [] نوعی گرم كه حيوانات به همراه علف می خوردند و می میرند.

رُوُوينه: جورِي هله رُكِي [] نوعی رقص كُردِي.

رُوِينه وه: گه زانه وه بو شويني بهري [] بازگشت به جای اول.

رُوِي نيشتن: رُوُنيشتن [] نشستن.

رُه: پاشگر بان پيشگر واتاي ده گهل ده گه به ني: (به ره وه ره، زه پالي ني)

[] پسوند و پيشوند به معني با، همراهي.

رُه: رُدين، رُندن، نرُدين. رُيش [] موی زنج، ريش.

رُه ب: بهري زين و كو رنان [] از ابزار زين و يالان.

رُه باس: ناودان بو ره پسته [] آب دادن زمين قبل از كشت.

رُه بساندن: كرده ره پسته [] نگاه، ره ياس.

رُه بت: ره بيت [] نگاه، ره بيت.

رُه بهت: (۱) سيبه، بوسه: (۲) ناوي شارو كُيكه [] (۱) كمينگاه شكارچي!

(۲) نام شهري در كردستان.

رُه به ق: بي زيادوكم، به نه واري [] ناسا، آژگار.

رُه به ن: (۱) سه لَت، بي زُن: (۲) گه زبده ي مال به كوئله وه، هه لوه دا []

(۱) بي رن، مچرَد: (۲) خانه به دوش.

رُه به نوک: گوله مبلافه [] آلاله.

رُه بيت: هدرشني زونر له شني نر بي ده گا، مرو بان گياو... [] رودرس.

رُه پ: (۱) فبت، دهر به ريو، رُوپ: (۲) رُاست روه وان، بي وه شارنن: (زه پ و

رُاست بِنِت بِنِژم): (۳) به نه ماري نوند بوک: (جه واله كه هيند يره زه پ

رُاوه سناوه) [] (۱) برجسته، بارزا: (۲) رُك و صر بچ: (۳) برنده با فشار.

رُه پال: جلگي شزول [] لباس زنده.

رُه پال: (۱) دركه نوئي، زه گهل كه نوئي: (نه وه فسه ي زه پال ده ده ن):

(۲) مالي له كار كه ونوي نه باغ [] (۱) نسبت، به همراه: (۲) كالاي

فرسوده بَنجل.

رُه پال دان: پيوه خستن، زه گهل خستن [] نسبت دادن.

رُه پال نان: دهر كردني به زوري و به سوکابه ني [] دك کردن با اهانت.

رُه پاندين: كوئاني شني نهرم به ده ست بان به دار [] كو بدن جسم نرم با

دست با جماق.

رُه پاوره پ: بي رُوُده روايسي، زه پ و رُاست، رُاست و زه وان [] رُك و

صریح.

رُه پ يون: (۱) بر بسون و گنج لي بران: (هينده م به نير تي ناخنيوه

زه پ بوه): (۲) بريشي له كير ه سنان [] (۱) بر شدن زياد و با فشار:

(۲) كتابه از برخاستن آلت مرد.

رُه پ زه پان: (۱) ده نكي پاي كه ساني كه له داووت هه لنده بدن: (۲) ده نكي

سم و سمكولي سواران [] (۱) صدای بايكوبي گروهی: (۲) صدای

سم اسبان.

رُه پ ره په: مرزي به زن بلند و رُاست [] قد راست و بلند.

رُه پ ره پيسك: زه كي بن نه زو، زه قيسك، زه فيسكه [] رُگ بست زانو.

رُه پسته: ناوه نيا [] نگاه، ناوه نيا.

رُه پ کردن: قبت كرده وه [] برجسته کردن.

رُه پين: (۱) روکار: (۲) به له بي ده ست زله ليدان [] (۱) روکار: (۲) سيلی زدن

با كف دست.

رُه پور آست: بي رُوُيني [] با صراحت.

زَه پَه: ده نگی زَه باندن، ده نگی کونانی شنی نهرم صدای کوبیدن جسم نرم.

زَه پَه زَه پ: ده نگی زَه پاندنی زور صدای بی دربی کوبیدن جسم نرم. زَه پَه ل: (۱) ده سنه کاید کمر، ده سنه های بازی؛ (۲) پوش و پاری نازاد، لهوه ز (۱) دسنه بازی کنان؛ (۲) خشک گباه بی صاحب.

زَه پَه لگا: جی لهوه زی نازاد، لهوه زگا جراگاه آزاد. زَه پَه لَه: ده سنه گمه کمران دسنه بازی کنان.

زَه پینه: دابه سته، نازه لی زاگیراو بو قه لئو بون لقا پروار. زَه پیسک: زَه پ زَه پیسک لگا رگ بست زانو.

زَه پینلگه: کویزه زی، زبگه ی باش نه کوتراو لقا کوره راه. زَه پینه: زَه پینلگه لقا کوره راه.

زَه ت: (۱) بزوتنی به نه کان: (بالی بیوه نام زَه تم برد)؛ (۲) مرده و زبنده. فونکه له سه زبگه ی نجیر: (کمروشک ده زَه ت کوه ت)؛ (۳) هزر ویر: (له زَه ت دام که جی بکم)؛ (۴) له زئی کلا، له زئی ده رجو: (زَه ت بو

زبگه ی لی نیک جو)؛ (۵) پنجینه: (به زه ت دیوار، نه وانه به زه تیان باش نه)؛ (۶) پروات لقا (۱) حرکت نسد، نکسان؛ (۲) جاله در راه

نجیر: (۳) فکر و اندیشه؛ (۴) منحرف از راه؛ (۵) اصل و اساس؛ (۶) برود.

زَه تان: زا کردن له نرسان. هه لائن لقا فرار، دویدن. زَه تاندن: غاریی کردن لقا وادار به دویدن کردن.

زَه تانن: زَه تاندن لقا نگا: زَه ناندن. زَه تاو: ناچار به غاردان کرباو لقا وادار شده به فرار.

زَه ت بردن: (۱) نکان خواردن له پر؛ (۲) هه لَه نگوون لقا (۱) نکان خوردن ناگهانی؛ (۲) سکندری خوردن.

زَه تبون: زا بردن لقا گذشتن. زَه ت دان: هه لَه نگوون لقا سکندری خوردن.

زَه ت کردن: به زئی کردن و له خو دورخسننه وه لقا رد کردن و از خود دور کردن.

زَه تن: زه تاندن لقا ریخن. زَه ته: چونینی زه تیشن، زَه ت لقا کبفت راه رفتن.

زَه ته نی: له سه زه تیشن، که سنی ده وه یی له جی به ک نه مینن لقا رفتنی. زَه ته وه: (۱) توره مه نامه، شه جهره ی بابو بابیران؛ (۲) توره مه لقا (۱) نژادنامه، شجره خانواده؛ (۲) نژاد.

زَه ته وی: بهرخی له شیر کراومه لقا بره از شیر بریده. زَه تیاگ: زور غار درای ماندو لقا دوانیده خسنه.

زَه تیان: غار کردنی زور لقا از دویدن زیاد خسنه شدن. زَه تیم: جالی بره وه کراو لقا چاله پر شده از خاک.

زَه تیماندن: بر کردنه وه ی چال له خو لقا بر کردن چاله از خاک. زَه تین: زَه تان لقا نگا: زَه نان.

زَه تین: که سنی که گیانداری ناچار به غاردان ده کا لقا کسی که وادار به دویدن می کند.

زَه جال: بو ره پیاگی نه دار لقا ناشناس فقیر.

زَه جفین: له رزین لقا لرزیدن.

زَه جل: شباو لقا شایسته.

زَه جوا: زجوا لقا نگا: زجوا.

زَه جوان: نه سبی خوشبزه لقا اسب رهوار.

زَه جهن: روت و زه جال لقا ببنوا، بیچاره.

زَه ج: زج لقا نگا: زج.

زَه چاو: بزاردنی به کئی بو کاری لقا زیر نظر گرفتن.

زَه چاو کردن: زا چاو کرن لقا نگا: زا چاو کرن.

زَه چسه: زجوا لقا نگا: زجوا.

زَه چو: لاساری، گوی نه بیسی لقا لجاجت.

زَه چوکار: لاسار، گوی نه بیسی لقا لجوج.

زَه چهل: مره پای میوه لقا مربا.

زَه چه لاک: بنجینه، زه گ و زبشه لقا بیخ و اصل.

زَه چه لَه لک: زا چه لاک لقا بیخ و اصل.

زَه چه لَه ک ناس: نوره مه ناس، بسپوز له به ما ناسین دا لقا نژاد شناس.

زَه ح: گیان، جان، زح، زوح لقا روح، جان.

زَه حاتی: نامرازیکی زا رگوشادی بین نه نگی شنی تراوی بی له ده فر ده کن لقا آقیب.

زَه حتی: ره ستان له بهر ماندوبونن لقا خسنگی در کردن، توقف به دلیل خسنگی.

زَه حه ت: ناسوده لقا راحت.

زَه حه ت بون: (۱) ناسوده بسون؛ (۲) برینی له ناوهانته وه ی مروا لقا (۱) آسوده شدن؛ (۲) کنایه آراب بسن ریخن، انزال.

زَه حه تی: (۱) زه حاتی؛ (۲) خوشی و آسوده یی لقا (۱) فب؛ (۲) استراحت و امن و آسودگی.

زَه حیم وه رقه: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد لقا روسنایی در کردستان که بعنبا ویران کردند.

زَه ح: (۱) زوخ، فغراخ؛ (۲) لا. تهره ف لقا (۱) کنار؛ (۲) طرف، سو.

زَه خت: (۱) زبهری سه ری نه سپ؛ (۲) نهرح و دبدار؛ (۳) فبشه کدان؛

(۴) بهرگوشه ک لقا (۱) یراق اسب؛ (۲) سیما، ربخت؛ (۳) فانوسفه؛ (۴) رخت.

زَه خته: خوگر نه و قایم لقا محکم و بی عیب.

زَه خدار: ناگاداری زبگه یوان لقا راهبان، راهدار.

زَه خسی: (۱) هدله پزئی، داوات؛ (۲) پدباپوئی سر وشتی لقا (۱) رقص؛ (۲) به وجود آمدن طبیعی.

زَه خسان: به دی هانن له خو وه لقا به وجود آمدن.

زَه خساندن: به ده لکهوت به دی هینان: (خوا زه خساندی) لقا اتفاقی درست شدن کار.

زَه خساو: به دباپوی به ده لکهوت لقا پدبا آمده اتفاقی.

زَه خسین: زه خسان لقا نگا: زه خسان.

زَه خسیو: زه خساو لقا نگا: زه خساو.

زَه خش: زه خنی نه سپ لقا براق اسب.

رَه‌خشان: نیشک‌دهر، بریقه‌دهر [رَخشنده].

رَه‌زفان: باخه‌وانی باخی تری [باغبان ناکستان، رزبان، رَه‌زَلخُوا: (۱) له زای خوا: (۲) برنتی له زوَت و نه‌داری ته‌واو [در راه خدا: (۲) کنایه از فقیر مسکین.

رَه‌زَه: (۱) رَه‌زَه‌زُوك: (۲) موغره‌ی پشت [تاج‌ریزی: (۲) مِه‌رَه فقرات.

رَه‌زَه‌پَیج: گیابه‌که بو ده‌رمان ده‌سن [گیاه هزارچشان.

رَه‌زَو: نِممامی دار به‌رُو [نهال بلوط.

رَه‌زَوان: رَه‌زَقان [رزبان، باغبان رن

رَه‌زَه‌لِخُوا: رَه‌زَلخُوا [نگا: رَه‌زَلخُوا.

رَه‌زَه‌ن: زَه‌ده، نالغه‌زیزو دُولایی [جفت در.

رَه‌زَه‌وان: رَه‌زَفان [رزبان، باغبان تاکستان.

رَه‌زَه‌یل: (۱) ده‌س قوچاو، زُرد، چکوس، چکود: (۲) مروی له‌کارکه‌ونه:

(۳) سوک و بی‌ناپرو: (هەر رَه‌زَه‌یلِم کرد) [خسپس: (۲) از کار افتاده: (۳) آبر و رفته.

رَه‌ژ: (۱) رَه‌ش، سپا، به‌رانبه‌ری سه‌بی: (۲) ده‌رمانی رَه‌نگ کردنی مَو [سپاه: (۲) داروی رنگ کردن مو.

رَه‌ژان: مَو رَه‌نگ کردنه‌وه [رنگ زدن، مو.

رَه‌ژستن: (۱) رَه‌ژان: (۲) چاو به‌کل رَه‌ستن [رنگ کردن مو: (۲) سر به‌کشیدن چشم.

رَه‌ژتسه‌وه: (۱) رَه‌ژتسه‌وه: (۲) هَم‌وُلا گرنه‌وه [نگا: رَه‌ژتسه‌وه: (۲) فراگیری.

رَه‌ژمیری: جوړی نری [نوعی انگور.

رَه‌ژنه: ناوه‌بارانی توند [رگبار باران.

رَه‌ژو: خه‌لُو زغال.

رَه‌ژو: بره‌ژئی [سر مه‌کش.

رَه‌ژهن: قورمی بن دیزه، دوده [دوده زیر دهگ و...

رَه‌ژئی: رَه‌ژو زغال.

رَه‌ژیدان: خه‌لُو زدان، جی خه‌لُو زغال‌دان، اشبو.

رَه‌س: پاشگر به‌واتا: گه‌بین، بی‌گه‌بین: (فر با رَه‌س) [پسوند به‌معنی رسیدن.

رَه‌سا: بی‌گه‌بشتو، بی‌راگه‌بشنو، پراویر [رسیده، کفایت کننده.

رَه‌ساندن: (۱) لکاندن. بیوه نوساندن: (۲) بی‌گه‌یاندن [جسپاندن: (۲) تربیت بچه.

رَه‌سخ: به‌ردباران [سنگسار.

رَه‌سلنی روهی: رَه‌زه‌له [ناجریزی.

رَه‌سم: (۱) داب، زنی و شوین: (۲) شکل [عادت. شیوه: (۲) شکل.

رَه‌سنه: گوربس [رسن.

رَه‌سو: سوکه‌له‌ناوی رَه‌سو [مخفف اسم رسول.

رَه‌سه‌ن: (۱) بنه‌چه‌که: (۲) نه‌جیم‌زاده [نژاد: (۲) اصل، نجیب.

رَه‌سی: (۱) بی‌گه‌یشتن: (فریاد رَه‌سی): (۲) گه‌بشنو: (میوه رَه‌سی به) [سر رسیدن: (۲) رسیدن میوه.

رَه‌سیده: مروی تازه بی‌گه‌بشنو: (مناله‌که شوکور رَه‌سیده بوه) [جوان

رَه‌خنه: (۱) نانه‌و سه‌رکونه: (۲) عه‌بب گرتن: (۳) شلی و سستی: (۴) قه‌لش،

درز [سر زنش: (۲) ایراد گرفتن: (۳) سستی: (۴) شکاف، درز.

رَه‌خنه‌گر: (۱) عه‌بب له‌شت‌گر: (۲) کون‌گر [ایرادگیر: (۲) درزگیر.

رَه‌د: (۱) دانه‌وه، گه‌زاننده‌وه: (۲) له‌نه‌زمون ده‌رنه‌ه‌چوگ: (۳) له‌خو

دورخستنه‌وه [پس دادن: (۲) رد در امتحان: (۳) از خود دور کردن.

رَه‌دا: قابل‌بون، رازی‌بون: (هەرچه‌ند کردم بوم نه‌هاته رَه‌دابه) [رضایت.

رَه‌داله: زدا [پیر هوسبان.

رَه‌داندن: له‌خو دور کردن [راندن، از خود دور کردن.

رَه‌دبون: زا بردن [گذر کردن.

رَه‌دببین: رَه‌دبون [گذر کردن.

رَه‌دم: پر بونه‌وه‌ی جالایی [برشدن چاله از خاک.

رَه‌دماندن: بر کرده‌وه‌ی جالایی [پر کردن چاله از خاک.

رَه‌دو‌خستن: وه‌شوین خستنی ژن که ده‌گه‌ل پیاوی زاکات [فراری دادن زن با مرد.

رَه‌دو‌که‌وتن: هه‌لانی ژن ده‌گه‌ل پیاوی دلخوازی [فرار زن با مرد دلخواه.

رَه‌دو‌که‌وتو: ژنی هه‌لانو ده‌گه‌ل پیاوی دلخوازی [زن فراری با مرد دلخواه.

رَه‌دو‌که‌وته: رَه‌دو‌که‌وتو [نگا: رَه‌دو‌که‌وتو.

رَه‌ده: جینگه‌ی سه‌خت و به‌رداوی له‌جیادا، رَه‌وه‌ز [جای سخت و سنگلاخ در کوه.

رَه‌دیمان: ناوه‌ژو کرده‌وه‌ی ده‌فر، نخون کرده‌وه‌ی ثامن [واژگون کردن ظرف.

رَه‌ز: (۱) باغی تری: (۲) بنه نری [تاکستان: (۲) تاک.

رَه‌زا: (۱) نه‌رح و دیدار: (رَه‌زای شبر بنه): (۲) قابل، رازی، رَه‌دا [سیما و قواره: (۲) راضی.

رَه‌زاتال: نیشک فورس [گرانجان، دوست‌نداشتنی.

رَه‌زاشیرن: نیشک سوک [سبک‌روح، نودل‌پرو.

رَه‌زاشیرین: رَه‌زاشیرن [نگا: رَه‌زاشیرن.

رَه‌زاقورس: رَه‌زاتال [گرانجان.

رَه‌زاقی: جوړی نری [نوعی انگور.

رَه‌زاگران: رَه‌زاتال [گرانجان.

رَه‌زاهندی: قبول کردن. دل‌پیی خو‌ش بو [راضی بودن.

رَه‌زانه: پیناکی رَه‌ن، باجی باغی نری [باج تاکستان.

رَه‌زاو: (۱) سه‌ره‌تای بیگ گه‌یشتنی دو‌جویم: (۲) ناوه بو مه‌لیه‌ندبک له کوردستان [مصوب رودخانه: (۲) نام منطقه‌ای در کردستان.

رَه‌زیهر: (۱) جه‌نگه‌ی نری گه‌یشتن: (۲) مانگی حدوتهمی سال، هه‌وه‌ل مانگی پایز [موسم انگور رس: (۲) مهرماه.

رَه‌زَه‌زُوك: به‌ریکی جکوله‌ی سو‌ری به‌هنبشوه له گیابه‌ک په‌با نه‌پیی، رَه‌زه‌له [ناجریزی. ثمر گیاهی است.

رسا، رشد کرده.

زه سین: گه بشتن، وه خنی به هره دان [۱] رسیدن.

زه ش: (۱) زه، دزی سبی، سیا؛ (۲) برنی له فنگ؛ (۳) برز، برزان [۱]

(۱) سیاه؛ (۲) کتابه از مقعد؛ (۳) پاش، پاشیدن.

زه شانی: (۱) زه شابه‌ئی؛ (۲) تاریکایی شه [۱] سیاهی؛ (۲) تاریکی شب.

زه شادوک: زه تیزه [۱] نرنیزک.

زه شاش: تهنگی که زور فیشه کان به کچی ده‌هائی [۱] مسلسل، آنبشار.

زه شاف: (۱) نه خوشبه‌کی چاوه؛ (۲) کیم و زوخاوی درون [۱] آب

سیاه چشم؛ (۲) ریم درون.

زه شالوک: گولک، ریشو [۱] منگوله.

زه شان: برنی له بز و گوشتی بز [۱] کنایه از بز و گوشت بز.

زه شاندن: برزاندن [۱] پاشیدن.

زه شانگ: (۱) عه‌زی به فرله‌سه‌ر لاچوگ؛ (۲) برنی له بز نه مو و گوشتی

بز [۱] زمین که برفش آب شده؛ (۲) کتابه از بز و گوشت بز.

زه شاو: (۱) زه شاف؛ (۲) برزاد [۱] نگا، زه شاف؛ (۲) پاشیدن.

زه شایی: (۱) زه‌نگی زه‌ش؛ (۲) تارمایی له شه‌وا؛ (۳) گوندنشینی بی

جوت و گا؛ (۴) زه‌ری که به‌سری له‌سه‌ر چوته‌وه؛ (۵) به‌زگه ده‌ریا،

وشکائی؛ (۶) تاریکایی [۱] سیاهرنگی؛ (۲) سیاهی شیخ؛ (۳) دهاتی

روزمزد، خوش نشین؛ (۴) زمین که برفش آب شده؛ (۵) خشکی؛ (۶)

تاریکی.

زه شایی داهاتن: (۱) چاوینسانی بهره‌و کوزی چون؛ (۲) کوزیون [۱]

(۱) چشم‌درد منتهی به کوری؛ (۲) نابینا شدن.

زه شباز: به‌له‌کی زه‌ش و سبی [۱] خنک سیاه و سفید.

زه شبازگ: زه شباز [۱] نگا؛ زه شباز.

زه شبازو: زه شباز [۱] نگا؛ زه شباز.

زه‌ش باف: نامال زه‌ش [۱] سبه‌فام.

زه‌ش باو: نامال زه‌ش، که‌وه‌ی توخ [۱] سبه‌فام، کیود نیره.

زه‌ش بگیر: هه‌موکس بو شه‌ر ناردن [۱] بسیج عمومی برای جنگ.

زه‌ش بوره: خوله‌میشی زه‌نگی نامال زه‌ش [۱] خاکستری رنگ مایل به

سیاهی.

زه‌ش بوز: نه‌سبی ره‌شی نامال شین [۱] اسب سیاه مایل به کیود.

زه‌ش بون: برنی له له‌به‌ر چاو که‌ون، کس نه‌ویسنن [۱] کتابه از منفور

شدن.

زه‌ش بونه‌وه: (۱) به‌فر له‌سه‌ر زه‌وی لاچون؛ (۲) کوزانه‌ری پولو [۱]

(۱) آب شدن برف؛ (۲) زغال شدن اخگر.

زه‌ش به‌ش: بالداریکه زه‌ش له قازو چکوله‌تر [۱] پرنده‌ای است.

زه‌ش به‌شه: زه‌ش به‌ش [۱] نگا؛ زه‌ش به‌ش.

زه‌ش به‌له‌ک: (۱) داوه‌ی ژن و پیاو له ده‌سنی به‌کندا؛ (۲) توسراوی سه‌ر

قاقه‌ز؛ (۳) بازگ، زه‌ش باز؛ (۴) به‌نه بادراونیکه راست و چه‌پ ده‌ملی

منالانی ده‌کن [۱] رقص مرد و زن باهم؛ (۲) نوشته؛ (۳) ابلق، سیاه

و سفید؛ (۴) نخ‌ی است که بجه‌ها به گردن می‌آویزند.

زه‌ش بین: (۱) بی‌هومند؛ (۲) به‌نیره‌بی [۱] بدبین؛ (۲) حسود.

زه‌ش یوش: (۱) چلک زه‌ش؛ (۲) برنی له نازیته بار [۱] سیاه‌پوش؛

(۲) کتابه از غزادار.

زه‌ش تال: نه‌سه‌ری نامال زه‌ش [۱] گندمگون سیاه‌چرده.

زه‌ش تاله: زه‌ش تال [۱] نگا؛ زه‌ش تال.

زه‌ش توز: (۱) زه‌شی بریقه‌دار؛ (۲) جوئی تیخی شه‌مشیر و خه‌نجر.

ده‌بان [۱] سیاه برآق؛ (۲) نوعی تیغ شمشیر و خنجر.

زه‌شتی: شه‌ده، مشک‌ی [۱] کشفاف.

زه‌ش خوین: خویندن بی مانازانین [۱] خواندن بدون فهم معنی.

زه‌ش داگه‌زان: ناره‌ق کردن و گزویون له زکان [۱] کنایه از خشمگین

شدن زیاد.

زه‌ش داگه‌زیان: زه‌ش داگه‌زان [۱] کنایه از خشمگین شدن زیاد.

زه‌ش داگیرسان: زه‌ش داگه‌زان [۱] کنایه از خشمگین شدن زیاد.

زه‌ش رشک: (۱) زیوان، ده‌نکیکی زه‌شه‌ده گه‌ل گه‌نم؛ (۲) زه‌شکننه، بیله‌ی

چاو [۱] دانه سیاه در گندم؛ (۲) مردمک چشم.

زه‌ش قه‌تی: وا ده‌ده که‌روی [۱] چنین می‌نماید.

زه‌ش قه‌نایی: وا دبار ناکا [۱] چنین نمی‌نماید.

زه‌ش قه‌لین: ره‌ش هه‌لگه‌ران له ته‌ریقی [۱] سیاه شدن از شرم‌ندگی.

زه‌ش شک: (۱) کاله‌مویین، پیلای له لباد؛ (۲) کوزی ده‌غل [۱]

(۱) پای افزار مویین یا نمدی؛ (۲) سیاهک آف غله.

زه‌ش شک: (۱) بیله‌ی چاو؛ (۲) سیان، فورم [۱] مردمک چشم؛ (۲) دوده.

زه‌ش سکار: زه‌ش تال [۱] گندمگون سبه‌چرده.

زه‌ش سکردن: (۱) له‌به‌ر چاو خستن؛ (۲) ده‌سماق‌دا زه‌ر کردنی گیا [۱] از

نظر مردم انداختن؛ (۲) در سماق آب‌بز کردن.

زه‌ش سگردن‌وه: (۱) نویسنی مه‌شق؛ (۲) گله‌بان کردنی بان؛ (۳) تارمایی

به‌رجاوه‌اتن [۱] نوشتن مشق؛ (۲) خاک‌بز کردن بام؛ (۳) شیخ بیش

چشم.

زه‌ش سکو: سوکه‌له‌ناوی زه‌شید [۱] مخفف نام رشید.

زه‌ش سکوژ: (۱) کسه‌سی که بی ناگا پیاوده کوزی؛ (۲) تیری بی نسانه‌گرتن،

گولله‌ی وئل [۱] نورویست؛ (۲) تیر بدون هدف‌گیری.

زه‌ش سکودن: هوژیکی کورده له کوردسان [۱] نام عشیره‌ای کرد.

زه‌ش سکویی: جوئی نری [۱] نوعی انگور.

زه‌ش سکه: (۱) سیاونه، ده‌نکیکی زه‌شی بون خوشه به نانه‌وه ده‌کن؛

(۲) ده‌فری گه‌وچن بو کاکبشان، نوژی کاکبشان؛ (۳) نری زه‌ش؛

(۴) جوئی تری زه‌ش؛ (۵) باشگر به واتا؛ بوزه‌بیگی به‌رابه‌ر ناخاو

به‌گزاده له عاشیره‌ت؛ (پیرانه‌زه‌شکه، مامه‌شه زه‌شکه)؛ (۶) توتنی بن

گه‌لای بی‌نرخ؛ (زه‌شکه‌ی قولکتی به) [۱] سیاه‌دانه؛ (۲) تور

کاه‌کشی؛ (۳) انگور سیاه؛ (۴) نوعی انگور سیاه؛ (۵) پسوند به‌معنی

ناصل مقابل نجیب‌زاده؛ (۶) تونون زیر برگ و دور ریخته.

زه‌ش سکه‌له: زه‌شکه‌له [۱] سبه‌چرده کوچک.

زه‌ش سکه‌له: زه‌ش تاله‌ی چکوله [۱] سبه‌چرده کوچک.

زه‌ش سکن: زه‌شانگ [۱] نگا؛ زه‌شانگ.

رَه‌شَه‌سَال: سالی که باران، و شکه‌سَال [شخشکسال].
 رَه‌شَه‌سِيل: دهرده باریکه‌ی زورسه‌خت [سَلّ علاج ناپذیر].
 رَه‌شَه‌ك: (۱) گیاه که بو دهرمان ده‌ش: (۲) هه‌وَل نوسین، بیس‌نوس،
 پیش‌نوس [۱] گیاه دارویی: (۲) چرکنوبس.
 رَه‌شَه‌کِه: برینی له خُوَه‌ل‌کَبْشِي هیچ‌کاره [کنايه از لاف‌زن بیکاره].
 رَه‌شَه‌گاور: خاچ‌به‌رستی زور به‌دین [ترسای منعصب].
 رَه‌شَه‌گرانه‌تا: که‌نو بی سه‌خت [تيفوس شدید].
 رَه‌شَه‌گرانه‌تِي: رَه‌شَه‌گرانه‌تا [تيفوس شدید].
 رَه‌شَه‌گه‌وُن: گوپنه رَه‌شَه [گون سپاه].
 رَه‌شَه‌گیا: گیاه که بو له‌وَز باشه [گیاهی است علوفه‌ای].
 رَه‌شَه‌موسولمان: موسولمانی سه‌وشکی نه‌فام [مسلمان خشک و
 منعصب و کم‌فهم].
 رَه‌شَه‌مه: (۱) سبه‌سین مانگی زنان، مانگی اواز، هه‌می سال: (۲) کانی
 جون بونی پشه‌له [۱] اسفندماه: (۲) موسم جفت‌گیری گربه.
 رَه‌شَه‌مِي: رَه‌شَه‌مه [نگا: رَه‌شَه‌مه].
 رَه‌شَه‌ه‌ولاخ: مالانی به‌رزه، گامبش و گاوگول [دام از تیره گاو و
 گاو‌میش].
 رَه‌ش‌ه‌ه‌نگه‌زان: وُه‌ش داگه‌زان [نگا: رَه‌ش‌داگه‌زان].
 رَه‌شِي: (۱) دزی چهرمگی: (۲) بی‌به‌قری له ره‌میا: (۳) نازاو نه‌نرس:
 (۴) سوکه‌له‌ناوی رَه‌شید [۱] سیاهی: (۲) بی‌برفی زمین: (۳) شجاع:
 (۴) مخفف نام رشید.
 رَه‌شیش: نهرمه‌بارانه [نم‌نم باران].
 رَه‌شیشه: بالداریکی رَه‌شَه له سیر و زلتره [پرنده‌ای است سیاهرنگ
 از سار بزرگتر].
 رَه‌شینه: ریشوله، سیرو. گاوانی [سار].
 رَه‌شینه: رَه‌شکینه، بیبیله‌ی چاو [مردمک دپده].
 رَه‌عاجاب: پهره‌رده‌کردن. رَه‌نوه‌نجان [پرورش دادن، برهم آوردن].
 رَه‌عت: ماندویی، مانگی [خسنگی].
 رَه‌عیه‌ت: مسکین، زبانه‌ت، گوندی به‌رده‌سنی خاون‌مولک [رعبت،
 رَه‌غنه: رَه‌غنه، عه‌ب‌گرن [ایراد].
 رَه‌غنه‌گر: رَه‌غنه‌گر [ایرادگیر].
 رَه‌ف: (۱) بولی بالدار له کانی فرین‌دا: (۲) رَف. ناقه‌ی زُه‌ق له مالدا: (۳)
 جوبن [۱] گروه پرنده در حال پرواز: (۲) رف در دیوار: (۳) دشنام.
 رَه‌فتار: ناکار، شوبه [اخلاق، رفتار].
 رَه‌فته‌نی: رَه‌نه‌نی. له‌سه‌ر زویشتن [رفتگی].
 رَه‌فس: زبس [نگا: زبس].
 رَه‌فسان: زبسان [نگا: زبسان].
 رَه‌فساندن: زبساندن [نگا: زبساندن].
 رَه‌فک: ناقه‌ی زوپ، رَه‌ف، رَف، رَفه [نافچه بالا، رف].
 رَه‌فکه: رَه‌فک [نافچه بالا، رف].
 رَه‌فه: رَه‌فک [نافچه بالا، رف].
 رَه‌فی: رَه‌خ، که‌نار، لا [کنار].

رَه‌شَکِه و پيش‌شَکِه: (۱) نهم‌وَه‌شایی به‌رجاو له‌به‌ر بی‌حوکمی: (۲) برینی
 له نوسینی نیکه‌ل پیکه‌ل و ناخوش [۱] بشه‌دیدن در اثر کم‌سویی
 چشم: (۲) کتابه از خط بد و درهم برهم.
 رَه‌شَکِه و سبیکه: برینی له خعت‌نوسین له سه‌ر کاغز [کتابه از
 نوشته].
 رَه‌شَکِه‌وگ: رَه‌شی نامال‌شبن [سپاه مایل به کبودی].
 رَه‌شَکِه‌وه: رَه‌شَکِه‌وگ [سپاه مایل به کبودی].
 رَه‌شَکِه‌وگ: رَه‌شَکِه‌وگ [سپاه مایل به کبودی].
 رَه‌شَکینه: بیبیله. رَه‌شَه‌شک [مردمک دپده].
 رَه‌ش‌گرانی: گرانه‌تا [نفوس].
 رَه‌ش‌گریندان: برینی له نازبه‌ت باری [کتابه از سرگوری].
 رَه‌شمار: (۱) ماری سباز‌نگ: (۲) تاول، چادری رَه‌ش، کون [۱] مار
 سپاه: (۲) سپاه چادر.
 رَه‌شمال: تاول، کون [سپاه چادر].
 رَه‌شمه: هه‌وساری که ده‌سه‌ر که‌له‌ده‌خرنی [افسار نازک اسب].
 رَه‌شمینو: داره‌نری‌به‌که زو بینه‌گا [تاکی است که انگورش زودرس
 است].
 رَه‌شمیری: جوړی تری رَه‌شَه [نوعی انگور سپاه].
 رَه‌شو: سوکه‌له‌ناوی رَه‌شید، رَه‌شکر [مخفف نام رشید].
 رَه‌شوبازگ: رَه‌شوباز [نگا: رَه‌شوباز].
 رَه‌شوبرش: زوررَه‌ش [سپاه سپاه].
 رَه‌شوبه‌ش: زورنار بک به‌سام [سپاه نار بک و سهمگین].
 رَه‌شوبه‌ش: رَه‌شَکِه و پيش‌شَکِه [نگا: رَه‌شَکِه و پيش‌شَکِه].
 رَه‌ش‌وروت و روت و رَه‌جال [نگا: روت و رَه‌جال].
 رَه‌شوکی: شنی به‌ده‌ل و که‌م‌نرخ: (نهنگی رَه‌شوکی، نونتی رَه‌شوکی)
 [بدل و کم ارزش].
 رَه‌شوله: سیرو، گاوانی [سار].
 رَه‌شوبه: رَه‌شَه [نگا: رَه‌شَه].
 رَه‌شَه: (۱) گه‌ف، هه‌رَه‌شَه: (۲) سوکه‌ناوی رَه‌شید: (۳) پیش‌گریکه به
 مانای خویر بله: (رَه‌شَه‌دزی): (۴) به مانا نانه‌واوی: (رَه‌شَه‌کبام کرد)
 [۱] ته‌دبدا: (۲) مخفف نام رشید: (۳) پیشوندی است به معنی
 بی‌عرضه: (۴) پیشوندی است به معنی نانام.
 رَه‌شَه‌با: پای نوندی زوواو [باد دبور].
 رَه‌شَه‌خیزان: مال و مندالی زورو هه‌رجی و په‌رجی [خانواده شلوخ و
 پرنفوس].
 رَه‌شَه‌جو: برینی له چوله‌که‌ی پنداگر له دینی خو‌ی دا [کتابه از بهودی
 منعصب در دین خوبش].
 رَه‌شَه‌دار: (۱) تاره‌و‌ند: (۲) داری بوژ [۱] درخت نارون: (۲) درخت
 پشه.
 رَه‌شَه‌دال: بالداریکی که‌لاک‌خوره [نوعی لاشخور].
 رَه‌شَه‌ریحانه: ریحانه‌ی رَه‌ش که بوئی له ریحانه‌ی سی خوشتره [۱]
 ریحان سپاه.

- رَه فېسك: زه ب زه پېسك، زه پېسك [۱] رگ پشت زانو.
 رَه فېسكه: ره فېسك [۱] رگ بنت زانو.
 رَه فېق: هموال، ناوړې، دوست، ناوال [۱] رفېق.
 زَهف: (۱) هه لائن، بازدان له ترسا؛ (۲) زهف، بولې باننده؛ (۳) زهف، بنه مای وشه ی فرزندن [۱] (۱) فرار؛ (۲) گروه پرندگان؛ (۳) ربایش.
 ره فان: (۱) هه لائن؛ (۲) مران، زهان [۱] (۱) فرار؛ (۲) ربایش.
 ره فاندن: (۱) ناچار به هه لائن کردن؛ (۲) فرزندن، زفاندن [۱] (۱) وادار به فرار کردن؛ (۲) ربودن.
 ره فاندی: زفاو، زفینراو، زفباگ [۱] ربوده.
 رهف تی که تن: هه لات هه لات، ده ست کردنی خه لک به هه لائن [۱] شروع به فرار کردن دسته جمعی.
 ره فده: کومه لی جانوه ری کبوی: (ره فده گورگ) [۱] گله جانوران وحشی.
 ره فوه فوک: که سنی که هه مېشه ناماده ی هه لائنه، ترسه نوک، ترسو نه ک [۱] نرسو.
 ره فسه: گیاهه که له تیره ی که ما، که لاده زوی [۱] گیاهی از برگ سوزنیها.
 ره فشت: ناکار، شپوه [۱] روش، رفتار.
 ره فگه: (۱) زبازای کوی جانوه رانی کبوی؛ (۲) په ناگه ی هه لائتوان [۱] (۱) گذرگاه جانوران کوهی؛ (۲) پناهگاه فراریان.
 ره فو: کومه لی چه یوان و نازه ل [۱] رمه اسپان و دام.
 ره فوک: سل، قوشقی، نوز، جانوه ری که زو له بهر پیاوه لیدی، زه وه ک [۱] رموک.
 ره فه: (۱) کومه لی نازه ل و پانال؛ (۲) کومه لی به کسم پیکه وه [۱] (۱) گله؛ (۲) رمه اسپان.
 ره فه ک: ره فوک، زه وه ک [۱] رموک.
 ره فه ل: تامان، دبواری له شول [۱] دبواره بافته از نرکه.
 ره فه ی: ره فه [۱] رمه.
 ره فه ین: (۱) ره فان؛ (۲) زفینره [۱] (۱) نگا: ره فان؛ (۲) رباینده.
 ره فه ینگه: ره فه گه [۱] نگا: ره فه گه.
 ره فه ینوک: شت رفین، که سنی که شت ده زفیننی [۱] رباینده.
 زَهق: (۱) دزی نهرم، سهخت؛ (۲) زه سق: (زهق نموه دو مانگه لبره م)؛ (۳) راست و بی خواری: (زهق زاوه ستاوه)؛ (۴) وشه ی مانسازوار: (ده رسی نهر و زور زورق بو)؛ (۵) گران و ناشیرین بو وتار: (قه سی زهقی پی گوت)؛ (۶) جوړی کیسه لی چکوله که زورنر له ناو ناو دابه، زهقه؛ (۷) دهنگی لیدانی شنی سهخت به شتی سهخت؛ (۸) سهرما پرود؛ (زهق بوم له سهرمان) [۱] (۱) سهخت، سفت؛ (۲) تمام مدت؛ (۳) راست بدون کچی؛ (۴) دشوار معنی؛ (۵) نلخی سخن؛ (۶) کشف، لاک پشت آبی؛ (۷) صدای کوبیدن جسم سهخت با سهخت؛ (۸) سرما زده، بخ کرده.
 زَهقَالَ: دالگوشت، لاواز، لهر، له جهر [۱] لاغر.
 زَهقَالَه: پیجکی بېشکه، زهواره [۱] پایه گهواره.
 زَهقان: (۱) زه وینی تم تمان که بو کبلان نایی؛ (۲) دهنگ له شتی سهخت هاتن [۱] (۱) زمین سهخت و سنگی؛ (۲) صدای کوبیدن جسم سهخت.

زه قانندن: کوتانی کاتزا به کاتزا [۱] کوبیدن فلز با فلز.

زه قانن: زه قانندن [۱] نگا: زه قانندن.

زه قاننده وه: زه قانندن [۱] نگا: زه قانندن.

زه قانه: نم تمان [۱] زمین سهخت و سنگی.

زه قانی: زه قانه [۱] نگا: زه قانه.

زه قایی: شویی سهخت [۱] جای سهخت.

زه قېرد نه وه: نزمین و سهخت بوئی لهش [۱] کرخ شدن جسم.

زه قېو: (۱) له سهرمان مردو؛ (۲) سهخت بو [۱] (۱) مرده از سرما؛ (۲) سفت شد.

زه قېوگ: (۱) له سهرمان مردو؛ (۲) سهخت بوگ [۱] (۱) مرده از سرما؛ (۲) سفت شده.

زه قېون: (۱) مردن له سهرمان؛ (۲) له نهر میوه سهخت بون [۱] (۱) از سرما مردن؛ (۲) سفت شدن نرم.

زه قېونه وه: زه قېون [۱] نگا: زه قېون.

زه قېوق: خرمه و گرمه، زه پزه پ [۱] صدا های مهیب.

زه قېره قانندن: جبره و سپره له ددان هیئان [۱] جبر جبر از دندان به هم سابیدن.

زه قشانندن: پرزاندن، زه شانندن [۱] پاشیدن.

زه قف: بهرد ده ریگه گرتن، سه ننگ فرش [۱] سنگ فرش.

زه قفاندن: سه ننگ فرش کردن [۱] سنگ فرش کردن.

زه قک: سن، به لای گهنم، کیسه له [۱] سن آفت گندم.

زه قوته ق: (۱) دالگوشت، لاوازا؛ (۲) جینگه یی که له و بهل و زا بهخ [۱] (۱) لاغر مردنی؛ (۲) جای بی اثاثه و زبر انداز.

زه قوره و آل: زه قوته ق [۱] نگا: زه قونه ق.

زه قووشک: بریتی له زور لاوازا [۱] لاغر مردنی.

زه ققه: کیسه لی ناوانو، زهق [۱] کشف، لاک پشت آبی.

زه ققل: زه قال [۱] لاغر.

زه قه لائن: زهق بوون [۱] نگا: زهق بوون.

زه قه لائتو: (۱) زهق بوگ؛ (۲) لاوازا بوگ [۱] (۱) نگا: زهق بوگ؛ (۲) لاغر شده.

زه قه له: (۱) زه قال؛ (۲) که شکه زنو، نیسکی سهر نه زنو، پشهی بان زرانی [۱] (۱) نگا: زه قال؛ (۲) استخوان زانو.

زه قه مار: جوړی مار، سفره مار [۱] نوعی مار.

زه قهن: تم تم، تم تمان [۱] زمین سهخت و سنگلاخی.

زه قه و بوگ: زهق بوگ [۱] نگا: زهق بوگ.

زه قه و بوون: زهق بوونه وه [۱] نگا: زهق بوونه وه.

زه ق هه لائن: زهقه لائن [۱] نگا: زهقه لائن.

زه قهه لائتو: زهق بوگ [۱] نگا: زهق بوگ.

زه ق هه لنگه ران: زهقه لائن [۱] نگا: زهقه لائن.

زه قی: (۱) جوړی سابوئی خومالی؛ (۲) سهختی، زه قایی [۱] (۱) نوعی صابون؛ (۲) سخنی و سفنی.

زه قیاو: زهقه ی ناو ناو [۱] کشف، لاک پشت آبی.

رَه قَبِيته: ته خوشی لهش زهق بون له سه رمابونهوه [۱] سفت شدن اندام از سرما خوردگی شدید.

رَه قَبِيله: كه ميل، سله مَز كه به يهردوگه و لاقی مَه زهوه توساوه [۱] گال.

رَه قَبِيْن: (۱) زَه قَبِن: (۲) به كاتزا له كاتزا دهه: (بو پسته ده رگا زَه قَبِيْن دهس هه لئاگرى) [۱] (۱) نگا: زَه قَبِن: (۲) كو بنده فلز يا فلز.

رَه قَبِينه: زَه قَبِيله [۱] گال.

رَه قَبِينه: (۱) به تروكي بر بن: (۲) نيسكى لولاك، پيشه ي پوزو به لهك:

(۳) كر كروكه، نيسكى ناسك يان گوشنى زَهق كه ده خورى [۱] (۱)

خسك ريشه زخم: (۲) استخوان ساق: (۳) كر كرك، غضروف.

رَه لَم: خيزى وردى وهك خول، جهوى زور ورد [۱] ماسه، رمل.

رَه گ: (۱) چوگه خوين گوزنه موه له لهش دا: (۲) پنج و پرزى گياو دارا:

(۳) جينى جياوازى خاك: (۴) جينه له سه ر جينه ي ديوار: (۵) بنه زهت.

توره مَه، ينده جهك [۱] (۱) رگ: (۲) ريشه: (۳) رگ: (۴) رده

بالاي رده: (۵) اصل، نژاد.

رَه گ داكوتان: تونديوئى زَه گى زَهك له زه مبن [۱] ريشه دو انبند.

رَه گَه ز: بنجه، نوژاد [۱] اصل، تژاد.

رَه گَه ل: ده گَه ل، پيزا [۱] يا، همراه.

رَه گَه ل زَه گَه ل: لابه سه سن، خوه له قوتين [۱] فضول، طفيلى.

رَه م: (۱) رَه ف: (۲) رَه ف: (۳) شياكه، زيخ، گوگا [۱] (۱) رم: (۲) رَه م: (۳) فضله

گاو.

رَه ما: زاي كردن [۱] فرار كرد.

رَه مان: جبايه كه له كوودستانى بهره ستنى نركان كه نه توشى هه به [۱]

كوهى در كردستان تركيه كه داراي نفت است.

رَه مانن: ترساندنك كه له بهر مرو هه لئو [۱] رمانيدن.

رَه مانه: (۱) زَماته. جوړنك داس: (۲) قولاي بن زرائى [۱] (۱) نوعى

داس: (۲) گودى زير زانو.

رَه ماى: زا كردن [۱] فرار كردن.

رَه مكار: رَه فَهك [۱] رموك.

رَه مكه ر: رَه فَهك [۱] رموك.

رَه مكيئش: بنشته تگ، سه رگه له [۱] پيشاهتگ گله و رمه.

رَه ملى: (۱) زَه لَم: (۲) نامرازى فالنجى: (۳) تمى بهر جاو له سونگه ي

جاوشه [۱] (۱) ماسه: (۲) ابزار كار رَمال و قاليين: (۳) تارى چشم از

چشم درد.

رَه ملى كردن: جاوده ريشكه و پيشكه وه جو ن [۱] سياهى ديدن از تم چشم.

رَه ملى گرتنه موه: جو نه لاي فالگروهه يو به خت خوننده موه [۱] پيش رَمال

رفتن برى طالع بينى.

رَه ملى ليدان: خيره گرتنه موه [۱] رَمالى كردن.

رَه ملى گره وه: فالنجى [۱] فالبين، رَمال.

رَه ملىس: جوړى هه رزن [۱] نوعى ارزن.

رَه ملىس: (۱) سل بون و ده رچون: (۲) يه ند له پزوده رچون، زَه وينه وه [۱]

(۱) دميدن: (۲) واشدن يند نيغه.

رَه مَه: زَه م، رَه ف، كو مَه لى جه يوان بيكه وه [۱] رمه.

رَه مه كى: (۱) مالانى بهر زه ي شهوبه كيو: (۲) زه شه ولاخ: (۳) ناسايى،

عاده تى: (۴) مروى كه س نه ناس و له چيتى يه ره زير [۱] (۱) حيوان در

رَه كه شيب در دشت باشد: (۲) دام از قبيل گاو و گاو ميش: (۳) عادى،

معمولى: (۴) مردم ناشناس از طبقه باين.

رَه مَه ن: سل، رَه قو،ك، زَه وهك [۱] رهنده، رموك.

رَه ميا: زا كردن [۱] فرارى.

رَه مين: سل و سر ك بون [۱] رميدن.

رَه مينه وه: زَه مين [۱] رميدن.

رَه ن: خو يانى زاخسراوى هيشتا گيره نه كراو [۱] غله تاكو بيده بهن شده

براي كو بيدن.

رَه ننج: (۱) نازارا: (۲) كارى سه خت، نهركى گران [۱] (۱) رنج: (۲) كار

سخت.

رَه نجان: دل شكان، ناره حمت بون [۱] رنجيدن.

رَه نجانندن: دل شكاندن [۱] رنجانيدن، آزدن.

رَه نجانن: زَه نجانندن [۱] رنجانيدن.

رَه نجاو: دل نيشاو [۱] رنجيده.

رَه ننج به سا: كه سى كه به ره رى له نهركى خو ي بى نه گه يشتو [۱] رنج

بر باد رفته.

رَه ننجبه ر: (۱) وه رزوى به كرى بو خه لك: (۲) نهرك دهه، زه حمت كيش

[۱] (۱) كشاورز مزدور: (۲) رنجبر.

رَه ننج دان: زه حمت كيشان، نهركى گران كردن [۱] زحمت كشيدن.

رَه ننجده ر: زَه ننجبه ر، نهرك گران [۱] رنجبر.

رَه ننجه زو: زَه ننج به سا [۱] رنج بر باد رفته.

رَه ننجه زويى: زه حمت كيشانى به خو زايى [۱] زحمت كشيدن بى بهره.

رَه ننجى: دلى نيشا [۱] رنجيد.

رَه ننجياگ: زَه نجاو [۱] رنجيده.

رَه ننجيان: زَه نجان [۱] و نجيدين.

رَه ننجين: زَه نجان [۱] رنجيدن.

رَه ننجين: نازارده ر [۱] رنجاننده.

رَه نند: (۱) بيسارى زور بيسار، مبر خاس: (كابهرايه كى مهردو زه ننده):

(۲) جزيرگه، ناد، زه وينى هه ر جو رلاناوا: (۳) ته ختسايى ناو گردان [۱]

(۱) رادمرد: (۲) جزيره كوچك: (۳) زمين هموار ميان تهها.

رَه نندش: (۱) زه ننده ي نه جارى: (۲) زَمين [۱] (۱) رنده نه جارى:

(۲) خراشيدن.

رَه نندول: بى رى له كار كه وته [۱] بىر و فرتوت.

رَه نندول: (۱) ناودزى گوشاد: (۲) دولجه ي ناو كيشان: (۳) بى رى له كار كه وته

[۱] (۱) آبكند زرف و گوشاد: (۲) دلو آبكشى: (۳) بىر فرتوت.

رَه نندولك: گيايه كه له كه نگر ده كا [۱] گياهي شيبه كنگر.

رَه ننده: هه ر نامرازى شتى بى برن: (زه ننده ي په نير، زه ننده ي دارتاش) [۱]

رنده.

رَه ننده تى: زَه ننده [۱] رنده.

رَه نك: هه رچى به له خاوين ده كاته وه [۱] پاك كن.

- زَهْنَك: رُوشِنَاكِي، رَوْنَاكَايِي [رُوشِنَابِي،
 رَهْنَك: (۱) چُونبَدَنِي دِمَهَنِيك كِه دِيَنَه بَمَر چَاو وَهَك سَهِيَدَنِي، سَوْرِي،
 زَهْرَدِي... (۲) وَاش، بَار، جَوْر، تَهْرَز (۳) چُونسِيَه تِي بِيچِم وَشَكْل [رَه
 (۱) رَنَك: (۲) طَوْر، طَرَز: (۳) نَمَا.
 رَه نِكَاَر: نُوخ، تَبِر [رَنَك تَبِرَه سَبِر.
 رَه نِكَاَل: بَز كُوْرِي دَرَاوِي دَاوِيَن: (رَه نِكَاَلِي لَه دَو دِه خَشِيَن) [رَه
 دَرِيَدِه هَاي فَرُوَهَشْتَه اَز دَاَمَن.
 رَه نِكَاَلَه: مِيَش خُوْرَه، مَه لَبِكِي رَه نِكَاوَرَه نِكِه فَانَلِي مِيَشَه نِكُوْبَنَه [رَه
 پَرْنَدِه اَبِسْت رَنَكَاَرَنَك.
 رَه نِكَاَمَه: پَر لَه رَه نِك، چَه نَد رَه نِك لَه شَتِيكَا [رَنَكَاَرَنَك.
 رَه نِكَاَن: رَه نِك نِي هَه لَسُوَان [رَنَك شَدَن.
 رَه نِكَاَنْدَن: رَه نِك لَبْدَاَن، رَه نِك تِي هَه لَسُوَان [رَنَك آمِيْزِي كِرْدَن.
 رَه نِكَاَنِيَن: رَه نِكَاَنْدَن [رَنَك آمِيْزِي كِرْدَن.
 رَه نِكَاو: زَنكَاو [اَنگور دَر سِر كِه رِيخْتَه.
 رَه نِكَاوَرَه نِك: رَه نِكَاَمَه [رَنَكَاَرَنَك.
 رَه نِك بَزْرِكَاَن: رَه زَهْرَدِي بَوَن بَاَن سَبِي رَه نِك بَوَن لَه تَرَسَاَن بَاَن لَه نَه خُوْشِي،
 رَه نِك بِي نَه مَان [رَنَك بَرِيْدَن.
 رَه نِك بَزْرِكَاو: سَبِي بَاَن زَهْرَدِي هَه لَنگَرَاو [رَنَك بَرِيْدَه.
 رَه نِك بَهَس: خُوْرَه نِك [رَنَك ثَابِت رَنَك.
 رَه نِك پَهْرِيْگ: (۱) رَه نِك بَزْرِكَاو: (۲) كَاَلَه وَه بُو، رَه نِك چُوْگ [رَه
 (۱) رَنَك پَرِيْدَه: (۲) رَنَك بَاخْتَه.
 رَه نِك پَهْرِيْزِيَن: رَه نِك بَزْرِكَاَن [رَنَك بَرِيْدَن.
 رَه نِك پَهْرِيْو: رَه نِك پَهْرِيْگ [رَنَك: رَه نِك پَهْرِيْگ.
 رَه نِك دَاَر: رَه نِكَاَر [رَنَك: رَه نِكَاَر.
 رَه نِك دَاَنَه وَه: كَاَل بُوْنَه وَهِي رَه نِكِي قُوْمَاَش [رَنَك بَاخْتَن فَمَاَش اَز
 شَسْتَن.
 رَه نِك رُوْزَن: نِيَشَاَنَه كِرْدَنِي جُوْرِي خَاَنُو پَهْرَه بَنَاخَه اَرْشَتَنِي [رَه
 طَرَح رِيْزِي وَ شَاَلُوْدَه رِيخْتَن.
 رَه نِك رُوشْتَن: رَه نِك رُوْزَن [رَنَك: رَه نِك رُوْزَن.
 رَه نِك رَه زِي: خَمگَر، نَه وَهِي جَلَكَاَن رَه نِك دِه كَا [رَنَك رَنگَرَز.
 رَه نِك رَه زِي: خُوْمگَه رِي [رَنَك رَنگَرَزِي.
 رَه نِك رِيْزِي: خَمگَر [رَنَك رَنگَرَز.
 رَه نِك رِيْزِي: خَمگَر [رَنَك رَنگَرَز.
 رَه نِك رِيْزَه: رَه نِكَاَلَه، مِيَش خُوْرَه [رَه پَرْنَدِه اَبِسْت رَنَكَاَرَنَك.
 رَه نِك فَرِيْن: رَه نِك پَهْرِيْن [رَنَك رَنَك بَاخْتَن.
 رَه نِك فَه كَرِي: رَه نِك نَاچُوخ [رَنَك رَنَك رُوْشَن.
 رَه نِك كِرْدَن: (۱) رَه نِك تِي سَاوَبِيْن: (۲) بَدَن وَ قُوْمَاَش دِه خَم تَاَن:
 (۳) بَرِيْنِي لَه دِه سَت بَرِيْن وَ خَا پَا نْدَن [رَه (۱) نَقَاَشِي كِرْدَن: (۲) رَنگَرَزِي
 كِرْدَن: (۳) كِتَابَه اَز كَلَاَهْر دَاَرِي.
 رَه نِك كِرْتِيَن: (۱) رَه نِك پِيْنَه نُوْسَاَن: (۲) جِي بَه جِي بُوْنِي كَارُو فَرْمَاَن [رَه
 (۱) رَنَكِي شَدَن: (۲) اَنجَام شَدَن.
 رَه نِك وُزُو: نَه رُوْدِيْدَاَر، سَبِمَا، دِمَهَنِي رُوخَسَاَر [رَه مَنظَر، سَبِمَا.

رَه نِكُوْرِيْس: بَه نِي رَه نِكَاوَرَه نِكِي نَهْوَن [رَه نَخ الوَاَن بَا فَا نْدَكِي.
 رَه نِكِه: شَايَه تَا، وِي دِه چِي، دِه شِي، نَه شِي [رَه شَا بَد، مَمَكِن اَسْت.
 رَه نِكِه رُوْزِيْلَه: كُوْلَبِكِي رَه نِكَاوَرَه نِكِه [رَه كَلِي اَسْت رَنَكَاَرَنَك.
 رَه نِكِه رِيْزَاَن: مَه لَبِه نَدَبِكِه لَه كُوْرِدَسْتَاَن [رَه مَنظَفَه اِي دَر كِرْدَسْتَاَن.
 رَه نِكِه رِيْزَه: رَه نِك رِيْزَه [رَه پَرْنَدِه اَبِسْت رَنَكَاَرَنَك.
 رَه نِك هَه لَبِيْزِرَكَاَن: رَه نِك بَزْرِكَاَن [رَه رَنَك بَاخْتَن.
 رَه نِك گِيْن: (۱) رَه نِكَاوَرَه نِك: (۲) خُوْشِيك، جَوَان چَاك [رَه (۱) رَنَكِيْن:
 (۲) زَبِيَا.

رَه نُو: رَنُو [رَه بَهْمَن.
 رَه نُوْنَه: كِه رَكِيْت، هَه پَه، شَا نَه ي نَا سَنِي نَهْوَن كُوْنَاَن [رَه شَا نَه بُوْد كُوْبِي دَر
 قَالِيَا ي.
 رَه نَه: رَه نَدَه [رَه رَنَدَه.
 رَه نِي: رَنِي، رَنُو، كَلِيْلَه [رَه بَهْمَن.
 رَه نِيْن: جَوَان، سَهِيَه [رَه زَبِيَا.
 رَه نِيْو: بَهْرَه رِيْن، سَهْر بَهْرَشْنِي وَ بِيْگَه بَا نْدَن [رَه تَر بِيْت.
 رَه نِيْو هَا تَن: پَهْرَه رَدَه بَوَن [رَه تَر بِيْت شَدَن.
 رَه نِيْو هَا تُو: پَهْرَه رَدَه كِرَاو، بِيْگَه پَه نَرَاو [رَه نَر بِيْت شَدَه.
 رَه نِيْو هِيْنَاَن: پَهْرَه رَدَه كِرْدَن، بِيْگَه بَا نْدَن [رَه تَر بِيْت كِرْدَن.
 رَه و: (۱) هَه لَاتَن، بَا ز، رَه ف: (۲) حَه پَدِي سَه گ [رَه (۱) فَرَا رَا: (۲) پَارَس
 سَك.

رَه وَا: (۱) فَه بُوْل: (دَوْعَاَت رَه وَا بِي): (۲) شَبَاَن، شِيَاوِي، (نَه وَجَلَه هَهْر بَه نُو
 رَه وَا يَه) [رَه (۱) پَذِيْر فَتَه: (۲) شَا بَسْتَه.
 رَه وَا بُوْن: فَه بُوْل بُوْن [رَه قَبُوْل شَدَن.
 رَه وَا ج: رَه مَبِيْن، بَرَه، پَهْرَه [رَه رَوَا ج.
 رَه وَا دِيْشَن: رَا زِي بَوَن بَه خُوْشِي وَ پِيْشَكَه وَ تَنِي خَه لَك [رَه رَا ضِي بَه نَرَفِي
 دَبَكِرَاَن.

رَه وَا رَه: پِيْچَكِي لَاتَنَك، پِيْچَكِي بِيْشَكِه [رَه يَابَه گَهْوَا رَه.
 رَه وَا ز: (۱) شُوْئِي كِه زُوْر رَنَكِي هَا نُو جُوِي خَه لَكِه، رِيْبَا زَا: (۲) رِيْزَه بَهْرَدِي
 سَهْر مَه لِي كِيُو [رَه (۱) رَه گَزَر: (۲) سَنَكَلَاخ فَلَه كُوَه.
 رَه وَا ق: نَه وَ شِبْرَه تَرَاوِي لَه شَا نَه نَه نِكُوْبِيْن هَه لَنَدَه چُوْرِي، رَنَكَاَل [رَه شَهْد.
 رَه وَا ل: (۱) زُوَال، رُوَالَه ت: (۲) هَه زَا ر، نَه دَا ر [رَه (۱) نَكَا: زُوَال: (۲) بِي نُوَا.
 رَه وَا ن: (۱) هَهْر جِبَه كِه لَه رُوْشِي شَنْدَا گَه نَا كَا، وَ نَسَا نِي نَبِه: (نَه سَبِي رَه وَا ن،
 ثَاوِي رَه وَا ن): (۲) خُوْئِي نَدَه وَ هِي بِي گَرِي كِرْدَن: (نَه م كَنِيْبَه رَه وَا ن
 خُوْئِي نَدَه وَ ه): (۳) كِه سَنِي كِه رَه جِي وَ گُوِي شَل دِه كَا: (۴) نَا رِيْن:
 (۵) شَارِي نِيْرَه وَا ن [رَه (۱) اَنچَه دَر جَر بَا ن گِيْر نَمِي كِنْد: (۲) بِي غَلَط
 خَا نْدَن: (۳) اَسْهَال: (۴) فَرَسَا نَدَن: (۵) شَهْر اَبِرْوَا ن.
 رَه وَا نِيُوْن: (۱) بَهْرِي كِرَا ن: (۲) بَا ش زَا نَبِيْنِي خُوْئِي نَدَه وَ ه: (۳) زَك چُوْن گَرِيْن
 [رَه (۱) رَوَا نَه شَدَن: (۲) اَز بَر بُوْدَن: (۳) اَسْهَال گَرَفْتَن.
 رَه وَا نِيْزِي: دَه م بَا رَاو، قَه رَه وَا ن [رَه فَصِيْح، بَلِيْغ.
 رَه وَا نْدَن: رَه فَا نْدَن [رَه نَكَا: رَه فَا نْدَن.
 رَه وَا نْدَنَه وَ ه: (۱) تَرَسَا نْدَنِي حَه بَوَا ن وَ هَه لَاتَنِي: (۲) بَه نَد لَه يَزُو دَه رَكِيْشَا ن:
 (۳) رَا مَال بُوْنِي هَهْر بَه وَ هُوِي بَا [رَه (۱) رَه مَانِيْدَن: (۲) بِنْد نَبْفَه بَا ز كِرْدَن:

۳) از بین رفتن ابر از باد.

رَه‌وان کردن: ۱) ناردن: ۲) باش خیر یون: (ده‌رست رَه‌وان کرد) []
 ۱) روانه کردن: ۲) باد گرفتن به خوبی.
 رَه‌وانن: رَه‌وانندن [] نگاه: رَه‌واندن.
 رَه‌واننده‌وه: رَه‌واندنده‌وه [] نگاه: رَه‌واندنده‌وه.
 رَه‌وانه: نارداوا [] روانه.

رَه‌وانه کردن: ۱) ناردن: ۲) به‌زئی کردن: کسی بو سه‌فه‌ر: ۳) ده‌گهل
 کسی چون یز به‌رگری له هیرشی سه‌گ: (داله‌وه سه‌گم رَه‌وانه‌که)
 [] فرستان: ۲) بدرقه کردن: ۳) همراهی کردن برای جلوگیری
 از حمله‌سگ.

رَه‌وانه‌وه: ره‌منای، کرانه‌وه‌ی به‌ندی یزو [] واشدن بند نیفه.
 رَه‌وانی: ۱) زگ‌چون: ۲) به‌نجه‌ره‌ی که ههل ده‌درتسه‌وه، به‌نجه‌ره‌ی
 عوروسی: ۳) دیره‌کی میج [] اسهال: ۲) پنجره‌اُسی: ۳) بالار.
 رَه‌وت: ۱) نهرزی رُوشنن، جوئی به‌زئدا جون: ۲) کئیشی شیعر []
 ۱) شیوه‌راه‌رفتن: ۲) وزن شعر.

رَه‌وتن: وه‌رینی خونچه یان گهلای دار [] ریزش غنچه یا برگ درخت.
 رَه‌وته‌ئی: رَه‌نه‌ئی، رَه‌فته‌ئی [] رفتنی.

رَه‌وتین: گهلاریزان، داوه‌رینی گوول و گهل [] برگ ریزان.
 رَه‌وده‌ك: که‌چکه‌فوله، گه‌رای بوُق [] تخم قورباغه.
 رَه‌وره‌وه: حه‌به‌حه‌بی گه‌مال [] پارس کردن سگ.
 رَه‌وره‌وك: تراویله‌که، شوئی که له دوره‌وه لات واپه ناوه‌وه ناو نبه []
 سراب.

رَه‌وره‌وه: نامرازیکه پئچکدار که نال پئی فیره رُوشتن ده‌ئی [] چوب
 چرخدار برای باگرفتن کودك.

رَه‌وس: کلوشی به‌رپی له خو‌باندا [] ساقه‌ کوییدنی غله درخرمن.
 رَه‌وسه: ۱) خو‌پانی گیره‌کراوی هبشتا کوه‌نه‌کراوه: ۲) سوریاه
 زه‌نگ سور [] خرمن کوییده توده نشده: ۲) سرخرنگ.

رَه‌وش: ۱) جوانی و گه‌شایی کومه: ۲) خشل و زه‌نیه‌ر: ۳) به‌سن و
 تاريف: ۴) نه‌خلاق [] زیبایی و رونق‌گونه: ۲) زیور: ۳) ستایش:
 ۴) روشن.

رَه‌وشت: ناکاره، نه‌خلاق [] روش.
 رَه‌وشه‌ن: ۱) رُوشن: ۲) ناوی ژانده [] ۱) روشن: ۲) نام زنانه.

رَه‌وشی: تاوه بو کیزان [] نام دخترانه.
 رَه‌وق: بارست، نه‌ستورایی، کونه‌ره [] فطره، ستبری.
 رَه‌وك: ۱) سل، سرک، ره‌فوك: ۲) کومه‌له نه‌سپ و مابنی به‌ره‌لداکراو بو
 له‌وه [] ۱) رموك: ۲) رمه‌اسب ول در جراگاه.

رَه‌و کردن: ۱) ره‌فین: ۲) حه‌به‌کردن [] ۱) رمیدن: ۲) پارس کردن.
 رَه‌وکه: کومه‌ئی نه‌سپ و مابنی شه‌ویه کئو [] رمه‌ول کرده‌چرا.
 رَه‌وکه‌وان: ناگاداری رَه‌وکه [] نگهبان رمه‌اسب.

رَه‌وگ: رَه‌وکه [] رمه‌اسب.
 رَه‌وگه: ۱) شرنی که ناواره‌ی ولات خوی لی ده‌گره‌وه: ۲) رَه‌وکه []
 ۱) مبهن دوم بعد از آوارگی: ۲) رمه‌اسب.

رَه‌وگه‌وان: رَه‌وکه‌وان [] ره‌بان.

رَه‌وئج: لئش رَه‌ق بون له سه‌رما‌بوته‌وه، رَه‌قیته [] سفت شدن اندامها از
 سرماخوردگی شدید.

رَه‌ونده: نه‌وی به‌زئدا ده‌وا [] رونده، ره‌رو.

رَه‌وه: ۱) رَه‌وکه: ۲) حه‌به‌ی سه‌گ: ۳) داری جه‌ندلق که گه‌زوی پی
 ده‌وه‌رتن [] ۱) رمه‌اسب: ۲) پارس سگ: ۳) چوبی که گزانگبین با
 آن می‌تکاتند.

رَه‌وه‌ت: ۱) رَه‌به‌ت، بو‌سه‌ی زاوچی: ۲) خوشی و شادی [] ۱) کمین
 شکارچی: ۲) شادی.

رَه‌وه‌زن: چین‌چینه به‌ردی ناوقه‌وه سه‌ری کئو [] سنگهای جین برچین در
 کوه.

رَه‌وه‌وق: رَه‌وق [] نگاه: رَه‌وق.

رَه‌وه‌وك: ۱) سرک، توژ، قوشقی، رَه‌وك: ۲) نازه‌ئی که بی‌شوان ده‌له‌وه‌زئی
 [] ۱) رموك: ۲) حیوانی که بی‌چوبان به‌جراگاه می‌رود.

رَه‌وه‌کی: ۱) رَه‌مه‌کی: ۲) نازه‌ئی بی‌شوان [] ۱) نگاه: رَه‌مه‌کی;
 ۲) حیوان بی‌چوبان.

رَه‌وه‌ون: ۱) نه‌وانه‌ی گه‌رمین و کونستان ده‌که‌ن، خبئه‌کی: ۲) رَه‌ونده []
 ۱) ایل بیلاق و قشلاق رو: ۲) ره‌رو.

رَه‌وه‌ند: خبئه‌کی [] جادرشین.

رَه‌وه‌وان: رَه‌وکه‌وان [] ره‌بان.

رَه‌وه‌ی: ۱) هه‌لات: ۲) حه‌به‌ی کرد: ۳) خمه‌نهما: (خه‌وم رَه‌وه‌ی) []
 ۱) فرار کرد: ۲) پارس کرد: ۳) خواب از چشم برید.

رَه‌وه‌یانه‌وه: رَه‌وانه‌وه، له‌ترسان هه‌لاتن [] رمیدن.

رَه‌وه‌یتانگ: ۱) هیلانه‌ی تازه: ۲) برتی له خانوی تازه دروست کراوا []
 ۱) لانه‌تازه: ۲) کنایه از خانه‌نوساز.

رَه‌ویتن: تاشین، داتاشین [] تراشیدن.

رَه‌ویتشی: تاشراو، لی هه‌لکه‌ندراو [] تراشیده شده.

رَه‌ویرتن: به‌رد تاشین [] سنگ تراشی.

رَه‌ویژه: تیخی که‌وجک کولین [] تیغ مخصوص قاشق تراشی.

رَه‌ویژه‌ك: رَه‌ویژه [] نگاه: رَه‌ویژه.

رَه‌ویشتن: له به‌رد هه‌لکه‌ندن [] کندن سنگ.

رَه‌وین: ۱) هه‌لاتن له‌ترسان: ۲) حه‌به‌کردن: ۳) نهمانی خه‌وه []
 ۱) رمیدن: ۲) پارس کردن: ۳) خواب از سر بریدن.

رَه‌وینه‌وه: ۱) هه‌لاتن، رَه‌وین: ۲) کرانه‌وه‌ی بزوه: ۳) راست‌بوته‌وه‌ی گه‌وه:
 (سه‌ری گۆچانه‌که‌م رَه‌ویسه‌ته‌وه، نهم نالقه‌یه بره‌ویشه‌وه):

۴) بلا‌وکردنی هه‌وران: ۵) هه‌لمسان و نه‌ستور بون: (ته‌نگه‌ی

رَه‌ویوه‌ته‌وه) [] ۱) رمیدن: ۲) واشدن بند نیفه: ۳) راست شدن کچی

و حلقه: ۴) از هم پاشیدن ایرها: ۵) آماسیدن شکم از چاقی.

ره‌ه: ۱) رَه‌گ: ۲) راست و دروست، نه‌واوه کوه... [] ۱) رگ: ۲) کاملاً

مانند...

رَه‌ها: زاه‌ی [] رها.

رَه‌هازه‌ر: زه‌رده جیوه [] زردچوبه.

زَه هاسپي: زَه گيئکه له لَمَش دا [] سبيدرگ.

زَه هاگردن: (۱) بهر لندا کردن؛ (۲) کردنه وهی گری [] (۱) رهاکردن؛ (۲) واکردن گره.

زَه هال: جيازی بوک بۆ مانی زاوا [] جهاز عروس.

زَه هاندن: دهست بان کلک راوه شاندن [] دست با دُم را نکان دادن.

زَه هبهه: زا بهر [] رهبر.

زَه هچک: ورده ره گی لهش [] موبرگ.

ره هستن: زوان و شين بون [] روبیدن.

ره هستی: زوار، شين بوگ [] روبیده.

زَه هگرتن: ره گ داکوتان [] رينه دوانیدن.

زَه هن: ببيلهی جاوا [] مردمک چشم.

زَه هنده: (۱) عهدال، مال به کولهه، ناواری چولگهز؛ (۲) گوشار، فرت؛ (۳) برینسی له بنیاده می بان و بوژ؛ (ژینکی زَه هندهی بان ویوزه) []

(۱) خانه بدوش، ویلان؛ (۲) گشاد؛ (۳) کنایه از آدم سینه پهن.

زَه هَنک: ببيلهی جاوا [] مردمک چشم.

ره هوال: خوشرۆ، زهوان [] اسب رهوار.

ره هوان: ره هوال [] اسب رهوار.

زَه هول: ته لَنسی ههراو له زمین دا [] شکاف زرف و گشاد.

زَه هه نهد: (۱) خه منده ک؛ (۲) ناوه زۆی ناوی پیس؛ (۳) زیگه به ژیر زه ویدا

لبدان، نه غم [] (۱) خندق؛ (۲) مجرای فاضلاب؛ (۳) نقب، نونل

زیر زمینی.

زَه هه نده: زَه هنده [] نگا: زَه هنده.

زَه هه ننه: زَه هنده [] نگا: زَه هنده.

زَه هنی خُون: ره گی خوینی بهر [] شر بان.

زَه هیش: نه خوشیه کی گرانه [] عرق النساء.

زَه هیشته: عهسل زاده، عهسل [] نجیب زاده.

زَه هیف: به لَهی دهم و جاوی زنی زکیر، ماله [] لکه صورت زن حامله.

زَه هیل: ره هال، جيازی بوک [] جهاز عروس.

زَه هیل: (۱) زَه ژنه، ناوی باران؛ (۲) تخیل، نهخت به عهرا دریز بون []

(۱) رگبار؛ (۲) بر زمین افتادن، ولو شدن.

زَه هیله: ناوی باران، زَه هیل [] رگبار.

زَه ی: (۱) کیش، بزوی و قورسای: (گه نمه کهم نه مسال پوکه ره ی نیه)؛

(۲) نه اندازه [] (۱) وزن برای غله؛ (۲) اندازه.

ره یا کاروان: کادز، که شکه شان [] که کشان.

زَه یئ: حه په کردنی سه گ، زَه وین [] بارس کردن سگ.

زَه ی: (۱) چروجاو، دیم، زوخسار؛ (۲) گو بکه، بزوی [] (۱) صورت، چهره؛

(۲) امر به بردن.

زَه ی: (۱) ناوی بینیک له نعلف و بینیکه؛ (۲) شوینی چون وهاتن له سه

زهوی؛ (۳) خهت له فوماش دا [] (۱) حرف «ر»؛ (۲) راه؛ (۳) خط در

قماش.

زَه ی: (۱) زه یینی، دۆوی؛ (۲) گو ی کرد [] (۱) ریا؛ (۲) رید.

زَه یاباز: زه یین، دۆرو [] رباکار.

زَه یال: (۱) قرآن، ده په کی نهن له نیران؛ (۲) پوکی سعودی [] (۱) واحد

بول ایران؛ (۲) واحد بول کشور عربستان.

زَه یان: (۱) میگه له مهر، کومه لی مهر و بز؛ (۲) گوگردن؛ (۳) زه خانه،

گبایه کی بون خوشه [] (۱) گله گوسفند و بز؛ (۲) ریدن؛ (۳) ریحان.

زَه یبار: زا بگار، که سنی له زنی دزهوا بو سه فهر [] رهگنر، رهرو.

زَه یبار: زیگهی هانوجوی زور [] رهگنر عمومی.

زَه یبارگه: مه زه ب، زه وشت له ناین دا [] مذهب.

زَه یبار: چه نه، پیاوخراب، زا بهر [] راهزن.

زَه یبار: زَه یبار [] رهگنر.

زَه یبار: زَه یبار [] رهگنر.

زَه یبار: (۱) زَه یبار؛ (۲) باخچه ی بهردی؛ (۳) زا بهر [] (۱) راهزن؛ (۲) باغچه

بابین آبادی؛ (۳) رهبر.

زَه ی بهر خستن: برینی له سپاردنی کاری به که سبک [] کنایه از خواستن

کاری از کسی.

زَه ی بهر نسان: (۱) زَه ی بهر خستن؛ (۲) برینی له نه گبیر بوکردن [] (۱) نگا؛

زَه ی بهر خستن؛ (۲) کنایه از رهنمونی کردن.

زَه ی به نسان: (۱) له مه بهر له سه زیگه دانسان، زَه ی به ستان؛ (۲) دره مین

مانگی زستان [] (۱) راه بندان؛ (۲) بهمن ماه.

زَه ی بیر: دوز، مه به ست له زبان [] مرام، مسلک.

زَه ی پ: (۱) نل، زهت؛ (۲) نه لکه، گزی، فیل [] (۱) نکان، نلو؛ (۲) حبله.

زَه ی پال: (۱) جلکی شر و دریاو؛ (۲) جلک شر، به نینسول [] (۱) ژنده؛

(۲) ژنده بوش.

زَه ی بان: چه مه زایی، چاره نوزی [] انتظار.

زَه ی بو: نه لکه باز [] کلا هیردار.

زَه ی بوک: چلکی جاوا [] زفک، قی چشم.

زَه ی بوکار: زَه ی بو [] مکار، کلا هیردار.

زَه ی بوول: (۱) بینکار و لات؛ (۲) جلک و پو شاکی درای به نبتول [] (۱) ولگرد

به کاره؛ (۲) لباس پاره پاره.

زَه ی ت: (۱) بهجم و ترح؛ (۲) نه کان، بزونسی له بز؛ (۳) زوت، بی جلک؛

(۴) پارچه ی دراز؛ (۵) زه یا، گو ی کرد [] (۱) ریخت و سبحا؛ (۲) نکان؛

(۳) لخت؛ (۴) وصله که نه و پاره؛ (۵) رید.

زَه ی تار: زه ییننن له شهودا، سه فهر به شهو [] شبروی.

زَه ی تال: (۱) جلکی شر و به نبتول؛ (۲) زه مینی کرال و بی گیا؛ (۳) بهر زین،

چیل؛ (۴) زه به نی عهدال؛ (۵) ره م، گو گای نه ز، زینج، شباکه []

(۱) لباس ژنده؛ (۲) زمین بی گیا؛ (۳) برچین؛ (۴) خانه بدوش، ویلان؛

(۵) سرگین نر.

زَه ی تاله: (۱) زه تله؛ (۲) زه به نی عهدال [] (۱) بی نمود ژنده پوش؛

(۲) دنیا گرد خانه بدوش.

زَه ی تیق: جیقته، گو ی بالدار [] بیخال، مدفوع برنده.

زَه ی تیک: (۱) بزونسنه وهی توند؛ (۲) په زوی کون و دراز؛ (۳) بهر گه ده؛

(۴) هه یینی به نیر؛ (۵) چوری کولیره به زون [] (۱) تکان، جنبش؛ (۲)

بارچه که نه و پاره؛ (۳) قسمت پایین شکم؛ (۴) پنیر مابه؛ (۵) نوعی نان

روغنی.

ریتک و پیتک: خرتوپرتی ناومال، ورده و یرده [خرتوپرت ائائید
ریتکه: (۱) هومل شیر ی نیکه ل به ژه ک: (۲) ههوتی پهنیر: (۳) تارو
ناوی لیکدراو، ههویری زورشل و خوته گرتو [خرتو (۱) اول شیر آمیخته یا
آغوز: (۲) پتیرمایه: (۳) خمیر بسیار آبکی.

ریتن: (۱) زوتن، زوشن، زواندن: (۲) زیان [خرتو (۱) ریختن: (۲) ریدن.

ریت و پیت: ریتک و پیتک [خرتوپرت.

ریتنه: (۱) قالبه گوره وی: (۲) ده قالب زژاو، دازژاو [خرتو (۱) قالب چوین
جوراب: (۲) ریخته در قالب.

ریت تی چون: شیایوی بیگ هانت، ژه تگه: (نم کاره ریتی نی ناچی بکری)
[امکان پذیر ی.

ریت تی کهوتن: یدهه آنکرت چونه شوییک [اتفاقی به جایی رفتن.

ریتجه: ده ریجه، دریجه، یوته ی زیننگه ران [یوته زرگری، قالب
ریخته گری.

ریتج: (۱) ددانی گز و یرجاو: (۲) ددان به سهر به کدا نیشان دان له توره بی:
(۳) بهرنامه، به پیره: (۴) گرز، ناوجا و رهش [خرتو (۱) دندا ته ای درشت و
تمایان: (۲) ددان فروجه از خشم: (۳) برنامه: (۴) اخمو.

ریتج: بزنه ری، کویره ری، رجه [راه مارو.

ریتچار: (۱) قسه ی له بن لئوانه وه که تیی نه گن: (۲) میوه ی کولیندراوی
خه سنه وه کراو، مره بیبا [خرتو (۱) سخن تامه قوم و زیرلی، زمزمه: (۲) مریا.

ریتچال: (۱) هدرچی له شیر پیدا ده بی: (۲) ریتچار، مره بیبا [خرتو
(۱) فراورده های شیر عموماً: (۲) مریا.

ریتچال: جالایی تیوان زان و بش، قولایی چوچکه سمت [خرتو گودی لگن
خاصره.

ریتچک: رجه [نگا: رجه.

ریتچکه: (۱) رجه: (۲) خیزره [خرتو (۱) راه مارو: (۲) بیایی آمدن حشرات.

ریتچکه به ستن: خیزره کردن [بیایی آمدن حشرات.

ریتچکه کردن: ریتچکه به ستن [نگا: ریتچکه به ستن.

ریتچو: ددان گز [خرتو قروچه.

ریتچو کردن: ددان لی گز کردتوه، دان نیشان دان یو گف [خرتو ددان
قروچه کردن برای تهدید.

ریتچه: ده نگه به سهره کا ساوینی ددان [صدای یرهم ساییدن دندان.

ریتچه پول: قوزو لینه، قورآوی خه ست، چلپاو [خرتو لای و لجن.

ریتحان: (۱) ریان، گیایه کی یون خوشه: (۲) ناوی زتانه [خرتو (۱) شاه اسپرم،
ریتحان: (۲) نام زتانه.

ریتحان: ریتحان [نگا: ریتحان.

ریتحانوک: گیایه که بو ده رمان ده شی [خرتو گیاهی است دارویی.

ریتحانه: ریتحان [نگا: ریتحان.

ریتحانه: ریتحان [نگا: ریتحان.

ریتحانی: بیوری نری [خرتو نوعی انگور.

ریتخ: رهم، شباهه [خرتو سرگین نر.

ریتخ: (۱) پتج، پتی گیا، پینخ: (۲) زسخ، خیز، چهو: (۲) رهم، شباهه [خرتو

(۱) بیخ، بن: (۲) شن و ماسه: (۳) سرگین نر.

ریتخاو: ناوی تیکه لآو به ریتخ [خرتو آب آمیخته به سرگین.

ریتخاوی: (۱) ریتخ بی هله ریزاو: (۲) بریتی له مروی خویری و بیکاره [خرتو
(۱) سرگین آلود: (۲) کتابه از بیکاره.

ریتخت: تمخرو دبدار [خرتو ریخت، سروسیما.

ریتختمان: فالی دازژانی کاتزا [خرتو قالب ریخته گری.

ریتخته: زه خته، قایم و پته و [خرتو محکم.

ریتختسن: (۱) بیامالین، پیاساوین: (۲) بهزی کردن [خرتو (۱) مالش دادن بر:
(۲) روانه کردن.

ریتخک: بیوری هه نجبری خراب [خرتو نوعی انجیر نامرغوب.

ریتخ کرن: ته پاله پیژان [خرتو ناپاله سازی.

ریتخ کهر: ته پاله پیژان کسی که ناپاله را می سازد.

ریتخکنی: ریتخک [نگا: ریتخک.

ریتخناخ: (۱) شونی ژه لم، ژه لساوی: (۲) یرده لان [خرتو (۱) ریگستان:
(۲) سنگلاخ.

ریتخنه: (۱) جیقته: (۲) زپسوق: (۳) بریتی له مروی بی کاره و بی هونه:
(۴) لاوازی پسر، [خرتو (۱) بیخال: (۲) ژفک: (۳) کتابه از بی هتر: (۴) لاغر
کلیف.

ریتخسو: (۱) مروی خویری: (۲) ریتخاوی [خرتو (۱) بیکاره و بی هتر:
(۲) سرگین آلود.

ریتخوله: (۱) زوخله، زودی، روقی: (۲) یزگوز [خرتو (۱) روده: (۲) لپاس
پاره پاره.

ریتخوله نه ستور: بریتی له تازاو به یرشت [خرتو کتابه از مسور با اقدام.
ریتخوله کورته: ریتخوله ی زیادی که زور وایه ده بیته مایه ی نه خوشی [خرتو
روده کور.

ریتخه: ریتخسن، بیامالین [خرتو مالش.

ریتخه خوره: کورکوره، بالنده به که له زه که ده کا، قه تی [خرتو سنگخواره،
پرنده ایست.

ریتخهر: (۱) بیامال، پیاساو: (۲) سه ریتخه خهر [خرتو (۱) ساینده: (۲) راه انداز.
ریتخهره شه: ته خوشبه کی زه شه و لاغه له سه رماوه توشی دئی [خرتو نوعی
بیماری دام.

ریتخه لان: ریتخناخ [خرتو (۱) ریگزار: (۲) سنگلاخ.

ریتخه لو: زوخله [خرتو روده.

ریتخه لوک: ریتخه لو، زوخله [خرتو روده.

ریتخه لوکه: ریتخه لو، زوخله [خرتو روده.

ریتدار: (۱) باسه وانی ریتگه ویان: (۲) باجگری سه رزی: (۳) زینوار: (۴) ناوی
گوتدیکه له کوردستان [خرتو (۱) راهبان: (۲) باجگیر سر راه: (۳) رهگذار:
(۴) نام دهی است.

ریت داگرتن: وهزی کهوتن، ده ست به رویشتن کردن [خرتو شروع به رفتن
کردن، راه افتادن.

ریت دان: ده ستوردان، تیجازه پی دان [خرتو رخصت دادن.

ریتده: تیجازه ده ر [خرتو رخصت دهند.

ری در کردن: به رنگ زاتین [۱] بلد بودن راه.

ریزه: (۱) به هه لکه موت: (به ری زهوی توشی یوم؛ ۲) زینوار [۱] (۱) اتقانی؛ (۲) رهرو.

ریزی: خمت خدمت [۱] راه راه، شیار شیار.

ریز: (۱) قه درو حورصه؛ (۲) به ته نشست به کوه. سهف؛ (۳) خیز، جهو؛ (۴) خه نیک له نوسین، دیز؛ (۵) باز؛ (۶) پاشگری به واتا: ریز له ززاندن [۱] (احترام؛ ۲) صف، ردیف؛ (۳) شن؛ (۴) سطر؛ (۵) جزه؛ (۶) پسوند به معنی ریزنده.

ریز: (۱) سهف، به به تاپه کوه؛ (۲) وردیله. بچکه له [۱] (۱) صف؛ (۲) ریز، خرد.

ریزال: پارچه ی باریک وه ک هه ودا [۱] باریک تخ مانند.

ریزال ریزال: پارچه پارچه ی باریک له [۱] باره باره باریک.

ریزال ریزال: ریزال ریزال [۱] باره باره باریک.

ریزان: (۱) به لهدی زنی. شاره زا؛ (۲) بریشی له بیایوی کارزان و عالم؛ (۳) ناوی دو گونه [۱] (۱) راه شناس؛ (۲) کتابه از دانشمند؛ (۳) نام دو آبادی.

ریزانه: به خشخ، له به رانه مری کاری جاکدا. باداشت [۱] انعام، پاداش.

ریزای: وه رین [۱] فروریزی.

ریزیوه گرتن: به ک به ک به هه موان زا گه بشتن [۱] بکی بکی به هه رسیدن.

ریزیوه گرتن: ریزیوه گرتن [۱] بکی بکی به هه رسیدن.

ریزوک: (۱) ریوشین رقانون؛ (۲) دیره خه نی ورد [۱] (۱) قانون؛ (۲) سطر ریز.

ریزکردن: له نه نبشت به کوه دانان [۱] بهلوی هم فرار دادن.

ریزکردن: ریزکردن [۱] نگا؛ ریزکردن.

ریزکین: ریسکین [۱] نگا؛ ریسکین.

ریزگال: ریزال [۱] نگا؛ ریزال.

ریزگرتن: قه درگرتن [۱] احترام گذاشتن.

ریزگرتن: ریزگرتن [۱] احترام گذاشتن.

ریزلان: (۱) ریزال؛ (۲) زور ورد [۱] (۱) نگا؛ ریزال؛ (۲) بسیار ریز.

ریزانه: (۱) ریزال؛ (۲) زور ورد [۱] (۱) نگا؛ ریزال؛ (۲) بسیار ریز.

ریزلا بننه: (۱) ریزال؛ (۲) زور ورد [۱] (۱) نگا؛ ریزال؛ (۲) بسیار ریز.

ریزلی گرتن: (۱) قه درگرتن؛ (۲) به هه مولا به ک گه بشتن: (له سهر خو جو نه شه بد بو نه قور پیوانه سو تانه / هه نا مردن محه به بد نیشی زوره ریزی

لی ده گرم) «مه حوی» [۱] (۱) محترم شمردن؛ (۲) یک به ک به هه رسیدن.

ریزلی گرتن: ریزلی گرتن [۱] نگا؛ ریزلی گرتن.

ریزلی نان: ریزلی گرتن [۱] نگا؛ ریزلی گرتن.

ریزمان: ده ستوری زمان [۱] دستور زبان.

ریزمانی: وه راندن [۱] فروریزاندن.

ریزوک: بچکه ی خوبی دانی مالان و نازه ل [۱] جای نمک باشیدن برای دام.

ریزوله: ریزال [۱] نگا؛ ریزال.

ریزوم: زه وی جی باغ [۱] زمین جای باغ.

ریزه: (۱) که سوکه. بچه ک. هندکه ک؛ (۲) به رانه مری له بایه دا؛ (کچم له ریزی کوری نه ودا به [۱] (۱) کمی از چیزی؛ (۲) برابری در شخصیت و ارزش.

ریزه ریزه: ریزال ریزال [۱] باره باره باریک.

ریزه لانه: ریزلانه، ریزال [۱] نگا؛ ریزال، ریزلانه.

ریزه لوك: به ردی که به توند گوشین ورد ده بی [۱] سنگ نازک که با دست می شکند.

ریزه له: زه زله [۱] ناچ ریزی، گیاهی است.

ریزه و پیزه: خرث و برت [۱] خرث و برت.

ریزه و ل: ورنکه تان یوتی ولاندن، ورده نان یوتنکو شین [۱] ریزه تان برای نریت.

ریزه هف: نه و شانه ی به روانه به ک نین و به مانا به کن [۱] کلمات مترادف.

ریزین: ریسکین [۱] نگا؛ ریسکین.

ریژ: (۱) پاشگری به وانا؛ زین؛ (۲) ته خوشی گولی [۱] (۱) پسوند به معنی ریزنده؛ (۲) بیماری جذام.

ریژاخ: خو له بان، گله بان [۱] خاک پست بام.

ریژاف: (۱) ره زارا؛ (۲) ماسا له به رانر خوارنده وه؛ (۳) تا فگه [۱] (۱) مصب؛ (۲) آماسیده از آب خوردن زیاد؛ (۳) آبشار.

ریژان: (۱) دابارین؛ (۲) رزان؛ (۳) ززان؛ (۴) کل ده چاو کردن؛ (۵) باره ی زهوی [۱] (۱) باریدن؛ (۲) ریختن؛ (۳) فروریزاندن؛ (۴) سر مه در چشم کسیدن؛ (۵) حاصل غله.

ریژاو: (۱) ریژاف؛ (۲) جووی هه نجیر؛ (۳) به ریشان و بلاو [۱] (۱) نگا؛ ریژاف؛ (۲) نوعی انجیر؛ (۳) بریشان و پراکنده.

ریژ بهر: ره نجیره [۱] کشاور زحمتکنش مزد بگیر.

ریژ بیژ: ناوی نایسه تی خوارنده وهو جیشیت لی نان و جل شورین [۱] آب و بره استعمال کردن در خانه.

ریژ گاو: زه نچ به خه سار [۱] کسی که بیهوده در نلاش است.

ریژ گه: ریزوک [۱] نگا؛ ریزوک.

ریژنگ: ره شاش [۱] مسلسل. نیر بار.

ریژ نه: زه زنه [۱] نگا؛ زه زنه.

ریژو: خه لوز زه زوی، زه زو [۱] زغال.

ریژه: (۱) بونه. درجه. قالبی داوشتن؛ (۲) نه خوشی گولی، پیپی؛ (۳) خاکی شوشه [۱] (۱) قالب ریخته گری؛ (۲) جذام؛ (۳) سنگ شیشه.

ریژون: (۱) برشتی خه له؛ (۲) زینر، جه ته [۱] (۱) بهره غله کاشته؛ (۲) راهزن.

ریژه وه: برشتی خه له [۱] انتاج غله کاشته.

ریس: (۱) خوری و لو که ی به ته شی و خه زه ک بادراو؛ (۲) ته ستورایی؛ (پام له سهر ریسی ملی دانا) [۱] (۱) ریسیده، رشته؛ (۲) فطر، ستبری.

ریس: (۱) ریس؛ (۲) پاشگری به وانا؛ کسی که ده ریس؛ (نه شی ریس) [۱] (۱) نگا؛ ریس؛ (۲) پسوند به معنی ریسنده.

رَبِيسَا: زَبُوشوئِي عَادَه تِي [ع] عَرَف و عَادَت.

رَبِيسِي: بِيخْتِيَار، بِيَاوَمَاقُولِي گُونَد [ع] كَدخدا، رِيش سَفَد.

رَبِيسْت: رَبِيسَاو [ع] رِيس.

رَبِيسْتَن: رِيسْتَن [ع] نِگَا: رِيسْتَن.

رَبِيسَوَا: نَايِر و نَه مَآو، تَاوَزَاو [ع] رِيسَوَا.

رَبِيسَه: (۱) رِيس: (۲) قِسْم دَرِيز كَرْدَنه و [ع] (۱) نِگَا: رِيس: (۲) بَرگوبِي.

رَبِيسِي: گِرزَه، گِيَاي گِرزَه كِرَاو [ع] بَرَس، گِيَاه كَوِييدَه بَرَاي عُلُوقَه.

رَبِيسِيَن: رِيسْتَن [ع] نِگَا: رِيسْتَن.

رَبِيش: رَه، رُذِين، رُذِين، نُرْدِين [ع] مَوِي زِيخ، رِيش.

رَبِيش: (۱) بَرِيندَار: (۲) بَرِين [ع] (۱) زَخْمِي: (۲) زَخْم.

رَبِيشَا: كَوَانِي حَسْتَه م، دَوْمَه لِي پِيس [ع] دَمَل خَطَر نَاك.

رَبِيشَال: بَرگور، پارچَه ي باريك له قوماش، رِيزَال [ع] نِگَا: رِيزَال، باره هَاي

ياريك از قماش.

رَبِيشَالوَك: تَه رَخُون، يَه كِيَكَه لَه سَه و زَه جَات [ع] گِيَاه تَرخُون.

رَبِيشَالَه: رَبِيشَال، بَرگور [ع] نِگَا: رِيزَال، رِيشَال.

رَبِيشَاندَر: (۱) كَه سِي كَه بِيَاو شَارَه زَاي رِي ذَه كَا: (۲) نِيشَانَه ي رِنگَه بُو

شَارَه زَايِي [ع] (۱) رَه نَمُون: (۲) عِلَامَت رَاه نَمَا.

رَبِيش بَايَا: چَوْرِي تَرِي [ع] نَوِي اَتگور.

رَبِيش بَاوَا: رَبِيش بَايَا [ع] نِگَا: رِيش بَايَا.

رَبِيش پَان: رُذِين زَل [ع] رِيش يَهَن.

رَبِيش خَهَن: گَالْتَه پِي كَرْدَن، پِي پِيكَه تِيَن [ع] رِيش خَهْتَه.

رَبِيش دَار: يَه رُذِين، رُذِين دَار [ع] رِيشَو.

رَبِيش سَبِي: رَبِيسِي [ع] رِيش سَفِيد.

رَبِيشَو: يَادَرَاي هَدَلُوَه شَاوِي كَه تَارَه ي پارچَه [ع] شَنگَلَه، مَنگولَه.

رَبِيشوَك: رِيشو [ع] مَنگولَه.

رَبِيشوَل: سِير و زَه شوَلَه، گَاوَانِي [ع] بَرْنَدَه سَار.

رَبِيشوَلَه: (۱) رِيشوَل: (۲) گَلِيكِي گَرْمولَه كِرَاوِي سَبِي زَه نِگَه زَنَان خَوِي

پِي دَه شوَن [ع] (۱) سَار: (۲) خَاك رَوشورَه.

رَبِيشوَه: (۱) رِيشو: (۲) رِشْفَت [ع] (۱) مَنگولَه: (۲) رِشَوَه.

رَبِيشَه: (۱) رَه گِي دَارو گِيَا: (۲) رِيشو [ع] (۱) رِيشَه، بِيخ نِيسَانَات:

(۲) مَنگولَه.

رَبِيشِي: رِيشو [ع] مَنگولَه.

رَبِيشِي: خِيَز، زِيخ [ع] شَن.

رَبِيش: قَانِي، پارچَه يَك لَه مِوَه ي بِيستَان [ع] قَاج.

رَبِيش: رَوِي، تُوَكَه يَهَر [ع] مَوِي زَهَار.

رَبِيشَاس: نِير تِكِي يَاسَكَلَاو [ع] رِيوَاس.

رَبِيشَن: پِيس، چَلَكَن، گَه مَار [ع] كَثِيَف.

رَبِيشَنگ: زَبِيوَار [ع] رَه رَو.

رَبِيشَنگِي: زَبِيوَار [ع] رَه رَو.

رَبِيشوَك: شَه مَه تَرِيكَه، چَوْرِي زَه رَه تَه ي دَرِيزو كَه يَه هَدَنگُوِيَنِي هَدَه [ع]

نَوِي زَبِيوَر عِسل زَرَد وَحْشِي.

رَبِيشِيرِن: جِي يَه جِي كَرْدَن [ع] آدَارَه كَرْدَن.

رَبِيشَه كَرِن: رِي كَرْدَنه و [ع] رَاه بَار كَرْدَن.

رَبِيشِي: (۱) چِتَر، رُوْفِي: (۲) رَبِيشوَلَه: (۳) زَبِيوَار [ع] (۱) رَوِيَاَه: (۲) رَوَدَه:

(۳) رَهگَنَر.

رَبِيشِيك: رُوخَلَه، رَبِيشوَلَه، رُوْدِي [ع] رَوَدَه.

رَبِيشِيَنگ: زَبِيوَار، زَبِيوَار [ع] رَهگَنَدَار.

رَبِيشِيَن: لَه دَه سَت تَه رَمِي سِيس هَدَلَاو تُو [ع] نَرَم پَرْمَرَدَه.

رَبِيشِيَن: لَه رَو لَاوَاژ، تَه وَاو يِيَن هِيَزِيَن [ع] لَاغَر مَرْدَنِي.

رَبِيشِيَنَه: (۱) جِي قَهْتَه، رِي قِي، رِيشَنَه: (۲) رَبِيشِيَن [ع] (۱) مَدْفُوع بَرْتَدَه، بِيخَال:

(۲) لَاغَر مَرْدَنِي.

رَبِيشِيَنَه سَبِيلَكَه: چَوْرِي نَه خُوْشِي مَدَلِي مَالِي [ع] از بِييمَارِيَهَاي بَرِنْدَاگان

خَانگِي.

رَبِيشو: رَبِيشِيَن [ع] نِگَا: رَبِيشِيَن.

رَبِيشو فَبِي: بَرِي تِي لَه رَبِيشِيَن [ع] نِگَا: رَبِيشِيَن.

رَبِيشوَلَه: رَبِيشِيَن، زَه قَه لَه [ع] نِگَا: رَبِيشِيَن.

رَبِيك: (۱) رِي، رَا: (۲) بَه رَاتِيَه: (۳) زَه وِي تَه خَت: (۴) دَرُوس، بِنَكَهَاتُو:

(۵) نَاشَتَايَه تِي، (۶) لَه بَارُو تَه رَزَا: (۷) گِش، هَمو [ع] (۱) رَاه: (۲) بَرَايِر:

(۳) هَموَار: (۴) دُوسْت: (۵) دُوسْتِي: (۶) مَنظَم و مَرْتَب: (۷) هَمَه.

رَبِيكَاتِي: تَفَاق، يَه ك بُون، دُوسْتَايَه تِي [ع] اَتْفَاق، دُوسْتِي.

رَبِيكَانِي: نَاوِي هُو زِيكَه لَه كُورْدِسْتَان [ع] نَام عِشِيرَتِي دَر كُورْدِسْتَان.

رَبِيكَايِي: (۱) نَاشَتَايَه تِي، دُوسْتَايَه تِي: (۲) تَه خَتَايِي زَه وِيَن [ع] (۱) اَتْفَاق،

دُوسْتِي: (۲) هَموَارِي زَمِيَن.

رَبِيكُيُون: (۱) يَه رَاتِيَه ر هَاتَنه وَه: (۲) نَاشَتَايَه تِي [ع] (۱) هَمَطَرَاژ شَدَن:

(۲) دُوسْتِي.

رَبِيكُخَسْتَن: (۱) دُو شَت يَه بَه كَدَا سَاوِيَن: (۲) دُو دُز لِيك نَاشَت كَرْدَنه وَه:

(۳) تَه كُوز كَرْدَن [ع] (۱) دُو جِيَز بَهَم سَايِيدَن: (۲) دِشْمَان رَا اَشْتِي دَادَن:

(۳) مَنظَم و مَرْتَب كَرْدَن.

رَبِيكُكِرِن: (۱) يَه زِي كَرْدَن: (۲) رِي دَان بُو زُوِيَسْتَن: (رَبِيك كَه دَه رُوم) [ع]

(۱) رَوَاه كَرْدَن: (۲) رَاه دَادَن.

رَبِيك كَرْدَن: (۱) تَه خَت كَرْدَنِي زَه وِي: (۲) تَه كُوز كَرْدَن [ع] (۱) هَموَار كَرْدَن

زَمِيَن: (۲) مَرْتَب كَرْدَن.

رَبِيك كُوشِيَن: يَه تَه وُزَم زُور بُو هَموَلَاي كَه سِي يَان شَتِي هِيَنَان [ع] دَرَهَم

فَشَرْدَن.

رَبِيك كَه فَشَن: بِيكَهَاتَن [ع] اَتْفَاق، سَاژَش.

رَبِيك كَه مَوْتَن: بِيكَهَاتَن [ع] اَتْفَاق، سَاژَش.

رَبِيكُو: رِيش دَرِيُو [ع] رِيش بَلَنَد.

رَبِيكُو پِيك: لَه يَارُو تَه كُوز [ع] مَرْتَب، مَنظَم.

رَبِي كُورُك: زِيگَه يَك كَه هَه تَا سَمَر نَات بَا [ع] يَن پِيسَت.

رَبِيكُوك: زِيچَكَه، يَارِيكَه رِي [ع] رَاه كَم عَرَض.

رَبِيكَه: (۱) جِيرَه: (۲) سِيرَه ي دَادَن [ع] (۱) صَدَاي نُوَك قَلَم: (۲) صَدَاي

دندان بَه م سَايِيدَن.

رَبِيك هَاتَن: (۱) گَرُوِيُون و تَرِجَان: (نَه و قِسْمِي بِيست رَبِيك هَات)

(۲) جِي يَه جِي بُون: (كَا. . . هَات) [ع] (۱) دَرَهَم شَدَن، يَرُوز

- ۱ نازاحنى در قباغه كسى؛ (۲) درست شدن كار.
- رِيك هاوردن؛ پلک هينانى كار، جئ به جئى كردن [درست كردن. فراهم آوردن، انجام دادن.
- رِيكهوت؛ بهمه لکهوت [اتفاقي.
- رِيكهوتن؛ (۱) كهوتنه رتئ بؤ سفهر؛ (۲) رِيك كهوتن؛ (۳) پلک هاننى كار؛ (۴) زاوتان، دواكهوتن به غار [۱ راهى شدن؛ (۲) نوافق كردن؛ (۳) درست شدن كار؛ (۴) دنبال كردن بهدو.
- رِيكهوتو؛ (۱) رِيكهوب؛ (۲) بهزئ كهوتو؛ (۳) بېكهانگ [۱ اتفاقي؛ (۲) راه افناده؛ (۳) درست شده.
- رِيكى؛ (۱) بهرانبه رى؛ (۲) دوستابه نى؛ (۳) نه خنساى [۱ برابرى؛ (۲) دوستى؛ (۳) هموارى.
- رِيگ؛ تۇزىكى به بر بقمه به بؤ مده كهف له قاقه زمزئېن [گردى است خشك كن.
- رِيگا؛ رى، زا، رِيك [راه.
- رِيگابان؛ رى وبان [راه عمومى.
- رِيگا كردن؛ (۱) رِيگادان بؤ رويشن؛ (۲) رى دروست كردن [۱ راه دادن؛ (۲) راه سازى.
- رِيگن؛ ريز، بپاوخراب، چه نه. گوران، زا بر [راهزن.
- رِيگرتن؛ (۱) دبرئ، جه نه مى؛ (۲) بوئه له مبه ر له سه رى [۱ رهزنى؛ (۲) مانع سر راه شدن.
- رِيگورين؛ بر بنى له واژه بان له بر و اى خوئى [كنايه از نغير مسير دادن در مرام.
- رِيگه؛ (۱) جيزه مى قده لم؛ (۲) سيزه مى ددان [۱ صدای نوك قلم بر كاغذ؛ (۲) صدای بهم ساپدن دندانها.
- رِيگه؛ (۱) رى، زا، ريك؛ (۲) برئى له تۇز، ره وشت [۱ راه؛ (۲) كنايه از مرام.
- رِيگه خستن؛ خستنه سه رى، ره وانه كردن [راه انداختن.
- رِيگه وبان؛ رى وبان، رِيگابان [راه عمومى.
- رِيگير؛ ريزر [راهزن.
- رِيل؛ زاله، لوزك، لوزك، زؤل [خر زهره.
- رِيئل؛ (۱) جه نكهل، دارستان، ليز، ليزه وار؛ (۲) ناونگ، شهونم [۱ جنگل؛ (۲) شبنم.
- رِيئلادان؛ رِيگورين [انحراف از راه.
- رِيلاس؛ رۇد اما لياگ [پرو، گستاخ.
- رِي له بهر چۇن؛ به خوئى و ناسوده بى سفهر كردن [آسوده سفر كردن.
- رِي له خو؛ رۇخله، رِيخوله، رۇدى، رِيخه لو، رِيخه لوكه، رِيخه لوك، رۇفى [روده.
- رِيلى؛ (۱) مبه وه به رى دارستان، به رى ليزه وار؛ (۲) گيوز، گو بز [۱ مبه جنگلى؛ (۲) زالزالك.
- رِيان؛ ريان [ريدن.
- رِيان؛ (۱) زان، مېگه، گاگه؛ (۲) نه ردين، ريش [۱ رمد، گله؛ (۲) ريش.
- رِيش.
- رِيئامه؛ به رنامه، به ربه و [برنامه.
- رِيئنج؛ (۱) شوئن، ناسه وار؛ (۲) زهنج؛ (۳) كرمى گيا بر [۱ اثر، رد؛ (۲) آزار، رنج؛ (۳) كرمى است آفت گوسفند و بز.
- رِيئجه بر؛ ره نه جبر [نگا؛ ره نه جبر.
- رِيئجه بهر؛ ره نه جبر [نگا؛ ره نه جبر.
- رِيئك؛ له جهرو لاواز [لا غمر دنى.
- رِيئكه؛ لئك تۇ بهل بۇن و بستان [نجم كردن و نرفتن.
- رِيئكه دان؛ رِيئكه [نگا؛ رِيئكه.
- رِيئنگ؛ (۱) زنگ؛ (۲) خورى كه به ده ست له پئسنه مى ده زئنه و [۱ نگا؛ زنگ؛ (۲) پشمى كه از پوست جينند.
- رِيئنگال؛ (۱) زنگال، زنگ؛ (۲) شرؤل، جل شر [۱ نگا؛ زنگ؛ (۲) زنده بوش.
- رِيئنگانه وه؛ (۱) شيره دانه وه مى دوشاؤ؛ (۲) زهواق؛ (۳) قسه مى بئ تام [۱ شيره بس دادن؛ (۲) شهد؛ (۳) وراجى، زاؤ خابى.
- رِيئنگول؛ بزگور، نينؤل [وصله باره.
- رِيئنگه؛ بوئه بوئل، برته پرت [غرولند.
- رِيئنگه رِيئنگ؛ رِيئنگه مى زور [غرولند زباد.
- رِيئعا؛ رى شانده و [دهنما، دهنمون.
- رِيئس؛ ده ستورى نوسين، ئبملا [املا.
- رِيئ نوئن؛ رى شانده و [راهنا.
- رِيئو؛ (۱) روى، توكه بهر، موى بهر گده؛ (۲) تله كهو فيل [۱ موى زهار؛ (۲) حيله.
- رِيئوار؛ ريبار، ريبوار، رِيئنگ، رِيئبىنگ [رهگذار.
- رِيئواؤ؛ ريباز [راه عمومى.
- رِيئواس؛ نيرنىكى باسكللاو [ار بواس.
- رِيئواسى؛ مام زئواس. گيا به كى بالا بئلسدى نرشه دزى كرمى ناوزگه [گيا بهى است داروى ضد كرم.
- رِيئوان؛ ناگادارى رِيكه [راهبان.
- رِيئواؤ؛ ريبواس [ار بواس.
- رِيئوبان؛ رِيكه وبان [گذرگاه عمومى.
- رِيئوبوار؛ ريبوار [رهگذار.
- رِيئ و جئ؛ ناوه زبه سندن، له بار [معقول، عفل پسند.
- رِيئورا؛ (۱) همر گورج له رِيكه وه؛ (۲) زاسته رى [۱ فوراً، از راه رسیده؛ (۲) به خط مستقيم.
- رِيئوراست؛ ريبورا [نگا؛ ريبورا.
- رِيئوسانندن؛ تيراو كردن [سيراب كردن.
- رِيئوشوين؛ (۱) باوى ناو كۇمهل؛ (۲) ده ستورى كار [۱ عادات، تقاليد؛ (۲) طرح.
- رِيئون؛ ريبان [ريحان.
- رِيوه؛ گاي به لئك [گاؤ ابلق.
- رِيوه ريو؛ (۱) بر نه پرت؛ (۲) زورگرتنى بئ نام [۱ غرولند؛ (۲) زاؤ خابى.

زَبْوَهْل: زهرده لَه ی لاواز [ف] لاغر زرد رنگ مردنی.

زَبْوَهْلَه: زَبْوَهْل [ف] نگا: زَبْوَهْل.

زَبْوَهْن: باسکلاو، کلاوبن، بنی زَبْوَس [ف] راوند، بیخ ریواس.

زَبْوِی: رَوَقِی، رَشِی [ف] روباه.

زَبْوِی: (۱) زَدِیْن، نَه زَدِیْن: (۲) رَشِی، رَوَقِی: (۳) زَبْوَار [ف] (۱) ریش:

(۲) روباه: (۳) رهگذار.

زَبْوِی کَرَن: (۱) زَبْوَانَدَن: (۲) بَهْرِی کَرَدَن [ف] (۱) ریختن: (۲) راهی کردن.

زَبْوِیَنگ: (۱) زَان، مِیگَهْل: (۲) زَبْوَار [ف] (۱) گله، رَمَه: (۲) رهگذار.

زَبِیَه: زَدِیْن، زَبِش [ف] ریش.

زَبِیَهْتَن: (۱) زَبْوَانَدَن: (۲) زَبْوِیَان [ف] (۱) ریزاندن: (۲) ریختن.

زَبِیَهْن: زَان، مِیگَهْل، زَبِن [ف] رَمَه.

زَبِیَهْف: هَاوَال، هَاوَدَهْم [ف] هَمْدَم، رَفِیْق.



ز: (۱) له، جه، ژ: (۲) بښي بادانهوه (۱) از: (۲) حرف عطف.

ز: (۱) فرزند؛ (کوزه ز، ناموزا)؛ (۲) بښجوى مهر بزن: (زاو ماښ نیکهال کراوه)؛ (۳) زان، منال بون: (له زگو زاکه وتوه)؛ (۴) منالی بو، بښجوى بو: (مهره که زاکه پهرڅېکى بو)؛ (۵) تازه به دنیا هاتو: (نهو بهرڅه دونښى زاکه)؛ (۶) که وایه، دهى سا: (زاکه وړه)؛ (۷) نوبه له قوماردا: (۸) وشک، زوها، زوا (۱) فرزند؛ (۲) بچه گوسفند ويزا؛ (۳) زاکه؛ (۴) زاد، زاکه؛ (۵) تازه به دنیا آمده: (۶) پس، حالا که ابنتور است: (۷) نوبت در شمار؛ (۸) خشک.

زاکه: سه کو، دکه (۱) سکو.

زاکه: نه فسر (۱) درجه دار، افسر.

زاکه: برده نهوى قومار (۱) برد در شمار.

زاکه: زوڅلئى نه سنور (۱) روده کلفت.

زاکه: زاکه، خاوهن پله له سو بادا، نه فسر (۱) افسر.

زاکه: سمرانگوئیکه، گوڅک (۱) جای ریختن سرگین.

زاکه: ناودن، دادزاوى لافاوان (۱) ادره مسبل باران.

زاکه: ده فترى ناوونښى نازه زاوان (۱) دفتر موالید.

زاکه: (۱) لکى جوم، لوق له جه: (۲) جهوى بان و لوس و ناسک که منال گمدهى پى ده که، سواب (۱) نهر فرعى؛ (۲) شن صاف و نازک که باز بچه کودکان است.

زاکه: گمده به زاکه، سوابين (۱) بازی با «زاکه».

زاکه: زاکه، بازی با «زاکه».

زاکه: (۱) هه بون، هه به تى: (به زاکه خودا)؛ (۲) ويران، نه ترسان (زاکه ناکم بجم)؛ (۱) وجود، ذات: (۲) شجاعت، جرأت.

زاکه: ترساندن (۱) ترساندن.

زاکه: ته و او ترسان، تو قب له ترسان (۱) زهره نرک شدن، وحش کردن.

زاکه: به زاکه، نازا، نه ترس (۱) منهو، شجاع.

زاکه: ويران، نه ترسان (۱) اقدام، ترسیدن.

زاکه: نوره مه (۱) نوه و نيره.

زاکه: زه رښى کهر (۱) عرعر کشیدن.

زاکه: جښونکى ههرمه نيانه (۱) از ابعاد ارمنيان.

زاکه: نهو چرک، نهو و نه بچه (۱) نوه و نيره.

زاکه: (۱) کاکولى منال: (۲) زاکه (۱) موى پيشانى بچه: (۲) زاکه.

زاکه: زانې ژن له مندال بوندا (۱) درد زاکه.

زاکه: هدرل زانې ژن له سهره بندنې زاو هاوردندا (۱) اولين درد زاکه.

زاکه: کاکول و موى ناوچارانى منال (۱) کاکل و موى پيشانى بچه.

زاکه: (۱) کول، کوبل، ناغلى ناو کيو؛ (۲) شېب، زاکه؛ (۳) گاشه بهرد؛

(۴) دنه، هانه؛ (۵) موهه رى تبخى خه نه جهرو شمشير؛ (۶) خهت، هيل

(۱) زاغه: (۲) زاکه؛ (۳) صخره؛ (۴) تحريك، تشجيع؛ (۵) برند؛ (۶) خنط.

زاکه: بهرده لانى روز جه مون (۱) سنگلاخ صعب العبور.

زاکه: ناواوى زاکه که يو قايم کرده و شتى لهق به کار ده هينرى (۱) زاکه.

زاکه: قابم کردن به زاکه؛ (۲) برنى له نمخت کردنى که يف: (زاکه مېشکم دا)؛ (۱) بپوند دادن با زاکه؛ (۲) کنایه از خوش گذشتن.

زاکه: زاکه و نهو: زاکه و نهو؛ (۱) نگا: زاکه و نهو.

زاکه: (۱) تبخى جه وهه ردا: (۲) برنى له مروى به حونه ر (۱) تبخ جوهر دار: (۲) کتابه از هنرمند.

زاکه: سهره زيرى به رداوى: (۲) کول، ناغلى له کيو دا براو (۱)

(۱) نسيب سنگلاخى: (۲) زاغه.

زاکه: ناوى مه لېه ندو شاريکه له کوردستان (۱) نام منطقه و شهرى در کردستان.

زاکه: زه هول (۱) نگا: زه هول.

زاخون: (۱) برده لانی رزُدو بلند؛ (۲) نه شکموت له کبف دا [۱] صخره؛ (۲) غار.
 زاخوران: (۱) هوزیکه له کوردستان؛ (۲) تالان و برزو: (زاخوران باخورانه) [۱] عشرتی در کردستان؛ (۲) غارت و چپاول.
 زاخوری: پارچه یه کی له ناوریشم ژنان ده بکه نه له چک [۱] بارجه ابریشمی.
 زاخون: ناخه له مزای له کیو دابراو، کول، کویل، زاخ [۱] زاغه.
 زاخه: زاخون [۱] زاغه.
 زاخی: قشقه له، قله باجکه [۱] زاغچه.
 زاخیز: زاخر [۱] نگا: زاخر.
 زاد: (۱) توشو؛ (۲) ده خل و نان؛ (۳) منالی به باهون؛ (زادو وه لهدبان زوره) [۱] (۱) توشه؛ (۲) غله و نان؛ (۳) نولید بجه.
 زاده دان: توشودان [۱] توشه دان.
 زادو وه لهد: کورو کچ زیادون [۱] نولید و توالد.
 زادو وه لهنند: زادو وه لهد [۱] تولید و توالد.
 زاده: فرزه نند، بنجوی بنیادهم: (نه جیب زاده) [۱] فرزند.
 زاده کان: فرزه نندان [۱] فرزندان.
 زار: (۱) منال؛ (۲) دم، دهف؛ (۳) دهرمانی جانه و رکوز، زهر؛ (۴) کزو لاوا؛ (۵) پهرنشان و لنی فهوساو؛ (۶) ده نگی گریان؛ (۷) مورهی تمخته نبرد؛ (۸) باشگری بهواتا؛ جنکه، جاز؛ (۹) شپوهی زمان؛ (زاوی کرمانجی)؛ (۱۰) نوکه بهر؛ (۱۱) جیندراو؛ (زهوی و زار)؛ (۱۲) زواو [۱] (۱) کودک؛ (۲) دهان؛ (۳) سم؛ (۴) لاغر؛ (۵) پریشان حال؛ (۶) صدای گربه؛ (۷) مهره نرد؛ (۸) پسوند به معنی جای؛ (۹) لهجه؛ (۱۰) موی زهار؛ (۱۱) زراعت؛ (۱۲) زهره، ترس.
 زارا: (۱) ناوه بو زن؛ (۲) کور، زهره؛ (۳) ناوی شاریکه له کوردستان [۱] (۱) نام زنانه؛ (۲) کبک؛ (۳) نام شهری در کردستان.
 زاراخن: زاره وانه، دهه لبین [۱] نگا: زاره وانه.
 زارانج: کور، زهره [۱] کبک.
 زارانز: زهره، زارانج، کمو [۱] کبک.
 زاراو: (۱) دهرمانی تراوی جانه و رکوز؛ (۲) میز، میز، گمیز؛ (۳) شپوهی ناخافتن؛ (۴) دهرای دم [۱] سم آبکی، زهرابه؛ (۲) شاش، ادراو؛ (۳) لهجه ویژه؛ (۴) شپوه سخن گفتن.
 زاراوه: (۱) شپوهی تابه تی ناخافتن؛ (۲) دهرای دم، زاراو [۱] (۱) لهجه ویژه؛ (۲) شپوه بیان.
 زاربه ست: (۱) دم به ست؛ (۲) دم بین [۱] (۱) دهان بند؛ (۲) دهانه بند.
 زاربین: دم بین، زاربه ست [۱] دهانه بند.
 زاربینک: (۱) زاربین؛ (۲) زاربه ست [۱] (۱) دهانه بند؛ (۲) پوز بند.
 زارخوش: (۱) دم خوش، نافرین بو گونه ت؛ (۲) دم و کاوریز خوش [۱] (۱) آفرین بر گفتارت؛ (۲) شیرین زبان.
 زارخه: خنده ی نال، کمنین له ناره حه تیان [۱] خنده تلخ، زهرخند.
 زارخه نه: زارخه [۱] خنده تلخ، زهرخند.
 زاردراو: دم دراو، دم شرف [۱] دهن لق.

زارزار: لاسار، پین داگر، گوئی نه ده [۱] لچوج.
 زارزارک: دهمه لاسکه [۱] ادا درآوردن.
 زارشرف: نیدانه و سناو [۱] دهن لق.
 زارقه: (۱) دهمه لاسکه؛ (۲) زمان دهرنشان بو گالته پین کردن [۱] (۱) ادای کسی را درآوردن؛ (۲) زبان به نفسخ درآوردن.
 زارک: دهمی هه مشوست جگه له جانه وهر: (زارکی مهنکه، زارکی نه شکموت) [۱] دهانه.
 زارگا: بهرگده، جنکه ی توکه بهر لنی زوان [۱] رویشگاه موی زهار.
 زارگوتن: ستران، گورانی، قام، لارک [۱] نرانه، آواز.
 زارنهرم: زمان لوس، دم نهر [۱] چرب زبان.
 زارو: (۱) کرمنکه بو خویشی پیس له لهش مزین ده کار ده هیترنی، زهره، زینلو؛ (۲) زارو، منالی [۱] (۱) زالو؛ (۲) کودک، بجه.
 زارو: (۱) هرزه نند؛ (۲) منالی چکونه [۱] (۱) فرزند؛ (۲) کودک.
 زاروتی: روزگاری منالی، زاروکی [۱] دوران کودکی.
 زاروزنج: ژن و منال، خیزان به گشتی [۱] خانواد.
 زاروک: زارو [۱] نگا: زارو.
 زاروکی: زاروتی، روزگاری منالی [۱] دوران کودکی.
 زاروله: زارو [۱] نگا: زارو.
 زاره: (۱) گدمنه کوتاو؛ (۲) زاراو، کبسه ی زهردای لای جهرگ؛ (۳) موی بهرگده، زار [۱] (۱) گدمنه نیم کوبیده؛ (۲) زهره؛ (۳) موی زهار.
 زاره ترهک: بریتی له زورترساو، نوفیو له ترسان [۱] زهره ترک.
 زاره چون: زاره ترهک [۱] زهره ترک.
 زاره زار: دهنگی گریان پین برانه وهر، زوره زور [۱] صدای گریه متصل. زارزار.
 زاره گا: (۱) جنکه ی زوانی توکه بهر، زارگا؛ (۲) گوئیکه [۱] (۱) رویشگاه موی زهار؛ (۲) گل میمون.
 زاره مبین: دهم بین، زاربین [۱] دهانه بند.
 زاره وانه: توپه له پوزو بیان دار که ده دهمی ده فری زاده کن [۱] گلوله و له یا چوب که دهانه بند می شود.
 زاری: (۱) گریان و شپوه؛ (۲) زاروله، منال [۱] (۱) شپوه؛ (۲) کودک، بجه.
 زاریان: شین و شپوزکردن، گریانی نازیه مانی [۱] شپوه کردن.
 زارین: گریانی به دهنگی بهر ز [۱] گربه با صدای بلند.
 زاز: (۱) نامرازی زئی داری موسیقی، ساز؛ (۲) نوه [۱] (۱) ساز موسیقی؛ (۲) نوه.
 زازا: (۱) مه آبه ندیکه له کوردستان؛ (۲) شپوه ناخافتنیکی نزدیک به پهله وی؛ (۳) نوه و نه توه [۱] (۱) منطقه ای در کردستان؛ (۲) بکی از لهجه های کردی؛ و. و. و. دنیبره.
 زازاکی: ناخافتن. شپوهی زازایی [۱] تکلم به شپوه «زازا»
 زاخ: خه تی خه ت کیشان، خه تی دوریز بو نیوانی مه به ست. کیز [۱] خط افقی و عمودی در خط کشی.
 زاغور: زاخر، زاخیز [۱] نشیب سنگلاخی.
 زاغور: خه ت کیش، نامرازی خه ت دان [۱] خط کش.

زاف: بر، زور، گه‌ئیک، زه‌حف، زیاد، زنده [۱] بسیار.

زاف‌بپایش: زاف بون [۱] زیاد شدن.

زافت: نه‌فسمر [۱] درجه‌دار، افسر ارتش.

زافتز: زورتر، بر [۱] بیشتر.

زاف‌راتایی: زور کم بوئنه‌وه [۱] بسیار کم شدن.

زافران: یه‌ری گیایه که زه‌نگ زه‌رد یو ده‌رمانو پلاو به‌کار دبت [۱] زعفران.

زافرانی: به زه‌نگی زافران [۱] زعفرانی رنگ.

زافزاف: فره‌فه، زور زیاد [۱] بسیار زیاد.

زاف‌که‌ردش: زیاد کردن، زنده‌کرن [۱] زیاد کردن.

زاف‌نه‌مه‌ند: کم‌کردو، زور تهمان [۱] اندک شدن.

زافهران: (۱) زافران؛ (۲) ناوی گوتدیکه [۱] (۱) زعفران؛ (۲) نام دهی است.

زافهرانی: زافرانی [۱] زعفرانی رنگ.

زافهی: فره‌یی، زیادی، زنده‌یی [۱] بسیاری، زیاده.

زافی: زافهی [۱] بسیاری، زیاده.

زافیو: زافتز، زورتر، زنده‌تر [۱] بیشتر.

زاف: (۱) نه‌سنیره‌یه‌کی گزیده‌یه؛ (۲) زور. قره [۱] (۱) ستاره عطارد؛ (۲) زیاد.

زافا: (۱) مبردی کچ بان خوشک؛ (۲) نازه‌مبرد [۱] (۱) شوهر دختر یا خواهر؛ (۲) داماد.

زاقابه‌ندی: نمو شوهی له مالی باوکی بؤکدا ده‌ژی [۱] داماد سرخانه.

زاقانی: شهمی جوئی زاوا بولای بؤک [۱] شب زفاف.

زافدان: منالندان [۱] زهدان، رحم.

زافز: (۱) ذات، ویران؛ (۲) زاره، کبسه‌ی زراو [۱] (۱) یارا؛ (۲) زهره.

زافراتانی: زافراتایی، زیاده که کمی دان [۱] نگا؛ زافراتایی.

زافزاف: زور زیاد، فره‌فه [۱] بسیار زیاد.

زاف‌نی‌مه‌ند: زوری نهما، له کممایه‌تی دان [۱] اندک شدن.

زاف‌وزیج: زاروزیج [۱] نگا؛ زاروزیج.

زاف‌وزیج: زاروزیج [۱] نگا؛ زاروزیج.

زافهی: زافی، زه‌حفی، فره‌یی [۱] زیادی.

زافی: زافی، زه‌حفی، فره‌یی [۱] زیادی.

زافیو: زنی رازی له گانی مبرد [۱] زن خوشنود از جماع شوهر.

زاق: (۱) قه‌له‌زه‌شه؛ (۲) ده‌نگی قه‌له‌زه‌شه؛ (۳) دهر‌به‌زیو؛ (۴) کوهه، شینی

کال: (۵) ده‌نگی تیژی مندان؛ (۶) توقین له ترسان [۱] (۱) غراب، زاغ؛

(۲) صدای غراب؛ (۳) برجسته؛ (۴) آبی روشن؛ (۵) جیغ بیجه؛

(۶) زهره ترک شدن.

زاق و زروق: چه‌قه‌وه‌های منالان [۱] هممه و جتجال بیجه‌ها.

زاق و زروق: زاق و زروق [۱] هممه و جتجال بیجه‌ها.

زاق و زریق: زاق و زروق [۱] هممه و جتجال بیجه‌ها.

زاقه: (۱) ده‌نگی تیژی منال، زاق؛ (۲) ده‌نگی گریاتی منال [۱] (۱) جیغ

کشیدن بیجه؛ (۲) صدای گریه بیجه.

زاک: (۱) له‌تکه ده‌تکه قه‌یسی که منال کایه‌ی بی ده‌کهن؛ (۲) هه‌وه‌ل

دوشراو له زاق، ژه‌ک. فرجک؛ (۳) قیژه‌ی منال [۱] (۱) نیم هسنه زردالو که

باز بیجه بیجه‌ها است؛ (۲) آغوز؛ (۳) جیغ بیجه.

زاک و زوک: زاق و زروق [۱] هممه و جتجال بیجه‌ها.

زاک و زیک: زاق و زروق [۱] هممه و جتجال بیجه‌ها.

زاکون: یاساو قانون؛ (ناغابه‌کی به‌زاگون بو کس نه‌ی ده‌ویزا له زنی لادا) [۱] قانون فاطم.

زاکه: جیوه‌جیوی به‌چکه‌مه‌ل [۱] جیک‌جیک جوجه.

زاگ: (۱) له‌دایک یوک؛ (۲) منال بون؛ (۳) ژه‌ک، هه‌وه‌ل دوشراو له زاو؛ (۴)

شهب، زاخ [۱] (۱) زاده؛ (۲) زادن؛ (۳) آغوز؛ (۴) زاج.

زاگروز: (۱) زنجیره‌جیایه‌ک له کوردستاندا؛ (۲) ناوه بو بیوان [۱] (۱) سلسله جبال زاگرس؛ (۲) نام مردانه.

زاگروس: زاگروز [۱] نگا؛ زاگروز.

زاگور: پدیغ، نوخماخ [۱] چوب‌دست کلفت، چماق.

زاگه: (۱) جیگه‌ی له دایک بون؛ (۲) له‌دایک بوه؛ (۳) بیجوی دیوه؛

(۴) گمه‌یه‌کی منالانه؛ (۵) منالندان [۱] (۱) زادگاه؛ (۲) از مادر زابیده

است؛ (۳) بچه آورده است؛ (۴) بکی از بازیهای بیجه‌ها؛ (۵) زهدان.

زال: (۱) سهرکه‌ونو به‌سهر مه‌به‌ست دا یان به سهر دوژمندا؛ (۲) زبل؛

(زبل و زال)؛ (۳) ناوه بو بیوان [۱] (۱) چیره؛ (۲) آشغال؛ (۳) اسم

مردانه.

زال بون: سهرکه‌وتن به‌سهر کاری سه‌ختا [۱] چیره‌شدن.

زالم: ده‌ست دیرزکهر بو مافی زه‌وای خه‌لک [۱] ستمگر، ظالم.

زالمایه‌تی: زالمه‌نی [۱] ظلم.

زالمکی: نازه‌وا کاری [۱] ظلم.

زالمه‌تی: زالمایه‌تی [۱] ظلم.

زالمدی: زالم [۱] ظالم.

زالمینتی: زالمایه‌تی [۱] ظلم.

زالنه: پنه‌ندی له وتجیر [۱] وتجیر بای بند.

زالو: کیسه‌ی زرداو، زاره [۱] زهره.

زالو: زارو، کرمی خون‌مژ [۱] زالو.

زاله: زارو [۱] زالو.

زاله: (۱) دادو‌هاوار له ده‌ست کهنی، گله‌و داد؛ (همو کس له ده‌سنی

به‌زاله‌به)؛ (۲) کیسه‌ی زرداو، زاره، زراو [۱] (۱) داد و گله؛ (۲) زهره.

زالی: زارو، زه‌رو، زالو، زالی [۱] زالو.

زالی: (۱) ده‌ست زیشتن، سهرکه‌وتسویی؛ (۲) زارو [۱] (۱) جیرگی؛

(۲) زالو.

زام: (۱) برین، زیش؛ (۲) منالم یو؛ (۳) له دایک بوم [۱] (۱) زخم؛ (۲) بیجه

آوردم؛ (۳) از مادر زادم.

زاما: زافا [۱] داماد.

زامار: (۱) بریندار؛ (۲) منالندان [۱] (۱) زخمی؛ (۲) زهدان.

زامارکه‌فتن: منالندان وهرگزان [۱] زهدان از جای در رفتن.

زامایی: زاوایه‌تی [۱] دامادی.

زامت: چلکی برین، کیم، ههوا [] ریم، چرک زخم، زامدار: بریندار [] زخمی.

زامووت: بهردینکی که سکی به ترخه [] زمرد.

زاموونی: بهر، نگی زامووت [] زمردی.

زامووتین: که سکه وهک ره نگی زامووت [] زمردی.

زامووس: گیاهکی یون خوشه و یو بیتی دوکله که ده بسونین [] گیاهی است که مصرف بخور دارد، گیاه مر.

زامق: چهسپ، که رستهی لکاندن [] چهسپ.

زامق کهرده: چهسپینراو، نکیندرباگ [] چهسپانده شده.

زامقی: لکین، پیوه نوسین [] چهسپناک.

زامن: ده سنده بهر [] ضامن، کفیل.

زامهت: (۱) زامت؛ (۲) بیج، کم، هندک: (۳) نهرکی گران، زهحهت؛ (۴) دهردی نهوین [] چرک زخم؛ (۲) اندک؛ (۳) مسفت؛ (۴) رنج عاشقی.

زان: (۱) منال هینان، بنبجودین؛ (۲) له دابک بون؛ (۳) باشگری بهوانا؛ ناگادار؛ (پیاوگی زوزان بو، سیاسهت زانه)؛ (۴) زههر؛ (نم سهگه زانه خروبه)؛ (۵) زوان [] زابش؛ (۲) زادن از مادر؛ (۳) پسوند بهمعنی داننده؛ (۴) زیان؛ (۵) زیان.

زانا: (۱) دانا، شت زان؛ (۲) ناگادار [] دانا؛ (۲) آگاه.

زاناف: له بیچم دا نهواوه کو به کتر [] شبیه.

زانام: (۱) نئی که بشتم؛ (۲) خه بهرم وهرگرت، زانیم؛ (۳) ناگادارم [] (۱) فهمیدم؛ (۲) خبر یافتم؛ (۳) دانا هستم.

زاناندن: نئی که باندن [] ههمانیدن.

زاناهی: دانایی. ناگاداری [] دانایی.

زانابش: زانست، ناگاداری، لئی زانین [] دانش.

زانایوخ: زور زانا، فر به زان [] علامه.

زانایوخی: فره زانی، مه علانی، یوزن ده نین [] دانشمندی.

زانابه نه: زاناهی [] دانش.

زانایی: زاناهی [] دانایی.

زانند: منال هینان، زارو به بابون [] زانیدن.

زاندور: نهشکه وتی سه هول خانه [] بخجال طبیعی.

زانده گونایش: لاله پته. نور [] الکن.

زانس: زاناهی، زانایی [] دانایی، علم.

زانست: (۱) زانایی، علم؛ (۲) نئی که بشت [] علم؛ (۲) فهمید.

زانستان: فیرگه ی بهرز [] آموزشگاه عالی.

زانستگا: جیگه ی خویندنی بهرز [] دانشگاه.

زانستگه: زانستگا [] دانشگاه.

زانستیم: تیگه بشتم [] دانستم.

زانستی: (۱) زانایی؛ (۲) نئی که بشتی [] علمی؛ (۲) فهمیدی.

زائق: چهسپ، زامق [] چهسپ.

زائق کهردش: زامق کهرده [] چهسپانده شده.

زانقله: زه ننگه نه، نلبسک [] نلبسک.

زانقوله: زانقله [] نلبسک.

زانقی: نوسه کی، که رستهی لکاندن [] چهسپ.

زانک: زوانه چکوئه، نه لنگه [] زبان کوچک.

زانکو: جئی کو بو نه ره ی زانابان [] مجمع دانشمندان.

زانگه: جیگه ی منال بون [] زابشگاه.

زانو: نانبشکه [] خم شده لوله بخاری، زانویی.

زانو: نه زنو، زرانی [] زانو.

زانه خرو: سهگ بان مالا نیک که زبان به هاوسایان ده گه به نئی [] سگ با دام زبان رسان.

زانه فان: پسوور، له کار زان [] کارآمد.

زانه وه: (۱) ناوده رج چون له وشکانی؛ (نه ندوره که مان زاوه ته وه)؛ (۲) ناوله کویره کانی هه آقو لینه وه؛ (کویره کانی ده زینه وه) [] (۱) تراوش آب از خشنکی؛ (۲) جوشیدن چشمه زابنده.

زانه ییش: یئی زانین، ناگه دار بون [] آگاهی یافتن.

زانی: (۱) نانبشکه؛ (۲) نئی که بشت؛ (۳) زرانی، نه زنو؛ (۴) نارام، همنن؛ (۵) توانساکه؛ (۶) ناشی، نانبش؛ (۷) ده زانی؛ (۸) زانیونه [] (۱) خم شده لوله؛ (۲) فهمید؛ (۳) زانور؛ (۴) آرام؛ (۵) نگاه کن؛ (۶) نسی شود؛ (۷) می دانی؛ (۸) دانسته ای.

زانیار: دانا، زانا [] عالم.

زانیار ی: زانست [] علم.

زانپایش: یئی زانین، ناگه دار بون [] آگاهی یافتن.

زانیم: (۱) نئی که بشتم؛ (۲) نه زنوم [] (۱) فهمیدم، دانستم؛ (۲) زانوبیم.

زانین گه: به شیککی نابیه نی له زانسنگه [] کالج.

زاو: (۱) مبوبنه ی که به چکه ی بوه؛ (۲) له دابک بوگ [] (۱) زابیده؛ (۲) منولد شده.

زاوا: زافا [] داماد.

زاوا به ندی: زافا به ندی [] نگا؛ زافا به ندی.

زاور: (۱) ناقهت، زافر، زراو ویران؛ (۲) منال، بیجو [] (۱) بارا، زهره؛ (۲) بچه.

زاوران: میوبنه له ده می منال بون دا. زه بستان [] در حال زابمان، زانو.

زاور چون: (۱) زاره چون؛ (۲) بنبجومردن [] (۱) زهره نرک شدن؛ (۲) بچه مردن.

زاوزو: بیجو به دنیا هینانی زور [] موالید زیاد.

زاوزو: زاوزو [] مولید زیاد.

زاوزوه: زاوزو [] موالید زیاد.

زاوزوی: زاوزو [] موالید زیاد.

زاوق: جیوه [] جیوه.

زاوله: زارو، زاروک [] کودک. بچه.

زاوما: مەزوبه رخ و بز و کار بله ی تیگه لاو [] بره و بزغاله همراه مادران.

زاوماک: زاوما [] نگا؛ زاوما.

زاوه: (۱) نه سنیره به که؛ (۲) منالی بوه؛ (۲) له دابک بوه [] (۱) تیر، عطارد؛

- (۲) بچه آورده: (۳) متولد شده است.
 زاوهره: (۱) زارو، زاروله: (۲) زافر [۱] (بچه: ۲) یارا، شهامت.
 زاویته: (۱) بای ساردی ژوزه لات: (۲) ناوی دویک و گوندیکه [۱] (۱) باد سرد شرقی: (۲) نام دره و دهی است.
 زاویر: زه حهت بونی ژن له گان، زافر [۱] نگا: زافر.
 زاهیر: بمرچاو، دیار، ناشکرا [۱] ظاهر.
 زای: (۱) زاخ، شهب: (۲) مشت و مال: (۳) منالت بو: (۴) له دایک بوی [۱] (۱) زاج: (۲) حیق: (۳) بچه آوردی: (۴) از مادر زادی.
 زایا: (۱) توره مه، وه چه، بهر: (۲) ژنی که زور زگوزا ده کات [۱] (۱) نگا: توره مه: (۲) ژنی که زیاد می زاید.
 زاباندن: باری کردنی دایک له زان دا [۱] کمک کردن مادر در زاییدن، مامایی کردن.
 زای باتنی زای: نهوی برای باوک، نهوی مام [۱] نوّه عمو.
 زای برزاز زای: نهوی برا [۱] نوّه برادر.
 زای خالی زای: خالو زازا، نهوی برای دایک [۱] نوّه دایی.
 زایش: زان، بنبجو هبنان [۱] زانیدن.
 زای عهم زای: نهوی خوشکی باوک [۱] نوّه عمه.
 زایف: لاواژ، که نهفت، کز، لهز [۱] لاغر مردنی.
 زایلله: ده نگه شیوه نر گر بان [۱] صدای گر به و شیون.
 زاین: (۱) بنبجو هبنان: (۲) له دایک بون [۱] (بچه آوردن: ۲) متولد شدن.
 زاینکه: زانگه، نر شوینهی منائی نیدا دینه دنیا [۱] زادگاه.
 زای وار زای: نهوی خوشک، خوشکه زازا [۱] نوّه خواهر.
 زابه: (۱) بیزه، تول: (۲) منائی بوه: (۳) له دایک بوه: (۴) له کار که ونو: (۵) برینی له مردو: (بیابوکی له دهستی زابه بوه: ۶) گوم، ون، وندا: (۷) وه چه، توره مه [۱] (جنین: ۲) بچه آورده: (۳) متولد شده: (۴) از کار افتاده: (۵) کتایه از مرده، ضایع، تلف: (۶) گم، ناپیدا: (۷) نگا: توره مه.
 زایه له: (۱) زایله: (۲) ده نگ دانومه [۱] (۱) نگا: زایله: (۲) انعکاس صدا.
 زابه نه: زاین، زان، یو نازه لهی ده کار دین [۱] زانیدن. مورد حیوان استعمال می شود.
 زای با یک زای: نهوی خوشکی دایک [۱] نوّه خاله.
 زایی: زاو [۱] نگا: زاو.
 زایی: ژنی که زور زگوزا ده کات [۱] ژنی که زیاد می زاید.
 زاپین: زان، زاین [۱] زانیدن.
 زباره: ناریکاری کومله له کاردا، هه ره و [۱] کار تعاونی گروهی.
 زبان: (۱) پله گوستی سورو پانی بزوزا له ناو دم دا: (۱) جوزی ناخافتی خه لک [۱] (۱) زبان درون دهان: (۲) زبان مکانمه، لغت.
 زیر: درشت له ده ست، دژی نهرم و لوس، زور [۱] خشن، زهر.
 زبران: کبلیگه به کلو و بهره لان [۱] زمین زهر و سنگلاخی.
 زبره: (۱) درشتهی ساوارو گهنه کوناو: (۲) درشتهی له هیله گ دراو، که پهک [۱] (۱) دانه های درشت بلغور و گندم کوبیده: (۲) نخاله.
 زبل: (۱) شنی گه سگ دراوی مال: (۲) په بن دیال [۱] (۱) آشغال: (۲) فضله دام.
- زبلچی: که سنی که زبل فونی ده دا [۱] آشغالی.
 زبلدان: جیگه ی لی زشن یان تی زشنی زبل [۱] آشغالدانی.
 زبل ریز: زبلچی [۱] آشغالی.
 زبلگه: جیگه ی زبل لی رزن [۱] زباله دان.
 زبو: سوکه له ناوی زبیر، ناوی پیوانه [۱] مخفف زبیر، اسم مردانه.
 زبه: سوکه له ناوی زبند، ناوی ژنانه [۱] مخفف زبیده، اسم زنانه.
 زبی: زبه [۱] نگا: زبه.
 زبیل: پیسایی و بریووشی که له مال و دهه ده ندری، زبل [۱] آشغال.
 زب: تزه [۱] مالامال.
 زبرک: زبیکه [۱] جوش پوست.
 زبرکه: کوانی زوروردیله له سهر بست، زبیکه [۱] جوش پوست.
 زبرک: زبرکه [۱] جوش پوست.
 زبه: له سه ره زه لای ینش بان دوی [۱] اول یا آخر صف.
 زت: (۱) راست، بی خواری و لاری، زب: (۲) باوخوش، له پیش له کارو کایه دا: (۳) دن: (۴) گه مه به که به ورده بهرد له کری: (۵) روت و قوت [۱] (۱) راست برخاسته: (۲) بالادست: (۳) ضد: (۴) نوعی بازی با شن: (۵) لغت و عربان.
 زت که ردهش: روتی کرده هرجی بوی بردی [۱] هه رچه داشت برد.
 زتم: داخسنتی ده رگا و به نجه ره... [۱] بستن در و پنجره و...
 زتمی: داخراو، به ستر او [۱] بستن در و پنجره و...
 زج: دژ [۱] ضد.
 زج: جان هوریکه به نازه له وه ده نوستی ره نگه سور، قوزنو [۱] جانوری که به دام می چسبد.
 زخ: زلم، قوم، رهمل [۱] شن و ماسه.
 زخت: نه قیزه [۱] سیخونک.
 زخدان: جیگه ی قومی فره [۱] شنزار.
 زخره: تفاقی سال، زه خیره، نازوقه [۱] آذوقه.
 زخور: چه، ورد که بهرد [۱] سنگریزه.
 زدی: هیز، توانا، تاقهت [۱] توان.
 زو: (۱) دژی بهچوک، زل، گه پ: (۲) گوشاد، هه راو: (۳) ناعه سل، به دهل: (زردایک، زریا): (۴) داری بهر که بهر نه هینی: (۵) وشک، بر بنگ: (۶) خو هه لکیشانی بهدرو: (نهو قسانه زون): (۷) ده نگه کهرا: (۸) تر: (۹) لاسار [۱] (۱) گنده، بزرگ جشه: (۲) فراخ: (۳) بدل: (۴) درخت بار نیاورده: (۵) خسک: (۶) لاف بیهوده: (۷) عرعراغ: (۸) باد مقعد، گوز: (۹) لیج.
 زو ساپ: (۱) زوسام، زبرای باوک: (۲) برای باوه بهاره: (۳) شبت [۱] (۱) ناعومی: (۲) برادر پدرخوانده: (۳) دیوانه.
 زوار: خوسار، زیان، زهره، زهره ده دا [۱] زبان.
 زواری: (۱) قوبچه، دوگمه، قوبه: (۲) هوزیکی کورده له کوردستان [۱] (۱) دگمه: (۲) عشره ای کرد در کردستان.
 زواژ: گوزانی گوتنی کهرا [۱] عرعرا.
 زراف: باریک [۱] باریک.

زرآفك: زراو، كبسه‌ی زه‌رداوا [۱] كبسه زهره.

زرآفبك: زورباربك [۱] بسبار نازك.

زرآق: گزبنگی هه‌ناو، هه‌وه‌ل شه‌وقی خوړ كانی به‌بانی [۱] اولین نابش آفتاب صبح.

زړان: (۱) به‌خراپ ده‌رچون: (ناووزان، ناوی زړاوه); (۲) بلاوبونی نه‌بئی: (۳) خمه‌په‌زبن; (۴) تازه لك ده‌ركسردنی دار [۱] (۱) بد بر سر زبانه‌ها افتادن; (۲) فاش شدن راز; (۳) پریدن خواب; (۴) تازه جوانه دادن درخت.

زړاندن: (۱) دركاندنی نه‌بئی; (۲) خمه‌په‌زاندن [۱] (۱) افشا كردن; (۲) خواب پراندن.

زړانه‌وه: ده‌نگ دانه‌وه‌ی ویک كهوتنی كانزا [۱] صدای بهم خوردن فلزات.

زړانی: زانو، نه‌ژنو [۱] زانو.

زړاو: (۱) زاره، كبسه‌ی زه‌رداوا; (۲) زافر، نوانای به‌رانبه‌ری، ویران [۱] (۱) زهره; (۲) بارا، شجاعت.

زړاو: (۱) ناروی به‌خراپ زویش‌تگ; (۲) خموی په‌زبو; (۳) نازه لك‌ده‌ركردگ [۱] (۱) نام بد دررفته; (۲) خواب بریده; (۳) نازه جوانه داده.

زړاوبردن: ترساندن [۱] زهره ترك كردن.

زړاوبردو: بربنی له زور نرساو [۱] زهره ترك شده.

زړاوتوقین: زاره چون [۱] زهره ترك شدن.

زړاوچون: زړاوتوقین، زاره چون [۱] زهره ترك شدن.

زړاونه‌مان: زړاوتوقین، زړاوچون [۱] زهره ترك شدن.

زړایش: (۱) زه‌زه زور كردن; (۲) زه‌نازه‌ناو چه‌قه‌وه‌كوره [۱] (۱) غرغر كردن; (۲) سلوغ كردن.

زړایه‌نه: زړایش [۱] نگا: زړایش.

زړب: زبر [۱] زبر.

زړباب: باوه‌پباره، شوی دابك [۱] ناپدیری.

زړبان: زبران [۱] نگا: زبران.

زړباو: زړباب، باوه‌پباره [۱] ناپدیری.

زړباوك: زړباب، باوه‌پباره [۱] ناپدیری.

زړبرا: برا همر له باوك بان همر له دابك [۱] برادر ناتنی.

زړپ: (۱) قه‌به، زه‌لام; (۲) زبر [۱] (۱) گنده; (۲) خشن.

زړپك: زبك [۱] جوش پوست.

زړپنگ: زره‌پنگ، جوړی پنگه‌زور بلندده‌بئی و ناشخوری [۱] گیاه بدل پونه.

زړت: (۱) تماشای بئی جاویلكدان; (۲) ته‌زی گوشتن [۱] (۱) نگاه خیره; (۲) لندهور.

زړت: (۱) زل، گه‌ب، زه‌لام; (۲) خواهه‌لكبشانی به‌درو; (۳) تردان به‌دهم; (۴) هره‌شه، گه‌ف [۱] (۱) گنده; (۲) لاف; (۳) ششکی; (۴) تهدید.

زړت‌دان: (۱) خواهه‌لكبشان به‌درو; (۲) قسه‌ی بئی نام كردن [۱] (۱) تكبر كردن به‌دروغ; (۲) سخن بی‌زده‌گفتن.

زړتسك: (۱) زه‌لامی بئی تاوه‌ن; (۲) خواهه‌لكبش; (۳) كونی قون [۱] (۱) لندهور; (۲) منكر; (۳) سوراخ مفعد، پیزی.

زړتلی: شه‌شه، نه‌وی شه‌ش قامکی هه‌به [۱] کسی كه شش انگشت در بك دست دارد.

زړتو: ته‌زی خویننال [۱] تنومند بدقواره.

زړتوك: خواهه‌لكبش [۱] لافزن.

زړتول: تبتول، بزگور [۱] لئه كهنه.

زړنه: زړت [۱] نگا: زړت.

زړته‌بوژ: (۱) پیری نه‌زی خویننال; (۲) كه‌لحو، زه‌لامی نافولا [۱] (۱) پیر گنده بدقواره; (۲) لندهور.

زړته‌زړت: نماشای خیراخیراو بئی جاوتروكاندن [۱] خیره‌خبره نگاه كردن.

زړته‌زړت: وه‌رامی كه‌سئی كه قسه‌ی زوربتنام ده‌كا [۱] جواب خودستای زاژخا.

زړته‌زه‌لام: زلحورت [۱] لندهور.

زړته‌ك: خواهه‌لكبش بئی تام [۱] خودسنای دروغ‌باف.

زړتی: خویری و بیکاره [۱] هرزه و هیج‌کاره.

زړجان: (۱) به‌دروخواه‌لكبش; (۲) جنیو فروش [۱] (۱) لافزن; (۲) فحاش. زړچك: گناه‌كه [۱] گاهی است.

زړج: (۱) جیقته‌ی مه‌ل; (۲) چه‌كه‌ره‌ی تازه‌ده‌ره‌اتگ [۱] (۱) چلغوزا; (۲) جوائه‌نازه.

زړچایش: نه‌زاندن، گوروره‌هه‌را كردن [۱] داد زدن.

زړچایه‌نه: زړچایش [۱] نگا: زړچایش.

زړچك: جوتنه، لوشكه، له‌قه‌ی كه‌ر [۱] جفنگ.

زړچونه: بئی نرخ، نه‌هیرا [۱] بی‌ارزش.

زړخ: زری، كراسی ناسنی شه‌زكمران [۱] زره.

زړخوسمی: زړخه‌سو، زردابکی هاوسه‌را [۱] نامادری همسر.

زړخوشك: خوشکی ههر له‌باب بان ههر له‌دابك [۱] خواهر ناتنی.

زړخوه: زړخوشك [۱] خواهر ناتنی.

زړخوینك: زړخوشك [۱] خواهر ناتنی.

زړخه‌زور: زربابی ژن بان مبرد [۱] پدرخوانده همسر.

زړخه‌سو: زردابکی بوك بان زردابکی مبرد [۱] نامادری زن با شوهر.

زړدك: باوه‌ژن [۱] نامادری.

زړدایك: زردك [۱] نامادری.

زړده‌لو: نبرینه‌ی مروقی شبت‌وده‌به‌نگ [۱] مرد دبوئه‌خول.

زړده‌لوی: مئوبنه‌ی شبت‌وده‌به‌نگ [۱] زن دبوئه‌خول.

زړده‌لی: زرده‌لو [۱] نگا: زرده‌لو.

زړده‌ك: هه‌قمه‌ق، نه‌زان، نه‌فام [۱] احمق، كم فهم.

زړز: زبن، زوبر، قه‌لس [۱] عصبانی.

زړزور: ده‌نگی گریانی زبرو به‌قه‌وه [۱] صدای گربه‌ناهنجار.

زړزوره: خرخاشه، خشخشه [۱] خشخشه اسباب‌بازی.

زړزوپ: بئی نایرو، بئی شه‌رام [۱] بی‌حیا.

زرزی: نوره بی [عصبانیت].

زرفسنت: بادامه زمینه [بادام زمینی].

زرفتنک: جاندهورکی چکوله‌ی جزوداره پتوه دده، زهرگه‌ته، زهرده‌واله [زیتور زرد خرد، موسه].

زرفتنکی: زرفتنک [نگا: زرفتنک].

زرفتنی: زرفتنک [نگا: زرفتنک].

زرک: (۱) بهوش، چوست، چالاک؛ (۲) ناسوکه [چالاک؛ (۱) چالاک؛ (۲) طاس مسین].

زرک: حه‌نجور، خرچه، گندوره‌ی کال، قهره خرچه [خریزه نارسیده].

زرکان: ناوی هوزیکی کورده [نام طایفه‌ای از کردها].

زرکتک: (۱) زرفتنک؛ (۲) بالدارکی زهردی چکوله‌به له قناری ده‌کا [نگا: (۱) نگا: زرفتنک؛ (۲) پرنده‌ای زرد که به قناری شبیه است].

زرکچ: کچی میرد بو باوه زن یان کچی زن بو باوه پیاره [دخترخوانده، نادختری].

زرکوی: گیای گیره‌کرا، گزره [گیاه کوبیده، پرس].

زرکوی: کوزی زن بو زباب یان کوزی پیاو بو زرداک [پسرخوانده، نابسری].

زرکوزینگ: وریاو چالاک، چوست و مه‌زبوت [چست و چالاک].

زرکه: خرچه [خریزه کال].

زرکه‌تال: گوزانک، کاله‌کسارانه [هندوانه ابوجهل].

زرکه‌تی: زرینگانه‌وه، ده‌نگی کهوتی کانزا [صدای افتادن جسم فلزی].

زرکه‌ج: کج حه‌لی، زرکچ [نگا: زرکچ].

زرکینتک: (۱) زرفتنک؛ (۲) زرکتک [نگا: (۱) زرفتنک؛ (۲) زرکتک].

زرگویژ: (۱) داریکه له گویژده کایه‌ی ناهیتی؛ (۲) گوندیکه له کوردستان [درختی گردوسان بی‌ثمر؛ (۲) نام روستایی در کوردستان].

زرگویژه‌له: گوندیکی کورده به‌عسی ویرانیان کرد [نام روستایی در کوردستان].

زرگه‌زوک: (۱) گه‌زگه‌زوک؛ (۲) ناوی گوندیکه له کوردستان [نگا: (۱) گیاه گزته؛ (۲) نام روستایی در کوردستان].

زرگیزه‌ر: گیابه‌کی ده‌شته بنه‌که‌ی له گیزه‌ر ده‌کا [گیاهی است شبیه هویج].

زرگیزنوک: گیابه‌که جاندهور بیخوا بی‌ده‌مری [گیاه شوکران].

زرم: ده‌نگی کهوتی شنی نهرم و گران [صدای افتادن جسم سنگین نرم].

زرم‌ک: زرداک، باوه‌زن، زردایک [نامادری].

زرم‌ام: پروانه‌بو: زرناب [نگا: زرناب].

زرم‌وکوت: زرمی زور [تراپ و تراپ].

زرمه: زرم [نگا: زرم].

زرمه‌زلی: هه‌لبه‌زین و مل ده‌بهریکه نان بو کالته [گلابز شدن و پایکویی به قصد شوخی].

زرمه‌زلیتانی: زرمه‌زلی [نگا: زرمه‌زلی].

زرمه‌زلیته: زرمه‌زلی [نگا: زرمه‌زلی].

زونا: نام‌ازینکی موسیقایه قوی بندا ده‌کری. زونا [سرنا].

زونای: له‌خه‌و راپه‌زین [پریدن از خواب].

زرنگ: (۱) زرک، وریا، وشیار، مه‌زبوت؛ (۲) ده‌نگی مس و زبر و زنو؛

(۳) زونی تاواوه، زونی زه‌نگ [نگا: (۱) زرنگ؛ (۲) صدای مس و طلا و نقره؛ (۳) روغن نغیده].

زرنگان: (۱) ده‌نگ دانه‌وه‌ی مس و زبر و زنو؛ (۲) برینی له‌بی‌قه‌دربون [نگا: (۱) صدا دادن مس و طلا و نقره، درنگ؛ (۲) کنایه از بی‌احترام شدن].

زرنگانه‌وه: (۱) ده‌نگ دانه‌وه‌ی مس و زبر و زنو؛ (۲) دره‌نگ یون که بو شه‌وه‌گونی: (شه‌و زرنگایه‌وه یا بنوبن)؛ (۳) ده‌نگ له‌گویی هاتن:

(گویم زرنگایه‌وه)؛ (۴) پندر یونه‌وه؛ (۵) دو چار له‌کل‌دا سور یونه‌وه [نگا: (۱) صدا دادن فلزات؛ (۲) درنگی ویژه‌تسب؛ (۳) رنگ‌ردن گوش؛ (۴) نیم خشک شده‌تر؛ (۵) دوباره در کوره سرخ شدن سفال].

زرنگه: ده‌نگی ویک کهوتی کانزا [صدای به‌هم خوردن فلزات، درنگ].

زرنگه‌هور: زرنگی زور [درنگ درنگ].

زرنگه‌زرنگ: زرنگی زور [درنگ درنگ].

زرنگی: چالاک، مه‌زبونی، چوستی [زرنگی].

زرنگین: زرنگه‌ان هاتن [صدای درنگ دادن].

زرنه: زه‌نگ لیدان [رنگ اخبار زدن].

زرنه‌قان: زورنازه‌ن، زورنالی ده‌ر [نوازنده سرنا].

زرنه‌قوته: به‌چکه چیشکه‌ی نوک لی نه‌هاتو [جوجه گنجشک پر دنیابورده].

زرو: (۱) زبر؛ (۲) گیابه‌کی گه‌لایاریکه [نگا: (۱) زبر، خشن؛ (۲) گیاهی است].

زروبی: کولیره‌ی تهنکی له‌زوندا هه‌لفرچاو، ناوساجی [نوعی نان روغنی].

زرووق: (۱) ترس و له‌لانه ده‌رپه‌زینی نخبیر؛ (۲) مه‌ی که‌نی ساوا [نگا: (۱) ترس و رمیدن نخبیر؛ (۲) صدای خنده‌ی یخ].

زروقان: (۱) بازره‌بون؛ (۲) تریقه‌ی پیکینی مندالی ساوا [نگا: (۱) منواری شدن نخبیر از ترس؛ (۲) هرهر خنده نوزاد].

زروقانه‌وه: تربقانه‌وه‌ی منالی ساوا [هرهر خندیدن نوزاد].

زروقاو: بازره‌بوگ [نخبیر از ترس منواری شده].

زروکه: (۱) جروکه، ده‌نگی مه‌لی پچوک؛ (۲) جیکی مشک [نگا: (۱) صدای گنجشکان؛ (۲) ماژ موز موش].

زروکه‌زروک: جروکه‌جروک [صدای گنجشکان].

زروه: (۱) زبر؛ (۲) گیابه‌که [نگا: (۱) زبر است؛ (۲) گیاهی است].

زروی: زروی [چوبک].

زروی: نه‌سیون [چوبک لباسشویی، اشنان].

زروی: زروی [چوبک].

زره: سمرکه‌وای له‌ناسن هونراو که بو شه‌زه‌به‌ر ده‌کرا [زره].

زره: (۱) ده‌نگی زاتله‌کانی زنجیر؛ (۲) گورانی گوتی که؛ (۳) زره‌بدل [نگا: (۱) چرنگ؛ (۲) عرعراغ؛ (۳) بدل].

زروشك: زريسك [۱] زرشك.
 زريك: هاواری تیزو یاریك [۱] جیغ.
 زریكان: زريك [۱] جیغ.
 زریكاندن: (۱) به دهنگی تیزو یاریك هاوار کردن، قیواندن؛ (۲) مجوزك
 یی داهانتی نمدام [۱] (۱) جیغ کشیدن؛ (۲) تیرکشیدن اندام.
 زریکه: (۱) زريك؛ (۲) مجوزك [۱] (۱) جیغ؛ (۲) تیرکشیدن اندام.
 زریم زروك: جوړی جوړه كهی دهشت [۱] گنجشك سانی است.
 زړین: زړان [۱] نگا: زړان.
 زرینچك: زهراوی ده می برین [۱] زردابه دهانه زخم.
 زرینچكاو: زرینچك [۱] زردابه دهانه زخم.
 زرینگ: زرینگ [۱] نگا: زرینگ.
 زرینگان: زرینگان [۱] نگا: زرینگان.
 زرینگانه وه: زرینگانه وه [۱] نگا: زرینگانه وه.
 زرینگه: زرینگه [۱] نگا: زرینگه.
 زرینگین: زرینگان [۱] صدای برخورد دو جسم فلزی.
 زریوار: زریوار [۱] نگا: زریوار.
 زریوان: كهسی له سمر ده ریا كار ده كا [۱] كارگر در دریا.
 زریوه: (۱) تروكهی نه ستیره؛ (نه ستیره زریوه زریوانه)؛ (۲) جریوهی
 جوړه كه [۱] (۱) سوسو زدن سناره؛ (۲) چيك چيك گنجشكان.
 زریوه زریو: زریوهی يك له دوی بهك [۱] «زریوه» ی بیایی.
 زریه: ده لیا [۱] دریا.
 زسان: سنی مانگهی باشینی سال، كزی سهرماوسوله [۱] زمستان.
 زستان: زسان [۱] زمستان.
 زستانه: شتی كه تاییه تی زستانه [۱] زمستانی.
 زستانه زئی: پهرخی كه له زستاندا له داپك بوئی [۱] بره متولد در زمستان.
 زستانه وار: جتی زبانی كوچمر له زستاندا، گهرمه سیر [۱] قسلاقی.
 زستانه یی: زستانه [۱] زمستانی.
 زستانی: زستانه [۱] زمستانی.
 زشت: (۱) نابه ستند؛ (۲) ناحهز [۱] (۱) و (۲) زشت.
 زغال: زهژی، زهژو، خه لوز، تیزی [۱] زغال.
 زغالدان: زهزی دان [۱] اشبو، زغالدان.
 زغالدو: زغالدان [۱] اشبو، زغالدان.
 زغرك: بهره ورتكه [۱] سنگر یزه.
 زفت: جوړی قبلی كاتزا كه یو دره مان ده شتی [۱] نوعی قبر معدنی.
 زفتك: زبیکهی عازوهی كه له روی تازه لاوان پهیدا ده بی [۱] جوش
 غرور.
 زفتی: بیایوی داروغه [۱] مأمور شهر بانی.
 زفسر: ورده و پرده یی پهریزی وركه نان و گران [۱] ریزه نان و غذای
 باقیمانده در سفره.
 زفقیل: سهرده رانهی مال [۱] سر در خانه.
 زفار: بزگور، تیتول [۱] باره نواری از قماش.
 زفار زفار: شو وړ، لهت و پت [۱] لت و بار.

زره باویشك: باویشكی زل و زور [۱] خمیازه متوالی و طولانی.
 زره بلبل: مه لیکي یوری پچوكه دهنگی وهك یلیله [۱] پرته ای است
 كوچك خوش آواز.
 زره پنگ: زره پنگ [۱] نگا: زره پنگ.
 زره زره: دهنگی زرهی زور [۱] صدای زرزو بسیار.
 زره قی: زروق، تریقه ی ساوا [۱] صدای خنده بچه.
 زره قیان: كه نینی ساوا به دهنگ [۱] خندیدن بچه با صدای بلند.
 زره كه: نانهی سهر جاوی به كسم ومالات كه له بروسكه وه توشیان دیت
 [۱] لكه چشم حیوانات از اثر برق.
 زره كه: (۱) هه فمدن؛ (۲) شهر فروش؛ (۳) وشكاو، كم کردن؛ (گوهانی
 جیله كنی زره كان) [۱] (۱) احمق؛ (۲) سنینه جو؛ (۳) خشك شدن.
 زره كاده رویشی: تابقه بهك له مه نگروران [۱] طابقه ای از ابل منگور.
 زره كهو: بالداريكه یورو له كهو بچوكتر [۱] پرته كيك سان حلال
 گوشت.
 زره مار: ماری زورزل [۱] مار بسیار بزرگ.
 زره میز: پیاوی به هه كهل و فله لافهت [۱] لندهور.
 زره هوك: گولا بانون، نهو شریته ره تگینهی كه ملی عابای بی دهره تگین
 [۱] گلابون.
 زری: (۱) زره؛ (۲) ده لیا، دهریا: (زریان) [۱] (۱) زره؛ (۲) دریا.
 زری نامایش: (۱) زه زانندن؛ (۲) زه تازه تا کردن؛ (۳) بی شرم و شورایی
 بون [۱] (۱) عرعر کردن؛ (۲) شلوغ کردن؛ (۳) بی حیا بودن.
 زریا: ده لیا، بهر [۱] دریا.
 زریاگ: (۱) زراو؛ (۲) زنجیری زانله كاوی دهنگ لئ هاتگ؛ (۳) زروقاو،
 بازره [۱] (۱) نگا: زراو؛ (۲) چلنگیده؛ (۳) حیوان متواری شده.
 زریان: پای باشور، پای قوبله [۱] باد جنوب.
 زریان: زران [۱] نگا: زران.
 زریانه وه: دهنگی زنجیر له بزوتنا [۱] چرنگیدن.
 زریار: (۱) ره خسی ده لیا؛ (۲) وهك ده لیا؛ (۳) دهریاچه، گول؛
 (۴) دهریاچه به كه نیزیکي مفریوان [۱] (۱) کرانه دریا؛ (۲) دریاسان؛
 (۳) دریاچه؛ (۴) دریاچه ای در سریوان.
 زری بوش: (۱) كه سنی كه زریی ده بهره دابه؛ (۲) ههرچی گولله نابیری [۱]
 (۱) آنكه زره بر تن دارد، زره بوش؛ (۲) آنچه ضد گولله است، زره بوش.
 زریج: قه لایی، نهو كاتزا نهرمه ی مسی بی سبی ده كه نهوه [۱] قلع.
 زریج: چریش، نه سرنیلک، سرنیش [۱] سرنیشم.
 زریچه: دهریاچه، زریار، گول [۱] دریاچه.
 زری دار: زری بوش [۱] نگا: زری بوش.
 زریز: دركه زی، جوړی ده وه نی زور به دركه [۱] نوعی درختچه خاردار.
 زریزانه: گیاهه كه له ناو گه تمدا ده زوی و یو گه تم زبانی هه به [۱] گیاهی
 است آفت گندمزار.
 زریزه: زنجیر كهی زور یاریك [۱] زنجیر بسیار یاریك.
 زریسك: داریکسی كه بالابه بهره كسی زهش سواری ترش ده گری و
 به كالی و به كولیوی ده خوری [۱] زرشك.

زقاف: (۱) جوڑی گاسن؛ (۲) ناوی گوندبکھ [۱] نوعی گاوآهن؛ (۲) نام دھی.

زقآن: جوچه له مریشک، به چکه مامر [۱] جوچه مرغ.

زقسن: (۱) خول، سوؤ؛ (۲) گهوانهوه، بهره و دوا هانتهوه [۱] جرخ، جرخش؛ (۲) برگشت.

زقرآن: (۱) خول خواردن؛ (۲) بهره و دوا هانتهوه [۱] چرخیدن؛ (۲) برگشتن.

زقرک: جانسه ورنیکی سوؤ زردی جزو داره و له زهرگنده زلنسه.

زه نکه سوؤره، سبو [۱] زنبور سرخ دوش.

زقرین: زقرآن [۱] نگا؛ زقرآن.

زقستان: زسان [۱] زمستان.

زقل: سهرانگونک، جی ریخ و شباکه [۱] انبار پهن.

زقنگ: (۱) نه شکوت؛ (۲) ناوی گوندبکھ؛ (۳) زستانه هوار [۱] غار؛ (۲) نام دھی اسن؛ (۳) قشلاق.

زقبر: عاجز، نازه حمت [۱] افسرده، ناراحت.

زقیرک: گیزه لوکه [۱] گردباد.

زق: (۱) خوس، خوسار، سبخوار، خوبس، زوقم، خو بز؛ (۲) سدرماو به سنه له که؛ (۳) رهق و بهرجسته [۱] بز، سرما ریزه؛ (۲) سرما و بختندان؛ (۳) برجسته.

زقاف: خبشک، نامرازیکه شنبه و دی پی لیک و لوس ده کهن [۱] ماله برای صاف کردن زمین زراعی.

زقاق: کوچه، کولان، ناخ [۱] کوچه.

زقاو: نعه زین، ناپن که له قهراغ مرگ دهه لن [۱] آب اضافی که از کناره جمنزار به بیرون می تراود.

زق بیایه نه: قیت و قنج و سناوه [۱] راست ایستاده.

زقل: فصل، کلس [۱] آهک.

زق و زوا: زور زور و شک، فره زوها [۱] نسام خشک.

زقوم: زور نال وه که زهری مار [۱] بسیار تلخ.

زقوم تابش: به توزه لقورت بو، نوش نه بون [۱] مقابل نوش جان شدن، کوفت شدن.

زک: (۱) له خوار ده فهی سنگه وه تازان، زگ، سک؛ (۲) نول، بیزه؛ (برازنم زکی هده) [۱] شکم؛ (۲) جنین.

زک تیشه: دهردی ناو زک [۱] شکم درد.

زک بهردان: برینی له زور خواردن [۱] کتابه از پرخوری.

زک بهل: ورگن، نه زگه نه ستور [۱] شکم گنده.

زکیز: حامله، زکیز [۱] حامله، باردار.

زک پی سوؤتان: بهزه پندا هانتهوه [۱] منازر شدن.

زک پی شهوتین: زک پی سوؤنان [۱] نگا؛ زک پی سوؤنان.

زک تیز: نه برچی [۱] سبر، مقابل گرسنه.

زک تیز: زور خور [۱] پرخور.

زک چک: والایی له ناو دلدا [۱] فراخنای قلب.

زک چون: بهله فیزه [۱] اسهال.

زکدراو: (۱) برینی له زورخور؛ (۲) ناوی گوندبکھ له کوردستان [۱] کتابه از پرخور؛ (۲) نام دھی است در کردستان.

زک دیلک: جوڑی ماسی [۱] نوعی ماهی.

زک زوین: زک چون [۱] اسهال.

زکزهش: ده بهتوه بز، زکونی، زق له زک [۱] بدنهاد، کینه ای.

زک رهقی: نه خوشیه کی حه سنمه [۱] کزاز.

زکزل: ورگن [۱] شکم گنده.

زکسوؤتان: برینی له منال مردن [۱] کتابه از مرگ فرزند.

زکسوؤتاو: فرزند مردگ [۱] فرزند مرده.

زک شهوات: زک سوؤتاو [۱] فرزند مرده.

زک شهواتی: زک سوؤتان [۱] مردن فرزند.

زک کردن: منال هبنان، دزی نه زکی [۱] بجه آوردن، مقابل نازایی.

زک کور: چلبس، بهرچا و برسی [۱] حر بص در خوردن.

زک کینشکی: له سدر زگ خزین [۱] برشکم خزیدن.

زک گرتی: قه بز، دزی زگ ره وان [۱] بو بس.

زک گیری: قه بزابه نی، دزی ره وان [۱] بیوست.

زک له وه زانندن: چلبسی، ماله و مال کردن بو خواردن [۱] سورجرانی، زک له وه زین: چلبس [۱] سورجران، طفیلی.

زکماک: هدر که له دابک بو، (کویری زکماک) [۱] مادر زاد.

زکمانگ: زکماک [۱] مادر زاد.

زکن: چلبس، زورخور [۱] سورجران، شکم پرست.

زکوزا: زاووزو [۱] موالید.

زکوزا کهر: زنی که له زان ناوه ستی [۱] زنی که از زابیدن باز نمانده.

زکون: چلبس، زک کور [۱] حر بص در خوردن.

زکونی: چلبسی [۱] شکم پرستی.

زکه شور: بهله فیزه [۱] اسهال.

زکه شورین: زکه شور [۱] اسهال.

زکه ماسی: نه خوشنی ناوه بند، نبتقایی [۱] بیماری اسنسقا.

زکی پی: فولایی ناوه نندی بهری پا [۱] قوس پا.

زکین: زکونی، چلبس [۱] شکم پرست.

زگ: بزوانه «زک» و هدرچی له دوی تم وشد هاتوه [۱] نگا «زگ» و متفرقاتش.

زگار: (۱) زبار، هدره وه؛ (۲) کزو که نهفت و دل به خم؛ (۳) ورکه بهرد [۱] (۱) نعاون کشاورزان؛ (۲) ملول و افسرده و لاغر؛ (۳) سنگریزه.

زگانه: زیاندن به نانه زگ [۱] نگهداری کردن با غذای بخور و نیر.

زگ شیلان: برینی له زورمیان بوئی که سیک [۱] کتابه از زحمت مهمان شدن.

زگورد: (۱) ره بن، سالت، پساوی که زنی نه هبناه؛ (۲) بیجاره [۱] (۱) مجرد، نامناهل؛ (۲) بیجاره.

زگه زو: زکدراو [۱] کتابه از پرخوری.

زل: (۱) دریزو نه سنور، گوره؛ (۲) پایه بهرز، بهده سلات؛ (۳) توشا به چاوده به مزبوی؛ (زل زل نواشای کردم)؛ (۴) پوشکهای باربکی

زلکونیز: زلکور [] نگا: زلکور.

زلکه: (۱) جورئ نری: (۲) جورئ سلق [] (۱) نوعی انگور: (۲) گیاهی از تیره چغندر.

زللك: (۱) بهلوكه: (۲) دنكه شهمجه [] (۱) چچوله: (۲) چوب کبری.

زلله: (۱) به بانایی دهست له لارؤممت دان، شقی، شفق، شفق، شهبه لآخه: (۲) گالنه جار [] (۱) سبلی: (۲) مسخره.

زللم: نازه وایی [] ظلم.

زلمبو: گهزه، شیلهی دار مازو که وهك شهونم دهباری [] شیره درخت مازوج.

زلمزو: گهزو [] گز قنادی.

زلوبی: زروبی، نواساجی [] نگا: زروبی.

زلوبیا: جورئ شیرینی له شیرینی خاند ندیکن، له ره گدزه واتا: شبای بارولنی گرتن [] زلوبا، زولبیا.

زلمسوت: (۱) زونی باربک: (۲) سمربینی مو: (۳) روت و قوت [] (۱) لخت باربک: (۲) سر طاس: (۳) عربان.

زلور: قهسملی ناو ناخو، کای درشتی بهرماوی مالآت [] پس مانده کاه در آخور.

زلوره: زلور [] نگا: زلور.

زلوق: زوق، مولهق: (چاقی قی زلوق مان) [] چشم خیره و برآمده.

زلوک: (۱) جیلکهی کورنی باربک: (۲) دنكه شهمجه [] (۱) چوب کوتاه باربک، خلال: (۲) چوبک کبری.

زلوکه: زلوك [] نگا: زلوك.

زله: (۱) پباوی تهزه، زل: (کابرابه کی زله هانه لام): (۲) شفق، زلله [] (۱) تنومند: (۲) سبلی.

زله: جهفه و هدرا، جهقه جهق [] هممه و جنجال.

زلهزل: زلهی زور [] جنجال زیاد.

زلهه: زله [] نگا: زله.

زلی: (۱) زلامی، نه ستوری و دیزی: (۲) پایه بهرزی [] (۱) گندگی و درازی: (۲) بلند پایگی.

زلی: سوکه له ناوی زلیخا ناوی ژنانه [] مخفف زلیخا نام زنانه.

زلیتاو: جلهاو، قوزو لبته [] لای و لجن.

زلیخا: ناوی زنه کویخایه کی فبرعهونی میسر بو که وسو بیغه مبهری کریوه و خوشی و سنوه [] زلیخا.

زلیقو: دهموگانه، جورئ چهسه [] مو بزرگ، نوعی چسب.

زم: سهرما، ساردی [] سرما، سردی.

زما: سهرما، زم [] سرما.

زماک: نزار، نسار، شوئی له چیا که تاوی وی ناکه وی [] جای همبشه سایه در کوه.

زماکی: زمانی دایکی [] زبان مادری.

زماگ: نسار، زماک [] جای همبشه در سایه.

زمان: زبان [] نگا: زبان.

زمان بهد: جنبو فروش [] بد زبان.

لا سکی گیا: (۵) نه ستیره که، نه ستیره ی زوئی: (۶) مینکه ی میوینه: (۷) چبتک [] (۱) بزرگ جته: (۲) بلند پایه: (۳) نگاه خیره: (۴) ساقه لخت و کنده گیاه: (۵) سناره سحری: (۶) چچول: (۷) نی.

زلاقونك: پوش به قنگه، زل به قونه [] سنجا فک.

زلام: (۱) گپ، زل: (۲) نوکه: (۳) بباوی بی ناو [] (۱) بزرگ جته: (۲) توکر: (۳) مرد بی نام و نشان.

زلان: (۱) زربان: (۲) باهوز، گیزه لوکه [] (۱) باد جنوب: (۲) گردباد.

زلبری: بیجکه، نوزونکه، کموسکه، بروکه [] کمتر بین مقدار.

زلبون: (۱) له بچوکی ده چو، بالا کردن: (۲) پایه بهر زورچون [] (۱) نمو کردن: (۲) بلند پایه شدن.

زلبه قسونه: جانوره یکی چوار بالی فنگ درتزه له نیوان به یوله و کلودا، پوش به قنگه [] سنجا فک.

زلباته: زلبری [] نگا: زلبری.

زلبک: زبک، زیرک [] جوش صورت.

زلبچه: دهنگی شنی تهری نهرم که پای لی نیان به دهست بیگوشن: (که وشه که م هدر زلبچه دی، پلاوه که هدر زلبچه دیت) [] صدای جسم نر نرم که با پا یا دست فشرده شود.

زلبچه زلیج: زلبچه له دوی بهک [] «زلبچه ی پهای».

زلبحو: نه زهی ناقولآ لندهور بدقواره.

زلحورت: زلحو [] نگا: زلحو.

زلزل: نماشا کردنی به جاوده بهر آوای [] خیره خیره نگاه کردن.

زلزله: کیم و هه وای برین، چلکی برین [] ریم، جرک زخم.

زلف: زلف [] ولف.

زلف: برج، کهزی، بسک، دهسته نوکه سمری سهر لاجانگ [] گیسو، موی برعدار، زلف.

زلفنج: (۱) گبابه کی نالو و آراوی که توزه که ی ده زمانی گیاننداری کرمن به: (۲) جوئی که وهک سندان، فوزه قورت [] (۱) گیاهی است ضد کرمویی دام: (۲) کلمه ای به جای کوفت و زهرمار.

زلفنچک: چلک و کیم له برین [] چرک زخم.

زلفو: (۱) بباوی به سمرو برچ و کاکول: (۲) ناوه بو پیاوان [] (۱) مرد موی سر و کاکل دراز: (۲) نام مردانه.

زلق: بزوزو هارو هاج [] بازیگوش، نا آرام.

زلق: (۱) سموزی به که خرمی چونر گه لای بو دولسمو ناش دهبی: (۲) حوزی و لیتهی خلبسک [] (۱) نوعی سبزی از تیره چغندر: (۲) گل لای لبز.

زلقاو: (۱) قور و لینه، هه ریا نراو: (۲) ناشی سلق [] (۱) منجلاب: (۲) شله گیاه «زلق».

زلقتی: (۱) موزه زه زده: (۲) زهرگه ته، زه زده واله [] (۱) نوعی مگس که به حیوانات نیش می زند: (۲) زنبور زرد.

زلک: زرو زه لام [] تنومند گنده.

زلکور: که سی که چاوی به دهمن ساغهو ناش بینی [] نابنایی که عیب در چشمش ظاهر نیست.

زمان تهر: دم تهر [] چرب زبان.
 زمانبك: جوين نهدهه [] باك زبان.
 زمانبيس: زمان بهد [] بدزبان.
 زمانتال: ده متال [] تلخ سخن.
 زماندار: (۱) چه قه سروز، چه به باز؛ (۲) دم راست، ره وان بيژ []
 (۱) زبان دراز، برگو: (۲) فصیح.
 زماندريژ: زماندار [] زباندراز.
 زمان رهش: دم پيس، قسه رهق [] بددهن.
 زمان زن: کسي که شيويه غواره له گه لي خوزي ده زاني [] کسي که
 زبان بيگانه داند.
 زمان شر: زارشر [] دهن لق.
 زمان شکان: زمان له گوچون له نه خوشي بان له سه زمان يان له تنگي
 [] زبان از حرکت افتادن.
 زمان شيرن: فسه خوش [] شيرين زبان.
 زمان شيرين: زمان شيرن [] شيرين زبان.
 زمان کيشان: بريني له نينگي فره که مروده که ورته هه ناسه دان [] کتايه
 از منتهای تشنگي.
 زمانگا: گولي گيايه که بو ده زمان ده شي، زوانه گا [] گل گاوزبان.
 زمانگر: (۱) مروی لاله پنه که قسه ي باش بو نابه؛ (۲) شو فار، جاسوس
 [] (۱) الکن؛ (۲) جاسوس.
 زمان گران: تور [] الکن.
 زمان گرتن: (۱) لاله په ته بو، (۲) جاسوسي کردن؛ (۳) فبره قسه بوئي
 منال [] (۱) الکن شدن؛ (۲) جاسوسي کردن؛ (۳) زبان ياد گرفتن بچه.
 زمان گه ز: نو، تيزله چيزه دا [] نندمه.
 زمان گهستن: بريني له په زيواني؛ (زمانی خوم گهست که بو نم کاره
 کرد) [] کتايه از بشيماني.
 زمان گير: زمانگر [] نگا: زمانگر.
 زمان گيران: قسه بو نه هانن [] به نته پنه افتادن، زبان بند آمدن.
 زمان لوس: دم تهر [] چرب زبان.
 زمان ليدان: (۱) بريني له فو بندا کردن، ناريف کردن به درو؛
 (۲) خيابان دن و هانده دان [] (۱) مدح دروغين؛ (۲) فريب و تحريك.
 زمانسوک: (۱) زمانه چکوله، نه له ننگه؛ (۲) زمانه ي زه ننگوله [] (۱) زبان
 کوچک؛ (۲) زبانه زنگوله.
 زمانه: (۱) قستکي باريک له ناوشتي درو دا؛ (زمانه ي قابشي بشتيندو
 کهوش. زمانه ي ترازو)؛ (۲) گري ناگر [] (۱) باريکه برجسته ميان
 چيز دراز، زبانه؛ (۲) زبانه آتش.
 زمانه چکوله: نه له ننگه [] لهات، زبان کوچک.
 زمانه چويله که: گيايه که بو ناش و دزخهوا باشه [] گياهي است
 خوراکی.
 زمانيش: ده ننگي گريان و نالاندن [] صدای گربه و ناله.
 زمبيل: سويل، سمبل [] سبيل.
 زمبيل يوق: سويل فهوي، سمبل زل [] سبيل کلفت.

زمبيل قهيتان: بريني له کسي که سمبلي رهش و بر بقره داره [] کتايه از
 کسي که سبيل سياه و براق دارد.
 زمبيلن: به سمبل [] داراي سبيل.
 زمبيلي: زمبيلن [] داراي سبيل.
 زمبه ره: بهره سماته، سماته [] سنباده.
 زمزق: جزو [] نيش عقرب و زبور و...
 زمروت: گه وهرنگي به نرخی زور که سکه [] زمرد.
 زمسان: زمان [] زمستان.
 زمسانه: زمسانه [] زمستاني.
 زمساني: زمسانه [] زمستاني.
 زمستان: زمسان [] زمستان.
 زمستاني: شياوي زمسان [] زمستاني.
 زمستانين: شياوي زمستان له بهرگ و نازوخه [] لباس و آذوقه زمستاني.
 زمستو: زمسان [] زمستان.
 زمستون: زمسان [] زمستان.
 زمسو: زمسان [] زمستان.
 زمليق: ده گهل زهره دبيلن وانا؛ لوس و نهرم؛ (زهردو زمليق) [] با «زهرد»
 به معنی صاف و نرم.
 زمناي: نه زمون، تاقي کرده نه [] آزمون.
 زموده: نه زمو، تاقيه وه کراو [] آزموده.
 زمون: زمناي [] آزمون.
 زمونگه: شوبني نه زمون [] محل آمايش.
 زمه: (۱) تاقي که ره وه؛ (ميرده زمه وانا؛ پياوان تاقي ده کانه وه)؛ (۲) شيش و
 پدني لوله تفهنگ خاوين کرده وه؛ (۳) ناسني باريکي به پيچي نوک تيز
 بو کون کردني دار [] (۱) آزما، آمايش کننده؛ (۲) سنبه؛ (۳) مته.
 زمهار: ناردی نازوخه ي زمسان [] آرد آذوقه زمسانه.
 زمهار: زمهار [] نگا: زمهار.
 زمي: ده ننگي گريان و نالاندن [] صدای گربه و ناله.
 زميل: سمبل [] سبيل.
 زميلي: (۱) سمبل؛ (۲) چند سمبلک [] (۱) سبيل؛ (۲) چند سبيل.
 زمين: (۱) زمون؛ (۲) گريان و نالاندن [] (۱) آزمون؛ (۲) گريه و نالبدن.
 زمي و ناله: گريان و نالاندن [] گر به وزاري.
 زميهتن: (۱) گالسه و ناله؛ (۲) ده ننگ دانسه وي زور کهس بیکه وه []
 (۱) فرياد و ناله؛ (۲) صدا بازگشتن گروه.
 زن: (۱) دواي وشه به واتا؛ ده لين، تهره شوع کهر، دانسه وي ناو؛ (نه زون)؛
 (۲) باشگري به واتا؛ بيزه؛ (دروژن) [] (۱) پسوند به معنی نراوش؛
 (۲) پسوند به معنی گو بنده.
 زفار: (۱) بهردي زورگه وره؛ (۲) شاخ، تيشه [] (۱) صخره عظيم؛ (۲) کوه
 سنگي.
 زفازنا: ههراو هوريا، چه قه و گوزره [] هممه و غوغا.
 زفالو: خالوزن [] زن دايي.
 زناو: زه ميني که هميشه تهر و شله و ناو ده داته وه [] نکاب، زمين نراونده.

زنتوت: نیز، وشه‌ی گالته بنی کردن [۱] کلمه مسخره کردن.

زنتول: زهلامی فله‌ر، ته‌زه‌ی له‌سنور [۱] تنومند.

زنج: (۱) چارداغی له‌فامیش: (۲) حمرشی له‌چه‌په‌رو قامیش بو‌مالات نی‌کردن: (۳) چه‌ناگه: (۴) دو‌شنی زه‌ردی پان‌و په‌ل که نام‌رازی موسیقان: (۵) کونه‌ک [۱] کوخ ازنی: (۲) حباط مانندی از‌ترکه‌و نی‌برای نگهداری دام: (۳) چانه، زنج: (۴) سنج از‌آلات موسیقی: (۵) جماتی.

زنجار: زه‌نگی سهر باقر، زه‌نگی مس که به‌ره‌نگی که‌سک دبار ده‌کا [۱] زنگ مس.

زنجاف: په‌راویزی عاباو که‌وا [۱] سجاف.

زنجک: جونه، لوشکه [۱] بگدبرانی.

زنجده‌له: نام‌رازی که‌وانی بو‌مانو که ده‌گه‌ل مالو‌کنیش لبک بدری [۱] از وسایل کشاورزی برای صاف کردن کشتزار.

زنجی: (۱) که‌بزو، که‌ب، لو‌ب: (۲) بازیک له‌گوشت [۱] (۱) دماغ: (۲) پاره‌ای گوشت.

زنجیر: چند نالقه ناسنی تی‌کخ‌رار [۱] زنجیر.

زنجیره‌سه: به‌ک به‌شونین یه‌کا [۱] یکی بعد از دیگری.

زنجیره: (۱) به‌زیزو به‌ک به‌نه‌نیش به‌کوه: (زنجیره کیو): (۲) زبری و له‌له‌ی که‌ناری پاره‌ی له‌سکه‌دراو: (نم لبره‌یه سواوه زنجیره‌ی نه‌ماره) [۱] (۱) نسل: (۲) برش دور مسکوکات.

زنجیره‌دان: به‌ته‌نیش به‌کوه زیزو نی [۱] به‌تسلسل واقع شدن.

زنجیله: زنجیر [۱] نگا: زنجیر.

زن‌چک: (۱) نه‌زایی که‌م: (۲) کبم و هه‌وای برین [۱] (۱) تراوش آب: (۲) جرك زخم.

زن‌چکاو: زه‌ردای برین [۱] زردابه جرك زخم.

زنخ: که‌نیو، که‌نی [۱] فاسد بو‌گرفته، گندیده.

زندلق: (۱) دوزو رو‌بین: (۲) خوا نهناس [۱] (۱) منافق: (۲) کافر.

زندو: (۱) دژی مردو له‌زیاندا: (۲) برینی له‌کنج و سینی: (زندوم نیدایه) [۱] (۱) زنده: (۲) کناهه از کک و شپش.

زنده‌ومرده: قول‌که‌ی به‌بو‌ش و په‌لاش دا بو‌شراو بو‌خوتبدا شارنده‌وه [۱] جاله سر‌پوشیده با‌خس و خاشاک.

زئو: لو‌ته که‌بو [۱] بینی.

زنگ: ده‌نگی زه‌نگوله [۱] صدای زنگوله.

زنگازنگ: ده‌نگه‌ده‌نگی زه‌نگوله [۱] صدای جرس.

زنگایش: ده‌نگی زه‌نگوله [۱] صدای زنگوله.

زنگایه‌ته: زنگایش [۱] نگا: زنگایش.

زنگرین: نو‌بین، که‌وتین [۱] مرگ حیوان پلید، سقط شدن.

زنگل: زه‌نگوله [۱] زنگوله، درای.

زنگل زاوا: کزن، جوړه ده‌غلبکه‌گای بنی قه‌له‌وه‌بنی [۱] گاودانه.

زنگلک: زه‌نگوله‌ی په‌چوک [۱] زنگوله کوچک.

زنگلی: جوړی کولیکه [۱] نوعی کلوچه.

زنگه‌زنگ: ده‌نگی زه‌نگی زورو به‌دوی به‌کدا [۱] صدای پیایی زنگوله.

زنگی: (۱) ده‌نگی ویک که‌وننی ددانان له‌سهرمان: (۲) لاسایی ده‌نگی زه‌نگوله به‌زمان [۱] (۱) صدای دندانها از سرما: (۲) با دهان صدای زنگوله را در آوردن.

زنگین: ده‌نگی زه‌نگوله [۱] صدای جرس.

زننو: زندو [۱] زنده.

زننه: زندو [۱] زنده.

زنه: (۱) چیمه‌نی ناوده‌لین: (۲) زندو [۱] (۱) چمن آبر: (۲) زنده.

زنه‌کیش: گاسنی که‌قول ده‌کیلی [۱] گاواهنی که عمیق شخم می‌زند.

زنه‌گی: زبان [۱] زندگی.

زنه‌بی: زنه‌گی، زبان [۱] زندگی.

زنیر: (۱) جوړی ماسی: (۲) توکه‌سهر لبک هالاوی جلکن: (۳) شاخی

سخت [۱] (۱) نوعی ماهی، زردماهی: (۲) زولیده موی کنبف: (۳) کوه سنگی سخت.

زینسه‌وه: هه‌ستانه‌وه‌ی دوی مردن [۱] رسناخین

زو: (۱) گبایه‌کی بو‌ن خوشه: (۲) قول‌که‌ی چاووه‌قایی چاو: (۳) ناکه، به‌ک

[۱] (۱) گیاهی خوشبو: (۲) کاسه چشم، برجستگی چشم: (۳) تک، به‌ک.

زو: (۱) به‌له، له‌ز: (۲) سهره‌نای کات و دم: (۳) دیر زمان، له‌میزینه: (۴) زاه،

بینجو: (زاو زو): (۵) تاک، به‌ک [۱] (۱) شتاب: (۲) اول وقت: (۳) دیر زمان، سابقاً: (۴) زاده، بچه: (۵) تک.

زوا: (۱) وشک، دزی نه‌ز: (۲) زه‌ق، نوند [۱] (۱) خشک: (۲) سفت.

زوار: هه‌زار، بیچاره [۱] بیوا.

زواله: (۱) بارچه‌یه‌کی بریاو له‌چهرم: (۲) گزمو‌له‌قور [۱] (۱) برشی از چرم: (۲) گلوله گلین.

زوان: (۱) بزوانه زمان به‌هه‌مو لک و بو‌به‌وه، زبان: (۲) ده‌نگی زه‌سه له‌ناو

گه‌نم یه‌یدا ده‌بنی، زربزانه، زربزان [۱] (۱) نگا، «زمان» و فر‌وعش، زبان: (۲) دانه سپاه در گندمزار.

زوانگ: زرهانگ، قاقه‌زی مره‌که‌ف مژ، نوسراو وشکه‌وکهر [۱] خشک کن.

زوانگیر: زمانگر [۱] نگا: زمانگر.

زوان‌مه‌لیچک: داری بناو [۱] درخت زبان گنجشک.

زوانه: زمانه [۱] زبانه.

زوانی ماری: زمانی زکماک [۱] زبان مادری.

زوانی مایی: زوانی زکماک [۱] زبان مادری.

زوبالسه: ورده ساچمه‌ی فنه‌نگی واو [۱] ساچمه ریز ننگ شکاری.

زوبزو: به‌ک به‌یه‌ک [۱] به‌ک به‌یک.

زوبون: جوړی قوماشه [۱] نوعی یارچه.

زوبون: چاو‌زه‌قی، چیم ده‌ریز بوی [۱] چشم برجستگی.

زوبه: په‌له بکه، له‌ز [۱] عجله کن، زود باش.

زوبه‌رد: زه‌رون [۱] زرمرد.

زوبینا: جگه له‌و یه‌که [۱] بجز آن.

زوپ: (۱) قیت، ده‌ریز بوی، زوق: (۲) دارده‌ستی نه‌سنور: (۳) بریتی له‌کیر:

(۴) نه‌ستورو زوق: (۵) گاشه‌به‌رد [۱] (۱) برجسته، از دور نمایان:

(۵) نه‌بولنکدهی بچوکی زوتن له ده‌شتایی دا؛ (۶) خه‌مبار و کز؛ (۷) ناقابل، توراو؛ (۸) تماشاگردنی به جای زوق (۱) زبر؛ (۲) قوت، نیرو؛ (۳) بسبار؛ (۴) سنم؛ (۵) یک نیه در دشت؛ (۶) غمگین؛ (۷) ناخشنود؛ (۸) خیره نگاه کردن.

زوراب: ناوه بو پیاوان (۱) سهراب، نام مردانه.

زوراب: که سن به بانیه زو له‌خمو راده‌بئی (۱) سحرخیز.

زورات: (۱) همرزنه‌گه‌وره؛ (۲) گهنمه شامی (۱) ارزن خوشه‌ای؛ (۲) یلال، ذرت.

زوراتی: (۱) به‌شی هره‌زور له‌گومل، پنی خه‌لک؛ (۲) به‌زه‌بری هیز (۱) اکثریت؛ (۲) زورکی، جبراً.

زورار: (۱) زن‌بر، زنی برا؛ (۲) ناوی مه‌لبه‌ندو هوزیکه (۱) زن برادر؛ (۲) نام منطقه و عشیرتی است.

زوراری: سهر به‌خبئی زورار (۱) منتسب به ایل «زورار».

زوران: نیکه‌وه‌گلایی دو کس بو به‌کتر له‌زه‌وی دان، ملانه، ملانی (۱) کشتی.

زوران: (۱) زه‌ونسی زه‌رو به‌رداوی؛ (۲) ده‌شینی به‌ته‌بولنکدهی زوت (۱) زمین زبر و سنگلاخ؛ (۲) دشت دارای تپه‌های کوچک و لخت.

زوران‌باز: کسه‌ئی که کاری ملانی کرده (۱) کشتی‌گیر ماهر.

زوران‌بازی: ملانی (۱) کشتی‌گیری.

زوران‌گرتن: ملانی، زوران‌بازی (۱) کشتی‌گیری.

زورانسه‌وه: خوروی به‌زانه‌وه که بیست هه‌سنی پی ده‌کا (۱) احساس سوزش در پوست.

زورانی: زوران (۱) کشتی.

زورانی‌گر: زوران‌باز (۱) کشتی‌گیر.

زورانی‌گرتن: زوران‌بازی (۱) کشتی‌گیری.

زورباک: بای زور به‌هیز، ره‌شه‌با (۱) نندباد.

زوربردن: دهره‌ت هاتن. قه‌وه‌ت پی شکان (۱) زور چر بیدن.

زوربرن: زوربردن (۱) زورچر بیدن.

زوربگیر: ره‌ش‌بگیر (۱) بسیج زورکی.

زوربلی: چه‌نه‌باز (۱) برحرف.

زوربوئن: زوانین به‌جاوزه‌قی (۱) خیره نگاه کردن.

زوربوهاتن: که‌وننه‌نه‌گانه‌وه (۱) زیر فشار واقع شدن.

زوربه: (۱) زوراتی؛ (۲) هره، زور؛ (۳) زال‌بوئن (۱) اکثریت؛ (۲) بسبار؛ (۳) چیرگی.

زوربه‌ت: به‌زوری ناچارکردن (۱) وادار کردن.

زوربه‌ساندن: (۱) زورهبندان؛ (۲) به‌نرزیکی داگر به‌بدا‌بوئن (۱) فشار آوردن؛ (۲) فراگیرشدن.

زوربه‌سندن: زوربه‌ساندن (۱) نگاه؛ زوربه‌ساندن.

زوربیز: زوربلی (۱) پرگو.

زورچک: گردوله‌ی ره‌ملی بیچوک (۱) تپه‌ماسه‌ای کوچک.

زورچه: (۱) چیشتی په‌نبری وشک که له‌ناودا ده‌بکولینن؛ (۲) چیشتی که‌شکاو (۱) آش پندر؛ (۲) آش کشکاب.

(۲) چمان؛ (۳) کتابه از آلت مرد؛ (۴) ستر و سخت؛ (۵) خرسنگ.

زویا: (۱) دارده‌سنی نه‌ستور؛ (۲) کوره‌ی ناگر له‌کانز (۱) چماتی؛ (۲) بخاری فلزی.

زویب نه‌ستور: بره‌نی له‌ده‌سه‌لات داری زالم (۱) کتابه از فرمانروای سنمگر.

زویب زویب: گه‌مه‌ی جاو‌شازکی له‌ناه‌زاروکان (۱) بازی قایم باشک بچه‌ها.

زویک: دارده‌سنی نه‌ستور، په‌یاغ، تیل (۱) چماتی.

زویو: زلامی ته‌تبه‌ل و ته‌وه‌زل (۱) نئومند بیکاره.

زویه: (۱) زویا، کوره؛ (۲) به‌ده‌سنی زور؛ (۳) کونه‌کی سمرزل؛ (۴) مزراح، موزه‌قی (۱) بخاری؛ (۲) قهر؛ (۳) گرن، چماق؛ (۴) گردنا.

زوت: روتوقوت، زه‌لوب (۱) عربان.

زوتا: له‌هر نوه، بو‌به، سه‌بارت (۱) از آن جهت.

زوتا: کبابه که له‌ریحان ده‌کا کولی شینه (۱) گیاهی است شبیه ریحان با گل‌های بنفش.

زوتک: زونک (۱) نگا؛ زونک.

زوتک: لئواری کونی قنک: (مناله‌که‌م زوتکی زاماربه‌وه) (۱) کناره‌مقعد.

زوتور: دل‌ناسک، کسه‌ئی که له‌هه‌موشت نوزه‌ده‌بئی (۱) زودرنج.

زوتی: نفره، دو‌عای نه‌باش (۱) نفرین.

زوج: گه‌مه‌به‌که به‌ورده‌به‌رد نه‌کری، زت (۱) نوعی بازی با شن.

زوحه‌ل: خوارده‌مه‌نیکه که زوه‌ه‌زم ده‌بئی (۱) خوراک زودهضم.

زوخ: (۱) نواناو به‌کار؛ (۲) نوانایی، هیز؛ (۳) خونین و کیم نیکه‌ل (۱) (۱) نوانا؛ (۲) پارا؛ (۳) چرک و خون مخلوط.

زوخ: زوخ (۱) نگا؛ زوخ.

زوخال: (۱) زه‌زی، زه‌زو، خه‌لوز؛ (۲) تیل. دارده‌سنی نه‌ستور (۱) زغال؛ (۲) چماق.

زوخاو: زاخاو، منت و مال‌دانی نیخ (۱) صیقل نیخ.

زوخاو: کیم و خونینی نیکه‌لاو (۱) چرک و خونابه‌مخلوط.

زوخره: وردکه‌به‌رد (۱) شن.

زوخروک: زوخره (۱) شن.

زوخرونه‌ک: شوینی زور ورکه‌به‌رد (۱) شنزار.

زوخم: (۱) زق، نالشت، خوبز، خوسار، خوس؛ (۲) بنی گیاهی‌کی تالی بوئن خوشه (۱) سرماربزه؛ (۲) بن گیاهی تلخ و خوشبوی.

زوخمه: جلیقه، کوله‌جه‌ی پی‌قول، نیله‌ک (۱) بلک.

زوخور: وردکه‌به‌رد (۱) شن.

زوخور: له‌خواردنا به‌له‌که‌ر، به‌له‌زاخوارن (۱) کسی که نندند غذا بخورد.

زوخی: وه‌سنای شیرگه‌ر، کسه‌ئی نیخ زاخاو ده‌دانه‌وه (۱) صیقل‌گر.

زور: (۱) بوش، فر به، گه‌لنک؛ (۲) هیز و توانا، نایشت، ناهت؛ (۳) ناهتی؛ (۴) هیز به‌کار هینان؛ (به‌زوری بئم ده‌که‌ن) (۱) بسبار؛ (۲) نیرو؛ (۳) ظلم؛ (۴) زور و فشار.

زور: ده‌نگی زبری گریان، ده‌نگی گزی گریان (۱) صدای خشن گریه.

زور: (۱) زبر؛ (۲) هین، ناهت؛ (۳) بوش، دوی که‌م؛ (۴) زلم و ناهه‌قی؛

زورخساڭ: (۱) دولی ناش: (۲) جوڭگهی ناش گیزان [۱] (۱) دره ای که آسیاب را در آن بنا کنند: (۲) تاودانی آسیاب.

زورخانه: شویی پالوان بازی [۱] زورخانه.

زورخور: خورا [۱] پرخور.

زوردار: (۱) بتواناو دهسه لات دار: (۲) زالم: (۳) له گه شهو توره قی، هه راش بو دارو چیندراو ده گونری [۱] (۱) توانا و فرمانروا: (۲) سنمگر: (۳) بالنده و بزه نباتات.

زورداری: زلم، ناهه قی [۱] سنمکاری.

زورده: فهربکی ده خل و دانه ویله [۱] نيمرس غله و حیوانات، دلمل.

زورزان: فامیده، دانا، زانا [۱] فهمیده، بامعلومات.

زورزور: زوره زور [۱] صدای خشن گره بیایی.

زورقوتک: چیزی ههنگ [۱] نیش زنبور عسل.

زورک: جافری، جوئی سهووی [۱] جعفری، از سبز بها.

زورک: زوران، نه پوتکهی زوت له ده شننا [۱] نه کوچک در هامون.

زورکان: زورک [۱] نه کوچک در هامون.

زورگر: که سئی به شی زوری بی ده گا له بهشکردندا [۱] برنده سهم زیاد در سمیت.

زورگه: زورک [۱] نگا: زورک.

زوگوئیز: زوجهل [۱] سر بع الهضم.

زورلی کردن: ناچار کردن [۱] واداشتن به کاری.

زورلی کون: زور لی کردن [۱] نگا: زور لی کردن.

زورم: گوم، گرمه، دهنگی هه وور [۱] نندر، صدای رعده.

زورم: به شی زور، زوربه [۱] اکثریت، اکثر.

زورمیلی: زوردار، به زور بی کردن [۱] زورگویی، به فوه قهر به.

زورمه: زوربه، به شی زور، زورم [۱] اکثریت.

زورن: زورک، زهوی زه قی بهرداوی [۱] زمین سخت و سنگلاخی.

زورنا: زورنا [۱] سرنا.

زورناتک: گیابه که بو ده زمان ده شی [۱] گیاهی است دارویی.

زورناچی: که سئی که زورنا لی ده دا [۱] سرنا نواز.

زورنارهن: زورناچی [۱] سرنا نواز.

زوررو: زوران، زورانی [۱] کشتی.

زوروزه بهند: زور، زیاد [۱] بسیار و متواغر.

زوروزه وهند: زوروزه بهند [۱] بسیار، به وفور.

زوروزه: دم هه راش، چه نه باز [۱] وراج.

زورویژ: زوربیژ [۱] وراج.

زوره: زور، دهنگی گری گربان [۱] نگا: زور.

زوره: (۱) بهردبکی زبره چه قوی بی نیژ ده کهن: (۲) لوره ی گورگ [۱] (۱) سنگ سوهان: (۲) زوزه.

زوره: حبله ی نیستر [۱] شبه سنور.

زوره با: بای سور، نه خوشیه کی گرانه [۱] باد سرخ، نوعی بیماری.

زوره بان باز: زوران باز [۱] کشتی گیر.

زوره بان بازی: زوران بازی [۱] کشتی گیری.

زوره بانی: زورانی [۱] کشتی.

زورته: زورات [۱] نگا: زورات.

زوره زمی: هیزو توانا نا قی کرده وه [۱] زور آزمایی.

زوره زور: دهنگی گریانی گز له سهر بهک [۱] صدای خشن گره منوالی.

زوره س: مبهو یان ده خللی که زور بی ده گا [۱] زورس.

زوره قا: گوندبکه له کوردستان [۱] روسنایی در کوردستان.

زوره ک و دو به لا: به حاسنم، زور به سپایی [۱] آهسته، براشکی.

زوره کی: به خورنی، به زه بری هیز، زورمیلی [۱] قهرأ.

زوره ملی: زورمیلی، به خورنی [۱] قهرأ.

زوره وان: زوران [۱] کشتی.

زوره وانی: زورانی [۱] کشتی.

زوری: (۱) برآبی، زوربه: (۲) به خورنی، به زور، به ناهه قی [۱] (۱) اکثریت: (۲) زورکی.

زوری: کر مه زله ی ناولسک، کر می دیرئی ناورگ [۱] کر م کدو.

زورین: لورانن [۱] زوره کشیدن.

زوز: (۱) چبای هه وارگه: (۲) گیابه که له ناودا ده روی [۱] (۱) کوه ببلاقی: (۲) گیاهی است آبی.

زوزان: (۱) کبان: (۲) هه وارگهی کوجهران [۱] (۱) کوهستان: (۲) ببلاق.

زوزک: لهرزه له سه زمان [۱] لرزش از سرما.

زوزک: (۱) هه وارگهی بهچوک، کویسنانوک: (۲) ناوی چبابه که له کوردستان [۱] (۱) ببلاق کوچک: (۲) نام کوهی در کوردستان.

زوزو: (۱) زو به بهله، گهله کی بهله: (۲) زور له میزینه، له زابردوی دوردا [۱] (۱) فورأ: (۲) در گذشته دور.

زوزه: زورچه [۱] نگا: زورچه.

زوسان: زوسان [۱] زمستان.

زوشک: دوشک، ده ماره کول [۱] عفرپ.

زوغم: زوقم، سیخوار [۱] سرماربزه.

زوف: زلف [۱] زلف.

زوفان: زمان [۱] زبان.

زوفت: (۱) پراویسر، دارمال: (۲) زه زیل، چروک، زود، چکوس، دهس فوجاو، پیسکه: (۳) زبر [۱] (۱) مالمال: (۲) خسبس: (۳) زبر.

زوف: هه زار بی [۱] هزارها.

زوفر: (۱) زبر: (۲) بنیچه، زه گه ز [۱] (۱) زبر: (۲) اصل و نسب.

زوقری: زبری [۱] خشنوت.

زوق: (۱) زوب، له چنی ده ره زبو، قبنه وه بوگ له سهر شتی: (۲) وشک و زبر: (۳) بال پیوه نان، ده لک [۱] (۱) برچسنه، برآمده: (۲) خشنک و خشن: (۳) هول دادن.

زوق: دهنگی تیزی مندالی، زاق [۱] صدای زبر و بلند بجه.

زوقم: (۱) زق، سیخوار، خوب، نالشت: (۲) ده زمانی جانه وه رکوز، زار، زهر [۱] (۱) سرماربزه، بز: (۲) سم.

زوقورتمه: مسته کوله، مشتئی فوجاو [۱] سقلمه.

زوقولمه: زوقورنمه [۱] سقلمه.

زوك: زوپ، زوق [برجسته].

زوكسرى: ناوى هوزنكى كورده له نعره نسانى شوژهوى دهژين [طابفه اى از كردها كه در ارمنستان شوروى هستند].

زوكه: بده بكه، بده زى [شتاب كن].

زوكه زوك: نالنه نال [نالنه و زارى].

زوكين: ديزه مان، پيشونه [درينه، از دير باز].

زول: قهلادهى مى سگ و تاژى له فابش [قلاده چرمى].

زول: [۱] پيچ، بيز، بيزو [۲] پارچهى برآو له جهرم: [۳] له پاش وشهى زرد وانا: جوان و بهردل: [زهردو زول و نهرم و نول] [۱] حرامزاده،

غير طبيعى: [۲] برشى از جرم: [۳] بعد از كلمه «زهرد» به معنى بسند.

زول قوتك: جزوى ههنگ [نش زينو و عسل].

زولاخ: به باغ، تبالا [جمانى].

زولاك: زول، پارچه بكي برآو له جهرم [تكه چرم].

زولال: [۱] زهوانى بو ده نگو و ناوازا: [۲] زونى و سافى بو ناو [۱] صافى صدا: [۲] روشنى آب، زلال.

زولف: زلف [زلف].

زولك: [۱] خوزى و بيكاره و بى حونه: [۲] دانه و نيله يى كه درهنگ ده كولى [۱] بيكاره و بى هنر: [۲] دانه دبريز.

زولنه: [۱] دانه و نيله نه كلوك، زولك: [۲] پارچهى له جهرم برآو [۱] دانه دبريز: [۲] برشى از جرم.

زولنهك: [۱] زولنه: [۲] پارچهى تهنگ له گوشت: [۳] ميوهى كال و نه گه بشنو [۱] نكا: زولنه: [۲] شرحه گوشت: [۳] ميوه كال.

زوم: [۱] زوم: [۲] جهورابى [۱] نكا: زوم: [۲] چربى.

زوم: هويه، كومه له زه شمالى له دهورى به كتر [او به، دسته اى سپاه چادر گردهم].

زومب: كونكى زلى ناسنين بو بهرد شكاندن [پنك آهنى].

زومدار: جهور [چرب].

زومه: زوم، هويه [نكا: زوم].

زونا: گيايه كى گول شينه [گياهي با گل كبود].

زوپ: كونكى ناسن [پنك آهنى].

زولنج: زن، زنه، چيمه نى ناوده لىن [چمن آبرا].

زولنگ: [۱] زولنج: [۲] زه سبنى همبسته فورر شل، بانلاغ [۱] چمن آبرا: [۲] باتلاق.

زونگ: گوشنى قيمه كراوى ده ناو زيخوله ناخندراو، باسترمه، باسترمه [سوسبس].

زوه: [۱] زاده: [۲] زيك، زيركه [۱] اولاد: [۲] جوش بوست.

زوها: [۱] زوا، وشك: [۲] زوق، سمخت [۱] خشك: [۲] سمخت و سفت.

زوهانگ: زوانگ، ميره كه مژ [كاغذ خشك كن].

زوهم: جهورابى بهز، زون بهز [چربى به].

زوهور: زه مبنى ناوده لىن، زهوى شل له بهر ناوده لاندن [زمين آبرا].

زوهوم: [۱] جهورى، جهورابى: [۲] پينخور [۱] چربى: [۲] آنچه با نان خورند.

زويسر: [۱] زور، ناقابل: [۲] خه مگين و مات: [۳] نوزه و له شه ز [۱] ناراضى: [۲] غمگين: [۳] خشمگين

زويسر: [۱] زور، توزه، ناقابل: [۲] خوبن شيرين: [۳] كزو خه مگين [۱] ناراضى: [۲] سبك روح: [۳] غمگين و پكر.

زويل: [۱] زوله، پارچهى له جهرم برآو: [۲] بيزو [۱] برشى از جرم: [۲] حرامزاده.

زويل: زبيل [اشغال].

زوين: [۱] كزو لاوازا، له جهرا: [۲] خه مبارو پهريشان [۱] زبون، لاغرمردنى: [۲] زار، بر بشان.

زه: ژن، پيرهك [زن].

زهار: حهزيا، ههژدبها [ازدها].

زهالك: زهار [ازدها].

زهب: [۱] زهب، زوپ: [۲] رفق، سمخت [۱] برجسته: [۲] سمخت.

زهبت: داگير كردن [غصب].

زه باره: زباره، ههروه ز [عاون روستابى].

زه بن: [۱] ليدان، ليخسن: [۲] به نهيم داگرن: [۳] توانابى، تاقت [۱] ضربت: [۲] فشار: [۳] قوت و توان.

زه بهر به دهست: [۱] خورت، به هيزو توان: [۲] كارامه له زانينى كاردا [۱] نبر و متد: [۲] ماهر.

زه بىردار: [۱] پياوى كه خه نك لىي بترسن: [۲] زور به هيز [۱] آدم سه مگين: [۲] بىرومند.

زه بروزه ننگ: برشت له حوكم كردندا [قاطعبت در حكم].

زه بره: فابده و به به رهى نهوژم دان [بهره و نتيجه فشار].

زه بره قون: برتئى له هيلكه مهمل [كنابه از نخم مرغ].

زه بره قونه: زه بره قون [نكا: زه بره قون].

زه بلك: بدهلك، له تهر [ساق يا].

زه بلوق: لوس و ساف له دهستان، حولى [صاف و هموار در لمس].

زه بلهك: [۱] ماسولهى گوشت: [۲] ريخوله نه ستوره [۱] عضله: [۲] روده بزرگ.

زه بوئ: [۱] كزو لاوازا: [۲] بيجاره و فهفير [۱] لاغر مردنى: [۲] بيجاره.

زه بهر: يه كنى له بزوى پتئى نلف و بينكه، سهر [فنج، زير].

زه بهر دهست: ليزان، كارامه [ماهر].

زه بهژ: شونى، شفتى، هه نى، جه بهش [هندوانه].

زه بهش: زه بهژ [هندوانه].

زه به لاج: زلحورت، نه زهى ناقولا [قوى هيكل بدقواره].

زه به لاج: زه به لاج [نكا: زه به لاج].

زه به لوج: زه به لاج [نكا: زه به لاج].

زه به لوع: زه به لاج [نكا: زه به لاج].

زه به لوق: زه بلوق [نكا: زه بلوق].

زه به ن: چوغر، جينگاي برگباو قامبش و پوشه لان [علفزار و نيزار انبوه].

زه به نند: [۱] زه به ن، فره، بوش، زور: [زور و زه به نند] [۱] نيزار انبوه: [۲] زياد.

زه به نده: زه به نده [نگا]: زه به نده.

زه به ننگ: زه به ننگ [نگا]: زه به ننگ.

زه پ: (۱) زوپ: (۲) ته زه نه ستور [۱] (برجسته: ۲) لندهور.

زه پرتی: (۱) بزوز، نو قره نه گر: (۲) له چهر، لاوازی [۱] (عجول: ۲) لاغر و زبون.

زه پ زه په: زلحورت [۱] لندهور.

زه په زه پ: دارمال، تزه، بزبر [۱] مالامال.

زه چ: (۱) زوج، جوړی گمه به روتکه به رد: (۲) خوینتالی خو نوزیک که [۱] (۱) نوعی بازی با شن: (۲) مزاحم گرانجان.

زه چه: بوجی، له بهر چی [۱] از چه، برای چه.

زه حف: (۱) زور، غره، بوش: (۲) دل بورانه وه [۱] (بسیار: ۲) ضعف.

زه حفه ران: زافران [۱] زعفران.

زه حفه رانی: به زه نگی زافران [۱] زعفرانی رنگ.

زه حمت: مه به نده، زامه ت [۱] زحمت.

زه حس: نه له فسه [۱] اسهال.

زه خ: زل، زلام، مه زن [۱] بزرگ جنه.

زه خت: (۱) نه غیزه: (۲) سته کوله: (۳) ساز، [۱] (۱) سک، سیخونک:

(۲) سقلمه: (۳) مهمیز.

زه خخته: زه خت [۱] نگا: زه خت.

زه ختین: گیای نازه روا [۱] گیاه نازه سر درآورد.

زه خسم: (۱) جیای سه حست و دزوا: (۲) زام، برین: (۳) زلام، گه ب.

مل فهوی [۱] (۱) کوه منبع: (۲) زخم: (۳) تو مند.

زه خمک: چهرمی که ناوزه نگی نبدابه، قابلی ناوزه نگی [۱] جرم رکاب بند.

زه خمو: زاماره، بریندار [۱] زخمی.

زه خمه: زوخمه [۱] بلك.

زه خمه ل: برین، زام [۱] زخم.

زه خهره: ناسره، بهره که وا [۱] آستر.

زه خهل: (۱) ده غل: (۲) پاره ی قلب [۱] (۱) ناروزن: (۲) سکه بدلی.

زه خیره: نازوقه [۱] آذوقه.

زه دار: خاوه ن زن، کهمی که زنی هیهو زه بدن نه [۱] مناهل.

زه ده: عه ب له کونال و مالی کزباری [۱] عیب، زده.

زه ده دار: عه بیدار [۱] زده دار، معیوب.

زه ر: (۱) له زه نگی نالتون، زه ر: (۲) نیشه شاخی بلند [۱] (۱) زرد، طلا یی

رنگ: (۲) صخره بلند در کوه.

زه ر: (۱) نالتون، نه لا: (۲) خوسار، زبان: (۳) ده نگی به رزی که [۱]

(۱) طلا: (۲) زبان: (۳) عرعر الاغ.

زه ر: (۱) نوسکال، که موسسکه: (۲) جز و جساو، نه حرویدیدار، زه ر [۱]

(۱) کمترین مقدار: (۲) سیما.

زه رات: زورات [۱] نگا: زورات.

زه راف: زراو، زاره [۱] زهره.

زه راقه: کونی دیوار، کون ده دیوار [۱] سوراخ در دیوار.

زه ران: زربان، زلان [۱] باد جنوب.

زه راندن: ده ننگ هه لبرینی که [۱] عرعر سردادن.

زه رانن: زه رانن [۱] عرعر سردادن.

زه رانیق: حیندرحو [۱] الاکلنگ.

زه راهی: زه ننگ نالتونی، زه ردی، زه دایی [۱] زردرنگی، زردی.

زه راهی: زه راهی [۱] زردرنگی.

زه رب: زه رب [۱] ضربت.

زه رباف: مه لیکي بجوکی زه ردی ده ننگ خوشه [۱] برنده ای کوچک شبیه قناری.

زه ره بش: (۱) شفقی، شوئی، هه نی، جه بهش، زه بهش: (۲) نامال زه رد [۱] (۱) هندوانه: (۲) رنگ مایل به زرد.

زه ره به نی: به که سنی ده لئین که پارچه ی زه ری ده به ده کا [۱] زور به پوش.

زه ری: زه ده بی، حوړی داری [۱] نوعی بید.

زه رب: (۱) لبدان، زه بر: (۲) کونران [۱] (۱) ضربت: (۲) کوفتگی.

زه ریان: زه رب، [۱] نگا، زه ر.

زه ریانی: لبدان، لیخسن، کونان [۱] زدن، کوفتن.

زه ریچی: زه ننگ زه ردو لاوازی [۱] لاغر زردرنگ.

زه رییان: لبدراوی، کونراوی [۱] زده شدن، کوفته شدن.

زه رتال: زه داوی زسانه وه [۱] زردابه فی.

زه رتک: (۱) گیاه که به نی بی زه رد ده کن: (۲) بن گه لای نون: (۳) زه رابی

ناو هیلکه، زه ردینه: (۲) جوړی تری [۱] (۱) گیاهی که برس را بدان زرد

کنند: (۲) برگ زیرین نون: (۳) زرده نخم مرغ: (۴) نوعی انگور.

زه رتکه: جوړی که نمی درشت و زه رد: (گه نمه زه رتکه) [۱] نوعی گندم.

زه زرخزی: به نی کوزرا [۱] بنده زرخر بد.

زه زرخزید: زه زرخزی [۱] بنده زرخر بد.

زه رد: (۱) به زه نگی نالتون، زه ر: (۲) تیشه شاخی زور بلند: (۳) جوړی

کانزای زه رد، برنج [۱] (۱) زرد: (۲) کوه سنگی بسیار بلند: (۳) آلباز

برنج.

زه رد الو: هه لوجه پایزه، حه لوکا زه ر [۱] آلو زرد.

زه ردالی: (۱) زه رد الو: (۲) قه بسی [۱] (۱) زرد الو: (۲) لواشک.

زه رد او: (۱) زه رتال: (۲) گوندبکی کوردستانه [۱] (۱) صفرا، زردابه قی:

(۲) روستایی در کردستان.

زه ردایی: زه راهی [۱] زردی، زردرنگی.

زه رد باو: نامال زه رد، زه ره بش [۱] متعادل به زردی.

زه رد بسون: بریتی له: (۱) نازه بی گه یشتنی خه له: (۲) کوانی له سهر

ده ربون: (۳) زه ننگ په ربی [۱] کنسابه از (۱) شروع رسیدن غله:

(۲) شروع و اشیدن دهانه دمل: (۳) رنگ باختن.

زه رد کردن: (۱) گبا له ناوی گومدا نبوه کول کردن: (۲) زه نگاندن به زه رد:

(۳) زه ننگ بردن به هو ی ترسانیدن [۱] (۱) نیمجوش کردن سبزی:

(۲) رنگ آمیزی با زرد: (۳) ترسانیدن که موجب رنگ باختن شود.

زه رد لمی: شبلانه، شهلانی، قه بسی [۱] زرد الو.

زه ردوزول: زه ردی زورجوان و ناسک [۱] زرد دلپسند و زیبا.

زهر دوسور: بریتی له مثالانی جوانکبله □ کتابه از بجه های زیبا.
 زهر دوله: (۱) زهر دوله: (۲) زهره زیره □ (۱) رنگ زرد لاغر: (۲) پرتده ای است فناری مانند.

زهر دوله: زهنگ زهردی لاوا □ رنگ زرد لاغر.
 زهر دویبی: (۱) نه خوشبسه که زهنگ و چاو زهر ده کا: (۲) به لابه کی برنجده جاره: (۳) جورئ موروی بهومده نه خوشی زهر دویبی دار هلی ده گری □ (۱) برقان: (۲) نوعی آفت شالیزا: (۳) نوعی مهره برای دفع برقان.

زهر ده: (۱) یزه: (۲) تیشکی ناوله به بان و نیواره دا: (زهرده له سهرانی دا، زهرده بهزی نیواره: (۳) جورئ ماسی: (۴) هه لوای گیزه: (۵) ناوی گونا، یکی کورده به عسی ویرانی کرد □ (۱) نیسم: (۲) ناپش آفتاب بامداد و غروب: (۳) نوعی ماهی: (۴) حلوی هویج: (۵) نام روستایی در کردستان که نوسط بهشبان ویران شد.

زهرده بی: جورئک داری بی به □ نوعی بید.
 زهرده بی: به هنی زهر □ میوه به رسیده.
 زهرده بهز: (۱) تیشکی نریک زوزاوبون: (۲) جورئ فهوژی سهر ناو □ (۱) ناپش آفتاب هنگام غروب: (۲) نوعی خزه روی آب.
 زهرده چو: زه گه گباه کی وشکوه کراوه بو زهنگ جوان کردن ده بکه نه چیشنهوه □ زرد چوبه.

زهرده چو: زهرده چو □ زرد چوبه.
 زهرده چهوه: زهرده چو □ زرد چوبه.
 زهرده چیه: زهرده چو □ زرد چوبه.
 زهرده خو: بزه، زهرده □ نیسم، لبخند.
 زهرده خنه: زهرده خو، بزه □ نیسم.
 زهرده درک: دزه زهرده □ زرد خار.

زهرده زیره: (۱) زهر برف، زرکنک، زرکنک: (۲) زهرده واله، زهرگه ته □ (۱) نگا: زهر برف: (۲) موسه، زنبور زرد.
 زهرده سیری: گیاهه که بو دهرمان ده شی □ گیاهی است دارویی.
 زهرده قوزه: جورئ مارمیلکه می نه سنور دریز □ آفتاب پرست، نوعی مارمولک.

زهرده کهن: بزه، زهرده، زهرده خنه □ نیسم.
 زهرده کهنی: زهرده کهن □ نیسم.
 زهرده لهر: ناوی نریک تاوا بون، زهرده بهز □ آفتاب هنگام غروب.
 زهرده لسو: (۱) هه لوژه پایزه ی زهرده: (۲) شیلانه، فه بسی □ (۱) آلوزرد: (۲) زرد الو.

زهرده له: (۱) زهر دوله: (۲) میوه ی له به رتاو وشکوه کراو □ (۱) لاغر زرد رنگ: (۲) میوه در آفتاب خشکیده شده.
 زهرده لی: شهلانی، شیلانه □ زرد الو.
 زهرده مار: مارکی زهر داره □ نوعی مار سئی.
 زهرده واله: (۱) زهر برف، زهرده زیره: (۲) زهرگه ته □ (۱) نگا: زهر برف: (۲) زنبور کوچک، موسه.
 زهرده وان: که سئی که له که ژو کینف دا نازابه □ کوهنورد.

زهرده وه لی: مه لیکه زهر دو بال زهش، جوخوره □ برنده ای زرد سبه بال.
 زهرده هی: موروی زهردی که نه خوشی زهر دویبی هلی ده گری □ مهره دفع برقان.

زهرده بی: زهر دویبی □ برهان.
 زهردی: (۱) نه خوشی زهر دویبی: (۲) زهنگی زهر □ (۱) برقان: (۲) زرد رنگی.
 زهردی زیلخا: جورئ هه نجبر □ نوعی انجبر.
 زهرده بله: زهرده زیره، زهر برف □ نگا: زهر برف.

زهرده بنه: (۱) زهر دبنه: (۲) برینی له زیزو خشلی زسان □ (۱) زرده تخم مرغ: (۲) کتابه از طلا و جواهرات زمینی.
 زهر دبنه: زهر دایی ناو هیلکه □ زرده تخم مرغ.
 زهر دیوه ره: زهرده وه لی □ برنده ای زرد سبه بال.
 زهر دیوی: زهر دویبی □ برقان.

زه زراقی: نیره کهری زور به کبف و زوق □ نره خر شاداب.
 زهرزا: ناوی هوزیکه له کوردستان □ نام عشیرنی در کردستان.
 زهر زانیق: جبندر حو □ الاکلنگ.
 زهر زایی: ناردی کونجی و دوشاو □ نوعی سلوا.
 زهر زهالی: زهرده هه لگه راو له بهر نه خوشی □ از بیماری زرد رنگ شده.
 زهر زهنگ: (۱) تانج: (۲) ته زی □ (۱) نگا: نانج: (۲) نگا: نه زی.

زهر زهوات: سهوزی جات □ سبز بجات.
 زهر زری: گوند بیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد □ از روستاهای کردستان که بهشبان ویرانش کردند.
 زهر رسک: داریکه تیخوله که می بو دهرمان ده شی □ نام درختی.
 زهر رف: (۱) ده فر: (۲) پاکت: (۳) شباوی: (زهر فسی، تم کاره ی نه) □ (۱) ظرف: (۲) پاکت: (۳) عرضه، لیاقت.

زهر رفین: گمه به که به چند فینجان ده گری □ نوعی بازی با فنجان.
 زهر رق: تروسکه، بریقه □ درخشش.
 زهر رقی و بهرق: زهر رق □ درخشش.
 زهر رقی: به تروسکه □ درخشان.
 زهر رفین: (۱) تروسکه دان: (۲) زوب بون، هه لئوقین □ (۱) درخشیدن: (۲) برجسته شدن، برآمدن.

زه رگ: (۱) ناسی مسی بچرک: (۲) جورئ تری. زهر نک: (۳) زهر دینه □ (۱) طاس مسین: (۲) نوعی انگور: (۳) زرده تخم مرغ.
 زهر رگ: نیکوله گوپزی شین □ یوسنه سبز گردو.
 زهر گردن: زهر کردن □ نگا: زهر کردن.
 زهر رکفت: زهنگی زهردی نالئونی □ رنگ نقاشی طلا بی.
 زهر رکه تاف: ناوی زهرده بهز □ تابش خورشید هنگام غروب.
 زهر رکهش: به ناوه زیز سواغ دراو □ آب طلا کاری شده.
 زهر کی: زهر دویبی □ برقان.

زهر گ: (۱) شیشی دهرنیشان: (۲) جورئ نیزه ی سئی سوچی باریکی کورت □ (۱) سیخ دراویش: (۲) نیزه کوتاه، خشت.
 زهر گال: (۱) پیلادی له موجندراو: (۲) گوریه ی نا بهر نه زنو:

۳) به لکه پینج □ (۱) با نابه موبین؛ (۲) جوراب بلند تا زانو؛ (۳) ساقی بیج.

زهرگوز: زگوز □ نگا: زرگوز.

زهرگه: (۱) برنی له بیاری بلندبالای باریک و قبت؛ (۲) گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد □ (۱) کنایه از لاغر اندام بلند؛ (۲) از روساهای ویران شده کوردستان توسط یغیان.

زهرگه ته: زهره واله، جانه وهریکی بالنداری زهره له میش گه وهره وهره جزوی هه به □ زتیور زرد کوچک، موسه.

زهرگه تهن: ناری گوندیکه □ نام دهی.

زهرنده: (۱) خه نهره وهره نرسی؛ (بهراز جانه وهریکی زهرنده به)؛ (۲) گوزالک، کاله که مارانه، تالک □ (۱) خطر ناک. سهمناک؛ (۲) هندوانه ایو جهل.

زهرنوق: جه ورای که له سه ناری جینست □ چربی کم بر روی آش.

زهرنوقاو: زهرنوق □ نگا: زهرنوق.

زهرنه قوته: (۱) قامکی قوئی، نلیا ناخی؛ (۲) زرنه قوته، سوره ساقه □ (۱) انگشت وسطی؛ (۲) بجه گنجشک بردر نپاوده.

زهرنیخ: کازابه کی زهره، جوئی گو گرده □ زرنیخ.

زهرنیق: زهرنیخ □ زرنیخ.

زهره: زالو □ زالو.

زهره پ: خوش زه، بهیا □ سریع السیر.

زهرور: (۱) پیوست، بیداویست؛ (۲) ناچار □ (۱) لازم، پایا؛ (۲) ناچار.

زهروری: (۱) پیوستی؛ (۲) ناچاری؛ (۳) برنی له ناده ست □ (۱) لازم؛ (۲) ناچاری؛ (۳) کنایه از مستراح.

زهروکی: نه خوشی زهردویی □ برقان.

زهروله: که لک □ نگا: که لک.

زهرویله: زهره پاف. زهره زیره □ برنده ای است قناری سان.

زهره: (۱) جوئی هه نجیر؛ (۲) وردیله، هره ورد □ (۱) نوعی انجیر؛ (۲) ذره.

زهره بی: زهره بی □ نوعی بید.

زهره بین: هورک بین، شوشه به که شت له بهر چاو زلتر ده کا □ ذره بین.

زهره د: خوشار، زیان □ ضرر، زیان.

زهره ر: زهره د □ ضرر، زیان.

زهره قیانه وه: له خوشیان دا چیز یونه وه □ از فرط خوشحالی در پوست نگنجبدن.

زهره ک: (۱) ملوانکه کی له کاره یا؛ (۲) زهردویی □ (۱) گردن بند از کهریا؛ (۲) برقان.

زهره که: ونبجه □ یونجه.

زهره که و: زره که ر □ نگا: زره که و.

زهره رند: گیاه که بو ده زمانی تازه له ده بی □ گیاهی است دارویی.

زهره رنگ: زهره رند □ نگا: زهره رند.

زهره نهنجیر: جوئی هه نجیر □ نوعی انجیر.

زهری: (۱) جوا سی سبی بیسنی نامال زهره، سه وزه له، سه وزه؛ (۲) دریا،

زهریا □ (۱) زیبای سبزه رنگ؛ (۲) دریا.

زهری: (۱) پارجهی زاید لیز؛ (۲) زهراندی □ (۱) پارچه زری؛ (۲) عرعر کشید.

زهریا: زری، زریا، ده لیا، ده ریا، بهر. بهر □ دریا.

زهریان: که بیانونی مال □ کدیانون.

زهریف: دلگر، دلپه سندن □ دلپسندن.

زهریشان: گهمبه وان، نهوی له سه رگمی کار ده کا □ کشتیبان، ناوی.

زهریق: نیرۆزی سه رله به بیان □ درخششی اول آفتاب.

زهریقین: دره و شینسه وهی هه وه ل ناوی به بیانی □ درخشیدن نابش نخستین خورشید.

زهریله: زهریاف. زهره زیره □ گنجشکی زرد قناری سان.

زهریوهن: زهره رند □ گیاهی دارویی.

زه عفران: زعفران، زعفران □ زعفران.

زه عفرانی: زعفرانی، زعفرانی □ زعفرانی.

زه عیف: (۱) لاوان، کز، دالگو شت؛ (۲) بی ناقت □ (۱) لاغر؛ (۲) نانوان.

زه عیفه: برنی له ژن □ کنایه از زن.

زه غهل: به دول، ناعه سل □ ناسره، بدل.

زه غهل: زرنگی قیلان □ رند ناروزن.

زهفت: (۱) زفت؛ (۲) داگیر کردن؛ (۳) ناگا لی بو ن □ (۱) نگا: زفت؛ (۲) مصادره؛ (۳) نگهبانی.

زه فتمیه: پیای داروغه، یولسی ناوشار □ پلیس شهری.

زه فحهران: زعفران □ زعفران.

زه فحهرانی: زعفرانی □ زعفرانی.

زه فهر: سه رکه وتن، زال بو ن □ ظفر.

زه قلوک: زبخلولمی نه سنور □ اروده کلفت.

زه قلهک: ماسوله، مایچه □ عضله، ماهیچه.

زه قوگ: زنی که زور ده ری □ زنی که بسیار زاید.

زه قهر: زال بو ن □ ظفر.

زه قی: هدر، خاک، زهوی، عهرد □ زمین.

زه قیانه: یاجی زهوی □ مالیات زمین زراعتی.

زه قی بیف: نه ندازیاری عهرد بیوان □ مهندس مساح.

زه قیز: (۱) زور، زور؛ (۲) ناره زوی گان □ (۱) ناخشنود؛ (۲) هوس جماع.

زه قی: (۱) زق، خویر؛ (۲) به سنه له ک؛ (۳) زوپ □ (۱) سرمساریزه؛ (۲) یخندان؛ (۳) برجسته، برآمده.

زه قواو: زقاو □ نگا: زقاو.

زه قت: نه قیزه □ سیخ راندن الاغ.

زه قانن: وه بیکنه نین هینانی منال □ خندانیدن بجه.

زه قنه: هره تال، زورتال، زهر □ بسیار تلخ، زهر.

زه قنسه بووت: زه قته، وشه به کی جویناویه وه ک زهره مار □ نگا: زه قته، سخنی است بجای کوفت و زهر مار.

زه قنسه بیت: زه قته بووت □ نگا: زه قته بووت.

زه قنسه بووت: زه قته بووت □ نگا: زه قته بووت.

زه قنه موت: زه قنه بوت [۱] نگا: زه قنه بوت.

زه قه: جاوی لیک نه ندراو: (ههر زه قه ی جاوی دی) [۱] چشم باز و خیره. زه قهل: زه غهل [۱] نگا: زه غهل.

زه قین: نریقانه وی منال [۱] خنده بچه با صدای بلند.

زه ک: زه ق، زوب: (بهر زه ک وانا: پش زه ق) [۱] برجسته، برآمدگی.

زه کات: بدنی خودا له دارایی دا [۱] زکات.

زه گر: زغرگ، ورده ببرد [۱] سنگ خورد شده.

زه گزه گه: زه بدلاح، زلحو، زلحورت [۱] قوی هیکل، لندهور.

زه گورده: زه گزه گه، زلحو [۱] لندهور، نومند.

زه گه ردوگ: ره گزه گه، زلحو [۱] لندهور، توتمند.

زهل: (۱) قامیش، جیت، جیتک: (۲) گیاه کی سنی سوچه له بانسلاخ ده روی: (۳) بانسلاخ، همدی تمزی شل: (۴) خلبسک [۱] (۱) نی:

(۲) گیاهی است که در باتلاق روید: (۳) باتلاق: (۴) لیزگاه.

زه لاته: خدبارو ته ماتمو سه وزی وردکراوی تیکهل کراوی [۱] سالاد.

زه لال: زولال [۱] نگا: زولال.

زه لام: زلام [۱] نگا: زلام.

زه لامه ری: پیاده ری، ریگه بک که سوار نه نوانی پبا بر او [۱] راه پیاده که سوار نواند از ان عبور کند.

زه لان: (۱) زریان، زلان: (۲) خلبسکان: (۳) له ریگه زهت بردن:

(۴) گوندبکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] (۱) باد جنوب: (۲) لیز خوردن: (۳) از راه منحرف شدن: (۴) از روسنهای کردستان که حکومت بعث ویران کرد.

زه لانندن: (۱) خلبسکانندن: (۲) له ریگه کلا کردن: (۳) له وه راندنی زگ [۱] (۱) لیز دادن: (۲) از راه منحرف کردن: (۳) شکم چرانی.

زه لاندنوه: میوان بو مالی خهلک ناردن [۱] مهمان بر دیگران نحمل کردن.

زه لاندنوه: خو به سه رخه لکا سه باندن بو خواردن و نوشتن [۱] مزاحمت مهمان گرانجان، خود را برای خور و خواب نحمل کردن.

زه لق: لکان، چه سببن [۱] چسبیدن.

زه لقاندن: لکاندن، چه سبباندن [۱] چسبانیدن.

زه لک: (۱) زراوی گیاندار: (۲) لاسکه گیاهی باریکی وشک [۱] (۱) زهره: (۲) ساقه گیاه باریک و خشک.

زه لکاو: بانلاخ [۱] باتلاق.

زه لکو: بانلاخ و قامیسه لئین، فوی [۱] بانلاقی و نیزار.

زه لکه: شوربای زون و بنیام [۱] شوربای بی مزه.

زه لگ: زراوی گیاندار [۱] زهره.

زه لم: (۱) ناوی نویز له سه ز: (۲) ناوی چه مپکه له کوردستان [۱] (۱) آب کدر یا لابه رویه سرخ رنگ: (۲) نام رودی در کردستان.

زه لو: زهرو، زالو [۱] زالو.

زه لووت: (۱) بی مو، ناس: (۲) رووت و قووت [۱] (۱) بی مو، طاس: (۲) لخت و عور.

زه لووتول: هه لاش، چربی و جانی بانه زا [۱] شاخه و گیاهی که بر سقف

اندازند، انبره.

زه له: (۱) زراوی گیاندار: (۲) زله، شه قام، شهق، شه قه زله: (۳) ژاله، لوزک [۱] (۱) زهره: (۲) سیلی: (۳) خر زهره.

زه له ره ته: زراو جوگ [۱] زهره ترک.

زه له قات: زه له زه نه [۱] زهره ترک.

زه له قونک: پووش به قونه [۱] سنجاقک.

زه له ویان: شیوان، پهریشان بو [۱] آشفتن.

زه لیقاندن: زه لقاندن، لکانن، چه سباندن [۱] چسبانیدن.

زه لیل: (۱) نه خوش و لهش به بار: (۲) بیچاره و لی قه و ماو [۱] (۱) بسیار بیچاره: (۲) بیچاره و بیبوا.

زه لئین: خلبسکان [۱] لغزیدن، لیز خوردن.

زه لئینه وه: لسه رخه لک له ویران، زه لاندنوه [۱] خود را بر دیگران نحمل کردن.

زه م: فر، خراپه و ن [۱] ذم، هجو.

زه ما: (۱) زافا، زاوا، زاما: (۲) سها، زه قس [۱] (۱) داماد: (۲) بابکوبی.

زه ماخوا: شیرینی زاوایه تی [۱] شیرینی دامادی.

زه مان: (۱) وه خنان، ده مان: (۲) دنبا [۱] (۱) زمان: (۲) زمانه.

زه ماوهن: داوه تی بوک هبنان [۱] بزم و جشن عروسی.

زه ماوه نند: زه ماوهن [۱] جشن عروسی.

زه ماوه ننگ: زه ماوهن [۱] جشن عروسی.

زه مبله: چلوره [۱] دنگاله.

زه مپوره: کونی نهنگی بن دولاش [۱] سوراخ ننگ ناواسیا.

زه مپول: نلسک، هبشو له هبشو [۱] نلسک.

زه مپهر: خشل، زهوش [۱] زبور.

زه مپهره ک: فه نه ری سه عات [۱] زنبک ساعت، فتر ساعت.

زه مپهره لک: زه مپهره ک [۱] زنبک ساعت.

زه مپه لیلک: چلوره، شوشه سه هو [۱] بیخ شیشه مانند.

زه مپیل: (۱) قهرتالهی له کلوش: (۲) گوندبکه له کوردستان [۱] (۱) زنبیل: (۲) نام دهی در کردستان.

زه مپیله: زه مپیل [۱] زنبیل.

زه متین: (۱) ناوه زوت کردن: (۲) وئستانی خوین و... [۱] (۱) بر با موکندن با آب داغ: (۲) بند آمدن خونریزی.

زه متاندن: (۱) روتاندنوه: (۲) زاوه ستاندنی خوین و... [۱] (۱) پرکندن: (۲) بند آوردن خونریزی.

زه هر: (۱) زورمه ست: (۲) تمهل و ته وه زهل [۱] (۱) مست و خراب: (۲) نپیل. زه ممه: ده فیری قورب کیشان که به دوکس هه له ده گیری [۱] ناوه

گل کشی دوفره، زبه.

زه صوره ک: زه مپوره [۱] نگا: زه مپوره.

زه صومه: تبغه، ماه بن، نیوان کردنی شوینیک به قور بان به نامان [۱] نیغه. زه صهر: (۱) ویران، تیک نه باو، دانه باو: (۲) خلبسک [۱] (۱) ویران: (۲) ماله

شخم صاف کن.

زه صهق: گولبکی سیی به ناو بانگه [۱] زنبق.

زه مه گوليلك: سبخوار، زوقم [۱] سرماريزه.

زه مهن: (۱) گمده لؤل، گيزه لؤكه: (۲) دهشتو زه ميني بركيا [۱]
(۱) گردباد: (۲) زمين بركيا.

زه مهنند: زه يتي زور به گياه، زه مهن [۱] زمين بركيا.

زه ميله: زه ميل [۱] زنبيل.

زه مين: همد، همد، زه وي [۱] زمين.

زه مينگير: كه سي كه قونه نشينمو تاتواني به زيوه برؤا [۱] زمينگير.

زه ن: زن، زنه [۱] تگا: زته.

زه نا: هدا، جهقه [۱] فر ياد، غوغا.

زه نازنه نا: جهقه و گوزه زور [۱] هممه و جنجال.

زه تبور: زه مهوره [۱] تگا: زه ميور.

زه نيه لويه: جلوره [۱] دنكاله.

زه نيه لويه: جلوره [۱] دنكاله.

زه نيه لهك: فنهري ساعات [۱] فتر ساعت.

زه تيبيل: زه ميل [۱] تگا: زه ميل.

زه تيبيله: زه ميل [۱] زنبيل.

زه نج: (۱) زنج، چهنه، چه ناكه، نه رزينگ: (۲) زته، زونگ [۱] (۱) زنج،
چانه: (۲) يانلاق.

زه نجه فيل: به گياه كي بوري نيزه له لاره ده هينري [۱] زنجفيل.

زه نجه فيل: زه نجه قبل [۱] زنجفيل.

زه نجير: زنجير [۱] زنجير.

زه نند: (۱) نيوان جومگه و نانبشك: (۲) بره دار [۱] (۱) زند، ساعت: (۲) قطعه
هيزم.

زه ننده: زريني ياسك پونش [۱] زره بازوي جتگجو.

زه نندك: جومگه ده ست [۱] ميج دست.

زه نندور: (۱) قه لشي زل له زه ويدا، زه هول: (۲) شيوه له ي ننگ [۱]
(۱) شكاف بزرگ در زمين: (۲) دره تنگ.

زه نندول: زه نندور [۱] تگا: زه نندور.

زه نندهق: (۱) وره، هيزي دل: (۲) زراو [۱] (۱) قوت دل: (۲) زهره.

زه نندهق چون: وره بهردان، زاره نرهك بون [۱] زهره ترك شدن.

زه نندهك: (۱) زراوي گياندار: (۲) بارجه ي ياسك پونش بو كار: (۳) وره
هيزي دل [۱] (۱) زهره جانور: (۲) بازو پونش هنگام كار: (۳) شجاعت.

زه ننده مان: واق و زمان، تاسان [۱] مبهوت شدن.

زه ننگ: (۱) زوني تاوياو: (۲) زه تگونه: (۳) زكيف: (۴) قه لشي، درزا
(۵) كزي ي كانزا، زه ننگ: (۶) تيزي حوكم: (پياوي بهزه بروه ننگ): (۷)
داري سوتان، ليزنگ [۱] (۱) روغن تفهده: (۲) جرس، دراي: (۳) ركاب:

(۴) درر، ترك: (۵) زتگ فلز: (۶) قاطعيت: (۷) هيزم.

زه ننگال: (۱) زه رگال: (۲) تليسك، زه ننگه نه [۱] (۱) تگا: زه رگال: (۲) تلسك.

زه ننگ بردن: درزيردن، قه لشين [۱] ترك بردن.

زه ننگ زريان: (۱) ناير و جون: (۲) ده ننگ لي هاتني زه نگونه [۱] (۱)
رسوا شدن: (۲) صدا دادن زنگ.

زه ننگل: زه ننگ، زه نگونه [۱] زنگ، جرس.

زه نگلوك: (۱) بالنداريكي بچوكه: (۲) نهوك، ناوي گمرو [۱] (۱) برنده اي
است گنجشك سان: (۲) مري.

زه ننگن: نامرازي زه وي كه تدن، كوئينگ [۱] كلنگ زمين كندن.

زه ننگو: (۱) قاب، گوزنگ: (۲) زكيف، ناوزه ننگي [۱] (۱) قوزك با:
(۲) ركاب.

زه ننگو: ناوزه تكي [۱] ركاب.

زه ننگو قوز: ده نكي زوري زه نگونه ي گموره [۱] صدای بي دربي دراي.

زه ننگول: (۱) تنوك، دلؤب: (۲) تروپيكي كيو: (۳) زه ننگ، زيل: (۴) كاله ي
له مو [۱] (۱) قطره: (۲) قلله كوه: (۳) جرس: (۴) جارق موي.

زه ننگولنه: دباري، بينشكيش [۱] بينشكيش، هديه.

زه ننگولوك: بلغي سهر ناو [۱] حباب روي آب.

زه ننگوله: زه تگ، زه رديكي كاتزاي تاو هلؤل شنبكي پچوكي له ناو دابه له
هدانندنده ننگي لي ذيت [۱] جرس، دراي، زنگ.

زه ننگوله: (۱) زه نگونه: (۲) گياه كه سهر يه گولبنگه يه [۱] (۱) جرس:
(۲) گياهي است.

زه ننگون: ده وله مهنده [۱] نروتمند.

زه ننگه: (۱) نيوان جومگه ي دهس و نانبشك: (۲) نيوان زراني و پا [۱]
(۱) آرنج: (۲) قوزك.

زه ننگه ته: (۱) زه رگه ته: (۲) نليسك [۱] (۱) زيور زرد: (۲) تلسك.

زه ننگه سور: سبو، جزو داريكي سور و زرده بيوه ده دا [۱] زيور درشت
سرخ و زرد.

زه ننگه قليشه: فله اشكري، دراي به زيور شكاو [۱] هيزم شكسته با تبر.
زه ننگه لور: كز كراكه [۱] سرخ ناي.

زه ننگه لوروك: كز كراكه، خرايي ناوه راستي گمردن [۱] بخشي از گردن.
زه ننگه ن: زه نكن [۱] كلنگ.

زه ننگي: (۱) ناوزه نكي: (۲) قاب، گوزنگ: (۳) وهك زه نگونه: (گواهي
بهاله زه نكي) [۱] (۱) ركاب: (۲) قوزك با: (۳) جرس اسا.

زه ننگيانه: موري زورورد [۱] خر زريز، متجوق.

زه ننگياو: ناوي گونديكه، زه نگياوي [۱] نام روسنايي در كردستان.

زه ننگياوي: زه نگياو [۱] تگا: زه نگياو.

زه ننگين: زه نگون، دارا [۱] نروتمند.

زه ننده: زه رنده [۱] مهيب ترسناك.

زه نونير: جيگه ي يلندي ههواسازگار [۱] يلندي خوش آب و هوا.

زه نه: نه نگونه ي سهر بيتي نه لف وي، بزروي سهر بيت يوراهه استان [۱]
سكون در حرکات حروف الفبا.

زه نهق: زه نهق [۱] زهره، شجاعت.

زه نهقدار: به جهرگ، نازا [۱] شجاع، بردل.

زه نهك: (۱) زنه، زن، بانلاغ، زونگ، زه لكاو: (۲) پياوي زور گانگم [۱]
(۱) بانلاق: (۲) مرد مقراط در جماع، بسيار جماع كننده.

زه ني: جده نه، جه ناكه [۱] چانه.

زهو: زاووزو [۱] زادو ولد.

زه واد: (۱) توشه: (۲) بزوي له خه له [۱] (۱) توشه: (۲) مابحنج از غله.

زه‌وأل: نمان، له‌به‌بن جوُن: (همر زالمه‌ی زه‌وألکی هه‌به) [۱] از بین رفتن.

زه‌وت: (۱) زه‌بت، زه‌فت، داگیر کردن: (۲) نارام [۱] غصب: (۲) آرام.

زه‌وت بوُن: هه‌دادان. نارام بوُن [۱] آرام گرفتن.

زه‌وتی: مألئ داگیرکراو [۱] غصبی.

زه‌وجی: خاون ژن، بهژن [۱] مناهل.

زه‌وجین: ژن هینان [۱] ازدواج.

زه‌ود: (۱) بیگار، کاری به‌زور: (۲) فیزه‌هه‌را: (۳) بژبو، زه‌واد: (۴) نارام [۱] (۱) سخره، بیگاری: (۲) جیغ و داد: (۳) زاد، نوشه: (۴) آرام.

زه‌رد بوُن: هه‌دادان [۱] نارام گرفتن.

زه‌وده: نیشوی زیگه [۱] نوشه‌راه.

زه‌وزان: زوزان [۱] کوهستان ببلاق.

زه‌وق: (۱) خوشی، که‌یف: (۲) سه‌لیقه، په‌سندی دل [۱] لذت، خوشی: (۲) سه‌لیقه.

زه‌وُک: زه‌فوک [۱] بسیار زابنده.

زه‌وه: زه‌رک [۱] جوش پوست.

زه‌وه‌ن: (۱) سه‌رلئواری بان، سوانه، گوئی سوانه: (۲) زه‌مه‌ند: (۳) زه‌به‌ند، فره [۱] (۱) برآمدگی لب‌بام: (۲) زمین پرگباه: (۳) بسیار.

زه‌وه‌ند: (۱) زه‌مه‌ند، زه‌به‌ند: (۲) فره، زور: (زور زه‌وه‌ند) [۱] (۱) زمین پرگباه: (۲) بسیار.

زه‌وی: (۱) هه‌رد، هه‌رد، خاک: (۲) مه‌زرا، کبگگه، زه‌مین [۱] (۱) زمین: (۲) مزرعه، زمین زراعتی.

زه‌ویانه: پیناکی زه‌وی [۱] باج زمین.

زه‌وین: زه‌وی [۱] زمین.

زه‌وینگیر: زه‌مینگیر [۱] زمینگیر.

زه‌وی‌وزار: موجه، کینگگه [۱] زمین زیرکشت.

زه‌ها: (۱) زان، بېچو هینان، زا: (۲) هه‌وه‌ل نیشر، زه‌ک: (۳) کوز، قوزا: (۴) وشک، زوها: (۵) هه‌زده‌با، هه‌زا [۱] (۱) زادن، زاده: (۲) آغوز: (۳) شرمگاه مادینه، فرج: (۴) خشک: (۵) ازدها.

زه‌هاسه: ژن هینان [۱] ازدواج.

زه‌هاو: (۱) زنه، زن: (۲) ناوی مه‌له‌ندیکه له کوردستان [۱] (۱) زهاب: (۲) نام منطقه‌ای در کردستان.

زه‌هر: (۱) زهر، زار: (۲) ده‌م، ده‌ف [۱] (۱) سَم: (۲) دهان.

زه‌هراو: (۱) زه‌هری تراو: (۲) میز، میز، پیناوا [۱] (۱) سَم آبکی: (۲) ادراو.

زه‌هراوی: تیکه‌لاو به زه‌هر [۱] زه‌هر آلود.

زه‌هرچاو: موزبوئه‌وه، تماشای به‌زفه‌وه [۱] آعیل، نگاه خشم‌آلود.

زه‌هرخه‌نه: بیکه‌نین له‌رکان [۱] زه‌رخند.

زه‌هردار: شنئی که زه‌هری هه‌بئ [۱] سَمی.

زه‌هه‌مار: جوینیکه وه‌ک زه‌قنه‌بوُن [۱] دشنامی است، زه‌رمار.

زه‌هه‌مه‌مار: زه‌هه‌مار [۱] نگا: زه‌هه‌مار.

زه‌هه‌ری هه‌لایل: (۱) زه‌هه‌ری هه‌لایل، جوینیکه وه‌ک زه‌هه‌مه‌مار: (۲) بریتی له زورتال: (نیژی زه‌هه‌ری هه‌لابله) [۱] (۱) دشنامی است

مانند زه‌رمار: (۲) کنابه از بسیار تلخ.

زه‌هه‌ک: زراوی گیاندار [۱] زه‌ره.

زه‌هه‌له: (۱) زراوی جانه‌وه‌ر: (۲) وره، هبزی دل [۱] (۱) زه‌ره: (۲) شجاعت.

زه‌هه‌ی: زه‌ره‌ر، خوسار [۱] ضرر.

زه‌هه‌ی: سه‌ردانی وه‌وی بو مال باوک پاش حه‌فته‌یه‌ک [۱] دیدار عروس از منزل پدري پس از هفت روز از ازدواجش.

زه‌هه‌ی: زه‌مین، وه‌وی، هه‌رد، خاک، زه‌وین [۱] زمین.

زه‌هه‌ی: کانی منال هینانی ژن [۱] هنگام زایدن.

زه‌هه‌ین: زابن، زان، منال هاوردن [۱] زابنده.

زه‌هه‌یتوُن: داریکه وه‌ری داریکه [۱] ژیتون.

زه‌هه‌خت: (۱) نه‌قیزه: (۲) مامزه [۱] (۱) سیخونک: (۲) مهمین.

زه‌هه‌سان: زنی که نازه زاوه [۱] نازه بیچه آورده، زانو.

زه‌هه‌ستان: زه‌هسان [۱] نگا: زه‌هسان.

زه‌هه‌ین: (۱) بیر، هوش، هرزا: (۲) زه‌نهر، خشل: (۳) رازانه‌وه [۱] (۱) هوش، فکر، ذهن: (۲) زیور: (۳) آراپش.

زه‌هه‌ین ژوُن: به‌بیر، به‌هوش، زرنگ [۱] باهوش.

زه‌هه‌ین کویر: بی‌هوش، نازرنگ [۱] کودن، بی‌هوش.

زه‌هه‌ینی: بروانه، هوشی به‌دیری [۱] دقت کن.

زه‌هه‌ینین: (۱) رازانه‌وه: (۲) روانین وه‌وش دان [۱] (۱) آراسنه شدن: (۲) دقت کردن.

زه‌هه‌یه: سفت نه‌تراو [۱] سفت تنبده.

زه‌هه‌یی: خزم که سی زور نریک: (چما زه‌یین مه نه‌هاتنه داوانی؟) [۱] اقوام نزدیک.

زه‌هه‌یینین: زه‌هینین [۱] آراسنه شدن.

زی: (۱) زو، به‌زا: (۲) زه‌یی، ده‌ریه‌زیوی: (۳) زه‌ریشک: (۴) ده‌وه‌نه، درکینکه، درکه‌زی: (۵) گشته‌کی پینه‌چی: (۶) پبسیر، به‌روک: (۷) هه‌ستی تابه‌تی ده‌ستو جه‌زه‌و بوُن و بیسنن و دیتن: (۸) زه‌هی [۱] (۱) زود: (۲) برجستگی: (۳) زرشک: (۴) خاری است: (۵) رشته پینه‌دوزی: (۶) گریبان: (۷) حس از حواس پنجگانه: (۸) رفتن عروس بدیدن مادر و پدر.

زی: (۱) زه‌وشت، ناکارا: (۲) یله‌و باه: (۳) ناوی پینیک له نه‌لف و ببتکه: (۴) چومی گه‌وره، ژوبسار، شمت: (۵) ده‌ریا: (۶) کوزی میوینه: (۷) باشگری به‌وانا: ده‌لین: (ناوه‌زی): (۸) باشگری به‌وانا: له‌دابلک بوگ: (زستانه‌زی) [۱] (۱) روش: (۲) مقام و مرنبه: (۳) نام حرف «ز»: (۴) رود بزرگ: (۵) دریا: (۶) فرج: (۷) پسوند به‌معنی زابنده: (۸) پسوند به‌معنی متولد شده.

زیا: (۱) زور، فره، زه‌حف، زاف، پر، بور: (۲) هه‌زده‌با، حه‌زبا [۱] (۱) زیاد، بسیار: (۲) ازدها.

زیاده: زیا [۱] بسیار، زیاد.

زیاده: (۱) له‌زاده به‌ده: (۲) زماره‌ی سیزده [۱] (۱) بیش از حد: (۲) عدد سیزده.

زیادی: نایبوست [۱] اضافی، غیر ضروری.

زیار: له‌واشهی ده‌می و لاغ [۱] دهن‌بند ستور.

زیاره: چوه‌ده‌ره‌وه [۱] بیرون رفت.

زیاره‌ت: (۱) جاك‌دیسیر، شه‌خس: (۲) جوئسه دیداری چاك‌ویران: (۳) ناوی گوندیكه به‌عسی ویرانی کرد [۱] مزار: (۲) زیارت: (۳) نام

ووسنایی که حکومت بعث ویران کرد.

زیاره‌تان: جاك و بیر. شه‌خس [۱] مقبره اولیا، مقبره.

زیاره‌ت کردن: ماج کردنی ده‌ستی بیواجاك با شتی بیروز: (قورغانه‌کم زیاره‌ت کرد) [۱] بوسیدن دست مردان خدا با چیزهای متبرک.

زیاره‌تگا: جیگه‌زیاره‌ت [۱] مزار.

زیافته: میوانداری [۱] مهمانی.

زیان: زهره، زهره، خوسار [۱] زیان.

زیاندار: پیایوی به‌دفعه‌زو ده‌س به‌زهره [۱] زیان‌رسان.

زیانکار: زیاندار [۱] زیان‌رسان.

زیان‌کردن: (۱) زهره‌کردن: (۲) زهره له‌خه‌لک‌دان: (۳) بریتی له‌منال له‌به‌ر جوئ: (برازئم مناله‌که‌ی زیان‌کرد) [۱] زیان‌دیدن: (۲) زیان

رسانیدن: (۳) کتابه از سقط‌چنین.

زیان‌وگ: زیانی‌دهر، زهره‌ده‌ر [۱] موجب خسارت.

زیانه‌خورو: (۱) سه‌گی که فیتری مریشک خوارده‌ده‌ی: (۲) زه‌شه‌ولاخی که خوده‌دینه‌وه‌وه‌ده‌چینه‌ناو زهرعانی خه‌لکه‌وه [۱] سگ مرغ‌زیا:

(۲) دام‌زیان‌رسان به‌مزارع.

زیانی: کاری حه‌بیوانی زیانه‌خورو [۱] کار حیوان «زیانه‌خورو».

زیانی‌خورو: زیانه‌خورو [۱] نگا: زیانه‌خورو.

زیای: (۱) چونه‌ده‌ره‌وه: (۲) سه‌وزیون [۱] بیرون رفتن: (۲) روئیدن.

زیبا: (۱) زیبا: (۲) ناوه بو‌زنان [۱] زیبا: (۲) نام‌زنانه.

زیبا: جوان، خوشبک، خوشکوک [۱] زیبا.

زیبار: مه‌لینه‌ندیکه له‌کوردستان [۱] ناحیه‌ای در کوردستان.

زیباروگ: گوندیکی کوردبو به‌عسی ویرانی کرد [۱] روسنایی گردنشین که حکومت بعث آن را ویران کرد.

زیباری: هوزیکی کورده [۱] طلبه‌ای از گردها.

زیب: (۱) دوزی نوش و شوم: (۲) مه‌نه‌وژم به‌سناوتن: (۳) سه‌رمای پیرزن. سنی روزی دواوسی مانگی زینه‌ندان و جواروزوی هه‌وه‌وسی زه‌شه‌مه:

(۴) هه‌راو هوربا [۱] روز نحس و بدبسیار در سال: (۲) فشار:

(۳) بردالعجوز، سه‌رمای پیرزن: (۴) جار و جنجال.

زیبک: (۱) برشت له‌یاسادا: (میریکی به‌زیبک بو): (۲) به‌ردی زورچکوله که به‌پینکه ده‌هاویزی: (۳) سه‌رمای پیرزن: (۴) هه‌وه‌ل حموته‌ی

به‌هزار: (۵) زیرکه: (۶) بریتی له‌نانه‌ی ده‌یه‌رده‌دا: (۷) ته‌زهر، ته‌بروک،

ته‌ره: (۸) دل‌بو: (۹) چه‌کهره [۱] قاطعیت در حکم: (۲) شن کوچک

که با دو سرانگشت اندازند: (۳) بردالعجوز: (۴) اولین هفتنه بهار:

(۵) جوش صورت: (۶) کتابه از متلك: (۷) تگرگ: (۸) چکه‌بام: (۹)

جوانه نازه گیاه.

زیبک تی گرتن: بریتی له‌قسه‌ی به‌نبکول به‌که‌سنی وتن [۱] کتابه از متلك گفتن.

زیبکه: (۱) زیرکه. کوانی زورورد له‌پینست: (۲) بریتی له‌قسه‌ی به‌نبکول [۱] جوش پوست: (۲) کتابه از متلك.

زیبک: ورده‌په‌نگری ناو خوله‌که‌وه، زیله‌مو، زیله، زیله‌مو [۱] اخگر زیر خاکستر.

زیبو: چه‌فه‌وه‌ه‌را [۱] جنجال و سرو صدا.

زیبه: زیب، سه‌رمای پیرزن [۱] بردالعجوز.

زیبه‌ر: ماسوله [۱] عضله.

زیت: (۱) زرنگ، وربا، وشبار: (۲) چاو له‌سه‌ره‌ه‌ست: (۳) گهف [۱] (۱) زرنگ. باهوش: (۲) تیزجشم: (۳) تهدید.

زبت بوئنه‌وه: زابه‌زین و زاکردنی جانه‌وه‌ر [۱] هشار شدن و ورجسنن حیوان.

زیتک: لوشکه، جوئه [۱] جفنگ برانی.

زیتک: جوئه، لوشک، له‌قه [۱] لگد سنور، حفتک.

زیتکه: (۱) زسانه‌ی ته‌له‌ی زاو: (۲) زیبکه‌ی پینست [۱] زیانه‌نله: (۲) جوش پوست.

زیتکه زه‌لام: باپشکبو، چینچه‌سلاو [۱] گل‌مزه.

زیتکه‌سلاو: زینکه‌زه‌لام [۱] گل‌مزه.

زیتنه: (۱) په‌له‌پینکه‌ی چه‌کی گه‌رم: (۲) داروکه به‌که ده‌ناو فافه‌دا بو‌زاوی مه‌ل [۱] ماشه اسلحه گرم: (۲) چوبیکی در نوعی دام برای شکار

برند.

زیتهل: زرنگ [۱] زرنگ.

زیتله: زرنگی پچکوله [۱] زرنگ کوچولو.

زیته‌بوئ: جادوژکردن و روانین [۱] خیره نگاه کردن.

زیج: (۱) ببله‌قه‌ی مرو: (۲) جوئنه‌ی به‌کسم: (۳) زیت، چاونیز: (۴) کاری به‌هوی کاری تروه: (۵) شله‌زان و شنیوان: (۶) ورده به‌ردی که منال

گه‌مه‌ی بی‌ده‌که‌ن [۱] لگد آدمی: (۲) لگد سنور: (۳) تیزجشم:

(۴) راکنشن: (۵) هبجان و پریشانی: (۶) سنگر بزه بازی کودکان.

زیج: هه‌وه‌ل شیر، ژه‌ک، فرجک [۱] آغوز.

زیچاو: ناوی شلوی، لبیل [۱] آب‌کدر.

زیچک: (۱) زینک: (۲) گه‌مه‌یه‌کی منالانه به‌داروکه ده‌یکه‌ن [۱] ریم و

چرک زخم: (۲) نوعی بازی کودکان.

زیچکاو: زنجکاو [۱] ریم و چرک زخم.

زیچین: گه‌مه‌یه‌کی منالانه به‌ورده‌به‌رد نه‌یکه‌ن [۱] نوعی بازی کودکانه با سنگر بزه.

زیخ: (۱) نازاو بویر: (۲) زیت، زرنگ: (۳) خیز، زیخ، ورده به‌ردی ده‌م‌چم:

(۴) شیش: (۵) درکی نه‌ستور له‌دار [۱] پردل و شجاع: (۲) زرنگ:

(۳) شن، سنگریزه: (۴) سیخ: (۵) خار کلفت از درخت.

زیخان: (۱) دنه، هانه: (۲) پال‌دان: (۳) گوندیکه له‌کوردستان به‌عسی

ویرانی کرد [۱] تحریک: (۲) هول، فشار: (۳) از روسناهای ویران

شده کوردستان نوسط یعنیان.

زیخانندن: (۱) هانه‌دان، دنه‌دان: (۲) پال‌بیوه‌نان، ده‌له‌کدان [۱] نحرک

کردن: (۲) هول دادن.

(۲) جاسوس.

زیره ک: زربنگ [] زرنګ.

زیره کردن: له ترسان مردن [] از ترس مردن.

زیره کی: زرنګی، وښتباری [] زرنګی.

زیره و: زیره وان، شوفاړ [] جاسوس.

زیره وان: شوفاړ، زوانګیر، جاسوس [] جاسوس.

زیره و شان: زیره شان [] زرافشانی.

زیرین: د دوس کراو له زیر، زیران [] زوین.

زیرینګر: زیرکار، نالئون چی [] زوگر.

زیر: زور، زویر، زیر، نوراو [] قهر کرده، ناخشنود.

زیران: ده نکبکی تاله له نار گنم دا [] دانه ای نلخ در گندمزار.

زیرانه: زیران [] نګا: زیران.

زیر بون: توران [] قهر کردن.

زیرک: (۱) موسلی؛ (۲) مېښکی که سکه [] (۱) موسیر؛ (۲) مگس سانی

است سبز رنگ.

زیرک: مېښکی که سکه به لای زهه [] مگسی سبز آفت ناک.

زیرسان: زیرسان، زه بنسان [] زن تازه زاییده، زانو.

زیرسانی: وهختی زان [] هنگام زابمان.

زیرسک: زیرک، موسلی [] موسیر.

زیرف: کانا زابه کی سبی به نرخه ده کرینه خشل، برا گجکه ی زیر [] نقره.

زیرشار: (۱) زویل، پارچه ی براو له چرم؛ (۲) فقهیر و هزار؛ (۳) جینګه ی

به زه یی [] (۱) نسمة جرمی؛ (۲) بېنوا و فقیر؛ (۳) مورد نرحم.

زیرقاری: هه زاری، بېچاره یی [] بېنوا یی.

زیرقال: زویل [] تسمه بریده از جرم.

زیرقان: ده نکبکی زهش و تاله له نار گنم دا [] دانه ای سپاه و نلخ در

گندمزار.

زیرک: (۱) خرکه به رد، جهوی بری مشت؛ (۲) جوړی کفته ی بی ناوه روک

[] (۱) شن درشت، قلوه سنگ؛ (۲) نوعی کوفته ساده.

زیرقزف: هه زار بی [] هزار با.

زیرقزفه: زیرقزف [] هزار با.

زیرقنار: بول به سهر بوکا هه لایویشن [] بول بر سر عروس ریخن.

زیرقینګ: نه شکوتی که خه لکی تبا نه ژی [] غار مسکونی.

زیرق: (۱) زیره به ده نګی نيز؛ (۲) هه ناو، ناو زګ؛ (۳) زیر، زور؛ (۴) هه او

کیم، چلکی برین و کوان؛ (۵) جوی زوب و زه ق؛ (۶) ده نګی گریانی

منال؛ (۷) قبت و بدل [] (۱) جینګ؛ (۲) احشاه؛ (۳) خشن؛ (۴) ریم، چرک،

زخم و عمل؛ (۵) چشمان برجسته؛ (۶) صدای گریه بچه؛

(۷) راست قامت.

زیرقاندن: زیراندن به ده نګی نيز [] جینګ کشیدن.

زیرقاندن: زیرقاندن [] جینګ کشیدن.

زیرقاوله: (۱) جانهوریکه له زوی پجوکر که ولی به نرخه؛ (۲) مملی

ماسیګره [] (۱) جانوری کوچکز از روباه که پوستش قبعنی است؛

(۲) مرغ ماهیخوار.

زبځه لآن: خبزه لآن [] شنزار.

زبځه لآنی: زبځه لآن [] شنزار.

زید: در، بېجه وانه [] مخالف.

زید: (۱) زاګه، جینګه ی له دایک بون؛ (۲) نیستمان، وه تن؛ (۳) گوز، قهر

[] (۱) زادگاه؛ (۲) میهن؛ (۳) قبر.

زید کی: ناری هوژیکه له کوردستان [] نام عشرينی در کردستان.

زیده: (۱) زور، زاف؛ (۲) زیاده [] (۱) بسیار؛ (۲) بیش از حد لازم.

زیده وان: پاسه وانی گوزستان [] نگهبان گورستان.

زیر: زور، زویر [] قهر کرده، ناراضی، غمگین.

زیر: زیر [] زیر، خشن.

زیر: نالئون [] طلا، زر.

زیراب: زه هندی ناری بیس [] مجرای فاضلاب.

زیرواف: (۱) هاردارو، زور و درکراو؛ (۲) دوره ده ست [] (۱) خرد شده، آرد

مانند؛ (۲) دور از دسترس.

زیران: شوفاړ، جاسوس، زوانګر [] جاسوس.

زیراندن: ده نګ لئ بلند بون له ژان بان له ترسان [] جینګ کشیدن.

زیرانن: زیراندن [] جینګ کشیدن.

زیرانی: جاسوسی، شوفاړی [] جاسوسی.

زیراو: زیراب [] مجرای فاضلاب.

زیرباف: زه زی، پارچه ی رایدل زیر [] زربافت.

زیربافت: زیرباف [] زربافت.

زیرج: جینګه ی مهل [] مدفوع برنده.

زیرژون: هاوارنی بلند بونی له نه کاو [] جینګ زدن تند و ناګاه.

زیرکار: نالئون چی [] زوگر.

زیرک: زه زوخی، به نی به باره کردراو [] بنده زرخرید.

زیرکفت: زه رکفت، به زه نګی زه ردی زیرین له خشناو [] نقش به رنگ

طلایی.

زیرګ: (۱) جهیدل، گهمار، بیس؛ (۲) زورک، زورکان [] (۱) کتب؛ (۲) تپه

ماهور.

زیرګن: جهیدل، گهمار، قرین، بیس، بوخل [] کتب.

زیرګر: زیرکار [] زوگر.

زیرن: (۱) شتی له زیر دروست کرابی؛ (۲) له گوین زیر له زه نګا؛ (۳) ناو بو

ژنان [] (۱) زربین؛ (۲) به رنگ زر؛ (۳) نام زنانه.

زیرو: زالو [] زالو.

زیرو: زالو، زه رو [] زالو.

زیرو: ناری بېاوانه [] نام مردانه.

زیروه شان: یاره به سهر بوکدا هه لایویشن [] زر بر عروس افتاندن،

زرافشانی.

زیره: نومی گیابه کی بون خوشه له جینستی ده کن [] زیره.

زیره: ده نګ لئ به زوین له ژان بان له ترسان [] جینګ.

زیره زیر: زیره ی زور [] جینګ بېایی.

زیره قان: (۱) جه زابه رچی، نیشک گر؛ (۲) شوفاړ [] (۱) نگهبان، پاسبان؛

زیقاهوه: مملی ماسیگره [۱] مرغ ماهیخوار.
 زیق زیق: بالنداریکه لهدم ناوان دهژی [۱] پرندهای است.
 زیقن: (۱) لاوازی بیس: (۲) گریسوی پهلپ گر [۱] لاغر کشیف:
 (۲) گربان بهانهگیر.
 زیقوزر: حیندرحو [۱] آلاکلنگ.
 زیقوهوز: زیرهزیر [۱] جیغ و داد زیاد.
 زیقو: زیره به دهنگی تیز [۱] جیغ.
 زیقو زیق: (۱) زیره زیر به دهنگی تیز: (۲) فرمان به له هاوار بهس کردن:
 (دا نوخوا زیقو زیق) [۱] (۱) جیغ و داد پیاپی: (۲) امر به پایان دادن
 جیغ و داد.
 زیقونه: چه ناگه، چه نه [۱] زنج. چانه.
 زیک: (۱) زورسارد: (۲) راسته وه بوون، گریسوی مو: (۳) زوق، زوب:
 (۴) گشنه کی موم لیدراو: (۵) دهنگی باریکی ناسک [۱] (۱) یسار، سرد:
 (۲) برآمدن، راست شدن مو: (۳) برجسته: (۴) رشته موم کشیده: (۵)
 صدای نازک و زیر.
 زیکاندن: زریکاندن [۱] نگا: زریکاندن.
 زیکانن: زریکانن [۱] نگا: زریکانن.
 زیکر: (۱) کوری دهرویشان بو جه زم بوون: (۲) دوحاخویندن [۱]
 (۱) اجنماع درویشان برای ذکر: (۲) خواندن دعا.
 زیکل: زریک، وشیار [۱] زریک.
 زیکن: مسائی که زور نه زیقن [۱] کودکی که ریاد گر به می کند.
 زیکه: (۱) زریکه: (۲) دهنگی ناسک و باریک [۱] (۱) نگا: زریکه:
 (۲) صدای نازک و زیر.
 زیکه زیک: (۱) زریکه زور: (۲) دهنگی تیز و باریک [۱] (۱) جیغ زیاد
 بچه: (۲) صدای زیر.
 زیگار: شهونشینی [۱] شب نشینی برای سرگرمی.
 زیل: (۱) زریک، زه نگو لهی خه بهردان: (۲) دهنگی باریک و تیز:
 (۳) چه کهره: (۴) بیچه وانهی درشت، ریز: (ته نزیل وانا: ورد نه ندراو):
 (۵) زمانه چکوله: (۶) فامبستی حه سیری بو ریا: (۷) بیوی به هیزو
 ناقه: (۸) به لوکه [۱] (۱) زنگ اخبار: (۲) صدای زیر: (۳) نیش گباه،
 جوانه: (۴) ریز: (۵) زبان کوچک: (۶) نی حصیری: (۷) پیرمرد نوانا: (۸)
 چچوله.
 زیل: دهنگی تیزی باریک [۱] زیر مقابل بم.
 زیلا: نه ملا، فره خی [۱] این طرف.
 زیلان: (۱) زیوان: (۲) ماله ندیکه له کوردستان: (۳) ناوی هو زیکی مزنه
 له لای شاری وان [۱] (۱) نگا: زیوان: (۲) روسنایی در کوردستان:
 (۳) طایفه ای بزرگ در کوردستان.
 زیلک: (۱) مبتکھی به کسمی موبنه، تیرگره: (۲) چه کهره [۱]
 (۱) برجستگی فرج سنورا: (۲) سبزه تازه سر برآورده.
 زیلو: به لاسی له ده زوی لوکه [۱] قرش نخ، زیلو.
 زیلو: (۱) هزاره بی: (۲) زور، زالو [۱] (۱) هزاره یا: (۲) زالو.
 زیله: (۱) زله، شقی، شه قام، شه قازله: (۲) زیندوی چکوله: (نم هه زاره

زبله ی منالان): (۳) زبل: (۴) ورده ناگری ناو خوله مبش [۱] (۱) سبلی:
 (۲) جاندار کوچک: (۳) صدای زیر: (۴) اخگر زیر خاکستر.
 زبله مو: ورده ناگری ناو خوله مبش [۱] اخگر زیر خاکستر.
 زبلی: ناوی چند نیره ی کورده [۱] نام چند نیره از عشایر کرد.
 زبلی: برینی له دل [۱] کتابه از غلب.
 زبمکه: گوندبکی کوردستانه به عسی ویرانی کرده [۱] از روستاهای
 کوردستان که حکومت بعث ویران کرد.
 زبن: جلیکی پشینی نه سب که له دارو چه رم ده کری و ده که وینه بن قونی
 سوار [۱] زبن.
 زبنا: گائی ناره و [۱] زنا.
 زبنات: (۱) تازاردر، به دفر: (۲) زلم، زلم، ناهه قی [۱] (۱) موزی،
 بدجنس: (۲) ستم.
 زبناتکار: زالم [۱] ستمکار.
 زبناع: زبنا [۱] زنا.
 زبناع: زبنا [۱] زنا.
 زبنان: به ندبخانه، زندان، حه بس خانه [۱] زندان.
 زبنانوان: به ندی وان، نه وهی به سهر گیراوان له حه پسا زاده گا [۱]
 زندان بان.
 زبنانه وان: زبنانوان [۱] زندان بان.
 زبنوش: سه رجلی زبن، پارچه به ک که به سه زبنده گبری [۱] پارچه ای
 که بر زبن اندازند.
 زبنج: چه نه، چه ناگه، نه زریک [۱] چانه.
 زبنچک: زنجک [۱] نگا: زنجک.
 زبنچکاو: زنجکاو [۱] نگا: زنجکاو.
 زبندان: زبنان [۱] زندان.
 زبندانه وان: زبنانوان [۱] زندان بان.
 زبندرو: که سی که زبن دروس ده کا [۱] سراج.
 زبندک: گیاندار، جانه وهر، به رانیهری مردگ [۱] زنده.
 زبندگ: زبندک [۱] زنده.
 زبندو: (۱) زبندک: (۲) برینی له سینی و کبیج له له شی بنیاده م: (۳) مله ی
 کیو، بسنو [۱] (۱) زنده: (۲) کتابه از شمش و کک در لباس: (۳) گردنه
 کوه.
 زبندو بو نه وه: راست بو نه وه له پاش مردن [۱] باز زنده شدن.
 زبندور: زبندرو [۱] سراج.
 زبنده به چال: گیاندار کی به زبندوی له خاک دا بنیوری [۱] زنده به گور.
 زبنده به گوز: زبنده به چال [۱] زنده به گور.
 زبنده گی: زاواردنی تمهمن [۱] زندگی.
 زبنده مال: نازه لو مالات [۱] احشام، دام.
 زبنده وار: (۱) زبنده مال: (۲) گبان له بهر به گشتی: (زبنده وار له ولاتدا
 نه ما) [۱] (۱) نگا: زبنده مال: (۲) جانور عموماً.
 زبنده وهر: (۱) زبنده مال: (۲) زبنده وار: (۳) زبنانوان [۱] (۱) نگا:
 زبنده مال: (۲) نگا: زبنده وار: (۳) زندان بان.

زیندی: زیندو [۱] ژنده.

زینسدی خور: یربئی له بیایوی خوئمشزو زالم، بهاوخوور [۱] کسایه از ستمکار، خون آشام.

زینکو: لوتنکی پیشی زین، قهلبوز [۱] زین کوهه. هربوس.
زینگ: زیندو [۱] ژنده.

زینگانی: زاواردنی تممن. زیان [۱] زندگانی.

زینگله: زه ننگه ته تری، تلیسک [۱] تلیسک.

زینگه چال: زینده به جال [۱] ژنده به گور.

زینگه ویون: زینده بوئه وه [۱] دوباره ژنده شدن.

زینگی: زینگانی [۱] زندگانی.

زینو: (۱) مله ی کپو، بستو؛ (۲) زیندو [۱] (۱) گردنه کوه؛ (۲) ژنده.

زینه: (۱) زیتدی، زیندو؛ (۲) دزکوی، زی؛ (۳) زن [۱] (۱) ژنده؛ (۲) نوعی خارین؛ (۳) زن.

زینه مال: زینده مال [۱] احشام. دام.

زینی: (۱) مله ی کیف، بستو؛ (۲) تیخی موئاش، گوئزان؛ (۳) گوندیکه له کوردستان به عسی ویران کرد [۱] (۱) گردنه کوه؛ (۲) استره، نیغ موراش؛ (۳) از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

زیو: (۱) زیف؛ (۲) جیوه، کائزایه کی یزوزی شله هه ره هه نادا؛ (۳) دهنگی به چکه مه لی یجوك [۱] (۱) نفره؛ (۲) جیوه؛ (۳) صدای جوجه برتده کوجولو.

زیو: (۱) زیف؛ (۲) یانگیشتنی به کومهل [۱] (۱) نفره؛ (۲) مهمانی برای همه.

زیوا: گولیکی سهی و جوان ویون خوشه، زه نیهق [۱] گل زینق.

زیوار: زینگانی [۱] زندگی.

زیوار: بهراویز [۱] کتاره، حاشیه.

زیوارگرتن: بهراویز لقی نان [۱] حاشیه دوختن.

زیواره: تیواره [۱] هتگام عصر.

زیوال: تیتول، تیتال، بزگوز [۱] تراشه و برزیاس کهنه.

زیوان: (۱) زیفان؛ (۲) یزاو، له جی ته کان خواردن [۱] (۱) تگا، زیفان؛ (۲) جنبش، تکان.

زیوان: زنده وان، ناگاداری گوزستان [۱] نگهبان گورستان.

زیوانن: بزواتدن، ته کاندن [۱] جنبانیدن، تکانیدن.

زیور: زیلو. هزاربئی [۱] هزارپا.

زیوکا: ناری دگوندی کوردستانه به عسی ویرانی کردن [۱] دوروستای کوردستان که بعثیان ویران کردند.

زیوکفت: (۱) به زیو سواخ دراو؛ (۲) زه نگی وه ک زیو لئ دراو [۱] (۱) سیم اندود؛ (۲) یه رنگ قهره رنگ شده.

زیوکه: گوندیکه [۱] نام دهی است.

زیوه: (۱) یزاو، جولسه، بزاف؛ (۲) زیو، دهنگی به چکه مه لی ساوا [۱] (۱) حرکت؛ (۲) صدای جوجه نوزاد.

زیوه: (۱) جاگو بیر، گوزی بیاوچاکان، زباره تگه؛ (۲) ناری چه ند گوندو چه ند مه لبه ندیک له کوردستان [۱] (۱) گور اولیاء، زبارتگاه؛ (۲) نام چند دهکده و چند منطقه در کوردستان.

زیوه زیو: جیکه جیکی جوجکه مه لان ییکه وه [۱] صدای جوجدها با هم. زیوه وان: زنده وان، زیوان، باسه وانی گوزستان [۱] پاسبان گورستان.

زیوتی: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] روستایی در کوردستان که بعثیان ویران کردند.

زیویان: جولان، بزوان [۱] تکان خوردن.

زیوین: درس کراو له زیو [۱] سیمین. ساخته از نفره.

زیی به: زی، دزکوی، زینه [۱] نوعی خارین.



ژاۋ: (۱) چیت، چیتك، فەمبیش، قامبیش؛ (۲) جەلاكى مازونەكاندن؛ (۳) گىيەكى بۇن خۇشە دە گەل بەنبر و شيرىزى دە كەن [۱] نى؛ (۲) جوب بلند مازوج نكانى؛ (۳) گىيە خۇشبو كە با پنبەر و شيراز آمبزند. ژاۋك: جاجكە، بنىشت [۱] سقز. ژاۋكە: ژاۋك، جاجكە [۱] سقز. ژاۋوفەز: شكۇو پابە بەرزى [۱] جلال و عظمت. ژاۋوك: (۱) جىنەلان، قامبشەلېن؛ (۲) ناوى گوندېكە [۱] نېزار؛ (۲) نام دەي است.

ژاۋەلان: (۱) ژاۋوك؛ (۲) ناوى گوندېكە لە كوردسنان [۱] نېزار؛ (۲) روستايى در كردسنان. ژاۋى: سىراج، شيرىز [۱] شيراز. ژاۋى رۇن: (۱) شيرىز رۇن؛ (۲) چىشنى ژاۋى كە دە گەل ساواری ورد لى دە نرى [۱] كره و كشك؛ (۲) آش شيراز با بلغور. ژاۋى رۇن: (۱) ژاۋى رۇن؛ (۲) چىشنىكە دە گەل وردە ساواری لى دە نرى [۱] نكا؛ ژاۋى رۇن؛ (۲) آشى كە با ربزە بلغور سازند.

ژاعر: زەهر، زەهر [۱] زەهر، سەم. ژاعر بىياش: (۱) تال وەك زەهر لى هانگ؛ (۲) گنخان؛ (۳) برەنى لە دژواری كار [۱] نلخ مانند زەهر؛ (۲) مواد خوراكى فاسد شده؛ (۳) كنايه از دشواری كار.

ژاعردايش: دەرمان خوارد كراو [۱] مسموم شده. ژاعر كەردش: بە سندان و قورنى كرد [۱] كوفتش كرد، مقابل نوش كرد.

ژاعرى: زەهر اوى ليكى جانەوهر [۱] زەهر دەهان جانور، ژاعرىمارى: زەهرە مەار [۱] زەهرمار، دسنامى است. ژاعرىن: تال وەك زەهر [۱] نلخ مانند زەهر. ژاعرىنى: نالايى وەك زەهر [۱] نلخ مانند زەهر. ژاك: هەوەل شير، زەك، فرچك، فرىشك [۱] آغوز. ژاكان: سىس بۇن، چرچ بۇن [۱] بژمردن، بژولېدن.

ژا: بېشگرېكە بەوانا: جىبا بۇن دە گە بەنى؛ (جلكى ژ خۇ كەوانا: لە بەر خونى فرى دە)، جە [۱] از، ز. ژا: (۱) هېنانەووى نالفو جاوینەووى، كاویژ، قاویش؛ (۲) لەوى، لەوئو؛ (۳) با، بان [۱] نىشخوار؛ (۲) آنجا، از آنجا؛ (۳) با. ژار: (۱) زار، نزار، نەخوش و لاواز؛ (۲) نەدار، بى مال، دە سنەنگ، هەزار؛ (۳) زەهر؛ (۴) هەلقراو، نېك نرىنجاو [۱] زار، نزار؛ (۲) بېنوا، فقېر؛ (۳) سەم؛ (۴) چروك شده، بژولېدە.

ژاراوا: (۱) زەهرى نراو، زەهراو؛ (۲) پاشاوا [۱] زەهر مابى؛ (۲) پسابە. ژاراوا: ناوى گوندېكە [۱] نام دەي. ژاراوى: نېكەل بە زەهر [۱] زەهر آلود. ژاراوى: ژاراوا [۱] نكا، ژاراوا. ژار بەر: دەرمانى دژى زەهر [۱] پادزەر. ژارخانە: جىگەي بە خۇبو كردنى بى مال و حالان [۱] نوانخانە. ژاردار: زەهر دار [۱] سەمى.

ژاردان: دەرمانداو كردن [۱] سەم خورائېدن، مسموم كردن. ژار قەندە: خلنەي جگەرە [۱] نېكوتېن، جرم سېگار. ژار قەنگە: ژار قەندە [۱] نېكوتېن، جرم سېگار. ژار قەننە: ژار قەندە [۱] نېكوتېن، جرم سېگار.

ژارك: (۱) زەگە كەنگر؛ (۲) بېنج و موژ، هەرىجى سالى نر هەلداتەو [۱] رېشە كنگر؛ (۲) هر رېشە اى كە در خاك مى ماند و باز سبزی شود. ژار ماسى: گىيە كە دە بكوتن دە چەمى دە كەن ماسبان گېژ دە كا [۱] گىيە است.

ژار و ژەنگ: (۱) نەخوشى لە مردن؛ (۲) پشېوى و ناژاوى ناخو [۱] بېمار مردنى؛ (۲) آشوب خانگى. ژارى: (۱) فەقىرى و نەدارى؛ (۲) گريان و نالېن [۱] بېنوايى؛ (۲) گرىه و زارى. ژارى هەلايل: زەهرى هەلايل، فۇد نالە، هوى بىن مردن [۱] كنايه از سەم بېسار تلخ.

ژاوه ژاوه: (۱) ده نگی نیکه لایوی یوقان: (۲) بر بنی له زه نازه نا [۱] صدای درم آسخته قورباغه ها؛ (۲) کتابه از جنجال و همهمه.

ژاویا: جورا، جاویا و [۱] جو بده.

ژاویای: زاندنی ممشکه [۱] بهم زدن منک.

ژاویسن: (۱) جاوین، جوئسن، جون؛ (۲) کاوسژ کردن [۱] جو بدن؛ (۲) نشخوار کردن.

ژای: با، یان [۱] یا.

ژایسه: زاویا، جاویباگ [۱] جویده.

ژاییه: ژاویا، جاویباگ [۱] جویده.

ژیا: له کن، لئک، لجم [۱] در نزد.

ژیار بون: بنبجوهینان، منال بون [۱] زایدن.

ژیار چون: بنبجو له بهر چون، بنبجو به مردوی هاتنه دنبا [۱] سقط کردن جنین.

ژیل: جگه له [۱] به غیر از، بجز.

ژین: به ته وای، بی نه ولا [۱] قطعاً، حتماً.

ژینی: هرگیز؛ (ایروژینی فروتن نینه) [۱] هرگز.

ژیو: بو خاتری، له بهر [۱] از برای.

ژیونا: له سونگهی، به هوئی [۱] به امید.

ژیهر: (۱) له بهر، بوخاتری، سه بارهت به؛ (۲) ده رس یان شیعی بی کاغزو له بهر کراو [۱] از برای، به خاطر؛ (۲) از بر، حفظ.

ژیهر برن: بپزه له بهر فریدان، منال له بهر بردن [۱] سقط جنین کردن به عمد.

ژیهرچی: بوچی، له بهرچی [۱] به چه دلیل.

ژیهر خو: هر له خووه، له خو به وه [۱] خود بخود.

ژیهرده ریشان: له ژیر درخستن [۱] را آوردن چیزی.

ژیهر فاریشه: (۱) به پنجه وانه؛ (۲) به لای ناوه ژودا [۱] پشت رو، وارونه؛ (۲) سرازیر به صورت وارونه.

ژیهر فقه: له بریکاری نهو، له بانی نهو [۱] به جای او.

ژیهر فقه چون: له سهر کار مانه وه، دهس هه لئه گرتن [۱] لجاجت کردن.

ژیهر فقه کرن: (۱) له بهر خو داکه ندن؛ (۲) روت کردنه وه [۱] از تن خود درآوردن؛ (۲) لخت کردن.

ژیهر فقه کشیان: پاشه کسه کردن، خو کبشانه وه [۱] کنش آوردن عضلات برای رفع خستگی.

ژیهر فقی قالی: همر بو نه وه نده [۱] فقط برای این حرف.

ژیهر فقی یه کنی: ناله بهر نم شنه [۱] به این دلیل.

ژیهر کرن: (۱) له بهر کردنی ده رس و شنی نر؛ (۲) له بهر داکه ندن؛ (۳) بو نه هوئی بهر نه هینانی دره خت [۱] حفظ کردن؛ (۲) از تن درآوردن؛ (۳) مسبب ثمر ندادن درخت شدن.

ژیهر ولو: له بهر شتیکی ناوا [۱] به خاطر جنین چیزی.

ژیهر هنده: جا له بهر نه وه، که وا بو [۱] حالا که اینطور است.

ژیهر هنگی: له بهر نه وه، بو خاتری نم کاره [۱] به این دلیل.

ژیهر هه ف: (۱) بهر انبه به یک؛ (۲) له بهر انبهردا [۱] برابر هم؛ (۲) در

ژاکاندن: چرچاندن، سپس کردن [۱] پزولانیدن، پزمرده کردن.

ژاکانن: ژاکاندن [۱] نگا: ژاکاندن.

ژاکاو: چرچاو، سپس هه لئه گه ژاوه [۱] پزمرده، پزولیده.

ژاکیاگ: ژاکاو [۱] نگا: ژاکاو.

ژاکیان: ژاکان [۱] نگا: ژاکان.

ژال: (۱) زار، زه هر؛ (۲) کون، جی: (هه تگه ژال واتا: جینگهی مېشه نگوبن) [۱] (۱) زهر، سم؛ (۲) جای، لانه.

ژاله: لوزک، لولک، لوبز، رولک [۱] خرزهره.

ژاله سه فه ری: گوندیکی کورده به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای کردستان که حکومت بعث ویران کرد.

ژام: چام، زه نگی کلیسا [۱] ناقوس کلیسا.

ژام کوش: مجبوری زه نگی کلیسا [۱] ناقوس زن کلیسا.

ژان: (۱) نبش، نازاره؛ (۲) ده ردی منسدال بون؛ (۳) نه خوشی؛ (۴) ماست بونه دو؛ (۵) ممشکه زاناندن؛ (۶) ژام [۱] (۱) درد؛ (۲) درد زایمان؛ (۳) بیماری؛ (۴) دوغ شدن ماست؛ (۵) بهم زدن منک؛ (۶) ناقوس.

ژاناز راف: نه خوشی سیل و دبق [۱] بیماری سل.

ژاندار: (۱) به نبش؛ (۲) نه خوشی؛ (۳) جه کدار [۱] (۱) درد آلود؛ (۲) بیمار؛ (۳) مسلح.

ژاندن: هینان و بردنی ممشکه به یال پیوه نان [۱] بهم زدن و نکان دادن منک.

ژان ژور: زان هاتنی زن له منال بونا [۱] درد زایمان.

ژان قه تیش: توشی نه خوشی هانن [۱] دچار بیماری شدن.

ژان کردن: (۱) نیشانی نه ندان؛ (۲) زک نبشه؛ (مناله کم ژانی کرده)؛ (۳) برینی له مانسدهگ بوئی ژور؛ (هیندم غاردا ژانم کرد) [۱] (۱) درد گرفتن اندام؛ (۲) شکم درد، دل درد؛ (۳) کتابه از خستگی بسیار.

ژان کهر دش: نوشی نه خوشی هانن [۱] دچار بیماری شدن.

ژان گرتن: ژان ژور [۱] درد زایمان.

ژانو: بنباده می نه خوش [۱] بیمار.

ژان و برک: زان ده خالبگه وه سنان [۱] احساس درد در تهیگاه.

ژان و ژور: ژانی کم می بهر له منال بون [۱] درد زایمان کمی قبل از زادن.

ژانه زراف: ده رده پاریکه، سیل و دبق [۱] بیماری سل، دق.

ژانه هویرک: ژانی زن سهر له هوه لئه وه [۱] درد زایمان در ابتدا.

ژاتین: (۱) نبشان، نازار بی گه بشتن؛ (۲) نه خوشی کهنن [۱] (۱) درد گرفتن؛ (۲) بیمار شدن.

ژانینی: ژانین [۱] نگا: ژانین.

ژاوه: (۱) ماستی به دو بوگ ده ممشکه دا؛ (۲) کاویر، ژا [۱] (۱) ماست دوغ شده در منک؛ (۲) نشخوار.

ژاوی: جاوین، جوین [۱] جو بدن.

ژاوه: (۱) ده نگی بهق، فرهی بوق؛ (۲) ناوی ژون [۱] (۱) آواز قورباغه؛ (۲) آب صاف.

ژاوه رو: (۱) جومی هه مېشه ژون؛ (۲) مه لئه ند بکه له کوردستان [۱] (۱) رود هه مېشه صاف و گوارا؛ (۲) منطقه ای در کردستان.

روبرو

ژبیرچون: له باد دهر چون، له بیر چون ځای فراموش شدن.

ژبیرځه چون: له هوش چون ځای فراموش شدن.

ژبیرکرن: له بیر چون ځای فراموش کردن.

ژبیرکه تن: له بیر دهر چون ځای فراموش شدن.

ژبارزه: له سالی باره کوه ځای از پارسال.

ژبیلغه: بی خو گرن، بی دره نگ کردن ځای بلا درنگ.

ژبیوه: به باوه. نه به رویشن ځای ایستاده.

ژجی چون: (۱) وهرگه زانی نه ندام: (۲) له شوین خو روبشتن ځای (۱)

درفنگی مصلص: (۲) ترک محل کردن.

ژج: له جی، بوچی، بو ځای چرا.

ژچه: له جی، بوچی، له بهر جی ځای چرا.

ژچهک کرن: جهک لی ساندن ځای خلع سلاح کردن.

ژجی: له بهر جی ځای چرا.

ژحیل که تن: تاقت نمان ځای از نا افتادن.

ژخو: (۱) نه نشیت: (۲) ناها، که وابه ځای (۱) هیچ: (۲) بس اینطور.

ژخوچون: (۱) له هوش چون: (۲) همرسه به خو روبشتن ځای (۱) از هوش

رفتن: (۲) در مسیر خود رفتن.

ژخودانین: له خو کردنه ځای از خود دور کردن.

ژخوکردن: له بهر خو داکندن ځای لباس از تن خود کندن.

ژخوکرڼ: ځخوکردن ځای لباس کندن.

ژدل: بهزاسنی، له دلوه ځای از نه دل، بی تعارف.

ژدورقه: له دوره به، دهر به دور ځای از دور از فاصله زناد.

ژدهرد: له داخی، له حایفی ځای از حیف.

ژدهرځه: (۱) له هه نده رانه: (۲) له دهر وهی مال، له دهر وهی ناوای ځای

(۱) از خارج: (۲) از بیرون از خانه.

ژدهست: له سولگه، به هوای ځای به امید.

ژدهست چون: له کبس چون، زایه بو ځای ضایع شدن.

ژدیل: فهره بو، بزاردنه ځای گوربته وه.

ژدبلا: دوسبهی، دوسبجهی، دوسو ځای پس فردا.

ژرین: مز، قهلابی ځای ارزیز، قلع.

ژزوده: ههرله میزه وه، له زور ځای پیش از این.

ژزیلک: جزیلک ځای جزغاله.

ژزو: جانده ورنکه چکوله بیسنی بره له دزک، ژوشک، ژیشک ځای

جوجه بیغی.

ژژوک: ژژو ځای جوجه بیغی.

ژژوی: ژژو ځای جوجه بیغی.

ژقیسه: (۱) لهوه به لاولوه. دواى نوه: (۲) لهوینا، لهویرا ځای (۱) بعد از آن:

(۲) از آنجا.

ژقه نقه: هیچ نهی، بهلانی کهم ځای حد اقل.

ژل: میورهی باربکی ره ز ځای شاحه باریک ناک.

ژلوق: ټټکل ټټکل ونی سره بهه ځای شلوغ، آشفنگی.

ژلوقان: ژلوق ځای شلوغ، آشفنگی.

ژلوقاندن: ټټکل وټټکل کردن ځای شلوغ و آشفته کردن.

ژلوقاو: به سر به کا شیواو ځای شلوغ و بلوغ شده.

ژلوقباگ: ژلوقاو ځای نگا: ژلوقاو.

ژلوقیان: ژلوقان. ژلوق ځای نگا: ژلوق.

ژله ژان: شیوان. زانله کان له نه کاو ځای آشفتن و بکه خوردن.

ژلیقان: پلیخان ځای له شدن.

ژلیقانن: پلیخاننده وه ځای له کردن.

ژلیوان: ټټکل ټټکل کردن، شیواندن ځای بهم زدن، آشفتن.

ژلیوه: ناژاوه. بشیوی ځای درهم برهمی.

ژلیویان: ژلیوه ځای درهم برهمی.

ژمار: بزار، بزاره ځای شمار.

ژمارتن: بژاردن، نه ژماردن ځای شمردن.

ژملودن: ژمارتن ځای شمردن.

ژمارده: (۱) بژیردراو، حسیب کراو: (۲) هه لیزارده وه هره جاک ځای (۱)

شمرده: (۲) برگزیده و ممتاز.

ژماوه: حساب، بژاردن ځای شماره.

ژماره گهر: (۱) که سنی که ده ژمیری: (۲) که سنی که ده ژوانبته نه ستران و

فال ده بیئی ځای (۱) محاسب: (۲) ستاره شناس.

ژمازیار: حسابا بگر ځای حسابدار.

ژمژیه: جولان و بزونه وه ځای جنبش و حرکت.

ژمن قه: به بیرو هزری من ځای به نظر من.

ژمن وهره: له مننه وه ځای از طرف من.

ژمیره: ژماره ځای شماره.

ژمیرځه: له زره وه، له میرینه وه ځای از قدیم.

ژن: (۱) زه، بشاده می منجکه: (۲) جوئی بیواو: (۳) ژاندن: (۴) داخستن و

پیوه دانی در که ره بنجه ره و قفل و... ځای (۱) جنس لطیف. زن: (۲) همسر

مرد: (۳) بهم زدن: (۴) بسنن در و بنجره و قفل و...

ژن ناپ: ناموژن، ماموژن، براژنی باوک ځای زن عسو.

ژنانه: ههر شتی تابه تی ژنه ځای زنانه.

ژنانی: پیاوی که ناکاری زنانهی هدی ځای مردی که رفتار زنانه دارد.

ژنانیله: ژنانی ځای نگا: ژنانی.

ژنانین: زن هینان، زن هاوردن ځای رن گرفتن.

ژناوژن: پیک گوزینه وهی خوشک یان کج ځای معاوضه دختر با خواهر.

ژنایه تی: که بوانو بی. بهرانبهری پیاوه تی ځای زنانگی، مقابل مردانگی.

ژنباژ: پیاوی که حمز له زور ژان ده کا، داوین نه ز ځای زن باز.

ژنباژی: کاری ژنباژ ځای زن باژی.

ژنباقه: باوه ژن، زردایک ځای زن بدر. زن با با.

ژنبره: برای زنی هاوجوت ځای برادر زوجه.

ژنبره ژن: ژناوژن ځای نگا: ژناوژن.

ژنبره ژنه: ژناوژن ځای نگا: ژناوژن.

ژن به مز: بی ناموس، ده وبت ځای قرمساق.

ژن بی: بیوه ژن. ژنی شو مردگ [۱] بیوه ژن.

ژنتی: برائن [۱] ژن برادر، ژن داداش.

ژن خال: خالوژن، ژن لالو [۱] ژن دایی.

ژن خواز: کسئی که بو ژن هینان ده گه ژنی [۱] کسی که درصدد ژن گرفتن است.

ژن خواستن: داواکردنی ژن که بوئند سه لائی [۱] ژن گرفتن.

ژن خوشک: خوشکی زنی هاوجوئ [۱] خواهر ژن، خازنه.

ژن خو بشک: ژن خوشک [۱] خواهر ژن.

ژندان: کسئی که زنی هه یوه زه بدن نیه [۱] مرد متأهل.

ژنک: (۱) زنی پیاو: (۲) ژنه که، فلاهن ژن [۱] (۱) همسر! (۲) آن زن.

ژنکوک: (۱) زنی نانه واوله ناوه ژا: (۲) زنی بی ناو و نیشان، وهک بوره پیاگ

[۱] (۱) ژن ناقص عقل: (۲) ژن گمنام.

ژن هام: ژن ناب، ماموژن، ناموژن [۱] ژن عمو.

ژنو: له سره را، له نوئی [۱] از نو.

ژنو: زرانی، نه ژنو [۱] زانو.

ژنوکه: جنوکه، جند، جندوکه، نه جنه، نه جنده [۱] جن.

ژن وازن: زناوژن [۱] نگا: ژناوژن.

ژن وژنخوازی: خزمابه نییون دو هوز بان دو بنه مانه [۱] قرابت سببی میان دو طایفه یا دو خانواده.

ژن و میزداپه تی: په یوه ندی نیوان ژن و شو [۱] رابطه زناشویی.

ژن هانین: ژن هاوردن [۱] ژن گرفتن

ژن هاوردن: نامسره په پداکردنی پیاو [۱] ژن گرفتن.

ژنه بی: ژن بی [۱] بیوه ژن.

ژنه تی: ژنایه تی [۱] زانگی.

ژنه فتن: بیستن، بیسن [۱] شنیدن.

ژنه و: بیسره [۱] شنوا.

ژنه و تن: ژنه فتن [۱] شنیدن.

ژنه و بن: ژنه فتن [۱] شنیدن.

ژن هینان: ژن هاوردن [۱] ژن گرفتن.

ژنیاگ: (۱) ژاو: (مهشکه ژنیاگه!؛ (۲) داخراو، بیوه دراو: (دربا ژنیاگه) [۱] (۱) بهم زده: (۲) بسنه شده.

ژنیان: (۱) ژاندن: (۲) بیوه دانی ده رگاو به نجره [۱] (۱) بهم زدن: (۲) بسن درو..

ژنیای: (۱) خاوه ژن، ژندار: (۲) داخراو [۱] (۱) مناهل: (۲) سته.

ژنین: ناخنین، په سناوون [۱] آکندن.

ژنیو: جوین، جینو، درهان، دژنام، سخیف، جو [۱] دشنام.

ژنیه ی: بیستن [۱] شنیدن.

ژو: زانی منال بو [۱] درد زابسان.

ژو: له بهر نه وه، بویه [۱] زانکه.

ژوار: نازاری زور، زانی سهخت [۱] درد زیاد.

ژوان: (۱) بیک گه بستن له جیگه به کی دیاری: (۲) جاو به حاسنم جوئه خه و [۱] (۱) بهم رسدن در جاو از قبل تعیین شده: (۲) چرت.

ژوانگه: جیگه ی به به کتر گه بستن [۱] مبعادگاه.

ژور: لای سهرو، بهره ژور [۱] طرف بالا.

ژور: (۱) لای سهرو: (۲) نوډه، جاوه خانو: (۳) ناوه وه، ناومال: (۴) بهرسبله

[۱] (۱) طرف بالا: (۲) یک باب خانه: (۳) نو، داخل: (۴) غوره.

ژوران: (۱) بلندا بسان، کیوان: (۲) برتئی له سه رماهانن [۱] (۱) بلندها:

(۲) کنایه از موسم سرما آمدن.

ژورگ: نه فران، بهره ژوره [۱] سر بالایی.

ژورگین: (۱) ژورگ: (۲) نهوی لای ژوره وه [۱] (۱) سر بالایی: (۲) بالایی.

ژورنگ: ژورگ [۱] سر بالایی.

ژورو: لای سهرو [۱] فراز.

ژورین: (۱) لای سهروی مه جلیس: (۲) ناو نوډه [۱] (۱) صدر مجلس:

(۲) داخل خانه.

ژوزالک: کاله که مارانه، گوزالک [۱] هندوانه ابوجهل.

ژوزان: بوژان، وه گوزهانن [۱] سر حال آمدن بعد از بیحالی.

ژوزانن: هینانه وه گوز [۱] سر حال آوردن.

ژوزانه وه: بوژانه وه [۱] نگا: زوزان.

ژوژو: ژاو، ژژوک [۱] جوجه نیفی.

ژوژی: ژزو [۱] جوجه تیغی.

ژوژیاگ: وه گوزنه انو، بوژاو [۱] سر حال آمده، نچدید نیر و کرده.

ژوژیان: بوژانه وه، زوزان [۱] نگا: زوزان.

ژوژشک: ژزو [۱] جوجه تیغی.

ژوژان: به زیوان، به شیمان، بژوه وان [۱] بشیمان.

ژوژه: جیوه [۱] زین، جیوه.

ژول: (۱) زاکان: (۲) بزاول [۱] بزمردن: (۲) حرکت.

ژولسه: (۱) زاکاو، سبس هه لگه ژاو: (۲) به شیو، بهر نیشان [۱] (۱) بزمرده:

(۲) آشفته حال.

ژوله: بزاول بزوین، جم، جوئه [۱] جنبش، حرکت.

ژولیاگ: زاکاو، سبس هه لگه ژاو [۱] بزمرده، زولیده.

ژولیان: زاکان [۱] بزمردن.

ژوم: کانی دباری کراو، جه، زورنر بو ده می نان خواردن ده گونری [۱]

وقت معین، اکترأ وعده غذا را گویند.

ژون: جوین، جینو [۱] دشنام.

ژونی: نه ژنو، زرانی، ژنو [۱] زانو.

ژوی: جیوه ی دارو گیا [۱] انگم.

ژه: (۱) جه، جیگه، شوین: (نه نگه): (۲) زوخله ی بادراو بو که وان [۱]

(۱) جا: (۲) زه کمان.

ژه به ژ: جه به ژ، جه به ش، شفتی، هه نی، شوئی زه به ژ [۱] هندوانه.

ژه حر: زهر [۱] سم، زهر.

ژه ره ژ: کهو، مه لکی گوشت خوشی جوان و زه نگیه له کوتر زلنره [۱]

کپک.

ژه ره ک: زپکه، زیرکه [۱] جوش بر پوست.

ژه ف: له یکنر، زه ف: (نه ف) دوپه ف دجون، ژه ف فه نبان [۱] از

پکدبگر.

ژه ف که تن: تەوار کۆن بۆن و ژزان: (جلیکن ته ژه ف که تنی به) [ف] کهنه
شدن و فرسودن.

ژه شهك: نیوان، مابین [ف] بین.

ژه قنه: زه فنه [ف] نگا: زه قنه.

ژه قنه بوت: زه قنه بوت [ف] نگا: زه قنه بوت.

ژه قنه بوت: زه قنه بوت [ف] نگا: زه قنه بوت.

ژه قنه موت: زه قنه بوت [ف] نگا: زه قنه بوت.

ژه قنه صوت کردن: وشه یه که بو خواردنی که سینکی ناخوشه ویست
ده گونری [ف] کلمه ای بجای کوفت و زهرمار کردن.

ژهك: (۱) فرچك، ههول شیر! (۲) زیبوقی جاو! (۳) نبوه گه یشتو، فهريك، بو
گه نمسه شامی فهريك ده گوتری [ف] (۱) آغوز! (۲) ژك، قی چتسم:
(۳) نیم رسیده دانه بلال.

ژه لم: (۱) سبسی، زاكان: (۲) ناوی به توژیرو لیل [ف] (۱) بزمردگی! (۲) آب
کدر.

ژه لمژا: باش نه جاوینی خوراك [ف] تمام نجویدن خوراك.

ژه لمسه: (۱) ژولسه، زاكاو: (۲) شیو باو [ف] (۱) بزمرده: (۲) آشفته.

ژه لمو: نهمال، تمه زه ل، سست [ف] نبل، لش.

ژه م: جهم، ژوم [ف] وعده خوراك.

ژه م بوردو: زه می خواردن له ده ست جوگ [ف] محروم از غذا در وعده
غذا.

ژه م بوردو: ژه م بوردو [ف] نگا: ژه م بوردو.

ژه م هردو: جهم مردو [ف] نگا: جهم مردو.

ژه مك: جهمك، نموه نده ماسندی جاری ده کزته مهشکهوه [ف] نگا:
جهمك.

ژه مهن: (۱) جهمه نان، خواردن له کاتی دیاری کراو! (۲) مابهی ژیان، بۆبو
[ف] (۱) وعده غذا: (۲) قوت، مایه زندگی.

ژه مهن برده: ژه م بوردو [ف] نگا: ژه م بوردو.

ژه مهن بگردگ: ژه م بوردو [ف] نگا: ژه م بوردو.

ژه مهن بوردو: ژه م بوردو [ف] نگا: ژه م بوردو.

ژه مهن بوردو: ژه م بوردو [ف] نگا: ژه م بوردو.

ژه مهنه: ژه مك، جهمك [ف] نگا: جهمك.

ژهن: (۱) باشگر بهرانا: لیدری نامرازی موسیقا: (دهف ژهنه
که مانجه ژهن: (۲) باشگر بهواتا: ژین، تموی شتی زاده نله کینی:

(مهشکه ژهن: (۳) بنه مای وشه ی ژهن وانا: ته کاندانی زان و ناوقه،
حینچکه، فنچک: (نیره که له مبو بنه که ی ده ژهنی): (۴) داخه، بپوه

دهر: (درگا که ی ژهنی): (۵) شتی کردنه وهی هه لاجی [ف] (۱) پسوند
به معنی نوازنده: (۲) پسوند به معنی بهم زنده شهك: (۳) کله ژنی،

جینبیدن کمر در جهماغ: (۴) کسی که در و غیره را می بندد: (۵) کار
پنهنه.

زه نندن: (۱) موسیقا لیدان: (۲) زانندی مهشکه: (۳) حینچکه دان، فنچک
لیدان: (۴) داخستن و بپوه دانی درگا: (۵) برده ناو، تیخستن: (۶) بی

کردنی ناگر [ف] (۱) نواخن: (۲) بهم زدن: (۳) کله زدن در جهماغ: (۴)
بستن و برهم آوردن: (۵) داخل کردن: (۶) افروخن.

ژهنگ: (۱) چلکی سهر کائزا: (۲) به لابه کی گه نمه که ماکیکی زه شی
نامال سوری لئ ده نیشی [ف] (۱) زنگار: (۲) آفتی برای گندمزان.

ژهنگار: (۱) چلکی سهر کائزا: (۲) زهنگی که سسکی ناریک: (۳) مه لیه ندیکه
له کوردستان [ف] (۱) زنگار: (۲) رنگ زنگاری: (۳) منطقه ای در

کردستان.

ژهنگاری: (۱) جوژی هه نجیر: (۲) به زهنگی زهنگار: (۳) خه لکی ولانی
زهنگار [ف] (۱) نوعی انجیر: (۲) به رنگ زنگار: (۳) اهل منطقه «زهنگار».

ژهنگاسن: زهنگی ناسن [ف] رنگ آهن.

ژهنگال: (۱) زهنگال، به لهك بیج، زهنگال: (۲) موری شین، کائزایه که له
زاخ ده کاههنگی شینی تاریکه بو درمان ده شی، موری شینه [ف] (۱)

نگا: زهنگال: (۲) کات کیود.

زهنگالی: (۱) زهنگاری، هه مجیری زهنگاری: (۲) به زهنگی موری شینه
[ف] (۱) نوعی انجیر: (۲) به رنگ زنگار.

زهنگاوی: زهنگ لیدراو [ف] رنگ زده.

زهنگ لیدان: زهنگ لئ نیشن [ف] رنگ زدگی.

زهنگن: زهنگاوی [ف] رنگ زده.

زهنگه سوره: زهنگه سوره [ف] زبور درشت سرخ و زرد.

زهنگ هه لیتان: زهنگ لیدان [ف] رنگ زدگی.

زهنگ هینان: زهنگ لیدان [ف] رنگ زدگی.

زهنگی: زهنگاوی [ف] رنگ زده.

زهنن: زهندن به هه مومانوه [ف] نگا: زهندن.

زهنو: نه ژنو، ژنو، زرائی [ف] زانو.

ژهن وای: ژن خوشک [ف] خواهر زن.

ژهنی: ژن، هه والی پباو [ف] زن، همسر.

ژهنیای: ژهنه [ف] نگا: ژهنه.

ژهنین: ژهنه [ف] نگا: ژهنه.

ژهه: زه، زه [ف] زه کمان.

ژههر: زههر، زههر [ف] سم، زهر.

ژههراو: ژاراو، زههری تراو [ف] سم محلول، زهر آبکی.

ژههراوی: نیکه لاه به زههر [ف] زهرا لود.

ژههرداو: زههر دار [ف] دارنده سم، سمی.

ژههههبا: بای سه مون، گره با [ف] بادسام.

ژههری: وهك زههر [ف] زهه آسا.

ژههرین: زههر دار [ف] بهشی.

ژهههف کرن: له به کتر بی بهش کردن. لیک جیا کرده وه، ژههف کرن [ف]
ازهم جدا کردن، فاصله انداختن.

ژههیز که تی: له کار که وته، له تواناو ناقه [ف] که وتو [ف] از کار افخاده.

ژی: (۱) زینگی، زینگانی: (۲) پیتی به سسر گرتنه وهو بادانه وهه سهر که
له بسان وشه وه دین: (تسم ژی وانا، نیشه): (۳) ژیا، نهره [ف] (۱)

زندگی: (۲) حرف عطف که در آخر آید: (۳) زندگی کرد.

ژی: (۱) ژه، ژه، ژه (۲) برین به نیخ: (سهروژی کرن وانا؛ سهبرین)؛
 (۳) بریتی لهوانه‌ی به شیوه‌ی کرمانجی داخون: (۴) پینی جیا کرده،
 جه: (۵) ناوی پینکی نهلف و بینهکه (۱) زه کمان: (۲) بریدن با نیخ؛
 (۳) کتابه از دارندگان لهجه شمالی: (۴) حرف جدا کردن، از: (۵) نام
 حرف «ژ».

ژیان: زنده گی شارستانه (۱) زندگی شهر وندان.

ژیاری: شارستانه‌تی (۱) شهر نشینی، تمدن.

ژیان: زی، زبگی (۱) زندگی.

ژیاندار: زیندو (۱) زنده.

ژیاندن: به خبو کردن، بزویی دان (۱) زندگی دادن.

ژیانن: ژیانن (۱) زندگی دادن.

ژیانهوه: (۱) زیندو بونهوه: (۲) بوژانهوه (۱) باز زنده شدن: (۲) سرحال آمدن.

ژی بابو: خبوی زاراهوی کرمانجی، نهوی به کرمانجی فسه ده کا (۱) کُرد
 «کرمانجی».

ژی بون: لی جیا بونهوه (۱) جدا شدن.

ژی حه ز کرن: حه زلی کردن، خوش ویستن (۱) دوست داشتن.

ژی دهر: (۱) بنه‌ما، زه گه‌زی وشه: (۲) به جگه، جگه (۱) منشا، مصدر؛
 (۲) بجز.

ژی دهر که فتن: دهر و ست هانتی کار، بیک هینان (۱) چیره شدن بر کار
 ناب آوردن، به انجام رساندن.

ژی سر: (۱) به‌ناوه، ناقل، زانا: (۲) له گربان به‌سکرده (۱) دانا، عاقل؛
 (۲) از گریه باز استاده

ژی سر: (۱) لای خوارو: (۲) بن: (۳) بزای ژیر بیست (۱) فروه: (۲) زیر؛
 (۳) کسه اعراب.

ژی ناگوه: ده‌سه‌چبله (۱) افروژه.

ژی رآخه: زایه‌خ (۱) زیر انداز.

ژی راف: بناو، هه شتی که بن ناو ده‌کوی (۱) هرچه در آب فرو رود،
 غوطه‌ور.

ژی رافک: مده‌ی بینه، مده‌ی ده‌ژیر ناو (۱) شنای زیر آب.

ژی راو: (۱) ژیراف: (۲) زه‌ه‌ندی ناوی پس (۱) نگا: ژیراف؛
 (۲) مجرای فاضلاب.

ژی رینستیگان: نالیه‌کی، ده‌فری پهلای بن نینسکانی چای (۱) نعلبکی.

ژی ربال: (۱) بن هه‌نگل: (۲) برینی له‌په‌نابرده (۱) زیر بغل: (۲) کتابه از
 پناهنده.

ژی ربون: له گربان به‌س کردن (۱) از گریه باز ایستادن.

ژی ربونهوه: ژیر بون (۱) از گریه باز ایستادن.

ژی ربه‌ران: داری لای خواروی جوارچیوه‌ی ده‌رگا (۱) چوب پایین
 چارچوب در.

ژی ربه‌ره ژور: له خواره‌وه بو بالا (۱) از پایین به بالا.

ژی ربه‌ره ژور: له خواره‌وه بو بالا (۱) از پایین به بالا.

ژی رپاله: ژیر نینسکان (۱) نعلبکی.

ژی رجفاره: ته‌بله‌کی جگه‌ه (۱) زیر سیگاری.

ژی رجگه‌وه: ژیر جفاره (۱) زیر سیگاری.

ژی رجله‌کی: به‌نهینی، بی نه‌وی که‌س بزانی (۱) محرمانه.

ژی رجهم: (۱) به‌رچاو‌زی، به‌رچاو (۲) دواکه‌ونه، به‌رزه‌وه (۱) زیر نظر،
 زیر مراقبت: (۲) پیرو.

ژی رجه‌ناگه: (۱) به‌رخه‌به‌به، به‌رجبله: (۲) حشل و زه‌نه‌ری که به به‌ر
 چه‌ناگه‌دا دبت: (۳) به‌زوی مل‌بئج (۱) غبغب: (۲) زیوری که زیر

جانه را می‌گیر: (۳) شال گردن.

ژی رجه‌نه: ژیر چه‌ناگه (۱) نگا: ژیر چه‌ناگه.

ژی رخان: نو‌ده‌ی بنه‌وه له خانو (۱) اطاق زیر زمین.

ژی رختین: (۱) دانه‌بنه‌وه: (۲) برینی له زیان لبدان و نابوت کردن (۱)
 (۱) زیر گذاشتن: (۲) کتابه از ورشکست کردن.

ژی ردار: (۱) داری خواره‌وه‌ی جوارچیوه‌ی تمون: (۲) پینی که ژیری هه‌به
 (۱) چوب بابینی دستگاه قالببافی: (۲) حرف مکسور.

ژی ره‌وه: (۱) ژیر به‌ران: (۲) یاژنه‌ی ده‌رگا (۱) نگا: ژیر به‌ران: (۲) باشنه
 در.

ژی ره‌رانه: ژیره‌وه (۱) نگا: ژیره‌وه.

ژی ره‌رگا: پاژنه‌ی ده‌رگا (۱) باشنه در.

ژی ره‌ویا: (۱) هه‌رجه‌ک بنوانی به بن به‌مردا بر‌وا: (۲) بنه‌وی دهریا (۱)
 (۱) رونده زیر دریا: (۲) زیر دریا.

ژی ره‌ریایی: ژیره‌وه‌ریا (۱) رونده زیر دریا، زیر دریایی.

ژی ره‌سه: به‌رده‌سه، گوئی به‌فه‌رمان (۱) زیر دست، فرمانبردار.

ژی ره‌ست: زیر ده‌س (۱) نگا: زیر ده‌س.

ژی ره‌ستان: (۱) نوک‌هران، خزمه‌تکاران: (۲) که‌ل‌په‌لی به‌رده‌ست له
 مالدا (۱) زیر ده‌ستان: (۲) ظروف و اثاثیه که همیشه استعمال

می‌شود.

ژی ره‌سته: زیر ده‌س (۱) نگا: زیر ده‌س.

ژی ره‌ستی: به‌ره‌رمانی، خزمه‌تکاری (۱) زیر دستی، فرمانبرداری.

ژی ره‌سه: زیر ده‌س (۱) نگا: زیر ده‌س.

ژی ره‌رآخه: زایه‌خ (۱) زیر انداز.

ژی ره‌زوی: (۱) ژیره‌وه‌ریا: (۲) خه‌فسان، جلی ناو‌ریشم که له بن زریوه
 ده‌بوشر (۱) نگا: ژیره‌وه‌ریا: (۲) خفزان.

ژی ره‌زویه: ژیره‌وه‌ریا (۱) نگا: ژیره‌وه‌ریا.

ژی ره‌زوان: (۱) بی زمان: (۲) برینی له‌به‌رنیل (۱) زیر زبان: (۲) کتابه از
 رشوه.

ژی ره‌زوان چه‌شتن: برینی له‌سه‌لی ده‌هینان (۱) استمزاج، کتابه از
 حرف کشیدن.

ژی ره‌زه‌مین: (۱) توژی ناوه‌وه‌ی هه‌رد، به‌رانبه‌ری سه‌رزه‌مین: (۲) ژیرخان
 (۱) لابه‌ داخلی زمین: (۲) اتاق زیر زمین.

ژی ره‌زه‌وی: زیر زه‌مین (۱) نگا: زیر زه‌مین.

ژی ره‌زه‌وین: ژیره‌وه‌مین (۱) نگا: ژیره‌وه‌مین.

ژی ره‌زوی: ژیره‌وه‌ریا (۱) نگا: ژیره‌وه‌ریا.

ژیرسه‌ر: (۱) بال‌گه، سه‌نیر: (۲) برئسی له که‌ین و به‌ین: (شنی له زئیرسه‌ریابه) [۱] (۶) بالئش: (۲) کنا به از فکر نوطنه.
 ژیرقلیان: نانی سه‌رله به بان [۱] ناشنایی، صبحانه.
 ژیرکراس: فانیله. به‌رگنی که له ژیرکراسه‌وه بو ناره‌قه‌مزین ده‌پوئسری [۱] زیر پیراهن.
 ژیرکردن: خافلانندی منال نا نه‌گری [۱] سرگرم نمودن بچه تا کر به نکند.
 ژیرکردنه‌وه: دمس پی له گریان هه‌لگرتن [۱] بچه را از گر به واداشتن.
 ژیرکه: (۱) منالی عاقل: (۲) ژرور [۱] (۱) کودک عاقل: (۲) جوجه‌نیغی.
 ژیرکه‌فتن: (۱) له گه‌مه‌دا دوزاندن: (۲) سه‌رنه‌که‌ونن له کاریکا: (۳) ناسوت بون [۱] (۱) در بازی باختن: (۲) موفق نشدن در کار: (۳) ورشکست شدن در معامله.
 ژیرکه‌له: منالی خوین‌سیر: [۱] بچه دوست‌داشنتی.
 ژیرکه‌له: ژیرکه‌له [۱] بچه دوست‌داشنتی.
 ژئی که‌وان: نه‌ورخوئه‌له بادراره‌ی نیری به‌که‌وان پی داویرزا [۱] زه‌کمان.
 ژیرکه‌وتن: زیرکه‌فتن [۱] نگا: ژیرکه‌فتن.
 ژیرکیره: خزمه‌نکار [۱] خدمتکار.
 ژیرگ: خواری، لای خواری [۱] پایین.
 ژیرگین: نه‌وی بن‌بنه‌وه [۱] زیرین.
 ژیرلچه‌کی: برنه‌برت [۱] زیرلی حرف زدن.
 ژیرماله: پاشماله [۱] سرابدار.
 ژیرو: (۱) ژیرگ: (۲) لای قوبله، جه‌نوب [۱] (۱) پایین: (۲) جنوب.
 ژیروژور: (۱) سه‌ره‌ونسخون، قلب: (۲) برئسی له کاول بون [۱] (۱) زیر و زیر، وازگون: (۲) کنا به از ویران شدن.
 ژیره: زیره [۱] زیره.
 ژیره: شنی زیره‌وه [۱] چیز زیرین.
 ژیره‌ار: به‌ردی بنه‌وه‌ی ناسباو [۱] سنگ زیرین آسیا.
 ژیره‌خه‌ن: رابه‌خ [۱] زیرانداز.
 ژیره‌وژور: ژیروژور [۱] نگا: ژیروژور.
 ژیره‌وکردن: ژیرکردنه‌وه [۱] نگا: ژیرکردنه‌وه.
 ژیره‌وکردن: شاردنه‌وه. وه‌شارتن [۱] پنهان کردن.
 ژیری: ناقلی، زانایی [۱] دانایی.
 ژیری: زیر [۱] پایین.
 ژیرین: زیرگین [۱] زیرین.
 ژیزو: ژرور [۱] جوجه‌نیغی.
 ژیزو: ژرور [۱] جوجه‌نیغی.
 ژیزی: ژرور [۱] جوجه‌نیغی.
 ژیشک: ژرور [۱] جوجه‌نیغی.
 ژیشان: به‌زوان، پوزمان [۱] پشیمان.
 ژینکرن: (۱) برین به تبخ: (۲) جیا‌کردنه‌وه [۱] (۱) بریدن با نیغ: (۲) جدا کردن.
 ژیکه‌له: ژیرکه‌له، خونجیلانه، خونجیله [۱] کوچولوی دوست‌داشنتی.

ژینگر: نه‌نگوسبلی سه‌ر به‌نجه که ژئی که‌وانی پی ده‌گیری [۱] زه‌گیر، انگشتانه‌ تیراندان

ژئی گرتن: (۱) لاسا، لاسابی: (۲) دزینی هونه‌ر له هونه‌رمه‌ندان [۱] (۱) نقلید: (۲) کبی از هتر هنرمندان.

ژینگیر: زینگر [۱] نگا: زینگر.

ژیل: (۱) زیله‌مو، زیله: (۲) بزین و جولان: (۳) ورد، پنجه‌وانه‌ی درشت: (بن‌ژیل وانا: وردی بن که‌وتو له بیزنگ) [۱] (۱) اخگر زیر خاکستر:

(۲) جنبش: (۳) خرد ورین.

ژیل: (۱) زیله‌مو: (۲) گولی دارمبو: (۳) کارا مه‌بی [۱] (۱) اخگر زیر خاکستر: (۲) شکوفه‌ تاک: (۳) مهارت.

ژیلافه: کارا، کارزان [۱] ماهر.

ژیلوک: هویئی په‌نیر، نامبانی په‌نیر، شیلوک [۱] بنبرما به.

ژیلک: ژیلوک [۱] بنبرما به.

ژیللا: ژیرزا، له خواره‌وه: (ده ژیللا هات له ژوردا جو) [۱] از پایین.

ژیله: (۱) زیله‌مو: (۲) نهرزه‌ی ورد: (۳) ورد [۱] (۱) اخگر زیر خاکستر:

(۲) تگرگ ریز: (۳) ریز.

ژیله‌مو: زیله‌مو [۱] نگا: زیله‌مو.

ژیلی: له‌رز، له‌رزه [۱] لرزش.

ژیلی عه‌رد: بوئه له‌رزه [۱] زلزله.

ژین: زینگی، ژیان، زی [۱] زندگی.

ژیو: زیندو [۱] زنده.

ژیوار: (۱) زه‌واردنی نهمن: (۲) باری زیان، چوئیه‌نی ژین: (۳) بزبو [۱] (۱) زندگی: (۲) کیفیت زندگی کردن: (۳) مابه زندگی.

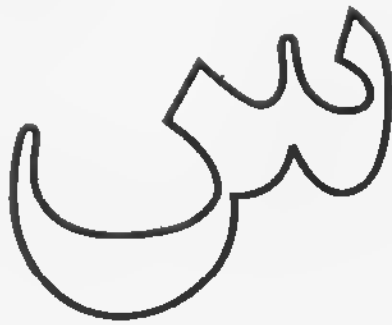
ژیوه‌ر: زینانی شارستانبانه، ژیاری [۱] نعمدن، زندگی شهر نشینی.

ژیوه‌رو: هه‌له‌سوئی له‌ره‌ز پاش باران له جیی کویستان [۱] سر بر آوردن علف بعد از باران در بیلاق.

ژیهاتن: شیاوی، لایی [۱] شایستگی.

ژیهاتی: (۱) شیاوی کار، لایی: (۲) هه‌لکه‌وت، بلبه‌ت [۱] (۱) شایسته: (۲) نابغه.

ژی بی: که‌سبک که به زاری کرمانجی داخویئی [۱] دارای لهجه کرمانجی.»



س: ۱) له دواى وشه و پیتی خه بهردانه: (نهمه س): ۲) پینی بیده نگ کردن. (س هیچ ده نگ مدکه): ۱) ادات خبر است: ۲) خاموش باش. هیس.

سا: ۱) کات، دم: (نو سا جوان بوم): ۲) که دوا بو. نیترا: (سامنیش دهم): ۳) عاسمانی بی هور: (سامال): ۴) سنبهر: (له سای جناران): ۵) بریتی له دالده. به نای به نایهر: (له سای تودا جه سایمه وه): ۶) سواو لوئس بوگ: (کاورایی سانه فله وانا: عه قلی سواوه): ۷) بو: (سامن بشنه وانا: بو من بنیره، ساجی وانا: بوچی): ۱) هنگام: ۲) پس، که اینطور: ۳) آسمان صاف: ۴) سایه: ۵) کنایه از پناه نیاخته: ۶) ساییده: ۷) برای.

سائه قیل: شبتو که، حوّل و نه فام: ۱) خل. گیج و نفهم.

ساب: ترس، سام، ساو، عه بیت: ۱) ترس.

سابات: که بر. مالی کویستانی له چرو: ۱) خانه ترکه بی بیلاقی.

ساباق: شوین و جبگه ی زور به رفه وان: ۱) جای وسیع.

سابخور: ورگ بری هه زم نه کراو که نه خوشین تیر: ۱) امتلا.

سابراوا: گوندبکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد: ۱) از روستاهای کردستان که بعشبان و بران کردند.

سابرین: نه گه. نبری: ۱) تکه. شک، بز نر.

سابلاخ: سابللاغ: ۱) نگا: سابللاغ.

سابلاخ: ناوی پیشوی شاری مه هاباده. سابللاغ: ۱) نام سابق شهر مه هاباد.

سابوره: ۱) نیره موک. نه نیرنه من: ۲) تمخته ی زه شی فیرگه: ۱) مُخت. خواجه: ۲) تخته سیاه مدرسه.

سابون: شتی که له بهزو خو له میشیکی تابه تی سازه کری و جهوری پی ده شون: ۱) صابون.

سابوناقه لئ: گیاهی که له ناوا که ف ده کا: ۱) گیاهی است کف می کند.

سابونواو: که فوا ی سابون: ۱) کفابه صابون.

سابونچی: سابونکهر: ۱) صابون ساز.

سابونئ: ۱) مه لیکه به قه د زاق زه نگی بوری خو له میشه و بالی زه شه. قه له سابونئ: ۲) جو ری کو تری زله، شینی تاجوخه: ۱) نوعی کلاغ: ۲) نوعی کیوتر.

سابین: سابون: ۱) صابون.

ساب: ۱) کوی سوری خهران: ۲) بهردی تنک و لوئی گوی چم که مثال گه ده ی پی: ۱) توده غله در خرمن: ۲) شن صاف و نازک که اسباب بازی کودکان است.

سابوک: چه کمه، که رشی مل دربو: ۱) چکه.

سابیتک: ۱) میچی خانو: ۲) کاربته، دیره گ: ۱) سقف: ۲) بالار.

سابیته: ۱) سابیتک: ۲) لای هره بلند: ۱) نگا: سابیتک: ۲) بلندترین نقطه.

سات: ۱) کات، وه خت: ۲) تاو، ده میکی زور کم: ۱) وقت: ۲) آن، لحظه.

ساتاخه: گولینگه و ریشو: ۱) منکوله و برن.

ساتان: ۱) کوترانی چه لئوک: ۲) برینی له دهرینی زنان: ۳) برینی له

زان و سمت: (نازانی چون سمت و ساتانگی هه یه): ۴) جو ری

قوماش: ۱) کوبیدگی شالی: ۲) کنا به از تنبان زانه: ۳) کنا به از ران و باسن: ۴) نوعی پارچه.

ساتاندن: کوتانی چه لئوک: ۱) کوبیدن شالی.

ساتف: شیلان به دست. که هه ریو هه ویر نیرن: ۱) جلاندن خمیر.

ساتل: ۱) به روش. مه نجل: ۲) سه نل، به رفه ج: ۱) دیگ: ۲) سطل.

ساتمه: هه لئو نگوتن، زه ت بردن و که وتن: ۱) سکندری.

ساتور: ۱) چه په چاخ: ۲) برینی له تمه لی له ش گران: ۱) سا طور: ۲) کنا به از سست کار و تنبل.

ساتورک: چه په چاخ: ۱) سا طور.

ساتوری: ژنی که کیری ده سکرد به کار بهینی، کیرمه خمر: ۱) زنی که آلت مصنوعی استعمال کند.

ساتی: ۱) نه هه میشه بی. کاتی: ۲) به له. له ز: ۱) موقنی، وقتی: ۲)

شتاب.

ساج: (۱) ده فریکی په‌لی قوباوی ناسنه بو نان کردن و بریشکه برژاندن: (۲) جوړی داره دارتاشان ده کاری ده کن [۱] ساج: (۲) نوعی چوب دروگری.

ساجاخ: گولینگه ورشوی زین و جلگی پیاوانه [۱] منگوله و پرز کناره زین و لباس مردانه.

ساجلهخ: زه‌نبریکه له برج ده‌دری [۱] زیوری که بر زلف بندند. ساجوړ: (۱) داریکه به به‌نیک ده‌خرینه ملی سه‌گ. سه‌مه‌ندوک: (۲) قونوی فیشه‌ک که ده‌خرینه ناو‌نغه‌نگی زه‌شاشوه، خه‌شاپ. ده‌راغ [۱] ساجوړ: (۲) خشاب تیر.

ساجی: ناننی که به ساج کرابی [۱] نان ساجی.

ساج: (۱) بنه‌مای ساجان که وانا، ده‌گل زابواردن: (۲) زاخ [۱] ریشه کلمه «ساجان» به‌معنی سازش: (۲) زاج.

ساجاخ: ساجاخ [۱] نگا: ساجاخ.

ساجاخه: ساجاخ [۱] نگا: ساجاخ.

ساجان: فیول کردن، ده‌گل زابواردن [۱] سازش، نحمل کردن.

ساجمه: (۱) گرموله‌مزی ورد که ده‌بکته‌نه ناو‌نغنگی زاو: (۲) برتی له زیپک پندادان، قسمی به تیگول [۱] ساجمه: (۲) کتابه از منلک.

ساجنای: ساجان [۱] نگا: ساجان.

ساج و پهرچم: موی سمرنویلی منال که بو جوانی ده‌به‌نینه‌ده [۱] کاکل بر پیشانی بجه.

ساجی: له‌هرچی، بوچی [۱] جرا، برای جبه.

ساجین: (۱) ساجان: (۲) داریکه وه‌کو گونبا جولاً ده‌کاری دیننی [۱] نگا: ساجان: (۲) چویی است گونبا مانند در بافندگی.

ساجنپ: خاوه، خودان، خبو، خاوه‌ند [۱] صاحب.

ساجنیو: ساجنپ [۱] صاحب.

ساخ: (۱) تندر و س، نه‌بیمار: (۲) مالی بی‌عیب: (۲) مروی بی‌فروفتل، راست [۱] سالم: (۲) کلاهی بی‌عیب: (۳) انسان راست و درست.

ساخت: (۱) ده‌سکرد: (۲) ساجان [۱] ساخت: (۲) سازش.

ساختمان: خانو‌بهره [۱] ساختمان.

ساختوپاخت: پلک‌هانتی نه‌ننی بو کاریک، که‌بین‌وبه‌بین [۱] توافق بر توپلند.

ساختومان: ساختمان [۱] ساختمان.

ساخته: (۱) درو، بوختان: (۲) گزی و تله‌که [۱] دروغ، بهنان: (۲) نبرنگ.

ساخته‌چی: (۱) ده‌سبر، فیلباز: (۲) دروه‌نیه‌ست [۱] کلاه‌دار: (۲) دروغ‌پرداز.

ساخته‌چینی: ده‌سبری، فیلبازی [۱] حبله‌بازی، نبرنگ‌سازی.

ساخته‌کار: ساخته‌چی [۱] نگا: ساخته‌چی.

ساختکردنه‌وه: روشن کردن‌وهی شتی نه‌زانراو [۱] روشن کردن معجول. ساختله‌م: بی‌کدم و کوژی [۱] درست.

ساختور: روتنه‌نی ناو‌لیره‌وار که روژ لئی نه‌دا [۱] جایی در جنگل که درخت

ندارد و آفتاب می‌زند.

ساخوشک: میوه‌ینی له‌بهر ساوشک کرابی [۱] میوه در سایه خشک شده. ساخه‌س: داری پزلین و پوپ که سای خه‌ست و پزه [۱] درخت انبوه و پرشاخ و برگ پرسایه.

ساخی: (۱) بی‌عیبی: (۲) دزی نه‌خوشین [۱] بی‌عیبی: (۲) سلامت. سادار: (۱) داری که سای هه‌به: (۲) دین، شبت، لیوه [۱] درخت سانه‌دار: (۲) دبوانه.

سادانی: جوړی تری [۱] نوعی انگور.

سادو: جینگمی چاندنی تو که بوینی به شتل [۱] خزانه در اصطلاح کشاورزی.

ساده: (۱) بی‌نخش و خدت، ساکار: (۲) ده‌سروث، لاری مو له‌زونه‌هانگ: (۳) به‌سه زمان و گیلوکه: (۴) هاسان: (کاریکی ساده‌به) [۱] بدون نفس: (۲) امرد، نوجوان بی‌مو: (۳) ساده‌لوح: (۴) آسان.

ساده‌کار: به‌سه‌زمان و گیل [۱] ساده‌لوح.

ساده‌لوح: ساده‌کار [۱] ساده‌لوح.

ساده‌لوک: ساده‌کار [۱] ساده‌لوح.

ساده‌هی: وشه‌ی هانه‌دان، ده‌سا ده‌ست پی بکه [۱] کلمه نحر بک، پس شروع کن.

ساده‌یی: (۱) بی‌مویی، بی‌نوکی: (۲) به‌سه زوانی، ساده‌کاری [۱] بی‌مویی: (۲) ساده‌لوحی.

سار: (۱) به‌رانبه‌ری گهرم، چاپک: (۲) دابارینی به‌رد: (سه‌نگه‌سار): (۳) سدر: (خاکه‌سار): (۴) جاز، شوین، جی: (۵) حوشنر: (ساره‌وان) [۱]

(۱) سرد: (۲) فرود آمدن و بارش سنگ: (۳) سر: (۴) زار، جای: (۵) شنر. سارا: (۱) چول، بیابان: (به‌جی نایه ده‌بی زو‌گه‌بنه سارا / هدی نادابی

مه‌جنونی له‌شارا) «مه‌حوی»: (۲) ناوی ژنانه [۱] صحرا: (۲) سارا نام زنانه.

سارانشین: جوله‌هرست، ده‌شته‌کی، کوزه‌ری [۱] صحرا‌نشین.

سارد: (۱) چاپک، سارا: (۲) برتی له‌بی‌مه‌یل [۱] سرد: (۲) کنایه از بی‌رغبت.

سارداو: (۱) ژیرخان: (۲) فولکه له‌زمین بو‌تاو نیدا، سارد کردن [۱] زیرزمین: (۲) سردابه.

سارداوه: فولکه‌ی بین عمرز بو‌تاو سارد کردن [۱] سردابه.

سارداویی: هه‌سنی سهرما [۱] احساس سردی.

ساردبوون: (۱) له‌گهرمی زرگار بوون: (۲) برینی له‌بی‌نیلنفتاتی [۱] سرد شدن: (۲) کنایه از بی‌النهانی.

ساردبوونه‌وه: (۱) چاپک بوئی شتی داغ: (۲) برینی له‌ناهو‌میدبوون له‌کار: (۳) برینی له‌مردن [۱] سرد شدن گرم: (۲) کنایه از رغبت نماندن در کار: (۳) کنایه از مرگ.

سارد کردن: هه‌واساردبوون [۱] سرد شدن هوا.

سارد کردن‌وه: (۱) شنی گهرم سارد کردن: (۲) برینی له‌کوشن: (به‌گولله ساردی کرده‌وه): (۳) ناهو‌مید کردن [۱] گرم را سرد گردانیدن: (۲)

کنایه از کشتن: (۳) نومید کردن.

- ساردوسر: (۱) زورسارد: (۲) زور بی مهبل و ناره زو [۱] (بسیار سرد: ۲) بی رغبت.
- ساردوسری: (۱) وه خشی زورسارد: (زستسانان له جهنگی ساردوسری دا): (۲) بی مهلی تهواو [۱] هنگام سرمای سخت: (۲) بی رغبتی نام.
- ساردوسه رما: وهخت و جهنگی ههواساردی [۱] هنگام سرما.
- ساردوگه رم: (۱) ناوی نیوه گهرم، شله تین: (۲) ده فری که ناو ناماوه ی زور به ساردی یان به گهرمی زاده گری: (۳) برینی له دهرس له زریان وه رگرن [۱] ولرم: (۲) ترموس، فلاسک: (۳) کتابه از نجارب زندگی.
- ساردونیا: ناوی گولیکه [۱] نام گلی است.
- سارده: (۱) مهره زه ی که ونینه بایزه وه: (۲) گیابه که به شکل له چله گه نم ده کا [۱] شالی که دبر کرده و به بانیز رسیده: (۲) گیاهی است شبیه گیاه گندم.
- سارده سندان: (۱) جورئ نه خوشی و لاخی به رزه: (۲) وشه به که وه ک توزه لقورت [۱] (۱) نوعی بیعاری دام و سنور: (۲) کلمه ای بجای کوفت و زهرمار.
- سارده سنگان: سارده سندان [۱] نگا: سارده سندان.
- سارده مه نی: خواردن و خوارده وه ی سارد [۱] خوراک و نوشابه سرد.
- سارساروک: (۱) ناوون کمره وه: (۲) چمرخ و خه له کی گه مه ی زاروکان [۱] (۱) حشره ای که بر سطح آب در حرکت است: (۲) چرخ و فلک.
- سارسته: رسته ونه ی نانهواو وه ک: (بایزه بگوت...) [۱] شبه جمله.
- سارقی: بوخجه، برنسکه [۱] بقچه.
- سارتکه: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] از روسناهای کردنشین که بعینان ویران کردند.
- سارمه: (۱) گیابه که بنه که ی بو ده قی چیت به کاردی: (۲) نه خشی نه قه ل دروی زین: (۳) گولینگه له ناویرشم و نالغزئو: (۴) قوزاخی به مو: (۵) دونه ی گه لا: (۶) جورئ همرمی [۱] (۱) گیاه سلمه: (۲) گلدوزی بر زین: (۳) ایریشم با تار نفره ناییده: (۴) غوزه پنبه: (۵) دلمه برگ مو: (۶) نوعی گلابی.
- ساروج: ناسنی ده سسکداری ناگرکیش که ناگری بی هدلگیر وه رگیر ده کدن [۱] آتش کش، چمچه آتش.
- ساروخ: چاره که ی سمر [۱] سرپوش زنانه.
- ساروقامیش: ناوی گوندیکه [۱] نام روستایی است.
- ساروکی: مروی زور له سرما ته نس [۱] آدم سرمای.
- ساروله: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که بعینها ویران کردند.
- سارومار: بریتی له زور بوگن: (بوئی ساروماری لی دی) [۱] کتابه از بوی بسیار گند.
- سارومه: جورئ تهنگ [۱] نوعی تفنگ.
- ساره: (۱) بهره به بان، سوژو: (۲) به بانی روزی دوایی: (۳) وشتر [۱] (۱) صبح زود، پامداد: (۲) فردا: (۳) شتر.
- ساره زی: سبه ی زو، سوژی، سهره نای روزی که دبت [۱] فردا پامداد.
- ساردها: مینجکدانی بیجو، مزاندنی بهر له دوشین بو شیردادان [۱] مک زدن بهجه دام قبل از دوشیدن به قصد شیردهی مادر.
- ساره وان: وشتره وان، شفانی ده فهان [۱] ساریان.
- ساره وانان: ناوی گوندیکه [۱] نام دهی است.
- سارزئو: پر بونه وه ی برین و چایونه وه ی [۱] النیام زخم.
- ساریش: سارزئو [۱] النیام زخم.
- ساز: (۱) نامرازی موسیقی: (۲) دلخوش: (۳) ده وله مه ند: (۴) ناماده: (۵) بارگو که ل و بهلی سه فهر: (۶) پاشگری بهوانا: دروسکمر [۱] (۱) ساز موسیقی: (۲) شاد و سرحال: (۳) تروتمند: (۴) آماده: (۵) رخت سفر: (۶) پسوند به معنی سازنده.
- سازان: ساجان [۱] سازش.
- سازاندن: (۱) پیک هینانه وه ی دو دژ: (۲) نه انجامدانی کار [۱] (۱) آشنی دادن مخالفین: (۲) انجام دادن.
- سازای: دروس کردن [۱] ساختن.
- سازبوون: (۱) ناماده بوون: (۲) ده وله مه ند بوون [۱] (۱) آماده شدن: (۲) تروتمند شدن.
- سازبه ند: (۱) سازنده، ساززن: (۲) ده سنه ی موسیقارونه نان [۱] (۱) نوازنده ساز: (۲) ارکستر، دسته نوازندگان.
- سازدان: ناماده کردن [۱] مهیا نمودن.
- سازشمت: (۱) ساجان: (۲) ناشنی [۱] (۱) سازش: (۲) آشنی.
- سازقان: (۱) سازبه ند: (۲) موسیقار [۱] (۱) نوازنده: (۲) موزیکال.
- سازکردن: (۱) ناماده کردن: (۲) راست کردن، ناوکردنی کچ بو میردین کردن [۱] (۱) مهیا نمودن: (۲) راضی کردن دحتر برای ازدواج.
- سازگری: ناماده کراو [۱] مهیا.
- سازگار: به ناره زوی مزاج: (ناویکی سازگاره، ههوا ی زور سازگاره) [۱] موافق طبع، سازگار.
- سازنده: (۱) زورنازن، سازلنده: (۲) بریتی له بی شرم و زمان درئو [۱] (۱) سرناواژ، نوازنده: (۲) کتابه از بی شرم و زبان دراز سازنده سازنده [۱] نگا: سازنده.
- سازویاز: ساختن و باخت [۱] توطئه، نهانی.
- سازو سهودا: خه بالانی بر بوج [۱] خیال پردازی.
- سازریان: سازان [۱] سازش.
- ساززین: سازان [۱] سازش.
- سازوور: ساجور [۱] نگا: ساجور.
- ساسون: چیا به کی به ناویانگه له کوردسنان [۱] نام کوهی است.
- ساخ: ساخ [۱] نگا. ساخ.
- ساغیونه وه: (۱) به ناکام گه بشتی کاری: (۲) چایونه وه له نه خوشی: (۳) ناواندنه وه ی مالی بازرگانی [۱] (۱) به نتیجه رسیدن: (۲) شفا یافتن: (۳) فروش همه کالا، آب کردن جنس.
- ساغله م: ساخلم [۱] نگا: ساخلم.
- ساغوره ک: گاشه بهرد [۱] سنگ بزرگ.
- ساغی: ساخی [۱] نگا: ساخی.

ساف: (۱) بن گنج، لوس، حولی: (۲) تخمت، رانسایی: (۳) دلیاکو بی فیل: (۴) ده زوی لیغه درون: (۵) ساف، پردی لوسی تهنکی گوی چم: (۶) گش. همسو: (ساف له ساف تالان کرا) (۱) صاف: (۲) هموار: (۳) پاکدل: (۴) نخ لحافدوزی: (۵) شن صاف و نازک: (۶) همگی.

سافان: دلویه، چکه، تکه (۱) چکه.

سافانندن: نکه کردن، دلوبانندن، دلوبه کردن (۱) چکه کردن.

سافو: بارزن، پالوینه، راهک، سافی (۱) بالا، پالونه.

سافی: (۱) دلیاکو: (۲) پالوینه (۱) صاف دلی: (۲) پالونه.

سافیلهکه: دل ساده، ساده لوح (۱) ساده دل.

ساف: نالامنت، به سبو (۱) زکام.

سافا: (۱) هرجی تازه زسکاه: (منالی سافا، نمامی سافا، گهنه کم سافایه): (۲) نازه بی گه بشنو، لار (۱) نوزاد و نورنیده: (۲) تورسیده، نازه جوان.

سافار: گهنی کرلادی بده ستارکراو (۱) بلغور.

سافاردان: برینی له زگ (۱) کنایه از شکم.

سافالوک: منالی نازه زاوی جوانکله (۱) نوزاد دوست داشتنی.

سافایی: زوزگاری شلکی و نازه زسکاو (۱) دوران نازه به دنیا آمدن.

ساق: (۱) ساخ: (۲) لاسکی کباو دار: (۳) جبقنه: (۴) نه په گوی سکو زبوی: (۵) به لک بیچی به بدن چندراو (۱) سالم: (۲) ساقه گیاه و درخت: (۳) پخال: (۴) مدفوع سگ و روباه: (۵) ساق بیج از بنم بافته شده.

ساقه ز: بینهی که بو جوانی به سمر کراسی دا ده درون (۱) وصله زبندی بر لباس.

ساقو: بالنو، پالنه، پالتو، پالناو (۱) پالنو.

ساقوت: (۱) پارچه گونشی به نیسقانهوه: (۲) نیسکی نه ژنو (۱) بارچه گوشت با استخوان: (۲) استخوان زانو.

ساقوته: ساقوت (۱) نگا: ساقوت.

ساقور: سهوه تهی زورگهوره بو گیاه کاکیشان (۱) سید بزرگ کاه کنی.

ساقول: (۱) نیسکی نه ژنو، ساقوت: (۲) فدرنالهی تری چنین: (۳) باسکو قول (۱) استخوان زانو: (۲) سید میوه جینی: (۳) ساعد و زند.

ساقه ته: (۱) کونه روی دار: (۲) لاسکی گیاه (۱) تنه درخت: (۲) ساقه گیاه.

ساقه چرم: (۱) چرمی سهرمل که دای ده مانن: (۲) بریتی له نازاردان (۱) پوست سر پرنده که یرکنند: (۲) کنایه از شکنجه.

سافی: ساغی، ساخی (۱) نگا: ساخی.

ساقیوباقی: بریتی له سهوداو مامله (۱) کنایه از داد و ستد.

ساک: پالاغ، بیجوه گامیش (۱) بیجه گامیش.

ساکو: (۱) جبابی ژونن: (۲) ساقو، پالنه: (۳) دکه، بهر زایی له حمزی بو دانیشن: (۴) ناوه بو پیاوان (۱) کوه لخت از گیاه: (۲) بالسو: (۳) سکو: (۴) نام مردانه.

ساکول: باسکو و قول (۱) ساعد و بازو.

ساکول: کوز، قویل (۱) گود.

ساکه ته: خرابی و زه قایی دوگی موز بهران (۱) دنیه گوسفند.

ساکور: پارشبو، نانی بهره به بانی ووزگ گر (۱) سحری.

سال: (۱) ماودی دوازه مانگ: (۲) وشر، سالفان، ساره وان: (۳) پردی لوس و دریزوکه له بار که بو کبلی قهر باشه (۱) سال: (۲) سارشر: (۳) سنگ مناسب برای سنگ مزار.

سال: دوازه مانگ (۱) سال.

سالار: (۱) گهوهی کومهل: (۲) ناوه بو پیاوان (۱) سالار: (۲) نام مردانه.

سالان: (۱) زورسال: (۲) له چند سالی زبوردودا (۱) سالها: (۲) در سالهای گذشته.

سالانه: (۱) ده رانه منی سال: (۲) زویشتن به نه نهلی (۱) درآمد سالبانه: (۲) راه رفتن با بی حوصلگی.

سالاور: ده رانه منی سال، سالانه (۱) درآمد سال.

سالبر: تی پمز بونی سال به سدر زوداردا (۱) سالگرد.

سالجوری: پیر، زور به نهمن (۱) سالخورده.

سال به سال: همو سالتک (۱) هر ساله.

سال پیو: سالنامه، نه قمن: (بیت وابو ستیره ناسی زانا/ سال پیوی له واندانه رانه دانا) «هموزین» (۱) سالنامه.

سالج: پیاوجاک، دیندار (۱) مرد خدا.

سالج: خه بهر (۱) آگاهی.

سالخم: هیشوه تری زل (۱) خوشه بزرگ انگور.

سالداچون: برینی له پیر بون (۱) کنایه از بیرشدن.

سالغ: سالخ (۱) آگاهی، اطلاع.

سالقان: حوشر وان، ساره وان (۱) ساربان.

سالکی: سالانه (۱) سالبانه.

سالم: سارمه (۱) گیاه سلمه.

سالمه: سارمه (۱) گیاه سلمه.

سالن: سالی نجه (۱) سال ما.

سالنامه: نه قمن، نه قویم (۱) سالنامه.

سالنوما: سالنامه (۱) سالنامه.

سال نه سال: سالتک نا سالتکی تر (۱) سال اندر، بکسال درمیان.

سالوت: دوهون له ده شنایی نیوان دو کیودا (۱) بونه درون جلگه ای که داخل دره باشد.

سالوخ: (۱) سوراغ، به گومان به یادکردنی شتیک: (۲) سالخ (۱) بی سرنخ مسئله ای گشتن: (۲) آگاهی، اطلاع.

سالور: زیر، فامبده، به ناره ز (۱) فهمیده.

سالوخ: سالوخ (۱) نگا: سالوخ.

سالوق: (۱) کورک، ورده پهری بالدار: (۲) ورده خوری بنهوه (۱) پر نرم زیرین: (۲) بنم نرم زیرین، کرک.

سالول: زبندانی به تهنیا له زوریکدا (۱) زندانی انفرادی.

سالویت: سالوت (۱) نگا: سالوت.

ساله: کورنه‌ی ناوی صالح [۱] مخفف صالح.
 ساله: (۱) سال: (ساله و خت، ساله و سال): (۲) کورنه‌ی ناوی صالح [۱]
 (۱) سال: (۲) مخفف صالح.
 سالها: تیره به که له هوزی هه فیرکان [۱] عسیرنی است در کردستان.
 ساله‌یی: گوندبکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.
 ساله‌یی ماشه: گوندبکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.
 سالیان: سالان [۱] نگا: سالان.
 سالی پر: سالی که مانگی ره شه‌مه‌ی سی‌روزی بی [۱] سال کبسه.
 سالیانه: (۱) سالی: (۲) سالانه، هرسال [۱] سالگرد: (۲) هرسال.
 سالیس: به باغی لوس و حولی [۱] چو بدست کلفت و صاف.
 سالیین: سالیانه [۱] سالانه.
 سام: (۱) ترس، خوف: (۲) سیو [۱] هیبت، مهابت: (۲) سبب.
 سامال: ناسمان بی هور [۱] آسمان بی ابر.
 سامال کردن: زه‌بینی هوران له عاسمان [۱] زمیدن ابرها.
 ساماله کردن: خبشک له شیوره دان [۱] صاف کردن شخم.
 سامان: (۱) دارایی، ده‌ولت: (۲) هبنی و نارامی [۱] دارایی: (۲) امینت، امان.
 ساماندار: ده‌ولت مند [۱] تروتمند.
 ساماندان: زیلک و بیک کردن، نه‌کوژ کردن [۱] تنظیم نمودن.
 سامانگه: خه‌زینه، سندوقی باره و بول [۱] گنجینه،
 سامتور: سافو، بالناو، پالنه [۱] پالتو.
 سامتی: سامتین [۱] نوعی نخ براق و محکم.
 سامتیک: سامتین [۱] نوعی نخ براق و محکم.
 سامتین: جورئ ده‌زوی قابم و بریفه دار [۱] نوعی نخ براق و محکم.
 سامدار: جینگه‌ی نرس، به‌هه‌بیت [۱] مهیب.
 سامره‌ند: کبیرکه له کوردستان [۱] نام کوهی است.
 سام کردن: ترسان [۱] ترسیدن.
 ساموتک: زه‌شایی له دوره‌ه، تارمایی [۱] شیخ، سیاهی از دور.
 سامور: سموره [۱] سمور.
 سامورته: نالفه به‌ندی پاشکوی زین [۱] فنراک.
 سامناک: سامدار [۱] سهمناک.
 سامنج: به‌گیره و سه‌سه‌خت [۱] سمج، لجبان.
 سامه: (۱) به‌مان، مهرج، فرارا: (۲) او، وام، قهره، ده‌سقرز: (۳) په‌ناگا، دالده، په‌سیو [۱] به‌مان: (۲) وام: (۳) پناهگاه.
 سامیتی: سامبیل [۱] نگا: سامبیل.
 سامیتیل: پدن که له‌وه، به‌نی که دوداری به نالفه‌ی ملی گاجوت به نیره‌ه گرتی ده‌دا [۱] بند جنبره گردن گاو به بوخ.
 سامیر: (۱) جورئ هه‌رز: (۲) جورئ لورک، جورئ ژاله [۱] نوعی اوزن: (۲) نوعی خر زهره.
 سامیری: ده‌زگابه‌ک بان زوشوینبک که به‌پوه‌ندی ده‌گه‌ل ده‌ولت هه‌به‌و

نه‌وایش ده‌ولتی نبه، نبوه‌ده‌ولتی [۱] شبه رسمی، نیمه رسمی.
 سان: (۱) سولنان، نازناوی میرانی هورامانه: (۲) ته‌پالده‌شتی: (۳) پاشگری به‌واتا، جینگه: (عجه‌مسان)، سنان: (۴) زانانی له‌شکر: (۵) به‌ردی لوسی چه‌قونیز کردن، هه‌سان [۱] سلطان: (۲) سرگین خشک: (۳) جای، سنان: (۴) رزه: (۵) فسان، سنگ جاقو نیزکتی.
 سانا: ناسان، نهدزوار [۱] آسان، سهل.
 ساناله: منشاخ، جینگه‌ی میوه هه‌لخسن له به‌ر ناو [۱] جای میوه خشک کردن در آفتاب.
 ساناهی: (۱) زه‌حه‌تی، بی دزوری: (۲) ناسوده‌ی، بی‌خه‌می [۱] به‌آسانی: (۲) آسودگی.
 سانای: کزین، سه‌ئدن [۱] خربدن، خربد.
 سانایی: ساناهی [۱] نگا: ساناهی.
 سان به‌ستن: زبزه‌ستن، به‌زببون [۱] صف بستن.
 سانجن: (۱) قولنج، ده‌ردی ناوشان: (۲) سندان، ده‌ردبکه به‌کسم ده‌کوزی [۱] فولنج: (۲) بوعی بیماری کشته‌سور.
 سانجور: جورئ زگ‌نبشه [۱] نوعی شکم درد شدید.
 سانجول: ساچور، داری به‌پتی ملی سه‌گه‌وه به‌سنراو [۱] ساچور.
 سانجی: (۱) سانجن: (۲) سانجول [۱] نگا: سانجن: (۲) ساچور.
 سانیه: به‌شیک له شه‌ست بازی ده‌فیه، چرکه [۱] ثانیه ساعت.
 ساو: (۱) نیزکراو به‌سان: (۲) سامال: (۳) پیا ساوین، لپخستن، زینخستن: (۴) نیزایی ده‌می نیخ: (۵) میوه‌ی خوشی به‌ناو بانگ، سیو، سام: (۶) نپسراحت کردو: (۷) مهنرسی و هه‌بیت، سام [۱] تیز شده با افسان: (۲) آسمان صاف: (۳) سودن، مالیدن: (۴) نیزی لبه نیخ: (۵) سبب: (۶) آسوده: (۷) هیبت.
 ساوا: (۱) ساقا: (۲) ده‌ست زینخستن، پیا مالین [۱] نورسنه، نورسیده: (۲) مالش.
 ساوار: ساقار [۱] بلغور.
 ساواز: زوه‌له‌مالای زوقام، بی‌شهرم [۱] پررو، شوخ چشم.
 ساواق: سه‌رمای زور [۱] سه‌رمای سخت.
 ساواله: کارزله [۱] بزغاله.
 ساواما: زاوماک [۱] بچه‌های گله با مادران.
 ساوان: (۱) پیا مالین، پیداهینان، لپخستن، زینخستن: (۲) لوس بون و کم کردن له‌به‌ر زور ده‌کاره‌بنان، سوان [۱] مالیدن، سودن: (۲) ساییده شده.
 ساوانی: هستی که ده‌ست و بیست ده‌بکا [۱] حس لامسه.
 ساوایی: (۱) ساقایی: (۲) ساوانی [۱] دوران نازه رسیدن: (۲) لامسه.
 ساودان: به‌هسان دامالینی نیخ [۱] برفسان مالیدن نیخ.
 ساور: ساوار [۱] بلغور، افشه.
 ساورمه: داری وشکی زویه، فه‌لا شکری [۱] هیزم شکسته برای بخاری.
 ساورین: جیشنی شله‌ساوار [۱] آتش بلغور.
 ساورین: سابرین، نبری، نه‌گه [۱] نکه، شاک، نخران.

ساون: ساون [صا]ون.

ساود: نهنسیره کی گمژیده به له عاسمان، زاوه، زاف [صا] سباره عطارده.

ساوهر: ساوار [صا] بلغو.

ساودهساو: سستی، تهملی: (ساوهساو مهکه) [صا] سستی، تنبلی.

ساوهری: پتاک بهرانهر به هدرهک له خیزانی مال، سمرانه [صا] جزیه، سمرانه.

ساوهربین: ساورین [صا] شک.

ساوهل: شهله. داری بهرد کیشانی دونایی که ده خسته سهر پشنی باره بهر [صا] سنگ کش چوبین که بر پشت الاغ گذارند.

ساوی: چبشت و نان که له مالان کوی ده کسه نهوه [صا] خوراکی که از خانه ها جمع آوری کنند.

ساوباگ: (۱) به ههسان تیزکراو: (۲) ساوا، لوس و کم کردو له بهر ده کارهبنانی زوز [صا] (۱) برفسان مالیده: (۲) ساییده.

ساوبان: ساوان [صا] نگا: ساوان.

ساوباو: ساویاگ [صا] نگا: ساوباگ.

ساویر: (۱) ساو، مه ترسی، هه بیته: (۲) ده هزره وه چوون، خه یالات [صا] (۱) هبیت: (۲) نوهم.

ساویلکه: ساویلکه [صا] ساده لوح.

ساوین: (۱) ساوان: (۲) ورد کردن: (له نار ناوانگدا باش بیساوه) [صا] (۱) نگا: ساوان: (۲) خرد کردن.

ساوینهوه: (۱) ورد کردن و کردنه نوژ: (۲) هینان و بردن له ناودا به نهیم: (له که شک ساوینهوه نازایه، که شک بساوه) [صا] (۱) خرد کردن: (۲) در آب با فشار حرکت دادن چیزی مانند کشک.

ساهر: جنوکه [صا] جن.

ساهرهک: سام، ترس، عه بیته [صا] هبیت.

ساهی: سامان [صا] صافی آسمان.

سای: (۱) سا، سینه، سینه، سینه: (۲) تارمایی [صا] (۱) سایه: (۲) شیب.

سایسه: ساویاگ [صا] نگا: ساوباگ.

سایسه: (۱) ساوان، سهرماو بهسته لهگ: (۲) ساو، عاسمانی ساو [صا] (۱) سمرای بخیندان: (۲) آسمان صاف.

سایله: میوانی، چبشتی گه نمی بودراو ده گهل زون [صا] کاجی.

سایمه: جوژی نه خوشی نازه ل و مالات [صا] نوعی بیماری دام.

سایمهل: سایمه [صا] نگا: سایمه.

ساین: ساو، عاسمانی ساف [صا] آسمان صاف.

ساین قهلا: شاروکیکه [صا] نام شهرکی است، شاهین دژ.

سایواز: ساواز [صا] نگا: ساواز.

سایه: (۱) سا، سینه: (۲) خونندنی دهرسی بنی چبچه کردن: (۳) زهنگی

ناسن: (۴) پش و شعی سهرماه وانا: دارایی: (سایه و سهرماه هم جو)؛

(۵) وشهیه که له قوماری بهران دا ده گورنی: (۶) بالاپوشی پیش ناوالهی

زنانه: (۷) وشتیری نازه سن [صا] (۱) سایه: (۲) خواندن درس بدون

تهجی: (۳) زنگار آهن: (۴) کنایه از دارایی: (۵) اصطلاحی در بازی

ورق: (۶) نوعی بالاپوش جلو باز زنانه: (۷) شتر نااصل.

سایه بان: (۱) هرچی سای ههیه، به سینهوه: (۲) برتی له پراوی مهرده

خاوهن چاکه [صا] (۱) سایبان: (۲) کنایه از نیکوکار.

سایه پشوش: کولانی تنگ که سهری خانوه کان گه یونه بهک [صا] کوچه تنگ که در آن بالای خانه ها بهم رسیده باشد.

سایه چور: پیروی ده هندهو دلوفان [صا] آدم بخشنده و مهر بان.

سایه دار: به نادهری لبه موماوان [صا] کسی که خانه اش پناهگاه بینوایان است.

سایه قه: سایه [صا] نگا: سایه.

سایهک: سا، سایه، سینهوه [صا] سایه.

سایه وان: سایه بان [صا] نگا: سایه بان.

سایه وشک: برتی له زرد، چروک، چکوس، دهس قوچار، زه زیل [صا] کنایه از خسیس.

سایبی: ساو، عاسمانی بی ههرو [صا] آسمان صاف.

سایین: ساوین [صا] سوین.

سایب: به یانی، سو، سبه بنه [صا] بامداد، صبح.

سایا: به ره به بان: (سپای سالحان) [صا] بامداد.

سبانت: (۱) پایه داری، به رفهراری: (۲) زهردی نامال سپی: (۳) دوههم

مانگی زستان [صا] (۱) ثبات: (۲) زرد مایل به سفیدی. کرم: (۳) ماه دوم

زمستان.

سباده رهوین: فهجری کازیب، کازیه [صا] فجر کاذب.

سبته: گیاهه کی یون خوشه [صا] گیاهی است خوشبو.

سبجه: (۱) سوزی، به بانی، زوزی دوابی: (۲) به ره به بان [صا] (۱) فردا: (۲) بامداد.

سبجه ی: زوزی دوابی [صا] فردا.

سبجه بنان: به یانان، له سهره تای ههر زوزدا [صا] بامدادان.

سبجه یینی: (۱) زوزی دوابی: (۲) به ره به بان، شهوه کی [صا] (۱) فردا: (۲) بامداد.

سبیر: زبر، زور [صا] خشن.

سبیری: زبری [صا] خشنوت.

سبیزو: (۱) به ره به بان، شهوه کی: (۲) زوزی دادی زور زو [صا] (۱) بامداد، بگاه: (۲) فردا زود.

سبیه: زوزی دادی [صا] فردا.

سبیه تر: دوسبه ی [صا] پس فردا.

سبیه ی: سبه [صا] فردا.

سبیه بنان: سبجه بنان [صا] بامدادان.

سبیه یینه: سبجه [صا] نگا: سبجه.

سبیه یینی: سبجه بنی [صا] نگا: سبجه بنی.

سبیه یینی یان: سبه بنان [صا] بامدادان.

سبیه یینی: سبه یینی [صا] نگا: سبه یینی.

سبیه یینی: سبه یینی، سبجه بنی [صا] نگا: سبجه بنی.

سبیل: (۱) موی سهر لوی ی باو: (۲) نامرزی نونن کیشان له قور [صا] (۱)

سبیل: (۲) چپک گلی.

سپ: تەۋا، بۇ زىيادو كەم ۱۰ كاملا.

سپا: لەشكر، نوردو ۱۰ سپاھ.

سپات: (۱) سپات، رەنگى زەردى نامالسىي؛ (۲) بى مال و حال، بۇ زىن؛ (سەلت و سپاتم) ۱۰ ۱۰ رەنگ كرم؛ (۲) مجرد.

سپاتە: بۇ زىن و مال. زە بىن، دواى و شەئى سەلتى دە تىن: (سەلت و سپاتە) ۱۰ نامناھل، مجرد.

سپاخانە: جىگەى ژىانى لەشكر ۱۰ پادگان.

سپادان: سەركردەى لەشكر ۱۰ سپەدار.

سپازانى: لەشكر كىشى ۱۰ لەشكر كىشى.

سپارتىن: نە سپاردن ۱۰ سپردن.

سپارتى: نە سپاردە ۱۰ سپردە.

سپاردن: نە سپاردن ۱۰ سپردن.

سپاردە: نە سپاردە. سپارنى ۱۰ سپردە.

سپاردەيى: نە سپاردەيى ۱۰ سفارش، سپردن.

سپاردى: (۱) نە سپاردە؛ (۲) نە سپاردى ۱۰ سپردە؛ (۲) سپرد.

سپارە: نە سپاردە، سپاردە ۱۰ سپردە.

سپارەيى: نە سپارەيى. نە سپاردەيى ۱۰ سفارش.

سپاس: بە جا كەزاتىن، چاكە لە بەرچاۋ بۇن ۱۰ تشكر، سپاس.

سپاسالار: سەركردەى گەورەى ھەمۇ لەشكر ۱۰ سپەسالار.

سپاسكار: بە نەمەگ ۱۰ سپاسكار.

سپاگە: سپاخانە ۱۰ پادگان.

سپايى: (۱) چەكدارى لەشكر؛ (۲) لەسەرە خو. سە بر، ھىدى: (بە سپايى وەرە)؛ (۳) خان، ناغا، خاۋەن چەكدار ۱۰ سپايى؛ (۲) بواشكى؛ (۳) ارىاب، خان.

سپىي: نە سپىي، سپى ۱۰ شەش.

سپىر: ئالو، ھەلو ۱۰ عفاپ.

سپىل: پارچە گوشىكى زە شە لە ھەنارد ۱۰ طحال، سپىر.

سپىلۇ: بە شدار، چوار بىن، سە، سەگ، گە مال، كىسۇك، كوچك ۱۰ سگ.

سپىلۇت: (۱) سپىلۇ؛ (۲) پىس و گلاۋ ۱۰ سگ؛ (۲) نەپس.

سپىلۇتى: گلاۋ، پىس ۱۰ نەپس.

سپىلۇك: سپىلۇت ۱۰ نگا؛ سپىلۇت.

سپىلۇنىك: دارى و شكى لەبەر خو رە ناۋ چەرموگ بوگ ۱۰ چوب در آفتاب خىشكىدە سفىد شە.

سپىلە: پىن نەزان، بى نەمەگ ۱۰ بى وفا، ناسپاس.

سپىلى لاۋرگ: بىرنى لە گرانچانى دەست ھەنەگر ۱۰ كىتابە از مزاحم گرانچان.

سپىناخ: نە سپەناخ. نە سپەناغ ۱۰ اسفناج.

سپىندك: گىبا بە دە پىخون ۱۰ گىباھى است خوراكى.

سپىنگ: شنگ ۱۰ شنگ.

سپىوچك: چەرمىنەى ھىلكە ۱۰ سپىدە تخم مرغ.

سپىوردە: (۱) نە سپىراۋ؛ (۲) لە خاكدا ۱۰ شىراۋ ۱۰ سپردە؛ (۲) دىن شە.

سپىون: نە سپىون، بىنە گىبا بە كە. كەف دە كاۋ جلى بى دە شون ۱۰ اشنان،

چوبك رختشوبى.

سپە: (۱) سپىلۇ؛ (۲) نە سپىي ۱۰ سگ؛ (۲) شەش.

سپەن: چە پەر، خەل، سەنگەر؛ (۲) مەنال ۱۰ سىگر؛ (۲) سپىر.

سپەن: چوار بىن، سەگ ۱۰ سگ.

سپەردە: نە سپاردە ۱۰ سپردە.

سپەناغ: نە سپەناغ ۱۰ اسفناج.

سپەھى: (۱) چوان، خوشبك؛ (۲) باش چاك. بە سىند ۱۰ زىبا؛ (۲) خوب، نك.

سپەيى: زۇر باش ۱۰ سپىر خوب.

سپەيىن: قومار بازى، گزىكارى ۱۰ نېرنگ.

سپىي: (۱) چەرموگ، چەرمگ؛ (۲) گىبا بە كە؛ (۳) سپىيى ۱۰ ھەك ماست و شىرو...؛ (۴) نە سپىي؛ (۵) تىخول لى دارناۋ ۱۰ سپىد؛ (۲) گىباھى

است؛ (۳) سفىد شىرى؛ (۴) شەش؛ (۵) بوست كندە.

سپىي: نە سپىي، سپە ۱۰ شەش.

سپىياتى: (۱) چەرمگى؛ (۲) بىرنى لە ماست و دوۋ ۱۰ سفىدى؛ (۲) كىتابە از لىتبات.

سپىياف: دەرمانى دەم و چاۋ سپىي كىردن بو خو چوان كىردن ۱۰ سپىداب آرايش.

سپىيافكرن: خو چوان كىردن بە سپىياف ۱۰ آرايش با سپىداب.

سپىيان: گوشت مەز ۱۰ گوشت گوسفند.

سپىياۋ: سپىياف ۱۰ سفىداب آرايش.

سپىياۋ كىردن: سپىياف كىرن ۱۰ آرايش با سپىداب.

سپىياۋوگە: شورباۋ ھىلكە ۱۰ شورباۋ نخم مرغ.

سپىياھى: سپىيانى ۱۰ نگا؛ سپىيانى.

سپىياھىي: سپىيانى ۱۰ نگا؛ سپىيانى.

سپىي بالا: بولئە، كازىۋەى بە بان ۱۰ فچىر كاذب.

سپىيى بۇرە: سپىي پات، نە سپىي سپىي خال زەش ۱۰ اسپ سفىدى كە خالھاي سپاھ دارد.

سپىي بۇز: نە سپىي سپىي نامال بۇز ۱۰ اسپ سفىد. اۋل بە خاكسترى

سپىي بۇن: (۱) چەرمگ بۇن؛ (۲) زەنگ بەزىن ۱۰ سفىد شەن؛ (۲) رەنگ باخىن.

سپىي بۇنەۋە: (۱) چەرمگە بۇن؛ (۲) زەنگ بەزىن لە نرسان ۱۰ تەبىر رەنگ دادن بە سپىدى؛ (۲) رەنگ باخىن از نرس.

سپىي پات: سپىي بۇرە ۱۰ نگا؛ سپىي بۇرە.

سپىيتالە: سپىي نامال گەنم زەنگ، سپىي نە سەمەر ۱۰ كندە گون مايل بە سپىدى.

سپىيتى: چەرمگى، سپىياتى ۱۰ سفىدى.

سپىيچك: (۱) سپىنەى چاۋ؛ (۲) سپىنەى ھىلكە ۱۰ سفىدى جىشم؛ (۲) سفىدە نخم مرغ.

سپىي چولك: رەنگى خاكى، ناخ رەنگ ۱۰ خاكى رەنگ.

سپىيدان: نە سپىيدان، سپىيە چىنار، سپىيدان ۱۰ درخت تىر بىزى.

سپىيدبالا: سپىي بالا ۱۰ فچىر كاذب.

سپین وُن: نەسپوون [۱] شپسو،
 سپیوه نەد: گوندبکی کوردستانه بە عسی کارلی کره [۱] از روستاهای
 کردستان که بعثیان ویران کردند.
 سپی هەنگەرآن: زەنگ پی نەمان [۱] رنگ باخن.
 ستا: نەسنی [۱] سنگ آتش زنه.
 ستار: (۱) دابوشین: (۲) نارامی، نوقره [۱] زبر پوشش فرار دادن: (۲)
 آرامش.
 ستارخان: جورئ که وای پیاوایی نیوقه [۱] نوعی نیم ننه مردانه.
 ستار کردن: (۱) پوشینی نهینی: (۲) نارام بوون، نوقره گرین [۱] پوشیدن
 و نهان داشتن: (۲) آرام گرفتن.
 ستارگرتن: نارام بوون [۱] آرام شدن.
 ستاره: (۱) نەسنیرە عاسمان: (۲) دیواروکهی دەوری سەربان [۱] (۱)
 سناره: (۲) نردە آجری بېرامون بام.
 ستاف: سابەیی پەنا خۆرە تاو [۱] سابە مجاور آفتاب.
 ستان: (۱) باشگری نەوانا: حینگە، شوین: (دارستان، کوردستان): (۲)
 نەسنین، وەرگر [۱] (۱) پسوند مکان: (۲) گیرنده.
 ستانندن: (۱) وەرگرتن، سانندن: (۲) داگیر کردن بە زور [۱] (۱) گرفتن: (۲)
 غصب کردن.
 ستاندهوه: وە دەست خستنهوهی قەرز بان نۆله [۱] بازپس گرفتن.
 ستانگ: (۱) زەردە وائە، زەرگەنە: (۲) زەنگە سوڤه: (۳) کەنگر [۱] (۱)
 زنبور زرد کوچک: (۲) زنبور درشت قرمز: (۳) کنگر.
 ستایش: مەحت، ناربف، پەسن [۱] سنابش.
 ستر: (۱) پەبژە، بەبجە، ناردیوان، سلەم: (۲) پوشینی نهینی: (سترم که،
 خوا سترت بکا) [۱] (۱) نردبان: (۲) پوشیدن راز.
 ستران: گورانی، قام، لاوک [۱] ترانه.
 ستران بیژ: قام بیژ، دەنگ بیژ، گورانی بیژ [۱] ترانه خوان.
 سترانندن: (۱) گورانی گونن، ناواز خوهندن: (۲) شیلانی هەویر [۱] (۱)
 ترانه خواندن: (۲) جلاندن خمیر.
 سترانقان: ستران بیژ [۱] ترانه خوان.
 سترک: (۱) بنگە چریش، بنە چریش: (۲) پەبژە کورت [۱] (۱) پەباز گبە
 سریش: (۲) نردبان کوتاه.
 سترو: شاخی حەبووان، قوچ [۱] شاخ حیوان.
 ستره: جورئ که وای کورته لەسەر جلقهوه دەپوشن، کوٹ [۱] کت
 پوشیدنی،
 ستره: سنرو [۱] شاخ حیوان.
 سترهاندن: شیلاندن [۱] جلاندن.
 سترهه: سنرو [۱] شاخ حیوان.
 ستري: (۱) دزک، چقل، درو: (۲) نۆزک، نۆدزک [۱] (۱) خارا: (۲) تمشک.
 ستري برک: داری دوچاچەیی درو کو کردنهوه [۱] چوب دوشاخه خار
 جمع کردن.
 ستري زەرك: دروه زەردە، دەئین یۆدە رمان دەبی [۱] زردخار.
 ستري شینک: وشنر خۆرە [۱] خارشنر.

سپیدپه هئا: بەبانی زوون، هەوێل بەبان [۱] فجر صادق.
 سپیده: بەرە بەبان [۱] بامداد، بگاہ.
 سپیده: سپیده [۱] بامداد، بگاہ.
 سپیده مان: (۱) بەرە بەبان: (۲) کەم عەبار، زینزی ناخالیس: (کورمانجی بە
 سرفە بێ گومانە / زینزینە بێن سپیده مانە) «خانی» [۱] (۱) بگاہ: (۲)
 ظلاي ناخالص، کم عبار.
 سپیر: (۱) چەبەر، خەل، سەنگەر: (۲) مەتال، مەرتال، نامرازی شەزکەر که
 بو خۆباراستن لە برهینی شەمشەر بە کاربان دەبرد: (۳) نامرازی زیندە
 بو کار، بەدەکی [۱] (۱) سنگر: (۲) سپر: (۳) ابزار یدکی.
 سپی سەنگ: کۆیکە لە کوردستان [۱] نام کوهی در کردستان.
 سپیک: سپینی هیک [۱] سفیده تخم مرغ.
 سپی کاری: دیوار بە گچ سواغدان، گینچ بە دیواردا مالبین [۱]
 گچ کاری.
 سپی کردن: (۱) مۆزبەنەوه لە بنستەو بنست: (۲) توپکڵ لی کردنهوه: (۳)
 برینی لە کوشن، مراندن [۱] (۱) پر و موی کندن از پوست: (۲) پوسته
 کندن: (۳) کتاپه از کوشن، میراندن.
 سپی کردنهوه: (۱) دەفری مس بە قەلایی سواغدان: (۲) برینی لە
 مراندن [۱] (۱) سفیدکاری ظروف مسین: (۲) کتاپه از میراندن، کوشن.
 سپیکه: (۱) جورئ تری: (۲) فەرمان بە سپی کردن [۱] (۱) نوعی انگور:
 (۲) فرمان بە «سپی» کردن.
 سپیکه له: نامال سپی، سپی واش [۱] مابل بە سفید.
 سپیلک: (۱) نەسپیی سپی: (۲) خاکی سپی: (۳) ناوی چیا بە کە له
 کوردستان: (۴) رُشک، گەرای نەسپیی: (۵) گوشتی سنگی مەل: (۶)
 گوشتی بەلەک، بوژ: (۷) سپیایی ناو هیلکە، سپینه: (۸) سپیایی دەوری
 زەشکینەیی چا، سپینهی چا، گوندبکی کوردستانه بە عسی
 ویرانی کرد [۱] (۱) اسب سفید: (۲) خاک سفید: (۳) نام کوهی در
 کردستان: (۴) نخم شپش، رشک: (۵) گوشت سینه برنده: (۶) نرمه
 ساق: (۷) سپیده تخم مرغ: (۸) سپیدی چشم: (۹) از روستاهای
 کردستان که بعثیان ویران کردند.
 سپیلکاپی: پشەیی ساق، لولاک [۱] استخوان ساق.
 سپیلکه: (۱) جورئ مازو: (۲) سپی واش [۱] (۱) نوعی مازوج: (۲)
 سفیدفام.
 سپیلکی: گوندبکی کوردستانه بە عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای
 کردستان که بعثیان ویران کردند.
 سپیله: سپیکه له [۱] مابل بە سفید.
 سپین: تیغه، ئبران [۱] تیغه، فاصل، جداکننده.
 سپیناغ: نەسپە ناغ، سپە ناغ [۱] اسفنج.
 سپیندار: سپیندار [۱] درخت نیریزی، سپیندار.
 سپینه: (۱) سپیلکی هیلکه: (۲) سپیلکی چا [۱] (۱) سفیده تخم مرغ: (۲)
 سفیدی چشمن.
 سپی واز: سپات، سپات [۱] رنگ کرم.
 سپی واش: سپی واز، سپات [۱] رنگ کرم.

ستری مشك: بنه در كيكه [۱] خارمی است.

سترین: شیلان [۱] جلاندن.

ستل: به فرج، دلچسپی کازا [۱] سطل.

ستك: گیاهه که بهریکی خری به نام ده گری، سبوه لوكه [۱] گیاهی است با مبهه گرد خوردنی.

ستو: (۱) شابه نی؛ (۲) مل، گگردن، نه سنو [۱] (۱) گواهی؛ (۲) گردن.

ستو: نه سنو، مل [۱] گردن.

ستوبازن: جانه وریکی خزوکه [۱] خزنده ایست.

ستوباریز: مل بیچ [۱] سال گردن.

ستوخوار: زور به فرمان، مل که چ له بهره سنی مه زنی خوی دا [۱] بسیار فرمانبردار.

ستودان: شابه نی دان [۱] گواهی دادن.

ستور: نه ستور، قهوی [۱] کلفت، سنبر.

ستورك: کولیه، نانی گردو نه ستور [۱] گرده نان کلفت، ونانه.

سنوری: نه سنوری [۱] کلفنی، ضخامت.

ستوف: شابه نی، سنو [۱] گواهی.

ستوفدان: ستودان، شابه نی دان [۱] گواهی دادن.

ستوفه دان: ستوفدان، ستودان [۱] گواهی دادن.

ستوكرك: نه سنوكرك، سورنجکه، کزکراگه [۱] سرخ نای، خرخره.

ستوكور: سنوكرك [۱] خرخره، سرخ نای.

ستوكورك: سنوكرك [۱] خرخره، سرخ نای.

ستون: کوله که، نه سنون، نه سنوندهك [۱] سنون.

ستونابشت: مو غده ری پشت، مورکی پشت [۱] سنون فقرات.

ستونه: نه سنونه، سنون [۱] سنون.

ستونی: نه سنونده کی، راست وهك کوله که [۱] عمودی.

سته: (۱) بهردی ناگر پزین، نه سنی؛ (۲) ناسنی که له بهردنه سنی دهری [۱]

(۱) سنگ آتش زنه؛ (۲) آهنی که بر سنگ آتش زنه ژند.

ستهرک: کورسی بو له سر نوسین، میز [۱] میز نحیر، میز کار.

سته کان: پهایلی شوته بو چای، نیسکان، نیسکان [۱] اسکان.

ستم: (۱) چه ستم، دزوار؛ (۲) زولم، ناهه قی، گوج [۱] (۱) دشوار؛ (۲)

سنم.

سته مکار: زالم [۱] ستمگر.

سته مگر: ستمکار، زالم [۱] ستمگر.

سته نگ: (۱) ستانگ، زرده واله، زهرگه نه؛ (۲) زهنگه سوره [۱] (۱) زنبور

زرد کوچک، موزه؛ (۲) زنبور درشت قرمز.

ستهو: سنه [۱] نگا، سنه.

ستهو: نه سنو، نازه لی که سانی زانی بواردی [۱] نگا، نه سنو.

سته وری: بازیزیکه لای ماردین له کوردستانی بهره سنی ترکان [۱]

شهری است در کردستان ترکیه.

ستهول: پشتیر، گهوه [۱] اصطل.

ستی: (۱) سته؛ (۲) ناوی زنانه، نه سنی [۱] (۱) نگا؛ سته؛ (۲) نام زنانه.

ستی: (۱) سه؛ (۲) خوشکی میرد، دش [۱] (۱) نگا؛ سه؛ (۲)

خواهر شوهر.

ستیر: (۱) نه سنیر؛ (۲) گولوی که پیننی ده گرن، نه سنیرك [۱] (۱) سناره؛

(۲) اسنخر.

ستیر: پزیک، همرزال [۱] نلمبار، سکوی اثاث در سیاه چادر.

ستیر پزبان: زاخوشینی نه ستیر [۱] نیازك.

ستیرك: ستر [۱] سکوی سیاه چادر.

ستیرمه: سرایت، گرتهوه [۱] سرایت.

ستیروك: نه ستیروكه، گول نه سنیر، گوه سنیر [۱] کرم شبناب.

ستیر: نه سنیر، سناره، هه ساره [۱] سناره.

ستین: تین، تاو، هیز، وره، توانایی، تابشت [۱] نیرو، قدرت.

ستین: نه سنین، سنان [۱] گیرنده، غاصب.

ستینك: نه سنوندهك، کوله که [۱] سنون.

ستینگ: ستانگ، سنهنگ [۱] نگا؛ ستانگ.

ستینور: نه سنینور، سنهور [۱] نگا؛ ستهور.

سج: زج، فورنو [۱] نگا؛ زج.

سجوق: باسوخ، باسوق [۱] باسلق.

سجه: رهنگی سوری کال؛ (سجه مار) [۱] قرمز روشن.

سج: (۱) زج، سج؛ (۲) بنه مای سوچیان، سونان [۱] (۱) نگا؛ زج؛ (۲) اصل

کاهه «سوچیان» سوز

سچاندن: ناگرنی بهردان، سوتاندن، شهوتاندن [۱] سوزانیدن.

سچانن: سچاندن، سوناندن [۱] سوزانیدن.

سچق: باسنر مه، باستورمه [۱] نگا؛ باسنر مه.

سچیا: سوئا، سوژیا، ناگری نی بهر بو [۱] سوخت، ماضی سوخن.

سچیان: سوژان، ناگرنی بهر بو، ناگرنی چون [۱] سوخن.

سحا: (۱) له بهره به بان دا؛ (۲) روژی دوابی، سبچه ای، سبچه بنی [۱] (۱) در

یامداد؛ (۲) فردا.

سحاله: ناره برنج [۱] آرد برنج.

سح: (۱) نه مزای زور به بوی سفت؛ (۲) وشه به که له بهر انهر تیخ دا ده لین

وانا؛ به فسه ی تو نه بی و له کابه دا زیر نه کهوم؛ (۳) جزو بر؛ (میشه که

سح بو) [۱] (۱) سفت نیبه؛ (۲) کلمه ای در بازی سنالنگ؛ (۳) انبه و

بر پشت.

سحار: زهوبنی که بو کیلان نابی، نه کیل [۱] زمین غیر قابل کشت.

سحان: پینسه، هه سستی، نیسقان، نیسك [۱] اسنخوان.

سحنیان: جهرمی نه ستوری له ده باغ دراو [۱] ساغری، کیمخت.

سحر: زنج، مالی له فامیش [۱] کوخ ازنی.

سحرک: زنجی پچکوله [۱] کلبه کوچک ازنی.

سخره: سحار [۱] زمین غیر قابل کشت.

سخرمه: زرخمه، نیلهك [۱] بلك.

سخلهت: دامار، سهرگهردان، دودل [۱] درمانده.

سخورمه: بهمش لیدان [۱] با مشت زدن.

سخیف: دژون، دزمان، جوین، جنبو [۱] دشنام.

سداپ: نه سپه ندهر [۱] سپند.

سرك: خوشقی، رهوهك [۱] رموك، هبدخ.
 سرکاسن: ده‌رمانی چه‌رم ره‌نگ کردن [۱] داروی رنگ کردن چرم.
 سرکاندن: چیه‌کردن [۱] زیرلبی حرف زدن.
 سرکانن: سرکاندن [۱] زیرلبی حرف زدن.
 سرکردن: نه‌زاندن [۱] کرخانیدن.
 سرکوهوژ: سرته‌سرنی زور [۱] زیاد در گوشه حرف زدن.
 سرکه: (۱) سرنه: (۲) نرشاوی کوئی میوه [۱] (۱) حرف زیرلبی: (۲) سرکه.
 سرکه‌سرك: سرته‌سرت [۱] نگا: سرنه‌سرت.
 سرکه‌وان: سهره‌نولک، چبگه‌ی به‌بن و پال [۱] جای ربخنن سرگین.
 سرکه‌یی: جورنی پارچه‌ی ناوریشمی نه‌نکه ژنان به‌سهر خوبانی داده‌دن، هه‌وری [۱] پارچه‌ی کلاغی.
 سرگه: سرك [۱] رموك.
 سرگون: دورخرانه‌وه [۱] نعبعد.
 سرمه: گه‌ردانه له زیر یان مرآوری [۱] گردنبند طلائی با مروارید.
 سرمه‌سرم: هه‌راه‌واو غه‌لنه‌غه‌لب [۱] هممه و چنجال.
 سرمه‌یج: مبیج، سه‌قف [۱] سقف.
 سرنا: زورنا [۱] سرنا.
 سرنا‌تک: زورنا‌تک، گبایه‌که بو‌ده‌رمان ده‌شی [۱] گیاهی است دارویی.
 سرناژن: زورناچی [۱] سرنا‌نا‌واژ.
 سرنج: وردبوته‌وه، بیرلنی کردنه‌وه [۱] دقت.
 سرنج‌دان: به وردی لی‌روابن [۱] دقت کردن.
 سرنجک: به‌سهره‌هائی له خودا که پشو له نوسنو ده‌بری، مونه، مونه‌که [۱] کابوس.
 سرنجه: زیخ‌وره‌نمی لبک دراو [۱] شن و ماسه مخلوط.
 سرنجیانه: ناوی گوندیکه له‌لای سنه [۱] نام دهی است.
 سرنگ: ده‌ری ده‌رمان ده‌له‌ش کردن، شریقه، ناودوزه‌ک [۱] سرنگ.
 سرنگا: بالگه، بالشت [۱] بالش.
 سرنی: عه‌راه‌ی که‌لان، عه‌راه‌بانه‌بک که دو‌که‌ل ده‌بان کیشا [۱] اراده‌ای که گاو‌ان می‌کشند.
 سرو: له دوا‌ی وشه‌ی چه‌قه دپت وانا، بز: (کابرا چه‌قه‌سرویه) [۱] بعد از کلمه «چه‌قه» به‌معنی گوینده.
 سروت: لاسکی گه‌نم‌و جو، کلوش، سافه‌نه‌ی ده‌خل [۱] سافه‌ گندم و جو.
 سروچک: گوندیکی کوردسنانه به‌عسی ویرانی کرد [۱] از آبادیهای کردستان که بعضیان ویران کردند.
 سرود: گورانی نبشمانی، نه‌شبد [۱] نرانه‌ ملی، سرود.
 سروش: فرشته‌ی به‌بام‌به‌ر، جبرائیل [۱] جبرئیل.
 سروشت: سروشت [۱] طبیعت.
 سروشتی: سروشتی [۱] طبیعی.
 سروه: بای بسکان، شنه‌با، شنه، کزه‌با [۱] نسیم، ایاز.
 سره: نوبه، نوره، پاو [۱] نوبت.
 سره: (۱) باگر: (۲) بای سارد: (۳) ریخ‌و شیا‌که‌ی به‌سناونه‌ی وشک، که‌مره:

سداره: جورنی کلاو [۱] نوعی کلاه.
 سدان: (۱) ده‌زگای پینه‌چی و ناسنگه‌ر: (۲) خه‌زات، که‌سی‌تاب و نامانی داری دروست ده‌کا [۱] (۱) ابزار آهنگر و پینه‌دوز: (۲) خراط.
 سده: رایهل، نوریزه به‌نه‌ی بوی تپوه ده‌دری [۱] مارهای بافتنی، مقابل بود.
 سدنی‌کرن: رایهل کردن [۱] تاره‌های بافتنی را مرتب کردن.
 سن: بای هیدی و له سه‌رخو، سروه، شنه، شی با [۱] نسیم.
 سن: (۱) بای سارد: (۲) گو‌فک، سه‌رانگو‌بلگ، جنی کوی به‌بن: (۳) نه‌زیو: (۴) نه‌نی، رازا: (۵) جلاکی و بزوا، نوندو تولی: (نه‌هیر بوی سراته‌ه‌میری) [۱] (۱) باد سرد: (۲) جای توده‌ی سرگین: (۳) کرخیده: (۴) رازا: (۵) توان و نحرک.
 سربری: سه‌مابردو [۱] سرماده.
 سربری: سه‌رمای زور توند [۱] سرمای شدید.
 سرپون: نه‌زین [۱] کرخیدن.
 سرپ: کانگای قه‌لایی [۱] فلز شرب.
 سرپاندن: سرنه‌کردن، سرکاندن، چیه‌کردن [۱] بیج‌بیج کردن.
 سرپه: به‌جه، جیه [۱] نجوا، درگوشی.
 سرپه‌سرپ: چه‌چه‌ب، چه‌بیج [۱] درگوشی، بیج‌بیج.
 سرت: (۱) درک، چقل: (۲) ره‌ق، سه‌خت: (۳) زیر: (۴) نهرک و نازار: (۵) نه‌داری و ده‌سته‌نگی: (۶) به‌لاو به‌سهره‌هائی ناخوش: (۷) به‌ره‌فر، چاوله‌په‌ری: (۸) چه‌پپ: (۹) جی‌بای رزدو سه‌خت، هه‌له‌موت، هه‌زار به‌ه‌زار [۱] (۱) خار: (۲) سفت و سه‌خت: (۳) خشن: (۴) درد و رنج: (۵) بنوایی: (۶) مصلاب: (۷) بلندپروازا: (۸) بیج‌بیج، درگوشی: (۹) کوه بسیار سه‌خت و مرتفع.
 سرتیغ: لاساره سه‌سه‌سه‌خت [۱] لجوج، بکدنده.
 سرتوخورت: چه‌بیج [۱] بیج‌بیج.
 سرته: چه‌ب، بیج، چه [۱] حرف درگوشی، بیج‌بیج.
 سرته‌سرت: چه‌چه‌ب [۱] بیج‌بیج.
 سرتی: (۱) چونه‌پنشی نازابانه، بوزی: (۲) چه‌موشی: (۳) دله‌قی: (۴) توندو تیزی: (۵) له‌میره‌و به‌رگر [۱] (۱) ته‌ور، جسارت: (۲) جموشی: (۳) سنگدلی: (۴) شدت: (۵) مانع.
 سرد: (۱) نازه‌کولی خه‌له: (۲) زهوه‌ک [۱] (۱) خوشه‌ی نودمیده‌ غله: (۲) رموک.
 سردین: (۱) تازه‌وه‌گول‌هاتنی خه‌له: (۲) ره‌وینه‌وه [۱] (۱) نو‌سردمیدن خوشه‌ غله: (۲) رمیدن.
 سرسوم: کوپه‌ی زلی سه‌رفاب‌دار بو‌زاندنی ماست، نیره‌ی گلبن [۱] نوعی خم‌سرپوش‌دار.
 سرشت: خو‌کرد، خو‌رست [۱] طبیعت.
 سرشتی: خو‌رسکاو [۱] طبیعی.
 سرشک: نه‌سرا، نه‌سیرن، رون‌دک، نه‌شک [۱] اشک.
 سرف: نه‌نپا، هه‌ربو [۱] صرف، محضه فقط.
 سرق: گبایه‌کی ده‌سه‌چینه له چه‌وه‌نده‌ر ده‌کا، سلق [۱] گیاهی از نیره‌ی چغندر.

سزاو: ناوی له ماستی ناو نوره که تکاوا [۱] آبی که از ماست کبسه آبد.
 سزک: (۱) ناوی بهنیر که لورکی لی ده گرن؛ (۲) تیژاوی دو که ده کریته
 شیرین [۱] (۱) آب پشیر که لور سازند؛ (۲) تیزاب دوغ که شیراز سازند.
 سزگ: سزک [۱] نگا: سزک.
 سزه: نهزوی سهرما [۱] سوز سرما.
 سژ: زج، زج، سج، قز نو [۱] نگا: زج.
 سس: شل و ول، خونه گرتو [۱] سست.
 سسارک: سیسارگ [۱] کرکس.
 سست: سس [۱] سست.
 سست و پهله شت: تهمه ل له کارنه زان [۱] تنبل و بی مهارت در کار.
 سسته پهله: نهمه ل له کارو لی نه زان [۱] دسناچه و نبل.
 سسته سست: خو بواردن له کار [۱] اهمال کردن در کار.
 سسته گ: زهوی شلی ناپته و [۱] زمین سست و نامحکم.
 سستی: شل و شویقی، تهمه لی، لهش گرانی [۱] سستی.
 سسله: زنجبرو که ی زه نهر [۱] زنجیر زینتی.
 سسه: سسته ک [۱] نگا: سسته ک.
 سسی: زماره سی [۱] عدد سه.
 سسی: دانو که که نگر [۱] کنگردانه.
 سعوتی: برنوتی [۱] انبه.
 سعود: بهخت، تاله، تالغ [۱] بخت.
 سخ: سخ [۱] نگا: سخ.
 سفارشت: راسپاردن [۱] سفارش.
 سفت: سخ [۱] سفت ننیده.
 سفتاح: ههوه ل فروش، ده شت [۱] اسفتاح، دستفال، دشت.
 سفت بو: سخ بو [۱] سفت شدن.
 سفتو: بوگن [۱] بدبو.
 سفتو بو: داهیزان، لهش گران بو، نبوه نه خوش [۱] کیل.
 سفت و ساده: بی زوده و ابسی، ره پ و ره وان [۱] رک و صریح.
 سفتوسو: جو زانه وه ی برن [۱] سوزش زخم.
 سفتوگ: میوه ی گهنوی رزو [۱] میوه گندیده.
 سفت و سول: سخی ساف و لوس [۱] سفت و صاف.
 سفت و سویی: سفت و سو، جو زانه وه، تو زانه وه [۱] سوزش زخم.
 سفته: (۱) ساویا، حولی بوگ؛ (۲) زیایی، روبینی؛ (۳) پسوله ی حه واله؛
 (۴) گیاه که بو مالآت؛ (۵) سوتاو [۱] (۱) ساییده صاف شده؛ (۲) نملق؛
 (۳) سفته؛ (۴) علفی است؛ (۵) سوخنه.
 سفته گ: داریکه بهریکی شیرین ده دادو که لای له که لای زه بنون ده کا [۱]
 درختی است جنگلی.
 سفتی: نوندی ته تراو [۱] سفتی بافت.
 سفتیک: ده شتابی له نیوان کیوان [۱] جلگه در دره، وادی.
 سفر: نوخته له نوسینی ژماره دا، نوخته ی به تالایی [۱] صفر.
 سفره: که ولی نان، خوان [۱] سفره.
 سفره بر: سیسرکی مالی، سبسرکه [۱] جبر جبرک.

(۴) شه خنه ی پایز [۱] (۱) باد راه؛ (۲) باد سرد؛ (۳) سرگین لگدمال شده
 خسک و سفت؛ (۴) سرمای نابهنگام پانیز.
 سرهفت: نوقره، نارام، داسه کنان [۱] آرامش تن.
 سرهفتن: نوقره گرن، هه دادان [۱] آرام شدن.
 سرهوان: (۱) سرهفتن؛ (۲) لیدان، بزوانه نی سره واندن [۱] آرام شدن؛
 (۲) زدن.
 سره واندن: (۱) نارام کردن؛ (۲) نی سره واندن [۱] آرام کردن؛ (۲) زدن.
 سره واندن: سره واندن [۱] نگا: سره واندن.
 سرهوت: سرهفت [۱] آرامش تن.
 سرهوت کردن: نارام کردن [۱] آرام کردن.
 سرهوت گرتن: نارام بو، نوقره گرتن [۱] آرام گرفتن.
 سرهوتن: سرهفتن [۱] آرام شدن.
 سرهوبن: سرهوان [۱] نگا: سرهوان.
 سزی: (۱) نه زین؛ (۲) نه ستری، مالهوه [۱] (۱) بی حسنی؛ (۲) زودو، پاک
 کرد.
 سزیش: چریش، نه سزیک، سزک [۱] سریش.
 سزیشله مه: کاری نانه و او [۱] کار نامام.
 سزیشمه: (۱) سزیشمه جا؛ (۲) ناوی گوندیکه له کوردستان [۱] (۱)
 سزیش زار؛ (۲) نام دهی در کردستان.
 سزیلاوا: ناوی گوندیکه له کوردستانی موکری [۱] نام دهی.
 سزیله: (۱) مه لیکه پچوکی جوانه دو بهزی وه که دوشاخ لی بهرز بوته وه؛
 (۲) جانوه ریکی پچوکی وه که کولله به جیره جیر ده کا، سبسرک [۱] (۱)
 چکاوک؛ (۲) جبر جبرک.
 سزیمه: تاسیر، زانی به هوی برینداربون... [۱] تأثیر، درد در اثر زخم
 ...
 سزین: نه سزین [۱] زودون، پاک کردن.
 سزینچک: بهری داریکی دزکاو ی که لای بوری زه بنونه تبکولی سو ره
 له ناوه وه وه که نارد ده جی، سنجو، لاسی ده سچین [۱] سنجد.
 سزینچکه تاله: جو ری سزینچک [۱] نوعی سنجد نلخ.
 سزینه وه: (۱) نه سزینه وه، بردنی پهله یان خهت؛ (۲) خاوین کردنه وه به
 بهزو... [۱] (۱) سزیدن، زودون؛ (۲) پاک کردن با دستمال و...
 سزیه: (۱) سروه، سنه، های بسکان؛ (۲) جبروه ی چوله کان؛ (۳) زریوه ی
 نه سزیه [۱] (۱) نسیم؛ (۲) جیک جیک گنجشکان؛ (۳) چشمک سناره.
 سزا: (۱) پاداشت؛ (۲) دهر دو نازار؛ جزبا [۱] (۱) پاداش؛ (۲) رنج و آزار.
 سزاجه شتن: نوئی ره نچ و نازار بو [۱] درد چشیدن.
 سزاجه شین: سزاجه شتن [۱] درد چشیدن.
 سزاجه شتن: سزاجه شتن [۱] درد چشیدن.
 سزاجه شنه: جیکه ی نازاردان [۱] شکجه گاه.
 سزاخوردن: نوئی نازار بو [۱] آزار چشیدن.
 سزادان: (۱) پاداشت دانه وه؛ (۲) نازاردان [۱] (۱) پاداش دادن؛ (۲) آزدن.
 سزادانه وه: (۱) توله بو کردنه وه؛ (۲) توله لی سندنه وه [۱] (۱) جبران
 کردن؛ (۲) انتقام گرفتن.

- سفره بره: سفره بر [جبرجیرک].
- سفره چی: خزینه نکاری که به نان و خوان زاده گان [گارسن].
- سفره مار: ره فمار، جوزی ماره ده نین ورگی ناواله ده کانه و میش و موزی لئی ده نیشن و له بر ورگی ویگ دینه به به ده دهی نوعی مار که گفته می شود شکمش باز می شود.
- سفره فقهی یان: هشت نده سینه له نیوان برجی دویشک و ترازودا [هشت ستاره در میان برج عقرب و میزان].
- سفره فقیران: سفره فقهی یان [نگا: سفره فقهی یان].
- سفری: نهستی و بهردی نهنگی راو [سنگ آتش زنه تفنگ سر بر].
- سفسک: (۱) بهره بان: (۲) سوک، دژی گران و سه نگین: (۳) کوست، له مبر، بلندایی سه رنگه [۱] ابوان خانه: (۲) سبک: (۳) مانع در راه، سفکی: دژی قورسی و سه نگینی [سبکی].
- سفسکی: ناوی گوندبکه له کوردستان [نام روستایی است].
- سفسلیس: نه خوشبه که شهرمی نرو و من داده گری [سفسلیس].
- سفن: ماگ، بنه ما، ره گوربشه [اصل: بیخ و بن].
- سفنک: هیم، خیم، تمه له، بهردی بناخه، بناغه [اساس بنای ساختمان].
- سفنی: ناوی گوندبکه [نام دهی است].
- سفور: (۱) گهسک ده ری کولان: (۲) ژنه شارستانی من روپوش [۱] رنفر: (۲) زن شهری بی حجاب.
- سفور: چانه و نه بکه که ولی به قیمة ته، سموره [سمور].
- سفوری: بالاپوش له که ولی سموره [جبه از پوست سمور].
- سفات: (۱) پسین، تاربف: (۲) همسگ، وه فا، (زور بن سفته) [۱] وصف: (۲) وفا.
- سفی: سبی، جهرمگ [سفید].
- سفیده: سبیده، بهره به بان [بامداد، پگاه].
- سفی: بهر سف، جواو [پاسخ].
- سفانده: سوانده [لب بام].
- سفانک: گیابه که عه رب پنی نین گونه زوری [گیاهی است].
- سفته: سه دره رانه به خشت هه لچنین [زده آجری بالای در].
- سف سفیلک: مه لکی پجوکی ره نگا و نه گه [گنجشکسانی رنگارنگ].
- سفسک: نه سه نگین، سفسک [سبک، کم وزن].
- سفسکوک: زورسفسک [بسیار سبک].
- سفنک: گهسک [چارو].
- سفننگ: جنگه کلوشی که بنستی گاگیره ی بن ده مالن [دسته ای از سافه غله که بستت گاو خرمنکوب را بدان نمیز کنند].
- سفوره: سموره، سفور [سمور].
- سفوری: جلکی له که ولی سفوره [لباس از پوست سمور].
- سفوک: نونم، نرشی سماق [سماق].
- سفی: سه ر هیلگ، که بهک [نخاله].
- سفیری: گیابه که له جوده کا [گیاهی جوماند].
- سفییشک: دودی، دزد ونگی [بدگمانی].
- سفیك: (۱) میخ، بان له دیوی زوره: (۲) بهره بانوکه: (۳) گهسک، گزگ [۱] سقسق: (۲) تراس کوچک: (۳) چارو.
- سفیل: که سنی که جلکی نورویایی له بهردایی [کسی که پوشاکش اروپایی است].
- سفیلانک: زورسفسک [بسیار سبک وزن].
- سفسان: (۱) پسته، نیسک، نیسقا، سخای، ههسی: (۲) نیز کردن و سونه وی تیخ [۱] استخوان: (۲) تیز کردن تیخ.
- سقسق: جیره جیر، بو ده سکی ده رگای شر و کهوشی تازه ده نین [صدای در کهنه و کفش تازه].
- سقل: نه خوشی خواردن نه نوانده نهوه، گرفت، نینه لا [بیماری املا، رودل].
- سقمه: ژنی تیرگوتتی له بار [زن چاق و خوش نیب].
- سقیف: سخیف، جوین، دژون، دژمان [دشنام].
- سک: (۱) زگ، ورگ و نا: (۲) پیزه، نول: (۳) ناحهز، ناشیر بن [۱] شکم: (۲) جنین: (۳) نازیبا، زشت.
- سکاسن: ده رمانی چه رمه رنگ کردن [داروی رنگ چرم].
- سکالا: (۱) ونو ویزی خوشه و یسنانه، رازو نیاز: (۲) گله بی، لومه: (۳) شکایت، گله: (۴) بیری چاره [۱] رازو نیاز: (۲) گله: (۳) شکایت: (۴) چاره جو بی.
- سکاله: (۱) شکات، شکایت، داد: (۲) بازانهوه [۱] شکایت: (۲) التماس، لابه.
- سکان: (۱) چه سپین، لکان: (۲) جنین، دژمان [۱] جسیبدن: (۲) دشتنام.
- سکاسن: (۱) چه سپاندن، لکاندن: (۲) جوین دان [۱] جسیبیدن: (۲) دشنام دادن.
- سک بهردان: زگ بهردان [کتابه از پر خوری].
- سکپ: بن رسنه [چوب باشنه در].
- سکپ: زکیر [حامله].
- سکستان: گوندبکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [از روستاهای کوردستان که بعضیان ویران کردند].
- سکتر: بیده نگ له ناچاری: (سکتر به وانا: بیده نگ به) [خاموشی از ناچاری، خفه شدن].
- سکچون: زگچون [اسهال].
- سکدار: ناوس، زگدار [آبستن].
- سکدراو: زگدراو [کتابه از پر خور].
- سکر: (۱) پالونندی له تول چندراو: (۲) بهره بندی ناو به نول و گیا [۱] پالونه از ترکه: (۲) سد آب از ترکه و گیاه.
- سکروین: زگچون [اسهال].
- سکزول: زگزول [شکم گنده].
- سک سوتان: زگسوتان [کتابه از مرگ فرزند].
- سکف: سکب [نگا: سکب].
- سک کردن: زگ کردن [نگا: زگ کردن].
- سککه: (۱) گولمخ: (۲) سکه، باره له کانز، قهره بول [۱] میخ

طوبله: ۲) سکه، بول فلزی.

سکلی: بولو، پؤل، بهنگر، پیرهنگ، پهن، پن [خاگر].

سکلی فو: گمه به که سکلی به دهر زی و به نیکه وه هه لدا وه سن و به ره و به کتر

فوی لی ده کهن. سکلی به فوان [خا] نوعی بازی با خاگر.

سک له وه زین: زگ له وه زین [خا] سورجران.

سکلی به فوان: سکلی فو [خا] نگا، سکلی فو.

سکماک: زگماک [خا] مادرزاد.

سکین: زگن، زگزل [خا] شکمو، شکم گنده.

سک نانه سهر: زگ نانه سهر [خا] کتابه از پر خوری.

سکور: سنوکزک، سورنجکه [خا] خرخره، سرخ نای.

سکورد: ستوکزک [خا] خرخره.

سکوزا: زگوزا [خا] زادو ولد.

سکوزان: سکوزا، زگوزا [خا] زادو ولد.

سکوم: تهرخ و دیدار، سهر و سهکوت [خا] سبما.

سکه: ۱) سکوم؛ ۲) یاره، له سکه دراو، زیز بان زبوی ده قالب کراوی

نوسراو [خا] ۱) سبما؛ ۲) سکه.

سکه شوره: زگجون [خا] اسهال.

سکه شور: زگجون [خا] اسهال.

سکه ل: سکلی [خا] خاگر.

سکه نجه بین: نه سکه نجه بین، نه سکه نجه بین [خا] سکنجبین.

سکه نجه مین: نه سکه نجه مین [خا] سکنجبین.

سکیشه: زگ نیشه [خا] شکم درد.

سگار: جگهره [خا] سبگار.

سگلی: بالوک، بالوک [خا] زگیل.

سگور: کونلکی زور قه لهوی غلور [خا] کوساله جاق و مغرور.

سگین: گانی سگ، جوت بوئی سه گی گول و دبل [خا] جفت گیری سگ.

سل: ۱) تبه گو؛ ۲) دهرده باریکه؛ ۳) توره قه لیس [خا] ۱) بک تکه مدفوع؛

۲) بیماری سل؛ ۳) خشمناک.

سل: سرک، ره وه [خا] رموک.

سلا: بهر زابیان، بلندان [خا] بلندبها.

سلاح: ۱) چک، نه سپایی شمز؛ ۲) سوکه له ناوی سه لاهه دین [خا] ۱)

جنگ افزار، سلاح؛ ۲) مخفف نام صلاح الدین.

سلاز: نخبل، راست به عهرا دریز یوگ [خا] دراز کشیده بر زمین.

سلازیون: نخبل بو، [خا] راست دراز کشیدن.

سلازیونه وه: ۱) تخیل بو؛ ۲) برینی له مردن [خا] ۱) دراز بر زمین

افتادن؛ ۲) کتابه از مردن

سلافا: وشه دوست به دوست له کانی نوش بوندا [خا] درود، سلام.

سلام: سلافا [خا] سلام.

سلامالی: سلافا، سه لام مه لیک [خا] سلام علیکم.

سلامانه: دیاری له سه فهر هینان [خا] ره آورد سفر، ارمان.

سلامهت: ساق، ساخ [خا] سلامت.

سلامهتی: ساقی، ساخی، ساغی [خا] سلامتی.

سلامه لی: سلامالی، سلافا [خا] سلام علیکم.

سلامه لیک: سلافا، سلامالی [خا] سلام علیکم.

سلاان: سلا، کبان، بلندیان [خا] بلندبها، کوهساران.

سلاو: ۱) سلافا؛ ۲) بارسه نگی نه رازو [خا] ۱) سلام؛ ۲) پارسنگ نرازو.

سلاوات: یه سنی بیغه مپهردان به ده نگی بهرز [خا] صلوات بر پیغمبر.

سلاودانه وه: ۱) تونک گران کیشانی نه رازو بو دلخوشی کزبار؛ ۲)

وشه قوناریونی نویز [خا] ۱) خاطرانه کمی گران کشیدن نرازو؛ ۲)

سلام پایان نماز.

سلاوت: سلاوات [خا] صلوات بر پیغمبر.

سلاوته: ناوی گوندبکه [خا] نام دهی است.

سلبون: ۱) قوت بو، سرک بو؛ ۲) توره بو، قه لیس بو [خا] ۱) ناماده

رم شدن؛ ۲) خشمگین شدن.

سلبین: سلبون، توره بو [خا] خشمگین شدن.

سلب: ۱) تلف، لئنه، تلپ؛ ۲) تپ، تهره زل [خا] ۱) نفاه؛ ۲) سست و

تنبل.

سلتان: سولتان، سان [خا] سلطان.

سلتان سهر: نه بله سهر [خا] نارک.

سلتینی: زهوی به شی دوروزه جوت [خا] زمین به اندازه دوروز شخم زدن

با گان

سلخه: ۱) زنو، کلبله، زنی؛ ۲) گاشه بهردی زل [خا] ۱) بهمن؛ ۲) صخره

بزرگ.

سلسار: بی شرم، سهرسهری [خا] بی شرم.

سلسارد بوئنه وه: برینی له مردنی ناخوشه ویست [خا] کتابه از مرگ

بدسگال.

سلسارد کردنه وه: برینی له کوشسی ناخوشه ویست [خا] کتابه از کشن

دشمن.

سلسله: سنسله [خا] زنجیر زبنی.

سلسهرد بوئنه وه: سلسارد بوئنه وه [خا] کتابه از مرگ بدسگال.

سلسهرده و بوئ: سلسارد بوئنه وه [خا] کتابه از مرگ بدسگال.

سلف: سلپ، تلپ [خا] تفاله.

سلق: سرف [خا] نگا، سرف.

سلقاو: شوی سلق [خا] آش «سرف».

سلقی زوت: برینی له زوت و نه داری بی هیچ شت، (جهند سأل هه ول

نده بنو گه لی زوت تری له سلق) «شیخ ره زا» [خا] کتابه از لات

آسمان جل.

سلک: ۱) سرک، ره وه؛ ۲) سلق، سرف [خا] ۱) رموک؛ ۲) نگا، سرف.

سلکاندن: دوره بهرزی له خه لک [خا] انزوا.

سل کردن: ۱) ره وینه وه؛ ۲) شهرم کردن له روی خه لکا [خا] ۱) رمیدن؛ ۲)

خجالت کشیدن.

سلکیان: سل کردن، ره وینه وه [خا] رمیدن.

سلکی سور: چه و نه دهری خومالی [خا] چغندر.

سلکین: سلکیان [خا] رمیدن.

سماقان: (۱) شونئی که زوری دارسمانی لئی زواوه؛ (۲) ناوی گوندبکه له کوردستان [۱] (۱) سماقزار، محل رویش سماق؛ (۲) نام دهی در کردستان.

سماقلو: چیشتی سماق، مزراویدکه، جل برۆکه [۱] آشی سماق.

سماق بالان: پالونتهی کازرا بو بالاونتی برنج، سوزمه [۱] پالونه فلزی، برنج پالا، شیب پالا، آبکش.

سماق ده رینان: برینی له جه زره بهدانی زوو [۱] کتاهه از آزار دادن بسیار. سماق شیرینی بچوک: گوندبک له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] روستایی در کردستان که بعشان ویران کردند.

سماق شیرینی گه وره: گوندبک له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] روستایی در کردستان که بعشان ویران کردند.

سماقلو: گوندبک له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] روستایی در کردستان که بعشان ویران کردند.

سماقلوی سه رچاوه: گوندبک له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] روستایی در کردستان که بعشان ویران کردند.

سماقلوی گرتله: گوندبک له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] روستایی در کردستان که بعشان ویران کردند.

سماقچه: لهش ره قبون له سه رماوه، ره ونج، ره فینه [۱] نوعی بیماری دام. سماقچه: گوندبکی کوردستانه له لای دبار به کر [۱] از روستاهای کردستان.

سمان: کون بون [۱] سوراخ شدن.

سماندن: کون کردن [۱] سوراخ کردن.

سماو: کون کراو [۱] سوراخ شده.

سمایل: سوکه له ناوی نسماعیل [۱] مخفف اسماعیل.

سمایلاوا: گوندبکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای کردستان که بعشان ویران کردند.

سمبر: نامرازی سم ناشین، سمارنه [۱] سم تراش.

سمبل: ناوی که به خبر ده درئ [۱] آب خیرانی.

سمبلاک: زه ده ماسی [۱] ماهی اوزون برون.

سمبلاندن: نازه سمبل بوریون، نازه خهت دان [۱] یا در سن بلوغ گذاشتن پسران.

سمبوره: سفور، سفور، سموره [۱] سمور.

سمبه ری: جوئی داری بی بهر [۱] درخنی است بی ثمر.

سمبیل: (۱) موی پشت لیوی بیاو، سمبل؛ (۲) گوندبکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] (۱) سبیل؛ (۲) از روستاهای کردستان که بعشان ویران کردند.

سمبیل: سمبیل، سمبل [۱] سبیل.

سمبیل بوق: سمبل فبت، بریتی له مروی نازاو له خو بابی [۱] کتاهه از شجاع و مغرور.

سمبیل شور: بریتی له مروی بی ناکسارو بی و بجدان [۱] کنسایه از بی و جدان و نهکار.

سمبیلوک: گولیکی بون خوشه [۱] گلی است خوشبو.

سلم: رهو، قوشقی بون [۱] رم.

سلماس: ناوچه و شاریکه له کوردستان [۱] ناحیه و شهری در کردستان. سلماستک: گیاه که [۱] گیاهی است.

سلمته: بزار [۱] و جین.

سلمو: ره وهك [۱] رموک.

سلمو: سوکه له ناوی سلمبان [۱] مخفف سلمبان.

سلموری: گزی ناگر، بیت [۱] گر آتش.

سلموقان: هوزیکی کورده [۱] عشرینی از کردزبانان.

سلموم: هوزیکی کورده [۱] عشرینی از کردزبانان.

سلموهی: سلمینی [۱] نگا: سلمینی.

سلمه م: به بزه، به بجه [۱] نردبان.

سلمه مان: (۱) ره وکردن؛ (۲) سوکه له ناوی سوله بمان [۱] (۱) رمیدن؛ (۲) مخفف سلیمان.

سلمه مانه وه: ره وبنه وه [۱] رم کردن.

سلمه مکه: گیاه که له دو کلبوی ده که ن [۱] گیاهی است خوراکی.

سلمه مه: ره و [۱] رم.

سلمه مهر: چند پشکه لئی نه زی پیکه وه نوساوی مهر [۱] چند پشکل بهم چسبیده و خبس گوسفند.

سلمه میانه وه: ره وبنه وه [۱] رم کردن.

سلمه مینه وه: ره وبنه وه [۱] رم کردن.

سلمه وه جه: نه خوشبه که بو بهز [۱] نوعی سماری گوسفند.

سلمه و جی: سلمه وه جه [۱] نگا: سلمه وه جه.

سلمی: (۱) ره وه کیه تی؛ (۲) نوره بی، قه لسی [۱] (۱) ره به گی؛ (۲) خشخ.

سلمی: ره وه کیه تی [۱] رمیدگی.

سلمیمان: نار، بز بیارن [۱] سلیمان، نام مردانه.

سلمیمان که ندی: ناوی گوندبکه له کوردستان [۱] نام روستایی است.

سلمیمانی: (۱) چورنی موروی ژنانه؛ (۲) چورنی نژی؛ (۳) شاریکه له کوردستان [۱] (۱) نوعی مهره زینتی؛ (۲) نوعی انگور؛ (۳) شهری اسب در کردستان.

سلمیمانی: (۱) موروی سلمیمانی؛ (۲) نازناوی په بوه؛ (به بوسلمیمانی) [۱] (۱) نوعی مهره زینتی؛ (۲) لقب ههد.

سم: (۱) سدر بهزی ره قی پهلئ نازه ول و لاخه به رزه؛ (۲) پاشگری به وانا؛ کون کهر [۱] (۱) سم چهارپا؛ (۲) پسوند به معنی سوراخ کننده.

سما: کون کرا [۱] سوراخ شد.

سمات: کهمره، گهمره [۱] سرگین سفت لگد مال شده.

سمساته: (۱) بهردبکی ره شی زبر و زور سه خنه؛ (۲) قاقه زیکی زبر کراوه ناسن و داری پی لوس ده که ن [۱] (۱) سنگی سیاه و سخت؛ (۲) سنباده.

سماخ: ناودانی نیخ [۱] آب دادن تیغ.

سماخکری: نیخی ناودراو [۱] نیغ آبدیده.

سمارته: (۱) سماتنه؛ (۲) سمناش، نامرازی سم تاشین به ده ست ناله نده وه [۱] (۱) سنباده؛ (۲) سم تراش.

سماق: تورم [۱] سماق.

سمبیلک: زرده ماسی [۱] نوعی ماهی زرد رنگ.

سمپاره: کاغزی نه‌خنه ناسن لوس کردن. سمانه [۱] سنباده.

سمت: (۱) کونی ده‌سکرده (۲) نه‌ستورایی بهر که‌مهر. لاقون: (گیر نه‌بو ده‌سنم له‌بهر لوسی به‌سختی خربوه) «شیخ‌ره‌زا» [۱] (۱) سوراخ مصنوعی: (۲) باسن.

سمتاش: سمبر [۱] سمتراش.

سمتانندن: کون کردن [۱] سوراخ کردن.

سمتراش: سمبر [۱] سمتراش.

سمتن: کون کردن [۱] سوراخ کردن.

سمت‌وساتان: دیمه‌نی سمنی زنی جوان [۱] منظره باسن خوشگلان.

سمتوک: کون‌کهر [۱] سوراخ‌کننده.

سمتول: سمت، لاقون، که‌فله‌لی مرو [۱] باسن.

سمته: وردی زوری پیکه‌وه نوساو، تولآ [۱] نگا: تولآ.

سمته‌راش: سمبر [۱] سمتراش.

سمته‌گل: گلی پیکه‌وه جه‌سپاوی زه‌لام، سنده، کلؤ [۱] کلوخ.

سمنین: کون کردن، سمن [۱] سوراخ کردن.

سمداز: جان‌وه‌ری به‌سم [۱] دارای سم.

سمدمد: خه‌زایی، عایله‌مه‌ن [۱] سار‌ملخ‌خوار.

سمر: سرمه [۱] جنجال.

سمراخه: جلکی گوی [۱] چرک گوش.

سمراو: بیای پنه‌وی نوند‌گوشتا. [۱] فوی بنه‌ بهم آمده، نوپر.

سمرسمز: هراو ده‌مقاله [۱] جنجال و نزاع.

سمره: باشلی دوگی مزو به‌مران [۱] نباله ده‌به گوسفند.

سم ره‌شمی: نه‌خوشبه‌کی ناژه‌له [۱] نوعی بیماری دام.

سمسا: گیابه‌کی بو‌ن خوشه [۱] گیاهی خوشبو.

سمسار: ده‌لالی بازار [۱] سمسار.

سمسارک: مردارخوریکی سپی بو‌ره، سمسارگ [۱] کرکس.

سمسک: نه‌فاس بیس، چاوپیس، شوم [۱] نحس، شوم.

سمسیر: سمسار [۱] سمسار.

سمسیره: تلقی نری گوشراو، نلنه‌ه‌نگور [۱] تفاله انگور آبگیری شده.

سمقه: زه‌وی نهم‌وراست که بی جوت لی‌دان چلتوکی لی‌ده‌چینن [۱]

زمین هموار نرم که بدون شخم شالی در آن می‌کارند.

سمکاک: به‌ری گیابه‌که بو‌ده‌رمان ده‌شی [۱] دانه گیاهی دارویی.

سمکو: (۱) سوکه‌له‌ناوی نیسماعیل: (۲) ده‌سنت به‌زه‌ویدا کونانی نه‌سب [۱] (۱) مخفف اسماعیل: (۲) سم بر زمین کوبیدن اسب.

سمکوت: جینگه‌ی به‌سم کونراو [۱] با سم کوبیده شده. لگدکوب.

سمکوت: که‌فجی گه‌وره‌ی دار [۱] قاشق بزرگ جوین.

سمکوڈ: سم گه‌وره، په‌سنی نه‌سمی ره‌سه‌نه [۱] از مشخصات اسب اصیل، پیل سم.

سم کوڈک: سم گه‌وره، په‌سنی نه‌سبی ره‌سه‌نه [۱] پیل سم.

سم کورڈک: سمکوڈ [۱] پیل سم.

سمکوک: گیابه‌که بو‌ده‌رمان ده‌شی [۱] گیاهی است طبی.

سمکول: سم به‌زه‌ویدا کونانی نه‌سب، سمکو [۱] سم بر زمین کوبیدن، سمکولان: سمکول [۱] نگا: سمکول.

سمکولی: نه‌خوشی سمی ناژه‌ل [۱] بیماری سم حیوان.

سمل: (۱) گیابه‌که بنیکی بو‌ن خوشی هه‌به، سوتکه: (۲) گولیکی وه‌نوشی بو‌ن خوشه: (۳) گه‌ردانه‌ی مبخه‌ک، مبخه‌که‌ند [۱] (۱) منک

زمین: (۲) گیاه سنبل: (۳) گردن‌بند از میخک.

سمنج: (۱) رژد، ره‌زبل: (۲) سدرسه‌خت و نه‌گونجاو [۱] (۱) خسیس: (۲) ناباب و سرسخت.

سمو: (۱) مته‌که‌و، نامرازی شت کون کردن: (۲) سوکه‌له‌ناوی نیسماعیل [۱] (۱) مته سوراخ کردن: (۲) مخفف اسماعیل.

سموچک: قه‌لشای ناو سم، نبوان سمی ناژه‌لی دو‌سم [۱] شکاف سم حیوان.

سمور: سفور، سفور [۱] سمور.

سمورته: سامورته [۱] بند فنراک.

سمورچکه: سموچک [۱] شکاف سم حیوان.

سموره: سفور، سفور [۱] سمور.

سموقی: (۱) بهره‌نگی سماع: (۲) هوزیکی کورده [۱] (۱) به‌رنگ سماع: (۲) عشیره‌ای است کرد.

سموله‌ک: سموره [۱] سمور.

سمه: (۱) مته‌که‌و، نامرازی کون کردن: (۲) سوکه‌له‌ناوی نیسماعیل [۱] (۱) مته: (۲) مخفف اسماعیل.

سمه‌خرته: (۱) جان‌وه‌ریکی ده‌سنت و با کورنه: (۲) برنی له‌باوه‌عمره [۱]

(۱) حیوانی است دست و پا کونا: (۲) کنایه از کونوله.

سمه‌خورکه: نه‌خوشبه‌کی مالآته [۱] نوعی بیماری دام.

سمهر: ساقه‌ته‌ده‌خلی وردکراو، کا [۱] کاه.

سمهری: کای کون و زوبو [۱] کاه کهنه و پوسیده.

سمه‌سا: کونه‌دیواری بابویر [۱] سوراخ بادکش در دیوار.

سمه‌شله: نه‌خوشی سمی ناژه‌ل، سمکولی [۱] بیماری سم حیوان.

سمه‌شله‌له: سمه‌شله [۱] نگا: سمه‌شله.

سمه‌ک: کونکر، مته‌که‌و، سمه [۱] مته.

سمه‌کوتی: سمکول [۱] نگا: سمکول.

سمه‌لوچکه: قینکه‌ی پشنی سمی ناژه‌ل [۱] زانده پشت سم چهارپایان.

سمه‌له‌ک: زرده ماسی [۱] ماهی اوزون‌برون.

سمه‌وچ: جوړی تومی گه‌نم [۱] نوعی پلر گندم.

سمه‌وهج: جوړی گه‌نم [۱] نوعی گندم.

سمیاریک: سمسارک [۱] کرکس.

سمیت: (۱) جوړی نانی به‌نالقه‌ی ره‌ی: (۲) چه‌مته‌و [۱] (۱) نوعی نان: (۲) سیمان.

سمیتک: (۱) چیشتی ورده‌ساواری تراو، شله‌بروش: (۲) بنه‌گیابه‌که.

گر الک (۱) آتش بلغور آبکی: (۲) بوته‌ای صحرایی.

سمیز: پته‌وی نه‌ندام [۱] محکم اندامی، نوپری.

سمیزیان: پته‌ویوئی نه‌ندام، تیک سمران [۱] محکم شدن اندام و بهم

آمدن، نو بر بودن.

سمیل: سمیل [۱] سبیل.

سمیل باسر: (۱) سمیل زل: (۲) برسی نه خه لک ترسین و زوردار [۱]؛ سبیل کلفت: (۲) کتابه از بز بهادر.

سمیله: جورئ ماسی [۱] نوعی ماهی.

سمین: کون کردن [۱] سوراخ کردن، سفن.

سمینو: ناوی گوندبکه له نوبه منگوران [۱] نام دهی در منطقه «منگوره».

سن: (۱) سمنه گل، کلوه، که سته ک: (۲) جانه وهریکی چکوله ی خزی بوره به لای گه نه: (۳) داری دولک که پیستی سهگ و نجبری پی باده دن:

(۴) لونه کی جبا [۱] (۱) کلوخ: (۲) سن، آفت گندم: (۳) چوب دوشاخه که پوست حیوان را بدان تاب دهند: (۴) قلّه کوه.

سنارچه: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] از روسناهای کوردستان که بعشبان وبران کردند.

سنان: (۱) نه خوشه کی به کسم کوزه: (۲) جوئیکه [۱] (۱) نوعی بیماری کشنده ستور: (۲) دشنامی است.

سنامه کی: گیاهه که بوره وان بوئی زگ باشه [۱] گیاهی است مهسل.

سنبل: گولبکه گه لا گولئی وردی شبنه [۱] سنبل.

سنهنگ: گیاهی کی بون خوشه ده گه ل ژاژی و پهنیری ده که ن [۱] گیاهی خوشبو که با شیراز وینر آمیزند.

سنت: ببن ده فیه، شنیکه ههنگ دیواری خه لیمی پی سواغ ددها [۱] ماده ای که زنیور بر کندو مالد.

سنت: زاروی بی دای و بابی ناواره [۱] بنیم بی سر برست و آواره.

سنج: (۱) دارسنجو: (۲) زه نگو له ی زل: (۳) ژاله، لورک [۱] (۱) درخت سنجد: (۲) زنگوله بزرگ: (۳) خرنزهره.

سنجاخ: دهرزله ی زه نه بر که له پیسر بان له پرچ دهرئ زبوری است.

سنجاغ: (۱) سنجاخ: (۲) ناوی گوندبکه [۱] (۱) نگا: سنجاخ: (۲) نام دهی است.

سنجاف: پهراویزی جلك، که ناره [۱] سچاف.

سنجاق: سنجاخ [۱] نگا: سنجاخ

سنجر: بلنسه په رزبونه وری ناگر [۱] شعله بلند آتش.

سنجران: بلنسه هار بونی ناگر [۱] شعله ور شدن آتش.

سنجراندن: وه بلنسه خستن، داخستنی نه ندور، تندر نیل دان [۱] افروختن تور.

سنجرین: سنجران [۱] نگا: سنجران.

سنجک: دهری گلین یو بین بیکه ی منال [۱] طرف گلین زیر گهواره بچه.

سنجو: سر بنچک [۱] سنجد.

سنجوق: (۱) روخله ی نه ستور: (۲) باسوخ [۱] (۱) روده کلفت: (۲) باسلیق.

سنجوق: دارده سنی سهرادراو که منال له کایه دا ده بچه قبین [۱] چوبی که کودکان در بازی بر زمین می کوبند.

سنجوقین: کابه ی سنجوق [۱] بازی «سنجوق».

سنجه ق: (۱) سنجاخ: (۲) ناوجه، مه آبه ندبکی بچوک [۱] (۱) نگا: سنجاخ: (۲) بخش، ناحیه.

سنجه ی: (۱) سنجو: (۲) عه تباب، بهرکه له سنجو ده کا [۱] (۱) سنجد: (۲) عتاب.

سنجی: (۱) سنجه ی: (۲) بهری داریکه نامی نر شه [۱] (۱) نگا: سنجه ی: (۲) ثمر درختی است نرش مزه.

سنجیری: جورئ تری که بو دوشاو په سنده [۱] نوعی انگور.

سندان: (۱) سنان: (۲) ده زگای شت له سهرکونانی پینه چی و ناسنگه: (۳) تهرزه جوئیکه وه کوزه لفورت [۱] (۱) نگا: سنان: (۲) سندان پینه دوزان و آهنگران: (۳) دشنامی است بجای کوفت و زهرمار.

سندانوای: نه خوشی به دهری سندان [۱] بیمار «سنان».

سندانک: بستوگه، کو په له، کو په ی چکوله [۱] بستو، خم کوچک.

سنداوا: گوندبکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] از روسناهای کوردستان که بعشبان وبران کردند.

سندرویک: داریهستی مردوگوانته وه، نابون [۱] تابوت.

سندریک: تابوت، سندرویک [۱] نابون.

سندک: سمبتک [۱] آش بلغور آبکی.

سندم: بیوه ندی ناسن [۱] شکال، یای بند آهنی.

سندووی: گوندبکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] از روسناهای ایران شده کوردستان به دست بعیان.

سندوس: ناوجه به که له کوردستان [۱] منطقه ای در کوردستان.

سندوق: (۱) چانتای دارینی زل بو که ل و په لی ناو مال: (۲) به لا گهردان، (سندوقی سهری کوره کت، به سندوقی سهرت بم): (۳) قهوان، گرامه فون [۱] (۱) سندوق: (۲) بلاگردان: (۳) گرام، گرامافون.

سندول: دهری له دار بان له بهرد بو جه لئوگ و ساوار کوتان [۱] ظرف چوبی با سنگی برای شالی و گندم کوبی.

سندولان: ناوی گوندیکی شبنه دی به [۱] نام دهی است.

سنده: سمنه، تولان [۱] نگا: تولان.

سنده گل: سمنه گل [۱] کلوخ.

سندی: هوزیکی کورده له لای زاخو [۱] عسیرنی است کورد زبان.

سندیان: سندانی پینه چی و ناسنگه [۱] سندان.

سنسل: موغهری بست [۱] ستون فقرات.

سنعات: ببنه [۱] صنعت.

سنعات کار: پشته ساز [۱] صنعتگر.

سنف: هار بسته [۱] صنف، همکار.

سنگ: ساجور، سازور [۱] ساجور.

سنگولک: قولینگ، قولنگه [۱] کلنگ.

سنگ: (۱) له زگ بهره زور نا پیسر: (۲) بزماری نه سنور له دار بان تاسن:

(۳) نه خوشی کرم له زگ دا: (۴) دهرزی زه لامی جه وال درون [۱] (۱) سینه: (۲) میخ کلفت: (۳) بیماری کرم در شکم: (۴) جوالدوز.

سنگان: (۱) نه خوشی سنان: (۲) جورئ نه خوشی که له سهرماوه توشی مروده بی: (۳) به لایه که توشی بیستان دی [۱] (۱) نگا: سنان: (۲) نوعی

بیماری از سرما: ۳) بکی از آفات پالیز:

سنگناوی: میوه بیستانی سنگان لیدراو [۱] میوه پالیز «سنگان» زده.

سنگان لیدراو: سنگناوی [۱] نگا: سنگناوی.

سنگ داقوتان: کولمبخی زل له زهوی کوتان [۱] میخ کلفت بر زمین کو بیدن.

سنگ داکوتان: ۱) سنگ داقوتان: ۲) بریتی له نرویشتی میوانی خوینال: (سنگی داکوتاهه هر ناروا) [۱] ۱) میخ کلفت کو بیدن: ۲) کتابه از نرفتن مهمان مزاجم.

سنگ دان: زگدانی دیوار [۱] برآمدگی دیوار.

سنگ دانه پیش: خویناندن، خوئی هلقوناندن [۱] خودنمایی کردن.

سنگ دانه پیشهوه: سنگ دانه پیش [۱] خودنمایی کردن.

سنگ زهرده: مه لیکي بچوکی سنگ زهرده [۱] پرنده ای کوچک سبزه زرد.

سنگ قوتان: به لیبی دهست له سنگدان [۱] سبزه زنی.

سنگک: زیرک، زیبک [۱] جوش پوست.

سنگ کوتان: ۱) بزماوی زل داکوتان: ۲) سنگ قوتان: (دایکی دز جاری سنگده خسوا جاری سنگده کوتی) [۱] ۱) میخ درست کو بیدن: ۲) سبزه زنی.

سنگ لی کوتان: بریتی له توك لی کردن [۱] کتابه از دعای شر برای کسی کردن.

سنگه: دهر پهبو له شنبک [۱] برآمدگی از چیزی.

سنگه باز: بازدان به هنگاوی بوز [۱] دویدن یا پرش، جهش.

سنگه بهر: سنگ لی داکوتراو [۱] میخکوب شده.

سنگه بی: جهن، نه زو [۱] ثات، غرم نحرک.

سنگه چه له مه: ده فعی سنگ، پانایی سینه [۱] بهنای سینه.

سنگه سنگ: ۱) سره سرم، همر او چه فه: ۲) خاره خارو [۱] ۱) جنجال و هباهو: ۲) اهمال و سستی در کار.

سنگه سنگه: خارو خارو [۱] اهمال در کار.

سنگه ک: عازه وی، زیبک هی روخساری نازه لاوان [۱] عربی، نوعی جوش صورت.

سنگه و باز: سنگه باز [۱] نگا: سنگه باز.

سنگه و باز: سنگه باز [۱] نگا: سنگه باز.

سنگ هه لکیش: بریتی له کسی خوی نبشان ده داو تاریخی خوی ده کا [۱] کتابه از خودنما و لاف زن.

سنگ هه لکیشمان: خویشانان و تاریخی خو کردن [۱] خودنمایی و لاف زنی.

سنله: سله گو، نه په گو [۱] تکه مدفوع، سنده.

سننان: سندان [۱] نگا: سندان.

سنو: ۱) دهردی روخله کوره: ۲) بالغ بوئی سگ که باش ساله و ختبه که (سنوی هانونه) [۱] ۱) بیماری آباندهست: ۲) بلوغ سگ.

سنوپهر: دارلکه، سنه بهر [۱] درخت صنوبر.

سنونه: ۱) زول، بیژو، حهرازده: ۲) جهوره و بیکاره [۱] ۱) حرامزاده: ۲) اوباش.

ستور: حدود، کوشه ن، خهتی نبوان دوملک [۱] هرز.

ستور بهرانندن: بریتی له کاری نانا سایی کردن [۱] کتابه از کردار غیر عادی.

سنورته: سنونه [۱] نگا: سنونه.

سنورچه: لکی تازه له دار دهر جوگ [۱] جوانه نازه.

سنوردار: کوشه ن دباری کراو [۱] محدود.

سنوردانان: کوشه ن دباری کردن [۱] تحدید، تعبیین حدود.

سنوق: سندوق [۱] نگا: سندوق.

سنه: ۱) سنده، تول، سنمه: ۲) سلی، ره وه کی: ۳) شاریکی گه وه له

کورستان [۱] ۱) نگا: تول: ۲) زم: ۳) شهری بزرگ در کردستان، سنندج.

سنه بهر: داریکی گه لا ده رزیه بهریکی له بیجمی دلی مرز ده گری [۱] صنوبر.

سنه ی: جورئ نری که زوبی ده گا [۱] نوعی انگور زودرس.

سنی: داریکه له لامل و که له کوی نازه لی ده بدستن ناده می نه گانه برینی خوی [۱] چوبی که بر گردن و کفل حیوان می بندند نازخم خود را ناسور نکند.

سنیگ: ۱) کراو، کز دراو: ۲) نه سنیندراو [۱] ۱) خریده: ۲) گرفته شده. سنیتو: سنت [۱] نگا: سنت.

سنیزا: ریخ، شیاکه، گوگا، سرین [۱] سرگین.

سنیزگه: جیگه ی رزاندنی شیاکه و بهن، سه ره نویلک، گو فک [۱] شوله، شلنه، سرگین گاه.

سنیزه: نامرازیکی ده زگای جولایی [۱] از ابزار بافندگی.

سو: ۱) کونی دهرزی: ۲) گومان و دودلی: ۳) نبش و ژان: ۴) سازو:

(سرینم هانونه سو): ۵) گیاهه که ده گهل بهنیر ده کری: ۶) به هره، که لیک: (کارده گهل نو بی سوئه): ۷) دهرده باربکه، دبی: ۸) دوکه لی

په زوی سوناو: ۹) سهی: ۱۰) که بهک، درشته ی نارد که له سه ره هبلگ ده مینبی: ۱۱) کرئیزی سهرا: ۱۲) برزی گوله گهنو جو، داسولکه:

۱۳) نور، روتاک، ۱۴) که ناره ی ناسمان: (ناسو) [۱] ۱) سوراخ سوزن: ۲) گسان: ۳) درد والم: ۴) الثیام: ۵) گیاهی است با بنیر

آمیزند: ۶) بهره، فائده: ۷) بیماری سل: ۸) دود پنبه سوخته: ۹) فردا: ۱۰) نخاله: ۱۱) سیوسه سرا، شوره: ۱۲) اخگل، داشه: ۱۳) روستایی: ۱۴) کناره آسمان، افق.

سو: ۱) نیره بی: ۲) ناسه: ۳) فایده، قازانسج: ۴) به زه بی: ۵) گلله بی، گازن: ۶) خیزانی مال: ۷) کونی فون: ۸) روزی دوایی، سبیه ی: ۹) بهیانی زو، بهره بهیان: ۱۰) داخ و حسره ت: ۱۱) پشیز: (گاو سو):

۱۲) نیر کردن وه هسان: ۱۳) خم: ۱۴) کول، (ده مه سو بوگه): ۱۵) به شوستن جلگ نه چون: (کراسه کت جلگه سو بوه): ۱۶) قازانچی

پاره ی قهرز [۱] ۱) رشک، حسد: ۲) اشتیاق: ۳) سود: ۴) رحیم: ۵) گله: ۶) افراد خانواده، عائله: ۷) سوراخ مقعد: ۸) فردا: ۹) بامداد:

۱۰) حسرت و اندوه: ۱۱) طوبله: ۱۲) نیز کردن: ۱۳) غم: ۱۴) کند، مقابل تیز: ۱۵) چرک مرده شدن: ۱۶) ربا.

- سوا: سببی، روزی که دادی [۱] فردا.
- سواب: باداشی چاکه له خوداوه: (خوا سوابت بنوسی) [۱] ثواب.
- سواپ: ساپ [۱] شن صاف ر نازک.
- سواخ: حمزی بیامالین [۱] گل اندود.
- سواخ دان: حمزی مالین به دیوارو خانوودا، قوزساوین به دیوارا [۱] گل اندرد کردن.
- سواخ کیشان: سواخ دان [۱] گل اندرد کردن.
- سوار: (۱) بهرانبه‌ری پیاده، که سنی که به‌سهر باره‌بهر یا ههرشتیکی تروه سه‌فهرده کا: (۲) زال، باوخوش: (۳) بلندتر، به‌روتر: (۴) منافی که قاجی له‌پیش سهریدا دتبه دنیاوه [۱] (۱) سوار: (۲) جیره: (۳) بلندتر: (۴) نوزادی که باش قبل از سر آمد.
- سوار بیون: (۱) خو‌هاوبشنه سهریشنی حه‌بیوان یان ههرجی: (۲) بلند بهرانبهر به نزم [۱] (۱) سوار شدن: (۲) بازه نز راقح شدن.
- سوارچاک: که سنی له نوسب سواریدا زور کارامه به [۱] سوارکار ماهر.
- سوارخاس: سوارچاک [۱] سوارکار ماهر.
- سوارخه: چیلکه [۱] شاخه کونا و باربک درخت.
- سوارکردن: به‌سهر به‌کدا به‌ستن [۱] مونتاز کردن.
- سواره: (۱) سواری نوسب: (۲) ده‌سنه‌ی سواران: (۳) ناوی بیوانه [۱] (۱) سوار: (۲) نوب سواره: (۳) نام مردانه.
- سواره‌ی شه‌ترنج: شمش جوړه‌داشی شه‌ترنج. «شا، وه‌زیر، روخ، فیل، نوسب، پیاده» [۱] مه‌ره شطرنج.
- سواری: (۱) کاری سواری: (۲) باره‌بهری که بو سواری ده‌ست نه‌دا: (۳) ناوی گوندبکه [۱] (۱) سواری: (۲) ویره سواری: (۳) نام دهی.
- سواژ: جه‌نگ، شه‌زو هه‌را [۱] جنگ و سنیز.
- سواش: سواژ [۱] جنگ و سنیز.
- سواغ: سواخ [۱] نگا: سواخ.
- سواغ: (۱) به‌به‌روچک، به‌روژ: (۲) ناوه‌ندتیر [۱] (۱) آفتابگیر: (۲) آبشار.
- سواغ: بارسه، ده‌روژه [۱] گدایی.
- سواغک: (۱) بارجه‌ی شکاری ده‌فری گلفنی سورره‌کراو: (۲) ده‌فری خواردن تی کردن بو به‌شدار [۱] (۱) سفال شکسته: (۲) ظرف خوراک سگ.
- سواغکردن: پارسه‌کردن، ده‌روژه کردن [۱] گدایی کردن.
- سواغکهر: ده‌روژه‌کهر [۱] گدا.
- سواغه: بزنی ده‌ست له دروینه [۱] پردست از درویده.
- سواغه‌ت: بارجه‌دیزه و گوزه، سواگ [۱] شکسته سفالین.
- سوان: (۱) له ریک خستن ریک و لوس بون، ساوان: (۲) بزبه‌ند [۱] (۱) ساییده شدن: (۲) سوهان.
- سواندن: ساوین [۱] نگا: ساوین.
- سواندنه‌وه: زور ساوینره [۱] سودن زیاد.
- سواندوکه: باساری [۱] گنجشک.
- سواندوکه: سواندوکه [۱] گنجشک.
- سواندولکه: باساری [۱] گنجشک.
- سوانده: باساره [۱] لب بام.
- سواندیلکه: باساری [۱] گنجشک.
- سوانن: سواندن، ساوین [۱] نگا: ساوین.
- سوانه: سوانده، باساره [۱] لب بام.
- سوانه‌وه: سواندن، ساوین [۱] ساییدن.
- سواو: (۱) ساویاگ: (۲) سواب [۱] (۱) ساییده: (۲) ثواب.
- سواب: (۱) به‌به‌بان: (۲) سببی [۱] (۱) بامداد: (۲) فردا.
- سوبا: روزی دادی [۱] فردا.
- سوبا: (۱) زوبا، کو‌ره‌ی ناگر له کانا: (۲) مه‌له‌وان: (۳) ده‌بن، بی‌ژن [۱] (۱) بخاری: (۲) شناگر: (۳) مجرد.
- سوبات: (۱) خوزاگرتن له ته‌نگانه‌دا: (۲) بشو له‌سهر خو‌بی: (۳) بی‌ژن و مال: (سه‌لت و سوبات) [۱] (۱) مقاومت در مقابل مشکلات: (۲) بردباری: (۳) مجرد.
- سوباھی: مه‌له‌وانی، مه‌له [۱] شنا.
- سوباھی: سوباھی [۱] شنا.
- سوب سه‌حهر: به‌بانی زر [۱] بامدادان.
- سوبه: روزی دادی [۱] فردا.
- سوبه: زوبا، سوبا [۱] بخاری.
- سوبه‌ت: عه‌جایب، سه‌به، سه‌مه‌ره [۱] شکفت.
- سوبه‌زو: ده‌ست بی کردنی روزی دادی [۱] فردا پگاه.
- سوبی: سوبه [۱] فردا.
- سوبیانی: سوبه [۱] فردا.
- سوب: ریزه‌بهردی که داری ده‌خنده سهر بو زاوه‌ماسی [۱] سنگهای ردیف در مسیر رودخانه که چوب بر آنها گذارند برای صید ماهی.
- سوب: (۱) جوت‌گای دابه‌سنراو: (۲) سوب [۱] (۱) جفت آماده شخم: (۲) نگا: سوب.
- سوبا: له‌شکر، سپا [۱] سپاه.
- سوبا: زوبا، سوبا [۱] بخاری.
- سوباخانه: سپاگه [۱] بادگان.
- سوبهار: جوړی گاسن [۱] نوعی گاوآهن.
- سوبهاران: سهرکرده‌ی سپاه [۱] فرمانده سپاه.
- سوبه‌زو: جوتکار، که سنی که به گاجوت زه‌وی ده‌کبلی [۱] شخم‌زن با گاو.
- سوباس: سپاس [۱] سپاس.
- سوباسالار: سهرکرده‌ی هه‌مو له‌شکر [۱] سپهسالار.
- سوبه: زوبا، سوبه [۱] بخاری.
- سوبهر: سپهر [۱] سپهر.
- سوبهر: سپهر [۱] سپهر.
- سوبیل: تاغکه [۱] آبشار.
- سوت: (۱) قولکه‌ی داو تیدانانه‌وه: (۲) قازانچی یاره‌ی قهرز: (۲) خولی کاغه‌زی سوتار: (۴) بنه‌مای وشه‌ی سوتان: (۵) شیر [۱] (۱) جاله‌دام: (۲) ربا: (۳) خاکسار کاغذ: (۴) ربتنه کلمه «سوتان» به‌معنی سوختن:

- ۵) شیر خوراکی.
سوتار: ۱) فولکمی داوانانهوه، سوت (۲) سنونه (۳) نهله، داو، نهپکه []
 ۱) چاله دام؛ ۲) شارلانان، حرامزاده (۳) دام.
سوتال: سوتار [] نگا، سوتار.
سوتمان: ۱) ناگرنی بهربون (۲) برینی له فهونانی فهرز (۳) برینی له نابوت بون (۴) برینی له نی بهربون له رادهی دیاری کراوه کابهدا [] ۱) سوخن (۲) کنایه از فوت وام (۳) کنایه از ورشکست شدن (۴) کنایه از تجاوز از حد معین در بازی، سوخن در بازی.
سوتاندن: ناگرنی بهردان [] سوزاندن.
سوتانن: سوزاندن [] سوزاندن.
سوتانهوه: برزانهوی پیست بان برین [] سوزش پوست با زخم.
سوتساو: ۱) ناگرنی بهردروی له بهین چوگ (۲) فهرزی فهوتساو (۳) دهسمایه له دهس چوگ (۴) نی بهربوگ له رادهی دیاری کراوه کابهدا [] ۱) سوخن (۲) وام از بین رفته (۳) ورشکست شده (۴) سوخنه در بازی.
سوتاهوه: پیست که نوشی سوتانهوه بوه [] پوست که سوزش دارد، سوتخور: که سی که تازانچی پاری فهرزه سنینی [] رباخوار.
سوتک: بزوت، سدره بزوت [] نیم سوز.
سوتک: خوله مینسی نان و لوکهو کاغذ [] خاکستر نان و پنبه و کاغذ سوخنه.
سوتککه: ۱) سمل، گیابه که بو ده رمان ده شی (۲) ناوی گوندیکه [] ۱) گیاه سعد، مشک زمین (۲) نام دهی.
سوتلی: ژنی بی ماریبی و به کرسی گبراو بو ماوه بک، قه پانمه [] همسر موونی بدون نکاح.
سوتمان: ناگر بهربونهوه [] آتش سوزی.
سوتن: سوتان [] سوخن.
سوتن: سوتان [] سوخن.
سوتو: سوتک [] نگا، سوتک.
سوته: بی دین، گوناحیار [] فاسق، کم باور به دین.
سوته: ۱) سوتساو (بورهن سوته دلان گهر دین همسایم / که ده ردی سوته دل دلسوته زوتو) «بابه تایره» (۲) ناوی گوندیکه [] سوخنه (۲) نام روسنایی است.
سوتهک: ۱) سوتک (۲) بزوت (۳) زهوی ناگرنی بهردراو [] نگا؛ سوتک (۲) نیم سوز (۳) زمین سوخنه.
سوته که: گیابه که ده ناو زازی ده کرسی [] گیاهی است با شیراز آمیزند.
سوتهل: بزوت [] نیم سوز.
سوته مهر و: داری تبکول به ناگر هلهیر و زاو [] چوب پوست نیم سوخته.
سوته مه نی: شنانی که بو ناگر به کار دین [] سوختنی.
سوته نی: سوته مه نی [] سوختنی.
سوته ی: سوتاو [] سوخنه.
سوتی: سوتاو [] سوخنه.
سوتیان: ۱) سوتان (۲) مەمەک به ند [] سوخن (۲) بستان بند.
- سوتیانهوه:** سوتانهوه [] نگا؛ سوتانهوه.
سوتین: ههچی شت ده سوتینی ناگر بان ناگرنی بهردو [] سوزاندن، سوزان.
سوتینه: سوتین [] سوزاندن، سوزان.
سوجه: سجه، ره نگی سور بو مار [] نگا؛ سجه.
سوجهگر: جهرگ و دل بو برزاندن و لبنان [] دل و قلوب و جگر.
سوجه: سجه، سوجه [] نگا؛ سجه.
سوجهرگ: سوجهگر [] جگر و دل و قلوب.
سوج: ۱) تاوان، هده، گوناح، خهنا؛ ۲) قوزین، گوشه؛ ۳) بنه مای وشهی سوجان وانا؛ ناگرنی بهربون [] ۱) گناه؛ ۲) گوشه؛ ۳) ربشه کلمه «سوجان» به معنی سوختن.
سوجا: سوتا [] سوخت.
سوجا: سوتا، ناگری تی بهربو [] سوخت، ماضی سوختن.
سوجان: سوتان [] سوختن.
سوجبار: خه ناکار، تاوانبار، کوناحیار [] گناهکار.
سوجدار: ۱) سوجبار؛ ۲) به گوشه، قولبچک دار [] ۱) گناهکار؛ ۲) گوشه دار.
سوجنای: سوتان [] سوختن.
سوجهر: سوجهر [] نسی.
سوجهر: سبخور، جانوهه ریکه له جسنی زووک و لهو گهره تر [] نسی.
سوجیا: سوتا [] سوخت.
سوجیای: سوتان [] سوختن.
سوجینو: سکل دانی کائزا، مقه لی، مهنقه لی، مهنقه لی [] منقل آتش، مچر.
سوح: ۱) روزی دادی (۲) بهره به بان [] ۱) فردا؛ ۲) بامداد.
سوحا: سوح [] نگا؛ سوح.
سوخ: خوس، خوین، نالست، زوقم [] بز، سرما بزه.
سوخار: جوخین، جی خهرمان [] جای خرمن.
سوخار: سوخ [] بز، سرما بزه.
سوخال: ره زو، ره زی، زوخال، خهلوز [] زغال، سوخالدان، ره زیدان [] اشبو، زغالدان.
سوخت: ۱) سوتهمه نی (۲) ده ستهنگ، ژار، بهله نگاز [] سوخت، سوختنی (۲) بینوا.
سوخته: سوتهمه نی [] سوختنی، سوخت.
سوختگردن: روئ گردن، مال لی ساندن [] لخت کردن از دارایی.
سوخته: ۱) ده رس خوینی سهره تایی، نازه فهقی (۲) کربری سوتاوای نرباک که دوباره ده بکشن [] ۱) طلبه دوره مقدماتی؛ ۲) سوخته نرباک.
سوخره: ۱) به رنگی خوین، سور، سور؛ ۲) بیگار [] ۱) سرخ؛ ۲) سخره، بیگاری.
سوخره: بیگار [] بیگاری، سخره.
سوخره: ۱) زوخمه (۲) داری که وه بهرداری ترینی ددهن [] ۱) یلک؛ ۲)

سُوْرانِه: (۱) میوانداری به‌هوی خهرمان هه‌لگرن: (۲) دیاری ره‌عبهت یو ناغا به‌هوی ژن هینانه‌وه: (۳) کیله‌به‌ک له ههر بنه‌تویه‌ک له خهرمان یو ناغادتی [۱] (۱) جشن و سور خرمن برداری: (۲) هدیه داماد رعیت برای ارباب: (۳) ازهر نوع بذر پهمانه‌ای هدیه به ارباب.
سُوْرانِه‌وه: (۱) خول خواردن: (۲) گه‌زان به‌ولا ولادا [۱] (۱) چرخیدن: (۲) گردش کردن.

سُوْرانی: (۱) خه‌لکی ولاتی سوران: (۲) زاراهوی خه‌لکی سوران: (۳) نه‌نگوچکی دریزو فش: (۴) جورنی ههرمنی، ههرمنی لاسوره [۱] (۱) اهل منطقه «سوران»: (۲) لهجه اهل «سوران»: (۳) آستین بلند: (۴) نوعی کلابی.

سُوْراو: (۱) سوراواک: (۲) جورنی نری سوره: (۳) گیایه‌که بو دوکلیو: (۴) سواو: (۵) خوی واوک، ناری سوز: (۶) گولی پویه‌که له‌شیره [۱] (۱) غازه، سرخاب: (۲) نوعی انگور قرمز: (۳) گیاهی است در دوغبا کنند: (۴) نگا: سواو: (۵) آب نمک: (۶) گل ناج خروس.
سُوْراوه: (۱) سواو، ساویاگ: (۲) کون کراو [۱] (۱) ساییده: (۲) سنبیده، سفته.

سُوْرایه‌تی: سُوْراتی [۱] سرخی.
سُوْرایبی: سُوْرائی [۱] سرخی.
سوریه: مز، جورنی کائزای نهرمه [۱] سرب.
سوربازه‌له: گیابه‌که له گیا دوکلیوان [۱] گیاهی است.
سورباش: همه‌کاری ناغا له‌دیدا [۱] مباشر ارباب.
سورباو: ردنگی نامال سوراو [۱] مابل به سرخی.
سوربه‌تی: گوبزی سور، گبوزه سوره [۱] زانزالک قرمز.
سوربوره: نه‌سپی بوز که خاله‌کانی سور بن [۱] اسب بور با خاله‌های قرمز.

سوربوز: نه‌سپی که خاله‌کانی سوری کال بن [۱] اسب سفید خال قرمز.
سوربوون: (۱) ردنگی سور به‌سهردهاتن: (۲) چه‌فین و پنی‌داگرتن له سهر کاری [۱] (۱) سرخ رنگ شدن: (۲) اصرار ورزیدن.
سوربوئوه: (۱) ردنگ سوربوونی کائزا به تینی ناگر: (۲) له‌بهر حه‌باو شهرم سوربه‌لگه‌زان: (۳) له ناو رونا جزان: (۴) روون بوئوه‌ی مه‌به‌ست [۱] (۱) سرخ شدن فلز از حرارت: (۲) سرخ رنگ شدن از شرم: (۳) در روغن سرخ شدن: (۴) روشن شدن موضوع.
سوربووه: (۱) سوز کراو له کوره‌دا: (۲) جزاو له روندا [۱] (۱) سرخ شده در کوره: (۲) سرخ شده در روغن.

سوربه‌سور: به‌ناشکراو روپ و راست [۱] به صراحت و رک.
سوریه‌ش: گوندنکه له کوردستان له‌لای هه‌ولیر به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.
سوریه‌شی خدری پاشا: گوندیکه له کوردستان له‌لای هه‌ولیر به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.
سوربه‌له‌ک: سوربه‌خالنی سببه‌وه [۱] قرمز با خاله‌های سفید.
سورباز: (۱) سبره‌کوبیله: (۲) گیایه‌که ده‌ناش ده‌کری [۱] (۱) سبر کوهی: (۲) گیاهی است آبی.

جوبی که تاگ بر آن گذارند.
سُوخُور: سُوخُور [۱] رباخوار.
سُوخُی: ناکام [۱] نتیجه.
سُوخُین: له‌ناکاما [۱] در نتیجه.
سوئ: (۱) قازانجی فهران، سوئ: (۲) قازانجی سهردا [۱] (۱) ربا: (۲) بهره، سرد معامله.

سوئ‌خُور: سُوخُور [۱] رباخوار.
سوئ‌دار: به‌قازانج، به‌هره‌دهر [۱] مفید.
سوئ‌ره: شهره‌لاسیبن، مابه‌فبته [۱] فتنه‌انگیز.
سور: سروه، شنه‌با، شنبیا، بای هیدی و فینک [۱] سسیم.
سور: (۱) به‌ره‌نگی خوئن: (۲) پرخویی: (۳) ناشکرا، دیار: (۴) پنی چه‌فین، پنی داگر: (۵) روپ و راست گوتن: (۶) به‌زم و نان به‌خشین: (خه‌ته‌نه سوران، سورانه‌ی خهرمان): (۷) دیواری ده‌وری باغ: (۸) کوی گه‌نم له خهرمان‌دا [۱] (۱) سرخ: (۲) شور، نمکین: (۳) آشکارا: (۴) مَصْر، پافشار: (۵) رک و صریح: (۶) مهمانی و سور: (۷) دیوار پیرامون باغ: (۸) توده گندم در خرمن.

سور: (۱) دلکبشی، ناکساری دل‌سهری: (۲) نه‌پنی، راز: (۳) ناراسنی ده‌کابه‌دا: (۴) چنگه‌ی سهره‌ره‌زیری خلیسک [۱] (۱) دلکشی، جاذبیت: (۲) راز: (۳) حیله در بازی: (۴) نشیب لیوگا.
سور: خول، زفر بن [۱] چرخش.
سوراتی: ره‌نگ سوری [۱] سرخ رنگی.
سوراخی: دولکه، تونگه [۱] تنگ، پارچ.
سوراخ: (۱) به‌دوی شنسی گوم‌بودا گه‌زان: (۲) هه‌ست به‌جیکه‌ی گوم‌بوگ کردن: (که‌دومه سوراخی، سوراخم کرده له کوی‌یه) [۱] (۱) سراخ گرفتن: (۲) سراخ کردن.
سوراخ: سوراخ [۱] نگا: سوراخ.
سوراف: به‌ری دار عه‌ننابی سور [۱] تمر عتاب قرمز.
سورافک: ده‌رمانی سور یو خو‌جوان کردن [۱] غازه، سرخاب.
سورافی: به‌ره‌نگی عه‌نناب [۱] سرخ عتابی.

سوران: (۱) مه‌لیبه‌ندیکه زور یان و به‌رین له کوردستان: (۲) پارچه‌یه‌ک له چواربازی خاوه‌ن زاراهوی نابه‌نی له کورد [۱] (۱) منطقه‌ای وسیع در کوردستان: (۲) بکی از چهار لهجه اصلی زبان کردی.
سوران: (۱) میوانداری به‌هوی رودای خوشی: (خه‌ته‌نه سوران): (۲) سوره‌کان، نه‌وانی ردنگ سور [۱] (۱) سور و مهمانی به‌مناسبت رویداد شاد: (۲) سرخها.
سوران: خول خواردن، زفر بن [۱] چرخش.
سورانچک: سنوکک [۱] سرخ‌خای، خرخره.
سورانندن: چه‌رخاندن، زفر اندن، خول پنی‌دان [۱] چرخاندن، گرداندن.
سوراننده‌وه: گه‌شت پنی‌کردن، گه‌زاندن [۱] به‌گشت وادار کردن، گرداندن.
سورانن: سوراندن [۱] چرخاندن.
سورانده‌وه: سوراندنه‌وه [۱] نگا: سوراندنه‌وه.

سورپرنول: دهم و چار سوری ناحهز آدم سرخ رنگ بدفيافه.

سورپهري: دلکښ و دلرفښ و جوان وهک هريشته ځا زياروی دلرُبا.

سورپهري: جوانی کولمه سور ځا زياروی گونه قرمز.

سورپياز: زهنگه سوره. زهنگه سوره ځا زنيور درشت سرخ.

سورچک: سورانچک ځا سرخناي، خرخره.

سورچي: ناوی هوزیکو مهلبه نديکه له کوردستان ځا نام عنبرتي و منطقه ای در کردستان.

سورخ: مده که فی سور. رهنگی سور بو نوسين ځا چوهر قرمز برای نوشتن.

سورخکاری: رهنگاندن به سورخ ځا نقاشی با چوهر قرمز.

سورخواردن: خولدان، گه زبان ځا چرخش، گردیدن.

سورخول: مروی موزه دی ناحهز آدم مو زرد بدقیافه.

سورخون: نهسی سوری ناچخ به بهلهی سپیه وه ځا اسب سرخ روشن با لکه های سفید.

سورخه زال: مروبان چه بوانی سوری پل پل ځا آدم یا حیوان سرخ رنگ لکه لکه.

سورداش: ۱) کبویکه له کوردستان؛ ۲) شاریک له کوردستان به عسی ویرانی کرد ځا ۱) کوهی در کردستان؛ ۲) شهری در کردستان که بعنای ویران کردند.

سورداگه ران: له شه رمان سور بو ځا از شرم سرخ شدن.

سورداگه زیان: سورداگه ران ځا از شرح سرخ شدن.

سورداگه برسان: سورداگه ران ځا از شرم سرخ شدن.

سوردان: ۱) خول خواردن؛ ۲) برینی له سماوره قس؛ ۳) خول بی دان؛ ۴) توردان. ناویتن ځا ۱) چرخیدن؛ ۲) کنایه از رقص؛ ۳) چرخانیدن؛ ۴) برت کردن.

سورسات: نازوقه ی له شکر که له ره عیه نانی ده ستین ځا سیورسات.

سورسنیدی: جوړی تری ځا نوعی انگور.

سورسوزو: ۱) سفزه بر، سبسرکه؛ ۲) مهشکه دزه ځا ۱) سوسک خانگی؛ ۲) چبرجبرک.

سورسوزو: سنوکړک ځا سرخناي، خرخره.

سورسوزو: ۱) مهشکه دزه؛ ۲) مهلیکی پچوکه؛ ۳) خول خوله ځا ۱) چبرجبرک؛ ۲) پرنده ای کوچک؛ ۳) بادفر، فرفره.

سورشامی: جوړی تری ځا نوعی انگور.

سورفل: سورخول ځا مو زرد بدقواره.

سورقوچ: گولینگی بهران رازاندنوه که له سهره کلکی سبی برآوی ره شه مال بوی سورده کرا ځا نوعی منگوله زیننی برای قوچ.

سورک: ۱) سوریزه؛ ۲) موریانه ځا ۱) سرخ؛ ۲) موریانه.

سورک: ۱) ناوه لذبیر؛ ۲) جوړی زیکه ی سوری ورده له مندا ل دیت، سوریزه؛ ۳) همرز؛ ۴) گیابه که ځا ۱) آبشار؛ ۲) سرخ؛ ۳) ارزن؛ ۴) گیاهی است.

سورک: حموزکه ی ناک نه فوره له گه رماودا. جوړته ځا حوضچه یکنفری در گرمايه.

سورکا: هوزیکی کورده له سوربه ده زی ځا طابغه ای از کردها در سوریه.

سورکار: نامال سور ځا نگا: سورباو.

سورکاره: سورکار ځا نگا: سورباو.

سورکراوه: ۱) له کوردها سوربووه؛ ۲) له روزن دا جزاوه ځا ۱) در کوره سرخ شده؛ ۲) در روغن سرخ شده.

سورکراوه وه: سورکراوه ځا نگا: سورکراوه.

سورکردن: ۱) به رهنگی سور رهنگاندن؛ ۲) گهنم له کا ده رخسین؛ (خهران سورکردن) ځا ۱) سرخ رنگ کردن؛ ۲) گندم از گاه جدا کردن.

سورکردنوه: ۱) له روزن دا جزاندن؛ ۲) کازنا به تینی ناگر نهرم کردن؛ ۳) ناشکر اکردنی مه به ست ځا ۱) سرخ کردن در روغن؛ ۲) گداخته کردن فلز؛ ۳) آشکار کردن مطلب.

سورکوک: رهنگ سوری موخورمایی ځا سرخ قام موخرمایی.

سورکویت: کویت، رهنگ ناچخ ځا کعبت روشن.

سورکه: ۱) سورک، سوریزه؛ ۲) سورک، همرز؛ ۳) چکوله ی سور؛ ۴) جوړی مینو، مینوزه سورکه ځا ۱) سرخ؛ ۲) ارزن؛ ۳) آدم سرخ قام کوچک؛ ۴) نوعی کتمش.

سورکه له: سورکه له ځا سرخ کوچک.

سورکه له: رهنگ سوری چکوله ځا سرخ کوچک.

سورکه وگ: سوری نامال شین ځا سرخ مایل به کیودی.

سورکي: سورکه، سوریزه ځا سرخک.

سورگول: ۱) گولی گولاو؛ ۲) جوړی گهنم؛ ۳) برینی له زنی زور جوان ځا ۱) گل محمدی؛ ۲) نوعی گندم؛ ۳) کنایه از بسیار زیبا.

سورگول: ۱) گولهباغ؛ ۲) برینی له سهره سنی مال ځا ۱) گل محمدی؛ ۲) کنایه از سرپرست خانواده.

سورگوم: وندابوی بی سهره شوین ځا گمشده بی نشان و اثر.

سورگی: زمانه ی گولیه ده رگا ځا زیانه قفل چوبین در.

سورلام: دهم ورو سور، روضسار به رهنگی سورکاره ځا سرخ روی.

سورم: زوی روتنه ځا زمین بی گیاه لخت.

سورمه: ۱) نوزی برزی زبو به رهنگی رهشی نامال سور بو چاویان مو رهش کردن. کل؛ ۲) پهراویزی به زبو چندراوی عابا ځا ۱) سرمه؛ ۲) حاشیه سیمباف عبا.

سورمه دان: ۱) توره که ی چکوله ی چنگه ی سورمه، کلتور؛ ۲) گوی سهرخه نجر ځا ۱) سرمه دان؛ ۲) قبه بر دسته خنجر.

سورمه دو: توره که ی سورمه، سورمه دان، کلتور ځا سرمه دان.

سورمه ویز: پهراویزی زبوچنی عبا ځا کناره سیمباف عبا.

سورمه یی: به رهنگی سورمه، کلی ځا سرمه ای رنگ.

سورنا: زورنا ځا سرنا.

سورناتک: زورناتک ځا گیاهی است دارویی.

سورنازه: زورنازه ځا سرنا نواز.

سورنجان: گیابه که بو ده رمان ده شی ځا گیاه سورنجان.

سورنگ: ره گی گیابه که بهن و خامی بی سور ده کهن، رزنباست [۱] رزناس.

سوروشت: سر وشت [۱] سرشت، طبیعت.

سوروشتی: سردشتی [۱] طبیعی.

سورورکودن: سورورکودنه [۱] نگا؛ سورورکودنه وه.

سورونه: گیابه که [۱] گیاهی است.

سوره: (۱) منالی ههوی بو ژنی ههویدار: (۲) ویده چی، رنگه، دورنه، نهشی: (۳) خزمی بهمل داهاتوی ره زاگران: (۴) جورئ ههنجیری سور [۱] (۱) بجه هوو! (۲) ممکن است: (۳) فامیل مزاحم و گرانجان: (۴) نوعی انجیر فرمز.

سوره: زوره [۱] صدای گر به خشن.

سوره: چر وچاوسور [۱] سبماسرخ.

سوره: خول، چهرخ [۱] چرخش، چرخه.

سوره پالنه: زره کهو [۱] نگا؛ زره کهو.

سوره بان: ناوی گوندبکه که چبگدی چاپخانهی شورشی کورد بو به عسی ویرانی کرد [۱] نام دهی است محل چاپخانه نهضت کرد که بهمنان ویران کردند.

سوره بنه: گیابه که بو دکلیو، سوروا [۱] گیاهی است دروغبا کنند.

سوره بی: جورئ داری [۱] نوعی بید.

سوره بهن: بالداریکی بی به پیزی سورو سبیه [۱] پرنده ایست آبی.

سوره ت: (۱) بهندی له مورعان: (۲) چاره که لیره: (۳) سیابی [۱] سور قرآن: (۲) سکه کوچک از طلا: (۳) لیست، سباهه.

سوره تا: (۱) نای سی روزه، نوپنی که سیرور پیاو بهرنادا: (۲) سوریزه [۱] (۱) نب سهروزه: (۲) سرخجه.

سوره تاو: گدرمایی به نهومی خور [۱] آفتاب گرم.

سوره چنار: چناری جده هدرار [۱] چنار.

سوره چپو: جورئ ده وه نهدار [۱] درخنچه ایست.

سوره دال: خدرنه لی نامال سور [۱] نوعی لاشخور.

سوره دزه: ناوی گوندبکه [۱] نام دهی است.

سوره زرته: موزه دی چاوشینی ناحهز [۱] موزد چشم آبی بدفواره.

سوره ساقه: بیچوه چیشکه ی نوک لی نه هانو [۱] جوجه پرنده پر درنباورده.

سوره ساو: سبوه سور [۱] سبب سرخ.

سوره سور: زوره زور [۱] نگا؛ زوره زور.

سوره سهقه ته: سور سافه [۱] نگا؛ سور ساقه.

سوره شامی: جورئ تری، جورئ ههنگور [۱] نوعی انگور.

سوره قانگ: جورئ مراوی سورو سبیه [۱] نوعی مرغابی.

سوره قورینگ: بالداریکی لاق و دندوک سور ی بهرزه بالا به [۱] پرنده ای است.

سوره ک: لیدان و کونانی زور به نازار [۱] کنگ کاری جانانه.

سوره کوان: جورئ زیبکه ی گه وری سه سور [۱] نوعی جوش بزرگ پر پوست.

سوره که رویشک: که رویشکی سورباو [۱] خرگوش سرخ فام.

سوره گول: گولی سور [۱] گل سرخ.

سوره ماسی: فاشه، جورئ ماسی [۱] شبوطه، نوعی ماهی.

سوره مزه: جورئ مینشی درشنی سور ی چیزداره به گاو گولیکه ده دا [۱] نوعی زنبور نیش دار سرخ و درشت.

سوره موز: سور مزه [۱] نگا؛ سور مزه.

سوره موزه: سور مزه [۱] نگا؛ سور مزه.

سوره بوگ: سور بووه، سور کراوه [۱] نگا؛ سور کراوه.

سوره وبون: سور بوئوه [۱] نگا؛ سور بوئوه.

سوره وتوره: خزمی سه ربارو بیکاره [۱] فامیلهای مزاحم و بیکاره.

سوره و کریاک: سور کراوه [۱] نگا؛ سور کراوه.

سوره هول: سور خول [۱] نگا؛ سور خول.

سوره وه بو: سور بووه، سور کراوه [۱] نگا؛ سور بووه.

سوره وه بون: سور بوئوه [۱] نگا؛ سور بوئوه.

سوره ورد: مه لهدندی که له کوردستان که زور زانای به ناربانگی لی به پیدا بو [۱] منطقه سهرورد.

سوره وه کریاو: سور کراوه [۱] نگا؛ سور کراوه.

سوره ویلک: بالداریکه [۱] حواصیل.

سوره ههنگه ران: (۱) سور بون له شهرمان: (۲) رهنگی سور

به سه رداهان: (۳) برینی له نوره بون [۱] (۱) سرخ شدن از شرم: (۲) به

رنگ سرخ در آمدن: (۳) کنا به از خشمگین شدن.

سوره ههنگه راو: (۱) سور بووه له شهرمان: (۲) رهنگی سور به سه رداهانو:

(۳) توره [۱] (۱) سرخ شده از شرم: (۲) به رنگ سرخ در آمده: (۳) خشمگین.

سوره ههنگه ران: (۱) برینی له خه جالت کردنه وه: (۲) برینی له کوشن به

چدکی گهرم [۱] (۱) کنا به از شرمنده کردن: (۲) کنا به از کشتن با سلاح

گوم.

سوره هه راله: گیابه کی بون خوشه [۱] گیاهی است خوشبو.

سوره یاو: گرانه نا [۱] تیغونید.

سوری: سوراتی [۱] سرخی.

سوری: خه لکی ولانی سوران [۱] اهل منطقه «سوران».

سور یاز: سور یاز [۱] نگا؛ سور یاز.

سور یاس: سور یاز [۱] نگا؛ سور یاز.

سور یان: سوران [۱] نگا؛ سوران.

سور یانه وه: سورانه وه [۱] نگا؛ سورانه وه.

سوری تاری: سوری توخ [۱] سرخ نیره.

سوریشی: سوراتی [۱] سرخی.

سور یجه: سورک، سوریزه [۱] سرخک.

سور یجه: سور یجه، سوریزه [۱] سرخک.

سور یچکه: سورانچک [۱] خرخره، سرخنای.

سور یژکه: سورک، سوریزه [۱] سرخک.

سور یژه: سورک، سوریزه [۱] سرخک.

سۆزاندن: سۆزاندن ۱ سوزانبدن.
 سۆزدە: نوبىل ئانەسەرەزوى بۇ گەرەز ۱ سىجدە.
 سۆزىن: سۆزىن ۱ چوالدوز.
 سۆزۇن ئاژۇن: بەسۆزۇن كون كون كرىن ۱ با جوالدوز سوراخ سوراخ كرىن.
 سۆزۇنلار: كىسۆكەى چەرەمىن بۇ جى سۆزۇن ۱ كىسە جرمى جى جى جوالدوز.
 سۆزۇ: (۱) بىگار، سۆخرە؛ (۲) دادوهاروار ۱ (۱) بىگارى، سخرە؛ (۲) فر باد و فغان.
 سۆزەك: پىنكەى ورد، نۇقائە ۱ بىشە رىز.
 سۆزۇيان: سۆزان ۱ سوختىن.
 سۆزۇياو: سۆتايو ۱ سوختە.
 سۆزۇن: سۆزان، سونان ۱ سوختىن.
 سۆس: (۱) كەپەك، درىشنى سەر هېلەك، كرىك؛ (۲) سۆسكە ۱ (۱) نخالە؛ (۲) تېھو.
 سۆس: گۆندىكى كوردستانە بەغسى وئرانى كرىن ۱ ازرىستاهاى وىران شىدە كوردستان بەدست بىشان.
 سۆست: (۱) سۆس، كەپەك؛ (۲) سۆز، بەيمان، شەرت ۱ (۱) نخالە؛ (۲) عھد، فول.
 سۆستەم: جۆرى تەنگى قەدىم ۱ از نىنگىھاى فدىمى.
 سۆسرىك: كۆر، كۆل، كۆللە ۱ ملخ.
 سۆسرەت: سۆزەت ۱ عىجىب.
 سۆسك: (۱) سۆس، كەپەك؛ (۲) بالدارىكە لە جىنى كەو بەلام بۆرە ۱ (۱) نخالە؛ (۲) تېھو.
 سۆسك: بالدارى سۆسك ۱ تېھو.
 سۆسكە: سۆك ۱ تېھو.
 سۆسكە: سۆسك ۱ تېھو.
 سۆسنى: گۆلنىكە بە جەندەرە نىك دەبى ۱ گل سوسن.
 سۆسنى: سۆسنى ۱ گل سوسن.
 سۆسە: بە گۆمان دۆزىنەھى نىھى ۱ بو بردن ازرارى، سراغ كرىن.
 سۆسە: (۱) سۆسە؛ (۲) باى نەرم، سىرە ۱ (۱) نىگا؛ (۲) نىسىم، باد ملایم.
 سۆسە كرىن: سۆزاخ كرىن ۱ سراغ كرىن.
 سۆسەلى: بىزنى زەشى دەم و چاوسۇر ۱ بىز مېشىكى رخسار قىرم.
 سۆسەمار: مارمېلكەى دىزى ۱ سوسمار.
 سۆسەن: سۆسنى ۱ سوسن.
 سۆسەن: سۆسنى ۱ سوسن.
 سۆسەمبەر: گىياھى بۇن خۇشنى گەلپانكەلەى ددانەدارە ۱ گىياھى است خوشبو، سىسئېر.
 سۆسەنەر: سۆسەمبەر ۱ نىگا؛ سۆسەمبەر.
 سۆسەنەك: سۆزەنەك ۱ سوزاك.
 سۆسى: سۆسك ۱ تېھو.

سۆرىك: سۆرك، سۆزە ۱ سىرخك.
 سۆرىكە: سۆرك، سۆزە ۱ سىرخك.
 سۆرىكە: سۆرك، سۆزە ۱ سىرخك.
 سۆرى كەژ: سۆرى نال ۱ سىرخ روشن.
 سۆرىن: سىمت، لافون ۱ باسن، سىرىن.
 سۆرىن: مەلبەندىكە لە كوردستان ۱ ناخەھى در كوردستان.
 سۆرىنچەك: سۆرانچەك ۱ سىرخناى، خىرخە.
 سۆرىنچەك: سۆرانچەك ۱ سىرخناى، خىرخە.
 سۆرىنگ: رەنگ سۆر ۱ سىرخ رىنگ.
 سۆرىتە: سۆرىنى. سۆرانى ۱ سىرخى.
 سۆرىنە: سۆرىنچەك ۱ خىرخە.
 سۆز: (۱) گۆت، بەيمان، قەول؛ (۲) شادى و كەبىف؛ (۳) گۆرانى خەمبار؛ (۴) پاشگرى بەوانا، سۆنبن؛ (۵) سۆناو بۇدۇل دە گۆترى؛ (دلسون) ۱ (۱) قول و پىيمان؛ (۲) شادى، كەبىف؛ (۳) آھنگ حزىن؛ (۴) پسوند بەمعنى سۆزان؛ (۵) سوختە كە با دل آيد.
 سۆزان: سۆزان ۱ سوختىن.
 سۆزان: سۆزان ۱ سوختىن.
 سۆزاندن: سۆزاندن ۱ سوزاندن.
 سۆزانی: سۆزاندن ۱ سوزاندن.
 سۆزەت: عەجىب، سەمەرە ۱ عىجىب.
 سۆز كرىن: گۆرانى بەسەبروكە گۆتىن ۱ ترم كرىن.
 سۆزھانى: سۆزانى. ژى بى جەيا ۱ زى بى جىا.
 سۆزە: (۱) برىج بالئوى كانزا، سماق بالان؛ (۲) جىشنى ماش و برىج ۱ (۱) برىج پالا، شىپ پالا، آپكش؛ (۲) آش ماش و برىج.
 سۆزىن: دەرەزى دىزى و نەسنۇر بۇ جەوال درون ۱ جوالدوز.
 سۆزىنە: سۆنبن ۱ سوزندە.
 سۆزى: (۱) گۆزانى بە دەنگى نىزم، سۆز؛ (۲) تەزۇى سەرما؛ (۳) سىرە با؛ (۴) سۆزاخ كرىن خەبەر ۱ (۱) ترم؛ (۲) سۆزىس سىرما؛ (۳) نىسىم؛ (۴) سىرخ از خىر.
 سۆزە كرىن: (۱) بە نارامى و دەنگى نىزم گۆزانى گۆن: (۲) شىنى لە خەبەر دەس كەوتن ۱ (۱) ترم كرىن؛ (۲) سراغ كرىن خىر. بو بردن.
 سۆزەنەك: نەخوشبەكە لە جىنگەى شەرمى نىرومى بەبدا دەبى ۱ سوزاك، بىمارى جىسى.
 سۆزەنى: بارچەبەكى فوماشە ۱ بارچەاست.
 سۆزى: رۆزى كە دادى، سېبى، سېبىنى ۱ فردا.
 سۆزىا: سۆتا ۱ سوخت، ماضى سوختىن.
 سۆزىباگ: سۆتايو ۱ سوختە.
 سۆزىيان: سۆبان ۱ سوختىن.
 سۆزىيان: سۆبان ۱ سوختىن.
 سۆزىياو: سۆتا، سۆزىباگ ۱ سوختە.
 سۆزان: سۆتان ۱ سوختىن.

سوکره: دېزه، منجه‌لی له گلی سوروه کراو [۱] دیزی، دېگ گلی.
 سوک سوکه: نه‌خوشبه که [۱] آبله مرغان.
 سوک کردن: (۱) له کبش کم کردن: (۲) آبرو بردن [۱] (۱) سبک کردن: (۲) رسوا کردن.
 سوک لیدان: سوک بپوه دان [۱] کله‌زدن در جماع.
 سوکین: مانه‌ه‌لگرتنی که و له نرس و او که [۱] مات شدن کبک از ترس شکارچی.
 سوکنا: نوفره [۱] آرامش.
 سوکوم: سهرسه کوت، بیچم، نهرح [۱] سیما.
 سوکه: (۱) سوک، کوت بپوه دان: (۲) ده‌نگی سه‌گی سهر دبله‌به با [۱] (۱) کله‌زدن در جماع: (۲) صدای عاشقانه‌ی سگ.
 سوکه سوک: (۱) لی ژه‌نیی له‌سهر به‌ک، سوک بپوه‌دانی بی‌پسانه‌وه: (۲) قروسکه‌ی سه‌گ بو، نوکرانی دبل [۱] (۱) کله‌زدن پهای در جماع: (۲) صدای عاشقانه‌ی سگ.
 سوکه‌له: چکوله‌ی سوک [۱] سبک کوچک.
 سوکه‌له: سوکه‌له [۱] سبک کوچک.
 سوکه‌له‌خه‌و: خه‌وی که‌م و کانی [۱] خواب سبک و موفی،
 سوکه‌له‌سوار: سوارچاک [۱] سوارکار ماهر،
 سوکه‌له‌سوار: سوارچاک [۱] سوارکار ماهر،
 سوکه‌له‌ناو: ناوی بچوک کراو [۱] نام کوچک شده، مخفف.
 سوکه‌ند: درکانی رنه‌به بو باوه‌ی کردن، سوند، سوتند [۱] سوکند.
 سوکه‌ند‌خواردن: فسه‌ی گومان له‌دل در کردن [۱] سوکند باد کردن.
 سوکی: (۱) سوکی: (۲) نام‌رازی ساوار کونان [۱] (۱) نگا: سوکی: (۲) ایزاری است شبیه هاون برای کوبیدن بلغور.
 سوکی: (۱) سفکی: (۲) بی‌ناپرویی [۱] (۱) سبک وزنی: (۲) رسوایی،
 سوکین: بناخه، بناغه، خیم، هیم [۱] اساس، بنا.
 سول: ره‌وه‌ک [۱] رموک.
 سول: (۱) پلوسک: (۲) ناهه‌لندر: (۳) سوک، حه‌وزوکه‌ی گه‌ماو [۱] (۱) ناودان: (۲) آبشار: (۳) حوضچه‌ی گرمابه.
 سول: (۱) پبلو، که‌وش: (۲) که‌وشی سوکه‌له‌ی بی‌پانبه [۱] (۱) کفش: (۲) دم‌پایی.
 سول: (۱) برخسوی، خونی‌واوی، سور: (۲) سه‌سول، بدخ: (۳) برپو،
 ته‌نراوی فایم، پاش‌وشه‌ی سفت دئی: (سفت و سول): (۴) زور سبی: (سبی و سول و نهرم و نول) [۱] (۱) شور: (۲) بیخ: (۳) سفت: (۴) سفید.
 سولا: گیاه‌کی درمانه‌ی گول‌زه‌ردی گه‌لا پانه [۱] گیاهی است دارویی.
 سولا ف: (۱) نار هه‌لندر، نافکه: (۲) پلوسک [۱] (۱) آبشار: (۲) ناودان،
 سولان: ره‌سمن، عدسل، ره‌گه‌ز [۱] اصل، نژاد.
 سولان: (۱) کولی بوپه‌که‌له‌شیره: (۲) سوزانی بیست [۱] (۱) گل ناچ‌خروس: (۲) احساس سوزش در پوست،
 سولان: گیاه‌که بو در مان و له‌ور باشه، هه‌نگوان [۱] گیاه انگدان.
 سولاندنه‌وه: جوزانه‌وه [۱] سوزش زخم و پوست،
 سولانه‌وه: جوزانه‌وه [۱] سوزش زخم و پوست.

سوسنی: ناوی گوندیکه [۱] نام دهی است.
 سوش: گیاه‌کی بون خوشه [۱] گیاهی است خوشبو.
 سوعبه‌ت: گالنه، گه‌مه [۱] شوخی، بازی،
 سوعوتی: سعونی [۱] انقبه.
 سوعود: سعود، به‌خت [۱] بخت.
 سوغدو: گپه [۱] نگا: گپه.
 سوغره: بېگار، سوغره [۱] سخره، بېگاری.
 سوغین: نه‌نجام‌دان، بېک هانین [۱] انجام دادن،
 سوغه‌قبته: مه‌لیکه [۱] پرنده‌ای است،
 سوغی: مریدی بی‌پرچی شېخان [۱] صوفی،
 سوغیاسافیا: ده‌گوندی کوردستانی لای دپاره‌کره. زورتر بپه‌وه ناربان ده‌بری [۱] نام دوروسنای کردستان.
 سوغیاتی: مریدانه‌ی شېخان [۱] صوفی‌گری،
 سوغیایه‌تی: سوغیاتی [۱] صوفی‌گری،
 سوغیلکه: (۱) ردین داری سپس و کزو جکوله: (۲) بالداریکی بوره‌لوه‌کی به‌کاکوله: (۳) جوری کولله‌ی شینی بچوک [۱] (۱) مرد و بشوی لاجر پزمرده: (۲) پرنده‌ی است خاکسرنی رنگ کاکل‌دار: (۳) نوعی ملخ سبز رنگ.
 سوغیله: (۱) ده‌نکی در شنی ناو‌تزیب: (۲) داریکه ده‌سهر نوپی خه‌رمانی راده‌که‌ن [۱] (۱) دانه‌درشت میان نسبیج: (۲) چوبی که در بالای خرمن گذارند.
 سوغیه‌قبته: فازه‌لاخ، بالداریکه له چیشکه گه‌وره‌زوه بو به‌ی هه‌به [۱] پرنده‌ای است.
 سوغ: به‌رانهر سفکی، سه‌نگینی، فورسی، گران له هه‌لگرن [۱] نقل، سنگینی،
 سوقان: نیسنان، پېشه، هه‌ستی، نیسک [۱] استخوان،
 سوقان: سوقان [۱] استخوان.
 سوک: (۱) حینجکه: (۲) سفلک له کیش: (۳) ده‌نگی سه‌گ له ناوکردنی دبلدا [۱] (۱) کله‌زدن در حین مفاصت: (۲) سبک‌وزن: (۳) صدای عاشقانه‌ی سگ مقابل دله.
 سوک: (۱) سفلک، هاسان له کیشا: (۲) زو، بله‌زا: (۳) بازار: (۴) بز، په‌نجه بو کنگ بردن: (۵) حینجکه، له پست ژه‌لین: (۶) بی‌تدر [۱] (۱) سبک‌وزن: (۲) زود: (۳) بازار: (۴) انگلک: (۵) کله‌زدن در هنگام جماع: (۶) آدم بی‌وفار.
 سوکابه‌تی: بی‌حورمه‌تی [۱] اهانت،
 سوکبار: بار سوک [۱] سبکبار،
 سوک بیوه‌دان: خو بپوه‌نان، حینجکه لی‌دان [۱] کله‌زدن در مقاربت جنسی،
 سوک بپوه کردن: بز پپوه کردن، نه‌نگوست بوقتگ بردن [۱] انگلک کردن،
 سوک‌دان: سوک بپوه‌دان [۱] کله‌زدن در مقاربت جنسی،
 سوک‌ده‌س: ده‌ست سفلک، ده‌ست سوک [۱] نگا: ده‌ست سفلک،
 سوکر: بیسیر، مل، گه‌ردن [۱] گریبان، گردن.

- سولواو: سولاف [۱] نگا: سولاف.
 سولواوك: سولاف [۱] نگا: سولاف.
 سولاوگه: بلوسك [۱] ناودان.
 سولپه‌ند: (۱) به‌نی كه‌وش: (۲) نالپه‌ند [۱] (۱) بند كفش: (۲) نعلبند.
 سولپه‌ندان: به‌سنه‌له‌ك [۱] بخیندان.
 سولتان: زاخه. كؤل، كویل زاغه.
 سولتان: (۱) سان، پالشا: (۲) نه‌سكوند [۱] (۱) سلطان: (۲) راست ایستادن
 شانلنگ.
 سولج: ناشنی، پلگه، هانتبه‌وی دودژ [۱] آشنی.
 سولدرو: پیلادرو [۱] كفشدوز
 سولغه: ناوی گوندبكه [۱] نام دهی است.
 سولك: (۱) بلوسك: (۲) گه‌روهی ناسباو: (۳) برنی له منالی نازه‌زاو [۱]
 (۱) ناودان: (۲) ناودان گندم آسیا: (۳) كناپه از نوزاد.
 سولك: سول، كه‌وشی سوكله [۱] دم‌بابی.
 سولكه: (۱) پاتسماوه‌ی نه‌نکی سابون: (۲) پاشماوه‌ی وردی كه‌شك
 له‌پاش سونه‌وه: (۳) برنی له ساوا [۱] (۱) همانده‌ صابون: (۲) همانده
 كشك بعد از ساییدن: (۳) كناپه از نوزاد.
 سولكه‌ر: پیلادرو، كه‌وشدرو [۱] كفشدوز.
 سولكه: جیگه‌ی لیزو خزا [۱] نشیب لیزگاه.
 سولوخوا: سور، سول [۱] شورمه.
 سولوسات: (۱) سورسات: (۲) چه‌شامات و ناپوره [۱] (۱) سورسات: (۲)
 جمعیت زیاد.
 سولوله: به‌چكه دویسك، پنجوی دماره‌كؤل [۱] بچه عقرب.
 سوله: (۱) سنگی داوینی ره‌شمال: (۲) به‌لمی هرزن و چه‌لتوك [۱] (۱) میخ
 چوبی بر دامنه‌ چادر: (۲) كاه ارزن و شالی.
 سوله: هه‌لاش، چرپی و گبا بوزین فوزه‌بان [۱] گیاهی كه زیر گل اندود بام
 گذارند.
 سوله: (۱) به‌سنه‌له‌ك: (۲) سهرمای توند: (۳) بلپسه: (۴) جلك‌دانی نه‌ندام:
 (۵) ناوی چه‌ند گوندبكه له كوردستان: (۶) چوزانه‌وه‌ی پیست: (۷)
 جورئ دویشکی بچوك: (۸) ترسكه‌ی له دور [۱] (۱) یخیندان: (۲)
 سهرمای سخت: (۳) شعله: (۴) نیش عضو از درد: (۵) نام چند روستا: (۶)
 سوزش پوست: (۷) نوعی كزدم ریز: (۸) سوسو زدن.
 سوله‌چرا: چوله‌چرا، خه‌تیره [۱] مشعل چوبی.
 سوله‌رهمه: چلوره، شبسه‌سول [۱] دنگاله.
 سوله‌سوله: (۱) چوزانه‌وه له پیست بان له زمان‌دا: (۲) جورئ دویشکی
 ورد [۱] (۱) سوزش پوست و زبان: (۲) نوعی كزدم ریز.
 سوله‌كه: لورکی سول [۱] محصول نمکین تیزاب پنی.
 سولی: کای هرزن و چه‌لتوك، به‌لم [۱] كاه ارزن و شالی.
 سولی: جه‌رگ و ناو، دل و گورچیله و جه‌رگ [۱] دل و جگر و قلوه.
 سولپانه‌وه: چوزانه‌وه [۱] به سوزش آمدن پوست.
 سولی كه‌باب: جه‌رگ‌دلی برزاو [۱] كباب جگر و قلوه.
 سولپین: زبراو [۱] زیراب.
- سولپینه: (۱) گونجه، وشنگه‌لو، ریگه ناوی له سواله‌ت: (۲) خوتچه [۱] (۱)
 تنبوشه، آبراه سفالین: (۲) غنچه.
 سولپینه‌وه: سوزپانه‌وه‌ی پیست، چوزانه‌وه [۱] به سوزش آمدن پوست.
 سوما: (۱) روناکی چاو، هیزی دیتن: (۲) ناسو: (۳) ترسكه‌ی روناکی له
 دور: (۴) مه‌لبه‌ندبكه له كوردستان [۱] (۱) سوی چشم: (۲) افق: (۳)
 سوسو زدن روشنایی: (۴) منطقه‌ای در كردستان.
 سوسایی: (۱) هیزی چاو، بینایی: (۲) ره‌شكینه [۱] (۱) نیروی دید: (۲)
 مردمك چشم
 سوسایی داهاتن: برنی له كویربون [۱] كناپه از نابینا شدن.
 سون: (۱) سن، به‌لای گه‌نم: (۲) سنوی سه‌گ [۱] (۱) سن آفت گندم: (۲)
 بلوغ سگ.
 سون: شباهه، ریخ، سنیر [۱] سرگین.
 سون: ساوین [۱] سون
 سونت: كون [۱] سوراخ.
 سونتین: سمن [۱] سوراخ كردن.
 سونج: گوندبكه [۱] روستایی است.
 سوند: سوكله‌ند [۱] سوگند.
 سوند: سوكله‌ند [۱] سوگند.
 سوندروك: نابوت [۱] تابوت.
 سوندریک: نابوت، داربه‌سن، سوندروك [۱] تابوت.
 سونك: خولی زورورد [۱] كرد و غبار.
 سونكه: سولكه [۱] نگا: سولكه.
 سونكه: (۱) سولكه: (۲) هه‌ل، دهره‌ت [۱] (۱) نگا: سولكه: (۲) فرصت،
 فراغت كار.
 سونگه: له‌بهر، به‌هوی، هو [۱] سبب، وسیله، به‌سبب.
 سونگه: دهره‌ت، هه‌ل، سونگه [۱] فراغت، فرصت.
 سونگه‌ر: هدری [۱] اسفنج.
 سونگی: نیزه [۱] نیزه.
 سونگی تاق: شه‌زی سهرنیزه [۱] جنگ سرنیزه.
 سوننه‌ت: (۱) خه‌نه‌نه: (۲) نوژی نه‌واجب [۱] (۱) خننه: (۲) نماز سنت.
 سوننه‌ته: ناوی گوندبكه [۱] نام دهی است.
 سوننی: (۱) نیزه: (۲) موسولمانی جگه له شیعه [۱] (۱) نیزه: (۲) بیرو
 مذاهب تسنن.
 سوننی تاق: سونگی تاق [۱] جنگ سرنیزه.
 سونه: نیره‌مراوی، سهرکه‌سك [۱] مرغابی نر.
 سونه‌ت: خه‌ته‌نه [۱] ختنه.
 سونه‌فیرك: بالدارکی ناویه [۱] نوعی مرغابی.
 سونه‌وه: ساوین [۱] ساییدن.
 سوننی: گوندبكه [۱] روستایی است.
 سوور: په‌لخور، کای خوراوی ناوژگی نازه‌ل [۱] كاه هضم نشده در شكم
 حیوان.
 سووری: سموره [۱] سمور.

سووری: نبری پښه‌نگ، ره‌مکښی گله [نخراڼه پښاهنگ گله. سوه: (۱) روژنی دادی، سیمه: (۲) کال، خاو، نه‌گه‌پښو؛ (۳) نمام، رښه‌ی چه‌قساندن؛ (۴) جوړی سهرینچو میزه‌ره‌ی ژنان؛ (۵) برینی له منالی ساوای خوشه‌بوست [۱] فردا؛ (۲) کال؛ (۳) تهال؛ (۴) نوعی عمامه زنانه؛ (۵) کتابه از نوزاد عزیز.

سوهان: سنبر شپاکه، ریخ [سگرین.

سوهانه: هوزو نبره‌په‌کی کوردی به‌زیدبه له سوربه ده‌ژی [از فرقه‌های مذهبی کرد زبان در سوربه.

سوهتن: سونان [سوخنن.

سوهرا: سور، سور [سرخ.

سوهراف: سوراف، سوراو [غازه، سرخاب.

سوهرك: سوزك، سوزره [سرخك.

سوهری: سوریانی [سرخی.

سوهریچك: (۱) کرکراکه، سورانچك؛ (۲) کونی قون [۱] سرخنای، خرخره؛ (۲) مقعد.

سوهن: سام، ساو، نرس، عه‌بیت [خوف، نرس.

سوهی: سبه‌ی [فردا.

سوهیل: نه‌ستیره‌په‌که [سناره سهیل.

سوئی: (۱) سوی، داخو عه‌زرت؛ (۲) ناسه؛ (۳) نربك؛ (۴) ناسو؛ (۵)

نماش؛ (۶) ساززبوئی برین؛ (۷) نازار، زان [۱] حسرت؛ (۲)

اشتباق؛ (۳) نربك؛ (۴) افق؛ (۵) نگاه؛ (۶) التیام زخم؛ (۷) درد و آزار.

سوئی: داخو عه‌زرت، سو [حسرت و درد.

سوئیگ: سوار [ساییده.

سویمان: سوان [ساییده شدن.

سوئی‌بوئوه: (۱) غم خواردن بو که‌سبک؛ (۲) مردن له خه‌مان [۱] غم خوردن برای کسی؛ (۲) از غم مردن.

سویتلی: سوتلی [همسر موقتی بدون نکاح.

سویتسه: (۱) له‌مبه‌رو به‌رژینی که‌وپه‌ز؛ (۲) چپشنه‌ی نجیر؛ (۳) نه‌پکه

که‌رویشك [۱] مانعی که در راه کوچ کبکان می‌گذارند؛ (۲) طعمه

شکار؛ (۳) گودال نله خرگوش.

سویتله‌ی: خویزی و بیکاره [بیکاره و هرزه.

سوئیجگه‌ر: سوئیجگه‌ر [دل و فلووه.

سوئی‌دار: خه‌مبار، نازبه‌ت بار [عزادار.

سویر: (۱) سول، سور، سوله‌خوا؛ (۲) نامه‌زرو، په‌ئاره‌زو بو شنی؛ (سویرناو

واتا: نینو) [۱] شورمه؛ (۲) آرزومند برای چیزی.

سویر: سور له‌سهر مه‌بست، پنی چه‌قین یا‌فشاری کننده، مضر.

سویر: (۱) سور، سور، سوهر؛ (۲) به‌زمو میوانداری، سور سوران؛ (۳)

گهرم، داخ [۱] سرخ؛ (۲) جشن و سوز؛ (۳) گرم، داخ.

سویراو: سه‌رچاوه‌ی ناری سویر؛ (نم کاتبه سویراوه) [جشمه آب شور.

سویرخوی: زور خوی تیکراو، زور سویر [بسیار شورمه.

سویرکه: (۱) سویره؛ (۲) کاکله‌بادام و بوموشنی برزاول [۱] نگاه؛ سویره؛

(۲) آجیل.

سویرو: ره‌شوئه، ریشوله، گاوانی [سار.

سویره: دم گه‌رانندی ناژه له بو سویر؛ (مه‌زه‌کان سویره ده‌کن) [اشتباق دام برای نمک.

سویره‌که: (۱) جیشتی که له توراخ‌ی ده‌کن؛ (۲) جوړی مازو [۱] آش از دوغ جبکده؛ (۲) نوعی مازوج.

سویره‌لوک: سویری نیوه‌نال [شور مابل به نلخی.

سویریزك: سوزك، سویره [سرخك.

سوینس: نارمایی، ره‌شایی له دوره‌وه هانته به‌رچاو [شبح.

سوینسکه: سووسك، سوپسکه، بالداریکی گوشت خوشه [نیهو.

سوینسکه‌یی: جوړی هه‌لپه‌رکی [نوعی رقص.

سوینسن: گوئیکه زور بون خوش، سوین [سوسن.

سوینسنایه‌تی: مه‌لپه‌ندیکه له کوردستان [ناحیه‌ای در کردستان.

سوینسنه: سوینس [سوسن.

سوینسنی: خه‌لکی سوینسنایه‌تی [اهل منطقه «سوینسنایه‌تی».

سوینگه: ناسو [افق.

سوئیل: سمیل، سمیل [سبیل.

سوئیل: سمیل [سبیل.

سوئیل: (۱) شبیل؛ (۲) پلوسك؛ (۳) تافگه [۱] نگاه، شبیل؛ (۲) ناودان؛

(۳) آبشار.

سوئیل: سمیل [سبیل.

سوئلاف: تافگه، ناوه‌لدنیر [آبشار.

سوین: سون، سونه‌وه [ساییدن

سوین: سوند، سوند، سوکه‌ند [سوگند.

سوینند: سوند، سوکه‌ند [سوگند.

سویندخور: (۱) هاوبه‌یمان؛ (۲) که‌سی که سوندی دخوت [۱]

هم‌پیمان؛ (۲) سوگند یادکننده.

سویندکاری: په‌یمان به‌سننی په‌کومهل [پیمان دسته‌جمعی.

سویندگر: که‌سی له سویندی به‌درو توشی به‌لا بوئی [بلا دیده از

سوگند دروغین.

سوینکه: به‌رماوی ورد له ساپون بان که‌شك، سونکه، سونکه [نهمانده

صابون و کشك ساییده.

سویننه: ته‌شنی سوا‌له‌تی، نه‌شتی گلبنه [تشت سفالین.

سوینه: سبه‌ی [فردا.

سوینه: سبل [طحال.

سوینین: سوانه‌وه، نیرکردنی تیخ به‌ه‌سان [با فسان تیخ را نیز کردن.

سه: (۱) سبلوت، به‌شدار، جوارپن، سپه‌ز؛ (۲) باشگری خه‌به‌ردان؛

(واسه) [۱] سگ؛ (۲) پسوند خبری، است.

سه: سل و فوشفی، دل‌نیشاو، ره‌نجاو [آزوده، رنجیده.

سه‌ب: ناو وچان، جاری به‌نه‌مانه‌ت؛ (باران سه‌ب وه‌سناپه) [موقتاً.

سه‌با: (۱) له‌بهر، بو‌خانری؛ (سه‌پانه‌هانم)؛ (۲) به‌ره‌به‌بان؛ (سه‌پای

سالخان)؛ (۳) به‌پانی، سویری [۱] برای، بخاطر؛ (۲) بامداد؛ (۳)

فردا.

سه بارهت: (۱) له بمر. بو خانری، سه با: (۲) دهر باره‌ی، له مه ز [۱] (۱) از برای، بخاطر: (۲) راجع، دربار.

سه بر: (۱) حه وسه له، بشوله سه خوبی: (۲) هندی، نه نوند: (۳) زبل و زالی مال: (۴) بزمه له سه نه نای کار بان سه فیر [۱] شکب: (۲) یواش، اهسته: (۳) آشغال: (۴) عطسه شگون.

سه برگه: زبلدان [۱] آشغالدان.

سه برگه چی: زبل مال. کولان مال [۱] آشغالی. رفتگر.

سه برهاتن: (۱) بزمین له ده ست پنی کردنی کارنکا: (۲) سه بووری هانن [۱] (۱) عطسه شگون: (۲) صبور.

سه بز: ره نگیکه له نیوان زهردو عاسمانی دا، که سک [۱] رنگ سبز.

سه بزه: (۱) مروی سبی پستی نامال زهردی جوان، زه ری: (۲) جو ری کشمش [۱] (۱) آدم سبزه رنگ: (۲) نوعی کشمش، سبزه.

سه بل: پسنیز، گور، نه ونله [۱] اصطبل.

سه بئینی: نه خوشبه کی سه گه [۱] یکی از بیعار بهای سگ.

سه بوچی: له بمر چی؟ برای چه؟

سه بووری: نارام بوئی دل له کانی خهم خوارند [۱] صبور.

سه بوون: پای زور گهرمی گباندار کوژ، گره یا، گره: (مه زره عه ی هه سنیم وای سه بوون بهره ن) «مه وله وی» [۱] بادسام.

سه به ب: هو، سو نگه. سه مه د [۱] سبب.

سه به د: ده فری له نوول نه بیاو [۱] سبد.

سه به تانه: سیره ی نه ننگ [۱] مگسه ننگ.

سه به ت چن: که سنی که سه به ت دروست ده کا [۱] سبد باف.

سه به تولکه: سه به تی بچوگ [۱] سبد کوچک.

سه به ته: سه به ت [۱] سبد.

سه به ته به سه ری: بازیه کی بچوگانه [۱] نوعی بازی کودکان.

سه به ته چن: سه به ت چن [۱] سبد باف.

سه به ل: نه خوشبه کی جاوه [۱] چشم درد. سبل.

سه به ل: سه به ل [۱] چشم درد. سبل.

سه بیل: (۱) سبیل، نامرزی نوون کیشان: (۲) ناوی خبری [۱] (۱) چوق: (۲) آبی که به احسان دهند.

سه بیل تی که ر: برینی له دو زنی زل [۱] کنایه از دروغگو.

سه بیلچی: سه بیل ساز، که سنی سبیلی تونن دروست ده کا [۱] چوق ساز.

سه بیلخور: که سنی که نو تن به سه بیل ده کیشی [۱] چوق کش.

سه بیل ساز: سه بیلچی [۱] چوق ساز.

سه بیل کیش: سه بیل خور [۱] چوق کش.

سه بیله: (۱) سه بیل، نامرزی نوون کیشانی له قور: (۲) ناسنی که ده سه ری بوژی ناوی ده گرن [۱] (۱) چوق: (۲) گره سر لوله آب.

سه بهان: (۱) ره نجیره ی ده سه به ره که له پنیج بهش به شیک له به ره ده گری: (۲) به زور توش کردن [۱] (۱) کارگر کنساورزی که بک پنجم

بهره می گیرد: (۲) نحلیل.

سه پانندن: به زور توش کردن، به ملدا هبتان، داسه پانندن [۱] نحلیل کردن.

سه پانی: (۱) کاری سه پان: (۲) به ره ره یی که به سه پان ده گا [۱] (۱) کار زراعت در مقابل بک پنجم محصول: (۲) نزد «سه پان».

سه پتک: (۱) بهردی که ده جاده ده گبری: (۲) جوگه ناوی دابوشراو [۱] (۱) سنگ سنگ فرش: (۲) مجرای سر پوشیده.

سه پک: (۱) نامرزی بو ی جادر کونان: (۲) کولیره ی نه سنور له درشنه ی نارد بو سگ، سه وله، خه پله [۱] (۱) ابزار بودکویی جادر باغان: (۲) نواله از نخاله برای سگ.

سه پکه: (۱) کولیره ی له درشنه نارد. سه پک: (۲) زنه ک [۱] (۱) نواله از نخاله: (۲) قشو.

سه پؤل: حه پؤل، گبلوکه [۱] بخمه.

سه پوله: سه پؤل [۱] یخمه.

سه په که: سه، به شدار، جوارین، سه ز، سلوت [۱] سگ.

سه په ل: (۱) سه پؤل: (۲) سیل [۱] (۱) بخمه: (۲) طحال.

سه په لیک: (۱) جهرگی سبی، جیگه ی هه ناسه دان له ده روند: (۲) قلبان، قلبا ناوی [۱] (۱) ربه، شش: (۲) قلبان.

سه پی: پالآونه، پالئوراو [۱] پالیده.

سه ت: ژماره ی دوا ی نه وه نو نو [۱] صد.

سه تترل حه صام: پارچه یه که له بهر ناو به جه تدره ننگ ده نوینی [۱] پارچه ابست که در آفتاب به چندین رنگ دبا به می شود.

سه ترنج: گه مه به که به شازده داش ده کری له نبره ی گه مه ی دامه به [۱] شطرنج.

سه تره: زله، زله [۱] سبلی.

سه تک: گباه که بهری له نوک ده چی و به شینی ده خوری، سه بدوکه [۱] گباهی است.

سه تکا: هه رچه ند، نه که رچی [۱] هر چند.

سه تل: په قهره ج [۱] سطل.

سه تل وجه: نه خوشی «ذات الجنب» [۱] ذات الجنب.

سه تم: دارو خان [۱] فروربخن خاک.

سه تصاندن: (۱) بر کردنه ی جال: (۲) روخانندی دیوار [۱] (۱) خاک در چاله ریختن: (۲) فرو یزاندن دیوار.

سه تمه: سانمه [۱] سکندری.

سه ته: (۱) برینی له چه رخی، سه سال: (۲) سوکه له ناوی سه ننا [۱] (۱) سده، قرن: (۲) مخفف نام سنار.

سه چه ره: ره گه زنامه، نوسراوی ناوی باب و باپیران [۱] شجره نامه.

سه چت: ورد بو نه وه و گه زبان به شوین شنبکا [۱] نفتیش.

سه چتین: بشکنین [۱] نفتیش کردن.

سه ح: (۱) بی زانین، ناگایی: (من نه و خه بهر سه ح نه کریه): (۲) بهوردی لنی روانین: (دوخور سه ح کری زاروکی من جبه لابه) [۱] (۱) احساس کردن، شنیدن: (۲) معاينه.

سه حات: (۱) سات: (۲) نامرزی کات پنوان، کاژمیر [۱] (۱) آن. وقت: (۲) ساعت.

سه حکردن: (۱) خه بهر دار بوون، ببسن: (۲) تی روانین بهوردی [۱] (۱)

آگاه شدن، شنیدن؛ ۲) معاينه کردن.

سه حکمران: هسته‌کان (دببن، چرتن، بیستن، بین، وی که‌وتن) [۱] حواس پنجگانه.

سه‌جهت: ۱) سلامتی، سافی، ساغی، ساخی؛ ۲) ناسوده؛ (ره‌جهت و سه‌جهت)؛ ۳) ره‌نگ‌ورو؛ (پیاویکی سه‌جهت خوشه) [۱] سلامت؛ ۲) آسوده؛ ۳) سیما، رخسار.

سه‌حەر: بهره‌بیدان [۱] سحر، بامداد.

سه‌حەری: ۱) له کانی سه‌حەردا؛ (سبهی سه‌حەری ده‌رۆم)؛ ۲) جۆره ناهه‌نگیکه به زوزنا لینه‌دری [۱] هنگام سحر؛ ۲) آهنگی است که با سرنا نواخته می‌شود.

سه‌حەن: ده‌فری مسی هەراو بو' چیشته [۱] تشت کوچک.

سه‌خواهت: ۱) دل‌اوا؛ ۲) دل‌اویی [۱] بخشنده؛ ۲) بخشندگی.

سه‌خهیر: چاوێز، ناگادار [۱] مراقب، مواظب.

سه‌خت: ۱) ره‌ق، نوند؛ ۲) دزوار؛ ۳) بی‌داگرو لاسار؛ ۴) سەرمای به‌نه‌رۆم [۱] سخت، سفت؛ ۲) دشوار؛ ۳) سختگیر، لجباز؛ ۴) سرمای شدید.

سه‌ختی: ۱) بنه‌مای وشەى سخت؛ ۲) سپاردن، واسپاردن [۱] صیهه مصدري «سخت»؛ ۲) سفارش.

سه‌ختیان: ۱) بېسی له ده‌باغ‌دراو؛ ۲) سفره‌ی چه‌رمی نانکه‌ر؛ ۳) زویله‌چه‌رم [۱] بوست دباغی شده؛ ۲) سفره‌ی جرم نانویان؛ ۳) برشی از جرم.

سه‌خه‌لت: سه‌خه‌لت [۱] نگا؛ سه‌خه‌لت.

سه‌خه‌مه: ۱) دارو یەردوی خانسەرورخسار؛ ۲) دارى که به‌ر داری ترینی ده‌دهن؛ ۳) داریکی به‌گرینی له سبه‌ه‌ری‌دا مه‌شکه‌و دودانه‌ی پیندا هه‌لنده‌واسن [۱] آوار؛ ۲) چوبی که ناک بر آن تکه‌ داده؛ ۳) چوبی است که مشک را از آن می‌آورند.

سه‌خه‌راتی: ۱) سه‌بەب، هو؛ ۲) نه‌گەر [۱] سبب؛ ۲) اگر.

سه‌خناخ: ۱) سه‌ختان، شونی سه‌خه‌لت؛ ۲) ناوی کینۆک له کوردستان [۱] مسير دشوار در کوه؛ ۲) نام کوهی در کردستان.

سه‌خور: په‌لخور، کای خوراوی ناوژگی حەبوان [۱] نگا؛ په‌لخور.

سه‌خوردان: جیگه‌ی سه‌خور، ورگی حەبوان [۱] جای «سه‌خور»، محل کاه هضم نشده در شکم حیوان.

سه‌خورگه: جیگه‌ی سنیرلی رشتن، گوڤک، سه‌رانگۆک [۱] شوله، سرگینگاه.

سه‌خورمه: مسته‌کۆله [۱] سقلمه.

سه‌خۆزه: نوی سبی نزیک به‌گه‌بنسن [۱] توت نارس.

سه‌خەر: نابرو، ناوی باش [۱] آبرو، خوشنامی.

سه‌خەربن: نابرو بردن [۱] رسوا کردن.

سه‌خەری: سخنیان، چه‌رمی نه‌سنووی له‌ده‌باغ‌دراو [۱] ساغری.

سه‌خی: دل‌اوا، به‌خشنده [۱] بخشنده.

سه‌خهیر: مندالی بی‌باب، سبوی، هه‌نیو [۱] یتیم.

سه‌د: ۱) بهره‌ندی ناو؛ ۲) سه‌ت [۱] سد؛ ۲) صد.

سه‌دا: ده‌نگ، ناواز: (سه‌دات ده‌ر نه‌به، سه‌دایه‌کی خوشی هه‌به) [۱] صدا.

سه‌دازه: سداره [۱] نوعی کلاه.

سه‌دان: چه‌ند جار سه‌ت [۱] صدها.

سه‌ددل: دۆدل، دۆدۆنگ [۱] منژد، دۆدل.

سه‌درابات: گوندیکه [۱] نام دهی است.

سه‌دری: جوړی برنجی باش [۱] برنج صدري.

سه‌دوسه‌د: برینی له ته‌واو بی که‌ماه‌بسی [۱] صددرصد.

سه‌ده: سه‌ته، برینی له سه‌د سال، جه‌رخ [۱] سده، فرن.

سه‌ده‌ف: شتی ره‌قی سبی بېشه‌ناسایی له زربادا، جیگه‌ی تیارسکانی مروری [۱] صدف.

سه‌ده‌قه: مال‌به‌خشین له زای خوادا. نه‌م‌وشه‌یه سه‌ده‌به‌که یوه عه‌ره‌ب کردیوه نه سه‌ده‌فه [۱] صدقه، خیرات.

سه‌ده‌م: ۱) دواى نه‌وه‌نونو‌هه‌م؛ ۲) سه‌با، بو‌خاتری [۱] صدم؛ ۲) برای، بخاطر.

سه‌ده‌مه: به‌لا، نازار، زیان [۱] صدمه، آسیب.

سه‌ده‌مین: سه‌ده‌م، دواى نه‌وه‌بو مو‌هه‌م [۱] صدم.

سه‌ر: ۱) هه‌ر شتی له بالابه؛ ۲) له نه‌ستۆ بهره‌زۆری گیاندار؛ ۳) یه‌کئی له بزای پیت: (سه‌رو بو‌رو ژیر)؛ ۲) پاره‌ی که باقی مامله‌ده‌دری؛ ۵) جاو، ده‌حفه؛ ۶) نالی، لا؛ (له‌م سه‌ر نا‌ه‌وسه‌ر چوم)؛ ۷) ماوه‌یه‌ک له زه‌مان: (سه‌ریک هانو رویشته)؛ ۸) دا‌پوشی ده‌فر؛ ۹) جه‌م، کن، نک؛ (بردومه‌ته سه‌ر وه‌سنا)؛ ۱۰) ناکیک له مرو‌و نازه‌ل؛ (ده سه‌ر خیزانم، چوار سه‌ر بزیم هه‌به)؛ ۱۱) ناخر، ناکام؛ (هه‌نا سه‌ر وا نامینتی)؛ ۱۲) به‌خاتری، له‌به‌ر؛ (له سه‌ر نو‌وام لی‌هات) [۱] هر چیز بالا؛ ۲) سر، کله؛ ۳) زێر اعراب؛ ۴) بولی که در معامله باقی دهند؛ ۵) بار، دفعه؛ ۶) طرف، سو؛ ۷) مدتی از زمان؛ ۸) سرپوش ظرف؛ ۹) نژد؛ ۱۰) واحد انسان و چهارپا؛ ۱۱) پایان، انجام؛ ۱۲) برای، بخاطر.

سه‌ر: ۱) زۆ، به‌ده‌ل؛ (سه‌رداک)؛ ۲) بی‌نه‌ر، بهره‌ده‌ر [۱] بدل؛ ۲) بی‌نه‌ر.

سه‌ره‌نه‌ژمیر: کەسێ که تا‌ک‌ناکی مرۆ بان نازه‌ل هه‌سه‌ب ده‌کا [۱] سرشمار.

سه‌ره‌نه‌ژمیری: کاری سه‌ره‌نه‌ژمیر [۱] سرشماری.

سه‌ره‌نه‌نجام: برانه‌وه‌ی کاو [۱] سرانجام.

سه‌ره‌نه‌نداز: ۱) سه‌رووش، به‌رانه‌ه‌ر زایه‌خ؛ ۲) زایه‌خی باریک که که‌ناو دیوار بر ده‌کاته‌وه [۱] مقابل زیرانداز؛ ۲) زیراندازی مانند کناره.

سه‌ره‌نه‌ناز: سه‌وه‌نه‌نداز [۱] نگا؛ سه‌ره‌نه‌نداز.

سه‌ره‌نیشان: ژانه‌سه‌ر [۱] سردرد.

سه‌ره‌نیشاندن: برینی له جارۆکردن [۱] دردرس دادن.

سه‌ره‌نیشه: سه‌ره‌نیشان [۱] سردرد.

سه‌ره‌نیواره: سه‌ره‌تای ده‌نگ بوئی روژ [۱] عصر هنگام.

سه‌را: ۱) مائی دیوان؛ ۲) جیگه: (سه‌رای ده‌وله‌تی، کاروانسه‌را)؛ ۳) ناوی گوندیکه له موکوریان [۱] اداره مرکزی؛ ۲) جای؛ ۳) نام

دهی است.

سهرایا: له سهر نا پئی، گشت له گشت، هه مو نه ندام؛ (سهرایای گواره زهردی ترس و له رزه / تهلئی عاسی بوه لهو جینگه بهرزه) «نالی» □ سهرایا.

سهرابهرده: دیوانی میر □ خانه فرمانروا.

سهرایین: (۱) سهرایا؛ (۲) له سهرهوش، ناگالی بون □ (۱) سهرایا؛ (۲) مواظب، منوجه.

سهراپیته: بان له دبوی ژورهوه، بن میچ، میچ □ سفف.

سهراراو: که قوای نازه هینتا شت پئی نه شوروا □ کفابه نخستین برای رخنسویی.

سهرارازا: نازاد □ آزاد.

سهرارزادی: نازادی، خو بون، خو بون □ استقلال.

سهرارزایی: سهرارزادی □ استقلال.

سهراسا: (۱) نایبستی؛ (۲) سهرانسهر، گش □ (۱) اختصاصی؛ (۲) سراسر، همه.

سهراسویی: له بهر زترهوه ژوانین به نهبنی □ دزدکی از بالا نگاه کردن.

سهراسهر: گش، هه مو □ همگی.

سهراسنی: سهریشه □ سردرد.

سهراسیمه: داماو، سهرگردان □ سراسیمه.

سهراشیت: سهریشهی چهل و میل و ده ست بهرته ده □ سردرد مزمن.

سهررافا: پول گوزهوه، پاره فروش □ صراف.

سهررافی: کاری پاره فروش □ صراف.

سهرراف: ناوی که ده گهل بیزه له سکدابه □ آب همراه جنین در زهدان.

سهرراف پهقین: رژانی ناوی سهرراف بهر له هانتی مثال □ ریزش آب قبل از تولد نوزاد.

سهررافک: سهراف □ نگا، سهراف.

سهررافکائی: که مه کردن له ناوی قول داو سهرده ناو روکردنی به کتر □ یازی هنگام شنا در آب.

سهررافکی: رهپ و راست، به ناشکرا، بی دهر وایسی □ رُک و صریح.

سهررافی: ده غلبک که یاش بارانی به له چیندراوه □ محصولی که پس از اولین باران نند پاییزی کاشته شده باشد.

سهرارک: کولکهی به شانده کراو □ پشم و موی شانده و پاک شده.

سهرارگوم: (۱) بی سهر و شوین؛ (۲) کهس نه ناس □ (۱) گم بی اثر؛ (۲) گمتم.

سهرامهت: باو خوشتر له خهلکی نراق □ سرآمد.

سهرامهه: سهرامهت □ سرآمد.

سهران: (۱) پیاو ماقولان؛ (۲) سلان، بلندابه کان، کیوان □ (۱) سران قوم؛ (۲) بلندبها، کوهساران.

سهران: زهره ی کمر □ عرعرو.

سهراندن: زهره زهرد کردن □ عرعرو کشیدن.

سهرانسهر: سهراسهر □ سراسر، همگی.

سهرانگولک: جینگه ی لی رشتنی یه بن و ریخ، گوفا □ شوله.

سهرانگولک: سهرانگولک □ شوله، سرگینگاه.

سهرانوتلک: سهرانگولک □ شوله.

سهرانه: پیتاک له ههر تاکئی له مرو و تاژدل □ سرانه.

سهراو: (۱) چاوه ی زلی ناوا؛ (۲) زه مینئی که نزیک چمه؛ (۳) سهراف؛ (۴)

تاوده ست؛ (۵) زه مینئی که زو ناو قوت نادات؛ (۶) ههر چی بناو نابئی

وهک دارا؛ (۷) ناوی گوندبکه □ (۱) سرچشمه؛ (۲) زمین نزدیک

رودخانه؛ (۳) آب همراه جنین؛ (۴) مستراح؛ (۵) زمین رس که آب کمتر

پذیرد؛ (۶) هرچه زیر آب نمی رود؛ (۷) نام دهی است.

سهراوآن: دژی بناوان، لای سهرهوه □ طرف بالا.

سهراو توفین: سهراف پهقین □ ریزش آب همراه نوزاد.

سهراو تهقین: سهراف پهقین □ نگا: سهراف پهقین.

سهراوورد: رابواردوی بهشین □ گذشته دور.

سهراوهرد: سهراوورد □ گذشته دور.

سهراووی: جوژی کوله که: (کدو سهراووی) □ نوعی کدو.

سهربادان: برینی له نازازی بون □ کتابه از ناخستودی.

سهربار: (۱) شتی که له سهر باری باره بهر داده تری؛ (۲) زه حمه نی زبادی

□ (۱) اضافه بار؛ (۲) قوز بالا قوز.

سهرباراته: باج سهندن له باره کائی کاروان □ باج گرفتن از بارهای کاروان.

سهر باره: سهر بار □ نگا: سهر بار.

سهر باز: چه کداری ده ولت □ سرباز.

سهر بازخانه: بنکه ی سهر بازان □ یادگان.

سهر بازگرتن: خه لک بو سهر بازی بردن □ سربازگیری.

سهر بازگیری: سهر بازگرتن □ سربازگیری.

سهر بازی: چه کداری بو ده ولت □ سربازی.

سهر باس: نامانچ له گفتوگو □ موضوع صحبت.

سهر باقی: زیاده له سهر دانهوه له گوژینه وه دا □ علاوه بر.

سهر بال: بهزی درشتی مهل □ شاهبر.

سهر بان: دبوی دهره وه ی سهر پوشی خانو □ پشت بام.

سهر بدهو: دوکوبوی به برنج و ساوار □ آش بلغور و دوغ.

سهر بر: (۱) کهسی که سهر ده بری؛ (لیم بوته میری سهر بر)؛ (۲) ریگه

بواردن بو زو که بشن: (سهر بر و بشنم زو که بشنم) □ (۱) جلد،

سر بر؛ (۲) راه میان بر.

سهر برآن: سهر به تیخ له لیش جیا کرانهوه □ سر بر بدن.

سهر برآنسه: جهیوان کوشتنه وه و میوانداری به هوئی نه او بوئی کاری

وه درزیری □ فربانی کردن و سوردادن به مناسبت پایان کار

کتناورزی.

سهر برآو: سهر به تیخ جیاوه کراو □ سر بریده.

سهر بردن: رابواردن □ گذراندن، بسز بردن.

سهر بریاگ: سهر برآو □ سر بریده.

سهر برین: سهر له لیش جوئی کردنهوه به نیخ □ سر بریدن.

سهر بزوت: داری نیوه سوناوی به ناگر □ نیمسون

سهر بزیره: نیسکنبه‌ی توند که روئی به‌سهر دا ده‌کن، له‌ب زبزنه [۱] آس عدس غلیظ که روغن بر آن ریزند.
 سهر به‌س: نازاد [۱] آزاد.
 سهر به‌ست: سهر به‌س [۱] آزاد.
 سهر به‌ست کردن: (۱) تهرخان کردن: (۲) نرخ‌ی له‌سهر مالی فروشبار دانان که بوی نافروشنی [۱] آزاد گذاشتن در هر کاری: (۲) نرخ‌گذاری روی کالا طوری که به‌فروش نرسد.
 سهر به‌سته: نه‌نی، بوشراوی نه‌زانراو [۱] پوشیده و پنهان.
 سهر به‌ستی: نازادی [۱] آزادی.
 سهر به‌سه: سهر به‌سه [۱] پوشیده و پنهان.
 سهر به‌سهر: (۱) شت به‌یه‌ک وه‌گوزبنی بی باقی دانه‌وه: (۲) وه‌ک به‌ک به‌رانهر [۱] مبادل‌ه پایاپای. بی‌علاوه: (۲) برابر.
 سهر به‌سه‌سهر: گان‌به‌گان، دو نبر که به‌کتر بگین [۱] مبادل‌ه دو همجنس‌بان.
 سهر به‌سه‌ری: سهر به‌سه‌ره [۱] مبادل‌ه دو همجنس‌بان.
 سهر به‌سمی: سهر به‌سنی [۱] آزادی.
 سهر به‌ش: که‌سن که به‌شی باش له‌به‌ش کردندا هه‌ل‌گری [۱] برنده‌سه‌م خوب در تقسیم.
 سهر به‌کلاوه: مریشکی کاکول‌دار [۱] مرغ کاکلی.
 سهر به‌گوبه‌ن: مروئی که دهنی خه‌لک نهدا [۱] نحر بک‌کننده.
 سهر به‌گوبه‌ند: مروئی ماکی دنده‌انی خه‌لک [۱] نحر بک‌کننده.
 سهر به‌گوما‌کردن: له‌به‌بن بردن [۱] از میان بردن.
 سهر به‌گینچه‌ل: سهر به‌گوبه‌ند [۱] محرک مردم.
 سهر به‌لک: سهر به‌گلائی نونن [۱] نخبه‌ برگ ننباکو.
 سهر به‌مور: دوس لئ نهدراو [۱] دست‌نخورده. سر به‌مهر.
 سهر به‌ن: به‌ندی که‌وش و بیلاو [۱] بند پای افزار.
 سهر به‌ند: (۱) جه‌ند و شه‌به‌ک که سهره‌نای گورانی به: (۲) به‌سته‌ی دوی مقام و لاوک: (۳) گوتئی له‌گورانی‌دا که له‌باش چه‌ند شعیریک ده‌گه‌زینره سهری: (۴) سهرده‌سنه: (۵) سهر بوشی ده‌فری بچوک، قه‌یاخ [۱] پیش‌درآمد ترانه: (۲) ترانه‌ سیک بعد از خواندن آواز کلاسیک: (۳) مرجع ترجیع‌بند: (۴) سردسنه: (۵) سره‌ ظرف کوچک.
 سهر به‌نگ: سهر به‌لک [۱] نگا: سهر به‌لک.
 سهر به‌ها: نرخ‌ی خوینی کوژراو، خوین‌بابی [۱] دبه، خونبها.
 سهر به‌ه‌وی: زنی بباوی دوزنه [۱] زن هو‌دار.
 سهر به‌بیر: (۱) که‌سنی له‌سهر به‌ن نازه‌ئی دوشه‌نی ده‌گری: (۲) یه‌کهم نازه‌ل که دبنه دوشین له‌بیردا [۱] کسی که حیوان را برای دوشیدن می‌گیرد: (۲) اولین حیوانی که دوشیده می‌شود.
 سهر به‌یش: سهر به‌ش [۱] نگا: سهر به‌ش.
 سهر به‌ا: رانستار، ونساو [۱] اېسناده.
 سهر به‌اج: بزاره‌وون له‌ناو چه‌لنووک [۱] ویجین در شالیزار.
 سهر به‌ک: نیکرا، هم‌مو، گش [۱] همه، به‌کلی.
 سهر به‌اله: پشه‌نگی دره‌و که‌ران [۱] پشرو دروگران.

سهر بزوک: بزوز، نه‌گونجاو [۱] ناآرام.
 سهر بزوتو: (۱) سهر بزوک: (۲) برینی له‌نه‌شقی. یاخی [۱] (۱) ناآرام: (۲) کتابه از منمرد.
 سهر بزویی: نه‌شقی بون، باخیه‌تی [۱] تمرد، یاغیگری.
 سهر بلن: نابرو‌دارو له‌سهر [۱] سرفراز.
 سهر بلند: سهر بلن [۱] سرفراز.
 سهر بلند کردنه‌وه: برینی له‌راپه‌زینو سهر بزویی کردن [۱] کتابه از نمد.
 سهر بلندی: شانازی [۱] افتخار.
 سهر بلور: جورئی ماسی ده‌م دریزوکه‌ی وه‌ک بلور [۱] نوعی ماهی.
 سهر بو: سهر بان [۱] پشت‌بام.
 سهر بوری: به‌سه‌هات، سهر گوروشته [۱] سرگذشت.
 سهر به: له‌مهر، لاپه‌ن‌گر: (کابرا سهر به‌ده‌وله‌نه) [۱] منسوب به، وابسته به.
 سهر به‌تال: (۱) ده‌فری بی‌سهر بوش: (۲) بباوی نه‌زان و بن‌ناوه [۱] (۱) بی‌سهر بوش: (۲) بی‌مغز و کودن.
 سهر به‌خو: نازاد، نازا [۱] مستقل.
 سهر به‌خویی: خوئی بون [۱] آزادی.
 سهر به‌دو: چیشنی که‌شک و گه‌سه‌کوتاو [۱] آس کتک و گندم نیسکوب.
 سهر به‌ده‌ره‌وه: به‌ده‌نگو نارو [۱] مشهور.
 سهر به‌ردابی: که‌سنی بی‌برس کاری خوئی ده‌کا [۱] خودسر.
 سهر به‌رز: سهر بلن [۱] سرفراز.
 سهر به‌رز کردنه‌وه: سهر بلند کردنه‌وه [۱] شوریدن، باغیگری.
 سهر به‌رزی: شانازی به‌کاری باش [۱] افتخار.
 سهر به‌رسق: خوش‌به‌خت، سهر به‌رزی [۱] خوش‌شانس.
 سهر به‌رو: جورئی ماره سهری وه‌ک به‌زوده‌چی [۱] نوعی مار.
 سهر به‌روزی: خوش‌به‌خت [۱] خوش‌شانس.
 سهر به‌رونه: چیشنی دانه‌ویل‌ه‌ی توند که روئی به‌سهر دا ده‌کن [۱] آس غلیظ حیوانات که روغن داغ بر سر آن ریزند.
 سهر به‌ره‌خوار: رو به‌لای زبزو [۱] سرایشب.
 سهر به‌ره‌خواره: به‌ره‌زیر، سهر به‌ره‌خوار [۱] سرایشبی.
 سهر به‌ره‌زور: به‌ره‌وژوره، رو به‌بالا [۱] سر بالایی.
 سهر به‌ره‌زیر: (۱) سهر به‌ره‌خوار: (۲) شهرمه‌زارو خه‌جاله‌ت [۱] (۱) سرایشب: (۲) سرافکننده.
 سهر به‌ره‌زیرکه: به‌ره‌وژوره، سهر به‌ره‌خوار [۱] سرایشب.
 سهر به‌ره‌زیره: به‌ره‌وژیره [۱] سرایشب.
 سهر به‌ره‌وخوار: سهر به‌ره‌خوار [۱] سرایشب.
 سهر به‌ره‌وخواره: سهر به‌ره‌خوار [۱] سرایشبی.
 سهر به‌ره‌وژور: سهر به‌ره‌وژور [۱] سر بالایی.
 سهر به‌ره‌وژوره: سهر به‌ره‌وژور [۱] سر بالایی.
 سهر به‌ره‌وژیر: (۱) سهر به‌ره‌زیر: (۲) قلب [۱] (۱) سرایشبی: (۲) زیر وزیر.
 سهر به‌ره‌وژیره: سهر به‌ره‌زیر [۱] سرایشب.

سەرپان: جنۆكەى جادوگەرمان كەشتابان بۆدەھىتىنى [۱] چىن مسخر جادوگر.

سەرپايى: (۱) داوستەدى لەناو بازارا بىن دوكان: (۲) بىرىنى لە زگ چۇن: (۳) كەوشى سوكەلەى بىن پانپە: (۴) بەلەزو بەلەو بىن زامان [۱] (۱) كسب و كار سىرپايى: (۲) اسھال: (۳) دەپايى: (۴) باعجەلە، سىرپايى. سەرپىز: (۱) نۆھ: (۲) چۆرى نەنگى زاو [۱] (۱) لىرپىز: (۲) نەنگ سىرپىز. سەرپىز: پىز، جىگەدۆخىن [۱] نىفە، جاي بند نىبان. سەرپىشك: سەرپەش [۱] نىگا: سەرپەش. سەرپىنوم: گۆى رەپە، نەخوشى بىناگۆى نەستور بون [۱] بىمارى نكاف، اور بون. سەرپوت: كەسى بە لەزو بىن لىكەندەو كاردە كا [۱] سطحى، سىرسى. سەرپورت: بە كاكول [۱] كاكل دار. سەرپوش: ھەرجى شتى بىن لەبەر جاو نەدو دە كەن [۱] سىرپوش. سەرپەتى: سەرى بىن پۇشاك، سەرپوت [۱] سىرپەنە. سەرپەز: (۱) نەوپەزى شت: (۲) ئېكەم لاپەزى كىنپ: (۳) شكىلى سەر نۆبەجىت [۱] (۱) آنسوى: (۲) اولىن صفحە كىتاب: (۳) عكس يا مارك پارچە. سەرپەرست: كەسى كە ناگاي لە شتى يان كەسى ئەبىن [۱] سىرپرست. سەرپەرشت: سەرپرست [۱] سىرپرست. سەرپەل: (۱) لىقى بەرەزورى دار: (۲) سەر كەردى سى ھەتا پەنجبا پىنشمەرگە: (۳) چاخى دەس بىكرىنى بارانى پەلە: (۴) نانى كە لە سەر سكل پىرئى [۱] (۱) شاخەھى بالايى درخت: (۲) سەرسە نظامى: (۳) موسم باران: (۴) نانى كە بر اخگر بىز. سەرپەلە: (۱) جەنگەى بارانى بايىز: (۲) مانگى خەزە ئوھەر [۱] (۱) موسم باران بايىزى: (۲) ابا نامە. سەرپەتجە: (۱) سەرى پىنج تەنگوست بە نىكرابى: (۲) سەرى ناكە تەنگوستىك [۱] (۱) سىرپەجە: (۲) سىرپەك انگىست. سەرپەنە: فابمەبىر، دارى تىرى كەدارى ۋە بەر دراۋە [۱] ناكى كە با چوب دىگر محكم شتە است. سەرپىن: بەلە، لەز [۱] شتاب. سەرپىن سىپاردن: بىرىنى لە باۋەزى ئەواو بە كەسى كەردن [۱] كىتابە از اعتماد كامل بە كسى داشتن. سەرپىنج: (۱) مېزەر، شاشك: (۲) ياخى سەرپىنو [۱] (۱) عمامە: (۲) منمرد. سەرپىچى: سەرپىنو، ئەشقىبايى [۱] نەمرد. سەرپىز: جەزنى ھەۋەل ھەبوان زان [۱] چىن زايىدن اولىن گوسفند. سەرپى كەتن: (۱) دارەدارەى زاروك: (۲) چاك بۇنەو لە نەخوشى: (۳) پانى نابوتى سازبۇنە [۱] (۱) سىر با افتادن كودك: (۲) بېھود يافتن از بىمارى: (۳) پس از سخنى و عسرت دوبارە سىر با افتادن. سەرپىكە ۋە نان: بىرىنى لە زىان پىكەو بەردنەسەر [۱] كىنايە از زندگى مشترك. سەرپىل: شان، سەرمل [۱] كىف.

سەرىپىل: ناۋى شارىكە لە كوردستان [۱] سىرپىل زھاب. سەرىپىۋەنان: بە كۆمەل بەرە ۋىشتى چۇن [۱] رەھن گروھى بە جايى. سەرىپى بى: (۱) ماملەى سەرىپى بى: (۲) بە لەفېرە: (۳) زۇى بەنى زامان دامان [۱] (۱) كسب سىرپايى: (۲) اسھال: (۳) باعجەلە و سىرپايى. سەرتا: (۱) مېۋەى ھەرەباش كە دەپىخەنە سەر سەبەتەرە: (۲) سەرىپەنگ، سەرگەلەى توتىن [۱] (۱) مېۋە نەمۇنە كە سىر بار گذارند: (۲) نۇخە برگ تىناكو. سەرتاپا: ھەمەلەش، گىش [۱] سىرپا. سەرتاپى: سەرتاپا [۱] سىرپا. سەرتاسەر: سەرتاسەر [۱] سىرپا. سەرتاش: (۱) دەلاك، بەرپەر: (۲) نېخى مۇتاش [۱] (۱) سلمانى: (۲) تېغ مۇتراش. سەرتاشخانە: دەلاكخانە [۱] دكان سلمانى. سەرتاشراۋ: كەسى موى سەرى كورت كرابىتەو [۱] سىر تراشىدە. سەرتاشىن: (۱) موى سەر كورت كەردنەو: (۲) بىرىنى لە سوكابەنى بەسەرزىن ھىنان [۱] (۱) اصلاح سىر: (۲) كىنايە از رسوا كەردن زن. سەرتاشىماگ: سەرتاشراۋ [۱] سىر تراشىدە. سەرتاق: (۱) دارەزى سەر دەلاقە: (۲) بەنى بادراۋ كە بۇ جەۋالدرۇن بە جەۋالىيەۋە دادە لە قىبىن [۱] (۱) چوبكەھى تىر طاقچە: (۲) نخ جۋالدرۇزى كە بە جۋال آۋىزند. سەرتال: سەرى ھەۋدا دەزۋ [۱] سىرپە. سەرتانى: گوندىكە [۱] نام دەھى است. سەرتاش: سەرتاش [۱] سىر تراش. سەرتشېرك: سەرچوكلە، بۇ تىزى بە كەسى كەردن دىزنى [۱] سىر كوچك، بە مىلك گوبند. سەرتقىلى: زەت بردن بەزەمبىندا كەوتن [۱] سىكندرى خورن و بر سىر افتادن. سەرتىل: (۱) كلارى قوچى دروشانە: (۲) كەبەنك، پالتوى لىباد [۱] (۱) كلاە بلند دراۋىش: (۲) پالتوى نەمدىن. سەرتىل: ھەلبۇزراۋ ھەرەباش، سەرتا [۱] بىرگىزىدە، بەتتىن. سەرتىلى: قۇچەك، ھەنگولسىكى درومان [۱] انگىشانە. سەرتىلىك: (۱) رەھانى: (۲) قۇچەك، ئەنگولسىلەى درومان [۱] (۱) قىف: (۲) انگىشانە. سەرتوت: توتىزى سەر تىر و ماست [۱] چىراپە، خامە، سىر شىر. سەرتوت: سەرتوت [۱] خامە. سەرتوتپ: يەكەم لە جۋاسى يان لە نارابەمى دا: (فلان لەم ناۋەدا سەرتوتپە) [۱] بى نظىر دىزىبايى يا شىجاعت. سەرتوتپىز: (۱) كەركول: (۲) سەرزىل [۱] (۱) گىباھى است: (۲) كەلەگىدە. سەرتوتىك: جىنچەك، توتەكان [۱] جىمباتمە. سەرتوتىز: توك تىزى [۱] توك تىز. سەرتوتى: سەرتوت [۱] خامە. سەرتوتپىز: سەرتوت [۱] خامە.

سەرىپىل: ناۋى شارىكە لە كوردستان [۱] سىرپىل زھاب. سەرىپىۋەنان: بە كۆمەل بەرە ۋىشتى چۇن [۱] رەھن گروھى بە جايى. سەرىپى بى: (۱) ماملەى سەرىپى بى: (۲) بە لەفېرە: (۳) زۇى بەنى زامان دامان [۱] (۱) كسب سىرپايى: (۲) اسھال: (۳) باعجەلە و سىرپايى. سەرتا: (۱) مېۋەى ھەرەباش كە دەپىخەنە سەر سەبەتەرە: (۲) سەرىپەنگ، سەرگەلەى توتىن [۱] (۱) مېۋە نەمۇنە كە سىر بار گذارند: (۲) نۇخە برگ تىناكو. سەرتاپا: ھەمەلەش، گىش [۱] سىرپا. سەرتاپى: سەرتاپا [۱] سىرپا. سەرتاسەر: سەرتاسەر [۱] سىرپا. سەرتاش: (۱) دەلاك، بەرپەر: (۲) نېخى مۇتاش [۱] (۱) سلمانى: (۲) تېغ مۇتراش. سەرتاشخانە: دەلاكخانە [۱] دكان سلمانى. سەرتاشراۋ: كەسى موى سەرى كورت كرابىتەو [۱] سىر تراشىدە. سەرتاشىن: (۱) موى سەر كورت كەردنەو: (۲) بىرىنى لە سوكابەنى بەسەرزىن ھىنان [۱] (۱) اصلاح سىر: (۲) كىنايە از رسوا كەردن زن. سەرتاشىماگ: سەرتاشراۋ [۱] سىر تراشىدە. سەرتاق: (۱) دارەزى سەر دەلاقە: (۲) بەنى بادراۋ كە بۇ جەۋالدرۇن بە جەۋالىيەۋە دادە لە قىبىن [۱] (۱) چوبكەھى تىر طاقچە: (۲) نخ جۋالدرۇزى كە بە جۋال آۋىزند. سەرتال: سەرى ھەۋدا دەزۋ [۱] سىرپە. سەرتانى: گوندىكە [۱] نام دەھى است. سەرتاش: سەرتاش [۱] سىر تراش. سەرتشېرك: سەرچوكلە، بۇ تىزى بە كەسى كەردن دىزنى [۱] سىر كوچك، بە مىلك گوبند. سەرتقىلى: زەت بردن بەزەمبىندا كەوتن [۱] سىكندرى خورن و بر سىر افتادن. سەرتىل: (۱) كلارى قوچى دروشانە: (۲) كەبەنك، پالتوى لىباد [۱] (۱) كلاە بلند دراۋىش: (۲) پالتوى نەمدىن. سەرتىل: ھەلبۇزراۋ ھەرەباش، سەرتا [۱] بىرگىزىدە، بەتتىن. سەرتىلى: قۇچەك، ھەنگولسىكى درومان [۱] انگىشانە. سەرتىلىك: (۱) رەھانى: (۲) قۇچەك، ئەنگولسىلەى درومان [۱] (۱) قىف: (۲) انگىشانە. سەرتوت: توتىزى سەر تىر و ماست [۱] چىراپە، خامە، سىر شىر. سەرتوت: سەرتوت [۱] خامە. سەرتوتپ: يەكەم لە جۋاسى يان لە نارابەمى دا: (فلان لەم ناۋەدا سەرتوتپە) [۱] بى نظىر دىزىبايى يا شىجاعت. سەرتوتپىز: (۱) كەركول: (۲) سەرزىل [۱] (۱) گىباھى است: (۲) كەلەگىدە. سەرتوتىك: جىنچەك، توتەكان [۱] جىمباتمە. سەرتوتىز: توك تىزى [۱] توك تىز. سەرتوتى: سەرتوت [۱] خامە. سەرتوتپىز: سەرتوت [۱] خامە.

سهرتهرز: شتيكه وهك ده زوبه بر كه ي بستان و داري ره زوه ده بي، تهرز
 [۱] نخ مانندى زرد بر ناك و بوته پاليزى.
 سهرتهريده: گه وري ده ستهى زيگران [۱] رنيس راهزنان.
 سهرتهريه: سهرتهريده [۱] رنيس راهزنان.
 سهرتهزبن: (۱) زورسارد؛ (۲) ناوى گونديكه لاي بانه [۱] (۱) بسبار سرد:
 (۲) نام روستايى در كردستان.
 سهرتهشى: كه رته شى. گيايه كى سهرخزى دوكاويه [۱] نوعى خار از
 حاتواده خار تاتارى.
 سهرتهل: سهرتا. سهرتل [۱] برگزيده. نمونه ميوه.
 سهرتهنگ: قايشى كه به سهر نهنگى زيندا دبت [۱] نوارى كه بر تنك
 زين آيد.
 سهرتهنگى: گونديكى كوردستانه به عسى و رانى كرد [۱] از روستاهى
 ويران شده كردستان به دست يعتيان.
 سهرتهونه: سهردار و پندارى تهونى كه به عهرزه وه ده كرى [۱] چوبهائى
 بالا و پايين دستگاه فاليباقى.
 سهرتياچون: برينى له به به كجارى فونان [۱] كنايه از نابود شدن.
 سهرتياپ: گه وري ده سته سواران [۱] رنيس نيب سواره.
 سهرتير: (۱) چينچيكى گوان؛ (۲) نالودارى در ترتر له بان كه بوته
 نه نوابهك [۱] (۱) نك پستان؛ (۲) الوارهاى بلندتر از سقف.
 سهرتيز: سهرتوز [۱] نك نيز.
 سهرتيز: سهرتوز [۱] نك نيز.
 سهرتيشت: ناشت، نانى به يانى [۱] چاشت.
 سهرتيركردن: (۱) سهرپنوه نان؛ (۲) مال بهخت كردنى زنده له پنويست
 [۱] (۱) رفتن گروهى به جايى؛ (۲) ولخرجى كردن.
 سهرتيل: په تى كه ده سنگى چادر خراوه [۱] ريسمان رايط ميخ و چادر.
 سهرتيلك: سهرتيلك [۱] نكا؛ سهرتيلك.
 سهرج: پارجهى له خورى بو جلك، جورى فاسونيا [۱] نوعى فاستونى
 پشمى.
 سهرجاخ: رستهى توتن كه به به نه وه كراوه [۱] دسته تياكو.
 سهرجارت: كه وشه نى كبلگه [۱] مرز جاي كشت و زرع.
 سهرجال: سهرجاژ [۱] مرز محل كشت و زرع.
 سهرجل: په لاسى كه به سهر كو بيان رجلى باره به ردا ده درى [۱] سهرپوش
 پالان.
 سهرجه: نه خوشيه كى نه سبه [۱] از بيمارهاى اسب.
 سهرجه له: (۱) هه وول دانه له ريز؛ (۲) پيشه نكي ميگهل [۱] (۱) اولى در
 صف يا رديف؛ (۲) پيشاهنگ گله.
 سهرجه م: تيكرا. نيگرابى [۱] همه باهم.
 سهرجه نجال: خهريك به كار كه نايبه رونه سهرتبتى تر [۱] سرگرم كار.
 سهرجى يى: نوسن له گهل زندا [۱] هم خوابگى.
 سهرجاخ: گولنگو ريشوى سهرى زنان [۱] منگوله ورشته سهرپوش
 زنان.
 سهرجاوه كه: جاوهى ناو، كانى [۱] سرچشمه.

سهرچاوه كه: سهرچاوه كه [۱] سرچشمه.
 سهرچاوه: سهرچاوه كه [۱] سرچشمه.
 سهرچل: (۱) سهره وى لكه دار؛ (۲) به ده له زو بيرته كه ره وه [۱] (۱)
 بالاي شاخه درخت؛ (۲) شتابگر در كار بدون تفكر.
 سهرچمك: شاكل، گه شترين گياى به هار [۱] شاداب ترين سبزه
 بهارى.
 سهرچن: (۱) رنيسى په لكى سهره وه له توتن و ربحانه و... (۲) سهرتل [۱] (۱)
 چيندن برگهاى بالايى؛ (۲) برگزيده ميوه.
 سهرچنار: (۱) سهرانگيايه كه له شارى سوله يمانى؛ (۲) گونديكى
 كوردستانه به عسى و رانى كرد؛ (۳) گونديكه له لاي يوكان [۱] (۱)
 تفريحگاهى است در شهر سليمانيه؛ (۲) از روستاهى ويران شده
 كردستان توسط يعتيان؛ (۳) روستايى نزديك يوكان.
 سهرچنگانه: له سهر ده دست و پين روشتن [۱] چهار دست و پا راه رفتن.
 سهرچوبى: ره مكيشى هه ليه ركى [۱] پيشاهنگ رقص گروهى.
 سهرچوك: (۱) كه شكه نه زونو؛ (۲) برينى له كرنوش و نيكلام [۱] (۱) كشكك
 زانو؛ (۲) كنايه از كرنش و تملق.
 سهرچومه ت: بزوت [۱] نيمسوز.
 سهرچون: (۱) خه لاس يون، نه مان، دواپى هانن؛ (۲) به خه له ت چون؛ (۳)
 ههل يون؛ (شيره كه سهرچو) [۱] (۱) سر آمدن؛ (۲) اشتباه كردن؛ (۳)
 سر رفتن شير و امثال آن از اثر حرارت.
 سهرچه: چيشته كه. چويك، چوله كه. پاسارى [۱] گنجشك.
 سهرچهم: دم چوم، به ستين [۱] كناره رودخانه.
 سهرچه ماندن: (۱) برينى له ته تسليم يون؛ (۲) داخستى سهر يو حورمه ت
 گرتنى گه وره [۱] (۱) كنايه از تسليم شدن؛ (۲) سر فرود آوردن براى
 تعظيم.
 سهرچه مه: سهرچاوه [۱] سرچشمه.
 سهرچه وت: (۱) حساب ناراست، فلباز؛ (۲) گوى نه بيس [۱] (۱)
 بد حساب، نادرست؛ (۲) حرف نشنو.
 سهرچه وتى: ناخرمانى [۱] ناخرمانى.
 سهرچپت: نيكه م شوى جوته زوزان [۱] اولين شب كوچ كردن.
 سهرچيچك: سهرگوى م همك [۱] نك پستان.
 سهرچه د: (۱) سنور، كه وشه ن، حدود؛ (۲) ناوه بو پهاوان [۱] (۱) مرزا؛ (۲)
 نام مردانه.
 سهرچه ساو: ناگادار، خه به ردار [۱] باخير، آگاه.
 سهرخان: (۱) باله خانه، زور له نه وى سهره وه؛ (۲) ناوى گونديكه له
 كوردستان [۱] (۱) بالاخانه؛ (۲) نام دهى است.
 سهرخستن: (۱) بردنه سهره وه؛ (۲) ده سگير و پى كردن و به ناوات گه باندن
 [۱] (۱) بالا بردن؛ (۲) كنايه از به آرزو رساتيدن و كمك به پيروى
 كسى.
 سهرخستنه سهر: نيزينى كردن، سوعبه ت پى كردن [۱] سهر به سر
 گذاشتن.
 سهرخلول: ده به نك، بين ميشك [۱] تهى مغز.

سهرخو: (۱) سهر به خو؛ (۲) له سهرخو هبندی، نارام [۱] آزاد و مستقل؛ (۲) آرام.

سهرخوار: بهر فرمان [۱] مطیع.

سهرخواس: کەسێ که هه‌بجی له سهر نه به سنوه [۱] سر برهنه.

سهرخویون: خوی یون، نازادی نوواو [۱] استقلال، آزاد شدن.

سهرخوچون: (۱) بۆرانه وه، بیهوش بون؛ (۲) بایی یون [۱] از حال رفتن، بیهوش شدن؛ (۲) مغرور شدن.

سهرخور: (۱) دهره وه به لای خوایی؛ (۲) بریتی له منالی شوم و بی فهز [۱] (۱) بلای آسمانی؛ (۲) کتابة از کودك به دقدهم.

سهرخوش: (۱) له باده خوارنه وه وه که بفر هانگ، مهس، مهست؛ (۲) وشه‌ی جوایی دهس خوش [۱] مست می؛ (۲) کلمه‌ای در جواب دست‌خوش.

سهرخوشی: (۱) دلشادیون به باده خوارنه وه، مهستی؛ (۲) پرسه [۱] (۱) مستی؛ (۲) نسلیت گفتن.

سهرخولانه وه: گیزیون [۱] گنج شدن.

سهرخولنی: گیزی [۱] گنجی.

سهرخونک: بولیول [۱] بلیل.

سهرخوهایتن: له کزی وه نه خوشی رژگار یون [۱] سرحال آمدن.

سهرخهت: ستور، که وشهن، حدود، سهرحه [۱] مرز.

سهرخهر: لاسار، لا، گوئی نه بیس [۱] حرف نشنو، لجا باز.

سهرخه وه: سو که له خه وه [۱] خواب سبه موقتی.

سهرخه وشکاندن: توزیک نوسن [۱] کمی خوابیدن.

سهرخه وکردن: سهرخه وشکاندن [۱] کمی خوابیدن.

سهرخیل: سالاری هوژی کوچه [۱] ابلخان.

سهرده: سارد [۱] سرد.

سهردا: له بالآوه، له بلنده وه [۱] از بالا.

سهردانازوتن: به سهردادان، هیرش بو بردن [۱] بورش بردن.

سهرداخستن: له شه‌رمان سهرده بهر خونان [۱] از شرم سر یابین آوردن.

سهردار: سالار، ره‌نیس [۱] سردار.

سهردارعیل: گه‌وره‌ی هوژ [۱] ابلخان.

سهرداروی: (۱) سالاری، ره‌نیسی؛ (۲) جوژی بالآبوش؛ (۳) بریشکه‌ی گه‌مه‌شامی [۱] رباست؛ (۲) لباس سرداری؛ (۳) چس‌قیل.

سهرداف: سارداو [۱] سرداب.

سهرداگرتن: (۱) زوربو هینان؛ (۲) له برۆ نه کاو گرتن [۱] فشار آوردن؛ (۲) ناگهان گرفتن.

سهردان: (۱) دبه‌نی، دبه‌نی؛ (۲) بریتی له خو ده‌پنانونان؛ (۳) گۆلك مزاند، له گوان پچرزین بو شیردادانی چیل؛ (۴) سهره‌نناز [۱] (۱) دبه‌نی؛ (۲) کتابة از سرباختن؛ (۳) گذاشتن و بازگرفتن گوساله از

پسنان به فصد شیرده کردن گاوه؛ (۴) لحاف و پتو.

سهردانان: خو بهخت کردن، خو به کوشت‌دان [۱] سرباختن.

سهرداندن: له کهودان، به بیژنگی کون هه‌له دابیزتن [۱] آلك کردن.

سهردانه‌واندن: سهرچه‌ماندن [۱] سرخم کردن.

سهرداو: سهرداف [۱] سرداب.

سهردهاوردن: (۱) سهر به‌شانه‌کردن؛ (۲) سهر یاس دامه‌زاندن [۱] (۱) شانه زدن موی سر؛ (۲) سرسخن باز کردن.

سهردههینان: سهر به‌شانه‌کردن، سهر داهاووردن [۱] شانه زدن سر.

سهردر: (۱) جلکی که له سهره وه ده‌بهر ده کیری بو پاراستنی چلکی باشتیری بنه‌ره، بهرگر؛ (۲) ته‌نراوه چولایی کراوه: وه نو چولایی که

رازنی نه‌بی به سهردرزی خوی / مه‌لین فه‌ساحه‌تی کوردی به فارسی ناگا // به‌لاغه‌تیککی هه‌به هیچ زماننی نابگانی / له بی نه‌عه‌سسوبی

کوردانه بی‌ره‌واج وه‌ها «حاجی فادر»؛ (۳) بهرگی نوی و نازه‌دوراو [۱] (۱) لباس بالایی که لباس زیرین را حفظ کند؛ (۲) تنبده، منسوج؛ (۳) لباس نو دوخته.

سهردرانه: ده‌سوخ‌شانه‌و پاداشتی شاگردجلدرو [۱] انعام شاگرد خیاط.

سهردری: دروئی که نه‌قه‌له‌کان له دهره وه بن [۱] رودوزی، سردوزی.

سهردرل: جوژی نه‌خوشبه، گرفت [۱] نوعی بیماری.

سهردوس: گوندیکی کوردستانه به‌عسی ویرانی کرد [۱] روستایی در کردستان که به‌شیان ویران کردند.

سهردوشه‌ک: پارچه‌بی که به‌سهر دوشه‌کی هه‌لده کیشن [۱] روتشک.

سهردوکردن: ساردکردنه وه [۱] ناگا: ساردکردنه وه.

سهردوگهرم: ساردوگهرم [۱] ناگا: ساردوگهرم.

سهردوول: چبگه‌ی رزانی ناوی ناسباو له دولاش دا [۱] جای ریزش آب در ناو آسیاب.

سهردولکه: به‌ندی به‌مردن هه‌لگوتن، په‌سنی مردو به ده‌نگی گورانی [۱] نوحه.

سهردولکه‌بیز: کەسێ که به گورانی په‌سنی مردو ده‌دا [۱] نوحه‌خوان.

سهردوله: سفره‌ی چه‌رمی ناکهر [۱] سفره‌ی چه‌رمین ناوایی.

سهرده‌دوئان: دواي شتی که‌ونن به غاره؛ (نازی سهری ده‌دوی که‌رویشک نا) [۱] تعقیب کردن باشتاب.

سهرده‌رهابت: گوندیکه له کوردستانی موکوریان [۱] از روستاهای کردستان.

سهرده‌راقی: گوندیکی کوردستانه به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده‌ی کردستان نوسط به‌شیان.

سهرده‌رافکی: گوندیکی کوردستانه به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده‌ی کردستان نوسط به‌شیان.

سهرده‌ره‌انه: (۱) داری سهروی جوار چیه‌وی ده‌رگا؛ (۲) هه‌لچندراوی سهر ده‌رگا [۱] آسانه؛ (۲) بالابهای در.

سهرده‌ره‌چون: (۱) تیگه‌بشتن، فامین؛ (۲) رژگار یون له به‌لا [۱] درک کردن؛ (۲) رسنن از بلا.

سهرده‌ره‌کردن: سهرده‌ره‌چون [۱] ناگا: سهرده‌ره‌چون.

سهرده‌ره‌هینان: (۱) په‌با یون؛ (گیا سهری دهره‌هیناوه، سهری له په‌نچه‌ره دهره‌هینا)؛ (۲) سهرده‌ره‌چون، تیگه‌بشتن [۱] پیدا شدن؛ (۲) درک کردن.

سهرده‌ری: سهرده‌ره‌انه [۱] ناگا: سهرده‌ره‌انه.

- سهرده ریتان: سهرده ریتان [۱] نگا: سهرده ریتان.
 سهردهس: جلگی جومگه پویش [۱] آستین.
 سهردهست: سهردهس [۱] آستین.
 سهردهستان: زنی که خبریکی زانه [۱] زنی که دارد میزاید.
 سهردهسته: (۱) سهرداری کومه لیک: (۲) برینی له بزارده [۱] (۱) رئیس گروه: (۲) کتابه از برگزیده.
 سهردهسته کی: به پنه: (سهردهسته کی نهنگی هاویشته) [۱] ایستاده کاری کردن که معمولاً نشسته با خوابیده انجام می دهند.
 سهردهسیر: زوزان [۱] سردسیری.
 سهردهشت: شاریکه له کوردستان [۱] نام شهری است. سردشت.
 سهردهفته: (۱) بزارده، به کم: (۲) کسی که له دهزگای ده ولت به سهر نو سهران زاده گا [۱] (۱) گزیده، بگانه: (۲) سردفتر.
 سهردهقی: (۱) نزا کاوا: (۲) دس لی نهدراو [۱] (۱) پزمرده نشده: (۲) دست نخورده.
 سهردهقی شکاندن: بهر له خه لیک دهست به کاری کردن [۱] : بان از دیگران به کاری دست زدن.
 سهردهم: کات، وهخت [۱] اوان، هنگام.
 سهردهمه: دم پویشی ساوا له بئشکه دا [۱] دهن پویش نوزاد در گهواره.
 سهردهمی: لهرزگاریکا [۱] پک وقعی.
 سهردهمی: کانی، وهختی، نههه میسه بی [۱] موقتی.
 سهردهمیلک: سهردهمی [۱] پک وقعی.
 سهردهن: دهرخونه کی کوپه [۱] نه بیان خم.
 سهرده نشت: سهرزه نشت، لومه [۱] سرزنش.
 سهرده و بون: سارد بوئنه [۱] نگا: سارد بوئنه.
 سهرده و کردن: سارد کردنه [۱] نگا: سارد کردنه.
 سهردی: ساردی [۱] نگا: ساردی.
 سهر دیلان: سهرجویی [۱] شخص پشرو در رقص کردی.
 سهر دبنان: گوندیکی کوردستانه به عسی و زانی کرد [۱] از روسناهای و بران شده کوردستان توسط بعنجان.
 سهرزوا: (۱) زانو: (۲) له زوروزا: (۳) به وحاله ش، ده گهل نه مه شا: (۴) سهرزنگه [۱] (۱) از نو: (۲) از بالا: (۳) علاوه بر این، با اینهمه: (۴) سر راه.
 سهرزاست: (۱) راسته و راست: (۲) ده سپاک، بی خواری و لاری، نه مین: (۳) کارامه و لی زان [۱] (۱) مستقیم: (۲) امین: (۳) ماهر.
 سهرزاستی: نه مینی، بی گزی و دزی [۱] درستکاری.
 سهرزراف: سهرراف [۱] صراف.
 سهرزشته: (۱) سهرنا، سهرتال: (۲) له کار زانین [۱] (۱) سرنخ: (۲) مهارت در کاری.
 سهرزوت: (۱) کسی هجی له سهر نه به سستی: (۲) برینی له منالی خوینده واری شار [۱] (۱) سر برهنه: (۲) کتابه از بچه مدرسه ای.
 سهرزوشته: سهرزشته [۱] نگا: سهرزشته.
 سهرزهش: (۱) بریتی له زن: (۲) مه لیک پیچوکه سهری زه شه: (۳) کسی
- نوخشانه ی خراب نهدا [۱] (۱) کتابه از زن: (۲) پرنده ای است: (۳) کسی که نفوس بد می زند.
 سهرزه شه: سهرزهش [۱] نگا: سهرزهش.
 سهرزه و: برتاو، لنگ دانی نوند [۱] پرتاب، دو سریع.
 سهرزه ق: سهرسهخت [۱] سرسخت.
 سهرزری داچو: له زنی لاده، ری گوم کردو [۱] همراه.
 سهرزریژ: ده فری زور بر که جیگه ی تری لی نایبته وه [۱] لبریز.
 سهرزریژ کردن: لی ززان له بهر پری ده فر [۱] لبریز کردن.
 سهرزازه کی: قسه ی بهدم نه به کرده وه [۱] سخن بدون عمل.
 سهرزارای: سهرزازه کی [۱] سخن بدون عمل.
 سهرزفران: (۱) گیز بون: (۲) سهرسوزمان [۱] (۱) سرگیجه: (۲) متحیر شدن.
 سهرزفراندن: سهربادان [۱] کتابه از اظهار ناخشنودی کردن.
 سهرزفرین: سهرزفران [۱] نگا: سهرزفران.
 سهرزفرین: شنی عجباب، سهره، ماهی سهرسوزمان [۱] مایه نمجب.
 سهرزگه: لهرزینی زور به تهرزم له نرسان [۱] لرزه شدید از نرس.
 سهرزل: (۱) سهرزلام، کسی سهری گهوره بی: (۲) وشه به که به گالنه بان بو سهرزه نشت ده بلین [۱] (۱) سرگنده: (۲) کلمه ای است که به شوخی با عتاب گویند.
 سهرزه ده: (۱) بی پرس ووا: (۲) بازی بچو که له خشت [۱] (۱) سرزده: (۲) قطعه ای از خشت.
 سهرزه نش: سهرده نشت [۱] سرزنش.
 سهرزه نشت: سهرده نشت [۱] سرزنش.
 سهرزه په: (۱) سهر بزوی: (۲) سهر بزوی [۱] (۱) گردنکش: (۲) گردنکشی.
 سهرز یقکرن: سهره ریتانی روه ک یان زبیکه [۱] بر دمیدن گباه با جوش.
 سهرزین: زین پویش [۱] سرزین.
 سهرزبواره: سهرنیواره [۱] عصر هنگام.
 سهرزوان: به کم زانی بیجو بون [۱] آغاز درد زابمان.
 سهرزهار: (۱) مرو بان ناره زماردن: (۲) کسی که گبانداران ده زمیری [۱] (۱) آمار: (۲) آمارگیر.
 سهرزمارای: بزاردنی مرویان ناره ل [۱] سرشماری.
 سهرزهمیر: سهرزمار [۱] نگا: سهرزمار.
 سهرزهمیری: سهرزمارای [۱] سرشماری.
 سهرزخانه: پیای که کرداری زنانه ده کا [۱] مرد زن نما.
 سهرزنایله: سهرزنانه، زنایله [۱] مرد زن نما.
 سهرزنسک: پیای که له ماله خو ی دا چروک ورزده، نه نگونک بزیر [۱] مردی که در خانواده خود خسیس است.
 سهرزتکانی: سهرزنک [۱] نگا: سهرزنک.
 سهرساختی: سلامتی، ساغی [۱] سلامت.
 سهرساغی: سهرساختی [۱] سلامت.
 سهرسال: جهزنی سهره تای خاکه لیوه، نه وروژ [۱] نوروز.
 سهرسام: داماو، سهرسوزماو، واق و بزوک [۱] مات و منجیر.

سهرسهنګ: (۱) يارسه نګ، سلوادانه وي ترازو: (۲) لاسار، گوي نيمس: (۳) گوندکي کوردستانه به عسي ويرانی کرد [۱] (۱) خاطرا نه کمی گران کشيدن ترازو: (۲) خشک سر: (۳) از روستاهای ويران شده کوردستان نوسط بعثان.

سهرسهوز: نيره مراوی [۱] مرغابی نر.

سهرسينګ: نيوان هه روده مکان [۱] بين دو پستان زن.

سهرشار: (۱) سهری مه بدانی گمه: (۲) ناخري مه بدانی گمه [۱] (۱) آغاز زمين باری: (۲) بايان زمين بازی.

سهرشان: (۱) مله ی کيو: (۲) تيسوی زنی: (۳) نيشدان: (۴) يه شی له جل که شانی مروده گری [۱] (۱) ستیخ: (۲) توشه: (۳) نوشته دان: (۴) سرشانه لباس.

سهرشانه: سهروک، برانبهری بونک [۱] بخش مرغوب بشم شانه کرده.

سهرشف: سه رتل، بزارده [۱] گزیده.

سهرشکه ستي: خه جالته [۱] شرمنده.

سهرشکين: به سه رجلی کار کردن [۱] سرسری انجام دادن کار.

سهرشکينه: باشماودي يهش دابهش کردنهوه [۱] بافيمانده تقسيم را قسمت کردن.

سهرشو: جیگه ی خوشتن له ماندا، شورکه [۱] جای آب ننی در خانه.

سهرشور: ده لاکي گه ماو [۱] دلاک حتام.

سهرشور: خه جالته [۱] شرمسار.

سهرشور کردن: سه رداخنن له شه زمان [۱] سر به زیر افکندن از خجالت.

سهرشورکه: سه رشو [۱] نگا: سه رشو.

سهرشوزی: سه ره مزاری، هه باچون [۱] شرمساری.

سهرشوک: (۱) بالداریکه جکوله: (۲) حدام، جیگه ی خوشتن [۱] (۱) گنجشک سانی است: (۲) گرمابه.

سهرشه: سه رتبايه. سه روکي خوری و مو که به سه ر شانهوه ده مینتی [۱] تکه بشم یا مویی که بر شانه می ماند.

سهرشوق: (۱) پش ده سنی له کاردا: (۲) سه رسه حت [۱] (۱) پش دستي در کار: (۲) سر سخت.

سهرشه ه: سه رشه [۱] نگا: سه رشه.

سهرشيت: (۱) بزوزو دانه سه کناو: (۲) حوز و گیل: (۳) زو گيو [۱] (۱) ناآرام: (۲) خل. نیم دیوانه: (۳) گیج.

سهرشپر: توی شیر. سه رونوی. سه رتو [۱] چرايه، سه رشر.

سهرشيفوک: بالداریکه [۱] برنده است.

سهرشین: بریتی له ژنی بی رهش و شوُم [۱] کتابه از زن نحس و بد قلم. سه رشینک: مدلیکی بچوکه به قلمه چوله که ده بی و سه ری شینه [۱] برنده ای کوچک اندازه گنجشک.

سهرشینکه: پوپه رشه، نه خوشی مریشکانه [۱] و پای مرغی.

سهرشيو: نای مه لبه بندیکه له کوردستان [۱] نام ناحیه ای در کوردستان.

سهرشيو: (۱) کانی نانی به یانی: (۲) کانی روژو کردنهوه [۱] (۱) هنگام چاشت: (۲) هنگام افطار.

سهرسامه: نيشانه ی عجايب مان له نوسيندا: (!) [۱] علامت تعجب.

سهرسبه: بهری به یانی [۱] کله سحر.

سهرسپاردن: هانته به روه زمان [۱] سه رسیردن.

سهرسپی: ژنی پیری به ریزو نه گبیر که له ناوایی دا [۱] گوسقید کدخدامنش.

سهرسفق: (۱) کم نه رک: (۲) ناسوده [۱] (۱) کم کار: (۲) آسوده.

سهرسفقکی: (۱) کم نه رکي: (۲) ناسوده یی [۱] (۱) کم کاری: (۲) آسودگی.

سهرسکلی: سه ریل. نانی که له سه ر پنه گر بیزی [۱] نانی که بر اخگر پزند.

سهرسم: زه تی به کسم [۱] سکندری خوردن ویژه ستور.

سهرسم بردن: ره ت دانی به کسم [۱] سکندری خوردن چهاربا.

سهرسم دان: سه رسم بردن [۱] سکندری خوردن چاربا.

سهرسم کرن: سم تراشین [۱] سم تراشیدن.

سهرسنگ: شاروکی زور هه واخوش و هاوینه واربو به عسی ویرانی کرد [۱] شهرکی نابستانی و باصفا که بعثان ویران کردند.

سهرسوالکهر: خوازه لوك، خازوك [۱] گدامنش.

سهرسوت: بزوت [۱] نيمسوز.

سهرسور: بی دایک و بی سه ریه رست [۱] بنم بی سه ریه رست.

سهرسور: سه رسام [۱] مات و منجیر.

سهرسور: (۱) وه عشارتر. نه بی. رشیه که له جوړی گمه ی شهوانه ده بلین: (سه رسوری من له کوئی به) واتا: مه به ستم یان وه شارده کم

چیه و له کوئی به: (۲) بریتی له نه رکي پباو، کیر [۱] (۱) پوشیده. نهان شده: (۲) کتابه از آلت مرد.

سهرسورمان: دامان. سه برمان [۱] منجیر شدن.

سهرسوری: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان نوسط بعثان.

سهرسوری بن دراو: له دور جوانی له نيزک ناحه ز [۱] زبیا نهای زشت. سه رسوری بن درای: سه رسوری بن دراو [۱] زبیا نهای زشت.

سهرسوری بن شر: سه رسوری بن دراو [۱] زبیا نهای زشت.

سهرسورین: سه رزفرین [۱] مابه تحیر.

سهرسوک: سه رسفک [۱] نگا: سه رسفک.

سهرسوکبون: خه لاس بون له کار [۱] فراغت از کار.

سهرسوکي: سه رسفکی [۱] نگا: سه رسفکی.

سهرسهخت: سه رزه ق [۱] سر سخت.

سهرسه ز: یای ساردی به نه وزم [۱] یاد حرص.

سهرسه زخانه: بریتی له خانوی زور سارد [۱] کتابه از خانه بسیار سرد.

سهرسه ری: (۱) جهوره، خویری و بیکاره: (۲) سه رچل، بی بیر کردهوه:

(۲) هه رده له سه ر خه بالیک. وازوازی [۱] (۱) ولگرد هرزه: (۲) سطحی، بدون تأمل کردن: (۳) هردم بر فکری. دهمی مزاج.

سهرسه که: کوزی باریکه له خه یارو گندروه و هنی و... [۱] قاج نازک از حیار و هندواته و...

سهر شیوان: دامان، سهرسام بون [۱] شوریدگی، گجی، سراسمگی.

سهر عییل: سهرخیل [۱] ابلخان.

سهر ف: خهرج، مەزبەخ، بەخت [۱] خرچ.

سهر فتره: باجی ناینی له گەنم یان دانەویڵه بهرانبەر به هەر موسولمانی [۱] زکات فطر، فطر به.

سهر فراز: سهربلند [۱] سرفراز.

سهر فه: لای سهر و [۱] طرف بالا.

سهر قاپ: سهر بوشی ده فر [۱] سربوش ظرف، در ظرف.

سهر قاپ نانه وه: دا بوشینی ده فر [۱] سربوش گذاشتن بر ظرف.

سهر قال: زور خەریکی کار [۱] بسیار مشغول.

سهر قون: (۱) کەسی که موی سەری نالۆزو نیکەل پێکه له؛ (۲) برینی له جنۆکه [۱] (۱) زولیده موی؛ (۲) کنا به از جین.

سهر فزیلکه: سهر فزن [۱] نگا: سهر فزن.

سهر قفلانه: باره دان بو جۆل کردنی دوکان و خانوی نېجاره [۱] سرقفلی.

سهر قفلی: سهر قفلانه [۱] سرقفلی.

سهر قو پ: دوند، نرۆک [۱] بالانزین نطفه، قله.

سهر قوت: کوبانی گەنم نه به نه واری [۱] نیم کوبی گندم بلغور.

سهر قوت: سهر رووت، سهر خواس [۱] سر برهنه.

سهر قوتان: جۆنه باری شت [۱] دیدار، واری.

سهر قوتی: سهر خواس [۱] سر برهنه.

سهر قوتین: سهر فووت [۱] سر برهنه.

سهر قوش: فه باسه، هه باسه ی چهرم [۱] نگا: فه باسه.

سهر قول: حگی نا، دونه نهی منال که له جگین دا به پیرۆزی ده زانی؛ (سهر قول ده هات، ده جگان رو هات) [۱] شانلنگی که در بازی برای

یمن نگه می دارند.

سهر قول: (۱) سهر ده سنه ی داروغه؛ (۲) سهر دهس، جلگی جومگه بوش [۱]

(۱) سرنگهان؛ (۲) سراسین.

سهر قوله: جوری نری [۱] نوعی انگور.

سهر قوله: سهر قول [۱] نگا: سهر قول.

سهر قه بران: فه برسان [۱] گورستان.

سهر قه بلاندن: سهر فتره دان [۱] دادن زکات فطر.

سهر قه باغ: سهر بوشی ده فرو سنوق [۱] پوشش ظروف.

سهر قه تار: (۱) پێشهنگی کاروان؛ (۲) ره نسی کاروان [۱] (۱) پېشاهنگ کاروان؛ (۲) فافله سالار.

سهر قه ل: نرۆک، دوند [۱] قله، قله کوه.

سهر قه لانگ: خه له ی نینوی سهر له نینوان چهماو [۱] سافه از بی آبی خم شده.

سهر قه له م: گه وره نوسه ری میری [۱] منشی باشی.

سهر قه له مانه: هه قده سنی نوشنه نوس [۱] مزد دعانو بس.

سهر قه وی: سهرزل [۱] سرگنده.

سهر ک: سهر فه باغ، سهر بوشی ده فرو که [۱] سربوش ظرف کوچک.

سهر ک: (۱) زر، سهر، به ده ل؛ (۲) فونکه ی سهر لوله ی نفه نگ [۱] بدل:

(۲) مگسه نففنگ.

سهر کاب: ناوال کراس، ده ربیی ژنان [۱] دامان.

سهر کار: کار به ده ستی ناغا، کەسی له لابه ن ناغا وه به خه له وه خهرمان راهه گا [۱] نمابنده ار باب برای رسیدگی به امور غله.

سهر کارانه: باجی که زایه ت ده بدا به سهر کار [۱] مزدی که رعیت به مباشر ار باب می دهد.

سهر کان: هوزیک که زورنبره ی لی جیا بونه وه [۱] عشره ای که تیره های مختلف از آن جدا شده است.

سهر کانی نیلی: سهر ک هوز، سهر کومار [۱] پیشوا.

سهر کاوان: سه لان، سهران [۱] کوهساران.

سهر کوردن: (۱) ته خمین، بهراورد کردن؛ (۲) بی زانگه بشنن؛ (۳) له نامانج بلندنر لبدانی نبرو گولله؛ (۴) لانهرازو له لاکه ی نر گران نر بون؛

(کەس نه لئی مه حبو به خیل و قبچه مه بلی شه ز ده کا / خیل و قبچه یان تهرازی نازی نه خنی سهر ده کا) «نالی» [۱] (۱) برآورد؛ (۲) رسیدگی؛

(۳) از هدف بالانز رفتن تیر؛ (۴) سنگینی یک کفه نرازو.

سهر کردن به گوما: سهر به گوما کردن [۱] کنا به از از میان بردن.

سهر کردنه سهر: سهر خسته سهر [۱] سر به سر گذاشتن.

سهر کردنه وه: (۱) نرس له ده سن دانه کاریک؛ (۲) جوش دانه وه ی سهری نامرازی کول بوی کانزا؛ (گاسنه کم سهر کرده وه) [۱] (۱) واهه از انجام دادن کاری؛ (۲) نکه جوش دادن بر سر ابزار فلزی کند شده.

سهر کرده: فه مانده ی له شکر [۱] فرمانده سپاه.

سهر کون: ده مه زه کردنه وه ی گاسن [۱] مرمت لبه های گاوه ن.

سهر کز نیک: (۱) جند و که؛ (۲) به دفتر شوم، جوت قوشه [۱] (۱) جین؛ (۲) نحس.

سهر کزی: مزی پتر له مزی روزانه با مانگانه [۱] احافه حقوق.

سهر کز: (۱) خه مگین؛ (۲) لاره مل [۱] (۱) غمگین؛ (۲) سرافکنده از غم.

سهر کزوله: پونه که [۱] لاغر بی نمود.

سهر کزی: لاره ملی و خه مپاری؛ (جو بو مه به زمی خاصی برآزا عه زبه کهم / دوتسه وه به سهد نوازوع و نبخلاس و سهر کزی) «شېخ ره زا» [۱]

گردن کجی و غمگینی.

سهر کل: (۱) جفنی ده رگا داخسنن له زوره وه؛ (۲) ندرسه فول، قارسه قول [۱] (۱) چفت در؛ (۲) مدفوع الاغ.

سهر کل: سهر ناورگه؛ (سهر کلی جهه ندم) [۱] بالای آشنندان اجاق.

سهر کلآو: (۱) ماشینه ی جی پلته ی لامبا؛ (۲) کلآوی خوری بو ده می به فرو باران [۱] (۱) جای قتل به در چراغ نفی؛ (۲) کلاه بشمی بارانی.

سهر کلآوه: سهر کلآو [۱] نگا: سهر کلآو.

سهر کلوم: سهر کل [۱] چفت در.

سهر کله: سهر کل [۱] چفت در.

سهر کسوا: (۱) گەسی سهر وه ی خهرمان؛ (۲) سهر ده نشت [۱] (۱) گندم بالایی نوده خرمن؛ (۲) سرزنش.

سهر کوپ: کزنوش، داهانته وه بو زلی نان [۱] تعظیم.

سهر کسوت: سهر بیزنگ له کانی ده غل گیزه و کردندا [۱] قشر بالایی در

غربال کردن غله.

سەر کوتیلک: گیاهه که بو له زو [۱] علفی است.

سەر کور کردن: سهرناشین، برج برین [۱] سر نراشیدن.

سەر کوزر: گوله خه لهی بهرگیره نه که وتوی درشت [۱] کوزر درشت مانده.

سەر کوزوله: سهرقزن [۱] زولیده سر.

سهر کوزه: سهر کوزر [۱] کوزر درشت مانده.

سهر کول: قهرسه قول، ربابوی که [۱] مدفوع الاغ.

سهر کول: بهر کول [۱] نگا: بهر کول.

سهر کول: (۱) سهر قوت: (۲) پاچه کوئه: (۳) داری نیوان نه ستون و بان [۱]

(۱) سر برهنه: (۲) نوعی کلنگ لبه کند: (۳) سرستون.

سهر کوما: گهنمی سهره وهی خهرمان، سهر کو [۱] گندم بالایی توده خرمن.

سهر کومان: (۱) کار بده ست و ده سه لانت داری چند هوزو عه شیره ت:

(۲) ره نیس جمهور، گهر وهی ولاتی که بو ماوهی چند سال له لاهن

خه لکه وه هه لده بزیر برنی [۱] (۱) سردار چندین تیره و طایفه از مردم: (۲)

رئیس جمهور.

سهر کوئه: سهرزه نشت، سهر کو [۱] سرزنش.

سهر کویز: ده بهنگ، تی نه گه بشنو، نازیره ک [۱] کودن.

سهر کویز: سهر کوزر [۱] نگا: سهر کوزر.

سهر که تن: (۱) بهره زور جو: (۲) به کام گه بشتن له دوزو مه به سنا [۱] (۱)

بالا رفتن: (۲) کامیاب شدن.

سهر که ش: سهر بزوی [۱] سرکش.

سهر که شی: (۱) سهر بزوی: (۲) بئ را گه بشتن [۱] (۱) نمر: (۲) رسیدگی.

سهر که ف: (۱) ناویاوهی سهر که ونوی ببو له سابون جیکردن دا: (۲)

خونی ههره سبی و جوان له خویلن [۱] (۱) گداخنه به بالا آمده در کار

صابون سازی: (۲) نمک صاف طبقه بالا در نمکزار.

سهر که فتن: سهر که نن [۱] نگا: سهر که تن.

سهر که ل: سهری جبا [۱] بالای کوه.

سهر که ل: ده سته کی بیخ فابم کردن [۱] چوبی که بیخ را نگه می دارد.

سهر که لله: (۱) به شی سهره وهی ره شمه که به دوری سهر ویزر چه نهی

به کسمدا دبئ: (۲) پارچه یه ک له ره شمال که کورتایی نه واکا [۱] (۱)

جای بند افسار که بهرامون کله ستور گیرد: (۲) نکه ای از چادر که

کوتاهی را جبران کند.

سهر که له: سهر که لله [۱] نگا: سهر که لله.

سهر که نند: گوندیکی کوردستانه به عسی ویزانی کرد [۱] از روسناهای

ویران شده کوردستان توسط بعنیان.

سهر که شه: گوریسی دابه سننی سهر عه بهانه بو کلوش کیشان [۱]

ریسمانی که در ساقه کشی به کار آید.

سهر که وئن: سهر که نن [۱] نگا: سهر که تن.

سهر که وتو: به کام گه پشتو، توره قی کردو [۱] به کام رسیده، ترقی کرده.

سهر که وته: سهر که وتو [۱] نگا: سهر که ونو.

سهر کیش: سهر که ش [۱] نافرمان، سرکش.

سهر کیشان: (۱) سهره تانکی کردن، روانین به دزیه وه: (۲) کار گه بشتنه

باریکی دباری: (۳) هوساری باره بهر گرین له ریگادا [۱] (۱) فضولانه و

دزدکی نگاه کردن: (۲) به حدی رسیدن کار: (۳) افسار ستور کشیدن در

راه.

سهر کیشک: ره نیسی نیشک گران [۱] سرکشیک.

سهر کیشی: سهر که شی، سهر بزوی [۱] سرکشی، نافرمانی.

سهر کیشف: سهر جیا [۱] بالای کوه.

سهر گ: لای زور [۱] طرف بالا.

سهر گاوبک: گیاهه که ده خوری [۱] گیاهی خوردنی.

سهر گر: (۱) کهنی جه بوانی میوینه بو جوت بو: (۲) گهل نیر ده گری: (۲)

برنی له گه واد [۱] (۱) کسی که حیوان ماده را برای جفتگیری

می گیرد: (۲) کنایه از جاکش.

سهر گران: (۱) نه مه ل، نه وه ل: (۲) سهر خوش: (۳) برنی له نه سبی

زانه هینرا و [۱] (۱) نبل: (۲) مست: (۳) کتابه از اسب تعلیم ندیده، رام

نننده.

سهر گر تن: (۱) پیک هانتی کارا: (۲) ته واکردنی خانو: (۳) گرینی میوینه بو

گانی نیر: (۴) برنی له گه وادی [۱] (۱) انجام شدن: (۲) تمام کردن بنا:

(۳) گرفتن حیوان ماده برای جفتگیری: (۴) کتابه از جاکشی.

سهر گرتنه وه: بهیدا کردنه وهی گوم بوگو و دزرا و [۱] دوباره بافتن.

سهر گرتنه: خلیسکار [۱] لیز خورده.

سهر گندان: داماو، به شیو [۱] سرگردان.

سهر گنو: (۱) سهرانسویک: (۲) ته پالندان: (۳) سهری جینگای خزا:

(سهر گوی مه مک) [۱] (۱) سرگینگاه: (۲) نهاله دان: (۳) انتهای گردی.

سهر گورز: سهرزل [۱] سرگنده.

سهر گورزی: (۱) سهر سه خنی: (۲) توزه بی، توستنی [۱] (۱) لجاجت: (۲)

ندخوبی.

سهر گورشته: چیروکی رابورده [۱] سرگذشت.

سهر گوروشته: سهر گوروشته [۱] سرگذشت.

سهر گوری: قوربان، فیدایی [۱] فدایی.

سهر گوزه شته: سهر گوروشنه [۱] سرگذشت.

سهر گوشاد: سهر ناواله، بی سهر بوش [۱] سرگشاده.

سهر گول: (۱) هورل جا له چادان: (۲) چاکرین، هه لیزارده [۱] (۱) اولین

جای از قوری: (۲) بهتر بن، بهرگز بده.

سهر گوم: بی سهروشوین [۱] گم بی اثر.

سهر گوم: کبسیکی زیوه له [۱] بزغاله لاعر بدنمود.

سهر گوم کردن: شیوان، به شیو بو [۱] خبط، برشانی.

سهر گوینک سهرانگوینک [۱] شوله، سرکینگاه.

سهر گهر: سبسارگ [۱] کرکس.

سهر گهر د: (۱) به لا گهر دان: (۲) قوربان [۱] (۱) بلاگردان: (۲) قوربان.

سهر گهر دان: به شیو، داماو [۱] سرگردان.

سهر گهر م: (۱) خهریکی کار: (۲) توزه توستن: (۳) سهر خوش [۱] (۱)

- مشغول کار: (٢) تندخوی: (٣) مست.
- سەرگه‌شته: نارازی، بێ‌مهیل [١] ناخشنود.
- سەرگه‌فاز: ره‌نێسی خێزانی مأل [١] رنێس خانواده.
- سەرگه‌فاز: سەرگه‌فاز [١] رنێس خانواده.
- سەرگه‌لا: سەر‌بەنگ [١] نگا: سەر‌بەنگ.
- سەرگه‌له: ره‌مکیش، پێشه‌نگی میگه‌له‌مەز [١] نخران، پېشاهنگ گله.
- سەرگه‌وره: (١) سەرگه‌فاز: (٢) سەر‌ده‌سنه [١] (١) رنێس خانواده: (٢) سردسنه.
- سەرگه‌یجه: سەرگه‌یژی [١] سرگه‌یجه.
- سەرگه‌یز: جهوشبکی له‌ نامان بو‌ مألان ئی کردن [١] حصار برای نگهداری دام.
- سەرگه‌یزه: گای پێشه‌وه له‌ گه‌ره‌دا [١] گاو سردسته در خرمن کویی.
- سەرگه‌یز: ناوی گوندیکه [١] نام روستایی است.
- سەرگه‌ین: (١) نه‌وی له‌ بالا، پلندتر: (٢) سنه‌ر، شباکه، ریخ [١] (١) بالایی: (٢) سرگین.
- سەرلێ: (١) لکه‌داری سەر‌وه: (٢) فه‌رمانده‌ی سه‌د پێشه‌مه‌رگه: (٣) جو‌ری هه‌نار [١] (١) شاخه‌ خه‌ بالایی: (٢) فه‌رمانده‌ صد مردملح: (٣) نوعی انار.
- سەرلێک: لکی سەر‌وی دار [١] شاخه‌ خه‌ بالایی.
- سەرله: هه‌ر له‌ ده‌ست پیکرانه‌وه: (سەرله به‌بانی، سەرله نگورئ، سەرله هه‌وه‌ له‌وه) [١] شروع هنگام.
- سەرله‌پ: چه‌پوکانی نه‌سپ [١] سرپا ایستادن اسب.
- سەرله‌پک: یه‌نی زاریبئی خه‌یگه [١] بند ده‌انه‌بند خه‌یگ.
- سەرله‌شکر: سەرکرده، فه‌رمانده‌ی له‌شکر [١] فه‌رمانده‌ سپاه.
- سەرله‌نووی: ژنو [١] از نو.
- سەرلی بادان: سەر‌زفراندن [١] اظهار ناخشنودی کردن.
- سەرلی تینکچون: یه‌رنێسان بو‌ن، دامان [١] راه چاره گم کردن.
- سەرلی تیکدان: وه‌ سەر هه‌له‌خسنن [١] به‌اشتباه انداختن.
- سەرلی خوران: ناره‌ژوک‌دنی کاریک [١] هوس کردن.
- سەرلی دان: دبه‌نی کردن [١] دبه‌نی کردن، سرزدن.
- سەرلی‌دانه‌وه: چو‌نه‌وه دبه‌نی که‌سێک [١] بازبده کردن.
- سەرلی ده‌رچون: تی‌گه‌بسنن [١] فه‌میدن.
- سەرلی ده‌رکردن: سەرلی ده‌رچون [١] فه‌میدن.
- سەرلی سه‌ندن: سەرلی نیکدان [١] به‌اشتباه انداختن.
- سەرلی شیوان: په‌شیو بو‌ن [١] یرشان و سرگردان شدن.
- سەرلی شیواندن: سەرلی تیکدان [١] به‌اشتباه انداختن.
- سەرلی کردن: نرس له‌ ده‌ست به‌کاری کردن [١] واحمه از انجام دادن.
- سەرما: دزی گه‌رما، نه‌وه‌دانه که‌ مرۆبه‌ چلک و ناگر ناتاچه [١] سرما.
- سەرما‌بردگ: سنئی بان که‌سێ که‌ سەرما زبانی بی‌گه‌یاندوه [١] سرمازده.
- سەرما‌بردن: سەرما کارلئ کردن [١] سرمازدگی.
- سەرما‌بردو: (١) سەرما‌بردگ: (٢) بریتی له‌ که‌سێ که‌ به‌ سەرما‌یه قه‌سه [١] (١) سرمازده: (٢) کنایه از کسی که‌ تاب مقاومت سرما ندارد.
- سەرما‌برده: سەرما‌بردو [١] نگا: سەرما‌بردو.
- سەرما‌برده‌ل: سەرما‌بردو [١] نگا: سەرما‌بردو.
- سەرما‌برده‌له: که‌سێ که‌ ناوانئی خوئی له‌به‌ر سەرما‌راگرئ [١] کسی که‌ مقاومت سرما ندارد.
- سەرما‌بو‌ن: (١) نه‌خووش که‌وتن له‌سه‌رمان: (٢) له‌ش هه‌ست به‌سەرما کردن [١] (١) سرماخورده‌گی: (٢) احساس سرما کردن.
- سەرما‌زه‌له: خه‌مه‌گرو، جو‌ری مارمیلکه [١] چله‌سه.
- سەرما‌وسول: ده‌می ژور سارزو سەرما، سەرما‌وه‌سه‌نه‌له‌ک [١] سرما و یخچندان.
- سەرما‌وسوله: سەرما‌وسول [١] سرما و یخچندان.
- سەرما‌وه‌ز: نوه‌مین مانگی سال [١] آذرماه.
- سەرما‌یه: ده‌سه‌ما‌یه [١] سرما‌یه.
- سەرما‌یه‌دار: ده‌وله‌مه‌ند [١] سرما‌یه‌دار.
- سەرما‌یایی: سەر‌ساخی [١] سلامت.
- سەر‌ما‌ژنه: داریکی کورنه له‌نیوان نه‌رو ناموردا [١] چوبکی رابط خه‌بش و یوغ.
- سەر‌مک: سەرجه‌م [١] همه باهم.
- سەر‌مه‌له: زینو، مله‌ی کیو [١] گردنه‌ کوه.
- سەر‌مه‌له‌گیر: ریگر، چه‌نه [١] راهزن.
- سەر‌مه‌لا: ره‌نێسی گالنه‌وه گمه [١] اداره کننده بازی.
- سەر‌مور: سەر‌به‌مور [١] دست نخورده، سر‌به‌مه‌ر.
- سەر‌مه‌رزه: گوندیکی کوردستانه به‌عسی وێزانی کرد [١] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
- سەر‌مه‌زده: سەر‌ده‌سته‌ی گمه‌که‌ران [١] رئیس تیم بازیکنان.
- سەر‌مه‌زن: (١) سه‌رز: (٢) سەرگه‌وره‌ی هو‌ز [١] (١) سرگنده: (٢) رئیس ایل.
- سەر‌مه‌س: سەر‌خووش [١] سرمست.
- سەر‌مه‌سه‌ت: سەر‌مه‌س [١] سرمست.
- سەر‌مه‌ستی: سەر‌خووشی [١] سرمستی.
- سەر‌مه‌شق: نمونه بو‌ فیزکردن [١] الگو، سرمشق.
- سەر‌مه‌شقانه: شه‌رمه‌شکانه. دیاره‌که‌ زاوا ده‌بدا به‌ بوک که‌ نارا له‌سەر روی لا‌به‌ری [١] رونمای عروس.
- سەر‌مه‌شقانی: سەر‌مه‌شقانه [١] رونمای عروس.
- سەر‌مه‌شکانه: سەر‌مه‌شقانه [١] رونمای عروس.
- سەر‌مه‌قولات: به‌سه‌رسه‌ردا خو‌ناوه‌ژو کردنه‌وه [١] پشتک.
- سەر‌میان: سەر‌ما‌یه، ده‌سه‌ما‌یه [١] سرما‌یه.
- سەر‌مه‌یکوته: (١) جان‌ه‌وه‌ریکی بیچوکی سەر خه‌له‌زه‌لکاودا ده‌زی: (٢) که‌چکه‌قوله‌ی بو‌ق [١] (١) حشره‌ابست مردابزی: (٢) تخم قورباغه.
- سەر‌مه‌یوژه: جو‌ری ماری بو‌ره‌لوکه‌ی باریکه [١] نوعی مار.
- سەر‌ناس: به‌سه‌ر‌دادراو، به‌خو‌ داده، هه‌رپارچه‌یه که‌ به‌سه‌ر‌شت هه‌لده‌کشی [١] سرانداز.
- سەر‌ناس: په‌ده‌نگ‌وناو، په‌ریز له‌ ناو خه‌لکا [١] نامی، سرشناس.

- سهرنامه: (۱) ده ست بیکي نوسين: (۲) پیناس [] (۱) شروع نامه: (۲) شناسنامه.
- سهرنامه سهر: سهرخسته سهر [] سر به سر گذاشتن.
- سهرنشاهوه: (۱) دابوشینی ده فر: (سهری مهنجه له که بنیوه): (۲) ناواره بون: (۳) بریتی له مردن: (۴) بریتی له خهوتن [] (۱) سر بوش بر ظرف گذاردن: (۲) آواره شدن: (۳) کتابه از مردن: (۴) کتابه از خفتن.
- سهرناو: له قهه. ناویک ده گه ل ناوی مندالی [] لقب.
- سهرناو کانه: باداشتی مامان که ناوکی ساره ده برتی [] انعام به ماما برای بر بدن ناف نوزاد.
- سهرنج: ورده وه بون. به زینی روانینی شینک [] دقت.
- سهرنج دان: لی ورده وه بون [] دقت کردن.
- سهرنج ده: ورده کارو بیر که ره وه [] بزوهنده.
- سهرنجه: (۱) سهرنج: (۲) سهر به ره ژیر [] (۱) دقت: (۲) نشیب.
- سهرنخون: ژیر و ژور، قلب [] سرنگون، نگون.
- سهرنزم: سهرشوز [] سرافکنده.
- سهرنسوف: سهر به ره ژیر، سهرنشبو [] سراسیبی.
- سهرنشیف: سهرنسوف [] سراسیبی.
- سهرنقویس: چاره نوس [] سرنوشت.
- سهرنقیسی: (۱) سهرژاماری خه لکی ولات: (۲) نوسینی وناری سهره کی [] (۱) سر شماری: (۲) نوشتن سرمقاله.
- سهرنقیسار: سهره ک نوسهر [] ونیس هبات نحر بر به.
- سهرنقیشت: چاره نوس [] سرنوشت.
- سهرنقوت: سهره ونخون. بو خنکار له ناردا ده لنین [] غرق شده.
- سهرنگوم: سهرنخون [] سرنگون.
- سهرنوخون: سهرنخون [] سرنگون.
- سهرنوگه: ره نیسی داروغه [] سرداروغه.
- سهرنوس: سهرژمیر [] آمارگر، سرشمار.
- سهرنهخت: سهره له ن، ههرچی زیاد له شمر بایی بو به شودان بدری [] آنچه که اضافه بر شمر بها داده می شود.
- سهرنه خون: سهرنخون [] سرنگون.
- سهرنه خونک: گوله شلیره [] نگا: گوله شلیره.
- سهرنه خونین: سهرنخون [] سرنگون.
- سهرنه هه: سهرشوز، سهرنزم [] سرافکنده.
- سهرنه وق: چنگن، روه له مالو، بی شهرم و شوره بی [] سنیزه جو، بی شرم و حیا.
- سهرنه وه: سهرنزم، سهرشوز [] سرافکنده.
- سهرنه وی: سهرشوز، سهرنزم [] سرافکنده.
- سهرنی: سهردول [] نگا: سهردول.
- سهرنیبا: ده مه زرد [] نگا: ده مه زرد.
- سهرنیان: بریتی له رویشتن و ناواره بون [] کتایه از متواری و آواره شدن.
- سهرنو: بیریک که له نادباره وه به دل ده گا [] الهام.
- سهرنو: (۱) لای ژورو: (۲) داریکی راستو بی به رو گه لاده رزیه [] (۱) طرف بالا: (۲) درخت سرو.
- سهروا: باشلی شیعر. قافیه [] قافیه شعر.
- سهروادان: سهربادان [] نگا: سهربادان.
- سهرواز: سهربار [] نگا: سهربار.
- سهرواز: (۱) سهرناواله: (۲) چه کداری ده ولت: (۳) سهرزیز: (نیمشه و نه نیایی جه سنه ی زه بوئم / دیسان سهرواز که رد دلنه ی برهونم) «مه وله وی» [] (۱) سرگنده: (۲) سر باز: (۳) لیریز.
- سهروازخانه: سیباگه. پنکه ی چه کد ارانی ده ولت [] بادگان.
- سهروازگیری: سهر بازگرتن [] سر بازگیری.
- سهروازی: سهر بازی [] سر بازی.
- سهروبن: (۱) ژیر و ژور: (۲) له م سهر تا نهو سهر: (بازارم سهروبن کرد گیر نه که هوت): (۳) نه خوشی منالان که سهری مانگو و بنی مانگ ده یگرن [] (۱) زیر و زیر: (۲) از این سو نا آنسو: (۳) نوعی بیعاری کودکان که در سلخ و غره ماه عود کند.
- سهروبه سر: (۱) به ته وای، نه واز: (چپته که سهروبه ره به شی کرد): (۲) سازی و ناسوده بی له زیاندا [] (۱) کاملا بدون نفس: (۲) سر و سامان، سهروبه ند: جاج، دم، ناف: (له و سهروبه بنده دا جوان بوم) [] اولاد، هنگام.
- سهروبه نده ستن: کارنه او کردن، ناماده کردن [] آماده کردن.
- سهروبه ندرگرتن: سهروبه نده ستن [] آماده کردن تمام.
- سهروبا: به لو سهری حه بوان [] کله باجه.
- سهروباچک: به لو سهری نازال به بر خراوی [] کله باجه.
- سهروبوتسراک: (۱) ته حرودیدار: (۲) دیمه نی سهرینچ و میزه ره [] (۱) سر وسیم: (۲) منظر عمامه و کلاه.
- سهروبوتراک: سهروبوتراک [] نگا: سهروبوتراک.
- سهروبوته لاک: سهروبوتراک [] نگا: سهروبوتراک.
- سهروبورت: بو ههر که سنی که مینک [] سهم اندک برای هر کسی.
- سهروبورتک: سهروبوتراک [] نگا: سهروبوتراک.
- سهروبه چک: سهروبوتراک [] نگا: سهروبوتراک.
- سهروبینی: سهروبا [] نگا: سهروبا.
- سهروینج: پارچه ی له سهر به سترا و [] دستار.
- سهروتساوه: گوندیکی کورد سنسان که به عسی ویرانی کرد [] از روسناهای کردستان که بعینان ویران کردند.
- سهروتتر: ژورو، بلندتر [] بالاتر.
- سهروتتره: سهرفتره، زبه گه نمی سهرانه که دوا ی رژوی ره مه زان به فه فیر ده دری [] زکات فطر.
- سهروچاو: ده م وچاو، زو و رخسار [] رخساره.
- سهروچاوه: (۱) سهرجاوه: (۲) ناوی گوندیکه به عسی ویرانی کرد [] (۱) سرچشمه: (۲) نام دهی که بعینها ویران کردند.
- سهروچاوی: (۱) سهرجاوه: (۲) ناوی گوندیکه [] (۱) سرچشمه: (۲) نام دهی.

سهر و هیت: وشه به که له بازی کلاین دا [اصطلاحی در تیله بازی].
 سهر و میزه: سهر و بیج [سرود ستار].
 سهر و ناو: وشه به که له بازی سنجوقین دا [اصطلاحی در بازی «سنجوقین»].
 سهر و ه: (۱) دولکه، سهر و لکه، به مردو هه لگون: (۲) سهر به: (نیمه سهر و ه عشره تی جاقین): (۳) سهر قه، لای سهر و ه [۱] نوحه: (۲) منسوب به: (۳) بالایی.
 سهر و هار: سهر و نزم، سهر و اخستو، برتی له خه جالت [سرافکنده، کتبه از شرمسار].
 سهر و ه: سهر و گوره، سهر دار، سالار [سرور].
 سهر و هری: پایه به زری، سهر داری [سروری].
 سهر و ه ستا: (۱) سهر و کی وه ستا کاران: (۲) لای وه ستا، لجم هوسنا: (۳) نزیك به مردن: (زور نه خورسه له سهر و ه ستا به) [۱] رئیس استاد کاران: (۲) نزد استاد کار: (۳) بیمار مردنی.
 سهر و ه سهر: مامله یه یک به به یک گوزینه وه [بایابای].
 سهر و ه سهره: سهر به سهره [نگا: سهر به سهره].
 سهر و ه سهری: سهر به سهره [نگا: سهر به سهره].
 سهر و ه سیهت: سهر و گرت [وصی، قیم].
 سهر و ه ش: سهر خوش [شاد، مست].
 سهر و ه شین: شاخدارئ که به شاخ ده خه لک هه لنده دا: (۲) تافگه، سولاف، ناهه لدر: (۳) نیکم به رهمی کونجی [۱] شاخ زن: (۲) آشار: (۳) اولین محصول کنجد.
 سهر و ه: (۱) گوزی ده سکه للا: (۲) نوبه، باو هه ل: (۳) کارامه، بوژن ده لئین، کابان: (۴) دوبه هاره بو مر بشک: (۵) گازه شی سهر جوپی له گرده دا، بهران بهری به: (بنه خوی ناکاو له سهر و ه خه لک خیر ایه): (۶) بو شانه، سهر انه له نازه لئی ره عیبت ساندن [۱] گردویی که بجای تیله باشد: (۲) نوبت: (۳) کدبانوی مجرب: (۴) مرغ دو بهار دیده: (۵) حیوان سردسته در خرمن کوبی: (۶) باج از حیوانات رعیت گرفتن مالک.
 سهر و ه: زهه، هارار کردنی گره [عرعر].
 سهر هات: به سهر هات، زوداو، زودای [رویداد].
 سهر هاتین: سهر هات [رویداد].
 سهر هاتین: له خوششان دا سهر لئ شیوان [از فرط راحتی راه و رسم زندگی را قراموش کردن].
 سهر هاتی: سهر هات [رویداد].
 سهر هار: بیزوزن [باز بگوش، نا آرام].
 سهر هار: بهردی سهر و ی ناسیاو، بهرداشی سهر و ه [سنگ آسیای بالایی].
 سهر و بیزوت: بیزوت، بیزوت، بسوت [نیمسوز].
 سهر و به هار: روزانی نازه به هار [نو بهار، اوایل بهار].
 سهر و هت: بیزنگی کون گه و ره، که و [سرد].
 سهر و تا: (۱) نیکم سهری ده زو: (۲) ده ست پیک، پینش و نار [۱] سرنخ:

سهر و خوار: ههر و نالی بالار پاین [بالایی و بایینی].
 سهر و ده: زانین، نئ گه بشتن: (له م کاره سهر و ده رناکه م) [درك، فهم].
 سهر و ده رو: سهر و ده [درك، فهم].
 سهر و زمان: (۱) ناهشتی زور که م: (بی سهر و زمان که وتوه): (۲) زمان پاراوی: (پیاویگی به سهر و زمانه) [۱] رمق، نا: (۲) زبان اوری.
 سهر و زو: سهر و زمان [نگا: سهر و زمان].
 سهر و زوان: سهر و زمان [نگا: سهر و زمان].
 سهر و زیاد: به شی نه وای [کافی و زیاده].
 سهر و زیر: (۱) سهر و خوار: (۲) پیلاری پینه لئ دواوی سهر تازه: (۳) دوله بزاه کانی سهر بیٹی نوسراو: (۴) سهر و خون: (۵) زیر و زور، کاول، ویران [۱] بالایی و بایینی: (۲) کش پهنه زده: (۳) زیر وزیر اعراب: (۴) نگون: (۵) ویران.
 سهر و ساخت: ساخت و باخت، که بن و بهین [تبانئ].
 سهر و سه کوت: نهر و دبدار، بیچم [سر سیمما].
 سهر و سه نه مه: پیوفه ده م: (نم ناغابه سهر و سه نه مه ی باش نه بو) [یمن، یمن].
 سهر و سیمما: سهر و سه کوت [سر و سیمما].
 سهر و وشک: (۱) نه زان، نئ نه گه بشنوه، نازیره ک: (۲) سهر و سخت: (۳) نسیی زا نه خیرا و [۱] کودن، نفهم: (۲) سر سخت: (۳) اسب رام نشده.
 سهر و وشوین: شوینه وار، ناسه وار: (وفایی تاخری خبری ده میکه بی سهر و شوینه) [آرد، آتر].
 سهر و وشه ده: سهر و بیج [دستار].
 سهر و قلیخ: سهر و سه کوت [ار بخت، سر و سیمما].
 سهر و قون: پینجه وانه [بر عکس، وارونه].
 سهر و وک: (۱) سهر وک، کولکهای شان کراو: (۲) سهر دار، سهر و گوره، ره نیس: (۳) شتی که مه لوه وان له سهر سهری داده ئی بو پهراندنه وه: (۴) دوکی روئی داغ کراو [۱] نگا: سهر وک: (۲) رئیس: (۳) چیزی که شناگر برای عبور دادن بر سر گذارد: (۴) کف روغن داغ شده.
 سهر و وک: ده سمائی سهری زان [روسری].
 سهر و وکان: به بوندی، ناشنا بهنی [سر و کار].
 سهر و وکانی: (۱) سهر کانی، سهر جاوه: (۲) ناوی گوندلیکه [۱] سر چشمه: (۲) تام دهی.
 سهر و وکایه تی: سالاری، سهر داری [رباست].
 سهر و گوئی: لک و چو کلئی دار [پرز و شاخه درخت].
 سهر و گوئی کردن: هه لیه رناوتن، قه یچی کردنی دار، بهرتاوتن [پیراستن درخت، هرس].
 سهر و گوئیلاک: سهر و بو تراک [ریخت و قبافه].
 سهر و ممال: برتی له ههر جی هه به و خوسه وسته: (سهر و ممال به فوربانی نازادی) [کتبه از هستی و معتقات آدمی].
 سهر و مهر: نه وای، بی که موزیاد، سهر و زیاد [کافی، بدون کم و کاستی].

(۲) آغاز شروع.

سهره تاتکی: سهرکیشان، سهرقوتان، روانین بیدزیده [۱] فضلانه و دزدکی نگاه کردن.

سهره تایی: بهرایی. پینشونهی هدرشتی [۱] مقدماتی.

سهره ته شی: داریکی خری کونه له کن نوکه ته شبهه [۱] کله دوک نخ رسی.

سهره تیر: نوکی سنی سوچ و تیزی تیر [۱] سربیکان، ناوک.

سهره جه: نه خوشیه کی و لاخته که سه رله شی ده ماسنی [۱] نوعی بیماری دام و ستور.

سهره چهرم: (۱) چهرمی سه ری ره سه مال؛ (۲) بریشی له زهره و زیان [۱] (۱) جرم سر دام؛ (۲) کنایه از زیان.

سهره چهرم دان: زهره ردان، زیان و نکهوتن [۱] کنایه از زبان کردن.

سهره خو: هندی. به سه بر [۱] شکیبا.

سهره خوره: منالی که زو باوکی بهری، وانا پنی و قدهم شووم [۱] نوزادی که پدرش بهمیرد. کنایه از بدقدم.

سهره خولی: (۱) سهرگیزی؛ (۲) نه خوشی سه رسامی [۱] (۱) سرگیجه؛ (۲) بیماری سرسام.

سهره خهر: (۱) بریشی له خوننتانی کارتیک ده؛ (۲) سه رنان به خود اده [۱] (۱) کنایه از مزاحم گرانجان، سرخر؛ (۲) رخنخواب.

سهره خه ری: گه گری، پنی چه قاندن. په لپ گرن [۱] لجاجت، لجبازی، سه ره د: سه زهت، سه زهه، که و [۱] سرنند.

سه ره د: سه زهت، که و [۱] سرنند، غربال درشت.

سه ره دوگ: سه ره ته شی [۱] کله دوک نخ رسی.

سه ره ده ر: (۱) ده ره نان؛ (۲) سه روده [۱] (۱) راه نجات، مفر؛ (۲) فهم، دوک.

سه ره ده نگ: (۱) بوگیزانه وی گورانی؛ (۲) به ستهی دوی گورانی دریز [۱] (۱) بازگفتن مقطعی از ترانه؛ (۲) نصیف بعد از آواز.

سه ره را: سه ررا، ده گهل نه وه شا [۱] علاوه بر.

سه ره رم: نوکه نیزی دریز [۱] سرنیزه بلند.

سه ره زو: (۱) که سنی که بی بهر کرده وه کاری ده کا؛ (۲) باره بهری که بنش کاروان ده که وی و دور ده که ونه وه [۱] (۱) کسی که خودسر و بی تدبیر کار می کند؛ (۲) سنوری که از کاروان جلو افند و دور شود.

سه ره زویی: کاری سه ره زو [۱] عمل «سه ره زو».

سه ره زئی: بان زا، سه ری ریکی [۱] سر راه.

سه ره زنگه: سه ره زئی [۱] سر راه.

سه ره ژن: ژنی مالداری کارامد. که یوانوی غاس [۱] زن خانه دار کدخدامنش.

سه ره ژیر: بهر و خوار [۱] سرازیر.

سه ره ژیره: سه ره بهر و خواره. سه ره بهر و ژیره [۱] سرازیری.

سه ره ستور که: جوئی کر می ناوژگ [۱] نوعی کرم شکم.

سه ره سو دره: مابه فبننه، ناژاوه چی [۱] فتنه انگیز.

سه ره سو زه: سه ره گیزه [۱] سرگیجه.

سه ره سو زئی: سه ره سو زه، سه ره گیزه [۱] سرگیجه.

سه ره سه بیله: سه ریکه له کازای زهره ده کری بو سه بیلی تونن کیشان [۱] سرچینی از فلز.

سه ره شک: سه رو شک [۱] نگا: سه رو شک.

سه ره شکینه: سه رشکینه [۱] نگا: سه رشکینه.

سه ره فراز: سه ربلند، خاوه نابر و [۱] سرفراز.

سه ره فراز: بهر و بلندی، نه فرازی [۱] سر بالا بی.

سه ره قه نده: (۱) سه ره سه بیله؛ (۲) سه ری قلیان ناوی [۱] (۱) سرچی؛ (۲) سر فلبان.

سه ره قه ننگه: سه ره قه نده [۱] نگا: سه ره قه نده.

سه ره قه ننه: سه ره قه نده [۱] نگا: سه ره قه نده.

سه ره ک: (۱) سه روک؛ (۲) درشتهی سه ریژنگ؛ (۳) داری دو فلیقانهی درک کو کورنده وه [۱] (۱) نگا: سه روک؛ (۲) بر غربال باقیمانده؛ (۳) جوب

دوشاخه خار جمع کنی.

سه ره گیزه: سه ره گیزی، سه ره سو زه [۱] سرگیجه.

سه ره مر: مریشکی دوه بهار دبتو [۱] مرغ دو بهار دیده.

سه ره مریشک: سه ره مر [۱] نگا: سه ره مر.

سه ره مژانه: سه مژانه [۱] نگا: سه مژانه.

سه ره مهرگ: ده می ناویله کدان [۱] حالت نزع.

سه ره مه قه ست: بریشی له جلك برین باقی سه ره [۱] برش باقیمانده از قیچی بری.

سه ره میز: پیای کامل و له چل سال به بالا [۱] سه ره مرد، مرد میانسال.

سه ره زن: سه زهت، سه ره د، که و [۱] سرنند.

سه ره ناز: (۱) سه رناز؛ (۲) لاکیش، مافوره ی دریزوکه، که ناره [۱] (۱) سر انداز؛ (۲) قالی کناره.

سه ره نند: سه زهت، سه ره د [۱] سرنند.

سه ره نند: سه زهت، سه ره د [۱] سرنند.

سه ره نداز: سه ره ناز [۱] نگا: سه ره ناز.

سه ره نگا: (۱) بالگه، بالشت؛ (۲) لای سه رو [۱] (۱) بالش؛ (۲) طرف بالا بی.

سه ره نگرئی: (۱) زهت برده، هه له نگونه؛ (۲) زهت بردن، هه له نگوتن [۱] (۱) سکندری خورده؛ (۲) سکندری.

سه ره نگیبا: بالگه [۱] بالش.

سه ره نوئلک: سه رانگولک [۱] سرگینگاه، شوله.

سه ره نیک: ده سه مائیکی حه بری زنه باژیز بانه [۱] نوعی پارچه است.

سه ره وه: بهر و بان، لای ژورو [۱] طرف بالا.

سه ره وار: سه ره بهر و ژیر [۱] سرازیر، فرود.

سه ره واره: سه ره بهر و ژیره [۱] سرازیری.

سه ره وچیز: سه ره بهر و لیزایی، بهر و خواره [۱] سرایشی.

سه ره و خوار: سه ره بهر و ژیر، سه ره وار [۱] سرازیر.

سه ره و خوار کردنه وه: (۱) بهر و بهر و ژیر بردن؛ (۲) نخون کردنه وهی ده فر [۱] (۱) سرازیر کردن؛ (۲) دارونه کردن ظرف.

سهره و خواره: سهره بهره ژیره [۱] سرازیری.

سهره هوز: سهره وک عه شبرهت [۱] سردار ابل.

سهره و ژور: سهره بهره ژور [۱] سر بالایی.

سهره و ژیر: سهره بهره ژیر [۱] سرازیر.

سهره و ژیره: سهره بهره ژیره [۱] سرازیری.

سهره هوستا: سهره وستا [۱] اسناد باشی.

سهره و کار: سهره کار [۱] نگا: سهرکار.

سهره و کو: بهره و ژوره، سهره و ژورایی [۱] سر بالایی.

سهره و گرد: که سنی که پاش مردگ به سهر مال و منالی راده گا [۱] وصی، قیم.

سهره ولیژ: نامال سهره و ژیر [۱] مایل به سرازیری.

سهره ولیژه: سهره بهره ژیره [۱] سرازیری.

سهره ولیژی: سهره ولیژه، سهره بهره ژیره [۱] سرازیری.

سهره و ناو: سهره ولیژ، نامال سهره و ژیر [۱] سراسیمی اندک، مایل به سرازیری

سهره و ناوه: سهره و ناو [۱] سراسیمی اندک.

سهره و نخون: سهره: خون [۱] سرنگون.

سهره و نگو: سهره نخون [۱] سرنگون.

سهره و نگو: سهره نخون [۱] سرنگون.

سهره و گرد: که سنی که له پاش مردو به سهر مال و منالی راده گا، سهره سیهت [۱] وصی، قیم.

سهره وه: لای سهره، بهر انبهری لای خوارو [۱] سمت بالایی.

سهره و سینک: سهره و سیک [۱] نگا: سهره و سیک.

سهره ه لندان: په پدایوئی دوی ون بو [۱] پیدا شدن بعد از گم شدن.

سهره ه لگرتن: (۱) دهر به زبن و راکردنی نه سب بی ده سه لاتی سوار: (۲) برینی له ناواره بو [۱] (۱) لجام گسیخن اسب: (۲) کتابه از آواره شدن.

سهره ه لئینان: (۱) سهر بهره وه کردن: (۲) سهره بزوی: (۳) برینی له چاکتر بوئی نه خوش [۱] (۱) سربلند کردن: (۲) نمره: (۳) کتابه از بهتر شدن بیمار.

سهره ه ننگ: (۱) داکي مېشه نگوینان، شاهه ننگ: (۲) پله به که له سهره وازی: (۳) ناوه بو پیاوان [۱] (۱) زبور مادر، ملکه زبوران: (۲) سهره ننگ: (۳) اسم مردانه.

سهره ه ننگاوتن: ده ست له بان سهره دانان بو زنگرتنی که سنی [۱] دست بر سر نهادن برای احترام.

سهره ه یچک: جوئی ماسی [۱] نوعی ماهی.

سهره ه یسک: سهره و شک [۱] نگا: سهره و شک.

سهری: (۱) نوبسه: (۲) یاز: (۳) کوهل، تابوره: (۴) یکین، سه لک: (سهری پیازه که کوا، سهری سیرم خوارد) [۱] (۱) نوبت: (۲) قسمت، سهم: (۳) نوده: (۴) واحدی برای سیر و پياز و...

سهریال: (۱) زینو، مله ی کيو: (۲) که ناره ی کيو [۱] (۱) گردنه: (۲) ستیغ.

سهری پیری: روزگاری پیری [۱] پیرانه سر.

سهریت: ساقه ته ی ده خیل، کلوش [۱] ساقه غله.

سهریش: نامرزی جوئن به نیکرایی [۱] ابزار شخم زنی عموماً.

سهریشنان: (۱) ژانه سهر: (۲) دهری سهر [۱] (۱) سردرد: (۲) ددرسه.

سهریشسه: سهریشنان [۱] نگا: سهریشنان.

سهریلوک: گورانی و ناههنگی تابینه ی بو به هار هاتن [۱] ترانه مخصوص رسیدن بهار.

سهرین: (۱) بالگه، بالشت: (۲) شباکه، ریخ، سنبر [۱] (۱) بالش: (۲) سرگین.

سهرین: ماوه ی ژبان: (له سهرین خوبا وه سینه ی کردبو) [۱] دوران زندگی.

سهرینگا: (۱) بالگه: (۲) سهرانو یلک [۱] (۱) بالش: (۲) تتوله.

سهرینئی: ماوه ی ژبان [۱] دوران زندگی.

سهریهک: (۱) نیکرایی: (۲) له یان یهک [۱] (۱) رویهم: (۲) بالای همدیگر.

سهرهات: سهرهات [۱] نگا: سهرهات.

سهرهبلنه: لانی، بهیلانی [۱] حسیچانه.

سهرعدانی: سادانی، جوئی تری [۱] نوعی انگور.

سهرعداوا: گوندبکی کورد سنانه به عسی و ترانی کرد [۱] از روستاهای وبران شده کردستان نوسط بهتیان.

سهرهلب: گیای سارمه [۱] گیاهی اسب.

سهرهعو: سوکه له ناوی سهره عبدال [۱] مخفف نام سعید.

سهرهعه: سهرهعو [۱] مخفف نام سعید.

سهرهعدند: سهرهعدند [۱] نشن کوچک.

سهرهعی: (۱) نهقالا، کوششت: (۲) سوکه له ناوی سهره عبدال [۱] (۱) کوشش: (۲) مخفف نام سعید.

سهرهعبیری: چاولنی بوئن، سهره پرسی [۱] نگهداری

سهرهغده: سهرهغه، خیر له رای خواد [۱] صدفه.

سهرهغلهت: سهرهغلهت [۱] نگا: سهرهغلهت.

سهرهغی: سهرهغی، دلوا [۱] سخنی، دست و دل باز.

سهرهغیر: سهرهغیر، سیوی، منالی بی باب [۱] بنیم.

سهرهف: ریز، زنجیره، شنی به پال به که وه [۱] صف، ردیف.

سهرهفا: (۱) دیمه نی جوان وه و خوش: (ولانیکی باسه فابه): (۲) ناشتی [۱] (۱) منظره دشت زیبا و خوش آب و هوا: (۲) صلح، آشنی.

سهرهفاخانه: ناویجه به که له کوردستان [۱] ناحیه ای در کردستان.

سهرهفان: زنجیره ی جبا [۱] سلسله جبال.

سهرهفت: (۱) له ده فنهری میریدا نو سینی پسولم ی ملک و... تابو: (۲) کوزه که ی نه سنور و بلند [۱] (۱) ثبت: (۲) ستون بلند و قطور.

سهرهفته: له سهرهک دانان: (قافزه کان سهفته بکه) [۱] برهم نهادن، برهم چیدن.

سهرهفدر: بویر، نازا له شهرآ، نه نرس، به جهرگ [۱] شجاع، رزم آور.

سهرهفرا: زهرداو [۱] صفرا.

سهرهفور: سموره [۱] سمور.

سهرهقوری: سموره [۱] سمور.

سه فەر: له ناوایه كهوه بو ناوایه كی تر رویشن [ف] سفر.

سه فەر بهر: ده شنگیر [ف] سیج عمومی.

سه فی: (۱) کم ناوهز، حول: (۲) ناوه بو ژنان [ف] (۱) خل، سفیه: (۲) اسم زنانه.

سه فیج: کم ناوهز، سه فی [ف] خل، سفیه.

سه فیک: (۱) هدیوانوکه: (۲) پالوینه [ف] (۱) نراس کوچک: (۲) صافی.

سه فین: (۱) سه فان: (۲) ناوی چبایه کي بهره له کوردستان: (۳) ناوی پیاوانه [ف] (۱) رشنه کوه: (۲) نام کوهی در کردستان: (۳) نام مردانه.

سه فیه: ناوی ژنانه [ف] نام زنانه.

سه فی: سه به نه [ف] سید.

سه ق: (۱) دار به زوی زور نه ستور: (۲) ساوینی نیخ بو نیر کردن [ف] (۱) تنه بلوط بسیار قطور: (۲) سوهان زدن تیغ.

سه ق: (۱) ناوکیش: (۲) ته کوژ، ریک و پیک: (۳) نیراوی [ف] (۱) آبکش، سقا: (۲) نظم، ترتیب: (۳) سیراب شدن.

سه قادن: نه کوژ کردن، ریک و پیک خستن [ف] ترتیب و تنظیم دادن.

سه قاقوش: که لک، مەلبکی گه وره دندوک زلی سبی پوره بهر چینه ی شوژه و مامی خوژه [ف] برنده ای ماهیخوار، پلیکان.

سه قام: (۱) نه کوژی، ریک و پیک: (۲) بهر قهراری، بابه داری [ف] (۱) تنظیم، ترتیب: (۲) بایداری، ثبات.

سه قامگیر: بهر قهرار، جیگر نو [ف] پادار.

سه قساو: (۱) نه خوشی نیسقای یه کسم: (۲) ناوی جوژی زب، زمی سه قاقو [ف] (۱) نوعی بیماری ستور: (۲) نوعی نیزه.

سه قاهه لگرتن: نیراوی زوی له باران، به لهدان [ف] سیراب شدن زمین از باران.

سه قز: مەلبکی زاوه له باز پچوگتر [ف] چرخ، پرنده ای شکاری.

سه قز: شاریکه له کوردستان [ف] شهری در کردستان.

سه قلاو: ناوی جوژی زب، زمی سه قلاو، زمی سه قاقو [ف] نوعی نیزه.

سه قهت: (۱) مرداره و پوژی به کسم: (۲) عەبب دار، زده دار: (۳) خه تر، بقه: (پیاویکی سه قهته ناویم بجه لای): (۴) وشه ی گالته بن کردن له

نه نجام نه دانی کاری، تر: (سه قهت نه هانی، سه قهت نه ت کرد): (۵) ناسنجاو [ف] (۱) مردار ستور: (۲) زده دار، معیوب: (۳) خطر: (۴) کلمه

نمسخر و کتابه: (۵) قراضه آهن.

سه قهت فروش: که سئی کاسبیه که ی ناسنجاو فروشنده [ف] قراضه فروش، سفظ فروش.

سه قهر: (۱) به سنه له ک: (۲) گوندیکی کوردانه له لای دبار به کر [ف] (۱) نگا: به سنه له ک: (۲) نام روستایی است.

سه قه م: سه رماو سوله ی زور دزوار [ف] سوزو سرمای سخت.

سه قه می: جوژی نه خوشی به کسمه [ف] از بیمار بهای ستوران.

سه قی: جوژی بهردی مەزەزە زه زده [ف] نوعی سنگ مرمر زرد رنگ.

سه قیل: ره زبل، رژه، جکوس، دهس قوچاو [ف] خسیس.

سه ک: سرکه [ف] سرکه.

سه کار: (۱) ساقوز: (۲) جوژی کورتانی راست و ساف [ف] (۱) سید بزرگ

کاهکشی: (۲) نوعی پالان.

سه کت: مردار یونه وه ی یه کسم، سه قهت [ف] مردار شدن ستور.

سه کته: مهرگی له پیر و نه کاو، مهرگی مفاجا [ف] سکنه، مرگ ناگهانی.

سه کته کردن: له نه کاو مردن [ف] سکنه کردن.

سه کته گرتن: شه یله لیدان [ف] سکنه نافص کردن و زمینگیر شدن.

سه کتین: مردنی یه کسم، سه قهت بو ن [ف] مردن ستور، سقط شدن.

سه کز: (۱) داخستن، پنه دانی دەرک و...: (دهرگا که سه کز به که): (۲) هوزیکی کورده [ف] (۱) بستن و برهم آوردن در و پنبیره: (۲) نام

عشیرتی.

سه کران: (۱) ناوجه به که له کوردستان: (۲) ناوی کبویکه له کوردستان [ف]

(۱) ناحیه ای در کردستان: (۲) کوهی در کردستان.

سه کره: زه رک، پان [ف] ظرف آبخوری.

سه کسار: (۱) جوژی مه بون: (۲) جونیکه وانا: وه ک سه گ [ف] (۱) نوعی پوزینه: (۲) دشنامی است.

سه کنی: به پیوه، راوه سناو [ف] ابسته.

سه کنین: (۱) راوه ستان، به پیوه بو ن: (۲) داسه کنان، نارام بو ن [ف] (۱) ابستانن بریا: (۲) آرام گرفتن.

سه کو: دکه، به زبایی له هزری چبکراو بو له سەر دانیشن [ف] سکو.

سه کوت: ته حر، بیجم: (له سهرو سه کوتی پروانه) [ف] ربخت و سیما، سه کو م: سه کوت [ف] ربخت و سیما.

سه کهت: سه کت، سه قهت [ف] ستور مردار شده.

سه که ماتی: چه وره و خویری و بیکاره [ف] ولگرد و هرزه، اوباش.

سه کبن: نالی بونه وه ی ددان به نرشی [ف] کرخ شدن دندان از نرشی.

سه گ: سه، سهز، سه لوت [ف] سگ.

سه گاف: جانه وه ریکه له ناوا ده زی و کونی له دم ناوه که ولی به نرخیه [ف] سگلاب، سگ آبی.

سه گافی: سه گاف [ف] نگا: سه گاف.

سه گالا: سه گاف [ف] نگا: سه گاف.

سه گان: زور سه گ [ف] سگها.

سه گانه: برینی له کاری فیلای و حبله بازی [ف] کنایه از حبله بازی.

سه گانی: حبله باز [ف] حقه باز.

سه گاو: سه گاف [ف] نگا: سه گاف.

سه گاوی: سه گاف [ف] نگا: سه گاف.

سه گیاه تی: برینی له فیل بازی و ناراستی [ف] کنایه از حقه بازی و دغلی.

سه گ به حه سار: (۱) برینی له هینان و بردنی به فایده: (۲) دارکاری و فتره وه را [ف] (۱) کتابه از بهوده این سو و آن سو بردن: (۲) کتک کاری و دعوا.

سه گ به حه وش: سه گ به حه سار [ف] نگا: سه گ به حه سار.

سه گ پاسوتیاگ: برینی له مالانگه ری هه دانه ده ر [ف] کتابه از ولگرد، سه گ پسینکه: برینی له که وریشکی به هاره زی له با بزدا [ف] کنایه از

خرگوش بهاره زاد در پانز.

سه گ دهس: چاره وی که له رویشنان نه زوی ویک ده که ون [ف] سگ دست،

سهل: (۱) نلأشه بهرد، تلأشه بهرد؛ (۲) بهردی یان و ته نك؛ (۳) خر: (سه لک وانا: خرّی چكوله)؛ (۴) ده فصری پانی له توله بی نه نراو، نانه شان: (سه لک وانا: سه لهی چكوله)؛ (۱) پلمه از سنگ؛ (۲) سنگ بهن و نازك؛ (۳) مدّور؛ (۴) آبکش بافته از ترکه، سید بهن، سید طیقی. سه لآ: (۱) روزوا پساتنی، روزی هه سنانه وهی دواى مهرگ، په سلان: (ته برز سه لام لی زاو)؛ (۲) بارانه وه به دهنگی یرمز بو پارشبو کردنی مانگی ره مه زان، مناجات؛ (۳) سلا؛ (۱) روز قیامت؛ (۲) مناجات سحرى ماه رمضان؛ (۳) بلندبها. سه لآخ: که ول که رف پوست کن، سلاخ. سه لآر: سه ره ژن کدبانوی محترمه و کدخدامنش. سه لآره: (۱) سه لآر؛ (۲) جوان و خوشبک؛ (۱) نگا: سه لآر؛ (۲) زیبا و دلکش. سه لآری: سه لآر؛ نگا: سه لآر. سه لآقوچکه: خوّه لگبرانه وه؛ پشتک. سه لآقوچکانی: سه لآقوچکه؛ پشتک. سه لآلیک: زه ره وه؛ چرخ راه رفتن باد دادن بچه، کمک مادر. سه لآن: سلا، بهر زایه کان؛ بلندبها. سه لآیه: ده سکی ناونگ؛ دسته هاون، باور. سه لآبه ند: ریگهی بهردنی گبراو؛ راه سنگفرش شده. سه لآپ: (۱) بئلی که لهک لی خورین؛ (۲) جورى داره بی؛ (۱) چوبی که بدان کلک را هدایت کنند؛ (۲) نوعی درخت بید. سه لآپ: بئلی به لهم لیخورین، سه ول؛ پاروی قایفرانی. سه لآندان: باروئندان؛ باروزدن. سه لآبی: سه لآپ؛ نگا: سه لآپ. سه لآت: (۱) ره بن، بی ژن؛ (۲) لاشه گوشتی جگه له ده ست و زان؛ (۳) پیاده بی هاوری؛ (به سه لآی هاتم، سه لآت بو،)؛ (۱) مچرّد؛ (۲) لاشه گوشت بدون دست و ران؛ (۳) پیاده تنها. سه لآته: (۱) سه رجلیکه له سه ره که وای ئاو دامینه وه ده بهر ده کری؛ (۲) ته نیا: (سه لآته سوار)؛ (۱) نوعی کت کوناه که روی قیای روحانیت می پوشند؛ (۲) تنها. سه لآته زه لام: پیاده ی ته نیا؛ پیاده تنها. سه لآته نه: ناوی ژنانه؛ نام زنانه. سه لآته نه ت: شاه تپی، حکومت، پادشاهی؛ سلطنت. سه لآقی: داری سه رو؛ درخت سرو. سه لک: (۱) سه ری بنسپاده م و چه بان؛ (۲) هه رشنی خرّ ه لآدرای پر به مشت: (سه لکه ترخینه، سه لکه ره زی، سه لکه به نیر)؛ (۳) بنه گیای خرّ و درشت: (سه لکه پیاز، سه لکه چه ونده)؛ (۱) کله؛ (۲) گلوله شده با دست؛ (۳) پیاز با ریشه های غده ای گیاهان. سه لک: سه به نه ی چوک، تر بان؛ سید کوچک. سه لکدار: گیای بن خرّ؛ گیاه پیازدار. سه لکه: (۱) جورى نه خشى مافوره؛ (۲) بهوازه ی گبا؛ (۳) بریتی له بنیاده می سه رزل؛ (۱) نوعی گل قالی؛ (۲) پیازه گیاه؛ (۳) کنایه از

چارایی که هنگام راه رفتن زانوهایش را بهم می زند. سه گ ده ست: سه گ ده س؛ نگا: سه گ ده س. سه گرهو: حده ی سه گ؛ پارس سگ. سه گرهوین: (۱) حده ی کردن؛ (۲) نه وهی سه گ لبی بنرسى و بکشینه وه؛ (۱) پارس کردن؛ (۲) آنچه سگ را بنرساند. سه گ ره وینه وه: که سنی که سه گ لبی ده نرسن؛ کسی که سگها از او می نرسند. سه گسار: (۱) ناحه ن، پیچم ناشیر بن؛ (۲) جوئیکه وانا: وهک سه گ پس؛ (۱) بدقیافه؛ (۲) دشنامی است. سه گلاو: (۱) سه گاف؛ (۲) جوئیکه، سه گی پیس؛ (۱) نگا: سه گاف؛ (۲) دشنامی است. سه گلاوک: سه گلاو وانا: سه گی گلاو، جوئنه؛ دشنامی است، سگ نجس. سه گلاوی: جورى ره سه نی نه سب؛ نوعی نژاد اصیل اسب. سه گلور: ده نگ دریز کردنه وهی سه گ، حده ی دریزی بی برانه وه، لوره؛ زوزه سگ. سه گ ماسی: جورى ماسی؛ نوعی ماهی، سگ ماهی. سه گمان: ناماج، نیشانه، نامانج؛ آماج نیراندازی. سه گمه رگ: که سنی که له مردنه و نامری؛ (مه پرسه بو له دوری نو نه مردم / که من سه گمه رگم و گبان سه مخت و دلره ق) «شیخ رها»؛ جان سحت. سه گمه رگی: ده رد و نازاری زور؛ درد و رنج زندگی. سه گو: سه گان؛ سگها. سه گو: نه ی سه گ؛ ای سگ. سه گوان: تیرهاوری زانو و زه برده ست، نیشانه ته نگبو؛ نیرانداز ماهر، تک نیرانداز. سه گ وهز: حده ی حده ی سه گان؛ پارس گروهی سگها. سه گ وهن: ناوی هوزکی کورده؛ نام عشرینی کرد. سه گه: نه ی سه گ، وشه به که وانا: هه ی فیلیاز؛ کلمه خطاب به معنی ای حیل باز. سه گه بور: سه گه، بریتی له فیلیاز؛ نگا: سه گه. سه گه سه گه: خوگیل کردن و خو به سه ته زمان نیشان دان؛ خود را به موش مردگی زدن، نظاره به سادگی. سه گه ناز: سه بنسی؛ بیماری کشنده سگ. سه گه ناس: سه گه ناز، سه بنسی؛ بیماری کشنده سگ. سه گه وان: تاگاداری سه گ؛ سگبان. سه گی بی سوانو: بریتی له مالانگه ری هه دا نده ر؛ کنا به از ولگرد. سه گیتی: سه گایه تی؛ نگا: سه گابه نی. سه گینی: سه گایه تی؛ نگا: سه گابه نی. سه گی هار: (۱) سه گی که نه خوشی هاری گرتی؛ (۲) بریتی له مروئی نه زفروتن؛ (۱) سگ هار؛ (۲) کنا به از آدم ماجراجو. سه گی هتی: سه گابه تی؛ نگا: سه گایه تی.

سر گنده.

سه لکه بزوت: سه ره بزوت، بسوت [] نیمسوز.

سه لهما: ناوی زنانه [] نام زنانه.

سه لماس: (۱) سلماس؛ (۲) گوندیکی کوردستانه به عسی ویزانی کرد []

(۱) شهر سلماس؛ (۲) دوسنایی در کردستان که بعشبان ویرانش کردند.

سه لمان پیسه: جزوی مارمیلکه‌ی زه هرداره [] نوعی سوسمار سمی.

سه لماندن: قه بولاندنی کاریک یا ونه بهک [] قبولاندن.

سه لو: داری سه رو [] درخت سرو.

سه لوات: سلاوات [] صلوات.

سه لوات ناوا: ناوی گوندیکه له لای سته [] نام دهی است.

سه لوازه وان: جزوی دار سه روی زور راست و ریک [] سرو سهی.

سه له: نانه شان، سه به تهی پان [] سید طیقی، آبکش ترکه ای.

سه له شبرک: سه به نهی زل بو ده فرو هوز [] سید بزرگ جاظرفی.

سه له ف: (۱) دانه لغاو؛ (۲) سونی پاره؛ (۳) پزناو بونی نه سپ؛ (۴) قهرز، واو

[] (۱) دهانه لگام؛ (۲) ربا؛ (۳) برتاب بودن اسب؛ (۴) وام.

سه له فخور: سوت خور [] رباخوار.

سه له فکردن: (۱) قهرزکردنی به سوت؛ (۲) برناوکردنی نه سپ [] (۱) وام

گرفتن با تنزیل؛ (۲) برتاب کردن اسب.

سه له گون: گوندیکی کوردستانه به عسی ویزانی کرد [] از روستاهای

وبران شده کردستان توسط بعشبان.

سه له م: پیش فروش [] سلم، پیش فروش.

سه له نده: باساره، سوانه، سوانده [] کناره لب بام.

سه له یته: ژنی زماندیزی بی حه با [] زن بی حیا.

سه له یقه: ناوه ز، قام؛ (پهاگی به سه له یقه) [] سلمقه.

سه له یلانک: سه لایک، ره ووه [] نگا؛ سه لایک.

سه له یلم: (۱) بی نازار، هیدی و هین؛ (۲) ناو، بو پیاوان [] (۱) آرام بی آزار؛

(۲) نام مردانه.

سه له یلین: بهردی سه ره گوز بجه [] سنگ سر پوش لحد.

سه له م: (۱) ده زمانی گیاندار کوژ، زه هر؛ (۲) سه گی من؛ (۳) من سه گم [] (۱)

سم؛ (۲) سگ من؛ (۳) من سگم.

سه له ما: سه له زکنی، دیلان، ره قس [] رقص.

سه له ماخ: وه ج، بی نیاز له خه لک، ریزله خوگر [] دارای عزت نفس.

سه له ماس: (۱) هینم، بشوله سه رخو؛ (۲) چه وه هری نیفی شیرو خه نجر

[] (۱) صوره آرام؛ (۲) پرند.

سه له ماسی: کو سه ماسی [] کوسه ماهی.

سه له ماک: زور بهرزو بلند [] مرتفع.

سه له ما کهر: که سه کی ره قس ده کا [] رقاص.

سه له ما که: جی داوت [] جای رقص.

سه له ماله ک: یالداریکی زل و زور قه لوه [] از پرندگان بزرگ جشه.

سه له مالی: که ره، عابی آسمانگون.

سه له مانه ک: مه لیک جنجیره له ره شوله زلره زورتر هیلانه له همرزندا

ده کا، همرزنده [] بلدرچین. وشم.

سه هاوار: نام رازیکی جالینانه [] سماور.

سه هاوهر: سه هاوار [] سماور.

سه مه به: (۱) مهنکه، نام رازی دارکون کردن؛ (۲) ناوی گوندیکه [] (۱)

منه، سنیه، ابزار سوراخ کردن؛ (۲) نام دهی است.

سه مه ت: لا، تالی، زه خ [] سو، طرف، سمت.

سه مه تور: نام رازیکی موسیقابه [] یکی از آلات موسیقی، سنور.

سه مه سبر: تلپی تری [] تفاله انگور.

سه مه سور: سفور، سفوری، سفور، سهوره [] سمور.

سه مه سه: سه مه، مهنکه و [] سنیه.

سه مه ت: نارامی، چه وسه له [] شکیبایی، آرامی.

سه مه د: هوز، سه دب [] انگیزه، سبب.

سه مه زر: (۱) سه رسوزین، عجاببه؛ (۲) کوبانی چاره وی [] (۱) شگفت؛

(۲) بالان.

سه مه رگی: دهر و ره نج و شه که تی [] مشقت فراوان.

سه مه ره: (۱) سه مهر: (ششکی سه یرو سه مه ره به)؛ (۲) ژان و دهره؛ (۳)

قه لبو زی زین؛ (۴) جپازی و شتر؛ (۵) ژیرجلی کانی ناخنراوی جگه له

کورنان؛ (۶) سه رگور و شته [] (۱) شگفت؛ (۲) ریج و آراز؛ (۳) زین کوهه؛

(۴) بالان شتر؛ (۵) نوعی بالان الاغ؛ (۶) سرگذشت.

سه مه سل: گیای خرابی گیره نه کراوی لبک ها لا و [] علف بهم بیچیده

نکو بیده.

سه مه سن: (۱) گولی یا سه مه سن؛ (۲) زهردی کال؛ (۳) ره نگی که ره [] (۱) کل

سمن؛ (۲) زرد روشن؛ (۳) خاکسنری رنگ.

سه مه سن دوک: ساجوز [] ساجور.

سه مه سن گول: شهلن که زور کهم ده له نگی، شیر بن شهل [] شلی که اندک

می لنگد.

سه مه سنی: هه لوای له شیرهی گهنمه فربکه و نارد [] سمنو.

سه مه سیت: ما کبکی رهش که له دهر گای خه لئفه هه نگه [] ماده ای سپاه

رنگ که جلو زر کندوی زنبوران است.

سه مه سید: سه مه سیت [] نگا؛ سه مه سیت.

سه مه سیر: سه مه سیر [] تفاله انگور فشرده.

سه مه نا: سانا، ناسان [] آسان.

سه مه نامه کی: سنامه کی [] نگا؛ سنامه کی.

سه مه ناهی: (۱) سانایی، ناسانسی؛ (۲) ناسوده یی [] (۱) آسانی؛ (۲)

آسودگی.

سه مه نته: (۱) نهینی؛ (۲) ببنده نگ بو [] (۱) سری؛ (۲) خاموشی.

سه مه نشه نه: (۱) ده بده به، شکو و جه لال؛ (۲) ناوه بو ژنان [] (۱) دبنده و

شکوه؛ (۲) نام زنانه.

سه مه سته: شه فز بزه، عیشت، شه پازله [] سیلی.

سه مه ندن: نه سندان، ساندن [] نگا؛ ساندن.

سه مه نده وه: ساندنه وه، نه ساندنه وه [] نگا؛ ساندنه وه.

سه مه نده ل: (۱) داریکی بو خوشه؛ (۲) کهوشی له داره قاب قاپ،

نقدی ته قبله؛ (۳) گبازه رنک [] (۱) چوب صندل؛ (۲) دم پایی جوبی؛ (۳)

گیاهی که از آن رنگ زرد گیرند.
 سهنده لی: کورسی له سردانبشتن [۱] صندلی.
 سه‌نگ: (۱) بهرد: (۲) فورسای، کیش: (۳) برینی له قدرو حورمه‌ت:
 (بیایو به سه‌نگه) [۱] سنگ: (۲) وزن: (۳) کتابة از احترام و منزلت.
 سه‌نگا: (۱) بالگه، یالشت، سهرین: (۲) بهردی دزی زه‌هر، سه‌نگواره [۱]
 (۱) یالش: (۲) سنگ پادزهر.
 سه‌نگاتی: فورسای، گرانایی [۱] وزن، وزنه.
 سه‌نگان: (۱) نه‌خمین، بهراورد: (۲) نه‌جره‌به کردن، نه‌زمون [۱] (۱)
 ارزایی: (۲) تجربه، آزمون.
 سه‌نگاندن: (۱) ته‌خمین کردن: (۲) نافی کردنه‌وه، نه‌زمون، زمین [۱] (۱)
 ارزیابی کردن: (۲) نجر به کردن.
 سه‌نگانن: سه‌نگاندن [۱] نگا: سه‌نگاندن.
 سه‌نگاو: ناوجه‌به‌کی چندگوندی له کوردستان به‌عسی ویرانی کردن
 [۱] ناحیه‌ای شامل چند روستا در کردستان که بعنبار ویران کردند.
 سه‌نگایی: سه‌نگائی [۱] سنگینی، وزنه.
 سه‌نگباران: به‌رده‌باران [۱] سنگباران.
 سه‌نگتراش: به‌ردتاش، نه‌فارا [۱] سنگتراش.
 سه‌نگچین: دیواری وشکه‌به‌رد، نیشکه‌که‌له‌ک: (۲) ده‌وری پیر له‌ناوه‌وه به
 به‌رد هه‌لچنین [۱] (۱) دیوار سنگ‌چین: (۲) دیواره‌چاه آب‌را سنگچین
 کردن.
 سه‌نگزاور: (۱) بهردی دزی زه‌هر. به‌ردبکه‌لا بان وابه بیت بی مارو
 دویشک بینه‌وه نادا [۱] سنگ پادزهر.
 سه‌نگتراش: سه‌نگتراش، به‌ردتاش [۱] سنگتراش.
 سه‌نگ‌کیش: سه‌لته‌ی به‌رد، کیشان [۱] ناوه‌جربی بر پشت باربر که
 سنگ بدان کشند.
 سه‌نگ لی‌نان: برینی له حورمه‌ت گرتن [۱] کتابة از ارج نهادن.
 سه‌نگ لی‌نیان: سه‌نگ لی‌نان [۱] کتابة از ارج نهادن.
 سه‌نگو: گوئیبار، بانیر، پارین [۱] گوساله‌بکساله.
 سه‌نگو‌به‌رد: له زیر شتی‌گران دابوشران [۱] زیر پوشش سنگین بودن.
 سه‌نگو‌به‌رد‌نان: زیر شتی‌گران دانان: (ماسیه‌کهم سه‌نگو‌به‌رد ناوه)
 [۱] زیر پوشش سنگین گذاردن.
 سه‌نگوره: کولکی زور گوشتی‌غلور [۱] گوساله‌چانی مغرور.
 سه‌نگوره‌نگ: ریزوقدر: (کاواربه‌کی وه سه‌نگ‌وره‌نگه) [۱] ارج و
 ارزش.
 سه‌نگوسوک: سه‌نگاندن [۱] نگا: سه‌نگاندن.
 سه‌نگسول: (۱) نه‌زه‌ی دزیو: (۲) سه‌گی نیری زل، قه‌به‌گول [۱] (۱)
 فوی‌هیکل بدقواره: (۲) نره‌سگ فوی‌جته.
 سه‌نگه‌ر: چه‌پهر، خهل، مه‌تدینز [۱] سنگر.
 سه‌نگه‌ر‌به‌ندی: چه‌په‌رکولین [۱] سنگربندی.
 سه‌نگه‌سار: سه‌نگباران، به‌رده‌باران [۱] سنگسار.
 سه‌نگه‌ک: نانی که له‌سهر چه‌ر بیرونی [۱] نان سنگک
 سه‌نگه‌لا: ناسه‌نگ، باری خوار [۱] بار کج.

سه‌نگه‌لا: (۱) سه‌نگه‌لا: (۲) رازان به‌حه‌واوه [۱] بار کج: (۲) نوسان.
 سه‌نگه‌ل‌قو: خوئی هه‌لفوتین، لایره‌سه‌ن [۱] فضل.
 سه‌نگه‌لی: سه‌نده‌لی [۱] صندلی.
 سه‌نگه‌وه‌به‌رد: سه‌نگو به‌رد [۱] نگا: سه‌نگو به‌رد.
 سه‌نگی: (۱) له‌به‌رد چبکری، (۲) حیژا، به‌رخ [۱] (۱) از سنگ ساخته:
 (۲) بهادار.
 سه‌نگیا: بالگه، یالشت [۱] بالش.
 سه‌نگی‌سه‌ما: جوژی دیلان [۱] نوعی رقص گروهی.
 سه‌نگی‌مه‌ک: به‌ردی زیر نه‌زمون [۱] سگ محک.
 سه‌نگین: (۱) به‌کیش، قورس: (۲) مروی به‌شهرمو ناوه‌زن [۱] (۱) سنگین:
 (۲) باوقار.
 سه‌نگین‌وگران: مروی له‌سه‌رخوی به‌حورمه‌ت [۱] آدم باوقار.
 سه‌نگینی: (۱) قورسای، گران، دزی سوکی: (۲) شهر، و نایر و مه‌ندی
 [۱] (۱) سنگینی: (۲) وفار.
 سه‌نم: بیس و گلاو [۱] نجس.
 سه‌نماندن: گلاو کردن [۱] نجس کردن.
 سه‌نمین: گلاو بو [۱] نجس شدن.
 سه‌نن: ساندن، نه‌ساندن [۱] نگا: ساندن.
 سه‌هنه: نارمایی، ره‌شایی نه‌ناسراو له‌دور [۱] شینج.
 سه‌نه‌ت: قه‌باله، نو‌سراو ده‌ر باره‌ی ملکه‌وه [۱] سند.
 سه‌نه‌ه: سه‌نه‌ت [۱] سند.
 سه‌نه‌دوک: سه‌مه‌ندوک، ساچور [۱] ساچور.
 سه‌نه‌ل: سه‌نده‌ل، قاب‌قاب [۱] دمبابی چوبین.
 سه‌نه‌لی: سه‌نده‌لی [۱] صندلی.
 سه‌نیار: شت‌سین له بازار، کر‌بار [۱] خریدار.
 سه‌نیر: سبیر، سبکاه، سهرین [۱] سرگین.
 سه‌نیر: بالگه، یالشت [۱] بالش.
 سه‌نیریزو: نه‌باله‌بیزو، زنی که ته‌باله‌دروست نه‌کا [۱] زنی که ناباله
 می‌سازد.
 سه‌نیرگا: سه‌رانگولک [۱] سرگینگاه، شوله.
 سه‌نیروانگ: سه‌نیرگا [۱] سرگینگاه.
 سه‌نیره: داربکه له کاتی ونستاندن عه‌را به‌دا به‌ر عه‌را به‌ده‌دری نا‌که‌ل
 و ده‌سن [۱] ستونی که به‌منظور استراحت حیوان گاری کش زیر
 گاری می‌گذارند.
 سه‌نیری‌هار: کرمبکی به‌له‌که‌وه‌هیدی هیدی ده‌خری [۱] نوعی کرم.
 سه‌نیک: پارچه‌به‌کی گروفه‌ری به‌نه‌خش و ده‌ره‌جه‌به‌وه‌ک روکاری
 سه‌عات و قبیله‌نوما [۱] صفحه‌منقش و تذهیب شده.
 سه‌نین: ساندن [۱] نگا: ساندن.
 سه‌وا: (۱) نالش ویرش، نالو ویز، مامله: (۲) سبه‌ی: (۳) به‌ره‌به‌یان: (۴) جیا:
 (۵) وه‌ک به‌ک، به‌رانهر: (۶) بو‌خاتری، له‌به‌ر، سه‌با [۱] (۱) معامله: (۲)
 فردا: (۳) بامداد: (۴) جدا، سرا: (۵) ساری، برابر: (۶) برای، بخاطر.
 سه‌واد: زانبنی خویندن و نوسین [۱] سواد.

سهو زه زار: شوئی پُرله گیاشین: (شوه لم سهو زه زاره له و دم ناوه / مه کوئی خه لاجوه ده مکول جماره) «هزار» [سهو زار]. سهو زه کو: کاسه له شینکه، مدینه که همو گیان که سک [پرند سهو قبا، سهو زه لان: سهو زه زار [سهو زار]. سهو زه لانی: سهو زه زار [سهو زار]. سهو زه له: جوانی سهو زه نگی تازه پی گه بستنو [زیبای نوجوان سهو زه. سهو زه لنی: وشه ی دواندنی سهو زه له [کلمه خطاب به زیبای سهو زه رنگ. سهو زه وات: نهو گیایانه ی ده خورین به کالی [سهو زیجات. سهو زی: (۱) گیای ده سنجنین بو خوارن: (۲) ره نگی که سک: (۳) ناوی گوندبکه له موکور بان [سهو (۱) سهو زی خوردن: (۲) سهو زه رنگ: (۳) نام روستایی. سهو قات: دیاری [ارمغان. سهو قاتی: (۱) شتی که به دیاری ناردراوه: (۲) تر بان، قهر ناله ی میوه [سهو (۱) کادو، ارمغان، را آورده: (۲) سید میو، چینی. سهو ک: سنورک، کونیره، نانی نه ستوری گروفر [گرده نان. سهو کامریا: سنورکی به خششندر، به خیری مردو [نانی که به یاد برده مرده بخشند. سهو گر: بولینه ی به یان، کازبوی به یانی [کله سحر. سهو گور: سهو گر [کله سحر. سهو ل: (۱) گولی بو به که له شیره: (۲) داری سهو، سهو: (۳) سهو ل [سهو (۱) گل ناچ خروس: (۲) درخت سرو: (۳) پاروی فابقرانی. سهو لک: نه سنو لک [اهنی که بر تنور دراز کنند. سهو له: نه سنورکی له درشته ی نارد که خوراکی سهو که [نواله از نخاله برای غذای سگ. سهو ه: (۱) سهو بت، سهو به نه: (۲) گوزه، چی ناوی له سواله ت [سهو (۱) سید: (۲) سیو. سهو ه ته: سهو بت، سهو به ته، سهو ه [سهو. سهو ه ریخ: سهو به نه ی سنیز گویزانه وه [کلج، سید بهن کشی. سهو یلک: (۱) نه سنورکی به زون: (۲) گوزه ی مل باریک، جهزه [سهو (۱) گرده نان روغنی: (۲) سیوی گردن باریک. سهو یل: (۱) سهو بهله ی نوئن کیشان: (۲) گوزه ی مل باریک، جهزه: (۳) ناوی خیری [سهو (۱) جیق: (۲) سیوی گردن باریک: (۳) آب خیری. سهو یل: سهو ل [نگا: سهو ل. سهو یلک: گوزه ی مل باریک، جهزه [کوزه با گردن بلند و باریک. سهو یله: سهو یله [جیق. سهو یین: سهو ل شیرک [سید جای ظرف. سهو ه: سهو، ناگاداری [آگاهی. سهو هان: سنیر، سهو یین، ریخ [سروگین. سهو هگور: سهو گر [کله سحر. سهو هنده: (۱) بزوزو بی نارام: (۲) نا زاوه چی: (۳) زرنک: (۴) گوئی نه بیس، سهو سه سخت [سهو (۱) نارام: (۲) معتن: (۳) زرنک: (۴) خودرای

سهو دادار: خوینده وار [باسواد. سهو ده: سهو نه زه لام [بیاده نھا. سهو ال: باتال، نازال، گاوگول و مهزو مالات [دام اهلی. سهو ال: سهو ال [دام اهلی. سهو واله: سهو اله [نگا: سهو اله. سهو ای: سوزی، به یانی [فردا. سهو جه: گوندبکه له لای سنو [نام دهی است. سهو ج: شیان، زنهان [لیاقت. سهو جیان: شمای، زنهانوی [شایستگی. سهو خان: خافلان، گوئی نه دان به نرک [رها کردن وظیفه، غفلت. سهو دا: (۱) نال ویز، داوسنده: (۲) خولیا، نیشیا به خه بال: (۳) بیروئی نزه، نزهه بیرو: (۴) نهفن، دلداری [سهو (۱) معامله، دادوستد: (۲) هوس: (۳) اکزما: (۴) عشق. سهو دادار: نه خوشی نزهه بیرو [بیمار اکزما. سهو داسه: (۱) دینی نهفن: (۲) خه یالاری و گیزووز [سهو (۱) واله عشق: (۲) پردغغه. سهو داگه: بازرگان [ناجر. سهو دابی: (۱) نه خوشی سهو دا: (۲) نهفیندار، بهنده وار [سهو (۱) بیمار اکزما: (۲) عاشق واله. سهو ز: (۱) سهو بر، پشو له سهو خوبی: (۲) به نه رمی: (سهو ور سهو بکه): (۳) سنیر، شباکه: (۴) ساو، سامال: (سهو سهو یینی نه ی غهورینی / له یلی و مه جروم یلک گه بیینی) «به بی له یلی و مه جروم» [سهو (۱) شکیب: (۲) بواش، نارام: (۳) سرگین: (۴) آسمان صاف. سهو ورگه: سهو رانولک [سرگینگاه. سهو رو: (۱) سنیر، ریخ، شباکه: (۲) زیل و زال [سهو (۱) سرگین: (۲) آشغال. سهو زوی: سهو زه [سهو زوی. سهو زو: سهو بز [سهو زو. سهو زاو: نه خوشیه کی جاوه [یکی از بیمارهای جسم. سهو زایی: (۱) ره نگی سهو زو: (۲) گیاسه زوی ده شست و ده ر [سهو (۱) سهو زگی: (۲) سهو زه در و دشت. سهو زبون: (۱) زوانی زوه ک: (۲) بریتی له له نه کاو به ییدا بون: (۳) بریتی له به ره دانی کار [سهو (۱) رستن نباتات: (۲) کنایه از بکھو پیدا شدن: (۳) بهره دادن کار. سهو زخرز: پیش فروش کر، که سنی که باره به سهو سلم ددها [کسی محصول را پیش خرید می کند، سلف خر. سهو ز فروش: که سنی که یاره ی سهو سلم و رده گری [سلم فروش. کسی که محصول را پیش فروش کند. سهو زگردن: (۱) رواندن، چاندن و شین بون: (۲) بریتی له بیک هینانی کار [سهو (۱) وویانیدن: (۲) کنایه از انجام دادن کار. سهو زه: (۱) شبنایی ده شت و ده: (۲) زهری، سی نامال زهره: (۳) جوزی میوز [سهو (۱) سهو زه: (۲) آدم سهو زینه رنگ: (۳) نوعی کشمش. سهو زهوش: کبویکه له ناوچه ی شارویران [نام کوهی است.

سرسخت.

سه‌هنگه: سه‌هنده [۱] نگا: سه‌هنده.

سه‌هون: هه‌له، له‌بیر چون [۱] آسنباه، سهو.

سه‌هول: ناوی له‌سه‌رومان زه‌ی هه‌لاتو، نه‌خ، سول، سوله [۱] بیخ.

سه‌هولان: (۱) قولکه‌ناوی که سه‌هول ده‌یه‌ستی: (۲) ناوی گوندیکه له

موکوریان [۱] (۱) یخجال طبیعی: (۲) نام روستایی

سه‌هولاو: ناوی نیک‌ل به سه‌هول [۱] آب یخ.

سه‌هول به‌نان: به‌سته‌لک [۱] بخیندان.

سه‌هول به‌ندان: به‌سته‌لک [۱] بخیندان.

سه‌هولخانه: جیگه‌یه‌ک که سه‌هولی نیدا هه‌ل‌ده‌گرن بو هاورین [۱]

یخجال مصنوعی.

سه‌هولندان: سه‌هولان [۱] یخجال.

سه‌هویر: نارمایی، ره‌شکمو پیشکه [۱] شیح.

سه‌هون: (۱) سبیری خه‌سی دار: (۲) سه‌هونی نان‌خواردن [۱] (۱) سابه

پُر درخت: (۲) طبقچه.

سه‌هوند: (۱) سای خه‌سینی دار: (۲) برینی له زوز ساردو سه‌رما: (۳) ناوی

زوزانیکه [۱] (۱) سابه پُر درخت: (۲) کنایه از سرمای شدید: (۳) نام

بیلاقی.

سه‌هونگ: سای خه‌سینی دار [۱] سابه غلیظ درخت.

سه‌هونسه: (۱) سه‌هونگ: (۲) سه‌هنده [۱] (۱) سابه غلیظ: (۲) نگا:

سه‌هنده.

سه‌ی: (۱) سه‌گ: (۲) زاو [۱] (۱) سه‌گ: (۲) شکار.

سه‌یاح: دنیاگه‌ز [۱] جهانگرد.

سه‌یاحه‌ت: (۱) گه‌زان بو که‌بف و دل‌خوشی: (۲) دنیاگه‌زی [۱] (۱)

سیاحت، گردش نفر بچی: (۲) جهانگردی.

سه‌یاره: ده‌سته‌ی پشه‌نگی له‌شکر [۱] دسنه پشاهنگ لشکر.

سه‌یاق: سه‌گاف [۱] سه‌گللاب.

سه‌ی پسانک: تونکه سه‌گ [۱] نوله‌سه‌گ.

سه‌ید: له توره‌مه‌ی پیغه‌مه‌ر [۱] سید.

سه‌یدا: فیرکار، ده‌رزبیز، ماموستا [۱] مدرسی، آموزگار.

سه‌یداوا: ناوی جه‌ند گونده [۱] نام چند روستا.

سه‌ید جیونی: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از

روستا‌های خراب شده کوردستان توسط به‌شبان.

سه‌ید خه‌سه‌ن: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از

روستا‌های خراب شده کوردستان توسط به‌شبان.

سه‌یدک: گیاه‌که به‌ریکی وه‌ک نوک ده‌گری و به‌شینی ده‌خوری [۱] گیاهی

است با‌ئمر نخود مانند و خوردنی.

سه‌یدسه‌راد: ناوی گوندیکی کوردستان بو به‌عسی ویرانی کرد [۱] از

روستا‌های ویران شده کوردستان به‌دست به‌شبان.

سه‌یدمه‌حمود: ناوی گوندیکی کوردستان بو به‌عسی ویرانی کرد [۱]

از روستا‌های ویران شده کوردستان به‌دست به‌شبان.

سه‌یدوکه: (۱) سه‌بدک: (۲) ناوی گوندیکی کوردستان به‌عسی ویرانیان

کرد [۱] (۱) نگا: سه‌بدک: (۲) نام روستایی در کوردستان خراب شده

نوسط به‌شبان.

سه‌یدوکه: سه‌بدک [۱] نگا: سه‌بدک.

سه‌یده: زاو [۱] شکار.

سه‌یده‌مین: ناوی گوندیکی کوردستان بو به‌عسی ویرانیان کرد [۱] از

روستا‌های ویران شده کوردستان به‌دست به‌شبان.

سه‌یده‌وان: زاوجی [۱] شکارچی.

سه‌یدر: (۱) سه‌مه‌ره. عجاب: (۲) گه‌زان له ده‌شت‌وده: (۳) تماشا [۱] (۱)

عجاب: (۲) گشت و گذار: (۳) تماشا.

سه‌یرا: گولیکه پستی یه‌لکی سو‌روه و ناوه‌وی سه‌وزوره‌شه [۱] گلی است.

سه‌یرارا: گولیکه، سه‌یرا [۱] گلی است.

سه‌یران: سه‌باحه‌ت [۱] سیاحت.

سه‌یرانکه‌ر: که‌سینی که ده‌جنه سه‌باحه‌ت [۱] سیاحت.

سه‌یرانگا: جیگه‌ی سه‌یران لئی کردن [۱] ساتاگه، گردشگاه.

سه‌یرکه‌ر: توشاچی [۱] تماشاچی.

سه‌یره: مه‌لیکی بچوکه [۱] برنده‌ای است.

سه‌یرزان: نو‌ده‌ی زیر‌زه‌مین [۱] اطاق زیر‌زمینی.

سه‌یرزاده: زنی سه‌ید [۱] زن سیده.

سه‌یسی: کور، به‌چکه‌بزی نیری دوساله [۱] بزغاله نر دوساله.

سه‌یقان: (۱) زاوکه‌ر، نیچرفان: (۲) که‌پر. چه‌تر. سابات [۱] (۱) شکارچی:

(۲) سابه‌بان.

سه‌ین و به‌ین: که‌بن و به‌بن [۱] تپانی.

سه‌یوان: (۱) سابات: (۲) خه‌رمانه‌ی مانگ [۱] (۱) سابه‌بان: (۲) هاله.

سه‌یه: سه‌گه [۱] نگا: سه‌گه.

سی: (۱) جهرگی سی، نه‌ندامی هه‌ناسه‌دان له‌له‌شدا: (۲) نه‌خوشی ده‌رده

باربکه: (۳) بالداریکی سی کبوی، قولینگ: (۴) بیست‌وده: (۵) سه‌یا،

سه‌وا، له‌به‌ر: (۶) زه‌ش، سیا [۱] (۱) ره: (۲) بیماری سل: (۳) غاز

وحشی: (۴) عدد سی: (۵) از برای، بخاطر: (۶) سیاه.

سینی: (۱) سا، سینه‌ر: (۲) به‌ک ده‌گه‌ل دو [۱] (۱) سابه: (۲) عدد سه.

سیا: زه‌ش، به‌رانبه‌ری سی [۱] سیاه.

سیابو: گیاه‌که ده‌کرینه ناو‌زاوی [۱] گیاهی که با شیراز آمیزند.

سیابه‌ند: ناوه بو‌هبوان [۱] نامی مردانه.

سیاتاله: (۱) زه‌شتاله: (۲) به‌ده‌بخت [۱] (۱) سه‌چرده: (۲) سه‌بخت.

سیماتومه: زه‌شتاله [۱] سه‌چرده.

سیاتوره: زه‌شتاله [۱] سه‌چرده.

سیاچادر: زه‌شمال [۱] سیاه‌چادر.

سیاچاره: به‌خت زه‌ش [۱] سه‌بخت.

سیاچهرده: زه‌شتاله [۱] سه‌چرده.

سیاچه‌مانه: گورانبه‌کی به‌ناوبانگی هه‌ورامانه [۱] آهنگی مشهور.

سیاحه‌ت: سه‌یاحه‌ت، سه‌یران [۱] سیاحت.

سیار: (۱) ناریکار: (۲) سوار: (۳) شاگرد، به‌رده‌سی پینه‌ساز: (۴) نه‌خوش

به‌ده‌ردی سی: (۵) بلندتر. سوار [۱] (۱) یار و یاور: (۲) سوار: (۳) شاگرد:

(۴) بیمار مسلول: (۵) بلندتر، مشرف.

سیارو: به‌تخت زوش [۱] سهرورز.

سیاره: (۱) سواره، ده‌سته‌ی سواران: (۲) په‌سواری: (۳) جورئ گه‌تم: (۴)

زباده‌ی سهری چوارچیزو که ده‌چپته ناو دیوار: (۵) ناوی گوندیکه [۱]

(۱) دسته‌سوار: (۲) سواره: (۳) نوعی گندم: (۴) زیادی چهارچوب که در

دیوار فرو می‌رود: (۵) تام دهی.

سیازاخ: (۱) جورئ زاخی ره‌شه: (۲) گیاهه که کم‌ته‌منه [۱] (۱) زاج سیاه:

(۲) گباهی است.

سیازده‌مین: دواي دوازده‌هم [۱] سیزدهم.

سیازده‌مین: دواي دوازده‌هم [۱] سیزدهم.

سیازده‌مین: سیازده‌مین [۱] سیزدهم.

سیازوخال: برئی له زه‌شی زور زوش [۱] کتابه از بسیار سیاه.

سیازه‌تدوق: مروی زور لاوازی ره‌ش هه‌نگه‌زاو [۱] لاغر مردنی سیه‌فام.

سیاسال: وشکه‌سال. سالی بی‌یاران: (له جاوا تم نه‌ما یو گریه نوره‌ی

سه‌جده به‌ر ده‌ریه / سیاسالم نه‌باره نوژی تیستی‌سقا نه‌کم چیکه‌م؟)

«مه‌جوی» [۱] خشنکسال.

سیاهال: زه‌شمال [۱] سیاه‌چادر.

سیاه‌مرو: گوندیکی کوردستانی ویرانه‌ی ده‌ستی به‌عسی به [۱] روستایی

و بران شده توسط بعضیان.

سیاه‌مند: ناوی پیاوانه: (به‌یتی خه‌جی و سیاه‌مندت بیستوه؟) [۱] نامی

مردانه.

سیاه‌نسور: گوندیکی کوردستان بو به‌عسی کاوالبان کرد [۱] از

روستا‌های خراب شده دست بعضیان.

سیان: (۱) دوکله‌ی له‌دیوار و ده‌قر نیشو، قورم، دوده: (۲) زماره سئ [۱] (۱)

دوده: (۲) عدد سه.

سیانزه: سیانزه [۱] سیزده.

سیانزه‌مین: سیانزه‌مین [۱] سیزدهم.

سیانزه‌هم: سیانزه‌مین [۱] سیزدهم.

سیانزه‌هم‌مین: سیانزه‌مین [۱] سیزدهم.

سیانکه: قور و لینه [۱] گل ولای.

سیانه: سئ بیکه‌وه: (نم یزنه سیانه‌ی دیوه) [۱] سه‌تایی، سه‌قلو.

سیانهو: گیاهه که [۱] گیاهی است.

سیاو: سیا، زه‌ش [۱] سیاه.

سیاوا: زه‌شه‌یا [۱] یاد غری.

سیاوپوزه: گیاهه که له‌ناودا دهورئ [۱] گیاهی است آیزی.

سیاوسه‌ده: گولی سمل [۱] سنبل.

سیاوله: ره‌شکه، نو‌میکی ره‌شه به‌نانی دا ده‌کن [۱] سیاه‌دانه.

سیاون: (۱) ره‌شاتگ، بزنه‌سو: (۲) گوشتی بزنه‌مو: (۳) چهره‌ی که

به‌تاوده‌مه‌وه ینوسی [۱] (۱) یز موین: (۲) گوشت بز موین: (۳) جری

که به‌کام چسبید.

سیاوانه: سیاون [۱] تگا، سیاون.

سیاوه: ره‌ش [۱] سیاه.

سیاهه: نو‌سینی حساب و ناو له قاقه‌ز، لیسته [۱] لیست، سیاهه.

سیاهی: سیاهه [۱] لیست، ساهه.

سیایی: سیاهه [۱] لیست، سیاهه.

سنى باره: سنى چار باته‌گردنمه [۱] تکرار برای سومین بار.

سنى باره‌پات: سنى باره [۱] تگا، سنى باره.

سنى باز: گمه‌به‌که یازى گهورى تیا نده‌ن [۱] ورزش پرش.

سنى یازد: سنى باز [۱] ورزش برش.

سنى بزه‌مینى: به‌تاته، یاره‌لماسى [۱] سنى بزمینى.

سنى بست: (۱) سنى پایه‌ی ناگردان: (۲) برئتی له مروی کورته‌بالا [۱] (۱)

سه‌بایه اجان: (۲) کنایه از کوتاه قد.

سنى بسکوک: گیلآخه، گیاهه که ده‌گل شیو ده‌کری [۱] گباهی است یا

اش می‌بزند.

سنى بسکه: سنى بسکوک [۱] تگا، سنى بسکوک.

سنى بن‌هه‌رد: سئوه‌ین عه‌روزله [۱] سبب‌زمینى نرشی.

سنى به‌ن: (۱) سابه، سا: (۲) برئتی له سئ ته‌لاقه‌ی ژن [۱] (۱) سایه: (۲) کنایه

از سه طلاق.

سنى به‌رده: برئتی له سئ ته‌لاقه [۱] کنایه از سه طلاق.

سنى به‌رک: سنى به‌رده [۱] تگا، سنى به‌رده.

سنى به‌زو: نوته‌تی که سنى روزه‌به [۱] تب‌نویه سهدر میان.

سنى به‌سئ: هه‌رسىک بیکه‌وه [۱] هه‌رسه با هم.

سنى به‌گایه: گای ... نه ۸۸ یو نوره‌ی کران له کئلتی زه‌وی دا [۱] گاو

یدکی برای شخم.

سنى به‌له‌ک: گیاهه که نازه‌ل زور حمزى لئ ده‌کا، سنى ره‌ه [۱] نوعی

علوفه.

سنى به‌ند: گای شمش‌ساله [۱] گاو نشن ساله.

سنى به‌نده: نیوان جوچکه‌ی سمست و که‌مهر [۱] میان باسن و مهره

فقرات.

سنى به‌ندى: بی‌حدیاو شهم [۱] بی‌شرم و آبرو.

سنى به‌نگى: ره‌شى دلبه‌سندو جوان یو چاوو یروى ده‌لین [۱] مشکى

دلریا که برای چشم و آبرو گویند.

سنى به‌نه: سئ ته‌ونده، سنى قات [۱] سه‌برابر.

سنى پ: (۱) ده‌سته‌ندو: (۲) ناپشتی زور: (۳) تامان له چه‌م بو ماسی‌گرتن:

(۴) ره‌به‌ت، سپه [۱] (۱) دستگیره‌خیش: (۲) نیروی زیاد: (۳) دیوار از

ترکه در رود برای صید ماهی: (۴) کمینگاه شکارچی.

سنى پ: (۱) ده‌سته‌ندو: (۲) کونی سیره‌ی تفه‌نگ [۱] (۱) دستگیره‌خیش:

(۲) سوراخ مگسک تفنگ.

سنى پسا: (۱) سنى بست، سنى پایه‌ی ناگردان: (۲) جورئ هه‌له‌رکنى: (۳)

سنى پایه‌ی مدشکه [۱] (۱) سه‌بایه اجان: (۲) نوعی رقص گروهی: (۳)

سه‌بایه مشک.

سنى پاره: یازى له سنى یازى قورخان به نوسراوى [۱] يك جزء از سنى جزء

قرآن.

سنى پال: (۱) جلك، به‌رگ و کدل و پهلئ مرو: (۲) کوزه‌په‌زو، په‌زوى دزاو: (۳)

سیتل: (۱) منجهل، بهروش؛ (۲) سەتل [۱] دېگ مسی؛ (۲) سطل.
 سیتلی سماق: پیاری سماق لیدراو [۱] پیار سماق رده.
 سینه: تەپکه [۱] دامی که بر تخنه کویتد.
 سینته: (۱) چیا، کیو؛ (۲) بو؛ (۳) سینتا [۱] کوه؛ (۲) بود؛ (۳) رسن سەباد
 سینته پەنان: گوتدېگی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای
 ویران کردستان توسط بعثیان.
 سینه ک: (۱) بهرده لآن؛ (۲) ناوی گوندیکه [۱] سنگلاخ؛ (۲) نام دهی.
 سنی تەنگه: برینی له ورگزل [۱] کنایه از شکم گنده.
 سنی جرته: سنی جرته کی [۱] نگا؛ سنی جرته کی.
 سنی جرته کی: سەماکردنی بهر ه لداو توند خو حه وادان [۱] رقص
 بی قانون و شدید.
 سنی جرته: سنی جرته کی [۱] نگا؛ سنی جرته کی.
 سینجگه: جورئ قاین، جگین [۱] نوعی یازی با ستانگ.
 سینجقه: پەنەمانی بن موی لەش لە سەرمان [۱] برآمدگی ریشە مو از
 سرما.
 سینجقه دەر کردن: موی لەش لە سەرمان راست بوئوه [۱] موی بر تن
 سیخ شدن از سرما.
 سینجک: جورئ بیری دارمازو [۱] بزغند، نوعی ثمر مازوج.
 سینجک: (۱) سینجک؛ (۲) خونجهی نازە ی دار بوخ [۱] نگا. سینجک؛
 (۲) اولین غنجه درخت.
 سینجکە سلأو: باپشکیو [۱] گل مزه.
 سینجکە سلأو: باپشکیو [۱] گل مزه.
 سینجوار: دوازده روزی سەر به هار [۱] دوازده روز اول بهار.
 سنی چوکل: به یکول، درکبکه سنی سوچ [۱] خار سه کوهه.
 سنی چوکلە: (۱) سنی سوچ، سنی گوشه؛ (۲) سنی ددانسه؛ (پنی سین
 سنی چوکلە به) [۱] سە گوش، منلت؛ (۲) سە دندانە.
 سنی چه: بوجی، له بهرچی [۱] چرا.
 سینجه سلأو: باپشکیو [۱] گل مزه.
 سینچی: گوندیکه ویرانی کوردستان به ده سنی به عس [۱] از روستاهای
 خراب شده کردستان توسط بعثیان.
 سنی حاجه: (۱) سنی فلیقانه؛ (۲) له سنی لاره تاشراو [۱] (۱) سە شاخه؛ (۲)
 سە بهلو.
 سیحر: جادو [۱] سحر.
 سیحر یاز: جادوگر [۱] ساحر، جادوگر.
 سیخ: (۱) زەرگ؛ (۲) راست، نه خوار؛ (۳) خوین، خو سار، زوقم [۱] سیخ
 دروستان؛ (۲) راست استاده؛ (۳) بره سرما ریزه.
 سیخاخن: یه زه بری شینس بر کران، نوند ناختران [۱] بافشار آگندن.
 سیخار: زوقم، خو سار، خوین، نالشت، خو س [۱] سرما ریزه، بر.
 سیخانندن: به زور ترا کردن [۱] قرو کردن.
 سیخ پەز: چو چکه مەلی تازه پەزده رکردو [۱] چوجه تازه برد آورده.
 سیخ چو له: جورئ زیشکی زه لام [۱] سیخول، خار پشت درشت.
 سیخ دان: دته دان، هاته دان [۱] نحر یک.

بهره ی ساکارو که بهر [۱] لباس؛ (۲) پارچه کهنه، کهنه پاره؛ (۳)
 گلیم ساده و کم عرض.
 سیبال بهرّون: هه ویری ده ناوړون و دوشاودا سوړه کراو [۱] خمیر در
 شیر و روغن سرخ شده، جنگاله.
 سیبال به کول: برینی له دولمە ی به لکه مینو [۱] کنایه از دلمه یرگ مو.
 سینیا لو: تاشراوی سنی سوچ [۱] سە بهلو.
 سینهان: (۱) بلندایی باگیره وه؛ (۲) ناوی دوچپایه له کوردستان؛ (۳) کیوی
 بر له بهر له هه مو ده ماندا؛ (۴) زنی کلینه، شایه [۱] یلندی ماتع باد؛
 (۲) نام دو کوه در کردستان؛ (۳) کوهی که در همه ابام برف داشته باشد؛
 (۴) نگا؛ رنی.
 سینهایه: سینهای ناگردان [۱] سە پایه اجاق.
 سنی پریسک: بهر سە لکه [۱] برسنو.
 سینک: (۱) سنی پای مە شکه؛ (۲) سنی پایه ی ناگردان [۱] سە پایه مشک؛
 (۲) سە پایه اجاق.
 سینکان: هونکی کورده [۱] عشیرتی است کرد زبان.
 سینیل: رچه ی به کومە لی کورکوزو که و [۱] دسنه انبوه یا قرقره و کیک.
 سینهو: بو پەز ه شه [۱] دلا عون مرغ
 سینسه: (۱) زه بهت، بوسه ی زاوکه؛ (۲) سبزه ی تەنگ [۱] کمن
 شکارچی؛ (۲) سگسه ننگ.
 سینیه زه: گیاهه که سنی بهرگ له وه زینکی زور خوشه [۱] گیاهی است.
 سینیه ک: سینیه ی مە شکه [۱] سە پایه منک.
 سینیه کور: جورئ تەنگ که سبزه ی پشت جه ماوه به [۱] نوعی تەنگ.
 سینهل: پیل، شه بول [۱] موج.
 سینیه لاک: جهرگی سبی، سی [۱] ریه، شش.
 سینیه لاک: سینیه لاک [۱] ریه، شش.
 سینیه لاک: سینیه لاک [۱] ریه، شش.
 سینیه لوک: زاروی نیوان حەوت تا نو سالانه [۱] کودک هفت تا نه ساله.
 سنی بی: (۱) جورئ ره قس؛ (۲) سینا [۱] نوعی رقص؛ (۲) سە پایه.
 سنی بی بی: جورئ ره قس، سنی بی [۱] نوعی رقص گروهی.
 سینت: (۱) تە بکه؛ (۲) برینی له شەرمی زن؛ (۳) له قەمه بو زان [۱] (۱)
 نوعی دام برای شکار برنده؛ (۲) کنایه از شرمگاه زن؛ (۳) لقبی برای
 زنان.
 سینتا: گشته کی سنی باد، سنی داوی بیکه وه یادراو [۱] ریسمان سە باد.
 سینتاف: (۱) سایه ی مرو له بهر خوزا؛ (۲) تارمایی [۱] سایه انسان در
 آفتاب؛ (۲) شیح.
 سینتافک: (۱) سنّاف؛ (۲) تاقگه [۱] سایه انسان در آفتاب؛ (۲) آبنار
 سینت بلوق: زنی نیشتیاله گان، حە شەری [۱] زن شهواتی.
 سینتک: بهر ده لآن و تم تمان [۱] سنگلاخ سخت.
 سینتکه زه لام: باپشکیو، چیتجکه سلأو [۱] گل مزه.
 سینتکه سلأو: سینتکه زه لام [۱] گل مزه.
 سینتکه سلأو: سینتکه زه لام [۱] گل مزه.
 سینتکه سە لام: سینتکه زه لام [۱] گل مزه.

سیخک: تُولی سهردادراو بو چه فاندن، قهلمه [۱] فلمه.

سیخن: لازان، لهجه، دالگو شنی بن هیز [۱] لاغر مردنی.

سیخناخ: سیخناخ [۱] نگا: سیخناخ.

سیخنه: لاوازی کورته بالای بونه که [۱] لاغرمردنی.

سیخور: (۱) سیخ چوله؛ (۲) به لخور؛ (۳) جاسوس [۱] سیخول؛ (۲) کاه بلعیده شده هضم نشده؛ (۳) جاسوس.

سیخورمه: (۱) به مشت لی دان؛ (۲) دنه وهان دان؛ (۳) دار تی ژه نین [۱] (۱) با مشت زدن؛ (۲) تشجیع؛ (۳) چوب فرو کردن.

سیداره: داری مرزوبنی خنکاندن، فه ناره [۱] دار اعدام.

سئی دانه: (۱) سئی جهم له وهزی ناژه؛ (۲) پدیکول [۱] سهر وعده خوراک دام؛ (۲) خار سه کوهه.

سئی دان: پدیکول [۱] سه کوهه، خار.

سیده: گوندبکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

سیده ری: زوری سئی به نجهره [۱] اناق سه نجهره.

سیده کان: گوندبکی کورستان بو به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

سیده نندک: شه نئی سئی حاجه [۱] افشرن سه شاخه.

سیر: گیاه کی بون گرانی ده مانه [۱] سیر گیاه مشهور.

سیر: نیز، مز [۱] سیره مقابل گرسنه.

سیراج: خواردینکه له دوی کولوا دهس ده کوی، شیربزه شیراز، زازی [۱] کنخ، شیراز، آنچه از دوغ جوشانده بدست آید.

سیرنه نچن: بریشی له وردورد کراو [۱] ریز ریز شده.

سیر پقلک: سیره کبوله [۱] سیر کوهی.

سیرت: (۱) دزک؛ (۲) مه لبه نندیکه له کوردستان [۱] خار؛ (۲) منطقه ای در کوردستان.

سیرتیدان: بزاون، هه لخر اندن [۱] نحر بک کردن.

سیرجه: نه خوشبه کی به کسمه بی ده مرئی [۱] از بیمارهای مهلك دام.

سیردان: سیر نبدان [۱] نحر بک کردن.

سیردم: سیرموک. گیاه که زه گهل په نیر ده خری [۱] گیاهی است.

سیرک: سیره کبوله [۱] سیر کوهی.

سیرک: سئی روزوی به زبده کان [۱] سه روز روزی یزیدبان.

سیرکامارا: گیاه کی بون ناخوشه [۱] گیاهی است بدبو.

سیرکو: دینگی چه لئوک کونان [۱] دنگ شمالی کوبی.

سیرم: بار بکه به ک له جهرم [۱] نوار چرمی.

سیرموک: سیره کبوله [۱] سیر کوهی.

سیرموکه: سیرموک [۱] سیر کوهی.

سیرمه: سیرم [۱] نوار چرمی.

سیرمه خور: دزی خویر بله [۱] دله دزد.

سئی زمه کی: سئی چرنه کی [۱] نگا: سئی چرنه کی.

سیرمه کیش: نامرازی که کلاشردو ده کاری ده کن [۱] ابزار در گیوه سازی.

سینرو: ره شوله ریشوله، گاوانی [۱] سار.

سئی زو: تائی سینبوز [۱] حالت تب تب نوبه سه درمیان.

سیروان: ناوی چومبکه له کوردستان [۱] نام رودخانه ای در کردستان.

سینروچکه: سورانچک [۱] سرخنای، خرخره.

سئی روزانه: بهزم له مالی زاوا دواي سئی روز له بوک گويزانهوه [۱] سور روز سوم عروسی در خانه داماد.

سئی روزگانه: هه لوای مردو دواي سئی روز [۱] حلواي روز سوم مرده.

سئی روززه: سئی روزگانه [۱] نگا: سئی روزگانه.

سیروم: جهرمی مېشنی ته نک [۱] جرم مېشن نازک.

سیره: (۱) دهنگی ره ک دهنگی به دهست شکاندنی که لم؛ (۲) وشه به که بو ده کردنی مېشه نگو بی ده لئین؛ (۳) دهنگی که له نرسان؛ (۴) زبره [۱]

(۱) صدای شکافنن کلم، صدای فشردن برف زبریا؛ (۲) اصطلاحی برای راندن زبور سسل؛ (۳) صدای کبک از نرس؛ (۴) جیغ.

سیره: (۱) فونهی سهر لولهی نغهنگ؛ (۲) ماهوی زیان، زبندی سهر؛ (۳) سه بره [۱] مگسه نفننگ؛ (۲) مدت زمان زندگانی؛ (۳) برنده ای است کوچک.

سیرهت: کبری منال [۱] آلت تناسلی پسر بچه.

سیره ج: رزن کنجی [۱] روغن کنجد.

سیره سیر: (۱) دهنگی شکاندنی که لم؛ (۲) زبره زبر؛ (۳) دهنگی که له نرساندا [۱] صدای شکافنن کلم؛ (۲) جیغ و داد؛ (۳) صدای کبک ترسیده.

سیره کو: مالهی فوز له بهرد [۱] ماله گل از سنگ.

سیره موزه: سوره موزه، جورئی موز که به زه شه ولاخهوه ده دا [۱] موسه قرمز.

سیره موکه: سیره کبوله [۱] سیر کوهی.

سیره نچن: سیرنه نچن [۱] ر بزر بزر شده.

سئی زیان: سهری سئی رنگه که ده گنه به ک [۱] سه راهی.

سئی زبکانی: گه مبه که هه به که سئی بهردی پچوک داده کن. وه ک دامه وایه [۱] نوعی بازی با شن، دوزبازی.

سئی زبکین: سئی زبکانی [۱] دوزبازی.

سیریز: (۱) جورئی جیشته؛ (۲) سیراج [۱] نوعی آتش؛ (۲) کنخ، کنشک.

سیرزه: سیازده [۱] سیرده.

سیرزه مین: سیازده مین [۱] سیردهم.

سیرزه هم: سیازده مین [۱] سیردهم.

سیرزه هه مین: سیازده مین [۱] سیردهم.

سیرین: شنه، شهن [۱] افشون.

سیرزو: سبهی، سبچهی، سوزی [۱] فردا.

سیرزوال: سور ساقه، سور سفته، خه یاته، زه رنه قوته [۱] جوجه گنجشک بر در نابورده.

سیرزه: دهوزی [۱] سوزن.

سیرزه: سیرزه [۱] سیرده.

سیرزی: دهوزی [۱] سوزن.

سبیس: (۱) زاكاو: (۲) موخورمايى: (۳) زاخه، كوئل: (۴) مېشېكه له هه ننگ ده گا: (۵) فره چه مرگ، زورسېي [۱] (۱) بزمرده: (۲) موخرمايى: (۳) زاغه: (۴) مگسې شېبه زنبور: (۵) بسپار سفيد.

سبېسا: جوړى توْمى گه تم [۱] نوعى گندم.
سبېسارك: مەلېكې مردارخوږه [۱] كركس.
سبېساركه كه چه له: سبېسارك [۱] كركس.
سبېسارك: سبېسارك [۱] كركس.
سبېساركه كه چه له: سبېسارك [۱] كركس.
سبېساله ك: سبېسارك [۱] كركس.
سبېسان: به يانې روڼ، شهوې كې [۱] فجر صادق.
سبېس بوڼ: زاكان [۱] بزمرده شوه.
سبېس په ست: برىنى له نهمانى هېزى گان كردن [۱] كناية از زوال توره ياه، از دست دادن نيروى جماع.
سبېسرك: سفره يزه [۱] چير چيرك.
سبېسره: چانه وريكه له تيره ي كلو ره شه هه مېشه له مه زرايه زيروى دى [۱] جرخ رېسك، نوعى چير چيرك.
سبېس عه هرن: سوږه نېهر [۱] سوسنير.
سبېس عه نېهر: سوږه نېهر [۱] سوسنير.
سبېسكه: جوړى مار [۱] نوعى مار.
سبېسو: (۱) حېنرحو: (۲) موزهرد [۱] (۱) آلاكلنگ: (۲) زردموى.
سبى سمو: (۱) گياهي كې ره قه له زه لكاو ده زوى سبى سوږي هه به: (۲) بر به ند [۱] (۱) گياهي بلند و سه گوشه كه در يانلاق مى زويد: (۲) سوهان.
سبېسوچ: سبى چوكله، سبى فولنجېك [۱] سه گوتى، متلت.
سبېسوك: سبېره [۱] چير چيرك.
سبېسوله: دالگوښنى زرده له ي له چهر [۱] لاغر يزوليده.
سبېسهر: به ك به سبى، سه ريك ترى به سبى سه ر گه تم [۱] معاوضه يك به سه.
سبېسهرى: گيايه كه له ناو گه نما شين ده يڼ [۱] گياهي است كه بيشتر در مزارع گندم رويد.
سبېسه له: سبېسوله [۱] لاغر يزوليده.
سبېسه مار: (۱) سبېسكه: (۲) برىنى له مروى ده يڼه وه يزه [۱] (۱) نگا: سبېسكه: (۲) كناية از آدم تودار.
سبېسه ن: سوسن، سوسنه [۱] سوسن.
سبېسه نېهر: سوسه نېهر [۱] سوسنير،
سبېسې: (۱) بهراسو: (۲) زاكاوى: (۳) دانوكه كه نگر: (۴) وته ي دته داتى گوله سه گ بو سوارى دېل يون [۱] (۱) دنده بشت: (۲) بزمردگى: (۳) كنگر دانه: (۴) كلمه تحريك سگ تر برى چفتگيرى.
سبېسې: ژنى قرزهرد [۱] زن مو طلايى.
سبېسېان: سبېس يون [۱] بزمردن.
سبى سبېخه: (۱) سبى چوكله: (۲) سبى لكه: (۳) سبى پالو، دارى له سبى لاهه ناشراو [۱] (۱) سه گوشه: (۲) سه شاخه: (۳) چوب سه بهلو تراشيده.
سبى شه ش: هه زده روز له خاكه ليوه [۱] هېجده روز از فروردين ماه.
سبى شه م: جوارم روزى حده رته [۱] سه شنبه.

سبى شه مېب: سبى شه م [۱] سه شنبه.
سبى شه ميو: سبى شه م [۱] سه شنبه.
سبى شه ميو: سبى شه م [۱] سه شنبه.
سبى شه مېبى: سبى شه م [۱] سه شنبه.
سبى شه ممو: سبى شه م [۱] سه شنبه.
سبى شه ممه: سبى شه م [۱] سه شنبه.
سبى شه مو: سبى شه م [۱] سه شنبه.
سبى شه مه: سبى شه م [۱] سه شنبه.
سبى شه مى: سبى شه م [۱] سه شنبه.
سبېهر: جادو، سبېهر [۱] سحر، جادو.
سبېغار: جگهره، چغار [۱] سېگار.
سبېف: ميوه ي خوښى يه ناويانگ [۱] سبېب.
سبېفا: دامان و بېر كرده وه [۱] تأمل و تفكر.
سبېفتو: يوگن، يون تاخوش [۱] بديو.
سبېف زه مېنه: يه ناو ته يڼه، يوتېته، كه رتوفل، ياره لماسى [۱] سبېب زمينى.
سبېفوكه: گيايه كه له كونجى ده كا [۱] گياهي شېبه كنجد.
سبېفه زه مېنه: سبېف زه مېنه [۱] سبېب زمينى.
سبېفه زه وينه: سبېف زه مېنه [۱] سبېب زمينى.
سبېفه لوكه: گيايه كه به ريكى وردى خړى سبى ده گرى و ده خوړى [۱] گياهي است كه ثمر گرد و سفيد و كوچك دارد و خوردنى است.
سبېفه يه يى كاگه يى: گونديكى كوردستانه يه عسى وىراتى كرد [۱] از روستاهى ويران شده كردستان توسط يعنېان.
سبېف: سبېف [۱] سبېب.
سبېفاسوك: زېبه كه يه كه زور يه زان و دياريش تيه [۱] جوشى است دردناك كه ناپيداست.
سبېفان: چه ترى بهر خوړ [۱] جنر تابستانى.
سبېفاندوك: پاسارى، چيشكه، چوله كه، چوبك [۱] گنجشك.
سبېفاندوكه: سبېفاندوك [۱] گنجشك.
سبېفانده: پاساره، سوانده، سوانه [۱] لې بام.
سبېفانديلكه: سبېفاندوك [۱] گنجشك.
سبېف سبېفوك: ييازه خوگانه [۱] ييازدشتى.
سبېفله: جرج، مشكه كوزه [۱] موش صحرايى.
سبېفوى: سه ر بېزنگ [۱] نخاله.
سبېفه: يز گوتست، قه له وه [۱] چاق.
سبېفه روك: به تاته [۱] سبېب زمينى.
سبېق: دانى خوراوى هه زم نه كراوى ناو زگى مهل: (۲) ده نكي شه مشير له كالان ده ركېشان: (۳) ورك، معده [۱] (۱) مواد داخل چينه دان: (۲) صدای آختن شمستى از نيام: (۳) معده.
سبېقاف: حه نه كچى، قسه خوښ [۱] بدله گو.
سبېقال: مشت و مال، ساق ولوس كردى كانزا [۱] صبقل فلز.
سبېقل: چېكل، سبېق، چينه ي هه زم ته كراوى [۱] چينه هضم نشده.

سیلامیش: کونه مشك، قوله مشك [۱] سوراخ موش.

سیلان: مورگبکی ره شه بو خستلی زتان ده بی [۱] از سنگهای زبنی زنانه.

سیلاو: لافاو، له می. لی. ناوی زوریه نو دم که باش بازار دبت [۱] سیلاب، سیل.

سیلاوگر: شیوو که نندی که لافاوی پی دا دبت [۱] مسر سل.

سیلاوی: نه خوشی سیل و دبی [۱] بیمار مسلول.

سیلخان: لینه و فوزی ناو جوگه [۱] لای و لجن جو بیار.

سیلک: (۱) خیزی چومان؛ (۲) ره مل [۱] (۱) شن رودخانه؛ (۲) ریگ.

سیلک: شته تی سنی ددانه [۱] چچ، سه شاخه کشاورزی.

سیل کردن: سیقال دان [۱] صبل دادن.

سیل کویی: گوندبکی کوردستانه به عسی ویرانان کرد [۱] از

روستاها می است که بعثان ویران کردند.

سیلکه: نیره کهری ره سه ن بو خستنه مسر ماکر [۱] نره خر فحل.

سیلکه: سنی حاجه [۱] سه شاخه.

سیلکی: ناوی گوندبکه [۱] نام دهی است.

سیلگا: سیلاوگر [۱] مسیر سیل.

سیلماته: سه میر، سه مسیر، تلفی تری [۱] نفاله انگو فشرده.

سیلمی: هم آوا به که له ناردو به تیر و دوشاوی ده که ن [۱] نوعی حلوا.

سیلوقی: سنی بان سنی باز [۱] ورزش پرش.

سیلوله: خستلیکی زنانه [۱] زیوری است.

سیلوه: ناوی گوندبکه له لاجان [۱] نام دهی است.

سیلوی: سیلوه [۱] نگا: سیلوه.

سیله: گوشه دیوار؛ (۲) گوشه چاوا؛ (۳) ره فهی ناو ناو [۱] (۱) زاویه

دیوار؛ (۲) گوشه چشم؛ (۳) کشف، لاک پشت آبی.

سیله: بهردی نان له سه پزان [۱] سنگ نان بزی بی جای ساج.

سیله خور: جورئی ماسی [۱] نوعی ماهی.

سیله ده بان: گوندبکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] روستایی در

کردستان که بعثان ویران کردند.

سیله سیاری: گوندبکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] روستایی در

کردستان که بعثان ویران کردند.

سیله ک: شوره کات، زه و بنی که خوبی تیکه لاره [۱] زمین شوره زار.

سیله که: ناوی گوندبکه له موکوریان [۱] نام دهی است.

سیله روحی: به زوی به خزماندا [۱] صلّه رحم.

سیلی: به لمه برنج [۱] کاه شالی.

ستی لیث: لیج ته سنور [۱] لب کلفت.

سیم: (۱) نالی زئو، هه ودا له زئو؛ (۲) نبل؛ (۳) سیه لاک می من [۱] (۱) سیم

نقره؛ (۲) سیم؛ (۳) ره من.

سیما: نه حر و دبدار، بیچم [۱] سیما.

سی ماسین: برینی له نوره بو ن کنایه از بخشم آمدن.

سیماف: (۱) سبوا؛ (۲) روکش کراو به زئو [۱] (۱) سفید آب بزرگ؛ (۲) نقره

نقره اندود.

سیقلدان: جیکلدان [۱] چینه دان.

سیقلدانک: جیکلدان [۱] چینه دان.

سیقلدانه: جیکلدان [۱] چینه دان.

سیقه: سبی [۱] نگا: سبی.

سیقه توره: کوله زرگ، جیکلدانه [۱] سنگدان.

سیک: (۱) سوچ، گوشه؛ (۲) نس، پای بیده نگی قنگ؛ (۳) سبی [۱] (۱)

زاویه، گوشه؛ (۲) جس؛ (۳) نگا: سبی.

سیک: سرکه [۱] سرکه.

سیکار: چه قو، کیرد [۱] کارد.

سیکارد: نهور [۱] تبر.

سنی کانیان: ناوی گوندبکه [۱] نام دهی است.

سیکک: سبهر، سا، سیوه [۱] سابه.

سنی کوچک: سنی بهردی تاگردان [۱] سه سنگ اجاق.

سنی کوچک: سنی کوچک [۱] سه سنگ اجاق.

سنی کوچکین: گه مه به که سنی زارو ده یکمن [۱] نوعی بازی سه نفره

کودکانه.

سنی کوچه: سنی سوچ، سنی گوشه [۱] مثلث.

سنی کوزه: گیاه که له ناوا ده بی [۱] گباهی است که در مرداب روید.

سیکه توره: کوله زرگ، سبته توره [۱] سنگدان مرغ.

سنی که فر: سنی به رده، برینی له زن ته لاقدان [۱] کنابه از طلاق دادن زن.

سنی که هر: بزنی سنی کاربلی به ز گیک بی [۱] بزی که از یک بار زایدن

سه بزغاله بی آورد.

سنی گا: ناوی مه قانبکه [۱] دستگاه سه گاه در موسیقی

سیگار: چگهره، جغاره، سیگار [۱] سیگار.

سنی گاسنه: ونار، شیوی سنی چار کیندراو [۱] زمین سه بار شخم شده.

سنی گاف: گه می که وشک، سنی باز [۱] بازی سه گام.

سنی گرکان: ناوی گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانان کرد [۱] از

روستاها خراب شده کوردستان توسط بعثان.

سنی گره: ناوی گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانان کرد [۱] از

روستاها خراب شده کوردستان توسط بعثان.

سنی گوشه: سنی سوچ [۱] سه گوشه.

سیگوه: شهنی سنی حاجه [۱] افشون سه شاخه.

سیل: (۱) پلوسک، لوساوک؛ (۲) نه خوشی دبی؛ (۳) سیقال؛ (۴) سبی

کردنه وهی مس؛ (۵) ته متیل [۱] (۱) ناودان؛ (۲) بیماری سل؛ (۳)

صیقل؛ (۴) سفیدگری ظرف مسین؛ (۵) استخر کوچک.

سیل: (۱) ساج؛ (۲) تواشا، سه بر [۱] (۱) ساج؛ (۲) نگاه، نماشا.

سیل: ساج [۱] ساج، تابه.

سیلا: کون، قول [۱] سوراخ.

سیلاخ: (۱) سیلا؛ (۲) شوینی که ره می زور لی به [۱] (۱) سوراخ؛ (۲)

ریگزار.

سیلاخ: ره می که ناو زای داوه و داویه ته ره خی روباو [۱] ماسه سیل

آورده.

سینه یاز، سینه عربان.

سینه بهره: بهره ی زینی نه سب [۱] سینه بند همراه زین.

سینه بهن: ۱) سینه بهره، بهره؛ ۲) زه تهریکه له گهرده وه دینه سر سنگ [۱] سینه بند زین؛ ۲) گردن بند ناروی سینه.

سینه به ند: ۱) سینه بهن؛ ۲) چاروکه ی سینه بوش [۱] نگا: سینه بهن؛ ۲) پیس بند ناروی سینه.

سینه پالو: ژان و برک له سه رماوه [۱] سینه بهلو.

سینه بوش: ۱) چاره که ی سنگ بوش؛ ۲) بهروانکه ی منال [۱] پیش بند کارگر؛ ۲) سینه بند بچه.

سینه زین: ناشق به ند [۱] زیوری که برسینه آبد، سینه ریز.

سینه ک: خالی که له پزی فوماردا [۱] خالی در ورق بازی.

سینه که مان: نامر ازیک ی موسیقیه [۱] سینه کمان، ویلون.

سینه کیش: ده سته و هه وران، نامال هه وران [۱] سر بالای، سینه کش.

سینه م: ۱) سیمه ن؛ ۲) ناوی ژنانه [۱] سیمین؛ ۲) نام ژنانه.

سینه ما: ونه ی بزوز شاندان له سه ر پده ی سئی [۱] سینما.

سینه مه کی: سینامه کی، سه نامه کی [۱] نگا: سینامه کی.

سینی: ده فری یانی کانزا بو نان و خوان له سه ردانان، مه عجمه، مه جومعه [۱] سینی.

سینیک: دهوری، قایی بدل [۱] دوری، بشقاب.

سینو: ۱) سینف، سینف؛ ۲) ژه نگه سو ره [۱] سبب؛ ۲) زنیور سرخ.

سیموا: سه وات، سه واد [۱] سواد.

سیموات: سه وات [۱] سواد.

سیمواخ: سواخ [۱] گل اندود.

سیمواد: سه وات [۱] سواد.

سیمواد بوئنه وه: بریتی له شهرم نه کردن و رو فابعی [۱] کنایه از پرورد شدن.

سیمواغ: سواخ [۱] گل اندود.

سیموای: سواخ [۱] گل اندود.

سیواک: کورنه داریکی باریکه سه ره که ی ده کونن و موسولمان له ده مبانئ وه رده ده ن [۱] مسواک چوبی.

سیوالا: رهش نه سهر، ره شتاله [۱] سه چرده.

سیوجگهر: سو جگهر [۱] جگر و دل و قلوه.

سیوخاکی: به تانه، بهره لماسی [۱] سبب زمینی.

سیودو: بریتی له دودلی، دزدونگی [۱] کنایه از ترد، دودلی.

سیورسات: سو رسات [۱] سیورسات.

سیوسیوه: ۱) تیف نیفه؛ ۲) سیقال [۱] دوباره زدن مو؛ ۲) صیقل.

سیوک: ۱) به تانه، بهره لماسی، که رتوفل؛ ۲) سبوه بن عه زیله [۱] سبب زمینی؛ ۲) سبب زمینی استانبولی.

سیونگ: ۱) زه شانگ؛ ۲) سباونه [۱] بز موسیاه؛ ۲) گوشت بز.

سیونگی: سئی به ند [۱] محل تلاقی مه ره کمر و باسن.

سیوه بن عه زیله: یشه گمایه که له به تاته ده کاو نه کالی ده بخورن [۱] سبب زمینی ترشی.

سئی وه خته: ۱) بهیان و نیمه رو و شیو؛ ۲) سئی به هاردیتو [۱] سه وعده

سیم به ند: نهل به ند [۱] سیم بند.

سیمر: بالداریکی چیروکی و خه یالی [۱] سیمرغ.

سیمرخ: سیمر [۱] سیمرغ.

سیمرخ: سیمر [۱] سیمرغ.

سیمره کئی: سئی جرته، سئی جرته کی، سئی زمه کی [۱] نگا: سئی جرته کی.

سیمرکه: نیر، تیله [۱] بوخ.

سیمرکیش: که سئی که نیلی کاره یا جئی به جئی ده کا [۱] سیمکش.

سیمین: چینکرا له زیو [۱] سیمین.

سیمورغ: سیمر [۱] سیمرغ.

سیمه رخ: سیمر [۱] سیمرغ.

سیمه زو: گای نویل چهرموگ [۱] گاو پیشانی سفید.

سیمه ن: ۱) وه ک زیو، له ره نگی زیو؛ ۲) ناوه یو ژنانه [۱] سیمین؛ ۲) نام ژنانه.

سیمه ه: گمه یه کی دهباتیانی کورده [۱] از بازیه ی روسنایان کرد.

سیمینه: چناری سینه م؛ (بزمه ی سیمینه ده لئین باشه) [۱] سومین، بار سوم.

سین: ۱) ناوی بینیکه له نه لک و بینیکه؛ ۲) سینه لکمان؛ ۳) به کیان له بیست و نو زیاده [۱] حرف سین؛ ۲) ره ما؛ ۳) سئی نا هستند.

سین: ۱) نه ستین؛ ۲) له ده ان به ک زانن [۱] بسوند یعنی گیرنده و خریدار؛ ۲) سه نا هستند.

سینا: گوندیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای کردستان که به تیان ویران کردند.

سینامه کی: سینامه کی [۱] گیاهی است مسهل.

سینان: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولیان کرد [۱] روسنایی در کردستان که نوسط به تیان خراب شد.

سینج: به رزین، چبله [۱] برچین.

سینجی: داری سنجو [۱] درخس سنجد.

سینچکه: زبیکه، زبرک [۱] جوش ربز بر پوست.

سینچکه سلاو: چینچکه سلاو، پاپشکیو [۱] گل مزه.

سینزه: سبازده [۱] سیزده.

سینسل: گهوه، یروار، نه به ره قولکه ی زوری ناوجیا [۱] پستی و بلندی کوهستان.

سینگ: ۱) له زگ بهره زور ناخوار مل، سنگ؛ ۲) بزمار ی گهوه له دار، سنگ [۱] سینه؛ ۲) میخ کلفت چوبی.

سینگان: ناوی گوندیکه له موکوریان [۱] نام دهی است.

سینگ و بهر: سینه و بهرک [۱] سینه و آستین.

سینگه: لای پشه وه [۱] طرف جلو.

سینگه باز: سنگه یاز [۱] نوعی برش.

سینگه و باز: سنگه باز [۱] نوعی برش.

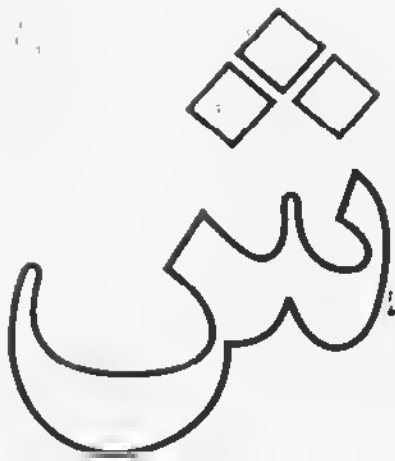
سینور: سنور، کهوشن، حدود [۱] مرز

سینه: سینگ، له زگ بهره زور نا بهره زدن [۱] سینه.

سینه باز: ۱) سنگه باز؛ ۲) سنگ و بهرک تاراله [۱] نوعی برش؛ ۲)

سیویر: تاوی که پیست تاوانگا زده کا [ف] تابش سوزنده پوست.
 سبه: (۱) کبشیکه بهرانه به دو کیلو؛ (۲) رهش [ف] (۱) وزنی برابر دو کیلو؛
 (۲) سیاه.
 سبه: (۱) سا، سابه، سنوره، سینه: (۲) رک، توره بی: (۳) چهره، وشک
 هه لانون [ف] (۱) سابه: (۲) خشم: (۳) چرم خشک شده.
 سینهزابون: رک هه نان، نوره بون [ف] به خشم آمدن.
 سیهه م: به کنی یاش بیست و نوهه م [ف] سیم.
 سیهه م: ژماره یهک له دوای دههه م دیت [ف] سوم.
 سیهه مین: سیهه م [ف] سیم.
 سینهه مین: نهوی دوای دوران [ف] سوبی.
 سنی ینه: سنبینه [ف] نگا: سنبینه.
 سنی بهک: له سنی یاز یازیک [ف] تلت، یک سوم.
 سنی یهک بهر: سه پانزی که له بهره سنی بهک ده با [ف] مزدور کشاور که یک
 سوم بهره می برد.

صبح و ظهر و شام: (۲) سه بهار دبهه.
 سنوه دین: ناوی گوندیکه له موکو ربان [ف] نام روسنایی است.
 سنوره: سا، سابه، سینه [ف] سابه.
 سنوره رمی: جوړی هه مرو [ف] نوعی گلابی.
 سنوره: سنی بهره [ف] شیدر.
 سنوه سوره: جوړی سبوی سور [ف] سبب سرخ.
 سنوه لاسوره: جوړی سبوی زهردو سور [ف] سبب نیمه سرخ.
 سنوه نگ: سنی بهنده [ف] کمر، بان پشت و یاسن.
 سنوه نگی: ره شی زور جوان و بروسکه دار [ف] سیاه و برآق و زبیا.
 سنوه هه رمی: سنوه رمی [ف] نوعی گلابی.
 سنوی: منالی دای و باب مردو [ف] بنیم.
 سنویاگ: سو او [ف] ساییده.
 سنویان: سون [ف] سودن، فرسودن.
 سنوی بن عهرز: سنوه بن عهرزیه [ف] سبب زهینی نرشی.



شابه: دلخوش به، همر بڑی [ش] شاد باش. زنده باشی.
 شابه‌زو: که ستانه، جوڑی به‌زوی خزی پانکه‌له‌ی نیکول ره‌شی نامال
 سوره [ش] شاه‌بلوط.
 شابه‌ز: گموره بازگانی شار، سه‌روکی بازگانان [ش] سر بازگان.
 شابه‌نده‌ر: (۱) بهره‌سنی بالوئز له ولاتی بیگانه، فونسور: (۲) برینی له
 بی‌شهر و رومان دریز [ش] (۱) کنسول: (۲) کتابه از زبان دراز بی‌شرم.
 شابه‌نهر: شابه‌نده‌ر [ش] نگا: شابه‌نده‌ر.
 شاپ: (۱) زنو، کلینله، زنی، که‌وی: (۲) زله، زله: (۳) شوق تبه‌ندان به
 بشنه‌بنی [ش] (۱) بهمن: (۲) سبلی: (۳) نیبا، اردنگی.
 شاپالووخ: به‌فرمانی پان، وهره‌ره [ش] یاروی بهن برف روی، داموز.
 شاپالووغ: نگا: شاپالووخ.
 شاپان: دارده‌سنی نه‌ستور و حولی [ش] جماعت صاف و کلفت.
 شاپانکاری: (۱) به شوق لیدان: (۲) به زله لیدان [ش] (۱) نیباکاری: (۲)
 سبلی زدن زیاد.
 شاپرزا: به‌ریشان و سه‌رلی شیو باگ [ش] پریشان حال.
 شاپرزه: شاپرزا [ش] پریشان حال.
 شاپلیته: به‌زوی له‌دار به‌سنراوی چه‌رر کراوی ناگرتنی به‌در او [ش] مشعل.
 شاپوراخ: جوڑی به‌بو‌له‌ی زلی خال خال [ش] نوعی پروانه درشت.
 شاپه: (۱) زنو، گموره به‌مفر، شاپ: (۲) ناویزه به‌رد، کدفری معزن که له جیا
 گلار ده‌بیشه‌وه: (۳) خویان، کلوشی به‌سه‌ریه کادراو [ش] (۱) بهمن: (۲)
 سنگ غلنان از کوه: (۳) توده ساقه‌های غله.
 شاپه‌ز: شاپالی ممل [ش] شهر.
 شاپه‌ری: (۱) به‌ری همره جوان: (۲) ناوه بو ژنان [ش] (۱) زیباترین به‌ری:
 (۲) نام زنانه.
 شاپه‌ریک: به‌بو‌له [ش] پروانه.
 شاپه‌سند: (۱) گولیکه ره‌نگاواره‌نگ: (۲) ناوی ژنانه [ش] (۱) گل شاه‌پسند:
 (۲) نام زنانه.
 شاپه‌سمن: شاپه‌سند [ش] نگا: شاپه‌سند.

ش: (۱) پیتی برسیار: (شده‌که‌ی؟): (۲) هیچ، ج: (شنا‌کم): (۳) پیتی پیرا
 وانا: عه‌نف: (نهر هات منبش هاتم): (۴) پیتی فرمان به‌بیده‌نگبون:
 (ش بایزانین ده‌لنی چی): (۵) ناژه‌ل، مه‌زوزن: (شقان) [ش] (۱) حرف
 پرستش: (۲) هیچ: (۳) حرف عطف: (۴) فرمان به‌سکوت: (۵) کنایه از
 گله، ربه، بز و میش.
 شا: (۱) زل، زلتو: (۲) نه‌ستورنر: (۳) بالشا، بادشا: (۴) شپاوتر: (شاسوار):
 (۵) داشیکی شه‌نره‌نج: (۶) دلخوش، شاد: (۷) خوزی به: (شابه
 حالت): (۸) پروانه، توشاکه: (شاجمند جوانه): (۹) داکو
 میشه‌نگو بنان: (شاه‌نگ) [ش] (۱) بزرگتر: (۲) سنبرنر: (۳) شاه: (۴)
 برازندتر: (۵) شاه‌شطرنج: (۶) شاد: (۷) خوشا: (۸) نگاه‌کن: (۹) ملکه
 زنبور عسل.
 شاپاجی: خوشکی میرد [ش] خواهر شوهر.
 شاپادی: ده‌فری گموره‌ی دارین [ش] بادیه بزرگ.
 شاپاده: شاپادی [ش] بادیه بزرگ.
 شاپاز: (۱) بازی سبلی: (۲) ناوه بو پیاوان [ش] (۱) باز سفید: (۲) نام مردانه.
 شاپاش: (۱) دلخوش بی، همر بڑی: (۲) به‌خشش به‌بزم‌گبزی زه‌ماوه‌ند
 [ش] (۱) شاد باش: (۲) انعام خنباگر.
 شاپال: (۱) پوزه‌گموره‌کانی بالی ممل: (۲) نه‌ندازه‌ی له‌سه‌ری به‌نجه‌وه تا
 نه‌ستور [ش] (۱) شهر پرند: (۲) اندازه از سر بجه تا گردن.
 شاپان: هه‌شتمین مانگی سالی نه‌جوق، مانگی پش رهمه‌زان [ش] ماه
 شعبان.
 شاپانه: گیاهه‌که [ش] شاپانک، علفی است.
 شاپست: بستی نیوان ته‌وره‌وه به‌ری ناسباو [ش] میله‌رابط قطب و بره
 آسیا.
 شاپو: (۱) کونده بو، کونده به‌بو، کوندی گموره: (۲) دلی خوش بو [ش] (۱)
 جغد، بوف: (۲) شاد شد.
 شاپوق: لقی گموره‌ی دار [ش] بزرگترین شاخه درخت.
 شاپون: دلخوش بو، که‌یف ساز بو [ش] شاد شدن.

شابه‌سهند: شابه‌سند [۱] نگا: شابه‌سند.

شاپینوز: پینه‌ی مازره‌نگی بینه‌کراو [۱] پینه‌همرنگ لباس.

شات: (۱) لکه‌داری نازهی به‌ک ساله، جزو: (۲) خوهه لکیشان: (شات و سوئ): (۳) نیقلیح: (۲) زبره، همرا [۱] (۱) جوانه بکساله: (۲) لاف: (۳) نلج: (۴) جیغ.

شاتار: نامراژکی موسیعا به [۱] تار بزرگ نواختنی.

شاتال: (۱) خرت و پرنی ناو مال: (۲) جلگی دراو: (۳) به‌لامار [۱] (۱) خرت و برت اثاثیه: (۲) لباس کهنه بازه شده: (۳) حمله.

شانان: (۱) زبقه، زبره، شات: (۲) زگره‌وانی: (۳) سبندار، نه‌سبندار [۱] (۱) جیغ: (۲) اسهال: (۳) سبدار.

شاناندن: (۱) زبقاندن، زبراندن: (۲) زبانی گوی شل [۱] (۱) جیغ کشیدن: (۲) اسهالی ریدن.

شاتاول: (۱) به‌لامار: (۲) تیزراخوزین: (۳) زیبک نو، گرتن [۱] (۱) حمله: (۲) نهیب: (۳) منلک، حرف نوادر.

شاتر: (۱) بپاده‌ی زور به‌بی: (۲) نان به‌نسدوره‌ده‌ری نانه‌وایی [۱] (۱) بپاده‌ی بادپا: (۲) شاطر نانوایی.

شاترنج: گیاهه که [۱] گیاهی است.

شاتک: ره‌گی مل، ده‌ماری نه‌ستو [۱] ارگ گردن.

شاتل: گیابه که بو ده‌رمان ده‌شئ [۱] گیاه روشنک.

شاتللوهر: له‌سمر نه‌نست گلار بونهوه [۱] به‌بهلو غلنیدن از بالا.

شاتمان: (۱) ناوی گوندبکه، (۲) ناوی جوهره فغنگبکه کاری وه‌سنای گوندی شانمانه [۱] (۱) نام دهی: (۲) نوعی فنگ ساخت ده «شانمان».

شاتو: توه‌سوره، نومی سوز، گانو [۱] شاهنوت.

شات و شوت: (۱) زور گوتنی بی به‌هره: (۲) بلاو کردنه‌وی دروی زل [۱] (۱) جانه‌رنی بپهوه: (۲) تبلیغات دروغین.

شاتون: داری به‌لک [۱] درخت غرب.

شاته: (۱) به‌درو به‌خوداده‌لدان: (۲) نانی نه‌نکی ته‌ندور [۱] (۱) لاف و گراف: (۲) نان لواش.

شاته‌ره: گیابه که [۱] گیاه شاهتره.

شاته‌شات: زه‌نازه‌نا [۱] سرو صدا و جنجال.

شاته‌لی: زه‌دالویان هه‌نجبری پانه‌وه کراوی تمک، نانه‌قه‌سی [۱] لواشک.

شاتیر: داری گه‌وره‌ی سهرخانو، کارینه [۱] بالار.

شاتیمان: رسنه‌ی باوهری به‌خوای بغه‌مبهر [۱] کلمه‌ی شهادتین.

شاتیمان هاوردن: گوتنی شاتیمان [۱] گفتن کلمه‌ی شهادتین.

شاتیمان هیئان: گوتنی شاتیمان [۱] گفتن کلمه‌ی شهادتین.

شاجوان: نازه‌لای خوشبک [۱] برنای زیبا.

شاجور: ساجور [۱] ساجور.

شاجاغ: گولینگه‌و له‌رزانه‌ی سهر بوجوانی و رازانه‌وه [۱] از زیور آلاتی که به‌سر می‌زنند.

شاخ: (۱) کبو، چپا: (۲) جبای به‌ردین: (۳) زقی ره‌قی سهری حه‌بوان: (۴)

لکی دار: (۵) باروت دانی زاوکه‌ر: (۶) زبقه‌و زیره‌ی به‌نوزه‌بی: (۷) روش.

روش [۱] (۱) کوه: (۲) کوه سنگی: (۳) شاخ حیوان: (۴) شاخه: (۵)

باروت دان شکارچی: (۶) فریاد خشمناکانه: (۷) خراش.

شاخان: (۱) گوزه، ریزه‌ی به‌قه‌لسی و نوزه‌بی: (۲) کیوان [۱] (۱) جیغ خشمناکانه: (۲) کوهها.

شاخاندن: زبقه‌زبق و هه‌را کردن به‌نوزه‌بی [۱] بانگ و فریاد زدن با خشم.

شاخان: شاخاندن [۱] نگا: شاخاندن.

شاخانه: یوشانه [۱] حق‌المرغ.

شاخاو: روشاو [۱] خراشیده.

شاخاوی: مه‌لپه‌ندی کبوات [۱] منطقه‌ی کوهستانی.

شاخیتیز: باروت دانی رایجی، شاخ [۱] جای باروت شکارچی.

شاخیتیزک: شاخیتیز [۱] نگا: شاخیتیز.

شاخدار: (۱) حه‌بوانی که شاخی هه‌به: (۲) برنی له‌ده‌ویت: (۳) جوړی به‌ری دارمازو [۱] (۱) حیوان شاخدار: (۲) کتابه از قمرساق: (۳) نوعی نمر مازوج.

شاخ ده‌ریشان: برنی له‌نابزر نه‌سان رغه‌چسانه‌ت بوئ [۱] کتابه از رسوایی و سرافکندگی.

شاخ‌سپی: جوړی تری [۱] نوعی انگور.

شاخستان: شاخاوی [۱] منطقه‌ی کوهستانی.

شاخ فه‌دان: به‌رتاوان، که‌زاخه، هه‌لپه‌رتاوان [۱] هُرس درخت.

شاخ کردن: (۱) روشاندن: (۲) چه‌بوکانه کردنی نه‌سپ [۱] (۱) خراشیدن: (۲) روی دویا ایستادن اسب.

شاخوبه‌له‌ک: نازو نوژ [۱] ناز و غمزه.

شاخ و داخ: جر و کبو [۱] کوه و کمر.

شاخور: نه‌بو‌لکه‌ی به‌ردین [۱] تپه‌سنگی.

شاخه: (۱) گوزه‌وه‌ه‌را: (۲) ده‌نگی روخانی کبو: (۳) لکی دار [۱] (۱) نره‌و فریاد: (۲) صدای ریزش کوه: (۳) شاخه.

شاخه‌بسکه: گوندبکه له‌کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده‌ی کوردستان توسط بعثیان.

شاخه‌پیسکه: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولبان کرد [۱] روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شاخه‌شینکه: نه‌نکه‌به‌ردی که‌وره‌نگی زور ناشک که به‌ده‌بست هه‌لده‌وه‌ری [۱] بلمه سنگ نازک خاکستری رنگ که در دست می‌شکند.

شاخه‌وان: رازه‌وان [۱] کوه‌پیمای.

شاخی: کبوی [۱] کوهی.

شاخی: ناواییه که له‌کوردستانی به‌رده‌ستی نرکان که له‌پینودا میرنشین بوگه [۱] نام روستایی در کوردستان ترکیه که در قدیم مقر حکومتی بوده.

شاد: دلخوش، به‌که‌بف، ده‌ماخ جاج، شای [۱] شاد.

شادانه: گیاهه که [۱] شادانه.

شادبُون: شادبُون [شادشدن].

شادمان: دلخوشی، شاد، شاد [شادمان].

شادمانی: (۱) دلخوشی؛ (۲) به‌زور داوخت، زه‌ماوه‌ند [شادمانی: (۲) جشن و سرور، عروسی].

شادوشوگور: دلخوشی به دوست گه‌بشتموه له پاش دُوری [شادی به دوست رسیدن بعد از هجران].

شادومان: شادمان [شادمان].

شادومانه: شادمان [کلمه شهادتین].

شاده: (۱) کسی که ناگای له روداویکه؛ (۲) شتی که کسی پینی ناگاداره؛

(۳) شادمان: (۴) تیلی دوشاومزه؛ (۵) داری سنوری کاو گه‌تم؛ (۶)

دلخوشه [شادمان: (۱) گواه: (۲) گواهی: (۳) کلمه شهادتین: (۴) انگشت

سبابه: (۵) چوب مرز کاه و گندم در خرمن: (۶) شاد است.

شاده‌نیمان: شادمان [کلمه شهادتین].

شاده‌دان: خه‌پردان له روداوی [گواهی دادن].

شاده‌مار: ره‌گی هه‌ره نه‌ستور له نه‌ندامی گیانداردا [شاهرگ].

شاده‌مه‌رگ: سه‌کنه له خوشبیا [سکنه کردن از شادی].

شاده‌مه‌رگ بُون: سه‌کنه کردن له به‌ر دلخوشی زور [سکنه کردن از شادی].

شاده‌نوئز: تیلی شاده [انگشت شهادت]. انگشت سبابه.

شاده و نیمان: شادمان [کلمه شهادتین].

شاده هیمان: شادمان هیمان [شهادتین گفتن].

شاده‌یمان: شادمان [کلمه شهادتین].

شادی: (۱) دلخوشی؛ (۲) شادمانی، داوخت و به‌زوم؛ (۳) مهبوئی جیکوله،

حه‌مه‌ر: (۴) ناوی ژنانه [شادی: (۱) جشن و سرور: (۳) عترت: (۴)

نام زنانه.

شادبانه: (۱) زه‌ماوه‌ند، داوخت: (۲) مزگینی بو خه‌به‌ری خوش [بزم

و جشن عروسی: (۲) مزدگانی].

شادیک: وه‌رویرکه، دلخوشکه‌ره‌ی خیزان: (شادیک‌مالی) [بجه مابه

دلخوشی خانواده].

شار: (۱) ناوه‌دانی گه‌ره‌ی به‌دوکان و بازار، بازیز: (۲) سه‌ری مه‌یدانی

وازی: (۳) مالی میزوله و زه‌ده‌واله؛ (۴) پاشگر به‌وانا: ریک کوشین: (۵)

داخی، گه‌رمی: (۶) سه‌ر بوشی ژنانه: (۷) ده‌سروکه‌ی ده‌وری کلای

لباد [شهر: (۲) آنسوی میدان بازی: (۳) لانه مورچه و زنبور: (۴)

پسوند به معنی فشار: (۵) داغی: (۶) سر بوش ژنانه: (۷) دستمال دور

کلاه نم‌دین].

شارا: (۱) ماسولکه‌ی گه‌تم له سه‌ر خه‌یمان: (۲) که‌می له خو بان که له

درززه‌وه‌به: (۳) کای نوان دیواره‌ی چال و ده‌خل: (۴) گیشه‌ی ده‌خلی

درواو [توده گندم مستطیل شکل در خرمن: (۲) ساقه‌های غله

برهم ریخته: (۳) کاه نیغه میان غله و خاک در چاله: (۴) نوده درویده،

شاران: (۱) گه‌ردانه‌ی له گوئزو بادام: (۲) چندند بازیز [گردنبند از

بادام و گردو: (۲) شهرها].

شارانگه‌ز: گه‌زیده به بازیزاندا [جهانگرد].

شارانگه‌شت: شارانگه‌ز [جهانگرد].

شاراوه: به‌نه‌نی ناقه‌ت کراو [نهفته شده].

شاربه‌ده‌ر: له ناوایی درکراو [نفی بلد، تبعد سده،

شارزار: داروغه [شهردار].

شاردراره: شاراوه [نگا: شاراوه].

شاردن: به نه‌نی ناقه‌ت کردن [نهفتن، پنهان کردن].

شاردنه‌وه: شاردن [پنهان کردن].

شارراوه: شاراوه [پنهان کرده شده].

شارسان: شار [شهر، شهرستان].

شارسانی: خه‌لکی شار، بازیز [شهر وند، شهرنشین].

شارستان: شارسان [شهر، شهرستان].

شارستانی: شارسانی [شهر وند، شهرنشین].

شارستانی: ژبانی شارستان، ژباری [زندگی شهری، تمدن].

شارستانی‌تی: شارستانی [زندگی شهری، تمدن].

شارستین: (۱) شارستان؛ (۲) ناوی گوندیکه له موکوریان؛ (۳) گوندیکه

له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [شهرستان: (۲) نام دهی در

کردستان: (۳) ازروستا‌های ویران شده کوردستان توسط به‌تبان.

شارستینه: (۱) شارستان؛ (۲) ناوی گوندیکه له کوردستان [شهرستان: (۱)

شهرستان: (۲) نام دهی است.

شارسینه: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [ازروستا‌های

ویران شده کوردستان توسط به‌تبان].

شارگر: وشه‌به‌که له بازی چاوشارکی‌دا [اصطلاحی در قایم موشک

بازی].

شارگه: جه‌شارگه، زه‌به‌ت، سببه [کمین شکارچی].

شارو: (۱) پاشه‌روک؛ (۲) گیتسه‌گه‌تم: (۳) خو بان، کو کرده‌وه‌ی گه‌نمی

درواو له سه‌ر جی خه‌یمان [بساچین: (۲) دسته‌ای گندم درو شده؛

(۳) جمع‌آوری گندم درو شده در خرمن].

شاروال: (۱) ناوال کراسی به‌گنجی ژنانه: (۲) پانزولی پیاوانه [شهر: (۱)

نوعی تیبان ژنانه: (۲) شلوار مردان].

شاروخ: چه‌مبله، نروزی، نرژو [خبار جنبر].

شارود: مه‌لیکی زه‌دی نامال سه‌وزه [برنده‌ای است].

شارور: شالول، گاوانی، سبرو، ره‌شوله [برنده سار].

شاروق: شاروخ [خبار جنبر].

شاروکه: شاری پچوک، قه‌سه‌بجه [شهرک].

شاروکه: شاروکه [شهرک].

شاروه‌ری: بازیز، ژبان له‌شار [شهرنشین].

شارویران: مه‌لیه‌ندیکه له موکوریان [ناحیه‌ای در کوردستان].

شاره: شارا [نگا: شارا].

شاره‌دی: گوندی زور فه‌وغا [ده بسیار بزرگ].

شاره‌زا: (۱) به‌له‌ده، به‌زیکه‌زان: (۲) زانا له کارو یار [بلد: (۲) دانا و

آگاه به کار].

شاره‌زایی: (۱) به‌له‌دی، ری‌ناسی: (۲) پسموری [را، شناسی: (۲)

خبرگی و نخصص.

شاره زور: مدله نديكي نارو بهرين له كوردستان [۱] منطفه اى وسع در كردستان.

شاره گ: شاده مار [۱] ساهرگ.

شاره گره: لهو گونداندى كوردستانه كه به عسى كاويليان كرد [۱] روستايى در كردستان كه به بنبان آن را ويران كردند.

شاره مروچه: كونى ميزولان [۱] لانه مورچگان.

شاره مبرو: شاره مروچه [۱] لانه مورچگان.

شاره وان: داروغه [۱] بليس سهري.

شاره وانى: بنگه داروغه اى شار [۱] شهر يانى.

شاره ه: شاده مار [۱] شاهرگ.

شاره ههن: ناوه زورى گه وهى ناوى پس [۱] مجراى بزرگ فاخلاب.

شارى: بازى نرى، شارسانى، شارستانى [۱] شهر وند، شهر نشين، شهري.

شارى: جاده زى، رنگه اى بان و سه ره كى [۱] شاهراه.

شاربا: گوندبگه له كوردستان به عسى ويرانى كرد [۱] از روستاهى ويران سده كردستان توسط به بنبان.

شاريا گه وه: شارواه [۱] نهفته شده.

شاربان: (۱) شارده نه وه: (۲) گهرم داهان [۱] (۱) نهفتن: (۲) زياد شدن حرارت.

شارباى: گهرم داهانو [۱] گرم شده.

شاريز: نه خوشى بدو، بوك زامار بون [۱] بيمارى لئه.

شارپشه: ره گى هره نه سنورى دار [۱] شاهرگ درخت.

شارنگه: سازى [۱] شاهراه.

شاز: (۱) جورى چينكى زراو: (۲) هه لكه وه، به هونه [۱] (۱) نوعى نى بارىك: (۲) لابق، ناپنه.

شازاده: (۱) به جگه شا: (۲) برينى له لاوى ناكارباشى دلاوا [۱] (۱) شاهزاده: (۲) كتابه از جوان نيكوكار و دست و دلباز

شازبه نند: جو زه له، دوزه له [۱] نوعى ساز بادى.

شازده: (۱) ژماره اى دواى پازده: (۲) شازاده [۱] (۱) عدد شازده: (۲) شاهزاده.

شازده مين: شازده هم [۱] شازده هم.

شازده هم: ژماره اى دواى يازده هم [۱] شازده هم.

شازده هم مين: شازده هم [۱] شازده هم.

شازوقاز: چيابه كه له موكور يانى كوردستان [۱] كوهى در كردستان.

شازى: جورى مه بمون [۱] نوعى بوزينه.

شاژن: (۱) زنى شا: (۲) بالئناى مچكه: (۳) سه ره زن [۱] (۱) شهبانو: (۲) پادشاه مدينه، ملكه: (۳) زن كدبانوى كدخدانمش.

شاسوار: (۱) سواری جاك، سواری بى ونه: (۲) ناوى پياوانه [۱] (۱) شهسوار: (۲) نام مردانه.

شاسه: (۱) جهنگه اى بارانى به هار، شهسه باران: (۲) زنه اى [۱] (۱) موسم بارانهاى بهارى: (۲) شابسته.

شاسه ليم: بى بى جان خانم [۱] خيمه شب بازى.

شاسه يوان: (۱) حادوى گهره، خبوه نى زل: (۲) هوزكى كوخه ره له

نيران [۱] (۱) خيمه بزرگ: (۲) ابلى كوحنده در ايران، ساهسون.

شاش: (۱) پيچى سه ره، ميزه: (۲) نه سببى نارو گه نه: (۳) قوماسى شل

تندراز، نه سفن: (۲) بير بلاوى: (۵) سه هوكار: (۶) ميز، گمژ: (۷) نيكه و نالوزاو: (۸) خيل، خويل [۱] (۱) عمامه: (۲) شمشك آرد و غله:

(۳) پارچه منخلخل: (۳) برسانى فكر: (۵) استباه كننده: (۶) شاش: (۷) بر بشان و سردرگم: (۸) لوج.

شاشان: ناوه بو رنان [۱] نام زنانه.

شاشبه ن: ميزگران [۱] سانش بند.

شاشخاپين: مهلا و شبخى خه لك خه له تين [۱] روحانى عوام فریب.

شاشك: (۱) ميزه، پيچى سه ره: (۲) ناوى گه مه به كه [۱] (۱) عمامه، دستار: (۲) نوعى بازى كودكانه.

شاش گه ورا: (۱) ميزه رسى: (۲) برينى له به برده وانى مه زه بى دورزى [۱] (۱) عمامه سفيد: (۲) كتابه از بير و مذهب درزى.

شاشو بيش: (۱) خوارو خنج: (۲) قسهو كارى كه پياو سه ري لى دهر ناكا [۱] (۱) كچ و كوله: (۲) مبهم و نامعلوم.

شاشوپهر: جلگى زور جوان و ريك و بنگ [۱] لباس شبك و مرتب.

شاش و يش: شاشو بيش [۱] نگا، شاسو بيش.

شاشه: (۱) شناسه: (۲) زهوى خعت دراو بو نوتن چاندن، سه سه [۱] (۱) موسم بارانهاى بهارى: (۲) زمين شيار شده براى كست نوتون.

شاشهك: (۱) مه ليكه بوزى پشوك پشوك له كوتر گه كه نره گوشنى ده خوروى، كوركور، قه نى: (۲) روبابه [۱] (۱) پرنده سنگخواره: (۲) رباب، آلت موسيقى.

شاشيك: شاشك، ميزه، پيچى سه ره [۱] دستار.

شاشين: ميز كردن [۱] شاشيدن.

شاف: دهرمانى كه ده فنگى زاده كه ن [۱] شياف.

شاف بى هه لگرتن: برينى له خاپاندن [۱] كتابه از فریب دادن.

شافر: (۱) بياوانى چول و هول: (۲) ده شتى بان و به رينى بى دارو بار [۱] (۱) بيهان: (۲) جلگه وسع بى درخت.

شافعى: سوننى به برهوى نيمامى شافعى [۱] شافعى، مذهب.

شاف هه لگرتن: خو دهرمان كردن به شاف [۱] شياف برداشتن.

شاف: (۱) دهنگى كه رويشك: (۲) مه ليكى لنگ درزى بال شبنه هه ره له دم ناوده زى، شاهه، شاهو [۱] (۱) صدای خرگوش: (۲) بوتيمار.

شافا: ههنگار، گاو، پا بلادانان له زهوى [۱] گام.

شافاشين: مدلى شاف [۱] پرنده اى آبرى، بوتيمار.

شافه شين: شافاشين [۱] پرنده اى آبرى، بوتيمار.

شافيتز: (۱) ده به ننگ، گيل و حول: (۲) گبا به كه [۱] (۱) ابله، كودن: (۲) گياهى است.

شاقين: باقاندنى كه رويشك [۱] صدای خرگوش.

شاق: (۱) ماسبگره، مه ليكى سبه به كومه ل زاوه ماسى ده كه ن: (۲) فتره اى مر بيشك: (۳) لبدان به يشى بى، شاپ: (۴) ههنگاو: (۵) زله: (۶) كوچانى بازى كو بين [۱] (۱) مرغ ماهبخوار: (۲) جيف مرغ: (۳) نيا: (۴)

شاکول: (۱) گولی زلی وبنه مافوره؛ (۲) گولی سمره کی ده خل؛ (۱) نفس بزرگ عالی؛ (۲) خوشه برتر غله.
 شاکول به ند: بین خوشکه، بوخوشکه، گبابه که گباهی است.
 شاگه: شاگا؛ نگا: ساگا.
 شاگهردانی: پاشاگه رانی، دنیای بی قانون و بر له نازاوه؛ آشوب و بلوا.
 شاگه شککه: (۱) بورانهوه له خوشیان؛ (۲) بوکاوله، جهموله؛ (۱) حالت غش از شادی؛ (۲) پنجه گذاشتن، پنجه به طرف کسی گرفتن با اهانت.
 شاگه شککه بو: بورانهوه له خوشیان؛ غش کردن از شادی.
 شاگه شککه لنان: بوکاوله لنان، جهموله لنان؛ ام کردن، پنجه گذاشتن، پنجه به طرف کسی گرفتن با اهانت.
 شال: (۱) رانک؛ (۲) جهسانی کوش را گونرتن بو سمر خهران؛ (۱) شلوار از بافته محلی؛ (۲) گاری مخصوص انتقال درویده به سرخرمن.
 شال: (۱) شال؛ (۲) پارچه ی سهوزی تاییه نی پنجو بشتینی سهد؛ (۳) بورو؛ (۱) شلوار از بافته محلی؛ (۲) پارچه سبز و بره سادات؛ (۳) پنم بافته.
 شالو: بدلما مار؛ هجوم، حمله.
 شالک: عابا، سرجلی نه کی فش و فول؛ عبا.
 شان گهردن: پارچه ی دهوری مل دا بوشین؛ شال کردن.
 شالو: کوللیره ی به شده انهوه؛ گرده نان یا شاه دانه.
 شالوت: که سنی لونی زل بی؛ دماغ گنده.
 شالور: ریشولهی زهش، گاوانی سیا؛ سار سیا.
 شالوز: رباباز، مهربایی که؛ منملق.
 شالول: شالور؛ سار سیا.
 شالویل: شالور؛ سار سیا.
 شالباز: (۱) بانسای شاریک؛ (۲) ناوال و دوسنی شال؛ (۱) شهر باز؛ (۲) همدم شاه.
 شالباز: شالباز؛ نگا: شالباز.
 شالیل: شالور؛ سار سیا.
 شالینه: پارچه ی جوار گوشه له خوری؛ پارچه مرتع پشمین.
 شام: (۱) شاری پاته خنی سوریا؛ (۲) نانی شبنان؛ (۳) نهنگی نویزی شبنان؛ (۴) شامتم؛ (۱) دمشق؛ (۲) رسده غذای شام؛ (۳) بعد از غروب؛ (۴) شاه هستم.
 شامات: (۱) دهشتی شوره کات؛ (۲) مه لئه بدیکه له کوردستان؛ (۳) وسه ی دوزانی شترنج؛ (۱) جلگه شوره زار؛ (۲) ناحیه ای در کوردستان؛ (۳) شهمات شترنج.
 شامار: حهزیا، زهها؛ ازدها.
 شاماکي: مه مک به ند؛ پستان بند.
 شامبوز: نازا، جوامیر؛ جوان مرد شجاع.
 شامبوی: گه مالی خیرا که ناگاداری لمران و میگدل ده کا؛ سگ گله.

گام: (۵) سبلی؛ (۶) حوگان گوی بازی.
 شاقام: همگاری زل؛ گام فراخ.
 شاقار: ساها؛ گام فراخ.
 شافر وان: بو، بهق؛ تور باغه.
 شاقل: دایمه که وای لاهه لنباش؛ حاکم دامن.
 شاقوبانی: گه موی بو بازی؛ حوگان نازی.
 شاقوت: نه زاربتی لکی زل؛ هرس ساخته های سنبر.
 شاقول: (۱) شاقولی بهنا؛ (۲) ته له کورونک؛ (۱) ساقول؛ (۲) نله خرگوش.
 شاقول: (۱) سا فو بانی؛ (۲) نامرازیکی به نابانه؛ (۳) ته له کورونک؛ (۱) حوگان بازی؛ (۲) ساقول؛ (۳) نله خرگوش.
 شاقولاب: هولای درستی ماسی گرمن؛ قلاب بزرگ ماهگیری.
 شاقولانی: سا فو بانی؛ حوگان بازی.
 شاقولیاغا: مه لکی رسی بوکه، هه نجر خوره؛ برنده ایس.
 شاقه شین: سافاسین؛ برنده ای آبری، بوبهار.
 شاقهل: ساقل؛ حاکم دامن فبا.
 شاقهل: بارست، نه سنواری و درزایی؛ حجم، اندازه، قطر.
 شاقه لدار: زه لای نه ستور؛ ننومند.
 شاک: (۱) مرغه ی تیری له نی بهرداندا؛ (۲) بره، کوز، پارچه ی بر اوله میوه، فاش؛ (۳) بهرانی دوساله، شهک بهران؛ (۱) صدای شاک در وقت جفتگیری؛ (۲) قاج؛ (۳) فوج دوساله.
 شاکار: کاری زور باش؛ شاهکار.
 شاکاشی: ده فری گه وری گلینی ره نگ کر او؛ شهکاسه.
 شاکاک: ورده موی زهردی لاجانگی لاو که دوابی ده وری، گه نده مو؛ موهای زرد رخسار نوجوانان.
 شاکم: ره نگه، وی ده جن، واداره؛ گو با، سابد.
 شاکول: پیلوی بن جهرمی سهرمو؛ نوعی بای افزار موبین.
 شاکول: شاپان، نبلای لوس و بی گری؛ چریدستی هموار.
 شاکون: گوجان؛ عصای سرخمیده.
 شاکه: (۱) باله فرهی جوجکه ی نازه فیره فرین؛ (۲) بازار نهوه؛ (۱) بر بر زدن جوجه پرند؛ (۲) لابه.
 شاکه شاک: بازار نهوه ی روز؛ لابه و انماس زیاد.
 شاکهل: گوندیکه له کوردستان به عسی و زانی کرد؛ از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.
 شاگا: شابه، وشه به که له جیبانی روزیاش و سلو؛ شادزی، حرفی بجای سلام.
 شاگرد: بهره سنی وه سنا؛ شاگرد.
 شاگردانه: بهخششی شاگرد؛ انعام شاگرد.
 شاگرده: داریکی سهو به نالقه به جولانی واپلی بی ده بزیری؛ جویی جنگالی که بافنده تارهای بافت را بدان شمارد.
 شاگسونج: داریکه وک زه حمتی ده خرنه دم دولاشهوه؛ جویی قین مانند در دهانه ناو آسباب.

شام خواردن: شبو خواردن [شام خوردن].

شام دهرزی: جوړی سمسیری به ناویانگه [نوعی شمسیر مشهور].

شام کردن: شام خواردن [شام خوردن].

شامووبی: جوړی نوتن [نوعی نونون].

شامی: (۱) شوئی، جبهه ژ، زهه ش، شفی، هنی؛ (۲) گه نمه شامی، کوله بنغمه مېره، کوله گه نم؛ (۳) فله مونه، عدله شش؛ (۴) پاش وشه می ریشکه دیت؛ (مر بشکه شامی)؛ (۵) خد لکی شام؛ (۶) سوکه له ناوی نامراد [۱] هندوانه؛ (۲) ذرت، بلال؛ (۳) پوفلمون؛ (۴) نوعی ماکیان؛ (۵) اهل دمشق؛ (۶) مخفف نام شاه مراد.

شامی که باب: قیصه ی لیکدراوی پارچه کراوی له ناوهدا سوړه کراو [کباب شامی].

شامیز: مروجهی درشت [مورچه درشت].

شامیرو: شامیر [مورچه درشت].

شان: (۱) خالی سمر گونا، نونه، نیشان؛ (۲) پیل، نیوان سمری فول و مل؛ (۳) شکو و گوره بی؛ (۴) دهره جو په؛ (۵) چنگه ی گراو هه نگوینی مین، شان؛ (۶) مله ی کبو [۱] خال بر گونه؛ (۲) کف؛ (۳) شان و شکوه؛ (۴) درجه، بابه؛ (۵) شان زنبور؛ (۶) سنبغ کوه.

شانا: (۱) روانه ی کرد؛ (۲) نامرازی مودا هینان، تانه، شه [۱] فرسناد؛ (۲) شان مو.

شاناز: ناوی زانه [شهناز، نام زانه].

شانازی: ماریفی کارچاکی خو بان که سی تر کردن، نبفتحار، فححر [افتخار، مباحات].

شانای: زاوه شانندی دار [نکان دادن درخت].

شان به شان: پیکرا، به به کوهه [دوشادوش هم].

شان پووش: شئی که به سمر شان دا دهری [کف پوش].

شان خه فالتن: داهانته وه، جهمانده نوه ی شان [خود را خم کردن].

شان داچه کان: لاشان خوار بو و بنسیر شل و ناواله بو [شان کچ و بغه نامرتب و باز بودن].

شان داچه کاو: لاشان خوار [شان کچ و خمیده].

شان داخستن: برینی له نه سلیم بو [کنایه از تسلیم شدن].

شان دادان: له سمر نه نشمت خودریز کردن [په پهلو دراز کشیدن].

شان دان: نیشان دان، شئی به جاوی که سی دان، وانان [نشان دادن، نمایش دادن].

شان داهیشتن: شان داخستن [کنایه از تسلیم شدن].

شانندن: (۱) ناردن، روانه کردن؛ (۲) چاندنی نوم؛ (۳) بدهم باوه بزوتن؛

(شمال بیشانی یمخه که تانت)؛ (۴) ره وادین؛ (گوتیان پت ناشی

به لام من شاندم) [۱] فرسناد؛ (۲) بزرا یاشیدن؛ (۳) جنبیدن نوسط

باد؛ (۴) روادین.

شاننده لیک: زهره واله، زهره گه [زنبور زرد کوچک].

شانندی: (۱) روانه کراو؛ (۲) چاندراو؛ (۳) راژیندراو [۱] فرستاده؛ (۲) یاشیده؛ (۳) جنبیده.

شانزده: دواي بازده [شانزده].

شانزده مین: شانزده هی [شانزدهم].

شانزده هی: دواي بازده به م [شانزدهم].

شانزدهه مین: دواي بازده هه مین [شانزدهمین].

شانزه: زماره سازده [عدد شانزده].

شانس: بهخت، نیغال، ناله، تال [شانس].

شاتشسین: (۱) به ربیلایی بزیک په نجه ره له ناو نوډه دا بو دانیشتنی نه جبر زادن؛ (۲) پانه حتی مه مله کت [۱] شاه نسین؛ (۲) بابنخت.

شانگ: شان، نیوان سنگ و مل [کف].

شانو: (۱) سه کو ی کوسه بازی، شوینی هونه ر نواندنی وازی کهران؛ (۲)

نومابشنی چیروک [۱] صحنه نمایش؛ (۲) بازی کردن در صحنه.

شانوشه پیلک: دیمه نی لای سمر وی لهش [نمای طرف بالایی قد و قامت].

شانو گهری: کاپه کردنی شانو [نمایش دادن تئاتر].

شانه: (۱) ددانه داری که سمر و زیشی پی داده هین؛ (۲) چند شیشه ناسنی سمر نیزی دده دار کوزوا بو خوری و مولک هه لوه شانندن؛

(۳) جه کیش؛ (۴) داروغه؛ (۵) شانی هه نگو بن؛ (۶) سمر کاری گوند؛ (۷) نامرازیکی ده زگای جولاً، ده فهی جولایی [۱] شان سر؛ (۲) شان

فلزی پشم و موصاف کن؛ (۳) شن کش؛ (۴) داروغه؛ (۵) شان عسل؛ (۶) مباشر ارباب در امور خرمن؛ (۷) ایزاری در کارگاه بافندگی.

شانه ک: به لگه، نیشانه، ده لبل [دلیل، مدرک].

شانه کار: بوک جوان که [مناسطه عروس].

شانه کهر: نهوی خوری و کولکه په شان ده کا [شان زن پشم و مو].

شانه گورگ: گبابه که له په نجه ی گورگ نه کا [گباهی است شبیه پنجه گرگ].

شانه گهر: وه سنای شان دروست کردن [شان ساز].

شانه و شان: (۱) درزیایی مله ی کبو، باله ویالی کبو؛ (شان و شان ریگه به)؛

(۲) شان رازانندن له رویشتنا؛ (شان و شان ده روا به رویه)؛ (۳) هه لگه زانه وه له نه نشمت بو سمر نه نشتی تر؛ (شان و شان کم ده سته

ملات کم) [۱] طول نیغه کوه؛ (۲) شان حرکت دادن در راه رفتن؛ (۳) غلچیدن بر پهلو.

شانی: (۱) شانیه سهر؛ (۲) نیشان، به لگه [۱] شان سر؛ (۲) دلیل، مدرک.

شانی دان: نیشان دان، خسته به رجاو [نشان دادن].

شانیک: به لگه، شانی [دلیل، مدرک].

شانی که باب: شامی که باب [شامی کباب].

شانین: (۱) نوردان؛ (۲) رازانندن [۱] یرت کردن؛ (۲) جنپانیدن.

شاور: شپوه له، دولی بوچک [دزه کوچک].

شاوراز: شاپاز [نگا، شاپاز].

شاوراش: شاپاش [نگا، شاپاش].

شاوران: زه وینی بهره لان [سنگلاخ].

شاورانه: شاپانه [گیاه شاپانک].

شاونی: دلخوشی، شادومانی [شادمانی].

شاورانی: ناوی گوندبکه له لای سنو [] نام دهی است.
 شاور: (۱) فبتو، فیتکه به‌دهم، فیعه‌گینان: (۲) همرنامرازیکی موسیقی که یفی پیداده‌کن، وه‌ک بلورو زورناو... [] (۱) سوت زدن: (۲) سازبادی، سنوول: شاقولی به‌نا [] ساقول.
 شاوروت: جوړی ماسی، سوړد ماسی [] نوعی ماهی.
 شاوره: شاف، شافه‌نشین [] نگا: ساف.
 شاوروت: ناوی بست، ناوی که له رحمت بوئدا ده‌زوی [] آب بست، منی.
 شاوره‌شینه: شاف، شافه‌تین [] نگا: شاف.
 شاوره‌له: ناوی گوندبکه له کوردستان موکوریان [] نام دهی است.
 شاور: دز، که‌س که کاری دزی کردنه [] دزد.
 شاوریز: شاقیز [] کودن.
 شاه: یالنا [] شا، شاهانه: (۱) وه‌ک پالساپان: (۲) شت بان کاری همره باش [] (۱) شاهانه: (۲) درخور شاهان.
 شاه‌گیله: مروجه‌ی درشت، میروه‌عه‌جه‌مانه [] مروجه‌درشت.
 شاهو: (۱) شاف، ساوه: (۲) ناوی چبایه‌که له کوردستان: (۳) ناوی بیاوانه [] (۱) نگا: شاف: (۲) نام کوهی در کوردستان: (۳) نام مردانه.
 شاهه‌نشا: پالناشای پالساپان [] شاهنشاه.
 شاهه‌نگ: داپکی میشته‌نگو بنان [] ملکه زنبور عسل.
 شاهی: (۱) پالتشابه‌نی: (۲) زه‌ماوه‌ند: (۳) باره‌ی همره‌که‌می سکه‌ی نیران [] (۱) پادشاهی: (۲) جشن و سرور عروسی: (۳) کوچترین واحد بول ایران.
 شاهیک: بر بقه‌دار، به‌نروسکه [] درخشان.
 شاهین: (۱) داری دیری ترازو که تانه‌رازوی لی قایم‌کراون: (۲) زوانه‌ی ترازو: (۳) مدلیکی زاوکه‌ره [] (۱) شاهین ترازو: (۲) زبانه ترازو: (۳) شاهین برنده‌شکاری معروف.
 شاهینه: (۱) خوشی و شادی: (۲) زنی شا، سازن [] (۱) شادمانی: (۲) ملکه، شاهبانو.
 شاهینه‌ت: شابی، به‌زم و همرای زه‌ماوه‌ند [] جشن عروسی.
 شایار: شالباز [] ندیم شاه.
 شاپان: (۱) لایق، هیزا: (۲) چند شا [] (۱) شاپان، سزاوار: (۲) شاهان.
 شایانه: (۱) نادبانه: (۲) شاهانه [] (۱) نگا: شادبانه: (۲) نگا: شاهانه.
 شایسته: (۱) لایق: (۲) ناوی زنانه [] (۱) شایسته: (۲) نام زنانه.
 شایسه: شایسته، لایق [] شایسته.
 شایک: ساف، حولی، لوس، بی‌گری و گنج [] صاف.
 شابلوغان: به‌زم و همرای زه‌ماوه‌ند به‌ده‌هول و زورنا [] جشن عروسی همراه دهل و سرنا.
 شایله‌خان: شابلوغان [] نگا: شابلوغان.
 شایله‌غان: شابلوغان [] نگا: شابلوغان.
 شاینه: شادانه [] گیاه شاهدانه.
 شاینه‌شه‌کنی: جوړی ره‌قس و سه‌ما [] نوعی رقص گروهی.

شایه‌ت: (۱) شاده، ناگادار له روډاو: (۲) ره‌نگه، ونده‌جی، دورنیه [] (۱) کواه: (۲) ممکن است، شایه.
 شایه‌تا: ره‌نگه، ونده‌جی [] شایه.
 شایه‌تی: (۱) ساده، خه‌به‌رداری له روډاو: (۲) ناتسابه‌نی [] (۱) گواهی: (۲) یادساهی.
 شایه‌تی‌دان: شاده‌دان، خه‌به‌ردان له روډاو [] گواهی دادن.
 شایه‌د: شایه‌ت [] نگا: سایه‌ت.
 شایه‌دا: تسابه‌نا [] شایه.
 شایه‌دی: شاده، شایه‌نی [] گواهی.
 شایه‌دی‌دان: شایه‌تی‌دان، شاده‌دان [] گواهی دادن.
 شایه‌ر: (۱) خو‌ویز، شاعری نه‌خونده‌وار: (۲) شاعر: (۳) گورانی بیژا [] (۱) شاعر درس نخوانده: (۲) شاعر: (۳) نراته‌خوان.
 شایه‌ن: (۱) شاهینی ترازو: (۲) شیبایی، هیزایی [] (۱) شاهین ترازو: (۲) لیافت.
 شایی: شاهی [] نگا: شاهی.
 شایی‌به‌خو‌بون: به‌حالی خو‌که‌بف سازبون [] به‌وضع خود ساد بودن.
 شایی‌بی‌بون: به‌سئی دلخوش یون [] به‌جیزی دلخوش داشتن.
 شاییش: خهم، که‌سمر، کول [] غم.
 شایی‌که‌ر: به‌شدار له زه‌ماوه‌نددا [] سرکت‌کننده در جشن عروسی.
 شایین: شاهی‌نی ترازو [] شاهین ترازو.
 شب: جون، وه‌ک، ونه [] مانند.
 شبک: سمرپوشی به‌به‌نجه‌ره‌ی سمر گوزی بباوحاکان [] شبکه‌مزار، ضریح.
 شباندن: ناسینه‌وه، دیتن و که‌وتنه‌وه بپیر [] بازشناختن، دیدن و به‌باد آوردن.
 شبستی: شفتی، زه‌به‌ژ، چه‌بش، شوئی، هدنی، زه‌بش [] هندوانه.
 شبی: وه‌کو، لهره‌نگی [] همانند.
 شبپ: خشه، ده‌نگی ویک که‌وتتی شتی ویشک وه‌ک بوش و به‌رگی نوی [] صدای بهم ساییدن خشک، خش‌خش.
 شبیره: (۱) په‌رزو بلاو: (۲) حال په‌ریشان [] (۱) پراکنده: (۲) پریشان حال.
 شبرزیگ: (۱) بلاو‌بوگ، نیکه‌ل و بیکه‌ل: (۲) لی شپوان و په‌ریشان بون [] (۱) پراکنده و نامرتب شدن: (۲) پریشان حال شدن.
 شبرزو: شبرزه [] نگا: شبرزه.
 شبک: خیشک [] ماله‌شخم صاف‌کن.
 شبل: ساوای تازه‌زاو [] نوزاد.
 شبنه: (۱) بنه‌بر، له‌بنه‌هاتن: (۲) شبک، خیشک [] (۱) ریشه‌کن: (۲) ماله‌شخم صاف‌کن.
 شبه‌سته: راواندنی نه‌خوش، قسه‌په‌رازدن [] هدبان‌گفتن.
 شپه‌شپ: خشه‌خش [] خش‌خش.
 شمی: ریزنه، ره‌هیله [] رگبار تند باران.
 شهبین: دادانی ریزنه‌ی باران [] بارش رگبار باران.

شمت: (۱) نشن، چشت: (۲) به‌نار خاوبنی کرده‌وه: (ده‌سنی خوم شت):
 (۳) موی راست و لول نه خواروه: (۱) چیز، شیء: (۲) ماضی شستن: (۳) موی صاف و بدون پیچش.
 شتاق: هیچ به‌ك [۱] هیچ‌كدام.
 شتانی: سنجونی بازی [۱] نگا: سنجونی بازی.
 شتران: شاخه‌سینه‌ك [۱] نگا: شاخه‌سینه‌ك.
 شتراو: به‌ناو خاوبنه‌وه كراو [۱] شسته.
 شترمر: بالدارنکی زور زه‌لامه وه‌ك مامر ده‌چی پیره‌وه و ناوانی بفری [۱] شترمرغ.
 شترنج: سه‌ترنج [۱] سطرنج.
 شتری: ریزه گولینگی سمری ژنان، گیل گیله [۱] صف منگوله‌زینی سر زنان.
 شتل: گیاو دارنی به‌ده‌ست ده‌جه‌فیندری [۱] نشا.
 شتل: شتل [۱] نشا.
 شتلاندن: جه‌قاندنی شتل [۱] نشانندن نشا.
 شتلچار: زه‌وی که شتلی نیدا چنبدراوه [۱] نشارار.
 شتلین: ده‌زه‌وی جه‌قین [۱] به‌زه‌بن فرو شدن.
 شتم: (۱) نشنی من: (۲) به‌ناو خاوبنم کرده‌وه [۱] اسباه من: (۲) نسمن، شتمه‌ك: جل و کهل و به‌ل [۱] رخت و اثاث.
 شتن: (۱) به‌ناو خاوبن کرده‌وه: (۲) بر بنی له سرکونه و جوین بیدان: (۳) نشنی نیمه [۱] سستن: (۲) کنایه از سرزنش کردن و دشنام دادن: (۳) اسباه ما.
 شننه‌وه: (۱) نشنی دانه‌وئله: (۲) برنی له لومه و جوین بیدان: (۳) دوباره شنن [۱] سستن حیوانات: (۲) کنایه از سرکوفت: (۳) دوباره شنن.
 شتو: (۱) جوژی همرمی: (۲) به‌ناو خاوبنه‌وه كراو: (۳) نبوه شتتان [۱] نوعی گلابی: (۲) سنسه: (۳) شماشستید.
 شتو: (۱) وشه‌ی دنه‌دانی سه‌گ بو، شه‌ا: (۲) جلون؟ جوون؟ [۱] کلمه نعر بلك سگ برای جنگ: (۲) چطور؟ چگونه؟
 شت و شو: بالاو، جل شوتن [۱] شست و شوی، رختشویی، شت و شو: دهرینان، به‌جوین نابرو بردن [۱] با دشنام آبرو بردن.
 شتوئف: زه‌نگه‌نه‌زنی، نلیسك [۱] خوشه کوچک انگور، نلسك.
 شتوك: ناوی له دو نكاوی كولبندراو که دهرمانی ناوانگازه [۱] آب چكیده از دوغ جوشیده که دواي آفتابزدگی است.
 شتوکه: چشتنی چكوله [۱] چیز کوچک، چیرك.
 شتوهه‌ك: سننه‌ك [۱] لباس و اثاث.
 شتهو: شنو [۱] نگا: شتو.
 شتی: (۱) جه‌بش، زه‌بش، شوئی، شفتی، شمئی، همنئی، زه‌بهز: (۲) به‌ناو خاوبنی کرده‌وه: (۳) وه‌كو، وشه‌ی، شبی [۱] هندوانه: (۲) شست: (۳) مانند.
 شتیار: بی‌پنخف، بی‌سرنناز: (نه‌زولو شتیار نستم) [۱] آسمان جل شتیکانی: نه‌وه جه‌به، مه‌نه‌لو که [۱] چیستان، معما.

شتین: چكوس، ژرد، زه‌زیل، ددس فوجاو، پيسكه [۱] خسیس، شهنه: داروغه [۱] سنهنه.
 شخاب: مه‌نكهو، كونكهره، شخاف [۱] منته.
 شخاتیه: زلوکهای سر به‌ده‌رمان بو ناگر بی کردن، کربت، گوگرد، شه‌چه [۱] کیربت.
 شخارته: شخانه [۱] کیربت.
 شخاف: شخاب، مه‌نكهو [۱] منته.
 شخب: خوشه‌ی شیر که ده‌بریزنه ناو ده‌فروهه [۱] صدای شیر که در ظرف ریزند.
 شخت: زه‌رگی دهر و نسان [۱] سیخ دراویش.
 شخته: سه‌رمای بابیز که زه‌رعات سیس ده‌کا [۱] سه‌رمای نابهنگام بابیز شخره: باره‌گیبای به‌کسهری [۱] بار بلك سنور از گیاه.
 شخوره‌کیش: داری بن باره‌گا که سه‌ریشنی ماره‌سهری ده‌خه‌ن [۱] جو بهای زیر بار گیاه بر پشت باربر.
 شخل: به‌سه‌ره‌کا هاتن، له‌سه‌ر به‌ك کده‌ك [۱] برهم انباشنگی.
 شخلی: به‌سه‌ره‌کا هانو، که‌له‌ك بوک [۱] برهم انباشنه.
 شخلین: شخل [۱] برهم انباشنگی.
 شخو: زخو [۱] نگا: ژخو.
 شخهل: (۱) نه‌شخهل، ده‌وه‌ن چار: (۲) خیزه‌لان: (۳) بیشه‌ی دهم زوبار: (۴) شخهل [۱] زمین پر بوته درخت: (۲) شزارا: (۳) بیشه‌ی انبوه کنار رود: (۴) هرس درخت.
 شد: به‌سنن [۱] بسنن.
 شداندن: نوند به‌سنن [۱] تند بسنن.
 شر: (۱) به‌رگی دزاو: (۲) به‌سنبو، به‌زیشان، بی‌سه‌رو بهر: (حالم شره): (۳) جرت، زرت [۱] لباس کهنه‌باره: (۲) بر بشان و آشفته: (۳) شبشکی، شرپ: ده‌نگی ده‌ناو که‌وتنی شنی سدنگین [۱] صدای در آب افندان سنگین.
 شرت: (۱) نادیار، گوم: (شرت و گوم بوه): (۲) ده‌وه‌نیکه لفه‌کانی ده‌که‌نه گه‌سك: (۳) چهلغو، چه‌رغو [۱] ناپیدا: (۲) درخنجه‌ای است: (۳) چاروی ترکه‌ای.
 شرتا: گوندبکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان نوسط بعثیان.
 شرتك: خه‌لفه‌مبو [۱] جوانه ناك.
 شرتوئپ: ده‌نگی به‌زه‌مین دا که‌وتنی نهرمی سدنگین [۱] صدای افتادن سنگین نرم.
 شرت و شو: دهرینان، شت و شو: دهرینان [۱] رسوا کردن، با دشنام آبرو بردن.
 شرت و شوئی برین: شرت و شو: دهرینان [۱] رسوا کردن، با دشنام آبرو بردن.
 شرتوگوم: نادیار و ون [۱] ناپیدا، گم.
 شرتی: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شرد: شنی، به‌ناو خاوبنی کرده‌وه: (جله‌کائی شرد) [۱] ماضی شستن.
شردان: گوشتی نیشک کراو بو زستان [۲] گوشت خشکیده برای
زستان.

شردن: شتن [۱] شستن.

شردنه‌وه: شتنه‌وه [۱] نگا: شتنه‌وه.

شردو: به‌ناو خاوبته‌وه کراو [۱] تسنه.

شردو: بی که‌وتو، لایق [۱] سزاوار.

شردش: به‌موئی پیجراوی گولوله کراو، که‌لوه به‌مو [۱] غنده، غوزه پنبه.

شردش: (۱) ده‌نگی زوانی ناو: (۲) زور کون و دزاو، (جله‌کائی شردش) [۱]

(۱) شرشر آب: (۲) بسیار کهنه و ژنده.

شرقه: فرمه، ره‌شوکی، جورئ نهنگی زاو [۱] نوعی تنگ شکاری.

شرک: (۱) بلوسک، لوساوک، لوس: (۲) شری [۱] (۱) ناودان: (۲) نگا:

شتری.

شرکاک: مه‌لیکه له کوتر پیچوک‌تر و گوشت ناخوش [۱] پرندای کوچکر

از کیوتر و بدگوشت.

شرماپ: زلله، شه‌پلاغه، شه‌قام [۱] سیلی.

شرم‌برم: فسه‌ی بی نام‌ویی مانا [۱] سخن باوه و مفت.

شرن: (۱) شفره، ددانی زه‌فی به‌کانه: (۲) ترماب [۱] (۱) دندان برآمده

گراز: (۲) سیلی.

شرناو: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در

کردستان که توسط بعنبان ویران شد.

شرنگ: ده‌نگی که‌وتی شنی قورس [۱] صدای افنادن جسم سنگین.

شرنگه: (۱) ده‌نگی لیله‌دانی شیر و خنجره: (۲) شه‌لین: (۳) سنگل، بزاو

[۱] (۱) جکاچک سلاح سرد: (۲) لنگیدن: (۳) نگا: سنگل.

شرو: لیکدانه‌وه‌ی خه‌ون [۱] تعبیر خواب.

شرودر: (۱) له‌ت و پارچه پارچه، زور دزاو: (۲) برینسی له مروی

بی‌حده‌باو زمان پس [۱] (۱) پاره‌پاره شده: (۲) کتابه از آدم بدزبان ر

سینه‌جو.

شروشاتال: خرت و برت [۱] خرت و برت.

شروشیتال: زور دزاو [۱] کهنه پاره و فرسوده.

شروشیوال: شروشیتال [۱] کهنه پاره و فرسوده.

شروقه: شرو [۱] تعبیر خواب.

شروقه‌که‌ر: لیکدانه‌وه‌ی خه‌ون [۱] معبر خواب.

شروقه‌که‌ر: شروقه‌که‌ر [۱] معبر خواب.

شروه‌ه‌لالئی: گولیکه [۱] گلی است.

شروه: (۱) که‌له‌پور، میرات: (۲) که‌ل‌پهل، جلاک: (۳) ناومال: (۴) بی‌نرخ: (۵)

جلکی دزاو [۱] (۱) مرده‌ریگ، ماتسرك: (۲) البسه: (۳) اثاثیه: (۴)

بی‌ارزش: (۵) لت‌وبار.

شرها، وشه‌به‌که بو گالنه بی کردن، نه‌حا، نرخیو [۱] کلمه تمسخر.

شرهاو: شرها [۱] کلمه تمسخر.

شره‌خور: سیرمه‌خور [۱] دله دزد.

شره‌ق: درز، قه‌لش [۱] ترك، درز.

شروه‌قیان: درز‌بردن، قه‌لش بردن [۱] ترك برداشتن.

شروه‌گر: میرات‌گر [۱] وارث.

شروه‌وسره: (۱) کوتالی جلاک: (۲) خرت و پرتی ناومال [۱] (۱) پارچه و

لباس: (۲) خرت و پرت، اثاثیه.

شروه‌وپره: جلکی کونه‌وه‌دزاو [۱] لباسهای مندرس.

شروه‌وشیتال: شرو شینال [۱] لباسهای کهنه و فرسوده.

شروه‌ومره: شروه‌وپره [۱] نگا: شروه‌وپره.

شرئ: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در

کردستان که توسط بعنبان ویران شد.

شریت: به‌نی جه‌نه‌لوی لیله‌یادراو، گشسه‌ک [۱] رسنه‌نابیده.

شریته: زنجیره [۱] زنجیره.

شریخ: ده‌نگی زور توندو له‌پره‌وه‌ک ده‌نگی هه‌ور، گرمه [۱] صدای

وعدآسا.

شریخانندن: گرماندن [۱] غرش تند و شدید.

شریخانن: شریخانندن [۱] غرش تند و شدید.

شریخه: شریخ [۱] صدای وعدآسا.

شریخه‌شریخ: گرمی به‌شونین به‌کا [۱] غرش پایایی.

شریژ: نه‌سربلاک، جریش، سربش [۱] سربش.

شریژس: چریش، شربش، نه‌ستر بلاک [۱] سربش.

شریفا: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱] روسنایی در

کردستان که بعنبان آن را ویران کردند.

شریق: شریخ [۱] نگا: شریخ.

شریقه: شریخه [۱] نگا: شریخه.

شریمسک: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بعنبان.

شرین: دژی نال [۱] مزه شیرین.

شرین: ده‌نگی دازوانی ناو [۱] شرشر آب.

شرینقه: ناودوزه‌ک، دهرزی دهرمان ده‌لش کردن [۱] سرنگ.

شریک: (۱) ناوال، هاوژی: (۲) هاویه‌ش [۱] (۱) همراه، دوست: (۲) شریک،

شریه: نه‌نکه‌به‌زی ژیر بنست [۱] لایه‌په زیر پوست.

شژ: (۱) به‌ردی سوکه‌له‌ی ناسک‌و تورت، شاخه شبنکه: (۲) کیوم‌زووخ: (۳)

زار، شکار [۱] (۱) سنگ منخلخل زودشکن: (۲) چرك زخم: (۳) شکار.

شژوژین: سهربانی که ورکه به‌ردی ناسکی له سهر رو کراوه و ته‌پاوه [۱] بام

پوشیده از سنگ ریزه‌نازک و نرد.

ششست: (۱) سست: (۲) شتن [۱] (۱) سست: (۲) شستن.

شستوو‌شو: شنو‌وشو، بالآو [۱] رختشو‌یی.

شش: شاردنه‌وه له زمانی مندالانه‌دا: (میوزت ده‌ده‌می ششی که با

نه‌بینن) [۱] نهفتن در زبان بچگانه.

ششست: (۱) شت، شست، نه‌شست، جنست: (۲) رابردوی شتن: (جلم

ششست) [۱] (۱) چیز، شیء: (۲) ماضی شستن.

ششستن: شتن [۱] شستن.

ششسته‌وه: شتنه‌وه [۱] نگا: شتنه‌وه.

شکاندیلکه: مه لچک [شکند] گنجشک.

شکانکوژ: شکان خابین [شکان] شبان فر بیک.

شقتانندن: له سه ره وه بو خوار دادانندن [شقتان] از بالا به پایین باره کردن.

شقر: جوړی که له کیوی [شقر] نوعی بر کوهی.

شقر: شخ شاخه شبنکه [شقر] نگا؛ شاخه شبنکه.

شقتشبنک: داری که له ناوهرینی [شقتشبنک] درختی که خزان ندارد.

ششک: توژ، ششک [ششک] ترکه نازک.

ششن: بزنه کیوی [ششن] بز کوهی.

ششنه: خبشک [ششنه] شخم صاف کن.

ششهری: ریچکه، باریکه زوی [ششهری] راه مالرو.

ششقیله: شفازی [ششقیله] باریکه راه.

ششقرته: شخانه [ششقرته] کبریت.

ششقای: نه خوشی سمی و لاخه بهرزه [ششقای] بیماری سم دام.

ششقلته: شخانه [ششقلته] کبریت.

شششقی: (۱) ناوازی خویندنی مهل: (۲) جر بوهی چیشکه [شششقی] (۱) صدای

مرغان: (۲) جبک جبک گنجشک.

ششقل: موری دارین بو نیشانه کردنی خهرمان [ششقل] مهر جو بین خرمن نیشانه کردن.

ششقله: خسته و نه خوش [ششقله] خسته و بیمار.

ششقوق: جوړی هدرمی کیویله [ششقوق] نوعی گلابی وحشی.

ششقین: گرمه کردنی هدرمی [ششقین] صدای رمده.

ششک: دودلی، دزدونگی [ششک] - "سراش داسون"

ششکات: دادبرده بر، گازنده، گله بی [ششکات] شکایت.

ششکار: (۱) زاو، نجبر: (۲) که له که بهرد: (۳) بهرده لان [ششکار] (۱) شکار: (۲) نوده سنگ: (۳) رمبن سنگلاخ.

ششکارته: چاندن بو هزازان به خبیر [ششکارته] زرع و کشت برای فقرا بصورت احسان.

ششکارته کیل: زوی که به شکارنه داجنراوه [ششکارته کیل] زمین کشت شده برای فقرا.

ششکارگه: جی زاو، زاوگه [ششکارگه] شکارگاه.

ششکاک: هوزنکه له کوردستان [ششکاک] عشره ای در کردستان.

ششکان: (۱) وردبو، لهت بو، (۲) راکردن له شهر: (۳) هلهوه شانی روژو،

هلهوه شانی ده سنوژ: (۴) هانته خواری نرخ: (۵) له قه درو حورمهت

کهونن [ششکان] (۱) شکسته شدن: (۲) هزیمت: (۳) باطل شدن روز و دست

نماز: (۴) پایین آمدن نرخ: (۵) از قدر و منزلت کاسته شدن.

ششکانندن: (۱) وردو لهت کردن: (۲) هه زان کردن نرخ: (۳) راوانسانی

دوژمن [ششکانندن] (۱) شکستن: (۲) پایین آوردن نرخ: (۳) هزیمت دادن دشمن.

ششکاننده وه: (۱) لکه دار داشکانندن: (۲) دهست کردن به گه لایب کرده وهی

توتن: (۳) منال فیره کار کردن: (۴) خه جالتهت کردن: (۵) چای له جادان

نیکردن و ده جادان کرده وه: (۶) بن کوژ کردن و گل وه سه رلا سکدانی

ششباوهرده: (۷) دوباره شکانندن: (۸) گبرانه وهی که رویشک له غاردا [ششباوهرده] (۱)

شاخه از درخت شکستن: (۲) برگ از توتون چیدن: (۳) کار به بچه

ششستو: (۱) سردو، به ناو خاویرن کراو: (۲) تنو [ششستو] (۱) شسته: (۲) شستید.

ششعور: ناوهن هوش [ششعور] احساس، عقل، شعور.

ششعفی: جوړی نری ره شکه [ششعفی] نوعی انگور سیاه.

ششغاب: سمه، سبده، منکره [ششغاب] مته.

ششغارته: سخارته، شخانه [ششغارته] کبریت.

ششفا: چایو نه وه له نه خوشی [ششفا] شفا.

ششفات: نکابو کردن له روژی سه لا [ششفات] شفاعت در روز قیامت.

ششفت: دوشینی شیر [ششفت] دوشیدن شیر.

ششفته: (۱) شامی که باب: (۲) حمزی خوش نه کراو: (۳) قسلاو: (۴) موی

به شانه نه کراو: (۵) زاو له پشکه دهره بنان: (۶) به کهم چار مو له سه ری

زاو هه لیاچین [ششفته] (۱) شامی کباب: (۲) گل فوام نگر فنه: (۳) آهک

سر شنه: (۴) موی آشفته: (۵) بچه را از گهواره بیرون آوردن: (۶)

نخست بار موی سر بچه را بچی کردن.

ششفته زوی: زنی که زور زگوزاده کا [ششفته زوی] که زیاد زبسان کند.

ششفته زه: زکبری که منالی شیر خوروی هدی [ششفته زه] حامله ای که بچه شیر خواره دارد.

ششفته زوی: شفته زه [ششفته زوی] نگا: شفته زه.

ششفتی: چه پیش، زه پیش، هنی، سوتی [ششفتی] هندوانه.

ششفتی تالک: کاله که مارانه، گوزالک [ششفتی تالک] هندوانه ابوجهل.

ششفتی تاله: شفتی تالک [ششفتی تاله] هندوانه ابوجهل.

ششفتسک: (۱) قه لمه لن دان: (۲) هه لیه تراوتن [ششفتسک] (۱) قلمه زدن: (۲) خرس کردن.

ششفتیل: (۱) نوژی باریکه جیر که بو سه بدته چنین باشد [ششفتیل] ترکه نازک و نرم برای سید بافی.

ششفحه له: بهری داری کفر [ششفحه له] ثمر درختچه ایست.

ششفره: (۱) برزه ی بهراز، شرن: (۲) ناسنیک ده سکداری ده مهانی تیزه بو

چرم بزین: (۳) دره وشه ی که تیره که مان که له لاسکی گوینی ده ده دن:

(۴) نه ندازی باریک له گیاه کلوش، شفره: (۵) نه شته ری بر بنگه ران [ششفره]

(۱) دندان برجسته کراو: (۲) شفره چرم بری: (۳) شفره ای که گون

کنیرا را سوراخ کند: (۴) اندازه باریک سنور از گیاه و ساقه غله: (۵)

نیشنر جراحی.

ششفسک: چه قاله کیویله [ششفسک] جغاله کوهی.

ششف: (۱) توژ: (۲) نه وال، دولی زوریچوک له چبا: (۳) سه ره زهر: (۴)

نیکم کولانی دوشاو [ششف] (۱) ترکه نازک: (۲) دره کوچک: (۳) نسب: (۴)

اولین جوشیده شیر انگور.

ششفار: (۱) ساوا: (۲) درزبو بلند [ششفار] (۱) بلغور: (۲) بلند طول.

ششفاروک: زبانه ی ساوا و کونان [ششفاروک] بلغور کوبی گروهی.

ششفاره: بلند بالای نافولا [ششفاره] دراز قد بد قواره.

ششفاری: زجه، ریچکه [ششفاری] راه باریک مالرو.

شششان: ناگاداری نازه ل [شششان] جو بان.

ششان خابین: مه لیکي بچوکی بزوه لکه به له باساری گه و ره نر [ششان] برنده

شبان فر بیک.

شكهفت: نه شكهوت [ش] غار.

شكه قسامه مې: گونديكي كوردستانه به عسي كاډي كرد [ش] نام روستايي در كردستان كه توسط بعثيان ويران شد.

شكهفتي: گونديكي كوردستانه به عسي كاډي كرد [ش] نام روستايي در كردستان كه توسط بعثيان ويران شد.

شكهف: نه بهق، سيني له دار [ش] طبق چوبين.

شكهفا: (۱) ناني نيري و ناسك: (۲) هرشتي له بهرناسكي زو هدهلبوه رتي [ش] (۱) نان لواش: (۲) هر جيز ترد و نازك.

شكه فك: (۱) بادي دارين: (۲) ته سني دارين [ش] (۱) ظرف چوبين: (۲) نشت چوبين.

شكه لك: له نه سوا لهت [ش] باره سفال.

شكه نانندن: شكائندن [ش] نگا: شكائندن.

شكهو: ده فري له سوا لهت، نه شكه و [ش] ظرف سفالين.

شكهولهت: شكاو ده فري سوا لهت، نه شكه ولهت [ش] شكسته ظرف سفالين.

شكياگ: شكاو [ش] نگا: شكاو.

شكيان: شكان [ش] نگا: شكان.

شكيا نه وه: شكانه وه [ش] نگا: شكانه وه.

شكياو: شكاو [ش] نگا: شكاو

شكيز: (۱) كه لېنه به ردي فروه وان له كيو: (۲) سهري ساخ [ش] (۱) شكاف فراه در كو، سنگي: (۲) قله كو، سنگي

شكينا: شكائدي [ش] شكست، ماضي شكستن.

شكينا نندن: شكائندن [ش] شكستن.

شكوفه: شكوفه [ش] شكوفه.

شل: (۱) سست: (۲) ته ز: (۳) تراو: (۴) كوناني زور بو سني نمدار: (شل بيكونه و له سر بر بنه كه ي دانئ، شل شل كونابانم): (۵) گه ووره نر له نمدار: (به پام شله) [ش] (۱) سست: (۲) خيس: (۳) آبكي: (۴) بسيار كو بېدن چيز نمدار: (۵) گشادتر از اندازه لازم.

شل: (۱) سوړي كالئ پنوگ پنوگ: (گاي شل): (۲) به له كي سوړوسي [ش] (۱) قرمز مات و روشن با خالهاي سفيد: (۲) ابلق سرخ و سفيد.

شلاپ: ده نكي ناو كه شنيكي ني ده كه وي [ش] صدای آب كه چيزي در آن افتد.

شلال: ريزه درويمان له سهروه وه [ش] زنجيره بخبه پدېدار، شلالدوزي.

شلاله: شيرازي كنيب [ش] شيرازه كتاب.

شلانه: زردالو، قهيسي [ش] زردالو.

شلانه كوت: له تكه قهيسي، فهيسي و شلك [ش] برگه زردالو.

شلانئ: شلانه [ش] زردالو.

شلبون: (۱) سست بو: (۲) ماندو بو: (۳) نه زبو بو [ش] (۱) سست شدن: (۲) خسته شدن: (۳) خيس شدن.

شلبونه وه: (۱) له پيچ خاوبونه وه: (۲) له تيره وه تراو بو [ش] (۱) از پيچ خوردن برگشتن: (۲) از غلظت به آبكي تبديل شدن.

شلب: (۱) شلاب: (۲) يزي دمه ست له ناو: (شلبني به دمه و چايت داده) [ش]

ياد دادن: (۴) خجلت دادن، شرمنده كردن: (۵) جاي ريختن و باز در قوري كردن: (۶) خوابانيدن ساقه بونه هاي باليزي در خاك: (۷) دوباره

شكستن: (۸) برگرداندين خرگوش دو دو.

شكائين: شكائندن [ش] نگا: شكائندن.

شكائنه وه: شكائنده وه [ش] نگا: شكائنده وه.

شكائه وه: (۱) داهانتي لك: (۲) ليكردنه وي گه لانون: (۳) خه جالهت بو: (۴) كه كم كردن [ش] (۱) خصيدن شاخه رو به زمين: (۲) چيدن برگ

تونون: (۳) خجل شدن: (۴) كاستن.

شكاو: (۱) لهت بوگ: (۲) له شكري را كردو: (۳) هرزان بوگ [ش] (۱) شكسته: (۲) هزيمت يافته: (۳) ارزان شده.

شكاو اي: هه كه نندن [ش] كندن.

شكرو: ناوي بياوانه [ش] نام مردانه.

شكري: ناروي بياوانه و زنانه [ش] نام مردانه و زنانه

شكس: شكان [ش] نگا: شكان.

شكست: شكان [ش] نگا: شكان.

شكستوك: له شكان نزيك، كه له و له ني كه له وانه به بكي [ش] شكستني.

شكسته: (۱) له شكري را كردو: (۲) جوړئ خمت: (۳) خه به سني خانو [ش] (۱) لنگر سگست خورده: (۲) خط شكسته: (۳) طاق گنبدي

شكل.

شكستئ: كه كم كردن، له كه مي دان: (له مسال شكستيم هيناوه) [ش] كاستي.

شكل: (۱) بېجم، به جك، نرح، سيما: (۲) وينه، ره سم [ش] (۱) قيافه: (۲) عكس، رسم.

شكل: شكل [ش] نگا: شكل.

شكل كيش: وينه گر، وينه كيش [ش] عكاس، صورت گر.

شكل كيش: شكل كيش [ش] نگا: شكل كيش.

شككنوس: روئوسي، له به روئوسينه وه [ش] روئوسي.

شكنا: مده ست، دوز [ش] مقصود، مرام.

شكوف: پايه به رزي، جه لال، گه و ره بي [ش] شكوه، عظمت.

شكوفه: گولئ دار [ش] شكوفه درخت.

شكوفيانه وه: (۱) گول ده كردني دار: (۲) ناههك وه خئي ناوي به سه را نه كهن [ش] (۱) شكوفه زدن: (۲) آهك و فني كه بر ان اب بزنند.

شكوك: جوړئ هه مرو [ش] نوعي گلابي.

شكوكه: كروئسك، هه رمي كيويه [ش] نوعي گلابي جنگلي.

شكولك: نيخول، نوپكل، تپكول [ش] پوسته، قشر.

شكه: به جكه به رازي دوساله [ش] بچه خوك دوساله.

شكه بهر: ليشكه بهر، ليشكه كه لهك [ش] بنا از سنگ بدون گل.

شكه س: شكست، شكان [ش] شكست.

شكه ست: شكست، شكان [ش] شكست.

شكه ستن: شكائندن [ش] شكستن.

شكه سني: شكاو [ش] نگا: شكاو.

(۱) نگا؛ شلاب؛ (۲) پريك مشت آب.

شلباو: (۱) چلباو؛ (۲) پیل، شه بؤل (۱) گل ولای؛ (۲) موج.

شلبوکوت: ده نگی دارکاری کردن (۱) صدای کتک کاری.

شلبه: (۱) ده نگی که ونئی نمری سدنکین به زه ویدا؛ (۲) ده نگی که وننه ناو ناو؛ (۳) برتی له یلاوی زور جوهره (۱) صدای افندان نرم سنگین بر زمین؛ (۲) صدای در آب افندان؛ (۳) کنابه از بلو بسیار چرب.

شلبه شلب: ده نگی شلبه ی زور (۱) «شلبه» ی بیایی.

شلتاخ: نه شقه له، ده به، گه ز (۱) شلتاق.

شلتاغ: شلتاغ (۱) شلتاق.

شلتاق: شلتاغ (۱) شلتاق.

شلخه: (۱) پوره مینه نگوین؛ (۲) شخل (۱) نسل نوین زنبور عسل؛ (۲) تراکم.

شلدم شلدم: ده نگی ته شک و داوینی تهر (۱) صدای دامان خیس.

شلشل: (۱) نمره نمره؛ (شلشل بيم شیلله به پهنجه کانت)؛ (۲) زور؛ (شلشل کوتا بانم) (۱) آهسته آهسته؛ (۲) هرچه زیاد.

شلفه: پوره، شلخه (۱) نسل نوین زنبور عسل.

شلف: (۱) نژابی ده می نیخ و نوکی زم؛ (۲) شفره ی بهرازا (۱) لبه تیز تیغ و سر نیزه؛ (۲) دندان برجسته گران

شلفت: خوبری و بیکاره، پنی (۱) هرزه بی عرضه.

شلفه: (۱) شلفه؛ (۲) شفره ی بهرازا (۱) نگا؛ شلفه؛ (۲) دندان برجسته گراز

شلق: ده نگی رازانی تراو له ده فردا (۱) صدای جنبیدن آبکی در ظرف.

شلقان: رازانی تراو له ده فردا (۱) جنبیدن و صدا دادن آبکی در ظرف.

شلقاندن: رازاندنی تراو له ده فردا (۱) جنبانیدن آبکی در ظرف.

شلقاو: تراوی له ده فردا هز تندر او (۱) آبکی در ظرف جنبانیده.

شلقه: شلق؛ (لال بيم نابینم له جباو کونسانان / شلقه ی مهشکه بیان بهری به بانان) «سه بی قازی» (۱) نگا؛ شلق.

شلقه شلق: شلقه ی زور (۱) «شلقه» ی بیایی.

شلقباگ: شلقاو (۱) نگا؛ شلقاو.

شلک: (۱) ناسک و نورت؛ (خه باری شلک)؛ (۲) بان مه لاشو، پشه سه؛ (۳) سست و لهش گران (۱) نازک و نرد؛ (۲) آهانه؛ (۳) سست و گران خیز.

شلکاک: شرکاک (۱) پرنده ای است.

شلکردن: (۱) نیر تراو کردن؛ (۲) له دودانی همودا؛ (گوربسی بو شل که با برآو) (۱) غلیظ را آبکی کردن؛ (۲) شل کردن سر ریمان.

شلکردن هوه: (۱) نیر تراو کردن؛ (۲) له نوره بی خاویونه (۱) غلیظ را آبکی کردن؛ (۲) از خشم برگشتن.

شلکوتی مدرگ: دارکاری زور سخت (۱) کتک زدن جانانه.

شلکه: (۱) گوشنی نمری بی نینسک له نندام دا؛ (شلکه زان، شلکه گویی)؛ (۲) مازه و ماسک و نورت، شلک؛ (۳) تدهوشیه کی نازاله (۱) گوشت نرم در اندام؛ (۲) نازه و نازک و ترد؛ (۳) نوعی بیماری دام.

شلکی: (۱) نمری؛ (۲) نانی ساج (۱) نرمی؛ (۲) نوعی نان.

شلکینه: (۱) هه و براری تراو، ربنکه؛ (۲) جورئ چبست؛ (۳) جورئ نانی

چهور؛ (۴) جورئ کوللیره ی به هیلکه و زهرده جیوه (۱) حمیر آبکی؛

(۲) نوعی غذا؛ (۳) نوعی نان روغنی؛ (۴) نوعی نان گرده.

شلمه: گیابه که له ناو ده خلدا ده ژوی و زبانی بو ده خل هه به (۱) گیاهی موزی است که در گندمزار روید.

شلنگ: نروزی گهوره بو نوم، کالبار (۱) خبارجنبر بزرگ.

شلنگ: نهکان به خودان، رابه زین له کار، شنگل (۱) نهکان به خویش

دادن، کار فوق العاده انجام دادن.

شلو: ناوی نه ساف، ناوی لیل، شلوی (۱) آب کدر.

شلوب: (۱) به فرو باران، فورو چلباو؛ (۲) ریوئی چاو (۱) بارندگی و

گل ولای؛ (۲) زفک.

شلویه: شلبوه، بارینی به فرو باران بیکهوه (۱) بارش برف و باران با هم.

شلویه تیار: (۱) حوال و گیز؛ (۲) شنوکه، دنوانه (۱) گیج و ایله؛ (۲) خل، دیوانه مانند.

شلوخه: به ندی کاله، به نی کاله پینج (۱) بند جارن.

شلور: (۱) شلنگ، تروزی زل؛ (۲) هه لوجه هه بسی، حه مشین (۱) نگا؛

شلنگ؛ (۲) شلیل.

شل وشول: بی ناقت، بی نایست (۱) سست و بی ناب.

شل وشه وین: (۱) که سنی گوی به نه کوزی و ریک و پیکي نادا؛ (۲) سب

له کاردا (۱) نامرتب؛ (۲) سست کار.

شل وشیناو: شل و شهوین (۱) نگا؛ شل و شهوین.

شلوغ: شلوق (۱) شلوغ.

شلوغه: بارینی به فرو باران بیکهوه (۱) بارش برف و باران با هم.

شلوق: شلوق؛ (به کوردی پینت بلیم حالت شلوقه / دوی جی که ونوی

به م گورگه لوتفه) «جه نایی مه لا» (۱) نگا؛ شلوق.

شلوق: (۱) پهریشان، بی سه و به؛ (۲) سست، ناپنسه و (۱) بی

سر و سامان؛ (۲) سست و نامحکم.

شلوقبون: (۱) پهریشان حال بون؛ (۲) شینانی ولان، پشپوه و نازاوه؛

(دنباکه شلوق بوه) (۱) پهریشان حال شدن؛ (۲) آشوب بر پاشدن.

شلوق کردن: (۱) شینانیدن؛ (۲) هاروهاجی کردن (۱) آشوب بر پا

کردن؛ (۲) شیطنت و شلوغ کردن.

شلوقیان: یشتوینی، نازاوه (۱) آشوب و بلوا.

شلوقی کردن: شلوقی کردن، هاروهاجی (۱) شلوغ کردن، شیطنت

بچه ها.

شلوکوت: (۱) زور ماندو؛ (۲) هیز بی نهماو؛ (نی دا شلوکوت بوم نه هات،

هیندم لی دا شل و کوتم کرد) (۱) بسیار خسته؛ (۲) بی نا، بی رمق.

شلومل: جوانی لهش نمرم و نیان (۱) زیبایی نرم اندام رعنا.

شلوملو: زه و بینی روز نمرم بو کیلان (۱) رعین رراعی نرم.

شلوول: (۱) سست و نمرم؛ (۲) شلومل (۱) وارفته، شل و ول؛ (۲) خرامان و رعنا.

شلوی: شلو، لیل (۱) آب کدر.

شله: (۱) شوی تراو؛ (۲) خورشتی گرا؛ (۳) جورئ جیتی پشپند (۱)

آش آبکی: (۲) خورش: (۳) نوعی قماش.
شله: شل [] نگا: شل.

شله پ: خلیسك [] لغزش.

شله به ته: شل و شهوق [] نگا: شل و شهوق.

شله بین: خلیسكان [] لغزیدن.

شله تین: ناوی شله و کهرم، ناوی توان سارد و داخ [] آب ولرم.

شله جاف: گیاه که [] علفی است.

شله جاو: ورد جاوینی خوردن [] خوب جویدن.

شله حه می حه می: وشه می نیز و شه به پیاری سست و پخمه [] کلمه استهزا به آدم سست کار.

شله خته: کار له ده سست نه هانو [] بی کاره.

شله ژان: (۱) راجه نین: (۲) شیوان و شکهوه هاوینشن [] (۱) بکه خوردن: (۲) درهم برهم شدن.

شله ژاندن: رانله کاندن، رانله قاندن [] نگا: رانله کاندن.

شله ژاو: (۱) رانله کاو: (۲) وهنگ بی نهماو له ترسان بان له خه بهری ناخوش [] نگا: رانله کاو: (۲) رنگ باخته از ترس یا از خبر بد.

شله ژه: (۱) راجه نین: (۲) لبکدران و نیکه ل بیکه لی [] (۱) بکه: (۲) درهم برهمی.

شله ژین: شله ژان [] نگا: شله ژان.

شله ژبو: شله ژاو [] نگا: شله ژاو.

شله شاری: شارستانی بی کاره و خویری [] شهروند بی هنر.

شله شل: نمره نمره، هیدی هیدی [] نرم نرمک، سلانه سلانه.

شله قان: شلقان [] نگا: شلقان.

شله قاندن: شلقاندن [] نگا: شلقاندن.

شله قانن: شلقانن [] نگا: شلقانن.

شله قاو: شلقاو [] نگا: شلقاو.

شله قاورمه: شویکه له گوشت و کشمش و سلانه [] آسانی است.

شله قیان: شلقان، شله قان [] نگا: شلقان.

شله قین: شلقان، شله قان [] نگا: شلقان.

شله قین: (۱) ناو له ده فردا بزوین: (۲) تیکه وه درو شیوین [] (۱) نکان دهنده آب در ظرف: (۲) درهم برهم کننده.

شله ک: (۱) شیوی تراو: (۲) شلکینه [] (۱) آش آبکی: (۲) خمیر آبکی.

شله مار: جوژی ماره [] نوعی مار است.

شله مره: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعثان و بران شد.

شلی: (۱) سستی: (۲) نهزی: (۳) روزانی بارانی [] (۱) سستی: (۲) خسی: (۳) روزهای بارانی.

شلیا: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [] از روستاهای و بران شده کردستان توسط بعثان.

شلیت: (۱) شربت: (۲) نه نافی جلکان [] (۱) نگا: شربت: (۲) طباب رخت.

شلیتک: شربت [] نگا: شربت.

شلیز: (۱) گولیکی سووی نال بان زهردی پیاله ناسایی سه ره و نخون: (۲) مدینه دیکه له کوردستان: (۳) زاوه بو زنان: (۴) ده خلی نه گنم نه جو [] (۱) لاله سرنگون: (۲) ناحیه ای در کردستان: (۳) نام زنانه: (۴) غله ای میان گندم و جو.

شلیزه: گولی شلیز [] لاله سرنگون.

شلیخان: پلیخان [] له شدن.

شلیخانن: پلیخانن [] له کردن.

شلیقیانگ: پلیخاوه [] له شده.

شلیقیان: پلیخانه وه [] له شدن.

شلیک: تغه زه وینه، گیاه که بهرنگ ده گری له توی سور ده کا [] نوت زمینی، توت فرنگی.

شلیل: گولی شلیزه [] لاله سرنگون.

شلیل: نه گنم نه جو [] غله ای میان گندم و جو.

شلیم: سهر کلاره ی له بهن [] سرپوش بافته شده.

شلیوه: شلوفه [] نگا: شلوفه.

شلیویان: یشیوی و نازاوه [] آشفتنگی.

شم: بیتی بادا نه وه و رانای خوبی: (خوشم دیم، نوشم نازه حهت کرد) [] حرف عطف و ضمیر منکلم، هم.

شما: موم، شهم [] شمع.

شما دان: موم دان [] شمع دان.

شمار: زمار [] شمار.

شماردن: زماردن [] شمردن.

شمارون: مبه رون [] موم و روغن باهم.

شماره: زماره [] شماره.

شمال: لاری جوان جاگو ناکار به سه نند [] جوان خوش قیافه و خوش اخلاق.

شمام: گندزوری چکولعی پر به مشت و خال خال [] دستنبو.

شماموک: شمام [] دستنبو.

شمتن: جه بدش، زه بدش، هه نی، شفتی، ژه بدش، شوئی [] هندوانه.

شمتمو: شمتن، شوئی، هه نی، زه بدش [] هندوانه.

شمشی: شمتو، شوئی، هه نی [] هندوانه.

شمشی تالک: گوزالک [] هندوانه ابو جهل.

شمخال: قرمه، تغه نگی شینکی [] فنگ سر پر.

شمراخ: داری لک و بوپ بر او، داری به خنه کراو [] درخت کاملاً هرس شده.

شمستی: شمتو، شوئی، هه نی، زه بدش [] هندوانه.

شمش: (۱) جمرگی سی، سیه لاک: (۲) سیل [] (۱) ربه، شش: (۲) سپرز طحال.

شمشات: مشت و مال دراو [] صاف و صیقل داده شده.

شمشاد: داریکه [] درخت شمشاد.

شمشال: (۱) بلویری کازا: (۲) داری شمشاد [] (۱) نی لیک فلزی: (۲) درخت شمشاد.

شمشك: نطق تفهله، پاپوچه □ دم بایی، كفش بچگانه.
شمشوله: گوندبكه له كوردستان به عسی ویرانی کرد □ از روستاهای
ویران شده كوردستان توسط بعثیان.
شمشه: (۱) داری راسته‌ی به نایی؛ (۲) ماله كیشانی سواخ □ (۱) شمشه
بنایی؛ (۲) ماله كشی كاه گل.
شمشه کاری: ماله كیشانی سواخ □ ماله كشی كاه گل.
شمشیر: شمشیر □ شمشیر
شمشیر: (۱) شور، شیر، نبخی در زری نیز بوشه؛ (۲) ناوی گوندبكه
له لای باوه □ (۱) شمشیر؛ (۲) نام دهی است.
شمشیر كول: گوندیكی كوردستانه به عسی كاولی کرد □ نام روستایی
در كوردستان كه توسط بعثیان ویران شد.
شمشیره: (۱) پارچه‌ی له گولیهی ده رگا، كلبلی گوله؛ (۲) نام رازكه له
نیره‌ی هوجاردا □ (۱) كلبند كلون چویی؛ (۲) ایزاری درخیش.
شمشیله: شمشیره □ نگا: شمشیره.
شمقار: مه‌لبکی زاوكره له باز به‌هیزنرو جوانز □ شقار، سنقر.
شمك: سوكه بیلاو، سول □ موزه سبك، دمبایی.
شملی: (۱) كاخلی، گیاه‌کی لاسك سبی ده سجنه گولبکی زه‌ده‌ده كا به
كولبره‌ی ده‌كه‌ن؛ (۲) گیاه‌کی شبنه له وینجه ده كا له سه‌وزیجات
حه‌سابه؛ (۳) دوانی بنگه‌وه نوسا، سنگله بهره‌كه‌نه؛ (۴) قوماشبكه □
(۱) كاجیره؛ (۲) شنبلیله؛ (۳) دوتای بهم چسبیده، جفی؛ (۴) نوعی
پارچه.
شملی براكه: دوانی پنگه‌وه نوسا، سنگله بهره‌كه‌نه □ جفت بهم
چسبیده.
شملی بهره‌كه‌ته: شملی براكه □ جفت بهم چسبیده.
شمورنك: كه موسكیده، پازیکی كه‌م □ جزئی از كل.
شموركه: لچ و لیو؛ (شموركه‌ی داژنبوه) □ لب و لوجه.
شموز: چه‌موش، سل، ره‌وه‌ك □ چموش.
شمه: لیو، حون، نه‌نگو، هنگ، همد □ شما.
شمه‌ك: شمه‌ك، شتومه‌ك □ رخت و اثاث.
شن: (۱) خن، ده‌نگی هه‌ناسه‌دانی ماندو؛ (۲) ناسه، ناره‌زو؛ (نه‌فسم بو
هوا ده‌شنی) □ (۱) هن، صدای نفس خسته؛ (۲) اشنباق.
شناخ: شمراخ □ نگا: شمراخ.
شناس: ناشنا، ناسباو □ آشنا.
شناسایی: ناسبن، ناشنایی □ شناسایی.
شناسنامه: پیناس □ شناسنامه.
شناسی: ناشنایی، ناشنابه‌نی □ شناسایی.
شناسییار: ناشنا □ آشنا.
شناسین: ناسبن □ شناختن.
شناو: (۱) سو بایی، مه‌لوانی؛ (۲) جورئ وهرزسه؛ (۳) شكارنه □ (۱) شنا،
شناگری؛ (۲) بگی از ورزشها؛ (۳) نگا: شكارنه.
شناوه: پارچه‌ی هوی چكوله بو چاندن □ فطعه‌زمین كوچك برای كشت.
شندر: ریشال ریشال، بزگور و تینال □ تكه پاره‌ی بریز بزر شده.

شندل: به‌هوا هه‌لواسراری به نه‌كه‌نه‌ك □ معلق در نوسان.
شندوخا: گوندبكه له كوردستان به عسی ویرانی کرد □ از روستاهای
ویران شده كوردستان توسط بعثیان.
شندوك: زورهان □ پیر لكته.
شندول: گوله، میزدی ژنی جوان، وشه‌بكه بو تیزو تانه ده‌گورئ □
كلمه‌ی استهزا به شوهر زن خوشگل.
شندی: (۱) فیل و گزی؛ (۲) چیمان دیت؛ (۳) حبله و نیرنگ؛ (۲) چه‌ها
دیدیم؟
شندی مندی: حبله و حه‌واله □ مكر و نیرنگ.
شنگ: جنبك، بان مه‌لاشو، پشه‌سه‌ر □ آهیانه.
شنگی: ده‌سینه‌چله □ افرزته.
شنگ: (۱) زور، هیز، نافه‌ت؛ (۲) نه‌سینگ، نه‌سپنگ؛ (۳) شینكه‌ی كه‌م
كه دانئ و لاخی لی گیر نایی □ (۱) نیرو؛ (۲) گیاه شنگ؛ (۳) سبزه‌كم
برآمده.
شنگار: مه‌لبندبكه له كوردستان كه جئ به‌زیدیه‌كانه □ منطقه‌ای در
كوردستان كه موطن بزیدیان است.
شنگال: (۱) شنگار؛ (۲) كه‌لانه، جورئ كولبره‌ی پیازو پیچك ده‌ناوكر او
□ (۱) نگا: شنگار؛ (۲) نوعی غذا.
شنگز: شر و دزباو، بزگور □ كه‌نه‌باره.
شنگروشمیوال: خرت و پرت، شره‌یره □ خرت و پرت بی ارزش.
شنگل: شلنگ، نه‌كان به خودان □ نكان به خوددادن در كار.
شنگین: (۱) ده‌نگی هیدی و له‌سه‌رخو؛ (۲) ده‌نگی به‌رزو بلند □ (۱)
صدای آرام؛ (۲) صدای بلند.
شنو: (۱) سروه، كزه‌با؛ (۲) هانتی كزه‌با؛ (۳) لهرین به با؛ (۴) شاركه له
كوردستان؛ (۵) وهرزشیكه □ (۱) نسیم؛ (۲) وزیدن نسیم؛ (۳) خرامیدن
از نسیم؛ (۴) شهری است در كوردستان، اشنبوه؛ (۵) ورزش شن.
شنه: (۱) سروه؛ (۲) هانتی سروه؛ (۳) لهرین به سروه؛ (۴) ده‌نگی توندی
هه‌ناسه‌دان، خنه □ (۱) نسیم؛ (۲) وزیدن نسیم؛ (۳) خرام از نسیم؛ (۴)
هن، صدای نفس خسته.
شنه‌با: شنه، سروه □ باد ملایم، نسیم.
شنه‌شن: (۱) هاشه‌ی بای سروه؛ (۲) خنه‌خن؛ (۳) ده‌نگی هه‌ناسه‌ی زور؛
(دروئه نه‌شنه‌شن نارد پیژانه و گیان كیشان) □ (۱) صدای وزیدن
نسیم؛ (۲) تنبلی كردن؛ (۳) هن هن كردن از خستگی.
شنه‌فتن: نه‌ژنه‌ون، ژنه‌وتن، بیستن □ شلبدن.
شنه‌وا: گوئ بیس، بیسه‌ر □ شنوا.
شنه‌وتن: شنه‌فن، بیستن □ شنیدن.
شنیا: دوگوندی كوردستان بهم ناوه به عسی كاولی کرده □ دو روستا به
این اسم در كوردستان توسط بعثیان ویران شده است.
شنیوار: تمواو ویران □ درب و داغان، بكلی ویران.
شنیواره: شنبار □ نگا: شنبار.
شنیان: (۱) هه‌لكردن، بای سروه؛ (۲) لهرینه‌وه له‌بهر با؛ (۳) بیكه‌نینه،
ساوا؛ (۴) ناره‌زو كردن، تاسه‌كردن □ (۱) وزیدن نسیم؛ (۲) خرامیدن

از نسيم: (۳) خنده نوزاد؛ (۴) آرزو كردن.

شنين: شيبان [ش] نگا: شنيان.

شنيينه وه: (۱) لهرين له پير يا؛ (۲) تر يقانه وهی منالی ساوا [ش] (۱) خراميدن از نسيم: (۲) خنده نوزاد.

شو: (۱) شان، مل؛ (۲) ميردی ژن؛ (۳) خهرېشته، باني به ناق و له خشت؛ (۴) شف، نول؛ (۵) ههنگو بښي نه بالټوراو؛ (۶) کبلانی زهوی؛ (۷) زهوی کبلدراو [ش] (۱) کتف؛ (۲) شوهر؛ (۳) خرېشته، طاق خشتی؛ (۴) ترکه؛ (۵) عسل يا موم؛ (۶) شخم؛ (۷) زمين شخم زده.

شو: (۱) ده قی پارچه و کونال، دهق؛ (۲) کبلانی زهوی؛ (۳) زهوی کبلدراو؛ (۴) شنن؛ (۵) ترمایي، نم، شه، نه ره شووع؛ (۶) چون، رویشن؛ (نامو شو)؛ (۷) شوب، شوین؛ (۸) نه اندازه و ژمار؛ (له شو ده رجوه) [ش] (۱) آهاز؛ (۲) شخم زدن؛ (۳) شخم زده؛ (۴) شست وشو؛ (۵) نم؛ (۶) شدن، رفتن؛ (۷) رد، اثر؛ (۸) شمار، اندازه.

شوار: (۱) شنن؛ (۲) پت دانی ره گ، چلکدان [ش] (۱) شست و شو؛ (۲) نبض.

شوار کردن: بالاو، چل شنن [ش] رخنشویی.

شوارگرتن: پنی ره گ ژماردن [ش] نبض گیری.

شواره: گوندېکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [ش] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

شواش بېنک: (۱) داریکه؛ (۲) جوړی هه نجبر [ش] (۱) درختی است؛ (۲) نوعی انجیر.

شوال: شالوار [ش] شلوار.

شوالک: نول، لکی داری بر اوی باریک [ش] ترکه بید.

شوان: (۱) ششان؛ (۲) ناره بو پباران؛ (۳) ناوچه به کی جه ننگوندي له کوردستان به عسی ویرانی کردن [ش] (۱) چوپان؛ (۲) نامی مردانه؛ (۳) منطقه ای شامل چند روستا در کوردستان که بعثیان ویران کردند.

شوانانه: شعر نه شوانی، مزی شوان [ش] مزد چوپانی.

شوان خاپین: شقان خاپین [ش] شیان فریك.

شوان خه له تین: شقان خاپین [ش] شیان فریك.

شوانشوان: باز به کی منالانه [ش] بکی از بازیهای کودکان.

شوانشوانه کی: شوانشوان [ش] نگا: شوانشوان.

شوانکاره: (۱) مالآت به خبو کردن به نبوه بی؛ (۲) که سنی کاسی هه هر شوانبه؛ (۳) هوزیکی گه وره له کورد؛ (۴) گیاه کی زور بون خوشه [ش] (۱) پرورنده دام که نصف دام را سهمیه می گیرد؛ (۲) کسی که همیشه کارش چوپانی است؛ (۳) عشیره ای در کوردستان؛ (۴) گیاهی خوشبو است.

شوانه: گوندېکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [ش] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شوان هه له خه له تینه: شقان خاپین [ش] شیان فریك.

شوانی: ناگاداری له مهر و مالآت له ویران دنیان [ش] چوپانی، شپانی.

شوانیتی: کاری شوان [ش] شپانی، چوپانی.

شوب: جبهگی پا له زوین، شوین پا [ش] رد، اثر.

شوبات: دوهه مین مانگی خاج په رستان. له دهی ژبه ندانه وه نا دهی ره شه مه [ش] ماه فبریه، فوریه.

شوباش: شاباش [ش] نگا: شاباش.

شوبانیر: مه کوی دزان، بتکی دزان [ش] مقر راهزنان.

شوباو: جیشنی تراو [ش] شوربا.

شوبرا: برای مزرد [ش] برادر شوهر.

شوبراژن: ژنی شو برا [ش] ژن برادر شوهر.

شوبرین: (۱) کبلانی زهوی، گاسن لبدانی زهوی؛ (۲) نول برین [ش] (۱) شخم زدن؛ (۲) ترکه بر بدن.

شوبرین: کبلانی زه مین [ش] شخم زدن.

شوبسه: (۱) بو دونه وه، له هوش چون؛ (۲) جانوه ریکی وردی ره شه به گه زوی داروه ده نبش و خرای ده کا، شوکه [ش] غش، اغما؛ (۳) سنه درخت.

شوپ: (۱) شوب، شوین پا؛ (۲) زلله؛ (۳) به لعی ده دست له سه ری شنن دان؛ (۴) پاروی زل؛ (۵) ژیرده رانه ی درگا، داری ژیرده رانه [ش] (۱) اثر، ردیا؛ (۲) سیلی؛ (۳) با کف دست بر چیزی زدن؛ (۴) لقمه درشت؛ (۵) عنبه، آسانه در.

شوپا: سامورته، سامونه [ش] فترک.

شوپاژو: سپور له چی بی ناسین دا، شوین هه لگر [ش] دیگر، ردشناس.

شوباو: شوباو [ش] شوربا.

شوپایی: باشکو، شتی که به بدن سامورته وه به سترایی [ش] چیزی که به فترک بندند.

شوپهگر: شوباژو [ش] ردگیری، ردباب.

شوپه لگر: شوباژو [ش] ردگیر، ردباب.

شوت: شیر، شیر ی خوارده وه [ش] شیر مایع.

شوت: (۱) دروی هه لبه سنه: (شات و شوت)؛ (۲) داروکی سه ریژ له بازی منالاندا که ده بهاوین و ده جه هی؛ (۳) مشنی ناواله له بازی منالاندا؛ (۴) حولی، لوس و صاف؛ (۵) زرنک، وشبار [ش] (۱) گزافه؛ (۲) چوبکی نوک نیز در بازی کودکان؛ (۳) مشت باز در بازی کودکان؛ (۴) صاف و هموار؛ (۵) زرنک و باهوش.

شوتانی: شوت بازی، داروکه هاو بشن و چه قانندن [ش] چوبک بازی، نوعی بازی کودکان.

شوتراو: شترا، شردو [ش] شسته.

شوتک: جوړی که مهربه ندی له ناو رېشم چنراو [ش] نوعی کمر بند.

شوتک: جبهگی خو شتن له مالاندا [ش] جای آب تنی در خانه.

شوتوکوت: پیدا مالین و لبدانی له نکاو [ش] کتک زدن ناگهانی.

شوته: قسه ی هه لبه سنه [ش] گزافه.

شوتی: شرد، شتی، ششتی [ش] ماضی شستن، شست.

شوتی: گیای شبردار [ش] گیاهان شبردار.

شوتی: شفتی، چه به ژ، زه بهش، هلی، شمن، شمتی، شمنو، زه بهش [ش] هندوانه.

شوتيله: خوشبلك، گیاه کی شبرداره [ش] گیاهی است شبردار.

شوران: (۱) رابه‌زین به نۆزه‌بی: (۲) سنن: (۳) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد: (۱) شوریدن: (۲) شستن: (۳) نام روسنایی در کردستان که توسط بعثبان ویران شد.

شوران: ناری ناوچه و گوندیکه له کوردستان: (۱) نام ناحیه و دهی در کردستان.

شوراو: (۱) ناوی سویر: (۲) به ناو خاونهوه کراو: (۱) آب شور: (۲) سننه.

شوراو: ناوی باران که له بانهوه ده‌رزئی: (۱) آب باران که از بام ریزد. شوراوگه: جینگه‌ی پندهانتی ناوی بارانه: (۱) جای ریزش آب باران از بالا.

شوراوه: خاونهوه کراو به نار: (ده‌ئیی برنجی شوراوه‌به): (۱) سنسن و شو داده شده.

شوراوه: (۱) گولنگه‌ی سوژی سه‌روهنج: (۲) بهره‌نگی گواره: (۳) رزانی ناوی باران له بانهوه: (۱) شرابه: (۲) آویزه گوسواره: (۳) ریزش آب باران از بام.

شوراوهوه: شوراوه: (۱) سنسنه شده.

شوربا: (۱) جیشتی تراو: (۲) قسلاو: (۱) شوربا: (۲) آب آمیخته با آهک.

شورباریز: به قسلاو دازاو: (۱) با آهک ساخته شده، دوغاب ریز. شورباو: شوربا: (۱) نگا: شوربا.

شورباریز: شورباریز: (۱) نگا: شورباریز. شوربون: داهانن، بهره‌نزمی بون، بهره‌خواربون: (نهم لکه شور بوه)

: (۱) فروهشنگی.

شوربوسنهوه: (۱) داهاننهوه: (۲) له‌باندی بهره‌خوار هانن: (۱) فروهشنگی: (۲) از بالا به پایین آمدن.

شوربه: شوربا: (۱) نگا: شوربا.

شورت: (۱) چرکه‌ی دلۆپه: (۲) نونکه: (۱) صدای چکه: (۲) شورت.

شورتان: خبگه، پینسنه، هیزه: (۱) خبگه.

شورتان: (۱) به‌نبری خبگه: (۲) خبگه، هیزه، پینسنه: (۱) پنیر آگنه خبگ: (۲) خبگ.

شورتک: شوتک: (۱) جای آبتنی در خانه.

شورتکه: (۱) شوتک: (۲) شونک: (۱) نگا: شوتک: (۲) نوعی کمر بند.

شورجه: (۱) سنی گوندی کوردستان به‌ناوه‌ن به‌عسی ویرانی کردن: (۲) چبشتی به‌به‌سپل، شیوی قوراو: (۱) نام سه روستای کردستان که بعثتا ویران کردند: (۲) آش غوره.

شورجه: ناوچه و گوندیکی کوردستانه به‌عسی ویرانی، کردن: (۱) منطقه و روسنایی در کردستان که بعثبان ویران کردند.

شورجه: قه‌لا، قه‌لات: (۱) فلهه.

شوردراو: به ناو خاونهوه کراو، شوراو: (۱) سنسنه.

شوردراوه: شوراوه، دانه‌ویله‌ی له‌ناو شوراو: (۱) حومات سنسنه شده، شوردن: (۱) سنن: (۱) شستن.

شوردنهوه: سننهوه، شردنهوه: (۱) شستن حومات.

شوتین: چیشنی شیر برنج: (۱) شیر برنج.

شوتینه: نارده‌برنج و شیر کولار، فرنی، محه‌لله‌بی: (۱) فرنی.

شوتبه‌کوله: زه‌به‌شی جکوله‌ی گه‌یشتو: (۱) هندوانه کوچک رسیده.

شوخ: (۱) جوانی ریک و پینک: (۲) سپیندار: (۳) شاخ‌تی‌هه‌لدان: (۴) قسه خوشی گالنه‌کمر: (۱) زیبای شیک: (۲) سیدار، تیریزی: (۳) شاخ زدن: (۴) آدم شوخ طبع.

شوخل: کار، شوغل: (۱) کار، شغل.

شوخ و شه‌نگ: دل‌بهری جوان و ریک و پینک: (۱) شوخ و تنگ، خوشگل شیک پوش.

شوخی: (۱) جوانی و ریک و پینکی: (۲) هه‌نه‌ک، گالنه: (۱) زیبای و دل‌ربایی: (۲) مزاح، شوخی.

شودار: (۱) نهرشووع‌دار، نمدار: (۲) دهق دراو، که نهره‌لی دراو: (۱) نمناک: (۲) آهارزده.

شودان: به‌میرددان: (۱) شوهردادن.

شودان: ده‌قاق لیدان: (۱) آهارزدن.

شور: (۱) پهریشان، له‌کارکه‌ونو، شر: (حالم شوره): (۲) ده‌نگی رزانی ناو: (۱) پهریشان حال و از کار افتاده: (۲) صدای ریزش آب.

شور: (۱) سویر، له‌نامی خوئی، سویر: (۲) له‌پاش و شه‌واتا: شردن: (بهره شورم کرد): (۳) باشگری به‌وانا: نه‌که‌سه‌ی ده‌شوا: (جلشور): (۴)

ره‌وانی زگ: (زگه‌شوره‌مه): (۵) سوزه‌ی ده‌رون، خه‌می نه‌فین: (سهر که شوریکی نه‌بی من زگه‌نالتم بوچه) «مه‌حوی»: (۶) بهره‌به‌کی

گورانی: (۷) گیاه میوه‌ی له‌ناو سرکه‌و خویناوک‌دا هه‌لگیراو: (۱) شورمه: (۲) پسوند به معنی شستن: (۳) پسوند به معنی شستن و شو

کننده: (۴) اسهالی: (۵) سوزدرون: (۶) دسنگاه شوردر موسیقی: (۷) گیاه و میوه‌نگهداری شده در آب نمک و سرکه مانند خیارشور.

شور: (۱) داهیلراو: (۲) جوان جاک: (شسوره‌زن): (۳) کارامه و جالاک: (شوره سوار): (۱) فرو هشته: (۲) زیبای خوش قد و قامت: (۳) چاپک.

شور: (۱) شمشی: (۲) شفر، جویری که له‌کبوی، فله‌گیزه: (۳) سویر: (۱) شمشی: (۲) نوعی کل کوهی: (۳) شورمه.

شورا: به ناو خاوین کرايهوه: (۱) سنسنه شدن.

شورا: دیوار به دوری مال‌و‌باغ و بیستان‌دا، سور: (۱) بارو، حصار.

شوراب: په‌لکه داره نرینی خوئی کراوی و شک کراویو زستان: (۱) برگ مو نمک سود برای زمستان.

شوراب: گوی سوانه‌ی گیشه‌گیا بو‌ناوه‌زود‌ه‌کردن: (۱) محل آبریزگاه در نوده‌علوفه.

شورابه: (۱) گولنگه‌ی سه‌روپوزی شورزه‌بو: (۲) ناوی بارانی له سه‌ربانهوه زراو: (۳) دیمه‌نی هه‌وری نه‌وی و باران زیز: (شورابه‌ی

دباره): (۱) شرابه، منگوله‌آدور سه‌ر آویزان: (۲) آب باران که از بام ریزد: (۳) منظره‌ایر باران‌زا از دور.

شوراخ: (۱) زه‌وینی شوره‌کات: (۲) زه‌وینی که هیچ به‌هه‌ر نادا: (۱) شوره‌زان: (۲) زمین غیر حاصلخیز.

شورش: (۱) زاپیزی کومه‌لی: (۲) کبسه و هه‌راو نازاوه [۱] قیام گروهی، انقلاب: (۲) شورش.

شورش‌گیژ: که‌سی که له زاپه‌زینی گهل دزی ده‌سه‌ل‌انداز به‌شداره [۱] انفلابی.

شورک: (۱) شمشیره، ده‌شنه‌ندوی هه‌وجاز: (۲) خواری و خبیج: (۳) پلوسک [۱] (دسنگیره‌خیش: (۲) کج و کوله: (۳) ناودان.

شورکه: (۱) سورنک: (۲) سویرکه، کاکله بادام و نوشونی و کدوی سویرکراو [۱] جای آب نئی در خانه: (۲) آجیل.

شورکی: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شورگه: (۱) شورنکه، سونک، شورنک: (۲) جیگه‌ی جل شونن [۱] (۱) جای آبینی در خانه: (۲) جای رختشویی.

شورگه، شورواگه [۱] نگا، شورواگه.

شورگه: شیرگه، وه‌سنای شیر و خه‌نچدر ساز [۱] شمشیری.

شورمه‌زه: نوکی سویری کولاو [۱] نخود شور پخته.

شورناخ: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شوروا: شوربا [۱] نگا، شوربا.

شورواریز: شورباریز [۱] نگا، شورباریز.

شوره: شور، ده‌نگی ززانی ناو [۱] صدای ریزش آب.

شوره: (۱) ماکه‌ی بازوت: (۲) بازوت: (۳) کزیزی سهر [۱] ماده‌ی باروت: (۲) باروت: (۳) شور سر.

شوره: شوروا، ززانی ناوی بارانه له بانهوه [۱] نگا، شوروا.

شوره: (۱) سور، شورا، وارش: (۲) عارو نه‌نگ [۱] (۱) بارو، حصار: (۲) ننگ و عار.

شوره‌بی: شه‌نگه‌بی، جورئی داری که لکه‌کانی شور ده‌بنهوه [۱] بید مجنون.

شوره به‌پکه: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده‌ی کردستان توسط بعثیان.

شوره‌ت: ناوبانگ [۱] شهرت.

شوره‌تو: جورئی داره‌تو که لکی سهر به‌ره‌وخوار جه‌ماون [۱] نوبت مجنون.

شوره‌زار: شامات [۱] شوره‌زار.

شوره‌زنی: زنی جوان و به‌حورمه‌ت [۱] زن زیبا و محترمه.

شوره‌زه‌ردکسه: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده‌ی کردستان توسط بعثیان.

شوره‌سوار: چاپک سوار، سوکه‌له‌سوار [۱] سوار کار ماهر.

شوره‌شور: ده‌نگی ززانی ناو به‌شونین به‌کا [۱] شرشر آب پیاپی.

شوره‌شور: شوره‌شور [۱] شرشر آب پیاپی.

شوره‌ک: (۱) شوره‌کات: (۲) برینی له وه‌جاخ کویر [۱] (۱) شورزار: (۲) کتابه از اجاق کور.

شوره‌کات: شامات، شورزار [۱] شورزار.

شوره‌لاو: لاوی جوان چاک [۱] جوان خوش هیکل و رعنا.

شوره‌بوگ: داهاتو، داهیل‌دراو [۱] فروه‌شنه.

شوره‌بوون: داهاتن، داهیل‌ران [۱] فروه‌شنگی.

شوره‌ودبو: شوره‌بوگ [۱] فروه‌شنه.

شوره‌ه‌نگیو: شیر وه‌شینی کارامه کرده [۱] شمسیر زن ماهر.

شوره‌یی: عه‌بب، نه‌نگ، شوره [۱] ننگ، عار.

شوریاگ: شوروا، به‌ناو خاوینه‌وه کراو [۱] شسنه.

شوریان: شوران، شنن [۱] شستن.

شوریاو: شوریاگ [۱] شسته.

شورین: شنن، شوریان [۱] شستن.

شورینه‌وه: شورانه‌وه، شردنه‌وه، شینه‌وه [۱] شستن حیوانات.

شوز: سوز، سوتان، سوز: (ناگر دشوزه، دل دشوزه) [۱] سوز.

شوز: (۱) جفز: (۲) خه‌نی له‌سدر و سنان بو‌هاویشینی مت بو‌ناو جفز له کابه‌ی جفزن‌ده‌ه، جوز: [۱] (۱) داره: (۲) خطی قراردادی برای نشانه‌گیری در یکی از بازیه‌های محلی.

شوز: ورتکه‌به‌ردی به‌کونک شکب‌راو [۱] ریزه‌سنگ شکسینه.

شوزن: سوزن [۱] جوالدوز.

شوز‌نازن: سوز‌نازن [۱] با جوالدوز سوراخ سوراخ کردن.

شوزی: (۱) زوزو، زوزی، زوزو، زوشک، زینسک: (۲) نپزای پهن‌ر [۱] (۱) جوجه تیفی: (۲) نپزاب پهن‌ر.

شوستوشو: شنن [۱] شست و شو.

شوستوشودان: (۱) شته‌وه: (۲) برینی له جوبن پیدان و سوک کردن [۱] (۱) نگا، شته‌وه: (۲) کتابه از دشنام دادن و رسوا کردن.

شوستوشوده‌رئان: برینی له جوبن پیدان و ئابرو بردن [۱] کتابه از دشنام زیاد دادن و رسوا کردن.

شوسته: ریگی خون‌کراو شه‌قامی پان [۱] جاده‌ی اصلی، شوسه.

شوسوشو: شوستوشو [۱] شست و شو.

شوسه: شوسنه [۱] جاده‌ی شوسه.

شوسه‌وه: تولی سه‌به‌نه‌جنی [۱] ترکه‌ی سبدبافی.

شوسیه‌خ: جلوره [۱] دنگاله.

شوش: (۱) شاش، به‌ه‌له‌جو: (۲) بیرو هوش: (۳) تافگه، ناوه‌ل‌دیر: (۴) جوش، وشه‌ی راه‌ساندنی کهر و ئیستر [۱] (۱) اشنباه کار: (۲) هوش: (۳) آبخار: (۴) هُش، کلمه‌ی نگه‌داشتن الاغ و سنور.

شوش: (۱) باریکی رنک و جوان: (۲) بالاجوان: (۳) گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] (۱) باربک و هموار: (۲) فدو قامت زیبا: (۳) از روستاهای ویران شده‌ی کردستان توسط بعثیان.

شوشیان: برازاوا [۱] ساغدوش.

شوشتن: شتن، شردن، شوتن [۱] شستن.

شوشک: سوسک، سوسکه، سوسکه [۱] نپهو.

شوشکه: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده‌ی کردستان توسط بعثیان.

شوشو: سبیل [۱] طحال.

شوشویه‌هر: جه‌رگ و ناو [۱] جگر و دل و قلو.

شوقدان: (۱) بر بقه دان: (۲) تیشك دان: (۳) كه لله لیدانی حەبوان (۱) درخشیدن: (۲) پرنو دادن: (۳) با كەمزن حەبوان
شوقدانەوه: تیشك گەزاندنەوه، تیشك دانەوه (۱) انعكاس پرنو.
شوقل: (۱) بۆلكە. گاکۆز: (۲) بۆرگ (۱) گیاه خلر: (۲) تاول.
شوق لیدان: نئی هەلدانی حەبوان بە سەر (۱) با كۆلە زدن حەبوان.
شوق و شەبهق: تیشك و تیشك دانەوه (۱) درخشش و انعكاس پرنو.
شوق وەشاندن: نینەلدانی حەبوان بە كه لله (۱) كۆلە زنی حەبوان.
شوق وەشین: حەبوانی كه بە سەرد، خەلك هەلدەدا (۱) حەبوان كۆلە زنی.
شوق هاویژ: شوق وەشین (۱) حەبوان كۆلە زنی.
شوق هاویشتن: شوق وەشاندن (۱) كۆلە زنی حەبوان.
شوقە شوقە: شوژو داھیلراو دە كاتی بزۆننا (۱) فرو وەشنە در حال نوسان.
شوق هەلدان: شوق هاوېشتن (۱) كۆلە زدن حەبوان.
شوك: (۱) گەزوی مازو: (۲) شوبە، بەلەبەك، درەختە: (۳) دوشاوا: (۴) دۆك.
دۆكە. بەلەبەك، گەلای مینو سەبی هەلدە گیزی (۱) گزانگین كەرخت
مازواج: (۲) شنه: (۳) شپەرە انگور: (۴) سەبەك برگ مو.
شوك: خزنوك (۱) گیاهی است.
شوكر: سەس (۱) شكر، سەس.
شوكرانە: خیردان بە هەزاران لە مزگینن زوداوی دل خوشكەر (۱)
مزدگانی خبیر بە در مقابل رویداد خوب.
شوكرانە بۆن: (۱) رازی بە بەش. قنبات كەر: (۲) سەسكار (۱) قانع:
(۲) سەسكار.
شوكرخاز: سەسكار (۱) سەسكار.
شوكرخواز: شوكرخاز (۱) سەسكار.
شوكردن: مەردكردنی زن (۱) شوهر كردن.
شوكرە: ناوی پیاوانە (۱) نام مردانە.
شوكە: شوك، شو، شو، تركە بارەك.
شوكە: (۱) شو، (۲) بە كچار شون (۱) نگا: شو، (۲) يك دفعە
شستن.
شوكەلاو: گوندبكي كه كوردستان بە عسی ویرانی كرد (۱) از روستاهای
ویران شدە كوردستان نوسط بەشبان.
شوكئی: گوندبكي كوردستانە بە عسی كاولی كرد (۱) نام روستایی در
كردستان كه نوسط بەشبان ویران شد.
شوكئی: لەو گوندانەي كوردستانە كه بە عسی كاولیان كرد (۱) روستایی
در كردستان كه بەشبان آن را ویران كردند.
شول: (۱) سوتر، سوتر، شوژ: (۲) چەر، چەوری (۱) شوژ: (۲) چرب،
چربی.
شول: تراو، باش و شەي شل دبت: (شل و شولە) (۱) آبکی.
شول: (۱) شوخل، شوغل، كار: (۲) گوی شل (۱) شغل: (۲) مدفوع
آبکی.
شول: تو، لکی باربکی براو (۱) تركە بارەك.
شولاف: شینوی زور چەر، جینینی یز لە رۆن (۱) آش بسبار چرب.
شولاندن: زگە شو، زگ، چون، بەلە فیرە (۱) سەهالی.

شوشه: (۱) جام: (۲) دە فری لە جام، مینا: (۳) گوندبكي كوردستانە
بە عسی كاولی كرد (۱) شیشه: (۲) بطری. ظرف شیشه‌ای: (۳) نام
روستایی در كردستان كه نوسط بەشبان ویران شد.
شوشه بز: (۱) جامچی: (۲) نام رازی شوشه بزین (۱) شیشه بز: (۲) ابزار
شیشه بزی.
شوشه بەن: ژوری كه دیواری لە جام كراوه (۱) شیشه بند.
شوشه بەند: شوشه بەن (۱) شیشه بند.
شوشه سول: چلۆرە (۱) دنگالە.
شوشه سەهول: شوشه سول، چلۆرە (۱) دنگالە.
شوشه كار: حامچی (۱) شیشه بز.
شوشه گەر: كه سئی كه جام دروست دە كا (۱) شیشه گر.
شوشه وان: مەلەبەندبەكە لە كوردستان (۱) ناحیەای در كردستان.
شوشه یەخ: چلۆرە (۱) دنگالە.
شوشه یی: دروستكراو لە شوشه (۱) ساخنه از شیشه.
شوعله: (۱) گزی چیرا، گزی ناگر: (۲) تیشك، ناگر (۱) شعلە چیراغ و
آتش: (۲) روشنایی آتش.
شوغال: جەقەل، توژی (۱) شغال.
شوغل: كار (۱) شغل.
شوفار: (۱) زمان شرن، نیوان نیکدەر: (۲) جاسوس، زوانگر (۱) دو بهم
زن، سخن جین: (۲) جاسوس.
شوفار: شوفار (۱) نگا، شوفار.
شوفیر: كه سئی ماشین دەبانە زینو (۱) راننده.
شوف: شینو، كیندراوا (۱) شخم زە.
شوفال: جوژی شینوی خەلکی بۆنە (۱) نوعی آش محلی.
شوقك: نالقه ریزو دولابی دەر كا (۱) حلقه و لولای در.
شوقك فان: وشتەرەوان، سارەوان (۱) ساربان.
شوقی: ونا، كیلانی چەنگاسنە (۱) شخم مجدە.
شوق: (۱) تیشك، رۆنایی چیرا ناگر و مانگەشەو: (۲) گەشەو نیراوی:
(زەرغانە كەت لە شوقە): (۳) كەیف خوشی، دلشادی: (نەمرۆ زۆر بە
شوقە): (۴) بە سەر نئی هەلدانی حەبوان: (۵) سست: (شل و شوق) (۱)
(۱) پرنو: (۲) شادایی: (۳) شادی و خوشی: (۴) باكله زدن حەبوان: (۵)
سست.
شوقاف: چلپاو، حەزی و لبتە (۱) لای و لجن.
شوقاق: (۱) نەخوشیەکی نازالە سەمان در زە، با: (۲) خبئکی كۆچەرە:
(۳) سەرمای دەروژی سەر بە هار (۱) بیماری ترك بردن سم حەبوان:
(۲) ابلی است چادر نشین: (۳) سرمای دە، روز اول فروردین.
شوقاقی: (۱) نەخوشی سەمی ناو، (۲) سەر بە خبئلی شوقاق: (۳)
سەرمای دەروژی سەر بە هار (۱) بیماری ترك بردن سم حەبوان: (۲)
منسوب بە اهل «شوقاق»: (۳) سرمای دە روز اول فروردین.
شوق تی هەلدان: لیدانی حەبوان بە كه لله (۱) ضربه زدن حەبوان با كۆلە.
شوقدان: (۱) بەنیشك و بر بقه: (۲) بە گەشەو نیراوا (۱) درخشان: (۲)
شاداب و شكوفان.

شولوا: خوبوارك، نارى خويى نېكەلاو، سويراوا [۱] آب سور.

تولتاق: چىشتى شلەى كەم دان [۱] آس كەم دانە.

شولك: (۱) ناپنچە، زەشكەى دوتايى يو كاكېشان: (۲) ماش [۱] (۱) تورد نايى كاهكشى: (۲) ماش.

شولك نول، شول [۱] تركە نازك.

شولك: شولك، نول، شول، شول [۱] تركە.

شولكاندن: خو له كار دزېشەوه [۱] جېم شدن از كار.

شولگ: شت زورى، فەرحانى [۱] فراوانى نعمت، ارزانى.

شولگسە: پس و لەت لەت [۱] از هم گسېخته و لەتو پارشده.

شولگەنە: لەناوچون، رېشە بر بون [۱] رېشەكن، از ميان رفتن.

شولوپە: شلېو، بارىنى بە فر و باران بېكەوه [۱] بارش نوام برف و باران.

شولە: (۱) پېمەزەقوز، برى بېلى حمزى: (۲) شلە، ناشى تراو [۱] (۱) بريك سل گل: (۲) شلە آس.

شولە: جەوانى دونايى، تېر، شولە [۱] جوال دونايى.

شولە: (۱) تراو شل: (۲) شولە، نېشكى ناگر: (۳) راخوشىنى نەستېرە [۱]

(۱) آبكى: (۲) شلە: (۳) شهاب، نيزك.

شولە: (۱) جەوانى، تېر: (۲) گپاي دەلاو بە گەورەبى و هەراشى [۱] (۱) جوال دونايى: (۲) گپايى است.

شولەكە: شولەكە [۱] خورجېن.

شولەكە: خورجېن، خورج [۱] خورجېن، جوال دونايى كوچك.

شولەم: ورك، رگ [۱] شكم.

شولەمە: بەرچېلە، بەرخە بەهە [۱] غېغب.

شولەهە: شلخە، بۇرەى هەنگ [۱] كندو.

شولى: (۱) شلى، سسنى: (۲) تراوى [۱] (۱) سسنى: (۲) آبكى بودن.

شوم: (۱) بى فەز، جوت فوشە: (۲) نانى شومو [۱] (۱) نحس، شوم: (۲) وعدە شام.

شوم: شو، شيو، شيوەرد، كېلداو، جوت لى كراو [۱] شخم.

شوم: شوم [۱] نگا، شوم.

شوم بۇرەى: شېف بر بىن [۱] شخم زدن.

شومى: (۱) بەدقەزى: (۲) شفىنى، جە بەش، هەنى، شوئى [۱] (۱) نحوست: (۲) هندوانە.

شومى شەيتونى: كاله كەمارانە، گوزالك [۱] هندوانە ابو جهل.

شون: (۱) شوب: (۲) دوا، پاش، لەدواى، شون: (۳) بەبمان، ئەمەگ: (هەلى نەكبەنە گەنمى دى كوئە / كېز باوە حېزە بى شەرت و شوئە): (۴)

جېگە: (شون هورامان نەگرەبە) [۱] (۱) رە، اثر: (۲) دنبال، عقب، بەداز: (۳) پېمان، وفا: (۴) جاي، مكان.

شون: (۱) دواى، پاش: (لە شون تو هانم): (۲) شوب، شوب [۱] (۱) بەداز، عقب، دنبال: (۲) رە، اثر.

شوناس: شناس [۱] آشنا، شناس

شوناسابى: شناسابى [۱] آشنابى.

شوناسى: شناسى، شناسابى [۱] آشنابى.

شونداشاندن: ناردنەدو: (كەسېكم بە شونداشانە) [۱] از بى فرستادن.

شون ديارى: قەرەبوى ديارى بە ديارى [۱] هديه در مقابل هدیه.

شونك: سوينەى چل بېداشون [۱] ظرف رخنسرى.

شون كەوتى: كەوتە شوئىن [۱] در بى افندان.

شونگر: برىكار، وە كېل [۱] وكىل، نابب.

شون گوم كردن: شوب ونداكرن [۱] رد گم كردن.

شون گومەكى: هەزارە كردنى نچىر، شوئى خو لە بەبن بردن [۱] رد از بېن بردن.

شون نيان: شوب هەلگرىن، بەدوادا گەزبان [۱] رد گرفتن و تعقيب.

شون وار: شوئەوار [۱] آثار.

شولە: سەراو، زوبىنى كە درەنگ ناو دەخواتەوه [۱] زمينى كە آبرا دبر مى بلعد، زمين رس.

شولە وار: (۱) ناسەوار، نېشانگەى رابردوان: (۲) نەو و ناتۇرە [۱] (۱) آثار بادگار مانده: (۲) نو و نېنچە.

شوو: شيو، كېلداو [۱] شخم.

شوول: گاگوز، بولكە [۱] نخود فرنگى.

شوشېنە: گپايەكە لە نېرەى گەزگەسك [۱] گپايى است از نېرە گزە.

شوهور: لكى زراوى گەش و تېراوى دار [۱] شاخە نازك و شاداب.

شوى: ناوى گوندېكە مەلاى باشى لى پەيدا بون [۱] نام دەى.

شوى: شو، تېرەى ژن [۱] شوهر.

شويت: يەكېكە لە سەرزەوات گەلاى وردو زەبئونى زەنگە [۱] شېت، شوبد.

شوبتك: شونك، كەمەر بەند، قايشى پشېتىند، پشېتىن [۱] كمر بند.

شوبشە: جام، شوئە [۱] شېشە.

شوبكرن: شوكرن، مېردكرن [۱] شوهر كردن.

شوبل: كلوش، لاسكى دەخل [۱] ساقەهاى غلە.

شوبل: بارىكە زەرى [۱] زمين زراعنى مستظبل و كم عرض.

شوبن: (۱) جېكا: (۲) شوب: (۳) دواى، پاش، شون: (۴) خەت، كېز [۱] (۱) جاي، (۲) اثر: (۳) بەداز: (۴) خط، شيار.

شوبن: شوبن [۱] نگا، شوبن.

شوبن بە شوئىن: دوا بە دوا، دواكەوتن لەم جى بو ئەوجى [۱] در تعقيب، تعقيب كردن.

شوبن خستىن: بەدودا ناردن [۱] بە تعقيب فرستادن.

شوبنك: تىلاى بەلكەدار كوئان [۱] كدينە، برگ كوب.

شوبنكرن: خەت دار كردن، نېشانە كردن بە نېخ [۱] خط كشىدن، شيار زدن با تېخ.

شوبنكرنەو: جېگەبى دان: (نەم سال لەم گوندە شوئىيان كردوئەو) [۱] جاي دادن.

شوبن كەفتىن: (۱) وەدوكەوتن، دانەبەى: (۲) بەبىزەوى كردن [۱] (۱) تعقيب كردن: (۲) بېروى كردن.

شوبن كەوتىن: شوئىن كەفتن [۱] نگا: شوئىن كەفتن.

شوبنگېر: شوبازو [۱] ردگېر، پېگېر.

شوبن گيران: دانەبەى، شوپازو [۱] ردگېرى، ردپايى.

شویته‌زا؛ زاگه، جینگه‌ی هاتنه‌سردنیا [۱] زادگاه.

شویته‌گومکئی؛ سون گومه‌کئی [۱] نگا؛ سون گومه‌کئی.

شویته‌وار؛ شوته‌وار [۱] نگا؛ سونه‌وار.

شویته‌ونکه؛ سون گومه‌کئی [۱] نگا؛ سون گومه‌کئی.

شویته‌ونکئی؛ سون گومه‌کئی [۱] نگا؛ سون گومه‌کئی.

شویته‌ونئی؛ سون گومه‌کئی [۱] نگا؛ سون گومه‌کئی.

شویته‌ونئی؛ سون گومه‌کئی [۱] نگا؛ سون گومه‌کئی.

شویته‌ونکرده؛ سون دوزبنده [۱] ردباختن.

شویته‌ولگرین؛ بدسون دا حون [۱] ردگیرئی.

شه؛ (۱) شانیه‌ی سهرده‌اینان؛ (۲) شانیه‌ی کولکه؛ (۳) سمن، شنه؛ (۴) نم،

بهرایی؛ (۵) ده‌فهی جولایی [۱] (۱) شانیه‌ی سر؛ (۲) شانیه‌ی پشم صاف، کن،

(۳) چارساخ، افسون؛ (۴) نم؛ (۵) از ابرار یافتگی.

شه؛ پور، هه‌نگ [۱] کتدر.

شهب؛ زاخ [۱] زاج سفید.

شهباب؛ شمسال، بلورئی کائز [۱] نی لیک فلزئی.

شهبابه؛ شهباب [۱] نگا؛ شهباب.

شهباقه؛ ده‌لاقمی کونادبو له دیوار بو روناکایی [۱] روزنه در دیوار.

شهبك؛ (۱) نیشک دانه‌وه؛ (۲) قه‌لادی مهبومن نازی‌وو... [۱] (۱) برق

زین؛ (۲) قه‌لاده.

شهبدهور؛ سینه‌ره، سینه‌زه [۱] شیدر.

شهبسان؛ (۱) نوده‌ی گه‌وره بو دانبشتن له مال؛ (۲) ناومائی مرگه‌وت [۱]

شبنان.

شهبستان؛ شهبسان [۱] سستان.

شهبقه؛ کلای به‌لواره [۱] کلاه لهدار.

شهبك؛ که‌سئی نوزنک له زئی کردنا ده‌شله‌ئی [۱] کسی که کمی می‌لنگد.

شهبکه؛ شهبقه [۱] کلاه لهدار.

شهبکین؛ (۱) شهلینی کم؛ (۲) نه‌خوشیه‌کی نازه‌له که نوشی شهلین

ده‌بی؛ (۳) روق بوئی نه‌ندامانی له‌ش [۱] (۱) لنگیدن جزئی؛ (۲) نوعی

بیماری دام؛ (۲) انقباض عضلات بدن.

شهبلوک؛ چه‌لتوک [۱] سلتوک.

شهبوت؛ دریزترین مابچه له له‌سی جان‌ه‌وره‌دا [۱] بلندترین عضله بدن

چاتور.

شهبه‌ز؛ شفتی، چه‌به‌ش، هه‌نی، شامی [۱] هندوانه.

شهبه‌ز؛ شهبه‌ز، شفتی، هه‌نی [۱] هندوانه.

شهبه‌ش؛ شهبه‌ز، چه‌به‌ز، هه‌نی، شفتی [۱] هندوانه.

شهبه‌ق؛ (۱) روشنایی ناسو؛ (۲) تیشکی سهره‌نایی هه‌ناو؛ (۳) کون له

دیوارو کونال‌دا [۱] (۱) روشنی افق؛ (۲) نخستین نابش آفتاب؛ (۳)

سوراخ در دیوار و کالا.

شهبه‌ق تی‌بوئ؛ کونابوئی دیوارو کالا [۱] سوراخ شدن دیوار یا کالا.

شهبه‌ق تی‌گه‌وتن؛ شهبه‌ق نی‌بوئ [۱] سوراخ شدن دیوار یا کالا.

شهبه‌ق دان؛ زرده له‌کیوان دان، هه‌ره‌ل نیشکی تاو [۱] نخستین نابش

آفتاب.

شهبه‌قدانه‌وه؛ که‌وانه کردنی تیشکه [۱] انعکاس پرنو.

شهبه‌ق شهبه‌ق؛ کون کون [۱] سوراخ سوراخ.

شهبه‌قی؛ شه‌وه‌کی، بولیله‌ی بدبان، بهره‌به‌یانی زو [۱] اول بامداد.

شهبه‌ك؛ (۱) تیره‌به‌که له کورد، زاواوه نابینی نابیه‌نی خوی هه‌به؛ (۲)

قه‌لاده‌ی ملی نازی‌وروج و... (۳) پنجه‌ره‌ی نیلی سهرچاگ و پیران؛

(۴) جورئی مهبومن؛ (۵) نه‌ینی خومالی ناوده‌روینان [۱] (۱) تیره‌ای از

کرد؛ (۲) قه‌لاده؛ (۳) شباک سر مزار؛ (۴) نوعی مهبومن؛ (۵) اسرار

درویشانه.

شهبه‌کی؛ (۱) سر به تیره‌ی شهبك؛ (۲) زاواوه‌ی شهبك؛ (۳) شهبه‌فی؛

(۴) شهبکین، نه‌خوشیه‌کی نازاله [۱] (۱) منسوب به ایل «شهبك»؛ (۲)

لهجه‌ی اهل «شهبك»؛ (۳) اول بامداد؛ (۴) نوعی بیماری دام.

شهبه‌نده‌به‌روژ؛ سه‌نر له‌مام [۱] نارچه‌ای است.

شهبه‌ندگه‌به‌روژ؛ (۱) سه‌نر له‌مام؛ (۲) ناوی کنبیکی شاکر فه‌نناحه

[۱] (۱) بارچه‌ای رنگارنگ؛ (۲) نام کتابی است.

شهبه‌بخون؛ به‌لاماری شه‌وانه بو سر دوزمن [۱] شهبخون.

شهبی؛ وه‌کو، چون، شبی [۱] همانند.

شهبیلک؛ (۱) به‌قیزه؛ (۲) گوجایی شوانی [۱] (۱) چوب الاغ‌رانی که میخ

بر سر دارد، سیخونک؛ (۲) عصبی شپانی.

شهب؛ (۱) بز به هه‌ردو ده‌ست، بزئی مست؛ (۲) لبدان به پشته‌بی، بولاً؛

(۳) زله، زله؛ (۴) به‌ری ده‌ست؛ (۵) داهیلراو، داهانو، پاش و شه‌ی شور

دنت؛ (جله‌که‌ی شه‌پ و شوزه) [۱] (۱) برمشت؛ (۲) تپیا؛ (۳) سبلی؛ (۴)

کف دست؛ (۵) فروهسته.

شهبازله؛ زله [۱] سبلی.

شهبازله؛ زله [۱] سبلی.

شهبال؛ جوانی دلبرو خوین شیرین، زنده، خوشیک [۱] زیبایی دلکش.

شهبال؛ (۱) به‌چکه‌شیر، شیرکوله؛ (۲) زله [۱] (۱) شیر بچه؛ (۲) سبلی.

شهباله؛ زله [۱] سبلی.

شهبانکاری؛ شهب تپه‌لانی زور [۱] تپیا زدن زیاد.

شهبانه؛ (۱) سه‌ربوشی ده‌فری بچوک؛ (۲) شهبانه، دولای جوار چیه‌وی

ده‌رگا [۱] (۱) سربوش ظرف کوجک؛ (۲) کناره‌های چهارچوب در.

شهب تپه‌لانی؛ به پشته‌بی لبدان [۱] تپیاژدن.

شهبه‌زه؛ شهبزو، شهبزه [۱] بر بستان، پراکنده.

شهبه‌زیاگ؛ شهبزیاگ [۱] نگا؛ شهبزیاگ.

شهبزینو؛ شهبزو [۱] نگا؛ شهبزو.

شهب شهب؛ ده‌نگی پای مرو له کاتی روینان‌دا [۱] صدای پای آدمی.

شهبشهبان؛ شهب تپه‌لانی زور [۱] تپیاژدن زیاد.

شهبشهبانی؛ بازی که شهب تپه‌لانی زوری تپایی [۱] بازی تپیاژنی.

شهبشهبین؛ شهبشهبانی [۱] بازی تپیاژنی.

شهبقه؛ شهبکه [۱] کلاه لهدار.

شهبك؛ (۱) شباک، جوغه؛ (۲) جورئی پالتوی کورت، جاش بالته؛ (۳)

کونه نه‌خنه‌به‌که بو سونه‌وه‌ی نامانی نازه‌ی گلین؛ (۴) نه‌خته‌به‌که بو

نوندکردنی که‌زو له‌ده‌می چشبن‌دا [۱] (۱) نیم تنه پشمی؛ (۲) پالتوی

کوناہ: (۳) قطعه نخته‌ای برای ساییدن ظرف گلین؛ (۴) تخته‌ای که در یافتن نوعی تسمهٔ پشمی بکار می‌رود.
 شه‌پکه: (۱) شه‌یفه؛ (۲) نامرازکی جولایی؛ (۳) ته‌پکه‌ی داو؛ (۴) داروگه‌ی صاف کردنی هوررو نامانی له ککل دهرهاتو؛ (۱) کلاه شاپو؛ (۲) از ایزار بافندگی؛ (۳) دام به تخته کوبیده؛ (۴) چوبی برای صاف کردن ظروف سفالی.

شه‌پکه‌شان: نیکی پانی شان؛ ...: خوان بهن شان.

شه‌پهل: (۱) شیربُو، شیرزه؛ (۲) نامرازی گاسنی بی داده‌گرن ناقوئر بکینی؛ (۱) پریشان، پراکنده؛ (۲) دسته‌ای که گاو آن را با آن پایین تر می‌برند تا با عمق بیشتر ی شخم بزند.

شه‌پلاخ: زلله؛ سیلی.

شه‌پلاخه: زلله؛ سیلی.

شه‌پلاغ: زلله؛ سیلی.

شه‌پلاغه: زلله؛ سیلی.

شه‌پلته: ودروره، بازوی پانی به‌فر مائین؛ داموز، باروی برف روبی.

شه‌پلور: نه‌خوشبه که له سهرماو گهرما پیدا ده‌بی و وه‌ک سوریزه وابه؛ نوعی بیماری شبیه سرخک.

شه‌پله: (۱) نه‌خوشی نیفلجی؛ (۲) لیگدانی قنگ؛ (شه‌پله به‌قوئی): (۳) جه‌پله، جه‌پک، جه‌پ؛ (۱) بیماری فلج؛ (۲) باسن را به‌هم مالیدن؛ (۳) کف زدن.

شه‌پلی شه‌پان: به له‌پی ده‌ست گه‌مه به شنی کردن، هه‌لاوبن و گرنته‌روی؛ بالا انداختن سبب با توپ و با کف دست زدن.

شه‌پلین: شیرزه‌بو، شیربوی؛ پریشانی، پراکندگی.

شه‌پنسه: درسخ، نامرازیکه وه‌ک شهن به‌لام چه‌نگال ناسایی؛ وسیله‌ای مانند شن کش.

شه‌پنه‌ک: شه‌پنه؛ ایزاری شبیه شن کش.

شه‌پنی: تاوان کار، خه‌ناکار؛ (نه‌ز شه‌پنیمه ته من به‌خشنه)؛ مقصر، خطا کار.

شه‌بوپه: ده‌فهی جولایی؛ از ایزار بافندگی.

شه‌پوته: شه‌بو به؛ نگا؛ شه‌بوپه.

شه‌پوز: گر بانی به ده‌نگ بو مردو؛ شبون.

شه‌پوشوز: شوزه‌وبوی نازیک و تیکه‌ل تیکه‌ل؛ فرو هشنه ناهنچار.

شه‌پوکان: به‌شوکان، سهرلی تیکجون، وروون؛ هاج و واج شدن.

شه‌پوکیان: به‌شوکان؛ هاج و واج شدن.

شه‌پول: پیل، مونج؛ موج.

شه‌پولوی: به‌پیل، به‌مونج؛ موج‌دار، منموج.

شه‌پولدان: پیل دان؛ موج زدن.

شه‌پولدور: به‌پیل؛ موج‌دار، موج.

شه‌پولک: پیلی که‌م و بجوک؛ موج کوچک.

شه‌پولکه: (۱) شه‌پولک؛ (۲) زلله؛ (۱) موج کوچک؛ (۲) سیلی.

شه‌په: (۱) کوزه‌له‌بهری به‌سهریه‌کداکرا؛ (۲) زنو، کلیله، زنی، شاپه.

شاپ: (۳) خشه؛ (۱) برف بر هم انباشته؛ (۲) بهمن؛ (۳) خش،

صدای بهم ساییدن پارچه.

شه‌پهر: شاپال؛ شهر.

شه‌په‌زلله: شه‌په‌لاخ؛ سیلی.

شه‌په‌زله: شه‌په‌لاخ؛ سیلی.

شه‌په‌شه‌پ: خشه‌خش؛ خش‌خش.

شه‌په‌لاخه: زلله؛ سیلی.

شه‌په‌لاغه: زلله؛ سیلی.

شه‌په‌لوخ: داریکه له شونیی گهرمه‌سیر ده‌روئی؛ درختی است گرمسیری.

شه‌په‌لوخ: (۱) شاپالوخ؛ (۲) برینی له زورخور؛ (۱) داموز؛ (۲) کتابه از برخور.

شه‌پپته: نامرازکی جولایی تپوه‌دانی بی توندو سفت ده‌کری؛ از ایزار بافندگی.

شه‌پیل: شه‌پول، پیلی مه‌زن؛ موج.

شه‌پیلک: ده‌فهی شان، نیسکیکی پانی نه‌نکه له شان‌دا؛ استخوان بهن کتف.

شه‌پیله: شه‌په‌لاخ؛ سیلی.

شه‌پینو: داری له‌له کراو بو نه‌ندازه گرتتی ته‌بوئی زه‌وی له باران؛ خوب باران سنج.

شه‌ت: (۱) زئی، جمی گه‌وره؛ (۲) قبله‌وقاج برآو؛ (۳) موی راست و بی لول و پینج؛ (۱) رود بزرگ؛ (۲) کج بریده، اربب؛ (۳) موی صاف.

شه‌تتاو: (۱) ناوی زور که له به‌فری تاو‌باوه سه‌رجاوه هه‌له‌گری؛ (۲) ناوی سارد له‌نه‌سب برزاندن له گهرما؛ (۳) گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد؛ (۱) رودی که از برف آب شده سرچشمه می‌گیرد؛ (۲) آب خنک بر اسب پاشیدن در گرما؛ (۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعشبان ویران شد.

شه‌تتری: ریزه گولینگه‌ی سه‌رو بو، گبلنگبله؛ منگوله‌های سر و دستار.

شه‌تل: نسل؛ نسا.

شه‌تلجار: شنلجار؛ ننازار.

شه‌تلگه: شنلجار؛ ننازار.

شه‌ت وپت: پارچه‌بارجه، له‌ت و کوت؛ باره باره.

شه‌تور: خوار برذراو، قبله‌وقاج؛ اربب، کج بریده.

شه‌ت وکوت: (۱) لیذانی بی ده‌ست بارازتن؛ (۲) وشه‌به که له هه‌لیزاردنی ده‌سنه‌ی بازی‌دا بو به‌کبکی ده‌لین که نه‌تبا ده‌مینبته‌وه، شیر و کوت؛ (۱) کتک زدن کورکوران؛ (۲) اصطلاحی در بازی.

شه‌ته‌زه: شاته‌ره؛ شاه‌ره.

شه‌ته‌ک: به‌سننی توند؛ سفت بستن.

شه‌ته‌کدان: دابینجانی توند؛ محکم پیچیدن و بستن.

شه‌ته‌ن: ته‌نافی شت بپنجان؛ طناب برای بستن.

شه‌ته‌ن‌دان: شه‌ته‌کدان؛ محکم پیچیدن با طناب.

شه‌تیر: ساتور؛ ساطور.

شه‌ت یونس: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد؛ نام روستایی

در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شه جو: (۱) جو باری گه وره: (۲) پباوی مهره وره: (۳) جو بیار بزرگ. نهر: (۲) جوان مرد.

شه جهره: سه چهره. سیایی ناوی بابو بابیران: شجره نامه.

شه حرمه حر: هزارین: هزار بار.

شه حنه: دارونه: داروغه.

شه حه: سوگله ناوی شامحه مه د ناوی پباوانه: مخفف نام شاه محمد نام مردانه.

شه خت: حه بوانی له همر دوده ست شهل: حیوان از هردو دست لنگ.

شه ختو: (۱) نهمه ل. له ش گران: (۲) تیکه ل و تازیک: (۱) تنبل.

لش: (۲) در هم برهم.

شه خته: (۱) سخته. سه رمای پاییز که زهر عات خراب ده کا: (۲) سه هول.

سول: به خ: (۳) به سته له ک: (۱) سرمای بائیزی آفت کشت: (۲) بخ:

(۳) بخندان.

شه خره: شخره: باریک الاغ از گیاه.

شه خره کیش: شخره کیش: چوب زیر بار گیاه بر پشت بار بر.

شه خس: (۱) مرو، بباو، کس: (۲) فه بری بباو جاکان: (۱) شخص: (۲)

مزار منبر که.

شه خسال: بيشه ی جو غور: بيشه انبوه.

شه خسان: زهنگ پین نمان له بهر نه خوشی: رنگ بر بدگی از بیماری.

شه خساو: زهنگ گوزیاو له بهر نه خوشی: رنگ باخته از بیماری.

شه خسین: شه خسان: نگاه: شه خسان.

شه خسیو: شه خساو: نگاه: شه خساو.

شه خسیوو خسی: ده سته ی فته ل برینه وه: مراسم عزاداری محرم.

شه خف: بان سواغ دان: کاهگل کاری بست نام.

شه خل: شه نل: نگاه: شه نل.

شه خهل: شه خل: نگاه: شه خل.

شه خهلان: (۱) قامبسه لان: (۲) بيشه ی جو غور: (۱) نیزار: (۲) بيشه

انبوه.

شه د: شد. به ستن: بسن.

شه دار: نمدار: نمانک.

شه داندن: شه تداک دان: محکم بستن و بیچیدن.

شه داندک: شادانه: گیاه شادانه.

شه دانه: شادانه: گیاه شادانه.

شه دده: سنی چو کله به کی به تدا له سهر بیت ده کری که رانا: دو پیتی وه ک

به ک گه بونه به ک: علامت تشدید بر حروف. «ته».

شه ده: (۱) مشکي، پارچه به کی ره ش یان سو ری ناو ریشمه بو سهر پنچو

میزره: (۲) سهر پنچی ژنان: (۱) بارچه ای ابریشمی برای دستار: (۲)

سرود سنار زنانه.

شه ده لان: دوگون سدی کوردستان بهم ناره به عسی کارلی کرده: دو

رستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

شه ده له: گوندیک له کوردستان که به عسی به بومهای شیمیایی خه لکیان

کوشتوه و باشان کارلیان کرده: روستایی در کردستان که مردمش

توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته

است.

شهر: بارجه ی چکوله. له ت. ده گهل نخو ده گوتری: (نخوشه رواتا: له تکه

نوک: پارچه، تکه.

شهر: جدنگ: جنگ، دعوا.

شهر: (۱) بای گهرمی زیانی بیستان: (۲) خیشکی کلوش کیشان بو سهر

خوبان: (۱) باد گرم آفت پالیز: (۲) چوب بند ساقه کشی به سوی

خرمن.

شهر: بریشکهی ناگر، ناورینگ: شراره.

شهراب: باده: می، باده.

شهراب: شهراب: می.

شهرابخانه: دوکانی باده فروش: میخانه.

شهرابخور: کسنی که باده نه خواته وه: می گسار.

شهرابخوره وه: شهرابخور: می گسار.

شهرابردگ: میوه ی بیستان که به بای گهرم زیانی دبه: میوه باد گرم

زده.

شهرابردو: شهرابردگ: میوه باد گرم زده.

شهرابرده: شهرابردگ: میوه باد گرم زده.

شهراب فروش: کسنی که باده ده فروشی: باده فروش.

شهرابه: سوزابه. گوئیگی سوزی زه نه ری: منگوله بلند زیننی.

شهرابی: رهنگی سو ری نامال ره ش: رنگ شرابی.

شهراشو: جینگن. جینگن: ستیزه جو.

شهرالیدراو: شهرابردگ: میوه آفت زده از باد گرم.

شهرانخویی: غار غارین به سه سب کردن له مه بداندا: ناخت و ناز

سواره در میدان.

شهرانش: گوندیک له کوردستان به عسی ویرانی کرد: از روستاهای

ویران شده کردستان توسط بعثیان.

شهرانی: شهراشو، جینگن، چه ننگ خواز: ستیزه جو.

شهراو: شهراب: می.

شهراوخانه: شهرابخانه: میخانه.

شهراوخور: شهرابخور: شرابخواره.

شهراو فروش: شهراب فروش: می فروش.

شهرای: (۱) شهرابی: (۲) شهرابخور: (۱) رنگ شرابی: (۲) میخواره.

شهر به: ده فری ناو خوار دنه وه له سوآله ت: ظرف آبخوری سفالین.

شهر به ت: ناوی شیرین کراو بو خوار دنه وه: شربت، نوشابه.

شهر به تاو: شهر به ت: شربت.

شهر به تچی: (۱) کسنی شهر به ت دروس ده کا: (۲) کسنی شهر به ت به

بازه نه دا: (۱) شربت ساز: (۲) شربت فروش.

شهر به تخوری: (۱) میوانی شهر به ت خوار دنه وه بو شادی: (۲) ده فری

شهر به ت خوار دنه وه: (۱) مهمانی شربت خوری به مناسبت

موضوعی شادی آفرین: (۲) ظرف شربت خوری.

شهر بهت ساز: که سنی شهر بهت دروس نهاد [۱] شربت ساز.

شهر بهت فروش: که سنی شهر بهت به باره نهاد [۱] شربت فروش.

شهر به شماران: نازاره چی [۱] فتنه انگیز.

شهر پهل: سرگرهردان، گیزو داماو [۱] مات و سرگردان،

شهر بلان: سرگرهردان بون [۱] مات و منحیر شدن.

شهر پلانندن: سرگرهردان کردن [۱] مات و منحیر کردن.

شهر پلمین: شهر بلان [۱] مات و منحیر شدن.

شهر بهزه: شهرزه [۱] نگا، شهرزه.

شهرت: (۱) گریو، گرو (۲) پیوست، پندوپیست (۳) بهیمان (۴) کربی

ردنجهرو شوان و گاوان [۱] (۱) شرط بندی (۲) لازم (۳) عهد و بهیمان:

(۴) مرد کارگر.

شهرت بردن سهر: له سهر بهیمان بون تا ناخر [۱] بر عهد و بهیمان ثابت

ماندن.

شهرت بی: بهیمان نه به سنم [۱] عهد کردم، عهد باشد.

شهرتک: جوله می نه ستو [۱] جناح سین.

شهرت کردن: (۱) بهیمان به سنن (۲) گریو کردن [۱] عهد کردن (۲):

شرط بندی.

شهرتوشون: بهیمان راگرتن [۱] وفاداری به عهد.

شهرتوقه رار: بهیمان [۱] عهد و بهیمان.

شهرته: (۱) شهرت بی، بهیمان نه به سنم (۲) پیوسته [۱] عهد کردم:

(۲) لازم است.

شهرح: ریو شویی ناپنی [۱] شرع.

شهردانندن: ناواره کردن، بلاو کردن له جبگی خوی [۱] ناواره کردن.

شهرده: خودان کردن، راهینان، پرورده کردن [۱] نریبت.

شهردین: ناواره بون، بلاو بون [۱] ناواره شدن.

شهرژیکرن: سهر له لهس جیا کرده، سهرژی کرن [۱] سر بریدن.

شهرع: شهرح [۱] شرع.

شهرشوب: لاسره، خشلکی سهری زنانه [۱] زیوری که بر سر زنند.

شهرزفروتین: (۱) جبنگنی (۲) شلتاق، پدل گرتن [۱] سنیزه جویی:

(۲) بهانه گیری.

شهر فروش: (۱) جبنگن (۲) بیانوگر [۱] ستیزه جو (۲) بهانه گیر.

شهر فروشتن: شهرزفروتین [۱] نگا، شهرزفروتین.

شهرقان: چه کداری به شدار له جهنگا [۱] جنگاور.

شهرقانی: چه کداری و به شداری له جهنگا [۱] شرکت در جنگ.

شهرکار: شهرقان [۱] جنگاور.

شهرکهر: شهرقان [۱] جنگاور.

شهرگه: نیر بندی چه، ناودزاستی هره فولنی زوخانه [۱] وسط زرفای

رودخانه.

شهرگه: (۱) مبدانی جهنگ (۲) گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی

کرد [۱] (۱) صحنه جنگ، رزمگاه (۲) از روسناهای ویران شده

کردستان توسط بعثیان.

شهرم: (۱) حهیا، فهدی، فهیت (۲) برینی له ناوگه لنی زن (۳) عه ب و عار

[۱] (۱) شرم، حیا (۲) کتابه از شرمگاه زن (۳) ننگ و عار.

شهر ماهی: شهرم و شوره بی، فهدی کرن [۱] خجالت کشیدن.

شهرمدار: به حهیا، به نابزو [۱] آبرومند.

شهرمسار: خه جاله ت، زوزورد [۱] شرمسار.

شهرمساری: خه جاله نی [۱] شرمساری.

شهرم شکان: فهیندنه مان، روکرانه وه [۱] از خجالت بیرون آمدن.

شهرم کردن: فهدی کردن، خه جاله نی کبشان [۱] خجالت کشیدن.

شهرمگا: ناوگه لنی زن [۱] فرج زن.

شهرمگه: شهرمگا [۱] فرج زن.

شهرمن: فهدیکار، مرزی به حهیا و شهرم [۱] آدم خجالتی.

شهرمنده: شهرمسار، خه جاله ت [۱] شرمسار.

شهرمنه: شهرمن [۱] آدم خجالتی.

شهرمنی: (۱) شهرمدار (۲) نرش و شیرین، مه بخوش [۱] شرمگینی:

(۲) نرش و شیرین.

شهرمو: شهرمن [۱] شرمگین، خجالتی.

شهرصوت: (۱) گلوله ی دزوی درومان (۲) جوری ماسی [۱] گلوله

نخ خیاطی: (۲) نوعی ماهی.

شهرموک: شهرمن [۱] خجالتی.

شهرمهزار: شهرمسار [۱] شرمسار.

شهرمهزاری: شهرمساری [۱] شرمساری.

شهرمهسار: شهرمسار [۱] شرمسار.

شهرمهساری: شهرمساری [۱] شرمساری.

شهرمهشکانی: سهرمه شفانه، دباری به بوک بو خو بهزاوانبشان دان [۱]

رونمای عروس.

شهرمه نده: خه جاله ت، فهدی کار [۱] شرمنده.

شهرمه نه: شهرمه نده [۱] شرمنده.

شهرمی: به سنهرم، شهرمن [۱] خجالتی، باحیا.

شهرمین: شهرمی [۱] خجالتی.

شهرمینوگ: گونگی زور جوانه به چه ند رنگان [۱] گل ناز، گل فهر.

شهرمیون: شهرمن، به سنهرم و حهیا [۱] آدم خجالتی.

شهرناخوی: غارغارین به نه سب له مبداندا، شهرناخوی [۱] ناخت و

ناز سواره، اسب دوانی.

شهرناخ: هوزیکی کورده له کوردستانی به رده سنی ترکان [۱] منطقه و

عشیره ای در کردستان ترکیه.

شهررو: سوکه له ناوی شهریف [۱] مخفف نام شریف.

شهروال: شالوار [۱] شلوار.

شهروال به کوئل: گیاه که بنکه که ی ده خوری [۱] گیاهی است پیازه اش

خوردنی.

شهرویت: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شهره پشیمه: (۱) به شهزه هانی پشیلان بیکه وه (۲) برینی له خه تی

زورناخوش و نبکه ل پیکه ل [۱] (۱) جنگ گر به ها (۲) کنایه از خط بد و

ناخوانا.

شهره بویان: جنگه برچی و نان [۱] جدال زنانه.

شهره بویه: چنگه برچه [۱] گیس همدیگر را کشیدن.

شهره‌ت: ناولره و ره‌بمن، دهر به‌دەر [۱] آواره و بی‌نام و نشان.

شهره‌توپ: (۱) شهر به تویی چهك: (۲) گمه‌ی تو به‌له به‌فر [۱] (۱) جنگ نو پخانه: (۲) بازی با گلوله برف.

شهره‌توپ‌هل: گمه‌ی تو به‌له به‌فر [۱] بازی با گلوله برف.

شهره‌جنیو: جوین پیکدان [۱] دشنام بهم دادن.

شهره‌جوین: شهره‌جنیو [۱] دشنام بهم دادن.

شهره‌چه‌قو: به‌چه‌قو به‌شهره‌هاتن [۱] جنگ با جاقو.

شهره‌چه‌قه: به‌ده‌نگی به‌رز له به‌کتر نوره‌بون [۱] نزاع لفظی با صدای بلند.

شهره‌خه‌نچهر: به‌خه‌نچهر لیکدان [۱] جنگ با خنجر.

شهره‌دندوک: به‌بوله‌برته ده‌گزه‌ك راجون [۱] جدال لفظی با غرولند.

شهره‌دندوک: شهره‌دندوک [۱] نگا: شهره‌دندوک.

شهره‌ده‌نوک: شهره‌دندوک [۱] نگا: شهره‌دندوک.

شهره‌زیربنگه‌رانه: له‌دوره‌ه قسه‌به به‌کتر گون [۱] جنگ زرگرانه.

شهره‌ژن: به‌شهره‌هاتنی و نان بیکهوه [۱] جنگ میان زنان.

شهره‌سه: به‌شهره‌هاتنی سه‌گان [۱] جنگ سگها.

شهره‌سه‌گ: به‌شهره‌هاتنی سه‌گان [۱] جنگ سگان.

شهره‌شوق: به‌سهر ده‌به‌کتره‌لدانی حه‌بوان [۱] شاح به‌شاح شدن حیوان.

شهره‌شوق: (۱) به‌باله‌به‌کتردان: (۲) برینی له‌دنبای بز له‌نازاوه و نیکهل پیکه‌لی [۱] جنگ با لگد: (۲) کتابه از آشوب و درهم برهمی.

شهره‌ف: نابرو [۱] شرف.

شهره‌قوج: شهره‌شوق [۱] شاح به‌شاح شدن حیوان.

شهره‌قوچه‌قانی: شهر به‌بهره‌فانی [۱] جنگ با فلاخن.

شهره‌که‌ل: لیکدانی دو که‌ل، به‌شهره‌هاتنی که‌لان [۱] جنگ گاو میشهای نر.

شهره‌که‌له‌باب: لیکدانی دو که‌له‌باب [۱] جنگ خروس.

شهره‌گ: سنده‌مار، سازه‌گ [۱] شاه‌گ.

شهره‌گه‌زه‌ك: به‌فجونی دوناخ [۱] جنگ میان دو محله.

شهره‌نگیز: جنگن، نازاوه‌جی [۱] فتنه‌انگیز.

شهره‌هوللی: چه‌فه‌و شهره‌هرا [۱] جار و جنجال.

شهره‌ریح: گوشتی نرهمی بی‌پیشه [۱] گوشت بی‌استخوان.

شهره‌ریف: (۱) خاوه‌ن نابرو: (۲) ناوه بو پیاوان [۱] (۱) شریف: (۲) نام مردانه.

شهره‌ریفا: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعشبان ویران شد.

شهره‌ریک: (۱) هه‌وال، هاورین: (۲) هاوبه‌ش له‌مالدا [۱] (۱) دوست، رفیق: (۲) شریک در سرمایه.

شهره‌ریکه: بنک‌ی هاوبه‌شی له‌بازرگاندا [۱] شرکت تجاری.

شهره‌ریکه‌دز: ده‌سکس، دابکه‌دزه [۱] دزد افشار.

شهره‌ز: قرنو، چنگنه [۱] نوعی کنه.

شهره‌س: (۱) هه‌سنت، هوش: (۲) ریزنه‌بارانی نوند، ره‌هیله: (۳) چنگه‌ی بارانی به‌هار: (۴) فامکه‌گه‌وره، نلبامه‌ز: (۵) ژماره‌ی دوا‌ی به‌نجا و نو

[۱] (۱) هوش، حس: (۲) رگبار تند: (۳) موسم بارانهای بهاری: (۴) انگنت شست: (۵) عدد شصت.

شهره‌س بیدار: به‌ناگا، ناگادار [۱] هسبار، باخیر.

شهره‌سپهر: گولیکه [۱] گلی است.

شهره‌سنت: شهره‌س [۱] نگا: شهره‌س.

شهره‌سپهر: شهره‌س [۱] نگا: شهره‌س.

شهره‌سنتکردن: بارینی به‌ریزنه [۱] بارش تند.

شهره‌سته: (۱) چنگه‌ی بارانی به‌هار: (۲) خه‌ت داننی زه‌وی بو‌نوتن

چه‌قاندن [۱] (۱) موسم بارانهای بهاری: (۲) شیار زدن زمین برای

کنت نونون.

شهره‌سته‌باران: (۱) چنگه‌ی بارانی به‌هار: (۲) ریزنه‌ی نوند [۱] (۱) موسم

باران بهاری: (۲) رگبار تند.

شهره‌سته‌هیله: ریزنه‌ی بارانی نوند: (جاران ده‌روژ به‌هه‌چه‌هه‌چه‌و

باره‌به‌ریه‌ه / شهره‌هیله‌لیزمو و باران و نه‌زه‌وه) «به‌ره‌میرد» [۱]

رگبار تند باران.

شهره‌سته‌کردن: (۱) بارینی به‌ریزنه: (۲) خه‌ت داننی زه‌وی بو‌نوتن

چه‌فاندن [۱] (۱) بارش رگبار: (۲) شیار زدن زمین برای کنت نونون،

شهره‌سته‌م: ژماره‌ی دوا‌ی به‌نجا و نو بهم [۱] شصتم.

شهره‌سته‌مین: شهره‌س [۱] شصتم.

شهره‌سته‌هه‌مین: شهره‌س [۱] شصتم.

شهره‌ستیر: ره‌شاش، موسه‌لسل، ناگر بار، مه‌زه‌لوز [۱] آشبار، مسلسل،

شهره‌سکردن: شهره‌س [۱] نگا: شهره‌س [۱] شست کردن.

شهره‌ش: ژماره‌ی دوا‌ی به‌نج [۱] عدد شش.

شهره‌ش ناگر: جورئ ده‌مانجه [۱] کلت شنلول.

شهره‌ش نالی: شهره‌س [۱] شش جهت.

شهره‌شا: شهره‌س، دوا‌ی به‌نجم [۱] ششم.

شهره‌شار: شهره‌س ناگر، جورئ ده‌مانجه [۱] نوعی نپانچه.

شهره‌شان: شاشان، ناوی و نانه [۱] نام زنانه.

شهره‌ش به‌ند: گای نوساله [۱] گاو نه‌ساله.

شهره‌شبه‌ندی: فیل بازو گزبکار، حیله‌باز [۱] ناروزن و حبله‌گر.

شهره‌شبالو: شهره‌س گوشه [۱] مسدس، شش گوشه.

شهره‌شپهر: (۱) جورئ تومی جو: (۲) گیاه‌کی زور شبنه‌و زورتر له

گوزسنانی ده‌نیزن [۱] (۱) نوعی جو: (۲) گل شصت بر.

شهره‌ش‌ترنگه: چیشتیکه [۱] اشی است.

شهره‌شخان: جورئ تفه‌نگ [۱] نوعی تفنگ.

شهره‌شخانه: شهره‌شخان [۱] نوعی تفنگ.

شه‌شدانگ: (۱) تیکرابی ملک: (۲) نیستی بشت بان و چواربه‌ل فه‌وی

[۱] (۱) شش دانگ ملک: (۲) استر فوی و تنومند.

شه‌شده‌ر: (۱) شه‌ش نالی، پيش و پاش و سهر و ژرمر زاست و چه‌پ: (۲) جينگه‌ی يازنی موزه‌ی شه‌ش خال له نهردين دا: (شه‌شده‌رم گيراهه مه‌شغولم به ده‌سنی نهرده‌وه) «ناهير به‌گ» (۱) سش جهت، جهات سنگانه: (۲) سدر نرد.

شه‌ش دهر ب: شه‌شار، جورنی ده‌مانجه (۱) نوعی نبانجه.

شه‌شك: (۱) له روزی دوه‌می مانگی دواي ره‌مه‌زانه‌وه نا چه‌وتم: (۲) شاشك، ميزه‌ر، سهر و پيچ: (۳) ناوی گونديکه (۱) از دوم تا هفتم ماه (شوال: ۲) دستار: (۳) نام دهی اسفند.

شه‌شكاي: شه‌شكي دواي ره‌مه‌زان (۱) شش روز بعد از عید فطر.

شه‌ش كلك: كه‌سني كه شه‌ش نلی له ده‌سنی هه‌یه (۱) کسی كه انگشت انگل دارد.

شه‌شكي: گونديکی كوردستانه به‌عسی كاوی کرد (۱) نام روسایي در كردستان كه توسط بعثان ويران سد.

شه‌شگوشه: شه‌شبالو، خه‌نی كه به شه‌ش جي شكايي و سهری و بك كه‌ونني (۱) سش ضلعی.

شه‌ش لا: شه‌ش نالی، شه‌شده‌ر (۱) سش جهت.

شه‌شله: دوازه روزه له چله‌ی زستان له جواره‌وه نا سازده (۱) از چهارم تا نهمين ماه.

شه‌شوا: (۱) شه‌ش كلك، شه‌ش فامك: (۲) ناوی گونديکه (۱) شش انگشت، داراي انگشت انگل: (۲) نام دهی است.

شه‌شه: شه‌ش كلك (۱) شش انگشت.

شه‌شه‌ك: (۱) شه‌ش كلك: (۲) شه‌شكان (۱) شش انگشت: (۲) شش روز پس از عید فطر.

شه‌شه‌گان: (۱) مانگی دواي ره‌مه‌زان: (۲) شه‌شكان (۱) ماه شوال: (۲) شش روز بعد از عید فطر.

شه‌شه‌لان: شه‌شه‌كان (۱) نگا، شه‌شه‌كان.

شه‌شه‌م: دواي پي‌نجه‌م (۱) نسيم.

شه‌شه‌مين: دواي پي‌نجه‌مين (۱) ششمی، شه‌شه‌مين: سه‌شه‌مين (۱) ششمی.

شه‌شه‌بي: چنوكه‌ی ساواكور (۱) جن بوزادكس، آل.

شه‌شيه‌ك: له شه‌ش پاؤ باؤيك (۱) يك ششم.

شه‌شيه‌كي: شه‌شيه‌ك له كه‌له‌پورؤ (۱) بك ششم مرده‌وبگ.

شه‌عر: ده‌سروكه‌ی حمر بری سهر پي‌نجه‌ی زن و پياوان (۱) سروش حر بر مردانه و زنانه.

شه‌عموز: چه‌موش (۱) جموش.

شه‌عن: بزنی به‌له‌ك (۱) بزخلك، شه‌عمل: گونديکه له كوردستان به‌عسی ویرانی كرد (۱) از روسناهای ويران شده كردستان توسط بعثان.

شه‌غره: شخره، شخره (۱) نگا، شخره.

شه‌غره‌كيش: شخره كيش (۱) نگا، شخره كيش.

شه‌ف: به‌رانبه‌ری روزه، ده‌می ناريكايي (۱) شب.

شه‌فت: چه‌فت بزیاو (۱) كج بریده.

شه‌فتا: نای شه‌وه، نوپه‌تی له شه‌ودا (۱) تب شبانه.

شه‌فتاری: شه‌فی ناربك و بی تريفه‌ی ناف هه‌یف (۱) شب ناربك، دبجور.

شه‌فتالو: خوځ (۱) شفالو، هلو.

شه‌فتالی: شه‌فتالو (۱) شفالو.

شه‌فتز: پيری شه‌ف (۱) بر پيشب.

شه‌فتور: چه‌فت بزیاگ، شه‌فت (۱) اربب، كج بریده.

شه‌فتول: شه‌فتور (۱) اربب.

شه‌فته‌لی: هه‌شفالو، جورنی قوخه (۱) شفالو.

شه‌فتی: بزبانی چه‌فت (۱) كچی در بریدگی.

شه‌فهلح: (۱) به‌ری دارنگی ده‌وه‌نه، به‌ری داری كفر: (۲) مه‌لبكه (۱) (۱) نمر درخنده‌ای است: (۲) برنده‌ای است.

شه‌فهله: (۱) به‌ری داری كفر، شه‌فهلح: (۲) مارچوبه (۱) نمر درخنده‌است: (۲) مارچوبه.

شه‌ف: (۱) شه‌ف، ده‌می ناربكي: (۲) لار، چه‌وت، خواره‌وه بوگ (۱) (۱) شب: (۲) خمیده، كج.

شه‌فاره: (۱) خه‌لفی نازوه و شك و نیراؤ: (۲) زور ديزؤ (۱) جوانه شاداب و ترد: (۲) بسیار بلند قد.

شه‌فاره: راوی مه‌ل له شه‌ودا به‌ حرا (۱) شكار برنده در ناربكي با چراغ.

شه‌فانه: (۱) له شه‌ودا: (۲) كرني نيشك گرنتی حه‌سه‌س: (۳) هوندنه‌وه‌ی نمبر (۱) شب هنگام: (۲) مژد غسس: (۳) سرودن شعر.

شه‌ف بشكيشك: گياهه‌كه به شه‌وه گول ده‌كاو به روزه ده‌پوچينه‌وه (۱) گلی كه در شب می‌شكند، نيلوفر.

شه‌ف بو‌ری: شه‌وه زابواردن له شونينكي جگه له ماله‌خو (۱) شب نشینی.

شه‌ف بيهن: گوليكه به‌شه‌وه بوئی هه‌به‌وه شه‌وه بو جگه به‌ گلی است.

شه‌ف به‌ست: موته، موته‌كه (۱) كابوس.

شه‌فتا: شه‌فتا (۱) تب شبانه.

شه‌فتاری: شه‌فتاری، ناربكه شه‌ودا (۱) شب ناربك.

شه‌فخشت: ترزوی ديزؤ له‌سور بز نوپ، كالبار (۱) خبار چنبر بزرگ.

شه‌فخشك: شه‌فخشت (۱) خبار چنبر بزرگ.

شه‌فخونی: شه‌به‌بخون، به‌لاماری شه‌وانه (۱) شبيخون.

شه‌فده‌ر: (۱) مرویان نازه‌لی كه شه‌وه نابه‌نوه ناوای: (۲) شه‌به‌در (۱) انسان یا حیوانی كه شب در صحراست: (۲) گياه سبدر.

شه‌فرو: كه‌سني به شه‌ف سه‌فه‌ره ده‌كا (۱) شبرو.

شه‌فرونك: (۱) جيزنبيكي به‌زبده‌كانه: (۲) شه‌ف لدورا هه‌فدی كوم بون (۱) یکی از جشنهای مذهبی بزبدبان: (۲) شب نشینی.

شه‌فزه‌ش: شه‌فتاری، تاريكه شه‌ودا (۱) شب ناربك.

شه‌فزه‌شك: (۱) خه‌يالات، ليك‌دانه‌وه‌ی بی به‌هره: (۲) نه‌خوشه‌کی مريشكه بی كويز ده‌بن (۱) اوهام، خيالات: (۲) از بيماريهای مرغ خانگی.

شه‌فزه‌فك: جه‌ك چه‌کی (۱) شب پره.

شه قره قبيك: چه كچه كي، چه كچه كيله [۱] شب بره، خفاش.

شه قره قين: شه قره قبيك [۱] خفاش.

شه قره قينك: (۱) شه فرونگ، شفد لدورا هفد كوم بون: (۲) چهك چهكي

[۱] (۱) شب نشيني: (۲) شب بره،

شه قره وين: چه كچه كي [۱] خفاش.

شه قشه فوك: چه كچه كي [۱] خفاش.

شه قكري: كاري شهوانه، شول كرن بشهف [۱] كارشپانه.

شه قكوز: (۱) كسي كه به شهو ناپيني: (۲) چه كچه كي [۱] شبكوز:

(۲) خفاش.

شه قگور: بومئبله، بولبله، سوزو [۱] گرگ و ميش اول بامداد.

شه قگور: (۱) بنسك چي شهوانه: (۲) بريني له پياوي نازا: (۳) جورئ

مارمبله كي مالي: (۴) كسي كه له خهودا نه گزئو له ناو جيگه ناميني

[۱] (۱) نگهبان شب: (۲) كتابه از آدم شجاع: (۳) نوعي مارمولك

خانگي: (۴) كسي كه در خواب راه مي رود.

شه قگوش: گولبكه همر له شهودا ده بشكويئ و هرؤز ده بوچينهوه [۱] گلي

است.

شه قگير: شه قگور [۱] بگا: شه قگور.

شه قنم: ناونگ، نوكه ناوي سمر گيا له پيش ناوهه لاندئا [۱] شبنم.

شه قنم: شه قنم [۱] شبنم.

شه قوك: شهو بالدارانه ي شهو ناخهون. ووك كوندو نوناك و گوزين و... [۱]

برندگان شب بيدار.

شه قه: (۱) شه شهبي، جنوكه ي ساواخنكين: (۲) بمرديكي ردي شه نرخره

[۱] (۱) جن نوزاد كش، آل: (۲) شيه.

شه قه روگ: زباره ي ساواركونان [۱] بلغور كوبي نعاوني.

شه قهري: شهونشيني [۱] شب نشيني.

شه قفي: (۱) جينست و ناني كه له شف ماوه نهوه، بديان: (۲) خواره وه بو،

جهماو: (۳) چهراندني نازهل له شهودا: (۴) جيگه ي بشوداني نازهل له

شهودا [۱] (۱) شب مانده، بانث: (۲) خمبده: (۳) چرانبدن گله در شب:

(۴) جاي آسايش گله در شب.

شه قبن: (۱) چهراني نازهل له شهودا: (۲) جيگه ي بشوداني نازهل له

شهودا: (۳) جهماوه، خواره و بوگ: (۴) رهش ووك شهو [۱] (۱) چر بدن

گله در شب: (۲) جاي آسودن گله در شب: (۳) خمبده: (۴) به رنگ

شب، سپاه.

شه ق: (۱) شاق، ليدان به پشني بي: (۲) زلله: (۳) گوجاني گوبازي: (۴)

شر، ناره حهت: (حالم شه قه): (۵) نورت و نيراو: (۶) له خهت ده رجوني

گاجوت: (۷) ده فعي جولايي: (۸) ده رن تلبش: (۹) رهب و راست: (۱۰)

نېك شكاري سست: (۱۱) داري بن باخهلي شهل: (۱۲) زل و بهرين:

(شه قه جوگه): (۱۳) ناوه راست: (شهوگار شه ق بو): (۱۴) سهخت و

رهق: (كه لله شه قه) [۱] (۱) تيبا: (۲) سبلي: (۳) جوگان گوي بازي: (۴)

بريشان و دشوار: (۵) ترد و شاداب: (۶) انحراف گاو از خط شخم: (۷)

يكي از ابزار بافندگي: (۸) شكاف: (۹) رك و صريح: (۱۰) درهم شكسته

و سست: (۱۱) چوب زير بغل شل: (۱۲) بزرگ و پهن: (۱۳) وسط:

(۱۴) سخت و سفت.

شه قار: (۱) لهت، دراوا: (۲) شوين و لهه [۱] (۱) باره و دريده: (۲) شيار.

شه قار شه قار: بيز بيز، لهت لهت [۱] باره باره.

شه قازله: زلله [۱] سبلي.

شه قازله: زلله [۱] سبلي.

شه قاشه ق: نير و نهوي [۱] ابنور و آنور.

شه قافلوس: نه خوشي خوره [۱] بيماري خوره، آكله.

شه قال: پيلايوي سهر به مو چن دراوا [۱] چارخ، چارق.

شه قام: (۱) جاده، شوسه: (۲) زلله: (۳) ههنگاو [۱] (۱) جاده، شاهراه: (۲)

سبلي: (۳) گام.

شه قان: گهمه ي گوبازي [۱] گوي و جوگان بازي.

شه قاندين: ركه، كئي بهر كي له غاردان دا [۱] مسابقه دو.

شه قانني: (۱) شب شه بان: (۲) شه بانئ: (۳) گوو گوجان بازي [۱] (۱)

لگد بازي: (۲) نوب بازي با با: (۳) جوگان بازي.

شه قانشه ق: سهراسهر، لهم سهر نا نهو سهر [۱] بيوسته، سراسر.

شه قاقو: (۱) ههنگاو ي زل: (۲) ريگه ي خوشكراو، شه قام [۱] (۱) گام بلند:

(۲) راه هموار شده، جاده.

شه قاوشه ق: شب شه بان [۱] با لگد به همدبگر زدن، لگد بازي.

شه قاوانان: ههنگاوانان، باگوزانه وه له زدي [۱] گام برداشتن، گام نهادن.

شه قاوها ويشتن: شه قاوانان [۱] گام برداشتن.

شه ق بردن: (۱) ههل نلبشان، دانلبشان: (۲) له بهر بهك جون: (۳) بريني له

نورده بوني زور: (له داخي تو شه قم برد) [۱] (۱) شكافتن، ترك برداشتن:

(۲) از هم وارفتن: (۳) كنايه از خشمناكي بسيار.

شه قتاندين: بهدر يابي لهت كردني دار [۱] دو نيم كردن چوب از طول.

شه قتين: روشنان، داروشان [۱] خراشيدن.

شه ق تينه لدان: شب نينه لدان [۱] تيبازدن.

شه ق شه ق: (۱) ددنگي ددان ويك كه وتن: (۲) زور نورت و تيراو [۱] (۱)

صدای بهم خوردن دندانها: (۲) بسيار ترد و شاداب.

شه ق شه قان: شب شه بان [۱] نگا: شب شه بان.

شه ق شه قانني: شب شه بانئ [۱] نگا: شب شه بانئ.

شه ق شه قه: خرخاشه، جفجغه [۱] جفجغه اسباب بازي.

شه ق شه قين: شب شه بين [۱] لگد بازي.

شه ق كردن: (۱) دولت كردن: (۲) چه تند بارچه كردن [۱] (۱) دو نيم كردن:

(۲) چند باره كردن.

شه قمل: (۱) شفل: (۲) چاپ [۱] (۱) مهر چوبي خرمن: (۲) چاپ.

شه قملاره: شارو كيكي هاوينه ههواره له كوردستان، به عسي چه نديجار

بومباراني كردوه [۱] از شهرهاي بيلاتي كردستان.

شه قمل شكان: مور له سهر لا جون [۱] لاك و مهر شكسته شدن.

شه قمل شكاندن: (۱) مور له سهر مالبهوه: (۲) برتبي له له پيش خه لكا

دهست به كار كردن: (۳) بريني له ناپسرو بردن [۱] (۱) مهر از سر

برداشتن: (۲) كنايه از قبل از ديگران اقدام كردن: (۳) كنايه از آبرو

بردن.

شه قل کردن: مور کردنی خهرمان [۱] مهر جو بین به خرمن زدن.

شه قله: شه قل ایام مهر جو بین خرمن.

شه قوبانی: گو بازی [۱] چوگان بازی.

شه ق و بهق: لهت و کوت، پارچه پارچه [۱] لت و بار.

شه ق و شز: (۱) تیک جوی سست و شل که یو کورسی و شتی دارینی

ده لین: (۲) حال خراب [۱] نامحکم و سست که برای ابزار جو بین

گفته می شود: (۲) یریشان حال.

شه ق و شوق: (۱) شه ق و بهق: (۲) نهقه نهق [۱] لت و پار: (۲) سرو

صدای بسیار.

شه قوق: جورنی داره بن که فزوانی خراب ده گری [۱] نوعی بوئه

درخت.

شه قوق: سوچ و قوزین، گوشه و کنار [۱] گوشه و کنار.

شه قون: به سر نیهد لانی حد بران، شاخ لنی دان [۱] شاخ زدن حیوان.

شه قوهوز: دهنگی زوری شکان [۱] صدای شکستن زیاد.

شه قه: (۱) دهنگی بال له فریندا: (۲) دهنگی به رده فرکی به قوجه قانی:

(۲) نیوه نیول و سه: (۴) مشاری دوکسی: (۵) کونه روی بنه منو: (۶)

نیو لاشه گوشت: (۷) له سهروه به نیوه بی دادزاو: (۸) نهقبی ته لهو...:

(۹) داری بن ههنگلی شهل [۱] صدای بال در حین پرواز: (۲)

صدای فلاخن هنگام سنگ برانی: (۳) شقیقه، نیمه سر: (۴) اره

دونفره: (۵) ننه ناک: (۶) شقه گوشت: (۷) از بالا به دو نیم شکافته: (۸)

صدای بهم آمدن تله: (۹) چوب زیر بغل شل.

شه قه به فه: پارچه پارچه، کوت کوت [۱] قطعه قطعه.

شه قه به نند: (۱) نوشنه سهرشهی نیوه بی: (۲) رهخت و نه سپایی زین [۱]

(۱) دعای شقیقه: (۲) براق زین.

شه قه تهل: نوپی له پدزو چندراو بو توپین [۱] نوپ از پارچه ساخته شده

رای بازی.

شه قه ته لانی: گهمی نو پدرا کردن [۱] نوپ بازی.

شه قه جو: جویاری گهوره که ناوی همیشه و زوره [۱] جو بیاز بر آب.

شه قه جوگه: شه قه جو [۱] جو بیاز بر آب.

شه قه زله: زله [۱] سیلی.

شه قه شهق: دهنگی زوری ددان و بال و بوردی قوجه قانی... [۱] صدای

پیایی دندان و بال و فلاخن و...:

شه قه کردن: دولت کردن [۱] دونیم کردن.

شه قه کیش: که سی که مشاری زل به کار دهنی [۱] اره کش.

شه قه گل: جابیشی که سهری نیوه ژان ده کا [۱] چشم درد سخت که

سردرد آورد.

شه قهل: باری باره بهرنک له گیا، شه غره [۱] بک بار باریر از گیاه.

شه قه لوز: جورنی داری لبره واره [۱] نوعی درخت جنگلی است.

شه قه مشار: هزه روی دوکسی، شه فه [۱] اره دونفره.

شه قه میو: کونه ره ز [۱] ننه تاک.

شه قه ی بال: برینی له فرینی به پهلای بالدار: (که ونه خو دای له

شه قه ی بال دیسا) «همزار» [۱] کتابه از بال زدن سریع پرند.

شه قی: (۱) ماندو، خه سنه، مانگ: (۲) نه قی، باخی [۱] خسته: (۲) مسرد.

شه قبله: (۱) چه رمی زور نه نک و سوک که ده کر بته هه مانه: (۲) بهره لبینه ی

چه رمینی ژنان له کاتی نه شی رسنا [۱] چرم نازک که از آن انبان

سازند: (۲) پیش بند چرمین ویژه دوکریسی.

شه قین: (۱) جریوه ی مه لپجک: (۲) مله ورکه بهری، کنی بهر کنی [۱] صدای

گنجشک: (۲) مسابقه.

شه قین: گو بازی [۱] چوگان بازی.

شه ک: (۱) گوجانی گو بین: (۲) چک، قولایی زگی چک: (۳) بهرخی دو

بههار دینو: (۴) جگ که باری لوسی بکه ونه سهر عمرزا: (۵) چوک،

نه زنو: (۶) له روی ناوی چه م [۱] چوگان گوی بازی: (۲) طرف گود

شتاننگ: (۳) شیشک، بره دو بهار دیده: (۴) شتالنگی که برکناره صاف

استند: (۵) زانو: (۶) حرکت و لرزش آب رودخانه.

شه کار: چیمه و گباجاز [۱] چمن.

شه کال: شه فال [۱] بالیک، چارق.

شه کان: (۱) له برین له بهر با: (۲) بازی گو بین [۱] جنبیدن از باد: (۲)

گوی بازی.

شه کاندن: له راندنی با لکه دارو نالوو... [۱] جنبانید باد شاخه یا پرچم با

چیز دیگری را.

شه کاندنه وه: شه کاندن [۱] نگا: شه کاندن.

شه کاندن: شه کاندن [۱] نگا: شه کاندن.

شه کانه وه: له برین له بهر با [۱] جنبیدن از باد.

شه کبه ران: شه کی نیری سی به هاره [۱] شیشک نر سه بهاره.

شه کر: گه زوی چینک و شیلهی چونه ری و شکوه کراو [۱] شکر.

شه کرا: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شه کران: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شه کرانی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شه کراو: خوشاوی شه کر [۱] شکراب.

شه کراو خوار دبه وه: کوزی ژن ماره کردن [۱] کنایه از مجلس عقد و

بله بران.

شه کره پدیر: هه لویه که له شه کرو نازده برنج ده کروی [۱] شکر پدیر.

شه کر خوار دن: برینی له قسه ی باش کردن [۱] کتابه از سخن نیکو گفتن.

شه کر خه نه: بزه ی به خوشی [۱] شکر خند.

شه کردان: ده فری شه کر نی کردن [۱] ظرف شکر.

شه کرشکاندن: (۱) شه کری ره قه له لانو ورد کردن: (۲) برینی له قسه ی

خوش کردن [۱] شکر خرد کردن: (۲) کتابه از سخن نیکو گفتن.

شه کرشکین: چه کوشی شه کرشکاندن [۱] چکش قند شکن.

شه کر له مه: جوره نانیکی زور ناسک و شیر بنه [۱] نوعی نان شیرینی.

شه کر لیف: گفت و لفت خوش، قسه شیرین [۱] خوش سخن.

شه کرلیو: شه کرلیف ☐ خوش بیان.

شه کرمز: نه خوشی شه کر ☐ مرض فند.

شه کروک: ۱) وشکوه بوی شیله ی گیایه که تامی شیرینه؛ ۲) گیایه کی سه رخزی درکاو به خرنک له بن دزکه کانی دا هیه ده بخون، که رنه شی؛

۳) جورئ گندوره ☐ ۱) خشکیده گیاهی است شیرین مزه؛ ۲) گیاهی است خاردار؛ ۳) نوعی خربزه.

شه کروکه: ۱) شه کروک ☐ ۲) شیرنیات ☐ ۱) نگا: شه کروک؛ ۲) آب نیات.

شه کره: ۱) شه کروکه؛ ۲) گوئی جه باری، گونبه زرده ☐ ۱) نگا: شه کروکه؛ ۲) گون کنیرا.

شه کره باری: جه فاله بادامی شیرن ☐ جه فاله بادام شیرین.

شه کره پیاو: پیای به ناکارو بی عیب ☐ سره مرد، مردنیکوکار و خوب.

شه کره ژن: ژنی باش ره حورمهت ☐ زن خوشخوی و کدبانوی خوب.

شه کره سنیو: جورئ سنیو چکوله ی سسی ☐ سبب قندی.

شه کس پا: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد ☐ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شه کشه کان: شه کانهوه ☐ جنبیدن از باد.

شه کمه مز: په زنی که به کم جار زاوه ☐ گوسفندی که بکبار زابیده.

شه کو: له رین، له رینه ره ☐ جنبیدن، تکان سبک.

شه کو: داری دریز بو نارناژن کردن بان گویزنه کاندن ☐ چوب بلند برای آبیاری با گردوچی.

شه کوک: جورئ هرمی ☐ نوعی گلابی.

شه که: ۱) میچکه به رازی به کساله؛ ۲) کلاری پسنه مز؛ ۳) شه کان ☐ ۱) ماده گراز بکساله؛ ۲) کلامه پوستین؛ ۳) جنبش از باد.

شه که ت: ماندو، خه سنه، شه قی ☐ خسنه.

شه که تی: مانده تی زور ☐ خسنگی زیاد.

شه کهر: ۱) شه کر؛ ۲) به شانسه کهر، مؤله شانسه ره ☐ ۱) شکر؛ ۲) شانسن.

شه که مرات: نوقل، نوغل، شه کررکه ☐ نقل، شیرینی، آب نیات.

شه کهر بادلم: جورئ هه لوال ☐ نوعی شیرینی.

شه کهر بوره: جورئ شیرنیات ☐ نوعی شیرینی.

شه کهر په نیر: شه کر په نیر ☐ شکر پیر.

شه کهر خهن: شه کر خهن ☐ شکر خند.

شه کهر گری: گریان له خورشبان ☐ گر به از شادی، اشک شوق.

شه کروک: شه کهر وکه ☐ نگا: شه کهر وکه.

شه کهر وکه: منالی لوسکه که له به زم دا سه ما ده کا ☐ بچه ای که در مجلس بزم می رقصد.

شه کهری: سیات، سپی نامال زهرد ☐ کرمرنگ.

شه که شهک: نه که نهک، ویک که ونی شوژه وه بو ☐ بهم خوردن فروهشته.

شه که مهز: شه که مهز ☐ گرسفند یکبار زانیده.

شه که می: بهر خه منوی دوه هاردینو ☐ شیشک مادبته.

شه که مینگه: شه که می ☐ شیشک مادبته.

شه که نه: شه کان ☐ جنبیدن یواشکی.

شه که نیر: بهرخی نیری دوه هاردینو ☐ شیشک نر.

شه کی: برتی له مرویهک که جلکی ناله باری ☐ کتابه از شخصی که لباسش نامرنب باشد.

شه کیرت: جباژی که بوک له گهل خوبا ده بیا بو مال زاوا ☐ جهیزیه.

شه کی کال: بهر بهران، شه کی که هیشتا بهرانی نه گرتوه ☐ شیشک آبتن نشده.

شه کیله: پارچه هه مانه ی خوشکراو بو به سفر ده فر داگرتن ☐ قطعه انبان دهانه بند ظرف.

شه کیلی: یینه چی، یینه دوز، مشه قه ☐ بینه درن.

شه کین: گو بازی ☐ چوگان بازی.

شه گ: ۱) شه ق، گوجانی گو بازی؛ ۲) گو بازی ☐ ۱) چوگان

گوی بازی؛ ۲) گوی چوگان بازی.

شه گه: ۱) شاگا، شاگه، خوش به؛ ۲) میچ که میر هانینی، جگ که له سه

لابانه که ی ونستایی؛ ۳) ناژی له خرنک چوگ ☐ ۱) درود؛ ۲)

شتالنگ که برکناره صاف ایستد؛ ۳) تازی که مفضلش از چا دررفنه باشد.

شه گهل: گله شهک، میگه لی که هه موی شهک بی ☐ رمه شیشک.

شه گین: ۱) گو بازی؛ ۲) جورئ گه می جگین ☐ ۱) چوگان بازی؛ ۲) نوعی بازی با شتالنگ.

شه ل: ۱) له پا سه قه ت؛ ۲) بهزه و مافوره ی خوارو خنیج؛ ۳) خه راز؛ ۴)

چینکه؛ ۵) رانک؛ ۶) روت، بی بهرگ و جل؛ ۷) له ت، باز ☐ ۱) لنگ،

شل؛ ۲) فرش کج؛ ۳) جوال مو بین؛ ۴) نگا؛ چینکه؛ ۵) شلوار

پشمی؛ ۶) له ت؛ ۷) قسمت، نگه.

شه لاخ: ۱) نازیانه، قامچی؛ ۲) زله ☐ ۱) شلاق؛ ۲) سیلی.

شه لاکاری: به قامچی لیدان ☐ شلاق زدن.

شه لاف: کلکه سونه، مه رایی ☐ نملق، چاپلوسی.

شه لاف کرن: شالوژی کرن ☐ تملق کردن.

شه لاق: ۱) قامچی؛ ۲) جورئ مه زره قی بی تم تمه که به زه بری لیدان به

قامچی بهن ده بسوزین ☐ ۱) شلاق؛ ۲) نوعی گردنای بدون نوک آهنی.

شه لاقه: ۱) شه لاق، جورئ مه زره قی بی تم تمه؛ ۲) مه لیکی لنگ دروزه له

زیشوله توزیک زلنه ☐ ۱) نوعی گردنا؛ ۲) برنده ایست.

شه لال: ۱) شلاق، ریزه درومانی دهره ره؛ ۲) دریز بو له سه ره عره، سلارا؛

۳) نهرم ناسک؛ ۴) تافگه، ناوه لدر، سولاف ☐ ۱) زنجیره بخیه

بیرونی، راسته دوزی؛ ۲) دراز کشیدن روی زمین؛ ۳) نازک و نرم؛ ۴)

آبشار.

شه لال: ۱) تبوه دراو، ناوی؛ (شه لالی خوین بو، له خویندا شه لال بو)؛

۲) شلال ☐ ۱) آغشته؛ ۲) زنجیره بخیه پدیدار.

شه لاله: شلال ☐ بخیه های بیرونی.

شه لالی: تبوه دراوی، ناوی، نالو ☐ آغشنگی.

شه لان: ۱) روت بو نه ره، جل له بهر خو دا که ندن؛ ۲) جه قین؛ ۳) جورئ

شه‌لم: (۱) یام سه‌فته: (۲) شه‌لغهم [۱] (۱) لنگ هستم: (۲) شلغم.
 شه‌لمان: گمزه‌کینه که له شاری سته [۱] محله‌ای درسنندج.
 شه‌لم کویرم: بریتی له لبدانی بنی تامانج [۱] کنایه از زدن بدون هدف.
 شه‌لمکه: گیاهه که، سه‌لمکه [۱] گیاهی است خوردنی.
 شه‌لمه: گیاهه که له ناو گم‌نم ده‌زوی و ده‌نکه‌کدی نیکه‌لی گم‌نم ده‌بنی [۱] دانه‌ای که در گندمزار روید.
 شه‌لو: شبلو، شلوی [۱] ولرم.
 شه‌لوار: شه‌لوار [۱] نگا، شه‌لوار.
 شه‌لواو: (۱) جوری ده‌زینی به‌گنجی ژنانه: (۲) پانولی پیاوانه [۱] (۱) شلوار چیندار زنانه: (۲) شلوار مردانه.
 شه‌لویه‌ت: له‌ت و په‌ت. نه‌او دریاو [۱] لت و بار.
 شه‌لوشیت: گیزو حول، به‌تباره [۱] خل، گنج و منگ.
 شه‌لوف: (۱) که‌له‌شیری خرکه‌له‌ی چکوله: (۲) بیژو، بیج، بیج [۱] (۱) خروس ریزاندام: (۲) حرامزاده.
 شه‌لوک: داروکه‌به‌ک که ده‌موکانه‌ی تی‌ه‌له‌ده‌سُون بو‌راوه‌مدل [۱] چوبک دیق‌آلوده که پرنده را بدان شکار کنند.
 شه‌لومک: شه‌لومک [۱] نگا، شه‌لومک.
 شه‌له: (۱) شونی هه‌لیزینی جوگه‌ناو: (۲) به‌کئی له‌ه‌سنیره‌کانی حدویراله: (۳) شهل، سه‌سه‌فته [۱] (۱) جای بریدن آب از جوی: (۲) یکی از سناره‌های بنات‌النعمس: (۳) لنگ، شل.
 شه‌له‌شهل: رویشتن به‌ پای سه‌فته [۱] لنگان‌لنگان.
 شه‌له‌گه: جیگه‌ی دادزینی جوگه [۱] جای بریدن آب از جوی.
 شه‌له‌گه‌قزی: گیاهه‌کی شیردازه [۱] گیاهی است.
 شه‌له‌م: شه‌لغهم [۱] شلغم.
 شه‌له‌م شوربا: بریتی له‌ کاری نازیک و نیکه‌ل‌پیکه‌ل [۱] کنایه از درهم برهمی کار.
 شه‌له‌م شوروا: شه‌له‌م شوربا [۱] نگا، شه‌له‌م شوربا.
 شه‌له‌م شویون: داری که شه‌له‌می له‌ دیزه‌ده‌ پی نیک‌وه‌رده‌ن [۱] چوب ویژه شلغم بهم‌زدن دردیگ.
 شه‌له‌مه: (۱) گیاهه‌که‌ بنکه‌کدی له‌ په‌تانه‌ده‌ گساو‌زور‌ه‌وانه: (۲) سه‌رو‌بوشیکه‌ژنانه [۱] (۱) گیاهی است مسهل و شبیه‌سبب‌زینی: (۲) سرپوشی زنانه.
 شه‌له‌مین: چینینی ترخینه [۱] نوعی آش محلی.
 شه‌له‌مین‌کهره: پشی‌پایزه [۱] قاصدک.
 شه‌له‌نگ: به‌له‌نجه‌ولار [۱] خرامان.
 شه‌له‌نگی: له‌نجه‌ولار [۱] خرام.
 شه‌له‌لی: (۱) سپیندار، شوخ: (۲) رونه‌وه‌کراو، چلک له‌ به‌ر دام‌اندراو: (۳) تالان‌کراو [۱] (۱) جناره، درخت تیزی: (۲) لخت شده از لباس: (۳) غارت شده.
 شه‌له‌لیای: (۱) روټ‌کراو به‌ ده‌سنی جه‌نه: (۲) جل له‌به‌رخو‌داکه‌ندو: (۳) سه‌سه‌فته [۱] (۱) غارت شده توسط راهزنان: (۲) لخت شده از لباس: (۳) لنگی.

هه‌له‌رکئی [۱] (۱) لخت شدن، لباس از تن درآوردن: (۲) بانوک در جایی گیر کردن و ثابت ماندن: (۳) نوعی رقص.
 شه‌لاندن: (۱) روټ کردن، روټ‌کرده‌وه: (۲) جه‌قاندن [۱] (۱) لخت کردن، لباس از تن کسی درآوردن: (۲) بانوک درجایی فرو کردن.
 شه‌لانه: وه‌که‌شلان [۱] لنگ مانند، ادای شل درآوردن.
 شه‌لانه: زه‌رده‌لو، قه‌بسی، مژمه [۱] زردالو.
 شه‌لانی: شه‌لانه [۱] زردالو.
 شه‌لانی: ده‌سه‌ری سرکه‌یی [۱] دستمال کلاغی ایریشمی.
 شه‌له‌بت: پروش، چاو له‌ نه‌خوشی که‌م‌بینایی [۱] چشم دردمند کم‌سو.
 شه‌له‌بتی: جاوی که نوشی پروشی بوینی [۱] جنمی که مبتلا به «شه‌له‌بت» باشد.
 شه‌له‌بستی: (۱) ده‌نگی ناو که به‌ ده‌ست بان به‌ سه‌ول لینی ده‌دری: (۲) هه‌له‌نگوتن و که‌وتن [۱] (۱) صدای باد دست با یا پاروژدن به‌ آب: (۲) سکندری خوردن و افتادن.
 شه‌له‌ت: داری باریک و دریز [۱] چوب بلند و یاریک.
 شه‌له‌ته: شه‌خنه، سه‌رمای سه‌خنی پاییز [۱] سه‌رمای سخت نابهنگام پاییز.
 شه‌له‌تسه: (۱) ده‌رمسانی تیر و خه‌ست که له‌ سه‌ریرینی داده‌نین: (۲) زه‌شکه‌ی کاکبشان: (۳) جوری ناول‌کراسی زنانه: (۴) به‌رگی دوتسه‌کو بالشت: (۵) شه‌خنه: (۶) شلخه‌میش: (۷) زوفم: (۸) زیرکراسبکی ژنانه‌به‌ بو‌ه‌ختی خه‌رو [۱] (۱) دوی غلیظ که بر پوست گذارند: (۲) تور کاهکشی: (۳) نوعی شلوار زنانه: (۴) رونختی و روبالنسی: (۵) سه‌رمای پاییزی: (۶) نسل جدید زنبور عسل: (۷) سه‌رمایزه، پز: (۸) نوعی لباس خواب زنانه.
 شه‌له‌خه: شلخه، بو‌ه [۱] نگا، شلخه.
 شه‌له‌غه: شلخه، بو‌ه [۱] نگا، شلخه.
 شه‌له‌غهم: سه‌وزبه‌که له‌ نیره‌ی سلق و جونه‌ر [۱] شلغم.
 شه‌له‌ف: (۱) ژنی خو‌فروش: (۲) هه‌له‌نگوتن [۱] (۱) زن خودفروش: (۲) سکندری خوردن.
 شه‌له‌لفین: ره‌ت بردن و که‌فتن [۱] سکندری خوردن و افتادن.
 شه‌له‌لق: (۱) ریبوفی چاو: (۲) زینچکاری برین: (۳) تای هه‌م‌روژه: (۴) میوه و سه‌وزه‌ی لارزبوی سیس‌بوگ: (۵) داری بن‌بالی یا سه‌فته: (۶) کروسلک، جوری هه‌رمی کئیوه [۱] (۱) وُفک: (۲) چرک و ربه‌م‌زخم: (۳) تب روزانه: (۴) میوه و سبزی یزمرده و خراب: (۵) چوب‌دسنی باشکسته: (۶) نوعی گلابی وحشی.
 شه‌له‌لقساندن: (۱) راهینانی له‌سب بو‌خوش‌رویی: (۲) زورانه‌وی ناوران له‌به‌ر زور رویشتن: (۳) بریتی له‌ له‌کول‌خو‌کرده‌وه [۱] (۱) تعلیم‌اسب: (۲) احساس درد و سوزش در ران از فرط خستگی: (۳) کنایه از دل‌کردن.
 شه‌له‌لقین: ززان و کنخخان، بو‌میوه و سه‌وزی و هبلکه نژن [۱] پوسیدن و فاسد شدن. برای سبزی و میوه و نخ‌مرغ استعمال دارد.
 شه‌له‌لک: چاروکه‌ی شان و سه‌رویش [۱] چارقد.
 شه‌له‌که: نه‌خوشه‌کی سعی ناژه‌له [۱] نوعی بیماری سم‌دام.

شہلیت: شربت [شہلے] نشہ ناپیدہ.

شہلیتہ: زنی بے شرم، شہلینہ [شہلے] زن زبان دراز.

شہلیبان: موزہ شہلہ [شہلے] نوعی زنبور.

شہلیک: شلیک، توی زوینہ [شہلے] توت زمینی.

شہلین: (۱) روت پونہوہ له جلیک و شمهک! (۲) شہل روینتن [شہلے] (۱) لخت شدن (۲) لنگیدن.

شہم: (۱) موم! (۲) بہر سنبہر! (۳) ناوہ بو زنان! (۴) روزی دواى هه بنی [شہم] (۱) شمع! (۲) جای سایه! (۳) نام زنانه! (۴) شنبہ.

شہما: (۱) زونوس! (۲) بېش نوس! (۳) خعت بہ سہردا کشاوا [شہما] (۱) نندوبس! (۲) بېش نوبس! (۳) رویش خط کشیدہ شدہ.

شہماتوک: زوینہ خلیسکان [شہماتوک] زمین مخصوص سر خوردن.

شہماتہ: (۱) کومہ لگا، خہلک و ناوایی! (۲) چہ قہوہدرا، زہ نازہ نا، قیرہ قیر [شہماتہ] (۱) احتماع، محتعم! (۲) حار و حنجال.

شہمار: (۱) خزوک، ہدر جانہ و ہری کہ بہ سہر عمرزدا دہ خزی! (۲) ہزار بے، زولو [شہمار] (۱) خزندہ! (۲) ہزار ہا.

شہمارہ: خزبے [شہمارہ] خزیدن.

شہمارہ نگ: بو باخی قوندہرہ، بو بہی کوشان [شہمارہ نگ] واکیسی.

شہماقی: زللہ، شہقام، شہق، شہ بلاخ [شہماقی] سبلی.

شہمال: (۱) مومی داگرساندن! (۲) تیشکی جراو موم [شہمال] (۱) شمع! (۲) روشنایی شمع و چراغ.

شہمال: (۱) شہمال! (۲) ہای پاکوز [شہمال] (۱) شمع! (۲) باد شمال.

شہمال ہا: بہ سنی نہ سسی خوشروہ [شہمال ہا] اسب بادہا.

شہمالک: مومی داگرساندن [شہمالک] شمع.

شہمالک: شہمالک [شہمالک] شمع.

شہمالہ: گوی گرتنی زنان بہ شوہوہ قسہی خہلک بو بہخت تاقی کردنہوہ [شہمالہ] فالگوش.

شہمالی: شہمالہ [شہمالی] فالگوش.

شہمام: (۱) شمام، گندورہی بر بہ منستی ریاری بو جوانی بو زن کردن! (۲) ناوہ بو زنان [شہمام] (۱) دستنبو! (۲) نام زنانه.

شہماموک: شہمام [شہماموک] نگا: شہمام.

شہماموکہ: شہمام [شہماموکہ] نگا: شہمام.

شہمامہ: (۱) شہمام! (۲) گوندیکہ لہ کوردستان بہ عسی ویرانی کرد [شہمامہ] (۱) نگا: شہمام! (۲) از روستاہای ویران شدہ کوردستان توسط بعثیان.

شہمامہر: لہو گوندانہی کوردستانہ کہ بہ عسی کاولبان کرد [شہمامہر] روستایی در کوردستان کہ بعثیان آن را ویران کردند.

شہمان: جیکہی شہم تیان [شہمان] شہمان.

شہمانی: گر لیکہ بہ زورہ نگ [شہمانی] گل شہمدانی.

شہمبلیک: گیابہ کہ لہ ناوہ خلادہ زوی [شہمبلیک] گیاهی است در کشتزار روید، شہمبلہ.

شہمبو: شہم، روزی دواى هه بنی [شہمبو] شنبہ.

شہمبو: شہم، شہمبو [شہمبو] شنبہ.

شہمبوز: چہموش، ولاخی رام نہ بوگ، جوتہ ہاوژو گازکر [شہمبوز] چموش.

شہمبہ: شہمبو [شہمبہ] شنبہ.

شہمبہ لوت: شاپوز، بہرہ خاصہ، کہ ستانہ [شہمبہ لوت] شاہ بلوط.

شہمبہ لولک: (۱) گیابہ کہ! (۲) چلورہ، شوشہ سہوئل [شہمبہ لولک] (۱) گیاهی است! (۲) دنگالہ.

شہمبہ لبلک: چلوزہ، زہمبہ لبلک [شہمبہ لبلک] دنگالہ.

شہمبوی: شہمبو [شہمبوی] شنبہ.

شہمت: خلیسک، جگای لوسولیز [شہمت] لیزگاہ.

شہمتاندن: خلیسکاندن [شہمتاندن] لیزدان.

شہمتر: کاری سہر بہ جوئی نہ زنانہ [شہمتر] کورکورانہ، نا آگاہانہ.

شہمتوک: (۱) کہ سنی کہ زور وازی لہ خلیسک! (۲) زہوینی خلیسک [شہمتوک] (۱) اسکی باز! (۲) زمین اسکی.

شہمتی: خلیسکاوا [شہمتی] لیز خوردہ.

شہمتین: خلیسکان [شہمتین] لیز خوردن.

شہمچک: گزیکار، حیلہ ساز، نہ لہ کہ باز [شہمچک] مکار، حیلہ باز.

شہمچہ: شخانہ، شخادہ، شفانہ [شہمچہ] کبریت.

شہمخالک: چورہ چہ سبیکہ لہ جوئی گیابہ گیری [شہمخالک] نوعی چسب گیاهی.

شہمخین: نرش بوں لہ بہر گرما [شہمخین] نرشیدن از گرما.

شہمدان: شہمان، جیکہی موم [شہمدان] شہمدان.

شہمدانی: شہمانی [شہمدانی] گل شہمدانی.

شہمدو: شہمدان [شہمدو] شہمدان.

شہمدین: سوکہ لہ ناوی شمس الدین، ناوہ بو ہباوان [شہمدین] مخفف شمس الدین، نام مردانہ.

شہمدینان: ناوچہ بہ کہ لہ کوردستان [شہمدینان] منطقہ ای در کوردستان.

شہمز: نور، پنہمای ہاوشتن [شہمز] برت.

شہمزاندن: نوردان، دورہا و بشتن [شہمزاندن] برت کردن، دورانداختن.

شہمز: ژاکاوی، سبسی [شہمز] پژمردگی.

شہمزان: (۱) ژاکان! (۲) رہ نگ بہرین! (۳) پشوکان [شہمزان] (۱) پژمردن! (۲) رنگ باختن! (۳) آشفتن شدن.

شہمزاندن: ژاکاندن [شہمزاندن] پژمردہ کردن.

شہمزاو: (۱) ژاکاوا، سبسی بوگ! (۲) رہ نگ بہرین! (۳) پشوکاوا [شہمزاو] (۱) پژمردہ! (۲) رنگ باختن! (۳) آشفتن و حال بہم خوردہ.

شہمزہ: تازہ زاوی ناژول، کارژیلہو بہر خو لہی ساوا [شہمزہ] برہ و بزغالہ نوزاد.

شہمزی: ژاکاوا، سبسی بوگ [شہمزی] پژمردہ.

شہمزین: (۱) شہمزان! (۲) ناوچہ بہ کہ لہ کوردستان، شہمدینان! (۳) شہمچہ [شہمزین] (۱) پژمردن! (۲) ناحیہ ای در کوردستان! (۳) کمریت.

شہمزیان: ناوچہی شہمدینان [شہمزیان] نگا: شہمدینان.

شہمزیو: شہمزاو [شہمزیو] پژولیدہ، پژمردہ.

شہمسس: شہمز [شہمسس] پژمردگی.

شہمساوا: گوندیکی کوردستانہ بہ عسی کاولی کرد [شہمساوا] نام روستایی در کوردستان کہ توسط بعثیان ویران شد.

شہمسوز: شہمدان [شہمسوز] شہمدان.

کشیدن جسم سنگین با هن هن.

شهمی: شهمبو [۱] شنبه.

شهمی: (۱) شهم، موم؛ (۲) ناوی ژنانه [۱] شمع؛ (۳) نام زنانه.

شهمیت: (۱) شهمت، خلیسک؛ (۲) که له که، به سه ربه کداکراو [۱] (۱) لیزگاه؛ (۲) برهم انباشته.

شهمیتوک: جیگه‌ی خلیسکان [۱] لیزگاه.

شهمیتین: (۱) خلیسکان، شهمین؛ (۲) هاویشتنه سه ربه ک [۱] (۱) لیز خوردن؛ (۲) برهم انباشتن.

شهمیخ: ترشان، کف کردن، خرابون، بون گرنن [۱] کف کردن، ترشدن آس.

شهمیخین: ترشانی چیشتن له بهر گهرما [۱] فاسدشدن غذا از گرما.

شهمیران: (۱) پیک هانن، چی به چی، نه انجام؛ (۲) ناوجه به که له کوردستان [۱] (۱) انجام، درست شدن کار؛ (۲) منطقه‌ای در کوردستان.

شهمیراندن: به نه کام گه یاندنی کار، نه انجام دان، پیک هینان به ته واوی [۱] تمام کردن کار، انجام دادن.

شهمیک: ریسهی درگا [۱] پاشنه در.

شهمیله: (۱) دانویله به که گاجونی بی قه له و ده بی؛ (۲) شهموله‌ی زنان [۱] (۱) نوعی حبوب که به گاومی دهند؛ (۲) فالگوش ایستادن زنان.

شهن: (۱) داری چوارچینگگی خوبان به بادیان، شهنه؛ (۲) خوبان هلا و بشتن؛ (۳) کاکوئنی که ده نه ندوری ده زین [۱] (۱) افشون، چنگک؛ (۲) خرمن بادادن؛ (۳) کاه و خاشاکی که در تنور ریزند.

شهناخ: شمراخ، شناخ [۱] نگا؛ شناخ.

شهنده: ده نوک، دندوک [۱] منقار.

شهنده: ناوی نامه علوم؛ (شهنده له مه نده کمتر نیه) [۱] نام مجهول.

شهنده‌لی: دندوک دار [۱] دارای منقار.

شهنکهر: که سنی که خوبان به شهن ده کا؛ (خهرمانی خهمان ها وه دم باوه / شهنکهر به کیکه در شهن وه لاه) «مه وه وی» [۱] کسی که خرمن باد میدهد.

شهننگ: (۱) جوان وه باز؛ (۲) شر و شانالی ناومال؛ (۳) فیشه کی تهننگ [۱] (۱) زیبا ورعنا؛ (۲) خرت و برت اثانبه؛ (۳) فشنگ.

شهنگاوه: شهقاوی [۱] گام فراخ.

شهنگل: (۱) شنگل، شلنگ؛ (۲) بیکه وه نوسان [۱] (۱) نکان بخود دادن؛ (۲) بهم چسبیدن.

شهنگله: دودانه بهری داری پیکه وه نوساو [۱] دوتر بهم چسبیده.

شهنگله بهره که ت: شهنگله [۱] نگا؛ شهنگله.

شهنگله بهره که ته: شهنگله [۱] نگا؛ شهنگله.

شهنگول: (۱) شهنگله؛ (۲) زور له سه ر که یف و دلخوش [۱] (۱) نگا؛ شهنگله؛ (۲) بسیار شاد و سرحال، شنگول.

شهنکه: (۱) جوان وه باز؛ (۲) بههیزو ناقهت و توان [۱] (۱) زیبا و خوش اندام؛ (۲) توان.

شهنکه بهره: شهنگله [۱] نگا؛ شهنگله.

شهمسه: سوکه له ناوی شمس الدین و شمس الله که ناوی پیاوانن [۱] مخفف نامه‌ی شمس الدین و شمس الله.

شهمشه: جه که جه کیله، جه که جه کی، شه شه فیک، شه شه فین، شه شه قوک، شه شه کور [۱] شب بهر، خفاش.

شهمشه له: شهمشه [۱] شب بهر.

شهمشه موتک: جوژی مارمیلکه [۱] نوعی مارمولک.

شهمشه مه: شهمشه [۱] شب بهر.

شهمشه مه کوزره: شهمشه [۱] شب بهر.

شهمشیر: شیر ی تیخ، شور، شمشیر [۱] شمشیر.

شهمشیر کروژ: برنی له پیاوی نازا له شهز [۱] کتابه از جنگجوی شجاع.

شهمع: موم، شهم [۱] شمع.

شهمعدان: شهمان، شهمدان [۱] شهمدان.

شهمعوئاوه: له و گوندانی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شهمعل: جاجم بان ههر کریک که ده خوبه وه ده بچن [۱] هرچه خود را در آن پرچند.

شهمملک: (۱) دوگرد، بهرمال؛ (۲) شنی که خوار که میهر داده بوئنی، فوته [۱] (۱) سجاد، جاساز؛ (۲) پیش بند، لنگ.

شهممو: شهمبو [۱] شنبه.

شهممه: (۱) شهم، شهمبو؛ (۲) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] (۱) شنبه؛ (۲) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شهمو: شهم، شهمبو [۱] شنبه.

شهموز: جه موش [۱] چموش.

شهموس: جه موش [۱] چموش.

شهموله: شه ماله [۱] فالگوش.

شهموله: چرافنبله، فودیک [۱] چراغ موشی.

شهمومه: شه مامه [۱] دستنبو.

شهمه: شهمبو [۱] شنبه.

شهمسه ترنلکه: هه نگیکی باریکی ره شکه له به شانیه له ناو درکاندا هله به ستنی وه نه گو بی زور خوش دروست ده کا [۱] نوعی زنبور وحشی که عسل بسیار لذیذ دارد.

شهمه تلینکه: شهمه ترنلکه [۱] نگا؛ شهمه ترنلکه.

شهمه د: پزه شهمین [۱] شمد.

شهمه سرنلکه: شهمه ترنلکه، کور یفوک [۱] نگا؛ شهمه ترنلکه.

شهمه له: جه که جه کی [۱] شب بهر.

شهمه له کوزه: جه که جه کی، شهمه له [۱] شب بهر.

شهمه نند: زهق و قینی جوان وه له بهر جاز (مه کی تورت و گردو شهمه نندن) [۱] برجسته و زیبا و خوش نما.

شهمه ننده فهر: قه تاری ری ناسن [۱] نرن، قطار راه آهن.

شهمه نیخه: (۱) پیسبری یه کنر گرنن و ده گزیه ک راچون؛ (۲) کیشانی شنی قورس به نیخه نیخ [۱] (۱) دست به بقه شدن و گلاویز شدن؛ (۲)

- شهنجه بی: سوزه بی [۱] بید مجنون.
- شهنجه بیزی: بیزی جوان و له یه درلان [۱] کدیایوی زیبا و رعنا.
- شهنجه دار: داری جوان و له بار [۱] درخت شاداب و جوان.
- شهنجه سور: زه نهنجه سور [۱] زنبور فرمز.
- شهنجه شر: بهرگی شر و کونه [۱] رخت کهنه و یاره.
- شهن و که و کردن: (۱) خابین کردنده ی ده خل: (۲) برینی له لیکو لپهنه [۱]
- (۱) بوجاری: (۲) کنایه از بزوحش.
- شهنه: شهن [۱] افشون، چنگک.
- شهنه دیز: که سنی به شهن خدرمان هه لداوی [۱] کسی که خرمن باد می دهد.
- شهنی: کریت، خوشنال، نینسک گران [۱] بدگل، ناهنجار.
- شهو: شهف، شهف [۱] شب.
- شهوات: سوتان، ناگر بهر یونه [۱] حریق، آتش سوزی.
- شهواته: نهواو سوتان [۱] کاملاً سوخته.
- شهواتک: سوتنه نی، نیرنگ و فه لاشکری [۱] سوخت، مواد سوختنی.
- شهوادی: دوی شهوادی [۱] دیشب.
- شهوادیت: دو شهویش، بیزی شهویش [۱] بر شیب.
- شهوار: نهنگی نو بزی شیوان [۱] شیاهنگام، بعد از غروب.
- شهواره: شهفاره [۱] شکار برنده در ناریکی بوسیله چراغ.
- شهواره بو: که ورته دوی شهواره وه، به شهواره کهوتن [۱] از نور چراغ به دام افتادن.
- شهواره کهوتن: شهواره بو [۱] نگا: شهواره بو.
- شهواژو: شهفین، چدراندنی میگل به شهو [۱] جرانیدن گله در شب.
- شهواشینک: بهری داریکه وه ک بادامی ورد ده بکولتین و ده خوری [۱]
- شمی است بادام آسا جوشیده می خورند.
- شهواک: بی هوش، گیلوکه [۱] دهنک، ساده لوح.
- شهوال: (۱) شهلوار: (۲) مانگی شهشه کان [۱] (۱) شلوار: (۲) ماه سوال.
- شهوال به کول: شهروال به کول، گیاه که [۱] گیاهی است.
- شهواله سور: شهروال به کول، گیاه که [۱] گیاهی است.
- شهواله مور: شهروال به کول [۱] گیاهی است.
- شهوان: سرده مانی تار یکایی دنیا [۱] شیاها.
- شهوانه: به شهوا (شهوانه خیریگی خورنده نه وی کنیم) [۱] شیانگهان.
- شهواو: ناوی که به شهولم زرععات دهنری: (گر بانی به بانانی منه باعبسی خندت/پشکوننی گول مابه بی لئانی شهواوه) «نهدب» [۱] آبیاری شیانه.
- شهوب: په نا، نه خوشی گیرو، ناهو [۱] بیماری واگیر.
- شهوبا: سر وه له شهوا [۱] نسیم شیانه.
- شهوباش: وشه به که له جنگه ی سلوا له شهوا دهلین [۱] شب خوش، درود شیانه، شب بخیر.
- شهویو: گولیکه زهنگ پنهوش له باش روزاوا بوئی خوش ددها: (شهویوی سمری سونولی زولفت له سمری دام/نیشنش سمره کم ههسنه له بهر نه شهنجه شهویو) «نالی» [۱] گل شب بو.
- شهو بو: هیشنا نه بیوه روزا [۱] شب بود.
- شهو بویر: شهو نا شهو [۱] نکشت درمیان.
- شهو بهک: نیروکی نهنگوتک بان کردنده [۱] چوبک جوته پهن کردن.
- شهو بهن: (۱) داری درگا له شهنه وه داخستن: (۲) کوسنه کی خهنجه [۱]
- (۱) چوبهستن در از داخل: (۳) نسمة ای که خنجر را در کمر می بندد.
- شهو بهند: شهوبند [۱] نگا: شهوبند.
- شهو بیدار: که سنی له شهوا ناخهوی [۱] شب زنده دار.
- شهو بیز: شهو بویر [۱] شب اندر میان.
- شهو بیزی: شهو پیکه وه بواردنی ههوالان، شهو نشینی [۱] شب نشینی.
- شهو بین: وشک بوئی چیندراو بهر له کانی خوئی [۱] خشک شدن کشتزار قبل از اوان.
- شهو پساتنه: چیشنی که شهو لیبی ده نین بو روزی دادی: (نرخینه ی شهو پاته خو شه) [۱] غذایی که شب برای فردا می بزند.
- شهوت: نه خوشبه کی ناو گویی نازلله [۱] نوعی بیماری گوش دام.
- شهوتای: نای شهوانه، نو به نی له شهوا [۱] تب شیانه.
- شهوتان: سوتان، ناگرنی چون [۱] سوختن.
- شهوتاندن: سوتاندن [۱] سو رفتن.
- شهوتاندوخ: سوتین [۱] سوزاننده.
- شهوتی: سوتان، سوزیاوی [۱] سوخته.
- شهوتی: نای شهوانه [۱] تب شیانه.
- شهوتین: سوتان [۱] سوختن.
- شهوجمانه: جیشتنان بوخبری مردو له شهوی نین دا [۱] خوراکی که شیاها ی جمعه به باد مرده بخشند.
- شهوچرا: (۱) جرای زاوی مه له لتسار یکایی دا، جرای شهواره: (۲) جواهراتی که له شهوا ده نروسکی: (نیزی گوهه ری شهوچراس)
- [۱] (۱) چراغ شکار برنده در شب: (۲) گوهر شب چراغ.
- شهوجه بکه ن: کراسی ناودامینی زسان که به نایبته تی شهو ده بیوشن: (شهوجه بکه نی نیلوفه زوی و جیلوبدی ره قسی/شهرمه نده ده کهن زوهه ری زه هرا له سه مادا) «نالی» [۱] پیراهن دامن بلند زنانه که شب می پوشند.
- شهوجه ره: خواردنی که له شهویری ده خوری [۱] شب چره.
- شهوجه له: شهوجه ره [۱] شب چره.
- شهوخون: شه به یخون، په لاماری شهوانه [۱] شبخون.
- شهوخونی: (۱) شه به یخون: (۲) شهو بیداری، شهو نه خهوتن [۱]
- شبخون: (۲) شب بیداری.
- شهوخهف: بهرگی خهوی، جلکی ناو نوین [۱] لباس خواب.
- شهوخی: شه به یخون، په لاماری شهوانه [۱] شبخون.
- شهواوهت: هه لپه زینی شهوانه [۱] رقص دسنه جمعی شیانه.
- شهوده ر: شه بدر، گیاه که [۱] شیر.
- شهو دیز: شهوا له زرععات نان [۱] آبیاری شیانه.
- شهو دیزی: به شهو ناودانی زرععات [۱] آبیاری شیانه.
- شهو دیز: (۱) نارمایی له شهوا: (۲) په کسمی رهش به پتوکی سیه وه: (۳)

شهو کوری: نه خوشی به شهو نه دینن [۱] بیماری شبکوری.
 شهو کوک: که سنی که مردم له شهو بیدار نه کتا [۱] بیدارکننده مردم از خواب شبانه.
 شهو کوز: شهو کوری [۱] شبکور.
 شهو کویری: شهو کوری [۱] بیماری شبکوری.
 شهو که: شهو ک [۱] نگا: شهو ک.
 شهو کهت: (۱) جوان جاکسی: (پیاوی به شهو که ته): (۲) گه وره بی و بابه برزی: (۳) ناوه بوژن و پیاوی [۱] حسن و جمال: (۲) جاه و جلال: (۳) نام مردانه و زنانه.
 شهو کیل: (۱) که سنی به شهو جووت لی ده خورزی: (۱) شوکراو به شهو [۱] (۱) کسی که شبانه شخم می زند: (۲) زمین شخم زده در شب.
 شهو گ: شهو، بهردیکی ره شی به نرخه. شهو ره نگ [۱] شه.
 شهو گا: جیگه ی پشودانی نازه ل شهوا له دهشت. شه فین [۱] جای آسودن گله شبانه در دشت.
 شهو گار: سه رانسری شهو. شهوانه [۱] شبانگاهان.
 شهو گر: که سنی شهو نوژن ده کاو ناخه وئی [۱] کسی که نماز شب می خواند.
 شهو گر: چراخان. چراخانی [۱] چراغان.
 شهو گرتی: شهو گر [۱] نگا: شهو گر.
 شهو گو: کازنوه، بولبله، به بان بهر بو، شه فگور [۱] گرگ و میش اول بامداد.
 شهو گهر: (۱) که سنی شهو ناخه وئی و به ناو ناوایی دا خول ده خوا: (۲) آسیاوی که هدر به شهو نه گرتی: (۳) هله زینی شهوی دوی زه ماهه ند [۱] (۱) شبرگرد: (۲) آسیایی که شبانه کار می کند: (۳) مراسم شب بعداز عروسی.
 شهو گهرد: (۱) جوزی مارمیلکه ده لئین بیوه ده دا: (۲) که سنی به شهو ده گهرزی [۱] (۱) نوعی مارمولک: (۲) شبرگرد.
 شهو گویر: دوگوندی کوردستان بهم ناوه به عسی کاو لی کرده [۱] دوروسنا به این اسم در کردستان توسط بعضیان وبران شده است.
 شهو گویر: شهو گر، ناسباوی که ههر به شهو کار ده کا [۱] آسیایی که فقط شبانه کار می کند.
 شهو ل: (۱) ده ششایی نیوان جبا: (۲) نینی گهرما [۱] (۱) جلگه بین کوهستان: (۲) گرما.
 شهو ولدان: فهدم، تینی ناو که له ناوساندا مرو له پشه مه ده بینی [۱] نورخورشید.
 شهو له: (۱) جیگه ی به بین هه لخصنتی تونخانه: (۲) کهوای پر پهنه ده رویش [۱] (۱) شوله گلخن: (۲) فیای مرقع دراویش.
 شهو له بان: (۱) بریتی له سه گی یاسه وانی مال: (۲) وشه یه که منالی پی ده نرسین: (بنو شهو له بان هات): (۳) باگردان [۱] (۱) سگ نگهبان خانه: (۲) کلمه ای برای نرساندن کودک: (۳) بام غلطان.
 شهو له وهر: جه زینی نازه ل له شهو دا [۱] شب چرای گله.
 شهو مه: تاف هه بف، نریقه [۱] مهتاب.

ناوی نه سبی خوشه روی مبردی تبرینی فهداد [۱] (۱) شبح: (۲) ستور سیاه رنگ یا خالهای سیید: (۳) اسب خسرو پرویز.
 شهو رو: که سنی به شهو بهریدا ده روا [۱] شیر.
 شهو ره نگ: (۱) بهردیکی ره شی به نرخه، سه ره، سه فه: (۲) زور رهش [۱] (۱) شه: (۲) بسیار سیاه.
 شهو ره و: (۱) زاکردن له ده سب دورمن له شهو دا: (۲) شهو رو [۱] (۱) فرار در شب: (۲) شیر.
 شهو ره وی: (۱) شهو روئی: (۲) شهو ره وگردن [۱] (۱) شبروی: (۲) فرار کردن در شب.
 شهو ره و سمان: به کهم شهوی زستان [۱] شب بلدا.
 شهو ره و سنان: شهو ره سمان [۱] شب بلدا.
 شهو ره و ن: (۱) شهو یمن، داری ده رگا له زوره داخستن: (۲) کویته کی خنده چهر [۱] (۱) چوب بستن در از داخل: (۲) کوه دسنه خنجر.
 شهو ره و سان: شهو سنان [۱] شبستان.
 شهو ره و سکل: خوزانی وردی هینسا نه او نه بوگ [۱] خرمن نیم کو بیده.
 شهو ره و سو: سهی نه شهو [۱] فردای امشب.
 شهو ره و سونکه: کوانکی به زانه له ده ست و با دیت [۱] ادملی است بر دست و یا در آید.
 شهو ره و سوتکه: جورئ پشه که [۱] نوعی پشه.
 شهو ره و سوتکه: شهو سوتکه [۱] نوعی پشه.
 شهو ره و سین: لاره ولار رویشتن [۱] نلوتلو خوردن.
 شهو ره و ش: بهریشانی، بی سه ره و بهر بی [۱] بریشانی، درهم برهمی.
 شهو ره و شه مه کنی: شه مو له، شه ماله [۱] فالگوشی.
 شهو ره و شین: بهریشان بو، بی سه ره و بهر بو [۱] بریشان و درهم برهم شدن.
 شهو ره و ق: (۱) روشناکی: (۲) ناسه و ناره رو: (۳) که بف خوشی، شادی [۱] (۱) روشنی، تابش: (۲) رعیت: (۳) شادی و ذوق.
 شهو ره و قدار: خاوه ن شهو ق [۱] دارای «شهو ق».
 شهو ره و قدان: نروسکان، دره و شین [۱] درخشش.
 شهو ره و قدانه وه: نروسکانه وه، نیشک دانه وه [۱] انعکاس پرتو.
 شهو ره و قکردن: به دلخوشی رباوردن، که بف کردن [۱] به شادی بسر بردن، کبف کردن.
 شهو ره و ق لی بو: ناره زوگردن [۱] رغبت داشتن.
 شهو ره و ک: (۱) ده رزبله، زه نیه ریکه ده سه رو پیچ ده چه فیندری: (۲) قولایی ماسی گرتن [۱] (۱) زبوری که بر دسنار زند: (۲) فلاب ماهیگیری.
 شهو ره و کار: کاری شهوانه [۱] شبکار.
 شهو ره و کراس: کراسی ناو نوین [۱] پیراهن خواب.
 شهو ره و کلاو: نه فله ی سه ره له ده می خه و تن دا [۱] شب کلاه.
 شهو ره و کور: که سنی که به شهو ناینی و به روژ ده بینی، بهرانبه ری که ز [۱] شبکور.
 شهو ره و کور: شهو کور [۱] شبکور.
 شهو ره و کوره: (۱) شهو کور: (۲) جه که جه کی [۱] (۱) شبکور: (۲) شب پره.

شهو مهن: شهوی، به بات [۱] شب مانده، بیات.

شهو مهنده: شه مهن، شهوی [۱] شب مانده.

شهو مهنه: شه مهن [۱] شب مانده.

شهو نخون: شهو بیدار [۱] شب بیدار.

شهو نخونی: شهو بیداری [۱] شب بیداری.

شهو نشین: شهو بیدار، که سی به شهو نه خهوی [۱] شب بیدار.

شهو نشینی: شهو له دهووی یه که بو شهووی دوستو خیزان [۱] شب نشینی.

شهو نم: شه فتم، شه فتم، ناوگ [۱] شبنم.

شهو نوخونی: شهو نوخونی [۱] شب بیداری.

شهو نویر: نمیز له شهوا باش هیندی خهون [۱] نهج، عبادت نیمه شب.

شهو نه خوس: شهو نخون [۱] شب بیدار.

شهو نه خوسی: شهو نوخونی [۱] شب بیداری.

شهو وروژ: هم مودم بی پسانهوه [۱] همیشه، شبانه روز.

شهو وروژی: کاری هم مودم بی وچان [۱] کار شبانه روزی.

شهو وونی: شوانی [۱] جو پانی.

شهوه: (۱) بهردی، به شی به رخ؛ (۲) جنوکه‌ی ساواخنکن؛ (۳) موته.

مونه که: (۴) روزنیه، له شهو دابن [۱] شبه؛ (۲) جن نوزادکن؛ (۳)

کابوس، به خنک؛ (۴) شب است.

شهوهانندن: (۱) نیکه‌ل و نیکه‌ل کردن؛ (۲) بجم ناحه زکردن [۱] (۱) درهم

برهم کردن؛ (۲) باشکل کردن.

شهوه بردنهوه: مردنی ساوا له دهس جنوکه‌ی ساواخنکن [۱] مرگ

نوزاد توسط جن نوزادکن.

شهوه بینین: مونه که له خهوا دین [۱] کابوس در خواب دیدن.

شهوه خوار: گیای تهر که بو شهوله وهزی دیننهوه [۱] علف نازه برای

شب جرای دام.

شهوه دیتن: له خهوا مونه که دین [۱] کابوس در خواب دیدن.

شهوهه: شه بیدار، شهوهه [۱] شیدر.

شهوهه: شه بیدار [۱] شیدر.

شهوهه زهنگ: شهوی زور ناریکو نه گوسنه چاو [۱] شب دجور.

شهوهه ساره: شهو پاته، جیشتی شهو بو سبهی [۱] غذای شب برای فردا.

شهوه کی: (۱) بهر به پان، شه به قی؛ (۲) شهوانه [۱] (۱) بامداد پگاه؛

(۲) شب هنگام.

شهوی: (۱) کراس، گچی؛ (۲) ده خلی که زو بی بگا؛ (۳) شهومه نه؛ (۴)

شهوبلکه [۱] (۱) پیراهن؛ (۲) غله زودرس؛ (۳) شب مانده؛ (۴) آرواره.

شهوی: (۱) مونه که، شهوه؛ (۲) بک شهوی [۱] کابوس؛ (۲) بک شب.

شهویق: (۱) بهریشان و بی سهره و سهره؛ (۲) سست و ناسایم؛ (شسل و

شهویق) [۱] (۱) بریشان حال؛ (۲) سست و نامحکم.

شهو بلاک: شهو لاولای چهنه [۱] آرواره.

شهو بلاکه: شهو بلاک [۱] آرواره.

شهو بلاکه: شهو بلاک [۱] آرواره.

شهو بله: شهو بلاک [۱] آرواره.

شهوین: (۱) شهوین؛ (۲) زهش به رهنگی شهو، شهوه نگ؛ (۳) چه مانهوه؛

(۴) چه مبر [۱] (۱) نگا؛ شهوین؛ (۲) سپاه؛ (۳) خمبدن؛ (۴) خمبده.

شهوین: (۱) چه زاندنی نازه ل به شهو، شهفین؛ (۲) جیگه‌ی بشودانی

نازه ل شهوانه له دهشت [۱] (۱) شب چرا؛ (۲) شبعان.

شهه: (۱) شه، شانهای سهر و کولکه؛ (۲) بنه‌مای و بنه‌ی شاندن،

بهزی کردن؛ (۳) شا، شاه، پادشا، پالشا؛ (۴) روبرای گوره، شهت؛ (۵)

بو بهی که له باب [۱] (۱) شانه سر، شانه پشم صاف کن؛ (۲) ریشه لغت

«شاندن» یعنی روانه کردن؛ (۳) شاه؛ (۴) شط؛ (۵) ناچ خروس.

شهه: حیلای نه‌سب، حینه [۱] شبهه اسب.

شه هاده: (۱) شایه تی، ناگاداری له زوداو؛ (۲) بر و انامه‌ی خویندن [۱] (۱)

گواهی؛ (۲) گواهی نامه تحصیلی.

شه هان: شاندن، ناردن، رهوانه کردن [۱] فرسندان.

شه هاندن: شه هان [۱] فرسندان.

شه هت: شپله‌لی دروا، ده‌ست و بی شل و بی هه‌ست [۱] فلج.

شه هتین: له نینگی مردن [۱] مرگ از تشنگی.

شه هر: (۱) شار، بازیر؛ (۲) شه‌دی سهری ژان [۱] (۱) شهر؛ (۲) سر بیج

زنانه.

شه هر فانی: بازیری، شان نشینی [۱] شهر نشینی.

شه هر واری: شه هر فانی [۱] شهر نشینی.

شه هر هزا: شاهه زا [۱] نگا؛ شاهه زا.

شه هر یه: هدر شه [۱] ریشه آس.

شه هه فی: جوزی تری که دره‌نگ بی ده گاف [۱] نوعی انگور دیررس.

شه ههک: (۱) شانهای چکوله‌ی سهر داهبان؛ (۲) کونده‌ناری بهجک،

مه‌شکه‌ی ناوکیشان که زل نه بی [۱] (۱) شانه کوچک سر؛ (۲) مشک

کوچک آب.

شه هه کردن: به‌شانه‌کردنی سهر [۱] شانه‌زدن موی.

شه هه لول: شاول، ریشوله، کاوانی زهش [۱] سار سپاه.

شه هه له وه‌ند: (۱) لای شوخ و شه‌نگ؛ (۲) سوارچاک [۱] (۱) جوان زیبای

خوش قیافه؛ (۲) بکه سوار.

شه هه مار: هه زار بی، زیلو [۱] هزار بار.

شه هه میر: پیروی بیوا، مه‌دوره‌ند [۱] واد مرد.

شه هه ن: شهه، شه، شانه [۱] شانه سر.

شه هه نک: خالی سهر گونا [۱] خال واقع بر گونه.

شه هه و: ریگه‌ی زور دژواری به‌رداوی [۱] راه سنگلاخ صعب‌العبور.

شه هه وان: به‌رده‌لان [۱] سنگلاخ.

شه هه هستان: هوزکی کورده [۱] طایفه‌ای از کردها.

شه هه ی: خوشه‌وستنی له شه‌زدا کوژاوا؛ (۲) گوندبکه له کوردستان

به‌عسی ویرانی کرد [۱] (۱) شهید؛ (۲) از روستاهای ویران شده

کردستان توسط بهشبان.

شه هه ی: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بهشبان ویران شد.

شه هه ی: شه هه ی [۱] شهید.

شبه‌هین: (۱) حیلاندن: (۲) ترازو: (۳) شاهینی ترازو: (۱) شبه‌کشدن
اسب: (۲) ترازو: (۳) شاهین ترازو.
شبه‌هین: (۱) شاهین: (۲) ناوی دایره که (۱) شاهین: (۲) نام درختی
است.

شبه‌بنی: جوئی هه‌نگوری چه‌رمگ که زو بی‌ده‌گا [ش] نوعی انگور
سفید زردرس.

شبهی: نژگه [ش] سسکه.

شهی: شهوی، کراس [ش] پراهن.

شهبور: زورنای له‌شکر، بوژی [ش] شیور.

شهبورژهن: بوژی ژهن [ش] شیورچی.

شهی‌تان: (۱) مه‌له‌ک‌ناوس، یه‌مای خرا‌ه: (۲) برینی له‌شوفارو نازاره‌چی:
(۳) برینی له‌زرنگ [ش] (۱) شبطان: (۲) کنایه از مفتن: (۳) کنایه از
زرنگ.

شهبستان‌ناوس: (۱) گسکی دربه‌هاره که زگی بر بی: (۲) میونه‌بی که
زگی ناوسایی و بزائن ناوسه‌ر ناوسیش نه‌بی [ش] (۱) بزغاله‌درساله
آبتن: (۲) شکم برآمده آبتن نما که آبتن نباشد.

شهبستان‌به‌رس: به‌زیدی، تیزدی، دانسی [ش] بزیدی.

شهبستان‌به‌رست: شه‌بتان‌به‌رس [ش] بزیدی.

شهبستان‌بیکه‌نین: بالئ بوئن [ش] بالغ شدن، احتلام.

شهبستانوکه: (۱) گیانداریکی پیچوکی نه‌رهو شلر وله له‌ناو فایلیکتی
سه‌ده‌فین‌دا به‌هاران باش باران ده‌ژهنه‌ه: (۲) قاپلیکی نه‌و گیانداره [ش]
(۱) حلزون: (۲) صدف حلزون.

شهبستان‌لغاو: به‌سه‌ری هه‌وسار به‌سننی لئوی خواری به‌کسم له‌بانی
لغاو [ش] بسن لب زیرین ستور بجای لگام.

شهبستانی: (۱) بیرو کاری خراب: (۲) گان له‌خه‌ودا: (۳) دوزمانی [ش] (۱)
فکر رکار زشت: (۲) خواب جنسی، احتلام: (۳) سخن جینی.

شهبستانی‌بوئن: (۱) له‌خه‌وا گان کردن: (۲) بالئ بوئن [ش] (۱) خواب جنسی
دبدن: (۲) بالغ شدن.

شهبدا: (۱) دینی نه‌رین، دیوانه‌ی عشق: (۲) ناری ژنانه [ش] (۱) واله
عشق: (۲) نام ژنانه.

شهبه‌له: شلوی، شیلو، ناوی نه‌یافزو له‌لال [ش] آب ناصاف.

شهین: (۱) حبله‌کردنی نه‌سپ، حیلاندن: (۲) خویندنی که له‌باب: (۳)
کوخنه، قوزه، کوکه [ش] (۱) شبهه‌کشدن: (۲) صدای خروس: (۳)
سرفه.

شی: (۱) رویش، چو: (۲) شو، مزیدی زن: (۳) له‌به‌ریه‌ک هه‌له‌وه‌شانی
لوکه‌و کولکه: (۴) راقه، شهر له‌شتی گران: (۵) جودایی [ش] (۱) رفت،
گذشت: (۲) شوهر: (۳) زدن بینه ویش: (۴) شرح و تفسیر: (۵) جدایی.

شینی: (۱) یه‌کسمی زه‌دی نامال سورا: (۲) نه‌سی سبی به‌پنوکی سورا: (۳)
نه‌سی ره‌نگ سوری پنوک‌سبی: (۴) ره‌نگی ره‌ش: (۵) نم، تهرایی: (۶)
نوانایی: (نه‌ز نه‌شیم، نه‌ده‌شینی): (۷) به‌کسمی سنی‌هل سبی [ش] (۱)

اسب زرد مایل به‌سرخ: (۲) اسب سفید با خال قرمز: (۳) اسب
سرخ با خالهای سفید: (۴) مشکلی رنگ: (۵) نم: (۶) نوان: (۷) اسب

سه‌پاسفید.

شیا: (۱) نوانی، له‌ده‌ستی هات: (۲) روئست: (۳) بو، ره‌وای نه‌و بو:
(کراسه‌که‌م به‌به‌رم نه‌نگ بو بو کوره‌که‌م شیا) [ش] (۱) توانست: (۲)
رفت: (۳) رو‌بو.

شیات: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ش] نام ریسنایی در
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیاروک: خبگه، هیزه، پیسنه‌ی رسق تی کردن [ش] خبگ.

شیاوه: شاره [ش] نگا: شاره.

شیافیک: گیاهه که بوژه‌وان بوئن ده‌بخون [ش] گیاهی است مسهل.

شیاق: جوئی پارچه‌ی کوتال [ش] نوعی فماش.

شیاکه: ربخ، سنیر، سه‌رین، گوشله‌ی گاو مانگا [ش] سرگین‌ر.

شبان: (۱) توانین، له‌ده‌ست‌هانن: (۲) رویشتن، چون: (۳) لئ‌وه‌شانه‌ره،
پێ‌ره‌بوئن، لیهاتن [ش] (۱) امکان، قدرت، توانستن: (۲) رفتن: (۳)
سزاراری.

شیاندن: شاندن [ش] نگا: شاندن.

شیانست: شایان [ش] سزاوار.

شیاو: (۱) لایق، هیزا: (۲) رویشتو: (۳) ناردراو [ش] (۱) سزاوار: (۲) رفته: (۳)
فرساده.

شیاوی: (۱) رویشتو: (۲) نوپو، کهوتی [ش] (۱) رفته: (۲) سفت‌شده، حیوان
مرده.

شیاپن: نوپین، کهوتین، سه‌کفت بوئن مردن حیوان، سقط‌شدن.
شیاپ: رژیوی له‌کارکه‌رتو: (کراسه‌که‌ی ونجر ونجر به‌جاریک بیوه
شیاپ) [ش] پوسیده.

شیاپا: (۱) زوناکی و برقه: (۲) سوکه‌بای شه‌وانه [ش] (۱) روشنی و ررنق: (۲)
نسیم شیانه.

شیاپه‌له‌ک: دوره‌نگی سورا سبی [ش] خلنگ سرخ و سفید.

شیاپ: (۱) گوپ، پست و گوشتی نیوان شه‌ویلکه‌سه‌ر گونا: (۲) سیرمه‌ی
قامچی: (۳) زنو، شایه: (۴) لافاری به‌ته‌وژم: (۵) جوئی بلنگ [ش] (۱)
میان آرواره و گونه، لب: (۲) تسمه‌ نازبانه: (۳) بهمن: (۴) سیلاب: (۵)
نوعی بلنگ.

شینپ: ده‌ره‌ته‌نگ، خزو دولی باریک له‌جا [ش] دره‌تنگ در کوه.

شیاپان: چوارچینوی درگا [ش] دریواس، چهارچوب در.

شیاپانه: شیاپان [ش] نگا: شیاپان.

شیاپک: (۱) پاژنه‌ی درگا: (۲) شیاپ، گوپ [ش] (۱) یاشنه‌در: (۲) زیرگونه،
لب.

شیاپور: توژه‌بی، قه‌لسی [ش] خشم.

شیاپوران: گورده‌ه‌رای به‌توره‌بی [ش] غرش خشم‌آلود.

شیاپه: (۱) نامرازیکه له‌نیر و ناموردا: (۲) بانایی تیخ: (۳) لاشیاپانه‌ی درگا:
(۴) حبله‌ی نه‌سپ: (۵) سیرمه‌ی شه‌لاخ: (۶) شه‌پول، پیل [ش] (۱)
ابزاری در خیش: (۲) بهنای تیخ: (۳) چوب بلند دریواس: (۴) شیهه

اسب: (۵) تسمه‌ نازبانه: (۶) موج.

شیاپه‌ل: شه‌پول، پیل [ش] موج.

شبیبه لك: شبلی پچوك. شبلی ناوی جهم كه وه بهرده كهوی [۱] موج كوچك.
 شبت: (۱) دهنگی تیز له ناو لئو درحستن. فیتو: (۲) زربنگ. وربا [۱] (۱) سوئ: (۲) هُنبار.
 شینت: دین [۱] دیوانه.
 شیتال: تینال، بزرگور [۱] كهنه باره لباس.
 شیتان: زهری نهرمو كه فهلوك [۱] زمین نرم منخلخل.
 شیتانه: وهك شیتان. كاری شیتان: (له یادانی قسهی سردا همه ناو هه ناسه ی گرم/ كه سنی شیتانه بهردم نی گری من یهوقی تی ده گرم) «مه حوی» [۱] دیوانه وار.
 شیتخانه: جینگه شیتان [۱] تیمارستان.
 شیتك: شوئك. پشیند [۱] كمر بند.
 شینكه: بهسته زمانوكه. ساده و بی فیل و كه مزان [۱] خُل مانند. ساده لوح.
 شینگیز: بی چه فین. سوُر له سهر مه بهست [۱] مُصْر. الحاح كننده. بافشار.
 شینوشه واك: دلساده ی هبج نهزان [۱] ساده لوح كم فهم.
 شینوكه: شینكه [۱] نگا: شینكه.
 شینت و وینت: نی نه گه پشینی بی ناگا له هه مو شت [۱] ساده لوح بی خبر از همه چیز.
 شیشه: (۱) زبغو ههرا: (۲) فینه: (۳) قسه ی بین شرو و بی تام [۱] (۱) جیغ و داد: (۲) سوئ: (۳) سخن باوه.
 شیشهك: فیت فینه. ناهرازی فینه [۱] ابزار سوئ زدن.
 شیشه ویز: (۱) دم هله ی قسه فوز: (۲) واژوازی. سهرسهری [۱] (۱) باوه گو: (۲) دمدمی.
 شینتی: نه خوشی دین بوئ [۱] دیوانگی.
 شینخ: (۱) پیری نهر قهت: (۲) سه بد. له نه نه وه ی پیغه مبهیر [۱] (۱) بیر طریفت: (۲) سید. اولاد الرسول.
 شینخال: باریكه به فری سه هول به سنوی به نازه شانگ كه دره نگ ده نوینه وه [۱] باریكه ای از برف بخزده كه دیر آب می شود.
 شینخامیری: گوندیگی كوردستانه به عسی كاوی [۱] نام روستایی در كوردستان كه توسط بعثان ویران شد.
 شینخان: (۱) ناوی مه لیه ندیكه له كوردستان: (۲) ناوی جه ند گوندیكه نه واوی به عسی ویرانی كردون: (۳) جه ند شینخ [۱] (۱) ناحیه ای در كوردستان: (۲) نام چند رستا كه هه را بعثان ویران كردند: (۳) جمع «شینخ».
 شینخانی: (۱) جوزی داوه و وره خس: (۲) ناوی هوزیگی كورده: (۳) سهر به مه لیه ندی شینخان [۱] (۱) نوعی رقص: (۲) عشرتی در كوردستان: (۳) اهل منطقه «شینخان».
 شینخاوده لان: گوندیگی كوردستانه به عسی كاوی [۱] نام روستایی در كوردستان كه توسط بعثان ویران شد.
 شینخ بزینی: دوگوندی كوردستان بهم ناوه به عسی كاوی كورده [۱] دو روستا به این اسم در كوردستان توسط بعثان ویران شده است.

شینخ بزین: گوندیكه له كوردستان به عسی ویرانی كرد [۱] از روستاهای ویران شده كوردستان توسط بعثان.
 شینخ بوزهینی: هوزیگی كورده [۱] عشرته ای كردزبان.
 شینخ خدرا: لهو گوندانه ی كوردستانه كه به عسی كاویان كرد [۱] روستایی در كوردستان كه بعثان آن را ویران كردند.
 شینخ پالسه وان: گوندیكه له كوردستان به عسی ویرانی كرد [۱] از روستاهای ویران شده كوردستان توسط بعثان.
 شینخ جه گهر: دوگوندی كوردستان بهم ناوه به عسی كاوی كورده [۱] دو روستا به این اسم در كوردستان توسط بعثان ویران شده است.
 شینخ چه مید: لهو گوندانه ی كوردستانه كه به عسی كاویان كرد [۱] روستایی در كوردستان كه بعثان آن را ویران كردند.
 شینخه: دمه تیخی زور نیز [۱] تیغ نیز.
 شینخ زهش: گوندیگی كوردستانه به عسی كاوی [۱] نام روستایی در كوردستان كه توسط بعثان ویران شد.
 شینخ زیره: گوندیكه له كوردستان به عسی ویرانی كرد [۱] از روستاهای ویران شده كوردستان توسط بعثان.
 شینخ زه بنهل: گوندیگی كوردستانه به عسی كاوی [۱] نام روستایی در كوردستان كه توسط بعثان ویران شد.
 شینخ زیره: گوندیگی كوردستانه به عسی كاوی [۱] نام روستایی در كوردستان كه توسط بعثان ویران شد.
 شینخ شهروان: لهو گوندانه ی كوردستانه كه به عسی كاویان كرد [۱] روستایی در كوردستان كه بعثان آن را ویران كردند.
 شینخ شیروان: گوندیكه له كوردستان به عسی ویرانی كرد [۱] از روستاهای ویران شده كوردستان توسط بعثان.
 شینخ عبوبید: لهو گوندانه ی كوردستانه كه به عسی كاویان كرد [۱] روستایی در كوردستان كه بعثان آن را ویران كردند.
 شینخ فه بزوللا: گوندیگی كوردستانه به عسی كاوی [۱] نام روستایی در كوردستان كه توسط بعثان ویران شد.
 شینخ له نگره: گوندیكه له كوردستان به عسی ویرانی كرد [۱] از روستاهای ویران شده كوردستان توسط بعثان.
 شینخ مه سوریان: لهو گوندانه ی كوردستانه كه به عسی كاویان كرد [۱] روستایی در كوردستان كه بعثان آن را ویران كردند.
 شینخ مه ما: گوندیكه له كوردستان به عسی ویرانی كرد [۱] از روستاهای ویران شده كوردستان توسط بعثان.
 شینخ مه مودبان: لهو گوندانه ی كوردستانه كه به عسی كاویان كرد [۱] روستایی در كوردستان كه بعثان آن را ویران كردند.
 شینخ مه مند: گوندیگی كوردستانه به عسی كاوی [۱] نام روستایی در كوردستان كه توسط بعثان ویران شد.
 شینخ مه مر: گوندیگی كوردستانه به عسی كاوی [۱] نام روستایی در كوردستان كه توسط بعثان ویران شد.
 شینخ وه سان: گوندیكه له كوردستان به عسی ویرانی كرد [۱] از روستاهای ویران شده كوردستان توسط بعثان.

شیرانه‌وه: شارانوه، له بهرچاو، بن کردن [بنهان کردن].

شیرانی: (۱) مزگیئی: (۲) سه‌کراو حواره‌نه‌وه‌ی بۆلکه‌مازه کردن: (۳) نامی شیرین [۱] مژدگانی: (۲) شیرینی خوران مجلس عقد: (۳) مزه شیرین.

شیرانه [شیرآسا].

شیراو شیر: زاینی ژن سالی جارتی [زامان سالی بکار].

شیراوه: شاراوه، گوم کراو له‌به‌ر چاوا [نهفته، بنهان شده].

شیراوی: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاوولی کرد [نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد].

شیراویژ: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاوولی کرد [نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد].

شیربا: یاره‌ی کچ به‌میردان که له زاوا ده‌سنبری [شیربها].

شیربایی: شیربا [شیربها].

شیربیرا: برای شیر، کوزی که له مەمکی دابکی کچی بان کوزی شیری خورده [برادر شیری].

شیربرنج: چیشنی برنج و شیر [شیر برنج].

شیربودان: برتی له قازانج کردن له کرینی ناژه‌ئی [کتابه از سود بردن از خرید دام].

شیربه‌شیر: زگ‌پرونی زنی که منالی شیرخوری هه‌یه [حامله شدن قبل از بچه از شیر گرفتن].

شیربه‌ها: شیربا [شیربها].

شیربارزینگ: پالونه‌ی شیر، زاوک [پارچه شیرپالا].

شیربارزینگ: شیر بارزینگ [پارچه شیرپالا].

شیرباک: برتی له مروی چاک و پاک و بی‌گری [کتابه از آدم درستکار شیرباکی: راستی و دوروستی [درستکاری].

شیربالوک: (۱) شیر بارزینگ: (۲) کونی له قه‌دی دولاش بو‌خاوتن کردنه‌وه [شیرپالا: (۲) سوراخی در ناو آسبا برای نمبز کردن].

شیرپالو: شیر بارزینگ [پارچه شیرپالا].

شیرپالو: شیر بارزینگ [پارچه شیرپالا].

شیرپالوک: شیر بارزینگ [پارچه شیرپالا].

شیربه‌نجه: نه‌خوشی سمره‌نان [بیماری سرطان].

شیرتین: شله‌نین [ولرم].

شیرخوشتر: خوشترخوزکه، درکبکه خوشتر حه‌زی لی ده‌کا [خار شتر].

شیرخارن: له‌به‌رمه‌مکان بو، مەمک‌مژین [شیرخوره‌بودن، پسانان مکیدن].

شیرخوشت: وردب‌له‌به‌که له روشتانی جوړه گیایه‌ک و ده‌ست دبت بوزه‌وانی باشه [شیرخوشت].

شیرخواردن: شیرخارن [نگا: شیرخارن].

شیرخوارن: شیرخارن [نگا: شیرخارن].

شیرخواردنه‌وه: فرکردنی شیر، نوشتنی شیر [شیرنوشتن].

شیرخوزیلك: شیری گیای خوشب‌له‌که بو‌ره‌وانی ده‌یی [شیره گیاهی

شیرخوه‌بس: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاوولی کرد [نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد].

شیرخه‌دی: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاوولی کرد [نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد].

شیرخه‌ل: (۱) په‌رتاون، داپاچینی لکی دار: (۲) شخه‌ل، جیگه‌ی به‌ده‌وه‌ن [۱] هرس درخت: (۲) بو‌ه‌زار، بیشه.

شیرخه‌لاس: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاوولیان کرد [از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان].

شیرخه‌لمارین: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاوولی کرد [نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد].

شیردار: شهدار، نم‌دار [لنناک].

شیردانه‌وه: نم‌گه‌زاندنه‌وه [نم‌پس‌دادن].

شیردانی: توی گیاه‌کی ده‌رمانه که به‌زری که‌تانی بی ده‌لین [بدر کتان].

شیردوبید: جه‌لال و شکر [فر و شکوه].

شیر: (۱) شور، شمشیر: (۲) سووت، نه‌وه‌ی له گوان و مەمک ده‌دوشتری [۱] شمشیر: (۲) شیر خوراکی.

شیر: (۱) ده‌نگی دادرا‌ئی پارچه: (۲) وشه‌ی تیزی کردن: (۳) جرت، زوت: (۴) نه‌زه، گوژه: (شیره‌شیر) [۱] صدای دریدن پارچه: (۲) کلمه‌

استه‌زا: (۳) شینکی: (۴) جیغ و داد.

شیر: (۱) دزنده‌ی به‌ناو‌بانگ: (۲) شمشیر [۱] شیر درنده: (۲) شمشیر.

شیرا: گیانداری که شیر ده‌دا [شیرده].

شیرا: برینی له پی‌اوی نازاو به‌جهرگ [کتابه از مرد دل‌آور.

شیراو: برای میرد، شو‌برا [برادر شوهر].

شیراز: (۱) داریکه له داربه‌لا‌لۆک ده‌چی: (۲) سیراج، شیربزی [۱] درختی است شیهه درخت آلبالو: (۲) شیراز، و‌غ چکیده.

شیرازه: (۱) بن‌درونی په‌زه‌کنیب پیکه‌وه: (۲) مژه‌ته‌قلی په‌راویزی لباس [۱] شیرازه کتاب: (۲) سجاف لباس.

شیرازه‌به‌ن: (۱) کتیبی بن‌درواو: (۲) به‌رگی په‌راویزی‌نراو [۱] کتاب شیرازه شده: (۲) لباس سجاف شده.

شیرازه‌به‌ند: شیرازه‌به‌ن [نگا: شیرازه‌به‌ن].

شیرازی: جوړی نری [نوعی انگور].

شیرامه: گیابه‌که له ناو‌ده‌خل‌درووی‌وله‌چودان ده‌چی [گیاهی است. شیران: گه‌سه‌ی شیر و خه‌ت [بازی شیر یا خط].

شیران: (۱) گوژین، نه‌زه: (۲) برینی له گو‌ی شل هه‌لژوتن [۱] غرش: (۲) کتابه از بردن اسهالی.

شیراندن: (۱) نه‌زاندن: (۲) گو‌ی شل هه‌لژاندن [۱] غریدن: (۲) اسهالی ریدن.

شیرانه: (۱) نازانه، نازابانه، وه‌ک شیر: (۲) گوندبک له کوردستان که به‌عسی به‌بومیای شیمبایی خه‌لکیان کوشنوه‌یاشان کاوولیان کرده

[۱] شیرآسا: (۲) روستایی در کوردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمبایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

است مسهل.

شیر خوشک: دو کج یاں کچ و کورنی پیکه و سیری دایکینکیان خواردنی
 [۱] همسیره رضاعی. خواهر شیری.

شیر خوشیلک: شیر خوزیلک [۱] نگا: شیر خوزیلک.

شیر خهس: حه یوانی که به ساوایی نیخته بکری [۱] حیوانی که در
 شیر خوارگی اخته نمود.

شیر دادان: شیر له مملک و گوان زژاندن [۱] شیر از بستان فرودان.

شیر دار: گیاندار و گیای به شیر. شیرا [۱] دارای شیر. شیرده.

شیردان: (۱) جبگهی شیر له ناورگی گیاندار: (۲) شیر به بیجو یاں مرو
 دان [۱] (۱) شیردان حیوان: (۲) شیردان.

شیرداین: سرده گوان دا بون و لی دوشین [۱] شیردان.

شیردوش: بیری فان، که سنی که دوشینی بی سیراوه [۱] شیردوش.

شیردوشین: شیراه گوان هینانه، [۱] شیر درشدن.

شیرده: شیرا، میو پنه به که شیر ی تباوه نهدوشری [۱] شیرده.

شیر زاد: (۱) به چکه شیر: (۲) نوری پیاوانه [۱] بیجه شیر: (۳) نام مردانه.

شیر سوئو: منائی که له بهر بی شیر ی گوره نه بو بی [۱] کودکی که از
 بی شیر ی رشد نکرده باشد.

شیر شیر و که: گیای خوشیلک [۱] گیاهی است شیردار.

شیر فده حارن: شیر خوارده و [۱] شرنوشیدن، شیر خوردن.

شیر فده کرن: منال له شیر گرنه و [۱] از شیر باز گرفتن بجه.

شیرک: شبلی گیای [۱] شیر گیاه.

شیر کاخازکی: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی
 در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیرکتک: مروی زور به گوره و هرا [۱] کتابه از آدم همیشه غرولندکن.

شیرکو: (۱) بیجو شیر: (۲) نوری پیاوانه [۱] شیر بجه: (۳) نام مردانه.

شیرکوت: ده خلی فدریک هینان بو خواردن [۱] غله نارسیده واکو بیدن.

شیرکوروزو: برینی له پیاوی ناوا له شهر [۱] کتابه از آدم شجاع.

شیرکول: داری جوارسوجی بین سنون [۱] چوب مربع زیر سنون.

شیرکوله: شیرکو، بیجو شیر [۱] شیر بجه.

شیرکی: سبی به ره نگی شیر [۱] رنگ شیری.

شیرگورگه: نه سنونی نامانته تی بو راگرتی کاوبته و... [۱] ستونهای
 موئی در بنا.

شیرگهر: ره سنای شیر و خه نجه [۱] شمشیر و خنجر ساز.

شیرگیر: شیتگیر [۱] مضر، با فشار.

شیرمار: نالیشک، گیاه که که حهزی لی ده کا [۱] گیاهی است.

شیرمایی: لیسکی نه سنوری جوره ماسیه که ده کرپته ده سکه خه نجه.

ده سکه خه نجه ری ماهی [۱] اسنخوان شیر ماهی که دسته خنجر کنند.

شیرمرده: بیجوی دالگوشت و لاواز له بهر کم شیر ی. شیر سوئو [۱] بجه
 لاغر از کم شیری.

شیرمژ: شیر خوره [۱] شیرمک، شیر خوار.

شیرمیل: گیاهکی شیردهاره [۱] گیاهی است شیردار.

شیرمه شک: خبگهی خوشکراوی شیرنی کردن [۱] متک شیر.

شیرین: (۱) شیرین: (۲) ناوه بو زنان [۱] (۱) سیرین مزه: (۲) نام زنانه.

شیرینچک: شیرنی لیجق [۱] لزوج سیرین مزه.

شیرینکاری: ده ستره نگینی [۱] شیرینکاری.

شیرین گزویی: که سنی ده م و جوی که منک گزویی بی [۱] کسی که رخسارس
 آثار آبله کم داشته باند.

شیرینی: شیرانی [۱] نگا: شیرانی.

شیروا: شیریا [۱] شیرها.

شیروایی: شیر با [۱] شیر بها.

شیرو: ناوی پیاوانه [۱] نام مردانه.

شیروخ: کاله ی سرچهرم [۱] چارف.

شیرومه: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیره و شبن: شه مشیر لی ده [۱] شمشیر زن.

شیره وند: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیره: (۱) نراوی که له دارو گیاه ده نک: (۲) ددانی کانی منائی: (۳)
 روغن گهرچک [۱] (۱) شیرابه، شیره درخت با گیاه: (۲) دندان شیری:

(۳) روغن کرچک.

شیره: نره، ده نگی بهرزی به نوژه بی [۱] چبغ و داد، غر بو.

شیره: (۱) نامرازی کورده و هه گرتنه و هی لو له ی ناو: (۲) ناوه بو سهگ: (۳)
 گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] (۱) شیر آب: (۲) نام

سگانه: (۳) نام و روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیره بز و: لکی نازه ی دار بز و [۱] جوانه درخت بلوط.

شیره بهر: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیره به: (۱) نامرازی که له نیرو ناموردا: (۲) دارو که به که له عهزه بانه ی
 گیاهشان دا [۱] (۱) ایزاری در خبش: (۲) چوبکی در گاری

گیاهکشی.

شیره بهر: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیره ت: نه گیر، راوز [۱] مشورت.

شیره ت: (۱) توش و شهرانی: (۲) نسیسی هارو هاج و به گوره گور [۱] (۱)
 شرور و سنیزه جو: (۲) اسب سرکش و غران.

شیره خوره: بیجوی بهر مه مکان [۱] شیر خواره.

شیره دارینه: (۱) شمشیر له دار بو مه لای خود به خون: (۲) برینی له
 نرسه نوکی خویه نازاران [۱] (۱) شمشیر چوبین: (۲) کتابه از ترسوی

لافزن.

شیره دان: ده فری روغن گهرچک [۱] ظرف روغن کرچک.

شیره ده ره: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیره زن: زنی به چهرگ و له سرخو [۱] زن شجاع و شکیه، شیر زن.

شیره شوانه: (۱) شیریک که به ده ست تیوهردانی گوان په ده بی: (۲)

برنتی له روحمی پاش دوری وله بیرحون [۱] شیر ی که دواتر مالش پستان حاصل آید؛ ۲) کتابه از محیط بعد از دوری و قراموتسی.

شیره شیر؛ قیره فیر؛ دادو هاوار [۱] جیغ و داد.

شیره کولله؛ جورنی کلوی زلی سین [۱] نوعی ملخ درشت و سبز رنگ.

شیره مار؛ گیاهه که شیره که بی زور و روانه. نالنه نیز [۱] گیاهی است با شیره مهل.

شیره مال؛ بن خه رمان به ده ست کو کرده و [۱] ته خرمن با دست جمع کردن.

شیره مهر؛ گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام ووسنایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیره وا؛ سیر برنج [۱] شیر برنج.

شیره ی خوار و سه رو؛ دو گوندی کوردستان به نام وده عسی کاولی کرد و دور و سنا به این اسم در کوردستان توسط بعثیان ویران شده است.

شیری؛ ۱) به رنگی شیر؛ ۲) ددانی مثال؛ ۳) هاو شیر. براو خوشکی شیری [۱] به رنگ سیر؛ ۲) دندان شیری؛ ۳) هم شیر.

شیری خوارو؛ گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

شیریز؛ سریش، چریش، نه سربک [۱] سریش.

شیری زنج؛ فرو [۱] آغوز.

شیریز؛ سیراج، ژازی، شیراز [۱] شیراز، دوغ جکیده.

شیری سه رو؛ له و گونداهای کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شیری میران؛ خوراکی نابیته می مری هه ننگ که لویک له سه ری هه نگی کار که ده ی ده لئی [۱] شیره عسل ویژه خوراک ملکه زنبور عسل.

شیرین؛ شیرن [۱] نگا؛ شیرن.

شیرینچک؛ شیرنچک [۱] نگا؛ شیرنچک.

شیرینخوی؛ جیشنی که خوی [۱] غذای کم نمک.

شیرینکار؛ کار جوان [۱] شیرینکار.

شیرینه؛ گز [۱] گرانگین.

شیرینی؛ شیرانی [۱] نگاه شیرانی.

شیز؛ میشه سه گانه [۱] سگ مگس.

شیزیت؛ به کی زیاد له پنهان و نو، سی جهل بیست [۱] شصت.

شیزسته م؛ باش پنهان و نو هم [۱] شصتم.

شیزسته مین؛ شیزسته م [۱] شصتم.

شیزستیر؛ شه ستر [۱] آتشیار.

شیش؛ ۱) شاخ، تیشه شاخ؛ ۲) گنمه کوتاوا؛ ۳) بارجه ناسنی در زوک که بو گوشت برزاندن؛ ۴) شش، شاردن و هه به زمانی منالانه [۱] کوه سنگی سخت؛ ۲) گندم نیمکوب؛ ۳) سیخ؛ ۴) پنهان کردن در زبان یجه ها.

شیش؛ ۱) ژماره شهش؛ ۲) وهی راگرنی نه سب له رویشتن، هیش [۱] ۱) عدد شش؛ ۲) کلمه متوقف کردن اسب.

شیشار؛ سی، جهرگی سی، سیه لاک [۱] ربه، شش.

شیشان؛ ۱) به به له خه ریکی کاری بون؛ (وای نی شیشاوه هه مهر سه)؛ ۲) گیاهه که [۱] با شتاب سرگرم کاری شدن؛ ۲) گیاهی است.

شیشک؛ بنه زوت، خبیم، بنه ما [۱] اساس، سالوده.

شیشکول؛ گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیشمان؛ پایو زور قه له [۱] بسیار جان.

شیش مه لو؛ ناسنی سه رخواور به ده سکی داره وه بو مه لو له عهرز گوزنمه نه وه ک ماری له بندایی [۱] ابزاری در برداشتن درویده.

شیشنگ؛ لای سه روی لاجانگ [۱] گبجگاه.

شیشوقه؛ ورده سوسته و سوا لئی ره نگدار منال گالته ی بی ده که ن، قاشوله [۱] سگسته های شینه و کاشی برای باز بچه کودکان.

شیشه؛ ۱) شوشه؛ ۲) شیشی گوشت و... [۱] ۱) شیشه؛ ۲) سیخ.

شیشهک؛ نهک [۱] شیشک.

شیره؛ هه لیه ست [۱] شعر.

شیهه؛ کوملنی له سور لمانان [۱] شیهه.

شیف؛ شول، تول، شول [۱] تر که خوب.

شیف؛ ۱) سو، کیلانی زوی؛ ۲) زوی کیلندراو [۱] ۱) شخم؛ ۲) زمین شخم زده.

شیفل؛ زه مینی قول نه کیلندراو [۱] شخم سطحی و نا ژرف.

شیفه له ته؛ به ری داری کفر [۱] ثمر درختچه است.

شیف؛ ۱) نانی شه؛ ۲) شیوی ناو چیا [۱] ۱) وعده شام؛ ۲) دره.

شیف؛ ۱) تار بکایی سه ری شه؛ ۲) زوی کیلان [۱] ۱) نار بکی بعد از غروب؛ ۲) شخم.

شیفا چناری؛ گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیفان؛ شوان [۱] جویان.

شیفان؛ ته نگی نوژی شوان، نار بکان [۱] نزدیکهای غروب، سر شب.

شیف نه یینی؛ شه و جمعانه [۱] صدقه مرده در شب جمعه.

شیف خارن؛ شیو خوردن، نانی شه و خوردن [۱] شام خوردن.

شیف ده ست؛ ده سکه داوی که و گرن [۱] نوعی دام شکار کبک.

شیف سه بی؛ گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیف سیرکا؛ گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیفک؛ شیوه له [۱] دره کوچک.

شیف کرن؛ شیف خارن [۱] شام خوردن.

شیف مری؛ چبشت به خیری مردو [۱] غذای صدقه مرده.

شیفه لولک؛ شیوه له [۱] دره ننگ و کوچک.

شیشینی؛ گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شمیسی: (۱) شیلیم: (۲) شهله مین [۱] (۱) سلغم: (۲) آش سلغم.

شمیسی: (۱) توره سوروه، تریجه: (۲) دری، تونرك [۱] (۱) تریجه قرمز: (۲) تیشك.

شین: (۱) كهوك، بهره نگی عاسمان: (۲) ره نگی گبا، سهوزی توخ: (۳) شه پوز: (۴) چوین، ریشتن: (۵) رابردوی چوین، نهوان چوین: (۶) پین داگرتن و بهره نگی گرتن: (تو یو له من شین بو بهره و دهس یه راندهی) [۱] (۱) رنگ آبی سیر: (۲) سبز سیر: (۳) شیون: (۴) رفتن: (۵) رفتند: (۶) سماجت، اسرار زیاد، رفه کسی را جسییدن.

شین: (۱) جوان و نازه نین: (۲) ده نوان [۱] (۱) زیبا و نازنین: (۲) می توانند. شینا: به هیزو ناقهت، به توان [۱] توانا.

شیناتی: (۱) سهوزایی زه مین: (۲) برینی له جیندراوی هاوبنه [۱] (۱) نمای سیز زمین: (۲) تپا به از کشت صیفی.

شیناخ: چوله مه [۱] جناغ.

شیناوا: (۱) دوی زور نرا: (۲) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] (۱) دوغ بسیار آبی: (۲) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیناورد: چیندراوی هاوبنه، شیناتی [۱] کشت صیفی. شیناوه: لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شیناورد: شیناورد [۱] کشت صیفی.

شیناوی: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

شیناهی: شیناتی [۱] نگا: شینانی.

شیناهی: هیزو نوانایی، وزه و تاقهت [۱] توانایی.

شینایی: (۱) شیناتی: (۲) شیناهی: (۳) سهوزی و بیستانه [۱] (۱) نگا: شیناتی: (۲) نوانایی: (۳) صیفی جات.

شیناوا: به نگی سسی نامال که وه [۱] سید کبود فام.

شینپور: که وهی نامال یور [۱] خاکستری تیره.

شینپور: (۱) سهوزی بونی گیوا دار: (۲) روانی گوادار [۱] (۱) سیز نمایانندن نباتات: (۲) رستن نباتات.

شینپونه وه: (۱) دوباره سه ره ندانه وهی ره كه: (۲) له پنخنه نین ماندویون: (له بیکه نین شین بومه وه): (۳) دهس هله نسه گرتن و پینی چه قاندن له ویستی شینك دا: (۴) پیران کردنی منال له گریان [۱] (۱) دوباره سیز میدن نباتات: (۲) از خنده روده بر شدن: (۳) اصرار و سماجت زیاد درخواستن چیزی: (۴) ریسه رفتن کودک.

شینپور: دیار، خوبا، ناسراو [۱] مشخص، معلوم.

شین تر: (۱) بزگور و دادراوی به نه که نه کی جلکی سر: (۲) که وه تر [۱] (۱) پاره های لباس مندوس: (۲) کبودتر.

شین چونه وه: له دوره وه به که وه ره نگ هاتنه به رجاو، دبهن سهوزنواندن [۱] از دور سیز یا کبود نمایانندن.

شین شینك: جوزی مارمیلکه کی دریزو نه ستورتر له مارمیلکه کی ناسایی که ره نگی شینه له به هاردا [۱] نوعی مارمولک.

شینك: (۱) شوتك، شینك، پشینند: (۲) نیلای گه لاكوت: (۳) داریکی لیزه واره یه ریکی هه به ده خورنی [۱] (۱) کمر بند: (۲) چوب برگ کوب: (۳) درختی جنگلی.

شینکاتی: سهوزایی ده ست و ده ر [۱] سیزی دشب و صحرا.

شینکایه تی: (۱) شینکاتی: (۲) نارچه به که له کوردستان [۱] (۱) سیزی دشت و دمن: (۲) ناحیه ای در کوردستان.

شین کردن: (۱) رواندنی ره كه: (۲) سه پوز کردن: (۳) که وه ره نگ کردن [۱] (۱) رواندند: (۲) شیون کردن: (۳) رنگ آمیزی با رنگ کبود.

شین کردنسه وه: (۱) شین چونه وه: (۲) دوباره رواندن [۱] (۱) نگا: شین چونه وه: (۲) بازر و یانیدن.

شینکسه: (۱) گیوا گزی تازه سه ره ره نینار له دهشت و سارا: (۲) جوزی تنه نگ: (۳) سیورنی زبیکه ی پیست: (۴) جینی خیزور مل: (۵) فهران به گریان بو مردو: (۶) فهران به سهوز کردن ره كه: (۷) فهران به که وه ره نگ کردن: (۸) ده ریکه له پنجه دنی زور به نازاره [۱] (۱) سیزه نازه برده میده: (۲) نوعی تفنگ: (۳) نوعی جوش: (۴) ریگستان: (۵) امر به شیون: (۶) امر به رو یابیدن: (۷) امر به کبود کردن: (۸) دملی در پنجه که درد بسیار دارد.

شینکی: (۱) به ره نگی خوله میش: (رانك و چونه که ی شینکیه): (۲) سه رگه لای نوتن که دهی چنن [۱] (۱) خاکستری رنگ: (۲) سر برگ تنباکو که می چینند.

شین نامه: به مردو هه لگوتن [۱] مرثیه. شینو: سه رناوه بو گورگ [۱] لقب گورگ.

شینوشه پوز: شبوه و گریان به کومه ل [۱] شیون گروھی. شینسوك: (۱) جوزی قه زوان: (۲) شین گیز، که سنی که له خه مان هه ره ده گری و زیر نایبته وه [۱] (۱) نوعی چاتلاقوش: (۲) کسی که از گریه نمی آساید.

شینومور: عاسمانی بر له هه ورو زوگرز [۱] آسمان برابر و نیره. شینومور: بریتی له مرزی زوگرزو روترش [۱] کتابه از اخمو.

شینه: (۱) لکه داری بلندو له گه شه: (۲) ره نگی که وه به [۱] (۱) شاخه بلند و شاداب: (۲) کبود است.

شینه: (۱) شنه، سر وه: (۲) شه تلجاز [۱] (۱) نسیم: (۲) نشازار، شینه بی: شه نگه بی [۱] بید مجنون.

شینه ده مار: شازه گیک له له شد [۱] از شاهرگهای ورنیدی. شینه شاره: شاقه شین، شاره، شاره شینکه [۱] بونیمار.

شینه شاره: شینه شاره، شاقه [۱] بوتیمار. شینه وار: شونه وار، شونه وار [۱] آثار.

شینمبی: (۱) له سه رخویی: (۲) له سه ره خوه، سه بر، هبیدی [۱] (۱) شکیبایی: (۲) بواسکی.

شینسی: (۱) نارام: (۲) ناسوده بی: (۳) ناوه بو پیاوان: (۴) گول کردو، پشکوتو: (۵) کوبونه وهی چه شامات [۱] (۱) آرام: (۲) آسایش: (۳) نام مردانه: (۴) شکوفاشده: (۵) اجتماع مردم.

شینیه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
شیوه: (۱) بالاف، جل بنسن؛ (۲) دولی تنگ؛ (۳) جینشت؛ (۴) شی،
له بمر به که هلیچکراو؛ (به ته که شیوه بونه) (۱) رخت شویی؛ (۲)
دره ننگ؛ (۳) آش، غذای پخته؛ (۴) ازهم وارفته.

شیوه: (۱) گاسن له زه وی دان؛ (۲) زه مینی گاسن لیدراو، کیلدراو؛ (۳)
چینشت؛ (۴) خوارنی جهمی شه (۱) شخم؛ (۲) شخم زده؛ (۳) آش،
غذای پخته؛ (۴) وعده شام.

شیوه: (۱) شکل و نمرح؛ (شیوازت له کاکم ده کا)؛ (۲) راهان (۱)
(۱) هینت و فیاغه؛ (۲) آموختن، نعلیم گرفتن، عادت کردن.

شیوه: (۱) شیبو، نه شقی (۱) منمرد، باغی.
شیواز: (۱) شیبواز (۱) نگا: شیواز.

شیواسان: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد (۱) از روستاهای
ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

شیوان: (۱) پیریشان بو؛ (۲) بشیوه ناژاره (۱) بریشان حال شدن؛
(۲) آشوب بر باشند.

شیواندن: (۱) نالوزاندن، نیک و بیک دان؛ (۲) تیکه ندان؛ (چاکه به که وچک
بشبوینه) (۱) بریشان کردن؛ (۲) بهم زدن.

شیواو: (۱) پیریشان بوگ؛ (۲) نیکه له بی سهره و بهره (۱) آشفته؛ (۲)
بهم زده.

شیوت: شوبت (۱) شبت.
شیور: شیرت، نه گبیر (۱) مشورت.

شیوشوگ: دوگوندی کوردستان بهم ناوه به عسی کاولی کرده (۱) دو
روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

شیوقازی: گوندیکه کوردستان به عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوکوپره: گوندیکه کوردستان به عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوکی: گوندیکه له کوردستان، به عسی ویرانی کرد (۱) از روستاهای
ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

شیوه: لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد (۱) روستایی در
کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شیوه پیران: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد (۱) از روستاهای
ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

شیوه: (۱) شیواز؛ (۲) روه وشت و ناکار؛ (۳) زاروه (۱) شکل و فیاغه؛ (۲)
اخلاق و عادات؛ (۳) لهجه، گویش.
شیوه خوار: مهرله وه زاندنی نیوا ره پاش دوشین (۱) به چرا بردن گله عصر
هنگام بعد از دوشیدن.
شیوه ویران: بهری وردی گبا به که بوره وانی پاشه (۱) خاکشیر.
شیوه ورد: زهوی کیلدراوی دانه چیندراو (۱) زمین شخم زده قبل از کشت.
شیوه رز: گوندیکه کوردستان به عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
شیوه سور: گوندیکه کوردستان به عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
شیوه شان: گوندیکه کوردستان به عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
شیوه کهل: گوندیکه کوردستان به عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در
کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
شیوه گویران: گوندیکه کوردستان به عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی
در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
شیوه لوهکه: دول و شوی زور جکوله (۱) دره بسیار کوچک.
شیوه له: شیوه لوهکه (۱) دره بسیار کوچک.
شیوه ن: شه بوژ، گریان و هاوار به کومه له بو مردو (۱) شیون.
شیوه ن کردن: گریان و له خودان بو مردو (۱) شیون راه انداختن.
شیوه نگا: جگه ی شین و شه بوژ (۱) شیون نگا.
شیوه ن گیزان: شیوه ن کردن (۱) شیون راه انداختن.
شیوه یانگ: شیواو (۱) نگا: شیواو.
شیوه یانگه وه: شیواو (۱) نگا: شیواو.
شیوه یان: شیوان (۱) نگا: شیوان.
شیوه ی مهزی: گوندیکه کوردستان به عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی
در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
شیوه ه: ده ننگ دانی بزنه گل، یخه (۱) کلمه راندن گله.

ع

عاره ب که نسی: گوندبکسه له کوردستان به عسی وئانی کرد [ع] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
 عاره به: (۱) نامرازی شت گویسته وه که پیچکداره و گاو که له ده یکبشن؛ (۲) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [ع] (۱) گاری کشاورزان؛ (۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 عاره فه: روزی بهر له جیزن [ع] روز قبل از عبد، روز عرفه.
 عاره ق: (۱) خو، خودان، ناره قه ی له ش: (۲) همر تراویکی کرابینه بوخ و بویتنه ناو: (۳) له وپاده ی بها و مستده کا، هه والی شهراب [ع] (۱) عرق ن: (۲) عرق نظیری: (۳) عرق نوشیدنی.
 عاره قاوی: خودان دای، له شی به ناره ق [ع] عرق کرده.
 عاره قجن: ناره خجن [ع] عرقجین.
 عاره قچین: ناره خجن [ع] عرقجین.
 عاره فخور: شهراوخور [ع] میگسار.
 عاره ق دهردان: خودان دان، ناره ق کردن [ع] عرق بیرون زدن از ن.
 عاره ق رشتن: خودان دانی زور [ع] عرق ربخن.
 عاره ق فروش: شهراو فروش [ع] میفروش.
 عاره ق کردن: عاره ق دهردان [ع] عرق کردن.
 عاره ق گرتن: به ههلم و بوغ ناو له میوه و گپا گرتن [ع] عرق از میوه و گیاه گرهتن.
 عاره قگیر: بارچه لبادی بن زین، نهمه دزین، نهمه زین [ع] نمد زین.
 عاره و: عاره ب، عاره ب [ع] عرب.
 عاره وی: زمانی عاره ب [ع] عربی.
 عازاب: عزیبت، چه زبیت، ره نج و دهرد [ع] عذاب.
 عازاو: عازاب، ره نج و دهرد [ع] عذاب.
 عازهب: (۱) تازه لاوی بالغ بوگ: (۲) کج بان کوزی بی منردو ژن [ع] (۱) جوان بالغ: (۲) مرد یا زن مجرد.
 عازه بان: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [ع] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عا: (۱) وشه ی دهنگ دانی میگهل: (۲) زبان به شویه ی منالانه [ع] (۱) حرف نهیب زدن بر گله: (۲) عن در زبان بیگانه.
 عابا: (۱) چل بوئیکی قش و فولنه پیاوما قول به خو ی داده دن: (۲) جاروشوی زبان [ع] (۱) عبا: (۲) جادر زنانه.
 عابی: ره نگه ناسمانی [ع] آبی آسمانی.
 عاج: نسکی ددانی قبل [ع] عاج.
 عاجباتی: سه بر و سه موره [ع] عجیب و غریب.
 عاجز: (۱) خه مگین: (۲) نوره و قه لس: (۳) بی ده سه لات [ع] (۱) غمین: (۲) قهر کرده: (۳) زبون.
 عاجوج: ناجوج [ع] باجوج.
 عاجی: (۱) حاجی: (۲) له نسکی ددانی قبل جی بو ی [ع] (۱) حاجی: (۲) عاجی، ساخته از عاج.
 عادل: مروی ده سه لات داری بی زلم [ع] عادل.
 عاده ت: ره وشت، خو [ع] عادت.
 عاده ت ژنانه: بی نوژی ژن، خوینی مانگانه ی زن [ع] حیض.
 عاده ت کردن: خوگرتن، کردنه ناکار [ع] عادت کردن.
 عاده ت گرتن: عاده ت کردن [ع] عادت کردن.
 عادی: ناسابی، سنی که لای کومهل باوه و ناسراوه [ع] عادی، معمولی، عادی.
 عادی: ناوی پیاوانه [ع] نام مردانه.
 عار: (۱) شهرم، شوره بی، ده گهل عهیب ده لئین: (عهب و عار): (۲) برینی له ناوگهل: (عهب و عارت دابوشه) [ع] (۱) عار، ننگ: (۲) کنایه از عورت.
 عارف: ناوه بو پیاوان [ع] نام مردانه.
 عارنان: نهمی بو، (چه ندی لی ده دن عارنانی) [ع] تنبیه شدن.
 عاره ب: حاره ب، نه نه وه یه کی زور زل له ناسبادا، عاره ب [ع] عرب.
 عاره بانه: (۱) ههرچی له سه ر پیچک بر او: (۲) ده فه [ع] (۱) گاری، عراده: (۲) دف.

عام: جام، گش له گش [ع] همگی.

عاماصه: سرو میزهری مه لا [ع] عاماصه روحانی.

عامباز: نامباز، ددبارهش گرتن [ع] هم آغوش، گلابوز.

عام فام: جاز کبشان به ناو خه لکا، راگه باندی چه بهر به گست مردم [ع] تبلیغ عمومی، اعلان.

عاملان: زاهدان، فیر بو [ع] آموزش، آموختن.

عاملانندن: (۱) راهبان، فیر کردن: (۲) به خبو کردن [ع] (۱) تعلیم دادن: (۲) بروراندن.

عاملاو: راهبندرا، فیر کراو [ع] تعلیم دیده.

عاموره: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [ع] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عاموزا: ناموزا، پس مام، دوت مام [ع] غموزاده.

عان: کات، وه خست، دم [ع] آن، دم، هنگام.

عانه: دراویکی هبندرسنا [ع] واحد بول هندی، آنه.

عابیل: زالم، ناهمن [ع] ستمکار، متجاوز.

عابله من: (۱) خه زایی: (۲) خیز انداز [ع] (۱) سارملخ خوار: (۲) عبالوار.

عابندهمل: غابله من، خه زایی [ع] سارملخ خوار.

عایهت: عادت [ع] عادت.

عایهر: حبله باز [ع] حبله باز.

عاجول: نوکه سوری فرزو شیواو [ع] موی کم پشت و زولیده.

عرك: جیکه روخله له زکدا، ورک [ع] اشکبه.

عشتر: دهغه، وشتر [ع] اشتر.

عشك: وشك، پتجه وانه ی نهوا [ع] خشک.

علعول: نهرم لووس له نار ده سنا [ع] نرم و لیز در دست.

عنگرین: زق ههستان، توره بوون [ع] عصبانی شدن.

عنه: کوئی پاشهوه، فنگ [ع] مفعد.

عنه ب: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [ع] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عوج: حوج [ع] حوج، انسان افسانه ای قد بلند.

عوود: نهرک به جی هبنان، نوانای بک هبنان: (له عوده ی نم کاروم) [ع] عهده.

عور: ورگ، عرك [ع] شکبه.

عورزه: شباوی [ع] لیاقت، عرضه.

عورگ: عور، ورگ [ع] شکبه.

عورف: (۱) رینو شوینی گشتی: (۲) پیت، حرف: (به هه سنی عورفی که لاهه لابه) [ع] عرف و عادت: (۲) حرف الفبا.

عورمهن: ورگن، زگزل [ع] شکم گنده.

عوروس: له به چه که ی روس [ع] از نژاد روس.

عوروسی: (۱) جنوری پنجه ره که هه لده در ننهوه: (۲) زمانی روسی [ع] (۱) پنجه اُرسی: (۲) زبان روسی.

عوروسیات: سهرزه مینی که عوروسی لی دهوین [ع] روسیه.

عوره: خوینی ورد کراوی ناماده ی سهن کردن [ع] خرمن کوبیده آماده

عازبه: زیبکه ی دهه و جاوی لاوی تازه بی گه بشنو [ع] جوش صورت جوانان، جوس غرور.

عازبه بی: عازبه به [ع] نگا: عازبه.

عازیز: نازیز، خوشه و پست [ع] عزیز، گرمی.

عازیهت: سهره خوشی، برسه ی مردگ [ع] عزرا.

عاز به تبار: تازه بار [ع] مانم زده.

عاسا: دارده سستی سهره گو بکه [ع] عضا.

عاست: (۱) حاست، ناقار: (۲) زویه تو: (له عاست نو جاوم هه لناه) [ع] (۱) نگا: حاست: (۲) روپرو، مقابل.

عاستم: حاستم [ع] (۱) یواشکی: (۲) کم.

عاستم و دو به لانه: زور زبک له نه نجامی کار [ع] کار در شرف انعام، عاسمان: ناسمان [ع] آسمان.

عاسمان روشین: بندان ی زور بلند [ع] آسمان، خراش.

عاسی: (۱) جیگه ی هه له موت و سهخت: (۲) گیر خوارده، حاسبه: (۳) سهر سزینو [ع] (۱) گذرگاه و جای سخت و دشوار: (۲) گیر افتاده، گیر کرده: (۳) منمرد.

عاسیه: حاسبه، دژوار، عاسی [ع] نگا: عاسی.

عاشته با: هیچ شت، حاشته با [ع] نگا: حاشته با.

عاشق: نه فیندار [ع] عاشق.

عاشقباش: نه خوشبه کی به کسم [ع] نوعی بیماری ستور.

عاشیرهت: (۱) حیل و نره، هوز: (۲) هیمبا، به دهست بان به چاو نشان کردن: (بئ دهس و هه گردهن دم له ناوی دم/خسوا بی ووی

عاشیرهت وه چهم) «فولکلور» [ع] (۱) عشیره، ایل: (۲) ابا، اشاره.

عاعا: بیسایی به زمانی مثالان [ع] عن، مدفوع.

عافرانندن: زسکاندن، به دی هبنان، داهبنان [ع] آفریدن.

عافرهت: ژن، جسنی ژن، نافرهت [ع] ژن.

عافو: بوژدن، به خوشن له هه له [ع] عفو، بخناپش.

عافوات: به خوشینی ناوانباران له لای دهوله توه [ع] عفو عمومی.

عافهرم: نافهرم، نافریم [ع] آفرین.

عافیتهت: نوشی گیان: (ناوت خوارده وه به عافیتهت بی) [ع] نوش جان.

عاقسقه: پنجه ره ی دوده ری [ع] پنجه دوانی.

عاقل: ژیر، به ناوهز، نافل [ع] عافل.

عاقبیهت: دوماهی، ناخری کار [ع] سرانجام.

عال: زور باش، فره خاس [ع] بهترین، اعلا.

عالا: نالا، به بداخ [ع] برجم.

عالم: زانا، هوزان [ع] عالم، دانشمند.

عالموسال: پشو له سه رخو بی، مهنی [ع] شکیبایی و آرامی.

عالمه: خه لک، مردم [ع] مردم.

عالی: (۱) عال: (۲) گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [ع] (۱) نگا: عال: (۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عالیوا: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاویان کرد [ع] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

بادادن.

عورین: ده‌نگی به‌رزی گامیش [ع] صدای گامیش.

عوزر: (۱) عادهت زنانه: (۲) بیانو: (۳) داوای لی بوردن [ع] (۶) حبض: (۲) بهانه: (۳) معذرت.

عوزرخواهی: داوای بوردن کردن [ع] عذرخواهی.

عوزرشتن: عادهت زنانه [ع] حبض.

عوزم: سه‌نگینی و سوله‌سرخوبی [ع] وقار.

عوسل: خوشتنی نابنی، ده‌کردنی لعش بیسی [ع] آبتنی سرعی، غسل.

عوسمانه‌له‌که: گوندیکی کوردستانه به‌عی کاوولی کرد [ع] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عوشاقی: جورینی نری [ع] نوعی انگور.

عوعو: وشه‌ی مثال نرسین: (داکوه عوعو هات) [ع] کلمه‌نرساندن یحه.

عول: خبیل [ع] لوج.

عولعول: علعول [ع] نگا: علعول.

عومبهر: حومبهر، ناوی پیاوانه [ع] عمر، نام مردانه.

عومده: بازرگانی زل [ع] ناچر بزرگ.

عومده‌فروش: بازرگانی که به‌نیکرایی مال به‌بازرگانی بیجوکنر ده‌فروسی [ع] عمده‌فروش.

عومر: نهمن، ماوه‌ی، زبان [ع] عمر، سن.

عومهر: عومبهر، ناوی پیاوانه [ع] عمر، نام مردانه.

عون: قنگ، کونی پاشه‌وه [ع] مقعد.

عوبر: عور، ورگ [ع] سگمه.

عوبرگ: عوبر، ورگ [ع] شکمه.

عوبن: (۱) قیل و گزی: (۲) نه‌داو نه‌تواری سهر [ع] (۱) حله: (۲) ادا و اطوار مسخره.

عه: عا [ع] نگا: عا.

عها: عا [ع] عبا.

عه‌بابه‌یله: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوولی کرد [ع] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عه‌باس: ناوه بو پیاوان [ع] عباس، نام مردانه.

عه‌باسی: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوولی کرد [ع] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عه‌باننی: سوکه‌له‌ناوی عبدالله، ناوی پیاوانه [ع] مخفف عبدالله، نام مردانه.

عه‌بد: کوبله، به‌نی [ع] عید، بنده.

عه‌بدال: (۱) ره‌بهن، هه‌لوه‌دا: (۲) ناوده‌ل، نیره‌بوز: (۳) ناوی پیاوانه [ع] (۱) خانه‌به‌دوش: (۲) دواج نر: (۳) نام مردانه.

عه‌بدال: عه‌بدال [ع] نگا: عه‌بدال.

عه‌بدو: عه‌باننی [ع] نگا: عه‌باننی.

عه‌بدوویی: ناوی هوزیکی کورده که سما‌بلاغی سمکو له‌وانه [ع] نام عشیره‌ای.

عه‌بده: سوکه‌له‌ناوی عبدالله [ع] مخفف عبدالله.

عه‌بدی: عه‌باننی [ع] نگا: عه‌باننی.

عه‌بره‌ش: ناژه‌لی کم سیر [ع] حیوان کم سیر.

عه‌بلا: سوکه‌له‌ناوی عبدالله [ع] مخفف عبدالله.

عه‌بو: عه‌باننی [ع] نگا: عه‌باننی.

عه‌بو: سوکه‌له‌ناوی ابو‌بکر، ناوی پیاوانه [ع] مخفف نام ابو‌بکر، نام مردانه.

عه‌بور: نهمن رابواردن، رابواردن [ع] گذران کردن.

عه‌بووری: بارجه‌به‌کی ناور بشمه بو بیچه‌سهر [ع] نوعی یارحه‌ابریشمی که دور سر بیچند.

عه‌بووس: روزگر [ع] اخمو.

عه‌به: سوکه‌له‌ناوی عبدالله [ع] مخفف عبدالله.

عه‌به‌سان: حه‌به‌سان، واتی وزمان [ع] سراسیمه شدن.

عه‌به‌که: (۱) سوکه‌له‌ناوی عبدالله: (۲) سوکه‌له‌ماری عبدالکریم [ع] (۱) مخفف نام عبدالله: (۲) مخفف نام عبدالکریم.

عه‌به‌نوس: داریکی ره‌س وره‌فی به‌ترخه [ع] آبتوس.

عه‌پ: حهم، خواردن به‌سبوه‌ی زاروکان [ع] خوردن در زبان کودکانه.

عه‌بی: بخو له‌زاراوه‌ی زاروکاندا [ع] بخور درلهجه‌کودکانه.

عه‌تاو: سهرکونه، سهرزه‌نشست [ع] سرزنش.

عه‌تر: حه‌تر، گولای دی‌بازده‌تکنیراو له‌هه‌لمه‌وه [ع] عطر.

عه‌تفک: زه‌نگه‌ته، تلبسک [ع] تلبسک خوشه.

عه‌ته: بلك، بله، حوسکی باوك [ع] غمه.

عه‌جابب: سهر، سه‌مه‌ره [ع] عجیب.

عه‌جایبات: عاجباننی [ع] شگفت‌انگیز.

عه‌جئه: جنوکه، نه‌جئه، جندوکه، جن [ع] جن.

عه‌جه‌ب: سهر، سه‌مه‌ره [ع] عجیب.

عه‌جه‌ل: نه‌جه‌ل، ناکام، ده‌سی مهرگ [ع] اجل.

عه‌جه‌له: په‌له، نه‌ز [ع] عجله.

عه‌جه‌م: (۱) نیرانی: (۲) نیران: (۳) ترکی نازه‌ریا‌بجان [ع] (۱) ایرانی: (۲) ایران: (۳) نرک آذربایجانی.

عه‌جه‌می: (۱) خه‌نکی ولانی نیران: (۲) زمانی فارسی و ترکی نازه‌ری: (۳) سانوری که‌بابجی [ع] (۱) ایرانی: (۲) زبان فارسی و ترکی آذری: (۳) ساطور که‌باب‌بز.

عه‌جه‌و: عه‌جه‌ب، سهر [ع] عجیب.

عه‌داب: جلك و زوخاوی برین [ع] چرک زخم و دمل.

عه‌داله: نه‌سی ره‌سه‌نی عاره‌بی نه‌زاده، که‌حیل [ع] اسب نجیب عربی.

عه‌دالته: عادل، زولم نه‌کردن [ع] عدالت.

عه‌داوه‌ت: دوژمنی، دوژمنابه‌نی [ع] عداوت، دشمنی.

عه‌در: فنی، نه‌خوشی فیداری [ع] بیماری صرع.

عه‌درو: فیدار [ع] بیمار صرعی.

عه‌درویی: فیداری [ع] مبتلا به صرع بودن.

عه‌دول: سوکه‌له‌ناوی عبدالله [ع] مخفف نام عبدالله.

عه‌ده‌ب: (۱) شه‌مر حه‌با: (۲) برنی له‌ناوگه‌ل (عه‌ده‌ب دابوشه) [ع]

- (۱) ادب: ۲) کنایه از عورت.
 عهر به: کینشانه‌ی ده‌خُل برانیر به دوسه‌ت و به‌نجاو شه‌ش کیلو [] مقدار دویست و پنجاه و شش کیلو غله.
 عهر به‌ت: گوندبکی شماره گوند له کوردستان به‌عسی و برانی کرد [] روستایی شهرمانند در کردستان که بعثها ویران کردند.
 عهر د: زمین [] زمین.
 عهر ز: (۱) عهر د، زمین: ۲) شه‌رف [] زمین: ۲) شرف.
 عهر زو حال: شکایه‌ت نامه [] عریضه.
 عهر زیل: بیزک، سنیر، نه‌سیرک [] جای اتانیه در سیاه‌چادر.
 عهرش: ته‌خنی خوا له عاسمانان [] عرش خدا.
 عهر عه: داریکی بی‌بهری شوخ و شه‌نگه [] دوخت عرعر.
 عهر ن: دلناسکی، قه‌لسی [] دل نازکی.
 عهر نوك: بی‌حوسه‌له، پشه‌نگه، دلناسک [] زودرنج.
 عهره: زهره، ده‌نگی بلندی که مر [] عرعر الاغ.
 عهره ب: عاره‌ب [] عرب.
 عهره‌بانه: (۱) عاره‌بانه: ۲) ده‌فه‌ی ده‌رویش [] نگا: عاره‌بانه: ۲) دف.
 عهره‌بکان: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعنیا ویران شد.
 عهره خ: ناره‌ق [] عرف.
 عهره خشه: ناره‌قچین، کلای نه‌قبله [] عرقچین.
 عهره و: عاره‌ب [] عرب.
 عهریزه: شکایه‌ت نامه [] عریضه.
 عهریفا: (۱) بیگانه که حه‌ز له زنی که‌سک ده‌کا: ۲) دزه [] فاسق زن شوهردار: ۲) هم چشم.
 عهرز: حه‌ز، ناسه، ناره‌ز [] اشنیاق.
 عهرزاب: عه‌داب، کیم و زوخالو [] جرک دمل.
 عه‌زاو: عازاو [] آزار.
 عه‌زه‌ت: (۱) ناوات، ناره‌زوی زور، ناسه: ۲) وشه‌یه که پیش ناوبردنی پیای خوا ده‌کوی [] حسرت و اشتیاق: ۲) حضرت.
 عه‌زه‌تی: زور به‌ناسه، ناسه‌ی زور [] بسیار مستان.
 عه‌زلی کردن: (۱) خوشه‌وبسنی نه‌وبندارانه: ۲) ناره‌زوکردن [] محبت عاشقانه: ۲) خواستن، آرزو کردن.
 عه‌زلیگردویی: نه‌وبنداری، حه‌زلیگردویی [] عشق.
 عه‌زلیکهری: نه‌وبنداری، حه‌زلیکهری [] عشق.
 عه‌زم: تاوانه‌وی خواردن له ورگدا، هه‌لنارین [] هضم.
 عه‌زماندن: بانگ هینشن کردن بو میوان بون [] دعوت به مهمانی کردن.
 عه‌زمین: عه‌زماندن [] دعوت به مهمانی کردن.
 عه‌زو: سوکه‌له‌ناوی عه‌زیز، ناوه بو پیوان [] مخفف نام عزیز.
 عه‌زو: نه‌زو، ده‌رمانیکی ناله، تالی شاری [] صبر، الوا.
 عه‌زه: عه‌زو، سوکه‌له‌ناوی عه‌زیز [] مخفف نام عزیز.
- عهریا: زه‌ها، حه‌زیا [] اژدها.
 عه‌زیز: (۱) خوشه‌وبست، به‌قه‌در: ۲) ناوه بو پیوان [] محترم، عزیز، گرامی: ۲) نام مردانه.
 عه‌زیزاوا: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعنیا ویران شد.
 عه‌زیزاوی: گوندبکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [] اژروستا‌های ویران شده کوردستان توسط بعنیا.
 عه‌زیزوی: دیرداشه، کراسی ناودامین بو شه‌وانه [] پیراهن بلند شب خواب زنانه.
 عه‌زیه‌ت: نازار، عازاب، عازاو [] اذیت، آزار.
 عه‌سپ: حه‌سپ، نه‌سپ [] اسب.
 عه‌سسر: (۱) نیوار، نیواره: ۲) گرونی منال، به‌لپ [] عصر هنگام: ۲) بهانه‌گیری بجه.
 عه‌سرین: گروگرین، زیرنه‌بوئوه [] بهانه‌گرفتن و گر به‌کردن بجه.
 عه‌سه‌س: جه‌رخه‌جی، ناگاداری بازار له شه‌ودا [] عس.
 عه‌سک: نه‌سک، ونه، شکل [] عکس، صورت.
 عه‌سه: به‌راست؟، بیت راسته؟ [] صحیح؟، راستی؟
 عه‌سکه‌ر: (۱) چه‌کداری ده‌ولت: ۲) گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [] سیاهی: ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعنیا ویران شد.
 عه‌سکه‌ری: (۱) عه‌سکه‌ر: ۲) جوئی تری سبیلکه [] سیاهی: ۲) انگور عسکری.
 عه‌سه‌لا: نه‌سپایات و که‌لو به‌لی ره‌شمال [] اسباب و لوازم سیاه‌چادر.
 عه‌شامات: نابوره، حه‌شامات [] شلوغی مردم.
 عه‌شایه‌ز: زور نیره و هوژ [] ابلات، عشایر.
 عه‌شر: حه‌شر، روژی زیندبوئوه [] حشر، رستاخیز.
 عه‌شیره‌ت: عه‌شیره‌ت [] عشرت.
 عه‌شیر: نابه‌فه، نیره، خرم [] خوش، بیره، عشیره.
 عه‌شیره‌ت: هوژ، عه‌شیر [] عشیره.
 عه‌عا: عا، عاعا [] عن به زبان کودکان.
 عه‌ف: حه‌په‌ی سه‌گ [] پارس سگ.
 عه‌فازه: (۱) بن‌خه‌رمان: ۲) میوه‌ی وشکه‌وه‌بوگ به داره‌وه [] ته خرم: ۲) میوه بردوخت خشکیده.
 عه‌فت: حه‌په‌ی سه‌گ [] پارس سگ، واقی سگ.
 عه‌فته: زورت، جرت [] شینکی.
 عه‌فهره: زورانی [] کشتی.
 عه‌ف عه‌ف: حه‌به‌حپ، وه‌زینی سه‌گ: (با حه‌واله‌ی یاشی مونکبر بی سمری نوکی کلاش / چونکه عه‌ف عه‌ف وا له ده‌وری یادشاهی دین ده‌کا) «سه‌به حه‌مه‌سه‌عبدی نورانی» [] واقی وانی سگ.
 عه‌فدال: زه‌بمن، عه‌بدال [] خانه‌بدوش.
 عه‌فر: ته‌می به‌رزه‌وه‌بوگ که بارانی لی ده‌باری، هه‌ور [] ایر.
 عه‌قران: به‌رزایی ریگه، هه‌وراز [] سر بالایی.

☐ کاستی، نقص.

عه‌له‌وله‌مانی: جوړی هه‌نجیر ☐ نوعی انجیر.

عه‌لی: ناوه بو‌په‌وان ☐ علی نام مردانه.

عه‌لیاوا: سی‌گونډ په‌ناوه له کوردستان به‌عسی ویرانی کردن ☐ نام سه‌روستا در کوردستان که بعثتها ویران کردند.

عه‌لی‌بورده: نان له نوژاشی ناشه‌وان ☐ مان از آرد مزد آسپهان.

عه‌لی‌به‌یار: گونډبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ☐ نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عه‌لی‌بیکان: گونډبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ☐ نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عه‌لی‌جهد: گونډبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ☐ نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عه‌لی‌خاله: گونډبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ☐ نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عه‌لی‌خانی: جوړی قوماشی هه‌ر ☐ نوعی مارچه حریری.

عه‌لی‌خه‌له‌ف: گونډبکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کردن ☐ از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

عه‌لی‌شیش: پوقله، قه‌له‌مونه، عه‌لو‌عه‌لو، به‌قله‌موت ☐ پوقلمون.

عه‌لی‌عوسمان: دوگونډی کوردستان به‌م ناوه به‌عسی کاولی کرده ☐ دوروستا به این اسم در کوردستان توسط بعثیان ویران شده است.

عه‌لی‌مه‌لاداد: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد ☐ روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

عه‌لی‌میر: گونډبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ☐ نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عه‌لی‌ه‌رش: گونډبکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کردن ☐ از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

عه‌مار: نوډه‌ی رستق و کهل و پهل ☐ انبار.

عه‌مارت: زور خانوی زل و بلند ☐ ساختمانهای بلند.

عه‌ماراو: هه‌وزی سردابو‌شراو بو‌ناو تپداه‌لگرن ☐ آب انبار.

عه‌مارته: خانوی که نه‌مبکی له ژیر زه‌مبندایه ☐ خانه‌ای که زیرزمین دارد.

عه‌ماره‌بو: زبوی ناو عمارت ☐ در انبار بوسیده.

عه‌ماره‌ت: خانو به‌ره‌ی زل و بلند ☐ عمارت.

عه‌مامه: عامامه ☐ عمامه.

عه‌مانج: کبک، نیشانه بو‌ه‌نگاون ☐ آماج.

عه‌مبال: هه‌مال، کدسی باری خه‌لک به‌کرئ هه‌لده‌گرئ ☐ آدم برابر.

عه‌مبه: نرشیانیکه له هیندوستانه‌وه دبت ☐ ترشی انبه.

عه‌مبه‌ر: ماکبکی بو‌ن خوشی ره‌شه له ورگی جوړه‌ماسبه‌ک په‌بدا ده‌بی ☐ عنبر.

عه‌مبه‌ربو: جوړی بر بنجی بو‌ن خوشی وه‌ک سه‌دری ☐ نوعی برنج.

عه‌مبه‌لی: کدسی که له هه‌مو شورویک دودل و به‌بیزه ☐ وسواس درنظافت.

عه‌قره‌میش: ناو‌ربشم ☐ ابر بشم.

عه‌قره: شاریکی کوردستانه ☐ از شهرهای کوردستان.

عه‌قره‌با: خزم و خویش ☐ خویشاوندان.

عه‌قره‌نانج‌ج: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد ☐ روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

عه‌قلدار: زیر، عافل، به‌ناوه‌ز ☐ عافل.

عه‌گ: بزلی سپی بو‌ر ☐ بز سفید مابل به‌خاکسری.

عه‌گال: به‌نی به‌نائفی سه‌ری عاره‌بان ☐ عقال.

عه‌گن: نازا، جامبر، باله‌وان ☐ شجاع، دلیر.

عه‌گیت: نازا، عه‌گن ☐ شجاع، دلیر.

عه‌گید: نازا، باله‌وان، جامبر، عه‌گن ☐ شجاع، دلیر.

عه‌لا: سوکه‌له‌ناوی علاه‌الدین ☐ مخفف نام علاه‌الدین.

عه‌لا‌حیده: نابه‌نی ☐ اویزه.

عه‌لاف: ده‌خل فروش ☐ غله‌فروش.

عه‌لا‌قه: ۱) به‌پره‌نا، هام‌شو، ناوین ۲) زه‌نگبانه، موروی زور ورد ☐

۱) ارنباط: ۲) مه‌ره‌های ریز زبینی، منجوق.

عه‌لا‌قه‌به‌ند: کدسی که زه‌نگبانه ده‌هونبته‌وه ☐ کسی که منجوق به‌نخ می‌کند.

عه‌لا‌قه‌به‌ندی: کاری عه‌لا‌قه‌به‌ند: (وشرو عه‌لا‌قه‌به‌ندی ۱۲) ☐ کار «عه‌لا‌قه‌به‌ند»، منجوق به‌نخ کشیدن.

عه‌لامه‌ت: ۱) عاجبانی: ۲) نیشانه، حه‌لامه‌ت ☐ ۱) عجیب: ۲) علامت.

عه‌لا‌وه: گونډبکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کردن ☐ از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

عه‌لب: حه‌لب، ناوی گونډبکه‌له‌سندوس ☐ نام دهی است.

عه‌لبوکی: گونډبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد ☐ نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عه‌لبه: عه‌زبه ☐ نگا، عه‌زبه.

عه‌له‌کی: ده‌فری مسی بندار ☐ ظرف مسین پاشنه‌دار.

عه‌لئوش: کاری هیچ‌و‌پوچ ☐ کار سه‌وده.

عه‌لخه‌لئه‌ق: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد ☐ روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

عه‌لعان: نیه، ده‌س به‌جی ☐ اکنون، حالا.

عه‌لساندن: راه‌بنان، فیر کردن ☐ یاد دادن.

عه‌لمستی: فیر بوگ، راه‌بندار ☐ یاد گرفتن.

عه‌لو: سوکه‌له‌ناوی علی، ناوه بو‌په‌وان ☐ مخفف علی نام مردانه.

عه‌لو‌جه‌لو: ره‌جاله، رونه‌و بو‌نه، ره‌ش و روت ☐ رجاله، اوباش.

عه‌لو‌عه‌لو: بو‌قله‌موت، بو‌قله‌موت ☐ پوقلمون.

عه‌لو‌که: هه‌لو‌زه، هه‌لو‌جه، نا‌لو‌جه ☐ آلوچه.

عه‌له: سوکه‌له‌ناوی علی ناوی په‌اوانه ☐ مخفف علی نام مردانه.

عه‌له‌شیش: عه‌لو‌عه‌لو ☐ پوقلمون.

عه‌له‌م: که‌مابه‌سی، که‌م و کورتی: (ساغ‌ساغه هیچ‌عه‌له‌می تپدا نیه)

عده مر: (۱) تمهین، ماوهی زبان، عومر: (۲) نهران (۱) عمر، سن: (۲) امر. عده مروکه: گیاه که [عده] گیاهی است. عده مری خوا کردن: برینی له مردن [عده] کتابه از مردن. عده مشه: گوندیکی کو بدستانه به عسی کاوی کرد [عده] نام روستایی در کردستان که توسط بعیان وبران شد. عده مه: عمده [عده] انه. عده مهر: سوکه له ناوی عمر، ناوه یو بیوان [عده] مخفف عمر، نام مردانه. عده مهل: ناکار، ره یست: (پیاوکی بهد عده مدل یو) [عده] اخلاق. عده مهله: کرنی گرتنه [عده] کارگر. عده ن: عه، عده عا [عده] عن. عده نیار: (۱) عده مار: (۲) حده مبال: (۳) ناوی گوندیکه له ناوجهی یوکان [عده] (۱) انبار: (۲) حمال، باربر: (۳) نام روستایی در کردستان. عده نیار او: عده مار او [عده] آب انبار. عده نیاره یو: عده ماره یو [عده] پوسیده در انبار. عده نیال: عده مبال [عده] حمال. عده نیهر: عده میر [عده] غیر. عده نیهر یو: عده میر یو [عده] نوعی برنج. عده نت: بوژو، ناخوشه و یستی: (ناپو من دعه نتینبی) [عده] کینه. عده نتهر: مده یونی لونی [عده] انتر. عده نتیکه: (۱) سنی زور به هیست: (۲) مروی قسه خوئس: (۳) قسهی خوئس: (۴) سدیر و سه مهده [عده] (۱) بسیار بارزئس: (۲) آدم لوده: (۳) سخن طنز آمیز: (۴) عجب. عده نتیکه خانه: شوینی که نسه داری که واریای نبدابه [عده] موزه. عده نتیکه فروش: که سنی که دوکانی سنی کونی به ترخی هیه [عده] عتبه فروش، عده نتین: دزایه نی کردن، خوئس نه و یستن، رک لی بو ن: (نه من دعه نتینبی) [عده] دوست نداشتن. عده نده لی: جوژه به یکی کاکول داره [عده] برنده ای کوچک کاکل به سر. عده نرین: توره بو ن، رک ههستان [عده] عصبانی شدن. عده نزه روت: شبلی داریکی در کاویه بو دهران ده شی: (سننی ریش و سانی زامدارو جده و بو ناعلاج / چه ند قوروشبکم هدیو بو م دا به نهوت و عده نزه روت) «شیخ ره زا» [عده] انزروت. عده نکاوه: شاریکی کوردستانه لای ههولتر [عده] از شهرهای کردستان. عده نئاب: به ریکی سوره له سنجو ده کا [عده] عتاب. عده نوا: (۱) نه نوا، جیگه ی تیدا حه سانه وه: (۲) جیگه ی باران نه گر [عده] (۱) استراحتگاه: (۲) باران گرین، باران گیر. عده نی: نه نی، توئل [عده] پیشانی. عده نو: (۱) عا، عه، ده نگدانی میگل: (۲) عهف، حده په [عده] (۱) حرف نهیب به گله: (۲) پارس سگ، عو. عده وان: شوفار، شهینانی که [عده] سخن چین. عده وت: حده په، عهف [عده] وای سگ. عده وته عهوت: حده په حده په، عهف عهف [عده] وای سگ.

عده ودال: عه بدال، ره یمن، دهر ویشی گهر بده و بی مال [عده] خانه بدوش. عده ودالان: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [عده] نام روستایی در کردستان که توسط یعشان وبران شد. عده ودولا: عه بان [عده] مخفف عبدالله. عده وور: نه می بهر عاسمان که یارانی لوه ده یارن، عه فر [عده] ایر. عده ورو: ناوه یو بیوان [عده] نام مردانه. عده وردت: (۱) عافرت، نافرته: (۲) شهرمی ژن و بیوان [عده] (۱) جنس زن: (۲) عورت. عده ووهو: عده وته عهوت، حده په حده په [عده] وای سگ. عده ووق: (۱) قه نیس، بی دهره تان، ده گیر که وتو: (۲) و دهره نگ که وتو [عده] (۱) گرفتار بدون رهایی، گیر افتاده: (۲) به ناخبر افتاده. عده وولا: عه بان [عده] مخفف عبدالله. عده وولا: عه بان [عده] مخفف عبدالله. عده ولاد: منالی بیار، روله [عده] اولاد. عده وله: (۱) خانز جهم، نارخه بان: (۲) ناوه یو بیوان به مانای عبدالکریم [عده] (۱) خاطر جمع، (سوده خاطر: (۲) مخفف عبدالکریم. عده ولی: ناوه یو بیوان [عده] نامی مردانه. عده وهه: حده په حده په، وه رینی سه گ [عده] نغو عوسگ. عده وینه: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [عده] از روستاهای وبران شده کردستان توسط بعیان. عده وینه: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاویان کرد [عده] روستایی در کردستان که بعیان آن را وبران کردند. عده وهه: به یسان [عده] یسان. عده ویا: شهرم، حده با [عده] حیا. عده یار: (۱) یازیک له بیست و چوار یازی زیز: (زیزی هه ژده عه بار: (۲) حبله یاز: (۳) پسنه ی معزو بز [عده] (۱) عیار طلا: (۲) مکار: (۳) پوست برکنده گوسفند و بز. عده یاره: (۱) بیوان: (۲) بهردی ته راز [عده] (۱) پسانه: (۲) سنگ نرازو. عده یام: روزگار، ده مان، زه مانه [عده] روزگار. عده ییب: (۱) سوره، سوره بی: (۲) زده، نوستانی [عده] (۱) عاز: (۲) نقص. عده ییدار: زده دار [عده] معیوب. عده ییه: کاری سوره بی: (نم زنه نیوه عه ییه نازانی) [عده] عار. عده ییه ت: نرس ری نیشن [عده] نرس در دل افتادن، سهمگینی. عده ییه تان: عه ییت: (که دبم له عه ییه تان حده په سام) [عده] نگا: عه ییه ت. عده یید: جهژن [عده] عید. عده ییدامه زن: حه ژنی قور یان [عده] عند قریان. عده ییش: خوشگو زه رانی، خوش زا واردن [عده] خوشگذرانی. عده یی عه ی: (۱) وشه ی سیرمان: (۲) دهنگی لیخوزینی میگل له لای شوانه وه [عده] (۱) کلمه تعجب: (۲) کلمه راندن گله از سوی چوپان. عده یین: ته وار هه، بی که مو زیاد [عده] عینا. عده یینک: ناوئنه [عده] آینه. عده یینه: سوکه له ناوی عه یینه دب [عده] مخفف عین الدین.

عہدینہت: عہین، تہواوہو: (عہدینہت و بیللا خوئی) [ع] عہیناً.

عہدینہک: چاویلک [ع] عہینک.

عہدینہمہل: (۱) خہزایی، عاہلمہن: (۲) کاناوئی کہ ناوی له مہزرا
دہہرزینن خہزایی بُوہ دَبْت [ع] (۱) سار ملخ خوار: (۲) چشمہای کہ آب
آنرا برای جلب سار ملخ خوار بر کشزار می باشند.

عہدینہن: عہبن [ع] عہیناً.

عہبو: عہبب [ع] نگا: عہبب.

عیبابہت: پەرستی خوار نوپزکردن و رُوژوگرین [ع] عبادت.

عیبابہت خانہ: جیگہی چوُل له چبا بو خواہرستی [ع] عبادتخانہ در
غار دہر.

عیجیز: عاجز [ع] نگا: عاجز.

عید: جہژن [ع] عید.

عیدامہژن: جہژنی فور بان [ع] عید فرمان.

عیددہ: ماوہی مہردمسرده و تلافی دراو بو مہردکردنمہ [ع] مہلت زن
شوہرمرده و طلاق گرفته برای ازدواج مجدد، عَدہ.

عید رُوژہ: جہژنی رُوژمان [ع] عید فطر.

عیدز: عاجز [ع] نگا: عاجز.

عیدقورو: جہژنی حاجبان، جہژنی فور بان [ع] عید فرمان.

عید قوروان: عید قوروان [ع] عید فرمان.

عید گہب: جہژنی نوروژ [ع] عید نوروز.

عیزرائیل: بی مہرد، فرسہی گبان کیشان [ع] عزرائیل.

عیزہت: (۱) حورمہت، ویز: (۲) ناوہ بو بیاوان [ع] (۱) احرام، عزت: (۲) نام
مردانہ.

عیزہتساوا: گوندبکی کوردستانہ به عسی کاوی کرد [ع] نام روستایی در
کوردستان کہ توسط بعثیان ویران شد.

عیسی: سوکُله ناوی عیسی، ناوہ بو بیاوان [ع] مخفف عیسی، نام مردانہ.

عیسا: ناوہ بو بیاوان [ع] عیسی، نام مردانہ.

عیسان: مرو، نینسان [ع] انسان.

عیسانہتی: پیاوتی، مروغانی [ع] انسانیت.

عیساوئی: گوندبکی کوردستانہ به عسی کاوی کرد [ع] نام روستایی در
کوردستان کہ توسط بعثیان ویران شد.

عیسک: نزگہرہ، بسک [ع] سسکسکہ.

عیسا: (۱) نوپزی خہوتنان: (۲) بیرینی له ہیج: (ہبند فہیرہ عیساہ

خودای شک ناہا) [ع] (۱) نماز عشا: (۲) کناہ از ہیج.

عیشت: زللہی له بشت مل [ع] پس گردنی.

عیشق: نہقین، نہوبن، دلداری، ہندہواری، حہزلبکردویی [ع] عشق.

عیشقساو: تہرابی سہر کبزی بیاو له کانی عیشقازی دا [ع] ترشح آلت

تناسلی مرد بہ هنگام تحرک بشہوانی، ودی.

عیشوشہ: ناز، تہمزہ [ع] عشوہ، ناز.

عیف: وشہی بہلاوہ سہر بوُن: (عیف چہند جوانہ) [ع] حرف تعجب.

عیفریت: دیو، جنوکہی زہ بہ لاج [ع] عفریت.

عیل: خیل، رہ وند، کوچہر [ع] ایل.

عیل: عیل [ع] ایل.

عیلات: نُوہ نیرہوہ نداندہی دہ جنہ زُوژان [ع] اہلات.

عیلاج: جارہ، جار [ع] جارہ.

عیلاقہ: یہیوہندی [ع] ارتباط، علاقہ.

عیلاجازی: بہ کومہل بو بیک ہینانی کاریک وہ خوگوتن، زباوہ [ع] ایلجار.

عیلک: نہزبیر، ژن با بیای بیبری دلنہز [ع] بیرمرد یا ہبرزی کہ مانند

جوانہا رفتار کند.

عیلم و خہ بہر: ناگاداری [ع] اطلاع.

عیلی: بلند [ع] بلند.

عیلی بہ گ: بیاریکی خاوہن کہرامات بوہ [ع] عارفی نیکنام بوہ.

عیمالہ: نیمالہ، کف کردنہ فنگہوہ بو زہوان بوُن [ع] امالہ.

عیناد: پی جہقین، مانگر [ع] لہجبان.

عینادی: پی جہقاندن، سہرسہخنی [ع] لہجبازی.

عینسان: عیسان، مرو [ع] انسان.

عین فارسی: گوندبکی له کوردستان بہ عسی ویرانی کرد [ع] از روستاہای

وبران شدہ کوردستان توسط بعثیان.

عین کاوہ: لهو گوندانہی کوردستانہ کہ بہ عسی کاویلان کرد [ع]

روستایی در کوردستان کہ بعثیان آن را ویران کردند.

عینگرین: زکھہستان، تُوژہ بوُن [ع] عصبانی شدن.

عینوان: نازو فیز له بہر جوانی: (خانمبکی بہ عینوانہ) [ع] تکبر و ناز از

زیبایی.

عیو: عا، وشہی دہ نگدانی پەز [ع] حرف نہیب بر گلہ.

عیوارہش: تُوژو بای نوند، گہردہ لول، گیزہ لوک [ع] گردباد.



غانیز: ۱) بورانده له گهرمان: ۲) رهق بون و نه زین له سه رمان [غ] ۱) غش کردن از گرما؛ ۲) کرخیدن از سرما.
 غابوره: ندرقال، زورخدریک به کارهوه [غ] سرگرم کار.
 غار: ۱) نه شکهوت؛ ۲) دزک، جقل: ۳) بهز، به نه له رویشتن: ۴) زه مینی ره فی و بنه؛ ۵) سوربوتهوی سوا لهت له ناگردا؛ ۶) هه للمات، که للاف [غ] ۱) غارا؛ ۲) خارا؛ ۳) دوبدن؛ ۴) زمین سخت؛ ۵) سرخ شدن سفال در آتش؛ ۶) تپله.
 غارا: ۱) له کار ده رهانسو؛ ۲) له کلندا سوروهه سو؛ ۳) پارچه به کی به ناوبانگه، خارا: (جلکی هموی غاراو دارابه) [غ] ۱) کارکشنه؛ ۲) در کوره پخت؛ ۳) نوعی پارچه.
 غاران: ۱) سوربوئی سوا لهت له ناگردا؛ ۲) ده باخ درانی بیست؛ ۳) فبربوئی کارو نه جره به دببن، خاران [غ] ۱) سرخ شدن سفال؛ ۲) دباغ دادن پوست؛ ۳) کاریاد گرفتن و نجر به دیدن.
 غاراندن: خاراندن [غ] نگا: خاراندن.
 غاراو: ۱) له کوره ده رهانسوی سوا لهت؛ ۲) پسنی ده باخ دراو؛ ۳) لهش فبره کار، خاراو [غ] ۱) سفال از کوره درآمده؛ ۲) پوست دباغی شده؛ ۳) مجرب در کار و نین به کار عادت کرده.
 غاردان: زا کردن، به زین، هه لاندن، خاردان [غ] دوبدن.
 غارغارین: گرپوه زا کردن، گرپوه غار، خارخارین [غ] مسابقه دو.
 غار کردن: غاردان [غ] نگا: غاردان.
 غار کرن: ۱) به سه رده زمین دا دان؛ ۲) زا کردن [غ] ۱) بردشمن ناختن؛ ۲) دوبدن.
 غاره ک: به سه ردادان [غ] یورش ناگهانی.
 غارین: غاران [غ] نگا: غاران.
 غاریو: غاراو، خاراو [غ] نگا: غاراو.
 غازی: سکه ی زه غه ل [غ] سکه قلب.
 غازی: ۱) چوری سکه ی له زیزو زوی ترکان؛ ۲) ناوه بوپیاوان [غ] ۱) نوعی سکه طلا و نقره عثمانی؛ ۲) نام مردانه.

غازوق: خازوق [غ] نگا: خازوق.
 غازه: سوراوی خو جوان کردن [غ] غازه.
 غافل: خافل، بی ناگا له خو [غ] غافل.
 غافلان: ۱) خمریک بون به کاریکمه؛ ۲) ناگا له خو نه مان [غ] ۱) سرگرم شدن؛ ۲) غافل شدن.
 غافلاندن: ۱) خافلاندن؛ ۲) خمریک کردن به کاری [غ] ۱) فریب دادن؛ ۲) سرگرم کردن.
 غافلگیر: خافلگیر [غ] غافلگیر.
 غائب: زال [غ] جیره.
 غایبه: بیزایی، زوربنه، زوربه [غ] اکثریت.
 غایان: پینجونی ماوه، رابردنی ده و کات [غ] وقت بردن.
 غایاندن: غایان [غ] وقت بردن.
 غاییگه: خالیگه [غ] نهیگاه.
 غایب: پدربوار، نادبار، گوم له بهرجاو [غ] غایب.
 غابن: خابن [غ] خیانت کار.
 غدبیش: گوندبکی کوردستانه به عسی کولی کرد [غ] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 غز: خزا، گروقه ر [غ] گرد، مدور.
 غز: ۱) سه رز زکردنی هه و بر و ماستی نرشاو؛ ۲) خزا، لوس [غ] ۱) بالا آمدن خمیر و ماست نرشیده؛ ۲) لیز، صاف.
 غزسه: رشنای هه و بر بان ماست [غ] ترسیدن خمیر با ماست.
 غلت: زاوه، قسه به زینی، زواوه [غ] هذبان.
 غلتاندن: زاواندن [غ] هذبان گفتن.
 غلته: غلت [غ] هذبان
 غلته غلت: غلته ی له سه ریه ک [غ] هذبان مداوم.
 غلفوش: نلته ی نبشوا [غ] نه نشین.
 غللو: نوتوز، خللو، گلار [غ] غلت از بالا به پایین.
 غللو: ۱) گای له به ره قه لهوی بزوزو دانه سه کتاو؛ ۲) بادی هه و له به ره

ده وله مه ندی و نازداری (۱) گاو سرمست از جاقی؛ (۲) مغرور از تروت با ناز و نعمت.

غللور کردنه وه: خلور کردنه وه (غلنانیدن از بالا به پایین).

غلور: غللور (نگا: غللور).

غلور: غللور (نگا: غللور).

غله غل: خله خل (نگا: حله خل).

غنزیل: (۱) سهرسهخت و بی چه قین، نه گونجاو؛ (۲) زالم (۱) سرسخت و ناهنجاو؛ (۲) ظالم.

غویاب: بوغه، گای غللور (گاو فربه و سرمست).

غوز: گون شور و ماساو، قوز (مبتلا به فتن).

غوزابی: جورئ شیرنی به ناردو شه کر (نوعی شیرینی).

غوربهت: دوری له ولات (غربت).

غورج: بهرانی شاخدار (قوج).

غورراب: خهوی فورس، شیرنه خه؛ (له ناو دئی ره شی شهوا/مهرم له غوررابی خهوا) «هه زان» (خواب گران، عمق خواب).

غورفی: خهرفاو (خرفت، خرف شده).

غوروهت: غوربهت (غربت).

غوره کهو: کهو له بهر به زاگرتن که بو به کتر بخوینن (کبک وا در کمن نگاه داشتن نادر مقابل کبکهای دیگر بخواند).

غوری: چادان (قوری).

غوزی: گون ماسین، قوزی (فتی).

غوز: داماو، دژ، کز، کزولکه (کز کرده).

غوسل: غوسل (غسل، آبتنی شرعی).

غوشه: (۱) هبشو، وتی، هوشی؛ (۲) گوله ده خل (۱) خوشه مبه؛ (۲) خوشه غله.

غول: میردنه زمه، دیوه زمه (غول).

غولام: (۱) خزمه تکار، نوکمر؛ (۲) بهنی، کوبله، خولام (۱) نوکر؛ (۲) بنده.

غولام: غولام (نگا: غولام).

غولامانه: خولامانه (نگا: خولامانه).

غولامهتی: نوکمری، خولامهتی (نوکری).

غولغوله: هه راههرا، زه نازه نا (جنجال و هياهو).

غوله: چین، چینی برج و... (چین و شکن).

غوله: ده نگی دوری نامه علوم (صدای دور نامفهوم).

غوله غول: ده ننگه ده نگی دور که پیروی تی ناگا (سروصدای دور و نامفهوم).

غومار: (۱) نوزا (چاوی مهست (۱) گرد و غبار؛ (۲) چشم خمار).

غونجه: خونجه، پشکوز (غنجه).

غهدار: (۱) دوسنی نازاست؛ (۲) زالم (۱) بار نایابدار؛ (۲) ستمگر.

غهداره: جورئ شه شیرنی کورت و ده مبان (قداره).

غهدر: (۱) به بمان شکنی؛ (۲) ناههقی و زولم (۱) عهد شکنی؛ (۲) ستم و نعدی.

غهراندن: به هه له میردن، فر بودان (نوب دادن).

غهر به ننگ: گیایه که تو میکی وردی وهک توپ خاشخاش ده گری (گیاه خره).

غهربیل: بیزنگ (غربال).

غهردهل: خهردهل، گیایه که تومه که می ده کوتین و به ناو بان به سرکه ده یستیلن نامی تیزه و نیشنبای خواردن ساف ده کا (خردل).

غهر غهره: (۱) ناویلکه دان، ده می سهره مهرگ، گیانه لاو؛ (۲) دارو که می ده زو لئ بنبجان؛ (۳) ناو ده قورگ و وردان (۱) حالت نزاع؛ (۲) فرقه ره، یخ بیج؛ (۳) آب در گلو گردانیدن.

غهره: جورئ جریشی دارناشان، هبلم (چسب نجاری).

غهره: (۱) بادی ههوا؛ (۲) بادی ههوایی (۱) مغرور؛ (۲) غرور.

غهره ز: (۱) کینه، رک؛ (۲) مه به ست، نیاز (۱) کینه؛ (۲) قصد، منظور.

غهریب: (۱) ناواره له ولات؛ (۲) به سنه زمان و گیلوکه؛ (۳) گورانی خه مبارنه؛ (۴) سهر، سه مهره (۱) آواره، غرهب؛ (۲) بیچاره و ساده؛ (۳) آواز حزین؛ (۴) عجبیب.

غهریبوک: جورئ ههرمی (نوعی گلابی).

غهریبه: (۱) بیگانه، کهس نه ناس؛ (۲) شنکی سهره (۱) ناشناس، بیگانه؛ (۲) عجبیب است.

غهریز: گیای برار، گیای خورسک که زبانی بو گیای بیو بسنه هه به (گیاه هرزه).

غهرین: هه لئه له تان، فر بو خواردن (فریب خوردن).

غهریو: غهریب (نگا: غهریب).

غهرز: (۱) خهز، جانه وه ریکه که ولی به نرخه؛ (۲) جهوری، ده گهل وشه ی بهز دبت؛ (همو گیانی غهرز و بهزه) (۱) خزا؛ (۲) جریبی.

غهرزا: (۱) شهزی نایی؛ (۲) خوارده مه نی (۱) جهاد، غزا؛ (۲) غذا.

غهرزال: (۱) ناسک، مامز؛ (۲) ناوه بو زان، خهرزال (۱) آهو؛ (۲) نام زنانه.

غهرزال: غهرزال (نگا: غهرزال).

غهرزایی: خهرزایی، عابله مهن، عه بنه مهل (سار ملخ خوار).

غهرزا: (۱) گه، مان، پی چه قاندن؛ (۲) نوره بی زور (۱) اعتصاب؛ (۲) خشم زیاد).

غهرزین: (۱) له جی لانه کهوتن، مان گرین، گه گرین؛ (۲) زور نوره بون (۱) اعتصاب کردن؛ (۲) خشمگین شدن.

غهرزوب: (۱) مان گرتسو؛ (۲) زور نوره؛ (وهک بهرازی غهرزوبه) (۱) تهر کرده، اعتصاب کرده؛ (۲) خشمگین.

غهرزگال: خوزیا، بریا (کاشکی).

غهرزگو: بهرونی ولی مس (دبگ بزرگ مسین).

غهرزنه: (۱) خهزنه، خهزینه دراو؛ (۲) سوکه ناوی شاری غهرزبهن؛ (۳) چلکی ناو کوان (۱) گنجینه؛ (۲) مخف غزین؛ (۳) چرک درون دمل.

غهرزوبهز: چهوری و پیو (چربی و به).

غهرزه ب: توره یی، زک ههستان (خشم).

غهرزه ته: روزنامه (روزنامه).

ده وله مه ندی و نازداری (۱) گاو سرمست از جاقی؛ (۲) مغرور از تروت با ناز و نعمت.

غللور کردنه وه: خلور کردنه وه (غلنانیدن از بالا به پایین).

غلور: غللور (نگا: غللور).

غلور: غللور (نگا: غللور).

غله غل: خله خل (نگا: حله خل).

غنزیل: (۱) سهرسهخت و بی چه قین، نه گونجاو؛ (۲) زالم (۱) سرسخت و ناهنجاو؛ (۲) ظالم.

غویاب: بوغه، گای غللور (گاو فربه و سرمست).

غوز: گون شور و ماساو، قوز (مبتلا به فتن).

غوزابی: جورئ شیرنی به ناردو شه کر (نوعی شیرینی).

غوربهت: دوری له ولات (غربت).

غورج: بهرانی شاخدار (قوج).

غورراب: خهوی فورس، شیرنه خه؛ (له ناو دئی ره شی شهوا/مهرم له غوررابی خهوا) «هه زان» (خواب گران، عمق خواب).

غورفی: خهرفاو (خرفت، خرف شده).

غوروهت: غوربهت (غربت).

غوره کهو: کهو له بهر به زاگرتن که بو به کتر بخوینن (کبک وا در کمن نگاه داشتن نادر مقابل کبکهای دیگر بخواند).

غوری: چادان (قوری).

غوزی: گون ماسین، قوزی (فتی).

غوز: داماو، دژ، کز، کزولکه (کز کرده).

غوسل: غوسل (غسل، آبتنی شرعی).

غوشه: (۱) هبشو، وتی، هوشی؛ (۲) گوله ده خل (۱) خوشه مبه؛ (۲) خوشه غله.

غول: میردنه زمه، دیوه زمه (غول).

غولام: (۱) خزمه تکار، نوکمر؛ (۲) بهنی، کوبله، خولام (۱) نوکر؛ (۲) بنده.

غولام: غولام (نگا: غولام).

غولامانه: خولامانه (نگا: خولامانه).

غولامهتی: نوکمری، خولامهتی (نوکری).

غولغوله: هه راههرا، زه نازه نا (جنجال و هياهو).

غوله: چین، چینی برج و... (چین و شکن).

غوله: ده نگی دوری نامه علوم (صدای دور نامفهوم).

غوله غول: ده ننگه ده نگی دور که پیروی تی ناگا (سروصدای دور و نامفهوم).

غومار: (۱) نوزا (چاوی مهست (۱) گرد و غبار؛ (۲) چشم خمار).

غونجه: خونجه، پشکوز (غنجه).

غهدار: (۱) دوسنی نازاست؛ (۲) زالم (۱) بار نایابدار؛ (۲) ستمگر.

غهداره: جورئ شه شیرنی کورت و ده مبان (قداره).

غهدر: (۱) به بمان شکنی؛ (۲) ناههقی و زولم (۱) عهد شکنی؛ (۲) ستم و نعدی.

غزه ته چي: روزنامه نويس [۱] روزنامه نگار.

غزه ل: (۱) غزه ل: (۲) شتعي عاشقانه [۱] نكا: غزه ل: (۳) اشعار عاشقانه.

غزه ل: (۱) خه زل، گه لاي زردى بايز؛ (۲) جوړى بارجه ي ناوړې شمېن [۱] برگ خزان؛ (۲) نوعى پارچه ابريشمى.

غزه لوه: گه لاريزان. دهمى گه لاره ردېون له پايژدا [۱] موسم برگريزان.

غزه و: غزه ب [۱] خشم.

غزه يم: خه زم [۱] نكا: خه زم.

غزه ينه: (۱) خه زينه، غه زنه ي دراو؛ (۲) جېگه ي ناوې گهرم له گهر ماودا [۱] (۱) گنجينه؛ (۲) خزانه گرمايه.

غزه ينه كردن: راگرنتى بزبو بو دواژوژا [۱] نگه داشتن مابه زندگى براى آوېده.

غه ش: زده، كه مابه سى [۱] زده، عيب.

غه شېم: له كارنه زان. خه شېم [۱] ناوړه.

غه ل: ناغل [۱] آغل.

غه لېه: ده نكي نېكه لاوې حه شامات [۱] هياهوې جمعيت.

غه لېه غه لېب: غه لېه ي زور [۱] جنجال، ساهاو.

غه لېير: غه بېل، بېزنگ [۱] غربال.

غه لډه: (۱) غوله؛ (۲) غلته [۱] نكا: (۱) غوله؛ (۲) غلته.

غه لډه غه لډ: غوله غول [۱] نكا: غوله غول.

غه لډى: توله ي زاو، سه گى بچكوله بو جوته كون و هه لفراندى مډل، نوله قه ندى [۱] سگ كوچك اندام شكارى.

غه لڼف: خه لڼف، لكى په كسانه [۱] جوانه، نهال.

غه لڼفه: خه لڼفه [۱] نكا: خه لڼفه.

غه لوير: غه بېل، غه لېير، بېزنگ [۱] غربال.

غه له: خه له [۱] غله.

غه له به: زال بو ن [۱] چبرگى.

غه له ت: (۱) خه له ت، سه هو، هه له؛ (۲) خه له تكار [۱] (۱) غلط، سهو؛ (۲) اشپناه كار.

غه ليز: له ناين دا زور بې چه قېن [۱] بسبار منعصب دردين.

غه ليڼف: خه ليڼف، يوړه [۱] كندوى زنبور.

غه ليڼفه: خه ليڼفه [۱] خليفه.

غه م: خه م، به ژاره [۱] غم.

غه مېار: خه مېار [۱] غمگين.

غه مخوړ: (۱) دل به خه م؛ (۲) خه مخوړ، سه پهرشت [۱] (۱) غمگين؛ (۲) دلسو زسر پرست.

غه مخوړه: شافه، شافه شمېن، شاهو، شاهو، خه مخوړه [۱] بوتېمار.

غه مزه: (۱) چاوداگرنتى به نار، خه مزه؛ (۲) ناز [۱] (۱) غمزه؛ (۲) ناز.

غه مځگين: خه مېار [۱] غمگين.

غه مېل: زه نېر، خه مېل [۱] زيور.

غه مه لاندن: رازانده هوه [۱] آراستن.

غه ملبو: رازاوه، خه ملبو [۱] آراسته.

غه مناك: خه مناك [۱] غمناك.

غه نازير: خه نازير [۱] خنازير.

غه نازيل: غه نازير [۱] خنازير.

غه نازيله: غه نازير [۱] خنازير.

غه نه: گو له مه بدان ده كردن [۱] گوى از ميدان بيرون بردن، آوب.

غه تى: (۱) به ناوات گه بشتو؛ (۲) ناوه بو پياوان [۱] (۱) كامروا؛ (۲) نام مردانه.

غه نيم: (۱) دو زم؛ (۲) كنى بهر كنى كهر، هاوچاؤ؛ (۳) حدرېف، خه نيم [۱] (۱) دشمن؛ (۲) هم چشم؛ (۳) حرف.

غه نيو: غه نيم [۱] نكا: غه نيم.

غه واره: بېگانه، غه ريه [۱] بېگانه، ناشناس.

غه وړ: (۱) لېل، ناساف؛ (۲) زه نكي نه نك له سهر ناوونه؛ (۳) فو پاوى

زه وى؛ (۴) زوخى نار كوان؛ (۵) چه قېنه ناوزه لكاو؛ (۶) مژو تيم [۱] (۱) كدر؛ (۲) زنگار خفيف بر آيينه؛ (۳) فرورفتگى زمين؛ (۴) چرك درون

زخم و دم؛ (۵) فرورفتن در منجلاب؛ (۶) مډ.

غه وړبون: (۱) تو باني زه وى؛ (۲) روچون به زه ويدا [۱] (۱) فرورفتن

زمين؛ (۲) در زمين فرورفتن.

غه ورس: (۱) فريارس؛ (۲) نازناوى هېندى پير نه رېقه ت [۱] (۱) فربادرس؛ (۲) لقب بعضى از مشايخ.

غه وش: زده، سه بې، زه غه لى؛ (ده لئى زيزى بى غه وشه). خه وش [۱]

نقص، زده، عيب.

غه وغه وه: سو كه له خه و، سه رخه و [۱] پېنكى، خواب كونا.

غه يان: غاين [۱] خاين.

غه يانه ت: خه يانه ت [۱] خبان ت.

غه يېب: ناديار، خه بېب [۱] غېب.

غه يېه ت: قسه ي باش مډه به خرا بى [۱] غېب ت.

غه يد: توړه بى، خه يد [۱] خشم.

غه يدېن: توړه بو ن، خه بدېن [۱] خشمگين شدن.

غه ير: جگه، بېجگه، خه ير، خه ين [۱] غير، جز.

غه يره: نه خزم، بېگانه به نايه فه [۱] ناخو بشاوند. بېگانه از قوم.

غه يز: زك، توړه بى [۱] خشم.

غه ين: (۱) جگه، بل، خه ين؛ (۲) ناوى پېنكى نه لڼف و بېنكه [۱] (۱) جز

غير؛ (۲) غېن، نام حرفى در الفبا.

غه يو: ناديار، پياوان [۱] غه يېب.

غه يدان: گونديكى كوردستانه به عسى كاولى كرد [۱] نام روسا بى در

كردستان كه توسط به شيان ويران شد.

غه يرت: (۱) نازا بى؛ (۲) پياوه نى؛ (۳) ناموس، خبره ت [۱] (۱) شجاعت؛ (۲) مردانگى؛ (۳) شرف، نعصب ناموسى.

غه يز: لور، به نېم له بلنډ به وه به وه و خوار يونه وه؛ (هه لئو غيژى جو چكان بو)

[۱] شيرجه مرغ شكارى به طرف شكار.

غه يز كرن: لور هانده خوار [۱] شيرجه رفتن.

غه يزك: هه رچى لور بېنه وه؛ (نهف بالا فره غيژه كه) [۱] هر چيز كه در هوا



فا: قوماشیکي ناوَرِ بَشْمَبَنَه [فا] پارچه‌ای ابر بشمی،
فا بَرِيقَه: کارخانه [فا] کارخانه.

فات: (۱) سوکَه ناوی فاتمه، ناوی ژنانه؛ (۲) ره نگی ناچوُخ، ره نگی کال [فا] (۱) مخفَف فاطمه، نام ژنانه؛ (۲) رنگ روشن.
فاتاوه: گوئدیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [فا] از روستاهای
ویران شده کوردستان نوسط بهتبان.

فات فانسک: (۱) باکهریم، کونسره باریکه، قمری؛ (۲) خمه گز [فا] (۱)
قمری؛ (۲) بزمجه.

فاتک: باکهریم، قمری [فا] قمری، برنده ای است.
فاتم: فات [فا] فاطمه.

فاتموک: باکهریم، فانک، قمری [فا] قمری،
فاتموکی: فات [فا] فاطمه.

فاتمی: فات [فا] فاطمه.
فاتمیلی: فات [فا] فاطمه.

فاتنک: فانک [فا] قمری.
فاتنه: فات [فا] فاطمه.

فاتنه بوز: جورئ گندوره ی شینی در ژوکه [فا] نوعی خر بزه.
فاتنه بوره: فانه بوز [فا] نگا؛ فانه بوز.

فاتنه تیر: برینی له بی ناوه زی دلفاسک [فا] کنایه از احمق زودرنج.
فاتنه ره شک: سبیل [فا] طحال.

فاتنی: فات [فا] فاطمه.
فاتنیله: فانمی چکوله ی ره زاشترین [فا] فاطمه نازنین.

فاتیللی: فانیه [فا] فاطمه نازنین.
فاچهل فیج: قیله وقاج [فا] ارباب.

فارای: گوزان، گوزبان [فا] تغییر.
فارزک: چلیس، زورخور [فا] شکمبار، برخوردار.

فارس: (۱) کسئی که زمانی فارسی ده لئی؛ (۲) ناوه بو پیاوان [فا] (۱) فارس،
فارسی زبان؛ (۲) نام مرهانه

فارسی: زمانی فارسی [فا] زبان فارسی.
فارش: بلا بوئوه ی نهینی [فا] فاش شدن.

فارش کرن: بلا و کردنه وه ی نهینی [فا] فاش کردن.
فارش کری: بلا و کراوه ی نهینی [فا] فاش شده.

فارن: خوارن، خواردن [فا] خوردن.
فاروگوز: فالوگوز، نالو ویر [فا] داد و ستد.

فاروق: ناوی پیاوانه [فا] فاروق، نام مردانه.
فاست: هه له، سه هو، خه له ت [فا] اشتباه، غلط.

فاسق: دامین تهر [فا] بدکاره.
فاسولیا: ماشه سپی، که نَبَسنا به چه ندره نگ هه به [فا] لوبیا.

فاسون: پارچه ی نه سنوری که اوو پاتول [فا] فاستونی.
فاسونیا: فاسون [فا] فاستونی.

فاش: (۱) جوین؛ (۲) ناشکرا بوگ [فا] (۱) فحش، دشنام؛ (۲) فاش.
فاشا فاش: بی بهره، به ناشکرا [فا] آشکارا، بی پرده.

فاشه: جنده [فا] فاحشه.
فاشه خوئنه: جنده خانه [فا] محلّه بدنام، فاحشه خانه.

فاعله: عه مه له [فا] کارگر.
فافون: کازایه که ده رک و به نجه ره و نامرزی لئی جی ده که ن [فا] آلومنیوم.

فاق: (۱) جورئ داوی بالدار گرن؛ (۲) لکه دار؛ (۳) حاجه؛ (۴) قه لَش؛ (۵)
جورئ پارچه ی ره ش بو چارشینوی ژنان؛ (۶) بنی نبری که وان؛ (۷)
جه مان؛ (سوفی له فه قرو فافه وه کو فافه فاقی دا/ نه زببسی دام و

دانه به زیشی دو فاقی فاق) «نالی» [فا] (۱) نوعی دام شکار برنده؛ (۲)
شاخه درخت؛ (۳) شاخه دوشاخه؛ (۴) شکاف؛ (۵) نوعی پارچه
چادر زنانه؛ (۶) سو فارنبر؛ (۷) خصبگی.

فاق دان: (۱) چه مانه وه؛ (۲) برینی له لاوازیون [فا] (۱) خمیدن؛ (۲) کنا به از
لاغر شدن زیاد.

فاقه: جورئ داوی مهل گرن، فاق [فا] نوعی دام شکار برنده.
فاک: حبله، گزی [فا] نرنگ.

فاک و فیک: (۱) حیل و حمه راله: (۲) خه یالاتی به تال: (که خوٚت بزوات هه به بعم فاک و فیکه / جه نابت بوج به دنبا وا خمریکه) «جه نابی مه لا» (۱) نیرنگ: (۲) خیال واهی.

فال: (۱) قولاب و دای ماسی گرتن: (۲) بهخت خویندنه وه (۱) قلاب ماهیگیری: (۲) فال.

فال: (۱) با، ناره زوی گان لای میونه ی به کسم: (ماکمر به فال): (۲) خیره، بهخت خویندنه وه (۱) هوس جفتگیری سنور ماده: (۲) فال. فال: به نال، خالی (۱) نهی.

فالان: فلان، فلانی (۱) فلان، بارو. فالوئو: کسمی بهخت ده خویندنه وه (۱) فالگیر.

فالبئو: فالوئو، بهخت وه خوین (۱) فالگیر. فالبین: فالبئو (۱) فالگیر.

فال قه کرن: خیره گرتنه ره له لای فالجی (۱) فال گرفتن. فالچی: فالوئو (۱) فالگیر.

فالگر: فالوئو (۱) فالگیر. فال گرتن: کیشانی میونه ی به کسم له فحل (۱) گشتن گیری.

فال گرتنه وه: (۱) جوئه لای فالوئو: (۲) کاری فالوئو (۱) رفتن پیش رمال: (۲) کار رمال.

فالگره وه: فالوئو (۱) رمال، فالبین. فالگمر: فالوئو (۱) فالگیر، فالبین.

فالنج: نه خوئشی شه بله، نفلجی (۱) فلج اندام. فال هاتن: به کسمی مینجکه که ناره زوی گانی به بده ده بی (۱) نرخواهی سنور ماده.

فاله: پاله، کارکمری دهشت (۱) کارگر کساورزی، دروگر. فام: ناره، ننگه بشتن (۱) فهم، درک.

فاما: زیره که ننگه بشتن، به ناره ز (۱) فهمیده. فامی: به ناره ز، ننگه بشتن، فاما (۱) فهمیده.

فامیده: فاما، ننگه بشتن (۱) فهمیده. فامیه: فاما، به ناره ز (۱) فهمیده.

فامین: ننگه بشتن (۱) فهمیدن. فانوز: چرادهستی، له ننه ری، فه نره (۱) فانوس.

فانوس: فانوز (۱) فانوس. فانی: (۱) له زنی له به بین جوئو: (دنیای فانی): (۲) نازناوی شاعریکی

کوره که نساوی مامه مند بوه (۱) فانی: (۲) نخلص بکی از شعرای کُر زبان.

فانیله: زیر کراس، زیر شهوی (۱) زیر پیراهن. فایوه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد (۱) نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان و بران شد. فایتون: عمه بانهی سواری که ولخ ده یکیشا (۱) درشکه.

فایده: (۱) به ره: (۲) قازانچی سهودا (۱) بهره: (۲) سود معامله. فایز: سوئی دراو، سوی بول (۱) ربا، بهره.

فایزدن: ولاخی که پاشوان لیک ده دا (۱) حیوانی که در راه رفتن باها را به

هم می زند.

فایق: سرکه وتو، به نارات گه یستو له کاردا (۱) پیرومرد.

فاینه بجه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان و بران شد.

فاییه: فایده (۱) بهره، فایده.

فت: (۱) له ریزی بازی ده رکراو: (۲) سوئو فرزندانی سه بیله به فو: (۳) له دم دهراو بشتن: (۴) تماشا: (۵) دهراو بشتن له کردراو: (۶) زور، زیاد: (۷)

گوشاد: (۸) وشعی گالنه بی کردن: (۹) نه فمس له سه بیله و جگهره (۱) از بازی رانده: (۲) فوت کردن جیق: (۳) از دهان بیرون انداختن: (۴)

نگاه: (۵) افت معامله: (۶) بسیار: (۷) گشاد: (۸) کلمه تمسخر: (۹) پک به جیق و سیگار.

فت بوئ: ده رجوئ له ریزی بازی (۱) از بازی بیرون شدن.

فتخوش: سه بیله ی نه فمس خوش که به هاسانی نه فمس لئ بدری (۱) جیتی که پک زدنش آسان است.

فت دان: (۱) بریتی له جی نه فمس: (۲) بف کردن سه بیله (۱) کنایه از رهها: (۲) عمل فوت کردن در جیق.

فتراق: (۱) خوئمات کردن له شت: (۲) زراو، کبسه ی زهراو (۱) منرصد: (۲) کبسه صفا، زهره.

فتراو: روانین، تماشا کردن (۱) نگاه کردن.

فتراندن: فتراو (۱) نگاه کردن.

فتراک: کارگ، کوارگ، قارج (۱) قارج.

فتروئنه: شوئنی به پیوه ند له دارد (۱) جای پیوند زدن درخت.

فتره: ربه، جوار مست له ده خل (۱) مقدار چهار مشت از غله.

فت کردن: (۱) ده رک کردن له ریز: (۲) سه بیله به فو به نال کردن: (۳) له دم دهراو بشتن: (۴) شتی له مالی کر باو ده رک کردن (۱) از صف راندن: (۲)

جیق را با بف خالی کردن: (۳) از دهان بیرون انداختن: (۴) اهدت از کالای خریداری شده.

فت کرن: (۱) تماشا کردن: (۲) سه بیله به پف به نال کردن (۱) نگاه کردن: (۲) جیق را با بف خالی کردن.

فتلانن: بیج دان (۱) بیج دادن.

فتلی: (۱) بیجی خوار: (۲) ناوری داوه (۱) بیج خورد: (۲) برگشت.

فتلمین: (۱) بیج دران: (۲) ناوردانه وه (۱) بیج خوردن: (۲) برگشتن.

فتنه: (۱) نازاوه: (۲) نازاوه چی (۱) فتنه: (۲) فتنه انگیز.

فتوا: بهزه وازانین (۱) فتوا.

فت و فتراوان: (۱) زور و به ند: (۲) گوشاد، هراو (۱) زیاد: (۲) گشاد.

فت و فتره وان: فت و فتراوان (۱) زیاد: (۲) گشاد.

فته: (۱) جبه، سرته: (۲) دهنگی به نال کردن سه بیله به پف (۱) بیج، درگوشی: (۲) صدای خالی کردن جیق یا بف.

فته فت: (۱) چیه چپ: (۲) ینه پتی گری چرا: (۳) یون به عه زه وه کردن سه گ (۱) بیج: (۲) لرزش شعله چراغ: (۳) بوکشیدن سگ روی زمین.

فتیله: (۱) پلته: (۲) قودبله چرا (۱) فنیله: (۲) چراغ موشی.

فتیله: فتیله [نگا: فتیله.

فجوز: رویشنی بین گهزانه وه، نهره [بکباره رفتن بی برگشت.

فجوز: ده نگی فرّبنی سوسک و کهو [صدای پریدن تبهو و کبک.

فجوق: ده نگی فرّبنی کهو [صدای پریدن کبک.

فجوك: بالندهی نامادهی فرّین [برنده آماده پرواز.

فج: وشهی نیزبئی کردن وانا: نعت کرد، نابدم، فت [کلمه نسخر.

فچک: (۱) حبنچکه، کوت: (۲) ده نگی ده زگای جولاً له کارکردندا [۱]

کلهزدن در هنگام جماع: (۲) صدای دستگاه بافندگی هنگام کار.

فچک فچک: فچکی به سونین به کدا [فچک] بیایی.

فچکه: نهرسه قول، قهرسه قول، سمرکل [مدفوع الاغ.

فچوز: (۱) فجوز: نهره: (۲) ده نگی کهو له دبنتی مارو ریوی، سیره، چیره

[نگا: فجوز: (۲) صدای کبک از نرس.

فچوزک: بریتی له ژنی بی شمیری سه لبته [کتابه آزن سلیطه.

فچوق: فجوق [نگا: فجوق.

فچه: بچه، جبه، سرنه [بیج بیج.

فچه فچ: (۱) بچه بیج: (۲) فچک فچک [بیج بیج: (۲) نگا: فچک فچک.

فحیل: باکانه، بی تاوان بون [تبرنه.

فدا: گزری، قوربان، خوده پیناو ناو [فدا.

فدایی: پینسمرکه [فدایی.

فر: (۱) بال لبکدان و بلندسویی مهل: (۲) بوختان و دروا: (۳) په بوه ندی،

عیلاقه: (۴) قوم له نروادان: (۵) هه لقوراندن: (۶) جوینی به شبر:

(۷) ناسک و نهنگ [پرواز: (۲) دروغ: (۳) ارتباط: (۴) جرعه:

(۵) سرکشدن مایع: (۶) هجو شعری: (۷) نازک.

فر: (۱) زفیندا: (۲) نیزبال، زور له فرّین خیرا: (۳) بال گره وه [پرواز: (۱) ربه وه

شده: (۲) نیز پرواز: (۳) پرنده، بال زن.

فراخ: (۱) ده فرو نامانی مال: (۲) قایی جیشت نیندا خواردن، مه تره تی [

(۱) ظروف خانه به طور عام: (۲) ظرف گود غذا خوری.

فرار: راکردن له ترسان، درچون [فرار.

فراز: (۱) گوشاد: (۲) بلند، ده گه ل سمر ده گرتی: (سرفراز) [۱]

گشاد: (۲) بلند.

فرازه: پهریز، جیگه ده غلی دره و کریاک [جای غله دروشده.

فرازی: (۱) همراش، بی گیشنوی به خوداهاتو: (۲) بوژانه وه، له سبسی و

کزه وه سازبون [ارسای شکوفا: (۲) سرحال آمدن بعد از بونی.

فراغ: (۱) سه حنی نان خواردن: (۲) نامان، قابو قاچاغی مال به گشتی

[ظرف گرد غذا خوری: (۲) ظروف خانه به طور عام.

فراقین: نانی نیمه زو [ناهار.

فراق: فاپ و فاجاغ، ده فر به گشتی [ظرف عموماً.

فراکه: جوچکه مهلی که تازه فیره فرّین ده بی [جوچه نو پرواز.

فران: کاورا، نهره که، هین، ناوی نادبار [غلان.

فران: (۱) بال گرتنه وه: (۲) زفان [پرواز: (۱) پرواز: (۲) ربه و

فراندن: (۱) بال بی گرتنه وه: (۲) زفاندن [پرواز: (۱) پرواز: (۲) ربه و

فران: زفاندنی همرکه سه بو خوی [مسابقه در بودن.

فرانکهس: فران [فران.

فرانن: فراندن [نگا: فراندن.

فران و فستار: نهم ونه وی نادباری [فران بیستار.

فرانه کهس: فران [فران.

فرانی: فران [فرانی.

فرانی: زفاندنی [ربه و.

فزاو: (۱) وه حه واکه وتو به بالان: (۲) زفینراو [پرواز کرده: (۲) ربه وه

شده.

فزاوان: (۱) گرشاد: (۲) زیاد [گشاد: (۲) زیاد.

فزاوانی: (۱) همراوی، گوشادی: (۲) همزمانی رسق و روزی [۱]

گشادی: (۲) وفور مایحناج.

فزاویژ: کهسی که به شاعر جوین به خه لک ددها [هجاو، هجوکننده به

شعر.

فزاوین: فراقین، جهمی نیوه زو [نهار.

فزاباز: فراویژ [هجوکننده به شعر.

فرت: (۱) ده رجون و هاننی به بهله: (نهم جرت و فرته له جبه): (۲)

گرشاد: (کراسیکی فرت و فراوانی ده بهردا): (۳) وشه ی نیزبئی کردن،

فت: (۴) گزی و حیله: (فرت و فیلان ده کا): (۵) لبدانی رهگ، بت [

(۱) آمد و شد باشتاب: (۲) گشاد: (۳) کلمه تمسخر و استهزاء: (۴)

حیله: (۵) نبض.

فرتاندن: ده به زاندن: (نا نیستا جوار منالی ده رفرتانده) [بیرون

دادن.

فرتانن: ده رفرتاندن، ده به زاندن [بیرون دادن.

فرتک: (۱) کونه کهین، قولی بیقل، کونه تفنک: (۲) دل به به کاهاتن [۱]

سوراخ بینی: (۲) تهوع.

فرتول: جوینی زنانه، واتا: گوشاد [دشنام زنانه.

فرتونه: فهرته نه، شیوان و تیکه وه هایشنی ده ربا [طوفان در بایی،

فرتونهک: شیوان و تیکه وه هایشنی ده ربا [طوفان در دریا.

فرتوهوز: بزوتنه وه و چون و هاتنی بی نوفره [جنیش بدون آرامش.

فرتیه: (۱) قسه ی بن لیو، برته: (۲) ده به زینی شنی به نوندی: (مشک فرتیه

کردوده رجو): (۳) بزوتنه وه: (ههر فرتیه بکه ی خوا هاوا): (۴) رانله کانی

توند: (لبنگه فرتیه ده کا): (۱) لندیدن: (۲) در رفتن به سرعت: (۳)

جنیش: (۴) به حرکت درآوردن شدید.

فرتیه فرت: چون و هاننی به بهله [جنیش بدون وقفه.

فرتیه کردن: ده به زین به توندی و به بهله [یکهو در رفتن.

فرتیه نه: فرتونهک [طوفان دریا.

فرتیه: (۱) بزرگانی شیر، هه لگه زانی شیر: (۲) ورته کانی تی کوشین [۱]

فاسد شدن شیر: (۲) ریزه نان ترید.

فرتیه: فرتول [نگا: فرتول.

فرتیهک: ورته کانی تی کوشین [ریزه نان ترید.

فرتیه نه: فرتونهک [طوفان دریا.

فرج: پانه وه بو له بن پیدا [له شده زیر پا.

فرچك: (۱) ژهك: (۲) حنچكه: (۳) نښه لکه وتنی بېچو له گوانی دابك بو مژبن [۱] آغوز: (۲) كله زدن: (۳) مك زدن با شتاب از پستان.
 فرچه: (۱) نوپه موی به دارد اكوتر او بو زهنگ كردنی شتو خاویز كرده موی جلك: (۲) سیواکی موبین [۱] برس: (۲) مسواك موبین.
 فرچیل: دانه وینله نیوه کولواو [۱] دانه نیم پخته.
 فرداندن: له ناوله دست دا ورد کردن [۱] با دست خرد کردن.
 فردقی: فخرحانی، خوشی باش تنگانه: (باشی تنگی بی فردقی به) «مهسل» [۱] گشتایش پس از سخنی.
 فردك: نان بو تی ولین ورد کردن [۱] ریزه کردن نان برای نرید.
 فرز: (۱) زرنك: (۲) خبزا له زئی رویشتن: (۳) زو، بله ز: (۴) زنگ و پنبك و له بهرجاو [۱] (۱) زرنك: (۲) آدم جالاک و خوش رو: (۳) زود، عجله: (۴) شبك.
 فرزه ند: روله، عولاد، بېجوی بنباده م [۱] فرزند.
 فرژ: برمه، دهنگی ببقلی بهكسم [۱] صدای ببنی ستور.
 فرژین: برمین، برمه کردن «برمه» کردن.
 فرس: گیای جېمه که بزاریکی زور دواوه [۱] فریز.
 فرساده: ره وانه کراو [۱] فرستاده.
 فرستاده: فرساده [۱] فرستاده.
 فرسك: فرچك، زهك [۱] آغوز.
 فرسوار بون: له خو بایی بون [۱] مغز و رشن.
 فرسه ت: همل، ده رفعت [۱] فرصت.
 فرسه خ: مه و دابه کی رنگابه بهرانبهر به شمش همزا مینر [۱] فرسخ.
 فرسه ق: فرسه خ [۱] فرسخ.
 فرسه ند: (۱) نینساف، عدالت، بهزه بی: (۲) ده رفعت، کبس، همل، فرسه ت [۱] عدل، انصاف: (۲) فرصت.
 فرشته: (۱) بندهی خدا که له عاسمان: (۲) بریتی له زور خوشبك: (۳) ناری زنانه [۱] ملانکه، فرشته: (۲) کتابه از بسیار زیبا: (۳) نام زنانه.
 فرش تنگ: کهم جیگلدانه، بی حه وسه له، کهم پشو [۱] کم ظرفیت، زودرنج.
 فرشك: (۱) فرچك، ژهك: (۲) شبلاوك [۱] آغوز: (۲) بنیر مابه.
 فرشه: فرچه [۱] نگا: فرچه.
 فرغه: زیبك گویی، ایرادگری: (فلانه کس زور به فرغه) [۱] ایرادگیری، کتابه زنی.
 فرغات: (۱) زوبو: (۲) سینه پووشی کارگر له جهنگه ی کاردا [۱] (۱) بوسیده: (۲) روپوش کارگری.
 فرغاته: کونالی زور ناسك [۱] بارجه بسیار نازك، وال.
 فرغروك: (۱) کاغز له جهند لاره ده نوشینه وه و گویی بو دینله وه به داروکه به که وه ده کس نا به با بسوزنسه وه: (۲) په بوله [۱] (۱) بادفر، فرغه: (۲) پروانه.
 فرغروکه: له بستوکی له قاقه ز که با ده بسوزننی [۱] فرغه.
 فرغره: فرغروکه [۱] فرغه.

فرغینگ: نالامت، هلامت، په سیوا [۱] زكام.
 فرقات: کونلی گریبان که له قورگدا قه نپس ماوه [۱] بغض گلو از گربه.
 فرک: (۱) بېچو هینسان، نایبه نی بو مابنی ده لین: (۲) ژانی زان: (۳) نه خو شیه کی سنگه: (۴) ده غلی نهك: (۵) نهك جانندی توو: (۶) مجورکی لهش [۱] (۱) بچه آوردن ویژه مادبان: (۲) درد زابسان: (۳) نوعی سینه درد: (۴) کشتزار کم محصول: (۵) با فاصله کاشتن دانه: (۶) مور مور بدن.
 فرک: (۱) نه نیا قومی، نه نیا فری: (۲) بزاوتنی زور به به له [۱] (۱) بک جرعه: (۲) حرکت بسیار سریع.
 فرکا: فرک، زور به به له [۱] دوبدن هرچه سر بعر.
 فرکافرکا: (۱) په به له زا کردنی به کومه ل: (۲) قرآن قرآن [۱] (۱) دوبدن گروهی با شتاب: (۲) مسابقه ربودن.
 فرکان: (۱) فرک، فرکا: (۲) گلوفین [۱] (۱) نگا: فرکا: (۲) دردست فشردگی.
 فرکاندن: گلوفین [۱] مجاله کردن و فشردن.
 فرکان فرکان: فرکافرکا [۱] نگا: فرکافرکا.
 فرکردن: هله توراندن، په کیچی خوار دته وه ی تراو [۱] سرکشیدن، نوشیدن.
 فرکرن: فرکردن [۱] سرکشیدن، نوشیدن.
 فرکوهوز: (۱) به به له زا کردن: (۲) دهنگی به ردو داری به نه وزم هاویز تراو [۱] (۱) با شتاب دوبدن: (۲) صدای سنگ و چوب برناب شده.
 فرکسه: (۱) ده بره برین و رویشتنی نوندو نیز: (۲) باز بردنی زور بلند: (۳) سواب: (۴) فهرمانی خوار دته وه [۱] (۱) در رفتن با شتاب تمام: (۲) برش بلند: (۳) نگا: سواب: (۴) فرمان نوشیدن، بنوش.
 فرگه: (۱) جېگه ی بال گرنه وه ی مهل: (۲) نه باره خانه [۱] (۱) پروازگاه برندگان: (۲) فرودگاه.
 فرمان: (۱) کار، شو، شوغل، شوغل، نهك: (۲) عمر، نهمر [۱] (۱) کار: (۲) فرمان.
 فرمانبهر: (۱) کار که ری ده سه لات دار، موجه خور: (۲) گوی نه مست [۱] (۱) کارمند: (۲) فرمانبردار.
 فرمانکهر: کار که ر [۱] کارگر.
 فرمانگوزار: کار پنبک هینهری به رده سنی ده سه لات دار [۱] کارگزار.
 فرمانی: جلك و کله به لی کاری [۱] لباس کار.
 فرمك: کونه لووت، قولی ببقل، کونه فنك [۱] سوراخ ببنی.
 فرمیسك: نه سرین، نه شك، رونك، نه سر [۱] اشك.
 فرمیسك بزه: گریانی شادی [۱] اشك شادی.
 فرن: نه ندوری بلند [۱] نور برجسته.
 فرنده: هدرچی بالی هه به وه حه وادا ده چی، بالدار، مهل [۱] پرنده.
 فرنك: فنك، بئیل، که یو، که ب، لووت [۱] ببنی.
 فرننه: فرنده [۱] پرنده.
 فرنه گوله: مه لیکې پیچو که له چوله که پیچو کتر [۱] برنده ابست از گنجشك کوچکتر.
 فرنی: خواردن له شبر و ناره برنج ده کری [۱] فرنی.
 فرو: فرشك، ژهك [۱] آغوز.

فروت: رابردوی دانی شنی به کسنی له بهرانهر شنی دا؛ (نموه به نوم
فروت) فروخت.
فروتین: دان له داو سنهدا فروختن.
فروتووخ: فروشهر فروشنده.
فروتنه‌نی: شنی که بو فروتن ناماده به فروختنی.
فروتی: (۱) درباگ له داو سنهدا؛ (۲) دای له داو سنهدا (۱) فروخته (۲)
فروخت.
فروچ: جوجه‌لمر بشکی خره که که بو خواردن نه‌شنی جوجه مرغ.
فروچاو: شورباو فروچ سوپ جوجه.
فروخت: زمین. زواج فراوج.
فروز: وهره‌زی، جاززی دل‌زدگی.
فروزو: فرس فرایز.
فروزوی: (۱) فرس؛ (۲) زورورده‌بانه؛ (۳) پیرورده‌بانه؛ (۴) فریز؛ (۵) بسیار
ریز؛ (۶) فیروزه‌رنگ.
فروش: (۱) زمین. فروخت؛ (۲) فروش (۱) رواج؛ (۲) فروختن.
فروشتن: فروتن فروختن.
فروشراو: درباو له داو سنهدا فروخته‌شده.
فروشگه: موغازه. دوکان مغازه. فروشگاه.
فروشیار: کسنی که شت ده فروشی فرا فروشنده.
فروشیاگ: فروشراو فروخته شده.
فروشیاو: فروشراو فروخته شده.
فروک: نیربال، فرا فرا تیزیر.
فروکه: نهاره. بالا فرا هواپیمان.
فروکه‌ناژو: نمو کس‌سوی فروکه نهاره زیگا، خله‌هان خلبان.
فروکه‌خانه: (۱) فروکه؛ (۲) لانه‌ی فروکه (۱) فرودگاه؛ (۲) اشیا نه
هواپیمان.
فروکه‌وان: فروکه‌ناژو خلبان.
فروز: فرن نور برجسته، فر.
فروزه‌ک: به‌رزه‌حه‌وابله، باده‌وه بادبادک.
فروه: زور، زان، زه‌حف، گه‌لیک، زنده، پر بسیار.
فروه: (۱) ده‌نگی بالی مهل له بال گرن‌دا؛ (۲) بنه‌مای فره‌دان. هاوبشن
(۱) صدای بال در پرواز؛ (۲) پرث.
فروه‌ش: دارایی و داهانی که زور کس‌سوی نیدا شهریک بی شرکت
عمومی.
فروه‌بیز: زوربلی، جه‌نهار، جه‌فسرو برگو.
فروه‌خور: زورخور بسیار خوار، پرخور.
فروه‌دان: هاوبشن دورانداختن.
فروه‌رو: روبین، دوزو چندچهره، منافق.
فروه‌ز: پارچه‌به‌کی جوانی توکنه ده کرینه پسنه‌که‌وای ژنان مخمل.
فروه‌زان: زورزان فرا زانه.
فروه‌زانا: زورعالم، هوزان فرا زانه، دانشمند.
فروه‌فر: (۱) ده‌نگی بال‌لیکدانی مهل؛ (۲) بریتی له په‌له‌ی زور؛ (به فره‌فر

بردی) (۱) صدای پربرزدن؛ (۲) کتابه از شتاب.
فروه‌قین: (۱) له‌به‌ربک چون، پرتین؛ (۲) رگ‌نه‌سنور (۱) ازهم وارفتن،
نرکیدن؛ (۲) بسیار خشمالود.
فروه‌ک: (۱) ده‌نگی بالی مهل که دی بفری؛ (۲) قومیک (۱) صدای بال
برنده در اوان پرواز؛ (۲) بک جرعه.
فروه‌کردن: زورکردنی شتو کار فرا زیاد کردن.
فروه‌کردن: له‌شه‌قه‌ی بال‌دان فرا پرواز کردن.
فروه‌گه‌ز: کسنی کم له ماله خوبتی کسی بسیار گردش کند.
فروه‌ماگ: کون، دیرینه کهنه.
فروه‌وان: گوشاد گشاد.
فروه‌وانی: گوشادی، فرنی گشادی.
فروه‌وز: (۱) زوربلی، جه‌نهار؛ (۲) سه‌گنی که زور نه‌حه‌بی (۱) پرگو؛ (۲)
سگی که بسیار واق واق می‌کند
فروه‌ه: گوشاد گشاد.
فروه‌هی: (۱) ناسوده‌بی؛ (۲) هه‌رزانی؛ (۳) خوش‌رابوردن (۱) آسایش؛
(۲) ارزانی؛ (۳) خوشگذرانی.
فروه‌بی: فراوانی فراوانی.
فروئی: (۱) زه‌وانه؛ (نوننی بو مه فری که)؛ (۲) زا به، هه‌سنه؛ (۳) فومبک (۱)
کسیل؛ (۲) برخیز؛ (۳) بک جرعه.
فروبا: (۱) نارپکاری، هانا؛ (۲) هاواروداد؛ (۳) گه‌بستن له کانی خوئی دا (۱)
(۱) کمک؛ (۲) داد و فریاد؛ (۳) به موقع رسیدن.
فروباختن: گه‌یاندن له کانی بیوست دا رسانیدن در وقت مناسب.
فروباره‌س: به‌دادگه‌بشنو فربادرس.
فروباکه‌وتن: (۱) ده‌هاناهان؛ (۲) ده کانی پیوست‌دا گه‌بشن (۱) به
داد رسیدن؛ (۲) در وقت مناسب رسیدن.
فروباکه‌بشتن: فروباکه‌وتن نگا: فروباکه‌وتن.
فرویب: خله‌نان، خاپان فریب.
فرویب‌خواردن: ده‌سخه‌رو بو فرا فریب خوردن.
فرویب‌خواردو: خله‌ناو، خاپاندی فرا فریب خورده.
فرویب‌دان: خاپاندن فرا فریب‌دادن.
فرویب‌دراو: فریب‌خواردو، خاپاندی فرا فریب خورده.
فرویموک: خاپنوک فریبنده.
فرویبیاگ: خاپاندی فریبغه.
فرویبیان: فریب‌خواردن، هه‌لخه‌له‌نان فرا فریب خوردن.
فرویت: بو، نیوه‌دان بود.
فرویز: (۱) فرس، فروزو، فروزی؛ (۲) پهریز؛ (۳) گوندبکه له کوردستان
به‌عسی ویرانی کرد (۱) فریز؛ (۲) جای دروشده غله؛ (۳) از
روسانهای ویران شده کوردستان نوسط بعشبان.
فرویزو: فرس فرا فریز.
فرویزو: فرس، فروزو، فروزی فرا فریز.
فرویزه: پهریز جای دروشده غله.
فرویسک: گولیکه ده‌شنی له به‌هاردا ده‌زوی از گل‌های صحرائی که در

بهار روید.

فریش: (۱) نه سرین، فرسبک، روئدک؛ (۲) زوك (۱) اشك؛ (۳) آغوز
فریشك: شیلوك، نامبانی به نیر (۱) پنیرمایه.

فریشك: (۱) نه سرین، فریش: (۲) فرؤ، فرشك، زهك؛ (۳) شیلوك (۱)
اشك؛ (۲) آغوز؛ (۳) پنیرمایه.

فری فری: بازه که بو مالنان (۱) نوعی بازی کودکانه.

فریقهت: خاترجهم (۱) مطمئن.

فریک: نیوه گه بشنو، فیریک (۱) فیرس.

فرین: (۱) فرآن؛ (۲) پنه دانی ره گ؛ (۳) به زبنی په لکی چاو؛ (۴) برمهو
لوشه ی به کسم له برسان و له ترسان (۱) نگا؛ فرآن؛ (۲) زدن نبض؛
(۳) جهش پلک چشم؛ (۴) صدای بینی سنور از نرس با گرسنگی.

فرین: (۱) همرچی بالدار وه حهوا ده خا؛ (۲) زفین؛ (۳) خوارنده (۱)
بروازنده؛ (۲) به سرعت برنده؛ (۳) نوشتیدن.

فریو: فریب (۱) فریب.

فریو: بالدار ی به حهوا داچو (۱) پرواز کرده، بریده.

فریوباز: خابنوك (۱) حقه باز.

فریو خواردن: فریب خواردن (۱) فریب خوردن.

فریو خوارو: فریب دراو (۱) فریب خورده.

فریو خور: فریب دراو (۱) فریب خورده.

فریو دان: فریب دان، خاپاندن (۱) فریفتن.

فریویان: فریبیان (۱) فریب خوردن.

فریه: زه حف، زاف، زور (۱) بسیار.

فرز: (۱) جوئه، بزوا؛ (۲) هناسه (۱) حرکت؛ (۲) نفس.

فرزوك: عازه بی (۱) جوش صورت جوانان.

فرزه له: فرزوك (۱) نگا، فرزوك.

فرزی: بالدار یکی جکوله به (۱) پرنده ایست.

فرزه: (۱) فرز؛ (۲) جوئی نه خوشی به؛ (۳) ده نگه بقلی گرنی (۱) نگا؛
فرز؛ (۲) نوعی بیماری گوسفند؛ (۳) صدای بینی گرفته.

فرزول: خونبیه نفونین، لاپره سه ن (۱) فضول.

فرزولی: خونبیه نفوتاندن، کاری فرزول (۱) فضولی.

فرزه: (۱) فرزه؛ (۲) نکه، ده نگه به حال، سرنه ی کم (۱) نگا؛ فرز؛ (۲)
کمترین حرکت با صدا

فرزه لی بزین: له جوئه خسنن (۱) از حرکت انداختن.

فرزو: (۱) پیمایی بنیادوم؛ (۲) زور بیس ر پوخل (۱) مدفوع انسان؛ (۲)
بسیار کثیف و شلخته.

فس: (۱) وشه ی پشبله ده کردن؛ (۲) تس؛ (۳) شهوننی مریشك له بین
دبکل دا؛ (۴) وشه ی گالته پین کردن (۱) حرف راندن گر به؛ (۲) جس؛
(۳) خوابیدن مرغ زیر خروس؛ (۴) کلمه استهزاء.

فسار: ده سکه ره شمه، په تی که ده ملی حه یوان ده خری و بی راده کبشری
(۱) افسار، مهار.

فس بهردان: تس که ندن (۱) جس دادن.

فستاق: هه نگوری که به داره وه وشك ده بی (۱) انگوری که بر تاك

بخشکد.

فستان: کراسی روژانه ی زنان (۱) پیراهن زنانه.

فستقان: له بهر لوسی له ده ست خزین، خزیکی وه ک ماسی (۱) لیز خوردن
در دست.

فستك: خلیسکان و که وتن به سهر سهر دا (۱) لیز خوردن و بر سر افتادن.

فستوقی: (۱) چهوره، خویری و بیکاره؛ (۲) مالانگه زری که فست ناچینه وه
مان خوی (۱) ولگرد؛ (۲) ولگردی که هرگز به خانه اش بر نمی گردد.

فستهك: زدت بردن و کفین به سهر سهر دا (۱) سکندری خوردن و با سر
به زمین افتادن.

فس خواردن: (۱) دانسه وینسی مریشك بو کله شیری؛ (۲) برینسی له
ده ست نه کرده وه له بهر انبهر که سنی دا؛ (۳) ژیر که وتن له زورانی دا (۱)

(۱) خوابیدن مرغ زیر خروس؛ (۲) کنایه از مقاومت نکردن؛ (۳) زمین
خوردن در کشتی.

فس دادان: فس خواردن (۱) نگا؛ فس خواردن.

فسدان: (۱) نسین، نس که ندن؛ (۲) ژیر خسنن له زورانی دا؛ (۳) لئی پرده وه
له قورساردا؛ (۴) دانه وینسی مریشك بو کله شیری (۱) جس دادن؛ (۲)

بر زمین زدن حرف در کشتی؛ (۳) بردن در قمار از کسی؛ (۴) خوابیدن
مرغ زیر خروس.

فسدانه وه: ناچار به پشیمان کرده وه (۱) فها از کاری بازداشتن.

فسسه: وشه ی ده رکردنی پشبله (۱) کلمه راندن گر به.

فسفس باله وان: خوهه نکبشی هیچ له ده ست نه هانگ (۱) په لوان پنبه.

فسقل: گزگل، بهریکی دارمازؤ (۱) یکی از ثمرهای مازوج.

فسقه: خشکه، خلیسکه (۱) پیاز ریز کاشتنی.

فسك: خلیسك، شمت (۱) لغزش.

فسكا گوری: گیاه که بوئیکی ناخوشی لئی دی (۱) گباهی است بدبو.

فسکاندن: سوار سونی مهلی نیز له مبیجکه، پیدافسین (۱) سوارشدن
پرنده نر بر ماده.

فس کردن: تس بهردان (۱) جس دادن.

فسكول: (۱) برزه ی وردی سهر گه نمه شامی؛ (۲) گولینگه ی به برزه ی
کلارو (۱) پرز سر بلال؛ (۲) منگوله سر کلاه.

فسکه: خشکه، خلیسکه، فسقه (۱) پیاز ریز کاشتنی.

فسکه ن: (۱) تسکه ن، که سنی زور نس ده دا؛ (۲) برینسی له خویری و
ترسه نوک (۱) جس ده؛ (۲) کتابه از بیکاره و نرسو.

فس که ندن: تس که ندن (۱) جس دادن.

فسکین: خلیسکان (۱) لیز خوردن.

فسن: تسکه ن، تسن (۱) نگا؛ فسکه ن.

فسنان: بریتی له وه ده رنان به سوکابه نی (۱) کنایه از راندن نوهین آمیز.

فسنوک: زورنسکه ن، بریتی له زور ترسه نوک (۱) کنایه از بسیار نرسو.

فسوس: (۱) جانه وه ریکی به له ک له تیره ی سنجاو بو گه نی پیسی لئی دبت؛
(۲) بریتی له مرزی خویری و بیکاره (۱) حیوانی دورنگ از تیره

سنجاو بسیار بدبو؛ (۲) کنایه از آدم بیکاره.

فسه: (۱) چیه، پیچه؛ (۲) نور، لاله په ته، پسک (۱) در گوسی؛ (۲) الکن.

فسه زمان: زمان پسک، تور [ک] الکن.

فسه فس: (۱) ده نگی یالی ده رجونی بفرادو: (۲) بچه بیج، بچه چب [ک] (۱)

صدای خالی شدن یاد: (۲) بیج بیج.

فسه ک: برینی له بی غیرت و تدویر [ک] کنایه از ترسو و بی غیرت.

فسه کردن: سرته کردن [ک] بیج بیج کردن.

فسه ی فسه: موروی شیلان [ک] مهره قرمز زینتی.

فسین: تسین، فس که تندن [ک] جس دادن.

فش: (۱) گوشاد، هراو، فرت، فره وان: (۲) سست و نهرم و ناپتهو: (۳) جلم:

(۴) ده رختنی پفی ناوده فری یاتیکراو [ک] (۱) گشاد: (۲) نرم و سست

و متخلخل: (۳) آب بیبی: (۴) خالی کردن باد از مشک باد شده.

فشار: قسه ی بی چینی کردن [ک] هذیان گه تن.

فشافش: هه ناسه دانی به به له و له سه ربه ک [ک] هین هین کردن.

فشبوون: (۱) فرت بوون: (۲) شل و سست بوون: (۳) باد رجونی بفرادو: (۴)

نه سلیم بوون [ک] (۱) گشاد شدن: (۲) سست و متخلخل شدن: (۳) باد

در رفتن از دمیده: (۴) تسلیم شدن.

فشفشه: (۱) باروتی له قافه زینجراو له نه ورورزا یو گمه ده بینه قیتن: (۲)

بزدان [ک] (۱) فشفشه: (۲) یادکنک.

فشقیات: (۱) ناخافنی بی نام: (۲) حه نك [ک] (۱) باوه: (۲) شوخی.

فشک: (۱) سهیل: (۲) پزمه [ک] (۱) سپرز، طحال: (۲) عطسه.

فش کردن: (۱) گوشاد کسردن، قره وان کردن: (۲) برینسی له

خوبه ده سته وه دان: (که یه گ زانی نممن ماتم کشی کرد/ که من

هه سنم نممات بو فشی کرد) «شپنخ ره زا» [ک] (۱) گشاد کردن: (۲)

کنایه از تسلیم شدن.

فشکین: (۱) بنزین، پزمین، پشمین: (۲) فشفاندنی یزنه کیوی، ده نگی

یزنه کیوی کاتی ترسان ورا کردن [ک] (۱) عطسه کردن: (۲) صدایی که از

بز کوهی هنگام ترسیدن درمی آید.

فشنه: هه لوزه ره شه، تالو بوخارا [ک] آلو بخارا.

فش و فوول: زیاد له بنوبست گوشاد [ک] بیس از حد گشاد.

فشول: خاکی سسنی زه زوی، زه مینی سست و شل [ک] زمین متخلخل و

سست.

فشه: (۱) حه نك: (۲) خواهه لکیشان: (۳) ده نگی با که له که لینه وه دیت: (۴)

جوزه، مه لیکه چکوله ی بوره لوه که به [ک] (۱) شوخی: (۲) خودستایی:

(۳) صدای باد که از شکاف و درز آید: (۴) پرنده ایست.

فشه فش: (۱) خواهه لکیشان: (۲) ده نگی یا، قسه [ک] (۱) خودستایی: (۲)

صدای یاد که از درز آید.

قشه ک: فیشه ک [ک] قشکن.

فشه کردن: (۱) حه نك کردن: (۲) خواهه لکیشان [ک] (۱) شوخی کردن: (۲)

خود را ستودن.

فشه کلآونه: جوزه بوینه [ک] نگا: جوزه بوینه.

فشه کهر: خواهه لکیش [ک] خودستای دروغین.

فشه ک کیش: نام ازیکه له تفه نگدا [ک] آلتی در تنگ.

فشه گالته: قسه ی به قهستی یو پیکه نین [ک] لطیفه، جُک.

فشهل: سست و بی تاو [ک] متخلخل.

فشه لوك: سست و شل و خونه گرتو [ک] متخلخل، سست.

فشه له: فشه لوك [ک] نگا: فشه لوك.

فشین: هاشه ی مار، ده نگی ماری نوژه که کممیک له فیتوده کا [ک] صدای

ماو.

فک: (۱) گریانی بی ده تگ: (۲) کردته وه ی زام یا له جنی جوی هه لبه ستراو

[ک] (۱) گریه بی صدا: (۲) بازکردن یا بندببجی.

فکار: ترس و نیگه رانی [ک] نگرانی و دلواپسی.

فکر: بیر، هزر [ک] فکر.

فک کردن: (۱) کردته وه ی پیچراوی زامدار با له جنی جوگ: (۲) زانیتی

یرسی دزوار [ک] (۱) بازکردن یا بندببجی: (۲) حل مسأله مشکل.

فکله: (۱) توپل، نه تی: (۲) موی سه رنه نی: (۳) قولایی پشت مل [ک] (۱)

پشانی: (۲) موی در پشانی: (۳) گودی پشت گردن.

فکه: فک [ک] نگا: فک.

فکین: به بی ده نك گریان [ک] گریستن بی صدا.

فل: (۱) تمه ل، لهش گران: (۲) بل: (۳) زور ماندو، شه کت: (۴)

ویک هانگی [ک] (۱) ننبل: (۲) نرم شده میوه جالیزی: (۳) تمام خسته: (۴)

به هم آمدگی.

فلان: فران، کاورا [ک] فلان، یارو.

فلان: فلان [ک] فلان.

فلان بیمان: (۱) نه موی نادیار: (۲) وشه یه که وه ک وانك، هین [ک] (۱)

فلان و بهمان: (۲) تکیه کلام بعضیها، چیز.

فلان فلان: جوینیکه [ک] دشنامی است.

فلان فلان شوده: جوینیکه [ک] دشنامی است.

فلانوفیستار: فران و فیستار [ک] فلان بیستار.

فلانوفیستار: فران و فیستار [ک] فلان بیستار.

فلانه کهس: فران کهس [ک] فلانی.

فلیون: شه کت بوون [ک] از خستگی درماندن.

فلت: (۱) قسه ی بی تام: (۲) قهرمان به پینده نگ بوون: (نا توخوا فلت): (۳)

گوشاد، فرت [ک] (۱) باوه: (۲) امر به سکوت: (۳) گشاد.

فلت: شه کت [ک] خسته.

فلتان: فلیون، شه کت بوون [ک] خسته شدن.

فلتانندن: قسه ی بی تام کردن [ک] یاره گفتن.

فلتوخ: نه به ربه ک هه لوه شاری بلنخاو [ک] متلاشی و له شده.

فلته: قسه ی بی تام، فلت [ک] باوه.

فلته ده مه: دم گوشادو قسه ته زمان [ک] دهان گشاد یاره گو.

فلته فلت: (۱) قسه ی بی تام، فلت: (۲) قهرمانی پینده تگ بوون: (۳) قسه ی

گران که تیگه پشتنی دزواره، فه لسه فه [ک] (۱) باوه: (۲) امر به سکوت:

(۳) قلسقه یافی.

فلنتی: قرتول [ک] دشنام زتانه.

فلتیره دم: سه تگیک یوه بو کیشانه له زه مانی عوسمانی دا [ک] وزنی در

دوران عثمانی.

فَلْتَيْنِ: زَرگَار بُون لَه بَه لَا [۱] نجات بافین، رها شدن.

فَلْج: (۱) پَلِیخاو؛ (۲) دهره وی زاره (ده و فَلَجت بستره): (۳) ده نگی قوز؛ نهرایی که پای بی دا نه نین؛ (۴) که بو بان، لو ت بان؛ (۵) ده نگی دهم له کاتی خوار دندا [۱] له بده؛ (۲) پیرامون دهان، لوجه؛ (۳) صدای گل و لای که با بران نهسد؛ (۴) سخس بینی بهن؛ (۵) صدای دهان وقت خوردن.

فَلْج وهوز: فَلَجه ی فر به [۱] صدای بیایی خیس شده زیر پا.

فَلَجه: (۱) ده نگی قوزو شتی نه ز که پای پیدا نه نین؛ (که وشه کم نه ز بوه هه ر فَلَجه دبت)؛ (۲) فرجه [۱] صدای خیس شده که پابران نهسد؛ (۲) فرجه.

فَلَجه فلج: فَلَجه ی زور [۱] صدای بیایی خیس شده زیر پا.

فلس: پچو کترین باره ی ولانی عاره بان [۱] واحدی برای بول عربی.

فلفل: (۱) نِسوت، بیبار؛ (۲) عه نهر [۱] فلفل؛ (۲) انتر.

فَلْی: (۱) ده نگی شتی تراوله ناو بو شایی دا که ده بزوی؛ (۲) شل و نهرم له ده ست؛ (۳) گوشاد، فرت، بو کونی جه رمی ده لین؛ (چهند ساله هه ول نه ده بس و گه لئی روت نری له سلق / کسیر بکی سبس و دو گونی چرج و کونیکي فَلَی) «شیخ ره زا»؛ (۴) پاره به ک بوه له روزگاری بابانه کاندای [۱] صدای بهم خوردن مایع؛ (۲) سست و شل؛ (۳) فراح و بزه سوراخ جرم؛ (۴) واحدی برای بول.

فَلْقن: (۱) میو به بی که ده نگ له خه مشه یوه بیت؛ (۲) جویی زنانه [۱] ماد به ای که فرجس صدا کد؛ (۲) دسام زنانه.

فَلْقنه: فَلْقن [۱] نگا؛ فَلْقن.

فَلْقه: فلق، ده نگی تراو [۱] صدای بهم خوردن مایع.

فَلْقه فَلَی: فَلَقه ی زور [۱] صدای بیایی بهم خوردن مایع.

فَلْقنی: جویی زنانه [۱] دشنام زنانه.

فَلوت: جور ی شه با به [۱] فلوت.

فلوس: (۱) فلس؛ (۲) برتی له دراو، پاره [۱] نگا؛ فلس؛ (۲) کنایه از بول عموماً.

فلوف: خولیا، ناره زوی کانی و زور ابر [۱] هوس آبی.

فلوفا: که سی که خولیا ی کارو بیریکه [۱] هوسمند.

فلوفاو: فلوفا [۱] نگا؛ فلوفا.

فله: خاج پهرست [۱] مسیحی.

فله: فله [۱] مسیحی.

فله هه: فله [۱] مسیحی.

فله هن: جور ی ماسی [۱] نوعی ماهی.

فلیتسه: (۱) داوین تهر، زیناح کار؛ (۲) پلته چرا [۱] زانی، ترداسن؛ (۲) فیتله چراغ.

فَلْیق: پَلِیخاو، پَلِیشاو، (به حه شتی جَلْبَق فَلَیقی نهری نام گهره که) [۱] له شده.

فَلیقان: فَلْیقان [۱] له شدن.

فَلْیقان: پَلِیشانه وه، پَلِیخانه وه [۱] له شدن.

فَلیقاندن: پَلِیشاندنه وه [۱] له کردن.

فَلْیقاندن: پَلِیشاندنه وه [۱] له کردن.

فَلیقاندنه وه: پَلِیشاندنه وه [۱] له کردن.

فَلیقاندنه وه: پَلِیشاندنه وه [۱] له کردن.

فَلیقان: فَلْیقاندن [۱] له کردن.

فَلْیقان: پَلِیخاندن [۱] له کردن.

فَلیقاننه وه: فَلْیقاندنه وه [۱] له کردن.

فَلْیقاننه وه: فَلْیقاندنه وه [۱] له کردن.

فَلیقانه وه: فَلْیقان [۱] له شدن.

فَلیقاو: فَلَی [۱] له شده.

فَلیقاو: فَلَی [۱] له سده.

فَلْیقیاگ: فَلَی [۱] له سده.

فَلْیقیان: فَلْیقانه وه [۱] له شدن.

فلین: ریک هاتن، هه لفرحان [۱] انقباض، بهم آمدن.

فم: زور بو بیفل هنان که جلم دهر که وی؛ (فم که نهو چلمه ت نه مینی) [۱] فین.

فم: فم [۱] فین.

فناز: هه لاتن، را کردن له ترسان [۱] فرار.

فناز: کاری نازه او مابه ی شه ره ساری [۱] تبا هکاری.

فناس: فناز [۱] تبا هکاری.

فنج: ده نگ له بیفل هاتن؛ (نهم فنجه فنجه ت له چیه) [۱] صدای بینی هنگام حرف زدن.

فنجان: بیاله ی جینی [۱] فنجان.

فنجانین: بازیه که به فنجان ده کری [۱] نوعی بازی با فنجان.

فنجک: بازدان، خو ه لدان [۱] برش.

فنجک: (۱) حینچکه؛ (۲) فرچک وی هه لدانی بنجو له گوانی دایک [۱] کله زدن در جماع؛ (۲) بی صبرانه مک زدن به پستان مادر.

فند: (۱) مومی هه لکردن، شه م؛ (۲) حیلوه هه واله؛ (۳) شه مچه، سخانه، سخازنه، شقارته، شفالنه [۱] شمع افروختنی؛ (۲) نیرنگ؛ (۳) کبریت.

فنداک: مومدان [۱] سمعدان.

فندانک: جینگ ی شه م، مومدان [۱] سمعدان.

فندق: میوه بکی خرتی زه شی نامال سور له تیره ی بادام و بسته [۱] فندق.

فندق: (۱) شه م؛ (۲) شه مچه [۱] شمع؛ (۲) کبریت.

فندلی: چکوله ی نازدار [۱] کوچولوی نازی.

فنده گوله: قرنه گوله، مدلیکه [۱] برنده ایست

فندق: (۱) فندق؛ (۲) جه قه نه، پل [۱] فندق؛ (۲) بشکن.

فندقچه: خونه ی بشکوزی دار [۱] شکوفه نازه.

فندق شکانن: جه قه نه لبدان، پل نه قاندن [۱] بشکن زدن.

فنگ: (۱) جاش نیستر؛ (۲) ناوی گوند بکی کوردستانه لای بونان [۱] کره قاطر؛ (۲) ازرو سنای کردستان.

فنگه فنگ: (۱) فنج، ده نگ له لو ت هاتن؛ (۲) گریانی که به نوزه و منگه بی

فنگ: (۱) صدای بینی؛ (۲) گره بوشکی.

فنگ: فن، دهنگی لوٲ بوحلم سر ین [۱] صدای بینی.

فنگه: فنج، دهنگی بیٲل [۱] صدای بینی.

فنگه فنگ: فنگه ننگ [۱] نگا؛ فنگه فنگ.

فنه فن: (۱) فنگه فنگ؛ (۲) بولم و پرتهی له زبر لبوانهوه؛ (۳) فنه فت،

بون کردنی سدگ [۱] لگا؛ فنگه فنگ؛ (۲) لندیدن، غرغر؛ (۳) زمین

بوکردن سگ.

فوت: بف، به کولی نوان لودا یا له دم ودهورنان [۱] بف، فوت.

فواره: به نه بره بهره ربالاجونی ناو، کوفاره، فبجقه [۱] فواره.

فوت: نه ندهای جیگه بابه ک [۱] فوت، واحد طول.

فوتک: پارچهی زه شی سمری زنان [۱] سر بچ مشکلی رنگ زنانه.

فوتو: نه زرو نیاز [۱] نذر.

فوتنه: (۱) بهره آینهی حمام؛ (۲) فوتک [۱] لنگ؛ (۲) سر بیج سیاه زنانه.

فوتنی کردن: برینی له هه لخراندن ره به قسه فریودان [۱] کنا به از تحریک

کردن با جرب زبانی.

فودان: (۱) بفدان، به فو به نه ماسدن؛ (۲) برینی له به زاندن له شهوی

منالاندا [۱] باد دمیدن در چیزی؛ (۲) کنا به از شکست دادن در

دخوای کودکانه.

فودراو: به نه مانگ به بف [۱] آما سیده از باد.

فودل: جوانکیلهی خونجیلانه، دلکنش [۱] زیبای کوچولو، دلکش.

فورت: خو هه لندان به درو [۱] لاف و گراف.

فورتان: (۱) خو هه لکنشی دروزن؛ (۲) فورت [۱] خودسنای دروغگو؛

(۲) خودسنایی.

فورتوت: فورتوت، پیری زورهان و له کارکه ونو [۱] بیر فورتوت.

فورتک: خو هه لکنش [۱] خودسنا.

فوریه: نافگی بچوک [۱] آبنار کوچک.

فورین: دهنگی قولنهی ناو [۱] صدای جوشیدن آب.

فوقل: ته روش و ریک و بیک [۱] شبک و مرنب.

فوقهرا: نه داران، له پاش وشهی ففیر ده لین؛ (فه قهر فوقهرا) [۱] فقرا،

نداران.

فوقه رات: فوقهرا [۱] فقرا.

فوکردن: (۱) بف له سننی کردن؛ (۲) بف نیکردن؛ (۳) برینی له بی

هه لگوتنی به درو [۱] بف کردن؛ (۲) دمیدن با فوت؛ (۳) کنا به از مدح

چابلوسانه.

فوکره: فوی نوند له ناگر [۱] فوت شدیدر آتش.

فول: نامان، قاب و فاجاغ، ده گهل فهره دا نیننی؛ (فهره فول) [۱] ظرف.

فول: فش، فرت، فت، گوشاد [۱] گشاد.

فولویا: گوندبکی کوردسنانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در

کردستان که توسط بعثان وبران شد.

فوله دو نه کردن: برینی له بی رمان کاری کردن [۱] کنا به از ریسک

کردن.

فولنی کردن: بف لینی کردن [۱] فوت کردن چیزی.

فون: گزی، گهر، فیل، حبله [۱] حبله، مکر.

فونک: هه وای سازگار، نه گهرم نه سارد [۱] هوای معنل.

فونکایی: نه گهرمی نه ساردی [۱] معنل.

فونکی: فونکایی [۱] معنل.

فویز: (۱) قولت، جوشین؛ (۲) ده رجونی ناو به نهیم [۱] غلبان،

جوشیدن؛ (۲) نوران.

فویزهک: فواره [۱] فواره.

فویزیان: (۱) فبجقه کردن؛ (۲) هه لانی هه بر؛ (۳) زگ دانی زه مینی شلو

سست؛ (۴) کولین له سهر ناگر [۱] فوران کردن؛ (۲) برآمدن خمیر؛

(۳) برآمدن زمین سست؛ (۴) جوشیدن مایع روی آتش.

فه: (۱) نواشا، لینی روانین؛ (فه کری حقاس ده لاله)؛ (۲) شبو له زمانی

منالاندا [۱] نگاه کردن؛ (۲) آش به زبان بچه گانه.

فهت: (۱) لهش ساغی، ساقی؛ (۲) گون شووی، قووی، غووی؛ (۳) توشا،

لینی روانین، فه؛ (فهت کری نبعمه نا خودی) [۱] تندرسنی؛ (۲) فنتی؛

(۳) ناشا.

فهتا: ناهو، نازار، پهنا، درم [۱] وبا، بیماری مسری.

فهتات: پاکو بی خهوش [۱] خالص.

فهتاج: ناوه بو بیوان [۱] نام مردانه.

فهتاجشایی: جورنی دبلان [۱] نوعی رقص گروهی.

فهتاج هوهر: لهو گوندانهی کوردسنانه که به عسی کاولیان کرد [۱]

روسنایی در کردستان که بعثان آن را وبران کردند.

فهتار: در باو، دادر او [۱] چاک، پاره.

فهتار فه نار: شر و در، پاره پاره [۱] چاک چاک.

فهتارهت: به لا [۱] بلا.

فهتالی: (۱) باره یه کی کونی زه مانی فهتالینا؛ (۲) سوکه له ناوی فتحعلی

[۱] واحد بول فتحعلیشاهی؛ (۲) مخفف فتحعلی نام مردانه.

فهتان: (۱) زین و هه لا بون؛ (لهست دافه تاوه)؛ (۲) ناوا بو نه وهی زه مینی

نه کبکدر او [۱] بوسیدگی و از هم باشیدگی؛ (۲) احبیه زمین بابر.

فهتاندن: ناوه دان کردنه وهی زه وینی بی خاوه و نه کبکدر او [۱] احبیه

کردن زمین بابر.

فهتانه: ناری ژنانه [۱] نام زنانه.

فهت بهن: گون به نای بیوای فوز [۱] فنتی بند.

فهتق: فووی، گون یا موسلدان ماسان [۱] فنتی.

فهتقو: مرزی فوز [۱] بیمار خضی.

فهتکان: هوزیکی کورده له کوردسنانی بهره سنی نرکان [۱] دهی در

کردستان.

فهتلین: (۱) ودر سورانه وه؛ (۲) ناوردانه وه؛ (۳) بیج خواردن [۱] برگشتن؛

(۲) واپس نگر بستن؛ (۳) بیج خوردن.

فهتاندن: (۱) کولین، فه کولین؛ (۲) نوژینه وه [۱] کندن؛ (۲) تحقیق.

فهتین: (۱) پیش هه لان؛ (۲) نوژین [۱] نفس قطع شدن از گرما؛ (۲)

مردارشدن.

فهته: (۱) سوکه ناوی فهتاج؛ (۲) سوکه ناوی فنتح الله [۱] مخفف نام

فتح: ۲) مخفف نام فتح اللہ.

فہتہ زات: فہتہ زات، مہلا: (نہو چارہ کہ زائے فہتہ زاتی سہر مائے/نہو نیرگسہ کالہ نہ منی ہیشب و نکالا) «نالی» [۱] بلا، آسیب.

فہتہ: سوکدناوی فتح اللہ [۱] مخفف، نام فتح اللہ

فہتیر: ۱) ہویری ہی ہویر نرش: ۲) نان لہ ہویری ہمل نہانوں [۱] ۱) خمیری مابہ: ۲) نان از خمیر برنیامدہ.

فہتیرہ: ۱) نانی فہتیر: ۲) جیرینیکی جوگسہ کاشہ [۱] ۱) نان از خمیر برنیامدہ: ۲) از اعیاد بہود.

فہحس: ۱) نعاشا و نوژینہوی بزبشک: ۲) دہمی فروشتنی توتن بہ دہولت: ۳) طرح دانای تونن کزی دہولت لہ سہر تونن [۱] ۱) معابنہ بزبشک: ۲) ہنگام فروختن تونن بہ دولت: ۳) ارزیابی تونن توسط کارشناس دولت.

فہحل: ۱) ہر حہویانہ نیریک کہ دہخرینہ سہر میوبنہ بو نوم لی گرتنہوہ: ۲) برینی لہ بیاری نازاو بہ کار [۱] ۱) گشن: ۲) کنایہ از آدم کاری و تسجاج.

فہخ: خہ فلک، تہلہی ناسن [۱] نلہ آہنی.

فہخز: ۱) شانازی: ۲) جینی شانازی [۱] ۱) افنخار: ۲) مابہ افنخار.

فہخفور: دہ فری جینی [۱] ظروف جینی.

فہدوک: شہرمیون، شہرمین [۱] آدم خجالنی.

فہدی: شہرم، خہ جالہ تی [۱] آزم.

فہدی کار: شہرمہزان خہ جالہ ت [۱] شہرمسار.

فہدیوک: شہرمین، بہ حہ یا [۱] یا شرم و حیا.

فہر: ناک، ناق، دزی جوٹ [۱] فرد، مخالف جفت.

فہر: ۱) ودم، پیروزی، مبارک کی: ۲) بہرہ، فابدہ [۱] ۱) بمن: ۲) بہرہ، ہودہ.

فہرا: دہ فری ہردہستان بو دہ کارہنجان [۱] ظرف مورد استفادہ.

فہراجہ: فہرہ نیچی و نانہ، پالناوی لہاد تابیہ نی و نان [۱] پالتو زنانہ.

فہراخ شو: قاپ شور، دہ سہرہیک کہ دہ فہری ہی پاکدہ کہنہوہ [۱] بارجہ ای کہ ظرف را با آن نمیز کنند.

فہراژو: فراژی [۱] نگا، فراژی.

فہراژی: فراژی [۱] نگا، فراژی.

فہراش: بہر داش، بہراش [۱] سنگ آسیاب.

فہراش: بہادی خزمہ نکارا [۱] فراش.

فہراش تہ: گولہ، کلبل و گولہ [۱] قفل چوبین در.

فہراشو: شیلوک [۱] پیر مابہ.

فہراشہ: فہراش تہ [۱] قفل چوبین در.

فہراشین: ۱) ناوی زوزانیکی بہ ناویانگہ: ۲) بای فینکی ہاویانان [۱] ۱) نام بیلاقی مشہور: ۲) باد خنک در نابسنان.

فہراق: مہرگ: (لہ داخان فہراقی کرد) [۱] مرگ.

فہراق لی برین: برینی لہ کوشتن [۱] کنایہ از کشتن.

فہراقہ: بہت و داریکہ لہ بای ناو انباری دہ بیچن و دارکاری دہ کمن [۱] فلک، آلت شکنجہ.

فہراموش: لہ بیر کراو، لہ بیر نہماو: (شہوہ دنیا وہ کو خالت سیاوش /وہرہ نا دہردہ دل بکرتن فہراموش) «ہمزار» [۱] فہراموش.

فہراموشکار: مرویی کہ ززی نشت لہ بیر دہ جی [۱] فہراموشکار.

فہراموشی: ۱) نشت لہ بحرؤن: ۲) سہ بوری، دل نارام بوئنہوہ لہ خہم خواردنا [۱] ۱) فہراموشی: ۲) تسکین دل از غمہا، سیوری.

فہراموشی ہاتن: لہ بیر جوئنہوہی خہم و مہنہت [۱] سیوری آمدن، فراموس کردن غمہا.

فہراہم: نامادہ، نہ بار [۱] فراہم.

فہرتوت: زورہان، پیری پیک کہوتہ [۱] پیر فنروت.

فہرتوس: فہرتوب [۱] فریوب.

فہرتنہ: ۱) فرنہنہ، فرتوتنک: ۲) برینی لہ نازاوہ و بشیوی [۱] ۱) طوفان دریا: ۲) کنایہ از آشوب و ہلوا.

فہرجینی: گونڈیکی کوردستانہ بہ عسی کاوی کرد [۱] نام روسنایی در کردستان کہ توسط بعثیان وبران شد.

فہرحانی: ہمزانی و شت زوری [۱] فراوانی و ارزانی.

فہرخ: ۱) بیجوی پالندہ و گہ لیک لہ جانہوہران: ۲) ناوی نہو بنداریکی خواہرستی بہ ناویانگہ، شہخ فہرخ: ۳) واتا، پیروز، مبارک: ۴) ناوہ بو بہاوان [۱] ۱) بچہ برنگان و بسیاری از جانوران: ۲) نام بکی از عرفای معروف: ۳) مبارک: ۴) نام مردانہ.

فہرخو: ناوہ بو بہاوان [۱] نام مردانہ.

فہرخہ: ۱) بیجوی مہل و جانہوہران: (میسالی فہرخہی ژیشک کہ پنی دہ لی داکی/نہلاہی قاقومہ با خو سہورہ یا دیبا) «حاجی فادو»: ۲) جوئی ماسی [۱] ۱) بچہ برنگان و جانہوہران: ۲) نوعی ماہی.

فہرخس: نبوہ نینخنہ [۱] حیوان نیم اختہ شدہ.

فہرخی: جوئی نری [۱] نوعی انگور.

فہرد: ۱) دیزیکی شہیر، مالک: ۲) تاقانہ، بی وینہ [۱] ۱) تک بیت: ۲) بی ہننا.

فہردار: ۱) بہ بہرہ، بہ فابدہ: ۲) پیروز، مبارک، بہ ودم [۱] ۱) بہرہ دہ، مقبذ: ۲) فرخ، مبارک.

فہردہ: تابار [۱] لنگہ بار.

فہردہش: کوٹ کوت کردنی سوری خہرمان [۱] خرمن را در چند قسمت مساوی تودہ کردن.

فہرز: ۱) داشی لہ گش داشان بہ کارنر لہ شہ ترنج دا، وہ زبری شہ ترنج: ۲) رویشن بہدزیہوہ: ۳) فرز، زیک و لہ بارو بہرجاو [۱] ۱) وزیر در بازی شطرنج، فرزین: ۲) یواشکی جیم شدن: ۳) شبک.

فہرز: ۱) پنبوست، نرکی خوابی: (سی روزہی رہ مزانی فہرزہ لہ سہر نومہنی/سینگت قاقہزی مہرجان مہلا لئی دہدہن خنتی/لہ دنیا بہم بو نہوی جت لی بکم لہ قیامہنی) «فولکلور»: ۲) دانان بہ گومان، وام دانان [۱] ۱) واجب، فرض: ۲) فرضاً، گیرم.

فہرزین: ۱) فہرز: ۲) دہر جو و خو خشکاندن [۱] ۱) نگا، فہرز: ۲) دورفتن و خزیدن.

فہرز: ۱) دزاو: ۲) دادزان [۱] ۱) یارہ: ۲) پارہ شدن.

فهرژانندن: (۱) دزبن. دادزبن: (۲) پرماندنی نهمسب، ده‌نگ له‌لوت‌هاستی نهمسب بو داوای نائف (۱) باره کردن: (۲) صدای بینی اسب هنگام طلب غلف.

فهرژین: (۱) درآن: (۲) پرماندن (۱) باره شدن: (۲) از بینی صدا درآوردن.

فهرسه: پنه، تهمنه‌بانی نانکهر بو نه‌نگونک پان کردنوه (۱) تخنه زبر نورد در نانوابی.

فهرسه‌ند: ده‌رفت، کیس، ههل (۱) فرصت.

فهرش: زایم (۱) فرش.

فهرشک: جومگه‌ی ده‌ست (۱) مچ دست.

فهرش کردن: (۱) زایمخ له‌مالداحسن: (۲) رنگه سه‌نگ‌فهرش کردن (۱)

(۱) فرش در خانه گسردن: (۲) سنگ‌فرش کردن راه.

فهرعانی: فهرحانی (۱) نگا، فهرحانی.

فهرقوت: (۱) به‌زیوت. کونه‌ی درآو: (۲) رژیو (۱) کهنه و ازهم پاشیده: (۲) پوسیده.

فهرقوری: فهخقوری (۱) ظرف جنبی.

فهرقوز: ده‌نگی بال‌لپکدانی مهل (۱) صدای برهم زدن بال برنده.

فهرق: (۱) جباوازی: (۲) بهوشی (۱) فری، نفاوت: (۲) مدهوشی.

فهرفسان: (۱) بهوش بون، بورانه‌وه: (۲) فورگ‌گیران له‌خمان (۱) ازهوش رفتن: (۲) گلوگرفنگی ازغم.

فهرقرین: ده‌به‌زینی خیزو جه‌وه در رفتن سنگ‌ریزه.

فهرک: (۱) روئوس: (۲) زانستی شنی گران: (۳) فهران: (۴) هه‌نگی مینجک‌ی کارکهر (۱) رونویس: (۲) حل کردن دشواز: (۳) فرمان: (۴) زنبور کارگر.

فهرک: گوسین له‌ناو ده‌سنداد (۱) مجاله.

فهرکار: فهران راگه‌بین (۱) مبلغ فرمان.

فهرکان: پشاونن (۱) مجاله کردن.

فهرکان: (۱) روئوسی: (۲) فهران (۱) رونویسی: (۲) فرمان.

فهرک‌اندن: (۱) روئوسی کردن له‌به‌روئوسینه‌وه: (۲) فهران دان (۱) رونویسی کردن: (۲) فرمان دادن.

فهرکانندن: پشاونن (۱) مجاله کردن، دردست فشردن.

فهرکوشین: (۱) سه‌رکه‌وتن: (۲) آزان (۱) موفقیت: (۲) اهتزاز.

فهرکه‌م: نه‌خونشی خوداری (۱) بیماری صرع.

فهرکه‌ندی: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد (۱) نام‌روستایی در کوردستان که نوسط بعیتیان ویران شد.

فهرما: گوتی، بو پیاوی گه‌وره‌ی ده‌تین (۱) فرمود.

فهرمان: (۱) عمر، گفنی مروی گه‌وره بو ژیرده‌ست که نه‌رکیک به‌جی بیتی: (۲) کار، شول (۱) فرمان: (۲) کار، شغل.

فهرمانبهر: (۱) که‌سی که نه‌رکی ده‌سنه‌لات دار بیک دینی: (۲) موچه‌خوری ده‌ولت (۱) مطیع: (۲) کارمند دولت.

فهرمانبه‌ردار: بیک‌هینبری فهرمانی له‌خوگه‌وره‌نر (۱) فرمانبردار.

فهرماندار: که‌سی که ده‌نوائی فهران به‌خه‌لک بدا (۱) صاحب فرمان.

فهران دان: عهمردان به‌که‌سی، نه‌رک‌سپاردن به‌که‌سی (۱) فرمان دادن.

فهرمانده: که‌سی که فهران به‌ژبرده‌ستان ده‌دا (۱) فرمانده.

فهرمانده‌ر: که‌سی که عمر ده‌کا، فهرانده (۱) فرمانده.

فهرمانژده‌وا: خاوه‌ن‌ده‌سه‌لات (۱) فرمانروا.

فهران کردن: (۱) فهران دان: (۲) کارکردن (۱) فرمان دادن: (۲) کارکردن.

فهرمان کرن: فهران کردن (۱) نگا، فهران کردن.

فهرمانگه: (۱) کارگیری، جینگه‌ی کاروباری ده‌ولتی، نبداره: (۲) جینگه‌ی کار (۱) اداره: (۲) جای کار.

فهرمانگیز: کارگیر، مدبر، که‌سی که به‌کاروباری نبداره زاده‌گا (۱) مدیر کار.

فهرمانه: جلیسفه، لیباسیکه ره‌ک سوخمه ده‌به‌ر ده‌کری (۱) جلیفه.

فهرمایش: گونن، ناخافتن، بو مروی له‌خوگه‌وره‌نر ده‌گوتری (۱) فرمایش.

فهرمایشت: فهرمایش (۱) فرمایش.

فهرمو: (۱) فرما، گونی: (۲) گونه، ناخافتن، به‌بوین: (۳) تکا بو هانن بان گونن (۱) فرمود: (۲) فرمایش: (۳) بفرما.

فهرموده: فهرمایش (۱) فرمایش.

فهرموون: (۱) گونن: (۲) تکابه‌وه‌رن (۱) فرمودن: (۲) بفرمانبد.

فهرمه‌سون: که‌سی که نوروپایانه به‌ر ده‌کانه‌وه (۱) تقلیدکننده‌ اروپایان.

فهرمین: گونن، فهرمون (۱) فرمودن.

فهروار: (۱) حوکم: (۲) فهران، عمر، نه‌مر (۱) حکم: (۲) فرمان.

فهرزوج: فروج (۱) جوجه مرغ.

فهرزوج: فروج (۱) جوجه مرغ.

فهرزوفبت: خنرو به‌ره‌که‌ت (۱) یمن و سعادت.

فهروه: که‌ولی نه‌سکن، پالئوی له‌پنسنه‌مزی به‌خوربه‌وه (۱) بوستن.

فهره: ده‌فر و امان، ده‌گه‌ل قول نژی: (۱) قول و فهره (۱) ظرف.

فهره: ترس (۱) ترس.

فهره‌اندن: بزاندن، نرساندن (۱) نرسانیدن.

فهره‌ج: (۱) زرکاری له‌نه‌نگانه، ده‌ره‌نان: (۲) ناوه بو پیاوان: (۳) حبله (۱)

(۱) رهایی از غم و رنج: (۲) نام مردانه: (۳) نیرنگ.

فهره‌ج‌مه‌لاسه‌لهمان: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در کوردستان که نوسط بعیتیان ویران شد.

فهره‌جی: پالئوی به‌رگن (۱) پالئوی نمدی.

فهره‌ز: شیرنیانیکه (۱) نوعی شیرینی.

فهره‌شخانه: بلی پانی به‌بن‌مالین (۱) نوعی پاروی یمن.

فهره‌ک: ده‌ستان، لنگه‌ده‌سنار (۱) آسیای دسنی.

فهره‌نجی: فهره‌جی (۱) پالئوی نمدی.

فهره‌نگ: وشه‌دان، په‌راوی که به‌بوینی زمانیکی نیدا کو کراوه‌نه‌وه (۱) لغتنامه.

فهره‌نگ: (۱) ولانی نورویا: (۲) خدکی نورویا (۱) اروپا: (۲)

اروبایی.

فهره‌نگسان: ولاتی نورویا [۱] اروپا.

فهره‌نگستان: فهره‌نگسان [۱] اروپا.

فهره‌نگی: (۱) سدر به نورویا: (۲) جورئی سوزنه کی زور پیس. ناتمه‌ک

[۱] (اروبایی: ۲) نوعی بیماری آمیزی. آتشک.

فهره‌ه: پان. هراو. گوشاد [۱] فراخ.

فهره‌هم: به‌ره‌هم. فراه‌هم [۱] فراهم.

فهره‌ه‌نگ: (۱) ناوَر، نعل: (۲) قهره‌نگ [۱] (شعور: ۲) لغتنامه.

فهره‌ه‌نگوگ: وشه‌دانی چکوله [۱] لغتنامه مختصر.

فهره‌هیت: به‌ردی بناغه [۱] سنگ اساس بنا.

فهریا: فربا [۱] نگا: فربا.

فهریاره‌س: فریاره‌س [۱] فریاروس.

فهریقه‌ت: روزه‌مانندی. هاتنه زه‌دا [۱] بستنده کردن.

فهریک: نه‌واونه‌گه‌بشتو [۱] درمل. دلمل. نیم‌رس.

فهریکه: دانه‌رنلهی فهریک [۱] غله و دانه درمل.

فهریکه بادام: جه‌فاله‌بادام [۱] چغاله بادام.

فهرین: گوندیکی له‌کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

فهریحه‌ت: مابهی نابز جوون [۱] مابه رسوایی. ننگ.

فهریحه‌ت: فهریحه‌ت [۱] مابه رسوایی.

فهرسات: (۱) شهره‌ل‌بسن، نازاره‌چی: (پاویکی فبتنه و فهرسات): (۲)

گابی ژنی بیگانه به‌زور: (ده‌لین زنان فهرسات ده‌کن): [۱] (۱)

فنته‌انگیز: (۲) نصرف زن نامحرم به زور.

فهرساد: فهرسات [۱] نگا: فهرسات.

فهرسال: (۱) تهرح و دیدار. بیجم: (۲) جی به‌جی بو، نه‌نجام: (۳) شینه‌یی.

هیدبکا: (۴) نمرزی درونی چلك لای خه‌بات [۱] (۱) قیافه. ریخت: (۲)

انجام: (۳) بوانسکی: (۴) نوع برش و دوخت لباس توسط خباط.

فهرسال‌دان: پیک‌هینان. نه‌نجام‌دان [۱] انجام دادن.

فهرسل: (۱) بازی له جوار بازی سال، کز: (۲) جه‌نگه. هه‌زه‌ت: (۳) باسکی

سهر به‌خوله پراودا [۱] (۱) فصل سال: (۲) موسم: (۳) فصل کتاب.

فهرعل: فهرعل [۱] نگا: فهرعل.

فهرعله: فهرعله. عه‌مه‌له [۱] کارگر.

فهرغفوری: فهرغفوری، فهرغفوری [۱] ظروف چینی.

فهرغو: هاواری نازار [۱] فغان.

فهرق: فاق. جورئی داو بو مه‌ل‌راوکردن [۱] نوعی دام برای شکار

پرندگان.

فهرقه‌قا: گردیکه له مه‌هاباد ناسه‌واری له‌میزبندی تبادا [۱] نه‌ای است

زردیک مه‌هاباد با آثار باستانی.

فهرقه‌قه: نه‌خوشینی بغه [۱] بیماری خطرناک.

فهرقه: دهرس خوین له مرگه‌وت [۱] طلبه.

فهرقه‌ه: فهره [۱] طلبه.

فهرقی: فهره [۱] طلبه.

فهرقی: فهره [۱] طلبه.

فهرقیانه: نانگوچک. نه‌نگوچک. له‌ه‌ندی [۱] آستین بلند.

فهرقیی: روزگاری تله‌به‌یی، روزگاری خویندن لای مه‌لا [۱] دوران

طلبگی.

فهرقی‌جنه: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

فهرقیسر: (۱) هزاره. بی‌مال: (۲) نازناوی مه‌لای به‌زیدی: (۳) نبره‌یه‌کی

یه‌زیدی: (۴) بی‌نازار: (زور فهرقیه کاری به‌کس نیه): (۵) زورلیکراو

زیان‌لینراو: (فهرقیه زوربان لئ دا) [۱] (۱) فغیر: (۲) لقب روحانی

بزیدی: (۳) طایفه‌ای از عشایر بزیدی: (۴) بی‌آزار، آرام: (۵) مظلوم،

مورد‌آزار.

فهرقی‌رحال: گیلوکه [۱] ساده‌لوح.

فهرقی‌رخانه: مالی که له سهرده‌می گرانی‌دا هزاری لئ به‌خبو ده‌که‌ن.

هه‌زارخانه [۱] نوانخانه.

فهرقی‌روه‌که: کسئی که به‌داواری له سُرچیکه‌وه دانیشنه [۱] کزکرده.

فهرقی‌ره: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

فهرقی‌میرزا: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی

در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

فهرقی‌یان: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱]

روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

فهرقی‌یته‌ی: فهرقیی [۱] دوران طلبگی.

فهرکار: بیری زورکردنه‌وه و زامان [۱] اندیشه کردن و واماندن.

فهرکاندن: قه‌تاندن، پساندن، قونانن [۱] پاره کردن. قطع کردن.

فهرکله: فهرکله [۱] نگا: فهرکله.

فهرلا: (۱) جوت‌به‌نده. وه‌رزیز: (۲) خاج به‌مرست [۱] (۱) کشاورز: (۲)

مسیحی.

فهرلات: روزگاری، نازادی [۱] آزادی. رسنگاری.

فهرلامی: خاج به‌رستی [۱] مسیحیت.

فهرلاحه‌ت: کاری جوت‌به‌نده [۱] کشاورزی.

فهرلاقه: فهرلاقه [۱] چوب فلک.

فهرلاکه‌ت: (۱) زوردوزار: (۲) ته‌واوبه [۱] (۱) بسیار سخت: (۲) خیلی

خطرناک.

فهرلانی: وه‌ک خاج به‌رستان: (نمیزی فهرلانی ده‌ک) [۱] مسیحی‌سان.

فهرلایی: جوت‌به‌نده‌یی، وه‌رزیزی [۱] کشاورزی.

فهرلتین: (۱) هه‌لاتن: (۲) له‌ده‌ست ده‌رجون [۱] (۱) فرارکردن: (۲) از دست

رفتن.

فهرلج: که‌بو‌یان، فلج [۱] بهن بینی.

فهرلشان: زمان، روخان، تیک‌نه‌بین [۱] خراب شدن.

فهرلشانندن: زماندن، روخانندن [۱] خراب کردن.

فهرلشنی: روخاو، زماو [۱] خراب شده.

فهرلشین: فهرلشان [۱] خراب شدن.

فهلقي: باز، لغت، بارجه [فهلقي] نكه، قطعه، قسمت.

فهلله: (۱) فله، خاج بهرست؛ (۲) فهلله، پاله، عمه له [فهلله] (۱) مسبحي؛ (۲) كارگر.

فهلج: نيفليج، شه يله لي دراو [فهلج] فالج، فلج شده.

فهلخوي: فولا، جوت بونده [فهلخوي] كشاورز.

فهلره شكه: فلهي بوزه بياگ [فهلره شكه] مسبحي رعيت.

فهلره قه: فراهه، فه لاقه [فهلره قه] چوب فلك.

فهلرك: (۱) رهق بوني نندام؛ (۲) زه مانه؛ (۳) عاسمان؛ (۴) نامرازي

وه حوا كه وتن. له دواي چهرخ ديت؛ (چهرخ و فله كي بيزن) [فهلرك] (۱)

سفت شدن اندام؛ (۲) زمانه؛ (۳) آسمان؛ (۴) ابراز پرواز آدمي در

داستانهاي كهنه.

فهلرك: فهلرك [فهلرك] نكا، فله لك.

فهلركناز: ناوي زنانه [فهلركناز] نام زنانه.

فهلركي: نهی زه مانه، له سر به ندي گوراني دا ده گوتري [فهلركي] اي زمانه.

اي دنيا، اي روزگار.

فهلري: سو كه لهي فله كناز، ناوي زنانه [فهلري] مخفف فلكناز، نام زنانه.

فهلريت: زني بلخ و بي شهرم [فهلريت] زن هرزه.

فهلرته: فلهت [فهلرته] زن هرزه.

فهن: (۱) حبله؛ (۲) نمرز جور؛ (لهي فهنه دروسي كه) [فهن] (۱) نيرنگ؛ (۲)

نوع.

فهننا: (۱) له بهين جوگ؛ (۲) چون، ناسا، وهك؛ (۳) بهنا؛ (۴) كونج، جنگهي

خه لوته؛ (فهناي بي ده نك) [فهن] (۱) فاني؛ (۲) همانند؛ (۳) بناه؛ (۴)

دنج.

فهنباينده نك: گمه به كه نه شي به كو مه لي دهم بگرو و فسه نه كه ن [فهنباينده نك]

نوعی بازی.

فهنای بيذه نك: فهنباينده نك [فهنای بيذه نك] نكا، فهنباينده نك.

فهنند: (۱) حبله، فهن؛ (۲) شه [فهنند] (۱) نيرنگ؛ (۲) شم.

فهنندو: باير به زواني زاروكان [فهنندو] بدر بزرگ در زبان بچگانه.

فهنندوبيل: حبله و حه واله [فهنندوبيل] نيرنگ.

فهندهك: جه خماسي ناگره لكردن [فهندهك] فندك.

فهندهل: قبل و حبله؛ (خه ريكي فهندهل قبلانه) [فهندهل] حبله.

فهننا: وه كي، وهك، له گوين، چون [فهننا] همانند.

فهنوفون: قبل و نه له كه [فهنوفون] حبله.

فهنهر: (۱) فانوز، له نهری، جراهه ستي؛ (۲) كانزاي يار بيكي نهر؛

(فهنهری سه عات) [فهنهر] (۱) فانوس؛ (۲) فنر.

فهنهك: (۱) قبلبان، حبله باز؛ (۲) قسه ي بيكه نين، حه نهك؛ (۳) قسه خوش،

حه نهك جي؛ (۴) فهندهك [فهنهك] (۱) نيرنگياز؛ (۲) طنز؛ (۳) لوده؛ (۴) فندك.

فهنهك باز: قبلكار، حبله ساز [فهنهك باز] حبال، مكار.

فهنوت: (۱) نمان؛ (مالم فهنوتا)؛ (۲) مهرگ؛ (بابم فهنوتي كرد) [فهنوت] (۱) از

دست رفتن؛ (۲) مرگ.

فهنوتان: نمان، لدهس جون [فهنوتان] نماندن، از دست رفتن.

فهنوتاندين: لدهس دان، نه بيشن [فهنوتاندين] از دست دادن، به باد دادن.

فهنوتي فهر: كوزه، ويرانه كر [فهنوتي فهر] ويرانگر.

فهنوج: (۱) كومه لي زور له مرز؛ (فهنوجي زن هات)؛ (۲) به شي له له شكر كه

له هزار كس كه متر نه بي، هيژ [فهنوج] (۱) گروهی از مردم؛ (۲) فوج

سرباز.

فهنوردين: دهس نه جي، له جي، بي ودره نك خستن [فهنوردين] فوراً.

فهنوري: فهنوردين [فهنوري] فوراً.

فهنوكاندين: فهنوتاندين [فهنوكاندين] برباد دادن.

فهنهم: فنيهم، فام [فهنهم] فهم.

فهنهم كوز: نازيره ك، ده به نك [فهنهم كوز] بي ذكاوت.

فهنهو: شهرمن، شهرمين [فهنهو] با شرم و حيا.

فهنهيت: فهدی [فهنهيت] شرم، آزر.

فهنهيتو: فهنو [فهنهيتو] با شرم و حيا.

فهنهيتوك: زور شهرمنون [فهنهيتوك] بسيار با شرم و حيا.

فهنهيد: فهنيت [فهنهيد] شرم، آزر.

فهنهده: به هره، قازانج، سود [فهنهده] فابده.

فهنهزاوا: گوند بکه له كوردستان به عسي ويراني كرد [فهنهزاوا] از روستاهای

ويران شده كردستان توسط بعثيان.

فهنيلي: جهند نيره و تابه فدي كوردن له لورستان ده زين [فهنيلي] جهند قبله كرد

كه در لورستان زندگي مي كنند.

فهنی: (۱) خوداری؛ (۲) بي، ناپسان؛ (۳) ناوي بينكي نه لف و بينكه [فهنی] (۱)

بیماری صرع؛ (۲) آفر و خشن؛ (۳) حرف «ف»

فهناله: گياه كه ده بكه نه ماسنه وه بوني خوشه [فهناله] گياهي است معطر.

فهنيت: (۱) بيت، بهره كهت؛ (۲) سوچ، ناوان؛ (۳) ده نك له ناو دولبو، فهنو؛

(۴) فت له سه بيله [فهنيت] (۱) برکت؛ (۲) گناه؛ (۳) سوت؛ (۴) بف ما بك به

جتي.

فهنيت: دنه، هانه، هه لخران [فهنيت] نحر بك.

فهنيت دان: دنه دان، هانه دان، هه لخراندين [فهنيت دان] تحريك كردن.

فهنيتفته: (۱) پيبك، نامرازي فهنو بي ليدان؛ (۲) نيفنيه [فهنيتفته] (۱) سوتك؛ (۲)

دوباره زدن مو.

فهنيتك: نامرازي فهنيت ليدان، فهنيتنه، پيبك [فهنيتك] سونك.

فهنيتكار: دنه در، هانه در، هه لخرين [فهنيتكار] تحريك كننده.

فهنيتكه: فهنيتك [فهنيتكه] سوتك.

فهنيتنه: فهنه [فهنيتنه] نكا، فهنه.

فهنيتو: فهنيت، ده نكي نيز له ناو دولبو ده رخستن [فهنيتو] سوت.

فهنيته: (۱) فهنيت؛ (۲) بريني له به ره دلداي خويزي [فهنيته] (۱) سوت؛ (۲) كتابه

از ولگرد.

فهنيتهر: زه به لاجي نهره [فهنيتهر] قوی هيكل.

فهنيته فهنيت: فهنيت له سه بهك [فهنيته فهنيت] سوت زدن بيايي.

فهنيتهك: فهنيتنه، ماسوله [فهنيتهك] سوتك.

فهنيج: (۱) كه سني كه دداني پشه وه ي كه ونون، كولوس؛ (۲) خوار، خيچ [فهنيج] (۱)

کسی که دندان پشيبين ندارد؛ (۲) كج.

فهنيج: (۱) پنيچ؛ (۲) خبل [فهنيج] (۱) بيچ؛ (۲) لوج.

- فیجان: پیجان، باو خواردن [۱] بیجیدن، بیج خوردگی.
 فیجقه: (۱) ده رجونی تراو به نه وژم له شنبکه وه؛ (۲) فواره؛ (۳) گیای
 مونسک [۱] فوران مایع با فشار از چیزی؛ (۲) فواره؛ (۳) گیاهی
 ساده کاوک.
 فیجقه به ستن: دهر پزینی تراو به ته وژم [۱] بیرون آمدن مایع با فشار.
 فیجقه کردن: فیجقه به ستن [۱] بیرون آمدن مایع با فشار.
 فنی خسنن: هه لکردن، بی کردن، نابساندن [۱] افر وختن.
 فیدار: خودار [۱] بیمار صرعی.
 فیدایی: بیبش مهرگه [۱] فدایی، بیبشمرگ.
 فیز: گوی تراو [۱] مدفوع اسهالی.
 فیز: (۱) نالمیدار، راهاتو؛ (۲) رام؛ (۳) راهسان [۱] (۱) باد گرفته؛ (۲)
 خو گرفته؛ (۳) تعلیم.
 فیزا: ده گهل، پیزا [۱] همراه، با.
 فیزان: فیزا [۱] نگا؛ فیز.
 فیزاندن: گوی شل کردن [۱] اسهالی گرفتن.
 فیزانن: فیزاندن [۱] اسهالی گرفتن.
 فیزبو: (۱) رام؛ (۲) راهانگ [۱] (۱) خو گرفته؛ (۲) یاد گرفته.
 فیزبوگ: فیزبو [۱] نگا؛ فیزبو.
 فیزیون: (۱) رام بو؛ (۲) راهانن [۱] (۱) رام شدن؛ (۲) یاد گرفتن.
 فیزز: (۱) فرزا؛ (۲) نازا، ره شید [۱] (۱) فرزا؛ (۲) شجاع.
 فیزس: نازا، قاره مان، ره شید، فیزز، جامیر [۱] شجاع.
 فیزست: سبایی ناوهروکی به زاو، پیزست [۱] فهرست.
 فیزعهون: برینی له ناغاو ده سه لآت داری زالم [۱] کنایه از مالک ظالم.
 فیزکار: (۱) راهین، نالمیدار؛ (۲) ماموسای منالان. دهر سبیز [۱] (۱)
 تعلیم دهنده؛ (۲) آموزگار.
 فیزکان: فیزان [۱] اسهالی.
 فیزکردن: راهبنان [۱] تعلیم دادن، آموزش.
 فیزکه: گوشله می حیوان [۱] اسهال حیوان.
 فیزکه ر: حه بوئی به له فیزه ی گرتی [۱] حیوانی که اسهال گرفته باشد.
 فیزگه: (۱) جینگه ی فیزیون، شوننی راهاتن؛ (۲) دهر سخانه [۱] (۱)
 آموزشگاه؛ (۲) مدرسه.
 فیزمه ند: ماموسنا، فیزکار، سه بیدا [۱] استاد.
 فیزن: حه بوئی که زگه شوهری هه به [۱] حیوان اسهال گرفته.
 فیزنه گوله: فرنه گوله [۱] برنده ایست.
 فیزو: به هبجی چو، خوزایی له ده س چو [۱] هدر.
 فیزه: (۱) زگ جوئی نازه ل؛ (۲) ده نگی زبانی تراوی نازه ل [۱] (۱) اسهال
 حیوان؛ (۲) صدای ویدن اسهالی.
 فیزه: په ند وهرگرتن [۱] پند شنیدن.
 فیزه ک: هوگر، خو به شنی گرتو [۱] مانوس.
 فیز: (۱) بادی هه رای، ده حبه، ده عبه؛ (۲) فینه [۱] (۱) تکبیر؛ (۲) سوت
 کشیدن.
 فیز: (۱) لای سدروله مه جلس؛ (۲) ناغه له نازه ل؛ (۳) مه بدان، گوژبان؛ (۴)
- بادی هه رای، فیز [۱] (۱) صدر مجلس؛ (۲) نگا؛ ناغه له نازه ل؛ (۳)
 میدان؛ (۴) فیس و افاده.
 فیزار: هاوار له خه لک بو باریدان [۱] طلب کمک از مردم.
 فیزان: خوار بو له بی ره مه قی [۱] خم شدن از فشار و بی رمقی.
 فیزاو: خوار بوگ له بی ره مه قی [۱] خم گشته از شدت فشار و بی رمقی.
 فیزخان: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاو لبان کرد [۱] روستایی
 در کردستان که بعشبان آن را ویران کردند.
 فیزفیز: گزه با [۱] تند باد.
 فیز فیزوک: فیتفینه، ماسوله [۱] سوتک، آلت سوت زدن.
 فیزمالک: خود زینه وه؛ (فیزمالکی دایه وه رجو) [۱] جیم شدن، در رفتن
 خه بانه.
 فیزن: بادی ههوا، بده حبه [۱] متکبر.
 فیزوک: فیتفینه [۱] نگا؛ فیتفینه.
 فیزه: (۱) ده نگی بارک له بیقله وه؛ (۲) ده نگی باریک له درزی بابویره وه
 [۱] (۱) صدای بینی؛ (۲) صدای نازک باد از منفذ تنگ.
 فیزه فیز: فیزه ی زور [۱] فیزه ی بسیار و بهایی.
 فیزین: هاشه ی مار، هاشاندنی مار [۱] صدای مار.
 فیس: (۱) فیز، بادی هه رای؛ (۲) ندر، نمودار، شه دار؛ (۳) قوبان، روجون [۱]
 (۱) نکبیر، فیس؛ (۲) خبس؛ (۳) فرورفتگی.
 فیس: نه فبله ی دریزی سور له بهرگنی ساو باو [۱] کلاه فرمز ترکان.
 فیسا: (۱) بادی ههوا؛ (۲) شه ی هه لئنا، خو سا؛ (۳) داکهوت، پای لی
 ده رجو [۱] (۱) متکبر؛ (۲) خبس شد؛ (۳) فرورفت، بادش خالی شد.
 فیسار: فران، فلان [۱] فلان بیسناز.
 فیساره: فیسار [۱] فلان.
 فیساره کس: فلانه کس [۱] فلانی.
 فیسان: خو سان [۱] خبس شدن.
 فیساندن: خو ساندن [۱] خبس کردن.
 فیسانن: فیساندن [۱] خبس کردن.
 فیساو: خو ساو [۱] خبس شده.
 فیسستار: فیسار [۱] فلان.
 فیسقه: (۱) بهرگا بلکه، کلک هه لئه کینه؛ (۲) خشکه؛ (۳) فبجقه [۱] (۱) دم
 جنیانک؛ (۲) پیاز ریز کاشتنی؛ (۳) نگا؛ فبجقه.
 فیسقه به ستن: فبجقه کردن [۱] نگا؛ فبجقه کردن.
 فیسقه کردن: فبجقه کردن [۱] نگا؛ فبجقه کردن.
 فیسقه گوله: فیزنه گوله [۱] برنده ایست.
 فیسکانی: زور وریله [۱] بسیار ریز.
 فیسکه: به له بیتکه، بهر درکه له ناو دوسه ری په نجهزا هاویشتن [۱] سنگ
 انداختن با نلنگر.
 فیسمالک: خود زینه وه، زا کردن بی خه بهر؛ (هه ره سنی به خه نه ر کرد
 فیسمالکی دایه بو ی ده رجو) [۱] جیم شدن، در رفتن.
 فیسسه: بادی هه رای، فیز [۱] نکبیر.
 فیسهل: بوش، له با به ناله وه بوگ [۱] تو خالی شده از باد.

فیسه نه: خوَساندن [خ] خیس کردن.

فیسیان: خوَسان [خ] خیس شدن.

فییش: (۱) زور، بی، زیاد، زه حف، زاف؛ (۲) فیره [خ] بیس، زیاد؛ (۳) نگا؛ فیره.

فیشارده: له غزن، مه نهل، مه تهلوکه، تشنانوگ [خ] جیسان.

فییشال: درو، خوَهه لکبشانی به درو، فر، بافیش [خ] لاف و گزاف.

فییشالباز: دروهه لیه ست، خوَهه لکبش [خ] لاف زن.

فییشالچی: فییشالباز [خ] لاف زن.

فییشالکهر: فییشالباز [خ] لاف زن.

فییشاندن: (۱) فیراندن؛ (۲) پرزاندن [خ] ریدن اسهالی؛ (۳) پاشیدن.

فییشانن: فییشاندن [خ] نگا؛ فییشاندن.

فییشتهر: زباتر، پتر، بیتر [خ] بیشتر.

فییشخاپور: شاروکیکی کوردستانه به عسی ویرانی کرد [خ] شهرکی در کوردستان که بعینها ویران کردند.

فییشقانندن: جوئی ده نگ لئ هاننی حه بووان له کانی ده رپزینا [خ] نوعی صدا در آوردن حیوان هنگام دررفتن.

فییشقه: (۱) ده نگي ناو که فیچمه ده کا؛ (۲) جوئی ده نگي جانوهه که دئی ده رپزی [خ] صدای فوران آب؛ (۳) نوعی صدا از حیوانی که درجهه.

فییشقی: که سئ که زو توژه ده بی، دلناسک [خ] زودرنج.

فییشکان: (۱) پشکان، نامرزی گیاهه لکه نندن؛ (۲) فییشقه کردنی حه بووان [خ] بلیک گیاه کندن؛ (۳) نوعی صدای حیوان هنگام دررفتن.

فییشکانندن: فییشقانندن [خ] نگا؛ فییشقانندن.

فییشکه: فییشقه، جوئی ده نگي جانوهه [خ] نگا؛ فییشقه.

فییشکه فییشک: فییشقه یه دوویه کدا [خ] «فییشقه» پیایی.

فییشه: ده نگي با که له جیگه یه تنگهه ده رچی [خ] صدای باد که از جای تنگ درآید.

فییشهک: بهرکی چه کی گهرم [خ] فشنگ.

فییشه کیه نند: ره خت، ره خته فییشهک [خ] تیردان.

فییشه کدان: فییشه کیه نند [خ] تیردان.

فییشهک فریژدهر: نامرزی که له تغه نگدا [خ] ایزاری در تنگ، پوکه بران.

فییشهک گر: نامرزی که له نغنگدا [خ] ایزاری در تنگ، فشنگ کش.

فییشهک لغ: فییشه کدان [خ] تیردان.

فییشهک لوخ: فییشه کدان [خ] تیردان.

فییشه که شیشه: فشغه، باروئی ده قاقهزهه بیچراو که منال بو گمه ده ی نه قبنن [خ] آفتاب مهتاب، ترفه.

فییشین: هاشاندنی مار [خ] صدای مار.

فییشیکه: قینفینه [خ] سونک.

فییق: (۱) ده نگي ناچاری له پاپانان و ریک گوشین. جین؛ (۲) جیقنه، ربقنه؛ (۳) فینه [خ] صدا از زیر فشار قرار گرفتن؛ (۴) پبخال، مدفوع پرنده؛ (۵) سوت.

فییق: زهرده باربک و ژار [خ] لاغر مردنی.

فیقاندن: (۱) جیقنه کردن؛ (۲) فینو لیدان [خ] پبخال انداختن مرغ؛ (۳) سوت زدن.

فیقانتن: فیقاندن [خ] نگا؛ فیقاندن.

فییق فیقه: فینفینه [خ] سوت، ایزار سوت زدن.

فییقن: زهردی لاواز [خ] لاغر مردنی.

فییقنه: (۱) فیقن؛ (۲) نامرزی فیتو بی لیدان، فینفینه [خ] لاغر مردنی؛ (۳) آلت سوت زدن.

فییقه: (۱) جیقنه؛ (۲) فینه [خ] نگا؛ جیقنه؛ (۳) سوت.

فییقه فیق: فینه فیت [خ] سوت پیایی.

فییقنه نه: (۱) نامرزی فینه لیدان، فینفینه؛ (۲) پیکی زورنا [خ] آلت سوت زنی؛ (۳) زبانه سرنا.

فییقی: فیقی، میوه [خ] میوه.

فییقی: بهری دار که بو خواردن ده ست نهدا، میوه [خ] میوه.

فییک: (۱) فاک؛ (۲) سوچ و ناوان؛ (۳) فینو [خ] حبله؛ (۴) گناه؛ (۵) سوت. فیکاندن: فینو لیدان [خ] سوت زدن.

فیکانن: فیکاندن [خ] سوت زدن.

فیکه: فیه [خ] سوت.

فیکه فیک: فیه فیت [خ] سوت پیایی.

فیکه کوئی: رشه به که له هبندی بازی منالاندا [خ] اصطلاحی در بازی کودکان.

فیکه کیستان: فینو لیدان [خ] سوت زدن.

فیکه واکونا: فیکه کوئی [خ] نگا؛ فیکه کوئی.

فیکه وه کوئی: فیکه کوئی [خ] نگا؛ فیکه کوئی.

فیکه ی سمیل: بریتی له زور که یف سازی: (ههر فیکه ی سمیلی دئی) [خ] کتابه از بسیار خوشحال بودن.

فیکي: فیقی، میوه [خ] میوه.

فیکین: فینو لیدان. فیکه کردن [خ] سوت زدن.

فی گرتن: توشی خوداری بو ن [خ] صرعی شدن.

فیل: (۱) جانوهه ری هره زلی لیره وار؛ (۲) دانشیکی شه ترنج [خ] فیل؛ (۳) فیل شطرنج.

فیل: ده فری دم فرهه [خ] ظرف دهانه گشاد.

فیل: (۱) فیل؛ (۲) حبله، سوژ، گزی [خ] فیل؛ (۳) نیرنگ.

فیلار: فیلدری نالچمی ناسن لیدراو [خ] کفشی که به پاشنه اش میخ کفش زده باشند.

فیلال: فاپ قاب، قوندهه ری له دار، سول [خ] کفش چوبی.

فیللوی: حبله باز [خ] حقه باز.

فیللواز: فیللوی [خ] حقه باز.

فیللیا: بیماری لاق ناوسان، قاج به نه مان [خ] واریس.

فیللیابه: پشویانه ی دیوار [خ] کملک دیوار.

فیلزان: فیللوی [خ] نیرنگ باز.

فیلکه: حبلکه [خ] خنده با صدای بلند.

فیلکه فیلک: حبلکه حبلک، ترفقه نریق [خ] صدای هر هر خنده.

فیلو: زه به لاج، ته ژه ی ته ستور [ف] لندهور.

فیلو: فیلباز [ف] حقه باز.

فیلب و ته له که: حیل و حه و اله [ف] حقه و نیرنگ.

فیلب و فهره ج: حیل و حه و اله [ف] حقه و نیرنگ.

فیلب و فیله تن: حه و تر بنگه [ف] آشی است.

فیله تن: (۱) برنتی له مروی زه به لاج: (۲) برنتی له نازاو به کار [ف]

(۱) کنایه از قوی هیکل: (۲) کنایه از شجاع و کاری.

فیله زان: حبله باز [ف] مکار.

فیله گنج: شور، جور، که له کیوی [ف] نوعی گاومیش وحشی.

فیله گیزه: فیله گنج [ف] نگا: فیله گنج.

فیله نتر: فیله تن [ف] نگا: فیله تن.

فیله ندر: زه به لاجی نه ژه [ف] لندهور.

فیم: قام، تیگه پشن [ف] فهم.

فین: (۱) دامین تری، زن بازی: (۲) ده نگی گریان له بیله وه [ف] (۱)

تردامانی، زن یارگی: (۲) صدای گریه از بینی.

فیناز: (۱) کاری عار و نازه وا: (۲) بلند، دوای سر ده بلین: (سهر فیناز بوم)

[ف] (۱) کار ناشایست: (۲) فراز.

فینک: فونک [ف] خنک.

فینکاوی: فونکی [ف] خنکی.

فینکایه تی: فونکی [ف] خنکی.

فینکایی: فونکی [ف] خنکی.

فینکه: ده نگی گریان له بیله وه، فین [ف] صدای گریه از بینی.

فینکی: فینکایی [ف] خنکی.

فینکه: فینکه [ف] نگا: فینکه.

فینکه فینگ: فینکی زور [ف] صدای گریه پیاپی از بینی.

فینسو: (۱) نه سپ و نیسنری کورت و کم بالا: (۲) توله قه ندی: (۳) فینسی

سهری، هتسدنک عه رب [ف] (۱) اسب و اسنر قد کوتاه: (۲) نگا:

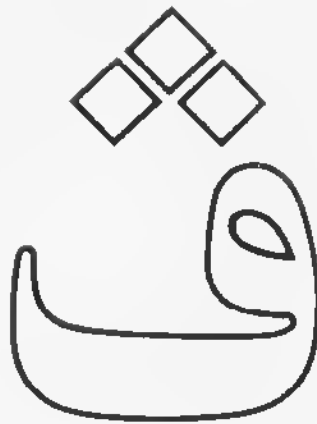
توله قه ندی: (۳) کلاه سر بعضی از عربها.

فینوک: سپاه، داوین تهز [ف] مرد زن، باره.

فینه: فینس، فینست، کلای له لبادی سواوه وه که عه رب له سهری ده نین

[ف] نوعی کلاه که عربها بر سر گذارند

فیهرست: فیرست [ف] فیهرست.



ف: ۱) ده گول، ويزا، پيرا؛ ۲) پیتی له نلف و ببتکه [ف] ۱) همراه، حرف همراهی؛ ۲) یکی از حروف الفباء کردی.

فا: ۱) نم؛ ۲) نو؛ ۳) بای ده لهش و هستان؛ ۴) نهمان؛ ۵) نومان؛ ۶) نو؛ ۷) فاهات؛ ۷) شلمهزان، راجه نین؛ ۸) باو، بیج؛ ۹) قمرن، واو، قمر، وای [ف] ۱) این؛ ۲) آن؛ ۳) یادورم؛ ۴) اینها؛ ۵) آنها؛ ۶) اینک؛ ۷) یکه، اضطراب؛ ۸) بیج، تاب؛ ۹) وام.

فابرن: شلمهزان، راجه نین [ف] بکه خوردن.

فاجا: ۱) وهرگهزان، ناوه ژو؛ ۲) ناسهز [ف] ۱) برگرداندن؛ ۲) آستر.

فاجایی: ۱) راسته قینه، له راستی دا؛ ۲) بهراوه زویی [ف] ۱) حقیقت، راستی؛ ۲) واژگونی.

فاج: ۱) ناقار، شوین؛ ۲) نه نشت، لا [ف] ۱) منطقه؛ ۲) کنار، جانب.

فادار: ۱) بادار، با ده لهش و هستاو؛ ۲) قمر زدار، ده بین دار [ف] ۱) ورم کرده از باد؛ ۲) بدهکار.

فادان: ۱) بادان، بیج دان؛ ۲) فمرزینی دان، واپینی دان [ف] ۱) تاب دادن؛ ۲) وام دادن.

فادانهوه: ده بین دانهوه، قمر زدانهوه [ف] پس دادن وام.

فار: شوینی هاوینعی خیلات، ههوار، زوزان [ف] بیلاق.

فارتو: ناوی گوندیکی کوردستانه له زردهستی مرک دابه [ف] نام روستایی کرد در نرکبه.

فارقلبین: زور خاباندن، وه دره نگ خستن [ف] به تأخیر انداختن.

فازک: باروکه [ف] جوجه بهاره.

فاری: ۱) نبن، نبنای، تهنی؛ ۲) بهر بیوار، نادبار [ف] ۱) تنها؛ ۲) پنهان، قاری بوئن، گوم بوئن له بهر چاوه، دبارنه بوئن [ف] متواری بودن، پنهان شدن.

فارین: بارشت، بارین [ف] بارش باران.

فاژی: ۱) ناوه ژو؛ ۲) نهوانیش [ف] ۱) وارونه؛ ۲) آنها هم.

فاشتوری: جویری داسی درهوه [ف] نوعی داس.

فاگینا: منالدان، مندالدان، زندان [ف] زهدان.

فال: ۱) بنوه نه دراو، دانه خراو؛ ۲) فرهه، گوشاد؛ ۳) بریتی له مرزی

دم گهوره؛ ۴) خوار، خنج، جهوت، جهفت، جه ویل [ف] ۱) گشوده، باز؛ ۲) گنشاد؛ ۳) کنایه از آدم دهن گشاد؛ ۴) کج.

فاللا: ۱) بنال، خالی، بوک، بی ناوه روک؛ ۲) ناواله [ف] ۱) تهی؛ ۲) گشوده.

فالاهی: به تالایی [ف] فراغ، خلاء، بوکی.

فالایی: فالاهی [ف] خلاء، بوکی.

فالله: ۱) جول، بی ناوه داننی؛ ۲) بی کار [ف] ۱) خالی از سکنه؛ ۲) بیکار.

فالی: جولئی، ناوه داننی لی نه بوئن [ف] خالی بودن از سکنه.

فام: نهوه تام [ف] اینک منم، این هام.

فان: ۱) نومان؛ ۲) نهمان؛ ۳) نهوه تان؛ ۴) بیوبستی؛ ۵) ناگادار؛ ۶) باغغان [ف] ۱) آنها؛ ۲) اینها؛ ۳) این هاشان؛ ۴) بابسنی؛ ۵) نگهبان، بان.

فانا: نهوانه [ف] آنها.

فانی: ناوا، بهم جویره [ف] اینطور.

فانی ها: نهوه تان [ف] این هاشان، این خودشانند.

فانی هانا: نهوانه ی دور [ف] آنها ی دور.

فایه: نهوه تا، نهوه تانی: (قابه هات) [ف] اینک.

فت: جرت، عهفته [ف] شیشکی.

فتن: ناخافن [ف] گفتن.

فج: ده نگی جوشینی چلک له کوان [ف] صدای جوشش چرک از زخم.

فر: نیرانه، نیره [ف] اینجا.

فر: ۱) درو، بوخسان؛ ۲) پارونک له شتی تراو، فر؛ ۳) حه به؛ ۴) ده نگی نونده خولا نهوه ی شنی ناوخالی [ف] ۱) دروغ، نهامت؛ ۲) جرعه؛ ۳) پارس سگ؛ ۴) صدای چرخش سریع جسم نوخالی.

فرا: لیره، لیره وه، له لیره وه [ف] از اینجا.

فرا سان: حه به ی سه گان، سه گوه [ف] پارس سگها.

فرا سه: حه به ی سه گ [ف] واق سگ.

فرا سه یان: فرا سان [ف] پارس سگها.

ف: ۱) ده گول، ويزا، پيرا؛ ۲) پیتی له نلف و ببتکه [ف] ۱) همراه، حرف همراهی؛ ۲) یکی از حروف الفباء کردی.

فا: ۱) نم؛ ۲) نو؛ ۳) بای ده لهش و هستان؛ ۴) نهمان؛ ۵) نومان؛ ۶) نو؛ ۷) فاهات؛ ۷) شلمهزان، راجه نین؛ ۸) باو، بیج؛ ۹) قمرن، واو، قمر، وای [ف] ۱) این؛ ۲) آن؛ ۳) یادورم؛ ۴) اینها؛ ۵) آنها؛ ۶) اینک؛ ۷) یکه، اضطراب؛ ۸) بیج، تاب؛ ۹) وام.

فابرن: شلمهزان، راجه نین [ف] بکه خوردن.

فاجا: ۱) وهرگهزان، ناوه ژو؛ ۲) ناسهز [ف] ۱) برگرداندن؛ ۲) آستر.

فاجایی: ۱) راسته قینه، له راستی دا؛ ۲) بهراوه زویی [ف] ۱) حقیقت، راستی؛ ۲) واژگونی.

فاج: ۱) ناقار، شوین؛ ۲) نه نشت، لا [ف] ۱) منطقه؛ ۲) کنار، جانب.

فادار: ۱) بادار، با ده لهش و هستاو؛ ۲) قمر زدار، ده بین دار [ف] ۱) ورم کرده از باد؛ ۲) بدهکار.

فادان: ۱) بادان، بیج دان؛ ۲) فمرزینی دان، واپینی دان [ف] ۱) تاب دادن؛ ۲) وام دادن.

فادانهوه: ده بین دانهوه، قمر زدانهوه [ف] پس دادن وام.

فار: شوینی هاوینعی خیلات، ههوار، زوزان [ف] بیلاق.

فارتو: ناوی گوندیکی کوردستانه له زردهستی مرک دابه [ف] نام روستایی کرد در نرکبه.

فارقلبین: زور خاباندن، وه دره نگ خستن [ف] به تأخیر انداختن.

فازک: باروکه [ف] جوجه بهاره.

فاری: ۱) نبن، نبنای، تهنی؛ ۲) بهر بیوار، نادبار [ف] ۱) تنها؛ ۲) پنهان، قاری بوئن، گوم بوئن له بهر چاوه، دبارنه بوئن [ف] متواری بودن، پنهان شدن.

فارین: بارشت، بارین [ف] بارش باران.

فاژی: ۱) ناوه ژو؛ ۲) نهوانیش [ف] ۱) وارونه؛ ۲) آنها هم.

فاشتوری: جویری داسی درهوه [ف] نوعی داس.

فاگینا: منالدان، مندالدان، زندان [ف] زهدان.

فال: ۱) بنوه نه دراو، دانه خراو؛ ۲) فرهه، گوشاد؛ ۳) بریتی له مرزی

- فَرَاغِه: رَاوَانْدَن، پەرماندنی قسه، وراوه، پاتهران [۱] هذیان.
- فَرْت: (۱) قسهی بن شر، حملهی مملعی: (۲) دروغ (۳) گوشاد، فرت [۱] (۱) یاهو: (۲) دروغ: (۳) گشاد.
- فَرْتو: مرؤی به فیشالی دروکه [۱] آدم خودستای دروغ برداز.
- فَرْتوقی: دهس بر، ساخنه چی [۱] حیله گر.
- فَرْتونی: ره ننگ ناحه زن ناشیرین، ره ننگ کریت [۱] بدونگ.
- فَرْتنی: فرنول، جوینی ژانانه [۱] دشنام زنانه.
- فَرَج: فُج [۱] نگا: فُج.
- فَرچاله: نرسه نوک، ترسونهک [۱] ترسو.
- فَرچا فَرچ: فلنجه فلج، زلجه [۱] نگا: فلنجه فلج.
- فَرچقساندن: (۱) پیشاندنهوه، پلبخاندنهوه: (۲) لاواز کردن [۱] (۱) له کردن: (۲) لاغر کردن.
- فَرچقین: (۱) پلبخانهوه، پلبشانهوه: (۲) لاواز بون، لهزبون، کزبون [۱] (۱) له شدن: (۲) لاغر شدن.
- فَرچک: شه رمی زن، زن، کون، فوز [۱] آلت تناسلی زن، فرج.
- فَرده: بیره دا [۱] از اینجا.
- فَرده: فردا [۱] از اینجا.
- فَرده ویدا: لیره لهوی [۱] از اینجا و آنجا.
- فَرده: ده نگی به به له سورانهوی شنی ناوبه نال بان خر [۱] صدای چرخش تند کاوک و مدور.
- فَرشه: پاریزگاری، ناگالی بون [۱] محافظت، نگهداری.
- فَرسهانندن: ناگاداری نی کردن [۱] محافظت کردن.
- فَرفراندن: نلاکردنهوه، جاله کردن [۱] غلتانیدن.
- فَرقرک: مه چک و به لهک: (فَرقرکی وی ستورن) [۱] ساق و مچ پا.
- فَرقرؤ: همر چبهک که فرزه ی لی دی [۱] هرچه صدای «فرزه» می دهد.
- فَرقره: (۱) فَرقرؤ: (۲) دروزن [۱] (۱) نگا: فَرقرؤ: (۲) دروغگو.
- فَرک: چیشتی دانه ویله ی وردکراو [۱] آس حبوب کو بیده.
- فَرک: (۱) سنگ، منبخی نه سنور: (۲) په ستاوی دانو که ده دری به بنجوی ساوا: (۳) زگ جون، به له فیره [۱] (۱) میخ کلفت: (۲) آب بز حیوانات که به حیوان نوزاد دهند: (۳) اسهال.
- فَرکا: درو [۱] دروغ.
- فَرکردن: دروگوتن [۱] دروغ گفتن.
- فَرکه: دروزن [۱] دروغگو.
- فَرگولی: ره نگی خه نه بی [۱] حنایی رنگ.
- فَرمور: ره نگی ناربهک و مان، دزی ره نگی ناچوخ [۱] رنگ مان و نیره.
- فَرنی: (۱) نومی که له زسناندا ده چیشدری: (۲) تازه داهاتو: (۳) بنجوی دره ننگ زا: (۴) که میلی پهز [۱] (۱) بذری که در زمستان می کارند: (۲) نورسیده: (۳) بچه دیر به دنیا آمده: (۴) گال.
- فَرؤ: (۱) دروزن: (۲) درو [۱] (۱) دروغگو: (۲) دروغ.
- فَرؤکه: دروزن [۱] دروغگو.
- فَرؤقی: گوشتی باش کولاو که له پنشه جیا بوتهوه [۱] گوشت کاملاً پخته.
- فَره: فر، نیره [۱] اینجا.
- فَره: فَره نگا: فَره.
- فَرهک: فَرؤکه [۱] دروغگو.
- فَرئی: (۱) زنی دروزن: (۲) رابه، پلنده: (۳) روت، رُوس: (۴) جوینی ژانانه به [۱] (۱) زن دروغگو: (۲) برخیز: (۳) لخت، برهنه: (۴) دشنام زنانه.
- فَرین: رابون [۱] برخاستن.
- فَرز: (۱) ده نگی میش و زهرگه ته: (۲) سست، خاوا: (۳) که موسکه: (۴) خولخوله، مزراح: (۵) وهزه زی، عاجزی، عبندی [۱] (۱) صدای مگس و زنبور، وز: (۲) سست: (۳) بسیار کم: (۴) گردنا: (۵) عصیانیت.
- فَریون: شل بیونهوه له کارکردن، خاوبونهوه [۱] سستی در انجام کار.
- فَرزف: ده نگی زوری میش و زهرگه ته [۱] صدای وزوز بیایی.
- فَرک: (۱) چه قوی ده مان: (۲) مزراح [۱] (۱) جاقوی پهن: (۲) گردنای بازی.
- فَرکانندن: (۱) ناو هه قولاوندن: (۲) فبجغه به ناو کردن [۱] (۱) آب را از زمین جوشانیدن: (۲) آب را فواره مانند کردن.
- فَره: یرخه [۱] خرناسه.
- فَره فز: (۱) یرخه یرخ: (۲) فزفز [۱] (۱) خرناسه بیایی: (۲) وزوز.
- فَرهک: تهسل له کارکردن، خوزه دوا ده ر [۱] اهمال کننده در انجام کار.
- فَرئی: ده رکراو، بهره لداکراو [۱] ول شده، رهاننده.
- فَرین: (۱) برخه کردن: (۲) خوزه کردنی ناوی زهوان: (۳) ده نگی گولله ی هاویژراو: (۴) گزه با، ده نگی بای به هیز: (۵) ده نگی ویک که فنتی کانزای له زیز و زیو: (فَرینا خه لاخل) [۱] (۱) خرناسه کشیدن: (۲) صدای جربان آب: (۳) صدای نیرشلیک شده: (۴) صدای تندباد: (۵) صدای به هم خوردن زینت آلات زنانه.
- فَرؤ: (۱) جوزی ده ننگ وهک ده نگی گولله و بهره قوجه کانی: (۲) ده نگی ناو که به تهوژم ده ریمزی [۱] (۱) نوعی صدا مانند صدای تیر در راه و سنگ فلاخن: (۲) صدای آب که با فشار بیرون جهد.
- فَرؤب: حدزیا، عذزیا، زه ها [۱] ازدها.
- فَرؤگ: پشک هاویشتنی خو و بهخت [۱] قرعه کشی.
- فَرؤان: زان، رازانی تراو [۱] برهم زدگی مایع مانند منک.
- فَرؤاندن: رانله کاندنی تراو له ده فرا، ژاندن [۱] تکان دادن مایع در ظرف.
- فَرؤانگ: فَرؤگ [۱] قرعه کشی.
- فَرؤانهوه: یوزانهوه [۱] سرحال آمدن.
- فَرؤاو: بناوانی ناو بو وهرزیران دابهش کردن [۱] مرکز تقسیم آب آبیاری.
- فَرؤک: فیره، به له فیره [۱] مدفوع آبیکی.
- فَرؤو: زگ جون، رهوان بون [۱] اسهال.
- فَرؤوک: زگره وان، که سنی که زگی ده چی [۱] اسهال گرفته.
- فَرؤوکه: درمانی رهوانی [۱] مسهل.
- فَرؤق: بقه، خه نه ر [۱] کلمه نحذیر، خطر.
- فَرؤکی: به کجاری، نیکی جاره کی، تیکرایی [۱] بکیاره، تماماً.
- فَرؤل: (۱) بل، ره قی نهرم بوک، بو دومه لی ده کین: (۲) فرت [۱] (۱) سخت نرم شده که برای دمل گفته می شود: (۲) گشاد.
- فَرؤت: نه قین، له بهره ک چون [۱] ترکیدن، انفجار.

فلثلك: بان مہ لاشو، پشہ سہر [فلث] آہانہ، نسنک.
 فلثله: چہ قہ سرؤ، چہ نہ باز [فلث] دواج
 فلوشہ: بزوش، ساواری زور رد [فلث] بلغور ریز.
 فن: دہ نگی وہ ک دہ نگی بہ ربوئی زئی کہ وان [فلث] صدای همانند صدای زہ
 کمان.

فنگہ: (۱) فن: (۲) دہ نگی سوڑانی توندی مہ زرق [فلث] (۱) نگا: فن: (۲)
 صدای جرخش سریع گردنا.
 فنگہ فنگ: فنی زور [فلث] صدای «فن» پیایی.
 فنه: فن [فلث] نگا: فن.

فولک: دول، میز، دایک بو منالی دہ لئی کہ میز بکا [فلث] شاش، اصطلاحی کہ
 برای تشویق بچہ بہ شاش کردن گویند.
 فہ: (۱) نیوہ: (۲) پشگر بہ واننا: دوپانہ: (جبروئی بو مہ فہ گمرینہ): (۳)
 نارالہ، باز: (دہری فہ کہ): (۴) فرکردن: (نافی فہ خو): (۵) وشہی
 پزایی: (فہ منرا ورہ): (۶) بو، بولای: (کئی فہ دہ جی) [فلث] (۱) شما: (۲)
 یسوند بمعنی دوبارہ: (۳) باز، وا: (۴) پشوند بہ معنی نوشیدن: (۵)
 حرف همراهی: (۶) بہ سوی، بہ طرف.

فہ نانین: فہرہ بو کردن، نولہ کردنہوہ [فلث] نلافی.
 فہ پز: بزینہوی فہارمہ دار [فلث] قرارنہایی در معاملہ.
 فہ براؤتن: فہ لیزاردن، جبا کردنہوہ، نہ فاندن [فلث] انتخاب کردن.
 فہ بزک: جورئی کولبرہی بہ ہبلکہو شیر و زون [فلث] نوعی گرہ نان روغنی
 با تخم مرغ و شیر.

فہ ہرن: (۱) قازانج کردن، بہرہ گبرکہوتن: (۲) بردنہوہ لہ فومار [فلث] (۱)
 سود بردن: (۲) برد فمار.
 فہ بزوتن: زوناندنہوہ، نوک لئی دامالین [فلث] لخت کردن از تر و مو.
 فہ بزئی: قہاردراو جہق: (بوہا فہ بزئی بہ) [فلث] نرخ ثابت و مقرر شدہ.
 فہ بزئان: بزآنہوہ، قرئیکہوتن، لہ ناوجون [فلث] نابود شدن، انقراض.
 فہ بزین: (۱) دوابی ہینان بہ نرخ بان بہ کبشہ: (۲) بزینہوی ہہنگ: (۳)
 بزینہوی مہزو بزئ: (۴) قہارو بزئاری بہ کجارہ کی: (۵) بزآنہوی
 بنہ مال [فلث] (۱) بایان دادن: (۲) برداشتن عسل از کندو: (۳) بشم جینی از
 حیوانات: (۴) قرار قطعی: (۵) انقراض خانوادہ.

فہ بزڈبان: پسان [فلث] واگسستن.
 فہ بزڈکان: بزڈان [فلث] براکنده شدن.
 فہ بزڈکاندن: بزڈاندن [فلث] براکندن.
 فہ بزڈکیان: فہ بزڈکان [فلث] براکنده شدن.
 فہ بزڈکین: فہ بزڈکان [فلث] براکنده شدن.
 فہ بسو: (۱) کرابہوہ، فلاہو: (۲) ناوا بو، نم نمرزہ بو [فلث] (۱) مازتشد: (۲)
 اینطور بود.

فہ بوز: پاشہ کہوت [فلث] اندوختہ، پس انداز
 فہ بوئ: کرانہوہ، بازبوئ [فلث] بازشدن، گشودہ شدن.
 فہ بوئزین: بزئین، پشمین، پزئین [فلث] عطشہ کردن.
 فہ بوہوئین: ناویانہوہ، توانہوہ [فلث] مبعان، آب شدن.
 فہ بہستن: وہ بہستن، بہستنہوہ: (حہسبئی فہ بہستہ) [فلث] بند کردن.

فہ بی: فہ بو [فلث] نگا: فہ بو.

فہ بیتن: دابیزنہوہ، دوبارہ لہ ہبلکہ دانہوہی نارد [فلث] دوبارہ بیختن.

فہ ہساجین: (۱) دپاجین، پھراوتن: (۲) بزئین بہ بزینگ و تورنؤ [فلث] (۱)
 ہرس کردن: (۲) قججی کردن.

فہ ہازیان: پارآنہوہ [فلث] لا بہ.

فہ ہچراندن: (۱) ہرگ دزد کردن: (۲) لہ ہمولاوہ نئی شیشان و نازاردان:
 (۳) ہساندن: (۴) شئی کردنہوہ، بہ رردی مانا لیدانہوہ [فلث] (۱) لباس
 بارہ پارہ کردن: (۲) از ہر طرف بہراصون گرفتن و آزدن کسی: (۳)
 واگسستن: (۴) تفسیر کردن.

فہ ہرتکان: نیک شکان، لہ بہرہ ک چون [فلث] درہم شکسگی.

فہ ہرتکاندن: نیک شکاندن، لہ بہرہ ک بردن [فلث] درہم شکستن.

فہ ہرتکیای: نیک شکاو، لہ بہرہ ک چوگ [فلث] درہم شکستہ.

فہ ہرئین: پھراوتن، بزؤ لک دپاجین [فلث] ہرس کردن.

فہ ہرئان: بزؤان، بلا بوئ [فلث] پاشیدہ و پراکنده شدن.

فہ ہرئین: فہ ہرئان [فلث] نگا: فہ ہرئان.

فہ ہرسین: ہرسنہوہ، ہرسبارئی کردن [فلث] استنطاق، ہرستی.

فہ ہرئاندن: توند بہ زہویدا کونان [فلث] سخت ہر زمین کوبیدن.

فہ ہرڈکاندن: خوراوہ شاندن، خونہ کائن [فلث] خودرا نکانیدن.

فہ ہرڈان: سوڑی و بی داگری لہ سہر مہ بہست [فلث] اصرارورزی.

فہ ہرڈاندن: سوڑبوئ و بی داگرن [فلث] اصرار ورزیدن.

فہ ہسکان: بہرہ دست بوئ، ہانتہ ژیر فہرمان [فلث] رام شدن، زیر فرمان
 آمدن.

فہ ہسکاندن: ہینانہ ژیر فہرمان، کہوی کردن [فلث] رام کردن، زیر فرمان
 آوردن.

فہ ہسکیان: فہ ہسکان [فلث] نگا: فہ ہسکان.

فہ ہسکین: فہ ہسکان [فلث] نگا: فہ ہسکان.

فہ ہلیتان: توند بہ زوی دا کہوتن [فلث] سخت ہر زمین افندان.

فہ ہلیتاندن: توند بہ زوی دا کوتان [فلث] سخت ہر زمین انداختن.

فہ ہورسی: بوڑا بہوہ، لہ ہوش خوہی چو [فلث] از ہوش رفت.

فہ ہورسین: بوڑانہوہ، لہ سہر خو چون [فلث] از ہوش رفتن.

فہ بوئ: ورد بوئی شتی زور رہق: (کہ فرئی مہزن فہ بوئ) [فلث] خورد شدن شیء
 بسیار سخت.

فہ پھران: پھرانہوہ، پھزینہوہ [فلث] عبور کردن.

فہ پھراندن: پھراندنہوہ [فلث] عبور دادن.

فہ پھرتان: شرو و زبوئ، بزگور بزگور بوئ [فلث] لت و پار شدن پارچہ.

فہ پھرتاندن: درآندن، شر کردن [فلث] لت و پار کردن.

فہ پھزئان: پھزینہوہ [فلث] عبور کردن.

فہ پھزین: پھزینہوہ [فلث] عبور کردن.

فہ پھرڈکاندن: راوہ شاندن، نہ کاندن [فلث] نکانیدن.

فہ پھنگزین: قنج، فبتہوہ بوئ [فلث] برآمدن.

فہ پھیان: شبلان [فلث] جیلانیدن.

فہ پیچاندن: (۱) کردنہوہی گری: (۲) لہ کرزی حاو کردنہوہ: (۳) برئی لہ

لنی پرسنہوو بہ سہرکردنہوہ [۱] بازکردن گره: (۲) رشنہ را پنبہ کردن: (۳) کتابہ از نوازش کردن.
 فہ پینچرین: تنی گہ باندن [۱] فہمانبیدن.
 فہ پین: فہ بیان [۱] جلانیدن.
 فہ تراندن: باونشکدان و خوکشانہوہ لہ بہر خہوہاتن [۱] خمیازہ کشیدن.
 فہ ترسین: نازہ لہ نہ خوئشی ہہ ستانہوہ [۱] نازہ شفا یافتن. نقاہت.
 فہ ترکان: (۱) بیکرانی نیشانہ: (۲) نروکہی پہلکی چاو [۱] خوردن بہ ہدف: (۲) جہش پلک چشم.
 فہ ترکاندن: (۱) لہ نامانچدان. بیکانی نیشان: (۲) تر وکاندن چاو [۱] بہ ہدف زدن: (۲) پلک برہم زدن.
 فہ ترویسکاندن: دہر بہزاندن [۱] زمانبیدن.
 فہ ترویسکیان: (۱) دہر بہزین. نہرہ بوئن: (۲) لہ بہر چاو گوم بوئن [۱] دررفتن. رم کردن: (۲) از دید نابدید شدن.
 فہ ترویسکین: فہ ترویسکیان [۱] نگا: فہ ترویسکیان.
 فہ تریسکان: فہ ترویسکیان [۱] نگا: فہ ترویسکیان.
 فہ تریسکاندن: فہ ترویسکاندن [۱] زمانبیدن.
 فہ ترستین: لہ نہ خوئشین ہہ ستانہوہ. چاک بوئہوہ. ساقہ دیون [۱] شفا یافتن.
 فہ تہ کان: نہ کان. تہ کبیران [۱] نکانیدہ شدن.
 فہ تہ کاندن: نہ کاندن [۱] نکانیدن.
 فہ تہ مران: (۱) خاموش بوئی ناگر. کوژانہوہ: (۲) بریتی لہ مردنی کہ سنی [۱] خاموش شدن آتش: (۲) کتابہ از مرگ.
 فہ تہ مراندن: (۱) خاموش کردنی ناو: (۲) برینی لہ مراندنی کہ سنی [۱] خاموش کردن آتش: (۲) کتابہ از مراندن کسی.
 فہ تہ مریان: فہ تہ مران [۱] نگا: فہ تہ مران.
 فہ تہ مرین: فہ تہ مران [۱] نگا: فہ تہ مران.
 فہ تہ وئشین: واقی و زمان. سہر سام مان [۱] متخیر شدن.
 فہ تیرہ: زوداو بہ سہرہات. فو میان [۱] حادثہ.
 فہ جنقان: راجہ نین لہ ترسان [۱] بکہ خوردن از ترس.
 فہ جنقاندن: راجہ ناندن. شلہ زاندن [۱] ترسانیدن ناگہانی کہ لرزہ آورد.
 فہ جنقیان: فہ جنقان [۱] نگا: فہ جنقان.
 فہ جنقین: فہ جنقان [۱] نگا: فہ جنقان.
 فہ جنکان: فہ جنقان [۱] نگا: فہ جنقان.
 فہ جوین: (۱) جوئہوہی بنشست: (۲) برینی لہ پانہ کردنہوہی قسہ جہند جاز [۱] جویدن سق: (۲) کتابہ از نکرار چندبارہ سخن. ژا زخایی.
 فہ جہ ماندن: کوژکردنہوہ. جقات چیکرن [۱] جمع کردن.
 فہ جہ میان: کو بوئہوہ. جقات کرن. جہ بوئن [۱] جمع شدن.
 فہ جہ مین: فہ جہ میان [۱] جمع شدن.
 فہ چاشاندن: چیزہ کردن. نام کردن بوئہوہ [۱] چشیدن برای آزمون.
 فہ چزاندن: شی کردنہوہی کولکہ. لہ بہر بہک ہہ لوہ شاندن خوری و بہ مو [۱] ازم باز کردن بشم و پنبہ.
 فہ چیزین: (۱) ہہل بچرین. بہ زور لنی کردنہوہ: (۲) راکبشان بہ زہوی دای [۱]

(۱) برکنندن: (۲) بر زمین کشیدن.
 فہ چفاندن: (۱) سہر کونہ کردن: (۲) دہر کردن بہ سوکابہ تی [۱] سررتش کردن: (۲) دک کردن.
 فہ چفیان: (۱) سہر کونہ: (۲) دہر کران: (۳) سہر داخستن [۱] سرزنش: (۲) دک شدن: (۳) سرفروہ آوردن از خجالت.
 فہ چکیان: (۱) داچکسانی ناو. ہہ لچوزان: (۲) تہ کہ تہک. دالہ قاوی بہ ہاتوجو [۱] چکیدن آب: (۲) آویرہ در نوسان.
 فہ چناندن: جنینہوہی گوڑہوی و ذرا [۱] رفو کردن.
 فہ چنین: (۱) وہ چناندن: (۲) دووہ بہر بوئن. خوکشانہوہ لہ کاری [۱] رفو کردن: (۲) خود را کنار کشیدن.
 فہ چوزان: چوزانہوہ [۱] چکیدن.
 فہ چوزاندن: ہہ لچوزاندن [۱] چکانیدن نا آخر.
 فہ چہ مان: چہ مینہوہ. دہاتنہوہ [۱] خم شدن.
 فہ چہ ماندن: چہ ماندنہوہ. داہینانہوہ [۱] خم کردن.
 فہ چہ میان: فہ چہ مان [۱] خمیدن. خم شدن.
 فہ چہ میاندن: (۱) ہہ لگرتنہوہی ورد لہ زہوی: (۲) ہہ لکردنی باسک و دہلینگ [۱] ورجیدن دانہ: (۲) برجیدن آسین و باجہ.
 فہ حہ واندن: (۱) حاواندنہوہ. چاو دیری کردن: (۲) پندانان [۱] سر پرسنی کردن: (۲) پناہ دادن.
 فہ خاپاندن: فر بودان [۱] فریب دادن.
 فہ خارن: (۱) شتی خوارندنہوہ: (۲) خوارندنہوہ [۱] نوشیدن: (۲) نوشیدن.
 فہ خاندن: فہ خارن [۱] نگا: فہ خارن.
 فہ خاندی: (۱) بانگ کراو: (۲) خوبندراوہوہ: (نہ نف نامہ فہ خاندبہ) [۱] دعوت شدہ: (۲) نوشتنہ خواندہ شدہ.
 فہ خزاندن: بہ سانایی بیک ہبنان [۱] آسان انجام دادن.
 فہ خلیسکان: خلیسکان. ہہل خلیسکان [۱] لیز خوردن.
 فہ خلیسکاندن: خلیسکاندن [۱] لیز دادن.
 فہ خو: بخوزہوہ [۱] بنوش.
 فہ خوارن: خوارندنہوہ [۱] نوشیدن.
 فہ خواندن: (۱) بانگ کردن: (۲) خوبندنہوہی نوسراو [۱] دعوت کردن: (۲) بازخواندن نوشتنہ.
 فہ خواندی: فہ خاندی [۱] نگا: فہ خاندی.
 فہ خور: خوزہوہ [۱] نوشندہ.
 فہ خوران: خوران. نالوش لنی بہیدابون [۱] خاریدن. دارای خارش شدن.
 فہ خوراندن: (۱) خوراندنی نالوش: (۲) بریتی لہ بہ قسہی خوئش و ہبنی دہ گہل کہ سنی رفتار کردن [۱] خازاندن: (۲) کتابہ از با مدارا رفتار کردن با کسی.
 فہ خوئستن: (۱) بانگ کردنی کہ سبک: (۲) بہ نامانہت وہر گرین [۱] کسی را خواستن: (۲) امانت گرفتن.
 فہ خوگرتن: دہ ستنہ بہر بوئن. لہ مل بوئن [۱] نعهد.

فَهْوُگرتی: دهسته بهر [] متههد.

فَهْوُرائندن: پی خوارندهوه، دهرخواردانی نراو [] وادار به نوشیدن کردن.

فَهْوُمان: تَبکهل بَبکهل بُون، نَبکوهه گلان [] مختلط شدن، درهم برهمی.
فَهْوُماندن: تَبکهل بَبکهل کردن، تَبکوهه گلاندن [] مخلوط و درهم برهم کردن.

فَهْوُمصین: فَهْوُمان [] نگا: فَهْوُمان.

فَهْوُئندن: (۱) خوئندنهوهی نوسراو بو گوئگر؛ (۲) دلداری دانهوه، دلدانهوه؛ (۳) ده عوهت کردن [] (۱) بازخواندن نوشته برای شنونده؛ (۲) نوازش کردن؛ (۳) دعوت کردن.

فَهْوُهه پرائندن: ده ست ده ناگر و هردان بو خوش کردنی ناگر [] زبر و رو کردن آتش که شعله و رتر شود.

فَهْدان: (۱) هه لمسان، به نهمانی زگ؛ (۲) زهوی کولین، دانهوهی زهوی؛ (۳) دانهوهی وام؛ (۴) هه ناسمدان، پشو کیشان؛ (۵) نان به نندوره وه دان؛ (۶) پیوه دانی مارو دوشسک...؛ (۷) هه لدانی چادر؛ (۸) بر بنگاندن، ونیسنانی باران؛ (۹) لیجاد، داهبنان [] (۱) آماسیدن شکم؛ (۲) کندن زمین؛ (۳) پس دادن وام؛ (۴) نفس کشیدن؛ (۵) چسباندن نان به تنور؛ (۶) نیش زدن مار و عفر ب...؛ (۷) بر پا کردن چادر؛ (۸) پند آمدن باران؛ (۹) ابجاد، بدید آوردن.

فَهْدان دهر: داهبنه، برینی له خودا [] خالق، کتابه از خدا.

فَهْدائین: نیشنهوهی بالدار [] نشستن پرنده.

فَهْدزین: شت به که سبک دان و به نهینی بر دتهوه، دزبنهوه [] بخشیده را دزدیدن.

فَهْدو خستمن: رده و خستن، هوی را کردنی کیز ده گهل دلخوازی خوئی [] فرار دادن دختر یا نامزدش.

فَهْدوه کتتن: (۱) وه دوکوتتن، به شو پنداجون؛ (۲) وه دوکوتتن، را کردنی کیز ده گهل لای دلخوازی [] (۱) به دنبال رفتن؛ (۲) فرار دختر همراه نامزدش از خانه پدری.

فَهْدوه ر: (۱) جگه، بیجگه؛ (۲) وه دهر: (لبازبری فَهْدوه که نم) [] (۱) بجز، بغیر از؛ (۲) بیرون شدن.

فَهْدوه رهنگ: زورخابه نی، فره نیجون [] به تأخیر افتادن.

فَهْدوبار که تتن: خوبا بون، ناشکرابون، دیاردان [] آشکار شدن.

فَهْدودیتتن: (۱) دوزبنهوهی گوم بوگ؛ (۲) به سه رکردنهوه؛ (۳) بودیدار چونهوه [] (۱) گم شده را بافتن؛ (۲) بازخواندن؛ (۳) بازدید.

فَهْدوبران: ده گگو، بلا و کردنهوهی فسه [] بخت حبر.

فَهْدودی کرن: (۱) وه دهر نان، دهر کردن؛ (۲) جبار کردهوه [] (۱) بیرون کردن؛ (۲) جدا کردن.

فَهْدودین: دوزبنهوهی گوم بوگ [] باز بافتن.

فَهْر: (۱) وه ره؛ (۲) سه رو، بالا؛ (۳) نالی، لا؛ (۴) دهر، دهرهوه، بهرانبه به زورهوه [] (۱) بیا؛ (۲) بر، بالا؛ (۳) طرف، سو؛ (۴) بیرون، خارج.

فَهْر: زرنگ له کار و کاسبی دا [] زیرک در کسب و کار.

فَهْراهه: بهرانبه [] برابر.

فَهْرا کرن: وه شارتن، نیشان نه دان، شارندهوه [] بنهان کردن.

فَهْرائندن: سوئوه به مزمنه، له بر به تندان [] سوهان زدن.

فَهْرجاله: فرجاله [] بزدل.

فَهْرجین: فهروار به چینهوهی داو بان وردی پرژاو [] برجین، امر به چیدن.

فَهْرجینانندن: چینهوه له زه مین [] برجیدن.

فَهْرسان: (۱) رایسکان؛ (۲) زایی بون [] (۱) نکان برای رهایی؛ (۲) رهانشدن.

فَهْرسانندن: (۱) رایسکانندن؛ (۲) زایی کردن [] (۱) کشیدن برای رهاکردن؛ (۲) رها کردن.

فَهْرسستن: فهْرسان [] نگا: فهْرسان.

فَهْرسیین: فهْرسان [] نگا: فهْرسان.

فَهْرشان: رشانهوه [] قی کردن.

فَهْرشانندن: (۱) رشانندهوه؛ (۲) برینی له پی براردنهوه [] (۱) وادار به قی کردن؛ (۲) کتابه از ناوان از مجرم گرفتن.

فَهْرشیان: فهْرشان [] فی کردن.

فَهْرشیین: فهْرشان [] قی کردن.

فَهْرفه: به فر، به رف [] برف.

فَهْرق: گورگ، شبنو [] گرگ.

فَهْرقل: بی مهالات، گوی نه دهر به کار [] بی مهالات، بی نوچه.

فَهْرقلبین: خو بورادن و نهملی کردن له کار [] بازماندن و تساهل کردن.

فَهْرك: فهْرق، شبنو، گورگ، گور [] گرگ.

فَهْرگرتتن: گرتنهوهی نه خوشبینی گبرو [] واگیری بیماری.

فَهْرگهانندن: (۱) لُله، جبار کردهوه؛ (۲) کردهوهی گری [] (۱) از هم جدا کردن؛ (۲) باز کردن گره.

فَهْرگه ر: (۱) وه رگه ران، پیچ خواردن؛ (۲) گه رانهوه؛ (۳) په ژمان بونهوه [] (۱) بیج خوردن؛ (۲) بازگشت؛ (۳) بشمائی.

فَهْرمیل: فل، شه کت [] بسیار خسته.

فَهْرمیلین: شه کت بون، فل بون [] بسیار خسته شدن.

فَهْرنین: (۱) رنینهوهی توك؛ (۲) به ده ست هه لکه نندن و درونی خه له [] (۱) با دست چیدن مو؛ (۲) درویدن غله با دست.

فَهْروتان: (۱) ناوه کول؛ (۲) روتانهوهی دار؛ (۳) دارتانی گوشت له نیسک [] (۱) پرکنده شدن؛ (۲) لخت شدن درخت؛ (۳) لخت شدن اسنخوان از گوشت.

فَهْروتانندن: (۱) ناوه روت کردن؛ (۲) دارتانی دار؛ (۳) کزوسانندهوه [] (۱) پرکنندن؛ (۲) لخت کردن درخت؛ (۳) لخت کردن اسنخوان.

فَهْروتتن: له سه رلا بردن، داگرتن [] برداشتن، پایین آوردن.

فَهْروتتن: فهْروتان [] نگا: فهْروتان.

فَهْروتتی: روتانهوه [] لخت شده از موی و برگ و گوشت.

فَهْروچکان: فهْروتان [] نگا: فهْروتان.

فَهْروچکانندن: فهْروتانندن [] نگا: فهْروتانندن.

فَهْرویتانندن: فهْروتانندن [] نگا: فهْروتانندن.

فەر و بیچاندن: فەر و تاندن [ف] نگا: فەر و تاندن.

فەرە: بی، باو، وەرە [ف] بیا.

فەرەشان: فەر شان، رشانەو [ف] قی کردن.

فەرەشاندن: فەر شاندن، رشانەنو [ف] وادار بە قی کردن.

فەرەشیان: رشانەو [ف] بالا آردن، قی کردن.

فەرەشین: زەو، بلاو [ف] کردن فرار دسنه جمعی.

فەرئ: بینه، بهینه، بیره [ف] بیار.

فەرئتن: رزاندن، یمەرخوار یلاو کردنەو [ف] ریختن.

فەر بیچاندن: فەر و تاندن [ف] نگا: فەر و تاندن.

فەرئ خستن: بەرئ کردن، زهوانه کردن [ف] بدرقه کردن.

فەرئژ: ناوهرۆکی کتیب و نوسراو [ف] محتوای نوشته.

فەرئس: (۱) بەتی درئژ، گورئس: (۲) زئئوس [ف] (۱) رسن، ریسمان: (۲) املا، دیکته.

فەرئستن: فەکردن، بەسەر یە کاهینانەو [ف] تا کردن.

فەرئ کرئ: بەرئ کردن، وەسەرئ خستن، زهوانه کردن [ف] بدرقه کردن.

فەرئین: (۱) بهینه، بینه، بیره، فەرئ: (۲) بهینه [ف] (۱) بیار: (۲) بیاورش.

فەرئنه: فەرئین [ف] نگا: فەرئین.

فەرزان: (۱) زانهوی کانی: (۲) دوباره بیچو هبنان [ف] (۱) زاییدن چشمه: (۲) باز بچه آوردن.

فەرژخت: چلکن، گەمار، ئەخاویژ [ف] کتیب، چرکین.

فەرژختاندن: پیسو و پەلوخ کردن [ف] کتیب کردن.

فەرژزان: گەزانەو، زفر بئ [ف] بازگشت.

فەرژزاندن: گەزانەنو [ف] یازگردانیدن.

فەرژزیان: (۱) وە گەزیان: (۲) یاشگە زیوئەو [ف] (۱) بازگشت: (۲) پشیمان شدن.

فەرژزئین: فەرژزان [ف] بازگشت.

فەرژکئین: هەلقوئین، ناو لەزە مئین بەنهم دەرجوئ [ف] چوشیدن آب از زمین.

فەرژوقان: یال، دە لەک [ف] هول، دفع با نیرو.

فەرژوقاندن: پال بیو نان، دە لە کدان [ف] هول دادن.

فەرژلان: (۱) درئژ بوئەو خوئلاندنەو، گەوزئین: (۲) توژ، پەرت [ف] (۱) دراز کشیدن و غلئیدن: (۲) پرت.

فەرژلانندن: (۱) گەوزاندن: (۲) توژدان [ف] (۱) غلئانیدن: (۲) پرت کردن.

فەرژلئین: (۱) خلیسکان و کەرنئ: (۲) گەوزئین و خودرئژ کردن [ف] (۱) لیز خوردن و افتادن: (۲) دراز کشیدن و غلئیدن.

فەرژبخاندن: زبئخ کردن بە قسە، دەندان، هانەدان، ناوئیدان [ف] تسجیع.

فەرژئین: فوژ کردن، پف کردن، بالە دەم دەرخستن [ف] فوت کردن.

فەرژارتئین: بژارتئین، جبا کردنەو، هەلوە ژیران [ف] جدا کردن، سوا کردن.

فەرژاندن: (۱) بوژانندنەو، لە باش کەنە فنی سازو دلخوژش کردن: (۲) هەلاجی، شی کردنەوی کولکە یە کوتک و کەوان [ف] (۱) دلجوئی کردن: (۲) پنبەزدن.

فەرژون: (۱) نئین، هالایوی گەرما: (۲) پریشکەمی ناگر، بروسکەدان [ف] (۱)

آلاو گرما: (۲) شراره.

فەرژەندن: شی کردنەوی کولکە [ف] زدن پشم و پنبه با دست.

فەرژەئین: زەنئین [ف] نگا: زەنئین.

فەرژئ: (۱) نئوئش: (۲) نەمەش: (۳) فەرمان بە زیانەو، بژیهو [ف] (۱) شهاهم: (۲) ماهم: (۳) امر بە دربارە زنده شدن.

فەرژئان: زیندو بوئەو [ف] از نو زنده شدن.

فەرژئاندن: زیندو کردنەو [ف] از نو زندگی دادن.

فەرژئین: فەرژئان [ف] از نو زنده شدن.

فەرژئسک: (۱) ژمانەو: (۲) هوی بوژانەو [ف] (۱) زنده شدن: (۲) موجب نشاط بافتن.

فەرئس: بەس [ف] بس.

فەرئستا: (۱) نوسنا، وەستا: (۲) زاره ستا: (۳) لەکار کەرت [ف] (۱) اسنادکار: (۲) اېستاد: (۳) ازکار افتاد، دست از کار کشید.

فەرئستان: (۱) زاوستان: (۲) لەکار بەس کردن [ف] (۱) اېستادن: (۲) دست از کار کشیدن.

فەرئستاندن: (۱) زاگرتئی کار: (۲) زاگرتئ: (۳) ماتدو کردن: (۴) بلند کردن [ف] (۱) منوقف کردن کار: (۲) وادار بە نو قف کردن: (۳) خسنه کردن: (۴) بلند کردن.

فەرئستران: لئکدران، نئکەل کران [ف] آمیزش، آمیزه.

فەرئستراندن: لئکدان، نئکەل کردن، نەف لەهف کرن [ف] آمیختن.

فەرئسزئین: نەسزئین، نەسزئینەو [ف] زرددن.

فەرئسهان: (۱) شاردراو، شېش کراو، شئردراو: (۲) برئتی لەژان نھئنی [ف] (۱) پنهان شده: (۲) کناپە از راز مگو.

فەرئسھاندن: شاردنەو [ف] پنهان کردن.

فەرئسئین: سانەو، حەسانەو، شە کەتی دەر کردن [ف] استراحت.

فەرئشارتئین: شاردنەو، ناقت کردن [ف] پنهان کردن.

فەرئشارتو: شاراو، شئراو [ف] پنهان شده.

فەرئشارتی: شاراو [ف] پنهان شده.

فەرئشاردن: فەرئشارتئین [ف] پنهان کردن.

فەرئشاردو: فەرئشارتی [ف] پنهان شده.

فەرئشاردی: فەرئشارتی [ف] پنهان شده.

فەرئشارن: فەرئشارتئین [ف] پنهان کردن.

فەرئشاری: فەرئشارتی [ف] پنهان شده.

فەرئشاندن: دۆبارە بەرئ کردن، دېسان ناردن [ف] بازفرستادن.

فەرئشانندی: (۱) ناردراو، بەرئ کراو: (۲) راسئیراو [ف] (۱) فرستاده شده: (۲) توصیه شده.

فەرئشئری: (۱) فەرئشارتی: (۲) نھئنی [ف] (۱) پنهان شده: (۲) راز.

فەرئشئو: (۱) دۆبارە بە ناوی بشو: (۲) دانەوئله بشو [ف] (۱) بازبشوی: (۲) حیوانات را بتوی.

فەرئشئوشتن: (۱) دۆبارە شئتن: (۲) دانەوئله شئتنەو [ف] (۱) بازئسئتن: (۲) حیوانات شئتن.

فەرئشئون کەتن: (۱) بەدوی کەسکە جوئ: (۲) بەرەوی کردن [ف] (۱)

نَعْقَب: (۲) پَرَوِي.

فَهْ شَهْ پِلَان: پَهْ سَبُو بُون، بِي سَهْرَه رَهْرَه بُون [ب] پَرِيشَان حَال شَدَن.

فَهْ شَهْ پِلَانْدَن: پَهْ شَبُو كَرْدَن [ب] پَرِيشَان حَال كَرْدَن.

فَهْ شَهْ فَعَان: نَهْ كَان خَوَارْدَن. رَاؤَان [ب] نَكَان خَوَارْدَن.

فَهْ شَهْ قَانْدَن: شَلَهْ زَانْدَن. تَهْ كَان بِيْدَان [ب] نَكَان دَادَن.

فَهْ شَهْ قِيَان: فَهْ شَهْ فَان [ب] نَگَا: فَهْ شَهْ قَان.

فَهْ شَهْ مَرَّان: (۱) نَاوِيژَرَان، تَهْرَك: (۲) شَبِيْرَانَهْوَه [ب] (۱) اِنْدَاخْتَه شَدَن، بَهْرَت: (۲) پَنَهَان شَدَن.

فَهْ شَهْ مَرَّانْدَن: (۱) نَاوِيْنَن، تَهْرَك كَرْدَن: (۲) فَهْ شَارِنَن [ب] (۱) بَهْرَت كَرْدَن: (۲) پَنَهَان كَرْدَن.

فَهْ شَهْ مَرِّيْن: فَهْ شَهْ مَرَّان [ب] نَگَا: فَهْ شَهْ مَرَّان.

فَهْ شَهْ سِيْلَان: شَبِلَان [ب] جِلَانِبِدَن.

فَهْ فَر: غَهْدَر [ب] غَهْدَر.

فَهْ فَهْ سَتَان: (۱) رَاوَه سَتَان! (۲) لَهْ كَارَوَه سَتَان [ب] (۱) اِبَسْتَادَن: (۲) اَزْكَار اِبَسْتَادَن.

فَهْ فَهْ سَتَانْدَن: (۱) رَاوَه سَتَانْدَن: (۲) لَهْ كَارَوَه سَتَانْدَن [ب] (۱) مَتَوَقَّف كَرْدَن: (۲) اَزْكَار بَارْدَاشْتَن.

فَهْ فَهْ سَتَاي: (۱) رَاوَه سَتَاوَه بَهْ بِيُوَه: (۲) وِسْتَاوَه لَهْ كَار [ب] (۱) اِبَسْتَاوَه: (۲) اَزْكَار بَارْدَاشْتَن.

فَهْ قَوَسَان: (۱) بَرِيْآن: (۲) نَاشِرَانِي مَوَقَف [ب] (۱) بَرَشِي: (۲) تَرَاش مَو.

فَهْ قَوَسَانْدَن: (۱) بَرِيْآن: (۲) نَاشِيْنِي مَوَقَف [ب] (۱) بَرِيْدَن: (۲) نَرَاشِيْدَن مَو.

فَهْ قَهْ تَان: جِيَا بُوْنَهْوَه [ب] جِدَا شَدَن.

فَهْ قَهْ تَانْدَن: جِيَا كَرْدَنَهْوَه لَهْ بِيَكَهْوَه نُوَسَاوَق [ب] اَزْهَم جِدَا كَرْدَن چِسْبِيْدَه.

فَهْ قَهْ تِيَان: جِيَا بُوْن، لَبُكْ بِيَجَرَان [ب] جِدَا شَدَن.

فَهْ قَهْ تِيْن: فَهْ قَهْ نِيَان [ب] جِدَا شَدَن.

فَهْ قَهْ لَاشْتَن: قَهْ لَاشْتَن [ب] شَكَا فْتَن.

فَهْ قَهْ لَشَانْدَن: زَهْق رَوَانِيْن، بَهْرودي نَوَازِيْن، بَهْرَجَاو نِيژِيْن: (فَهْ كِي نَهْز جَا فْتِيْن خُوَهْ قَهْ لِيْشَم چَاك دَنْبَرَم) [ب] بَا دَقْت نَگَاه كَرْدَن.

فَهْ قَهْ وَمِيْن: رَوْدَاو، بَهْ سَهْرَهَات، قَوَمِيْن [ب] حَادَتَه.

فَهْ قِيْرَانْدَن: زَبِرَانْدَن، زَبَقَانْدَن [ب] جِيْع كَشِيْدَن.

فَهْ قِيْن: دَهْ نَگِي خَهْمَنَا كَانَهْ ي زَوِي [ب] صِدَاي نَالَهْ رَوِيَاَه.

فَهْ كَايِي: كَاوِيژَكَهْر [ب] نَشْخَوَار كَنْدَه.

فَهْ كَايِيْن: كَاوِيژ كَرْدَن، قَاوِيْش كَرْدَن [ب] نَشْخَوَار كَرْدَن.

فَهْ كَرُويْن: بَرَه كَرْدَن [ب] لَبِخَنْد زَدَن.

فَهْ كَرْن: (۱) بَار كَرْدَن، فَالَا كَرْن، نَاوَالَه كَرْدَن: (۲) شِي كَرْدَنَهْوَه [ب] (۱) بَار كَرْدَن، گَشُوْدَن: (۲) اَزْهَم بَار كَرْدَن، زَدَن پَنَه وَ...

فَهْ كَرُو پَان: جَاو بُوْشِي [ب] چَسْم پُوْشِي اَز خَطَا.

فَهْ كَرُو پَانْدَن: جَاو بُوْشِي كَرْدَن [ب] مَاسْت مَالِي كَرْدَن، چَسْم پُوْشِي كَرْدَن.

فَهْ كَرِي: (۱) فَالَا بُوْشِي، نَاوَالَه: (۲) شِي كَرَاوَه [ب] (۱) گَشُوْدَه: (۲) اَزْهَم بَارُشْدَه، پَنَه وَ... زَدَه شَدَه.

فَهْ كَشَانْدَن: (۱) رَاخْسْتَن، دَاخْسْتَن: (۲) رَاكُشَان بَهْ زَه مِيْنْدَا: (۳) دِرِيژ كَرْدَنَهْوَه: (۴) كُشَانِي تَوْتَن وَ جَهْ گَهْرَه [ب] (۱) پَهْن كَرْدَن: (۲) بَر زَمِيْن

گَسْتَرْدَن: (۳) كَش دَادَن: (۴) اِسْعَمَال دَخَانِيَات.

فَهْ كَش كَشَانْدَن: رَاكُشَان بَهْ سَهْرَه مَرَّان [ب] بَر زَمِيْن كَشَانِبِدَن.

فَهْ كَشِيْن: (۱) كَشَانَهْوَه، وَه كَشَان، بَهْرَه وِپَاش بَرُوْتِيْن: (۲) پَهْژِيَوَان بُوْنَهْوَه، پَاشَه كَشَه كَرْدَن [ب] (۱) بَر گَشْتَن: (۲) پَشِيْمَان شَدَن.

فَهْ كُوْچَانْدَن: گُوِيژَانَهْوَه، مَالَهْوَمَال پِي كَرْدَن [ب] كُوْچ دَادَن.

فَهْ كُوْتَانْدَن: دَاكُوْتَانِي بَر مَارَو... [ب] كُو بِيْدَن مِيخ وَ...

فَهْ كُوْدَاد: بَهْرِيَاد، دَاغَان [ب] نَا بُوْد، دَاغَان.

فَهْ كُوْرُوِيْن: بَهْدَادَان وَرِد كَرْدَن، كَرُوْشْتَن [ب] خَايِيْبِدَن، بَا دَنْدَان خَرْد كَرْدَن.

فَهْ كُوْرُوِيْتَن: فَهْ كُوْرُوِيْن [ب] نَگَا: فَهْ كُوْرُوِيْن.

فَهْ كُوْرُوِيْن: فَهْ كُوْرُوِيْن [ب] نَگَا: فَهْ كُوْرُوِيْن.

فَهْ كُوْشْتَن: (۱) گَرَنَه هَبْشِيْنِي نَاگَر: (جِرَا بَهْ فِي فَهْ كُوْشْت!) (۲) سَرِيْنَهْوَه، خَهْت كُشَانِي نُوَسَاوَا: (۳) سَهْر بَرِيْن [ب] (۱) كَشْتَن چِرَاغ وَ لَهْبِي: (۲) بَاك كَرْدَن نُوْشَنَه: (۳) سَر بَر بِيْدَن.

فَهْ كُوْك: جَهْ زِيَادَه، بُوْرَغِي كَهْرَهْوَه [ب] پِيْج گُوْشْتِي.

فَهْ كُوْلَان: تُوْزِيْنَهْوَه [ب] بَرُوْهِيْن، كَاوِش.

فَهْ كَه: (۱) چَهْ شِيْنِي، چُوْرِي، وَهَك: (۲) فَرْمَانِي كَرْدَنَهْوَه، فَالَا كَه [ب] (۱) مَانْدَن: (۲) اَمْر بَهْ كَشُوْدَن، بَكْشَاي.

فَهْ كَه تَن: رَاؤَان، رَاكُشَان [ب] دِرَاؤ كَشِيْبِدَن.

فَهْ كَه ر: (۱) كَه سِي دَاخِرَاوِي دَه كَانَهْوَه: (۲) نَامِرَاوِي دَاخِرَاو كَرْدَنَهْوَه [ب] (۱) گَشَابَنْدَه، كَسِي كَه مِي گَشَابَد: (۲) بَارَكْن، اِبْرَار گَشُوْدَن.

فَهْ كِي: چَهْ شِيْنِي، بَهْ چُوْرِي [ب] مَانْدَن، مِثْل.

فَهْ كِيَان: شَلَهْ قَان، رَاؤَان [ب] بَهْم زَدَه شَدَن مَاج.

فَهْ كِيْشَانْدَن: (۱) سَهْرَه مَهْ شَق دَادَن: (۲) رِيْنُوْس شَان دَان [ب] (۱) سَر مَشِيْن نُوْشْتَن: (۲) دَبِيَكَنه كَرْدَن.

فَهْ كِيْش: (۱) دَهْر كُشَان: (۲) شِيْنِي كَه لَهْ رَاكُشَان دَا قَابَهْمَو نَابَسِي: (۳) بَرِيْنِي لَهْ چَهْنَه بَارِي زُوْرَهْوَه: (۴) خُوْلَه سَهْرَه بَهْ كُشَانَهْوَه: (۵) كُشَان بَهْ تَهْرَاؤَو [ب] (۱) آخْتَن، بَر كَشِيْدَن: (۲) كَشْدَار: (۳) كَنَابَه اَز رُوْدَه دِرَاؤ بَاوَه گَر: (۴) كَشِيْبِدَن عَضَلَات بَرَاي رَفْع خَسْتَنگِي: (۵) نُوْزِيْن كَرْدَن.

فَهْ كِيْشَك: تَهْ زُوْ مَجُورَك [ب] تَبَر كَشِيْبِدَن اِنْدَام.

فَهْ گَالِيَان: رَاچَلَهْ كِيْن، دَاچَلَهْ كِيْن، دَاچَلَهْ كَان [ب] بَكَه خَوَارْدَن.

فَهْ گَر: كَه سِي كَه دَهْ سَهْت بَهْ خَهْرَهْوَه دَهْ گَرِي، پَاشَه كَهْوَت كَهْر [ب] صَرَفَه جَو.

فَهْ گَرْت: (۱) خُوَهْوَه تِي كَه لَدَا: (۲) جِيْفِي رَانَه نَگَاوَت [ب] (۱) خِيْمَه رَا بَر بَار كَرْد: (۲) چِيْج پِيْرَامُون خِيْمَه رَا گَر فْت.

فَهْ گَرْتَن: (۱) كَارِي قَهْ گَر، پَاشَه كَهْوَت كَرْدَن: (۲) هَدَلْدَانِي جَادَر: (۳) گَرْتَنِي نَهْ خُوْشِي لَهْ نَهْ خُوْشِي كِي تَر: (۴) رَانَه نَگَاوَتْنِي چِيْج [ب] (۱) صَرَفَه جَوِيِي: (۲) بَر بَار كَرْدَن خِيْمَه: (۳) بِيْمَار شَدَن اَز وَاگِرِي: (۴) بَا چِيْج پِيْرَامُون رَا گَر فْتَن.

فَهْ گَرْتِي: دَاگِر كَرَاو، نَهْ سِيْنْدَرَاو [ب] غَصْب شَدَه.

فَهْ گَرِي: فَهْ گَرْتَن [ب] صَرَفَه جَوِيِي.

فَهْ گَفَاشْتَن: نُوْنْد گُوْشِيْن، بَهْ نَهْ بِيْم كُوْشِيْن، لَهْزَه بَرُوْشِيْن [ب] مَحْكَم فَشْرَدَن.

فِه مَشْتَن: (۱) قَهْمَزِين: (۲) باسك و ده لنگ هه لَمَالِين: (۳) مَسْت و مَال كَرْدَن
 (۱) مَكِيدَن: (۲) ورمالیدن: (۳) صِفْل دادن.
 فِه مَهْرَقِين: (۱) شَهكَهت بُون: (۲) پُر بُون و سَهْرِرُزُ كَرْدَن لَه نَرَاو (۱)
 بَسِيَار خَسْتَه شَدَن: (۲) لَبِر بَرِزْدَن اَز مَاعِ.
 فِه مَيْتَن: قَهْمَزِين (۱) مَكِيدَن.
 فِه نَاسِين: (۱) و بِير هَا نَسَه و ه، نَاسِينَه و: (۲) مَكُور بُون، پِنِ هَانَن (۱)
 يَاز شِنَا خَنَن: (۲) اَفْرَار كَرْدَن.
 فِه نَاسِنْدَن: (۱) هِيم دَانَن، بِنَاغَه دَارِزَن: (۲) و هَدِي هِينَان: (۳) سَه عَاَت
 قَوْرَمَش كَرْدَن (۱) بَاهِرِي زِي كَرْدَن، اَسَاس نِهَادَن: (۲) اِبْجَاد كَرْدَن:
 (۳) كوك كَرْدَن سَاعَت.
 فِه نَوِين: گَه شَه كَرْدَن، رَمَزَه اِهَانَن (۱) شَكُوفَا شَدَن.
 فِه نَشْتَن: (۱) لَه فَرِزِين بَس كَرْدَن، نَبِشْتَه و هِي بَالْدَار: (۲) جُونَه خَوَارِي
 نَلْتَه: (۳) بُوچَانَه و هِي بَه نَسَاو (۱) نَشْتَن بَر نَدَه: (۲) تَه نَشِين شَدَن:
 (۳) خَوَابِيدَن ورم.
 فِه نَشْتِي: (۱) لَه فَرِزِين بَس كَرْدَن: (۲) نَبِشْتَوِي نَلْتَه: (۳) بُوچَاوَه (۱)
 بَر نَدَه نَشْتَه: (۲) تَه نَشِين شَدَه: (۳) ورم اَز بِن رَفْتَه.
 فِه نَشِين: نُوْقَرَه (۱) اَرَامَش.
 فِه نَوَسْكَانْدَن: لَكَانْدَن، جَه سَهْبَانَدَن، نَوَسَانْدَن (۱) جَه سَهْبَانْدَن.
 فِه نَوَسِين: (۱) بَبُوَه نَوَسَان: (۲) تَنِ هَه لَسُون (۱) جَسْمِيدَن: (۲) رَنگ زَدَن.
 فِه نَهْرِين: زَاهِرِين لَه بَرَا، بَلَنْد بُون لَه نَكَاو (۱) بَر بَدَن و بَر خَاسْتَن، اَز جَا
 بَرِيدَن.
 فِه نَهَشْتِي: نُوْقَرَه كَرْتَو، نَارَام بُوگ (۱) اَرَام گَرَفْتَه.
 فِه نَهِيْرَان: دَه سَان نَوَا شَا كَرْدَن (۱) بَا زَنگَا ه كَرْدَن.
 فِه نَهِيْرَانْدَن: فِه نَهِيْرَان (۱) بَا زَنگَا ه كَرْدَن.
 فِه نَهِيْرَان: فِه نَهِيْرَان (۱) بَا زَنگَا ه كَرْدَن.
 فِه نِي: بَه رِي دَا رَه بَدَن، قَه زَوَان، كَه سَكَان (۱) لَمَر دَر خْت سَقَز.
 فِه نِي شْتَن: فِه نَشْنِي (۱) نَكَا: فِه نَشْتِي.
 فِه نَوْرَه: بَه فَر (۱) بَرَف.
 فِه و هَرَانْدَن: نَبِشَان دَان، رُون كَرْدَنَه و هِي مَه بَه سَنِيك (۱) نَهْفَهْم كَرْدَن.
 فِه و هَرَاتَرْتَن: (۱) بَرَارْدَنِي دَانَه و يَلْتَه: (۲) خَاوِين كَرْدَنَه و هِي زَه و ي كِيْلْتَه
 لَه بَه رَد، بَه رَد بَسَارْدَن (۱) پَاك كَرْدَن غَلَات اَز دَانَسَه نَابَاب: (۲)
 جَمْع كَرْدَن سَنگ اَز زَمِين زَرَا عَتِي.
 فِه و هَر شَانْدَن: فَرِي دَان، تَوْرَه لَدَان (۱) بَرْت كَرْدَن.
 قَه و بِنِي: نَاكَار، رَه و شَت، كَرْدَه و هِي اَخْلَاق.
 فِه هَاتَن: (۱) هَه لَانْنِي هَه و بَر، سَهْرَكَه و نْتِي هَه و بَر: (۲) سَهْرَد، رِنَانِي رَه و ك
 لَه زَه و ي: (۳) نَه خَوَشِي لَه سَهْرَه و بَه نَدِي چَاك بُونَه و ه: (۴) بَه شَبْمَانِي (۱)
 (۱) بَر آمْدَن خَمِير: (۲) بَر دَمِيدَن نَبَاتَات: (۳) اَوَاخِر بِيْمَارِي: (۴)
 پَشْبِمَانِي.
 فِه هَارِين: و رَد كَرْدَنِي رَه و ك نُوْرَه كَرْدَنَه نَارْد (۱) سَايِيدَن، آرد كَرْدَن.
 فِه هَانْدَن: گَبِرَانَه و هِي قَسَه و چِير و ك (۱) بَا زَو كَرْدَن.
 فِه هَسِيَان: حَد سَانَه و ه، سَانَه و هِي آسُودَن.
 فِه هِلْدَان: بَه جَا و هِي مَا كَرْدَن، جَا و هِي اَكْرِن (۱) غَمَز.

فِه گوتن: هَا ي لَه نَادِيَارْدَان، قَسَه لَه كَارِي دَوَارُورُ كَرْدَن (۱) بَش بِنِي.
 فِه گُورُزِين: بَه گُورُجِي و بَه لَمَز هَه لَاتَن، جَا لَا كَانَه زَا كَرْدَن (۱) شَتَابَان
 گَر بَخْنَن.
 فِه گُوهَارْتَن: گُورُزِينَه و ه، مَسْت بَه شَت دَان (۱) مَعَاوَضَه.
 فِه گُوهَا سْتَن: زَا گُورُزَان، لَه شَوَيْتِيك بُو شَوِينِي تَر جُوْن (۱) اِنْتَقَال.
 فِه گُوهَشِين: خُوْلَه كَارْدَزِينَه و ه، نَه مَه لِي كَرْدَن (۱) اِهْمَال و سَسْتِي.
 فِه گَهَر: (۱) زَفْرِين، و ه گَهَرَان: (۲) شَوِين گَبِر (۱) بَا زَنگَسْت: (۲) بِيگَرَد.
 فِه گَهَرَانْدَن: (۱) زَهْرَانْدَن: (۲) دَانَه و ي وَام: (۳) گَبِرَانَه و ي رُودَاو (۱)
 بَا زَو كَرْدَن: (۲) اِدَا ي وَام: (۳) بَا زَو كَرْدَن.
 فِه گَهَر بَان: زَفْرِينَه و ه، (۱) بَا زَو كَشْتَن.
 فِه گَهَر زِين: گَهَرَانَه و ه، دَوَا ي زُو بَشْتَن هَا نَدَه، (۱) بَر گَشْتَن.
 فِه گَهَز: جَزَوِي دَو بَشَك و مَار (۱) نَبِش عَقْرَب و مَار.
 فِه گَهَزَانْدَن: بَبُوَه دَانِي مَار و دَو بَشَك (۱) گَرِيدَن مَار و عَقْرَب.
 فِه گَهَشِين: (۱) خَوَسِيوِي نَاكَر: (۲) بَه بُولُو بُوِي رَه زِي: (۳) شَه ق و
 نَوْرَت بُون: (۴) بُوْرَانَه و ه، (۱) مَشْتَعَل شَدَن اَنْش: (۲) اَخْگَر شَدَن
 زَغَال: (۳) شَكُوفَا شَدَن: (۴) سَر حَال آمْدَن بَعْد اَز بَر مَرْدُگِي.
 فِه گَهَزَانْدَن: مَل دَه بَه رَمَل نَان، بَه كَرْتَن لَه زَو ي دَان (۱) گَلَاوِي ز شَدَن.
 فِه گَهَزِين: نَل دَان لَه سَهْرَه زَو ي (۱) غَلْبِيدَن بَر زَمِين.
 فِه گَه مَزِين: بَا زَر بَرْدَنِي بَه نَه و زَم، بَه رِين (۱) جَه ش، بَر ش.
 فِه گَبِرَان: فِه گَهَرَانْدَن (۱) نَكَا: فِه گَهَرَانْدَن.
 فِه ل: بَل، نَهْرَم بُو ي رَاق (۱) سَفْت نَرَم شَدَه.
 فِه لَا: تَا زِيَانَه، شَه لَاح، قَامَجِي (۱) نَا زِيَانَه.
 فِه لُو: بَشَكْتِين، تَوْرِين، گَهَرَان بَه شَوِين... (۱) نَغْبِينش.
 فِه لُو كَرْن: بَشَكْتِين، لِي گَهَرَان (۱) نَغْبِينش كَرْدَن.
 فِه لِي سْتَن: لِي سْتَنَه و ه، بَه زَمَان خَاوِين كَرْدَنَه و ه (۱) لِي سِيدَن.
 فِه مَال: دَه س بِيْدَاهِينِي نَه نَدَام، كَه سِي خَه لَك دَه شِيْلِي بَه دَه سْت (۱)
 مَاسَا ز دَه نَدَه.
 فِه مَالِين: دَه سْت بَه لَه شَاهِينَان بَه تَه و زَم، شَبِلَانِي بَشْت و نَه نَدَام (۱)
 مَاسَا ز دَادَن.
 فِه مَان: بَه جِي مَان (۱) وَا مَانْدَن، جَا مَانْدَن.
 فِه مَامِي: بَه جِي مَاو (۱) وَا مَانْدَه، جَا مَانْدَه.
 قَه مَرَان: خَا مَوْش بُوِي نَاكَر، كُوْرَانَه و ه (۱) خَا مَوْش شَدَن اَقْض.
 فِه مَرَانْدَن: خَا مَوْش كَرْدَنِي نَاكَر، كُوْرَانْدَنَه و ه (۱) خَا مَوْش كَرْدَن اَتَش.
 فِه مَهْرْتَن: (۱) رَنگ زَهْرَد هَه لَنگَه زَان: (۲) لَا وَا زُو بُون (۱) رَنگ زَرْد شَدَن:
 (۲) لَا غَر شَدَن.
 فِه مَهْرْتِي: نَاكَرِي خَا مَوْش بُوگ، كُوْرَاوَه (۱) اَتَش خَا مَوْش شَدَه.
 فِه مَهْرِي: كُوْرَاوَه و ه، نَاكَر نَهْمَا: (جَرَا قَه مَهْرِي، فِيگَر قَه مَهْرِي) (۱) خَا مَوْش
 شَد.
 فِه مَهْرِين: فِه مَرَان (۱) نَكَا: فِه مَرَان.
 فِه مَهْرْتَن: هَه لَقُولِينِي نَاو، دَه ر بَه رِينِي نَاو لَه زَه و ي (۱) جَو شِيدَن آب اَز زَمِين.
 فِه مَهْرِين: مَر لِيدَن، مَر بِن (۱) مَك زَدَن، مَكِيدَن
 فِه مَهْسْتَن: هَه لَقُولِين، نَاو لَه كَانِي دَه ر بَه رِين (۱) جَو شِيدَن آب اَز جَشْمَه.

فَهْهُونَان: هُونْدِن، هُونْدَنهوه [ف] بافتن.

فَهْهُونَان: فَهْهُونَان [ف] بافتن.

فَهْهُرَانْدِن: عاله به زکردن بو تاو خوارندهوه [ف] نهیب بر گله زدن برای آب خوردن.

فَهْهُهْرَانْدِن: رانله کاندن [ف] تکان دادن، جنبانیدن.

فَهْهُهْرَان: فَهْهُازین [ف] نگا؛ فَهْهُازین.

فَهْهُهْرَانْدِن: فَهْهُازین [ف] نگا؛ فَهْهُازین.

فَهْهُهْرَبای: وردکراو وهک نوژ [ف] ساییده، گردشده، پودر.

فَهْهُهْشْت: بهه شت [ف] بهشت

فَهْهُهیلان: نهرک کردن، بهجی هیشتن [ف] ترک کردن.

فَهْهُهیلای: بهجی هیلراو، نهرک کراو [ف] متروک، جامانده.

فَهْهُهینان: فَهْهُونان [ف] بافتن.

فَهْهُهیتون: ناگردانی گهرماو تونی همما [ف] آتشدان حَمَام.

فَهْهُی: نهو بو نیر [ف] آن برای مذکر، او.

فَهْهُی: (۱) نهو بو موبونه (۲) ههلبوی ناگر: (۳) ماوی پینیکی تهلغو بینهکه [ف] (۱) آن برای مؤنث، او: (۲) مشنعل: (۳) نام حرف «ف» از حروف الفبای زبان کردی.

فَهْهُیاد: زرعاتی شه خنه لیدراو [ف] کشت سرمازده.

فَهْهُیار: زهوی له بهر سه رماو سوله هه لئه کاو [ف] زمین از بیخ بندان سست شده.

فَهْهُیان: عیشیق، دلدار [ف] عشق و محبت.

فَهْهُیبت: قوت، قبت: (گوهی مشک فبتن) [ف] برجسنه.

فَهْهُیبت: باشگر بهوانا: ریستن [ف] پسوند به معنی خواستن.

فَهْهُیتن: ناره زوکردن، به ناوات خواستن [ف] آرزوکردن.

فَهْهُیجا: (۱) دهی سا: (۲) ده نه گهر وابه [ف] (۱) پس ابنطور: (۲) حال که جنبین است.

فَهْهُیج: فبج، خوار [ف] کج.

فَهْهُیچک: جلم، ناری لوت [ف] آب بینی.

فَهْهُیچه کی: نه خوشبیه کی ناژاله مرخه مرخ له گهرووی دیت [ف] نوعی بیماری وام.

فَهْهُیخستن: (۱) بیوه داله قاندن: (۲) هه لئکردنی ناگر و چرا [ف] (۱) آویزان کردن: (۲) روشن کردن آتش.

فَهْهُی دهوی: نه بره، نیره، نیروکانه [ف] اینجا.

فَهْهُی دهوی: ههوه نده، نه بنه [ف] آنجا.

فَهْهُی: (۱) هیز، گیز، خوارو خبیج، چهوت و جهونل: (۲) خیل [ف] (۱) کج و کوله: (۲) لوح.

فَهْهُی: ده گهل [ف] همراه.

فَهْهُیران: زبانی تراو، گوشله [ف] مدفوع آبکی.

فَهْهُیراندن: فیراندن [ف] ریدن اسهالی.

فَهْهُیرک: روی کهوش و بیلاو [ف] روبه کفتن.

فَهْهُیرکه: زگ چون [ف] اسهال.

فَهْهُیرگ: بهرگه ما [ف] ننجین کناره گیوه.

فَهْهُیره: نیره [ف] اینجا.

فَهْهُیره: پیرا، فیرا [ف] همراه.

فَهْهُیری: نهوی، نهوجی [ف] آنجا.

فَهْهُیزار: دادو هاوار بو ده فریا هاتن [ف] دادو فر باد و طلب کمک کردن.

فَهْهُیژک: (۱) گوشله: (۲) دلو بهی مبیج، دلو بهی بان [ف] (۱) مدفوع آبکی: (۲) جکّه بام.

فَهْهُیس: بیست [ف] عدد بیست.

فَهْهُیس: جوین، جنبو، دزمان، سخیف [ف] دشنام.

فَهْهُیسین: جوین دان [ف] دشنام دادن.

فَهْهُیقراندن: (۱) راکبشان: (۲) بی لهش بوش. بی لئفهو سه ره تاژ بون [ف] (۱) کشیدن بر زمین: (۲) آسمان جُل.

فَهْهُیقرین: ناشکرابون، زرانی راز [ف] آشکارشدن، برملاشدن.

فَهْهُیك: (۱) پینکه وه: (۲) نه نکاو، تاوی که قول نه [ف] (۱) باهم: (۲) آب کم عمق.

فَهْهُیك نیخسن: خرزکرنه وهی بئو له دهوری بهک [ف] جمع آوری برانکنده شده.

فَهْهُیك خستن: هیک نیخستن [ف] جمع آوری کردن.

فَهْهُیكدان: فیک نیخسن [ف] نگا؛ فیک نیخسن.

فَهْهُیك کهفتن: خو لیکدان، توشی بهک هاتن [ف] بر خورد.

فَهْهُیكسه تن: (۱) پرس و توژنسه وه: (۲) هه ل بونی ناگر [ف] (۱) پرس و چو، کنکاش: (۲) مشنعل شدن.

فَهْهُیكسه فتن: پرسیارو نوژینه وه، فیکه نن [ف] کنکاش.

فَهْهُیگا: دس بهجی، هه ر نپسه [ف] همین حالا.

فَهْهُیگافی: (۱) فبگا: (۲) نهو چار [ف] (۱) حالا: (۲) آن هنگام.

فَهْهُیگاو: فبگافی [ف] نگا؛ فبگافی.

فَهْهُیقل: (۱) نزم، نهوی: (۲) ته نکاو: (۳) بهل [ف] (۱) بست: (۲) تنک آب: (۳) کم عمق.

فَهْهُیك: (۱) کیسهی دهه ته نگ: (۲) گزی، گهن فیل [ف] (۱) کیسه دهانه ننگ: (۲) جبله مکر.

فَهْهُیك: نوره کهی زار نه نگ [ف] کیسه دهانه ننگ.

فَهْهُیقین: (۱) ناسه: (۲) عبتیق، نه قین: (۳) فسهی بی مانا، (فرت و قین) [ف] (۱) آرزو: (۲) عشق: (۳) یاوه.

فَهْهُیقین: له مان، نه وانه [ف] اینها.

فَهْهُیقینا: نه مه، نه هه [ف] این.

فَهْهُیقین فینوک: گنگنوک، مروزی گن [ف] نگا؛ گنگنوک.

فَهْهُیقینک: جگی حدیوانه کبوی [ف] فاب بزگوهی.

فَهْهُیقینی: نانه مه [ف] این، همین.

فَهْهُیقینانا: نانه مه تا، نه وه تانی [ف] این خودش است، اینهاش.

فَهْهُیقینه نه: فبهانا [ف] نگا؛ فبهانا.



قا: دم، کات؛ (نوقا نو هانبوی من له مالئ ندبوم) [ق] هنگام.

قاب: (۱) جگ؛ (۲) جیگه‌ی جگ له پادا؛ (۳) ده فری پهل، ده وری؛ (۴) سه‌ه‌نی نان‌خواردن؛ (۵) کلان؛ (۶) نه‌ندازه؛ (۷) به‌رگی کنب [ق] (۱) سنالنگ، فاب؛ (۲) فوزک یا؛ (۳) بشفاب، دوری؛ (۴) ظرف نر بدخوری؛ (۵) نیام؛ (۶) اندازه؛ (۷) جلد کتاب.

قابغ: جی باروت له فیشهك [ق] به‌که.

قابل‌جهوز: ناوی شاریکی کورده له‌لای دبار به‌کری [ق] از شهرهای کرد نشین در ترکیه.

قابلوخ: (۱) سرپوشی ده‌فر؛ (۲) نیکولی همرشتی [ق] (۱) سرپوش ظرف؛ (۲) پوسته.

قابلوخ: جی باروت له فیشهك [ق] پوکه.

قابلمه: به‌روشی ده‌سکداری سرپوش‌داری پچوگ [ق] قابلمه.

قابلمه: قابلمه [ق] قابلمه.

قابلمه‌مه‌کردن: (۱) پینه به‌سهرداگرتن؛ (۲) دیواری حشنی کال به‌که‌ربوج روکش کردن [ق] (۱) پینه بر و به‌زدن؛ (۲) دیوار گلی را با آجر پوشانیدن.

قابور: سواله نه شکاو، نه‌شکه‌ولهت [ق] سفال شکسته.

قابوره: داری له‌بهر کونی پواو [ق] درخت که‌نسال پوسیده.

قابول: پلوسک [ق] ناودان.

قابیل: به‌رکه‌نی، شباو [ق] شاپسینه.

فاب: (۱) قاب، جگ، میج، چو؛ (۲) ده‌فری به‌رده‌سنان؛ (۳) به‌له‌ک، پوز؛

(۴) جیگه‌ی جگ له پادا، گوژبنگ؛ (۵) پاروی زل؛ (۶) چوارچیوه؛ (۷)

کلان؛ (۸) به‌ندی چینک؛ (۹) فسه‌ی بن‌سُر؛ (۱۰) گاز به‌دندان [ق] (۱)

سنالنگ، فاب؛ (۲) ظرف غذاخوری؛ (۳) ساق پا؛ (۴) فوزک پا؛ (۵)

لنمه‌بزرگ؛ (۶) قاب عکس، چهارچوب؛ (۷) نیام؛ (۸) بندنی؛ (۹) حرف

مفت؛ (۱۰) گاز با دندان.

قاپاخ: سرپوشی ده‌فر، سهرده‌فک [ق] سرپوش ظرف.

قاپار: گز، گاز، همدرو زیزه‌دندان لی نوند کردن [ق] گاز با دندان.

قاپارگه: لای خواروی به‌له‌ک، پشت گوژبنگ [ق] کمی بالای فوزک پا.

قاپان: (۱) خزه‌لکشسان؛ (۲) زفاندن؛ (۳) نمرازی زل؛ (۴) جگین،

میچین؛ (۵) خو به‌زل‌زان، به‌فیزو ده‌عبه [ق] (۱) خودسنایی؛ (۲) ربودن؛

(۳) باسکول؛ (۴) قاب بازی؛ (۵) منکبر.

قاپانه: جگین [ق] قاب بازی.

قاپانی: فیزو بادی هوابی [ق] تکبر.

قاپانی: جگین [ق] قاب بازی.

قاپاوژ: مروبان همه‌وانی که له روه‌سننا قاپی پای ویک ده‌که‌وی [ق] انسان

با حیوانی که هنگام راه‌رفتن قوزک پاها را به هم میزند.

قاپچی: (۱) ره‌ین، شت‌رفین؛ (۲) له جگین دا زاناس؛ (۳) ده‌رکه‌وان [ق] (۱)

ربابنده؛ (۲) ماهر در قاب بازی؛ (۳) دربان.

قاپزه‌ش: نهمسی کونی داسین نارباک که چو‌گمی ده‌سنی ره‌ش به‌ت [ق]

اسب کعبت میج دست سپاه.

قاپ‌شو: که‌سنی ده‌فر و لیر باران ده‌شوا، برینی له‌کاره‌کمر و قهره‌واش [ق]

ظرف‌سوی، کتابه از کلفت و نوکر.

قاپ‌شور: فاب شو [ق] نگا؛ فاب شو.

قاپقاپ: بیلوی له‌دار [ق] دم‌بابی چوبین.

قاپک: به‌نهمانی قاپی پا [ق] ورم فوزک پا.

قاپکزیته: گیاه‌که له‌چیشته ده‌کری [ق] نوعی سبزی آش.

قاپگر: (۱) سه‌گی که پا ده‌گزی؛ (۲) برینی له‌مروی به‌دفعه [ق] (۱) سک

گازگیر؛ (۲) کتابه از آدم موزی.

قاپگرتن: (۱) پاگرتن؛ (۲) بریتی له‌کیشنه‌نی‌هالا‌ندنی به‌خورایی؛ (۳)

ده‌جوارچیوه‌گرتن، فاب‌کردنی عه‌کس [ق] (۱) پاگرتن؛ (۲) کتابه از

ده‌دراوردن بدون سبب؛ (۳) در چهارچوب گذاشتن.

قاپو: (۱) ناومالک، نه‌وشنانه‌ی لافا و رای‌داون و خستونیه که‌نار جهم؛ (۲)

نیاز، ناناجی [ق] (۱) سیل‌آورد؛ (۲) احتیاج.

قاپسوت: (۱) فدره‌نجی؛ (۲) آلتو؛ (۳) سق‌چاره برده‌ه‌وی‌باری‌مه‌حوس.

له‌نمردیندا [ق] (۱) بالا‌پوش نمدی؛ (۲) پالتو؛ (۳) سوم برد در بازی

محبوس تخنه نرد.

قاپوچکه: (۱) ده فري زور پچوك: (۲) باروی نان بو ماست بن هملگرتن: (له كوزی كاران بر وانهو فاپوچکه له ماست داگره) «مهسهل» (۱) ظرف كوچولو: (۲) لقمه نان برای ماست برداشتن.

قاپوز: فابلوخ قاپوکه.

قاپوزه: فابوزه درخت کهنسال بوسپده.

قاپوقاچاخ: ده فر به گشني ظرف عمومأ.

قاپوقاچاغ: قاپوقاچاخ ظرف عمومأ.

قاپوقاپوز: خرت و برنی مال خرت و پرت اثاثیه

قاپوقنجا: فابو قاجاخ ظرف خانگی.

قاپوك: قاپوز سبل آورد.

قاپولکه: قاپوچکه نگا: فاپوچکه.

قاپولئه: فابی پا، گویزنگ قوزك پا.

قابه: ناخافتنی زله زلهو بنی مانا حرفهای گنده و نامفهوم.

قابهزه قه: سدری گویزنگ سروقوزك پا.

قابه كهوله: گیایه كه بو ده زمان ده شی، قه بتهران گیاهی دارویی.

قابی: (۱) درگا: (۲) رفاندی (۱) دروازه: (۲) ربود.

قاپیلک: نېخولی به نالی شت: (قاپیلکه شونی، قاپیلکه هیلکه) پوسنه توخالی.

قاپیلکه سهر: تیسکه سهر، كه لله سهر جمعده.

قاپین: رفاندن ربودن.

قاپین: قاپانی قاپ بازی.

قاپیوان: ده ركهوان: (ده وت نمى كراوه به دهه خسوسى قاپیوان/ خوی كرد به نیره تركو گوتی كیم بلم سزی) «شیخ زه» در بان.

قاپیوان: ده ركهوان در بان.

قاپیه: درگا دروازه.

قاپیه وان: ده ركهوان در بان.

قات: (۱) نهوه ننده، له نه ندازه، به رانده: (دو قات چاكه دامهوه) (۲) نهوم: (خانوه كهی دو قاته له قاتی سهرهوه دانشونه): (۳) دهست له بهرگو نوین: (۴) شنی كه به كزین دهست ناكهوی: (۵) دم، سات، كات: (نهو قاته لاو بو): (۶) مهبدانی چه نگو كابه: (۷) ناو دو نوی: (له قاتی كه وای دا بو): (۸) خاك، زهوی (۱) برابر در اندازه: (۲) اشكوب، طبقه ساختمان: (۳) دست از لباس ورخن خواب: (۴) ناپاب: (۵) هنگام: (۶) میدان: (۷) لابه: (۸) زمین، خاك.

قاتانقور: ناوی گوندبکه نام روستایی است.

قاتر: نیسنر استر، قاطر.

قاترچی: خهر به ننده چار وادار.

قاترد اشاغی: نالو بخارا، نالوچهره شه آلو بخارا.

قاتغ: سبایی لینیات.

قات قات: (۱) نم نمان، نم نم: (۲) نهوم له سهر نهوم (۱) زمین سنگی نو برتو: (۲) چند طبقه.

قاتل: (۱) ترش، مزه: (۲) بپاو کوژ (۱) ترش مزه: (۲) قاتل.

قاتم: لیک به ستنی گیاندار به هم بستن حیوانات.

قاتمه: (۱) داوموسك، هوندراو له داوموسك: (۲) پرنسكه: (۳) گلوله بدن

(۱) قانمه، دام از موی: (۲) پیرزه: (۳) گلوله نخ.

قاتمه بهن: گشته کی هوندراو له داوموسك قاتمه بند، ریسمان موبین.

قاتور: نمخندی داره را نخته الوار.

قاتورك: (۱) لقی هره ناسکی دار: (۲) لاسکی لاولاو، له ولوا كه گولی

جوان ده كا (۱) جوانه بسیار نازك درخت: (۲) لیلاب.

قاتوقر: گرانی و گیرنه كه وننی بڑبو گرانی و نابایی خواربار.

قاتوقری: خانوفر نگا: قاتوقر.

قاتوقه صاخ: نبوه نمهك خمیری كه برای نرم كردن بر دمل گذارند.

قاتولی: زویی همنار رب انار.

قاته: (۱) گولی داروجان: (۲) داسولكهی خه له: (۳) رازی: (۴) تیکولی

چه لوك (۱) خوشه كدرم: (۲) برز خوشه غله: (۳) راضی: (۴) بوسته

برنج.

قاته لیوه: سهره نای به هار كه نازه شبنكه سهری ده ریناوه، خاكه لیوه،

ناخه لیوه آغاز بهار، فصل دمیدن سبزه.

قاته ولیوه: قاته لیوه نگا: قانه لیوه.

قاتی: (۱) دهس نه كه وننی بڑبو: (۲) نیکه لاو: (۳) رازی (۱) قحط و غلا:

(۲) امبخته: (۳) خوشنود.

قاتی وقری: قاتوفر نگا: قاتوقر.

قاج: كاز، جورى داری كه لاده رزی و همینه سهوزه درخت كاج.

قاجر: گوندیكى كوردستانه به عسی كاولی كرد نام روستایی در

كردستان كه توسط بعثیان و بران شد.

قاجوج: گلبنه ی ناوخوردنهوه لیوان سفالین.

قاج: (۱) دو كلك: (۲) پا: (۳) بوزو به لهك: (۴) بهردی بازه لنین: (۵) جگ:

(۶) زه قایی، زویی: (۷) دارنکی دركاوه (۱) دم: (۲) پا: (۳) ساق: (۴)

شن بازی: (۵) قاپ، شتالنگ: (۶) برجستگی: (۷) درخت خاردار.

قاجاخ: (۱) به چكه حوشتری درساله: (۲) کاری دژی ده سنوری ده ولت:

(۳) كهستی کاری دژی ده سنوری ده ولت ده كا: (۴) مالی كه كزین و

فرونی به رانده به ده سنوری ده ولت نبه: (۵) كهستی كه له ترسی

ده ولت خوی شاردونهوه: (۶) نوراو، تار بوگ: (چه ندیكه لیمان قاجاخ

بوه): (۷) زه وه (۱) شتر بجه دوساله: (۲) كار قاجاق: (۳) کسی كه

كار خلاف قانون انجام دهد: (۴) اموال قاجاق: (۵) نحت تعقیب: (۶)

غایب شده: (۷) رهوك.

قاجاخچی: فروشباری مالی قاجاخ قاجاقچی.

قاجاغ: (۱) قاجاخ: (۲) گامبشی دوساله (۱) نگا: قاجاخ: (۲) گامبش

دوساله.

قاجان: (۱) بزوزو بن نارام: (۲) شتوقین: (۳) راکردن (۱) نارام: (۲)

ریابنده: (۳) دویدن.

قاجاندن: (۱) رفاندن: (۲) راکردن (۱) ربودن: (۲) دویدن.

قاجانی: جگین قاپ بازی.

قاجاچو: زه وینی دزاو زمین دارای نشیب و فراز كه آبیاریش دشوار

است.

قاچك: (۱) باجه‌ی حه‌بوآن له جېشنی سهر وېندا؛ (۲) خېزه‌ره؛ (۳) دؤ، كلك؛ (۴) كارگ، قارج؛ (۵) چه‌قه‌ی جاوین؛ (۶) چر بی هه‌لاشی خانو، چرووی سهر بانه‌زا که وه‌ب بوش و به‌لاش ده‌دری و قوره‌بان ده‌کری (۱) باجه؛ (۲) نگا؛ خېزه‌ره؛ (۳) دم؛ (۴) قارج؛ (۵) قندرون، نوعی سفز گیاهی؛ (۶) چوبکهای انبیره.

قاچور: پو‌شانه حه‌ساو کردن، ژماره‌ی نازه‌ل نوسین بو باج (۱) سرشماری دام به قصد اخذ مالیات.

قاچوق: که‌وجک (۱) قاشق.

قاج و قوچ: سیرمه‌خوری، شره‌خوری (۱) دله‌دزدی.

قاج و قول: لنگ‌وله‌نهر (۱) از زانو به پایین.

قاچه شرمه کنی: شمه‌به‌لاسه (۱) لگدبازی.

قاجی: (۱) تورنو؛ (۲) روه‌رو؛ (۳) پیلار، پاپوش (۱) قجی؛ (۲) روبرو؛ (۳) پای افزار.

قاچین: پاچین (۱) قجی کردن.

قاچین: (۱) بازه‌لین؛ (۲) جگین (۱) شن بازی؛ (۲) قاب بازی.

قاجبه: جنده (۱) فاحشه.

قاج: چه‌ماو، داهاتو (۱) خبیده.

قاخلی: شملی (۱) کاجیره.

قاخه: قده‌غه (۱) ممنوع.

قاد: (۱) زه‌مین، هه‌رد؛ (۲) خاک، قات (۱) زمین؛ (۲) خاک.

قاداشه‌روی: مه‌بدانی جه‌نگ (۱) میدان جنگ.

قادر: (۱) ناوی خودا؛ (۲) ناوه بو پیاوان (۱) نام خدا؛ (۲) نام مردانه.

قادرالی: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قادرمه: (۱) یله‌کان؛ (۲) نهدیوان (۱) بلکان؛ (۲) نردبان.

قادقین: نازا له شه‌زاد (۱) شجاع.

قادو: (۱) سواری ناوی قادر، ناوه بو پیاوان؛ (۲) قادقین (۱) مخفف قادر، نام مردانه؛ (۲) شجاع.

قادول: کو به‌له‌ی زارنه‌نگ، جه‌زه و کویه‌ی چی په‌نبر (۱) بستوغه.

قادی: که‌مه‌یکی زارو‌کانه (۱) نوعی بازی کودکانه.

قادی: (۱) گوره‌بان؛ (۲) مه‌بدانی کابه (۱) زمین هموار؛ (۲) میدان بازی.

قادیانه: گوندیکی له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد (۱) از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

قار: (۱) توره‌بی؛ (۲) خه‌م؛ (۳) ده‌ی فقه‌سی بان؛ (۴) جیره‌ی فقه‌بیران؛ (۵) سوکه‌له‌ناوی قادر؛ (۶) نوانا، تافت؛ (نمز قارم وی کارنی بکه‌م)؛ (۷) گوندیکه له لای سنه (۱) قهر؛ (۲) غم؛ (۳) نوعی تقسیم یا انگشنان؛ (۴) جیره‌ی روزانه فقرا؛ (۵) مخفف قادر نام مردانه؛ (۶) ناب و نواب؛ (۷) نام روستایی در سنندج.

قار: (۱) نارام، نوفره‌گرنو؛ (۲) ده‌نگی به‌روی بالدار و په‌زا؛ (۳) نانی توبین (۱) آرام؛ (۲) صدای بم برنده و گوسفند؛ (۳) با چوب یکبار به نوب بازی زدن.

قارا: نوفره، نارام؛ (ناراو قارای نه‌ما)، دوی نارا ده‌لین (۱) تسکین، آرامش.

قاراغ: که‌نار، فه‌راخ (۱) کنار، گوشه.

قازان: قاز، ده‌نگی زلی بالنده و به‌ز (۱) صدای بم برنده و گوسفند.

قازاندن: (۱) ده‌نگ به‌مرز کردنی په‌زا؛ (۲) گاره کردنی مریشک (۱) صدای گوسفند؛ (۲) صدای مرغ.

قاراقا: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قارچوک: دالگو‌شنی بی تابشت (۱) لاغر مردنی.

قارپوز: (۱) خرجه‌ی که‌بشنو، گندوره، کاله‌ک؛ (۲) سهرکلاوه‌ی لامها (۱) خر بزه؛ (۲) آباوور.

قارپوز: زوی پی‌شوه‌ی زین (۱) کوهه‌ی زین.

قارج: قاج، کوارگ، کارگ (۱) قارج.

قارچک: (۱) قارج؛ (۲) لبستانی کلنجک، پی‌شهی جوچه‌سمت (۱) قارج؛ (۲) دمنازه، دنیا‌ججه.

قارچکه‌گولانه: جو‌ری قارج که بو‌خواردن ناشی (۱) قارج سسی.

قارچکه‌مارانه: جو‌ری قارج، قارچکه‌گولانه (۱) قارج سسی.

قارخ: دوکانو‌کی سه‌وزی نیدا‌جاندن (۱) کرد سزبکاری.

قارزنگ: جانه‌ره‌یکی ناوی به‌بندبه‌نده به‌دوسه‌ره ده‌زوان (۱) خرچنگ.

قارس: (۱) توره؛ (۲) جاززا؛ (۳) دادرون بو کورت کرده‌وه؛ (۴) شارو مه‌لبه‌ندیکه له کوردستان (۱) خشمگین؛ (۲) بکر؛ (۳) بردوختن برای کوتاه کردن؛ (۴) شهر و ناحیه‌ای در کوردستان.

قارسبون: (۱) جاززبون؛ (۲) کورت بو‌نه‌وه به‌دادرون (۱) بکرشدن؛ (۲) کوتاه شدن از دوخت.

قارس کردن: (۱) جاززکردن؛ (۲) کورت کرده‌وه به‌دورمان (۱) بکر نمودن؛ (۲) کوتاه کردن به‌وسیله‌ی دوخت.

قارسه‌قول: ته‌رسه‌قول (۱) مدفوع ستور.

قارسی: زوی قیامت، زوی سه‌لا، به‌سلان (۱) روز رستاخیز.

قارغ: له‌روژدا ناربک، دوره‌ناو (۱) اتاق در روز ناربک.

قازقاز: ده‌نگی زلی بالدار (۱) قارقار برنده.

قارقاراقا: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قازقازو: زیقه‌زیق که‌را (۱) جیغ کش، جیغ جیغو.

قازقازولک: (۱) قارچوک؛ (۲) قالاو، ته‌له‌زه‌شه؛ (۳) مرو با بالدارنی که زور ده‌قبرنی؛ (۴) که‌سی که بو‌شت فروشتن هه‌را ده‌کاف (۱) لاغر مردنی؛ (۲) کلاغ؛ (۳) انسان یا مرغی که زباد جیغ می‌کشد؛ (۴) کسی که برای فروش کالا بش فریاد می‌زند.

قارقاره: له‌نه سه‌هولنی ده‌گه‌ل لا‌قاری به‌هار (۱) نکه‌های بیخ شناور در سیلاب بهاری.

قارقازه: جو‌ری چه‌رخ بز کایه‌ی منالان (۱) نوعی چرخ برای بازی بچه‌ها.

قارقومه: گیابه‌که ده‌بخون (۱) گیاهی است خوردنی.

قارم: ده توانم، له ده سم دبت [ق] می توانم، از دستم برمی آید.

قارن: ده توانن، لدهه سیان دبت [ق] می توانند، از دستشان برمی آید.

قارُن: زور به زبفه زین [ق] جیغ کش و جنجالی.

قارنا: گوندبکه له کوردستان [ق] از روستاهای کردستان.

قارانان: بننی، رزده، چکوس، چکوود، ره زیل، سه قبل [ق] خسیس.

قازنج: (۱) بهراویزی بهرگ و شمهک؛ (۲) بدنی باهوله پینج [ق] (۱) سجاف:

(۲) بند قنداق پینج.

قازنجه: (۱) قازنج: (۲) ناوی دئی به که له کوردستان [ق] (۱) نگا: قازنج: (۲)

نام دهی است.

قازنگه: شار له باری نوپین دا [ق] سر میدان توپ بازی با چوب.

قازنه: (۱) توپهراکردن: (۲) ناوی دئی به که [ق] (۱) نوعی توپ بازی: (۲)

نام دهی.

قاروت: کلافه زور [ق] کلاف نخ.

قاروچ: قاربجوك [ق] لاغر مردنی.

قاروش: گبابه که [ق] گباهی است.

قاروشاوی: جیگه به که فاروشی زور لنی رواوه [ق] «فاروش» زار.

قاروشه: گهسک له جیلکه دار، گزگ. له تول [ق] جاروی ترکه ای.

قاروشه لان: قاروشاوی [ق] «قاروش» زار.

قاروفوز: ده نگي نيکه لاری مبرو بزنی زور [ق] غوغای گلد.

قاروعهم: زور له زور لاران دال گوشت [ق] لاغر مردنی.

قارون: (۱) ناوی ده وله سه نده بکی که ونارا بوه؛ (۲) برینی له مروی زور

ده وله سه نده: (کابرا وهک نازون و فارون وابه)؛ (۳) بینه و زه مهنده؛ (۴)

زور، زه حف [ق] فارون؛ (۲) کتابه از تر و نمند بزرگ؛ (۳) بیشه و نیزار

انبوه؛ (۴) زیاد.

قارونه: (۱) گرمی مبهوی وشک؛ (۲) جانه وه ری وردی جلکی خوری خور

[ق] (۱) گرم مبهو؛ (۲) بید، حشره پشم خوار.

قاره: (۱) ده نگي هاواری په زو بالنده؛ (۲) نوپینی به دار؛ (۳) گیزی:

(قاره ی سه ری دئی) [ق] (۱) صدای بلند گو سفند و پرنده؛ (۲) نوعی

توپ بازی؛ (۳) گبجی.

قاره قاز: (۱) قاز قاز؛ (۲) ده نگي نيکرایي يه، کازه کار [ق] (۱) فار قاز؛ (۲)

صدای دسته جمعی گو سفندان.

قاره مان: (۱) باله وان؛ (۲) ناوه بو پساوان [ق] (۱) قهرمان؛ (۲) نام مردانه.

قاره مانی: گوندبکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد [ق] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قاره وانه: جوړی ده فری پچوکی مسی بو شویو نیکردن [ق] نوعی ظرف

کوچک مسی.

قاری: مروی قورعان خونین [ق] فاری قرآن.

قاری: بیری زنی فه زووت [ق] بیرون لکننه.

قاری: قاره، توپی به دار [ق] نوعی توپ بازی با چوب.

قاریت: قاربجوك [ق] لاغر مردنی.

قاریش: که مهربندی چهرمین، پشینی له جهرم، قابش [ق] کمر بند

چرمی.

قاربن: نوانبن، له ده سه هاتن [ق] نوانستن.

قاز: بالداریکی سبی زه لاهه گوشتی ده خوری سو بایی که ریکی جینی به

[ق] غاز.

قازاخ: (۱) پاک، خاوانن؛ (۲) زه ریف، په سندا؛ (۳) چه کداری ده ولت؛ (۴)

عازبه [ق] (۱) پاکیزه؛ (۲) زیبا؛ (۳) قوای نظامی دولت؛ (۴) مجرد.

قازان: (۱) بهروش؛ (۲) سو، به هره ی داوسته؛ (۳) له و گوندانه ی

کوردستانه که به عسی کاوولیان کرد [ق] (۱) دبگ، پاتیل؛ (۲) سود

نجات؛ (۳) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قازانج: به هره ی سه وده [ق] نفع معامله.

قازانج کردن: به هره گیره بنان [ق] بهره بردن.

قازانچه: به روشی جکوله [ق] دبگ مسی کوچک.

قازان قایه: گوندبکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد [ق] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قازانقولقی: ده رزی بهر کوژه [ق] فزن قفلی.

قازانقولقی: قازانقولقی [ق] فزن قفلی.

قازانگ: قازان، بهروش [ق] دبگ مسی.

قازانلی: ناوی گوندبکه له کوردستان [ق] نام روستایی است.

قازانه سه ر: (۱) دبیو خه بالی که منالی بی ده نرسینن؛ (۲) ناوی دئی به که

له کوردستان [ق] (۱) موجود خیالی برای نرساندن بچه؛ (۲) نام دهی در

کردستان.

قازاو: دو گوندی کوردستان بهم ناوه به عسی کاوولی کرده [ق] دوروستا به

این اسم در کردستان نوسط بعثیان ویران شده است.

قازافره فر: که مبه که مندالان ده بکن. کاله به کی زارو کانه [ق] نوعی بازی

کودکان.

قازقان: شوانی قاز، ناگاداری بالنده ی قاز [ق] غازبان.

قازک: مه نجه لی پچوکی فولف دار. به روشی پچوکی به ده سک [ق] دبک

کوچک دسته دار.

قازلاخ: کلا و کوژه. سو فیه فینه. بالداریکی پچوکه [ق] پرنده ای کوچک.

قازلاخی: قازلاخ [ق] نگا: قازلاخ.

قازم: بهن له کو رو، ریس له نوکه وردی بن خوری [ق] ریس از کرک.

قازمانه: جوړی نالوجه [ق] نوعی آتو.

قازمه: پاچی زه وی که ندن [ق] کلنگ زمین کنند.

قازمه کی: به ریکی پچوکی دارمازو [ق] نمری ریز ازماز وچ.

قازمه لاه: قازلاخ [ق] نگا: قازلاخ.

قازمه لاهی: قازلاخ [ق] نگا: قازلاخ.

قازهن: ده سک و گول له چه لئوک جاز [ق] دست کردن خوشه شمالی.

قازه وان: شوانی قاز [ق] غازچران.

قازی: که سنی که به پیک هیسانی ریشوینی نابنی زاده گا [ق] قاضی.

قازباخه: گبابه که نه خوری [ق] قازباغی، گیاهی است.

قازیانه: قازباخه [ق] قازباغی.

قازباوا: ناوی دو گونده له کوردستان. به کبان به عسی ویرانی کرد [ق] نام

دوروستا در کردستان که بکی را بعثیان ویران کردند.

قاز: (۱) بالداریکی ره شسه له کوتر بچو کتره گوشتی ده خوری: (۲) نهو شو شته بهردهی ده سهری نهنگوستیله ده کری، نعیم، قاش: (۳) برو: (۱) زاغ پافرما: (۲) نگین: (۳) ابرو. قازدهره: بالداری قاز: زاغ پافرما. قاز: زاروی زور گر بنوک: بجه بسبار گر بان. قاز قاز: ره نکاله، ره نگریزه، مین خوزه. بالداریکه: مرغکی است رنگارنگ. قازک: (۱) چه قتهی جاوین: (۲) جاجکه، بنیش: (۳) قهوجه، دم لیکدان: (۱) سقرینه: (۲) آدامس: (۳) بازو بسته شدن دهن ماجه خر. قازک چون: قهوجه کردن، دم لیکدانی ماکره له زیز نیره کهدا: دهان نازه بسته کردن ماجه خر وقت جفنگیری. قازو: بهزندهی قاز: زاغ پافرما. قاز: (۱) دهنگی قازو: (۲) دهنگی بهرکی نایزراوی تفنگ: (۱) صدای زاغ پافرما: (۲) صدای برش گلوله. قاز قاز: دهنگی زوری قازو: صدای زیاد زاغ پافرما. قاز: (۱) قازو: (۲) قازی چبا: (۱) زاغ پافرما: (۲) غاز وحشی. قاس: (۱) نه اندازه: (۲) دم، سات: (نهو قاس چاقنبری نه بوم): (۱) اندازه: (۲) آن، دم. قاسیه: دهنگی خوندنی که وای: صدای کبک. قاسیه قاسپ: قاسیهی له دوی بهک: صدای کبک پاپی. قاسریش: دوگوندی کوردستان بهم ناوه به عسی کاولی کردوه: دو روستا به این اسم در کوردستان توسط بعثیان ویران شده است. قاسک: لاسکی گبا، نیوان بن و گولی گبا: ساقه گیاه. قاسم: ناوی بیوانه: نام مردانه. قاسماوا: لهر گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد: روسنایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند. قاسناخ: بیوانه به کی خله بهرانهر به سی و دو کیلو: پیمانده غله برابر سی و دو کیلو. قاستاغ: قاسناخ: (قدت له بهک قاسناغه جوی کهم ناده منی هینستا له ره / سال دوازدهی مانگی سواری نابم و هر مانده) «شیخ ره زاک»: نگا: قاستاغ. قاسه: (۱) سواری ناوی قاسم: (۲) سندوقی له بولا بوباره تدا هلنگرن: (۱) مخفف نام قاسم: (۲) گاوصندوق. قاسید: مروی ره وانه کراو بوز کاریک: بیک، قاصد. قاش: (۱) بیله، که وانه، بهل رهک نیوه جه غز: (۲) برهیک له میوهی بیستان: (۳) قازی نهنگوستیله: (۴) بان بانوکه: (۱) نیم دایره: (۲) برش از میوه بالیزی، قاج: (۳) نگین: (۴) مساحقه، طبق زدن. قاشاخ: (۱) رنهک: (۲) لاسکی که نمه شامی: (۳) گیاه که له که نگر ده کا: (۱) قشو: (۲) ساقه بلال: (۳) گیاهی است شبیه کنگر. قاشاغ: رنهکی به کسم: قشو. قاشاو: قاشاغ: قشو. قاش پاشا: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد: از روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بعثیان. قاشتی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد: نام روسنایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد. قاش قاشا: لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد: روسنایی در کوردستان که بعثیان آن را ویرانی کردند. قاشقی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد: نام روسنایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد. قاشک: (۱) تیخولی دار: (۲) پرزه ی دار: (۱) پوسته درخت: (۲) الباف درخت. قاشگ: به نروک، به نرو، فرتماخه ی سمر برین: کبره زخم. قاشل: نبخول، توکل: پوسته، فشر. قاشم: گیاهکی بون خو شته: گیاهی است خوشبوی. قاشنه: جوری ماسی بوله که زردی: نوعی ماهی. قاشو: (۱) داری سه رجه ماو بو گو بازی: (۲) شه قه منبو: (۱) چوگان گوی بازی: (۲) تنه تاک. قاشوان: بازی گو بین: گوی بازی. قاشوانی: قاشوان: گوی بازی. قاشوخ: که جک: قاشق. قاشول: قاشل، تیکول: پوسته. قاشولکه: ورنگه سواله ت و جنبی بو کابدهی منالان: چینی و سرامیک و سفال شکسته که بازیچه کودکان است. قاشوله: قاشولکه: نگا: قاشولکه. قاشه: قاشنه، سور ماسی، قه شمه ماسی: نوعی ماهی. قاعیده: رنوشوین، دام و ده ستور: روش. قاعیم: توند، پنهو: محکم. قاغز: نامرزی سسی و ننهک بو خه ت دان، قاقمز: کاغذ. قاغناغ: فرچک، فرو، فریشک، زهک: آغوز. قاغز: قاغز، قاقمز: کاغذ. قاغنهک: قاغناغ: آغوز، فله. قاف: (۱) ده نسا نهوه جبه، مه تهل: (۲) خری نیسکی سهر، که لله: (۳) دهره ت: (۴) چیا به کی خه بالی: (۵) دهنگ دانی خه لک به تیکرایی: (۶) ناوی ببنیکی نهلف و ببنیکه: (۷) له جی، مناسی جی: (قه کت له قافی خوی دا یو): (۱) جیسان، معما: (۲) جمجمه: (۳) فرصت: (۴) کوه قاف: (۵) بسبیج: (۶) نام حرفی در الفبا: (۷) بجا، به مورد. قاف قلو: (۱) قاپر قاچاغی له سواله ت: (۲) برنی له حه بولی کهم قام: (۱) ظروف سفالین: (۲) کنایه از تهی مغز. قافک: (۱) نه شکوه وله ت، سواله ته شکاوا: (۲) سواله تی له قانلب دراو بوسمریان دابوشین: (۳) فابوزی ره قهو کیسه ل: (۴) کالان: (۱) سفال شکسته: (۲) سفال بام: (۳) لاک لاک پشت: (۴) نیام. قافل قهدا: قه زاو قه ده ر: قضا و قدر. قافلوک: ده فرو نامانی گلین، نیرباری له فور: ظرف سفالین. قافلله: ده سته بهک له بنیاده م و باره بهر که بیکه دهه چنه سه فله: فافلله.

قافلی: فاخلی، کاخلی، شملی ☐ کاجیره.

قافو: ناومالك ☐ سیل آورده.

قافو: قافو ☐ سیل آورده.

قافیه: باشلی شبر ☐ قافیه.

قاف: پُشوی دار ☐ یوسیده درخت که افروزنه سنگ جخمانی شود.

قافو: (۱) لاسکه گیای ناوبه تال؛ (۲) ناومالك، قافو ☐ (۱) ساقه گیاه

میان نهی؛ (۲) سیل آورده.

قافهرهش: جورئی که دور ☐ نوعی کدو.

قاق: (۱) زوها، وشک، زُر؛ (۲) گوشنی که بو زستان وشک و خوی کراوه ☐

(۱) خشک؛ (۲) گوشت خشکیده.

قاقا: (۱) حبلکه ی بیکه نین، نر بیه؛ (۲) نازناوی براگه وره؛ (۳) شنی خوش

له زسانی بچو کاند ☐ (۱) هرر خنده، فهقه؛ (۲) برادر بزرگ؛ (۳)

خوردنی لذیذ درگوبش کودکان.

قاقبو: دهنگی خویندنی که، دهنگی زهره ☐ صدای کبک.

قاقبین: خویندنی که ☐ خواندن کبک.

قافز: (۱) زهونئی که گیای لئی نازویی؛ (۲) برینی له بنهاده می رزد ☐ (۱)

زمینی که گیاه نروپاند، لم بززع؛ (۲) کتابه از خسیس.

قافرهش: جورئی کوله که ☐ نوعی کدو.

قاقز: فاغز ☐ کاغذ.

قافو: قازو ☐ زاغ یا قمرز.

قافل: (۱) تیکولی هبلکه؛ (۲) بنی گیابه که ده بخون ☐ (۱) پوسته نخم

برنده؛ (۲) بیخ گیاهی است خوردنی.

قافلرک: که لله سمر، قاف، قهحف ☐ ججمه.

قافله جنوکه: شهینانوکی وشک ☐ پوسته حلزون.

قافله سوننه: دوشه کوله ی سمری عه بالان ☐ بالشنک سر حمال.

قافله سوننه: قافله سوننه ☐ بالشنک سر حمال.

قاقم: جانهوریکه له نبره ی سموره و سنجاوره گدل گیاره نگ ده گوزئی ☐

قاقم.

قاقمه: داری همدولار داری بشنی نامان ☐ چوبهای عمودی دیوار

جویی.

قاقوله: بهری گیابه که بو درمان ده بنی ☐ ثمر گیاهی است که مصرف

طبی دارد، فاقله.

قاقوم: قاقم ☐ قاقم.

قاقه: (۱) براگه وره به زسانی مثالان؛ (۲) خواردنی شیرین به شیوه ی

بچوکان؛ (۳) سورنچکه، فورقوراکه؛ (دهستی ده بینه قافه ی نابو

ده بختکانند) ☐ (۱) برادر بزرگ به زبان کودکانه؛ (۲) شیرینی در

گوبش بچگانه؛ (۳) بیخ گلو، سرخنای.

قاقهز: فاغز ☐ کاغذ.

قافه زین: کابه به بهزی پاسور کردن ☐ بازی با ورق.

قافی: دالگوشت و لاوازی کورته بال ☐ لاغر کوناه قد.

قاقیشک: قازو ☐ زاغچه.

قاقیلوک: نخسته ساف، ده زوی له سمر مقه بیا هه لکراو ☐ گلوله نخ.

قاقیله: قاقی ☐ لاغر کوناه قد.

قاقهز: فاغز ☐ کاغذ.

قال: (۱) دهه جاویک بنیشت؛ (۲) چه قه چه بنی؛ (۳) باس، دوران؛ (۴) نیخول و

پرزهی دار؛ (۵) دهنگ و باسی ناو خه لک ☐ (۱) مقدار سقز به اندازه بک

بار جو بدن؛ (۲) جنجال، هباهو؛ (۳) بحث، گفتار؛ (۴) قشر و الیاف

درخت؛ (۵) شابعه.

قال: (۱) ناواوه؛ (۲) له کارده رهسانگ، راهانو له کار؛ (۳) تهجره بهدبنو له

زیاندا؛ (۴) جهف جهف؛ (۵) پُش، جبلکه؛ (قرش و قال)؛ (۶) باس،

بهحس ☐ (۱) گداخنه، تفنه؛ (۲) کارآمد؛ (۳) تجر بهدیده در زندگی؛ (۴)

جنجال؛ (۵) خاشاک؛ (۶) بحث.

قالا: گویند که له کوردستان یه عسی ویرانی کرد ☐ از روسناهای ویران

شده کوردستان توسط بعشان.

قالاخ: (۱) دوهوی وشکمه بوگ، ته پاله؛ (۲) قهله زه شه ☐ (۱) ناپاله

خشک؛ (۲) کلاغ سیاه.

قالاخدان: دوهولان ☐ انبار ناپاله.

قالاخی: پارچه به کی ره شه، مادام ☐ نوعی پارچه مشکی.

قالاخی پُش: ره شیویش، برینی له تازه دار ☐ مشکی پُش، کتابه از

عزادار.

قالاس: گوزله بان کونده ی بچوک بو ناو ☐ طرف کوچک مخصوص

نگهداری آب.

قالاغ: ته پاله، قالاخ ☐ ناپاله خشک.

قالاغدان: فالاخدان ☐ انبار تاپاله.

قالان: شیر باهی ☐ شیر بیا.

قالاو: فدهله زه شه ☐ کلاغ سیاه.

قالاوبازوله: قشقه زه، قهله باجکه، فلسفه له ☐ زاغچه.

قالاوه بوئینه: فدهله سابوئی ☐ کلاغ خاکستری رنگ.

قالایی: کاتزابه کی نهرمی سببه مسی بی سبی ده که نهوه، فه لایی ☐ قلع،

ارزیز.

قالب: (۱) شتی که کاتزای ناویای تی ده ریزن؛ (۲) جهسنه، لهش، بهدهن؛

(۳) ژماره بو دازواوی نونده وه بوگ؛ (قالبه ساون، قالبه بهفر)؛ (۴)

قونسو، ده فر بو نست تباد فروشنن؛ (قالیه شه مجه) ☐ (۱) قالب

ریخته گری؛ (۲) تن، بدن؛ (۳) واحد شمارش اشیاء در قالب ریخته؛ (۴)

قوطی، جعبه بسته بندی.

قالب: (۱) قالب؛ (۲) زهونئی که بو جه لستوک چاندن راست کراوه ☐ (۱)

نگا؛ قالب؛ (۲) زمین آماده برای شالی.

قالبون: (۱) توانمه له سمر ناگر؛ (۲) کارامه بون؛ (۳) تهجره بهدبن له

زیاندا ☐ (۱) ذوب شدن بر آتش؛ (۲) کارآمد شدن؛ (۳) نجر بهدبدن در

زندگی.

قالتاخ: (۱) داری که له زین دا ده کار کراوه؛ (۲) برینی له پیری

له کار که فنگ ☐ (۱) قلناق، جوب داخل زین؛ (۲) کتابه از پیر فوتوت

وازار افناده.

قالتاغ: قالتاخ ☐ نگا؛ قالتاخ.

قالچغ: داسوکه‌ی گولنی وشکی خه له [۱] پرز خوشه غلّه خشک.
قالدرمه: قادرمه [۱] نگا: قادرمه.

قالس: (۱) جاززه قارس؛ (۲) نوره [۱] پکر؛ (۲) خشمناک.
قالشت: (۱) نیکولی دار؛ (۲) تهلشه‌دار، نمازش [۱] پوست درخت؛ (۲) تکه شکسته از درخت.

قالک: (۱) فاشیل؛ (۲) قونوی چکوله؛ (۳) قاپوره فبنه‌ک؛ (۴) قالب [۱] پوسته؛ (۲) قوطی کوچک؛ (۳) پوکه؛ (۴) نگا: قالب.
قالماسک: بهره فانی، توجیه فانی، که‌هنیک [۱] فلاخن.
قالماسکه: قالماسک [۱] فلاخن.

قالمه‌قال: جه‌قه‌هره‌را [۱] جنجال و هباهو.
قالمه‌قالم: قالمه‌قال [۱] جنجال و هباهو.
قالنگ: داری سه‌رخوار بو‌میوه‌چنین [۱] جوب سرخمیده دواز برای میوه‌چینی.

قالنی: عهره‌بانه‌ی لمدار [۱] اراهه‌ی جویی.
قالو: ناوی چند دئی به‌که [۱] نام چند روسنا.
قالو: به‌ردیان خشنی له‌سه‌ر ناگر دانراو له‌بانی سبیل بو‌نان‌پیزان [۱] خشت با سنگ برآتش به‌جای ساج.

قالوج: جوزی داسی پجوك [۱] نوعی داس کوچک.
قالوچه: جان‌ه‌ریکه‌ی جکوله‌ی رهن جه‌تد جوړه بالئشی هه‌به تیره‌به‌کیان ریخ‌گرموله‌د، کاو پالی ده‌دا، کیزک [۱] سوسک.
قالور: (۱) سافه‌ته‌گیای وشکی نه‌ستوری ناویه‌تال. قافو؛ (۲) تیسکی لولاک [۱] سافه گیاه خشک کاوک؛ (۲) استخوان ساق.

قالوره: فالوره ساقه‌ته‌گیای ناوه‌روک‌خالنی [۱] ساقه‌گیاه کاوک.
قالوز: داروکه‌یه‌ته له نه‌له‌که‌ورشتک‌دا [۱] چوبکی در نله‌خرگوش.
قالوس: ناوی هه‌وا به‌کی گورانبه [۱] نام آهنکی است.

قالون: سه‌ببلی کلک‌دیز [۱] چپق دسته‌دراز.
قالونچه: قالوچه [۱] سوسک.
قاله: (۱) باره‌ی بز؛ (۲) سوکه‌له‌ناوی قادر [۱] صدای بلندبز؛ (۲) مخفف فادر.

قاله: چه‌قه، هه‌را [۱] جنجال و هباهو.
قاله‌قال: جه‌قه‌هره‌را [۱] زور [۱] جنجال و غوغای زیاد.
قاله‌قتنگ: باسکلاو، کلادین [۱] پیل گوشک، برگ ریواس.
قاله‌ک: تاویاوه‌ی زیز و زیزو [۱] گذاخته‌زر و سیم.

قالهن: سنور، نه‌سنور، فه‌به، به‌گرتک [۱] سبتر.
قالی: (۱) کارامه‌یی؛ (۲) مافوره [۱] مهارت؛ (۲) قالی، فرش.
قالی‌جو: دوگوندی کوردستان بهم ناوه به‌عسی کاولی کرده [۱] دوروسنا به این اسم در کوردستان نوسط به‌تبان ویران شده است.

قالیچه: مافوری پجوك [۱] قالیچه.
قالیچه: قالیچه [۱] قالیچه.

قام: (۱) گورانی؛ (۲) نالی، [۱] ناکار؛ (۴) بلندایی بالای بنیاده‌م؛ (۵) ده‌رفه‌ت؛ (۶) وزه، هیزو توانسا؛ (۷) له‌بجیم و ته‌حرا وه‌ک به‌ک [۱] ترانسه، آهنگ؛ (۲) طرف؛ (۳) روئ؛ (۴) بلندی قامت انسان؛ (۵)

فرصت؛ (۶) توان؛ (۷) شباهت.
قامبیز: گورانی بیز [۱] ترانه‌خوان.

قامج: ده‌رفه‌نی وه‌ده‌ست که‌وتن [۱] فرصت دسترسی.
قامجور: سدرزمیری مالآت بو‌مالیات [۱] سرشماری دام برای اخذ مالیات.

قامجورچی: پوسانه‌وه‌رگر بو‌ده‌ولت [۱] مالیات بگیر.
قامچی: (۱) نازبانه، شه‌لاخ؛ (۲) گورانی‌زان [۱] نازبانه؛ (۲) ماهر در ترانه‌خوانی.
قامخوش: (۱) که‌سن بان شتی که به‌سانایی ده‌سه‌وی؛ (۲) ره‌وتت باش و په‌سند [۱] آسان‌باب، سهل‌الوصول؛ (۲) دارای اخلاق نیکو.

قامز: نه‌و نه‌به‌زراقه که ده‌کرته‌ته‌قلم [۱] نوعی نی باربک که از آن فلم سازند.
قامک: (۱) نه‌نگوست، نبل، نلی؛ (۲) گه‌ی نبل؛ (۳) چه‌ندداری به‌په‌نجه‌ره ده‌چهرخی گاریدا [۱] انگشت؛ (۲) بند انگشت؛ (۳) پره‌های چرخ کاری.

قامکرن: بیوانی دیززایی و فولایی [۱] اندازه‌گیری طول و عمق.
قامکه‌وانه: نه‌و چه‌رمه‌ی که قامکی تی ده‌کن بو‌دروینه‌یان کاری‌تر [۱] انگشتانه‌چرمی.

قام‌ته‌خوش: ناپه‌سند، روگرژ، نه‌گونجاو [۱] ناباب در دوستی.
قاموس: فره‌ه‌نگ، وشه‌دان [۱] لغتنامه.
قاموش: چیتک [۱] تی.

قاموقلافه‌ت: به‌ژن زراوی جوان چاک [۱] زیبای باربک اندام.
قامیش: (۱) جینک؛ (۲) گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نی؛ (۲) نام روسنایی در کوردستان که توسط به‌تبان ویران شد.
قامیشان: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در کوردستان که توسط به‌تبان ویران شد.

قامیش به‌ند: چبغی له قامبش [۱] چبغ ازنی.
قامیشلی: ناوچه‌و شارنکه له کوردستان [۱] منطقه‌و شهری در کوردستان.
قامیشه: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولبان کرد [۱] روسنایی در کوردستان که به‌تبان آن را ویران کردند.

قامیشه‌لان: سوننی که زوری قامیش لی زواوه [۱] نيزار.
قامیشه‌لین: قامیشه‌لان [۱] نيزار.
قامیشی‌پاشا: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در کوردستان که توسط به‌تبان ویران شد.

قان: (۱) ده‌رفه‌ت بو‌دوباره‌بازی کردن؛ (قائم بده نهم جاره‌ش)؛ (۲) خوین‌بایی؛ (۳) نوری ناویوک؛ (۴) خالی ره‌نیشان [۱] مهلت بازی به‌بازنده؛ (۲) خوینها؛ (۳) نرب‌پوکیده؛ (۴) خال صورت.
قاناو: دیززایی باغ [۱] جوی آبیاری باغ.

قانتز: ئیسز، فانر [۱] اسز.

قانتیره: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در کوردستان که توسط به‌تبان ویران شد.

قانچ: باش، به‌دل [۱] خوب، پسند.
 قانجاز: به‌هره، سود، قازانچ [۱] سود.
 قانچه: سوانه، سوانگه [۱] لبه بام.
 قانج: رازی [۱] قانج.
 قانن: کولین؛ (عمرزه که می‌هفتاند) [۱] کندن.
 قانده‌لیک: ده‌فری روون‌ماستی به‌رده‌سنان [۱] ظرف وردست در آشپزخانه.
 قانزاج: قازانچ [۱] سود.
 قانع: قانع [۱] قانع.
 قانک: قنلماسک، قوچه‌کانی، به‌ره‌فانی [۱] فلاخن.
 قانگ: (۱) دوکمه‌ل، دو؛ (۲) نهم‌سپه‌ن‌ده‌ر؛ (۳) قان، ده‌رفعت بو دوباره بازی کردن؛ (۴) نربی ناویوک؛ (۵) ده‌نگی خوندنی دورنا [۱] (۱) دود؛ (۲) گیاه اسپند؛ (۳) مهلت به بازبگر بازنده؛ (۴) ترب پوکیده؛ (۵) صدای خواندن درنا.
 قانگ‌دان: (۱) به دوکمه‌ل ده‌رکردن؛ (۲) موله‌نی دوباره‌دان به بازی کمر [۱] (۱) با دود بیرون کردن؛ (۲) مهلت دوباره به بازیگر.
 قانگله: کومه‌له‌به‌نی که له نیوان فامکی گه‌وره و نوت‌دها هه‌ل ده‌کری [۱] کلاف نخ برهم پیچیده دریمان دو انگشت باز.
 قانگله‌سویته: فاقله‌سونه [۱] نگا؛ فاقله‌سونه.
 قانگه: (۱) خه‌نده‌کی بناسغهی خانو؛ (۲) سه‌بیلگی کلک‌دریز [۱] (۱) شالوده، اساس؛ (۲) چیق دسته‌دران.
 قانگه‌لاش: بته‌که‌نگری وشکی بایرده [۱] بته‌کنگر خشک بایرده.
 قانگه‌لاشک: قانگه‌لاش [۱] نگا؛ قانگه‌لاش.
 قانگه‌له: قانگله [۱] نگا؛ قانگله.
 قانئون: (۱) ری و شوینی ناو کومه‌ل؛ (۲) نامرازنگی موسیفا [۱] (۱) قانون؛ (۲) از آلات موسیقی.
 قانه: (۱) دبر‌اوه‌زه؛ (۲) نوبی قوماش له توپه‌قوماش‌دا؛ (۳) گزی پیوان [۱] (۱) بوب ناکسان؛ (۲) لابه‌های پارچه در نوب پارچه؛ (۳) زرع قماش پیمایی.
 قانه‌قدی: ختوکه [۱] غلغلك.
 قانه‌قدیکه: ختوکه [۱] غلغلك.
 قانه‌قدلیکه: ختوکه [۱] غلغلك.
 قانه‌میو: دبر‌اوه‌زه [۱] خوب ناکسان.
 قانی: په‌له، له‌ککه [۱] لکه.
 قانبیک: شتی که نه‌بجان، چه‌ققه، چاچک [۱] جو بدنی، مانند آدامس و غیره.
 قاو: (۱) بوشوی دار؛ (۲) ده‌نگی به‌رز؛ (۳) نیشاعه، خه‌به‌ری که ده‌ناو چه‌شامات‌دا بلاو بوته‌وه؛ (۴) شپ، شق؛ (۵) ده‌فری شوتی‌کردن، قاپ؛ (۶) پاژنه‌ی نهنگ، قونداخ؛ (۷) شه‌فاو [۱] (۱) پده؛ (۲) صدای بلند؛ (۳) شابعه؛ (۴) نپا؛ (۵) ظرف غذاخوری؛ (۶) پاشنه‌ن‌فنگ؛ (۷) گام.
 قاوت: ناردی ده‌خلنی برزاو [۱] فاووت.

قاوتان‌دن: ده‌رکردن به‌گوزه و همراوه [۱] بیرون راندن با صدا و جنجال.
 قارخ: (۱) قاقل؛ (۲) قاپوز [۱] (۱) بوسته نخم پرنده؛ (۲) پوکه.
 قاوداخستن: نیشاعه بلاو‌کردنه‌وه [۱] شابعه بر اکتی.
 قاوداکه‌وتن: ده‌نگو، نیشاعه بلاو بوته‌وه [۱] شابعه پراکنده شدن.
 قاودان: (۱) ده‌رکردن به‌ه‌راه‌ه‌را؛ (۲) شتی نی‌ه‌لدان [۱] (۱) هو کردن؛ (۲) نیبازدن.
 قاور: قاپوز [۱] پوکه.
 قاورمه: گوشنی سوره‌وه کراوی ده‌ناوده‌فرخراوی هه‌ل‌گبراو [۱] فرمه.
 قاورمه‌سوزی: خورشنی گوشت و سه‌وزی [۱] قرمه‌سبزی.
 قاوش: شوینی نوستی به‌کومه‌ل [۱] خوابگاه دسته‌جمعی.
 قاوشان: ناوچه‌به‌که له کوردستان [۱] ناحیه‌ای در کردستان.
 قاوغ: قاپوز [۱] پوکه.
 قاوکردن: (۱) بانگ کردن؛ (۲) به چه‌قه‌وه همرا وه‌ده‌رنان [۱] (۱) صدازدن؛ (۲) با سرو صدازاندن، هو کردن.
 قاوکول: جوژی نهنگی باژنه‌کورت [۱] نوعی نهنگ.
 قاوله‌مه: (۱) قابلمه؛ (۲) برینی له خوراکی که ده‌به‌ن له ده‌شت ده‌بخون [۱] (۱) قابلمه؛ (۲) کتابه‌از غذای پیک نیک.
 قاون: (۱) قاوغ؛ (۲) گندوره، کاله‌ک، قاپوز [۱] (۱) پوکه؛ (۲) خر بزه.
 قاووت: نوشی ریوار، نیشی سه‌فهر [۱] نوشته راه.
 قاووقربشک: زه‌نازه‌نا [۱] هممه و جنجال.
 قاووقو: قاووقربشک [۱] هممه و جنجال.
 قاووقیز: قاووقربشک [۱] هممه و جنجال.
 قاوه: به‌ری داریکه له ده‌نکه جو درشت‌تر به ره‌نگی زه‌بنوینی بوی ده‌ده‌ن و ده‌به‌ارن و له ناودا ده‌یکولین و ده‌بخونه‌وه داره‌که‌ی له به‌مه‌ن و چه‌به‌شوه به‌رازیل ده‌روزی [۱] قهوه.
 قاوه‌بریژ: ده‌فری قاوه‌نیدا‌برزاندن [۱] ظرف قهوه بودادن.
 قاوه‌تون: (۱) تاشت؛ (۲) تاشنی [۱] (۱) چاشت؛ (۲) صبحانه.
 قاوه‌تی: (۱) قاوه‌نوں؛ (۲) فراوین [۱] (۱) صبحانه؛ (۲) ناهار.
 قاوه‌جاغ: نفاک، کوانو [۱] اجاق.
 قاوه‌جوش: ده‌لله، ده‌فری قاوه‌تیدا‌کولاندن [۱] قهوه جوش.
 قاوه‌چی: (۱) که‌سی که پیشه‌ی قاوه‌ساز‌کردنه؛ (۲) جابچی [۱] (۱) قهوه‌چی؛ (۲) جای‌پز، جابچی.
 قاوه‌خانه: (۱) دوکانی قاوه‌ی کولاو فروشتن؛ (۲) دوکانی جای لندراو فروشتن [۱] (۱) قهوه‌خانه؛ (۲) جابخانه.
 قاوه‌سینی: سینی پچوک [۱] سینی کوچک.
 قاوه‌قاو: زه‌نازه‌نا [۱] سرو صدا، هممه.
 قاوه‌لستی: (۱) نیوانی به‌یانی و نیمه‌زه؛ (۲) نانی به‌بانی، تاشت [۱] (۱) چاشت‌هنگام؛ (۲) صبحانه.
 قاوه‌لشی‌کردن: نانی به‌بانی خواردن [۱] صبحانه‌خوردن.
 قاوه‌یی: ره‌شی نامال سور [۱] رنگ قهوه‌ای.
 قاویت: قاوت [۱] قاووت.
 قاویج: جاوینه‌وه‌ی په‌لخور [۱] نشخوان

قاویر: کمه، کمه بی، که لله بیزنگ و هیلهك [۱] چنبر غربال و الك.

قاویش: (۱) قاویج: (۲) چهرمی ده باغ دراوی ره نگ کراو [۱] (۱) نشخوار: (۲) نوعی چرم.

قاهیم: په بت، خوگر، قایم [۱] محکم.

قای: وشه ی برسیار، نهی جون؟، که او بو؟، که او به؟ [۱] پس چطور؟ قایخ: به لهم، لوتکه [۱] قایق.

قایخه وان: به لهم نازو [۱] قایقران.

قایخ: قایخ [۱] قایق.

قایغهمان: قایغهمان [۱] قایقران.

قایش: (۱) چهرمی ره نگ کراو: (۲) نالقه چهرمی که هه و جازو نبرلیك ده به سنئ: (۳) کیشمو هه رای ناحه زانه [۱] (۱) چرم وزنی زده: (۲) رابط میان خیش و بوغ: (۳) دادوقال.

قایل: رازی [۱] راضی.

قایل کردن: (۱) هینسانه زه دابه: (۲) ناوکردن [۱] (۱) راضی کردن: (۲) آماده کردن برای ازدواج.

قایل کرن: قایل کردن [۱] نگا: قایل کردن.

قایم: (۱) قاعیم، نونده، پنهان: (۲) شاراه: (۳) ماله کم له شوینی قایم کرد [۱] (۱) محکم: (۲) پنهان شده.

قایم سنجه: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که نوسط بعثمان و بران شد.

قایمکار: به مشور [۱] مدبتر.

قایمکاری: مشور خواردن له کهل و پهل و بژیو [۱] محکم کاری.

قایم کردن: (۱) نوندر کردن، بته و کردن: (۲) داخستن بو ده رلو په نجه ره و قفل: (۳) شارده نوه [۱] (۱) سفت و محکم کردن: (۲) بسن در و قفل و...: (۳) پنهان کردن.

قایمه: (۱) دار به سستی داره منو: (۲) شیراه بو روزی خوی: (۳) نه دوران و نه بیره نوره له دامه دا: (۴) پنهوه، نونده [۱] (۱) دار به ست ناک: (۲) نهفته برای روز مبادا: (۳) نتیجه مساوی در بازی داما: (۴) محکم است.

قایمه کاری: قایمکاری [۱] محکم کاری.

قایمی: توندی، پنهوی [۱] اسنواری، سفتی.

قاینجه: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که نوسط بعثمان و بران شد.

قایه: په ناگا، نه نوا [۱] پناهگاه.

قایهخ: به لهم، لوتکه [۱] قاین.

قایهر: سوکه ناوی قادر [۱] مخفف نام قادر.

قبرآخ: ناو بزی، نهوی دوکس له سه ره مه به سنئ پیکدینئ [۱] سبانچی.

قبول: بزی رازی [۱] قبول.

قبولنی: (۱) شوی برنجی نه بالبو روا، پلوی بی بالافسنن: (۲) بانگ هبشتنی خه لک [۱] (۱) دم بخت: (۲) مهمانی.

قبه قب: دهنگی خوندنی که، دهنگی بانگ کردنی زه ره ز [۱] صدای خواندن کبک.

قب: بی دهنگی، ده گهل قر لیزن: (قر و قب) [۱] خاموشی، بی صدایی.

قت: (۱) فت، ده راویشن له زیز: (۲) که موسکه، تو زقال، بیجهك [۱] (۱) حذف: (۲) بسبار اندک.

قتاوا: (۱) په راو، کئیب، کدیب: (۲) درزخوینی فیرگه [۱] (۱) کتاب: (۲) شاگرد مدرسه.

قتاوخان: (۱) عه ماری په راوان: (۲) فیرگه [۱] (۱) کتابخانه: (۲) آموزشگاه، فناوخانه: فناوخان [۱] نگا: فناوخان.

قتاوی: زاروکی فیرگه [۱] شاگرد دبستان.

قتک: (۱) کورکور، فعتی: (۲) جوړی خه یار [۱] (۱) برنده سنگخواره: (۲) نوعی خیار.

قتلاب: که فوت، که فوت، که بوت، داریکی لیره واری سه خنه [۱] نوعی چوب محکم.

قتوت: (۱) داگیر: (۲) داگیر کردن [۱] (۱) غضب: (۲) غضب کردن.

قت وقت: جرت و فرت [۱] جنب و جوش دائمی.

قتی: نروزی، جه مبله [۱] خیار چمبر.

قجی: گیاهه که بو ده زمان ده سنی، بی مر بشکه [۱] گیاهی است دارویی.

قجیواو: ناوی گوندبکه له لای مه هاباد [۱] نام روستایی است.

قجیلک: قامکه نونه [۱] انگشت کوچک.

قجیله: (۱) قجی: (۲) جوړی کلو [۱] (۱) نگا: قجی: (۲) نوعی ملخ.

قج: (۱) فرزه ناوی میوینه، اوت: (۲) نه زنو: (۳) بو زو به لک: (۴) ددان گر، که سنی که لبوی کورته و ددانی دباره: (۵) له سه ره هست [۱] (۱) دختر: (۲) زانو: (۳) ساق پا: (۴) تنخص دندان آشکاره: (۵) ح...س.

قجقچانندن: جو فاندنی زون، هه لکزاندنی دوگ [۱] گداختن روغن با دُبه برآتش.

قجک: بجوک، چکولوک، بیجه که لانه، بوچکه له [۱] کوچولو.

قخ: وشه به که به منالی ده لئین وانا: پس [۱] کلمه تحذیر بجه بمعنی بلید، اخ.

قخخه: قخ [۱] نگا: قخ.

قخه: قخ [۱] نگا: قخ.

قذ: دهنگی مریشک بو بانگ کردنی جوچکه [۱] صدای مرغ. قذقد.

قذقد: فدی له سه ره بهك [۱] قذقد مرغ.

قذقدانک: خنوکه [۱] غلغلک.

قذوش: به دودم، بی رهش. شوم [۱] نحس، شوم.

قذوشی: ناکارو کرده ی قذوش [۱] شومی، بدقدمی.

قذوم: هیزی نه زنو: (ل نرسا قدوم لی شکا) [۱] نای راه رفتن. قدرت حرکت.

قدیک: لانه نگ، خه مهار [۱] دلنگ.

قدبکه: خنوکه [۱] غلغلک.

قدیلکانی: خنوکه [۱] غلغلک.

قدیلکه: خنوکه [۱] غلغلک.

قدبله: خنوکه [۱] غلغلک.

قر: (۱) ناسه وار برانه وه، مردنی هموانی: (۲) خوبس، خوس: (۳) سه رما: (۲) بندهنگی: (قر و قب): (۵) دهنگی زلی بالدار: (نهقر نهقر): (۶) ناز.

ده گهل نیمقر ده گونری؛ (قرؤ نیمقر ده کا) [۱] مرگ همه گیر؛ (۲) پز،
 سرماریزه؛ (۳) سرما؛ (۴) خاموش؛ (۵) صدای بم برنده؛ (۶) ناز.
 قراج: قافز، زوی روئن [۱] زمین لخت از گیاه، لم بزوع.
 قراخ: فہراخ، کہ نار [۱] کنار.
 قرارک: فالاو [۱] کلاغ.
 قرأش: (۱) فاش له میوه؛ (۲) لمت، پارچه [۱] فاج، برش از میوه؛ (۲)
 باره.
 قرأش قرأش: لمت لمت، پارچه پارچه [۱] باره باره.
 قرأف: خوسار، سیخوار [۱] سرماریزه، پز.
 قرأفر: زه نازہ نا [۱] سروصدا.
 قرأک: قالاو، فالأخ [۱] غراب، کلاغ.
 قرأکه: کاسه له شبنکه، مه لیکي که سکه [۱] برنده سیزقبا.
 قرأل: باتشا [۱] بادشاه.
 قرالی: گوندبکی کوردسنانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 قرالی: گویزی گنخاوی نیکول نر بنجاو به داووه [۱] گردوی فاسد شده
 خشکیده بر درخت.
 قرام: گیاه که برزی ده هونتهوه [۱] گیاهی البافی.
 قران: (۱) فر کردن، مردی به کومه ل؛ (۲) ده نگي قالاو؛ (۳) باره به کی نیران
 به رانهری بیست شایبی [۱] مرگ ومیر؛ (۲) آواز کلاغ؛ (۳) واحدبول،
 قران.
 قراندن: (۱) خویندنی قالاو؛ (۲) برتی له نوخشانهای خراب لیدان؛ (۳)
 ناوکردنه سه هول [۱] فارقارکردن کلاغ؛ (۲) فال بد زدن؛ (۳)
 منجمد کردن.
 قرانگه: جینگه یقه، شوینی خه نهر [۱] مهلکه.
 قرانن: قراندن [۱] نگا: قراندن.
 قرباق: بوق، بهی [۱] قورباغه.
 قرپوز: سه روزیش نیکه لاو له موی سبی و رهش [۱] مو جوگندمی.
 قرپوق: قرباق، بوق، بهی [۱] قورباغه.
 قرپسون: (۱) تیکر امردن؛ (۲) خنکان به یوی گمن بان دوکهل [۱] مرگ
 همگانی؛ (۲) خفگی از بوی بد با دود.
 قرپیجه: گیاه کی ده شنی به [۱] گیاهی است صحرائی.
 قرپ: (۱) ده نگي که له نیری له گه رودی؛ (۲) نالان؛ (۳) له ناوچون؛ (۴)
 برین به بهک نهور لیدان؛ (۵) پمرانون؛ (۶) ده سکه نه؛ (۷) بره داریک؛ (۸)
 برینداکسردن؛ (قرپاندی و جو) [۱] آروغ؛ (۲) تاراج؛ (۳) از بین
 رفتن؛ (۴) قطع با یک ضربه؛ (۵) هرس؛ (۶) درو بادست؛ (۷) دسته ای
 هیزم؛ (۸) قاپیدن.
 قرپال: جلکی رزیوی هه لاهه لا بوی خیر پیوه نه ماگ، فہربال [۱] لباس
 مندرس.
 قرپاندن: (۱) پمرانون، داپاچین؛ (۲) بریندا کردن [۱] هرس کردن؛ (۲)
 قاپیدن.
 قرپک: قرپوک [۱] نگا: قرپوک.

قرپنه: چکولہی خره که، خرین [۱] کوچولوی جانی، نیل.
 قرپو: خویری و بینکاره [۱] بینکاره و لنگرد.
 قرپوک: (۱) قرپو؛ (۲) وشک هه لا توی میوز؛ (۳) ہی ترخ، نه باغ [۱] نگا؛
 قرپو؛ (۲) میوز خشکیده؛ (۳) بنجل.
 قرپوک: (۱) قرپاق؛ (۲) قرپوک [۱] فورباغه؛ (۲) نگا: قرپوک.
 قرپول: (۱) نه باغ؛ (۲) میوزی وشک هه لا تو [۱] بنجل؛ (۲) میوز
 خشکیده.
 قرپه: (۱) ده نگ که گه روهاتن له نیری، قورفینه؛ (۲) ده نگي شکانی نیرنگ
 [۱] آروغ؛ (۲) صدای شکستن هیزم.
 قرپین: ده نگي شکانی نیرنگ، فر به [۱] صدای شکستن هیزم.
 قرپین وهربون: قرپون [۱] به مرگ عمومی مینلا شدن.
 قرت: (۱) ناخر باز له شتی؛ (هموی خوارد قرتی لی بری)؛ (۲) بنباده می
 جلف و بلخ؛ (۳) ده نگي مریشک، قد؛ (۳) ده نگي به ددان لمت کردن؛
 (به نه که م فرناند، توئم فرناند) [۱] قسمت آخر، آخرین موجودی؛
 (۲) هرزه، قرتی؛ (۳) صدای مرغ، فد؛ (۴) صدای شکستن و گسستن با
 دندان.
 قرتال: تریان [۱] سید میوه جینی.
 قرتاله: فرنال [۱] سید میوه جینی.
 قرتان: (۱) پسان به ددان و نونو؛ (۲) نروکان به ددان [۱] گسسته شدن
 با دندان و قبیجی؛ (۲) شکسته شدن نخمه با دندان.
 قرتاندن: (۱) به ددان با نونو لمت کردن؛ (۲) نروکاندن [۱] با دندان با
 قبیجی قطع کردن؛ (۲) شکستن تخمه با دندان.
 قرتانن: قرتاندن [۱] نگا: قرتاندن.
 قرتک: (۱) دل نیکه ل هانن؛ (۲) بونی ناخونسی گران؛ (۳) دوامین باز [۱]
 دل بهم آمدن؛ (۲) بوی نند گند؛ (۳) آخرین جزء از خوراک و...
 قرت کردن: خشت کردن، زیک برین؛ (به رجوکه می به فہجی قرت کرد)
 [۱] صاف و راست بریدن.
 قرتکه: قرت، دوامین باز [۱] آخرین جزء.
 قرتوم: (۱) بپلی فیل؛ (۲) داسی دریز، مه له غان [۱] خرطوم؛ (۲) داس
 بلند.
 قرتماخه: (۱) تویر؛ (۲) پتروک [۱] یرده نازک روی شیر و ماست؛ (۲)
 خشک ریش زخم.
 قرتماغه: قرتماخه [۱] نگا: قرتماخه.
 قرتن: برینی له رزد، چروک، چنوک، چکوس، ره زیل [۱] کتا به از خسیس.
 قرتسه: (۱) ده نگي مریشکی کورک؛ (۲) نیره و میوه له جیانی بشکوز؛ (۳)
 پچوکترین باز [۱] صدای مرغ کرج؛ (۲) منگنه؛ (۳) کمترین جزء.
 قرته قرت: ده نگي مریشکی کورک، فرنه ی زور [۱] صدای پیایی مرغ
 کرج.
 قرتی: قرت، جلف، بلخ [۱] آدم هرزه، قرتی.
 قرتیان: (۱) به ددان پسان، قرتان؛ (۲) پسان [۱] با دندان گسسته شدن؛
 (۲) باره شدن، بریده شدن.
 قرتیکه و تن: قرپین وهربون [۱] به مرگ عمومی مینلا شدن.

۵) صدای کشش ستون فقرات، و بند انگشتان؛ ۶) شدت گرما؛ ۷) صدای داس در حین درو؛ ۸) ساقه غله.
 قرچه شکین: تازه بهرین خستنی کلوش که ده سکنی و نه کوتراوه [۱] نیمکوب ساقه‌های غله در خرمن کوبی.
 قرچه قرج: قرچه‌ی زور [۱] «قرچه» بسیار.
 قرچه لوك: زنی لاوازه ره‌فله [۱] زن لاغر مردنی.
 قرج هه‌لاتن: قرج ولوچ بونی نیست له‌سوتانهوه [۱] چین و چروك شدن پوست از سوختگی.
 قرجیان: ۱) قرج هه‌لاتن؛ ۲) داغ بونی، رُون له‌سهر ناگر [۱] ۱) نگا؛ قرج هه‌لاتن؛ ۲) گداختن روغن بر آتش.
 قرچینوك: به‌کَم به‌ی هه‌نجیر که ده‌دهی [۱] اولسن محصول، انجس.
 قرخ: ۱) دالگوشت، له‌ز، له‌جر؛ ۲) ناوی که نبوی راه‌سناو؛ ۳) ده‌فری سوانه‌تی کونی سواو؛ ۴) خوری و موی کورت، که دیزن نایب؛ ۵) موی فرتاو؛ ۶) ده‌نگی گه‌رو له‌نه‌خوشینهوه [۱] ۱) لاغر؛ ۲) آب راکد گندیده؛ ۳) سفال کهنه و ساییده؛ ۴) موی و پشم کونا که رشید نمی‌کند؛ ۵) موی کونا شده؛ ۶) صدای خرخر گلو در اثر بیماری.
 قرخاندن: ۱) ماشی موی سه‌ز؛ ۲) هه‌له‌رناوتن [۱] ۱) تراشیدن موی سر؛ ۲) هرس کردن درخت.
 قرخ کردن: ۱) ناشینی موی له‌بن‌زا؛ ۲) هه‌له‌رناوتنی دار [۱] ۱) ردن موار بیخ؛ ۲) هرس کردن درخت.
 قرخن: ۱) کسی که له‌پیری بان نه‌خوشی خره له‌گه‌روی دیت؛ ۲) لاواز؛ ۳) خوری و موی خراب که بو رسنن ناشی [۱] ۱) کسی که در اثر پیری با بیماری خرخر کند؛ ۲) لاغرمردنی؛ ۳) پشم نامرغوب.
 قرخنه: قرخن [۱] نگا؛ قرخن.
 قرخو: نبری قرخن [۱] پیرمردی که گلویش خرخر کند.
 قرخول: دالگوشتی سبس و پس [۱] لاغر بزمرد.
 قرخوله: قرخولی چکوله [۱] لاغر پزولیده کوچک.
 قرخه: خرخری گه‌رو له‌نه‌خوشی و پیری [۱] خرخر گلو از پیری و بیماری.
 قرخه‌قرخ: قرخه‌ی زور؛ (پیره هه‌ر قرخه‌قرخه‌تی) [۱] خرخر بیایی.
 قرخه‌مه‌ره‌زی: ۱) خوگرتن و نه‌سازان؛ ۲) قرخه‌مه‌ره‌سی؛ ۳) کم‌نوك [۱] ۱) ناهماهنگی و مخالفت؛ ۲) نگا؛ قرخه‌مه‌ره‌سی؛ ۳) کم‌مو.
 قرخه‌مه‌ره‌سی: خو له‌زه‌وی نونشد کردن که نه‌نوانن راستی که‌نه‌وه، جوژی کابه [۱] نوعی بازی که در آن خود را به زمین سی‌چسانند که کسی نواند بلند کند.
 قرخینه: قرینه، فورقینه، قرب [۱] آروغ.
 قرد: نه‌سنبور [۱] سنرون، نازا.
 قردان: قنگ‌بادان [۱] فزادان.
 قردك: کوسه، کسی که بو گالته‌و نوبایش شکلی خو‌ی ده‌گوزی [۱] دلک.
 قردبله: بارچه‌ی باربک بو سه‌روبرج به‌سنن [۱] روبان گیسوبند.
 قرزه: قره [۱] نگا؛ قره.

فرتیل: کای درشنی به‌رماوی هه‌بوان [۱] کاه درشت پس‌مانده حیوان.
 فرتین: فرتان [۱] نگا؛ فرتان.
 فرتین: جانموره‌ی که به‌دندان شت ده‌فرتینی: (مشک به‌ن فرتینه) [۱] هر جانوری که از تیره‌ی چونندگان است.
 فرتینه‌که: ۱) نیره و میوه له‌بانی دوگمه؛ ۲) جیگه‌ی برین له‌سه‌ربرینی مه‌لدا [۱] ۱) منگنه؛ ۲) جای بر بدن در گلوی پرند.
 فرتینه: ۱) نیره و میوه له‌بانی دوگمه؛ ۲) شنی که نوکی قه‌لم قامیشی له‌سه‌ر ده‌فرتین [۱] ۱) منگنه؛ ۲) جسم سختی که برای قطعه‌زدن قلم نی استفاده میشود.
 قرج: ۱) ده‌نگی توانه‌وه‌ی رُون له‌سهر ناگر؛ ۲) توانه‌وه‌ی رُون له‌سهر ناگر؛ ۳) جرج و نرنجاو له‌سوتانهوه؛ ۴) وشه‌به‌که له‌بازی که لایب‌دا؛ ۵) گه‌رمای زور؛ ۶) ده‌نگی سوتانی چیلکه و نیزنگ [۱] ۱) صدای داغ کردن روغن؛ ۲) داغ شدن روغن بر آتش؛ ۳) چروك شدن از سوختگی؛ ۴) اصطلاحی در تپله‌بازی؛ ۵) گرمای شدید؛ ۶) صدای سوختن هیزم.
 قرچان: نوانه‌وه‌ی رُون له‌سهر ناگر [۱] گداختن روغن بر آتش.
 قرچاندن: ۱) توانده‌وه‌ی رُون له‌سهر ناگر؛ ۲) جرج ولوچ کردن [۱] ۱) داغ کردن روغن؛ ۲) چروك کردن.
 قرچانن: قرچاندن [۱] نگا؛ قرچاندن.
 قرچاننه‌وه: برژانده‌وه، ده‌رمان کردن بو خون‌وه‌سنان [۱] دواگذاشتن برای قطع خونریزی.
 قرچانه‌وه: برژانه‌وه، زانی جی‌برین [۱] سوزش و درد زخم.
 قرچاو: ۱) رونی داغ‌کراو؛ ۲) قرج هه‌لکه‌زاول له‌سوتان [۱] ۱) روغن گداخته؛ ۲) چین و چروك خورده از سوختگی.
 قرج قرج: سیره سیر له‌دانه‌وه‌هانن [۱] صدای به‌هم ساییده شدن دندانها.
 قرجك: قوله‌کراس، نانگوچك [۱] آسبن.
 قرج و بریزو: ده‌نگی برزانی گوشت [۱] صدای بریان شدن گوشت.
 قرجوك: ۱) رزه، ره‌زبل؛ ۲) داوی که زوده‌پسی، پسوك [۱] ۱) خمیس؛ ۲) بیخ زودگیل.
 قرجول: فرجاو، قرج و ترینجاو له‌سوتان [۱] چین و چروك شده از سوختگی.
 قرجوله: قرجول [۱] نگا؛ قرجول.
 قرجوهور: ده‌نگی سوتانی چه‌وری له‌سهر ناگر [۱] سروصای چربی بر آتش.
 قرچه: ۱) ده‌نگی رونی سه‌ر ناگر؛ ۲) ده‌نگی خو‌ی سوتان؛ ۳) ده‌نگی بشکوتن و نه‌قینی بریشکه له‌سهر ساج؛ ۴) ده‌نگی شکانی دارو نیسك؛ ۵) نه‌قه‌ی پشت و فامک له‌کیشان و کشاندا؛ (قرچه له‌پشنمه‌وه هات، فامک کینسا قرچه‌ی هات)؛ ۶) نه‌وزمی گرما؛ (بم قرچه‌ی هاوینه)؛ ۷) ده‌نگی ده‌می داس له‌درونه‌ی خه‌لدا؛ ۸) کلوش، لاسکی خه‌له [۱] ۱) صدای روغن گداخته؛ ۲) صدای سوختن نمک؛ ۳) صدای بریان شدن غلات؛ ۴) صدای شکستن چوب و استخوان؛

قرگ: گهرو، سنو له ناوهوه [ق] گلو.

قرگه: (۱) بهرکی دارمازو؛ (۲) گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [ق] (۱) نوعی نسر مازوج؛ (۲) از روستاهای ویران شده کوردستان نوسط بعینان.

قرم: (۱) نوزاخوزین؛ (۲) نینسنا، ناره زو؛ (قرمی لنی خوش کرده)؛ (۳) تدهمی بهرکی چهك [ق] (۱) نهیب؛ (۲) هوس، آرزو؛ (۳) صدای گلوله. قرماندن: (۱) تی زاخوزین؛ (۲) تدهم له چه كه وه هاتن [ق] (۱) نهیب زدن؛ (۲) صدای گلوله.

قرمچ: (۱) قرجانی بنیست، چرج هه لنگه زان؛ (۲) له ناوده سنا چرج بوون [ق] (۱) چین خوردگی پوست، چروك؛ (۲) مجاله.

قرمچی: (۱) قرچاو، هه لقرچاو؛ (۲) له ناوده سنا چرج و زاكاو بوگ [ق] (۱) چین خورده، چروكیده؛ (۲) مجاله سده.

قرمچین: (۱) برنجانی بنیست؛ (۲) له ناوده سنا چرج و لوج بوون [ق] (۱) چروكیدن پوست؛ (۲) مجاله شدن.

قرمز: رهنگی سورئ ناخج [ق] قرمز.

قرمزی: (۱) قرمز؛ (۲) سورئ [ق] (۱) قرمز؛ (۲) سرخی.

قرمژن: دهنگی تدهمی زل: (نوب قرمژنی کرد، داره كه شكاف قرمژنی کرد) [ق] غرنه، صدای مهیب.

قرمه: (۱) دهنگی بهرکی چهك؛ (۲) دهنگی شكافی كونه رده دار؛ (۳) جورئ نسهنگی زاو؛ (۴) جورئ درومان [ق] (۱) صدای گلوله؛ (۲) صدای شكستن ننه درخت؛ (۳) نوعی ننگ؛ (۴) نوعی دوخت.

قرمه قرم: دهنگی تهنهنگ هاوبشنتی زور [ق] صدای رگیار گلوله.

قرنابیت: گولنی كه له م [ق] گل كلم.

قرناقوه: گوندیکه کوردستانه به عسی کاوولی کرد [ق] نام روستایی در کوردستان که نوسط بعینان ویران شد.

قرنچ: (۱) شکاوی زور كه م، شكافی بوك و بنیست؛ (۲) درز بردنی كه م: (بهردم بنیدا كه ووت سهرم فرنچاوه، شوئسه كه مان قرنچاوه) [ق] (۱) خراش سطحی؛ (۲) درز كم.

قرنجان: (۱) شكافی بوك و بنیست؛ (۲) درز بردن [ق] (۱) خراش سطحی برداشتن؛ (۲) درز برداشتن.

قرنجانندن: (۱) شكافندن پوك و بنیست؛ (۲) درز بردنی كه م [ق] (۱) خراشیدن سطحی؛ (۲) شكافتن جزئی.

قرنجانن: قرنجانندن [ق] نگا: قرنجانندن.

قرنجیان: قرنجان [ق] نگا: قرنجان.

قرنگ: لهنگین، رویشنتی شه لانه [ق] لنگیدن.

قرنگه: دهنگی ویک كه وئنی كاژا [ق] صدای بهم خوردن فلزات.

قرنو: جانوهه ریکی پانكه له می سور به نازه لهوه ده نوسئ [ق] قراد، حشره ای كنه مانندن.

قرنه: قرنو [ق] نگا: قرنو.

قرنه گوومه: كابو به كتروفوم كردن له كاتی مه له د [ق] سر همدبگر را درآب فرو كردن هنگام شنا.

قرنی: قرنه، قرنو [ق] نگا: قرنو.

قرژ: (۱) پهنجدی لبك بلاوی سه رچه مپاوا: (چنگی قرژ کردبو)؛ (۲) کولنی لهزه بر: (ناوه كه قرژ قرژ ده كولی)؛ (۳) لبك هالانی مو [ق] (۱) انگستان چنگك مانند؛ (۲) جوشیدن شدید، غلبان؛ (۳) درهم بپچیدگی مو.

قرژال: (۱) فارژنگ؛ (۲) برچبكه له عاسمان [ق] (۱) خرچنگ؛ (۲) برج سرتان.

قرژالبز: گوندیکه کوردستانه به عسی کاوولی کرد [ق] نام روستایی در کوردستان که نوسط بعینان ویران شد.

قرژاله: (۱) نهخوشی شیر بهنجه؛ (۲) فرزه، جورئ بهری دارمازو [ق] (۱) بیماری سرتان؛ (۲) نوعی نسر مازوج.

قرژانك: زاله، لوژك [ق] خمر زهره.

قرژانگ: قرژال، قارژنگ [ق] خرچنگ.

قرژه: (۱) نهخوشی شیر بهنجه، فرژاله؛ (۲) جورئ بهری دارمازو [ق] (۱) بیماری سرتان؛ (۲) نوعی نسر مازوج.

قرس: خهمل، بهراورد [ق] برآورد.

قرسان: (۱) بهراورد كردن، خهملاندن؛ (۲) بهزور تی ناخین [ق] (۱) برآورد كردن؛ (۲) با فشار انباشتن.

قرسانندن: قرسان [ق] نگا: قرسان.

قرساو: (۱) خهملار، بهراورد كراو؛ (۲) تی ناخندراو [ق] (۱) ارزیابی شده؛ (۲) انباشته با فشار.

قرسیل: (۱) لاسكه ده خلی سهوز؛ (۲) سه مهمل، بهرماوی لهوه ز [ق] (۱) سافه های سبز غله؛ (۲) بس مانده چرای دام.

قرش: جله كا، گیای با برده له؛ (۲) بوئه كه ماسی؛ (۳) لكی شكاوی وشك [ق] (۱) پرگاه؛ (۲) فلس ماهی؛ (۳) شاخه خشك شكسته.

قرشك: جبلكه و چال، بر و بوش [ق] خس و خاشاك.

قرشمال: بی چه با، بی سهرم [ق] بی سهرم، دشنام زنانه.

قرشوقال: بر و بوش [ق] خس و خاشاك.

قرشه: كلونئ سه رخوايان [ق] سافه های غله بر خرمن.

قرشی: بهلمی هه رزن و چه لوك [ق] كاه ارزن و شالی.

قرقرچكه: سورنچكه [ق] خرخره.

قرقرآگه: سورنچكه [ق] خرخره.

قرقرتوك: (۱) سورنچكه؛ (۲) نبسکی ناسك كه دای ده كروژن [ق] (۱) خرخره؛ (۲) كركك، غضروف.

قرقرؤچكه: سنوكورك، سورنچكه، فرقرآگه [ق] خرخره.

قرقرؤیچك: زه نكه لوژ، كركراكه، كروچه نه [ق] غضروف، كركك.

قرقره: غه رغه ره ی ده زو لی بنجان [ق] قفره.

قرقلتوك: زه نكه لوژ [ق] غضروف، كركك.

قرقینه: قزب، دهنگی گهرو له تیری آروغ.

قرك: (۱) قالاو؛ (۲) خرابی گهردن، گویزه ی نه سنو [ق] (۱) كلاغ؛ (۲) سبب آدمی.

قرکردن: له بهین بردنی به كوئهمل [ق] میراندن دسته جمعی، نابود كردن همگانی.

قرکیش: نه خوشبه كه له گهرو دبت [ق] از بیمارهای گلو.

قرنیچک: تمبو، پشکهای دندوگ در زنی [۱] نوعی بشه درشت.

قرنیس: (۱) جبر، نهگونجاو، سه رسخت له فسدی خوی دا؛ (۲) برینی له زرد، جنوگ [۱] (۱) لوج: (۲) کتابه از خسیس.

قرواق: قریاق، بوق، بمن [۱] قورباغه.

قروئ: شهبله، نیفلجی [۱] بیماری فلج.

قروت: قروتب [۱] بیماری فلج.

قروچیرهک: ههراهدرا، شهزه قسه [۱] مجادله.

قروش: (۱) ورده بول؛ (۲) بولیکی ترکان [۱] (۱) بول خرد؛ (۲) واحد بول ترکی.

قروش: جینگن، بوش و ناله بار [۱] نگا؛ جینگن.

قروشکه: پالهای دهسکداری روکیش [۱] پالهای لعابی دسته دار.

قروقب: نهواو بی دهنگ [۱] بی صدا، خاموش.

قروهه: بلاه کردنی سواران به برناو [۱] پراکنده شدن سواران با ناخت.

قروههپ: قروقب [۱] بی صدا.

قروههپوز: دهم فلج، لچ و لیو [۱] لب و لوجه.

قروئنی: کتیبی عاسمانی یو نیسلان، فورحان، قورعان [۱] قرآن.

قرونیقمقر: (۱) نازو نوژ؛ (۲) ناوی پارچه به که [۱] (۱) نازو عشوه؛ (۲) نام پارچه ای.

قره: (۱) جه قسه، زه نسا زه نا؛ (۲) دهنگی بوق؛ (۳) دهنگی فالو؛ (۴)

دوامین کسه له بازی دا؛ (به شی قره نان و گوشه)؛ (۵) دهنگی ناوزک

[۱] (۱) سره صدا؛ (۲) صدای قورباغه؛ (۳) صدای کلاغ؛ (۴) آخرین

نفر در بازی؛ (۵) فرقر نسکم.

قرهه: ناحه، ناشیرین، دژو [۱] بدشکل.

قرهاتن: (۱) به ته واوی مردنی همسوان؛ (۲) نازو نوژ کردن [۱] (۱)

انقراض، مرگ عمومی؛ (۲) ناز کردن، عشوه آمدن.

قره گوومه: قرنه گوومه [۱] نگا؛ قرنه گوومه.

قری: قروب [۱] آروغ.

قریان: هه دادان، نو قره گرزن، هیدی بون [۱] آرام گرفتن.

قربپ: ههراو هاوار [۱] غر بو.

قریبیک: سنی شه شی به هار [۱] هبجده روز اول بهار.

قریز: (۱) چلک و بیسی، گه مار؛ (۲) چلکن؛ (۳) کرپزی سهر [۱] (۱) کثافت؛

(۲) کتیب؛ (۳) شور سهر.

قریزاهی: چلک و بیسی [۱] کثافت.

قریزوگ: کون و دیوی ژوره وی گوی [۱] گوش میانی.

قریزه بهرد: ورده تینبایی پیکه وه جه سیاو که به سهر بهردی ده شته وه

ده بپندری [۱] گل سنگ.

قریسک: ناو رینگ [۱] شراره.

قریشکه: زیره [۱] جیغ.

قرین: خویندنی بوق و فالو [۱] صدای قورباغه و کلاغ.

قرین: جه قه کردن پیکه وه [۱] جدال و هباهو.

قریو: قریب [۱] غر بو.

قربوآندن: ههراو هاوار کردن [۱] غر بو سردادن.

قربوانن: قربوآندن [۱] غر بو سردادن.

قربوه: ههراو هوربا له خوشیان؛ (روزی به کوچه به کدا ده زویی پاتسنا بهک/له ههر کولان و بانیک بو به ههراو قربوه) «پروین

اعتنسامی» [۱] هورا و هلهله.

قربوه قریو: قریوه ی زور [۱] هلهله بسیار.

قز: (۱) دوت؛ (۲) گوی یازی [۱] (۱) دختر؛ (۲) گوی جوگان بازی.

قزبان: قه زوان، کهسکان [۱] جانلاقوش.

قزبلاخی ژیرو: گوندبیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان نوسط بعنبان.

قزبلاخی سهرو: لهو گونداندی کوردستانه که به عسی کاو لپان کرد [۱] روستایی در کردستان که بعنبان آن را ویران کردند.

قزره بات: شارو که ی چینگه ی بهخش هممو به حوکمی به عسی دینهاتی ده و روبه ری ده کراو عمره بی لی نیشته جی کرا [۱] شهری بخش

مانند که به حکم بعنبا تمام دهات اطرافش نخلیه و نریب شد.

قزلقورت: (۱) جوبنیکه؛ (۲) کرمی گیار [۱] (۱) دشنامی است، کوفت؛

(۲) کرمی است سسی برای دام.

قزگه: نهو شوینه ی لهوی به گوجان له گو ده دن [۱] جایی که از آن گوی را ضر به می زنند.

قزل: بهزی دهم و جاو سور [۱] گوسفند رخساره سرخ.

قزلان: نیره به که له یه زبده کان له کوردستان [۱] تیره ای از بزبدان در کردستان.

قزلباش: (۱) جه کداری له شکری سه فه ویانی نیران؛ (۲) زور به ی

کوردانی ده سیم له کوردستانی بهرده سنی ترکان [۱] (۱) قزلباش؛ (۲)

اکثر بت اکراد ساکن دوسیم در کردستان ترکیه.

قزلیجه: گوندبکی کوردستانه به عسی کاو لی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که نوسط بعنبان ویران شد.

قزلیجه: ناوی گوندبیکه له لای مه هاباد [۱] نام روستایی است.

قزلیجی: ماموسنا به کی نابی زاناو به ناویانگی کورد بوه [۱] یکی از علمای دینی مشهور کرد.

قزلقویی: ناوی گوندبیکه له لای مه هاباد [۱] نام روستایی است.

قزلقورت: قزلقورت [۱] نگا؛ قزلقورت.

قزل وه زان: قزل وه زن [۱] رود قزل اوزون.

قزل وه زهن: چومبیکه له کوردستان [۱] رود قزل اوزون.

قزلهر: گوندبکی کوردستانه به عسی کاو لی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که نوسط بعنبان ویران شد.

قزلیار: گوندبکی کوردستانه به عسی کاو لی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که نوسط بعنبان ویران شد.

قزه: نرسه نوگ [۱] بز دل.

قزه لقورت: قزلقورت [۱] نگا؛ قزلقورت.

قژ: (۱) نوکسه سهری دور؛ (۲) نویزی سهرشنی ترشاو؛ (۳) دهنگی به چکه مهمل که دا بکی دبنه وه لای؛ (۴) دهنگی چیشکه له کانی ترس دا

[۱] (۱) موی بلند سر؛ (۲) کف ترشیده؛ (۳) صدای جوجه پرند که مادر

قزین: زیره زبر، زه نازنه [۱] چبغ و ا۱ و هباور.
 قسپ: (۱) بهلا، تگه ره؛ (۲) داری نیوه نه ستوری جوار پنبج بسنی که بو
 یه زین دهی چه قینن یان به سمر داره رای زاده کن [۱] (۱) آسب؛ (۲)
 قطعه خوب بکمتری برای پرچین و پوشش بام.
 قسیر: (۱) هزوک، نه سنور؛ (۲) داری له بهر که وتو؛ (۳) ناههک [۱] (۱)
 سنرون؛ (۲) درخت از ثمر افتاده؛ (۳) آهک.
 قسقه بان: ناری دی به که [۱] نام روستایی است.
 قسقه لا: ناری دی به که [۱] نام روستایی است.
 قسکل: جوئی ببری مازو، گزگل [۱] نوعی ثمر مازوج.
 قسل: ناههک، فسر [۱] آهک.
 قسلاو: ده ناورکرای ناههک [۱] آب آهک.
 قس: جور، تهر [۱] نوع.
 قسمت: چاره نوس، به شی که خوا دهدا [۱] سرنوشت، قسمت
 خدایی.
 قسن: (۱) شخس، زیاره نگا؛ (۲) دیواری به چه غزل بهرد [۱] (۱) مزار؛ (۲)
 دیواره سنگجین مدور.
 قسناخ: بنوانه به کی گهنم، قاسناخ [۱] نگا: قاسناخ.
 قسناغ: قاسناخ [۱] نگا: قاسناخ.
 قسنی: بون خوشیکی ره شه له شه ده کا [۱] موم مانندی سیاه خوشبو.
 قسور: خهنا، ناوان، سوچ [۱] قصور، کوناهی کردن در کار.
 قسه: ناخافن، به برف [۱] سخن.
 قسه بردن: شوفا ری کردن [۱] سخن چینی.
 قسه برین: بز به به یقینی که سنی دان [۱] توی حرف آمدن، گفتار کسی را
 قطع کردن.
 قسه برینهوه: بیک هانن له سمر کاری [۱] بر سر موضوعی توافق کردن.
 قسه بهر: شوفا، دوزمان [۱] سخن چین.
 قسه بهر آندن: (۱) راواندن؛ (۲) درکاندنی نهینی [۱] (۱) هذیان گفتن؛ (۲)
 دهن لغی.
 قسه بهرین: تیدانهوه سناو، زارش [۱] دهن لن.
 قسه بنی گوتن: قسه بنی ونن [۱] نگا: قسه بنی وتن.
 قسه بنی وتن: (۱) جوین پیدان؛ (۲) سهرکونه کردن [۱] (۱) دشنام دادن به
 کسی؛ (۲) کسی را سرزنش کردن.
 قسه ت: به یقینی [۱] سخت.
 قسه تال: مروی که ناخافتنی نه خوش دبیره [۱] نلخ زبان، آنکه سخنان
 ناخوشایند می گوید.
 قسه تان: به یقینی نیوه [۱] سخنان.
 قسه خواردهوه: به زیوان بوته ره له ناخافتنی خو [۱] پشیمانی از سخن
 خود.
 قسه خوش: زمان شیرن [۱] خوش گفتار.
 قسه دابرین: دهنگ گوژین له گشت [۱] فهر کردن از گفتگو با کسی.
 قسه درست: خاوهن به لنین [۱] درست بمان.
 قسه در کاندن: ناشکر کردنی نهینی [۱] فاش کردن راز.

را می بیند؛ (۴) مدای گنجسک در موقع نرس.
 قزاک: (۱) فازو؛ (۲) فالاو [۱] (۱) زغن؛ (۲) کلاغ.
 قزاکه: تان تاقه مره [۱] مرغ حق.
 قزائل: قزائل [۱] خر جنگ.
 قزائلکه: قزاکه اینا مرغ حق.
 قزانک: بوکاوله، چه موله، چه موله [۱] ام کردن با دست، پنجه.
 قزانگ: قزانک، بوکاوله، چه موله [۱] ام کردن با دست.
 قزاوکه: قزاکه [۱] مرغ حق.
 قزبه سهر: برینی له زن، موبینه ی بنیادهم [۱] کتابه از زن.
 قزبه سهره: برینی له جنوکه، وشهیه که زاروی پی ده ترسینن: (مهگری
 قزبه سهره هات) [۱] کتابه از جن.
 قزقز: داری زور بر له لق و بو بی شبکه لاو [۱] درخت بر شاخ و برگ درهم.
 قزقزاندن: جوفانی زون، قرجه ی زون [۱] گداختن روغن.
 قزقزای: قزقز [۱] نگا: قزقز.
 قزقزوک: قزقز [۱] نگا: قزقز.
 قزقزه: جوئی ببری دارمازو [۱] نوعی ثمر مازوج.
 قزک: (۱) بهلکی سبی و نورنی بنهوه ی که لم؛ (۲) بالدارکی رهش و سببه،
 کلک دریزه، قسقه له، فه له باچکه [۱] مغز کلم؛ (۲) زاغچه.
 قزکردن: (۱) جنگ قزکردن؛ (۲) نوژنه یانی ترشاو [۱] (۱) انگشتان را به
 شکل چنگک در آوردن؛ (۲) کف بر آوردن ترشیده.
 قزکه: قزقز [۱] نگا: قزقز.
 قزکه: قزک، قسقه له، فه له باچکه [۱] زاغچه.
 قزگه: قزقزه [۱] نوعی ثمر مازوج.
 قزل: جوقین، ناوانهوه ی زون له سمر ناگر [۱] گداز روغن بر آتش.
 قزلان: هه لچوفان [۱] گداختن.
 قزلاندن: جوقاندن، قال کردن [۱] گداختن روغن.
 قزله: بنکه ی چه کداری ده ولت له ناوایی دا، سهربازخانه [۱]
 سهربازخانه.
 قزمهال: گمه به که له ناو کوردستان [۱] نوعی بازی.
 قزموک: قه بوشنک، کاسه ی گول، نهوچنگ ناسابه ی گولی له سمر وینتاوه،
 [۱] کاسه گل.
 قزمن: سهرا نوئی موئیک هالاو [۱] موبلند زولیده موی.
 قزنگ: جیگسه، چنگسه، جانهوه ریکه سور له قوزنو ده کا به پینسنهوه
 ده چه سینی [۱] حشره ایست به بوست می چسبند.
 قزنه سهره: قزبه سهره، جنوکه [۱] کتابه از جن.
 قزوله: فازو [۱] زاغ باقرمز.
 قزه: دهنگی روئی جوقاو [۱] جزولز.
 قزه سهر: موی دریزی سهر [۱] موی بلند سر.
 قزه سه رها تنهوه: رزانی موی سهر [۱] ریزش موی سر.
 قزه کردگ: ترشای تویری نرشان له سهر [۱] ترشیده کف بر آوردن.
 قزه کردن: نوژگرندی ترشاو [۱] کف بر آوردن ترشیده.
 قزیاک: قالاخ، قالاو [۱] کلاغ.

قسه دوزاندن: (۱) درکاندنی راز: (۲) بی فایده چوئی فسه (۱) فاش کردن راز: (۲) بهبوده رفتن سخن.
 قسه ده راوردن: (۱) درو کردن: (۲) پی درکاندنی راز (۱) دروغ بافی: (۲) به اعتراف و ادا کردن حرف کشیدن.
 قسه ده رکیشان: نهی بی درکاندن (۱) حرف کشیدن.
 قسه ده رهاوردن: قسه ده راوردن (۱) نگا: قسه ده راوردن.
 قسه ده رهینان: فسه ده راوردن (۱) نگا: قسه ده راوردن.
 فسه راست: درونه کمر (۱) راستگو.
 قسه را کیشان: پی درکاندنی نهی (۱) از زیر زبان کشیدن.
 قسه را واندن: را واندن (۱) هذبان گفتن.
 قسه ره ق: قسه نال (۱) تلخ زبان، آنکه سخن ناخوشابند گوید.
 قسه ره وا: کسئی که به فسه ده کری (۱) کسی که سخنش خر بدار دارد.
 قسه زان: زمان پاراو (۱) سخندان.
 قسه زل: به بافیش (۱) مبالغه گو.
 قسه سارد: به بفت نه خوش، به رانبر به فسه خوش (۱) سردگفتار.
 قسه شکاندن: به فسه نه کردن، نکانه گرین (۱) خواهش نپذیرفتن.
 قسه قوت: کسئی که قسه سیر ده کا (۱) نکته سنج، بذله گو.
 قسه قوت دان: نه او راست نه گوین (۱) تمام حقیقت را نگفتن.
 قسه قوت دانهوه: فسه خوارنده وه (۱) از گفته خود پشیمان شدن.
 قسه کهر: توبنه بر قسه کردن (۱) سختگو.
 قسه گیزه وه: بنانه وه ستار، زمان شر (۱) دهن لُق.
 قسه له زو: کسئی زه پورااست قسه ده کا (۱) رک گو، صر بچ در گفتار.
 قسه له سرده اکیشان: قسه ده رهاوردن، راستی پی درکاندن (۱) وادار به اعتراف کردن، زیر زبان کشیدن.
 قسه لی ده رکیشان: راستی پی درکاندن (۱) زیر زبان کسی را کشیدن.
 قسه لی دوهینان: قسه لی ده رکیشان (۱) زیر زبان کسی را کشیدن.
 قسه لی زا کیشان: فسه لی ده رکیشان (۱) زیر زبان کسی را کشیدن.
 حرف از کسی کشیدن.
 قسه لی کردن: باس کردن شئی (۱) درباره موضوع گفتگو کردن.
 قسه مینچکه: (۱) مهربانی کهر، دوزوان: (۲) دم خاوی حیزانه (۱) رباکار: (۲) مردی که زنانه سخن می گوید.
 قسه ناخوش: فسه نال (۱) تلخ زبان.
 قسه نه بوون: (۱) قار بوون، (نیمه به به کهره قسه مان نیه): (۲) رازی بوون : (باوایی قسه م نیه) (۱) قهر بودن: (۲) واضی بودن، رضایت دادن.
 قسه نه سته ق: کسئی قسه ی برکاکل و زانایانه ده کا (۱) نغزگوی اندرزگو.
 قسه و باس: ده نگ و باس (۱) اخبار.
 قسه و تن: جوین دان (۱) دشنام دادن.
 قسه وه رگرتن: گوی دان و تیگه یسنن (۱) شفتن و فهمیدن سخن.
 قسه هه لیه ست: بوخنان ویزو (۱) آنکه بهتان می زند.
 قسه هه لیه ستن: بوخنان کردن (۱) بهتان زدن.
 قسه هه لچنین: زمان شری، قسه بردن، دوزمانی (۱) سخن جبینی.

قسه هینان: قسه بردن (۱) سخن جبینی.
 قسه ی پیشینان: پهنی پیشونان (۱) پند گذشنگان.
 قسه ی نه سته ق: قسه ی پر له ناموزگاری (۱) سخن ارزنده و آموزنده.
 قسه: ناخافتن (۱) سخن، حرف.
 قش: گاشه به ردی زل له جبادا (۱) صخره بزرگ در کوه.
 قشیل: پشکل (۱) پشکل.
 قشت: (۱) پرچوکه ی بان توئل: (۲) جوانکبله، خونچیلانه (۱) موی بسان: (۲) کوچولوی نازنازی.
 قشتن: جورئ خویندنی قالاو (۱) نوعی صدای بخصوص کلاغ.
 قشتیلانه: خونچیلانه (۱) کوچولوی نازی.
 قشتیله: قشتیلانه (۱) کوچولوی نازی.
 قشقونه: پالوی زین (۱) پاردم اسب.
 قشقه ره: (۱) تزگ: (۲) زه نازه نا (۱) زاغچه: (۲) جنجال.
 قشقه ره ق: زه نازه نا (۱) هو و جنجال.
 قشقه له: تزگ (۱) زاغچه.
 قشکه: قزقره، قزگه (۱) نوعی ثمر مازوج.
 قشلاخ: دوگوندی کوردستان بهم ناره به عسی کاولی کرده (۱) دوروستا به این اسم در کردستان نوسط بعنبان وبران شده است.
 قشلاخ: (۱) زسانه وار: (۲) دنی دابراوله دنی گوره: (۳) شوبنیکه له لای سته که به ندی لی هه لیه سزاه (۱) قشلاق: (۲) دهکده جدانشده از ده بزرگ: (۳) محلی نزدیک سنندج که سدی در آن بناشده.
 قشلاخه روته: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرده نام روسنایی در کردستان که نوسط بعنبان وبران شد.
 قشلاخی کون: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرده (۱) روسنایی در کردستان که بعنبان آن را وبران کردند.
 قشلاغ: قشلاخ (۱) نگا: قشلاخ.
 قشلان: دوگوندی کوردستان بهم ناره به عسی کاولی کرده (۱) دوروستا به این اسم در کردستان نوسط بعنبان وبران شده است.
 قشلك: گبایه که وهك نالقه نیز ده چی (۱) گباهی است.
 قشله: قزله (۱) سر بازخانه.
 قغه فغ: دهنگی قالاو، قزقری قله ره شه (۱) صدای کلاغ.
 قف: دهنگی که له بیماری سی به وه له قزقراگه ده رده چی، کزکه، کوخه (۱) سرفه.
 قفك: سه به ته ی له پوئشی به ده سلك، زه نیبله ی زل (۱) زنبیل بزرگ دسندار.
 قفل: نامرازیکی داخسننه به ناچه ده کریمه وه، گزله (۱) قفل.
 قفلبه ند: جورئ دانانی خشت و بهرد له دیواردا (۱) قفلبند.
 قفل دان: داخسنن به قفل (۱) قفل زدن.
 قفل دران: داخران به قفل (۱) بسنه شدن با قفل.
 قفل دراو: داخراو به قفل (۱) با قفل بسته شده، قفل شده.
 قفل کردن: قفل دان (۱) قفل کردن، قفل زدن.
 قفل لیدان: قفل دان (۱) قفل زدن.
 قفل لیدران: به قفل داخران، قفل دران (۱) بسنه شدن با قفل.

قفل لیڈراو: به فضل داخرا، قفل دراو [۱] بسته شده با قفل.
قغه: فف [۱] سرفه.

قفین: فغه کردن، کوخین، کوکین [۱] سرفه کردن.

قغه: شیرینی له زمانی زاروکاندا، قافه [۱] شیرینی در گویش بجهما.

فل: (۱) چل. نه نیا لاسکیک (۲) به کده ننگ (۳) ناو لهب: (بیخه قلمهوه) [۱] (۱) تنها یک ساقه (۲) یک دانه (۳) کف دست.

قلاپیک: به دن، قالب، لهش [۱] کالبد.

قلاخ: (۱) نه پالهی وشک، دوه، قلاخ (۲) جیگهی ته پالهنی کردن [۱] (۱) ناپاله (۲) ناپاله دان.

قلاخدان: شوینی که نه پالهی نیا عمار ده کهن [۱] ناپاله دان.

قلاده: (۱) نالقهی ملی ناژی زاو (۲) نالقهی خنلی نه سنو [۱] (۱) ملاده سگ شکاری (۲) گردنبد زینتی.

قلاش: لغت، شعت [۱] شق، دو نیم.

قلاشتن: شوق کردن [۱] دو نیمه کردن.

قلاشکمری: بره داری نه سنوری لیزه واو بو سواندن [۱] کنده جنگلی برای هیزم.

قلاقی: فالاو [۱] کلاغ.

قلا نقوزان: کاردر، کاردی [۱] گیاهی است آبی.

قلاوچ: به سهره به کدا کردن نابلند ده بی، قلا تچو جکه [۱] برهم انباشتن.

قلاپ: (۱) ده نگی جو سانی ناو (۲) ده نگی رزانی ناو له ده فری مل یاریکدا (۳) سهرنخون (۴) برینی له نمان و له به بن جون [۱] (۱)

صدای غلغل آب: (۲) صدای ریزش آب از طرف دهانه ننگ (۳) واژگون (۴) کتابه از نابود شدن.

قلاپاندن: (۱) وه جوش هاوردنی ناو له سهر ناگر (۲) رزاندنی ناو له ده فری مل نه نگهوه [۱] (۱) جوشانیدن آب (۲) ربخن آب از طرف دهانه ننگ.

قلاپاندنهوه: (۱) رزاندنی ناو له ده فری مل نه نگ (۲) له به بن بردنی مال [۱] (۱) ربخن آب از طرف دهانه ننگ (۲) نابود کردن مال.

قلاپ بونهوه: (۱) سهره ونخون بوئ (۲) برینی له له به بن جون، نمان [۱] (۱) واژگون شدن (۲) کتابه از نابودی.

قلیک: قرب، قورقینه [۱] آروغ.

قلب کردنهوه: قلاپاندنهوه [۱] نگا: قلاپاندنهوه.

قلب وقوپ: ده نگی رزانهوه هیلنج دان [۱] صدای فی کردن و نهوچ، قله: ده نگی رزانی ناو له ده فری نه نگ [۱] صدای ریزش آب او طرف دهانه ننگ.

قلبه قلب: ده نگی زوری رزانی ناو له ده فری دم ته نگهوه [۱] صدای ریزش بیابی آب از سبوی دهانه ننگ.

قل به نجه: ده دست له ناو ده دست [۱] پنجه در پنجه.

قلت: ده نگی جوشینی ناو [۱] صدای جوشیدن آب.

قلتیان: جوشینی ناو له سهر ناگر [۱] جوشیدن آب بر آتش.

قلچک: (۱) نامرزی قنگر و به گیاه ده رینان، پیشگان (۲) قولی کهوا (۳) قونچکی میوزوتری (۴) داسو (۵) چرنوکی پاساری و عملی پیچوک [۱]

(۱) ابزار کنگر کردن (۲) آسین قبا (۳) دنباله مویز و انگور (۴)

اخگل، سبخچه (۵) چنگال گنجشک و دیگر پرندگان کوچک.

قلچک کردن: (۱) قونچک لی کردنهوه (۲) ته قله به پاساری کردن له جه نگی زه ماوندو ده هول و زورنالدان دا [۱] (۱) برداشتن دنباله مویز

وانگور (۲) به هوا پراندن گنجشک در بزم عروسی.

قلخ: (۱) برینگ، برنگ (۲) قرخ، موی کورنی که دریز نابی [۱] (۱) دوکارد، قیچی بشم زنی (۲) موی کونا به بی رشد.

قلخان: درکیکه بو سوتنه منی به کار دی [۱] خار است که به مصرف سوخت می رود.

قلخه: ده نگی خرخری گهرو له بری با نه خویشی [۱] صدای خرخر گلو از بری با بیماری.

قلخه قلخ: قلخه له دوی به ک [۱] «قلخه» بی بیابی.

قلرخ: دوغوندی کوردستان بهم ناوه به عسی کاولی کرده [۱] دوروستا به این اسم در کردستان توسط بعینان و بران شده است.

قلغ: (۱) نحر و دیدار، بیجم (۲) بهرگ و شمه کی شر و دراو [۱] (۱) ریخت و بیافه (۲) لباس ژنده.

قلف: (۱) نالته، قهف (۲) ده سکی ده فر (۳) قفل، گوله [۱] (۱) حلقه (۲) دستگیره (۳) قفل.

قلقک: (۱) نیسکی نهرم که داده کرو زرنی، قرفرنوک (۲) شمشیره ی درگا [۱] (۱) کرکوه، غضروف (۲) کلبد کلون چوبی در.

قلقل: (۱) بهری گیاهه که له نیسک ده کا (۲) چل چل (۳) ده نکه ده نکه [۱] (۱) ثمر گیاهی است عدس مانند (۲) شاخه شاخه (۳) دانه دانه.

قلک: (۱) جهوت، جفت (۲) کلاوی بهرو [۱] (۱) جفت (۲) کلاک بلوط.

قلله: قلک [۱] نگا: فلک.

قلم: قلاپ [۱] نگا: قلب.

قلمویج: ریویق [۱] زفک، قی چشم.

قلنج: (۱) شمشیر (۲) بن هدنگل [۱] (۱) شمشیر (۲) زبر بغل.

قلو: نوخشانه ی خراب، پیش گوتنی نه باش [۱] فال بدزن.

قلوت: زوی نهوی که ناوی نیدا ده ونسینی [۱] زمین بست.

قلوچ: بستن جهماو، کوز [۱] خمیده، کوز بست.

قلوچ: (۱) خیل (۲) کهستی چاویکی له چاویکی پیچوکنره (۳) شاخی چه بان [۱] (۱) لوج (۲) کسی که یکی از جسمانش کوچکتر است (۳) شاخ حیوان.

قلور: ناو به تال [۱] کاواک مبان نهی.

قلوز: (۱) نیری شاخ بلند و راست (۲) برینی له بادی ههوا [۱] (۱) شاک شاخ بلند و راست (۲) کتابه از خود بین منکیر.

قلوزان: (۱) سهرمه قولات (۲) ته فله لیدانی که قولک [۱] (۱) بشنک (۲) بشنک زدن کبوتر هنگام پرواز.

قلوژ: کومل بوئ، به سهره به کدا کوره بوئ [۱] برهم انباشته شدن.

قلومک: (۱) قهلمه می ناژن (۲) وه رز له بهر باری به فوهوت (۳) ژانی دل [۱] (۱) قلمه (۲) خسته از بارگران (۳) دل درد.

قله: (۱) سکلی ته واوسور (۲) سور بونهوه ی سکلی بی ره شابی [۱] (۱) اخگر تمام افررخنه (۲) افررختی اخگر.

قلهد: بیچم، نه حر، نه رح و دبدار [۱] سبما، قباغه.
 قله پوزه: دوند، سمرلو تکه‌ی به‌ریزی چپاو دار [۱] بالا نرین نقطه، اوج، فله.

قله قل: گرشه‌گرشی پولو [۱] درخشش افروختگی احگر.

قله کماوه: گوندبکه له کوردستان به عسی و زانی کرد [۱] از روسناهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

قلی: قانه فدوی، قدیلکه [۱] غلغلك.

قلی: (۱) ده‌نکی: (۲) جلی [۱] یکدانه: (۲) بکشاهه.

قلیان: (۱) نیرگه‌له، ففته‌ی ناوی: (۲) سه‌بیله‌ی کلک‌دریز [۱] (۱) قلیان: (۲) جیق دسته‌بلند.

قلیان ناوی: نیرگه‌له [۱] قلیان.

قلیان قاوه‌لتون: ناشت، خواردنی سهرله‌به‌یانی [۱] خوراک قبل از صبحانه.

قلیان قاوه‌لتی: قلیان قاوه‌لتون [۱] خوراک قبل از صبحانه.

قلیایو: (۱) بولایو سایون: (۲) زاخی ره‌سی که بو‌ده‌رمان ده‌شی [۱] (۱) خاکستراب صابون‌سازی: (۲) زاج سیاه.

قلی بلی: قسه‌ی واکه تی‌نه‌گن [۱] سخنان نامفهوم.

قلی بلی: قلی بلی [۱] سخنان نامفهوم.

قلیج: (۱) ناوی گوندبکه: (۲) شمشر [۱] (۱) نام‌دهی است: (۲) شمشر، قلیجه: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام‌روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قلیج: (۱) ریویقی چاو: (۲) چاوک پچوک به‌کزل: (۳) قامکی گچکه [۱] (۱) ژفک، قی چشم: (۲) چشمی از چشمی کوچکتر: (۳) انگشت کوچکه.

قلیجان: قامکه‌نونه، تیلیابیجک [۱] انگشت کوچکه، خنصر.

قلیچک: داروه کارزیکه سهری وک خاچ وایه [۱] نوعی عصای دست.

قلیچکه: جه‌سهری دور، کلینچکه [۱] دنبالچه.

قلیچه: گیایه‌که [۱] گیاهی است.

قلیر: گه‌مار، پیس، جلکن [۱] کتف.

قلیزه‌نگی: جیشتیکه له برنج و نالوبخارا [۱] غذایی است از برنج و آلوبخارا.

قلیش: (۱) درز: (۲) درزی گوشاد [۱] (۱) درز: (۲) شکاف گشاد.

قلیشان: (۱) درز‌بردن: (۲) له‌به‌ریه‌ک چون [۱] (۱) درز‌بردن، نرک برداشتن: (۲) شکافته‌شدن.

قلیشانندن: (۱) له‌به‌ریه‌ک‌بردن: (۲) ده‌رزپیدان [۱] (۱) شکافتن: (۲) نرکاندن.

قلیشاندنه‌وه: قلیشانندن [۱] نگا: قلیشانندن.

قلیشانن: قلیشانندن [۱] نگا: قلیشانندن.

قلیشانه‌وه: قلیشانندن [۱] نگا: قلیشانندن.

قلیشانه‌وه: قلیشانن [۱] نگا: قلیشانن.

قلیشاو: (۱) درز‌یردو: (۲) له‌به‌ریه‌ک‌چوگ [۱] (۱) نرکبه: (۲) شکافته.

قلیشاوه: قلیشاو [۱] نگا: قلیشاو.

قلیشاوی: قلیشاو [۱] نگا: قلیشاو.

قلیف: (۱) کالان: (۲) به‌رگی تسب [۱] (۱) غلاف: (۲) پوشش.

قلیف شکوفه: قوزاخه‌ی به‌مو [۱] غوزه‌پنبه.

قلیک: شمشره‌ی درگا [۱] کلید ففل چوبین در.

قلیک: (۱) تورتالیک، که‌موسکه‌به‌ک: (۲) تاکه‌چلیک: (۳) ده‌نکی، دانه‌بیک [۱] (۱) اندکی: (۲) یک شاخه: (۳) یک دانه.

قلیل: (۱) کون‌تی‌بو: (۲) کوناودبو [۱] (۱) سوراخ شدن: (۲) سوراخ شده.

قلینج: (۱) فلیج، شمشر: (۲) قامکه‌توته [۱] (۱) شمشر: (۲) انگشت کوچکه.

قلینجک: قامکه‌توته [۱] انگشت کوچکه.

قلینچک: قامکه‌توته [۱] انگشت کوچکه.

قلینچک: قلیجکه، کلینچکه [۱] دنبالچه.

قلینچکه‌سلام: بابشکیو [۱] گل مزه.

قلی و بلی: قلی بلی [۱] نگا: قلی بلی.

قلیه: (۱) خوله‌که‌وه‌ی سایون: (۲) چوری چیشنه [۱] (۱) خاکستر صابون سازی: (۲) آش قلیه.

قم: (۱) ره‌مل، ره‌لم: (۲) بناو‌بو: (۳) فر، فری له خواردنه‌وه [۱] (۱) ماسه: (۲) زیرآب شدن: (۳) جرعه.

قمار: (۱) بازی، کایه: (۲) گه‌بو‌گالنه: (۳) حیله [۱] (۱) بازی: (۲) شوخی: (۳) نیرنگ.

قمار باز: حبله‌باز [۱] مکار.

قماو: ناوداشتنی که زهرعات داپوشی [۱] آباری که کشت را بهوشاند.

قماقور: ره‌هولی نه‌نگ و تاربک [۱] دهلیز تنگ و تاربک.

قماقورک: (۱) خه‌سه‌گرو: (۲) ده‌فری ناوی سه‌فر، مه‌ناره: (۳) تونکه‌ی مل باربک [۱] (۱) نوعی جلیبسه، بزمجه: (۲) فمسه: (۳) ننگ گردن باربک.

قماقورک: فمقورک [۱] نگا: فمقورک.

قفل: جان‌وه‌ریکی بوری بچوکه‌یو ده‌خل زبانی هه‌س، سن [۱] حشره سن.

قملاخ: (۱) زمبینی روجوگ: (۲) جلیناو [۱] (۱) زمین فرورفته: (۲) گل و لای.

قمیش: ریگه به بن زه‌ویدا، نه‌غمه [۱] نقب، نونل.

قن: (۱) جی‌سانه‌وه‌ی بالنده‌ی خومالی له شمودا، کولانه‌مریشک: (۲) کونی پشتی گیاندار که به‌سایبی پیدایت: (۳) کاکلی گویزو بادام: (۴) بنه‌مای وشه‌ی رزین له‌باش «دا» ده‌بلین: (نه‌واو داقتاوه) [۱] (۱) آشیانه‌ی ماکان: (۲) کون: (۳) مغز بادام و گردو: (۵) بوسیدن.

قنار: جنگی دژنده و بالنداری راوکه‌را [۱] جنگال درنده و برنده شکارچی.

قنان: رزان، له‌که‌لک که‌ونن. پاش پشگر «دا» ده‌بلین [۱] بوسیدن و از کار افاددن.

قنهب: کوئی دارین بو دوشاو تیدا‌گوتسین، گوشبگه‌ی تری له دار بو پلخانده‌وه‌ی نری [۱] معصره‌ی چوبین در شبره‌سازی.

قنج: (۱) راست، رهب؛ (۲) زوب، زهق [۱] (۱) راست افسانده؛ (۲) برجسته.
 قنجك: پيچك، كه ميگ، نوژيك [۱] اندكي.
 قنجكان: نروشكان [۱] چينا نمانه نشستن.
 قنج كردنموه: راست كردن دواي چمانه موه [۱] راست كردن بعد از خميدگي.
 قنج وقت: راست و بي گري به سمر باوه [۱] استوار و با برجا.
 قنجه زهره: گياهه كي پنهوي قايم و لوسه [۱] گياهي است.
 قنجه قنج: خوزانان و ججهلي كردن [۱] خود نمايي و جواني كردن.
 قنچك: (۱) ده سكي باريكي ده نكه ترو و موز؛ (۲) كه موشكه بهك؛ (۳) زيبكه [۱] (۱) دنباله دانه انگري و موز؛ (۲) اندكي از چيزي؛ (۳) جوش بر پوست.
 قنچكان: جينچكان، نروشكان [۱] چمانه.
 قنچكاو: جبنگي ريبوت له حار، سوجي جاو [۱] گوشه چشم.
 قنچكه: زيبكه، زبرك [۱] جوش پوست.
 قنچكه سلاو: بابشكيو [۱] گل مژه.
 قنچكه سلاوه: بابشكيو [۱] گل مژه.
 قنس: باز، بارچه [۱] فسط.
 قنك: قن. كولا نمر بشك [۱] آشيانه ماكيان.
 قنك: قن. كوني باشدهوي گياندار [۱] كون.
 قنكنايسك: (۱) راکشان به نائيشكه هلدانهوه؛ (۲) نائيشك [۱] (۱) دراز كشيدن و بر آرنج نكبه دادن؛ (۲) آرنج.
 قنكاو: پاشاو، ناوي له زهوي دهرده جي [۱] پسابه آبياري.
 قنكاله: گياي خوشبلك [۱] گياهي اسب داراي شيره مهمل.
 قنك به گيچه ل: (۱) نازاوه جي؛ (۲) هميشه خهريك و بركار [۱] (۱) فننه انگيز؛ (۲) بركار.
 قنكچاو: نبلچاو، سيله ي جاو [۱] گوشه چشم.
 قنك خوران: بريني له حيزيون [۱] كتابه از كوني شدن.
 قنك خوراندن: بريني له تيشنيا له كردني كارنك نه يون [۱] كتابه از اهمال كردن.
 قنك خوروكه: نه خوشبه كي نازه له [۱] نوعي بيماري دام.
 قنكدان: گان داني نير [۱] كون دادن.
 قنكدانهوه: بريني له رونيشن: (دهوه ره قنكي بدهوه با نيسراحت كه ي) [۱] كتابه از نشستن.
 قنكده: نيري حيز [۱] كونده.
 قنكدهر: فنكده [۱] كونده.
 قنكر: گياهه كي دركاوي به لاسكه كه ي ده خوري، كه نگر [۱] كنگر.
 قنكر باج: بنه كه نگر [۱] بونه كنگر.
 قنكرتن: فيره رونيشن يوني زارو [۱] نشستن بادگرفتن بجه.
 قنكر واچ: قنكر باج [۱] بونه كنگر.
 قنكره زا: چدري كه نگر [۱] انگم كنگر.
 قنكلاشك: قانگه لاشك [۱] نگا: قانگه لاشك.
 قنكلاني كه وتو: بريني له مروي شل و شهبوق و ناگاله خونانا [۱] كتابه از آدم

مهمل.

قنكه بان: گونسوانه ي پشت بان. سوانه ي پشنامه ي بان [۱] لبه عقبي بام.

قنكه جن: بريني له شونئي نه نكبه بر [۱] كتابه از جاي ننگ.

قنكه جنوكه: قنكه جن [۱] كتابه از جاي ننگ.

قنكه جوژه: نيسكي باشفنگي مريشك [۱] اسنخوانبندی نخمدان مرغ.

قنكه جوئه: بريني له به له كردن پوروشنن [۱] كتابه از شتاب براي رفتن.

قنكه جوني: قنكه جوئه [۱] نگا: قنكه جوئه.

قنكه خشكي: له سهه قنك خزين [۱] بر باسن خزیدن.

قنكه خليسكي: له سهه سمت خو خليسكاندن [۱] بر باسن ليز خوردن.

قنكه خفه: (۱) خهونن به روپشنامه؛ (۲) سهه رخنه [۱] (۱) نشسته خوابیدن؛ (۲) بينكي، خواب مختصر.

قنكه درك: دزوي كه نگر [۱] خار كنگر.

قنكه زه: ره سهه ن. ره چه لاک [۱] نسل.

قنكه سونه كه: (۱) نافاتكي ميره زه به؛ (۲) نه خوشبه كي زاروي ساوا به [۱]

(۱) بكي از آفات شالي؛ (۲) نوعي بيماري بجهها.

قنكه شهز: ورده جدينگ، بهلامارو واكردن [۱] جنگ رگرين.

قنكه قنك: بريني له خودزبنه وه له كار [۱] كتابه از اهمال كردن در كار.

قنكه گاز: بريني پشني به كسم له زين و كورنان [۱] زخم پشت سنور از بالان وزبن.

قنكه گان: نير بازي [۱] همجنس بازي مردان.

قنكه لاشك: قانگه لاشك [۱] سافه كنگر بادبرده.

قنكه لفس: تونه كاني سهه و گورگ [۱] چمانه سگ و گرگ.

قنكه لفس: قنكه لفس [۱] چمانه سگ و گرگ.

قنكه نشين: زاروي كه فيري دانيشن بوه [۱] كودكي كه نشستن بادگرفنه.

قنكه نشيشكه: قنكه نشين [۱] نگا: قنكه نشين.

قنكه نشينه: قنكه نشين [۱] نگا: قنكه نشين.

قنكه وتلور: له سهه دهم دريزيوگ [۱] دمر دراز كشيده.

قنك هه لته كينه: بهرگا بلكه [۱] دم چنبا نك.

قنه: روپشني كونرو كهو [۱] خراميدن كيونر و كيك.

قنه قن: فنه ي لدوي بهك [۱] خراميدن پيايي.

قنيات: سهه بوري [۱] شكيبايي.

قو: (۱) قاو، بانگي به نونند؛ (۲) بالنده به كه له فاز سبي نرو زلتر [۱] (۱) فرياد، بانگ؛ (۲) پرنده فو.

قواز: خوله كه هوي بزيسكي ته نور [۱] خاكستر تتور.

قواش: (۱) كونا ل، مالي گه زي؛ (۲) شت، جور [۱] (۱) قماش، بارچه؛ (۲) نوع، طور.

قواقو: زه نازه نا [۱] غوغا، هياهو.

قوب: (۱) باني به نناق دروسكراوي بلند، گومه ز؛ (۲) دوگمه؛ (۳) زوب، زه ي [۱] (۱) گنبد؛ (۲) دكمه؛ (۳) برجسته.

قوبا: ماسي باش نه مهبوي شل و خراب [۱] ماست خوب بند نيامنده

نُل.

قوباله: دولابی دیواری نوده بو جیگه ی نوین **قوباله** کمد جای رخنخواب.قوبان: (۱) زوب: (۲) روجون: (۳) وشه ی حورمهت، قوربان: (رئی کانی قوبان مونتزه زیری جلوه بی نازه) «گوران» **قوبان** (۱) برجسته: (۲) فوررفتن: (۳) کلمه احترام، قربان.قوباندن: (۱) زوب کردن، زهق کردن: (۲) روجواندن **قوبان** (۱) برجسته کردن: (۲) فروردن.قوببه: (۱) قوب، گونبهز، گونبهت: (۲) دروشمی سهرشانی نه فسهران: (۳) دوگمه ی جلك: (قوببه ی نوبه یا بی له فده یا بی نه قوبایی) «نالی» **قوبان** (۱) گنبد: (۲) سردوشی افسران: (۳) دکمه.قوبک: (۱) زوب: (۲) گونبهز **قوبان** (۱) برجسته: (۲) گنبد. قوبیکه: (۱) قوبک: (۲) نروبکی جبا **قوبان** (۱) نگا: قوبک: (۲) قلّه کوه.قوبله: روگه **قوبان** قوبله. قوبلی: قوبلی **قوبان** نگا: قوبلی. قوبول: قوبول **قوبان** قبول.قوبه: (۱) قوببه: (۲) ناوی گوندبکه **قوبان** (۱) نگا: قوببه: (۲) نام دهی است. قوب: (۱) فری ناو: (۲) روجون **قوبان** (۱) جرعه: (۲) فرورفتگی.قوب: (۱) پشت چهماو: (۲) دهست و بی سهفت **قوبان** (۱) کوز، خمیده پشت: (۲) دست و بافلج.قوبان: روجون **قوبان** فرورفتن. قوبان: گباجازی نایبتهی بو لهوهزی نازه ل **قوبان** چراگاه اختصاصی.قوباندن: روجواندن. قوباندن **قوبان** فروردن. قوباندن: داهینانه وه، لارکردنه وه **قوبان** کج کردن.قوباو: روجوگ **قوبان** فرورفتن. قوبوبون: (۱) خواروگیزبون: (۲) داهاتنه وه **قوبان** (۱) کج و کوله بودن: (۲) خمیدن.قوبچه: (۱) دوگمه، بشکوز: (۲) جوزی بهری دارمازو **قوبان** (۱) دگمه: (۲) نوعی ثمر مازوج.قوبخان: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **قوبان** نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.قوبز: شات وشوتکه **قوبان** لاف و گراف کننده.قوبک: زوبایی له ناو نه خنایی **قوبان** برجستگی میان همواری. قوبیکه: (۱) سهری خری شنی باربک: (۲) نروبکی جبا **قوبان** (۱) سرگرد جسم باربک: (۲) قلّه کوه.قوبوز: (۱) بیغلی بهران: (۲) جیگه ی قابش له نبری جوت **قوبان** (۱) پوزه فوج: (۲) وسط بوغ که خبش دران بندند.قوبهن: پهله گهای بلند له ناو میرگ و گیاجار **قوبان** قطعه سبزه زار ساقه بلند در مرغزار.قوبی: (۱) زه لکاوای قامیشه لان: (۲) روتوس **قوبان** (۱) مرداب نیزار: (۲) رونوبسقوبیان: قوبان **قوبان** فرورفتن.قوبی داس: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **قوبان** نام روسنایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوبیه: (۱) حبله، فیل: (۲) دزی له نه زمونی فرگه **قوبان** (۱) حبله: (۲) نقلب در امتحان.قوت: (۱) زوب: (۲) لسه رهست: (۳) بران: (۴) کورشت: (۵) خه لاس: (۶) لبدان **قوبان** (۱) برجسته: (۲) حساس: (۳) قطع: (۴) کونه: (۵) نمام شده: (۶) ردن.قوت: روت: (به سهری قوت ده گهرا) **قوبان** لخت. قوت: (۱) پارو له گهرو چونه خوار: (۲) روت، بی پوشاک: (۳) زهواد، بزوی: (له روت و قوتی وه ک من رو مه پوشه / که قوتی رونه قوتی عاشقی روت)«نالی» **قوبان** (۱) بلع: (۲) لخت: (۳) مابه زندگی.قوتاب: قناب **قوبان** نگا: قناب. قوتابخانه: فرگه ی زاروکان **قوبان** دبستان.قوتابون: خه لاس بون، نه مانی کار یا خوارده مهنی **قوبان** نمام شدن. قوتابی: زاروکی فرگه **قوبان** دانش آموز دبستانی.قوتاییان: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **قوبان** نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.قوتاخ: منائی که بهرده سنی وه ریزه **قوبان** نوجوان پیشکار کشاورز. قوتار: (۱) رزگار: (به فرکه فرک له دهستی قوتار بوم): (۲) خه لاس بون، برانه وه: (ناردمان قوتار بوه) **قوبان** (۱) رها: (۲) پابان.قوتاس: ناوه بو پیاوان **قوبان** نام مردانه. قوتاسه: زه نهری زبو **قوبان** زیور نفره.قوتان: (۱) لبدان به دارومست: (۲) کوتانی ده خل و شنی نر: (۳) خو کوتانه ناو کار: (۴) ناوی هوزیکی کورده له کوردستان **قوبان** (۱) زدن، کنگ کاری: (۲) کوبیدن: (۳) فضولی: (۴) نام عشیره ای کرد زبان.قوتان: بیزک، عدرزل **قوبان** جای اثاثیه در چادر. قوتان: که لک، مه لیکه زاوه ماسی ده کاو قورتمی هه به **قوبان** مرغ سقا.قوتان خه لیزه: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **قوبان** نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.قوتان گه وره: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد **قوبان** نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.قوتاو: قناب، قوتاب **قوبان** نگا: قناب. قوتاوخانه: قنابخانه **قوبان** نگا: قنابخانه.قوتای: قناب **قوبان** شاگرد دبستان.قوتایی: (۱) دارکاری کراو: (۲) کوتراو، هار دراو: (۳) زوبایی، زه قایی **قوبان** (۱) کنگ خورده: (۲) کوبیده: (۳) برجستگی میان هموار.قوتب: بیری نهریفتهی زور جی گه وره **قوبان** مرشد اعلی، قوتبراو: بهش خوروا، بی بهش **قوبان** کسی که سهمش را خورده اند.قوتبون: سل بون، هانته سهر ههست: (کا که له چی قوت بوی؟) **قوبان** با دفت و حذر گوش دادن.قوت بونه وه: (۱) سهر به زه وه کردن: (۲) زهقی له نموی به بدابون **قوبان** (۱) سر بر آوردن: (۲) برآمدگی از هموار پیدا شدن.قوتته: جانو له سالی دوهمی نهمه نیدا **قوبان** گره اسب دوساله.

قوت چُون: له گهرو جو نه خوار [۱] بلعبده شدن.
 قوتحه: شنی نایاب و په سندن [۱] ممتاز تحفه.
 قوت دان: به گهرودا به بزی کردن [۱] بلعبدن.
 قوت دران: قوت چُون [۱] بلعبده شدن.
 قوت دراون: ده گهرو هاویژ راو [۱] بلعبده شده.
 قوتز: (۱) بارگینی ببری به که مونه؛ (۲) ناوی جباهه که له موکوربان [۱] یابوی لکنته؛ (۲) نام کوهی است.
 قوتومه: به لکه، پوز [۱] سانی.
 قوتسره: (۱) نیوه غساری نازیک، گورگه لوته؛ (۲) نه سپ و مایه که به گورگه لوته دروا [۱] هرو له، بورغه؛ (۲) اسب بورتمه.
 قوتف: سړی، نه زی سدرما [۱] کرخ از سردی.
 قوتفین: نه زین له سهرمان، سربون [۱] کرخیدن از سرما.
 قوتک: بالابوسی بده گه می ناوتی خراوی نا بهر بشنند، کورته له، کمو، مرادخانی [۱] قباي نیم تنه.
 قوتک: (۱) جاش بالنه، پالتوی تاسه رزانی؛ (۲) مهرگی مفاجا؛ (۳) نه خوشیه کی نازه له؛ (۴) کوخوره شه [۱] پالتو کوتاه؛ (۲) سکنه؛ (۳) نوعی بیماری دام؛ (۴) سیاه سرفه.
 فوت کردن: (۱) بر بن؛ (۲) خه لاس کردن [۱] قطع کردن؛ (۲) به پایان رسانیدن.
 قوت کردن: (۱) قوت دان؛ (۲) روت کردن؛ (۳) بن ناوخسندن [۱] بلعبدن؛ (۲) لخت کردن؛ (۳) زیر آب فرو بردن.
 قوت کردنه وه: (۱) زوب کردنه وه، بده فی شان دان؛ (۲) بلند کردن، راکردن [۱] برجسته نشان دادن؛ (۲) بلند کردن.
 قوتکه: (۱) دوندی جبا؛ (۲) لوکنه می نه بو لکه؛ (۳) زوبی [۱] قله کوه؛ (۲) بالای تپه؛ (۳) برجستگی.
 قوتل: هاوما له دی دا [۱] اهالی ک آبادی.
 قوتم: (۱) بده داری براوی له زه میند اما؛ (۲) لېدهم، دارکاری بکمه؛ (نه زی نه قوتم) [۱] ته درخت بر بده در زمین باقی مانده؛ (۲) بزیم.
 قوتین: لېدهم، دارکاری کن؛ (دی نه قوتین) [۱] بزیند، کتک کاری کنند.
 قوتینی: یارچه بده کی، زبزی به بو بشنه کمو ده بن [۱] بارچه ای است راهراه.
 قوتو: فالک، ده فری چکوله می به سه رپوش بو ورده شت [۱] قوطی.
 قوتو: خه جالته، نه ریق، فدی کار [۱] شمرنده.
 قوتول: ناوی جباهه که له کوردستان [۱] نام کوهی است.
 قوتوله: (۱) قوتوی زور بچوک؛ (۲) جرافتبله [۱] قوطی کوچک؛ (۲) چراغ موسی.
 قوته: (۱) قونای؛ (۲) وریاوسل [۱] شاگردنوا موز؛ (۲) حساس و هوسیار.
 قوته: (۱) بن ناوکه وین؛ (۲) قفه؛ (۳) توانای قوت دان؛ (۴) رونه له؛ (۵) قولکه [۱] زیر آب شدن؛ (۲) سرفه؛ (۳) یارای بلعبدن؛ (۴) لخت و بی نمود؛ (۵) گودال.
 قوتسره: (۱) بارستی نه سنورایی دار؛ (۲) قولکه به نه نده از می نه سنورایی

دار؛ (۳) بارسایي ده ورائنده وری دولاش [۱] قطر تنه درخت؛ (۲) کنده از تنه درخت؛ (۳) قطر محیط سوراخ ناو آسباب.
 قوته قوت: سهره نانکی [۱] به هر جا سرکشیدن، فضولی.
 قوته ک: (۱) فونک؛ (۲) سوخمی بی قول [۱] قباي نیم تنه؛ (۲) بلك.
 قوتله: (۱) ناوی جباهه که، قوتول؛ (۲) ناوی چند ناوییه که [۱] نام کوهی است؛ (۲) نام چندین آبادی.
 قوتله: روتی نه و او [۱] لخت و برهنه.
 قوته له: روتله [۱] لخنک بی نمود.
 قوتی: (۱) سلې، له سهره هست بون؛ (۲) قوتو [۱] حساسیت، آمادگی زمین؛ (۲) فوطی.
 قوتی: (۱) دینی؛ (۲) قوتو [۱] برهنگی؛ (۲) قوطی.
 قوتی: (۱) روتی؛ (۲) قوتو [۱] برهنگی؛ (۲) قوطی.
 قوتیله: (۱) فونوی بچوک؛ (۲) جرای فناد؛ (۳) ناوییه گیرفان [۱] قوطی کوچک؛ (۲) چراغ موسی؛ (۳) آینه جیبی.
 قوتین: روت بو سهر ده گوتری؛ (بئخواس و سهر فوتین بو) [۱] برهنه ویژه سر.
 قوتوج: به سهریه کاهانی به لکی جاو بان فامکی ده سسو... [۱] برهم آمدن بلك یا انگشتان و...
 قوچان: فوج [۱] نگا؛ فوج.
 قوچان: (۱) به سهره کاهنایی بلك با قامکانی ده ست؛ (جاو قوچان، به نجه قوچان)؛ (۲) ویک هینایی کونی فن؛ (فنگی قوچانده) [۱] برهم آوردن بلك جنم یا انگشتان؛ (۲) بسنن سوراخ مقعد.
 قوچ بلاخ: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در کوردستان که توسط بعضیان ویران شد.
 قوجه: (۱) زور له میزینه، که ونارا؛ (ده جمه وه شماره که می قوجه موسلی)؛ (۲) شه و بلكه بزاون و دم کردنه وه وک بو بنبست جاوین، قهوجه؛ (ماکر قوجه بو نبره کمر ده کا) [۱] دبرینه، باسنایی؛ (۲) آرواره حرکت دادن با دهن بان
 قوجه لهر: له و گوندانه می کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱] روسنایی در کوردستان که بعضیان آن را ویران کردند.
 قوجیاگ: فوجان به سهره اتو [۱] اعضا بسته شده.
 قوجیان: قوچان [۱] نگا؛ قوچان.
 قوچ: (۱) بهران؛ (۲) شاخی حه یوان؛ (۳) گریوه غاری سواران؛ (۴) جورئ نه له بو راوی گورگ و ریوی [۱] گوسفند نر، قوچ؛ (۲) شاخ حیوان؛ (۳) مسابقه اسب دوانی؛ (۴) نوعی تله برای شکار گرگ و روباه.
 قوچ: (۱) بلند؛ (۲) شتی که له خواره وه بان و کم کم بار بک بینه وه و بهرز بینه وه، مه خرونی؛ (۳) نبشانه می که وشه [۱] بلند؛ (۲) مخروطی شکل؛ (۳) علامت مرز
 قوچاخ: (۱) جالاک، له ش سوک؛ (۲) بهنی له رنگه [۱] چست، چالاک؛ (۲) بادبا در پیاده روی.
 قوچاخ: قوچاخ [۱] نگا؛ قوچاخ.
 قوچاغه: جورئ سهر بده لینه که لاقبش داده پوشی [۱] نوعی پیش بند

زنانه.

قوچان: (۱) سمنه، قه‌ساله‌ی ملك: (۲) به‌شبنگی گه‌وره له كورد كه له سنسوری نه‌فغانستان ده‌زین: (۳) ناوی شارینكه كوردی قوچانی لئی ده‌زین: (۴) باجیكه سالانه له ره‌عیهت ده‌سیترنی [۱] (۱) سند مالکیت: (۲) بخشی عمده از کردها در خراسان: (۳) شهری که کردهای خراسان در آن زندگی می‌کنند، قوچان: (۴) باجی سالیانه که ارباب از رعیت وصول می‌کند.

قوچان: قوچان [۱] نگا: قوچان.

قوچاندن: قوچاندن [۱] نگا: قوچان.

قوچانن: قوچانن [۱] نگا: قوچان.

قوچاوا: قوچان به‌سهرهانو [۱] چشم بسنه، پنجه برهم آمده و... اعضاء بسنه.

قوچ‌بلاخ: گوندینکه له كوردستان به‌عسی ویرانی كرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان نوسط بعثیان.

قوچ‌بلاغ: لهو گوندانه‌ی كوردستانه كه به عسی كاولیان كرد [۱] روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قوچ‌به‌هدره: گبایه‌که بو‌زه‌وانی ده‌بئی [۱] گبایه‌ی است مسهل.

قوچ‌تی‌ه‌ل‌دان: به‌شاخ لیدان [۱] شاخ زدن.

قوچدار: شاخدار [۱] شاخدار.

قوچدان: قوچ‌تی‌ه‌ل‌دان [۱] شاخ زدن.

قوچ‌قوچانی: شه‌زه‌شاخ [۱] شاخ به‌شاخ شدن.

قوچك: (۱) سه‌بو‌شبنگه له به‌رچه‌نوه داده‌خری بو‌زاروك و هتدبلك ژنی عیلاتی به: (۲) نه‌نگوچكه‌سورانی، له‌ره‌ندی [۱] (۱) كلونه زنانه و بیگانه: (۲) آستین بلند.

قوچكه: (۱) كوچكه، قوچك: (۲) ده‌ره‌بو‌ه‌ی سه‌ری كلاو [۱] (۱) كلوته زنانه و بیگانه: (۲) برجستگی روی کلاه.

قوچكه‌تاش: بئسه‌سهرناشبنی زاروكان بو‌جوانی [۱] موی آهبانه ستردن برای زینت كودكان.

قوچكه‌سورانی: نه‌نگوچكه‌سورانی [۱] آستین بلند.

قوچ‌لیدان: شاخ‌تی‌ه‌ل‌دان [۱] شاخ زدن.

قوچ‌وه‌شانندن: قوچ‌لیدان [۱] شاخ زدن.

قوچ‌وه‌شین: حدیوانی که به شاخ له خه‌لك ده‌دا [۱] شاخ‌زن.

قوچ‌هاویژ: قوچ‌وه‌شین [۱] شاخ‌زن.

قوچ‌هاویشتن: قوچ‌وه‌شانندن [۱] شاخ زدن.

قوچه‌بلباس: گوندینکه له كوردستان به‌عسی ویرانی كرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان نوسط بعثیان.

قوچه‌سپیلکه: لهو گوندانه‌ی كوردستانه كه به عسی كاولیان كرد [۱] روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قوچه‌قانی: قالماسك، قالماسکه، به‌ره‌قانی، كه‌هتیک [۱] فلاخن.

قوچه‌ك: قوچی چكوله [۱] مخروطی كوچك.

قوچه‌كه: نه‌نگوسنبه‌ی دورمايان [۱] انگستانه.

قوچه‌لان: لهو گوندانه‌ی كوردستانه كه به عسی كاولیان كرد [۱] روستایی

در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قوچه‌له‌ر: گوندینکه له كوردستان به‌عسی ویرانی كرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان نوسط بعثیان.

قوچه‌مل: گه‌ردنی براوی بالدار له چیشنا [۱] گردن بریده پرنده در غذا.

قوچه‌مله: قوچه‌مل [۱] نگا: قوچه‌مل.

قوچی تاش: قوچكه‌ناش [۱] نگا: قوچكه‌تاش.

قوچی قوربان: (۱) به‌زی که له چبیزی گه‌وره‌دا ده‌بکمه‌خیز: (۲) برینی له فدایی [۱] (۱) گوسفند قربانی: (۲) کتابه از جان فدا، فدایی.

قوخ: (۱) خوخ، هه‌شتالو، هلو: (۲) خانوی چكوله‌ی راوکه‌ران له ده‌شت:

(۳) خانوی پچوکی بئی‌نرخ‌ی هه‌زاران: (۴) پشت چه‌ماو، قوب: (۵) چه‌و:

(۶) سه‌رتوپه، توپه‌سه‌ر: (سینی ساوار گوشت له سه‌ر قوخی بو) [۱] (۱)

هلو: (۲) کوخ شكارچی: (۳) خانه محقر: (۴) خمیده، كوز: (۵) شن: (۶) بالاترین نقطه.

قوخوا: کاربه‌ده‌ستی دئی له‌پاش خاوه‌ن ملك [۱] كندخداى ده.

قوخته: (۱) قوخی راوکه‌ر: (۲) مائی چكوله‌ی بئی‌نرخ [۱] (۱) کوخ شكارچی: (۲) خانه محقر.

قوخذان: چه‌مانه‌وه [۱] خمیده‌شدن.

قوخل: قوخته [۱] نگا: قوخته.

قوخن‌نادر: گوندینکی كوردستانه به‌عسی كاولی كرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوخنه: قنه [۱] سرفه.

قوخنه‌قوخ: (۱) قفنی زور: (۲) روشتن به‌پشنى چه‌ماو [۱] (۱) سرفه زیاد: (۲) راه‌رفتن با پشت خم.

قوخل: مه‌لبکه له له‌ق‌له‌ق ده‌كاو گچكه‌نره. له‌ده‌م ناوان ده‌گه‌رنی [۱] برنده‌ای است.

قودب: قوتب [۱] مرشد‌اعلی.

قودك: ناوینه‌ی گبرقان، قونله [۱] آینه جیبی.

قودی: (۱) قوتو: (۲) قودك [۱] (۱) قوطی: (۲) آینه چینی

قودبك: قودی [۱] نگا: قودی.

قودبله: جرافيله [۱] چراغ موشی.

قور: حمزی، خوئی نهر [۱] گیل.

قور: (۱) دالگوشت، لاواژ، له‌ر، له‌جر: (۲) كوزی هه‌لبه‌زكى: (۳) پاشنی نازه‌ل: (۴) لولایى بئی: (۵) نهوم: (۶) تنی وروكان و به‌وردی تماشا‌كردن [۱] (۱) لاغر: (۲) حلقه رقص: (۳) بخش انتهایی دام: (۴) استخوان

ساق: (۵) اشكو به: (۶) به دور چیزی جمع شدن و نگر بستن.

قور: (۱) گون‌داچوراوی به‌نه‌ماو: (۲) برینی له قسه‌و کاری بئی‌نام: (۳) نام‌رازی شه‌ر: (قوزخانه): (۴) ده‌نگی زگ، قره: (قورقوزی زگه له برسا): (۵) هه‌راوده‌نگ، ده‌گه‌ل زه‌نگ ده‌گونرنی: (زه‌نگ و قور) [۱] (۱)

فتقی: (۲) کتابه از سخن باوه و کار‌ه‌زه: (۳) جنگ‌افزار: (۴) صدای شکم: (۵) جنجال و هياهو.

قور: به‌رانبه‌ری بدل، قول، كور [۱] زرف.

قورآب: خو‌به‌سندی به‌دفن [۱] خودخواه گردن‌كلفت.

قورابی: جوزی شیرینی که له نارده برنج ده کری، غورابی [۱] نوعی شیرینی.

قورأت: بنکی نه سنور و خرمی گبای [۱] ریشه کلفت گیاهی، بپازه.

قورآچکه: سوربچه که [۱] سرخنای، خرخره.

قورآد: بهر به سیل [۱] آتش با گوشت و ماست.

قورآده: (۱) گیاه که تیز بینی وه که تیره بپازه، کورآده: (۲) ناسنجاو، سه قهت [۱] تره کوهی: (۲) قراضه.

قورآفتن: ده رامه دی مهزرا کو کورنده [۱] برداشت محصول عموماً.

قورآله: گیای قورآده، کورآده [۱] تره کوهی.

قورآن: قر کردن [۱] سر کشیدن نوشیدنی.

قورآنندن: (۱) ده نگدانی زگ: (۲) بوزاندنی ره شه ولاخ [۱] قر کردن شکم: (۲) صداسردادن گاو.

قورآندن: گریانی سه سگ له نیش بی که پشتن [۱] گربه سگ از آزار دیدن.

قورآنن: قورآندن [۱] نگا: قورآنندن.

قورآنن: قورآندن [۱] نگا: قورآنندن.

قورانه: رستهی درگا [۱] قسمت ضخیم تن.

قورآو: (۱) زلبناو، جلیتاو: (۲) بهر به سیل، قورآو: (۳) ناوی لیل [۱] لجن: (۲) آتش ماست و گوشت: (۳) آب گل آلود.

قورآوی: حمزی بیوه نوساو [۱] گل آلود.

قورآویلکه: ناروژنن کهره، ناوه زونکه [۱] حشره ایست، دبیب.

قورآویله: بالداریکه لنگ و ندوک دریز به قه می سونکه [۱] پرنده ای است.

قورباج: قامچی، شه لاخ [۱] تازیانه.

قورباجه: خورزه ک [۱] سعال دیکی، خروسک.

قورباق: بونی، قرباق، بهق [۱] قورباغه.

قوربان: (۱) وشه ریژگرنن، نه زه بنی: (۲) ده سهرگه زان، به لاگیز: (۳) گوشنسی خیری له جه ژنسی گوره دا: (۴) چه بوانسی خیری: (۵) دوامین مانگی سالی موسولمانان: (۶) جیزی گوره ی نیسلام [۱] کلمه احترام: (۲) فدا: (۳) گوشت قربانی: (۴) حیوان قربانی: (۵) ماه ذی حجه: (۶) عبد قربان.

قوربانی: (۱) گوشتی قوربان: (۲) چه بوانی قوربان: (۳) ناوه بویاوان [۱] گوشت قربانی: (۲) حیوان قربانی: (۳) اسم مردانه.

قوربه ست: بی خوی له فور [۱] توده کاهگل.

قوربه سهر: خاکه سهره بیچاره [۱] بیچاره، خاک بر سر.

قورپ: کورک، مهلی کرکه ونو [۱] کرچ.

قورپاج: قامچی، تازیانه، شه لاخ [۱] تازیانه.

قوربه ست: قوربه ست [۱] توده کاهگل.

قوربیوان: برینی له قوربه سهر کردن له به دبه خنیا: (له سهر خوجونه، شه بدایونه، قوربیوانه سوتانه/هتا مردن مه چه بیهت نبستی زوره ریزی لی ده گرم) «محوئی» [۱] کتابه از خاک بر سر ریختن از بیچارگی.

قوربیوه دان: (۱) برینی له به دوامین ده ره جه گه بشنن: (هنیدی قارانج

کرد قوربیوه دا): (۲) برینی نه به به کجاری ویران کردن [۱] کتابه از به مسها درجه رسیدن (۲) کتابه از بکباره نابود کردن.

قورت: (۱) قوت، له گه رو جونه خوار: (۲) بالداریکه: (۳) قوم، نه باو له ستی تراو ناودا [۱] بلع، قورت: (۲) برنده ایست: (۳) غوطه ور.

قورت: (۱) بهرگر، له ماهر: (۲) به لا و جورتم: (۳) به ندو گری له دویژدا: (داره که سی قورتنی تباده): (۴) جالایی زه وی: (۵) بهر زابی کهم له ریگه ی راستدا: (۶) کرین و فروستنی بی بیوان و کیشان، گوتره: (۷) ملی بالدار [۱] گبر و گرفت، مانع: (۲) بلا و آسیب: (۳) گره در چوب و نی و...: (۴) چاله چوله: (۵) بلندی در راه راست، دست انداز: (۶) خرد و فروش بدون نوزین و حساب: (۷) گردن برنده.

قورتال: قونار [۱] نگا: قوتار.

قورتاندن: قوت دان، قوت دان، له گه رو نارده خوار [۱] بلعیدن.

قورتانن: لیج و لیو گرز کردن [۱] روی درهم کشیدن، آخم کردن.

قورتاوی: (۱) دریزی به گری: (۲) ریگه ی بر بلندی و نرمی: (۳) ریگه ی بر له قولکه و کوسپ [۱] بلندگه دار: (۲) راه پرفراز و نسب: (۳) راه بر جاله چوله.

قورت تی خستن: له ماهر و بهرگر خستنه بهر کار و بار، جهت تی خستن [۱] چوب لای جرخ گذاشتن.

قورت تی که و تن: بهرگر هانسه پیش کار و بار، جهت تی که و تن [۱] مانع روی آوردن.

قورت قورتاوی: فورناوی [۱] نگا: قورتاوی.

قورتم: (۱) سورنجه که: (۲) بیغلی فیل: (۳) نوره که ی ملی که لک [۱] سرخنای: (۲) خرطوم: (۳) کیسه گردن پلیکان.

قورتم: (۱) به سه رهانی ناخوش، جورتم: (۲) فورنمی فیل: (۳) فورنمی که لک [۱] بشامد ناگوار: (۲) خرطوم: (۳) کیسه گردن پلیکان.

قورتن: داریکی لیره واره [۱] درختی است جنگلی.

قورته: فوتره [۱] هروله.

قورته لاس: گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان نوسط بعینان.

قورتیدان: حمزی پیندا ساین [۱] گل مالی.

قورتیک: قوت دان [۱] بلعیدن.

قورج: (۱) نینخولی شینی گویز: (۲) کلور بونی دران، کرمول بون دبان [۱] بوسته سبز گردو: (۲) کرم خوردگی دندان.

قورج: (۱) سوچ، قوزین، گوشه: (۲) فر [۱] گوشه: (۲) جرعه.

قورچاندن: (۱) قوت دانی بارو: (۲) فر کردن [۱] بلعیدن: (۲) جرعه نوشیدن.

قورچی: نقورچک، قورینج، به نینوک نازاردانی پیست [۱] نیشگون.

قورچیا: له و گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاو لیان کرد [۱] روستایی در کوردستان که بعینان آن را ویران کردند.

قورچی کرن: نقورچک گرتن، قوربنچاندن [۱] نیشگون گرفتن.

قورحان: قورزنی، یه راری هره ییروزی نیسلام [۱] قرآن.

قورچه: (۱) بسوله ی خوت و بهخت: (۲) برینی روخله [۱] قرعه: (۲)

زخم معده.

قورخ: نهنسیره که، قورخ [۱] ستاره سحری.

قورخ: (۱) ده خلی پاون، بیسه می نایسه تی: (۲) گهرماوی بو که سی پاون کراو [۱] (۱) مزرعه یا بیسه اختصاصی: (۲) حمام قرف. فوردادان: درزو هفت گرتی دیوار به حمزی [۱] درزگرفتن دیوار باگل.

قوردادان: قوردادان [۱] نگا، قوردادان.

قوردون: زنجیری سه عات [۱] زنجیر ساعت، بند ساعت، قوروره: تایفوره، ریشاوی یهرسیله، هالاول [۱] آغوره.

قورزی: قورین، سوچ، گوشه، سیله، کونج [۱] گوشه.

قورس: (۱) سه نگین، بهرانسه می سفک له دست: (۲) له سه ره خو بو به حورمه ت: (۳) دره نگ بیستنی گمی: (گوم قورسه ده نگ بهرزه):

(۴) حمیی ده رمان [۱] (۱) سنگین: (۲) باوقار: (۳) سنگینی گوش: (۴) قرح دارو.

قورساخ: سه نگینی و گراتی مرو (پاوی بو قورساخه) [۱] وقار و منانت.

قورساغ: قورساخ [۱] وقار و منانت.

قورساق: مەلاشو [۱] سقف دهان.

قورسابی: بهرانیه سفکی، به کیش: (۲) سه نگینی مرو [۱] (۱) سنگینی وزن: (۲) وقار.

قورسک: زبیه می سهگ له ژان بی گه بنستن [۱] جیغ سگ از درد.

قورسکان: زبفاندنی سهگ له نیش بی گه بنستن [۱] جیغ زدن سگ از درد.

قورسکه: قورسک [۱] جیغ سگ از درد.

قورسکه قورسک: زبیه زبیه می سهگ [۱] جیغ پیایی سگ.

قورس وقول: مروی سه نگین و گران [۱] باوقار.

قورس وقول: فایم و نوندو به کیش [۱] محکم و سنگین.

قورس وقه صهر: قورس و قول [۱] باوقار.

قورسه: کلزی ساف له زبرو زبو [۱] شمش.

قورسی: (۱) قورسابی، سه نگینی: (۲) سه نگه لی: (۳) داری لبکدرای بو لده و ره نوسنتی زستانه [۱] (۱) سنگینی: (۲) صندلی: (۳) کرسی.

قورسی که صهر: گیاهه که بو ده رمان ده شی [۱] گیاهی است دارویی.

قورسین: (۱) قورینجانندن، نفورجک گرتن: (۲) قورسی، کورسی [۱] (۱) نشگون گرفتن: (۲) کرسی.

قورسی ناعنا: شنکی نرزه ده برمن دم فینک ده کانه وه [۱] قرص نعنای قورش: (۱) ورده می پولیکه: (۲) قورسی خوا که لای حهرشوه به: (له

حهرش و قورش) [۱] (۱) واحد پولی است: (۲) کرسی همراه عرش خداوندی.

قورش: حهرش [۱] عرش.

قورشیل: که سی که حمزی به یا خوش ده کا [۱] گل سرشت.

قورشیلان: (۱) بهرین دانی فور بو خوش بو: (۲) برینی له توشی به لای سه خله ت بو [۱] (۱) گل سرشتن: (۲) کنسایه از گرفتار سختی و مصیبت شدن.

قورعان: قورونی، قورحان [۱] قرآن.

قورعان خونین: که سی که قورعان ده زانی [۱] قاری قرآن.

قورعه: قورچه [۱] نگا، قورچه.

قورخ: نهنسیره می روونی، نهنسیره که [۱] ستاره سحری.

قورخ: (۱) قورخ: (۲) گولوی یز له زمه نند: (۳) قده غه [۱] (۱) نگا: قورخ: (۲) برکه طبیعی: (۳) ممنوع.

قورغان: ناری ناوی بی یه که له موکوربان [۱] نام روستایی است.

قورف: (۱) قده و گولی ده غل: (۲) کبشه می درواو بو سه ر خوبان: (۳) گول بزیر له بهرین: (۴) لهرزین، ره جفین: (۵) ترس: (۶) پاشه روکی مینوه [۱] (۱) رسیدن غله: (۲) جمع کردن درویده در خرمن: (۳) خوشه جین:

(۴) لرزیدن: (۵) ترس: (۶) پساچین میوه.

قورفاندن: (۱) ترسانن: (۲) لهرزاندن: (۳) هه لپساندنی گولی ده غل [۱] (۱) ترساندن: (۲) لرزاندن: (۳) بریدن خوشه غله.

قورفت: خه زنم، نالته می لوٹ بو جوانی [۱] خزام، حلقه زبینی در بینی.

قورقچی: مه لیک می زه نند که سلی چهرمگه و به قه می به یوسلیمانه به که [۱] برنده ای است.

قورقور اچکه: سورنچکه [۱] سرخنای، خرخره.

قورقور اگه: سورنچکه [۱] سرخنای.

قورقور بهگ: زاوت، گزبرو کاریده سنی ناغا [۱] کارگزار ارباب، مباشر.

قورقور وچکه: قورقور اچکه [۱] سرخنای، خرخره.

قورقوره: (۱) موزره قی ناوکولندراو که له سوراندی بو ره می دی: (۲) زهرده قوره [۱] (۱) گردنای کاوک: (۲) نوعی سوسمار.

قورقوشم: کانه زبه کی نهرم و سببه [۱] فلز سرب.

قورقینه: قرقینه، قرب [۱] آروغ.

قورک: کر، کورک، مه لی له سه ره یلکه خه فنگ [۱] کرج.

قورک: (۱) بشت نه ستو: (۲) لاقنگ: (۳) خالیگه [۱] (۱) قفا، پشت گردن: (۲) باسن: (۳) تهبگاه.

قورک: پاش یانبه [۱] عقب یاشنه.

قورکرن: راکشان له سه ر سنگ بو ناو خوارده وه له کانی [۱] درازکش کردن برای نوشیدن آب از چشمه.

قورکیش: (۱) نامر ازیکه بو قورکیشان به دونه س ده کارده هینری، تاوه: (۲) پالهی قورکیشان [۱] (۱) ناوه گیل کنسی: (۲) عمله گیل کتس.

قورگ: زوره می نه ستو له پشسه وه، گه رو [۱] گلو.

قورگ: قلیچکه، نیسکی قنگ [۱] اسنخوان دنبالچه.

قورگ دراو: (۱) برینی له زورخور: (۲) برینی له چه نه باز [۱] (۱) کنایه از یرخور: (۲) کنایه از جنجالی و پرچانه.

قورگرتنه وه: حه زری چی کرن [۱] گل سرشتن.

قورم: (۱) بنی داری بر دراو: (۲) بارسانبی دار: (۳) سبان، ره شابی نبشتوی دوکهل: (۴) بره داریک: (۵) قرم، نه ماح: (۶) قومی ناو [۱] (۱) تدرخت بریده: (۲) قطر درخت: (۳) دوده: (۴) قطعه هیزم: (۵) طمع: (۶) جرعه.

قورماتیخ: (۱) بنی زان: (۲) خالیگه [۱] (۱) بیخ زان: (۲) تهبگاه.

قورم خوش کردن: تهمانی کردن: (قورمی خوی لی خوش کرده ده بوی بیبا) طمع کردن در چیزی.

قورمساخ: دهویت قاجکش.

قورمساغ: دهویت قاجکش.

قورمسان: ترنجبان، هه لقرجان، فرمجین قاجان، ترنجبدن.

قورمساندن: هه لقرجاندن، زنجان قاجان، ترنجانیدن.

قورمسیین: قورمسان قاجان، ترنجبدن.

قورمیش: (۱) بادانی زمبه له کی ساعات به کلبل: (۲) ناوی دی به که قاجان (۱) کوك ساعت: (۲) نام دهی است.

قورمین: (۱) کورک بون، کرکه وتین: (۲) هه دادان، داسه کنان قاجان (۱) کرج شدن: (۲) آرام گرفتن.

قورن: سوچ، خه نا، تاوان قاجان، گناه.

قورنازک: بنی نانبسک قاجان، ته آرنج.

قورناویلکه: جورئ بوفی چکوله قاجان، نوعی قورباغه کوچک.

قورنج: به سهری دو نهنوک نازاردانی بنسست قاجان، نیشگون.

قورنجاندن: قورنج گرفتن قاجان، نیشگون گرفتن.

قورنج: قورنج قاجان، نیشگون.

قورنچک: قورنج قاجان، نیشگون.

قورنگ: بالداریکه له نیره ی فازی کنوی، دورنا قاجان، درنا.

قورنسه: (۱) سوچ، قورین، سبله: (۲) لا، نالی: (۳) بارچه به زئی گه وره له دنیادا: (له هه رچوار قورنسه ی دنیادا نیه): (۴) جورنسه ی هممام، هه ورزکمی به ره بولوعه له هممامدا (۱) زاویه، گوشه، نیش دیوار: (۲) طرف: (۳) قاره: (۴) حوضچه مانند در حمام.

قورنعت: (۱) سبله، سوچ و قورین: (۲) نازه لی که به چکه ی ناموشیرده دا (۱) زاویه، گوشه: (۲) دامی که بجه غیر خود را شیر می دهد.

قورنسیسک: قورینجان، نقورچک قاجان، نیشگون.

قورنسیسک کرن: قورینجاندن، نقورچک گرفتن قاجان، نیشگون گرفتن.

قوروی: قر، نالشت، زوقم، خوس، خوسار، خوس قاجان، سرما بزه، یژ، قوروی: قورگ قاجان، گلو.

قورواق: بون، به قی قاجان، قورباغه.

قورواق: قورواق قاجان، قورباغه.

قوروان: قوربان قاجان، نگا: قوربان.

قوروانی: قوربانی قاجان، نگا: قوربانی.

قورویچای: ناوی گوندیکه قاجان، نام روستایی است.

قوروسک: قورسک قاجان، جیغ سگ از شدت درد.

قوروسسکه: قورسک قاجان، نگا: قورسک.

قوروش: قروش قاجان، واحد پول عثمانی.

قوروقه: قروقه، لیک بلا بونی سواران به یرتاو له کاتی جه نگدا قاجان، نگا: قروقه.

قوروقه پ: قروقه پ قاجان، بی صدا.

قوروقه پوز: قروقه پوز، لچ و لچو، لب و لوجه.

قوروک: قیل، تله که قاجان، نیرنگ.

قوروگ: قورگ، فرگ قاجان، گلو.

قورول: قور قاجان، میان نپی، کاوک.

قورومه: باسکی نامور، نیره قه قاجان، جوب بلند خیش.

قوروه: ناوی شاریکه له کوردستان قاجان، شهر قروه.

قوروسهر: قوربه سهر قاجان، نگا: قوربه سهر.

قوروسهرگردن: برینی له زربه دبه خت بون قاجان، از به چارگی خاک بر سر ربختن.

قوره: به ده عیه قاجان، متکبر.

قوره: به سبله قاجان، غوره.

قوره: (۱) قره، قورزی زگ: (۲) ده نگی به زری ره شه ولأخ: (۳) ده عبه و ته که بیور: (۴) تاعونی ره شه ولأخ قاجان (۱) فر قرشکم: (۲) صدای بلند گاو: (۳) تکبر: (۴) طاعون سنور.

قوره: قوروسکه ی سگ قاجان، نگا: قوروسکه.

قوره بان: بانه ناو قاجان، گل اندود بشت بام.

قوره به شه: چاله، جالو، چاله که، جوالو قاجان، حیوان گورکن.

قورده ت: توان، تابشت قاجان، قدرت، یارا.

قورده تو: گوندیکی کوردستانه به عسی کارلی کرد قاجان، نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوره چه وره: جورئ حمزئی که وه ک موم ده چی بو سنعات ده کارده کری قاجان، نوعی گل که در صنعت بکار می رود.

قورده ماخ: بادی هه وا، به نیز قاجان، مغرور، متکبر.

قورده ماغ: قورده ماخ قاجان، مغرور، متکبر.

قورده رش: جورئ قور که به نی بی ره ش ده کهن قاجان، گل سیاه رنگری.

قورده رشه: قورده رش قاجان، گل سیاه رنگری.

قورده سور: قور له ناخاسور که له چی بنوه دانی زهرده والهی ده سارن قاجان، گل قرمز که بر نیشزده زنبور می مالند.

قورده سور: (۱) ده نگ له زگوه، قره، قورزه ی زگ: (۲) گه لاوگه لر بوشن: (به قورده قورده زوا) قاجان (۱) قور قرشکم: (۲) مانند فننی ها راه رفتن.

قوره کاری: بریتی له خانودروست کردن قاجان، کتابه از خانه سازی، گلکاری.

قوری: (۱) گیای به باقه له سهر به کچنراو، گیشه، گرشه: (۲) چادان، چادان: (۳) خمرسانی شیشه نونی: (۴) گوندیکی کوردستانه به عسی کارلی کرد قاجان (۱) بسنه گیاه برهم چیده: (۲) قوری: (۳) سبخهای توتون برهم انباشنه: (۴) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قورزی: (۱) غوزی، گون په نه ماوی، گون شورزی: (۲) قورقورزه، زهرده قورزه قاجان (۱) بیماری فتق: (۲) نوعی سوسمار.

قوری: چایدان قاجان، قوری.

قورزیات: (۱) فشقبات: (۲) جورئ هه وای گورانی قاجان (۱) نگا: فشقبات: (۲) آهنگی است.

قورزیانه: قورقورزه، قورزی، زهرده قورزه قاجان، نوعی سوسمار.

قورزیانه زهرده: قورزیانه قاجان، نگا: قورزیانه.

قوزه: (۱) قفه: (۲) وردیله گیابه کی بیکه وه لکاهه له سه مر ناو بان بهرد ده بئیری [۱] (۱) سرقه: (۲) خزه، جل وزغ.
 قوزه: دهنگی دریزی گورگو و سه گ، لوره [۱] زوزه.
 قوزه بزئه: خیز له بین گل ده رکیشان به زمان له بازه لئین دا [۱] شن از خاک با زبان در آوردن در بازی بجهها.
 قوزه بهرد: قریزه بهرد [۱] گل سنگ.
 قوزه شه: قفه شه، خروزه ک [۱] خر و سگ.
 قوزه سوخته کنی: جوزی نه خوشی کجولدی ساوا به [۱] نوعی بیماری نوزادان دختر.
 قوزه قرواق: قوزه [۱] جل وزغ، خزه.
 قوزه که متیار: برشی له هوئی فریودان و خه له ناندن [۱] کتاهه از وسیله فریب.
 قوزه لقورت: (۱) قزلقورت: (۲) گیانداریکی بچوکه چواربالی هه به [۱] (۱) نگا: قزلقورت: (۲) حشره ای است.
 قوزی: (۱) جوانسی و شه ننگ و شوخسی: (۲) سوچ و سیله: (۳) پشت جه ساوه بی: (۴) کوکی [۱] زیبایی و شبکی: (۲) زاویه: (۳) کوزی: (۴) سرفه کردن.
 قوزی: چول و بیوان، سارای که س لی نا [۱] صحرا.
 قوزیان: (۱) گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد (۲) کوخه کردن [۱] (۱) از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بهشبان: (۲) سرفه کردن.
 قوزین: (۱) قفین: (۲) جه مینه وه ی پشت [۱] (۱) سرفه کردن: (۲) خمیدن پشت.
 قوزین: که ولی له بنستی خه ز [۱] بوستین از ختر.
 قوزینی: جه نگی جوانی و لاوتنی [۱] هنگام جوانی و زیبایی.
 قوزیه تی: قوزی، جوانی و شه نگی [۱] زیبایی و شبکی.
 قوزباشی: پله گوشتی برژاوا [۱] چنجه.
 قوزین: سوچ، گوشه [۱] گوشه، زاویه.
 قوزینه: قزقینه، قرب [۱] آروغ.
 قوزمرین: چرچ ولوچ به بهداون له روخسار [۱] پدبآمدن چین و جروک در سیما.
 قوزیانه: خمخموک، خمه گرو [۱] بزمجه.
 قوس: (۱) قوزا: (۲) ناشینی مو: (۳) جوزی سنورک [۱] (۱) شرمگاه مادینه: (۲) سزردن مو: (۳) نوعی کرده نان.
 قوسامه دین: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بهشبان ویران شد.
 قوسان: (۱) ناشین: (۲) بلوق کردنی یا له بهر فره وه زیگه چون [۱] (۱) تراشیدن: (۲) تاول زدن یا از راه رفتن بسیار.
 قوساندن: (۱) تاشین: (۲) برین به نیغ: (۳) قاج یه نه ماندن [۱] (۱) تراشیدن: (۲) بریدن: (۳) ورم آوردن با از فرط خستگی.
 قوستنه وه: قوزتنه وه [۱] درهوا قاپیدن.
 قوسسان: تاشرانی مو [۱] سزده شدن مو.

قوریتان: (۱) جونی ژنانه به: (۲) له و گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولان کرد [۱] (۱) دشنام زنانه: (۲) روستایی در کوردستان که بهشبان آن را ویران کردند.
 قوربجان: گیابه که، فولنجان [۱] گیا، خولنجان.
 قوریزن: گرمی هه ورده نگی عه ور [۱] تندر.
 قورین: دروست کراو له فور، چیکری ژ حمری [۱] گلین.
 قوزین: فوراندن [۱] نگا: قوزاندن.
 قوربنج: قورنج [۱] نیشگون.
 قورینجاندن: قورینجاندن [۱] نیشگون گرفتن.
 قورینچه ک: فورینج [۱] نیشگون.
 قورینگ: فورنگ، دورنا [۱] درنا.
 قورینگان: نالفیکه زور بو ناوه له خوشه [۱] گیاهی علفی.
 قوربه: (۱) فوری، باقه گیای له سه ربه ک چناو: (۲) چادانی سه ماور [۱] (۱) نوده گیاه بسنه: (۲) فوری.
 قوز: زئی، خه مشه [۱] شرمگاه مادینه، فرج.
 قوز: (۱) جوان و له یار: (۲) داجه ماو: (۳) قوزه ده ماخ: (۴) قفه [۱] (۱) شیک و زیبا: (۲) کوژا: (۳) منکیر: (۴) سرفه.
 قوز: چانه وه ریکه له تیره ی سموره، که ولی زور به نرخه [۱] ختر.
 قوزاخه: (۱) پارچه به ک له سنیکی جوار بهش کراوی هیشنا جباوه نه کراو: (هه ناره که ی جوار قوزاخه له ت کرد): (۲) شکوفه ی گه بهشتوی یه مو: (۳) به موی پیچراو بو زسنن، که لو [۱] (۱) قسمتی از جسم جهار قسمت شده: (۲) غوزه پنبه: (۳) آغنده، بنبه آماده ریس.
 قوزایی: زوبایی [۱] برجستگی.
 قوزبرکه: جویر، جویرکه، مله [۱] آبدزدک، حشره ابست.
 قوزبون: داهاننوره، خوچه ماندن وه [۱] خمیدن.
 قوزتته وه: له حه را گرتنه وه: (نوپه کم هه لدا له حه وا فوزتیه وه) [۱] درهوا قاپیدن.
 قوزراوه: له سه وا گیراوه [۱] در هوا قاپیده شده.
 قوززه لقورت: قزه لقورت [۱] کوفت.
 قوزک: فوجسه قسانی جبر، به ره فسانی لاستیق [۱] فلاخن لاسینکی، نیروکمان بچهها.
 قوزکرمی: جونی ژنانه به [۱] دشنام زنانه.
 قوزکه ش: (۱) برینی له پایوی زمان لوسی مه رایی که ری دورو: (۲) گهوواد، ده وبت [۱] (۱) کتاهه از مرد ریاکار و چرب زبان: (۲) فرمساق.
 قوزکه زک: فوزیرکه، جویرکه، مله [۱] حشره آبدزدک.
 قوزلاخ: قوزاخه ی به مو [۱] غوزه پنبه.
 قوزلاخه: قوزلاخ [۱] غوزه پنبه.
 قوزلوی: ناوی گوندبکه [۱] نام دهی است.
 قوزله مینه: جیشنبکه [۱] غذایی است.
 قوزمهیت: ژنانبه، جوینبکه [۱] زن آسا، دشنامی است.
 قوزولقورت: قزه لقورت [۱] کوفت.
 قوزه: فزه، ترسه نوک [۱] بزدل.

قوسور: قسور □ کوتاهی کردن، تاوان.

قوسه: دهنه‌سگار، مودنه، پاسک، دارجگهره □ چوب سیگاری.

قوسیبای: (۱) هه‌لجونی سیر؛ (۲) پای بلوق کردو □ (۱) سرفرن شبر بر آتشی؛ (۲) پای تاول زده.

قوسین: (۱) شیر هه‌لجون؛ (۲) پا په‌نمان و بلوق کردن □ (۱) شیرسرفرن؛ (۲) ورم کردن و ناول زدن یا.

قوش: (۱) خوبانی گیره‌نه‌کراو، کلوشی ناماده‌ی کوتان؛ (۲) په‌زنده‌ی زاوکه‌ر؛ (۳) قوشقونه □ (۱) خرمن نکوبیده؛ (۲) پرنده شکاری؛ (۳) یاردم زین.

قوشباب: (۱) فابی پهل، ده‌وری؛ (۲) زیر پیه‌الی چایی □ (۱) بشقاب؛ (۲) نعلبکی.

قوشته‌به: شاروکه‌به‌ک له کوردستان له‌لای هه‌ولتر به‌عسی ویرانی کردن □ قصبه‌ای ویران شده در کردستان توسط بعثیان.

قوشته‌به‌ی پچوک: له‌و گونده‌نی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کردن □ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قوشچی: بازوان □ نگهدار پرنده شکاری.

قوشقاپ: قوشیاب □ تگا؛ قوشباب.

قوشقاپ: قوشباب □ تگا؛ قوشباب.

قوشقایه: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کردن □ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوشقن: قشقونه □ یاردم زین اسب.

قوشقنه: قوشقن □ یاردم زین اسب.

قوشقونه: قوشقن □ یاردم زین اسب.

قوشقی: (۱) سل، له‌سهر ده‌ریه‌زین، ره‌وه‌ک؛ (۲) توره، وه‌زه □ (۱) آماده رمدن، رموک؛ (۲) عصبانی.

قوشلان: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کردن □ از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

قوشمه: (۱) زاروی زرنگ، وقسه‌خوش؛ (۲) بن‌ناکار، بن‌فه‌ز؛ (۳) حه‌نه‌ک‌جی □ (۱) کودک زرنگ؛ (۲) بداخلان؛ (۳) لوده.

قوشه: (۱) ورده‌پول؛ (هه‌میر نه‌میر جوار قوشه/دام به بزنیکی پرشه) «به‌رده‌شانی»؛ (۲) خالی سبی له نویلی حه‌بان؛ (۳) حه‌بوانی توپل سبی □ (۱) واحد پول خرد؛ (۲) خال سفید بر پیشانی دام؛ (۳) دام پیشانی سفید.

قوشنه: سبا، نوردو □ هسون، ارتش.

قوشه‌نیان: غارغارینی نه‌سب‌سواران، گریوه‌غار □ مسابقه اسب‌دوانی. قوئ: جه‌میر، پشت‌جه‌میر □ خمیده. کوزپشت.

قوف: (۱) پشت جه‌میر؛ (۲) کول، بی قامک □ (۱) خمیده‌بشت؛ (۲) بی انگشت.

قوفز: زهوی به‌به‌ردی وا که گاسن لینی گیر بکا؛ (عهردی من بقوفره) □ کشزار سنگلاخی.

قوفک: قه‌رتاله‌ی تری و میوه‌ی تر □ سید میوه.

قوفل: (۱) قفل، گوله؛ (۲) سزی، نه‌زی سه‌رمان □ (۱) قفل؛ (۲) سوزش

شدید سرما.

قوفل: قوفل □ نگا؛ قوفل.

قوفلك: ده‌ست‌به‌ندی زنان بو جوانی □ دستبند زبینی.

قوفلین: سزبون له سه‌رمان، نه‌زین له سه‌رمان □ کرخبدن از سرما.

قوففه: جوړه‌به‌له‌میکی لادیواربلنده □ کرجی.

قوفه: قوففه □ کرجی.

قوق: ده‌نگی دیکل □ صدای خروس.

قوق: (۱) پشت‌ده‌ریه‌بو؛ (۲) چاو له‌وه‌زین؛ (۳) سه‌ر، دانه‌ژماری تازه‌ل؛

(۴) که‌له‌ی تازه‌ل به لیندراوی □ (۱) کوزبشت؛ (۲) نظر باز،

چشم‌چران؛ (۳) واحد شمارش دام، رأس؛ (۴) کله بخته دام.

قوقان: ده‌نگ‌به‌رزکردنی دبقل □ بانگ خروس.

قوقاندن: قوقان □ بانگ خروس.

قوقانن: قوقان □ بانگ خروس.

قوقز: (۱) زهق، زوب، ده‌ریه‌بو؛ (۲) کوم، کوز □ (۱) برجسته؛ (۲) خمیده، دارای نهدب.

قوقزایی: زوبی، ده‌ریه‌بو، زهقی □ برآمدگی، برجستگی.

قوقك: کالاته‌ی چاو، قولکه‌ی چاو □ حدقه چشم.

قوقمیش: گیاهی که به‌اریه له دوکلیوی ده‌که‌ن □ گیاهی است آشی.

قوقو: خویندنی دیکل □ صدای خروس.

قوقو: نه‌زه‌وزه‌به‌لاح □ لندهور.

قوقه: سه‌نلی داربن □ دلو جو بین.

قوقی: بشت‌ده‌ریه‌زیوی، جه‌میرایی □ خمیدگی، قوزی بشت.

قول: (۱) نیوان قامکی زل و قامکی شاده؛ (۲) نه‌ندازه‌ی قامکی زل و

قامکی شاده؛ (۳) له‌پ‌مشت؛ (بنیمه قولته‌وه)؛ (۴) باربکایی به‌له‌ک؛

(شاره‌که تا قوله‌قایم هات)؛ (۵) بز به نیوان قامکی گموره و قامکی

شاده له‌گیاو... □ (۶) قیل، کون؛ (۷) وشه‌به‌که له بازی هه‌لوکین‌دا؛ (۸)

پنست‌ره‌ش؛ (۹) کوبله، به‌نی □ (۱) میان انگشت شست و سپابه؛ (۲)

یاز، کمتر از وجب؛ (۳) کف دست، مشت؛ (۴) میان ساق و قوزک پا؛ (۵)

دسته‌گل با گیاه ... بر دو انگشت شست و سپابه؛ (۶) سوراخ؛ (۷)

اصطلاحی در بازی الک دولک؛ (۸) کاکاسیاه؛ (۹) رده.

قول: (۱) کورت؛ (۲) حه‌بوانی کلک‌په‌بو؛ (۳) جوشیک له ناوی سه‌ر ناگر؛

(۴) بنی هیلکه □ (۱) کوناه؛ (۲) حیوان دم بریده؛ (۳) غلت آب؛ (۴)

تەنخە برنده.

قول: (۱) بی‌ده‌ره‌نان، قه‌نیس؛ (کساره‌که‌ی لئی ده قولئی خسنم)؛ (۲)

بی‌کلک □ (۱) بی‌مفری، بدون راه نجات؛ (۲) بی‌دم.

قول: (۱) له نانیشک به‌ره‌زور ناشان؛ (۲) جو‌مگه‌بوئش له کراس و که‌وا؛ (۳)

نالی، لا، تهره‌ف؛ (نه‌وان له‌وقوله‌ده‌زین)؛ (۴) کومدنی له خه‌لک که بو

شه‌ر بان بو کاری ده‌نیردین؛ (له‌شکر قول قول هات)؛ (۵) لاداری

عه‌زابه‌ی وه‌رزیران؛ (۶) لیشک؛ (۷) نه‌سور؛ (۸) قوله، بی‌کلک □ (۱)

بازو؛ (۲) آسین؛ (۳) طرف؛ (۴) دسنه‌ای از مردم؛ (۵) بازوی گاری

کشاورزی؛ (۶) نگهبانی؛ (۷) کلفت، ضخیم؛ (۸) دم بریده.

قول: (۱) قول؛ (۲) هه‌را، هاوار □ (۱) نگا؛ قول؛ (۲) فر باد.

قول: (۱) بهرانبهری نه نکه کوز: (گوم قوله. قایی قول بینه)؛ (۲) برنی له مروی له سه رخسو: (پیاویکی قولو مه نه ده)؛ (۳) بریتی له جیکه می برلی کردنه وه: (قسه به کی قوله) [۱] (۱) ژرف: (۲) کتابه از شکبیا و خوداز: (۳) کتابه از جای تفکر.

قولا: ریکه شیباوی: (نهم پینه به ناقولا به. کابرایه کی ناقولا به) [۱] مناسب، خوش تراش.

قولا: ههرا ده نگی بهرز دریز کردنه وه [۱] فریاده بانگ.

قولا ب: ههرا دریزیکی سه رهجه مینراو [۱] قلاب.

قولا ب: (۱) قولا ب: (۲) یشت گوینزینگ و بهر به له ک، جومگه بی [۱] (۱) فلا ب: (۲) مچ یا.

قولا پاندن: په زیوان کردنه وه [۱] پشیمان کردن.

قولا پ دوزی: جوری درونی جوانه به فولا پ ده چندری [۱] قلاب دوزی.

قولا به: (۱) دریزی سه رهجه مینراو قولا ب: (۲) جومگه می یا [۱] (۱) فلا ب: (۲) مچ یا.

قولا ج: دریزی نیوان قامکی زل و قامکی شاده به ناواله بی. گوئل [۱] باز.

قولا ج: قولا ج [۱] باز.

قولا ج: قولا ج [۱] باز.

قولا چاق: گوندیکی کوردسانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهنجان ویران شد.

قولا چه: فالوچه. فالوچه [۱] سوسک.

قولا خ: (۱) فو زاخه به سو: (۲) جیکه می ناودابه ش کردن له مه ره: (۳) به لگه می چه بوانسی گوم بو که ده سی شوان نشناسی بدا: (۴) له سه ره هه ست: (گویی قولا خ به) [۱] (۱) غوزه: (۲) جای تقسیم آب شالیزار: (۳) مدرك دام گم شده که از چوپان می خواهند؛ (۴) حساس.

برای گوش گویند.

قولا خه: (۱) کوبونه وه می ماسی به ده وری به کوه له زستاندا؛ (۲) خرگه می ماسی: (۳) پینه می لیواری بیلار [۱] (۱) هماش ماهبها در زمستان؛ (۲) پناهگاه ماهبها در زمستان؛ (۳) پینه کتاره کفتی.

قولا خه دان: (۱) په ناگرنتی ماساوان له خرگه دا؛ (۲) سه ره ده و کوه تتی رینراو له ناسوره [۱] (۱) پناهگیری ماهبها در زمستان؛ (۲) بیداشدن سر مسافر از پشت کوه.

قولا غ: قولا غ [۱] نگا؛ قولا غ.

قولا غه: قولا غه [۱] نگا؛ قولا غه.

قولا غه دان: قولا خه دان [۱] نگا؛ قولا خه دان.

قولا قول: ههرا وهاوار [۱] داد و فریاده جار و جنجال.

قولان: به هه ننگه شه له زوینشن لی لی رفتن.

قولان: جوش هاوردن. کولیان. که لبه. کولان [۱] جوشیدن.

قولان: گولینگه می چلک بو جوانی [۱] منگوله های زینتی.

قولان: هوار کردن [۱] فر بادزدن.

قولانج: قولا ج [۱] نگا؛ قولا ج.

قولانچه: فالوچه [۱] سوسک.

قولانچه: فالوچه [۱] سوسک.

قولا نجه زاره: نالی بلنگ [۱] آلاقلنگ. ذرابج.

قولا نجه نه خشینه: قولا نجه زاره [۱] آلاقلنگه ذرابج.

قولا ندن: ههرا کردن به ده نگی بهرز [۱] فر بادزدن با صدای بلند.

قولانن: کولانن. که لاندن. کولاندن [۱] جوشاندن.

قولانن: قولاندن [۱] نگا؛ قولاندن.

قولانی: قولان [۱] لی لی رفتن.

قولایی: نه سنوری [۱] کلفتی سنیری.

قولایی: بهرانبهری به لی و نه نکاوی [۱] عمق. ژرفا.

قولب: (۱) ده سه گوزه و شتی نز: (۲) نالفه قلفه؛ (۳) وه ره گه زاو [۱] (۱) دستگیره. دسته؛ (۲) حلقه؛ (۳) زیر و رو.

قولب بون: سه رنخون بون [۱] زیر و رو شدن. سرنگون شدن.

قول بون: کونا بون [۱] سوراخ شدن.

قول بون: دونه مان. بی کلک بون. فوله بون [۱] دم بریده شدن.

قول بون: چال بون [۱] گود شدن.

قولبه ست: ده ست له بشته وه به ستراو [۱] کت بسنه.

قولبه سته: قولبه ست [۱] کت بسنه.

قول به گ: گوندیکی کوردسانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهنجان ویران شد.

قولبه ن: زه نیهری باسکه بازی به ند [۱] بازو بند زینتی.

قولبه ند: قولبه ن [۱] بازو بند زینتی.

قولب: (۱) قولب: (۲) گر بانی له پیز: (له فولبی گر بانی دا)؛ (۳) ده نگی جوشینی ناو له سه رجاره؛ (۴) ده نگی ناری له سه ناگر جوش هانو؛ (۵) ده سه وه ننگلی ده فر؛ (۶) ناوچه به که لای دبار به کر [۱] (۱) نگا؛ قولب؛ (۲) صدای گر به ناگهانی؛ (۳) صدای جوشیدن آب از سرچشمه؛ (۴) صدای غلبان آب؛ (۵) دست ظرف؛ (۶) ناحیه ای در کردستان.

قولباندن: (۱) وه ره گه زاندن، فلب کردنه وه؛ (۲) په زیوان کردنه وه [۱] (۱) وارگون کردن؛ (۲) پشیمان کردن.

قولب دان: (۱) ده ننگ دانی ناو له سه ناگر جوش هانگ؛ (۲) ده ننگ دانی جوشینی ناو له سه رجاره [۱] (۱) صدادادن غلبان آب؛ (۲) صدادادن جوشن آب از چشمه.

قولبک: قرب. فورقینه. ده ننگ له قورگ هانن له زور خوری [۱] آروغ.

قولبن: کورنه بالای قله و [۱] کونا ه قداقی.

قولبنه: قولبن [۱] کونا ه فد جاق.

قولبه: (۱) ده نگی جوشی ناو له سه ناگر؛ (۲) ده نگی جوشینی ناو له سه رجاره [۱] (۱) صدای غلبان آب؛ (۲) صدای جوشیدن آب از چشمه.

قولبه زیر: تومی گولی هیرز [۱] دانه گل خنمی.

قولبه قولب: ده نگی له سوین به کی جوشینی ناو [۱] غلغل.

قولببج: قولبه ست [۱] کت بسنه.

قولت: (۱) جوشی ناو؛ (۲) بلقی چونه زیر ناو؛ (۳) قورسه [۱] (۱) جوشن آب؛ (۲) غوطه؛ (۳) شمش.

قولت: (۱) به لاو چورتم؛ (۲) چالایی له زه مین داه قورت [۱] (۱) پشامد ناگوار؛ (۲) چاله.

قَوْلُت: (۱) قساپوره هیلکه ی بئی ناوهرؤک؛ (۲) میوه ی هیچ تندا نهماو [۱] (۱) نخمرغ خالی شده؛ (۲) میوه مغزدرآمده.
 قَوْلُتَان: (۱) جوئه ژیرناو؛ (۲) جوش هانن [۱] (۱) غوطه خوردن؛ (۲) جوشیدن.
 قَوْلُتَانْدِن: (۱) ده ژیرناو را کردند؛ (۲) جوشانندنی ناو [۱] (۱) ژیرآب فروکردن؛ (۲) جوشانیدن.
 قَوْلُتَانِن: قولناندن [۱] نگا؛ قولناندن.
 قَوْلُتِخ: قولنخ [۱] نگا؛ قولنخ.
 قَوْلُتِخ: (۱) بن نه نگل؛ (۲) بن کهوش [۱] (۱) زیرغل؛ (۲) زیر کفش.
 قَوْلُتِه: (۱) ده نگلی جوشی ناو له سهر ناگر؛ (۲) بالداریکی پچوکه؛ (۳) بلقی چوئه ژیرناو [۱] (۱) صدای جوش آب؛ (۲) برنده ابروت؛ (۳) غوطه قوئته خوره؛ بینه کیش، چانه وهری که به بن ناودا برآو [۱] غوطه ور در آب.
 قَوْلُتِهش: بئی شمرم و ژوقابم [۱] بئی شرم، بررو.
 قَوْلُتِهشه: قولتهش [۱] بئی شرم، بررو.
 قَوْلُتِهسه: کونی قنگ [۱] سوراخ مقعد.
 قَوْلُتِهقولت: ده نگلی بلته بلقی ناو [۱] صدای آب در قلبان یا هنگام جوشیدن.
 قَوْلُتِیان: (۱) جوئه ژیرناو؛ (۲) بلغهی چونه ژیرناو [۱] (۱) غوطه ورسدن؛ (۲) صدای غوطه خوردن.
 قَوْلُتِیک: جوئی گندوره ی زرد، کاله کی زهد [۱] نوعی خربزه.
 قَوْلُتِیاغه: جوئی بهره لینه که له سبنگه نا داوین داده بوئی [۱] پیشبند بلند.
 قَوْلُتِیاغ: قسه خوش، حه نه کچی [۱] لوده، شوخ.
 قَوْلُتِیاغ: شلاتی، خاوه نه ستین [۱] شارلاتان.
 قَوْلُتِچی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 قَوْلُتِچی: پوا، بی ناوشار، پباوی، اروغه [۱] مأمور داروغه، پلیس شهری.
 قَوْلُتِخ: (۱) کاله درانه ی پباوی ده ولته؛ (۲) پایگرخانه، باجگه؛ (۳) کوشنه، کوخ [۱] (۱) باهمزد مأمور دولت؛ (۲) جای بابگیر؛ (۳) کوخ.
 قَوْلُتِخْدان: به یابون له نادباره وه، قولاخه دان [۱] از دور پیداشدن.
 قَوْلُتِخوندنه وه: برینی له ژور ببری کردنه وه [۱] کتابه از واری عمیق، قولدر؛ ملهوز، شلاتی [۱] قلدر.
 قَوْلُتِزاندن: خوجه ماندن، داهاته وه، کرنوش بردن [۱] خم شدن.
 قَوْلُتِزین: قولزاندن [۱] خم شدن.
 قَوْلُغ: رند، جوان و بهرجاو [۱] خوش ترکیب.
 قَوْلُغته په: ناوی دی به که [۱] نام دهی است.
 قَوْلُف: تلف [۱] نگا؛ تلف.
 قَوْلُف: تلف [۱] نگا؛ تلف.
 قَوْلُف دار: دهسک دار، به دهسک، به ده نگل [۱] دسته دار.
 قَوْلُفْدان: قفندان، داخستن به فف [۱] قفل کردن، بستن با قفل.

قَوْلُف لیدان: (۱) قولفدان؛ (۲) نالغه کردنی به نو بهت [۱] (۱) قفل زدن؛ (۲) حلقه کردن نخ و ربسمان.
 قَوْلُف لینسان: (۱) دهسک له ده فری گلین قابم کردن؛ (۲) برینی له تاریف کردنی زیاد له بویست [۱] (۱) دسته بر ظرف سفالین نهادن؛ (۲) کتابه از سنودن مبالغه آمیز.
 قَوْلُف سه: (۱) نالغه؛ (ده سنم نه گه بشنه قولفه ی کابه)؛ (۲) جوئی گرنی به نالغه که سهری دازه که بکسی ده کرینه وه [۱] (۱) حلقه؛ (۲) گره حلقه ای که با کشیدن یک طرف باز می شود.
 قَوْلُفمین: سر یون له سه زمان [۱] از شدت سرما کرخیدن.
 قَوْلُ قول: ده نگلی رویشنی ناو به ناو که وزاندا [۱] صدای جربان آب در میان سنگ و شن.
 قَوْلُقولامل: به ندی شان و مل، جه مسهری شان و قول [۱] مفصل شانه و گردن.
 قَوْلُقولان: جوئی بازی زاروکان [۱] نوعی بازی کودکان.
 قَوْلُقولانچکه: نالغهی نه ستور له نیکوله دارو بهرز بو بنه دیزه و سهری حه مبالان [۱] جمبر از کهنه و پوسته درخت که حملان بر سر نهند.
 قَوْلُقولانته: فولقولانچکه [۱] نگا؛ فولقولانچکه.
 قَوْلُقولسوه: (۱) سهرجاوه ناوی که له جه ند جوئه جوش نه دا؛ (۲) ده نگلی قولنه قولتی ناوی سهر ناگر؛ (۳) ناوی جه ند گوندیکه له کوردستان؛ (۴) فبچه، کوفاره؛ (۵) گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] (۱) سرچشمه که از چندین جای می جوشد؛ (۲) غلغل آب جوشان؛ (۳) نام چند آبادی؛ (۴) قواره؛ (۵) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 قَوْلُک: (۱) زهوی جالبوگ؛ (۲) چالایی ههرشتیک [۱] (۱) چاله در زمین؛ (۲) گودی.
 قَوْلُکردن: جال کردن [۱] گود کردن.
 قَوْلُکردنه وه: برینی له ژور ببری کردنه وه [۱] واری عمیق.
 قَوْلُکرن: کون کردن [۱] سوراخ کردن.
 قَوْلُککه: چالایی زه مین [۱] چاله.
 قَوْلُگیر: نه خوشیه کی شان و پیلی ولاخ [۱] نوعی بیماری دام.
 قَوْلُکولله: (۱) خانسوی خزو بلند بو سه نگر، برج؛ (۲) چکو، کولله؛ (۳) قولسوله، سهرجاوه ی ناو که ژوری ناو لی هه نده قولنی؛ (۴) دهسک و هه نگلی ده فر؛ (۵) نروبکی چیا؛ (۶) گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] (۱) برج قلعه؛ (۲) ملخ؛ (۳) سرچشمه بزرگ آب؛ (۴) دسته ظرف؛ (۵) قله کوه؛ (۶) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 قَوْلُم: خوبه ژورزان [۱] مغرور.
 قَوْلُماچ کردن: دهسک ماچ کردن [۱] دسنبوسی.
 قَوْلُمه: سیسرکی زهش، هه شکه دزه [۱] جبرجیرک سیاه.
 قَوْلُمه: نیسکی به لکه [۱] استخوان ساق.
 قَوْلُمهتکان: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قولنج: ژانی پست و شان [۱] درد شانه و پشت.
 قولنج شکاندن: شبلائی توندی ناوشان و پشت [۱] جلانیدن پشت و شانه،
 ماسازادن پشت و شانه.
 قولنج شکنین: که سنی که باش ناوشان و پشتی نبش او پیشبلی [۱]
 ماسازادنده شانه و پشت.
 قولنج کردن: نبشانی پشت و ناوشان [۱] درد گرفتن پشت و شانه.
 قولند: (۱) کدو، کوله که: (۲) گیاهه که بوجوانی له مالاندا رای ده گرن [۱]
 (۱) کدو؛ (۲) گیاهی است آپارتمانی.
 قولنگ: (۱) زه‌نگن، باچی دوسه؛ (۲) فورنگ، فورنگ [۱] (۱) کلنگ؛ (۲)
 دُرنا.
 قولنگو: هه‌وا به‌کی به‌ناوبانگه بو مردولا واندنه‌وی ده بژن [۱] آهنگی
 است مرثه‌ای.
 قولنگه: زه‌نگن، باچی دوسه [۱] کلنگ.
 قولنگه: قولنگه [۱] کلنگ.
 قولوج: (۱) قولکهای چکوله بو بازی که لابین، مات؛ (۲) قولکهای بچوک
 [۱] (۱) گو برای نیله بازی؛ (۲) چاله کوچک.
 قولوجان: بازی که لاده قولک کردن، مانین [۱] بازی تله به‌گو.
 قولوجانی: قولوجان [۱] نگا؛ قولوجان.
 قولوج: قولوج [۱] نگا؛ قولوج.
 قولوجان: قولوجان [۱] نگا؛ قولوجان.
 قولوجانی: قولوجان [۱] نگا؛ قولوجان.
 قولوج قولوج: بر له قولکمو جال [۱] بر جاله جوله.
 قولور: (۱) قلور، ناوبه‌تال؛ (۲) ناوقولی لبوه‌لنگه‌راوه؛ (۳) نازیک، نافولا
 [۱] (۱) کارک؛ (۲) مقتر؛ (۳) زمخت، ناهموار.
 قولوز: قله‌میان، بازدانی توند [۱] برش بلند.
 قولوز: پنب کور، پنب‌جه‌میاو [۱] کوزیتس.
 قولوق: قنچکی زوران، دوی گه‌نمه‌نما [۱] دنبالجه بلال.
 قولولو: بازی جاوشارکنی [۱] بازی سردرگلم، قابم موشک.
 قوله: (۱) قولله؛ (۲) نه‌سپی زه‌ش؛ (۳) ترویگی جیا؛ (۴) بارگری
 نازه‌سهن؛ (۵) بزنه‌موی ره‌نگ‌سپات [۱] (۱) برج؛ (۲) اسب سباهرنگ؛
 (۳) قلّه کوه؛ (۴) یابو؛ (۵) نیره‌ای از بژ.
 قوله: (۱) قول، کورت؛ (۲) حمیوانی بی کلک؛ (۳) بنی هیلکه [۱] (۱) کوتاه؛
 (۲) حیوان بی دم؛ (۳) ته نخم مرغ.
 قوله: (۱) گوئل، گویر، قولاج، قولانج؛ (۲) فالوچه [۱] (۱) مسافت میان دو
 انگشت سپاه و شست، باز؛ (۲) سوسک.
 قوله: قمرزی بلاو، (ماله‌کم هه‌موی بو به قهرزو قوله) [۱] وام پراکنده.
 قوله: (۱) قیزه و هه‌را؛ (۲) به‌ده‌نگی به‌زده جانوه‌ری دزنده و اخورین [۱]
 (۱) فر باد غربو؛ (۲) نهیب بر حیوان درنده.
 قوله بازه‌له: قنقه‌له، قزگ، قنقه‌ره [۱] زاغچه.
 قوله بانک: توده‌ی سهربان بو نه‌سپایی خه‌ولی‌دانان، هه‌وره‌بان [۱]
 انافک پشت بام.
 قوله‌بنه: کورنه‌بالای نه‌سور [۱] کوتاه فید کلفت.

قوله بسکی: شله‌شل زوشن [۱] سلاسه سلاسه راه رفتن.
 قوله‌بنی: فاپ، قول، گویزنگ [۱] قوزک با.
 قوله‌بنج: (۱) دست به‌سنی توند له‌بشته‌وه؛ (۲) بردنی که سنی یا حه‌بوانی
 به‌پله [۱] (۱) دست از پشت محکم بستن؛ (۲) بردن کسی با حیوانی یا
 عجله.
 قوله‌تین: ناوی که قولی و جوارگوشه‌ی نا نانبسکه [۱] آب پاک شرعی،
 قلتین.
 قوله‌جاخ: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 قوله‌چوارشه‌مه: ناخر چوارشه‌می سال [۱] چهارشنبه‌سوری.
 قوله‌چوماغ: داری سهرنه‌ستوری قولو له‌دستان خوش [۱] چماق
 کوتاه.
 قوله‌دار: داری کونا، دارده‌سنی قوله [۱] جو بدست کوتاه.
 قولو: ناوی ناواییه که [۱] نام دهی است.
 قوله‌زه‌ش: مروی جه‌رم‌زه‌ش [۱] سپاه پوست.
 قوله‌ره‌ش: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 قوله‌زه‌شه: قوله‌زه‌ش [۱] سپاه پوست.
 قوله‌ژارداره: قولانجه‌زاره، نالی پلنگ [۱] آلاکلنگ، حشره‌ابست.
 قوله‌سوتاو: گوندیکه له کوردستان به‌عسی وئرائی کرد [۱] از روستاهای
 ویران شده کوردستان توسط بعثیان.
 قوله‌سه‌ن: ناوی گوندیکه [۱] نام روستایی است.
 قوله‌شین: که رویشک [۱] خرگوش.
 قوله‌فیسکه: (۱) زه‌فیسکه، ره‌گی بن نه‌ژنو؛ (۲) قوله‌بنی [۱] (۱) رگ زیر
 زانو؛ (۲) قوزک با.
 قوله‌فیتته: (۱) بریتی له بنیاده‌می کوربه‌بالای نازاوه‌چی؛ (۲) بریتی له
 منالی زرننگ [۱] (۱) کتابه از آدم کوناه قد فتنه‌انگیز؛ (۲) کتابه از کدک
 زرننگ.
 قوله‌قاج: جومگهی با، پشت قاهی یا [۱] مج با.
 قوله‌قول: قولته‌قولنی ناوی سهر ناگر [۱] جوش و غلغل آب روی آتش.
 قوله‌قول: له‌سهره‌خو و به‌له‌قله‌ق رویشن و هه‌نگاوی به‌رزهاویشن [۱]
 لنگان لنگان با گامهای بلند راه رفتن.
 قوله‌قول: هه‌راه‌رای زور، قولی زور؛ (قوله‌قولی له‌پاش گورگ
 نه‌مه‌یه/په‌ژبوانی ده‌می مهرگ گه‌مه‌به) «هه‌زار» [۱] هه‌مه و سروصدا.
 قوله‌قوله: ناوی سه‌گه [۱] نام انتخابی برای سگ.
 قوله‌ک: گیاهه که [۱] گیاهی است.
 قوله‌کردن: هه‌راه‌راکردن [۱] غربو و بانگ راه‌انداختن.
 قوله‌گیسک: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی
 در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 قوله‌مست: ناوبه‌نجه، ناوله‌پ [۱] میان کف، مشت.
 قوله‌مشتی: بازبه‌که، بشکیلان، که‌له‌مسنی [۱] یکی از سرکرمبهای
 شب‌نسنی.

قولہ نگ: قولنگ □ نگا: قولنگ.
 قولہ نگہ: قولنگ □ نگا: قولنگہ.
 قولہ نہ خشمینہ: نائی ہلنگ □ آلاکلنگ، ذراربع.
 قولہ وانہ: بازوہ بند □ بازوبند.
 قولہ: نیوان، نیغہ، لمسمری بہینی زوریک □ تیغہ.
 قول ہلنگرار: (۱) دہ لنگ ہلنگرار □ (۲) برینی لہ بنیادہ می زرنگو نامادہی کار □ (۱) باجہ ورمالیہ □ (۲) کتابہ از آدم زرنگ و آمادہ کار.
 قول ہلنگردن: ہلنگجانی قولی کراس و کوا، نہ نگوجک بہ لاداکردن □ آسنین بالازدن.
 قول ہلنگلاو: قول ہلنگراو □ نگا: قول ہلنگراو.
 قول ہلنگلاو: (۱) نہ نگوجک بہ لاداکردگ □ (۲) برینی لہ نامادہی کار □ (۱) آسنین بالا زدہ □ (۲) کتابہ از آمادہ برای کار.
 قول ہلنگلراو: قول ہلنگلاو □ نگا: قول ہلنگلاو.
 قول ہلنگلیا: قول ہلنگلاو □ نگا: قول ہلنگلاو.
 قول ہلنگلین: (۱) قول ہلنگردن □ (۲) برینی لہ خونامادہ کردن بو کاری □ (۱) آسنین بالازدن □ (۲) کتابہ از آمادہ انجام کاری شدن.
 قولہ می گانی ماران: لو گوندانہی کوردستانہ کہ بہ عسی کاولان کرد □ روسنابی در کوردستان کہ بعثیان آن را ویران کردند.
 قولی: شان، مل □ شانہ نن.
 قولی: ناوی ہباوانہ □ نام مردانہ.
 قولی: ناوی زنانہ □ نام زنانہ.
 قولی: برینی لہ مروی بالا ہرز □ کتابہ از آدم قدبلند.
 قولی: (۱) قولہ بی □ (۲) قبولی، قولی □ (۱) روفا □ (۲) دمخبت.
 قولیان: جوش ہاوردنی ناوی □ جوشیدن آب.
 قولیت: (۱) خانوی چکولہ بو زاوکر □ (۲) خانوی بجکولانہی خراب □ (۱) خانہ کمین شکارچی □ (۲) کوخ محفر.
 قولیچک: سمرشان، فہ لادوشان □ بالای شانہ.
 قولیز: دہ ربجہ، کون دوزوردا بو روناکایی □ دربجہ.
 قولیز: داہاننہوہ، جہ مبنہوہ، کرنوش □ خم شدن.
 قولیک: زبندان، گرنوخانہ، جہ فس □ زندان.
 قولی کرن: کون کردن □ سوراخ کردن.
 قولیلک: کون، کونا، قول □ سوراخ.
 قولی قولی: فولفولان □ نوعی یازی کودکان.
 قولی مست: ناو لہ □ نوی کف دست.
 قولین: (۱) و جوش ہانن □ (۲) ہلنگولین □ (۱) جوش آمدن □ (۲) فوران.
 قولینجی: فورینج □ نینگون.
 قولینہ: نربان، فرتالہ، فہرنالہ □ سید مہوہ جینی.
 قوم: (۱) فرنی لہ ناو □ (۲) داخ، گرم □ (۳) کوپہ لہ، دہ فری سوالہنی خرکہ لہ بستوکہ □ (۴) کوپہی ناو □ (۵) سونہی زل □ (۶) جینگہ ناودانی مالآت لہ دار بان لہ قور □ (۷) کوپہ سوزیرناو □ (۱) جرعہ □ (۲) داخ □ (۳) خمچہ □ (۴) کوزہ آب □ (۵) تشت سفالین بزرگ □ (۶) ناو آبشخور دامہا □ (۷) غوطہ.

قوم: (۱) خزم، لہ نایہ فہ □ (۲) تبرہ وز گمز □ (قومی کورد) □ (۱) خوبشاوند □ (۲) ملت.
 قوم: رہلم، رہمل، زینخی زورورد □ ریگ، ماسہ.
 قوما: خراب زوی دا □ واقعہ بد روی داد.
 قومات: بابولہ می ساوانوہ پنجان □ قنداق بجہ.
 قوماتہ: قومات □ قنداق بجہ.
 قوماج: (۱) سبلہ دیوار □ (۲) پیچی ریگہ □ (۱) نیش دیوار □ (۲) پیچ و خم راہ.
 قومار: (۱) بازی بو راواردن، (مندال با بچینہ قوماران) □ (۲) بازی لہ سہر پؤل بردنہوہ □ (۳) قسہی بہ گمہ □ (۱) بازی کودکان □ (۲) قمار □ (۳) شوخی.
 قومار باز: (۱) کسی کہ لہ سہر بارہ بازی دہ کا □ (۲) برینی لہ فیلیاز □ (۳) برینی لہ گمہ کمر □ (۱) قمار باز □ (۲) کتابہ از حیلہ باز □ (۳) کتابہ از شوخ طبع.
 قومار بازی: (۱) بازی دوزاندن و بردنہوہی بارہ □ (۲) برینی لہ فیلیازی □ (۳) گمہ کردن □ (۱) کار قمار باز □ (۲) کتابہ از نرنگ بازی □ (۳) شوخ طبعی.
 قومارینی کردن: گالتہ بہ کسی کردن □ مسخرہ کردن کسی.
 قومارچی: کسی پشہی بازی بو بردنہوہ و دوزاندنہ، قومار باز □ قمار باز.
 قومارخانہ: جینگہی قوماری لہ سہر بارہ کردن □ قمارخانہ.
 قومار کردن: (۱) بازی کردنی زاوکان □ (۲) بازی کردن لہ سہر بردنہوہ □ (۳) شوخی و گالتہ کردن □ (۱) بازی کردن بجسہا □ (۲) قمار کردن □ (۳) شوخی کردن.
 قومارکەر: قومارچی □ قمار باز.
 قوماش: بارجہی گہزی، کونال □ قماش.
 قومام: گیابہ کہ لہ گمہ دہ کا □ گیاهی است شبہہ بو تہ گندم.
 قومامسہ: (۱) نہ قہل دروی لای سہروی دوناچہ وال ہیکہوہ □ (۲) تہ قہلی درشت و قابم □ (۱) بہم دوزی طرف بالای دولنگہ باز □ (۲) کوک درشت.
 قومان: رودانی کاری ناخوش □ رویداد ناگوار.
 قومانداز: نہ فسہر، زابت، سہر کردہی لہ شکر □ افسر، فرماندہ نظامی.
 قوماندان: سہر کردہی لہ شکر □ سر لشکر.
 قوماندن: داخ کردن □ داخ گذاردن.
 قوماندن: نازاوانہوہ، شیواندنی کومہل □ شورانیدن.
 قوماندن: شورانیدن □ شورانیدن.
 قومبولہ: (۱) بومبا □ (۲) بہرکہ توپ □ (۳) نارنجوک □ (۱) بمب □ (۲) گلولہ توپ □ (۳) نارنجک.
 قوم بون: وہ ژیر ناوکہ وتن □ غوطہ ورشدن.
 قومبہرہ: قومبولہ □ نگا: قومبولہ.
 قومبہلہ: قومبولہ □ نگا: قومبولہ.
 قومبارہ: بہرکہ توپی بہ کوانہ، گولہ می توپی ہاوان □ خمپارہ.

قومپاژنه: پاژنه پا [۱] باشنه پا.

قومپانی: (۱) قومپاژنه: (۲) دوزگای بازارگانی زوربهش [۱] یا شنه یا: (۲) شرکت، کمیانی.

قومپوز: بادی هه‌وای به‌فیشال [۱] مغرور خودسنا.

قومرغان: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاوولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قومرغانه: کوزی پرله هه‌راوه‌ور با [۱] مجلس پرهیاوه.

قومسری: (۱) بالداریکه له نیره‌ی کوتره‌باریکه، باکرمیم: (۲) داشکله‌م، جوژی که له‌می بی‌گه‌لایه [۱] (۱) برنده قمری: (۲) کلم قمری.

قومژان: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاوولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قومشه‌ل: بېشه و فامبینه لئی جغور [۱] بېسه و نزار انبوه.

قومقممور: قمقمور [۱] نگا: قمقمور.

قومقموک: قمقموک [۱] نگا: قمقموک.

قومقموکه: قمقموک [۱] نگا: قمقموک.

قومقومه: (۱) تونگی جیگه‌ی تراو: (۲) مه‌ناردی سه‌فه‌ر [۱] (۱) لنگ آب: (۲) فمقه سفری.

قومک: که‌شکه‌ژنو، بېشه‌ی زرانی، که‌شکه‌زرانی [۱] کاسه زانو.

قوم کردن: وه‌ژیرناوخستن [۱] غوطه‌ور کردن.

قوملاخ: قملاخ [۱] نگا: قملاخ.

قوم لیدان: فرکردتی که‌م که‌م [۱] جرعه‌جرعه‌نوسیدن.

قوموش: قمیش، نه‌غمه [۱] راه‌زیرزمینی، تونل.

قوموش که‌ن: زه‌ری هه‌لنکول [۱] مقنی.

قوموش لیدان: ریگه به‌بن زه‌ویدا کولین، نه‌غمه‌لیدان [۱] تونل زدن.

قومه: رودای ناخوش [۱] بېشامد ناگوار، حادثه.

قومه‌زه: زول، بیرو، بیج [۱] حرامزاده.

قومه‌ش: قوموش [۱] تونل.

قومه‌شکه‌ن: ره‌ه‌ندلبه‌ر، که‌نکه‌نه‌چی، قوموش که‌ن [۱] مقنی.

قومه‌لان: جینگای ردلمی زور [۱] ریگزار.

قومپان: رودانی کاری ناخوش [۱] وقوع حادثه ناگوار.

قومپایی: نامیری داغ کردن [۱] ابزار داغ‌گذاری.

قومپین: قومپان [۱] نگا: قومپان.

قون: رویشتی مه‌ل به‌کلک‌ه‌له‌کاندن: (قونه‌قونی ده‌کرد)، قنه [۱] راه رفتن و دم‌جنبانیدن برنده، ورجه‌ورجه.

قون: شه‌قون [۱] شاخ‌زدن، کله‌زدن حیوان.

قون: (۱) لای پلشنه‌وی هه‌ریشنبک، (قونه‌بان، قون‌ده‌وه‌لان): (۲) بنه‌وه.

لای خوارو: (۳) کونی پلشنه‌وی گیاندار: (۴) وه‌ک، نزیک‌به: (قونه‌شهر)

[۱] (۱) دنبال: (۲) ته: (۳) مقعد: (۴) ماننده، گونه.

قونساخ: (۱) به‌ک روژه‌زی: (۲) مالی زوربه‌میوان: (۳) داری خواره‌وی نه‌نگ: (۴) بابوله‌ی ساوانبوه‌بېجان: (۵) رودای میژو: (دناف قونساخی

دیریکیدا) [۱] (۱) مسیر بکر روز راه: (۲) خانه‌مهمان‌بذیر: (۳) قنداق

تفنگ: (۴) قنداق بجه: (۵) حوادث تاریخ.

قوناخه: (۱) بابوله‌ی ساواییج: (۲) قوناخی نه‌نگ [۱] (۱) قنداق بجه: (۲) قنداق تفنگ.

قوناخه‌پییج: (۱) زاروی ده‌بابوله‌بېجراو: (۲) به‌نی بابوله‌ی ساواییج [۱] (۱) بجه در قنداق بېجبه: (۲) نخ قنداق بېج.

قوناخه‌کردن: بابوله‌پییج کردنی مثال [۱] قنداق کردن بجه.

قونار: (۱) لکه‌زه‌ی که له ناو‌گه‌ل و قنگ دبت: (۳) برینی له لاپره‌سه‌ن [۱]

(۲) جوانه‌انگل تاك: (۲) نوعی دمل که اکترأ در باسن پیدا شود: (۳)

کتابه از انگل.

قوناره‌ده‌رکردن: (۱) قونارشین بون له داری ره‌ز: (۲) دومه‌ل له جیگه‌ی

خراب هانن: (۳) دومه‌لی قونار به‌نه‌شهنه‌ر دزاندن [۱] (۱) جوانه‌انگل از

ناک روپیدن: (۲) دمل از جای بد درآمدن: (۳) سر دمل را یا نشنر

واکردن.

قونار کردن: لکی لاپره‌سه‌ن له‌داره‌میوکردنه‌وه [۱] هرس کردن جوانه

انگل.

قوناغ: قوناغ [۱] نگا: قوناغ.

قوناغه: قوناغ [۱] قنداق تفنگ.

قونان: قوته‌فون، به‌هه‌لبه‌زینه‌وه رویشتی مه‌ل [۱] حالت جهیدن‌های

منوالی برنده در راه‌رفتن:

قونبوله: قومبوله [۱] نگا: قومبوله.

قون به‌گینچه‌ل: (۱) فنگ به‌گینچه‌ل: (۲) که‌سی کاروباری زور

هه‌مه‌جوهره‌ی هه‌بنی [۱] (۱) آشوبگر: (۲) هه‌کاره.

قونبه‌له: قومبوله [۱] نگا: قومبوله.

قونبان: (۱) برینی له زه‌لامی نه‌مه‌ل: (۲) سمت و که‌فهل پان [۱] (۱) کتابه

از قوی هیکل تبیل: (۲) شخص باسن بزرگ.

قونتاخ: داری لای خواروی نه‌نگ [۱] قنداق تفنگ.

قونتار: بنار، دامینی چیا، بی‌ده‌ست [۱] دامنه‌کوه.

قونتک: ناپراخ، دولمه‌ی په‌لکه‌مینو [۱] دلمه‌برگ مو.

قونتلور: راکشای ده‌مه‌ورو [۱] دمر درازکشیده.

قونته‌رات: کردنی کاریک له‌بر، مه‌خته، فه‌هل [۱] کونترات.

قون‌ته‌ندور: (۱) ده‌وروبه‌ری نه‌ندور: (۲) برینی له بیکاری و به‌نمه‌لی

زاساردن: (جیگه‌ی میزدان قون‌نه‌ندوره) [۱] (۱) اطراف تنور: (۲)

کتابه از نیلی و بیکارگی.

قونچ: کونچ، فوژبن، سیله، سوچ [۱] گوشه.

قونچر: (۱) چنجروک: (۲) روشان: (۳) فورنج: (۴) به‌یکول، دزکیکه [۱] (۱)

پنجه‌جانور تنکاری: (۲) خراش: (۳) نېشگون: (۴) خار سه‌کوهه.

قونچرک: چنجروک [۱] پنجه‌تیز جانور شکاری.

قونچرکه: به‌یکول [۱] خار سه‌کوهه.

قونچریک: (۱) روشان به‌چنجروک: (۲) فورنج [۱] (۱) خراش با ناخن

پنجه: (۲) نېشگون.

قونچک: قنچک [۱] نگا: قنچک.

قونچر: کبابه‌که به‌عمرزه‌وه پان‌ده‌بېنه‌وه [۱] کبابی است.

- قونچرك: (۱) فورنج: (۲) سيخورمه [۱] (۱) نيشگون: (۲) سقلمه.
- قونچك: (۱) كلکه سيزو تری... (۲) ناغزه، جگه ره: (۳) باریکه ی کلکی نورو گیزه رو... [۱] (۱) دمجه موبز و... (۲) فیلتر سبگار: (۳) انتهای ریشه هویج و تربچه و...
قونچکجه: زبرک، زیبکه، چینچکه [۱] جوش پوست.
قونچکجه نیر: (۱) جگه ره ی ناغزه دار: (۲) بریتی له زنی کورته بالای جوان [۱] (۱) سبگار فیلتر دار: (۲) کنایه از زن ریزنقش زیبا.
قونخر: وشه به که نه لوات بو ناریفی هیندی کیری نیرن [۱] کلمه ای که در تحسین بی ادبانه دختران گویند.
قونخر کردن: (۱) له سه ره دان، قونه که کردتی ده غل: (۲) بریتی له قهله ویون له نهمه لیان [۱] غله را با سرند بیخن: (۲) کتابه از چاق شدن از فرط تنبلی.
قونداخ: (۱) قونداخ، نه نگ: (۲) بابوله ی سارابیح [۱] (۱) قنناق ننگ: (۲) قنناق بیچه.
قونداخه: قونداخ [۱] نگا: قونداخ.
قونداغ: قونداغ [۱] نگا: قونداغ.
قونندان: (۱) سمنه جوته ی بالدار: (۲) حیزه تی نیر، قنگدان [۱] (۱) نخمدان مرغ: (۲) کون دادن.
قوندره: کهوشی به باونه [۱] کفش پاشنه دار.
قوندک: کوندر، کدو، کوله که [۱] کدو.
قونده: (۱) بالدار ی کلک کورت: (۲) بالداریکه [۱] (۱) بریده دم کوماه: (۲) برنده ایست.
قونده: قنگدر [۱] کونی.
قوندهر: قونده [۱] کونی.
قونده ره: (۱) قوندره: (۲) هه لیه زبنه ی ناو له نیر بنه ی چمدا [۱] (۱) کفش پاشنه دار: (۲) جست و خیز آب در وسط رودخانه.
قونده ره کردن: (۱) هه لیه زبنی ناو له ناو جمی خوردا: (۲) قوزی زور که به پیلاره وه ده لکی: (۳) دروست کردن پیلاره [۱] (۱) ورچستن آب در رودخانه از فشار: (۲) گل زیاد که بر کفش چسبید: (۳) کفاشی.
قون ده هول: بریتی له مروی سمت زه لام [۱] کنایه از آدم باسن گنده.
قون دبلا نه: خونجیلانه [۱] کوچولوی نازی.
قون دبله: قون دبلا نه [۱] کوچولوی نازی.
قونسور: (۱) گیاه که له دُوخه وای ده کن: (۲) جور ی مهبونی لوتی: (۳) شاه بنده ر [۱] (۱) گیاهی است آشی: (۲) انتر: (۳) کنسول.
قون فره: (۱) بریتی له ترسه نوک: (۲) بریتی له ته وه زه ل [۱] (۱) کتابه از نرسو: (۲) کتابه از تنبل.
قون کشک: که سنی که له سه ره قنگ ده خزی [۱] شخصی که بر باسن می خزد.
قون کشکی: گار لکه، گاگونه کردنی منال [۱] لوکیدن بیچه.
قون قه لا: ناوی ناواییه که له موکوربان [۱] نام دهی است.
قونگ: قنگ، قن، قون، کونی باشه وه [۱] کون.
قون گران: تمه ل، ته پ، تمین [۱] تنبل.
- قونگره: (۱) برجی سه ره قه لا: (۲) فوندره [۱] (۱) برج بالای قلعه: (۲) کنش.
قون لی که وتو: بریتی له که سنی که شتین و ده رینی هه را خزی [۱] کتابه از آدم شلخته در لباس پوشیدن.
قونه: قه [۱] راه رفتن کیک و کبونر.
قونه بان: (۱) لای پشته وه ی بانی خانو: (۲) بریتی له ناشنایه تی: (قونه بانم ده گه لی نه): (۳) بریتی له حه وه سه له ی کاو کردن: (قونه بانی نه وه نه ده ی نیه جیگا که ی خوی هه لگری) [۱] (۱) لبه مسمت عقبی بام خانه: (۲) کتابه از رابطه و سناسایی: (۳) کنایه از حوصله و عرضه کار کردن.
قونه جند: بریتی له جیگای ته نگ و ترش، قنگه جن [۱] کتابه از جای ننگ و کم وسعت.
قونه خشکه: روینسن به مانه مانه [۱] ناورچین رفتن.
قونه خشکی: له سه رفنگ خزین [۱] بر باسن خزیدن.
قونه زنی: که که سه زنی که هه سه ی بهر وی ی به کتر، یی [۱] گله ای که گوسفندانن با هم خوبشاوند باشند.
قونه قون: روینستی به هه لیه زبنه وه ی بالدار، قنه، قونه [۱] راه رفتن با جست و خیز برنده، ورجه.
قونه قون: له شگرانی و نه مه لی، (قونه قون له کاردا ده کا) [۱] سستی و اهمال، تنبلی.
قونه ک: بیایوی حیز، فوندره [۱] آبه.
قونه که وه: (۱) ده غل به سه ره دکردن به زونیشنه وه: (۲) بریتی له نه زمونی زور دین: (دنیام قونه که وه کردوه) [۱] (۱) غربال کردن غله در حال ننسنن: (۲) کتابه از تجربه بسیار دیدن.
قونه گان: گانی نیر، نیر بازی [۱] عمل لواط.
قونه نشینه: فنگه نشینه [۱] کودکی که ننسنن یاد گرفته.
قونه وتلور: قونتلور [۱] دمر دراز کشیده.
قونیاغ: جور ی شه راه [۱] کنباک.
قونیر: قونار [۱] نگا: قونار.
قونیک: قول، قاب، گوزنگ [۱] قوزک پا.
قونین: قه کردن [۱] راه رفتن کیک و کفتر.
قوه و ت: تاقت، توان، هیز، وزه [۱] فوت، نیرو.
قویتل: ناوی ناواییه که [۱] نام دهی است.
قویج: قوج [۱] بلند مخروطی.
قویچک: (۱) قوج: (۲) قوجه که [۱] (۱) مخروطی: (۲) انگستانه.
قویخا: قوخاب [۱] کدخدای ده.
قویزه: (۱) چک، چکه، دیوی قوئی میج: (۲) ناوک بوچ، بو گوزی ده لین: (گوزی قویزه) [۱] (۱) طرف گودشتانگ: (۲) توخالی، برای گردو گویند.
قویل: قول، چال [۱] گود.
قویله: قوله، هه راهوار [۱] بانگ و سرو صدا.
قوین: فن، قنگ، قون، قونگ [۱] کون.

قوین ده: قونده، قنگهەر [ق] کونی.

قوبه: لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کابلان کرد [ق] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قه: هیچ گا [ق] هرگز.

قه ب: عریف [ق] هم چشم.

قه با: نه سنور [ق] کلفت.

قه باحات: کاری خرابی نارو بهر [ق] کار زشت رسواکننده

قه باحمت: فه باحات [ق] نگا: فه باحات.

قه باخ: (۱) سه بوشی ده فر و قوتو: (۲) کدو، کوند، کوله که: (۳) فابلوخ؛

(۴) نوشتهی جاوزاری بیسنان: (۵) جوژی سپیندار [ق] (۱) سربوش

ظرف و قوطی: (۲) کدو: (۳) پوکه: (۴) نوشته و دعا برای رفع چشم زخم

جالیز: (۵) نوعی سپیندار.

قه باحه: قابوز، فاع [ق] بوکه.

قه باره: (۱) پارسه: (۲) تابوی ملک [ق] (۱) حجم: (۲) سند مالکیت.

قه باغ: کدو، کوله که [ق] کدو.

قه بال: (۱) ده سه بهر: (۲) سوٓت خور [ق] (۱) مٓنهد: (۲) رباخوار.

قه باله: تابوی ملک، فه باره [ق] سند مالکیت.

قه بانجه ره: (۱) بشه گوزه و دیزه ی له تول چناو: (۲) دوشه کوله ی سه ری

حه مالان [ق] (۱) چمبرک ترکه ای: (۲) بالشتک سر حمالان.

قه بحت: فه باحمت [ق] کار زشت.

قه بده: ده سکی شمشیر و خه نجر [ق] دسنه شمشیر و خنجر.

قه بر: جالی مردگ نپاشاردنوه، گوز، ده خمه، گلکوک [ق] قبر، گور.

قه بران: چیه گی قه بری زورکس [ق] قبرستان.

قه بر او قه بر کردن: (۱) له کونه قمردا ناشنی مردو: (۲) گواسته وه ی لاشی

مردگی خراب له گوزستانی موسلمانان بو گوزستانی کافران له لابه ن

فر بيشنه وه [ق] (۱) مرده را در گور کهنه دفن کردن: (۲) انتقال جسد

کافر از گورستان مسلمین به گورستان کافران توسط فرشنگان.

قه برخه: برک، خالبهگه [ق] تهیگاه.

قه برسان: قه بران [ق] گورستان.

قه برستان: فه بران [ق] گورستان.

قه برغه: قه برخه [ق] تهیگاه.

قه بره لٓقه ن: که سنی که قه بر بو مردو هه لنده که نی [ق] آدم گورکن.

قه بره لٓکه ن: قه بره لٓقه ن [ق] آدم گورکن.

قه بره لٓقه ن: فه بره لٓقه ن [ق] آدم گورکن.

قه بره لٓقه ن: هه لٓکه نندی قه بر له زه ویدا [ق] گورکندن.

قه بره لٓکه ن: قه بره لٓقه ن [ق] گورکندن.

قه بز: (۱) زگ و بسنان، دژی زه وانی: (۲) وزه زوی، نهنگی بو دل: (دلم

قه بزه): (۳) بسوله ی وامنامه، ره سید [ق] (۱) ضد اسهال، قبض، بیس:

(۲) پکری، بریشانی دل: (۳) رسید حساب، قبض.

قه بزه: (۱) بهرگه نوشته، بهرگی دوحای نوسراو: (۲) قوزه: (۳) جهنگه،

هدهت: (قه بزیه پایز): (۴) قه بده، مشتری ده مانچه و خه نجه رو شیر

[ق] (۱) پوشش دعای نوشته: (۲) خزه: (۳) عنفوان: (۴) واحد اسلحه

نفری.

قه بزی: (۱) زگ و بسنان: (۲) دلنهنگی [ق] (۱) ببوست: (۲) دلنگی.

قه بزی پایز: ناوه زاسنه کانی کزی پایز [ق] وسطهای پایز.

قه بقاب: قایقاپ [ق] نگا: قایقاپ.

قه بقه ب: قاسپه [ق] صدای کبک.

قه بفه بوک: ریزه له [ق] تاج ریزی.

قه بیل: (۱) خه میل، قرسان: (۲) گه شه کردن و پنگه ششنی خه له [ق] (۱)

ارزیابی: (۲) بالندگی و رسیدن کشت.

قه بلان: (۱) خه میل کران، نرخ له سه درانان، بهراورد کران: (۲) بپگه بشتنی

خه له [ق] (۱) ارزیابی شدن، برورد: (۲) رسیدن غله.

قه بلاندن: خه میل کردن، قرساندن، نرخاندن [ق] ارزیابی کردن.

قه بلاو: خه میل کراو، قرساو، بهراورد کراو [ق] ارزیابی شده.

قه بلین: فه بلان [ق] نگا: فه بلان.

قه بو: (۱) قاسپه: (۲) حه شارگه ی که و [ق] (۱) ناواز کبک: (۲) کمینگاه کبک.

قه بو: حریف له مه بدانی شه زدا، قه ب [ق] حرف در میدان.

قه بو قه بو: وشه په که بو حریف داوا کردن له مه بداندا [ق] اصطلاحی برای

مبارز طلبیدن.

قه بو ل: قبول، پی رازی [ق] قبول.

قه به: (۱) نه سنور: (۲) زه لاسی ناقولا [ق] (۱) کلفت: (۲) لندهور.

قه به دای: شه زلانان، ملهوز [ق] گردن کلفت.

قه به زه: نیسکی نهختی سنگ و بشت: (قه به زه ی بشتت شکی) [ق]

ففسه سینه.

قه به س: درشته ی له گبره دا نه هارداو، کو بزر [ق] کوزر.

قه به سل: (۱) مهخته، کردنی کارنک به مزکی ید کجاری، کاری له بهر،

قوندرات: (دروینه کم به قه به ل داوه، به قه به ل نهو خانوم به چه ند بو

ده که ی: (۲) قه بیل، قه بلان [ق] (۱) کنترات: (۲) ارزیابی.

قه به لئاسی: قه بلاندن [ق] ارزیابی کردن.

قه بو یل: قبول [ق] قبول.

قه بیل: قبول [ق] قبول.

قه بیلانن: به روز پی قبول کردن [ق] وادار به قبول کردن.

قه بیله: تیره، بهر باب [ق] تیره، قبيله.

قه بین: خویندنی که و [ق] آواز سردان کبک.

قه پ: (۱) هه ردو ریزه ددان لی گیر کردن، گاز به ددان: (۲) جنگی

نیوه ناواله: (۳) رفان: (۴) بیده نگ: (۵) پر به ده سنیک: (۶) زل و نه سنور

[ق] (۱) گاز با دندان: (۲) مشت نیمه باز: (۳) ربایش: (۴) بی صدا: (۵)

برک کف دست: (۶) گنده.

قه پا: رفبندرا [ق] ربوده شد.

قه پات: داخراو [ق] بسنه.

قه پات کردن: بهستن: (درگا قه پات کراوه، قونوه که قه پاته نا کریشه وه)

[ق] بسن.

قه پاتمه: زنی بی ماره یی زاگرزن بو ده گه ل رابواردن، سوتلی [ق] مترس،

نگهداری زن بی نکاح برای خوشگذرانی.

- قه‌باخ: سمرپوش، قه‌باخ [۱] سرپوش طرف.
- قه‌باغ: قه‌باغ [۱] سرپوش طرف.
- قه‌بال: کوزه‌ی شر به بزرگوز، شر و شرول و دارزاو، بوجلك نيزن [۱] لباس کهنه و مندرس.
- قه‌بال: بجزئی پز به دم [۱] گاز یا دهن باز.
- قه‌بال‌گرتن: گازلنی دان به همو ددانان [۱] گازگرفتن با دهان گشوده.
- قه‌بال‌لیدان: گازلنی گرتن [۱] گازگرفتن.
- قه‌بان (۱) نهرآزوی زل، قبابن (۲) رفان (۳) پایه‌ی زوکاری خانو [۱] (۱) باسکول (۲) ربودن (۳) پایه طاق روکاربنا.
- قه‌بانجه‌ره (۱) دوشه‌کوله‌ی نانکهری، رفیده (۲) بنه‌گوزی له‌شول چندراو [۱] (۱) بالشنک ناوایی (۲) چمبرک ترکه‌ای.
- قه‌بانچی (۱) کرسی که شت له فیهان نه‌دا (۲) برینی له دروزنی زل [۱] (۱) قه‌باندار (۲) کنایه از دروغ‌باف.
- قه‌باندار: خاوه‌ن قه‌بان [۱] قه‌باندار.
- قه‌بانندن (۱) رفاندن (۲) قوت‌دان [۱] (۱) ربودن (۲) بلعیدن.
- قه‌بان کردن: به قه‌بان سه‌نگاندن. له قه‌بان‌دان [۱] با قه‌بان وزن کردن، نو زین با باسکول.
- قه‌بان کرن: قه‌بان کردن [۱] نگا: فیهان کردن.
- قه‌بانن: قه‌بانندن [۱] ربودن.
- قه‌باننی (۱) مزی له قه‌بانندن (۲) رفاندی [۱] (۱) مزد قه‌باننی (۲) ربود. قه‌پ داگرتن (۱) بز به دم گازگرتن له شتی (۲) برینی له نماحی زور [۱] (۱) گاز از چیزی گرفتن (۲) کنایه از آزندی.
- قه‌برخه: قه‌برخه، خالیگه. که له که [۱] بهیگاه.
- قه‌پ گرتن: گازگرتن [۱] گازگرفتن.
- قه‌بلاخ: کلای له بیست [۱] کلاه بوسنن.
- قه‌پو: (۱) بوکساوله، چه‌موله، فزانک (۲) فابور [۱] (۱) ام کردن، پنجه‌گذاشتن (۲) بوکه.
- قه‌پو: رفین [۱] ربابنده.
- قه‌پوچک (۱) فابوچکه (۲) نهو قونجه‌سه‌وزه‌ی وه‌ک به پنجه که یه‌زه‌کانی گونی له‌سهره [۱] (۱) نکه نان برای ماست برداشتن (۲) کاسیرگ.
- قه‌پوچکه (۱) قه‌پوچک، قابوچکه (۲) بلقی سمر ناو [۱] (۱) نگا: قه‌پوچک (۲) حباب آب.
- قه‌پوز (۱) بقیل، دم (۲) دم و لبو [۱] (۱) بینی (۲) بوزه.
- قه‌پوز به‌ران: پوز به‌ران، که سنی نیسکی سمرلونی زوق بین [۱] کسی که اسنخوان بالای بینی وی برجسته باشد.
- قه‌پوشک (۱) شه‌یتانوک (۲) خرابی بنی گول و خونجه [۱] (۱) حلزون (۲) کاس برگ.
- قه‌پ‌وقر: فر و فب [۱] ببصدا.
- قه‌پوک: قروبک، میوزی وشک‌هلانو [۱] موبز خشکیده.
- قه‌پول: با له‌بابینجان له زوره‌وانی‌دا [۱] با بر یا پیچیدن در کشتی.
- قه‌پول: زه‌لامی کم‌فام، چه‌پول [۱] قوی هیکل ابله.
- قه‌پولکه: ناسمه، قاشه‌کاله‌کو کوله‌کمی وشکه‌وه‌کراو [۱] برگه‌ی پالیزی خشکیده.
- قه‌پوله: فیهول [۱] نگا: فیهول.
- قه‌پوله: پنهانی جکوله‌ی دارین له ناسیاودا [۱] پیمانۀ کوچک جوبین آسیابان.
- قه‌پویچک: نیکولی میوه‌ی به‌نال [۱] بوسنه دونیمه‌تده خالی.
- قه‌پویله: قه‌پوله [۱] نگا: قه‌پوله.
- قه‌به: زلو نه‌سور [۱] گنده و سنبر.
- قه‌به‌گول: سه‌گی زلی نیر [۱] سگ تر گنده.
- قه‌به‌لک: پیلوی چاوا [۱] پلک چشم.
- قه‌بیچک: تیخولی هه‌ره‌ناسکی سهره‌وه [۱] قتر بسیار نازک سطحی.
- قه‌بیلک (۱) نیکول، تیخول، نوکل، پدک (۲) په‌لکی چاوا [۱] (۱) قتر، بوسنه (۲) پلک چشم.
- قه‌ت (۱) برین (۲) ججار، هبج‌گا: (۳) به‌ش، یار، بشک [۱] (۱) قطع (۲) هرگز (۳) سهم، قسمت.
- قه‌تا: (۱) ریخه‌خوره، کورکوز (۲) ربهون (۳) خاوه‌ن کردنه‌ره‌ی دانه‌ویلنه (۴) خه‌لاس بو: (۵) بسا [۱] (۱) سنگخواره (۲) ژفک، فی چشم (۳) بوحاری (۴) تمام شد (۵) گست.
- قه‌تاب: ده‌مه‌زه‌رد، سهرنبا [۱] نرمیم گواهن.
- قه‌تار: (۱) ریز، سف (۲) کومه‌لی چاره‌وی بو بار کردن (۳) هه‌وای گورانبه‌که (۴) شه‌مه‌نده‌فرا (۵) ریزه‌دیراویک به‌شونین یه‌که‌وه (۶) جینگه‌ی فیشه‌ک [۱] (۱) رده (۲) قطارستور (۳) آهنکی است (۴) قطار راه‌آهن (۵) صف خوب آبهاری (۶) کمر بند جای هسنگ.
- قه‌تار به‌ستن (۱) ریز به‌ستن (۲) به‌شونین به‌کا به‌ه‌کوری زوشستن [۱] (۱) صف بستن (۲) دربی هم با نظم رفتن.
- قه‌تارچی: چاروادار [۱] نگا: چاروادار.
- قه‌تار کردن: ریز کردن به‌شونین به‌کا [۱] ردیف کردن.
- قه‌تاره (۱) ریز، سف (۲) زه‌نهریکی سهری ژئانه (۳) شنی که به‌توکۀ ناوده‌نکبتنی [۱] (۱) رج، رده (۲) از زبورآلات ژئانه (۳) قطره‌چکان.
- قه‌تاره به‌ستن: قه‌تار به‌ستن [۱] ردیف شدن.
- قه‌تاره کردن: قه‌تار کردن [۱] ردیف کردن.
- قه‌تان (۱) دواپی هاتن (۲) بسان [۱] (۱) به بابان رسیدن، نمام شدن (۲) قطع شدن با قبیجی و..
- قه‌تانندن (۱) نه‌واوکردنی کار (۲) پساندن [۱] (۱) انجام دادن (۲) گستن.
- قه‌تران: ده‌رمانیکی زه‌شه له گولاندنی داری سنه‌وه‌بر دینه‌ده‌ست [۱] قطران.
- قه‌ترمه (۱) خرابه، ویران، خابور (۲) به‌لاو به‌سهره‌انی ناخوش [۱] (۱) ویران (۲) بلا و مصیبت.
- قه‌تره (۱) دلنوب، دروب، ننوک (۲) قورته، نیوه‌غار [۱] (۱) قطره (۲) نیمه‌دو، هروله.
- قه‌تره‌سه‌به: نیمه‌غاری له‌گورگه‌لوقه سه‌برنز (له‌حجی جارچار به قه‌تره‌سه‌به جارچار به گورگه‌لوقه ده‌زوشستن) [۱] راه‌رفتن سریع.

قه‌نره کیئش: قه‌تاره، نامرازی ناو به‌نوؤکه تکاندن [۱] قطره چکان.
 قه‌تریب: پارچه‌نامرانیکه له نسه‌پایی جوت [۱] ایزاری در خیش.
 قه‌تسک: (۱) خه‌باری دیمه‌کار؛ (۲) پیچه‌ک، که موؤکه‌یه‌ک، نوؤقالئی [۱] (۱) خیار دیمی؛ (۲) اندکی.
 قه‌تل: پیاوکوزی [۱] قتل.
 قه‌تسل برینه‌وه: له‌خودان وگر بانی به کومهل له‌بیره‌وری کوزرانی نیمام حوسین دا [۱] مراسم عزاداری حسینی.
 قه‌تماخه: پتروک، نوؤزی سه‌برین، قه‌تماخه [۱] خشک ریشه، کیره.
 قه‌تماخه‌به‌ستین: نوؤزه‌سه‌رداهانن [۱] کیره‌زدن.
 قه‌تماغه: قه‌تماخه [۱] نگا: قه‌تماخه.
 قه‌تماغه‌به‌ستین: نوؤزه‌سه‌رداهانن [۱] کیره‌زدن.
 قه‌تمهر: بنه‌وشی نار، موز [۱] بنفش پررنگ.
 قه‌تو: یاز، له‌ک، پارچه [۱] قسمت، سهم، بخش.
 قه‌توف: سه‌وه‌ی مبه‌وجنبن [۱] سید مبه‌وجنبن.
 قه‌تدر: فه‌ناره، خشلیکی سدری زنانه [۱] از زینت آلات زنانه.
 قه‌تدک: (۱) قه‌ده‌ک، جاویکی سه‌وزکراوه؛ (۲) نامرازی ته‌ته‌له‌کردنی داته‌ویله‌و تونن [۱] (۱) نوعی متقال سبز رنگ شده؛ (۲) وسیله‌ه‌ک کردن نوتون و نیناکو و غلات.
 قه‌ته‌وی: گوندیکی کوردسانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعینان ویران شد.
 قه‌ته‌ی: فانی، کرانی بربو [۱] فحط و غلا.
 قه‌ته‌ی: فه‌نا، ربخه‌خوره، کورکوز [۱] سنگخواره.
 قه‌تیا: (۱) نه‌ما، برابه‌وه؛ (۲) قرتیا، بسا [۱] (۱) تمام شد؛ (۲) گسسته شد.
 قه‌تیمان: (۱) نه‌مان، خه‌لاس بون؛ (۲) قرنیان، پسان [۱] (۱) نام شدن؛ (۲) گسستن.
 قه‌تیز: (۱) بی‌ده‌ره‌نان، گیر کردگ؛ (۲) داماو [۱] (۱) گیر کرده؛ (۲) درمانده.
 قه‌تیزبون: (۱) گیرخواردن؛ (۲) که‌وتنه‌نگانه، دامان [۱] (۱) گیر کردن؛ (۲) درماندن.
 قه‌تیزکردن: ده‌ولئی‌گرنن، گیردان، دمه‌ره‌نان لئی برین [۱] در ننگنا قرار دادن.
 قه‌تیس: (۱) قه‌تیز؛ (۲) دهر به‌زوله‌له‌ش، هه‌لنوؤقبو [۱] (۱) نگا: قه‌تیز؛ (۲) برآمده.
 قه‌جه‌ر: خیلکی نوره‌که له نیران ده‌زی [۱] ابل فاجار.
 قه‌جه‌ری: (۱) جوؤی سه‌ره‌نیری زور نیروفایم؛ (۲) جوؤی کورتانی به‌کسم؛ (۳) بسکی سه‌ره‌لجانگی زنان، نه‌گر بجه؛ (۴) جوؤی سه‌ره‌وشی سئی گوش؛ (۵) جوؤی قه‌بچی بر کردنی پهرچسوه‌که [۱] (۱) نوعی ناوک تیر؛ (۲) نوعی پالان؛ (۳) زلف فرودآمده بین گوش و گونه زنان؛ (۴) نوعی روسری سه‌گوش؛ (۵) نوعی کوناه کردن موی کاکل.
 قه‌جه‌ری برینه‌وه: هه‌لباجینی سه‌ری بسکی سه‌ره‌لجانگ [۱] فبچی زدن سر زلف «قه‌جه‌ری».
 قه‌چاخ: فاجاخ، فانون شکین [۱] قاچاق.
 قه‌چاخچی: قاچاخچی [۱] قاچاقچی.

قه‌چم: داگیر کران، زه‌وت [۱] غصب زورکی.
 قه‌چماندن: داگیر کردن، زه‌وت کردن [۱] غصب کردن.
 قه‌چو: چه‌قو [۱] چاقو.
 قه‌چول: پیوی سوناو [۱] بیه‌سوخته.
 قه‌چیل: زوربرزاو، نبوه‌سوتاوی بؤدراو [۱] زیاد بو داده، نیم‌سوخته.
 قه‌حیک: چنده، فاحیه [۱] فاحشه.
 قه‌حیه: قه‌حیک، چنده [۱] فاحشه.
 قه‌حبه‌باب: جویبکه [۱] دشنامی است، بدرسوخته.
 قه‌حبه‌چی: (۱) ده‌وت؛ (۲) که‌سئی که هاتوچوی فاحیه ده‌کا [۱] (۱) جاکش؛ (۲) چنده‌باز.
 قه‌حف: قاف، تیسکی که‌لله‌سرف [۱] جمجمه، اسنخوان جمجمه.
 قه‌حفسک: (۱) گلینه، قایی سواله‌ت؛ (۲) کدوی ناو به‌نال [۱] (۱) ظرف گلین؛ (۲) کدوی میان نهی.
 قه‌حفور: جوؤی سه‌به‌نه [۱] نوعی سید.
 قه‌خیه: جونه [۱] فاحشه.
 قه‌د: (۱) به‌زن؛ (۲) که‌مبه‌ر؛ (۳) له‌زه‌مینوه نا ده‌گانه جئی که له‌دار: (قه‌دی دار) (۴) ریزیک سه‌ره‌ناسه‌ر له‌ده‌راه؛ (۵) نه‌ندازه؛ (من به قه‌د نوم)؛ (۶) تویی، لا: (قه‌د قه‌د به‌سه‌ر به‌کدا هانوه)؛ (۷) دولا: (لبفه‌که قه‌د که)؛ (۸) چجار، هه‌رگیز؛ (۹) برین؛ (۱۰) بوان داوین و دوندی کیو: (کایرا به‌وه فده‌ده‌ه‌لچسو) [۱] (۱) فامت؛ (۲) کمر؛ (۳) نسه‌درخت؛ (۴) بک رده‌سرناسری از چوب آباری؛ (۵) اندازه ۶۱) چین، لا به؛ (۷) نا، دولا (۸) هرگز؛ (۹) قطع؛ (۱۰) کمر کوه.
 قه‌دا: به‌لا، به‌سه‌ره‌های تاخوش [۱] بلا، مصیبت.
 قه‌داره: غه‌داره [۱] قداره.
 قه‌دان: دواپی هانن، جئی به‌جئی بون [۱] به انجام رسیدن.
 قه‌داندن: جئی به‌جئی کردن، دواپی بی‌هینان [۱] به انجام رسانیدن.
 قه‌دباریک: که‌مه‌ر باریک له‌ه‌بار [۱] کمر باریک.
 قه‌دبر: سه‌ره‌ر، له‌زیگی کورنه‌وه جئون [۱] راه میان‌بر.
 قه‌دبه‌ن: که‌مه‌ر به‌ند [۱] کمر بند.
 قه‌دبه‌ند: فه‌دبه‌ن [۱] کمر بند.
 قه‌دپار: گه‌وه، ناوه‌راسته‌کانی چبا [۱] کمر کوه.
 قه‌دپال: فه‌دپار [۱] کمر کوه.
 قه‌دجه‌ره: باوئسک [۱] خمبازه.
 قه‌دور: (۱) ریزو، حوره‌ت، عزه‌ت؛ (۲) نه‌ندازه؛ (۳) ماوه له‌زه‌مان [۱] (۱) عزت، احترام؛ (۲) اندازه؛ (۳) مدت زمان.
 قه‌درگران: زور به‌ریزه‌وه‌قه‌در [۱] بسیار محترم، ارجمند.
 قه‌درگرتن: ریزو حوره‌ت لئی نان [۱] عزت و احترام گذاشتن.
 قه‌درناس: وه‌ماره‌فت، نه‌مه‌گ‌دار [۱] قدرشناس.
 قه‌دره: عه‌زه‌بی که وه‌خنی ژن هینان بان میردکردنی به‌سه‌رجوه [۱] عزب ترشیده.
 قه‌دقه‌د: (۱) چین له‌سه‌ر چین؛ (۲) پارچه‌پارچه‌ی دار [۱] (۱) چین برچین؛ (۲) قطعه‌چوب‌های بریده.

قهده سوزان: گونديبكي له كوردستان به عسى و نراني كړد [۱] از روساهاي ويران سده كوردسان توسط بعثيان.
 قهراج: (۱) ده شتي پاني بهيار: (۲) داريكې جه ننگه لي به: (۳) مه لئنه نديبكي له كوردستان [۱] (۱) چلگه وسيع باير: (۲) درختي است چنگلي: (۳) منطقه اي در كردستان.
 قهراجه دار: كوچمر، زوه رند، خبلاني [۱] كولي.
 قهراج: زهري تمنان، زه فهن [۱] كشنزاري كه سنگ زياد دارد.
 قهراچو: قر، كوشناري به كومهل [۱] قنل عام.
 قهراچوتنيخستن: كوشتي گشت كهس له دوزمن [۱] قنل عام كردن.
 قهراخ: (۱) روخ، ليوار، كه نار: (۲) ناوچه وشاريكه له كوردستان كه به عسى كاوليان كړد [۱] (۱) كنار: (۲) ناحبه و شهري در كردستان كه بعثيان ويران كردند.
 قهراده: شر و زوي بي كه لك [۱] مندردس و بي مصرف.
 قهراو: (۱) بر بار، به بمان: (۲) نوفره، نارامي [۱] (۱) تههد: (۲) آرامش، سكون.
 قهراداد: (۱) به بمان: (۲) به بمان نامه [۱] (۱) بيمان: (۲) بيمان نامه.
 قهرازدان: (۱) بر باردان: (۲) له شويني دامه رزاندن [۱] (۱) تههد كردن: (۲) در جايي مستقر كردن.
 قهرازگا: بنكه [۱] قرارگاه، مقر.
 قهرازانامه: نوسيني نهوشنه ي كه دو بان جه نديكس له سهري بلك هاتون [۱] قولنامه.
 قهرازه: (۱) زنجيري شت بي به سنن: (۲) زنجيري زور باربك بو جواني: (۳) ناسنجاو [۱] (۱) زنجير براي بسنن: (۲) زنجير باربك زبتي: (۳) قراضه.
 قهراسنج: گونديبكي كوردستانه به عسى كاولي كړد [۱] نام روسنابي در كردستان كه توسط بعثيان ويران شد.
 قهراسه: نوئل، باري، لوسه [۱] اهرم.
 قهراسه: گوريسي سه ربه نالقه بو بار بيجان [۱] نوعي بار بند.
 قهراش: ناشه وان [۱] آسبابان.
 قهراغ: فراه [۱] كتاب، كناره.
 قهراغ گرتن: (۱) پوراويز له چلك نان: (۲) دوره پيريزي له خه لك [۱] (۱) سجانف دوزي: (۲) كناره گيري از مردم.
 قهراغه: روخ، كه نار، ليوار [۱] ليه، كناره.
 قهراقل: خه زيم [۱] زبور بيني زتانه.
 قهراال: بالسا [۱] بادشاه.
 قهراليچه: ساژن [۱] شهبانو.
 قهراوم: قهباخي چه رمين [۱] سر بوش چرمي براي ظروف.
 قهراون: قران، پوليكې نيران [۱] قران، ربال.
 قهراون: مه بداني ته سپ زادن بو ته زمون [۱] ميدان آزمابش اسب دواني.
 قهراونق: ره شايي گياندار له دوره وه، نارمابي [۱] اثر سراب مانند موجود زنده از دور.
 قهراو: ناونگ، شهونم [۱] شبنم.

قهده دوك: گيا به كه بو دريمان ده شني [۱] گياهي است دارويي.
 قهده كردن: (۱) له ت كردني دار: (۲) دولا كرده [۱] (۱) قطع كردن چوب: (۲) دولا كردن.
 قهده: سو كه ناوي فادر [۱] مخفف تام قادر.
 قهده وبالآ: به زن و بالا، بو به سني جواني نيزن: (تو نوشاي قهده وبالآي كه/ دابكي به قوربا نيه تي) «فولكلوره» [۱] قديوالا.
 قهده ح: (۱) پيالهي له سوشه: (۲) گولي نارنج [۱] (۱) پيالهي شيشه ي: (۲) گل نارنج.
 قهده خه: (۱) باوان: (نهم ميرگه قهده خه به): (۲) نازه وا، ري ندر او: (قهده خه به بچه زور) [۱] (۱) اختصاصي، قرق: (۲) ممنوع، قدغن.
 قهده ر: (۱) نندازه، قهده: (۲) ماوه له زه مان: (قهده ريگه دبارت نيه): (۳) چاره نوسي خوابي [۱] (۱) اندازه: (۲) مدت: (۳) فضا و قدر.
 قهده رجه بام: ماوه ي له زورگار، قهده ر [۱] مدت زماني.
 قهده رجه بام: قهده رجه بام [۱] مدت زماني.
 قهده ري نه و لاي: جه ندي ليه موه به ر [۱] مدني قبل.
 قهده ري دي: ماوه به ك له موه به ر [۱] مدني قبل.
 قهده ريكي دي: ماوه به ك له موه دو [۱] مدني بعد.
 قهده غه: قهده خه [۱] نگا: قهده خه.
 قهده ك: جوزي خاصي زه ننگ كراو [۱] نوعي مقال رنگ شده.
 قهده م: (۱) نيني كه له جرفه ي گه رسادا دينه بهر جاوه، هالاوي تيشكي هه نار: (۲) شه اوا: (۳) سه كي زاو له نوخم نازي و دوزه ك [۱] (۱) حال كه در گرما به چشم مي خورد: (۲) گام: (۳) تيره اي از سنگ شكار ي.
 قهده م خيز: (۱) بي به خيز و خوشي، كه سني كه هانسي به فالي چاك ده گرن: (۲) ناوي ژاننه [۱] (۱) خجسته بي: (۲) نام زنانه.
 قهده م شهر: شو، دزي قهده م خيز [۱] بدبا، نحس.
 قهده م ليدان: پياسه كردن [۱] قدم زدن.
 قهده يان: فه نيان [۱] نگا: قه نيان.
 قهده بلك: خاولي حمام [۱] حوله حمام.
 قهده يفه: (۱) فه بلك: (۲) پارچه ي مه خمر: (۳) گونبكي [۱] (۱) حوله حمام: (۲) مخمل: (۳) گلي است.
 قهده يم: كون، كه نار، له ميزنه [۱] كه نه، قديم.
 قهده يمي: (۱) زور پير: (۲) زور له ميزنه [۱] (۱) سالخوره: (۲) باستاني.
 قهده يميان: پشنيان [۱] گذشكان.
 قهده ين: قه نيان [۱] نگا: فه بيان.
 قهر: (۱) ده سنه واو، رام: (۲) رهش، سبا: (۳) فريشته ي بهخت له قالي بنياده م: (۴) ناوي نه فبنداريكې چيرك: (۵) سوري نامال رهش: (۶) نندازه، قهده: (۷) ناريكې: (۸) خوس، زوفم [۱] (۱) وام: (۲) سبا: (۳) فرشته بهخت در صورت آدمي: (۴) نام بكي از عشاق نامدار: (۵) سرخ مايل به سباهي: (۶) اندازه: (۷) تاريخي: (۸) سرمازبه.
 قهرا: نندازه، قهده: (به قهرا ترم هه بايه) [۱] اندازه.
 قهرا به: ده فری گه روه، ناره و شه راب [۱] قرايه.
 قهرا ته: ره شكه و پشك، بهر جاوا هاتي شتي كه نيه [۱] شبح.

- قەر بونۇ: بەرزگ ھەستائۇق زىر شىكەم برامدە.
- قەر بۇ: دەنگى شىكەنى ئىزىنگ، قەر بۇق صدای شىكەتن ھىزم.
- قەر پاج: نازبانە، شەلاخ، قامجى، فور پاجق نازبانە.
- قەر پال: جىلكى شۇرۇق قىلباس كەنەبارە.
- قەر پاندن: چاوداگرىن، چاوقرئانن، ھىمبا بەچاوقق غىمز.
- قەر پىك: (۱) سل، ئەسنۇ؛ (۲) پىسىر قىلباس (۱) گردن: (۲) گرىبان.
- قەر پىلاش: فالۇ، قەلەزە شە، قەلەزە شىكە قىلباس.
- قەر پوزۇ: فار بوزۇ زە قايى پىشەھودى زىن قىلباس قىر بوس، برامدىكى چلو زىن.
- قەر پۇس: قەر بوزۇق نىگا؛ قەر بوزۇ.
- قەر پۇس: قەر بوزۇق نىگا؛ قەر بوزۇ.
- قەر بولۇ: بەسەر بەكدا كەنگ، لەسەرىك كۆم كر باوق برەم انايتىنە شە.
- قەر بەچە: لە نامىزگرىن و كوشىن قىلباس در بىخل گرىنن و فىشردن.
- قەر پىيان: كۆپرە كىردنى گوللە قىلباس نىركىدن گوللە.
- قەر پىنە: جورى دەمانجەھى قەدىم قەر پىنە، نوعى كىلت.
- قەر ت: (۱) نىونجى لە تەمەندە، نەپىر نەلاو؛ (۲) خەرت، تەگەھى جوارسالە؛ (۳) قەر، وام، دەستەواو؛ (۴) زىر، زۇر؛ (۵) پەبت، قەھىم قىلباس (۱) مېانسال، نوپىر؛ (۲) نىكە چەارسالە؛ (۳) وام؛ (۴) خىش، زىر؛ (۵) مىكەم.
- قەر تاف: پۇرە، شىلخەھى ھەنگ قىلباس نىسل تازە زىبور عىسل.
- قەر تال: خەرنەل قىلباس لا شخور.
- قەر تالە: تر بان قىلباس سىدىمبەھ جىنى.
- قەر ت بونۇ: (۱) زىرى؛ (۲) بەناقەت وتوان؛ (۳) توندەمبجاسى قىلباس (۱) زىرى؛ (۲) فوى؛ (۳) عىصبانى.
- قەر تدار: (۱) خاوەن واو؛ (۲) دەبندار قىلباس (۱) طلبكار؛ (۲) بدەكار.
- قەر تەمىر: پىياگى نازا زىر قىلباس مرد شجاع و خىش.
- قەر تىش: (۱) نوزە مار؛ (۲) پىسن و پولە كەماسى قىلباس (۱) پوستە انداختە شە؛ (۲) پوست و پولك ماھى.
- قەر تىچم: دەمبىچار جىرچ ولۇج قىلباس رۇخسار پىرچىن و چىروك.
- قەر تەل: خەرنەل قىلباس لا شخور.
- قەر تەد: وام، دەبن، واو، قەر، قەرت قىلباس قىرۇ، وام.
- قەر تدار: قەرتدار قىلباس نىگا؛ قەرتدار.
- قەر تە: قەردى وام.
- قەر تزار: وام لەسەرىق بدەكار.
- قەر ت زخواردن: نەدانەھى دەبن قىلباس پس ندادن وام.
- قەر ت زار: قەر زاو قىلباس بدەكار.
- قەر ت زارى: دەبندارى قىلباس وامدارى.
- قەر ت زان: بەرام فروشنىن قىلباس نىسەدادن.
- قەر ت زانەھە: وام بە خاوەن وام ھەگەزاندن قىلباس ادا كىردن وام.
- قەر ت كىردن: دەبن كىردن، وام ھەرگىرتن قىلباس وام گرىتن.
- قەر ت كوز: قەر ت كوزىر قىلباس بدحساب.
- قەر ت كوزىر: كەسنى كە دانەھى قەر تە ھەنگ دەخا قىلباس بدحساب.
- قەر ت قولە: دەبنى بلاد، وامى پىرزا وام پىراكتە.
- قەر زىنگ: قرزال، قارزىنگ، كىبزال قىلباس خىچىنگ.
- قەر س: (۱) توندىبونى شىتى تراو؛ (۲) بەراورد، خەمل. قىر س؛ (۳) نوزە جازز قىلباس (۱) بندامدىن آبىكى، انجماد؛ (۲) براورد؛ (۳) خىشمتاك و پىكر.
- قەر س: تەز، سەرمابەك كە تەندام سەردە كا قىلباس سەرمابى كىرخانندە.
- قەر سان: (۱) قەرس، نوندىبونى تراو؛ (۲) براورد كىردن قىلباس (۱) بندامدىن آبىكى؛ (۲) براورد كىردن.
- قەر سان: تەزىن لەسەرىمان قىلباس كىرخىدن از سەرمابە.
- قەر ساندىن: (۱) نوند كىردنى نزاو، مەباندىن؛ (۲) بەراورد كىردن قىلباس (۱) بنداوردن مابىع؛ (۲) براورد كىردن.
- قەر ساندىن: تەزاندنى سەرمابە قىلباس كىرخاندىن سەرمابە بدن را.
- قەر سونۇ: جورى كۆزە قىلباس نوعى كوزە.
- قەر سەقول: تەرسەقول، زىباوى كەر قىلباس مدفوع الاغ.
- قەر سىل: (۱) لاسكە دەخلى سەوز؛ (۲) سەھەل، بەرمابوى لەھەر قىلباس (۱) ساقە سىز غلە؛ (۲) پس ماندە جىرا.
- قەر سىن: مەبن، توندىبونى تراو، قەرسان قىلباس بندامدىن آبىكى.
- قەر سىن: لەسەرىمان نەزىن، قەرسان قىلباس كىرخىدن از سەرمابە.
- قەر سىنك: نەوتتەھى ھەموتتىك زۇ دەكاتە سەھول قىلباس فرىزىر.
- قەر ش: قىلباش قىلباس شىكاف.
- قەر شان: قىلباشان قىلباس شىكافىن.
- قەر شاو: قىلباشاوق شىكافىنە.
- قەر شىردن: قەرسان قىلباس شىكافىن.
- قەر شىن: قەرشان قىلباس شىكافىن.
- قەر شىو: قىلباشاوق شىكافىنە، تىركىدە.
- قەر غو: جورى قامىشى زەھى نەستور كە بلوئىرى لى دروس دەكەن قىلباس نوعى نى كە نى لىك از آن مى سازند.
- قەر غەتو: گوندىكى كوردستانە بەعسى كاولى كىرد قىلباس نام روستابى در كىردستان كە توسط بەشيان وىران شە.
- قەر ف: (۱) ھەنەك، گالئە بە فسە؛ (۲) دەنگى شىكەنى دار لەخوۋە؛ (۳) تانە، تىز قىلباس (۱) طنز، شوخى؛ (۲) صدای شىكەتن درخت خىشك؛ (۳) طەنە.
- قەر فوك: (۱) ھەنەكچى؛ (۲) فۇ باز قىلباس (۱) لودە؛ (۲) ھىجوكتەندە.
- قەر فىن: (۱) قەسەھى ھەنەك كىردن؛ (۲) دەنگى شىكەنى دار ھانن؛ (۳) تىز كىردن قىلباس (۱) طنزگفتن؛ (۲) صدای شىكەتن درخت آمدن؛ (۳) نىشردن.
- قەر قاش: پەزى سىنى كە دەھرى چاوى زەشە قىلباس گوسغىند سغىد كە درر چىشمى سبابە است.
- قەر قاو: مرىشكە كىبوى، پالندە بەكە لە مامر دە كا قىلباس پىرنەھە است.
- قەر قاول: بالدارىكى كىلك دىزىئە لە كەو گەھورە نرە لە ناو لىزەھە واردا دەزى قىلباس قىر قاول.
- قەر قوت: خىزەنە پىرتە، شىرە و بىرەھى ناومال قىلباس خىرت و پىرت اناپە.
- قەر قە: خەلات، كىفن، بالابوشى مردگ قىلباس كىفن.
- قەر قەداندن: تەمەن زاواردىن قىلباس گىلاندن.
- قەر قەش: (۱) دىزوارى و نازەھەت لە ژياندا؛ (۲) نەشەھە، شىلناغ قىلباس (۱)

هوزی زیلان له‌هوی ده‌زین [۱] دهستانی در شیراز؛ ۲) ناحیه‌ای در کردستان شوروی.

قهره‌باغی: ۱) سر به قهره‌باغ؛ ۲) هوا به‌کی گوزانی کوردی به [۱] مستتب به «قهره‌باغ»؛ ۲) آهنگی اسب کردی.

قهره‌باچکه: قشقه‌له، قشقه‌زه [۱] زاغچه.

قهره‌بسروت: ۱) بازوتی زهش؛ ۲) سوتای زور سوناو؛ ۳) بریتی له زور وشکه‌وه بوگ [۱] باروت سیاه؛ ۲) سیاه‌سوخنه؛ ۳) کتابه از بسیار خشکیده.

قهره‌بلاغ: ناوی گوندیکه له کوردستان [۱] نام روستایی است.

قهره‌بو: بزارنده‌وی زهره [۱] تلافی، جبران خسارت، تاوان.

قهره‌بوگردنه‌وه: بو بزارنده‌وه [۱] تلافی کردن، تاوان دادن.

قهره‌بوون: ۱) رام‌بوون، که‌وی بوون؛ ۲) چیزه بوونی نیچیر [۱] رام شدن؛ ۲) طعمه‌خورشدن شکار.

قهره‌به‌خت: چاره‌زهش، کلؤل، به‌ده‌خت [۱] سبه‌بخت.

قهره‌به‌پانگ: تاریک‌ووونی به‌بان، بومه‌لیله [۱] اول فجر.

قهره‌به‌ش: ۱) فهره‌به‌خت؛ ۲) جوزئی مراوی؛ ۳) نازه‌لی روخسار زهش‌وسی تیکه‌لاو [۱] سبه‌بخت؛ ۲) نوعی مرغابی؛ ۳) گوسفند صورت سپید و سیاه.

قهره‌به‌شه: مراوی زهش [۱] مرغابی سیاه.

قهره‌به‌گ: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثان ویران شد.

قهره‌بینا: قهرینه [۱] قره‌بینه، نوعی کلت.

قهره‌بینه: قهره‌بینا [۱] قره‌بینه.

قهره‌پشی: چه‌ته، ریگر، دز [۱] غارنگر، راهزن، دزد.

قهره‌پهول: ۱) پاره‌ی ورد؛ ۲) جوزئی برینی به‌قرتماخه له بشتی یه‌کسم [۱] پول خرد؛ ۲) نوعی زخم بر پشت ستور.

قهره‌په‌باغ: هوزیکی ترکه له کوردستان لای نه‌غده [۱] ایل قره‌پابانی.

قهره‌په‌ست: به‌زور نزن‌ناختین، به‌ستاوین: (وای بشیله قهره‌په‌ستی که) [۱] با فشار آکندن.

قهره‌په‌ستوک: ۱) قهره‌به‌ست؛ ۲) ده‌له‌ک‌دان، باله‌به‌ستودان [۱] با فشار آکندن؛ ۲) به شدت هول دادن.

قهره‌تسون: خواردنی فره‌زوی به‌یانی. جگه له فلان‌فاولنتی [۱] خوراک قبل از صبحانه.

قهره‌ته‌په: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثان ویران شد.

قهره‌ج: خیلانیکی گه‌زوکه بیژنگ ده‌کن زمانیکی تایه‌تی خوبان هه‌یه [۱] کولی، عجر.

قهره‌ج: قهره‌ج [۱] کولی.

قهره‌چاوا: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثان ویران شد.

قهره‌چناخ: چه‌قه‌سرو، زورویز، چه‌ته‌باز [۱] وراج.

قهره‌چوار: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

مشکلات زندگی؛ ۲) شلناق.

قهرقه‌شه: قهرقه‌ش [۱] نگاه، قهرقه‌ش.

قهرقه‌می: بېسنه‌ی میوه نېدان‌ناخنېوه، مه‌شکوله، خبگه‌له [۱] خبگ جای آکندن میوه.

قهرقیت: به‌له‌جگه [۱] قاج خر بزه و کدوی خشکیده.

قهرزم: تزه سزی له سه‌رما، فه‌رس [۱] کرخ از سه‌رما.

قهرماندن: به‌سته‌له‌ک [۱] به‌خندان.

قهرمتی: سه‌ر بوگ له سه‌رمان، نه‌زیوی سه‌رما [۱] کرخیده از سه‌رما.

قهرمتین: ته‌زین له سه‌رما، سه‌ر بوون له سه‌رمان [۱] کرخیدن از سه‌رما.

قهرهج: قرچ، قرچ‌ه‌لانن [۱] چروک.

قهرمچی: ۱) قرچاو، هه‌لقرچاو؛ ۲) قرچ‌بوگ [۱] چروکیده؛ ۲) چروکیده.

قهرمچین: ۱) فرج‌ه‌لانن؛ ۲) قرچ‌ولوج‌تی که‌وتن [۱] چروکیدن؛ ۲) چروکیدن.

قهرموشک: جتگورک. به‌نجه‌ی دژنده و بشیله [۱] جنگال درنده.

قهرمه‌لاخ: بولنکی گه‌وره له بالدار [۱] گروهی بزرگ از برنده.

قهرمین: قهرمتین [۱] نگاه؛ قهرمین.

قهرن: جه‌رخ، سه‌دسال [۱] قرن.

قهرن‌اقوج: چه‌کجه‌کی، شه‌مشمه، شه‌وکوره [۱] شبیره، خفاش.

قهرن‌اقوجه: قهرن‌اقوج [۱] شبیره.

قهرن‌اقه‌و: ناوی دئی‌به‌که له کوردستان [۱] نام دهی است.

قهرنی: قرنو، قورنو [۱] نگاه؛ قرنو.

قهرنیز: هیره [۱] هرینز.

قهر‌واش: کاره‌که‌ر، زنی خزمه‌نکار. کلفه‌ت [۱] کلفت‌خانه.

قهر‌واقه: قهر‌بوون، بوون، به‌ق [۱] قورباغه.

قهر‌ویلّه: نه‌خنی له سه‌رنوسنن [۱] تخن‌خواب.

قهره: ۱) ره‌ش، سیا؛ ۲) سو‌ری نامال‌زه‌ش؛ ۳) نزیکی، تخون، خوم له

قهره‌نادا، خوزی له قهره‌مه‌ده؛ ۴) به‌سه‌مای بیانو، هوزی ته‌شقه‌له:

(نهمی بو قهره کرده ده‌هوی بیانو بگری)؛ ۵) ره‌عیه‌تی بی‌جوت و

گا؛ ۶) جه‌لنوگ‌چاره‌ه‌ره‌زه؛ ۷) رام، که‌وی، فیر؛ ۸) جیشته‌خوره؛ ۹)

فهریک؛ ۱۰) تارمایی، ره‌شایی له‌دور؛ ۱۱) سوراغ، سوسه، به‌خه‌پال

دورینه‌هوی شتی گوم‌نادیار؛ (قهره‌م کرده ده‌زانم‌ها کو)؛ ۱۲)

تاریکی؛ ۱۳) لکی نازه‌ی یه‌کساله [۱] سیاه؛ ۲) سرخ مایل به

سیاهی؛ ۳) نزدیکی، در دسترس؛ ۴) دستاو‌یزبه‌انه‌گیری؛ ۵) رعیت

بدون زمین و ابزار کشاورزی، خوش‌نشین؛ ۶) شالیزار؛ ۷) رام؛ ۸)

طعمه‌خورده؛ ۹) دلمل؛ ۱۰) شیح، سیاهی از دور؛ ۱۱) سراغ؛ ۱۲)

ناریکی؛ ۱۳) جوانه‌نو.

قهره‌باش: قهره‌واش، زنی کاره‌که‌ری مال [۱] کلفت‌خانه.

قهره‌بارغ: ۱) پزایی حه‌شامات له شویتبک؛ ۲) چه‌قه‌وه‌رای زور [۱]

شوغی جمعیت؛ ۲) جاروجنگال.

قهره‌باغ: ۱) ناوجه‌به‌که له شیراز که زور هوزه‌کوردی لی زیاره؛ ۲)

ناوجه‌به‌کی کوردستانه که که‌وتسه‌به‌رده‌ستی روسان.

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قهره چور: جورئ شمشیری دم خوار [۱] نوعی شمشیر خمیده.

قهره چوران: سواره ی ناگاداری رتوبانان [۱] سواره محافظ راهها.

قهره چول: (۱) بیوانسی زور بان و بهر بنسی بی گباو ناوه دانسی: (۲) دوامین که سی ماو له عه شرت [۱] (۱) بیابان برهوت: (۲) آخرین بازمانده از عشیرت.

قهره چه تان: له ر گوندانی کوردستانه که به عسی کاو لیان کرد [۱] روسنایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قهره چه لان: ناوی گوندیکه له موکوربانی کوردستان [۱] نام دهی است.

قهره چه م: گوندیکی کوردستانه به عسی کاو لی کرد [۱] نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قهره چه ناخ: قهره چناخ [۱] وراج.

قهره چه ناغ: قهره چناخ [۱] وراج.

قهره چی: (۱) سهر به خیلگی قهره ج: (۲) بریتی له قهره چناخی بی نابرو [۱] (۱) کولی: (۲) کنا به از وراج بی آبرو.

قهره چه بوه: دار به ست بو خانوچا کردن [۱] دار به ست بنایی.

قهره چه کوله: بر بنی له ژنی بی حه بان [۱] کنا به از زن بر رو و وراج.

قهره خان: ناوی گوندیکه له موکوربان [۱] نام روسنایی است.

قهره خرجه: نه گه بستوی قهره بو به شلکی، خرجه [۱] خر بزه کال.

قهره خرمان: قهره ده خلی بر زاو [۱] غله دلمل بوداده.

قهره خهرمان: قهره خرمان [۱] نگا: قهره خرمان.

قهره دار: جورئ داری همه بینه شبنه و گه لا ده زیه [۱] درختی است از گرده کاجبان.

قهره داشی: داوه تیکه، جورئ هه لهرکی [۱] نوعی قصه گروھی.

قهره داخ: شاریکی کورده به عسی ویرانی کرد [۱] شهری در کردستان که بعثیا ویران کردند.

قهره داغ: ناوی ناوچه مو شاریک و چه ند دی له کوردستان که بعث کاو لی کردن [۱] نام منطقه و شهری و جیند روسنا در کردستان که بعثیان ویران کردند.

قهره دهره: گوندیکی کوردستانه به عسی کاو لی کرد [۱] نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قهره زاخ: (۱) زور گر بنوک: (۲) چه نه باز [۱] (۱) همیشه گریان: (۲) وراج، باوه گو.

قهره سارم: گوندیکی کوردستانه به عسی کاو لی کرد [۱] نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قهره سالم: گوندیکی کوردستانه به عسی کاو لی کرد [۱] نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قهره ساو: گبای لیک هالاو بو یه ندی ناو دا به سنن [۱] گباه به هم بیچنده برای مهار آب.

قهره سی: گیلان [۱] گیلان.

قهره سو: ناوی چه میکه [۱] نام رودخانه ای است.

قهره سو: ده فربکی له سواله نهو ده می هه راوه [۱] خم گلبن دهان گشاد.

قهره سهو: جورئ نونگهی له مس [۱] نوعی ننگ مسین.

قهره شامار: گوندیکی کوردستانه به عسی کاو لی کرد [۱] نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قهره فری: گوندیکی کوردستانه به عسی کاو لی کرد [۱] نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قهره فیل: خه زنی لو ت [۱] حلقه زینتی بینی.

قهره قاج: ناوی دی به که [۱] نام دهی است.

قهره قاجات: ناوی دی به که [۱] نام دهی است.

قهره قاج: ناوی داریکی دهه نه [۱] نام درخچه است.

قهره قازر: گرینوک [۱] همبسه گریان.

قهره قاوله: مهزه کیوی. مهزه کوئی [۱] گوسفند کوهی.

قهره قروت: که شکی که له کولاندنی ناوی له ماست نکاری دیوست ده که ن [۱] قرا قروت.

قهره قشلاغ: ناوی گوندیکه له موکوربان [۱] نام روسنایی است.

قهره قوچ: تونه، قامکه چکوله [۱] انگشت کوچک.

قهره قوش: (۱) هه لوی زهش: (۲) نازناوی باویکی کار به ده سنی سه لاهه دینی نه بیوی بوه [۱] (۱) نوعی برنده شکاری سپاه: (۲) لقب یکی از امرای زمان صلاح الدین ایوبی.

قهره قوشی: حوکمی لاساری، سه ربوخو حوکم کردن [۱] حکم دبکنانوری.

قهره قول: نهو پالهی هه درواوی پالهی نر کو ده کانهوه [۱] دروگری که درویده دیگری را جمع می کند.

قهره قول: که سنی که به داس گبا ده درونی، پالهی گبادرون [۱] کسی که با داس دسته کوناه گیاه درو کند.

قهره قهره: گه مه ی چاوشاریکی [۱] قایم موشک بازی.

قهره قهری: قهره قهره [۱] قایم موشک بازی.

قهره قهساب: ناوی گوندیکه له موکوربان [۱] نام روسنایی است.

قهره کسردن: سوراخ کردن، سوسه کردن، سوسه کردن [۱] سراغ کردن، بو بردن از کاری.

قهره کسوتن: نسون کسوتن، نریک بونهوه [۱] درد سنرس قرار گرفتن، نزدیک شدن.

قهره گول: ناوی دوگونده له کوردسان به کبان به عسی ویرانی کرد [۱] نام دوروسنا در کردستان است که یکی را بعثیان ویران کردند.

قهره لو: نالو بوخارا، هه لوزه ره شه [۱] آلو بخارا.

قهره لئی: (۱) قهره لو: (۲) ناوی دی به که له کوردستانی موکری [۱] (۱) آلو بخارا: (۲) نام دهی است.

قهره م: (۱) نالا، بنوس، خامه: (۲) داروکی بی زبسه بو جانندن: (۳) به ره، فایده: (له قهره م که وتوه): (۴) بینه ی چر [۱] (۱) قلم: (۲) قلمه: (۳) بهره: (۴) بیشه انبوه.

قهره ماچ: ناوی بهر تیکه له بهزه کانی یاسور [۱] از ورقهای پاسور.

قهره موسالی: ناوی گوندیکه له موکوربان [۱] نام روسنایی است.

قهره مه: داروکی بی زبسه بو جانندن، قهرم [۱] قلمه.

قهره‌مینا: قهرینه [۱] قره‌بینه. نوعی کلت.

قهره‌میوک: نوئیزی داری تری که بر نایه‌نی و فرئی ددرئی [۱] جوانه بی نمر تنه ناک که هرس می شود.

قهره‌ن: قالن. شیربایی [۱] شیربها.

قهره‌ناز: بالداریکه لهدم ناوان ده‌زی [۱] از برندگان آبی است.

قهره‌نتو: نارمایی [۱] شبح. سباهی از دور.

قهره‌نی: ناوی بیارانه [۱] نام مردانه.

قهره‌نیه: دوه‌مین کونانی جه‌لئوک به‌دنگ [۱] برای بار دوم کوبیدن شالی در دنگ.

قهره‌و: نیرگوشت، پرگوشت، گوشن [۱] جاق.

قهره‌واش: قهرواش، کلفه‌ن [۱] کلفت خانه.

قهره‌وانه: ده‌فری شیوئید‌اخواردنی سمریازان [۱] ظرف غذاخوری سر بازی.

قهره‌وقوته: بریتی له فقیر و هزاری لادئی [۱] کتابه از فقیر و بیچاره روستایی.

قهره‌ول: (۱) باسده‌ر، نشنک‌گر؛ (۲) سیره‌ی تهنک [۱] (۱) پاسدار؛ (۲) مگسک ننگ.

قهره‌ولخانه: بنکه‌ی پاسداران [۱] بست پاسداران.

قهره‌ونه: (۱) گرمی ناو‌مبوه‌ی وشک؛ (۲) گرمی که‌شک [۱] (۱) گرم میوه خشک؛ (۲) گرم کشک.

قهره‌وه‌یس: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قهره‌وی: (۱) قهره‌بو؛ (۲) گوشنی؛ (۳) جوئی گندوره. جوئی فانه‌بوز [۱] (۱) نلافی. جبران خسارت؛ (۲) جاقی؛ (۳) نوعی خربزه.

قهره‌ویته: ملبیچی نوروپایانه. بوزن باخ [۱] کراوات.

قهره‌ویزان: ناوی گوندیکه [۱] نام دهی است.

قهره‌ویله: قهرویل [۱] نخ‌خواب.

قهره‌ه‌نجیر: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قهره‌یی: (۱) گندوره‌ی قهره‌وی؛ (۲) زبانی ره‌عبه‌تی بی‌جوته‌وگا [۱] (۱) نوعی خربزه؛ (۲) زندگی خوش‌نسنی در روستا.

قهری: نوقره، سهر، نارام [۱] شکیب.

قهری: قهره، ناریکی [۱] ناریکی.

قهری‌تاخ: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کردستان نوسط بعثیان.

قهریز: به‌رینی له فورو‌بمرد له ده‌وری سهربان یو‌نومه له خه‌لک دیارنه‌بی [۱] دیوار کوتاه پیرامون بام.

قهریز: گه‌مار، چلکن، پس، بوخل [۱] کتف.

قهری‌قهری: (۱) بازی چاوشارکئی؛ (۲) وشه‌یکه له بازی چاوشارکئی‌دا ده‌گوتری [۱] (۱) بازی قابم موشک؛ (۲) اصطلاحی در بازی قابم موشک.

رینه: چه‌لئوک بوزده‌هم‌جار له‌دینگ‌دان [۱] دنگ‌زدن دوباره شالی.

قهره: تاوریشمی خاوا [۱] ابریشم خام، قز.

قهره: (۱) به‌لا، به‌سهرهانی ناخوس؛ (۲) قهره‌بوی سسی فه‌وتاز؛ (نوزده‌که قهره‌کوه)؛ (۳) حوکمی خودا؛ (قهرای خودایه) [۱] (۱) بلا، مصیبت؛

(۲) جبران مافات؛ (۳) حکم خداوندی.

قهره‌زات: دهر‌دو به‌لای تو؛ (قهره‌زات له‌مالم، قهره‌زات گرم) [۱] درد و بلای تو.

قهره‌زاتمه: گوشناوی خسته‌و خوئل [۱] آبگوشت غلیظ و کم آب.

قهره‌زاته: روزنامه [۱] روزنامه.

قهره‌زاز: (۱) زه‌نگبانه‌هون، که‌سی که ورده سورو ده‌هونبته‌وه؛ (۲)

هدابه‌کی قام، ناهه‌نگینکی گوزانی؛ (۳) ناوریشم فروش [۱] (۱) علاقه‌مند؛ (۲) آهنگی است؛ (۳) ابریشم فر وشر.

قهره‌زان: قازان، به‌رونی مس [۱] پاتیل.

قهره‌زانج: قازانج. به‌هره‌ی مامه‌له [۱] نفع، سود معامله.

قهره‌زانچی: به‌روش ساز، مسگر [۱] دیگ ساز، مسگر.

قهره‌گیزه‌وه: به‌لاگیز [۱] بلاگردان.

قهره‌زاوله‌لا: قهره‌لا [۱] فضا، خدا.

قهره‌زاوله‌گیز: قهره‌گیزه‌وه، به‌لاگیز [۱] بلاگردان.

قهره‌زبین: (۱) شاریکه فهدیم کوردنشین یوه؛ (۲) جوئی نبخی خدنجهر [۱] (۱) هزوبن؛ (۲) نوعی نغ خنجر.

قهره‌خوان: به‌ری داره‌به‌ن [۱] نانکتش، جانلانقوش.

قهره‌زهنتن: ناوریشمی خاوا شی‌کردنه‌وه [۱] ابریشم خام را حلّاجی کردن.

قهره‌زقوان: قهره‌خوان [۱] نگا؛ قهره‌خوان.

قهره‌زه‌وان: قهره‌خوان [۱] نگا؛ قهره‌خوان.

قهره‌زک: قهره‌قاج [۱] درختچه‌بست.

قهره‌زکوان: قهره‌خوان [۱] نانکتش، جانلانقوش.

قهره‌زمه: قازمه، باج [۱] کلنگ زمین کن.

قهره‌زان: قهره‌خوان [۱] جانلانقوش.

قهره‌زان‌سم: دره‌وشه‌ی ده‌نکه‌فه‌زوان‌سمین بو‌نه‌زیح [۱] درفش جانلانقوش سفن.

قهره‌زب: (۱) کلوش، لاسکی ده‌خل؛ (۲) جه‌رگ، جه‌رگ [۱] (۱) ساقه غله؛ (۲) جه‌ر.

قهره‌زه‌ژک: قه‌له‌باجه‌که. فشقه‌له، قشقه‌ره [۱] زاغچه.

قهره‌زه: قز، نویرالکی سهر شنی نرشاوا [۱] کفک‌ترشیده.

قهره‌زه‌کردگ: نرشاوی نویرالک به‌سهر [۱] ترشیده کف کرده.

قهره‌س: (۱) خه‌بال له کردنی کاری؛ (۲) دل‌به‌یه‌کاهانن، هیلنج [۱] (۱) قصد؛ (۲) تهوع.

قهره‌ساب: گوست فروش [۱] قصاب.

قهره‌سابخانه: شوینی که‌مالاتی گوستنی لی سهرده‌برن [۱] قصابخانه.

قهره‌سابی: (۱) کاری قهره‌ساب؛ (۲) دوکانی قهره‌ساب [۱] (۱) قصابی؛ (۲) دکان قصاب.

قهره‌سار: که‌سی که جلاک و کونالی خه‌لک به‌باره ده‌شوا، گازر [۱] گازر.

رخنشوی.

قه‌سازا: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاویلان کرد [روستایی در کردستان که بعضیان آن را ویران کردند.

قه‌ساس: توژله، حه‌یف [کیفر.

قه‌ساسه: فه‌ساس [کیفر.

قه‌ساو: قه‌ساب [قصاب.

قه‌ساو‌خانه: قه‌ساب‌خانه [قصاب‌خانه، کشتارگاه.

قه‌سای: قه‌سای [نگا: فه‌سای.

قه‌سپ: (۱) ساوا، ساواوا؛ (۲) خورم‌سای هه‌ره‌خراب، کوردکوزه [۱] سا‌بیده؛ (۲) نوعی خرم‌سای نام‌رعوب.

قه‌سپه‌تو: فه‌سی درستی [نوت سفید درخت دانه.

قه‌سپت: (۱) فه‌س؛ (۲) چبروک [۱] فصد؛ (۲) قسه.

قه‌ستا‌کرن: چبروک‌گونن [قسه‌گفتن.

قه‌ستور: جورئ فاسوئی به‌کولکه [فاسون ماهوت.

قه‌سته‌سه‌ر: (۱) دوژمنی زور سه‌خت؛ (۲) خه‌نهر، بقه [۱] دشمن خطرناک؛ (۲) خطر.

قه‌سته‌قول: قه‌سه‌قول [مدفوع الاغ.

قه‌سته‌م: سویند، سویند [سوگند.

قه‌ستی: (۱) زدل، به‌زاست؛ (۲) به‌گالته، نه‌ژدل [۱] عمداً؛ (۲) از سر شوخی، به‌شوخی، غیرجدی.

قه‌سه‌خوان: قه‌زخوان [نانکش، جانلانقوش.

قه‌سدانه: له‌قه‌سنی [عمداً.

قه‌سر: (۱) نه‌ز، سزی له‌سه‌رمان؛ (۲) خانوبه‌ری زلو جوان [۱] کرخ از سرما؛ (۲) کاخ.

قه‌سه‌رخوارو: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [از روستاهای ویران شده کوردستان نوسط بعضیان.

قه‌سران: سزبون له‌سه‌رمان [کرخیدن از سرما.

قه‌سراندن: شوشنی جلك له‌لامی جلتوری دوکاندار [شستن لباس در مغازه لباسشویی.

قه‌سرکی: دوگوندی کوردستان به‌م ناوه به‌عسی کاولی کرده [دو روستا به این اسم در کردستان نوسط بعضیان ویران شده است.

قه‌سری: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاویلان کرد [روستایی در کردستان که بعضیان آن را ویران کردند.

قه‌سربک: ده‌فری میزی زارو که له ژیر بیشکه داده‌نری [لگن شاش زیر گهواره کودک.

قه‌سرین: قه‌سران [کرخیدن از سرما.

قه‌ساب: قه‌ساب [قصاب.

قه‌سسار: قه‌سار [نگا: قه‌سار.

قه‌سلف: (۱) باژپازی گوشت بو‌دابه‌تین و فروش؛ (۲) نه‌ز، سزی، قه‌سر، فولف؛ (۳) بو‌مباران [۱] گوشت قطعه‌قطعه برای توزیع و فروش؛

(۲) کرخ از سرما؛ (۳) بمباران.

قه‌سفاندن: له‌ت‌له‌ت کردنی که‌لاکی حه‌بووان [قطعه‌قطعه کردن لاشه

حیوان.

قه‌سلف کردن: بو‌مباران کردن [بمباران کردن.

قه‌سفین: قه‌سران، سزبون له‌سه‌رمان [کرخیدن از سرما.

قه‌سقان: قه‌زخوان [نانکش، جانلانقوش.

قه‌سقه‌وان: قه‌زخوان [جانلانقوش.

قه‌سکان: قه‌زخوان [جانلانقوش.

قه‌سکوان: قه‌زخوان [جانلانقوش.

قه‌سبلاخ: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [نام روستایی در کردستان که توسط بعضیان ویران شد.

قه‌سناخ: قاسناخ [نگا: قاسناخ.

قه‌سناغ: قاسناخ [نگا: قاسناخ.

قه‌سناغه: قاسناخ؛ (فوت له‌یه‌ک فه‌سناغه جوئی کم ناده‌می و هینشا له‌ره) «شینخ‌ره‌زا» [نگا: قاسناخ.

قه‌سنی: قسنی [نگا: قسنی.

قه‌سوان: قه‌زخوان [جانلانقوش.

قه‌سه: فه‌سه، ناخافتن، نبشبعالی، به‌یف [سخن.

قه‌سه‌بچه: شاروکه [شهرک.

قه‌سه‌به: شاروکه [شهرک.

قه‌سه‌توره: غه‌داره، فه‌داره [قداره.

قه‌سه‌ل: (۱) باشاخور؛ (۲) یرزه‌ی کلوش دوا‌ی درونه‌وه؛ (۳) جدت و کای درشت [۱] ساخور، پس مانده در آخور؛ (۲) ساقه‌های غله بعد از

درو؛ (۳) گاه‌درشت.

قه‌سه‌لی: له‌سه‌رمان ره‌ق‌بون [از سرما بیخ زدن.

قه‌سه‌لی: جورئ تفته‌نگ [نوعی تنگ.

قه‌سه‌م: قه‌سنه‌م، سویند، سویند [سوگند.

قه‌سه‌م‌خواردن: سویند‌خواردن [سوگند یادکردن.

قه‌سه‌م‌خور: سویند‌خور [منعده، پیمان بسته، قسم خورده.

قه‌سه‌م‌دان: سویند‌دان [قسم‌دادن.

قه‌سه‌م‌دکم: سوینده‌خوم [سوگند یاد می‌کنم.

قه‌سه‌م‌هار: قه‌سه‌م‌خور [پیمان بسته، قسم خورده.

قه‌سیان: دل‌به‌به‌گاهانن، هینلنج‌دان [تهوع و قی.

قه‌سیده: پارچه‌شیرعی درین [قصیده.

قه‌سیل: قه‌سیل [نگا: قه‌سیل.

قه‌سیلک: جاندنی نوم بو‌شه‌تل کرده‌وه [بذرافشاندن برای نشا.

قه‌سیله: جورئ که‌ریجکی دارین [نوعی فاشق چوبین.

قه‌سیو: رشانه‌وه، هینلنج‌دان [قی، تهوع.

قه‌سیه: (۱) فه‌سه، قسه؛ (۲) قه‌سیده [۱] سخن؛ (۲) قصیده.

قه‌ش: (۱) حه‌یوانی نویل‌سی؛ (۲) برینی له‌شوم [۱] حیوان پشانی سفید؛ (۲) کتابه از نحس.

قه‌شا: سه‌هولی ناسک، جه‌لغه [بیخ نازک.

قه‌شارتن: تبخول‌لی کرده‌وه، پاکردن [پوسنه‌کندن.

قه‌شاف: قه‌لشی لبو [نرک لب.

بر دمیدن خوشه غله؛ ۲) بندنی و...؛ ۳) خم جوگان؛ ۴) غار؛ ۵) سرفه؛ ۶) پاروی فابقرانی؛ ۷) حلقه نخ و ریسمان و...؛ ۸) اندازه محیط؛ ۹) بناهگاه؛ ۱۰) صخره.

قه‌قا؛ پشت؛ (به‌قه‌فاوه بخنده) [قه‌پشت].

قه‌فار؛ داری پشنوانه‌ی ده‌رگا [قه‌چوب پشنوانه در].

قه‌فاره؛ قه‌فار [قه‌نگا]؛ قه‌فار.

قه‌فاز؛ ۱) بازی بلند، پزین به باز؛ ۲) گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [قه‌۱] برش، جهش؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعشان ویران شد.

قه‌فازتن؛ بازی بلندبردن، پزین [قه‌بر بدن، ورجه‌بدن].

قه‌فال؛ حولجولی، بی‌بار [قه‌لا فید، بی‌بندوبار].

قه‌فالتن؛ ۱) به‌سنن، راه‌سناندن؛ ۲) سر‌بون له سه‌رمان [قه‌۱] متوقف کردن؛ ۲) کرخیدن از سرما.

قه‌فانجه‌ره؛ ۱) شنیکی له تول‌نه‌نراوی دوسره وه که بهل بو‌ماسی گرین؛ ۲) بنه‌دیزه له تول‌یان له به‌زوا؛ ۳) دوشه‌کوله‌ی سه‌ری هم‌الان [قه‌۱] انبرمانندی از ترکه برای ماهیگیری؛ ۲) جمهرک؛ ۳) بالسنک سر حمالان.

قه‌فانچه‌له؛ ۱) گری‌دانی به‌نالقه؛ ۲) نام‌رازیکی گون‌بادان له خه‌سانسدنی جه‌بو‌اندا؛ ۳) نالقه‌به‌کی دارینه پتی ده‌سه‌ر به‌سن‌راوه‌لیوی به‌کسی بی‌ده‌پنچن تا نالی ده‌کهن [قه‌۱] گره -اقه‌های؛ ۲) از ازارا -مه‌کردن -بو‌ان؛ ۳) حلقه‌ چوبی دهان‌بند سنور هنگام نعلبندی.

قه‌فاندن؛ ۱) سه‌ول‌لیدن؛ ۲) پنادان؛ ۳) بدنا‌نده‌دان [قه‌۱] پاروزدن؛ ۲) پناه‌دادن؛ ۳) پناه‌ندان.

قه‌فت؛ ۱) ده‌سکه‌جه‌بهر؛ ۲) ده‌سکی له گول‌و‌گیا [قه‌۱] ده‌سه‌خسجر؛ ۲) دسته‌گل با گیاه.

قه‌فته؛ قه‌فت [قه‌نگا]؛ قه‌فت.

قه‌فتیس؛ چال‌و‌چول، که‌ندوله‌ند [قه‌چاله‌چوله].

قه‌فر؛ سه‌رمای توند، سه‌رمای سه‌خت [قه‌سه‌رمای سخت].

قه‌فراخ؛ ناراست و دورو [قه‌منافق].

قه‌فسینگ؛ ده‌فه‌ی سینگ، پشه‌ی هده‌ره‌راوی سینه [قه‌فسه‌سینه].

قه‌فش؛ ۱) جیگه‌ی کم‌له‌وه‌ز؛ ۲) له‌وه‌رانی کم [قه‌۱] چراگاه کم گیاه؛ ۲) جر بدن اندک.

قه‌فل؛ ۱) قولبک له دروینه؛ ۲) نه‌زی سه‌رما [قه‌۱] بسنه درویده؛ ۲) شدت و سوز سرما.

قه‌فلان؛ نه‌زین له‌سه‌رما [قه‌کرخ شدن از سرما].

قه‌فلک؛ زنه‌ری له‌سنو، گه‌ردنه‌ند، گه‌ردانه [قه‌گردنبد].

قه‌فلین؛ سر‌بون له‌سه‌رمان، قوفلین [قه‌کرخیدن از سرما].

قه‌فوک؛ لافاوی زور به‌هیزو نه‌ورم [قه‌سبل بسبار برآب و سریع].

قه‌فوگول؛ جه‌نگه‌ی گول‌دانی خه‌له [قه‌موسم شکفتن خوشه غله].

قه‌فه‌ز؛ مالی شولین بو‌بالنده، بیرکم [قه‌قفس].

قه‌فه‌زه؛ ۱) نیسکی نه‌خنی سنگ؛ ۲) شتی چاوه‌چاوه له دار بو‌کنیب و

قه‌شان؛ ۱) قه‌مش؛ ۲) گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد؛ ۳) بالدارنکه له معاوان ده‌زی [قه‌۱] نگا؛ قه‌ش؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعشان ویران شد؛ ۳) پرنده‌ای است آبی.

قه‌شاور؛ ۱) قوروا به‌سه‌هول‌وه؛ ۲) رنه‌ک [قه‌۱] گل ولای هم‌را با یخ؛ ۲) قشو.

قه‌شاورش؛ رنه‌ک [قه‌تسو].

قه‌شای؛ ۱) نویری ناسکی سه‌ر هه‌ریر؛ ۲) به‌نزوک، توخی بان‌زام [قه‌۱] قشر نازک روی خمیر؛ ۲) کبره‌رخم.

قه‌شاییش؛ رنه‌ک [قه‌تسو].

قه‌شهای؛ دزاو، شر، له‌کارکه‌وتو [قه‌کهنه و از کار افتاده].

قه‌شتاندن؛ ۱) به‌سو‌کابه‌نی ده‌کردن، نزوکردن؛ ۲) له‌نیکول ده‌ره‌نانی گوژیو بادام؛ ۳) له‌فاپور جبا‌کردنه‌وه‌ی جان‌ه‌وه‌ری سه‌ده‌ف‌دار [قه‌۱] دک کردن، بیرون راندن؛ ۲) از پوست سخت درآوردن مغز گردو و بادام؛ ۳) درآوردن جانور صدف‌دار از صدفش.

قه‌شتی؛ تزو‌کراو [قه‌رانده‌سده].

قه‌شتین؛ قه‌شتاندن [قه‌نگا]؛ قه‌شتاندن.

قه‌شقوقیل؛ ۱) نیخوله‌هیلکه‌نی به‌نال؛ ۲) هه‌نجیری وشکی، خراب [قه‌۱] بوسته خالی تخم‌مرغ؛ ۲) انجیر خشک نام‌رغوب.

قه‌شقه؛ ۱) شوم، به‌ده‌فر؛ ۲) نه‌ده‌خت، قه‌ره‌نه‌خت؛ ۳) ناره‌زو؛ (له‌لیفی جابه‌ره، دایم له قه‌شقه‌ی که‌ردزو جه‌ودا) «نالی» [قه‌۱] نحس؛ ۲) بدخت؛ ۳) آرزو.

قه‌شقل؛ سنقه‌له [قه‌زاغچه].

قه‌شقه‌لبک؛ نه‌له‌سه‌دار [قه‌تراشد چوب].

قه‌شقبیل؛ قه‌شقبول [قه‌نگا]؛ قه‌شقبول.

قه‌شقتیلک؛ قه‌سقبول [قه‌نگا]؛ قه‌سقبول.

قه‌شم؛ قه‌لنشین پست له سه‌رمان [قه‌نرک پوست از سرما].

قه‌شمه‌ر؛ ۱) گالنه‌جار، جیگه‌ی نیزین کردنی خه‌لک؛ ۲) جو‌ری مه‌بسون؛ ۳) کسی موی پیش‌سه‌ری رنک هه‌لیا‌جرا بی [قه‌۱] مسخره؛ ۲) نوعی بو‌زینه؛ ۳) کسی که موی پیشانی‌ش صاف قجی‌نده باشد.

قه‌شمه‌ری؛ نیزکردن به‌خه‌لک [قه‌مسخره کردن].

قه‌شو؛ رنه‌ک، قاشاخ [قه‌تسو].

قه‌شه؛ پیاوی نابنی خاج به‌رستان [قه‌کشش مسیحی].

قه‌شه‌فر؛ ناری دی‌به‌که له کوردستان [قه‌نام دهی است].

قه‌شهم؛ قه‌سنا [قه‌یخ نازک].

قه‌شهن؛ جوان، سپه‌هی [قه‌فتنگ].

قه‌شه‌نگ؛ قه‌شهن [قه‌فتنگ].

قه‌شیتن؛ نه‌ره‌بون، چوئی بی‌گه‌رانه‌ره [قه‌رفتن بی‌بازگشت].

قه‌ش؛ ۱) جیگه‌ی گول‌لی‌ده‌ره‌ناتی خه‌له؛ ۲) به‌ندی قامیش و جه‌بزه‌ران؛ ۳) خوارایی گوجان؛ ۴) نه‌شکه‌وت؛ ۵) قف، کوخه؛ ۶) سه‌ولی که‌له‌کلی‌خوزین؛ ۷) نالقه‌ی به‌نو گوربس و...؛ ۸) نه‌ندازه‌ی ده‌وره و نه‌سنورایی؛ ۹) په‌ناگا، له‌نوا؛ ۱۰) گاشه‌به‌ردی زل له‌جبا [قه‌۱] جای

کله و بدل؛ (۳) شب‌کای سهر قه‌بری پیاوجاکان [۱] قسه سینه؛ (۲) قسه کتاب و کالا؛ (۳) شبکه مزار.

قه‌ف‌ه‌س: قه‌ف‌ز [۱] قفس.

قه‌ف‌عل: چوله‌مه [۱] جناح.

قه‌ف‌ه‌نگیو: به‌سهریه کدا که‌له که‌کردن، بو شیشه‌توتنی له‌سهریه‌ک که‌له که‌کراوی ده‌لین [۱] برهم انباشته.

قه‌ف‌یز: بیوانه بو‌ده‌خل. له موکوریان به‌ران‌بهر به‌ه‌شتاکیلویه [۱] قفیز.

قه‌ف‌چل: (۱) خلته‌ی ناو سه‌بیل و ده‌منه‌سگار؛ (۲) لیک‌اوی ده‌م؛ (۳) قسه‌ی بی‌شهرمانه [۱] (۱) رسوب داخل چوب سیگاری و پیپ؛ (۲) لعاب ده‌ن؛ (۳) سخن خلاف ادب.

قه‌ف‌د: قه‌ب‌د... قه‌ف‌ت [۱] دسته خنجر

قه‌ف‌ز: (۱) قه‌بر، زگ و نیستانو؛ (۲) بازدانی به‌نهم [۱] (۱) شکم قبض؛ (۲) برش.

قه‌ف‌هنز: (۱) بالداریکی خه‌یالی‌یه ده‌لین ده‌خو‌بئی و بال لیک‌ده‌دا ناگر ده‌گری و ده‌سوئی؛ (۲) برینی له شتی نه‌او سو‌ناو [۱] (۱) قنقس؛ (۲) کنا به از سیاه‌سوخته.

قه‌ف‌هنس: قه‌ف‌هنز [۱] نگا: هه‌ف‌هنز.

قه‌ف‌ه: شیرنیات و قه‌ند له زاراه‌وی به‌چوکان‌دا. قاهه [۱] شیرینی در گوبش به‌جدها.

قه‌ف‌ل: (۱) قالاو؛ (۲) بو‌قله. عه‌له‌نیش، عه‌لو‌عه‌لو؛ (۳) نازه‌لی یه‌ک گوی؛ (۴) به‌کجاو؛ (۵) قه‌فی قامیش؛ (۶) به‌زمان. فسه‌زان؛ (۷) سهره‌نای جینگه‌ی زا‌کردن له بازی تو‌به‌زا‌کردین‌دا [۱] (۱) کلاغ؛ (۲) بو‌قلمون؛ (۳) دام بک گوش؛ (۴) بک جسم؛ (۵) بندی؛ (۶) سخنور؛ (۷) مرزدویدن در بازی.

قه‌ف‌ل: جینگه‌ی به‌ستیند، که‌مهر [۱] کمر.

قه‌ف‌لا: (۱) خانوی پنکه‌ی چه‌کداران له سهر کنو؛ (۲) مالی خان و ناغا؛ (۳) زندان؛ (۴) گه‌زانده‌وی هه‌ت‌او؛ (نو‌بزه‌کانم قه‌لا کرده‌وه)؛ (۵) ناوی چه‌ند گوند، له کوردستان؛ (۶) قه‌لایی، کاززابه‌کی سبی و نهرمه باقری بی‌سبی ده‌که‌نوه [۱] (۱) کلات، قلعه؛ (۲) خانه‌خان و ارباب؛ (۳) زندان؛ (۴) تلافی مافات؛ (۵) نام چند آبادی؛ (۶) قلع.

قه‌ف‌له‌چن: (۱) له‌سهریه‌ک داندراوی بلند؛ (۲) براوبر [۱] (۱) برهم انباشته بلندشده؛ (۲) مالا مال.

قه‌ف‌لات: مالی میر له سهر کنو [۱] کلات.

قه‌ف‌لاتاسیان: ناوی گوندبکه له کوردستان [۱] نام روستایی است.

قه‌ف‌لاتان: ناوی گوندبکه [۱] نام روستایی است.

قه‌ف‌لات‌ماران: ناوی کیویکه [۱] کوهی است.

قه‌ف‌لاته: (۱) قه‌لاده؛ (۲) به‌سهریه‌کا که‌له که‌کراو [۱] (۱) قلاده؛ (۲) برهم انباشته.

قه‌ف‌لاته‌زه‌ش: ناوی ناوایی‌یه که [۱] نام دهی است.

قه‌ف‌لاته‌سوران: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاو‌لی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قه‌ف‌لاته‌سوران: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاو‌لی کرد [۱] نام

روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قه‌ف‌لانی‌شای: کیویکه ناسه‌واری له‌میژبنه‌ی له‌سهره له ناوچه‌ی لاجان کوهی است با آثار باستانی.

قه‌ف‌لانی‌موتاوی: ناوی دئی‌یه که اینا نام روستایی است.

قه‌ف‌لاجوغه: (۱) ناوی گوندبکه له‌موکوریان؛ (۲) گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاو‌لی کرد [۱] (۱) نام روستایی است در کوردستان ایران؛ (۲) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قه‌ف‌لاج: (۱) قه‌راج؛ (۲) قولنج؛ (۳) بال، بیوانه‌ی هه‌ردو که سنی وه‌کری (۱) جلگه‌بایر؛ (۲) طول میان شست و سیاه؛ (۳) میان هردو دست و بازوی باز.

قه‌ف‌لاجا: نسنکی شه‌وانه [۱] کنسک شیه‌انه.

قه‌ف‌لاچن: قه‌ف‌له‌چن [۱] نگا: قه‌ف‌له‌چن.

قه‌ف‌لاچو: قران، قران‌تی که‌وتن [۱] انقراض.

قه‌ف‌لاچو: قه‌ف‌لاچو [۱] انقراض.

قه‌ف‌لاچوالان: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاو‌لی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قه‌ف‌لاچوتی‌که‌وتن: قران کردن، قران‌تی که‌وتن [۱] منقرض شدن.

قه‌ف‌لاچوغه: دوگوندی کوردستان به‌م ناوه به‌عسی کاو‌لی کرده [۱] دو روستا به این اسم در کوردستان توسط بعثیان ویران شده است.

قه‌ف‌لاچوکردن: قران‌تی خستن [۱] از بین بردن، منقرض کردن.

قه‌ف‌لاچی: (۱) ناگاداری قه‌لا؛ (۲) فاپو مس سبی که‌روه اینا (۱) دزدار، کوتوال؛ (۲) صفاره‌ویگر.

قه‌ف‌لاخ: ته‌باله، قالاخ [۱] تاپاله.

قه‌ف‌لاخدان: ته‌بالدان [۱] جای تاپاله.

قه‌ف‌لاخی: قالاخی، مادام، بارجه‌ی زه‌ش [۱] بارچه‌سیاه.

قه‌ف‌لاخی‌پوش: ره‌شپوش [۱] سیاهپوش.

قه‌ف‌لادوش: نیوانی هه‌ردو که‌سهرشان [۱] میان هردو دوش، قلمدوش.

قه‌ف‌لادوشه: قه‌ف‌لادوش [۱] قلمدوش.

قه‌ف‌لاده: قلاده، قلاته [۱] نگا: قلاده.

قه‌ف‌لاریز: جوش‌دانسی کون یا ده‌رگای ده‌فسری کانسزا به قه‌لایی [۱] جوشکاری سوراخ یا در ظرف فلزی.

قه‌ف‌لاس: (۱) داسوکه؛ (۲) گیاه‌یه که [۱] (۱) پرز خوشه غله؛ (۲) گواهی است.

قه‌ف‌لاسنج: گوندبکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

قه‌ف‌لاسنجی‌پچوک: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاو‌لیان کرد [۱] روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قه‌ف‌لاسوره: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاو‌لی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قه‌ف‌لاسونیان: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاو‌لی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قه‌ف‌لاسیلکه: قالاو [۱] کلاغ.

قه‌لاش: مروی سوگو و بیکاره [۱] آدم ولگرد و هرزه.

قه‌لاش: فلش، فلش [۱] شکاف، نرک.

قه‌لاشتن: قلیشاندن، فلاشتن [۱] شکافتن.

قه‌لاشدن: فلاشتن، قلاشتن [۱] شکافتن.

قه‌لاشکهری: قلاشکهری [۱] نگا: قلاشکهری.

قه‌لاشکین: تویی زلی لوله‌دیز [۱] توپ دورزن.

قه‌لافت: (۱) سهر و سیم؛ (۲) بلندی بالا؛ (پیاوی به قه‌لافت بو) [۱]

(۱) سیم، ریخت؛ (۲) بلندی قد.

قه‌لاقامه‌ز: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قه‌لاقوچ: بلندی به‌سره‌به‌کارا [۱] برهم انباشته برآمده.

قه‌لاقوچکه: (۱) قه‌لاقوچ؛ (۲) کاکله‌گوزی ده‌ره‌انوی بی که‌ما‌به‌سی؛

(به قه‌لاقوچکه ده‌ره‌ا، [۱] برهم انباشته؛ (۲) سزگردی درسته.

قه‌لاقوچه: قه‌لاقوچکه [۱] نگا: قه‌لاقوچکه.

قه‌لاسه‌لا: (۱) به‌سره‌به‌کاراوی بلنده‌وه‌بوگ؛ (۲) چند زندانی

ده‌ناوبه‌کنرد؛ (۳) وشه‌به‌که‌له‌بازی جاوشارکی‌دا، قهری‌قهری [۱] (۱)

برهم انباشته برآمده؛ (۲) زندانهای تودرتو؛ (۳) اصطلاحی در قایم

موشک بازی.

قه‌لاکردن: له‌سره‌به‌که‌دانان [۱] برهم انباشتن.

قه‌لاگ: ناسن و داری سرخسوار بو میوه‌چنین و شنی له‌جال‌که‌ونو

ده‌ره‌نجان [۱] جنگک.

قه‌لاگا: ناوی دی‌به‌که‌له‌لای سه‌قر [۱] نام روستایی است.

قه‌لاگرا: (۱) تویی قه‌لاشکین؛ (۲) پیاوی تازا له‌شه‌ز [۱] (۱) نوب دورزن؛

(۲) شجاع.

قه‌لاگه: قه‌لاگ [۱] جنگک.

قه‌لان: (۱) دوباره مؤلفه‌ت‌دان له‌بازی؛ (۲) گیاکردن له‌ده‌شت؛ (۳)

داهانسه‌وه‌له‌بازی هم‌مزل‌دا؛ (۴) سبگی نزدیکی مل: (سهری‌ده

قه‌لان خسنوه) [۱] (۱) مهلت دادن در بازی، آوانس؛ (۲) جیدن گیاه

خورشی در صحرا؛ (۳) خم شدن در بازی پرش از روی پشت؛ (۴)

چوب: گرهبان.

قه‌لانچه: قشقه‌له، فوک، قهره‌باچکه [۱] زاغچه.

قه‌لانندن: (۱) سوگردنسه‌له‌زوند؛ (۲) فال‌کردنی زون؛ (۳) کولاندن له

ناودا؛ (۴) له‌جی‌هله‌نگندن و جولاندنسه‌وه‌ی شتی قورس [۱] (۱) سرخ

کردن در روغن؛ (۲) گداختن روغن؛ (۳) جوشاندن در آب؛ (۴) جنباندن

جسم ثقیل.

قه‌لاندوش: قه‌لاندوش [۱] قلمدوش.

قه‌لاندوش: قه‌لاندوش [۱] قلمدوش.

قه‌لاندوشکان: قه‌لاندوش [۱] قلمدوش.

قه‌لانقوچ: (۱) قه‌لاقوچ؛ (۲) له‌سره‌سره‌ده‌ست و نسان [۱] (۱) برهم

انباشته؛ (۲) برسرو دست ابستان، بالانس.

قه‌لانقوچکه: له‌سره‌به‌که‌و بسناوی بلنده‌وه‌بوگ [۱] برهم انباشته بالا

آمده.

قه‌لان کردن: داهانسه‌وه‌له‌بازی‌دا [۱] خم شدن در بازی.

قه‌لانگ: قه‌لاگ [۱] جنگک.

قه‌لاوز: شماره‌زا، به‌لد، ری‌شاندهر [۱] راهنما.

قه‌لاوه: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قه‌لای: کانزایه‌کی سبی ندرمه‌مسی بی سبی ده‌که‌نوه [۱] قلع.

قه‌لای‌دم‌دم: شونیکه‌له‌ناوجهی ورمی ناسه‌واری میژویی لی‌به، خانی

له‌ب‌زیزین له‌وی ژباوه [۱] محل زندگی یکی از سرداران کرد با آثار

باستانی.

قه‌لای‌ره‌سوئی‌سپت: ناوی ناوایی‌به‌که‌له‌موکوریان [۱] نام روستایی

است.

قه‌لایی: قه‌لای [۱] قلع.

قه‌لب: (۱) زه‌غئل؛ (۲) برتی له‌پیاوی نهمه‌ل؛ (۳) برتی له‌نازاست [۱] (۱)

ناسره؛ (۲) کتابه از نبل؛ (۳) کتابه از دوروی.

قه‌لباز: بازدانی گه‌وره [۱] برش.

قه‌لبه: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قه‌لبه: (۱) ددانه‌ی سهر لیوه‌دیوار؛ (۲) عیب، زده؛ (۳) لکه‌دار، لق؛ (۴)

جقل، ذک؛ (۵) مرسه‌ند؛ (۶) بزماری درشت [۱] (۱) ددانه‌له‌بام و

دیوار، کنگره؛ (۲) زده؛ (۳) شاخه‌درخت؛ (۴) خار؛ (۵) سوهان؛ (۶) میخ

درشت.

قه‌لبه‌ز: (۱) روه‌ز، ریزه‌بمردی که‌به‌شاخ؛ (۲) قه‌لمباز، بازی‌زل‌وه‌ه‌راو

[۱] (۱) زنجیره سنگی کوه؛ (۲) پرش.

قه‌لبه‌زه: (۱) شه‌بولی ناوی جه؛ (۲) نافگه؛ (۳) گوندیکه له‌کوردستان

به‌عسی ویرانی کرد [۱] (۱) موج رودخانه؛ (۲) آبشار؛ (۳) از روستاهای

ویران شده‌ کوردستان توسط بعثیان.

قه‌لبه‌زن: که‌سی که‌باری زه‌غئل دروست نه‌کا [۱] سکه‌زن قاجاقی.

قه‌لبه‌ژهن: قه‌لبه‌زن [۱] سکه‌زن قاجاقی.

قه‌لبه‌ن: پشین، که‌مهر‌به‌ند [۱] کمر بند.

قه‌لبیر: بیژنگ [۱] غربال.

قه‌لبیر: بیژنگ [۱] غربال.

قه‌لپ: (۱) زقی، زوب؛ (۲) زه‌غئل، قه‌لب [۱] (۱) برجسته؛ (۲) ناسره.

قه‌لپاخ: (۱) فال‌تاخ؛ (۲) کلای له‌پنسته‌مزل [۱] (۱) چوب زین؛ (۲) کلاه

پوسن.

قه‌لیوت: بوچ، بوک، چاوی له‌گلبنه‌خالی، گویزی بوچ [۱] میان نهی،

پوک.

قه‌لبوز: قهر بوس [۱] قهر بوس زین.

قه‌لبوس: قهر بوس [۱] قهر بوس زین.

قه‌لبه: زه‌قایی، ده‌ره‌زوبی [۱] برآمدگی.

قه‌لبه‌ل: ورده‌نه‌سباب، خرت و برت، شره‌و برده، شره‌و شاتال [۱] خرت و

پرت.

قه‌لت: (۱) نوندلبدان به‌نیخ و تمور. (۲) له‌ت: (قه‌لتنی کرد) [۱] (۱) ضربت

- شدید با تیغ و تیر؛ ۲) برش.
- قه‌لتاخ؛ ۱) قانتاخ؛ ۲) پیستی نه‌ستوری ده‌باغ‌دراو بو‌پینه‌که‌وش [۱] فلتاق؛ ۲) چرم کلفت دباغی شده برای پینه کفش.
- قه‌لتاخ‌لیدان؛ ۱) پینه‌کردنی بینی که‌وش به‌چهرمی نه‌ستور؛ ۲) برنی له زین‌کردنی نه‌سب [۱] پینه‌کف کفش با چرم زخیم؛ ۲) کتابه از زین کردن اسب.
- قه‌لتاخه‌کون؛ برنی له پیری زورهان [۱] کتابه از پیر نکته.
- قه‌لتاخ؛ فله‌ناخ، فالتاخ [۱] فلتاق.
- قه‌لتاخ‌لیدان؛ برنی له زین‌کردنی نه‌سب [۱] کتابه از زین کردن اسب.
- قه‌لتاندن؛ ۱) بزین به‌تیغ و نورو؛ ۲) برنی له ده‌رکردن [۱] بریدن؛ ۲) کتابه از راندن.
- قه‌لت کردن؛ له‌ت کردن، بر بنه‌وه [۱] بر بدن.
- قه‌لت و بر؛ له‌ت‌له‌تی که‌وره لی‌کردنه‌وه، درشت بزین [۱] بر بدن به قطعات درشت.
- قه‌لته؛ ده‌ویت [۱] جاکش.
- قه‌لته‌بان؛ ده‌ویت [۱] جاکش.
- قه‌لخ؛ پیسنه‌ی لده‌باغ‌ندراو [۱] پوست دباغی نشده.
- قه‌لخان؛ جه‌کبکی قدیم که له‌که‌وله‌که‌رگه‌ده‌ن بان کازا بو‌بارازتن له شمشیر به‌ده‌سته‌وه ده‌گیرا، مه‌نال [۱] سپر.
- قه‌لخانی؛ هوزیکی گه‌وره‌ی کورده [۱] عشیرنی است.
- قه‌لخه‌ت؛ قه‌لافه‌ت، سمر و سبما [۱] سبما و قباغه.
- قه‌لداس؛ داسو، فلاس [۱] سبچه، اخگل.
- قه‌لزان؛ به‌خشکه‌و مانه‌مانه بو‌شیک جون [۱] پاورچین رفتن.
- قه‌لزانندن؛ به‌خشکه‌و مانه بو‌شیک ناردن [۱] پاورچین فرسنادن.
- قه‌لزین؛ قه‌لزان [۱] پاورچین رفتن.
- قه‌لس؛ ۱) وه‌زه، جازا؛ ۲) نوزه؛ ۳) دالگوشت، له‌جه؛ ۴) ترسه‌نوک؛ ۵) بی‌هونه‌ر، بی‌چهره‌ر [۱] بکر؛ ۲) خشمگین؛ ۳) لاغر؛ ۴) بزدل؛ ۵) بی‌هنر، بی‌ارزش. (۱) (۲) (۳) (۴) (۵) (۶) (۷) (۸) (۹) (۱۰) (۱۱) (۱۲) (۱۳) (۱۴) (۱۵) (۱۶) (۱۷) (۱۸) (۱۹) (۲۰) (۲۱) (۲۲) (۲۳) (۲۴) (۲۵) (۲۶) (۲۷) (۲۸) (۲۹) (۳۰) (۳۱) (۳۲) (۳۳) (۳۴) (۳۵) (۳۶) (۳۷) (۳۸) (۳۹) (۴۰) (۴۱) (۴۲) (۴۳) (۴۴) (۴۵) (۴۶) (۴۷) (۴۸) (۴۹) (۵۰) (۵۱) (۵۲) (۵۳) (۵۴) (۵۵) (۵۶) (۵۷) (۵۸) (۵۹) (۶۰) (۶۱) (۶۲) (۶۳) (۶۴) (۶۵) (۶۶) (۶۷) (۶۸) (۶۹) (۷۰) (۷۱) (۷۲) (۷۳) (۷۴) (۷۵) (۷۶) (۷۷) (۷۸) (۷۹) (۸۰) (۸۱) (۸۲) (۸۳) (۸۴) (۸۵) (۸۶) (۸۷) (۸۸) (۸۹) (۹۰) (۹۱) (۹۲) (۹۳) (۹۴) (۹۵) (۹۶) (۹۷) (۹۸) (۹۹) (۱۰۰)
- قه‌لسوک؛ دالگوشتنی بی‌هیز و توان [۱] لاغر مردنی.
- قه‌لسه؛ هوی توره‌کردن [۱] انگیزه خشم برانگیختن.
- قه‌لسه‌گیران؛ خهریکی توره‌کردنی بو‌ن [۱] کوشش در خشمگین کردن.
- قه‌لسه‌میز؛ ۱) نرسه‌نوک؛ ۲) پیاوی خویری [۱] بزدل؛ ۲) بی‌ارزش، بیکاره.
- قه‌لسی؛ ۱) جاززی؛ ۲) نوزه‌بی [۱] بکری، بی‌حوصلگی؛ ۲) خشمگینی.
- قه‌لش؛ فلاش، درز [۱] شکاف.
- قه‌لشان؛ قلیشان [۱] شکافته‌شدن، درز بردن.
- قه‌لشانندن؛ قلیشانندن [۱] شکافتن.
- قه‌لشاور؛ قلیشیاک [۱] شکافته.
- قه‌لشیت؛ درز، قلاش [۱] شکاف، درز.
- قه‌لشین؛ قه‌لشان [۱] شکافته‌شدن.
- قه‌لغاتو؛ له‌و گوندانه‌ی کوردسانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱] روسنایی
- در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
- قه‌لغان؛ ۱) قه‌لغان؛ ۲) دزوه‌که‌نگری و شکه‌وه‌بوگ [۱] سیر؛ ۲) ساقه‌خاردار خشکیده کنگر.
- قه‌لغانه؛ نه‌خشیکه له‌چیفی چادردا [۱] نقشی در چیغ چادر.
- قه‌لفز؛ ۱) بازی که بو‌زاروکان ده‌کرتی؛ ۲) برنی له زاکردن، هه‌لان [۱] نوعی بازی، کلاغ بر؛ ۲) کتابه از فرار.
- قه‌لفزکردن؛ زاکردن، ناواره‌بو‌ن [۱] منواری شدن.
- قه‌لفزی؛ بازی قه‌لفز [۱] بازی کلاغ‌بر.
- قه‌لفه؛ ده‌سته، کو‌مهل [۱] دسته، گروه.
- قه‌لفه‌ز؛ ناوه‌لدیر، سه‌روه‌شتین، تافگه، فه‌لیزه [۱] آبشار.
- قه‌لقانندن؛ وه‌له‌فه‌له‌ق خستن، رازاندن به‌م‌لاو به‌ولادا [۱] به‌هر طرف حرکت دادن و جنباندن.
- قه‌لقشک؛ قشقه‌له، قزک، فه‌ره‌باجکه [۱] زاغچه.
- قه‌لقسوله؛ ته‌مستیره، ناچه‌ری دارینی درگا له‌بشنه‌وه داخسنن [۱] کلبه قفل چوبین.
- قه‌لقه‌له؛ ۱) پیسیری کراس؛ ۲) پیسیری کفنی مردو [۱] بقه‌پبراهن؛ ۲) بقه‌کنن.
- قه‌لقیشک؛ قه‌ره‌باجکه [۱] زاغچه.
- قه‌ل کردن؛ به‌قه‌بچی بزین، هه‌لهاچین [۱] قبیچی برکردن.
- قه‌للاش؛ نه‌بله‌خه‌رج، ده‌سبلا [۱] ولخرج، خراج.
- قه‌لله؛ قیل، حبله، ده‌گه‌ل ده‌لله‌ی ده‌لین؛ (قه‌لله‌ده‌لله‌ده‌کا) [۱] حبله.
- قه‌لماشک؛ قالماسک، قوجه‌قانی، که‌هنیک، به‌ره‌فانی [۱] فلاخن.
- قه‌لماسن؛ قه‌لماسک [۱] فلاخن.
- قه‌لماسه‌نگ؛ قه‌لماسک [۱] فلاخن.
- قه‌لمراو؛ بالداریکی زه‌شی ماسبگه‌به [۱] مرغ ماه‌بخوار سپاهرنگ.
- قه‌لمراوی؛ قه‌لمراو [۱] نکا؛ قه‌لمراو.
- قه‌لن؛ قلیان [۱] چیت، قلیان.
- قه‌لنه؛ قه‌لن، قلیان [۱] چیت، قلیان.
- قه‌لو؛ قه‌لن، قلیان [۱] چیت، قلیان.
- قه‌لو؛ ۱) ناله‌بار؛ ۲) به‌ردی لوسی نه‌خنی جهم [۱] ناهنجار؛ ۲) شن صاف بسنز رودخانه.
- قه‌لو‌به‌رد؛ ۱) برنی له دو‌ژمن به‌نرسه‌نوک‌دانان؛ ۲) برنی له نابوت بو‌ن [۱] کتابه از نرسو‌تسردن دشمن؛ ۲) کتابه از ورشکست شدن.
- قه‌لوخه؛ ۱) نه‌سکوتی؛ ۲) جو‌ری مرای ده‌ندوک‌پان [۱] ملاحظه؛ ۲) نوعی مرغابی.
- قه‌لودل؛ زمان لوسی، قیل‌بازی [۱] جرب‌زبانی، حقه‌بازی.
- قه‌لوز؛ بشت کو‌م، کو‌ر [۱] کو‌ریش.
- قه‌لوکه؛ گیایه‌که له‌پولکه ده‌کا ده‌خوری [۱] گیاهی است.
- قه‌لون؛ ۱) قلیان؛ ۲) سه‌بیله‌ی کلک‌دریز [۱] قلیان؛ ۲) چیت دسنه بلند.
- قه‌لوه؛ ددانی پی‌شه‌وه‌ی درنده [۱] دندان نیش درنده.
- قه‌لوه‌ز؛ ۱) قه‌لبه‌زه، شه‌بوکی زوخانه؛ ۲) ناگه [۱] موج رودخانه؛ ۲)

آبشار. قه‌لوه‌زه: (۱) قه‌لوه‌زه: (۲) ناوی گوندېښکه [۱] نڼگا: قه‌لوه‌زه: (۲) نام دهی است. قه‌له: کبابه‌که [۱] گیاهی است. قه‌له‌اندن: له‌ناو بردن، هیچ‌بونه‌هیشنن [۱] از بین بردن. قه‌له‌باچکه: قه‌ره‌باچکه، قشقهره [۱] زاغچه. قه‌له‌بازه‌له: قه‌ره‌باچکه، قه‌له‌باچکه [۱] زاغچه. قه‌له‌بالغ: قه‌ره‌بالغ [۱] شلوغی، ازدحام. قه‌له‌پز: زه‌کئی که ده‌ناو لوله‌قامبش‌دا گهرم کرابی [۱] نوعی آغوز. قه‌له‌پویه: تروپکی کیو [۱] قلله‌کوه. قه‌له‌پیسک: شه‌ن، شه‌نه [۱] افشون. قه‌له‌تورک: لاسکه‌گیای قلور [۱] ساقه‌گیاه کاوک. قه‌له‌جیوان: له‌ر گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاویان کرد [۱] روستایی در کردستان که بعضیان آن را ویران کردند. قه‌له‌خ: برنگ، بر رنگ [۱] وکارد، چچی پشم‌چینی. قه‌له‌خان: گیاه‌کی به‌درکه [۱] خاربینی است. قه‌له‌خدرمان: فدره‌خدرمان [۱] نڼگا: قه‌ره‌خدرمان. قه‌له‌ره‌ش: قالاو [۱] کلاغ سیاه. قه‌له‌ره‌شکه: قه‌له‌ره‌ش [۱] کلاغ سیاه. قه‌له‌زه‌شسه: (۱) قالاو: (۲) ناوجه‌یه‌که له کوردستان [۱] کلاغ: (۲) ناحیه‌ای در کردستان. قه‌له‌زازه: قه‌ره‌باچکه، قه‌له‌بازه‌له [۱] زاغچه. قه‌له‌سابونه: قالاوی بال‌ره‌شی له‌ش خوله‌که‌وه‌بی [۱] کلاغ خاکستری و سیاه. قه‌له‌سابونئی: قه‌له‌سابونه [۱] کلاغ خاکستری و سیاه. قه‌له‌ش: قلاش، قه‌لش [۱] درز، شکاف. قه‌له‌شان: قه‌لشان [۱] شکافنه‌شدن. قه‌له‌ش‌بردن: درز‌بردن [۱] درز‌بردن. قه‌له‌شت: قه‌لشت [۱] شکاف، درز. قه‌له‌شتن: قه‌لاشتن [۱] شکافتن. قه‌له‌شبن: بالداریکه. به‌قده‌ی قه‌لئیک ده‌بیت‌وره‌نگی که‌وه‌به [۱] برنده‌ای است. قه‌له‌شین: قه‌لشین [۱] شکافنه‌شدن. قه‌له‌فر: قه‌له‌بر [۱] نڼگا: قه‌له‌بر. قه‌له‌فسک: توته‌کان، جینچک، تروشکان [۱] جمبامه. قه‌له‌قتندا: خدلاتی هوره‌پیاوان بو‌زنده‌ستان [۱] خلعت. قه‌له‌کوچک: قامکه‌تونه، تلپاگجکه [۱] انگست کوچک. قه‌له‌گورگ: جوړی خه‌رتله [۱] نوعی لاشخور. قه‌له‌م: (۱) نالا، بنوس: (۲) ناسنی نوک‌نیژی وه‌ک سنگ که به‌ردواری بی‌ده‌کولن: (۳) نه‌ندازه‌ی باره: (قه‌له‌میکم باره داوه‌تی); (۲) نیسکی دریزی به‌له‌ک و باسک: (۵) هیژی ده‌ست و بی: (به‌و خه‌بهره قه‌له‌می ده‌ست و بیتم شکا); (۶) داروکه‌ی بی‌زبشه بو‌جاندن، قه‌ره‌مه: (۷) به‌زین

(۱) قلم: (۲) قلم نجاری و ښگراشی؛ (۳) مبلغ؛ (۴) استخوان ساق و بازو؛ (۵) نای دست و پا، قدرت حرکت دست و پا؛ (۶) قلمه کاشتنی؛ (۷) بی شدن، قطع شدن. قه‌له‌مان: قوتوی قه‌له‌م و موره‌کف [۱] قلمدان. قه‌له‌مانه: مزی دوعانوس [۱] مزد دعانویس. قه‌له‌مانین: بازی به قه‌له‌مان [۱] بازی با قلمدان. قه‌له‌م‌نوج: نالای خوکار، بنوسی به‌موره‌که‌فی وشکه‌وه [۱] قلم خودکار. قه‌له‌مباز: بازی زلو و هراو [۱] برش. قه‌له‌مبازد: قه‌له‌مباز [۱] برش. قه‌له‌مبازدان: به‌زین به‌ه‌نگاوی هراو [۱] بریدن. قه‌له‌مبیر: جدقوی چکوله‌بو قه‌له‌مدادان [۱] قلمتراش. قه‌له‌م‌پاشا: گوندینکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعضیان ویران شد. قه‌له‌م‌پاندان: خونوس، پاندان [۱] قلم خودنویس. قه‌له‌م‌تاش: قه‌له‌میر [۱] قلمتراش. قه‌له‌م‌تراش: (۱) قه‌له‌میر؛ (۲) سمتراش، نالبه‌ند: (ژمانی دنی‌ناش، ژسه‌نجه‌تنی قه‌لمتراش/ژمیران مری کونه، لیش و نه‌له‌باش) «مه‌سه‌لی بو‌ناتی» [۱] (۱) قلمتراش؛ (۲) نعلبند. قه‌له‌م‌تراش: قه‌له‌میر [۱] قلمتراش. قه‌له‌م‌چی: بریتی له‌بازرگانی توتن کر [۱] تاجر تونون. قه‌له‌م‌دادان: نوکه‌قه‌له‌م‌تاشین [۱] قلم تراشیدن. قه‌له‌مدان: قه‌له‌مان [۱] قلمدان. قه‌له‌مرداره: (۱) سهره‌نای شوینی زا‌کردن له‌بازی نو‌به‌زا‌کردین‌دا: (۲) برینی له‌ژوانگه: (قه‌له‌مرداره‌مان فلان جی بی) [۱] (۱) سر‌مبدان دو در‌توب‌بازی؛ (۲) کتابه‌از‌مبعادگاه. قه‌له‌مرداری: قه‌له‌مرداره [۱] نڼگا: قه‌له‌مرداره. قه‌له‌م‌زه‌ساس: جوړی قه‌له‌م که موره‌که‌فی زوهای تیدایه و خو‌نوسه، مبداد [۱] قلم‌مداد. قه‌له‌م‌روه: نه‌وزه‌مینانه‌ی ده‌ژور ده‌سه‌لانی که‌سنی یان ده‌وله‌تیک دابه [۱] قلمرو. قه‌له‌م‌زریج: مبداد، قه‌له‌م‌زه‌ساس [۱] مداد. قه‌له‌م‌قوپیه: جوړی قه‌له‌م‌زه‌ساس که شین ده‌نوس [۱] مداد کچی. قه‌له‌م‌کردن: (۱) به‌زاندن به‌تبخ؛ (۲) تاشینی زدن له‌لا و لاوله [۱] بی‌کردن، قطع کردن؛ (۲) نوعی اصلاح ریش. قه‌له‌م‌گیر: سنگ‌لوکه‌ناسنیکه له‌ناساودا [۱] ایزاری در آسیاب. قه‌له‌م‌لیدان: (۱) فه‌له‌مه‌نازتن، داروکه‌ی شینی بی‌زه‌گ جه‌قاندن؛ (۲) نوسینی خودایی: (خوا قه‌له‌می لیداره ده‌بی وایی) [۱] (۱) کاشتن شاخه‌جوان؛ (۲) تقدیر. قه‌له‌مندار: قه‌له‌مرداره [۱] نڼگا: قه‌له‌مرداره. قه‌له‌مون: قه‌ل، عه‌له‌شین، یوقله، بو‌قلموت [۱] بوقلمون. قه‌له‌موئه: قه‌له‌مون [۱] بوقلمون. قه‌له‌مه: (۱) قه‌ره‌مه؛ (۲) توانای باسک و قاچ [۱] (۱) قلمه؛ (۲) نوان پای و

بازو.

قه‌له‌می: (۱) بریتی له باربک و جوان و زئیک (۲) بریتی له قسه‌ی خوینده‌وارانه که هدموکس تئنه‌گا [۱] (۱) فلمی، باربک (۲) کتابة از سخن مغلق و دیرفهم، لفظ قلم.

قه‌له‌می‌ناسن: ناسنکی کورتی سه‌رنیزه دارکار و صنعت‌نگره ده کاری ده‌کن [۱] قطعه‌آهنی که از ابزار صنعتگران است.

قه‌له‌ن: فالان، شیربایی [۱] شیربها.

قه‌له‌ند: قه‌له‌ن، شیربایی [۱] شیربها.

قه‌له‌ندوز: دوزیه، گندوز، گیابه‌که [۱] گیاهی است.

قه‌له‌نده‌ر: (۱) فه‌قیر، به‌له‌نگاز (۲) عه‌بداله ده‌رویش (۳) به‌سه‌ن‌زمان و بی‌زمان [۱] می‌جز: (۲) خانه‌بدوش (۳) بیچاره و خجالتی.

قه‌له‌نده‌راوا: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاوولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهشبان ویران شد.

قه‌له‌نگ: قه‌له‌دی ناژی [۱] قلاده سگ شکاری.

قه‌له‌نگوی: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاوولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهشبان ویران شد.

قه‌له‌و: (۱) گوشتین، بزگوشت (۲) جیشتی چه‌ورا (۲) بریتی له ده‌وله‌ندی زل [۱] (۱) چاقی (۲) غذای چرب (۳) کتابة از ثروتمند کلان.

قه‌له‌وایی: چه‌ورایی جیشتی [۱] چربی غذا.

قه‌له‌و‌بوون: (۱) گوشت‌گرتن (۲) بریتی له ده‌وله‌م‌ندبوون [۱] (۱) چاق شدن (۲) کتابة از ثروتمند شدن.

قه‌له‌ه‌وز: قه‌له‌ه‌زه [۱] موج رودخانه.

قه‌له‌وی: نرگوشتی [۱] جاقی.

قه‌له‌ه‌هریه‌ت: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاوولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بهشبان ویران شد.

قه‌له‌هین: له‌به‌بن‌چوون، شو‌نه‌وار نهمان [۱] از بین رفتن.

قه‌له‌ی: (۱) هاورمه (۲) گوشتی سو‌روه‌کراوا [۱] (۱) فورمه (۲) گوشت سرخ شده.

قه‌له‌ی‌پیشاز: گوشتی سو‌روه‌کراوا به‌پیا‌زو ته‌ماتمه‌وه [۱] گوشت با گوجه‌فرنگی و پیاز سرخ شده.

قه‌له‌یر: چلکن، بیس، به‌لوخ [۱] چرکین، کتف.

قه‌له‌یسیل: به‌ره‌سئل، فوراوا [۱] غذای ماست و گوشت.

قه‌له‌بن: (۱) جوشین له‌سه‌ر ناگر (۲) سه‌بیله، فه‌لوون (۳) تواره‌وه. حه‌لین [۱] جوشیدن بر آتش (۲) چینی (۳) گداختن.

قه‌له‌بنوک: بریشکه، دانه‌وبله‌ی بو‌تراو له‌سه‌ر ساج [۱] دانه‌های غلّه بودام.

قه‌له‌نه‌ک: ناوه [۱] نابه.

قه‌له‌یه: (۱) قه‌لی (۲) جیشتی‌که [۱] (۱) نکا: قه‌لی (۲) غذایی است.

قه‌م: (۱) فه‌مه‌ره، ناوباره (۲) قانگ، تو‌ری بوک (۳) داری وشک [۱] (۱) قنطره (۲) ترب بوک (۳) جوب خشک.

قه‌مار: فومار [۱] نکا: قومار.

قه‌ماره: (۱) نرومبیلی سواری (۲) ژوری چندک‌ه‌سی له شه‌مه‌نده‌فهردا [۱] (۱) ماشین سواری (۲) کوپه‌فطار.

قه‌مامه: (۱) قومامه (۲) گیابه‌که وه‌ک گه‌نم ده‌جی [۱] (۱) نکا: قومامه (۲) گیاهی است.

قه‌مان: وشک‌بوونی داری نه‌را [۱] خشکیدن هیزم نر.

قه‌ماننن: (۱) وشک‌کردنه‌وی داری ته‌را (۲) چلک تئ‌وه‌شاندن (۳) نان به‌ناگر زاداشتن (۴) باراسنن [۱] (۱) خشکانیدن هیزم‌تر (۲) لباس بر

نور نکاندن (۳) نان بر آتش گذاشتن (۴) حمایت کردن.

قه‌مبور: پشت‌چه‌ماو [۱] کوژ، پشت خمیده.

قه‌مه‌بر: له‌و گونده‌انی کوردستانه که به‌عسی کاوولیان کرد [۱] روستایی در کردستان که بهشبان آن را ویران کردند.

قه‌مه‌ره: فونوله [۱] بمب، گلوله توپ.

قه‌مه‌ت: (۱) بپسیر (۲) شه‌نگله‌به‌ره‌که‌نه [۱] (۱) گوبیان، بقه (۲) میوه‌دوفلوی بهم چسبیده.

قه‌متار: جانه‌وریکه بو‌و له گوردگ زلتو و گوشت‌خوزه، که‌متیار [۱] کفتار.

قه‌متال: ره‌گ‌وینی گه‌ل‌زو‌واس، ره‌گی کلاوین [۱] ریشه‌نوعی ربواس.

قه‌متانن: با‌بو‌له‌پنج‌کردن: نالی ساوا [۱] قن‌داق بیج کردن بچه.

قه‌متک: (۱) ده‌سروکه‌ی سه‌ری ژنان (۲) پشت‌مل [۱] (۱) لچک (۲) پس گردن.

قه‌مه‌تر: (۱) ده‌مبیلی حه‌یوان (۲) خه‌زیمی بئقلی ورج ووشنر که به‌نی تئ ده‌خری (۳) بریتی له‌م‌روزی رزودچ‌کوس [۱] (۱) پوزه‌بند (۲) مهار، خطام شنو... (۳) کتابة از خسیس.

قه‌مه‌ترکراو: (۱) ده‌م‌به‌سراو (۲) بریتی له‌رؤد، زه‌زیل، چکوس [۱] (۱) پوزه‌بسته (۲) کتابة از خسیس.

قه‌مه‌ترکردن: (۱) ده‌م‌به‌ستن به‌ر‌شجیر (۲) بریتی له‌بنده‌نگ کردن [۱] (۱) پوزه‌بستن (۲) کتابة از ساکت کردن.

قه‌مه‌ته‌ره: (۱) ناوباره (۲) گوندبکی له کوردسان [۱] (۱) قنطره (۲) نام ده‌ی اسب.

قه‌مه‌ته‌ری: قه‌مه‌ترکراو [۱] نکا: فه‌مه‌ترکراو.

قه‌مه‌تی: (۱) گری‌دراو، به‌پوه‌ندی (۲) نه‌وه‌نده‌گیابه‌ک له‌ده‌سناجی ده‌بته‌ره [۱] (۱) وابسته (۲) بر بک دست گیاه دسته شده.

قه‌مه‌ج: (۱) نزبکی، تخون، قه‌ره (۲) یزی ده‌ستبک، لا‌ونج (۳) باو، پینج (۴) جموی لوسی ده‌م‌چم (۵) مو به‌قه‌بچی باجین (۶) دوزره، ناژی

دوره‌گه (۷) په‌رتاوتی دار (۸) بریتی له‌کلکی حه‌یوان [۱] (۱) نزدیکی، درد‌سنرس (۲) پریک کف دست (۳) بیج، تاب (۴) شن صاف و ساییده (۵) موی با فیچی چیده (۶) سگ دوره‌گه (۷) هرس درخت (۸) کتابة از دم حیوان.

قه‌مه‌جان: بازه‌لین [۱] نوعی بازی با شن، به‌قل‌دو‌قل.

قه‌مه‌جانن: پنجان، با‌و‌پ‌دان [۱] بیچاسیدن.

قه‌مه‌چک: (۱) دوی بز (۲) قونجکی میوه (۳) پشت‌مل [۱] (۱) دم بز (۲) دنبالچه میوه (۳) پس‌گردن.

قه‌مه‌ج کردن: نشان‌کردنی بز و مهر به‌ه‌له‌ها‌جینی هیندی کولکه [۱]

بن‌خنک‌اندلی ناوانبار، سبذاره (۱) چنگک دکان قصابی: (۲) دار اعدام.

قه‌ناری: جوبله‌کوله‌به‌کی زهردی ده‌نگ‌خوشه له زهرده‌زیره ده‌کا (۱) برنده‌فناری.

قه‌ناس: (۱) زمینی خنج و خواری لابه‌ک ته‌سک و لابه‌ک پان: (۲) ده‌ورو بهری مال (۱) زمین کج: (۲) برف‌انداز خانه.

قه‌ناویز: خامه‌ک، پارچه‌به‌کی ناوری بشمی به‌زه‌نگی به‌وش بان نهرخه‌وانی (۱) قناویز، پارچه‌ای ابربشمی.

قه‌نبل: لای حدب (۱) طرف خب، یسار.

قه‌نشار: قه‌ناری چاره‌وی (۱) فطار سنور.

قه‌نهر: فمته‌ر (۱) نگا: فمته‌ر.

قه‌ننهره: ناوباره، قه‌منهره (۱) پل آبرسان.

قه‌ننج: (۱) باش، خاس، په‌سند: (۲) جوان، خوسیک (۱) خوب: (۲) زیبا.

قه‌نجان: پیاه‌تی، جوان‌میری، چاکه، میرانی (۱) مردانگی، مردمی، قه‌ننج کرن: کاری چاک کردن، باش کردن (۱) کار نیکو کردن.

قه‌نجه‌بسک: گیاهه‌که به‌نکه‌ی ده‌خون، چه‌وره نامی گونیزه‌بندی دده (۱) گیاهی است.

قه‌نچی: (۱) چاکه، خاسی: (۲) جوانی، ده‌لالی (۱) خوبی: (۲) زیبایی.

قه‌ند: فن (۱) فند.

قه‌نداخ: ناوی کولای شه‌کر نیکراو (۱) شکراب جوشیده.

قه‌نداغ: قه‌نداغ (۱) شکراب جوشیده.

قه‌ندان: جبه‌گی قه‌ندان (۱) فندان.

قه‌نداو: (۱) ناوی شیرن کراو به شه‌کر: (۲) فنداغ (۱) شکراب: (۲) نگا: قه‌نداغ.

قه‌ندرخه: گیاهه‌که له گهنم ده‌چی (۱) گیاهی است شبیه گندم.

قه‌ندرغه: فندرغه (۱) نگا: قه‌ندرغه.

قه‌ندشکین: چاکوچی قه‌ندبئی ورد کردن (۱) فندشکن.

قه‌ندن: کولین، کدن: (هملی قه‌ند (۱) کندن.

قه‌ندو: فندان (۱) فندان.

قه‌ندول: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد (۱) نام روسنایی در کوردستان که توسط بهشبان ویران شد.

قه‌نده: (۱) باس قه‌ننه، سه‌بیله کلک‌دریز: (۲) نبرگه‌له، قلبان ناوی (۱) جیق دسنه‌بلند: (۲) قلبان.

قه‌نسنده‌دار: نوکسهری که له دیوانسی که‌وره‌پیاودا کاری قلبان و سه‌بیله‌نیکردنه (۱) نوکری که کارش قلبان و جیق آماده کردن است.

قه‌نده‌ریز: نوتنی ناماده کراو بو سه‌بیله (۱) نوتون آماده شده برای جیق.

قه‌نده‌کیش: نالوده به نوتن کیشان (۱) دودی، معناد به نونون کشیدن.

قه‌نده‌هاری: جویری نومی گهنم (۱) نوعی گندم.

قه‌ندی: غلدی، نوله‌ی زاو (۱) نوله‌سگ شکاری.

قه‌ندیل: (۱) جرای به‌بنه‌بانوه داله‌قاو: (۲) ناوی چبایه‌کی زور به‌ناوبانگه

علامت‌گذاری دام یا فبچی برکردن پشم و موی.

قه‌مچوغه: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد (۱) روسنایی در کوردستان که بهشبان آن را ویران کردند.

قه‌مچوک: فابوچکه‌ماست (۱) نگا: فابوچکه.

قه‌مچی: (۱) فامچی، شه‌لاخ: (۲) جویری خشلی ژئانه (۱) تازیانه: (۲) نوعی زبورآلات.

قه‌مه‌ددین: زهردالوی بانه‌وه کراوی وشک کراو که وه‌ک نان ده‌چی، نانه‌فدبسی (۱) لواشک.

قه‌مهرین: به‌سننی ناو، بوئه‌سه‌هول، به‌سنه‌له‌ک (۱) بیخ بستن.

قه‌مزه: (۱) ناز، عبشوه، عاشیره‌توه‌جه‌م: (۲) به‌رگ، به‌رگی نوشنه (۱) غسنه‌وناز: (۲) پوشه.

قه‌مزه‌نوشته: به‌رگه‌نوشته (۱) پوشش دعای نوشنه.

قه‌مس: نازاستی، فیل و گزی (۱) حبله و نیرنگ.

قه‌مه‌سه‌له: چاکه‌نی گهرمی زستانه که له‌سه‌روه ده‌بوشری (۱) کاپشن.

قه‌مسی: نازاست، ده‌غمل (۱) دغل باز.

قه‌مک: دزی زهر به‌ده‌ست و خیرا (۱) طرار، دزد ماهر.

قه‌مکه: قه‌مک (۱) طرار.

قه‌ملاخ: راه‌کهو به‌بی‌چکه (۱) گرفتن کبک در برف.

قه‌هور: قه‌مبور (۱) کوژبشت.

قه‌موش: سارو، توبخی باش په‌زبنه سهر زام (۱) النیام.

قه‌موشک‌گرتن: (۱) ساریزبون: (۲) که‌شاو هانته‌وه‌ی زهوی، به‌گابون (۱) (۱) النیام بافتن: (۲) نیم خنک شدن زمین آبیاری شده.

قه‌مه: فهداره (۱) قه، غداره.

قه‌مه‌ر: (۱) نه‌سی سورنی ناما، زه‌ش، کوشی داوون‌نارک: (۲) مروی گهنم‌زه‌نگ، نه‌سهر: (۳) گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد (۱) (۱) کبیت: (۲) گندم‌گون: (۳) روسنایی در کوردستان که توسط بهشبان ویران شد.

قه‌مه‌ردین: نانه‌فدبسی، زهردالوی بانه‌وه کراو (۱) لواشک.

قه‌مه‌ره: فهداره (۱) نگا: قه‌مه‌ره.

قه‌مه‌ری: پاره‌ی ورد، قوشه، فلس، شایی، قه‌نالی (۱) پشین.

قه‌مه‌ریلی: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد (۱) نام روسنایی در کوردستان که توسط بهشبان ویران شد.

قه‌مه‌زه‌ن: (۱) جه‌فوکیش، شه‌لاتی: (۲) که‌سی له عاشورادا به فمه‌خوی بر بندار ده‌کا (۱) چاقوکش: (۲) فمه‌زن.

قه‌می: ره‌نگه، ونده‌چی، نه‌شی، ده‌بی (۱) شابد، گمان میرود.

قه‌میش: (۱) فامبش، چبت، چینک: (۲) په‌ره‌سیفاری که ناغزی نبدابه نوننی نی ده‌کهن (۱) نی: (۲) نوعی کاغذ سیگار فیلتردار.

قه‌ن: شه‌کری بیکه‌وه‌جه‌سهاوی درشت (۱) قند.

قه‌نا: به‌لانی کم، هیچ‌نه‌بی (۱) حدافل، اقل.

قه‌ناراه: گوندبکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد (۱) از روسنای‌های ویران شده کوردستان توسط بهشبان.

قه‌ناره: چنگاله‌ناسنی گوشت بیداله‌قاندنی قه‌سابان: (۲) داری

لە کوردستان [۱] (لوسنر: ۲) نام کوهی معروف در کردستان.
 قەندیلە: (۱) قنبیلە چیرا، قونیلکە چیرا؛ (۲) قوتکەهی سەری کللۆ [۱] (۱)
 چراغ موشی: (۲) نوک تیز کلاە.
 قەنگاس: قەناس [۱] قەناس.
 قەنگە: قەندە [۱] نگا: قەندە.
 قەنگەدار: قەندەدار [۱] نگا: قەندەدار.
 قەنگەزێژ: قەندەزێژ [۱] نگا: قەندەزێژ.
 قەنگە کێش: قەندە کێش [۱] نگا: قەندە کێش.
 قەنگە لاشک: قانگە لاشک [۱] نگا: قانگە لاشک.
 قەنگە لاشک: قانگە لاشک [۱] نگا: قانگە لاشک.
 قەنگە هاری: قەندە هاری [۱] نگا: قەندە هاری.
 قەننە: قەندە، قەنگە [۱] نگا: قەندە، قەنگە.
 قەننەدار: قەندەدار [۱] نگا: قەندەدار.
 قەننەزێژ: قەندەزێژ [۱] نگا: قەندەزێژ.
 قەننە کێش: قەندە کێش [۱] نگا: قەندە کێش.
 قەننۆس: رەشی زۆررەش [۱] سیبە غلبیظ.
 قەننۆسی: بەرەنگی زۆررەش [۱] بەرنگ «قەننۆس».
 قەننە: وشەیی پرسیارە. نەوابە؟ مەکێن وانپە؟ [۱] مەگرنە؟
 قەننەپە: هورسی دەرژۆکەهی سێ چوارنەفەرە. بێوە مەحتی لەسەر بوسن [۱]
 نېمکت. کاناپە.
 قەنەفل: گە لاخونجەهی وشکەوه کراوی گولێ دارێکە زۆر بۆن خوشەو بۆ
 دەرمان دەشی، مېخەک [۱] مېخک.
 قەنەفلێ: سەر نەنگەهی پالان [۱] ریسمان بالای ننگ پالان.
 قەنەفە: قەنەپە [۱] نېمکت.
 قەنەک: غەرغەرە، هەرشتی که زینسی لەسەر هەندە کری [۱] قرقرە.
 قەنەواچە: ناوانخنی جلیک [۱] آگنە لباس، لایە لباس.
 قەنەوز: قەناوێژ، خامەک [۱] فناوێژ.
 قەنی: (۱) بەجکە بزیئێ که دێر لە دایک بو بونت: (۲) نازەلی پوتەکەهی
 دالگۆشت [۱] (۱) بزغاله دیرزا: (۲) بز و گوسفند لاغر و کوچک.
 قەنیلە: چرافنبیلە، فوتیلکە چراغ [۱] چراغ موشی.
 قەو: (۱) دەنگی بەرز، فاو: (بە قەو بانگی که): (۲) قەد [۱] (۱) صدای بلند
 و قوی: (۲) نگا: قەد.
 قەوات: نەربت، ناکار، خو، خو [۱] خووی و اخلاق.
 قەواخ: (۱) نیکوئی بە نالی هیلکەوه کۆلە که: (۲) قاپوژ [۱] (۱) بوستە
 نوخالی: (۲) پوکە.
 قەواد: دەوبت [۱] جاکش.
 قەوار: (۱) ناوهرۆکی نېخول، کاکل: (۲) قوار، خوئله که وهی بزيسکی
 نەندوور [۱] (۱) مغز مېوه: (۲) خاکسەر تور.
 قەوارتن: بە کۆلین ناوهرۆک دەرهبنان [۱] با نېغ محتوای چیزی را بیرون
 آوردن.
 قەوارووک: کاکلی فەر بکە گوێژ [۱] مغز گردوی دلمل.
 قەوارووک: سێلک، قەوان [۱] صفحه گرامافون.

قەوارە: قەبارە، بارسە [۱] حجیم.
 قەوارین: قەوارین [۱] با تیغ محتوای چیزی را بیرون آوردن.
 قەواش: کانسزابه کی کون کونسی کلکدارە بۆ کەف گرنسی چبشت
 بە کاردێ. کەوگەر [۱] کەفگیر.
 قەواغ: قەواخ [۱] نگا: قەواخ.
 قەواق: مەزێ کاسەو کۆزە کەر، هەرگەر، نیر بار کەر [۱] سەمالگەر.
 قەوال: (۱) پیاوی نابنسی بەزبیدی لە بابەهی هەرە بەرە زێردا: (۲)
 دەنگ خوش: (۳) جوړی تەنگی قەدیمی: (۴) شەبابە، جوړی بلوێژ [۱]
 (۱) روحانی یزیدی دون بابە: (۲) خوش آواز: (۳) نوعی نەنگ قەدیمی:
 (۴) نوعی نې نواختنی.
 قەوالە: قەبالە [۱] قبالە.
 قەوان: (۱) قاپوژە فېشەک، قاوغ: (۲) سەندووقی گۆرانی، گرامافون: (۳)
 سەفەهی گرامافون: (۴) جوړی گولە بابوئە که چاوه گای بې نېژن [۱]
 (۱) پوکە: (۲) گرامافون: (۳) صفحه گرامافون: (۴) بابوئە گاوجشمی.
 قەوانچە: فری دراو، بۆ دۆر ناوێژراو [۱] پرت شەدە.
 قەوانچەدان: فری دان [۱] پرت کردن.
 قەوتە: ناوێرە، حەشامات، کۆمەلی زۆر لە مەردم [۱] نوډە مەردم.
 قەوج: (۱) دەرخواز: (۲) گیلۆکە، کەم فام، نانینگە بشتو [۱] (۱) دهن کج: (۲)
 آبلە.
 قەوچل: (۱) بېکارە، هېچ لې نەهانو: (۲) لە کارنەزان: (۳) شېرئو! شېرزه: (۴)
 چلمو ناوی لوئی مندال [۱] (۱) بېکارە: (۲) ناشی: (۳) نامسرتب: (۴)
 آب بېنی بچە.
 قەوچە: (۱) شەویلاکە جو لاندن بە دەمی ناو لەو: (۲) سەرلنی شېناو
 سەرگەردان [۱] (۱) جنبايدن فك با دهن باز: (۲) سرگردان.
 قەوچەبوون: سەرگەردان بوون، دامان [۱] سرگردان شدن.
 قەوچەقەوج: بریننی لە فسە کردنی زۆر بۆ مانی: (وہ سا بہ سبہ
 قەوچەقەوج) [۱] کناپە از ژاژخايدن.
 قەوچەکردن: (۱) دەم جو لاندنی ماکەر لە کانی گاندان دا: (۲) بریننی لە
 قسەیی بېتنام گوتن: (۳) بریننی لە سەرگەردان کردن [۱] (۱) دهن جنبايدن
 مادە لاغ در حال جماع: (۲) کناپە از يايوہ گو يی: (۳) کناپە از سرگردان
 کردن.
 قەوور: (۱) قەبر، گۆز، گلکۆ: (۲) دەرکراوی، وەدەرناوای [۱] (۱) قبر: (۲)
 دک.
 قەوران: (۱) سەر قەبران، قەبرستان: (۲) دەرکران [۱] (۱) گورستان: (۲)
 رانده شدن.
 قەورانن: دەرکردن، قاودان [۱] رانندن، دک کردن.
 قەوریشکەنەک: چالە، چالەکە، قوژە بەشە، چوالو [۱] حیوان گورکن.
 قەورخە: قەبرخە، خالیگە [۱] تەبگاہ.
 قەورسان: قەوران، گۆرستان، فەبرستان [۱] گورستان.
 قەورکەن: کەسێ که قەبر بۆ مردگ دە کوئی [۱] آدم گورکن.
 قەورکەنە: چالەکە، چوالو [۱] حیوان گورکن.
 قەورە: بژبەند [۱] سوھان.

قهوز: پَسوَله‌ی حه‌ساو، ره‌سید، قه‌بز [] رسید، قبض.

قه‌وزه: (۱) قوزه، جله‌شینه‌ی سه‌ر ناو؛ (۲) قَرَبَزَه‌مرد [] (۱) خزه؛ (۲) گل‌سنگ.

قه‌وس: ناخرمانگی پایز [] آذرما.

قه‌وساو: ناودانی باغ له ناخر پایزدا بو به‌نای باغ فر کردن [] آبیاری باغ در آفرماه برای دفع آفات.

قه‌وساوه: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قه‌وسهل: مه‌نولوکه [] جیستان.

قه‌وسه‌له: (۱) فسه‌ی به‌زیک؛ (۲) قسه‌ی به‌هیمما [] (۱) سخن متلك آمیز؛ (۲) سخن رمز و اشاره.

قه‌وش: کلونسی سه‌ر خوزبان [] ساقه‌های جمع‌آوری شده‌ی سر خرمن. قه‌وغا: (۱) زور ناوه‌دان؛ (۲) خیزانی زور له‌مالدا [] (۱) آباد؛ (۲) خانواده بر جمعیت.

قه‌ول: به‌لین، په‌یمان، شهرت، مهرج [] پیمان، عهد.

قه‌ول: (۱) فه‌ول؛ (۲) قه‌بل [] (۱) نگا: قه‌ول؛ (۲) نگا: قه‌بل.

قه‌ولان: قه‌بلان [] نگا: قه‌بلان.

قه‌ولانن: فه‌بلانندن [] ارزیابی کردن.

قه‌ولک: توره‌که‌ی بچوکی ورده‌شت [] توره‌خرت و پرت.

قه‌ولوپز: فه‌رارداد، شهرت و په‌یمان [] توافق بر کاری.

قه‌ولوپزی: قه‌ولو بر [] توافق.

قه‌وله‌ق: (۱) سورمه‌دان، کلنور؛ (۲) توره‌که‌ی چکوله [] (۱) سرمه‌دان؛ (۲) توره‌کوچک.

قه‌وله‌ک: فه‌وله‌ق [] نگا: فه‌وله‌ق.

قه‌وم: قوم [] نگا: قوم.

قه‌وما: روی دا، پیش‌هات [] اتفاق افتاد، پیش‌آمد.

قه‌ومار: به‌سهرات و رودای ناخوش و دل‌نیزن [] حادثه دلخراش.

قه‌ومسان: (۱) خزمان؛ (۲) رودان، به‌سهرات، قومان؛ (۳) پیروزووهان، پیری له‌کارکه‌ونه [] (۱) خوشان؛ (۲) پشامد؛ (۳) پیر ازکار افتاده.

قه‌وماندن: نازاوه و بشنوی تانه‌وه [] حادثه آفریدن.

قه‌وماو: رودای ناخوش [] رویداد ناگوار.

قه‌ومک: که‌دوسه‌راوی، کوله‌که‌سه‌راوی [] نوعی کدو.

قه‌ومی: (۱) فه‌وما؛ (۲) ره‌چه‌له‌کی، گه‌لی [] (۱) نگا: قه‌وما؛ (۲) ملی.

قه‌ومیان: قومیان، قه‌ومان [] اتفاق ناگوار افتادن.

قه‌ومین: قومیان [] اتفاق ناگوار افتادن.

قه‌ورک: کاکله‌گیزو بادامی فه‌ریک [] مغز بادام و گردوی هنوز نرسیده.

قه‌وه: نابشت، نوانا، ناقه‌ت [] نیرو.

قه‌وه‌ت: (۱) فه‌وه؛ (۲) وشبه‌که‌وه‌ک نوخه‌ی: (قه‌وه‌ت ده وه‌ره لام) [] (۱) نیرو؛ (۲) کلمه‌ای است نشانه دوستی، جانم.

قه‌وی: (۱) نه‌ستور؛ (مل قه‌وی)؛ (۲) به‌تاقه‌ت؛ (۳) ده‌سه‌لات‌دان؛ (۴) ساغ و دوست؛ (۵) خورت، به‌هیز؛ (۶) فره، فره، گه‌له‌ک [] (۱) ستیر؛

(۲) باتحمل؛ (۳) بانفوذ؛ (۴) صحیح و سالم؛ (۵) نیرومند؛ (۶) فراوان.

قه‌ویت: (۱) سه‌ر په‌رینستی خیزانی مردگ؛ (۲) راسپیر [] (۱) قیم؛ (۲) سفارش کننده.

قه‌ویتتی: (۱) کاری قه‌ویت؛ (۲) راسپیری [] (۱) قیمی؛ (۲) سفارش.

قه‌ویل: فبول؛ (قه‌ویله قه‌ویلت نیه وه‌هیج) [] قبول.

قه‌ویله: (۱) خزی قولی قه‌له‌وه؛ (۲) قه‌بیله، به‌ره‌باب؛ (۳) گوندیکی

کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [] (۱) کوتاه‌قدچاق؛ (۲) فبیله؛ (۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قه‌وین: قه‌وی [] نگا: قه‌وی.

قه‌وینتی: راسپیری [] سفارش.

قه‌هیک، چند، قه‌هیک، قاحبه [] فاحشه.

قه‌ی: (۱) قه‌د؛ (۲) بوچی؛ (۳) که‌وابه، که‌واسو؛ (۴) وشبه‌که‌ه‌واتا؛ مانع؛

(قه‌ی نا‌کا، قه‌ی چه؟)؛ (۵) نه‌دی؛ (۶) رشان‌وه؛ (شبره‌که‌ی قه‌ی

کردگه‌سه‌ره) [] (۱) نگا: فه‌د؛ (۲) چرا؛ (۳) پس، که ابنظور؛ (۴) مانع،

اشکال؛ (۵) آری؛ (۶) قی.

قه‌یا: ناوه بو پیاوان [] نام مردانه.

قه‌باخ: (۱) گیابه‌که؛ (۲) به‌له‌می پان وزل بو بارو په‌زینه‌وه [] (۱) گیاهی

است؛ (۲) قایق باربری.

قه‌یاخه‌وان: قه‌باخ‌نازوان [] قایقران.

قه‌یاری: (۱) نینوکسی دریزی به‌کسم که نه‌بتاشن؛ (۲) پنجه‌گیا؛ (۳)

سوکه‌ناوی قادر؛ (۴) قه‌راغ، که‌نار؛ (۵) پنجی درزی دیزه و گوزه [] (۱)

ناخن تراشیدنی ستور؛ (۲) بونه‌گیا؛ (۳) مخفف نام قادر؛ (۴) کنار،

گوشه؛ (۵) چسب درز ظرف سفالین.

قه‌یاره: قه‌داره [] غداره.

قه‌یاسه: باربه‌ندی پان له چه‌رم [] باربند پهن جرمی.

قه‌یاسه‌دین: ناوی ناوایی به‌که [] نام روستایی است.

قه‌یاغ: (۱) به‌له‌می باره‌زاننده‌وه، قه‌باخ؛ (۲) گیابه‌کی بالابه‌ره‌زی

قه‌فقه‌فه [] (۱) قاین باربری؛ (۲) گیاهی است.

قه‌ییز: قه‌دیر [] راه میانبر.

قه‌یتان: شریت [] رشته بافته باربک.

قه‌یتول: ناوی نارچه‌به‌که له کوردستان [] ناحیه‌ای در کردستان.

قه‌یتولی: (۱) ناوه بو پیاوان؛ (۲) گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد

[] (۱) نام مردانه؛ (۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قه‌یتهران: (۱) گیابه‌کی لاسک‌زه‌شه؛ (۲) ناوی پاله‌وانیکی جبروکه؛ (قاره‌مان و قه‌یتهران) [] (۱) گیاهی است؛ (۲) نام گردی باستانی.

قه‌یچی: تورتو، مه‌قه‌س [] قیچی.

قه‌یچی‌پز: به‌تورتو پزین [] قیچی‌پز.

قه‌یچی‌کردن: به‌رتاوان به‌قه‌یچی؛ (له کولمت هه‌رجی خارج بی سه‌ری

نه‌گرچه قه‌یچی که/بلین با سه‌ریزینی خارجی بو زه‌ونه‌قی دین بو)

«سالم» [] با قیچی بریدن.

قه‌ی‌چییه: چه‌ییبی هه‌یه؟ مانع چییه؟ [] چه مانعی دارد؟

قهید: (۱) فهی، عهیب و مانع؛ (۲) نألفه ناسن؛ (۳) نألفه گوربسی تابار به ناپاره و دان؛ (۴) جومگهی به کسم؛ (۵) هوای گورانی؛ (۱) مانع؛ (۲) حلقه آهنی؛ (۳) ربسمان حلقه شده را به لنگه بار چسبانیدن؛ (۴) مچ سنور؛ (۵) آهنگ نرانه.

قهیدک: (۱) جومگهی به کسم، قهید؛ (۲) زنجیری بهل بهندی به کسم؛ (۳) پدراویز له دور و ژیر پهر او نویسن؛ (۱) مچ سنور؛ (۲) زنجیر پای سنور؛ (۳) حایبه نوشتار.

قهیدنی: ماوه بهک لهزه مان: (قهیدی باوایی به لام زوئی نه بی مندالی کورد) «همدی»؛ (۱) مُدنی.

قهیر: نه اندازه، فهدره؛ (۱) اندازه.

قهیران: (۱) به لُبن بو کات دباری کردن: (قهیران مان سوری مانگ بی)؛ (۲) جهنگهی توندو تیزی نه خوشی: (نهم نه خوشیه جواروژو قهیرانه بی)؛ (۳) لهو گوندانی کورد سنانه که به عسی کاولبان کرد؛ (۱) مبعاد زمانی؛ (۲) بحران بیماری؛ (۳) روسنایی در کردستان که بعشان آن را ویران کردند.

قهیره: (۱) به نه من تر له جهنگهی جوانی و لاهوتی: (قهیره کچه، قهیره پباوه)؛ (۲) له کارده رهانگ: (نه سه که قهیره به)؛ (۳) بهرانی پنج سآله؛ (۱) مسن نر از عنفوان جوانی؛ (۲) کارکنه؛ (۳) فوج پنج سآله.

قهیسک: (۱) عاسا، داروه کاز؛ (۲) مشنوی خنجه رو ده سکی شیر؛ (۳) باگردین، بان گلبر؛ (۱) عصا؛ (۲) دسنه شمشیر و خنجر؛ (۳) بام غلنانک.

قهیسهر: (۱) نهز، قوفل، قهفل، سرئی؛ (۲) بالشای زه لام؛ (۱) کرخ از سرما؛ (۲) پادشاه.

قهیسهر بوئ: له سه ره مان سر بوئ؛ (۱) کرخیدن از سرما.

قهیسهر قو: چاوه نواری زیاد؛ (۱) انتظار زیاد.

قهیسهری: راسته بازار، گوزره؛ (۱) راسته بازار.

قهیسی: (۱) زه ردالو؛ (۲) ده نکه خوشهی زه ردالو؛ (۱) زردالو؛ (۲) هسنه شیر بین زردالو.

قهیسیل: فهرسیل؛ (۱) نگا؛ فهرسیل.

قهیش: فایش؛ (۱) جرم ورنی.

قهیغه: فهدیغه؛ (۱) نگا؛ قهیدغه.

قهیغهبی: ره نگی نال؛ (۱) فرمز روشن.

قهیغه ناخ: هیلکه زوئی به دوشاو، خاوروئی به شوک؛ (۱) خاکینه با شیره انگور.

قهیک: به لهم، قه باغ؛ (۱) قاقن.

قهیل: (۱) بلند، بهر؛ (۲) سرعیل؛ (۱) بلند؛ (۲) سردار اهل.

قهیلوک: داوهل، داهول؛ (۱) منرسک.

قهیله: گوشتی وشکه و بوی لهه مانه دا بوژنسان؛ (۱) قورمه.

قهیم: (۱) فهدیم، بشونه، له منزینه؛ (۲) نوندو قایم؛ (۱) قدیم؛ (۲) محکم.

قهیمساخ: (۱) نویزی سهر ماست و شیر؛ (۲) ناردو زوئی سوروه کسراو، مبولانی؛ (۱) سرشیر، چربی بالای ماست؛ (۲) کاجی.

قهیمساخ: نویزی سهر شیر و ماست؛ (۱) سرشیر، چربی روی ماست.

قهیمی: قهیدی، کونه؛ (۱) قدیمی.

قهیمین: ره فوئی نه ندای لهش؛ (۱) سفت وسخت شدن اندام.

قهینا: نهدی نا، بوچی وانبه؛ (۱) مگر نه اینطور؟

قهینات: قنبات، سه بووری، رازی بوئ به بهشی خودا؛ (۱) قناعت، شکیبایی.

قهیناخ: گیاه که؛ (۱) گیاهی است.

قهینساخ: قامکه ده سه کبشی چدرمی دروینه وانان، قامکه وانه؛ (۱) انگست بوش چرمی دروگر.

قهی ناکا: عهیبی نه، نه تشنه؛ (۱) مانعی ندارد، باشد.

قهینشر: قهینره، قهینره، بردی له ناو گوزنه موه؛ (۱) قنطره.

قهی نه: مه گهرنه؟ مه گین وانبه؛ (۱) مگر نه؟

قهیوان: دوگوندی کوردستان بهم ناوه به عسی کاولی کرده؛ (۱) دوروستا به این اسم در کردستان توسط بعشان ویران شده است.

قیبا: سهلا، پهسلان، قیامت، زیاده وی ذوی مهرگ: (دهستی من دامه نی نو زوئی قیبا) «نالی»؛ (۱) رسناخیز.

قیامت: قبا؛ (۱) رسناخیز.

قیبيله: روگه، قوبله؛ (۱) قیبله.

قیبيله نوما: نامرانی که لا دباری ده کا؛ (۱) قیبله نما.

قیپ: (۱) بهله که سنور؛ (۲) لاسک نه سنور؛ (۳) بهله کی یا؛ (۴) له زولاواز؛ (۱) ساق کلفت؛ (۲) ساقه کلفت؛ (۳) ساق یا؛ (۴) لاغر.

قیپ بوئ: له زبوئ، گوشتی لهش کهم کردن؛ (۱) لاغر شدن.

قیبت: (۱) قنچ، بلند و راست، راست زاوه سناو؛ (۲) زوب، زهق؛ (۳) خیل؛ (۴) زوئی که شوانکاره ده بدا به خاوهن بهز؛ (۵) پاژیکی بهجوك له برشنی دار به نهور؛ (۶) لقی دار؛ (۱) راست و بلند؛ (۲) برجسته؛ (۳) لوح؛ (۴) رهغنی که شیمان به گله دار می دهد؛ (۵) تراشه کوچک خوب؛ (۶) شاخه ی درخت.

قیبتک: (۱) بهلکه؛ (۲) که شکه زرانی؛ (۳) لقی بهجوكی دار، لقی ناسک؛ (۱) جوجوله؛ (۲) کاسه زانو؛ (۳) شاخه نازک درخت.

قیبتکه: (۱) قنباک؛ (۲) زوئی بهجوك؛ (۱) جوجوله؛ (۲) برجسته کوچک.

قیبت و قوژ: بهژن راسنی جوان؛ (۱) بلند بالای زیبا و خوش نیب.

قیبته: (۱) کاواری قبت؛ (۲) هردوشاخ راست هلدجو، بو بزنی ده لُبن؛ (۱) باروی بلندبالا؛ (۲) دامی که شاخ های راست و عمودی دارد.

قیبته قیت: برینی له ججبلایه تی، هاتوجو بو جه زلی کردویی؛ (۱) کتابه از رفت و آمد و حرکات عاشقانه.

قیتهل: چکوله ی زهق و زوب؛ (۱) کوچولوی برجسته.

قیچ: (۱) که سنی جاویکی له جاویکی بهجوتره؛ (۲) بلند، فوج؛ (۳) خوار خنج؛ (۴) سپی زورسپی؛ (۵) پیچ، که موسکه؛ (۱) کسی که بکی از جشمانش کوچکتر است؛ (۲) بلندمخروطی؛ (۳) کج؛ (۴) بسیار سفید؛ (۵) اندک.

قیچ: چانه و ریکی چکوله ی زهشی نامال سور ه خوینی زینده وهر ده مزئی، کیچ؛ (۱) کک.

قهید: (۱) فهی، عهیب و مانع؛ (۲) نألفه ناسن؛ (۳) نألفه گوربسی تابار به ناپاره و دان؛ (۴) جومگهی به کسم؛ (۵) هوای گورانی؛ (۱) مانع؛ (۲) حلقه آهنی؛ (۳) ربسمان حلقه شده را به لنگه بار چسبانیدن؛ (۴) مچ سنور؛ (۵) آهنگ نرانه.

قهیدک: (۱) جومگهی به کسم، قهید؛ (۲) زنجیری بهل بهندی به کسم؛ (۳) پدراویز له دور و ژیر پهر او نویسن؛ (۱) مچ سنور؛ (۲) زنجیر پای سنور؛ (۳) حایبه نوشتار.

قهیدنی: ماوه بهک لهزه مان: (قهیدی باوایی به لام زوئی نه بی مندالی کورد) «همدی»؛ (۱) مُدنی.

قهیر: نه اندازه، فهدره؛ (۱) اندازه.

قهیران: (۱) به لُبن بو کات دباری کردن: (قهیران مان سوری مانگ بی)؛ (۲) جهنگهی توندو تیزی نه خوشی: (نهم نه خوشیه جواروژو قهیرانه بی)؛ (۳) لهو گوندانی کورد سنانه که به عسی کاولبان کرد؛ (۱) مبعاد زمانی؛ (۲) بحران بیماری؛ (۳) روسنایی در کردستان که بعشان آن را ویران کردند.

قهیره: (۱) به نه من تر له جهنگهی جوانی و لاهوتی: (قهیره کچه، قهیره پباوه)؛ (۲) له کارده رهانگ: (نه سه که قهیره به)؛ (۳) بهرانی پنج سآله؛ (۱) مسن نر از عنفوان جوانی؛ (۲) کارکنه؛ (۳) فوج پنج سآله.

قهیسک: (۱) عاسا، داروه کاز؛ (۲) مشنوی خنجه رو ده سکی شیر؛ (۳) باگردین، بان گلبر؛ (۱) عصا؛ (۲) دسنه شمشیر و خنجر؛ (۳) بام غلنانک.

قهیسهر: (۱) نهز، قوفل، قهفل، سرئی؛ (۲) بالشای زه لام؛ (۱) کرخ از سرما؛ (۲) پادشاه.

قهیسهر بوئ: له سه ره مان سر بوئ؛ (۱) کرخیدن از سرما.

قهیسهر قو: چاوه نواری زیاد؛ (۱) انتظار زیاد.

قهیسهری: راسته بازار، گوزره؛ (۱) راسته بازار.

قهیسی: (۱) زه ردالو؛ (۲) ده نکه خوشهی زه ردالو؛ (۱) زردالو؛ (۲) هسنه شیر بین زردالو.

قهیسیل: فهرسیل؛ (۱) نگا؛ فهرسیل.

قهیش: فایش؛ (۱) جرم ورنی.

قهیغه: فهدیغه؛ (۱) نگا؛ قهیدغه.

قهیغهبی: ره نگی نال؛ (۱) فرمز روشن.

قهیغه ناخ: هیلکه زوئی به دوشاو، خاوروئی به شوک؛ (۱) خاکینه با شیره انگور.

قهیک: به لهم، قه باغ؛ (۱) قاقن.

قهیل: (۱) بلند، بهر؛ (۲) سرعیل؛ (۱) بلند؛ (۲) سردار اهل.

قهیلوک: داوهل، داهول؛ (۱) منرسک.

قهیله: گوشتی وشکه و بوی لهه مانه دا بوژنسان؛ (۱) قورمه.

قهیم: (۱) فهدیم، بشونه، له منزینه؛ (۲) نوندو قایم؛ (۱) قدیم؛ (۲) محکم.

قهیمساخ: (۱) نویزی سهر ماست و شیر؛ (۲) ناردو زوئی سوروه کسراو، مبولانی؛ (۱) سرشیر، چربی بالای ماست؛ (۲) کاجی.

قیروسیا: جشن، همرچی نه بی با بیی [۱] هرجه باداباد.
 قیروقاج: قیرقاج [۱] اربب.
 قیروقاج: قیرقاج [۱] اربب.
 قیژه: (۱) قره ی بوق: (۲) زیفه ی بالدار: (۳) کهونتی دهنگ له زیقه دا [۱]
 (۱) صدای قورباغه: (۲) جیغ پرند: (۳) گرفتگی صدا از جیغ زیاد.
 قیژه: قوز، گون په نه ماو [۱] فنقی.
 قیژه بون: دهنگ کهوتن له بهر زیقاندن [۱] خفه شدن صدا از جیغ زیاد.
 قیژه تاو: قیرتاو [۱] قیراندود، اسفالته.
 قیژه قیژ: زیفه و هدرای زور [۱] جیغ و قریاد زیاد.
 قیژه گون: که سنی له زیر آندنی زوره و قوز بو بی [۱] کسی که از جیغ زیاد
 فتقی شاه.
 قیژه گون: گون قوز [۱] فنقی.
 قیژی: رهش به زهنگی قبر [۱] مشک، سپاه همرنگ فیر.
 قیژین: قیژی [۱] سپاه به رنگ فیر.
 قیژین: (۱) زبقاندن: (۲) بهرهنگی قبر [۱] (۱) جیغ کشیدن: (۲) به رنگ
 قبر.
 قیژینه: قیژینه له سوواو [۱] قیراندود.
 قیژ: (۱) دوت، قز: (۲) بیژ [۱] (۱) دختر: (۲) حال از دیدن چیزی بهم
 خوردن.
 قیژ: (۱) بیژ، دل تیکچون له دبتنی شتی: (۲) وسه به که له بازی دا وانا؛
 ته سلیم [۱] (۱) دل بهم آمدن از دیدن چیزی: (۲) اصطلاحی در بازی به
 معنی تسلیم.
 قیژ بون: (۱) نه سلیم بون له بازی دا: (۲) ناشرین بون [۱] (۱) تسلیم شدن
 در مسابقه: (۲) زشت شدن بعد از زیبایی.
 قیژ بوئه وه: دل شینان له دبتنی شتی [۱] دل بهم آمدن از دیدن چیزی.
 قیژ شینوان: قیژ بوئه وه [۱] نگا: قیژ بوئه وه.
 قیژ شینویان: قیژ بوئه وه [۱] نگا: قیژ بوئه وه.
 قیژ شینویانه وه: قیژ بوئه وه [۱] نگا: قیژ بوئه وه.
 قیژک: داریکی لیره واره [۱] درختی است جنگلی.
 قیژکردن: قیژ بوئه وه [۱] نگا: قیژ بوئه وه.
 قیژکردنه وه: قیژ بوئه وه [۱] نگا: قیژ بوئه وه.
 قیژوبیز: قیژکردن [۱] دل بهم آمدن.
 قیژوک: بوکاوله، چه موله، چه موله [۱] ام کردن، پنجه گذاشتن.
 قیژه: ناشرین [۱] رشب.
 قیژه ون: قیژه ون [۱] نگا: قیژه ون.
 قیژه ون: (۱) شتی که مرو بیژی لی ده کا: (۲) مروی به بیژ که کم شت
 ده خوا، دزخور [۱] (۱) چیزی که حال آدم را بهم می زند: (۲) کسی که زود
 دلش بهم می خورد.
 قیژ: (۱) دهنگی تیژ، زیره: (۲) فاژو [۱] (۱) جیغ: (۲) رُغن.
 قیژاندن: زیراندن [۱] جیغ کشیدن.
 قیژانن: قیژاندن، زیراندن [۱] جیغ کشیدن.
 قیژ قیژوک: زاروکی که زور ده زیفینی [۱] بچه جیغ جیغو.

قیج قیج: قرقرز، دهنگی کولبی ناو به نهیم [۱] صدای غلغل زیاد آب.
 قیچک: (۱) قینکه، به لوکه: (۲) زهردی ناچوخ [۱] (۱) جوجوله: (۲) زرد
 روشن.
 قیج کرد نه وه: (۱) چاونک قوچاندن و به چاونک روانین: (۲) له دوره وه بلند
 هانته بهرچاو [۱] (۱) با یک چشم نگاه کردن و جسمی را بستن: (۲) از
 دور بلند دیدن.
 قیچمه ز: (۱) نابرونکار، بی شرم: (۲) ناکارخراب [۱] (۱) بی آبرو: (۲)
 بدرفتار.
 قیچی: قه بچی، دورد، تورتو، مقهست، مقهس [۱] قیچی،
 قیخا: قوخوا [۱] کدخدای ده.
 قیند: نالنه ی ناسن [۱] حلقه آهنی.
 قیدقید: قدقدی مامر [۱] قدقد مرغ.
 قیدنینه: قهدی نیه، قه ی ناکا [۱] اشکالی ندارد.
 قیو: کازایه کی زه شه له شونی چاله نهوتی کون دا دهس نه که ری، قبل [۱]
 قبر.
 قیو: (۱) پزناو، جوارناله: (۲) له نه کاو بی دهنگ و سه دا: (قیژ گرم): (۳)
 دهنگی مریشک له ترسان [۱] (۱) ناخت: (۲) ناگهان بدون سر و صدا: (۳)
 صدای مرغ از نرس.
 قیو: قوز، گون شور [۱] فنقی.
 قیو: بولبله، بهره به بان [۱] اول بامداد.
 قیو: (۱) یازنک له سی و شهش یازی مسقال: (۲) نامرانی که جیوه ی
 بندا ده گل گهرما بهر زده بیته وه ده گل گهرما داده کنی، گهرما بیو [۱]
 (۱) فیراط: (۲) دماسنج.
 قیو: (۱) یراویزی نوسراو: (۲) موی سهری بهر زوبلاوی شاننه کراو
 [۱] (۱) حاشیه نوشته: (۲) موی ژولیده.
 قیو: که سنی که ده لنگ بان قولی هه له مالیه وه [۱] باجه وورمالیده.
 قیو: زیقه ی مریشک له ترسان [۱] جیغ مرغ از نرس.
 قیو: زیقاندن، زیقاندنی مریشک [۱] جیغ کشیدن مرغ.
 قیو: قیراندن [۱] نگا: قیراندن.
 قیو: قورباچ، فمچی، قامچی، نازیانه، شه لاه [۱] نازیانه.
 قیو: قیرتدراو، به فیر داپوشراو [۱] قیراندود، اسفالته.
 قیو: قیرته بق: جورئ نانه سانی له بوئل بهراوی فیله ناوکراوه [۱] سید
 قیراندود.
 قیو: قیرچان: سیره سیر له ددان هاتن [۱] صدای برهم ساییده شدن دندانه.
 قیو: قیرچاندن: سیره سیر له ددان هنان [۱] صدا از دندانه در آوردن.
 قیو: قیرچین: قیرچان [۱] نگا: قیرچان.
 قیو: قیرسیچم: (۱) بی چدفین، نه سار: (۲) ره زبل، رُژد [۱] (۱) لچباز: (۲)
 خمیس.
 قیو: قیرسیچمه: قیرسیچم [۱] نگا: قیرسیچم.
 قیو: قیرقاج: خواره که و بیچه که [۱] اربب.
 قیو: قیرقاج: قیرقاج [۱] اربب.
 قیو: قیرقیز: هراو زه نازنا: (کورو نه و ج قیرقیزانه به) [۱] همو و جنجال.

- قیرك: قه له زه شه [۱] كلاغ.
- قیرلا نندن: وه جو قه جو قی خستنی زۆن [۱] گداختن روغن.
- قیرۆك: بالداركی كه سكه له زیشوله زلتره [۱] برنده سزقبا.
- قیر و واژ: زه نازه نا [۱] داد و فریاد.
- قیر و ووز: هه راهه راهه، زه نازه نا [۱] جیغ و داد و فریاد.
- قیر و هوز: قیر و ووز [۱] جیغ و داد.
- قیرزه: قیر، زیقه [۱] جیغ.
- قیرزه قیر: (۱) زیقه ی زوز: (۲) فهومان به بینه نگ بون: (توخوا قیرزه قیر) [۱]
- (۱) جیغ زیاد: (۲) فرمان به خاموشی سرو صدا.
- قیرزه کردن: زیره کردن [۱] جیغ کشیدن.
- قیر بون: قیراندن [۱] جیغ کشیدن.
- قیس: ده رفعت، ههه، فرسه ت: (له قیسیم جو، له قیسی خۆم دا) [۱]
- فرصت بدست آمده.
- قیسپ: داركی بو به زۆین ده چه فیندری، فسپ [۱] چوب ثابت دیواره
- بر چین.
- قیست: (۱) گیاه که: (۲) قه زدانه وه ی پارباژ [۱] (۱) گیاهی است: (۲) قسط وام.
- قیسك: چیکلدانه ژاغر، چینه دان.
- قیسکه: (۱) قیسك: (۲) متالی چكوله ی بوته که [۱] (۱) ژاغر، چینه دان:
- (۲) کودك لاغر و فسقلی.
- قیش: (۱) بانو، بانه، بان، دهشتی بلندتر له ده و روبه ی خوی: (۲) قوز،
- حهزی: (۳) قه لشی لیو [۱] (۱) فلات: (۲) گل: (۳) ترك لب.
- قیشاف: (۱) قورواو، لینه، جلباوا: (۲) لیوی قه لشیو [۱] (۱) لجن: (۲) لب
- ترك برده.
- قیفار: دوكیکی سپیه [۱] خارینی است سفید.
- قیفه بری: گوندیکی كورده ستانه به عسی كاولی كرد [۱] نام روستایی در
- كردهستان که توسط بمبشان ویران شد.
- قیفار: قیفار [۱] نگا، قیفار.
- قیق: (۱) دالگوشت، زه عیف: (۲) مل بارك [۱] (۱) لاغر: (۲) گردن بارك.
- قیق لوقی: ده نگی خونندنی که له باب [۱] بانگ خروس.
- قیقی: (۱) داركوتکه: (۲) قوقوی که له شیر: (۳) برتی له مریشك [۱] (۱)
- داركوب: (۲) صدای خروس: (۳) کنایه از ماکبان.
- قیقی داوکه: بالداركی [۱] پرنده ای است.
- قیل: (۱) قول: (۲) که لپی دژنده، ددانی پشه وه ی دژنده: (۳) قیر [۱] (۱)
- زرف: (۲) دندان ناب درنده: (۳) قیر.
- قیل: گوانی نازه لی شیرده [۱] بستان دام شیرده.
- قیلکه: (۱) جیلکه: (۲) حیلکه ی پیکه نین [۱] (۱) ساقه و چوب کوچک
- خلال مانند: (۲) هر هر خنده.
- قیله: خزم، قوم [۱] خویشاوند.
- قیله تاو: قیر تاو [۱] اسفالته.
- قیله وقاج: قیر قاج [۱] ارب.
- قیله وقانج: قیر قاج [۱] ارب.
- قیم: (۱) رازی بون: (قیما من نایه): (۲) بهس و کیفایه ت [۱] (۱) رضابت: (۲) بهس، کافی.
- قیم نائین: رازی بون [۱] راضی بودن.
- قیم بی نائین: بی رازی بون، بی قایل بون [۱] روا دیدن.
- قیمه: گوشتی نه چندان [۱] گوشت خرد شده، قبهه.
- قیم هاتن: رازی بون [۱] راضی شدن.
- قیمه ت: نرخ، بایی [۱] قیمت.
- قیمه ت دار: (۱) به چه وه ره و هونه: (۲) گران [۱] (۱) هنرمند: (۲) قیمتی.
- قیمه کردن: نه چینی گوشت [۱] چرخ کردن گوشت.
- قیمه کرن: قیمه کردن [۱] چرخ کردن گوشت.
- قیمه کیش: ساتوری چه ماوی گوشت ورد کردن: (روت وه کو ناگر
- موزت وهك شیش و نه بروت قیمه کیش / میر وه حدت زلف و که بابت
- جهرگی باری نه) «نادی» [۱] ساتور قبهه کش.
- قیمیش: زه وادین [۱] روادیدن.
- قین: (۱) قن، قنگ: (۲) رق، توره یی، قه لسی، رك، قار [۱] (۱) کون: (۲) کینه.
- قینات: قنیات، سه بوری [۱] تشکیبایی.
- قیناوی: رکوئی [۱] کینه ور.
- قین نه ستور: که سی که دره ننگ له توره یی خاوه بینه وه [۱] کسی که
- خشمش دیر فر و نشیند.
- قین بنه: گیاه کی به هاریه و ده یخون [۱] گیاهی است خوردنی.
- قینجك: قونجك [۱] دنباله چه میوه.
- قین جواندن: رك هه لساندن [۱] خشم برانگیختن.
- قین جوین: رك هه لسان [۱] سرکین آمدن.
- قینجك: قونجك [۱] دنباله چه میوه.
- قین خوار دسه وه: رك له بیر خور بیدنه وه، پیش خوار دسه وه [۱] خشم
- فر و خوردن، کین در دل نهفتن.
- قین دار: به قین، دل بر رك [۱] خشمگین.
- قین کیشان: رك هه لگرتن [۱] کینه توزی، کین به دل گرفتن.
- قینگ: قن، فنگ: (زور به تعریزو کینایه له بنی سبگت
- بهم / به گ نه فندی به سه راحت له کونی قینگت بهم) «شیخ ره زا» [۱]
- کون.
- قین گرتن: که و ته سه ررك، پی چه فاندن [۱] با فشاری از سر لچ، لچ کردن.
- قین له بهر: رکوئی، قین له دل [۱] کینه توز.
- قین له دل: و کوئی [۱] کینه در دل، کینه ور.
- قین له سك: قین له دل، رکوئی [۱] کینه در دل.
- قین له قنه: کلک هه لته کینه، دوه هژنك [۱] دم جینانك.
- قین لئی بون: خوش نهویستن، رك لئی بوئنه وه [۱] دوست نداشتن.
- قین لئی هه ستان: لئی توره بون [۱] از کسی به خشم آمدن.
- قین لئی هه لستان: قین لئی هه ستان [۱] از کسی به خشم آمدن.
- قین لئی هه لگرتن: توره بون و چاوه نوزی ههه بو توله [۱] کینه از کسی در
- دل گرفتن.

قین و ن: قیناوی [ق] کینه ور.

قینه بهری: رکه بهری [ق] هم چشمی.

قینه و ن: قین و ن، قیناوی [ق] کینه ور.

قین هه ستان: رکه هه ستان [ق] خشمگین شدن.

قین هه ستانندن: رکه هه ستانندن [ق] خشم برانگیختن.

قین هه لسان: رکه هه لسان [ق] بخشم آمدن.

قین هه لستانندن: رکه هه لستانندن [ق] خشم برانگیختن.

قین هه لگرتن: رکه له دلا هیشتنه وه [ق] کینه دردل گرفتن.

ک

ناشناس است.

کابره‌ش؛ (۱) قاپره‌ش. کوبینی داوین تاریک؛ (۲) شوُم جوت قوشه □
(۱) کمیت یا سپاه؛ (۲) نحس.

کابگر؛ (۱) بریتی له جنبوفروش؛ (۲) بریتی له باش مله بیژ □ (۱) کتابه از دُشنام دهنده؛ (۲) کتایه از غیبت گوی.

کابوُخ؛ به‌شنه چیندراوی که له هاوسا کانی نیزاونر و گهش تره □ بخشی از محصول که از بقیه پُر بارنر باشد.

کابوک؛ (۱) بالداریکه کبوی. حه‌مایهت ده‌بئی. له کهو بچو کتره و گُوشنی ده‌خورئی به زور ره‌نگان هه‌یه، کوُتر، که‌فوک؛ (۲) جیگه‌ی سانه‌وهو و خانبکردنی بالداره لانه، هیلانه □ (۱) کبوتر؛ (۲) آشیانه.

کابه؛ (۱) خانهدی خودا، روگه‌ی نیسلام؛ (۲) میج، کاب؛ (۳) که‌شکه‌زَنو؛ (۴) جومگه‌ی ده‌ست و با؛ (۵) فه‌سه‌ل، کای‌درشنی به‌رامو له ناخورد □

(۱) کعبه؛ (۲) قاپ؛ (۳) کاسه زانو؛ (۴) مُج دست و با؛ (۵) کاه درشت مانده در آخور.

کابه‌شاک؛ به‌خت و نیببال □ بخت و اقبال، شانس.

کابه‌ک؛ (۱) که‌شکه‌زرائی؛ (۲) جومگه‌ی ده‌ست و با؛ (۳) فه‌سه‌ل □ (۱) کاسه زانو؛ (۲) مُج دست و با؛ (۳) کاه درشت مانده در آخور.

کابه‌وُر؛ بریتی له کورته‌بالا، کُنک □ کتایه از قد کوتاه، کونوله.

کابه‌ی؛ میجین، کابین، کابانی، قاپین □ قاپ بازی.

کاپ؛ فاب، جگ، میج، چو □ شتالنگ، قاپ.

کاپان؛ (۱) ریگه‌ی ندساک و ننگه‌به‌ر؛ (۲) جگین؛ (۳) کوبی فره‌وان له میجی خانودا؛ (۴) نه‌غمه‌ی بن‌دیوار که بیایو پندا بجئی □ (۱) راهرو ننگ؛ (۲) فاب بازی؛ (۳) سوراخ گشاد در سقف خانه؛ (۴) نقب کف

اطاق.

کاپانئ؛ کاپانی، جگین □ فاب بازی.

کاپچک؛ جومگه‌ی ده‌ست □ مُج دست.

کاپک؛ (۱) هدنک، پت، یارچه‌گوریس؛ (۲) جگی چکۆله □ (۱) رسن باره، ریسمن کوتاه؛ (۲) قاپ کوچک.

ک؛ (۱) له پشیش وشه‌دا به مانای که، بونه‌وه؛ (من واتم کنه‌جی)؛ له پاش‌وسنه‌دا (۲) ناک، ته‌نبا؛ (گاک به‌مانای قافه‌گابه‌ک)؛ (۳) هینما یوناسیایوئ که نانه‌وی ناوی به‌ری؛ (میرک، زُنک)؛ (۴) نامرازوون ده‌که‌به‌نی؛ (کبو نك، خیشک)؛ (۵) بو بچوک شامدانه؛ (کُنک، کوزک)؛ (۶) به‌مانای زور زورن؛ (خه موک، گر بنوک □) (۱) به عنوان پیشوند به معنی برای اینکه؛ به عنوان پسوند (۲) یکی، بک دانه؛ (۳) اشاره به مشارالیه شناخته شده؛ (۴) پسوند ابزار؛ (۵) پسوند نصغیر؛ (۶) به معنی بسیار زیاد.

کا؛ (۱) کوا، له کوه؛ (۲) بازی بچوکی لاسکه ده‌خل؛ (۳) باشگری به‌وانا؛ یه‌کدا؛ (له بریکا، له زور یکا)؛ (۴) وشه‌ی زیزلی نانی براگوره؛ (کا حه‌سه‌ن)؛ (۵) بکات؛ (خوا ورحم کا)؛ (۶) داده‌ی، نابزانم؛ (کاوه ره، کا ببینم)؛ (۷) بلا، با، بهئله؛ (کا بجئی بزائم چی ده‌کا؟) □ (۱) کو؟، کجا است؟؛ (۲) کاه؛ (۳) پسوند به معنی در یکی؛ (۴) اصطلاح احترام به برادر بزرگتر، داداش؛ (۵) کتاد، کتد؛ (۶) ببینم، بدانم؛ (۷) باشد، بگذار.

کائین؛ قاویج، قاویش □ نشخوار.

کاب؛ (۱) قاپ، میج، جگ، چو؛ (۲) فاب، گوینگ □ (۱) شنالنگ، قاپ؛ (۲) فوزک پا،

کابا؛ جگ، میج، دهق، قاپ، کاب □ قاپ.

کابان؛ (۱) زنی ناگاداری مال؛ (۲) ناوه بو زان □ (۱) کدبانوی خانه؛ (۲) نام زنانه.

کابانه‌تی؛ مال‌راگرتنی به‌چاک، بناوانی □ خانه‌داری کردن.

کابانه‌نی □ خانه‌داری کردن.

کابانئ؛ (۱) جگین، میجین؛ (۲) نه‌ی کابان □ (۱) فاب بازی؛ (۲) ای کدبانو.

کاپچک؛ جومگه‌ی ده‌ست □ مُج دست.

کابرا؛ (۱) فلان، که‌سه‌ی که ناوی ناپن؛ (کابرا نو کئی)؛ (۲) که‌سه‌ی که نای ناسن؛ (کابرا به‌کم دبت) □ (۱) بارو، فلان؛ (۲) کسی که

کاج: (۱) نامرازی سدرقوئی دهسک داری پچوک بو شوبی خواردن، کهچی، کهنجی، کهوجک: (۲) قاج، لنگ: (۳) شنی بی نرخی ناومال: (۴) خزگهماسی [۱] قاشق: (۲) پا: (۳) خرت و برت بی ارزش: (۴) پناهگاه ماهی در زمستان.

کاجاخ: بهچکه گامبشی دوبه هار دینو، قاجاخ [۱] گوساله دوساله.

کاجانی: ده فر و نامان، فاپ و قاجاخ [۱] ظرف آشپزخانه.

کاجک: کاج، نامرازی شوبی خواردن [۱] قاشق.

کاجوکوئوز: خرت و برنی بی فیصمت [۱] خرت و برت بی ارزش.

کاجوکولوسک: کاجوکوئوز [۱] خرت و برت بی ارزش.

کاخ: (۱) قسمر، کوشک: (۲) بزار: (۳) لوده کسای دهشت که بو زسنان گلدهان ده کری [۱] کاخ: (۱) کاخ: (۲) وجین: (۳) کاهی که برای زمستان در دشت نگهداری می شود.

کاخلی: قاخلی [۱] کاجیره.

کاخیل: (۱) سهوزی جیمن: (۲) پوئی دهشت که له گیشه دهری [۱] سبزه چمن: (۲) خس و خاشاک دشت و صحرا که جمع شده باشند.

کاد: (۱) قاد، عرد، زمین، زهوی: (۲) مبدان: (کادا شهری) [۱] زمین: (۲) میدان.

کادان: (۱) عماری کاتیکردن: (۲) ناوی دئی به که: (۳) فوره نجی [۱] کاهدان: (۲) نام دهی است: (۳) پالتو نمدی.

کادانه: ره سینه ته سبکه ده لنین له روسپاره هانگه [۱] نژادی از اسب است که گو با از روسیه آمده.

کادار: شهنه ی ناسن [۱] افستون آهنی.

کاداز: سیبایی ناوه نندی عاسمان له شه ودا، کاکیشانی عاسمان [۱] کهکشان، مجره.

کادک: بابوله، تیکه ی دروژ [۱] ساندربج.

کادو: دوکهل، دوکیل، دو [۱] دود.

کاده: کولچه [۱] کلوجه.

کادی: کادو، دوکهل [۱] دود.

کادین: کادان، عماری کاتیکردن [۱] کاهدان.

کادین: کادان، عماری کا [۱] کاهدان.

کادین میشی: شونی خلیفه میشان، جیگه بهک که پلوره هه نگی لی داندراون [۱] کندوی زنبور عمل.

کادینه میش: خه لئف، پلوره [۱] زنبور عمل.

کار: (۱) شول، خه بات: (۲) توانا، تاقمت: (نمز کارم نه نکاری): (۳) بالوکه: (۴) بهچکه بزنی چکوله ی تازه زاو: (۵) میوه ی نه گه بشتو: (۶) نه کولوا، خارا: (۷) کسئی خمریکی خه بانه: (کریکار): (۸) چاندن: (دیمه کار، نره کاری): (۹) ده سکرد: (کاری نه سینه موله): (۱۰) قازانچی سه ودا: (۱۱) بهچکه ی ناسک: (کارماز): (۱۲) روداو: (۱۳) زچه، کوره زنی: (۱۴) خویلین، کانی خوی [۱] کار: (۱) توان، ناب: (۳) زگیل: (۴) کهره، بزغاله نورسیده: (۵) کال، میوه نارس: (۶) ناپخته: (۷) کنسده کار: (۸) کشت: (۹) ساخته: (۱۰) سودبازگانی: (۱۱) بجه آهو: (۱۲) حادثه: (۱۳) کوره راه: (۱۴) چشمه آب شور.

کاپو: (۱) خانوی بالدار، هیلانه، هیلین، لانه: (۲) بیقل [۱] آشیانه: (۲) بینی.

کاپوخ: (۱) پوئش و گبای گیره کراو، گیای نه جنجاو: (۲) کسئی گیا ورد ده کا [۱] گیاه کوبیده: (۲) کسی که غلوفه می کوبد.

کاپور: توتنی زور خراب، ره شکه توتن [۱] توتون بد سباهرنگ.

کاپوک: (۱) کاپوک: (۲) پویه نندی نه سپ له زنجیر [۱] نگا: کاپوک: (۲) پایند زنجیری است.

کاپول: (۱) فاپنک: (۲) فاپنکه سهر، (۳) گیای وردکراو، گزره: (۴) قه سدل: (۵) کای ره گهل حمزی بو بان سوادان [۱] پوسته توخالی: (۲) جمجمه: (۳) غلوفه کوبیده: (۴) کاه درشت مانده در آخور: (۵) کاهگل.

کاپول: (۱) فاپنکه سهر: (۲) بیقل، پت [۱] جمجمه: (۲) بینی.

کاپولک: کاپول [۱] نگا: کاپول.

کاپوله: کاپوله [۱] پیمانته کوچک آسبابان.

کاپوله: قه پوله، قه بوبله [۱] پیمانته کوچک آسبابان.

کاپهک: که پهک، سفی، کریک [۱] کفک.

کاپینچ: نه خوشبیه کی ره شه ولاخه له کای زور خوارده وه توتنی دئی [۱] نوعی بیماری دام.

کات: (۱) دم، سات، ناو: (۲) خیروک: (۳) زه مین، قاد: (شوره کات): (۴) که لله سهر: (۵) پست مل [۱] وقت: (۲) نگا: خیروک: (۳) زمین: (۴) کله، جمجمه: (۵) پس گردن.

کاتا: (۱) له کوی: (۲) له کام لا: (۳) جوژی کولیره که له بن زیله مودا ده برزی [۱] کجا: (۲) کدام طرف: (۳) نوعی گرده نان.

کاتات: (۱) قهحف، که لله سهر: (۲) پست مل [۱] کله، جمجمه: (۲) پس گردن.

کاتار: پویه که له شیر [۱] تاج خروس.

کاتب: (۱) حسابگهر: (۲) نوسهر: (۳) سهر زمیز [۱] حسابدار: (۲) نویسنده: (۳) سرشمار.

کاتبهش: کاربن سبیرای سهر زمیزی [۱] مسوول سرشماری.

کاتر زمیز: ده زمیز، سمحات [۱] ساعت.

کاتک: که لله سهر، قهحف، کات [۱] جمجمه، کله.

کاتور: (۱) له وهر گای له وهر لئی نه ماو: (ته واو کاتور بو): (۲) پویه که له شیر، کانا [۱] چراگاه لخت شده: (۲) تاج خروس.

کاتسه: (۱) لکی تازه پاش سهرچن کردن، وهج: (کاتسه ی نونن): (۲) خیروک: (۳) برینی له گورگ: (۴) پنبشه، نوسفان، ههستی [۱] جوانه نو بعد از اخنه کردن گیاه: (۲) نگا: خیروک: (۳) کتابه از گرگ: (۴) استخوان.

کاج: (۱) داریکی گه لاده رزی جه نکه له: (۲) زورک [۱] درخت کاج: (۲) نیه ماسه ای.

کاجین: کامه؟ کیهه؟ [۱] کدامین؟

کاجینه: زورکان، دهشتی که نه پوکله نه پوکله ی پچوکمی تیدا [۱] دشت ماهوری.

کارا: (۱) زور شولکەر؛ (۲) کوچک، ببرد [۱] (۱) کاری، فعال؛ (۲) سنگ، کاراد: کوه‌ر، کوه‌رگ، له‌سه‌وزیحات [۱] نره.
 کاراژ: شونئی راگردنی ترونبیل له خانوڤا [۱] گاراژ.
 کاراس: کاروش، گباه‌که [۱] گیاهی است.
 کاراک: زه‌مبئی که نه‌سپایی بنویسنی‌زیانی نبدایه‌و ده‌یده‌نمه‌و، کان [۱] معدن.
 کارامه: کارزان، چئی، واهانو له کار [۱] کارامد.
 کارامه‌د: کارامه [۱] کارامد.
 کارامه‌یی: زانایی له کار، نه‌زده‌سنی [۱] متهارت.
 کاران: چه‌ندکار [۱] کارها.
 کاران: ده‌نگی به‌قه‌موی مغزو به‌رخ [۱] صدای بلند بره و میش.
 کارانه: (۱) مزی حه‌ق‌ده‌ست؛ (۲) شهرنه‌شوانی به‌خبون‌کهری به‌چکه‌بزن [۱] (۱) مُزد؛ (۲) مُزد چوپان برای مراقت از بزغاله‌ها.
 کاربان: کاروان، قافلّه [۱] کاروان.
 کاربِر: (۱) حاکم، میر، که‌بخودا؛ (۲) بنیاده‌می زور نازا له کار [۱] (۱) حاکم؛ (۲) کارگر خوب، کاربر.
 کاربرا: هاوبه‌شی له کاردا، هاوکاری [۱] همکاری.
 کاربوران: ناوردو، ناردو، سونه‌مئی [۱] سوخت.
 کاربه‌ده‌س: ده‌سه‌لات‌دار [۱] مصدر کار، در رأس کار.
 کاربه‌ده‌ست: کاربه‌ده‌س [۱] نگا: کار به‌ده‌س.
 کاربه‌ردان: وازله کاره‌بئنان [۱] دست از کار کشیدن.
 کاربه‌ند: (۱) پیشه، صنعت؛ (۲) دوز، مه‌به‌ست و مه‌رام [۱] (۱) پیشه، شغل؛ (۲) مقصود و مرام.
 کاربین: پسپوز، زاناله کار [۱] کاردان.
 کاربینی: کارزانی، پسپوزی [۱] کاردانی.
 کاربوج: (۱) خشنی سوژا؛ (۲) کسه‌ئی که کاری بی‌به‌هره ده کار [۱] (۱) آجر؛ (۲) بیهوده‌کار.
 کاربیج: کاربوج [۱] نگا: کربوج.
 کاربیج: زور خهر بکی کار [۱] بسپار سرگرم کار.
 کاربی‌سپاردن: فه‌وینئی کردن بژ کارئک [۱] سفارش کاری به کسی.
 کارت: (۱) کانه، کات، خیرولک؛ (۲) جاره‌ک، به‌شئیک‌له‌جوارپاز؛ (۳) به‌ته، پسوله [۱] (۱) نگا: کانه، کات، خیرولک؛ (۲) ربع، بک چهارم؛ (۳) کارت.
 کارتس: جانندن، نوم‌وشانندن [۱] بذرآشانی.
 کارتک: مره‌ند، بره‌ند [۱] سوهان.
 کارتموک: جاوه‌گا [۱] گیاهی است.
 کارتمول: گیابه‌که گولبکی درشتی زه‌رد ده‌کا، بابونه‌ی جاوه‌گا [۱] بابونه‌ی گاوچشم.
 کارتول: یه‌نانه، سیفه‌زه‌مبئه، سیفه‌زه‌مبئی [۱] سبب‌زمبئی.
 کارته: کاته [۱] نگا: کاته.
 کارته‌ن: کارنئش، نوم‌وشانندن [۱] بذرآشانی.
 کارتئی: بره‌ندی پچولک و نهرم [۱] سوهان کوچک و نازک.
 کارتییخ: کارئی [۱] نگا: کارتئی.

کارتییک: (۱) کارئی؛ (۲) سه‌روه‌سبته [۱] (۱) نگا: کارتئی؛ (۲) قَبم.
 کارتینکردن: تاسیرلئی کردن [۱] تأثیر کردن در چیزی.
 کارتینکهر: ناسیر به‌خش [۱] مؤثر.
 کارتئی‌که‌وتن: کار به‌کسه‌ئی، بون [۱] باکسی کار داشتن.
 کارتیمولک: کارتموک [۱] بابونه‌ی گاوچشم.
 کارتیمول: کارتیمول [۱] مامونه‌ی گاوچشم.
 کارتینک: جالجالوک، جولا‌ته‌نه، کاکله‌موشان [۱] عنکبوت، نارتنگ.
 کارتیننه: (۱) کارتینک؛ (۲) یه‌نانه، سیفه‌زه‌مبئه [۱] (۱) عنکبوت؛ (۲) سبب‌زمبئی.
 کارجف: دام‌و‌زده‌گای هاوبه‌شی له بازرگانی‌دا [۱] شرکت سهامی.
 کارچک: ههرمی، ههرمول [۱] گلابی.
 کارچو: چه‌قو [۱] چاقو، کارد.
 کارچین: جوزی ههرمی که به‌کالی لئی‌ده‌کرنه‌وه [۱] نوعی گلابی.
 کارخانه: (۱) جیکه‌ی کاری پیشه‌سازان؛ (۲) برئی له جنده‌خانه [۱] (۱) کارخانه؛ (۲) کتابه از فاحشه‌خانه.
 کارخانه‌چی: برئی له ده‌ویت [۱] کتابه از جاکش.
 کارخستن: خسننه‌خه‌بات [۱] به کار انداختن.
 کارخونه: جیکه‌ی پیشه‌سازی [۱] کارخانه.
 کارخه‌زال: کارمامز، به‌چکه‌ناسک، ناسکونه [۱] آهو بچه، کارد؛ چه‌قو، نبخی به‌ده‌سکی پچوک [۱] کارد.
 کاردا: نووکاری کراوه، به‌هره‌ی کار [۱] کارکرد.
 کاردانک: زیدانه، بزدان، منالده‌ان [۱] رحم.
 کاردانه‌وه: به‌هره‌وه‌رگرن، له کار [۱] حاصل کار.
 کاردروس: کارامه [۱] کاردان، کارامد.
 کاردروست: کاردروس، کارامه [۱] کاردان.
 کاردش: (۱) سازدان؛ (۲) کردن، کرن [۱] (۱) مه‌یا کردن؛ (۲) انجام دادن.
 کاردک: مره‌ندی بچوک، بره‌ندی گچکه [۱] سوهانک.
 کاردو: (۱) گیابه‌کی، گه‌لاپانه له‌ناو سماقاوا زه‌ردی ده‌کهن و به‌جیشتی لئی‌ده‌نئین؛ (۲) نومی گیابه‌که له‌گندم ده‌کاره‌نگی ره‌شه [۱] (۱) گیاهی است؛ (۲) بذر گیاهی است شبیه گندم.
 کاردوبه‌نیر: برئی له دوژمنابه‌تی دایمی و بی‌برانه‌وه نئوانی دو دژ [۱] کتابه از دشمنی دانمی.
 کاردوخ: (۱) ناویکی کونسی کورده؛ (۲) چیابه‌کسی به‌رزه [۱] (۱) نام باستانی کرد؛ (۲) نام کوهی است.
 کاردوخئی: هوزیکه له‌کوردسنائی‌دا ده‌زین [۱] نام طایفه‌ای از کردها.
 کاردوژه: (۱) دارکولئین به‌تیخ؛ (۲) برئی له جلیس و زورخور؛ (۳) که‌مکول، گویزی‌نمز [۱] (۱) کنده‌کاری خوب؛ (۲) کتابه از برخور؛ (۳) گردوی نارسیده.
 کاردوغه: وشه‌به‌که بو بوج‌بونه‌وه‌ی شومی ده‌لئین؛ (قه‌ل قرانندی کاردوغه) [۱] اصطلاحی است برای باطل کردن نحوست گفته می‌شود.
 کاردولک: ناویکی کونسی کورده [۱] نام باستانی کرد.

- کاردوه ره شه: جوړی گهای کاردو [] نوعی «کاردو».
- کاردوه کورانه: کاردوی نه نرنک [] نوعی «کاردو».
- کاردوه مارانه: جوړنی کاردوی خراب [] نوعی «کاردوی نامرغوب».
- کارده به له: (۱) بهر، سېلکه: (۲) نه خوشی زیږه، وکړد به سرما [] (۱) چلچله: (۲) نوعی بیماری جوش زدن پوست از سرما.
- کارده سستی: سنعانی به دس کرابی، ده سکار [] کاردستی.
- کاردی: کاردو [] نگا: کاردو.
- کاردیتو: راهانو له کار [] بانجر به در کار.
- کاردیتی: کاردیتو [] بانجر به در کار.
- کاردیده: کاردیتو [] بانجر به در کار.
- کاردی که ردش: (۱) جد قوسازدان: (۲) وه سنای چه قویان [] (۱) چافو ساخن: (۲) اسناد کار چاقوساز.
- کاردییه: کاردیتو [] بانجر به در کار.
- کار راست: (۱) کار دروست: (۲) کار پیک هانو: (باخوا کارت راست بڼی) [] (۱) دژسنگار: (۲) کار بر مرام.
- کارزان: فامیده له کار [] کاردان.
- کارزور: (۱) بڼگار: (۲) که سنی شوئی وی گه له که [] (۱) کار اجباری: (۲) بر کار.
- کارزوره کی: بڼگار [] کار اجباری.
- کارژ: نویژمار [] پوسته ای که ماری اندازد.
- کارژوله: به چکه بزنی ... او او [] که ره، بزغاله.
- کارژوله: کارژوله [] بزغاله.
- کارژیله: کارژوله [] بزغاله.
- کارس: (۱) زیوات، همرزته گوره: (۲) همرزن [] (۱) گاورس، ذرت: (۲) ارزن.
- کارسمساز: (۱) که سنی کار بو که سنی پیک دینتی: (۲) ناره بو خوا [] (۱) چاره ساز: (۲) نامی برای خدا.
- کارسازی: (۱) پیک هیئانی کار: (۲) خو ناماده کردن [] (۱) فراهم کردن: (۲) خود را مهیا ساختن.
- کارفانکوژ: نه سنیره که، کاروان کوژه [] ستاره سحری.
- کارک: (۱) پیناوی چه رمی خاو: (۲) کارژوله: (۳) چبگه دانوینله که له قوری ده که، که ندو: (۴) نه گه بشتو، کار: (۵) باریکه ری بو جوته ناو باغجده پهریز کر باو [] (۱) چارق: (۲) بزغاله: (۳) کندوی غله، انبار گلی غله: (۴) کال: (۵) راه باریک برای عبور در باغچه.
- کارک: چارج [] چارج.
- کارکردن: (۱) خه بنین: (۲) به هره دانی ده رمان: (۳) روانی زگ [] (۱) کارکردن: (۲) اثر بخشیدن دارو: (۳) اسهال.
- کارکرده: (۱) کاردیده: (۲) شنی ده کارکراو [] (۱) کارازموده: (۲) مستعمل.
- کارکرن: (۱) خو سازو ته یار کردن: (۲) قازانچ له سهودا کردن [] (۱) مهیا شدن: (۲) نفع بردن در معامله.
- کارکری: (۱) سازو ناماده: (۲) قازانچ کردو [] (۱) مهیا و اماده: (۲) سود
- برده در معامله.
- کارگو: (۱) کاری به هره ده: (۲) کارا [] (۱) مؤثر، اثر بخش: (۲) کارا، فعال.
- کارکه تن: کارتی کمون، کارین بون [] کار آدم به دست کسی افتادن.
- کارکوشته: کارامه [] کارآمد.
- کارکون: ده رمانی زهوانی زگ [] داروی مسهل.
- کارکه ر: خه باتجی، شوکندر [] کارگر.
- کارکه نار: هه لپه سیراو له کار، له کار لادراو [] از کار برکنار شده.
- کارکه ناری: موجهی هه لپه سیراوی له کار [] حقوق باز نسنگی.
- کارکه و: راه که وی به کومه ل به به فردا [] شکار گروهی کبک.
- کارگ: (۱) قارج: (۲) مریشک، مامر، که زگی [] (۱) قارج: (۲) مرغ، کارگا: چبگه بی شه سازی [] کارگاه.
- کارگوزار: سو رباش [] کارگزار.
- کارگه: کارگا [] کارگاه.
- کارگه: مریشک، مامر [] مرغ.
- کارگه چی: پالهی کارخانه [] کارگر کارخانه.
- کارگه ر: کارکه ر، باله، خه باتکار [] کارگر.
- کارگه گولانه: کارگی زه هراوی که ناخوری [] قارج سستی.
- کارگه گوله: کارگه گولانه [] قارج سستی.
- کارگی: مریشک، مامر [] مرغ.
- کارگیز: که سنی به سهر کاروباری شوینی زاده گا، مدیر [] مدیر.
- کارله کار تازان: برینی له رود اونک که باشگه زبونه وی نیا نه بڼی [] کار از کار گذشن.
- کارم: (۱) کاری من، شوئی من: (۲) ده توانم: (نمز کارم فی شوئی بکه م): (۳) کرم [] (۱) کارمن: (۲) می توانم: (۳) کرم.
- کارماخ: سه ره ند [] سرنده، غربال درشت.
- کارماز: به چکه ناسک [] بهجه آهو.
- کارم ده که وتش: (۱) گرمی تی که وتوه: (۲) برینی له نمه لوی و بیکاری [] (۱) کرموشده: (۲) کتابه از تنبلی و بیکاری.
- کارمژن: کرمی، کرم تی که وتو [] کرمو.
- کارمسره: چبگه پشودانی قافلله، کاروانسره [] کاروانسرا.
- کارمسره رادار: خانچی [] کاروانسرادار.
- کارن: (۱) کاری نیمه: (۲) ده نوانن [] (۱) کار ما: (۲) می توانند.
- کارناس: زانا له کار، کارزان [] کارشناس.
- کارنامه: پسولهی سیابی کاری که کراوه [] کارنامه.
- کارنیار: داخوازی کار [] خواهان.
- کاروا: جیوهی داریکه زه ردو سوکو زور به قجمهت [] کهربا.
- کاروان: قافلله [] کاروان.
- کارواناشی: پیازای هیلکه تیکراو [] اشکنه.
- کاروانچی: که سنی که ده گه ل قافلله به [] کاروانی.
- کاروانسره: کارمسره [] کاروانسرا.
- کاروانقران: نه سنیره که، نه سنیره وی زوژی [] ستاره سحری.

کاروانکوز: (۱) کاروانقران: (۲) هه‌بۆرده، مه‌لیکه [۱] ستاره سحری: (۲) برنده‌ای است.

کاروانکوزه: کاروانقران [۱] ستاره سحری.

کاروان‌فان: سه‌قافله، سه‌روکی کاروان [۱] ساریان.

کاروانه: (۱) بانداریکه به‌قصد مریشکێک د. ندوکی درێژه: (۲) هانوجۆ له بەک جینگەدا: (۳) ژه‌نبنی گان کردن: (۴) هه‌وابه‌کی گۆرانی به [۱] برنده کاروانک: (۲) آمدوشد در بک جای معین: (۳) کفل جنباندن هنگام جماع: (۴) آهنگی است.

کاروانه‌بێ کردن: زه‌نبن له کاتی گان کردندا [۱] کله‌زدن در جماع.

کاروانی: مروی ناو قافله [۱] کاروانی.

کاروبا: کاروا [۱] کهربا.

کاروبار: کار له هه‌مو جۆریک [۱] کاروبار.

کاروخا: نامرازیکه له ده‌زگای جۆلابی‌دا [۱] از ابزار بافندگی.

کاروس: گیابه‌کی بۆن خوشه زه‌گه‌ل به‌نیر ده‌خری [۱] گیاهی است که با پنبه آمیخته می‌شود.

کاروس: وناری نابینی، ناموزگاری دینی [۱] موعظه.

کاروش: (۱) گیابه‌که له گیاه هه‌رزن ده‌کا: (۲) به‌لکی شنبی به‌ازو سیر به‌سەلک [۱] گیاهی است شبیه ارزن: (۲) سافه‌سبز به‌ازو سیر.

کاروک: (۱) کارگ، قارج، قارجک: (۲) پولا، ناستنی بی‌خوش [۱] قارج: (۲) پولاد.

کاروو: کاروان، قافله، کارغان [۱] کاروان.

کاره: (۱) کارت، کارنه، خبیروک: (۲) کاراک: (۳) کاربه‌ده‌ست: (هه‌یج کاره‌به): (۴) گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱]

نگا: خبیروک: (۲) معدن: (۳) کاره، کار به‌دست: (۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کاره: ده‌نگی به‌رزی به‌زو به‌رخ [۱] صدای میش و بره، بع.

کاره‌ب: کاره‌با، جبه‌وی داریکه ده‌کرینه ته‌سبیح و... [۱] کهربا.

کاره‌با: (۱) کاروا، کاروبا: (۲) به‌رق، بروسکه [۱] کهربا: (۲) نیروی برق.

کاره‌بابی: (۱) زه‌ردی ناچرخ‌روشن، به‌زه‌نگی کاره‌با: (۲) نه‌سیابی به‌رقی [۱] کهربابی رنگ: (۲) ابزار به‌رقی.

کاره‌ره‌هات: شه‌زو جوینی زۆر [۱] کتبه از دعوا و دشنام زیاد.

کاره‌سات: فه‌ومان، به‌سه‌رهانی ناخوش [۱] رویداد ناگوار.

کاره‌ک: گندوره، کاله‌ک [۱] خربزه.

کاره‌که‌ر: قه‌ره‌واش، فه‌رواش، جبری [۱] کلفت خانه.

کاره‌که‌ره: که‌سێ که ناناجی مال بێک دینی و بوی مانسوده‌بێ: (کاره‌که‌ره‌م بحری مشور خۆره‌م نهمری) [۱] کسی که برای خانه زحمت می‌کشد.

کاره‌گا: کارگا [۱] کارگاه.

کاره‌مو: نه‌نراو له‌مو یزن [۱] نافته از موی بز.

کاره‌نگ: زه‌ردی روشن، به‌ره‌نگی کا [۱] زرد کاهی.

کاره‌وا: کاره‌با [۱] نگا: کاره‌با.

کاره‌وان: شوانی کارزیلان [۱] بزنا‌له‌چران.

کاری: (۱) به‌کار، نازا له‌کار: (۲) کاردو: (۳) نالان و زه‌رده‌چینه: (۴) چاندراو: (نره‌کاری): (۵) گیابه‌که له‌ده‌م ناو ده‌زوی وشیره‌که‌ی زه‌هره [۱] فعال، کاری: (۲) نگا: کاردو: (۳) دیگ‌افزار: (۴) کاشنه، کشت: (۵) گیاهی است سسی.

کاریتان: (۱) بلوردمبش: (۲) عه‌ما‌ره‌ی ده‌خل: (۳) گوندبکه له‌کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] کندوی عسل: (۲) انبار حیوانات: (۳) از روستاهای ویران‌شده کردستان توسط بعثیان.

کاریته: شانیر، دیره‌ک [۱] بالار.

کاریته‌په‌شت: مو‌غه‌ره‌ی په‌شت، مرو‌خه‌ی په‌شت [۱] سنون فقرات.

کاریخ: (۱) شنه‌نه، شهن: (۲) ناوجه‌به‌که له‌کوردستان [۱] افشون: (۲) ناحیه‌ای در کردستان.

کاری‌خیز: (۱) شوگی باش و خوابه‌سند: (۲) برینی له‌گانی حه‌لال و زه‌وا: (۳) برینی له‌زه‌ماوه‌ن [۱] کارخیز: (۲) کتایه از جماع زن و شوی: (۳) کتایه از عروسی.

کاریز: (۱) ناوی که له‌بن زه‌ویه‌وه ده‌ره‌نیراوه و دا‌پوشراوه: (۲) ناوجه‌به‌که له‌کوردستان: (۳) گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] کهریز، قنات: (۲) ناحیه‌ای در کردستان: (۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کاریزکه‌ن: که‌سێ که کاری کاریزلیدن ده‌کا [۱] مقنی.

کاریزلیدن: کاریز نیجاد کردن [۱] کهریز زدن.

کاریزاو: (۱) ناوی که له‌کاریزه‌وه دبت: (۲) برینی له‌ناوی فینک و سوک [۱] آب کهریز: (۲) کتایه از آب خنک و گوارا.

کاریزه: (۱) کاریز: (۲) گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] کهریز: (۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کاریز: (۱) فولی سه‌ریانی کادان که له‌لویه‌وه کا ده‌زیزنه ناو کادانه‌وه: (۲) کاراز: (۳) جه‌مسهری شه‌ویلاکه: (۴) شنه‌نه، شهن [۱] سوراخ پام کاهدان برای ربختن کاه: (۲) گاراز: (۳) مفصل ارواره‌ها: (۴) افشون.

کاریس: کاروش، کاروس [۱] گیاهی است.

کاریگه‌ر: کاری، به‌تاسیر [۱] کاری، اثربخش.

کاریله: کارزوله [۱] کهر، بزغاله.

کارین: نوانبن، ناقه‌ت هینان [۱] توانستن، ناب آوردن.

کارینای: ده‌کارکریاگ، کون‌بوگ [۱] کارکرده، مستعمل.

کاریه‌ه‌بێ: عه‌مباری ده‌غل [۱] سیلو.

کاریه‌ه‌نگان: بلوره‌ی هه‌نگ [۱] کندو.

کاز: قوخته [۱] کوخ، خانه محقر.

کازتین: هه‌راو هاوار [۱] داد و فرباد.

کازکاز: (۱) نالاندن: (۲) ده‌ردی دل کردن: (۳) لوره [۱] نالیدن: (۲) درددل کردن: (۳) زوزه.

کازکازه: هه‌وای گورانی و قام لاوکی زورخوش [۱] نرائنه‌شاد.

کازوکوز: بولیله‌ی به‌یان، کازیوه: (کازوکوزی به‌بانی) [۱] سپیده‌دم، فجر کاذبه

کازه: بازی و شوخی [سرگرمی و شوخی].

کازین: کارتین، همراو هاوار [داد و فر باد].

کازیوه: بولبله‌ی به بان [فجر کاذب].

کازویه: کازیوه [فجر کاذب].

کاژ: (۱) تویزه مارا (۲) توی شیر و ماست؛ (۳) تیکولی پیست؛ (۴) داری

کاج: (۵) قرقره‌ی ده زو؛ (۶) جاوخیل؛ (۷) نبشه شاخ [۱] پوسته‌ای که

مار می اندازد؛ (۲) سرشیر، چربی روی ماست؛ (۳) قشر نازک پوست؛

(۴) درخت کاج؛ (۵) قرقره؛ (۶) دو بین، لوج؛ (۷) کوه سنگی.

کاژاو: (۱) دارسنانی کاج؛ (۲) ناوچه به که له کوردستان؛ (۳) چیمابه که له

کوردستان؛ (۴) تویزی سور له سه ره ناو، زه لم؛ (۵) جوزی تری، نوعی

ههنگور؛ (۶) گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] بیشه

کاج: (۲) ناحیه‌ای در کوردستان؛ (۳) کوهی در کوردستان؛ (۴) لابه قرمز

بر آب؛ (۵) نوعی انگور؛ (۶) از روستاهای ویران شده کوردستان توسط

بعثیان.

کاژاوی: (۱) کاژاوه دارسنانی کاز؛ (۲) جوزی تری زه شکه [۱]

کاجستان؛ (۲) نوعی انگور سیاه.

کاژه: (۱) بنه‌ی کاروان له دهشت؛ (۲) ره بهت، بوسه‌ی زواجی؛ (۳)

نبسکه سه [۱] جای انراق کاروان؛ (۲) کمین شکارچی؛ (۳)

جمجمه.

کاژه ره: نیکی مر، قه هف، فاف [جمجمه].

کاژه لاک: قه هف [جمجمه].

کاژه له: قه هف، کاژه لاک [جمجمه].

کاژه نگ: بزار [وجین].

کاژی: په‌ده‌ی نازکی ناوده روون [غشاه].

کاژیژ: (۱) شه ویلاکه، شه ویلاکه، شه ویله؛ (۲) سوچ و قوژینی نوذه؛ (۳)

نافسه له دیواردا؛ (۴) بریتی له ره حسهت بوگ له گاندا؛ (۵) نوذه‌ی

خه لوته له ته که‌دها [۱] آرواره؛ (۲) گوشه و زاویه اتاق؛ (۳) تاقچه؛

(۴) کتابه از ارضاشده در جماع؛ (۵) زاویه تکابا.

کاژیژی: ره حهت بو، ناوه‌نانه [ارضاشدن، انزال منی].

کاژیله: کارژوله [بزغاله].

کاژیله: کاخلی، فاخلی [کاجیره].

کاس: (۱) سه‌رناساو گیز، وز؛ (۲) هیچ نه بیس، کهز؛ (۳) هه‌رشتی قولو

وچوگ؛ (۴) زه‌رک، ناس، فاب، جام؛ (۵) یناری کبو؛ (۶) هه‌وراز [۱]

گیج و سنگ؛ (۲) ناشنوا؛ (۳) مقعر، گود؛ (۴) کاسه؛ (۵) دامنه کوه؛ (۶)

ارتفاعات.

کاسالاشینکه: فزاکه [برنده سبز قبا].

کاسب: که‌سی له زیگه‌ی کر بن و فروشته‌وه ده‌زی و به بازرگان داناندی

[کاسب].

کاسبکار: کاسب [کاسب].

کاسبون: ناسان [گیج شدن].

کاسبی: کاری کاسب [کاسب].

کاسبین: کاسبون [گیج شدن].

کاستین: (۱) لورانندن؛ (۲) فروسکاندنی سهگ [۱] زوزه؛ (۲) نالبدن

سگ.

کاسک: سهوز [سبزرنگ].

کاسک: (۱) تاسی چکوله، زه‌رک؛ (۲) کوبی باکشی حه‌جامات [۱]

کاسه کوچک؛ (۲) بادکش حجات.

کاسمه: نانی که هه‌ویره که‌ی به زونه شیلدرایی [نوعی نان روغنی].

کاسنی: گیابه که، چه‌چه‌ه [کاسنی].

کاسنو: (۱) قاشو، داری سه‌خورای گو بازی؛ (۲) ژار و فه‌قبر [۱]

چوگان گو بازی؛ (۲) ببنوا.

کاسوتی: به‌تاسه، ناره‌زومه‌ن، ناوات خواز [آرزومند].

کاسوخ: داسی دریز که به دوده‌س ده‌کار ده‌کری، مه‌له‌غان [داس

بلندی که دودستی بشود با آن کار کرد.

کاسول: (۱) شه‌کف، مانگ؛ (۲) تمه‌لی ده‌ست و پی‌سی [۱] خسته

و کوفته؛ (۲) تنبل.

کاسوی: کاسی [کسابت].

کاسه: قاپ، بادی، بادیه، گلینه [کاسه].

کاسه‌شارد: مزراق به‌سه‌ر مزراقا کونان له زاراوی منالان‌دا [۱]

اصطلاحی در گردنا بازی کودکان.

کاسه‌ناوسا: شیو بو جیران بردن [غذایی که به همسایه بخشند].

کاسه‌ناوسی: کاسه‌ناوسا [نگا: کاسه‌ناوسا].

کاسه‌نه‌ژنو: پشه‌ی زوانی [کاسه‌ژانو].

کاسه‌پشت: کبسه‌ل، کبسو [لاک‌پشت].

کاسه‌جه‌ژن: چیشتی تابه‌تی بو روز جه‌ژن [غذای مخصوص عید].

کاسه‌جه‌ژنان: کاسه‌جه‌ژن؛ (کاسه‌جه‌ژنانمان له مالدا نه‌بو) [غذای

مخصوص عید].

کاسه‌جه‌ژنه: کاسه‌جه‌ژن [غذای مخصوص عید].

کاسه‌چه‌ش: قاپلکی جاو [کاسه‌چشم].

کاسه‌چیزنان: کاسه‌چیزنان [غذای مخصوص عید].

کاسه‌زرائی: کاسه‌نه‌ژنو [کاسه‌ژانو].

کاسه‌سفره: خوراکتی که بو‌ناوسای تازه‌هانگ ده‌نیردری [خوراکتی که

برای همسایه‌ نو رسیده می‌فرستند].

کاسه‌سه‌ر: قاپلکه‌سه‌ر، کاژه له [جمجمه].

کاسه‌سم: پشتی سمی چاره‌وی [کاسه‌سم ستور].

کاسه‌شور: گیابه‌کی گه‌لاپان و زیره [گیاهی است].

کاسه‌شه‌ن: بیلی دارینی خه‌رمان تیک‌وه‌ردان [پاروی ویژه خرمن].

کاسه‌که‌ر: نیر بارکه‌ر [سفالگر].

کاسه‌که‌ران: ناوی دی‌به‌که له کوردستان [نام دهی است].

کاسه‌له: سونسکه [تبهو].

کاسه‌له‌شینکه: کاسالاشینکه، فزاکه [برنده سبز قبا].

کاسه‌لیس: (۱) بریتی له بنیاده‌می چه‌وره‌چلیس؛ (۲) بریتی له مروی

خو‌فروتن به بینگانه [۱] کتابه از سورچران؛ (۲) کتابه از

خودفروخته.

کاسه مسسا: کاسه ناوسا [۱] نگا: کاسه ناوسا.

کاسه مہن: کاسہی پٹوانہی کرین ر مروستن [۱] کاسہ پیمانہ خرید و فروش.

کاسہی نمونو: کاسه نمونو [۱] کاسہ زانو.

کاسہی زرانی: کاسه زرانی [۱] کاسہ زانو.

کاسہی سمت: فولابی نیوان پشت و ران [۱] لگن خاصره.

کاسی: ناسان، وزبون [۱] گجی.

کاسینوک: چینه دانی بالنده [۱] چینه دان مرغ.

کاش: (۱) شوین پی له ناو زرغانا: (۲) زرغانی به بی شکاوا: (۳) شیتی

گوشتی براشنی: (۴) شیو، کیلاتی زهوی: (۵) زهوی به یار: (۶) تہ بولک:

(۷) نمرک دان: (جهندی کردو کاشم کرد به بدم نه کرد): (۸) کیش،

له دوهاتن، راکیشان: (۹) خوزی، خوزیا، بریا: (۱۰) گویسوانہی

خانو: (۱۱) نیشہ شاخ: (۱۲) خزین و خوشین به سمر زه ویدا: (۱۳)

سمره ولسیزی رۆد: (۱۴) ههروازی کوژر رۆد: (۱۵) نوینخ، پیستی ههه

ناسک: (۱۶) تویره مار: (۱۷) فهدی کیو، بهروا [۱] رد یا در کشتزار:

(۲) سیزه بامال شده: (۳) سیخ کیاب: (۴) سخم: (۵) زمین بایر: (۶) تل،

تبه کوچک: (۷) کوشش: (۸) کش، کشش: (۹) کاشکی: (۱۰) سقف:

(۱۱) کوه سنگی: (۱۲) خزیدن: (۱۳) شیب نند: (۱۴) صخره سخت و

مرفیع: (۱۵) پوسته نازک: (۱۶) پوست مار: (۱۷) کمر کوه.

کاشان: شوین گیزان، به نیشانهی جیگه با دوزینه ره [۱] ردگیری.

کاشت: جاندن، کال، کار [۱] کاشت، بذر باشی.

کاشتن: کاشت [۱] کاشتن.

کاشتی: چیندراو، چاندراو [۱] کاشنه.

کاشخانک: میجی خانو [۱] سقف.

کاشک: هه لاشی خانو [۱] انبیره.

کاشکا: بر با [۱] کاشکی.

کاشکان: (۱) پیلاری خلیسکین: (۲) وه سنای خلیسکین: (۳) خوزیا،

بریا، بری [۱] کفش اسکی: (۲) اسکی باز: (۳) کاشکی، ای کاش.

کاشکای: کاشکا [۱] کاشکی.

کاشکابه: کاشکا [۱] کاشکی.

کاشکابه کو: کاشکا [۱] کاشکی.

کاشکابه کی: کاشکا [۱] کاشکی.

کاش کردن: (۱) راکیشان: (۲) کیلانی زهوی [۱] بر زمین کشیدن: (۲)

سخم زدن.

کاشکرن: راکیشان بهزه ویدا [۱] بر زمین خزیدن.

کاشکه ردوخ: راکیشمر به سمر عمر زدا [۱] کساننده بر زمین.

کاشکی: کاشکا [۱] کاشکی.

کاشمه: گیابه که [۱] گیاهی است.

کاشنگ: نور بهی نائف که به سمر ده راره وه ده کن [۱] نوبره علف.

کاشو: (۱) کاسو، قاشو: (۲) توره که می سهری ولاخ: (۳) دوداری ناوبار بو

فابم کردنی بار [۱] جوگان بازی: (۲) توبره: (۳) در جویی که بار را

بدان محکم کنند.

کاشو: کاشو، قاشو [۱] جوگان.

کاشوانی: بازی به کاشو [۱] جوگان.

کاشور: گیابه که گه لادانه دار به شلکی ده خوری [۱] گیاهی است

خوردنی.

کاشوکوش: سمره ولسیزی رۆد، سمر به ره و خواره ی تون [۱] شیب نند.

کاشول: (۱) برینی له پیست: (۲) سواله نی سهربان دا پوشین: (۳) قاشوله،

له ته سوالت [۱] (۱) کتابه از پوست: (۲) سفال بام: (۳) تکه سفال.

کاشه: (۱) بهزه ی ناوینجکی عه زابه، گاریه: (۲) نهوشته ی بی پیچکه و

به سه ره فرای ده کیشن [۱] (۱) بره جرخ گاری: (۲) سورمه.

کاشی: (۱) کاسه ی زه ننگ لینراو: (۲) خشتی ناسکی زه نگاوره ننگ [۱] (۱)

کاسه لعایی: (۲) کاشی.

کاشیکاری: خانولک که کاشی له زوکاری دا ده کار کرابی [۱] بنای

کاشیکاری.

کاشیکان: (۱) پیلاری خلیسکین: (۲) خلیسکین کمر [۱] کفش

اسکی: (۲) اسکی باز.

کاشیل: شوین گیزان، کاشان [۱] رد بایی.

کاغاغ: قرینی قالاو [۱] صدای کاغ.

کاغز: (۱) قاقهز: (۲) پسوله ی نو سراو، نامه [۱] کاغذ: (۲) نامه.

کاغزه: کاغز [۱] نگا: کاغز.

کاغزه زدان: شتی که قاقهزی تی بخدن [۱] کاغذ دان، پوشه.

کاغزه زساو: قاقهز سمانه [۱] کاغذ سمباده.

کاغزه زی: نه نکر ناسک: (بادامی کاغزه ی) [۱] نازک.

کاف: (۱) ناوی پینکی نه لف و بینه که: (۲) نه شکهوت، نه شکهفت، مغاره

[۱] حرف کاف: (۲) غار.

کافا: (۱) قهحف، که لله ی سمر: (۲) پشت مل [۱] (۱) جمجمه: (۲) پس

گردن.

کافر: بی دین، خوانه ناس [۱] کافر.

کافر بوون: (۱) له دین وه ره گران: (۲) بریتی له توره بوونی زور: (کافر مه که،

له توره بیان کافر بووم) [۱] (۱) از دین برگشتن: (۲) کنسایه از زیاد

خشمناک شدن.

کافرسان: شوینی کافران و خوانه ناسان [۱] کفرستان.

کافرسانی: کافرسان [۱] کفرستان.

کافرستان: کافرسان [۱] کفرستان.

کافرستانی: بریتی له بهزه به هه زاردا نه هاتنه وه [۱] کتابه از بی اعتنایی

نسبت به درمانده و بی نوا.

کافرمان: چه قوی تیزی موانش، گوزان، گویزان [۱] استره، تیغ

موتراشی.

کافک: نه شکهوت، مغاره، کاف، شکهفت [۱] غار.

کافور: شیرهی وشکه وه بوئی داریکه سبی و بون خوشه [۱] کافور.

کافی: (۱) بهس، نیتیر زیاده: (۲) ناوی زنانه [۱] (۱) بس: (۲) نام زنانه.

کافی: ناوی زنانه [۱] نام زنانه.

کافیہ: (۱) کافی: (۲) بهسه [۱] (۱) نام زنانه: (۲) کافی است.

کاف: جدهنگه‌ی فنی چین، که له سببه‌می ره زبیره وه به [۱] موسم جیدن فندق.

کافار: نافر، نارجه، مه‌لبنده [۱] ناحیه، اقلیم.

کافسر: (۱) به‌رخ‌ی له‌دابک دابراو که شیر ناخو او پوئش ده‌خو! (۲) به‌رخه‌ساوا [۱] بره از شیر بریده؛ (۲) بره نازه منولدشده.

کافری: (۱) جورئ هه‌نار؛ (۲) به‌رخ‌می [۱] نوعی اتار؛ (۲) بره مادبته.

کافشکی: هه‌ست کردن به هیشنا رونده‌او [۱] پیش‌بینی.

کافل: ویران، خاپور، خانوی به‌سمر به‌کا نه‌باو [۱] ویران.

کافلاش: (۱) خانوی که بو ناش جینکراوه؛ (۲) بریتی له خانوی نه‌وی پچوکی فقه‌قیرانه [۱] ساختمان آسباب؛ (۲) کتابه از کلبه محقر.

کافلان: به‌رگی شمشیر و خه‌نچه [۱] نیام.

کافیرک: کارگ، قارج، قارجک، کوارگ [۱] قارج.

کافیلک: کافیرک [۱] قارج.

کاک: (۱) برای گه‌وره؛ (۲) وشه‌ی حورمه‌ت بو بی‌اوان؛ (۳) جورئ نانی شیرین؛ (۴) سه‌هول، سول [۱] برادر بزرگتر؛ (۲) کلمه احترام برای مردان؛ (۳) نوعی نان شیرینی، کاک؛ (۴) بخ.

کاک‌بوئ: به‌ستن له‌سهرمان. بوئه‌سه‌هول [۱] بخ زدن.

کاکا: (۱) مام، ناپ، نابو؛ (۲) وشه‌ی بانگ‌کردنی برا‌گه‌وره [۱] عمو؛ (۲) کلمه خطاب به برادر بزرگتر.

کاکاوه: ده‌نگی به‌ری داریکه ده‌به‌ازن و له‌ساوا ده‌پکولئین وه‌ک قاوه دپخونه‌وه [۱] کاکانو.

کاکشان: کادزی عاسمان [۱] کهکشان.

کاکشیر: له‌نچه‌ولار [۱] ناز و خرام.

کاکیل: گبایه‌که بوئ خوش وه‌ک زبجانه ده‌چی و گه‌لای باریکتره [۱] ربجان کوهی.

کاکل: ناوه‌روکی بادام و گوئز و هه‌رده‌نکیک [۱] مغز بادام و گردو و غیره.

کاکله: کاکل [۱] نگا: کاکل.

کاکله‌سیران: جورئ بازی زاروکانه [۱] نوعی بازی کودکان.

کاکله‌قوچه: کاکلی گوئز که به خری ده‌رجی. فه‌لا‌قوچه [۱] مغز گردوی درسته.

کاکله‌موشان: (۱) جال‌جالوکه، جولانه؛ (۲) داوی جال‌جالوکه؛ (۳) بازه‌کی زاروکانه [۱] نارننک، عنکیوت؛ (۲) نار عنکیوت؛ (۳) نوعی بازی کودکان.

کاکلی: گوئز، گوئز [۱] گردو.

کاکنج: گبایه‌که [۱] گبایه کاکنج.

کاکو: (۱) وشه‌ی دواندنی برا‌گه‌وره؛ (۲) وشه‌ی حورمه‌ت بو بی‌اوان؛ (۳) برای دابک، خالو [۱] کلمه خطاب به برادر بزرگ؛ (۲) کلمه احترام مردانه؛ (۳) دابی.

کاکوت: که‌لله‌سهر، فه‌حف، قاف [۱] جمجمه.

کاکوته‌ل: کای پاشماوه‌ی چه‌ت کونان [۱] کاه حاصل از کوبیدن کوزر.

کاکوچ: چه‌کوج، جا‌کوج [۱] چکش.

کاکوچی: شه‌لمین، ترخینه، کاکوچیل [۱] آش شلغم و گندم.

کاکوچیل: ترخینه [۱] آش شلغم و گندم.

کاکورک: دارکوتکه [۱] دارکوب.

کاکسول: (۱) موی دریزی بنه‌سه‌سر؛ (۲) بو‌بیدی به‌ری باندنه [۱] کاکل سر؛ (۲) کاکل برنده.

کاکول: (۱) کاکول؛ (۲) جورئ گه‌نم [۱] نگا: کاکول؛ (۲) نوعی گندم.

کاکسولی: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

کاکویه: خال، خالو، برای دابک [۱] دابی.

کاکه: (۱) برای گه‌وره؛ (۲) وشه‌ی حورمه‌ت له بی‌اوان [۱] برادر بزرگ؛ (۲) کلمه احترام برای مردان.

کاکه‌شان: کادز، کاکشان [۱] کهکشان.

کاکه‌لی: وشه‌ی خوشه‌وبستی له دواندنی نیرینه‌ی پشاده‌ما [۱] کلمه محبت‌آمیزه ای برادر.

کاکه‌بی: جه‌ند نیره‌به‌کی کوردن که نابینگی نایبه‌ناب هه‌به. گوران [۱] اهل حق.

کاکی: (۱) کاکه؛ (۲) ده‌سنی زاسنی نه‌خت: (له ده‌شنیکی کاکی به کاکی) [۱] نگا: کاکه؛ (۲) جلگه هموار.

کاکیز: بیزنگ [۱] غر بال، بیزن.

کاکیش: (۱) که‌ستی کا به بار ده‌بانوه ناوایی؛ (۲) کادری عاسمان [۱] کهکشان؛ (۲) کهکشان.

کاکیشان: (۱) برده‌وه‌ی کا بو ناوایی [۱] کادز [۱] کاه به آبادی بردن؛ (۲) کهکشان.

کاکیل: کاکله گوئز و بادام ... [۱] مغز گردو و بادام ...

کاکیلکه: شه‌ویلاکه، شه‌ویلاکه، شه‌ویله، کازیز [۱] آرواره.

کاکیله: (۱) کاکیلکه؛ (۲) کاکه‌لی [۱] آرواره؛ (۲) ای برادر.

کاکارس: (۱) کای گه‌نمه‌شامی؛ (۲) کای هه‌رزه‌گه‌وره [۱] علف ذرت؛ (۲) کاه ارزن درشت.

کاکارس: کای درشت، قه‌سول [۱] کاه درشت.

کاکل: (۱) کای ورد که بو فوره‌کاری ده‌شی؛ (۲) قوزو کا بو سواغ [۱] کاه رزه؛ (۲) کاهگل.

کاکه‌ز: قاقه‌ز، کاکه‌ز [۱] کاغذ.

کال: (۱) بابیر؛ (۲) بی‌اوی پیر؛ (۳) که‌ستی نه‌مه‌نی له جل به‌ره‌زوره و نه‌گه‌بوئه‌سه‌په‌نجا؛ (۴) کول، نه‌بیر؛ (۵) نه‌گه‌بشنو. کال؛ (۶) که‌ت، لیواریه‌زبو؛ (۷) ددان له ده‌مدانه‌ماو [۱] نیا؛ (۲) سالخورد؛ (۳) میانسال؛ (۴) گند، مخالف نیز؛ (۵) نارسیده. کال؛ (۶) لب پیر شده؛ (۷) بی‌دندان.

کال: (۱) بابیر؛ (۲) پیره‌میزد؛ (۳) نه‌گه‌بشنو؛ (۴) ره‌نگی چاوی عابی نامال‌زرد؛ (۵) ره‌نگی چاوی زه‌شی نامال‌عابی؛ (۶) ره‌نگی چاوی زور زه‌شی گلینه زور چه‌رمگ؛ (۷) ره‌نگی ناچخ: (سوری کال)؛ (۸) قاهویی ناچخ؛ (۹) نه‌مانی ره‌نگ؛ (۱۰) کار. چاندراو؛ (۱۱) بزنی گوی بازگ؛ (۱۲) نه‌کولوا؛ (۱۳) پیره‌ران: (شه‌کی کال)؛ (۱۴) خوری و مو، ده‌گه‌ل کولکه ده‌گوتری: (کولکه‌و کال)؛ (۱۵) وشه‌به‌که له جیبانی

نشت، هرامه، هین: (مهلاو کال، سوفی و کال) □ (۱) نیا؛ (۲) سالخورد؛ (۳) کال؛ (۴) چشم آبی مایل به زرد، زاغ؛ (۵) چشم سیاه مایل به آبی؛ (۶) چشم سیاه یا تخم چشم خبلی سفید؛ (۷) رنگ روشن؛ (۸) رنگ قهوه‌ای روشن؛ (۹) باختن رنگ؛ (۱۰) کتت، کاشته شده؛ (۱۱) زگوش خلنگ؛ (۱۲) نابخنه، خام؛ (۱۳) گوسفند سه‌بهار دیده؛ (۱۴) پشم و مو؛ (۱۵) چیز، شی، کلمه مهمل.

کالا: قوماش، مالی گه‌زی؛ (کالا به‌فد بالا به) □ قماش، پارچه.
کالات: (۱) تالان، پویر، پور، جه‌باو؛ (۲) قوماشی توپ □ (۱) غارت؛ (۲) قماش نوپ، پارچه نوپ.
کالافنگ: باسکلاو، کلاوبن □ بیخ و بواس.
کالا کوت: نیلای گه‌لار جل کوان □ کدبته.
کالان: (۱) کافلان؛ (۲) هوزیکی کورده زنده‌ستی نرکه؛ (۳) کانزای برنج؛ (۴) گیای به‌زبان که نه‌بی بزار بگری □ (۱) نیام؛ (۲) از طوایف کرد؛ (۳) آلباژ برنج؛ (۴) گیاه قرز.
کالان: قسه‌ی جاوئه‌زیرانه گوتن، به‌نبره‌ی باس کردن؛ (به‌من هه‌لده کالنی) □ حرف حسودانه زدن.
کالانه: (۱) جی چاو، قولکی جهم؛ (۲) تنگایی نیوان همدوک سمت □ (۱) حدقه چشم؛ (۲) گودی میان هر دو باسن.
کالانه: کالانه □ نگا؛ کالانه.
کالانی: جه‌قو به‌کی کالانی هه‌بی □ دشته.
کالیون: (۱) پیر یون؛ (۲) کت یون، که‌ل یون □ (۱) پیر شدن؛ (۲) لب بردن.
کالبونیه‌وه: ره‌نگ‌چونی فوماش ...؛ (نم قوماشه کال ده‌بینه‌وه) □ رنگ باختن پارچه و فرش و...
کال جه‌بران: شیوی ساوارو دواش آش بلغور و دوغ.
کالک: (۱) باوه‌گوره، بابیر؛ (۲) بیناوی له جه‌رسی خاوا؛ (۳) کال، نه‌گه‌بشتو □ (۱) نیا؛ (۲) چارق؛ (۳) کال، نارس.
کالک: پیتاوی له جه‌رسی خاوا □ چارق.
کالکهن: (۱) میوه به‌کالی زناو؛ (۲) دومه‌لی سه‌رجه‌قو هه‌لدرآو □ (۱) میوه کال چیده؛ (۲) دمل نارسیده تیغ زده.
کالکی: که‌له پور له بابیره‌نره □ میراث نیاکان.
کالمه: جوزی شمشیری شه‌زی □ نوعی شمشیر.
کالمه کال: زه‌مینی که بریکی داجیندراوه و بریکی به‌یار ماوه □ زسینی که فسمنی از آن دایر و قسمتی بایر است.
کالنی: زنده زیان، زورهان یون □ پیر و فرسوده شدن.
کالو: (۱) بارک؛ (۲) وشه‌ی دواندنی پیری به‌زیز؛ (۳) سه‌رکومار □ (۱) پدر؛ (۲) کلمه خطاب به پیر محترم؛ (۳) لقب، رهبر با رئیس جمهور.
کالوان: کالانی نیخ □ نیام شمشیر و خنجر.
کالوخ: به‌رگی تورعان □ پوشش قرآن.
کالوخک: کالوخ □ پوشش قرآن.
کالوکرج: له‌گه‌بشتن زور دور؛ (تواو کال و کرجه) □ بسیار کال و نرسیده.

کالوم: تمه‌ل، نه‌پ، ته‌وه‌هل □ تنبل.
کالومه: شمشیری خراب و بی‌قیمت، که‌جه‌شیر □ شمشیر نامرغوب.
کالومه کال: کالمه کال □ نگا؛ کالمه کال.
کاله: (۱) نه‌سی زه‌ش؛ (۲) نه‌من نه‌پرو نه‌جوان؛ (۳) کلاش؛ (۴) پیتاوی له جه‌رسی خاوا □ (۱) اسب ساه؛ (۲) مانسال؛ (۳) گیوه؛ (۴) چارق.
کاله: (۱) کالک، پیناری له جه‌رسی خاوا؛ (۲) کارهی مهر و به‌رخ □ (۱) چارق؛ (۲) صدای بلند میش و بره، بیخ.
کاله‌برویش: (۱) ساوار له‌گه‌نمی نه‌کولاو؛ (۲) برینی له‌ته‌ره‌ی ورد □ (۱) بلغور گندم ناپخته؛ (۲) کتابه از تگرگ ریز.
کاله‌بین: بیوانه‌به‌که بو به‌فری باربو؛ (کاله‌بینیک به‌فر باربو) □ معیاسی برای مقدار برف بر زمین سخته.
کاله‌بی: بارینی به‌فر نه‌وه‌نده‌ی پیلواداده‌پوشنی؛ (کاله‌بی به‌ک باربو) □ بارش برف به‌قطر بک چارق.
کاله‌پنج: به‌زور پالی نار کاله □ پارچه‌ای که زیر چارق بر پای می‌پنجند.
کالته: تالان، کالات، پور، جه‌بار □ غارت، ناراج.
کاله‌درانه: حقه‌ی به‌زیز آرویشتن بو کاری که‌سن □ باجمزد، حق القدم.
کاله‌ده‌ند: که‌رسته‌ی خاوی ده‌کارنه‌کراو □ ماده اولیه.
کاله‌ر: کالا، مالی بازرگانی □ کالا.
کاله‌شیف: شیوه‌ردی بیش باران بارین □ شخم باران نزده.
کاله‌ک: هارعا شیرت، هاتیره □ هم‌نیره، از یک طایفه.
کاله‌ک: (۱) قدر یون گندوره؛ (۲) خرجه، قهره خرجه؛ (۳) کاله‌ی جه‌رم؛ (۴) کلاش □ (۱) خیر بزه؛ (۲) خیر بزه نارس؛ (۳) چارق؛ (۴) گیوه.
کاله کال: کارهی زوری مهر و به‌رخ □ صدای درهم میش و بره.
کاله‌کوت: میوزی کوتراو بو شه‌ره‌ت □ کنشش کوبیده برای شرب.
کاله‌که: خالیگه، برک، که‌له‌که □ تهبگاه.
کاله‌که‌مارانه: (۱) گیاه که به‌ریکی خره‌کی له‌بیجمی شه‌مامه‌ی زور بیچوک ده‌گری بو‌نیکی زور ناخوشی هه‌به‌ر زور ناله بو‌ده‌رمان ده‌شنی؛ (۲) زیزه‌له □ (۱) هندوانه ابوجهل؛ (۲) ناچریزی.
کاله‌گ: (۱) درینوکه‌ی مار؛ (۲) جزوی دوشک و موزو □ (۱) زبانک مار؛ (۲) نیش.
کاله‌مستانه: بشکبان □ نوعی بازی در شب نشینی.
کاله‌مستی: کاله‌مستانه □ نگا؛ کاله‌مستانه.
کاله‌مستینه: کاله‌مستانه □ نگا؛ کاله‌مستانه.
کاله‌مشتی: کاله‌مستانه □ نگا؛ کاله‌مستانه.
کاله‌میز: پیاوی زور ببر □ پیرمرد کهنسال.
کاله‌و‌پون: کالیونه‌وه □ رنگ باختن پارچه.
کاله‌ویشتاو: پالاو زه‌نگانی سه‌فهر؛ (کاله‌ویشتاوی هه‌لینجاوه) □ باروبنه سفر.
کاله‌نی: کاقلان، کالان □ نگا؛ کالان.
کاله‌هیش: شیوی به‌که‌م □ شخم اول.

کاله‌ی: (۱) زورهای: (۲) کالی، نه‌گه بشنوی: (۳) بی‌دانا: (۱) بیری و کهنسالی: (۲) خامی: (۳) بی‌دندان.

کالی: نه‌من زوری: (۱) بیری و کهنسالی.

کالی: (۱) نه‌گه بشنوی: (۲) خامی: (۳) شخم زد: (۴) غرید. به‌قه و قوای کرد: (۱) ناری سوه: (۲) خامی: (۳) شخم زد: (۴) غرید.

کالی: (۱) جاو کال: (۲) ناوی ژاناه: (۳) سبی نیست: (۴) چشم «کال»: (۲) نام زنانه: (۳) سفید پوست.

کالیا: (۱) جونی لی کرا، کیندرا: (۲) به‌نیره بی باسی کرد: (۳) به‌توزه بی قوای کرد: (۴) شخم زده شد: (۲) حودانه گفت: (۳) نهیب زد.

کالیان: تزوی زل و نرش که بو نوم هل‌گبراه: (۱) خیار چمبر پیر که برای نخ گیری نگهداری می‌شود.

کالیان: (۱) ده‌نگه لنبان به‌تسوزه بی: (۲) نیره بی بردن: (۳) جوت لوزوی دان: (۴) غریدن: (۲) رله، بردن: (۳) شخم زدن.

کالیت: (۱) ره‌به‌ت، بوسه، سبیه: (۲) قوخنه: (۳) کمین شکارچی: (۴) کلبه محقر.

کالیت زاوا: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوی کرد: نام ووسنایی در کوردستان که توسط بعشیان ویران شد.

کالیتگا: کالیت، ره‌به‌ت: کمین شکارچی.

کالیتی: پیری، پیر به‌نی: بیری.

کالیسکه: عاره‌بان‌هی سواری سردا بوشراد که دو له‌سب ده‌بکشین: درشکه، کالسکه.

کالیماست: خمرمان لوغه: نگا: خمرمان لوغه.

کالیمنسنی: کاله‌منسنی، که‌له‌منسنی، بشکیلان: بیشک انداختن.

کالینی: زور به‌عومری، زورهای: کهنسالی.

کالین: گریانی به‌ده‌نگی به‌رن زوزوز گریان: گریه و مویه کردن، زارزار گریستن.

کالین: (۱) شیو بر بنی زمین: (۲) نیره بی بردن: (۳) شخم زدن: (۴) رشک بردن.

کام: (۱) ناوات، ناره‌زور: (۲) نه‌خوشی بلوفاوی ده‌می به‌کسم که جه‌مه‌نالیکی به‌سدر دجی: (۳) وشه‌ی برسار بزوزون برنه‌وی شتی له ناو شناندا، کیزان، کینه: (۴) نال بوئوه‌ی ددان: (۱) امل، آرزو: (۲) نوعی بیماری دهان سنور: (۳) کدام: (۴) کندشدن دندان.

کام‌نازنین: چاره‌کسردنی کامی به‌کسم به‌شوزن نازن کردنی زاری: معالجه «کام» ستور با جوالدوز.

کاما: داری خواره‌وه‌وی جه‌غزی وه‌ک که‌له‌بیزنگ‌وده‌ف...: چوب دایره‌ای دف و غربال...

کاماخ: (۱) سمتی به‌کسم: (۲) کاماش: (۳) توتنی به‌شینی زانوا: (۴) کفل سنور: (۲) نگا: کاماش: (۳) نوتون سبز چیده شده.

کامار: کاما: نگا: کاما.

کاماش: (۱) ساقه‌نه‌ی وردی ماش: (۲) برشی له‌توتنی که به‌له‌زه‌ردیون وشکه‌وه‌کراین: (۱) کاماش: (۲) کنایه از نونون نارس خشک‌شده.

کاماف: باشاوی که دواي سهرجاوه‌گرتن به‌جودا دی: پسابی که پس

از گرفتن سرچشمه در جوی می‌ماند.

کامانه: کام له‌نه‌شده‌کان؟ کینه‌نه: کدام‌ها؟

کامباخ: (۱) غهددار، په‌یمان شکین: (۲) ده‌سبر و دروزن: (۳) کاول: (۱) غدار، عهدشکن: (۲) ناروزن: (۳) ویران.

کامباخ کرن: له‌به‌بن بردن، ویزان کردن: ناپود کردن.

کامباخی: (۱) غهدداری، په‌یمان شکینی: (۲) به‌ده‌بخنی، نه‌گه‌ت: (۱) به‌یمان شکستن: (۲) بدبخنی.

کام‌جی: (۱) کام‌شوتن؟، کوننه؟: (۲) کینه، کامیان: (۱) کجا: (۲) کدامین؟

کام‌جین: کامیان؟، کینه‌آ؟: کدامین؟

کام‌دهن: کامه؟، کینه؟: کدام؟

کام‌دهری: کام‌ده‌ره؟: کدام؟

کامر: قامیش، چتک، جت، زه،: نی.

کامران: (۱) به‌ناوات‌گه‌بشتو: (۲) ناوه بو‌پیاوان: (۱) کامران، کامروا: (۲) نام مردانه.

کامره‌وا: کامران: کامران، کامروا.

کام‌ز: کینه‌له؟، کیزان له؟: کدام از؟

کام‌سوتی: به‌ناوات نه‌گه‌بشنن، ناهومبیدبون: نومبید شدن.

کامک: (۱) کئی؟: (۲) کام‌شت: (۳) چه کسی؟: (۲) چه چیزی؟

کام‌گردن: (۱) نوشی نه‌خوشی کام‌هاننی به‌کسم: (۲) نوویسه‌زین، نه‌وس تکان، نه‌سنوربون له‌بهر دبتن و نه‌خوردنی شت: (۱) به

بیماری «کام» دچار شدن سنور: (۲) بیماری بوگرفتن که از دیدن و شنیدن بوی خوراک عارض می‌شود.

کام‌کس: کینه‌مرو؟، کئی؟: چه کسی؟

کام‌کسوه: کام‌کس؟: چه کسی؟

کامل: (۱) پیگه‌یشوی ده‌خل: (۲) بنیاده‌می پیگه‌بشتوی تبگه‌بشنو: (۳) بنیاده‌می نیونجی نه‌من له‌ده‌ری چل و په‌نجاساله: (۱) غله رسیده:

(۲) آدم رسا، دانا و کامل: (۳) آدم میانسال.

کامن: کینه‌ن؟: کدامند؟

کامو: کئی؟، کینه؟: چه کسی؟

کاموخ: نری گوش، که‌سئی که‌ه‌نگور ده‌گوشی: کسی که آب انگور می‌گیرد.

کاموخ: کاموخ: نگا: کاموخ.

کاموره‌وا: کامره‌وا: کامروا.

کاموس: مونه‌که، شه‌وه: کابوس.

کاموک: دوشاوساز، دمس‌چیکر: شیره انگورساز، شیره‌چی.

کاموسه‌ک: گوندیکه له‌کوردستان به‌عسی ویرانی کرد: ازروستاها ویران شده کوردستان توسط بعشیان.

کامویی: نه‌خوشی ده‌می به‌کسم: بیماری دهان سنور.

کامه: وشه‌ی برسبار، کام؟، کینه؟: کدام؟، کدامین؟

کامه‌تا: کام له‌مانه؟، وشه‌ی برسبار: کدام؟

کامه‌تان: کیزان ژوه؟، کئی له‌نیوه؟: کدام از شما؟

کامه تانی: کام؟، کیژان؟، کیهه؟ [کدام؟]

کامه ته: کامه تانی؟ [کدام؟]

کامه ران: کامران [کامروا].

کامه ران: کامران [کامروا].

کامه سه: کامه؟، کیهه؟ [کدام است؟].

کامه م: ناوی دئی به که له موکوربان [نام دهی است].

کامه ن: کیهه؟، کامن؟ [کدامند؟]

کامه به: کامه سه؟، کیهه؟ [کدام است؟]

کامی: کیهه له وان؟ [کدام بکی؟]

کامیاران: ناوی شاریکه له کوردستان [نام شهری است].

کامیان: کام له وان؟ [کدام بکی؟، کدامشان؟].

کامیزا: دوروبنی وینه گرنن [دوربین عکاسی].

کامیزان: کامران [کامران].

کامیل: (۱) بی که ماسی؛ (۲) ناوه بو پیاوان [کامل؛ (۲) نام مردانه].

کان: (۱) کاراک. کاره؛ (۲) داری کولندراو به فه لمی ناسن؛ (۳) پنجه گبا؛

(۴) له کام جیگهن؛ (۵) وشه به که له جگبن دا؛ (۶) کون [کون؛ (۱) معدن؛

(۲) چوب کنده کاری شده؛ (۳) بونه؛ (۴) کجا بندن؛ (۵) اصطلاحی در

فاب باژی؛ (۶) کهنه، قدیمی.

کاناو: جدم بان سرچاوه ناویگ کانزای لی دهرده خن [آبی که مواد

معدنی داشته باشد].

کانتور: دولابی جلکان [کمد].

کانج: ناکارجه وت، ره وشت ناحهز [بدعمل].

کانجا: (۱) کام شوین؟، کوینده ری؟ (۲) له کوئی؟ [کجا؟؛ (۲) از کجا؟]

کانجی: کام؟، کیژان؟، کیهه؟ [کدام؟]

کانجین: کامه بان؟ کیهه بان؟ [کدامشان؟]

کاندو: ده فری گه وری له فورچیکراویو دانه و نله نارده، کندو [کندوی

آرد و غله، انبار گلی آذوقه].

کانزا: هرچی له کاراک به بدا ده بی [معدنی].

کانکن: که سنی که له دانه وری کاراک خبر بکه [معدنچی].

کانگا: کان. کاراک. کاره [معدن].

کانگوک: خه لول [شمالنگ گوساله].

کانگه: کانگا، کان، کاراک، کاره، جان [معدن].

کانسوک: (۱) کانگای بچوک؛ (۲) سافه نهی وشکی نوک [کدام (۱) معدن

کوچک؛ (۲) ساقه خشک نخود].

کانون: (۱) ناوی دو مانگی زومی؛ (۲) بالداریکه له دماوان ده زی [کدام (۱)

نام دو ماه از ماههای رومی؛ (۲) پرنده ای است آبی].

کانوئی: به زنده بکی بوری ماسی خوره [مرغی ماه بخوار است].

کانه: (۱) سنعاتی دارکولین؛ (۲) نام رازی دارکولین [کدام (۱) کنده کاری

چوب؛ (۲) شفره کنده کاری].

کانه زوانه: کولندراوی جیگه ی شوشه پنجه ره [کنده جای شبسه

بنجره].

کانه شکاو: نام رازی دارکولینه [ابزاری در کنده کاری].

کانه نیا: شه نل چه فاندن [نشانزدن].

کانی: (۱) چه شمه، سرچاوه، خانی، چاوهی ناو؛ (۲) کانی؛ (۳) وشه ی

سهره تای ناوی گه لیک له گونده کانی کوردستان؛ (کانی باغ، کانی

بداغ، کانی بهن، کانی خوارو، کانی زه ش، کانی زهره، کانی سانان.

کانی سیران، کانی مشکان. کانی مهلا، کانی ناز؛ (۴) نوکه، نیسنا؛

(۵) توانی، لده سنی هات؛ (۶) گوندبکی کوردستانه به عسی کاوولی

کرد [کدام (۱) سرچشمه؛ (۲) نگا؛ کانی؛ (۳) کلمه آغاز نام بسیاری از

روستاها ی کوردستان؛ (۴) اکنون؛ (۵) توانست؛ (۶) نام روسنایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی: (۱) کیهه به؟، کیژانه؟؛ (۲) له کوئی به؟ [کدام است؟؛ (۲) کجا

است؟]

کانی ناسگان: گوندبکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد [نام روسنایی

در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد].

کانیا نومه رکا: گوندبکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد [نام روسنایی

در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد].

کانیا باسکا: گوندبکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد [نام روستایی

در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد].

کانیا به ستی: گوندبکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد [نام روسنایی

در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد].

کانیا بینگ: گوندبکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد [نام روسنایی

در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد].

کانیا تا: گوندبکی له کوردستان به عسی ویرانی کرد [از روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بعثیان].

کانیا تو یا: گوندبکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد [نام روسنایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد].

کانیا سیر: گوندبکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد [نام روسنایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد].

کانیا سیقی: گوندبکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد [نام روسنایی

در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد].

کانیا گولی: گوندبکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد [نام روسنایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد].

کانیا مالا: گوندبکی له کوردستان به عسی ویرانی کرد [از روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بعثیان].

کانیا نیروه کئی: گوندبکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد [نام

روسنایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد].

کانیا و: (۱) ناوی که له کانی دیتنه ده؛ (۲) زه و بئی که به ناوی کانی ناو

ده در؛ (۳) گیاه که له کانی بخوانه وه؛ (لوه کی کانیا و) [کدام (۱)

آب چشمه؛ (۲) زمینی که با آب چشمه آبیاری شود؛ (۳) گیاهی که با

آب چشمه سیراب شود].

کانی بلاف: گوندبکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد [نام روسنایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد].

کانی بناف: گوندبکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد [نام روسنایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی شیخ: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاویان کرد [] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
کانی شیخان: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی شینه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی عاره بسان: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
کانی فرزانسه: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاویلان کرد [] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
کانیکایاسکا: گوندیک له کوردستان که به عسی به بومهای شیمیایی خه لکیان کوشنوه و پاشان کاویلان کرده [] روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان یا بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.
کانیکاهاجهر: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاویلان کرد [] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
کانی کرمانج: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی کورت: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
کانی کور: کویره کانی، کانهک که پاش به هار و شک دهیی [] چنمه‌ای که پس از بهار یخشکد.
کانی کورک: کویره کانی، کانی کور [] نگا: کانی کور.
کانی کوزه له: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی کویره: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
کانی که رویشکسان: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی که نسد: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاویلان کرد [] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
کانی که و: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی که وشه میران: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی که وه: جوار گوند له کوردستان به وناوه به عسی ویرانی کرد [] نام چهار روستا در کردستان که بعثیان ویران کردند.
کانی گردول: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی گرمه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی گول: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
کانی گوومه: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاویلان کرد [] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
کانی گوویژ: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی گه وههر: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی گیزکنی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانیلان: دولی پرله کانی [] دره پر از چشمه.
کانیلکه: سهرچاوه‌ی پچوک [] چشمه کوچک.
کانیله: کانیلکه [] چشمه کوچک.
کانی مازو: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
کانی مازی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی ماسی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی مانگا: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی سرواری: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاویلان کرد [] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
کانی موچکنی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی مهران: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی مه زنی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی میران: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانین: تواتین، له تواندا بون [] توانستن.
کانی ورمنی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی وشتز: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کانی وه تمان: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
کانی وه بسسه: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاویلان کرد [] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
کانی و بسکه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کاول: (۱) کافل، ویران؛ (۳) چار دبواری سهرنه گبراو [۱] ویرانه؛ (۲) چهار دیواری سر نیوشیده.
 کاولاش: کافلاش [۱] نگا؛ کافلاش.
 کاولان: (۱) کافلان، بهرگی خه نجه و شه مشیر؛ (۲) چهنس نوذه ی سهرنه گبراو [۱] نیام؛ (۲) خانه های سر نیوشیده.
 کاولان: ناوی دو گونده له موکوربان [۱] نام دوروسنا در کردستان.
 کاولبون: خابوربون [۱] ویران شدن.
 کاول کردن: خابور کردن [۱] ویران کردن.
 کاوله باس: گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
 کاولی: خیلابنکی کوچهری گزیده ن [۱] کولی.
 کاولی: کاولی [۱] کولی.
 کاوه: (۱) سوتانه وهی پبست؛ (۲) ناوی کوردبکی شوژشگری که ونازا؛ (۳) ناوه بو پهاوان [۱] سوزش پوست؛ (۲) کاوه آهنگر؛ (۳) نام مردانه.
 کاوه خور: (۱) پسو له سه رخوبی، حده سه له؛ (۲) له سه رخو، پشودرئ [۱] شکیبایی؛ (۲) شکیبا.
 کاوه کاو: (۱) برزانه وهی پبست، سوزبانه وه: (پبسنم هر کاوه کاویه تی)؛ (۲) گربان و کالین [۱] سوزش زیاد پوست؛ (۲) گربه و زاری.
 کاویان: (۱) سوزبانه وهی پبست؛ (۲) گربان به ده نگی نزم؛ (۳) نازناوی نالای کاوه: (به رجهم و فنی که چی نو نهی حوان/ ناحی که مانه عه له می کاویان) «حاجی قادر» [۱] سوزش پوست؛ (۲) مویه، گربه با صدای آهسته؛ (۳) درفش کاویانی.
 کاویانه وه: سوزبانه وه [۱] احساس سوزش در پوست.
 کاویج: قاریج، قاریش [۱] نشخوار.
 کاویز: درکی که حوشتر حمزی لی ده کا، حوشتر خوره [۱] شنر خار.
 کاویز: کاویج، قاریج [۱] نشخوار.
 کاویژ کردن: (۱) جاوینه وهی به نخور؛ (۲) برینی له زور پانه کردنه وهی قسه [۱] نشخوار کردن؛ (۲) کانیه از تکرار بیش از حد سخن.
 کاویژ کهر: (۱) حه بوانی که کاویژ ده کا، ده ولت و مالی دو سم؛ (۲) که سنی زور هسه ی بی نام ده کا [۱] نشخوارکننده؛ (۲) ژاژخا.
 کاوبن: باره ی ماریه ی [۱] کابین، مهریه.
 کاوه: سه وزیه که گه لاپان، به کالی و کولای ده بخون [۱] کاوه.
 کاهور: قام، قسمه، نخبکی دم پانه له نیوان خه نجه و شیر دابه [۱] قمه.
 کاهه رزانی: جوژی هه نجبر [۱] نوعی انجبر.
 کاهی: جوژی نانی زور تنگ به ناردورون و سهرنوبی شیر دروس ده کری [۱] نوعی نان که با آرد و روغن و سرشیر سازند.
 کاهیل: تمهل، نه وه زل [۱] سست، نبل.
 کای: (۱) کام؟، کیه؟؛ (۲) هله زکی؛ (۳) گالنه، حه نه ک؛ (۴) وازی منلان، کابه [۱] کدام؟؛ (۲) رقص؛ (۳) مزاح؛ (۴) بازی کودکانه.
 کای کون: برینی له باسی زا بردوی له دس چوگ: (کای کون به باد کا) [۱] کتابه از موضوع گذشته و اردست رفته.
 کای که ردوخ: (۱) داوه تگبر، که سنی زور باش ده ره قسنی؛ (۲)

کانیه قوره: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 کانی هومهر: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 کانی هه مزه: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 کانی هه نار: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 کانی هه ناو: گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
 کانی هه نجبر: دو کوندی کوردستان به نام ناوه به عسی کاولی کرده [۱] ادو روسنا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
 کانی هه نجبر گولان: گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
 کانی هه نجیره: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 کانی هه نگوین: له و گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱] روسنایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
 کاو: (۱) شکیژ؛ (۲) شاخی بهرد، جیای بهردین؛ (۳) ناوات، کام؛ (۴) جیا؛ (۵) سوتانه وهی پبست؛ (۶) نه خوشی کام؛ (۷) نرخدار، هیزا؛ (۸) به فیز، له خویابی؛ (۹) جگ، قاب [۱] شکاف صخره؛ (۲) کوه سنگی؛ (۳) کام، مراد، آرزو؛ (۴) کوه؛ (۵) سوزش پوست؛ (۶) بیماری دهان ستور؛ (۷) ارزش مند؛ (۸) خودپسند؛ (۹) قاب شنالنگ.
 کاواتر: کابولک [۱] کیوتر
 کای کاوان: (۱) شاخان، جیایانی بهردین؛ (۲) جیایان؛ (۳) بستو، شانه شاخ [۱] (۱) کوههای سنگی؛ (۲) کوهساران؛ (۳) ستیغ کو،
 کاوانه وه: سوتانه وهی پبست [۱] سوزش پوست.
 کاوانی: هوزیکه له کوردستان [۱] عشیره ای است در کردستان.
 کاوانیان: گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
 کاودان: (۱) خویانی گبره کراوی به با نه کراو؛ (۲) برینی له بیت و به ره که ت [۱] خرمن یاد نداده؛ (۲) کتابه از برکت.
 کاودز: چکی جگ، قاپی که دیوی قولی و روبه بان بی [۱] حالت بر پست افتاده شنالنگ.
 کاور: کافر [۱] تغلی، بره از شیر بریده.
 کاوران: کاروان [۱] فافله.
 کاوس: شهوه، مونه که [۱] کایوس.
 کاوش: بپنجه وانه ی سرشنی، نه گونجاو ده گهل دام وده ستوردا [۱] غیر طبیعی.
 کاوشک: زگ بر بهر له کانی خوی، بیژولک [۱] حامله قبل از اوان.
 کاوشکی: زگ بر بوئی بهر له کانی خوی [۱] حاملگی زودرس.
 کاوک: جومگه ی ده سن و پا [۱] مچ دست و پا.

حده کچی، قسه سه بر: (۳) عوین باز [ک] (۱) رقاص: (۲) بذله گو: (۳) مُتَقَلَب، مَنَار.

کابل: کافل، خابور [ک] ویران.

کابلان: کالان، کافلان [ک] نیام.

کابلوش: شیوی که شکلی تراو که نانی تی ده کوشن [ک] کالجوش.

کاین: کامه؟ کیه بان؟ [ک] کد امین؟

کاینات: هدرچی خوا دروستی کرده [ک] کائنات.

کایه: (۱) بازی: (۲) حله لی بازی کردن: (۳) تهنه لمیران [ک] (۱) بازی: (۲) یک دور بازی، گیم: (۳) نوعی کرم.

کایه کلی: بو که له ی زاروگان، له یستوک [ک] اسباب بازی.

کایه گا: نه خنایی جبگه ی بازی کردن [ک] میدان بازی.

کابهل: کاهبل [ک] نیبل.

کایدن: کادین [ک] کاهدان

کایی: (۱) قاقه زوی بو که له کا درس کراوه: (۲) کاویر [ک] (۱) کاغذ

کاهی: (۲) نشخوار.

کابین: قاویش کردن، کاویر کردن [ک] نشخوار کردن.

کبار: (۱) به حورمهت، به ریز: (۲) به فیز، بادی هوا [ک] (۱) مُحترم: (۲) خود پسند.

کبریت: شخانه، شه مچه، شقارته [ک] کبریت.

کپ: (۱) نوند پنکه و هوان که درزی نیدا نمین: (۲) گوی که نه بیسی:

(گویم کپ و کهزه): (۳) نو قمره گرنو، داسه کناو: (نمرزو زاروله که ت

که): (۴) بی ده نگ: (کپ به نه گینا کیت نه کم): (۵) له ره به تا مانه

کردن [ک] (۱) کپ: (۲) کری گوش: (۳) آرام: (۴) خاموش: (۵) در کمین

کز کردن.

کپ بو: (۱) داخراو به سدر به کا: (۲) ماته هه لگرتو: (۳) داخرا: (۴) نارام بو

[ک] (۱) کپ شده: (۲) کز کرده در کمین: (۳) کپ شد: (۴) آرام شد.

کپ بو: (۱) که زبونی گوی: (۲) بیده نگ بو: (۳) داسه کنان [ک] (۱)

کرشدن گوش: (۲) بی صدا شدن: (۳) آرام گرفتن.

کپه نه: (۱) بیده نگ: (۲) نارام: (۳) فرمان به بیده نگ و نارامی [ک] (۱)

بی صدا: (۲) آرام: (۳) فرمان به خاموش شدن و آرامش.

کپی: جاوگی کپ [ک] مصدر «کپ».

کت: (۱) فیت، زوب: (۲) نه نیا: (۳) لهت: (۴) پشيله [ک] (۱) برجسته: (۲)

تنها: (۳) باره: (۴) گر به.

کتارو: شیوه، شین [ک] شیون.

کتاف: کتیب، کنبو، بهرتوک، بهراو [ک] کتاب.

کتان: لبدان، کوتان [ک] کو بیدن.

کتاو: (۱) کوزراو: (۲) بهراو [ک] (۱) کوبیده: (۲) کتاب.

کت بکت: یه که به یه که [ک] تک تک.

کت به چه: به جکه پشيله [ک] به چه گر به.

کت به ها: نرخی ناک، نه به نیکرایی [ک] بهای واحد.

کتته: (۱) خنه، وشه ی ده رکردنی پسی: (۲) وشه یه که وهختی زارو نه فنی

دهس له پشنتی نه دن و نه بلین: (کتته کتته به شی خوته): (۳)

هدو ابه نی پس بس، لهت و په نی ده زو [ک] (۱) اصطلاحی برای راندن

گر به: (۲) کلمه ای است که در جواب سرفه بچه گویند: (۳) تگه های

نخ.

کتز: بنی گیای لبلک که فه له می قامبشی لی چی دکمن [ک] ریشه نی قلم.

کتزم: به گشتی، به تیکرایی [ک] روی هم، همه با هم.

کتزمی: کترم، همه ویکرا [ک] همه با هم.

کتزه: که نیره، شبلیه ی گوینده زده [ک] کتیرا.

کتزری: ده فری سه ربوش و کلک و لوله دار بو ناویندا کولاندن [ک] کتزی،

کتک: پسیک، پشيله، خنک [ک] گر به.

کتکاگوزا: کونده به بو [ک] بوف کور.

کتکال: خو به ناز که، به نازونوز [ک] ملوس.

کتکه: ده نگ دانی پشيله، کتنه [ک] کلمه ای برای راندن گر به.

کتکه کیفیله: پشيله کنوی، [ک] گر به وحشی.

کتکه نه فتینه: مابه فتنه، نازاوچی [ک] مفن.

کتکی: گه نیو، بو یا [ک] گندیده، فاسد.

کتمز: مرو به که خو ی له مبری ناووس نه کرده، بی پیناس [ک] انسان

بی شناسنامه.

کتوز: چلون؟، چون؟ [ک] چطور؟.

کتوپر: له بر، له نکاو [ک] بکهو، ناگهان.

کتوت: (۱) کولوی نان که له نه دور ده که وی: (۲) نانی کون و برشای

[ک] (۱) فرزتی: (۲) نان کیک زده.

کتوکویز: (۱) که مبین، جاو پروس: (۲) کویزانه [ک] (۱) جنم کم سو: (۲)

کورمانند، کورانه.

کتومت: حه بنه، همر وه [ک] عیناً.

کتووت: ورته که نان بو ننگوشین [ک] د بزه نان تر بد.

کتوه چه: کت به چه [ک] به چه گر به.

کتوی: چو نیه نی، چلوانی نی [ک] کیفیت.

کتته: (۱) کتنه: (۲) پشيله [ک] (۱) نگا: کتنه: (۲) گر به.

کتته کوز: کتوکویز [ک] نگا: کتوکویز.

کتنی: بازگ له زن کردن به خوشه و سنی، کجی [ک] مهر بانانه خطاب

کردن به زن.

کتنیب: کناو، قناو [ک] کتاب.

کتنبوک: به راوی بو جک، بهرتو کنی گجکه [ک] کتابچه.

کتنیو: کتیب، قناو [ک] کتاب.

کجیر: تیلای نه ستور، کوته ک [ک] جماعت.

کج: (۱) دوت، دوت، قز، قیز: (۲) ده گه لمیرد نه خه ونو [ک] (۱) دختر: (۲)

باکره.

کچانه: شباوی کچان [ک] دخترانه.

کچانی: لایو که ناکاری ژنانه بی [ک] پسری که رفتار ش دخترانه باشد.

کچچی: خوشکی باوک، پلک [ک] عمه.

کچک: (۱) بو بچک، جکوله: (۲) قیزی جکوله [ک] (۱) کوچک: (۲) دخترک.

کچ کچ: ده نگدانی ره شه ولاخ، ره حا، نوجه [ک] لفظ صدازدن گاو و

گوساله.

کچکه: چکوله [کچک] کوچک.

کچوله: کچک، قیزی چکوله [کچک] دخترک.

کچه زان: له کچی مرؤ زاو [کچک] دخترزاده.

کچ هلی: زرکچ، کچی هوی [کچک] نادرخی.

کچی: مهت، خوشکی باوک [کچک] عمه.

کچینه: ره شکینهی چاو [کچک] مردمک چنم.

کچینی: (۱) روزگاری بهر له شوگردن: (۲) نبشانهی کون نه کراوی کچ

[کچک] (۱) دوران دوشیزگی: (۲) برده بکارت.

کچ: فنخ [کچک] نگا: فنخ.

کختان: جی نه بکه، جی نه له [کچک] دامگاه.

کخضه: قنخ، کخ [کچک] نگا: قنخ.

کخس: خبسکه [کچک] پیازکاشنی.

کخه: قنخ، کخ [کچک] نگا: قنخ.

کخی: قوینخا، کار به ده سنی ناغا له گوند [کچک] کدخدا.

کخیتی: قوینخابهی [کچک] کدخدایی.

کدارک: (۱) کارک، قارج: (۲) چمه، دونبه لآن: (۳) قاو، پوشوی دار [کچک] (۱)

قارج: (۲) دنبان: (۳) نگا: قاو.

کداسه: لودهی کاو نالف که لده شت گله بان ده کری [کچک] کا: کاهگل.

کدو: قه باخ، کوله که، کوند، کوندک [کچک] کدو.

کدی: (۱) رام، حمابهت: (۲) ونه ی بانگ کردن له کار به [کچک] (۱) رام شده:

(۲) لفظ خواندن گوساله.

کدی: (۱) چوه خت، کام ده م: (۲) له کام جی: [کچک] (۱) کی: (۲) کچا؟

کدیب: کتاو [کچک] کتاب.

کر: (۱) ده سکار: (۲) نه تراو: (۳) راه لئی نهون: (۴) کورت، کوتا: (۵) ترکه:

(۶) نه ندای شرا نهی، کتر [کچک] صنع، ساخت: (۲) بافت، بافته: (۳)

نار بافت: (۴) کونا: (۵) صدای مهیب: (۶) کبر.

کر: (۱) نارام: (دنبابه کی کره): (۲) بیده نگ: (۳) مریشکی له سمر هیلکه

خهفتگ: (۴) خهتی که ده کیشری: (۵) پاشگر بهواتا: زنین، رندراو:

(بن کری چبشت): (۶) پاشگری بهوانا، کسنی که شت له سینی.

(جه له ب کر): (۷) پندر، پتر، نوند بوئوهی شل: (۸) کر، ده سکر: (۹)

چندراو، ته نیباگ: (۱۰) فربت: (۱۱) هورازی رزو کوز: (۱۲)

تیشه شاخ، تیشه بهردی کیف [کچک] (۱) آرام: (۲) خاموش: (۳) کرج: (۴)

خط: (۵) پسوند به معنی زوده: (۶) پسوند به معنی خر بدار: (۷) سفت،

نیم خشک: (۸) ساخته شده: (۹) نپده، بافته شده: (۱۰) ریسمان: (۱۱)

کوه سخت و مرنفع: (۱۲) تکه سنگ، تکه شاخ.

کرا: (۱) کار بیک هات، نه انجام درا: (۲) نیجاره: (۳) حمقی کار [کچک] (۱) عمل

شد: (۲) کرایه: (۳) مزد.

کرا: (۱) سه ترا: (۲) رندرا [کچک] (۱) خریده شد: (۲) زدوده شد.

کراها: کاله دزانه [کچک] پامزد، حق القدم.

کراژ: کراژ، قاتر [کچک] زمین بدون آب و علف.

کراز: پارچه جلکتی که له سمر گوشته ده بهر ده کری [کچک] براهن.

کراژ: (۱) شهم، شهمی، میو: (۲) نویره مار [کچک] (۱) موم: (۲) پوست مار.

کراس: (۱) کراژ: (۲) کینسانه به که به گرانایی بیست و بینج فیشه کی

بینج تبر به به سنهوه [کچک] (۱) براهن: (۲) وزنی است.

کراس بهز: پیستی زور ته تک و ناسک که له بن پیستهوه له شی داپوشبوه [کچک]

صفاق، مراق.

کراسه: جوش هاننی چهورایی پیوی سایون [کچک] جوش آمدن چربی به

در صابون سازی.

کراش: کراژ [کچک] موم.

کراقالی: بوخته ی پیزه، کورنه ی ونار [کچک] مخنصر کلام.

کراک: (۱) سورینجکه، فرقراگه: (۲) فولی گوی [کچک] (۱) سرخسای: (۲)

سوراخ گوش.

کراژ: (۱) قافر: (۲) ده غلی نه تک [کچک] (۱) زمین لخت از گیاه: (۲) کشتزار

غله کم پشت.

کراژ: (۱) سه نن: (۲) زنین [کچک] (۱) خرید: (۲) زدودن.

کراژنت: کورزاده، گیابه کی نام پیزه له تهره بیاز ده کا [کچک] گیاهی است.

کراژنتش: (۱) راکشان به زهوی دا: (۲) کینسان به ترازو: (۳) ده رکیشان:

(۴) خوه لکراندن له بهر خورانی لهش [کچک] (۱) کشیدن بر روی زمین:

(۲) نه وزن کردن: (۳) بیرون کشیدن: (۴) خود را به شدت خاراندن.

کراژنتی: (۱) نالوا، زهرداوی تال: (۲) زهر [کچک] (۱) صفا: (۲) زهر.

کراژند: نه رک کیشان: (ههرجی کردم و کراژند نه هات) [کچک] زحمت

کشیدن.

کراژند: رنین [کچک] حک کردن، زدودن.

کراژندهوه: (۱) به ددان زوت کردنهوه: (نپسکی کراژندهوه): (۲) کراژند:

(نی دیزه به که وچک بکرینهوه) [کچک] (۱) با دندان لخت کردن اسنخوان

از گوشت و مانند آن: (۲) حک کردن.

کراژنشین: نیجاره نشین. که سنی که له خانوی به نیجاره داده نینتی [کچک]

اجاره نشین.

کراژن: کراژند [کچک] حک کردن.

کراژندهوه: کراژندهوه [کچک] نگا: کراژندهوه.

کراژنهوه: (۱) زانی فورگ له سهرما بوئوهوه (۲) به ددان زوت بوئوهوه [کچک] (۱)

سوزش گلو از سرما خوردگی: (۲) لخت شدن چیزی با دندان.

کراو: پیک هانگ، نه انجام درا [کچک] عمل شده.

کراو: (۱) سه نیباگ: (۲) رندراو [کچک] (۱) خریداری شده: (۲) حک شده.

کراوه: (۱) نارواله: (۲) کولکهی شی کراو، به هه لاجی کراو [کچک] (۱) بازنده:

(۲) پشم یا پنبه زده شده.

کراوه: (۱) رندراو: (۲) سه نیباگ [کچک] (۱) حک شده: (۲) خریداری شده

است.

کراوی: گیابه کی زور بوخ خوشه [کچک] گیاهی است خوشبو.

کراویه: کراوی [کچک] نگا: کراوی.

کراویدهول: کویسنانپکی به ناوبانگه له هه ورامان [کچک] بیلاقی مشهور در

کردستان.

کراهه: کرا [کچک] (۱) مزد: (۲) اجاره.

کرتی: گیای سه‌قرناوی گیاه سرچیده.

کرج: (۱) کال، نه‌گه‌بشتو؛ (۲) نه‌کولوا؛ (۳) سبس و چرج؛ (۴) ده‌نگی بژمه (۱) کال؛ (۲) ناپخته؛ (۳) یژولیده؛ (۴) صدای عطسه.

کرچه: (۱) ده‌نگی شکانی شتی ناسک، قرچه؛ (۲) ده‌نگی بشت و قامک؛ (۳) فرشه؛ (۴) بژمه، یونژین (۱) صدای شکستن چیز نازک؛ (۲) صدای بشت و انگشت؛ (۳) ساقه‌های درویده غله؛ (۴) عطسه.

کرچه‌نه: بژمه‌بن، یونژین، پشمین عطسه کردن.

کرچیان: سیس‌یون، زاکان یژولیدن، بژمرده شدن.

کرخه: برخه، له‌منودا ده‌نگ له‌ه‌ناسه هانن خوروف.

کرد: (۱) کوششت؛ (۲) بنگ‌هانگ؛ (کرد و کوش، ده‌سگرد)؛ (۳) کورد؛ (۴) له‌ده‌می نه‌جیم‌زاداندا بوره‌پیگ؛ (۵) زازاو دملی (۱) کوشش؛ (۲) صنع، ساخت؛ (۳) گردزبان؛ (۴) شخص عامی؛ (۵) از اقوام کردزبان.

کردار: (۱) ناکار؛ (کردارث باش نین)؛ (۲) چاندراو، زرعات؛ (کرداری نه‌مسال زور چاکه) (۱) روش؛ (۲) کشت.

کرداس: هرگوردی به‌زاراوه‌ی کرمانجی داخلی کردی که لهجه‌اش کرمانجی باشد.

کرداسی: زاراوه‌ی کرمانجی لهجه کرمانجی.

کرداشکی: کرداسی، شیوه‌ی زاراوه‌ی کرمانجی لهجه کرمانجی.

کردانه: برینی له‌کاری بی‌اوانو نازابانه کنایه از کار مردانه و شجاعانه.

کردرا: سه‌نزا خریده شد.

کردکی: شیوه و زاراوه‌ی زازاو دملی از لهجه‌های زبان کردی.

کردگار: (۱) خودا؛ (۲) سنعات، پیشه؛ (کاری نیه کردگارن ده‌کا/گولنکی نیه هوساران ده‌کا) «مه‌سهل» (۱) خدا؛ (۲) پیشه.

کردم: (۱) به‌فرز، وام‌دانا؛ (۲) رابوردوی کردنی خو (۱) گیرم، فرض کردم؛ (۲) کردم.

کردمان: (۱) دامان‌نا، وامان‌فرز کردا؛ (۲) کاره‌که‌مان کرد (۱) فرض کردیم؛ (۲) کردیم، انجام دادیم.

کردن: (۱) بنگ‌هینانی کارا؛ (۲) شبان، ونچون؛ (تو له‌براکه‌مه‌که‌ی)؛ (۳) کردمان؛ (۴) یونین؛ (ده‌به‌کردن)؛ (۵) هازبن؛ (۶) خسته‌ناو (۱) کردن؛ (۲) شباهت؛ (۳) کردیم؛ (۴) پوشیدن؛ (۵) آسباب کردن؛ (۶) داخل کردن.

کردنه‌وه: (۱) دوسانه‌ی کارا؛ (۲) ناواله‌کردن؛ (۳) زابی کردنی گری؛ (۴) شی کردنه‌وه‌ی کولکه، هه‌لاچی کردنی کولکه و لوکه؛ (۵) جنینی میوه له‌دار (۱) تکرار کارا؛ (۲) بازکردن؛ (۳) گشودن گره؛ (۴) زدن پشم و بنه؛ (۵) چیدن میوه از درخت، «۲» (۱) امر و «۳»

کردو: (۱) بیل‌ناسنیک پانه‌دو نالقه‌ی تیدا پتی نی‌ده‌خری بک دای‌ده‌گری یک‌ده‌بکیشی بو‌دیراوه‌ل‌دان، ورج و لوتی؛ (۲) نه‌خنه‌نخته‌کراوی زه‌وی بو‌چاندن (۱) گراز کشاورزی؛ (۲) کرد کشاورزی.

کردوکوش: نه‌رک‌دان کوشش و جهد.

کردوکیش: نه‌رکه‌سه‌ی کردو ده‌کیشی گرازکش کشاورزی.

کراهه‌ها: کراپا، کاله‌دزانه بایمزد.

کرپون: (۱) نارامی؛ (۲) بیده‌نگی؛ (۳) له‌سهر هیلکه که‌وتنی مریشک (۱) آرام شدن؛ (۲) خاموش بودن؛ (۳) کرج شدن مرغ.

کرپونه‌وه: (۱) نارام‌بوئنه‌وه‌ی کیشه و هه‌را؛ (۲) بندریونه‌وه (۱) فرونشستن جنجال؛ (۲) سفت و نیم خشک شدن مایع.

کرپه: فه‌مان به‌بیده‌نگ‌یون خفه‌شو.

کرپیت: شه‌سجه، شخانه، کمریت، گورگد، شقاله، شقارته، کبریت.

کرپ: (۱) ده‌نگی ددانان که‌سینی ورده‌ورده ده‌شکینن؛ (۲) له‌پرو نه‌کاوا (۱) صدای دندان در خابیدن چیزی؛ (۲) ناگهان.

کرپک: درشته‌ی نارد له‌دایژواندا نخاله‌آرد.

کرپه: (۱) ده‌نگی شکانی شنی ناسک؛ (۲) کرپ (۱) صدای شکستن چیز نازک؛ (۲) نگا: کرپ.

کرپه‌کرپ: کرپی زور «کرپ» بیایی.

کرت: (۱) شوین به‌تیخ له‌دار، له‌له؛ (۲) ده‌نگی قرنان، قرت؛ (۳) نه‌اندازه؛ (کرتی دراوم له‌سهر به‌نی)؛ (۴) سهره‌له‌پساندنی گول و گبا؛ (۵) نقه، که‌منبرین ده‌نگ؛ (۶) بیجوی سه‌گو و گورگ (۱) شیار بر چوب، چوب خط؛ (۲) صدای با‌دندان شکستن یا گسستن؛ (۳) مبلغ؛ (۴) اخته‌کردن گل و گیاه؛ (۵) کمترین ندا؛ (۶) نوله‌سگ و گرگ.

کرتان: (۱) کرت؛ (۲) نیره‌گامیشی خه‌سبو (۱) نگا: کرت؛ (۲) گاو میش اخته شده.

کرتاندن: (۱) به‌دندان برین؛ (۲) تروکاندنی تو؛ (۳) به‌گاز له‌ت کردن، قرناندن (۱) بریدن با دندان؛ (۲) شکستن تخمه با دندان؛ (۳) بریدن با انبر یا قیچی.

کرتان کردن: سهره‌له‌پساندنی گول و گبا چیدن سر گل و گیاه.

کرتان کرن: خه‌ساندنی که‌ل‌گامیش اخته‌کردن گاو میش.

کرتک: (۱) کرک‌رکسه، کروجه‌نه؛ (۲) پازیکی که‌م؛ (۳) دانه‌به‌ک (۱) غضروف؛ (۲) اندکی؛ (۳) یک عدد.

کرت کرن: شوین شوین کردنی دار به‌نیخ شیار کردن چوب با کارد، چوب خط زدن.

کرتم: پارچه‌داری بیکاره نکه‌چوب بی‌مصرف.

کرتمرت: خرت و پرت، شو و شانال خرت و پرت.

کرتناک: نیروکی نان چوبک نانویی.

کرتو: زول، گیابه‌که باقی‌ی ده‌به‌سنن گیاهی که بند بسته گیاه شود.

کرتوپان: جلکی خراب‌دروا لباس بددوخت.

کرتوپل: سفه‌زه‌مینه، به‌تاته، یونینه، بننه سبب‌زمینی.

کرتوفل: کرتوپل سبب‌زمینی.

کرتسه: (۱) کرت؛ (۲) نیسکی نازکی که به‌دندان ده‌کروژری؛ (۳) به‌جکه‌سه‌گو گورگ (۱) نگا: کرت؛ (۲) غضروف؛ (۳) نوله‌سگ و گرگ.

کرتک: یه‌فری تیزی سه‌هول‌به‌ستو برفاب یخ بسته.

کرته‌کرت: ده‌نگی کرنی زور صدای «کرت» بیایی.

کرده: (۱) کردار: (۲) خاروا له کار: (۳) کاری کراو: (کرده په شیمان بی نډک نه کرده په شیمان) «مهسهل» (۱) کردار: (۲) کارامد: (۳) عمل شده.

کردهوه: کردار (۱) کردار.

کرژ: (۱) بهنی توندبادراو: (۲) قرچاو: (۳) جوستو و چالاک: (۴) موی لیک هالاوی سمر، قرژ (۱) رشنه خوب ناییده: (۲) ترنجیده، جروکیده: (۳) جالاک: (۴) موی فر فری شده.

کرژبون: (۱) توند باو خواردنی گشته: (۲) ویکه هاتن: (۳) نوره بون: (۴) لیک هالانی موی سمر (۱) زیادتاب خوردن رشنه: (۲) جروک شدن: (۳) خشمگین شدن: (۴) فر فری شدن مو.

کرژکردن: (۱) زوربیدانی گشته: (۲) تیکه لاوکردنی نوکه سمر (۱) بسیار تاب دادن رشنه: (۲) فر فری کردن مو.

کرژنگ: فرزنگ (۱) خرچنگ.

کرژه: (۱) مروی جوستو و چالاک: (۲) گوندیکه له کوردستان به عسی ویزانی کرد (۱) آدم جالاک و آساده: (۲) از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعنبان.

کرژه له: گیاه که به زورنال به ناوبانگه، که کره (۱) گیاهی است سنبل نلخی.

کرژه لاتن: کرژبون (۱) نگا: کرژبون.

کرژی: (۱) جونبهنی کرژا: (۲) به له کی، به له کی بوئی بنیست (۱) کیفیت «کرژ»: (۲) برص.

کرس: زبل و زال (۱) آت و آشغال.

کرسپ: که ره ز جوری که له سه زجات (۱) کرسپ.

کرش: (۱) عور، ورگ: (۲) پوئ و چیلکه (۱) شکمبه: (۲) خس و گیاه.

کرش: (۱) شبی پوئینخستن و کورن ان نهون دا: (۲) راگویزانی شت، گوزاندهوه (۱) از ابزار یافتگی: (۲) نقل و انتقال اشیاء.

کرش تش: (۱) مال گوازاندهوه: (۲) نسیاب راگویزان (۱) نقل مکان کردن: (۲) نقل و انتقال وسایل.

کرش و گلینش: چیلکه و چال، پوئ و به لاش (۱) خس و خاشاک.

کرشه: (۱) کلوش، قرچه: (۲) جانهوه ری زگ دهر به زیو: (۳) کوتکی هره زلی دهستی ناسنگر (۱) سافه غله: (۲) شکم گنده: (۳) بنگ آهنگری.

کرک: (۱) دهشنی زور بان و بهرین: (۲) نغره بهشت (۱) هامون، جلکه هموار: (۲) ستون فقرات.

کرک: (۱) جانهوه ری دوره: (۲) شکبای بی شهی لهش (۱) جانور دوره: (۲) شکسته استخوان.

کرک: (۱) ویکه هانوی به لهرزه: (۲) مریشکی کر (۱) منشنج: (۲) مرغ کرچ.

کرکاک: تهریکه (۱) برنده ایست.

کرکای کرک: دهشتی کاکای به کاکای (۱) حلگه و بیابان.

کرکردن: (۱) بیده نگ کردن: (۲) خومات دان: (۳) برتی له کوشتنی که سنی (۱) بی صدانمودن: (۲) کرکردن: (۳) کتابه از کشتن کسی.

کرکراگه: (۱) سورنچکه: (۲) کونی گوی: (۳) نیسکی ناسکی کروشنه نی (۱) سرخنای: (۲) سوراخ گوش: (۳) غضروف.

کرکرانه: کرکراگه (۱) نگا: کرکراگه.

کرکرتهوه: کرکراگه، نیسکی ناسک (۱) غضروف.

کرکرک: کرکراگه (۱) نگا: کرکراگه.

کرکرگ: کرکراگه (۱) نگا: کرکراگه.

کرکروک: (۱) گیاه که وه که له م ده چنی: (۲) سبوه بن عه زبله (۱) گیاهی است شبه کلم: (۲) سبب زمینی استانبولی.

کرکرکه: کروجه نه (۱) غضروف.

کرکره: (۱) کرکراگه: (۲) قرقره، غمزه زه: (۳) جوئی تری سبیلکه (۱) نگا: کرکراگه: (۲) قرقره فنجیج: (۳) نوعی انگور.

کرکلاش: (۱) حوروا: (۲) خوراندن به نیوک (۱) خارش: (۲) خوراندن، کرکه: کرکه (۱) نگا: کرکه.

کرکه فتن: له سهر هیلکان خهوتنی مر بشک (۱) کرچ خوابیدن مرغ.

کرکه فته: له سهر هیلکان خه فنگ (۱) مرغ کرچ خوابیده.

کرکه وتن: کرکه فتن (۱) کرچ خوابیدن مرغ.

کرکه وتو: کرکه فته (۱) مرغ کرچ خوابیده.

کرکه وته: کرکه فته (۱) مرغ کرچ خوابیده.

کرکی: وه سنای شکسه به نند (۱) استاد شکسه بندی.

کرگان: (۱) بیشه: (۲) کردار (۱) صنعت: (۲) کردار، روش.

کرگم: (۱) جانهوه ری خزوک، بیچوک که له ناو مبهوه گل و گوشنی گه نی به بدا ده بی: (۲) دهنگی دا کروشتن (۱) کرگم: (۲) صدای خابیدن.

کرماج: (۱) ناوه نو گه لی کورد: (۲) ناوه بو دبهانی: (۳) به شینکی هره زور له کورد (۱) گرد: (۲) دهاتی: (۳) فسمت اعظم گرد.

کرماشان: گوزدرای کرماجان، ناوی شاریکه (۱) نام شهری است، کرماشان.

کرمان: (۱) به ددان کروشتن: (۲) سوکه له ناوی کرماج (۱) خابش، خرد شدن با دندان: (۲) مخفف «کرماج».

کرمانج: کرماج (۱) نگا: کرماج.

کرمانجی: شوبه ناخافتنی کوردی کرماج (۱) گو بش «کرماج».

کرماندن: دا کروشتن (۱) کلوجیدن، با دندان خرد کردن.

کرمانشا: سوکه له ناوی کرماج شار یان کرماج (۱) مخفف «کرماج» شار.

کرمانن: کرماندن (۱) نگا: کرماندن.

کرماوی: شنی که کرمی تیدا بی (۱) کرمو.

کرمتی دان: کرماوی بون (۱) کرمو شدن.

کرمتی کهوتن: کرماوی بون (۱) کرمو شدن.

کرمنجین: فرمنجین (۱) نگا: فرمنجین.

کرمنجین: کرماوی (۱) کرمنجین.

کرمنژن: دهنگی دا کروشتن (۱) صدای کلوجیدن.

کرمنزه: کرماوی (۱) کرمو.

کرشمین: فرمنجین (۱) نگا: فرمنجین.

کرده: (۱) کردار: (۲) خاروا له کار: (۳) کاری کراو: (کرده په شیمان بی نډک نه کرده په شیمان) «مهسهل» (۱) کردار: (۲) کارامد: (۳) عمل شده.

کردهوه: کردار (۱) کردار.

کرژ: (۱) بهنی توندبادراو: (۲) قرچاو: (۳) جوستو و چالاک: (۴) موی لیک هالاوی سمر، قرژ (۱) رشنه خوب ناییده: (۲) ترنجیده، جروکیده: (۳) جالاک: (۴) موی فر فری شده.

کرژبون: (۱) توند باو خواردنی گشته: (۲) ویکه هاتن: (۳) نوره بون: (۴) لیک هالانی موی سمر (۱) زیادتاب خوردن رشنه: (۲) جروک شدن: (۳) خشمگین شدن: (۴) فر فری شدن مو.

کرژکردن: (۱) زوربیدانی گشته: (۲) تیکه لاوکردنی نوکه سمر (۱) بسیار تاب دادن رشنه: (۲) فر فری کردن مو.

کرژنگ: فرزنگ (۱) خرچنگ.

کرژه: (۱) مروی جوستو و چالاک: (۲) گوندیکه له کوردستان به عسی ویزانی کرد (۱) آدم جالاک و آساده: (۲) از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعنبان.

کرژه له: گیاه که به زورنال به ناوبانگه، که کره (۱) گیاهی است سنبل نلخی.

کرژه لاتن: کرژبون (۱) نگا: کرژبون.

کرژی: (۱) جونبهنی کرژا: (۲) به له کی، به له کی بوئی بنیست (۱) کیفیت «کرژ»: (۲) برص.

کرس: زبل و زال (۱) آت و آشغال.

کرسپ: که ره ز جوری که له سه زجات (۱) کرسپ.

کرش: (۱) عور، ورگ: (۲) پوئ و چیلکه (۱) شکمبه: (۲) خس و گیاه.

کرش: (۱) شبی پوئینخستن و کورن ان نهون دا: (۲) راگویزانی شت، گوزاندهوه (۱) از ابزار یافتگی: (۲) نقل و انتقال اشیاء.

کرش تش: (۱) مال گوازاندهوه: (۲) نسیاب راگویزان (۱) نقل مکان کردن: (۲) نقل و انتقال وسایل.

کرش و گلینش: چیلکه و چال، پوئ و به لاش (۱) خس و خاشاک.

کرشه: (۱) کلوش، قرچه: (۲) جانهوه ری زگ دهر به زیو: (۳) کوتکی هره زلی دهستی ناسنگر (۱) سافه غله: (۲) شکم گنده: (۳) بنگ آهنگری.

کرک: (۱) دهشنی زور بان و بهرین: (۲) نغره بهشت (۱) هامون، جلکه هموار: (۲) ستون فقرات.

کرک: (۱) جانهوه ری دوره: (۲) شکبای بی شهی لهش (۱) جانور دوره: (۲) شکسته استخوان.

کرک: (۱) ویکه هانوی به لهرزه: (۲) مریشکی کر (۱) منشنج: (۲) مرغ کرچ.

کرکاک: تهریکه (۱) برنده ایست.

کرکای کرک: دهشتی کاکای به کاکای (۱) حلگه و بیابان.

کرکردن: (۱) بیده نگ کردن: (۲) خومات دان: (۳) برتی له کوشتنی که سنی (۱) بی صدانمودن: (۲) کرکردن: (۳) کتابه از کشتن کسی.

کرمکار: برتی له که سنی که زور به کاروه خهریکه [۱] کتابه از بسیار کارا.
 کرمکوژه: گیابه که دهرمانی کرم [۱] گیاهی است داروی کرم شکم.
 کرمکه: (۱) خشلیکی زنانه له جه شنی کرمی پالینه که و دراو درست کاروه: (۲) نه خشلیکه له جیغی چادری ده که [۱] (۱) از زیورآلات زنانه: (۲) نقشی بر جیغ سیاه جادر.
 کرمکین: زنانه که کرمهوه [۱] درد ناشی از کرم شکم.
 کرمین: کرمای [۱] کرم زده.
 کرموزی: مزو نه می زور [۱] مه غلبه.
 کرموزن: کرمای [۱] کرم زده.
 کرموس: له بز، له نکاو [۱] ناگهانی.
 کرموزکه: (۱) خشلیکی زنانه، کرمکه: (۲) کرمی چکوله [۱] (۱) از زیورآلات زنانه: (۲) کرم ریز.
 کرمول: کرم ننی که وتو، کرمای [۱] کرمو.
 کرمه: (۱) ده نگی داکروژتن، کرم: (۲) داروکیکه له ناموردا [۱] (۱) صدای کلوجیدن: (۲) چوبکی در خیش.
 کرمه چوئی: کرکره، نیسکی کروشنه [۱] غضروف.
 کرمه زیز: کرم ننی که ونو، بو لهش و برین ده گونری [۱] کرمو، برای گوشت کرم زده گو بند.
 کرمه ژن: کرموزن، کرمای [۱] کرمو، کرم زده.
 کرمه ژنه: کرمای [۱] کرم زده.
 کرمه ژهن: کرمای [۱] کرم زده.
 کرمه ژهنه: کرمای [۱] کرم زده.
 کرمه سورکه: کرمیکه له بن خاکی شه داردا ده ژی بو دهرمان ده شنی [۱] خراتین، کرم خاکی.
 کرمه سوره: کرمه سورکه [۱] نگا: کرمه سورکه.
 کرمهک: (۱) خشلی زنانه، کرمکه، کرمک: (۲) زنانه ی ناو نالقه [۱] (۱) از زیورآلات زنانه: (۲) زبانه.
 کرمه کرم: ده نگی داکرمینی زور [۱] صدای خابیدن بسیار.
 کرمی: کرمای [۱] کرم زده.
 کرمی: کرمای [۱] کرم زده.
 کرمی ناوریشم: کرمیکه لیکاه که ی ده بینه هه و دای ناوریشم [۱] کرم ابریشم.
 کرمیت: کبریت، شه مچه، سخانه، شقارنه، شقانه [۱] کبریت.
 کرمی گل: (۱) کرمه سورکه: (۲) برتی له که سنی زور خهریکی کشت و کاله [۱] (۱) خراتین، کرم خاکی: (۲) کتابه از کشاورز بسیار برکار.
 کرمی گلی: کرمی گل [۱] نگا: کرمی گل.
 کرن: کردن [۱] کردن.
 کرناس: ناو لوی [۱] آبله گون.
 کرننگ: زوم، نو به، هوزبه [۱] گرو جادر نشینان دورهم در یبلای.
 کرزنگ: (۱) قرنو: (۲) گیای گهرجهک [۱] (۱) قراد: (۲) گیاه کرچک.
 قرنو: قرنو [۱] قراد.

کرنوش: خو بوجکه و کردن به لای که سنکه وه [۱] کرنش.
 کرنی: قرنو [۱] قراد.
 کرواس: (۱) کری له لوکه که جولاً دویکا، جاو جانگ: (۲) کراس [۱] (۱) کرباس: (۲) پیراهن.
 کروت: جوئی همرو نه حرئی ههرمی [۱] نوعی گلابی.
 کروتین: داکروژتن [۱] کلوجیدن، با دندان خرد کردن.
 کروچ: (۱) ده فری لئوشکاو: (گلبنه که کروچ بو): (۲) سواوی کون: (که ج و کروچ بو) [۱] (۱) ظرف لبه شکسته: (۲) فرسوده.
 کروچه نه: کرکروه [۱] غضروف.
 کرور: (۱) بینسه دهمزار: (۲) کلور، ناو خالی [۱] (۱) کرور: (۲) تو خالی.
 کروژ: ناو زوک کولین، ناوه بنانه دهر له قاپلیک [۱] مغزانه بیرون آوردن.
 کروژ: (۱) ساویاوی کون: (۲) سونانی بشه و مو: (۳) بری بهک که ونه: (۴) ناو لوی، روژه: (۵) ده نگی گریانی له سه رخو: (۶) پارانه وی زه لیلانه [۱] (۱) فرسوده و کهنه: (۲) سوختن اسنخوان و موی: (۳) پیر ازکار افتاده: (۴) آبله گون: (۵) صدای گریه آهسته: (۶) لابه.
 کروژان: (۱) سوتانی نیسک و مو: (۲) پارانه وی به نیوه گر بانه وه: (۳) تو زیانه وی پیست [۱] (۱) سوختن اسنخوان و مو: (۲) لابه و زاری: (۳) احساس سوزش در پوست.
 کروژاندن: (۱) سوتاندنی نیسک و مو: (۲) برتی له له به یین بردن [۱] (۱) سوزاندن اسنخوان و مو: (۲) کتابه از ساقط کردن از هستی.
 کروژانن: کروژاندن [۱] نگا: کروژاندن.
 کروژانه وه: (۱) پارانه وی زه لیلانه: (۲) نوژانه وه، جوژانه وه: (همه له شم ده کروژانه وه) [۱] (۱) لابه و زاری: (۲) سوزش در پوست.
 کروژرو: گیابه که [۱] گیاهی است.
 کروژه: کروژ [۱] نگا: کروژ.
 کروژه کروژ: کروژی زور [۱] «کروژ» بیابی.
 کروژیانه وه: کروژانه وه [۱] نگا: کروژانه وه.
 کروژتن: کروتین، داکروژتن [۱] کلوجیدن، با دندان خرد کردن.
 کروژنه: کرکره، نیسکی ناسکی کروشنی [۱] غضروف.
 کروژه: کروژنه [۱] غضروف.
 کروژه له: کروژنه [۱] غضروف.
 کروژین: کروتین [۱] کلوجیدن.
 کرویس: روته وه پون به ددان، کرانه وه: (نیسکی کروست، کمر و نیسک داره کانی کروسته وه) [۱] لخت شدن چیزی مانند اسنخوان یا درخت به وسیله دندان.
 کرویسان: کرویس [۱] نگا: کرویس.
 کرویساندن: کراندنه وه به ددان [۱] لخت کردن اسنخوان با پوسته چیزی با دندان.
 کرویساندنه وه: کرویساندن [۱] نگا: کرویساندن.
 کرویسانه وه: کرویسان، کرویس [۱] نگا: کرویس.
 کرویساهه: روژ کریاگ به ددان [۱] لخت شده با دندان.
 کرویسک: (۱) ههرمی کیویه: (۲) تبخه له می کروژ [۱] (۱) گلابی وحشی: (۲)

تبخ زنگارزده.

کروسیین: کروسیان [۱] نگا: کروسیان.

کروسیینه‌وه: کروسیاندنه‌وه [۱] نگا: کروسیاندنه‌وه.

کروسیینه‌وه: کروسیاندنه‌وه [۱] نگا: کروسیاندنه‌وه.

کروسیینه‌وه: جان‌وه‌ره‌ئی که ده کروسیینه‌وه [۱] لخت کننده با دندان.

کروشتن: کروتن [۱] کلوجیدن، خرد کردن با دندان.

کروشمه: خوکز کردن و مات دانبستن [۱] کز کردن و در گوشه‌ای ننستن.

کروهه: به‌فری به‌باوه، کریوه، کریقه [۱] کولاک.

کروک: کارتئی که‌ره، وشه‌یه‌کی ریزمانه بوشتی که کار ده کال [۱] فاعل جمله.

کروکس: هدرمی کروسیک [۱] گلابی خودرو.

کرونتش: کرائتش [۱] نگا: کرائتش.

کروی: گرنی هه‌لئوقبو له دارا [۱] گره ننه درخت.

کروبت: کرمیت، شه‌مچه، شخاته، شقارنه، کبریت [۱] کبریت.

کره: (۱) ده‌نگی چیزه‌ی به‌قه‌وه‌ت: (کره‌ی ددانی دبت: ۲) ده‌سنار: (۳)

ناسپاوی جه‌لئووک و به‌رش لب‌کردن: (۴) ده‌نگی خاکی زوق له کانی

کبلانی زه‌وی نهردا: (گاسن کره ده‌گا: ۵) برینی له سپاس: (۶)

خمریک به‌کار: (۷) بریشکی برینگه‌را [۱] (۱) صدای بهم ساییدن چوب

با اسنخوان: (۲) دسناس: (۳) آسیاب ویزه شالی کوبی: (۴) صدای

خاک سفت که با گاوآهن برخورد می‌کند: (۵) کبابه ار سپاس: (۶)

سرگرم کار: (۷) جراح.

کره‌ک: نه‌جول، بی‌جوله، به‌رائبه‌ر به‌زنده‌وه‌ر و زوه‌ک [۱] جماد.

کره‌کر: (۱) ده‌نگی داکروژن: (۲) خرته‌خرتی کروسینه‌وه [۱] (۱) صدای

خابیدن: (۲) صدای اسنخوان گاززدن.

کره‌کردن: (۱) به‌رش و چه‌لئووک له ناسپاوی کره هازین: (۲) برینی له

منه‌ت کیشان، سپاس کردن [۱] (۱) شالی را به آسیاب ویزه بردن: (۲)

کتابه از ممنون بودن.

کره‌یدی: کورته‌ی بیژه، بوخنه‌ی وتار [۱] خلاصه کلام.

کری: (۱) حقه‌ی کارا: (۲) کرا، نیجاره: (۳) روزی به‌کشمه که بازاری

دیهانی هه‌به [۱] (۱) مزد: (۲) اجاره، کرایه: (۳) بکشنبه‌بازار.

کری: (۱) نارامی: (۲) ببده‌نگی: (۳) کرکه‌ونتی مر بشک: (۴) سه‌ندی [۱]

(۱) آرامش: (۲) خاموشی: (۳) کرچی مرغ: (۴) خرید (سوم شخص

مفرد).

کری: (۱) کردو: (۲) کری [۱] (۱) عمل شده: (۲) نگا: کری.

کریا: کرا، جی‌به‌جی بو [۱] انجام شد.

کریا: سه‌نراه کردرا [۱] خریده شد.

کریار: کرده، کردار، ره‌وشت، ناکار، خده [۱] اعمال و رفتار.

کریار: که‌سئی شت نه‌سه‌ئی [۱] خریدار.

کریاگ: کردراو، سه‌نراوا [۱] خریداری شده.

کریان: (۱) سه‌ن: (۲) سه‌ندبان [۱] (۱) خریدن: (۲) خریدند.

کریان: کران، کردن [۱] کردن.

کریانه‌وه: دوا‌ی فروش دیسان کرینی فروشیباو [۱] بازخرید.

کریانه‌وه: (۱) ناواله‌بوئی درگای داخراو: (۲) رای‌بوئی گری [۱] (۱)

بازشدن دربسته: (۲) بازشدن گره.

کریب: (۱) خدم و خد‌فعت: (۲) زه‌وینی که دوسال جاری ده‌کبلدری: (۳)

زه‌مینی به‌که‌ده‌فغه گاسن لبدراو [۱] (۱) اندوه: (۲) زمینی که دوسال بکیار

کشت شود: (۳) زمین یک بار شخم شده.

کریبا: (۱) جبرانه‌زه‌وی: (۲) هاومالی دی [۱] (۱) همسایه در کشاورزی: (۲)

اهل ده نسبت به یکدیگر.

کریبار: حه‌قی باربوئه‌لگرن [۱] کرایه حمل بار.

کریبار: کریبار [۱] کرایه حمل بار.

کریت: (۱) بی‌به‌ش له جوانی: (۲) کاری بس و خراب: (۳) سنده گل [۱]

(۱) بدگل: (۲) کار زشت: (۳) کلوخ.

کریخ: (۱) سواله‌ت، قوروی سو‌ده‌وه کراو [۱] سفال.

کریچی: (۱) ده‌فری سواله‌ت: (۲) کرایه‌نشین [۱] (۱) سفالین: (۲)

کرایه‌نشین.

کریدار: که‌رائشین [۱] مسناجر.

کریداسی: هه‌قه‌باله [۱] مزد درویدن.

کریزه‌نشتین: گولیکی ده‌شنی زور خوشبکه، به‌زاراوه‌ی دیار به‌کر

پیی‌ده‌لین بات [۱] گلی است.

کریژ: (۱) شانیه‌ی ونکی هه‌نگوین: (۲) شنی که به جنگ لبدان له سه‌ری

جلکن و که‌جه‌ل داده‌وه‌ری، قریژ: (۳) قه‌وزه‌ی به‌رد: (۴) چلک، پیسی [۱]

(۱) شانیه خشکیده‌ی عسل: (۲) سیوسه سر، شوره: (۳) گل سنگ: (۴)

چرک، کثافت.

کریژاوا: (۱) سه‌ریه‌کریژ: (۲) جلکن [۱] (۱) دارای شوره سر: (۲) چرکین.

کریژاوی: کریژاوا [۱] نگا: کریژاوا.

کریژوک: زوره‌وه‌ی کونی گوئجکه [۱] صماخ گوش.

کریژوه‌به‌رد: فه‌وزه‌ی سه‌ر به‌رد [۱] گل سنگ.

کریژبوک: کریژوک [۱] صماخ گوش.

کریس: (۱) ونه‌ی بانگ‌لئ‌ی کردن کارژوله: (۲) بزبسکی ناگر [۱] (۱)

کلمه‌ای برای صدا کردن بزغاله: (۲) شراره آتش.

کریسک: بزبسکی ناگر [۱] شراره.

کریسکه: کریسک [۱] شراره.

کریسه: ونه‌ی بانگ‌لئ‌ی کردن کارژوله [۱] کلمه‌ای برای صدا کردن بزغاله.

کریش: کریژاوا [۱] نگا: کریژ.

کریشسه: جورئ کالای گه‌زی [۱] نوعی پارچه.

کریشسه‌یش: (۱) زا‌کیشان به‌زه‌میدا: (۲) ده‌رکیشان: (۳) گویزانه‌وه: (۴)

سه‌نگاندن [۱] (۱) بر زمین کشیدن: (۲) بیرون کشیدن: (۳) نفل مکان

کردن: (۴) نگا: سه‌نگاندن.

کریفوک: شه‌مه‌تر بلکه [۱] زنبور عسل وحشی.

کریف: (۱) خزم: (۲) دوست: (۳) که‌سئی که منال له باوه‌شیا خه‌ته‌نه کراوه

[۱] (۱) خوبش: (۲) آشنا: (۳) شخصی که کودک را در بغلش ختته

کرده‌اند.

کریف: کریف [۱] نگا: کریف.

کریقه: به‌فری به‌باوه [۱] کولاک.

کریکار: که سنی که له بهرانبهر کرادا کار ده کاف کارگر روزمزد.
 کریکی: جاش و جانوی دویر کُره اسب و کُره خر نازه دویهار دیده.
 کریگرته: (۱) کرانشین؛ (۲) خانسوی که به کراهه ده درئی (۱) اجاره نشین؛ (۲) خانه اجاره‌ای.
 کریل: (۱) گوی کب؛ (۲) کرال، قافر (۱) کر، ناشنوا؛ (۲) زمین بی گباه.
 کریز: سمن (۱) خر بدن.
 کریزین: (۱) کرال؛ (۲) تم‌تمان (۱) زمین بی گباه؛ (۲) زمین سنگی.
 کریچک: بهرچوکه‌ی له‌سمر هندی قرناو، فست (۱) کاکل بر پیشانی فیچی شده.
 کرییوخ: کریبار، ثوی شت ده کری (۱) خر بدار.
 کریینه‌وه: جان‌وه‌ری که شت ده کروسینبته‌وه (۱) نگا: کروسینبته‌وه.
 کریینه‌وه: (۱) له‌پاش فروش سه‌ندنه‌وه؛ (۲) برینی له‌رزگار کردن له‌چورتم (۱) بازخرید؛ (۲) کنایه از نجات دادن.
 کریو: کریب (۱) نگا: کریف.
 کریوکینو: باله‌ایکه برنده‌است.
 کریوه: کریفه، به‌فرو با پیکه‌وه (۱) کولاک.
 کریوه‌پردو: برینی له‌که‌سنی که زور به‌سمر ما‌سه (۱) کنایه از کسی که طاقت سرما ندارد.
 کریوه‌پنج: گیانداری که له‌ترسی کریوه پدنا بو هدمو نه‌نواهدک ده‌با (۱) جانوری که از نرس کولاک به‌هرجا پناه می‌برد.
 کریوه‌کردن: به‌فرو با هاتن (۱) کولاک کردن.
 کریه: (۱) یکشمه‌ه که روزی بازاره؛ (۲) کردویه (۱) یکشمه‌بازار؛ (۲) کرده‌است.
 کری‌ههری: جاش، به‌چکه‌کهر، هوئی کهر، ده‌حشک (۱) کُره‌خر.
 کز: (۱) واکاوا؛ (۲) دالگوشت؛ (۳) گری که می‌جراو ناگر؛ (۴) سقل؛ (۵) ده‌نگی قرجانی دوگو به‌ز له‌سمر ناگر؛ (۶) ژانی پیست و برین، چوزانه‌وه؛ (۷) ناره‌واجی؛ (۸) پاش نه‌دیننی چاوا؛ (۹) کونه‌میرا؛ (۱۰) شاره‌میرا (۱) افسرده؛ (۲) لاغرا؛ (۳) شعله‌اندک؛ (۴) سیک؛ (۵) صدای جزا؛ (۶) سوزش پوست و زخم؛ (۷) کسادی؛ (۸) کم‌سویی چشم؛ (۹) سوراخ مورچه؛ (۱۰) شهر مورچگان.
 کزاق: بازارنه‌وه، لالانه‌وه (۱) تضرع.
 کزان: (۱) چوزانه‌وه؛ (۲) چزان له‌سمر ناگر (۱) سورش پوست؛ (۲) جزیرانش.
 کزاندنه‌وه: کزان (۱) نگا: کزان.
 کزانی: (۱) کزاندنه‌وه؛ (۲) ده‌روندا قرچاندنی دوگو به‌ز (۱) نگا: کزان؛ (۲) سرخ کردن دینه.
 کزانه‌وه: کزان (۱) نگا: کزان.
 کزبون: (۱) دالگوشت بون؛ (۲) کم کردن (۱) لاغرشدن؛ (۲) کم شدن، کاسنن.
 کزبه‌لوك: کزبلوك، چافره‌شوك (۱) نگا: کزبلوك.
 کزخ: په‌رتاوتنی دار (۱) هرس درخت.
 کزخان: په‌رتاوتنی دار (۱) هرس کردن.

کزخاندن: کزخان (۱) هرس کردن.
 کزر: بندر، نیوه‌وشک (۱) نیم‌خشک.
 کزران: (۱) زمینی که دره‌نگ ناو ده‌مزی، شونه؛ (۲) سونانی مو (۱) زمینی که دیرآب در آن نفوذ کند؛ (۲) سوختن موی.
 کزراندن: (۱) سوزاندنی مو؛ (۲) پروژاندنی گوله‌گه‌نمی فیریک (۱) سوزاندنی موی؛ (۲) از هم بازکردن خوشه گندم کال.
 کزریسون: (۱) پسر بسونه‌وه‌ی زمینی قورا؛ (۲) برینی له‌پیکه‌یشتن و به‌خوداهانن (۱) نیم‌خشک شدن زمین لجنی؛ (۲) کنایه از شکوفایی و رسایی.
 کزریونه‌وه: نیوه‌وشک بون له‌پاش نهری (۱) نیم‌خشک شدن بعد از خیسگی.
 کزری: (۱) نیوه‌وشک بون، پتری؛ (۲) سوتاوی خوری؛ (۳) هله‌لنجانی ناو له‌جیکه‌ی قوله‌وه (۱) نیم‌خشکی؛ (۲) سوزاندن پشم؛ (۳) بیرون کشیدن آب از عمق.
 کزک: جزیک (۱) جزغاله.
 کزکردن: (۱) بلبسه کم کردن؛ (چراکه کزکه، ناگره که کزکه)؛ (۲) بیده‌نگ و فقه‌تروکه زوشنن (۱) بایین آوردن شعله؛ (۲) درگوشه‌ای کز کردن.
 کزکردو: که‌سنی که به‌فقه‌تروکه‌ی خوی له‌سوچی خزانده (۱) کز کرده.
 کزکوله: کزومات دانیشنو له‌سوچی (۱) کز کرده.
 کزکه: (۱) کزکوله؛ (۲) نان له‌بزو (۱) کز کرده؛ (۲) نان از آرد بلوط.
 کزگرین: له‌رزین له‌بهر ناو، نوبه‌نی (۱) تب و لرز.
 کزکُمک: (۱) سمرکوتل، سمرکوترا؛ (۲) بنزیل، بن‌بیزنگی بی‌که‌لک (۱) درشته کوزرا؛ (۲) نه‌نشین غربال.
 کزُن: (۱) دانه‌ویلله‌به‌که بژیوه ده‌ی چینن گای بی‌قه‌له‌وده‌بی؛ (۲) باکیشی نهندور، گولونه، گولینه؛ (۳) گارس، ههرزنگه‌وره (۱) کرسته، یکی از حبوبات؛ (۲) بادکش نورا؛ (۳) ارزن درشت.
 کزوت: جله‌بوك (۱) لباس عروسی.
 کزوری: خوری سوتاو (۱) پشم سوخته.
 کزولکه: فقه‌تروکه، کزکوله (۱) کز کرده، بیچاره.
 کزوله: کزولکه (۱) کز کرده.
 کزونیر: نهدار نه‌نوار له‌ژن (۱) غمزه و ناز.
 کزه: (۱) شنه، سروه، بای بسکان؛ (کزه‌سایه‌کی هات)؛ (۲) ده‌نگی داغ کردن؛ (کزه له‌جدرگه‌وه هات)؛ (۳) ده‌نگی جزه‌جز (۱) ابا، نسیم؛ (۲) صدای داغ گذاشتن بر گوشت؛ (۳) صدای برشتن گوشت سرخ شده در نابه.
 کزه‌با: سروه، شنه (۱) نسیم.
 کزه‌لوك: کزولکه، کزکوله (۱) کز کرده.
 کزه‌نه: بونی موی پروژا (۱) بوی موی سوخته.
 کزه‌ی‌با: ده‌نگی ناسکی سروه؛ (چسزین‌سختم، جدل‌سختی گولی من/کزه‌ی دل وه کزه‌ی‌با دینه به‌رگویت) «هه‌زار» (۱) صدای آرام نسیم.

کزه‌ی جهرگ: برینتی له زۆر خوشه‌ووست [ک] کنايه از بسیار محبوب.
 کزه‌ی جهرگان: (۱) کزه‌ی جهرگ: (۲) برینتی له دلهر، گراوی، ماشقه [ک]
 (۱) کنايه از محبوب: (۲) کنايه از معشوق.
 کزی: (۱) سرکزی، کزکردویی: (۲) لاوازی، دالگوشتی [ک] (۱)
 افسردگی: (۲) لاغری.
 کزیان: (۱) له‌سهر ناگر چزان: (۲) زان و سوزبانه‌وه‌ی بښت [ک] (۱)
 برآتش سرخ شدن: (۲) سوزش پوست.
 کزیانه‌وه: سوزبانه‌وه، چوزانه‌وه [ک] سوزش پوست.
 کزیر: (۱) بهره‌ستی پښکار له دئی دا: (۲) ده‌لانی بازارو جارچی [ک] (۱)
 پاکار ارباب: (۲) جارچی و دلال.
 کزین: چوزی تویی گمه [ک] نوعی توپ بازی.
 کزینکه: شلکینه‌ی له‌زۆن دا سوره‌وه‌کراو [ک] خمبر آمکی سرخ شده در
 روغن.
 کزیه: ئیسکی سمن و که‌فهل [ک] استخوان لگن.
 کژ: (۱) خاوی بانه‌دراو: (۲) جه‌نگه: (۳) فه‌سلی سال: (۴) بښمه [ک] (۱)
 ریس ناب نخورده، خام: (۲) موسم: (۳) فصل سال: (۴) عطسه.
 کژبلوک: گیاه که بنکه‌که‌ی ده‌خوری [ک] گیاهی است با پیازه‌ خوردنی.
 کژبیایش: به‌شلی‌وسسنی‌رویشن [ک] سلانه‌سلانه.
 کژو: (۱) ده‌نگی گرمه‌فرمه: (۲) ده‌نگی پای به‌فه‌وه‌ت [ک] (۱) صدای بلند
 و مهیب: (۲) صدای نند وزیدن باد.
 کژوک: (۱) تهراویکه به‌بانایی سنی نه‌نگوسنی پال‌بیکه‌وه‌دراو نالقه‌ی
 تښاده‌وه‌ نه‌نگه‌ی باره‌بهری بی ده‌دهن، که‌زو: (۲) ته‌واو سوتاو: (۳)
 نه‌وژمی گران: (۴) برینتی له دلنه‌نگو به‌ریشان حال [ک] (۱) نوار بهن
 ننگ بند سنورا: (۲) کاملاً سوخته: (۳) فشار زیاد: (۴) کنايه از دلنگ و
 بریشان حال.
 کژوگ: کژوک [ک] نگا: کژوک.
 کژونگ: چنگنه [ک] حشره‌ جسیده‌ بر پوست.
 کژوره‌ک: (۱) خیزره: (۲) ته‌خته‌ی ناسکی سه‌ری داره‌زا که به‌بانه‌وه
 داده‌نری [ک] (۱) زنجیره‌بستن حشرات: (۲) نخنه‌های نازک و بهنی که
 روی الواز سفف گذارند.
 کژوله: چربی و نالاش بو‌بن‌قوره‌بان [ک] انبیره.
 کژه‌با: سه‌رده‌می باهاتنی زوور [ک] موسم وزیدن باد.
 کژه‌باران: سه‌رده‌می باران بارینی زوور [ک] موسم بارانها.
 کژه‌بارانه: کژه‌باران [ک] موسم بارانها
 کژیک: قالاو، فه‌له‌ره‌شه [ک] کلاغ.
 کژین: بښمین [ک] عطسه‌کردن.
 کس: (۱) وشه‌ی ده‌نگ‌دانی مه‌ز: (۲) وشه‌ی دغه‌دانی سه‌گ: (۳) سه‌رمی
 مئوینه [ک] (۱) کلمه‌ای برای راندن گرسفند: (۲) کلمه‌ای برای تشجیع
 سگ: (۳) آلت تناسلی ماده.
 کسا: جلون، چون [ک] جطور؟
 کسان: کسا [ک] چه‌سان، جطور؟
 کسب: (۱) کاسی: (۲) سنعات [ک] (۱) کسابت: (۲) صنعت.

کسب: (۱) کاسی: (نه‌سأل کسبو کار باش نه‌بو): (۲) سنعات [ک] (۱)
 کسابت: (۲) صنعت.
 کسبوکو: هه‌سنی قیزوژک [ک] احساس خشنم و نفرت.
 کسبه: (۱) راجه‌بښنی دل: (کسبه له دل‌مه‌وه‌هات): (۲) ده‌نگی ناو
 به‌ناگردا کردن: (۳) زانی که له بز نارام ده‌گری [ک] (۱) نکان ناگهانی
 قلب از خبر ناگوار: (۲) صدای آب بر آتش باشیدن: (۳) دردی که
 ناگهان آرام می‌شود.
 کسبه‌کسب: کسبه‌ی زوور [ک] «کسبه»های بیایی.
 کست: ته‌نښت، لا، نالی [ک] نزد، پهلو.
 کسته‌ته: کوشن، گوژن، مراندن [ک] کشتن.
 کسا: سه‌رمی مئوینه، کس، کرز [ک] آلت تناسلی جنس ماده.
 کسک: (۱) چزیلک: (۲) سه‌وزره‌نگ [ک] (۱) جزغاله: (۲) سبزرنگ
 کس کس: کسبی زوور [ک] «کس» بیایی.
 کسکوله: کزکوله [ک] نگا: کزکوله.
 کسکون: تیر، به‌رانبه‌ری شل و تراو، که‌سکون [ک] غلبط.
 کسکه: (۱) ره‌نگی جاوی پښله‌و جانسه‌وه‌ری کبوی له ناربکی‌دا:
 (کسکه‌ی جاوی ده‌هات): (۲) کزوله [ک] (۱) بری جنم جانوران در
 ناربکی: (۲) کزکرده.
 کسکه‌کسک: بریقه‌برقی جاوی پښله‌و جانسه‌وه‌ری کبوی له
 ناربکی‌دا [ک] بری جنم جانوران در ناربکی.
 کسکیان: سوزبانه‌وه‌ی بښت [ک] سوزش پوست.
 کسکیانه‌وه: کسکیان [ک] سوزش پوست.
 کسل: (۱) قسل، ناهه‌ک: (۲) جانسه‌وه‌ریکه فابیلکبکی زه‌فی بوری
 خال‌خالئی هه‌به‌زسانان له‌بن خاکا ده‌خه‌وی له به‌زو وشکانی‌دا
 ده‌زی، که‌سل، کسبو [ک] (۱) آهک: (۲) لاک پښت.
 کسم: (۱) پشه، سنعات: (۲) کسب: (۳) تدرج، ه‌بار: (۴) جوور [ک] (۱)
 صنعت: (۲) کسب: (۳) قیافه: (۴) نوع.
 کسوک: (۱) سه‌گ: (۲) توتکه‌سه‌گ [ک] (۱) سگ: (۲) نوله‌سگ.
 کش: (۱) وشه‌ی ده‌رکردنی بالدار: (۲) وشه‌به‌که له شه‌نرچدا ده‌لین: (۳)
 وشه‌ی بنه‌مای سه‌نگاندن: (۴) وشه‌ی بنه‌مای زه‌کیش‌بون: (۵) وشه‌ی
 بنه‌مای نیز نی‌په‌زین: (۶) بی‌هست و خوست: (دنیابه‌کی مات و
 کشه/نه‌هسته نه‌چر په‌خشه) «هه‌زار» [ک] (۱) کلمه‌ای برای راندن
 برنده: (۲) کیش شطرنج: (۳) وزن: (۴) کیش: (۵) گذشتن با سرعت: (۶)
 ساکت و بی‌صدا.
 کشا: (۱) به‌زه‌ویدا زا‌کبشرا: (۲) به‌یه‌له خوشی: (نه‌سنیره‌به‌ک کشا): (۳)
 سه‌نگی زانرا: (له‌نرازودا کشا) [ک] (۱) برزمین کشیده شد: (۲) به
 سرعت گذشت: (۳) توزین شد.
 کشان: (۱) به‌ره‌وژور خشین: (۲) سه‌نگان: (۳) تیز نی‌په‌زین: (۴) منی وه‌ژیر
 نیرک‌ه‌ونسن بو‌گان، تابه‌نسی بو‌مابن و چیل ده‌لین [ک] (۱)
 روبه‌بالاخزیدن: (۲) نوزین: (۳) گذر سریع: (۴) در زیر قرار گرفتن
 ماده هنگام جفتگیری.
 کشاندن: (۱) ره‌کیش کردن به‌زه‌ویدا: (۲) راکیشانی گوریس و لاسنیک:

کشمیش: نیشکه‌وه کراوی نړیو. بڼه نښه **کشمنش**.
 کشمیشی: ترڼی وردی بڼه نښه **کشمنش** انگور بڼه دانه. کشمستی.
 کشمیشی کاویان: دهموکانه **کشمنش** نگا: دهموکانه.
 کشن: گوشاد **کشمنش** گشاد.
 کشنه: (۱) کژن: (۲) هر دانه‌وېله بهک که به نازه‌ل ده‌دری **کشمنش** (۱) نگا:
 کژن: (۲) آنچه از غلات که به حیوان داده می‌شود.
 کشنیژ: سه‌وزبه‌کی چاندنی به **کشمنش** گشمنز.
 کشنیژه: جوړی مورگی نالونون و زبو بو زه‌نبر **کشمنش** نوعی مهره زیننی از
 طلا و نقره.
 کشول: شوقل **کشمنش** نگا: شوقل.
 کشوسات: (۱) وشه به که له شه‌نرڼما ده‌گونرنی وانا: شا بیکار ما: (۲)
 بڼه‌نښه نگارم: (کشوماته جهان له وژوانی له‌نوی) «هزار» **کشمنش** (۱)
 اصطلاحی در شطرنج، کبش و مات: (۲) آرام و دنج.
 کشه: (۱) وشه‌ی ده‌کردنی بالدار: (کسه کسه بو یزه‌شه، میوان شه‌ویک
 دوان خوه‌شه) «سه‌سه‌ل»: (۲) بڼه‌نښه، بهره‌ودا‌جوړنی له‌سه‌رخو:
 (خه‌ریکی پاشه‌کسه به) **کشمنش** (۱). اصطلاحی برای راندن پرند: (۲)
 عقب‌نشینی بواشکی.
 کشی: به له‌زرا برد **کشمنش** باسرعت گذشت.
 کشیایا: کوژراو **کشمنش** مقنول.
 کشیابش: کوشتن، مبرکوژی **کشمنش** کُشتن.
 کشیایه: کوژراو، کشیایا **کشمنش** مقنول.
 کشین: به به‌له زرا بردن **کشمنش** با سرعت گذشتن.
 کف: (۱) ده‌نگی هه‌ل‌چون و سه‌رژیزکردنی جوش‌هاورده له‌دیزه و به‌روشد:
 (۲) ده‌نگی تراوی له‌ناو تیرتر که به ته‌وژم ده‌رسه‌زی: (خوین له
 جڼ بر بنه‌که‌ی کف ده‌ده‌چو): (۳) وه‌کری: (۴) باکردو **کشمنش** (۱) صدای
 بالا آمدن و جوشیدن مایع: (۲) صدای بافتار برون زدن مایع: (۳) باز:
 (۴) باد کرده.
 کفت: (۱) شه‌که‌ت: (۲) باره‌بری بڼه‌نالی: (نيسره‌شبن کفته ده‌بڼه نالی
 کړی): (۳) تی‌هه‌لساوینی زه‌نگ: (زیرکفت، زبوکفت): (۴) نه‌خویشی
 خوړه: (۵) ره‌لم، ره‌مسل: (۶) جوش‌خواردنی به‌نه‌وژم: (کفت و کولی
 دانامرکي): (۷) شان‌وییل **کشمنش** (۱) خسته: (۲) ستور بڼه‌نعل: (۳) اندودن:
 (۴) بیماری خوړه: (۵) ماسه: (۶) به‌شدت جوش خوردن: (۷) سرشانه
 و کف.
 کفتک: (۱) نو‌به‌ل کراوی ساوهر و برنج و گوشت بو‌ناو چښت: (۲)
 شه‌مجه **کشمنش** (۱) کوفته خوراکی: (۲) کبریت.
 کفتکاری: ره‌نگ نڼه‌لساوینی **کشمنش** رنگ‌آمیزی.
 کفتوکو: جوش و ته‌وژمی گهرما: (کفتوکوی دل‌م دامر) **کشمنش** جوش و
 حرارت.
 کفتوکول: جوشینی به‌ته‌وژم **کشمنش** جوشش شدید.
 کفته: (۱) کفتک: (۲) بڼه‌نالی باره‌بر **کشمنش** (۱) کوفته خوراکی: (۲) بڼه‌نعلی
 سنور.
 کفته‌خوړ: برڼی له‌نم‌لی کارنه‌کمر و نه‌وسن **کشمنش** کتابه از نبل پرخوړو

(۳) سه‌نگاندن به‌نمرازی: (۴) مڼ له‌نیر چا‌کردن **کشمنش** (۱) بر زمین
 کتیدن: (۲) کش دادن: (۳) وزن کردن: (۴) اسب یا کبک ماده را
 در اختیار تر آن گذاشتن.
 کشاندنه‌وه: (۱) بهره‌وپاش بردن: (۲) دوباره سه‌نگاندن **کشمنش** (۱) به‌عقب
 کشیدن: (۲) باز وزن کردن.
 کشان کشان: (۱) ره‌کښت زه‌کښ، به‌زه‌وبدا را کښان له‌سره‌به‌ک: (۲)
 هډی هډی به‌زیا، هانن **کشمنش** (۱) بر زمین کتیدن پیاپی: (۲) سلانه
 آمدن.
 کشانن: کشاندن **کشمنش** نگا: کشاندن.
 کشاندنه‌وه: کشاندنه‌وه **کشمنش** نگا: کشاندنه‌وه.
 کشانه‌وه: (۱) بهره‌ودوا‌چون: (۲) درټر بو‌ن به‌راکښان: (وهک لاسنیک
 له‌به‌ریک ده‌کشیده‌وه) **کشمنش** (۱) واپس رفتن: (۲) کتس آمدن، ازدیاد
 طول در اثر کتیدن.
 کشاو: (۱) به‌ته‌رازو بهره‌وردر کراو: (۲) ده‌هانو له‌کالان: (۳) را کښراو
 به‌سه‌سر زه‌وبدا: (۴) نوننی مزلیدراو **کشمنش** (۱) وزن شده: (۲) آخته: (۳)
 بر زمین کشیده شده: (۴) سیگار پک زده شده.
 کشت: چاندن، توم‌وه‌شاندن **کشمنش** کشت.
 کشتا: کوژراو، کوژراو، مبرندراو **کشمنش** مقنول.
 کشتافیتس: نخبل بوگ، راست‌راکشاو **کشمنش** درازکتیده.
 کشتاکه‌وتش: (۱) سلاره‌وه‌بوگ: (۲) نخبل که‌ونو: (۳) دانیشنوی
 به‌باله‌ویشت **کشمنش** (۱) از پای درآمده: (۲) درازکتیده: (۳) پشت به‌مټکی
 نشسته.
 کشتش: کوژران **کشمنش** کتینه‌شدن.
 کشتکانی: (۱) ده‌وژو: (۲) لابه‌لا: (۳) لاره‌ولار **کشمنش** (۱) دمر و: (۲) پک‌وری:
 (۳) نلونو و فتن.
 کشتوخ: مبرکوژ، کوژه‌و **کشمنش** قائل.
 کشتوکار: چاندن و کښان **کشمنش** کشت و کار.
 کشتوکال: کشتوکار **کشمنش** کتت و کار.
 کشتوکنار: ده‌وروه‌بر **کشمنش** بپرامون.
 کشته: (۱) کوژیاو: (۲) خالی‌گه: (۳) گورچک: (۴) لای، نالی **کشمنش** (۱)
 کُشته شده: (۲) ته‌یگاه: (۳) گرده: (۴) طرف.
 کشکشاندن: زه‌کښت کردن به‌زه‌مبندا **کشمنش** بر زمین کشیدن.
 کشته‌ک: چدند داوه‌ده‌زوی پڼکه‌وه بادراو **کشمنش** رسته‌نخ.
 کشتیمار: فه‌لا، جوټ به‌نده **کشمنش** کشاورز.
 کشتیل: ته‌سکو، ته‌سکوئ **کشمنش** ملاقه.
 کشک: کزک، که‌زو **کشمنش** نگا: کزک.
 کش کش: (۱) وشه‌ی ده‌کردنی مریشک: (۲) جوړی داوه‌ت وزه‌فس: (۳)
 وشه‌ی دنده‌دانی تاژی بو‌زاو **کشمنش** (۱) کلمه‌ای برای راندن مرغ: (۲)
 نوعی رقص: (۳) کلمه‌ای برای برانگیختن سگ شکاری.
 کشکشان: ره‌قسین له‌داوه‌تی کشکش دا **کشمنش** «کشکش» رقصیدن.
 کشکه: تاده، بزار **کشمنش** و بچین.
 کشل: کسل، قسل، ناههک **کشمنش** آهک.

بیکاره.

کفتی: شه که نی [خستگی].

کفر: (۱) داریکی دوهونه زورنر له دم چه مان ده زوی؛ (۲) رهنگی زهش؛ (۳) قسه ی بی دبنانه؛ (۴) جگ، فاپ له بازی کی جگین دا؛ (۵) سخیف، جوین. دژمین، جنبو [۱] (درخنجه ابست؛ (۲) رنگ مشکی؛ (۳) گننار ناروا، کفر؛ (۴) شنالنگ در نوعی بازی؛ (۵) دشنام.

کفر کردن: فسه ی بی دبنانه گوتن [سخن کفرآمیز گفتن].

کفری: شاریکه له کوردستان [نام شهری در کردستان].

کفریت: شه مچه، گوگرد، سخانه، سفارنه [کبریت].

کفرین: جوړی بازی جگ [نوعی فاب بازی].

کفش: ناشکرا، خو یا [آشکار].

کفنه: کف [نگا: کف].

کفک: برش، کهزو، زهنگی سهر خوارده مهنی کون بوگ [کفک].

کف کردن: پاک کردن، به پایه نهمان [پاک کردن].

کفکی: تیروی، داریکی دوهونه بنی باده دهه ن درمانی بالو که به [درخنجه ابست].

کفگوییان: کوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان].

کفگه: چلک و کزیزی لهش [چرک و شوره ن].

کفن: کراسی مردگ، خامنی که دمردوبهوه ده بچن بو ناوقه بر [کفن].

کفن دزین: برینی له له نه خوشتی زور گران زرگار بون [کتابه از از بیماری خطرناک بهبود یافتن].

کفن دز: (۱) دزی که قهر بدانوه بو کفن دزین؛ (۲) سمرناویکه بو که منار [کفن دزد؛ (۲) لقب کفنار].

کفه: کف [نگا: کف].

کفه کف: کفن [زور] «کف» پایی.

کفارگ: فارچ، کارگ [فارچ].

کفر: پشبله گوربه [گر به نر].

کفش: کفش، دبار، خوبا [پیدا، آشکار].

کفلوشک: فرمچی، هه لفر جاو، سیس بوگ [چروک شده].

کفلیشک: بزنگ، مزول، بزنگ [مژه، مزگان].

کفتی: کو به له ی دم نه ننگ [کوزه دهانه ننگ].

ککه: فاقه، فقه، قهقهه [شیرینی در گو بش کودکان، قاقا].

ککهو: داریکی جه نکه لی زور سه خته، که قوت، کهوت [درختی است جنگلی].

کل: (۱) سورمه؛ (۲) خوار، لار؛ (۳) لادان؛ (له رنگه کل بوه)؛ (۴) فوبیه،

گونبه زا؛ (۵) ره وانه؛ (بو نوم کل کرد)؛ (۶) درهوشانی هه ساره؛ (۷) هبما

وهدهس بو خواحافیزی؛ (۸) زورچه مرگ؛ (۹) نینی ناگر؛ (۱۰)

کوله کولی گه رما [۱] سورمه؛ (۲) کچ؛ (۳) انحراف؛ (۴) گنبد؛ (۵)

روانه، گسیل؛ (۶) چشمک زدن سناره؛ (۷) دست نکان دادن برای

خدا حافظی؛ (۸) بسیار سفید؛ (۹) حرارت آتش؛ (۱۰) سددت گرما.

کل: (۱) سورمه، کل؛ (۲) جیگه ی سواله تندا سور کرده؛ (۳) بابه ی

برد؛ (۴) پلنسه ی ناگر [۱] سورمه؛ (۲) داش. کوره سفال پزی؛ (۳) بابه یل؛ (۴) شعله آتش.

کلا: (۱) له شوین خوده جوگ؛ (۲) بی نه رف، دوهه به ریز [۱] منحرف؛ (۲) کتاره گیر.

کلا بون: (۱) له زوی لادان؛ (۲) دوهه به ریز و سنان [۱] انحراف از راه؛ (۲) کتاره گیری.

کلاج: بابی، بده عبه، به فیز [منکیر].

کلاژ دم: دویشک [عقرب].

کلاس: بولی فبرگه [کلاس درس].

کلاش: (۱) خارشت، خورو؛ (۲) پیلو له به زوی به سه ریه کدانه پینراو [۱] خارش؛ (۲) نوعی گیوه.

کلاشته: خوراندن، به نینوک کراندنی پیست [خاراندن].

کلاشچن: نهو که سه ی سمری کلاش به بن ده جنی [بافته رویه «کلاش»].

کلاشدرو: که سنی کلاش جی ده کا [«کلاش» ساز].

کلاشدم: دویشک [عقرب].

کلاشکمر: کلاشدرو [«کلاش» ساز].

کلاشسه: (۱) خورو، خارشت؛ (۲) له نندازه به دهر [۱] خارش؛ (۲) خارج از اندازه.

کلاشه کردن: زوری قور له زه ویدا [و فور گل در زمین].

کلاشین: خوراندن، کلاشنه [خاراندن].

کلاشینگه: فدلما سک، فوچه قانی، بده قانی، که لاسینگ [فلاسنگ].

کلاف: له به کتر پنجانی ده زو به جوړیکی دریزوکه [کلاف نغ].

کلافه: (۱) خه زک؛ (۲) سه رلی شینوار، به شینوار؛ (۳) به نیکي به نالفه به له ههردوک جو مکه دهستی نه سپی بی ده به سن بو زاهنسانی زوشتنی

خوش؛ (۴) چوار چیه ی باریک؛ (۵) کزینوه و باده و [۱] دوک

نخربسی؛ (۲) سرگردان، آشفته، کلافه؛ (۳) رپسمانی که در تربیت

اسب بکار می رود؛ (۴) چهارچوب نازک؛ (۵) کولاک.

کلافه هه لکمر: داریکی به چه نگه ده سوژی و ده زوی خه زک له خوی ده هالیننی [کلاف بیج].

کلام: قام، گورانی، چره [نرانه].

کلان: زاندنی مه شه که وزانله کاندنی تراو [تکان دادن مشک و مابعات].

کلانه: که لاره [کاسه ناپاله ای].

کلانه: مورو مورگ [خرن مهره].

کلاو: ناره خچن، بو شاکي سهر [کلاه].

کلاو نالتون: کلاوی که له سکه زیزی پیکه وه لکاو درس ده کری، خشینکی ژتانه [کلاه ساخته شده از سکه های طلا که زیوری است

زنانه].

کلاوین: جوړی زیواس [نوعی ربواس].

کلاو بوژکه: کلاوی له بهرگن [کلاه نمدی].

کلاو بوژه: کلاو بوژکه [کلاه نمدی].

کلاوچن: نهو که سه ی کلاو به ده زوده ننی [بافته کلاه].

کلاو خود: کلاوی ناسنبی شه زکهر [۱] کلاه خود.

کلاودار: بالدارای سمره بویه له بهز [۱] برنده شانه به سر.

کلاودرو: که سئی که کلاو بو فروشن دد دروئی [۱] کلاه دون.

کلاو و ژونه: روچنه ی سمریان [۱] روزنه بام.

کلاوره ش: (۱) نه خوشبه کی نایه نی بزنه (۲) برینی له نیرانی؛ (له

ما به بنی کلاو سورو کلاوره ش) «حاجی قادر» [۱] (۱) بیماری ویزه بز:

(۲) کتابه از ابرانی.

کلاو زری: کلاو خود [۱] کلاه خود.

کلاو زه: (۱) کلاو نالون: (۲) ناوه بو زنان [۱] (۱) کلاه زربین: (۲) نام

زنانه.

کلاو زیز: کلاو زه [۱] نگا: کلاو زه.

کلاوره شه: جیگه ی سمری جه لاک له ره شمال دا [۱] جای سر ستون

در سپاه جادر.

کلاو سور: (۱) گیاه که بنک سور بو ناش ده بی: (۲) برینی له ترکی

عوسمانی [۱] (۱) گیاهی است آبی: (۲) کتابه از ترک عثمانی.

کلاو فیره نگی: ۱ فونکه به که به سمر بوز به سو به دا ده کری نا با دوک دل

نه گهر نینبیه وه: (۲) نه خشبیکه له فهرش دا [۱] کلاهک بالای لوله

بخاری: (۲) نقشی در فالی.

کلاو قازی: هزار لابه ی ناو ورگ [۱] هزار لای شکمه.

کلاو قوری: کلاوی له پوشی لودار بو درونه و انان [۱] کلاه حصیری.

لبه دار دروگران.

کلاو قو: بوزی به دل، فزی نامانه نی [۱] کلاه گیس

کلاو کلاوین: بازی که شه و نینبیه [۱] نوعی بازی در شب نینبئی.

کلاو کوز: ناوی جیابه که [۱] نام کوهی در کردستان.

کلاو کوره: جوژه بو بنه کی [۱] برنده است شانه به سر.

کلاو گهره: کلاوی لودار له بهر گئی به ستواو [۱] کلاه لبه دار نمدی.

کلاونه: جوژه بو بنه کی [۱] برنده ای است.

کلاوه: (۱) بویه بالدار له بهز (۲) نرویکی جبا: (۳) لاسکه گه نمه شامی

که دانی نه گرنی: (۴) فوری له دهوری ده می دولاش بلند کراو: (۵)

نالقه ی دار بنی ملی کاجوت: (۶) هه رشنی قوچ له سهر وه: (۷) سه لکی

گیا: (۸) ده نکئی درشنی به فر [۱] (۱) شانه سر پرنده: (۲) فله کوه: (۳)

بلال دانه نگر فته: (۴) دیوارک پیرامون دهانه ناراسباب: (۵) جنبر گردن

گاوه: (۶) کلاهک: (۷) پیازه: (۸) دانه درشت برف.

کلاوه سور: گیاه کی بنک سور، کلاو سور [۱] گیاهی است با پیازه

فرمز.

کلاوه گردن: بارینی به فری ده نک درشت [۱] بارش برف درشت.

کلاوین: بازی کلاو کلاوین [۱] نوعی بازی شبانه.

کلب: (۱) ددانی پشیمه وی سه گو درنده: (۲) گول منیخ، سنگی دریزو

نمستور [۱] (۱) ناب، دندان پیشین درنده: (۲) منیخ نوبله.

کلبازک: (۱) گوله نموروزه: (۲) گیای له ده فرا شین کراو بو نه روز [۱] (۱) از

گلهای بهاری است! (۲) سیزه شب عبد.

کلبون: (۱) کلابون: (۲) بهزی کران: (۳) دره و نینبیه وی نه سنیره [۱] (۱)

منحرف شدن: (۲) فرستاده شدن: (۳) جنمک زدن سناره.

کلباته: فزه، که متر بن ده نگ [۱] کمتر بن صدا.

کلبه هوز: ده نگی بلنسی به ته و زم [۱] صدای اشتعال زیاد.

کلبه: (۱) ده نگی بلنسی ناگر: (۲) بلنسی ناگر [۱] (۱) صدای آتش

مشتمل: (۲) شمله آتش.

کلبه کلب: ده نگی له شوین به کی بلنسی [۱] صدای پیایی اشتعال.

کلبه چک: بابوله ی زاروئی پنجان، فونداخ، فومات [۱] خندا ق نوزاد.

کلتور: سورمه دان [۱] سرمه دان.

کلته، کلتور [۱] سرمه دان.

کلتسه به: گوند بکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بهشبان.

کلج: نهو جبهه له لوس و بار بکه ی کلی پی ده چاو ده کبشن [۱] میل

سرمه کنشی.

کلجه: سوخمه ی قولداری زنانه [۱] بلک آسنبین دار.

کلچان: قانون، فانوس، چراده سئی، له نهری [۱] فانوس.

کلچک: کلچوک، کلج [۱] میل سرمه کنشی.

کلچو: کلج [۱] میل سرمه کنشی.

کلچو ف: کلج [۱] میل سرمه کنشی.

کلچوک: کلج [۱] میل سرمه کنشی.

کلچیو: کلج [۱] میل سرمه کنشی.

کلچیوک: کلج [۱] میل سرمه کنشی.

کلچیو که گور کانه: گیاه که نیر نکئی سوری نامال زه ش ده کا [۱] گیاهی

است.

کلدان: کلتور [۱] سرمه دان.

کلدان: کلتور [۱] سرمه دان.

کلدومان: هه لم بوغ [۱] بخار منرا کم.

کلر: کونی درگا، جئی کلیل له درگادا [۱] جا کلیدی در.

کلس: (۱) فسل، ناهک: (۲) ناوچه به که له کوردستان [۱] (۱) آهک: (۲)

ناحیه ای در کردستان.

کلسم: گیاه کی ده شنه کبه [۱] گیاهی است.

کلسین: گوش، گیای که نهف که نه لسی لی ده نهن [۱] گیاه کتف.

کلف: کلافه ده زو [۱] کلاف.

کلفت: (۱) نه سنور: (۲) زور زیاد: (پولنی کلفتی ها به لاه) [۱] (۱) ستبر.

کلفت: (۲) مبلغ زیاد.

کلفه ت: (۱) نه ستوری: (۲) خیزانی مال: (۳) قهره واش [۱] (۱) سبری:

(۲) عاتله: (۳) کلفت خانه.

کلفه تبار: خیزاندار [۱] عبدالوار.

کلفه ت دار: (۱) کلفه تبار: (۲) مالی فیره واشبان هه بی [۱] (۱) عبدالوار: (۲)

خانه ای که کلفت دارد.

کلك: (۱) قامک، تپیل، نل، نه نگوست: (۲) دو، جوچکه: (۳) قهلم: (۴)

دهسک [۱] (۱) انگشت: (۲) دم: (۳) قلم: (۴) دسته.

كلكاف: بهر یکی دارمازوه [۱] نوعی ثمر مازوج.
 كلك بادان: (۱) زمان لوسی و مهرایی: (۲) برنی له ناچار کردن به کاریك [۱] چاپلوسی و تملق: (۲) کنایه از ناچار کردن.
 كلكان: برنی له پبای حوّل و کم هوش [۱] کنایه از آدم خل و منگ.
 كلكاني: بیهوشی، حوّل [۱] کم هوشی.
 كلك بهس: فامك به ند [۱] انگشت بند.
 كلك بهسه: به فامك بهسراوی [۱] انگشت سسته.
 كلك بیوه کردن: (۱) جوز بیوه کردن: (۲) برنی له خه نه ناندن [۱] انگلک زدن: (۲) کنایه از فریب دادن.
 كلك پنی هه نه ساردن: برنی له گوی نه دان به کار. خوگیل کردن له نه انجام دادن، خاوه خاوی [۱] کنایه از اهمال.
 كلك ته قنه: بهر گابلکه [۱] دم جنبانك.
 كلك ته قینه: بهر گابلکه [۱] دم جنبانك.
 كلكدار: (۱) چانه و هری به كلك: (۲) شنی ده سکی هه بی: (۳) دوابی دار [۱] (۱) دارای دم: (۲) دسته دار: (۳) دنباله دار.
 كلكردن: (۱) خوار کردن هه: (۲) ناردن [۱] کج کردن: (۲) فرستادن.
 كلكرن: چاوشنن به سورمه [۱] سورمه کشیدن چشم.
 كلك گر: نه سینی که کلکی له غاردا راست بلنسد ده کا [۱] اسبی که در دوبدن دم را بلند نگه می دارد.
 كلك گرتسن: (۱) كلك بلنسد کردن سی نه سب له غاردا: (۲) برنی له خسته ناچار بهوه [۱] دم بلند نگه داشتن اسب: (۲) کنایه از درنگنا گذاشتن.
 كلك گیر: فوشقونه [۱] پاردم زین اسب.
 كلكلك: شمشیر هری درگا [۱] کلید کلون چوبی در.
 كلكله: فه زبعت [۱] مابه رسوایی.
 كلکن: (۱) كلكدار: (۲) بهزی زور به خوری: (۳) هه لئوقبوله بیست [۱] نگا: كلكدار: (۲) گوسفند بسیار پشمالو: (۳) برآمده بر پوست.
 كلك نیشان: شنی زور سه بر بان زور باش [۱] انگشت شمار، کمیاب.
 كلکه: (۱) ده نکیکه له ناو گه نمدا: (۲) زاروی سمر بار: (۳) برانه وی کنو: (۴) دوابی قسه و کار [۱] دانه ای در میان گندم: (۲) بجه انگل و سر بار: (۳) دنباله کوه: (۴) دنباله سخن و کار.
 كلکه: پرد، بر [۱] بل.
 كلکه توتوه: توتوه [۱] انگشت کوچک.
 كلکه دو مانه: باریکه به ک گه نم له خه زماندا که هبشتا نه بو نه مالوسکه [۱] دنباله خرمن.
 كلکه ره قه: نه خشیکی فانی [۱] نفسی در قالی.
 كلکه زینوی: (۱) بهری گیاه که: (۲) جوروی نری [۱] ثمر گیاهی است: (۲) نوعی انگور.
 كلکه سوته: (۱) كلک زاته کاندنی سهگ بو که سنی که خوشی ده وی: (۲) برنی له زبایی و زمان لوسی [۱] دم جنبانندن سگ برای اظهار وفاداری: (۲) کنایه از تملق.
 كلکه سوته کنی: كلکه سوته [۱] نگا: كلکه سوته.

كلکه قنگی: (۱) قامك بو بردن: (۲) برنی له دنه دان بو توره کردن [۱] انگلک کردن: (۲) کنایه از تحریك برای خشمگین کردن.
 كلکه کنگی: كلکه قنگی [۱] نگا: كلکه قنگی.
 كلکه که نه: قامکی زل، فامکه گه وره [۱] انگشت شست.
 كلکه گه وره: كلکه که له [۱] انگشت شست.
 كلکه له قه: دژواری زور له پیک هبنانی کارا [۱] سخنی بسیار در انجام کار.
 كلکه له قی: (۱) دژواری زور له پیک هبنانی کارا: (به) كلکه له قی خه لاسم کرد: (۲) كلکه سوته [۱] دشواری سسار در انجام دادن: (۲) نگا: كلکه سوته.
 كلکه مار: زور تال له چیزه دا [۱] بسیار تلخ.
 كلکه مار کردن: خواردنی به ناره حه تبه وه، زه قنه موت کردن [۱] خوردن با دل بریشان.
 كلکه نما: شنی که بو باشی و خرابی ناشیره تی بو بکری [۱] انگشت نما.
 كلکه نه فتینه: کنکه نه فتینه [۱] فتنه انگیز.
 كلکه وانه: (۱) نه نگوستبله: (۲) فوجه که ی دورمانان [۱] انگشتری: (۲) انگشترانه.
 كلک هه لته کینه: كلک ته قینه، بهر گابلکه [۱] دم جنبانك.
 كلک هه لسور آندن: برنی له به ره نگاری کردن و به قسه نه کردن [۱] کنایه از مخالفت کردن.
 كلل: (۱) مابن و نه سی سی خالدار: (۲) نه سی سی سبلك: (۳) ره رنگ سیات [۱] اسب سفید خالدار: (۲) اسب ابلق: (۳) رنگ کرم.
 كللو: (۱) گای سی و رهش: (۲) کولمی زرعات خور: (۳) چانه و هری سی به خسانی ره شه وه [۱] گاو سفید سیاه: (۲) ملخ: (۳) جانور سفید دارای خالهای سیاه.
 كللی: (۱) سیات: (۲) سی خالدار: (۳) گری ناگر [۱] رنگ کرم: (۲) سفید خالدار: (۳) زبانه آتش.
 كلم: کورت، قوت، کن، کونا [۱] کوتاه.
 كلم: چلم [۱] خلم، آب بینی.
 كلمش: (۱) ریوقی چاوی: (۲) جلکی ناوگویی [۱] زفك چشم: (۲) چرك گوش.
 كلمن: چلمن [۱] خلمو، آب دماغ آویزان.
 كلمو: کورته بالا، به زن کنك [۱] کوتاه قد.
 كلموچ: چلم [۱] خلم، آب بینی.
 كلمه ی: کورت کردن، قوت کردن [۱] کوتاه کردن.
 كلمیش: (۱) چلم: (۲) ریوقی چاوی [۱] خلم، آب بینی: (۲) زفك کلناشك: قانگه لاشك [۱] گیاه خشك بادبرده.
 كلو: (۱) ده نکی به فر: (۲) بیچراوی خوری و لوکدی خاوی: (۳) بهرگی زیزی ده نك له بهری گیادا [۱] دانه برف: (۲) آغند، نوده پشم و بنیه نارشته: (۳) نیامك هسته گیاه.
 كلو: چانه و ریکی بیچوکی به چنگ و باله دوزنی شینا و ورده [۱] ملخ.
 كلو: هدر وردیکی به کترگرنو: (كلوکل، كلوقه ند) [۱] ریز بهم چسبیده.

كلوخ.

كلوا: به نگرئی سوز، پولوی به گه شه، سکل [] آخگر.

كلوت: (۱) نیکسی سمر سمنی به کسم؛ (۲) سمنی به کسم [] (۱) استخوان بالایی ران ستور؛ (۲) قفل.

كلوچ: نمرز؛ (به هیچ کلوچی چاره‌ی نایه) [] روبه، طرفه.

كلوچ: (۱) کولبچه؛ (۲) فوج، شاخی جان‌ه‌ور [] (۱) کلوچه؛ (۲) شاخ جابور.

كلوخ: (۱) فحفی سمر؛ (۲) وشه‌ی نازدَل بزاردن، سمر [] (۱) کله سر؛ (۲) واحد شمارش دام، رأس.

كلوز: (۱) ناوبه تال؛ (۲) خرّه وه بوگ؛ (خری کلوور کرد) [] (۱) میان نهی؛ (۲) خود را جمع کردن.

كلوز: به دبه خت [] بدبخت.

كلوز: گوله گه نمی هه لیر و زاو [] خوشه گندم نیم سوخته.

كلوز: رسنه تا، وشه به کی ریزمانه [] شبه جمله.

كلوز: (۱) کسه‌ی که ددانی پشمی که وتوه؛ (۲) کلاو بوره [] (۱) کسی که دندان پیشین ندارد؛ (۲) کلاه نمدی.

كلوس: ده فری سواله تی هه راو، کوپه [] خم.

كلوس: کلوژ [] نگا؛ کلوژ.

كلوسک: ده فری سمر ناواله‌ی چکوله، بستوگه [] خمیجه، خم کوچک، کلووش؛ قرش. لاسکده غل [] ساقه‌های غله.

كلوشک: نشان لهریگه‌دا، کبله کارنکی [] نشان‌های راهنما در مسیر راه.

كلوشه بون: گه‌یشنی ده غل بو دره و [] رسیدن خرمن برای درو.

كلوف: به چنگ گوشین [] مجاله.

كلوفت: کلفت، زور له ستور [] کلفت، ستبر.

كلوک: (۱) دانه ونله‌بی که زو له ناوی جووش دا بی ده‌گا؛ (۲) کلووت [] (۱) دانه زودبز؛ (۲) قفل چهارپا.

كلوک: شکوفه‌ی دار [] شکوفه درخت.

كلوکتی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [] نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

كلول: چاره‌زه‌ش، کلوور [] سیه‌روز.

كلولاش: گیابه‌که ده کرینه ددان نازن [] گیاه خلال دندان.

كلوم: قفلی دارینی درگا [] قفل چوبی در.

كلومت: کلووت، سمنی حه‌بوان [] قفل حیوان.

كلونجه: سرخمدی به قوئی زنانه [] نوعی بالا‌بوش زنانه.

كله: (۱) نین و هالاز؛ (۲) گزی ناگر؛ (۳) سونه‌مندی [] (۱) آلا؛ (۲) لهیب آتش؛ (۳) سرخت.

كله: (۱) کل، سورمه؛ (۲) کلی برد [] (۱) سرمه؛ (۲) پایه پل.

كلهابش: کوکین، قوزبن، کوخین [] سرفه کردن.

كله‌بیچ: کاربوچ، خشتی کال [] خشت خام.

كله‌دان: کلدان [] سُرمدان.

كلهر: (۱) کولین، جینگه‌ی نازووه؛ (۲) موبه‌ق، مدبه‌ق [] (۱) جای آذوقه؛

(۲) نگا؛ موبه‌ق.

كله‌سوبحانی: چاکتر بن جووری کل [] بهتر بن نوع سُرمه.

كله‌شیر: دیکل، دیقل [] خروس.

كله‌شیره: خرّوزه‌ک، قفزه‌زه [] بیماری سعال دیکی، خروسک.

كله‌و: شه‌بوئی که وه سهر برده کهوی [] موجی که روی پل سرریز کند.

كلنی: کابه، چارنک بازی کردن [] یک دور بازی، گیم.

کلینپ: ناماده کردن و دایزنی [] آماده کردن خاک برای نهه گل.

کلینت: (۱) کلبل، هاجهر؛ (۲) قفل، گوله؛ (۳) نالقه‌ریزی درگا که قفلی پیدا

ده کری [] (۱) کلبد؛ (۲) قفل؛ (۳) حلقه در که قفل را در آن کنند.

کلینته: قه‌لاندوش، نیوان شان و پیل [] کوله، شانه‌ودوش، قلم‌دوش.

کلینته: سهر کلاوه‌ی بدن [] کلونه، نوعی کلاه پشمی.

کلینجه: فلینچکه [] دنباله‌جه.

کلینچ: کولبچه [] کلوچه.

کلینچک: قامکه‌تونه، نلباگچکه، نه‌نگوسه نونه‌له [] انگشت خنقصر.

کلینچه: کولبچه [] کلوچه.

کلینچه: کولبچه [] کلوچه.

کلید: کلبل، کلینت [] کلید.

کلیده: له هه‌مولاره ده‌ورده‌راو [] محصور.

کلیر: کلر، کونی چی کلبل له ده‌رگادا [] جا کلیدی در.

کلیزی: لباکوی ده‌م [] لعاب دهن.

کلیر: کلینچکه [] دنباله‌جه.

کلینس: نارومار، له‌به‌ین چوگ [] نابود، نارومار.

کلپسا: پهرستگای خاج‌پهرستان [] کلپسا.

کلینس بون: به‌ندوای فه‌وان [] ریشه کن شدن، نابودشدن.

کلینسمان: کله‌سوبحانی [] بهتر بن نوع سُرمه.

کلینسه: کلپسا [] کلپسا.

کلینشه: (۱) به‌ده‌نی بی گیان؛ (شه‌ینان چونه کلینشه‌یه‌وه)؛ (۲) بوذرنی

له‌ش له ناره‌هه و چلک [] (۱) بن بیجان؛ (۲) بوی بد بن.

کلبل: (۱) ناچهر، شنی که قفل بکانه‌وه؛ (۲) موی سمری لیک‌هالوا؛ (۳)

قفل [] (۱) کلبد؛ (۲) موی فرفری؛ (۳) قفل.

کلبل: کلبل [] کلبد.

کلبل به‌ده‌ست: برنی له خاوه‌ده‌سه‌لات [] کتابه از همه‌کاره.

کلبل دان: ففل دان، داخسنن به قفل و کلبل [] قفل کردن.

کلبلک: کلبلی دارینی کلبله و گوله [] کلید چوبین.

کلبلکامل: چوله‌مه [] جناغ سینه.

کلبل و کوم: ففلی دارینی درگا [] قفل چوبین در.

کلبل و کوم: کلبل و کوم [] قفل چوبین در.

کلبل و گول: کلبل و کوم [] قفل چوبین در.

کلبل و گوله: کلبل و کوم [] قفل چوبین در.

کلبله: رنو، رنی [] بهمن.

کلینله: (۱) کللیه؛ (۲) ره‌ق بوئی ده‌م؛ (ده‌می کلینله بو قسه‌ی بو نه‌کرا) []

(۱) بهمن؛ (۲) قفل شدن دندانها.

کلیم: بهزه، سیبال، راه‌خی نهنک و کم‌بابی [کلیم].
 کلینجه: قلبجه، کلبنجه [کلبنجه] دنبالجه.
 کلینچک: فلبنجه، کلبنجه [کلبنجه] دنبالجه.
 کلینچکه: قلبجه [کلبنجه] دنبالجه.
 کم: (۱) بهرائبه‌ری زیاد، بیج، قبیج؛ (۲) بکم [کم] (۱) اندک؛ (۲) بکنم.
 کماخ: کلوت [کفل].
 کمان: بهزین، جبل [بیرچین].
 کم‌بهر: گولیکی به‌هاربه [ازگلهای بهاری است].
 کمت: تروپک، دوند، بهزین‌ن‌شون [فله، اوج].
 کمکه: بیج‌بیج [اندک اندک، به‌ندریج].
 کمی: دونه‌لان، چمه [دنیلان].
 کن: (۱) فسگ؛ (۲) بهرائبه‌ری دریز؛ (۳) له‌لا، له‌به‌نا؛ (۴) وشه‌ی بانگ کردنی زن بو خوشه‌وبسنی [متعد: (۲) کونا؛ (۳) نزد؛ (۴) حرف خواندن مهر بانانه زن].
 کنا: (۱) دوت، فره قیز، کج؛ (۲) قول، دیواده [دختر، دوشیزه؛ (۲) سوراخ].
 کناچه: (۱) کج؛ (۲) ده‌نگی بوز [دختر؛ (۲) صدای درآج].
 کناچه‌یی: کجینی [نگا؛ کجینی].
 کناچی: کج [دوشیزه].
 کنار: داری نه‌بگ [درختی است].
 کناراو: ناوده‌ست، مه‌بال [مسزاج].
 کنارای: درکه‌زی [خاربنی است].
 کنارین: (۱) سه‌رلبواری ده‌ریا؛ (۲) دوره‌به‌ریز له‌خه‌لک [ساحل دریا؛ (۲) کناره‌گیر از اجتماع].
 کنته‌نه: (۱) له‌ش خوران؛ (۲) له‌ش خوراندن [خارش بدن؛ (۲) خاراندن بدن].
 کنج: (۱) چلک و کله‌وبدل؛ (۲) بارچه‌چلکی له‌بشتین به‌ره‌زور، کهوا؛ (۳) کرج، کال؛ (۴) لای نیوان شت [ملابس، رخت و لباس؛ (۲) نیم‌تنه؛ (۳) کال؛ (۴) لابه].
 کنجر: به‌زوکون، بزگور [کهنه‌پار].
 کند: کن، بهرائبه‌ری دریز، فوله [کونا].
 کندر: (۱) ده‌زوی قرقره؛ (۲) به‌نی له‌برزه‌ی گیا؛ (۳) فنگر [نیخ قرقره؛ (۲) ربسمان البافی؛ (۳) کنگر].
 کندر: شوینی که ناودای دزیوه [جای آب رفته].
 کندردک: درکنکه [خاربنی است].
 کندره: کندر [نگا؛ کندر].
 کندریله: کندر [نگا؛ کندر].
 کنر: کندر [نگا؛ کندر].
 کنسما: خو به‌دیوار خوراندن [خود را با دیوار خوراندن].
 کنشت: (۱) کاویز، قاویش؛ (۲) به‌رسگای جو له‌که [نشخوار؛ (۲) معبد بهودبان، گنشت].
 کنف: (۱) منبشه بری ده‌س نیز؛ (۲) لوس و لیک و له‌بار [بیشه‌انبوه؛

(۲) شبک.
 کنک: کن، قول، فوله [کونا].
 کنگ: فنگ، کن، قن [مقعد].
 کنگ دانه‌وه: رونبشنی به‌نامانه‌نی [موقت ننسین].
 کنگ‌دهر: فون‌دهر [کونی].
 کنگر: قنگر [کنگر].
 کنگه‌جنوکه: برنی له‌حنگای زور ننگ و تسک [کنایه از حای بسیار ننگ و کوچک].
 کنگه‌خشکی: فونه‌خشکه [باسن بر زمین کشیدن].
 کنگه‌خه‌وه: نوسن به‌دانبشته‌وه [نشسته خوابیدن].
 کنگه‌گاز: برین له‌باشلی ته‌سب و باره‌بر [زخم باسن اسب و دیگر چهارپایان].
 کنگه‌وتلور: له‌سرده‌م راکشان [هنگام دراز کشیدن].
 کنورک: (۱) نیله‌که‌درک؛ (۲) داری دولق بو درک گوزینه‌وه [بشنه‌خارا؛ (۲) چوب دوشاخه و بره‌جابه‌جایی خار].
 کنوره: داری دوقلبقانه‌ی درک‌خرکردنه‌وه [چوب دوشاخه خار جمع‌کنی].
 کنور: رزد، چکوس، چکود، ده‌س فوجاوی [خسب].
 کنوس: رزد، کنوز [خسب].
 کنوشک: زه‌نگی به‌مه‌بی، سورای کال، چیره‌بی [صورتی].
 کنوشه: گزگ، گه‌سک، گیزگ [چارو].
 کنه: (۱) کاری زورو به‌ده‌وام؛ (۲) وشه‌ی دواندنی کج؛ (۳) دانه‌وه‌ی زه‌وی؛ (۴) نوزینه‌وه [کار زیاد و پیوسنه؛ (۲) کلمه نوازش خطاب به دختر؛ (۳) زمین را کندن؛ (۴) کندوکاو].
 کنه‌ک: خیشکی کلوش کیشان [ابزار ساقه‌کشیدن سر خرمن].
 کنه‌کردن: کولینه‌وه، توزینه‌وه [کاوش، جستجو].
 کنه‌وه: (۱) پروشه‌کردن له‌خوردن؛ (۲) کولینه‌وه؛ (۳) زور کوششت کردن له‌کاردا [بی‌اشتها و آمه‌نه خوردن؛ (۲) کاوش؛ (۳) سعی بسیار در کار].
 کنیر: (۱) ناوی دو جور داره، به‌کی به‌درک یه‌کی بی‌درک؛ (۲) گیاه‌کسه گولی جوانی هه‌به؛ (۳) فونیر، کوانبکه له‌جنگه‌ی خراب دبت [نام دو درخت خاردار و بی‌خار؛ (۲) گیاهی است با گل‌های زیبا؛ (۳) دملی که در ناحیه مقعد باشد].
 کنیرولک: گیای کنیر [گیاه «کنیر»].
 کنیره: (۱) داری کنیری بی‌درک؛ (۲) گیای کنیر [درخت «کنیر» بی‌خار؛ (۲) گیاه «کنیر»].
 کنیوال: گیاه‌کی جبابه نه‌خورن، کوراده [گیاهی است کوهی نزه‌مانند].
 کو: (۱) زورشت بیکه‌وه؛ (۲) بیرو، بیرو؛ (۳) نه‌خوشه‌کی چاوی ناژه‌ل؛ (۴) نوبه‌لی خرمانی سور؛ (۵) جیا؛ (۶) سلی، ره‌وه‌کی؛ (نم له‌سپه کو ده‌کا)؛ (۷) ره‌نگی عابی ناچنج؛ (۸) ناوی شاریکه له‌کوردستان؛ (۹) باشگری پچوک‌شانندان؛ (حسه‌نگو، لاوکو)؛ (۱۰) کام جی؛ (بو کو

(۲) اوج.

کوپ: (۱) فینجان: (۲) ده فیری دهه ناواله له سوالهت: (۳) کپ، بینه نگوامات [۱] فنجان: (۲) خم: (۳) بی سرو صدا.

کوپابهخت: نهو بهزی بهخته وهری [۱] نهایت خوشبختی.

کوپار: (۱) تیلازی سهرنه ستور: (۲) دوگی و شتر [۱] چو بدست سرگنده، چماق: (۲) کوهان.

کوپاره: (۱) زوپایی ملی گا: (۲) ناو جبا: (۳) دوگی و شتر [۱] برآمدگی پشت گردن گاوا: (۲) کوهساران: (۳) کوهان شتر.

کوپال: (۱) کوپار، تیلازی سهرنه ستور: (۲) داردهستی سهرجهماو، گوچان [۱] چماق سرگنده: (۲) جوگان.

کوپان: بالان [۱] بالان.

کوپانسه: (۱) زه قیای ملی گا: (۲) جوړی نه خوشی و لآخه بهرزه: (۳) نیکه خوری سهره شتی حه یوان کهنای برنهوه: (۴) دوگه و شتر [۱]

برجستگی پشت گردن گاوا: (۲) نوعی بیماری ستور: (۳) بشمی که بر پشت گوسفند می ماند و چیده نمی شود: (۴) کوهان شتر.

کوپتان: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوپک: بیلوی جاوا [۱] بلك چشم.

کوپل: لاوازو دالگوشت [۱] لاعر مردنی.

کوپلخ: سنی بایه کوپه ناو له سهردانان [۱] سه بابه خم آب.

کوپنگه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوپه: (۱) کوپ، ده فیری زه لامی سواله تی: (۲) کوگیای له سهریه که داندراوا: (۳) که نه شاخی حه جامات: (۴) خالبیکی سوره له بهزی قوماردا [۱] خم: (۲) توده گیاه درویده: (۳) شاخ حجامت گیری: (۴)

خالی در ورق بازی، دل.

کوپهر: پوشه، جهنگه گیادرون [۱] موسم درو گیاه.

کوپهره: نه ستورایی ده وهری شت [۱] قَطُر.

کوپهره: کوپه بی بچوک، بستوگه [۱] خم کوچک.

کوپهک: (۱) بهری داربهزه: (۲) تروپکی جبا: (۳) قاره مان [۱] ثمر بلوط: (۲) قلّه کوه: (۳) قهرمان.

کوپه لان: بالان، کوپان [۱] بالان.

کوپه لوكه: کوپه بی زور بچوک [۱] خم بسیار کوچک.

کوپه له: (۱) کوپه بی بچوک: (۲) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] خم کوچک: (۲) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوپه لئین: بالان، کوپان [۱] بالان.

کوپیان: هیدی، نارام [۱] آرام.

کوپیتته: بوپه [۱] تاج خروس و مرغ.

کوپین: نارام گرتن، ههدادان [۱] آرام گرفتن.

کوت: (۱) باژ، پارچه: (۲) لیدان، قوت، قونان: (۳) وشه به که له هه لئیزاردنی ناکلیک بو بازی: (شیر و کوت): (۴) باشگری بهوانا: که سنی که

بجم: (۱) خهفت، به شوین کول دادیت: (کول و کوم زورن): (۱۲) کول، نه بر، دژی تیز: (۱۳) جقات، لیک کوپونهوه: (۱۴) به لکه، شابهنا

[۱] جمع: (۲) ستاره تریا: (۳) نوعی بیماری چشم بز و گوسفند: (۴) نوده خرمن پاک کرده: (۵) کوه: (۶) رموی: (۷) رنگ آبی روشن: (۸) نام شهری لر کردستان: (۹) پسوند تصغیر: (۱۰) کجا: (۱۱) اندوه: (۱۲)

کند، مخالف تیز: (۱۳) اجتماع: (۱۴) بلکه، شاید.

کو: (۱) جلون، جو، جاوان: (۲) کام جی: (۳) که: (کو نه قها بت): (۴) جبا، کیف، کیو: (۵) کوله که، کدر [۱] جطور: (۲) کجا: (۳) که: (۴) کوه: (۵) کدو.

کوا: (۱) له کام جی به: (۲) کامه به: [۱] کجا است: (۲) کدما است: کواتر: کوتر، که موتر، که فوک [۱] کبوتر.

کوازا: (۱) ده فیری گهره وی گلبنی ده خیل و نارد: (۲) پلوره ههنگ، خه لینه شیش [۱] کندی غله: (۲) کدیوی زور عسل.

کوارگ: قارچ، کارگ، کفارگ [۱] قارچ.

کواره: (۱) کوازا: (۲) باجی ناغا له سهر خه لینه شیشان [۱] کندیوی غله: (۲) سهم ارباب از عسل رعایا.

کواکو: زور زیاد [۱] خراوان.

کوان: (۱) دومل: (۲) قول، کتا: (۳) له کام جینگه: (۴) کامانه: [۱] دمل: (۲) سوراخ: (۳) کجا بند: (۴) کدما بند.

کواناکهش: کوله و [۱] نیم سوژ تنور.

کوانک: تفک، ناگردان [۱] اجاق.

کوانگ: کوانک [۱] اجاق.

کوانو: کوانک [۱] اجاق.

کوانی: (۱) له کام شوینه: (۲) کامه به: [۱] کجا است: (۲) کدما است: کوانی خورما: دومه لیکه له دهه و جاو دیت تا سالیك چاك نابینهوه [۱]

سالك.

کواوا: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کواوی: (۱) لیدان: (۲) له کام شوینی: [۱] زدن: (۲) کجا هستی: کوایش: (۱) دارکاری کردن: (۲) نه قیزه نی وه زاندن [۱] چو بکاری: (۲)

سبخونک زدن.

کوبار: (۱) مرزی به حورمدهت، بهرزی: (۲) سهره تای ههرشتن له بهر بووی زمین [۱] باوقار، محترم: (۲) سراغاز بهره دادن زمین.

کوباری: کوپار، نو بهره [۱] نو بر.

کوبازیز: بازاری به شهریکی چند که سلیک [۱] بازار مشترک.

کوبایی: نرخه به جومله فروشی [۱] نرخ عمده فروشی.

کوبزا: ناوی زنانه [۱] نام زنانه.

کوپون: لیک خر بوئهوه [۱] جمع شدن.

کوپونهوه: لیک خر بوئهوه [۱] جمع شدن.

کوپیه: قهرای دادروا [۱] سجاف.

کوپ: (۱) دوندی جبا، تروپکی که: (۲) بالاترین شوین [۱] قلّه کوه:

دده فونئ: (۵) حینجکه! (۶) کەسێ که لەبەر ماندوویی بان لێدان لە کار کەوینی: (هیندی لێداوه شەل و کوتی کردوه): (۷) کۆل لە لاتی یان لە دەست [کوت] (۱) قطعە: (۲) زدن: (۳) اصطلاحی در بازی: (۴) پسوند بە معنی کو ببنده: (۵) کله زدن هنگام جماع: (۶) کسی که در اثر خستگی یا زدن از کار افتاده باشد: (۷) قطع انگشت دست با پا.

کوت: (۱) پاسهوان: (۲) داری نەسووری قاجی زیندانی: (۳) بن خرمان: (۴) پۆش و کا: (کاو کوت): (۵) داری نەسوور بوملی گاو کەلی غلۆر: (۶) جلکی لە پشین بەره زووری نوروپایی: (کوت و شالوار): (۷) گوزانی و لاوکی بەسوژه: (۸) سەر بێ کلۆر، قوت: (۹) چه بهر، درگای لەشول چنراو [کوت] (۱) پاسیان: (۲) کنده پای زندانی: (۳) نه خرمن: (۴) خس و خاشاک: (۵) کنده آویزان به گردن حیوان باغو: (۶) کت پوشیدنی: (۷) آواز: (۸) بی کلاه: (۹) برچین.

کوت: (۱) به بنی زرعات: (۲) وشە ی بانگ کردنی سەگ [کوت] (۱) کود: (۲) واژه‌ای برای صدازدن سگ.

کونا: (۱) کنگ، کن، فول: (۲) دوماهی [کوت] (۱) کونا: (۲) پایان.

کوتنا: (۱) کونا: (۲) بوکوی: (۳) کوی: (۴) کویندەری: (۴) وردکراو [کوت] (۱) نگا: کونا: (۲) بە کجا: (۳) کجا: (۴) خردشده.

کوتنا بون: خەلاس بون [کوت] پابان بافتن.

کوتار: کوتەر، بارسنایی بەژنی دار [کوت] قطر درخت.

کوتاسی: دوماهی، ناخری [کوت] پابانی.

کوتاک: بە چه مەر [کوت] خوابگاه گله در دشت.

کوتال: کال، شوره و بره ی بازارگانی [کوت] کالا، فماش.

کوتال فروش: بەزاز [کوت] بزاز.

کوتاله: پاوە عەمرە، چلە نوک [کوت] کونوله.

کوتان: (۱) لێدان بە دار: (۲) ورد کردن به نهیم: (۳) پەزبني نیر له موبینه، گان: (۴) دەرزی لێدانی ناوله: (۵) دەرزی ناژن بو خال له بیست کردن: (۶) جوړی گاسنی دەم بان [کوت] (۱) کنگ زدن: (۲) کو بیدن در هاون: (۳) جماع: (۴) مایه کو بی، واکسیناسیون: (۵) خال کو بی: (۶) نوعی گاواهن.

کوتان: (۱) زنج: (۲) چن پۆش و باری پاون: (۳) داریکه له ملی گای غللووری ده که ن: (۴) زەمینی زۆر سەخت لە کیلان: (۵) جوت به زور جوتە گابان: (۶) بە چه مەر [کوت] (۱) دیوار نرکه‌ای برای نگهداری دام: (۲) مرتع خصوصی: (۳) کنده گردن گاو: (۴) زمین سخت در شخم زدن: (۵) شخم با گاوه‌های منعقد: (۶) شیغاز.

کوتانسدن: (۱) به دار کوتان: (۲) کوتانی ناوله: (۳) کوتانی خال [کوت] (۱) کو بیدن: (۲) مایه کو بی: (۳) خال کو بی.

کوتاندنەوه: (۱) توند دا کوتانی بوی کر: (۲) به بیل کوتانی سەربان و... [کوت] (۱) باشانه کو بیدن یود قالی: (۲) با بیل کو بیدن.

کوتانک: زنج [کوت] جای نگهداری دام با دیواره چوبی.

کوتانن: کوتاندن [کوت] نگا: کوتانندن.

کوتاننەوه: کوتاندنەوه [کوت] نگا: کوتاندنەوه.

کوتانەچاو: بە چاوادانەوهی چاکه [کوت] نیکی را به رخ کشیدن.

کوتانه ماوش: خەرکەوان کیشان [کوت] ابزارکمانه غریبال کشیدن.

کوتانه وه: (۱) کوتاندنەوه: (۲) دیواره کوتان [کوت] (۱) نگا: کوتاندنەوه: (۲) بازکو بیدن.

کوتاهاتن: (۱) کنگ بون، بی نه که بشتن: (۲) سوور کردن: (۳) دانەواندن [کوت] (۱) کونا ه بودن، نرسیدن: (۲) کار را تمام نکردن: (۳) کونا آمدن.

کوتاهی: (۱) کنگی: (۲) فسور [کوت] (۱) کوناهی: (۲) تقصیر.

کوتایی: کوناهی [کوت] نگا: کوناهی.

کوت پیوه دان: ژەنبن، حینجکه لێدان [کوت] کله زدن در وقت جماع.

کوتتلك: (۱) کوتبلك، کفتە ی ساوارو قیمه: (۲) تونکه سەگ، گجوك: (گورکو پیردیه، کوتتلك حەنە کا بی دکن) «مەسەل» [کوت] (۱) کنت: (۲) توله سگ.

کوتته: کفته، کوفته [کوت] کوفته.

کوتتین: خال لە لەش کوتان [کوت] خالکو بی.

کوت دان: کوت پیوه دان [کوت] کله زدن در جماع.

کوت دان: پە بن بە بن زرعاتەوه کردن [کوت] کوددان کشت.

کوترا: (۱) جاوکر: (کویر و کوتر): (۲) کن، کنگ، قولە [کوت] (۱) چشم کم سو: (۲) کوتاه.

کوترا: کاپوک، کافوک [کوت] کیوتر.

کوتران: (۱) کفتی لە نەندام دا: (۲) لێدان بە دار: (۳) ورد کران به شتی فورس [کوت] (۱) کوفتگی اعضاء: (۲) کنگ خوردن: (۳) کو بیده شدن.

کوترباز: خاون کوترا، کەسێ کایو کا خودی دکا [کوت] کیوتر باز.

کوترخان: شوینی که کوئری زوری تیدایه [کوت] جای نگهداری کیوتران.

کوترمه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [کوت] نام روسنایی در کردستان که توسط بعشان ویران شد.

کوتره: (۱) داری نیوان نەسنونده کو داری سەربان: (۲) دبرەك [کوت] (۱) چوب رابط ستون و دیرک بام: (۲) دبرک.

کوترهاتن: کوتاهاتن، کونابون [کوت] پابان یافتن.

کوتره باریکه: بالداریکه له کوئر یجوتکر [کوت] قمری، باکریم.

کوتره بهرچیله: کونره باریکه [کوت] قمری.

کوتره شینه: جوړی کوئری قەلەو له کوئری تر زلنره له جیا دەزی [کوت] کیوترجایی.

کوتره کیویله: کوتره شینه [کوت] کیوترجایی.

کوتره گابلکه: کوتره شینه [کوت] کیوترجایی.

کوتره گایه: کوتره شینه [کوت] کیوترجایی.

کوتش: کونان بە دار، دارکاری کردن، قونان [کوت] چوبکاری.

کوتش: (۱) کر ناندن وە کمنسک: (۲) کەوت بە سەرز: (۳) کەونە تاو، چوئ زور [کوت] (۱) خابیدن: (۲) بر زمین افتاد: (۳) داخل شد.

کوتک: (۱) پنگ: (۲) کو پار: (۳) تونکه سەگ [کوت] (۱) پنگ: (۲) چمان: (۳) توله سگ.

کوتسک: (۱) کاسە ی داربني زل که جوار کیلو و نیو که نم ده با، ربه: (۲) پشسه ی زرانی: (۳) پیاله [کوت] (۱) کاسه بزرگ چوبی به گنجایش چهارکیلو و نیم گندم: (۲) کاسه زانو: (۳) پیاله.

ده فونئ: (۵) حینجکه! (۶) کەسێ که لەبەر ماندوویی بان لێدان لە کار کەوینی: (هیندی لێداوه شەل و کوتی کردوه): (۷) کۆل لە لاتی یان لە دەست [کوت] (۱) قطعە: (۲) زدن: (۳) اصطلاحی در بازی: (۴) پسوند بە معنی کو ببنده: (۵) کله زدن هنگام جماع: (۶) کسی که در اثر خستگی یا زدن از کار افتاده باشد: (۷) قطع انگشت دست با پا.

کوت: (۱) پاسهوان: (۲) داری نەسووری قاجی زیندانی: (۳) بن خرمان: (۴) پۆش و کا: (کاو کوت): (۵) داری نەسوور بوملی گاو کەلی غلۆر: (۶) جلکی لە پشین بەره زووری نوروپایی: (کوت و شالوار): (۷) گوزانی و لاوکی بەسوژه: (۸) سەر بێ کلۆر، قوت: (۹) چه بهر، درگای لەشول چنراو [کوت] (۱) پاسیان: (۲) کنده پای زندانی: (۳) نه خرمن: (۴) خس و خاشاک: (۵) کنده آویزان به گردن حیوان باغو: (۶) کت پوشیدنی: (۷) آواز: (۸) بی کلاه: (۹) برچین.

کوت: (۱) به بنی زرعات: (۲) وشە ی بانگ کردنی سەگ [کوت] (۱) کود: (۲) واژه‌ای برای صدازدن سگ.

کونا: (۱) کنگ، کن، فول: (۲) دوماهی [کوت] (۱) کونا: (۲) پایان.

کوتنا: (۱) کونا: (۲) بوکوی: (۳) کوی: (۴) کویندەری: (۴) وردکراو [کوت] (۱) نگا: کونا: (۲) بە کجا: (۳) کجا: (۴) خردشده.

کوتنا بون: خەلاس بون [کوت] پابان بافتن.

کوتار: کوتەر، بارسنایی بەژنی دار [کوت] قطر درخت.

کوتاسی: دوماهی، ناخری [کوت] پابانی.

کوتاک: بە چه مەر [کوت] خوابگاه گله در دشت.

کوتال: کال، شوره و بره ی بازارگانی [کوت] کالا، فماش.

کوتال فروش: بەزاز [کوت] بزاز.

کوتاله: پاوە عەمرە، چلە نوک [کوت] کونوله.

کوتان: (۱) لێدان بە دار: (۲) ورد کردن به نهیم: (۳) پەزبني نیر له موبینه، گان: (۴) دەرزی لێدانی ناوله: (۵) دەرزی ناژن بو خال له بیست کردن: (۶) جوړی گاسنی دەم بان [کوت] (۱) کنگ زدن: (۲) کو بیدن در هاون: (۳) جماع: (۴) مایه کو بی، واکسیناسیون: (۵) خال کو بی: (۶) نوعی گاواهن.

کوتان: (۱) زنج: (۲) چن پۆش و باری پاون: (۳) داریکه له ملی گای غللووری ده که ن: (۴) زەمینی زۆر سەخت لە کیلان: (۵) جوت به زور جوتە گابان: (۶) بە چه مەر [کوت] (۱) دیوار نرکه‌ای برای نگهداری دام: (۲) مرتع خصوصی: (۳) کنده گردن گاو: (۴) زمین سخت در شخم زدن: (۵) شخم با گاوه‌های منعقد: (۶) شیغاز.

کوتانسدن: (۱) به دار کوتان: (۲) کوتانی ناوله: (۳) کوتانی خال [کوت] (۱) کو بیدن: (۲) مایه کو بی: (۳) خال کو بی.

کوتاندنەوه: (۱) توند دا کوتانی بوی کر: (۲) به بیل کوتانی سەربان و... [کوت] (۱) باشانه کو بیدن یود قالی: (۲) با بیل کو بیدن.

کوتانک: زنج [کوت] جای نگهداری دام با دیواره چوبی.

کوتانن: کوتاندن [کوت] نگا: کوتانندن.

کوتاننەوه: کوتاندنەوه [کوت] نگا: کوتاندنەوه.

کوتانەچاو: بە چاوادانەوهی چاکه [کوت] نیکی را به رخ کشیدن.

کوتەر: (۱) کن، کنگ، کوتا؛ (۲) کستی که نه کوتی؛ (۳) بزگور، شر، دروازه (۱) کوتاه؛ (۲) کوبنده؛ (۳) کهنه باره.

کوتەر: (۱) گهردن بهند، گهردانه، ملوانه‌ی خشل؛ (۲) نه سئورایی دارا؛ (۳) کونره کنبوله؛ (۴) کاکوئل کورنوهه کراو؛ (۵) موی فرخی سمر؛ (۱) گردبند زینتی؛ (۲) فطر درخت؛ (۳) کیونرجاهی؛ (۴) کاکل بریده؛ (۵) موی کم رشد سر.

کوتەرگه: برینی له گهردنی پرخشل و خعمل کنایه از گردن بر از زیورات.

کوتهره: (۱) قهدی دارا؛ (۲) بارسنی نه سئورایی دوهوی ههرشتی؛ (۳) بزوت؛ (۴) بالنده‌ی بال قبیجی کریاک؛ (۱) تنه درخت؛ (۲) قطر؛ (۳) نیمسوز؛ (۴) برنده بال قبیجی شده.

کوتهری: جوزی گندوهی زورسیر بن نوعی خرپزه شیرین.

کوته سیزه: قولی دهرزی، کنای دهرزی سوراخ سوزن.

کوته شکین: نه سئولکی که داری نیوه سئورایی پی هه لکیروه رگیز ده که ن آهن و بزّه نیمسوز تکان دادن.

کوتهک: نیلا، کوبار جمای، کدینه.

کوتهک زوردار: کستی که به مهوری کار به خه لک ده کاف گردن کلفت.

کوته کوت: (۱) ده نگي کوتان له سهر بهک؛ (۲) کوت پنه‌دان؛ (۳) ده نگي بت‌دان؛ (۴) کوت کوت؛ (۵) پارچه پارچه قوماش؛ (۱) صدای کوبیدن بیایی؛ (۲) کله‌زدن در جماع؛ (۳) صدای نیش رگ؛ (۴) صدا کردن سگ؛ (۵) پاره پاره فماش.

کوته که له: سواله نه لهت شکسته‌های سفال.

کوته کی: بز و نه‌زه، (دوباری کوته کی بارکرد) پر و آکنده.

کوته کی: به‌زوری، به مهوری با گردن کلفنی.

کوتهل: (۱) نه سئنی که له تازه‌دا ده بگیزن، کوتل؛ (۲) دولاشی له بهرد؛ (۳) سهر کویز؛ (۴) دولاش به گشنی؛ (۵) دارستانی جو غور؛ (۶) خرکه لهر جوانیکله؛ (۷) کونره باریکه؛ (۸) بهیکمر بومردگی نازبز؛ (۹) گوندیکی کوردسانه به عسی کاولی کرد؛ (۱) اسبی که درمانم می گردانند؛ (۲) ناوسنگی آسیا؛ (۳) سر کوز؛ (۴) ناو آسیا عموماً؛ (۵) جنگل انبوه؛ (۶) کوچولوی نیشل و خوشگل؛ (۷) قمری، یا کریم؛ (۸) گنل؛ (۹) نام روسنایی در کردستان که توسط بعشبان ویران شد.

کوتهل: دولاش ناو آسیا.

کوتهل بون: فله و بون و به که بف هاننی زاروک جاق و شاداب بودن کودک.

کوتهل له: نونه له سگ توله سگ.

کوتهن: کوتان، دارکاری کردن جو بکاری.

کوتهنی: (۱) شیای کوتن؛ (۲) وه کوتویه (عاره ب کوتهنی)؛ (۱) سزاوارگفتن، گفتنی؛ (۲) چنانکه گفته.

کوتی: ناخافت گفتن.

کوتسی: (۱) بیس، چه بهل؛ (۲) بین ناکار، بین ناکار، بین فهز؛ (۳) نه خوشی به له کی؛ (۴) گولی؛ (۵) بوکوی؛ (۶) له کوی؛ (۱) بلید؛ (۲) هرزه دی ارژن؛ (۳) برص؛ (۴) جُدام؛ (۵) به کجا؛ (۶) از کجا؛

کوتک زای: توتکسه گ نوله سگ.

کوت کردن: پارچه کردن قطعه قطعه کردن.

کوت کردن: (۱) بهین دان به زرعات؛ (۲) وشه به که له کابه‌دا؛ (۱) کودداد؛ (۲) اصطلاحی در بازی.

کوت کرن: به سوزه گورانی ونن آواز خواندن.

کوت کوت: پارچه پارچه قطعه قطعه.

کوت کوت: بانگ له سگ کردن سگ را صدا زدن.

کوت کوتوک: دارکونکه، دارته قنه دارکوب.

کوت کوتوکنی چینک: جوزی دارکونکه نوعی دارکوب.

کوت کوتوکنی که سک: جوزی دارته قنه نوعی دارکوب.

کوت کوته: پارچه پارچه قطعه قطعه.

کوتکه: بادی زلو فره وان کاسه جو بین بزرگ و گشاد.

کوتکه: نونکسه گ نوله سگ.

کوتل: کفنه‌ی ساوار کوفنه بلغور.

کوتل: نه سئنی که له تازه‌دا ده بگیزن اسبی که در عزاداری می گردانند.

کوتلک: کوتل کوفنه بلغور.

کوتلوک: (۱) نروبکی دار، چلوک؛ (۲) به چکه‌ی لاور، بیجوی جانوه‌وی دزنده؛ (۱) بالاترین نقطه درخت؛ (۲) بچه جانور دزنده.

کوت لی دان: کوت پنه‌دان کله‌زدن در جماع.

کوتمه: داری گوره بو سواندن کنده هیزمی.

کوتن: ناخافتن گفتن.

کوتن: (۱) کروسندن؛ (۲) کروشندن؛ (۱) زردن گوشت از اسنخوان؛ (۲) کلوجیدن.

کوتوپز: لهر، بی ناگاداری پیشو، کنوپز بکهور، ناگهانی.

کوتوکه ش: ههراو زه‌نای کوهل، قهره بالغ هممه، ولوله.

کوتومت: کومت عیناً.

کوتومزهره قی: کنوپز بکهور.

کوته: (۱) فول، کنا؛ (۲) فونجکی میوه؛ (۳) چلکدانی نوند؛ (دله کوته مه)؛ (۴) ده نگي کوتان؛ (نوه کوته‌ی جی به)؛ (۵) لیدانی زهگ؛ (۶) قسه‌ی خه لک؛ (۷) به قمری بسنوا؛ (۸) شوینی شوینه ونکه‌ی که رویشک؛ (۹) گونجه‌ی ناو، نوبن؛ (۱) سوراخ؛ (۲) دمجه میوه؛ (۳) نیش؛ (۴) صدای کوبیدن؛ (۵) نبض؛ (۶) شابه؛ (۷) برف انباشته؛ (۸) محل ردگم کردن خرگوش؛ (۹) آبرو.

کوته: (۱) قه‌زوان و نومی پیکه‌وه کوتراو؛ (۲) توتسه سگ؛ (۳) جوزی خه باری دریز؛ (۱) نانکش و تخمه باهم کوبیده؛ (۲) توله سگ؛ (۳) نوعی خیار.

کوته: (۱) قهدی دارا؛ (۲) کوتی قاجی زیندانی؛ (۳) داری که قه‌سبب گوشتی له سهر ورد ده که ن؛ (۴) ده زگای پینه جی؛ (۵) گوندیکی کوردسانه به عسی کاولی کرد؛ (۱) تنه درخت؛ (۲) کنده یای زندانی؛ (۳) نخنه ساطور قصاب؛ (۴) دستگاه کفشدوز؛ (۵) نام روستایی در کردستان که توسط بعشبان ویران شد.

کوئی: (۱) بهله کی؛ (۲) گولی؛ (۳) سگ [۱] بزص؛ (۲) جذام؛ (۳) سگ.

کوتباگ: (۱) به کونک کونراو؛ (۲) وردکراو؛ (له هاونا کوتباگه) [۱] کو بیده با پنگ؛ (۲) کو بیده در هاون.

کوتیان: (۱) کونان؛ (۲) ناخافتن، پمیشن [۱] کو بیدن؛ (۲) گفتند.

کوئیک: بهرولهی نازه؛ (خه باره لکوئیکی دباره) [۱] خبار نو برآمده از بونه.

کوئیکو: قسهی سوک [۱] سخن رکبک.

کوئیل: کاسهی زرامی [۱] کاسه زانو.

کوئیلک: کونلک [۱] کوفنه بلغور.

کوئیله: نازناوی زاروی خوشه و سست [۱] لقب بجه نازنازی.

کوئیله: دهوه نیکه [۱] درختچه ایست.

کوچ: (۱) قفل، گوله؛ (۲) نالقهی قفل پیدا کردن بوداخسنن [۱] قفل؛ (۲) حلقه ای که قفل را در آن کنند.

کوچا: له کوی؟ له کوننده ری؟ [۱] از کجا؟

کوجامه رحه پا: چی به سهر چی به وه به؟ چون ریک ده که وی؟ [۱] چه ربطی دارد؟ چگونه امکان دارد؟

کوچک: گوشه، سوچ [۱] کنج، زاویه.

کوچه له: (۱) کاسهی چکولهی قول له دار؛ (۲) قولکه قورزی که به داره به نیه وه نیی، بو بنشست تن چون [۱] کاسه جو بی کوچک و ژرف؛ (۲) حوضچه ای گلی که به درخت بنه می چسباند.

کوچی: رازه وی ته نگ له ناو دو زیزه خانودا [۱] کوچه.

کوچیله: کاسه بیچکولهی دار [۱] کاسه کوچک جو بین.

کوچیله: (۱) ده رمانیکه جانده ری بی ده رمان دار ده کری؛ (۲) گیای باقه بین [۱] دارویی است سمی برای کشتن جانوران؛ (۲) گیاه پسنه بند.

کوچ: (۱) خز که بهرد؛ (۲) شه پله لیدراو [۱] فلوه سنگ؛ (۲) قلع، لمس.

کوچ: (۱) شه پله لیدراو؛ (۲) کون، ناخافتن؛ (۳) بار کردن له ناوایی؛ (۴) برنشنی له داری نه ستور؛ (۵) تیری و بهرانی بی شاخ [۱] لمس، قلع؛ (۲) گفتن؛ (۳) کوچ؛ (۴) برشی از کنده درخت؛ (۵) بز و گوسفند بی شاخ.

کوچ: (۱) که سی نه نگوسنی له پینج که مزه؛ (۲) که سی که له نگوستی بیکهوه چه سپاوه؛ (۳) کوله، بی شاخ [۱] آدم ناقص انگست؛ (۲) آدمی که انگشتانش بهم چسبیده؛ (۳) حیوان بی شاخ.

کوچاک: نالاش [۱] نرکه های سفف بوش، انبیره.

کوچا: له ناوایی باری کرد [۱] کوچید.

کوچال: چالایی له جبادا [۱] چاله در کوه.

کوچان: (۱) بار کردن له ناوایی؛ (۲) خبلانی کوچهران که هوزیکی کورده له زیر ده سنی ترکان [۱] کوچیدن؛ (۲) از طوایف کرد زبان.

کوچاو: بارکراو له ناوایی [۱] وادار به کوچ شده.

کوچاو کوچ: ره وه ندنی که چند جار جی روزان ده گوزی [۱] چادر نشینی که از بیلاقی به بیلاقی دیگر می رود.

کوچای کوچ: کوچاو کوچ [۱] نگا؛ کوچاو کوچ.

کوچ قولینپ: لیقه و ماو، بهد بهخت و مال ویران [۱] بیچاره و خانه خراب.

کوچک: (۱) بهرد؛ (۲) تفک، کوانر، کوانگ؛ (۳) چکوله؛ (۴) دوگوندی کوردستان بهم ناوه به عسی کاوی کرده [۱] سنگ؛ (۲) اجاق؛ (۳) کوچک؛ (۴) دروستا به این اسم در کردستان توسط بعضیان ویران شده است.

کوچک: (۱) سهر بوشنکه بو زاروک و هیندن ژنان؛ (۲) سگ؛ (۳) کوشک، فه سروسه رسه را؛ (۴) که فچی، کوچکانی، فه لماسک [۱] سربوشی برای کودکان و زنان؛ (۲) سگ؛ (۳) قصر؛ (۴) فلاخن.

کوچکاو: سی بهرده ی ناگردان [۱] سنگ اجافدان.

کوچکتاش: بهرد تاش [۱] سنگ تراش.

کوچک چن: (۱) که سی که له نینکه بهر ده دانان زانابه؛ (۲) دیواری نیشکه بهرد [۱] اسنادکار سنگ چین؛ (۲) سنگ چین.

کوچ کردن: کوچان [۱] کوچ کردن.

کوچکره ش: برینی له شوم، بی فز، جوت فوشه، جوت مور [۱] کتابه از نحس، شوم.

کوچکریره: بهرده شو شه [۱] سنگ شیشه.

کوچک نه خشینه: گوند بکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعضیان.

کوچک کوچ: مانگ له سگ کرده [۱] صدازدن سگ.

کوچکوک: بیچکه له، بوچک، یچوک [۱] کوچک.

کوچکو کوانگ: نفک، کوانگ [۱] اجاق.

کوچک که له ک: قه لافوچکه بوئی بهرد له سهریکه [۱] سنگهای بهم انباشته.

کوچک وه ته میش: ناویگوند بکه [۱] نام روستایی است.

کوچکسه: (۱) بهردی کوانو؛ (۲) کولانی که ده رناجی؛ (۳) نینسانی له فسه ری که مایه [۱] سنگ اجاق؛ (۲) کوچه بن بست؛ (۳) نشان افسر دون یابه.

کوچکسه: (۱) کوچک، سهر بوشی زاروک و ژنان؛ (۲) له نته ری ناو سهر بوش بو زاری پاساری به شهواره؛ (۳) که وچک، مبالک [۱] سربوشی برای کودکان و زنان؛ (۲) چراغ حباب دار و بزّه شکار شبانه برنده؛ (۳) قاشق.

کوچکسه سان: بهردی نیخ تیز کردن [۱] فسان، سوهان.

کوچکسه سان: بهرده سان [۱] سوهان.

کوچله: شوینی ناو بهش کردن بو برنجه جار [۱] جای تقسیم آب شالیزار.

کوچله به ست: دابهش کردنی ناو بو سهر چه لئوک جار [۱] تقسیم کردن آب در شالیزار.

کوچ میش: (۱) خه لئف، پلوره؛ (۲) شلخه، بوره [۱] کندوی عسل؛ (۲) نسل نوین زنبوران عسل.

کوچو: وتهی سگ بانگ کردن [۱] لفظ خواندن سگ.

کوچوبار: باره بار [۱] کوچیدن و باز کردن.

کوچوشاغی: تیره به که له هوزی شیخ حه سهن له کوردستانی بهرده سنی

نرکان [۱] از طویف کُرد زبان.

کوجومال: کوجوبار [۱] کوچیدن و بار کردن.

کوجوله: (۱) زاره‌ماسی؛ (۲) گیاه‌باغبین [۱] (۱) گیاه زهرماهی؛ (۲) گیاه بسته‌بیدی.

کوجوله: کوجوله [۱] نگا؛ کوجوله.

کوجه: (۱) جورئ هه‌نجیر؛ (۲) قوزین، سوچ، (۳) زوران، زوره‌وانی [۱] (۱) نوعی انجیر؛ (۲) گوشه، زاویه؛ (۳) کشتی.

کوجه: کوجی [۱] کوجه.

کوجه‌ر: ده‌ست یان یا سه‌قهت [۱] از دست یا پامعلول.

کوجه‌ر: ره‌ره‌ند، خیلات [۱] کوجنده.

کوجه‌راتی: سمر به‌ره‌وه‌ند [۱] از ایل کوجنده.

کوجه‌ران: (۱) ره‌وه‌ندان؛ (۲) ناگرخوش کهری ناو گوزک [۱] (۱) کوچ‌نشینان؛ (۲) آنشان.

کوجه‌ری: کوجه‌راتی [۱] از ایل کوجنده.

کوجه‌ک: (۱) بله‌یک له‌باوی، ناینی یه‌زیدی؛ (۲) شه‌که‌روکه؛ (۳) نالاش، هه‌لاش [۱] (۱) لقب روحانی یزیدی؛ (۲) بچه‌رقاص قهوه‌خانه؛ (۳) انبیره.

کوجه‌ک: سه‌گ [۱] سه‌گ.

کوجه‌کاو: جورئ هه‌نجیر [۱] نوعی انجیر.

کوجه‌که: کوجه‌ک [۱] نگا؛ کوجه‌ک.

کوجه‌کی: (۱) هه‌له‌زه‌ینی زور خیراو بوند، سئ‌جرتی؛ (۲) گورانی بو هه‌له‌زه‌رکی زور توند [۱] (۱) رقص بسیار پر جنبش؛ (۲) ترانه همراه با رقص پر جنبش.

کوجه‌گر: زوره‌وانی گر، ملانی‌که‌ری [۱] کشتی گیر.

کوجه‌لان: ناگرخوش کهری ناو گوزک [۱] آنشان.

کوجه‌لکوج: کوجاوکوج [۱] نگا؛ کوجاوکوج.

کوجه‌له: (۱) بیر، چالو؛ (۲) کوجیله؛ (۳) کوجه‌له [۱] (۱) چاه آب؛ (۲) نگا؛ کوجیله؛ (۳) نگا؛ کوجه‌له.

کوجی: نه‌ستور له‌زه‌ر [۱] آماس از ضربت.

کوجی: مزوی، نسلامه‌نی [۱] تاوینج هجری.

کوجی‌دوایی: برنتی له‌مردن [۱] کنابه از مرگ.

کوجیل: داری که له‌توسی یا له‌سمر زه‌شمال دانه‌نری [۱] چوبی که هنگام باد روی سیاه‌چادر می‌گذارد.

کوجیله: گباه‌که‌بنه‌که‌می ده‌که‌نه‌ده‌رمان رنوی [۱] گباهی است.

کوخ: قف [۱] سرفه.

کوخ: (۱) خوخ؛ (۲) قولبت، خانوی چکوله [۱] (۱) هلو؛ (۲) کوخ محقر.

کوخا: قوخوا [۱] کداخدا.

کوخار: (۱) سوچ، قوزین؛ (۲) نامرزی شه‌ق‌وش [۱] (۱) کنج، زاویه؛ (۲) ابزار مسنهلک.

کوخاین: قفین، کوخین، کوکین [۱] سرفه کردن.

کوخت: کوخی، قوزی [۱] سرفه کرد.

کوخته: کوخ، خانوی چکوله‌ی خراب [۱] کوخ.

کوختک: قف [۱] سرفه.

کوختک: (۱) قف؛ (۲) کوخته؛ (۳) جورئ سهر‌بنجی ناو‌ریشم [۱] (۱) سرفه؛ (۲) کوخ؛ (۳) نوعی سرپوش ابریشمی زنانه.

کوختکاره‌ش: قوزه‌زه‌شه، کوخته‌شه [۱] سیا، سرفه.

کوختکی: بیماری که زور نه‌قفی [۱] کسی که بسیار سرفه می‌کند.

کوختن: کوختکی [۱] نگا؛ کوختکی.

کوختاردن: راجله‌کین، داچله‌کین [۱] بکه‌خوردن.

کوختاردنه‌وه: کوختاردن [۱] بکه‌خوردن.

کوخته: (۱) قف، قفه؛ (۲) قوخوا، قوخوا [۱] (۱) سرفه؛ (۲) کدخدا.

کوخته‌زه‌شه: خروزه‌ک [۱] سیاه‌سرفه.

کوختین: کوختین، قفین [۱] سرفه کردن.

کوختین: قفین [۱] سرفه کردن.

کود: (۱) شپله، نه‌خوشی نیفلیجی؛ (۲) کوزرائی به‌خوزایی و بی‌خوین بایی [۱] (۱) بیماری فلج؛ (۲) به قتل رسیدن و قصاص نگرفتن.

کود: (۱) کاسه‌ی دارینی شیردوشین؛ (۲) پشت‌جه‌ماو؛ (۳) قفل؛ (۴) کوز؛ (۵) پُرشانه، سمرانه له‌ناژهل که زوردار له‌زه‌نحهری نه‌سینئ [۱] (۱) کاسه‌ی چوبین که شیر در آن دوشند؛ (۲) کوزیشت؛ (۳) قفل؛ (۴) مُقعر؛ (۵) سق‌المرتع.

کودا: بوکوی؟ [۱] به‌کجا؟

کودان: (۱) بیک‌هاتن، چی‌به‌جی‌بوُن؛ (۲) خاباندن، وه‌خت‌بردن [۱] (۱) انجام گرفتن؛ (۲) وقت بُردن، صرف وقت کردن.

کوداندن: (۱) بیک‌هینان؛ (۲) دنده‌دان؛ (۳) له‌سهرخو‌بوُن؛ (۴) خاباندن، وه‌خت‌بردن [۱] (۱) انجام دادن؛ (۲) تسجیع کردن؛ (۳) آرامش داشتن؛ (۴) وقت بُردن.

کودقه‌لین: به‌ودم، شوم، بئو‌قه‌ده‌م‌شهر [۱] شوم.

کودک: (۱) نه‌زور، زرائی؛ (۲) بئجوی لاور؛ (۳) کونک؛ (۴) کونک [۱] (۱) زانو؛ (۲) بچه‌ی حیوان وحشی؛ (۳) پتک؛ (۴) کوفته.

کودک: (۱) کونک، کاسه‌ی گه‌وره‌ی دارین؛ (۲) قفلئ چکوله [۱] (۱) کاسه بزرگ چوبین؛ (۲) قفل کوچک.

کود کودو: وراج، جه‌قه‌مرو، زوربلی، فره‌ویز، جه‌نه‌باز [۱] وراج، زازخا، کودو؛ کودو [۱] کدو.

کودو: (۱) ناری چبایه‌که له‌کوردستان؛ (۲) جاونه‌زور، جاوجتوک، تهماحکار [۱] (۱) نام کوهی بلند در کردستان؛ (۲) طمعکار.

کودوش: ده‌ویت، فورساخ، جاکیش [۱] جاکیش.

کوده: بوکوی؟ [۱] به‌کجا؟

کوده: (۱) زه‌ینی زور سه‌خت و جوت‌لی نه‌کراو؛ (۲) پوش و پاری باوان؛ (۳) پُرشانه؛ (۴) به‌چکه‌به‌راز؛ (۵) گیای چیاو قانگه‌لاشک، که کوی‌ده‌که‌نوره‌وله‌گیشه‌ی دده‌ن [۱] (۱) زمین بایر سخت؛ (۲) چراگاه

اختصاصی؛ (۳) باج چراگاه؛ (۴) خوک بچه؛ (۵) گیاهان کوه و کوهپایه که جمع‌آوری کنند.

کوده‌ری: جورئ بارجه‌ی له‌په‌موا [۱] بارجه‌ی کودری.

كودهل: لهو گوندانهی كوردستانه كه به عسی كاویان كرد [روستایی در كردستان كه بعثیان آن را ویران کردند.

كوده له: به چكه بهراز [خوك بچه.

كوده له: به چكه بهراز [خوك بچه.

كودی: (۱) به چكه سه گ و بهراز: (۲) كدو [۱] بچه سگ و خوك: (۲) كدو.

كودبله: (۱) ساوای سه گ و بهراز: (۲) برینی له زاروی ساوای جوانكبله [۱] نوزاد سگ و خوك: (۲) كناية از نوزاد زیبا و دوست داشتنی.

كور: (۱) سیره، چوك: (۲) كلاو [۱] آلت تناسلی نره، كیر: (۲) كلاه.

كور: (۱) پس، رولهی نیر، فرزه ندی نیر بنه: (۲) پیای هیشتا بی زن: (۳)

پیزی گوی قوت: (۴) نازاو به جه ره هر: (۵) بی فزه، شوم: (۶) بلندایی سمر

کیو: (۷) کیوی بلند: (۸) فهیچی کراو: (پوزی نه به کور بی): (۹) نهوسن،

چلیس: (۱۰) جاش و جانی: (۱۱) ناشین لهین را [۱] پسر: (۲) مرد

جوان مجرد: (۳) گوسفند ریز گوش: (۴) شجاع و هنرمند: (۵) شوم: (۶)

قله کوه: (۷) کوه بلند: (۸) قجی شده: (۹) شکم پرست: (۱۰) کره اسب

والاغ: (۱۱) از نه تر اشیدن.

کور: بی جاو [کوره نابیئا.

کور: (۱) بزنی نیری دوبه هار دبتو: (۲) بی جاو: (۳) بزنی سبی و رهش بان

دوره نگ: (بزنه کور): (۴) قول: (نمو گوئه کوره) [۱] بز نر دوساله:

(۲) نابیئا: (۳) بز ابلق: (۴) ژرف.

کور: (۱) جینگه کیوی نهوه: (۲) کوی چه ند کس له دهوری بهك: (۳)

چبای بهرز: (۴) حیلهی نه سپ: (۵) زنجی ناژه ل تیکردن [۱] جای

تجمع، مجلس: (۲) گرد هم آبی: (۳) کوه بلند: (۴) شبهه اسب: (۵)

محوطه محصور مخصوص دام.

کور: (۱) قول: (۲) پشت چه ماو: (۳) سهر به ره زوری سهخت: (۴)

سهر به ره زوری دژوار [۱] ژرف: (۲) کور نیست: (۳) سر بالایی سخت:

(۴) سرازیری با شیب زیاد.

کورناپ: ناموزا [عموراده.

کور: به کام جن دا: [از کجا؟.

کورانا: فسهی خوش و بیکه نینوک [لطیفه، جك.

کوراخ: موزه ره شه. له زهرگه نه زلنره و زهنگی ره شه [حشره ای است از

زنبور بزرگتر به رنگ سیاه.

کوراد: قوراده [تره کوهی.

کوراده: قوراده [تره کوهی.

کوراس: کراس، گجی، گجک [بیراهن.

کوراف: (۱) ناوی قورای: (۲) سهرچاوهی که ماو [۱] آب گل آلود:

(۲) چشمه کم آب.

کورگ: کارگ [قارچ.

کوران: جورنه، حموزکوهی بهر شیرهی ناو له به مرد بان سوالهت [

خوضجه کوچک از سنگ با سفال که جلو شیر آب سازند.

کوران: (۱) داری قهلاشکهری: (۲) قولایی: (۳) ناوی ناوایی به که [۱]

هیزم جنگلی: (۲) ژرفا: (۳) نام روستایی است.

کوران: (۱) بی چاوان: (۲) کاپان، کوجی [۱] نابنیان: (۲) کوجه.
کوران: (۱) دهنگی با له نهشکه و تهوه: (۲) حیلانندی نه سپ: (۳)
سمرزه نشت [۱] صدای کوران باد: (۲) شبهه کشیدن اسب: (۳)
سرزنش.

کوراندن: حیلانندی نه سپ [شبهه کشیدن اسب.

کوراندن: که ندن تا قول ده بی، قول کردن [گود کردن.

کوراندنهوه: سمرزه نشت کردن [سرزنش کردن.

کوراندنهوه: کوراندنهوه [سرزنش کردن.

کورانه: (۱) جلکی که بو کوران دهست نه دا: (۲) برینی له نازابانه،

ره شیدانه [۱] پسرانه: (۲) کنایه از شجاعانه.

کورانه: وهك بی چاوان [کورمانند.

کورانی: کچی که نه دای کور ده ردینی [دختری که ادای پسران را

درآورد.

کوراو: سهرچاوهی که تمنا به هاران ناوی هده [چشمه ای که فقط

بهاران آب دارد.

کورای: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوراهی: قولایی [عمق.

کورایی: بی چاری، ندین [نابیئایی.

کورایی: کوراهی، قولایی [عمق.

کورایی داهاتن: (۱) چاو کور بون: (۲) وشه به که بو خهمی زوری ده لین:

(۳) وشه به که بو نیره بهری ده لین [۱] کورشدن: (۲) کلمه ناسف: (۳)

کلمه ای در جواب حسود.

کوربه شک: کوره به شه، چاله که، چوالو، جالو [گورکن.

کوربه شک: مشکه کوریه ی دهشت، جرج [موش کور صحرائی،

کور به لا: قالاوی تموار و رهش و بی خال [کلاغ سیاه.

کورپ: نلتسهو بهرماوی میوهی زربو که ده کرینه کوئی زرعات [میوه

مانده که کودش کنند.

کوربه: (۱) زاروی ساوا: (۲) داری بهر نیوراو: (۳) یز، پیزه، تول [۱]

نوزاد: (۲) درخت هرس شده: (۳) چنین.

کوربه له: (۱) کوربه: (۲) زاروی ساوای فهلهو [۱] نگا: کوربه: (۲)

نوزاد چاق و شاداب.

کوروت: (۱) کن، کنک، کوتا: (۲) هلهو، نه لوهد [۱] کونا: (۲) عقاب.

کوروت: (۱) قورت، قولکه: (۲) جینگه شوینی کوانی خورما: (۳) چالی

جمنه: (۴) کهرتی سه وزی کاری: (۵) لای ژیری پشت مل [۱] نگا:

قورت: (۲) محل انبار خرما: (۳) چاه زرخدان: (۴) بخش سبز بکاری

زمین: (۵) پس گردن.

کورتاری: قولی تارک [چاله تارک.

کور تازه نی: چالی چه نه [چاه زرخدان.

کورتان: پالان [پالان.

کورتان درو: (۱) خمیانی کمران، کوبان دور: (۲) لهو گوندانهی کوردستانه

که به عسی کاویان کرد [۱] بالاندوز: (۲) روستایی در کردستان که

مه به ست و دلگهرم له دوزدا [۱] برجسته و حساس: ۲) گوسفند و بز ریزگوش: ۳) مُصَم.

کورژه گوی: گوی قوت و نامادهی سلهمینه وه [۱] گوش تیزکرده آماده گرین.

کورژی: ۱) جاشه کمر: ۲) بانگ کردنی جاش و جانو [۱] کره خری: ۲) لفظ خواندن کره اسب و الاغ.

کورژا: فرزندنی پس [۱] نوه، پسرزاده.

کورژا: ۱) کره کسه، مورویکی شینی کون کونسه له جوړنی قابیلیکی جانهوهری دریایی دروستنده کری و بو جاوژار به منالیه وه ده درون: ۲) بیبلیهی جاو [۱] خرْمهره: ۲) مردمک چشم.

کورژان: ۱) چرچ بو، قرمچین: ۲) ژاکان [۱] چروک شدن: ۲) زیاد دستکاری شدن.

کورژاندن: ۱) چرچ ولوچ تی خستن: ۲) ژاکاندن [۱] چروک کردن: ۲) دستکاری بسیار کردن.

کورژن: حبلهی نوره بیانهی ناسب [۱] شبهه و غرش اسب.

کورژین: کورژان [۱] نگا: کورژان.

کورس: ۱) بنه درو: ۲) چه کمره ی نازه سرده رهاوردگ [۱] خارته: ۲) سیزه نازه سردراورده.

کورس: کری جولاً [۱] بافته جولاً.

کورسان: ۱) سوکه له ناوی کوردستان: ۲) ناوی شاری سنه له زاراهوی سنه بی دا: ۳) هه لفرجان، قرمچین [۱] مخفف کوردستان: ۲) نام دیگری برای شهر سنندج: ۳) چروک شدن.

کورساندن: ۱) هه لفرچاندن: ۲) ژاکاندن [۱] چروک کردن: ۲) زیاد دستکاری کردن.

کورسک: کورسک [۱] گللابی خودرو.

کورسکهر: جولاً [۱] بافنده، جولاً.

کورسی: ۱) سه نگیلی: ۲) داری لیکدراو بو سه تهورا: ۳) خلبنه، ددانی پشت پشینه وه [۱] صدلی: ۲) کرسی: ۳) دندان عقل.

کورسی قورعان: دو تهنه ی نیک به زیوه قورعانی له سرپان ده که نه وه بو خویندن [۱] رحله قرآن.

کورسی نه عنا: قورسی نه عنا [۱] قرص نغناغ.

کورسین: ره گداکونان و قایم بوئی چناو [۱] محکم شدن و ریشه دوانیدن.

کوروش: ۱) بانگ کردنی کمر بو جو خواردن: ۲) به فری به سنه له ک [۱] صدا کردن الاغ بر علی: ۲) برف بچ بسته.

کوروشک: خهروی [۱] خرگوش.

کورشمه: کورشمه [۱] کزکردگی.

کوروشه: به فر و به سنه له ک [۱] برف و بخندان.

کوروشه لاتن: کزکردن، کورشمه کردن [۱] کزکردن، مات نشستن.

کورک: ۱) ورده سوی سه پستی مهرو بز: ۲) مریشکی کر: ۳) بالابوشی له پیسنه به رخی به سوکه وه: ۴) بوله و پرته: ۵) کبرقان، بهرک: ۶) گوروا، گوروهی: ۷) کویر و، به لابه کی گه نمه ره شی ده کا

[۱] کاموا، کرک: ۲) مرغ کرک: ۳) پوستین: ۴) غرولند: ۵) جیب: ۶) جواب: ۷) از آفات گندم.

کورک: ۱) نه و کوری چکوله: ۲) جاش، ده حشک [۱] آن بزرگ: ۲) کره خر.

کورک: ۱) کبرقان، بهرک، جیو: ۲) موشه مدهی مسگهران [۱] جیب: ۲) یکی از ابزار مسگری.

کورکا: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کورکان: ۱) ده ننگه ده نگی له سه رخوای مریشکی کر: ۲) برنه و بوله [۱] صدای مرغ کرک: ۲) غرولند.

کورکاندن: ۱) هه لکردن: ۲) برنه و بوله کردن [۱] قدقد کردن: ۲) لندیدن.

کورکانن: کورکاندن [۱] نگا: کورکاندن.

کورکسری: موی فه بچی کراو، پوری به نوزو بردراو [۱] موی با قبچی بریده شده.

کورکلاو: چوره بو بنه [۱] برنده شان به سر.

کورکورا: ۱) قه تی: ۲) گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] مرغ سنگخواره، باقرقه: ۲) نام روسایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کورکورچکه: قورقوراگه [۱] سرخنای.

کورکوروزه: کرکه [۱] غضروف.

کورکوره: قه تی، کورکور [۱] مرغ سنگخواره، باقرقه.

کورکوره: کولاره [۱] برنده جوجهر با.

کورکوره: ۱) بالداریکی زاو کمره قه سنه سمری جوجک و مریشکانه، کولاره: ۲) بدتالابی جینگه ی نوپ و پهره ی ناسباو [۱] برنده شکاری جوجهر با: ۲) جای بره های آسیا.

کورکه: ۱) پرته و بوله: ۲) نوکی - ه بان: ۳) ورده ده نگی گر باناوی: ۴) تاسه و ناره زوی دل [۱] غرولند: ۲) موی حیوانات: ۳) نک و نال: ۴) هوس و اشتیاق دل.

کورکه: ۱) به لوکه، قبتکه: ۲) هرجی له سه پست ده زوی، خوری مو [۱] جوجوله: ۲) پشم و موی و هراچه بر پوست روید.

کورکه کورک: برته پرت: (له سینه ما دله که م کورکه کورکی بو که نه هاتی) «غالب» [۱] لندیدن.

کورکه نیسان: خاشخاشکه، جاره چه فبله [۱] نوعی خشخاش بی غوزه.

کورکیان: پرته کردن [۱] لندیدن.

کورگ: جوانونه سب، جانو [۱] کره اسب.

کورگه: جینگه ی کور بونه وه [۱] مجلس.

کورگیسک: گوندبکی که له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

کورم: کرم [۱] کرم.

کورماتیخ: تمزاد، به نالابی زور زان [۱] کنشاله زان.

کورمانج: کرمانج، کورد [۱] کرد.

مه به ست و دلگهرم له دوزدا [۱] برجسته و حساس: ۲) گوسفند و بز ریزگوش: ۳) مُصَم.

کورژه گوی: گوی قوت و نامادهی سلهمینه وه [۱] گوش تیزکرده آماده گرین.

کورژی: ۱) جاشه کمر: ۲) بانگ کردنی جاش و جانو [۱] کره خری: ۲) لفظ خواندن کره اسب و الاغ.

کورژا: فرزندنی پس [۱] نوه، پسرزاده.

کورژا: ۱) کره کسه، مورویکی شینی کون کونسه له جوړنی قابیلیکی جانهوهری دریایی دروستنده کری و بو جاوژار به منالیه وه ده درون: ۲) بیبلیهی جاو [۱] خرْمهره: ۲) مردمک چشم.

کورژان: ۱) چرچ بو، قرمچین: ۲) ژاکان [۱] چروک شدن: ۲) زیاد دستکاری شدن.

کورژاندن: ۱) چرچ ولوچ تی خستن: ۲) ژاکاندن [۱] چروک کردن: ۲) دستکاری بسیار کردن.

کورژن: حبلهی نوره بیانهی ناسب [۱] شبهه و غرش اسب.

کورژین: کورژان [۱] نگا: کورژان.

کورس: ۱) بنه درو: ۲) چه کمره ی نازه سرده رهاوردگ [۱] خارته: ۲) سیزه نازه سردراورده.

کورس: کری جولاً [۱] بافته جولاً.

کورسان: ۱) سوکه له ناوی کوردستان: ۲) ناوی شاری سنه له زاراهوی سنه بی دا: ۳) هه لفرجان، قرمچین [۱] مخفف کوردستان: ۲) نام دیگری برای شهر سنندج: ۳) چروک شدن.

کورساندن: ۱) هه لفرچاندن: ۲) ژاکاندن [۱] چروک کردن: ۲) زیاد دستکاری کردن.

کورسک: کورسک [۱] گللابی خودرو.

کورسکهر: جولاً [۱] بافنده، جولاً.

کورسی: ۱) سه نگیلی: ۲) داری لیکدراو بو سه تهورا: ۳) خلبنه، ددانی پشت پشینه وه [۱] صدلی: ۲) کرسی: ۳) دندان عقل.

کورسی قورعان: دو تهنه ی نیک به زیوه قورعانی له سرپان ده که نه وه بو خویندن [۱] رحله قرآن.

کورسی نه عنا: قورسی نه عنا [۱] قرص نغناغ.

کورسین: ره گداکونان و قایم بوئی چناو [۱] محکم شدن و ریشه دوانیدن.

کوروش: ۱) بانگ کردنی کمر بو جو خواردن: ۲) به فری به سنه له ک [۱] صدا کردن الاغ بر علی: ۲) برف بچ بسته.

کوروشک: خهروی [۱] خرگوش.

کورشمه: کورشمه [۱] کزکردگی.

کوروشه: به فر و به سنه له ک [۱] برف و بخندان.

کوروشه لاتن: کزکردن، کورشمه کردن [۱] کزکردن، مات نشستن.

کورک: ۱) ورده سوی سه پستی مهرو بز: ۲) مریشکی کر: ۳) بالابوشی له پیسنه به رخی به سوکه وه: ۴) بوله و پرته: ۵) کبرقان، بهرک: ۶) گوروا، گوروهی: ۷) کویر و، به لابه کی گه نمه ره شی ده کا

کورمانجی: کورمانجی، کوردی [ک] کوردی.
 کورمز: کرمی، کرم تی که وتو [ک] کرمو.
 کورمژبن: کرمی بون [ک] کرمو شدن.
 کورم شکهستن: برینی له توله ساندنه وه و کولی دل زژاندن [ک] کنایه از انتقام گرفتن و آسودن.
 کورمک: (۱) ورده کرم: (۲) بهزوله، نازه خربوگی کالی مپوی بیستان [ک] (۱) کرم ریز: (۲) نوده مپوهای کال باغ.
 کورم کیز: نه خوشبه کی درونبه [ک] از بیمار بهای داخلی.
 کورمکنی شه فی: گول سنترک، گول نه ستیره [ک] کرم شبتاب.
 کورمیل: جانه ویری کرم ناسایی [ک] حشرات کرم مانند.
 کورموری: (۱) مروچه: (۲) ژه نگ [ک] (۱) مورچه: (۲) زنگ فلزات.
 کورموشک: جرحه مشک [ک] موش کور صحرا بی.
 کورمه تک: کوروی خوشکی باوک [ک] بسرعمه.
 کورمی به هن: کرمه بانه [ک] کرم کدو.
 کورمیتا: کوروی دی و غل [ک] دانه های پوچ در غله.
 کورمینگ: سنگی نه ستورو دریز که زوشمالی بی ده به ستنه وه [ک] ستون بلند و قطور.
 کورمیز: نه خوشبه کی درونبه [ک] از بیمار بهای داخلی.
 کورن: (۱) بهردی قول که ناوی بارانی تیدا کوده بینه وه: (۲) حموزو که ی ناو حه مامان که ههر که سی به نه نیا ناوی لی هه دل دینجی [ک] (۱) سنگ گود که آب باران در آن جمع شود: (۲) حوضچه میان گرما به.
 کورنان: رژده، ره زیل [ک] خسیس.
 کورنک: بیشکه، لانک [ک] گهواره.
 کورنو: (۱) چه مانه وه بو زینزلی نانی که سی: (۲) قرنو، قرنی [ک] (۱) تعظیم: (۲) قراد.
 کورنو بردن: چه مانه وه بو زینزگرتن [ک] تعظیم کردن.
 کورنو پیوه نو سان: قرنو به پینسه وه چه سپین [ک] بر پوست چسبیدن قراد.
 کورنووش: چه مانه وه بو زیزو حورممت [ک] تعظیم.
 کورنووش بردن: کورنو بردن [ک] تعظیم کردن.
 کورنیشک: نقورچک، فورنیج [ک] نیشگون.
 کورو: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [ک] نام ووستایی در کردستان که توسط بعشان ویران شد.
 کوروز: تی را خورینی کوره نه ی کور [ک] نهیب بر پسر زدن.
 کوروز بانگ له چاشه که کوردن [ک] صدا کردن کوره خ.
 کوروز: (۱) بانگ له بی چاو کردن: (۲) سه رناوی پیاوانه [ک] (۱) صدا کردن نابینا: (۲) لقب مردانه.
 کوروز نه خوشی گه نم که دهنکی روش هه لده گه زنی [ک] بیماری سباهک گندم.
 کوروز موی نهرمی زیره ووی هه ز کورک [ک] کاموا.
 کوروت: (۱) کلوت، که فله لی به کسم: (۲) رابردوی کاری کوروشن [ک] (۱) کفل سنور: (۲) فعل ماضی کلوجیدن.
 کورونین: کورون، کورونتن، کوروشتن [ک] کلوجیدن.

کوروج: کوروز [ک] کلوج.
 کوروجان: کورونتن [ک] کلوجیدن.
 کوروجانی: کوروجان، کورونتن [ک] کلوجیدن.
 کوروخ: (۱) زه رده واله، زه رگه ته: (۲) موزه که رانه، خه ره نگه ره [ک] (۱) زنبور: (۲) خر مگس.
 کوروز: کوروز [ک] فرسوده منخلخل.
 کوروزان: (۱) سوتانی نيسك: (۲) برتو وه لیلی کردن [ک] (۱) سوخن (استخوان): (۲) لند بدن از بیچارگی.
 کوروزانه وه: (۱) برنه و بوله کردن، کوروزانه وه: (۲) کوروزانه وه ی برین [ک] (۱) لند بدن و لا به کردن: (۲) سوزش زخم.
 کوروزمان: پهجه ی به ز شه وانه [ک] آسایشگاه گله در شب.
 کوروزه: به برتو و گریانه وه پارانه وه [ک] لا به وزاری.
 کوروزه کوروز: کوروزانه وه ی زور [ک] «کوروزه» پیایی.
 کوروز: باشگری به وانا: جانه وه ری که داده کوروزی [ک] پسوند فاعلی کلوجیدن.
 کوروزتن: کورونتن [ک] کلوجیدن.
 کوروزین: کورونتن [ک] کلوجیدن.
 کوروسک: کوروسک [ک] گلابی خودرو.
 کوروش: (۱) کلوش: (۲) کوروز [ک] (۱) ساقه های غله: (۲) کلوج.
 کوروشتن: کورونتن [ک] کلوجیدن.
 کوروشه: (۱) کلوش: (۲) به لایه کی گه نمه [ک] (۱) سافه غله: (۲) بکی از آفات گندم.
 کوروک: (۱) بنجینه، بنه مسا، روگ و ریشه: (۲) کاکل [ک] (۱) اساس، شالوده: (۲) مغز دانه.
 کوروک: فیتی تو بی گیا، نیرتک [ک] نره گیاه.
 کوروکال: جحیل و لا و لا [ک] جوان.
 کورولی: (۱) کلوز: (۲) کلوره ناوه نال [ک] (۱) سبه روز: (۲) تو خالی.
 کوروله: جاشولکه [ک] کوره خر کوچولو.
 کوروهوری بالا: له و گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [ک] روستایی در کردستان که بعشان آن را ویران کردند.
 کوروهوری زین: گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [ک] از ووستاهای ویران شده کردستان نوسط بعشان.
 کوروه: جو ره بهردیکی سبه، لده م چه مان زونگی کانزای بی ده مانن [ک] نوعی سنگ سفید.
 کوروه: بوگوندی کوردستان بهم ناوه به عسی کاولی کرده [ک] دوروستا به ابن اسم در کردستان نوسط بعشان ویران شده است.
 کوروه: جواله، چه قاله بادام [ک] جفاله بادام.
 کوروه: (۱) کوروز: (۲) پهزی گوی بیچوک: (۳) سل و ناماده ی را کردن [ک] (۱) ای پسر: (۲) گوسفند گوش کوچک: (۳) رموک، آماده رمیدن.
 کوروه: (۱) بی چاو، هیچ نه بین: (۲) بهردی شینی ناسک که به ده ست دوشکی: (۳) گه نمه شامی: (۴) کوروز [ک] (۱) نابینا: (۲) سنگ بهن و نازک: (۳) ذرت: (۴) از آفات گندم.

کوره که چهل: قاره ماننی که ونه چيروکان [۱] از قهرمانان افسانه‌ای.
 کوره کهل: بزنه کيوى درساله سنى ساله، کوره که [۱] بز کوهى دوساله و سه ساله.
 کوره که: (۱) کورکورهى ناسبار؛ (۲) دزلاش [۱] (۱) جای نوپ پره آسيا؛ (۲) ناودانى آسيا.
 کوره که ووره: گوندبکی کوردستانه به عسی کاوولى کرد [۱] نام روسنابى در کردستان که نوسط بعنبان ويران شد.
 کوره لاش: گياهه که [۱] گياهى است.
 کوره هلى: زوکور، کورى هوى [۱] ناپسرى، فرزند هور.
 کوره مار: جوزى مارى بوى سهرسى سوچى زه هرداره [۱] نوعى افعى خاکسبرى رنگ.
 کوره مشك: جوزى مشك، جرج، جرجه مشك [۱] موش کور.
 کوره مينو: گوندبکی کوردستانه به عسی کاوولى کرد [۱] نام روسنابى در کردستان که نوسط بعنبان ويران شد.
 کوره وه بو: (۱) ناگرى دامردو، نهمرى؛ (۲) بنى ناوونيشان چوگ؛ (۳) دواپراو [۱] (۱) آتش خاموش شده؛ (۲) گم شده بى اثر؛ (۳) مقطوع النسل.
 کوره وه بو: (۱) نهمرانى ناگر؛ (۲) بنى سهروشوين جون؛ (۳) دواپران [۱] (۱) خاموش شدن آتش؛ (۲) گم شدن؛ (۳) مُعرض شدن.
 کوره وه رى: نهر که وده ردى زور [۱] رنج و مشقت.
 کورى: درف، کلک [۱] دم.
 کورى: (۱) کوزر، بانگ کردنى بنبجوى که در مابن؛ (۲) به زى گوى لولى کورت؛ (۳) به زى زوت له خورى [۱] (۱) صدا کردن کُر؛ (۲) گوسفند گوش پيچيده و کوچک؛ (۳) گوسفند لخت از پشم.
 کوروى: دوگوندی کوردستان بهم ناوه به عسی کاوولى کردوه [۱] دوروسنا به ابن اسم در کردستان نوسط بعنبان ويران شده است.
 کورى: (۱) بنى جاوى؛ (۲) زنجى مالآت تنى کردن به شه ودا [۱] (۱) کورى؛ (۲) محوطه محصور، براى دام.
 کورى: فولابى، دزى ته نکابى و راستابى [۱] عمق.
 کور يا چاف: قولکهى جنى چاو [۱] کاسه چشم.
 کور يانه وه: جوزانه ره، سوز يانه وه [۱] سوزش پوست.
 کور يانه وه: به زه وين دا در بونى سه وزه له سهرمان [۱] بلاسیدن سبزه از سرما.
 کوريت: (۱) جبگه ي مريشک له شه ودا، قن؛ (۲) گياهه که [۱] (۱) لانه ماکبان؛ (۲) گياهى است.
 کور ي زوز: (۱) زوز به کارو جبگه ي هوميدو هانسا؛ (۲) همل به رسبو ده گه ل زوز بيرگوز [۱] (۱) مرد ميدان؛ (۲) ابن الوقت، فرصت طلب.
 کور ي بژگه: کورى بچوک [۱] بسرك.
 کوريس: به زى سورى گوى کوز [۱] گوسفند رخساره سرخ گوش پيچيده.
 کوريش: بانگ له که مر کردن بوخواردن [۱] لفظ خواندن الاغ براى خوردن.

کوره: ده نگی خوربني نه سب [۱] صدای غرش اسب.
 کوره: (۱) سوبه؛ (۲) کوروى گه نم؛ (۳) پلوره هه ننگ له جبا؛ (۴) کلئى خشت سور کرده نه وه؛ (۵) ده موى ناسنگه رى، موشه ده مه [۱] (۱) بخارى؛ (۲) سياهک گندم؛ (۳) کندوى عسل در کوه؛ (۴) کوره آجر بزی؛ (۵) کوره آهن گرى.
 کوره بازى: به زى روخسار نامال سور سبى [۱] گوسفند رخسار قرمز و سفيد.
 کوره باف: برينى له بباوى نازاو نه نرس [۱] کتابه از مرد شجاع.
 کوره بيزنگله: جوزى ماره که ده نگی زنگوله ي لى دئى [۱] نوعى مار که صدای زنگوله از خود درمى آورد.
 کوره به ش: کوره به شه، جاله، چالگ، جوالو [۱] حيوان گورکن.
 کوره به شک: جوزى مشكى زل له ببايان [۱] نوعى موش صحرايى.
 کوره به شه: چالگ [۱] حيوان گورکن.
 کوره به شه ک: کوره به ش [۱] حيوان گورکن.
 کوره بها: (۱) بنبجوى وردى کلؤ؛ (۲) پنبجوه بالنده ي بال نه گرتو [۱] (۱) نوزاد ملخ؛ (۲) جوجه برنده پرواز نکرده.
 کوره به ز خانه: کلئى حست سور کرده وه [۱] کوره آجر بزی.
 کوره خانه: کوره به ز خانه [۱] کوره آجر بزی.
 کوره دار: دار به سنى داره ميو [۱] دار بست تاك.
 کوره دار: نبله که بو شکه [۱] پشته هيزم.
 کوره دار: جه ننگه لى جوغر [۱] جنگل انبوه.
 کوره دان: شلخه دانى هه ننگ [۱] بيرون آمدن نسل نو زنبور عسل.
 کوره داوى: گوندبکی کوردستانه به عسی کاوولى کرد [۱] نام روسنابى در کردستان که نوسط بعنبان ويران شد.
 کوره ده م: که سنى کوره ي ناسنگه ر ده ده ميني [۱] کوره دمان.
 کوره ده ره: دؤل و شبوى که نه نبا به هاران ناوى هه به [۱] دره اى که ففظ در بهار آب دارد.
 کوره دئى: دئى چه به ک و بچوک [۱] کوره ده.
 کوره زى: بز نه زى، رچه [۱] کوره راه.
 کوره زا: عدولادى کور [۱] پسر زاد.
 کوره زا زا: عدولادى عدولادى کور [۱] نوه پسر، ننبجه.
 کوره زاگ: کوره زا [۱] پسر زاده.
 کوره هه ره نگی: (۱) سوبه ي له کانزا؛ (۲) سوبای نهرتى [۱] (۱) بخارى فلزى؛ (۲) بخارى نفتى.
 کوره ک: (۱) همزن؛ (۲) چاو وروش، نبوه کور، کم بين [۱] (۱) ارزن؛ (۲) جنم کم سو.
 کوره که: (۱) ناوه روک؛ (۲) ناوه راست؛ (۳) بز نه کيوى دوساله و سنى ساله؛ (۴) خوشبهد؛ (۵) زمانه ي نالقه زونه؛ (۶) ناوى کبنيكى مه نشوره لای ره واندزى کوردستان [۱] (۱) محتوا؛ (۲) مرکز؛ (۳) بز کوهى درساله و سه ساله؛ (۴) نيزنک؛ (۵) زبان ه سگک؛ (۶) نام کوهى در کردستان.
 کوره کوره: لاوانى به هيزو نازا؛ (کوره کوره ي مامه شان هاتنه ميدانى) «فولکلور» [۱] جوانان بر ومنتد.

- كوريشك: قرچان، ويگ هاتن، گنج له له سندا [۱] چروك.
 كوريشك: جانوي ساوا، به چكهمابني نازه زاو [۱] نوزاد اسب.
 كوريفولك: شمه تريلكه [۱] زنبور عسل وحشي.
 كورنيك: جوزي همزن [۱] نوعي ارزن.
 كوري گه پله: گونديكي كوردستانه به عسي كاولي كرد [۱] نام روستايي در كردستان كه توسط بعثيان ويران شد.
 كوريل: بهرغ و كاري گوي لول [۱] بره و گوسفندي كه گوشش بيچيده باشد.
 كوريله: (۱) جاشولكه ي نازه زاو: (۲) بانگ كردني جاشولكه: (۳) بهرغ ي گوي لول [۱] (۱) گره خر نوزاد: (۲) صدا كردن گره نوزاد: (۳) بره گوش بيچ خورده.
 كورين: قوره قور [۱] نگا: قوره قور.
 كورينگان: (۱) نكورچك: (۲) گياي تورينگان. كه بومالات مانفكي زور خوئنه [۱] (۱) نيشگون: (۲) از گياهان مناسب براي خوراك دام.
 كوريني: (۱) جعيني، لاوه ي: (۲) نولازي، حه زلي كردوبي [۱] (۱) جواني: (۲) نظر بازي، عياني.
 كوز: (۱) زئ، خه شه، قوز: (۲) گوزه [۱] (۱) شرمگاه مادينه: (۲) كوزه. كوز: (۱) بهدوره ده ست گرئن له ره قس دا: (۲) ناماني جينگه ي بهرغ و كار: (۳) جينگه ي نالفي سموز، جني لهوز: (۴) روزان: (۵) حه شمارگه ي كه: (۶) جه غز: (۷) به نگر، سكل [۱] (۱) رقص گروه ي دايره وار: (۲) جاي نوزاد گله: (۳) چراگاه: (۴) بيلاق: (۵) كمين كيك شكار ي: (۶) دايره: (۷) اخگر.
 كوز: (۱) قاش له ميوه: (۲) ته خته ي باربك له شو كردني زمين: (۳) زوي نيوان تبخي خه نجه رو شمشير، دوخ: (۴) حه شمارگه ي كه، قه بو: (۵) گياپه كسي تيزه له ناو كانساو ده زي. كوزه له: (۶) جون حه زانه وه ي بنست: (۷) خه نم، كه ده كيشيري: (۸) قه ميسور، بنست چه ماگ: (۹) گوزه [۱] (۱) قاش ميوه: (۲) نخته باربك شخم زده: (۳) برجستگي وسط نيغ خنجر و شمير: (۴) كمين كيك شكار ي: (۵) ترميزك آبي: (۶) سوزش پوست: (۷) خط كشيدني: (۸) كوزيشت: (۹) كوزه.
 كوزارك: گوزالك [۱] نگا: گوزالك.
 كوزاننده وه: جوزاننده وه [۱] سوزش دادن به پوست.
 كوزانه: (۱) جورئ نري: (۲) جورئ به زي ده و جاوگرو قه زول [۱] (۱) نوعي انگور: (۲) نوعي گوسفند.
 كوزانه وه: جوزانه وه [۱] سوزش پوست.
 كوزبركه: جو بر، جو بر كه، فوزبركه [۱] ابدردك.
 كوزبون: داهاته وه [۱] خم شدن.
 كوزدان: (۱) خدت له زوي كيشان به گاسن بو شو كردني دواي: (۲) خدت دان [۱] (۱) با گاواهن شبار كردن براي نخنه سازي زمين شخمي: (۲) خط زدن.
 كوزر: (۱) جدي خهрман، كوتهل: (۲) بولو، په نگر، په ن، په رننگ [۱] (۱) كوزر، نخاله كاه خه رمن: (۲) اخگر.
- كوزر: (۱) جوزينه وه، سوزانه وه: (۲) بزوزاني موي بنست [۱] (۱) سوزش پوست: (۲) سوخن موي بر پوست.
 كوزره: (۱) كوز، بهرنگ، سكل: (۲) كوزيري خهрман [۱] (۱) اخگر: (۲) كوزر.
 كوزريان: (۱) جوزانه وه: (۲) بزوزان [۱] (۱) سوزش پوست: (۲) سوخن مو.
 كوزريك: هه ناسه هه لكيشاني به سوز [۱] آه سوزناك.
 كوزرين: بزوزاني موي بنست [۱] سوخن موي بر پوست.
 كوزك: (۱) كوزي بينجوه ساوايان: (۲) كولانه ي مامر: (۳) خه نده ك: (۴) سيه، زه بهت [۱] (۱) جاي نوزادان گله: (۲) لانه مرغ: (۳) خندق: (۴) كمين شكارجي.
 كوزك: كوبي باكيشي حه جامهت [۱] بادكش حجامت.
 كوزكردن: قاش كردن [۱] قاج كردن.
 كوزكردن: له دهوري يهك كوزبون [۱] دور هم جمع شدن.
 كوزكشان: حه جامهت كيش [۱] حجامت جي.
 كوزكوز: (۱) قاش فاش: (۲) خدت خه نسي زه وي بو شو كردن: (۳) روشناندني به جه قو: (۴) قروسكه و لوره ي سهگ [۱] (۱) قاج قاج: (۲) خط زدن زمين براي نخته بندي: (۳) شبارشيار: (۴) زوزه سگ.
 كوزكوش: جاكيش، دهويت [۱] هر مساق.
 كوزلاخ: قوليت، كوخ، كوخته [۱] كوخ.
 كوزليدان: خدت داني زه وي به گاسن و نه خته ته خته نردني [۱] شبار كردن و نفسيم بندي زمين كشاورزي.
 كوزمال: جومال [۱] لاي روبي.
 كوزمان: كوزي له زمان زانان كه ده رباره ي زماني گله بدوين [۱] فرهنگستان.
 كوزو: (۱) كوپه له ي مل باربك: (۲) فيزمالك دان، خوباربك كردنه وه و ده رجون: (۳) لهو گوندا نه ي كوردستانه كه به عسي كاوليان كرد [۱] (۱) خمجه گردن باربك، كوزه: (۲) جيم شدن: (۳) روستايي در كردستان كه بعثيان آن را ويران كردند.
 كوزور: نهوگ، سوتباك بو در همان كه جه نلي [۱] نمد سوخته كه درمان كچلي است.
 كوزوري: بيري پهل، چالاي نه قول [۱] چاله.
 كوزورين: ناوه لينجان له چالاي پهل [۱] آب از چاله كشيدن.
 كوزه: كوزي كارو بهرغ [۱] جاي نوزادان گله.
 كوزه: جانه وه ريكه پسنسي به قبه ته و قانلي مر بشكانه [۱] جانوري با پوست قيمي.
 كوزه پوره: گونديكي كوردستانه به عسي كاولي كرد [۱] نام روستايي در كردستان كه توسط بعثيان ويران شد.
 كوزه پانكه: ناوي دوگوندي كوردستان كه به عسي ويران كردن [۱] نام دوروستاي كردستان كه بعثيان ويران كردند.
 كوزه پوره: لهو گوندا نه ي كوردستانه كه به عسي كاوليان كرد [۱] روستايي در كردستان كه بعثيان آن را ويران كردند.

کوزه‌ر: (۱) کونسه‌ره‌دار؛ (۲) لکی زووت و بی‌گه‌لا؛ (۳) جهت، کوه‌لی خه‌رمان؛ (۴) ناوی پیاوانه؛ (۵) ننه درخت؛ (۶) شاخه لخت و بی برگ؛ (۳) کوزر، نخاله کاه؛ (۴) نام مردانه.

کوزه‌رقوت: کونکی دارینی جهت کونان؛ پنگ چوبین کوزرکوب، کوزه‌رکوت: کوزه‌رقوت؛ پنگ چوبین کوزرکوب. کوزه‌ره: (۱) جهنی خه‌رمان؛ (۲) ردبئی توپ؛ (۳) کوزر؛ (۴) رهش نویی. کوزه‌زه‌قه: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد؛ نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوزه‌سوته‌کی: کوزه‌سوته‌کی نوعی بیماری دختر نوزاد. کوزه‌که‌متیار: برینسی له که‌رسنه‌ی فربودان؛ (وه‌ک کوزه‌که‌متیاری بی بی ساعه‌نه‌ز لای دام له‌زی) «کوردی»؛ کتابه از وسیله فریب‌دادن.

کوزه‌ل: کوزر، جهت، کونه‌ل؛ کوزر، نخاله کاه. کوزه‌له: کوزر، گپابه که له ناوا ده‌زی و تامی تیره؛ ترنیزک آبی، کوزی: (۱) بزلو، پنگر؛ (۲) نه‌پالهی پنگ هدله‌سراو تا باختر ناگر به‌ری؛ (۳) آخگر؛ (۴) ناپاله‌های به هم تکه‌داده شده به منظور آتش‌زدن. کوزی: گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد؛ از روسنای ویران شده؛ کوردستان توسط بعثیان. کوزی: (۱) کوپله‌ی مل‌باریک، کوزو، گوزه؛ (۲) کوزه‌له؛ (۳) کوزه؛ (۴) ترنیزک آبی.

کوزیدان: ده‌وه‌لان، قه‌لاغ‌دان، عماری نه‌پاله‌اف ائبار تا‌باله. کوزبرک: خه‌م و خه‌فوت؛ غصه، اندوه. کوزیل: قزنی چلکن؛ ژولیده موی کتف. کوزین: زا‌بهرین بو شالا و بردن؛ برچسمن به قصد جمله. کوزینه: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد؛ نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوز: باشگری به‌وانا؛ بکوز؛ (پیاوکوز)؛ کشنده. کوز: بنه‌مای کرؤتن؛ کلوج. کوز: به‌کوشت‌چو له زا‌بردودا؛ کشنه شد. کوزالک: کاله‌که‌مارانه؛ هندوانه اوجهل. کوزان: (۱) به‌کوشت‌چون؛ (۲) تهمرینی ناگر؛ (۳) کشنه‌شدن؛ (۴) خاموش شدن آتش.

کوزاندن: بلبسه‌نه‌هیشنی ناگر؛ کشنن شعله. کوزاندن: (۱) میشکی بنشه‌مزین؛ (۲) کروسینه‌وی نیسک؛ (۳) شک زدن به استخوان و مغز استخوان؛ (۴) لخت کردن استخوان با دندان.

کوزاندنه‌فه: نهم‌اندنی ناور؛ خاموش کردن آتش. کوزاندنه‌وه: (۱) نهم‌اندنی ناگر؛ (۲) خه‌ت کیشانی نوسراو؛ (۳) خاموش کردن آتش؛ (۴) خط کشیدن روی نوشتار.

کوزانه‌وه: کوزاندنه‌وه؛ خاموش کردن آتش. کوزانه‌وه: تهمران، دامرکانی ناگر؛ خاموش شدن آتش. کوزاو: به‌کوشت‌چوگ؛ کشته‌شده. کوزاوه: (۱) نهمری، دامرکاوه؛ (۲) خه‌نی له‌به‌بن‌براو؛ (۳) آتش خاموش

سند؛ (۲) خط محو شده. کوزین: سوچ، قوزین؛ گوشه، زاویه. کوزتار: کوشتار؛ کشتار.

کوزتن: له‌زبندوی بی‌بهش کردن، مراندن؛ کشتن. کوزتن: کرؤتن؛ کلوجیدن. کوزران: کوزان؛ کشنه‌شدن. کوزراو: کوزاو؛ کشنه‌شده. کوزنه: بکوز؛ کشنده.

کوزو: (۱) چکوسی، زرد، مال‌دوست؛ (۲) نام‌مرد؛ (۳) خسبیس؛ (۴) نام‌مرد. کوزه: (۱) فه‌سنه‌سهر؛ (نهم‌ده‌رمانه کوزه‌ی سنه)؛ (۲) ده‌له‌ک؛ (۳) کشنده؛ (۴) نگا؛ ده‌له‌ک.

کوزه: پنبسر، لبخه، به‌رو؛ گریبان. کوزه: (۱) لوساوی گه‌م، له ناسیاد؛ (۲) ده‌له‌ک؛ (۳) نام‌رازیکی خوین‌گرانه له ههمانه؛ (۴) گلوی آسیاب؛ (۵) نگا؛ ده‌له‌ک؛ (۶) بکی از ابزار حجامت که از پوست حیوان ساخته می‌شود.

کوزه‌ر: (۱) بکوز؛ (۲) پیاوکوز؛ (۳) کشنده؛ (۴) آدمکش. کوزه‌ره: عه‌زهره‌وت؛ انزروت. کوزه‌ک: کوزه‌ر، بکوز؛ کشنده.

کوزه‌که: جووی مؤروی شبنی هرنج‌هرنج که بو چاوارا به‌کار دبت؛ خرمهره سبزرنگ. کوزه‌که‌که‌رانه: کوزه‌که؛ خرمهره.

کوزیا: پشنین، شال، که‌مهربن؛ کمر بند، شال، هرچه که به پشت بندند. کوزی، بچوک؛ له‌گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد؛ روسنایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کوزه‌یش: کوزه‌با؛ کمر بند، شال. کوزی‌گه‌وره: له‌گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد؛ روسنایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کوزه‌یه: شال، کوزه‌با؛ کمر بند، شال. کوزی: سوچ، قوزین، فوزه؛ گوشه، زاویه. کوزیاگ: کوزاو؛ کشته.

کوزیان: کوزان؛ کشنه‌شدن. کوزیانه‌وه: نهمران، دامرانی ناگر؛ خاموش شدن آتش. کوزیرک: سوچ، قوزین، کاژیز؛ گوشه.

کوزین: کوزتن؛ کشنن. کوزین: کرؤتن؛ کلوجیدن. کوس: کوز، زنی، خه‌مشه؛ شرمگاه مادینه.

کوس: (۱) به‌خت، تالچ؛ (۲) زه‌فایی زه‌وی؛ (۳) ده‌فره‌ناوی مه‌زن؛ (۴) به‌خت؛ (۵) برجسنگی کم زمین؛ (۶) ظرف بزوغ آب، بشکه. کوسا: کسا، کسان، جلون؛ چگونه؟

کوسان: چپای زور، ناوجبا؛ کوهسار. کوساران: جینگه‌ی زور چپایان؛ کوهساران.

کوساگور: بریتی له زه‌نج به‌خه‌سار [ک] کتاپه از آدمی که نتیجه تلاشش از بین رفته.

کوسال: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کوسان: (۱) کوساران: (۲) زوزان: (۳) چنگه‌ی زور به‌فرگر [ک] (۱) کوهساران: (۲) پیلانی: (۲) جای بسیار سرد و برفگیر.

کوسان: کسان. جلون؟ [ک] جگونه؟

کوساوا: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

کوسپ: (۱) زوبسایه کمی زهوی: (۲) بهرگر له ژماندا، به‌لا [ک] (۱) برآمدگی زمین: (۲) مانع و دشواری در زندگی.

کوسپه‌ی: کوسپ [ک] نگا: کوسپ.

کوسپه: کوسپ [ک] نگا: کوسپ.

کوست: (۱) کوسپ: (۲) یاریده: (۳) به‌خت‌وتاله [ک] (۱) نگا: کوسپ: (۲) مدد، باری: (۳) بخت، طالع.

کوستان: کوسان، کوساران [ک] نگا: کوسان.

کوستک: (۱) شه‌که‌نی: (۲) به‌ندی خه‌نجه‌ر [ک] (۱) خستنگی شدید: (۲) بند خنجر.

کوست که‌وتن: به‌ده‌خت‌بوَن [ک] بدبخت شدن.

کوست که‌وتو: به‌ده‌خت، لی‌قه‌وماو [ک] بدبخت.

کوست که‌وته: کوست که‌وتو [ک] بدبخت.

کوسته: (۱) بلندایی وه که سه‌کو: (۲) پیاوی بی‌مو: (۳) کسبی که له بازی کردنا زو ده‌گوزنی [ک] (۱) بلندی سکومانند: (۲) کوسه: (۳) هنر پیشه‌ماسک‌زن.

کوسته‌بابی: گالنه‌جار، حه‌نه‌ک‌چی [ک] دلک.

کوسته‌ک: (۱) به‌ندی خه‌نجه‌ر: (۲) به‌ندی سه‌حات: (۳) نوره‌که‌ی چه‌رمین: (۴) پیوه‌ندی نه‌سپ: (۵) دورو، زوبین: (۶) ده‌لالی

زن‌راست‌کردن بو‌پیاو [ک] (۱) بند خنجر: (۲) بند سامت: (۳) نوعی توبره: (۴) پاینداسب: (۵) دورو: (۶) دلال‌زان.

کوسته‌کوست: (۱) سات و شووت: (۲) بازی و کابهی له‌سه‌ر سه‌کو که خو ده‌گوزن [ک] (۱) شابعات دروغ: (۲) نمابش ننانر با ماسک.

کوسته‌وه‌یی: کابهی شانو به‌خه‌گوزین [ک] نمابش با ماسک.

کوسر: (۱) شه‌که‌تی: (۲) شه‌که‌تی [ک] (۱) خسته: (۲) خستگی.

کوسره‌ت: له‌و کوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [ک] روستایی در کردستان که بهتیان آن را ویران کردند.

کوسک: (۱) جوزی کلوی سوری نامال‌زه‌ش: (۲) ده‌ویت [ک] (۱) نوعی ملخ: (۲) قرماق.

کوسکه‌ش: ده‌ویت [ک] قرمسان.

کوس کدفتن: به‌ده‌خت بوَن، کوست که‌وتن [ک] به‌بدبختی گرفتارشدن.

کوسکه: کسکه [ک] برف چشم گر به در تاریکی.

کوسکه کوسک: کسکه‌ی زور [ک] «کسکه‌ی» بیایی.

کوسکی: باری، نویل، لوسه [ک] اهرم.

کوسنیگ: مشکه کوبره‌ی ده‌ش. جرحه‌مسک [ک] موش کور صحرایی. کوسوک: کسوک [ک] سگ.

کوسه: (۱) پیاوی مولی‌نه‌هانگ: (۲) کسبی که به‌خه‌گوزان کابه بو خه‌نک ده‌کا: (۳) گوله‌که‌ی دولمه: (۴) به‌ندی خه‌نجه‌ر، کوسته‌ک: (۵)

جوزی ماسی بقه: (۶) گه‌می بی‌چقل و داسو: (۷) تواناو هیز [ک] (۱) کوسه، بی‌ریش: (۲) هنر پیشه‌ای که ماسک بزند: (۳) کدوی دلمه: (۴)

بندخنجر: (۵) کوسه‌ماهی: (۶) گندم باک شده: (۷) توان، نبرو.

کوسه: (۱) کدوی دولمه: (۲) به‌ندی خه‌نجه‌ر: (۳) جوزی ماسی: (۴) گوشه [ک] (۱) کدو: (۲) بندخنجر: (۳) نوعی ماهی: (۴) گوشه، زاویه.

کوسه‌چی: (۱) شیروه‌شین: (۲) بریتی له نازا له شه‌زدا [ک] (۱) شمشر بازار: (۲) کتاپه از شجاع در جنگ.

کوسهر: ننده‌رون، زوری ماله‌وه [ک] اندرونی.

کوسه‌را: بو‌کوی؟، بو‌کام‌لا؟ [ک] به‌کجا؟

کوسه‌ک: (۱) تسکین، کسبی که زورده‌فسی: (۲) بریتی له خویری [ک] (۱) چسوا: (۲) کتاپه از بی‌عرضه و ترسو.

کوسه‌ک: کوسه‌ک [ک] نگا: کوسه‌ک.

کوسه‌کار: پیاوی که زبشی ننه‌ک بی [ک] مردی که ریش کم پشت دارد. کوسه‌کاری: بازی که سانی خو‌گوز [ک] نمایش با ماسک.

کوسه‌که‌ریز: ناوی دی‌یه‌که له مو‌کوربان [ک] نام دهی است.

کوسهل: کسل. جانه‌وه‌ری فاپلک‌زه‌تی، وه‌قه‌ی دبه‌کار [ک] لاک پشت. کوسه‌له: کوسهل [ک] لاک پشت.

کوسه‌مسری: جوزی هه‌لوابه [ک] نوعی حلوا.

کوسبی: کوسهل، کسل، کبسول [ک] لاک پشت.

کوش: (۱) زرنگی، جالاکی: (۲) نه‌دور، نزبک: (۳) بزوتن: (۴) له ناو چنگا پشوتن: (۵) پاشگری به‌وانا، بکوز: (۶) بی‌هیز: (۷) شل و سست [ک] (۱)

زرنگی: (۲) نزبک: (۳) جنبش: (۴) فشردن: (۵) پسوند به معنی کشنده: (۶) نانوان: (۷) شل و ول.

کوش: (۱) ته‌قالا: (۲) ...هر هه‌ردواک زان: (۳) بریتی له ژماره‌یه‌کی زورا (کوشیک منالی هده): (۴) بریتی له شهرمی میوینه [ک] (۱) کوشش: (۲)

بر، آغوش: (۳) کنایه از تعداد زیاد: (۴) کنایه از عضو تناسلی زن. کوش: (۱) له کام چی؟: (۲) کوانی؟: (۳) هیچ له وه‌رامدا: (۴) قسه‌ی بو‌ج و بی‌مانا [ک] (۱) کجا؟: (۲) کو؟: (۳) هیچ در جواب: (۴) یاره.

کوشان: نه‌قالادان [ک] کوشیدن.

کوشنوبون: (۱) نزبک بوَن: (۲) بزوتن، جولان [ک] (۱) نزبک شدن: (۲) جنبیدن.

کوشت: (۱) کاری کوژانی زابردو بو که‌سبک: (کابرابان کوشت): (۲) کوژان، ده‌گهل کوشنار ده‌گوتری: (کوشت و کوشناره) [ک] (۱) ماضی کشتن، کشت: (۲) کشتن، با کشنار آبد.

کوشتار: کوژنی ده‌سته‌جه‌می، کوژنی به‌کو [ک] کشنار دسنه‌جمعی.

کوشتن: (۱) کوژتن: (۲) بریتی له دارکاری کردنی خه‌ست [ک] (۱) کشتن: (۲) کنایه از کنگ‌زدن جانانه.

کوشتنه‌وه: (۱) سه‌رزی‌کرن: (۲) کوشتن له نوله‌ی کوژاودا [ک] (۱)

سر بر بدن: ۲) کشتن قائل، قصاص.
 کوشتو: ۱) کوزرا: ۲) سهر بر او: ۱) کشته: ۲) سر بریده.
 کوشتوخ: زور بکوز: آدمکش حرفه‌ای.
 کوشته: ۱) کوزا: ۲) فسلی ناونیکراو بوسپی کاری مال: ۱) کشته: ۲) آهک مرده.
 کوشته‌را: رنده‌ی دارناشی: رنده نجاری.
 کوشته‌ره: کوشته‌را: رنده نجاری.
 کوشش: نه‌قالا: کوشش.
 کوششت: کوش، کوشش: کوشش.
 کوشک: ۱) قه‌سر: ۲) شهره‌ی سوا لهت: ۱) کاخ: ۲) لیوان سفالین.
 کوشک: ۱) ده‌له‌ک: ۲) مه‌لیکی بجوکه له شیوه‌ی پهره‌سیلکه که له‌سهر زه‌لم هیلانه ده‌کا: ۱) نگا: ده‌له‌ک، حیوانی با پوست فیمنی: ۲) برنده‌ای است.
 کوشکار: پینه‌چی: پینه‌دوز.
 کوشکه: ۱) قه‌لاخ، نه‌باله، ده‌وه: ۲) جورئ همرئ: ۳) کروشمه: ۱) ناباله: ۲) نوعی گلای: ۳) کزکردگی، کوشکه‌ره: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد: نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 کوشکه‌لان: کروشمه کردن: کزکردن.
 کوشکه‌لاتو: کروشمه‌کردگ: کزکرده.
 کوشکه‌لان: ۱) قه‌لاخدان، نه‌بالدان: ۲) سهرانگولک: ۱) ناباله‌دان: ۲) شوله.
 کوشکه‌لی: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد: نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 کوشکی: دوگوندی کوردستان به‌م ناوه به‌عسی کاولی کرده: دو روسنا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
 کوشمه: ۱) وشکه‌میه‌وی نیکم‌کراوی کونراو بو‌سهرمیوانان: ۲) فه‌روانی فه‌ربکی کونراو بو پنبخوری زستان هه‌لگیراو: ۱) و ۲) نگا: گوشه.
 کوشن: کزن، دانه‌یله‌به‌که‌گای پی فه‌له‌وه‌ه‌بی از غلات.
 کوشنده: هدرچی جان‌وه‌ر بکوزئ: کشنده.
 کوشننه: کوشنده: کشنده.
 کوشنه: کوشن، کزن: کرسنه، بکی از حیوانات.
 کوشه: ۱) کوششت، نه‌قالا: ۲) نه‌باله: ۳) گوشه، سوچ، قوزبن: ۱) کوشش: ۲) نایاله: ۳) گوشه، زاویه.
 کوشه‌ش: خه‌بات، نه‌قالا: کوشش.
 کوشه‌لان: کوشکه‌لان: نگا: کوشکه‌لان.
 کوشه‌وه: کوششت: کوشش.
 کوشیار: ۱) به‌کار: ۲) ره‌نجدهر، نه‌قالا‌که‌ر: ۱) کارا: ۲) ساعی.
 کوشین: له‌ناو‌چنگا‌پشاونن: فشردن.
 کوشین: کوشان: کوشیدن.
 کوف: ۱) ده‌نگی شنی نهرم وه‌ک هه‌مور که ده‌خرینه سهر بنه: ۲) ده‌نگی

هه‌ناسه‌دانی به‌قه‌وه‌ت: ۳) خوه‌له‌کپشان و پف به‌خودا کردن: ۱) صدای افنادن شیء نرم و خمیری: ۲) صدای نفس عمیق: ۳) از خودگفتن و به‌خود مباحث کردن.
 کوفار: کافران، خوانانه‌ناسان: کفار.
 کوفاره: فیجفه، فواره، کفاره: فواره.
 کوفاری: سهر به‌کوفار: منسوب به کفار.
 کوفاندن: ۱) به‌دورئ درون: ۲) په‌راویز ده‌کنج‌گرتن: ۳) وششه‌ی مار: ۱) با سوزن دوختن: ۲) حاشیه‌گرفتن: ۳) صدای مار.
 کوفت: کفت، شکفت: کوفته، خسته.
 کوفته: کفته: کوفته خوراکی.
 کوفتیک: کرمیت، گوگرد، شه‌مجه: کیریت.
 کوفر: ۱) خوانه‌ناسین: ۲) دژون، جوین، دژمین: ۱) کفر: ۲) دشنام، کوفروش: بازرگانی به‌راه‌بهری ورده‌فروش: عمده‌فروش.
 کوفریت: شه‌مجه، شخارنه: کیریت.
 کوففک: که‌نیو: گندیده.
 کوففک‌بوئ: که‌نبن: گندیدن.
 کوففین: وشنناندنی مار: صدا از خود درآوردن مار.
 کوفک: ۱) ره‌ه‌نی، راحه‌تی: ۲) که‌منله، جلمی وشکه‌بوگ له‌لونا: ۳) برش، که‌ر: ۴) قرب: ۱) قیف: ۲) خلم خشکیده در بینی: ۳) کفک: ۴) آروغ.
 کوفکارک: ۱) کارگی ده‌شت: ۲) دونه‌لان: ۱) فارچ دشنی: ۲) دنبلان.
 کوفکی: ۱) جلمی وشکه‌وه‌بوگ له‌که‌بو‌ا: ۲) که‌زولنی دراو: ۱) خلم خشکیده در بینی: ۲) کفک‌زده.
 کوفل: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد: نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 کوفله‌ت: مال و خیزان، مال و مثال: اهل و عیال.
 کوفلی: له‌ر گونا، انه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد: روسنایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
 کوفلینگ: گوندبک له‌کوردستان که به‌عسی به‌بومبای شیمبایی خه‌لکیان کوشنوه و پاشان کاولیان کرده: روسنایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمبایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.
 کوفه کوف: ۱) واقه‌ی که‌رویشک: ۲) ده‌نگی هه‌لچوئی نراو له‌سهر ناگر: ۱) صدای خرگوش: ۲) صدای رفتن مایع بر آتش.
 کوفه‌نی: ۱) بوله‌بول: ۲) برخه‌برخ: ۱) غرولند: ۲) خرپوف.
 کوفی: ۱) کوبه: ۲) بوله‌پرنه: ۳) ده‌نگی برخه: ۱) خم، سبوی بزرگ: ۲) غرولند: ۳) خرپوف.
 کوفی: ۱) جورئ سهر‌بوئی زنانه: ۲) ناسکلاوی زنان، کلاوزیز: ۱) نوعی سر‌بوش زنانه: ۲) نوعی کلاه زنانه.
 کوفی کیل: کلاولار، شده‌لار: کج کلاه.
 کوفیری: کفر، داریکی ده‌وه‌نه: از درختان جنگلی.

کوف: کوم، قه مبور، کوز [کوز] کوژيشت.
 کوف: کوم، پشت چه مياگ [کوزيشت].
 کوفار: روزنامه‌ی هه‌توانه يان مانگانه [کوزيشت].
 کوفان: (۱) خهم، خه‌فت، عه‌زه‌ت: (۲) کوان، دومه‌ل: (۳) گلينه‌ی چاو [کوزيشت].
 (۱) اندوه: (۲) دمل: (۳) مردمک چشم.
 کوفرك: جوړه کارگيکه له‌ناوچيمه‌ن‌ده‌زوي [کوزيشت].
 کوفك: (۱) کوفك، ره‌ه‌تي: (۲) نه‌گوسنبله‌ی درومان: (۳) کوناي قنگ:
 (۴) هه‌رچي وه‌که‌ره‌ه‌ني بي: (۵) چروچاوي به‌که‌ندوکلوا [کوزيشت].
 (۱) کوفل: (۱) کونه‌ده‌دار: (۲) پشت چه ماو [کوزيشت].
 کوفه: بو کام چي؟ [کوزيشت].
 کوفی: هه‌بوانه‌کبوي [کوزيشت].
 کوفيتی: بريتي له نه‌فامي [کوزيشت].
 کوك: (۱) قه‌لاندوش: (۲) به‌قبه‌ن، بابي دار [کوزيشت].
 ارزشمند.
 كوك: (۱) نه‌فه‌لي دريشت، باقيه: (۲) پوشته، جلك نازه: (۳) قه‌له‌و: (۴) سازو
 دلخوش: (۵) ده‌رکه‌وان: (۶) قورمبيني سه‌حات: (۷) ره‌گ‌وزينه: (۸)
 بيانو، به‌هانه، به‌لپ: (۹) پينچه زه‌سه‌ن: (۱۰) نيوان خوش: (پينکه‌وه
 کوكن): (۱۱) باشگري به‌جوك‌شانندان: (كجكوك): (۱۲) رازاوه،
 خو‌جوان كردو [کوزيشت].
 كوك خباطی، بخبه دريشت، بخبه: (۲)
 خوش بوش: (۳) چاق: (۴) سرحال: (۵) دربان: (۶) كرك ساعت: (۷)
 ريشه و شالوده: (۸) بهانه: (۹) نژاد، اصل: (۱۰) صمبمی: (۱۱) پسوند
 نصغير: (۱۲) آرايش كرده.
 كوك: كه‌له‌شیر، كه‌له‌باب، ديقل [کوزيشت].
 كوكردن: (۱) سله‌مبه‌وه: (۲) خر‌كردنه‌وي به‌لاو: (۳) له‌سه‌ربه‌كادانان [کوزيشت].
 (۱) رمبیدن: (۲) جمع كردن پراكنده: (۳) برهم انباشتن.
 كوكردنه‌وه: خر‌كردنه‌وي پرزو به‌لاو [کوزيشت].
 كوك كردن: (۱) قورميش كردني سه‌حات: (۲) نه‌قه‌لي دريشت ليدان [کوزيشت].
 كرك كردن ساعت: (۲) بخبه دريشت زدن.
 كوك گرتن: (۱) به‌لپ به‌ستن: (۲) به‌ته‌قه‌لي دريشت درونه‌وه [کوزيشت].
 بهانه‌گيري: (۲) بخبه دريشت زدن.
 كوكلاش: گيا به‌که [کوزيشت].
 كوكله: ليك پينچراوي ده‌زو چوري كلاف [کوزيشت].
 كوكله: بو‌كه‌له‌ي زاروكان، وه‌وي منلان [کوزيشت].
 كوكم: (۱) گيل و حول: (۲) بي‌نه‌نواو ده‌ربه‌ده [کوزيشت].
 بي خانمان.
 كوكمه: بېر و زوره‌اني له‌كه‌لك كه‌ونو [کوزيشت].
 كوكمه‌ني: پيري و زوره‌اني [کوزيشت].
 كوكنايش: ناوازي خوشي مه‌لان [کوزيشت].
 كوكندان: مه‌ليكه له‌كه‌و زلترو و له‌كه‌و نه‌كاو زه‌نگي زرده [کوزيشت].
 شيبه كيك.
 كوكو: (۱) كونه‌باريکه: (۲) هيلكه‌وژوني به‌پينگه: (۳) ده‌نگي كونده‌بو: (۴)

خونبدي كونه‌باريکه [کوزيشت].
 (۱) اوای فمري.
 كوكوختی: كونه‌باريکه [کوزيشت].
 كوكورد: گوگرد، كانزابه‌كي زرده و ژوناگره‌به‌با [کوزيشت].
 كوكوس: ندرگيله، نيرگه‌له، قلباناوي [کوزيشت].
 كوكه: نازاوه و بشوي [کوزيشت].
 كوكه: (۱) قف، كوخه: (۲) گونديكي كوردستانه به‌عسي كاولي كرد: (۳)
 وشه‌ي چوك‌شانندان: (نه‌وه‌ندكوكه) [کوزيشت].
 كوكه: (۱) فو‌قوي دېكل: (۲) وشه‌ي چوك‌شانندان: (نه‌وه‌ندكوكه) [کوزيشت].
 كوكه‌زه‌شه: قوزه‌زه‌شه [کوزيشت].
 كوكه‌ري: گونديكي كوردستانه به‌عسي كاولي كرد [کوزيشت].
 كوكه‌ل: (۱) په‌يوسلیماته: (۲) چوري هه‌بوانه‌کبوي، كه‌له‌کبوي: (۳)
 بريتي له نازا: (۴) گردی فوج، نه‌په‌ي بلندي وه‌که‌له‌قه‌ند [کوزيشت].
 كوكه‌ن: (۱) نالېك برين له به‌كسم: (۲) جباكه‌ن: (۳) نازناوي فه‌ره‌ادي
 شيرن [کوزيشت].
 كوكه‌نار: به‌ري گيا به‌که بو‌ده‌رمان ده‌شي [کوزيشت].
 كوكي: (۱) به‌زه‌ني، عه‌سلي: (۲) پوشته‌بي: (۳) ده‌ماخ چاخني: (۴) كاري
 زا بردوي قفين: (۵) خه‌لكي دبي كوكه: (مه‌لامارفي كوكي شاعبري
 چاك بو): (۶) نيوان خوشي، نفاق: (۷) مه‌ليكي به‌جوكه له‌ده‌سه‌ي
 چوبله‌كان [کوزيشت].
 كوكه: (۱) اهل روستاي «كوكه»: (۲) دوکاني ورده‌واله [کوزيشت].
 كوكي: كركو، خاوروني به‌پينگه [کوزيشت].
 كوكي ته‌ميران: گونديكي كوردستانه به‌عسي كاولي كرد [کوزيشت].
 كوكين: قفين، كزخين [کوزيشت].
 كوكا: (۱) به‌سه‌ربه‌كداكراو: (۲) دوکاني ورده‌واله [کوزيشت].
 كوكابازي: بازي خول به‌سه‌ربه‌كداكراو.
 كوكادان: به‌سه‌ربه‌كادانان [کوزيشت].
 كوكرد: گشت، تيكر، تيكرابي [کوزيشت].
 كوكه: (۱) عمار، عه‌نبار: (۲) كام چي؟ [کوزيشت].
 كوكه‌وان: عاماردار [کوزيشت].
 كول: (۱) تېخي كه‌نابري: (۲) جاوي به‌زان: (چاقني م كول بويه): (۳)
 خهم، خه‌فت: (۴) به‌رندار: (۵) نيش و نازار: (۶) شه‌كت، فل: (۷) ناهو،
 درم: (۸) هه‌سو تيكر: (۹) خواردي بي نېچازه، ناخونه‌ك: (۱۰) نژاد،
 به‌تالايي لاي‌سه‌روي زان [کوزيشت].

له کاغز، نه باره‌ی کاغزی؛ (۳) گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [کول] (۱) برنده جوجه‌ربا؛ (۲) هواپیمای کاغذی؛ (۳) نام روسیایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کولآژم: کلاشدم، دوشک [کول] عقرب.

کولاف: جزئوکی بالدار [کول] پنجه پرنده.

کولافک: قارج. کارگ [کول] فارچ.

کولافه: (۱) بی ناهفت و توان؛ (۲) کار له ده‌ست نه‌هانگ [کول] (۱) نانوان (۲۰) ناشی، بی‌کاره.

کولافی: جلیس، زگ‌له‌وه‌زین [کول] آژمند در خوراک، شکم پرست.

کولاق: (۱) رایخ له به‌ستانوی به‌رگن؛ (۲) کلای له به‌رگنی به‌سنوا؛ (۳) فره‌نجی [کول] (۱) نمد زبرانداز؛ (۲) کلاه نمدی؛ (۳) نمدپوشیدنی.

کولاقه: که‌له‌وه‌ی ملی گاجوت [کول] بوخ کردن گاو شخم‌زنی.

کولان: کلاروژنه، روچنه‌ی سهربان [کول] وروژنه پشت بام.

کولان: (۱) جوش هانتسی ناو؛ (۲) بوخت بوئی شتی خاوا [کول] (۱) جوش آمدن؛ (۲) پخنه شدن خام.

کولان: (۱) کوجه؛ (۲) زوی دانه‌وه؛ (۳) تیله‌که‌ی زور؛ (نوکه‌ری خه‌لکی عه‌بسه له‌بو مه/کولان هه‌لگیرین به کومه‌کومه) «سه‌بف» [کول] (۱) کوجه؛ (۲) کاوش؛ (۳) کوله‌بشنها.

کولانسا: گوندبکی له کوردستان به عسی ویرانی کرد [کول] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

کولانچکه: روچنه [کول] وروژنه.

کولاندن: وه‌ژان هینانی برین و کوان [کول] به درد آوردن زخم و دمل.

کولاندن: (۱) جوش هینانی تراو؛ (۲) بی‌گه‌باندنی خاوا له جوشیاود [کول] (۱) جوشاندن؛ (۲) پخنه کردن در آب جوش.

کولاندنه‌وه: دوی نارامی و ژان‌نه‌کردن وه‌ژان خسته‌وه‌ی برین [کول] به دره آوردن زخم بعد از نسکین.

کولاندنه‌وه: دوباره جوش بی‌هاوردن؛ (دو‌ده کولینسه‌وه که‌شکی لی ده‌گرم) [کول] بازجوشاندن.

کولانکوت: برینی له که‌سسی که زور به ناو ناوایی داده‌خولته‌وه [کول] کنایه از کسی که بسیار در کوجه‌ها می‌گردد، کوجه‌گرد.

کولانکه: روچنه [کول] وروژنه.

کولانگ: کولاندن، جوش بی‌هاوردن [کول] جوشاندن.

کولانگه‌ر: کولانکوت [کول] نگا؛ کولانکوت.

کولانتن: کولاندن [کول] جوشاندن.

کولاننه‌وه: کولاندنه‌وه [کول] نگا؛ کولاندنه‌وه.

کولاننه‌وه: کولاندنه‌وه [کول] بازجوشاندن.

کولانه: (۱) روچنه؛ (۲) قن، کولینی مریشکان [کول] (۱) روزنه؛ (۲) لانه‌ماکیان.

کولانه‌وه: وه‌ژان هانتسه‌وه‌ی برین [کول] بازبه درد آمدن زخم.

کولانه‌وه: (۱) زوی دانه‌وه؛ (۲) توژینه‌وه له کارو بار [کول] (۱) کاوش کردن؛ (۲) بزوهش.

کولوا: گه‌رمه‌شین، خه‌می گه‌وره [کول] اندوه گران، غم بزرگ.

(۴) زخمی؛ (۵) درد و آزار؛ (۶) خسته کوفته؛ (۷) وبا؛ (۸) همه، کل؛ (۹) ناخنک به خوراکی؛ (۱۰) کشاله ران.

کول: (۱) قول، قوله، کوتا؛ (۲) بالاف؛ (۳) فولتی ناو؛ (۴) بی‌کلک، بی‌دو؛ (۵) خه‌فت؛ (۶) به‌دزیوه گوی له‌سه‌ی خه‌لک‌گرتن [کول] (۱) کوتاه؛ (۲) نگا؛ (۳) بالاف؛ (۳) حوشش آب؛ (۴) بی‌دم؛ (۵) اندوه؛ (۶) استرازی سمع.

کول: (۱) ناوه‌خوره‌ی نازهل له دار بان له به‌ردو فور؛ (۲) فه‌منه‌وه، فه‌م؛ (۳) نه‌شنی دارینی زور زلی نانه‌وا بو هه‌وبر؛ (۴) باروسکی گه‌نم له ناسبارا؛ (۵) خه‌لیفه‌میش که هه‌موی کلوزایی دارین و برابین؛ (۶) پیوانه‌ی ده‌خل له دار که شارده کیلو ده‌با؛ (۷) تیله‌که؛ (۸) باشگر به‌وانا؛ که‌سسی زه‌وی ده‌دانه‌وه؛ (۹) برقه‌ی شال و بوژو؛ (۱۰) روت، بو سه‌رده گونری؛ (سه‌رکول)؛ (۱۱) خیشک؛ (۱۲) چین، توی [کول] (۱) آیشخور دام از چوب با سنگ؛ (۲) پل ناودانی؛ (۳) ناوه‌خمیر؛ (۴) گلوی آسیا؛ (۵) نندوی عسل از تنه توخالی درخت؛ (۶) بهمانه جویی غله به ظرفیت شانزده کیلو؛ (۷) کوله‌بست؛ (۸) بسونیده معنی کاونده؛ (۹) درخشش بشم؛ (۱۰) برهنه و بزه سر؛ (۱۱) نگا؛ خیشک؛ (۱۲) نا، شکن.

کول: (۱) نه‌شنی نانکه‌مران؛ (۲) پیله؛ (۳) قبلی شه‌ترینج؛ (۴) ته‌وبله؛ (۵) زاخه؛ (۶) نه‌شکوت [کول] (۱) ناوه‌خمیر؛ (۲) اربب؛ (۳) فیل شطرنج؛ (۴) اصطیل؛ (۵) زاغه؛ (۶) غار.

کول: (۱) تیله‌که؛ (۲) سه‌رشان، فه‌لاندوش؛ (۳) ناوه‌لی بی شاخ؛ (۴) فامک به‌زبو؛ (۵) بیجوی درنده و ناسک؛ (۶) ده‌وزی و سوژنی نوک به‌زبو؛ (۷) باشگر به‌وانا؛ که‌سسی که زوی ده‌دانه‌وه؛ (۸) گیاه‌کی ده‌شسه ده‌خوری؛ (۹) خاوا، بوخت به‌بوگ؛ (۱۰) کال، کرچ؛ (۱۱) برینی له ناشاره‌زا له کار؛ (۱۲) ره‌بت، سببه؛ (۱۳) مسنه‌کوله، مشت؛ (۱۴) به‌ریک‌له‌بهره‌کانی دارمازو [کول] (۱) کوله‌پشت؛ (۲) میان شانه، فلمدوش؛ (۳) حیوان بی شاخ؛ (۴) انگست بر بده؛ (۵) بیچه درنده و آهو؛ (۶) سوزن ناک شکسته؛ (۷) بسوند به معنی کاونده؛ (۸) گیاهی است خورده‌ی؛ (۹) خام، ناپخته؛ (۱۰) کال، نارس؛ (۱۱) کنابه از ناشی؛ (۱۲) کمین شکارچی؛ (۱۳) مُسنت؛ (۱۴) از محصولات مازو.

کولوا: (۱) برین وه‌ژان که‌وت؛ (۲) جوشیا، فولتی دا [کول] (۱) زخم باز به درد آمد؛ (۲) جوشید.

کولوا: جوشی خوار، قولتی دا [کول] جوشید.

کولوا: زنی به‌پاره کردراو [کول] کنیز زورخ‌بد.

کولوا: هه‌بوانی له سول و فامیش [کول] کیر.

کولاب: (۱) فولاب؛ (۲) چنگورک [کول] (۱) قلاب؛ (۲) چنگال.

کولابه: (۱) در داری سه‌ر نیر که ده‌چته ملی گاجوته‌وه، که‌له‌وه؛ (۲) زبشه‌ی ددان، زه‌گی‌دران [کول] (۱) چوب گردن بند گاو هنگام شخم زدن؛ (۲) ریشه دندان.

کولات: (۱) کلواگل؛ (۲) نوپه‌له‌به‌فر [کول] (۱) کلوخ خاک؛ (۲) گلرله برفی.

کولانگ: جوشیاو، تراوی که له‌سه‌ر ناگر فولتی داوه [کول] جوشیده بر آنش.

کولانتن: جوشیان [کول] جوشیدن.

کولاره: (۱) کورکوره، بالنده‌ی جوجک و مریشک زفین؛ (۲) باده‌وه‌ی

کولوا: نرداس، نه و نرداس [داس چوب بری].

کولوا: (۱) جوش هانگ؛ (۲) بوخنه بوگ له ناوی جوشه دا؛ (۳) کلاو؛ (۴) برینی له دنبا دبدبه [۱] جوشیده؛ (۲) بخته شده؛ (۳) کلاه؛ (۴) کتابه از دنبا دبدبه.

کولواکه: روچنه ی سهربان [۱] روزنه بام.

کولواووجنه: کلاو ووجنه [۱] روزنه بام.

کولواووزنه: کولانکه [۱] روزنه.

کولب: (۱) فانی؛ (۲) نهوسن، چلیس [۱] قحطی؛ (۲) شکم پرست.

کولیزک: گولنه ووزنه [۱] از گلهای بهاری.

کولیسون: (۱) له تیزی که وتنی نیخ؛ (۲) وزان هاتنی چاو؛ (۳) پنه مان و نیسانی له ندام [۱] کندشدن تیخ؛ (۲) به درآمدن چشم؛ (۳) آماسیدن و درد اندام.

کولبه: (۱) بیلورکی ناسن، بیلچه؛ (۲) کار له باغچه دا کردن به پاج و بیلچه [۱] بیلچه؛ (۲) با بیلچه و کلنگ در باغچه کار کردن.

کولبه نند: تبله که [۱] کوله پشتی.

کولبه وی: چلیس، کولافی [۱] شکم پرست.

کولپ: (۱) قورسی، سه نگینی؛ (۲) به لاو نسبیته؛ (۳) فانی و قری؛ (۴) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] سنگینی؛ (۲) بلا و مصیبت؛ (۳) قحط و غلا؛ (۴) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کولبه ک: هه نگلی کو په و بروش، ده سکی کو په و منجه ل [۱] دسنه کوزه و امثال آن.

کولبیج: کار بوچ، خنت [۱] خنت.

کول بی دان: قولت به تراوی سهرناگر دان [۱] به جوش آوردن.

کول بی دان: به زانندن [۱] شکست دادن.

کولیین: ده نگ و شه قه ی لیدانی مشت و کونه ک [۱] صدای گنگ کاری.

کولته په: ناوی گوندیکه له کوردستان [۱] نام دهی در کوردستان.

کولته نه: (۱) ره بهت، سپیه، بوسه؛ (۲) له سپه دا ژوبندن [۱] کمین؛ (۲) در کمین نشستن.

کولجه: جوژی سوخمه ی به فول [۱] بلك آستین دار.

کولچی: هیلانه ی مهل که له ناو داردا کولدراوه [۱] لانه مرغ که از درخت کنده شده باشد.

کولخان: توئی حه مام [۱] کلخن، خزینه خمام.

کولخواردن: کولاتن [۱] جوشیدن، جوش آمدن.

کولدار: (۱) دل به خم؛ (۲) بر بندار [۱] غمگین؛ (۲) زخی.

کولدان: قولت دان [۱] غلغل کردن جوشان.

کولدان: (۱) شه کت بو و ده دست کیشانه وه له کار؛ (۲) نه سلیم بو [۱] خسته و نومید شدن؛ (۲) تسلیم شدن.

کولفا: زور برسی [۱] بسیار گرسنه.

کولفت: کلفت [۱] نگا؛ کلفت.

کولفه ت: کلفه ت [۱] نگا؛ کلفه ت.

کولفه مه: هه وول کوتانی جه لئوک به دنگ [۱] برای بار اول کو بیدن

شالی با دنگ.

کولک: موی هه ره نهرمی نازه ل که ده کرینه ده سکیش و گوروا [۱] کُرک.

کولک: (۱) زور به زان؛ (۲) ناهو، په نا، درم، نازار؛ (۳) دومه ل، کوان؛ (۴) چارداخ له هه سبر و فامیش [۱] بسیار درآورا؛ (۲) ویا، بیماری عمومی؛ (۳) دمل؛ (۴) آلاجیق.

کولک: (۱) هه رچی له سه ر پیست نهروی؛ (۲) خوری قرخ که به کاری زسنن نابه، قرخن؛ (۳) موی نهرمی سه ر پیست، کوروا؛ (۴) نوش، دوچار؛ (کولکم بوه به کولکبه وه)؛ (۵) زهیکه، زبرک [۱] پنم و موی؛ (۲) پشمی که به کار ربسیدن نمی آید؛ (۳) کرک؛ (۴) دچار؛ (۵) جوش بوست.

کولک: (۱) بارجه داری نه سنور؛ (۲) پنج وزه گ؛ (۳) که بر؛ (۴) داری نیسانه و نامانجی جلیت بازی؛ (۵) زهیکه له پیست [۱] کنده؛ (۲) پیخ و ریشه؛ (۳) کبر؛ (۴) کنده آماج «جربت» بازی؛ (۵) جوش مر بوست.

کولک: کولانه مر بشک [۱] لانه ماکیان.

کولکا: گونا یکی کورده، شانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کولکانه: کلکه وانه، له نگوسنبله، هه نگوسیلک [۱] انگشتری.

کول کردن: (۱) تیزی نیخ و هه رچی تیز نه هبندن؛ (۲) پالدان، ده له کدان [۱] کند نمودن نیز؛ (۲) هول دادن.

کول کردن: بالاف کردن [۱] رخت شستن.

کول کردن: (۱) له سه ره پشنت دانان؛ (۲) سه رنوکی نیز به زانندن؛ (۳) سه ره نهجه به زانندن [۱] کول کردن؛ (۲) نوک نیز چیزی را شکستن؛ (۳) انگشت بریدن.

کول کردنه وه: به کونایی برینه وه ی قسه و مه به ست [۱] کونه کردن سخن.

کولکن: (۱) زور به مو؛ (۲) تیر، دژی شل و تراو؛ (ماستاوین کولکن بکه) [۱] پشمالو، پرمو؛ (۲) غلیظ.

کولکنه: دوگوندی کوردستان بهم ناوه به عسی کاولی کرمه [۱] سوروستا به این اسم در کوردستان توسط بعثیان ویران شده است.

کولکنه: کولکن [۱] نگا؛ کولکن.

کولکوله: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کولکوله: فیجقه، کوفاره، قولفوله [۱] فواره.

کولکولی: (۱) ره نگی به مه یی، چیره بی؛ (۲) بالنده به که [۱] رنگ صوتی؛ (۲) پرنده ابست.

کول کولین: ره نچ دان و شه کت بوئی زور و بی به ره [۱] زحمت فراوان و بی تمر کشیدن.

کولکه: دودانه، مه شوکله ی دونه کردن [۱] مشک دوغ و ماست.

کولکه: کولک، خوری و مو [۱] پنم و مو.

کولکه: (۱) کولک، داری شه سنور؛ (۲) پنج و ریشه؛ (۳) نانه وار، کولکه؛ (۴) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] کنده؛ (۲) ریشه وین؛ (۳) نانام؛ (۴) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کولکه مسکه: کلوی ده خل خور [۱] ملخ غله خور.
 کوللی: ته واوی: (به کوللی نامان دوتنی) [۱] تمامی.
 کول لیدان: بی نبجازه له شنی خواردن [۱] ناخنک زدن.
 کوللیزه: سنورک، نه سنورک [۱] گرده نان.
 کولم: (۱) به نجهی قونجاو! (۲) بز به یهک ده ست! (۳) سبخورمه! (۴) خر مه [۱] منست کره کرده! (۲) برکف دست! (۳) سفلمه! (۴) غرنه.
 کولم: (۱) کولم! (۲) سرگونه، رومت [۱] (۱) نگا: کولم! (۲) گونه رخسار.
 کول مال: مال ویران، لی قه و ماو [۱] خانه خراب.
 کول مست: به پانایی و بهیز له خودانی ژنان [۱] با شدت خود را زدن ژنان.
 کول مشک: جرج، مشکه کوزره [۱] موش کور.
 کولمک: مشنی گری کر او، مشتی فونجاو بو لیدان [۱] مُشت گره کرده.
 کولموز: (۱) کو نه زهرگه نه! (۲) کو نه ژنگه سور [۱] (۱) سوراخ زنبور! (۲) سوراخ زنبور فرمز.
 کولمول: ورده برده، شر و شاتال [۱] خرت و پرت.
 کولمه: (۱) سرگونا: (۲) پارچه گوشنی بی هستی [۱] (۱) گونه: (۲) قطعه گوشت لحم.
 کولمهک: کولمک [۱] مُشت گره شده.
 کولمپرو: کونی مرزچه [۱] سوراخ مورچه.
 کولمپرو: نه خوشی و برینی که چاک ناپهنه و [۱] بیماری با زخمی که بهبود نیابد.
 کولن: وه ژان هانته وه، کولانه وه [۱] دوباره به درد آمدن.
 کولنج: (۱) کرج و کال: (۲) با ده ناوشان وه ستان، قولنج: (۳) ناو هردو شان [۱] (۱) کال: (۲) بیماری فولنج: (۳) میان هردو کنف.
 کولنجان: خولنجان، گیاه که بو ده زمان ده شی [۱] خولنجان، گهای است.
 کولنج شیلان: ناوشان دامالین [۱] مالبدن میان شانها.
 کولنج کردن: با ده ناوشان وه ستان [۱] میان کنف به درد آمدن از سرما.
 کولنجگه: نپوان هردوک شان [۱] میان هردوشانه.
 کولنجه: (۱) دانی ده خلی فهرک! (۲) بریتی له کچی تازه بی گیشنو [۱] (۱) دانه غله دلمل: (۲) کتابه از دختر نورسیده.
 کولنجی: هیلانه مه لی کولندراو له داردا [۱] لانه حک شده در درخت نوسط پرند.
 کولند: (۱) کدو، کودی: (۲) کورنه بالای ره زاشیرین [۱] (۱) کدو: (۲) کونا هفد نودل پرو.
 کولندر: کوله که، کولند، کولندر [۱] کدو.
 کولنده: کورنه بالای خون شیرین [۱] کونا هفد دوست داشتنی.
 کولندهر: کدو، کودی، کولند [۱] کدو.
 کولنگ: (۱) بهریکی جهنگلی به! (۲) نیمچه رفحه بهک له دیواردا [۱] (۱) میوه ابست جنگلی: (۲) رف کوچک.
 کولنگ: زه ننگن [۱] کلنگ زمین کنندن.
 کولو: کلو [۱] نگا: کلو.

کولکه: نانه واو، وه پیش ناوی که سانی ده که وی که وهک خویان شان ده دن وا نین: (کولکه پیاو، کولکه شیخ، کولکه مدلا) [۱] ناقص، نانام.
 کولکهر: که سنی که بالاف ده کایا رخت سوی.
 کولکهر: (۱) کولکهر! (۲) که سنی به پشت شت ده گوزننه وه [۱] (۱) رخت شو! (۲) کسی که کوله پشت می برد.
 کولکهرن: مو له بنست کردنه وه به ده ست، ده سکه نه ی مو [۱] موی برکندن با دست.
 کولکهره ش: گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان نوسط بعثیان.
 کولکهره شه: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولبان کرد [۱] روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
 کولکهره نگینه: نه سننه زینر شه، که سکه سور، به لکه زه ننگنه، کورسنون، به لکه زینر بنه [۱] رنگین کمان.
 کولکهره زینرینه: کولکهره نگینه [۱] رنگین کمان.
 کولکی نه حمه: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که نوسط بعثیان ویران شد.
 کولکی جه مه سور: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که نوسط بعثیان ویران شد.
 کولکی سمایل خدر: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که نوسط بعثیان ویران شد.
 کولکیش: همال، کولکهر [۱] آدم باریر.
 کولکه: (۱) ره بهت، بونه، سپه: (۲) چی کو بونه وهی زاو کمران له ده ووی بهک [۱] (۱) کمین شکار! (۲) جای اترانی شکار جهان.
 کولگیز: جهرجی، که سنی که ل و پهل به کول دینی بو فروشنن [۱] بپله وور، فروشنده دوره گرد.
 کوللان: کلنجکه، بهر نوکی دوگه [۱] دنباله دُنبه.
 کوللو: کلو، کوله [۱] ملخ.
 کوللور: کلور [۱] میان تهی.
 کوللور: (۱) پینسه ده زار! (۲) بریتی له شکار زور [۱] (۱) نم سلون، کورو: (۲) کتابه از بسبار زباد.
 کولله: (۱) کلو! (۲) فوماشی سبی نه نک که له نرسی پیشکه به سهر نه خنی نوسنی زاده نگون [۱] (۱) ملخ: (۲) بشه بند.
 کولله به جهر: بریتی له کزو دالگوشنی شل و شهویق [۱] کتابه از لاغراندام سست.
 کولله حاجی: تازبله، بالوک، حوشتر خوا [۱] آخوندک.
 کولله زه رده: کلوی زورد [۱] ملخ زرد.
 کوللهک: (۱) ناوه لی که له بهر گه جهری و لاوازی ناچینه ناو گله: (۲) شهل، شله، شله [۱] (۱) دامی که به دلیل لاغری و بیماری داخل گله نشود: (۲) شل، لنگ.
 کولله کی: (۱) له جهری و لاوازی: (۲) شله، شله [۱] (۱) لاغری: (۲) لنگی.

کولوا: کولوا، کولله [کولوا] ملخ.

کولوا: کولوا [کولوا] کلوخ.

کولوا: (۱) بنه نالوا، بنخی ناله که بو سوتانی زستانه دهری ده هینن؛ (۲) هه بری له تاو نهندورددا سوتانا [کولوا] (۱) ریشه گیاهی است که به جای

هیزم به کار می رود؛ (۲) خمیر سوخته دو تور، فرزدق.

کولوانه: چاره که، چاروکه [کولوا] نگا: چاره که.

کولسوت: (۱) بزنی بی شاخ؛ (۲) نازه لی بی ددان [کولوا] (۱) بز بی شاخ؛ (۲) حیوان بی دندان.

کولوت: کولوت [کولوت] نگا: کولوت.

کولوج: جوره تهرز، کولوج [کولوج] نگا: کولوج.

کولوجه: کولوجه [کولوجه] بلك آستین دار زنانه.

کولوجه: جورئ خواردنی له هه بری ناو به کاکله [کولوجه].

کولوخ: قه حقی سهر [کولوخ] جمجه.

کولوخته: به سه ره کدا قه لافوچکه بوگی بهردو جهوی دارزاو له بلندوه [کولوخته] نوده حاصل از ریزش کوه.

کولوخه: کولوخه [کولوخه] نگا: کولوخته.

کولوز: (۱) کولوز؛ (۲) جورئ کولیره ناسکه [کولوز] (۱) میان نهی؛ (۲) نوعی نان گرده.

کولوز: پینسه ده هزار، کولوز [کولوز] نیم میلیون.

کولوزه: بلوره، شه لخته، بو ره [کولوزه] نسل نوین زبور عسل.

کولوزه: کولوز [کولوزه] گرده نان.

کولوز: (۱) کلننه، کلای له بهن چنندراو؛ (۲) کولوز؛ (۳) رهق و تهق و کز [کولوز] (۱) کلاه بشمی؛ (۲) کسی که دندان پیشین ندارد؛ (۳) لاغر و بی نا.

کولوز: کروزه و نوزه [کولوز] لایه وزاری.

کولوز بابه: گیاه که بو ده زمان ده شی [کولوز] گیاهی است دارویی.

کولوز یانه وه: کروزانه وه [کولوز] نگا: کروزانه وه.

کولوس: (۱) کولوز؛ (۲) ناره بو بیوان [کولوز] (۱) نگا: کولوز؛ (۲) نام مردانه.

کولوش: جورئ جلکی زنانه [کولوش] نوعی لباس زنانه.

کولوش: کلوش [کولوش] ساقه های غله دروشده.

کولوشه: کلوش [کولوش] نگا: کلوش.

کولوف: له تاو ده ستا جرجاو [کولوف] مچاله.

کولوفت: کلفت [کولوفت] کلفت.

کولوفتن: کولوف کردن [کولوفتن] مچاله کردن.

کولوک: (۱) کولوت؛ (۲) کولوک [کولوک] (۱) استخوان کفل؛ (۲) دانه زودین.

کولوک: کولوک [کولوک] شکوفه درخت.

کولوکار: (۱) دیواره بنده (۲) به نای دیواری به سنده؛ (۳) برینی له

مرزی زنگ و پیک و نه کوز [کولوکار] (۱) دیوار کلوخی؛ (۲) بنای کلوخکار؛ (۳) کتابه از آدم مرتب.

کولوکو: (۱) قولت و کول؛ (۲) ختم و خه فمت [کولوکو] (۱) جوش و غلبان؛ (۲) غم و اندوه.

کولوکودامردن: برینی له سوتان و له ناو جون [کولوکودامردن] کتابه از به کلی

سوختن.

کولوکی: له ز به له [کولوکی] شتاب.

کولول: کولول، به دبه خت [کولول] بدبخت.

کولوم: کولوم [کولوم] قفل چوبی در.

کولومه: لای سدروی ده رگا له پشته وه [کولومه] بالای در از داخل.

کولوم کردن: کولوم له درگادان [کولوم] بستن در یا قفل چوبی.

کولومول: شر و شانال، که له به له، شتومک [کولومول] خرت و برت.

کولونجه: کولوجه [کولونجه] بلك آستین دار.

کولونده: (۱) کلجه؛ (۲) کولنده، جوانی کورنه بالا [کولونده] (۱) بلك آستین دار؛ (۲) زیبای کوتاه قد.

کولوه: (۱) خانوچکه می زور بچوک؛ (۲) نه لحه ده، گوزبچه [کولوه] (۱) کلیه؛ (۲) لحد.

کولوهس: زکوزئی که زن هیناویه ده گهل خویا [کولوهس] نابسری که زن به

خانه شوهر می آورد.

کوله: کولوا، کولوا [کوله] ملخ.

کوله: کولوه، قوزه، ققه [کوله] سرفه.

کوله: (۱) قوله، کورت، کوتا؛ (۲) بی کلک؛ (۳) ژوزو؛ (۴) ره به ت، سبیه؛ (۵) کروشمه بو گوئی گرتن له خه لک [کوله] (۱) کوتاه؛ (۲) بی دم؛ (۳) جوجه نیقی؛ (۴) کمین شکارچی؛ (۵) کز کردن برای استراق سمع.

کوله: عه بد، به نی [کوله] برده.

کوله: (۱) به نجه سه فمت؛ (۲) حه بوانی بی شاخ؛ (۳) چکولوی خر، بو

سوتی ده آئین؛ (شوتیه کوله)؛ (۴) بیجوی چه ند حه بوانی؛ (۵) کولوا؛

(۶) له کار ناشاره زا؛ (۷) وشه ی جولا شانندان؛ (نموه ند کوله ی دامنی)؛

(۸) پنج ره گ؛ (۹) قسه ی بی نام؛ (۱۰) خوله مینشی نهندور؛ (۱۱)

ده خلی که درنگ بی ده گا؛ (۱۲) منالی باروک مردگ که دایکی زو

شونه کات و نه یه نی؛ (۱۳) لانی سه گ [کوله] (۱) ناقص انگشت؛ (۲)

حیوان بی شاخ؛ (۳) کوچولوی گرد؛ (۴) بیجه جند درنده و جرنده؛ (۵)

نگا: کولوا؛ (۶) ناوار؛ (۷) کلمه تصغیر؛ (۸) بیخ وین گیاه؛ (۹) باوه؛ (۱۰)

خاکستر تور؛ (۱۱) کاشته دبررس؛ (۱۲) بتمی که مادرش شوهر کرده

و او را بی سرپرست گذاشته؛ (۱۳) لانه سگ، سگدانی.

کولها بوخ: زوریه کوه که، که سی فره بقوزی [کولها بوخ] کسی که زیاد سرفه کند.

کوله با: به نه مانی زام [کوله با] آماس زخم.

کوله بار: داری که بهر داری میوه ی ده دن [کوله بار] چوبی که تکیه گاه شاخه

بر میوه کنند.

کوله بار: تیله که [کوله بار] کوله بار.

کوله بال: قه نه چی بی قول و تا سهر پسنیند [کوله بال] نیم تنه تمدی بی آستین.

کوله باله: کوله بال [کوله بال] نگا: کوله بال.

کوله برک: بلار بو میوه و راندن [کوله برک] چوبی که به درخت اندازند تا میوه

بریزد.

کوله بنه: کنگ، کورنه بالا [کوله بنه] کوتاه قد.

کوله بهس: زاروی زن له شوکی تر، کولوهس [کوله بهس] فرزند زن از شوهر

سابق.

کوله به ست: (۱) کوله بهس؛ (۲) ره بسته، ناوه نیا [کوله به ست] (۱) نگا: کوله بهس؛ (۲)

نگا: ره‌پسته.

کوله‌بی: جورئ داری [۱] نوعی بید.

کوله‌پره: کورته‌بالای قه‌لوه [۱] کونادفد چاق.

کوله‌پنج: ره‌پسته‌ی باش‌زاوی خوقاقیم کردو: (ره‌پسته‌مان کوله‌پنج بوه) [۱] کسنت آبی پاییزه خوب روئیده.

کوله‌پنج: به‌پله به‌ده‌ست‌گرتن: (کوله‌پنجم کردو هبنام) [۱] با شتاب گرفتن.

کوله‌ت: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاوولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوله‌تی: عه‌بدا به‌تی. به‌نده‌بی [۱] بردگی.

کوله‌جی: کلجه. کلوجه [۱] نگا: کلجه.

کوله‌جوارشه‌موز: قوله‌جوارشه‌موز [۱] چهارشنبه‌سوری.

کوله‌حاجی: کولله‌حاجی [۱] آخوندک.

کوله‌خانه: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاوولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوله‌خرته: کورنه‌بالای نه‌سنور [۱] کوناه قد کُفت.

کوله‌دار: دارده‌سنی کورت [۱] چو بدست کوناه.

کوله‌دار: خاوه‌ن به‌نی [۱] برده‌دار.

کوله‌دار: تبله‌که‌نیزنگ [۱] پشته‌هیزم.

کوله‌ر: (۱) زه‌مین‌دوره‌وه: (۲) توزه‌ر. توزه‌روهه [۱] (۱) کاوشگر: (۲) پژوهشگر.

کوله‌رم: (۱) رمبی کورت. نیزه: (۲) به‌رجیغ [۱] (۱) نیزه‌کوتاه: (۲) چوب‌نگهدارنده‌ چیغ چادر.

کوله‌زرگ: چبهدانی بالنده [۱] چینه‌دان.

کوله‌زوانه: بوشو، قاو، بوشی [۱] هود، برهود.

کوله‌ژان: کوانی زور به‌نیش [۱] دُمَل آزاردهنده.

کوله‌س: مَبوره‌ی زه‌زی مه‌زه‌ویداراکناو [۱] ناک بر زمین خوابیده.

کوله‌سوچ: قوزین [۱] راویه‌اناق.

کوله‌سه: (۱) ناوجه‌یه‌که‌له‌کوردستان: (۲) لانی‌سه‌گ [۱] (۱) ناحیه‌ای در کوردستان: (۲) سگدانی.

کوله‌سی: (۱) کولکه‌داری نه‌ستور که بو شلخه‌میش ده‌کولدری: (۲) قهدی نه‌ستوری دار [۱] (۱) کنده‌ستیر که کندو کنند: (۲) تنه‌ستیر درخت.

کوله‌ش: (۱) کلوش: (۲) بی‌شهر و حه‌با [۱] (۱) ساقه‌غله: (۲) برور، بی‌شرم.

کوله‌فر: هه‌وئده، مه‌لیکه‌زورتر له‌ناو هه‌رزنجار هیلان ده‌کا [۱] برنده‌ای است.

کوله‌ک: (۱) نافه له‌دبواردا: (۲) جی‌رسق له‌چادردا: (۳) روجه له‌دبوار: (۴) تیخی نابیته‌ی که‌ویچک‌تاشین: (۵) شهل، پسه‌قه‌ب [۱] (۱) طاقچه:

(۲) جای آذوقه در چادر: (۳) روزنه در دبوار: (۴) کارد مخصوص قاشق‌چوبی نراشیدن: (۵) شل، لنگ.

کوله‌ک: کلۆک [۱] دانه‌زودین

کوله‌ک: قولنگه، زه‌نگن، پاچی دوسه‌ر [۱] کلنگ.

کوله‌کان: دوگوندی کوردستان بون به‌عسی ویرانی کردن [۱] نام دو روستای کوردستان که توسط بعثیان ویران شدند.

کوله‌کردن: (۱) کورشمه‌کردن له‌سیه‌دا: (۲) گوئی له‌قسه‌ی خه‌لک‌گرن له‌به‌ناوه [۱] (۱) نشستن در کمین: (۲) پنهان شدن برای اسنراق سمع.

کوله‌کول: نه‌وزمی تین: (له‌کوله‌کولئ گه‌رمادا) [۱] شدت و اوج.

کوله‌کوزو: کوزه‌مار [۱] نوعی مار سَمی.

کوله‌که: (۱) نه‌سنون، ستون، نه‌سنوند: (۲) لیک‌هالانی گه‌نمی به‌قه‌وه‌ت: (گه‌نمه‌که‌م کوله‌که‌ی داوه) [۱] (۱) ستون: (۲) بهم‌پیچیدن

ساقه‌های گندم سبز و شاداب.

کوله‌که: کوبدر، کدو، کودی، کولند، کولنده‌ر [۱] کدو.

کوله‌که‌جه‌زه: داری دو‌حاجه‌ی زاگری چمرخی ناوه‌لکبستان [۱] ستون دوشاخه‌نگهدارنده‌ چرخ چاه.

کوله‌که‌زیرینه: کولکه‌زیرینه، کیرستون، به‌لکه‌زیرینه [۱] رنگین‌کمان.

کوله‌که‌وا: نه‌ستونی ین کاربته [۱] ستون زیر بالار.

کوله‌کین: (۱) چیشتی کوله‌که: (۲) بازی به‌کدوی هیلکه‌بی [۱] (۱) خوراک کدو: (۲) بازی با نوعی کدوی کوچک.

کوله‌که: کوله‌که، سنون [۱] ستون.

کوله‌مار: کوله‌وه‌ی باب، کوله‌وه‌ی وا، مارکی‌زه‌هرداره [۱] نوعی مار.

کوله‌ماله: نام‌رازیکه له‌نیر و نام‌ردا [۱] ایزاری در خیش.

کوله‌مانگ: برینی له‌مانگی شاپان [۱] کتابه از ماه شعبان.

کوله‌مشت: مشتته‌کوله، مشتته‌کوله [۱] مُشت گره‌شده.

کوله‌مشت: مشتته‌کوله [۱] مُشت گره‌شده.

کوله‌مه‌رگی: زبانی پز له‌ده‌ردی‌سه‌ری [۱] زندگی پر مشقت.

کوله‌مه‌رگی: کوله‌مه‌رگی [۱] زندگی پر مشقت.

کوله‌مانی: که‌سی که‌زاوی به‌سنراوده‌کانه‌وه [۱] کسی که می‌نواند داماد بسته‌را باز کند.

کوله‌نجه: کلجه [۱] یلک آسنین‌دار زنانه.

کوله‌نجی: کولآژم، دویشک [۱] عقرب.

کوله‌ند: کوله‌که [۱] کدو.

کوله‌نده‌ر: کوله‌ند [۱] کدو.

کوله‌وار: زور حال‌خراب [۱] بدحال.

کوله‌وانه: کولوانه، چاروکه، چاره‌که [۱] شانه‌پوش زنانه.

کوله‌وه‌ز: ززکوز بو‌ژن [۱] ناپسری نسبت به‌زن.

کوله‌وه‌ژ: داری که‌خولئ بن‌نندوری بی‌لیک‌وه‌رده‌دن [۱] آتش‌کاو نئور، نئمسوز.

کوله‌وه‌س: (۱) ره‌پسته، ناوه‌نبا: (۲) کوله‌پست [۱] (۱) نگا: ره‌پسته: (۲) نگا: کوله‌پست.

کوله‌وه‌بیاب: مارکی‌زه‌هراوی به‌ماری [۱] ماری است سَمی.

کوله‌وه‌ی‌وا: کوله‌وه‌بیاب [۱] ماری است سَمی.

کوله‌وه‌ی‌واو: کوله‌وه‌بیاب [۱] ماری است سَمی.

کوله‌ویژ: چنده‌وه‌ری قسه‌بیتام [۱] تَهات‌گو، باوه‌گو.

کوله هـ: (۱) کلاو؛ (۲) کوله، کوله [۱] (کلاو؛ ۲) مَلَخ.
 کوله بی: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که نوسط بعثبان ویران شد.
 کوله بی فهوری: دهنکه به فر که له ناسمانهوه دَبته خوار [۱] دانه های برف.
 کولی: (۱) کلو، کوله؛ (۲) کاکول؛ (۳) جاوئیشه؛ (۴) زانی برین؛ (۵) نه نیزی؛ (۶) کلوی به فر [۱] (۱) مَلَخ؛ (۲) کاکل؛ (۳) چنم درد؛ (۴) درد زخم؛ (۵) گندی؛ (۶) دانه برف.
 کولی: (۱) کورتی؛ (۲) جوش هات [۱] (۱) کوتاهی؛ (۲) جوشید.
 کولی: (۱) کوله، به نی؛ (۲) نینزنگ، پوشکه و چربی بوسونه منی [۱] (۱) برده؛ (۲) هیژم.
 کولی: (۱) بیابانی، چوله رست؛ (۲) ناشی، له کارنه زان [۱] (۱) بیابانی؛ (۲) ناشی.
 کولی: (۱) کول هه لگر، عه نبال، هم مان؛ (۲) چوله رست [۱] (۱) حَمال؛ (۲) کولی.
 کولیا: نه شه لی [۱] می لنگید.
 کولیار: که سنی، که نوسراوان له سهر برد هه ل نه که نی [۱] حَکاک.
 کولیاگ: کولاو [۱] (۱) جوشیده؛ (۲) بخته.
 کولیان: (۱) کولان؛ (۲) جوشان [۱] (۱) بخنه شدن؛ (۲) جوشیدن.
 کولیا نه وه: کولانه وه [۱] به درد آمدن زخم نسکین بافته.
 کولیا بی: (۱) نیره به که له کورد؛ (۲) مه لیه ندبکه له کوردستان [۱] (۱) تیره ای از کرد؛ (۲) ناحیه ای در کردستان.
 کولیت: (۱) کوخنه؛ (۲) کولانه مر بشک؛ (۳) داری کولفراو بیوه گوشین [۱] (۱) کوخ؛ (۲) لانه ماکیان؛ (۳) کنده مخصوص میوه فشردن.
 کولی تاک: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثبان ویران شد.
 کولی توبکان: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که نوسط بعثبان ویران شد.
 کولیته: کولیت [۱] نگا؛ کولیت.
 کولیکه: ناوی دی به که له کوردستانی موکری [۱] نام دهی در کردستان.
 کولیکه: کلجه [۱] بلک آستین دار زنانه.
 کولیک: (۱) کلوی به فر؛ (۲) ناوی دی به که له کوردستان [۱] (۱) دانه برف؛ (۲) نام دهی در کردستان.
 کولیکچک: که لوی به مو [۱] آغند.
 کولیکچه: کلوجه [۱] کلوجه.
 کولی دار: کوله دار [۱] برده دار.
 کولی دل: خهم و خه فهدت [۱] درد و غم.
 کولی دهر ون: هه سنی هه ناو، جوشی دهر رنی [۱] احساسات.
 کولیز: کون له دیواردا، دهر بیجه [۱] سوراخ در دیوار.
 کولیزه: کولیزه، سنورک، نه سنورک [۱] گرده نان.
 کولیزه به چه ور: کولیزه ی زون تی هه نسواو [۱] گوده روغن مالیده.
 کولیزه چه وره: کولیزه به چه ور [۱] گوده روغن مالیده.

کولیزه مه ژگه: کولیزه ی کاکله گویز تی کراو [۱] گرده مخلوط با مغز کرد.
 کولی زهرک: کولوی زهرد [۱] مَلَخ زرد.
 کولیسک: نام رازی که وجک کولین [۱] ابزار ساختن قاشق.
 کولی کولی: هه نگله شه له [۱] آبی تی رفتن.
 کولیلنی به شک: کولوی به کی زلی نامال سیه [۱] نوعی مَلَخ درشت.
 کولی گری: گربان به هیز، قولی گربان [۱] گو به شدید.
 کولیل: خه مبار [۱] غمگین.
 کولیلک: (۱) خونجه ی پشکونوی گیوا گز؛ (۲) شکوفه ی دار [۱] (۱) گل صحرا بی؛ (۲) شکوفه درخت.
 کولیلکامل: چوله مه ی مل [۱] جناغ سینه.
 کولیلکانیسان: ره به نوک، گوله مبلافه [۱] آلاله.
 کولیلک دان: گول کردن، پشکوتی گولی گیا [۱] شکوفه با گل در آورن گیاه.
 کولی مهک: نیسکی ران، له نه زنو به ره زور نا سه ره نای زگ [۱] استخوان ران.
 کولی میری به چوک: گوندبکه له کوردستان به عسی و نراسی کرد [۱] ار روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثبان.
 کولی میری گه وره: لهو کوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کردستان که بعثبان آن را ویران کردند.
 کولین: (۱) بوغاری ناو مال؛ (۲) کولین، جیگه ی رسق و نازوخه [۱] (۱) اجاق درون دیوار، شومینه؛ (۲) جای آذوقه.
 کولین: (۱) جیگه ی رسق له چادردا، کوله ک؛ (۲) قوژین؛ (که لین و کولین)؛ (۳) کولانه وه، وه ژان هانته وه ی زام [۱] (۱) جای آذوقه در چادر؛ (۲) گوشه، سوراخ سنبه؛ (۳) رهش شدن زخم.
 کولین: وه جوش هاتن [۱] جوشیدن.
 کولین: ده فری سوا لته نایه تی شیر [۱] ظرف سفالین و بزه شیر.
 کولین: (۱) زوی دانه وه؛ (۲) ناو له دارو به رد دهر هینان [۱] (۱) کندن زمین؛ (۲) حفر سنگ و چوب.
 کولینان: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که نوسط بعثبان ویران شد.
 کولیندک: کوله که، کدو [۱] کدو.
 کولینک: کولاو و زونه، کولانه بان [۱] روزنه بام.
 کولینگ: زه ننگن [۱] کلنگ زمین کندن.
 کولینک: نام رازی دار کولین [۱] ابزار حفر چوب.
 کولینه: (۱) کولانه مر بشک؛ (۲) کولین [۱] (۱) لانه ماکیان؛ (۲) جای آذوقه در چادر.
 کولینه وه: (۱) نوزینه وه؛ (۲) له زوی گه ران بو سننی [۱] (۱) بزوهش؛ (۲) کاوش.
 کوم: (۱) پشت کوز؛ (۲) قنگ؛ (۳) نالغه ی دارینی در گادا خسنن؛ (۴) کوز توبه ل، کولا [۱] (۱) کوزیشت؛ (۲) مقعد؛ (۳) کلون، ففل چوبی در؛ (۴) توده.

کوما: نوپەل، کوگا، کوف نوڤه.

کوم: (۱) کلاو: (۲) وشەى برسبار واتا: چۆنم؟ (۳) قىگ: (۴) پۆيەى
 كەلەباب: (۵) مەلئىكى بېجۆگە (۱) كلاه: (۲) جظورم؟ (۳) مقعدا: (۴)
 تاج خروس: (۵) پرندەى است كوچك.

كوماتەك: (۱) بابولەى ساواتى پىنجان: (۲) دەسرازەى لائىك (۱) قنداق
 بېچە: (۲) دست بېچ قنداق.

كوماج: (۱) نەستونىدە كى جادر: (۲) پشت بان: (۳) جوړى نان: (۴)
 بوغارى: (۵) نەوهرەى ناسباو (۱) سنون چادر: (۲) پشت بام: (۳)
 نوعى نان: (۴) بخارى دىبوارى: (۵) اېزارى در آسياب.

كوماجە: كوتره. دارى نىوان سنون و مېچى خانو (۱) چوب رابط ستون
 و سقف.
 كوماخ: لافون (۱) باسن.

كوماز: (۱) عەشرەت، خېل، عېل: (۲) حەشامات، ئاپورە (۱)
 عشىرت، ايل: (۲) جمعيت مردم.

كومازى: دام و دەسنورى ژيانى مردم بە هەلبىزاردنى سەركوماز لە
 جباتى بالىسا رزم جمهورى.
 كومانج: (۱) نەستونىدە كى جادر: (۲) بانى بېلەى ئاورا نەگەر (۱) سنون

خېمە: (۲) بام كە آب در آن نمائند.
 كوماو: چەماو، پشت كوزا (۱) خمبەدە پشت.
 كوماوۋ: كوماو (۱) خمبەدە پشت.

كومبر: شونەوارى ناشراو لە شاخ و ماھدا (۱) صخرە تراشیدە.
 كومبرەك: (۱) دوندى لىبا: (۲) سەرلىق، چلە بوپە (۱) قەلە كوه: (۲) شاخە
 انتھابى.

كومبۇن: (۱) كۇبۇن لە دەورى بەك: (۲) پشت جەمانەو، كوزبۇن (۱)
 جمع شدن: (۲) پشت خمیدن.
 كومبۇنەو: كۇمبۇن (۱) نگا، كۇمبۇن.

كومبە: هەلوا بەكە لە ئاردو دەس و كوچى دەكرى (۱) نوعى حلوا.
 كومبەت: (۱) هەرە بەرز: (۲) گومەز (۱) بسبار مرفەع: (۲) گنبد.

كومبەتال: برىنى لە بېووزن، ژن بى (۱) كىتابە از بېووزن.
 كومبەلوك: كوارگ، قارج، كارگ (۱) قارج.
 كومبەھا: ترخى شت سەرجم و بەتېكرانى (۱) بەھى عمدە فرشى.

كومبىز: (۱) گورانى وىنى بە كۆمەل: (۲) گەزە لاوژە (۱) ترانە
 دستەجمى: (۲) نوينى آوازخواندن.
 كومتان: ناوى دى بەكە لە كوردستان كە بە عسى وىزانى كود (۱) نام

روستايى در كردستان كە بعثيان آن را ويران كودند.
 كومتل: كلۆى چكۆلە (۱) كلوخك.
 كوم تيز: كلاوى قوچ، نانج (۱) ناج.
 كوم جا: كام چى؟، كوئىنە (۱) كجا؟

كومچا: دوگمە، قوچە، پشكوز (۱) دكەم.
 كۆمژ: زوخالە، خەلۆز، رەزى، رەزۇ (۱) زغال.
 كۆمەرە: ئابوهرەى مرو (۱) اجنماع مردم.

كۆمەرەش: (۱) برىنى لە عاجز، رەزەن، جاز: (۲) برىنى لە نىزانى: (۳)

برىنى لە بە نىرە بى (۱) كىتابە از ملول، پىكر: (۲) كىتابە از ابرانى: (۳)
 كىتابە از حسود.

كۆم زۆر: كلاوى بى لىوارە (۱) كلاه بى لىبە.
 كۆم زرخ: كلاوى تاسىن. خود (۱) كلاه خود.
 كۆرىفوك: كەرىفوك، شەمە ترىلكە (۱) نگا، شەمە ترىلكە.

كومسا: برىنگاندنى باران، خوئى كوردنەوهرى باران (۱) بندآمدن باران.
 كومسور: (۱) كلاسور، برىنى لە نوركى عوسمانى: (۲) برىنى لە
 قزلباشى نىزان: (۳) برىنى لە عىلى بارزان (۱) كىتابە از نرك عثمانى:

(۲) كىتابە از قزلباش ابرانى: (۳) كىتابە از ايل كرد بارزانى.
 كومسە: تافەت، تۋان، تابشت (۱) بارا، نوان.
 كوشىن: هەلقىجان، فرمچىن (۱) چروك شدن.

كۆم فروش: بازرگانى كە بە تىكرانى شت دە فروشى (۱) عمدە فرورش.
 كۆمەك: كۆمەلە نەستىرەى كۇ (۱) كەكشان.
 كۆمك: (۱) كلاو: (۲) پۆيەى كەلە سىر (۱) كلاه: (۲) ناج خروس.

كۆمكاسىويان: كۆمەلە نەستىرەى كۇ (۱) كەكشان.
 كۆمكوموك: خەمە گرو، خمخموكە، فومفوموك (۱) بزمچە.
 كۆمكوسىن: جەمۆلە دادانى سەگ و شىر و دزىندەى نر (۱) جنگال

انداختن حيوان دۆندە.
 كۆمكى شقان: گىبە كى دەشتى بە (۱) گىبەى است.
 كۆمگە: عەمبار (۱) انبار.

كۆمۆ: پشت كوزا (۱) خمبەدە پشت.
 كۆمە: (۱) كوما، كۆ: (۲) سىبەى زاوكر لە چىلكەو چال (۱) نودە: (۲)
 كىمىن شكارچى از مرگە و نى.

كۆمەك: بارەنى، نارىكارى (۱) كىمك.
 كۆمە كۆمە: روئىشنى بە بىشى جەماو (۱) خمبەدە رفتن.
 كۆمە كى: كۆمەك (۱) كىمك.

كۆمەگ: كۆمەك (۱) كىمك.
 كۆمەگى: كۆمەك (۱) كىمك.
 كۆمەل: (۱) كۆ، تۆپەل: (۲) برابى مردم (۱) نودە: (۲) نودە مردم.

كۆمە لاپەتى: كارو بارى لەمەز مەردمەو (۱) اجنماعى، كار مردمى.
 كۆمەل بۇن: لە دەورى يك كۆرە بۇن (۱) دور هم جمع شدن.
 كۆمەل تە: كۆمەل (۱) نودە.

كۆمەلگا: شۆين و جىگەى پزايى خەلك (۱) مجنمع، محل اجنماع.
 كۆمەلە: پزايى مردم (۱) نودە مردم.
 كۆمەلە بەستىن: كۆمەل بۇن (۱) دور هم جمع شدن.

كۆمى تللى: سەرى فامك، گوڤك (۱) سرانگست.
 كۆمى شەھىدان: گوندىكى كوردستانە بە عسى كاولى كرد (۱) نام
 روستايى در كردستان كە توسط بعثيان ويران شد.

كۆمىن: زىرە (۱) زىرە.
 كۆن: (۱) هەرشىنى لە ناوهراسنى بروانرى زوناكى نەودبوى لى دبارىن.
 قول: (۲) خانسوى جانەوهرانى وردبەلو خزوك و كۆي: (كۆنەمىرو،
 كۆنەمار، كۆنەگورگ، كۆنەتۆي، كۆنەورج): (۳) كۆل، نەبر (۱)

كۆنەمار، كۆنەگورگ، كۆنەتۆي، كۆنەورج: (۳) كۆل، نەبر (۱)

سوراخ؛ ۲) لانه حشرات و خزندگان و جانوران وحشی؛ ۳) کند.
 کون؛ ۱) ره شمال؛ ۲) پارچه‌ی زه شمال؛ ۳) شتی زورده کارهینرا؛ ۴) قدیمی و له میزینه؛ ۱) سیاه جادر بیلاق تشیمان؛ ۲) بارجه سیاه چادر؛ ۳) کار کرده، کهنه؛ ۴) یاستاتی.
 کون؛ ۱) قن، قنگ، کن، کونگ، کنگ، قون؛ ۲) جلون؛ ۱) مقعد؛ ۲) چطورند؟
 کونا؛ ۱) قول، کون؛ ۲) روجه؛ ۱) سوراخ؛ ۲) روزه.
 کونا؛ ۱) زرینگ، وریا؛ ۲) قیلپازه فریوده؛ ۱) زرتگ؛ ۲) حیال، مکار.
 کونار: داریکه پیری ده گری له یلچی زرد ده کا؛ درخت کنار.
 کونار شک: نانشک؛ آرنج.
 کوناموری: شاه میر و سوراخ مورچه.
 کوناوچه: روجه؛ روزنه.
 کوناوده: قول له همدوک دیوانه؛ از دو طرف سوراخ شده.
 کوناوه جگه: روجه‌ی سربان؛ روزنه بام.
 کوناوه جه: کوناوه جگه؛ روزنه بام.
 کوناوی: کون کراو، سماو؛ سوراخ شده.
 کونیز: دادرائی همو باویر له خانودا؛ همه سوراخهای خانه را اندردن.
 کون بون: قول بون؛ سوراخ شدن.
 کونبه تال: بریتی له بیوه زن، کومیه نال؛ کتابه از بیوه زن.
 کونتاز: بتاری چیا، داویتی کبو؛ دامنه کوه.
 کونتو: به چکه چیلی دوه هاردیتو، پارگوبل، پارگوبیر؛ گوساله بکساله، باریته.
 کونتوله: کونتو؛ گوساله یکساله.
 کونسج: ۱) سوچ، فوژبن؛ ۲) جنجیر؛ ۳) ده قسری سواله مت بو گیانیدا چساندن؛ ۴) ناولوی، دم و چاو خرویلکاری؛ ۱) کنج؛ ۲) خالدارسیاه و سفید؛ ۳) گلدان سفالین؛ ۴) آبله رو.
 کونجانندن: به ددان ورد کردن، داکروژتن؛ با دندان جویدن و خابیدن.
 کونجر؛ ۱) زبری نیز له ده ست لیدان؛ ۲) جنجیر؛ ۱) زبر، خشن، ۲) حیوان خالدار.
 کونجرین: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد؛ نام روستایی در کوردستان که توسط بعشان ویران شد.
 کونجرک: قوربنج، قورنج؛ تیشگون.
 کونجرکه: کونجرک، قورنج؛ نیشگون.
 کونجره: پیکول، گیاهه کی درکاویه؛ خارسه کوهه، گیاهی است خاردار.
 کونجک؛ ۱) بالابونی ده رویشان؛ ۲) کونی وردیله پیست؛ ۳) کونج، گوشه؛ ۱) خرقة درویشان؛ ۲) مسامات؛ ۳) کنج، زاویه.
 کونجکاو: توژه روه، کوله روه؛ کنجکاو.
 کونج کونجین: جویری بازی؛ نوعی بازی.
 کونجوز: قوزنی تنگ؛ گوشه تنگ.
 کونجول: کونجوز؛ گوشه تنگ.

کونجه: کونجی؛ کنجد.

کونجی: دانه ویله کی زور وردی زه رده زونی لی ده گرن؛ کنجد.

کونجیت: کونجی؛ کنجد.

کونجی کهرک: کونجی خوزسک، کونجیه کیویله؛ کنجد کوهی.

کونجین: کونجانندن، داکروژتن؛ خابیدن.

کونچک؛ ۱) کونی وردیله پیست؛ ۲) سوچ، قولینج، ۳) کونی زورورد

؛ ۱) مسامات؛ ۲) گوشه، زاویه؛ ۳) سوراخ بسیار ریز.

کوند؛ ۱) کلک قوله؛ ۲) بوم، بالنده به که به شو ده رده کوی به شوم

به تاویانگه، بو؛ ۱) دم کونا؛ ۲) جغد.

کوندز: کدو، کوله که، کودی، کودو؛ کدو.

کوندری: ناری ناوایی به که له کوردستان؛ نام دهی است.

کوندری میرانی: کدویار زانی، شاقه باغی؛ کدو حلواوی.

کوندک؛ ۱) کوندز؛ ۲) ده قری چهرم بو ناوکیشان؛ ۱) کدو؛ ۲) مشک

آبکتی.

کوندکی ناخی: کوله که سه راوی؛ کدو نیبل.

کوندکی کوسه: کدی دولمه؛ کدی دلمه.

کوندلفس: باوه عمره، جله نوك؛ کوتوله.

کوندو: چیلی که ناوله به و شیر ده دا؛ گاوا سینن نشده شیرده.

کوندوش؛ ۱) شتی که هیندی پیاوله جیانی تون کیشان نه یکسه نه

یغلیانوه؛ ۲) شوژن؛ ۱) نوعی انقیه؛ ۲) جوالدوز.

کونده: ده قری زه لام له چهرم بو ناوکیشان، کوندک؛ مشک آبکتی.

کونده بو: مومی زل، کوندی زل؛ بوف، جغد.

کونده به بو: کونده بو؛ بوف، جغد.

کونده ز: نوسکوی، نوسکو، که وچکی زل؛ ملاقه.

کونده فسک: کوندلفس، باوه عمره، باوا فوژرت، جله نوك؛ کونوله.

کونده لان: ژنزه مینی جگه کی کونده ناو لی دانان؛ سردابه جای مشک

آب.

کوندی بو: جویری کوندی زه لام؛ نوعی جغد درخت.

کوندی شه فی: کوندیکی زه نگاوزه تگه؛ نوعی جغد رنگارنگ.

کوندی گوزا: جوژه کوتدیکه له زه لکاوان و گوزستان ده زی؛ نوعی

جغد.

کون زوان: تور، کسبی که تسه به زه وانی بو تابه؛ الکن.

کون زه بن: زه بن کویر؛ کندذهن، دیر فهم.

کونسال: پیرویه ته من؛ سالخورده.

کونک: توکی بالدار، پوزبو؛ پر برتده.

کونکا چاف: گلنهی چاو؛ مردمک چشم.

کون کردن؛ ۱) قول کردن، کون تی کردن؛ ۲) برنی له کیج کردن زن؛

۱) سوراخ کردن؛ ۲) کنایه از برداشتن بکارت.

کونکریت: خانوی به ناسن و چیمه تنو؛ بتون آرمه.

کونکول: داریکی لیره واره به ریکی وهک په مو ده گری؛ درختی است

جنگلی.

کونکی پیری: جولانه تی جانجالو که؛ تار عنکبوت.

عتیقه فروش: ۲) سمسار.

کونه فلؤسه: له و گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [ک] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کونه قهل: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کونه قهلا: ناوی گوندیکه [ک] نام دهی است.

کونه کوتر: ۱) نه شکه و نیکي به ناوبانگه له موکر بان که ناوی نبدابه: ۲) له و گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [ک] ۱) غاری معروف و پرآب در کردستان: ۲) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کونه گورگ: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [ک] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

کونه لان: ۱) کونده لان: ۲) نابدارخانهی دیوه خان [ک] ۱) نگا: کونده لان: ۲) آبدارخانه.

کونه له: جعی، ناوه زاست [ک] وسط.

کونه مار: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کونه ماسی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کونه مالان: نه شکه و نیکي قول و به ناوبانگه له موکوروبان لای کونه کوتر [ک] غاری عمیق در کردستان.

کونه مساهورهان: له و گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [ک] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کونه مشک: ناوی دئی یکه له کوردستان [ک] نام دهی است.

کونی: کون ده نامرازی کانزادا [ک] سوراخ فلزی.

کونی: زور به تمه منی [ک] کهنگی.

کونی: ۱) قونده: ۲) چلون نبت: (کوی کونی؟) [ک] ۱) کونی: ۲) چگوننه نسنی؟.

کونیر: قونیر، دومه لای فنگ [ک] دمل مجاور مقعد.

کونیس: بال، ده له کدان [ک] هول دادن.

کونیس که ردش: بالی پنه نا [ک] هول داد او را.

کونیله: ۱) کونی زورورد: ۲) کونی بنی مو له له شد [ک] ۱) سوراخ بسیار ریز: ۲) سوراخ رویش مو در بدن.

کونینه: زور قدیمی [ک] باستانی.

کونیه: سهرناو، نازناو [ک] لقب.

کوه: ۱) بهران: ۲) بو کام چی [ک] ۱) راک: ۲) به کجا؟.

کوه: کول، نه تیژ [ک] کند.

کوه: کبو، چبا، که ژ [ک] کوه.

کوه: بیرو، پیرو [ک] سناره ثریا.

کوه رزکا: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوهو: کوه ره نگ، شینی عاسمانی، ناوی [ک] آبی لاجوردی.

کونگ: ۱) فنگ، قون، کونی پاشوه: ۲) کاکلی دارگوز که بو زهنگ به کار دبت: ۳) بیهوش: ۴) سرو ته زیو [ک] ۱) مقعد: ۲) مغز درخت گردو: ۳) بیهوش: ۴) کرخت.

کونگ: کاکلهی دارگوز، کونگ [ک] مغز درخت گردو.

کونگره: ۱) برجی سهر قهلا، قونگره: ۲) کوبونهوی سالانهی کومدل [ک] ۱) برج قلعه: ۲) کنگره حزبی.

کونگه: کونده [ک] مشک آبکشی.

کونگره: کونگره [ک] نگا: کونگره.

کونگی: جادراخ، دیوار کوی نهوی بو مالان، کردن [ک] حصار گلی برای دام.

کونگیره: کونگره. قونگره ی فهلا [ک] دندانده قصر و قلعه.

کون میز: میزه جورتنی، گمیزه جورتنی [ک] چکمزیک.

کوننه: کوندهی ناو [ک] مشک آبکشی.

کوننه زرائی: کاسه ی نه ژنو [ک] کاسه زانو.

کوننه لان: ۱) کونده لان: ۲) ته بونکه [ک] ۱) نگا: کونده لان: ۲) تبه.

کونو: ۱) سوچ، قوزن: ۲) برینی له مالی بجوکی نه نیایی [ک] ۱) کنج، زاویه: ۲) کتابه از کنج عزلت.

کونور: جهوی دارقه زوان [ک] انگم درخت بنه.

کونوش: ۱) کوندوش: ۲) رؤدو زه زیل [ک] ۱) نگا: کوندوش: ۲) خسب.

کونوشه: جازو، گه سک، گیزک [ک] جارو.

کونه: ۱) په زوی دراز: ۲) له میزینه، به نه من: ۳) کوانو، تفک: ۴) زرینگ، وربا: ۵) فیلبار، فر بوده [ک] ۱) وصله کهنه: ۲) قدیمی: ۳) اجاق: ۴) زرنگ، هوشیار: ۵) مکار، حیال.

کونه: ۱) کوانو، ناگردان، تفک: ۲) جلون [ک] ۱) اجاق: ۲) چطورند؟.

کونه با: ۱) دمه نه شکه و نونی که پای به تمه زمی لبوه دبت: ۲) بریتی له دروژنی به شات و شوٹ [ک] ۱) غاری که از آن بادی می آید: ۲) کتابه از دروغگوی لاف زن.

کونه پهوش: ۱) که سنی که جلکی کونی له بهردایه: ۲) بریتی له پباوی تهره دنبای خواخواز [ک] ۱) ژنده پوش: ۲) کتابه از مرد زاهد.

کونه پوشتی: ناوی عاشیره نیکي کوده [ک] نام عشرینی در کردستان.

کونه په رست: که سنی که به نازه داهاتوان رازی نیه [ک] مرنج.

کونه په رستی: بیرو برزای کونه په رست [ک] ارتجاع.

کونه سوار: ۱) سوارجاکي کارامه: ۲) دومه کژه نی زورخانه [ک] ۱) سوارکار ماهر: ۲) تپک نواز زورخانه.

کونه سه: له و گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [ک] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کونه سه: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [ک] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

کوتسه سیخوره: له و گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [ک] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کونه فروش: ۱) که سنی که شتی قدیمی ده فروشی: ۲) سمسار [ک] ۱)

کوھون: کون، کھون، فہدیمی [ک] قدیمی.

کوی: کام جی؟ [ک] کجا؟

کوی: (۱) کونی بیورو نہ سوی؟ (۲) چونی؟ [ک] (۱) سوراخ تیر و تیشہ: (۲) جطور ی؟

کویان گولہ جو: لو گوندانہی کوردستانہ کہ بدعی کا ولبان کرد [ک] روستایی در کردستان کہ بعثیان آن را ویران کردند.

کویابہن: بہزہ میندا کہ فنگ [ک] زمین خوردہ.

کویابہنہ: بہ عرزدا کہ وتو [ک] زمین خوردہ.

کویت: (۱) نہ سبی سوری ناما لڑوش: (۲) کام جینگہت؟ [ک] (۱) اسب سرخ مابل بہ سیاہی، کھر: (۲) کجایت؟

کویت: نہ خوشی فوڑی، گون بہ نہمان [ک] ہفت.

کوی توڑکی: چیا بہ کی زور بہر زہ لای دوسیم لہ کوردستانی بہر دوسنی ترکان [ک] کوی ہلند در کردستان.

کوینا: فوذا، کوخا [ک] کدخدا.

کوینا حمہ دی: جوڑی نری [ک] نوعی انگور.

کوینا یانہ: (۱) پتاکمی کوینا: (۲) کاری پیاوانہ [ک] (۱) باج کدخدا: (۲) کدخدا منشی:

کویو: (۱) کوزہ، کوزہ، بی جاو: (۲) پوک: (گوزی کویو) [ک] (۱) کور: (۲) پوک.

کویو: قول [ک] زرف.

کویو: جزو، چماو بلہز [ک] چہزود.

کویرانہ: بہ بی دین کار کردن، وک کویر [ک] کورانہ.

کویراو: کانی کہم نارو [ک] چشمہ کم آب.

کویرایہ تی: کوری [ک] کوری.

کویرای: زبان بہ کویری [ک] کوری، نابینائی.

کویرای داہاتن: کورای داہاتن [ک] نگا: کورای داہاتن.

کویر بوون: چا لہ دین بی ہش بوون [ک] کورشدن.

کویر بوونہ وہ: (۱) کوزہ وہ بوون: (۲) ساویر بوونی برین [ک] (۱) نگا: کوزہ وہ بوون: (۲) النیام زخم.

کویردل: کہم فام، نانیگہ یشتو [ک] کوردل.

کویرک: (۱) کوزو، بہ لای زہ شی گہنم: (۲) گوندیکی کوردستانہ بدعی کا ولی کرد [ک] (۱) سیاہک گندم: (۲) نام روستایی در کردستان کہ توسط بعثیان ویران شد.

کویر کویرانہ: کویرانہ [ک] کور کورانہ.

کویرانان: رزد، روزیل، چکوس [ک] خسیس.

کویرو: کویرک [ک] سیاہک گندم.

کویرہ: (۱) کابرای کویر: (۲) دونکی بی کاکل: (۳) لہ نامانج نہدان: (۴) نہتہ قینی فیشہک [ک] (۱) فلان کور: (۲) دانہ بی مغز: (۳) تیر بہ خطا رفتن: (۴) عمل نکردن فشنگ.

کویرہ دہرہ: کوزہ دہرہ [ک] نگا: کوزہ دہرہ.

کویرہ دی: کوزہ دی [ک] کوزہ دہ.

کویرہ زئی: کوزہ زئی، رچہ، بزہ زئی [ک] کوزہ راء.

کویرہک: (۱) کویروی گہنم: (۲) کویروی دہنک [ک] (۱) سیاہک: (۲) دانہ بی مغز.

کویرہ کانی: (۱) کانی یہک کہ ہر بہ ہاران ناوی ہہ بہ: (۲) گوندیکی کوردستانہ بہ عسی کا ولی کرد [ک] (۱) چشمہ ای کہ فقط در بہار آب دارد: (۲) نام روستایی در کردستان کہ توسط بعثیان ویران شد.

کویرہ کردن: (۱) نہ نہ قینی قیشہک: (۲) لہ تامانج نہدان [ک] (۱) منفجرشدن فشنگ: (۲) بہ ہدف نزدن.

کویرہ مار: کوزہ مار [ک] نوعی مار خاکسری رنگ.

کویرہ مویشہ: چاویروش [ک] چشم کم سو.

کویرہ وہ بوون: کوزہ وہ بوون [ک] نگا: کوزہ وہ بوون.

کویرہ وہری: کوزہ وہری [ک] نگا: کوزہ وہری.

کویری: کوزی [ک] کوری.

کویری: (۱) قولی: (۲) لہ دیتی چا حاسیہ [ک] (۱) زرفی: (۲) خارج از دہ.

کویریتی: کویر بہ نی [ک] کوری.

کویریشک: خہروی [ک] خرگوش.

کویریہ تی: کویر بہ تی [ک] کوری.

کویزہ کوز، کوزہ لہ [ک] ترتیزک آبی.

کویزروک: گبای گوزروان [ک] گبای است.

کویزل: چیا بہ کی زور بہر زہ لہ کوردستانی بہر دہستی ترکان [ک] از کویہای بلند کردستان.

کویژرک: کاژیز، قوزین، سوچ، قولبجک [ک] گوشہ، زاویہ.

کویسان: (۱) سہر دہ سیر، زوزان: (۲) کوسار [ک] (۱) سرد سیر: (۲) کوسار.

کویستان: کویسان [ک] نگا: کویسان.

کوی سنجہق: شاریکہ لہ کوردستان [ک] شہری در کردستان.

کویشتیر: تویشیر، جیشیر، چویشیر [ک] بز دو سالہ.

کویشک: (۱) شہی پوتوتان، ہہ بہ، کہر کیت: (۲) دہ لہک [ک] (۱) شانہ پودکوبی در بافندگی: (۲) نگا: دہ لہک.

کویشکہ: چولہ کہ، چولہ کہ، باساری، چیشکہ [ک] گنجشکہ.

کویشہ: لکی بن گل خراہ بہ بی برین [ک] شاخہ زیر خاک خوابیدہ درخت.

کویٹک: گوندیکی کوردستانہ بہ عسی کا ولی کرد [ک] نام روستایی در کردستان کہ توسط بعثیان ویران شد.

کویک: دار کوتکہ [ک] دار کوب.

کویکان: لہو گوندانہی کوردستانہ کہ بدعی کا ولبان کرد [ک] روستایی در کردستان کہ بعثیان آن را ویران کردند.

کویلہ: کولہ، کولی، بہ نی، ہندو، عہد [ک] بردہ.

کویلہ تی: کولہ تی [ک] بردگی.

کویلہ دار: کولہ دار [ک] بردہ دار.

کوین: قون، قنگ [ک] مقدم.

کوین: (۱) پارچہ ی زوشمال: (۲) کام جی؟ [ک] (۱) پارچہ سیاہ چادر: (۲) کجا؟

- گوینده‌ر: کام جی؟ کجا؟
 گوینده‌ری: کام جی؟ کجا؟
 گوینده‌ری: خه‌لکی کام جی؟ کجایی هستی؟
 کوینک: کوینی جادو؟ پارچه‌ سباه چادر.
 کوینه: کام جی؟ کجا؟
 کوپو: تاویر، به‌ردی گلاره‌بوگ سنگ غلتان از کوه.
 کوپوسان: (۱) کوساران؛ (۲) کویستان؛ (۱) کوهساران؛ (۲) سردسیر.
 کوپوه: بو کام جی؟ به کجا؟
 کوپی: (۱) کپوی؛ (۲) برینی له هیچ‌نه‌زان؛ (۱) کوهی؛ (۲) کتابه از وحشی.
 که: (۱) نه‌گه‌ر؛ (۲) همر ده‌منی: (که نو هاتی من دهنم)؛ (۳) باشگری هه دباری کردن: (کوره‌که، نه‌وه‌که)؛ (۴) دی، تر: (نموی که، بیاونکی که)؛ (۱) اگر؛ (۲) هرگاه؛ (۳) پسوند علامت معرفه؛ (۴) دیگر.
 کهار: (۱) کاربله؛ (۲) بزنی دوبه‌هار دینوه کور؛ (۱) نوزادین؛ (۲) بز دوساله.
 کهانه‌ی: کون، کونه، کهون؛ کهنه.
 که‌باب: گوشنی براژتی؛ کباب.
 که‌بابچی: گوشته‌ برژینی؛ کبابچی.
 که‌بابخانه: دوکانی که‌باب فروشی؛ کبابخانه.
 که‌بابه: (۱) به‌ری داریکه به‌فهی ده‌نکه‌نيسوت بو ده‌ومان ده‌بی؛ (۲) واروک؛ (۱) کبابه دارویی؛ (۲) جوجه‌مرغ رشید.
 که‌بابه‌چینی: که‌بابه‌ی دومان؛ کبابه‌چینی.
 که‌بابی: (۱) به‌ره‌نگی که‌باب، بو نری دهنن: (نری که‌بابی)؛ (۲) گوشنی که ده‌یکه‌نه که‌باب؛ (۳) که‌باب فروشی؛ (۱) به‌رنگ کباب؛ (۲) گوشت کبابی؛ (۳) کبابخانه.
 که‌بات: به‌ری داریکه له جسنی نارنج شینی نامال‌زه‌ردی قونجر فونجره بو جینت ده‌بی؛ نوعی نارنج.
 که‌باده: داریکی به‌زنجیره‌وه که له زورخانه‌دا به‌کاری دینن؛ کباده.
 که‌بار: (۱) نوبه‌ره؛ (۲) سه‌ره‌نای ههرشینی؛ (۳) سه‌لای مه‌لا له به‌باندا؛ (۱) نوبر؛ (۲) آغاز؛ (۳) مناجات سحری.
 که‌بان: کابان؛ کدبانو.
 که‌بانو: کابان؛ کدبانو.
 که‌بانی: کابان؛ کدبانو.
 که‌بانیتی: که‌بیوانویی، ژنی زور به‌مالداري؛ بسپار خانه‌داری، کدبانویی.
 که‌بر: که‌به‌ر، داریکی درکاوینه، به‌ره‌که‌ی له خهرده‌ل ده‌کا؛ درختی است.
 که‌بس: (۱) ژنرخاک کردنن یکی بو‌زه‌گ‌داکرتان؛ (۲) ره‌نج‌دان و شه‌ک‌ت‌بون؛ (۱) نهال کاشن؛ (۲) شقت کشیدن.
 که‌بله‌مه: ده‌رمانی هازدراو که ده‌کرینه ده‌مه‌وه؛ داروی گردخوراکی.
 که‌بوت: داریکی سه‌ختی جه‌نگه‌لیه؛ درختی است جنگلی.
 که‌بوتەر: کابوک، کافوک، کوئر؛ کپونر.
 که‌بو‌تەر‌فان: کوئر بازا؛ کپونر بازا.
 که‌به‌ر: (۱) ده‌وه‌نیکي درکاوینه؛ (۲) مارچیوه؛ (۱) درخنجه‌ایست خاردارا (۲) مارچوبه.
 که‌به‌روک: گوندنیکي کوردستانه به‌عسی کاولی کرد؛ نام روستایی در کوردستان که نوسط به‌عیان ویران شد.
 که‌به‌سند: (۱) به‌نی دریزی سه‌ریسه‌ناله‌فه بو گرتنی جه‌بیوانی زه‌وه‌ک؛ (۲) بشنن؛ (۱) کمنند؛ (۲) کمر بند.
 که‌به‌ندکیشان: بازی نه‌ناف کیشان؛ بازی طناب‌کشی.
 که‌پ: (۱) بئقل، دم؛ (۲) به‌ری ده‌ست؛ (۳) پری به‌ک ده‌ست؛ (۴) پوکاوله، چه‌مبوله؛ (۵) فبز، ده‌عه؛ (۶) بی‌دندان؛ (۷) دوندو تروپکی جیبا؛ (۱) بینی؛ (۲) کف دست؛ (۳) بریک کف دست؛ (۴) ام کردن؛ (۵) نکبر؛ (۶) بی‌دندان؛ (۷) قلّه کوه.
 که‌پتار: بتاری جیبا بزله‌دار؛ دامنه کوه پُردرخت.
 که‌پچه: نه‌سکوی، که‌فچی گوره، که‌وجیز؛ ملاغه.
 که‌پز: خانو‌چکه‌ی له‌شول و فامبش؛ کپز، کازه.
 که‌پروک: (۱) که‌پری پچوک؛ (۲) برینی له‌دنبا؛ (۱) کپز کوچک؛ (۲) کتابه از دنیا.
 که‌پروکه: (۱) که‌پروک؛ (۲) دازه‌زای که‌پریسی بزکوردنه؛ (۳) نوزانکی شنی ترشواو؛ (۴) پنیروکی سه‌ریسین؛ (۱) کپز کوچک؛ (۲) داربست؛ (۳) کفک؛ (۴) خشک ریشه.
 که‌پروکه‌به‌سستن: (۱) نوزال‌که‌به‌بدا‌بون له‌سرنرشاوا؛ (۲) پنروبه‌سننی برین؛ (۱) کفک زدن؛ (۲) خشک دشه بستن زخم.
 که‌پره: (۱) پنیروکه‌ی سه‌ریسین؛ (۲) ربخی به‌ریی‌دراوی نوندی وشک‌روزق؛ (۳) نه‌خنایی سه‌رکبو؛ (۱) خشک ریشه؛ (۲) سرگین پامال شده سفت؛ (۳) زمین مسطح بالای کوه.
 که‌پره‌سه‌وزه: جیزنیکي جوله‌که؛ از اعباد یهود.
 که‌پره‌شیننه: که‌پره‌سه‌وزه؛ نگا: که‌پره‌سه‌وزه.
 که‌پسوک: سبخور؛ سبخول، نشی.
 که‌پسول: ده‌رمانی وردی ده‌به‌رگ گبراو؛ کپسول دارو.
 که‌پسون: چه‌شینی، نه‌ره‌قه؛ نرفه.
 که‌پک: ده‌ره‌زیوی جیانه‌بو‌گه‌وه له ههر شینی؛ دماغه.
 که‌پکان: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولبان کرد؛ روستایی در کوردستان که به‌عیان آن را ویران کردند.
 که‌پکه: که‌پک؛ دماغه.
 که‌پله‌مه: (۱) که‌پله‌مه؛ (۲) برینی له‌مشته؛ (۱) نگا: که‌پله‌مه؛ (۲) کتابه از جلق.
 که‌پله‌مه‌کیش: که‌سنی که به‌ده‌ست خو زه‌حمت‌ده‌کا، که‌سنی که ده‌سه‌پز ده‌کا؛ جلق‌زن.
 که‌پله‌مه‌کیشان: ده‌سه‌پز کردنن؛ جلق‌زدن.
 که‌پلی‌گرتن: چه‌مبوله‌لی‌نان، پوکاوله‌لی‌نان؛ ام کردن، پنجه‌گذاشن.
 که‌پن: (۱) بی‌دندان، دم‌به‌تال؛ (۲) ده‌نگی ناخافتنی بی‌دندان؛ (۱) بی

دندان: ۲) صدای سخن گفتن آدم بی دندان.
که‌پو: که‌پ، که‌پو، بیفل، دم [که‌پو].

که‌پو: ۱) قه‌قف، قاف، فاپیلکه‌سر: ۲) بیفل، دم، که‌پ: ۳) پوکاوله،
جه‌سوله: ۴) ددانی پیشین: ۵) پیری بی‌دندان [که‌پو] ۱) جمجمه: ۲)
بینی: ۳) ام، پنجه گذاشتن: ۴) دندان پیشین: ۵) پیر بی‌دندان.
که‌پو به‌رانی: پوز به‌ران، قه‌پوز به‌ران [که‌پو] نگا: قه‌پوز به‌ران.
که‌پوز: ۱) ناپوره، حدشامات: ۲) ده‌نگه‌ده‌نگ‌وزنه‌نازه‌نا [که‌پو] ۱) شلوغی
جمعبت: ۲) همه‌مه و جنجال.

که‌پو که‌ره: بالنده‌به‌که‌واده‌زانن که‌ده‌خوینی ده‌لی کو [که‌پو] برنده‌ابست.
که‌پوگه: که‌پو، لوټ، بیفل، دفن [که‌پو] بینی.
که‌پول: بیفل، که‌پ، که‌پو، دم [که‌پو] بینی.
که‌پول: نارشان، فلاندوش، تولنج [که‌پو] میان کتف، قلم‌دوش.
که‌پولک: ۱) که‌پو: ۲) که‌پول [که‌پو] ۱) بینی: ۲) میانه کتف.
که‌پوله: ۱) قه‌پوله، قه‌پوله: ۲) قاپیلکه‌سر [که‌پو] ۱) پیمانۀ کوچک
آسیابان: ۲) جمجمه.

که‌پون: دمه‌لاسه‌که [که‌پو] ادا‌آوردن به‌تسخر.
که‌پونی: که‌سنی که‌دمه‌لاسه‌که‌ی خه‌لک ده‌کانه‌وه [که‌پو] کسی که‌ ادای
دیگران را درمی‌آورد.

که‌پوی: که‌پو، بیفل، دم [که‌پو] بینی.
که‌پویله: که‌پوله‌ی ناردیوان، قه‌پوله [که‌پو] پیمانۀ کوچک آسیابان.
که‌په: ده‌نگی ناخافتنی بی‌دندان [که‌پو] صدای تکلم آدم بی‌دندان.
که‌پهر: ۱) کلوز، کولوس، که‌سنی که‌ددانی پیشی نیه: ۲) که‌پهر [که‌پو] ۱)
کسی که‌دندان پیشین ندارد: ۲) کیر، کازه.
که‌په‌ز: هه‌رجابه‌ک نه‌ختایی له‌سه‌روه‌ی هه‌بی [که‌پو] کوهی که‌ بلندتر بن
قسمت آن مسطح باشد.

که‌په‌زه: مروی ره‌زاگران و خوینتال [که‌پو] آدم بدترکیب و گرانجان.
که‌په‌ک: ۱) نیکولی دانه‌ویله‌ی له‌ده‌سنارکراو: ۲) درشنه‌ی ناردی
دابیژوار، کرپک [که‌پو] ۱) بوسته‌دانه‌آشی: ۲) نخاله.
که‌په‌که‌پ: ده‌نگه‌ده‌نگی ده‌می بی‌دندان [که‌پو] صدای دهان بی‌دندان.
که‌په‌له‌ک: کریبکه‌به‌گیاهه‌ده‌نیشی به‌زده‌بخوا بی‌ده‌مری، گیابز [که‌پو]
کومی است کشنده‌گوسفندان.

که‌په‌له‌کی: به‌زی که‌گیابری خوارده [که‌پو] دام مینلا به‌سم «که‌په‌له‌ک».
که‌پهن: ۱) کفن، که‌فن: ۲) بالاپوش له‌به‌رگنی به‌سناونه، فوره‌نجی [که‌پو]
۱) کفن: ۲) بالاپوش نمدی.

که‌په‌نک: فوره‌نجی [که‌پو] بالاپوش نمدی.
که‌په‌نکه: که‌نم باجو که‌نازه‌دن گول بکا: (ده‌که‌په‌نکه‌دایه) [که‌پو] کندم
یا جو در شرف خوشه‌زدن.

که‌په‌نه: ۱) فوره‌نجی: ۲) که‌بله‌مه [که‌پو] ۱) بالاپوش نمدی: ۲) گرد
داروی خوردنی.

که‌په‌نه‌زه‌ش: گوندبکه‌له‌کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [که‌پو] از
روستا‌های ویران شده‌کوردستان توسط بعثیان.

که‌په‌نه‌ک: فوره‌نجی: (له‌تقوسی غه‌زه‌لم جین و خه‌نا داماره/کنی ده‌لی

نم‌تیه‌یی کورده که‌لاش و که‌په‌نه‌ک) «حاجی قادر» [که‌پو] بالاپوش
نمدی.

که‌په‌نه‌کدال: سبساگ [که‌پو] کرکس.

که‌پبی: بیفل، دم، که‌پو، که‌پ [که‌پو] بینی.

که‌پبی‌بان: ۱) بیفل فه‌نسی، که‌پو‌بان: ۲) جو‌ری هه‌نار [که‌پو] ۱) بینی بهن:
۲) نوعی انار.

که‌ت: ۱) ته‌خنی دارینی له‌سه‌رنوسنن: ۲) ده‌فری قول و دم‌والا بو
جیگه‌ی ناردی نانه‌وا: ۳) گیاه‌کی سنی په‌زی به‌پنجه، خوشترین
نالفه بو‌حه‌یوانی گیاخور، وینجه: ۴) چاروکه: ۵) لای سمروی قول:
۶) ده‌فری لیواره‌شکاو: ۷) مروی لیوانه‌وا: ۸) پارچه، باز: ۹) ناک،
ته‌نیا: ۱۰) به‌زه‌میندا به‌روه‌وه‌که‌وت: ۱۱) چاودبری: ۱۲) زه‌لام:
۱۳) به‌سه‌ره‌اتی ناخوش: ۱۴) بالنده‌یه‌کی گوشت‌خوشه [که‌پو] ۱)
تخنخواب جو‌بین: ۲) ظرف آرد‌نانوا: ۳) بونجه: ۴) شانه‌پوش زنانه:
۵) قسمت بالایی بازو: ۶) ظرف له‌شکسته: ۷) آدم لب‌شکری: ۸)
قطعه: ۹) ناک: ۱۰) افناد: ۱۱) مرافیت: ۱۲) گنده: ۱۳) روبداد
ناگوار: ۱۴) برنده‌ای حلال گوشت.

که‌ت‌ابنی: به‌رداشی زبیر [که‌پو] سنگ زبیر بن آسیا.

که‌ت‌اسه‌ری: به‌رداشی سهره‌وه [که‌پو] سنگ زبیر بن آسیا.

که‌ت‌ان: ۱) گیاه‌که‌زور به‌رز ده‌بینه‌وه به‌زه‌ی وه‌ک ده‌زوی ده‌بی: ۲)
قوماشیکی سبی نه‌نکه، ۳) بان، قه‌نان [که‌پو] ۱) گیاه کتان: ۲) پارچه
کتانی: ۳) قطع شدن.

که‌ت‌اندن: پساندن، قه‌ناندن [که‌پو] قطع کردن.

که‌ت‌ان‌که‌تانه: قامیکی گورانی به [که‌پو] آهنکی است.

که‌ت‌ان‌و‌که‌وان: کولله، قوماشی سبی ده‌وری نه‌خنی نوستن له‌نرسی
بیشکه [که‌پو] پشه‌بند.

که‌ت‌انه: ۱) هه‌وای که‌نان‌که‌تانه: ۲) ناوه بو‌ژنان [که‌پو] ۱) آهنکی است: ۲)
نام زنانه.

که‌ت‌انی: ۱) جلکی که‌تان: ۲) هه‌ر قوماشیکی ناسک: ۳) بادامی
کاغذی: ۱) لباس از کتان: ۲) پارچه‌نازک: ۳) بادام کاغذی.

که‌ت‌به‌سه: قول به‌سته [که‌پو] کت بسته.

که‌ت‌ره: ۱) له‌کارکه‌وتو: ۲) سست و گوی‌نه‌ده‌ر به‌کار: ۳) عیب‌و‌عار: ۴)
فر [که‌پو] ۱) از کارافاده: ۲) لاقبدا: ۳) عیب: ۴) هجو.

که‌ت‌ره‌خانه: ته‌مدل‌خانه، جیگه‌ی به‌خبرکردنی مروی له‌کارکه‌ونو [که‌پو]
نواخانه.

که‌ت‌ره‌خه‌م: گوی‌نه‌ده‌ر، کاربست گوی‌خه‌ر [که‌پو] لاقبدا.

که‌ت‌ره‌بی: ۱) کاری که‌ت‌ره، گوی‌به‌کارنه‌دان: ۲) قسمی بی‌مانای
بی‌نامانج [که‌پو] ۱) لاقبدا: ۲) سخن بیهوده، حرف بیخودی.

که‌تری: کنری، کنلی [که‌پو] کنری.

که‌ت‌ک: ۱) هه‌زیری ناومه‌شکوره‌قه: ۲) پشبله، کنک، خنک [که‌پو] ۱) انجیر
خشک در خبک: ۲) گربه.

که‌ت‌که‌ته: ۱) یه‌که‌یه‌که: ۲) پارچه‌پارچه [که‌پو] ۱) یکی یکی: ۲)
قطعه‌قطعه.

که تله: زه مبله ی له یوش [۱] زنبیل حصبری.

که نلی: که تری، که تری [۱] کنری.

که تن: (۱) به زه میندا بهر بونهوه: (۲) سوکایه تی: (۳) کاری خراب: (۴) نازاوه: (۵) هر یو: (۶) سوار بسوئی نیر له می، بهرین: (۷) په نابردن، وده غیل بو [۱] (۱) افندان: (۲) اهانت: (۳) کار زشت: (۴) آشوب: (۵) فریب: (۶) پریدن تر بر ماده: (۷) پناه بردن.

که تن پیکردن: (۱) فر بودان: (۲) سوکایه تی به سهره بنان [۱] (۱) فریب دادن: (۲) اهانت به کسی کردن.

که تن کردن: کاری زور خراب کردن [۱] کار زشت کردن.

که تن گیز: نازاوه جی [۱] فتنه انگیز.

که تن گیزان: نازاوه نانهوه [۱] آشوبگری.

که تن هفت: پیک هله لیرزان [۱] گلابز شدن.

که نو: (۱) کردو، بلی که به دو کس ده بکیشن له نه خسته ته خنه کردن (زه وی: ۲) نه خسته مین بو چاندن [۱] (۱) بیل دونفره کرد سازی: (۲) کرد کشاورزی، نخه زمین.

که تو: (۱) بی هاونا، ناقانه: (۲) ناوی بیاوانه [۱] (۱) بی همن: (۲) نام مردانه. که تو، قه منوره، ناویاره، ناوهردان [۱] آبگردان.

که توان: چاویز، چاوه دیر [۱] مراقب.

که توانه: چاوه دیری [۱] مراقبت.

که توانی: چاوه دیری کردن [۱] مراقبت، مواظبت.

که ت وجوت: ناکو جفت [۱] فرد و زوج.

که ت وجوتانی: ناممانه جوت [۱] بازی ناک با جفت.

که تو کلفت: زه به لاج، نزه [۱] لندهور.

که تو ن: که به ند [۱] کمند.

که تهور: نمه لور بیکاره [۱] شل و تنبل، بیکاره.

که تهوری: نمه لی، بیکاره بی، خور بره می [۱] سستی، شلی، تنبلی، بیکارگی.

که ته: (۱) لئوکت: (۲) ده فیری لاکت: (۳) حیوانی شاخ شکاوا: (۴) زه به لاج: (۵) ده فیری ناودی نانهوا: (۶) قوبلی برنج: (۷) بو جاری دوه م چشینی په لکی نوتن [۱] (۱) لب شکری: (۲) ظرف لبه شکسته: (۳) حیوان شاخ شکسته: (۴) لندهور: (۵) ظرف آرد نانو: (۶) دمبخت، کنه: (۷) چیدن دوباره برگ نونون.

که ته پلاو: قوبلی، قوبلی [۱] دمبخت، کنه.

که ته من: (۱) که سان: (۲) ده ست به سترای بی ده سلات [۱] (۱) نگا: که نان: (۲) دست بسنه درمانده.

که تهو: قعی و لاخی بهر ز [۱] سرفه چهار بابان.

که تنی: (۱) په راوی لئواره: (۲) نیوان ننی که رتنی لئو: (۳) ناقانه بی، بی ونسه بی: (۴) بهرزه مینا بهر وه بوگ: (۵) له کار که تو: (۶) نابوت بوگ: (۷) قهنی، کورکور [۱] (۱) شکستگی لبه: (۲) لب شکری بودن: (۳) بی همنایی: (۴) افنده: (۵) از کار افتاده: (۶) ورشکست شده: (۷) مرغ سنگخواره، بافره.

که تنی: (۱) قهنی، کورکور: (۲) ناوه بو زسان [۱] (۱) مرغ سنگخواره،

باقره: (۲) نام زنانه.

که تیبه: (۱) سمرده رانه می به خشنی سور: (۲) نوسراوی زور قدیم له بهرد: (۳) ده سته بهک له لهشکر [۱] (۱) سرد آجری: (۲) کتیبه: (۳) گروهی از سپاه.

که تیر: داری بن شه غره که ده که ونه سهر پشنی باره بهر [۱] چوب زیر بار گیاه.

که تیره: شیرهی وشکه وه بوی گوینی جه باری [۱] کنیرا.

که تیفه: پاساره، گوئی سوانه، سوانه [۱] لبه بام.

که تیکانی: قه مجان، گه مه به که به بینج بهرد ده کرمی [۱] بازی به قل دوقل.

که ج: (۱) خوار، جهوت، خنج: (۲) دوت، کچ، فز، قیز [۱] (۱) کچ: (۲) دختر.

که جان: (۱) وشه ی دواندنی کچ به خوشه ویستی: (۲) ناوی ژنانه [۱] (۱) خطاب دوستانه به دختر، دختر جان: (۲) نام زنانه.

که جه: بیانی، بیگانه، ناس نه کرمی [۱] ناشناس، بیگانه.

که جه ر: قهره ج [۱] کولی.

که ج: (۱) چفت، حوال: (۲) دوت، کچ: (۳) لئوکت: (۴) لئواره که ت [۱] (۱) کچ: (۲) دختر: (۳) لب شکری: (۴) لبه شکسته.

که چاچاف: گلینه ی چاو، بیبیله ی چاو [۱] مردمک چشم.

که چانی: (۱) کجانی: (۲) کجانه [۱] (۱) بسر مقلد دختران: (۲) شابسته دختران، دخترانه.

که چایی: (۱) جه ننی: (۲) ناریکی: (نهم فالی به که چایی همه) [۱] (۱) کجی: (۲) ناهمواری.

که ج حه لی: زکچ بو زباب [۱] دختر خوانده.

که ج خولق: (۱) رو ناخوش: (۲) ناکار خراب [۱] (۱) اخمو: (۲) بداخلاق. که ج خولک: که ج خولق [۱] نگا: که ج خولق.

که چک: داری به کلکی سهر قول کراو بو تراو اگو یزتن [۱] فاشق.

که چکانی: که نیشکی، کجینی، کون نه کراوی کچ [۱] دختر باکیره.

که چکانی برن: کجینی نه هیشتن [۱] برداشتن بکارت.

که چکه: به کنی له نامرازی به نانا به [۱] یکی از ابزار بنایی.

که چکه قولنه: به چکه بوتی هیشنا له بسنی ساوایی دهرنه هانگ [۱] کفچلیزک، نوزاد قورباغه.

که چو: وشه ی دواندنی دوت، نهی کچ [۱] ای دختر.

که چوله: ژارماسی [۱] گیاه زهر ماهی.

که چونه: بهردی ناگردان، کوچکاور [۱] سنگ اجاق.

که چه: (۱) نحت، وابدخ له بهرگنی په ستوا: (۲) فهره نجی بی قول: (۳) بئشگر بهواتا: کونهو بی بابخ: (که چه که وش، که چه بهرزه، که چه کلوا، که چه ده وری: (۴) حیوانی شاخ شکاوا [۱] (۱) نعد زیر انداز: (۲) کهنک، بالابوش نعدی بی آستین: (۳) پشوند به معنی فرسوده و بی ارزش: (۴) حیوان شاخ شکسته.

که چه ترین: روشکاو، به شه رماخراو: (جوابیکم دابهوه که چه ترینم کرد) [۱] از رورفته، شرمنده شده.

که چه چی: که سنی که بدرگن دده پستهوی و ده بکانه نهحت و فغره نجی [۱] نمدمال.

که چه چر: (۱) سدر برین: (۲) توك له سهروهو بو [۱] (۱) گل: (۲) سراطاس.

که چه ری: (۱) نه خوشی سمر بر بنداری: (۲) سمر برین توکی [۱] (۱) کلی: (۲) طاس.

که چه شاخ: ساخدرائی که شاخیکی شکایی [۱] دام بک شاخ شکسته.

که چه ل: که چه ری [۱] نگا: که چه ری.

که چه لآن: هوژیکي کورده له کوردستانی برده سنی نرکان [۱] از طوایف بزرگ کرد در نرکه.

که چه لوک: (۱) چیشنیکه له ساوارو نسلک چینی ده بی: (۲) سیسارگه که چه له [۱] (۱) آشی است که از بلغور و عدس بی سازند: (۲) کرکس.

که چه لوگوری: که چه لی نهواو که چه لو به کرکزی [۱] کاملاً کچل.

که چه له: نافره تی که چه ل [۱] زن کچل.

که چه له: جوچکه بالنده بی که توکه مرداروی وهرانده و نازه نوئی لی دینهو [۱] جوچه کرک ریخته نازه بر درآورده.

که چه له ک: (۱) که مینک که چه ل بوگ: (۲) کوزه که چه له می فاره مانی چبروکسان: (۳) بالنداریکی لاشه خوره له خرنهل ده کا [۱] (۱) اندکی کچل شده: (۲) پسرک کچل افسانه های کودکان: (۳) از انواع لاشخور.

که چه له می: که چه لی، نوئی نه خوشی که چه لی هانن [۱] کچلی.

که چه لی: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

که چه لی: که چه ری [۱] نگا: که چه ری.

که چه لی خواشوگور: نهوکه چه له می هدر نهوکه سه ری که چه له و موی لاجانگ و کاکولی هه به [۱] کسی که فقط وسط سرش کچل باشد.

که چه لی گشتسه کی: نهوکه سه ری خه نیک موی ماوه له بن کلاره دهری د [۱] آن که فقط دورسرش مو دارد.

که چه لی گهرگه ری: که چه لوگوری [۱] کاملاً کچل.

که چی: (۱) خواری، چهونی: (۲) ده گهل لهوه شا. (مس چاکم کرد که چی نهو خرابی ده باره کردم): (۳) مدهست چه؟: (نم فست کرد که چی): (۴) خواره وه بو، چه فتهو بو: (به سهروم وب که زاسبو سرکه شو و پهری، که چی له رزی/که فخریشم بگانه ناسمان به ندهی فدی بام) «نالی»: (۵) که چک، فاشوخ: (۶) نو خواری [۱] (۱) کچی: (۲) با اینهمه، درنجه: (۳) منظور چیست؟، که چی؟: (۴) کج شد، خم شد: (۵) فاشق: (۶) نو کج هستی.

که چیچ: (۱) چینگه چینه کردنی بالنده می مالی: (۲) چینه، دان هه لگرنه وه می مهل [۱] (۱) جای چینه کردن مرغ: (۲) چینه کردن مرغ.

که چیلوک: که چوله، کیزی بیچکه لانه [۱] دختر کوچولو.

که چین: هینسا هر کج [۱] هنوز باکره.

که چینی: کچینی، خوننی نیشانه می کون نه کراوی [۱] خون بکارت.

که حلان: نه سبی حدود [۱] اسب نجیب.

که حیل: که حلان [۱] اسب نجیب.

که خس: کخس، خزکه، خسکه [۱] بیازریز کاشتنی.

که ده: (۱) پارچه داریک: (۲) به هره ری زمین: (۳) زه حمت کیشان [۱] (۱) بک نکه جوب: (۲) بهره زمین: (۳) رنج و زحمت.

که دو: (۱) کادین: (۲) کدو [۱] (۱) کاهدان: (۲) کدو.

که دورن: جهری می ناوی [۱] سوی کوچک.

که دو نیک: که دون [۱] سوی کوچک.

که دهه: (۱) نه ناسبار، پیگانه، شهواره: (۲) کوزی چکوا [۱] (۱) ناشناس: (۲) پسر بچه.

که دهه: که سهه، مدهنت، خم [۱] غم، اندوه.

که دهه: نه خوشبه کی مالانه که له سهومان توئی دبت [۱] از بیمارهای دامی.

که دی: حمایهت، رام، فیروبی مال، کدی [۱] اهلی، رام شده.

که دبنک: (۱) که دون: (۲) کوبه له [۱] (۱) سوی کوچک: (۲) خمچه.

که دینه: شهر به می سوا ل [۱] لیوان سفالین.

که ر: (۱) نبوهی جبا، لهت: (۲) پارچه، پاژ: (۳) پاشگری به واتا: پیکه هینه: (کارکهر): (۴) کومه لی داپراو له گله: (۵) قهر، فدره، وام، واو: (۶) باره به ری به زه زه ر، گویندزی: (۷) برینی له ده به نگ و نه قام: (۸) شوی گامیش: (۹) جوزی حه بوانی جبا: (۱۰) هیچ نه بیس، گوی کب: (۱۱) زه لام، فه به: (که رمیش، که رمون): (۱۲) دبوئی نه می جگ: (۱۳) جهماو، خواره وه بوگ: (۱۴) هدا، نوقره [۱] (۱) شقه، نیمه: (۲) پاره، نکه: (۳) پسوند فاعلی، کننده: (۴) جمع جدا شده از گله: (۵) وام: (۶) خر: (۷) کنایه از نفهم: (۸) گامش نر: (۹) کل شکار: (۱۰) ناشنوا: (۱۱) گنده، بزرگ: (۱۲) یکی از جهات قاب: (۱۳) خمیده: (۱۴) آرام و قرار.

که ر: (۱) گوی کب: (۲) نیر، خهست [۱] (۱) ناشنوا: (۲) غلبظ.

که ر: (۱) رشک: (۲) برده، کو چک، تهون [۱] (۱) رشک: (۲) سنگ.

که ر: گاشه به رده، نه له سه سنگ، به ردی زل [۱] سنگ بزرگ.

که راخ: (۱) فخراخ، رهخ: (۲) که سنی که به سهه به شکردنی ناو زاده گا، میراو [۱] (۱) کنار: (۲) میراب.

که راس: کراس، گچی، کراس [۱] پیراهن.

که رافی: نینگی زور که پایو بخانه گیانه لاوه [۱] نشنگی کشنده.

که رافی: که لک [۱] مرغ سقا، بلبکان.

که راک: هه ویزده، بالنده به که له چیشکه گهوره نره [۱] پرنده ای است بزرگتر از گنجشک.

که راکه: که راک [۱] نگا: که راک.

که راک: ساغ و پتهو، دور له نه خوشی وانا: وه ک گاشه به رده وابه [۱] صحیح و سالم.

که رامات: کاری عاجباتی پیوانی خوا: (که شفو و که رامانی هه به) [۱] کرامات اولیا.

که راهمت: (۱) که رامات: (۲) بوژانه وه می گیواو گول و شبنکه [۱] (۱)

کرامات: ۲) دوباره جان گرفتن گل و گباه.

که‌زان: ۱) کونکی زلی به‌ردشکاندن: ۲) فرنان [۱] بُک بزرگ سنگ شکن: ۲) گُستن.

که‌رانبا‌بگاو: جونیکه [۱] دشنامی است.

که‌رانبر: رشکه‌کنگری بابرده‌له. فانگه‌لاشاک [۱] کنگر خشک بادبرده.

که‌راندهش: ۱) زاکیشان به زه‌ویدا: ۲) کیشان به نراوز [۱] دراز کشیدن: ۲) وزن کردن.

که‌زاندن: قرباندن. کرماندن [۱] گُستن، پاره کردن.

که‌رانسه: ۱) پاره‌یی که به‌شیمان له سه‌ودا به فروشیاری نهادا تالیی وه‌رگرته‌وه: ۲) خاوه: ۳) باجی که به‌رانبره به هر باره به‌ری ده‌سئیندری: ۴) وه‌ک که‌ری [۱] پول پشیمانی از معامله: ۲) باج سیبل: ۳) باج سرانه باربران: ۴) خرمانند.

که‌زانه: ۱) نه‌نگزار. ده‌وله‌من: ۲) لوسه، مه‌لغه، باری، نویل [۱] اهرم، ثروتمند: ۲) اهرم.

که‌راو: باره، فابده [۱] بهره، فابده.

که‌راوی: که‌لک، که‌رافی، مه‌لیکی ناوی زله [۱] مرغ سقا، بلیکان.

که‌رابه‌تی: کاری نه‌حمه‌فانه [۱] روش احمقانه.

که‌رب: ۱) ده‌ردو ختم: ۲) بیزو، مه‌گیرانی [۱] غم و غصه: ۲) وبار. که‌ربا: بیزگ، مه‌گیرانی، بیزو [۱] وبار.

که‌رباق: دزونیکه وانا: کوزکه‌ری [۱] فحش به معنی کُره خر.

که‌رباندن: بیزوکردن [۱] وبارکردن.

که‌ربایه‌ی: بیزگ، مه‌گیرانی [۱] وبار.

که‌ربایی: که‌ربایه‌ی، بیزو [۱] وبار.

که‌ربلی: گوندیکی کوردسنانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در کردستان که توسط بعضیان ویران شد.

که‌ربوکی: همیشه دژو خه‌مبار [۱] همواره اندره‌گین.

که‌ربوون: ۱) پی‌داگرین له‌سەر کارو قسه‌ی بی‌باخ: ۲) توژه‌بوونی بی‌نافلانه [۱] خرفدن: ۲) لجاجت کردن.

که‌ربوون: ۱) کب‌بوونی گویی: ۲) سوژانی زور به‌له‌زی مزراح: (وا ده‌سوژی که‌زده‌بی) [۱] کرشدن: ۲) جرخش با شتاب گردنا.

که‌ربووته‌کی: همیشه دژو خه‌مباربوون [۱] همواره اندره‌گین بودن.

که‌ربه‌تین: گازی بزمارکیشان‌وه [۱] آئیر میخ بیرون کشیدن.

که‌ربه‌ش: دزیکه که‌ر چه‌زی لی‌ده‌کا [۱] خارینی است.

که‌ربه‌لا: نه‌و جنگی نیمام حوسینی لی کوزرا. شاریکه له عبراتی [۱] کر بلای حسینی.

که‌رپال: شروشرول، فرپال. جلك‌قه‌تباي [۱] ژنده‌پوش.

که‌رپت: گوندیکی کوردسنانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعضیان ویران شد.

که‌ریوچ: خشت [۱] خشت.

که‌ربه: به‌ربندی‌ناو، به‌ندی‌ناو [۱] سد.

که‌ربه‌زه: جورئی مارمیلکه‌ی دیزه که ره‌نگ‌ده‌گوزئی [۱] نوعی

مارمولک.

که‌ربه‌سه: خه‌مه‌گرو، قه‌مموکه. سه‌رمازه‌له [۱] چلباسه.

که‌ریبج: که‌ریوچ، خشت [۱] خشت.

که‌رت: ۱) دوپارچه: ۲) پارچه: ۳) برئی له‌په‌ز: ۴) نبخی ده‌م‌لی‌په‌زبو: ۵) چاره‌گ، له‌چوار‌باز‌پاژیک [۱] دوسم: ۲) باره، قطعه: ۳) قسمتی از گله: ۴) نیغ لب برده: ۴) یلک چهارم، چارک.

که‌رتال: گیابه‌کی به‌دزکه‌وه له‌کنگر ده‌کا [۱] گیاهی است شبیه کنگر.

که‌رتز: چه‌نه‌بازی قسه‌بی‌تام [۱] وراج.

که‌رتزینده: ۱) بریتی له‌سەر‌بهره‌وژوری زور‌زود: ۲) بریتی‌له دوامین‌کابه‌ی جوراوبازی [۱] کتابه از سر‌بالایی سخت: ۲) کتابه از آخرین دور جوراب بازی.

که‌رتک: که‌رت [۱] نگا: که‌رت.

که‌رتکین: په‌زینی لیواری تیخ [۱] لب پرشدن نیغ.

که‌رتل: که‌رت، که‌رتک [۱] نگا: که‌رت.

که‌رتلانندن: پارچه‌پارچه‌کردن [۱] قطعه‌قطعه کردن.

که‌رتو: کردو، ورج و لوتی [۱] گرازکشاورزی.

که‌رتویه: که‌رتوئل، سینه‌زه‌مینه. په‌نانه [۱] سبب‌زمینی.

که‌رتوئل: په‌تانه، سینه‌زه‌مینه. که‌رتویه [۱] سبب‌زمینی.

که‌رته: ده‌سته‌به‌زیک پیکه‌وه، که‌رتکه‌مه‌ز [۱] گله کم عدد.

که‌رتز: به‌ری گیابه‌که له‌خه‌بار ده‌چی و زور‌ناله [۱] نوعی خبارکوهی نلخ.

که‌رته‌شی: گیابه‌کی به‌دزکی سه‌رخنه [۱] گیاهی است خاردار و سرگرد.

که‌رتک: ۱) پارچه‌به‌ک: ۲) زور، گه‌لیک [۱] بک قطعه: ۲) بسیاری.

که‌رتهل: به‌شیکی زور له‌هه‌رشنی [۱] قسمت اعظم از هرچیز.

که‌رتله‌ز: به‌کسمی کزو بی‌هیز [۱] سنور لاغر مردنی.

که‌رتهل: گیابه‌کی به‌زه‌بالا‌به له‌گوگم نه‌کا [۱] گیاهی است.

که‌رتینه: داوی جال‌جالوکه [۱] نار عنکبوت.

که‌رجه: که‌نه، جان‌وه‌رنکه به‌مالانه‌وه ده‌نوسی و بوژه [۱] ار حشرات دامی، کنه.

که‌رجل: نیکه‌لاو، تیکدراو [۱] بهم‌زده، آمیخته.

که‌رجلان: که‌رجل [۱] نگا: که‌رجل.

که‌رجلانندن: نیکه‌لدان، تیکدان، لیکدان [۱] بهم‌زدن، بهم‌آمیختن.

که‌رجلی: تیکدراو، نیکه‌لاوکراو [۱] بهم‌زده، آمیخته.

که‌رجلین: که‌رجلان [۱] بهم‌زده، آمیخته.

که‌رجوئه: شه‌زانی، نه‌گونجاو [۱] سنبه‌جو، ناهنجار.

که‌رجه‌ک: پیلای خوارو خچینگ و دراو [۱] کفش زواردررفته.

که‌رچیچه‌ک: جورئی داری چه‌نگه‌لیه [۱] از درختان جنگلی.

که‌رخ: ۱) ده‌نگ‌نوسان، ده‌نگ‌کتن: ۲) سنور، که‌وشه‌من: ۳) جی‌دروینه‌ی پاله له‌زور‌نک‌دا: ۴) ده‌فری سواله‌نی قه‌وزه‌لی‌نیشتو: ۵) ته‌زیو، سر: ۶) شوین، شوپ: ۷) له‌به‌رجاوکه‌ونن، بیزاری: ۸) نالی، لا [۱] صداکرفنگی: ۲) مرز: ۳) دروبده‌ه‌ک دروگر در روز: ۴) ظرف سفالین که‌نه‌ خزه‌گرفته: ۵) سر، کرخ: ۶) رد، اثر: ۷) بیزاری: ۸)

طرف، نزد.

کهرخانه: (۱) کانی ببرد لی هه لکه ندن: (۲) چاله به فر: (۳) جوته خانه [۱]
 (۱) معدن سنگ: (۲) برف انبار: (۳) فاحشه خانه.
 کهرخانه چی: ده ویت، گه واد، فورمساخ [۱] دَبوس.
 کهرخ بوون: (۱) نه زین، سر بوون: (۲) ده سنگ که نن: (۳) جازر بوون،
 بیزار بوون [۱] (۱) کرخیدن، کرخ شدن: (۲) صدا گرفتن: (۳) بیزار شدن.
 کهرخنکینه: گیاهه که [۱] گیاهی است.
 کهرخو: قهرغو، جوته قامیشکینه بلوری لی چی ده که نن [۱] نوعی نی
 کلفت.

کهرخور: چلهک، نهوسن، چلبس [۱] شکمو.
 کهرخول: شیلافه، جوژی مزرفی بی نسته به به تا، چی ابدان ده سوژی
 [۱] گردنای بی نوک آهن که با نازیا نه زدن می چرخد.
 کهرخه پ: رژیو له بهر کوئی [۱] بوسیده از کهنگی.
 کهرخه س: کاری هیچ و بوچ و بی فابده: (نه وهی نوئی که می کهرخه سه
 کار نیه) [۱] کار بیهوده.

کهرخه سیبال: له کار که ونه، بکیر نه هانی [۱] از کار افناده.
 کهرخه سین: برتی له که سنی که کاری هیچ و بوچ ده که [۱] کتابه از
 کسی که کارهای بیهوده می کند.

کهرخهک: به سه ره کدا کوما کراو [۱] برهم انبار شده.
 کهرخین: کهرخ بوون [۱] نگا: کهرخ بوون.
 کهرد: (۱) نه خنه زه وی بو چاندن: (۲) کاری زار بروی کردن، کردی [۱] (۱)
 کرد کشاورزی: (۲) انجام داد.
 کهردار: چارویدار، خمر به نده [۱] چارو دار.
 کهردر: کهرخنکینه [۱] گیاهی است.

کهردر: (۱) سیرمه خور، دزی خویر بله: (تو شینخی حبله سازی
 قومار بازی کهردزی) «مسهول»: (۲) گوندبکه له کوردستان به عسی
 ویرانی کرد [۱] (۱) ذله دزه: (۲) از روستاهای ویران شده کوردستان
 توسط بعثیان.

کهردو: (۱) کهرد، نه خنه زه وی: (۲) کردی دیرواه لدان: (۳) گیای کار دو
 [۱] (۱) کرد کشاورزی: (۲) گراز کشاورزی: (۳) گیاه «کاردر».
 کهره و کیش: کرد و کیش [۱] کسی که گراز کشاورزی می کشد.

کهرده: کرده، کردن به هم مومانا کانه ره [۱] کردن.
 کهرزه: زه وینی پرله بهرد، بهرده لان [۱] زمین سنگلاخ.
 کهرزک: (۱) گهنه، کهرجه: (۲) برنی له مروی زوره روزن [۱] (۱) کینه: (۲)
 کتابه از آدم بسیار دروغگو.

کهرزور: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاو لبان کرد [۱] روستایی
 در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کهرزین: (۱) قهرسین، له سه ره مان ناره حهت بوون: (۲) به سنه لهک [۱] (۱)
 لر زیدن از سرما: (۲) یخبندان.

کهرزال: کاری زورگران [۱] کار بسیار دشوار.
 کهرزنگ: قرزانگ، قرزال [۱] خرچنگ.

کهرزه: کهرجه، گهنه [۱] کینه.

کهرساقا: گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای
 ویران شده کوردستان نوسط بعثیان.
 کهرسته: (۱) نه سیبائی که شینگی لی دروست بی: (۲) نامرزی
 شت دروست کردن [۱] (۱) مواد اولیه: (۲) ابزار.
 کهرسل: نه رسه قول، فهرسه قول [۱] مدفوع الاغ.
 کهرسمه: ره گنکه له که بوئی کهرده ده بیرن [۱] رگی در بینی الاغ که آن را
 قطع می کنند.

کهرسونه: ته پاله کبو بله [۱] ناباله دسنی.
 کهرسه: کهرسه [۱] نگا: کهرسنه.

کهرسدپ: سه وز به که ده چیندری، کهره وز [۱] کرفس.
 کهرسه ر: (۱) مزراح: (۲) جوژی مراوی، [۱] (۱) گردنا: (۲) نوعی مرغابی،
 کهرسه ره: (۱) جوژی مراوی: (۲) قوز قوزه، مزراحی ناوکولدر او [۱] (۱)
 نوعی مرشابی: (۲) گردنای تو خالی شده.

کهرسهک: سنده، کلوخاکی زل [۱] کلوخ بزرگ.
 کهرسهگ: (۱) کهرسهک: (۲) برنی له پدیه من گیلی به دل له سه ره هوش
 [۱] (۱) کلوخ بزرگ: (۲) کتابه از به ظاهر کردن نودار.

کهرسین: وینک بو نه وه، مه بین [۱] خشک شدن.
 کهرش: کرش، عور [۱] شکمه.

کهرشین: (۱) زگدل: (۲) برتی له سه بدی به درو [۱] (۱) شکم گنده: (۲)
 کتابه از سید دروغین.

کهرفتن: بیزهستان له خواردنیک [۱] دل به هم آمدن ار خوراکی.
 کهرک: (۱) لهت، پارچه: (۲) کهرنه بهز: (۳) عابای بی قول [۱] (۱) قطعه،
 پاره: (۲) قسمتی از کله: (۳) عبابی بی آسنین.

کهرک: (۱) خرجه، فهره خرجه: (۲) کوتله لی کهر له دار بو
 باز به سه رده اهاویشن: (۳) هه نجبری کال: (۴) بر بنگ [۱] (۱) خر بزه
 کال: (۲) خُرک: (۳) انجبر کال: (۴) دوکار.

کهرکردن: (۱) لهت کردن: (۲) فر بودان، خه له ناندن [۱] (۱) پاره کردن: (۲)
 فریب دادن.

کهرکردن: (۱) گوی کپ کردن: (۲) خه ست کردنه وهی تراو: (به فراوی
 کهر بگره وه): (۳) داکونانی گیز گیزه جوژی که ده نگی بی ری
 [۱] (۱) ناشنوا کردن: (۲) غلیظ کردن آبکی: (۳) چرخاندن سریع
 گردنای تو خالی طوری که صدای آن بخوابد.

کهرکرن: (۱) کهر کردن: (۲) قهر ز کردن، وام ره گرن [۱] (۱) نگا:
 کهر کردن: (۲) وام گرفتن.

کهرکنج: قرزانگ، قرزال [۱] خرچنگ.
 کهرکوت: گوگرد کازا به کی زه رده و زو ناگر ده با [۱] عنصر گوگرد.
 کهرکوئی: شینو که له گهنه کونا دروست ده بی [۱] آشی است.

کهرکوژ: زاله، رول، رولک [۱] خر زهره.
 کهرکوژه: کهرخنکینه، کهردر [۱] گیاهی است.

کهرکوش: جوژی نری نه باش: (نه ز قوربانو به شنوشو ره زک دانی
 ز که رکوشو/تولی نه بو بده موشو) «شعربکی نه ناسراو» [۱] نوعی
 انگور نامرغوب.

که‌ر کوفی: که‌ره کیوی، گوره که‌ر [ک] گورخر.
 که‌ر کولک: شاریکه له کوردستان [ک] شهری درکردستان.
 که‌ر کول: (۱) جاش، جاشک، ده‌خشک، (۲) گیاهه‌کی سهرخ‌زی به‌دزکه:
 (۳) گیاهه‌که له نیره‌ی که‌ماوه‌هلز [ک] (۱) کره‌خر: (۲) گیاهی است
 خارداز: (۳) گیاهی است از نیره‌ انجدان.
 که‌ر کول و بارسولک: برینی له فقیری ناسوده [ک] کتابه از ندار
 آسوده‌دل.
 که‌ر که: جزیره‌ ناسایی [ک] شبه‌جزیره.
 که‌ر که‌ریک: کرکرکه [ک] عضروف.
 که‌ر کی: که‌ره کی، که‌رانه [ک] ابله‌هانه.
 که‌ر کی: میویندی که‌له‌شیر، مامر، مریشک [ک] مرغ خانگی، ماکیان.
 که‌ر کیست: شهی بوکوت، هه‌به [ک] دفته، شانه‌ بودکوبی.
 که‌ر کنی فاتی: نازیلوکه [ک] آخوندک.
 که‌ر گ: که‌ر کی، مامر [ک] مرغ خانگی.
 که‌ر گاسیای: مریشکی زه‌ش که‌ ده‌لین ودمی باش‌نیه [ک] مرغ خانگی
 سیاه که‌ گویند شوم است.
 که‌ر گا‌کوره: برینی له که‌موسکه، زور که‌م [ک] کتابه از بسیار اندک.
 که‌ر گامیسری: به‌قله‌موت، عه‌له‌شیش، بو‌فله، فه‌له‌مونه [ک] بو‌فلمون.
 که‌ر گان: (۱) ده‌فری نری‌نیدا‌گوشین: (۲) گوشکه‌ بودوشاوکردن [ک] (۱)
 ظرف جای آبگیری انگور: (۲) عصاره‌ی.
 که‌ر گراف: زه‌وینی سنی لای ناو‌بین و لایه‌کی وشکائی [ک] شبه‌جزیره.
 که‌ر گو: خه‌روی، که‌رویشک [ک] خرگوش.
 که‌ر گو‌هس: که‌رویشک [ک] خرگوش.
 که‌ر گه: (۱) ده‌سک: (۲) گو‌شبنگه‌ی هه‌نگور: (۳) مامر [ک] (۱) دسنه: (۲)
 عصاره‌ی: (۳) مرغ خانگی.
 که‌ر گه‌داس: ده‌سکه‌داس، کلکه‌داس [ک] دسته‌ داس.
 که‌ر گه‌ده‌ن: جان‌ه‌وهریکی زور زله‌ شاخی له‌سهر که‌بوی هه‌به‌بستبان
 ده‌کرده‌ سهر بو‌شهره‌ شیر [ک] کرگدن.
 که‌ر گه‌ده‌نگ: که‌ر گه‌ده‌ن [ک] کرگدن.
 که‌ر گه‌ز: سیسارگ، سیسارگه‌که‌جه‌له [ک] کرکس.
 که‌ر گه‌لاری: بالداریکه [ک] پرنده‌ایست.
 که‌ر گی: که‌ر کی، مامر [ک] مرغ خانگی.
 که‌ر گنی: که‌سنی که‌ نیلاقه‌ی که‌رده‌کا [ک] کسی که‌ با خر جماع کند.
 که‌ر له‌وه‌زین: (۱) شوانسی که‌ران: (۲) برینی له‌که‌سنی کاری سولک
 بنیابی ده‌کا [ک] (۱) الاغ‌چران: (۲) کتابه از کسی که‌ کار بی‌ارزش
 کند.
 که‌رم: کرم، کورم [ک] کرم.
 که‌رمات: (۱) زورزیاد، زه‌حف: (۲) بوژانه‌وی شینایی، گه‌شه‌کردن: (۳)
 ویشبارکردنه‌وی مردم [ک] (۱) بسیار زیاد: (۲) دوباره‌ جان گرفتن گل و
 گیاه: (۳) بیدارکردن ملت.
 که‌رمخ: گیاهه‌کی گه‌لاده‌رزی به‌ [ک] گیاهی برگ سوزنی است.
 که‌رمجین: کرمی‌بون [ک] کرمو.

که‌رمجینی: (۱) کرم‌میزی: (۲) برینی له زورجه‌به‌نی وگه‌ماری [ک] (۱)
 کرم ریختن: (۲) کتابه از آلودگی بسیار.
 که‌رمژین: که‌رمجین [ک] کرمو.
 که‌رمشین: قرمجین [ک] نگا، قرمجین.
 که‌رمک: کرینی، کرم‌لئی دراو [ک] کرمو.
 که‌رمندار: (۱) به‌خشینی خاوه‌ن ده‌سه‌لات: (۲) ناوی گوندبک‌که له
 کوردستان [ک] (۱) بخشش صاحب قدرت: (۲) نام روستایی در
 کردستان.
 که‌رموتان: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ک] نام روستایی در
 کردستان که‌ توسط بعثیان ویران شد.
 که‌رموز: مینشکی چزوداری درشنه به‌مال‌ته‌وه‌ده‌دا، شینه‌موزه [ک] نوعی
 مگس درشت‌نیشدار.
 که‌رمه: ریخی به‌رینی دراوی زه‌ق‌هه‌لانگ، که‌مره، که‌بره [ک] سرگین
 پامال شده‌ خشک و سفت.
 که‌رمه‌زین: کرم‌زین [ک] نگا، قرمجین.
 که‌رمه‌لیس: مینخوش، نرش‌وشیرین [ک] نرش و شیرین.
 که‌رمیش: (۱) مینشی درشت: (۲) نیری مینشه‌نگوبین [ک] (۱) خر‌مگس: (۲)
 زنبور‌عسل نر.
 که‌رنگ: قورینگ، بالداریکه [ک] پرنده‌ای است.
 که‌رو: (۱) کول، نه‌نر، نه‌سر: (۲) بکا: (۳) رینی له‌ بیاوی بن‌ناوه‌ن: (۴)
 سوکه‌له‌ناوی که‌ریم [ک] (۱) گند: (۲) بکند: (۳) کتابه از احق: (۴)
 مخفف کربم، نام مردانه.
 که‌رو: (۱) جال‌جالوکه: (۲) داوی جال‌جالوکه [ک] (۱) عنکبوت: (۲) نار
 عنکبوت.
 که‌رو: گوندبک له کوردستان که‌ به‌عسی به‌ بومبای شیمیایی خه‌لکبان
 کوشنوه‌ پاشان کاولیان کرده [ک] روستایی در کردستان که‌ مردمش
 توسط بعثیان با بمب شیمیایی فنل عام شده‌ و سپس ویران گشته
 است.
 که‌رو: (۱) برش، نویژانکی شین که‌ له نانی کون‌ده‌نیشی: (۲) نویژانکی
 ترشاو [ک] (۱) کفک نان، کیک نان: (۲) کفک.
 که‌روا: که‌ربا، بیزو، مه‌گیرانی، که‌رب [ک] وبار.
 که‌روای: برش‌هه‌لیناوه [ک] کفک‌زده.
 که‌روایی: مه‌گیرانی، بیزو، بیزگ [ک] وبار.
 که‌روژ: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ک] نام روستایی در
 کردستان که‌ توسط بعثیان ویران شد.
 که‌روشک: خه‌روی، که‌روی [ک] خرگوش.
 که‌روه: کرته‌وه، به‌فری ورد به‌باوه [ک] کولاک.
 که‌روه: حول و گیلوکه [ک] هالو.
 که‌روال: که‌سنی که‌ نه‌ده‌نوانی بیبسی نه‌ده‌نوانی قسه‌ بکا [ک] کرولال.
 که‌روه‌ئه: که‌زه‌واله، هه‌ورده [ک] بلدرچین.
 که‌رون: نالودار [ک] نگا، نالودار.
 که‌روه‌سته‌ک: که‌رنزینه، هه‌ورازی دژوار [ک] سر‌بالایی سخت.

- که ره سب: که رسب [ک] کرفس.
 که ره سته: که رسنه [ک] نگا: که رسنه.
 که ره سه: که رسنه [ک] نگا: که رسنه.
 که ره سیسه: کله به فری نه کی ورد، که ره [ک] دانه برف ریز سبک.
 که ره شان: هه نگو بئی زهش هه لنگه زاو [ک] عمل سباهرنگ.
 که ره شنیر: دیقل، دبکل، که ره باب [ک] خروس.
 که ره شیل: که ره شنیر، دیکل [ک] خروس.
 که ره فتو: نه شکه و نیکه له کوردستان ناسه واری میزویی نبد [ک] غاری در کردستان با آثار ناربیخی.
 که ره فو: جوزی هه نجیر [ک] نوعی انجیر.
 که ره ک: (۱) جوزی پیشکهای ورد: (۲) فوره نجی بی فول [ک] (۱) نوعی پشه ریز: (۲) بالئوی نمدی بی آستین.
 که ره کولان: که ره کیوی [ک] گورخر.
 که ره کونتی: گوی به نه وای کب، زور که ز [ک] به کلی ناشنوا.
 که ره که ره: بی هه ستر چربه: (که ره که ره هانن) [ک] بی سرو صدا.
 که ره کی: که رانه، وه که ره [ک] خرکی، خرصفتانه.
 که ره کبفه: (۱) که زو، برش، که ره: (۲) دوکسی گبا [ک] (۱) کفک: (۲) سپیدک گباه.
 که ره کبئی: خه رگوز، خه رگولک [ک] گورخر.
 که ره کیوی: که ره کبئی [ک] گورخر.
 که ره گا: (۱) جوانه کابه که سواری چیل ده بی: (۲) برینی له زورداری زالم [ک] (۱) گاوگشن: (۲) کنابه از زورگو.
 که ره گابی: زوری کردن له زه بون [ک] زورگویی.
 که ره گوشه: نه خوشی گولی [ک] بیماری جذام.
 که ره لیاس: جارچی [ک] جارچی، منادی.
 که ره م: (۱) به خشین، دانی بی فوره بو: (۲) فایده، به هره: (جمله کانم له که ره م که نوون) [ک] (۱) بخشنش: (۲) فایده.
 که ره مار: زه قه مار، کوره مار [ک] نوعی مار سستی.
 که ره مدار: جو امیر [ک] سخاوتمند.
 که ره مکار: جو امیر [ک] سخاوتمند.
 که ره مکه: فهرمود انبشه [ک] بفرمانبشین.
 که ره نا: (۱) جوزی شه بیوری زل: (۲) دوکه لکیشی سه ماوه، یوزی [ک] (۱) کرنا: (۲) دودکش سماور.
 که ره نتو: (۱) جوزی داسی دهه بان: (۲) ناوی دئی به که [ک] (۱) نوعی داس لیه بهن: (۲) نام دهی است.
 که ره ن زهر: جوانی سه و زه رنگ [ک] گندمگون.
 که ره نسو: که ره کونتی [ک] ناشنوی کلی.
 که ره نسگ: (۱) نیری منبشه نگوین، که رمبش: (۲) که نگر [ک] (۱) زنبور عسل نر: (۲) کنگر.
 که ره واله: (۱) بالداریکه له مراوی ده کا توزی دندوکی خواره له دماوان دهزی: (۲) برینی له حول که ناوه: (۳) هه ویرده [ک] (۱) کاروانک: (۲) کنابه از ساده لوح: (۳) بلدرچین.
 که زو ه لیبان: برش هه لیبان، که زوای بون [ک] کبک زدن.
 که زو ه لیبان: که زو ه لیبان [ک] کبک زدن، کفک بر آوردن.
 که روی: خه روی، که روشک [ک] خرگوش.
 که رویشک: که روی، خه روی [ک] خرگوش.
 که رویشک هه: بزوتنه ووی سه و زه ی به یاره به دهه باب [ک] خرام سبزه از باد.
 که رویشک هه و: سدرخه، سو که خه و [ک] خواب سبک.
 که رویشک کردن: بزوتنی سه و زه به دهه باب [ک] خرامیدن سبزه از باد.
 که ره: (۱) باشگری به وانا: نه انجام ده: (کاره که ره م بمری مشور خورم نه مرئ: «مه سئل»: (۲) دوئی قال نه کرا: (۳) کاوری بی ناوه: (میوانی بو و نان و که ره ی نابه بهر دهه م / نیسنهش به بی موداده نه مهنونی نه و که ره م) «شیخ زه نا»: (۴) بهر ده لان [ک] (۱) پسوند فاعلی: (۲) کره خوراکی: (۳) بارو خره: (۴) سنگلاخ.
 که ره: (۱) که زو، برش: (۲) نازه نی گوی کورت و لول: (۳) فر دبه که که له قه هه قاسمش دا گهرم ده کری، قه له بز، قه له فر: (۴) کله به فری وردی نه نکه له: (۵) کاوری گوی نه بیس: (۶) ناوچه یه که له کوردستان: (۷) هه نجبری که ناگا و دهه وری [ک] (۱) کفک: (۲) بز و گوسفند گوش کوناه برجسته: (۳) نوعی آغوز: (۴) دانه برف نازک و ریز: (۵) بارو کره: (۶) ناحیه ای در کردستان: (۷) انجیری که نارسیده می ریزد.
 که ره هانن: (۱) که ره بون: (۲) جه قینی جگ، نه ه هانن [ک] (۱) نگا: که ریون: (۲) ایستادن قاب.
 که ره ب: جبوه ی داریکه و به نیمه نه [ک] که ره با.
 که ره باب: دیفل، دبکل [ک] خروس.
 که ره به: که ره ب، کاره با [ک] که ره با.
 که ره بو: (۱) روه کبکه له فامبش ده کا بهر نیکی هه به وه که ورده به مو: (۲) داری کونتی ززیو [ک] (۱) نوعی نی که شمزش به ریزه بنبه می ماند: (۲) کنده کهنه و بوسیده.
 که ره بو: که ره بو [ک] نگا: که ره بو.
 که ره بوسه: برینی له بری سدرسی که م فام [ک] کنابه از بیر نفهم.
 که ره پول: دارایی له مر دگ جنماو، میران، که له بو [ک] ارث.
 که ره پوه: که ره بو [ک] نگا: که ره بو.
 که ره پیان: (۱) پیای زور نازا و نه نرس: (۲) پیای بی ناوه زو که م فام [ک] (۱) شجاع و سنهور: (۲) احمن.
 که ره ت: جار، ده خفه، جهل [ک] دفعه.
 که ره تاو: که ره ی ناویه که باش قال نه کرابی [ک] کره ذوب شده.
 که ره تو: کردو، که ردو، که رتو [ک] گراز کسناروزی.
 که ره ته: پانبه کیش، پازنه هه لکیش [ک] پاشنه کش.
 که ره جی: جوزی به له می سدرناو [ک] قابق کرچی.
 که ره خنه: مه قاش، بولگر، ماشه ی ناگر [ک] آتش کار.
 که ره دان: کو په له ی که ره نیکردن [ک] ظرف کره.
 که ره ز: گیایه که دهیکر و زون ناویکی شیرنی هه به [ک] گیاهی است.
 که ره زه زی: زوره کی [ک] زورکی.
 که ره سب: که رسب [ک] کرفس.

کهره وان: (۱) کهرله ره زین: (۲) کهره واله [ک] (۱) نگا: کهرله ره زین: (۲) بلدرچین.
 کهره وانکه: کهره واله [ک] نگا: کهره واله.
 کهره وانه: بالنده ی کهره واله [ک] بلدرچین.
 کهره ور: هوری، نیسفه نج [ک] اسفنج.
 کهره وز: کهره پ [ک] کرفس.
 کهره وس: کهره پ [ک] کرفس.
 کهره ول: کهره برش، کهره [ک] کفک.
 کهره وه: (۱) جه مهره ی دوری نه ستوی گاو جنل: (۲) کهسی که داخراوی باز ده کا: (دهرگا کهره وه) [ک] (۱) چنبر گردن گاو: (۲) بازکننده، گشاپنده.
 کهره وهت: پینسخانه، کهوشکه ن [ک] راهرو.
 کهره وینه: نه ستوی شیچی فهره نگی، کراوات، قهره وینه [ک] کراوات.
 کهره هه: چلکن، که مار، پیس ویه لوخ [ک] جرکین.
 کهره هنگ: کهره نگ، کهره بش [ک] زنبور عسل نر.
 کهره هو: پای زور گهرمی به ته وزم [ک] باد گرم و شدید.
 کهره هور: کهره هو [ک] باد گرم و شدید.
 کهره هه نجیر: هه نجیری که ناگاره ره ری، کهره [ک] انجیری که نارسیده می ریزد.
 کهره ی: جوزی گیاهی شنگ [ک] نوعی گیاه شنگ.
 کهری: (۱) برئی له میگه ل، کهره که به ز: (۲) لهت، باز: (۳) بنی ناوه زی [ک] (۱) فسمنی از گله گوسفندان: (۲) پاره، قطعه: (۳) حماقت.
 کهری: نه خوشی کپ بوئی گوی [ک] بیماری کری.
 کهرتی: کاری بی ناقلا نه [ک] کار احمقانه.
 کهریز: رنگه ناوی به زیزه ویدا کیشراو [ک] کاربز، فئات.
 کهریزه: (۱) کهریز: (۲) ناوی جه ند ناوایی له کوردستان [ک] (۱) قنات، کاربز: (۲) نام چند روستا در کردستان.
 کهریفوک: شه مهنر بلکه [ک] نگا: شه مهنر بلکه.
 کهریل: نازه لی کهره [ک] دام گوش کوچک ویرجسته.
 کهریله: کهریل [ک] نگا: کهریل.
 کهریم: ناوی پیوانه [ک] کریم، نام مردانه.
 کهریه تی: کهریتی [ک] نگا: کهریتی.
 کهر: (۱) قهره: (۲) کهر [ک] (۱) خزه: (۲) بسیار سفید بوست.
 کهر زاخ: لوق و بوی داپا جاو [ک] هرس درخت.
 کهر زاختن: پهرناون [ک] هرس کردن.
 کهر زاخه: لفی که شبای هه لیه رناونته [ک] شاخه ای که باید هرس شود.
 کهر زاخه کردن: هه لیه رناوتن، ره زیرین، باغ برین [ک] هرس کردن درخت ورن.
 کهر زان: قمزوان، کهسکان [ک] نانکش.
 کهر باندن: درو کردن [ک] دروغ گفتن.
 کهر زخاندن: کهر زاخه کرن، پهرتاوتن، داپاچین [ک] نگا: داپاچین.
 کهر زلاکه ی: که سهر، مهبنت [ک] رنج و محنت.

کهژنه زان: ده وه نیکه [ک] درخنجه ایست.
 کهژوان: قمزوان [ک] نانکش.
 کهژوب: (۱) جهرگ، جهگر: (۲) زه ننگه ته [ک] (۱) جهگر: (۲) تلسک.
 کهژه لوق: گیاهه کی به پنجه [ک] گیاهی است.
 کهژه لوک: کهژه لوق [ک] گیاهی است.
 کهژزی: (۱) پرچ، زلف: (۲) قهوزه: (۳) جه گن، گیاهه سیر: (۴) بناری چبا [ک] (۱) گیسو: (۲) خزه، جل وزغ: (۳) گیاهی است: (۴) کمر کوه.
 کهژیک: گیاهه کی ده شته کیه [ک] گیاهی است.
 کهژیکه: (۱) ره گی نه ستور، شاده مار: (۲) جوی هه لیه ستراو نو ناش [ک] (۱) شاهرگ: (۲) جوی آب پیوسته به ناو آسیا.
 کهژین: نوین، جوگی داپوشراو [ک] جوی سر پوشیده.
 کهژ: (۱) کزک، کزگ: (۲) زور سپی، فر به جه رسگ: (۳) بنیاده می که زگساک موی سپیهو جاوی له بهر ناو هه لئابه: (۴) بزنی موسی نامسال شین: (۵) چبا، کو: (۶) ناوور بشمی خاوا: (۷) بزنی مل سووری گوی زهش: (۸) پیای موزه رد: (۹) ناوه بوکجان: (۱۰) موی بز نه مهره زه [ک] (۱) نوار بهن ننگ بند سنور: (۲) بسیار سفید: (۳) آدم سفید موی مادرزاد، آدم زالی: (۴) بز رنگ سفید مابل به کپودی: (۵) کوه: (۶) ابریشم خام، قز: (۷) بز گردن سرخ سپاه گوش: (۸) مرد بو: (۹) نامی زنانه: (۱۰) موی مرغوب نوعی بز.
 کهژال: (۱) ناسک: (۲) بز نه کبوی: (۳) ناوه بو زانسان: (۴) بزنی گوی که سپی و زهش: (۵) جاو کال [ک] (۱) آهو: (۲) بز کوهی: (۳) نام زنانه: (۴) بز گوش سپاه و سفید: (۵) چشم آبی.
 کهژاو: (۱) کهژ، قهوزه: (۲) نویرالکی سووری سهر ناو، کاژاو [ک] (۱) خزه: (۲) لابه قرمز بر آب.
 کهژاوه: (۱) سندوقی زل که له سهر بشنی باره بهر داده نراو بنیاده می تبا سوار ده به: (۲) دارن که له بن دیواره وه به بهر کارینه ده دری [ک] (۱) کجاوه: (۲) سنون زیر بالار مماس بر دیوار.
 کهژک: کزک، کزگ، کهژ [ک] نوار بهن تنگه بند سنور.
 کهژگ: کهژک [ک] نگا: کهژک.
 کهژو: (۱) ناوی پیوانه: (۲) سپی نیست: (۳) بز نه مهره زی زه رد [ک] (۱) نام مردانه: (۲) پوست سفید: (۳) بز کزک زرد.
 کهژو: کهژک [ک] نگا: کهژک.
 کهژوک: (۱) ناوور بشمی خاوا، کهژ: (۲) جوزی نه خوشی ده مارنوند بوئه: (۳) بهری گیاهه که له لوکه ده کا: (۴) ره نگی زور سپی، قیج [ک] (۱) ابریشم خام: (۲) نوعی بیماری عروق: (۳) ثمر گیاهی است شبیه پنبه: (۴) رنگ بسیار سفید.
 کهژو: (۱) فسلئی سال، کز: (۲) جوزی چه کوچ که فلبان بین لئی ده خوری [ک] (۱) فصل سال: (۲) چکش ویزه فیل رانی.
 کهژه سهر: گیاهه که [ک] گیاهی است.
 کهژه ک: (۱) موی زهردی بز نه مهره زه: (۲) جانوه دری سپی نامال زه رد [ک] (۱) کزک زرد رنگ بز: (۲) جانور سفید مابل به زرد.
 کهژهل: (۱) پهزی سپی گوی قاوه بی: (۲) بزنی کوهی ناریک: (۳) نازه لی

زه‌ش و سبسی [۱] گوسفند سفید گوش قهوه‌ای؛ (۲) بزطوسی
 بررنگ؛ (۳) بز و گوسفند سفید و سیاه.
 که‌ژه‌وان: رازه‌وان [۱] کوه‌نورد.
 که‌ژئی: که‌ژک، که‌ژو [۱] نگا؛ که‌ژک.
 که‌ژئی: (۱) ناری زانام، سوکه‌له‌ناوی که‌ژال؛ (۲) دواندن کیزی جوان
 واتا؛ ده‌لالامن [۱] نام زنانه؛ (۲) عزیزم، کلمه نوازش خانمها.
 که‌ژین: ته‌نراو له ناوربشم [۱] بافته شده از ابریشم.
 که‌س: (۱) تاکنی له بنیاده‌م؛ (۲) خزم، خویش؛ (۳) سهربرشت [۱] (۱)
 کس، شخص؛ (۲) خویش، قوم؛ (۳) سربرست.
 که‌سا: (۱) کبسل، کبسو، کوسی؛ (۲) برینی له کورته‌بنه‌ی قه‌له‌و [۱] (۱)
 لاک پشت؛ (۲) کنایه از توپولی.
 که‌سآپ: کوسپ، زمه‌ندو دارستانی جوغور [۱] راه دشوار و جنگلی.
 که‌سات: بی‌بره، بی‌زه‌واج [۱] کساد، بی‌رونق.
 که‌سآخ: (۱) که‌زاخ، پدراوتن؛ (۲) جاش پالسنه،
 عه‌بای قوله‌که‌ده گانه‌سهرزرائی [۱] (۱) هرس درخت؛ (۲) عبای کوتاه.
 که‌سآخه: جاش بالته [۱] عبای کوتاه.
 کسآخ: که‌زاخ [۱] هرس درخت.
 که‌سساس: (۱) که‌سات؛ (۲) حال‌پهریشان، بی‌سهره‌وبه‌ره [۱] (۱) کساد؛
 (۲) پریشان حال.
 که‌سآفته: بسبی، چلکنی [۱] بلبیدی.
 که‌سان: (۱) خه‌لکسان؛ (۲) خزمان؛ (۳) کسان، چلون [۱] (۱) مردم؛ (۲)
 خوششان؛ (۳) چگونه؟
 که‌ساندن: (۱) سهربرشتی کردن، مشورلی‌خواردن؛ (۲) خاترجهم کردن؛
 (۳) گوشت‌وشک‌کردن‌ره‌و ده‌مشکه‌کردن بو‌زستان [۱] (۱) سربرستی
 کردن؛ (۲) اطمینان دادن؛ (۳) گوشت را برای زمستان خشک و در مشک
 کردن.
 که‌سآپه‌تی: خزمایه‌تی [۱] خویشاوندی.
 که‌سب: کسب، کاسبی [۱] کسب.
 که‌سپ: (۱) کسب؛ (۲) کوسپ؛ (۳) سهریان ته‌پاندن‌ره [۱] (۱) کسب؛ (۲)
 مانع سراه؛ (۳) کو‌بیدن پشت بام با لگد.
 که‌سپک: شه‌ینانوکه [۱] حازون.
 که‌سپو: ده‌نکه‌خورما [۱] هسته خرما.
 که‌سپهر: (۱) چاروشین؛ (۲) چاوکال [۱] (۱) چشم سبز، (۲) چشم زرد.
 که‌سپهره: جورئی ساجمه‌تفه‌نگی درشت [۱] نوعی ساجمه درشت برای
 نفنگ ساجمه‌ای.
 که‌ست: (۱) ناشیرین، نه‌جوان؛ (۲) کاری خراب [۱] (۱) بدگل؛ (۲) کار
 زشت.
 که‌ستانه: گوندیکی کوردستانه‌به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 که‌ستک: سنده [۱] کلوخ.
 که‌ستور: جورئی کوتاله [۱] نوعی قماش.
 که‌ستهک: (۱) سنده؛ (۲) قورسه، ده‌قالب‌کراوی تونده‌وه‌بوگ له‌کانزا [۱]

(۱) کلوخ؛ (۲) نیمش.
 که‌سغ: (۱) کخس، خیسکه، خسکه؛ (۲) که‌زاخ [۱] (۱) پیاز کاشتنی؛ (۲)
 هرس درخت.
 که‌سغاندن: که‌زاختن [۱] هرس کردن.
 که‌سغاندن: هه‌لگرتئی گوشت له پیسته‌دا بو‌زستان [۱] نگهداری
 گوشت در چرم دباغی شده برای زمستان.
 که‌سره‌وان: شده‌وه‌هوری لیک‌هالاوی سهری خانمان [۱] روسری
 بافته خانمها.
 که‌سک: سوز، پدزه‌نگی گپا [۱] سبزرنگ.
 که‌سکاتی: سه‌وزایی ده‌شت‌و‌ده‌ره [۱] نمای سبز دشت.
 که‌سکان: فه‌زوان [۱] نانکش.
 که‌سکان کروژ: مه‌لیکی بچوکه. نه‌وینداری شلکه‌فه‌زوانه [۱] پرنده‌ای
 است کوچک.
 که‌سکاو: جیشتی سلق [۱] آش «سلق».
 که‌سکوسور: (۱) کولکه‌زیزینه، په‌لکه‌زیزینه، په‌لکه‌زه‌نگبه؛ (۲) سه‌وزو
 سوری تیکه‌لاو [۱] (۱) رنگین کمان؛ (۲) سبز و سرخ با هم.
 که‌سکوسور: که‌سکوسور [۱] نگا؛ که‌سکوسور.
 که‌سکون: (۱) تبر، خه‌ست؛ (ماستوی که‌سکون‌مان خوارد، چابه‌کی
 که‌سکون تیکه)؛ (۲) جیزه‌تونند: (سرکه‌به‌کی که‌سکونه)؛ (۳) برینی
 له نرده‌ماخ [۱] (۱) غلیظ، نقطه‌مقابل آبکی؛ (۲) نندمزه؛ (۳) کنایه از
 دلخوش.
 که‌سکویی: ره‌نگی نامال‌سه‌وز [۱] سبزفام، مایل به سبزی.
 که‌سکه: (۱) شینکه‌ی به‌هاران؛ (۲) برینی له ژنی زمان‌دریز [۱] (۱) سبزه
 بهاران؛ (۲) کنایه از زن زبان‌دار.
 که‌سکه‌تاری: که‌سکی توخ [۱] سبزه تیره.
 که‌سکه‌زه‌لال: که‌سکی ناجوخ [۱] سبزه روشن.
 که‌س که‌س: بشبوی و هه‌رکه‌سه بو‌خوی؛ (شه‌مه به که‌س که‌س) [۱]
 هرکی هرکی، آشفته‌بازار.
 که‌س که‌سانی: (۱) که‌س که‌س؛ (۲) نکاو کاربیک‌هینان بو‌خزم و ناشنا
 [۱] (۱) هرکی هرکی؛ (۲) پارتی‌بازی.
 که‌سکه‌سور: کولکه‌زیزینه، په‌لکه‌زیزینه [۱] رنگین کمان.
 که‌سکی: سه‌وزایی زه‌نگ [۱] سبزرنگی.
 که‌سکین: (۱) که‌سکون؛ (۲) برینی له پیاوی تونده‌میزاج [۱] (۱) نگا؛
 که‌سکون؛ (۲) کنایه از نندمزاج.
 که‌سکین: ره‌نگ‌سه‌وز [۱] سبزرنگ.
 که‌سم: (۱) تهر، سهر و سبما، بیجم، شکل؛ (۲) خزمی من [۱] (۱) ربخت،
 قیافه؛ (۲) خویشاوند من.
 که‌سموگ: مروی هه‌میشه‌ته‌نگه‌نه‌فس و پشوسوار [۱] شخص مبتلا به
 تنگی نفس، نفس‌تنگ.
 که‌سمه: (۱) جورئی نانی به‌زونی؛ (۲) خزمی منه؛ (۳) نه‌خوشیه‌کی که‌پوی
 په‌کسم؛ (۴) هه‌لوی به‌دوشاو [۱] (۱) نوعی نان روغنی؛ (۲) خویشاوند
 من است؛ (۳) نوعی بیماری بینی ستور؛ (۴) حلوی ساخته‌شده از

شیره' انگور.

کەستاو: سەرتاو، تازتاو [ک] لغب، کتیه.

کەس نەبێنە: گۆزینەوێ شت بە بێ دیتن [ک] ناویدە معاوضە کردن.

کەس نەدار: شتی که خەڵکی تر نەبێن [ک] تادر.

کەس نەزان: (۱) نامەعلوم؛ (۲) ناوی دئی یەکه؛ (۳) گوتدیکێ کوردستانە

یە عەسی کاوێ کرد [ک] (۱) مێهەم؛ (۲) نام دەهی (سەند ۳) نام روسنایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەس نەناس: تاناشنا، غەریبە [ک] ناسناس.

کەس نەویست: خوینتال لای هەموکەس [ک] کس نخواه

کەسوکار: خزم و قوم [ک] قوم و خوێن.

کەسە: کەسا، کێسەل [ک] لاک پێشت.

کەسەها: بررەزی بنی سەلکە بیاز [ک] نە بیاز.

کەسەپێشت: کێس، کێسەل، کێسو [ک] لاک پێشت.

کەسەخ: چۆرێ بانساوی لەخورێ دەسکری خێزانی مأل [ک] نوعی

باننو پشمبەنە.

کەسەر: خەم، خەفەت [ک] اندوھ.

کەسەر قەدان: ناخ هەلکێشان [ک] آه حسرت سردادن.

کەسەك: (۱) کەستەك؛ (۲) قفل، گۆلە؛ (۳) نالغەرزێ درگا [ک] (۱) نگا؛

کەسەك: (۲) قفل؛ (۳) جافقلی ذر.

کەسەل: کێسەل، کەسا [ک] لاک پێشت.

کەسی: تاییەتی یە بنیادەمی (کەسی یە هەموانی نیە) [ک] شخصی، ویژه

شخص.

کەسی: بنیادەمیک [ک] کسی.

کەسیتی: پوئ وەك بنیادەمی ماقول، شەخسیەت [ک] شخصیت.

کەسیرە: تەزوی لەسەرمان [ک] کرخیدە از سرما.

کەسیف: پێس، چلکێن [ک] کتیب.

کەسین: (۱) کسان، کوسان؛ (۲) خویی، شەخسی [ک] (۱) چگونە؛ (۲)

شخصی، خصوصی.

کەش: (۱) تەزایی زەوی که دەخلی بێ بروی، شەمی عەرز؛ (زەویە کە

کەشی هەبە دەزۆینی)؛ (۲) پەلەهەوری بەبارشە: (کەشەهەوریکێ

هینساو باری)؛ (۳) چیا، کەز؛ (۴) یین باخەل؛ (۵) نەستیرە یەکی گەزۆکە

زۆر بەتێشکە؛ (۶) باووش، نامیز، سەرزان، کۆش؛ (۷) تیکشانی تیر لە

نامانج؛ (۸) راکێشان؛ (۹) جلونایەنی هەوا؛ (کەش گەرمە)؛ (۱۰) کەس،

بنیادەم؛ (۱۱) نەویارچەزبەدی چیلدور دیدانەو؛ (۱۲) ولسات و ناژەلی

نیر که بو تو ملی گرتەو رادەگیری [ک] (۱) نم زمین که غلە بر ویاند؛ (۲)

قطعه ایر یارنەد؛ (۳) کوە؛ (۴) زیر یغل؛ (۵) ستارە ایست درخشان؛ (۶)

آغوش؛ (۷) انحراف تیر از هدف؛ (۸) کش از کشیدن، جاذبە؛ (۹) وضع

هوا؛ (۱۰) کس، شخص؛ (۱۱) اضافه پارچه‌ای که خباط پس می‌دهد؛

(۱۲) حیوان نر که برای نخم کشی نگهداری می‌شود

کەشا کەش: نیوان ناخووشی و زەتاو چەفە [ک] کشاکش.

کەشان کەشان: راکێشان بە زەویدا [ک] کشان کشان.

کەشانی: گوندیکێ کوردستانە بە عەسی کاوێ کرد [ک] تام روسنایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەشاو: ناو لەزەوی تان یۆ ناوہ نیا [ک] آباری قیل از شخم و یذراقشان.

کەشەتەنگ: وەرەز [ک] عصبانی.

کەشتی: خانسویکی ناسنین یادارینی زۆر فرەوان بەسەر دەریاوە یۆ

سەقەر و یار، گەمی، گەمیە، یابوز [ک] کشتی.

کەشتی فان: کەسێ کەشتی دە نازوی، یابوزەوان [ک] ناخدا.

کەشتی گەل: (۱) کاروانە کەشنی؛ (۲) هیزی دەریایی [ک] (۱) کاروان

کشتی ها؛ (۲) نیروی دریایی.

کەشتیلە: نەسکۆی [ک] ملاقە.

کەشتیلە سەسرە: (۱) کەچکە قولە؛ (۲) سەرمازە لە [ک] (۱) بچە قورباغە

توی پوستە؛ (۲) چلباسە.

کەشتی وان: کەشنی فان [ک] ناخدا.

کەشتیەوان: کەشنی فان [ک] ناخدا.

کەشخە: ریک و جوان لە بەرجاوی [ک] خوش نمود، شیک.

کەشخەیی: (۱) ریک و لە بەرجاوی؛ (۲) بریتی لە فیز و دە عیە [ک] (۱)

شیک؛ (۲) کناپە از متکیر.

کەشف: (۱) کەرماناتی شېخان؛ (۲) ناشکرا، خوبا، کفش [ک] (۱) کرامت

اولیا؛ (۲) آشکار، پیدا.

کەشک: (۱) شېر بزی بە تەزوی گوشراوی وشکەو کراو؛ (۲) سببی؛ (۳)

کاسە زرانی؛ (۴) جومگە ی دەست و با [ک] (۱) کشک؛ (۲) سفید؛ (۳)

کاسە زانو؛ (۴) مچ دست و با.

کەشکان: لەو گوتدانەمی کوردستانە که بە عەسی کاوێبان کرد [ک]

روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کەشکانا: خۆزما، برما، کاشکا [ک] ای کاش.

کەشکاو: دۆکەشک [ک] دروغ کشک.

کەشکاو: گوندیکێ لە کوردستان بە عەسی وێرانی کرد [ک] از روستاهای

ویران شده کردستان توسط بعثیان.

کەشک پا: کاسە زرانی [ک] کاسە زانو.

کەشکوسور: کەسکوسور [ک] سیز و قەرمز.

کەشکول: (۱) فینجانی فەحفورێ؛ (۲) قاپیلکی مېوہ یە که دەرویشان

دەسگرە ی زنجیری نێ دەخەن و سوانی بېوہ دە کەن؛ (۳) بەرمووری

زارو کسان؛ (۲) دەقەترە بېرەو وری و شێعران؛ (۵) نەخشیکە لە جاجیم و

بەرما لدا [ک] (۱) فنجان چینی؛ (۲) کشکول درویش؛ (۳) گردنپند

کودکان؛ (۴) دفتر شعر و خاطرات؛ (۵) نقشی در جاجیم و جانماز؛

کەشکول: کەشکول [ک] نگا: کەشکول.

کەشکە: (۱) پوکاوە، جەمبۆلە؛ (۲) جلم؛ (۳) دۆخوای دۆکەشک [ک] (۱) ام؛

(۲) آب بینی؛ (۳) نوعی آش.

کەشکە خۆرە: مەلکی سببی و زەشە، خواردنی هەر ئێسقانە [ک] پرنده‌ای

است سفید و سیاه که از استخوان تغذیه می‌کند.

کەشکە زرانی: کەشک پا، کاسە زرانی [ک] کاسە زانو.

کەشکە زەنگول: کەشکە زرانی [ک] کاسە زانو.

کەشکە ژنو: کەشکە زرانی [ک] کاسە زانو.

که شکه سه ره: (۱) سه رمازه له: (۲) که چکه قوله [۱] چلباسه: (۲) کفچلیزک.
 که شکه شان: کاذر، کاکه شان، کاکبشان [۱] که کبشان.
 که شکه ک: (۱) چبشنی گه نمه کوتا، همرسه: (۲) کاسه زرانی [۱] (۱) آس حلیم: (۲) کاسه زانو.
 که شکه لان: که شکه شان [۱] که کبشان.
 که شکه کین: (۱) دکه شک: (۲) چبشنی که شکان [۱] (۱) دوغ کشک: (۲) آس کشک.
 که شکه: کلآزدم، دویشک [۱] عقرب.
 که شکه ک: کاسه زرانی، که شکه زنو [۱] کاسه زانو.
 که شم: جوانی و ناز و عبسوه، ده گه ل نه شم ده گوتری: (جهند به که شم و نهشم) [۱] زبیبی و ناز و عشوه.
 که شما که ش: که شاکه ش [۱] کشاکش.
 که شمان: نه ناف کبشان له دولاوه [۱] مسابقه طناب کشی.
 که شمان هاتن: دریز بوئه ره به هوئی کبشان [۱] کنش آمدن درائر کشیدن.
 که شمعون: هیشوه ههنگوری له دار و هر بو بهرله گه بشنن [۱] غوره از مو ریخته.
 که شم و نه شم: ناز و فمزه [۱] ناز و غمزه.
 که شمه که ش: که شاکه ش [۱] کنشکش.
 که ش و توش: قبله قانج [۱] ارب بری.
 که شوشکه: خه زابی، عابله من، عه بنه من [۱] سار ملخ خوار.
 که ش و فش: فیزو نیفاده [۱] کنش و فش، فیس و افاده.
 که شوقنگ: که شوفش [۱] کنش و فش.
 که شول: گاگوز، بولکه، شوقل [۱] نخود فرنگی.
 که شوپله: خه زابی، عابله من [۱] سار ملخ خوار.
 که شه: (۱) ناخونی خاج بهرستان: (۲) تیلای لده سنان خوش و بی گری: (۳) برینی له کیر: (۴) چار، جهل: (۵) قاشه ماسی: (۶) نیشانه ی «ه» [۱] (۱) کشیش: (۲) چو بدست هموار: (۳) کنایه از آلت تناسلی نرینه: (۴) بار، دفعه: (۵) نوعی ماهی: (۶) علامت مذ (٦).
 که شها: کشار، ره کبش بو [۱] کشیده شد.
 که ش هاتن: (۱) پندربوئه وهی زهوی باش ناوداشتن: (۲) دریز بوئه وه به هوئی کبشاندن [۱] (۱) آماده شدن زمین آبیاری شده برای شخم: (۲) کنش آمدن درائر کشیدن.
 که ش هاتنه وه: پندربوئه وهی زهوی ناودراو [۱] آماده شدن زمین پس از آبیاری برای شخم.
 که شه ده ره: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 که شه ف: سینی دریزوکه بو پباله و نیشبیکان [۱] سینی کوچک.
 که شه گره: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 که شه نگ: شه که ت [۱] خسته و کوفته.
 که شه هور: پهله هور [۱] لکه ابر.

که شیده: (۱) بزروی بلند کردنی دهنگ له سه ر پیت، بهرانه پیری دا کناوا: (۲) پنجی زهردی حاجی: (۳) زله، شه قام [۱] (۱) علامت مذ بر حروف: (۲) عمامه زرد حاجیان: (۳) سیلی.
 که شیش: (۱) که شه ی خاج بهرستان: (۲) دهویت [۱] (۱) کشیش: (۲) قرصاق.
 که شینه: جوئی ماسی که له ناوی شیر پندا ده زی [۱] نوعی ماهی.
 که من: کون، که ون [۱] فدیمی.
 که ف: (۱) شتکی سبی و لیجقه له سابون بان نه سیون که ده ناوده خرن پیدای ده بی: (۲) سپایی بلن دار که له کولانی چه وراو دینه سه ر: (۳) سپه که نه زمی شه بولی چه ده بهر زینی: (۴) نفیکی سپه پباوی زور نوره بان شیت و فیدار دینه سه ر لبو بان: (۵) پراویز، که ناره: (۶) له پی ده ست [۱] (۱) کف صابون: (۲) کف غذای جوشیده: (۳) کف موج آب: (۴) کف دهان انسان: (۵) کناره، حاشیه: (۶) کف دست.
 که فاره ت: (۱) نوله ی تاران: (۲) جوت قوشه بی، شومی [۱] (۱) کفاره: (۲) بدیمنی.
 که فاره تدار: بنیاده می بی فورو شوم [۱] آدم بدیمن.
 که فاره تی: که فاره تدار، شوم [۱] نحس.
 که فاک: نه یله سه ر، نوقه سه ر [۱] نازک سر.
 که فاندن: (۱) درونه وهی ده وری جلك: (۲) پراویز گرن [۱] (۱) سجاف دوختن: (۲) حاشیه لباس را دوختن.
 که فاو: که فی سابون بان نه سیون ده گه ل ناوا [۱] کفابه.
 که ف پرژاندن: (۱) کف له لبو ده بهرین: (۲) کف له شه بول جبا بوئه وه [۱] (۱) کف بر لب آوردن: (۲) کف اندازی موج.
 که ف پرژین: شه بولای که کف بلا و ده کانه وه [۱] موجی که کف پراکند.
 که فتار: قه منار [۱] کفتار.
 که فتارو: که فتار، قه منار [۱] کفتار.
 که فتانی: جوئی سه ببله ی کلک دریز [۱] نوعی چین دسنه دار.
 که فتگ: به وه وه بوگ بو سه ر زه من [۱] افناده.
 که فتن: (۱) بهر بوئه وه بهرزه ویدا: (۲) برتی له بی حورمه ت بو: (۳) برینی له نابوت بو [۱] (۱) افساندن: (۲) کنایه از بی فدرشدن: (۳) کنایه از ورشکست شدن.
 که فتو: که فتگ [۱] افناده.
 که فتوله فت: (۱) ده مه قاله، شه ره قسه: (۲) نه قالا و کوشنت [۱] (۱) جدل: (۲) کوشش، تلاش.
 که فته: (۱) که فتگ: (۲) قه لشاو [۱] (۱) افناده: (۲) شکافه.
 که فته دان: ره نیچ دان و چه وسانه وه [۱] زحمت کشیدن و آزار دیدن.
 که فته ر: که فوک، کوتر [۱] کبوتر.
 که فته کار: له کار که ونو [۱] از کار افناده.
 که فته له فت: (۱) حمل و نه قلا ی زور: (۲) خه بانی سه سخت و دزوار [۱] (۱) تلاش بسیار: (۲) مبارزه سخت و دشوار.
 که فته بی: نه خوشی گرانه نا [۱] بیماری تیفوس.
 که فتی: که فتو، که فتگ [۱] افناده.

کهفتیار: قه‌متار. کهفتار [کفتار].
 کهفج: دم‌خوار [دهن کج].
 کهفچاندن: کهف برزاندن [نگا: کهف برزاندن].
 کهفچر: کهف برزین [کف انداز].
 کهفچرین: کهفچر [کف انداز].
 کهفچک: کهچک، قاشوخ [قاشق].
 کهفچه: دم‌خوار [دهن کج].
 کهفچهز: کهف برزین. کهفچر [کف انداز].
 کهفچه‌راندن: کف براندن.
 کهفچه‌زین: کهف چر، کهف چرین [کف انداز].
 کهفچی: کهچک، قاشوخ [قاشق].
 کهفخوی: کویخادی. قو‌خای گوند [کدخدا].
 کهفخوی: کهفخوی [نگا: کهفخوی].
 کهفدهف: (۱) ناو له کهپوهاتن: (۲) لیک‌اوی دم [کف] (۱) آب ریزش
 بینی: (۲) لعاب دهان.
 کهفر: به‌ردی زه‌لام، گاشه‌به‌رد [صخره].
 کهفرناس: به‌ردناش [سنگ‌تراش].
 کهفرت‌راش: کهفرتاش [سنگ‌تراش].
 کهفریز: بر‌اوبر [لبر بز].
 کهفز: کهز، قه‌وزه [خزه].
 کهفزه: کهفز، قه‌وزه [خزه].
 کهفزه‌ر: (۱) قه‌وزه: (۲) جله‌ی داری [کف] (۱) خزه: (۲) جل وزغ.
 کهفش: (۱) په‌دا، خوبا، کفش: (۲) پیل‌او، قوندره: (۳) کهش، بن باخهل
 [کف] (۱) کشف: (۲) کفش: (۳) زیر بغل.
 کهفشو: شه‌مبله‌و کزنی کولاو که ندری به‌گا [حبوب آب‌پز برای گاو].
 کهفشه: قژن [ژولیده موی].
 کهفشیف: سوینه‌ی کهشک‌نیدا سوینه‌وه [ظرف مخصوص کشک مالی].
 کهفشیل: ناوی که له سوچی دم دی له نه‌خوشی بان له نیشینای شتی‌ک
 [لعاب دهن].
 کهفشو: کهفشف [نگا: کهفشف].
 کهفک: جوزی قوچه‌که‌ی جلدرو که ده‌ناو له‌پی ده‌گرن [از وسایل
 خیاطی].
 کهفکانی: قوچه‌قانی، قه‌لماس، قه‌لماسک، به‌ره‌قانی [فلاخن].
 کهفکه‌فوک: نه‌سپون، سپون [چوبک، اشنان].
 کهفگیر: نام‌رازیکی کانزای کون کونی کلک‌داره بو پال‌اونتی کهف له‌سهر
 چینست [کفگیر].
 کهفله‌سنی: له‌و گونده‌سی کوردستانه که به‌عسی کاولبان کرد [کف]
 روستایی در کردستان که بعین‌آن را ویران کردند.
 کهفله‌مه: کهبله‌مه [نگا: کهبله‌مه].
 کهفلیدان: خواردی بی‌نیجازه‌ی خاوه‌ن [ناخنک زدن].
 کهفمال: به‌دهست دامالین [ماساز].
 کهفوکول: (۱) کهفی سهر چنیش له کاتی جوشین‌دا: (۲) بریتی له کینه‌و

رُق [کف] (۱) کف مایع در حال جوشیدن: (۲) کنایه از قهر و غضب.
 کهفه: ناسنیکه بال‌اندرو ده‌بکانه دهستی بو پال‌پویه‌نانی شوژن [آهن
 کف دست پال‌اندوز].
 کهفه‌ریژ: کهفریز [لبر بز].
 کهفه‌ریلکه: گوشنی چه‌قائه [گوشت سست و بررگ].
 کهفعل: سمتی به‌کسم [کفل].
 کهفه‌لوک: شننی شل و سسنی ناپتمو [متخلخل].
 کهفه‌لوک: کهفه‌لوک [متخلخل].
 کهفه‌لوک: کهفه‌لوک [متخلخل].
 کهفه‌لولکه: چه‌رمه‌چه‌قائه. چه‌قائه [گوشت سست و بررگ].
 کهفه‌ن: (۱) جلکی مردک: (۲) برینی له‌شنی زورچه‌رمگ [کف] (۱) کفن: (۲)
 کنابه از شییء بسیار سفید.
 کهفنی: ده‌سه‌سر [دستمال].
 کهفنی‌ده‌ریا: (۱) ده‌رمانیکه: (۲) شتیکی شل و کون کونه له ده‌ریاوه
 ده‌هنیزی سابونی لی‌ده‌ده‌ن و دم و چاوی پی ده‌شو [کف دریا،
 دارویی است: (۲) ابر مرده. اسفنج].
 کهفیک: ده‌سه‌سر [دستمال].
 کهفیل: ده‌سته‌به‌ر، زامن [ضمامن].
 کهفیل: کهفیل [ضمامن].
 کهفیوک: ده‌سه‌سری بچوک [دستمال کوچک].
 کهفیه: کهفی، ده‌سه‌سر [دستمال].
 کهف: (۱) بال‌داریکی ره‌نگین و جوانه له کونر زلتره ده‌نگی خوشه‌و
 گوشتینسی خوشه. زه‌ره: (۲) کهله‌بیزنگ و ده‌ف... [کف] (۱) کبک: (۲)
 چنبره غریبال و دف ...
 کهفا: ورتکه‌نانی نه‌نک که بو چینه‌ی بالنده‌ی ده‌ریژن [ریزانی که
 برای برندگان می‌ریزند].
 کهفارک: کارگ، کوارگ، فارچ، فارچک [قارچ].
 کهفاشتن: کهتاندن، وردوردر تاندن [قطعه‌قطعه کردن].
 کهفال: ده‌سته‌به‌کی بچوک له په‌ز [بخشی اندک از گله].
 کهفشان: (۱) داریکی چه‌ماوه ژنی پویه به‌نیری پی داویژن: (۲) نام‌رازی
 کولک‌ه‌سی کردنه‌وه [کف] (۱) کمان تیراندازی: (۲) کمان پنبه‌زن.
 کهفانژن: کهسی که کولکه به‌که‌فان شی ده‌کاته‌وه، ه‌لاچ [پنبه‌زن].
 کهفانوک: تاقی سهر ده‌روازه [طاق سرد].
 کهفانسه: (۱) خوار وک کهفان: (۲) برینی له تاقی پردوشتی‌تر [کف] (۱)
 کمانه: (۲) کنایه از طاق پل و امانال آن.
 کهفانی: کهبانو، کابان [کدبانو].
 کهفتار: (۱) کهسیناز: (۲) زور پیرو له‌کارکه‌ونه: (۳) کهسی که له‌به‌ر
 پرگوشتی به‌سه‌بروکه ده‌زوا [کف] (۱) کفتار: (۲) پیر از کار افنده: (۳)
 کسی که از فرط چافی آرام قدم بردارد.
 کهفتسک: (۱) کفی، کهفیه، ده‌سه‌سر، ده‌سره: (۲) کوفیه، جوزی
 سهرپوشی زنان [کف] (۱) دستمال: (۲) نوعی لچک زنانه.
 کهفجیرک: پوز، بالنده‌به‌که له کهو زلتره و خال‌خاله [پرنده‌ای است].

که فئج: (۱) خوار، جهفت: (۲) که چک [کج: (۱) کج: (۲) فاشق.
 که فئجی: (۱) که چک: (۲) چهونی [کج: (۱) فاشق: (۲) کجی.
 که فئز: (۱) بهرد: (۲) بهردی زل [کج: (۱) سنگ: (۲) صخره.
 که فئرا: بیزو، مه گیرانی، که ربا، که رب، بیزگ [کج: و بار.
 که فئران: بهرد گدل [کج: سنگها.
 که فئرانندن: بهرده باران کردن، سدن گه سار کردن [کج: سنگسار کردن.
 که فئرتاش: بهرد نراش [کج: سنگ نراش.
 که فئرکانی: قوچه فانی، بهره قانی، قه لماسک، که فکانی [کج: فلاخن.
 که فئروشک: که رویشک، خمروی، که ویشک [کج: خرگوش.
 که فئروک: بهرده لان [کج: سنگلاخ.
 که فئره: که فئروک، بهرده لان [کج: سنگلاخ.
 که فئری: که فئره [کج: سنگلاخ.
 که فئسز: (۱) قمرزه: (۲) سموز، ننگ: (۳) بوگن [کج: (۱) جُل وزغ: (۲) سبزرنگ: (۳) بوگند.
 که فئزین: بوگن بونی ناوی زاوه سناو [کج: گندیدن آب راکد.
 که فئژال: (۱) فرزانگ، فرژال: (۲) چه خماخی نهنگ [کج: (۱) خرچنگ: (۲) چحمانی نهنگ.
 که فئشک: قریزی سدر، کربزی سدر [کج: شوره سر.
 که فئک: (۱) بوسو: (۲) که چک [کج: (۱) بوی پنجه سوخنه: (۲) فاشق.
 که فئگیر: که فگیر [کج: کفگیر.
 که فئل: (۱) پیسنی له حه یوان دارندراو: (۲) عابای تیسکن له پیسنه بهزو بهرخ: (۳) که تابی ده می تیخ [کج: (۱) پوست: (۲) پوستین: (۳) شکسنگی لبه نیخ.
 که فئل کرن: پیست دارنینی حه یوان [کج: پوست کندن.
 که فئلو: نیخی کت [کج: نیخ لبه شکسته.
 که فئن: کون [کج: کهنه.
 که فئنارا: زور کون، دبرینه [کج: باستانی.
 که فئنارک: عه نیقه، شتی زور له میژ بنده به فیمهت [کج: عتبه.
 که فئنسال: به نهمه ن داجو، بیر [کج: کهنسال، پیر.
 که فئنگ: (۱) چاره که می ته نکمی سموی زنان: (۲) جلکی شرو کون [کج: (۱) سرپوش نازک زنانه: (۲) لباس مندرس.
 که فئنگی پیری: جولانه می جالجالو که [کج: تار عنکبوت.
 که فئنه ژن: (۱) ژنی زور عومر کردرا: (۲) ژنی پیستوی میرد [کج: (۱) دن کهنسال: (۲) زن قبلی مرد.
 که فئنه شوپ: (۱) شوننی هنی پیسنه: (۲) بریتی له سمرگوروشته و جیروک [کج: (۱) رد پای گذشتگان: (۲) کتابه از قصه.
 که فئنه مزی: گوندیکی کورد سنانه به عسی کاولی کرد [کج: نام روستایی در کردستان که توسط بعثان ویران شد.
 که فئنی: جالجالو که، پس پسه کوله [کج: عنکبوت، نارنگ.
 که فئنین: شوننه واری که ون [کج: آثار باستانی.
 که فئوت: داریکه زور سخت [کج: درختی است جنگلی.

که فئوک: کابوک، کوتر، کافوک [کج: کبوتر.
 که فئوکزک: فومری، جورئی کونره باریکه [کج: قمری، یا کریم.
 که فئهر: (۱) بهندن، فدوی کبوی: (۲) سبی واش: (۳) بزنی به لک: (۴) بزنی که گوینچه کی پنوک پنوک: (۵) سموزی به کی خوار دنه [کج: (۱) کمرکوه: (۲) سپیده فام: (۳) بزدورنگ: (۴) بزنی که گوشش لکه های سفید و سپاه دارد: (۵) تره.
 که فئهر: به لک و پنوک پنوک، جیل جیل [کج: خالدار.
 که فئهر: (۱) توینخی پیست: (۲) سونانی پیست [کج: (۱) روی پوست: (۲) سوختن پوست.
 که فئهل: عه باره، که فئل [کج: پوست دام.
 که فئهنده کون: بریتی له عاسمان [کج: کتابه از آسمان.
 که فئهی: (۱) رسو، کلبله، شاپه، شپه، رنی: (۲) چه مراهی ده وری ده ف و بیژنگ و...: (۳) گیابه که: (۴) کدی، حه مایهت: (۵) لیواری ده فر: (۶) فدراغ تاو، که ناراو: (۷) نه خنی له سمر دانیشن [کج: (۱) بهمن: (۲) دایره چوبین دف و غربال و...: (۳) گیاهی است: (۴) اهلی رام: (۵) لبه ظرف: (۶) ساحل، کنار آب: (۷) نخت و کرسی مخصوص نشستن.
 که فئهی رهش: به فریکه نا هاوین به چباوه مابین [کج: برنی که تا باستان آب ننده باشند.
 که فئیز: پیوانه به کی ده خله [کج: ففیز.
 که فئیز: که فیز [کج: ففیز.
 که فئیشن: زیخه لان، جیره لم [کج: ریگزار.
 که فئیلوک: که فئی، لیواری ده فر و نامان [کج: لبه ظرف.
 که فئیله: که و به فر، زنو، زنی، شاپه، کلبله [کج: کولاک.
 که فئینک: پیچی سموی پیاوان، شاتسک [کج: دسنار مردانه.
 که فک: (۱) کاک، براگه وره: (۲) وشه ی حورمهت بو پیاو: (۳) قیج [کج: (۱) برادر بزرگ: (۲) کلمه ای به جای آقا: (۳) کک.
 که کاک: شیرینی به زار او هی زاروکان [کج: شیرینی به لهجه کودکانه.
 که کره: گیابه کی زورتاله [کج: گیاهی است سمبل نلخی.
 که کلنی: که ف، زه ره [کج: کبک.
 که کسو: (۱) وشه ی دواندنی براگه وره: (۲) ناوه بو پیاوان [کج: (۱) کلمه خطاب به برادر بزرگ: (۲) اسم مردانه.
 که کو: که کو [کج: نگا: که کو.
 که که: فقه [کج: نگا: فقه.
 که کهو: که قوت [کج: درختی جنگلی.
 که کی: کاکمی که سی: (مستو که کئی منه) [کج: برادر بزرگ کسی.
 که گل: فوزی سواغ دان [کج: کاهگل.
 که ل: (۱) چیا، کهز، کو: (۲) بسنو، زینو: (۳) قه لنت، قه لنتس: (۴) بره دار: (۵) جینگه ددانی که ونو: (کابرا به کی ددان که ل هانبو): (۶) کار: (۷) بهره، فابده: (۸) داغ، به تین: (۹) پهزی شاخدار: (۱۰) حه یوانی کتده شاخیک شکاو: (۱۱) پهجه ی پمز له ده شت: (۱۲) جوشین: (ناف که ل هانبه): (۱۳) گاپه ک که سواری چیل ده کری: (۱۴) نبری گامیش: (۱۵) کول، نه بر: (۱۶) جورئی حه یوانه کبوی: (۱۷) ته سیاب: (که ل و بهل):

- کهلاشتن: قهلاشتن [کهلاشتن] شکافتن.
 کهلاشتن: قهلاشتن [کهلاشتن] شکافتن.
 کهلاشتی: قهلاشتن، قهلاشتن [کهلاشتن] شکافته.
 کهلاشتی: کهلاشتی [کهلاشتی] شکافته.
 کهلاشچن: کهلاشچن [کهلاشچن] گیوه دوز.
 کهلاش خور: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [کهلاش] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 کهلاشه: کهلاش [کهلاش] گیوه.
 کهلاشه کردن: کهلاشه کردن [کهلاشه] نگا: کهلاشه کردن.
 کهلاش: کهلاش [کهلاش] کلاف.
 کهلاشه: کهلاشه [کهلاشه] کلاف.
 کهلافت: کهلافت [کهلافت] نگا: کهلافت.
 کهلاک: جهنده کی مرداروه بوگ، کهلاش [کهلاش] لاشه.
 کهلاکمل: (۱) کوله کولی گهرمای هاوین: (۲) زور کولینی ناو له سمر ناگر [کهلاکمل] گرمای شدید ناستان: (۲) جوشیدن بسیار آب بر آتش.
 کهلال: (۱) دهر دو زه حمدت، کوریه وه ری: (۲) گیا گهر چک [کهلال] رنج و مشقت: (۲) گاه کرچک.
 کهلام: (۱) فمرموده، ناخافنتی که سی به حورمهت: (کهلامت وه شه کر ندرم): (۲) فام، جرین، کلام: (۳) به سمر به کدا کراوی گیاو کلو شوی وردکراو [کهلام] فرمایش: (۲) نرانه: (۳) توده گیا و ساقه های غله کوبیده.
 کهلامی قه دیم: قورعان، فمرموده ی خودا [کهلامی] قرآن.
 کهلامی هوهای: فماربشی خودی [کهلامی] کلام خدا.
 کهلامی هوهای: فمرموده ی خودا [کهلامی] کلام خدا.
 کهلان: (۱) جوانی نه او، خوشبک و ده لال: (۲) کولین [کهلان] زیبای بی نقص: (۲) جوشیدن.
 کهلان: (۱) زه به لاج: (۲) کولان، وه جوش هانن [کهلان] لندهور: (۲) جوش آمدن.
 کهلانتهر: سمر داروغه [کهلانتهر] داروغه باشی.
 کهلانتهری: پوسنی داروغه [کهلانتهری] کلانتری.
 کهلاندر: مدله غان، کهله نندی، داسی دریز که به ده ست ده کازده کری [کهلاندر] داس بلند.
 کهلانندن: کولانندن [کهلانندن] جوشانندن.
 کهلانندن: کولانندن [کهلانندن] جوشانندن.
 کهلانگوچک: نه نگوچکه سورانی [کهلانگوچک] آسنین بلند.
 کهلاننه: جوړه نانبیکی به زونه ناوه که ی سیر و بیارو... تی ده کهن [کهلاننه] نوعی نان روغنی که سبزی های مُعطر در آن ریزند.
 کهلاننه: (۱) فوبه، دوگمه ی زل، قویچدی درشت: (۲) نازا بانه [کهلاننه] دکمه درشت: (۲) شجاعانه.
 کهلاو: (۱) کهلانگوچک: (۲) شبله گه، برگه له جوگه: (۳) رزانی ناو له گول له بدر پزی [کهلاو] آسنین بلند: (۲) بریدگی جوی برای آبیاری: (۳) لبریز شدن آب استخر.
 (۱۸) تویره مار، کازه مار: (۱۹) برقه، دره و شین: (۲۰) که جهل: (۲۱) شه پزلی چدم، پبلی روبا: (۲۲) شکسنی نه اندام: (۲۳) شکسته بند: (۲۴) نیری، نه گه [کهلاو] کوه: (۲) گردنه: (۳) شکاف: (۴) قطعه هیزم: (۵) شکسنی در دنداها: (۶) کار: (۷) بهره: (۸) داغ: (۹) گوسفند شاخدار: (۱۰) حیوان یکشاخ شکسنه: (۱۱) آسایشگاه گله در دشت: (۱۲) جوش: (۱۳) گاوگشن: (۱۴) گاومیش نر: (۱۵) کُبد: (۱۶) کل کوهی: (۱۷) وسابل: (۱۸) پوست افناده مار: (۱۹) درخشش: (۲۰) گچل: (۲۱) موج رودخانه: (۲۲) شکسنی اندام: (۲۳) شکسته بند: (۲۴) قوج.
 کهل: (۱) بره دار: (۲) نیری گامین: (۳) گای فده حل: (۴) حه یوانیکی کتوی به، کهل: (۵) درشت: (۶) بریتی له نازاو به کار: (۷) جوشی ناو: (۸) فابده، به هره: (۹) زل و زلام [کهلا] قطعه هیزم: (۲) گاومیش نر: (۳) گاوگشن: (۴) کل کوهی: (۵) درشت: (۶) کنابه از شجاع و کارا: (۷) جوش آب بر آتش: (۸) بهره، هوده: (۹) بزرگ.
 کهلا: (۱) نیل، نیله، مفرمز، هلمت: (۲) جگی درشت که ده بازی دابه دهس کایه که هره ده مین و نادورترنی: (۳) کلا، دوره به ریز: (۴) برینی له همه کاره: (کاورا خوئی لی کردوین به کهلا) [کهلا] تبله: (۲) قاب درشت که در دست باز بگر می ماند: (۳) کناره گیر: (۴) کنایه از همه کاره.
 کهلاننه نگوچک: نه نگوچک، نه نگوچکه سورانی [کهلاننه نگوچک] آسنین بلند پیراهن.
 کهلا به: ساواری نیوه کولاو [کهلا به] بلغور نیم پخته.
 کهلات: کهلات [کهلات] کلات.
 کهلانتهر زان: نارچه به که له کوردستان [کهلانتهر زان] منطقه ای در کوردستان.
 کهلاتی: کهلات، قهلات [کهلات] کلات.
 کهلاج: دروزن و فیلباز [کهلاج] دروغگوی حقه باز.
 کهلاجویه: فر بوباز، دروه له بهت [کهلاجویه] فر بیکار.
 کهلاخ: (۱) کزوزه عبف، دالگوست: (۲) لاشه ی مردگ: (۳) جوړی قالاو [کهلاخ] لاغر: (۲) جسد، جنازه: (۳) نوعی کلاغ.
 کهلاخاری: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [کهلاخاری] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 کهلار: (۱) له سمر به ک داندراوی بلند وه بوگ: (۲) خابور: (۳) ناوچه به که له کوردستان [کهلار] برهم انباشنه: (۲) ویران: (۳) ناحبه ای در کوردستان.
 کهلاره: ده فیری له زبخنی وشکه وه کراو بو بشکه له نیکردن [کهلاره] ظرفی از سرگین خشکیده.
 کهلاری: خابور [کهلاری] ویران.
 کهلاز: به فال، به کهل، ماکه رو مابن و چیلنی گان خواز [کهلاز] ماده خر و مادبان و کبک گشن.
 کهلاسونگ: قوچه قانی، بهره قانی [کهلاسونگ] نگا: قوچه قانی.
 کهلاسنینگ: کهلاسونگ [کهلاسنینگ] نگا: قوچه قانی.
 کهلاش: (۱) جهنده کی حه یوانی مرداره وه بو: (۲) قه لش، قهلاش [کهلاش] لاشه مردار: (۲) شکاف.
 کهلاش: (۱) کهلاش: (۲) کهلاش، پیلای له بهر [کهلاش] نگا: کهلاش: (۲) گیوه.

کهلاوه: (۱) کاول، خاپوړ؛ (۲) چوارديواری دانه پوښراو (۱) ویرانه، ویران؛ (۲) چهارديوار بی سفف.

کهلابانی: نیله بازی، هه لمانیښ، مزمزمین (۱) تپله بازی.

کهلابی: (۱) خواری، خواری؛ (۲) نیوان تی کهوتی دیوار با ددان (۱) کچی؛ (۲) شکاف افنادگی در دیوار با صف دندان.

کهلابین: کهلابانی (۱) تپله بازی.

که لئب: (۱) کلب؛ (۲) کلوی زور بچوک؛ (که لئبه قه نديکم دبه چای پی وه خوم؛ (۱) دندان پېشېن جانور؛ (۲) کلوخک.

که لبايه: (۱) بی قه زوی؛ (۲) بی شمزی؛ (۳) تهنه لوی و نه وه زه لی (۱) پداخلاق؛ (۲) بی شمزی؛ (۳) ننبلی.

که لئبوت: که لبايه (۱) نگا؛ که لبايه.

که لئبوزی: رزانی تراو له ده فر به هوی کولانی بده وژم (۱) سرفتن مایع روی آتش.

که لئبه: (۱) کلب؛ (۲) که لئبه به رد؛ (۳) هه نجبری کال (۱) ددانهای پېشېن؛ (۲) سنگ برجسته؛ (۳) انجیر نارس.

که لئبه تان: (۱) ماشه ی به نگرگر؛ (۲) گازی مېخ کېشانه وه (۱) آتش جین؛ (۲) گازانبر مېخ کشی.

که لئپ: (۱) که لئبه، کلوی بچوک؛ (۲) ددانی پېشېن سگ و درنده؛ (۳) گمال، کسوک (۱) نگا؛ که لئبه، کلوخک؛ (۲) ددانهای پېشېن جانوران درنده؛ (۳) سگ.

که لپاچا: فره خور، نېر نه خور (۱) پر خور.

که لپاچه: (۱) که لله پاچه؛ (۲) زور خور (۱) که لپاچه؛ (۲) پر خور.

که لپزا: بی نابرو، شهرم نکاو (۱) بی شرم.

که لپزه: که لپزا (۱) بی شرم.

که لپک: (۱) نیکولی ده نکي کره کراو؛ (۲) کرېک، که به ک؛ (۳) قرنماخه ی برین (۱) پوست دانه های آشی؛ (۲) نخاله؛ (۳) خشک ریشه.

که لپسوس: (۱) پېشنه ی به نېسکه وه که له سهری داده نېشن؛ (۲) عه پای نېسکن له پېشنه یز (۱) پوسن گستردي؛ (۲) پوستین پوشيدنی.

که لپه: (۱) که لپ؛ (۲) بلندابی به ردین له کېودا، ده ماغه؛ (له و که لپه شاخه دېنمه وه) (۱) نگا؛ که لپ؛ (۲) برآمدگی سنگی درکوه، دماغه.

که لپه تره: قسه ی هېچ و پوچ (۱) باوه.

که لپه زوی: خمخموک، خمه گرو (۱) بزجه.

که لپهل: (۱) جلك؛ (۲) شره و بره ی ناو مال، خرت و پرت (۱) لباس؛ (۲) خرت و پرت.

که لپهي: سه گابه نی، کاری سه گانه (۱) شیطنت.

که لپي: دېله سگ، سه گی مېچکه (۱) ماده سگ.

که لئته: کلنه، کلنور (۱) سرمه دان.

که لئته: (۱) نوی کرده وه به چا کرده وه؛ (خوم که لئته کرده وه)؛ (۲) وئی سه لېنه و زمان درو (۱) نوسازی و تعمیر؛ (۲) سلطه.

که لئته گه: گوندېکی کوردستانه به عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

که لچ: کلچيوك، کلچ (۱) میل سرمه کشی.

که لخانه: دوکانی شیرگرو و تفته نگ ساز (۱) مغازه اسلحه فروشی.

که لخوت: کولوس، ددان که ونو (۱) بی دندان.

که لندان: (۱) شکسته بندی؛ (۲) پتر بئی گا له جپیل (۱) شکسته بندی استخوان؛ (۲) بریدن گاونر بر ماده گشن خواه.

که لندان: جپیل له که ل کېشان (۱) گشن دادن گاو.

که لدايا: کوله کول، که لاکه ل (۱) عنفوان، گرما گرم.

که لدایي: که لدایا (۱) عنفوان.

که لدز: گپا به که (۱) علفی است.

که لدوش: جورې کولېره که له بن ژېلمو ده برزې (۱) نوعی نان گرده.

که لدومان: هه لم، بوق (۱) بخار.

که لدوش: که لدوش (۱) نوعی نان گرده.

که لژ: فده م، نینتی که له گهرمای زور دېنه به رجاو (۱) الو از گرمای شدد.

که لژه: ساپرتن، نیزی، که لژه، نه که (۱) بز تر تکه.

که لژین: فده م کردن، دباری دانی قه دم (۱) الو کردن گرما.

که لستن: کولین، که لپن، جوش هاوردن (۱) جوشیدن.

که لئش: قه لئش (۱) شکاف.

که لئشت: قه لئشت (۱) شکاف.

که لئشتوك: (۱) هه نارو هه نجبری به داره وه قه لئشاو؛ (۲) دانه ویله ی نه کولوا (۱) انار و انجیر شکافته بردخت؛ (۲) دانه نیم پز.

که لئشین: قه لئشین (۱) شکافته شدن.

که لئفس: کولوس (۱) کسی که ددان پېشېن ندارد.

که لئفج: که لئفس، کولوس (۱) نگا؛ کولوس.

که لک: (۱) فایده، به هره: (که لکی نهماوه، بی که لکه)؛ (۲) نانی به زوی (۱) بهره؛ (۲) نان بلوط.

که لک: (۱) باره، فایده؛ (۲) سوانه، پاساره؛ (۳) بالداریکی زه لاسی ماسی خوره، قورنمیکي له خوار دندوکی هه به ماسی و ناوی تندا عه نارده کا؛ (۴) سربان؛ (۵) بالداریکی سپبه به قه د کوز؛ (۶) ناناجی (۱) بهره؛ (۲) برآمدگی لب بام؛ (۳) مرغ سقا، پلکان؛ (۴) پشت بام؛ (۵) برنده ای سپد رنگ کبوتر سان؛ (۶) احتیاج.

که لک تی که وتن: ناناج به که سنی بون (۱) محتاج به کسی شدن.

که لک دان: به هره دان (۱) بهره دادن.

که لک دان: به هره دان (۱) بهره دادن.

که لک دانه وه: به هره گه یاندنی کردوا؛ (ماله که که لکی نه دایه وه) (۱) بهره وری مال خر بداري شده.

که لک دانه وه: که لک دانه وه (۱) بهره وری مال خریداری شده.

که ل کردن: (۱) لالی کردن هوه، هیندی له شنی برین؛ (۲) نیوان نی خستنی دیوار و ددان... (۱) بریدن از چیزی؛ (۲) شکاف انداختن در لبه چیزی.

که لکه ل: (۱) کوله کول؛ (۲) خولبا، ثاره زوی زور به خه بال (۱) شدت گرما؛ (۲) هوس و آرزو.

که لکه له: خولبا، خه بال (۱) آرزو.

که لکیت: که رکبت [۱] دفنه، شانه بود کوبی.

که لگامیش: نرهری جسمی کامیش [۱] گاومیش نر.

که لگرتن: ناوس بوئی چیل له که له گا [۱] آستن شدن گاو از گشن.

که لگری: به کول گر بان [۱] باشدت گر بستن.

که لگه: شبله گی جوگه [۱] جای بردگی جوی آبیاری.

که للا: (۱) که لاجگ: (۲) نیله، مزه مزه [۱] (۱) قاپ درشت: (۲) تیله.

که للازه: که لاره، ده فری زبج بو پشکه ل گوژانهوه [۱] نگا: که لاره.

که لله: (۱) له نه سنو بهره زور: (۲) داری چه میتر او بو دهوری شت: (۳) دهوری ناره خچن: (۴) وردی به توندی بیکهوه نراو، نولا [۱] (۱) کلّه سر:

(۲) چنبره جو بین: (۳) قسمت جانبی عرفچین: (۴) ریز به هم چسبیده

کلوخ شده.

که لله ناههک: قسلی بهک گرتوی به کلو [۱] آهک کلوخ شده.

که لله با: (۱) بنیاده می سه رسخت: (۲) بنیاده می به فیز [۱] (۱) آدم

لجوج: (۲) آدم خودنما.

که لله بوش: بی ناوهز [۱] نهی مزخ.

که لله بیونگ: داری دهوری بیزنگ [۱] چنبره غربال.

که لله پا: (۱) شه که تی له تاقهت که موتو: (۲) لهت و کوت [۱] (۱) خسته از

کارافنده: (۲) لت و یار.

که لله پاچه: چیشتی سه روی [۱] کلّه پاچه.

که لله ته زین: برینی له خواردن و خوارنده وهی زور سارد [۱] کسابه از

خوردنی و آشامیدنی بسیار سرد.

که لله چاخ: سه روزل [۱] کلّه گنده.

که لله دوش: چیشتی له برنج و گوژو و چونه و کسمبش [۱] آشی است.

که لله زهق: سه رسخت [۱] لجاوار.

که لله زاور: نر سه نوک [۱] بزدل.

که لله شهق: که لله زهق [۱] لجاوار.

که لله شه کر: شبله شه کری ده قالب کراوی وشکه وه بوگی فوج ده رهانگ

[۱] کلّه قند.

که لله قه ند: که لله شه کر [۱] کلّه قند.

که لله کون: کونه په رست [۱] مرنج.

که لله گهرم: برینی له مروی توره و تونس [۱] کسابه از آدم عصبانی.

که لله می: (۱) بنیاده می کهم هوش و گوئی نه ده به هیچ: (۲) شیت و ویت:

(۳) زوری زوبه به یوان: (۴) ده نگه زورنیزو بلندی خوش [۱] (۱) لا قبد:

(۲) خُل: (۳) اتاق روبه تراس: (۴) صدای بلند و رسا.

که ل لی که وتن: که لک نی که وتن [۱] محتاج به کسی شدن.

که لم: (۱) که لپ، ددائی پشیمه وهی درنده: (۲) گرم [۱] (۱) دندان پشین

درنده: (۲) گرم.

که لما: کونی و رچ و پلنگ [۱] کتام خرس و پلنگ.

که لمته: گلته، که سنهک، سنه گل [۱] کلوخ.

که لمه: که له وه، چه نیره وهی ملی گا جوت [۱] یوغ گردن گاو سنخمنزی.

که لمهل: که له پل [۱] خرت و پرت.

که لمعین: میزل، که سنی که میزی بو زانا گیری [۱] شاشو.

که لمیش: پیشکدی دندو کدریز، نه بو [۱] پشه مالاریا.

که لئاس: (۱) قه لایی، کانزای سبی کردنه وهی پاقر: (۲) جیفنه مهل [۱] (۱)

قلع: (۲) چینه دان.

که لئایا: (۱) کوله کول: (۲) له گهرمان سور هه لگه زاو [۱] (۱) شدت و اوج.

عنفوان: (۲) سرخ شده از گرما.

که لسو: (۱) کلوی کولکه و به مو: (۲) بهری گیا که چند ده نکی به زیزی

نبدابه: (که لوی ماش، که لوی نوک): (۳) پو لکه: (۴) برجی عاسمان:

(۵) نالقه می چینی له بدن: (جز رابه که ت که لوچنه): (۶) بروار، قه دی

چیا: (۷) ریش سبی و به زیز له ناوی دا [۱] (۱) باغند: (۲) نیامک گیاه: (۳)

دانه ایست شبیه نخود فرنگی: (۴) برج آسمان: (۵) حلقه بافتنی نخ:

(۶) کمر کوه: (۷) ریش سید محرم در آبادی.

که لئو: باوی چه میکه له کوردستان [۱] نام رودی در کوردستان.

که لئوا: سه رمای سه سخت [۱] سه رمای شدید.

که لئوال: گیا په که به که می ده خوری [۱] گیاهی است با پیازه خوردنی.

که لئوالک: که لئوال [۱] نگا: که لئوال.

که لئوان: بهریکی دارمازوه بو ده باغ ده بی [۱] ثمری از درخت مازوج.

که لوبنار: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بعشیان ویران شد.

که لوبا: سه روی [۱] کلّه پاچه.

که لوبا چکه: که لوبا [۱] کلّه پاچه.

که لوبور: (۱) شره و بره، خرت و پرت: (۲) جی ماو له مردگ [۱] (۱) خرت

و پرت: (۲) ارث، ماترک.

که ل و بهل: (۱) نه سیاباتی مال: (۲) جلك: (۳) شره و بره [۱] (۱) اثنابه: (۲)

لباس: (۳) خرت و پرت.

که لووت: کرژ [۱] کلوج.

که لووت: کلوت [۱] کفل سنور.

که لووتن: کرژتن، کرژتن [۱] کلوجیدن.

که لوته: که لیک [۱] نگا: که لیک.

که لوچا: جوژی ماسی ره نگا و ره نگ [۱] نوعی ماهی رنگارنگ.

که ل و ژ: (۱) به شنی له چوار به شنی کورد: (۲) دوگوندی کوردستان بهم ناوه

به عسی کاولی کرده [۱] (۱) نیره ای انبوه از کرد، کلهر: (۲) دوروسنا

به این اسم در کردستان توسط بعشیان ویران شده است.

که ل و ژ: قامیکی به ناویانگه [۱] آهنگی است مشهور.

که لوز: (۱) بهریکی گزموله په زهنگی تیکسولی سوری نامسال زه شهو

کا کاله که می ده خوری، فثق: (۲) بهری داری سنه و بهر [۱] (۱) فندق: (۲)

میوه درخت صنوبر.

که لوژتن: کرژشتن [۱] کلوجیدن.

که لووس: کولوس [۱] نگا: کولوس.

که لووس: کولوس [۱] نگا: کولوس.

که لوش: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بعشیان ویران شد.

که لوشه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 که لوک: (۱) کلوک؛ (۲) نبریه کبوی دوساله [۱] (۱) دانه زودیز؛ (۲) شاک کوهی دوساله.
 که لوک: (۱) نیو چاره گه خشت؛ (۲) جوړی ماسی [۱] (۱) بک هسمنم آجر؛ (۲) ماهی سلمون.
 که لوکوم: خنج و خوار، جفت و چه ویل [۱] کج و کوله.
 که لوک: بارجه خشت یا ناجوړی چکوله بو ناو تاخن [۱] قطعه کوچک خشت یا آجر در کار بنایی.
 که لوکئی: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 که لول: نازه ئی نریل سی، قش. قشان [۱] دام پیشانی سفید.
 که لوم: پدبف، قسه [۱] کلام.
 که لوم هومای: فدرما بستی خودا [۱] کلام خدا.
 که لوم هومای: گفنی خوا [۱] کلام خدا.
 که لومهل: کهل پهل، که لو پهل [۱] خرب و پرت.
 که لوه: (۱) که لیه، ددانی پیشین؛ (۲) که لوی زین؛ (۳) کلوی چکوله [۱] (۱) دندان پیشین؛ (۲) قربوس؛ (۳) کلوخک.
 که لوه ران: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 که لوه سمه: گرمی، نوکی سوز [۱] کرم نخود.
 که لویش: (۱) گوشتی چه قالنه؛ (۲) گوشتی لهزی خراب [۱] (۱) گوشت رگ آلود؛ (۲) گوشت حیوان لاغر.
 که له: (۱) داری داهینراو بو ده وری بزنگ و... که له؛ (۲) فروی ناو قامیش؛ (۳) داری ده وری پدزی خمره ک؛ (۴) قه لا؛ (۵) پاشگری به مانا نامال؛ (منالیکسی سور که له یه) [۱] (۱) چنبره چوبین؛ (۲) آغوزی که در کاوک نی به عمل آید؛ (۳) پره چرخ دوک ریسی؛ (۴) قلمه؛ (۵) پسوند به معنی مانند.
 که له: (۱) زه لام؛ (۲) درشت؛ (۳) جوړی برنج؛ (۴) به لا به که له زه گی توتن و بیستان دینه ده و روشکی ده کات؛ (۵) له سهریه ک دانراوی به رزه و بوگ؛ (۶) خوگرتن له قسه ی خه لک. کوله؛ (۷) وشدی دندانی گا بو سهر چیل؛ (۸) برینی له بیایو نازاو به حورممت [۱] (۱) بزرگ؛ (۲) درشت؛ (۳) نوعی برنج؛ (۴) انگل گیاه نوتون و پالیز؛ (۵) برهم انباشته؛ (۶) پنهان شدن برای اسنراق سمع؛ (۷) کلمه ای برای تحریک گاو گشتن؛ (۸) کنایه از آدم شجاع و محترم.
 که لهه: که مونه، بی ونه [۱] بی نظیر.
 که لهاتن: (۱) به کارهاتن، فایده دان؛ (۲) جوش هاتن [۱] (۱) به کار آمدن؛ (۲) جوش آمدن.
 که لهاتن: نیرخواستنی چیل [۱] گشتن خواهی گاو ماده.
 که له نه هوست: قامکه گوره [۱] انگشت تست.
 که له نه نگوست: که له نه هوست [۱] انگشت تست.
 که له باب: که له شبر، دبقل [۱] خروس.
 که له باب: که ره باب، که ره شبر، دیکل، دبقل [۱] خروس.

که له باب: (۱) ونه ی دبقل له کانزا یان له بهن و هرجی بو جوانی؛ (۲) نیسکی زه قی قورقور و چکه ی بیوان [۱] (۱) مجسمه کوچک زینتی خروس؛ (۲) سبیک حنجره مردان.
 که له باش: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 که له بدون: نه قش له دیوار و چوارچویه بو جوانی [۱] دکور.
 که له بر: بارچه زه وی نایه تی به که سی به خشرایی [۱] قطعه زمین تبول.
 که له به دری: گوندبکی که کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
 که له بهر: (۱) قه لش له دیواردا؛ (۲) قه لش له شاخی بهردین دا؛ (۳) برینی له دره تانی نهنگ [۱] (۱) شکاف، دیوار؛ (۲) شکاف کوه سنگی؛ (۳) کنایه از راه نجات دشوار.
 که له بیونگ: که له بیونگ [۱] چنبره چوبین غر بال.
 که له باچه: (۱) سهروی؛ (۲) لهت و کوت [۱] (۱) که باچه؛ (۲) لت و پار.
 که له باچه گردن: لهت و کوت گردنی مرو؛ (به خه نجر که له باچه ی کرد) لت و پار کردن.
 که له بچه: ده سته ندی ناسنی تاوانباران [۱] دسنیند زندانی.
 که له پشکو: پدنگری زل، سکلی درشت [۱] اخگر درشت.
 که له پوز: (۱) جی ماگ له مردگ؛ (۲) که لو پدلی ناو مال؛ (۳) پیتاک؛ (۲) شاپاشی زه ماه وند [۱] (۱) اوت؛ (۲) خرت و پرت اثاثه؛ (۳) باج؛ (۴) پولی که دعروسی به مطرب می دهند.
 که له پیایو: بیایو نازاو به بز و جوامیر [۱] بزرگمرد.
 که له پیتاک: باجی به زور و ناهقی [۱] باج زورکی.
 که له تور: کریزی سهر [۱] شوره سر.
 که له خ: (۱) له شی بنیاده م؛ (۲) که لا ک [۱] (۱) کالبد آدمی؛ (۲) لاشه مردار.
 که له دار: بره دار [۱] قطعه همزم.
 که له رم: گیابه کی چاندنی گه لایانه به توب ده رده چی و پهلکی ده کرینه دزله به لکی زور سبی و تورنه، که له م [۱] کلم.
 که له ره: پیل شکین، شه بول ره وین [۱] موج شکن.
 که له ره ش: قالاو، قه له ره شه [۱] کلاخ.
 که له ز: چه نگه ی تی بهر بوئی بهران و نبریه کبوی [۱] موسم جفت گیری بز و گوسفند کوهی.
 که له زک: چینه دانی مهل، جیفلدان [۱] چینه دان.
 که له زه: سا برین، نه گه، نیری [۱] قوج.
 که له زه زی: کاری به زور و ناچاری [۱] کار زورکی.
 که له ژ: قامه مبو، دار به سنی داری ره ز [۱] خوب بست ناک.
 که له ژن: که بو انوی زور به زور و زینانی [۱] کدبانوی بسیار محترم.
 که له س: (۱) پدنی دیز که به سهر چه ما زاکیشراوه پتی ده به زنه وه؛ (۲) چه پدیری که خراوه ته سهر کونده ی فوکراو بو پدینه وه، که له ک [۱] (۱) ریسمان عبور از رودخانه؛ (۲) کلک عبور از آب.
 که له ستون: کولکه زیر بنه [۱] رنگین کمان.
 که له سته: (۱) که ره سته، نامراز؛ (۲) قه واره ی له شی مرو، که له خ [۱] (۱)

ده مانچه دا [۱] برهم انباشن: (۲) گردهم آمدن: (۳) نبرنگ به کار بردن: (۴) گیر کردن پوکه در لوله ننگ با تپانچه.

که له ک لیدان: قبل کردن [۱] حقه زدن.

که له کن: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

که له کوتک: کاسه‌ی داربندی که چ و کروج [۱] کاسه چوبین لبه شکسته.

که له کوتک: کاسه‌ی داربندی زه لام، سونیه‌ی داربن [۱] تشنگ چوبین، که له کوچ: شه پبلک، نیسکی پانی شان [۱] استخوان یهن شانه.

که له کوک: که له شیر، دپکل، که له باب [۱] خروس.

که له کوکه: نای دی یه که له کوردستان [۱] نام دهی در کوردستان.

که له که: (۱) خالیگه، برک: (۲) کاسه‌ی که له، کاسه‌ی داربندی لبخورا: (۳) ده فری سوالنی گول و زیحان تیدا چاندن [۱] (۱) نهیگاه: (۲) کاسه چوبین وارفته: (۳) گلدان سفالی.

که له که: (۱) کو بونه‌وی خه لک له سر شنبک: (که له که مه کن): (۲) قبل و تله که [۱] (۱) گردهم آبی شلوغ، تراکم جمعیت: (۲) حبله.

که له که برتن: خو به سر به کدا دن و بال پوه نان [۱] تراکم و فشار جمعیت.

که له که تره: (۱) برنی له له سر به ک که له که کراوی له زمان نربک: (۲) برنی له کاروی که ناشی سر بگری [۱] (۱) کسابه از برهم انباشنه سست بنیان: (۲) کتابه از کاری که کردنی نیست.

که له که ترن: خو به سر به ک دادانی مرو فان بو بازی و شوخی [۱] خود را بر همدیگر انداختن به فصد شوخی.

که له که ل: که له کولی گهرماو نای سر ناگر [۱] جوشیدن.

که له که له: (۱) پهاوانی گهوره: (۲) ونه‌ی دنه دانی جوانه گا بو سر مانگابه که ل [۱] (۱) بزرگ مردان: (۲) کلمه نحر بک گشن بر ماده گاو.

که له که وان: که له کچی [۱] کلک ران.

که له کین: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

که له کیوی: (۱) جو ری همه یوانه کیوی: (۲) نیر به کیوی [۱] (۱) کل کوهی: (۲) شاک کوهی.

که له گا: (۱) گابه که سواری قبل ده بی بو تاوس کردنی: (۲) برنی له مروی زوری که ل [۱] (۱) گاوگشن: (۲) کتابه از زورگو.

که له گایی: زوری، ناهه فی [۱] زورگو بی.

که له گری: گر بانی به کول [۱] با شدت گر بستن.

که له گهت: قد بلند [۱] بلند بالا.

که له گهرم: (۱) جه نگیه گهرمای زور: (۲) برنی له چله‌ی هاوین [۱] (۱) عنفوان گرما: (۲) کتابه از چله ناپستان.

که له گهور: کولاره، بالذاریکی زاو که ره [۱] از برندگان شکارچی.

که له گی: نوده‌ی رو به بهریلابی، که له بی [۱] اتافی روبه تراس.

که له لا: (۱) شه که ت: (۲) نه خوشی زور نه خوش: (۳) بهر نشان حال: (۴) رهق و کز [۱] (۱) خسته: (۲) بیمار بد حال: (۳) بریشان حال: (۴) لاغر مردنی.

ایزار: (۲) کالبد آدمی.

که له سمه: کرمی به لای نوک [۱] کرم آفت نخود.

که له سو: چیلئی که له بهر زورلی پهرینی جوانه گابان جازر بوه [۱] ماده گاوی که از جفت گیری زیاد به سنوه آمده.

که له سونگ: که له ماسک، که هنبک [۱] فلاخن.

که له ش: (۱) که له خ: (۲) جوان و نازدار: (۳) که چل: (۴) شهلانی، قه لاش: (۵) چایک، مزبوت [۱] (۱) نگا: که له خ: (۲) زیباوشنگ: (۳) کچل: (۴) نگا: شهلانی: (۵) چالاک.

که له ش: قه لاش، شهلانی [۱] شارلانات، هر زه ولگرد.

که له شاخ: پاکینسی خوین گرتن له لهن، نامرازی همه جامات [۱] یادکش حجامت.

که له شخان: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

که له شقان: شوانی زور کارامه [۱] چوپان کارآمد و ماهر.

که له شه: زیگر، چه بهی نالاتکه ر [۱] راهزن.

که له شه کر: که له شه کر [۱] کله فند.

که له شه‌ی: زیگر، چه ته [۱] راهزن.

که له شیر: دپکل، که له باب [۱] خروس.

که له شیره: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

که له شیره: که له بایه، ونه‌ی که له باب [۱] مجسمه زینتی خروس.

که له شینکه: بهریکی دارماز [۱] از محصولات درخت مازو.

که له ف: که لاف [۱] کلاف.

که له فیج: ددان که ل [۱] دندان شکسته.

که له قه ت: که له قه ت [۱] کله فند.

که له ک: (۱) قولاخه، بینه‌ی لیواری قوندره: (۲) کوله ک: (۳) روچنه [۱] (۱) بینه بر حاشیه کفش: (۲) دانه زودیز: (۳) روزنه.

که له ک: (۱) کوما بهردی به سر به کادراو: (۲) دیواری نیشکه بهرد: (۳) که له س، چه بهری سر کونده بو بهر بونه: (۴) تله که، حبله: (۵) سوانه، پاساره: (۶) له سر به ک دائراو [۱] (۱) نوده سنگ: (۲) سنگجین: (۳) کلک عبور از آب: (۴) نیرنگ: (۵) لبه بام: (۶) برهم انباشته.

که له کان: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

که له کاوی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

که له ک باز: حبله باز، قبلای [۱] حقه باز.

که له ک بو: له سر به ک جیگر بوئی زور شت [۱] برهم انباشنه شدن.

که له کچی: که له کی سمرناو ناژو [۱] کلک ران.

که له کوردن: (۱) له سر به ک دانانی زور شت: (۲) خوگرن بو قسه‌ی خه لک [۱] (۱) برهم انباشن: (۲) استراق سمع کردن.

که له کوردن: (۱) له سر به ک دانان: (۲) کو بونه‌وی چند که سنی له دهوری یه: (۳) حبله کردن: (۴) گیر کردن پوکه له لوله‌ی تفه ننگ با

که له لوان: توله، نوبله، بنسیر [اصطبل].
 که له م: (۱) که له رم: (۲) دزک، چغل: (۳) داری نوک دادراو: (۴) تیشه شاخی
 باریک [۱] کلم: (۲) خار: (۳) چوب نوک تراشیده: (۴) کوه سنگی
 نوک نیز
 که له م: نالقه داری ملی گا [چنبره گردن گاو].
 که له مان: قاره مان، بیاوی همره نازا [قهرمان].
 که له مایش: زوان کرانوه بو قسه کونن [به سخن آغاز کردن].
 که له میاز: قه له میاز بازی بلندو همر او [برش بلند].
 که له مبان: همبانه می گوره [انبان بروگ].
 که له مبهرا: چیشتی که نگری وشکه وه کر باک [آش کنگر خشک شده].
 که له مچه: که له بچه ده سنی تاوانبار [دستبند زندانی].
 که له مر: توکه بهر، بهر، موی بهر گده [موی زهار].
 که له موی: (۱) نه خوشی و زانیکه له نه نگوست به بدا ده بی نیزنکی له موی
 نه ستور ده کا: (۲) موی درشت: (۳) خرگردنه موی خوری و موی
 ده ناوناشغل زوا: (که له موده کا) [۱] کزده، نوعی بیماری: (۲)
 موی درشت: (۳) گردآوری پشم و موی ریخته در آغل.
 که له موس: فامکه زله [انگشت شست].
 که له موک: جوزی که له می وه ک تور، داش که له م [کلم قمری].
 که له مه: (۱) که له م: (۲) قه له م می جانندن: (۳) ته نگر چه له مه [۱] چنبر
 گردن گاو: (۲) قلمه: (۳) مصیبت.
 که له مکه: (۱) زوروزولم: (۲) که له موی ملی گا [۱] ظلم و زور: (۲) بوغ
 گردن گاو.
 که له مه کردن: رام کردنی زه وه ک [رام کردن رموک].
 که له می: گیابه که که له کای بهوشکی له نونن نه کا [گیاهی است].
 که له میز: که له بیاو [شجاع، رادمرد].
 که له میزو: میزوی سوری درشت، میز رله عه جه مانه [مورچه دوست،
 که له میش: که له میس [پسه مالاربا].
 که له من: (۱) قه له ن، شیر بایی: (۲) قه له ده می ملی تازی [۱] شیر بها: (۲)
 قلا ده سگ شکاری.
 که له من: که له م [چنبره گردن گاو].
 که له منج: جوزی بهری دارمازو [نوعی نمر مازوج].
 که له ندر: که لاندن، مه له غان [داس دسته بلند].
 که له نندی: داسی دیزی ده سکار، مه له غان [داس بلند دستدار].
 که له نندین: به فری به سمره کدا که له که بوگ [توده برف برهم انباشته،
 که له ننگ: که نگو، قنگر [کنگر].
 که له واژی: قسه می بن شه رمانه [سخن وقیح].
 که له وان: شوانی که ل گامیشان [جویان گاومیشهای تر].
 که له وانه: (۱) که له م: (۲) قوبه، قوبچه می زل [۱] چنبره گردن گاو: (۲)
 دگمه درست گنبدی.
 که له هو: ده به ننگ، که م فام، که له حو [نفهم، احمق].
 که له هو: که ل ز [نکا، که ل ز].
 که له هو شک: دروشم، داغی نیشانه به مالانه وه [داغ نشانه دام].

که له هوک: (۱) قه لایجه، قه لای بچوک: (۲) لهو گوندانه می کوردستانه که
 به عسی کولیان کرد [۱] قلمه کوچک: (۲) روستایی در کردستان که
 بعشان آن را ویران کردند.
 که له وه: که له م، نالقه داری ملی گاو گاگیره [چنبره گردن گاو].
 که له وه: که له بهر [نکا، که له بهر].
 که له وه کیسی: سدرسه خنی، به قسه نه کردن [نافرمانی، سرکشی].
 که له وی: گیابه کی در کاوی به [گیاهی است خاردار].
 که له هف: قه لا، که له [قلمه].
 که له همرز: که له ز [نکا، که له ز].
 که له هیدان: جوزی شور بای [نوعی آش].
 که له هیز: (۱) کو بونه موی جوانه گای زور له سمر مانگابه که ل: (۲) برینی
 له کو بونه موی زور که سی له دزی تاکه که سیک [۱] ازدحام گاوهای
 تر بر ماده گاو: (۲) کتابه از ازدحام عده ای بر علیه کسی.
 که له می: کریزی سمر [شوره سر].
 که له می: (۱) بی خوبی: (۲) نیوان تی که نو بی در او: (۳) کلک قوله: (۴)
 گوی کورت: (۵) کال: (۶) نه کولوا: (۷) کاری زابردوی جوش هاتن،
 کولوا، کولی: (۸) که لوی ده نکمی گیا: (۹) کونی شان هه نگو بن [۱]
 بی نمک: (۲) شکاف دیوار و با میان دندانها: (۳) دم کوناه: (۴)
 کوته گوش: (۵) کال: (۶) ناپخته: (۷) فعل ماضی جوشیدن، جوشید: (۸)
 نیامک دانه های گیا: (۹) شبکه موم.
 که له می: بی خوبی [بی نمک].
 که له می: (۱) که له کی سمر ناز: (۲) کولی: (۳) نازابه می: (۴) که لو [۱] کلک
 عبور از آب: (۲) جوشید: (۳) شجاعت: (۴) نیامک دانه.
 که له یجه: نیری، سابرن، ته که [قوج].
 که له یجه: که ل گامیسی له دوسال به ولواوه [گاومیش دوسال به بالا].
 که له یز: (۱) کلنچکه می بهز، قیتکه می سمر دوگ: (۲) ده سه لات و زور داری
 [۱] دنبالیچه گوسفند: (۲) نوانایی.
 که له یزه: ته که، نیری [قوج].
 که له یسه: که لو سه [کرم آفت نخود].
 که له یش: که لو بش [نکا، که لو بش].
 که له یشو: ریگر، چنه، که له شه [راهن].
 که له یسک: ناو نک، ده میکی که م [زمانی اندک].
 که له ی کولکی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [نام روستایی
 در کردستان که توسط بعشان ویران شد].
 که له یلان: (۱) داخ و عه زرت: (۲) کوله کولی که رمای هامن [۱] تأسف
 و حسرت: (۲) شدت گرمای تابستان.
 که له یلک: کیلی دارینی گوله می درگا [کلید جوبین در].
 که له یسه: وشده ک [کلمه].
 که له یس: جوش هاتن، کولین [جوش آمدن].
 که له یس: (۱) قه لشت له دیوار: (۲) پناگا: (۳) بوسه، چه بهر، خهل، سپیز:
 (۴) ده رفعت [۱] شکاف: (۲) پناگاه: (۳) کمین: (۴) فرصت.
 که له یس: (۱) که له یس: (۲) مروی زل و زه به لاج [۱] جوشیدن: (۲) تنومند.

که ملین: قه‌لاده‌ی جه‌رم [ق] قلاده جرمی.
 که ملی نسی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [ق] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 که ملینی: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [ق] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.
 که م: (۱) پیچ، به رانبری فره، کم: (۲) که، بیزنگ [ق] (۱) اندک: (۲) عربال سوراخ درشت.
 که مسا: گباهکی به‌ری گله‌ده‌ری به کارگی که ما له هم سو کارگی باشتره [ق] گباهی است برگ سوزنی، کما.
 که ماجار: شونئی که مای زورئی زرابئی [ق] کمازار.
 که ماچه: نام‌رازیکی موسیقابه [ق] کمانچه.
 که ماخ: کلوت، که فهل [ق] کفل.
 که مالان: دوگوندی کوردستان به م ناوه به عسی کاولی کرده [ق] دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
 که مان: (۱) داریکی نبوه جه‌غزه ژئی تبخراوه بو تیر بی‌هاویشن: (۲) نام‌رازیکی موسیقابه [ق] (۱) کمان تیراندازی: (۲) کمان موسیقی، که مانچه: که ماچه [ق] کمانچه.
 که مانچه‌زه: که مانچه لیده‌ره [ق] کمانچه نواز.
 که مانگه: که سنی که مانان چی ده کا [ق] کمانگر.
 که مانه: (۱) زفرانی ناویزار که وه شتی ده کهوی: (۲) جه‌مانه‌وه‌ی ناویزاروا له زئی دا [ق] (۱) و (۲) کمانه.
 که ماوا: (۱) سهرچاره به که ناوی زور نه بی: (۲) جیشنی گونسنای خه‌ست و خول [ق] (۱) چمنه کم آب: (۲) بخنی، آبگوست غلبط.
 که مایه‌تی: به رانبری زورینه، کومه‌لی کم به رانبر به کومه‌لیکی تر [ق] افلیت.
 که مایه‌سی: (۱) ده‌ست کورتی، ناناجی: (۲) کم و کوزی و ناته‌واوی [ق] (۱) احتیاج: (۲) کم و کاستی.
 که مایی: (۱) که مایه‌نی: (۲) هیچ نه بی، به‌شی کم [ق] (۱) اقلت: (۲) اقل.
 که مباح: کامباح [ق] نگا: کامباح.
 که مباره: کم فایده [ق] کم بهره.
 که مبه‌ره: (۱) ناوقه‌ده: (۲) نهمسک: (۳) پشیننی زبیر بان زبوا: (۴) گولیکی ده‌شیه [ق] (۱) میان، کمر: (۲) کم عرض: (۳) کمر بند زینتی: (۴) از گلله‌ی صحرا بی.
 که مبه‌روک: ده‌وه‌نیکی به جقله که مبه‌به‌کی هبه [ق] خارینی است میوه‌دار.
 که مبه‌ره: (۱) پشیننی خشل: (۲) ناوقه‌ده [ق] (۱) کمر بند زینتی: (۲) میان، که مبه‌ل: که میل [ق] نگا: که میل.
 که مبه‌لوک: (۱) قارچ: (۲) چمه، دنه‌لان [ق] (۱) قارچ: (۲) دنیلان.
 که مبه‌ره: زکه‌به‌ری، خوزانان له خاندبه‌کی تر [ق] رقابت کینه‌توزانه.
 که مبه‌راندن: زکه‌به‌ری کردن [ق] کینه‌توزانه رقابت کردن.
 که معت: دوگمه‌ی قه‌به، قوبه [ق] دکمه قبه‌ای.
 که متار: قه‌متار [ق] کفتار.

که متاراف: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [ق] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 که متاکورتی: که منی له زورئی، که مو بیشتی [ق] کم و بیشتی.
 که متهرخ: بی به‌ها، نازه‌واج [ق] بی‌ارزش.
 که متهرخم: که نره‌خهم [ق] لا‌آبالی.
 که متیار: قه‌متار [ق] کفتار.
 که متین: بی‌ناقت، بی‌تابست [ق] نانوان.
 که مچیقلدانه: بریتی له بی سه‌برو حه‌وسه‌له [ق] ناشکیبا.
 که مچ: خنیج، چفت، چه‌ویل [ق] کچ و ناهموار.
 که مچک: که چک، که فچی [ق] قاشق.
 که مچه: (۱) که چک: (۲) نام‌رازی قوره‌سواغ لوس کردن، ماله: (۳) داغی نازه‌ل و لسات [ق] (۱) قاشق: (۲) ماله بنایی: (۳) داغ دام و احشام.
 که مچیقلدانه: که مچیقلدانه [ق] کم حوصله، ناشکیبا.
 که مخور: دزی زورخور [ق] کمخور.
 که مخه: پارچه‌یکی نارریشمه‌به [ق] پارچه‌ای ابریشمین.
 که مدو: که مقسه [ق] کم حرف.
 که مدو: (۱) که سنی که نازه‌لی شیرده‌ری که مه: (۲) چیلی که شیر [ق] (۱) کسی که دام دوشیدنی کم دارد: (۲) گار کم شیر.
 که مدوح: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [ق] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 که مده‌س: (۱) ده‌س‌ندنگ: (۲) بی‌ده‌سلات [ق] (۱) تنگ دست: (۲) ناتوان.
 که مر: (۱) برد: (۲) خه‌لوزه‌به‌ردینه [ق] (۱) سنگ: (۲) زغال سنگ.
 که مران: کازرای خه‌لوزه‌به‌ردینه: (بهر که مران ناوی گوندیکه) [ق] معدن زغال سنگ.
 که مرویز: پیچه که زه‌حف [ق] کم از بسیار.
 که مرو: شهرمن، شهرمین [ق] خجالتی، کم‌رو.
 که مره: که‌بره، ربخی به‌ری‌درای زه‌ق‌ه‌لانگ [ق] سرگین کوبیده سفت شده.
 که مری: که مرو [ق] آدم خجالنی.
 که مسهر: نریک له نه‌واویون [ق] روبه انعام.
 که مشو: (۱) که‌ری باره‌به‌ره: (۲) زه‌لامی نانیگه‌بسنو، ده‌به‌نگ [ق] (۱) آلاخ: (۲) آدم نفهم.
 که مقیات: (۱) به‌که‌م‌رازی: (۲) که مخور [ق] (۱) فانج: (۲) کمخور.
 که مک: (۱) روخسار چگوله: (۲) ده‌سروکه‌ی چلم‌سزین [ق] (۱) شخص رخساره کوچک: (۲) دستمال.
 که مکاز: (۱) که سنی نبشی کم ده‌س کهوی: (۲) نهم‌ل و بیکاره [ق] (۱) کم کار: (۲) تبیل، سست در کار.
 که مکاری: حالی که م کار [ق] کم کاری.
 که مکردن: (۱) له زور کم بو‌نوه: (۲) کزودا لگوست بو‌ن: (به‌وه‌خوشیه زورم کم کرد) [ق] (۱) کم شدن: (۲) لاغر شدن.
 که مکول: (۱) تیخولی شمینی گوین: (۲) گیاه‌یکی در کاوی به [ق] (۱) بوسته

سبز گردو؛ ۲) گیاهی است خاردار.

که مملته: که ستهك، سنده گل، كلوی گل [که] كلوخ.

که مو: زرنگی فیلزان [که] زرنگ حقه باز.

که موبیش: که منا کورت [که] کم و بیش.

که موت: پهلپگر، سمرزوق [که] لجباز.

که موتەر: کابوڭ، کافوڭ، که فوڭ، کوتر [که] کبوتر.

که مور: ۱) گاشه بورد؛ ۲) بورد، کوچک [که] ۱) سنگ بزرگ؛ ۲) سنگ.

که موسکه: یروڭکه، بیجهك [که] اندکی.

که موکوز: نانه او [که] ناتمام.

که موکه: که موسکه [که] اندکی.

که مو: کوڭدک، کاسه ی داربنی زل [که] کاسه بزرگ چوبین.

که موله: کاسه ی داربنی پچوڭ [که] کاسه کوچک چوبین.

که موله: که بوله [که] کاسه کوچک چوبین.

که موینه: که س ندادار، بی هاوانا [که] نایاب.

که مه: ۱) هر داری که چه غزی یان نیوه چه غزی چه میتر اینته بو

دهوره گرتنی نامراژیک وه که لله بیژنگ واری خواره بوی بینشکو

دهوری پیچکه ی عمره پاسه... ۲) نامراری که داری بو که مه بی

ده چه میینه ۱) [که] جوب خمیده دایره یا نیم دایره ای، چنبیره، کهانی؛

۲) ابزار کهانی کردن چوب.

که مهر: ۱) ناوقه؛ ۲) جبا ی شاخ؛ ۳) کوچکه بورد، خرکه بورد [که] ۱)

مبان، کمر؛ ۲) کوه تمام سنگی؛ ۳) شن درشت، قلوه سنگ.

که مهر به ست: نوکەر، خرزمه نگار [که] چاکر.

که مهر به سته: بریتی له به نامهر [که] کنایه از پناهنده.

که مهر به ن: پشین، پشنان [که] کمر بند.

که مهر به نلد: که مهر به ن [که] کمر بند.

که مهر چین: کراس بان کهوای ژنانه ی ناوقه قدر جنبز او ی چین دار [که]

لباس کمر چیندار.

که مهر دوخ: ده زوی به خه ره که ژسراو [که] رشنه چرخ دوک رسی.

که مهر که کش: ۱) ده سته و سه ره ژوره، نامال هه ورا؛ ۲) جوړی دهرین [که]

۱) روبه سر بالایی، کمرکش؛ ۲) نوعی زهر شلوار.

که مهر ن: بورد له ان [که] سنگلاخ.

که مهره: ۱) که مبه ره ی خشل؛ ۲) ناوقه دی هر شنی؛ ۳)

جیگه ی بانگده ره له مهر مناره؛ ۴) تخته ی لهدولاش دراو؛ ۵) ناوه ندی

زه مین؛ ۶) گاشه بورد [که] ۱) کمر بند زیتی؛ ۲) میان؛ ۳) گلدسته

مناره؛ ۴) تخته ای که بر ناو آسیا کوبیده شود؛ ۵) وسط زمین؛ ۶)

سنگ بزرگ.

که مهك: که مک، توژیک [که] اندکی.

که مه کی: که مک [که] اندکی.

که مهن: ۱) پنی درتو بو گرتنه وه به ستنی را کردو؛ ۲) پنی سهر

به نالقه ی فره وان [که] ۱) و ۲) کمند.

که مهنند: که مهن [که] کمند.

که مهند کیش: برینی له عاشق بوئی شیخی تریقه ت یان کچی جوان

[که] کنایه از مجنوب پیر طریقت و عرفان با عاشق دختر جوان شدن.
که مهنده اوژو: سواری که به که مهنند دوزمن یان زا کردو ده گری [که]
کمندانان.

که مهنی: ۱) که مابه سی؛ ۲) که مایه تی [که] ۱) نداری؛ ۲) اندکی.

که می: دژی زانی، کمی [که] کمی، کاستی.

که می: که مهك، که مک [که] اندکی.

که میز: زور که م، که متر [که] کمتر.

که میك: که می، که فیک ده سه سر [که] دسنمال.

که میك: که می، که مه کی، که مک [که] اندکی.

که میل: ۱) سله مهنی به پشت دوگه وه لکاو ی یز که خله خلی دی؛ ۲)

پتروی برین؛ ۳) چلمی وشکه وه بوگ به لونه وه [که] ۱) گال، پوستگاله؛

۲) خشک ریشه؛ ۳) آب بینی خشکیده.

که میله: که میل [که] نگا؛ که منل.

که مین: ۱) بوسه، خدل؛ ۲) خودا گرتن له بوسه دا [که] ۱) کمین؛ ۲)

کمین کردن.

که مین گا: بوسه [که] کمینگاه.

که مینه: ۱) که مایه نی؛ ۲) که مایی [که] ۱) اقلیت؛ ۲) افلا.

که ن: ۱) خنه، بی که نین؛ ۲) کان؛ ۳) باشگری به واتا؛

بهره لدا که ری بای بشته وه؛ ۴) تر که ن، نسکه ن؛ ۴) جیگه ی کوئندراو؛

۵) ناودز؛ ۶) جل له خو کردن، زخو کرنا جلك؛ ۷) کر بی سهر [که] ۱)

خنده؛ ۲) معدن؛ ۳) پسوند به معنی بیرون دهنده باد شکم؛ ۴) کنده

شده؛ ۵) آب کند؛ ۶) کندن لباس؛ ۷) شوره سر.

که نار: ۱) رهخ، قهراخ، قهراغ، نالی، لا، نه نشیت؛ ۲) داری کونار؛ ۳)

دده ونیکه بوخ خوش [که] ۱) کنار؛ ۲) درخت کُناار؛ ۳) درخنچه ابست

خوشبو.

که نار او: ۱) به ستن؛ ۲) برینی له جیگه ی ده ست به ناوگه باندن [که] ۱)

کناره زودخانه؛ ۲) کتابه از مسزاج، نوالت.

که نار به ژوژ: ناوچه ی که له کوردستان [که] ناچه ای در کردستان.

که نار گرتن: دوره پهریز بو [که] کناره گیری.

که ناروئی: دوگوندی کوردستان بهم ناوه به عسی کاولی کرده [که] دو

روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

که نارو: ۱) دهوری به بحر؛ ۲) قالی درنوکه؛ ۳) پهراوژ [که] ۱) کرانه؛ ۲)

قالی کناره؛ ۳) حاشیه.

که نارو گیر: دوره پهریز [که] کناره گیر.

که نارو گیری: بی لابه نی، دوره پهریز [که] کناره گیری.

که ناری: ۱) درکه زی؛ ۲) پهریز؛ ۳) قه ناری [که] ۱) خار برچین؛ ۲)

برچین؛ ۳) یرنده قناری.

که نامهر: که نگری وشکه وه کراو [که] کنگر خشتک شده.

که ناندن: خندانن، وه پیکه نین هبنان [که] به خنده آوردن.

که ناو: ۱) ناودز؛ ۲) کوئندراو؛ ۳) له چه سپین زرگار کراو [که] ۱) آب کند؛ ۲)

کنده شده؛ ۳) برکنده شده.

که نایا: هه لکه ندن له کانزا [که] حک روی فلز.

که ندوقورت: شونیی بزله جال وچول و بلندایی و نهویایه نی [۱] زمین
 داوای پسنی و بلندی بسیار.
 که ندوقوت: که ندوله ند [۱] زمین بر فراز و نشیب.
 که ندوقورت: که ندوقورت [۱] زمین بر از بلندی و بسنی.
 که ننده: (۱) خنده ک؛ (۲) جال [۱] خندق؛ (۲) جاه.
 که ننده سمه: (۱) کاسه له شینکه؛ (۲) ره نگرزیه، مینش خوره [۱] پرنده
 سیزقبا؛ (۲) نام پرنده ایست.
 که ننده قولان: ناوی ناوایی به که [۱] نام روستایی است.
 که ننده ک: خنده ق. زهونی کولداوی درزو بان [۱] خندق.
 که ننده کار: که سنی که له دار نه خش ده که نی [۱] کنده کار.
 که ننده کاری: که ندنی نه خش له دار [۱] کنده کاری.
 که ننده لان: لیواری قولکه ی زور فره وان [۱] کناره آب کند گشاد.
 که ندیل: که ندر [۱] نگا؛ کندر.
 که نندیناوی: مهلبه نندیکه له کوردستان چند گوندی لی به به عسی
 ویرانی کردن [۱] ناحیه ای در کردستان شامل چند روستا که توسط
 بعثیان ویران شد.
 که نر: کنر، کندر [۱] نگا؛ کندر.
 که نراو: (۱) زهوی قول کراو؛ (۲) جلی زخو کرای؛ (۳) له سر لکاو لاکه وتو
 [۱] زمین کنده شده؛ (۲) لباس کنده شده؛ (۳) برکنده.
 که نراوه: نازه لی فه له بوگ [۱] دام جانی و چله شده.
 که نرزه: (۱) جلبه ی دهس جن؛ (۲) جلگی زیر کراس [۱] جلبه
 دستباف؛ (۲) زیر پیراهن.
 که نسبی: رزه، ره زیل [۱] خسیس.
 که نشت: جورئ مومی هه نگو بین [۱] نوعی موم غسل.
 که نشته: په رسگای جو له کان [۱] معبد بهود، کنشت.
 که ننگ: کرزئی بر بنی سهر [۱] شوره زخم سر.
 که ننگه نه: زور زه لام [۱] بسیار کلفت و بزرگ.
 که ننگه نه چی: فومه شکن، که سنی جالا و هله که نی [۱] مقنی، جاه کن.
 که ننگ: (۱) که نند؛ (۲) چنگی بالدار؛ (۳) بالی بالدار [۱] نگا؛ که نند؛
 (۲) جنگال پرنده؛ (۳) بال پرنده.
 که ننگاوه: شاریکه له مهلبه ندی کرماشان [۱] شهر کنگاور.
 که ننگر: کنگر، فنگر [۱] کنگر.
 که ننگر کولین: کولاندنی نانه واوا [۱] جوشانیدن مختصر.
 که ننگروشک: (۱) دانوکه که نگو؛ (۲) بزماره ی یا [۱] کنگرانه؛ (۲)
 میخچه.
 که ننگروک: که ننگروشک [۱] نگا؛ که ننگروشک.
 که ننگه لان: که ننده لان [۱] نگا؛ که ننده لان.
 که ننگی: که ننگی [۱] نگا؛ که ننگی.
 که ننگی: (۱) کام کات؛ (۲) له هر کاتبکا [۱] کی؟، چه وقت؟؛ (۲) در
 هر زمان.
 که ننگین: هر گا، هر زه مانیک [۱] هر گاه.
 که ننگینی: که ننگین [۱] هر گاه.

که نایش: (۱) که ندنی زهوی؛ (۲) خو خوراندن؛ (۳) هاوایی کردن؛ (۴)
 تاشین و کولین له کائزاو بهرد [۱] کندن زمین؛ (۲) خود را خواراندن؛
 (۳) مقابله کردن؛ (۴) حک روی فلز و سنگ.
 که نابین: که نابش [۱] نگا؛ که نابش.
 که نابیه: که نابا [۱] حک روی فلز.
 که ننجاره: دوگوندی کوردستان بهم ناوه به عسی کاولی کرده [۱] دو
 روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
 که نند: (۱) قولکه؛ (۲) ناودز؛ (۳) نه بولکه؛ (۴) شانی که ز؛ (۵) دی، ناوایی
 جگه له شاره؛ (۶) بهردانی با؛ (نر بکی که نند)؛ (۷) کان، که ن [۱] (۱)
 جاله؛ (۲) آب کند؛ (۳) نه؛ (۴) سنخ کوه؛ (۵) ده، آبادی؛ (۶) فروهشتن
 باد شکم؛ (۷) معدن.
 که نندا: هه لکه ندر او له کائزا [۱] حک شده روی فلز.
 که نندار: دادراوی زوی به هوی ناو با کندن [۱] زمین کند. شد، با آب
 شسته.
 که ننداره قوتنی: لهو گوندانی کوردستانه که به عسی کارلبان کرد [۱]
 روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
 که ننداره قعل: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از
 روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.
 که نندال: (۱) دادراوی زهوی له ناو بان له زوخان؛ (۲) نه بولکه؛ (۳) گیزاو
 [۱] زمین فرو ریخته از آب با...؛ (۲) نه؛ (۳) گرداب.
 که نندالا: لهو گوندانی کوردستانه که به عسی کارلبان کرد [۱] روستایی
 در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
 که ننداو: (۱) ناودز؛ (۲) ناوی که دولای وشکایی لی جو بینه بش؛ (۳)
 جوگهی که نراو بو نیکه ل بونهوی دو ناو [۱] (۱) آب کند؛ (۲) خلیج؛ (۳)
 کانال.
 که نندر: کنر، کندر [۱] نگا؛ کندر.
 که نندر: بودز، قولکه ی زور قول و دریز له زهوی [۱] گودال عمیق در زمین.
 که نندش: (۱) که نندن؛ (۲) خورو؛ (۳) خوراندن؛ (۴) هاوانا کردن [۱] (۱)
 کندن؛ (۲) خارش؛ (۳) خواراندن؛ (۴) جفت و جور کردن.
 که نندغاره قعل: لهو گوندانی کوردستانه که به عسی کارلبان کرد [۱]
 روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
 که نندن: (۱) کولانی زهوی؛ (۲) جل زخو کردن؛ (۳) بهردانی با؛ (۴)
 له سر لبردنی لکاو؛ (۵) ده کیشانی گیا له زهوی بان مو له بنست [۱]
 (۱) کندن زمین؛ (۲) کندن لباس؛ (۳) باد شکم در کردن؛ (۴) برکندن
 چسبیده؛ (۵) برکندن گباه رموی.
 که نندو: (۱) پارتین، بانیر؛ (۲) کوندو [۱] (۱) گوساله دوبهار دیده؛ (۲) نگا؛
 کوندو.
 که نندو: کواز [۱] نگا؛ کواز.
 که نندوخ: کولر، که سنی که زهوی بان کائزا بو نویسن ده کولئی [۱]
 حنکاک.
 که نندوک: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای
 ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

- که‌نن: (۱) که‌ندن: (۲) خه‌نن: (۳) رنبنی مبه [۱] نگا: که‌ندن: (۲) خندیدن: (۳) چیدن مبه از درخت.
- که‌نو: (۱) چیلنی کوندو: (۲) پارین [۱] نگا: کوندو: (۲) گوساله پارینه. که‌نو: (۱) که‌ندو: کوار: (۲) پلوره، خه‌لُف: (۳) که‌ن، خه‌نده [۱] نگا: کوار: (۲) کندوی زنبور: (۳) خنده.
- که‌نوگ: هم‌میشه دهم به‌پیکه‌نن [۱] خنده‌رو.
- که‌نه‌سمه: که‌نده‌سمه [۱] نگا: که‌نده‌سمه.
- که‌نه‌ف: ناودەس، کنارو، پشاو [۱] مُسراج.
- که‌نه‌فت: (۱) زور حال به‌ریشان، که‌له‌لا: (۲) به‌نحاله‌ت کراو له نابنی به‌زیدی دا [۱] بدحال و پریشان: (۲) ملعون در آیین بزیدی.
- که‌نه‌فه: که‌نه‌ف [۱] مُسراج.
- که‌نه‌ک: (۱) به‌ردی زل: (۲) که‌نده‌ک، خه‌نده‌ک: (۳) ناودز [۱] سنگ بزرگ: (۲) خندن: (۳) آبکند.
- که‌نه‌که‌وه: دوگوندی کوردستان به‌م ناوه به‌عسی کاوولی کرده [۱] دو روسنا به این اسم در کوردستان توسط به‌شان ویران شده است.
- که‌نه‌نه: تیخی که‌جک کولین [۱] تیغ قاشق چوبی کندن.
- که‌نه‌وه: مه‌لکه‌ندن [۱] کندن.
- که‌نه‌ه‌ش: سه‌زبزو، شەقی [۱] منمرد، یاغی.
- که‌نه‌ی: (۱) قیز، دوت، قز، کج: (۲) پیکه‌می [۱] دختر: (۲) خندید.
- که‌نیز: کنیز [۱] نگا: کنیز.
- که‌نیزه: کنیز [۱] نگا: کنیز.
- که‌نیز: (۱) قه‌رواش، خدامه: (۲) ژنی به‌پاره کردراو [۱] کلفت خانه: (۲) کنیز زرخ‌رید.
- که‌نیزه‌ک: که‌نیز [۱] نگا: که‌نیز.
- که‌نیه‌سه: کلپسا [۱] کلپسا.
- که‌نیه‌شت: (۱) ریه‌وفی چاو: (۲) که‌مبله [۱] ژفک چشم: (۲) ترشح خشکیده بینی.
- که‌نیه‌شته: که‌نیه‌شت [۱] کنه‌ت، معبد بهود.
- که‌نیه‌شک: کج، کناجه، دوت، قز، قیز [۱] دختر.
- که‌نیه‌شکی: (۱) که‌چینی: (۲) ره‌شینه‌ی جاو [۱] نگا: که‌چینی: (۲) مردمک چشم.
- که‌نیه‌ک: کچی شوته کردو [۱] دوشیزه.
- که‌نی‌گری: فرمیسکی شادی له‌چاوهانن [۱] اشک شوق.
- که‌نیه‌له: (۱) کچی چکوله: (۲) ناوه بو زان [۱] دخترک: (۲) نام زنانه.
- که‌نن: (۱) که‌ندن: (۲) خه‌نن [۱] نگا: که‌ندن: (۲) خندیدن.
- که‌و: (۱) که‌ف، زه‌ره‌زا: (۲) سه‌ره‌ند، سه‌ره‌د: (۳) کوشیمی برین: (۴) داغ، چزان به ناسنی سوروه‌بوگ: (۵) که‌ف [۱] کیک: (۲) سردبیز، غربال سوراخ درشت: (۳) فشردن دمل: (۴) داغ‌گذاری: (۵) کف.
- که‌وا: (۱) بالاپوشی ناودامانی بی‌اوانه: (۲) بالاپوشی نا به‌ریشته‌ن: (۳) کوله‌جده‌ی لوکه‌تبخراو: (۴) که‌له‌شاخی خوین به‌ردان [۱] قبا: (۲) نیم‌تنه: (۳) یلک آستین‌دار: (۴) شاخ حجامت.
- که‌وات: که‌بات [۱] نوعی نازج.
- که‌واته: هەرگا وابه، جا نه‌گهر وابه [۱] پس درابنصورت.
- که‌واخه: فاپور، قاپلیک [۱] قشر، پوسته.
- که‌وار: که‌ندوی نارود دانه‌ویلنه [۱] کندوی غله.
- که‌واری: باره‌که‌و، که‌وه‌بار [۱] جوجه‌کبک.
- که‌وازان: عاسا، دارده‌ست [۱] چوب‌دست، عصا.
- که‌واشه: (۱) نالاش، چرپی و پووش بوین فوزه‌بان: (۲) برینی له همرشنی سقک [۱] انبیره: (۲) آت و اشغال.
- که‌ووال: (۱) که‌قال: (۲) کاژی مار: (۳) فه‌باله: (۴) سه‌وال: (۵) مالات [۱] نگا: که‌قال: (۲) یوسنه‌ مار: (۳) سند ماکیت: (۴) نگا: سه‌وال: (۵) اغنام و احتشام.
- که‌وان: (۱) که‌مان: (۲) نامرازی خوری و لوکه‌شی کردنه‌وه: (۳) هوزنکی کورده له کوردستانی به‌رده‌ست ترکان [۱] نگا: که‌مان: (۲) که‌مان پنبه‌زنی: (۳) از طوباف گُرد.
- که‌وان‌پیتک: قه‌لماسک، قوچه‌فانی، به‌ره‌فانی [۱] فلاخن.
- که‌واندن: (۱) خسن: (۲) داخ کردن [۱] بر زمین زدن: (۲) داغ‌گذاردن.
- که‌وان‌کشاندن: ژنی که‌ران به‌تیره‌وه کیشان بو هاوریشتنی تیر [۱] که‌مان کشیدن.
- که‌وان‌کیشان: که‌وان‌کشاندن [۱] که‌مان کشیدن.
- که‌وانو: که‌بانو [۱] که‌بانو.
- که‌وانه: (۱) که‌مه: (۲) ته‌نراویکه له نول ده‌کرینه پاوه بو به‌سمر به‌فردا زوبشتن، لاگان: (۳) دوخه‌توکه‌ی که‌وانی که وشه‌ی ده‌نیودا ده‌نوسن: (۴) لای داوینی مینگه‌ل له‌سهر هه‌وینز [۱] نگا: که‌مه: (۲) اسکی ترکه‌ای: (۳) پراتنز: (۴) دنباله‌گله.
- که‌وانه‌دار: چه‌ماره‌ک که‌وان [۱] منحنی قوسی.
- که‌وانه‌دول: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوولی کرد [۱] نام روسنایی در کوردستان که توسط به‌شان ویران شد.
- که‌وانه‌کردن: (۱) وه‌شت که‌ونن و گه‌زانه‌وه: (۲) ده‌هاویشتن‌دا چه‌مانه‌وه [۱] (۲) که‌مانه‌کردن.
- که‌وانه‌یی: که‌وانه‌دار [۱] منحنی قوسی.
- که‌وانسی: (۱) وه‌ک که‌وان چه‌ماو: (۲) نه‌گهر تو به‌م جوهره نیت [۱] که‌مانی: (۲) اگر چنین نیستی.
- که‌واو: که‌باب [۱] کباب.
- که‌واویه: نه‌گهر ناوایی [۱] اگر چنین است.
- که‌وباز: بی‌چوه که‌و [۱] جوجه‌کبک.
- که‌وباز: که‌ستی که‌زاو به‌که‌وده‌کاو که‌وان زاده‌گرن [۱] نگه‌دارنده‌ کبک شکاری، کبک‌باز.
- که‌وبوار: ریگه‌ی گه‌رمین کونستان کردنی که‌و [۱] راه ببلاق و قشلاق کبکها.
- که‌وبوز: که‌وبوار [۱] نگا: که‌وبوار.
- که‌وبه‌دار: برانه‌وه‌ی به‌هار که‌که‌و له دار ده‌نیشن [۱] اواخر بهار.
- که‌وپه‌ر: (۱) که‌وبوار: (۲) ناوی گوندیکه [۱] نگا: که‌وبوار: (۲) نام

دهی است.

کهوت: (۱) کهفوت، که کهو؛ (۲) بهره و بهو؛ (۳) کهرکه مهر؛ (۱) درختی است جنگلی؛ (۲) افتاد؛ (۳) تعدادی گوسفند.

کهوتسا: (۱) کهوت به عمرزا؛ (۲) نهر و تلبیس؛ (۳) لهجبا کهرتن له نه خوشی؛ (۴) راکشان، رازان، خو دیرکردن بو خه و؛ (۱) افتاد؛ (۲) خبس؛ (۳) بر بستر بیماری افتادن؛ (۴) دراز کشیدن به قصد خواب.

کهوتانندن: خستن بهزه و بیدا؛ بر زمین انداختن.

کهوتانندن: (۱) حبه بینی که سال؛ (۲) توپانندن، مراندنی حبهوانی که گوشنی ناخوری؛ (۱) عوعوسگ؛ (۲) کشتن حیوان حرام گوشت.

کهوتش: (۱) کهفتن؛ (۲) داخوزین، دابهزین؛ (۳) نوفره گرتن؛ (۴) زور ماندگ بو؛ (۱) افتادن؛ (۲) پیاده شدن؛ (۳) آوام گرتن؛ (۴) بسپار خسته شدن.

کهوتن: (۱) بر بونهوه؛ (۲) نوسنی نه خوش؛ (۱) افتادن؛ (۲) بستری شدن بیمار.

کهوتنه خو: خوناماده کردن؛ خود را آماده کردن.

کهوتنه سهر: خدبال لی دان؛ (کهونومه سهر نهوه که بجم)؛ تقسیم گرفتن.

کهوتنه وه: (۱) مانهوه له هه والآن له سه فهدا؛ (۲) دوی جابونهوه دپسان نه خوش کهوتن؛ (۱) وامانندن در سفر؛ (۲) عود کردن بیماری.

کهوتو: بهره و بوگ؛ افتاده.

کهوتوبی: نه خوشی گرانه تا؛ نیفوس.

کهوتسه: (۱) ده سنه، قوله؛ (۲) کهونا؛ (۳) گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد؛ (۱) دسته؛ (۲) نگا؛ کهوتا؛ (۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان و بران شد.

کهوتهر: ناوی دی به که له کوردستان؛ نام روستایی است.

کهوته کهوت: وهزه وهزی سه گان؛ عوعوسگها.

کهوتی: (۱) توپیو؛ (۲) بهره و بهوه؛ (۱) لاشه نجس؛ (۲) افتادی.

کهوتین: (۱) نوپین؛ (۲) بهره و بهوه؛ (۱) سفت شدن؛ (۲) افتادیم.

کهوجز: (۱) ناوگردان؛ (۲) نسکوی؛ (۱) آبگردان؛ (۲) ملاقه.

کهوجیز: کهوجز؛ نگا؛ کهوجز.

کهوج: (۱) زارخوار؛ (۲) ده فرو نامرازی قولی خنیج و خوارو نازیک؛ (۳) بنوانه؛ (۱) دهن کج؛ (۲) ظرف دهن کج؛ (۳) بیمانه.

کهوچک: کهچک، کهفجی؛ قاشق.

کهوچک تاش: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد؛ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان و بران شد.

کهوچکه: (۱) پلوسکی گمنم له ناسیوادا، گمرولهی ناش؛ (۲) چهوزوکهی تاروت گرتن له ناوده سستی نه کسمری مزگه ونان؛ (۱) ناودان گندم در اسبا؛ (۲) حوضچه طهارت در مستراح مساجد.

کهوچ ولهوج: (۱) قسمی مروی دم خوار؛ (۲) مروی دم خوار؛ (۱) سخن آدم دهن کج؛ (۲) آدم دهن کج.

کهوچه: (۱) دم خوار؛ (۲) کهوچک؛ (۱) کج دهن؛ (۲) قاشق.

کهوچه رین: به کهم مانگی باین خهزه لوره، گلازبان؛ مهرماه.

کهوچه کهوج: کهوج و لهوج؛ نگا؛ کهوج و لهوج.

کهوچیز: کهبچه؛ ملاغه.

کهودانک: جیگهی قاب و قاچاغ، شوتنی ده فرو نامان؛ جای ظرف، کهوده ری: بالداریکی جنجیره به قهده مر بشکی ده بی له نزیک بهفران ده زی؛ کیک دری.

کهوده ن: نازیره ک؛ کودن.

کهور: (۱) بزنی سبی؛ (۲) کهقره کوچک بهرد، سهنگ؛ (۱) بز سفیدرنگ؛ (۲) سنگ.

کهورآو: (۱) راه کهو؛ (۲) کهوی راو؛ (۱) شکار کیک؛ (۲) کیک شکاری.

کهورک: جورئ همزنی؛ نوعی گلابی.

کهورگ: نهشکهوت، شکهفت؛ غار.

کهورنگان: ناوینهی گمنم له جو بان له همزن؛ گندم آمیخته با جو با ارزن.

کهوری: کواره، عماری ده غل و دانه ویله؛ انبار غله.

کهوریشک: کهوریشک، خهروی، کهروی؛ خرگوش.

کهوریشکه: کهوریشکهی سهوزه؛ خرام سبزه از باد.

کهورنهک: باشوکه، واشه، بالداریکی زاوکه ره؛ قرفی.

کهوزینال: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد؛ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان و بران شد.

کهوزی: (۱) بیزو، کهرب؛ (۲) هیشوی تری؛ که به داره وه وشک ده بی؛ (۱) وبار؛ (۲) خوشه انگور بر درخت خشکیده.

کهوزین: (۱) بیزو کردن؛ (۲) به داره وه وشک بوئی هیشوی تری؛ (۱) وبار کودن؛ (۲) خشکیدن خوشه انگور بر درخت.

کهوسهر: (۱) کانبایکه له بهه شت؛ (۲) ناویکه بو زنان؛ (۱) چشمه بهشت، کوثر؛ (۲) نامی زنانه.

کهوسهل: کوسهل، کسل؛ لاک پشت.

کهوش: (۱) کهش، بنهنگل؛ (۲) پهلایوی دوراوه فوندره؛ (۳) دل بوراندهوه؛ (۱) زیر پهل؛ (۲) کفش؛ (۳) از حال رفتن.

کهوش درو: کهسی که پهلایو دروس ده کا؛ کفاش.

کهوشدور: کهوش درو؛ کفاش.

کهوشدوز: کهوش درو؛ کفاش.

کهوشکه ن: لای درگا له زوری مالوهوه؛ کفش کن.

کهوشهک: سی باز؛ نوعی بازی پرشی.

کهوشه ن: سنوره خودوه، سهرحده؛ مرز.

کهوشین: بورانهوه، دل له خوچون؛ غش کردن.

کهوشین: کهوشهک، سی باز؛ بازی پرش.

کهوقوک: قازو، بالداریکی زه شه گوشتی ده خوری؛ از پرندگان حلال گوشت.

کهوک: (۱) کهف، کهو؛ (۲) رهنگی عابی؛ (۱) کیک؛ (۲) آبی روشن.

کهوکردن: له کهودان، به سه ره ند دا بیژتن؛ با سرتند بیخن.

کهوکورد: گوگرد؛ عنصر گوگرد.

کهوکهردش: کهفی کرد؛ کف کرد.

که و که شوک: بشبلیه پایزه، بهری گیاه که [ق] قاصدک.

که و که کل: کورکل، په پوسله مانه [ق] هدهد.

که و که مانه: دومه لیکه له لای سهروی دهمهوه دبت، کوانی مهلاشو [ق] دملی که بالای دهان می زند.

که و که ندر: بالداریکه له که و ده کاوزلره لهو [ق] پرنده ای کبک سان و بزرگتر از کبک.

که و کی: سهوزه گیای هه راش. وانا که و ده ناوی دا بی دیار نیه [ق] سبزه پاییده و بلند.

که و گ: که وه، شینی ناخج، عابی [ق] آبی روشن.

که و گری: شبوه، گریانی بده نگی بهرز [ق] شبون.

که و گی: چانه و ریکی پانکه آمی پوره به بیسنی نازه لهوه ده لکی و خونین ده مزئی، گنه [ق] کنه.

که و گیر: که و گیر [ق] کنگیر.

که و گیره: جوړی کوان [ق] نوعی دمل، کنگیرک.

که و ل: (۱) بیسته ی مهزو بز و سهرحه بوانی؛ (۲) سفره ی چرم؛ (۳) کورک، پوسین [ق] (۱) پوست گوسفند و بز و دیگر حیوانات؛ (۲) سفره

چرمی؛ (۳) پوسین.

که و لوئوس: پوسین [ق] پوسین.

که و لدر و: (۱) پوسین درو؛ (۲) که سی سفره ی چه رمین نهدوری [ق] (۱) پوسین دوز؛ (۲) سفره چرمی دوز.

که و ل کردن: پیست له بهر دامالین [ق] پوست کندن.

که و لکه ر: (۱) که و لدر و؛ (۲) که سی پیست له مالآت داده زئی [ق] (۱) پوسین دوز؛ (۲) پوست کن.

که و لوئوس: (۱) کولوس، کولوز، که سی که ددانی پیشه وه ی نیه؛ (۲) که ندال؛ (۳) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [ق] (۱) کسی که

دندان به شین ندارد؛ (۲) آبکند؛ (۳) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

که و له: (۱) که وگ، عابی؛ (۲) جوړی که وگی ورد؛ (۳) جبهگی زه لمی زور، ربخه لان؛ (۴) گیاورد بلی به هاران که زور زور زه ده بی؛ (۵) گوندیکی

کوردستانه به عسی کاولی کرد [ق] (۱) آبی روشن؛ (۲) کنه ریز؛ (۳) ربگستان؛ (۴) سبزه کم عمر بهاری؛ (۵) نام روستایی در کوردستان که

توسط بعثیان ویران شد.

که و له پیر: گولیکی زه ده [ق] گلی است زرد رنگ.

که و له رهش: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [ق] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

که و له کون: برینی له بهری به ک که و نه [ق] کنایه از بهر لکنه.

که و له یان: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [ق] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

که و لی: کاولی، خیلانیکی کوچهرن [ق] کولی.

که و لیدان: که و کردن [ق] سرد کردن.

که و مسان: بالداریکسی خدیالی به ده لین له شی که و وه سهری ماره [ق] پرنده ای افسانه ای.

که و ن: (۱) کون، له میز بنه، دیر بن؛ (۲) دم هه لیبچی زنانه [ق] (۱) کهنه؛ (۲) نقاب زنانه.

که و ن دیز: نه سکوی، نه سکوی [ق] ملاغه.

که و نه لاجان: ناوی دئی به که [ق] نام روستایی است.

که و نینه: که و نار، زور قدیمی [ق] باستانی.

که و و: که وگ [ق] کبود.

که و وه: که وگ، عابی [ق] آبی روشن.

که و وت: که و وت [ق] درختی است جنگلی.

که و وهر: (۱) سهوزی به کی ده سجنی تیره که چند سال ده مینی؛ (۲) نه شکوت، شکفت [ق] (۱) نره، گندنا؛ (۲) غار.

که و ورتی: له و گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [ق] روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

که و ورتیان: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [ق] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

که و و زور: سهپه زور، روژی بی هه تار [ق] روز بی آفتاب، ابری.

که و و ره: نویرانگی سهر برین [ق] کبره.

که و و ری: عاجز، نازه حدت، جازز [ق] پکر.

که و و ژ: پیست ده گهل مو هه لکنندراو [ق] پوست با مو کنده شده.

که و و سیر: بهری زوخسارسی نامال شینی ناخج [ق] گوسفند رخ سفید کبود فام.

که و و گی: که وگی [ق] کنه.

که و و ل: جوړی بهری مازو [ق] نوعی ثمر مازوج.

که و و ل: پیست [ق] پوست.

که و و لا: (۱) هموگیان که سک؛ (۲) که سکا بی گشنی [ق] (۱) سبزیوش؛ (۲) همه جا سبز.

که و و له: (۱) که وگی ورد بله؛ (۲) که وگ، عابی؛ (۳) ربخه لان؛ (۴) دیمه نی سهوزی ده شت و ده ر؛ (۵) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [ق]

(۱) کنه ریز؛ (۲) آبی روشن؛ (۳) ریگزار؛ (۴) سبزی دشت و در؛ (۵) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

که و و هار: جوړی مار که نامال شین دبار نه دا [ق] نوعی مار.

که و هن: کوان، زامی ناماس کردو [ق] دمل.

که و هن ده: چادر، ره شمال، تاول، کون، خنوه نی له مو جندراو، سبامال [ق] سباه چادر، چادر بشمی بیلاق نشینان.

که و هی: چنگنه [ق] نوعی کنه.

که و ی: (۱) زنو، رنی، کلبله، کلبله، شاپه؛ (۲) همه مایت، رام؛ (۳) داغ [ق] (۱) بهمن؛ (۲) اهلی، رام؛ (۳) داغ نشانه گذاری.

که و ی: (۱) که و؛ (۲) ناره بو کجان بانی وه که و [ق] (۱) فبا، نگا؛ که و؛ (۲) نام زنانه.

که و یار: گورانی به کی به ناو بانگه [ق] آهنگی است مشهور.

که و ی بو: رام بو، همه مایت بو، رام شدن.

که و ی پسان: رنو داژانه خوار [ق] ریش بهمن.

که و یج: قه قیز [ق] قفیز.

که‌ویچه: دهمی پلوسکه گه نم له ناسباودا دهانه ناودان گندم در آسیا.
 که‌وی زبات: که‌وی شهرانی کبکی که برای شکار کبکهای دیگر در کمینش گذارند.
 که‌ویژ: ففیز کفیز.
 که‌ویژه: که‌ویچه کنگا: که‌ویچه.
 که‌ویژه: که‌ویچه کنگا: که‌ویچه.
 که‌وی سار: که‌وی سیر کنگا: که‌وی سیر.
 که‌وی سیر: که‌وی سیر کنگا: که‌وی سیر.
 که‌وی شین: کوتره گابه کنگا: فاخنه.
 که‌وی کردن: حه‌مایه‌ت کردن کنگا: رام کردن.
 که‌وییل: (۱) کوخ، کوخنه، خانوی چکوله‌ی به کجاوه (۲) نه‌شکوت (۳) له‌پاش کاسه واتا: نامانی مال: (کاسه و که‌وییل) کوخ (۲) غار: (۳) بعد از «کاسه» به معنی ظرفه. خانه
 که‌ویین: پیکه‌وه جوش دانی کاتزا کجوش دادن فلزات.
 که‌ویه: (۱) که‌وی، رنو، کئیله، شابه (۲) کون و خانوی نزم و نه‌وی (۳) گوندبکی کوردستانه به‌عسی کارلی کرد (۱) بهمن (۲) بام کوناه: (۳) نام روسنایی در کوردستان که توسط بهشبان ویران شد.
 که‌ویبی: (۱) که‌سکابی، سه‌وزایی زه‌نگ (۲) شبنی، که‌وی بی (۱) سبزرنگی (۲) کیودی.
 که‌ف: کا، ورده‌ی کلوش کنگا: کا.
 که‌هال: نه‌مهل، سست، تمه‌زه‌ل کنگا: سست و تنبل.
 که‌هر: کار، کارزیله، به‌چکه‌بزن کنگا: کهر، بزغاله.
 که‌هر: کهر، گوی کپ کنگا: کَر، ناشنوا.
 که‌هرؤ: کهر کنگا: ناشنوا.
 که‌هرؤبا: کاره‌با، شیرهی وشکه‌وه‌وی داریکه کنگا: کهر‌با.
 که‌هرؤبان: که‌هرؤبا کنگا: کهر‌با.
 که‌هره‌با: که‌هرؤبا کنگا: کهر‌با.
 که‌هریز: کاریز، کهریز کنگا: کهر‌بز، قنات.
 که‌هریز: کاریز، کهریز کنگا: کهر‌بز، قنات.
 که‌هری‌شه‌هزه: کاربله‌ی هه‌راش که‌له‌مانگی رینه‌ندان زاوه کنگا: بزغاله‌ای که بهمن ماه متولد شده.
 که‌هن: کهریزی‌سه‌ر کنگا: شوره‌سر.
 که‌هنی: کانی، سه‌چراوه کنگا: چشمه.
 که‌هنیک: قه‌لماسک، فوچه‌فانی، به‌ره‌قانی کنگا: فلاخن.
 که‌ههر: کویت کنگا: اسب کمیت، کَهر.
 که‌ههن: کون، که‌ون کنگا: که‌هنه، قدبجی.
 که‌هه‌نگ: به‌ره‌نگ، نه‌خوشی نه‌نگه‌نه‌ه‌سی کنگا: بیماری تنگی نفس.
 که‌هی: که‌وی، حه‌مایه‌ت، رام کنگا: اهلی، رام.
 که‌هیا: فوخوا، بباوی به‌ریزی ناوایی کنگا: کدخدا.
 که‌هیل: (۱) که‌حیل، نه‌سبی زه‌سه‌ن (۲) که‌هال، تمه‌هل کنگا: اسب نجیب (۲) تنبل.
 که‌هی: (۱) جینگه، مال: (۲) کام ده‌م: (۳) داغ، جزان به ناسنسی

سوره‌وه‌بوگ: (۴) کایه: (۵) زه‌ندنی تراو کنگا: (۱) جای، کده: (۲) جه‌وقت: (۳) داغ‌گذاری: (۴) گیم، بازی: (۵) بهم زدن مایع.
 که‌یا: (۱) کایه: (۲) زه‌ندنی تراو: (۳) سه‌رناوی بباوی زل: (۴) قوینخای ناوایی کنگا: (۱) بازی: (۲) بهم زدن مایع: (۳) لقب شخص فدرتمند: (۴) کدخدا.
 که‌یارک: کارگ، قارج، قارجک، کوارگ کنگا: قارج.
 که‌یاندن: زاندنی تراو: (مه‌شکوت که‌باندوه) کنگا: بهم زدن مایع در ظرف.
 که‌ی‌بز: جورنی سه‌ره‌تیری پان وه‌ک چه‌قو کنگا: نوعی پیکان لبه‌به‌ن.
 که‌یبه‌و: که‌بیر کنگا: کایه.
 که‌ی‌بیران: (۱) ماله‌سیان: (۲) کونه‌مانی باب و بابیران کنگا: (۱) خانه‌بدری: (۲) خانه‌قدیمی اجدادی.
 که‌ی‌خو: ماله‌خوی کنگا: خانه‌شخصی.
 که‌بخوا: (۱) کونخا، فوخوا: (۲) بباوی ناقل و به‌منور کنگا: (۱) کدخدای ده: (۲) مرد عاقل و مدبّر.
 که‌بخودا: که‌بخوا کنگا: کایه‌بخوا.
 که‌بر: کار، کاربله، گیسک کنگا: بزغاله.
 که‌بیس: ده‌رفت، ههل، فرسه‌ت، ده‌رب کنگا: فرصت.
 که‌بیسو: ده‌رفت هین، هه‌له‌به‌رست کنگا: فرصت‌طلب.
 که‌بیف: (۱) چوینه‌تی، حال: (که‌بیف ساز نیه) (۲) خوشی، شادی: (به‌که‌بیفه) کنگا: (۱) حال: (۲) شادی.
 که‌بیف کردن: خوش‌را‌بودن کنگا: خوش‌گذرانی.
 که‌بیف‌وه‌ش: دلخوش، به‌که‌بیف کنگا: خوشحال.
 که‌بیفه‌شایا: وشه‌ی دواندنی خانمی به‌ریزی کنگا: کلمه‌محترمانه خطاب به خانمها.
 که‌بیفه‌شایه: که‌بیفه‌شایا کنگا: خطاب محترمانه نسبت به خانمها.
 که‌بیک: (۱) قبیح: (۲) جورنی شیرنی کنگا: (۱) کک: (۲) کیک.
 که‌بیکف: ده‌وه‌نیکه کنگا: درخنجه‌ای است.
 که‌بیکوا: (۱) که‌بخودا: (۲) کارامه و لیزان کنگا: (۱) کدخدا: (۲) کارآزموده.
 که‌بیل: (۱) سه‌رکومار، سه‌دارعبل: (۲) شوخ و شه‌نگ: (۳) برآوبر، دارمال کنگا: (۱) ایلخانی، سردار ابل: (۲) شوخ و زیبا: (۳) مالا مال: (۴) فرم
 که‌بیل: که‌وییل کنگا: کوخ.
 که‌بین: (۱) نیوان، ناشنابه‌نی، به‌یوه‌ندی: (که‌بین و به‌بنمان خوشه): (۲) ته‌گیر کردن دژی که‌سی کنگا: (۱) ارتباط: (۲) نوطنه.
 که‌بین‌وبه‌بین: که‌بین کنگا: که‌بین.
 که‌بینه‌ک: کچ، دوت، که‌نیشک کنگا: دختر.
 که‌بینه‌که: (۱) که‌بنه‌ک: (۲) کیزوله کنگا: (۱) دختر: (۲) دخترک.
 که‌بینه‌که‌ی: که‌چایه‌تی به‌رله شوکردن کنگا: دوران دختری.
 که‌بینی: (۱) که‌نگی: (۲) که‌چی کنگا: (۱) نگا: که‌نگی: (۲) ای دختر.
 که‌بیو: کادین کنگا: کاهدان.
 که‌بیوان: (۱) کابان، بناوانی مال: (۲) نه‌ستیره‌به‌کی گه‌زوکه کنگا: (۱) کدبانو: (۲) زحل، ستاره‌کیوان.

که یوانو: که بانو، کابانی مال [ک] کدبانو.

که یوانه: که بانو [ک] کدبانو.

که یه: (۱) مال، جینگه لی زیان (۲) کوئخادئ [ک] (۱) خانه (۲) کدخدا.

که به ک: جلشوری مال و خیزان [ک] رختشور منزل.

که به کهر: زنی زور به مالداري و ناگا له مال [ک] کدبانوی مقصد.

که یه کهری: بناوانی کردنی مال به باشی [ک] اداره مطلوب خانه.

که به کی: نهوجینگه جلیکی لی ده شون [ک] رختشویی.

که یه ل: که ویل، کوخ، کولبه [ک] کوخ.

که یه ن: کون، کهون [ک] کهنه، قدیمی.

که یه نه ک: جلیکی کونی به تبول و بزگور [ک] لباس مُدرس.

که یه نی: کونی، کونیه تی [ک] کهنه ای.

که یه و کولفت: مال و خیزان [ک] مال و منال.

که یی: (۱) کهوی، رام (۲) زاو، تراوی نیکدراو [ک] (۱) رام شده (۲) مایع

به هم زده شده.

که ییر: داریکی دوه نه گولی سسی ده کاو بونی خوشه، مورد [ک] درخنجه

مورد.

که ییل: کاول، خه رابه، خاپور [ک] ویران

کی: (۱) کام کهس؟ (۲) پینی بپوهند: (ازاکی، فارسکی)؛ (۳) هیمما بو

تاکک، (پباره کی نازابه) [ک] (۱) چه کسی؟ (۲) پسوند نسبت؛ (۳)

پسوند وحدت.

کی: (۱) کی؟ (۲) پاشگری بهوانا: چکوله: (کچه کی داوهره)؛ (۳)

پاشگری بهوانا: کابه: (چاوشارکی)؛ (۴) باره ی زانندن بو جاریک:

(کی میه شک)؛ (۵) پاشگری به مانا بو ناسبن: (کاره کی، ته شنه کی)؛

(۶) مالی تهازیان، کهی؛ (۷) درگای مال و درگای چه پرا؛ (۸) ههر که سی،

ههر کهس [ک] (۱) چه کسی؟ (۲) پسوند تصغیر؛ (۳) پسوند به معنی بازی؛

(۴) بهره یکباره از به هم زدن مشک؛ (۵) حرف تعریف؛ (۶) خانه،

مسکن؛ (۷) در خانه و در پرچین؛ (۸) هر کس، هر که.

کیار: بیستان، بیستانی کاله کوشونی [ک] پالیز.

کیارک: دونه لان، دزبه لان، جمه [ک] دنیلان.

کیاس: راسپاردن [ک] سفارش کردن.

کیاستن: رهوانه کردن، ناردن [ک] فرستادن.

کیاسته ی: کیاستن [ک] فرستادن.

کیان: زان، لبک دران [ک] بهم زده شدن.

کیانای: کیاستن [ک] فرستادن.

کیبله: فیبله [ک] قبله.

کی بهر کی: رک بدرکه له بازی یان له کاریک دا، مله [ک] مسابغه.

کی به کیبی: ههر کهس ههر که سی، پشوی و نازاوه [ک] هر کی هر کی، بلوا.

کیپا: پارچه کرشی پرکراو له ساوار یان برنج و کولندراو، گیبه [ک] گیپا.

کیپار: کیپا [ک] نگا: کیپا.

کیپاری: کیپا، (کیپاری و چای به قلاوه زه زای / خیرا خودی دای خوئی

بچهرینی) «نالبه نده» [ک] نگا: کیپا.

کیت: کویت [ک] اسب کمیت.

کیتک: کتک، ختک، پسنله، پشی [ک] گربه.

کیتکه: (۱) کوللیزی همرزن؛ (۲) ناوی دئی به که له کوردستان [ک] (۱)

گوده نان ارزنی؛ (۲) نام روستایی است.

کیتته: دیزه، ده فری فوئی سوا لمت [ک] دیزی، دیگ سفالین.

کیتسه: (۱) تبالا، بهر چنج، دارده سنی نه ستور؛ (۲) قابعه میو، دار به سنی

داری تری [ک] (۱) چماق؛ (۲) دار بست ناک.

کیتسه له: دیزه ی چکوله [ک] دیزی کوچک.

کینج: قینج، که یک [ک] کلک.

کینچاوا: ناوی دئی به که له مه لبه ندی شارویران [ک] نام روستایی است.

کیچه: کوجه، کولان، کوچی [ک] کوچه.

کیچه ره شکه: جانه وری وردیله به به لای بیستانه [ک] حشره ایست آفت

پالیز.

کینچ هه لیئان: (۱) قینچ به بد بو ن له شوینی؛ (۲) بریتی له وه به له که وین [ک]

(۱) پیدایش کلک در جایی؛ (۲) کنایه از شنا بزدگی.

کینچی ده ریا: جورنی قرزالو که یه به عهره بی روبیانی بی نیژن [ک] میگو.

کینخ: (۱) چلک، بیسی؛ (۲) چرکی برین [ک] (۱) کثافت، چرک؛ (۲) چرک

زخم.

کیخا: قه بخا، کونخا، کینخا [ک] کدخدا.

کینخا: کونخا، فوخا [ک] کدخدا.

کینخوا: کینخا، فوخا [ک] کدخدا.

کینخه: پارچه ی کی ناوریشمه [ک] نوعی پارچه ابر بشمی.

کیخی: کونخای ناوچه به که که ده ولت دایناوه [ک] کدخدای انتصابی

دولت.

کیر: چوک، سیرت [ک] آلت نناسلی نو، کیر.

کیر: (۱) قرچان، پیست هه لقرچان له سوتان؛ (۲) شوم، بی فهز؛ (۳) کال،

نه که بشنو؛ (۴) روش [ک] (۱) چروک پوست در اثر سوختگی؛ (۲) نحس؛

(۳) کال؛ (۲) خراش.

کیر: (۱) کیر؛ (۲) چه قو، کارد؛ (۳) کار، شول؛ (کیر کار)؛ (۴) فابده، به هره؛

(نهو ماله کیر نابه) [ک] (۱) آلت نو، کیر؛ (۲) کارد؛ (۳) کار؛ (۴) فابده،

بهره.

کیر: (۱) خه تی کینشان؛ (۲) کهز، گوی کپ [ک] (۱) خط کینسدنی؛ (۲)

ناشنوا، کر.

کیرا: (۱) جزو، چون وا به په له؟ (۲) له کام جینگه وه؟ [ک] (۱) چه زود؟ (۲)

از کجا؟.

کیرات: دوه نیکه [ک] درخنجه ایست.

کیراتی: به به هره، به کارهاتگ [ک] مفید.

کیراکی: روزی به که شه ممه [ک] روز بکشنبه.

کیران: (۱) زه به لاج، زرنه یوز؛ (۲) داری دیزو نه ستوری بانه رای خانو

[ک] (۱) لندهور؛ (۲) دبرک افقی سقف خانه.

کیرانن: پنده نینان و زوشاندن [ک] کینسدن بر چیزی و ایجاد خراش.

کیریک: که به که، کرپک [ک] نخاله.

کیرخور: (۱) حیز، جنده؛ (۲) قوندهر [ک] (۱) فاحشه؛ (۲) کولی.

کیرد: چه قو، کارد، کیر [ک] کارد.

کیرد گهر: چه فوساز [ک] کارد ساز.

کیردی: کاردو، کاردی، گیاهه که سیوی بی لئ ده تین [ک] گیاهی آشی.

کیرزل: (۱) نیری سیره تزه لام: (۲) بریتی له زورکار، که له گاه [ک] (۱) کیر بزرگ: (۲) کتابه از زورگو.

کیرزلی: بریتی له زورکاری، ناههقی [ک] کتابه از زورگویی.

کیرستون: په لکه زبیرته، کو لکه زبیرنه، که سکه سور [ک] رنگین کمان.

کیرسم: ناکار، دام و ده ستور، ره وشت [ک] روش.

کیرقازی: گیاهه کو، گه لایان، یه نهوش ره تگی، توخه [ک] گیاهی است.

کیرک: کورک، کوروا [ک] کُرک، موی نرم زیر پشم.

کیرک: چه قوی، بچوک، فه لمر [ک] کارد کوچک، قلم تراش.

کیرکار: کاره کمر، قهره واش [ک] کلفت خانه.

کیرکهر: کیرکار [ک] کلفت خانه

کیرکه له: که لهی توتون و بیستان [ک] گیاهی است آفت و انگل توتون و پالیز:

کیرکه له گا: (۱) کیر که له، که له: (۲) کیری وشکه و کراوی گا که قه له می

قامیسیان له سهر ده فریاند [ک] (۱) گیاه انگل توتون و پالیز: (۲) نوعی مقطع قلم نی.

کیرگو: کوروشک، خهروی، که روه [ک] خرگوش.

کیرنج: که سی که به مو و کولکه سی ده کانه وه، ههلاج [ک] بنه زن.

کیرو: (۱) کورنو، کوروا: (۲) گویری کورنه، گویری بوچ [ک] (۱) سیاهک گندم: (۲) گردوی بوک.

کیروشک: که روی، خهروی، کوروشک، که وریشک [ک] خرگوش.

کیروشکه: که وریشکه [ک] خرام سبزه از باد.

کیره: کورهی خست، سور کردنه وه [ک] کوره آجر بزی.

کیره: ده نگی وه ک زلیک خستی شو شه [ک] صدایی مانند به هم ساییدن شیشه.

کیره: مهشکه له دار یان له تنه که له جیاتی مهشکه می بیست [ک] مشک چوبین یا حلبی.

کیرهانی: به کارهانی، کیرانن [ک] به کار آمدن.

کیره فیل: (۱) هه ر شنیکی ناقولا و ناشیرین: (۲) قامچی هوندراو له جهرم [ک] (۱) زنت منظر: (۲) تازیانه بافته از چرم.

کیری: (۱) مله ی کیر، شانی چیا: (۲) کیره [ک] (۱) سنیق کوه: (۲) نگا: کیره.

کیری: گوندیک له کوردستان که به عسی به بومهای شیمیایی خه لکیان کوشته و پاشان کاولیان کرده [ک] روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

کیریان: پیداخشان و زوشان [ک] کنسیده شدن و خراشیدن.

کیریشک: خهروی [ک] خرگوش.

کیز: (۱) کوز، قاش له میوه: (۲) زمینی تم تمان و زه قه ن [ک] (۱) قاج میوه:

(۲) زمین سنگی و سخت.

کیز: (۱) فالوچه، قولانجه: (۲) زن، ژان، لیک دانی تراو [ک] (۱) جعل: (۲) به هم زنی مایع.

کیزان: ژان، لیک دوانی تراو [ک] به هم زده شدن مایع.

کیزاندن: ژاندن [ک] به هم زدن مایع.

کیزو: (۱) کیزان: (۲) کوزو: (۳) به پیزی زواو له چینگه یهک: (۴) کاری

سهر به خو کهر [ک] (۱) تگا: کیزان: (۲) کوزو: (۳) رویده انبه: (۴) خودسر.

کیزراندن: ژاندنی مهشکه... [ک] به هم زدن مایع.

کیزری: به ره لدا بی و کاری سهر به خو [ک] خود سری.

کیزک: فالوچه، ریخ گلینه [ک] سرگین گردان.

کیزگ: میشی یا قله [ک] مگس آفت یا قلا.

کیزم: (۱) ده سته که دارا: (۲) داری که وه سهر داری زه زی ده دن [ک] (۱) خوب کوبیدن در برجن: (۲) جوبی که تکه گاه تاک شود.

کیزن: حوشتر گه لو، نو بئی ناو له سوالهت [ک] شتر گلو.

کیزه: فالوچه [ک] جعل.

کیزه ر: کیزر [ک] نگا: کیزر.

کیزه که: کوز کوزه له [ک] ترینزک آبی.

کیزی: جازو [ک] جارو.

کیزین: (۱) حوشتر گه لو، بوزی ناوی له سوالهتی سور وه کراو: (۲) کیزان [ک] (۱) لوله سفالین مجرای آب، شتر گلوبی: (۲) نگا: کیزان.

کیز: (۱) دوت، قین، کچ، کهج: (۲) قرچانی بیست، کیز: (۳) کام: [ک] (۱) دختر: (۲) چروکیدگی پوست: (۳) کدام؟.

کیزان: (۱) کام؟، کامه؟: (۲) کجان، که چان [ک] (۱) کدام؟: (۲) دختران.

کیزک: کام؟، کنه؟ [ک] کدام؟.

کیزکی: کامه؟ [ک] کدامین؟.

کی ژوان: کام له وان؟ [ک] کدام از آنها؟.

کیزوله: چیشکه، پاساری، جوله که، چفیک [ک] گنجشک.

کیزوله: کچی چکوله [ک] دخترک.

کیزوله: کیزوله [ک] دخترک.

کیس: (۱) قیس: (۲) ههل، ده رفعت: (۳) نه ستور بونی بدو: (۴) شاراوه [ک] (۱) دسترس: (۲) فرصت: (۳) آماس لئه: (۴) پنهان.

کیس: (۱) کیس: (۲) کس، مرو: (۳) له بار، شیاو [ک] (۱) نگا: کیس: (۲) کس، شخص: (۳) متناسب.

کیساندن: شاردنه وه، شیش کردن [ک] پنهان کردن.

کیسانین: ده رفعت دهه کس کورتن [ک] فرصت یافتن.

کیستهک: (۱) که ستهک، کلو: (۲) بریتی له پیایو نازا [ک] (۱) کلوخ: (۲) کتابه از مرد شجاع.

کیسته نه: پیاو کوشتن [ک] آدم گنسی.

کیسقه: گوندیکی کوردستانه یه عسی کاولی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کيسك: (۱) توره کهی چکوله ی توتن: (۲) جزداتی باخهل [ک] (۱) کیسه کوچک توتون: (۲) کیف بول.

کیس کردن: (۱) پنهانمانی پدو؛ (۲) پیش خوارندهوی توژه بی [۱] (۱) آماسیدن لئه؛ (۲) خشم را فرو خوردن.

کیس کردن: کیس کردن [۱] نگا: کیس کردن.

کیس لئ هیئان: دهرفته هیئان [۱] فرصت بافتن.

کیسم: تهر، نهرج، بیجم [۱] شکل، فیافه.

کیسمه: باجیک ناغا دهیسنی [۱] باجی که مالک می گیرد.

کیسو: کسل [۱] لاک پشت.

کیسو: کیسو [۱] لاک پشت.

کیسه: (۱) کیسک؛ (۲) ده سکنینی زهره له حمام خوئی پی ده شون [۱] (۱) نگا: کیسک؛ (۲) کیسه حمام.

کیسه بر: دژی که بهر بک ده برئی و پاره ده دزی، جنو بر [۱] جیب بر.

کیسه کیش: (۱) که سنی که له حمام خه لک ده شوا؛ (۲) برئی له زمان لوس و به کلکه سوته [۱] (۱) دلاک حمام؛ (۲) کتابه از منعلق.

کیسه ل: کیسو [۱] لاک پشت.

کیسه لای: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسایی در کردستان که توسط بعضیان ویران شد.

کیسه لئه: (۱) تمارانیکی فقلی دارینی درگاه؛ (۲) سن، سون، به لای گهنم [۱] (۱) ابزارری در کلون در؛ (۲) حشره سن آفت گندم.

کیسه له مل: برئی له کچی جوان له مالی باوکی [۱] کتابه از دختر زیبا در خانه پدری.

کیسه و که مهر: جوئی پشتیندی جهرم که پاره ی تیدا جی ده که نهوه [۱] همیان، نوعی کمر بند.

کیسه هه لدرون: به هومبیدون بو شتی که له نابنده دا بگات [۱] امیدوار بودن به درآمدی در آینه.

کیسی: کیسه ل، کیسو، کیسو، کسل [۱] لاک پشت.

کیش: و تهی ده رکردنی پز [۱] لفظ راندن گوسفند.

کیش: (۱) قورسایی، سه نگینی؛ (۲) پیز: (کیش هانسی هه ویرو هه نگو بن و...؛ (۳) راکیش: (په نه که بکیشه)؛ (۴) ناقهت، نوان، تاهشت: (کیشم نیه نم کاره بکم)؛ (۵) نه سبایی جو، نیر و نامور؛ (۶) شده ی سهر؛ (۷) نامراز ی زاگوزن: (بهرد کیش، فور کیش)؛ (۸) که سنی که زاده گویری: (دار کیش، کاکیش)؛ (۹) که سنی که راکیشان ده کا: (گور بی کیش)؛ (۱۰) مزله دو که لدر: (جکه ره کیش)؛ (۱۱) کام بنیاده مین: (کیش نارازی به جن)؛ (۱۲) باشگری به واناس؛ خاودن: (نازار کیش، زه حمهت کیش)؛ (۱۳) رهونی شبعر [۱] (۱) وزن؛ (۲) کشدار بودن؛ (۳) کشیدن؛ (۴) تاب و نوان؛ (۵) خبش؛ (۶) عمامه ابر بشعی مشکی؛ (۷) ابزار نقل مکان دادن؛ (۸) شخص نقل مکان دهنده؛ (۹) کسی که چیزی را می کشد؛ (۱۰) بک زن؛ (۱۱) هر کسی هم؛ (۱۲) پسوند دارا بودن صفتی؛ (۱۳) وزن شعر.

کیشان: (۱) بهر او رده ترازو؛ (۲) راکیشان؛ (۳) راگوزن؛ (۴) مز له دو که لدر؛ (۵) کئی له وان؛ (۶) دهر بردنی حالی ناخوش؛ (۷) نیخ له کالان دهر هیئان؛ (۸) به کسی می لدر جاکردن؛ (۹) هدنگرتنی رینه یان نوسینی نه خش به قه لئم [۱] (۱) وزن کردن؛ (۲) کشیدن؛ (۳)

جابه جا کردن؛ (۴) کشیدن تونون؛ (۵) کدام از آنها؛ (۶) نحمل ناخوشی؛ (۷) آختن تیغ؛ (۸) مادینه را به گشن نشان دادن؛ (۹) برداشتن عکس با کشیدن تصویر.

کیشاندن: کنساندن [۱] نگا: کنساندن.

کیشانه: به نهر او و کشان [۱] وزنی.

کیشانه کردن: ده تهر او و نوان [۱] وزن کردن.

کیشانه وه: (۱) کشاننده وه؛ (۲) دهر هیئان له پاش تهر او کردن؛ (۳) دوباره ده تهر او و نوان [۱] نگا: کشاننده وه؛ (۲) بیرون کشیدن پس از فرو کردن؛ (۳) دوباره وزن کردن.

کیشتا: کوژراو [۱] مقبول.

کیشتش: کوژران [۱] کشه شدن.

کیشت کوئی: گشتکانی، لاهلا، نلاوتل [۱] بک وری.

کیشته: گشته، کنسا، کوژراو [۱] مقبول.

کیشدار: (۱) جیر، له پسان به دور؛ (۲) برئی له کاری زور خابن: (نم کاره زور کیشداره) [۱] (۱) کشدار، مقاوم؛ (۲) کتابه ار کار و قگیر.

کیشران: (۱) بهر او رده کمران به نرازو؛ (۲) می له نیر چاک کردن؛ (۳) راکیشوان [۱] (۱) وزن شدن؛ (۲) گشن دادن مادینه؛ (۳) کشیده شدن بر زمین.

کیشراو: کشاو [۱] نگا: کشاو.

کیشک: (۱) کشان به زه و پدا؛ (۲) نبشک، پاس؛ (۳) قورسایی لهش له بهر نا [۱] (۱) کشیده شدن بر زمین؛ (۲) نگهبانی؛ (۳) سنگینی نن از تب.

کیشک: کام، کامه؟ [۱] کدام؟.

کیشکا: کامبان؟ [۱] کدامین؟.

کیشکچی: باسدار [۱] پاسبان.

کیش کردن: راکیشان، کشاندن [۱] کشیدن.

کیش کرن: کیش کردن [۱] کشیدن.

کیشک کیشان: پاسداری [۱] نگهبانی.

کیشک گرتن: پاسه وانئی کردن [۱] پاسداری کردن.

کیشکه: (۱) جیشکه، پاساری؛ (۲) لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولبان کرد [۱] (۱) گنجشک؛ (۲) روستایی در کردستان که بعضیان آن را ویران کردند.

کیشما کیش: که سنده که ش [۱] کنشاکش.

کیشوله: کیشکه، چویلکه، جفیک [۱] گنجشک.

کیشه: (۱) بردنی کلوش بو سهر خویمان؛ (۲) تهر؛ (۳) دمه قاله؛ (۴) زرخاک کردنی لکی داری ره ز بهتی نهوه که بی برن؛ (۵) جوئی سهر بوشی زنان؛ (۶) داری ناو هلول بو پیداهانتی ناوی نه سنیر که بهردا [۱] (۱) انتقال غله درویده به سرخرمن؛ (۲) نزاع و جنگ؛ (۳) نزاع لفظی؛ (۴) زیر خاک کردن شاخه مو بدون برش، خوابانیدن؛ (۵) نوعی سر بوش زنانه؛ (۶) گنده نوخالی در دهانه استخر برای نخلبه آب.

کیشهاتن: لهدهاتن [۱] کش آمدن.

کیشههر: کیشنده [۱] کشنده، جاذب.

کیس کردن: (۱) پنهانمانی پدو؛ (۲) پیش خوارندهوی توژه بی [۱] (۱) آماسیدن لئه؛ (۲) خشم را فرو خوردن.

کیس کردن: کیس کردن [۱] نگا: کیس کردن.

کیس لئ هیئان: دهرفته هیئان [۱] فرصت بافتن.

کیسم: تهر، نهرج، بیجم [۱] شکل، فیافه.

کیسمه: باجیک ناغا دهیسنی [۱] باجی که مالک می گیرد.

کیسو: کسل [۱] لاک پشت.

کیسو: کیسو [۱] لاک پشت.

کیسه: (۱) کیسک؛ (۲) ده سکنینی زهره له حمام خوئی پی ده شون [۱] (۱) نگا: کیسک؛ (۲) کیسه حمام.

کیسه بر: دژی که بهر بک ده برئی و پاره ده دزی، جنو بر [۱] جیب بر.

کیسه کیش: (۱) که سنی که له حمام خه لک ده شوا؛ (۲) برئی له زمان لوس و به کلکه سوته [۱] (۱) دلاک حمام؛ (۲) کتابه از منعلق.

کیسه ل: کیسو [۱] لاک پشت.

کیسه لای: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسایی در کردستان که توسط بعضیان ویران شد.

کیسه لئه: (۱) تمارانیکی فقلی دارینی درگاه؛ (۲) سن، سون، به لای گهنم [۱] (۱) ابزارری در کلون در؛ (۲) حشره سن آفت گندم.

کیسه له مل: برئی له کچی جوان له مالی باوکی [۱] کتابه از دختر زیبا در خانه پدری.

کیسه و که مهر: جوئی پشتیندی جهرم که پاره ی تیدا جی ده که نهوه [۱] همیان، نوعی کمر بند.

کیسه هه لدرون: به هومبیدون بو شتی که له نابنده دا بگات [۱] امیدوار بودن به درآمدی در آینه.

کیسی: کیسه ل، کیسو، کیسو، کسل [۱] لاک پشت.

کیش: و تهی ده رکردنی پز [۱] لفظ راندن گوسفند.

کیش: (۱) قورسایی، سه نگینی؛ (۲) پیز: (کیش هانسی هه ویرو هه نگو بن و...؛ (۳) راکیش: (په نه که بکیشه)؛ (۴) ناقهت، نوان، تاهشت: (کیشم نیه نم کاره بکم)؛ (۵) نه سبایی جو، نیر و نامور؛ (۶) شده ی سهر؛ (۷) نامراز ی زاگوزن: (بهرد کیش، فور کیش)؛ (۸) که سنی که زاده گویری: (دار کیش، کاکیش)؛ (۹) که سنی که راکیشان ده کا: (گور بی کیش)؛ (۱۰) مزله دو که لدر: (جکه ره کیش)؛ (۱۱) کام بنیاده مین: (کیش نارازی به جن)؛ (۱۲) باشگری به واناس؛ خاودن: (نازار کیش، زه حمهت کیش)؛ (۱۳) رهونی شبعر [۱] (۱) وزن؛ (۲) کشدار بودن؛ (۳) کشیدن؛ (۴) تاب و نوان؛ (۵) خبش؛ (۶) عمامه ابر بشعی مشکی؛ (۷) ابزار نقل مکان دادن؛ (۸) شخص نقل مکان دهنده؛ (۹) کسی که چیزی را می کشد؛ (۱۰) بک زن؛ (۱۱) هر کسی هم؛ (۱۲) پسوند دارا بودن صفتی؛ (۱۳) وزن شعر.

کیشان: (۱) بهر او رده ترازو؛ (۲) راکیشان؛ (۳) راگوزن؛ (۴) مز له دو که لدر؛ (۵) کئی له وان؛ (۶) دهر بردنی حالی ناخوش؛ (۷) نیخ له کالان دهر هیئان؛ (۸) به کسی می لدر جاکردن؛ (۹) هدنگرتنی رینه یان نوسینی نه خش به قه لئم [۱] (۱) وزن کردن؛ (۲) کشیدن؛ (۳)

کیشه کیش: شزو هرهار [۱] نزاع و اختلاف.

کیشه ربه ره: که شمه کهش [۱] کشاکش.

کیشه و گیره: (۱) جه نگی خه رمان کونان؛ (۲) کیشه کیش؛ (۳) زه حمت و دهردی سهری [۱] (۱) موسم خرمن کوبی؛ (۲) کشاکش؛

(۳) درد و مشقت.

کیشه وه: گوازته وه به کومه ل: (مندال کیشه وه ی ده کهن، میز و کیشه وه ده کهن) [۱] جایجا کردن گره ی.

کیشه وی: کیشه وه [۱] نگا: کیشه وه.

کیشیاگ: کشاو [۱] نگا: کشا.

کیشیان: (۱) کیشان؛ (۲) هر کامیش له وان [۱] (۱) نگا: کیشان؛ (۲) هرکس از آنان

کبف: (۱) توره که ی چه رمین بو نی خسننی شت؛ (۲) ده نگی مار؛ (۳) برش، کمر؛ (۴) شوش و له بار و به ژن زراو [۱] (۱) کبف چرمی؛ (۲) صدای مار؛ (۳) کفک نرشیده؛ (۴) قدبلند متناسب.

کبف: (۱) کهز، کو، چبا؛ (۲) نه سکهوت؛ (۳) که بف و شادی [۱] (۱) کوه؛ (۲) غار؛ (۳) شادی.

کیفاز: گیابه کی به رزی دؤکای به لاسکه که ی به شلکی ده خوری [۱] گیاهی است خاردار.

کیفاندن: هاشاندنی مار، وشاندنی مار [۱] صدای مار خشمگین.

کیفانن: وزاندن، وشاندنی مار، کیفاندن [۱] صدای مار خشمگین.

کیفایهت: بهس [۱] کافی.

کیفروشک: خهروی، کهروشک [۱] خرگوش.

کیفزال: قرزال، قرزانگ [۱] خرچنگ.

کیفزال: کیفزال، فرزال [۱] خرچنگ.

کیفزاله: نه خوشی شیر به نجه [۱] بیماری سرطان.

کیفسار: نا، چبا، کوسار [۱] کوهساران.

کیفسان: کویستان [۱] (۱) کوهستان؛ (۲) بیلاق.

کیفش: کفش، خوبا [۱] کشف، پیدا.

کیفشینگ: قرزانگ [۱] خرچنگ.

کیف کردن: کهف کردن، نویز به ربه سهر نرشاو [۱] کفک برآمدن.

کیف کردن: رابواردن به خوشی [۱] خوشگذرانی.

کیفکؤ: دؤک، دؤکه، شوک، شوکه ی به لای گه لای بیستان و زهز [۱] سبدهک.

کیفکی: بوگه ن بوگ [۱] گنده ده، بدبو شده.

کیفلا: گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعشان.

کیفن: نرشاو ی برشای [۱] ترشیده کفک کرده.

کیفوک: پیفوک [۱] گیاهی است با پبازه خوردنی.

کیفه: هازه ی مار، ده نگی مار [۱] صدای مار.

کیفه رات: رنه جو به ربه کانی، خه بانی سهخت [۱] مبارزه سخت.

کیفی: خورست، جانوه رو گیابه که له ده شت بی و بنبادم کاری تیدا نه کردنی [۱] کوهی، وحشی.

کیفیله: کبفی [۱] نگا: کبفی.

کیف: کهز، چبا، کبو [۱] کوه.

کیفاز: قریزی نه ستوری سهری که جه ل [۱] شوره غلبظ سر.

کیفانی: که بیانوی مال [۱] کدبانو.

کیفانیه: کیفانی [۱] کدبانو.

کیفروشک: خهروی [۱] خرگوش.

کیفیشک: خهروی [۱] خرگوش.

کیفه چهر: پوش و باری که باوانی کهس نه بی [۱] چراگاه آزاد.

کیفی: (۱) کبفی؛ (۲) فوشفای سوا لهت بو که ره وه نگوین [۱] (۱) کوهی؛ (۲) نعلبکی سفالین.

کیک: کام؟، کیه؟ [۱] کدام.

کیک: گاده، نانه برنجی، که بک [۱] کیک، گاده.

کیکما: گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعشان.

کیکا: حاشیره نیکی کورده [۱] حاشیره ای است کرد.

کیکف: که بکف [۱] درختچه است.

کیکؤ: که بکف [۱] نگا: که بکف.

کیل: (۱) کول، نه بر؛ (۲) خیل [۱] (۱) کند؛ (۲) لوح.

کیل: که بل، بیوانه ی ده خل له دار [۱] بمانه چوبین غله.

کیل: (۱) بلند، بهز؛ (۲) بهردی سهرین و پابنی قه بر؛ (۳) جوانجاک

بالا بلند؛ (۴) سهرداری عیل؛ (۵) درون، دورمان؛ (۶) نبشانه ی کهوشن؛

(۷) بیوانه ی دانه و یله؛ (۸) سابرین، نه گه؛ (۹) جوری کولیره که

له بن زبله مو ده برژی؛ (۱۰) پاپوکه ی مار [۱] (۱) بلند؛ (۲) شاهد قبر،

سنگ مزار؛ (۳) زیبای قدبلند؛ (۴) خان ابل؛ (۵) دوخت؛ (۶) علامت

مرزی؛ (۷) بمانه غله؛ (۸) شک، بزنی؛ (۹) نوعی نان گرده؛ (۱۰) چنیره

مار.

کیل: (۱) کولبت؛ (۲) چارداغ؛ (۳) نه خشکی بهزه؛ (۴) کیلی قه بر؛ (۵)

جوت و شوا [۱] (۱) کوخ؛ (۲) گازه؛ (۳) نقش گلم؛ (۴) سنگ فیر؛ (۵)

کشت و شخم.

کیلان: کالان [۱] نیام شمشیر و خنجر.

کیلان: شو برینی زهوی [۱] شخم زدن زمین.

کیلان: کالانه [۱] نگا: کالانه.

کیلان: ناوی گوندبکه [۱] نام روستایی است.

کیلان: کتی بهرکتی له نامانج پیکان دا [۱] مسابقه تیراندازی.

کیلاو: شو دراو، شو کراو [۱] شخم زده.

کیلب: که لب [۱] ناب، دندان پیشین.

کیلبؤ: که لب دریز [۱] دندان دراز.

کیلبه: (۱) ددانی پشه وه؛ (۲) که لبه شاخ؛ (۳) جاوگی نه ندر، گولونه [۱]

(۱) دندان پیشین حیوان؛ (۲) دماغه کوه؛ (۳) بادکش تنور.

کیلبه نی: سه گابه تی، بزینی له فیلبازی و درونی [۱] کتابه از شیطنت.

کیلدان: (۱) دادرون، درون؛ (۲) بهر و ژورناوین [۱] (۱) دوختن؛ (۲) به بالا

برناب کردن.

- کیندراو: کیندراو [شخم زده].
- کینلوان: شینوکران، جوت لی کران [شخم زده شدن زمین].
- کینلراو: شینوکران [شخم زده].
- کینلستون: کینستون، په لکه زینه [رنگین کمان].
- کینل همدان: بهره زور ناونین، کیندان [به بالا پرناب کردن].
- کینلک: (۱) کلاک، قامک، نهنگوست، نموست، تپل، تلی، تل؛ (۲) قه لقم، کلاک؛ (۳) ریوئی چاو [انگشت؛ (۲) قلم؛ (۳) ژفک چشم].
- کینلک: (۱) نامانج یو نیرو بهره فانی؛ (۲) نیشانی سه سنور [آماج، هدف؛ (۲) علامت مرز].
- کینل کردن: بلند کردن [بالا بردن].
- کینلکن: کوبونه وی نابوره به جغز له ده وری شنبک [حلقه زدن مردم دور چیزی].
- کینلکه وانه: قوجه که [انگشتانه].
- کینلگه: (۱) زوی و زار؛ (۲) زه سینی که شیو ده کری [مزرعه؛ (۲) زمینی که شخم زده می شود].
- کینلکی: گلبنی چاو، گلاروی چیم [مردمک چشم].
- کینلکی کوز: بی چاو، کوز [کورا، نابینا].
- کینلنجی: سبخنومه، مسته کوله [سقلمه].
- کینلو: کیشانه به که هزار گرام، نیوسه [کیلو].
- کینلوانه: پاساره، سوانه، سه رسوانه [لبه بام].
- کینلوده: قایلک [بوسته].
- کینلوك: زنی که له سه نایینی نسلام نه بی [زن غیرمسلمان].
- کینلومیترا: پهنانه ی زیگه به برانه بر به هزار مینر [کیلومتر].
- کینلون: قفل [قفل].
- کینلون: قفل [قفل].
- کینله: (۱) کبل، کیل؛ (۲) باشگری پچوک شانندان: (جوانکیله) [بمانه غله؛ (۲) پسوند نصغیر].
- کینله: (۱) کبله ده خل پهنان؛ (۲) نه پاله کیویله [بمانه غله؛ (۲) نایاله].
- کینله بهردانی: به بهرد هاویشنه نامانج [نشانه گیری با سنگ].
- کینله ر: کولین، جیگه ی نازوفه [جای آذوقه].
- کینله سبی: (۱) ناری کویکه له کوردستان؛ (۲) گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [نام کوهی است؛ (۲) از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان].
- کینله سبیان: ناری دی به که [نام دهی است].
- کینله سبیان: ناری دی به که [نام دهی است].
- کینله شین: (۱) چبایه که له کوردستان؛ (۲) به ردبکی که ره زه گه زور که ونارابه له چبای کینله شین که که نیبه ی پیوه [کوهی است در کوردستان؛ (۲) سنگی دو کوه «کینله شین» با آثار باستانی].
- کینله فر: خه ته جوتی له به کتر دور [شیارهای از هم دور در شخم].
- کینله فر: گمه به که به پینج بهردان ده کری [بازی به قتل دوقل].
- کینله ک: (۱) نه نبشت؛ (۲) نه فعل؛ (۳) جورئ نانی چکوله بو زاروکان [

(۱) پهلو؛ (۲) بخیه؛ (۳) نوعی نان.

کینله کسان: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاویان کرد [

روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کینله کدان: کلابون، لادان له زئی [منحرف شدن].

کینله که: که له که، خالیکه، برک [تهیگاه].

کینله که وه: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [نام روستایی در

کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کینله کی: کینله که [تهیگاه].

کینله نندی: جورئ داسی گه وره، که له نندی [نوعی داس بزرگ].

کینلی: ده بوکات [وقت و هنگام].

کینلی: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [نام روستایی در

کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کینلیزه: (۱) چدلاک، نه سوننده کی باریکی دریز بو چادرو که پر؛ (۲) داری

نه ولولای لاشیانه [سنون باریک خیمه و گازه؛ (۲) چوبهای

کناری درب].

کینلیک: (۱) ناو، ده موکه؛ (۲) زنی نه موسولمان [لحظه، زمان کوناه؛

(۲) زن نامسلمان].

کیم: زوخاوی برین [ریم، خونابه زخم].

کیم: (۱) زهرداوی برین، زوخ، زوخا؛ (۲) کم، کهم؛ (۳) من کام که سیکم؛

(۴) هر کسی من: (کیم دهس نیشان کرد بیگرن) [ریم، خونابه

زخم؛ (۲) اندک؛ (۳) من کی هسنم؛ (۴) هر کسی را که من.

کیماتی: که مایه تی [کاستی].

کیماسی: که مایه سی، نانه واوی [کاستی].

کیمانی: (۱) که مایه تی؛ (۲) کیسه ی باخه؛ (۳) بهریک [کاستی؛ (۲) کبف پول؛ (۳) جیب].

کیماو: زهرداوی برین [ریم، زردابه].

کیماهی: (۱) قسور؛ (۲) که مایه تی، که مایه سی [کوناهی در کار؛ (۲) کاستی].

کیمایی: که مایه تی [کاستی، نقص].

کیمباک: بی پروا، چاون ترس [بی پروا].

کیمبیر: زه مینی که مزه و [زمین کم حاصل].

کیمبه ر: باخی که مایه [باغ کم حاصل].

کیمخا: (۱) فیز، له خوبایی بون؛ (۲) کیمخوا، پارچه که [از خود

راضی بودن؛ (۲) پارچه ای است.

کیمخوا: کیمخه، پارچه کی ناوریسمی [پارچه ای ابریشمی].

کیمخوا: کیمباک [بی پروا].

کیمخور: کهم خور [کم خوراک].

کیم ژمیر: بی ناقل، بی ناوه و [کم عقل].

کیم کرن: (۱) زوخ له برین هانن؛ (۲) کهم کردنی شنی زور [چرک و

خونابه از زخم تراش کردن؛ (۲) کاستن،

کیم کم: کهم کم، هندی هیدی [اندک اندک، کم کم].

کیم کیمه: کهم کهمه، ورده ورده [به ندریج].

کیمو کوزی: کهم و کوزی، ناته اوای، کهمایه سی [۱] ناتمامی، کم و کاستی.

کیم هاتن: (۱) له بهروردن بهه له جیون: (۲) له کینسانه وه به ترازو کهم هینان [۱] پیش بینی غلط: (۲) کم وزن کردن در توزین.

کیمهش: رویشنی زور له سهرخو، خهران [۱] بسیار آهسته راه رفتن.

کئی مه شک: بهره مه شک [۱] کره حاصل یک بار منگ به هم زدن.

کیمی: کهمی، نوقوستانی [۱] کمی، کاستی.

کیمیا: زانستیکه [۱] کیمیا، شیمی.

کیمیا گهر: زانای کیمیا [۱] کیمیا گر، شیمست.

کیمیایی: (۱) کیمیا: (۲) بریتی له کاری زور به تازانج: (سمنات کیمیاییه): (۳) شتی که به ده گهن دهس کهری: (هیلکه شیان لی کردن به کیمیا) [۱] کیمیا: (۲) کتابه از کار بسیار پرسود: (۳) کتابه از نادر و کمباب.

کیمیقه: به لانی کهم، هیچ نهوی [۱] اقل، حداقل.

کین: (۱) رک، فار: (۲) کام که سانین؟: (۳) کام جیگه؟ [۱] کینه: (۲) کیانند؟: (۳) کجا؟

کین: (۱) پارچهی ره شمال، کون: (۲) وشه ی پرسبار، کامه که سن؟: (۳) کام جیگه [۱] پارچهی سیاه چادر: (۲) کیانند؟: (۳) کجا؟

کینا: کیز، که نیشک [۱] دختر.

کینات: کالان [۱] نگا: کالان.

کینج: گبرویی، گر نه وهی نه خوشی [۱] سرابت بیماری، واگیری.

کینده: کام جیگه، کوندهری [۱] کدام جای، کجا؟

کیندهری: وشه ی برس، خه لکی کام جیگه ی؟ [۱] کجایی هستی؟

کیندهری: کیندهر؟ [۱] کجا؟

کین فس: کینسه ل، کینسو [۱] لاک بشت.

کینگ: قنگ، قون [۱] کون.

کینگا: که نگی؟ که ی؟ [۱] چه وقت.

کینو: رکونی، بوغزله زگ [۱] کینه توز.

کینه: (۱) رک، کین: (۲) له وانه کین؟ [۱] کینه: (۲) که هستند؟

کینه دار: رکونی، رک له زگ [۱] کینه نوز.

کینه کیش: رک هه لگر [۱] کینه ور.

کینی: کانی، سه رجاوه، که هنی [۱] چشمه.

کبو: (۱) جبا، کهو، کو: (۲) کام کس له نیوه؟ [۱] (۱) کوه: (۲) کدام از شما؟

کیوات: ناوچبا، کوسار، کوساران [۱] کوهساران.

کیوار: کيفار، گبایه که دز کاوی [۱] نگا: کيفار.

کیور: کاهو، خاس [۱] کاهو.

کیور: کهویژ، کهویج [۱] قفیز.

کیوسار: کیوات [۱] کوهستان.

کوسان: (۱) کیوات: (۲) جیگه ی به فرگر و سارد [۱] (۱) کوهسار: (۲) سردسیر.

کیوستان: کونستان [۱] نگا: کونستان.

کیومال: به کومال گهران به دوی شتیکدا: (کیومالمان کرد زوبمان به بدا نه کرد) [۱] پیگرد گروهی در کوه.

کیون: (۱) کونکی تاسن بو به ردشکاندن: (۲) لاسکه گیای باریکی کلور [۱] (۱) پتک آهنین: (۲) ساقه ی بارک و کاوک گبایه.

کیوه: بوکوی؟، بو کام جیگه؟ [۱] به کجا؟

کیولان: کیوات [۱] کوهستان.

کیولهی: کاوی [۱] کولی.

کیوی: کوتی، سه ره کبو [۱] کوهی.

کیویله: (۱) کنبهله، گباو بهری خورسک: (۲) نه یالهی ده شتی [۱] (۱) کوهی، وحسی: (۲) ناباله.

کیویلکه: کبویله [۱] نگا: کبویله.

کیه: (۱) نروب، چله پیویه: (۲) ریژاوا: (۳) چکه سه؟: (۴) مال، خانوی تباژیان [۱] قله، بلندترین نقطه کوه: (۲) مصب: (۳) کیست؟: (۴) خانه، مسکن.

کیهانه: کامانه؟ [۱] کدامین؟

کیه: (۱) کارژمله، کارژوله، کار: (۲) بز [۱] (۱) کهر، بزغاله نوزاد: (۲) بز کیهه: کام؟ [۱] کدام؟

کیهه ی: کام له وان؟ [۱] کدام از آنها؟

کیهه بیان: کامی له وان؟ [۱] کدام از اینها؟

کیمو کوزی: کهم و کوزی، ناته اوای، کهمایه سی [۱] ناتمامی، کم و کاستی.

کیم هاتن: (۱) له بهروردن بهه له جیون: (۲) له کینسانه وه به ترازو کهم هینان [۱] پیش بینی غلط: (۲) کم وزن کردن در توزین.

کیمهش: رویشنی زور له سهرخو، خهران [۱] بسیار آهسته راه رفتن.

کئی مه شک: بهره مه شک [۱] کره حاصل یک بار منگ به هم زدن.

کیمی: کهمی، نوقوستانی [۱] کمی، کاستی.

کیمیا: زانستیکه [۱] کیمیا، شیمی.

کیمیا گهر: زانای کیمیا [۱] کیمیا گر، شیمست.

کیمیایی: (۱) کیمیا: (۲) بریتی له کاری زور به تازانج: (سمنات کیمیاییه): (۳) شتی که به ده گهن دهس کهری: (هیلکه شیان لی کردن به کیمیا) [۱] کیمیا: (۲) کتابه از کار بسیار پرسود: (۳) کتابه از نادر و کمباب.

کیمیقه: به لانی کهم، هیچ نهوی [۱] اقل، حداقل.

کین: (۱) رک، فار: (۲) کام که سانین؟: (۳) کام جیگه؟ [۱] کینه: (۲) کیانند؟: (۳) کجا؟

کین: (۱) پارچهی ره شمال، کون: (۲) وشه ی پرسبار، کامه که سن؟: (۳) کام جیگه [۱] پارچهی سیاه چادر: (۲) کیانند؟: (۳) کجا؟

کینا: کیز، که نیشک [۱] دختر.

کینات: کالان [۱] نگا: کالان.

کینج: گبرویی، گر نه وهی نه خوشی [۱] سرابت بیماری، واگیری.

کینده: کام جیگه، کوندهری [۱] کدام جای، کجا؟

کیندهری: وشه ی برس، خه لکی کام جیگه ی؟ [۱] کجایی هستی؟

کیندهری: کیندهر؟ [۱] کجا؟

کین فس: کینسه ل، کینسو [۱] لاک بشت.

کینگ: قنگ، قون [۱] کون.

کینگا: که نگی؟ که ی؟ [۱] چه وقت.

کینو: رکونی، بوغزله زگ [۱] کینه توز.

کینه: (۱) رک، کین: (۲) له وانه کین؟ [۱] کینه: (۲) که هستند؟

کینه دار: رکونی، رک له زگ [۱] کینه نوز.

کینه کیش: رک هه لگر [۱] کینه ور.

گ

گابهرد: بهردی زل [گ] سنگ بزرگ، خرسنگ.
 گابهلهك: (۱) بالنداریكه له كۆنر بجوكنر: (۲) كۆيكه له قه‌ندبلی كوردستان [گ] (۱) پرده‌ای است: (۲) كوهی در كردستان.
 گاپ: زیاره، گه‌ل، همزه‌وهز [گ] كار نعاونی.
 گاپل: كۆتره‌گایه، كۆتری درشنی شین‌زه‌نگی كنبوی [گ] فاخنه.
 گاپلوك: گابه‌كه [گ] گباهی است.
 گاپوش: ورده‌پوشی بئ قه‌وه‌ت [گ] علف ریز خشكیده.
 گابه‌رجوك: له‌وه‌زیکه‌گا‌حه‌زی‌لی‌ده‌گا‌ [گ] علفی است مطبوع‌گا‌و.
 گابه‌رچینك: گابه‌رجوك [گ] علفی است مطبوع‌گا‌و.
 گابه‌رچینكه: گابه‌رجوك [گ] علفی است كه‌گا‌و آن‌را‌بسپار‌دوست‌دارد.
 گابه‌ل: گاپل [گ] كپور‌چاهی.
 گاپی: برینی له‌تەپ، نەمەل له‌زی‌زۆ‌بش‌ن [گ] كتابه‌از‌سست‌و‌ننبل‌در‌راه‌رفتن.
 گاپیس: ناوی دئی‌به‌كه‌له‌مو‌كوربان [گ] نام‌روستایی‌در‌كردستان.
 گاپیل: (۱) گاپل: (۲) گای شاخ‌بیج‌خواردو [گ] (۱) فاخنه: (۲) گا‌و شاخ‌بیچیده.
 گاپیلون: گوندبکی كوردستانه‌به‌عسی‌كا‌ولی‌کرد [گ] نام‌روستایی‌در‌كردستان‌كه‌توسط‌بعثبان‌ویران‌شد.
 گات: نزاو‌نویزله‌نا‌بینی‌زه‌رده‌شنی‌دا [گ] عبادت‌در‌آبین‌زردشنبان.
 گاتو: شاتو، توی‌سور [گ] شاهنوت.
 گاج: قرقزه، همرچی‌هه‌وداده‌زوی‌له‌سه‌ر‌ه‌ه‌لده‌كەن [گ] قرقره.
 گاجوت: گاجوت [گ] گا‌و‌شخم‌زنی.
 گاجوت: گاپی‌كه‌زه‌وی‌ده‌كبلنی [گ] گا‌و‌شخم‌زدن.
 گاجال: فولكە‌ی‌زۆر‌فره‌وان‌و‌قول [گ] چاله‌بزرگ.
 گاجاو: نه‌خشیکه‌له‌به‌ره‌و‌ما‌قوره‌دا [گ] نقشی‌بر‌قالی‌و‌گلبم.
 گاجاوه: گاجاوه [گ] نگا: گاجاو.
 گاجوان: دارده‌ستی‌سه‌رجه‌ما‌وی‌نەسنور [گ] چوگان‌كلفت.
 گاجه‌زین: شوانی‌گانه‌ل [گ] گا‌وچران.

گ: (۱) نیکرا، به‌نه‌واوی، بئ‌که‌مو‌کۆزی: (۲) باشگری‌به‌رکاری: (بوگ، جوگ): (۳) بېسای‌بنیاده‌م، گو: (۲) كه، كو [گ] (۱) همه، كل: (۲) پسوند‌مفعولی: (۳) مدفوع‌آدمی: (۴) حرف‌ربط.
 گا: (۱) زل، قه‌به: (گابهرد، گاحول): (۲) جار، دفعه، كه‌زه‌ت، چه‌ل: (۳) جئ، شوین: (۴) ده‌م، كات: (۵) نبری‌جیل [گ] (۱) كلان: (۲) بار، دفعه: (۳) جای: (۴) گاه: (۵) گا‌ونر.
 گانه‌ل: كۆمه‌لی‌گا‌و‌جیل [گ] گا‌وان، گله‌گا‌و.
 گانه‌نگبو: جوژی‌مازی‌باریک‌و‌كه‌وه [گ] نوعی‌مار.
 گابار: (۱) كاروانی‌كه‌جیل‌و‌گابان‌بار‌كردوه: (۲) گوندبکه‌له‌كوردستان‌به‌عسی‌ویرانی‌کرد [گ] (۱) كاروانی‌كه‌بار‌بر‌گا‌وان‌نهاده‌اند: (۲) روستایی‌در‌كردستان‌كه‌بعثبان‌آن‌را‌ویران‌کردند.
 گاباره: (۱) شكتر، قه‌لشه‌شاخ: (۲) گوندبکه‌له‌كوردستان‌به‌عسی‌ویرانی‌کرد [گ] (۱) شكاف‌در‌صخره‌كوه: (۲) از‌روستاهای‌ویران‌شده‌كردستان‌نوسط‌بعثبان.
 گاباری: ناوی‌عه‌شیره‌نیکه‌له‌كوردستان [گ] نام‌عشیرتی‌در‌كردستان.
 گابازه‌له: ناوی‌دئی‌به‌كه‌له‌نا‌وجهی‌شارویران [گ] نام‌دهی‌در‌كرگستان.
 گابره: گابه‌كه‌وه‌ك‌زەل‌له‌نا‌و‌نالادا‌ه‌زوی [گ] گباهی‌است‌كه‌در‌مرداب‌روید.
 گابنه: نه‌و‌گابه‌كه‌ده‌كه‌ویته‌نا‌وه‌راسنی‌گبره‌وه‌له‌را‌سنه‌خوی‌ده‌سوزی [گ] گا‌و‌بنه‌در‌خرمن‌كوبی.
 گابنه‌ور: گابنه [گ] گا‌و‌بنه.
 گابنیزك: گابنيسك، نه‌خوشبه‌كه‌له‌نه‌سنوی‌گا‌په‌یاده‌بئ، گوی‌زه‌په‌ی‌گا [گ] بیماری‌نكاف‌گا‌و.
 گابنیزکی: گابنيزك [گ] نكاف‌گا‌و.
 گابنيسمك: گابنيزك [گ] نكاف‌گا‌و.
 گابور: (۱) شین‌و‌فیر‌و‌هوزی‌گانه‌ل‌كه‌خوینی‌گای‌سه‌ر‌بر‌ا‌وده‌ببین: (۲) شین‌و‌گر‌بانی‌به‌ده‌نگی‌به‌مرز [گ] (۱) صدای‌به‌هم‌آمیخته‌گا‌وها‌هنگام‌دیدن‌خون‌گا‌و‌ذبح‌شده: (۲) شیون‌و‌گر‌به‌با‌صدای‌بلند.

گاردی: جانهوریکی وهك جال جالو كه ی زل ره نگی زورده، هه له بهزه [۱] رُتیل.

گارس: جوری هرزنی درشته به هینسو ده بی، زورات [۱] گاورس.

گارگرو: هیلانه ی له دار کول دراو [۱] لانه در درخت حك شده.

گارم: گازان، مه ساسه ی ده سنی چونکر [۱] غاوشنگ.

گارنگ: شبنکه وهك ده مه بیل له نول ده بنه نده سکی هه به له کانی خو بان کوتانا رُبخی گاگیره ی بی ده گرن نا نه که ونه ناوه خله که وه، گوگره [۱] مدفوع گیر گاو در خرمن کوی،

گارنگان: گیابه که شیره که ی مابه ی به له فیزه به [۱] گیاهی است که شیردازش مُسهل است.

گارو: گارگرو، هیلانه ی مهل له کونی داردا [۱] لانه برنده در سوراخ درخت.

گارون: گازان [۱] نگا: گازان.

گاره: گار، ده نگی که رگی هیلکه که ر [۱] کراخ.

گاره ش: ره شه ولاغ، ره شه مال، گاو جیل و کدل و گامیش [۱] چاربا، دام غیر از گوسفند و بز.

گاره فا: گوندبکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گاره گار: گاره ی زوری مریشک [۱] کراخ کراخ مرغ.

گاره یا: گوندبکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گاری: عمره بانه ی له سر دو چرخ که نه سب ده بکیشن [۱] گاری.

گاریته: کارینه [۱] بالار.

گارینگ: گارنگ، گوگره [۱] سرگین گیره گاو.

گاریه: (۱) گاری: (۲) کونده ی گهره ی ناوکیش که له سر باره بری داده نین [۱] (۱) گاری: (۲) خبگ بزرگ سفا که بر ستور نهند.

گاز: (۱) به ددان گرتن: (۲) خت له دار کردن به تیخ، له له: (۳) نامرزی بزمارکشانه وه: (۴) به شی جاریك ناگر له یوشو: (۵) بانگ: (بجو بابت گازت ده کا: (۶) زنجیره کیو: (۷) نالی، (۸) نالی، (۹) مانبان له وگازه بو: (۸) بوخم، ناگرو... (نهم خه لوزه گازی هه به: (۹) شکیز، قه لشنه شاخ: (۱۰) شیوی زور ته نگ: (۱۱) درزیابی له جومگه ی ده سته وه تاشان: (۱۲) بوغساری نهوت که له زیرزه وی دبنه ده رو بوسرُنانسدن که لکی لی ورده گرن: (۱۳) گز، پیوانه ی درزیابی بنوان: (۱۴) پهل نازل، دست وقاچی حه یوان: (۱۵) نروبك، بلندترین جیکه ی جبا [۱] (۱) گاز دندان: (۲) شبارزدن چوب: (۳) کلبتین، انیر: (۴) بوده لازم برای يك بار بر باکردن آتش: (۵) صدازدن: (۶) رشنه کوه: (۷) طرف: (۸) گاز، یکی از حالات ماده: (۹) شکاف در کوه سنگی: (۱۰) دره تنگ: (۱۱) طول دست از مُج ناشانه: (۱۲) کاز طبیعی قابل اشتعال: (۱۳) متر، گز: (۱۴) دست و پای حیوان: (۱۵) قله.

گازاو: نادی کانی گهرمک، گراو [۱] آب چشمه گرم، آب معدنی.

گازتین: جی کوبونه وه بو سانه وه [۱] کلوب، باشگاه.

گازر: قه سار، جلتشور [۱] قصار، گازر.

گاچه رینک: کلک هه لئه کینه [۱] دم جنبانك.

گاچیز: گاو [۱] گاوچران.

گاچیرین: بهر گایلكه، کلک هه لئه کینه [۱] دم جنبانك.

گاحول: بریتی له زه لامی گیلو که [۱] کناهه از نومند کم خرد.

گاخ: (۱) جه غز، جغز: (۲) جه غزیکه بو سویند تیداخوردنی به زیدی [۱]

(۱) دایره: (۲) دایره ای که بزیدی ها بر زمین می کشند و در آن سوکند

می خورند.

گاخوئی: به کومه ل گزانی زاروکان بو جیز نانه وه رگرتن [۱] عبدبدینی

دسته جمعی بچه ها برای گرفتن عبیدی.

گادار: شوینی که گای لی ده جه رین [۱] چراگاه گاو.

گادان: (۱) له کم کبشانو، جیل: (۲) قازانج له مامله دا [۱] (۱) گشن دادن

گارا: (۲) سود بردن در معامله.

گادانه: (۱) کزن: (۲) گلبنه ی جم، گلاره [۱] (۱) گادانه: (۲) مردمک

چشم.

گادك: کرش، جور [۱] شکه به

گادمه: گیابه که بو ده زمان ده شی [۱] گیاه دارویی گاوزبان.

گادوش: ده فری که جیلی نی ده دوشن [۱] ظرف گادوش.

گادوشکه: گادوش [۱] ظرف گادوش.

گادوشه: گادوش [۱] ظرف گادوش.

گادومه: گادمه [۱] گاوزبان.

گاده: ناوی جه مبه که له کوردستان [۱] نام رودی است.

گاده مه: گادمه [۱] گاوزبان.

گادبز: (۱) خاوه گا: (۲) گاچه رین [۱] (۱) گادار: (۲) گاوچران.

گادبری (۱) کاری ره شه ولاغ زاگرن: (۲) ره شه ولاغ له وه زانسدن [۱] (۱)

گاو داری: (۲) گاوچرانی.

گادین: دوشک، دماره کول [۱] عفر.

گار: (۱) پاشگر بهوانا: کارکر: (آموزگار): (۲) زوران: (روزگار): (۳) دم:

(شه وگار شقی بو): (۴) ده نگی مریشکی هیلکه که: (۵) گواره، خشلی

گوی [۱] (۱) یسویند فاعلی: (۲) جمع: (۳) وقت، هنگام: (۴) کراخ،

صدای مرغ نخمگذار: (۵) گوشواره.

گازاج: پسنبیری ترومیلان [۱] گازار.

گازار: گازاج [۱] گازار.

گازارم: (۱) مه ساسه ی ده سنی جوت که: (۲) نیلای نه سنور [۱] (۱)

غاوشنگ: (۲) چو بدست کلفت.

گازامه: گازام [۱] نگا: گازام.

گاران: ده ننگه ده نگی مریشکی هیلکه که ر [۱] کراخ.

گازان: (۱) کومه لی ره شه ولاغ، جیل و گاو گامیش: (۲) داری ده سنی

جونیر له کاتی شبو کردنا که سه ریکی به بزمارو سه ریکی به پیشکانه،

مه ساسه [۱] (۱) ربه گاو: (۲) چو بدست شخم زن.

گاراندن: ده ننگه ده نگ کردنی مریشک که هیلکه ده کا [۱] کراخیدن مرغ

تخمگذار.

گاراندن: گاران [۱] نگا: گاران.

گازک: گازی بزماریکشانوه [کلبنین،

گازکردن: برین و قه‌لشی چکوله نیکردن [شکاف کوچک در چیزی ایجاد کردن.

گازگاز: دادو هوار [فر باد و فغان.

گازگرتن: به‌دان گرتن، قه‌بلئی گرتن [گازگرفتن،

گازن: (۱) سهرکونهی دوستانه؛ (۲) شفره‌ی زیندرو؛ (۳) شکابهت [غناپ؛ (۲) شفره‌ سراجان؛ (۳) دادخواهی.

گازندوک: به‌پرته و بوله، دم به‌گله‌بی [غر و لندکن.

گازنده: (۱) سهرکونهی دوستانه؛ (شاکمی سسیلاح هه‌ردهم به کوشتا مه‌لئی هات / گازنده‌یان ژکی کمه؟ ژکی بکه‌م شکابهت؟) «جزیری»؛

(۲) شکابهت [غناپ؛ (۱) غناپ دوستانه؛ (۲) شکایت.

گازور: به‌تاقه‌ت و توان، به‌قه‌موت [نیر و مند.

گازوز: (۱) چانه‌وه‌ریکه خوری ده‌خوا. موربانه، مورانه؛ (۲) ناوی گازدار [بید، حشره‌ پشم‌خوار؛ (۲) نوشابه‌ گازدار.

گازوک: قامیشی ده‌م‌فهلشیراو بو گرتنی مار [نی سر شکافنه برای مارگیری.

گازولک: (۱) کیزک، قالسونه‌ی ریخ گلین؛ (۲) کهرمیش [جغل، سرگین غلتان؛ (۲) خرمنگس.

گازه: (۱) ده‌نگ هاننی گورانی؛ (۲) بوله‌وپرته؛ (۳) شفره‌ی جهرم بز [صدای ترنم؛ (۲) غرغر؛ (۳) شفره‌ کفاشان.

گازه‌دوک: شبوه‌له‌ی ننگ [دره‌ تنگ.

گازه‌را: ناوه‌زاستی به‌ست [ستون فقرات، وسط پشت.

گازه‌گاز: ده‌نگه‌ده‌نگ، هه‌راه‌را [سرو صدا.

گازه‌ل: خه‌زل، گه‌لای سور هه‌نگه‌زاوی خهریکی وهرین [برگ خزان.

گازنده: گازنده [نگا: گازنده.

گازی: بانگ، به‌ده‌نگ هه‌رالئی کردن [صدا کردن، بانگ.

گاز‌با‌ه‌ز: هه‌وانه‌که شوآن نه بولور ده‌ی ژئن بو به‌ز کو‌کردنه‌وه [آهنگی است که جو بانان با نی می‌نوازند.

گازی پشت: دور پشت [و... وسط پشت.

گازیز: (۱) گازور، کرمی خوری خور؛ (۲) کرمی ناودار و مبه [حشره‌ بید؛ (۲) کرم نباتات.

گازی کرن: بانگ کردن [صدا کردن، خواندن.

گازی کهر: کهری که بانگ له کهری ده‌کاف [صداکننده.

گازین: (۱) شکایت کردن، گلی؛ (۲) ده‌ردی دل کردن [شکایت کردن؛ (۲) درد دل کردن.

گاز: گولوله، گولوک [نگا: گولوله.

گاس: (۱) وه‌خنی وا هه‌به؛ (۲) نه‌شئی، رینی نه‌جئی؛ (۳) گاز، بانگ [گاه باشد؛ (۲) شاید؛ (۳) خواندن، آواز سردادن.

گاسار: (۱) کولکهی مبه که له‌باش برین ده‌مینئی؛ (۲) داری دوحاجهی سهری گوریسی دابه‌سنن [نه‌شاخه‌های باقیمانده مو پس از بریدن؛ (۲) چوب دوشاخه‌ای که یک سر طناب را بدان محکم

می‌کنند.

گاستار: هبجک، نالقه‌ی داربئی سهری گورپس [حلقه‌ جو بین به طناب بسته شده.

گاستین: گازین، جینگهی کو‌بوئنه‌وه بو سانه‌وه [باشگاه، کلوب.

گاسک: گازک [گازانبر.

گاسکه: (۱) بانگ بکه؛ (۲) فروسکه‌ی سه‌گ [صدا کن؛ (۲) صدای لابه‌ سگ.

گاسن: (۱) ناسنی نوک‌نیز که له‌ده‌نده‌ی نامور ده‌خرئی و عه‌رزى پئی ده‌کبلن؛ (۲) مبدان، گوزه‌پانی ناوندی گوند [گاواهن؛ (۲) میدان وسط آبادی.

گاسنگه: مه‌بدانی فره‌وانی، ناوه‌ندی ناوایی [میدان مرکز آبادی.

گاسنوق: سندوقی زل له بولا [گاوصندوق.

گاسنه: چاریک کبلان؛ (شومه‌کهم دوگاسنه کرده) [یک بار شخم‌زدن. گاسوس: گیاه‌که ده‌گهل ژاژی ده‌کری [گیاهی است که با کتخ آمیزند.

گاسی: گازی [صدا.

گاشه: (۱) پهردی زل، کهرئی مدزن؛ (۲) ناژاره و بشیوی [سنگ بزرگ؛ (۲) آشوب و بلوا.

گاف: په‌وی پبتیکی نه‌لف و بینه‌که‌به [حرف گاف.

گاف: (۱) دم، کات، سات؛ (۲) شه‌قاو، قه‌دم، هه‌نگاو [گاه؛ (۲) گام.

گافا: له‌ده‌سیکا، ده‌مینکی [هنگامی.

گافان: (۱) شوانی گازان؛ (۲) پیاسه‌کردن، قه‌ده‌م‌لیدان [کاوچران؛ (۲) قدم زدن.

گافانسی: (۱) کاری شوانسی گازان؛ (۲) کرنی شوانسی گازان؛ (۳) عه‌شیره‌تیکئی گه‌وره له کوردستان [کاوچرانی؛ (۲) مزد‌گاوچران؛ (۳) نام عشیره‌ای بزرگ در کردستان.

گافانی: (۱) جار و بار، جهل چله؛ (۲) هه‌نگاو به‌هه‌نگاو [گاهگاه، احبانا؛ (۲) گام به گام.

گافیهر: (۱) دوزمن؛ (۲) نه‌شهری [دشمن؛ (۲) حسود.

گاف‌پیف: به‌هه‌نگاو ببوان [باگام اندازه گرفتن.

گافدان: (۱) پیاسه‌کردن، قه‌ده‌م‌لیدان؛ (۲) ده‌رفه‌ت بیدان [قدم‌زدن؛ (۲) فرصت دادن، مهلت دادن.

گافر: (۱) فله، مه‌سیحی؛ (۲) ناگر بهره‌ست. گدررا؛ (۳) نه‌خورشبه‌کی گابه پئی‌ده‌فیزینی [زرتشتی؛ (۲) زرتشتی؛ (۳) از بیمار‌بهای گاوی.

گافگاف: چاروبار، چارچار [گاهگاه.

گافه‌ستی: نه‌وما‌لانی ناچته هه‌وارو له نازان ده‌میننه‌وه [خانه‌هایی که به بیلاق نمی‌روند.

گافه‌ک: (۱) شه‌قانبک؛ (۲) جاری، هه‌لئی [گامی؛ (۲) هنگامی.

گافی: نه‌هه‌میشه، کاتی [موقنی.

گافین: نه‌وپه‌زی مه‌به‌ست [منتهای مرام.

گاقز: نه‌خوشی گامردن [مرگ و میر گاوها.

گالتین: به‌حده‌نك ناخافنن [شوخى بازى].
گالندان: (۱) دهرکردن به هه‌راو هوربا! (۲) دهن‌دان، هاه‌دان [۱] دك و هو كردن؛ (۲) برانگيخنن.
گالز: گولئ زهمه‌ق [زينب].
گالش: زير پياله، ناله‌كى [تعليكى].
گاللو: نيسكى به‌لك [استخوان ساف].
گالگالى: كوليزه‌ى به‌زون و زهر ديشه‌ى هيلكه [نوعى گرده‌ى روغنى با زرده‌ى نخم مرغ].
گالو: گاوآن، شوانى گازان [گاوچران].
گالوبوخ: ده‌نگ و قسه‌ى زاروى ساواكه نازه‌ى زوان ده‌گرئ [صدای كودكى كه نازه به سخن آمده است].
گالور: فالور، لاسكه‌گياى ناوبه‌نال [ساقه‌گياه كاوك].
گالوش: كهوشى جبر [گالش].
گالوف: گياهه‌كى ده‌شتمه [از گياهان صحرايى].
گالوك: (۱) تيلائى نه‌سنور؛ (۲) مه‌ساسه‌ى ده‌سنى جوت كه [۱] چمانى كلفت؛ (۲) غار شنگ.
گالوم: كونه‌كى سه‌رته‌سنور، گوبال، توبز [چمان].
گاله: خورجى بچوك كه به‌سه‌ر شانبا دهن، هه‌گيه‌ى پشت‌زين [خورجين].
گاله: (۱) ده‌نگى پيكه‌بنى ساوا؛ (۲) ده‌نگى نيكه‌لاوى بالندارى ده‌نگ خوش؛ (۳) دادو هاوار به ناره‌ه‌نى؛ (۴) نازابه‌نى له كاردا؛ (هه‌ر گاله ده‌كا)؛ (۵) ده‌نگى هه‌ور؛ (۶) داخستن؛ (درگا گاله ده) [۱] صدای خنده‌ى نوزاد؛ (۲) صدای برنده‌هاى خوش آواز؛ (۳) فر باد از غم؛ (۴) نشاط و چالاكى در كار؛ (۵) صدای رعد؛ (۶) بستن در و بنجره.
گاله‌به‌نگ: گياهه‌كه بو ده‌رمان ده‌شئ [گياه گال‌بنگ، فنطوريون].
گاله‌پئ كردن: چاك ره خو‌كه‌وتن له كارنك؛ (چون درويته‌به‌ك هه‌ر گاله‌ى پئ ده‌كا) [با كمال نشاط انجام دادن].
گاله‌دان: داخستنى ده‌رگا به‌نجره [سفن در و بنجره].
گاله‌كردن: گاله‌پئ كردن [بانشاط كار كردن، معرکه كردن].
گاله‌گال: هه‌راهه‌را [سر و صدا].
گاله‌گورت: باش مله خراوگون، غه‌بيته [غيبت گفنن].
گاله‌گوزى: چه‌نه‌وه‌ر، چه‌فه‌سرو [و راج].
گاله‌وگيغه: نرساندن به قسه، هه‌ره‌شه [نه‌دبد].
گالى: گونديكى كوردستانه به‌عسى كاولى كرد [نام روستايى در كردستان كه توسط بهنبايران ويران شد].
گاليسك: نامرازى داركولئن [ابزار كنده‌كارى خوب].
گاليسكه: كاليسكه، فابنؤن، دروشكه [كاليسكه].
گاليش: باره‌گياى به‌كسه‌رى، نه‌رمه‌كى گيا [نوده گياهى كه بك بار برابر است].
گالين: (۱) گوزانى گون؛ (۲) نالاندن؛ (۳) نانى هه‌رز [۱] آواز خواندن؛ (۲) ناليدن؛ (۳) نان آرزن.
گالينه: نانى هه‌رز [نان آرزن].

گافران: گافر [مرگ و مير گاوها].
گاقوز: (۱) گابوز؛ (۲) برينئ له مانگى سه‌رماد [۱] نگا؛ گابوز؛ (۲) كناهه از آزماه.
گاكوتز: كوتزه‌گياه، گابل [فاخته].
گاكوچك: گاه‌برد [سنگ بزرگ].
گاكوز: كيردى گه‌وره‌دم‌پان [كارد سلاخى].
گاكوفئ: گاكوى، كه‌له‌كئوى [گوزن].
گاكوفئ: گاكوفئ [گوزن].
گاكيفئ: كه‌له‌كئوى [گوزن].
گاكئوى: گاكئوى [گوزن].
گاگا: جارچار [گاه‌گاه].
گاگايئ: جارچارئ [گاه‌گاهى].
گاگروس: بولكه، گاكوز [گياه خلر].
گاگو: (۱) ريغ، شياكه، سه‌رين؛ (۲) برينئ له مروئ نه‌حمه‌ق و هيج نه‌زان [۱] سرگين؛ (۲) كناهه از آدم نه‌فهم و جاهل.
گاگوار: گاگا [گاه‌گدار].
گاگوز: (۱) فه‌ر به‌گوز بجه‌وه؛ (۲) گوز بجه [۱] قبر و لحد باهم؛ (۲) نخد.
گاگوز: بولكه [گياه خلر].
گاگوس: نركى مه‌سيحى مه‌زب [نرك زبان مسيحي].
گاگولكه: روپشتن له سه‌ر دوده‌سن و دوله‌زنو [لو كيدن].
گاگولكى: گاگولكه [لو كيدن، روى دست و زانوان راه‌رفتن].
گاگوله: گاگولكه [لو كيدن].
گاگويئ: گياهه‌كى له‌لابانه [گياهى است].
گاگه: كاكه [نگا؛ كاكه].
گاگهل: گاه‌دل [رمه‌گاو].
گاگه‌له: گاه‌دل [رمه‌گاو].
گاگير: زه‌وبه‌ك كه گاس گيرى نيدابئ [زمينى كه گاوآهن در آن گير كند].
گاگيره: چيل و گا كه خه‌رمانبان پئ ده‌كونن [گاو خرمن‌كوب].
گال: (۱) به‌هه‌راو هوربا زاوان؛ (ليره گالبان‌دا)؛ (۲) ده‌نگى زاروى ساواى نازه‌ى زمان گرنو؛ (هه‌ر گال و بوغبه‌نى)؛ (۳) هه‌رزنه‌ى ناله [۱] هو كردن؛ (۲) حرف‌زدن نوزاد؛ (۳) ارزن نلخ.
گالا: هيرش، هروزم [بورش، هجوم].
گالته: (۱) فومار، شوخى؛ (۲) بازى، كابه؛ (۳) نيز [۱] شوخى؛ (۲) بازى؛ (۳) مسخره.
گالته‌پئ كردن: (۱) نيز پئ كردن؛ (۲) بازى به له‌بستوك كردن [۱] مسخره كردن؛ (۲) بازى كردن با اسباب بازى.
گالته‌چى: حه‌نه‌ك بئز، كه‌سنئ قسه‌ى سه‌ر ده‌كا بو پيكه‌بن [لوده].
گالته‌كردن: (۱) شوخى كردن؛ (۲) بازى كردن، كابه‌كردن [۱] شوخى كردن؛ (۲) بازى كردن.
گالتين: گالنين [شوخى بازى].

گام: (۱) رابورده‌ی گان بو قسه ویز، نیلاقم کرد: (۲) گای من: (۳) جه نجه: (۴) کات، وه خت: (۵) هه نگاوا: (۱) کردم، گایبدم: (۲) گاو من: (۳) خرمنکوب: (۴) وقت، زمان: (۵) قدم، گام.

گامارو: جورئ مرای زه شی خال خال: نوعی مرغایی سیاه خالدار.
گاماسی: باقو، نه قه، جورئ ماسی: نوعی ماهی.
گام گلوس: فالونچه، کیزک: سرگین غلنان، جُعل.
گامل: (۱) نه سنوئه ستور: (۲) شان دانه بهر شنی قورس: (وه گامل بهرزی کرده) (۱) گردن کلفت: (۲) بافتنار شان جسم سنگین را نکان دادن.

گاموسه عه تی: همرله جی، همرنسننا: هم اکنون.
گاموش: حه بوانیکی شیرده‌ری شاخدار ی زلا، به اه جیل زلنره، میوینه‌ی که ل: گاموش.

گاموله: گاگوله: لوکیدن بجه.
گامه: (۱) گای من: (۲) له وه پیش نیلاقم کرده: (۳) کات، وه خت: (۴) هه نگاوا: (۱) گاو من است: (۲) اورا کرده: (۳) وقت، زمان: (۴) گام، قدم.

گامه لاس: (۱) له کارغه زربین و خه ونی گا له جوت دا: (۲) گالنه یه کی زارو کانه: (۱) اعتصاب گاو از سخمنی: (۲) نوعی بازی کودکان.

گامی: (۱) نیلاقمی کردم: (۲) نیلاقم کردم: (۳) گای منی: (۱) مرا کرد: (۲) تو را کردم: (۳) گاو من هستی.

گامی: ناونک، که مپک له وه خت: لخنئ از زمان.
گامیش: گاموش: گاموش.

گامیشان: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد: نام روستایی در کردستان که توسط بعثان ویران شد.

گامیشبان: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد: نام روستایی در کردستان که توسط بعثان ویران شد.

گامیش ته په: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد: از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثان.

گامینا وهر: پیش تر، سهرده می پیشوا: پیش از این.

گان: (۱) نیلاقم کردن: (۲) گبان: (۳) نه مانه گاجوئن: (۴) گوان، گوهان، مه مکی حه بوانی شیرده: (۱) جماع: (۲) جان: (۳) اینها گاوند: (۴) پستان حیوان شیرده.

گانساور: (۱) چانه وهر: (۲) بریتی له زالمی بی به زه بی: (۱) جانور: (۲) کتابه از ظالم سقی.

گاناوی: زور به نالوش، نبشتباله گان: شهوانی.
گان بو گان: ته ووا ساغ و به که بفا: سالم و سرحال.

گانندان: نیلاقم کران، بهرکاری گان بو: مفعول شدن.
گانندایش: (۱) مردن، گبان ده رجون: (۲) لاوازی له کار که وتو: (۱) مردن: (۲) لاغر از کار افناده.

گاننده: (۱) چنده: (۲) کوئی: (۱) فاحشه: (۲) کوئی.
گاندهر: گانده: نگا، گانده.

گانندی که وتش: جازز له گبان، وه زه له زبان: سیر شده از جان.

گانندیل: (۱) گوان گه وهر: (۲) بریتی له مانگا: (۱) بزرگ پستان: (۲) کتابه از ماده گاو.

گان فیدا: جان گوری، گبان فیدا: جان فدا، فدایی.
گان فعتش: مردن، گبان ده رجون: مردن.

گان کردن: نیلاقم کردن، کاری گان نه نجام دان: فاعل واقع شدن.
گانکهر: نیلاقم کهر، که سسی که گان ده کا: جماع کننده، فاعل.

گانگاز: هاسان، دزی دزوار: آسان.
گان گانوکه: گانی به کتر به ده سنه و او: گاییدن یکدیگر بطور متقابل.

گان گانوکئی: گان گانوکه: نگا، گان گانوکه.
گانگلو: گاموله، گاگوله: لوکیدن کودک.

گانگلوکی: گانگلو، گاگوله: لوکیدن کودک.
گانگیر: نه مه ل، تهب، لهش گران: ننبیل.

گانو گوشت: (۱) قه له، گوشتن: (۲) زه لام و نه سنور: (۱) جاق: (۲) گنده.

گان وهش: سلامت، لهش ساغ: سالم.
گانده: (۱) حه شیری، زور نامه زوری گان، زه نه ک: (۲) تاقه گانک: (۱) شهوانی: (۲) یک بار جماع.

گانه کی: زنه حه شیری و گاناوی: زین شهوانی.
گانه گول: کبشه و ههراو زه مازه نا: همه حه و شلونی.

گانئی: (۱) زبندو، گیاندار: (۲) نه شنی، هه رده بی و ابی: (۱) زنده: (۲) باید.

گانئی کانی: ساغ و سه لامهت، ساق و سه لیم: زنده و سرحال.
گاوا: (۱) گانگیری جیل: (۲) دم، گاف: (۳) نیوه نیلاقمه تان کرد: (۲) پنبه کردنی جینی شکاو به تیل: (نم فور به شکاو مان بو گاو که):

(۱) گاوا: (۲) گاه: (۳) تو او را کردی: (۴) بندجینی شکسته.
گاوا: (۱) گاوا: (۲) واپزانه، وادپاره: (۱) نگا، گاوا: (۲) اینگار.

گاوار: گابار: نگا، گابار.
گاواره: (۱) پبشکه، ده بدیک، دهر گوش: (۲) لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاولبان کرد: (۱) گهواره: (۲) روستایی در کردستان که بعثان آن را ویران کردند.

گاواسن: گاسن: گاواهن.
گاوان: (۱) شوانی گازان: (۲) عه شیره نیکی که ونارای کوردستان: (۱) گاوچران: (۲) عشیره‌ای است در کردستان.

گاواپنه: گابنه: گاو بنه در خرمنکوبی.
گاوانه: ده فری گادوتسکه له سوآلهت: ظرف سفالین گاو دویی.

گاوانی: (۱) شهرنه شوانی گاوان: (۲) ویشوله، سیرو: (۳) کاری گاوان: (۴) له عه شیره تی گاوان: (۵) نه وپیزی زیزی هه لپه زکی له دواوه: (۶) ناری دی به که: (۱) مزد گاوچرانی: (۲) پرنده سار: (۳) گاوچرانی: (۴) عشیره «گاوان»: (۵) آخر صف در حلقه رقص: (۶) نام دهی است.

گاوخان: شونئی نه خته کردنی زه مین بو کبلان: شمار مرزی زمینی که سخم می زنند.

گاود: قول، کوز: زرف، عمیق.
گاودانه: کزن، گادانه: گاودانه، کرسنه.

گاو دؤل: کؤل و بئر [۱] باد.
 گاو دومه: گبایه که بنه که ی بو نیرنگ ده بی [۱] گباهی است که بیخس به جای هیزم به کار آید.
 گاور: (۱) قلمسه، خاج پهرست: (۲) ناگو پهرست: (۳) خوانه ناس [۱] (۱) مسیحی: (۲) زردشتی: (۳) کافر.
 گاورده مه: که رکؤل، گبایه که [۱] گباهی است.
 گاوزالک: قالوچه ی زیخ گلین، کیزک [۱] سرگین غلتان، جُعل.
 گاوزبان: گولی گبایه که بو درمان ددشی [۱] گل گاوزبان.
 گاوزمان: گاوزبان [۱] گل گاوزبان.
 گاوزوان: گاوزبان [۱] گل گاوزبان.
 گاوس: پینستی ده رهسانوی جیل که ده کرتیه مهشکه [۱] بوست گاو که سُنک کنند.
 گاوسو: پینتری گاکهل [۱] طویلۀ گاوآن.
 گاوسهر: کوباری سهرنه سنوری به برمار [۱] جماتی سرگنده میخکوب.
 گاوشه: ده فری زل له سوالهت بو نوتبکردن، جهره ی زه لام [۱] سیوی بزرگ.
 گاؤک: مینتوله ی به بو [۱] بوعی پشه.
 گاو کردن: پینه کردن به نبل [۱] بندزدن جینی شکسته و...
 گاوکناس: نه خوشی نه ستو نه ستور بونی گاکهل [۱] بیماری ورم کلوی دام.
 گاو کهر: که سئی که جینی پینه ده کا [۱] چینی بندزن.
 گاو گول: ره شه ولأخ [۱] جاربا، دام غیر از بز و گوسفند.
 گاو گهر دؤن: (۱) برجی گاله عاسمان: (۲) سهر برزنی نازهل بو پینشوازی له بباری به فهدرو حورمهت [۱] (۱) برج نور: (۲) قربانی به بمن قدم بزرگان.
 گاؤلکی: گاموله، گاکوله [۱] لوکیدن بجه.
 گاوان: پنجه درکیکه زهردو زهش بو سوناندن زور به کاره. زهرده که ی که تیره ی ده بی [۱] گبایه گون.
 گاوو: گاوان [۱] گاوچران.
 گاوون: گاوان [۱] گاوچران.
 گاو هخان: (۱) گاوخان: (۲) به شی روزه جوتی له زهوبن: (۳) تهویله ی گاکهل [۱] نگا: گاوخان: (۲) زمین کافی برای بک روز شخم: (۳) طویلۀ گاوآن.
 گاو هخت: چارنا، کانی وا [۱] بعضی اوقات.
 گاوهر: قه به گول، نیره سه گی زل [۱] سنگ نرگنده.
 گاوهرؤ: ناوی مه لبه ندبکه له کوردستان [۱] ناحیه ای در کردستان.
 گاو هس: گاوس [۱] نگا: گاوس.
 گاو هسپوک: گبایه که بنه که ی ده خوری [۱] گباهی باپبازه خوردنی.
 گاو هستیان: هوزنکی گه وری کورده له کوردستانی بهره سستی ترکان [۱] عشیره ای است در کردستان.
 گاو هسن: گاوس [۱] نگا: گاوس.
 گاو هسهر: گاوسهر [۱] نگا: گاوسهر.

گاوهك: (۱) که وگی: (۲) قهوزه [۱] (۱) گنه: (۲) جل وزغ، خزه.
 گاو ه کی: وهك گا، گاناسایی [۱] گامانند.
 گاو ه ناز: گاوکناس [۱] نگا: گاوکناس.
 گاو یلکه: (۱) بهر گابلیکه، کلک هه لئه کینه: (۲) ئیستری دابک که ری بارگین باب [۱] (۱) دم چنبانک: (۲) قاطر مادر خر و پدر اسب.
 گاهه: جاره، دم [۱] احیاناً.
 گاههس: (۱) جاری وابه: (۲) ره لگه، ونده چنی [۱] (۱) گاه باشد: (۲) شاید.
 گایار: جوت، شبو، شو، شیف [۱] شخم.
 گایاری: جوت کاری، زهوی کبلان [۱] شخم زدن.
 گای بنه: گایه [۱] گایه در خرمنکوبی.
 گای چرکی: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعنیا ویران شد.
 گابلیکه: (۱) نینسری چکوله: (۲) بهر گابلیکه [۱] (۱) اسنر ریز اندام: (۲) دُم چنبانک.
 گاین: نیلاقه کردن، گان [۱] گابیدن.
 گاینجه: (۱) سهرمزانه: (۲) ناوی دی به که [۱] (۱) چوبک رابط خبش و بوغ: (۲) نام دهی است.
 گاینه: گادانه، کزن، گادانه [۱] گادانه.
 گایه: گابل [۱] فاخته.
 گایهر: نیلاقه کر، گانکه ر [۱] کونده، فاعل جماع.
 گایهل گانهل، گاکهل [۱] رمه گاو، گله گاو.
 گایستونی: گای باره بهر [۱] گاو بارکش.
 گجر: زور تهریق، له شهرمان سور هه لگه زاو [۱] بسیار شرمسار.
 گجریتی: تهریقی، شهرمه زاری، فهدبکاری [۱] شرمساری.
 گجیسه: سالی زه شه مه ی سی روزینی [۱] سال کبسه.
 گپ: (۱) جهره و گوشتی به نالایی نیوان کولمه و جهنه: (۲) قسه، وشه [۱] (۱) لب: (۲) گفت، سخن.
 گت: (۱) قبت، زوئب: (۲) ره قی به کیارجه: (۳) زل، زه لام: (۴) وچان، نؤقره [۱] (۱) برجسته، برآمده: (۲) سفت بکیارجه: (۳) کلان: (۴) وقفه.
 گتایی: زه قایی، قبتی [۱] برجستگی.
 گتور: قه له ندور، دوریه [۱] گباهی است.
 گته: (۱) زه لام: (۲) زه قی له دور دبار [۱] (۱) گنده: (۲) برجسته از دور نمایان.
 گته کوچک: گاتسه بهرد [۱] سنگ بزرگ.
 گجا: تیکزایی جیکابان، هه موجی [۱] همه جا.
 گجک: (۱) کراس: (۲) نیرگزه ی جیل: (۳) کهزی، پرچ [۱] (۱) پیراهن: (۲) برجستگی شرمگاه گاو: (۳) گیسو.
 گجکج: زاوه شانی دار، لهرزینی دار [۱] نکان خوردن درخت.
 گجگاندن: زاوه شانندن، لهرانه وه [۱] تکان دادن.
 گجور: هه مه زه نگ، هه موجور [۱] همه نوع.
 گجوک: توتکه سه گ، نوتله سه گ [۱] سنگ بجه.
 گجوله: توتکه سه گی بچکولانه [۱] سنگ بجه نوزاد.

گجی: کراس. گجک، کراس □ پیراهن.

گجی: هموجنی □ همه جا.

گجه: زیادت، ره عیبت، دئی نشین □ رعیت.

گچچه: نوخار، رشه ی لبحوزی گی □ کلمه راندن گاو.

گچک: پچوک، بیچک □ کوچک.

گچکۆ: گچک □ کوچک.

گچکۆکه: گچک □ کوچک.

گچکۆله: بچکۆله □ کوچولو.

گچکه: چکۆله □ کوچک.

گچکه له: بچکۆله □ کوچولو.

گچه: (۱) بیچوی چیل؛ (۲) گچچه؛ (۳) جهنه، جهناگه، نمرزینگ □ (۱)

گوساله؛ (۲) کلمه راندن گاو؛ (۳) چانه.

گدو: نه به، کبوی چکۆله □ نه.

گدو: ونه ی بانگ کردنی کار به □ لفظ خواندن بره.

گدوک: ته بولکه، نه به ی پچوک □ نه ی کوچک.

گدول: سبخ، گرگن □ نگا: سخن.

گده: (۱) بز؛ (۲) کار به □ (۱) بز؛ (۲) بزغاله.

گدی: (۱) فلانکده سی خوشه و بستم؛ (۲) بانگ کردنی کار به و بز؛ (۳)

هوی کاور؛ (۴) چاره زهش؛ (۵) بی تابرو □ (۱) فلان دوستم؛ (۲)

فراخواندن بز و بزغاله؛ (۳) های. حرف ندا؛ (۴) بیچاره، سیاه بخت.

(۵) بی آبرو.

گدی: گده □ نگا. گده.

گدبانو: (۱) هوی خوشه و بستنی دور، له سه به ندی لاوکاندا ده بلین؛ (۲)

گه لو، خه لکینه □ (۱) خطاب به معنوی دور افتاده؛ (۲) ای مردم.

گدیش: خو بان □ خرمن نکو بیده.

گدی گدی: بانگ کردنی بز و کار □ صدا زدن بز و بزغاله.

گدیله: گدی گدی □ نگا: گدی گدی.

گدینو: (۱) خه لکینه، گه لو؛ (۲) هوی فلانکده □ (۱) ای مردم؛ (۲) های،

حرف ندا.

گر: (۱) خز، هه رشنی وک نوپ خز بی؛ (۲) درشت؛ (۳) ته به، نه بولکه، گدر؛

(۴) فرو؛ (۵) باشگری بهوانا؛ به ندی؛ (پاشگر، پشگی)؛ (۶) باشگری

بهوانا؛ داگیر کمر؛ (پادشایه کی دنیا گرو)؛ (۷) باشگری بهوانا؛ چیگه و

شوین؛ (مالیکی میرانگه، نه گنوه ورج گره، مالی نهوه باگه)؛ (۸)

نماشاکمیری فال؛ (جو ماله ی فانگر فالم بی گرتوه)؛ (۹) برینی له

بنیاده می پایه به مرز؛ (۱۰) باشگری بهوانا؛ گاز، فده گر؛ (بانگری،

دهت گری)؛ (۱۱) باشگری بهوانا؛ زاکیشمیری دل با جاو؛ (شاریکی

دلگه، چوم گرتویه)؛ (۱۲) نه گونکی هویر، گونک؛ (۱۳) قسمی

ناماقول و نه چنی باوهر □ (۱) گرد، مدور؛ (۲) درشت؛ (۳) نه؛ (۴) فریب؛

(۵) پسوند به معنی فرار گیرنده؛ (۶) پسوند به معنی گیرنده؛ (۷) پسوند

به معنی جای؛ (۸) پسوند به معنی بیننده؛ (۹) کتابه از آدم گرانقدر؛ (۱۰)

پسوند به معنی گازگیرنده؛ (۱۱) پسوند به معنی جذاب و دلکش؛ (۱۲)

چونه خمیر؛ (۱۳) سخن میالعه آمیز.

گری: (۱) ناو، ده، بکی کم؛ (گری لیره بو جو)؛ (۲) لین، گه مایی؛ (له گری

هاوین دا)؛ (۳) بلنسه؛ (گری ناگر بهرزه)؛ (۴) زبری و قونجر قونجری؛

(گره هردی هه به)؛ (۵) دوباره؛ (روینست گزهاتهوه لای خویمان)؛ (۶)

درشنی و زبری ده نگ؛ (به ده نگیکی گز بانگی کرد)؛ (۷) ددانی زلو و

ره؛ (کابراهکی ددان گره)؛ (۸) وسه به که له کابه ی چاوشار کی دا

ده گونسری؛ (۹) په لپی زاروک؛ (گری دا گرنکه)؛ (۱۰) ناوی بیست

جو زنهوه؛ (۱۱) دهروه؛ (له ده ورمالمان گز نه هوا)؛ (۱۲) گمز، گه زول

□ (۱) لحظه، آن؛ (۲) شدت گرمی؛ (۳) شعله؛ (۴) زیر و ناهموار؛ (۵)

باز دوباره؛ (۶) زبری صدا؛ (۷) دندان برجسته و نمایان؛ (۸)

اصطلاحی در قایم موشک بازی؛ (۹) بهانه بچه؛ (۱۰) آب معدنی؛ (۱۱)

پیرامون؛ (۱۲) گر، کل.

گرا: (۱) به خسیر کرا؛ (۲) ده زبندان خرا □ (۱) اسیر شد؛ (۲) حبس شد.

گرا: (۱) بلنسه دار بو، کلپه ی کرد؛ (۲) هه موزنگه بهک □ (۱) شعله ور شد؛

(۲) همه راهها.

گراو: دانه و پله ی چیشنی توند برینی له برنج و ساوه و گه نم که به پلاو

لین بندرن □ حب بات آشی مانند برنج و گندم و بلغور.

گراو: شله برنج، شله بروش □ شله برنج، آش بلغور.

گراف: (۱) جزیرگه. ناد؛ (۲) زه لکا □ (۱) جزیره؛ (۲) بانلاق.

گرافه: نیمچه جزیرگه □ شبه جزیره.

گرانک: پنجی ریشکی گیاه که بو سوئانندی به کار دین □ بونه ای

سو زانندی در بیابان.

گراگر: پیاری جی بهرزو به حورمدهت □ بزرگ مرد.

گراگر: کلپه و بلنسه □ شعله آتش.

گرام: (۱) دبل کرام؛ (۲) جو مده به پسهوه □ (۱) اسیر شد؛ (۲) زندانی

شدم.

گرام: (۱) هزار به کی کیلو؛ (۲) ناگرم نی به ربو □ (۱) گرم، بکه زارم کیلو؛

(۲) شعله ور شدم.

گرامافون: سندوفی گورانی □ گرامافون.

گران: (۱) سه سنگین، قورس؛ (۲) نرخ زور، بوها؛ (۳) به نشه رم و حه باو

له سه رخو، سه نگین؛ (۴) نوش بوئی دلی و نه سپری؛ (۵) به ندکران له

حه بسا؛ (۶) نهوان دبل کران؛ (۷) که وتته زیندانه وه؛ (۸) ده نگ نه بیسنی

گویی؛ (گویم گرانه)؛ (۹) نه مدنی؛ (لهش گران)؛ (۱۰) ناخافن و

نوسراوی که به سانی تی نه گن؛ (مه ته لکی گرانه، شبعریکی گرانه)؛

(۱۱) چه ستون، درواز؛ (ده درم گرانه، کاری گران به نه که نه)؛ (۱۲)

کون داخران؛ (۱۳) توندویر؛ (مژه که گرانه)؛ (۱۴) ره سنی و نه جیمی؛

(گران نه سلله □ (۱) سنگین؛ (۲) گران قیمت؛ (۳) باوقار؛ (۴) اسارت؛

(۵) بازداشت شدن؛ (۶) اسیر شدن؛ (۷) زندانی شدند؛ (۸) کری گوش؛

(۹) تنبلی؛ (۱۰) مطلب با نوشته بیرفهم و مشکل؛ (۱۱) سختی زندگی؛

(۱۲) گرفتن سوراخ؛ (۱۳) فشرده و غلیظ؛ (۱۴) اصل،

گران: (۱) کلپه کسردن، بلنسه داریون؛ (۲) کره؛ (۳) برآزی بهر داش؛ (۴)

کونکی زلی ناسن بو بهر دسکساندن □ (۱) شعله ور شدن؛ (۲) غله

نیمکوب؛ (۳) از ابزار آسیاب؛ (۴) پنگ سنگ شکن.

گرت: (۱) رابورده‌ی گران و گرتن: (چونله کم گرت. دار ناگری گرت، کاپرای ولانی گرت: (۲) تمپه. گر [۱] (۱) گرفت: (۲) تبه. گرتک: (۱) نه‌پولکه، گدو: (۲) پنبه‌ی له‌ش: (پیاوی گرتک نه‌سنوره: (۳) بارجه‌گوتسب: (گسرتکه‌گوتسبکی دامی: (۴) پرنسکه: (۵) ناوک. قولایی پیچوکی دور زگ: (۶) نه‌نگونک: (۷) شوئی حه‌پوانه‌کبوی گر: (۸) له‌و گوندانسه‌ی کوردسنانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱] (۱) نیه‌کوجک: (۲) اسنخوان بدن: (۳) قطعه گوشت: (۴) پیرزه: (۵) ناف: (۶) چونه، گلوله خمیر: (۷) جای همایش حیوان کوهی: (۸) روستایی در کردستان که بعضیان آن راویران کردند.

گرتکسیبان: ناوی دینه‌که له ناوچه‌ی لاجان [۱] نام روستایی است. گرتکشانه: ناوی دئی‌یه‌که له ناوچه‌ی لاجان [۱] نام روستایی است. گرتکه: (۱) نه‌نگونک: (۲) بارجه‌گوتسب: (۳) شوئی که حه‌پوانه‌کبوی زور دینی [۱] (۱) چونه: (۲) نکه‌گوتسب: (۳) جولانگاه حیوانات کوهی. گرتن: (۱) خستنه‌ناوده‌ست: (۲) دبل کردن: (۳) به‌ندکردن: (۴) دانان، فهرزکردن: (۵) پئی بونی زورگ: (حه‌ووزوم گرت: (۶) دادانی کون: (کونه‌کانم گرتن: (۷) فرتاندن: (بنسوکم گرتن: (۸) کوشین: (که‌وشه‌کهم بام نه‌گرتن: (۹) به‌رده‌ست کردن: (دوژمن فدلآکه‌ی گرت: (۱۰) چونه‌ناو: (بچن سه‌نگهر بگرن: (۱۱) جئی بونه‌وه: (نم جه‌والسه‌ننه‌ش بوئ ناگری [۱] (۱) گرفتن: (۲) اسیرکردن: (۳) حبس کردن: (۴) فرض کردن، انگاشتن: (۵) روزه گرفتن: (۶) اندودن سوراخ: (۷) چیدن ناخن و...: (۸) فسردن: (۹) فح کردن: (۱۰) تورفتن: (۱۱) گنجایش.

گرتنه‌دل: ده‌دلدا زاگرتنی رگ یا قسه‌به‌ک [۱] به دل گرفتن.

گرتنه‌ک: به‌لگه‌ی حه‌ساوکیتاو [۱] سندن.

گرتنه‌هل: ده‌سته‌به‌ر بون، وه‌نه‌ستوگرتن [۱] منعهد شدن.

گرتنه‌ناو: ده‌وره‌دان [۱] درمیان گرفتن.

گرتنه‌وه: (۱) به‌رده‌ته‌رازو دروست کردن: (۲) فوژتنه‌وه له حه‌وا: (۳) تراوکردنه‌وه و لیکدان: (ده‌مانم بو ده‌گرتنه‌وه، خه‌نم گرتنه‌وه: (۴) هاننه‌وه جئی شکار: (ده‌سنه‌شکاره‌کوت گرتوبه‌ته‌وه: (۵) زوانین له کتیب بو تابنده‌زانین: (۶) قال دپشنی فالگسره‌وه: (۷) راکردو ده‌ست‌خستنه‌وه: (نه‌سب به‌ر بپوگرتنه‌وه: (۸) نوش بونی نه‌خوشی له خه‌لکسره: (نم نه‌خوشبه‌گرتنه‌وه‌ی هه‌به: (۹) قهره‌بوی زوروی قه‌وتاو: (پاشان دوروزوم گرتنه‌وه: (۱۰) گه‌بشتن به‌جاننه‌وه‌ری که پئش‌که‌وتوه: (به‌جئی هبشتوم گرتنه‌وه: (۱۱) بنست لی‌دازنین، که‌ول کردنی حه‌پوان: (بسته‌که‌ی بگروه‌وه: (۱۲) تیکول لی‌کردنه‌وه‌ی میوه: (پوسنی نم خه‌باره‌بگروه‌وه: (۱۳) خه‌رجی کم‌کردنه‌وه: (له مندالی خوم گرتوته‌وه داومه‌به‌وه: (۱۴) راگرتن و به‌ندکردنی ناوی ناو دیری: (گوله‌کم گرتنه‌وه: (۱۵) قه‌ده‌غه‌کردن: (له‌وکارانم گرتوته‌وه) [۱] (۱) برآورد کردن سنگ تراو: (۲) قاپیدن در هوا: (۳) تهبه و ترکیب کردن رنگ یا دوا: (۴) بهبود شکستگی استخوان: (۵) نفال به کتاب: (۶) فال دیدن: (۷) بازگرفتن در رفنه: (۸) سرایت بیماری: (۹) قضاء روزه: (۱۰) رسیدن به‌بستاز: (۱۱) پوست‌کنسدن جانور: (۱۲)

گرانیبی: فورسایی، سه‌نگینی [۱] سنگینی.

گرانبار: (۱) نه‌سیابانی تمپه‌و قورس له ناومال: (۲) که‌سنی خبزیانی زوره‌و زه‌حمه‌ت کبشه [۱] (۱) اسباب و اثاثیه سنگین وزن: (۲) عبدالوار زحمتکتس.

گرانبیایی: زور به‌نرخ [۱] گرانبها.

گرانبه‌ها: گرانبیایی [۱] گرانبها.

گرانتا: گرانتی [۱] تیفوس.

گرانجان: (۱) زه‌زه‌تال، زه‌زاقورس، خوننآل: (۲) که‌سی شت به پتر له نرخه‌ی خه‌لک ده‌فروش [۱] (۱) گرانجان: (۲) گرانفروش.

گرانندن: (۱) کره‌کردن به ده‌سنار یان به ناشی کره‌چه‌لتوک‌لیکردن: (۲) بلنبسه‌داوکردنی ناگر [۱] (۱) نیمکوب کردن با دستاس: (۲) شعله‌ور کردن.

گرانکیش: (۱) فه‌بان: (۲) جه‌زی سه‌قبل [۱] (۱) قیان: (۲) جرتقبل.

گرانمابه: (۱) به‌پیاره‌ی زور کردراو: (۲) بریتی له بنیاده‌می به هونه‌رو جه‌وه‌هر [۱] (۱) گران قیمت: (۲) کنایه از هنرمند.

گران‌میز: پیاگی به‌حوروم سه‌نگین و به‌زومعت [۱] مرد بارقار.

گرانه: (۱) روئوه‌بوی سهر: (۲) گربنگی: (۳) یاخه [۱] (۱) طاسی سر: (۲) اهمیت: (۳) بفه.

گراندتا: که‌وتوبی [۱] تیفوس.

گرانه‌تی: گرانه‌نا [۱] تیفوس.

گرالی: (۱) قورسی، گرانیبی: (۲) ده‌ست‌نه‌که‌وتی بزبو، قاتی: (۳) نرخ به‌ره‌زوری: (۴) شهرم و پشوله‌سهرخوبی: (۵) جویری هه‌لبه‌رکی [۱] (۱) سنگینی: (۲) فحطی، تنگسالی: (۳) گرانی نرخ: (۴) وفار: (۵) نوعی رقص دسته‌جمعی.

گرانیز: فورس تر له کیشانه‌دا [۱] طرف سنگین تر در نوزین.

گرانیه: فورسایی له کیشاندا [۱] سنگینی در توزین.

گراو: (۱) دبل، نبسیر: (۲) به‌ندی، زیندانی: (۳) کونی داخراو: (۴) بارمه، گره‌وه [۱] (۱) اسیر: (۲) زندانی: (۳) سوراخ مسدود: (۴) گروی.

گراو: (۱) ناوی که‌گازی هه‌به‌و گهرسه‌وه بو ده‌رمانی خوروه‌دیی: (۲) به‌بلیسه‌کراو [۱] (۱) جشمه‌آب معدنی: (۲) شعله‌ور شده.

گراوه: (۱) جزیر، دورگه، ناد، جزیره: (۲) دینگی جه‌لتوک‌کوتان [۱] (۱) جزیره: (۲) وسیله‌شالیکیوی.

گربون: هه‌راش بون، باش خوگرتن و به‌خوداهاتن [۱] نوکردن و ریشه‌دانیدن.

گربه‌رازکی: گوندبکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده‌کردستان توسط بعضیان.

گربه‌ست: وه‌شارتن و له‌بربسکه‌دا گربدان [۱] پنهان کردن.

گراوی: (۱) دلبر، ماشقه، یاری میوینه: (۲) ناوی ناوایی‌یه‌که [۱] (۱) معشوقه: (۲) نام روستایی است.

گربیش: ناوی دئی‌یه‌که [۱] نام دهی است.

گرزه: (۱) کلبه، بلیسه، گر: (۲) ده‌نگی هه‌لبوئی ناگری به‌رز [۱] (۱) شعله‌آش: (۲) صدای مشعل شدن.

یوست گرفتن میوه: ۱۳) صرفه جویی: ۱۴) بند آوردن آب آبیاری: ۱۵) منع کردن.

گرتم: ۱) وادانا: ۲) خسنمه نساوده ستم: ۳) بهروزوبوم: ۴) دبل وزبندانیم کرد: ۱) چنین فرض کردم: ۲) در دست گرفتم: ۳) روزه دار بودم: ۴) زندانیش کردم.

گرتو: ۱) دبل، نسیر: ۲) بهندی، زندانی: ۱) اسیر: ۲) زندانی.

گرتوخانه: بهند، حدفس: ۱) زندان.

گرتوله: ۱) سیر و سه مراه: ۲) چی نرس، بهسام: ۱) عجیب و غریب: ۲) برستاک.

گرته: ۱) خمبار، دلنه نگ: ۲) گردبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد: ۱) اندوهگین، گرفته: ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرتهك: بدلگه ی و او، فهیزی فغرد: ۱) سنب و ام.

گرته كان: گویز، گرز، گوز، فوز: ۱) گردو، گردكان.

گرتی: گرتو: ۱) نگا: گرتو.

گرتبخانه: گرتوخانه: ۱) زندان.

گرچك: ۱) دو نندامی چكوله ی پانكه له ن سهرجاوه ی مسولندان، گو رجه و یله: ۲) برنی له خالبگه: ۳) گری دار که زه فی بی: ۲) نبخی کهل و کست: ۱) کلیه، گرده: ۲) کنا به از نهیگه: ۳) گره برجسته ننه درخت: ۴) تیغ کند و لب بر شده.

گرچن: ۱) داری به گری: ۲) نبخی کهل بوگ: ۱) درخت گره دار: ۲) نیغ کند شد.

گرچو: گرچك: ۱) نگا: گرچك.

گرچوبسز: ۱) زه بری قورس: ۲) برنی له جیشنی سوز: ۱) ضربه کاری: ۲) کنا به از غذای شور.

گرخ: ۱) تپایی ده بگی گهرو: ۲) بیر، قیز: ۱) گرفتنی صدا: ۲) بیز، حال بهم خوردن از چیزی.

گرخ بو: کپ بوئی ده نگ، ده نگ که وتن: ۱) صدا افندان، گرخورادن: به دهره دا سوزانه و: ۱) پیرامون گشتن.

گرد: ۱) گر، نه په، نه بولکه: ۲) خر و ک توپ: ۳) کو بوئه وه: ۴) جه غزی: ۵) خر و ک دارد و زونگ: ۶) درشت: ۷) هممو، نیکرا: ۸) دهره: ۹) سوز، گیزدان: ۱۰) کورنه بالآ، بالآ بچوک: ۱) تپه: ۲) گروی: ۳) همابش: ۴) دایره ای: ۵) لوله ای، استوانه ای: ۶) درشت: ۷) همه، کل: ۸) پیرامون: ۹) چرخش آب: ۱۰) کونا ه فد.

گرد نیستمر: گردبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد: ۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گردا: هوزیکی کورده له کوردستاندا: ۱) طابغه ای در کردستان.

گرداشه وان: ناوی دئی به که: ۱) نام روستایی است.

گردا ف: ۱) ناوی زور و خور که خول نه دا: ۲) برنی له کاره سات و به لا: ۱) گرداب: ۲) کنا به از بلا مصیبت.

گردان: ۱) خولانه وه: ۲) سوزانه وه: ۳) وشه به که له بازی چاو شارکی دا: ۱) گشتن: ۲) چرخیدن: ۳) اصطلاحی در فایم موشک بازی.

گرداو: گرداف: ۱) گرداب.

گرداوا: گوندبکه له کوردستان به عسی و ترائی کرد: ۱) از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

گردبو: کو بوئه وه، کو بو: ۱) جمع شدن.

گردبوئه وه: کو بوئه وه: ۱) جمع شدن.

گردچینه: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد: ۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرد زبیر: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد: ۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گردش: تروکان، به ددان شکان: ۱) با دندان شکستن نخمه و امثال آن.

گردشاندن: تروکندن: ۱) با دندان شکستن.

گرد عاره بان: له و گردانه ی کوردستانه که به عسی کاولبان کرد: ۱) از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

گردك: مابجه: ۱) ماهبجه، عضله.

گرد کردن: ۱) کو م کرن: ۲) خرزه لدان: ۱) جمع کردن: ۲) مدور کردن.

گرد کردن وه: کو کردن وه: ۱) جمع کردن براکنده.

گرد که چیا: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد: ۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرد گاسنه: گوندبکه له کوردستان به عسی و ترائی کرد: ۱) از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

گرد گراو: له و گردانه ی کوردستانه که به عسی کاولبان کرد: ۱) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گردن: گرین: ۱) نگا: گرتن.

گردنه وه: گرته وه: ۱) نگا: گرته وه.

گرد و کوردن: گرد کردن وه: ۱) جمع کردن براکنده.

گرد و کو: ۱) کو کردن وه ی پاره ی زه مین: ۲) باشه که وت: ۱) جمع کردن محصولات: ۲) پس انداز.

گرد و کوش: کرد و کوش، نه رک دان: ۱) زحمت کشی.

گرد و لک: ۱) گرد و لک: ۲) نه په ی چکوله. گردی بچوک: ۱) نگا: گرد و لک: ۲) تپه کوچک.

گرد و لک: ۱) هدرشنی به سهر به کدا کراوی به رزه وه بوگ: ۲) خوبانی به سهر به کدا کراو: ۱) انباشته بلند شده: ۲) نوده خرمن باد نداده.

گرد و لک: گرد و لک: ۱) نگا: گرد و لک.

گرد و لکه: ۱) نه پکی بچوک: ۲) نیفه کی دهره ی: ۱) تپه کوچک: ۲) خشک تنبان.

گرده: ۱) خزی توپی: ۲) جه غزی: ۳) نیکرا: ۴) جوئی برنج: ۵) کاورای کورنه بالآ: ۶) درشته ی ناوشنی ورد: ۷) سه لکی گیاسارمه: ۸) خول و سوز: ۹) کولکه ی نه ستور: ۱۰) فوزینی مال: ۱۱) نه ستورایی سه روی زان (گرده ی زانی شکاوه): ۱۲) نه زاد، برک: ۱۳) دورگه، ناد: ۱) مدور، کروی: ۲) دایره ای: ۳) همگی: ۴) نوعی برنج: ۵) پاروی کوتاه قد: ۶) درشته میان چیزهای ریز: ۷) پیازه گیاه

یوست گرفتن میوه: ۱۳) صرفه جویی: ۱۴) بند آوردن آب آبیاری: ۱۵) منع کردن.

گرتم: ۱) وادانا: ۲) خسنمه نساوده ستم: ۳) بهروزوبوم: ۴) دبل وزبندانیم کرد: ۱) چنین فرض کردم: ۲) در دست گرفتم: ۳) روزه دار بودم: ۴) زندانیش کردم.

گرتو: ۱) دبل، نسیر: ۲) بهندی، زندانی: ۱) اسیر: ۲) زندانی.

گرتوخانه: بهند، حدفس: ۱) زندان.

گرتوله: ۱) سیر و سه مراه: ۲) چی نرس، بهسام: ۱) عجیب و غریب: ۲) برستاک.

گرته: ۱) خمبار، دلنه نگ: ۲) گردبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد: ۱) اندوهگین، گرفته: ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرتهك: بدلگه ی و او، فهیزی فغرد: ۱) سنب و ام.

گرته كان: گویز، گرز، گوز، فوز: ۱) گردو، گردكان.

گرتی: گرتو: ۱) نگا: گرتو.

گرتبخانه: گرتوخانه: ۱) زندان.

گرچك: ۱) دو نندامی چكوله ی پانكه له ن سهرجاوه ی مسولندان، گو رجه و یله: ۲) برنی له خالبگه: ۳) گری دار که زه فی بی: ۲) نبخی کهل و کست: ۱) کلیه، گرده: ۲) کنا به از نهیگه: ۳) گره برجسته ننه درخت: ۴) تیغ کند و لب بر شده.

گرچن: ۱) داری به گری: ۲) نبخی کهل بوگ: ۱) درخت گره دار: ۲) نیغ کند شد.

گرچو: گرچك: ۱) نگا: گرچك.

گرچوبسز: ۱) زه بری قورس: ۲) برنی له جیشنی سوز: ۱) ضربه کاری: ۲) کنا به از غذای شور.

گرخ: ۱) تپایی ده بگی گهرو: ۲) بیر، قیز: ۱) گرفتنی صدا: ۲) بیز، حال بهم خوردن از چیزی.

گرخ بو: کپ بوئی ده نگ، ده نگ که وتن: ۱) صدا افندان، گرخورادن: به دهره دا سوزانه و: ۱) پیرامون گشتن.

گرد: ۱) گر، نه په، نه بولکه: ۲) خر و ک توپ: ۳) کو بوئه وه: ۴) جه غزی: ۵) خر و ک دارد و زونگ: ۶) درشت: ۷) هممو، نیکرا: ۸) دهره: ۹) سوز، گیزدان: ۱۰) کورنه بالآ، بالآ بچوک: ۱) تپه: ۲) گروی: ۳) همابش: ۴) دایره ای: ۵) لوله ای، استوانه ای: ۶) درشت: ۷) همه، کل: ۸) پیرامون: ۹) چرخش آب: ۱۰) کونا ه فد.

گرد نیستمر: گردبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد: ۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گردا: هوزیکی کورده له کوردستاندا: ۱) طابغه ای در کردستان.

گرداشه وان: ناوی دئی به که: ۱) نام روستایی است.

گردا ف: ۱) ناوی زور و خور که خول نه دا: ۲) برنی له کاره سات و به لا: ۱) گرداب: ۲) کنا به از بلا مصیبت.

گردان: ۱) خولانه وه: ۲) سوزانه وه: ۳) وشه به که له بازی چاو شارکی دا: ۱) گشتن: ۲) چرخیدن: ۳) اصطلاحی در فایم موشک بازی.

سلمک: (۸) چرخش: (۹) کنده ستیر: (۱۰) گرشه خانه: (۱۱) انتهای ران: (۱۲) نگا: برگ: (۱۳) نگا: ناد.
گرده‌با: باهوزان گرده‌با.

گرده‌بر: (۱) شه‌قماشار: (۲) کولک‌کی به شه‌قماشار: (۳) شکانی نیسکی لای سمروی ران: (فاجی گرده‌بر شکاره) (۱) آره درنفره: (۲) کنده ما آره بریده: (۳) شکستگی استخوان ران.
گرده‌بن: ناوی گرنديک (۱) نام روستایی است.
گرده‌به‌ردان: ناوی دئی به که (۱) نام دهی است.
گرده‌پان: لهو گرنده‌ای کوردستانه که به عسی کاولیان کرد (۱) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
گرده‌پیاو: پیاوی کورته‌بالای خزه که (۱) مرد کوناه قد.
گرده‌چاو: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد (۱) از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
گرده‌زان: نیسکی لای سمروی ران: (دهک نه‌ستوو گرده‌زانت شکئی) (۱) استخوان بالای ران.

گرده‌زه‌ش: ناوی ناوایی به که (۱) نام روستایی است.
گرده‌زه‌شه: لهو گرنده‌ای کوردستانه که به عسی کاولیان کرد (۱) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
گرده‌زه‌شی‌پچوک: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد (۱) از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
گرده‌ژن: زنی کورته‌بالا (۱) زن کوناه قد.
گرده‌سپیان: گرنديک کوردستانه به عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گرده‌سور: (۱) ناوی گوندیکه له به‌رینه‌ی لاجان: (۲) گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد (۱) نام روستایی است: (۲) از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
گرده‌شینان: ناوی گرنديک (۱) نام دهی است.
گرده‌شینیه: لهو گونداده‌ای کوردستانه که به عسی کاولیان کرد (۱) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
گرده‌قازی: گوندیکه کوردستانه به عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گرده‌قیبت: ناوی گرنديک له ناوچه‌ی سندوس (۱) نام دهی است.
گرده‌ک: بینی درشنی نه‌لف وینککه له نوسنا (۱) حرف درشت الفبا در نوشن.

گرده‌کلاش: زاروی زن له سویی پيشو (۱) فرزند زن از شوهر پستین.
گرده‌که‌رویشک: گرنديک کوردستانه به عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گرده‌گروئی: ناوی دئی به که له شارویران (۱) نام روستایی است.
گرده‌گو: گرنديک کوردستانه به عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گرده‌گوم: گرنديک کوردستانه به عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرده‌ل: (۱) چکوله: (۲) بان گویر، بانگوش، باگردین: (۳) خزی وهک نوئی چکوله (۱) ریز: (۲) بام غلغان: (۳) گره کوچک.

گرده‌لوی‌جسه: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد (۱) از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

گرده‌لسه: (۱) خزی حکوله: (۲) نیفه‌کی ده‌ری: (۳) ندرمه‌زین: (۴) گردولک: (۵) نام‌زائی له ناسیاودا: (۶) ده‌پئی که جولاً بوژوی له‌سمر ده‌پنجی: (۷) به‌ندی قامک: (۸) تویه‌عزابه‌ی به‌کیارچه له دار تاشراو: (۹) کولکه‌داری خرو درشت (۱) گروی کوچک: (۲) خشک‌ننهان: (۳) نم‌زین: (۴) نگا: گردولک: (۵) ابزاری در آسباب: (۶) تخنه‌ای در جولایی که شال را بر آن بینجند: (۷) بندانگشت: (۸) چرخ‌گاری چوبین بکیارچه: (۹) کده گرد و بربرگ.

گرده‌نازی: گرنديک کوردستانه به عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرده‌نشین: که‌سی که ناتوانی کار بکاو له سوچی ماله‌وه دانیشونه (۱) کار افناده خانه‌نشین.

گرده‌وکردن: کورده‌نره (۱) جمع کردن.

گرده‌وه‌بون: کوبونه‌وه (۱) جمع شدن.

گرده‌وه‌کوبی: گردوکو (۱) نگا: گردوکو.

گردی: (۱) درشنی: (۲) وردی: (۳) تیکرا، همه‌مو: (۴) کوزه‌بون (۱) درشتی: (۲) ریزی: (۳) همه: (۴) گرده‌م‌آبی.

گردی‌زه‌وا: لهو گرنده‌ای کوردستانه که به عسی کاولیان کرد (۱) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گردی‌سهر: دانه‌په‌ی، له‌سوین جون (۱) جستجو.

گردی‌شهریف: گوندیکه کوردستانه به عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گردی‌کاولان: ناوی گوندیکه له به‌رینه‌ی لاجان (۱) نام روستایی است.
گردی‌گه‌زول: ناوی گره‌کبکه له شاری سنه (۱) محله‌ای در شهر سنندج.

گردبله: (۱) خزی پچکوله: (۲) نه‌په‌ی چکوله (۱) مدور کوچک: (۲) نه‌په کوچک.

گردین: تیکرا، همه‌مو (۱) همه، کل.

گرژ: (۱) که‌سی جرجی هیناوه‌نه توئیل له نوژه‌بی: (۲) ناره‌حمت و خه‌مبار، کز: (۳) بادراو: (۴) کاری که ول کردن (۱) اخمو: (۲) افسرده: (۳) تاب خورده: (۴) عمل پوست‌کندن.

گرژال: ره‌نگبکه بو‌مه‌ره‌ز که نیوانی ره‌ش و سوره، سووی نامال ره‌ش (۱) پشم فرمز سه‌فام.

گرژانن: که‌ول کردن (۱) پوست‌کندن.

گرژبون: (۱) روئرش کردن: (۲) توره‌بون: (۳) ناره‌حمت و کز دبار کردن: (۴) نونده‌وه‌بوئی به‌ن به‌بادان: (۵) کرژبون له کار (۱) اخم کردن: (۲) خشمگین شدن: (۳) افسرده گشتن: (۴) تاب خوردن نخ: (۵) جالاک بودن در انجام کار.

گرژه: کاورای نه‌نی، گرژوزوناخوش (۱) یاروی اخمو.

گرزه لاتین: سبس و چرج بوئن [جروك شدن، پژولیدن،

گرژی: (۱) کزوی و خه مباری: (۲) توژی [توره می] (۱) افسردگی: (۲) خشمگینی.

گرژین: بزه کردن [لبخند زدن.

گرژینه وه: گرژین [لبخند زدن.

گرس: (۱) بنیاده می پایه بهرزا: (۲) توندو لبك چه سپاوا: (۳) خولقاو، رسكاو: (نومه كه گرس بوه، بیزه له ناو سكبیا گرس بوه): (۴) خوگرته وه: (له دار كه دتم به به لی گرسامه وه، بلازم هاویشته دار له وی گرسابه وه): (۵) زه وی له کیلان زه: (۶) بهقه واره، نه سنور: (۷) زبر: (۸) درشت: (۹) کاربته [۱] بزرگوار: (۲) محکم و به هم چسبیده: (۳) رسنه، تکوین یافته: (۴) واجسبیدن، گیر کردن: (۵) زمین سفت و سخت در شخم: (۶) هیکل دار: (۷) زبر: (۸) درشت: (۹) بالار.

گرسان: (۱) گرس: (۲) بی بوئی ناگر: (ناگره كه گرسا): (۳) لهش گه رم دهانن: (همه لهشم داگرساوه زه نكه تام ئی بیت) [۱] نگا: گرس: (۲) افر وخنگی آتش: (۳) گرمی زن به نشانه نب.

گرساندن: به گه و ره زانین [محترم بنداشتن.

گرسانه وه: (۱) خوگرته وه: (۲) مانه وه له شوینك: (له و دی به گرساومه ته وه) [۱] واجسبیدن، گیر کردن: (۲) ماندگار شدن.

گرساو: گرس بوگ [«گرس» شده.

گرسك: (۱) گروسك: (۲) کیلگه به کی ره ق هه لانه بی [۱] گلابی وحشی: (۲) زمین سخت در شخم.

گرسه: نوْلا، قورسه [نگا: نوْلا.

گرسه لار: گوندبکی کوردستانه به عسی کاوئی کرد [نام روسنایی در کوردستان که توسط بعثیان وبران شد.

گرسیاك: گرساو، گرس بوگ [گرساو.

گرسیان: گرسان [نگا: گرسان.

گرسیانه وه: گرسانه وه [نگا: گرسانه وه.

گرش: داری داره زا [دبرك، جوب سفف.

گرشمه: ناز، عبشوه، گرشمه [کرشمه، ناز.

گرشه: (۱) کلوش، قرشه: (۲) کوما به كه له بافندی له سهریه ك داندر او، تابه: (۳) دره و شان، بر بقه [۱] سیاری، ساقه غله: (۲) توده ای از بسنه های سیاری و گیاه: (۳) درخشش.

گرفت: (۱) نیننه لا، نه خوئی له عهزم نه کردنی خوراكه وه: (۲) بهرگر له كار [۱] بیماری امتلا: (۲) مانع راه.

گرفتار: (۱) توش هانگ، دوجار: (۲) برینی له نه ویندار [۱] گرفتار: (۲) كناه از عاشق.

گرفنج: (۱) تیلک نالوزانی بهن و ده زو: (۲) گرینی پچوگی دزوار له کرده وه: (۳) دلو له ریس دا [۱] سردرگم شدن نخ: (۲) گره کور: (۳) برجستگی کوچولو در ریس.

گرفنج: گرفنج [نگا: گرفنج.

گرفنچك: دلو له ریس دا كه زن له كاتی ته شی رستن دا به ددان ده بقرتینی [برامدگی کوچک در ریس.

گرفه: کلبه، ده نگی گزی ناگر [صدای شعله آتش.

گرفه گریف: گرفه می زور [صدای بیایی شعله.

گرك: (۱) گرنك: (۲) تابشت، ناقهت، فهوهت: (۳) ده سنار: (۴) دوگی و شتر:

(۵) کوللیره: (۶) توْلا: (۷) گردی پچوگ [۱] نگا: گرنك: (۲) ناب، نوان: (۳) دستاس: (۴) پیه شتر: (۵) گرده نان: (۶) نگا: نوْلا: (۷) تبه کوچك.

گرك: (۱) ده سنار: (۲) جوْن، بهردی فوئی شت بندا کوتان [۱] دستاس: (۲) سنگ گود به جای هاون، هاون سنگی.

گركا: گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [از روسناهای وبران شده کوردستان توسط بعثیان.

گركاشه: (۱) ناوی گوندبکه: (۲) له و گوندانه می کوردستانه كه به عسی کاو لیان کرد [۱] نام دهی است: (۲) روسنایی در کوردستان كه بعثیان آن را وبران کردند.

گركال: گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [از روسناهای وبران شده کوردستان توسط بعثیان.

گركان: ناگر بزین، ناگری [آشفشان.

گركرن: بف کردن [مبالغه.

گركچك: ده نگی تاله له ناو گه نم دا، مرور [نلخك در گنم.

گركه: (۱) تالکه: (۲) كه چه لی نازه ل: (۳) قافر، كزال [۱] طالبی: (۲) بیماری كچلی دام: (۳) زمین نُخت و بی گیاه.

گركهش: باوشك، باوشك [خمبازه.

گركی: قسه بهك كه نازانری مه به ست جبه [سخن مبهم.

گركش: كرش، عور [شكمبه، معده.

گركاز: گیاه كه [گیاهی است.

گركازوله: گركاز [نگا: گركاز.

گركازه: گركاز [نگا: گركاز.

گركاشه: به لاو نه هامت [بلا و مصیبت.

گركز: پیاوی پایه بهرزه گه و ره [بزرگ مرد.

گركز: (۱) ديسانه وه به په له: (همر ده زواو گركز خو به مال داده كانه وه): (۲) جوژی باقله: (۳) گزی ناگری له سهر بهك: (گركز داسا) [۱] باز با عجله: (۲) نوعی باقلی: (۳) شعله مداوم.

گركزان: ناگر بازی، نانه شبازی [آشپازی.

گركرتن: (۱) گرتنی بهر بوْن، هه لبوئی ناگر: (۲) برینی له زك هه سنائی زور [۱] شعله ور شدن: (۲) كناه از به خشم آمدن زیاد.

گركروك: عه ره بانه می زاروكان [اراده اسباب بازی.

گركره: پیاوی گه و ره [بزرگ مرد.

گركین: زگزل [شكم گنده.

گركینه: کوده بالای زگزل [کوتاه قد شکم گنده.

گركین: توژی زك هه ستا [خشمگین.

گرم: (۱) ده نگی زل وهك ده نگی نوب و هه وور: (۲) ده نگی كه ونی شتی قورس: (گرم به عه رزدا كه وت) [۱] صدای غرنب: (۲) صدای افتادن جسم سنگین.

گرماندن: ده‌نگی زل لئی هانن: (هه‌ور گرماندی) ☐ غرنبیدن.

گرمائن: گرماندن ☐ غرنبیدن.

گرمخین: شوئنه‌وه کوژاندنه‌وه‌ی خه‌نی نوسراو ☐ باک کردن نوشته.

گرمژن: ده‌نگی زوخانی زور: (جبا گرمژنی هات و ززابه خوار) ☐ غرنب ریزش کوه و امثال آن.

گرمژنه: زیبک‌هی چکۆله له ناو بردنه‌وه ☐ جوش ریز پوست از آفتاب‌زدگی.

گرمژه: گرمژنه ☐ نگا: گرمژنه.

گرمش: خو‌بهدادانی له‌بر ☐ حرکت کردن ناگهانی.

گرمست: مسنه‌کۆله، مسن ☐ مشت.

گرموته: چکۆله‌ی خزه‌که ☐ گرد مدور و ریز.

گرمۆله: (۱) گرمۆنه: (۲) له دوری به‌ک نالای خزه‌وه‌بوگ: (له سه‌رمان

خوی گرمۆله گردبو) ☐ (۱) مدور بز: (۲) به هم بیج خوده.

گرمۆله: گرمۆنه ☐ نگا: گرمۆنه.

گرموهژ: ده‌نگی به‌هه‌وی زور: (هه‌وران گرموهژینه) ☐ غرنبه زیاد.

گرمه: گرم ☐ نگا: گرم.

گرمه‌ژنه: گرمۆنه ☐ نگا: گرمۆنه.

گرمه‌گرم: گرمه‌ی به‌دوی به‌کدا: (گرمه‌گرمی هه‌ورانه، گرمه‌گرمی

نوبان دینت) ☐ غرنبه زیاد.

گرمین: گرماندن ☐ غرنبیدن.

گرنال: زبر و هورنج هورنج وه‌ک تیکۆله‌بادام ☐ زبر و ناهموار.

گرنال گرنال: گرنال ☐ زبر و ناهموار.

گرنای: گزی ناگر ☐ شعله‌ آئش.

گرنج: (۱) برنج: (۲) قورنج، زبری زور ☐ (۱) برنج: (۲) آجیده، زبر.

گرنچار: جه‌لنو کچار ☐ شالیزار.

گرنج به‌شیر: برنج به‌شیر ☐ شیر برنج.

گرنج گرنج: قورنج قورنج ☐ آجیده، زبر.

گرنچک: گری فامیش، به‌ند ☐ بدنی، گره‌نی.

گرنژ: بزه، زه‌رده ☐ لبخند.

گرنژاندن: (۱) جرح ولوچ نی خستن: (۲) هه‌لفر جانندن ☐ (۱) چروکاندن:

(۲) در اثر حرارت فشرده کردن.

گرنژین: بزه هاننه‌سه‌رملوان ☐ لبخندزدن.

گرنژین: (۱) جرح ولوچ بو: (۲) هه‌لفر جان ☐ (۱) چروکیدن: (۲) در اثر

حرارت به هم آمدن.

گرنگ: جینگی بابه‌خ‌دان، پربایخ: (کاریکی گرنگه، قسه‌به‌کی گرنگه

نایی به‌کم بگری) ☐ مهم، با اهمیت.

گرنگی: بابه‌خداری ☐ اهمت.

گرنور: گرنال ☐ زبر، آجیده.

گرنوز: سنتی جوان و به‌رجاو ☐ چیز زیبا و چشمگیر.

گرنوز: (۱) که‌زاوی، برشاوی: (۲) به‌کرنژ ☐ (۱) کیک زده: (۲) شوره‌زده.

گرنوگ: گیابه‌که، نون توفیله ☐ گیاهی است.

گرنه: په‌لپ، به‌هانه ☐ بهانه.

گرنه‌گرتن: په‌لپ گرتن و به‌هانه دوزینه‌وه‌ی مندال به‌گر بانه‌وه ☐ بهانه‌گیری بچه.

گرنه‌وت: جه‌نگی سواربوئی پشله‌ی نیر له می ☐ موسم جفتگیری کر به‌ها.

گرنی: (۱) زبر له ده‌ست لیدان: (۲) منالی به‌لگر: (۳) بنیاده‌می شلتاغ باز

☐ (۱) زبر در لمس: (۲) بچه‌بهانه‌گیر: (۳) شلتاق باز

گرو: (۱) نوگر، خوگر نو: (۲) کومهل، ده‌سته: (گرو گرو هانن): (۳) شهرت،

مه‌رج: (۴) بارمه: (۵) دانار بوئی زون و سه‌مه‌نی و ... (۶) خاوه‌خاوردن

له کارا ☐ (۱) البف، خوگر فته: (۲) گروه: (۳) شرط‌بندی: (۴) گروگان:

(۵) دان دان شدن روغن و ... (۶) سسینی و اه‌مال در کار.

گرو: له لای نه‌سنووه لاشه له بنیست ده‌رهاوردن ☐ لاشه حیوان را از راه

کردن از پوست در آوردن.

گرو: (۱) نه‌خوشی بنیست خوران: (۲) روخسار ناو لای: (۳) گزی ناگر: (۴)

په‌لپی مندال ☐ (۱) بیماری گزی: (۲) آبله‌رو: (۳) شعله: (۴) بهانه‌گیر بچه.

گروا: له بله‌وه گوشت و لبکی هانه در ☐ گوشت و استخوان از گردن

در آمد.

گروان: کاری لاش له نه‌سنووه ده‌ره‌بنان ☐ انجام دادن عمل «گرو».

گرواندن: ده‌ره‌بنانی لاشی گوشت له نه‌سنوزا: (نم بزنه بگرو بنیستی

ده‌که‌مه هه‌بانه، گامان گروه کلکی ماوه) ☐ انجام دادن عمل «گرو».

گروانکه: کیشانه‌به‌که بو جایی به‌راوتبه‌ر به چوارسه‌ت و ده‌گرام ☐ وزنی

است معادل چهارصد ده‌گرم، کبروانکه.

گرو بردنه‌وه: (۱) له شهرت به‌سین دا سه‌رکه‌وئن: (۲) پش کوتن له خه‌لک

☐ (۱) برنده شدن در شرط‌بندی: (۲) سرآمد بودن.

گرو بران: گرو بردنه‌وه ☐ نگا: گرو بردنه‌وه.

گرو بو: (۱) رام بو، خوگرن، نوگر بو: (۲) وه‌دره‌نگی که‌وئن ☐ (۱)

انس گرفتن، خوگر فتن: (۲) دبر کردن.

گرو به‌ر: (۱) بنیاده‌می که‌گرو بردنه‌وه: (۲) برنی له که‌سی که له

خه‌نکی نر له پیشتره ☐ (۱) برنده شرط: (۲) کنایه از سرآمد.

گرو به‌نده: برنی له بیای زور نازا له شه‌رو جه‌نگ ☐ کنایه از شجاع و

حنکاو.

گرو به‌ف: (۱) سه‌ریژ بو و نیشنه‌وه‌ی شیو له دیزه‌دا: (۲)

له‌په‌ره‌زده‌بو و دامرکانی گر: (۳) برنی له نوره‌بو و زو په‌شیمان

بوئه‌وه: (ده‌دلی مه‌گره نوره‌بوئی نه‌و گرو به‌فیکه): (۴) برنی له به‌ر

ده‌ولسه‌ند بو و زو نابو بو ☐ (۱) لبر بزشدن و فرود آمدن جو شیده

بلافاصله: (۲) شعله‌ور شدن و زود خاموش شدن آن: (۳) کنایه از

براشفتن و به سرعت آرام شدن: (۴) کنایه از دولت مستعجل.

گرو: (۱) ده‌نکی ناله له ناو گه‌نم دا: (۲) ناوی دی به‌که ☐ (۱) دانه‌ای تلخ

در گندمزا: (۲) تام دهی است.

گروز: (۱) هه‌لنو قین له لیدانه‌وه: (۲) لو ☐ (۱) ورم کردن از ضرر به خوردن:

(۲) غده بارز.

گروز: زاوی گروگر ☐ بچه‌همیشه گروبان و بهانه‌گیر.

گروزین: هه‌لنو قین له له‌ش یا له زمیندا ☐ برآمدگی در بدن یا در زمین.

- گُرُوژ: نیکرای رُوژان. همورُوژ [۱] هر روز.
گروسیک: کروسک [۱] کلابی وحشی.
گروشک: نامرزی زارناختی گونجهی ناو [۱] لوله باز کن.
گروف: فانگل، فانگله [۱] نگا: فانگل.
گروفز: (۱) کلپهی له پزو نه کاوا: (۲) شنی که زوبغه وتی: (۳) شات و شوَت [۱] شعله ناگهانی: (۲) سریع الزوال: (۳) لاف و خودستایی.
گروفیک: جهرخ و گاری بچوک [۱] گاری کوچک.
گروف: گروف، فانگله بدن [۱] نگا: فانگله.
گروفه: (۱) خروک توپ: (۲) جه غزی: (۳) دیزوکهی لوس و بی سوج وهک داردوزه نگ [۱] کروی: (۲) دایره ای: (۳) استوانه ای.
گروک: (۱) ناوربشمی خاوا: (۲) کورک، کورو [۱] ابربشم خام: (۲) کرک، موی نرم زیرین.
گروک: (۱) زاروینی که زرده گری: (۲) نه بهی جکوله [۱] کودک همبشه گریان: (۲) نیله کوچک.
گروکردن: شهرت بهستن [۱] شرط بندی.
گروکف: گروپف [۱] نگا: گروپف.
گروگال: گال و بوغ [۱] نگا: گال و بوغ.
گروگرتن: به لب گرتنی زاروک [۱] بهانه گیری بجه.
گروول: بارجه به کی سی سوجه بوین باغله له کراس و چوغه [۱] خشنک زیر بغل در پیراهن.
گرووله: گاری و عهده بانهی بارکشان [۱] گاری و اراده باربری.
گرووله: گروول [۱] خشنک زیر بغل.
گروولی: بهرکی جه کی گرم [۱] گلوله اسلحه.
گروولیه: (۱) له سهه به ک بجرای بهن به خزی، گلوله: (۲) بهرکی نه ننگ [۱] گلوله نخ: (۲) گلوله ننگ.
گرون: (۱) گرواندن: (۲) گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] (۱) نگا: گرواندن: (۲) از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.
گرونی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گرونی: (۱) جوزی قوماشی گول گه و ره: (۲) ناوه بوپیاوان [۱] نوعی بارجه: (۲) نام مردانه.
گرونی: (۱) نه خوشی دهردی گرو: (۲) ناو لادی [۱] (۱) بیمارخری: (۲) آبله گرن.
گرونیس: یه نو، دیزو [۱] رسن، ربسمان کلفت و دراز.
گرونی بی: نه خوشی گروبوون [۱] بیماری گری.
گروه: (۱) بهندی نوئدی بهن و پت، گری: (۲) کونی بهرداش: (۳) پیای خاوهن پایه [۱] (۱) گروه: (۲) سوراخ سنگ آسیا: (۳) مرد بزرگ.
گروه: (۱) سمون، های گرمی کوشنده: (۲) تین و هالاو: (۳) دنگی زبری ناخوش: (۴) کرهی ده خسل [۱] (۱) بادسام: (۲) آلاو، الو، گرما: (۳) صدای گوش خراش: (۴) نیمکوبی دانه.
گرهان: گرانی کون [۱] گرفنگی سوراخ.
- گرپنج: کیزه لوکه، باهوژ [۱] گردباد.
گره پیچه: گزی به نه وزمی نه دور [۱] شعله نوی و فشرده تنور.
گرد زوک: گروژ [۱] نگا: گروژ.
گرد ژو: گه لآزیزان، خه زول وهرین [۱] برگ بریزان.
گره سیمسه: دوامین گزی ته ندور کوزانه وه [۱] آخرین شعله های نور.
گرك: ناوی شلوی، قوراو، چلباو [۱] کل ولای.
گره گر: بیاوماقولا، پیاوانی پایه بهرز [۱] اشخاص سرشناس.
گره گر: (۱) گرگز، کلپهی بهرده و امی ناگر: (۲) زه نازه ناو جه قه جه ق [۱] (۱) شعله مداوم آتش: (۲) سروصدای گوش خراش.
گره گر: گره گر [۱] اشخاص سرشناس.
گره میر: پیانگی وه هه یکله و درشت [۱] مرد هیکل دار.
گره و: گرو [۱] نگا: گرو.
گره وای: (۱) جوشین، کولین: (۲) گریان [۱] (۱) جوشیدن: (۲) گریستن، گره و برد نه وه: گروبرنده وه [۱] شرط بردن: (۲) سرآمد بودن.
گره و تا: (۱) به زور نی ناخنراو: (۲) گیراو، گریاک، گراو: (۳) داپوشراو [۱] (۱) به زور داخل کردن: (۲) گرفته شده، مسدود: (۳) سر پوشیده شده.
گره و تش: (۱) کزین، سه نن، سه نن: (۲) سهرپوش له سهه ره دفر دانان: (۳) تی ناخین: (۴) وه سه هبنان: (۵) نوئد به ستنی دم: (۶) داپوشین: (۷) گه زین، پیوه دان [۱] (۱) خربدن: (۲) روی ظرف غذا سرپوش گذاشتن: (۳) داخل کردن: (۴) به دست آوردن: (۵) محکم دهان را بستن: (۶) پوشاندن: (۷) گاز گرفتن.
گره و ته: گره و تا [۱] نگا: گره و تا.
گره و کردن: گروکردن [۱] شرط بندی.
گره وهک: له بارته تراو [۱] گری.
گره ی: گری، هه نو قبو له له شد [۱] غده برجسته در بدن.
گری: (۱) گریان، ناو له جاوهانن له خه م و خه فدان: (۲) به خه بال دانان: (گریم کرد و ابو) [۱] (۱) گریستن: (۲) فرضاً.
گری: (۱) به نند، گره: (۲) بهندی فامبش و دارو گیا: (۳) پازیک له شازده یازی گه زی پیوان: (۴) گدی فامک، بهندی نیل: (۵) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] (۱) گره: (۲) بندنی و گیاه و...: (۳) بک شانزدهم ذرع شاهی: (۴) پسند انگششان: (۵) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گری: (۱) بهرانیه ری لوسی، زبری له ده ست لبدان: (۲) ددان دباری بو: (۳) زبری ده ننگ [۱] (۱) زبری، آجیدگی: (۲) نموداری دندانهای بستین: (۳) زبری صدا.
گریا: (۱) ناو له جاری هات له خه مان: (۲) کولیو: (ناو گریابه) [۱] (۱) گریست: (۲) جوشیده.
گریما: کلپهی کرد [۱] شعله ور شد.
گریان: گری، ناو له جاوهانن له خه فدان [۱] گریستن.
گریان: کلپه کردن، بلنسه سندن [۱] شعله ور شدن.
گریاندن: کاری کردن که سهی بگری [۱] گریاندن، به گر به انداختن.
گریانن: گریاندن [۱] نگا: گریاندن.

گريانه: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گري به رانه: جوړی گری که له ملی ناژول نوند نابی و به هاسانی ده، کرینهوه [۱] نوعی گره که آسان بازمی شود.

گری به ست: کیسه بولی پنبه [۱] کیسه بول قدیمی.

گری به ند: رابورت، هایدان به نوسین: (گری به ندا خو بگورا دلنی تاغه نقیبت) [۱] گزارش کنهی، رابرت.

گری پتی: لهو گونداندی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱] روسایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گری بوچکه: گری که به دژواری ده کرینهوه [۱] گره کور.

گریجان: خده و خوی ناشیرین ده گهل [۱] دارای اخلاق و خوی زشت.

گری جوانسه: جوړی گری که فیر بونی دژواره [۱] نوعی گره که باد گرفتنش مشکل است.

گری جوله گانه: گری جوانه [۱] نگا: گری جوانه.

گریج: همراهوریا، زه نازه نا [۱] داد و بیداد.

گریچک: به ندی قامک [۱] بند انگشت.

گریچن: (۱) جوړی نه نین به گری گری: (۲) به ستنی پشینه که ناوه راسنی قده کانی به گری دوه ستی [۱] بافته گره دار: (۲) نوعی بسن کمر بند.

گریدار: (۱) پیچ و زه فابی له منبکی دارا: (۲) هر سنی به ندی هه بی [۱] (۱) گره میان ننه درخت: (۲) دارای بند.

گریدان: (۱) نوندلیک به سن: (۲) برنی له ده به کردنی نه سیاهی شه روزه فدر [۱] (۱) گره زدن: (۲) کتابه از پوشیدن لباس رزم یا سفر.

گری دانک: (۱) به بمان، شهرنی دوسنا به نی به سن: (۲) شویوهواری میزویی به چی هینسن [۱] (۱) عهد، پیمان: (۲) اثر ناربخی به جا گذاشتن.

گری دراو: (۱) به ندکراوی ده زو: (۲) داخراوی درگا [۱] (۱) گره زده: (۲) در بسته.

گریز: ناوی که له زه خی ده مهوه دیت، لیکاو [۱] لعاب دهن که از گوشه لب آید.

گریزانک: له رزینی له پز [۱] چندش.

گریزه: میچورک، میچورک، له رزینی زورکهم له بردا [۱] مورمور شدن بدن.

گریزه: گریز، لیکای ده م [۱] لعاب دهن.

گریژ: نه ندانی جیگهی شیر له نازه لدا، گوان، مدمک [۱] پستان دام.

گریژه: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گریژه نه: بازندی ده رگا، ژیرنسمه [۱] یاشنه در.

گریس: سست و شل [۱] شل و نامحکم.

گریش: (۱) تینول: (۲) گیسه ی گیاه ده خلی لده ست [۱] (۱) نگا: تینول: (۲) بسته های گیاه و غله جمع آوری نشده.

گریش: تینول، برگوری جله کون [۱] نگا: تینول.

گریشک: گری کوره [۱] گره کور.

گریشمه: نان، فمهزه [۱] نان

گریف: مان، جهنه، گه، گهی [۱] اعصاب.

گریغان: ژیرکراس [۱] زهر پیراهن.

گریفکهر: مانگرنو [۱] اعصاب کننده.

گری قه مسروک: گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روسنای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

گریک: نابشت، نوان، نافهت [۱] ناب، نوان.

گریک: گری [۱] گره.

گری کوتک: گری کوره، گریه کویزه [۱] گره کور.

گری کوره: (۱) گری بوچکه: (۲) گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] (۱) گره کور: (۲) نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گری کوره: گری بوچکه [۱] گره کور.

گری کویزه: گری بوچکه [۱] گره کور.

گریل: باگردان [۱] بام غلنگ.

گریل: جوړی بهری مازو [۱] نوعی نمر مازوج.

گریله: گری بچوکی دوی ده زو بو دورمان: (نم به نه زی سر به گریله) [۱] گره کوچک دنباله نخ دوختنی.

گریم: (۱) وام دانا، فرزم کرد: (۲) گریانی من [۱] (۱) گبرم: (۲) گره بام.

گریمان: (۱) وامان دانا: (۲) گریانمان [۱] (۱) فرض کردیم: (۲) گره ما.

گریمانه: گری زور له بدن و ده زودا: (نم ده زوه نیکرا گریمانه به) [۱] گره خورده

گریمی: جوړی خه نه جری بچوک [۱] نوعی خنجر کوچک.

گریمن: گریان، گری [۱] گره به.

گریمای: کولان، کولین، هین گه بشن له سر ناگر، پوخنه بون [۱] پخن.

گرینگ: گرینگ، بابه خداره موهیم [۱] با اهمیت.

گری نوک: که سنی که زور ده گری، گروک [۱] بسیار گریان، همیشه گریان.

گرینی: گریمی، جوړی خه نه جری گچکه [۱] نوعی خنجر کوچک.

گرینو: (۱) شهرت به سن: (۲) بارمنه [۱] (۱) شرط بندی: (۲) گروگان، گریوان: ژیرکراس، نهو بارجه جله له سره کوشت و له بن کراس ده به رده کری، گریغان [۱] زهر پیراهن.

گری نوگول: (۱) نالوزی و گری زور ده به نندا: (۲) برنی له کاری که سره وده ری لئ ده رنا کری: (وات کرده گری نوگول هر سره ده رنا که م) [۱] (۱) درهمی و گره زیاد: (۲) کتابه از سردگمی.

گریوه: گری، گریان [۱] گره به.

گریوه غار: کئی به رکئی له زا کردن دا [۱] مسابقه دو.

گریه: گری، گریان، گریوه [۱] گره به.

گریهتک: (۱) کینگه له ناو دژول و شیدا: (۲) نه خوشی گه زولی [۱] (۱) مزرعه واقع در دره: (۲) بیماری گری.

گریه و زو: شه پوز، شیهون [۱] شیهون.

گریه و زو زو: گریه و زو، شیهون [۱] شیهون.

گریه و گو: گریان و ده رده دل کردن [۱] گره به وزاری.

گری: (۱) نالوده، خوگرتو: (نم کاربایه گزناره ق و قوماره): (۲) حبله، قبل:

(گزمه که؛ ۳) بز، چارزه قی؛ (گزگز نواشای کردم کرسیم)؛ (۲) به معـ مزرت و نواوات، (گزنه و زوزوم نو بوینم)؛ (۵) وشنه به کسه له کاشو بازی دا وانا؛ وشبار به له سمر زئی و شوین کایه بکه؛ (۶) ده نگی کبسه لی نیر بو تاوکردنی مئونه که ی؛ (۷) داریکی دوه ونه له بهستی زوباران ده زوئی؛ (۸) له بر و نه کاوا؛ (گزو گومت)؛ (۱) خوگر فنگی؛ (۲) حبله؛ (۳) نگاه خیره؛ (۴) مستاق؛ (۵) اصطلاحی در جوگان بازی؛ (۶) صدای لاک پشت نر هنگام جفتگیری؛ (۷) درخنجه گز؛ (۸) ناگهانی.

گزجار: پنبه‌ی دوه ونی گز [گزستان].

گزچار: داری گز [درخنجه گز].

گزن: گیاهه که له نیره ی تووو چونه سه لکی درئو و که و به زه نگی زهرد بان سورا گزه [هویج].

گزرانوک: پرچی وه هوندراو [زلف نابده].

گزوه: (۱) گیای ورد کراو بو له و ه زئی نازه؛ (۲) داری پارچه پارچه کراو بو سوتانی زسنانه؛ (۳) پُوش و یار [۱] گیاه کوبیده برای علفه دام؛ (۲) هیژم قطعه قطعه شده؛ (۳) خس و خاشاک.

گزفانوک: گزرانوک [زلف نابده].

گژک: جازو [جارو].

گژکدان: جازو کردن [جارو زدن].

گژکدهن: کسه ی که جازو ده کا [جارو وزن].

گژکنسه: (۱) کهزی پر پست، پرچی زور بر؛ (۲) داری برلق و توب [۱] موی پر پست؛ (۲) درخت پر شاخ و برگ.

گژگ: گژک، جازو [جارو].

گژگز: (۱) قانون و زوشوینی بازی؛ (۲) ده نگی کبسه لی نیر بو تاوکردنی مئونه، گز؛ (۳) له زینیکی که م؛ (۴) جزه جزئی گوشت له سمر ناگر [۱] اصول و آداب بازی؛ (۲) صدای لاک پشت نر در جفتگیری؛ (۳) مورورشدن بدن؛ (۴) صدای گوشت بر آتش.

گژگزاندن: که مینک له زانده و [اندکی لر زاندن].

گژگزه: (۱) گیاهه که به مکه که ی ورده در کبکی هه به وه نندامی زوت که وی نه یجو زینبته وه؛ (۲) گیاهه کی گه لباو یکی بون خوشه بنه که ی بو سوتاندن ده بی؛ (۳) شوشه [۱] گیاه گزنه؛ (۲) گیاهی است که بیخ آن برای سوخت به کار می رود؛ (۳) شیشه.

گژگزین: سوکه له زین [مورورشدن].

گژگل: (۱) قهل، قله مونه، عه لو عه لو، عه له شین؛ (۲) بهریکی دارمازوه؛ (۳) باره عه سمره، باوه قوروت، چله نوک [۱] بوقلمون؛ (۲) یکی از تهرای مازوج؛ (۳) کونوله.

گژگلاگه: پنبه ی بستی گوی [استخوان پست گوش].

گژگی: ناوینه، عه نیک، قودبک [آینه].

گژم: (۱) دوه ونی گزجار؛ (۲) زیر [۱] درخنجه گز؛ (۲) خسن، زیر.

گژمک: ده سینی حه بوان [پوزه بند].

گژموئه: (۱) خری چکوئه له قور؛ (۲) که لای حمزی [۱] گلوله ریز گلی؛ (۲) تبه گلین.

گزمی: زبری [خشونت، زبری].

گزن: (۱) فیلبار؛ (۲) نه شته له باز [۱] نیرنگبار؛ (۲) شلتاق باز.

گزنگ: سمره نای تاوی به یانی [اولین نایش آفتاب].

گزنگ دان: نازه ده رکه وتنی تشکی خور [دمبدن آفتاب بگاه].

گزنهک: بیرونی ته ز [اکرما].

گزنی: (۱) درزی دروسکراو، بوخنان؛ (۲) پیایوی گزن [۱] یهتان؛ (۲) نکا، گزن.

گزوری: ته کوژ، ریک و بیک، بی کم و کوژی [بی کم و کاست].

گزوفت: (۱) تاسه ی زور بو خواردنی شنی؛ (گزوفتعه بو گوشتی برزاو)؛

(۲) عه زوت بی دان؛ (دهم خوارده و گزوفتی نهم ده دا) [۱] اشتباقی

زیاد برای خوردن چیزی؛ (۲) حسرت دادن به کسی.

گزوگوم: له بر و نه کاوا [ناگهانی، یکهو].

گزوگومبته: له بر و نه کاوا، گزوگوم [ناگهانی، یکهو].

گزه: (۱) فیل، حبله؛ (۲) گاز به ددان له زسانی زارو کساندا [۱] حبله،

نیرنگ؛ (۲) گاز با دندان در زبان کودکانه.

گزه ر: گزر [هویج].

گزه گز: (۱) کرورانه وی به گر بانه وه؛ (۲) خهبال کردنه وه له کاری [۱] ناله و گربه بجه؛ (۲) فکر کردن در مورد کاری.

گزه ون: فیله باز [حبله باز].

گزی: فیل، حبله [حبله، نارو].

گزیچار: گزچار [درخنجه گز].

گزیر: بهره سنی کونخا له دیدا [پادو کدخدای ده].

گزیرانه: پیناکی که زه عبت ده بدا به گزیر [مزد پادو کدخدا که رعیت

می دهد].

گزیرک: (۱) بر سکه دانی چار له دارکاری کردند؛ (۲) برینی له نیشی زور

[۱] برقی زدن چشم هنگام جویباری شدن؛ (۲) کنایه از درد شدید.

گزیرکار: فیلبار، حبله ساز [ناروزن، نیرنگبار].

گزیرکه ر: گزیرکار [ناروزن].

گزیرنگ: (۱) گزنگی خور؛ (۲) ره شکنه ی چار، بی ببله [۱] اولین تابش

آفتاب؛ (۲) مردمک چشم.

گژ: (۱) نیک هالان بو کبشمر شمز؛ (ده گژم راجوه به گژم داهات)؛ (۲) فده ی

دار؛ (داره بو له گژ دار به زو نالاه)؛ (۳) راست بونه وه ی موی لهش،

گژسوت؛ (۴) توره ی بی؛ (۵) وشه ی دندانی جوانه گا بو سهر چیل؛ (۶)

شل و سست؛ (۷) موی تیک هالاری شاننه نه کراو؛ (۸) نیکر، هه مو، گ؛

(۹) رهوک؛ (گژو گیای زوره، گیاه گژی زوره)؛ (۱۰) لوروسون،

بهره و خوار بونه وه، له زوره وه به نهنیم بهره و خوار هاتن؛ (۱۱) رهق، سهخت

[۱] گلاویشدن؛ (۲) تنه درخت؛ (۳) سیخ شدن مو؛ (۴) خشم؛ (۵)

کلمه برانگبخن گار گشن؛ (۶) سست؛ (۷) موی ژولیده؛ (۸) همه؛ (۹)

رسنی، گیاه؛ (۱۰) به تند ی پابین آمدن از سرایشی؛ (۱۱) سخت،

سفت.

گژار: چینه دانی بالنده، جبکلدانه [زاغر، چینه دان].

گژار: گژار [چینه دان].

گژاندن: (۱) تیکه‌ل پیکه‌ل کردن: (۲) بریتی له ناژاوه نانه‌وه [۱] درهم
 آمیخن: (۲) کنا به از آشوب بیا کردن.
 گژفاموک: پرچی هوندراو [۱] موی بافته.
 گژک: (۱) کوزه که: (۲) نمرزی ورد: (۳) پرچی بهرزو بلاو [۱] خرمهره:
 (۲) نگرگ ویز: (۳) موی بریشان.
 گژکردن: (۱) کز کردن، خولیک هالاندن: (۲) راست بوئه‌وه‌ی مو [۱] (۱) توی
 هم رفتن: (۲) راست شدن مو.
 گژکن: (۱) کهزی یرو زور: (۲) داری بزلک و یوب [۱] (۱) موی بریشت و
 بسبار: (۲) درخت پُرشاخ و برگ.
 گژکه: بوکارله، چه‌موله، چه‌موله [۱] ام کردن، پنجه گذاشتن.
 گژگژ: (۱) وشه‌ی دنه‌دانی جوانه‌گا بو سمر جیلی به‌که‌ل، گژ، که‌له: (۲)
 ونسک، زوله، زن، زوها: (۳) نیکه‌وه هاونستی ناپوره [۱] (۱) کلمه
 برانگیختن گاوگشن: (۲) خشک: (۳) شلوغی و ازدحام مردم.
 گژگژاندن: هانه‌دان بو شمر، دنه‌دان بو جه‌نگ [۱] تحریک کردن برای
 شروع جنگ.
 گژگژه: پُوش و به‌لاشی بایرده‌له [۱] گیاه خشک بادآورده.
 گژگژه‌ک: به‌فر خوردن، جورئی نمرزی زورورد [۱] نوعی برف بسیار ریز.
 گژگژین: راست بوئه‌وه‌ی مو له ترسان [۱] سیخ شدن موی بدن از شدت
 نرس.
 گژول: نمرزه، نمرزه، تهرولک [۱] تگرگ.
 گژولوک: نمرزونه، نمرزی ورد [۱] نگرگ ریز.
 گژوم: (۱) خهم، خه‌فت: (۲) خه‌مبار: (۳) نه‌خوشتی نه‌نگه‌نه‌فوسی [۱] (۱)
 اندوه: (۲) دژم: (۳) نفس تنگی.
 گژون: موی تیک هالو [۱] زولیده.
 گژونه‌سهره: سهرفن [۱] زولیده موی، پیچیده موی.
 گژونیز: کسنیز [۱] گشنیز.
 گژونیز: گژونیز [۱] گشنیز.
 گژونیزه: (۱) گژولوک، نمرزی ورد: (۲) زبری پُست له سهرمان: (۳)
 کسنیزه: (۴) کسنیز [۱] (۱) نگرگ ویز: (۲) خستن شدن پوست از سرما:
 (۳) نوعی زیور: (۴) گشنیز.
 گژوره‌ک: ورده جری بو نالاشی بان داپوشین [۱] انبیره.
 گژورژ: چلکن و قژن [۱] چرکین و زولیده موی.
 گژوگیا: پُوش و بار، روه‌ک [۱] نباتات علفی.
 گژول: جورئی داری جه‌نگه‌ل [۱] از درختان جنگلی.
 گژوله: بهرزو بلاو [۱] پراکنده و آشفته.
 گژوله‌ک: گیزه‌لوه‌ک [۱] گردباد.
 گژولوی: گژوره‌ک [۱] انبیره.
 گژومژو: تیکه‌ل پیکه‌ل، نانه‌کوز [۱] درهم برهم و بی نظم.
 گژه: (۱) ده‌نگی بای به‌تروم: (۲) گیاه‌که بو ده‌رمان ده‌شی: (۳) دنه‌ی
 جوانه‌گا بو سمر مانگا به‌که‌ل [۱] (۱) صدای وزنی تندباد: (۲) گیاهی
 است دارویی: (۳) کلمه تحریک گشن بر ماده گاو.
 گژه‌با: بای نوندی پایزی [۱] باد نند خزانی.

گژه‌گژ: گژه‌ی با [۱] صدای نندباد.
 گژبان: قرژبونی مو، شیبانی مو [۱] آشفتن و ژولیدن موی.
 گژبی: گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای
 ویران شده کوردستان توسط بعثیان.
 گس: وشه‌ی لیخوزبنی بهز، کس [۱] کلمه راندن گوسفند.
 گست: گوست، تیل، تلی، قامک، نه‌نگوست، نه‌نگوس [۱] انگشت.
 گسک: جازو، گژک، گژگ [۱] جارو.
 گسکدان: گژکدان [۱] جارو کردن.
 گسکدر: که‌سی که به گسک کارده کا [۱] جاروزن.
 گسکه: کسکه، بر بقه‌ی چاوی پشیله له تاریکی دا [۱] برف چشم گر به
 در تاریکی.
 گش: گ، گژ، نیکرا، همه‌وا [۱] همه.
 گشت: (۱) بادراو، باوخواردو: (۲) گش، نیکرا: (۳) قامک، نه‌نگوس [۱] (۱)
 نخ تابیده: (۲) همه، همگی: (۳) انگشت.
 گشتانورتی: قامکی ناوه‌راست [۱] انگشت وسطی.
 گشتاپل: نیلامه‌زن، قامکه‌گه‌وره [۱] انگشت شست.
 گشتاقلانج: قامکه‌تونه [۱] انگشت کوچک.
 گشتامیانین: گشتانورتی، زه‌رنه‌قونه [۱] انگشت وسطی.
 گشتانه: (۱) نه‌نگوسینه: (۲) قوچه‌که‌ی دورمان: (۳) قولی دره‌و،
 نه‌ونده‌ی له ده‌سینکا جی ده‌بینه‌وه [۱] (۱) انگشتر: (۲) انگشتانه
 خباطی: (۳) میزانی معادل بک کف دست.
 گشتر: کلکه‌وانه، گشانه [۱] انگشتر.
 گشتک: نه‌نگوتک [۱] جونه.
 گشتونه: قوچه‌که‌ی دورمان [۱] انگشتانه خباطی.
 گشته‌ک: به‌نی گشت [۱] نخ تابیده.
 گشتی: تیکرایی، هموانی [۱] همگانی، عمومی.
 گشک: (۱) تیکرا، گژ، گ، گشت: (۲) بوکارله، چه‌موله: (۳) به‌نجه‌ی
 ناواله‌کراو: (۴) گژک، نمرزی ورد [۱] (۱) همگی: (۲) ام کردن: (۳) پنجه
 باز: (۴) تگرگ ریز.
 گشکه: بوکارله، چه‌موله، گشک [۱] ام کردن.
 گغ: ده‌نگی که له منالی ساوا ده‌رده‌جی [۱] صدای بیجه نوزاد.
 گغکی: منالی گغ ویز [۱] کودک چند ماهه، نوزاد.
 گغنی: شلتاغ، نه‌شقه‌له، تله‌که [۱] شلتاق.
 گغه: (۱) گغ: (زاروکه‌مان گغه و بقه ده‌کا): (۲) بقه، وشه‌ی ترساندنی ساوا
 [۱] (۱) نگا: گغ: (۲) کلمه نحدبر از خطر برای کودک.
 گف: ترساندن به‌قسه: (هه‌زو گغم لی ده‌کا) [۱] نه‌دید.
 گغت: په‌بمان، به‌لین [۱] قول و پیمان.
 گغتار: قسه بوخه‌لک کردن [۱] سخترانی، گفتار.
 گغت‌دان: به‌لین دان، په‌بمان دان [۱] قول دادن.
 گغتوگو: ناخافنتی بیکه‌وه [۱] گفتگو.
 گفته: گغت، به‌لین [۱] قول.
 گفشک: (۱) قورینج، قورینج‌گرتن: (۲) بوکارله، گشک، چه‌موله [۱] (۱)

گلا: (۱) پەرت، پەرت بو؛ (۲) گش لا، هەمو لایەك؛ (۳) خەلۆرە وە بو؛ (۴) پەرتی وە هەسۆندراو؛ (۵) جاریك ن، هەلبەكی كە [] (۱) پەرت شد؛ (۲) هەمگی، هەمە جانب؛ (۳) غلنید؛ (۴) زلف نایبەد؛ (۵) باردگر.

گلابوچ: پەرتی كورنی وە هۆتراو [] زلف كوناە آرایش شدە.

گلا دە: (۱) قەلادە، نالقیە دەوری نەستو؛ (۲) خەشلی نەستو [] (۱) قەلادە؛ (۲) گردنید.

گلار: (۱) جەمی پەسووك؛ (۲) خەلۆز؛ (لەسو سەرە وە گلار بۆمە وە)؛ (۳) زفرین؛ (۴) دە نكە نرئ، لپە نرئ؛ (۵) شوژیو وە؛ (گلاری بن چە نئ، وانا؛ بەرخە بە بە) [] (۱) رود كوچك؛ (۲) غلنان؛ (۳) برگرد، برگشت؛ (۴) دانە انگور، حبة انگور؛ (۵) اوبزان.

گلار او: (۱) نۆقرە نە گرین، بی فەرازی؛ (۲) نەخوشی نەسبەك [] (۱) آرام نەگرتن؛ (۲) بیماری مالبخولبا.

گلار اوئی: گۆندبەكی كوردستانە بە عەسی كاوی كردد [] نام روسنایی در كوردستان كە تۆسپ بەنبان ویران شد.

گلار كو: (۱) گازر، قەسار؛ (۲) نبالی جلك و گە لاكونان [] (۱) گازر؛ (۲) كدبە.

گلارە: (۱) برە دەاری لە سەر بەك دانراو؛ (۲) دنكە نرئ؛ (گلارە نرئ و دە منا ناچی)؛ (۳) گلینە، بی بیلە ی جاو [] (۱) قطعەت هیزم برەم انباشتە؛ (۲) حبة انگور؛ (۳) مردەك چەم.

گلارز: (۱) عەلو كە سوو رە ی پابزی، نالۆ بخارا؛ (۲) ناوچە بە كە لە كوردستان [] (۱) آلی قورمز؛ (۲) ناحیە ای در كوردستان.

گلاس: شەریە ی شوئە بو ناو بی خواردنە وە، بەرداغ [] لیوان شیشە ای.

گلاسی: چەرمی نەرمی زە نك كراو [] چرم ورنی.

گلاش: پەس، چە پەل [] كشیف.

گلالە: نالۆ [] لوزین.

گلانە: (۱) نیو دەروس بوگ؛ (كارە كە گلانە بوە)؛ (۲) كە لا بەردی لە چەرە نە دراو [] (۱) نیم ساخنە؛ (۲) نبلە سنگی صاف نئەدە.

گلانە كردن: (۱) نزلەك بە تەواو بوون كردن؛ (۲) بێر كردنە وە لە كاری و زینگی دروست بوونی دیشنە وە [] (۱) نیم ساخنە كردن؛ (۲) زەبە چینی، طراچی.

گلان: (۱) بە سەر زودا كەوون؛ (نەسبە كەم گلا)؛ (۲) پەرت بوون؛ (لە نەسب گلام)؛ (۳) جولان لە جینگە؛ (۴) خەلۆر بۆنە وە [] (۱) سكلدیری خوردن؛ (۲) پەرت شدن؛ (۳) نكان خوردن؛ (۴) غلنیدن.

گلانا: دېسان، نەم چارەش [] دو بارە، باردگر.

گلاندن: (۱) خەلۆر كردنە وە؛ (۲) جولاندن؛ (۳) فرئ دان؛ (۴) كو كردنە وە ی خواردنی لە مالان [] (۱) غلنا نیدن؛ (۲) نكان دادن؛ (۳) پەرت كردن؛ (۴) جمع كردن خوراك از منازل.

گلانگ: جار، چەل، دە حەفە، دە حە [] دھە، بار.

گلانگا: جار و بارە [] گاهگاہ.

گلانگی: جارنك، كەزە نئ، دە مئ و دە حە فە بی [] بك بار.

گلانگینا: جارنكی دېكە، دە حە فە ی نر [] باردگر.

گلانن: گلاندن [] نكا، كلاندن.

نېسنگون؛ (۲) ام كردن.

گف: (۱) گشەك، بادراو؛ (۲) گف، نرساندن بە قەسە؛ (۳) دەنگی بەردی هاويزراو بە فوچە قانی؛ (هەر گفە گفئ دبت) [] (۱) نغ نایبەد؛ (۲) تەبەد؛ (۳) صدای سنگ برناب شدە با فلاخن.

گفاشتن: كوشین [] فسنردن.

گفاشگە: جینگە ی گوشینی نرئ و... گوشینگە [] جای فسنردن میو.

گفاله: كۆمە ئی چە كدار [] گروه تفنگداران.

گفانند: (۱) هبل، خەنی جوت؛ (۲) خوارو خبچ [] (۱) شیار شخم زمین؛ (۲) كچ و كوله.

گفانندە: (۱) سەرلوی كەندال و شاخ؛ (۲) كەوشە نئ زە مینی كینگە [] (۱) لپە بر نكاه؛ (۲) مرز كسنگاه.

گفئ: پشیلە ی نر [] گر بە نر.

گفرت: كئە و هەم، جلكی بی بین [] چرك و ریم زخم.

گفردی: لەرژین لە نرسان، راجە نین [] لژە از نرس، بکە خوردن.

گفرك: هەراش، ساوای بە كە بفو نە پاری [] نمو كرده، نوزاد شاداب.

گفزونەك: گیاهە كی دە شە كیە [] از گباهان صحرا بی.

گفشك: (۱) نەنگونە كە هەو بێر؛ (۲) فو رینج [] (۱) جۆنە خمیر؛ (۲) نیشگون.

گفقه: (۱) گف، دەنگی بەردی بەرە قانی؛ (۲) دەنگی سوو زانی خول خوله و مزاق [] (۱) صدای سنگ فلاخن؛ (۲) صدای جرخش شدید گردنا.

گفكف: گزە گز [] صدای نندباد.

گفگفە: دارنكی چە غزە ی بە دو كوئی نیکراو بە نئ دە خەن و بای دە دەن گفە گفئ لئ دبت [] نوعی فرفره چوبی.

گفن: موی نېك هالاری گرز [] موی زولیدە.

گفوردی: گفردی [] چنشد، بکە خوردن.

گفە: (۱) گفقه؛ (۲) دەنگی بای بە قە وە ت، گزە [] (۱) نكا؛ گفقه؛ (۲) صدای نند باد.

گفە گف: دەنگی گفە ی لە سەر بەك [] صدای پیاپی «گفە».

گفئ: دە لە مە ی بە نر [] دلعمه بنبر.

گفئری: ژان و برک [] دلپیچە.

گفئربن: عەزم كردن، هەلناو اندن [] هضم خوراك.

گفشك: (۱) بلج، گبوز، گبوز؛ (۲) كوشراو، كوشراوی موە [] (۱) زالزالك؛ (۲) عصاره.

گفئین: مە بین، بو نە ماست بان پە نر [] پند آمدن شیر.

گل: (۱) زانی جاو؛ (۲) جۆلە، بزوا؛ (۳) خەلۆر؛ (۴) خاکی كە ژان سەربانی پئ دە شوون؛ (۵) جار، كەزە ت؛ (۶) راگرنن؛ (گلم داو و نە وە)؛ (۷) نرۆ یكی جیا، دوئدی كئو، نوگ كئف؛ (۸) سەرلق، لكی هەرە بلئدی دار؛ (۹) زبیکە [] (۱) چشم درد؛ (۲) حرکت؛ (۳) غلت؛ (۴) گل سرنسوی؛ (۵) بار، دھە؛ (۶) نزد خود نگه داشتن؛ (۷) قلە كوه؛ (۸) بلندترین شاخه درخت؛ (۹) جوش پوست.

گل: (۱) خاك، خول؛ (۲) گز، بلنيسه؛ (گلبینە ی تەندور) [] (۱) خاك؛ (۲) شەلە، لەیب.

گلدو: (۱) بیزوینه، نه کان بده: (۲) پرنسکه: (۳) گلنه [۱] (۱) تکان بده: (۲) پیرزه: (۳) نگا: گلنه.

گلدی: خلوره و بوگ به سمر زه میندا، نلاونل بوُن [۱] غلت خوردن.
گلدی کرن: خلور کردنمه، نلاونل بیدان [۱] غلت دادن.
گلزه: باقه، باغه، ده سکیکی زل له گیاو ده خل [۱] توده ای دسنه شده از گیاه.

گلسه: به زه میندا که وتن [۱] بر زمین افندان.
گلفج: پشاون، له ناوده سنا کوشران [۱] محاله.

گلفچاندن: له ناوده ستا کوشین [۱] محاله کردن.
گلفچین: قرمچین، هه لفرجان [۱] در اثر حرارت جمع شدن.

گلفه رک: (۱) گرول: (۲) نیفه ک [۱] (۱) خشتک زیر بغل: (۲) خشتک تنبان.
گلک: (۱) لاسکه گهنه شامی بی ده نک: (۲) گیاه کی بنک داره: (۳) مینکه به لوکه [۱] (۱) ساقه بی دانه بلال: (۲) گیاهی است: (۳) جوجوله.

گلکار: به نا، که سنی کاری فور ده کا [۱] بنا.
گلکاری: قوره کاری [۱] گلکاری.

گلکردن: وه ژان که ونشی جاو، جاو نیشان [۱] به درد آمدن چشم.
گلکسو: (۱) گلی به سهریه کسدا کراو، کومای خاک: (۲) قه بر [۱] (۱) نوده خاک: (۲) قمر.

گلکه ردش: په رتاوتن، که زاخه، لکی زبادی داباجین [۱] هرس درخت.
گلکهن: کانی گلده دیزه نهر بار [۱] کان خاک رس.

گلکه نند: گلکهن [۱] کان خاک رس.
گلکل: (۱) ننه لهدی دانه ونله وده خل: (۲) هه رزنه گه وره: (۳) گیاگه سک [۱]

(۱) بوجاری: (۲) گارس: (۳) گیاه جارو.
گلگلاندن: ننه له نند کردن [۱] بوجاری کردن.

گلگیر: کهو، سه ره نند، سه ره د [۱] سرند.
گللاره: گلاره، بولوه نری [۱] دانه انگور، حبه انگور.

گللك: (۱) زبدان، منالندان: (۲) کوز، قوز [۱] (۱) زهدان: (۲) آلت تناسلی زن.

گللی: ره سکنه ی جاو، ببیله ی چه م [۱] مردمک چشم.
گللیزه: نهرزه ی ورد [۱] تگرگ ریز.

گللی کوز: کوز [۱] نابینا.
گلم: لق، لك [۱] شاخه درخت.

گلمت: که ستهك، كلوكل [۱] كلوخ.
گلمتک: گلمت [۱] كلوخ.

گلنجان: گلکهن [۱] کان خاک رس.
گلو: (۱) بول، بولنه نری، گلاره: (۲) خزی زور چکوله له ماست و شیر ی خراو بودا: (شیره که خراو بوه گلو گلو بوه): (۳) دانار دانار بونی

سه م نه ی... (گلو گلو وه ستاره) [۱] (۱) دانه انگور، حبه: (۲) اجزاء از هم گسننه ریزی که در ماست با شیر فاسد شده دیده می شود: (۳) دانه دانه شدن سمنو...

گلوز: (۱) گش قه دیک، گشت جنبی: (۲) بوچی، چما: [۱] (۱) همه لا به ها: (۲) چرا؟.

گلاو: (۱) خلوره و بوگ: (۲) به رزی به ده: (۳) به سمر زودا که فنک: (۲) گلاب [۱] (۱) غلبده: (۲) پرت شده: (۳) سکندری خورده: (۴) کنب.

گلاو: (۱) قوزای گله سور: (۲) جی ده می سه گو به راز: (۳) زور بیس: (۴) برینی له بنیاده می به فمزو بی ناکار [۱] (۱) آب گل آلود: (۲) دهان زده سگ و خوک: (۳) پلید: (۴) کتابه از آدم بی اخلاق.

گلاو بوُن: چه پل بوُن به دم لیدانی سه گو به راز [۱] پلید شدن با دهان سگ و خوک.

گلاو کردن: شونتی جی ده می سه گو به راز به قوزاو جاریک و به تاو شمش جار [۱] شستن دهان زده سگ و خوک با آب گل آلود و آب صاف.

گلاو گل: تلاونل، ره ت بردن [۱] تلوئلو.

گلاوی: (۱) بیسی له ده می سه گو به راز وه: (۲) بریتی له به دفه زوی و بی ناکاری [۱] (۱) پلیدی از سگ و خوک: (۲) کتابه از بد اخلاقی.

گلاوی کردن: گلاو کردن [۱] نگا: کلاو کردن.
گلاوه: (۱) تالان، بوژ: (۲) نالانکراو [۱] (۱) غارت، جهاول: (۲) غارت شده.

گلاوهک: (۱) گزموله ی زون له قورزی دیزه و گوزه که به جویه که، انک ده هاو بوژا بوژاوه بالنده: (۲) خول و فسلی تیکه لاو بو سواغ دان [۱] (۱) -هیره کسان گره وه: (۲) -خلوط خاک و آهک برای اندودن

گلب: گهرو، قورگ [۱] گلو.
گل بوئوه: گلار بوئوه، خلور بوئوه [۱] غلنبدن.

گلبنه: (۱) گر به ندی نه ندور: (۲) با کبشی نه ندور [۱] (۱) بادکش بند تنور: (۲) بادکش تنور.

گلب: (۱) هه لمهت، هیرش: (۲) بز پندا کردن و زفاندن [۱] (۱) بورش، هجوم: (۲) قاپیدن.

گلبوچ: که زوی وه هونراو [۱] زلف تاب داده.
گلپه: (۱) کلپه، گزی له پر: (۲) ده نگی گرگرتنی ناگر [۱] (۱) شعله یکهو بدید آمده: (۲) صدای لهیب آتش.

گلپه گلپ: ده نگی له سهریه کی گزی ناگر [۱] صدای بیابی سعله آتش.
گلته: (۱) کیشمو ههرا، شه ره فسه به ده نگی به رز: (۲) راوه ی نه خوش [۱] (۱) جدال لفظی: (۲) هذیان مر بوض.

گلچوزه: ناقانه ی دابکی، ناکه مندال له دابکیک [۱] یکی بکدانه.
گلخواردن: (۱) خلور بوئوه: (۲) به ده وره دا گه ران: (۳) مانه وه له شوینیک [۱] (۱) غلنبدن: (۲) برامون گشتن: (۳) واماندن در جایی.

گلخواردن: فیری خاک خواردن بونی زاروک [۱] خاک خوردن بهجه.
گلخواردن وه: مانه وه له شوینیک [۱] ماندن، از رفتن صرف نظر کردن.
گلخور: زاروی فیری خاک خواردن [۱] بهجه خاک خور.

گلخورکه: کر مه سوره، کر می گل [۱] کر م خاکی.
گلدان: (۱) جولاندن، ته کان بی دان: (۲) جورنی نری سیپلکه ی ده ندک زل که زوتر بی ده گا [۱] (۱) تکان دادن: (۲) نوعی انگور زودرس.

گلدانه وه: لای خو هبسته وه [۱] نزد خود نگهداشتن.

گلوته: (۱) فربوکی میوهی وشدک و هك میوزو هه نجیر... (۲) نلیهی میوز
 (۱) میوز با انجیر بوک و خشکیده: (۲) نفاله میوز.
 گلوژ: (۱) رسته هه نجیری نالقه کراو: (۲) نالقهی به خله خل به داری
 بیشکوه (۱) انجیر خشک به رشنه کشیده حلقه شده: (۲)
 اسباب بازی آویزان به گهواره.
 گلوژ: جوژی بهری دارمازو (۱) نوعی ثمر مازوج.
 گلوژ: بهریکی دارمازوه بو ده باغ ده بی (۱) نوعی ثمر مازوج.
 گلوژ: که سینه ک، سنده گل (۱) کلوخ.
 گلوژانندن: قرمچانندن، گلوژین، ژاکانندن له ناو ده ستا (۱) مجاله کردن،
 فشردن در دست.
 گلوخول: چهرخ و خول، بزوتن و سوژانه وه (۱) جنب وجوش.
 گلوخول: نوزو غومار (۱) گردوغبار.
 گلوخه: به چکه مملی خره کهو نازه بی که بشنو (۱) جوجه پرنده نازه پر
 درآورده.
 گلودور: به ده وه دا هه لخوران (۱) پیرامون گشتن.
 گلور: (۱) نازنه، نازن، خشلی جو مگه و یاسک: (۲) گروفه: (۳) خلور: (۴)
 بهری هدراریک که وه ک فو زاخه بی: (۵) جاری له جاران (۱) انگو:
 (۲) مدور، کروی با دایره ای: (۳) غلبنده: (۴) هر ثمر غوزه مانند: (۵)
 وقتی از اوقات.
 گلور بونه وه: خلور بونه وه (۱) غلبندن.
 گلو ف: به ده ست پشوتن (۱) مجاله.
 گلو فین: له ناو ده سندا پشوتن (۱) مجاله کردن.
 گلو فقه: گروفه، خره که هه نار بان وه که جه غز (۱) نگا: گروفه.
 گلوك: (۱) نه سینی که زور زهت ده باو به سه ردا ده کهوی: (۲) به سه ر
 به کاپیچراوی بدن (۱) آسیبی که زیاد سکندری می خورد: (۲) گلونه
 نخ.
 گلو گلو: (۱) دانارانا: (۲) ده نکه ده نکه نری (۱) دانه دانه: (۲) دانه دانه
 انگور.
 گل و گوژ: (۱) رویشتن و هه ستانی زور: (۲) خول خواردن و نوزمه نگرین
 (۱) جست و خیز: (۲) بی قراری، نا آرامی.
 گلول: (۱) گروز: (۲) خلور (۱) دانه ای انگل در گندمزار: (۲) غلت.
 گلولان: ناوی دی به که (۱) نام روستایی است.
 گلول بونه وه: خلور بونه وه (۱) غلت خوردن.
 گلونه: (۱) بهنی لیک هالاولی خره ندر او: (۲) هه رشتی خری لیک هالاول:
 (له سه رمان خوی گلونه کردبو) (۱) گلونه نخ: (۲) به هم پیچیده و
 درهم خزیده.
 گلولی: دو که شدک (۱) دوغ کشک.
 گلولی: گروفه می وه که لا (۱) گرد کروی.
 گلونگ: ده حفه، جاره، که زهت (۱) دفعه، بار.
 گلوه: گروژنی جوغه (۱) خستک زیر بغل.
 گلوی: فورگ، نه سنوله ناوه وه (۱) گلو.
 گلویژ: نف، ناوی دم (۱) آب دهان، خدو.

گلوینه: گلینه (۱) نگا: گلینه.
 گله: (۱) ده نکه تری له هبشو دارناو: (۲) گازن، گازنده: (۳) پرچی
 وه هوندراو (۱) دانه های انگور از خوشه ریخته: (۲) گله، گلابه: (۳)
 زلف نابیده.
 گله نهرمه نی: خاکیکی ده رمانه (۱) نوعی خاک دارویی، طبن ارمی.
 گله بان: ناخه بان، بانه ناو (۱) خاک ریزی بام.
 گله به رانه: جوژی خاک بو زه نگ کردنی ده فری سواله نی (۱) نوعی
 خاک رنگی لعابی.
 گله جان: (۱) کانی گلی نیر بار: (۲) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی
 کرد (۱) معدن خاک رس: (۲) نام روستایی در کردستان که توسط
 بعثیان ویران شد.
 گله جانی: گله جان (۱) معدن خاک رس.
 گله حه رام: خاکی قسل (۱) خاک آهک.
 گله خور که: کرمی گلی، کرمه سور که (۱) کرم خاکی.
 گله دوشاو: گلیکی سببه له دوشاو کردندا به کاری ده هینن (۱) خاکی که
 در شیر سازی به کار آید.
 گله زهش: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 گله زه رده: لهو گوندانه می کوردستانه که به عسی کاولیان کرد (۱)
 روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
 گله سبی: خاکیکی چهرمگه سواغی ناوه وی بی ده کهن (۱) خاکی که به
 جای گچ برای اتدودن دیوار به کار آید.
 گله سه ر: فورکی زه رده ژان سه ری بی ده شوون گل سرشو به.
 گله گله: دانه دانه، ده نکه ده نکه (۱) دانه دانه.
 گله هاره: جوژی خاکی بوری که فله لوک (۱) نوعی خاک خاکستری رنگ
 سست.
 گله مه ن: به گازنده، گازن کار (۱) گله مند.
 گله مه مند: گله مه ن (۱) گله مند.
 گله نجان: گله جان (۱) کان خاک رس.
 گله ودان: لای خو زاگرتن (۱) پیش خود نگاه داشتن.
 گله وه ز: کرژی به رد (۱) گل سنگ.
 گله هه رمه نی: گله نهرمه نی (۱) نگا: گله نهرمه نی.
 گله بی: گله، گازن، گازنده (۱) گلابه.
 گلی: (۱) گله بی، گازنده: (۲) شکایت: (۳) قسه (۱) گلابه: (۲)
 شکایت: (۳) سخن.
 گلی: (۱) بازی له سه ر به ک با رویشتن و با به ک به رز کردن: (۲) به ک ده نکه:
 (۳) گله تری، گلی نری (۱) بازی لی لی: (۲) بک دانه: (۳)
 دانه انگور، حبه انگور.
 گلی: خاکی، له خاک (۱) خاکی.
 گلیا: (۱) بزوت، ته کانی خوار: (۲) به سه ر زودا کهوت: (۳) بهرت بو (۱)
 تکان خورد: (۲) سکندری خورد: (۳) بهرت شد.
 گلیار: شکوفه ای هاره نار (۱) گل انار.

گلیاز: (۱) گَبلاس؛ (۲) به لالو که کیوبله (۱) گَبلاس؛ (۲) آلبالو کوهی.
 گلیاس: گلیاز (۱) نگا: گلیاز.
 گلیان: (۱) بزُون؛ (۲) نل بردن؛ (۳) خلور بونهوه (۱) نکان خوردن؛ (۲) سکندری خوردن؛ (۳) غلنیدن.
 گلیجه: فولکهای بهرسنگ، قولایی نیوان زگ و سنگ (۱) گودی میان سینه و شکم.
 گلیخه: (۱) گیاه کی بن زردی سهرکه سکه به جشستی لئ ده نین، گیلخه؛ (۲) گه یله (۱) گیاهی است آشی؛ (۲) گیاهی است خوردنی.
 گلیر: (۱) لدهوری یهک کور بونهوه (۲) خلور، گلار؛ (۳) ترزه، گللیره (۱) دورهم جمع شدن؛ (۲) غلنان؛ (۳) نگرگ ریز.
 گلبران: ده له کدان بو بزواندن و گلار کردنوه (۱) هول دادن برای غلناندن چیز سنگین.
 گلیر بونهوه: خلور بونهوه (۱) غلنیدن.
 گلیر کردنوه: خلور کردنوه (۱) غلننیدن.
 گلیریه: گللیره، ترزه ی ورد (۱) نگرگ ریز.
 گلیریه بوون: گلیر بونهوه (۱) غلنیدن.
 گلیر: ناوی دم، لیک، لیکاو (۱) لعاب دهن.
 گلیرز: کسی که ناوی ده می به ره خلی ده می دا دبنه خوار، لیکن (۱) کسی که همیشه لعاب دهانش سرازیر است.
 گلیرزه: چلوره، شوشه سه هول (۱) دنگاله.
 گلیر: لیکاو، ناوی دم، گلیر (۱) لعاب دهن.
 گلیرگین: گلیرز، لیکن (۱) کسی که لعاب از دهنش جاری باشد.
 گلیرژن: گلیرز (۱) کسی که لعاب از دهنش جاری باشد.
 گلیرش: (۱) شه فلی خمرمان؛ (۲) پوش و به لاش (۱) مهر گذاری بر خرمن؛ (۲) خس و خاشاک.
 گلیرل: در بزوکهای گروفه روک دارد و زه تک (۱) استوانه ای.
 گلیرله: چلوره، گلیرزه (۱) دنگاله.
 گلیرم: به لاس، به روی ساکار (۱) گلیم.
 گلیرم: گلیم (۱) گلیم.
 گلیرم: گلیم (۱) گلیم.
 گلیرن: (۱) خلور کهرهوه؛ (۲) ده له کدهر، پال بونهوه (۱) غلناندن؛ (۲) تکان دهنده.
 گلیرن: له گل چیکری، سوالهت (۱) سفالی، گلی.
 گلیرن: ناوی گوندیکه (۱) نام دهی است.
 گلیرنجان: گله جان (۱) کان خاک ریس.
 گلیرنه: (۱) ره شکینه ی جاو؛ (۲) سبایی و زه سبایی جاو به گشنی؛ (۳) کزن؛ (۴) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد (۱) مردمک چشم؛ (۲) کره چشم؛ (۳) گاودانه؛ (۴) نام روستایی در کردستان که توسط بعضیان ویران شد.
 گلیرنه: ده فری له سوالهت (۱) ظرف سفالی.
 گلیرنی: گله بی (۱) گلابه.
 گم: (۱) نادبار؛ (۲) ده نگی کوزر (۱) گم؛ (۲) صدای کبوتر.

گماندن: خویندنی کوزر (۱) آواز سردادن کبوتر.
 گمانن: گماندن (۱) نگا: گماندن.
 گمایش: (۱) ده نگی گر بهو بنیسه ی ناگر؛ (۲) به دم قوچاوی بوله بول کردن (۱) صدای لهیب آتش؛ (۲) غرولند.
 گمبون: نادبار بوون (۱) گم شدن.
 گمره: گومشک (۱) مدفوع موش.
 گمش: ملانن، زوران، گولاش، زوره بانن (۱) کُشنی.
 گمکردن: نادبار کردن (۱) گم کردن.
 گم گم: ده نگی گرو گله ی ناگر (۱) صدای لهیب آتش.
 گمگمگم: (۱) تونگه، ده فری نه سوزراو بو تراو؛ (۲) خمخموک (۱) تنگ، سبوچه گردن باریک؛ (۲) بزجه.
 گمگه: (۱) گمگمگم؛ (۲) مهناره ی سه فره بو ناو؛ (۳) فینجانی قاوه خوار دهنوه (۱) تنگ؛ (۲) تمتمه آب؛ (۳) فنجان.
 گمه: (۱) ده نگی کوزر؛ (۲) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد (۱) آواز کبوتر؛ (۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعضیان ویران شد.
 گمه گم: ده نگی خویندنی کوزر (۱) آواز پهای کبوتر.
 گمی: (۱) ناخو بایی، دیار نه بوون؛ (۲) ده ننگ دانه و دی چیا (۱) گمی، گم بودن؛ (۲) انعکاس صوت در کوهستان.
 گمیز: پینشاو، ناوی که له ده روئی زیندوهوه ده زوئینه دهره وه (۱) شاش، ادرار.
 گمیزدان: جیگه ی گمیز له ناوزگ دا (۱) مثانه، آبدان.
 گمیز گیریان: پینشاقه تیس بوون (۱) شاش بند.
 گمیزن: کسی که چرتکه میزه ی به به (۱) کسی که جکمیزک دارد.
 گمیزه چورتکی: چرتکه میزه (۱) جکمیزک.
 گمیزه چورتکی: چرتکه میزه (۱) جکمیزک.
 گمین: (۱) خویندنی کوزر؛ (۲) گرمه هاتن (۱) آوای کبوتر؛ (۲) به گوش رسیدن صدای بم.
 گن: (۱) کسی که له قسه کردنا ده ننگ له که بوی دئی، کسی قسه له ناوی که پودا ده کا؛ (۲) نبوه نه زین و زورانوه ی با، میرو له کردن؛ (۳) پارچه، باز (۱) کسی که غنه در بینی دارد، کسی که نودماغی حرق می زند؛ (۲) مورمو کردن یا؛ (۳) قطعه، پارچه.
 گنا: (۱) گلوله؛ (۲) سوزدن، بالاف (۱) گلوله نخ؛ (۲) شستنیو.
 گنار: (۱) نه سین؛ (۲) زبندوهوه ری لهش؛ (۳) چلکن و بیس، بو نه ندام ده گونری (۱) شیش؛ (۲) جانور ن آدمی؛ (۳) چرکین و کتیف.
 گناس: بی ناکار، به ست (۱) بست فطرت.
 گنایش وارو: که فتن به زه مینا (۱) بر زمین افتادن.
 گنایه نه: ویک کهوتن (۱) به هم خوردن.
 گنابه نه وارو: کهفت به زه مینا (۱) بر زمین افتادن.
 گنتهل: کورنی فله وه (۱) کوتاه قده جاق.
 گنج: (۱) جرج: (گنج که فونسه نویلی)؛ (۲) بهرگ و جلیک؛ (۳) کنج (۱) کبیس، چین و چروک؛ (۲) لباس؛ (۳) نیم تنه.
 گنجز: ونجر، شر و شرول، به نینول و بزگور (۱) پاره پاره و وصله زده

گنجی: (۱) شتی چرخ و چیندار: (۲) که منلی بهز (۱) چین و چروک خورده: (۲) پوستگاله.
گنچک: که منلی، گنجی (۱) پوستگاله.
گنخ: بونی که له تهر شوحه وه نوشی خورده مهنی ده بی (۱) بوی کنداز نم.
گنخاو: بون گرتو (۱) بوگرغه.
گندا: گنا (۱) نگا، گنا.
گندر: خلور، گلور (۱) غلت.
گندر: (۱) باگردین: (۲) روخان (۱) بام غلنگ: (۲) فروریختن دیوار.
گندراندن: نلار کردنمه، خلور کردنمه (۱) غلنایدن.
گندرابش: خلور بو نوره (۱) غلنیدن.
گندربین: دارو خان (۱) فروریختن دیوار و کوه.
گندز: جاوه نوژی دهره فت، خه فنان (۱) منظر فرصت.
گندک: (۱) نهنگونک: (۲) ته بولکهی یچوک (۱) جونه: (۲) تیه کوچک.
گندوز: (۱) کالهک، فاربوز: (۲) دویه، گباهکی بالابمرزه لاسکی شیرینه، قهله ندوز (۱) خربزه: (۲) گیاهی ساقه شیرین است.
گندوز: گندوز (۱) نگا، گندوز.
گندوره: گندوز (۱) نگا، گندوز.
گندوزه: گندوز (۱) نگا، گندوز.
گندوش: سوژن، شوژن، کوتوش (۱) جوالدور.
گندولهک: خروهک گو، وه کتویی بازی (۱) گرد، کرری.
گنگنک: گنگنوک (۱) نگا، گنگنوک.
گنگن: بازبان، پارچه پارچه (۱) قطعه قطعه.
گنگنوک: بنیاده می گن (۱) کسی که غنه در بینی دارد.
گنوز: دوریه، قهله ندوز، گندوز (۱) گیاهی است، نگا، گندوز.
گنوبی: زگ له وه زین، جهوره، چلبس (۱) شکمو.
گنسه: (۱) قسه کردن له که پودا: (۲) کاواری گن (۱) نودماغی سخن گفتن: (۲) باروی «گن».
گنهور: بنه گباه که وه ک شیلیم ده بخون (۱) گیاهی است شلغم مانند.
گنی: (۱) حالی گن، قسه ده ناو که پودا گوین: (۲) موی گرز: (۳) بویسته، نه شی بوی (۱) نودماغی سخن گفتن: (۲) زولیدگی مو: (۳) لازم است، ضرورت دارد.
گنپخه: کونه ری نه ستو، نه ستواری نه ستو (۱) قطر کردن.
گنپخه: بنیاده می نه ستو نه ستو (۱) آدم گردن کلفت.
گنین: (۱) کن قسه کردن: (۲) که وتن به زوی دا (۱) نودماغی سخن گفتن: (۲) افنادن.
گو: (۱) نه ندای بیستن: (۲) ناخافن: (گفت و گو): (۳) تویی دارینی کاشوبازی: (۴) دوگمه، بشکوز: (۵) ههرشتی گردبلی چکوله: (۶) ههستربو زانیی نه ندایم: (ده ستم گوناکا له سه رمان، زمانم گوناکا): (۷) چپچکی گوان و مدمک: (گویی مدمک): (۸) سهره عاسای خزا: (۹) سهری کیر نه وه ندی گوشتی دیاره: (۱۰) گاو چیل: (۱۱) کو، برای خه لک: (گوبند، گوبه ند): (۱۲) شهنه سی ددانه (۱) گوش: (۲) گفنار: (۳) گوی بازی: (۴) دکمه: (۵) هرچیز کوچک گرد: (۶) تاب

حرکت، حس: (۷) نوک پستان: (۸) گوی سرعصا: (۹) سر ذکر: (۱۰) گاو: (۱۱) اجتماع مردم: (۱۲) آقنون سه شاخه.
گو: (۱) نلنه خوراک که له فنگمه دهره چی: (۲) نه ندای بیستن: (ته گولی به نهز چدییم) (۱) مدهوع: (۲) گوش.
گوار: بازه که، به چکه که و (۱) جوجه کبک.
گوارا: ره ران، بی گیر کردن (۱) ضدگیرا، گوارا.
گواران: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثان ویران شد.
گوارده: جوژی خواردنی له شیر (۱) یکی از مشتقات شیر.
گواره: (۱) خلتی که ده گوده کری: (۲) همرستی له گوپه شوز بوینه وه: (زنی به گواره) (۱) گوشواره: (۲) هرچیز آویزان از گوش.
گوازا: راگوین، له شوینکه وه بو شوینی بران (۱) انتقال.
گوازتن: راگوین، له شوینی بو شوینی تر بردن (۱) نقل کردن، انتقال دادن.
گوازتنه وه: گوازتن (۱) انتقال دادن.
گواستن: گوازتن (۱) انتقال دادن.
گواستنه وه: گوازتن (۱) انتقال دادن.
گواسن: خلتنه وه وشکه وه بوی ناسن (۱) چرک کنله شده آهن.
گواستن: گفاسن، کوشین (۱) فشردن.
گواله: جهوال (۱) جوال.
گوان: (۱) چینگهی شیری نازه لی شیرده: (۲) نهرم بون به کوشین به ده ست: (گواند) (۱) بستان حیوان: (۲) نرم شدن در اثر فشردن با دست.
گواندن: شلو و نهرم کردن به کوشین (۱) نرم کردن با فشردن.
گواندیل: که سنی مدمکی زل و داچوزار بی (۱) کسی که دارای پستان بزرگ و آویزان باشد.
گواندین: دوزان، جینگهی گوان، گه لی حه بوانی به گوان (۱) مبان ران پستاندار.
گوان کردن: زل بونی بنی گوانی نازه لی ناوس (۱) بزرگ شدن بیخ پستان حیوان آبستن.
گواو: (۱) شلو و نهرم بوگ له کوشین: (مدمکبان هیند کوشیه گواوه، نهم به هی به به ده ست بگوینه): (۲) ناوی تیکه له بیسای (۱) نرم شده از فشردن: (۲) فاضلاب.
گونه ستیره: نه سنزوک، کرمی که به شه وه تروسکی (۱) کرم سیباب.
گوایا: (۱) ده لئن، وام بیستوه: (۲) نهدی، جما: (گواپا بونوی ده چی؟) (۱) گوبا: (۲) مگر.
گوايه: گواپا (۱) نگا، گواپا.
گوب: بوشایی نیوان کاکيله (۱) لب.
گوباره: گاکدل، ره وه ی گارگامیش (۱) گله گاو و گارمیش.
گوباز: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثان ویران شد.
گوبازی: گالنه کایهی کاشوبازی (۱) جوگان بازی.

سدری همر شنی دریز که خرینی [۱] بالانزین نقطه درخت: (۲) قلّه کوه: (۳) تزه درخت: (۴) سر هر چیز بلند که گرد باشد.

گوبک: گوبک [۱] نگا: گوبک.

گوبگوشاد: برینی له زارزل [۱] کتابه از دهن فراخ.

گوبین: بنیاده می گوبزوب [۱] آدم لب برجسته.

گوبینه: گوبین [۱] نگا: گوبین.

گوبیو: زه لامي زه به لاج و ناقولا [۱] لندهور.

گوبه زنی: روزننه و [۱] رخسار با ناخن خراشیدن.

گوبی: برینی له بد لینی بن کردار [۱] کتابه از قول بی عمل.

گوبیسته: (۱) تازه درهاتوی لک و گبوا سهوزه: (۲) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] شاخه و گیاه تازه دمیده: (۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثان ویران شد.

گوبی خوران: برینی له په شیمانی له کاری که ناکامی باش نه بوه [۱] کتابه از شیمانی از کار بد فرجام.

گوبی خوراو: برینی له که سنی که له کاری خرابی خوئی په شیمان بی [۱] کتابه از آدم بشیمان از کار بد خود.

گوبی خوراو بون: گوبی خوران [۱] نگا: گوبی خوران.

گوبیلانک: گوبینه [۱] نگا: گوبینه.

گوت: (۱) له بی که کون له بهر ماندوی: (گوت بوم نه و نه زوشنم): (۲) کوت، حینچکه: (۳) بزوتن و جولانه و: (۴) رابردوی گوتن، گوتی [۱] بی حرکت از خستگی: (۲) کله زدن در جماع: (۳) تکان و جنبش: (۴) گفت، ماضی گفتن.

گوتار: (۱) ونا: (۲) شهرمی سه به موری زن [۱] سخنرانی: (۲) آلت تناسلی بکر دوشیزه.

گوتال: (۱) شلناخ، ده به: (۲) نازاوه ویشوی: (۳) شوم و جوت فوشه: (۴) پاتال و مالان: (گاه گوتال خومان هس) [۱] شلناق: (۲) آشوب: (۳) نحس: (۴) دام غیر از گوسفند و بز.

گوتاوو زو: کیشو نازاوه. پشوی [۱] آشوب و هنگامه.

گوتبون: له بی که کون له زو زوشتنی زور [۱] از پا افتادن از فرط خستگی.

گوتدان: بزواندن، ده له کدان [۱] تکان دادن.

گوتز: کوتر، که مونه، که فوک [۱] کبوتر.

گوتزگه: گبابه کی لاسک نه ستوری سه برزله در که [۱] گبابی است خاردار.

گوتزمه: بی کیشانه و پیوانه خملاندن [۱] تخمین بدون اندازه گیری.

گوتزه: گوتزه [۱] نگا: گوتزه.

گوتزه کاری: برینی له کاری بیرلنی نه کراو [۱] کتابه از کار نستجیده.

گوتزه کان: دم کرده و هی خونجهی دار [۱] سر باز کردن شکوفه.

گوتزه کین: گوتزه کان [۱] نگا: گوتزه کان.

گوتک: نه نگونکه هه ویر، گونکه هه ویر [۱] چونه خمیر.

گوتک: گبابه که مرو ده بخوا [۱] گبابی است خوردنی.

گوتل: نولا، شنی زوروردی پیکه و لکاوا [۱] ذرات ریز به هم چسبیده.

گوبجر: بوشایی زار پرله بفت کردن و به مست لیدان [۱] لب پراز باد کردن و با مشت زدن.

گوبردن: (۱) سمری سیرهت خسته ناو زنی و: (۲) گول که کاشو بازیدا زفاندن [۱] سر ذکر در فرج بردن: (۲) گوی از میدان در بردن.

گوبردنه و: (۱) سمرکه کون له کاشو بازی دا: (۲) برینی له بیش که کون له هه و اولان [۱] گوی از میدان به دریدن: (۲) کتابه از سر آمد بودن.

گوبوق: فهوزه ی وردی سمر ناو [۱] خزّه نرم.

گوبه خودا کردن: (۱) به خودا زبان: (۲) برینی له کار به خرابی کردن [۱] برخوردن: (۲) کتابه از بی هنری در انجام کار.

گوبه روک: ویزه دو گمده زیزو زو که له پشیر ده درنی [۱] گوی زینتی بر گربان.

گوبهل: (۱) گوی فبت، گوی فوت: (۲) برینی له مروی له سه رهه ست [۱] برجسته گوش: (۲) کتابه از حساس و تیز گوش در شنیدن.

گوبهل کردن: برینی له کوله کردن [۱] کتابه از تجسس و استراق سمع.

گوبه له: به له باه [۱] یکی از بسار بهای بز.

گوبهن: (۱) رسنه ی گوی خسنل: (۲) کوبونه و به زم و شادی: (۳) کیشو نازاوه [۱] گوی بند کریسان: (۲) همایش برای سرور و شادی: (۳) آشوب.

گوبه نده: گوبهن [۱] نگا: گوبهن.

گوبه نده گبز: (۱) قامبیزی داوه ت و به زم: (۲) نازاوه چی [۱] خنباگر: (۲) آشوبگر.

گوبه نده گیزان: کاری گوبه نده گبز [۱] خنباگری: (۲) آشوبگری.

گوب: (۱) له بهر زه و بازدان: (۲) جیگه ی به نه ما و له دار کار بدا [۱] شیرجه بردن: (۲) جای ورم کرده در اثر چوبکاری.

گوب: (۱) گوب، بوشایی لاشه و بلاکه: (۲) ناوساندنی گوب به بفت [۱] لب: (۲) ناد در دهان کردن.

گوبار: گوبار [۱] چوگان: (۲) عصا.

گوباره: کوبار، گوبار [۱] نگا: گوبار.

گوبال: (۱) دارده سنی نه ستورا: (۲) دارده سنی سه رهه ما و [۱] جماع سرگنده: (۲) چوگان.

گوبال باران: بارانی زور به ته و زم و ده نک زل [۱] رگبار شدید باران.

گوباله: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثان ویران شد.

گوبته به: ناری دو گوندی کوردستانه که به عسی ویرانی کردن [۱] نام دو روستای کردستان که بعثان ویران کردند.

گوبچز: (۱) گوبجر: (۲) به پرینکه پرینکه زبان: (۳) زه حمت و دژواری [۱] بر لب یر بادزدن: (۲) کم کم بردن: (۳) دشواری، زحمت.

گوبچر گوبچز: زور دژوار: (به گوبچر گوبچر گبرم کهوت) [۱] زحمت و دشواری بسیار.

گوبچه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثان ویران شد.

گوبک: (۱) سه رچلوی دار: (۲) ترویکی جبا: (۳) خونجهی شکوفه دار: (۴)

گوتله: گوتل [۱] ذرات ریز به هم چسبیده.
گوت لیندان: گوت پیوه دان [۱] کله زدن در جماع.
گوتین: (۱) قسه کردن، بیژن: (۲) بریتی له ناوازخوندن [۱] (۱) گفتن: (۲) کنایه از آواز خواندن.
گوتین: گوتین [۱] نگا: گونن.
گوتو: نیشاعه، قسه ی ناوخه لک بی نوره راست بی [۱] شابعه.
گوتوخ: بیژه، که سس که فسه بو خه لک ده کا [۱] سخران.
گوته: (۱) قسه، بیژه، بیژاوا: (۲) نیشاعه، شابعه [۱] (۱) گفته: (۲) شابعه.
گوتسه: (۱) گوتسه، نیشاعه: (۲) گالتهمی همه زول [۱] (۱) شابعه: (۲) بازی برش بر پشت همدیگر.
گوته که: کابدی همه زول [۱] بازی برش بر پشت خمیده همدیگر.
گوته گوت: نیشاعه، گونهی خه لک [۱] شابعه.
گوته نی: (۱) شیوای گونن: (۲) وه ده لنی، (کورد گوته نی) [۱] (۱) گفتنی، سزاوار گفتن: (۲) چنانکه گوید.
گوته نی: گوته نی [۱] نگا: گویدی.
گوتی: وتی، ناخافت [۱] گفت.
گوتی: (۱) بیژه، فسیه: (۲) ونی، قسه ی کرد [۱] (۱) گفتار: (۲) گفت.
گوتی کردن: بریتی له کارنیک دان و خه راپ کردن [۱] کنایه از به هم زدن و خراب کردن کار.
گوتج: ده ست و پای چفت و چه ویل [۱] دست و پای ناقص.
گوتج: زوری، زولم: (لهم باجه نیئر گوتجه به سه رمان داسه باوه) [۱] ناروا، ظلم.
گوتجاگ: بشکوک، فوجیه، دوگمه [۱] دکمه.
گوتجک: جایش بالته، یالئوی نابشت نه زول [۱] یالئو کوناه، گوجو: بنسیری کراس [۱] بقه به ران.
گوتجوک: گجوک [۱] نوله سگ.
گوتجه: به ندی به روک [۱] بند یقه.
گوتجه دل: بریتی له عه ولاد [۱] کنایه از اولاد.
گوتجه ر: کزو دالگوشت و بی هیز [۱] لاغر.
گوتجی: (۱) گوجو: (۲) گجوک [۱] (۱) بقه به ران: (۲) نوله سگ.
گوتجی: (۱) گوج، به که م شیر: (۲) ده ست و پیا چه ویلی [۱] (۱) آغوز: (۲) نقصان دست و پا.
گوتجیله: بیجوی ساوای سگ [۱] نوزاد سگ.
گوتج: (۱) زهک، فرچک، به که م شیر: (۲) په نمان له زه بر [۱] (۱) آغوز: (۲) آماسیدن از ضرر به خوردن.
گوتج: به دن به چهوری بان هر شننی دامالین [۱] چربی یا دیگر مواد به تن مالیدن.
گوتج: فوژین، سوچ، گوشه [۱] گوشه، زاویه.
گوتجان: (۱) دارده سنی سه رجه ماوا: (۲) گوبال، کوبال [۱] (۱) جوگان، عصا: (۲) چماق سرکنده.
گوتجک: (۱) گوتجک: (۲) بهجوک [۱] (۱) گوش: (۲) کوجک.
گوتجک: گور، گور، نه ندای بیسنن [۱] گوش.

گوتچکردن: فرچک دان، زهک دان به ساوا [۱] آغوز به نوزاد دان.
گوتچکردن: نه ندای زاو به زون چهورکردن و دامالین [۱] نن نوزاد به روغن اندودن و ماساژ دادن.
گوتچون: نه زین و له کار که وتتی نه ندای: (ده سنم گوتچوه، زمانم گوتچوه) [۱] کرخ و بی حس شدن اعضا.
گوتچهری: گوتچهری، خبلائی، زهوه ند [۱] کوچ کننده به بیلائی، گوتچهل: گوبال، گوتجان [۱] عصا.
گوتچه وهن: شوژن، سوژن [۱] جوالدوز.
گوتچیلک: گورجیله [۱] کلبه، گرده.
گوتچارن: بریتی له به شیمانی، گوتی خوران [۱] کتابه از به شیمانی.
گوتخل: زانا له جه لئوک جانندن دا [۱] خیره در شالیکاری.
گوتخلانه: کربنی زانوا پسووری بر نه جهار [۱] مزد آدم خیره در شالیکاری
گوتخلینه: قالوئجه ی ریخ گلین [۱] سرگین غلتان، جعل.
گوتخواردن: گوتخارن، گوتی خوران [۱] کنایه از به شیمانی.
گوتخوارن: گوتخواردن [۱] کتابه از به شیمانی.
گود: (۱) خرا، گروفهر: (۲) نه نگونکی هدیور: (۳) کوتکی گران وزل: (۴) نوبی گمه [۱] (۱) کروی: (۲) چونه: (۳) چماق: (۴) نوب بازی.
گود: با سست بون له سواری زور [۱] سست شدن پا از سواری بسیار.
گودافه وری: توبی به فر، نوبه له [۱] گلوله برف.
گودامیری: نه نکوتکی هدیور [۱] چونه خمیر.
گودرون: (۱) پارچه یه کی قوماشه: (۲) ناوه بو بیوان [۱] (۱) پارچه ای است: (۲) نام مردانه.
گودوک: تازه لای، نوجوان، لایک، لایک [۱] برنا.
گوده: کله وی به مو [۱] باغند، وش.
گوده: له شی مرو [۱] جسم آدمی.
گوده ک: بیژه، نول، بز، پس [۱] جنین.
گوده گود: سه رزاندنی منال [۱] سر نکان دادن کودک.
گوده لسه: گوبه روک، خشلنی که به که ناره ی کوله جه وه ده دروی [۱] زیور کناره بلك.
گوده له که: گوده له [۱] نگا: گوده له.
گور: (۱) توان و ناقصه: (۲) خورین و گرمه: (مه گورینه سه بر فسه یکه): (۳) گزی ناگر، بلنسه: (۴) نرساندن به قسه: (۵) هانته خواری به نه ورم: (گور گور فرمیسیکی ده هانته خواری)، خور: (۶) داو، به نی که ده خریته پای مهل: (۷) به خری روشتن [۱] (۱) قوت، نیرو: (۲) غرش: (۳) زیانه آنش: (۴) تهدید: (۵) با شتاب سرازیر شدن: (۶) ربسمانی که به پای برنده بندند: (۷) همه باهم رفتن.
گور: (۱) درنده ی به ناوبانگ که دوژمنی ههسته سهری به زه، گورگ، شینو: (۲) فهاغی که وش: (۳) کوبونه وه: (۴) له بیست ده ره بنان: (۵) سه بریزین [۱] (۱) گرگ: (۲) لبه کفش: (۳) گردهمایی: (۴) از پوست درآوردن: (۵) سر بریدن.
گور: وهک، جه سنن، له وینه، جور [۱] مانند، طور.

گورانی چرین: فامبیزی [۱] ترانه خوانی.
گورانی خونین: فامبیزی [۱] ترانه خوانی.
گورانی زان: گورانی بیژ [۱] ترانه خوان.
گورانی کوتین: فامبیزی [۱] ترانه خوانی.

گورانی گوتین: فامبیزی، گورانی کونن [۱] ترانه خوانی.
گورانی وتین: فامبیزی، گورانی کونن [۱] ترانه خوانی.

گوراو: (۱) زسکاو؛ (۲) له پست دهرهانگ [۱] (۱) نکوبن بافته؛ (۲) از پوست درآمده.

گورآو: له باریکه ره بو باریکی تر جوگ [۱] تغییر یافته.

گوراو: ناندهی سرچاو [۱] لکه جنم.

گوریز: جالاک، زرنگ [۱] چاپک و بانشاط.

گوریزه: به که یف و نه بار [۱] سرحال و چاق.

گوریک: شه آیف، باره هه نگ [۱] کدو.

گوربه: (۱) بلوره هه نگ؛ (۲) نیره پشپله، کنکه نیر [۱] (۱) کدو؛ (۲) گوبه نر.

گوربه مستین: به لهر زا کردن [۱] باشتاب دوبدن.

گوربه ستنه وه: بوژانده [۱] سرحال آمدن بعد از زیونی.

گوربه گور: جنبوه بو مردو [۱] گوربه گور.

گورپ: (۱) کروشمه کردگ؛ (۲) به فری به ستواوی بی سه هون به سنن [۱] (۱) کز کرده و مات؛ (۲) برف سفت شده بدون یخ بسنن.

گورپشکنه ک: جاله که، جوالو، کوزه به شه [۱] حیوان کورکن.

گورپه: (۱) نه بی دل، خورپه؛ (۲) پشپله ی نیر، گفر؛ (۳) گرنه ک سنور [۱] (۱) نیش قلب؛ (۲) گربه نر؛ (۳) درست اندام.

گورپه گورپ: توندلبدانی دل، خورپه ی نوند [۱] نیش زیادقلب.

گورت: (۱) لیش، بهره و نیره، سهره و لیشابی؛ (۲) بنساری چسا [۱] (۱) سراسنپی؛ (۲) دامنه کوه.

گورتیل: ناپوره، حه شامات [۱] نوده مردم.

گورج: (۱) زو، بله؛ (۲) چاپک و به کار؛ (۳) کورت؛ (داوینت گورجه)؛ (۴) زنی زور جوان [۱] (۱) بی درنگ؛ (۲) چاپک و کاری؛ (۳) کونا؛ (۴) زن بسپار زیبا.

گورج بوئنه وه: (۱) خو ناماده کردن؛ (۲) ده بهر کرده وهی جلی داکه ندرآو؛ (۳) کورت بوئنه وهی قوماش له بهر شونن [۱] (۱) خود را آماده کردن؛ (۲) پوشیدن لباس بعد از کندن آن؛ (۳) آب رفتن پاوجه.

گورج کرده وه: (۱) پوشاک کزین بو بی جل؛ (۲) ناماده کرده وه [۱] (۱) لباس نو به بی لباس دادن؛ (۲) آماده نمودن دوباره.

گورجو گول: به کار و جالاک [۱] چست و چاپک.

گورچه و بوئ: گورچه بوئنه وه [۱] نگا: گورچه بوئنه وه.

گورجی: (۱) چالاک؛ (۲) بی دره نگ؛ (۳) ناوی زنانه؛ (۴) ناوی هوزیکه له کوردسنان [۱] (۱) چاپکی؛ (۲) بی درنگی؛ (۳) نام زنانه؛ (۴) نام عسیره ای در کردستان.

گورجی: دهس به جی، بی دره نگ کردن [۱] فوراً.

گورچک: (۱) گرجک، گرجو؛ (۲) مایچه ی به له ک؛ (۳) بن باخه ل [۱] (۱)

گور: (۱) خهرگوز، که ره کنوی؛ (۲) نمخت و راست؛ (۳) سزا، جزبا؛ (گورزی گیانت بین)؛ (۴) قهر، گلکو؛ (۵) بهره دم، تاو کوز؛ (قسه کم خسته گوز، سیوه کانی لهو گور و کورد)؛ (۶) ست له جیکه ی سننی؛ (نالو گور [۱] (۱) گورخر؛ (۲) هموار؛ (۳) جزا؛ (۴) قهر؛ (۵) صحنه مجلس؛ (۶) عوض.

گور: بنبجوی جیل [۱] گوساله.

گورآب سوزا: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولبان کرد [۱] روستایی در کردستان که بعین آن را ویران کردند.

گوراسن: (۱) گواسن؛ (۲) خوله که وهی پیکه وه لکاو ی رهق له ته نودردا [۱] (۱) نگا: گواسن؛ (۲) خاکستر به هم چسبیده سفت.

گوراش: گولاش، زوران، ملانی، عه فره، زورده وائی [۱] کشتنی.

گوران: (۱) له پست دهرهانن؛ (۲) سهر بران؛ (۳) جه ند سینو، جه ند گود؛ (۴) کامل بوئ، پیکه بشنن [۱] (۱) غلفنی، از پوست خارج شدن؛ (۲) سر برده شدن؛ (۳) گرگها؛ (۴) تکامل یافتن

گوران: به ده نگه قهو گونن [۱] غر بدن.

گوران: (۱) نیره به کی زور گه وه له کورد؛ (۲) دهبانی، ره عبه ت؛ (۳) زنگر، چنه؛ (۴) سهر به نیره ی گوران؛ (۵) له وه ره گ؛ (۶) نازناوی هه سنباریکی

هاوچه ره خه؛ (۷) گوندیکی کوردسانه به عسی کاولی کرد [۱] (۱) بخنی عظیم از کردها؛ (۲) دهانی؛ (۳) راهزن؛ (۴) از عشایر گوران؛ (۵) مربع؛ (۶) تخلص شاعری معاصر؛ (۷) نام روستایی در کردستان که توسط

بعثیان ویران شد.

گوران: له حالیکه وه بو حالیکه نر چون، بازه و بار بوئ [۱] تغییر یافتن، متغیر شدن.

گوران: (۱) رسکان، ره گ داکونان و روان؛ (۲) زوج هاتنه بهرو دروست بوئی پیزه؛ (ریشه که گوراوه و شین بوه، زارو له زگیا گوراوه)؛ (۳) له پست دهرهانن [۱] (۱) رستن؛ (۲) نکوبن یافتن جنین در رحم؛ (۳) غلفنی از پوست خارج شدن.

گوراندن: (۱) له پست دهره بان؛ (۲) سهر برین [۱] (۱) غلفنی از پوست خارج کردن؛ (۲) سر بر بدن.

گورانندن: به ده نگه قهو زیقاندن [۱] غر بدن، نهره زدن.

گورانگه: گوندیکی کوردسانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورانگه: (۱) باوانی داری دارسان بو که سبک؛ (۲) ناوی کویسانیکه؛ (۳) جیکه ی رنگران [۱] (۱) درختان قرفی شده جنگل؛ (۲) نام بیلافی است؛ (۳) مفر راهزان.

گورانن: له پست دهره بان [۱] غلفنی پوست کندن.

گوراننه وه: شتی له بهرانبهر شتیکا دان [۱] معاوضه کردن.

گوراننه وه: درانی شتی له بهرانبهر شتیکا [۱] معاوضه.

گورانی: جه ندهی، چه تدا بهنی [۱] کسبت.

گورانی: (۱) شیوه زمانی تیره ی گوران؛ (۲) فام و به سنه [۱] (۱) لهجه «گوران»؛ (۲) ترانه.

گورانی بیژ: فامبیز، دنگبیز [۱] خواننده، ترانه خوان.

گورانی چر: گورانی بیژ [۱] ترانه خوان، خواننده.

- کلبه: (۲) ماهیچه ساق؛ (۳) زیر بغل.
گورچلنگ: ماهیچه‌ی به‌لهك [۱] ماهیچه ساقی.
گورچو: گرچك، گرچو [۱] کلبه؛ (۲) نهنگه.
گورچوبز: گرچوبز [۱] نگا: گرچوبز.
گورچدنگ: گوجان [۱] چوگان.
گورچه‌ویله: گرچو [۱] کلبه.
گورچه‌ویله: گرچو [۱] کلبه.
گورچیلک: گرچو [۱] کلبه.
گورچیله: گرچو [۱] کلبه.
گورخ: (۱) دروشه زانی؛ (۲) فاهم‌وبنو [۱] (۱) ماجراجو: (۲) محکم.
گورخانه: (۱) قهبر؛ (۲) فهبرستان [۱] (۱) گورستان.
گورد: (۱) داری که ده‌خربشه نارزایه‌لی نمون؛ (۲) چاپك و به‌کار؛ (۳) ده‌رفهت، کبس: (گوردی خوئی لی‌گرت)؛ (۴) باله‌وان؛ (۵) ناقه‌ت.
قهوه‌ت: (گوردی گر نهوه) [۱] (۱) جوب وسط نار در بافندگی؛ (۲) چابک و زرنگ: (۳) فرصت؛ (۴) قهرمان، پهلوان؛ (۵) نوان، نیرو.
گورد: (۱) شور، شمشیر؛ (۲) شیر و خنجه‌ری زه‌نگاوی و کول [۱] (۱) شمشیر؛ (۲) شمشیر و خنجر کند و زنگ زده.
گورداله: گرچك، گرچو [۱] کلبه.
گوردگرتن: ده‌رفهت‌هینان، کبس‌ناتین [۱] فرصت به دست آوردن.
گورده: زاروی زن له میزدی پیشو [۱] بجه زن از شوهر بشین.
گورده‌م: سه‌شامات، نابوره [۱] شلوغی و انبوه مردم.
گوردم‌گوردی: کومهل کومهل [۱] گروه گروه.
گوردی: نیوان همدروك شان [۱] میان دو کتف، گرده.
گورزان: گوزاندن [۱] غریبیدن.
گورز: (۱) پت و په‌زوی بادراوی زه‌ق بو کابه کسردن؛ (۲) باقه‌بئینی لبک‌بادراو؛ (۳) نام‌زینکی سهرته‌سوری ده‌سکداره بو شه‌ز [۱] (۱) گرز پارچه‌ای باریسمانی برای بازی؛ (۲) پسته‌بند پیچیده گیاهی؛ (۳) گرز پهلوانان.
گورز: گیابه‌کی ده‌شته‌کبه، ره‌وکبکه بیوانی [۱] از گیاهان صحرائی.
گورزان: بازی به گورز [۱] بازی با گرز پارچه‌ای.
گورزانی: گورزان [۱] نگا: گورزان.
گورزربنگاندنه‌وه: جوبنه به مردگ: (گوزی زربنگاندنه‌وه) [۱] دسنام به مرده.
گورزك: گورزی چکوله [۱] گرز کوچك.
گورزه: (۱) بافه‌ی گه‌وره له بافه‌بین؛ (۲) ناوه بو سه‌گ؛ (۳) چرجه‌مشکی ده‌شت؛ (۴) ده‌سنه‌واره‌یک له گیا؛ (۵) گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] (۱) بسنه بزرگ از بسنه‌بندگی؛ (۲) نامی برای سگ؛ (۳) موش بزرگ صحرائی؛ (۴) پرک آغوش گیاه؛ (۵) نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گورزه‌کوبره: جوری گورزانی [۱] نوعی بازی.
گورزه‌هون: هوندنه‌وی گوریس به سئی لوبه [۱] نوعی طناب بافی.
گورزه‌هون: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی

در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورزی بن‌میخ: جوری گورزانی [۱] نوعی بازی.

گورزی ژیریه‌زه: جوری گورزانی [۱] نوعی بازی.

گورزین: گورزان، گورزانی [۱] بازی با گرز.

گورز: گرمی هه‌ور [۱] غرش ابر، رعد.

گورزال: به‌ن‌سامورنه [۱] فنراك.

گورزان: که‌ول کران، بیست‌لی‌داژنین [۱] پوست کندن.

گورزان: گرمه‌هانن [۱] صدای مهیب آمدن.

گورزانندن: هه‌ورگرماندن [۱] غر بدن ابر.

گورسان: قه‌برسان [۱] قبرستان.

گورستان: کوزسان [۱] قبرستان.

گورشته: رودای پیشو: (سهرگورشته‌ی خوئی گب‌زاه) [۱] روبرود گذشته.

گورغ‌غریب: مردو له ناواوه‌بی‌دا [۱] در غربت مرده.

گورک: (۱) نه‌خنایی مه‌جلبس؛ (۲) ناگردانی کور [۱] (۱) صحن مجلس؛ (۲) آشنادان مجلس.

گورکول: فه‌برکن [۱] آدم گورکن.

گورکه: گورک [۱] نگا: گورک.

گورکه‌نکه: قه‌منار، که‌منیار [۱] کفنار.

گورگ: گور، شبنو [۱] گرگ.

گورگان‌خواردو: (۱) بربنی له توشی به‌لا‌سونی بی‌فرازه‌س؛ (۲) ربه‌خوله‌به‌که [۱] (۱) کناه از بی باورگرفنار شدن؛ (۲) بخشی از روده.

گورگانه‌شه‌وی: گورانبه‌که بو‌ده‌خه‌وکردنی زاروی ده‌لبن [۱] آهنگی برای لالایی بچه.

گورگاو: ده‌نکبکی تاله له گه‌نم‌دا [۱] نلخک‌گندم‌زار.

گورگاور: ناوودانه‌وه‌به‌کی به‌په‌له‌و له غاردان‌دا [۱] جواب عجب‌ولانه.

گورگ‌کوره: گیابه‌کی زه‌هراوی به‌دژنده ده‌کوزی [۱] گیاهی است سئی.

گورگرتنه‌وه: گوربه‌سننه‌وه، بوژانه‌وه [۱] بازیافتن نشاط.

گورگورانی: ناربکاری کردنی خرم‌سان بو به‌کتر [۱] همکاری خوشاوندان با هم.

گورگ‌نه‌خوره: (۱) بریتی له کبزوژنی ناحهز؛ (۲) سیل [۱] (۱) کناه از زن بدگل؛ (۲) طحال.

گورگوتاو: رفان‌رفان، فران‌فران [۱] هرکی هرکی، بچاپ بچاپ.

گورگوز: (۱) خورخوز: (فرمنسکی گورگوز ده‌وه‌راند)؛ (۲) زورزور، گریانی به‌ده‌نگی به‌رز؛ (۳) هه‌راو‌زبه‌زین [۱] (۱) شرش؛ (۲) شیون و زاری؛ (۳) جیغ و داد.

گورگوزی: (۱) که‌سئی که زور‌زیکه‌وه‌هرا ده‌کسا؛ (۲) هه‌وری زور به‌گرم‌گرم [۱] (۱) جیغ جیغو؛ (۲) ابر پرغرش.

گورگوم‌بون: وشه‌به‌که بو‌مردوی وای ده‌لبن که حمزبان له مردنی کردنی [۱] باد مرده‌ای که دوستش نداشتند.

گورگومیش: بولینه، شه‌وه‌کی [۱] سپیده‌دم، گرگ و میش.

گورگه: (۱) که‌له‌ی نوتن و بیسنان: (۲) گورگاؤ: (۳) سه‌ربانی پاساره‌ی بان: (۴) سل، قوت: (۵) سلی، ره‌وه‌کی: (گورگه ده‌کا لیم نزیك نابینه‌وه): (۶) ده‌سبز و فیلیاز: (۷) له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد: (۱) گیاه انگل پالیزو تونون: (۲) نلخک گندمزار: (۳) روی لبه‌ی بام: (۴) ره‌وک: (۵) ره‌وک: (۶) شه‌اد: (۷) روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گورگه‌بوون: سل بوون، ره‌وبنه‌وه: (۱) دم کردن.

گورگه‌بشت: زه‌ی، زوب، هه‌لوتوقو: (۱) برآمد.

گورگه‌چال: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد: (۱) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورگه‌چاوسور: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد: (۱) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورگه‌چیا: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد: (۱) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورگه‌خه‌وه: که‌رونشکه‌خه‌وه، سو‌که‌له‌خه‌وه: (لازمه بو شبنخ سبه‌بنان گورگه‌خه‌وه/ نا بئین شبنخ عابیده و ناسوی به‌شه‌وه) «شبنخ‌زه‌زا»: (۱) خواب سیک.

گورگه‌ده‌ر: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد: (۱) از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

گورگه‌زی: باران و خوره‌ناو بیکه‌وه: (۱) باران و آفتاب یا هم.

گورگه‌شامان: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد: (۱) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورگه‌شه‌وی: گورگان‌شه‌وی: (۱) آهنگی برای لالایی بچه.

گورگه‌کاکه‌ولا: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد: (۱) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورگه‌لور: دمه‌لاسه‌کی کورک له لوراندای ادا‌ی زوزه کرک درآوردن.

گورگه‌لوره: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد: (۱) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورگه‌لوق: فوزه، فه‌تره، فونه: (۱) هروله.

گورگه‌لوقه: گورگه‌لوق، قوزه: (۱) هروله.

گورگه‌مه‌زه: گیاه‌که: (۱) گیاهی است.

گورگه‌سینش: (۱) بیجوی دوره‌گ له سه‌گ و گورگ: (۲) سه‌گی زیانی خرو که بمزده‌خوا: (۳) برینی له زمان لوسی بی‌ناکار: (۱) بجه‌دورگه سگ و گرگ: (۲) سگی که گوسفند می‌درد: (۳) کتابه از منافق و جابلوس.

گورگه‌یی: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد: (۱) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورگی: ره‌نگی شبنکی: (۱) رنگ خاکسری.

گورگی‌باران‌دیده: برینی له پیابوی به‌نجره‌به‌وه نه‌زموون: (۱) کتابه از بانجر به.

گورگی‌داودیده: گورگی باران دیده: (۱) کتابه از باتجر به، گرگ بالان

دیده.

گورگیله: که‌ندوی پچوک بو‌ده‌خل و نارد: (۱) کندوی کوچک غله و آرد.

گورگین: (۱) ناوه بو پیابوان: (۲) بزنه‌مه‌ره‌زی سوری مه‌یله‌بو‌ر: (۱) نام مردانه: (۲) بز قهوه‌ای کم‌رنگ.

گورگی‌هار: برینی له پیابوی به‌نازارو به‌دکار: (۱) کتابه از مردم آزار. گورم: گرمه: (۱) غرنب.

گورم: (۱) ژن خوشسک، خوشکی ژن: (۲) خوشکی مبرده، دوش: (۱) خواهر زن: (۲) خواهر شوهر.

گورمار: کوزه‌مار: (۱) مارسام.

گورماندن: گرماندن: (۱) غرنبیدن.

گورمته: به‌لامار، شالار، حمله: (۱) پورش، حمله.

گورمیچه: مست، مشت: (۱) مشت.

گورمز: بزه، زه‌رده‌خه‌نه: (۱) لیخند.

گورمزه: گورمزه، خه‌رده‌له‌کبو‌بله: (۱) گیاهی است.

گورمزه: گیاه‌که وه‌ک نه‌سه‌ناخ که ده‌خوری، خه‌رده‌لی کبوی: (۱) گیاهی است خوردنی شبیه اسفناج، خردل کوهی.

گورمزی: بزه هانته‌سه‌رلبوان: (۱) لیخند، برلب آمدن.

گورمز: (۱) شالار، هیزش، به‌لامار: (۲) نه‌عه‌نه: (۱) پورش، هجوم: (۲) غریبه، غرش.

گورمزین: (۱) شالار و بردن، هیزش کردن، به‌لاماردان: (۲) نه‌عه‌نه‌ی شیر: (۱) پورش بردن: (۲) غریدن شیر.

گورمست: جنگورک: (۱) نگا، جنگورک.

گورمشت: مسنه‌کوله، مشت قوچاو: (۱) مشت گره شده.

گورمسلک: (۱) بنشهی شان: (۲) گورقه‌ر: (۳) زوب، زه‌ق: (۴) کلوز: (۱) اسنخوان شانه: (۲) مدور: (۳) برجسنه: (۴) کلوخ.

گورموج: مست: (۱) مشت.

گورموزه: نیکه‌وه‌دانی نابوره: (۱) شلوغی و ازدحام.

گورمه: گرمه: (۱) غرنبه.

گورمه‌چک: جومگی ده‌ست: (۱) مچ دست.

گورمه‌گورم: گرمی زورو له‌سه‌ربه‌ک: (۱) غرنبه پیایی.

گورمی: (۱) جوراو: (۲) گوراندی، گوراندی: (۱) جوراب: (۲) غر بد.

گورمیچ: مسنه‌کوله، په‌نجه‌ی لبک‌نراو: (۱) مشت گره شده.

گورمین: (۱) گرماندن: (۲) گوره‌وی، جوراو: (۱) غریدن: (۲) جوراب. گورن: هبلکه‌گون: (۱) بیضه.

گورن: فه‌بر، گوز: (۱) گور، قبر.

گورنووک: ده‌وه‌نیک‌ی درکاویه: (۱) درخنچه‌ای است خاردار.

گورنه‌باش: (۱) که‌منبار: (۲) چاله‌که: (۱) کفتاز: (۲) حیوان گورکن.

گورنه‌ته‌له: ناویکی بی‌ناوه‌روکه: (۱) موجودی خیالی.

گورنی: (۱) ده‌وه‌نیکه: (۲) گیای نازه‌زوار، شبنکه: (۳) جگه‌ی گول‌به‌روه‌رده‌کردن: (۴) فوته‌که‌ی بونه‌که‌ی خسرپله: (۱) درختچه‌ای است: (۲) گیاه تازه سردرآورده: (۳) گلخانه: (۴) کوچولوی مدور بی‌نمود.

گورنیک: بدن سامورنه [۱] فترک.

گوروا: (۱) نوگر، خوینی گرنو: (۲) گرنو: (۳) به گلو داوهستان. دانار [۱] (۱)

انس گرفته: (۲) نگا: گرنو: (۳) دانه دانه شدن روغن و...

گوروا: (۱) گزوی: (۲) گزوی زاروک [۱] (۱) آبله گون: (۲) بهانه بجه.

گوروا: گورمی، جوزاب، جوراوا [۱] جوراب.

گورواباف: (۱) که سنی که گوروا ده جنتی: (۲) بالداریکی زور بچوکه [۱]

(۱) جوراب باف: (۲) پرنده ای بسیار کوچک.

گورواچن: گورواباف [۱] نگا: گورواباف.

گورواسه: پشیله کیوی [۱] گربه وحشی.

گوروتا: گروتا [۱] نگا: گره ونا.

گوروتش: کره ونش [۱] نگا: کره وتش.

گوروته: گره ونا [۱] نگا: گره ونا.

گوروز: زاروی گزورگو و گرنوک [۱] بجه بهانه گیر و گریان.

گوروز: تومار، نوسراوی لول دراوا [۱] طومار.

گوروزی: به نوب و گزورگرن [۱] گربه و بهانه گیری.

گوروشته: گورشته [۱] نگا: گورشته.

گوروگوروا: داناره انار [۱] دان دان.

گورول: گروئل [۱] خشک.

گوروله: گروئل [۱] خشک.

گورون: گرون [۱] غلفنی.

گورونسی: (۱) گرون، جوزی پارچه: (۲) ناهه بو بیاوان [۱] (۱) نوعی

پارچه (۲) نام مردانه.

گوروه: کار، خه بات، نیش [۱] کار.

گورونس: بهنی دینژ [۱] رسن، طناب.

گوروه: گوروه، کار [۱] کار.

گوروه: (۱) دهنگی زورزل و بهقه: (۲) نرساندن به قسه: (۳) دهنگی عه ور

[۱] (۱) غرش: (۲) نهیب، نهید لفظی: (۳) صدای رعد.

گوروه: (۱) بهرانهر، به پی: (له گوروهی فسه می تو): (۲) گوروا، جوراب؛

(۳) گور، بنبجوی چیل: (۴) له کارزان: (۵) نه ندازه، زاده [۱] (۱) برطبق،

برایر با: (۲) جوراب: (۳) گوساله: (۴) کاردان، کارشناس: (۵) اندازه.

گوروه: (۱) گوروا، جوراوا: (۲) گور، گوروه، بنبجوی چیل [۱] (۱) جوراب؛

(۲) گوساله.

گورهبای: (۱) له وینه، وه، له جهشن: (۲) نه ندازه [۱] (۱) مثل، مانند: (۲)

اندازه.

گورهبوتا: گوندیکی له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روسناهای

وبران شده کوردستان نوسط بعثیان.

گورهبان: نمختابی زهوی [۱] زمین هموار.

گورهبته نه: وه رگرتن، ساندن، نه ستاندن [۱] دریافت داشتن.

گورهد: کور، رگ، کهور، له سموزیجانه [۱] زره، گندنا

گورهدی به: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورهبسا: پتی که گورویانی بی ده به سنه وه [۱] رسن گردن گوساله.

گورهبشه: ترساندن به قسه [۱] بهدبد.

گورهبشه له: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در

کردستان که نوسط بعثیان ویران شد.

گورهبشیر: له و گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱] روستایی

در کردستان که بعثیان آنرا ویران کردند.

گورهبفان: زنده وان، زنده وان [۱] نگهبان کوردستان.

گورهبکله: گوری چکوله، بنبجوه چیل، تازه زاوا [۱] گوساله کوچولو.

گورهبکه: گور، گوروه، به چکه چیل [۱] گوساله.

گورهبگنوره: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی

در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گورهبگون: (۱) نه زانه: (۲) گرمه گرمی همور [۱] (۱) سروصدای زیاد: (۲)

غرش ایر.

گورهبمیش: سهر به ره وخواه، لبزی، سهره ژیره [۱] سرآشپزی.

گورهبوا: گوروا، جوراوا [۱] جوراب.

گورهبوان: گورهبفان [۱] نگهبان کوردستان.

گورهبوشار: شکنجه و نازاری ناو قه بر بو مردگ [۱] شکنجه مرده در گور.

گورهبوکه نه: چاله که، جوالو، کوره به شه، گوزبشکنه [۱] حیوان

گورکن.

گورهبوی: گورهبوا: گورهبوا [۱] جوراب.

گورهبوی چنه: بالندهی گورواچن [۱] پرنده ایست بسیار کوچک.

گورهبویله: گورهبوی چنه [۱] نگا: گورهبوی چنه.

گورهبلاخنین: گوزر بنگاندنه وه [۱] دشنام به مرده.

گورهبلبه ستن: سهری قه بر به خشت و قسل دابه سنن [۱] سنگ و

خشت بر گور گذاشتن.

گورهبلته کینه: وشه به که له دوی مردونکی ده لئین که میراتی زوره و

کوزی نبه [۱] اصطلاحی است درباره مرده تر و تمند فاقد وارث پسر

گویند.

گورهبلهکن: بیای که پیشه ی قه بر کوئینه [۱] آدم گورکن.

گورهبلهکنه نه: جوالو، کوره به شه [۱] حیوان گورکن.

گورهبیش: (۱) کارکردن: (۲) خزمه تکاری، نوکری [۱] (۱) کارکردن: (۲)

نوگری.

گورهبی: وشه به که بو لیک جبا کردنه وه ی په ز [۱] کلمه ای برای جدا کردن

گوسفندان از همدیگر.

گورهبی: (۱) گوزانسی: (۲) گزوی: (۳) بلنسه، گری ناگر: (۴) خوزی،

تهوزی زوبار: (۵) زور که جهل: (۶) جیگه ی ده خلنی که سه رسا

هله می نه کاندوه [۱] (۱) غربد: (۲) نگا: گزوی: (۳) زبان آتش: (۴)

حریان شدید رودخانه: (۵) بسیار کچل: (۶) کشمزاری که سرما آن را

خراب کرده باشد.

گورهبی: (۱) قوربان، سده قه: (۲) گورهبوی [۱] (۱) قربان، فدا: (۲)

جوراب.

گورهبی: له باریکه وه بریده باریکی نر [۱] تغییر داد.

گورهبیا: گوزا [۱] تغییر یافت.

گوزار: (۱) ريگه زويشتن: (گابن گوزارت كه فسه نهم تهره فسه): (۲) كار بېك هين: (كار گوزاري خانه) [۱] گذر، گذشتن: (۲) انجام ده، عامل، گزارنده.

گوزارشت: راپورت، خه بهردان [۱] گزارش.

گوزاره: وانا، مانا، نياز له قسه بهك زون كرده نووه [۱] معنی.

گوزان: (۱) پراور، دارمال، تزه: (۲) گوزان: (۳) سمرز اووشاندني زاروك: (۲) ناگاداري [۱] (۱) لبالب، پر: (۲) اسنره: (۳) سرجنباندن كودك: (۴) نگهداري.

گوزان: چه قوی سمر و زيش تاشين [۱] اسنره.

گوزان گوزان: سمرز اووشاندني زاروك: (به چكه كه همان گوزان گوزان ده كا) [۱] سرجنباندن بجه از شادي.

گوزانن: (۱) بر كردن، نزه كردن: (۲) گوازنه نووه: (۳) ناگاداري كردن: (۴) به نه ورم لبدان [۱] (۱) بر كردن: (۲) انتقال دادن: (۳) نگهداري كردن: (۴) ضربت زدن.

گوزانه نووه: گوازنه نووه [۱] انتقال دادن.

گوزانه نووه: له شويئيكه ره بو شويئ جُون [۱] نغبير مكان دادن.

گوزاو: له شويئ بو شويئ تر برار [۱] انتقال داده شده.

گوزاونه: بزرگي سمر پيشت [۱] ناول.

گوزتن: گوزان، گوزانه نووه [۱] انتقال.

گوزتنه نووه: گوزانه نووه [۱] انتقال.

گوزروان: گياهه كه بو ده زمان ده شني [۱] گياهي است داروبي.

گوزره: گووزه له گيا [۱] برزير بغل از گياه.

گوزفان: قوجه كه، نه نگوستيله ي دورمان [۱] انگشترانه خباطي.

گوزك: (۱) ده فري چكوله له سواله ت بو ناوا: (۲) قوزاخه ي په مو: (۳) قاي پا [۱] (۱) سبوي كوچك سفالين: (۲) غوزه: (۳) قوزك پا.

گوزكه: كوپه له [۱] بسنو، كوزه كوچك.

گوزگي: ناوئنه، عه بنك، نه ينوك [۱] آيينه.

گوزلك: چاويلكه، عه بنهك [۱] عبنك.

گوزلي: قاحبه ي به دزه نووه [۱] قاحشه پنهاني.

گوزم: خوروم، باراني به هيز [۱] رگبار شديده.

گوزميجك: مزراح، خولخوله [۱] فر فره.

گوزميرچك: گوزمبلك [۱] فر فره.

گوزور: چاره، عبللاج: (له ناگوزوري خوم جومه لاي، نه فميرم ناگوزوريم زوره) [۱] چاره.

گوزو گومبته: له پړو نه كاو [۱] ناگهاني، يكهو.

گوزه: ده فري ناو له سواله ت [۱] سبوي، كوزه.

گوزه بائنه: (۱) شيراني دان بو زارو كه خودا له بيستن و گوتن بي به شي نه كا، گوزره وانه: (۲) بازيه كي زاروكانه [۱] (۱) سور نو، نوزاد به نيت بر خورداري او از نعمت گوش و زبان: (۲) نوعي بازي كودكانه.

گوزه به ز: (۱) گوشه ي گوزره هه نگوين: (۲) گوشه ي كونجي و هه نگوين [۱] (۱) مخلوط غسل و گردو: (۲) مخلوط كنجد و غسل.

گوزره: (۱) راسته بازار ي سردار پوشر او: (۲) رابردن، بوردن [۱] (۱)

گوزياگ: گوزاو [۱] تغيير بافته گوزيان: گوزان [۱] منغير شدن.

گوزبايش: (۱) كار كردن: (۲) نوكه ري [۱] (۱) كار كردن: (۲) نوكر ي.

گوزي بون: به فوربان بون، ده سه رگه زان [۱] قربان و صدقه رفتن.

گوزي بون: گزوي بون، نه خوئني گزوي بي گرتن [۱] گر شدن.

گوزيچه: نه لهدد، جيگه ي لي زاكيشاني مردو له قه بردا [۱] لهدد.

گوزيخ: (۱) له خو بيايي، به هيز: (۲) دزو شهواني [۱] (۱) از خود راضي، منكبړ شده: (۲) جسور و ماجراجو.

گوزيخته: چه ورايي و بهزي ناوژك [۱] چربي و به توي شكم حيوان.

گوزيز: زره پنگ، بونگي ناعه سل [۱] بونه نامرغوب.

گوزيز: دوره به ريزي، كه ناره گيري [۱] دوري جستن.

گوزيزانن: ناواره كردن، نه وه كردن [۱] متواري كردن.

گوزيزدان: خوسارازنن له كاري: (جه ننده بي نيزم نه مه بكه نه وه هر گوزيز نه دا) [۱] دوري جستن.

گوزيس: گوزويس، به ني ديز [۱] رسن، طناب.

گوزيس: گوزيس [۱] رسن، طناب.

گوزيس كيشكي: كئي بهر كئي له گوزيس و اكيشاندا [۱] مسابقه طناب كشي.

گوزيس كيشه كئي: گوزيس كيشكي [۱] مسابقه طناب كشي.

گوزيس كيشي: گوزيس كيشكي [۱] مسابقه طناب كشي.

گوزيشته: گوزيشه [۱] نگا، گوزيشه.

گوزي كرن: به قوربان كردن [۱] قربان كردن، فدا كردن.

گوزيل: گلوان، جوزي بهري مازو [۱] نوعي ثمر مازوج.

گوزيمه: گونديكي كوردستانه به عسي كاولي كرد [۱] نام روسنايي در كردستان كه توسط بعشيان ويران شد.

گوزين: سمر برين، سمر زي كرن [۱] سر بر بدن.

گوزين: (۱) سمر بر ي چه بان: (۲) كه ولكهر ي چه بان [۱] (۱) سلاح: (۲) پوست كن.

گوزين: نه ووشنه كه، كاوارا كه [۱] يارو، فلان چيز.

گوزين: (۱) شني له جيگه ي شني ساندن: (۲) جلك داكه ندن بو شني [۱] (۱) عوض كردن، مبادله: (۲) لباس براي شستشو عوض كردن.

گوزين: (۱) پيسته ده ره بنان: (۲) رسكان، گوزان [۱] (۱) خلفتي پوست كندن: (۲) نكوين يافتن.

گوزينه نووه: (۱) شت به شت دان: (۲) بول ورد كرده نووه [۱] (۱) معاوضه: (۲) بول خرد كردن.

گوزيه: گوزه وي [۱] جوراب.

گوز: له بر، گوزو گومبته [۱] يكهو، ناگهاني.

گوز: (۱) گوز: (۲) له شويئيكه ره بو شويئ نر جُون يان بردن: (نالو گوز): (۳) گوزه [۱] (۱) گردو: (۲) نغبير مكان، از جايي به جايي رفتن با بردن:

(۳) سبوي.

گوز: گر نه كان، قوز [۱] گردو.

گوزاچخ: (۱) چاوكراه: (۲) فلبان [۱] (۱) بصير: (۲) خيال، مكان.

خاموش شدن آتش: (۲) سر بریدن،
 گوزاو: کوزراو [] کشته شده.
 گوزاوی: جوهی دارو گیا [] آنگم درخت و گیاه.
 گوزراو: گوزاو، کوزراو [] کشته شده.
 گوژژ: (۱) دهنگی دلوهی بان: (۲) دهنگی که‌رتن له هه‌ل‌خلسکاندا []
 (۱) صدای جکه‌بام: (۲) صدای افنادن حین اسکی.
 گوژگیره: بالنگه‌هی بهجوک، ناز بانج [] نازبالش.
 گوژم: (۱) نه‌کانی به‌نه‌وزم: (۲) رقی، سه‌خت: (۳) زیر: (۴) هیزو توان: (۵) هیزش، به‌لامار [] (۱) جهش: (۲) سفت و سخت: (۳) زیر: (۴) ناب و نوان: (۵) بورش، هجوم.
 گوژمه: (۱) میوه‌ی کوتراوی هه‌لگیراو بو پنه‌خور: (۲) نه‌ندازه‌به‌کی گربینگ له پاره و هه‌رجی: (۳) گردو نه‌بولککه [] (۱) میوه خشکیده کوبیده برای نانخورش: (۲) مقداری چشمگیر: (۳) نه.
 گوژنو: (۱) زارناخنی گوزه‌ودیزه: (دهره گوژنو): (۲) دهرخونه: (۳) ده‌سکی دهرخونه [] (۱) دهانه‌بند دیزی و سبو: (۲) نه‌نیان: (۳) دسته نه‌نیان.
 گوژنه: گوژنو [] نگا: گوژنو.
 گوژنه‌و: بالنگه، سه‌رین، سه‌نیر [] بالش.
 گوژنه‌و: گوژنو [] نگا: گوژنو.
 گوژنه‌وه: گلبنه‌ی ناوخواردنه‌وه، شه‌ره‌ی سوا‌له‌ت [] آبخوری سفالی، لیوان سفالی.
 گوژه: عه‌زه‌رو‌ت [] آنزروت.
 گوژه‌کوز: هازه‌ی نار، ده‌نگی رو‌ینسنی ناوی جه‌می خور [] صدای جربان سر بیع آب.
 گوژیله: چر بی بو‌داه‌را [] انبیر.
 گوژین: (۱) لوربون، به‌نه‌وزم له‌سه‌روا هاننه‌خوار: (۲) ده‌نگی‌بای به‌هیز [] (۱) شیرجه: (۲) نندباد.
 گوس: به‌نگر، بولوگر، ماشه، مقاش [] انبر زغال گیر، ماشه.
 گوساخ: شه‌رم‌نه‌که‌ر، روقایم [] گسناخ.
 گوسارتسه: (۱) بی‌شه‌رم و ناه‌رو: (۲) گالنه‌جاری به‌سو‌کایه‌تی [] (۱) بی‌شرم: (۲) دلقک مسخره.
 گوساره: نه‌سنبروک، گونه‌سنبره [] کرم شیناب.
 گوسال: گوره‌که [] گوساله.
 گوسال‌گامیش: بال‌اخ، به‌جکه‌گامیش [] بجه‌گامیش.
 گوساله: گوره‌که، گور، گوره، گوسال [] گوساله.
 گوسان: (۱) قالدونجه‌ی سه‌وزی بالدار: (۲) گیاه‌کی ده‌سنبه [] (۱) جعل سبز برنده: (۲) گیاهی است صحرا‌یی.
 گوسبه: زده، عه‌ب‌دار [] معیوب.
 گوست: نه‌نگوست، تیل، تلی، نل، قامک، کلک. هه‌نجه [] انگشت.
 گوست: گوشت [] گوشت.
 گوستاخ: گوساخ [] گسناخ.
 گوستن: گوا‌تن [] انتقال.
 گوستنه‌وه: گوا‌تنه‌وه [] انتقال دادن.

راسته‌بازار سرپوشیده: (۲) گذر.
 گوزه‌ران: (۱) زیان به‌زینسه‌جون، به‌زی‌جون: (۲) مابه‌ی زیان: (گوزه‌رانی نه‌مسالسان هه‌به) [] (۱) امرار زندگی: (۲) مابه‌ی زندگی.
 گوزه‌راندن: رابواردن [] گذراندن.
 گوزه‌ران‌کردن: زیان‌رابواردن [] زندگی را گذراندن.
 گوزه‌ردان: (۱) ره‌وانه‌کردن: (۲) بواردانی جه‌م: (جه‌م زوره‌گوزه‌ر نادا) [] (۱) راه‌راه‌یی دادن: (۲) گذاردن آب.
 گوزه‌رکردن: رابردن [] گذشتن.
 گوزه‌رگا: بواری زو‌بار [] گذار رودخانه.
 گوزه‌ره‌بک: گیاه‌که مه‌وده‌یخوا [] گیاهی است خوردنی.
 گوزه‌شت: جا‌وبوشی، لی‌بو‌ردن [] چشم‌پوشی.
 گوزه‌شت‌کردن: به‌خسین، بو‌رین [] عفو کردن.
 گوزه‌شته: رابردو، روزگاری بو‌ری [] گذشته.
 گوزه‌ک: فابی‌با [] قوزک.
 گوزه‌ک: (۱) فابی‌با: (۲) بیباری‌زه‌ش، لیسوت [] (۱) قوزک: (۲) فلفل سیاه.
 گوزه‌که: (۱) قابی‌با: (۲) جگ، مهب [] (۱) قوزک: (۲) شتالنگ.
 گوزه‌که‌ر: نیربارکه‌ر [] سفالگر.
 گوزه‌که‌ر: گوزه‌که‌ر [] سفالگر.
 گوزه‌گیران: ناوی چه‌ند گولده، [] نام چند روستا.
 گوزله: (۱) جوان، خوشبک، خوشکولک: (۲) ناره بو‌زنان و پیاوان [] (۱) زبیا: (۲) نام زنانه و مردانه.
 گوزه‌له: گوزک، گوزه‌ی به‌چکوله [] بستو، سبوی کوچک.
 گوزه‌له: (۱) وشترگه‌لو: (۲) دوزه‌له، جو‌ره‌له [] (۱) شترگلو: (۲) لی لیک.
 گوزی: تام‌نیز، نون [] ندمزه.
 گوزیان: گوزان [] انتقال.
 گوزبانه‌وه: گوا‌تنه‌وه [] انتقال.
 گوزبدان: یه‌ک‌بو‌ن، یه‌کیه‌تی‌کردن [] انجاد.
 گوزیز: داره‌گو‌یز [] درخت گردو.
 گوزیلکه: (۱) گوزک: (۲) هه‌ناری تازه‌خربوگ [] (۱) بسنو: (۲) انارنازه گردیده.
 گوزین: (۱) ناوه‌له‌کیشان له‌بیر: (۲) گوا‌تنه‌وه [] (۱) آب برکشیدن از جاه: (۲) انتقال.
 گوزینگ: گوزه‌ک، قابی‌با [] قوزک.
 گوزینه‌وه: گوا‌تنه‌وه [] منتقل شدن.
 گوز: کوز، باشگری به‌وانا: کوزه‌ر: (نه‌و کابرایه‌پیا‌گوزه) [] پسوند به معنی کشته‌ده.
 گوژا: کوزا، کوزرا [] کشته شد.
 گوژالک: کاله‌که‌مارانه [] هندوانه‌ی بوجهل.
 گوژان: کوزان، کوزران [] کشته شدن.
 گوژاننه‌وه: نه‌مراندنی ناگر [] خاموش کردن آتش.
 گوژانه‌وه: (۱) ته‌مرانی ناگر، دامردنی ناگر: (۲) سه‌ر‌برین [] (۱)

گوشتی: نه سنیروك، گوله سنره [کرم شیناب].

گوشتیك: گوله سنره [کرم شیناب].

گوشتیل: (۱) نه نگو بسك، نه نگو سنبله، كلكه وانه؛ (۲) فوچه كه دورمان [کرم انگشتری؛ (۲) انگشخانه].

گوشتیلانی: كاله منسین، یشکیلان [نوعی بازی شب نسینی].

گوشتیلک: كلكه وانه، نه نگو سنبله [کرم انگشتری].

گوشتیلکانی: یشکیلان، كاله منسین [تگا؛ گوشتیلانی].

گوشتیله: (۱) نه نگو سنبله، كلكه وانه؛ (۲) فوچه كه [کرم انگشتری؛ (۲) انگشخانه].

گوسك: گوزك، گوزی بچوك، كوپه له [خمچه، پسو].

گوسك: (۱) گوسك؛ (۲) گلبنی ناو خوارده وه [پسو؛ (۲) لیوان سفالین].

گوسك: (۱) ساعات، كازمیر؛ (۲) قبيله نوما و هم نام رازی كه وه ك ساعات كار بكات [کرم ساعت؛ (۲) هر وسیله ای كه عقربه داشته باشد].

گوسك: پارچه ی باربکی نازك بو برین بیجان، باند [باند زخم].

گوسكهر: هورگر، بیروت، كاسه كمر، نیر باركهر [سفالگر، كوزه گر].

گوسنج: (۱) سنجو، سر بنجك؛ (۲) دارسنجو [سنجد؛ (۲) درخت سنجد].

گوسوانه: پاساره، سوانه، سوانكهی سهربان [لیه بام].

گوسه: نیسك ماسی [اسنخوان ماهی].

گوش: (۱) گوج، زهك، فوجك؛ (۲) پارچه ی له بر زوی زوهك، پارچه ی ته لبس؛ (۳) پاشگری بوانا؛ سنی بان كسی كه زيك ده كوشی؛

(فیشهك گوش، تری گوش) [کرم اولین شیر، آغوز؛ (۲) پارچه گونی؛ (۳) افترنده، فشار دهنده].

گوش: (۱) نه ندامی بیستن؛ (۲) بریشی له ناره ز، قام؛ (بباری بی هوش و گوشه) [کرم گوش؛ (۲) كتابه از عقل و فهم].

گوش: گو، نه ندامی بیستن [کرم گوش].

گوشا: (۱) ناواله؛ (۲) رابی كمر؛ (موشكول گوشا)؛ (۳) خوشكهره؛ (دلگوشا)؛ (۴) رابردوی گوشین؛ (تری گوشا) [کرم باز؛ (۲) بازکننده؛ (۳) شادی بخش؛ (۴) فشرده شد].

گوشاب: خوشاو [آبمیوه].

گوشاد: (۱) فره وان، فره ه؛ (۲) ناواله [کرم گشاد؛ (۲) باز].

گوشادی: (۱) همزانی و بزبوزوری؛ (۲) رزگار بون له به لا [کرم ارزانی؛ (۲) رهایی از بلا].

گوشان: (۱) كوشین؛ (۲) نان ده ناو شورما كردن، تلیت؛ (۳) گوندیکی كوردستانه به عسی كاولی كرد [کرم فشردن؛ (۲) نربد كردن؛ (۳) نام روستایی در كردستان كه نوسط بعنبان ویران شد].

گوشان: گوشان [نگا؛ گوشان].

گوشاو: كوشراو [افشرده].

گوشاوگوش: گش نه سنو؛ (گوشاوگوش سهری بری) [کرم گوش نا گوش].

گوشبیر: برینی له ده سیر، خابینوك [کتابه از كلاه بردار].

گوشباق: قوشقاب [نگا؛ قوشقاب].

گوشبان: قوچه كهی دورمان، نه نگو سه وانه [کرم انگشخانه].

گوشبیل: پشكهل، قشیل [کرم پشك گوسفند و...].

گوشت: (۱) نه وینه ما نهرمی نیوان پینه و زه گ و پستی بر كرده وه؛ (۲) ههرچی له ناو نیکول و تومی مبه و دابه [کرم گوشت جاندار؛ (۲) گوشت مبه].

گوشت: گوشت [نگا؛ گوشت].

گوش تاگوش: گوشاوگوش [کرم گوش تاگوش].

گوشتاو: شورباوگوشت [کرم آبگوشت].

گوشت براژتن: گوشت بر بان كردن [کرم گوشت بر بان كردن].

گوشت برژاندين: گوشت براژتن [کرم گوشت بر بان كردن].

گوشت برژه: چهند شیشی له به كسر جوشدراو بو كه واو [کرم سبخیهای متصل به هم برای بریان كردن گوشت].

گوشت برژین: كه واو كهر، كه بابچی [کرم کبابچی].

گوشت برژین: گوشت برژین [کرم کبابچی].

گوشت برژین: گوشت برژین [کرم گوشت بر بان كردن].

گوشت برژین: گوشت برژین [کرم بر بان كنده].

گوشت به رخوك: گیاهه كه، گوی بهر خوله [کرم گیاهی است خور دنی].

گوشت پاره: (۱) پارچه گوشت؛ (۲) بازی گونشی زیادی به له شه وه؛ (گوشته پاره ی خسنوتی)؛ (۳) بریشی له زاروی روح نی نه گه راو [کرم گوشته پاره؛ (۲) زیاده گوشت بر اندام؛ (۳) كتابه از چنین جان نگرفته].

گوشت پاره: نولی روح تی نه گه راو، گوشت پاره [کرم چنین جان نگرفته].

گوشت پیمس: كه سسی كه بر بنی دره نك چاده پینه وه [کرم کسی كه زخمش در التیام است].

گوشت تال: ره زافورس، زه ره نال، نیسك فورس، خویننال [کرم گرانجان].

گوشت خور: ههر جانده ری كه به گوشت خواردن فیره [کرم گوشته خوار].

گوشت خوش: (۱) جانده ری كه گوشتی به نام له زه ته؛ (۲) كه سسی كه بر بنی زو خوش له پینه وه [کرم خوش گوشت؛ (۲) کسی كه زخمش زود التیام پذیرد].

گوشت قوت: له و گوندانه ی كوردستانه كه به عسی كاویان كرد [کرم روستایی در كردستان كه بعنبان آن را ویران كردند].

گوشتكوت: كوتکی گوشت كونان [کرم گوشتكوب].

گوشتگا: (۱) گوشتی زه شه ولاغ؛ (۲) جوزی نری [کرم گوشت گاو؛ (۲) نوعی انگور].

گوشت گران: (۱) فه له وی زه به لاج؛ (۲) برینی له خویننال [کرم گنده بك؛ (۲) كتابه از گرانجان].

گوشت گرتن: قه له و بوون [کرم جانی شدن].

گوشتن: پرگوشتن، قه له و [کرم چاق، فربه].

گوشته زون: گوشتی ساغ كه له بریتی نربك به چابونه وه پهیدا ده بی [کرم گوشت التیام بافتن زخم].

گوشته زونه: گوشته زون [نگا؛ گوشته زون].

گوشته زوی: زه مبنی نهرمان و بی بهرد [کرم زمین نرم و بی سنگ].

گوشته زه وین: گوشته زه وی [۱] نگا: گوشته زه وی.

گوشته گیره: زبیکه ی بنسنت که ده لنین علامه تی فله و یونه [۱] نوعی جوش پوست که نشانه جاق شدن است.

گوش ته ندوری: جوری دیزه ی جیشته که نه خرینه ته ندوره وه [۱] نوعی دیزی.

گوش ته نوری: گوش ته ندوری [۱] نوعی دیزی.

گوشته وزون: گوشته زون [۱] نگا: گوشته زون.

گوشتی: (۱) گوشتی که خوی ده کسری و له ناوشه کبله دا زاده گیری بو زستان: (۲) حیوانی که بو قه سایی دهن: (مالی گوشنیم زاگرتوه) [۱] (۱) گوشت نمکسود خشکیده برای زمستان: (۲) حیوان قصابی.

گوشتی سهرچه پهر: برینی له همرزان تیمت [۱] کتابه از ارزان قیمت. گوشتی قه لوه: (۱) گوشتی که به زودوگی زوره: (۲) گالنه به کی زاوگانه [۱] (۱) گوشت برجربی: (۲) یکی از بازبهای کودکان.

گوشتین: گوشتن [۱] جاق، فریه.

گوشران: گوشران [۱] فشرده شدن.

گوشراو: گوشراو [۱] فشرده.

گوشقاب: گوشقاپ، قوشقاپ، قوشباب [۱] (۱) بشقاب: (۲) نعلیکی.

گوشکار: کهوش درو، پیلوکر [۱] کفاش.

گوش کردن: فرچک دان به زارو، زه کدان [۱] آغوز دادن به بچه.

گوش کردن: گوش کردن، گوج کردن [۱] آغوز به بچه دادن.

گوشگره: ده زگره [۱] دستگیره آشپزخانه.

گوشگوش: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسایی در کوردستان که توسط بعشان وبران شد.

گوشگه نه: شی کردنه وه ی کولکه [۱] از هم جدا کردن بشم و پشه.

گوشگیره: سه نیری جکوله [۱] نازبالش.

گوشله: دارکو فونچکی هبشوه نری [۱] قسمت های غیر خوراکی خوشه انگور.

گوشله: زگچون [۱] اسهال.

گوشلی: گوشته ندوری [۱] نوعی دیزی.

گوش ماساو: سده فیکه له دهم به ست و زوباران ده بیندیری [۱] گوش ماهی.

گوشمه: (۱) میوه ی تیکه ل کراوی کوتراو: (۲) قه زوانی له جوندا هازردای سده لک کراو که بو پینخوری زستان هه لده گیری [۱] (۱) میوه کوبیده سنده: (۲) پسنه کوهی خشک و خردشده که برای مصرف زمستان نگهداری می کنند.

گوشواره: گواره [۱] گوشواره.

گوشوه: به ندی پشه، جه مسه ری نیسکان [۱] بند استخوان.

گوشه: (۱) سوچ، فوزین: (۲) کازیری مال: (۳) قسه ی به تیکول: (۴) نامرانیکی دارنانش و به نا: (۵) گوشگیره: (۶) گوشته ندوری [۱] (۱) گوشه: (۲) بیغوله: (۳) سخن کتابه آمیز: (۴) از ابزار بنایی و نجاری: (۵) نازبالش: (۶) نوعی دیزی کوچک.

گوشه: (۱) هبشو: (۲) سوچ و قوزین: (۳) نامرانیکی به نشاییه [۱] (۱) مجله.

خوشه: (۲) گوشه و زاویه: (۳) از وسایل بنایی است.

گوشه دار: همرچی نیله و سوچی هه بن: (چسوت که گوشه داره وه کو رژی نیشمان / پیداده کا همرابه کی له م کورده واری به) «هه زار» [۱] دارای گوشه.

گوشه ر: زه نیله، قهرتاله ی ده سکداری له پووش چنراو [۱] زنبیل.

گوشه قانی: گوبازی، گو و گوجان بازی [۱] گوی و جوغان بازی.

گوشه ک: نالو، بادامه ی فورگ [۱] لوزین.

گوشه گهرو: نالو، بادامه [۱] لوزین.

گوشه گیر: (۱) دوره خه لک، دوره به ریز له عالم: (۲) نامرانیکی له که وان قایم کردن [۱] (۱) گوشه گیر: (۲) ابزاری در زه کمان.

گوشه گیری: (۱) دوره به ریزی: (۲) برینی له سو فیه تی و نهرکه دنیابو [۱] (۱) گوشه گیری: (۲) کتابه از ژهد.

گوشه نشین: دوره به ریز، خانه نشین [۱] گوشه نشین.

گوشه نشینی: کاری گوشه نشین [۱] گوشه نشینی.

گوشه واره: (۱) گواره، گوشواره: (۲) نامرانیکی نه سدا زباری [۱] (۱) گوشواره: (۲) گونیا.

گوشی: کوشی، ریکی کوشی، گفاشت [۱] فشرده.

گوشی: نه و پارچه له تله فون که قسه ی لبوه نه بیسری [۱] گوشی نلن.

گوشی: گوشته ندوری [۱] نوعی دیزی کوچک.

گوشیاگ: گوشراو، گفاشتی [۱] فشرده.

گوشیان: کوشین [۱] فشرده.

گوشیاو: گونباگ [۱] فشرده.

گوشیلان: برینی له که وتنه دهردی سهر له سهر که سی: (نه وه گوی تویه ده بشیلم) [۱] کتابه از به ددرسر افندان به خاطر کسی.

گوشین: گوشبان [۱] فشرده.

گوشین: گوشبان [۱] فشرده.

گوشینگه: جیکه ی تری گوشین [۱] معصره، جای فشرده میوه.

گوشیو: (۱) گوشراو: (۲) نانی ورد کراوی ده، شور، باخراو: (تیم گوشیه وه [۱] (۱) فشرده: (۲) نان ریز شده درنر به.

گوفک: سهرانگولک، سهرگولک [۱] شوله، سرگینگاه.

گوفک: گوفک [۱] نگا: گوفک.

گوفک: گولینگه [۱] منگوله.

گوفکا: درگوندی کوردستان بهم ناوه به عسی کاولی کرده [۱] دوروسنا به ابن اسم در کوردستان نوسط بعشان وبران شده است.

گوفه ک: گوفک [۱] نگا: گوفک.

گوف: گفقه، گیزه [۱] نگا: گفقه.

گوف: ناغل، هولمه ز [۱] آغل.

گوف: کونی جانوه ری کیوی [۱] کنام جانور وحشی.

گوفا: هبذیکا، به له سه روخی، به سه بروکه [۱] به آرامی.

گوفا: شابهت، ناگادار له زوداو [۱] گواه.

گوفار: نوسراوی چه ندبه زی که هه نوانه یان مانگانه بلا و بیته وه [۱] مجله.

گوفاش: گوشین [۱] فشردن.

گوفاشت: گوسی، کوشی [۱] فشرده.

گوفاشتن: کوشین، گوشین، گوشین [۱] فشردن.

گوفاشتهك: کوشبنگه [۱] جای فشردن میوه.

گوفاشتتی: گوشراوه گوشراوه [۱] فشرده.

گوفاشنگه: گوشبنگه [۱] معصره، فشردنگاه میوه.

گوفان: (۱) گوزه یانی بازی کردن: (۲) شایه، گوفا [۱] (۱) میدان بازی: (۲) شاهد.

گوفا گوفا: ورده ورده، که مکه مه [۱] به بندریج.

گوفان نامه: به لگه ی نوسراوی کارکراو [۱] کارنامه.

گوفانی: شایه تی، ناگای دان له کاریک [۱] گواهی.

گوفاه: شایه ت [۱] گواه، شاهد.

گوفاندن: زیوار، کار به زیوه بردن، بنداوسنی زیان بیک هینان [۱] کار را به انجام رساندن.

گوفنده: لهش، قهواره [۱] جسم، بینه.

گوفنده ره: ناچه به که له کوردستانی به رده سستی ترکان [۱] ناحیه ای در کردستان.

گوفشاندن: گوشین، کوشین [۱] فشردن.

گوفشك: هدرشتی که دهیی بگوشی [۱] فشردن.

گوفقی: قسه ی به مبنگه و سرتوه [۱] پن وین کردن.

گوفك: گوفك [۱] سوله، سرگینگاه.

گوف گوڤ: گزه گزه، دنگی بای به قهوه ت [۱] صدای تئبداد.

گوفمال: که سنی ناغله ی په بازو ده کا [۱] آغل روب.

گوفهاندن: مه باندن، نامیان کرد، مشیر بو ماست یا په نبر [۱] ماست بندی کردن.

گوفه نند: (۱) به زم و زه ماوه نند: (۲) دیلان، داوه ت: (نه و گوفه نندی میر تئدا نهف گراا سیر تئدا مینا قوزی کیر تئدا) «مهسل» [۱] (۱) شادی و سورا: (۲) رقص گروهی.

گوفه نذافه قی یان: جوئی هه لپه رکئی که بیر به شیی یی ده لئین [۱] نوعی رقص گروهی.

گوفه ندهك: جفزا، کوز [۱] دایره.

گوفیشك: (۱) بلج، بلت، گفیشك: (۲) گوشراو [۱] (۱) زالزالك: (۲) افشره.

گوشین: مه بین، توند بونی شیر، بوئه ماست بان په نبر [۱] بستن شیر.

گوڤك: (۱) سه ره تای شلخه دانی مینس ههنگو بن: (۲) غونجه ی شکوفه ی دار: (۳) خزی ورد: (۴) گوڤك، گوڤه که [۱] شروع بیرون آمدن نسل نو بن زبور عسل از کندو: (۲) غنچه شکوفه: (۳) جسم مدور ریز:

(۴) گوساله.

گوکاری: کاری خراب کردن [۱] کار زشت کردن.

گوکاری: بزوتن و کارکردنی زمان و دهست [۱] حرکت و جنبش زبان و دست.

گوگردن: گوکاری [۱] حرکت و جنبش زبان و دست.

گوگردن: ریان [۱] ریدن.

گوگردنه کار: گوئی کردن [۱] کار خراب کردن.

گوگولاندنه وه: برینی له زردی زور، دهس فوجاوی [۱] کتابه از خسیس بودن.

گوگولینه وه: برینی له زردو چکوس [۱] کتابه از خسیس.

گوگهر: که سنی که دهزی [۱] کسی که می ریند.

گوگ: توپی بچوکی بازی کردن [۱] توپ کوچک بازی.

گوگایی: توپانی به یا، نو بی بی [۱] فونبال.

گوگ باخان: گوله به زوزه [۱] آفتابگردان.

گوگجه: نالو زور، حه لو که زور، نالوچه زرده [۱] آلو زرد.

گوگرد: (۱) کانسزابه کی زهره زو ناگر ده گری: (۲) سخانه، شه مچه، کرمب [۱] (۱) گوگرد: (۲) کبریت.

گوگره: (۱) ریخ گره ی گاگره: (۲) برینی له سمبلی نازه ده رهانگ:

(سمبلی گوگره بوه)، بوگالشه ده لئین [۱] (۱) سرگین گیر در

خرمنکوبی: (۲) کتابه از سبیل تازه درآمده که به طعنه گویند.

گوگوختی: کوتره باریکه [۱] فوری.

گوگه: نو بی بچوکی بازی، گوگ [۱] توپ کوچک بازی.

گوگره رجین: کونر، که سوته ره، که فوگ [۱] کبوتر.

گوگره زین: قالونجه ی گوگلین [۱] جعل.

گوگه م: گیاه کی بالایه رز، زور گولی زهره ده کا بو ههنگ خرابه [۱]

جوجم، گیاهی است.

گول: (۱) خونجه ی بشکوتو، گول، چیه که: (۲) نه خوشی پسی،

خوره وی که وتو: (۳) بوته که وی نمود: (۴) نام ناخوش: (۵) گله ای

واسه ریک تراو بو له زوری زستانه ی ناره، دبو، گدل [۱] (۱) گل: (۲)

جدامی: (۳) حقیر و بی نمود: (۴) بدطعم: (۵) بر گهای انبار شده برای

خوراک زمستانی دام.

گول: (۱) خونجه ی پشکونو: (۲) بوتلو، سکل، پهنگر، به رنگ: (۳) گزی

ناگر: (گولینه): (۴) گولی گولاو: (۵) درشت و نه سنور: (گولمخ): (۶)

هرلبزاردنی گوزه وی له گوزه وی بازی دا: (گولم لیدا، ده و گولهی

من دا بو): (۷) نه خشی پارچه و فخرش و هه رچی ده چندری: (نه و مافوره

گول ورده): (۱) گل: (۲) اخگر: (۳) زبانه آتش: (۴) گل محمندی: (۵)

درشت و سنبر: (۶) اصطلاحی در جوراب بازی: (۷) گل پارچه و قالی

و دیگر بافتنها.

گول: (۱) گوره که، به چکه چیل: (۲) نه سنبر، نه سنیک: (۳) زربار،

ده ریاچه: (۴) نه قام، بی ناوه ز، حول: (۵) که ردی چهلنوگ جان: (به حرم

وتوه نهک وه کو گولی مه ره زانه) «نالی»: (۶) ناوی چا رانی بی له

کوردستان: (۷) نه خشی قومانس و جاجم: (۸) گهمه ی فمجان: (۹)

وه رگه ران، گلار بون: (۱۰) کرمی ناوزگ: (۱۱) سن، به لای گهم [۱] (۱)

گوساله: (۲) استخر: (۳) دریاچه: (۴) کم فهم، خل: (۵) کردشالیزا: (۶)

نام چند روستا در کردستان: (۷) نقش پارچه و جاجم: (۸) بازی به قل

دوقل: (۹) وارونه شدن، چپ شدن: (۱۰) انگل شکم: (۱۱) آفت گندم.

گول: (۱) نالوزی و لیک هالوی: (گری و گول): (۲) چالاک، به گوز:

گولآو: (۱) گولآف: (۲) گلاو، پس [۱] (۱) گلاب: (۲) دهن زده سگ و خوک.
 گولآو: نه سننیر، گول، نه سننیل [۱] اسنخر.
 گولآواتون: گولآباتون [۱] گلابتون.
 گولآوپاش: ده فری نه ستوباریکی گولآوینکردن که لی بهوه ده برزین [۱] گلاب باش.
 گولآوپرزین: (۱) گولآوپاش: (۲) گولآوپرزاندن [۱] (۱) گلاب پاش: (۲) گلاب پاشی.
 گولآوپزین: گولآوپاش [۱] گلاب باش.
 گولآویدان: ده فری گولآو [۱] گلابدان.
 گولآوگرتن: گول و ناو له سدر ناگر کولآندن وه له مه کمه به نتوکه زژانده [۱] کلاب گیری.
 گولآوه: کفنه ی برنج [۱] کوفنه برنجی.
 گولآوه تون: گولآوه تون [۱] گلابتون.
 گولآوی: (۱) جوزی همرمی: (۲) ناوی پیاوانه [۱] (۱) نوعی گلابی: (۲) نام مردانه.
 گولباجی: خوشکی شو [۱] خواهر شوهر.
 گولباسخه: له کابه ی داروکه چه فاندن وه له گرتنه وه دا بهر زین و سنسانی هردولا [۱] صف بسنن دوکروه مقابل در یک نوع بازی.
 گولباران: گول هلاویشن به سدر که سبکی عهز بزا [۱] گلباران.
 گولباف: (۱) سور ی نال بهر زنگی گول: (۲) خونجه [۱] (۱) گلفام: (۲) غنچه.
 گولبانو: جوزی مینس که جزوی هه به [۱] نوعی مگس نهندار.
 گولبیر: درونیه ی سرچلی خه له [۱] درو خوشه های غله.
 گولبیر: که سنی که که ردوی چه لئوک جاز سازده کاف [۱] کردساز شالیزار.
 گولبیرین: کوردوسازی له چه لئوک جازدا [۱] کردساز شالیزار.
 گولبیرا: گولآوه ورزوه [۱] گلی است زرد رنگ که اول بهار می شکند.
 گولبیزک: گولبیرا [۱] نگا: گولبیرا.
 گول بزین: گولبیرا که گولآو ده چی و بی درکه [۱] گلی است شبیه گل محمدی.
 گول بزین: (۱) که سنی که گول له درونیه ی خه له دا ده جنبته وه: (۲) که سنی نیده کوی شنی همره باش جیا ده کانه وه [۱] (۱) خوشه چین: (۲) گلچین.
 گولبوری: گولنی شه بیوری [۱] گل اطلسی.
 گول بهار: کولبکی سه وزی بر به لکه [۱] گل ماهونی.
 گول به ده م: خه بار وه نهاری ساوا [۱] خبار و انار نورسیده.
 گول به زن: قه دبار بک، به زن زراف، بو به سنی ژبی جوان و بی که ونو نیرن [۱] کمر باریک.
 گول به ند: چه لینگ [۱] نگا: چه لینگ.
 گول به هار: (۱) چیچه کی ده شت: (۲) ناوی ژنانه [۱] (۱) گل صحرا بی: (۲) نام ژنانه.
 گولبیین ناخن: نو به به وزی که ده خرنه گولبیین ته ندر وه بو گودامرکان

(گورجو گول): (۳) نیری سگ و کمر: (گولآه سگ، گولآه کمر): (۴) بابوی نازه سه سن و نا قولآ: (گولآه بارکین): (۵) توب خستنه ده روازه ی توبی بی: (۶) فربو [۱] (۱) درهم و گره خورده: (۲) چست و جالاک: (۳) نربنه سگ و الاغ: (۴) بابوی نانجیب و بدر بخت: (۵) گل فونبال: (۶) فریب، گول.
 گولآباتون: پارچه به کی باریکه له داوه ناوریشمی زین و زین و زین جنراوه بو به راویزی جلك ده بی [۱] گلابتون.
 گولآه تون: گولآباتون [۱] پارچه گلابتون.
 گولآه بهر به روژ کی: گولآه به روژه [۱] آفتابگردان.
 گولآه پاییزی: گولآه پاییزه، گولبکه له بازدا ده بشکوی [۱] گل حسرت.
 گولآه پینخه مبه ر: گولنی شلبره [۱] گل سرنگون.
 گولآه چاوشنه: بابونه ی به لک درشنی زهره [۱] بابونه گار چشم.
 گولآه زه: گولآه زرده. که بونی گولنی گولآو ده دا [۱] نوعی گل کلاب زرد رنگ.
 گولآه سور: گولآه باغ، گولنی گولآو [۱] گل محمدی.
 گولآش: ملانی، زوزان، عفره، گوراش [۱] کشتی.
 گولآه شینست به ر: گولآه سه مبولی، گولبکی بر به لکه به زور زه نگان [۱] گل کوبک.
 گولآف: به ر کم، ناوی له گول گیرا و [۱] کلاب.
 گولآف دنون: گولآباتون [۱] پارچه گلابتون.
 گولآه گوجگی: ناوجه به که له کوردستانی به رده سنی ترکان جیگه ی هوزی نه لازگ، کاتبه کی لی به ده لئین نه خوش و چاوشنه دار لئی بخوانده عه له می تدا نامینی [۱] ناحیه ای در کردستان.
 گولال: (۱) موزه شینه که گاو گول زاوده نی: (۲) جانده وریکی ره شه وه ک سن ده چی [۱] (۱) خرمگس: (۲) جانوری است شبیه به سن.
 گولال: کرمی زگ [۱] انگل شکم.
 گولآه زه رین: میشبکی که سکه له جده نگه ی گه رمادا له داران زبان ده دا [۱] نوعی مگس سبز که در فصل گرما آفت درختان موه است.
 گولآه لگی: کرمی زگ [۱] انگل شکم.
 گولآه: گولآه [۱] نگا: گولآه.
 گولآه: (۱) ره به نوک، مبلآه: (۲) ناوی ژنانه [۱] (۱) آله: (۲) نام ژنانه.
 گولآه سور که: گولآه، مبلآه [۱] آله فرین.
 گولآه سور ه: گولآه، گولآه سور که [۱] آله قرمز.
 گولآلی: نونه، فامکه چکوله [۱] خنصر، انگشت کوچکه.
 گولان: (۱) دوهم مانگی بهار، بانه مبر: (۲) کومه لی گول [۱] (۱) اردیبهشت ماه: (۲) گلها.
 گولان: (۱) گولان: (۲) جوار گوند له کوردستان به م ناوه به عسی ویرانی کردن [۱] (۱) نگا: گولان: (۲) نام چهار روستا در کردستان که بعشها ویران کردند.
 گولانگ: کرمی وه هوزراو [۱] زلف تابداوه.
 گولانه: (۱) کارگی خراب: (۲) بوته که بی نمود [۱] (۱) قارج سمی: (۲) کوجولوی بدر بخت.

گول بندقور، کهنه‌ای که با آن آتش تنور را خاموش می‌کنند.
گولبینه: کونیکه له بنه‌وه‌ی تهنورد با بویزی ده‌رخراوه‌ته‌ده‌ر بو
گر خوش بوئی ته‌ندور گلوهور.

گولپ: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [نام روسایی در
کردستان که توسط بعثان ویران شد.

گولپ: قوم، قم، فر [جرعه.

گولبه: کلبه، گزی له‌بزی ناگر [اشعاع ناگهانی آتش.

گولبه‌ز: وه‌خنی درونه‌هاتی ده‌خل [موسم دروغله.

گولبه‌ری: ناوی زنانه [نام زنانه.

گولتک: گولی که‌ماو، نه‌ستیری بچوک [استخر کوچک.

گولته: چه‌لاک، کوله‌که [سنون.

گولته: به‌له‌وه‌ری بچوک [برنده کوچک.

گولجاز: شونئی که گولی زوری لی زواوه [گلزار.

گولجان: پشکان، داری سه‌دادراو بو کنگرکه‌ندن [چو بدسنی
مخصوص کنگرکنی.

گول چمک: ته‌واو نه‌شیلدراوی هه‌ویر و قوز [نیم سرشته.

گولچین: (۱) گول بزیر: (۲) شکلی گولفرو [گلچین: (۲) گلدون

گولچیت: گولبکی ده‌شه‌کبه [از گل‌های صحرا بی است.

گول چپچه‌ک: هه‌مو گولی کورنه‌بالای ده‌شتی به‌تیکرای بی گل‌های
صحرا بی به‌طور عام.

گولچیسک: گورچیله [کلبه.

گولچیله: گورچیله [کلبه.

گولچین: (۱) گول بزیر: (۲) ناوی زنانه: (۳) گولچین [گلچین: (۲) نام
زنانه: (۳) گلدون.

گولخاتر: ناوی زنانه [نام زنانه.

گولخار: به‌مبه‌بی، جیره‌بی [رنگ صوتی.

گولخاس: ناوی پیاوانه و زنانه [نام مردانه و زنانه.

گولخانه: جبگه‌ی شه‌نله‌گول [گلخانه.

گول خواردن: فر بوان، فر بوخواردن [گول خوردن.

گول خونچه: خونچه‌ی نبوه‌پشکوتو [غنچه نیم شکفته.

گول‌خه‌نده‌ران: (۱) خه‌نه‌شیرین، که‌ن جوان و خوش: (۲) جویری گول [نام
(۱) شیرین خنده: (۲) نوعی گل.

گول‌خه‌نی: (۱) بیرخه‌نی، شله‌ی ورده بزوش: (۲) گیاه‌که بو ده‌رمان
ده‌شی [آش بلغور بزیر: (۲) گیاه بسم.

گول‌خیف: ده‌می پشکوتی گولان [موسم دمیدن غنچه‌ها.

گول‌دار: پارچه‌ی شکلی گول لیکراو [پارچه گلدان.

گول‌دان: (۱) ده‌فری گول‌نی‌خسن: (۲) ده‌فری میرتی کردن [نام
گلدان: (۲) ظرفی که در آن ادوار کنند، لگن.

گول‌دانک: گول‌دان [نگا: گول‌دان.

گول‌ده‌ره: دوگوندی کوردستان به‌ماو به‌عسی کاولی کرده [دوروستا
به این اسم در کردستان توسط بعثان ویران شده است.

گول‌زو: ناوه بو زنان [نام زنانه.

گول‌زوت: جویری نومی گهنم [نوعی گندم.

گول‌زنگ: به‌زه‌نگی گول. بو په‌سنی سه‌رکولمه‌ی نژین [نخلی رنگ.

گول‌زار: (۱) گول‌جاز: (۲) ناوه بو زنان [گلزار: (۲) نام زنانه.

گول‌زار: گول‌زار [نگا: گول‌زار.

گول‌سان: گول‌جاز [گلزار.

گولستان: گول‌سان [گلزار، گلستان.

گول‌شه‌ن: (۱) گول‌جاز: (۲) ناوی زنانه [گلشن: (۲) نام زنانه.

گول‌شه‌ن: گول‌جاز [گلزار، گلشن.

گول‌شه‌بتان: توری که‌سمر [گیاه بلاد.

گول‌شین: گول‌شه‌ن [گلشن.

گول‌شینئی: (۱) قامبکی کوردی به: (۲) ناوی زنانه [ترانه‌ای است:
(۲) نام زنانه.

گول‌فند: تویی له‌پرزو چندراو بو کابه و نوب‌بازی [توب ساخته شده از
بارچه برای بازی.

گول‌ک: (۱) گوره. گوره. گول. به‌چکه‌ی چیل: (۲) بجوکی

شه‌نگله‌به‌ره‌که‌نه: (۳) برنی له ناوسان و باکردنی زگ [گوساله:

(۲) سیوه‌دوقلوی کوچک: (۳) کتابه از ورم کردن و بالا آمدن شکم.

گول‌ک: (۱) گباجرنش، گبانه‌سرنک: (۲) گیلگنله‌ی سه‌ره‌به‌گول‌نگه: (۳)

گول‌جبهک [گیاه سربش: (۲) نوعی سرپوش زبنتی: (۳) گل
صحرا بی.

گول‌کاحه‌لی: گولیکی زو زاوی هه‌راش [گوساله زود به دنیا آمده.

گول‌کار: که‌سنی که گول ده‌زینتی [گلکار.

گول‌کردن: (۱) گول‌پشکوتن له دارو گیا: (۲) جبگه‌ی دان له شبئی
دانه‌ویلنه‌به‌بدا بو: (۳) دلخوشی و که‌یف: (له‌مرزولئی زور خوشه‌گولی

کرده): (۴) ناشکراسون [گل شکفتن درخت و گیاه: (۲)
خوشه‌کردن غله: (۳) سرکیف آمدن: (۴) آشکار شدن.

گول‌کردن: (۱) دروس کردنی نه‌سنیل: (۲) که‌ردولیدانی جه‌لنوگ‌جاز [نام
(۱) ساختن استخر: (۲) کرددن شالیزار.

گول‌کفان: شوانی گول‌کان [گوساله‌جران.

گول کوچک: کرئزه‌به‌رد. قه‌وزه که‌فر [گل سنگ.

گول‌کوشی: به‌خوه‌لنگون له زورخانه‌دا [رجزخوانی در زورخانه.

گول‌که: جویری تری [نوعی انگور.

گول‌که: فتنه، نازاوه‌چی [آشوبگر، فتنه‌انگیز.

گول که‌فروک: کرئزه‌به‌رد [گل سنگ.

گول‌ک: نه‌سی سوار [اسب سوار.

گول‌گاوزوان: زوانه‌گا، گیاه‌که بو ده‌رمان ده‌شی [گل گاوزبان.

گول‌گرتن: (۱) سه‌ری فنبله‌چراو شه‌م قرستاندن: (۲) گول‌پشکوتن له
داره‌گول: (۳) ده‌ژیرگل‌خستنی خرچه بو نه‌وه‌بینه‌کاله‌ک [چیدن

فتیله جراغ و شمع با قبعی: (۲) گل شکفتن از گلبن: (۳) درزیر خاک
نهادن خر بزه‌نارس برای شیرین شدن آن.

گول‌گزی: سوری نامال‌زه‌ش [سرخ سبه‌فام.

گول‌گول: هه‌رشئی که په‌له‌به‌له‌ی جوانی تیدابن [دارای لکه‌های زیبا.

گول گول: (۱) زهوی که در اولندراو: (۲) زور قونکه ناوی به شوین به کا: (۳) فوماشی له کول دراوی به بیل: (جاسم و بو زوی زاخو هه مو گول گوله): (۴) ده غلی شینی بلندی لیک هالو: (۱) زمین کردزه: (۲) گودالهای آب پشت سرهم: (۳) پارچه موج دار: (۴) ساقه های سبز و بلند به هم پیچیده غله.

گولگولی: (۱) گول گول: (نانی گول گولی به): (۲) ده شنی بر له هه مو جوړه گولیک: (دنیاه گول گولی بو، قوربان نه توش وهره / سهیریکی گول که قه بدی جی به گول گولی بوئی) «نالی»: (۳) سو ری ناچسج. سو ری کال: (۱) نگا: گول گول: (۲) دشت براز گل: (۳) قرمز روشن.

گولگه: به کسمی سواری به گشنی: سنور.

گولگه ز: گولگزی: نگا: گولگزی.

گولگه زی: گولگزی: نگا: گولگزی.

گولگه شت: (۱) باخچه: (۲) هه وابه کی گورانی و قامبکی که نارابه: (۱) باغچه: (۲) آهنگی است باستانی.

گول گه نم: جیگه ی ده نک دران له چله گه نم دا: گل گندم.

گوللان: کابه ی هه نماتین. وازی به که لالا: تبه بازی.

گولله: بهرک: گلله اسلحه.

گولله باران: تیره باران: تیر باران.

گولله بهن: دعای خوبار اژتن له گولله: دعای ضد گلله.

گولله بهن: گولله بهن: دعای ضد گلله.

گولله ویل: گولله بهک که بی نامانج گرتن تبه و: کلله بدون هدف گیری.

گوللی: (۱) بیبلیه ی جهم: (۲) ده نکه تری، بول: (۱) مردمک چشم: (۲) دانه انگور.

گولم: (۱) به نجه ی قوجا: (۲) ناوی زاوه سنوای قو، گوم: (۱) مشت گره کرده: (۲) آب راکد ژوف.

گولم: (۱) نهرمایی سهر سمت: (۲) پری ده ستیک: (۳) به نجه ی قوجا: (۴) گولی من، برینی له گراوی: (۵) پارچه کوشتی بی پنبه: (۱) نرمی یاسن: (۲) پریک دست: (۳) مشت: (۴) کتابه از معشوقه: (۵) قطعه گوشت بی استخوان.

گولم کوه: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد: روستایی در کوردستان که بعنای آن را ویران کردند.

گولم لیزی: سهزه مشت: بوکس بازی.

گول مشتک: گلله بهن: گرو هه نخ، گلله نخ.

گولمه: (۱) نهرمایی زان: (۲) پارچه کوشتی بی نسک: (۱) نرمی ران: (۲) قطعه گوشت لخم.

گولمه: بر به دستنی له گیا: پریک کف دست گیا.

گول مه خور: بو به که له شیر، گیایه که گل تاج خروس.

گولمه ران: نهرمایی ران: نرمی ران.

گولمه ز: (۱) گانه و جه نهک: (۲) زه نازه نا: (۱) شوخی و هزل: (۲) سرو صدای زیاد.

گول مه شک: گیای پی قه له: گیاه و جل الغراب.

گولمی: گولک ساوا فیزه گوان مزین کردن: گوساله نو زار را به مکیدن یسان مادر تعلیم دادن.

گولمیخ: بزمازی زل له داربان له ناسن، سکه: اخبه.

گولمیخ: گولمیخ: اخبه.

گولمیخک: گولیکی بو، خوشه و به زور زه نگ هه به: گل میخک.

گولمیو: گیابه که مرده بخوا: از گیاهان خوراکی.

گولنار: چاوه هه نار که بو، ده مان ده شی: گلنار که مصرف دارویی دارد.

گولنار: (۱) ناوی زنانه: (۲) گولی نازناز: (۱) نام زنانه: (۲) نام گلی است.

گولندام: ناوی زنانه: نام زنانه.

گولنک: به لوکه، میبکه، قینکه ی زنی: ججوله.

گولنگ: (۱) برزی لیک هالادی به سنراوی سه رفراو بو جوانی: (۲) قینکه ی ناو زنی مابن که ده یزن: (۱) منگوله: (۲) برجستگی درون فرج مادبان که می برند.

گولنگ برین: قینکه برینی زنی مابن: بر بدن چو جوله مادبان.

گولنگه: گولنگ: نگا: گولنگ.

گولنم: ناو بر زنی: آب پاشی.

گولننام: گولندام: گل اندام، نام زنانه.

گول نه خونین: گولندیکی له کوردستان به عسی ویرانی کرد: از روستاهای ویران شده کوردستان نوسط بعنای.

گولو: (۱) ده نکه تری: (۲) دانار: (۳) زورودی خر: (ماستاه که گولو گولو بو): (۱) دانه انگور: (۲) دان دان روغن و...: (۳) مدور ریز، گود کوچک.

گولو: (۱) گولینه ی نه ندور: (۲) کونه با له شاخ دا: (۱) دمنه، گلوه: (۲) منفذ باد در کوه.

گولو اخن: گولینه ناخن: دمنه بند.

گولو از: گلوان، رسته هه نجبری به نالقه: حلقه انجبر به رشته کشیده.

گولو پ: جرای کاره با: لاسب برق.

گولو په: گزیه، کلپه از بانه آتش.

گولور: خلار، گلار، گلور: غلنان.

گولوس: ناخه لئوه: سراغاز بهار.

گولوف: (۱) کوشران: (۲) ریک کوشراو: (۱) فشر دگی: (۲) مچاله.

گولوفتن: کوشین، ریک گوشین: فشردن باد: مچاله کردن.

گولوفین: گولوفتن: مچاله کردن.

گولوفهر: گوهر: مدوره مستدیر.

گولوک: گزمو له. خزی زور بچوک: مدور کوچک.

گولوک: شکوفه. گولی دره خت: شکوفه درخت.

گولوک هه قیانه: ریحانه کنویله: ریحان کوهی.

گولولک: گلله: گرو هه نخ.

گولوله: گلله: گرو هه نخ.

گولوله: بهرک، گلله: گلله.

گولولی: بهرک: گلله.

گول گول: (۱) زهوی که در اولندراو: (۲) زور قونکه ناوی به شوین به کا: (۳) فوماشی له کول دراوی به بیل: (جاسم و بو زوی زاخو هه مو گول گوله): (۴) ده غلی شینی بلندی لیک هالو: (۱) زمین کردزه: (۲) گودالهای آب پشت سرهم: (۳) پارچه موج دار: (۴) ساقه های سبز و بلند به هم پیچیده غله.

گولگولی: (۱) گول گول: (نانی گول گولی به): (۲) ده شنی بر له هه مو جوړه گولیک: (دنیاه گول گولی بو، قوربان نه توش وهره / سهیریکی گول که قه بدی جی به گول گولی بوئی) «نالی»: (۳) سو ری ناچسج. سو ری کال: (۱) نگا: گول گول: (۲) دشت براز گل: (۳) قرمز روشن.

گولگه: به کسمی سواری به گشنی: سنور.

گولگه ز: گولگزی: نگا: گولگزی.

گولگه زی: گولگزی: نگا: گولگزی.

گولگه شت: (۱) باخچه: (۲) هه وابه کی گورانی و قامبکی که نارابه: (۱) باغچه: (۲) آهنگی است باستانی.

گول گه نم: جیگه ی ده نک دران له چله گه نم دا: گل گندم.

گوللان: کابه ی هه نماتین. وازی به که لالا: تبه بازی.

گولله: بهرک: گلله اسلحه.

گولله باران: تیره باران: تیر باران.

گولله بهن: دعای خوبار اژتن له گولله: دعای ضد گلله.

گولله بهن: گولله بهن: دعای ضد گلله.

گولله ویل: گولله بهک که بی نامانج گرتن تبه و: کلله بدون هدف گیری.

گوللی: (۱) بیبلیه ی جهم: (۲) ده نکه تری، بول: (۱) مردمک چشم: (۲) دانه انگور.

گولم: (۱) به نجه ی قوجا: (۲) ناوی زاوه سنوای قو، گوم: (۱) مشت گره کرده: (۲) آب راکد ژوف.

گولم: (۱) نهرمایی سهر سمت: (۲) پری ده ستیک: (۳) به نجه ی قوجا: (۴) گولی من، برینی له گراوی: (۵) پارچه کوشتی بی پنبه: (۱) نرمی یاسن: (۲) پریک دست: (۳) مشت: (۴) کتابه از معشوقه: (۵) قطعه گوشت بی استخوان.

گولم کوه: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد: روستایی در کوردستان که بعنای آن را ویران کردند.

گولم لیزی: سهزه مشت: بوکس بازی.

گول مشتک: گلله بهن: گرو هه نخ، گلله نخ.

گولمه: (۱) نهرمایی زان: (۲) پارچه کوشتی بی نسک: (۱) نرمی ران: (۲) قطعه گوشت لخم.

گولمه: بر به دستنی له گیا: پریک کف دست گیا.

گول مه خور: بو به که له شیر، گیایه که گل تاج خروس.

گولمه ران: نهرمایی ران: نرمی ران.

گولمه ز: (۱) گانه و جه نهک: (۲) زه نازه نا: (۱) شوخی و هزل: (۲) سرو صدای زیاد.

گول مه شک: گیای پی قه له: گیاه و جل الغراب.

گولونه داس: جوزی نه خوشیه له زمانې زه شه ولاغ دی [۱] نوعی بیماری زبان گاو.
 گولنه دویمه: گولیکې زهردی درشنی دهشته [۱] گلی زرد و درشت صحرایی.
 گول هرج: گولیکې وهنوشی گه لایانه خالی سسی ده ناواید [۱] گلی بنفش رنگ.
 گولنه زوئته: گولزوت [۱] نوعی گندم.
 گولنه زوئینه: گولنه بزونه [۱] نگا: گولنه بزونه.
 گولنه زهرده: (۱) گولیکې زهرده له جسنی گولنه باخ هدلواو موره پای لئی چی ده کن: (۲) دروه زهرده [۱] (۱) گلی است زرد که حلوا مرطاً از آن درست کنند: (۲) تیغ کوهی، خاری است.
 گولنه ژهن: نهو شته ی گولولوی خهزه کی له سر هه لنده کری [۱] ابزاری در بافندگی که نخ بر آن پیچند.
 گولنه سار: گوره سا [۱] افسار گوساله.
 گولنه ستیره: نه ستیروک، گونه سنیره [۱] کرم شبچراغ
 گولنه سه گانه: گولیکه، شیلان [۱] گلی است.
 گولنه سینو: سینوین عه زبله [۱] سبب زمسی اسانولوی.
 گولنه ش: زوران بازی [۱] کشنی.
 گولنه شللیزه: شلیزه [۱] لاله سرنگون.
 گولنه فقهی: گولیکې دهشته [۱] گلی است صحرایی.
 گولنه ک: گیابه که نازه ل بیخو پای بنده کا [۱] گیاهی است که موجب باد کردن حیوان میشود.
 گولنه ک: جیمه نی بزگول، گولجاز، گولزار [۱] گلزار.
 گولنه کابه: گولنه پیغه مبره، گه نمه شامی، سهرداری [۱] ذرت، بلال.
 گولنه که: گوره که [۱] گوساله.
 گولنه کی: نیره کی، بو نیستر ده گوتری که نیر بی [۱] به سنور نر گفته می شود.
 گولنه گزی: ناره نو [۱] آرد توت.
 گولنه گورگه: گولیکې سوره له پایبزا ده بی. گولنه فقهی [۱] گلی است پانیزی به رنگ فرمز.
 گولنه گول: سه برسه بر زویشن، سالانه سالانه، فوله قول [۱] بواش بواش، سلانه سلانه.
 گولنه گول: زه نازنه به ده نگی بهرزه نیکه لاو [۱] نره ه ا درهم آمیخته.
 گولنه گوله: بانگ کردنی گولیک [۱] صدا کردن گوساله.
 گولنه گهنم: (۱) جیگهی دان له سر لاسکی گهنم: (۲) گولنه کابه [۱] (۱) خوشه گندم: (۲) ذرت، بلال.
 گولنه ماساوه: گولیکې زهردی یون گرانه [۱] گلی است زرد و بدبو.
 گولنه مه: مشت، مشت، گولم [۱] مشت گره کرده، بوکس.
 گولنه مه باز: مشت وه شین [۱] بوکس باز.
 گولنه مه بازی: شه زه مشت [۱] بوکس بازی.
 گولنه مینش: گیای درمانی کرم [۱] گیاهی است داروی ضد کرم.
 گولنه نار: گیابه کی دهشته کبه گولنی له گولنی سوری هه نارده کا [۱] گلزار.

گولونه: گولینه [۱] گلو، دمنه.
 گولوهن: (۱) خشلی نه ستو: (۲) نه ستو پیچی قوماش [۱] (۱) گردنبند: (۲) شال گردن پارچه ای.
 گولوه نی: جاروکه [۱] کنف پوش زنانه.
 گول وینک: نالقه به تی ملی زه شه ولاغ [۱] رسن گردنبند گاو.
 گولونه: گولینه [۱] کلو.
 گوله: (۱) پوته که ی پسه که: (۲) پارچه ی چوک له زه ی: (۳) برنی له که سنی زنی جوانی هه به و نیره ی بی ده بن: (گوله ی سزدان): (۴) بهرکی جهک، گولله: (۵) برچی وه هونندراو [۱] (۱) بدنمود حقیر: (۲) قطعه زمین کوچک: (۳) کتابه از شوهر زن خوشگل که به وی رشک برند: (۴) گلوله: (۵) زلف ناباده.
 گوله: (۱) وشه ی بانگ کردنی گولیک: (۲) که لای کابه کردن له بهرد: (۳) گاله وده نگی بهرزه: (۴) نه خوشی گولیک: (۵) پشه نگی نازه ل ویا نال [۱]
 (۱) کلمه صدا کردن گوساله: (۲) نیله: (۳) صدای بلند: (۴) بیماری گوساله: (۵) جلودار گله.
 گوله: (۱) قفل: (۲) زلی ناقولاً: (۳) نازه سه ن: (۴) گرمه ی هور: (۵) نه خوشیه کی، زاره، لوغه. (گولنه له زمانه داوه) [۱] (۱) قفل: (۲) تنومند بدفواره: (۳) نااصل: (۴) نند: (۵) نوعی بیماری دهان.
 گولنه بابونه: گولنی گیابه که بو ده زمان ده شنی [۱] گل بابونه.
 گولنه باخ: نهو گولنه لاسک به درکه ی که گولوی لئی ده گیری [۱] گل محمدی.
 گولنه بارگین: نه سسی ناعسلی بار بردن [۱] بابو.
 گولنه باغ: گولنه باخ [۱] گل محمدی.
 گولنه به به شه: گولیکه ده شنه کی [۱] گلی است صحرایی.
 گولنه بهرزه: روه کیکه لاسکی بهرزه گه لایانه و نا تومی نه کرده گولنه که ی ده گل خور ده چهرخی نومه که ی چه ورو به نامه ده ی نرو کین و زنی لئی ده کرن [۱] آفتابگردان.
 گولنه به زونه: گولیکې زهردی ده شته بوئی خوشه به مه شکه به وه داده ل فینن بو زون زور بون [۱] گلی است زرد صحرایی.
 گولنه به بیون: گولیکې زور بون خوشه [۱] گلی است خوشبو.
 گولنه به بیونه: گولنه به بیون [۱] گلی است خوشبو.
 گولنه بهرزه: قهره خهران [۱] گندم درخوشه بوداده.
 گولنه به زمین: گیابه که بوئی تونده [۱] گیاهی است.
 گولنه پیغه مبره: زورات، شامی، گه نمه شامی، سهرداری [۱] بلال، ذرت.
 گولنه جو: جی ده نک له جوی دانه ویله دا [۱] خوشه جو.
 گولنه جوتیاره: گولیکه سهره نای پایز به پیدا ده بی [۱] گلی صحرایی در اوایل پاییز می شکند.
 گولنه چاوشه: گولنه بابونه [۱] گل بابونه.
 گولنه خانه: گولندیکې کورد سنانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 گولنه خنه: گیابه که [۱] گیاهی است.

گولہ ندام: گولندام □ نام زنانه.

گولہ نگ: گولنگ □ نگا: گولنگ.

گولہ نگه: گولنگه □ نگا: گولنگه.

گولہ نیسان: چاره چه قبله □ نوعی خشخاش.

گولہ واژ: گیاهه که له دارو بهرزی ده هائی □ نوعی بیجک.

گولہ وه چینی: گولده خل چینه وه □ خوشه چینی.

گول هه سیل: بیفیزان □ گلی است.

گولہ هیزو: گولیکی درشتی جوانه به زور ره نگان ده بی و یوده رمان ده شی

□ گل خمنی.

گولی: (۱) نه خوشی خوره: (۲) گولی خله: (۳) لکی دار: (۴) پرچی که

ده هونرنه وه، که زی: (۵) کلوی به فر: (۶) گولینگی شده و بیچی سه:

(۷) گولندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد □ (۱) بیماری جذام: (۲)

خوشه غله: (۳) شاخه درخت: (۴) گیسوی بافته: (۵) دانه برف: (۶)

منگوله روسری: (۷) نام روسنایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران

شد.

گولی: به مبه بی، جیره بی □ صورتی رنگ.

گولی: (۱) بهک گول: (۲) ناوه بو ژنان □ (۱) گلی: (۲) نام زنانه.

گولی: گولندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد □ نام روسنایی در

کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گولیح: کلوی به فر □ دانه برف.

گولیز: جورئ بهری مازو □ نوعی ثمر مازوج.

گولیزار: گولزار، ناوی ژنانه □ نام زنانه.

گولستان: (۱) باغچهی گولان: (۲) ناوی ژنانه □ (۱) گلستان: (۲) نامی

برای خانمها.

گولی سه رتوب: جوانر له ناو شنی ده وره بردا □ گل سرسید.

گولیفک: گولیکی زور جوانه □ از گلهای بسیار زیبا.

گولیفک: گولینگی شده و بیچی سه □ منگوله روسری.

گولیک: (۱) سه رنه نک، که مو: (۲) کفته ساواری سووره وه کراو، کونبک □

(۱) موی سر کم پشت: (۲) کوفته بلغور سرخ کرده.

گولیک: شکوفه و گول □ گل و شکوفه عموماً.

گولی که وه: گولندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد □ نام روسنایی در

کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گولی مه جلیس: برینی له مروی قسه خوش و کورازنه وه □ مجلس آرا.

گولینگ: گولنگ □ نگا: گولنگ.

گولینه: گولسته □ گله.

گوم: (۱) گاف، گاوه هه نگا: (۲) نادیار: (۳) دهنگی کوتر، گمه □ (۱) گام:

(۲) گم: (۳) صدای کبوتر.

گوم: (۱) ناوی زاوه سنای قول: (۲) قسه وه مه لهینی که بیاو تی نه گا: (۳)

زنج، جینگه ی شه وانه ی معز له نریک گوند: (۴) شونیی و بستانی

پاسه وان: (۵) مالی هاوینه: (۶) خانوی ده ره سه: (۷) دم، کات: (۸)

هه نگا و □ (۱) ژرفاب راکد: (۲) گنگ، نامفهوم: (۳) استراحتگاه شبانه

کله بیرون آبادی: (۴) مکان توقف نگهبان: (۵) خانه تابستانی: (۶)

ویلا، خانه درستی: (۷) زمان، وقت: (۸) گام، قدم.

گومار: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد □ روسنایی در

کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گوماسی: گوشماسا □ گوش ماهی.

گومان: دودلی، دزدونگی، شک، سو □ گمان.

گومان: (۱) گومان: (۲) شونانی قول له زوباردا: (۳) ناوی چندند ناوایه که

□ (۱) گمان: (۲) ژرفابها: (۳) نام چندین آبادی.

گومانبار: جینگه ی گومان □ منهم.

گومان بردن: (۱) شک کردن: (۲) له کن بو ن: (هیچ سنتی گومان نابه م) □

(۱) شک کردن: (۲) داشتن چیزی.

گومان ره ش: بیرخراو، بی فر و دل پس □ بدگمان، بداندیش.

گومانن: گمه گم کردنی کوتر □ خواندن کبوتر.

گومانه: (۱) ناخر بن چالاره کاریزدا: (۲) چالاولنبدان بو نافی کرده وه ی

ناو □ (۱) آخرین چاه کهریز: (۲) حفر چاه آزمابشی.

گوماو: قولایی له چه دا □ ژرفاب.

گومایش: (۱) گرمه ی ره حف: (۲) زربنگانه وه ی گوی □ (۱) صدای

مهیب: (۲) وزوز کردن گوش.

گومبون: نادیاربون □ گم شدن.

گومبه: فرمان به ده کردنی که سنی □ گم شو.

گومبهت: گومبهت، قوببه □ گنبد.

گومبهز: گومبهت، قوببه □ گنبد.

گومب: گوبن □ گونه و لب برجسته.

گومتل: کلوی چکوله: (گومتلی فندم بهری) □ کلوخک.

گومتیل: (۱) پنه مانی له شی مرو: (۲) لوزه قایی وه قایی له بیست □

(۱) آماسیدن جسم: (۲) غده.

گومرا: (۱) زنی ون بوگ: (۲) برینی له کستی له دام وه ستوری ناسایی

لای دابی □ (۱) گمراه: (۲) کتابه از کسی که از راه و رسم معمول

منحرف شده باتسد.

گومرگ: باج له سهر کالای ناورده □ گمرک.

گومرو: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد □ روسنایی در

کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گومره: (۱) گومرا: (۲) برینی له کستی له بهر ده وله مندی بایی بوینی: (۳)

زور سه خت و بهزه حمت □ (۱) گمراه: (۲) کنایه از کسی که از ثروت

زیاد مغرور شده باشد: (۳) شدید.

گومریک: گومرگ □ گمرک.

گومز: گومهز، گومبهت، گومبهز □ گنبد.

گومساندن: شیلانی قوروه وه ویر □ چلانیدن گل و خمیر.

گومش: (۱) لایوچ: (۲) مشتیی وه کری: (۳) بلج، گوئیز □ (۱) پر بک کف

دست: (۲) مشت باز شده: (۳) زالزالک.

گومک: بهندی سهروی قامک □ بدانتهایی انگشت.

گومک: ده میکی کم، ناویک، توزی له وه خت □ اندک زمانی.

گومک: گومک □ بند انتهای انگشت.

گومه سار: بی سرو شونین □ مفقود الاتر.
 گومه شین: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاولبان کرد □
 روسنایی در کوردستان که بعشبان آن را ویران کردند.
 گومه گوم: گمه گمی گوتر □ آواز کبوتر.
 گومه ل: گولمه ز، زه نازه نا □ همهجه و جنجال.
 گومه ل: پزی مست، گولم □ پربك مشتت.
 گومه لاره: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد □ نام روسنایی در کوردستان که توسط بعشبان ویران شد.
 گومه لته: کواکراو، کوما □ انباشته.
 گومه لهک: بازبرنی حه بان، گومه نه □ جهش و پرش حیوان.
 گومه لیان: ناوی گوندبکه □ نام دهی است.
 گومه لیقه: ده موکانه‌ی نه جاری □ غره نجاری.
 گو می: (۱) ونی، وندابو بی، نادباری؛ (۲) زربنگانه‌وی گوئی □ گمی، ناپیدایی؛ (۳) وزوز گوش.
 گو میش: گامیش □ گاومیش.
 گو مین: (۱) گرماندن، گرمین؛ (۲) خونندنی کوتر □ غزیدن؛ (۳) صدای کبوتر.
 گون: (۱) باتو؛ (۲) کبر؛ (۳) دئی □ خابه؛ (۴) کبر؛ (۵) ده، دهکده.
 گون: (۱) گونا، کولمه؛ (۲) نازه‌لی میجکه، (چاخا گونی پزنی نیری و بهران بهرددن ناف)؛ (۳) گیان، زح؛ (۴) خوین، هون □ گونه، لب؛ (۵) گوسفند با بز ماده؛ (۶) جان؛ (۷) خون.
 گون: (۱) گوان: (تینگون)؛ (۲) زه‌نگی جزو چاوا □ بستان حیوان؛ (۳) رنگ چشم و ابرو.
 گونا: (۱) تاوان؛ (۲) بیچاره، به‌سنه‌زمان؛ (گونا به دلیم پنی ده سوژی) □ گناه؛ (۳) بیچاره.
 گونا: کولمه □ گونه، زرخسار.
 گونابار: تاوانبار □ گناهکار.
 گوناته: شوم، به‌دفر، جوت فوشه □ نحس، شوم.
 گوناح: ناوان، گونا □ گناه.
 گوناحبار: گونابار □ گناهکار.
 گوناحکار: گونابار □ گناهکار.
 گونادبار: گونابار □ گناهکار.
 گونار: ونه به که بو باوه زبی کردن ده بلین، وهک بلیی به‌گیانی توف □ لفظی که هنگام سوگند باد کردن گویند.
 گوناسا: گونا، گوناح □ گناه.
 گوناسه: گونا □ گناه.
 گوناع: گونا □ گناه.
 گوناعبار: گونابار □ گناهکار.
 گوناعکار: گونابار □ گناهکار.
 گوناکار: گونابار □ گناهکار.
 گوناگون: زه‌نگاوه‌نگ، جوراوجور □ گوناگون.
 گوناندن: زه‌نگاندن، زه‌نگ کردن □ رنگ کردن.

گومک: به‌ردی کونی گونگه‌ی نه‌ستیر □ سنگ سوراخ نخلبه استخر.
 گومگمک: خمه‌گرو، فمغموک □ چلباسه.
 گومگمک: (۱) تونگه‌ی بجوک؛ (۲) مه‌ناره‌ی سه‌غمر □ تنگ کوچک؛ (۳) ققمغه سفری.
 گومگوم: (۱) ققمغوه‌کی ناو؛ (۲) ده‌نگی روینسنی ناو؛ (۳) وزه‌ی زوری میش و مه‌کس □ ققمغه آب؛ (۴) صدای جریان آب؛ (۵) وزوز زیاد مگس.
 گومگومک: خمه‌گرو، فات فائک □ چلباسه، مارمولک.
 گومگوموک: خمه‌گرو □ چلباسه.
 گومگومه: (۱) تونگه؛ (۲) مه‌تاره؛ (۳) فنجانی قاهه □ تنگ؛ (۴) ققمغه؛ (۵) فنجان قهوه‌خوری.
 گومگومین: (۱) گرماندنی هه‌ور؛ (۲) نهراندن، گوزه‌کردن □ غرش رعد؛ (۳) غزیدن آدمی.
 گومگه: جیگه‌ی گوم بو □ ناپدیدگاه.
 گومگه: کونی ناوه‌زو □ سوراخ آبراه.
 گومک: کجی، کراس □ پیراهن.
 گومنی: ده‌نگ‌دانه‌وه □ انعکاس صوت.
 گومه: (۱) گومبه‌ت؛ (۲) گمه‌ی کوتر؛ (۳) گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد □ گنبد؛ (۴) آواز کبوتر؛ (۵) نام کوردستان که توسط بعشبان ویران شد.
 گومه: به‌چه، جی سانه‌وه‌ی نازدل شه‌وانه له ده‌شت □ استراحتگاه شبانه دام در صحرا.
 گومه‌ت: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد □ نام روسنایی در کوردستان که توسط بعشبان ویران شد.
 گومه‌ته: (۱) قنه، فونه؛ (۲) بازبرنی که رویشک و ناسک و بزنه‌کوی؛ (۳) گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد □ خرام کبک و کبوتر؛ (۴) جهش حیوان وحشی؛ (۵) از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعشبان.
 گومه‌ته‌گه‌ج: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد □ نام روسنایی در کوردستان که توسط بعشبان ویران شد.
 گومه‌د: گومبه‌ت، گومه‌ت □ گنبد.
 گومه‌ره: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاولبان کرد □ روسنایی در کوردستان که بعشبان آن را ویران کردند.
 گومه‌ز: گومبه‌ز، گومه‌ت □ گنبد.
 گومه‌زه: (۱) گومه‌ته؛ (۲) بلیی سه‌رناو؛ (۳) هه‌ر شنی پشت‌زه‌ق وهک گومبه‌ز □ جهش حیوان؛ (۴) حباب آب؛ (۵) گنبدی شکل.
 گومه‌زه‌رد: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاولبان کرد □ روستایی در کوردستان که بعشبان آن را ویران کردند.
 گومه‌زه‌رده: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد □ نام روسنایی در کوردستان که توسط بعشبان ویران شد.
 گومه‌زه‌ل: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد □ نام روسنایی در کوردستان که توسط بعشبان ویران شد.

گوناھ: (۱) گونا، گوناخ: (۲) زارو بیچاره (۱) گناه: (۲) بینوا و بیچاره.
 گوناھبار: گوناکار (۱) گناهکار.
 گوناھکار: گوناکار (۱) گناهکار.
 گونایش: ویک که وتین، لاش وده لاش که وتین (۱) بر خورد بدنی دویفر به هم.
 گونیهت: گومیهز (۱) گنبد.

گون بسپیک: گیاه که بهره که می له گونی بسپله ده کا (۱) گیاهی است.
 گونتک: نه نگونک (۱) چونه.

گونتوله: جورئ نری (۱) نوعی انگور.

گونج: (۱) بهردی کون که ده جینگه می ناوره دانی نه سنیرک ده گیری: (۲) حوضرگه لو، جینگه می جوگه ناو له سوآلهت: (۳) تهنپوره می ناسیاو، زه نیوره: (۴) میشه نگو بن و زهرگه ته و زه ننگه سوآره: (۵) چی یونه وده (۱) سنگ سوآخ شده در مجرای اسنخر: (۲) تنبوشه سفالین، شتر گلو: (۳) مخرج آب از ناوآسیا: (۴) انواع زنبور: (۵) گنجایش.

گونج: حوضرگه لو (۱) تنبوشه، شتر گلو.

گونجال: قولکه، چال (۱) چاه

گونجان: (۱) جینگه یونه وده: (۲) نوقره و داسه کسان: (به هیچ باری ناگوچی): (۳) سازان پیکه وده: (پیکه وده گونجان) (۱) گنجایش: (۲) آرام گرفتن: (۳) کنار آمدن، سازش.

گونجانندن: (۱) چی بوکرده وده: (۲) سازدانی کار (۱) گنجانندن: (۲) سازش دادن.

گونجانن: گونجانندن (۱) نگا، گونجانندن.

گونجایش: (۱) به سه بر دنی ژیان: (۲) جینگه یونه وده (۱) امرار زندگی: (۲) گنجایش.

گونجیز: جینگن، توش (۱) شرور.

گونجگیر: کاسه له سینکه (۱) پرند سبز قبا.

گونجوقر: باوه عمیره، چله نونک، باوه قوروت (۱) کونوله.

گونجه: (۱) گونچی نه سنبل: (۲) تهنپوره می ناش (۱) مخرج آب اسنخر: (۲) سوآخ پایین ناوآسیا.

گونجه زه رده: زه رده واه، زهرگه نه (۱) زنبور زرد.

گونجه سورخه: زه ننگه سوآره (۱) زنبور در دست قرمز.

گونجه لو: کونی زه رده واه (۱) سوآخ زنبور.

گونجه نه: دوزخین (۱) بدنتیان.

گونجین: گونجان (۱) نگا، گونجان.

گونچر: (۱) که می له همور که له نه نگونک ده کرینه وده: (۲) که می (۱) نکه کوچکی که از چونه می برند: (۲) اندکی.

گونند: دئی، ناوایی جگه له تشار (۱) ده، روستا.

گوندراندن: خلور کرده وده (۱) غلنانندن.

گوندر زه رده: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوندک: (۱) نه نگونک: (۲) دئی بجوک: (۳) گیاه که مالانی ورده می ده مرئ: (۴) گوندیکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد (۱) چونه: (۲) دهکده کوچک: (۳) گیاهی است سم دام: (۴) نام روستایی در کردستان

که توسط بعثیان ویران شد.

گوندک نه بی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوندکوسه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوندور: کودر، کوله که (۱) کدو.

گوندور: (۱) کالهک: (۲) دویره، فله نندور (۱) خر بزه: (۲) گیاهی است.

گوندور: قه له نندور، دویره به (۱) گیاه «گوندور».

گوندوره: کالهک (۱) خر بزه.

گوندوش: کندوش، شوژن، سوژن (۱) جوالدون.

گونده: (۱) جهوری گونی: (۲) خه تی جوان وریک وریک نوسراو: (۳) فله و (۱) انگم گیاه گون: (۲) خط زیبا و مرنب: (۳) چاق.

گونده راتو: خه ساو، خه سیور (۱) اخنه.

گون دهرهاتگ: گونده رانو، خه ساو (۱) اخنه.

گونده ل: گالته جار (۱) شوخی و مزاح.

گونده لبه ست: چا کرده وده، دروست کرده وده می خراو بوگ (۱) مرمت کردن.

گونده له: (۱) گفته: (۲) پشناوی چهرمینی زاوکر (۱) کوفنه: (۲) نوبه شنکارچی.

گونده وپله: ناوی دئی به که (۱) نام دهی است.

گوندی: دئی تسین (۱) ده سنین، روستایی.

گوندی ره می: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوندین: شوینی له نه نندام که گونی تیدان (۱) کبسه بیضه.

گوندینه: نلبتی خو ساوی لیک هالاو (۱) تریدخمیر شده.

گونز: قونیز، دومه ل، کونیر (۱) دمل.

گونرو: دلناسکو دابم توآره (۱) زودرنج.

گون سه گاوی: گونی سه گلار که بو ده رمان ده شی (۱) چند بیدستر.

گون شهیتان: به ردیکی خه بالی به ده بانگوت مس ده کا به زبر (۱) اکسیر اعظم، سنگ فیلسوفان.

گونشیر: زه ننگه سوآره (۱) زنبور درشت.

گونک: (۱) گون، خامه: (۲) قوآ: (۳) نه نگونک (۱) خایه: (۲) فنی: (۳) جوته خمیر.

گونک ژمیر: نه نگونک، زمیز، ره زیل، زرد، چکوس (۱) خمیس.

گونسک گرین: (۱) نه نگونک گرین، نه نگونک خردان: (۲) برینی له هیچ یونه کران: (گونک من بگره) (۱) چوته گرفتن: (۲) کتابه از کاری نتوان کردن.

گونکه: (۱) خه ساس: (۲) جورئ ترینی گلوگه وده (۱) اخنه ککنده: (۲) نوعی انگور درشت.

گونکه نه: (۱) خه ساندن: (۲) خه ساس (۱) اخنه کردن: (۲) اخنه ککنده.

گونگ: گیای بزار، گیای به زبان له کبلگه دا (۱) گیاه هرز.

گونگ: (۱) گونجه می ناو: (۲) مانا نه زانراو: (۳) ده نگی وده شانندی کونکی

ناسن (۱) تنبونه؛ (۲) نامفهوم، گنگ؛ (۳) صدای زدن پتک.

گون گرتن: گونك گرتن، برینی له هیچ بونه کران: (ناتوانی گونیشی بگری) (۱) کنایه از کاری نتوان کردن.

گون گرو: گانه، تمهه زدل، نهب، لهش گران (۱) نبل.

گونگل: گانه و بازی (۱) شوخی و بازی.

گونگلوك: زه به نوك، گوله مبلاته (۱) شقایق نعمانی.

گونگولی: برچی پرمو، موی سهری پر پشت (۱) موی سر پُریشت.

گونگونوك: گیای زهره ند (۱) گیاه زرد.

گونگونه سه گانه: گیاهه کی بن خری بوگه نه بو زه رنگی بهن به کار دیت (۱) پیاز موشی.

گونگه: گونجه (۱) تنبونه.

گونگه: (۱) گونگل؛ (۲) زه نازه نا (۱) شوخی و بازی؛ (۲) همه و جنجال.

گونگه شه: چه قه و هه را، زه نازه نا (۱) دادرقال.

گونگه ل: گونگه ر (۱) نگا: گونگه ر.

گونگیر: فر بشته گیان کیشان (۱) عزرائیل.

گونگیل: موی لول و لیک هالو (۱) موی فر فری.

گونگیلوك: زه به نوك، گوله مبلاته (۱) شقایق نعمانی.

گونگینه: گوندینه، تلبتی زور نهرم لیک هالو (۱) تربد خمیر شده.

گونل: هه رنه نی لاهه نی، ناخی جوانی، چه نگی له وه نندی (۱) عنفوان جوانی.

گونله: کنك، کورنه بالا (۱) کوناه قد.

گونو: خه سیباگ، گون دهره تاگ (۱) اخته شده.

گونوز: فه له ندوز، دوز به (۱) گیاهی است.

گونوز: شوژن، سوژن، گونوش (۱) جوالدوز.

گونوش: سوژن (۱) جوالدوز.

گونوش: گونوش، سوژن (۱) جوالدوز.

گونوله: گلوله بهن (۱) گروه نخب.

گونویی: قوزی، گون به نه مان (۱) بیماری فتق.

گونه: کورنه بالای خزه که له (۱) کوناه قد جاق.

گونه: (۱) کولمه؛ (۲) جورا (۱) گونه، رخسار؛ (۲) نوع.

گونه توله: عه لوکی زه رد (۱) آوزرد.

گونه سور: باجانا سور، تمهانه (۱) گوجه فرنگی.

گونه سه گانه: گونگونه سه گانه (۱) نگا: گونگونه سه گانه.

گونهك: (۱) قوز، گون ماسو؛ (۲) بیچاره، کلول (۱) بیمار مبتلا به فتق؛ (۲) بیچاره، درمانده.

گونه کار: (۱) ناوانبار؛ (۲) دروزن؛ (۳) نهوی کاری خه ساندنه، خه ساس (۱) مقصر؛ (۲) دروغگو؛ (۳) اخته کننده.

گونه کرن: خه ساندن، گون دهره بنان (۱) اخته کردن.

گونه که له بابیه: گیاهه که به ریکی خری چکوله ده گری (۱) گیاهی است.

گونه که له شیره: گونه که له بابیه (۱) گیاهی است.

گوته کی: قوزی، نه خوشی گون ناوسان (۱) بیماری فتق.

گونه گیسك: برینی له کورنه بالا (۱) کنایه از کوتاه قد.

گونه گیسك: گونه گیسك (۱) کنایه از کوناه قد.

گونه ل: ناف جوانی، هه رنه تی گنجی (۱) عنفوان جوانی.

گونه ل: (۱) گلوله بهن؛ (۲) کفته؛ (۳) کورنه بالا؛ (۴) خری پر به چنگ (۱)

(۱) گروه نخب؛ (۲) کوفته؛ (۳) کوتاه قد؛ (۴) گرد بر یک مشت.

گونه لان: دومبه لان، جمه (۱) دنبان.

گونه لانی: شه رنه تویی به فر (۱) برف بازی.

گونه لبه ست: چا کردته وی زوخا، گونده لبه ست (۱) مرمت.

گونه له: (۱) خرو گروه ر وه ک تویی ده ست؛ (۲) کفته (۱) کروی کوچک؛ (۲) کوفته.

گونه له لوته: که سنی سهری لوتی گوره و خره (۱) کسی که نوك دماغش بزرگ و گرد باشد.

گونه وئله: گون و جینگی گون پیوه هه لاهه سراو (۱) خایه و خایه آویز.

گونه هه: (۱) گوناح؛ (۲) زار و بیچاره (۱) گناه؛ (۲) بینوا و بیچاره.

گونه هبار: خه تاکار، هه له کار (۱) خطا کار، گناهکار.

گونه هکار: گونه هبار (۱) خطا کار، گناهکار.

گونسی: (۱) نه لیس؛ (۲) گونی؛ (۳) ره نگیسراو؛ (۴) گوانی نازله؛ (۵)

گه ره که، نه شی؛ (۶) گیاندار، زیندو؛ (۷) خونین؛ (۸) شه ری خونین.

شه ری سمخت (۱) گونی؛ (۲) گون؛ (۳) رنگامیزی شده؛ (۴) پستان

حیوانات اهلی؛ (۵) لازم است، باید؛ (۶) جاندار؛ (۷) خون؛ (۸) جنگ سخت.

گونیا: نام رانیکی نه اندازیاری (۱) گونیا.

گونین: خونناوی، خلتانی خون (۱) خونالود.

گونین: خونناوی، گونین (۱) خونالود.

گونینه: شوی که شک و ساوار (۱) آتش کشک و بلغور.

گوهر: گونلک (۱) گوساله.

گوهره شت: هه وایه کی که ونارای گورانبه (۱) از آهنگهای باستانی.

گوهره ند: گوهره، گوهره ند (۱) اجتماع شادی.

گوهره: نه ندای بیستن (۱) گوش.

گوهره: (۱) گوهره ندای بیستن؛ (۲) گوهره خرابی هه رشتی قبت (۱) گوش؛

(۲) گودی سر برجسته.

گوهار: (۱) گوهار، گوهاره؛ (۲) گوزان (۱) گوشواره؛ (۲) نفیس.

گوهارتن: گوزین، لاسیر دادن.

گوهارتو: له جبات، له باسی، به جینی (۱) به جای.

گوهارتو: وه کو، له چه شننی، وه ک (۱) مانند.

گوهارك: گوهار، گوهار، گوهاره (۱) گوشواره.

گوهاروك: (۱) هه رشتی چکوله ی جه غزی بی؛ (۲) نالقه ی ده رگا کوتان (۱) حلقه دار؛ (۲) حلقه در.

گوهارون: داری نیوان ده نندهو نبره قه (۱) چوب میان چوب خیش و جای گاواهن.

گوهارتن: گوزتن، راگويزان (۱) انتقال دادن.

گوهاستن: گوهارتن (۱) انتقال دادن.

گوهاستو: دوباره نوسبته وه، لاسا كرده ره له نوسبن دا [۱] نسخه برداری، كبی كردن.

گوھان: گوان، جبگه ی شیر له حه بوان دا [۱] پستان حیوان. گوھاندار: به گوان، نازه ل و جانوه ری به مەمك [۱] پستاندار.

گوھبزن: گیاهه کی ده شته کبه [۱] از گیاهان علفی.

گوھبه ران: گیای گوی بهر خوله [۱] از گیاهان خوراکی.

گوھبه ل: گو بهل [۱] نگا: گو بهل.

گوھبه له: به له بافه [۱] نوعی بیماری بزر.

گوھبه لی: برینی له جاسوسی [۱] کتابه از جاسوسی.

گوھبان: (۱) برینی له نه بهل: (۲) برینی له بن ناوه [۱] (۱) کتابه از تنبل: (۲) کتابه از نفهم.

گوھبسیك: كارگه گولانه [۱] گیاهی است.

گوھبیل: (۱) گوی داته باو: (۲) برینی له نه سلیم بوگ [۱] (۱) گوش فروه شته: (۲) کتابه از نسلیم شده.

گوھتیل: سه رو به ندی نی بهر بونی حه بوانه کبوی [۱] موسم جفتگیری حیوان کوهی.

گوھچك: گوی گچكه ی دل [۱] بخشی از قلب که شبیه گوش است.

گوھدار: (۱) بیسه: (۲) سه بهرست [۱] (۱) شنونده: (۲) سر پرست.

گوھداری: کاری گوھدار [۱] شنیدن، گوش دادن: (۲) سر پرستی. گوھدان: (۱) گو بهرست: (۲) خه مخوری کردن [۱] (۱) شنیدن: (۲) غمخواری کردن.

گوھدریو: کهر، خهر [۱] خر، الاغ.

گوھدهر: سه بهرشنی دل سو [۱] سر پرست.

گوھدهرز: (۱) گوی کت: (۲) بیایوی دور له گالته: (۳) ورم او له سه هرست [۱] (۱) شخصی که بخشی از گوشش بریده باشد: (۲) آدم

جدی: (۳) حساس و باهوش.

گوھدبیر: گوھدار [۱] نگا: گوھدار.

گوھدیری: (۱) گوھدان: (۲) سه بهرشتی [۱] (۱) گوش به حرف دادن: (۲) سر پرستی.

گوھره پ: (۱) گوی زل: (۲) برینی له نه زان و نه حمه ق [۱] (۱) بزرگ گوش: (۲) کتابه از نادان.

گوھری: گوری، فوربان [۱] قربان.

گوھساره: نه ستیرك، گولنه ستیره [۱] کرم شیخراغ.

گوھسفره: به لکه داری نازه ده ره انگ [۱] برگ نو دمیده درخت.

گوھسم: هزاره بی [۱] هزارها.

گوھش: (۱) بورنده ره، دل بورانه وه: (۲) باز نه ی که وش [۱] (۱) غش کردن: (۲) باشنه کفش.

گوھش: گونجه، گوی، نه ندای بیستن [۱] گوش.

گوھشك: ره فیسکه [۱] برگ درشت زیر زانو.

گوھشوز: (۱) گوی داته باو: (۲) برینی له خه جاله ت، چاوشوز [۱] (۱) گوش فروه شته: (۲) کتابه از شرمسار.

گوھشی: دل له خو جوگ، بنهوش که وتو [۱] غش کرده.

گوھ فزه: گوی نه ده ره، گه نلای [۱] ابالی.

گوھكشك: گیاهه کی ناله درمانی کرمان [۱] گیاهی تلخ داروی ضد کرم.

گوھكون: گوی قولاغ [۱] گوش به زنگ.

گوھكهرك: گیاهه که درمانی مایه سیریه [۱] گیاهی است دارویی.

گوھكهركوك: گوھكهرك [۱] گیاهی است دارویی.

گوھگران: گوی گران، که سنی دیر ده بیسن [۱] گران گوش.

گوھل: (۱) نه ستیلک، هه سبل، گول: (۲) هه رشنی جغز: (۳) کون له دیوار بو روانگه [۱] (۱) اسنخر: (۲) هر چیز مدورا: (۳) سوراخ محل دید در

دیوار.

گوھماکەر: بن ناوه ره، بن عه قل، کهر و نه حمه ن [۱] ابله، نفهم.

گوھماسی: گوی ماسیلکه [۱] گوش ماهی.

گوھمشك: گوی مشكه، گیاهه کی ده شته کبه [۱] از گیاهان علفی.

گوھمه: به جهی په ز یو سه رین [۱] چراگاه گوسفندان در شب.

گوھن: (۱) تافی جوانی، هه زه تی لای: (۲) پیو، چه ورایی ناوزگ [۱] (۱) عنفوان جوانی: (۲) به.

گوھن: وه باهاتی بز و مه ره، گون [۱] جفت خواهی گوسفند و بزر.

گوھند: په نی قولی نه ستوری مؤبین [۱] طناب کوناه و کلفت بشمی.

گوھنه سستی: (۱) گوی کون نه کراو: (۲) برینی له گوی نه بیسن [۱] (۱) گوش ناسفته: (۲) کتابه از حرف نشنو.

گوھنسیر: (۱) جهنگه ی بهر ان تی بهر دان: (۲) هه زه نسی جوت بونی حه بوانه کبوی [۱] (۱) موسم جفتگیری در گله: (۲) موسم جفتگیری حیوانات وحشی.

گوھنیرك: گوھنیر [۱] نگا: گوھنیر.

گوھور: زه وی ته خت، گوز [۱] زمین هموار.

گوھور: (۱) په بن: (۲) زبل و زال: (۳) شتی زنده و بیکاره [۱] (۱) په بن: (۲) آنفال: (۳) آت و اشغال.

گوھوشك: بهری داریکی لیره وار که سو رو نرنه [۱] زالزالک.

گوھوك: نهرمدی گوی، شلکه ی گوش، به لگه ی گونجه که [۱] نرمه گوش.

گوھهر: (۱) ته ویله، به شتیر: (۲) زنج بونا زه ل [۱] (۱) اصطیل: (۲) محوطه محصور از نی برای نگهداری دام.

گوھهر: (۱) شت به شت: (۲) گوزایی له نوان دوته پك و بلندایی دا [۱] (۱) معاوضه: (۲) دره فراخ.

گوھهراندن: گوز به ره، تست به شت [۱] معاوضه کردن.

گوھهرزی: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در کردستان که توسط بعشیان ویران شد.

گوھهرزین: (۱) گوھه زاندن: (۲) گوزین [۱] (۱) معاوضه: (۲) عوض کردن.

گوھهشك: قسه نه بیسن [۱] حرف نشنو.

گوھیز: دمی تی بهر بونی کبویان [۱] موسم جفتگیری حیوانات کوهی.

گوھیز: دراو گوزره وه [۱] صراف.

گوھیزیار: شیاری گوزان [۱] قابل تغییر.

گوھیزك: جنگه ی یاره گوز بنده وه [۱] صراف.

گوھیزهك: وه گوزانی شت به شت [۱] معاوضه.

گوهِیز: راگوئیز: (مال گوهِیز) منتقل کننده.

گوهِیز: بلج، یلت، گُئیش [زالزالک].

گوهِیش: حه بزه ران، داری حه بزه ران [خیزران].

گوهِیشک: (۱) گوهِیز: (۲) زه فیسکه، زه گی نه سنووی بهر زران [۱].

زالزالک: (۲) سناهرگ وریدی پا.

گوهِی شه بتانک: گوزالک، کاله که مارانه [هندوانه ابو جهل].

گوهِی شه بتین: عه نزه زوت [از شیرهای گیاهی که مصرف دارویی دارد].

گوئی: گو، گو، گوش، نه ندایمی یسنن [گوش].

گوئی: توپی خزی دارین بو کاشو بازی [گوی چوگان بازی].

گوئیا: (۱) گوایه: (۲) هوزنکی کورده له نزلک، چبای جودی که له مقرعانا، باسی هانوه [۱] نگا: گوایه: (۲) طایفه ای کرد زبان نزدیک کوه جودی.

گوئیار: نیشک گری قهلاً [دبدبان فله].

گوئیاری: برجی نیشک گری قهلاً [برج دبدبانی].

گوئیان: (۱) هوزنکی کورده له کوردستان: (۲) له گوئنده ای کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱] طایفه ای در کردستان: (۲) روسنابی در کردستان که بعضیان آن را ویران کردند.

گوئی بز: ده سیر، گوئیر [کلاهدار].

گوئی بزکه: نه خوشبه کی زارو کانه [بیماری گوش کودکان].

گوئیزه: په بنی زدرعات [کود].

گوئی بهر خوله: گیاهه که ده خوری. گوشت بهر خوک [گیاهی است خوردنی].

گوئی بهر خه: گوئی بهر خوله [نگا: گوئی بهر خوله].

گوئی به گوئی: پنکه به جوئ، بریتی له دوستانه بی زور نوند [دوشادوش].

گوئی بهل: (۱) گوئیل: (۲) بریتی له جاسوس [۱] گوش برجسته و پیچیده: (۲) کنا به از جاسوس.

گوئی بیس: (۱) که سنی که به قسه ی له خوگه روره تر ده کا: (۲) خه بهر بیستو: (وا گوئی بیس بو که باران بار بوه): (۳) بریتی له کوئه کهر [۱] حرف شنو از بزرگتران: (۲) خبردار: (۳) کنا به از خبرچین، جاسوس.

گوئی بیست: گوئی بیس [نگا: گوئی بیس].

گوئی بجز: (۱) کئی بهر کئی له رفاندندا: (۲) کئی بهر کئی له هه لگر ننه وه ی شت له عذر ز [۱] مسابقه در بودن: (۲) مسابقه در برجیدن از روی زمین.

گوئی بجزکی: گوئی بجز [نگا: گوئی بجز].

گوئی بجزگویی: بجز: (۱) به دزواری و زه حه متی زور: (اگر تیبو بانم به گوئی بجز گوئی بجز زوگاریم هات): (۲) به یله یه ل [۱] با هزار زحمت: (۲) با شتاب زیاد.

گوئی بجزگویی: گوئی به کتر کیشان له سمرشت [گوش همدبگر را بر سر چیزی کشیدن].

گوئی: (۱) گوئی نو، گوها نه: (۲) خالیکی سوری له بیجمی دله له بهزی قوماردا، کو به [۱] گوش تو: (۲) خالی قرمز درووق یازی، دل.

گوئی ته قئی: گوئی قوت کردن یو فسه ی خه لک [گوش به سخن مردم

فراداشتن.

گوئی تیر: نمو نامرازه ی ژبی که وانی بی نوندو شل کراوه [ابزار تنظیم زه کمان].

گوئیج: زه رنگی قاره بی نامال سبی [قهوه ای مایل به سییدی].

گوئیج: گئیشک، بلج [زالزالک].

گوئی جمجمه کی: جوئی هه ننگوره [نوعی انگور].

گوئیج: (۱) پاروه جگسی که له کابه داده کسری: (۲) بهش، باره، پاره: (گوئیجی من بده) [۱] بول با شنانگی که بر زمین گذارند و با تیله سی زنتک: (۲) قسمت، سه به.

گوئیچک: (۱) گوئی، گوش: (۲) سوچ، قوزین: (۳) قینه وه یو له شتی: (گوئیچکی جه وانه که بگره) [۱] گوش: (۲) گوشه: (۳) برآمده از چیزی، برآمدگی.

گوئیچکه: گوئیچک [نگا: گوئیچک].

گوئیچکه بجزکی: (۱) گوئی بجز: (۲) گوئی به کتر کیشان [۱] نگا: گوئی بجز: (۲) گوش همدبگر را به شوخی کشیدن.

گوئیچکه بروچکی: گوئی بجز گوئی بجز [نگا: گوئی بجز گوئی بجز: (۲) گوئیچکه پروسقی: (۱) گوئی کیشان بی کنسری، گوئی بروچکین: (۲) قوتکه به زانندن، جوئی کئی بهر کئی بهردهاوبشسته نامانجه [۱] گوش همدبگر را کشیدن: (۲) گوشه زدن در برناب سنگ به هدف.

گوئیچکه ته قئی: گوئی ته قئی [نگا: گوئی ته قئی].

گوئیچکه ته کاندن: گوئی دان به قسه [گوش به حرف دادن].

گوئیچکه ته کاندن: گوئیچکه ته کاندن [گوش به حرف دادن].

گوئیچکه دان: گوئیچکه ته کاندن [گوش به حرف دادن].

گوئیچکه زرنگیان: ده نگ له ناوگوب هانن [صدا دادن گوش، صدا حس کردن در گوش].

گوئیچکه شلکردن: گوئی دان به قسه [گوش فراداشتن].

گوئیچکه گرتن: (۱) گوئی دان به قسه: (۲) خو له قسه ی خه لک مات کردن [۱] حرف شنیدن: (۲) استراق سمع.

گوئیچکه ماسی: گوش ماسا [گوش ماهی].

گوئیچکه مله: گیاهه که بو ده زمان ده شتی [هر زنگوش].

گوئیچکه نه له قیان: (۱) گوئی نه دان به قسه ی کهس: (۲) گرتن نه گرتن [۱] گوش ندادن به حرف هبجس: (۲) اهمیت ندادن.

گوئیچکه نه: بنه نه شی، جهرمینکی کونه ده کلکه نه شی ده خری [حلقه ای جرمی در تیردوک].

گوئی خه فاندن: تمه ملی کردن، خسننه بشت گوئی [اهمال کردن].

گوئی دار: گوئی دار [نگا: گوئی دار].

گوئی داری: گوئی داری [نگا: گوئی داری].

گوئی دان: گوئی دان [نگا: گوئی دان].

گوئی دیز: کهر، خهر [الغ].

گوئی ده: بیسه ره گوئی دار، گوئی دبر [شنونده].

گوئی دیز: گوئی دیز، بیسه ره [شنونده].

گوئی دینج: لا، بی لایه نگری [بیطرف].

گوینر: (۱) گولکی له شیر خواردن ده رجوگ: (۲) قولانج: (۳) کونی بهرداش
 (۱) گوساله از شیر بریده: (۲) باز: (۳) سوراخ سنگ آسیا.
 گوینر: ناوی شارو کبک له کوردستان به عسی ویرانی کرد (۱) نام شهرکی
 در کردستان که بعثان ویران کردند.
 گویرانش: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد (۱) نام روسنایی در
 کردستان که توسط بعثان ویران شد.
 گوئی زایه‌ل: (۱) کهسی که قسه‌ی په‌ندو قسه‌ی گه‌وره‌نران به حی دنئی:
 (۲) فرمانبر (۱) بند شنو، بندبندیر: (۲) فرمانبر.
 گوینر به‌لی: به‌فره‌مانی (۱) فرمان: برداری
 گوینر: گورز (۱) گوز
 گوینرک: به‌ردی خرو گردی زیر به‌رداش (۱) محور زیر سنگ آسیاب.
 گوینر مه: کهم کهم گوان به‌گولک مزاندن بو شیردانی جیل (۱) به‌ندریج
 گوساله را به مک ردن پستان مادر وادار کردن برای شیردوشیدن از گاو.
 گوینر: (۱) گوینر، کونی به‌رداش، گوینل: (۲) قولانج (۱) سوراخ سنگ
 آسیاب: (۲) میان شست و ابهام، باز.
 گوینر: گوزه، به‌رانبه‌ره: (به گوینر هی فسه‌ی نو ده بی هانئی) (۱) بر طبق.
 گوئی زه‌په: نه‌خوشی بنانگویی نه‌سنور بو نکاف، بیماری اوربون.
 گوئی زه‌ش: جوئی بشبله کبوی به (۱) سپاه گوش.
 گوینر که: گولک (۱) گوساله.
 گوینر که سوره: خالخالو که (۱) حشره کفشدوزک.
 گوینر ما: گوینر ما، نگا، گوینر مه.
 گوینر وسار: گوزه سا (۱) افسار گوساله.
 گوینر یز: گوینر یز (۱) خر، الاغ.
 گوینر: (۱) قوز، گوزه گرنه‌کان: (۲) گواز، له شوینی بو شوینی نر: (نالو
 گوینر یانه) (۱) (۱) گردو: (۲) نقل و انتقال.
 گوین: گوین قوز، گوز (۱) گوز.
 گوینر: (۱) گوزان، چه‌قوی مونسین، نبخی مونس: (۲) گواژنه‌وه: (۳)
 کابه به‌گوینر کردن (۱) (۱) اسنره، تبغ مونسین: (۲) انتقال: (۳)
 گودبازی.
 گوینر: گوینر (۱) نگا، گوینر.
 گوینر انه‌وه: له شوینی بو شوینی بردن بان چون، گواژنه‌وه (۱) منتقل
 شدن یا منتقل کردن.
 گوینر به‌له: گیابه که نه‌خوری (۱) گباهی است خوردنی.
 گوینر: گوینر، کوزر (۱) کوزر.
 گوئی زینگان: (۱) ده‌نگه‌ده‌نگ له ناوگویی هان: (۲) برینی له
 هوش هاننه‌به‌رو به‌ناکا بو ن (۱) صدادادن گوش: (۲) کتابه از سست
 بیدار شدن، هشیار شدن.
 گوئی زینگانه‌وه: ده‌نگ له گوئی هانن: (که گوینم زینگابه‌وه وا
 ده‌نگی زه‌نگی وینسری له‌بله/ نه‌وا له‌ولابشه‌وه مه‌چنونه‌وه ده‌گویی
 شیوه نه نه‌مشه) «پیره‌میرد» (۱) صدادادن گوش.
 گوینرک: قایی یا (۱) فوزک یا.
 گوینرک: گوینرک (۱) فوزک یا.

گوینرک: گوزک، چاوبلکه، عه‌بنه‌ک (۱) عبنک.
 گوینرنگی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد (۱) نام روسنایی در
 کردستان که توسط بعثان ویران شد.
 گوینرنگ: گوینرک (۱) فوزک یا.
 گوینر: نه‌وامرازه‌خره‌ی که شوشه‌چرا زاده‌گری (۱) حجاب چراغ.
 گوینر: (۱) گوینر: (۲) برینی له کورته‌بالایی ته‌نگه‌ستور (۱) حجاب
 چراغ: (۲) کنا به از کونا ه قد شکم گنده.
 گوینر به‌انه: گوزه‌بانه (۱) نگا، گوزه‌بانه.
 گوینر زه‌ش: (۱) داری په‌لک: (۲) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی
 کرد (۱) درخت ترنگوت: (۲) نام روسنایی در کردستان که توسط
 بعثان ویران شد.
 گوینر کونیر: (۱) گوینر بوج: (۲) ناوی دی به‌که (۱) گودوی بوک: (۲)
 نام دهی است.
 گوینر کونیر: گواژنه‌وه‌ی زورو له‌دوی به‌ک (۱) انفالات پشت سر هم.
 گوینر لان: باغی دارگوینر (۱) باغ درخت گودکان.
 گوینر وان: گوزه‌بانه، گوینر به‌انه (۱) نگا، گوزه‌بانه.
 گوینر وانه: گوینر به‌انه، گوزه‌بانه (۱) نگا، گوزه‌بانه.
 گوینر هینسد: میوه‌ی که خری زه‌لامسه‌وه‌وه‌ی به‌برزه‌گیراوه‌وه‌ی شیری
 له‌ناودایه (۱) نارگیل.
 گوینر: ره‌نگی زه‌شی نامال سور (۱) رنگ سپاه سرخ فام.
 گوینر نازا: برینی له‌مروئی باغ و جالاک (۱) کنا به از آدم سالم و چابک.
 گوینر یلی: ناوی گوندیکه (۱) نام دهی است.
 گوینر یز: گالته به‌گوینر کردن، بازی گوینر (۱) گردوبازی.
 گوینر ناوینرنگ: برینی له بزوزی نو‌قره‌نه‌گر (۱) کتابه از آدم بی‌آرام.
 گوینر ناوداخله: (۱) گوینر به‌چوک که ده‌ناوداخله‌ی دوکانی ده‌خه‌ن:
 (۲) برینی له کورته‌بالایی زرنگ (۱) (۱) گودوی قلک: (۲) کتابه از
 کونا ه قد سست و زرنگ.
 گوینر ناوده‌غیله: گوینر نا، اخله (۱) نگا، گوینر ناوداخله.
 گوینرنگ: فایی یا (۱) فوزک یا.
 گوینر بلج، گقبشک، گوینر زالزالک.
 گوینر سکی: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد (۱) از روسناهای
 ویران شده کوردستان توسط بعثان.
 گوینر سوانه: پاساره، سوانه (۱) لبه‌بام.
 گوئی سوک: کهسی که زوده‌نگ ده‌بسی، به‌رانبه‌ری گوئی گوان (۱) گوش
 سیک.
 گوینر به‌انه: گوینر به‌انه، پاساره (۱) لبه‌بام.
 گوئی شل کردن: گوئی بو قسه زا گوینر (۱) گوش فرادادن.
 گوئی شوز: گوینر شوز (۱) نگا، گوینر شوز.
 گوئی قولاخ: له‌سهره‌سست (۱) گوش به‌زنگ.
 گوئی قولاخ: گوئی قولاخ (۱) گوش به‌زنگ.
 گوئی کار: گوئی به‌رخوله، گیابه که (۱) گباهی است.
 گوئی کت: کهسی که هیندیک له گوئی په‌زینی (۱) نافض گوش.

گوینگر: بسمه‌ری قسه‌ی فسه‌کهر [۱] شنونده.

گوئی گران: (۱) بیسه‌ران: (۲) که سنی که دره‌نگ ده بیسنی، به‌ران‌بهری گوسوک [۱] شنوندگان: (۲) گران گوش، سنگین گوش.

گوئی گرتن: گوئی دان به فسه [۱] گوش فرادادن.

گوئی: (۱) بز ده سنی به قول‌کراوی: (۲) قول‌انج: (۳) کونی به‌مداش: (۴) گولک [۱] پریک کف دست: (۲) میان انگشت سبابه و ابهام، باز: (۳) سوراخ سنگ آسیا: (۴) گوساله.

گوئی‌اندن: به ده ست می‌زاندنی گولک له کانی دوشینی جیل‌دا، گویرمه [۱] نگا: گویرمه.

گوئیلم: بری ده سنی، گوئیلم [۱] پریک کف دست.

گوئیله: (۱) کونی به‌مداش: (۲) پری پک ده ست [۱] سوراخ سنگ آسیا: (۲) پریک کف دست.

گوئیله‌ق: (۱) گوئی‌توز، گوئشوز: (۲) برینی له بنیاده‌می که رو نعام [۱] نگا: گوئشوز: (۲) کتابه از احمق.

گوئی له مست: گوئی زایدل [۱] نگا: گوئی زایدل.

گوئی له مشت: گوئی له مست، گوئی زایدل [۱] نگا: گوئی زایدل.

گوئیله‌مه: می‌زاندنی که کم‌مه‌می گولک بهر له دوشینی مانگا، گویرمه [۱] نگا: گویرمه.

گوئیله‌وسار: گوره‌سار [۱] افسار گوساله.

گوئی‌لی ناخنین: گوئی خه‌فاندن [۱] افعال کردن.

گوئی‌لی بوئ: شنه‌وتن [۱] شنیدن.

گوئی‌لی خه‌فاندن: گوئی خه‌فاندن [۱] افعال کردن.

گوبلیکا: گون‌دیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسانی در کردستان، که توسط یعثان ویران شد.

گوئی ماسیلکه: گوش‌ماساو [۱] گوش ماهی.

گوئی ماسیله: گوئی ماسیلکه [۱] گوش ماهی.

گوئی مشکه: (۱) گیابه‌که: (۲) په‌لکی تازه‌ده‌رکه‌وتو [۱] گیاهی است: (۲) برگ تازه‌دمیده.

گوئی‌مله: گیابه‌که بو ده‌رمان ده‌تنی [۱] مرزنگوش.

گوین: گوان: (نیت‌گوین) [۱] پسان حیوان.

گوین: لدره‌نگ، له‌جور، وه‌ک [۱] همانند، مانا.

گوین: بالداریکی شه‌وبیداره [۱] پرنده‌ای شب بیدار.

گوینده: قسه‌کهر [۱] گوینده.

گویننه: گوینده [۱] گوینده.

گوینسو: (۱) پنجه‌گیابه‌که درکاو که تیره و گولده‌ی ده‌بی و بو سوتاندن به‌کاره: (۲) گوئی [۱] گیاه گون: (۲) گوئی.

گوئی نه‌دان: گوئی بی‌نه‌دان، خوئی‌بورادن [۱] افعال.

گوینی: گوینو [۱] نگا: گوینو.

گوینی‌جه‌باری: جوئی گوینی زه‌رده که نبره‌ی لی ده‌گرن [۱] گون کنیرا.

گوینی‌زه‌شه: جوئی درکه‌گوینی زور بلنده‌ی ده‌وی لی ده‌گرن [۱] گون سیاه که انگمش گنده است.

گوینی‌زه‌رده: گوینی‌جه‌باری [۱] گون کنیرا.

گویه: گوئی [۱] گوش.

گویه‌ند: به‌نی نه‌ستوری قوله له مو [۱] رسن کوتاه و ستبر از موی بز، گوین: (۱) گوزین: (۲) گوین، بالداریکی شه‌وبیداره [۱] فلان، بارو:

(۲) برنده‌ایست شب بیدار.

گوینین: بازی کاشو، کاشو‌بازی [۱] گوئی و چوگان بازی.

گه: (۱) یه‌ندی پشه: (پام له گه‌جوه): (۲) مان‌گرن له زویشتن: (نم نه‌سسه‌گه ده‌گری): (۳) باشگر به‌وانا، جی: (۴) نه‌گه‌ر: (۵) باریکایی

سهرینتی‌چاره‌وی [۱] مفضل استخوان: (۲) اعصاب حیوان: (۳) بسوند به معنی جا: (۴) اگر: (۵) باریکه روی پشت اسب.

گه‌ا: (۱) گیاه: (۲) گه‌بشت: (۳) ماندگ، شه‌که‌ت [۱] گیاه: (۲) رسب: (۳) خسته.

گه‌ار: (۱) زیج بو‌په‌زا: (۲) گواره: (۳) بواری چه‌م [۱] محوطه‌محصور برای دام: (۲) گوشواره: (۳) گذار رودخانه.

گه‌اشتن: (۱) گه‌باندنی راسبیری: (۲) گه‌باندنی میوه [۱] رساندن سفارش: (۲) رسانیدن میوه.

گه‌ان: (۱) کوبونه‌وه: (۲) روزی په‌سلان، عه‌شر: (۳) گه‌بشن [۱] اجتماع: (۲) روز حشر: (۳) رسیدن.

گه‌اندن: گه‌باندن، گه‌اشتن [۱] رسانیدن.

گه‌انده‌ک: پنی پادانه‌وه سهر مه‌به‌ست [۱] حرف عطف.

گه‌ان‌ه‌ف: لیکتر کو‌بو‌نوهه [۱] اجتماع کردن.

گه‌بر: گاور [۱] گبر.

گه‌برگه: (۱) کورنه‌بالای زگ‌زل: (۲) جوئی کابه‌ی زورخانه: (۳) ده‌هولنی گه‌وره [۱] کوتاه فد شکم گنده: (۲) نوعی و زش زورخانه: (۳) دُهل بزرگ.

گه‌بره: ده‌سنکشی لباد بو‌شال و قاشاغ [۱] دستکش نمدی برای نظافت سنور.

گه‌بول: (۱) نواله له نارد ورنکه ساوار بو گولکی ساوا: (۲) کاله‌بران [۱] (۱) نواله از آرد و بلغور برای گوساله نوزاد: (۲) نوعی آش.

گه‌به: گاتیزک، گوئی زه‌به‌ی گا [۱] تکاف گاو.

گه‌به‌ر: به‌ره‌لداو بیکار [۱] ویلان و بیکار.

گه‌به‌زه: (۱) زلحورت، زه‌به‌لاح: (۲) برینی له به‌قیز، له‌خوبایی، بادی‌ه‌وا [۱] (۱) نومند: (۲) کتابه از منکیر.

گه‌به‌ک: ماقوره‌ی نیسلک‌دیر، قالی خرسه‌ک [۱] قالی خرسک.

گه‌به‌ل: (۱) تالو، زه‌لکاوا: (۲) قه‌به‌ل، بی‌سپاردن [۱] (۱) مرداب، نیزار: (۲) سیردن.

گه‌به‌له: دارسانی چوغور [۱] جنگل انبوه.

گه‌ب: (۱) گالنه، شوخی: (۲) قه‌ب، گاز به‌ددان: (۳) حه‌ب، قوت: (گه‌بی که): (۴) زه‌لام، درشت: (۵) بنیاده‌می جی به‌رز: (۶) حمپی بی‌ددان [۱] (۱) شوخی و هزل: (۲) گاز با دندان: (۳) بلع: (۴) درشت، گنده: (۵) یلندیابه: (۶) وای سگ بی دندان.

گه‌پتر: زلت [۱] بزرگتر.

گه‌بچار: گالنه‌بچار [مسخره، دلفك].
 گه‌بچاندن: (۱) رُوخاندن، رَماندن: (۲) وِلكه‌وتن [۱] خراب کردن: (۲) بر خورد.
 گه‌بروگ: جيقلدان، جبكلدانه [چبندان].
 گه‌بگور: زه‌نازه‌نا، چدغه‌چق [ههمه و غوغا].
 گه‌بل: بده‌لست، بئش‌لئ گر [مانع سر راه].
 گه‌بله: (۱) جمه، دونه‌لان: (۲) گباه‌كده‌خوری، پيازخوگانه [۱] دُنبلان: (۲) گباهی است كه پياز آن خوردنی است.
 گه‌بله‌سمن: ناری دئی به‌كه [نام روستایی است].
 گه‌بو: پیری له‌كاره‌وتو [پیر لکننه].
 گه‌بول: شه‌بله‌لیدراو [فلج، لمس].
 گه‌بولی: شه‌بله، نابیه‌نی‌بوده‌سنی شه‌بله‌لیدراوی ده‌لئین [بیماری فلج].
 گه‌به: (۱) حده‌ی پیره‌سگ: (۲) فوم، فر: (۳) بو‌شایی زار [۱] وای سگ بی‌دندان: (۲) جُرعه: (۳) فضای دهان.
 گه‌به‌گه‌ب: حه‌به‌حبه‌ی بی‌دندان [واق واق سگ بی‌دندان].
 گه‌ببین: حه‌بین، ره‌وبن، وه‌زبن [پارس کردن].
 گه‌جه: غه‌واره، غه‌ریبه [بیگانه، ناشناس].
 گه‌جه‌ر: کز، دالگوشت لاغر.
 گه‌جه‌رگوچه‌ر: (۱) نازه‌له‌کزه‌کان: (۲) برینی له‌خوژی و توژی [۱] دامهای لاغر: (۲) کنا به از رجاله و لاتها.
 گه‌ج: کانسازه‌کی سیبه له‌کل‌دا که‌مبک سورده‌کرنه‌وه‌وه له‌به‌نایی‌دا به‌کارده‌بری [گج].
 گه‌چاو: (۱) ناوه‌گه‌چی تراو: (۲) نه‌خوشبه‌که بو‌چاو [۱] آب گج رفیق: (۲) یکی از بیمارهای چشم.
 گه‌چکاری: (۱) به‌گه‌ج کارکردنی به‌ننا: (۲) خه‌ت و گول‌برینی به‌گه‌ج له‌خانو بو‌جوانی [۱] گجکاری: (۲) گج‌بری خانه‌ها.
 گه‌چل: سبس، ژاکاو [پژمرده، پژولیده].
 گه‌چلان: سبس و جرج‌بو، ژاکان [پژولیده‌شدن].
 گه‌چلاندن: ژاکاندن [پژمرده کردن].
 گه‌چه: گجه، غه‌ریبه [ناشناس، بیگانه].
 گه‌چبینه: (۱) کانی گه‌ج: (۲) گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] معدن گج: (۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 گه‌د: (۱) گه، مان، بی‌چه‌قاندن و نه‌رو‌بشتنی حه‌بوآن: (۲) زگو و کرش: (۳) زه‌وی پر له‌کندو له‌ند: (۴) ناکار، ره‌وشت [۱] اعتصاب از رفتن حیوان: (۲) شکم و شکمبه: (۳) زمین ناهموار: (۴) اخلاق، منش.
 گه‌دا: (۱) پارسه‌ك، سوالگه‌ر، خواره‌لوك: (۲) كج، كه‌نیشك [۱] گدا: (۲) دختر.
 گه‌داقوز: پارسه‌کی به‌فیز که خوئی به‌خاوه‌ن‌پاره‌شان ده‌دا [گدای لافزن که ادعای ثروتمندی کند].
 گه‌داندن: پارسه‌کی کردن، سوالکردن [گدایی].

گه‌دایی: کاری پارسه‌ك [گدایی].
 گه‌دك: بالاتر له‌ران تا بهر سنگ، زگو و عور [شکم و شکمبه].
 گه‌دگ: گه‌دك [شکم و شکمبه].
 گه‌دگر: نه‌سینی که له‌زویشتن سه‌ریبچی ده‌کا [اسبی که از رفتن سر باز زند].
 گه‌دگن: زگول [شکم‌کنده].
 گه‌دگیر: (۱) گه‌دگر: (۲) برینی له‌سه‌سه‌خت و په‌لگیر [۱] نگا: گه‌دگر: (۲) کنا به از لجاجت پیشه.
 گه‌دگین: چیشنی پارچه‌عورا [غذای سیرایی].
 گه‌دوك: زنباز به‌قده‌ی کینودا، زئی به‌گه‌وه‌دا [راه از کمر کوه].
 گه‌دوگیمبال: بیجسی زگو و سمت بئکه‌وه [نمای شکم و باسن باهم].
 گه‌ده: (۱) جیگه‌ی زبخولان، عور: (۲) له‌ناوك به‌ره‌زیر نا سه‌رزان: (۳) پشه‌به‌که به‌وانا، فلان که بو‌خوشه‌وبسنی ده‌لئین: (۴) کورسنانیکی به‌ناویانگه: (۵) کور [۱] شکمبه: (۲) از زبر ناف تازان: (۳) فلان: (۴) بیلافی مشهور در کردستان: (۵) پسر.
 گه‌ده‌به‌ل: سه‌سه‌خت و نه‌ساز [لجاجت پیشه].
 گه‌ده‌به‌لی: سه‌روه‌قی و نه‌سازان [لجاجت].
 گه‌ده‌فشه: جوئی ماسی [نوعی ماهی].
 گه‌ده‌قی: ورگ، گه‌د، عور [شکمبه].
 گه‌ده‌ك: بالاغی سنی‌ساله، به‌جکه‌گامبیشی سنی‌به‌هاردبینه [بچه‌گاو میش سه‌ساله].
 گه‌ده‌ول: قوز، گون سوزوه‌وبوگ [فنگی].
 گه‌ده‌ولئ: قوزی [بیماری فنگ].
 گه‌ده‌یه‌ی: روزگاری مندالی، زاروکینئی [بوران کودکی].
 گه‌ده‌یه‌ی: گه‌ده‌یه‌ی [دوران کودکی].
 گه‌ر: (۱) جومگه‌ی به‌کسم: (۲) نه‌گر: (۳) بوست، بست: (۴) چك، قوزیه‌ی جگ: (۵) کونی ده‌سناز: (۶) پاشگری به‌وانا، دروسکه‌ر: (زیر بنگه‌ر، ناسنگه‌ر): (۷) ده‌گمل، زه‌گمل [۱] مَج سنور: (۲) اگر: (۳) وجب: (۴) گودی شتالنگ: (۵) سوراخ دست‌آس: (۶) پسوند به‌معنی استادصنعت: (۷) همراه.
 گه‌ز: (۱) سورانه‌وه: (ناش‌ده‌گه‌زئ): (۲) رویشتن: (کابرا دنیا‌گه‌زه): (۳) روانین بو‌سوسه‌کردن: (شتنیم گوم‌کرده‌لئی ده‌گه‌زئم): (۴) وازئی هینسان: (لئیم گه‌زئ با بجم، بوی مه‌گه‌زئ، لئی گه‌زئ): (۵) فیل و گزی: (گه‌زبازه‌زاست نه): (۶) ته‌شقه‌له، شلناغ: (گه‌زئ نی هالاندوم): (۷) وه‌واج، بره‌و: (بسازازی هیلکه له‌گه‌ز‌دابه): (۸) ته‌بولکه‌ی به‌ردین: (۹) سه‌سه‌ختنی و لاساری: (۱۰) گزئی، نه‌خوشبه‌که: (گه‌ز‌بوه): (۱۱) گوزایی، نه‌ختایی زه‌وی: (۱۲) نوره، نوگه: (۱۳) گیزاوی گوم: (۱۴) سه‌رجاره‌ی ناوی گه‌رم و سویر: (گه‌زوا): (۱۵) پیج، پیج‌دراو: (شالی سهرت به‌گه‌رگه‌زه): (۱۶) مزراح: (۱۷) خولخوله: (۱۸) خولیکی زه‌مانه، چه‌رخ [۱] چرخیدن: (۱۲) رفتن، گردش: (۳) پیجوبی: (۴) دست برداشتن: (۵) حیله: (۶) شلتاق: (۷) رواج: (۸) تبه‌سنگی: (۹) لجاجت: (۱۰) بیماری‌گری:

رقص گروهی.
گهرانی: (۱) سندان و توزه لغورت؛ (۲) جوړی زه هس و سماو دبلان ☐
 (۱) کوفت و زهرمار، ضد نوش جان؛ (۲) نوعی رقص گروهی.
گهراو: (۱) گراو، چاهوی ناوی گهرم و سوز؛ (۲) له چتی چوگ، له بهند
 ترزاو ☐ (۱) چشمه آب گرم معدنی؛ (۲) از جادررفته.
گهراوه: (۱) سرکه بهک که یوته شراب؛ (۲) بنیاده می تازه بیر؛ (ژئیکي
گهراوه به:) ☐ (۱) سرکه شراب شده؛ (۲) نویر.
گهرت: نوزو خوئل، غومار ☐ گردوغبار.
گهرچه: گیاهی که بهرزه بالا به بدریکی بنوک بنوک ده گری زونه که می زور
 زهوانه ☐ کُرچک.
گهرچهک: (۱) گهرچه؛ (۲) نیوه جوړاو، تهواو وردنه کراو ☐ (۱) کُرچک؛ (۲)
 نیم جو بده، نیم کو بده.
گهرچی: ده گمل نهوه شدا ☐ گرچه، باوجود.
گهرد: (۱) قوربان، گوری؛ (وه گهرد بالآت بام)؛ (۲) گهر، چون وهانن؛
 (۳) غومار، نوز؛ (۴) که موسکه ☐ (۱) فریان؛ (۲) گشت و گزار؛ (۳) غبار؛
 (۴) اندک.
گهردا: نه گهر؛ (گهردا نه نهز بوما) ☐ اگر.
گهرداف: گهراف ☐ گرداب.
گهردال: به فیری که بام نوزو خوئی نیشنو ☐ برف کم با گردوخاک
 اندک بر روی زمین.
گهردان: (۱) سه بهی گهراندنوه؛ (به لا گهردانی بالآت بام)؛ (۲) وهواج،
 بهرو؛ (۳) نوزکردن؛ (۴) نوزکهر؛ (۵) گویره روه؛ (ناو گهردان) ☐ (۱)
 برگردان؛ (۲) رواج؛ (۳) غبارانگبخن؛ (۴) غبارانگیز؛ (۵) منتقل کننده.
گهردانه: (۱) خشلی نه سنو، قهله دهی زه نه؛ (۲) گهردا ☐ (۱) گردنبنند؛
 (۲) اگر.
گهرداو: (۱) گهراف، گهرداف؛ (۲) یربنسی له به لاو نوش هاتسن ☐ (۱)
 گرداب؛ (۲) کتبه از ورطه.
گهردیین: جاوی زور به حوکم ☐ چشم بسیار ریزه بین.
گهردش: (۱) گهران؛ (۲) جمرخان؛ (۳) نازاوه و بشیوی ☐ (۱) گردش؛
 (۲) جرخش؛ (۳) آشوب و بلوا.
گهردش نانهوه: نازاوه نانهوه ☐ فتنه انگبخن.
گهردن: (۱) بهونه سو، نه سو له لای سگهوه؛ (۲) نه سنوی باریکی هدر
 شنک؛ (نونگهی گهردن باریک) ☐ (۱) گردن جاندار؛ (۲) مدخل
 باریک ظروف.
گهردن نازادی: له زاوردوی که سبک خوشبون ☐ حلال کردن.
گهردن نازا کردن: به خشین له کاری زاوردوی ☐ حلال کردن.
گهردن نازایی: گهردن نازادی ☐ حلال کردن.
گهردن بهن: گهردانه ☐ گردنبنند.
گهردن بهند: گهردانه ☐ گردنبنند.
گهردن کهج: (۱) گوی به فسرمان؛ (۲) خمگین و کز ☐ (۱) گوش به
 فرمان؛ (۲) افسرده و غمگین.
گهردنگر: کیشه و به لای به سهرهاگ ☐ مُصیبت گریبانگیر.

(۱۱) زمین هموار؛ (۱۲) نوبت؛ (۱۳) گرداب؛ (۱۴) چشمه آب معدنی؛
 (۱۵) ناب داده شده؛ (۱۶) گردنا؛ (۱۷) فریره؛ (۱۸) قرن.
گهرا: (۱) نوعی وردی هیشتانه گوراوی بی تراوی جانوهه ران؛ (۲) بهرزو
 نه مسور، بو زگی به نه مسوی نیرن؛ (۳) راوکه می مر بنگ ☐ (۱) تخم
 حشرات و ماهیها که هنوز جان نگرفته؛ (۲) ستبر و ورم کرده، برای
 شکم گویند؛ (۳) تخمی که زیر مرغ گذارند.
گهرا: که سنی که زورتر له زوبشن دابهو که منر نارام ده گری ☐ یسار
 گردش کننده، سیار.
گهراج: گاراج، نویله می نرومیلان ☐ گاراج.
گهراخستن: نومداخستن می جانوهه ران ☐ تخمگذاری حشرات.
گهرادان: (۱) جینگهی گهرانیکردن؛ (۲) جینگهی خا له زکی که رگی دا ☐
 (۱) جای تخمگذاری؛ (۲) تخمدان مرغ.
گهرادانان: گهراخستن ☐ تخمگذاری حشرات.
گهراهه راغی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد ☐ نام روستایی
 در کردستان که توسط بعثبان و بران شد.
گهراس: عملو که زهردی بابزی ☐ آلو زرد.
گهراف: گرمی قول که ناوه که می به نه ندوره به و خول ده خوا ☐ گردابه
 زرف آب.
گهراقی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد ☐ نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثبان و بران شد.
گهراگهرا: به نه ماو؛ (زگی گهراگهرا و سنسناوه له وانه به زو بزی) ☐
 آماسیدگی.
گهرال: گهر بده می به به ست ☐ هرزه گرد بی هدف.
گهران: (۱) رویشتن، هانوجوکردن؛ (۲) بو دینهوی گرم بو نه فالادان؛ (۳)
 له چی چون، گهران له باریکهوه بو باریک؛ (ره نگی سور بو وه سه رزه رد
 گهرا) ☐ (۱) گردش؛ (۲) جستجوی کم شده؛ (۳) تغییر یافتن.
گهرانسان: (۱) گهراداخستن؛ (۲) راوکه ژیر که رگی دانسان ☐ (۱)
 تخمگذاری حشرات و ماهیها؛ (۲) نخم زیر مرغ گذاشتن.
گهراندن: (۱) ده گهل خویردن بو سوژانه وهو گهران؛ (۲) وه کارخستن؛
 (ماشین گهراندن، ناش گهراندن)؛ (۳) گهرانی بان به بانگویر بو
 دلز به نه کردن؛ (۴) دابهش کردن؛ (ناوی به سهر خه لکا ده گهراند)؛ (۵)
 به سهر؛ بان؛ (وی به لاکتی لهرمن گهراند)؛ (۶) به قوربان کردن؛
 (ده سهر گهراندن)؛ (۷) باش پیشگری «ههل» بهمانای خراکردن؛
 (شیر هه لگه راندن)؛ (۸) باش «دا» بهمانای بهره و خوا ره ناندن؛
 (دا گهراندن) ☐ (۱) به گردش بردن؛ (۲) به کار انداختن؛ (۳) با بام
 غلطان بام را محکم کردن؛ (۴) تقسیم کردن؛ (۵) بر سر آوردن؛ (۶)
 فداکردن؛ (۷) با پیشوند «ههل» به معنی خراب کردن؛ (۸) با پیشوند
 «دا» به معنی به طرف پایین هل دادن.
گهرانگه: جاریک، ده حقه بی، هه لیک، جه لیک ☐ یکبار.
گهرانن: گهراندن ☐ نگا؛ گهراندن.
گهرانهوه: (۱) هاننهوه؛ (۲) پیر بو؛ (پیاویکه گهراوه ته وه)؛ (۳) جوړی
 هه لیه رکی ☐ (۱) باز آمدن، بازگشتن؛ (۲) پیرشدن، پیری؛ (۳) نوعی

گهر دنگير: گهر دنگر [۱] مصيبت گر بيانگير.

گهر دبلغ: گهر دانه [۱] گردنبنند.

گهر دنه: بستوی کيو، زينو [۱] گردنه.

گهر دوان: گهر دانه [۱] گردنبنند.

گهر دوخول: گهران و سوزانهوه [۱] پيرامون گشمن.

گهر دوخول: تو زو غومار [۱] گردو غبار.

گهر دوگول: دهمی سهره نا: (گهر دوگولي بهيان له خهو هه سنم) [۱] سر آغاز.

گهر دو لول: گهرده با، باهوز [۱] گردباد.

گهر دون: (۱) زه مانه! (۲) چهوخی نار له چه م هه لېنجان: (۳) نه گهره عرابه ي زل [۱] زمانه: (۲) ناعور، جرخ جاه: (۳) جرخ ازاده بزرگ.

گهر ده: (۱) ريزه گولبنگه ي زه شي ناور بشمی که له سهرباني ده پېنجن: (۲)

گهر دن: (۳) خاکه زه زي: (۴) کورنه بالای قه له و: (۵) ناوه بو پياوان [۱] (۱)

زنجيره منگوله ابريشمی مشکی: (۲) گردن: (۳) خاکه زغال: (۴)

کوتاه قد چاق: (۵) نام مردانه.

گهرده با: گهر دو لول [۱] گردباد.

گهرده بل: (۱) گهر دو لول، گيزه لوكه: (۲) لوله ي خواروه ك لوله فبل [۱] (۱)

گردباد: (۲) لوله خرطومی.

گهرده ش: ناژاوه و پشيو ي، گهر دش [۱] آشوب و بلوا.

گهرده ش گيزان: ناژاوه نانهوه [۱] فتنه به پاكردن.

گهرده لول: گهر دو لول [۱] گردباد.

گهرده صل: پيشه ي گهر دن [۱] استخوان گردن.

گهرده ن: گهر دن [۱] گردن.

گهرده ن نازادی: گهر دن نازابی [۱] حلال كردن.

گهرده ن سوز: باننده به کی مل سوره [۱] برنده ای است با گردن قرمز.

گهرده نگو: جوړی خشلی گهر دن [۱] نوعی زيور گردن.

گهرده نه: گهر دنه، بستو، زينو [۱] گردنه کوه.

گهرده نی: گهر دانه [۱] گردنبنند.

گهرده نيش: بشوله سهرخوی، سهر و هوسه له [۱] منانت.

گهردی: عاشيره نيکه له کوردستان [۱] نام عشره ای است.

گهرديله: (۱) کهل بهل نه کاندنی مال: (۲) زور چکوله [۱] (۱) خانه تکانی!

(۲) ريز

گهردين: (۱) گش، هممو، نېکرا: (۲) گهران [۱] همه، همگان: (۲)

گردش.

گهرزك: (۱) لائقه، خه له ك: (۲) كوز كردن [۱] (۱) حلقه: (۲) حلقه زدن

مردم.

گهر سافا: له و گوندنه ي کوردستانه که به عسی کاولبان کرد [۱] روسنایی

در کوردستان که بهتیان آن را ویران کردند.

گهرس و گيل: بوش و به لاش، گهرش و گيل [۱] خس و خاشاک.

گهرش: بوش، ورده لاسکی گبا [۱] خاشاک.

گهرش و گيل: بوش و به لاش [۱] خس و خاشاک.

گهر زفيري: نېکله پېکله، ناته کوز [۱] درهم برهم.

گهرك: شوئی داری گهر [۱] نرکه چوب گز.

گهرك: كزو که نهفت [۱] لاغر مردنی.

گهرك: نومی بارهاوردنی ميوه که به جانموره وه ده نوسنی [۱] گرده گل.

گهر كه: گهرك [۱] لاغر مردنی.

گهرگو: گورچيله و گورجك [۱] گلبه.

گهرگوش: لانك، بيشكه، ده گوش [۱] گهواره.

گهرگونك: نوقی مل، فه لاده [۱] قلاده، طوق گردن.

گهرگه: دام و ده زنگای سهر به مبری [۱] اداره دولتی.

گهرگهر: (۱) بهرده لان: (۲) ناوچه به که له کوردستانی بهرده سستی نرکان!

(۳) گوندنکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] (۱) سنگلاخ: (۲)

ناحیه ای در کوردستان: (۳) نام روسنایی در کوردستان که توسط بهتیان

ویران شد.

گهرگهر: پنج پنج، پنج دراو [۱] پنج خورده.

گهرگهره: (۱) غهرغه ره، قرقره: (۲) که مهي بېزنگو... [۱] (۱) قرقره: (۲)

چنبره غربال و امثال آن.

گهرگه زي: (۱) کولتري چکولهي به شير و شکر که زاروکان

ده بفروشن: (۲) که چه لني که کر بزي سهری دياره [۱] (۱) نان شير بنی

که کودکان می فروشن: (۲) کجیل.

گهرگه سان: (۱) وردوخاش بون: (۲) وه بهر ههره س که ون [۱] (۱) خرد

وخاش شدن: (۲) درمسير بهمن افتادن.

گهرگه سانن: (۱) وردوخاش کردن: (۲) پسانی زنو [۱] (۱) خرد و خاش

کردن: (۲) ريزش بهمن.

گهرل: (۱) گهرك: (۲) گروي [۱] (۱) لاغر مردنی: (۲) گرشده.

گهرم: (۱) نه وئسي بنی خورو ناگر، دزی سارد: (۲) برنی له نازه:

(گهرمه برین): (۳) برنی له په لهوزو: (گهرماو گهرم گه يشنه سهری):

(۴) به کار: (نازي که دم گهرمه) [۱] (۱) گرم: (۲) کنایه اؤ نو: (۳) کنایه

از عجله و زود: (۴) کنایه از کاری و مؤثر.

گهرما: بنی خورو ناگر [۱] گرما.

گهرما بردن: ناو بردن [۱] آفتاب زدگی.

گهرما برده: ناو بردن [۱] آفتاب زده.

گهرما برده: گهرما بردن [۱] آفتاب زد.

گهرما پيدا: بریتی له مانگی پوشه ز [۱] کنایه از خرد اماه.

گهرما پيو: فيرات، نامرازی شاندانی پله ي گهرماو سهرما [۱] دماسنج،

ميزان الحرارة.

گهرماتي: گهرما، تين [۱] گرمی.

گهرماخ: (۱) چلك و چه به نی، گهرما: (۲) نار هقه ي بن هه نكل و قاج [۱] (۱)

چرك و كنافت: (۲) عرق زبر بغل و كشاله ران.

گهرماخون: چلكنی، چه به نی [۱] چركين، كشف.

گهرماخن: پيس و يوخل [۱] كشف و زشت.

گهرماژو: گهرما برده [۱] آفتاب زده.

گهرماف: (۱) چه سام: (۲) جاوه ي ناوی گرم، گراو: (۳) گوندبکه له

گهر مژين: گهر مژاندين □ تب كردن از گرما.
گهر مش: تهوژم □ فشار.
گهر مشاندين: تهوژم دان، زور بو هينان □ فشار آوردن.
گهر مشته: بر يشكه □ دانه بوداده.
گهر مشك: نئ ميسك □ تبخال.
گهر موك: (۱) جوړئ برنج: (۲) گرگه: (۳) ژاني يه ندى ژان: (۴) سمرچاوه بهك كه به هاوېن سارده و به ژسنان گهرم: (۵) نيوه نمه كي گهرم: (۶) دوگوندى كوردستان بهم ناوه به عسى كاولي كرده □ (۱) نوعى برنج: (۲) طالبى، گرگه: (۳) درد مفصل ران: (۴) چشمه اى كه آبتش در زمستان گرم است: (۵) خمير گرم كه بر دُمل گذارند: (۶) دو روستا به اين اسم در كردستان نوسط بعثيان ويران شده است
گهر مركان: له و گوندانه ي كوردستانه كه به عسى كاولبان كرد □ روستايى در كردستان كه بعثيان آن را ويران كردند.
گهر مكاو: گراو □ معدن آب گرم.
گهرم كردن: (۱) نينى حورو ناگر له سارده دان و گوژاندى: (۲) خوښ كردنى كوز له لاهن قسه خوښه وه: (مه جلبسى گهرم كرده) □ (۱) گرم كردن: (۲) آراسن مجلس.
گهرمكه: (۱) ناوى گهرمى كانباو: (۲) گهرماوى كانى بئى گهرم كردنى مرو □ (۱) چشمه آب گرم: (۲) گرما به طبيعى.
گهرمله بن: جينشى گهنه كوناو. كه شكه ك □ (۱) آش گندم نيمكوب.
گهرمن: (۱) گهرما: (۲) كه سنى كه زورى گهرما به □ (۱) گرما: (۲) آدم گرمابى.
گهرمو: گهرماو، چئ خوششمن له ناوى گهرمى كاندا □ آب گرم معدنى.
گهرموك: (۱) گهرمانى: (۲) گهرماى بئو يست و به نه اندازه □ (۱) گرمسير: (۲) گرمابى مناسب.
گهرموك: سمرچاوه ي ناوى به زستان گرم، گهرمك □ چشمه آب گرم.
گهرموگور: زور گرم □ داغ داغ.
گهرمه: (۱) جهنگه: (۲) چه لئوكئ كه زوئر بئى ده كا: (۳) شوربا □ (۱) عنفوان: (۲) شالى زودرس: (۳) شوربا.
گهرمه برين: تازه برين، برينئ كه هيننا سارد نه بونه وه و خوښى لئى نئ □ زخم نازه.
گهرمه بوق: بوخى گهرم □ بخار گرم.
گهرمه ته نندور: نانئ نندورئ كه تهاو گرى دانه مركاوه □ نان نئور تمام خاموش نسته.
گهرمه خول: سوژانى به داش به په له بدل □ چرخش آسياب با شنباب.
گهرمه ژنه: (۱) گرمژه، گهرمه: (۲) ناو بردن □ (۱) جوش آفنا بزدگى: (۲) آفنا بزدگى.
گهرمه سوت: جوړئ يارجه ي تهك □ نوعى بارچه نازك.
گهرمه شامى: گهنه شامى □ ذرت.
گهرمه شين: شه بوژى زور به تهوژم و كول □ شيون سذبند.
گهرمهك: دم ناوى كه به زستان نابيه ستى: (مراوى له گهرمه كان ده له وه زين) □ كتار آبهاى گرم كه يخ نمى بندد.

گوردستان به عسى ويرانى كرد □ (۱) گرما به: (۲) چشمه آب گرم: (۳) از روستاهى ويران شده كردستان نوسط بعثيان.
گهر ماڦا حاجياغا: له و گوندانه ي كوردستانه كه به عسى كاولبان كرد □ روستايى در كردستان كه بعثيان آن را ويران كردند.
گهر ماڦوك: گوندبكي كوردستانه به عسى كاولي كرد □ نام ووستايى در كردستان كه نوسط بعثيان ويران شد.
گهر ماگه: حمام، گهرماڦ □ گرما به.
گهرماندين: گهرم كردن □ گرم كردن.
گهرمانى: ولآتئى گهرم. به رانبر به كوردستان □ گرمسير.
گهرماو: گهرماڦ □ نگا: گهرماڦ.
گهرماوا: له و گوندانه ي كوردستانه كه به عسى كاولبان كرد □ روستايى در كردستان كه بعثيان آن را ويران كردند.
گهرماو گهرم: (۱) دهس به چئى، بئى دوه نگ كردن: (۲) جهنگه و ناوه نند. (له گهرماو گهرمى شهزدا يه بدا بو) □ (۱) فورى، بئى دزنگ: (۲) گرما گرم.
گهرماوه: حمام، حوماڦ □ گرما به.
گهرماوى: جينشى شله ي ورده ساوار □ آتش بلغور.
گهرماهى: تين، نهوژمى گهرما □ شدت گرما.
گهرماهى: تين، نهوژمى گهرما □ گرمى.
گهرمبوئن: (۱) نين تئى گهران: (۲) به نوندى وه كار كه وتن □ (۱) گرم شدن: (۲) سرگرم كار شدن.
گهرمبوئنه وه: پاش سهرما بوئن تينئى گهرما تئى گهران □ گرم شدن بعد از سرما.
گهرمتان: گوندبكي كوردستانه به عسى كاولي كرد □ نام روستايى در كردستان كه نوسط بعثيان ويران شد.
گهرمهك: جو مگه دهست □ مچ دست.
گهرمشخان: (۱) له گهرمان وه زه زيوئن، داهيزان: (۲) وشكه وه بوئن له بهر گهرما □ (۱) گرم زده شدن: (۲) خشك شدن از شدت گرما.
گهرمخاندن: (۱) نهوژم هينانئى گهرما، كوله كول: (۲) وشكه وه كردن له بهر تينئى گهرما □ (۱) شدت گرفتن گرما: (۲) جلو گرما خشك كردن.
گهرمخواز: زور له سهرمه ست □ بسيار حساس.
گهرمخين: (۱) گهرمشخان: (۲) بوئن گرتن له بهر گهرماى زور □ (۱) نگا: گهرمشخان: (۲) گندبدن از گرما.
گهرمخين: له گهرماوه بوئن گرتن □ گندبدن از گرما.
گهرم داهاتن: گهرمبوئن □ نگا: گهرمبوئن.
گهرم زاهاتن: گهرمبوئن □ نگا: گهرمبوئن.
گهرمژ: گرمژه، زيپكه له ناو بردنه وه □ جوش از آفنا بزدگى.
گهرمژاندين: له بهر گهرما توشئى ناوتوئى هانئى □ تب كردن از گرما.
گهرمژمير: گهرما پيو □ گرماسنج.
گهرمژوك: زيپكه له تاوانگان زه وه □ جوش زدن از ناهش آفتاب.
گهرمژه: گهرمژ □ گرمژ.

گهرمه گل: دهم لیکدانی بی‌رازه‌ستان و بیده‌نگ یون [۱] حرف زدن بدون وقفه.

گهرمه گوز: چشمت به‌خشین بو نازه‌مردگ [۱] غذابخشیدن به مناسبت فوت کسی.

گهرمه‌لوک: ده‌سنتی گهرم و بی‌ناو، بیرون [۱] صحرای گرم بی‌آب.

گهرمه‌له: کانی گهرماو [۱] چشمه آب گرم.

گهرمه‌وزه: تین و توه‌تی گهرما [۱] نیروی گرما.

گهرمه‌وه‌ر: شوربا‌هه‌لفوزین، شوربا‌فرکه‌ر [۱] آتش آشام.

گهرمه‌وه‌زه: گهرمه‌وزه [۱] شدت گرما.

گهرمی: (۱) گهرمایی؛ (۲) توندو نیژی له کار [۱] (۱) گرمی؛ (۲) سرگرمی زیاد.

گهرمیان: گهرمانی [۱] گرمسیر.

گهرمیاندن: بوژانده‌وه، باش وه‌سهرکارخستن [۱] سرگرم کردن به کار.

گهرمیاننی: سهرمه گهرمانی [۱] گرمسیری.

گهرمین: گهرمیان [۱] گرمسیر.

گهرمبئنی: گهرمیاننی [۱] گرمسیری.

گهرژن: مروی گهرژول [۱] بیمار گز شده.

گهرژناس: نازار له شهر، بوئر [۱] شجاع.

گهرژنال: زه‌نگوله‌ی زل [۱] ناقوس.

گهرژنده: (۱) که‌سنی که زور ده‌گه‌ژنی؛ (۲) شننی که زور خول ده‌خوا [۱] (۱) سیار؛ (۲) چرخنده.

گهرژنگ: گیاهه که [۱] گیاهی است.

گهرژنوس: (۱) گهرژناس؛ (۲) ناوه بو‌بیاوان [۱] (۱) شجاع؛ (۲) نام مردانه.

گهرژو: گوزا، بئکی کوردستان: به‌عسی کاوولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گهرژو (۱) دیوی زوره‌وی نه‌سنو؛ (۲) بسنو، زینوی جیا؛ (۳) ههرچی وه‌ک گهرو شننی پیندا برژوا؛ (گهرژی ناسبا) [۱] (۱) گلو؛ (۲) گردنه؛ (۳) هرچیز گلومانند.

گهرژوانکه: گهرژوانکه [۱] نگا؛ گهرژوانکه.

گهرژوته: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

گهرژودنی: له‌و گوندانسه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گهرژور: گزندیکه له کوردستان [۱] نام دهی است.

گهرژوز: زبر، گرس، زور [۱] زبر، خشن.

گهرژوشه: رکه‌ه‌سنای [۱] عصبانیت.

گهرژوک: (۱) زور له دؤینسن، دا، دایم یه‌ژوه؛ (۲) نرومیل؛ (۳) کویهر، خبله‌کی [۱] (۱) بسبار روندسه، سباز؛ (۲) ماشین، اتومبیل؛ (۳) کوچ‌نشین، کوچنده.

گهرژوگوز: فیل و نه‌له که [۱] حیله‌وینرنگ.

گهرژوگیچدل: په‌لب و نه‌سغه‌له [۱] شلناق و نارو.

گهرژوگییران: (۱) شت ده‌گهرژوا فعتس یون؛ (۲) ده‌نگ‌ه‌وتن [۱] (۱)

گلوگرفتگی: (۲) صداگرفتگی.

گهرژول: (۱) گهرژی، گهرژو؛ (۲) گهرژوک [۱] (۱) گره، بیمار جرب؛ (۲) سیار.

گهرژولنی: (۱) نه‌خوشی گهرژی بی؛ (۲) زورگهرژان [۱] (۱) گری، جرب؛ (۲) گشتن زیاد.

گهرژنگه: جارنگ له جارن، گهرانگه [۱] بیکار.

گهرژوهاتن: نالوهاتن [۱] بیماری لوزتین.

گهرژوهینانه‌وه: جاره‌ی نالو کردن [۱] لوزتین را معالجه کردن.

گهرژی: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گهرژه: (۱) خهرمان کونان به‌گاو گول؛ (۲) شکابه‌ت [۱] (۱) خرمن کوبی؛ (۲) شکابت.

گهرژه: (۱) گهرژی به‌رداش، کونی به‌رداشی سهره‌وه؛ (۲) نه‌بی، پیوسته [۱] (۱) گلوی سنگ آسیاب؛ (۲) باید، لازم است.

گهرژه‌بئج: گهرژه‌لول [۱] گردباد.

گهرژه‌بئچه: گهرژه‌بئج [۱] گردباد.

گهرژه‌دنی: گزندیکی کوردستانه به‌عسی کاوولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گهرژه‌سور: له‌و گزندانسه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گهرژه‌ک: پیوسته، نه‌بی، نه‌سنی [۱] لازم است.

گهرژه‌ک: (۱) تاخ؛ (۲) زه‌لکاو؛ (۳) گبرژا؛ (۴) مزرانی [۱] (۱) محله؛ (۲) باتلاق؛ (۳) گرداب؛ (۴) گردنا.

گهرژه‌ک‌بون: ویسنن، خواسنن [۱] خواسنن.

گهرژه‌ک‌ناگهره‌ک: خواهی نه‌خوایی، بنه‌وی نه‌نه‌وی، جاری ناچار [۱] خواه ناخواه.

گهرژه‌کویز: شه‌وکویز [۱] شب کور.

گهرژه‌که: (۱) گهره‌ک، پیوسته؛ (۲) ده‌به‌وی، ده‌مه‌وی؛ (چبت گهره‌که، توم گهره‌که) [۱] (۱) لازم است؛ (۲) خواهد، خواهم.

گهرژه‌گوره: گزندیکی کوردستانه به‌عسی کاوولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گهرژه‌گوش: گزندیکی کوردستانه به‌عسی کاوولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گهرژه‌ول: گهرژول، گهرژی [۱] گره.

گهرژه‌لاژه: گهرژه‌لاژه [۱] نگا؛ گهرژه‌لاژه.

گهرژه‌لاژه: گهرژانی کوننی خه‌لکی ناو کوز به‌نوره [۱] آوازخوانی نوینی اهل مجلس.

گهرژه‌لاژی: گهرژه‌لاژه [۱] نگا؛ گهرژه‌لاژه.

گهرژه‌لاژی: گهرژه‌لاژه [۱] نگا؛ گهرژه‌لاژه.

گهرهمول: تیکه‌وه‌هاویشی چه‌شامات [۱] شلوغی و ازدحام مردم.

گهره‌نگ: (۱) داریکی دوه‌له تا په‌لکی نفاقی له‌سهر داده‌مه‌زرتین؛ (۲) گرینگ؛ (۳) جارنگ، ده‌حفه‌به‌ک، ده‌حی [۱] (۱) چوبی دوسر که توده برگ علفی را بر آن نه‌ند؛ (۲) مهم؛ (۳) یکبار.

گهره‌و: بارتنه: (با له گهره‌وی نه‌دابه ناده‌ینی خو دم نه) [ره‌ن].
 گهره‌وانی خوارو: له‌و گرنده‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [روسنایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند].
 گهره‌وانی سه‌رو: گوندنکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان].
 گهره‌وتش: کرپن، سه‌ن [خرید].
 گهره‌ویلک: وشه‌گ، گری‌زه‌ش، جانسه‌وریکه له‌نیره‌ی ریوی و که‌ولی به‌نرخه [وشق].
 گهری: باشگری به‌وانا: پهنه: (زیر بنگه‌ری، ناسنگه‌ری) [پسونده به معنی پهنه، شغل].
 گهری: گهرولی، نه‌خوشی گروی بی [بیماری جرب، گری].
 گهر بان: (۱) گهران، گهرده‌ش کردن: (۲) بون، چونه‌سه‌ر حاله‌تی: (۳) پشکنین [۱] گردش کردن: (۲) گردیدن، شدن: (۳) تفتیش.
 گهر بانه‌وه: گهرانه‌وه، دوی چون هانه‌وه [بازگشتن].
 گهر بانسوخ: (۱) زورگه‌زیده: (۲) شوین گیز: (۳) مالانگه‌ز [۱] بسیار سیار: (۲) پیگیر: (۳) ولگرد.
 گهر بده: (۱) گه‌زوک، که‌سی زور نه‌زوا: (۲) برینی له دنیا‌دیده [۱] بسیار روند، سبّار: (۲) کنایه از جهان دیده.
 گهر بز: گو، هیزی ده‌ست و ده‌م [نیروی دست و دهان].
 گهر زین: پشکنین، گهریان [نفتن].
 گهر زین: بشکن [مُفَنش].
 گهر زنه‌ک: گیزای گرمی کوز [گراب مه‌لک].
 گه‌ز: (۱) قه‌ب، گاز به‌دان: (۲) داری گزبچار: (۳) ناونگی شیرین که له دار ده‌نیشی، نه‌وی له مازو ده‌نیشی خوشترینه، گه‌زو: (۴) نام‌رازیکی پوانه: (۵) جز: (۶) خه‌ز، پارچه‌به‌کی ناوریسمبه: (۷) گه‌سک: (۸) شو‌که‌ی دارو دره‌خت [۱] گاز دندان: (۲) درخت گز: (۳) گزانگبین: (۴) ذرع: (۵) نبش: (۶) خز، نوعی پارچه‌ابر بسمی: (۷) چارو: (۸) شنه‌ لیانات.
 گه‌زاره: زمانی دریز: (گه‌زاره‌ی لی کیشابوم هه‌رچی خرابه‌ی بنی گونم) [زبان دراز].
 گه‌زاره‌ده‌ر کیشان: زمان دریزی کردن [زبان درازی کردن].
 گه‌زاره کیشان: زمان دریزی کردن [زبان درازی کردن].
 گه‌زاف: فسه‌ی بی‌تام و ناخوش [باوه].
 گه‌زتن: قه‌ب‌گرن [گازگرفتن].
 گه‌زخ: پارچه‌ی له‌شتی بر باو [قطعه بریده شده از چیزی].
 گه‌زخان: پارچه‌بون [پاره‌شدن].
 گه‌زخاندن: پارچه‌پارچه‌کردن [قطعه‌قطعه‌کردن].
 گه‌زخی: پارچه‌کراو [پاره شده].
 گه‌زک: گه‌سک، چارو، گزک [چارو].
 گه‌زکردن: پوان به‌گه‌ز [ذرع به‌مایی].
 گه‌ز که‌ردش: گه‌سک لبدان، گیزک کردن، ماشتن [چارو کردن].
 گه‌زگرتن: قه‌ب‌گرن [گازگرفتن].

گه‌زگوله: گه‌زوی دارمازو [گزانگبین مازوج].
 گه‌زگه‌ز بالاکردن: (۱) زوزل بون: (۲) برینی له زور بی خوشبون [۱] به سرعت رتد کردن: (۲) کنایه از بسیار خوش آمدن.
 گه‌زگه‌زک: گزگزه، گیاه که وه پیست که‌وی وانی لی بیداده کا [گیاه گزنه].
 گه‌زگه‌ز که: گه‌زگه‌زا [گیاه گزنه].
 گه‌زگه‌زوک: گه‌زگه‌زک [گیاه گزنه].
 گه‌زگه‌سک: (۱) گه‌زگه‌زک: (۲) ناوی گوندبکه [۱] گزنه: (۲) نام دهی است.
 گه‌زک: کبزد، چه‌قویی که نانووسنبه‌وه [کارد].
 گه‌زه‌مازو: به‌ری داری گه‌ز [نمر درخت گز].
 گه‌زه‌مه: (۱) نیر، تیری که به نه‌وان داویزی: (۲) کبشکچی شه‌وانه له بازارو کولان [۱] خدنگ: (۲) عسس، گزمه.
 گه‌زنده: (۱) جانسه‌وری که گاز ده‌گری: (۲) جانسه‌وری که پتوه ده‌دا: (۳) برینی له پیایو به‌ده‌فرا: (۴) نامی زمان سو‌تین، نیز: (۵) نامی نفت [۱] گزنده: (۲) جانور نبش‌زن: (۳) کنایه از آدم موذی: (۴) مزه‌زبان سوزا: (۵) مزه‌گس.
 گه‌زنک: (۱) گیاه‌سک: (۲) که‌زگه‌زک [۱] گیاه چارو: (۲) گیاه گزنه.
 گه‌زننه: گه‌زنده [نگا: گه‌زنده].
 گه‌زنه: (۱) سو‌ریزه: (۲) خه‌لوه‌نی دبی نازوفه: (۳) ناوجه‌به‌که له کوردستان: (۴) گه‌زگه‌زک: (۵) بیروی نه‌ز [۱] سرخک: (۲) پسنو: (۳) ناحیه‌ای در کردستان: (۴) گزنه: (۵) اکزما.
 گه‌زنه‌ک: که‌سی که بیروی نه‌زی هه‌س [مینلا به اکزما].
 گه‌زنه‌یی: جو‌ری نری [نوعی انگور].
 گه‌زو: ناونگی شیرینی دار، گه‌ز [گزانگبین].
 گه‌زو برنشکه: گه‌نمی برزای ده‌گه‌ل گه‌زو تبه‌ک‌کراوی خره‌له‌ندراو [گندم بوداده با گز مخلوط شده].
 گه‌زو‌ز: (۱) زه‌مه‌لبلک، جلوره، شوشه‌سه‌هول: (۲) مورانه [۱] دگاله: (۲) موربانه.
 گه‌زووشان: له‌و کوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [روسنایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند].
 گه‌زوک: (۱) گه‌زگه‌سک: (۲) هه‌رچی ده‌گه‌زی: (۳) گوندبکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] گیاه گزنه: (۲) گزنده: (۳) از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
 گه‌زوکی: (۱) دوکه‌ی به‌لکی بیستان: (۲) نه‌خوشبه‌کی پیسته [۱] شنه‌ پالیزی: (۲) یکی از بیماریهای پوست.
 گه‌زوله: گه‌زو، گه‌ز [گزانگبین].
 گه‌زوه: گه‌زو [گزانگبین].
 گه‌زه: (۱) جانسه‌وری گازگر: (۲) شفه‌ری چه‌رم‌بزرین [۱] گزنه: (۲) شفه‌ کفاشان.
 گه‌زه‌و: (۱) گیاه‌که لاسکی ده‌مژن سه‌ر نه: (۲) گزه‌و [۱] گیاهی است

با ساقه شیرین که مکیده می شود؛ (۲) هویج.

گهزهك: (۱) به لپ، به هاته، بیاتو؛ (۲) شاره رای زیگه، به لهد؛ (۳) جیژهی نیو؛ (۴) نفت؛ (۵) گازگر [۱] بهانه؛ (۲) بلد، راهنا؛ (۳) نندمه؛ (۴) گس مزه؛ (۵) گزنده.

گهزه گهزه: وشه به که بو زاروکی ده لئن و فامک دئنه دهمبهوه [۱] اصطلاحی برای بجه که انگشت را گاز گیرد.

گهزه ن: (۱) زبان، زهره؛ (۲) به لا، به سه رهاتی خراب [۱] (۱) زبان؛ (۲) آسیب، گزند.

گهزه نه: گبایه که به شلکی ده خوری [۱] گبایه است خوردنی.

گهزه نهك: بیروی تهر [۱] اگزما.

گهزی: (۱) گازی لی گرت؛ (۲) فوماش؛ (مسانی گهزی)؛ (۳) هر گهزیکه؛ (گهزی به چهند) [۱] (۱) گزید؛ (۲) پارچه، کالای زرعی؛

(۳) هر مترش.

گهزیت: سه رانه له ناموسولمانان [۱] جزیه.

گهزیچار: داری گهز، گزبچار [۱] درختچه گز.

گهزبزه: بلازیز [۱] گلی است اول بهار می شکند.

گهزبن: گهزبن [۱] گاز گرفتن.

گهزبنك: گهزگهك [۱] گیاه گزنه.

گهژ: قهپ، گار به ددان [۱] گازدیدان.

گهژار: جبقلدانه [۱] زاغر.

گهژاز: جبقلدانه [۱] زاغر.

گهژکرن: قهپ گرفتن [۱] گازگرفتن.

گهژگهزینك: گیزه لوکه، باهوژ [۱] گردباد.

گهژم: داری یوز، دارنوفانه [۱] درخت پشه.

گهژمراندن: هاربن، زور ورد کردن [۱] آسیاب کردن.

گهژمیری: هازدراو [۱] آسیاب شده.

گهژمرین: گهژمراندن [۱] آسیاب کردن.

گهژین: گهزین، گهزین [۱] گازگرفتن.

گهست: ناشیرین، ناحهز، دزنو [۱] زشت، بدگل.

گهستن: گهزین، گهژین [۱] گازگرفتن.

گهسته: پبهودراو؛ (ماران گهسته) [۱] نبش خورده.

گهسك: گزك، گهژك، جازو [۱] جارو.

گهسكدان: (۱) گزكدان؛ (۲) برتی له بردنی هه مو شنی له مالدا [۱] (۱)

جارو کردن؛ (۲) کتابه از بردن همه چیز.

گهسكده: گزكده [۱] جارو زدن.

گهسك لیدان: گهسكدان [۱] نگا؛ گهسكدان.

گهسكه سببكه: گبایه کی بوخوشه وشكه کی ده كه نه گهسك [۱] گبایه است خوشبو.

گهسكه شاری: گبایه كه له مالندا ده بچینن [۱] نوعی گیاه جارو.

گهسهی: پبهودان [۱] نبش زدن.

گهش: (۱) ناگری بلئسه دار؛ (۲) سکللی بی زه شایی؛ (۳) شق و نورت؛ (۴)

روی بی گنج؛ (به روی گهشه وه دواندمی)؛ (۵) سوری به زهنگی پولو؛

(۶) سوری خوئی [۱] (۱) آتش مشتعل؛ (۲) اخگر مشتعل؛ (۳) شاداب

و برد؛ (۴) روی گشاده؛ (۵) سرخ به رنگ اخگر؛ (۶) سرخ خوئی.

گه شانندهوه: (۱) کله دار کرده ی ناگری دامر کاو؛ (۲) زهزی باوه شیرین

کردن تا ده بننه سکل؛ (۳) که بف خوش کردن؛ (۴) به هو خونچه گول

بشکواندن [۱] (۱) مشتعل کردن آتش بعد از فرونشستن؛ (۲) بادزدن

زغال برای آفر وختن؛ (۳) شاد کردن؛ (۴) با یق شکوفانیدن غنچه.

گه شانمه وه: (۱) بشکونتی گول؛ (۲) تیراوبون و شق و نورت بو؛ (۳)

سوربوئنه وه ی زهزی و بوئنه سکل؛ (۴) شادبوون [۱] (۱) شکفتن؛ (۲)

شکروفاشدن؛ (۳) آفر وخنه شدن زغال؛ (۴) شاد شدن.

گهش بوئنه وه: گه شانمه وه [۱] نگا؛ گه شانمه وه.

گهشت: (۱) سه بران، گهزان به که بف؛ (۲) گه دابی، ماله و مال کردن [۱] (۱)

سیاحت؛ (۲) گدایی.

گهشتانندن: (۱) نی گه بانندن؛ (۲) بی گه بانندن [۱] (۱) فهماندن؛ (۲)

رسانیدن.

گهشتن: (۱) ره سیده بوون؛ (۲) فامین؛ (نی گهشتی، نی گهشتم) [۱] (۱)

رسیدن؛ (۲) فهمیدن.

گهشتی: (۱) بی گه بشنو، ره سیده بوگ؛ (۲) داروغه ی ناوشاران [۱] (۱)

رسیده؛ (۲) پلیس شهری.

گهشتنامه: بهره وه ری نوسراوی گهزیده [۱] سیاحتنامه.

گهشتوك: زورگه زبده [۱] سیاح.

گهشتیار: سه یاح، دتبا گهز، گهزبده ی شاران [۱] سیاح.

گهشك: یو کاوله، چه موله [۱] ام کردن.

گهشكر دئه وه: گه شانندهوه [۱] نگا؛ گه شانندهوه.

گهشكه: (۱) فی، خو؛ (۲) له خوچوون له خوشبان؛ (۳) گهشك [۱] (۱)

صرع؛ (۲) از شادی بهوش شدن؛ (۳) ام.

گهشكه بوون: (۱) فی لی هانن؛ (۲) له خوشبان له سه رخوچوون [۱] (۱)

دچار صرع شدن؛ (۲) از شادی غش کردن.

گهشكه دار: فیدار، خودار [۱] صرعی.

گهشكه گرتن: فی لی هانن [۱] دچار صرع شدن.

گهشگه: سه برانگا، جببگی گهشت و سه بران [۱] سیاحتگاه.

گهشه: (۱) خوشی و شادی؛ (۲) نیراوی و تورنی و شهقی؛ (۳) بزه،

زهرده خه نه؛ (۴) لقی تازه ی زهزا؛ (۵) بالابلندبوون به خوداهانن [۱] (۱)

شادی؛ (۲) شادابی؛ (۳) نبسم؛ (۴) جوانه تاك؛ (۵) نشوونما.

گهشه كردن: (۱) شادبوون؛ (۲) ده سالآ کردن و به خوداهانن [۱] (۱)

شاد شدن؛ (۲) نشوونما کردن، بالبدن.

گهشه گرتن: بزه هانته سه ردهم، زهرده خه نه کردن [۱] نبسم کردن.

گهشه و بوون: گه شبوئنه وه [۱] نگا؛ گه شبوئنه وه.

گهشی: (۱) شهن و تیراوی، دزی ژاکاوی؛ (۲) روخوشی؛ (۳) دلخوشی [۱] (۱)

نردی و شادابی؛ (۲) خوشرویی؛ (۳) دلخوشی.

گهشیان: گه شانمه وه [۱] نگا؛ گه شانمه وه.

گهشیانمه وه: گه شانمه وه [۱] نگا؛ گه شانمه وه.

گهشینه وه: گه شانمه وه [۱] گه شانمه وه.

گه عتیل: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاولبان کرد [۱] روستایی در کردستان که بعضیان آن را ویران کردند.

گه ف: (۱) ترساندن به قسه، گف، گف: (۲) مچورکی لهش، نهزو: (۳) خووه لکیشان، په سنی خودان: (۴) حبه‌ی سه‌گ: (۵) کاری خویر بانه: (۶) فیل و گزی: (۷) گالنه، گه‌ب: (۸) فسه‌ی بی‌نام [۱] (۱) تهدید: (۲) نبر کشیدن اندام: (۳) لاف: (۴) پارس، واق: (۵) هر زگی: (۶) حبله: (۷) شوخی: (۸) باوه.

گه فاندن: هره‌شه کردن [۱] تهدید.

گه ف خواردن: ترساندن به فسه [۱] تهدید کردن.

گه ف کردن: (۱) ترساندن به قسه: (۲) گالته کردن [۱] (۱) تهدید کردن: (۲) شوخی کردن.

گه فوک: چه نه بازی بینام‌بیز [۱] باوه گو.

گه ف و گور: گه ف کردن [۱] تهدید.

گه فسه: (۱) گه‌په، حبه‌ی پیره‌سه‌گ: (۲) گالنه، جه‌ف‌نگ [۱] (۱) واق پرسگ: (۲) شوخی.

گه فین: (۱) حبه‌بین، زه‌وبین: (۲) گوزه‌شه کردن [۱] (۱) پارس کردن سگ: (۲) تها... .

گه ف: گه ف، گف، گف [۱] تهدید.

گه فئا: شایهت، ناگادار له زوداو [۱] شاهد، گواه.

گه فئار: پیس، گه‌مار [۱] چرکین، کثیف.

گه فاله: په‌له‌هه‌وری زه‌سی به باران [۱] لکه ابرسیاه.

گه فئر: (۱) سبی نامال زه‌رد: (۲) که‌ره، بوز [۱] (۱) سپید مایل به زردی: (۲) نوسی رنگ.

گه فئرک: (۱) بوزی میوینه، جوئی نافه‌ل: (۲) چیرگ، میته‌سی [۱] (۱) درآج ماده‌نه: (۲) هو بره.

گه فئری: بسنو، زینو، مله‌ی جبا [۱] بال کوه.

گه فئریله: سونسکه، سوئسک [۱] تیهو.

گه فئز: (۱) نه‌وه‌نده‌ی له دروینه‌دا دینه ناو داسه‌وه: (۲) له‌سهر تنه‌شت تل خواردن [۱] (۱) مقداری از درو که بکبار در داس آبد: (۲) بر بهلو غلتیدن.

گه فئزان: گه فئزان، تل خواردن له‌سهر نه‌شت [۱] غلتیدن به بهلو.

گه فئزاندن: تل پندان له‌سهر نه‌شت [۱] غلطانیدن، بر بهلو.

گه فئزان: گه فئزان [۱] غلتیدن بر بهلو.

گه فئزک: جبه‌گی گه فئزان [۱] جای غلتیدن بر بهلو.

گه فئزو: نه‌وی که دگه‌فزه [۱] بر بهلو غلطان.

گه فئزوک: بنباده‌م یان حه‌یوانی که رور گه‌فزه دکه، گه‌فزو [۱] بر بهلو غلطان.

گه فئزین: گه فئزان [۱] غلتیدن بر بهلو.

گه فئل: (۱) شه‌وه‌کی، بهره‌بانی زو، بولبله: (۲) شه‌بولی زل [۱] (۱) گرگ و میش، سبیده‌اولی: (۲) موج بزرگ.

گه فئلین: (۱) بهره‌بانی بون، بولبله په‌بدا بون: (۲) شه‌بولی زل دان [۱] (۱) سپیده‌دمیدن: (۲) موج بزرگ دادن.

گه فوزه: مو ماش و برنجی [۱] مو جوگندمی.

گه فوک: هه‌زه‌شه که‌ره [۱] تهدیدکننده.

گه فوگور: گه‌فوه‌ه‌رشه، هه‌زه‌شه و گوره‌شه [۱] تهدید و ارعاب.

گه فئه: گیلوکه، زار، په‌سه‌زمان [۱] هالو، فقیر حال.

گه فه‌هر: (۱) به‌راویز: (۲) سوچ، قوزبین [۱] (۱) حاشیه: (۲) گوشه.

گه فه‌ز: (۱) گیاهه‌نه په‌نی بی سوره‌ده‌کن: (۲) ره‌نگی سوری که‌ش [۱] (۱) گیاهی است که رنگ قرمز از آن گیرند: (۲) رنگ قرمز آنتسین.

گه فه‌زه: خو په‌سند، خو به‌زل‌زان [۱] خودپسند، خودبین.

گه فه‌گژ: سه‌ره‌ژن و نیکه‌لاو [۱] زولیده‌موی.

گه فه‌له: گه‌فاله [۱] لکه ابرسیاه.

گه فه‌نده: شه‌لاتی، سه‌سه‌ری، بی‌شهرم [۱] بی‌آزم و حیا.

گه گانه: جارو باره، گابه‌گابی [۱] گاهگاه.

گه گز: به‌کسمی که له زوبشتن سه‌ره‌بچی ده کاو مان ده‌گری [۱] ستوری که از رفتن امتناع می‌کند.

گه گرتن: بی‌چه‌فاندن و نه‌زوبشتن [۱] از رفتن امتناع ورزیدن.

گه گه: په‌تدبه‌ند [۱] بندبند.

گه‌ل: (۱) کوئمه‌ل: (۲) زور، زنده: (۳) کوئمه‌له‌بنیاده‌می هاو نه‌زادو خواه‌نی زمان و خده‌و خوئی نایبه‌تی په‌خویان: (۴) باشگری کو [۱] (۱) گروه: (۲) بسبار: (۳) ملت: (۴) پسوند جمع.

گه‌ل: (۱) بیزا: (۲) به‌لکی دار که بو خوراک‌ی حه‌یوانات هه‌لده‌گیری: (۳) دارسانی که هه‌ر ده‌وه‌نه‌وه‌داری به‌ری نیه: (۴) نیوان دوران [۱] (۱) همراه: (۲) برگ علوفه‌ حیوانات: (۳) جنگل درختچه بدون درخت بزرگ: (۴) میان هر دوران.

گه‌لا: نیره‌قه، باسکه‌نامور [۱] خبش.

گه‌لا: به‌لک، په‌لکی دارو گیاه [۱] برگ درخت و گیاه.

گه‌لاج: (۱) شه‌لاتی: (۲) ده‌سیر [۱] (۱) لات: (۲) کلاهربدار.

گه‌لاج: گه‌لاج [۱] نگا: گه‌لاج.

گه‌لاحه: گه‌ردن په‌ندی گا، قه‌له‌ده‌ی نه‌سوزی گاو چیل [۱] قه‌لاده‌ گاو.

گه‌لاخان: سه‌رده‌می گه‌لازیزان [۱] موسم برگ‌ریزان.

گه‌لاخه‌زان: به‌رگ‌ریزانی بابز [۱] برگ ریزان.

گه‌لادار: (۱) په‌لکی دار: (۲) داری به‌به‌لک [۱] (۱) برگ درخت: (۲) درخت بر مرگ.

گه‌لاده: گلاده [۱] نگا: گلاده.

گه‌لاده‌ر کردن: په‌لک‌لی روانی زوه‌ک [۱] جوانه‌زدن برگ.

گه‌لازن: به‌لک له زوه‌ک داکه‌ندن، به‌لک لی‌کردنه‌وه [۱] از برگ لخت کردن.

گه‌لازیزان: (۱) چه‌نگه‌ی به‌لکی داره‌رین: (۲) مانگی خه‌زه‌لوه‌ره [۱] (۱) موسم برگ‌ریزان: (۲) مهرماه.

گه‌لازیزان: گه‌لازیزان [۱] نگا: گه‌لازیزان.

گه‌لاز: (۱) گلان: (۲) گلان [۱] نگا: گلان: (۲) نگا: گه‌لاس.

گه‌لازهل: گه‌لاو پووش و چیلکه‌ی نالاش [۱] انبیره.

گه‌لاس: (۱) نالوجه‌سوره: (۲) نالوجه‌زده: (۳) میوه‌به‌که وه‌ک به‌لازوک

گه عتیل: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاولبان کرد [۱] روستایی در کردستان که بعضیان آن را ویران کردند.

گه ف: (۱) ترساندن به قسه، گف، گف: (۲) مچورکی لهش، نهزو: (۳) خووه لکیشان، په سنی خودان: (۴) حبه‌ی سه‌گ: (۵) کاری خویر بانه: (۶) فیل و گزی: (۷) گالنه، گه‌ب: (۸) فسه‌ی بی‌نام [۱] (۱) تهدید: (۲) نبر کشیدن اندام: (۳) لاف: (۴) پارس، واق: (۵) هر زگی: (۶) حبله: (۷) شوخی: (۸) باوه.

گه فاندن: هره‌شه کردن [۱] تهدید.

گه ف خواردن: ترساندن به فسه [۱] تهدید کردن.

گه ف کردن: (۱) ترساندن به قسه: (۲) گالته کردن [۱] (۱) تهدید کردن: (۲) شوخی کردن.

گه فوک: چه نه بازی بینام‌بیز [۱] باوه گو.

گه ف و گور: گه ف کردن [۱] تهدید.

گه فسه: (۱) گه‌په، حبه‌ی پیره‌سه‌گ: (۲) گالنه، جه‌ف‌نگ [۱] (۱) واق پرسگ: (۲) شوخی.

گه فین: (۱) حبه‌بین، زه‌وبین: (۲) گوزه‌شه کردن [۱] (۱) پارس کردن سگ: (۲) تها... .

گه ف: گه ف، گف، گف [۱] تهدید.

گه فئا: شایهت، ناگادار له زوداو [۱] شاهد، گواه.

گه فئار: پیس، گه‌مار [۱] چرکین، کثیف.

گه فاله: په‌له‌هه‌وری زه‌سی به باران [۱] لکه ابرسیاه.

گه فئر: (۱) سبی نامال زه‌رد: (۲) که‌ره، بوز [۱] (۱) سپید مایل به زردی: (۲) نوسی رنگ.

گه فئرک: (۱) بوزی میوینه، جوئی نافه‌ل: (۲) چیرگ، میته‌سی [۱] (۱) درآج ماده‌نه: (۲) هو بره.

گه فئری: بسنو، زینو، مله‌ی جبا [۱] بال کوه.

گه فئریله: سونسکه، سوئسک [۱] تیهو.

گه فئز: (۱) نه‌وه‌نده‌ی له دروینه‌دا دینه ناو داسه‌وه: (۲) له‌سهر تنه‌شت تل خواردن [۱] (۱) مقداری از درو که بکبار در داس آبد: (۲) بر بهلو غلتیدن.

گه فئزان: گه فئزان، تل خواردن له‌سهر نه‌شت [۱] غلتیدن به بهلو.

گه فئزاندن: تل پندان له‌سهر نه‌شت [۱] غلطانیدن، بر بهلو.

گه فئزان: گه فئزان [۱] غلتیدن بر بهلو.

گه فئزک: جبه‌گی گه فئزان [۱] جای غلتیدن بر بهلو.

گه فئزو: نه‌وی که دگه‌فزه [۱] بر بهلو غلطان.

گه فئزوک: بنباده‌م یان حه‌یوانی که رور گه‌فزه دکه، گه‌فزو [۱] بر بهلو غلطان.

گه فئزین: گه فئزان [۱] غلتیدن بر بهلو.

گه فئل: (۱) شه‌وه‌کی، بهره‌بانی زو، بولبله: (۲) شه‌بولی زل [۱] (۱) گرگ و میش، سبیده‌اولی: (۲) موج بزرگ.

گه فئلین: (۱) بهره‌بانی بون، بولبله په‌بدا بون: (۲) شه‌بولی زل دان [۱] (۱) سپیده‌دمیدن: (۲) موج بزرگ دادن.

گه لاوزنه نگوتن: سمره تاي دبای دانی نه سنیره ی گه لاوزن طلوع سناره شعرا.

گه لاوزی: ۱) ریز کردنی باقده خلی که گوله کان بچنه سمره بک: ۲) برک خه باری که دوی گه لاوزنه نگوتن بهر بیدا ۱) رده کردن سنه های غله در ویده به نر تیبی، که خوشه ها برهم آیند: ۲) بونه خباری که بعد از طلوع سناره شعرا تمر دهد.

گه لبازه: کومه ئی یالداران بکوهه له حه و اوه ۱) دستنه برندگان در حال پرواز.

گه لبون: کوبونه وی حه شامات ۱) اجتماع مردم.

گه لبهستن: کوبونه وه له ده وری یه کتر ۱) همایش.

گه لپ: به مالایی لاشه ویلاکه، گوپ ۱) لپ.

گه لپه رستی: زیدخوشو بسنن، گه لحه ز ۱) ملت خواهی، مردم دوسنی، گه لته: کالنه ۱) شوخی.

گه لچ: کیشه و دم به دمه ۱) جدال.

گه لحو: زه لای ده به نگو و نان بگه بشنو ۱) ننومند احمق.

گه لحه ز: مبلله ت خوشه و بست ۱) ملت دوست.

گه لخور: برتی له خاوه نده سه لانی بی به زه بی ده گه ل زرده سناندا ۱) کتابه از حاکم سنمگر.

گه لخور: نازه ئی که به به لکه دار ده زی ۱) دامی که از برگ می چرد.

گه لدار: داری زل ۱) درخت نناور.

گه لاش: کیشه و دمه قاله ۱) نزاع و کشاکش.

گه لگه ی: گوندیکی له کوردستان، به عسی ویرانی کرد ۱) از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

گه للات: مفته خور، چه وری مالانگه ر ۱) مفت خور.

گه للاس: نازاوه، پشوی ۱) آشوب و فتنه.

گه للاو: گه لاو، قوماریکه ۱) نگا: گه لاو.

گه للابی: گوی ندهر به هیچ شت ۱) بی مبالا.

گه لله ک: به کجار زور ۱) بسیار زیاد.

گه لئازکنی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد ۱) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گه لو: ۱) نو بیزی: (گه لوده بی وایی): ۲) کاورا، ندی که سنی که قسه ی ده گه ل ده کم: ۳) ندی خه لکبه ۱) نو گویی: ۲) ای فلان: ۳) ای مردم.

گه لو: گه رو ۱) نگا: گه رو.

گه لو: گه رو ۱) نگا: گه رو.

گه لواخی: ناوی ناوجه و عه شبره نیکه ۱) نام منطقه و عشیره ای در کوردستان.

گه لواز: سمر او به سنه له کی له نکاو ۱) سرمای ناگهانی.

گه لواز: ۱) گلوا: ۲) گورانی نایه تی بو خوشی جروده رکردنی دار له به هاردا: ۳) زنجیره بون به شوین به کا ۱) نگا: گلوا: ۲) ترانه مخصوص جشن جوانه زین درختان: ۳) به دبال هم ردیف شدن.

گه لوازَه: ۱) گورانی جروده رکردنی دار: (هوران گازه گازه ده خوین

ده چی به لام توزی درشت ترمو شبر بنه ۱) آلو سرخ: ۲) آلو زرد: ۳) گلاس.

گه لاش: نان دین ۱) جای نان.

گه لاشان: ۱) ورده ی په زوی لوکوه مو له هه لاجی و شه کردندا: ۲) خشت و خالی ناوجه که مری ناوده گری ۱) تکه های بنبه و امثال آن در هلاجی و...: ۲) خس و خاشاک داخل جوی که جلو آب را می گیرند.

گه لاکردن: ۱) به لک لئ زوان: ۲) به لکه مبو له دار جنبین ۱) برگ دادن: ۲) برگ مو چینن.

گه لاکوت: تیلای گه لاورد کردن ۱) کدبنه، برگ کوب.

گه لاکوتک: گه لاکونک ۱) برگ کوب.

گه لاکه رود: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد ۱) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گه لاکه و تن: جه نکه ی به لکه و رینی داران ۱) موسم برگ بران.

گه لال: ورده به ردی لوسی ناوجه ماسه رودخانه.

گه لالوج: زمانه چکوله، نه لنگه ۱) زبان کوچک.

گه لالوجک: نالوی گه رو ۱) لوزنین.

گه لالوجک: نالوی گه رو ۱) لوزنین.

گه لاله: ۱) نالو، خرابی گه رو، گه لالوجک: ۲) نمونه: ۳) پیش نوس: ۴) شارک و گوندیکی کوردستان به عسی ویرانی کرد ۱) لوزنین:

۲) طرح: ۳) پیش نویس: ۴) نام شهر و روستایی در کوردستان که بعثها ویران کرد.

گه لاله: ۱) گلاله: ۲) ناوی شارو کبکه: ۳) ناوی ناوجه به که له کوردستان ۱) نگا: گلاله: ۲) نام شهر کی است: ۳) نام ناحیه ای در کوردستان.

گه لالی: ناوی عه شبره تیکی کورده: (سمرکه شی غیلی گه لالی شوخی بابانی عزیزان) «گوردی» ۱) نام عشیره ای است.

گه لالیشک: سوچ و گوشه ی زار ۱) گوشه لبان.

گه لالیه کان: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد ۱) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گه لامبو: به لکی زه زان ۱) برگ مو.

گه لانکه: جار، ده حفه، چهل، که زه ت ۱) دفعه.

گه لاو: قوماریکه به موزه ی نرده ده کری ۱) نوعی بازی است که با مهره نرد کنند.

گه لاو: گلاو، پس ۱) پلید.

گه لاو گه ل: ریگه جون به پای لیکه و دور راه ۱) راه بافتن با یاهای از هم باز.

گه لآوی: گلاری ۱) پلیدی.

گه لاوز: ۱) نستیره یه کی زور گه شه له نیوه ی هاوینرا ده بیدری: ۲) مانگی پنجمی سال، نبوه راست مانگی هاوین: ۳) ناوه بو زنان: ۴) گبشه گه نمی درواو ۱) ستاره شعرا: ۲) ماه مرداد: ۳) نام زنانه: ۴) نوده در ویده غله.

گه‌لواگان: ناگاداری ده‌ودن و بنجکان [۱] نگهبان درختچه‌های جنگل.
 گه‌له‌ور: هوا، رزبو [۱] بوسیده.
 گه‌له‌ه: نفوس: (گه‌له‌ه‌ی کوردستان سی میلیونه) [۱] جمعیت.
 گه‌له‌ی: (۱) سهر به کومه‌ل: (۲) گه‌لی، بوهل [۱] (۱) ملی: (۲) ذره.
 گه‌له‌ی: (۱) زور، فره، زان: (۲) کومه‌له‌خه‌لکبکی هاو‌زه‌چه‌ک [۱] (۱) بسیار: (۲) ملی.
 گه‌له‌ی: دول، دهره، تسبو، بوهل [۱] ذره.
 گه‌لیار: عه‌شیره‌نی زل له کوردستان [۱] عه‌شیره‌ای بزرگ در کردستان.
 گه‌لیاوا: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاو‌لیان کرد [۱] روستایی در کردستان که بعثمان آن را ویران کردند.
 گه‌لی‌بابولیا: گوندبکی کوردستانه به عسی کاو‌لی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثمان ویران شد.
 گه‌لی‌پساغا: گوندبکی کوردستانه به عسی کاو‌لی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثمان ویران شد.
 گه‌لی‌دیوا: گوندبکی کوردستانه به عسی کاو‌لی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثمان ویران شد.
 گه‌لیز: (۱) زور، فره: (۲) سهر به گه‌ل [۱] (۱) بسیار: (۲) ملی.
 گه‌لی‌رمان: گوندبکی کوردستانه به عسی کارلی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثمان ویران شد.
 گه‌لیش: (۱) شاره، شاده، نیشانه‌ی نیوان کاو‌خه‌رمان: (۲) گوله‌مه‌ره‌زه [۱] (۱) نشانه‌ی میان کاه و گندم در خرمن: (۲) کرد شالیزار.
 گه‌لیشه: گه‌لاشان [۱] نگا: گه‌لاشان.
 گه‌لیک: (۱) زور، زان: (۲) کومه‌له‌خه‌لکبکی هاو‌زه‌چه‌ک [۱] (۱) بسیار: (۲) ملی.
 گه‌لی‌گویر: گوندبکی کوردستانه به عسی کاو‌لی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثمان ویران شد.
 گه‌م: (۱) گرنگی، بایه‌خداری: (۲) گمه، کابه [۱] (۱) اهمیت: (۲) بازی.
 گه‌مار: (۱) چرک، چلک، پیساتی: (۲) چلک، ییس: (۳) ده‌باغی: (۴) گوله‌سه‌گ [۱] (۱) چرک، کنافت: (۲) چرکین: (۳) ده‌باغی: (۴) سگ‌نر.
 گه‌مارگه: ده‌باغ‌خانه [۱] ده‌باغ‌خانه.
 گه‌مارو: (۱) شالاو، په‌لامار: (۲) دهره‌گیران [۱] (۱) یورش: (۲) محاصره.
 گه‌مارودان: (۱) شالاو‌بردن، په‌لاماردان: (۲) دهره‌گرن [۱] (۱) یورش بردن: (۲) محاصره‌کردن.
 گه‌مال: سدی نیر، قه‌به‌گول، گوله‌سه‌گ [۱] سگ‌نر.
 گه‌مالان: گوندبکی کوردستانه به عسی کاو‌لی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثمان ویران شد.
 گه‌مالدو: گیابه‌که [۱] گیاهی است.
 گه‌مال‌فس: قنگه‌لئس [۱] چنبا‌تمه.
 گه‌مانه: گومانه [۱] نگا: گومانه.
 گه‌مبال: گه‌مال [۱] سگ‌نر.
 گه‌مبول: (۱) گوله‌سه‌گی بیر: (۲) برتی له زور‌پیری موی نوبل و برو جه‌رمگ [۱] (۱) پیر سگ‌نر: (۲) کتابه از آدم کهنسال.

گه‌لوازه: (۲) رسته‌موروی سوروشین که به بیشکوه هه‌لداوه‌سری:
 (۳) گویز هه‌نجیری به‌به‌نهره‌کراو: (۴) فرینی بالداران به‌کومه‌ل پیکره له‌ه‌وا [۱] (۱) ترانه مخصوص جشن جوانه‌زدن درختان: (۲) رشته مهره‌های رنگین که به گه‌واره آویزند: (۳) انجیر و گردوی بانج رشنه شده: (۴) دسته پرندگان در حال پرواز.
 گه‌لواگه‌لوا: گه‌لارگه‌ل [۱] نگا: گه‌لواگه‌ل.
 گه‌لوانک: گیابه‌که به‌که‌ی ده‌خوری [۱] گیاهی است با پیازه خوردنی، گه‌لور: زل‌خورت [۱] لندهور.
 گه‌لوره: گه‌لور [۱] لندهور.
 گه‌لوری: مورانه خواردوی ریزال [۱] مورانه خورده بوسیده.
 گه‌لوز: ناوگه‌ل، به‌سالایی نیوان دور‌زان، تاییه‌تی بو‌سه‌گ‌ده‌پلئین: (کلکی ده گه‌لوزی گرت) [۱] میان رانها برای سگ گویند.
 گه‌لوس: گوندبکی کوردستانه به عسی کاو‌لی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثمان ویران شد.
 گه‌لوس: گه‌لوز [۱] نگا: گه‌لوز.
 گه‌لوگر: گه‌روتر [۱] گلوگیر.
 گه‌لوه‌زه: گوندبکی کوردستانه به عسی کارلی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثمان ویران شد.
 گه‌لویر: لیکای ده‌م [۱] لعاب‌دهن.
 گه‌له: (۱) که‌رنکه، کومه‌لئ پیکره: (۲) زور، زان: (۳) گه‌لای زویوی وه‌ریو [۱] (۱) قطع، گره: (۲) زیاد، بسیار: (۳) برگ خزان.
 گه‌له: عور، کرش [۱] شکمه.
 گه‌له‌جوت: زیاره‌ی ناوایی بو‌پیکره‌کیلانی زه‌وی [۱] نعاونی سخم‌زنی، گه‌له‌خان: ناغل [۱] اغل.
 گه‌له‌خه‌ن: جوابی بی‌مه‌به‌ست و به‌خورایی [۱] جواب بی‌هدف و سرسری.
 گه‌له‌دروه: زیاره‌ی درونه [۱] دروکردن نعاونی.
 گه‌له‌راویژه: ته‌گیر کردنی به‌کومه‌ل [۱] کنکاش دسته‌جمعی.
 گه‌له‌راویژی: گه‌له‌راویژه [۱] کنکاش دسته‌جمعی.
 گه‌له‌ک: زه‌حف، زور [۱] بسیار.
 گه‌له‌کومه: هاو‌کاری کردنی به‌کومه‌ل [۱] تعاون گروهی.
 گه‌له‌کومه‌ک: گه‌له‌کومه [۱] نعاون گروهی.
 گه‌له‌کومه‌که: گه‌له‌کومه [۱] تعاون گروهی.
 گه‌له‌کومه‌کی: گه‌له‌کومه [۱] نعاون گروهی.
 گه‌له‌کومه‌گنی: گه‌له‌کومه [۱] نعاون گروهی.
 گه‌له‌کویی: خوشاندان، پیکه‌وه‌زوبستن به‌کومه‌ل [۱] تظاهرات.
 گه‌له‌کی: گه‌له‌ک، زان، فره، فریه، زور [۱] زیاد، بسیار.
 گه‌له‌مه‌ری: (۱) به‌گشنی: (۲) زوره: (۳) ره‌وشینی کومه‌لگا [۱] (۱) همگی: (۲) بیشتر، غالب: (۳) عرف.
 گه‌له‌ندار: داری زور‌نه‌سور [۱] درخت بسیار ننومند.
 گه‌له‌هوا: گه‌لور [۱] تنومند احق.
 گه‌له‌وان: شوانی په‌زو گاران [۱] چوپان.

گه مېوله: گه مېول [نكا: گه مېول].

گه مېر: ناخهز له بهر چا، نه جوان [زشت نما].

گه مېر: (۱) لهت، پارچه ی ورد؛ (۲) نيوه كولان، نيوه جوشان [۱] خرد، نكه كوچك؛ (۲) نيم جوش.

گه مېراندن: ناشيرين كردن، كړيت كردن [بدنما كردن].

گه مېراندن: (۱) لهت و كوت كردن، وردو خاش كردن؛ (۲) كميك كولاندن [۱] خردوله كردن؛ (۲) كمى جوشاندن.

گه مېره: (۱) كه مېره؛ (۲) پتړوى برين [۱] سرگين خشكېده سفت؛ (۲) خشك ريشه.

گه مېره به ستن: (۱) پتړو نيشته سهر برين؛ (۲) برينى له چلكنى زور؛ (ده سنت ناشوى گه مېره ي به سنوه) [۱] كپره بستن زخم؛ (۲) كتابه از جر كېنى زياد.

گه مېر: چكړلوى بوته كه ي بى نموت [كوجولوى بد فافه].

گه مېره: (۱) گه مېر؛ (۲) حول، گه وچ، گيژ، وړ [۱] نكا: گه مېر؛ (۲) گيچ، دينگ، هالو.

گه مېرول: گه مېره [نكا: گه مېره].

گه مېش: (۱) پړى ده ستنى، گولم؛ (۲) ملانې، زوره باتې؛ (۳) ليدان به دار [۱] (۱) پريك كف؛ (۲) كشنى؛ (۳) چوبكارى.

گه مېشاندن: (۱) ليدان؛ (۲) كوشن له زير دار كار بد [۱] زدن؛ (۲) كشنن در اثر چوبكارى.

گه مېشور: (۱) خول، حول؛ (۲) زوراباز [۱] هالو؛ (۲) كشنى گير.

گه مېور: (۱) نفت، نامال نال؛ (۲) روگرز [۱] گس ماييل به تلخ؛ (۲) نرشن رو.

گه مېوره: خوراكي لېجى كه به ليوه ده نوسنى [غذاي لژج كه بر لب جسيده].

گه مېه: (۱) گالته، (۲) فومار له سهر بردنوه؛ (۳) بازى؛ (۴) كايه؛ (گه مېه بكه) [۱] شوخي؛ (۲) فمار؛ (۳) بازى؛ (۴) نوبت در بازى و فمار.

گه مېه كا: گونديكى كوردستانه به عسى كاولى كرد [نام روسنايي در كردستان كه توسط بعثيان ويران شد].

گه مېي: كه شتى، پاپوز [كشنى].

گه مېي: گه مېي [كشنى].

گه مېي وان: كه سنى كه كه شتى دازوى [ناخدا].

گه مېي وان: گه مېي وان [ناخدا].

گه مېيه: گه مېي، كه شتى، پاپوز [كشنى].

گه مېيه وان: گه مېي وان [ناخدا].

گه مېن: (۱) بون ناخوش؛ (۲) رزين له نيزايى دا؛ (۳) خراب و بى نرخ؛ (۴) كارى كړيت؛ (۵) گه رجهك؛ (دوئى گه مې نابت زون / قهره جى نابت

خانسون) «سه سل»؛ (۶) تيخ و نوري كولى و نهر [۱] بدبو؛ (۲) بوسيدن از خيسى؛ (۳) بنجبل و بى ارزش؛ (۴) كار زشت؛ (۵) گرچك؛ (۶) تيخ و تير كند.

گه نار: بون ناخوش [بدبو].

گه نسان: (۱) رزين؛ (۲) زور گه بشنن؛ (ميوه كه نسان) [۱] له بدن؛ (۲)

زيادرسيدن ميوه.

گه ناندن: رواندن له نيزايى دا [بوسانيدن].

گه ناندن: گه ناندن [بوسانيدن].

گه نساو: (۱) نالوا؛ (۲) رزيو له نيزايى؛ (۳) گونديكى كوردستانه به عسى كاولى كرد [۱] مرداب؛ (۲) بوسيده از نم؛ (۳) نام روسنايي در كردستان كه توسط بعثيان ويران شد.

گه ناوړ: جانموره ي وردبله [حشرات].

گه ناوړه: گه ناوړ [حشرات].

گه نج: (۱) ججبل، لاو، جوان له نهمندا، خورت؛ (۲) خه زينه نه غدېنه [۱] جوان؛ (۲) گنج.

گه نجالي: ناوه بو بياوان [نام مردانه].

گه نجايه تى: روزگارى جوانى، خورنى [دوران جوانى].

گه نجه: (۱) گالته و گه ب، حه نك؛ (۲) خه لوه نى، زورى رسق و كه ل پل؛ (۳) ناوى بياوانه [۱] شوخي و بازى؛ (۲) بستو؛ (۳) نام مردانه.

گه نجه فه: (۱) فسه ي تيزين كردن؛ (۲) پهرى قومار؛ (۳) بازى به پهرى فومار [۱] حرف مسخره كردن؛ (۲) ورق فمار؛ (۳) بازى با ورق.

گه نجى: خورنى، جوانى [جوانى].

گه نجينه: (۱) خه زينه؛ (۲) زورى كه شنى به نرخى ناومالى لى داده نين [۱] (۱) گنج، گنجينه؛ (۲) اناق و بزّه اناث فبعنى.

گه نجينه وان: خه زينه دار [خرانه دار].

گه نند: گه ن [نكا: گه ن].

گه نندار: مەشكەى له دار بان ته نكه، نيزه [سنگ جوبى با حلبى].

گه ننداو: تالو، زه لكاو [مرداب].

گه نندرا: (۱) بوگه ن؛ (۲) گه نيو؛ (۱) بوى گنا؛ (۲) گنډه.

گه نندلخه: گه مار، چلكن و پيس [چركين، كئيف].

گه نندم: ده غلى بژبوى زوربه ي خه لك جگه له برنج و جو [گندم].

گه نندمه: بالوكه [زگيل].

گه نندمى: (۱) بهزه نكي گه نم، نه سهر؛ (۲) جوړى ترى زه شكه [۱] گندمى رنگ؛ (۲) نوعى انگور سپاه.

گه نندوگو: (۱) شنى پيس و بوخل؛ (۲) زبل و زال [۱] كنفات؛ (۲) آت اشغال.

گه نندوگه مار: (۱) شنى پيس و بوخل؛ (۲) زبل و زال [۱] كئيف و بوگند؛ (۲) آت و اشغال.

گه نندوگه وه لى: گه نندوگه مار [نكا: گه نندوگه مار].

گه ننده: (۱) رزي، رزيو؛ (۲) بلوخاو، پلېشواو؛ (۳) نانه واو؛ (۲) خراب [۱] بوسيده؛ (۲) لهېده؛ (۳) ناقص؛ (۴) بد.

گه ننده به له: په لئى نانه واو [باران موسمى ناكافى].

گه ننده بياو: نامهر، بى غره ت [نامرد].

گه ننده تا: تاو له رزي سلك [تب سلك].

گه ننده خور: پيس خور، كه سنى كه خوراكي خراب ده خوا [بدخوراك، كسى كه غذاى بد مى خورد].

گه ننده ده لهك: فسوس [حيوانى است بسيار بدبو].

گه‌نده‌ژن: ژنی ژونر له یه‌خت پیر بی [۱] ژنی که دچار پیری زودرس
 سود.
 گه‌نده‌ژه: ریوی نوله‌ک کردو [۱] روباه بشم ریخته.
 گه‌نده‌کار: که‌سی که له کاردا زانا نیو خرابی ده کار [۱] ناشی.
 گه‌نده‌دل: (۱) نه‌مهل؛ (۲) نه‌قام؛ (۳) چروک و بی‌کله‌ک [۱] (۱) تپیل؛ (۲)
 بی‌شعور؛ (۳) بی‌مصرف.
 گه‌نده‌ل: داری زژیو [۱] درخت بوسیده.
 گه‌نده‌لو: گیاهه که له که‌ماده‌کا، ناژهل، بیخوار کونر ده‌بی [۱] گیاهی است
 سنی
 گه‌نده‌مو: ورده‌موی زرد که ده‌وه‌زی و موی له‌جی ده‌روینه‌وه [۱] موی زرد
 نه‌خستین که بعداً می‌ریزد.
 گه‌نده‌نی: خه‌فتانیک بارانی که می‌لی بیاری و نه‌شهی و شیک بی [۱] کشته
 دبی کم باران.
 گه‌نکاو: ناری بو‌گه‌بو [۱] گنداب.
 گه‌نکاو: گوندیکی کوردسنا به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در
 کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 گه‌نکه‌زه‌رده: گیابو‌گه‌نیوه [۱] گیاهی است بدبو.
 گه‌نگه‌ل: گونگه‌ل [۱] نگا: گونگه‌ل.
 گه‌نم: گه‌ندم [۱] گندم.
 گه‌نم‌درو: دروینه‌ی گه‌نم [۱] دروگندم.
 گه‌نم‌دونه: (۱) دانوی گه‌نم؛ (۲) دانوله‌ی نیکه‌لاو له‌همو دانه‌وتله‌ی بی بو
 خیزی ددان‌هاتنی زاروک [۱] گندم، آب بز؛ (۲) آش ددانی.
 گه‌نم‌زه‌نگ: گه‌ندمی، به‌زه‌نگی گه‌نم، نه‌سمر [۱] گندم‌گون.
 گه‌نم‌زورده: فدر بکه‌گه‌نم [۱] گندم درمل.
 گه‌نم‌گردی: له‌سمر بیک بی‌زاوه‌ستان؛ (گه‌نم‌گردی دابگرت به‌داران)
 [۱] بدون وقفه.
 گه‌نم‌گه‌نم: گالنه‌به‌کی شه‌وتشینی به [۱] نوعی بازی شب‌نشین.
 گه‌نم‌گه‌نمین: بازی گه‌نم‌گه‌نم [۱] نگا: گه‌نم‌گه‌نم.
 گه‌نم‌وجو: (۱) موی ماش و برنج؛ (۲) زه‌شبه‌له‌ک [۱] موی جو گندمی؛
 (۲) نوعی رقص گروهی.
 گه‌نموک: (۱) گوله‌پیغه‌میره، شامی. گوله‌گه‌نم، زوزان، سه‌رداری؛ (۲)
 گیادو‌کلبویه‌که [۱] بلال؛ (۲) گیاهی است آشی.
 گه‌نمه: گه‌ندمه، بالوکه [۱] زگیل.
 گه‌نمه‌بریشکه: گه‌نی له‌سهر ساج بودراو [۱] گندم بوداده.
 گه‌نمه‌به‌هارو: نومه‌گه‌نمبکه له به‌هاردا ده‌جینری. به‌هارو [۱] گندم
 بهاره.
 گه‌نمه‌به‌هاره: گه‌نمه‌به‌هارو [۱] گندم بهاره.
 گه‌نمه‌پیغه‌مبه‌رانه: گه‌نموک [۱] بلال.
 گه‌نمه‌پیغه‌مبه‌ره: گه‌نموک [۱] بلال.
 گه‌نمه‌حوله: جورنی گه‌نی ده‌نک درشته [۱] نوعی گندم درشت.
 گه‌نمه‌زه‌رده: جورنی تومی گه‌نم [۱] نوعی گندم.
 گه‌نمه‌شام: گه‌نموک [۱] بلال.

گه‌نمه‌شامی: گه‌نموک [۱] بلال.
 گه‌نمه‌قه‌نده‌هاری: جورنی گه‌نم [۱] نوعی گندم.
 گه‌نمه‌کونستانی: جورنی گه‌نم [۱] نوعی گندم.
 گه‌نمی: گه‌نم‌زه‌نگ [۱] گندمی رنگ.
 گه‌نو: (۱) برشاوی. که‌زاوی؛ (۲) بوگه‌ن له‌ترشاوی [۱] (۱) کفک زده؛ (۲)
 ترشیده.
 گه‌نوس: جکوس، ره‌زیل، رژد، بیسکه، سه‌قیل [۱] خسیس.
 گه‌نه: (۱) گه‌نده؛ (۲) که‌وگی [۱] (۱) نگا: گه‌نده؛ (۲) کنه.
 گه‌نده‌دار: (۱) گیاهه‌کی بالآ به‌رزی گه‌لایانه؛ (۲) داریکه به‌نازه‌می زور
 جوانه و به‌پیری خواروخنجه [۱] (۱) گیاهی است؛ (۲) درخنی است.
 گه‌نه‌ک: گیاهی که‌رجه‌ک [۱] گیا، کرچاک.
 گه‌نه‌کار: گه‌نده‌کار [۱] نگا: گه‌نده‌کار.
 گه‌نه‌کدوله: که‌وگی درشت [۱] نوعی کند درشت.
 گه‌نه‌گوله: جورنی گه‌نه که به‌مالانه‌وه ده‌نوسنی [۱] نوعی کنه که به
 حیوانات می‌چسبد.
 گه‌نه‌گه‌نه: ده‌رمانیکه له‌تیکولی داریکی ده‌وه‌نی ده‌گیری دزی ناو له‌رزه
 [۱] گه‌نه‌گه.
 گه‌نه‌لو: گه‌نده‌لو [۱] گیاهی است سنی.
 گه‌نم: گه‌نم، گه‌ندم [۱] گندم.
 گه‌نمه: گیاهه که به‌رکی هه‌به‌ده‌بدن به‌گا [۱] گیاهی است که نعرش را
 به‌گاو میدهند.
 گه‌نه‌ی: گیاه‌که‌رجه‌ک، گه‌نه‌ک [۱] گیاه کرچاک.
 گه‌نی: (۱) بوگه‌ن؛ (۲) رزبو له‌نه‌زایی دا؛ (۳) بوگه‌ن بو [۱] (۱) بدبو؛ (۲)
 گندیده؛ (۳) گندید.
 گه‌نیگ: گه‌نی [۱] نگا: گه‌نی.
 گه‌نن: (۱) بوگه‌ن یون؛ (۲) رزین له‌شه‌دا [۱] (۱) بدبو شدن؛ (۲) گندیدن.
 گه‌نیو: گه‌نی [۱] نگا: گه‌نی.
 گهو: (۱) نالقه؛ (۲) به‌ندی به‌نجه‌ی فامیشو...؛ (۳) گاو، نیلی له‌شکاو
 به‌سنراو؛ (۴) گا؛ (۵) زنجی سه‌رته‌پوشراو بو‌ناژهل [۱] (۱) حلقه؛ (۲) بند
 انگشت ونی و...؛ (۳) بش چینی شکسته؛ (۴) گاونر؛ (۵) موط له
 محصور برای نگهداری دام.
 گه‌وا: (۱) گه‌فا، شابه‌ت؛ (۲) فورمساغ، ده‌وبت [۱] (۱) گواه؛ (۲) فرمساغ.
 گه‌واد: ده‌وبت [۱] فرمساغ.
 گه‌وارا: جاو‌پوشی. به‌خشین له‌خه‌نا [۱] چشم‌پوشی.
 گه‌واره: په‌له‌هه‌ور [۱] لکه‌ابر.
 گه‌واشه: پوش و جزوی که به‌سهر میجی داده‌ده‌ن، هه‌لاش [۱] سفف
 پوش از گیا و ترکه.
 گه‌وال: (۱) په‌له‌هه‌ور، گه‌فاله؛ (۲) چه‌پول، کم‌ناوه‌ز [۱] (۱) لکه‌ابر؛ (۲)
 هالو. نفهم.
 گه‌وال‌گه‌وال: په‌له‌په‌له‌ی هه‌وران [۱] لکه‌های متعدد ابر.
 گه‌واله: په‌له‌هه‌ور، گه‌واره [۱] لکه‌ابر.
 گه‌وان: گوندیکی کوردسنا به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

گردستان که توسط بعثبان ویران شد.
گهواه: گهوا، گهفا، شایهت [۱] گهوا.
گهواهی: شابهنی [۱] گواهی.

گهوه‌بند: گری‌بشت [۱] سنون فقرات.
گهوه‌بنده: گهوه‌بند [۱] ستون فقرات.
گهوج: بی‌ناوهز [۱] ابله.

گهوجه: عه‌لوک‌کی به‌هاره [۱] گوجه‌سبز.
گهوجه‌گهوج: قسه‌ی زور و بی‌نام [۱] وراچی. باوه‌گویی.
گهوجی: بی‌ناوه‌زی. ده‌به‌نگی [۱] حماقت. ابلهی.

گهوجن: هدرچی به‌نسالفه‌ جنسدرا بی: (عه‌ره‌ب‌گه‌رچن‌یان‌کردونه‌
جدرشن‌به‌زری‌ده‌آین) [۱] حلفه‌چین. بافت‌حلقه‌ی.

گهوخان: خنکان‌له‌به‌ر‌نه‌نگه‌نه‌فسی [۱] خفگی‌در‌اترتنگی‌نفس.

گهوخاندن: به‌نه‌نگه‌نه‌فسی‌نوش‌بون [۱] ابله‌به‌تنگی‌نفس

گهوده: (۱) گده: (۲) له‌شی‌مرو [۱] (۱) نگا: گده: (۲) جسم‌آدمی.

گهور: (۱) سبی‌نامال‌زرد: (۲) ره‌نگی‌کوه: (۳) ناویره‌رست: (۴) نه‌سمر.
گهنم‌زه‌نگ: (۵) زل، مه‌زن: (۶) زه‌ردی‌خورمایی: (۷) هوزیکی‌کورده
[۱] سفید‌مایل‌به‌زردی: (۲) نویسی: (۳) کُیسر، زرنستنی: (۴)
گندمگون: (۵) بزرگ: (۶) خرمایی‌رنگ: (۷) نام‌عشیره‌ای‌است
گردزبان.

گهوژ: نه‌ویله، پشنهر [۱] اصطبل.

گهوران: (۱) ده‌شنبکه‌له‌کوردستان‌لای‌دیار‌به‌کر. نه‌ونی‌هه‌به: (۲)
هوزیکه. ماموسنا‌عه‌لی‌سه‌بدو‌له‌وانه: (۳) گوندبکی‌کوردستانه
به‌عسی‌کاوی‌کرد [۱] (۱) منطقه‌ای‌ننخیز‌در‌کردستان: (۲) نام
طایفه‌ای‌است‌گردزبان: (۳) نام‌روستایی‌در‌کردستان‌که‌موسط
بعثبان‌ویران‌شد.

گهوراندن: سبی‌کردنوه [۱] سفیدکاری.

گهورژ: گباه‌کی‌ه‌لکان‌و‌به‌ری‌به‌فوا‌خه‌به [۱] گیاهی‌است.

گهورک: (۱) جوژی‌به‌زی‌دوگه‌قوله: (۲) ناری‌عشیره‌تیک‌کورده [۱]
(۱) نوعی‌گوسفند: (۲) نام‌عشیره‌ای‌است.

گهوروک: (۱) گیابه‌که‌ویشنری‌پنی‌قله‌و‌ده‌بی: (۲) جوژی‌همرنی:
(۳) بوری‌نامال‌سبی: (۴) موی‌سهره‌لوه‌رین [۱] (۱) گیاهی‌است: (۲)
نوعی‌گلابی: (۳) خاکستری‌روشن: (۴) ریزش‌موی‌سر.

گهورکان: نه‌و‌ناوجه‌ی‌عشیره‌تی‌گهورکی‌لی‌ده‌زین [۱] منطقه
عشیره «گهورک».

گهورکایه‌تی: گهورکان [۱] نگا: گهورکان.

گهورگه: ته‌پلی‌زه‌لام [۱] طبل‌بزرگ.

گهورو: (۱) بپاوی‌سبی‌بنست: (۲) ناوه‌بو‌پیاوان [۱] (۱) مرد‌سفید‌بوست:
(۲) نام‌مردانه.

گهوروک: کیزی‌گهنم‌زه‌نگ [۱] دختر‌گندمگون.

گهورونه: کاورای‌زل [۱] آن‌بزرگه.

گهوره: (۱) زل، زه‌لام: (۲) پایه‌هرز: (۳) سه‌روک. ره‌نيس: (۴) پیر. به‌ته‌من:
(۵) موخوریایی: (۶) موپور [۱] (۱) کلان: (۲) بزرگوار: (۳) سردار: (۴)

سال‌خورده: (۵) موخرمایی: (۶) موخاکستری.

گهوره‌بوون: (۱) بالا‌کردن: (۲) زاروکی‌به‌جی‌هینشن: (۳) پله‌و‌بابه
به‌ره‌زورچون [۱] (۱) نموکردن: (۲) از‌بجگی‌گذشتن: (۳) یلندبابه
شدن.

گهوره‌چول: قهرتالهی‌ده‌سکداری‌ناسک [۱] سید‌دسته‌دار‌نازک.

گهوره‌دنی: له‌و‌گونداندی‌کوردستانه‌که‌به‌عسی‌کاولبان‌کردن [۱]
روستایی‌در‌کردستان‌که‌بعثبان‌آن‌را‌ویران‌کردند.

گهوره‌ک: (۱) موزه‌ردی‌نامال‌سوز: (۲) بوری‌به‌زه‌نگی‌به‌زوق [۱] (۱) موزد
مایل‌به‌سرخ: (۲) خاکستری.

گهوره‌کج: (۱) کیزی‌که‌ده‌می‌شوکردنی‌هانوه: (۲) فهیره‌کج [۱] (۱)
دختر‌بالغ: (۲) دختر‌ترشیده.

گهوره‌م: (۱) سه‌روکی‌من. ناغام: (۲) من‌پیرم: (۳) زه‌لام [۱] (۱) آقای
من: (۲) من‌پیرم: (۳) من‌بزرگم.

گهوره‌مار: ماری‌زل [۱] افعی.

گهوره‌مال: خاندان [۱] خانواده‌بزرگ.

گهوره‌مال: سه‌روکی‌خیزان [۱] سردار‌حانواده.

گهوره‌بی: (۱) سرداری. سه‌روکی: (۲) زه‌لامی: (۳) پارس‌ت: (به
گهوره‌بی‌نم‌بهرده) [۱] (۱) سرداری: (۲) بزرگی: (۳) حجم.

گهوری: (۱) گهورو‌فورگ: (۲) سپینه‌ی‌هبلکه [۱] (۱) گلو: (۲) سپیده
تخم‌مرغ.

گهوری: (۱) زنی‌سبی‌بنست: (۲) ناوه‌بو‌زنان [۱] (۱) زن‌سپید‌پوست: (۲)
نام‌زنانه.

گهوریک: نه‌خوشه‌کی‌فورگ [۱] از‌بیمار‌بهای‌خنجره‌و‌گلو.

گهوریله: مه‌لنکه، جوژی‌فرنه‌یه. بالداریکه [۱] برنده‌ای‌است.

گهوریه: گهورگه. ته‌پلی‌زه‌لام [۱] طبل‌بزرگ.

گهورزه: (۱) گه‌فز. دروینه‌ی‌بری‌داسیک: (۲) گاز‌به‌ددان، قه‌ب. گه‌زا: (۳)
برحه‌شامه‌ت: (جفات‌گه‌وزه): (۲) شاد، دل‌خوش: (۵)

روخساره‌چرجاو: (۶) گمش‌وشلک [۱] (۱) نگا: گه‌فز: (۲) گاز‌دندان: (۳)
شلوغ: (۴) شاد: (۵) رخسار‌چروکیده: (۶) ساداب.

گهورزان: گه‌فزان [۱] نگا: گه‌فزان.

گهورزاندن: گه‌فزاندن [۱] نگا: گه‌فزاندن.

گهورزدان: نل‌خواردن‌له‌سهر‌ته‌نشت [۱] برپهلو‌غلبیدن.

گهورزکوتتا: زه‌نگ‌په‌زیسو، په‌زهر‌بوسو، سبیس‌وزاکاو [۱] رنگ‌بریده‌و
بزمرده.

گهورزکوته: گهورزکوتتا [۱] رنگ‌بریده‌و‌بزمرده.

گهورزلیدان: پیر‌به‌داس‌دروئه [۱] پرداس‌درویدن.

گهورزین: گهورزان. گه‌فزان [۱] نگا: گه‌فزان.

گه‌وش: (۱) سست: (۲) زرده‌جشوک: (۳) نرسه‌نوگ: (۴) گه‌وش [۱] (۱)
سست: (۲) خسیس: (۳) ترسو: (۴) شاداب.

گه‌وشت: (۱) هه‌وایه‌کی‌گورانی‌به: (۲) تایه‌نی [۱] (۱) آهنگی‌است: (۲)
خصوصی.

گه‌وشه‌ک: (۱) سه‌رلسی‌شپاوا، سه‌رگه‌ردان: (۲) سست‌و‌شل [۱] (۱)

سرگردان: (۲) سست.

گهوشین: تایبهنی [۱] ویرگی، خصوصیت.

گهوشینی: به نایبهنی [۱] به وژه، مخصوصاً.

گه‌وگ: (۱) چرووی نازه پشکوتو: (۲) شلخه‌میش [۱] (۱) جوانه نازه شکفته:

(۲) نسل نوین زنبور عسل.

گه‌وگهر: گاوگهر، که سنی که جنبه‌شکاو پینه ده کا [۱] بشزن، چینی بندزن.

گه‌ولا: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که نوسط به‌شان ویران شد.

گه‌ولاز: بر'وانه گه‌لوازه [۱] نگا: گه‌لوازه.

گه‌وله: جو'وی جو'ی هه‌شت‌ریزه که له به‌راو ده‌بجین: (گه‌وله‌جو) [۱] نوعی جو.

گه‌ون: گوینی [۱] گون.

گه‌وننی: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که نوسط به‌شان ویران شد.

گه‌وه: (۱) نیوه‌جه‌غز: (۲) قه‌داوه‌دی کبوی، بر'وار: (۳) بلندی و نرمی له زه‌مین دا [۱] نیم‌دایره: (۲) کمره‌کوه: (۳) بلندی و پستی در دست.

گه‌وه‌ر: (۱) به‌ردی زور به‌نرخ: (۲) ناوه بو'زان: (۳) ده‌شنی یان‌و به‌رین [۱] گهر، سنگ قیمتی: (۲) نام زنانه: (۳) صحرای وسیع.

گه‌وه‌زا: (۱) بشنیز، ته‌ویله، گه‌و'زا: (۲) شکیر، که‌لینه‌شاخ [۱] (۱) اصطبل: (۲) شکاف کوه.

گه‌وه‌زن: گا‌کوی، که‌له‌کوی [۱] گوزن.

گه‌وه‌زه: (۱) زه‌بلاخ: (۲) له‌خوبایی [۱] (۱) لندهور: (۲) مکتبر.

گه‌ودک: زه‌مینی بز له به‌رزایی و نرمی، گه‌وه [۱] زمین پراز بلندی و پستی.

گه‌ودل: لباکوی ده‌م، تف [۱] لعاب دهن.

گه‌وه‌ن: گهرن، گوینی [۱] گون.

گه‌وه‌ند: گه‌قه‌نده، سه‌سه‌ری، بی‌شرم و شه‌لاتی [۱] لات و لا'پالی.

گه‌وه‌هر: گه‌وه‌ر [۱] نگا: گه‌وه‌ر.

گه‌وه‌هرناس: (۱) که‌سنی له‌نرخه‌گه‌وه‌ر ده‌زانی: (۲) برینی له‌بنیاده‌می زور زاناو دانا [۱] (۱) گوهرشناس: (۲) کنایه از دانشمند.

گه‌هه: (۱) گه، به‌ندی قامک و قامبش: (۲) جومگه: (۳) جار، ده‌م: (۴) نوره، نوگه: (۵) گه، بی‌چه‌قاندن: (۶) جیگه: (۷) کونه‌به‌راز [۱] (۱) بندنی و انگشت: (۲) میج: (۳) گاه: (۴) نوبت: (۵) امتناع از رفتن: (۶) جای: (۷) سوراخ گُراز.

گه‌هان: (۱) بی‌گه‌بشنن: (مبوه‌گه‌هایه)، ره‌سین: (۲) ناردراو گه‌بشتن به ده‌ست که‌سنی که بو'ی هانوه [۱] (۱) رسیدن میوه: (۲) رسیدن پیک.

گه‌هانندن: (۱) ناردراو به‌خاوه‌ن بو'ن: (۲) ره‌سیه‌کردنی میوه‌ده‌غل‌وو... [۱] (۱) رسانیدن فرستاده: (۲) رسانیدن میوه‌وو...

گه‌هراندن: (۱) نورانن، قهر پیدان: (۲) نازاردان [۱] (۱) قهر دادن: (۲) آزدن.

گه‌هراندن: (۱) نورانن، قهر پیدان: (۲) نازاردان [۱] (۱) قهر دادن: (۲) آزدن.

گه‌ه‌ریک: کار'ویله [۱] بزغاله نوزاد.

گه‌هگر: گه‌گر، بی‌چه‌قبن [۱] امتناع کننده از رفتن.

گه‌هه: گه‌ی قامکان، به‌ندی نبل [۱] بند انگشت.

گه‌هه‌ک: ره‌به‌ت، سبیه [۱] کمین شکارچی.

گه‌هیشتن: ره‌سین [۱] رسیدن.

گه‌هیشتی: ره‌سبو [۱] رسیده.

گه‌هین: گه‌هیشتن [۱] رسیدن.

گه‌ی: (۱) گه، بی‌چه‌قاندن: (۲) نوری له‌زماندا، قسه‌بو'نه‌هانن [۱] (۱) اعتصاب از رفتن: (۲) لکتت زبان.

گه‌یا: شینایی که له‌زه‌مین ده‌روی، شینکه، گیا [۱] گیاه.

گه‌یاندن: گه‌هاندن [۱] رسانیدن.

گه‌یشتن: گه‌هیشتن [۱] رسیدن.

گه‌یشتو: گه‌هیشتی [۱] رسیده.

گه‌یشتی: گه‌هیشتی [۱] رسیده.

گه‌یگ: گه‌هیشتی [۱] رسیده.

گه‌یگر: گه‌گر [۱] امتناع کننده از رفتن.

گه‌یگه: گه‌هه‌ک، ره‌به‌ت، سبیه [۱] کمین شکارچی.

گه‌یگیر: گه‌گر [۱] نگا: گه‌گر.

گه‌ین: گه‌یشتن [۱] رسیدن.

گه‌ینه‌وه: (۱) گه‌بشته‌هو شو'نه‌ی که‌لیوه‌زو'بشون: (۲) گه‌بشته‌که‌سنی که له‌زندا بیش که‌وتوه: (۳) سه‌ر به‌به‌که‌وه‌نایی لاره‌وه‌کراو [۱] (۱) وارسیدن: (۲) رسیدن به‌پشتاز: (۳) به‌هم رسیدن هردوسر جسم خم شده.

گه‌ینه‌وه‌یه‌ک: (۱) هه‌ردو سه‌ری چه‌بشراو تیکه‌ل بو'ن: (۲) به‌به‌کنر گه‌ینه‌وه‌پاش لیک دور که‌وته‌وه [۱] (۱) به‌هم رسیدن هردو سر چیزی: (۲) وصال دوباره پس از مدتها دوری.

گه‌بو: (۱) گه‌هیشتی: (۲) دو‌مه‌لی نهرم بو'گ [۱] (۱) رسیده: (۲) دُمل نرم شده.

گه‌به‌ته‌می‌ره‌ش: گوندیکه له‌کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان نوسط به‌شان.

گی: گو، بسایی بنیاده‌م [۱] مدفوع.

گی: (۱) گوئی: (۲) گ، گش، تیکرا: (۳) باشگری به‌وانا: گابه‌ر: (شبنی عاقل گئی) [۱] (۱) گوش: (۲) همه: (۳) پسوند به‌معنی کننده جماع.

گی‌ناساره: گوله‌ستیره، نه‌ستیر'وگ، گوه‌ستیره [۱] کرم شب‌چراغ.

گیا: گه‌با [۱] گیاه.

گیاناده‌مه: گیابه‌که‌بنکه‌که‌ی له‌بیچمی بنیاده‌مه بو'ده‌رمان ده‌شی [۱] مردم گیاه، اسزنگ.

گیابز: کرمیکه له‌گیا ده‌نبش و نه‌گه‌ر نازه‌ل بیخوا بی‌ده‌مری [۱] کرمی است ستمی که بر گیاه نشیند و دام را مسموم کند.

گیابز بو'ن: به‌گیابز مردنی نازه‌ل مرگ حیوان به‌وسیله «گیابز».

گیابز'نک: که‌سنی که‌گیای ده‌رمان کوده‌که‌انه‌وه [۱] کسی که گیاهان دارویی را جمع‌آوری می‌کند.

گیابزین: گیابه‌که‌بو'ده‌رمانی برین ده‌شی [۱] گیاهی است داروی زخم.

گیابو'گه‌نه: گه‌نکه‌زده [۱] گیاهی است بدبو.

- گیابوگه نیوه: گیابوگه نه 𐎠𐎡𐎹: نگا: گیابوگه نه.
- گیابه رانه: گیابه کی ینهوی بالابمزه له جیغ هونین دا به کار دیت 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است قد بلند که در ساختن چغ از آن استفاده می کنند.
- گیابه رگ: گیابه کی لاسک کلوری بهرزه، گولئی زهر دویون خوشه 𐎠𐎡𐎹 گیاه درمنه.
- گیابه ن: گیابه کی زور بون خوشه 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است خوشبوی.
- گیابه نند: گیابه ن 𐎠𐎡𐎹 نگا: گیابه ن.
- گیابه نیش: (۱) گیاهچه: (۲) شیردی بنی شنگ 𐎠𐎡𐎹 (۱) گیاه قندرون: (۲) شیره گیاهی است.
- گیابرج: گیابه کی به ینچی زور گه لا بار بکی لبک هالاه 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است.
- گیاترکه: گیاد و کلبوکه 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است آتی.
- گیاجار: جیگه به که زوری گبالی زواوه 𐎠𐎡𐎹 مرغزار.
- گیاجا: گیابه کی بوی دده ن و له جبانی چاده می ده که ن 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است به جای چای استعمال می شود.
- گیاجناره: گیابه کی بو درمان ده شی و بر بن ده برژن بنه وه 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است دارویی.
- گیاهچه قه: گیابه کی شیردی وه ک بنشست ده جون 𐎠𐎡𐎹 گیاه قندرون.
- گیاخور: جانموری بنبجه وانموی گوشت خور 𐎠𐎡𐎹 جانور گیاه خوار.
- گیاخون: گیابه کی شیره کی سو ره، مالاتی بنی زور قه له موده بی 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است با شیر سرخ.
- گیاداروک: گیابه کی گولئی زهرده و تامی تاله. بو درمان به کاردی و مزیز ده وان ده کا 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است دارویی.
- گیادانو: گیابه کی له نیره ی جانره کبوله 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است از نیره عناعی ها.
- گیادانه: گیابه کی گولئی شین ده کا و زور له وه زی جاکه، میژورد 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است با گلهای آبی.
- گیاد و پشک: گیابه کی بو درمانی دویشک پنه ودان 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است داروی عقرب گزیدگی.
- گیاره ش: جهنگی به هارو گبالی زور 𐎠𐎡𐎹 عنفوان بهار.
- گیاره نج: به لای قوزاخه به مو 𐎠𐎡𐎹 آفت غوزه.
- گیازه نگ: گیابه کی ره نگی زهردی کالی لی به پیدا ده که ن 𐎠𐎡𐎹 گیاهی که رنگ کاهی از آن گیرند.
- گیازیش: گیابه کی 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است.
- گیاز بشالوک: گیابه کی ده شی و له تیره گیای له وه ره 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است علفی.
- گیار بفق: گه سک، گژک، گژک 𐎠𐎡𐎹 جارو.
- گیار نیمنگ: گیابه کی له تیره ی وه نه وشه 𐎠𐎡𐎹 نوعی بنفشه.
- گیاز: (۱) جبازی بوک: (۲) کورتانی حوشتر 𐎠𐎡𐎹 (۱) جهاز عروس: (۲) جهاز شتر.
- گیازا فا: گیابه کی 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است.
- گیازرافک: گیای میرگان 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است.
- گیازه نکلوک: گیابه کی به ره که ی له ره نگولئی پچوک ده کا 𐎠𐎡𐎹 گیاهی
- است تمرش شبیه زنگوله.
- گیاسارمه: گیابه کی بو ده قاتی جیت ده بی 𐎠𐎡𐎹 گیاه سلمه.
- گیاسالمه: گیاسارمه 𐎠𐎡𐎹 گیاه سلمه.
- گیاسسی: گیابه کی بو درمانی بر بن ده بی 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است داروی زخم.
- گیاسه در: گیابه کی کولکنی ده شنه کی یه 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است.
- گیاشله: گیابه کی وردیلده به بهرزه و یوه نوساوه بهر ده س ناکه وی 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است که بر روی زمین می خوابد.
- گیاقاپوشک: گیابه کی نیرنکی له شه ینانو که ی زیندو ده کا 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است تمرش شبیه حلزون.
- گیاکتک: گیابه کی پشیلده زور حه زله بو نه که ی ده کا 𐎠𐎡𐎹 علف گر به، سنبل الطیب.
- گیاکرموک: گیابه کی ده شنیه 𐎠𐎡𐎹 از گیاهان علفی است.
- گیاکندر: گیابه کی له پرزه که ی کندر دروس ده که ن 𐎠𐎡𐎹 کنب، کنف.
- گیاکوریشک: گیابه کی بر و بهرزه بالای خواره 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است.
- گیاکولکنه: گیابه کی بو درمان ده شی 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است دارویی.
- گیاکه تان: گیابه کی بالابهرزه 𐎠𐎡𐎹 گیاه کنان.
- گیاکه تک: گیاکتک 𐎠𐎡𐎹 علف گر به.
- گیاکه فه: نه سیون 𐎠𐎡𐎹 اشنان، چوبک.
- گیاکه له: که له، کیر که له 𐎠𐎡𐎹 انگل بلای تونون و بالیز.
- گیاکهن: (۱) که سی که گیا له زوی ده که نی: (۲) پشکان 𐎠𐎡𐎹 (۱) گیاه کن: (۲) ابزار گیاه کنند.
- گیاکه نان: سمرو بهندی گیاکه ندن. برانه وه ی به هارو سهره تای هاوین 𐎠𐎡𐎹 موسم گیاه کنند.
- گیاکه وله: گیابه کی بهرله هدمو گیا ده زوی و بهرله ههموان زهرده بی 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است که قبل از تمام گیاهان سبز می شود و قبل از همه هم زرد می شود.
- گیاکرنچک: گیابه کی ده رمانی زک ونستان ویرینه 𐎠𐎡𐎹 گیاه هفت بند.
- گیاکه زوک: گه زگه زک 𐎠𐎡𐎹 گیاه گزنه.
- گیاکه سک: گیابه کی بهرزه بالابه و نوویکی وه ک هفرزن ده گری. جگه له که سکه شاریه 𐎠𐎡𐎹 گیاه جارو.
- گیاکیزک: گیاهه سک 𐎠𐎡𐎹 گیاه جارو.
- گیاکینسک: گیابه کی گولزه ردی زور تاله 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است.
- گیاکینه: گیاشله 𐎠𐎡𐎹 نگا: گیاشله.
- گیالافا: بهرزه زای 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است.
- گیالاه: بهرزه زای 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است.
- گیامار: گیابه کی ده رمانی ماران گه سنه 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است پادزهر نیش مار.
- گیامسک: گیابه کی زور بون خوشه 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است خوشبوی.
- گیامیش: (۱) بیژان: (۲) گولئی داودی 𐎠𐎡𐎹 (۱) گیاهی است صحرائی: (۲) گل داودی.
- گیامیشوله: گیابه کی وه ک سنسو بو باقه بین ده بی 𐎠𐎡𐎹 گیاهی است برای بسته بندی علفه به کار می رود.
- گیان: (۱) روح، جان: (۲) بده ن: (همو گیانم ژان ده کا): (۳) جوا به بو

گیاهوئینک: گیابه که بو درمان ده شی [۱] گیاهی است دارویی.
گیایی: (۱) بهرزه نگی گی: (۲) که سنی که جگه له گیا ناخو [۱] (۱) به رنگ گیاه: (۲) گیاهخوار، آدم گیاهی.

گیپ: گوپ [۱] لب.

گییا: کییار [۱] سیرایی آکنده از قیمه و برنج، نگا: کییار.

کییار: کییار، گییا [۱] نگا: کییار.

گیبال: عور، زگی سهر زبخوله دان [۱] شکم بالای شکمبه.

گیبن: (۱) گوپن: (۲) کورنه بالای فه لو [۱] (۱) لب برآمده: (۲) کونا، قد جان.

گیبنه: گین [۱] نگا: گین.

گیبه: گییا [۱] نگا: کییار.

گیبهز: (۱) نه سنورایی نه ستو: (۲) کوتهره [۱] (۱) کلفنی گردن: (۲) قطر.

گیبهزه: گنبهز [۱] نگا: گنبهز.

گیت: باو بوران، نو ف [۱] دمه و طوفان.

گیت: گرنجکمت، گونی نو [۱] گوش تو

گیتال: نینول، بزگوز [۱] لته باره فرسوده.

گیش: (۱) شهل به هردولادا: (۲) له نهر، بدلهک: (۳) نیسکی بدلهک [۱] (۱)

لنگ از هر دوبا: (۲) ساق: (۳) استخوان ساق.

گینک: گینز [۱] نگا: گینز.

گیتکه: کینکه، کولیره ی همرزن [۱] گرده ارزن.

گینه: نالودار، دارنی که به سمر کارینه دا زاده کیشری [۱] الوارهای سمع.

گینه: (۱) گینکه: (۲) بهرگ شر، رو و نه دار [۱] (۱) گرده نان ارزن:

(۲) ژنده پوش و بینوا.

گینه له: نه شقه له [۱] شلناق.

گینتی: کوللیره [۱] گرده نان.

گینتی: دنیا، جبهان [۱] گیتی.

گیچ: (۱) که سنی که ولات له بهر جاری خول ده خوا: (۲) سهرسورماو: (۳)

گه ج [۱] (۱) گیچ: (۲) متحبر: (۳) گچ.

گیچ: گیچ [۱] نگا: گیچ.

گیچاو: گهرداو [۱] گرداب.

گیچ خواردن: (۱) سهرگیچ بو ن: (۲) سورانی باو ناو به دهوری خوپان دا

[۱] (۱) گیچ شدن: (۲) چرخش باد و آب.

گیچ دان: سوراندن [۱] چرخاندن.

گیچه با: گهرده لو ل، باهوز [۱] گردباد.

گیچه گیچ: دنیا له بهر جاو سوران [۱] سرگیچه.

گیچه لو که: باهوز، گهرده لو ل، گیچه با [۱] گردباد.

گیچه نه: گریزه نه، بازنده رگا [۱] باشنه در.

گیچی: (۱) سهرسوران: (۲) نه خوشبه که [۱] (۱) گیچی: (۲) بیماری

سرگیچه.

گیچ: گوپز، بلج، گفبشک [۱] زالزالک.

گیچ: گه ج [۱] گچ.

گیچکار: گهچکار [۱] گچکار.

زور خوشه و بست: (گیان جیت و ت:؟) (۴) خویشت: (گیان ده و هره)

[۱] (۱) جان: (۲) کالبد: (۳) جواب محبت آمیز، جانم: (۴) خواهش.

گیان نه سپاردن: روح ده رجون [۱] جان سپردن.

گیاندار: زیندو [۱] ژنده.

گیان به خش: گوری، خو به قوربان کهر [۱] جانباز در راه عقیده.

گیان به ده دسته و ه دان: (۱) روح ده رجون: (۲) برتی له سازان و گونجان:

(گیان به ده دسته و ه نادا، گیانی دا به ده دسته و ه) [۱] (۱) جان سپردن:

(۲) کتابه از سازش در معامله.

گیان بهر: (۱) پنمردی خودا: (۲) برتی له نازا له جهنگ [۱] (۱) عزرائیل:

(۲) کتابه از شجاع.

گیاندان: روح ده رجون [۱] جان سپردن.

گیان ده بهر: زیندو [۱] ژنده.

گیان سپاردن: روح ده رجون [۱] جان سپردن.

گیان سو ز: به سام، به هه بیعت [۱] هولناک.

گیان سه خست: (۱) سهرسه خست، نه سازاو: (۲) زیندوی که له

روح ده رجون دا دره نگ ده کا: (ده زانی بو له دوری نو نه مردم/ که من

سه گ مهرگمر گیان سه ختو دفره) «شیخ زه زا» [۱] (۱) دهرساز در

معامله: (۲) دیرمیر، جان سخت.

گیان کندن: (۱) روح کیشان: (۲) روح ده رجون [۱] (۱) میرانیدن: (۲)

مردن.

گیان که نشت: ده می روح ده رجون [۱] هنگام نزع.

گیان که نن: گیان کندن [۱] نگا: گیان کندن.

گیان که نکه: نیژرابل، پنمیرد، فرشنه ی گیان کیشان [۱] عزرائیل.

گیانکی: کاری که شیخ و مه لا ده بکه ن [۱] روحانیت.

گیان کیش: پنمیرد [۱] عزرائیل.

گیان کیشان: گیان دان [۱] جان دادن.

گیان له بهر: زیندو، گیان ده بهر [۱] ژنده.

گیانه: له ی خوشه و بست [۱] جانا.

گیانه سهر: جازز، نازه حدت [۱] بکر، ناراحت.

گیانه گوینه: دوامین پشو [۱] آخرین رمق.

گیانه لا: ده می ناویلکه دان، ده مه ده می روح ده رجون [۱] حالت نزع.

گیانه لاو: گیانه لا [۱] حالت نزع.

گیانه مهرگ: میشکی که له ناو نیسکی نه ندانانی له نش دابه [۱] مغز

استخوان.

گیانه وهر: زیندو، جان وهر [۱] جانور.

گیانی: په سنی دوستی زور خوشه و بست [۱] دوست بسیار عزیز، جانی.

گیانی: گیانه، وشه ی دواندن زور خوشه و بست [۱] جانا.

گیانی گیانان: (۱) برتی له خودا: (۲) برتی له گراوی [۱] (۱) کتابه از

خدا: (۲) کتابه از معشوق.

گیانی گیانی: گیانی: (دوستی گیانی گیانی) [۱] دوست جانی.

گیاهور دینه: گیابه که بو درمانی جاویشه ده بی [۱] گیاهی است داروی

جسم درد.

- گیجکاری: گجکاری [ج] گجکاری.
 گیججه: (۱) گونچجه، گوی: (۲) گیج خواردن [ج] (۱) گوش: (۲) نگا: گیج خواردن.
 گیجهل: گمز، ده به، شلناغ، تمشفه له [ج] شلناق.
 گیجه لی: که لوی خوری [ج] آغنده بشم.
 گیچینه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [ج] نام روسایی در کردستان که نوسط بعثان ویران شد.
 گیدو: باهوز، گیجه لوکه [ج] گردباد.
 گیدوک: (۱) گمه: (۲) زئی به گمه دی کفدا [ج] (۱) کمر کوه: (۲) مسر در کمر کوه.
 گیر: (۱) بهره لوست، (۲) خوراکنی که به سانایی فوت ناچنی: (۳) دزد، چکوس: (۴) بهنی حه یوان به سننه وه: (۵) باشگری به وانا: گر، شنی که ده گری [ج] (۱) مانع: (۲) خوراک گلوگیر: (۳) خسب: (۴) رسن دام بند: (۵) بسوند فاعلی به معنی گیرنده.
 گیر: (۱) جبر، به قهوت: (۲) به کیش: (۳) زورین: (۴) رهق له سه ردادا: (۵) فال، خیره: (۶) مله، که ل: (۷) شپوه له ی نیوان دو کئیف: (۸) بهره لان [ج] (۱) نبر و مندا: (۲) کسندار: (۳) وراج: (۴) سرسخت در معامله: (۵) فال فالبین: (۶) گردنه: (۷) دره: (۸) سنگلاخ.
 گیر: (۱) بست: (۲) کونی بهرداش: (۳) هه لوی پان و بوژا: (۴) حه به ساو: (۵) نهوی له جی جه قیوه و نوانی یزوتنه وهی نه ساره [ج] (۱) وجب: (۲) سوراخ سنگ آسبا: (۳) جانی و پهن: (۴) حیرت زده: (۵) کسی که بر جای خود میخکوب شده و توان حرکت ندارد.
 گیر: (۱) خوار و خبیج: (۲) گیر: (۳) سمت له جی چوک: (۴) سوزنی: (ناوی ناشگین): (۵) دروسکه مرو سازده: (به زمگین کارگیر، شوزشگیر): (۶) خلور [ج] (۱) کج و ناهموار: (۲) نگا: گیر: (۳) لگن از جا دررفته: (۴) چرخاننده: (۵) گرداننده و سازنده: (۶) غلنان از بالا.
 گیر: (۱) قبول بوئی دوعا: (دوعای گیرا بوه): (۲) رابردوی گرن، گرا [ج] (۱) استعانت دعا: (۲) گرفته شد.
 گیراز: به لالو که کیویله [ج] البالوی کوهی.
 گیراف: لاسا، ده مه لاسکه، لاسایی [ج] تقلید.
 گیرام: (۱) وام دانا، گرم: (۲) ده گیر که وتم [ج] (۱) فرض کردم، گیرم: (۲) گرفتار شدم.
 گیران: (۱) گرفتار بوئی: (۲) بهسترانی ریگه ی شتی نراو: (۳) گری کرن: (۴) رهش داگه زانی مانگ و روز: (۵) نه خوشی گرفت [ج] (۱) گرفتار شدن: (۲) گیر کردن، بند آمدن: (۳) گر بسن: (۴) خسوف و کسوف: (۵) بیماری امتلا.
 گیران: (۱) گمزاندن، گمزدن، گمزدن: (۲) کار بی کردن و به سهر زاگه یشتن: (۳) سهریان به باگردان شیلان: (۴) به سنوتسی بهرگن بو زا به خ و به سنه ک: (۵) خلور کردنه وه، شاتلوره: (۶) وه باش خستن [ج] (۱) به گردش بردن: (۲) به کار انداختن: (۳) غلنگ زدن بام: (۴) پامال کردن نمود: (۵) غلناندن: (۶) به ناخیر انداختن.
 گیراندن: گر باندن [ج] به گر به انداختن.

گیراندن: (۱) گمزاندن: (۲) کار بی کردن [ج] (۱) گردش دادن: (۲) به کار انداختن.

گیرانسدنه وه: (۱) گمزاندنه وه: (۲) باس کردنی فسه ی گوتراو: (۳) حکایت گونن [ج] (۱) باز کرداندن: (۲) بازگو کردن: (۳) داستان گفتن.

گیرانن: گیراندن [ج] نگا: گیراندن.

گیراننه وه: گیراندنه وه [ج] نگا: گیراندنه وه.

گیرانه وه: گیراندنه وه [ج] نگا: گیراندنه وه.

گیرانی: شهبان بی که نیو، بالغ بوگ [ج] بالغ شده، به سن رُشد رسیده.

گیرانی بون: شهبانی بون، بالغ بون [ج] بالغ شدن، به سن رُشد رسیدن.

گیراو: (۱) گراو، گرفتار: (۲) ریگه به سنراو: (۳) مانگ و روزی

زهش هه لنگه زاو: (۴) به کسمی تازه فیره بارو زین کراو [ج] (۱) گرفتار: (۲) راه سد شده: (۳) آفتاب و ماه گرفته: (۴) ستور نازه رام شده برای بار

و زین.

گیراورده: به بدا کراو [ج] پیدا شده.

گیراوه: (۱) تیکه ل کراوی جه ند شتی: (۲) خاک و ناوی کراو به فور [ج] (۱) درهم آمیخته برای دوا: (۲) گل سرشته.

گیرایش: (۱) گمزایدی: (۲) له شسین گه زان بو به بدا کردن [ج] (۱) جهانگردی: (۲) جستجو.

گیر بوئی: (۱) ونستان به شنبیکه وه: (۲) ندر و بشتن و مانه وه له شوینی [ج] (۱) گیر کردن به چیزی: (۲) ماندگار شدن در جایی.

گیر بوئی: (۱) خوار و ناقول بوئی: (۲) نیسکی زان ترازان [ج] (۱) کج و ناهموار شدن: (۲) استخوان ران در رفتن.

گیر ج: بلج، کو بی، گفبشک، کوهبشک [ج] زالزالک.

گیر خستن: (۱) گرن: (۲) ده سن خستن [ج] (۱) گیر انداختن: (۲) پیدا کردن.

گیر خواردن: گرفتار بوئی [ج] گیر افتادن.

گیردان: راگرن و له زوبشن گیرانه وه [ج] معطل کردن و از کار مانع شدن.

گیرزان: فالگره وه [ج] فالبین.

گیرسان: گرسان [ج] نگا: گرسان.

گیرسانه وه: به ند بوئی له شوینی [ج] بند شدن به جایی.

گیرستن: گری، گری کرن [ج] گر بسنن.

گیرسک: کروسک [ج] گلابی وحشی.

گیرفان: به ربک، به ربک، جهو [ج] جیب.

گیرفان: که سنی که گاو گول له خهرمان کوناندا لی ده خورزی [ج] متصدی خرمن کوبی.

گیرک: (۱) میروه زده ی ورد: (۲) مروچه، میزوله [ج] (۱) مروچه زرد ریز: (۲) مروچه.

گیرک: گیراو [ج] گرداب.

گیر کردن: (۱) گیردان، ونستاندن له زوبن: (۲) شنی به شنبیکه وه

قابم کردن: (دهستی لی گیر کرد) [ج] (۱) گیر دادن: (۲) چیزی را محکم

به چیز دیگر بسنن.

گیرکه: گیزك [۱] مورچه زرد ریز.
گیرکهوتن: دهس كهوتن [۱] به دست آمدن.
گیرگه: (۱) ددانی پنبین: (گیرگه‌ی نماموه پیر بوه): (۲) جیگه بی که شنی لئی گیر بیت: (۳) نامرازی خوارکردنموی دار بو کوجان و کهمه [۱] (۱) ناب، دندان پنبین: (۲) جای گیر کردن چیزی: (۳) ابزار خم کردن چوب.
گیرم: شوروا، شوربه [۱] شوربا.
گیرما: گهرما، دزی سمرما [۱] گرما.
گیرمه کیس: کبشه کبش [۱] کشاکش.
گیرمی: شنی دانلوه [۱] آش گندم.
گیرنسه‌دهر: کهسی که ناتوانی تر و تس زاگری [۱] کسی که نتواند باد شکم را حبس کند.
گیرو: په‌نا، نه‌خوشیه که خه‌لک ده‌گره‌وه [۱] بیماری واگردار.
گیرودار: بگروه و برده [۱] گیرودار.
گیروده: (۱) گرفتار: (۲) هوگر، نوگر، خو بی گرتو، نالوده: (۳) نه‌بندار [۱] (۱) گرفتار: (۲) انس گرفته: (۳) عاشق.
گیروده‌بی: (۱) گرفتاری: (۲) نوگری [۱] (۱) گرفتاری: (۲) علاقه‌مندی.
گیروشه: ده‌سناز، کزه [۱] دستاس.
گیروشه: گیروشه [۱] دستاس.
گیروگرفت: گرفتاری [۱] گیروگرفت.
گیروفه‌ن: شبای، زبھانوی [۱] لباقت، فابلت.
گیرویی: (۱) گرفتاری: (۲) گرتنموی نه‌خوشی [۱] (۱) گرفتاری: (۲) سربت بیماری.
گیره: (۱) شده: (۲) جه‌زو مه‌نگه‌نه‌ی بشه‌سازان: (۳) گیرگه، که‌لپ: (۴) کورسی قورعان: (۵) نامرازی درگا له‌پشتره داخستن جیگه له‌فضل: (۶) نانی نیک‌لاو له‌گه‌نم و هه‌رز و جو: (۷) نالقه‌ی به‌ن له‌زه‌شمال‌دا بو گوربس پی‌قالب کردن: (۸) گرفتاری: (۹) نامرازیکی جولایی [۱] (۱) نشدبدیر حرف: (۲) منگه: (۳) نگا، گیرگه: (۴) رحله قرآن: (۵) رزه‌در از داخل: (۶) نان آمیخته از گندم و ارزن و جو: (۷) حلقه‌های سیاه چادرا: (۸) گرفتاری: (۹) ابزار افندگی.
گیره: (۱) جه‌قه کردن و جه‌نه‌لبدانی زور: (۲) شلتاغ، تمشقه‌له، گمز [۱] (۱) روده درازی، وراجی: (۲) شلتاق.
گیره: (۱) وردکردنی ده‌غل و گیا به پی‌لبنان و شیلانی حه‌بوانات: (۲) گلی، شکابه‌ت: (۳) گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] (۱) کوبیدن گیاه و غله وسیله حیوانات، خرمنکوبی: (۲) گله، شکابت: (۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعضیان ویران شد.
گیره‌شینی: برینی له‌ناژاوه‌چی، فتنه [۱] آشوبگر.
گیره‌فان: گیرفان [۱] منصدی خرمن کوبی.
گیره‌کردن: (۱) به سم کوتانی ده‌خلر گیا: (۲) برینی له‌هاتوچو به‌سمر قوردا کردن [۱] (۱) کوبیدن خرمن: (۲) کنایه از رفت و آمد زیاد در گل.
گیره‌م: وام‌دانا، گرتم، گرم کرد [۱] فرض کردم، گیرم.
گیره‌نه‌که‌ر: برینی له‌تمهل [۱] کتابه از ننبیل.

گیره‌وان: گیرفان، گیره‌فان [۱] نگا، گیرفان.
گیره‌وکیسه: (۱) کلوس بردن‌سمر خرمان و گیره‌کردنی: (۲) گرفتاری، دهرده‌سمری [۱] (۱) سپاری به‌خرمن بردن و کوبیدن: (۲) گرفتاری.
گیره‌وه: (۱) ههرچی به‌له‌زویستن ده‌گری: (۲) پارینه‌زه: (به‌لاگیره‌وه): (۳) که‌سی باری زوداو بان بیژراو دوبساته ده‌کانه‌وه: (فسه‌گیره‌وه) [۱] (۱) مانع: (۲) محافظ: (۳) بازگوکننده.
گیره‌وه: گیره‌وه [۱] نگا، گیره‌وه.
گیره‌هه: (۱) بوئی ناوی زه‌ق‌بوگ، تم‌تمان، بلخ [۱] رسوب سفت شده درون آب.
گیره‌ی‌قوری: کونانی جی‌جیخون به‌هوی‌گاگل [۱] جای خرمن را با شم دامها کوبیدن.
گیری: تامی گه‌روگر [۱] مزه‌گلوگیر.
گیری: (۱) خوارو خبجی: (۲) شهلین به‌هه‌رودلادا [۱] (۱) کجی و ناهماری: (۲) لنگین از دوبا.
گیرباگ: گیراو [۱] گرفتار.
گیربان: (۱) گران، گری‌کرن، گرین: (۲) گیره‌ان، ده‌گیرکه‌وتن: (۳) کپ‌بون [۱] (۱) گربستن: (۲) گرفتار شدن: (۳) مسدود شدن، گرفتن، گیربست: گری، گربان [۱] گربه.
گیرین: گرین، گری‌کرن [۱] گربستن.
گیری: گوندبکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعضیان ویران شد.
گیز: (۱) گویز، گرنه‌کان، قوز، گوز، گوز: (۲) پشت‌نه‌سنو، بوق‌مل: (۳) پرج، کدزی، که‌زه: (۴) ده‌نگی باربک وه‌ک ده‌نگی سه‌ماوه‌روکه‌نری: (۵) ده‌نگی زویشتنی گولله: (به‌گیزه‌گیز زویشتن): (۶) نه‌له‌س، مه‌ست، سهرخوش: (۷) رانله‌کان، ژانی مه‌شکه [۱] (۱) گردو: (۲) پست گردن: (۳) گیسو: (۴) صدای نازک مانند صدای سماور: (۵) صدای رفتن گولله: (۶) مست: (۷) بهم‌زنی مایع.
گیز: (۱) گویز: (۲) پشت‌نه‌سنو: (گیزی ملیم گرت): (۳) به‌راوردو لیکدانه‌وه به‌بیر و خه‌یال: (۴) تفره، ده‌سنواده‌ست: (۵) زبشوی شده‌و نیزه [۱] (۱) گردو: (۲) پست گردن: (۳) حدس و تخمین: (۴) امروز وفردا کردن در اجرای وعده: (۵) شرابه، منگوله‌عمامه.
گیزان: گویزان [۱] آستره.
گیزان: (۱) کبان، که‌ی، واتله‌کانی تراوله ده‌فردا: (۲) گویزان، تبخی موتاش [۱] (۱) به‌هم‌زده شدن مایع: (۲) آستره.
گیزبه‌لوک: بزنه‌بشه، جویری شنگی به‌لک‌دیر [۱] نوعی شنگ، گیزبه‌له: ناله‌کوک [۱] گیاهی است.
گیزر: تفره‌ده‌ر، ده‌سنواده‌ست پی‌که‌رف [۱] کسی که در وعده امروز و فردا می‌کند.
گیزک: نیسوت، بیبار [۱] فلفل.
گیزک: گه‌سک، گژگ [۱] جارو.
گیزگیزه: مزراح، مزراق [۱] گردنا.
گیزیلی: گوزلی [۱] نگا، گوزلی.

- گیزوگونگ: زبشی و گونگهی سهر و مژه ر [۱] شرابه و منگوله.
 گیزوگونگه: گیزوگونگ [۱] شرابه و منگوله.
 گیزوگونینگ: گیزوگونگ [۱] شرابه و منگوله.
 گیزوگونینگه: گیزوگونگ [۱] شرابه و منگوله.
 گیزه: (۱) ده نگی باریکی ناولان له ده فری ته نگا: (گیزه ی سماووس);
 (۲) ده نگی زویشسنی گولله: (۳) ده نگی مینش [۱] (۱) صدای چون جوشش آب در سساور: (۲) صدای عبور گولله: (۳) صدای مگس.
 گیزه: (۱) به سه بروکه گورانی گوتن له خوشیان، سوزه: (گیزه ی دیت);
 (۲) برنی له کورنه بالای فه له و [۱] (۱) ترنم از سادی: (۲) کتابه از کوناه قد چاق.
 گیزه: (۱) گزرا: (۲) گیاهه کی بن سبی گولوه سهوشه [۱] (۱) هویج: (۲) گیاهی است ساقه سپید با گل بنفش.
 گیزه رته: گیاهه که بو زوانی باشه [۱] گیاهی است مسهل.
 گیزه ره: پشت گهردن، پشت نهستو [۱] قفا، پشت گردن.
 گیزه گیز: ده ننگه نگی باریکی گولله و مینش و سماووس [۱] صدای نازک بابی.
 گیزه ل: بنیاده می دایم قه نس و جازو [۱] آدم عصبی.
 گیزه مل: مل نهستور [۱] گردن کلفت.
 گیزی: گزک، گه سک [۱] چارو.
 گیزین: (۱) گزه ی با: (۲) ده نگی گه لا که با ده بنه کینن [۱] (۱) صدای نند باد: (۲) صدای حرکت بریگها از وزش باد.
 گیز: گنج [۱] نگا: گنج.
 گیزاف: گیجاو [۱] نگا: گیجاو.
 گیزوال: فرژال، قرژانگ، کیزوال [۱] خرنجنگ، گیزاو: گیزاف [۱] گرداب.
 گیز بو: گنج بو [۱] گنج شدن.
 گیزدان: (۱) گنج دان: (۲) پاکه وه کردنی ده خلل به بیژنگ [۱] (۱) نگا: گنج دان: (۲) بوجاری وسیله غر بال.
 گیزک: گهرداو، گیزاو، گهرداف [۱] گرداب.
 گیزگردن: (۱) نوشی سهر سوران کردن: (۲) ده غل به بیژنگ پاک کردن: (۳) برنی له جه قه می زور بوکسه سی کردن [۱] (۱) گنج کردن: (۲) بوجاری کردن وسیله غر بال: (۳) کتابه از وراجی و سر به در آوردن.
 گیزکه: پاکه وه کردنی خه له به بیژنگ [۱] بوجاری غله با بیژن.
 گیزکه: شنی که سهر نوشی سوران ده کا [۱] گنج کننده.
 گیزلوك: گیابه که [۱] گیاهی است.
 گیزون: جیزن، جه زن، عهید [۱] عهید.
 گیزون: گنجته، گیزه ته، باژنه ی درگا، بن زینسانه [۱] باشنه در.
 گیزونوك: گرنبکه له سهره به هاردا ده بشکوی [۱] گلی است.
 گیزولك: (۱) گیزو، بلج: (۲) داری گیزو [۱] (۱) زالزالک: (۲) درخت زالزالک.
 گیزوویژ: بی هوش، حول [۱] گنج و منگ.
 گیزه زان: راه زوی بهره بارانی بایژ [۱] شکار روباه قبل از باران بایژ.
 گیزه فانك: باوه خولنی [۱] بازی به دور خود چرخیدن.

گیزه گ: (۱) خولخوله: (۲) گیزی [۱] (۱) فریره: (۲) گبجی.
 گیزه گیزو: جه قه ی بی نام و خوی [۱] باوه، وراجی.
 گیزه لوكه: باهوز، گهرده لول، گنجه لوكه [۱] گردباد.
 گیزه له: گیزو لوكه [۱] گردباد.

گیزه له: بلج، گو بژ، گیزو، گفیشك، گرهبشك [۱] زالزالک.
 گیزه نه: گنجه نه، گیزن، گیزه نه، بن زینسه [۱] باشنه در.
 گیزه و: گیزکه [۱] بوجاری با غر بال.

گیزه وانك: گیزه فانك، باوه خولنی [۱] بازی به دور خویش چرخیدن.
 گیزه وکراو: له بیژنگ دراوی خه له [۱] غله بوجاری شده، جاش.
 گیزی: گبجی [۱] گبجی.

گیزین: گیزه بی، گیزه ی تی [۱] حالت گبجی.

گیس: برج، کهزی، گیز، په لکه، پوزی سهر [۱] گیسو.
 گیسست: برسی، برجی، نیز [۱] کرسته.

گیسست مهر دش: له برسان مردن [۱] از گرسنگی مردن.

گیسك: به چکه بزنی له شیر برژاو [۱] چیش، بزغاله از شیر بریده.

گیسك: کهزی، برج، پوزی سهر [۱] زلف.

گیسك: (۱) گیسك: (۲) گیزك، گه سک، جازو، گسك، گزك [۱] (۱) چیش: (۲) چارو.

گیسك لیل: کهزی لول و به مونج [۱] زلف فر فری و موجدار.

گیسکه زا: بنجوی بزنی که به بیژکی زاوه [۱] بزغاله بزی که در دوسابگی زاییده است.

گیسکه زاو: گیسکه زا [۱] نگا: گیسکه زا.

گیسکی: لهو گردنانه ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کوردستان که عیبان آن را ویران کردند.

گیسن: گاسن [۱] گاواهن.

گیسن: گیسن، گاسن [۱] گاواهن.

گیسنای: بی کردنی ناگر، گزنی بهردان [۱] افروخن.

گیسنه چز: گریوه غار، مله ی زا کردن [۱] مسابقه دو.

گیسو: کهزی، برج [۱] گیسو.

گیسوانه: گونسوانه، پاساره، سوانه [۱] لبه بام.

گیسو بزی: پوز کورکراو، برنی له زنی خراب [۱] گیسو بریده، کتابه از زن بد عمل.

گیسه نه: بی کراوی ناگر [۱] افروختگی.

گیسی: زنجیره کیو [۱] رشنه کوه.

گیسی: برج، کهزی، پوز [۱] گیسو.

گیش: پولی بالداران له حموا [۱] دسته پرندگان در حال پرواز.

گیشت: گوست، نه موسن، تیل، فامک، کتک [۱] انگشت.

گیشتاقلینج: قامکه تونه، نبله گچکه [۱] خنضر، انگشت کوچک.

گیشتامیژنه: زه زنه فونه، نلیانارین [۱] انگشت وسطی.

گیشتن: گه بشن [۱] رسیدن.

گیشتونه: گشتانه [۱] نگا: گشتانه.

گیشکون: به کومه ل فر بنی مه لان به ره و گهرمین و کویستان [۱] کوچ

دسته جمعی پرندگان.

گیشه: (۱) کومه لئی باغی له سهر بک دائندراوی گیاه خه له دهشت: (۲) کومای گورهو زل له باقه گیاه بونالفی زستانه ی نازه ل، نابه: (۱) توده بسنه های غله با گیاه درویده درمزرعه: (۲) نوده انباشته گیاه برای علفه زمستان.

گیشه: گینه: (۱) نگا: گیشه.

گیف: ناماده و نه یار: (۱) آماده و مهیا.

گیفان: گیران، بهربک، بهرک، جبو: (۱) جیب.

گیفک: (۱) ریشوی شده و پیچ: (۲) ریشوی زین بو جوانی: (۳) پلکه ی دهسمالی زنانه: (۱) شرایه دسنار: (۲) شرایه زین: (۳) دنباله سربوش زنانه.

گیفک: گو فک، سهرانگوبلک: (۱) شوله.

گیفه لان: گیفک، گو فک: (۱) شوله.

گیفه لانک: گیفه لان، گو فک: (۱) شوله.

گیف: (۱) گیف: (۲) پنج دراو، ریشوی بادراو: (۱) مهیا: (۲) شرایه نابداده.

گیفاله: (۱) ده سته مرویه ک: (۲) نیبی سواران، ده سته سوار: (۱) جمعی از انسانها: (۲) نیب سواران.

گیفر: گور به پشبله: (۱) گره نر.

گیفرال: کفرال، قرزانگ: (۱) خرچنگ.

گیفراله: برجی فرزال له عاسمان: (۱) برج سرطان.

گیفک: گیفک: (۱) سنگوله.

گیف گیفه: گیزگیزه، قورقوره: (۱) گردنای نوخالی شده.

گیفل: تیشنبای خواردن، واز له خواردن: (۱) اشنها.

گیفه: (۱) بزوتنی سمبل له خوشیمان: (۲) ده نگی بهردی به نه وزم ناوینراو: (۱) جنبیدن سبیل از شادی. خنده زهرلی: (۲) صدای سنگ فلاخن.

گی گلو: قالونجه ی ریح گلین: (۱) سوسک سرگین گردان.

گی گله: گی گلو: (۱) سوسک سرگین گردان.

گیل: هدرک، فور، هدر، حمزی، خوئی به ناو نکر او: (۱) گل.

گیل: حول، که م ناوه ز: (۱) ابله، هالو.

گیل: (۱) گهشت، گهران: (۲) تهنه له کردن، هه لته کاندن، بو ده غل و نوتنی ده لئین: (۱) گشت و گزار: (۲) طبق کردن.

گیلا: گه زبده، گه زوک: (۱) گردش کننده.

گیلاخه: گیاه که بو چینست خونه: (۱) گیاهی است خورشی.

گیلاس: (۱) میوه به که له به لالوک ده کا به لام شیرینو زردو سوریشی هبه: (۲) بهاله ی یاده خوارده توه: (۱) میوه گیلاس: (۲) ساغر می.

گیلاس میخوارگی.

گیلاس: گیلاس: (۱) گیلاس: (۲) ساغر.

گیلاسی: چه رمی گلاسی: (۱) نوعی جرم.

گیلان: (۱) گهران، گهران: (۲) ولایتیک له نیران، (سرنجی زهشت و گیلانی): (۱) گشت: (۲) منطقه گیلان.

گیلائی: گه زبان، گهشت، گیلان: (۱) گردش، گشت.

گیلیرانه: گیاه که له به هاردا بهرله گشت گیاه ک سهر در دینی: (۱) گیاهی است که در بهاران پیش از هر گیاه دیگر سبزی می شود.

گیلک: (۱) به لوک، فینکه: (۲) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد: (۱) چوجوله: (۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعشان وبران شد.

گیلک: (۱) گولک، گولک، گوز: (۲) گیاه که وه ک سریش نه چه سبی: (۳) خوری حازر بو زسنن: (۱) گوساله: (۲) گیاهی دارای ماده چسپنده: (۳) آغندیشم.

گیلک: جورئ میروله ی سورئ چکوله: (۱) مورچه قرمز رین.

گیلگنله: ریزه گولینگه ی نیک خراو بو سهر و شده ی زسان: (۱) زنجیره منگوله های دسنار زنانه.

گیلو: جورئ گنجکاری میچی خانو: (۱) نوعی گچکاری سقف.

گیلوره: له و گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد: (۱) روستایی در کردستان که بعشان آن را وبران کردند.

گیله: گله، گازنده: (۱) گلابه.

گیله: حول، که م فام: (۱) ابله، هالو.

گیله: گهران، گهشت: (۱) گردش.

گیله به نا: خوراکیکه له ماسسو فه زوان: (۱) خوراکتی از ماست و نانکش.

گیله به زک: مروجه ی بالدار، میروله ی یال لئ هانگ: (۱) مورچه بالدار.

گیله خ: گیلخه: (۱) گیاهی است خورشی.

گیله سی: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد: (۱) از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعشان.

گیله شو: زه نازه نا، چه چه حق: (۱) همه ه و جنجال.

گیله شوک: گیلشو: (۱) همه ه و جنجال.

گیله ک: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد: (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعشان وبران شد.

گیلینگ: شمش داو شمش داوی لیک هالاو بو تهنی له سهر عمر ز: (۱) نارهای ششگانه کلیم بافی اقی.

گیم: (۱) باقه بین، باغه بین: (۲) بهندی به ستنی باوه شی له ده غل: (۱) نگا: باقه بین: (۲) بند بسنن نوده ای دروشده.

گین: (۱) باشگر بکه خاوه نی ده گه به نی: (۱) خه مگین: (۲) باشگریکه به سن ده گه به نی: (۱) دوا گین: (۳) باشگری به وانا، وه ک، چون: (۱) گورگین: (۲) گوان: (۱) نونگین: (۱) پسوند به معنی دارنده: (۲) پسوند وصفی: (۳) پسوند نشابه، مانند: (۴) پسان حیوان.

گین: گوین، وه ک، له تهرزی: (۱) مانند.

گینده ل: گیاه که، گیادانه: (۱) گیاهی است.

گینده ل: گیادانه: (۱) گیاهی است.

گینگل: جینگل: (۱) جنبیدن بواشکی.

گینگه له: خولیا، که لکه له: (۱) نگا: که لکه له.

گینو: زهرنک، گبازرنک: (۱) گیاهی است از آن رنگ زرد گیرند.

گینه: گدرجهك. گنهك [ف] گرچك.

گبنی: گوننی، گهون [ف] گون.

گبنیان: هوزنکی کورده زبرده سنی ترکان [ف] نام طایفه ای کرد زبان.

گبو: ناوی پیاوایه [ف] نامی است مردانه.

گیور: گیفر، گوربه [ف] گریه نر.

گیور: کویر، بلج، کقیشك [ف] زالزالك.

گیورزه زرده: گویری زهرده [ف] زالزالك زرد.

گیورزه سور: گویری سور [ف] زالزالك قرمز.

گینول: ناسه و نامه زرویی [ف] هوس و آرزو.

گیوه: (۱) کلاشی بن جهرم. کلاش: (۲) نوره، باو [ف] (۱) گیوه: (۲) نوبت.

گیوه گیر: نوره گر [ف] نوبت گیر.

گیوه گیره: نوره گری [ف] نوبت گیری.

گیوه گیو: گیژه گبژ، فسه ی زور بی نام [ف] ترهات. حرف مفت.

گیه: گده، عور. کرش [ف] شکمه. شکم برآمده.

گیهان: گهیشن [ف] رسیدن.

گیهاندهك: قوناغ، مدنزل: (گیهاندهك بگیهاندهك دجو) [ف] منزلگه

گیههف: (۱) بهش. بشك: (۲) بهخشیش [ف] (۱) حصه، نصیب: (۲)

بخشش.

گیبی داری: جیوه ی دار و دره خت [ف] انگم درخت.

گیبیره بش: گره و نش [ف] نگا: گره و نش.

گیبیریایش: گره و نش [ف] نگا: گره و نش.

گیبی قاصیر: جیوه ی دار بادام [ف] انگم درخت بادام.

گیبی گوش: چلکی گوی [ف] ترشح گوش.



ل: (۱) لنگه‌بار: (۲) ناهموار و کج: (۳) کرابه بار به معنای لنگه‌بار، لا‌باری: (۱) کاری کروی به نیوه‌بار: (۲) خوارو خنجی: (۳) قیرسجمه‌بی و سرسختی: (۱) کرابه لنگه‌باری: (۲) ناهمواری و کجی: (۳) سرسختی.

لاپاسک: (۱) نریکمی دوند له که ناری کبفدا: (۲) بازانه‌وو لانه‌وو: (۱) سینغ کوه: (۲) نوسل جُسنن.

لاپاشه: نانی ته‌نکی ساج: (۱) نان ساج.

لابال: (۱) بالئیکی بالدار: (۲) که ناره‌ی بال: (۳) ده سنو: (۴) فغراغی ده‌ستیک: (۱) بک بال: (۲) کناره‌بال: (۳) بک دست: (۴) کناره دست.

لابان: گه‌روگری، قیل، حوفه‌بازی: (۱) حقه‌بازی.

لابانته: برامه، بوی خوش: (۱) نکهت.

لاباندن: خاباندن، کلاوسرینان، فریودان: (۱) فریب دادن.

لاباز: (۱) سهربر، لغری‌لادان بو کورت بوته‌وه‌ی زیگه: (۲) کوچکه‌ناوری که دیواری له پیش نه‌بی: (۱) میانبر: (۲) اجاتی که جلوش باز باشد.

لابردن: (۱) له‌سهره‌لگرنن: (۲) دورکردنه‌وو: (۱) برداشتن: (۲) دورکردن.

لابردنگ: فسه‌ی به‌تیکول، زیهک: (۱) حرف تودار، متلك.

لابری: (۱) نه‌وساکه، نه‌وده‌می، نه‌وکانه: (۲) به‌لام: (۱) آن دفعه: (۲) لیکن.

لابک: (۱) تله، دار: (۲) ته‌پکه: (۱) دام، نله: (۲) نگا، ته‌پکه.

لابینی: (۱) نه‌وساکه: (۲) به‌لان: (۱) آن دفعه: (۲) لیکن.

لابوت: (۱) سهری ناسنینی مه‌سسه‌ی جوته‌ر: (۲) ناسنی پانی چه‌فاو بو قوری پیل‌واخوانن کرده‌وو: (۱) سرفلزی وسیله شخم‌زنی: (۲) آهن

پهنی که در زمین فرومی‌کنند و گلهای کفش را بدان پاک می‌گردانند.

لابون: (۱) کناره‌گیری، دوره‌په‌ریزی: (۲) نه‌هاتنه‌سهرزی، سرسختی: (۱) کناره‌گیری، بی‌طرفی: (۲) لیج کردن.

لابه: (۱) دور خه‌وه: (۲) دوره‌په‌ریزی: (۳) دس هه‌لگه‌وه: (لابه تو نازانی کار بکمی): (۱) بردار: (۲) کناره‌گیر باش: (۳) دست بردار.

ل: (۱) ژ، چه، له‌لاپهن: (ل ته را گه‌ها به من): (۲) بو نریک کرده: (جلگی خو ل خو که وانا: بیکه به‌رت): (۳) ده‌فری ده‌م و چی ده‌گه‌به‌نی: (ل کو بوی، ل روژا باشین): (۴) بو حالی: (های ل من): (۵) پاشگری بچوگ‌شانندان: (کاکل): (۱) از: (۲) پیشوندی که نزدیک کردن را می‌رساندن: (۳) ظرفیت زمان و مکان: (۴) پیشوند به معنی از حال، برای حال و وضع: (۵) پیوند تصغیر.

لا: (۱) ره‌خ، نالی: (۲) نه‌سازو سرسخت: (کاسرابه‌کی لایه هه‌ر ناسازنی): (۳) نوی، ناو: (لوگه‌م خستونه لاکه‌به‌وه): (۴) نیوه: (لایه‌کی له لایه‌کی زلنره): (۵) کن، نک، جه‌م: (نان و لای منته): (۶) دوره‌په‌ریزو بی‌تیره‌ف: (من له‌و کارانه لام): (۷) فرمان به دورکه‌وتنه‌وه: (توخوا به سهری خو ل لا): (۸) خوار، خنج: (من ده‌لیم سهریکی نهم دیواره لایه): (۹) نافرمانی: (تو هه‌رچی به‌فرموی من لام نه): (۱۰) باریده، ناربکار: (لهم کیشته‌دا من لای نو ده‌گرم، لای تو م): (۱۱) وتهمی بانگ‌کردنی ژن له لایه‌ن مه‌برده‌وه، وه‌ک زسه‌تنی: (۱۲) شریتی قند، که‌ندری زراف: (۱۳) ناوها، نیش، به‌لام: (۱۴) شیو، دولی نه‌نگ: (۱۵) فرفره، غه‌رغره، نه‌خنه‌کلاف: (۱۶) لافاو، سیلاو، له‌هی، لی، لبمشت: (۱) سو، جانب: (۲) له‌جیاز و سرسخت: (۳) لایه: (۴) نیمه: (۵) نزد، پیش: (۶) کناره‌گیر: (۷) دورشو: (۸) کج، ناهموار: (۹) نافرمانی: (۱۰) باری، مَدَد: (۱۱) لفظ خطاب مرد به زن: (۱۲) نخ کله قند: (۱۳) اما: (۱۴) دوره‌تنگ: (۱۵) فرفره: (۱۶) سیلاب.

لائین: ده‌مه‌لاسه‌که: (۱) ادای کسی درآوردن.

لا‌با: (۱) به‌باد‌کردنی خه‌له به‌بئزنگ: (۲) پایه‌نا، بانه‌گر: (۳) دور بخانه‌وه: (نه‌گه‌ر دیواره‌که لایا خوش دینی): (۴) لایبا، لایوا: (هانسو‌ماشنبه‌که‌لا‌با): (۵) زبلو زائی که له به‌باد‌کردنی خه‌له خزیوتنه‌وو: (۱) باد‌دادن غله با غر بال: (۲) باد‌نگیر: (۳) دور کند: (۴) بردارد: (۵) آت اشغال حاصل از باد دادن غله.

لا‌بار: (۱) نابار، نیوه‌بار: (۲) خوارو نازیک: (نهم که‌لایه لایاره): (۳) باره‌په‌ر به‌کری‌دان به نیوه‌ی باره‌کمی: (که‌ره‌که‌تم ده‌به به‌لا‌بارخوینت بو‌دینم)

لا بهر: (۱) کسئی که شتی ده دانه نالی: (۲) کسئی که شتی ده سترتته وهر نای هئینی [۱] کنارگذار بردارنده: (۲) زداينده.

لا بهر دهی: لا بردن [۱] نگا: لا بردن.

لا بهر: (۱) بهری زین: (۲) خه لاس بکه. مه هیله: (وهره وهره شه مال وهره خه له دلّه که ی من لا بهر) [۱] پیشبند زین: (۲) بردار. بزدا ی.

لا به لا: (۱) خوارو خنیج: (۲) سه رسه خت و نه گونجاو: (۳) چین له سه ر چین: (۴) قه دپسالی کبو: (۵) خوئی هه لقوتین: (۶) کسئی که له نه خوئی و ماندوبی بان سه رخوئی خواره و خوار ده زوا: (۷) خواره که و پنبه که ی زیگه [۱] کج و ناهموار: (۲) لجا باز: (۳) چین چین: (۴) کمر کوه: (۵) فضول: (۶) کسئی که نلونو می خورد: (۷) راه بر بیج و خم.

لا به لایی: (۱) خوئی هه لقوتین: (۲) سه رسه خنی: (۳) خوارو بیجی زیگه [۱] فضول: (۲) لجا بازی: (۳) بیج و خم راه.

لا به لی: (۱) نه رده م. نه ورز گاره. لا بری. لا بنی: (۲) به لام [۱] آن زمان: (۲) اما. لیکن.

لا بیته: (۱) داره سستی جوتبار له شو برین دا که سه ریکی کلکه بزمارو سه ریکی پیشکانه، مه ساسه: (۲) پیشکائی گبا که نی [۱] چو بدست شخم زن: (۲) بیلجه گیاه کنی.

لا ب: چه بوک، به بانایی ده ست له ته پله سه ر دان [۱] نوسری.

لا با: قه دیانی کبو [۱] کمر کوه.

لا بار: (۱) لا با: (۲) سه ره و زوره ی رزُد: (۳) سو اب [۱] کمر کوه: (۲) سه ر بالایی سخت: (۳) شن صاف و نازک برای بازی.

لا باران: سو ابین [۱] نوعی شن بازی.

لا بارین: لا باران، سو ابین [۱] نگا: سو ابین.

لا پال: (۱) قه دیالی کبو: (۲) نه نتت: (بین له لا هاله وه بنینه) [۱] کمر کوه: (۲) په لو، نزد.

لا پالو: خالبگه. برک [۱] ته بگاه.

لا پسان: شتی خر پله که نه او خر نه بی: (شه و منداله سه ری لا پانه) [۱] کره ای ناقص.

لا پانک: بن سوچی زه شمائی هه لدر او: (فلان بیوه زن له لا پانکی فلان مال دایه) [۱] گوشه برجیده سیاه چادر.

لا پاو: سبلاو [۱] سبلا ب، سبل.

لا پچین: پیلای نای نا فوله فابه، بوئین [۱] بوئین.

لا پره: کس نه ناس [۱] ناشناس، بیگانه.

لا پره سه ن: (۱) لا پره: (۲) خوئی هه لقوتین [۱] ناشناس: (۲) فضول.

لا پره سه ننگ: لا پره سه ن [۱] نگا: لا پره سه ن.

لا پک: له پک [۱] دستکش.

لا پلا: رنگی بز خواره که و بیجه که، لا به لا [۱] راه بر بیج و خم.

لا پلار: (۱) خوئی هه لقوتینی سه ره به خو: (۲) قسه ی به تیکول [۱] ناخوانده فضول: (۲) متلک.

لا پله سه ننگ: لا پره سه ن [۱] فضول.

لا پواز: (۱) لا بلاز: (۲) یوازیکی بچو که له سه ری قه لشاوی داره خری [۱] فضول ناشناس: (۲) یغاز جانبی.

لا بوئی: ره جاله، و نه بوته [۱] رجاله.

لا پوره: لا پره [۱] ناشناس، غریبه در محل.

لا پوشک: چنگال. چنگول [۱] چنگال حیوان دژنده و برنده شکاری.

لا پوله: پیلله، پیلله [۱] سکه و مهره بهر شنه کشیده زبنتی.

لا پولی: کورته بالایی گوشتن [۱] کوناه قبه جاق.

لا په: نخوشه ر [۱] لیه.

لا پهر: (۱) تاکو دور له ناوایی: (خانوه که بان لا پهره): (۲) دور پهریزو که ناره گیر: (۳) چهرمی که بو کاله ده بر دزی: (۴) و به زئی کتیب: (۵) نیو ته به فسه کاغزه ز [۱] ناک، فاصله دار: (۲) کناره گیر: (۳) برش چرم چارق: (۴) صفحه کتاب: (۵) بک ورق کاغذ.

لا پهر و ره گیزان: (۱) رو پهره لندانه وه: (۲) برینی له گو زبئی باس و خواس له سه ره مه سه سنئی [۱] ورق زدن کتاب و دفتر: (۲) کتابه از عوض کردن بحث.

لا پهره: (۱) رو پهری کتیب و نوسراو: (۲) نیونه به قی کاغزه ز [۱] صفحه کتاب: (۲) نیم ورق کاغذ.

لا پهره و ره گیزان: لا پهره و ره گیزان [۱] نگا: لا پهره و ره گیزان.

لا پهره لندانه وه: لا پهره و ره گیزان [۱] نگا: لا پهره و ره گیزان.

لا پهره هه لگیزانه وه: لا پهره و ره گیزان [۱] نگا: لا پهره و ره گیزان.

لا پهل: لا پهر [۱] نگا: لا پهر.

لا په له: لا پهره [۱] نگا: لا پهره.

لا پئی: کویره زای سه خت [۱] کوره راه دشواو.

لا بیته: لا بیته [۱] نگا: لا بیته.

لا بیژ: نه باله بیژی به هق یان به نیوه بی [۱] تاباله بهن کن مزدور.

لا ت: (۱) نه دارو قه قیر: (۲) حال پهریشان: (۳) بهردی یان و لوس، تات: (۴) له کن تو: (۵) زهوی خه ت در او بو کبلان: (۶) شاخ، بهردی گه وره له جیادا: (۷) شه ز فروش [۱] فقیر: (۲) پر بشان حال: (۳) نخه سنگ صاف: (۴) نزد تو: (۵) زمین شیار شده برای شخم زدن: (۶) صخره کوه: (۷) لات.

لا ت: (۱) نانه بهرد: (۲) شاخ، بهردی زل و بلند له کیودا [۱] (۱) تخنه سنگ: (۲) صخره عظیم در کوه.

لا تار: (۱) ناویره بهرد، بهردی که له کبو گلاره به بنته: (۲) دوداری دریزی له قسب نه سوئرت له قسبه عه رابه قایم ده کری [۱] سنگ غلنان از کوه: (۲) دوجوب بلند که در گاری به کار می روند.

لا تان: (۱) لجه فه: (۲) کومای بی نا کاران [۱] نزد شما: (۲) لاتها.

لا تانه: (۱) کاری بی نا کارانه: (۲) له کن نیوه به [۱] کار هرزه: (۲) نزد شما است.

لا تاو: زیبک، قسه ی به نیکول. لا بر دنگ [۱] متلک.

لا تابه ن: ژنی که کومه کی نابه ن ده کاله کاری مامانی دا [۱] دستیار ماما.

لا ت بو ن: (۱) پهریشان حال بو ن: (۲) قه قیر بو ن [۱] بریشان احوال شدن: (۲) فقیر شدن.

لا تخانه: نه مه ل خانه، قه قیر خانه [۱] نوانخانه.

لا تر: نامر از یکی قوماره ده ی سوئین خوت و به خت [۱] لاناری.

- لاتراسکه: (۱) تل خواردن: (۲) لادانی باره بهر له رنگه بو له وه ز [۱] (۱) نلوخوردن: (۲) راه کچ کردن باربر برای علف.
- لاترزهوج: (۱) تیلوتیل: (۲) خوارو خنچ [۱] (۱) آریب: (۲) کچ و کوله.
- لاترزهوجه: لاترزهوج [۱] نگا: لاترزهوج.
- لاترزهوجه پینچ: لاترزهوج [۱] نگا: لاترزهوج.
- لاترزهوجه لفاچ: لاترزهوج [۱] نگا: لاترزهوج.
- لاترزهوسکه: لاتراسکه [۱] نگا: لاتراسکه.
- لاتره: رت، تل [۱] تلو.
- لاتره بردن: رت بردن، به و لاولادا کهوتن [۱] نلوخوردن.
- لاتره بهستن: رت بردن و له دور کهوتن [۱] نلوخوردن و به دور افتادن.
- لاتریسکه: لاتراسکه [۱] نگا: لاتراسکه.
- لات فروشی: شهر فروشی [۱] شارلانی.
- لاتک: پارچه زوی بهجوک [۱] قطعه زمین کوچک.
- لات کهوتن: نهواو دامان و بی حال بو [۱] سینوا و در ماندن.
- لاتولوت: ره جاله و زونه بوته، عه لوجه لو [۱] اوباش، رجاله.
- لاتوله وا: لاتولوت [۱] اوباش.
- لاته: (۱) نهنگه نه فسی: (۲) جورئ جبه: (۳) نک ته به: (۴) کابرا روت و نهاده [۱] (۱) نفس ننکی: (۲) نوعی بالابوش: (۳) نزد تو است: (۴) بینواست.
- لاته بهقی: بهزه کاغزه ز [۱] نیم ورق کاغذ.
- لاته زاد: جهرم و گوشتی نیوان ران و زگ له نه نیشنه وه، نه زاد [۱] تهبگاه میان ران و شکم.
- لاته زاف: گوشتی خالیگه [۱] گوشت تهبگاه.
- لاته ری: (۱) لانا، ناویز: (۲) گوژره [۱] (۱) نگا: لانا: (۲) الکی.
- لاته زیزه: لاتهراد [۱] نگا: لاتهراد.
- لاته ریک: دوره بهریز [۱] بی طرف، کناره گبر.
- لاته نک: له نالی، له به نا [۱] طرف پهلو.
- لاته نشت: لاته نک [۱] طرف پهلو.
- لاته نیشست: لاته نک [۱] طرف پهلو.
- لاته وهقی: لاته بهقی، بهزه کاغزه ز [۱] نیم ورق کاغذ.
- لاتی: (۱) شیر زه بی: (۲) شهر فروشی [۱] (۱) بینوایی: (۲) شارلانی.
- لاتنی: کلاوی به ستواو له خوری [۱] کلاه بشمی.
- لاتنیر: نماشا مه گوشه ی جاو: (لاتس نو انشای کردم) [۱] نگاه با گوشه جنس.
- لاتنیر: به شنی له دو به شنی جهوالی دوتایی [۱] لنگه جوال دونایی.
- لاتنیگه ری: به ره له دایی و شهر فروشی [۱] بی بندوباری و شارلانی.
- لاتیل: (۱) لاتیر: (۲) برینی فیجه لفاچ: (۳) گهنم به ده بادادان به لئواری بیزنگ [۱] (۱) نگا: لاتیر: (۲) برش آریب: (۳) غله به باد دادن با لبه غربال.
- لاتیلاگ: گوشه ی که لله ی سر: (کلاوی به لاتیلگی سر به وه نابو) [۱] طرفی از کله سر.
- لاتیه: لانی [۱] کلاه بشمی.
- لاج: (۱) کوزه ججهله ی شوخ و جوان: (۲) نه نیشست و لا، بو هبلکه ی نیرن [۱] (۱) جوان زیباروی: (۲) کنار، برای تخم مرغ گویند.
- لاجاصه: (۱) داری که ناره ی عاره به: (۲) دیوارو که ی به ره بیوان: (۳) نیغه ی نیوان زور له دار: (۴) ونه ی له ته سنه وه: (۵) داری نه و لاولای لاشیانه [۱] (۱) نرده پهلو ی گاری کشاورزی: (۲) نرده نراس: (۳) تیغه چوبین بین دو اتاق: (۴) عکس نمرخ: (۵) دوجوب عمودی چهارچوب در.
- لاجان: ناوجه به که له کوردستان [۱] ناحیه ای در کردستان.
- لاجانگ: نیوان زومت و نه ستوا [۱] عارض، عذار.
- لاچک: لاوک، ججهل [۱] نوجوان.
- لاچله و: نه سپی نه علیم نه دبنوی سرزه و ق [۱] بدلگام.
- لاجوه رد: بهر دپکی به قیبه ت و زور سه خته ره نگی عاسمانی به. ده کرینه فاشی نه نگوسته بله بان ده یکده نه نوزوله زه سم کبشی دا به کار دهنبری [۱] لاجورد.
- لاجوه ردی: بهزه نگی لاجوه رد [۱] لاجوردی.
- لاجه: به نا بهر [۱] پناهنده.
- لاجهک: لاجک، ججهل [۱] نوجوان.
- لاجیه ورد: لاجوه رد [۱] لاجورد.
- لاجیه وردی: لاجوه ردی [۱] لاجوردی.
- لاچار: دالگوشت [۱] کز.
- لاچاو: گوشه ی جاو، تبلی چاو [۱] گوشه چشم.
- لاچاوه: دو بار بکه فابشی به ندکه ری سر که لله موزه شمه [۱] دو قطعه چرمی از ابزار دهنه و افسار اسب که دو طرفین صورت قرار دارند.
- لاچک: (۱) به زلی گبا، سافه نه، لاسک: (۲) له نکه ه رمی: (۳) سوکه له سر پوشتی زنانه [۱] (۱) ساقه گیاه: (۲) برکه گلابی: (۳) لچک.
- لاچلاج: شهوبلکه، شهوبله، کاکبله [۱] آرواره.
- لاچلاجک: لاجلاج [۱] آرواره.
- لاچن: دور که ونه وه [۱] (۱) کنار برون، برداشنه شون: (۲) کنار بروید.
- لاچناکه: به شنی سر روی شهوبله [۱] قسمت بالایی آرواره.
- لاچناکه: لاجناکه [۱] نگا: لاجناکه.
- لاچو: (۱) لاجو: (۲) له نزبکه وه نه ما: (۳) له به بن جو [۱] (۱) برو کنار: (۲) دور شد: (۳) محو شد.
- لاچو: که نار برزو، دور که وه [۱] برو کنار.
- لاچوپاچو: خرت و برت، شره و بره [۱] خرت و برت.
- لاچوون: (۱) دور که ونه وه له چینگه خو: (۲) رابردوی جون بو کو، له چینگه خو نه مان [۱] (۱) کنار رفتن: (۲) کنار رفتند.
- لاچه ز: موره با، میوه ی له شه کردا کولیندراوی هه لگیر او [۱] مریا.
- لاچه نه: (۱) لاجناکه: (۲) فابشی سر که لله ی لئاو که به سر شهوبله دا ده جن [۱] (۱) نگا: لاجناکه: (۲) نوار چرمی لگام که بر آرواره می گذرد.
- لاچین: (۱) مه لبه ندبکه له کوردستان: (۲) ناوی گوندبکه: (۳) کاله ی جهرمین: (۴) سه قمر، بالنداریکی زاو که ره و له باز چسوتره [۱] (۱) ناحیه ای در کردستان: (۲) نام دهی است: (۳) پاتابه، چارق: (۴) از برندگان شکاری است، جفر.

- لاحيده: عه لاجيده، تايه‌ني [۱] ويزه.
- لاخ: گياي بده‌س دوراري كووه‌نه‌كراوي نه‌به‌سنراو [۱] گياه دروشده دسنه نشده.
- لاخا: لابا، دورخانهوه [۱] به‌كنار بزنند.
- لاخالئي: نه‌نيست‌را [۱] پهلوته‌بي.
- لاخالنيگه: لانمراز، لاترزيه [۱] نهنگاه.
- لاخستن: (۱) دانه‌كه‌ناره‌وه: (۲) له‌سهر نه‌نيست دريز‌كردن: (۳) كه‌م‌فروشي و نمرازوسوكي [۱] (۱) كنار زدن: (۲) بر پهلو دراز كردن: (۳) كه‌م‌فروشي
- لاخ‌كرن: (۱) درونه‌وه‌ي گياو ده‌خل: (۲) خاوين كرده‌وه‌ي چه‌كي شهر: (۳) به‌سهر به‌كدا كردني ده‌غل و گياي درراو [۱] (۱) بسته‌بندی دروشده: (۲) باك كردن اسلحه: (۳) برهم انباشتن بسته‌هاي دروشده.
- لاخوار: (۱) باري چه‌فته‌ويوگ: (۲) زير و [۱] (۱) بار كج: (۲) طرف بايين.
- لاخوارگ: زير و [۱] طرف بايين.
- لاخوارو: لاخوارگ، زير و [۱] طرف بايين.
- لاخور: (۱) حه‌بواني كه له ناخوري حه‌بواني ته‌نيستي دزي ده‌كا: (۲) بريني له چه‌وره‌ومالانگه‌مو [۱] (۱) دامی كه از آخور پهلو بي بچرد: (۲) كتابه از سورجران.
- لاخورا: كه‌ناره‌سواو [۱] پهلو سايبده.
- لاخه: گياي درواوي نه‌به‌سنراوي كوم‌نه‌كراو [۱] گياه درويده جمع نشده.
- لاخيز: (۱) سبلاو: (۲) ناخيز [۱] (۱) سيل: (۲) نيم‌خيز.
- لادار: (۱) نالوداري خاشو: (۲) چه‌لاكي قه‌راغ ره‌شمال: (۳) درداري دريزي چوارچيه‌وي دارته‌ون: (۴) ترفندار [۱] (۱) الوار سقف: (۲) ستونك كناره‌چادرا: (۳) چوب كناره‌دستگاه بافندگي: (۴) طرفدار.
- لادان: (۱) خستنه‌كه‌ناره‌وه: (۲) نافه‌ي گوشاد: (۳) بريني له ديه‌ني و ميوان بوون: (۴) فه‌رمون لادان، لاي نه‌وان لاهان (۱): (۴) كلايون: (له زي لاي دا) [۱] (۱) كنار زدن: (۲) ناقچه‌گشاد: (۳) كتابه از مهمان شدن و اقامت كردن: (۴) انحراف.
- لادابهن: لاناهن [۱] كمك ماما.
- لادر: بوذر، ره‌هول [۱] شكاف در سنگ و كوه.
- لادرگه: لادر، بوذر [۱] نگا: لادر.
- لادز: (۱) ده‌سكيس: (۲) دزي خونريزه و سيرمه‌خور [۱] (۱) همكار دزد و به‌ظاهر آشنا: (۲) دله‌دزد.
- لاده: (۱) ته‌پالهي له‌سهر به‌ك دانندراوي قوچه‌ره‌كراو، ديوار له ته‌پاله: (۲) ميوان به: (۳) له زي كه نار بگه [۱] (۱) ديواره از ناپاله: (۲) مهمان باش: (۳) كنار بگير.
- لاددر: له زي ده‌رجوگ [۱] منحرف.
- لاددهس: نزيك نه‌وه‌نده‌ي ده‌ست بيگاتي [۱] نزديك در دسترس.
- لاددهست: لاده‌ست [۱] در دسترس.
- لاده‌ستي: جوړي كوليره، په‌نجه‌كيش [۱] نوعي گرده‌نان.
- لاده‌گا: (۱) دئي، ديهات: (۲) جيهگي نيسراحت [۱] (۱) روستا: (۲) جاي
- اسراحت، استراحتگاه.
- لادئي: (۱) ديهات: (۲) ساتي، تاوي [۱] (۱) روستا: (۲) دمي.
- لاديفه: ده‌شنه‌كي، يه‌راينه‌ري شارستاني [۱] روستايي
- لادئي‌يي: خه‌لكي ديهات، گوندي [۱] روستايي.
- لار: (۱) خوار، چه‌وت، چه‌ويل: (۲) بده‌ن، گش نه‌ندام: (۳) جوړي تفه‌نگي زاو: (۴) رويشني به‌ناز: (له‌نجه‌ولار): (۵) كز، دالگوشت: (۶) پشتير: (۷) جويزكه، مله [۱] (۱) كج: (۲) تن: (۳) نوعي ننگ سنكاري: (۴) چم و خم، رفتن با ناز و عشوه: (۵) لاغره: (۶) طوبله‌گاوان: (۷) حشره‌آبدزدك.
- لار: كز، دالگوشت [۱] لاغره.
- لاران: به‌شي نه‌ستورايي زان [۱] قسمت كلت ران.
- لاربون: (۱) خواربون: (۲) داهان [۱] (۱) كج شدن: (۲) خميدن.
- لاربون: كزبون، گوشه‌كهم‌كردني بده‌ن [۱] لاغره شدن.
- لاربونه‌وه: (۱) داهان، چه‌مانه‌وه: (۲) بريني له گيان‌ده‌رجوون [۱] (۱) خميدن: (۲) كتابه از مردن.
- لارك: نه‌نشت، توك [۱] پهلو، كنار.
- لاركردن: (۱) چه‌ماندن: (۲) خوار كردن: (خوت جواني دروس ده‌كه‌ي ده‌لني مه‌ي‌بينه/ پيالنيكي براوه لاري كه‌وه‌مه‌ي زيزه) «خيام» [۱] (۱) خم نمودن: (۲) كج كردن.
- لاركردنه‌وه: لاركردن [۱] نگا: لاركردن.
- لاركه: ركه، سهره‌وژوره‌ي سه‌خت و دژوار [۱] سر بالايي صعب‌العبور.
- لارو: ديمه‌ني زوخسار له ته‌نيستوه [۱] نيم‌رخ.
- لاروا: (۱) رويشتي خواره‌وخوار، لابه‌لازويشني: (۲) كومه‌لي كر باران [۱] (۱) تلوخوردن از بي تايي: (۲) گروه خربداران.
- لاروالاروا: خواره‌وخوار رويشتن، نلاوتل [۱] تلوتلوخوردن.
- لاروايي: كزيني شتي له لايه‌ن چه‌ند كه‌سيكه‌وه [۱] خربد مشترك.
- لاروله‌نجه: رويشتي به‌ناز [۱] خرام.
- لاره: (۱) توندگر باني زارو: (۲) ناموري به‌كيارچه كه ده‌نده‌ش له خوبه‌تي: (۳) ده‌نكيكه له ناو گه‌نم ده‌زوي: (۴) رويشني به‌ناز: (۵) يزوتسه‌وي گياو لكه‌داري ناسك له به‌ر با: (۶) جانه‌وه‌ريكي بچوكه له ناودا: (۷) جوړي گه‌نم: (۸) خواره‌ويون به لاي نه‌نشنا: (۹) خه‌ني خوار له كي‌لاندا، هيلتي چه‌فت [۱] (۱) گربه شديده‌بچه: (۲) خيش بكيارچه: (۳) دانه‌اي انگل در گندمزا: (۴) خرام: (۵) جنبش شاخه و گياه از باد: (۶) حشره‌ايست آبي: (۷) نوعي گندم: (۸) خم شدن به طرف پهلو: (۹) خط كج و معوج در شخم.
- لاره‌سا: سيمري نيوه‌زوزه [۱] سابه زوالي.
- لاره‌سه‌نگ: تاسه‌نگ [۱] بار كج.
- لاره‌سيه‌ر: لاره‌سا [۱] سابه زوالي.
- لاره‌شه: نه‌خوشه‌كي نازه‌له [۱] نوعي بيماري دام.
- لاره‌لار: لابه‌لازويشني [۱] جنبيدن به هر دو طرف در راه رفتن.
- لاره‌لاره: لاره‌لار [۱] نگا: لاره‌لار.
- لاره‌مل: گه‌ردن كه‌ج [۱] گردن كج.

کو بیده: (۵) صدای سگ نو هنگام جفنگیری: (۶) کله زدن سگ نو بر ماده: (۷) فریب: (۸) سرگین: (۹) نام مردانه.
 لاسا: دمه لاسکه [لا] تقلید، ادا در آوردن.
 لاسار: (۱) گوئی نه بیس: (۲) سمرسه خت [لا] حرف نشنو، لجباز: (۲) دیکتانور.
 لاساری: (۱) گوئی نه بیسی: (۲) بی چه قبئی، سمرسه ختی [لا] حرف نشنوی: (۲) دیکتانوری.
 لاساگردنه وه: دمه لاسکه کردن [لا] ادای کسی را در آوردن.
 لاسامه: (۱) شه ست، ریژنه، ره هیله: (۲) سیلاو، لبار، لاخیز [لا] رگبار باران: (۲) سبل.
 لاسایی: دمه لاسکه، لاسا [لا] نگا: لاسا.
 لاسایی گردنه وه: لاساگردنه وه [لا] ادای کسی را در آوردن.
 لاستیق: جیل، جیر [لا] لاسنک.
 لاستیک: جیر، لاسنیک [لا] لاسنیک.
 لاس خواردن: خه له نان، فر بوخواردن [لا] فریب خورن.
 لاسدان: (۱) خاپانندن: (۲) زه نینی گوئل له دبله به با [لا] فریب دادن: (۲) کله زدن سگ نو بر ماده را.
 لاسک: (۱) حبله ی سه بری نه سب: (۲) لاجک: (۳) ریخ، شباکه: (۴) قروسکه ی کوله سه گ له تاوکردنی دیل دا: (۵) زک به لای خالیگه وه: (۶) زمان کیشان له گهرمان [لا] (۱) شبهه آهسته اسب: (۲) ساقه: (۳) سرگین: (۴) صدای نازک سگ نو در لاس زدن با ماده: (۵) جانسب شکم: (۶) زبان در آوردن رهن هن کردن از گرما.
 لاس کردن: (۱) درونی گباو نه به ستنی: (۲) حیلاندنی به سه بری نه سب: (۳) شباکه کردنی زه شه ولاغ [لا] (۱) درویدن و جمع نکردن گبا: (۲) شبهه کشیدن آهسته اسب: (۳) سرگین انداختن گاو.
 لاسکه لاسک: (۱) لاسی کوله سه گ: (۲) حبله ی له سه رخوی نه سب: (۳) زمان کیشان رهنسوار بوئن له گهرمان [لا] (۱) لاس سگ نو: (۲) شبهه آهسته اسب: (۳) زبان در آوردن و به هن هن افتادن از گرما.
 لاسکی: له و گوئنده ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [لا] روستایی در کردستان که به عیان آن را ویران کرند.
 لاسمال: که سئی ته باله له دهشت کوده کانه وه [لا] کسی که تاباله جمع می کند.
 لاسمائی: کوگردنه وه ی ته باله له دهشت [لا] ناپاله جمع کردن.
 لاسو: (۱) ناوی ببارانه: (۲) لازو، نهی جوان: [لا] (۱) نام مردانه: (۲) ای جوان.
 لاسوتواو: (۱) زور برزاری که مپک لی سوتواو: (جوهه ندهری لاسوتواو زور خوشه): (۲) میوه ی بیسنانی زده دار [لا] (۱) نیم سوخته: (۲) میوه زده دار پالیزی.
 لاسوتی: لاسوتواو [لا] نگا: لاسوتواو.
 لاسوز: (۱) خلیسکان: (۲) خلیسک [لا] (۱) لغزش: (۲) لیزگاه.
 لاسوز: شنئی که هیندبکی سور بی: (سبوی لاسوز، مه لای لاسوز) [لا] نیمه سرخ.

لاړه وای: لاړرابی [لا] خرید مشترک.
 لاړه وبون: لاړبوئنه [لا] نگا: لاړبوئنه.
 لاړه وکردن: لاړکردنه وه [لا] نگا: لاړکردنه وه.
 لاړه ووبون: لاړبوئنه وه [لا] نگا: لاړبوئنه وه.
 لاړه وه کردن: لاړکردنه [لا] نگا: لاړکردنه وه.
 لاړه وه لاړه وه: لاړه لاړ [لا] نگا: لاړه لاړ.
 لاړی: (۱) خواری، جهونی: (۲) سمرساری جوړی که رگی نه سنو ژوئی باله بمرزه: (۳) بازی، گالته، گمه: (۴) دوژمنایه نی: (۵) به فسه نه کردن: (جبت بی ده نی لاری مه که) [لا] (۱) کچی: (۲) لقب نوعی مرغ، مرغ لاری: (۳) بازی: (۴) دشمنی: (۵) گوش به حرف ندادن.
 لاړی: کزی، لاوازی، دانگوشنی [لا] لاغری.
 لاړی: (۱) لاده ره زیگه: (۲) بی چه قبین و نه ساز [لا] (۱) منحرف: (۲) لجباز، لاړی بوئن: (۱) له زئی لادان: (۲) بریتی له بابی بوئن [لا] (۱) منحرف شدن از راه: (۲) کنایه از منکبر شدن.
 لاړی کردن: (۱) له فرمان ده رجوئن: (۲) گالته کردن [لا] (۱) نمود کردن: (۲) شوخی و بازی کردن.
 لاړی کردن: فر بودان و له زئی دهر بردن [لا] فریب دادن و منحرف کردن.
 لاړی گرتن: لاړی بوئن [لا] منحرف شدن.
 لاړ: (۱) لاج: (۲) شباکه: (۳) بهرانی جوارساله [لا] (۱) برنای شوخ و زیبا: (۲) سرگین: (۳) قوج چهارساله.
 لاړگرد: جوړی کونالی گزه [لا] نوعی پارچه.
 لازم: پنی بست [لا] لازم.
 لاړو: (۱) ناره بو بیاوان: (۲) نهی جوان، نهی جحیل [لا] (۱) نام مردانه: (۲) خطاب به برنا، ای جوان.
 لاړویت: (۱) گهنه شامی، گوله پیغه مبه ره: (۲) لاسکی گهنه شامی [لا] (۱) بلال، ذرت: (۲) ساقه ذرت.
 لاړه: بی کهس و بی سمریه رشت [لا] بی فامیل و سرپرست.
 لاړیان: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [لا] نام روستایی در کردستان که توسط بهن بیان ویران شد.
 لاړ: (۱) گیز، لغام، کم ناوه، نهی نه گهنسئو: (۲) جدقه سرزی فسد بیتام [لا] (۱) آبله، کم فهم: (۲) زاؤخا.
 لاړک: لاړ [لا] نگا: لاړ.
 لاړگ: لاړ [لا] نگا: لاړ.
 لاړلاړ: لوژلوژ، رویشنی به نه مه لی [لا] نگا: لوژلوژ.
 لاړه: گورانی [لا] ترانه.
 لاړه بیژ: گورانی بیژ، قامیژ [لا] فران خوان، خواننده.
 لاړه ک: لاجه ک [لا] نوجوان.
 لاس: (۱) لاړ لاج، جحیلی جوان چاک: (۲) لاجه: (۳) داریکه له دارسنجو ده کاو دزکی نه: (۴) کومای گزه: (۵) ده نگی کوله سه گ له کاتی نارکردنی دبله به باد: (۶) ژه نینی کوله سه گ له دبله به با: (۷) فریب فریب: (۸) ریخ، شباکه: (۹) ناوی بیاوانه [لا] (۱) برنای زیبا: (۲) نگا: لاجه: (۳) درختی است جنگلی شبهه درخت سنجد: (۴) توده گبا

- لا سُوْر: (۱) لا سُوْر؛ (۲) گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] (۱) نگا؛ لا سُوْر، نیمه سرخ؛ (۲) از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.
- لا سُوْره: لا سُوْر؛ (کولمت سنوی لا سُوْره) [۱] نیمه سرخ.
- لا سه رو: (۱) سه ره وی کوژ؛ (۲) بلندایی [۱] (۱) صدر مجلس؛ (۲) بلندی.
- لا سه ره: خشلیکی ژئانه به لابه کی سه ریانه وی قام ده کهن [۱] زبوری است.
- لا سه ننگ: (۱) ناسه ننگ، باری خوار؛ (۲) ترازوی ناسه ننگ [۱] (۱) بار کج؛ (۲) ترازوی نامیزان، کفه ای سنگین و کفه ای سبک.
- لا سی: زیبا وی [۱] سرگین آلود.
- لا سیق: لا سیتیک، جیر [۱] لا سیتیک.
- لا سیک: لا سیق [۱] لا سیتیک.
- لا ش: که لا، چه نده، نهرم [۱] لاشه، چنه.
- لا شاخ: (۱) شانی کیو؛ (۲) نانیشک [۱] (۱) ستیغ؛ (۲) آرنج.
- لا شان: (۱) چه مسیری قول و شان؛ (۲) شانی کیو، لا شاخ [۱] (۱) اطراف کتف؛ (۲) ستیغ.
- لا شخور: (۱) هر جانه هری حیوانی تو پئو بخوا؛ (۲) برینی له یاره داری پسه کی یاره یه سووت دور [۱] (۱) لا شخور؛ (۲) کنابه از خسیب ریبا خوار.
- لا شکاو: شتی که له فراهه وه شکایی [۱] کنار شکسته.
- لا شه: که لاکو تو پئو، که لاکو فری دراو [۱] لاشه.
- لا شه ر: دوره به ریز له شه و کیشه [۱] ملایم و دور از جار و جنجال.
- لا شه و بلا که: که ناری کاکبله [۱] کناره آرواره.
- لا شه و بیکه: لا شه و بلا که [۱] کناره آرواره.
- لا شه و بیله: لا شه و بلا که [۱] کناره آرواره.
- لا شیبان: هر بیک له داره درتزه کانی جوارچی وه ی درگا [۱] دو ضلع بلند چهار جوب در.
- لا شیبانه: لا شیبان [۱] نگا، لا شیبان.
- لا عب کهره: مه رای کهر، زمان لوس [۱] چاپلوس.
- لا عبی: لا عب کهره [۱] چاپلوس.
- لا عیده: عه لا حیده، تاییه نی [۱] و بزه.
- لا ف: (۱) به خور داده ری به پمو ناخندراو؛ (۲) خوه لکیشان؛ (۳) درو [۱] (۱) لحاف؛ (۲) لاف؛ (۳) دروغ.
- لا فاو: لا باو، لا خیز، سیلاو [۱] سیلاب.
- لا فلا فوک: لا ولا، له ولا [۱] لبلاب.
- لا ف لیدان: خوه لکیشان، په سنی خودان [۱] لاف زدن.
- لا ف و گه زاف: درو ده له سه [۱] زهات.
- لا فه: راه، فسه به زنی، و راه [۱] هذبان.
- لا فی: دروژن [۱] دروغگو.
- لا ف: (۱) جیحیل، جوان به نه من، خورت، گهنج؛ (۲) خوشیک، جوان له به رجاو، قه من، زبا؛ (۳) پارانه وه، کروژانه وه [۱] (۱) جوان؛ (۲) زیبا؛ (۳) لابه.
- لا قاهی: پارانه وه، لا قایی [۱] لابه.
- لا قایی: پارانه وه [۱] لابه کردن.
- لا قژ: لازه، لا وزه، قام، گورانی [۱] ترانه.
- لا قلاف: (۱) زور جیوان و خوشیک؛ (۲) گیاه که گوئیکی سوْر بان شین ده کا به دارو گیاهه پیچ ده خوا به یانیان ده پشکونی و زوده بوچینه وه [۱] (۱) زیبای نماد عیار؛ (۲) لبلاب، پیچک.
- لا قلافک: گوئی لا قلاف [۱] لبلاب، پیچک.
- لا قفه: پارانه وه [۱] لابه.
- لا قه کرن: لا قایی [۱] النماس و لابه کردن.
- لا قه کی: به کروزه وه پارانه وه [۱] النماس و زاری.
- لا قه لاف: پارانه وه ی زور [۱] لابه زیاد.
- لا ق: (۱) فاج، له به ری پاوه نا جومگه ی ران؛ (۲) گوشنی لا وازی بی فله وایی [۱] (۱) لنگ؛ (۲) کم گوشت.
- لا ق چه قانندن: بی چه قانندن، سوْر بون له سه ر داوای خو [۱] اصرار و لجاجت، پافشاری.
- لا ق دریز: برینی له که له گه نی کزو باریک [۱] لنگ دراز.
- لا قرتی: گالته و گه ب [۱] شوخی و تفریح.
- لا قردی: لا قرتی [۱] شوخی و تفریح.
- لا قون: نه سوْرایی سمع [۱] کلفنی باسن.
- لا قه: (۱) پیوه ندی؛ (لا قه م به سه ره به وه نه)؛ (۲) گابنی نازه وا؛ (لا قه ی کرده)؛ (۳) پارا وه شانندی به نه ورم [۱] (۱) علاقه؛ (۲) تجاوز جنسی؛ (۳) لگد.
- لا قه برغه: خالیگه، فه برخه [۱] نه بگاه.
- لا قه ردی: (۱) قسمی زور و بی تام؛ (۲) خوه لکیشان یه درو [۱] (۱) سخن بسبار و بی معنی؛ (۲) بلف زدن.
- لا قه فرته: پارا وه شانندی نازه کوژراو [۱] لگدیرانی تازه کشته شده.
- لا قه فرتی: لا قه فرته [۱] نگا؛ لا قه فرته.
- لا قه فری: لا قه فرته [۱] نگا؛ لا قه فرته.
- لا قه کراو: گایراو به نازه وا [۱] مورد تجاوز جنسی واقع شده.
- لا قه کردن: گابنی نازه وا [۱] نعرض جنسی کردن.
- لا قه بد: گه لایی بی بند و بار.
- لا قین: لا قون [۱] کلفنی باسن.
- لا قینگ: لا قون [۱] کلفنی باسن.
- لا ک: (۱) لاشه؛ (۲) که به ک و جوئی له ناودا کولاو بو نازه ل و سه گ؛ (۳) بزرنی دور له ده سه لات؛ (لا کی سه ریته)؛ (۴) قالب؛ (۵) قه چان؛ (۶) ره نکه، شاید [۱] (۱) لاشه؛ (۲) نخاله و جو آب بز برای خوراک دام و سگان؛ (۳) نکان بدون اراده؛ (۴) قالب ریخته گری، لاک؛ (۵) به قل دو قل؛ (۶) شابد.
- لا کان: پیلوینکه له نوک ده تهنه، بانه له قاجیانی ده به سنن بز به سه ره فرا زویشن [۱] اسکی محلی از نرکه بافته شده.
- لا کانی: لا کان [۱] نگا؛ لا کان.
- لا کاول: لا قه برغه، خالیگه [۱] ته بگاه.

لاکایا: دهرده دل کردن، گله‌ی له به‌خت کردن [لاکایا شکوه کردن].

لاکابووخ: زور به‌کروزه و گله‌ی له زیان [لاکابووخ شاکای از زندگی].

لاکابه: لاکایا [لاکابووخ شکوه کردن].

لاکایش: به‌کروزه و نوزه، دهردی دل‌ه‌ل‌ریز [لاکایش شاکای از زندگی].

لاکردن: سهر و به‌کردنی نیر بو نامانج، له‌نامانج نه‌کوتنی نیر [لاکردن انحراف تیر از آماج].

لاکردنوه: ناوردانه‌وه [لاکردن واپس نگری].

لاکم: نیتر همر نه‌وه به، چیترا [لاکم فقط و فقط].

لاکن: لاکم [لاکم فقط و فقط].

لاکو: زباره‌ی په‌موچنین [لاکو پنبه‌چینی تعاونی].

لاکوت: (۱) جاوچیز: (۲) لایره‌سهن، خوئی‌ه‌لقوتین [لاکوت (۱) هیز جسم: (۲) انگل ناخوانده، فضول].

لاکوت: په‌موچنی [لاکو پنبه‌چینی].

لاکوتی: په‌موچن [لاکو پنبه‌چین].

لاکوتی: چلیسی خواز لوکی خواردن، زگ له‌وه‌زین [لاکوتی شکم‌چران].

لاکوش: (۱) خواره‌وی داوین: (لاکوشیکی گويز هینابو): (۲) بیوه‌زنی سبوی‌داری بیکس که زه‌نج نه‌دا [لاکوش (۱) دامنه‌دامن: (۲) بیوه‌بچه‌دار زحمت‌کش].

لاکوشکه: تهره‌فداری [لاکوشکه هواخواهی].

لاکوشی: (۱) لاکوشکه، تهره‌فداری: (۲) نرک‌دانی بیوه‌زنی سبوی‌دار [لاکوشی (۱) طرفداری: (۲) رنج بیوه‌بچه‌دار].

لاکول: له‌فهرغه‌وه کولین [لاکول از طرفی‌کندن].

لاکولان: کوچی نه‌نگ و به‌را [لاکولان پس‌کوچه].

لاکه: لاک، بزوتنی سهر به‌خوی له‌ده‌سه‌لات به‌دهر: (لاکه‌ی سهرم دیت) [لاکه حرکت بی‌اراده].

لاکه‌ت: شنی که له‌فهرغه‌وه به‌زیبی [لاکه‌ت لبه‌شکسته].

لاکه‌فته: بارکه‌ونو [لاکه‌فته درمانده].

لاکه‌ل: (۱) لاکه‌ت: (۲) جورئ تفه‌نگ [لاکه‌ل لبه‌شکسته: (۲) نوعی تفنگ].

لاکه‌ن: لاکول [لاکه‌ن از یک طرف‌کندن].

لاکه‌ند: لاکول، لاکه‌ن [لاکه‌ند از یک طرف‌کندن].

لاکه‌وتن: لاجون [لاکه‌وتن: لاجون، لاجون].

لاکه‌وته: بارکه‌ونو، داماو، لاکه‌فته [لاکه‌وته درمانده].

لاکه‌ی سهره‌اتن: (۱) بریتی له‌ماندوبوتی زور: (۲) بریتی له‌کزیون و زراوبون [لاکه‌ی سهره‌اتن: (۱) کتابه از خستگی بسیار: (۲) کتابه از لاغر مردنی شدن].

لاکی: ره‌نیکه بو‌قالی و به‌زه [لاکی در قالی، لاکي].

لاکیش: (۱) قالی دریزوکه، که‌ناره: (۲) جگهره‌خور له‌توتنی خه‌لک: (۳) زوربیز [لاکیش (۱) قالی‌کناره: (۲) سیگاری انگل، مفت‌کش: (۳) روده‌دراز دناج].

لاکیشی: (۱) چه‌نه‌بازی و زوربیزی پینام: (۲) جگهره‌کیشی له‌توتنی خه‌لک [لاکیشی (۱) رواجی، روده‌درازی: (۲) سیگار مفت‌کشیدن].

لاکین: (۱) نه‌شکه‌ولت، بنه‌ده‌فری سوله‌تی شکاو: (۲) به‌لام، به‌لام [لاکین (۱) ظرف سفالین شکسته: (۲) لیکن].

لاگا: (۱) چینگه‌ی وچان‌دان له‌ده‌شت: (۲) دبهات [لاگا (۱) استراحتگاه صحرايي: (۲) روستا].

لاگایی: دبهانی، گوندی [لاگایی روستایی].

لاگر: تهره‌فدار [لاگر هواخواه].

لاگرتن: (۱) نوقره‌گرتن: (۲) تهره‌فداری کردن [لاگرتن (۱) آرام‌گرفتن: (۲) طرفداری کردن].

لاگری: تهره‌فداری، داژداری [لاگری هواخواهی، طرفداری].

لاگول: یری ده‌سنی، گولین، گولم [لاگول بر یک کف دست].

لاگه: لادی [لاگه روستا].

لاگه‌یی: گوندی، لادی‌یی [لاگه‌یی روستایی].

لاگیر: داژدار [لاگیر طرفدار].

لاگیره: زه‌نهریکه به‌لای سهره‌وه فایم ده‌کری [لاگیره زیوری است].

لاگیری: داژداری [لاگیری طرفداری].

لال: (۱) بنیاده‌می که زوانی قسه‌کردنی نه‌بی: (۲) لجه‌م، لک، له‌کن: (کیسکا من لال نه‌به) [لال (۱) لال: (۲) نزد].

لال: (۱) لال: (۲) به‌ردبکی به‌نرخه به‌زه‌نگی سورئ نوخ و سورئ نامال‌زهرد: (۳) سورئ ناریک: (۴) میوه‌ی زورگه‌بسنو [لال: (۲) لعل: (۳) سرخ‌نیره: (۴) میوه‌ی زیادرسید].

لال: لال، بی‌زوان [لال].

لالا: (۱) خه‌وتنی زاروک: (۲) شهم‌دانی شوشه‌له‌سهر: (۳) له‌گشت نالی به‌وه: (لالا دهروم گیرا) [لالا (۱) خواب‌کودک: (۲) لاله، شمع‌دان: (۳) از هر طرف].

لالاف: لافاف، سیلاو، له‌هی، لی، لا، لیمشت [لالاف سیلاب].

لالاکردن: خه‌وتنی زاروک [لالاکردن خوابیدن کودک].

لالاکرتن: گش نالی گرتن [لالاکرتن همه‌طرف را گرفتن].

لالاموکردن: بریتی له‌زورمه‌ست و سهرخوشی بی‌هوش: (هینده‌مه‌سنه لالامو‌ده‌کا) [لالامو‌ده‌کا کتابه از مست‌خراب].

لالان: یازانه‌وه [لالان یازانه‌وه].

لالانه‌وه: یازانه‌وه، لالان [لالانه‌وه لایه‌کردن].

لالایی: (۱) گوزانی بو‌ده‌خه‌وکردنی زاروک: (۲) ریایی، کلکه‌سوته، روستی [لالایی (۱) لالایی: (۲) ریا و نملق].

لالایی: (۱) بی‌زوانی: (۲) له‌زوان‌که‌ونن: (لالاییم داهات) [لالایی (۱) بی‌زبانی: (۲) از نطق افغانان].

لالاوه: قهرغی ده‌م، سوچی زار [لالاوه گوشه‌دهان].

لالکه: لالان، یازانه‌وه [لالکه یازانه‌وه].

لالکه‌ر: (۱) که‌سنی که‌ده‌یازانه‌وه: (۲) روبین [لالکه‌ر (۱) لایه‌کننده: (۲) مملق].

لالکه‌ر: (۱) گالته‌ی فه‌نای بی‌ده‌نگ: (۲) که‌رولال [لالکه‌ر (۱) نوعی سرگرمی: (۲) کروزال].

لالکه‌هاس: که‌سنی که‌ده‌یازانه‌وه، لالکه‌ر [لالکه‌هاس لایه‌کننده].

لالو: خال، برای دایک [لالو دایک].

لالو: لالو، خالو [۱] دابی.

لالوپال: بی ده نگو بی سرورزمان: (له عمیه نان لالوپال بوم) [۱] بی سروربان، خاموش.

لالوت: قهلس، کهنی که ده نگی له یه کیک گوزیوه: (ده گهلم لالوته) [۱] فهرکرده.

لالوتات: لالوپال [۱] بی سروربان.

لالوته: گن [۱] کسی که نو دماغی حرف می زند.

لالوتی: فهلسی، قار [۱] فهرکردگی.

لالوچ: لاگو بل [۱] بر یک کف دست.

لالوزا: خالوزا [۱] دابی زاده.

لالوزا: لالوزا، خالوزا [۱] دابی زاده.

لالوزن: خالوزن، زنی خال [۱] زن دابی.

لالوزن: خالوزن، لالوزن [۱] زن دابی.

لالومهوه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعضیان ویران شد.

لالوینج: لالوچ [۱] بر یک کف دست.

لاله: (۱) خال، لالو: (۲) سمدانی به سوشه، لالا: (۳) ره به نوك، میلاقه [۱] (۱) دابی: (۲) مردنگی، شمعدان: (۳) آلاله.

لاله: پارانهوه، لافه، لالان [۱] لابه.

لاله باس: گولیکی به رزه بالابه که به زوزوه نگان هه به [۱] گل لاله عباسی.

لاله بهر: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعضیان ویران شد.

لاله پ: که ناره ی ده سنئی [۱] کنار کف.

لاله به تره: تور، کهنی که له سه کردندا زمانی گری ده کا [۱] الکن.

لاله به ته: لاله به تره [۱] الکن.

لاله زار: گولجاز [۱] لاله زار.

لاله عه باس: لاله باس [۱] گل لاله عباسی.

لاله عه باسی: لاله باس [۱] گل لاله عباسی.

لاله عه باسی: لاله باس [۱] گل لاله عباسی.

لاله عه واس: لاله باس [۱] گل لاله عباسی.

لاله غاره: لالغاره [۱] گوشه دهان.

لاله ک: لاله به ته، نور [۱] الکن.

لاله کز: گه می قروف [۱] بازی بی صدا.

لاله کی: لالی، قسه کردن نه توانین [۱] لالی.

لاله لال: نوره تور، قسه به زهوانی بوته هان [۱] بالکتت سخن گفتن.

لاله ننگ: ناسه ننگ [۱] نگا، ناسه ننگ.

لاله ننگه: نامر از یکی جولایی [۱] ایزاری در دستگاه بافندگی.

لاله نگی: میوه به که له نیره ی نارنج و برته قال نهر و شیر بنه [۱] نارنگی.

لاله موئی: لاسای لال کردنوه [۱] لال بازی.

لاله ووز: زاروی نازیره کو گبلوکه [۱] کودک کردن.

لاله وهژ: (۱) نازه لئی که له گه له دور نه کوینهوه: (۲) برینی له چه وروه

زگ له وهژین: (۳) قسه دریزی کوز جاز زکهر [۱] حیوانی که از گله دور می شود: (۲) کنایه از سورجران: (۳) روده درازی که آدم را خسته می کند.

لاله وینج: لالوچ [۱] بر کف دست.

لالهی: بازارانهوه، لالانهوه [۱] توسل.

لاله بی: لالهی [۱] نوسل.

لالی: (۱) بی زوانی: (۲) له کن، له لای: (۳) دهوری له مس: (۴) خهوتنی زاروک: (به به که لالی کرده): (۵) فهران به خهوتنی زاروک: (به به که لالی): (۶) خالو، لالو، برای دابک [۱] لالی: (۲) در نزد: (۳) بشقاب

مسی: (۴) خواب بجه: (۵) امر به خوابیدن: (۶) دابی.

لالئی: (۱) بی زوانی: (۲) سووی به زهنگی لال [۱] لالی: (۲) لعل رنگ.

لالئیان: بازارانهوه [۱] لابه.

لالئیانوه: لالانهوه [۱] لابه کردن.

لالئی برین: قهنبس کردن [۱] در ننگنا قراردادن.

لالئی برینهوه: لالئی برین [۱] در ننگنا قراردادن.

لالئی سه نندن: دهه نان بوته هیشتن [۱] راه فرار بند آوردن.

لالئی سه نین: لالئی سه نندن [۱] راه فرار بند آوردن.

لالئی کردن: خهوتنی زاروک [۱] خوابیدن کودک.

لالئی کردنوه: (۱) ناوڑ وه سهردان: (۲) ناوڑ ویدان، پین زا کیشتن: (۳)

به سبکی گوره برین له سنئی: (لالیه کی لئی کردهوه) [۱] (۱) وایس

نگاه کردن: (۲) غمخواری کردن: (۳) قسمتی زیاد از چیزی بریدن.

لالئی لالی: پخهوه بخهوه، دایک بو ده خهو کردنی زاروکی ده لئی [۱] بخواب بخواب، لالایی برای خوابانیدن کودک.

لام: (۱) پهلپ، بیانو: (۲) کولمه، گونا: (۳) له کن من: (۲) به برزوی من: (۵) ناوی بپنکی نه لفو و پینکه: (۶) قسه و پرسبار، ده گهل جووم ده گوترئی:

(پن لامو جووم کاره که می کرد) [۱] (۱) بهانه، انگیزه: (۲) گونه، رخسار:

(۳) نزد من: (۲) به عقیده من: (۵) نام حرفی در الفباء: (۶) گفتار.

لام: (۱) گوپ: (۲) کولمه [۱] (۱) لپ: (۲) گونه.

لامات: زلله، زیلله، شه قام [۱] سبلی.

لامانه: جهه مبه، نک نیمه به [۱] نزد ما است.

لام با: (۱) دورم خانهوه: (۲) له نزبکم بوایه: (۳) لامبا، چرای شوشه به سهر [۱] (۱) دورم کند: (۲) اگر نزد من بود: (۳) چراغ نفتی لامبا.

لام بایه: نزبکی من با [۱] اگر نزد من بود.

لام بو: نزبک به من بو [۱] نزد من بود.

لام بوایه: لام بابه [۱] اگر نزد من بود.

لام به: لامبا، چرای شوشه به سهر [۱] لامبا.

لام بی: (۱) لام بو: (۲) نزبک به من بی [۱] (۱) نزد من بود: (۲) نزد من باشی.

لامبا: چرای به شوشه [۱] لامب، چراغ شبینه ای.

لامبه: لامبا [۱] نگا، لامبا.

لامژ: (۱) بیجوی شیر خوره که مهمکی جگه له دابکی ده مزئی: (۲) کهنی که له جگه ره ی خه لکی مزدها [۱] (۱) بجه ای که از پستان

لان گرتن: نره فداري كردن [۱] طرفداري.

لانگيري: لان گرتن [۱] طرفداري.

لاننه: (۱) لامانه: (۲) شويئي شهوانه ي بالدارا: (۳) كوني شير: (۴) قعد، لا:

(به دولانه ده گانه وه): (۵) بريني له جي سانه وه ي بنيادوم: (خانم)

لانسه به كمان نيه): (۶) باشگري بچوگ شانندان: (خريلانه،

خونجبلانه): (۷) كه لوم، كه لوم [۱] نژد ما است: (۲) آشيانه: (۳)

كنام شير: (۴) لا: (۵) كتابه از خانه: (۶) بسوند نصغير: (۶) كلم.

لانسه واز: (۱) بي كس و نازشيووا: (۲) ره به ن و ناواره: (۳) بالداري

لانده گوم كردو [۱] (۱) بېچاره و درمانده: (۲) آواره خانه به دوش: (۳) پرنده

آشيان گم كرده.

لانته و بان: مال و حال [۱] خانه و كاشانه.

لانته و بانه: لانته و بان، مال و حال [۱] خانه و كاشانه.

لانسه و لان: جي گوزكي كردني كه روئشك اه نرسان [۱] جا عوض كردن

خرگوش از نرس.

لاني: (۱) نه اندازه: (لاني كم ره ره لامان، لاني كم مستني گه نم بده): (۲)

له لاي: (برام لاني مام پيروته): (۳) كوني جانه وه راني كيوي [۱] (۱)

حذ: (۲) درنژد: (۳) سوراخ حيوانات كوهي.

لاني: لان: (شنيكه و سه وزه لاني به) [۱] بسوندمكان.

لاو: (۱) خورت، جحبل: (۲) خوشبك، جوان، زيبا: (۳) كوز، فرزه ندي نير:

(زاروكي من دو كيژو دولاون): (۳) لافاره، لاپاو، لاخير، سيلاو [۱] (۱)

برنا: (۲) زيبا: (۳) فرزند نر بنه: (۴) سيل.

لاواج: به نجره ي بچوگ [۱] پنجرو، كوچك.

لاواز: دالگوشت، كز [۱] لاغر.

لاوازي: كزي، دالگوشتي [۱] لاغري.

لاوان: (۱) خورنان، گه نجان، جحبلان: (۲) بازارنه وه [۱] (۱) جوانان: (۲)

لايه.

لاواندن: (۱) دلدانه وه، ناگاداري كردن له كسي: (۲) بازارنه وه [۱] (۱)

نوازش كردن: (۲) لايه كردن.

لاواندنه وه: (۱) لاواندن: (۲) به مردوه له گون [۱] (۱) نگا: لاواندن: (۲)

مرده را در شيون ستودن، موبه.

لاوانته وه: لاواندنه وه [۱] نگا: لاواندنه وه.

لاوانسه: (۱) خورت ناسايي، وهك جحبلان: (۲) قمراعي بلندكراو: (۳)

قمراعي قمبر: (۴) شيبانه، لاشيبانه: (۵) دوده بي درنژ له جه نجره زدا [۱]

(۱) جوان مانند: (۲) كساره برامده: (۳) كسار ولبه گور: (۴) كساره

چهارچوب در: (۵) دونخنه در جرخ خرمنكويي.

لاوانسه وه: (۱) دلداري، دلخوش كردن: (۲) بي هم لگوني مردو [۱] (۱)

نوازش: (۲) موبه.

لاواني: خورتي، گه نجاه نيه، جحبلي، له وه ندي [۱] جواني.

لاوته: لا بوئ [۱] نگا: لا بوئ.

لاوج: شويئي كه لايه كي ناره و سني لاي و سنانيه [۱] خليج.

لاوجاك: كوره جحبله ي خوشكوك [۱] برنای زياروي.

لاور: جانه وه ري كيوي [۱] حيوانات وحشي.

غيرمادر شير مي خورد: (۲) كسي كه به سيگار ديگران بك مي زند.

لامسه رلايي: بي گويي پان، گه لايي: (كاره كاني لامسه رلايي ده كا)

[۱] اهميت ندادن.

لامشت: لالوج [۱] بر بك كف دست.

لامك: دم و جاو جكوله [۱] رخسار كوچولو.

لاصل: (۱) لاقيد: (۲) كه ناره ي نه ستو [۱] (۱) لاقيد: (۲) صفحه كردن.

لاملامك: شه و يلا كه ي خواره وه [۱] آرواره زبرين.

لامو: (۱) ناوه كي: (۲) جه يواني ببيگانه له ناو كه له دا [۱] (۱) آبكي: (۲)

حيوان غريبه در گله.

لاموجوم: كه مزرين فسه له جوابدا [۱] كم مزين اعتراض، لام تا كام.

لاموجيم: لاموجوم [۱] نگا: لاموجوم.

لاموفهك: باخي، نه شقي، دزي زاكوني ده، ولته [۱] باغي.

لامه: (۱) جه منه: (۲) مهرباي، ويابي [۱] (۱) نزد من است: (۲) تعلق.

لامه ردو: (۱) شويئي ميوانان له مالد: (۲) جينگه ي ميواناني پياو له

زه شمالد [۱] (۱) بيروني خانه، مهمانخانه: (۲) جاي مهمانان در چادر.

لامه رده: لامه ردو [۱] نگا: لامه رده.

لامه ركه زي: گونديكي كوردستانه به عسي كاولي كرد [۱] نام روسايي

در كردستان كه توسط بعثيان ويران شد.

لامه زوب: زالم، به دكار [۱] سمنگر.

لامه له: سويايي له سه رانه نبشت [۱] شنای بر پهلو.

لامه مك: دو زارو كه شيري دا بيك ده مژن [۱] هم شير.

لامي: (۱) روله، عه ولاد: (۲) جه مني [۱] (۱) فرزند: (۲) نزد مني.

لامي جيم: خواهه لگيشان، مه جني خوركردن [۱] لاف و خودستايي.

لاميردان: لامه ردو [۱] نگا: لامه ردو.

لاميرده: لامه ردو [۱] نگا: لامه ردو.

لامير: بيجوي كه شيري جينگه له دا يكي خوي ده مزي. لامز [۱] نگا:

لامز.

لاميسك: بېچاره و نه دار [۱] بينوا.

لان: (۱) نك نيمه: (۲) نك، جه م، كن: (۳) كوني شير و كه روئشك: (۴) گه،

مان: (۵) نه نيه: (سه گي لانگر وانا، ياني گر) [۱] (۱) زدم: (۲) نزد: (۳)

كنام شير و لانه خرگوش: (۴) اعتصاب، امتناع از رفتن: (۵) بدون

خبر دادن.

لان: باشگري كه جينگه ده گه به ني: (مهرده لان، كه نده لان) [۱] بسوند

مكان.

لانچير: دبره ي شير تېدا همون كردن [۱] ديزي ماست بندي.

لاندر: بودر، ره هول [۱] آبكند، كند.

لانديك: بيشكه، ده رگوش، ده بديك [۱] گهواره.

لانك: بيشكه، ده رگوش، ده بديك، لانديك [۱] گهواره.

لانكه: لانديك، لانك [۱] گهواره.

لانكه بي: كاريتمه ي مسج به پانه وه [۱] الوار سقف از پهنا.

لانگر: (۱) دازدار، نره فدار: (۲) سه گي كه بي حبه ي گاز له پياوه گري [۱]

(۱) طرفدار: (۲) سگي كه بدون پارس گاز بگيرد.

لاوران: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در کوردستان که توسط بعثبان ویران شد.
 لاورگه: زگ له و در زین، چهوره [۱] طفیلی.
 لاوژا: براگهوره [۱] برادر بزرگ.
 لاوژوک: تازه جوان، دم بزوت، لاری نازه پیگه یسنو [۱] نوجوان.
 لاوژوکه: لاوژوک [۱] نوجوان.
 لاوژه: (۱) ستران، گورانی، فام: (۲) له بهر نهوه، بو نهمه [۱] (۱) ترانه: (۲) از برای آنکه.
 لاوس: بانئ، دم له زوره وه [۱] سن.
 لاوک: گورانی دریزو فعدیمی [۱] ترانه کلاسیک.
 لاوکبیر: گورانی بیز [۱] ترانه خوان، خواننده.
 لاولا: (۱) دبمن له که ناروه: (۲) فبجه نفاج [۱] (۱) منظره از نمرخ: (۲) اربب.
 لاولان: دوگوندی کوردستان به م ناوه به عسی کاولی کرده [۱] دو ووستا به این اسم در کوردستان نوسط بعثبان ویران شده است.
 لاولاو: لافلافک [۱] لبلاب، بیجک.
 لاولاوه: (۱) نامرزی لیک فابم کردنی درگاو جوارجیوه: (۲) داروکنکی به بزمار له جوارجیوه دراو بو داخسننی درگاو په نچه ره [۱] (۱) لولای دره: (۲) چوبکی به جای رزه در بسنن.
 لاولوسه: ناسولوس، خوچه از کرده: [۱] آواش، نرک.
 لاون: لاوینمر، نهو که سهی ده لاویننه وه [۱] مداح.
 لاونا: دلدارای دان، لاواندن [۱] نوازش.
 لاونای: لاواندنه وه [۱] نوازش.
 لاونبو: لاولا [۱] نگا: لاولا.
 لاووا: هوئی جیحلی، نهی جوان، وشه ی بانگ کردنی جوان [۱] ای جوان.
 لاوه: (۱) دلدا نه وه: (۲) بارانه وه: (۳) دهره وه: (۴) لابه، هه لگره: (۵) ده ست بهره: (۶) نهی لاوا نهی خوژت: (۷) نهی جوانچاک، نهی خوشبک: (۸) خواستن، داوا کردن: (۹) ناوژ [۱] (۱) نوازش: (۲) لابه: (۳) خارج از منطقه: (۴) بردار: (۵) دست بردار: (۶) ای جوان: (۷) ای زیباروی: (۸) خواستن، طلبیدن: (۹) توجه.
 لاوه دان: (۱) خسننه که ناروه، لادان: (۲) دانه وهی زهوی [۱] (۱) به کنار زدن: (۲) کندن زمین.
 لاوهک: لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کوردستان که بعثبان آن را ویران کردند.
 لاوه کردن: (۱) ناوژدانه وه: (۲) بارانه وه [۱] (۱) واپس نگری: (۲) لابه کردن.
 لاوه کهر: (۱) داواکار: (۲) وه شوین دوزو مه به ست که فتن [۱] (۱) طلبکار: (۲) پیگیری سرام.
 لاوه کی: خه لکی دهره وه، بیانی، بیگانه [۱] خارجی، اجنبی.
 لاوه لا: لابه لا [۱] نگا: لابه لا.
 لاوه لایی: لابه لایی [۱] نگا: لابه لایی.
 لاوی: (۱) جیحلی: (۲) جوانچاکی [۱] (۱) جوانی: (۲) زیبایی.

لاویته: لابیته، لابیته [۱] نگا: لابیته.
 لاویتی: رۆژکاری جیحلی، تافی جوانی [۱] عنفوان جوانی.
 لاویج: لالوج [۱] برکف دست.
 لاویژه: (۱) گورانی، ستران: (۲) نازه جوان [۱] (۱) ترانه: (۲) نوجوان.
 لاویژده: تازه جوان [۱] نوجوان.
 لاوین: (۱) چله بی ناسک به زبشه وه، نهمامی داربی: (۲) دلدارای دهو: (۳) چه مبه که کوردستان ده زبته ده چله وه: (۴) گوندبکه له کوردستان [۱] (۱) نهال بید: (۲) نوازش دهنده: (۳) رودخانه ایست در کوردستان: (۴) نام دهی است.
 لاوینره: لاوین، لاون [۱] نوازشگر.
 لاوینی: نانی جوانی [۱] دوران جوانی.
 لاهوره: (۱) زه به لاج، زلحورت: (۲) قاش له مبهوی بئستان: (۳) یواز [۱] (۱) لندهور: (۲) برش از مبهو، فاج: (۳) بنغاز جانی، گاو.
 لاهیز: (۱) بشتوانه ی دیوار: (۲) بی ناقت، کم ناپشت [۱] (۱) پشنبانه دیوار: (۲) کم نوان.
 لاهیزه: پشبتوانه، لاهیز [۱] پشبتوانه دیوار.
 لاهیه: عاربه، نه ندامی بدهل، بو ددانی ده سکر دو تزه سه ری ناعه سلئی ده یئین [۱] بدلی، درمورد دندان و موی مصنوعی می گویند.
 لای: (۱) نک نهو: (۲) نو سه رسه ختی: (۳) وه کو [۱] (۱) نزد او: (۲) نو لجا بازی: (۳) مانند.
 لایده: لاه کی [۱] اجنبی، بیگانه.
 لایز: لوسه، نویل، ملغه، باری [۱] آهرم.
 لای لای: لالایی، گورانی ده خه و کردنی زارو [۱] لالایی.
 لابلایه: (۱) لای لای: (۲) لالی که [۱] (۱) لالایی: (۲) بخواب بجه.
 لایلابی: لالایی [۱] لالایی.
 لابهز: ناومالک [۱] آب آورده.
 لایه لایه: لای لای [۱] لالایی.
 لایمن: (۱) نک، جهم، کن: (۲) نالی، نهره ف [۱] (۱) نزد: (۲) سو، طرف.
 لابه نگر: نهره فدار، دازدار [۱] هواخواه.
 لابه نگری: دازداری [۱] طرفداری.
 لابه نگیر: لابه نگر [۱] طرفدار.
 لابه نگیری: لابه نگری [۱] طرفداری.
 لایی: سه رسه ختی، گوی نه بیسی [۱] حرف نشنوی، لجا بازی.
 لایی لایی: لای لایی [۱] لالایی.
 لایین: لابه ن [۱] نگا: لابه ن.
 لب: دانه، ده نک [۱] دانه.
 لبا: (۱) لجم، لئک، له کن، لای: (۲) بهرگنی به سنواو، کولاق [۱] (۱) نزد: (۲) نمود.
 لباته: لای نو [۱] نزد نو.
 لباد: بهرگنی به سنواو، کولاق [۱] نمود.
 لباده: فهره نجی [۱] بالابوش نمدی.
 لباس: جلک، شمه کی ده بهر کردن [۱] لباس.

لہال: له لا، لئك [۱] نزد.

لہال تہ: لای تو [۱] نزد تو.

لہان: تہ پالہی بڑراو [۱] ناپالہ.

لہلب: (۱) دانہ دانہ، دہ نك دہ نك (۲) دہ نك دہ نك بے ك [۱] (۱) دانہ دانہ: (۲) دانہ دانہ بی.

لہو: (۱) بوجی، جما؛ (۲) بوخانری، لہ ہر [۱] (۱) برای چہ؟ (۲) بہ خاطر.

لہودی: کہوانی تیر ہی ہاوشن [۱] کمان تیر اندازی.

لہولہو: لہلب، دانہ دانہ، دہ نك دہ نك [۱] دانہ دانہ، بکی بکی.

لہہر: (۱) بوخانری، لہ ہر (۲) ہرانہر: (۳) لہ ہش، ہرلہ: (۴) زہر نہ کرن [۱] (۱) بہ خاطر، از برای (۲) مقابل: (۳) قبل از، بیش از (۴) ازہر، حفظ.

لہہر خستن: بوجو بی فریدان [۱] وادار بہ سقط جنین کردن.

لہہر کرن: (۱) دہ ہر کردن، ہوشنی جلك: (۲) ہی نوسینہوہ لہ ہر ہون [۱] (۱) پوشیدن: (۲) حفظ کردن، ازہر کردن.

لہہک: دہ نك، دانہ ہك [۱] بكدانہ.

لہی: (۱) بہ لئی، بہ لئی (۲) دہ لہمہ، بہ لہری لہ گوشراو [۱] (۱) ہلی: (۲) دلحمہ شیر، ہنیر آبدار.

لہپ: (۱) ہلی دار: (۲) ہراہر، نژہ [۱] (۱) شاخہ: (۲) لہالب، ہر.

لہباش: (۱) ہی ہرہ، نازہ واج: (۲) نازہرہك [۱] (۱) کساد: (۲) کردن.

لہبیش: (۱) ہنسرہو: (۲) بہ فہدرو حورمہت [۱] (۱) جلوی، ہنسرہو: (۲) محترم.

لہبی کرن: دہ ہی کردن، ہودہر ہی و ہیلووگور بہ نژن [۱] پوشیدن جوراب و کفش.

لہیل ہون: شہ پول دان [۱] موج زدن.

لہتہ: لہ لاہ ہون نو [۱] اڑتو.

لہتہن: مژنی مہمک و گوان، مینن [۱] مگ زدن.

لہج: ناوجہ بہ کہ لای دبار بہ کہ لہ کوردسنانی زردہستی ترکان [۱] ناحیہ ای در کردستان.

لہج: (۱) لہوی خوارہو، (۲) قہراخ، کہنارہ: (۳) شتی کہ ۸۰ چہ سہی و ہك سر ہش: (۴) ریسوقی جاو [۱] (۱) لہ زہرین: (۲) لہہ، کنارہ: (۳) جہیناک: (۴) زفك چشم.

لہجان: (۱) ہراہر، دارمال: (۲) جہسپان، نوسان [۱] (۱) ہر و لہالب: (۲) جہسپیدن.

لہجانلیج: ہراہر [۱] لہالب، مالا مال.

لہجانلیج: لہجانلیج [۱] لہالب.

لہج ہر نہوہ: لہونریجانان، دہم خوار کردنہوہ [۱] لہ و لوجہ درہم کردن.

لہج خوار: دہم جہفت [۱] دہن کج.

لہج خوار کردنہوہ: ہریشی لہ نازہ زابسی و فہلسی [۱] کتابہ از اظہار ناخوشنودی.

لہج خوارہو کردن: لہج خوار کردنہوہ [۱] کتابہ از اظہار ناخوشنودی.

لہج خولدان: قسہی بہ پہلہ کردن [۱] باشناہب حرف زدن.

لہج خنہ: زہر دہ خنہ، ہرہ [۱] لہخند.

لہجق: (۱) شتی کہ بہ دہست لہدان دہست لوس دہ کا: (۲) شیرینجك [۱]

(۱) لزج: (۲) مزہ شیرین لزج.

لہج قہوی: لہونہ سنور [۱] لہب کلفت.

لہجك: (۱) سہر ہوشی زنانہ: (۲) کلکہی سہر ہوشی زنانہ: (۳) کلکہی

ہنچی سہری بیوانہ: (۴) دہم ہہ لہست، دہ سمالتی کہ پیادہم و لوتی

ہنی دادہ ہوشن [۱] (۱) لہك: (۲) دنبالہ سرپوش زنانہ: (۳) دنبالہ

فرہوشنہ دستار مردانہ: (۴) نقاب.

لہجن: لہج قہوی [۱] لہب کلفت.

لہجو: لہجن، لہونہ سنور [۱] لہب کلفت.

لہج ولہو: دہم و لہو [۱] لہب و لوجہ.

لہج ولہو کردن: لہو ہرین ہو جز یادان [۱] لہب ہر بدن برای تشبہ.

لہجہ: (۱) لہجن: (۲) حودئی ماسی [۱] (۱) لہب کلفت: (۲) نوعی ماہی.

لہج ہہ لہقرجان: ہرینی لہ شاندانہی نورہی [۱] کتابہ از اظہار ناخوشنودی.

لہج ہہ لہقرجانان: لہج ہہ لہقرجان [۱] کتابہ از اظہار ناخوشنودی.

لہج ہہ لہقوتانان: لہج ہہ لہقرجان [۱] کتابہ از اظہار ناخوشنودی.

لہج ہہ لہقوتانن: لہج ہہ لہقرجان [۱] کتابہ از اظہار ناخوشنودی.

لہج ہہ لہوگہزان: (۱) لہو ہرہ و زور نوشناندہنوہ: (۲) لہوار نوشناندہنوہ [۱]

(۱) لہب ہر گردانان: (۲) لہب ہر گردانان.

لہج ہہ لہوگہزانن: لہج ہہ لہوگہزان [۱] نگا: لہج ہہ لہوگہزانن.

لہحیم: لہحیم، جوشدانہی کانزا [۱] لہحیم.

لہحیم: جوش خواردن و جوشدانہی کانزا [۱] لہحیم.

لہحیف: لہفہ، سہرہ ننازی ہم و تہخراو [۱] لہحاف.

لہخاف: لغار، ہہوساری لہچہرم و ناسن ہو نہسپ لہ سواربدا [۱] لگام.

لہخو: لہسہر خوی [۱] ہر خودش.

لہخود: لہخو [۱] ہر خودش.

لہخودان: (۱) بہچہ پوک سہنگ و سہر کوتان: (۲) بہخودا ہان و گہشہ کردن

[۱] (۱) سہنہ زنی: (۲) شکوفاشدن.

لہخو کرن: دہ بہر خو کردن: (کراسی خو لہخو کہ) [۱] پوشیدن.

لہخوگرتن: دہ سہ ہر ہون، ہر یادان [۱] منعہشدن.

لہخین: (۱) لہجق: (۲) شلك و شباوی بادان و ہنجدان [۱] (۱) لزج: (۲) انعطاف ہذبہر.

لہوب: لرفہ، دہ نگی خواردن زور خور [۱] نگا: لرفہ.

لہرچہ: خرخری سنگ [۱] صدای خش خش سینہ.

لہرچہ لوج: لہرچہ زور [۱] خش خش پیایی سینہ.

لہرخ: خرخری سنگ، لہرچہ [۱] خش خش سینہ.

لہرخانان: خرخری سنگ [۱] خش خش کردن سینہ.

لہرخن: کہ سنی کہ خرہ لہ سنگی دیت [۱] کسی کہ سینہ اش خش خش

کند.

لہرخہ: لرخ [۱] نگا: لرخ.

لہرسہ: سوران، زفران [۱] جرخش.

لہرف: (۱) قوت چوئی بہ پہلہ: (۲) دہ نگی لافساری بہ تہوزم: (۳) دہ نگی

لغاوه گورگه: مه لیکه له دماوان ده ژی [۱] پرنده ای است که در کنار رودخانه می زید.

لغاوهه لُبرین: (۱) ده سکه جله و بلند کردن: (۲) ده سکه لغاو به چه قو لهت کردن [۱] (۱) لگام برکشیدن: (۲) دسنه لگام بریدن.

لف: (۱) بیچ، پنجدان: (۲) وهك، جون، وینه ای: (۳) ناوال دوانه [۱] (۱) بیچ، بیچش: (۲) همانند، مانا: (۳) همزاد، دوقلو.

لفانه: (۱) دوانه، جملك، جوئی: (۲) شه ننگله بهره که نه [۱] (۱) در قلو: (۲) دومیره بهم چسبیده.

لفت: (۱) فسه ی دلخمشکه ره، ده گهل گفت ده گم نری: (گفت و لغتی خوشه): (۲) خه لاس کردنی خواردن: (لفت و لیسای دا) [۱] (۱) لطف و مهر بانی: (۲) تمام کردن و خوردن همه خوراك.

لفته: سوکدناوی لونه لالا، ناوه بو پیاوان [۱] مخفف لطف الله.

لفتی: لفته [۱] نگاه لفته.

لفك: (۱) په لکه ی سهر بیچی پیاوان: (۲) کلکه ی ده سمائی سهری ژنان: (۳) شتی سبی و زبره له خوری بان له پرزی گیا ده جنری و له حمام خوی پی ده شون [۱] (۱) دنباله فر وهشته دسنار: (۲) دنباله سر پوش زنانه: (۳) لیف حمام.

لفکه: لفك [۱] لگا، لفك.

لفکه شامی: گیاهه که وهك لفکی حمام به کار دینت [۱] گیاهی است به جای لیف حمام به کار آید.

لفگرتن: ژن هبنان و شوگرتن [۱] همسر گرفتن.

لفگری: لفگرتن [۱] همسر گرفتن.

لفگیری: لفگرتن [۱] همسر گرفتن.

لفلف: گیاهه که بنه کدی ده خوری [۱] گیاهی است با پیازه خوردنی.

لفه: ناوال دوانه [۱] همزاد.

لفه دوانه: دوانه، جملك، جوئی [۱] دوقلو.

لف: جوئه، بزون، بزاول [۱] حرکت.

لغا: لرا، بهرگن، نوکی و شرو بهرخ [۱] بشم شتر و بره.

لغاندن: بزواندن، جولاندن [۱] حرکت دادن.

لغتا: لیره، لگره، لدم شوینه [۱] در اینجا.

لغد: در کیکه به پنج دوزوی [۱] خار بیی است بونه ای.

لغرا: لغتا، لگره [۱] در اینجا.

لغره: لغرا [۱] در اینجا.

لفك: لو، کری له گوشنی له سندا [۱] عده.

لغن: خشت، کهر بیچ، کهر بوج [۱] خشت.

لغوك: بزوز، دانه سه کناو، بی نوقره [۱] بی آرام، همواره در جنب وجوش.

لشهك: لغوك [۱] بی آرام.

لغی: (۱) له نه م، لمه: (۲) جولآ، وه جوئه که موت [۱] (۱) از این: (۲) حرکت کرد، جنبید.

لغی دهره: لدم جنبه به، له شوینه [۱] در اینجا.

لغی دهری: لهوشیته دوزر [۱] در آنجا.

لغی دهری: لغی دهری [۱] در آنجا.

گرگزی تندور: (۴) ده نگگی بولاندنی به قه [۱] (۱) باغ شدن با شتاب: (۲) صدای خروش سیلاب: (۳) غرش نور مشتعل: (۴) صدای لندیدن با صدای بلند.

لرفدان: قوت دان به پهله [۱] بلعیدن با شتاب.

لرفه: لرف [۱] نگاه لرف.

لرفه لرف: لرفی به شوین به کا [۱] «لرف» بیایی.

لرفه: تر بقه ی خه نین [۱] صدای خندیدن.

لز: گیاهه کی گه لا بانی ده شنه کبه. وهك ژهر گیاندار نه کوژی [۱] گیاهی است سخی.

لزگ: لك، لئ، پهلی زوهك [۱] جوانه.

لژ: لچ [۱] نگاه لچ.

لژنه: جفات، کومدنی مرو که بو راویز لیک کو بونه نه وه [۱] گردهم آبی.

لستن: خواردن به زمان پیداساوی [۱] لیسیدن.

لستنه ره: لسن [۱] لیسیدن.

لسته و پسته: باک لستنه ره، زور نه واو لسن [۱] کاملا لیسیدن.

لسته و پسته دان: باک لستنه وه [۱] کاملا لیسیدن.

لسکه: هوگر، خو بی گرتو [۱] مانوس، الفت گرفته.

لسهر: (۱) سهر که ونو، له پیش له نه زموندا: (۲) له لای سهر: (۳) نزدیک به: (لسهر زابنه) [۱] (۱) موفق در امتحان: (۲) طرف بالا: (۳) در شرف، مشرف به.

لسهر خو: (۱) به پیشو، خاوهن چه وسه له: (۲) هندی و به نه سپایی [۱] (۱) شکیا: (۲) آهسته و آرام.

لسهر خوزا: ده گهل نه وه شا که بو خوشی وابه [۱] با اینکه خود نیز چنین است.

لسهر ره بون: چونه وه سهر، ناسینه وه [۱] به جا آوردن، باز شناختن.

لشنش: (۱) لسننه وه: (۲) به حاسنه م و دو په لا و لیک که ورن [۱] (۱) لیسیدن: (۲) مخفیانده نماس گرفتن.

لشتن: لسن [۱] لیسیدن.

لشته: زمان پیداساوراوی خوراوا [۱] لیسیده.

لغاف: نامرازکی ناسینه ده خرینه ده می نه سبی سوار به وه.

ده سنه جله وی بویه [۱] لگام.

لغاوا: لغاف [۱] لگام.

لغاوا بوشل کردن: بریتی له زیگدان به که سی کاری سهر به خو [۱] بکا [۱] کنا به از آزاد گذاشتن آدم خودسر.

لغاوا کردن: (۱) لغاو له ده می نه سب کردن: (۲) بریتی له گیزانه وه له کار، زیگنه ندان [۱] (۱) لگام زدن: (۲) کنا به از منع کردن کسی از کاری.

لغاوا گرتن: (۱) بر بندار بونی ده می نه سب له لغاوه وه: (۲) جله و گرتنی سوار که دابه زی [۱] (۱) لگام گرفتگی، زخمی شدن دهان اسب از لگام: (۲) افسار گرفتن اسب نا سوار پیاده شود.

لغاوه: لالیچ، گوشه ی دم [۱] گوشه دهان.

لغاوه بزکی: نه خوشی، بر بندار بونی سوچی، دم [۱] بیماری گوشه دهان.

لغاوه بزکی: لغاوه بزکی [۱] بیماری گوشه دهان.

لکیو: لکاو [] جسبده.

لگین: (۱) خستی کال: (۲) ماری گویدنکه له کوردسان [] (۱) خست
خام: (۲) نام دهی است.

لگورهی: بهی [] برطبق.

لگوری: بهی، لگورهی [] برطبق.

للا: حوی کاورا، نهری فلان [] فلانی.

لم: (۱) رهمل، رهلم: (۲) زگ: (۳) سه بهب: (۴) فم کردنی چلم: (۵) لچی
سهرهوهی بهراز [] (۱) ماسه: (۲) شکم: (۳) انگیزه: (۴) فین: (۵) لب
زترین گران

لماو: قوزاوی لم، لمو ناوی تیکه لاو [] لای رلجن.

لمبوز: بون دهمو که بونی همهوان [] بوزه.

لمبیز: لمبوز [] بوزه.

لمبیس: لسوز [] بوزه.

لمت: لماو [] لای، لجن.

لمتش: (۱) وه شارن: (۲) ژیرخاک کردن، ناشتن [] (۱) پنهان کردن: (۲)
دفن کردن.

لمک: خویناوک، نراوی رور سویر [] مایع بسیار شور، آب نمک.

لمن: (۱) بو من: (رای لمن): (۲) له من: (لمن زا بو نو) [] (۱) برمن: (۲)
از من.

لموز: (۱) لمبوز، بوز: (۲) زوگرز، ناوجاوش [] (۱) بوزه: (۲) اخمو.

لموز: لمبوز [] بوزه.

لموز: لمبوز [] بوزه.

لموززراف: جورئ ماسی، بافو، نهفه [] ماهی اوژن برون.

لمه: گوندیکی کوردستانه به عسی کارلی کرد [] نام روستایی در
کردستان که توسط بهشبان ویران شد.

لمه: نمد، لباد، کولاو [] نمد.

لنچ: (۱) لاسار، گوی نه بیس، یی چه قین: (۲) لچق: (۳) سدرکونه،
سمره نشت: (۴) حهزی، همرگ، قوز: (۵) لته، قوزاوی زور شل [] (۱)

لچباز: (۲) لوج: (۳) سرزنش: (۴) گل: (۵) لای رلجن.

لنچق: لچق [] لوج.

لنگ: (۱) لای، له بیری پتوه نازان: (۲) تا، بهرانبر: (بهک لنگ چه وال،
نم که وشانه لنگا لنگ که بون): (۳) غار، زا کردن: (لنگ ده بزائم)

[] (۱) لنگ: (۲) لنگه: (۳) دو.

لنگ نه شتش: بی بیدانان، بهر بی دان [] زیر با گذاشتن، با برجیزی
گذاشتن.

لنگ نه شتش قهر: به شمع ننه هلدان [] نیازدن.

لنگار: غاری به برتاو، جوارناله [] ناخت.

لنگاران: رکه می غاردان، گریوه غار [] مسابقه در.

لنگاردان: به برتاو غاری کردن، جوارناله به ناسب کردن [] با ناخت
دوانیدن.

لنگدان: (۱) را کردن، غاردان: (۲) غار بی کردن [] (۱) دویدن: (۲)
دوانیدن.

لغین: جولان، بزوتن [] جنبیدن، حرکت کردن.

لق: (۱) بهلی دار: (۲) قولهی له شکر که ده کاته سنی به کی هیز [] (۱)
شاخه: (۲) گردان ارتش.

لقاو: لغاو [] لگام.

لق: (۱) بهل به لسی دار: (۲) قاقا، خه نین به ده نگی بهرز [] (۱)
شاخه شاخه: (۲) فهقه.

لقلفی: جورئ نری [] نوعی انگور.

لك: (۱) لقی، بهلی دار: (۲) په لکه می ده سمال: (۳) سوچ ر گوشه می زا به خر
قوماش ر...: (۴) خرابی رفی له بن بنست: (۵) گری: (۶) چه سب وهك

سریش [] (۱) شاخه: (۲) دنیا له فروهشته سربوش ر دستار: (۳) گوشه
زیرانداز و پارچه ر...: (۴) غده: (۵) گره: (۶) حسب.

لکا: چه سیا [] جسبده.

لکار: (۱) حه ریک، مزول به حه بیات: (۲) ده کاره نراو، کار کرد [] (۱)
مشغول کار: (۲) نمدانست، کار کرده.

لکان: چه سیا [] جسبیدن.

لکاندن: چه سپاندن [] جسبانیدن.

لکانن: لکاندن [] جسبانیدن.

لکاو: چه سیا [] جسبده.

لك لك: (۱) بازه باز، هاوار کردن مهرو بز: (۲) پیکه نینی به ده ننگ بهرز []
(۱) صدای بلند بز ر گوسفند: (۲) قاه قاه خندیدن.

لك مامیر: گوندیکی کوردستانه به عسی کارلی کرد [] نام روستایی در
کردستان که توسط بهشبان ویران شد.

لكمیل: نالو، بادامه [] لوزین.

لكو: له کام چی؟ [] در کجا؟

لكوبو: لقی و بهلی دار [] شاخسار.

لكوبوپ: لقی و سمرلق [] شاخه و بالانبهای درخت.

لكوژاندن: لهوهر له سمر نازه زوار، ناخه لئوه کردن نازه [] چر بدن از
گیاه نودمیده بر اوایل بهار.

لكولو: ره قایبه کانی بن بنست [] غده ها.

لكومین: هه له نگوئن، ساتم بهردن، رهت بردن و که وتن [] سکندری
خوردن.

لكه: (۱) گری: (۲) لقی: (۳) په له [] (۱) گوه: (۲) شاخه: (۳) لکه.

لكه كوره: گری کوره [] گره کور.

لكه كورئ: گری کوره [] گره کور.

لكی: (۱) له کام که س؟: (۲) لکا، چه سیا [] (۱) از چه کسی؟: (۲)
جسبده.

لكیا: لکا، چه سیا، پتوه نو سا [] جسبده.

لكیاگ: لکار [] جسبده.

لكیان: لکان [] جسبیدن.

لكیده ره: له کوی به؟، له کام شوینه؟ [] کجاست؟

لكیده ری: له کام چی؟، له کام شوین؟ [] کجا؟

لكین: لکان [] جسبیدن.

نمد: ۳) رفت: ۴) ممکن شد.

لواله: برآو بر [ل] لبالب.

لوان: ۱) رویشتن: (بی زام خده ننگ موزه ی مه هروان / نه ننگن وه سارای فیامهت لوان) «سهوله وی»: ۲) ره خسان. هه لکه ونن [ل] ۱) رفتن: ۲) امکان.

لواوی: گوشتی به لکو لو [ل] گوشت برغده.

لواوی: ۱) لوان، رویشتن: ۲) رویشتنی [ل] ۱) رفتن: ۲) رفتی.

لویاندن: بازانه وه، لآلانه وه [ل] لابه کردن.

لویت: زرنگ و جالاک [ل] زرنگ و چاپک.

لویلوت: بازه کازی بز و مهرف [ل] صدای بلند بز و گوسفند.

لویلویب: سو بوون له سر شن [ل] اصرار، ابرام.

لویلوبه: نوکد سبلکه ی له شیردا کولوی وشکه وه کراو [ل] لیلی، نخودچی.

لویی: لویبا [ل] نگا: لویبا.

لویبیا: دانسه ویله به کی به کله به زه نگی سبی و سور ده بی، ماشه سبی، ماشه سوره لو لویبا.

لویپ: ۱) فره نجی: ۲) لباد، کولوا، نه حت، نات: ۳) سر کولمه، رومه ت:

۴) بهزی نه سور: ۵) بالدارای مه له وان وه ک مراوی و... [ل] ۱) پالئوی

نمدی: ۲) نمد کسئردنی: ۳) کونه، لب: ۴) کلیم ضخیم: ۵) برنده

شناگر مانند مرغابی و...

لویت: لویت [ل] زرنگ و چاپک.

لویسک: ۱) داوه ل، داهول: ۲) لویبا: ۳) کونبک، کفته ی ساوار [ل] ۱)

مَنَسک: ۲) لویبا: ۳) کوفنه بلغور.

لویپکه: جوړه کر میکه گه لای بیستان ده خوا [ل] نوعی کرم که آفت جالیز است.

لوت: روت، بی جلاک [ل] لخت.

لوت: ۱) روت، بی جل: ۲) باروی زل: ۳) بابوله، نیکه: ۴) گاف، شه قاو:

۵) ناز [ل] ۱) لخت: ۲) لفسه بزرگ: ۳) ساندو بیج: ۴) گام: ۵) گام بلند.

لوت: ۱) لوت، روت: ۲) که بو، بیقل، که پ، م، ۳) ره جاله، عه لوجه لو:

(لات و لوت) [ل] ۱) لخت: ۲) بینی: ۳) اوباش.

لوتسویژ: بوگنی ژور بیس که پیاو که بوی ده گری تا بوی نه به [ل] بوی بسیار بد.

لوت له سترین: جلم له که پو کردنه وه [ل] باک کردن آب بینی.

لوت برآو: کسه ی که سهری بیقلبان بزوه له سر کاری خراب [ل] بینی بر بده.

لوت بریاگ: لوت برآو [ل] بینی بر بده.

لوت بزین: بیقل بر بن [ل] بینی بریدن.

لوت به بهر خود اها تنه وه: برینی له په شیمان بوئنه وه [ل] کتابه از شیمان شدن.

لوت به خود اها تنه وه: برینی له خه جاله نی و به شیمانی [ل] کتابه از خجالت زدگی و شیمانی.

لنگرین: شلین، له ننگین، به قاج سه قه تی به زوه جون [ل] لنگیدن.

لنگ قه رسین: نه زینی لاق، مروچانه کردنی پا [ل] مور مور کردن پا.

لنگ مه تک: ۱) بی بان: ۲) برینی له شوم [ل] ۱) بهن با: ۲) کتابه از شوم.

لنگو: هه و برترش، گونکه هه ویر که بو هه و برترش هه لنده گبری [ل] چونه خسیر مایه.

لنگه: ۱) نا، وه ک: (لنگه ی له دنیا دا نیه): ۲) تابارا: ۳) ناکه وش و

گوره وی: ۴) جهوالی زور گوشادو زل، هوز: ۵) لنگ، لاق، با، قاج:

۶) بهر دیکه ده ستار [ل] ۱) همتا: ۲) لنگه بار: ۳) لنگه کشش و

جوراب: ۴) جوال گشاد و بزرگ: ۵) با: ۶) سنگ دستناس.

لنگه نه سته نه: ۱) بی پبانان، بهر بی دان: ۲) بازهاویشن، باز بردن [ل]

۱) با بر جیزی گذاشن: ۲) برش.

لنگه تللور: له سر زگ دریز یون [ل] دمر دراز کشیدن.

لنگه تلور: لنگه تللور [ل] دمر دراز کشیدن.

لنگه شه: فوزه، گورگه لوقه [ل] هر لوه.

لنگه شه له: هه ننگه شه له، رویشتن له سر لاقیک [ل] لی لی رفتن.

لنگه شه لی: لنگه شه له [ل] لی لی رفتن.

لنگه فرته: لاقه فرته [ل] لگد برانی نوکشته.

لنگه فرتی: لاقه فرته [ل] لگد برانی تازه کشته.

لنگه فره: لاقه فرته [ل] لگد برانی تازه کشته.

لنگه فری: لاقه فرته [ل] لگد برانی تازه کشته.

لنگه له رزه: نه زولکر زین له بی تاقنی و ترسان [ل] لرزش زانو.

لنگه له رزی: لنگه له رزه [ل] لرزش زانو.

لنگه له ری: لنگه له رزه [ل] لرزش زانو.

لنگه و تللور: لنگه تللور [ل] دمر دراز کشیدن.

لنگه و تلور: لنگه تللور [ل] دمر دراز کشیدن.

لنگه و ژور: که ونن و قاج بلندن یون [ل] افتادن و پا به هوا رفتن.

لنگه و قوچ: لنگه و ژور [ل] نگا: لنگه و ژور.

لنگه هه لکراو: قول هه لمالاو [ل] نگا: قول هه لمالاو.

لو: ۱) گری و خرابی سخت له بن نیست، لک: ۲) سهریه: له سر، بو

عاشیره نانی ده لئین: (زه عفه رانلو، هه یده رانلو): ۳) ليو: ۴) زبوی،

زواس، جتر [ل] ۲) غده: ۲) منسب به: ۳) لب: ۴) روپاه.

لو: ۱) گپابه کی بهرزه بالایی گه لاده رزی به: ۲) نیسک، دسته مویکی سه:

۳) نا، نال، داو: ۴) قعد، لا: (به نه که دولو که وه): ۵) نویر، چین: ۶)

کابرا، کاورا: (وامه که لو): ۷) نهی خورت، نهی لاوا: (ده لو لو): ۸)

بوچی؟، جما: ۹) بو نه وه، له بهر نه مه: ۱۰) بو ز، (لومنت هینابه، لو

نوم هینابه، لوم بینه): ۱۱) جوړ، نه رز: (لو لو نابین): ۱۲) لک، لو،

گری گوشتی ژیر نیست [ل] ۱) گپاهی است: ۲) دسنه موی سر: ۳)

تار: ۴) لا: ۵) طقه، چین: ۶) فلانکس، بارو: ۷) ای جوان: ۸) کلمه

پرسش، چرا: ۹) برای اینکه: ۱۰) برای: ۱۱) طور: ۱۲) غده.

لوا: ۱) بهرگن: ۲) بهرگنی پدسنواو، کولوا: ۳) رویشت: ۴) ره خسا، هلم

ده سهکوه ت: (بوم لوا کاره که بکم) [ل] ۱) بشم شنز و بره، کرک: ۲)

لوت بهرز: بادی هموا به فیز [۱] متکبر.

لوت بهرزی: فیز ده عیه [۱] تکبر.

لوت بان: (۱) که بو یان: (۲) مه لیکه له دماوان دهزی [۱] (۱) بینی بهن: (۲) برنده ای است که در کنار آب زندگی می کند.

لوت پروانن: بریتی له نازه حمت کردن [۱] کتابه از افسرده خاطر کردن.

لوت پزان: خوین بهربوئی که بو [۱] خونریزی بینی، خون دماغ شدن.

لوت پیانه هینان: لئو رازی نه بوئن، ترخ نه دان به که سستی [۱] ناخوشنودبودن از کسی، ارج نهان.

لوت چوزانه وه: (۱) که پوسوزیانه وه: (۲) بریتی له له هومبده واری به وه به سمر ناهومبندی داکه وتن [۱] (۱) سوزش در بینی: (۲) کتبا به از نومبشدن بس از امیدواری، دماغ سوخته شدن.

لوت چوزیانه وه: لوت چوزانه وه [۱] نگا: لوت چوزانه وه.

لوت خوار: قهلس، نووه، نارازی [۱] قهر کرده، ناراضی.

لوت خوریان: بریتی له خهبال له کردنی کاری کردن: (بو چونه سه فهر لوتی نه خوری) [۱] هوس کردن.

لوت داواندن: سمرده بهرخونان به نازه حمتی و خه مایوی [۱] کتبا به از کز کردن و غم خوردن.

لوت داژه نندن: لوت داژانده [۱] نگا: لوت داژانندن.

لوت داژه نین: لوت داژانندن [۱] نگا: لوت داژانندن.

لوت دافسباگ: لوت یان [۱] بینی بهن.

لوت ره وان: رو قایم و فیلباز [۱] شباد و پرور.

لوت زانه وه: ناوله که بو هانن [۱] آب از بینی سرازیر شدن.

لوت زل: (۱) که پوزوله لام: (۲) بریتی له لوت بهرز [۱] (۱) دماغ گنده: (۲) کتبا به از متکبر.

لوت سولانه وه: (۱) لوت سوزیانه وه: (۲) که بو بهرز کرده یی باوگین و نیره که ره له بوئن کردنی نه رس [۱] (۱) سوزش در بینی: (۲) بینی بلند کردن اسب و الاغ از بو کردن مدفوع ماده.

لوت سولیا نه وه: لوت سولانه وه [۱] نگا: لوت سولانه وه.

لوت شکان: (۱) ناهومبیدوئن: (۲) خه جاله ت بوئن [۱] (۱) نومبشدن: (۲) شرمنده شدن.

لوت شکانندن: (۱) نه منی کردن: (۲) ناهومبید کردن [۱] (۱) ننبیه کردن: (۲) نومبید کردن.

لوت شکانن: لوت شکانندن [۱] نگا: لوت شکانندن.

لوتک: (۱) سه ما له خو شیان: (۲) باز بردن [۱] (۱) رقص و بایکوبی انفرادی از شادی: (۲) بریدن، جهیدن.

لوتک: لوتک [۱] نگا: لوتک.

لوتک: فه سمره [۱] قطره، بل ناودانی.

لوتکه: (۱) ترزیک: (۲) که پک [۱] (۱) قله: (۲) دماغه.

لوتکه: به لیم [۱] قایق.

لوت گرتن: (۱) دهس به که پوگرتن له بوگن: (۲) بریتی له لالوتی [۱] (۱) بینی گرفتن از بوی بد: (۲) کتبا به از ناخوشنودی از کسی.

لوت گیران: بریتی له نالامه ت گرتن [۱] بینی گرفتن از زکام.

لوت گیران: لوت گیران [۱] گرفتن بینی از زکام.

لوت لاگرتن: لالوت بوئن [۱] دلگیر شدن، ناخوشنود شدن از کسی.

لوت لئو خوران: خه بال لئو کردن و به ته مایوئن. لوت خوران [۱] هوس کردن چیزی.

لوتیم: بهش، پشک، باز [۱] سهم، حصه.

لوتو: جوئی ماسی [۱] نوعی ماهی.

لوتو: بو تو [۱] برای تو.

لوتو: بو نو، ز تهرا [۱] برای نو.

لوت و بزوت: له بررو نه کاو: (لوت و بزوت توشی بوئم) [۱] یکهو، ناگاه.

لوت و بوئ: (۱) زور زوت و نه دار: (۲) بوله و برنه [۱] (۱) فقیر زنده پوش: (۲) غرولند.

لوته: (۱) نرنی یلیناو: (۲) بهراموی نیکه ل کراو: (۳) بو نو: (۴) باروی زل: (۵) ترینی هه لخر او له بهر تاو بو بوئه منوز [۱] (۱) انگور لهیده: (۲) بازمانده خوراک دور بخشنی: (۳) برای نو: (۴) لقمه بزرگ: (۵) انگوری که برای نبدیل به کشمش در معرض نابشی آفتاب فرار می گیرد.

لوته: (۱) که پک: (۲) نروبکی چیا: (۳) که پوزل: (۴) روئه و بوئه که: (۵) زنی به ناز و شهرمنون [۱] (۱) دماغه: (۲) قله: (۳) دماغ گنده: (۴) آدم کوچک بی نمود: (۵) زن طنار.

لوت هاتنه خواره وه: (۱) لوت شکان: (۲) له فیز وازه نینان [۱] (۱) کتبا به از ننبیه شدن: (۲) از نگیرد دست برداشتن و بست شدن.

لوته خور: بابوله باده، باووی زل خور: (وا خوانی که ناری من بو نوقلی دهه و ماچه / نه ی لوته خوری نه که سا نو له که نارت جی؟) «نالی» [۱] کتبا به از بی احترام.

لوتهر: (۱) زرنگ و چالاک: (۲) نه شی: (۳) گوندبکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد [۱] (۱) زرنگ: (۲) دوک: (۳) نام روستایی در کردستان که نوسط بعینان ویران شد.

لوتله: لالوت [۱] قهر کرده، دلخور.

لوتله لوت: برنه و بوله [۱] غرولند.

لوتله وانه: (۱) خه زیم: (۲) سمرده رانه ی زهق [۱] (۱) زیور بینی، گل بینی: (۲) آستانه برامده.

لوت هه لکردن: لالوتی شانندان، لالوت بوئن [۱] فهر کردن.

لوتی: (۱) به زیمگرتی به زوزناو ده هول: (۲) بریتی له بی حیا: (۳) بریتی له ده ست بلاو [۱] (۱) خنیاگر: (۲) کتبا به از بی شرم: (۳) کتبا به از دست و دل باز.

لوتیاتی: کاری لوتی [۱] «لوتی» گری، «لوتی» بودن.

لوتیایه تی: لوتیانی [۱] نگا: لوتیانی.

لوتی خور: ده سبزی بی شرمانه [۱] گلاه برداری.

لوتی گهری: لوتیانی [۱] نگا: لوتیانی.

لوتی و بوئی: عه لوجه لو، روت و زه جاله [۱] آباش.

لوتیه تی: لوتیاتی [۱] نگا: لوتیاتی.

لوج: زوری تاییه تی له ته ماشاخانه و سینه ماد [۱] لئو.

لُوجِن: دوکهل کَشِس [۱] دودی.

لُوج: (۱) چَرَج: (۲) لُج، لُوی خوارو: (۳) خَزگهی ماسی [۱] (۱) چَرولک: (۲) لُوجِه: (۳) جای گردآمدن ماهیان در زمستان.

لُوج: (۱) چَرَج: (۲) بُو جی، جَماسا، لُوت [۱] (۱) چِن، چَرولک: (۲) کلمه پرسش، چَرَا؟.

لُوجان: جَرَج بُون [۱] چَرولکیدن.

لُوجاو: (۱) شَدبُولی بَچوکی سَمَر زُوبان: (۲) بُو چَم، بُو چاو: (نَم) دَه رمانه لُوجاو باشه [۱] (۱) خِزاب: (۲) برای جنم.

لُوجاوی: چَرَج [۱] چَرولکیدن.

لُوجکاندن: جَاوین، جُون [۱] چَویدن.

لُوجکِه: قَه فانجِه لَه ی نالِبَند که لُوی یه کسَمی یی دَه بَسَنن، لَهواشَه [۱] لِباشن.

لُوجِه: (۱) لُوی خواروی یه کسَم: (۲) وِتَه ی پَرَسار، بُو جی؟ [۱] (۱) لَب زیرین ستور: (۲) کلمه پرسش، چَرَا؟.

لُوجی: (۱) لُوجاوی: (۲) بُو جی، چَماسا؟ [۱] (۱) چَرولکیدن: (۲) برای چه؟ لُوخ: (۱) بَه رده ی تَه نَک نُبوان گُوشَتو بَستِی زیندو: (۲) داری گَه نَدَه ل:

(۳) بَه فری سَل که زُودَه تُویتَه: (۴) جِیگهی نامراز: (فِیشَه لُوخ): (۵) توی، نُوژ: (۶) شِیرنی خَرمَمان سُو رُوبُن: (۷) گُولی وِشکی قامِیش [۱]

(۱) غِشاه: (۲) چوب بوسیده: (۳) برف سُسَس که زود آب می شود: (۴) جای اَبزار: (۵) لایه: (۶) انعام به مناسبت برداشت خرمن: (۷) خوشه خشک نی.

لُوخان: بَه زَم زَه ماهه نَد: (شای لُوخان) [۱] بَزَم و سَرور گروھی.

لُوخانَه: (۱) نَه نَدامبِکی بَز چَرَج و لُوجَه لَه ناو کَرِش دا: (۲) بَه خَشَنس بَه هوی خَرمَمان سُو رُوبُن [۱] (۱) هزارلا دَر سیرابی: (۲) انعام خرمن برداری.

لُوخارَدن: تِیک نالان و نالوزانی بَن [۱] دَره م سَدن نَخ.

لُود: (۱) باره گیا: (۲) لُودَه گیاو گُزَره و کا [۱] (۱) بار گیا: (۲) تودَه عِلوفَه. لُودَه: (۱) کُومای زِل لَه کاو گیا: (۲) روه بَه راز [۱] (۱) تودَه بره م اَباشتَه عِلوفَه: (۲) رَمَه خُوک.

لُودی: بَرُوز [۱] بَر وید.

لُور: لَه ویندَه رِئ [۱] دَرانجا.

لُور: (۱) بَه شَبکَه لَه جَوار بَه شِی گَه لی کُورَد: (۲) بالانِبکی باریکی دو قَلبانَه لَه بَن جَلَمه دَه یخَه نَه سَمَر بَشتی باره بَه ر [۱] (۱) لُر، بَخِشنی از چَه بار بَخِش مَلت کُورَد: (۲) قِسمتی دوشاخه مانند از بالان سنور.

لُور: (۱) خوار دَنیکَه لَه شِیر و نِیزاوی بَه نِیر دَه کَرئ: (۲) دَه نگی بلوژ: (۳) گُورانی گوتنی بَه سَه بَر: (لَه بَه ر خُوبَه لُورَه لُورَه تی): (۴) جِیگَه، شون: (۵) کُردَه، ناکار: (۶) رُوشِننی بَه شَلَه بَه نَه یی: (۷) چَلو نابه تی، بار: (۸) لابلای بُو زاروکی ساوا [۱] (۱) لور از فراورده های شیر: (۲)

آوازی: (۳) زَمزَمه و نَرَنم: (۴) جای، مکان: (۵) رویش: (۶) شل وول راه رفتن: (۷) حالت، کیفیت: (۸) لالایی برای نوزاد.

لُور: (۱) حَیه ی دَرِزِی سَه گ و گورگ و چَه قَه ل: (۲) دَه نگی بلوژ: (۳) راست و نَهخت: (۴) پَنچ دَر او: (چاوان مَه رِزَه بَسکان مَه که لُور): (۵)

بَه تَه و زَم سَه رَه و زِیر هاننی بالندار: (بازَه که لُور بُو زَه بُو کَه و) [۱] (۱) زوزه: (۲) آوازی لیک: (۳) راست و هموار: (۴) بیج خورده: (۵) شیرجه بردن: شکاری.

لُوراسی: (۱) جَه بَه زِی دَرِزِو کَه: (۲) کدوی دَرِزِو [۱] (۱) نوعی هندوانه دراز: (۲) نوعی کدوی دراز.

لُوراندن: (۱) گُورانی کُوتنی بَه سَه بَر: (۲) گریان بَه دَه نگی گُرو لَه رُوک: (۳) لایلابی داپک بُو مَسال [۱] (۱) نَرَنم کُردن: (۲) گریستن با صدای خشن و لرزان: (۳) لالایی مادر برای کودک.

لُوراندن: (۱) دَه نگی دَرِزِی سَه گ و گورگ و چَه قَه ل: (۲) دَه نگی گِزِاوی بَه تَه و زَم: (گِزِاو لُورَه ی دئی) [۱] (۱) زوزه کشیدن: (۲) صدای گرداب بَر حَرکت.

لُورانَدنَه وَه: (۱) دَه نگاننی بِلوژ: (۲) لُورانَدن [۱] (۱) صدای نی: (۲) نگا: لُورانَدن.

لُورانَدنَه وَه: لُورانَدنَه وَه [۱] نگا: لُورانَدنَه وَه.

لُورت: زُور، و لَه مَه نَدو باره دار [۱] بسیار نروتمند، لُرد.

لُورته: تَرِبی پَلِشَوا، لُوتَه [۱] انگور لَه ییدَه.

لُورد: لُورت [۱] بسیار نروتمند، لُرد.

لُورک: (۱) لُور که لَه شِیر دَه کَرئ: (۲) نَه سَر بِن: (۳) لای لایه [۱] (۱) لور از فراورده های شیر: (۲) اشک: (۳) لالایی.

لُورک: زالَه، رُول، رُولک [۱] گل خَرزهره.

لُور کُردن: یِنجِدان [۱] پیچیدن، تاب دادن.

لُور کُنایش: لایلابی کُردن [۱] لالایی.

لُور کُورژ: جُورئ تَرِئ لَیبا نوعی انگور.

لُورکَه: جُورَه قامِیکَه [۱] آهنگی است.

لُورَه: (۱) گُورانی بَه سَه بَر: (۲) گریان بَه دَه نگی گُز: (۳) دَه نگی بلوژ: (۴) قامِیکَه [۱] (۱) نَرَنم: (۲) گریه با صدای خشن: (۴) آوازی: (۴) آهنگی است.

لُورَه: دَه نگی لُورانَدن [۱] زوزَه.

لُورَه پ: نَه و جِیگَه لَه گوان که شِیری لُی دِینَه دَه ر [۱] لوله پستان.

لُورَه لُور: لُورَه ی بَه شون بَه کا [۱] «لُورَه» ی پیاپی.

لُورَه لُور: لُورَه ی بَه شون بَه کا [۱] زوزه پیاپی.

لُورَه لَه پ: داری لُوسی گُروفَه بُو پِیش و دواوه ی مَه شَکَه که دَر دُوزَنگی بَه زَمانه نِیخَراوه [۱] چوب دستگیره مشک بهم زنی.

لُورِی: (۱) کُورَتانوکَه ی دوفلیقانه، لُور: (۲) زاراوه ی لور [۱] (۱) بالانجه دوشاخه: (۲) لهجه لُری.

لُورِی: (۱) تَه گَه ی خوازراه، نِیری و رده مالان: (۲) ترومبیلی باری: (۳) لای لای [۱] (۱) تگه ای که به عاریه به گله دبگران برند: (۲) کامیون: (۳) لالایی.

لُورِی: لایه، دَه بِنو [۱] لالابجه، بخواب.

لُورِیاسی: لُوراسی [۱] هندوانه دراز.

لُورِیانه وَه: لَه بَر خُورَه گُورانی گُوتن، لُورانه وَه [۱] زَمزَمه زهرلی.

لُورِی لُورِی: لای لایه [۱] لالا.

- لورین: سمرکونه، سمرزده نشت [۱] سرزتنش.
 لورینهوه: لورانتهوه [۱] زمزمه زیرایی، ترتم.
 لوزم: گهرهک، نهشی [۱] لازم است.
 لوزه ندهر: زه به لاجی نهزه [۱] لندهور.
 لوزهو: (۱) خزینی شنی وردیه برایی: (جهوال دزا گنم لوزهوی کرد): (۲) دهرجوئی ناو له کون و قه نشنهوه به تهوژمی: (لوزهوم بهره سهری نامسهوی جورعهی کهم کهم) «هبنم»: (۳) سواری زورو به پهل: (لوزهوی سواران سهری کرد) [۱] (۱) ریزش دانسهها در پی هم: (۲) ریزش آب یا فشار: (۳) گروه سواران شتابزده.
 لوژ: (۱) تمهمل، فون گران: (۲) راکشسواو له درنزهوه، تخیل: (۳) بزون به ولاداد، رازان: (۴) لوج [۱] (۱) تنبیل، سرگردان: (۲) درازافنده بر زمین: (۳) جنبش، لرزش افقی: (۴) لژ.
 لوژان: (۱) تخیل یون: (۲) راژان [۱] (۱) دواز شدن بر زمین: (۲) نوسان افقی.
 لوژانندن: بهزهویدا نخیل کردن [۱] به درازا بر زمین انداختن.
 لوژانن: لوژانندن [۱] نگا: لوژانندن.
 لوژن: دوکهل کیش، کونی بوغاری [۱] دودکش.
 لوژنا: (۱) خهتی جوئ، هیل: (۲) جوگهی بجوک له ناو کیلگه دا [۱] (۱) شبار شخم: (۲) جوی کوچک در مزرعه.
 لوژه: (۱) تمهملی، فون گران: (۲) بزای به ههردوک لای راسته و چه په دا [۱] (۱) کسلی، تنبلی: (۲) نوسان افقی.
 لوژه لوزو: (۱) سهبره سهبره زوبشن: (۲) به لارهوه لارهوه [۱] (۱) سلانه سلانه: (۲) پک وری.
 لوژین: لوژدی گیاو گزوه [۱] توده برهم الباشنه علوفه.
 لوژس: (۱) گرب له لای ژوری زارهوه: (۲) جهند داری که جهند کس دیده نه بن شنی گران و قورس بو هه لگرتنی: (۳) باری، نویل: (۴) له بهر زورکار کردن ساواوا: (۵) عادهت گرنو، فیر بوگ: (له جه نه بازی دا لوژس بو): (۶) برینی له تمواو له کار کهوتن: (نیر لوژس بوم ناناوانم کار بکم): (۷) فعتیر، نانی هه ویره لنه هانگ [۱] (۱) لب از داخل: (۲) جوب زیر بار گران که چند نفر بردارند: (۳) آهرم: (۴) ساییده از کار زیاد: (۵) عادت کرده، یاد گرفته شده: (۶) کتابه از کاملاً خسته شدن: (۷) نان فطیر.
 لوژس: (۱) ساف، بئ گیاو بئ مو: (۲) حولی، بئ گری و زبری: (۳) برینی له جوان: (ژبنکی لوسه): (۴) نه زوانی خوزنک خمر: (به سهه چیر خو لوژس مکه): (۵) پلوسک: (۶) تافگه: (۷) فون دهر: (۸) ده زگای زون له زوهک گرتن: (۹) جئ هه لنبشنتی مریشک و بوخله، لبس [۱] (۱) صاف بی موی و بی گیاه: (۲) صاف بدون گره و زبری: (۳) کنایه از زیباروی: (۴) چرب زبان: (۵) ناودان: (۶) آبنساز: (۷) کونی: (۸) دستگاه روغن کشی: (۹) جای روی نخم نشستن مرغ و بو قلمون.
 لوژسواو: (۱) سول، پلوسک: (۲) سولاف، تافگه [۱] (۱) ناودان: (۲) آبنساز.
 لوژسواوک: لوژسواوک [۱] نگا: لوژسواو.
 لوژسبون: (۱) سوان له بهر کاری زوزا: (۲) عادهت گرتن به شنی: (۳)
- له کار کهوتن له بهر ماندگی [۱] (۱) ساییده شدن: (۲) عادت کردن: (۳) از کار افتادن از فرط خستگی.
 لوژسبون: له زبری زوگاریون [۱] از زبری رهاشدن، صاف شدن.
 لوژستک: جلیبا، قوزی شل و نراو [۱] لای و لجن.
 لوژسکار: که سئ که شتی زیر ساف ده کا [۱] صافکار.
 لوژسکاری: کاری لوژسکار [۱] صافکاری.
 لوژسکردن: ساف کردن [۱] صاف کردن.
 لوژسکه: (۱) فرمان به لوژسکردن: (۲) لای ده مرؤت: (۳) برینی له لای حیز [۱] (۱) صاف کن، امر به صاف کردن: (۲) جوان بی مو: (۳) کنایه از بچه کونی.
 لوژسکه باز: به چه باز [۱] بچه باز.
 لوژسکه بازی: به چه بازی [۱] بچه بازی.
 لوژس لوژسک: جوژی مارینکهی درژ، شین شینک، زه دهه قوزه [۱] آفتاب پرست.
 لوژس و پوس: نهواولوس، بئ هیچ زبری [۱] کاملاً صاف بدون زبری.
 لوژسوره: گنه لئو، گیابه که له تیره ی گه لاده رزی نازهل کورده کا [۱] گیاهی است برگ سوزنی و سئی.
 لوژسه: باری، لوژس [۱] آهرم.
 لوژسه که: گیابه که بئکی ده خوری [۱] گیاهی است با پیازه خوردنی.
 لوژسی: (۱) ساواواگی: (۲) ماندویهتی زور [۱] (۱) ساییدگی: (۲) خستگی زیاد.
 لوژسی: (۱) دژی زبری، سافی: (۲) نه زوانی [۱] (۱) صافی: (۲) جرب زبانی.
 لوژش: (۱) گیاهی کی بون خوشه: (۲) نانی فعتیر [۱] (۱) گیاهی است خوشبو، (۲) نان فطیر.
 لوژش: (۱) هه لمزین و فوت دان: (هه زدهها هه لی لوژسی): (۲) ده نگی لوژی چلمن: (جلمی ناسنری هه لوژسه لوژسه تی): (۳) ده نگی دم و لوژی یه کسم له ناسه ی جو [۱] (۱) برکشیدن و بلعیدن: (۲) صدای بینی خلمی: (۳) صدای بینی چاربا در آرزوی علقی.
 لوژشان: فوت درانی به خری [۱] دژسنه بلع شدن.
 لوژشانندن: (۱) قوت دانی به خری: (۲) برمه و بولهی یه کسم بو نالیک [۱] (۱) دژسنه بلعیدن: (۲) لندیدن چاربا برای علقی.
 لوژشواو: لافاو، لهی [۱] سیلاب.
 لوژشک: جوژی کولیره ی چکوله [۱] نوعی گرده نان کوچک.
 لوژشک: جفته، جوئه، جوحنک [۱] لگد برانی چاربا.
 لوژشکه: لوچکه [۱] لباشن.
 لوژشکه: (۱) لوژشک، جوئه: (۲) برمه و بولهی یه کسم بو نالیک [۱] (۱) لگد برانی: (۲) لندیدن چاربا برای علقی.
 لوژشمه: (۱) ناله و ده نگی نرم به گریانهوه: (۲) لوژشهی چلمن: (۳) ده نگو هه نیسک دانی کهرو نیسنر له دینتی شنی که پئی خوشه [۱] (۱) ناله و صدای خفیف همراه گریه: (۲) برکشیدن آب بینی: (۳) صدای اظهار سنکر چاربا.

لوشمه: گیاه که [۱] گیاهی است.
 لوشه: کولیره ی گوره [۱] گرده نان بزرگ.
 لوشه: (۱) قوت دانی به ساغی؛ (۲) گیاه کی ده ناو دوکلیوی ده کن: (۳) جوزی نه خوشی یه کسم وزه شه ولاغ [۱] (۱) درسته بلعبدن؛ (۲) گیاهی است آشی؛ (۳) یکی از بیمارهای سنور و چاربابان.
 لوشه لوش: لوشه کردنی زوری به کسم [۱] لندیدن بیایی سنور.
 لوشی: هینشو [۱] خوشه.
 لوشین: (۱) قوت دان به ساغی؛ (۲) لوشه کردنی یه کسم [۱] (۱) درسته بلعبدن؛ (۲) لندیدن سنور.
 لوعاب: لینچار؛ (بامبه لوعابی هه به) [۱] لعاب، لزجابه.
 لوغ: (۱) لوج، نوی؛ (۲) بانگلیر، بانگوش [۱] (۱) لایه، جین؛ (۲) یام غلنان.
 لوغان: به زو ناههنگ [۱] بز و سرور.
 لوغانه: به خشش به هو ی خهران سوربون [۱] انعام به شادی خرمن آماده شدن.
 لوغم: (۱) ریگه به بن عمرزا؛ (۲) تهقه مهنی که ده بن گل ده خری [۱] (۱) نقب؛ (۲) مین.
 لوغه: (۱) نه خوشی زمان نه سنور بون؛ (۲) لوغانه [۱] (۱) بیماری ورم زبان؛ (۲) نگا؛ لوغانه.
 لوغته: شان و شوئی له راستی به دور، شایعه؛ (باوه مه که هه مو لوغته) [۱] شاهه.
 لوغه لوغه: لوغه [۱] بیماری ورم زبان.
 لوف: دوی کولاو بو کلهک و زاوی [۱] دوغ جوشیده، کشک.
 لوق: (۱) لاق، لنگ؛ (لهم کابرا لوق دریزه کنی بو؟)؛ (۲) گاف؛ (۳) له نه زو بهره زور؛ (۴) هیلکه می گهنو؛ (۵) قورنه، قهتره؛ (۶) قندی بالدارا؛ (۷) ناقابم؛ (کورسبه که مهنی و لوقه)؛ (۸) به ده گهن، ده گهل ناق ده گوتری؛ (ناق و لوق)؛ (۹) نالاسابی؛ (۱۰) تولا، فورسه؛ (۱۱) کولیره؛ (۱۲) له فه به یا [۱] (۱) لنگ؛ (۲) گام؛ (۳) از زانو به پاسن؛ (۴) تخم مرغ گندیده؛ (۵) هروله؛ (۶) راه رفتن برنده؛ (۷) سست، نامحکم؛ (۸) کم و به ندرت؛ (۹) غیر عادی؛ (۱۰) قرص؛ (۱۱) نان گرده؛ (۱۲) لگد.
 لوقاندن: به قورته زوبیشن [۱] هروله کردن.
 لوقانن: لوقاندن [۱] هروله کردن.
 لوقاو: گاف [۱] گام.
 لوقزی: له بر ده ربه زوی، خوی هاویشت [۱] ناگهان بیرون جهید.
 لوقزین: ده ربه زینی له بر [۱] بیرون جهیدن ناگهانی.
 لوقلوق: (۱) بی ناوه زو نازیره که؛ (۲) تهپ، بو به کسمی نین [۱] (۱) کودن؛ (۲) حیوان باربر تپیل.
 لوقلوقی: (۱) لنگ دریز؛ (۲) گاف گوشاد [۱] (۱) لنگ دراز؛ (۲) گام فراخ.
 لوقمان: بزبشکی زور زانا؛ (دهردی من به حه کیم و لوقمانان چاری نابه) [۱] طبیب دانشمند.
 لوقمه: (۱) بارو؛ (۲) دم به ست؛ (۳) نه خوشی گرفت؛ (۴) فابشکی که

ناوزه نگی نبدابه [۱] (۱) لقمه؛ (۲) پوزه بند؛ (۳) بیماری امتلا؛ (۴) نواری که رکاب در آن است.
 لوقمه زفین: جاوچونکی جلیس [۱] آزمند خوراک و بی شرم.
 لوقمه فزین: لوقمه زفین [۱] نکا؛ لوقمه زفین.
 لوقمه قازی: جوزی شیرینی به [۱] نوعی شیرینی.
 لوقمه کراو: دم به سنراو [۱] بوزه بسته.
 لوقمه کردن: توشی نه خوشی گرفت بون [۱] به بیماری امتلا دچار شدن.
 لوقمه گرتن: باروی زل له دم نان [۱] لقمه بزرگ بلعبدن.
 لوقن: لنگ دریز [۱] لنگ دراز.
 لوقه: (۱) قورته، قوتره، قهتره، گورگه لوقه؛ (۲) چارو بار، به ده گهن؛ (ناق و لوقه) [۱] (۱) هروله؛ (۲) به ندرت.
 لوقه کردن: به قورته زوبیشن [۱] هروله کردن.
 لوقه لوق: به قورته زوبیشن [۱] هروله رفتن، نم دور رفتن.
 لوق هاویشتن: گاقی دریز زوبیشن، بازدان، شه فاوهاویشتن [۱] گام فراخ برداشتن.
 لوق هه لینان: شه قانونان [۱] گام برداشتن.
 لوق هه لینانه وه: شه فاوهاویشتن [۱] گام برداشتن.
 لوقین: به ده له زوبیشن [۱] باشناپ رفتن.
 لوک: لک، گری گونسب [۱] غده.
 لوک: (۱) جسنبکی خوشن؛ (۲) خوشتری نیر؛ (۳) برینی له نازاو نه ترس؛ (۴) ریک گوشین و کلوفین؛ (۵) داخران و مورکران؛ (۶) تولا، قورسه؛ (۷) فهتره، نکه؛ (۸) به می، به مو [۱] (۱) نژادی از شتر؛ (۲) شتر نر؛ (۳) کنایه از شجاع؛ (۴) فشردن در آغوش؛ (۵) لاک و مهر؛ (۶) شمش؛ (۷) قطره؛ (۸) پنبه.
 لوک: باشگریکه بو زباده گونن؛ (سست و که فه لوقه) [۱] پسوند مبالغه.
 لوک: لوک [۱] پسوند مبالغه.
 لوکاندن: (۱) که مه کردن و به کنترلانده وه؛ (۲) برینی له لافه کردن [۱] (۱) دسنبازی و بکدیگر را غلطانیدن؛ (۲) کنایه از همخواه شدن.
 لوکچه: وشتی نیری سی به هاردینه [۱] بجه شتر نر سه ساله.
 لوکزین: (۱) له وه زوی ناخه لئوه؛ (۲) پروهی نازل دوی نه خوشی [۱] (۱) چرا از گیاه تازه برآمده؛ (۲) اندک اندک چریدن حیوان تازه شفا یافته.
 لوک کردن: داخسنن و مورکردن [۱] لاک و مهر کردن.
 لوکه: (۱) به می، به می؛ (۲) باشگری چوک شانندان [۱] (۱) پنبه؛ (۲) پسوند تصغیر.
 لوکه: لوکه [۱] پسوند تصغیر.
 لوکه: باشگری چوک شانندان؛ (سئوه لوکه، دیوه لوکه) [۱] پسوند تصغیر.
 لوکی: ره نگی سور ی گهش له قالبدا [۱] رنگ قرمز در قالی، لاک،
 لوکی: بو کام کس؟ [۱] برای چه کسی؟
 لوگه نه: لوسوره [۱] نگا؛ لوسوره.
 لوگی: بهره لئای بیکاره [۱] ولگرد.
 لوول: (۱) بادراو، لورا؛ (۲) لوربوی بالدارا؛ (۳) سه خوش؛ (۴) په بوند له دار [۱] (۱) ناب داده؛ (۲) شیرجه برنده؛ (۳) مست؛ (۴) پیوند درختی.

لویلا: همرشتی دریزی ناوبه تال [۱] لوله.

لویلاق: پششی به لک، گاللور [۱] استخوان ساق.

لویلاک: لویان، گاللور [۱] استخوان ساق.

لویلان: گوندیکه له کوردستان [۱] نام دهی است.

لویلان: (۱) پیج خواردن؛ (۲) پیج خوردن؛ (۳) پیج داجن، پیجاندن.

لویلدان: (۱) پیج داجن، پیجاسهوه؛ (۲) بریتی له به به له خواردن [۱] (۱) نوردیدن؛ (۲) کتابه از با شتاب خوردن.

لویلسه: شینوکه [۱] خل.

لویلسک: (۱) بلویر؛ (۲) نامرازیکی جولایی؛ (۳) ده می دریزی مسینه؛ (۴) فریره، غه زغهره؛ (۵) زاله، لوزک [۱] (۱) نی لیک؛ (۲) ایزاری در دستگاه بافندگی؛ (۳) لوله آفتابه؛ (۴) فریره؛ (۵) خر زهره.

لویلکزه: بلویرزه [۱] نوازنده نی.

لویلکه: لویکی جولایی [۱] «لویک» بافندگی.

لویلکه: (۱) لویکه؛ (۲) وشکه لوا که بوسه فوری ده نری [۱] (۱) نگا؛ لویکه؛ (۲) از غذاهای نوشه ای.

لویلکه سببی: وشکه له لوی له ناردو وشه کر [۱] نوعی حلوا از آرد و شکر. لویلکه سور: وشکه له لوی له ناردو وشوا [۱] نوعی حلوا از آرد و شیره انگور.

لویلو: (۱) گه وه ریکه له ناو سه ده له ده ربا ده س ده که وی، مرواری؛ (۲) گوئیکه؛ (۳) لویله کی جولای [۱] (۱) مروارید؛ (۲) گلی است؛ (۳) نگا؛ لویله.

لویلو: (۱) سه نه نای لاوکه وانا، نهی لاو نهی جوان؛ (۲) جین له سه رچین، نوبی له سه نوبی؛ (۳) گیابه کی بون خوشه، هه لاله [۱] (۱) سر آغاز بعضی ترانه ها؛ (۲) جین برچین؛ (۳) گیاهی است خوشبو.

لویله: روله به زمانی زاروکان [۱] فرزند در گویش کودکان.

لویلسه: (۱) هه سودرزیکی گوئیسه نری ناوخالی؛ (۲) بلویر؛ (۳) پیجوی ورج و به راز؛ (۴) پیجراو، بادراو؛ (۵) خشلیکه بودو عانیخستن؛ (۶) نه خوشه کی گوانی نازه ل [۱] (۱) لوله؛ (۲) نی لیک؛ (۳) بیجه خرس و خوک؛ (۴) نوردیده؛ (۵) زیوری است؛ (۶) نوعی بیماری پستان دام. لویله به ند: خشلی لویله که دعای نه ده خن [۱] زیوری است.

لویله پ: لوره له پ [۱] نگا؛ لوره له پ.

لویله په: (۱) لوره له پ؛ (۲) چهرخی ناوکیشان [۱] (۱) نگا؛ لوره له پ؛ (۲) چرخ آبکشی.

لویله دار: (۱) هه ده فری لویله هه بی؛ (۲) چه بوانی که نه خوشی لویله کی گرتوه [۱] (۱) آنچه لوله دارد؛ (۲) دامی که بیماری پستان دارد.

لویله ژهن: لویلکزه، بلویرزه [۱] نوازنده نی.

لویله کردن: (۱) درست کردنی لویله؛ (۲) پیچانه وه [۱] (۱) ساختن لوله؛ (۲) نوردیدن.

لویله کی: له نه رچی لویله [۱] لوله مانند.

لویله ورنجیر: خشلیکی سینه به [۱] زیوری است.

لویلهینه: نافناوهی سوا له [۱] آفتابه سفالی، لوله هنگ.

لویلی: لویله به [۱] نگا؛ لویله به.

لویلی: پیج و لویلی موی سه [۱] موی فرفری، پیج و تاب مو.

لویلیان: لویون، پیج دران [۱] نورد.

لویلیینه: لویله به [۱] لوله هنگ.

لویم: (۱) سه رکونه، سه رزه نشست؛ (۲) بو من [۱] (۱) سرزنش؛ (۲) برای من. لویمانا: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بشتیان.

لویمان: (۱) سه رزه نشستان؛ (۲) بو نیمه [۱] (۱) سرزنشها؛ (۲) برای ما.

لویمه: (۱) لوم؛ (۲) لویمان [۱] (۱) سرزنش؛ (۲) نگا؛ لویمان.

لویمه ی: سه رکونه، لومه [۱] سرزنش.

لویمه ی: لومه ی [۱] سرزنش.

لوین: (۱) جوز، تهرخ؛ (جلون، بهر لونه ی نوده نه وی)؛ (۲) بو نیمه؛ (۳) ناوی گوندیکه له کوردستان [۱] (۱) طور؛ (۲) برای ما؛ (۳) از روستاهای کوردستان.

لوینایش: هه لبه زین له شوننی خو [۱] ورجه بدن.

لوینایش: لوینایش [۱] ورجه بدن.

لوینگ: (۱) فونه؛ (۲) که ولی زایه خ [۱] (۱) لنگ حمام؛ (۲) پوستین زمرانداز.

لوینه: لانه ی بالدار [۱] لانه.

لوینه: تا، نال، داو؛ (به دو لونه بیدرو) [۱] نار، نخ.

لوینه واز: لانه واز [۱] نگا؛ لانه واز.

لویوگ: لویک [۱] لویا.

لویوه جن: (۱) دو که ل کیش؛ (۲) بوغاری [۱] (۱) دودکش؛ (۲) بخاری.

لویوه ل: (۱) هه وبری له من زله مو برزاو؛ (۲) که لانه، جوزی کولیره [۱] (۱) خمیر در خاکستر بخنه؛ (۲) نوعی غذا.

لویوی: زوی، زواس [۱] روباه.

لویوی: لوی [۱] روباه.

لویهین: زینگا له زیر زه مینه وه [۱] نسب، راه زیر زمین.

لوی: زوی، زواس [۱] روباه.

لوی: (۱) داوی، تالی؛ (۲) بو نهو [۱] (۱) تار نخ یا...؛ (۲) برای ار.

لوی: له نه و جینگی دور، له وی [۱] در آنجا.

لویج: لویج [۱] نگا؛ لویج.

لویخه زو: ریخوله [۱] ووده.

لوینده ری: له وی، له و جینگادوره [۱] در آنجا.

لوییره: له وی، له وینده ری [۱] در آنجا.

لوییشک: کولیره [۱] گردن.

لوییشک: گیای لوشه [۱] گیاهی است.

لویینه: ناشه وان [۱] آسبابان.

لویه: (۱) توی، تویز؛ (۲) له بهر نه وه؛ (لویه هاتم بت ببنم)؛ (۳) جوابی برسیار، بو به؛ (لویوات کرد؟ لویه) [۱] (۱) لابه؛ (۲) به این دلیل، برای

این؛ (۳) جواب سؤال، هه مینطوری.

لویه: زوی، زواس، چتیر [۱] روباه.

له: (۱) ده ناو: (له گیرفانت دا): (۲) به سه بهی: (له ماندویې و له خه مان نازانم چی بکهم): (۳) بو ده سپیکردن: (له منوه بو تو): (۴) ده فری ده و کات: (له سال رزه مانان): (۵) بو خانزی: (له جاوی تو نو پیکه ده خو منوه): (۶) باشگری بچوک شانندان: (ببچکه له، کاکه له، براله): (۷) دررخستنه وه: (دهرې له پیکه، پاتول له پیکه، ماری رزش له ناو مه که) «مه سمل»: (۸) نژیک کردنه وه: (که وای له بهر دابه): (۹) پازی له گشتی: (نوه وش له خو مانه): (۱۰) ونه، ره ننگ، جور: (کور دکت له خو ت ده چی): (۱۱) به له، له ز: (۱۲) وشه ی بانگ کردن (۱۳) در، توی: (۲) به علت: (۳) برای شروع، از: (۴) ظرف زمان: (۵) به خاطر: (۶) پسوند تصغیر: (۷) دور کردن: (۸) نزدیکی: (۹) جزئی از کل: (۱۰) شبیه: (۱۱) عجله: (۱۲) حرف ندا.

له: باشگری بچوک شانندان: (نو په له، کو په له) یسوند تصغیر.

له ناودان: ره ناو زریار کورنن له به آب زدن.

له ازه: باری، لوسه له اهرم.

له ب: (۱) دوزگای دوده ری زار، که نساره ی زار: (۲) که نساره ی همرشتی: (۳) به ری ده ست، له ب (۱) لب: (۲) کناره: (۳) کف دست.

له با: (۱) جهم، لئک: (۲) به با، سه گی نیرخواز (۱) درنزد: (۲) ماده سگ جفت خواه.

له بابه ت: دهر باره ی له در باره.

له بات: (۱) له جبات: (۲) نه ندامیک: (له باتا خویندانی بر بندار بو): (۳) جولان، بزوتن (۱) به جای: (۲) اندامی، عضوی: (۳) جنبیدن.

له باتی: له بات، له حبات له به جای.

له باتیان: له بات، له جبات له به جای.

له باچونه وه: له به گی واز له گان خوازی ه ناو له ماد سگ افقح گرفته.

له باده: کوله بال له نیم تنه نمدی.

له بار: ریک و پیک له مناسب و شاپان.

له بارابون: (۱) له ناقه دابون: (۲) ره وای کاری (۱) در سو ان بودن: (۲) شاپسنگی.

له بار بو نه وه: بریتی له بېجو بو ن، زان له از ایدن.

له بارچون: بېجو به مردوی هاو بشتن له بجه انداختن.

له بارچونه وه: نه زوک بو ن دوی زگ کردن له نازا شدن.

له باره: دهر باره له در باره.

له باله ب: نزه، برابور، دارمال له بر و لبالب.

له بان: (۱) بالانر، به ره زورنر: (۲) گیای حه سیرنی چی کردن: (۳) گزی، قیل، حبله (۱) بالای، بر: (۲) گیاه حصیر: (۳) حبله، مکر.

له باو: (۱) به ره و اوج، بره و دار: (۲) ناماده و گورج ر گول (۱) رایج: (۲) آماده و چالاک.

له باوه ت: له بابه ت له در باره.

له بت: جو له، بزوتن له حرکت.

له بتانندن: جولانندن، نه کان بې دان له حرکت دادن.

له بتوک: زور به جو له بزوتن له بسیار منحرك.

له بتی: (۱) به جو له، به یزونن: (۲) یزوتنراو، جو له بکراو (۱) حرکت ککنده: (۲) تکان داده شده.

له بتین: بزوتن له حرکت کردن.

له بز: (۱) به قه بهل: (۲) گو تره (۱) کنتراتی: (۲) نگا، گو تره.

له بر بو نه وه: بې ناقه ت بو ن، له نه وه ت که وتن له بی تاب و نوان شدن، از نبر و افنادن.

له بره بو نه وه: له بر بو نه وه له بی تاب و توان شدن.

له بری: له باتی، له جباتی له به عوض، به جای.

له بری: کاری به قه بهل کنتراتی.

له بریتی: له بری، له باتی له به جای.

له بز: (۱) فرما بشت، قسه ی بیارما قول: (با به غه لیه به له بز ی مباره کی خو ی فرموی): (۲) لئو، له ب: (ناخر نو بو له بز ت ناگه ری) (۱) فرما بش: (۲) کنایه از لب.

له بز ره ونه: نه سکی نه ی توند که زونی قانکر او ی به سه ر داده که ن (۱) آش عدس غلبظ که روغن بر آن ریزند.

له بز ی: به قسه ی زوبه زور له شفاهی.

له بزینه: جور ی شیر نیانه له لوزینه، نوعی شیرینی.

له بک: سه رلی شیوان، هوش بلا و بو ن له هول شدن.

له بکاندن: سه رلی شیواندن له هول کردن دېگری.

له بکوک: که م هوش، ببر بلا و له حواس پرت.

له به له ب: جور ی گو تره له نوعی کیونر.

له به له بان: دم هدر ا شه، قسه زان له فصیح و سخنور.

له به له بی: لو بلو به له لیلی، نخودچی.

له به ن: (۱) گش، گشت، نیکرا: (۲) له زه گره، له رېنسه: (۳) همت: (همر له بن نمد دېوه): (۴) له زیره وه (۱) همه: (۲) از بېخ: (۳) هرگز: (۴) از زبر.

له به ن هاتو: (۱) قران نیکه وتو: (۲) به زبشه ره دهره انگ (۱) دودمان بر باد رفته: (۲) رېشه کن شده.

له به نه وه: (۱) له خواره وه، به ران به ری له سه ره وه: (۲) به نه ینی، به دز به وه (۱) از زیر: (۲) بنهانی، دزدکی.

له به نه هاتو: (۱) له بن هاتو: (۲) نه او بوگ: (کارت له به نه نایه) (۱) از بېن رفته، رېشه کن شده: (۲) تمام شده.

له بو: لباد، تمحت، کولاف له تمند.

له بو: (۱) لئو، بو خانزی: (۲) بوچی، چما، لئو: (۱) برای: (۲) کلمه بر سش، چرا.

له بوچی: کولاف کهر، نه دمال له تمندال.

له به: گوشتی زورچه ور له گوشت بسیار چرب.

له بهر: (۱) داری به میوه: (۲) بو خاتری، به سه بهی: (۳) بې کنب زانین: (قورعانی له به ره) (۱) درخت شمردان: (۲) از برای: (۳) ازبر، از حفظ.

له بهر بېزان: قېز لی هاننه وه له از چشم افنادن، حال از چیزی بهم خوردن.

له بهر بیزران: له بهر بیزان [نگا: له بهر بیزان].
 له بهر چاوه: (۱) دبار، خوبا، ناشکرا: (۲) له بیرنه کراو: (چاکه ی توّم
 له بهر چاوه) [۱] آشکار: (۲) فراموش نښده.
 له بهر چاوه و تن: فزولنی هانته وه. له بهر بیزان [از چشم افتادن].
 له بهر چاوه و گرتن: چاونوژی لی کردن، چاونوژی [زیر نظر گرفتن].
 له بهر چو: (۱) بېجو ی به مردوبی زاو: (۲) جېتر نازلی: (۳) جېتر بهرناهنی
 [۱] بجه مرده به دنبا آمده: (۲) نازا شد: (۳) از ثمر افتاد.
 له بهر چوگ: بېجو ی به مردوبی زاو [افغانه، بجه مرده به دنبا آمده].
 له بهر چوون: (۱) بېجو ی مردو هسان: (۲) جېتر بهر نه دانی دار: (۳)
 نه او بوئی کار [۱] بجه انداختن: (۲) از ثمر افتادن درخت: (۳) تمام
 شدن کار.
 له بهر چونه وه: ناهومندوبوئی میونه له زان [بانه شدن].
 له بهر چی: (۱) جما، نهزا: (۲) نوکی زنه له ژن، وانا. زاروت نه بی [۱] [۱]
 چرا؟، برای چه؟ (۲) نفرین زنانه، نازاشوی.
 له بهر ددان: برئی له فوناندنی مال [کتابه ار ناپود کردن سرمایه].
 له بهر رویشتن: (۱) له بهر چوئی کار: (۲) نراو له شنکسه وه در چوون:
 (ناوی له بهر ده روا، خوینی له بهر رویشتن) [۱] به نهایت رسیدن
 کار: (۲) مایع از چیزی جاری شدن.
 له بهر رووین: له بهر رویشتن [نگا: له بهر رویشتن].
 له بهر کردن: (۱) ده بهر کردن، بوشین: (۲) داکه ندن، فری دانی جلك: (۳)
 گرته دل و له بهر نه کردن، فبر بوئی بی نوسراو [۱] پوشیدن: (۲) کندن
 لباس: (۳) از بر کردن.
 له بهر وه: (۱) له رووگاری پېشنر وه: (۲) له پېشنه وه، دژی له دواوه [۱]
 از بېش، از فیل: (۲) از جلو.
 له بهر چوون: نه زبشی لاق له ماندوبی [از حرکت افتادن با از خستگی].
 له بهن: قامیش، چیت، جېنک [نی
 له به بېش: بازانه وه، لالانه وه] لابه کردن.
 له بی: به لی. (گه زنی له بی له کوئی بوی له چومان) [بلی،
 له بیایش: له به بېش] لابه کردن.
 له بیخه: شه لته ی سهر بر بن [ضماد].
 له بییر: دژی فراموش کراو [در باد].
 له بییر بوون: فراموش نه بوون [به باد بودن].
 له بییر چوون: فراموش بوون [فراموش شدن].
 له بییر چونه وه: زاندر او فراموش کردن [فراموش کردن].
 له بییر کردن: زیر کردن، فراموش کردن [فراموش کردن].
 له بییره و چوون: له بهر چونه وه [فراموش کردن].
 له پ: (۱) بهری ده ست: (۲) لېجی نه ستور: (۳) په له، له ز [۱] کف
 دست: (۲) لب کلفت: (۳) عجله.
 له پ: راژان به حه و اووه [توسان افنی].
 له پای: به عوده، له سدر: (نم کاره له پای من) [برعهده].
 له پایچه: شنی به خود ادا ن بو خه و تن، سهر رایخ، بی خه ف [روانداز
 رخن خواب].

له باره: (۱) پارچه وله منی به قهد له بی ده ست: (۲) گوشه می گوزو نو [۱]
 قطعه به اندازه کف دست: (۲) نوٹ و گردوی باهم کوبیده.
 له باش: دواي [بس از].
 له باشا: له دواي [سیس].
 له باشان: له باشا [سیس].
 له باشانا: له باشا [سیس].
 له پاکه فتن: قهوه ت ده لاقدا نه مان له نه خوشی و له زی زویشتن [از با
 افتادن].
 له پاکه و تن: له پاکه فتن [از با افتادن].
 له پان: بان به ی بی [باشنه پا].
 له پان: قوت چوون [بلغ].
 له پانندن: قوت دان [بلعیدن].
 له پت: (۱) له پت، بزو له، بزوتن: (۲) به عدزدا کرتن [۱] حرکت: (۲)
 بر زمین افتادن.
 له پانندن: (۱) نه کان بی دان، چولانندن: (۲) به زه وی دادان [۱] حرکت
 دادن: (۲) بر زمین زدن.
 له پتر: شویکه له ورده ساوارو گوشت [اشی است].
 له پتین: (۱) بلن دبوون و نرم بوون له چوله کردن: (۲) بزوتن، بزوتنه وه [۱]
 جست و خیز: (۲) حرکت.
 له پز: گوزو گوهدت [بکھو، ناگهان].
 له پزا: له پز [بکھو، ناگهان].
 له پز به کی: له پز [بکھو، ناگهان].
 له پز او: له پز [بکھو، ناگهان].
 له پزی: له پز [ناگهان، بکھو].
 له پز: (۱) بېهوشی، بورانه وه، دل بورانه وه: (۲) له پز بهر بوئنه وه [۱] اغما،
 بېهوشی: (۲) ناگهانی افتادن.
 له پزین: (۱) دل بورانه وه، بېهوش بوون: (۲) له پز کھونن [۱] بېهوش
 شدن: (۲) افتادن ناگهانی.
 له پک: (۱) ده سککش که له بهر سرما له ده سنی ده کن: (۲) ونده ی پنجه
 له بهر ده [۱] دستکش: (۲) نقش پنجه در گلم.
 له پک: ده سککش [دستکش].
 له پکسه: (۱) زاحی شین، موروی شین که در مسانی برینانه: (۲)
 گوئی ماسبله [۱] زاج کبود، کات کبود: (۲) گوشه می.
 له پ له پ: ده نگی ونک که رتنی تیخ [چکاچک].
 له پمال: ده ست پند اهنان و شیلان [ماساژ].
 له پو: ناسانی هه ویر گیانندن، هه ویر ترش [خمیر مابه].
 له پورت: نانی هه نجیر [لواشک انجیر].
 له پوول: شه پله لندراو [فلج، لمس].
 له پ و له وس: ده پو فلج، دم و له وس [لب و لوجه].
 له په: (۱) نخوشنر، له نکه نوک: (۲) جیشتی ده سخور: (۳) سواغ دان به
 ده ست: (۴) په له، له ز: (۵) بر اویر، تزه: (۶) برئی له دویشکی زه لام [۱]
 (۱) لپه نخود: (۲) نگا: ده سخور: (۳) اندودن یا دست: (۴) شناب: (۵)

له‌تاوانا: له‌تاو [] نگا: له‌ناو.
 له‌ت‌بوڼ: شکان، پارچه‌بوڼ [] شکستن، قطعه‌شدن.
 له‌تر: روت، نل‌دانی به‌پڼوه [] تلوخوردن.
 له‌تر‌بردن: روت‌بردن [] تلوخوردن.
 له‌تر‌دان: روت‌بردن، له‌تر‌بردن [] تلوخوردن.
 له‌تک: له‌ت [] نیمه، قطعه.
 له‌ت‌کردن: شکانیدن، پار‌پاز‌کردن [] شکستن، قطعه‌فطامه‌کردن.
 له‌تک‌ه: میوه‌ی قاشک‌راوی له‌بهر ناو‌نیشک‌هوه‌کراو بو‌زستان:
 (له‌تک‌ه‌قه‌بسی، له‌تک‌ه‌هر‌منی) [] بر‌گه‌ میوه،
 له‌تک‌ه‌چون: ده‌نگ‌نمان له‌ماندوبی بو‌زاروی ده‌لټن که زور‌ده‌گری و
 نوانی‌گریانی ناسینی [] ازیا‌افغان بچه به‌سب‌گر به‌بسیار.
 له‌تک‌ه‌نوک: له‌په، نخوشه‌ر [] له‌نخود.
 له‌ت‌له‌ت: پارچه‌پارچه، پار‌پاز [] قطعه‌قطعه.
 له‌تم: زور‌کاری، ستم، زولم، ناهق‌ی [] ظلم، جور.
 له‌تو‌په‌ت: شکاوی زور‌پارچه‌پارچه [] خردوخاک.
 له‌ت‌وکوت: پارچه‌پارچه [] قطعه‌قطعه.
 له‌ته: (۱) له‌ت، پارچه، پارژی له‌شنی: (۲) له‌نو [] (۱) پاره، قطعه؛ (۲) از
 نو.
 له‌ته‌جهر‌گ: (۱) کونځی له‌کده‌زب: (۲) برینځی له‌خوینځی مه‌بو: (۳) برینځی له
 فرزند، روله [] (۱) پاره‌جگر؛ (۲) کتابه از خون‌منعقد؛ (۳) کتابه از
 فرزند.
 له‌ته‌چن: پارسه‌کی نان‌چنده‌له‌لاان [] گداځی ریزه‌نان‌خواه.
 له‌ته‌چنی: پارسه‌کی، گه‌دابی [] گدایی.
 له‌ته‌ر: بوژ، به‌له‌ک: (بر‌وانه‌نور‌لنگ‌و‌لته‌ره) [] ساقی.
 له‌ته‌ره: (۱) له‌نهر، بوژ: (۲) تمشی [] (۱) ساقی؛ (۲) دوک‌نخ‌ربسی.
 له‌ته‌ره‌بوک: رگ‌رلی قاج‌باریک [] شکم‌گنده‌ساق‌باریک.
 له‌ته‌ک: ده‌گه‌ل [] همراه.
 له‌ته‌له‌ته: پارچه‌پارچه [] قطعه‌قطعه.
 له‌ج: (۱) ناوی‌گوندبکه له‌موکوریان؛ (۲) لاسار؛ (۳) کیشه‌و‌گیره [] (۱)
 نام‌روسنایی است؛ (۲) خیره‌سر؛ (۳) جار‌و‌جنجال.
 له‌ج‌وت‌چون: له‌پز‌و‌سنسانی ناسباو له‌ع‌ببیکه‌وه [] ناگهان از کار
 بازایستادن‌اسباب.
 له‌ج‌وله‌که‌وتن: بی‌حده‌ک‌ت‌بوڼ [] از حرکت بازماندن.
 له‌جه: (۱) لاساری؛ (۲) دهر‌دی‌دل، گله‌بی له‌به‌خت [] (۱) خیره‌سری؛
 (۲) درد‌دل.
 له‌جه‌ر: لاواز، کز، دان‌گوش‌ت، زه‌عیف [] لاغر.
 له‌جه‌ری: نه‌خوشی بنا‌وبویری ورده‌ماله که گه‌رووی ده‌پنمځی [] نوعی
 بیماری‌دام.
 له‌جی: (۱) به‌جی، ره‌وا؛ (۲) بی‌دره‌نگ‌کردن، فهورن؛ (۳) ناوی‌گوندبکه
 له‌کورستان، له‌ج [] (۱) بجا، روا؛ (۲) فوراً؛ (۳) نام‌دهی است.
 له‌جیات: له‌بات [] به‌جای، عوض.
 له‌جیاتی: له‌بانی [] به‌جای.

بر‌لیال‌ب: (۶) کتابه از کژدم‌بزرگ.
 له‌په: له‌پ، رازان به‌حه‌واوه [] نو‌سان افقی.
 له‌په‌تیر: ده‌سخور [] نگا: ده‌سخور.
 له‌په‌ر: زیپکه‌ی زور‌به‌ژان [] جوش‌سوزناک.
 له‌په‌کوئی: ده‌سکونانی کوب‌رانه، ده‌سته‌کونځی [] دست‌گرداندن
 کور‌کورانه.
 له‌په‌له‌پ: په‌له‌به‌ل [] باشتاب.
 له‌په‌له‌پ: (۱) رازانی به‌حه‌واوه؛ (۲) ده‌نگی نوندو‌زور له‌لو‌ته‌وه،
 فن‌گه‌فنگ [] (۱) نو‌سان افقی؛ (۲) صدای فین‌فین‌بینی.
 له‌په‌ور: ده‌مه‌ور [] دتر‌افغان.
 له‌پین‌خه: شدنه‌ر پڼه‌نمه‌ک [] شماد.
 له‌پین‌ست‌چونه‌ده‌ر: برینځی له‌نوزه‌بوئی زور [] کتابه از بسیار خشمناک
 شدن.
 له‌پین‌ست‌چونه‌ده‌ره‌وه: له‌پین‌ست‌چونه‌ده‌ر [] کتابه از بسیار خشمناک
 شدن.
 له‌پین‌ست‌ده‌ر‌چون: له‌پین‌ست‌چونه‌ده‌ر [] کتابه از بسیار خشمناک شدن.
 له‌پیش: (۱) به‌رله؛ (۲) به‌ریزو‌قهر [] (۱) قبل از؛ (۲) محرم.
 له‌پیک: له‌پک، ده‌سکینش، که له‌بهر‌سرمه‌ده‌ده‌سنی ده‌کهن [] دستکش.
 له‌پیک: له‌پیک، ده‌سکینش [] دستکش.
 له‌پین‌کردن: (۱) پوشین؛ (۲) داکه‌ندن [] (۱) پوشیدن؛ (۲) کندن لباس، از
 پادراوردن.
 له‌پڼی‌که‌وتن: له‌پاکه‌فنن: (له‌پڼی‌که‌وتومو له‌فسم بو‌هه‌وا ده‌شنی وه‌کو
 مندال/ له‌بهر‌پیری سرم‌خوی ناگری من نازه‌پڼی ده‌گرم) «مه‌خوی»
 [] از پافغان.
 له‌پڼی: (۱) به‌لاداهاتن؛ (۲) په‌له‌کردن؛ (۳) گورگه‌لوقه‌کردن [] (۱) کج
 شدن؛ (۲) مجله‌کردن؛ (۳) هر‌وله‌رفتن.
 له‌ت: (۱) پارچه، پار؛ (۲) که‌له‌که‌به‌ردی ناو‌زه‌وی؛ (۳) گرنجی داکراوله
 گمه‌دا؛ (۴) چمک، ناوال‌دوانه [] (۱) پاره، قطعه؛ (۲) توده‌قلوه‌سنگ‌در
 زمین؛ (۳) شنالنگ ریخته‌در‌زمین؛ (۴) دوفلو.
 له‌تار: شه‌فار، له‌ت‌له‌ت [] پاره‌پاره.
 له‌تام‌ده‌ر‌چون: له‌نندازه‌به‌ده‌خرابی کار [] بدی بیش از اندازه‌کار.
 له‌تام‌ده‌ر‌کردن: کاری ناره‌وای زیاد له‌نندازه‌کردن [] کار‌بدبیش از
 حد‌کردن.
 له‌تان: (۱) خوست‌لی‌بران، نه‌واو بی‌ده‌نگ‌بوڼ؛ (۲) نوقره‌گرتن [] (۱)
 بی‌صداشدن؛ (۲) آرام‌گرفتن.
 له‌تاندن: (۱) وست‌کردن؛ (۲) نارام‌کردن [] (۱) بی‌سروصدا‌کردن،
 ساکت‌کردن؛ (۲) آرام‌کردن.
 له‌تاو: (۱) له‌تاسه‌وناره‌زور: (له‌تاو توحه‌جمینم‌نه‌بو)؛ (۲) له‌به‌رینش‌وزان:
 (له‌تاود، ردم‌خدم‌نه‌به)؛ (۳) له‌ناچاری و زور‌بو‌هاتن: (له‌تاو‌گرمه‌پالم
 به‌ناگره‌وه‌دا) [] (۱) از شوق؛ (۲) از درد؛ (۳) از ناچاری.
 له‌تاو: له‌تاو [] نگا: له‌تاو.
 له‌تاوان: له‌تاو [] نگا: له‌تاو.

له خش: خشڪه، له سمر فنگ خزبن ☐ جنبيدن، خزیدن بر زمين،
له خشان: خشڪه ڪردن به زهوبندا ☐ جنبيدن، بر زمين جابجا شدن.
له خشسته براو: فر بودراو ☐ فر بب خورده.
له خشسته برن: خه له تانندن، خاپانندن ☐ فر بب دادن.
له خششه: له خش ☐ نگا: له خش.
له خشين: له خشان ☐ نگا: له خشان.
له خم: نه قمه منهي که ده خرينه زير عمرده وه ☐ مين.
له خو بوردن: ده ست له زبان بردان بو مه به سني ☐ از خود گذشتن.
له خو بورود: ده ست له زبان هه لگرنو ☐ از خود گذشته.
له خو بورودي: خو له ببر جوئمه بو کاري ☐ از خود گذشتنگي.
له خو بونه وه: (۱) کار پناک هئنان به نه اوای: (۲) له هوش جون، بورانه وه؛
(۳) شهرم کردن ☐ (۱) از کار فراغت یافتن؛ (۲) از هوش رفتن: (۳)
شرمنده شدن.
له خو چون: له هوش چون، بورانه وه ☐ غش کردن، مدهوش شدن.
له خو خه فتن: ناگاداري خو کردن ☐ از خود مواظبت کردن.
له خو ده رچون: بابي بون، بادي هه او بون ☐ مغرور شدن.
له خو زرا: (۱) به بين هيچ، بين هيچ سبه ب: (له خو زرا به گزم دا هاب: ۲)
هه له بست و درو: (له خو زرا نم قسه به ي کرد) ☐ (۱) بدون سبب؛ (۲) به
دروغ، از خود در آوردن.
له خو زرا به رمون: خو به شيواي کاري زانين ☐ شابستنگي در خود ديدن.
له خو زرا دبتن: له خو زرا به رمون ☐ شابستنگي در خود ديدن.
له خو زرا دين: له خو زرا به رمون ☐ شابستنگي در خود ديدن.
له خو زريان: (۱) گو به خود اکردن: (۲) برني له سهرنه که ونه له کاري که
خه ربک بوه ☐ (۱) بر خود ريدن: (۲) کتابه از موفق نشدن در کار.
له خو زرايو: خو زري، خو ري ☐ بيکاره و هرزه.
له خو زين: له خرين ☐ ناشنا.
له خو زين: له خو زيان ☐ نگا: له خو زيان.
له خو زيني: له خريني ☐ ناشنا.
له خو کردن: (۱) دل نيشانندن وره نجانندن: (۲) جل پوشين: (۳) جل دا که ندن
☐ (۱) دل آزدن کسی: (۲) لباس پوشيدن: (۳) لباس کندن.
له خو گرتن: (۱) له سهر خو بيوست کردن: (۲) برياردان به خير کردن ☐
(۱) بر خود لازم دانستن: (۲) نذر.
له خو گوزان: غلور بون، بادي هه او بون، له خوده رچون ☐ مغرور شدن.
له خو گوزاو: غلور، بادي هه او، له خوده رچوگ ☐ مغرور.
له خو گوزين: شتي زانين و خو به نه زان نواندن ☐ خود را به کوچه علي
جب زدن، نظاهر به ببخيري کردن.
له خو مان: پارنيک له نيمه: (فلانکه سيش له خو مان بو) ☐ جزئي از ما،
خودماني.
له خو مانه: بازیکه له نيمه ☐ جزئي از ماست، از ماست.
له خون: له خو مان ☐ نگا: له خو مان.
له خونه: له خو مانه ☐ از ماست.
له خو وه: له خو زرا ☐ نگا: له خو زرا.

له جي چون: نرازان، به ندي نندام له جيگه ي خو ي لاجون، وه رگه زان
☐ ازجا در رفتن بند اندام.
له جيگه چون: له جي چون ☐ در رفتنگي مفصل.
له جيگه ده رچون: له جي چون ☐ در رفتنگي مفصل.
له ج: ده سمالي سهری ژنان، سهر پوشي ژنانه. له جک ☐ له جک.
له چاو: له بهرانيهر: (له چاو نو باله وانم) ☐ در مقابل.
له چاو چون: له تيره يي جاو بيسان نوشي به لا بون ☐ چشم بد خوردن.
له چاو گيران: بريني له بين نه زاني و سله يي ☐ کتابه از حق ناشناسي.
له جک: (۱) سهر پوشي ژنانه: (۲) گوشه ي ده سمال و بوخجه و... له
(۱) له جک: (۲) گوشه دستمال و بفته و...
له جک به سهر: بريني له نافره ت ☐ کتابه از زن.
له جک به سهره: له جک به سهر ☐ کتابه از زن.
له چکدار: بريني له پياوي به ناموس و غيرت ☐ کتابه از مرد غير نمند.
له چو چون: لافي وه رگه زاني ولا خه به رزه ☐ در رفتنگي باي دام.
له چه: (۱) بو جي؟ (۲) ده باره ي جي؟ (۱) له (۱) له (۲) ده باره چه.
له چه: (۱) رزد، ره زيل، چکوس: (۲) گير و په لپ گر ☐ (۱) خسيس: (۲)
له جان، بهانه گير.
له چه ک: له جک ☐ له جک.
له چه ک کردن: (۱) ده م لو ت به ده سمال به ستن: (۲) چه ک لي نه ستانندن
☐ (۱) نقاب به چهره زدن: (۲) خلع سلاح کردن.
له چيک: له جک ☐ له جک.
له حاست: له بهرانيهر، له زوي: (له حاست تو چاو هه لئنا به) ☐ در برابر،
در مقابل.
له حاند: له حاست ☐ در برابر.
له حد: به که شه ممه ☐ بکشنيه.
له حزه: ناويکي کم ☐ آن، له ظه
له حه ب: (۱) لهفه: (۲) له داخ ☐ (۱) له حاف: (۲) از حسرت.
له حيم: به سهر به کالکاني کانا به قه لاي و ناگر، جوش ☐ له حيم، جوش.
له حيم چي: که سني که کانا جوش ده کانه وه ☐ جوشکار.
له حيم کار: له حيم چي ☐ جوشکار.
له حيوت: له سام و تر سه وه ☐ از نرس.
له حيوت تا: له حبهوت ☐ از نرس.
له حاف: له غار، لغاو ☐ لغام.
له حاف: لغاو ☐ لغام.
له خت: (۱) به دن، نه دانماني له ش به نيک رايي، قالب: (۲) داني بالدار ☐
(۱) نن، کالبد: (۲) دانه برنده.
له خت ولا: شل و مل ☐ نرم اندام رعنا.
له خرتک چون: له جي چون جو مکه ☐ ازجا در رفتن مچ.
له خرتکه چون: له خرتک چون ☐ ازجا در رفتن مچ.
له خرين: ناشت، هيچ نه خوارده له باش له خه وه ستان ☐ ناشنا.
صبحانه نخورده.
له خريني: له خرين ☐ ناشنا.

له‌خه‌م رستن: له‌خه‌م ر‌ه‌خسان [۱] بالبدن، از مرافبت بی نیاز شدن.
 له‌خه‌م رستتو: له‌خه‌م ر‌ه‌خساو [۱] ر‌شد‌کرده، از مرافبت بی نیاز شده.
 له‌خه‌م ر‌ه‌خسان: له به‌لا د‌ور‌که‌وتنه‌وه، یی‌گه‌بش‌ن: (کوره‌ك‌ت له‌خه‌م ر‌ه‌خساوه، شبنابیه‌ك‌م له‌خه‌م ر‌ه‌خساوه) [۱] بالبدن، نمو‌کردن، از مرافبت بی نیاز شدن.
 له‌خه‌م ر‌ه‌خساو: له‌خه‌م ل‌بخواردن ر‌زگار‌بوگ [۱] بالبده، نمو‌کرده، از مرافبت بی نیاز شده.
 له‌خه‌م ر‌ه‌خسین: له‌خه‌م ر‌ه‌خسان [۱] نگا: له‌خه‌م ر‌ه‌خسان.
 له‌خه‌م ر‌ه‌خسیو: له‌خه‌م ر‌ه‌خساو [۱] نگا: له‌خه‌م ر‌ه‌خساو.
 له‌خه‌و‌کردن: (۱) خه‌واندن؛ (۲) خه‌و ل‌ئی‌ز‌اندن [۱] (۱) خواباندن؛ (۲) یی‌خواب کردن.
 له‌د‌وای: له‌باش [۱] بعداز.
 له‌د‌ودان: (۱) شل‌کردنی به‌ن و گوریس بو‌ک‌ش‌ان؛ (۲) بر‌ئنی له‌نازادی‌دان به‌ز‌یده‌ست که کار به‌ناره‌زوی خ‌وی بکا [۱] (۱) سست کردن برای کشیدن دنباله؛ (۲) کنایه از آزاد گذاشتن زبردست که خودسرانه کارکند.
 له‌د‌ور: له‌ناوه‌راست [۱] در‌وسط.
 له‌ده: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱] روسنایی در کوردستان که بعثبان آن را ویران کردند.
 له‌ده‌ست‌چون: نه‌مان، ش‌ن، که بنه‌اده‌م بو‌به‌ن [۱] از دست رفتن.
 له‌ده‌ست‌دان: له‌ده‌ست‌چون و خه‌ت‌اله‌خواه‌ون بو‌ن [۱] از دست دادن.
 له‌ده‌ست‌ده‌ر‌چون: له‌ده‌ست‌چون [۱] از دست در رفتن.
 له‌ده‌ست‌که‌فتن: (۱) تابوت‌بو‌ن له‌دارایی؛ (۲) له‌ناو‌چو‌ئی به‌ک‌ئی له‌ده‌سنی ش‌نی ناو‌مال [۱] (۱) ورشکست شدن؛ (۲) از دست افتادن، ناقص شدن دسنی از وسایل منزل.
 له‌ده‌ست‌که‌وتن: له‌ده‌ست‌که‌فتن [۱] نگا: له‌ده‌ست‌که‌فتن.
 له‌ده‌ست‌هاتن: بو‌ب‌ک‌ه‌انن نوانا به‌سه‌ر کاریکا بو‌ن [۱] از دست برآمدن.
 له‌ده‌ف: خو‌ز‌ئی و ب‌یکاره [۱] هرزه‌ولگرد.
 له‌ده‌فی: خو‌ز‌یه‌نی [۱] هرزگی.
 له‌ده‌ف: له‌جم، لای [۱] نزد، پیش.
 له‌ده‌م: (۱) نزبک به؛ (۲) له‌ناری؛ (۳) له‌ج‌ئی [۱] (۱) نزدبک به؛ (۲) درلیه؛ (۳) فوراً.
 له‌ده‌ما: (۱) ده‌بکی، نه‌و‌کانه؛ (۲) له‌ج‌ئی [۱] (۱) در زمانی؛ (۲) فوراً.
 له‌ده‌ما‌خ‌دان: جازز‌کردن، قه‌لس‌کردن [۱] بکر کردن.
 له‌ده‌ما‌خ‌دان: له‌ده‌ما‌خ‌دان [۱] بکر کردن.
 له‌ده‌م‌تر‌از‌ان: له‌ده‌م‌ده‌ر‌چون [۱] از ده‌ن در رفتن، به‌اشنباه گفتن.
 له‌ده‌م‌دا: له‌ده‌ما [۱] نگا: له‌ده‌ما.
 له‌ده‌م‌دان: (۱) بر‌ئنی له‌ر‌وش‌ک‌اندن؛ (۲) فسه ل‌ئی‌فیول‌نه‌کردن [۱] (۱) کتابه از آزر و بردن، خجل کردن؛ (۲) سخن مخاطب را رد کردن.
 له‌ده‌م‌ده‌ر‌په‌ز‌ین: فسه به‌سه‌ه‌و‌کردن [۱] اشنباه حرف زدن.
 له‌ده‌م‌ده‌ر‌چون: له‌ده‌م‌ده‌ر‌په‌ز‌ین [۱] اشنباه حرف زدن، از ده‌ن در رفتن.
 له‌ده‌مه‌ودان: باش‌مله‌گوتن [۱] غیبت گفتن.

له‌ده‌وه: لای، جه‌م، کن، نك [۱] نزد.
 له‌ده‌وه‌دان: له‌ده‌م‌دان [۱] نگا: له‌ده‌م‌دان.
 له‌ده‌وه‌ر‌گه‌زان: (۱) له‌ده‌وه‌رو به‌ر‌گه‌زان؛ (۲) به‌قوربان بو‌ن [۱] (۱) پیرامون گشتن؛ (۲) فریاد و صدقه‌رفتن.
 له‌ر: لاوان د‌ال‌گوشت، زه‌عف، کز، له‌حه‌ر [۱] لاغر.
 له‌ر: باش‌گری کو: (میر و به‌گله‌ر) [۱] پسوند جمع.
 له‌ران: چولان به‌راست و چو‌به‌دا [۱] حرکت جانبی
 له‌راندن: چولاندنی به‌راست و چو‌به‌دا [۱] حرکت دادن جانبی.
 له‌راندنه‌وه: له‌راندن [۱] حرکت دادن جانبی.
 له‌راندنه‌وه: له‌راندنه‌وه [۱] حرکت دادن جانبی.
 له‌رانه‌وه: له‌ران [۱] نگا: له‌ران.
 له‌رخ‌ئنی: له‌خورئنی [۱] نالشنا.
 له‌ردی: گوندبکه له‌کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روسناهای ویران شده کوردستان توسط بعثبان.
 له‌رز: (۱) بزوتنی راسته‌خو؛ (۲) له‌ر، لاواز؛ (۳) نا، سه‌رمای نا [۱] (۱) لرزه؛ (۲) لاغر؛ (۳) نب لرزه.
 له‌رزان: (۱) بو‌مه‌له‌رزه؛ (۲) هم‌مولا بزوتنی بی‌بخنبار [۱] (۱) زلزله؛ (۲) لرزیدن.
 له‌رزاندن: وه‌له‌رزه‌خسین [۱] لرزاندن.
 له‌رزاندنه‌وه: له‌رزاندن [۱] لرزاندن.
 له‌رزاندنه‌وه: له‌رزاندن [۱] لرزاندن.
 له‌رزانه: (۱) خشکی‌کی ژاناه؛ (۲) ناوی قامبکی کوردی به [۱] (۱) زبوری است؛ (۲) نام آهنگی است.
 له‌رزانه‌وه: له‌رزان [۱] لرزیدن.
 له‌رزیزین: دوعا له‌مو‌خو‌ئیدن بو‌له‌رزو نا چاک بو‌نه‌وه [۱] د‌عا بر مو‌خواندن برای شفای نب.
 له‌رزبو‌زین: بر‌ئنی له‌نرساندنی زور [۱] کتابه از نرسانیدن.
 له‌رزك: (۱) ش‌نی که ده‌له‌رزی؛ (۲) زه‌مب‌نی زونگ؛ (۳) نه‌خوشبه‌کی به‌زه [۱] (۱) لرزان؛ (۲) زمین آبرزا؛ (۳) نوعی بیماری گوسفند.
 له‌رز‌کام‌رنی: په‌له‌فازه‌ی سه‌ر‌بر‌او، لنگه‌فره [۱] د‌سب و بازدن دم‌مرگ.
 له‌رز‌گرتن: نوشی تاو له‌رز بو‌ن [۱] نب و لرز کردن.
 له‌رز‌ئی‌هاتن: (۱) ناگرتن؛ (۲) له‌رز له‌نرسان و له‌سه‌رمان [۱] (۱) لرزو نب گرفتن؛ (۲) لرزش از سرما و ترس.
 له‌رزوتا: ناو له‌رز، باو [۱] نب و لرز.
 له‌رزوك: (۱) ش‌تی که دابم ده‌له‌رزی؛ (کاب‌ر‌اله‌رزوك بو‌ه)؛ (۲) نه‌خوشبه‌کی چه‌بو‌ان که ده‌له‌رزی و کنو‌یز ده‌مرئ [۱] (۱) همبشه لرزان؛ (۲) نوعی بیماری دام.
 له‌رزه: له‌رز [۱] لرزش.
 له‌رزه‌تا: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱] روسنایی در کوردستان که بعثبان آن را ویران کردند.
 له‌رزه‌ك: (۱) له‌رزوك؛ (۲) بو‌مه‌له‌رزه؛ (۳) زه‌مب‌نی ناپت‌ه‌وی شل [۱] (۱) همبشه لرزان؛ (۲) زلزله؛ (۳) زمین سُست و منخلخل.

- له‌رزى: (١) له‌زى، كزى: (٢) رابوردوى له‌رزىن [١] (١) لاغرى: (٢) ل‌رژبە.
- له‌زوق: (١) ركوبى، رق له‌زگ: (٢) به‌زقه‌به‌رى، به‌كبنه‌ى [١] (١) كبنه‌نوزا: (٢) به‌كبنه‌.
- له‌زوك: (١) له‌زوق: (٢) له‌زو لاوازى چكوله‌ [١] (١) نگا: له‌زوق: (٢) لاغرك.
- له‌زو: (١) جوانى دلپه‌سند: (٢) له‌پيش. به‌قه‌در: (٣) روبه‌زو: (٤) قسه‌ى زه‌پ‌وزاست [١] (١) زيبا: (٢) محترم: (٣) روبه‌زو: (٤) زوك و صريح.
- له‌زودامان: شه‌رم كردن له‌ به‌رانبه‌ر به‌كئى [١] شه‌رم حضور، رودر بايستى.
- له‌زوك: له‌زوك [١] ل‌رزان.
- له‌زوك: چكوله‌ى لاواز [١] لاغرك.
- له‌ره: (١) له‌ر، چكوله‌ى به‌ولا ولادا: (٢) له‌رز [١] (١) جنبش و تكان: (٢) ل‌رزه.
- له‌ره: له‌ره، له‌م شوينه [١] اب‌نجا.
- له‌ره‌با: ناوسانى به‌زو بزى له‌ نه‌خوشى [١] باد ورم بز و گوسفند.
- له‌ره‌له‌ر: له‌ره‌ى زور [١] «له‌ره» ه‌اى به‌باي.
- له‌ره‌نه: له‌راندىن [١] جنباندىن.
- له‌رى: چكوله‌ى به‌ولا ولادا [١] جنببەد.
- له‌زى: لاوازى، بى‌گوشى [١] لاغرى.
- له‌ربانه‌وه: له‌رانه‌وه [١] نگا: له‌رانه‌وه.
- له‌زى‌ده‌رچوون: گومر ابوون [١] منحرف شدن، گمراه شدن.
- له‌زى‌لادان: له‌زى‌ده‌رچوون [١] منحرف شدن، گمراه شدن.
- له‌رپن: له‌رانه‌وه [١] نگا: له‌رانه‌وه.
- له‌رپنه‌وه: له‌رانه‌وه [١] نگا: له‌رانه‌وه.
- له‌زى: په‌له، زو [١] شتاب.
- له‌زار ترازان: له‌ده‌م ترازان [١] ازدهن دررفتن.
- له‌زاگ: ناپوت، دار به‌ست [١] ناپوت.
- له‌زاله‌زى: په‌له‌به‌ل، هه‌ر نېسته، ده‌س به‌جئى [١] باعجله، عجلولانه.
- له‌زاندىن: په‌له‌كردن [١] شنايبدين.
- له‌زاھى: په‌له‌بى، هه‌له‌به، به‌له‌سه‌بى [١] شتاب، عجله.
- له‌ز به‌له‌زى: زور به‌به‌له [١] بسيار باعجله.
- له‌زخوون: كه‌سى كه به‌هه‌له‌وه په‌له‌ ده‌خوا [١] كه‌سى كه با عجله غذا مى‌خورد.
- له‌زك: (١) به‌خه‌بال لئى بران: (له‌زك بووم بجم): (٢) خه‌ريك: (گورگ له‌زك بو ده‌بخوارد) [١] (١) نصميم فكرى: (٢) سروقت و مشغول.
- له‌زكانى: به‌به‌له، به‌له‌ز [١] باعجله.
- له‌زكرن: په‌له‌كردن [١] شنايبدين.
- له‌زك‌وزاوه‌ستان: له‌به‌رچوونه‌ى ميوينه [١] بانسه‌شدن.
- له‌زك‌وه‌ستان: له‌به‌رچوونه‌ى ميوينه [١] بانسه‌شدن.
- له‌زك‌وه‌ستانه‌وه: له‌زك‌وه‌ستان [١] بانسه‌شدن.
- له‌زك‌ويستان: له‌زك‌وه‌ستان [١] بانسه‌شدن.
- له‌زك‌ويستانه‌وه: له‌زك‌وه‌ستان [١] بانسه‌شدن.
- له‌زه‌كه‌وچوون: له‌زه‌كه‌ستان [١] بانسه‌شدن.
- له‌زكى: ده‌ست به‌جئى [١] فوراً.
- له‌زگ: له‌زك [١] نگا: له‌زك.
- له‌زگه: چه‌سه‌بى به‌نېسته‌وه لكاندىن بو ده‌رمان، منه‌مما [١] بلاستر، مشمع طبي.
- له‌زگين: (١) روخوش: (٢) چالاک و به‌كار: (٣) ناوه بو پياوون [١] (١) خوشرو: (٢) چيست و چالاک و كارى: (٣) نام مردانه.
- له‌زله‌زى: به‌له‌به‌ل [١] عجله.
- له‌زم: (١) شه، ته‌زابى: (٢) قور و جلياو: (٣) په‌له‌م هه‌به: (ئه‌زله‌زم دجم) [١] (١) نم، رطوبت: (٢) لای و لحن: (٣) شناف دارم.
- له‌زمه: نه‌زىمى باران [١] شدت رگبار.
- له‌زو به‌زى: زور به‌به‌له [١] بسيار باعجله.
- له‌زوروا: هه‌ر له‌میزه‌وه [١] از قديم، از قبل.
- له‌زووه: له‌زوروا [١] نگا: له‌زوروا.
- له‌زووه‌وه: له‌زوروا [١] از دېر باز.
- له‌زه: هه‌راو كبنه [١] چار و چنجال.
- له‌زه‌ت: خووشى [١] لذت.
- له‌زه‌ى: به‌به‌له، به‌له‌ز [١] باعجله.
- له‌زبى: (١) خووشه‌ويست، عه‌زبى: (٢) به‌نام و دلپه‌سند: (٣) زرينگ [١] (١) گرامى: (٢) لذت بخش: (٣) باهوش.
- له‌زين: په‌له‌كردن [١] شنايبدين.
- له‌زى: له‌زى، په‌له [١] عجله.
- له‌زان: به‌نازار، به‌زان: (بر بنه‌كه‌م زور له‌زانه) [١] آزاردهنده، دردناك.
- له‌زگ: په‌ل، لئى [١] شاخه.
- له‌زم: فور و جلياو، له‌زم [١] لای و لجن.
- له‌زه‌ر به‌ده‌ر: زنده له‌ براردن، به‌كچار زور [١] بيشمار.
- له‌زه‌ره به‌ده‌ر: له‌ زمار به‌ده‌ر [١] بيشمار.
- له‌س: هه‌مو نه‌ندام به‌گشتى [١] بدن.
- له‌سار: لاسار، گوئى نه‌بيس له‌ قسه‌ى خه‌لك [١] خيره‌سر.
- له‌س پيئت: بېجم و نه‌رزى، هه‌ينه‌ت [١] قباغه، شكل.
- له‌سم: نيفليج [١] فليج.
- له‌سه‌ر: (١) بالانز: (٢) له‌به‌ر: (له‌سه‌رتو وام به‌سه‌ره‌ت): (٣) نه‌وى له‌ زكه‌و كئى به‌ركئى دا ده‌به‌انه‌وه: (له‌گالته‌دا نيمه له‌سه‌رين): (٤) باقى، زنده‌م‌الئك كه له‌ گوژينه‌ره‌دا ده‌درئى به‌ خاوه‌نى ماله‌باشته‌ره‌كه: (چه‌ندم له‌سه‌ر ده‌ده‌به‌وه؟): (٥) برئى له‌ فه‌رز: (دينارىكهم له‌سه‌ره): (٦) عونده، له‌با: (نم كاره له‌سه‌ر من): (٧) پئو بست: (له‌سه‌ره‌ ده‌به‌ئى بجم): (٨) لابه‌ن‌گر و پشنيوان: (مه‌نرسه‌ من له‌سه‌رتوم): (٩) لاسار [١] (١) بالانز: (٢) از برائى: (٣) بيروز: (٤) اضاقه‌بولى كه در مبادلۀ کالا به‌يكى از طرفين داده‌ مى‌شود: (٥) كتابه از وام: (٦) عهده: (٧) واجب و لازم: (٨) هوادار و پشتيبان: (٩) خيره‌سر.
- له‌سه‌رچوون: (١) ده‌س به‌رنه‌دان له‌ كارى كه ده‌كړئ: (٢) له‌ زيگى كارى‌دا مردن: (٣) سه‌ر كردن: (٤) له‌به‌رچوون [١] (١) ادامه دادن كار: (٢) دوانجام كارى مردن: (٣) اشتباه: (٤) فراموش كردن.

له شکر به ز: نوردوبه ز، جیگه ی سانه وه ی له شکر له شوننی [۱] جای
 اُراق لَشکر.
 له شکر به ز کردن: دابه زین و سانه وه ی له شکر له شوننی [۱] اُراق کردن
 لَشکر.
 له شکر به زین: برینی له ژنی سه لته ی زمان دور [۱] کتابه از زن زبان
 دراز بی جبا.
 له شکر شکین: شه زکری زور نازا [۱] لَشکر شکن.
 له شکرگا: جیگه ی له شکر، بنکه ی سپا [۱] لَشکرگا.
 له شکر سی: (۱) چه کداری که ده گه ل له شکره: (۲) فامبک و به بنیکی
 به ناوبانگه [۱] (۱) سپاهی: (۲) آهنگ و حماسه ای است کردی.
 له شکران: لهش فورس، نمه [۱] نثل.
 له شکر س: مزی زه لام و نه سنور [۱] تنومند.
 له شورده رچون: اتمام ده رچون [۱] نگا، اتمام هرچون
 له شورده رکردن: له نام ده رکردن [۱] نگا، له نام ده رکردن.
 لهش ولار: لهخت ولار، جوانی شل و مل [۱] زیبای رعنا.
 له شه: نوه زه ل، قون گران، نه پ، له شکران [۱] نثل.
 له شیر برینه وه: بیجو له شیری دابک گرنه وه [۱] بجه را از شیر گرفتن.
 له عاردان: به سه رزه وی دا خستن [۱] بر زمین زدن.
 له عاردی دان: له عاردان [۱] بر زمین زدن.
 له عاست: له حاست [۱] در برابر.
 له عاستی: له حاست [۱] در برابر.
 له عان: له حاند [۱] در برابر.
 له عاند: له حاند [۱] در برابر.
 له عل: لال، بهردیکی به قیسه نه [۱] اعل.
 له عله: لاله، جی ته می به شوشه [۱] لاله، مردنگی.
 له عنعت: بی بهشی له بهزی بی، جوینبکه، نه حلهت [۱] لعنت.
 له عوزر باهونه وه: خوین زاوه سنانی چه بز [۱] از حیض پاک شدن.
 له عوزر پاک بونه وه: له عوزر باهونه وه [۱] از حیض پاک شدن.
 له عوزر چونه وه: له زگ وه سنان [۱] آس شدن، بانسه شدن.
 له عوزر وه ستان: له عوزر چونه وه [۱] بانسه شدن.
 له عوزر وه ستانه وه: له عوزر چونه وه [۱] بانسه شدن.
 له عوردان: له عاردان [۱] بر زمین زدن.
 له عوردی دان: له عاردان [۱] بر زمین زدن.
 له عوزدان: له عاردان [۱] بر زمین زدن.
 له عوزی دان: له عاردان [۱] بر زمین زدن.
 له عه بیه تان: له حیوت [۱] از نرس.
 له عین: (۱) برینی له زالم: (۲) سه رناوه بو شه بنان [۱] (۱) کنایه از ستمگر:
 (۲) ملعون، لقب شيطان.
 له غاو: لغاو [۱] لگام.
 له غاوه: سوچی دم، لغاوه [۱] گوشه دهان.
 له غاوه برکه: لغاوه برکه [۱] زخم گوشه دهان.
 له غاوه برکني: لغاوه برکه [۱] زخم گوشه دهان.

له سه رچه: له بهر چی، بو چی؟ [۱] برای چه؟
 له سه رچی: (۱) له سه رچه؟ (۲) نه ندازه چند بی؟ (شهرت به ستین
 له سه رچی؟) (۳) له بیرت بجی [۱] (۱) برای چه؟ (۲) برچه؟، سرچه؟
 (۳) فراموش کنی.
 له سه رخسوخ: (۱) نارام، هیدی، به بسنو: (۲) سه بره، نه بله: (۳) به هوش،
 ناگادار [۱] (۱) آرام: (۲) بواس: (۳) هشیار.
 له سه رخوچون: به هوش بون [۱] به هوش نندن.
 له سه رخویبی: نارامی، پشودریزی [۱] آرامی، شکیبایی.
 له سه ردا: (۱) له لای زوره وه: (۲) دربار، ژنو: (له سه ردا تی هه لجنیه وه)
 [۱] (۱) از بالا: (۲) از نو.
 له سه ردان: (۱) باقی دانه وه له گوزینه وه دا: (۲) به شمشیر نه ستویه زاندن
 [۱] (۱) باقی دادن درمیداله: (۲) گردن زدن.
 له سه رده ستان: (۱) زگ بر له سه ریه نندی زان دا: (۲) برینی له بره دار،
 ره واج [۱] (۱) آسین نزدیک زابیدن: (۲) کتابه از رایج.
 له سه ررا: (۱) ژنو، له سه ردا: (۲) له سه رده وه بو خواره وه:
 (له سه ررا که ونم) [۱] (۱) از نو: (۲) از بالا به بابین.
 له سه ررویشتن: (۱) دهس به رنه دان و دوایی کارگرتن، له سه رچون: (۲)
 بی چه فاندن، سور بون [۱] (۱) دنبال کردن و ادامه دادن: (۲) اصرار.
 له سه رروین: له سه ررویشتن [۱] نگا، له سه ررویشتن.
 له سه رره راخ: به رداشی لاسواو [۱] سنگ آسباب کناره ساییده.
 له سه رره راع: له سه رره راخ [۱] نگا، له سه رره راخ.
 له سه رکردن: فیول کردن له ده سه ده [۱] پذیرفتن در گروه.
 له سه رکردنه وه: ناریکاری کردنی که سی له بهرانه ر دوژمنانی [۱] دفاع
 از کسی کردن.
 له سه رگری: به رداشی ناوه زاست زوق [۱] سنگ آسباب وسط برجسته.
 له سه رگریو: گر و کردن، گر نو کردن [۱] شرط بندی.
 له سه رمن: له پای من [۱] به عهده من.
 له سه ره و کردن: له سه رکردنه وه [۱] دفاع از کسی کردن.
 له سه ره به ک: بی پسانه وه [۱] بدون وقفه، بیایی.
 لهش: (۱) بدن، نهن، که لسخ، قالب: (۲) برینی له شمسی ژن: (۳)
 کینه وههرا [۱] (۱) نن: (۲) کتابه از شرمگاه زن: (۳) جار و جنجال.
 لهش به یار: ده رده دار، بیچار [۱] بیمار.
 لهش به ودوشاو: وشه ی گانه کردن به کسی که خوی به ناسک و نازدار
 ده زمبری [۱] کلمه نمسخر، کتابه از نازک نارنجی.
 لهش بهیس: که سی که عوسلی له سه ره [۱] جنابت دار، جنب.
 لهش خور: دالاش، لاشخور [۱] لاشخور.
 لهش ساخ: دژی نه خوش [۱] سالم و نندرت.
 لهش ساغی: دور له نه خوشی، سه لاهمت [۱] سلامت، نندرتی.
 لهش سفق: نازا له کار، دژی نه پ و تمه ل [۱] جست و جابک.
 لهش سوک: لهش سفق [۱] جابک.
 لهش قورس: نمه ل [۱] نثل، گران خین.
 له شکر: سپا، کومه لئی زور له چه کداران [۱] لَشکر.

له غاوه بری: لغاوه بزکه [] زخم گوشه دهان.
 له غم: لوغم [] نکا: لوغم.
 له غمه: لوغم، زیگه به بن عمرزا [] نقب.
 له غهر: له جهر، لاواز، کز، دالگوشت [] لاغر.
 له غم: له غمه [] نقب، تونل.
 له غم لیدان: ری کولین به بن عمرزا [] نونل زدن.
 له ف: (۱) قویت، قوت چو: (۲) پنج، لده وره هالان: (۳) پیل، شمیول []
 (۱) بلع: (۲) بیج: (۳) موج.
 له فافه: به زویی که ده شنیوه ده بیجن [] لفافه.
 له فدان: قوت دان به به کجار [] بلعیدن یکباره.
 له فده: بابوله [] ساندویج.
 له فین: شوژیونهوه [] فروهشنه شدن.
 له ف: (۱) لف، جوئه، بزوا: (۲) بیک، لیک [] (۱) حرکت: (۲) باهم.
 له ف نانین: ناشنوه کردن، بیک هینان [] آشنی دادن.
 له فا: بهش، بار، بشک [] سهم، حصه.
 له فادان: بهش بهش یون [] تقسیم شدن.
 له فاکرن: بهش بهش کردن [] تقسیم کردن.
 له فخستن: (۱) له به کتردان: (۲) ونک که وتن [] (۱) همدیگر را زدن: (۲) زدو خورد، به هم اصابت کردن.
 له فهاتن: بیک هانن، سازان [] فهاهم کردن، باهم کنار آمدن.
 له فهن: جوژی فامیشی بارک [] نوعی نی بارک.
 له فهند: خوړنی شوخ و جوان، لوی جوان جاکو بلندبالا [] جوان شیک و زیباروی.
 له فهندی: نهنگرچکه سوزانی [] آسین بلند.
 له فین: لفین، بزوتن، جولان [] حرکت کردن، جنبیدن.
 له ف: (۱) بن سست، نافایم: (۲) لق، لک: (۳) قهپ، گاز: (۴) هیلکه‌ی گهنو، لوق: (۵) لومه، سرکونه: (۶) حه‌تهک، گالته [] (۱) لق: (۲) شاخه: (۳) گاز دندان: (۴) تحم مرغ فاسد: (۵) سروش: (۶) شوخی، مزاح.
 له فاقان: شل یون و له رزین له بن سسنی [] لقی شدن.
 له فاندن: (۱) شل و سست کردن و له راندن: (۲) شوژکردنوه: (۳) هده لاهوسین [] (۱) تکان دادن و سست کردن: (۲) فروهشتن: (۳) آویختن.
 له فاقن: له فاندن [] نکا: له فاندن.
 له فاوا: (۱) له جیگه له رندراو: (۲) لغاوا: (۳) شوژه کراو، داهلراو [] (۱) از جای تکان داده شده: (۲) لگام: (۳) فروهشنه.
 له فکردن: شل کردن و له جیگه‌ی خوی بزواندن [] لقی کردن و ازجا تکان دادن.
 له فلقوق: (۱) گورگه لوقه: (۲) قهره، قورنه [] (۱) هروله: (۲) اسب بورتمه.
 له فلقق: بالنداریکی سی روه‌سی زور لنگ و دندوک دروزه له باو ناوایی لانه ده کاو گوشنی ناخوری گهرین و کویستان ده کا [] لک لک.

له ق له قه: جوژی رتواس [] نوعی ربواس.
 له قله قی: (۱) جوژی نری: (۲) بنیاده می باریکی لنگ دریزی به نهیل []
 (۱) نوعی انگور: (۲) آدم لنگ دراز تنبل.
 له قم: بن کولی و گل وه سه رلا سکدانی شینایی هاوینه، شکانده‌وه‌ی شینایی [] پیرامون بوته‌های پالیزی را کندن و خاک بر سافه‌ها ریختن.
 له قمال: کاسنی که له ناو ده نده‌ی شل دابه و ده له فنی [] گاواهنی که در خیش محکم نیست.
 له قم کردن: کاری له قم بیک هینان [] کار «له قم» انجام دادن.
 له ق ولوق: شل و شهوق، ناقابم [] نامحکم و ازهم دررفته.
 له ق وله وار: له ق ولوق [] نامحکم و ازهم دررفته.
 له قه: (۱) نوندناویننی با، راه شانندی بی: (۲) له جی بزوتن: (نوند بوه له قه ناکا): (۳) سه رناو، له قه ب [] (۱) لگد: (۲) ازجا جنبیدن: (۳) لقب.
 له قه ب: جی ناو، سه رناو، ناوی که له جیاتی ناوی بنجینه بی بو شنی داندراوی [] لقب.
 له قه بهل: (۱) مهنه، فه بهل، گرن و سپاردنی کاریک به مهرجی ته‌واویون و به کجی کری دانی: (۲) سپاردن به ده سنی که سنی [] (۱) کنتراپی: (۲) سپردن.
 له قه ده: به نه‌ندازه‌ی [] به اندازه.
 له قه ست: (۱) به ناگاداری، زدل: (۲) بو گالته و گمه، نه بهزاسنی و زدل [] (۱) عمد: (۲) به شوخی.
 له قه سستی: به درو بو حه‌تهک [] نه بهراسنی، برای شوخی.
 له قه شیل: به نه‌وزم به ربی دان [] لگد کوب.
 له قه فرتی: لافه فره، لنگه فرنی [] دست و پا کردن سر بریده.
 له قه فره: له قه فرتی [] دست و پا کردن سر بریده.
 له قه ق: قامیش، جینک، جیت [] نی.
 له قه له ق: (۱) بزوتن به ولوادا: (۲) برینی له دژوارو زه حمهت: (به له قه له ق درجووم) [] (۱) جنبیدن به اطراف: (۲) کتابه از دشواری.
 له قه م: (۱) شکانده‌وه‌ی بنسنان و شیناوه‌رد، له قم: (۲) سه رناو، له قه ب: (۳) سه رکونه: (جوه‌ختی لومه و له قه مه): (۴) نهوس، نانه [] (۱) نکا: له قم: (۲) لقب: (۳) سرزنش: (۴) طعنه.
 له قه م کردن: له قم کردن [] کار «له قم» انجام دادن.
 له قه م گرتن: نانه دینه‌وه، نیراد گرتن [] ابراد گرتن.
 له قه وه شاندن: له قه هاویشتن، لاق به توندی زاوه شاندن [] لگد براندن.
 له قه وه شانن: له قه وه شاندن [] لگد براندن.
 له قه وه شین: جوئه وه شین [] لگد بران.
 له قه هاویژ: له قه وه شین [] لگد بران.
 له قه هاویشتن: له قه وه شاندن [] لگد براندن.
 له قیس چو: له دهس ده رجوگی ده رفهت زه خساو [] از دست دررفته.
 له قیس چو: له دهس ده رجوگی ده رفهت [] از دست رفتن فرصت.
 له قین: (۱) له قان: (۲) له رکی [] (۱) جنبیدن سست پایه: (۲) برضد له قین: بزوتن [] جنباننده.

لهك: (۱) به شېك له نمرادی كورد؛ (۲) برینى له سه دهه زار؛ (۳) په له؛ (۴) باشگری بچوك شانندان [۱] (۱) بخشى از كردها؛ (۲) كتابه از صدهزار؛ (۳) لكه؛ (۴) پسوند تصغير.

له كاته: گول چنى، گولمه غلى له داس پوزو كو كردهوه [۱] خوشه چینی.

له كار: (۱) بنیاده می کار به دست و له بره؛ (۲) شنى كه زور به كار دى [۱] (۱) آدم دست اندركار؛ (۲) چیزی كه به كار آید.

له كارته: له كار كه ونه. په ك كه ته [۱] لكته، از كار افنده.

له كارخستن: بې بهرهر كردن [۱] از كار انداختن.

له كارده رها تگ: كارامه [۱] ماهر

له كارده رها تو: كارامه [۱] ماهر.

له كار كه فتگ: له كارته [۱] از كار افنده.

له كار كه وتو: له كارته [۱] از كار افنده.

له كار كه وتد: له كارته [۱] از كار افنده.

له ككاته: برینى له زنى مالانگه ز [۱] زن ولگرد.

له كگر: نازه لى ز شى مل سى [۱] بز و گوسفند سپاه گردن سفید.

له كم: (۱) خال، په له؛ (۲) به بیری من؛ (له كم وابه نه چیت) [۱] (۱) خال، لكه؛ (۲) به نصور من.

له كمات: زله، شه قام، شه قه زله [۱] سبلی.

له كماتك: سه رناو، له فهد [۱] لغب.

له كو: له كام جېگه [۱] از كجا، كجا؟.

له كو خستن: بې بز او كردن [۱] از حرکت بازداشتن.

له كورآ: له كام شوینه وه [۱] از كجا؟.

له كورتی: بې درزه دان به فسه [۱] به طور مختصر.

له كول پونه وه: ده ست لى بهردان [۱] دست از سر برداشتن.

له كول خستنه وه: به لا په ك له سر كه سنى لا بردن [۱] رها بی دادن از.

له كول كردن: له سر پشت دانان بر پشت گذاشتن، كول كردن.

له كول كرده وه: نه هبشتى به لا له سر به كى، له كول خستنه وه [۱] نجات دادن از مزاحم، رها می دادن از.

له كول كه وتن: نمانى شنى كه خوشه وبست تبه [۱] دك شدن مزاحم.

له كوله زو: نولو نزاى خراب [۱] نغز بن.

له كوی: له كو؟ [۱] كجا، از كجا؟.

له كوترا: له كورآ؟ [۱] از كجا؟.

له كه: په له [۱] لكه.

له كه دار: په لاوی، به به له [۱] لكه دار.

له كه ره م بو: له كار كه ونه [۱] از كار افنده، به كار نیامدن.

له كه ره م كه فتگ: له كه ره م بو [۱] نگا؛ له كه ره م بو.

له كه ره م كه وتو: له كه ره م بو [۱] نگا؛ له كه ره م بو.

له كه یڼ: له كه دار، په لاوی [۱] لكه دار.

له كیس چو: له قیس چو [۱] از دست رفتن.

له كیس چوگ: له قیس چو [۱] از دست رفتن.

له كیس چوڼ: له قیس چوڼ [۱] از دست رفتن.

له گام: چه وره، زگ له و زین [۱] سورچران.

له گان: قاپی گه وره ی مس كه ملی هه لنگه زابینه وه [۱] لگن.

له گاو: قوماریك كه به موزه ی نمرده كرى [۱] نوعی قمار با مهره های نرد.

له گرسه: جه لنه خوین، خوینی مه بگ [۱] خون منعقد شده، لخنه.

له گرنه: (۱) له نم جېگه وه؛ (۲) لیره، له نم جېگه [۱] (۱) از اینجا؛ (۲) در اینجا.

له گره: له نم جېگه [۱] در اینجا.

له گره و دوا: دواى نسننا [۱] از این به بعد.

له گره ولا: له گره و دوا [۱] از این به بعد.

له گره وه: له نم شوشه وه [۱] از اینجا.

له گز: ناوی دى په كه له كوردستان [۱] نام دهی در كردستان.

له گو: (۱) خمریک؛ (۲) ده گز [۱] (۱) سفبول و سرگرم به؛ (۲) گلاوین

له گل كه وتن: ناقص بې نمان و له جو له كه وتن؛ (له گل كه له گل كه وت

نه مانق نه فی / سیر و له سیر و فینه و چه ق جه قی) «سه بڼ» [۱] ناب نماندن و از حرکت افتادن.

له گل كه گ: له فله ن [۱] لك لك.

له گو پدان: برینى له ناهومید كردن [۱] كتابه از نومید كردن.

له گوچو: نه نداسی له جو له كه ونو [۱] زبان و اندام بی حس و حرکت شده.

له گوچوگ: له گوچو [۱] نگا؛ له گوچو.

له گوچوڼ: له جو له كه وننى زمان و نه نداسی، گو نه كردن [۱] بی حس شدن زبان و اندام.

له گسوز هاستن: له عسوزه هاستن، توانای بېك هبستان له خودا دبتن، ده خوزا به رمون [۱] از عهده برآمدن.

له گو كه وتن: له گوچوڼ [۱] نگا؛ له گوچوڼ.

له گو كه وتو: له گوچو [۱] نگا؛ له گوچو.

له گه: لنگ درزه، نزه [۱] لنگ دراز.

له گه چوڼ: نرازانى به ندی نه نداسی؛ (لافم له گه چوه) [۱] از جا در رفتن بند اندام.

له گهر: ده گهل [۱] همراه.

له گهز: له وه چیه، ده نا چیه. مه نهل، لېجار [۱] چيسنان، لغز.

له گه زدان: (۱) پټوان به گهز؛ (۲) راست را كشان؛ (نرزی خو له گه زده اوه) [۱] (۱) با زرع بيمودن؛ (۲) صاف دراز كشیدن.

له گهل: ده گهل [۱] همراه.

له گهن: له گان [۱] لگن.

له گهیر چوڼ: له گوچوڼ [۱] نگا؛ له گوچوڼ.

له گېښه: وى ده چى، ره نگه؛ (له گېښه نو بزنه هی فلانكس بى) [۱] چنین بیداست، نصور می رود، مثل اینکه.

له ل: (۱) كه منبر بن ده نك؛ (۲) بو چی؟، نمرآ؟؛ (۳) بالنداریكى راو كره به قهد باشو [۱] (۱) كمتر بن صدا؛ (۲) چرا؟، برای چه؟؛ (۳) برنده ای است شكارى.

له لا: جه م، نك، كن [۱] دوزد، ببش.

له لو: ده رگوش، جو لانه ی زارو ننداخه وانندن [۱] تنو.

له لو: له لو [۱] تنو.

له لوه: له لوف [ننو].
 له لوه: له لوف [ننو].
 له له: (۱) فولكراوه به جدقوله دار: (۲) نيوانى ساقه نغو سر له كيردا: (۳) نوكرى زاروك به خيوكه [ننو] شيار با كارد روى چوب، چوب خط: (۲) ميان حشفه و بڼه ذكر: (۳) له له.
 له له كردن: شوين شوين كردنى دار به تېخ [ننو] شيار كردن چوب با كارد، چوب خط زدن.
 له له گرتن: خزمه نكار به كرى گرتن بو به خيوكردنى زاروكان [ننو] له له استخدام كردن.
 له له يى: كارى خزمه نكاري زاروكان [ننو] له لگى.
 له له: (۱) له شتمه كى نريك: (۲) زگ، سك: (۳) بزهك، شفره به راز: (۴) بزكسى ميوه بېستان: (۵) پر، نزه: (۶) گوانى نازه ل: (۷) پنجك: (۸) له [ننو] (۱) از اين: (۲) شكم: (۳) دندان گراز: (۴) بونه پاليزى: (۵) پر: (۶) پستان حيوان شيره: (۷) بونه: (۸) كف دست.
 له صا: بونه مه، له بهر نمه [ننو] براى اينكه.
 له ماکوډان: پاكوډان، به سر به كادانى درواو يى به ستن [ننو] برهم انباشتن درويده بدون بستنه بندى.
 له مالهم: براو پر، دارمال [ننو] لبال، بر.
 له مان: (۱) له شته كانى نريك: (۲) له مردن دور: (له مان بان له نه مانه) [ننو] (۱) از اينها: (۲) احتمال زندگى داشتن.
 له مانه: له نم شته نريكانه [ننو] از اينها.
 له ميوز: لمبوز، بوز [ننو] بوزه.
 له ميا: لاميا [ننو] چراغ نفتى شبشه اى.
 له ميه: له ميا [ننو] لاميا.
 له ميه ر: بهر گر، كوسپ [ننو] مانع سرراه، حاجز.
 له ميه ر: له نم لابهوه [ننو] از اين سوي.
 له ميه ر يه راندين: بهر گر نه بيشتن، كوسپ له سه رنجه لا بردن [ننو] مانع از سرراه برداشتن.
 له ميه ره: لاره بوگ به لا به كدا [ننو] به طرفى كچ شده.
 له منت كهوى: آفرين، بار بکه لا [ننو] آفرين، حرف نشجيع.
 له م داي: ديوارى كه زكى داوه [ننو] وسط ديوار برآمده.
 له مس: (۱) ش به له ليدراو: (۲) گلوفين بو گرم كرده موى نه ندام [ننو] (۱) فلج شده: (مس: (۲) فشردن دست از سرما تا گرم شود.
 له مساندين: گلوفيني دست له سه رما، دست ده بن هه نكل نان له سه رمان [ننو] فشردن دست براى گرم كردن.
 له مسه باره ته: كه واي، جا كه وابه [ننو] در اين صورت.
 له ممل: (۱) ده نه ستودا: (۲) له سر، له پاى، له عوده ي [ننو] (۱) در گردن: (۲) به عهده.
 له ملا: له نم نالبه نريكه وه [ننو] از اين طرف.
 له ملانه: مايچه، ماهيچه [ننو] عضله.
 له م لاوه: له ملا [ننو] از اين طرف.
 له م لمين: خو كروشمه كردن له سه رمان [ننو] خود را مجاله كردن از سرما.

له مه لوه رن: له گام، چه ره [ننو] طفيلي، سورچران.
 له من: (۱) ژمن: (له من بيه): (۲) لمن، بو من: (واى له من): (۳) زگزل [ننو] (۱) ازمن: (۲) برمن: (۳) شكم گنده.
 له منابه: (۱) بيم واو: (۲) بيم واو [ننو] (۱) چنين مى پنداشتم: (۲) چنين مى پندارم.
 له منت كهوى: له مت كهوى، نافر بن [ننو] آفرين، كلمه نشجيع.
 له منت نه كهوى: وشه ي سه ركونه كردن [ننو] كلمه سرزنش.
 له مو: زگزل [ننو] شكم گنده.
 له موز: لمبوز، قديوز [ننو] بوز.
 له موز: له موز [ننو] بوز.
 له مه: (۱) له تبمه، ژمه: (۲) له نم شته: (۳) كاواراى زگزل: (۴) زگ [ننو] (۱) ازما: (۲) از اين: (۳) باروى شكم گنده: (۴) شكم.
 له مبه به: نه به مراه، خوت له تبمه به جيا مزانه [ننو] ازما باش.
 له مبه به ر: بهر ژنوكه، بهر له نيسنا، بيش نيسنا [ننو] قبل از اين.
 له مبه به ولا: له دوايى دا، له نيسه به ولاوه [ننو] بعد از اين.
 له مبه به ولاوه: له مبه به ولا [ننو] بعد از اين.
 له مهت: (۱) هو بال به ممل: (۲) گله يى له بهخت: (۳) پاشه مله گونن [ننو] (۱) مديون: (۲) شكوه: (۳) غيبت گفتن.
 له مه دو ا: له مه به ولا [ننو] بعد از اين.
 له مهر: دهر ياره ي، سه ياره ت [ننو] در ياره.
 له مه زه ر بنه: سه ربه زره، نيسكنه ي نوند كه ژونى به سه ردا ده كه ن [ننو] آش عدس غليظ.
 له مه له م: راسپاردن به خوابشتموه [ننو] سفارش با ناكيد.
 له مه به ر: له مه به ر [ننو] قبلا.
 له مه به و پاش: له مه به ولا [ننو] از اين پس، بعداً.
 له مه به و پيش: له مه به ر [ننو] قبل از اين، قبلا.
 له مه به و دو ا: له مه به و پاش [ننو] نگاه: له مه به و پاش.
 له مه به ولا: له مه به و پاش [ننو] نگاه: له مه به و پاش.
 له مه به ولاوه: له مه به ولا [ننو] نگاه: له مه به ولا.
 له مه يى: نه خوشه كى منالانه [ننو] نوعى بيمارى كودكان.
 له مى: (۱) له نم شنه: (۲) له نم جبگه [ننو] (۱) از اين: (۲) از اينجا.
 له مى يانه: (۱) له نم شته له چاو نوانى تر: (۲) له نم جبگه [ننو] (۱) از اين بكي: (۲) از اينجا.
 له مى يچ: له مى ش، له نه مى ش [ننو] از اين هم.
 له مى يچه: له نم شنه ش [ننو] از اين هم.
 له مى ژ: زور له وه بهر [ننو] از دبر باز.
 له مى ژينه: كه وتار [ننو] بسيار قديم، باستانی.
 له مى ش: له مى چ [ننو] از اين هم.
 له ن: ديره كى پچوكى ناو چه م [ننو] جزيره مانند ماسه اى در رودخانه.
 له ناو: ده ژوردا، له دوژ [ننو] در ميان.
 له ناو بردن: نه بيشتن، نونا كردن [ننو] از بين بردن.
 له ناو چو: له به بن براو، نه فر و نونا كراو [ننو] نابود شده.

له‌نگه‌رخانه: فه‌قیرخانه، مائێ که پیر و پانال و فه‌قبری لێ به‌خێوده‌که‌ن
 ☐ نوانشانه.

له‌نگه‌رخستن: (۱) راوه‌ستانی که‌شتی له‌ به‌نا نیشکانی؛ (۲) دامه‌زران له‌
 شوینی؛ (توا له‌م گونده‌ له‌نگه‌رمان خستوه) ☐ (۱) لنگر انداخن؛ (۲)
 ماندگارشدن در جایی.

له‌نگه‌رفزی‌دان: له‌نگه‌رخستنی گه‌میه‌ ☐ لنگر انداختن.
 له‌نگه‌رگا: قه‌راغ به‌حر که گه‌میه‌ لێ زاده‌وه‌ستن ☐ لنگر گاه، بندر.
 له‌نگه‌رکرتن: (۱) راوه‌ستانی گه‌می له‌ شوینی؛ (۲) خوزا کرتن له‌سه‌ر
 به‌رزایی؛ (۳) نۆزی پشودان؛ (۴) پال له‌راندن و راوه‌ستانی بالنده
 به‌مه‌واوه ☐ (۱) لنگر انداخن؛ (۲) تعادل حفظ کردن در بلندی؛ (۳)
 کمی ایستادن، نوقف کوتاه؛ (۴) ایستادن پرنده در حال پرواز.
 له‌نگه‌رگه: له‌نگه‌رگا ☐ بندر.

له‌نگه‌ره: (۱) نه‌وشنه‌ی له‌ سه‌عانی گه‌وره‌دا شوو بوته‌وه‌وه‌ جو له‌ ده‌کا،
 باندۆل؛ (۲) شه‌لی به‌مه‌ردولا‌دا شه‌ل ☐ (۱) پاندۆل ساعت؛ (۲) کسی
 که از هر دو با لنگ است.

له‌نگه‌رهاوبتن: له‌نگه‌رناوینن ☐ لنگر انداختن.
 له‌نگه‌رهاوبستن: له‌نگه‌رناوینن ☐ لنگر انداختن.

له‌نگه‌ری: (۱) قاهی گه‌وره‌وه‌ به‌لی جینشت‌خواردن؛ (۲) سینی پچوک؛ (۳)
 سینی گه‌وره؛ (۴) هه‌رشتی خروگرژمه‌را؛ (۵) شه‌پکه‌ی به‌ده‌ره‌ ☐ (۱)
 دیس؛ (۲) سینی کوچک؛ (۳) سینی بزرگ؛ (۴) مدۆر؛ (۵) شاپو.
 له‌نگه‌کردن: (۱) له‌رزینی که‌م له‌به‌رزیه‌وه؛ (۲) شه‌لینی که‌م ☐ (۱)
 لرزش اندک در بلندی؛ (۲) اندک لنگیدن.

له‌نگی: ده‌ردی شه‌ل بو‌ن ☐ لنگی.
 له‌نگیز: قوروز چله‌وا ☐ کل و لای.
 له‌نگیزه: له‌نگیز ☐ کل و لای.

له‌نگین: (۱) شه‌لین؛ (۲) له‌رزین به‌ سه‌هر ☐ (۱) لنگیدن؛ (۲) لرزیدن
 اندک.

له‌نه‌مان: نزیک به‌ مردن ☐ مشرف به‌ موت، مُردنی.

له‌نیو‌بردن: له‌ناو‌بردن ☐ از میان بردن.
 له‌نیو‌چو: له‌ناو‌چو ☐ از میان رفته.

له‌نیو‌چوون: له‌ناو‌چوون ☐ از بین رفتن.
 له‌و: (۱) لێو؛ (۲) زوی؛ (۳) بویه، له‌به‌ر نه‌وه؛ (۴) بزوتن ☐ (۱) لب؛ (۲) از
 او؛ (۳) از این رو؛ (۴) حرکت.

له‌وا: (۱) له‌به‌ر نه‌وه، بویه؛ (۲) بزوت، جو‌لا ☐ (۱) برای اینکه، از این رو؛
 (۲) جنبید.

له‌وار: له‌ق، لوق؛ (له‌ق و له‌وار بوه) ☐ لوق.
 له‌وازه: (۱) بازه‌ناو؛ (۲) لوسه، باری ☐ (۱) چوبهای ترازکردن سنگ
 آسیا؛ (۲) اهرم.

له‌واسه: (۱) به‌ری ده‌ست؛ (۲) به‌ری بێ ☐ (۱) کف دست؛ (۲) کف پا.
 له‌واش: (۱) خرمچون، جوارپه‌ل؛ (۲) لوجکه؛ (۳) جو‌زی کولیره‌ی پان
 ☐ (۱) چهارده‌دست و پا؛ (۲) لباسن؛ (۳) نوعی گرده‌ نان.

له‌واشه: (۱) لوجکه؛ (۲) کولیره‌ی له‌واش ☐ (۱) لباسن؛ (۲) نان لواش.

له‌ناو‌چوون: نه‌مان ☐ نابودشدن.

له‌ناو‌دان: له‌ناو‌بردن ☐ نابودکردن.

له‌نته‌ر: فانوس ☐ فانوس.

له‌نته‌ری: فانوس، له‌نته‌ر ☐ فانوس.

له‌نج: (۱) رق له‌زگی، رگ له‌دلی؛ (۲) هاتوجوی به‌ناز؛ (عبشوه‌وه‌ گریشوه‌وه
 قه‌مه‌وه‌ لارو له‌نج / پیمان که‌رم که‌ وه‌ جارێ هه‌ر به‌نج) «فولکلور» ☐
 (۱) کینه‌تو‌زی؛ (۲) خرام و ناز.

له‌نجاوه: گوندیکی کوردستانه‌ به‌عسی کاو‌لی کرد ☐ نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

له‌نجباز: کینه‌له‌دلی لاسار ☐ کینه‌تون، لجباز.

له‌نجو: له‌نجباز ☐ نگا؛ له‌نجباز.

له‌نجه: رو‌یستنی به‌ناز ☐ خرام.

له‌ند: (۱) به‌رزایی زه‌وی که‌ ده‌ری ناو‌گرتویه؛ (۲) بلند؛ (۳) کورستانیکی
 به‌ناو‌بانگه ☐ (۱) زمینی که‌ آب اطرافش را گرفته؛ (۲) بلند؛ (۳) ییلاقی
 مشهور در کردستان.

له‌نده‌هور: نه‌زه‌ی زه‌به‌لاح ☐ لنده‌ور.

له‌نگ: (۱) بای سه‌هفت؛ (۲) که‌سێ که‌ بای سه‌هه‌نه؛ (۳) خوار، لاز؛ (نهم
 باره‌ له‌نگه)؛ (۴) راوه‌ستانیکی که‌م بو‌ پشودان؛ (۵) شینیری
 له‌کیش ترازاو؛ (۶) کاری زاوه‌سناو له‌به‌ر که‌م و کو‌زی ☐ (۱) بای لنگ؛

(۲) لنگ با؛ (۳) کچ؛ (۴) ایستادن اندک برای آسودن؛ (۵) شم‌ر
 ناموزون؛ (۶) کار تعطیل شده به‌ عکس نقص ابرار.
 له‌نگاندن: له‌رزاندن، جو‌لاندن ☐ لرزاندن.

له‌نگر: شه‌ل ☐ لنگ.

له‌نگرۆ: له‌سه‌ر به‌کیا رو‌یستن، هه‌نگله‌شه‌له ☐ لێ لێ رفتن.

له‌نگۆ: له‌ تبه‌وه ☐ از شما.

له‌نگوچ: نه‌نگوچک، له‌وه‌ندی ☐ آستین بلند.

له‌نگوچک: نه‌نگوچک، له‌نگوچ ☐ آستین بلند.

له‌نگۆره: سه‌ره‌تا، ده‌س پینکی ده‌میک؛ (به‌هاری خوش سه‌ر له‌نگۆره
 دیاره) ☐ اوایل موسم.

له‌نگۆری: له‌نگۆره ☐ اوایل موسم.

له‌نگه: (۱) له‌ره له‌ به‌رزیه‌وه؛ (نهم کاریته‌ تو‌زی له‌نگه‌ ده‌کا)؛ (۲)
 راو‌یستانی که‌م؛ (هه‌ر وا له‌نگه‌یک بکه‌ نا‌ده‌ت گه‌می)؛ (۳) تا، وه‌ک؛
 (له‌نگه‌ی له‌ دنیا‌دا نیه) ☐ (۱) لرزش از بلندی؛ (۲) توقف کوتاه؛ (۳)
 همتا.

له‌نگه‌ده‌نی: گوندیکی کوردستانه‌ به‌عسی کاو‌لی کرد ☐ نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

له‌نگه‌ر: (۱) ناسنی سه‌ره‌به‌قولا‌پی به‌زنجیره‌وه‌ بو‌یستانی گه‌میه‌ ده‌خرنه
 ده‌ریاره؛ (۲) خو‌گرتن و زاو‌یستان له‌سه‌ر شوینی باریک و به‌رز؛ (چونه
 له‌م سه‌ره‌دیواره‌ باریک له‌نگه‌ری گرتوه)؛ (۳) له‌کارکه‌وته؛ (۴) له‌فرین
 زاوه‌ستانی بالنده له‌هوا ☐ (۱) لنگر کشتی؛ (۲) حفظ تعادل در
 بلندی؛ (۳) ازکار افتاده؛ (۴) ایستادن پرنده در حال پرواز.

له‌نگه‌رناو‌یتن: راو‌یستانی گه‌می له‌ قه‌راخ ده‌ریا ☐ لنگر انداختن.

لهوسا: له چاره كډوه [۱] از آن دفعه.
 لهوساوه: لهو سا [۱] از آن دفعه به بعد.
 لهوسن: لېچو لهو شوژ [۱] لب و لوجه فروهشته.
 لهوشه قاتا: لئوكمت [۱] لب شكرى.
 لهوشه رادايه: لېجى داژه نو [۱] لب فروهشته.
 لهولا: لئى ناليهوه [۱] از آن طرف.
 لهولاو: لاولاو [۱] لېلاب. بېچك.
 لهولاوه: (۱) لئى نالى زه؛ (۲) لاولاوهى دهركو پنجهره [۱] از آن طرف؛ (۲) لولايى در و پنجهره.
 لهولقاندن: لهخاوده رختستى نېسپ و لېنگداني [۱] گرم كردن اسب.
 لهولهو: لوره لور [۱] زوزه.
 لهوم: سركونه [۱] طعنه، سرزنش.
 لهوما: لهبهر نهوه، بويه [۱] از اين جهت.
 لهوماكو: (۱) چونكى، چونكو؛ (۲) نهگه رچى [۱] (۱) زيرا؛ (۲) اگر چه.
 لهون: جور، تهر، تهرز [۱] نوع.
 لهونايش: ماچ، راموسان [۱] بوسه.
 لهوه: (۱) له نه مشته؛ (۲) چلباو، قوراوى شل؛ (۳) ماچيك، راموسانيك؛ (۴) ته پلنسمر [۱] (۱) از اين؛ (۲) لچن و لاي؛ (۳) بوسه اى؛ (۴) تارك سر.
 لهوه بهر: پيش له مشته [۱] قبل از اين.
 لهوه پاش: دواى نه مشته [۱] بعد از اين.
 لهوه پيش: لهوه بهر [۱] قبل از اين.
 لهوه تا: له سمرده مه كډوه، له كاتيكه وه [۱] از آن زمان.
 لهوه تى: لهوه تا [۱] از آن زمان.
 لهوه چه: پنيويست، پنداويست. لازم [۱] لازم.
 لهوه دوا: لهوه پاش [۱] بعد از اين.
 لهوه ز: گياى خواردنى نازه ل [۱] چرا، علف.
 لهوه زار: (۱) نالئى خوارد؛ (۲) له سده بده كډوه [۱] (۱) چريده؛ (۲) از آن سيب.
 لهوه زان: نالئى خواردنى نازه ل، چه زين [۱] چريدين.
 لهوه زاندين: چه راندين نازه ل [۱] چرانيدن.
 لهوه زانين: لهوه راندين [۱] چرانيدن.
 لهوه زگا: جي لهوه زگا [۱] چراگاه.
 لهوه زگه: لهوه زگا [۱] چراگاه.
 لهوه زى: لهوه ز [۱] چريده.
 لهوه زيان: لهوه زان [۱] چريدين.
 لهوه زين: لهوه زان [۱] چريدين.
 لهوه زين: كهسى كه حديوان ده بانه لهوه ز (گا لهوه زين، كمر لهوه زين) [۱] چراننده، چران.
 لهوه ن: (۱) قاميش؛ (۲) قاميشى ناريك [۱] (۱) نى؛ (۲) نى نازك.
 لهوه نند: له قند، لارى جوان چاك [۱] جوان شوخ و زيبا.
 لهوه ننده: (۱) له نه مچنده؛ (۲) گيا به كى زور بون خوشه [۱] (۱) از اين اندازه؛ (۲) گياهي خوشبو است.

لهوان: (۱) بزوتن؛ (۲) له نهوان؛ (۳) بلسدايى؛ (۴) چه گهن [۱] (۱) حرکت كردن؛ (۲) از آنان؛ (۳) سر بالايى؛ (۴) نگاه. چه گهن.
 لهوانه: (۱) نهويش باژنكه له شنه كاني تر؛ (۲) له نهو شنه به كنى [۱] (۱) جزئى از آنهاست؛ (۲) از اينها.
 لهوانه يه: رهنگه، بيرى برده چى. دورنيه [۱] احتمال دارد.
 لهويادايش: ماچ كردن، راموسان [۱] بوسيدن.
 لهوت: گمار، قزى، پيس [۱] پليده.
 لهوتان: پيس بون [۱] پليدشدن.
 لهوتاندن: پيس كردن [۱] كتيف كردن.
 لهوتش: مزينى گوانى دايك له لابه ن بيجورا [۱] مك زدن بجه به پستان مادر.
 لهوتك: زارينيى بيجو كه دايكى نه مزي [۱] پوزه بند نوزاد براى نخوردن شير مادر.
 لهوت لهوت: (۱) چه قه سرئى، چه لته جه لت؛ (۲) چه به چه ب [۱] (۱) وراچى؛ (۲) عوعوسگ.
 لهوتوت: (۱) لئو نه ستورى سوره وه يوگ؛ (۲) لېچ داژه ناو [۱] (۱) لب قرمز و كلفت؛ (۲) لب فروهشته.
 لهوته نه: بزوتن، جولان [۱] حرکت كردن.
 لهوتى: پيس كراو [۱] كتيف شده، آلوده.
 لهوتين: لهوتان [۱] پليدشدن.
 لهوج: (۱) گهوج، ده بهنگ، گيل؛ (۲) تسيه بيتام [۱] (۱) هالو؛ (۲) ياره، ورن.
 لهوجز: چه نه بازي زوروه ز [۱] وراچ.
 لهوج: دهم و فلج [۱] لوجه، لب و لوجه.
 لهوجوز: لئوشوز، كهسى كه لئوى زيرى داچوزاوه [۱] لب فروهشته.
 لهوجه: (۱) قهوجه؛ (۲) تسه نازه وان و دهم خوار: (همر لهوجه لهوجه تى) [۱] (۱) نگاه؛ قهوجه؛ (۲) كچه، نافصيح.
 لهوج: دهب، تخته [۱] لوح، تخته.
 لهوحانه: لهوكاندها [۱] دراندم.
 لهوجه: لهوج [۱] لوح.
 لهوجه له: لهو چاره وه [۱] از آن دفعه.
 لهودوا: پاش نهو [۱] بعد از او.
 لهوده: (۱) لوده؛ (۲) گهوج، لهوج؛ (۳) حه نه كجى، گالته باز، قسه خوش [۱] (۱) علف برهم انباشته؛ (۲) هالو؛ (۳) لوده.
 لهور: لاور، جانته رى كئوى [۱] نگاه، لاور.
 لهوزا: چونكه، له بهر نه وه [۱] زيرا.
 لهور كه چون: وه رگه راتى لائى ولاخ [۱] در رفتن پاى دام.
 لهوره: لهوى [۱] درانجا.
 لهوزه: نالو، بادامه يى بن گمردن [۱] لوزه، لوزتين.
 لهوزينه: له بزينه [۱] نوعى شيرينى.
 لهوس: لهوج، دهم و فلج، لئوى نه ستورى دايكوتو [۱] لوجه، لب كلفت فروهشته.

له‌وه‌ندی: له‌قه‌ندی، نه‌نگوچکه‌سورانی [١] آستن بلند.
 له‌وهه‌نده: له‌وه‌نده [١] از این مفدار.
 له‌وی: (١) بزوت، جولاً: (٢) له‌نەر [١] (١) چنبدا! (٢) از او.
 له‌وی: له‌می، له‌جیگه‌که [١] در آنجا.
 له‌ویانه: (١) له‌نهمه‌بان: (٢) له‌وی [١] (١) از این بکی: (٢) در آنجا.
 له‌ویج: لاویج [١] برفک بک دست.
 له‌ویچه: له‌ویش، له‌نمیش [١] از این هم.
 له‌ویژا: له‌جیگه‌دوره‌کده [١] از آنجا.
 له‌وین: (١) جولبهر، بزوبین: (٢) له‌جیگه‌که‌ن [١] (١) جسیان: (٢) در آنجا هستند.
 له‌وینده‌ر: له‌شوبه‌که [١] در آنجا.
 له‌وینده‌ری: له‌رینده‌ر [١] در آنجا.
 له‌وینه: (١) له‌وین، له‌شوبه‌که‌ن: (٢) له‌وی، له‌جیگه: (٣) له‌تهرزی، وه‌کی [١] (١) در آنجا هستند: (٢) در آنجا: (٣) هم‌نوع، هم‌رنگ.
 له‌هه: باز، له‌ت، پارچه [١] قطعه، تکه.
 له‌ها: بیلو، بالان [١] پای افزار.
 له‌هان: لاکان [١] پای افزار نرکه‌ای به‌جای اسکی.
 له‌هانه: که‌له‌م، که‌له‌رم [١] کلم.
 له‌هه‌ف: زینک‌ویلیک و له‌پاو [١] شیک.
 له‌هه‌ف‌بیچین: لیک‌هالان، نالوزان، شوبان [١] قاطی و دهم شدن.
 له‌هه‌ف‌ته‌واندن: داهینانه‌وه، نه‌وی کردن [١] خم کردن.
 له‌هه‌ف‌خستن: لیک‌دان، له‌به‌کنری‌دان [١] کتک‌کاری، بکدبگر را ردن.
 له‌هه‌ف‌که‌تن: (١) ده‌مه‌فاله: (٢) به‌گزیه‌کتراچون: (٣) ویلک‌که‌ون [١] (١) جندل: (٢) جدال: (٣) برخورد.
 له‌هه‌ف‌گژزین: (١) شه‌ه‌دندوکه‌کردن: (٢) خو‌له‌به‌کنر به‌زل‌زانین: (٣) لیک‌نر‌راسان [١] (١) جدال: (٢) خودرا بر دیگری فضل دادن: (٣) نه‌بید با حرکت دست.
 له‌هه‌ف‌وه‌رن: سازان، بلیک‌هانتن [١] باهم ساختن.
 له‌هلاک: مارمیلکه [١] مارمولک.
 له‌هن: لانه‌ی درنده‌و که‌رویشک [١] کتاف، لانه‌ی خرگوش.
 له‌هوش‌چون: (١) بورا‌نه‌وه: (٢) له‌بیرچون [١] (١) مدهوش شدن: (٢) فراموش شدن.
 له‌هوش‌خوچون: بورا‌نه‌وه [١] مدهوش شدن.
 له‌هه‌ردان: له‌عهردی‌دان [١] بر زمین زدن.
 له‌هه‌ردی‌دان: له‌عهردی‌دان، له‌هه‌ردان [١] بر زمین زدن.
 له‌هه‌ز: موخل، هیله‌گ [١] الک.
 له‌هه‌ف‌دان: (١) تیکه‌ل‌کردن: (٢) له‌فدان، له‌به‌کتردان [١] (١) آمیختن: (٢) زدو خورد.
 له‌هه‌ف‌دودان: له‌هه‌ف‌دان [١] نگا: له‌هه‌ف‌دان.
 له‌هه‌ف‌هانتن: له‌فهاتن، بلیک‌هانتن [١] توافق و آشنی کردن.
 له‌هه‌ک: گوزیچه، نه‌لحه‌د [١] لحد.
 له‌هه‌ن: که‌له‌م، له‌هانه [١] کلم.

له‌هی: لا‌پاو، لا‌فاو، سبلاو [١] سیل، سیلاب.
 له‌هییان: له‌وگوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [١] روسنایی در کوردستان که به‌عیان آن را ویران کردند.
 له‌هیزت: به‌فه‌وه‌ت، به‌ناقه‌ت [١] زورمند.
 له‌هیستن: (١) هه‌له‌رکی‌کردن: (٢) گه‌مه‌کردن [١] (١) رقص: (٢) بازی کردن.
 له‌هیستوک: (١) که‌سی که له‌هه‌له‌رکیا زور شاره‌زابه: (٢) گه‌مه‌که‌ری کارامه: (٣) بوکه‌له‌ی منال [١] (١) رفاص ماهر: (٢) بازیکن زیردست: (٣) اسباب بازی بچه.
 له‌هیقی: (١) به‌ناوات: (٢) جاوه‌نوز [١] (١) آرزومند: (٢) چشم به‌راه.
 له‌هیکی: له‌پز، نه‌خافل [١] ناگهان.
 له‌هیکرا: له‌پزرا، له‌نه‌کاوا [١] ناگهان.
 له‌هی: (١) به‌زه، په‌لاس: (٢) له‌هی، سبلاو: (٣) نه‌سون، کوله‌که: (٤) داری ناوکبشانی دوکه‌سه که ده‌سه‌نلی ده‌خه‌ن [١] (١) گلیم: (٢) سیلاب: (٣) سنون، پایه: (٤) وسبله‌حمل آب دونفره.
 له‌هیاق: شباو، هیزا [١] لایق.
 له‌هیر: (١) زاروی ساوا: (٢) شینکه‌ی نازه‌سهرده‌رهاورده: (٣) جوچکه‌مه‌لی تازه له‌هیلکه‌درهانگ [١] (١) نوزاد: (٢) گیاه تازه‌سرد‌آورده: (٣) جوچه تازه از تخم درآمده.
 له‌هیرک: (١) بیجوی نازه‌ل: (٢) منالی ساوای کوربه [١] (١) نوزاد دام: (٢) طفل نوزاد.
 له‌هیرو: منالی نیز، کور [١] بس‌بچه.
 له‌هیرولوری: کوریزگیه‌ی نازاو نه‌نرس [١] بس‌بچه‌ی شجاع.
 له‌هیره: له‌م‌جیگه‌دا [١] ایجا.
 له‌هیره‌ک: له‌هیرک [١] نگا: له‌هیرک.
 له‌هیری: منالی موبنه، کوربه‌ساوای کیژ [١] دختر بچه.
 له‌هیز: (١) سه‌ما، ره‌فس: (٢) گالنه‌ولاری: (٣) نوبه‌ی کابه له‌گه‌مه‌دا [١] (١) رقص: (٢) بازی و سرگرمی: (٣) نوبت بازی.
 له‌هیزتن: (١) سه‌ما‌کردن: (٢) کایه‌کردن [١] (١) رقصیدن: (٢) بازی کردن.
 له‌هیزتوک: نامرزی گه‌مه [١] اسباب بازی.
 له‌هیزوک: (١) له‌یزنسوک: (٢) که‌سی که زوری که‌یف له‌نازی کردنه: (٣) که‌سی که باش سه‌ما ده‌کا: (٤) بوکه‌له‌ی منال [١] (١) اسباب بازی: (٢) کسی که بسبار به‌بازی علاقه‌دارد: (٣) ماهر در رقصیدن: (٤) اسباب بازی کودک.
 له‌هیزین: له‌هیزین [١] نگا: له‌هیزین.
 له‌هیس: له‌هیز [١] نگا: له‌هیز.
 له‌هیستن: له‌هیزین [١] نگا: له‌هیزین.
 له‌هیستوک: له‌هیزتوک [١] نگا: له‌هیزتوک.
 له‌هیشو: قوروا [١] آب گلالود، آب کیدر.
 له‌هیل: گراوی، ماشفه، دل‌به‌ر [١] معشوق.
 له‌هیلج: قومار بازی زور لیزان [١] قمار باز ماهر، لیلج.
 له‌هیلاخ: هاوینه‌هوار، کویستان، زوزان [١] ییلاق.

(۵) از برای دورشدن (۶) لهیده؛ (۷) پسوند تصغیر؛ (۸) لفظ خواندن دختر؛ (۹) از آن؛ (۱۰) اما؛ (۱۱) از چیزی بالا رفتن؛ (۱۲) گفتن. لئی: گونن، به نه‌نبا نابه‌ژن؛ (بلی، مه‌لی، ده‌لی، نه‌لیم) گفتن. لئی‌تائین؛ (۱) لئی جوانی به‌رگ؛ (۲) له‌شئیک هینان؛ (۳) بۆه‌له‌ک‌ه‌ونن؛ (۴) له‌نزبکی، له‌نک (۱) برازندگی؛ (۲) از چیزی آوردن؛ (۳) فرصت بافتن؛ (۴) نزد. لیا: هوی، هی، بینی، بانگ کردن حرف ندا. لیا‌قەت: شباوی (۱) شابستکی. لیان: (۱) لاگان؛ (۲) راژان (۱) اسکی محلی؛ (۲) نوسان افی داشتن. لیانی: لانه‌ی باننده، لونه (۱) آشیان. لیاو: لینیجاو، لوعاب (۱) آهار، لزیج آب، لعاب. لیپ: (۱) گزی، گه‌ز (۲) حه‌نه‌ک، قسه‌ی سه‌بر (۱) نارو؛ (۲) شوخی، طنز. لیپاس: بۆشه‌نی، بۆشاک (۱) لباس. لئی‌بران: (۱) که‌هینسان، کورت‌هینسان؛ (۲) بریاردان، ه‌راردان (۱) کوناه‌آوردن؛ (۲) نصمیم گرفتن. لئی‌بردن: (۱) له‌شئی ر‌فاندن؛ (۲) ده‌ناوران، ده‌ناورآکردن (۱) ربودن از؛ (۲) سپوختن، فرو کردن در. لئی‌بریان: لئی‌بران (۱) نگا؛ لئی‌بران. لئی‌بودن: به‌خشبینی که‌سئی له‌ه‌ده‌له‌و خه‌تا، عافو کردن (۱) عفو کردن. لئی‌بودو: گوناه‌به‌خش (۱) عفو‌کننده. لئی‌بوده: گوناه‌به‌خش (۱) عفو‌کننده. لیپوک: (۱) حه‌نه‌کچی؛ (۲) فیلباز (۱) طنزگو؛ (۲) ناروزن. لیپوکئی: فسه‌خوش، حه‌نه‌کچی (۱) هزلی، لوده. لئی‌بۆن: (۱) په‌بدابۆن له‌شئی؛ (له‌کچی مامم بوه)؛ (۲) وه‌ک‌به‌ک‌چۆن؛ (نه‌م‌ه‌ش له‌وه‌یه)؛ (۳) راجله‌کین، داجله‌کین (۱) متولدشدن از؛ (۲) همانندی؛ (۳) یگه‌خوردن. لئی‌بۆنه‌وه: (۱) له‌کار خه‌لاس بۆن؛ (۲) باز جیابۆنه‌وه (۱) فارغ شدن از کار؛ (۲) برکنده شدن. لیپه‌ک: (۱) گزی، گم‌ر، فیبل؛ (۲) لیپوک (۱) حبله، سکر؛ (۲) نگا؛ لیپوک لئی‌به‌لی: ده‌نبتره، ده‌باشه. بۆه‌باوه‌زنه‌کردن ده‌بلین؛ (لئی‌به‌لی بلاوه‌به) (۱) خب‌دبگه، حرف‌تعجب و ناباوری. لیپ: (۱) تزه، بز؛ (۲) حبله، گزی؛ (۳) پاروی زل؛ (۴) پیل، شه‌بول (۱) بز؛ (۲) حبله؛ (۳) لقمه‌بزرگ؛ (۴) موج. لیپ: فیبل، حبله، گزی (۱) حبله. لیپان: یر، دارمال (۱) بز، لیالب. لیپان‌لیپ: بزاور، دارمال (۱) لیالب، بز. لیپاو: شه‌پولی چهم (۱) خیزاب، موج. لیپاولیپ: بزودارمال، سهرز (۱) مالامال، لبریز. لئی‌هریون: توره‌بۆن له‌که‌سئی؛ (لئی‌ت پرم مه‌مدوتنه) (۱) از کسی خشمگین بودن. لئی‌پرسیراو: به‌پرس (۱) مسئول.

له‌یلاخ: له‌یلاخ (۱) بیلاخ. له‌یلاق: ده‌ه‌نیکه (۱) درخنجه‌ای است. له‌یلان: (۱) بیابان، چول‌وده‌شت، سارای به‌ربان؛ (۲) تراویلکه؛ (۳) بریغه (۱) دشت و بیابان، هامون؛ (۲) سراب؛ (۳) درخشش. له‌یلانک: گولی‌زه‌مق، زه‌مه‌قی (۱) زنبق. له‌بلانوک: گولیکی ره‌نگ به‌مه‌بئی توخه (۱) گلی است به‌رنگ صورتی تیره. له‌یلوپه‌ز: لولو‌به‌ز (۱) نیلوفر. له‌یلوک: له‌لوه‌درگوش (۱) تنو. له‌بلومه‌جروم: دونه‌ستیرن سائی جارنک به‌رانبه‌ر به‌ک‌ده‌بین (۱) نام‌دو ستاره در مجموعه‌ی جوزا. له‌یله‌دوتئی: زئی مالانگه‌ز، له‌ککانه (۱) زن ولگرد و بیکاره. له‌ییلی: (۱) گراوی مه‌جنونی په‌ناوبانگ؛ (۲) نه‌ی دوست، نه‌ی دلبر؛ (۳) ناوه بۆژنان (۱) لیلی معشوقه‌ی مجنون؛ (۲) ای بار؛ (۳) نام‌زنانه. له‌بم: چلک، گهماری، فریز، چه‌به‌لی (۱) چرک، کثافت. له‌هیم: له‌حبن، جوش‌خوردنی کائزا به‌سه‌ر به‌کا (۱) ل‌حیم. له‌یمن: چلکن، چه‌به‌ل، گهماره‌پس‌بوخل (۱) چرکین. له‌بمنه‌ت: چلکنی بۆنه‌که‌وه‌پسه‌که (۱) چرکین بدنمود. له‌بم‌ولیشه: (۱) گهمار؛ (۲) زه‌نگاوی (۱) چرک، کثافت؛ (۲) زنگ‌زده. له‌بم‌ولیشه‌ک: له‌بم‌ولیشه (۱) نگا؛ له‌بم‌ولیشه. له‌ینه: (۱) له‌وی، لفی جی؛ (۲) لیره (۱) درانجا؛ (۲) درانجا. له‌به‌ک‌بۆن: (۱) له‌زه‌نگ و بیچما وه‌ک‌یه‌کی؛ (۲) لیک جیابۆنه‌وه (۱) مشابهت؛ (۲) ازهم جداشدن. له‌به‌ک‌به‌ر بۆن: (۱) تیک‌به‌ر بۆن؛ (۲) لیک جیابۆنه‌وه (۱) درهم آمیختن، درهم آویختن؛ (۲) ازهم جداشدن. له‌به‌ک‌به‌ردان: (۱) تیک‌به‌ردان، ده‌گزه‌ک‌راکردن؛ (۲) لیک جیاک‌ردنه‌وه (۱) وادار به‌گلاویزشدن کردن، وادار کردن به‌درگیرشدن؛ (۲) ازهم جدا کردن. له‌یه‌ک‌چۆن: وه‌ک‌به‌ک‌چۆن (۱) شباهت، همانندبودن. له‌یه‌ک‌دان: (۱) تیکه‌لاوکردن؛ (۲) له‌یه‌ک‌مردان (۱) آمیختن؛ (۲) زدو خورد. له‌یی: لافاو، له‌هی، لی، لیمست، سبلاو (۱) سیل. له‌ییر: له‌یر (۱) نگا؛ له‌یر. له‌یی‌شو: (۱) ناوی لیل، قوزاو؛ (۲) به‌په‌له، به‌له‌ز (۱) آب گل‌آلود؛ (۲) باشناپ. له‌ییکه: روژه‌جوتنک له‌زه‌وی (۱) زمین به‌اندازه‌ک‌روز شخم‌زدن. لی: لافاو، لاپاو (۱) سیل. لی: (۱) لاپاو، لافاو، سیلاو؛ (۲) به‌لام، به‌لان؛ (۳) له، بۆده‌ست‌پیکردن؛ (۴) له‌ناو؛ (۵) ز، بۆدوربۆنه‌وه؛ (۶) رزیو، پلخساو؛ (۷) باشگری بچوک‌شانندان؛ (۸) بانگ‌کردنی کچ، کچی؛ (۹) له‌نه‌و؛ (۱۰) به‌لام؛ (۱۱) یی‌ه‌لجۆن؛ (لئی‌داری بکه‌نوان بوه‌رینه)؛ (۱۲) وتن؛ (ده‌لی، بلی، ده‌لیم) (۱) سبیل؛ (۲) اما، لیکن؛ (۳) از برای آغاز؛ (۴) در، داخل؛

دیزہ لئی (ده چی) [۱] شہادت: ۲) جای شدن، فرورفتن در: ۳) سوار شدن گشن بر مادہ: ۴) جگہ کردن ظرف.

لئی چوئہوہ: ۱) لہ ہیلکہ کردن دست، ہلگرتنی کەرکی: ۲) تەرکی کاریکی خوبی گرونو کردن [۱] از تخمگذاری باز ایستادن: ۲) نرک عادت کردن.

لئی چوئی: ہاویئہی [۱] شہادت.

لئی چہک: جوئی بارجہی زور ناسک [۱] یارچہ بسیار نازک، وال.

لئی خراو: ۱) لہسر کار دہرکار، ہرکہ نازکراو: ۲) پیداسارباو [۱] از کار برکنارشدہ: ۲) سایبہ شدہ بر.

لئی خستن: ۱) لہسر کار دہرکردن: ۲) پامالین، پیاساویں: ۳) لیدان، دارکاری کردن [۱] برکنار کردن: ۲) سایبہن بر: ۳) زدن، کتک کاری کردن.

لئی خشان: بہ سوکی پیاساوان، ویکہ وئی سہ بروکہ [۱] آہستہ مالیدہ شدن بر.

لئی خشاندن: سہ برئی پیداہنباں: (دہ سنیکم لئی خشانند) [۱] بہ آہستگی مالیدن بر.

لیخن: لیل، شلوی [۱] کدر، آب آلودہ.

لیخان: لیخن [۱] کدر، آب گل آلود.

لئی خواردن: بہرہ لہ سنی دہس کہوتن [۱] بہرہ بافتن از

لیخور: نازو [۱] رانندہ.

لئی خورین: ۱) نازون: ۲) نئی رآخورین [۱] راندن: ۲) نہیب زدن بر. لئی خوش بوئ: عافو کردن، بہ خشین گوناچار [۱] عفو کردن.

لئیخہ: ۱) ساوینی کبر بہ لہشی مینوہدا، ریخہ: ۲) فہرمانی لیدان، لیدہ [۱] مالیدن آلت ناسلی بر پوست جنس مخالف: ۲) فرمان زدن، بز.

لئی خہفتان: چاو لہدہ رفتن بوئ [۱] منتظر فرصت بودن.

لئی خہفتن: ۱) لئی خہفتان: ۲) بہ خاترجہمی و بسراحت نوستن [۱] منتظر فرصت بودن: ۲) با خیال آسودہ خفتن.

لئیخہک: لیدانیک، زہ بر [۱] ضربت.

لیدان: ۱) قونان، نازاردان بہ دار بان بہ مست یا بہ ہرچی: ۲) کونانی دہرگا: ۳) لہ ناردان: (لہ جوئم ۱۵): ۴) جلاک داننی زہگ، بل دان: (دلہم لئی دہدا): ۵) برنی لہ بہ نازہوا خواردن: (فہرزی لہسر بوئ لئی دا):

۶) دہنگ دہرہنباں لہ نامرازی موسیقا: (زورناکھی زور خوش لئی دہدا): ۷) دہ قالب کردن، چی کرن: (سکہ لیدان، خشت لیدان)

[۱] زدن: ۲) دق الباب کردن: ۳) بہ آب زدن: ۴) نیش رگ و قلب: ۵) کنایہ از نارربردن و خوردن: ۶) نواختن موسیقی: ۷) قالب زدن.

لیدراو: ۱) دراوی سکہ دبتو: ۲) لیدان خواردو [۱] سکہ: ۲) کتک خوردہ.

لئی دزین: دزی کردن لہ ستنی [۱] دزدیدن از.

لئی دزینہوہ: کہم کردنہوہی بہ سہ برہ سہ برہ [۱] بہ تدریج کم کردن از لئی دوان: ناخافتن دہر بارہی [۱] گفتگو دربارہ چیزی.

لیدہ: ۱) بغوتہ، لیخہ: ۲) لودہی کاو گیا [۱] بز: ۲) نودہ علف.

لئی پرسراوی: ہر پرسئی [۱] مسئولیت.

لئی پرسین: ۱) برسبار لہ کسی کردن: ۲) بہ سہر کردنہوہ [۱] سوال از کسی کردن: ۲) تفقد.

لئی پرسینہوہ: ۱) لئی کولینہوہ لہ ناوان: ۲) بہ سہر کردنہوہی کہ سئی [۱] بازجویی: ۲) تفقد.

لیپ لیدان: پاروی زل لہ خواردن کردن [۱] لقمہ بزرگ برداشتن.

لیپوک: ۱) گانہ باز: ۲) نیشکرن [۱] لودہ: ۲) دلک.

لیپہ: ۱) برآور: ۲) زور قہلور [۱] مالامال: ۲) بسبار چاق.

لئی پیچان: پیچدان بہ دوری شینکا [۱] پیچیدن بر.

لئی پیچانہوہ: لئی برسینہوہ [۱] نگا: لئی برسینہوہ.

لئی پیس کردن: خراپر بوئی نمخونسی [۱] بدتر شدن بیماری.

لیت: ۱) ناغل: ۲) قبل، حبلہ: ۳) لوت، کہ بو [۱] اغل: ۲) حبلہ: ۳) بینی.

لیت: لہ نو [۱] ازتو.

لیتاو: چلباو، قوزاوی شل [۱] لای، لجن.

لیتک: پوزین، بازدانی بہ نوژم [۱] پرش، جہش.

لیتور: ۱) لہنی نار جوگہ: ۲) بلخی سہر ہمدی ناو جہم [۱] لای و لجن جو بیار: ۲) مادہ ای لزج کہ بر سنگهای رودخانہ می نشتند.

لئی توڑینہوہ: کولینہوہ لہ کاریک [۱] پروہش.

لیتوگہ: چلکن و دزین [۱] چرکین و کثیف.

لیتہ: ۱) میوزی کوتراو بو شہر بہت: ۲) نلنہ: ۳) چلباو [۱] میوز کو بیدہ: ۲) نفالہ: ۳) لجن، لای.

لیتہ زاوہ: گوندیکی کوردستانہ بہ عسی کاوی کرد [۱] نام روسنایی در کوردستان کہ توسط بمنبان ویران شد.

لیتہک: بیچارہ و فہفیر [۱] بینوا.

لئی تیکچون: ۱) کار لئی خرایون: ۲) سہر لئی شینوان [۱] کار بہم خوردن: ۲) آشفتن.

لیجہ: چلباو، لہنہ، لینار [۱] لای، لجن.

لیج: ۱) لیو، لو، لہو: ۲) گولاو: ۳) فہراغ، کہنار: ۴) میوزی کوتراو: ۵) لجن، لنج: ۶) نہسنیک، گولاو [۱] لوچہ، لب: ۲) گلاب: ۳) کنار: ۴) میوز کو بیدہ: ۵) لزج: ۶) اسنخر.

لیج: ۱) گولاو: ۲) لازئی [۱] استخر: ۲) گمراہ.

لیچار: لہ گہر، دہ ناجیہ، مہنل [۱] چبستان.

لئی چا کردن: مابن و ما کہر بہ نہسب و نیزہ کہر بہ گان دان [۱] گشن دادن مادیان و ماچہ خر.

لیچال: ربچال [۱] نگا: ربچال.

لیج بوئ: گومراون، لازئی بوئ [۱] گمراہ شدن.

لیجق: لبق، لنج، لیج [۱] لزج.

لیجقایی: سنی لوعایی [۱] لزجہ، لزجی.

لیچو: بہ شکل چون یک، شب [۱] شبہ.

لئی چون: ۱) شباندن: ۲) جبگہ بوئہوہ لہ سنی دا، چوئہ ناو: (ہتید تنگہ لئی ناچی): ۳) پوزینی نیز لہ می: ۴) دادانی تہزایی لہ دہ فر: (نہم

لیدره: (۱) قوتین، که سنی که لیدره: (۲) سنی که له سهودادا له کالا دهرده کری (۱) زنده، ضارب؛ (۲) آفت معامله.
 لیدره کردن: فرزندان له کودا آفت کردن، منها کردن.
 لیز: (۱) نوده‌ی چکوله له مالدا؛ (۲) زیبک‌ی پانکه له سهر بئست (۱) اتاف کوچک؛ (۲) ابر، کهر.
 لیز: ناوی دم که به لغاوه‌دا دینه‌خوار، لیکاو، لیک آفت لعاب دهن.
 لیز: دارستان، جه‌نگه‌ل آفت جنگل.
 لیرا: گیای شانمه‌ز آفت گیاه شاه‌نره.
 لیرا: له نم شویته آفت درابجا.
 لیرانه: لیرا آفت درابجا.
 لیراو: ناوی دم، لیکاو آفت لعاب دهن.
 لیرد: نلپ، نلپ، نلته آفت تهنشین مایع، دُرد، نفاله.
 لیرک: (۱) لوله‌ی باریک که ناوی لئ هه‌لده‌زئی؛ (۲) زیبک‌ی بان، لیر (۱) لوله‌ی باریک به جای ناودان؛ (۲) جوش بهن، کهر، ابر.
 لیرکوک: له نم جیگه زور نزیکه آفت دره‌بئجا.
 لیرگ: (۱) زیبک‌ی بان، لیر؛ (۲) گزه‌بای به‌لامی بئستان (۱) جوش بهن، کهر؛ (۲) بادگرم آفت بالیز.
 لیروانین: نماشا کردن آفت نگاه انداختن بر.
 لیره: (۱) لوره، لوره‌ی سه‌گ و گورگ و جه‌قل؛ (۲) دراوی سکه له لیر؛ (۳) بالوره (۱) زوزه؛ (۲) سکه طلا؛ (۳) نگا، بالوره.
 لیره: له‌گره آفت درابجا.
 لیره‌به‌دواوه: له‌مه‌پاش، له‌مه‌دواوه آفت از این به‌بعد.
 لیره‌به‌م‌لاوه: له نم جیگه‌یه نزیک نر آفت از اینجا نزدیک‌تر.
 لیره‌به‌لاوه: له نم جیگه‌یه دورتر آفت از اینجا دورتر.
 لیره‌وار: دارستان، لیر، جه‌نگه‌ل آفت جنگل.
 لیره‌وه: له نم شویته‌وه آفت از اینجا.
 لیرین: (۱) بالوره؛ (۲) بئکول لئ کرده‌وه آفت (۱) لرزاندن صدا هنگام آواز خواندن؛ (۲) پوست کندن.
 لیز: (۱) پناگا، به‌سیو؛ (۲) هه‌لپه‌زکی آفت (۱) پناهگاه؛ (۲) رقص.
 لیز: (۱) خزم؛ (۲) کوبله، کوله، به‌نی؛ (۳) خولامی لاوی که تمه‌من آفت (۱) خوشاوند؛ (۲) برده، بنده؛ (۳) نوکر نوجوان.
 لیزان: پسیوز، زانا له شتی آفت کاردان، خبره.
 لیزانی: پسیوزی آفت کاردانی، خبرگی.
 لیزانین: لیزانی آفت کاردانی، وارد بودن.
 لیزتن: (۱) له‌سین، کایه‌کردن، گمه‌کردن؛ (۲) هه‌لپه‌زین آفت (۱) بازی کردن؛ (۲) رقصیدن.
 لیزک: ده‌لانی تزاری له لاش آفت ترشح عرق از پوست بدن.
 لیزکن: که سنی که خوه‌دان ده‌دا آفت شخصی که زیاد عرق کند.
 لیزگ: جتی هیلاندی به‌کومل بو بالندان آفت جابگاه لانه‌ده‌ستجمعی برندگان.
 لیزگ: (۱) نیروز، تیشکی خور؛ (۲) داوی بادراو، گشنه‌ک آفت (۱) شعاع نور؛ (۲) نخ نابیده.

لیزگه: (۱) مت و موری به‌دواوه‌کراو؛ (۲) پناگا، به‌سیو، لیز آفت (۱) مهره‌های به‌رشته‌کشیده؛ (۲) پناهگاه، ملجاء.
 لیزگه: مت و موری به‌دواوه‌کراو آفت مهره‌های به‌رشته‌کشیده.
 لیزم: (۱) خزمی نزیک؛ (۲) ریزنه‌باران آفت (۱) خوشاوند نزیک؛ (۲) رگبار.
 لیزماو: لاغوی دواوی ریزنه‌باران آفت سبل بعد از رگبار.
 لیزماهی: تزاری ریزنه‌باران آفت رطوبت زیاد.
 لیزمایی: لیزماهی آفت رطوبت زیاد.
 لیزمه: ریزنه، ره‌هبله آفت رگبار.
 لیزوک: (۱) له‌سترک؛ (۲) زور گمه‌کهر؛ (۳) پاندولی سه‌عات آفت (۱) اسباب‌بازی؛ (۲) لوده؛ (۳) پاندول ساعت.
 لیزوک: لیزوک آفت نگا، لیزوک.
 لیزوک: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد آفت از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثان.
 لیزوکی: بساوی وازوایی و هه‌رده‌مه له‌سهر هزریک آفت آدم دم‌می، متلون المزاج.
 لیزه‌شان: (۱) که سنی که باش له هه‌لپه‌زین ده‌زانی؛ (۲) له‌باری کردن‌دا زه‌بر به‌ده‌ست آفت (۱) رقص ماهر؛ (۲) ورزشکار.
 لیزین: هه‌لپه‌زین آفت رقصیدن.
 لیز: سهر‌به‌زیر، به‌ره‌زیره آفت سرازیری.
 لیزایی: لیز آفت سرازیری.
 لیزگ: هودا له به‌ن، لو له گوربس آفت تاریخ.
 لیزنه: (۱) له‌سهر‌به‌ک دانندراوی داری سوته‌نی؛ (۲) ده‌سینه‌ک له خه‌ک که بیکه‌وه کاری نه‌نجام‌دهن آفت (۱) هیزم برهم انباشته؛ (۲) گروه مسئول انجام کاری.
 لیژی: لیزایی آفت سرازیری.
 لیس: (۱) تئلا؛ (۲) داری دریزی له بلند زا‌هه‌نگیوراو که مریشک و قه‌لمونه‌شه‌وانه له سهری ده‌نشین؛ (۳) نلیس نه‌او‌ت‌بوگ؛ (۴) لوس، حولی؛ (۵) خانه‌وه‌یکی بچوکه منملی دار سوه آفت (۱) جو بدست کلفت، جماع؛ (۲) جوب بر بلندی کشیده که ماکیان بر آن نشینند؛ (۳) خبس؛ (۴) صاف و هموار؛ (۵) جانوری است آفت سبب.
 لیس: زمان به‌شتیکا ساوین آفت زبان هالیدن بر چیزی، لیس.
 لیسانه‌وه: لسنه‌وه آفت لیسیدن.
 لیسانه‌وه: لسنه‌وه آفت لیسیدن.
 لیسمپ: (۱) په‌لکه‌ی هوندراو له که‌زی؛ (۲) ده‌سکی به‌ره‌قانی؛ (۳) تیسک آفت (۱) لابه‌گیسوی بافته؛ (۲) دسنه بافته فلاخن؛ (۳) دسته‌ای از مو.
 لیسمپا: کوچکاور آفت سه‌بایه اجاق.
 لیست: سبایی آفت لیست.
 لیستن: کابه‌کردن آفت بازی کردن.
 لیستوک: بوکه‌له، له‌سستوک آفت اسباب‌بازی.
 لیستک: گمه، گالنه آفت بازی، سرگرمی.
 لیس تیگوتان: برینی له زور هانته‌وه‌مال و کم له‌مال‌ده‌رجون آفت کتابه از پیش از حد درخانه بودن.

لیس تی هاویشتن: لیس نَبُکونان [۱] نگا: لیس تَبُکوتان.

لیستن: لیستن [۱] لیسیدن.

لیستننه وه: لیسانه وه [۱] لیسیدن.

لیسک: (۱) کوله که ی تیشکی خور که له کولانه وه دینه زور: (۲) قه فه زه ی

دوکائی مر بلسک فروش [۱] سنوئی از شعاع نور خورشید که

از روزنه به درون خانه نابد: (۲) ففسه مرغ فروشی.

لیسک: تیخی دم که وحی که وحک تاشین [۱] کارد فاشق تراشی.

لیسکه: (۱) نامرزی زبر لوس کردن: (۲) زمان لوس و خوزیک خمر: (۳)

لوسکه. ده مروت [۱] (۱) ابزار صاف کردن: (۲) چرب زبان: (۳) آمد.

نوجوان بی مو.

لیسکه: نامرزی دار بی کولین [۱] ابزار کردن چوب.

لیسوکه: سواب. به ردی نه نکلو لوسی گوی چه م [۱] نگا: سواب.

لیسه: جابوشی له مهله [۱] چشم پوشی از خطا.

لیسه: (۱) ماله ی به ردین بو سواغ: (۲) خبشک: (۳) مل وموی نازدل بو

شنی سوز [۱] (۱) ماله سنگی، انداوه: (۲) ماله شخم صاف کن: (۳)

پوزه گرداندن حیوان برای نمک.

لیسه خه رت: لیسک، لیزک [۱] نگا: لیزک.

لیسه ر: لافاو، سیلاو [۱] سیلاب.

لیستن: لیسنه وه [۱] لیسیدن.

لیش: (۱) کومه لی له گیا که به بارنک هه لنده گیری. گالیش: (۲) تهوزم،

لیشاو: (۳) چلک: (۴) زه نگ [۱] (۱) بک بار ستور از علف: (۲) فشار: (۳)

چرک: (۴) زنگ.

لیشامه: هه لاش، نالاش. بوش و جریبی سه خانو [۱] انبیره.

لیشساو: (۱) ناوی زور به نه وزم: (۲) برینی له زه حف، فره: (نان و ناو

لیشساوه) [۱] آب زیاد یا جریان شدید: (۲) کتا به از فراوانی.

لیشتوک: نه ماح کاری بی ریچدان و نه خلاق [۱] آژمند بی وجدان.

لیشری: فازباخه، گیادو کلبویکه [۱] گیاهی است آشی، قازیاغی.

لیشک: له بم ولینسه [۱] نگا: له بم ولیشه.

لیشکن: جلکن، بس و بوخل، گه مار [۱] چرکین.

لی شیوان: لی تیکجون [۱] نگا: لی نیکجون.

لیغاب: لغاو [۱] لگام.

لیغیز: لبق، لبق [۱] لزج.

لیف: (۱) کیسه ی زبری گه وحی سابون تی خسن بو خوشن: (۲)

خواستنی شت له خه لک [۱] (۱) لیف حمام: (۲) خواستن از مردم.

لیف: لاف، بیخه فی ناوی خراو [۱] لحاف.

لیفانیدن: بهرزبونه وه، بلنسدیون، به خوداهانن، بو گیای لیژن [۱]

رسد کردن، بالنده شدن. در مورد گیاهان گفته می شود.

لیفک: لیف [۱] نگا: لیف.

لیفک: لاف، لیف [۱] لحاف.

لیفکه: لفته ی حمام [۱] لیف حمام.

لیفنو: گوندیکی کورد سنانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در

کردستان که توسط بعضیان و بران شد.

لیفوک: خوازه لوك، که سنی زور شت له خه لک ده خوازی [۱] گدامنش.

لیفوکه: لافی بچکوله و ته نک [۱] لحاف کوچک و نازک.

لیفه: (۱) لفته ی حمام: (۲) که رکت [۱] (۱) لیف حمام: (۲) شانه

بودکویی.

لیفه: لاف، لیفه [۱] لحاف.

لیفه درو: (۱) که سنی که کاری لیف درونه: (۲) ته به نه، ده رزی درشت [۱]

(۱) لحاف. وز: (۲) سوزن درشت

لیفه درو: لیفه درو [۱] نگا: لیفه درو.

لیف: (۱) لهو، لیو، لو، لهب: (۲) که ناره، قه راغ: (۳) ده رفعت، کبی: (۴) بر،

نژی [۱] (۱) لب: (۲) کناره، لبه: (۳) فرصت: (۴) بر.

لیف: (۱) لهو، لهب، لو، لیب: (۲) قه راغ [۱] (۱) لب: (۲) لبه.

لیفا: بهرخی نازه زاو [۱] بره نوزاد.

لیف ریز: بر او بر، گه له کی نژی [۱] لیریز.

لیف شوژ: برینی له روگرژ [۱] کتا به از اخمو.

لیفک: که ناره، قه راغ، لیوار [۱] کناره، کرانه.

لیفکی: راسبری به بی نوسین [۱] پیام سفاهی.

لیف لیفک: سه رلیواره، قه راخی زور نریک [۱] لبه نزدیک.

لیف ولیف: دارمال، زور بر، لیباولیب [۱] مالامال.

لیفه: (۱) گیزو حول: (۲) شیت، دین [۱] (۱) گبج و هالو: (۲) دیوانه.

لی قه دان: ده لان، ده لاندن [۱] ترشح مایع از ظرف.

لی قه خارن: خواردنه وه [۱] نوشیدن.

لی قه خوارن: خواردنه وه [۱] نوشیدن.

لی قه کرن: لی کردنه وه، جنبینی بهر له دار [۱] چیدن میوه از درخت.

لی قه گرتن: ده خووه بیچان [۱] دور خود بیچیدن.

لی قه گه ریان: جوا به جه نگی، وه رام دانه وه ی هه ره شه [۱] پاسخ نهدید.

لیقه ن: قامیشی باریک [۱] نی باریک.

لی قه نیژین: بوگه زان، تماشا کردن بو دوزبنه وه ی گوم بوگ [۱] اژی

جیزی گشتن.

لیق: (۱) لاق، لوف، لنگ: (۲) ناوی دم [۱] (۱) با، لنگ: (۲) آب دهن.

لیق: (۱) ماستی نامبان نه گروتوشل: (۲) گوشنی لبجن و لهز: (۳) لاق [۱]

(۱) ماست بند نیامده آبکی: (۲) گوشت لزج حیوان لاغر: (۳) با،

لنگ.

لیقاو: ناوی دم [۱] آب دهن.

لیقن: (۱) لبق، لبجق: (۲) تریبی پلیخساوه: (۳) بنیاده می لبق زور [۱] (۱)

لزج: (۲) انگور لهیده: (۳) کسی که آب دهنش زیاد است.

لیقو: که سنی که ناوله لالیوی سه ره وزیر ده بی [۱] کسی که آب دهنش از

لوجه سرازیر است.

لی قومیان: نوشی به لا بون [۱] بدبباری.

لی قومین: لی قومیان [۱] بدبباری.

لیقه: (۱) برزه و به زوی ناو ده وات: (۲) زرقه ی پنه کنین [۱] (۱) لبقه دوات:

(۲) صدای خنده.

لیقه: لبقه ی ده وات [۱] لیقه.

دوری انداختن میان دونفر: (۲) از هم رنجانبیدن دونفر: (۳) تشابه: (۴) رغبت به مبارزه باهم داشتن.

لیک کردنه‌وه: (۱) دست پنی له‌شه رُبه‌ردان: (۲) کردنه‌وه: (کتیب لیکنه‌که‌وه) (۱) وادار کردن به دست از جنگ کشیدن: (۲) بازکردن.

لیک که‌فتن: له‌ش له به‌کتردان (۱) نته به‌هم زدن.

لیک که‌وتن: لیکنه‌که‌فتن (۱) نته به‌هم زدن.

لیکن: لیفون، لیفن (۱) کسی که آب دهنش سرازیر است.

لیکنان: به‌سه‌ره به‌کداه‌بنانی دو لو: (چاولیکنان. کتیپ لیکنان) (۱) برهم آوردن دولا به از چیزی.

لیکوپیک‌بوُن: تیک‌چوُن و نیکهل‌پنکه‌ل بوُن (۱) درهم برهم شدن.

لیکولیک: نه‌واو به‌رانهر (۱) مساری.

لیکولینه‌وه: توژینه‌وه (۱) کنکاش.

لیک‌وه‌ره‌هاتن: له ده‌وری به‌کتر کو بوُن (۱) دور هم جمع شدن.

لیکه: شبنکه‌ی بورب و نیراوا (۱) سیزه شاداب.

لنی که‌تن: (۱) وی که‌وتن: (۲) لنی هانن، به‌زبنی نیرله‌مسئ (۱) بر خورد کردن: (۲) پریدن نر بر ماده.

لیک‌هاتن: (۱) بو زبکی به‌کتر شبان: (سه‌خمه‌رو کونده‌وه وار لیکنه‌ده‌هات) «هزار»: (۲) پیک‌هانن: (۳) سواری به‌کتر بوُنی دو‌چه‌بوانی نیر (۱) مناسب بودن دو چیز با دورنگ باهم، به‌هم آمدن: (۲) سازش کردن: (۳) برهم‌دیگر پریدن دونر.

لیکه‌ر: (۱) ناشیز، ده‌ستارگیر: (۲) برینی له کاری همر به‌گونه (۱) دستاس گردان: (۲) کنایه از گفته بی‌عمل.

لیکه‌فتگ: (۱) له کار به‌رکه‌نارکراو: (۲) په‌ک که‌وتنه: (۳) ده‌وله‌مندی نابوت‌بوگ (۱) معزول: (۲) از کارافنده و زمینگیر: (۳) ورشکست شده.

لنی که‌فتن: (۱) له کار به‌رکه‌نار بوُن: (۲) له شتی که‌وتن: (۳) نابوت بوُن (۱) معزول شدن: (۲) به‌چیزی خوردن: (۳) ورشکست شدن.

لیکه‌فته: لیکه‌فتگ (۱) نگا: لیکه‌فتگ.

لنی که‌وتن: لنی که‌فتن (۱) نگا: لنی که‌فتن.

لیکه‌وتو: لیکه‌فتگ (۱) نگا: لیکه‌فتگ.

لنی گز: نیرادگر، عه‌بب‌دوزه‌وه (۱) ابرادگیر، عیبجو.

لنی گرتن: (۱) عه‌بب له که‌ستی گرتن، نیراد: (ناین لیم بگری نهمزانی، لیم مه‌گره): (۲) هه‌لیژاردن (۱) ابراد: (۲) گلجین کردن.

لنی گرتنه‌وه: (۱) کم کردنه‌وه له: (خهرجت زوره لبی بگره‌وه): (۲) له نمونه‌وه دروس کردن: (بهردی نه‌رازو ده‌گره‌وه، نو گه‌زه بهره لبی بگره‌وه): (۳) نه‌خوشی له که‌سبکه‌وه پنبه‌نوسان (۱) کم کردن از: (۲) از روی نمونه‌ساختن: (۳) سرایت بیماری از کسی به دیگری.

لنی گردان: (۱) په‌بوئه‌ندکردن: (۲) ننی‌گرتن، ناراسنه‌کردن (۱) پیوندادن: (۲) توجه کردن.

لنی گوران: (۱) به‌سه‌وه شتی به‌شبنکی نر زانین: (۲) برینی له به‌دبسه‌خت بوُن و زبون کردن: (خسوا لینی گوزیوه) (۱) عوضی

لیقه‌لیق: تر بقیه نریق (۱) هر هر خنده.

لنی قه‌ومان: لنی فومبان (۱) بد آوردن.

لنی قه‌وماو: نوشی به‌لا هانگ (۱) بد آورده.

لنی قه‌ومین: لنی قه‌ومان (۱) بد آوردن.

لیک: (۱) لبق، ناری دم: (۲) قاشی میوه (۱) گلیر، لعاب دهن: (۲) قاچ میوه پالیزی.

لیک: (۱) زیک: (۲) له به‌کتر: (۳) نه‌واو (۱) هموار: (۲) از بک‌دیگر: (۳) تمام.

لیک‌نانین: ریک‌خستن، له‌ق‌نانین (۱) آشنی دادن دوضد.

لیکاو: لبقاو (۱) گلیر، لعاب دهن.

لیک‌بوُرین: به‌کتر عافو کردن (۱) همدیگر را بخشودن.

لیک‌بوُن: (۱) سبی به‌کتر بوُن: (۲) له تیک دو جبا بوُن (۱) شبه هم بودن: (۲) از هم جدا شدن.

لیک‌بوئه‌وه: (۱) شقی بردن، له‌ت بوُن: (۲) ده‌ست لیکنه‌وردان له شه‌زدا (۱) شقه‌شدن، باره‌شدن: (۲) جنگ را خانمه‌دادن.

لیک‌ترازان: له به‌ک دو به‌بوئی پیکه‌وه‌لکاوا (۱) از هم جدا شدن دو پوسته.

لیک‌خوزین: گه‌ف له به‌کتر کردن (۱) همدیگر را نه‌دید کردن.

لیک‌خه‌فتان: بو‌ده‌رفت گهران له دژی به‌کتر (۱) برضد همدیگر بی فرصت بودن.

لیک‌دالیک‌دا: له‌سه‌ره‌ک و بی‌پسانه‌وه (۱) بی‌وسنه و مداوم، مُسلسل.

لیک‌دان: (۱) نیکهل کردن: (۲) له نیکتر په‌یوه‌ند کردن: (۳) قونانی به‌ک‌دو: (۴) گوزینه‌وه‌ی سه‌ره‌سه‌ره (۱) آمیختن و به‌هم زدن: (۲) به‌هم پیوند زدن: (۳) همدیگر را زدن: (۴) سه‌ره‌سه‌ره عوض کردن.

لیک‌دانه‌وه: به‌راورد کردن (۱) بر آورد کردن.

لیک‌دراو: (۱) تیکهل کراو: (۲) له نیکو دو په‌یوه‌ند کراو (۱) آمیخته: (۲) به‌هم‌دیگر پیوند زده.

لیک‌ران: هاران، وردبوئی ده‌خل له ناش (۱) آرد شدن غله.

لیک‌ردن: (۱) جبا کردنه‌وه: (۲) بار له‌سه‌ره‌بشت دانان: (۳) سواریون له‌سه‌ره بهره‌ره‌کائی کردن، به‌نه‌ترسیه‌وه شه‌زکردن: (۴) ورد کردن له ناش (۱) جدا کردن: (۲) بازگذاشتن بر پشت: (۳) راغب به‌مبارزه بودن، با شجاعت جنگیدن: (۴) آسباب کردن غله.

لیک‌ردنه‌وه: (۱) جبا کردنه‌وه: (۲) چینی میوه له دارو بیستان (۱) جدا کردن، کندن: (۲) چیدن میوه درختی و پالیزی.

لیک‌رن: ده‌غل له ناسیباو بان به‌ده‌ستار هازین (۱) آرد کردن غله.

لیک‌ره‌وینه‌وه: (۱) سل له‌به‌کتر کردن: (۲) گوشادبوئه‌وه (۱) از همدیگر دم کردن: (۲) گشادتر شدن.

لیک‌قه‌بوُن: لیکنه‌جبا بوئه‌وه (۱) از هم جدا شدن.

لیک‌قه‌گیران: (۱) بانگی به‌کتر کردن بو میوانی: (۲) قسه کردنه‌به‌ک (۱) از هم دعوت کردن: (۲) توافق بر موضوعی کردن.

لیک‌کردن: (۱) دوری خسته‌نیوان دوک‌سه‌وه: (۲) نیوان ناخوش کردنی دو که‌س: (۳) وه‌ک به‌ک چوُن: (۴) به‌نیشناوه پیکه‌وه شه‌زکردن (۱)

گرفتن: ۲) کنایه از بدبخت شدن.

لنی گوران: ره خسان له شتی: (نم نممامه لهم داره گوراه) [نکوین بافتن از].

لنی گهران: ۱) دواکهوین بو دوزینهوه: ۲) دهست لنی هه لگرن [ن ۱] دنیال گشنن و جسنحو: ۲) دست مرداشتن از.

لنی گهزبان: لنی گهران [نکا]: لنی گهران.

لنی گهزبن: لنی گهران [نکا]: لنی گهران.

لنی گیرانهوه: ۱) لنی گرنهوه: ۲) بانگهینشنن کردن: ۳) راگو بژنتی قسه له به کیکهوه [ن ۱] کم کردن از: ۲) دعوت به مهمانی: ۳) روایت کردن از کسی.

لیبل: لول، لور، بئجدراو [نوردیده، ناب داده شده.

لیبل: ۱) قورآوی: ۲) نیکه ل بیکه ل [ن ۱] گل آلود: ۲) درهم ر برهم.

لیبل: شلوی [ن کبیر].

لیلات: ده شنی بان و کاکای به کاکای [نجلگه وسیع.

لیلافک: لاو لاو [نبلاب، پبجک.

لیلاف: شلیوه، بارینی به فر و باران بیکهوه، دودانگ بارین [نبارش برف و باران باهم.

لیلان: ۱) لیلان: ۲) ده نگی باکوئ، هاشه و هاره ی با به به فرهوه: ۳)

گوندبکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [ن ۱] لرزاندن صدا در

آوازخوانی: ۲) صدای کولاک: ۳) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان و بران شد.

لیلان: بالوره، لیرین، لهزانهوه ی ده نگ له خویندنی قامدا [نلرزاندن صدا هنگام خواندن.

لیلاو: ۱) ناوی شلوی: ۲) برینی له کویر بوئ: (لیلاوم دابه بو نه و پیاوه گهوره) [ن ۱] آب کتر: ۲) کتابه از کورشدن.

لیلاوی: ناریک بوئی چاو [ن بی سووی چشم.

لیلاوی داهاتن: کویر بوئ [ن کورشدن.

لیلاوی: ۱) ناسافی: ۲) ته می بهرچاو [ن ۱] کبیر: ۲) بی نوری چشم.

لیلاوی داهاتن: کویر بوئ [ن کورشدن.

لیلق: ۱) گوشتی لواوی و ره گاری: ۲) لبق [ن ۱] گوشت پرغسده و رگ: ۲) لزج.

لیلک: ۱) کور به ساوای شل و ول: ۲) جوئی قامیش که بو قه له م ده بی:

۳) خم، ههش [ن ۱] نوزادسست و بی نیرو: ۲) نوعی نی مخصوص قلم: ۳) نگا: خم.

لیبل کردن: ۱) شلوی کردن ناو: ۲) پارکردنی تیکوله کویری سهوز [ن ۱]

گللودکردن: ۲) کندن پوست سبز گردو.

لیلو: لولو، مرواری [ن مروارید.

لیلو پهر: لولو پهر [نبلوفر.

لیلوفهر: لولو پهر [نبلوفر.

لیله: ۱) لوله: ۲) له له ی زاروکان [ن ۱] لوله: ۲) لله.

لیله: ۱) شموه کی، بوئله: ۲) زبل و زالی ناو بلوره: ۳) قورآوی که به سهر

سهوزی داده کسری بو به سوهوت بوئی [ن ۱] فجر کاذب: ۲) اشغال

کندوی عسل: ۳) آب گلالودی که بر سیزی پاشند.

لیله کین: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [ن اروسناهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

لیله نگ: خم، ههش، چوبت [نبل.

لیلی: لوله [نلوله.

لنی لنی: خمرک، بابا [نمشغول.

لیلی: نازرشنی، ناسافیدی [ن کدزی.

لیلیانندن: ۱) زور که به بی هاتن: ۲) خوش و بسن [ن ۱] از چیزی خوشحال شدن: ۲) دوست داشتن.

لیلی لنی: ههله له، ده نگ و ههرا ی زور [نلوله.

لیم: ۱) ره مل، ره لم: ۲) کیم، چلکی برین: ۳) چلک، فریز [ن ۱] ماسه: ۲) چرک زخم: ۳) چرک و کنافت.

لیم: ۱) لینه، قوزی زور شل: ۲) له من [ن ۱] لجن: ۲) ازمن.

لیمان: خه سنیک ی زرده که ده گل بیسای دی داده نری [ن مایع غلیظ زرد رنگی که با مدفوع آید.

لیمان: له نیمه [ن ازما.

لیمتور: ده م و لهوس [نلب و لوجه.

لیمشت: لا فاو [نسبلا.

لیمین: چلکن، گه مار [نچرکین.

لیمو: میوه به کی زرده له نره ی، نارنج و پرنه فال، ترش، شیرینی هه به [ن لیمو.

لیمویی: به ره نگی لیمو [نرنگ لیمویی.

لیمه: باز، پارچه، له نک، زورنر بو گوشت نیرن [ن باره، جزء، قطعه.

لین: کو به ی گه وره [نخم بزوک.

لین: لیمان، له نیمه [ن ازما.

لین: باشگری به وانا، چنگه: (خوی لین، فامبشه لین) [نپسوند مکانی.

لینا فا: له و گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [نروستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

لینان: ۱) بارکردن: ۲) دروست کردنی چبشت: ۳) بیوه فایم کردن:

(ده سکی لنی ناوه): ۴) له سهردانان: (مدلحه می لنی ننی) [ن ۱] بارکردن

باربر: ۲) بخنن غذا: ۳) پیوندن: ۴) بر سر گذاشتن.

لینج: لجن، لبق [نلزوج.

لینجاو: لبقا، زنجکاو [نمایع لزج.

لینجی: لبقی [نلزوجی.

لینجق: لبق [نلزوج.

لینجقاو: لبقا و [نمایع لزج.

لینجک: لبق [نلزوج.

لینجکاو: لبقا و [نمایع لزج.

لیندو: ۱) هه ویرنش: ۲) نه نگونک: ۳) گری و قورت، بو شیرنیرن [ن ۱]

خمیر مابه: ۲) جوئه خمیر: ۳) گره و لخنه. در مورد شیر فاسد شده گویند.

لینز: هیشوی ده تک لنی دازندراو [نخوشه لخت شده از دانه.

لیولی: لولی. بلویر، بلور [۱] نی لیک.

لیوه: شبت [۱] دیوانه.

لیوه: (۱) لیوه، دین. شبت: (۲) فیدارا (۳) فرو؛ (۴) راجله کانی دل. دل شله ژان: (۵) شبنکه می تازه زوا که بهر لبجی مالات ده که فی [۱] (۱) دیوانه: (۲) صرعی: (۳) آغوزوشیر: (۴) بکه خوردن: (۵) سیزه تازه دمیده.

لیودیون: شبت بون [۱] دیوانه شدن.

لی وه بون: لی بونه وه [۱] نگا: لی بونه وه.

لی وه خواردن: خوارده وه [۱] نوشیدن.

لی وه گرتسن: (۱) سندن له که سنی که شننی نه! (۲) برینی له بهند فیول کردن: (لیم وه گرگه پت نه لیم): (۳) تیوه پیجان [۱] گرفتن چیزی از کسی: (۲) کتابه از اندرز گرفتن: (۳) چیزی را به دور چیزی دگر بیچیدن.

لی وه گه راندن: برینی له وه رام دانه وه [۱] کتابه از پاسخ گفتن.

لی وه رهاتن: کو بونه وه له دوری که سنی با چتی [۱] احاطه کردن.

لی وه ستان: (۱) بهر انبهر زاوه ستان: (۲) بشودان بو بیر کرده وه [۱] در مقابل ایستادن: (۲) وقفه برای تأمل کردن.

لی وه ستانه وه: بهر انبهر زاوه ستان [۱] توقف در مقابل.

لی وه شارتن: ناقه ت کردنی چتی که که سیک نه بیینی [۱] پنهان کردن.

لی وه شاردن: لی وه شارتن [۱] قایم کردن.

لی وه شانسه وه: شبانی کاریک با چلکیک بو که سنی: (نهم کاره له تو ناوه شسته وه. نهم چلککی لی ده وه شسته وه) [۱] شایانی.

لی وه شاهه: شابه، شباو [۱] شاپسنه، لایق.

لیوه شو: دم که ندانی که ناو لی که مده کانه وه [۱] کناره ای که آب آن را به ندریج بشوید.

لی وه گه راندن: لی وه گه راندن [۱] کتابه از پاسخ گفتن.

لیوه له رزه: له رزینی زور له سرمان و له نرسان [۱] لرزش شدید از سرما و نرس.

لیوه له ره: لیوه له ره [۱] نگا: لیوه له رزه.

لیوه له ری: لیوه له رزه [۱] نگا: لیوه له رزه.

لیوه نگ: مؤریانه [۱] موربانته.

لیویان: (۱) فی کرن: (۲) دل زاچه نین [۱] غش کردن از صرخ: (۲) بکه خوردن.

لی هاتن: (۱) سوار بونی فحل له میونه: (۲) نوشی نه خوشی سندان هانتی همه بون: (۳) شباوی به کتر بون: (نهم که اوایت جوان لی دنی)، لیک هاتن [۱] ابغری، سوار شدن تر بر ماده: (۲) نوعی بیماری

کشنده چاریا: (۳) مناسب و شایان بودن.

لیهاتگ: ژیهانی، لایق، لیهاتو [۱] شاپسنه.

لیهاتو: ژیهانی [۱] شاپسنه.

لیهاتی: ژیهانی [۱] شاپسنه.

لیهاز: له وازه [۱] اهرم.

لیهازه: له وازه [۱] اهرم.

لینسان: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لینک: کو بهی گوره. لین [۱] خمره بزرگ.

لی نوازین: لی زوانین [۱] نگاه انداختن.

لی نورین: لی زوانین [۱] نگاه انداختن.

لی نو سین: (۱) به کاغزه زده گهل به کئی دوان: (۲) خعت به سه رده اینان: (قاعزی هینا لیم نو سی) [۱] (۱) نامه به کسی نوشتن: (۲) روی چیزی نوشتن.

لینه: لینک، لین. کو بهی زل [۱] خمره.

لینه: باشگری بهوانا: که سنی که لیان کار به تی [۱] پسوند فاعلی «لینان».

لی نه زین: لی زوانین [۱] نگاه انداختن.

لی نهیرین: لی زوانین [۱] نگاه انداختن.

لی نی: که وی، همه مابهت، که دی [۱] رام شده.

لی نی: فرمان به لیان [۱] فرمان به «لینان».

لی نیرین: لی زوانین [۱] نگاه انداختن.

لی نیشتن: (۱) ده ست به کاری کردن به به له و چالاکی، نی شیشان: (۲) قنگه خزئی له خلیسک: (۲) له جز لانه ها هانجو کردن [۱] (۱) چابکانه و با شتاب سرگرم کاری شدن: (۲) نشسته سر خوردن بر لیزگاه: (۳) ناب خوردن بر ناب.

لیو: لم، لیم، رهمل [۱] ماسه.

لیو: (۱) لب، لهو، لو: (۲) کناره (۱) لب: (۲) لبه.

لیوار: کناره، کناره [۱] لبه، کناره.

لیواره: لیوار [۱] لبه.

لیوان: (۱) شهر بهی شوشه بو ناو خوارده وه: (۲) لغاو، لغاف [۱] لیوان: (۲) لکام.

لیوان: بز، سه رزیز [۱] مملو.

لیوانلیو: لیواولیب [۱] مالا مال.

لیوانه: لیوان [۱] مملو.

لیواولیو: لیوانلیو [۱] مالا مال.

لیو به یار: خه مبار [۱] غمگین.

لیودار: به لیواره [۱] لبه دار.

لیودان: ده فرنی که به سانایی ناوی لی زوکری: (نهم قاپه لیواندا) [۱] ظرفی که آسان آب از آن سرازیر شود.

لی ورد بونه وه: (۱) ناواش کردن، نهوا: (۲) بهر لی کرده وه [۱] (۱) با دقت نگاه کردن: (۲) تأمل و تفکر کردن درباره چیزی.

لیوزه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لیوکوروشتن: لیوکوروشتن [۱] نگا: لیوکوروشتن

لیوکوروشتن: برتی له نوره بونی زور بان عه زره ت و ناوات [۱] کتابه از خشم با حسرت زیاد.

لیوگه زتن: لیوکوروشتن [۱] نگا: لیوکوروشتن.

لِي هَالَان: بده وره دابنچان [ف] پيچيدن به دور چيزی.

لِي هَالَانْدن: بده وره داپنچاندن [ف] بيچانيدن به دور چيزی.

لِي هَان: لاكان، لِيان [ف] اسکی محلی از نرکه.

لِي هَانْدن: (۱) ره ناندن؛ (۲) هزه شه لي کردن [ف] (۱) خسته کردن؛ (۲) نهد بد کردن.

لِي هَلْدان: راستی لي گوتن، نهيني له که سنی ناشکرا کردن [ف] افشا کردن.

لِي هَلَاتن: (۱) لده سست را کردن؛ (۲) سوار بوئی نير له ميور [ف] (۱) از دست

کسی يا چيزی فرار کردن؛ (۲) پریدن نر بر مادينه.

لِي هَه لَسَان: لده سست هانتن: (نهم کاره له و هه لَسَانِي) [ف] از دست بر آمدن.

لِي هَه لَسْتَان: لِي هَه لَسَان [ف] از دست بر آمدن.

لِيِي: (۱) لباد، کولاو؛ (۲) له نه و [ف] (۱) نمد؛ (۲) از او.

لِي يَش: ليش، جَلِك [ف] جَرَك.

لِي يَشَن: چلکن، گه مار [ف] چرکين.

لِي يَه: له ی، لافای لاپای سِلَاو، لِي [ف] سِلَاب.



م: (۱) راناری ته نیا بوخو: (نعم خوارد، کردم): (۲) راناری پلهو بابه: (جارم، حه وتم): (۳) من: (م گونه نه، زم را): (۱) ضمیر متصل اول شخص مفرد: (۲) پسوند ترتیب: (۳) من.

ما: (۱) نغز و پشت، لانه چو: (۲) نه سرد، ژیا: (۳) گشت له گشت نه بو یا شهروکی هه بو: (۴) ره ننگه، ره ننگه هه به: (ما زوزه کی چی به): (۵) ناخو، مه گره: (ما نه وه نه کرد؟): (۶) نو بیژی، تو بلئی: (ما وه دبین): (۷) بوچی، له بهر چی: (ما وه یه؟، ما نه ز بجم): (۸) مبوته: (ما کهو، ما کهر): (۹) ره گهن، پنجینه: (بنه مای باش نه): (۱۰) زهره، شاخی لوئس: (۱۱) شکیز، قه لسه بهردی زل: (۱۲) خوگرزن و نزیک به بنگه پشتن: (دو کلبوه که مای هیناوه): (۱۳) سه بهب، هو: (۱۴) برسی به سه برمانه وه: (۱) ماندگار شد: (۲) زبست: (۳) بقیه ماند: (۴) امکان دارد: (۵) مگر؟: (۶) آیا می شود؟: (۷) چرا؟ برای چه؟: (۸) مادینه: (۹) اصل، اساس: (۱۰) کوه سنگی: (۱۱) شکاف بزرگ در کوه: (۱۲) فوام آمدن: (۱۳) انگیزه: (۱۴) لفظ پرسشی یا تعجب.

ماپوس: به ندی، گراو، له زبندان کراو: زندانی، مابه یین: (۱) دور، نیوان: (۲) ناشناخته نی: (ما به بنمان خوشه): (۱) میان: (۲) میانه.

مابین: مابه یین: نگاه: مابه بن، مابین: مابه یین: نگاه: مابه بن، مابوس: مابوس، به ندی: زندانی.

ماپوسخانه: گرتوخانه، به ندیخانه، زبندان: زندان، ماپوئک: چه پوئک، به لهپ له سردان: نوسری.

مات: (۱) کز، کروشمه کردو: (۲) خمگین: (۳) گوله کردو، دهره فت خواز له کاری: (۴) که لاهه ردی زلتر له که لای ناسایی که بو چوری که لابین ده ست نه دا: (۵) قولکه ی بچوئک بو کابه ی که لا بازی: (۶) سه رگهردان، سه رسوزماو: (۷) وشه به که بو له کار که ونئی شای شه نرنجی ده لئین: (۸) دوزاو له کابه ی شه نرنجی: (۹) ره نگی یی بریقه: (۱۰) نهوی تر له زیزی خوئی: (نمو بهردانه یی ده زیگه گرتوه به کبان ماته): (۱۱) بی ده ننگ:

(له گره بانه که ی مات بوه): (۱۲) مانگ: (۱) کز کرده: (۲) غمناک: (۳) منتظر فرصت: (۴) نیله بزرگ: (۵) چاله کوچک تبله بازی: (۶) منحیر: (۷) اصطلاح مات در شطرنج: (۸) بازنده در شطرنج: (۹) رنگ مات، نقطه مقابل برآنی: (۱۰) کم ارتفاع تر در بك ردیف: (۱۱) ساکت: (۱۲) ماه.

ماتاب: ناف هه بئف: مهناب، ماتابان: (۱) مانگی له عاسمان دبار: (۲) ناوه بو زنان: (۱) ماه نابان: (۲) نام زنانه.

ماتاق: بهرانبه ری خور، ناوی که به مه ندی و له سه رخو ده زوا: آب سست جریان.

ماتان: کابه ی که لاده قولکه هاو پشتن، چالان: بازی نیله به گو، ماتانی: مانان: بازی تبله به گو.

ماتاوا: (۱) ناف هه بئف: (۲) فبنسه که شبنه: (۱) مهناب: (۲) آفتاب مهناب آتشاری، فشفنه بازی.

ماتاوان: مانابان، ناوی ژنانه: نام زنانه، مات بوئن: (۱) کز کردن: (۲) سه رگهردان بوئن: (۳) بیده ننگ بوئن: (۴) دوزاندن له شه نرنجا: (۵) جیگیر بوئن: (۱) کز کردن: (۲) خاموش شدن: (۳) باختن در شطرنج: (۵) جا بگیر شدن.

مات به: (۱) راه به، خو وه شیره: (۲) بیده ننگ به: (۱) خود را نشان مده، برنخیز: (۲) بی صدا باش.

ماتک: (۱) خوشکی باوک، مبلک: (۲) بیشکه، ده رگوش: (۱) عمه: (۲) گهواره.

مات کردن: (۱) بیده ننگ کردن: (۲) زه قابی نهوی کرده نهوه: (۳) برینی له کوشتن: (۴) بر نهوه یی شه نرنج: (۱) ساکت کردن: (۲) برجستگی را صاف کردن: (۳) کنایه از کشتن: (۴) بردن شطرنج.

ماتل: بیکار داماو، شتنی یا که سنی که هیچ کاری نه یی: معطل، ماتل بوئن: بیکارمانه وه: معطل شدن.

ماتل کردن: له کار وه واخستن: معطل کردن

ماتلی: جورئ نهنگ [۱] نوعی تنگ.

ماتلی: مانل بون، بیکاری [۱] محطلی.

ماتور: (۱) نام رازی و کارخسنتی مه کینه (۲) یایسکلنی که به به نزمین ده زوا، دوچه رخی بنزینی [۱] (۱) مونور: (۲) موتوسکلت.

ماتور: تمهل، تهره زهل، کارنه کهر [۱] ننبیل.

ماتور: ماتورا [۱] ننبیل.

ماته: (۱) خوکز کردن، کروشمه: (۲) ناوتبگه ران و نال و بول بونی میوهی بیسنان: (۳) نه می بهرجا: (۴) کوزده می جاوزار: (۵) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] (۱) کزکردگی: (۲) علانم رسیدن در میوه بالیزی: (۳) سباهی پیتس چیم: (۴) مهره ضد جسم زخم: (۵) نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

ماته دان: خو یه زویه و لکاندن: (که رویشک ماته می داوه): (۲) نال و بول بونی میوهی بیسنان: (بیسنانه که ماته می داوه بهم زوانه بی ده گا) [۱] (۱) به زمین چسبیدن و منتظر فرصت بودن: (۲) ظهور علانم رسیدن میوه بالیزی.

ماته م: نازیمانه، نازبه باوی [۱] ماتم.

ماته مات: سهره سهره زوشتن [۱] رختن یاوریمین یاوریمین.

ماته ماته: ماته مات [۱] نگا: ماته مات.

ماته می: تازه بار [۱] مانمین.

ماته مین: ماته می [۱] مانمین.

ماتی: (۱) سهرسوزمان: (۲) پیده مگی: (۳) حه مباری: (۴) ره مگی بی بریقه [۱] (۱) نحریر: (۲) خاموشی: (۳) غمگینی: (۴) رنگ مات.

ماج: (۱) ماژ، خزم و یه بره وی زرده شت: (۲) ناوی کونی کورد [۱] (۱) ماژ، پیرو زرد شت: (۲) نام باسنانی قوم کورد.

ماجر: کوچهر [۱] کوچ کننده، مهاجر.

ماجو: کری، باداشت له بهران بهری کاردا [۱] مزد.

ماجوج: باجوج [۱] ماجوج.

ماجوم: (۱) تبکه لا و کراوی چند دهه مانیک بو مه لحم: (۲) جورئ شیرینیات [۱] (۱) معجون دارویی: (۲) نوعی شیرینی.

ماجون: ماجوم [۱] نگا: ماجوم.

ماجوه: شوینی که ناوی بندا هاتوه و دیاره [۱] اثر جاری شدن آب بر زمین.

ماجیج: گوندیکه که کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

ماجیداوا: لهو گوندانه می کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱] روسنایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

ماج: (۱) راموس، راموسان، باج: (۲) جگ، میج، قاب [۱] (۱) بوسه: (۲) سنالنگ، قاب.

ماجا: ناویه زیک له بهره کانی باسور [۱] از برکهای باسور.

ماچان: (۱) چند راموسانی: (۲) نین، دبیز، ده لنین: (۳) جگین، قاپین [۱] (۱) بوسه ها: (۲) گو بند: (۳) قاب بازی.

ماچانی: جگین [۱] بازی با سنالنگ، قاب بازی.

ماچک: سوکه له ماج [۱] ماج و یوسه کوچک.

ماچ کردن: راموسان، باج کردن [۱] بوسیدن.

ماچلهک: بهندی نه ندام، گمی لهش [۱] مفاصل اندام.

ماچماچان: نیک و دو راموسان [۱] همدیگر را بوسیدن.

ماچماچانی: ماچماچان [۱] همدیگر را بوسیدن.

ماچماچوک: ماچماچان [۱] همدیگر را بوسیدن.

ماچمی: دبیز، دبیز، توشین، ده لنین [۱] می گویم.

ماچو: نیزی، دبیز، ده لنی [۱] می گوید.

ماچوموج: ماچماچان [۱] همدیگر را بوسیدن.

ماچه: میونه، ما، بولیستر و جاشه که ری ده لنین [۱] ماچه، ماده. ویژه اسنرو کره خر.

ماچی: (۱) ده لیم: (۲) تونیزی، هر ده لیمی: (۳) نه دی چون: (۴) راموسانی نهو [۱] (۱) گویم: (۲) نوگویی: (۳) پس چگونه: (۴) بوسه او.

ماچیک: (۱) ماج، راموسان: (۲) دانی ماج [۱] (۱) بوسه: (۲) بوسه ای.

ماچین: ماچانی [۱] قاب بازی.

ماچهین: مابهین [۱] نگا: مابهین.

ماخ: (۱) کارینه می سمران: (۲) ریزه ناو دار: (۳) نزمی نیوان دو به رزایی: (۴) نهوم [۱] (۱) بالار: (۲) الوارهای سقف: (۳) پستی مابین دو بلندی: (۴) طبقه، اشکوبه.

ماخو: خاوهن، خودان، خبو، ساحب، ساحبو [۱] صاحب.

ماخوبزان: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

ماخولان: (۱) خولخوله: (۲) نه خوشی سهرله رزین [۱] (۱) گردنا: (۲) بیماری لرزش سر.

ماخولیا: (۱) گیزو حول: (۲) نه خوشبه که، نه سهک [۱] (۱) گبج و هالو: (۲) بیماری مالبخولیا.

ماد: (۱) ناویکی که نارای کورد: (۲) ده ولته می کورد له هه مه دانی بیشو [۱] (۱) قوم ماد: (۲) دولت ماد.

ماداک: گامیش [۱] گامیش.

مادام: (۱) خامی زشی بر بقه دار: (۲) نا وابه، هه نا وابه [۱] (۱) منقال سباه برآق: (۲) مادام که.

مادک: با بولهی زارو تیره بنجان [۱] فندانق بجه.

مادوکی: سهرده می زیک که وتنی نیر و منی کوتر پیکه وه [۱] دوران نامزدی کبوتران.

ماده: (۱) جورئ نان: (۲) رفینده می نان پیوه دان: (۳) کرش، عور: (۴) دومه له، کوان: (۵) لو، لک، گرنی گوشت: (۶) دابک: (۷) هه وین، نامبان

[۱] (۱) نوعی نان: (۲) بالشتک نانواپی: (۳) معده: (۴) دمل (۵) غده: (۶) مادر: (۷) خمیر مابه.

مادهر: دایک [۱] مادر.

مادهر به چه: تهقه لی وردو درشت پیکه وه بو جوانی [۱] کوک ریز و درشت باهم.

ماده رزا: وه که له دابک بو، که له دابک بو، (ماده رزا کوره) [۱] مادر زاد.

- ماده‌رزاد: ماده‌رزاد [۱] مادرزاد.
 ماده‌رمه‌رده: میوه‌ی بیسنانی سبسی هه‌نگه‌زای پلخاوا [۱] میوه‌ی پالیزی پزمرده‌لهیده.
 ماده‌ک: ماداک، گامیش [۱] گامیش
 ماده‌م: (۱) جاکه‌واپه: (۲) ناوایه [۱] (۱) اگر چنین است: (۲) مادامی که، تا چنین باشد.
 ماده‌ن: کان، کانگه [۱] معدن
 مار: (۱) جانه‌وهریکی خزویکی در بزوکهی به‌درشوکه‌به‌زاری هه‌یه‌و بنوه‌ده‌دا: (۲) خانو، جینگهی لی‌زمانی حیزان [۱] (۱) مار: (۲) خانه.
 مارا‌قی: جوژی ماسی که له‌ماده‌کا [۱] مارماهی.
 مارانگاز: مارپنوه‌داو [۱] مارگزیده.
 مارانگه‌ز: مارپنوه‌داو [۱] مارگزیده.
 مارانگه‌سته: مارانگاز [۱] مارگزیده.
 ماراو: هات، به‌خت، نیفبال، نالغ [۱] شگون، شانس.
 مازای: شکان [۱] شکستن.
 ماربرین: ماره‌بران، لیک‌ه‌لال کردنی ژنو و پیاو [۱] عقدکنان.
 مارپنج: لوله‌ی دریزی قلبان ناوی [۱] مارپنج قلبان.
 مارت: نادار، سنه‌مین مانگی سالی خاج‌به‌رستان [۱] ماه‌مارس.
 مارتاک: نالاش، پووش و جرزی سه‌رمسجی خانو [۱] ترکه و گیاه سقف‌پوش، انبیره.
 مارتلی: مانلی [۱] نوعی ننگ.
 مارتوله: (۱) توله‌مار، به‌جکه‌مار: (۲) ماری باریک: (۳) گرمی دریزی ناو سلك: (۴) مارمیلکه [۱] بچه‌مار: (۲) مارباریک: (۳) گرم دراز معده: (۴) سوسمار.
 مارتین: مارنلی [۱] نوعی تنگ.
 مارجو: نیسک [۱] عدس.
 مارجه‌فری: جوژی مار [۱] نوعی مار.
 مارچپو: داری سه‌ردوفلیفانه بو مارگرن [۱] خوب دوشاخه‌مارگیران.
 مارچپوه: (۱) مارچپو: (۲) گیابه‌که [۱] (۱) خوب دوشاخه‌مارگیری: (۲) گیاهی است.
 ماردا: مردو، مردگ [۱] مرده.
 ماروش: (۱) مردن، مهرگ: (۲) دوابی هاتن، نه‌واپون [۱] (۱) مردن: (۲) نعام شدن.
 ماردن: شکاندن [۱] شکستن.
 مارده: ماردا، مردگ [۱] مرده.
 مارده‌م: جوژی تهنگ [۱] نوعی ننگ.
 ماردین: شاریکه له‌کوردستان [۱] نام شهری در کردستان.
 مازز: (۱) زالم: (۲) لاسار سه‌رسته‌خت [۱] (۱) سنمگر: (۲) لجبان.
 مارزا: گوی نازه‌لی ساوای شیره‌خور که زه‌ردو شله [۱] مدفوخ نوزاد دام.
 مارزه‌په: مارانگاز [۱] مارگزیده.
 مازیلی: به‌جی هیلراو، ترکه‌کراو [۱] مزوک، مهجور.
- مارژوک: بوکمار، جوژی مارمیلکه [۱] نوعی مارمولک.
 مارژی: نیسک، مارجو [۱] عدس.
 مارس: مارت [۱] ماه‌مارس.
 مازز: مازز [۱] نگا: مازز.
 مارسیس: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بغیان ویران شد.
 مارک: پسرؤز [۱] مبارک، خجسته.
 مارکرن: ماربرین [۱] عقد کردن.
 مارکونه: ده‌سنخ‌شانه‌ی شاگرد، شاگردانه [۱] انعام شاگرد.
 مارکه: (۱) راوکه مرینسک: (۲) نه‌و هیلکه‌ی که له‌کولین دای‌ده‌نین بونه‌ودی مریشک هه‌رله‌وئی هیلکی ترپکا [۱] (۱) رامک: (۲) تخم مرغی که در لانه نخمگذار می‌نهند نانخمش را همانجا بگذارد.
 مارگر نسی که مار جه‌ماپت ده‌کا، که‌سبکه مار ده‌گرینی پنه‌وی نادا [۱] مارگیر.
 مارگروس: نیره‌که‌وئی که ماکه‌و خوی لی‌بواردوه [۱] کبک نری که ماده‌اش را نمی‌باید.
 مارگره: مارچپوه [۱] نگا: مارچپوه.
 مارگه‌ستی: مارانگاز [۱] مارگزیده.
 مارگیر: (۱) گیابه‌کی درک‌وای به: (۲) مارگر [۱] (۱) گیاهی است خاردار: (۲) مارگیر.
 مارگبس: جوژی مارمیلکه [۱] نوعی سوسمار.
 مارگیسک: (۱) مارگیس: (۲) ماری ژه‌هردا: (۳) برینی له‌مرزی بین‌فنزو خراو [۱] (۱) سوسمار: (۲) مار سقی: (۳) کنایه از شخص بدجنس و کج رفتار.
 مارگیسه: بوقله، به‌قله‌موت، عه‌له‌شیش، عه‌لوعه‌لو [۱] بوقلمون.
 مارمار: مال‌مال، قارمانیکی به‌ینی که‌ونارابه: (ناسر و مارمار) [۱] از شخصیت‌های افسانه‌ای فولکلور.
 مارمارک: گرمی دریزی ناو سلك [۱] گرم دراز معده.
 مارماروشک: (۱) مارمیلکه: (۲) گیابه‌که شیره‌که‌ی ژه‌هره [۱] (۱) مارمولک: (۲) گیاهی است که شیره‌اش سقی است.
 مارماروک: (۱) مارمیلکه: (۲) هدرشتی دریزی به‌پنج که له‌مار بکار [۱] (۱) مارمولک: (۲) هر چیز مارمانند.
 مارماروکه: بازته‌ی له‌هه‌ویری برژاو [۱] نان‌النگو مانند.
 مارماسه: مارماسی، مارا‌قی [۱] مارماهی.
 مارماسی: جوژی ماسی به‌هک مار ده‌چنی پنه‌وناداو گوشتی ده‌خوری [۱] مارماهی.
 مارمالوک: مارمیلکه [۱] سوسمار.
 مارمژوک: (۱) بپنوه‌مار: (۲) مارمیلکه [۱] (۱) بچه‌مار: (۲) مارمولک.
 مارمژ: دم به‌جینگهی مارانگه‌سته‌وه‌نان و لوشینی ژار بو‌چارهی مارانگاز [۱] مکبدن جای نیش مار به‌قصد معالجه.
 مارملیک: مارمیلکه [۱] مارمولک.
 مارمه‌زوکه: مارمیلکه [۱] مارمولک.

ماره گویز: تیره‌ی دریزی ناو بو سهر گوله‌مه‌ره‌زه [۱] جوب طویل
 آبرسانی به کرد شالمزار.
 ماره گیره: مارچنوه [۱] نگا: مارچنوه.
 ماره بی: ماره برانه [۱] صدای.
 ماری: ماکه و [۱] کیک ماده.
 ماری: جوخم، چوخمه [۱] (۱) اناق بالای راهرو: (۲) کوچ‌نتنگ.
 ماری بشت: موعه‌ری بشت [۱] سنون ففران.
 ماریژولک: گبایه‌که، ماروژه [۱] گباهی است.
 ماریژه: ماروژه [۱] گبایه «ماروژه».
 ماریس: مازو، زالم، لاسار، سهره‌ق [۱] دپکنانور.
 ماریستان: شونئی که زور ماری ههس [۱] جایی که مار بسیار دارد.
 ماریشولک: مارمیلکه‌ی زه‌لام [۱] مارمولک بزرگ.
 ماریفقت: زوحوشی و ناتار به‌سندی [۱] حوش اخلاقی.
 ماریله: مارمیلک [۱] مارمولک.
 مارین: گبایه‌که [۱] گباهی است.
 مارین: شکانندن [۱] خرد کردن، شکستن.
 ماریسه: توبینه‌واریکی که‌ینارایه له کوردستانی به‌رده‌سنی نرکان [۱]
 ازانار باستانی در کردستان.
 ماز: ماج [۱] خویشاوند و پبرو زردشت، ماز.
 مازان: (۱) کهل و گامینسی ناوجاوان و کلک‌سیبی: (۲) گب، زه‌لام،
 گه‌وره [۱] (۱) گامیش بسانئی و دم سفید: (۲) بزرگ.
 ماز به‌ر: نه‌خوشیه‌که له سمی نازه‌ل په‌یا ده‌بی [۱] از بی‌ماریهای دام.
 مازتر: گه‌بتر، زلتر، مه‌زتر، گه‌وره نر [۱] بزرگتر.
 مازگ: به‌ری داریکی لیزه‌واره [۱] مازوج.
 مازگا: بیشه‌ی کلنچیکه [۱] استخوان دنباله‌جه.
 مازگه: بر برئی بشت [۱] ستون ففران.
 مازگیت: ناوجه‌به‌که له کوردستانی ژنده‌سنی نرکان [۱] ناحیه‌ای در
 کردستان.
 مازلوخ: دوگرد، به‌رمائی نوژ [۱] سجاده، جانماز.
 مازمان: به‌رائی هه‌حل، به‌رائی که ده‌پزی به‌رده‌دن [۱] راک گشن.
 مازن: (۱) گه‌وره، گب، زل: (۲) سه‌روکی عاشیرهت [۱] (۱) بزرگ:
 (۲) سردار ابل.
 مازو: مازگ [۱] مازوج.
 مازو به‌ره‌لا: رشه‌به‌که بو مازو بکرده‌نوه به‌نازادی ده‌گونئی [۱] بانگ
 مازوج جینی آزاد.
 مازوچن: که‌سی که مازو له دارده‌نه‌گبئی و کوده‌کانه‌وه [۱] مازوج چین.
 مازودار: دارمازو [۱] درخت، مازوج
 مازور: بیکار [۱] بیکار.
 مازوفان: خانه‌خویی، خاوه‌ن‌مائی میوان حاوینه‌وه [۱] میزبان مهمان‌نواز.
 مازول: کاربه‌ده‌ستی ده‌رکراو [۱] معزول.
 مازولئی: ده‌رکراوی له سه‌رکار [۱] معزولی.
 مازولئی کیش: دوسنی به‌نمه‌گی کونه‌کاربه‌ده‌ست [۱] دوست وفادار در

مارمیزولکه: مارمیلکه [۱] مارمولک.
 مارمیزو: مارمژ [۱] نگا: مارمژ.
 مارمیلک: جانه‌وه‌ریکی بچوکی بوره‌لکه‌به له کورته‌مارده‌کاوه‌ده‌ست و
 پانی هه‌به له سهر میشر جانه‌وه‌ری بچوک ده‌زی و پیوه‌نادا [۱]
 مارمولک.
 مارمیلکه: مارمیلک [۱] مارمولک.
 مارمیلوک: مارمیلکه [۱] مارمولک.
 مارنه‌گه‌ز: به‌له‌ک‌بنجی لباد [۱] ساق بیج نمدی.
 مارنه‌ینک: جورئی ماره [۱] مار عینکی.
 مارو: (۱) فه‌شان، هه‌بوئی زه‌شی ناوجاوسیی: (۲) نه‌سئی که خالی
 جدره‌گ له پای دابه [۱] (۱) دام سیاه بسانئی سفید: (۲) اسبی که
 خالهای سفید در دست و پادارد.
 ماروپیر: چونیکه واتا: شعرمی دایک [۱] دشنامی است.
 مارووت: فریشه‌ی هه‌والی ناروت که خوابان توژه کرده [۱] نام فرشته‌ای
 که مغضوب خدا است.
 ماروته: فولاخه، خزگی ماسی له زستان‌دا [۱] پناهگاه ماهیان در
 زمستان.
 ماروخه: بارجه‌زه‌وی بچوک [۱] قطعه زمین کوچک.
 مارودو: فیله‌فاج، فیله‌فاج [۱] مورب.
 ماروژه: گبایه‌که ده‌خورئی [۱] گباهی است خوردنی.
 ماروسیا: (۱) ماری زه‌ش: (۲) برینئی له مروی دزی دل‌به‌کین [۱] (۱)
 ماریسپاه: (۲) کتابه از دشمن کینه‌نوز.
 مارول: خاس، کاهو [۱] کاهو.
 مارومور: خزولک، هه‌رجه‌وه‌ری به‌زه‌بدا خشکه ده‌کا [۱] خزنده.
 مارومیزو: برینئی له هه‌موشنیکی خرت و پرت: (سه‌ری مارو میروی
 هه‌به) [۱] کتابه از انواع خرت و پرت.
 ماره: ژن به‌بیاودان به‌زی و شونئی نابئی [۱] عقد ازدواج.
 ماره: مازکه، راوکه [۱] رامک.
 ماره‌بیز: کجئی که به‌زاروکی به‌شو دواوه [۱] دختر عقد شده نابالغ.
 ماره‌برانه: پاره‌په‌ک که زنی له‌سه‌ر ماره ده‌کری [۱] صدای، مهریه.
 ماره‌بری: (۱) به‌زیو شونئی نابئی ژن دان به‌شو: (۲) ماره برانه [۱] (۱) عقد
 کردن: (۲) صدای.
 ماره‌برباگ: زنی که به‌شو دراره‌هه‌شمانه‌چونه‌مال شو [۱] عقد شده.
 ماره‌برین: زن کرده‌نه‌حلالی بباو به‌زیو شونئی نابئی [۱] عقد کردن.
 ماره‌ره‌ش: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعشان ویران شد.
 ماره‌زا: شله‌گوی ساوای نازه‌ل [۱] مدفوع نوزاد حیوانات
 ماره‌زو: زیلو، هه‌زارپن [۱] هزارپا.
 ماره‌ک: مارک، پیروز [۱] خجسته.
 ماره‌کراو: ماره بریاگ [۱] عقد شده.
 ماره‌کردن: ماره برین [۱] عقد کردن.
 ماره‌کول: دوماره‌کول، دوشک [۱] عقرب.

زمان معزولی.
 مازو: (۱) ناوه‌زاستی پست، موغهره، بربره‌ی پست: (۲) شان، بیل: (۳) دارئ که چهرخی عاره‌به‌ی بپوه‌به‌ده‌گه‌زئ (۱) ستون فقرات: (۲) کنف: (۳) چوب محور چرخهای گاری و...
 مازی: (۱) مازو: (۲) بربره‌ی پست (۱) مازوج: (۲) سنون فقرات.
 مازی: ناری چپا‌به‌که له کوردستان (۱) نام کوهی در کردستان.
 مازوچن: مازوچن (۱) مازوج چین.
 مازبر: سمه‌شله، نه‌خوشی سمی ناژه‌له (۱) بیماری شم دام.
 مازیز: داربه‌زوی نه‌ستور (۱) درخت بلوط بزرگ.
 مازینی: گوندبکی کوردستانه‌به‌عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعشبان ویران شد.
 ماز: ماز، ماج، خزمو، به‌بره‌وی زهرده‌شت (۱) ماز.
 ماس: (۱) شیری گه‌م‌کراوی نامیان‌نیک‌کراوی تونده‌وه‌بو: (۲) به‌نهم (۱) ماست: (۲) آماس.
 ماسا: ماسی (۱) ماهی.
 ماسان: نه‌ستوربونی نه‌ندام (۱) آماسیدن.
 ماساو: (۱) نه‌سنوربوگ، به‌نهماو: (۲) جانه‌وه‌ریکه هەر له ناودا ده‌زی گونشی خزشه‌و، به‌کچار زوره، (۳) ماستاو (۱) آماسیده: (۲) ماهی: (۳) آبدوغ.
 ماساوه: گیاهه‌کی نام‌تیره (۱) گیاهی است تندمزه.
 ماسایا: ماسان، به‌نهمان، نه‌ستوربون (۱) آماسیدن.
 ماسایش: ماسابا (۱) آماسیدن.
 ماسابه: ماسابا (۱) آماسیدن.
 ماست: ماس، شیری نامیان‌تی‌دراوی تونده‌وه‌بوگ (۱) ماست.
 ماستاقا: ماستاو (۱) نگا: ماستاو.
 ماستاو: ماستی له ناودا لیک‌دراوی به‌مه‌شکه نه‌ژئراو (۱) ماست و آب به‌هم زده، دوغ مشک ندیده، آبدوغ.
 ماستاوسارد کردنه‌وه: برینی له زوبینی و کلکه‌سونه (۱) کتابه از تملق و چاپلوسی.
 ماستاو‌کردن: (۱) ماستاو ساز کردن: (۲) ماستاوسارد‌کردنه (۱) ماست و آب به‌هم زدن: (۲) تملق کردن.
 ماستاوی: شنی که ماسنی بپوه‌بی: (که‌واکهم ماستاوی بو) (۱) ماست آلوده، آغشنه به‌ماست.
 ماستیا: دوخوا، دوکلبو (۱) دوغیا.
 ماستیر: سمه‌شله، نه‌خوشیه‌کی ناژه‌له (۱) از بیماریهای دام.
 ماستتر: زلتر، گه‌وره‌تر، مه‌نتر (۱) بزرگتر.
 ماسترون: نوز له‌سه‌ر توژی زون و ماست که بو‌زستان هه‌لده‌گیری (۱) ذخیره ماست و کره.
 ماست‌وه‌بو‌بژاردن: برینی له به وردی نوزینه‌وه له کاری (۱) کتابه از با دقت تحقیق کردن.
 ماستهرگ: کوفک، ره‌حاتی (۱) قیف.
 ماسته‌زون: توژی نوزی ماست و زون له سه‌ریه‌ک که بو‌زستانی شور.

هه‌لده‌گرن (۱) لایه‌لایه ماست و کره برهم که ذخیره می‌کنند.
 ماستیر: ره‌حاتی، کوفک، ماستهرگ (۱) قیف.
 ماستیرشم: سریشی که له ماسی ده‌گیری (۱) چسبی که از ماهی گیرند.
 ماستیرشمه: گپاچریش (۱) گیاه سریش.
 ماسک: شکلی که به زوبه‌وه ده‌گرن نا نه‌ناسرین (۱) ماسک.
 ماسکه: ماسک (۱) ماسک.
 ماسکه‌ش: ده‌ویت (۱) جاکش.

ماسمالی: (۱) بو‌شینی تاوان به‌نازه‌وا: (۲) ماست به‌سه‌ر زنی خراب‌دا کردن و به‌دی‌دا‌گه‌زاندن (۱) ماسمالی: (۲) ماست بر سر زن بدکاره ریختن و درده‌گرداندن.

ماسو: دی‌به‌که له کوردستان (۱) نام دهی است.

ماسو: ماساو، جانه‌وه‌ری که به بی ناو نازی (۱) ماهی.

ماسور: (۱) به‌ری داریکی دژ‌کابوه له عه‌نساب ده‌کا: (۲) ماسولکه‌ی جولایی (۱) ثمر درختی است شبیه عناب: (۲) ماسوله‌نساچی.

ماسورا: (۱) باکردن و هه‌لمسان: (۲) نه‌خوشی پای‌سور (۱) آماسیدن: (۲) بیماری بادسرخ.

ماسول: (۱) ماسو، ماسا: (۲) ماسینه‌چرا: (۳) داهانی زوی (۱) ماهی: (۲) فته‌له: (۳) محصول زمین.

ماسولکه: (۱) ماسو بیجوک: (۲) ساره‌ی جال: (۳) باربه‌کی سوری خه‌ماد: که هینسا نه‌بونه کو: (۴) له‌نه‌قامیشیکی کورنه حولا داوی لی ده‌پنچن بو‌ته‌نین: (۵) گوشتی نه‌وی ناوه‌زاست نه‌سنوری نه‌ولا و باربه‌ک (۱) ماهی کوچک: (۲) گاه کنار جاله غله: (۳) باربه‌ک خرمن نوده نشده: (۴) ماسوره بافندگی: (۵) ماهیچه.

ماسوله: (۱) ماسولکه‌ی جولایی: (۲) ماسولکه‌ی گوشت: (۳) جوزی ساج: (۴) گلله‌ی فریت (۱) ماسوره: (۲) ماهیچه: (۳) نوعی ساج: (۴) گلوله‌نخ بود فالیبافی.

ماسه: ره‌مل، مل، کفت، لم (۱) ماسه.

ماسه‌نه: به‌نه‌ماندن (۱) منورم کردن، آماسانیدن.

ماسه‌وا: دوکلبوی به‌ماست (۱) آش ماست.

ماسی: (۱) ماسو: (۲) به‌نهما: (۳) ماست فروش: (۴) ماستاوی (۱) ماهی: (۲) آماس کرد: (۳) لبنیات فروش: (۴) ماست آلوده.

ماسیان: ماسان، به‌نهمان (۱) آماسیدن.

ماسی بزوک: ماسیه‌ک ددانی وه‌ک هه‌زه‌به‌ه‌درزه (۱) آزه‌ماهی.

ماسی بانک: جوزی ماسی (۱) ماهی سوف.

ماسی به‌زک: جوزی ماسی (۱) ماهی کفال.

ماسی خاتونه‌ک: جوزی ماسی (۱) نوعی ماهی قزل‌آلا.

ماسی خزک: وردبله ماسی (۱) ماهی بسیار ریز.

ماسی خوره: بالداریکی سبیه زاوه‌ماسی ده‌کا (۱) قانی، مرغ‌ماهیخوار.

ماسی ستیرک: جانه‌وه‌ریکی ده‌ربایبه (۱) ازجانوران آبی.

ماسی سول: ماسی خوی‌کراوی وشکه‌وه‌کراوی (۱) ماهی نمک سود، ماهی شور.

ماسی سول وخوا: ماسی سول (۱) ماهی شور.

ماستهرگ: کوفک، ره‌حاتی (۱) قیف.
 ماسته‌زون: توژی نوزی ماست و زون له سه‌ریه‌ک که بو‌زستانی شور.

ماسی فروش: کسی کاری ماسی فروشتہ [۱] ماہی فروش.
 ماسی فروک: جوڑی ماسی کہ مرو لای واہ نہ فرئی [۱] نوعی ماہی.
 ماسی فرہک: ماسی فروک [۱] نوعی ماہی.
 ماسیقان: کسی کاری ہدر زاوہ ماسبہ [۱] صباد ماہی.
 ماسی کارتوؤخک: سفردہ ماسی [۱] سفردہ ماہی.
 ماسی کہران: بینچوہ بوق [۱] بچہ غوک.
 ماسی گز: کسی زاوہ ماسی دہ کا [۱] ماہیگیر.
 ماسی گرہ: ماسی خورہ [۱] مرغ ماہیخوار.
 ماسی گرہک: ماسی گرہ [۱] مرغ ماہیخوار.
 ماسی گیرہ: ماسی گرہ. ماسی خورہ [۱] مرغ ماہیخوار
 ماسیلکہ: ماسولکھی لہشی زیندہ وەر [۱] ماہیجہ.
 ماسی لوؤسو: جوڑی وردہ ماسی لہ زوباردا کہ دہ بکھنہ چہشتہی
 ماسی گرین [۱] نوعی ماہی ریز کہ آن را طعمہ می کنند.
 ماسیلہ: ماربلکھی ناوختانوان کہ لہ جیگھی شدہ دار دہزی [۱] مارمولکی
 کہ در خانہ ہا و درجای مرطوب زندگی می کند.
 ماسین: (۱) پانہ مین. پانہ مان; (۲) نوژی مہ بوی زون و جہوری بہ سمر
 شتیکہ وہ [۱] (۱) آماسیدن; (۲) لایہ جری بر چیزی بستہ شدن.
 ماسی نیزہ دار: جوڑی ماسی فورنم دریز [۱] نیزہ ماہی.
 ماسیہ پانکھ: جوڑی ماسی [۱] نوعی ماہی.
 ماسیہ خاتونہ: جوڑی ماسی بٹوک پٹوک [۱] نوعی ماہی خالدار.
 ماسیہ زہردہ: زہردہ ماسی، جوڑی ماسی [۱] زرد ماہی.
 ماسیہ وان: بنیادہ می کہ زاوہ ماسی دہ کا [۱] ماہیگیر.
 ماسیہ وچنہ: ماسی گرہ [۱] مرغ ماہیخوار.
 ماسی ہورک: جوڑی ماسی کہ لہ ناو قوتو دہ کری [۱] ماہی تَن.
 ماش: (۱) تامانیکہ دہ سہری دولاشی دہ گرن تا پوش و چیلکہ بگرینہ وہ و
 ندگانہ زہنبورہ; (۲) ناوی زاوہ سناو; (۳) نہوہی ہر گہسک دیت; (۴)
 دانہ ویلہ کی شین باوہ بہ چہشت لئی دہ نری و دہ نکھی خزی وردہ [۱]
 (۱) آبکشی کہ در دہانہ ناوآسیا نهند; (۲) آب راکد; (۳) روبیدنی; (۴)
 دانہ آشی ماش.
 ماشانن: (۱) گزک دان. گہسک لیدان. جازوکردن; (۲) دست گیران [۱] (۱)
 جاروکردن; (۲) دست گرداندن.
 ماشاوا: ناومرواری، نہ خوشبہ کی چاوہ [۱] آب مرارید، از بیمارہای
 چشم.
 ماشتن: گہسک دان [۱] جاروکردن.
 ماشقہ: گراوی، دوسنی موبنہ، زورتر بو ماری دہ لئین: (ناشقہ و ماشقہ)
 [۱] معشوقہ.
 ماشک: جوڑی لوبیا [۱] لوبیا چشم بلبلی.
 ماشکان: ناوی دئی بہ کہ [۱] نام دہی است.
 ماش کردن: زوری ہبنانی ناوی زاوہ سناو بو ززان [۱] فشار آوردن آب
 راکد.
 ماشکہ: ماشقہ [۱] معشوقہ.
 ماشگہ: ناوی چہند دئی بہ کہ لہ کوردستان [۱] نام چند آبادی.

ماشلین: چہشتی ماش [۱] آس ماش.
 ماشوبرنج: بریتی لہ موی سہی و زہشی تیکہ ل [۱] موی جوگندمی.
 ماشوت: (۱) کلافہ ناوریشمی خورستو دہ ست لئی نہ دراوا; (۲)
 گیانداریکی پچوگہ ملوزمی نوک و بافلہی سہوزہ [۱] (۱) بیلہ ابریشم;
 (۲) حشرہ آفت نخود و بافلی.
 ماشہ: (۱) سہ بہ نہ کی دہم تہنگی بن فرہوانہ زاوہ ماسی پَن دہ کن; (۲)
 پولوگر. پانگر; (۳) بہ لہ پتیکھی چہ کی گہرم [۱] (۱) سید تلہ ماہی; (۲)
 انبر; (۳) ماشہ سلاح.
 ماشہن: کلافہ بہ تیکہ لہ نیوان دو نہ زوندا ہل دہ کری [۱] گروہدہر سی کہ
 میان دو زانو بیچند.
 ماشہرز: گاڑی بزمار کیشانہ وہ [۱] گازانبر، کلینبن.
 ماشہرک: فریت، تو پلہ بہ پنی کہ دہ نہونہ و دہ درئی [۱] بودی کہ با دست
 لای تار گذارند.
 ماشہرہ: (۱) ماشہر; (۲) ماشہرک; (۳) ناوہ، ناگرہ، جوڑی کوانہ لہ دہم و
 چاوا [۱] (۱) نگا; ماشہر; (۲) نگا; ماشہرک; (۳) آتش یارسی، نوعی دُمل.
 ماشہرہش: دانہ ویلہی ماش [۱] دانہ آس ماش.
 ماشہ سہی: دانہ ویلہی کہ پانکھ لہو سہی و نام خوش لہ کہ لودا دہ بی [۱]
 لوبیا سفید.
 ماشہ سپیلکہ: ماشہ سہی [۱] لوبیا سفید.
 ماشہک: ماشہ، پلہ بہ پتیکھی چہ کی گہرم [۱] ماشہ اسلحہ.
 ماشہل: چہ پلہ لہر زوبار بو ماسی گرین [۱] نوعی دام ماہیگیری.
 ماشہ لان: سر وہ بای خوراوا [۱] نسیم غروب.
 ماشہ للا: رشہی سہ برمان [۱] ماشاء اللہ، کلمہ نخب.
 ماشین: (۱) گسک دان و خاویں کردنہ وہ; (۲) ترومبیل [۱] (۱) روبیدن و
 تمیز کردن; (۲) اتومبیل.
 ماشین: (۱) چہشتی ماش. ماشلین; (۲) ہدر نامرازی بہ مانوز کار دہ کا;
 (۳) ترومبیل [۱] (۱) آس ماش; (۲) ماشین. ابزار ماشینی; (۳) اتومبیل.
 ماشینہ: (۱) ماشلین. ماشین. شیوی ماش; (۲) نامرازی جلدروں [۱] (۱)
 آس ماش; (۲) چرخ خیاطی.
 ماشینہ چی: جلدرو، خہ بات [۱] خیاط.
 ماشینہ وہ: بریتی لہ خواردنی بہ کجار زور; (ہمو خواردنہ کی بہ کجی
 ماشیہ وہ) [۱] کتابہ از زیاد خوردن.
 ماشیوہ: راک، پالوتہ [۱] پالونہ.
 ماع: باع، ہاواری مہرو بز [۱] بع، صدای بز و گوسفند.
 ماعہین: ماہین [۱] نگا; ماہین.
 ماعہین: ماہین [۱] نگا; ماہین.
 ماعتاج: ناتاج، ہزار [۱] محتاج.
 ماعتاز: ماعتاج [۱] محتاج.
 ماعد: (۱) زہنگ زور; (۲) واژ، نیشیا; (۳) بریتی لہ ہدناسہ و ہدناو;
 (ماعدی خوتہنگ کہر دس) [۱] (۱) سیما; (۲) اشنا; (۳) کتابہ از
 حالات درونی.
 ماعدہ: (۱) ورگ، ماعوز; (۲) نیشیا، واژ [۱] (۱) معدہ; (۲) اشنا.

چهند ده‌سنه که دبراو بیکمونه [۱] جوی اصلی در آباری: (۲) چند
دسته جوی کوچک در کشتزار.
ماکارو: ماکاف [۱] نگا: ماکاف.
ماکیر: له شیر گرتنه‌وی به رخو کار [۱] از شیر بازگرفتن بره و بزغاله.
ماکو: پاکو. به سمر به کادراوی گیای دورا [۱] دروشده انباشته.
ماکو: جینگه‌ی ماسولکه له نامرازی جولایی دا [۱] مکوک جولایی.
ماکوژ: گیایه که له ناواده زوی نامال تاله‌وله کوژه له ده کا [۱] گیاهی است
آبری.
ماکه: ماک [۱] نگا: ماک.
ماکه‌جو: شبله‌که [۱] جای بریدن از جوی اصلی.
ماکه‌ر: دنله‌که [۱] ماده‌خر.
ماکه‌له: ماره‌بی [۱] صداق.
ماکه‌و: که‌وی من [۱] کبک ماده.
ماکی: نهدی کنی؟ [۱] بس چه کسی؟
ماکینه: نامرازی ده‌سکرد بوکارها سان کردن. ماشین [۱] ماشین.
ماکینه‌چی: (۱) که‌سنی کار به ماکینه ده کا: (۲) خه‌یات، جلدرو به جهرخ
[۱] (۱) تکمبسن: (۲) خباط.
ماگ: (۱) ماو، نهمردو! (۲) له‌به‌بین نه‌جوگ [۱] (۱) باقی، زنده: (۲) از بین
نرفته.
ماگرت: مراری، مرواری، گه‌وه‌ریکه له‌ناو سده‌فدا [۱] مروارید.
ماگرته: (۱) بدل‌هی زه‌شی زوی مانگ: (۲) مانگ‌گیران [۱] (۱) لکه‌های
روی ماه: (۲) خسوف.
ماگه: (۱) باقیما: (۲) له‌جینی ماو [۱] (۱) باقیمانده: (۲) مانده.
ماگیرسه: مانگ‌گیران [۱] خسوف.
مال: مال [۱] نگا: مال.
مال: (۱) شتی نابینه‌نی که‌سنی: (۲) ده‌ولت و دارایی: (۳) کدل‌په‌لی
بازرگانی: (بازرگانیک هاتوه مالی هیناوه): (۴) زئی، زنی چه‌یوانی
میچکه: (۵) خانو، جینی‌زیانی خیزان: (۶) مابه‌بنی هه‌ردوک سوری
که‌وان: (۷) مابه‌بنی ده‌نده و نامورا: (۸) پاشگری به‌وانا: پنداهین:
(ده‌سمال): (۹) پاشگری به‌واتا: خاوبن که‌روه: (۱۰) نامرازی
خاوبن کردنه‌ره: (به‌فرمال): (۱۱) دروسکه‌ر: (نمه‌دمال، خشت‌مال)
[۱] (۱) جزو دارایی: (۲) ثروت: (۳) کالای بازرگانی: (۴) شرمگاه
حیوان مادینه: (۵) خانه، مسکن: (۶) فاصله دوسر کمان: (۷) فاصله
سیان گلاوه‌ن رخیش: (۸) پسوند به معنی مالنده: (۹) پسوند به معنی
پاک‌کننده: (۱۰) ابزار رویدن و پاک کردن: (۱۱) سازنده.
مالات: نازل، ولسات، چه‌یوانانی زاگرتن [۱] دام.
مالاخمه: کلوشی گیره‌کراوی خهرمان، خویان [۱] خرم‌من کوبیده
بادنداده.
مالار: سنی‌بایه‌ی مدشکه [۱] سدیابه مشک.
مالاقتا: (۱) سوپاس: (۲) خواحافیز: (۳) مروزی زه‌نگین و مال‌خوش: (۴)
وتیه‌که بو سهرکونه‌ی به‌خوشه‌وستیه‌وه ده‌یلین [۱] (۱) سپاس: (۲)
خداحافظ: (۳) متمول، دارا: (۴) لفظ شمانت محبت‌آمیز.

ماعدن: (۱) کان، کانگا: (۲) مه‌لپه‌ندبکه له کوردستان [۱] (۱) معدن: (۲)
ناحیه‌ای در کردستان.
ماعزمه: نامرازی کار، نامیر [۱] ابزارکار.
ماعزمه‌مه: ماعزمه [۱] ابزارکار.
ماعشیلین: شه‌قمنو، بنه‌زه‌زی نه‌سنور [۱] تنه تاک.
ماعشیلین: ماعشیلین [۱] تنه تاک.
ماعکوم: به‌ندی، حوکم کراو به‌بنی قانون [۱] زندانی محکوم.
ماعمله: مامله، ساردوسه‌ودا، مامله [۱] معامله.
ماعمه‌له: مامله، داوسنه [۱] معامله.
ماعنا: وانا [۱] معنی.
مافت: به‌ش، هدی: (مافت به سهر نه و ماله‌وه نه، منیش ماغم پیوه به) [۱]
سهم، حصه.
مافندی: به‌ش برآو، دم‌له‌پوش [۱] بی‌نصب، مُفلس، ورشکست.
مافنگگی: مافندی: (سه‌واو له ماله‌که‌ی مافنگگی کراوه، چی نه‌ساوه
مافنگگی بو) [۱] نگا: مافندی.
مافور: رایه‌خی به نه‌ون ته‌نراوی برزه‌دار، قالی [۱] قالی، فرش.
مافور: مافور [۱] فرش، قالی.
مافوریر: مافور [۱] قالی.
مافه: دارنی که به ده‌رگاوه ده‌ندری بو داخستن [۱] چوبی که در را بدان
بندند.
مافته‌تا: (۱) به‌تا، درم، نازار، ده‌ردی گبرو: (۲) گیایر، نه‌و کرمدی که مالات
به گیاه ده‌بخوار ده‌ردی تنه‌ده‌کوئی: (۳) برینی له بنیاده‌می به‌زه‌روه
خراب [۱] (۱) بیماری واگیر: (۲) کرم کشنده دام که بر علف نشیند: (۳)
کناپه از آدم موذی.
مافته‌ته: مافته‌نا [۱] نگا: مافته‌نا.
مافازی: قسه‌ی من، گفتی من [۱] گفته من.
مافازیمه: من نیرم که [۱] من می‌گویم که.
ماق: جاوزه‌و [۱] چشم برآمده، خیره.
ماقور: به‌ردی قول که ناوی تیدا زاده‌وستنی [۱] سنگ گود که آب باران
در آن جمع شود.
ماقور: (۱) به‌زیز، به‌حورمه‌ت: (۲) قسه‌ی دل‌به‌سند [۱] (۱) محترم: (۲)
حرف قابل قبول، سخن مقبول.
ماقول: ماقور [۱] نگا: ماقور.
ماک: (۱) هه‌ره‌گه‌زو و بنچینه‌بن که شتی لئی بیک‌هاتوه، هو‌ی دروس بوئ:
(۲) دابلک: (زاو مالک تیکه‌لن): (۳) ناسو، ناسوگ: (۴) شاهه‌نگ: (۵)
کون و لانه‌ی دزنده و کبوی: (۶) نه‌سنور بوئی جینگه‌ی ناو‌له‌کونان: (۷)
زه‌بکه‌ی ناو چاو به‌هو‌ی ناو‌له‌وه: (۸) زه‌وی به‌رشت: (۹) قوزبچه،
بشکوژ، دوگمه: (۱۰) جزوی مروی بر بغه‌دار [۱] (۱) ماده: (۲) مادرا
(۳) اقق: (۴) زبور غسل مادو: (۵) لانه و کنام دزنده و کوهی: (۶) وزم
جای آبله‌کویی: (۷) جوش آبله در چشم: (۸) زمین حاصلخیز: (۹)
دکمه: (۱۰) نوعی مهره زینتی برآق.
ماکاف: (۱) جوگه‌ی گه‌وره که جوی تری لئی ده‌بنه‌وه له ناو‌داشتنا: (۲)

مالا قایی: خاتر خوازی، خواه افیزی □ خدا حافظی.

مالا کا: زهق نواشا، جاوده ریهز باگ، موله قی جاو □ چشم برجسته.

مالا کامه ندش: به چاوی زهق زوانین □ خیره نگر سشن.

مالا مال: دارمال، تزه □ مالا مال.

مالامن: رشده که له چینی گیانه کم □ جاننا.

مالامیر: (۱) ناوچه به که له کوردستان؛ (۲) کوشکی خان □ (۱) ناحیه ای

در کردستان؛ (۲) قصر ارباب.

مالان: (۱) دانشنوانی ناوایی؛ (۲) چلک یان نیکول فری دان. له گهل دا/

نیزن: (دامالان) □ (۱) ساکان آبادی؛ (۲) بونس یا پوست انداختن.

مالانگهر: زنی که همیشه سهر له ههمو مالان ده دا □ زن ولگرد.

مالانه: باجی خانوان □ باج مستغلات.

مالاو: (۱) بازو کراو، گهسک لیدراو؛ (۲) مشت و مال کراو □ (۱) روبیده؛ (۲)

مالیده.

مالاوا: وشه به که له جیاتی خودا حافیز، خازنی وه □ بدرو، خدا حافظ.

مالاوابی: خواه افیزی، خاتر خواستن □ خدا حافظی.

مالاهالی: جا نهوه حاله؟!، نه مهش بو به زبان؟! □ لفظ شکایت از

روزگار.

مالها: خمه گرو، سهرمازه له، خومخموک □ سوسمار درشت.

مالیات: خاو، خیزان، خانه واده □ اهل بیت، خانواده.

مالبر: (۱) نامرازی دهستی دزی مالان، دیوار بر؛ (۲) دزی که دیوار کون

ده کا □ (۱) ابزار دیوار سوواخ کردن دزد؛ (۲) دزد.

مالبری: دزی له مالان، □ دزدی خانه ها.

مالبرین: مالبری □ دزدی خانه ها.

مال بشکن: (۱) گهران له مالان بو سشن؛ (۲) کهنی که مالان ده گهزی، بو

دورینه وهی سشن □ (۱) تفتیش خانه ها؛ (۲) مفتش خانه ها.

مال بشکین: مال بشکن □ نگا: مال بشکن.

مال به مال: (۱) گوزینه وهی کالا به کالا؛ (۲) برینی له گشت خانوی

ناوایی: (مال به مال گهرام) □ (۱) تهانر، معامله بابایی؛ (۲)

خانه به خانه.

مال به مند: لبسلمان، جی مال و ژیان، بنکهی مال □ مقر، موطن.

مالباریز: (۱) رزد، چکووس، سه فیل، فرنیس؛ (۲) برینی له دهوله مندنی

نرسه نوک □ (۱) خسیس؛ (۲) کتابه از ثرونمید ترسو.

مالباریزی: کار مالباریز □ عمل «مالباریز».

مال بشکن: مال بشکن □ نگا: مال بشکن.

مال بشکین: مال بشکن □ نگا: مال بشکن.

مال تفری: نامرازی که تهوه رهو به برداشی سهر وهی گرتوه له ناسبواد □

ابزاری در آسباب.

مالته: (۱) هی نو به؛ (۲) وشه به کی سهر کونه کردنه: (مالته تو بو هبنده

بوژه؟) □ (۱) مال تو اسب؛ (۲) کلمه سرزنش.

مالجو: شه قه جو، جوگهی سهر کی □ جو بیار.

مالچرا: گزداپوشی چرا، شبنه چرا □ شبنه چراغ.

مال خراب: (۱) مال ویران؛ (۲) بو لومه نیزنی □ (۱) خانه خراب؛ (۲) لفظ

شمانت.

مالخو: (۱) خاوهن، خبو؛ (۲) خاوهن مال، خانه خوئی؛ (۳) خو مالی دزی

بیگانه □ (۱) صاحب؛ (۲) خانه خدا؛ (۳) خودی، مقابل آجینی.

مالخوئی: (۱) خاوهن مال؛ (۲) بریکار له خهرج و مه زخاندندا □ (۱)

صاحب خانه؛ (۲) وکیل خرج.

مالختی: مالخوئی □ نگا: مالخوئی

مالخه راب: مال خراب □ نگا: مال خراب.

مالدار: (۱) دهوله مند؛ (۲) ناژه لدار □ (۱) ثرونمند؛ (۲) دامدار.

مالداری: (۱) گرده وه کوئی؛ (۲) که یوانوی، ناگاداری له مال؛ (۳)

ناژلداری □ (۱) صرفه جوئی؛ (۲) خانه داری؛ (۳) دامداری.

مالراو: (۱) خاوهن وه کراو؛ (۲) پیداساو باو □ (۱) روبیده و تمیز شده؛ (۲)

ساییده شده بر.

مالزه مه: نامیر، نامرازی کار □ ابزار کار.

مالسواری: به کسم □ مال سواری.

مالشت: (۱) دهس به له شا هینان به تهوژم، دامالین؛ (۲) خاوهن کردنه وهی

ولانت؛ (۳) مشت و مال □ (۱) ماساژ؛ (۲) نظافت؛ (۳) صیقل.

مالشتن: کاری مالشت کردن □ کار «مالشت» کردن.

مالشته: که سنی که مالشت ده کا □ «مالشت» کن.

مالشه وتی: وشه به کی سهر کونه به □ از الفاظ شمانت.

مالک: (۱) مالی که وان؛ (۲) خاوهن زهوی؛ (۳) کهدی پجوک بو

سهوزی جانندن؛ (۴) کوخ، کویت، کوخنه؛ (۵) کونی شمش گوشه ی

ناو شاننهه نگوین □ (۱) فاصله کمان؛ (۲) ارباب، صاحب زمین؛ (۳)

بیل کوچک باغبانی؛ (۴) کوخ، کلبه؛ (۵) هر یک از شش ضلعی های

کندوی عسل.

مالک: (۱) خانه خانه ی جوار گوشه؛ (۲) به بتی شعر □ (۱) جدول

مریعات؛ (۲) بیت شعر.

مال کامباخ: چاره زدهش، بیچاره، به دبه خت □ بیچاره.

مال کاول: وشه به که بو لومر سهر کونه کردن □ کلمه سرزنش.

مال کردن: (۱) که مینک به لادا خوار کردنه وه؛ (۲) خانو دروست کردن؛ (۳)

برینی له زن هینان و خیزان دامه زرانندن؛ (۴) جوی بوئوه له خیزان و مال؛

(ماله خوئی کرده) □ (۱) منمایل کردن؛ (۲) خانه ساختن؛ (۳) کتابه از

مناهل شدن؛ (۴) جداسندن از خانواده و مستقل شدن.

مالکو: دهسکی دول، دهسکی دبنگی جه لتوک کوتان □ دسته دنگ

شالی کویی.

مالکته تن: نابوت بو، له مال و دارایی بهش بران □ ورشکست شدن.

مالکته تی: نابوت □ ورشکست.

مالگر: (۱) که سنی شتی ده شارینه وه بو گران بو؛ (۲) کرانشین □ (۱)

محتکر؛ (۲) اجاره نشین.

مالگه: خانوی کوجهر له ناوایی که نه نیا زستان تبا دهزی □ خانه

ایلاتی در آبادی که فقط زمستان در آن زندگی کنند.

مال له بهک: نیکمال، شهریک، برابهش □ شربک در ثروت.

مالم: پش نویزی جوله کان □ روحانی کلیچیان.

مالم: (۱) جنگه زینم؛ (۲) نهوشنه هی منه [۱] مسکنم؛ (۲) مال من.
 مالماشت: (۱) کهوش کن، پیشخانه؛ (۲) گیسگ لیده ری مال [۱] (۱) جای کفش در منزل؛ (۲) جارو کش خانه
 مالمسال: (۱) ناقه ناقه ی مالان؛ (۲) همه مو خانوی ناوایی؛ (۳) که سنی که گه سک له زوری مال نه د؛ (۴) ناوی غاره سانبکی چیروکه [۱] نك نك خانه ها؛ (۲) همه خانه های آبادی؛ (۳) جارو زن خانه؛ (۴) نام قهرمانی داسانی.
 مالمالانی: خانوچکه دروست کردنی زارو کسان [۱] نوعی بازی کودکان.
 مالمالک: مارمیلکه [۱] سوسمار.
 مالمالوک: مارمیلکه [۱] سوسمار.
 مالماله: ناک ناکه ی مالان [۱] نك و نوك از خانه ها.
 مالماله سور: خال خالوکه [۱] حشره کفشدوزک.
 مالمه هقه: بهزاسنی شایه تی هدهدم [۱] شهادت می دهم.
 مالمیرات: وشه ی سدر کوته، مال کاول [۱] کلمه سرزنش، مالمیزک: گمیزدان [۱] منانه، آبدان.
 مالمین: مالی نیمه [۱] مال ما؛ (۲) خانه ما.
 مالمنج: نامرزی لوس کردتی سواغ [۱] ماله بنایی.
 مالم ته که تو: نزابه کی باشه وانا؛ مالم نه رمی [۱] دعای خبری است به معنی خانه ات آباد باد.
 مالمیش: خانه نشین، گرده نشین، هه لئه سیراو [۱] خانه نشین.
 مالمو: خیشک [۱] ماله شخم صاف کن
 مالوان: (۱) ناوجه بکه له کوردستان؛ (۲) گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] ناحیه ای در کوردستان؛ (۲) نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 مالمویر: له همر مالمکی ناوایی فه لئه داری بو سوناندن کو کرده وه؛ (یا مالمویر بکه بن بو مزگوت) [۱] غمّل از هر خانه بک قطعه هیزم برای سوخت جمع کردن.
 مالمو به ز: مزمومالت، ولسات [۱] احشام و اغنام.
 مالموپیاو: له همر مالمه ی پیاوی بو زیاره [۱] از هر خانه مردی برای همکاری.
 مالموچ: گبابه که له زوه کی نربک خوی پنج ده خوا له وه ریکی خوشه به جیشش لی ده نری [۱] از گیاهان پیچک، ملوکبه.
 مالموچکه: ماسولکه ی خهرمان [۱] «ماسولکه» ی خرمن.
 مالموچکه: خانوی چکوله [۱] خانه کوچک.
 مالموچه: مالموچ [۱] گیاه ملوکبه.
 مالموچه: مالموچکه [۱] خانه کوچک.
 مالمو حال: (۱) برینی له جورئ گوزران؛ (۲) برینی له ته سبابانی مال [۱] (۱) کتابه از نوعی زندگی؛ (۲) کتابه از اثاث خانه.
 مالموس: بهرازی می [۱] خوک ماده.
 مالموسکه: (۱) ماسولکه ی گوشت؛ (۲) ماسولکه ی خهرمان [۱] (۱) ماهیچه؛ (۲) «ماسولکه» ی خرمن.

مالوسکه: مالوسکه [۱] نگا؛ مالوسکه.
 مالموکهن: مالمبری دزان [۱] پشنگ.
 مالمو کیش: داری نیوان خیشک و نیر [۱] چوب میان ماله و یوغ.
 مالموگا: هدرگبانداری سدری زلتر له ناسایی بی [۱] جاندار ی که سرش از حد طبیعی بزرگتر باشد.
 مالمولک: جانه وه ریکی خزوکه [۱] از خزندگان است.
 مالمولکی: شبو بکه له هه و بر و بروش جی ده بی [۱] آشی است.
 مالموم: (۱) مالم؛ (۲) زاندر او، خوبا [۱] (۱) روحانی بهمود؛ (۲) معلوم، مشخص.
 مالمومنال: خاوخیزان، خیزانی مال [۱] افراد خانواده.
 مال و مندال: مالمومنال [۱] افراد خانواده.
 مالمومه: گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.
 مال ویران: (۱) لبقه و ماو، زور زبان لی که ونو؛ (۲) وشه ی سهر کوته، مال کاول [۱] (۱) خانه خراب؛ (۲) کلمه سرزنش.
 مالموینچه: مالموچ [۱] گیاه ملوکبه.
 مالمه: (۱) نامرزی فورلوس کردن؛ (۲) خیشک؛ (۳) به له به له ی دم و چاوی زنی ناوس؛ (۴) فلجه ی زیری جولاً که چرنشی بی له بو زوده دا [۱] (۱) ماله بنایی؛ (۲) شخم صاف کن؛ (۳) لکه های صورت زن آبستن، ماهه؛ (۴) فرجه نافنده.
 مالهالو: خال خالوکه [۱] کفشدوزک.
 مالمه باقی: نه ی خوزگه، خوا بکره ابه [۱] خدا کند، ای کاش.
 مالمه بیتان: گمه بکه کی زارو کانه به چه ده بکه ن [۱] نوعی شن بازی کودکان.
 مالمه بیتکان: مالمه بیتان [۱] نگا؛ مالمه بیتان.
 مالمه بیتین: مالمه بیتان [۱] نگا؛ مالمه بیتان.
 مالمه کاری: قوز به ماله سواغ دان [۱] کار بنا با ماله.
 مالمه کردن: لوس کردتی قوز به ماله [۱] ماله کشی.
 مالمه کیشان: مالمه کردن [۱] ماله کشی.
 مالمه قه: (۱) به ده ست خاوین کرده وه؛ (۲) مشت و مال دان [۱] (۱) زدودن؛ (۲) صقل دادن.
 مالمه قین: (۱) تابوت بون، هیچ بونه مان؛ (۲) که ساسی، بی بره وی [۱] (۱) ورشکستگی؛ (۲) کساد، بی رواجی.
 مالمه قازیان: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 مالمه کانی شاسوار: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 مالمه نیا: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 مالمه وکهن: دیواربری دزان [۱] ابزار دیواربری دزد، پشنگ.
 مالمه و مال: له خانو بو خانو: (کر بویه که که س مالمه و مال ناکات) [۱] از خانه به خانه.

صامان: تابن، ناریکاری دایک له زان دا [۱] پازاج، ماما.
 صامانه گیجی: ماماله گیجی [۱] نکا: ماماله گیجی.
 صامانی: (۱) کاری مامان: (۲) کرنی مامان [۱] (۱) مامایی: (۲) مزد مامایی.
 مام برایمه: جوزی تری [۱] نوعی انگور.
 ماصبز: ناسک، که زال [۱] آخو.
 ماصبجه ژنه: گیایه که [۱] گیاهی است.
 ماصو: کهزکی [۱] مرغ خانگی.
 ماصوک: یازوکه [۱] جوجه مرغ ماده.
 مامزه ش: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 مامزه شامی: قهله موئه، عهله شیش، قهله [۱] برقلمون.
 مامزه کینویه: مه لیکه له کهله شیر ده کا [۱] پرنده ای است شبیه خروس.
 مامزئواس: گیایه کی بلندی گه لادریزه ترشه و درمائی کرمه [۱] گیاهی است دارویی.
 مامزئوی: رواس، جنری له جبروکاندا [۱] روباه در داستانها.
 مامز: (۱) ناسک، که زال، مامبز: (۲) ماسیه که گهرا داده نی: (۳) مامزه [۱] (۱) آهو: (۲) ماهی مادر: (۳) مهمیز.
 مامزاول: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 مامزه: ناسنیکه له باش پانیه یی چه کمه قابم ده کرئی نوکی تیزی هه به له تهرادی نه سب ده درئی بو لیخورین، مامز [۱] مهمیز.
 مام سارمه: جوزی هه مرو [۱] نوعی گلابی.
 مامش: بی ده نگ، کر، مات [۱] خاموش و بی صدا.
 مامشاخانه: ناوده ست [۱] مستراح.
 مام قلیج: لهو گوندانه یی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱] روسنایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
 مامک: به تله زوکه، موعه ماما، ده ناجیه [۱] جیستان.
 مامله: (۱) سهودا، نالوویر، کرین و فروشن: (۲) برسین له نرخ [۱] (۱) معامله: (۲) پرسین از قیمت.
 مامله به شیمانی: کهرانه، ناوانی که له سهودا پز بان ده بدا [۱] تاوان پتیمان از معامله.
 مامله قوچه: کلاری سهروچی شعوانه [۱] شب کلاه بلند.
 ماملیسه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 مام ناونجی: به بنی زلو پچوک، به بنی زورو کم [۱] حد وسط، میانگین.
 مام ناوندی: مام ناونجی [۱] حد وسط.
 مام ناوه ندی: مام ناونجی [۱] حد وسط.
 مامو: تابن، مامان [۱] ماما.
 مامو: نابو، ناب [۱] عمو.
 مامونک: زور عاقل وزانا [۱] بسیار دانا.
 ماموته: (۱) خوشبلك: (۲) شیری خوشبلك [۱] (۱) گیاهی است: (۲) شیر

مائه و مال کردن: له خانویکه وه بو خانوی زوشنن: (بهس مائه و مال بکه) [۱] ازخانه ای به خانه ای رفتن.
 مائه وه: (۱) مال، جینگه یی زبانی خیزان: (۲) برینی له که بوانو: (مائه وه ده یگوت) [۱] (۱) مسکن: (۲) کنایه از هسر.
 مائه و نیجه: مالوچ، مالوچه [۱] گیاه ملوکیه.
 مائه و نیچه: مالوچ، مائه و نیچه [۱] گیاه ملوکیه.
 مائه هه نگ: شانه هه نکوین [۱] شانه غسل.
 مائی: (۱) کهوی، کهدی، چه مابت: (عاشقی جاواناسکیکم مائی به/دل به بی فکر و خدیالی خالی به) «زیور»: (۲) شتی که له سالدا دروست ده کرئی: (نان مائی): (۳) که سگی دا: (۴) مال نو [۱] (۱) رام، اهلی: (۲) خانگی: (۳) جاورود: (۴) «مائی» او.
 مائیبات: (۱) باچی ده ولت: (۲) مالآت [۱] (۱) مالیات: (۲) دام.
 مائیباو: مالراو [۱] نکا: مالراو.
 مائیباو: (۱) لهو گوندانه یی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد: (۲) خانه یی ناوا [۱] (۱) روسنایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند: (۲) خانه اش آباد.
 مائیپ: شه نه یی خهرمان یادان [۱] افنون.
 مائیته: جینگه یی خولئی په نادان، په ناگا [۱] پناهگاه.
 مائی دنیا: (۱) دارایی: (۲) برینی له هونرو زبها تویی [۱] (۱) دارایی: (۲) کنایه از هنرمندی.
 مائییز: هه ویری زور شل، زینکه، شلکینه [۱] خمیر بسیار آبکی.
 مائیفت: زاهینان، حاواند نه وه، به خودی کردن [۱] نریبت.
 مائیفت: شه نه، شه ن [۱] افنون.
 مائیله: لوسه، باری [۱] آهرم.
 مائین: (۱) لبدان: (کونه کیکی به مائی): (۲) ساوین: (زویی بیا بماله): (۳) بهرین دانی بهرگن بو لبسا: (۴) گزگ و پارو لبدا [۱] (۱) زدن: (۲) سابیدن: (۳) لگد مال کردن نمود: (۴) روبیدن.
 مائیئوس: ده ماله سور یی جاوا [۱] دوی فرمز چشم درد.
 مائیئوه: (۱) بردنی هه مو شنیک: (۲) دیوانه کوردنه وه یی خاوان کوردنه وه به گزکو و بیل: (۳) سرینه وه یی شت [۱] (۱) همه جبر را بردن: (۲) تکرار نظافت: (۳) زدودن و صیقل دادن.
 مائیوراو: مالراو [۱] نکا: مالراو.
 مائییز: مائییز، رینکه [۱] خمیر بسیار آبکی.
 مام: (۱) نه جوم: (۲) نه صردم: (۳) ناب: (۴) وشه یی زیز له دواندنی بیای پیردا [۱] (۱) ماندم، نرفتم: (۲) زنده ماندم، نمردم: (۳) عمو: (۴) کلمه احترام به سالخورده مرد.
 ماما: (۱) دابکی دابک و باب: (۲) ژنی که له زاندا ناریکاری دایک ده کا، ناین [۱] (۱) مادر بزرگ: (۲) ماما.
 ماماران: جوزی خمه گرو که دور له ناو له جبا هه به و زور زله [۱] نوعی سوسمار درشت.
 مامازیان: شنگله بهر که نه یی مازو [۱] مازوج دوقلو.
 ماماله گیجی: باوه خولئی [۱] بازی چرخش به دور خود.

گیاهی است.

مامور: گالنه‌جار، دلخوشکهره‌ی نابوره [۱] ذلک.

مامور: کاربده‌ستی میری [۱] مامور دولتی.

ماموزا: پس‌مام، دوت‌مام، ناموزا، فرزندِ ناپ [۱] عمرزاده.

ماموزن: ناموزن [۱] زن‌عمو.

ماموسا: فیرکار، نوستاد، سه‌بدا [۱] استاد، معلم.

ماموسیا: ماموسا [۱] استاد، معلم.

ماموستا: ماموسا [۱] استاد، معلم.

مامون: مامان [۱] ماما.

مامونی: مامانی [۱] (۱) مامایی: (۲) مزد مامایی.

مامونیه: شوی بودراو [۱] آش آرد بوداده با روغن.

مامه: (۱) مام، نه‌چوم؛ (۲) نه‌مردوم؛ (۳) وشه‌ی دواندنی ناپ؛ (۴) تنی‌مام،

سدرسوزمام، سرگرمدام، (نذر مامه‌حک‌نا خودئی‌دا/ کورمانج‌د

دهوله‌نا دئی‌دا) «خانی»: (۵) گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد

[۱] (۱) مانده‌ام، نرفته‌ام؛ (۲) زنده‌مانده‌ام؛ (۳) کلمه‌ی خطاب به‌عمر: (۴)

درمانده‌ام، منحیرم؛ (۵) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان

ویران شد.

مامه‌چلکه: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱]

روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مامه‌جوجی: برینی له باروی زل [۱] کتابه از لقمه‌ی بزرگ.

مامه‌خولینه: پورا بشوکه [۱] حشره‌ی خرخاکی.

مامه‌خه‌لان: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی

در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مامه‌خه‌سه: خه‌مان، که‌سی که خه‌مخوری هه‌مو جانوه‌ریکه [۱]

غمخوار هه‌م جانداران.

مامه‌دخان: هوزیکی گهره‌ی کورده له ناگری‌داغ له بهره‌سنی نرکان

[۱] طایفه‌ای بزرگ در کردستان.

مامه‌دی: نیره‌یه‌ک له هوزی شکاک [۱] طایفه‌ای در کردستان.

مامه‌سوزه: باوه‌خولنی [۱] بازی چرخش به دور خود.

مامه‌ش: تیره‌به‌که له کورد [۱] عشیره‌ای است.

مامه‌شه: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] روستایی در

کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مامه‌شه‌زه‌شیکه: عاشیره‌تیکه [۱] عشیره‌ای است.

مامه‌ده: مامله [۱] معامله.

مامه‌لینچک: برانونه [۱] انگشت بنصر.

مامه‌ند: ناوه بز بیوان [۱] نام مردانه.

مامه‌نده: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مامیران: گیابه‌که بو‌ده‌رمان ده‌شی [۱] گیاه مامیران.

مامیز: مامزه [۱] مهمیز.

مامیسا: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای

ویران شده‌ی کردستان توسط بعثیان.

مامیلان: گیابه‌که [۱] گیاهی است.

مان: (۱) نهو شنه‌زه‌رده‌ی که له ناسوی عاسمان وه‌ک ده‌مه‌داس

ده‌رده‌که‌وی و هه‌رورزه زیاد نه‌کاو نیشک نه‌دا له پازده‌رورزه ورده‌ورده که‌م

ده‌کاو به‌شهو نیشک نه‌دا، ما، مانگ، هه‌بف: (۲) نه‌مردن، له‌ژیا‌بابون:

(۳) نه‌چون؛ (۴) له‌به‌بین نه‌چون؛ (۵) باشگری به‌واتا؛ نیمه: (بومان

بنیره، لیمان گه‌زی): (۶) نیشانه‌ی جاوگه‌بی: (دورمان، درومان): (۷)

گه. گه‌گرتن: (۸) نه‌سپایانی مال: (خان و مانی داگه به‌سه‌ره‌به‌کا): (۹)

جوانی به‌ریز: (زینکی زور خان و مانه): (۱۰) مَبوینه، مَبیچکه: (مانگا،

واتا: گای مَبوینه) [۱] (۱) ماه: (۲) زیستن. باقیماندن در حیات: (۳)

ماندن، نرفتن: (۴) از بین نرفتن: (۵) پسوند به معنی ما: (۶) علامت

مصدری: (۷) اعتصاب: (۸) اثاثیه: (۹) زیبایی گرامی: (۱۰) جنس ماده.

مانا: گوزاره، نیاز له فسه بان له نوسراو، واتا [۱] معنی.

مانایش: ونک‌جه [۱] شباهت.

مانیح: له‌مپهر، به‌رگر [۱] مانع.

ماندک: شه‌کەت، خه‌سه له کار [۱] خسته.

ماندگ: ماندک، شه‌کەت [۱] خسته.

ماندو: ماندک، شه‌کەت [۱] خسته.

ماندوبون: شه‌کەت بون [۱] خسته‌شدن.

ساندوکودن: شه‌کەت‌تی پیدان [۱] خسته‌کردن.

ماندونه‌بن: قسه‌یه‌که زنبوار به‌کومه‌نی کریکارو ماندوی زنگه‌ی ده‌نی

[۱] خسته‌نباشید.

ماندونه‌بوئی: قسه‌ی توش‌بوئی زنبوارو میوان: (ماندونه‌بوئیم لی کرد.

ماندونه‌بوئی لی نه‌کردم) [۱] خوش آمد به مهمان و مسافر.

ماندونه‌به‌بی: قسه‌ی زو به زنبوارو میوان و شه‌کەت‌تی کار [۱] خسته‌نباشی.

ماندوه‌تی: شه‌کەت‌تی [۱] خستگی.

ماندویشی: ماندوه‌نی، شه‌کەت‌تی [۱] خستگی.

ماندویی: ماندوه‌نی، شه‌کەت‌تی [۱] خستگی.

مانده‌ل: لئیکیری، به‌زیر بادان، حاشا [۱] انکار، حاشا.

مانده‌نه: (۱) شنی که نافه‌وتی: (۲) نیشته‌جی [۱] (۱) ماندنی: (۲) مقیم.

ماندی: ماندو، شه‌کەت [۱] خسته.

مانع: مانع، به‌رگر [۱] مانع.

مانعا: مانا، وانا، گوزاره [۱] معنی، مفهوم.

مانقال: ناگردانی کانزا [۱] منقل.

مانقر: قوشه‌یه‌کی پیشینه وه‌ک شایی و فه‌تالی [۱] از اجزای بول قدیمی،

مانقول: ماقول [۱] نگا: ماقول.

مانقیر: هزار و دس‌ت‌نگ، روژ و نه‌دار [۱] بینوا و مُسنند.

مان کردن: گه‌گرتن، بی‌چه‌قاندن و نه‌رویشتن [۱] از رفتن خودداری

کردن.

مانگ: (۱) مان که له عاسمانه‌وه به‌شه و تیشک ده‌دا: (۲) به‌شی له

دوازده‌به‌شی سال: (۳) گامیش، ماداک [۱] (۱) ماه آسمان: (۲) ما، پک

دوازدهم سال: (۳) گاو‌بیش.

مانگ: ماندگ [۱] خسته.

مان گیریان: مانگ گیران ☐ خسوف.

مانگیشمکنی: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد ☐ نام روسنایی در کردستان که توسط بعثبان ویران شد.

مانگیله: (۱) مانگ تازه: (۲) شکلی مانگ تازه له نالادا ☐ (۱) هلال: (۲) نفس هلال در پرچم.

مانگی نوی: مانگ نازه، مانگ نوی، مانگیله ☐ هلال.

مانگی به کیشه وه: مانگ نوی ☐ هلال.

مانگی به کیشه وه: مانگ به کیشه وه، مانگ نوی ☐ هلال.

مانن: شه کت کردن، ماندو کردن ☐ خسته کردن.

مانو: شه کت، ماندو، ماندگ، مانگ ☐ خسته.

مانه: (۱) هه مبانه: (۲) مانا، وانا: (۳) به هانه، به لپ، مان، گه: (۴) نیغه، نیوان ☐ (۱) انبان: (۲) معنی: (۳) اعتصاب: (۲) نیغه.

مانهک: نه سبی ره من، جسن ☐ اسب از نژاد اصیل.

مانه گی: (۱) زینی نه سب: (۲) مانهک ☐ (۱) زین اسب: (۲) اسب اصیل.

مانهن: نا، وهک ☐ مانند.

مانهنند: مانهن ☐ مانند.

مانه وه: نه زوبشتن و جی گیر بون له شوینی ☐ ماندگار شدن.

مانه ی: به لپ، بیانو، به هانه ☐ بهانه.

مانی: (۱) مانه، هه مانه: (۲) شوفار، فسه به ران ☐ (۱) انبان: (۲) خیر چین.

مانیاق: شبت، لیوه، دین ☐ دیوانه، مجنون.

مانیاک: شه کت، مانو ☐ خسته.

مانیاگی: شه کت، مانو ☐ خستگی.

مانیان: شه کت بون ☐ خسته شدن.

مانیلا: لوسه، باری، مه لغه ☐ اهرم.

مانیلوس: مالبینوس ☐ نگا، مالبینوس.

ماو: ماگ ☐ نگا، ماگ.

ماوا: شوین، جینگه ☐ جای، مکان.

ماوت: بارچه به کی کولکنه ده کرینه که او بانول ☐ ماهوت.

ماوزه ر: (۱) جوژی نغه نگ: (۲) ناوی زنانه ☐ (۱) نوعی تفنگ: (۲) نام زنانه.

ماوزی: (۱) زاو ماک، نازال و بیجوی نیکه ل کراو بو له وه: (۲) گوندیکه ☐ (۱) نگا: زاو ماک: (۲) نام دهی است.

ماوش: (۱) گیره ی پیشه سازان: (۲) گیره ی کنب گوشینی نه وانده ی کنب برگ ده کن: (۳) کونه با، کونی که پای لیوه دبت ☐ (۱) گیره

صننکران: (۲) منگنه صحافی: (۳) سوراخ منفذ باد.

ماول: فانه، ده رفه تان بو ناوی ☐ مهلت.

ماونسان: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد ☐ نام روسنایی در کردستان که توسط بعثبان ویران شد.

ماوه: (۱) ماول: (۲) نه اندازه له زه مان: (ماوه ی دوساله نهم دیوی، له ماوه یه دا چت کرد؟): (۳) نه اندازه ی جی: (ماوه ی لیوه نا نه وی سهد

گه زه بی: (۴) باقیمانو له شتی: (ماوه ته ی دوا به ده لیم): (۵) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد ☐ (۱) مهلت: (۲) مدت: (۳) مسافت:

مانگا: چیل، دابکی گولک ☐ گاوماده.

مانگار: ماو ☐ ماندگار.

مانگاشه و: ناف هه بیف، تریفه، مانار ☐ ماهناب.

مانگامز: بهرخی که له گوانی چیل شبر ده خوا ☐ بره ای که پستان گاو می مکند.

مانگامزه: مانگامز ☐ نگا: مانگامز.

مانگان: چند بهش له دوازه به شی سال ☐ ماهها.

مانگانه: (۱) نرخ شنی که هه سی روز جاری بدری: (۲) گو فاری که مانگی حاربک ده رحی: (۳) عوز شوتنی زن ☐ (۱) مزد ماهبانه: (۲) مجله ماهانه: (۳) عادت ماهانه زنان.

مانگاس: گاس، مه شکه له بیسنی چیل ☐ مشک از پوست گاو.

مانگاسه و: مانگاس ☐ مشک از پوست گاو.

مانگ تازه: سهره نای هانی مانگ ☐ ماه نو.

مانگ چواره ده: چاره هه مین روزی په یدا بوئه وه ی مانگ له عاسمان ☐ بدر.

مانگر: (۱) گه گر: (۲) به لپ گر ☐ (۱) خودداری کننده از رفتن: (۲) بهانه گیر.

مان گرتن: (۱) گه گرتن: (۲) به لپ گرتن، گروگرتن ☐ (۱) خودداری از رفتن: (۲) بهانه گیری.

مانگری: خو ی مانگر ☐ عادت «مانگر».

مانگ کیران: رهش هه لگه زانی به شی با گشت زوی مانگ له کانی دا که له عاسمان دیاره ☐ خسوف.

مانگ گیریان: مانگ گیران ☐ خسوف.

مانگ نوی: مانگ نازه ☐ ماه نو.

مانگوز: فه بره کچی شوئه کردو ☐ دختر ترشیده.

مانگوری: بزبوی و بود، رسق و روزی نیر و نه سه ل ☐ دارایی کافی برای گذران.

مانگه: مانگا، چیل ☐ گاو ماده.

مانگه سه وه: بهردبکی سبی یریفه داره ده بکه نه خنل ☐ سنگی است براق.

مانگه شه وه: مانگاشه و، ناف هه بیف، تریفه، ماناو ☐ مهناب.

مانگه شه وه: بهردبکه له بهر خور چند ره نگ دده ☐ سنگی است زینتی.

مانگه و: چیل، مانگا ☐ گاو ماده.

مانگه و مانگ: هه به سی روز جاریک ☐ ماه به ماه.

مانگی: ماندوی، شه کت، مانو ☐ خستگی.

مانگی خو: نهو مانگه ی ناوسی نیدا ده ری: (له مانگی خو دابه) ☐ با به ماه.

مانگیر: مانگر ☐ نگا: مانگر.

مانگیر: شه به کی دهه به ره و خواره بو پوش کوکرده وه، درمخ ☐ شن کش، مان گیران: مانگ گیران ☐ خسوف.

مانگیر کرن: مانگیر ده کاره بنان ☐ با شن کش کار کردن.

(۴) نَقِيَه: (۵) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 ماوهت: شازکی کوردستانه به عسی به بومبای شیمیایی ویرانی کرد [۱]
 شهری در کردستان که بعثیا با بمبهای شیمیایی ویران کردند.
 ماوه نان: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] نام دهی است در
 کردستان که بعثیا ویران کردند.
 ماوه دان: ماوردان [۱] مهلت دادن.
 ماوه رانی پچوک: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از
 روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.
 ماوه رانی گه وره: له و گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولبان کرد [۱]
 روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
 ماوه رد: گولی گولا [۱] گل محمدی.
 ماوه وه: ماو له میزبنه وه [۱] از دیرمانده.
 ماوی: (۱) مالوس؛ (۲) عابی، کوه؛ (۳) هر هه ی؛ [۱] (۱) خوک ماده؛ (۲)
 رنگ آبی؛ (۳) مانده ای؟
 ماویژ: وشکه وه کراوی تری [۱] موبز.
 ماویلیان: له و گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولبان کرد [۱] روستایی
 در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
 ماه: (۱) ما، مان، مانگ؛ (۲) زرد، تهنه شاخی [۱] (۱) بلندی لوس [۱] (۱) ماه؛
 (۲) کوه سنگی بلند و صاف.
 ماهانسته وه: کورده سهر باری ناسانی و توند بونه وه ی نراو: (دو کله وه که
 مای هینایه وه) [۱] قوام گرفتن مایع.
 ماهاور د نه وه: ماهانسته وه [۱] قوام گرفتن مایع.
 ماهیچه: مانگیله [۱] نگا: مانگیله.
 ماهره: ماره، لیک جووت کردنی نابنی [۱] عقد، نکاح.
 ماهف: له ناو جوگ، شوینه وار نه ماگ [۱] محو، نابود.
 ماهفز: پاریزگاری [۱] محافظت.
 ماهفور: قالی، مافوره [۱] قالی.
 ماهکومه: (۱) مه حکوم، به تاوانبار ناسراو؛ (۲) نه شقی، قاجاغ له بولیس
 [۱] (۱) محکوم؛ (۲) فراری.
 ماهنه: گه، گزنه، گهی [۱] اعتصاب.
 ماهو: مالوس [۱] خوک ماده.
 ماهوت: ماوت [۱] ماهوت.
 ماهور: (۱) ناهه نگیکو گورانی به؛ (۲) شاخی هه له موت [۱] (۱) آهنگ
 ماهور، دستگاه ماهور؛ (۲) سنیخ کوه.
 ماهوزورد: زوردو ماه [۱] کوه سنگی صاف و بلند.
 ماههر: ما کهر، دبله کمر [۱] ماچه الاغ.
 ماههک: به نه مانی پنیست له باش دهرزی تی زوکردن و کونان له ناوله [۱]
 ورم پوست بعد از مابه کوبی،
 ماهی: (۱) نیسکه ماسیه کی زوردواشته ده کرینه ده سکه خنهجر؛ (۲) ماسی
 [۱] (۱) نوعی استخوان کلفت ماهی که دسته خنجر کنند؛ (۲) ماهی.
 ماهیده شت: مه لینه دیکه له کوردستان [۱] ناحیه ای در کردستان.
 ماهیر: کارامه [۱] ماهر.

ماهی زورد: ماهوزورد، زوردو ماه [۱] کوه سنگی بلند و صاف.
 ماهین: (۱) نیرو منی نه سب؛ (۲) نه سبی منی [۱] اسب و مادبان؛ (۲)
 مادبان.
 ماهینانی: رکه ی نه سب غاردان، گریوه غار [۱] مسابقه اسب دوانی.
 ماهینه: مابن [۱] مادبان.
 مای: (۱) نه جوی؟؛ (۲) نه مردی؟؛ (۳) گوندیکه له کوردستان؛ (۴) مانگی
 پنج سبی سالی خایج بهرستان: (۵) دابک، دالک [۱] (۱) ترفنی؟،
 ماندی؟؛ (۲) زنده ماندی؟؛ (۳) نام دهی در کردستان؛ (۴) ماه مه؛ (۵) مادر.
 مایچه: (۱) ماسولیکه، ماهیچه؛ (۲) بازنه ی بالدار؛ (۳) ... واغی گوشه ی
 حوز [۱] (۱) ماهیچه؛ (۲) باشنه طور؛ (۳) اندوده گوشه حوض.
 مایده: گومگومه، مه ناره ی سده فهر [۱] قمعمه.
 مایس: مانگی مای [۱] ماه مه.
 مایک: (۱) میو بنه، میجکه، بهرانیهری نیر؛ (۲) میوایه سی، بهرانیهری
 نیرابندی [۱] (۱) ماده، مخالف نر؛ (۲) مادگی.
 مایکه: میوینه، مایک [۱] ماده.
 مایکهی: میوایه نی [۱] مادگی.
 مایکی: میوینه یی [۱] ماده بودن.
 مایله: له و گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولبان کرد [۱] روستایی در
 کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
 مای مارون: ماماران [۱] نگا: ماماران.
 ماین: (۱) نه سبی منی، زنی نه سب، دابکی جوانو، ماهین؛ (۲) ماون [۱] (۱)
 مادبان؛ (۲) مانده اند.
 مابن بلاغ: ناوی کورستانیکه [۱] نام کوهستانی است.
 مابن بهراز: نه سبی فحل که مابنی لپی جاده کهن [۱] اسب گشن.
 مابن بهز: کهری که له مابنان ده به زنی بو نیسنر به بدابون [۱] خری که بر
 مادبان سوار شود.
 مابینچه: بازنه ی بالدار [۱] باشنه برنده.
 مابینچه قهل: جهرخ و فلهک که زاروک سواری ده بن و ده حولیته وه [۱]
 جرخ و فلک بجه ها.
 مابندول: گوندیکو کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در
 کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 مابن وه راز: مابن بهراز [۱] اسب گشن.
 ماینه: (۱) بهرانیهری نیره وه، منی؛ (۲) نه فده وانون، ماون: (خوشی له خوت
 باوک و داکت مابنه) [۱] (۱) مادینه؛ (۲) مانده اند.
 مایه: (۱) سه ب؛ (۲) ماک؛ (۳) ده سماه، سه رمیان؛ (۴) نامیان؛ (۵) تری؛
 (۶) پنهوی؛ (۷) نه فده تاره، ماهه؛ (۸) دابک: (تنبلو بیبیل ده دابه / دهرکنی
 وه کهن له مابه) «جیروکی کون» [۱] (۱) سیب؛ (۲) ماده؛ (۳) سر مابه؛ (۴)
 ماه خمیر و بنیر؛ (۵) غلظت؛ (۶) محکمی؛ (۷) مانده است؛ (۸) مادر.
 مایه باش: نه قارانج نه زیان: (له م سه و دابه مایه باش هانسه ده) [۱]
 سر مایه بدون نفع و زیان، سر به سر.
 مایه بوش: (۱) که سنی که ده سماه ی زوره؛ (۲) که سنی که ده سماه یی
 له ده س داوه [۱] (۱) سر مابه دار بزرگ؛ (۲) ورشکست.

مايه پوت: ماښکي له سهودادا، ناپوت [۱] ورشکست و نابود شده.

مايه پوچ: مايه پوت [۱] نگا: مايه پوت.

مايه دار: (۱) نير، دزی شل و تراو: (۲) زور بده وام وقايم: (۳) ده سما به دار

[۱] غلبه، پرمایه: (۲) بادوام و محکم: (۳) سرما به دار.

مايه فيتنه: نازاوه چی [۱] مفن.

مايه ميو: جوړی تری [۱] نوعی انگور.

مايه سیر: نه خوښه که له زووه وی فنگ دیت [۱] بوا سیر.

مايه سیری: مايه سیر [۱] بوا سیر.

مايه ن: ميوينه. بهرانبهری نیرینه [۱] ماده، مقابل نر.

مايه وا: گوندبکی کوردستانه به عسی کاوولی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بهتیان ویران شد.

مايه ودر: (۱) به جبهه وهر، به هونه: (۲) ده وله مه ند [۱] (۱) هنر مند: (۲)

نرومند.

مايه: (۱) نیسکه ماهی که ده کرینه خه نجره: (۲) خه لکی گوندی مای: (۳)

ماسی [۱] اسسخوان ماهی که دسته ختجر می شود: (۲) اهل

روستای «مای»: (۳) ماهی.

مايه چنهک: ماسبگره [۱] مرغ ماهیخوار.

مايه چيه: ماسولکه. ماهیچه، مایچه [۱] ماهیچه.

مايه دهشت: ناوچه به که له کوردستان [۱] ناحیه ای در کوردستان.

مايه ن: ماهین، نه سیمی می [۱] مادبان.

مايه نيه: می. ماه بهرانبهری نیر [۱] مادبنه.

مبارهک: پروژ [۱] مبارک.

مبارهک بادی: پروژ بایی [۱] تبرک.

مبارهک بایی: مبارهک بادی [۱] تبرک.

مباشیر: ناریکاری خاوه نملک له سهو ملکان [۱] مباشر ارباب.

مبال: ناوده ست [۱] مستراح.

مبالات: گوی دان به کارو بار، به گر بنگ گرنن. گرنگی دان به کاری [۱]

مالات.

مت: (۱) گونج: (۲) مات و بیده ننگ: (۳) موړوی بهر موړو خشنل: (۴)

رشتن: (۵) بهر زایی له زمین. زورک. نه پکه. نه په: (۶) خزه و شانونی

چاوه نوړی کیس له دوزمن نائین: (۷) سپیه، زه پت، خه لهک [۱] (۱)

چیزي که در بازی بر زمین گداوند، سرمایه هر بازیکن بر زمین در

نبله بازی: (۲) مات و خاموش: (۳) مهره زینتی: (۴) ربختن: (۵) بلندی

زمین: (۶) در کمین: (۷) کمین شکارچی.

متاره: زبارة، هره وه زه گله کومه [۱] تعاونی.

متالا: (۱) خویند نه وهی به جاو نه به ده نگ: (۲) بیر کرده وه له کاری [۱] (۱)

مطالعه: (۲) تفکر.

متانندن: (۱) له زه وی توند کردن: (۲) به نه نیم به هردا دان [۱] (۱) به زمین

جسبانیدن: (۲) بر زمین کوفتن.

متبون: بیده نگ بون [۱] ساکت شدن.

مترالیوز: ناگر باره شستبر، ره شاش [۱] آنبهار.

مترب: (۱) قهر چی، کاوولی: (۲) نیره پک له کوردستانی سوربا [۱] (۱)

کولی: (۲) طابغه ای در کوردستان.

متریه: به یوه ندی دره خت [۱] پیوند درخت.

متفه زک: پروژ، مبارهک: (نائی شبنخان متفه رکه) [۱] منبرک.

متک: گرد، نه پو لکه [۱] تبه.

متکرن: (۱) خومات دان: (۲) بیده نگ کردن [۱] (۱) بی حرکت و خاموش

پی فرصت نشستن: (۲) خاموش کردن.

متمانه: بروایی. خانزجه می: (من متمانته بینه کم) [۱] اطمینان.

متو: هوگر [۱] نگا: هوگر.

متورفه: زور جوان و بی هاونا [۱] بسیار زبا و بی مانند.

مت وموړ: زه نگبانه و موړوی تبه که لاو [۱] مهره های مختلط.

مت وموړک: مت وموړ [۱] مهره های مختلط.

مت وموړگ: مت وموړ [۱] مهره های مختلط.

مت وموړو: مت وموړ [۱] مهره های مختلط.

مت وموړه: مت وموړ [۱] مهره های مختلط.

متون: هوگر. خو پین گرنو [۱] مانوس.

مته: (۱) منه گونج، شتی که له که لابین دا له سهو زه وی داده نری: (۲)

به دل، نه به زاسنی. زه زه [۱] (۱) چیزی که در نبله بازی بر زمین نهند!

(۲) بدلی.

مته حه بر: سهو گردان، سهو سوژماو [۱] متحبر، بهت زده.

مته حه بیر: مته حه بر [۱] متحبر.

مته شا: (۱) داده سنی گردانو نه سنوری ده سنی دهویشان: (۲) بریتی

له کبری زل [۱] (۱) منتشا: (۲) کتابه از ذکر کلفت.

مته شینخ: شینخی نه به زاسنی، زه شینخ [۱] شینخ بدلی.

مته که بیبر: بده عبه، بادی ههوا، لوٹ بهر ز [۱] منکبر.

مته لا: زیر کفت کراو [۱] زرانندو.

مته لا: مته لا [۱] زرانندو.

مته نجه نه: حه و نر بنگه. جنبشینی که آش منجان.

مته وه للی: که سنی که به سهو دوکان و زه مینی سهو به مرگه وت زاده گا [۱]

منولی اوقاف.

مته هه م: چی گومان له تاوان دا [۱] نهم.

مته ی: روشن، ربتن، ربهتن [۱] ربختن.

متیل: (۱) ناوئساخن: (۲) گشنه کی لبغه درون: (۳) دوشهک: (۴) نوین

به گشنی. پنخهف [۱] (۱) آگه: (۲) ربسمان لحاف دوزی: (۳) تشک: (۴)

رخن خواب.

مجاهده له: شه زه چه قه، دم به دم [۱] جدال.

مجیبی: که سنی که پیتاکی خوینبایی کوډه کانه وه [۱] کسی که خوینبها را

جمع می کند.

مجد: دورله گالنه و گپ [۱] جدی، دور از شوخی.

مجرؤ: (۱) کویر. کوړه: (۲) شه که ت: (ماندو مجرو) [۱] (۱) نابینا: (۲)

بسیار خسته.

مجرووی: کویری [۱] نابینایی.

مجرووی داهاتن: لبلایی داهاتن. کویر بون [۱] نابیناشدن.

مجرى: صندوقى چكۆلە □ صندوقچە، مجرى.

مچك: چابوك، زۆر بەكار □ چۈست و چالاك.

مچلەور: مروجە، مېر و مېرولە □ مورچە.

مچن: مچك □ چۈست و چالاك.

مچنك: مچن □ چۈست و چالاك.

مچەللا: گۇفارا، بەلا فوكى مانگانە و خەفنانە □ مچلە.

مچەللە: مچەللا □ مچلە.

مچەو: مژۇل، بزانگ □ مژە.

مچەور: خزمە نكارى مزكەوت □ خادم مسجد.

مچىيائ: مەتى، رزاندن □ رېخن.

مچىز: وان، نېشينا □ اشتها.

مچىفى: جوزى ھەنجىر □ نوعى انجىر.

مچبۇر: مچەور □ خادم مسجد.

مچبۇرى: پىناكى ھەزاران بۇ دەس و بېۋەندى ناغادى □ مالباتى كە ارباب از رعيت مى گيرد.

مچ: (۱) چكۆس، رۇد، رەزىل، دەس قۇجاو: (۲) كزن: (۳) شە، تەزى: (۴)

لېچى: (۵) چەسب و توند بۇ قور دەلېن: (۶) بېكەو نان: (دەسى مچ

كردە): (۷) روگرۇ: (پيارى مچ و موزە): (۸) چىگنە: (۹) راست و ەيت:

(۱۰) گەنە □ (۱) خىسب: (۲) گاودانە: (۳) نم: (۴) لۇج: (۵) چىناك:

(۶) برەم گرە كردن: (۷) اخمو: (۸) حشرەى چىسبندە: (۹) راست و

خىردار اېساندە: (۱۰) گنە.

مچاندن: گلۇفېن لە دەستا، گۇشېن □ مچالە كردن.

مچراندن: دەست لە ناو دەست نان، نۆقە كردن، دەس و موشتاق □ مضافە.

مچرك: نەزوى لەش □ فراشا.

مچرىن: مچراندن □ مضافە.

مچقاندن: ناو لە سەرچاوە وشك كردن □ خشك شدن آب از سرچشمە.

مچقاسە: نۆسەكە، نۆسەنەكە، دۇكېكە بە خورى و چلكەو دە نۆسنى □

خارى است بر بشم مى چسبد.

مچقىن: وشكاهانن: (كانباغن مچقى) □ خشك شدن آب از سرچشمە.

مچك: (۱) مچ، چىگنە: (۲) مەرچ، گرىو □ (۱) حشرە اېست چىسبندە: (۲) شرط بندى.

مچكاندن: گرىو كردن، مەرچ دانان □ شرط بستن.

مچكەرن: (۱) گوى فوٹ كردنى نەسب: (۲) بە پى شىلان: (۳) بېكەو

نۆسانى وەك گەزۇ □ (۱) گوش تيز كردن اسب: (۲) بامال كردن: (۳)

بە ھم چىسبىدن اجزام وىز.

مچكولى: بەلكى چا، بەلوى چا □ بەلك چىشم.

مچكە: (۱) چكۆس، چكۆد، رۇد، سەقىل: (۲) جوزى زورە بانى □ (۱)

خىسب: (۲) نوعى كىشى.

مچلگە: باس و وت و ووتۇ □ بحث و گفتگو.

مچورك: مچرك □ قنجا، فرانشا.

مچول: سۇكە ناوى مستەفا □ مخفف مصطفى، نام مردانە.

مچولە: لە دەستا گلۇفياو □ مچالە.

مچولە: مچولە □ مچالە.

مچومۇز: روگرۇ، روزرش □ اخمو.

مچون: پەل، پاو دەست حەبوان: (خرمچون بەسنم، خرمچون نالم كرد) □ دست و پاى حيوان.

مچە: (۱) چىرە: (۲) سۇكە ناوى مستەفا: (۳) فزۇو □ (۱) چىرە،

مستەزى: (۲) مخفف مصطفى، نام مردانە: (۳) نگا، قرنو.

مچە شەل: لە گوندانەى كوردستانە كە بە عسى كاويلان كرد □

روسانى در كردستان كە بعشان آن را ويران كردند.

مچە كوئى: گوندېكى كوردستانە بە عسى كاولى كرد □ نام روساىى در

كردستان كە توسط بعشان ويران شد.

مچەو: نم، شە، نەزايى، نەرە شوخ □ رطوبت.

مچەور: مچەور، مچبۇر □ خادم مسجد.

مچىيان: بەسەر بە كا نوندىبو، (مىشنى مچىيا بە) □ برەم آمدن يا فشار.

مچىنك: نامرازى كە مۇى پى لە زودەردېن، مۇكېش □ موچىن.

مچا كە مە: لى پرېسېنەو لە لاي حاكم □ مچا كە.

مچسال: (۱) شىن كە ناشى زوبدا، لە دەسە لانى بېنبا دە: (۲)

كۆمە لە ناو اېدەك لە سەر زە مېنىكدا كە سەر بە كتر بن، ناوچە: (مچالى

مەنگوزان، مچالى بە خىنە جى): (۳) ناوى ناوچە بەكە لە زۆرە لانى

مەهاباد □ (۱) مچال: (۲) منطقە: (۳) ناوچەى در كردستان.

مچالە جە: (۱) چارە كردنى نەخشى: (۲) برىشى لە چارە كردنى نەنگو

جە لە مە □ (۱) معالجه: (۲) كتابە از چارە كردن.

مچامە لە: ماملە □ معاملە.

مچانسىج: ناوئىتى يلاو بەردو... بە پى نامانچ دە بەرچا و گرن: (مچانچ

ھەرىچە كى گرت) □ انداختن بدون هدف گيرى.

مچكە: گوندېكە لە كوردستان بە عسى و ئرانى كرد □ از روسناھى

ويران شەدە كردستان نوسط بعشان.

مچو: سۇكە ناوى مەمەدو مەحمود □ مخفف محمّد و محمود، نام مردانە.

مچە: سۇكە ناوى مەمەد □ مخفف محمّد، نام مردانە.

مچە بېەت: خوئە و يىسنى □ محبت.

مچە تەتە: نىزگا □ ايستگاه.

مچە تە: مچە تە □ ايستگاه.

مچە جەجەرە: دىباو رە بە دارى ئىوان بلأو بو پىش ھەبوان □ نردە.

مچە جەجەرى: مچە جەجەرە □ نردە.

مچە جەرە: مچە جەجەرە □ نردە.

مچە جەرى: مچە جەجەرە □ نردە.

مچە زەرەم: نېكە، مانگى سائى نىسلامى □ ماه محرم.

مچە زەرەم: مچە زەرەم □ ماه محرم.

مچەس: قاشا، زەنەك □ قشو.

مچەك: بەردېكى زەشە عەيارى زىر و زىوى پى بەراورد دەكەن □ سنگ

محلک.

محلل: (۱) دم، کات: (پاره که نم محلله، لم محلله دیت: ۲) جار، کهزهت (۱) زمان، هنگام: (۲) بار، دفعه.

محلله: تاخ، گهزهک (۱) محلله.

محلله بی: فرنی (۱) فرنی.

محلله لقی: (۱) راهو سنائی بی جو له و بزوتن: (۲) خو به سمر سردا ناره ژور کرده. تهقله (۱) ایستادن بدون حرکت: (۲) پشتک.

محللمی: عه شایر که به ژور تیره وه له کوردستان زاراویکی تاییه تی بان هده به (۱) عشابری کرد دارای لهجدهای ویژه.

محلله دهخان: لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولبان کرد (۱) روسایی در کردستان که بنیان آن را ویران کردند.

محلله دهفاته: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بهشبان ویران شد.

محلله نجهر: محجهری (۱) نرده.

محلله نهک: ره سن، نهجیب، بو نهسپ ده لئین: (به سواری محله نهگان هانن) (۱) اسب نهجیب.

محلله نهک: محله نهک (۱) اسب نهجیب.

محلله بهن: وا دیاره، وا ده ده که وی، به مهزه نه (۱) چنین پیدا است.

محللی: سوکه ناوی محبه دین (۱) مخفف محی الدین، نام مردانه.

محبیبهت: محبه بهت (۱) محبت.

محبیبهت: محبه بهت (۱) محبت.

محبت: زه پای گه وه (۱) بحر محیط، افیانوس.

محل: ده نگی لو، مشه مش (۱) صدای بینی.

محلین: حه یف، به داخه وه (۱) دروغ، دروغا.

محلاره: ته شکه ونی کور (۱) غار عمیق.

مخالف: دژ (۱) مخالف.

محلانه: نبره به کی هوزی بلیاس له کوردستان (۱) طایفه ای در کردستان.

محلک: (۱) نه نوی، دژمن: (۲) گهله کومه گی دژی که سی (۱) دشمن: (۲) گروه دشمنان بک نفر.

محلص: سه زناوی حاجی مه سیحی (۱) لقب حاج مسیحی.

محلل: ناردین، بیژنگی زور کون ته نگ که ناردی بی داده بیژن، هبله گ (۱) الک.

محلور: ده موکانه (۱) ذیق.

محلور که: موریا نه (۱) موریا نه.

محلول: سوکه ناوی محمود (۱) مخفف محمود.

محلوت: (۱) داری که چه رمی بی لو س ده که ن: (۲) نیاز، مه به ست، فه ست: (مخه تم ته وه به بجمه شار) (۱) جوب جرم صاف کن: (۲) فصد، منظور.

محلول: محل، هبله گ (۱) الک.

محلومخ: ده نگ له لو ت هانن: (کوارا بیره نان ده خوا محله محلی لو تبه نی) (۱) صدای بینی.

محلوه نهت: (۱) ترسه نوک، ترسه نوک: (۲) خویزی و بیکاره: (۳)

بی ناموس، بی غیرهت (۱) نرسو: (۲) هرزه و بیکاره: (۳) بی شرف. محله نهت: محله نهت (۱) نگا: محله نهت.

مدارا: (۱) سه برو حه وسه له: (نم سالیبش مدارا بکه وه کردوته): (۲) دل زاگرتنی ناوال: (نوزی مدارای بکه) (۱) مدارا.

مداس: سول، سه ریایی، پیلاوی سوکی بی پاژنه (۱) دمایی.

مدبیره: که زال، ناسک، خه زال، مامز، مامبز (۱) آهو.

مدبهقی: ناشه زخانه، شوینی که چیشته و نائی لی چی دکمن (۱) مطبخ.

مدده: ماوه له زه مان (۱) مدت.

مددهت: مدده (۱) مدت.

مددهک: ده میک، سهروه ختی، ده مهک (۱) مدتی.

مدده عی: دوزمن (۱) دشمن.

مدرا: (۱) راهو سن: (۲) داسه کتا (۱) ایستاد: (۲) آرید.

مدران: (۱) راهو سن: (۲) توفره کرن (۱) ایستادن: (۲) آریدن.

مدرای: (۱) مدران: (۲) گوزانه وهی ناگر، نهم رین (۱) نگا: مدران: (۲) خاموش شدن آتش.

مدور: کارگیر، سه ره رسنی کاروبار (۱) مدبر.

مدوه: مدده (۱) مدت.

مدوهت: مدده (۱) مدت.

مدوین: مدور (۱) مدبر.

مرا: (۱) که رگی، مامر: (۲) بالنده (۱) مرغ خانگی: (۲) پرنده.

مرا: (۱) زور نیر: (نوه ندهی خوارده مر بو، هیشتا مر نه بو م): (۲) روگرو: (مرو موج): (۳) مات بو و ده ست و اکیشان بو نام بازو ن: (۴) بو لهی سه گ له زکان: (۵) نوز، زوو ورد: (خوله مر): (۶) بز، زه قایی، زل: (۷) گهزان و بون کردن بو خواردن. ده گهل موش ده گوتسرن: (رووی مرو موش ده کا): (۸) مرآندن، گهف کردن. ده گهل مشت تیزن: (مشت و مر)

(۱) بسبار سیر: (۲) اخمو: (۳) به زمین چسبیدن و به فکر جهش بودن: (۴) لندیدن سگ از خشم: (۵) گرد، آرمانند: (۶) خیره، چشم برآمده: (۷) جسنجو و بوکسیدن حیوان: (۸) نه دبد لفظی.

مرا: کوژرا، گیانی لی سیندرا (۱) کشته شد.

مرا: سهک به توزه بی بو لهی کرد (۱) سگ نه دبد کرد.

مرا ته: لکی به کساله، لقی تازه ده رجوگ (۱) جوانه یکساله.

مرا حات: ناگالی بو ن، مدارا (۱) مراعات.

مرا د: (۱) ناره زوی دل: (۲) ناره بو پیاوان (۱) مراد: (۲) نام مردانه.

مرا ده خانی: کورنهک، جو ری که وای پیاوانه (۱) نوعی نیم تنه مردانه.

مرا ده سو: ناوی پیاوانه (۱) نام مردانه.

مرا ده سول: مراده سو (۱) نام مردانه.

مرا و: حه بیوانی بی سه برین مردو، توبو، لاشه ی فری درای حه بیوان (۱) مردار، لاشه مردار.

مرا و خور: لاشه خور (۱) مردار خوار.

مراوی: (۱) لولو، دور: (۲) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد (۱) مرورابد: (۲) نام روستایی در کردستان که توسط بهشبان ویران شد.

مراوز: نیازی دل، مراد (۱) مراد.

- مراعات: مزاحات [۱] مراعات.
- مراهه‌جه: (۱) مجاده له: (۲) محاکمه [۱] (۱) جدال، نزاع: (۲) محاکمه.
- مراهه‌عه: مراهه‌حه [۱] نگا: مراهه‌حه.
- مراه: تیره‌به‌ك له بالنداری بی به‌برده‌ی مه‌له‌وانه کوی و کبوی هه‌به‌وله قاز بچوکتوره، نوره‌ده‌ك [۱] مرغابی.
- مراهی: مراه [۱] مرغابی.
- مراان: (۱) به‌کوشت‌جوئن (۲) خه‌به‌ردان له به‌کوشت‌جوئی به‌کومه‌ل: (له شه‌ردا [۱] مراان) [۱] (۱) کشته شدن: (۲) کشته شدند.
- مراان: بولاندسی به‌توره‌بی سه‌گ، گه‌ف‌کردسی سه‌گ [۱] غر‌بدن نه‌دید‌آمیز سه‌گ.
- مرااندن: کوشن، گوژتن [۱] میراندن.
- مرااندن: مراان [۱] نگا: مراان.
- مراانن: مرااندن [۱] میراندن.
- مراانن: مرااندن، مراان [۱] نگا: مراان.
- مراو: (۱) مراه: (۲) بالنده‌ی بی به‌برده‌ی مه‌له‌وان له هه‌مو جوړیک [۱] (۱) مرغابی: (۲) پرندۀ آبی.
- مراو‌که: گبایه‌که بو‌ده‌رمان ده‌شی [۱] علفی است.
- مراوی: مراهی، نوره‌ده‌ك [۱] مرغابی.
- مرا‌برده‌نوه: جاو‌بز‌کردن، جاو‌زه‌تی‌کرده‌نوه [۱] خیره‌نگاه کردن.
- مرا‌بوئن: نه‌واو نیر بوئن کاملاً شیر شدن.
- مرا‌ت: مت، مورگی بچوگ [۱] خرزه.
- مرا‌تک: بناو‌که‌وتو [۱] غوطه‌وردر آب.
- مرا‌توخه: چیشنی نارو و ژون و شه‌کر [۱] غذایی از آرد و روغن و شکر.
- مرا‌تومور: مت و مور [۱] نگا: مت و مور.
- مرا‌تیل: دوشه‌گ [۱] تشک.
- مرا‌تین: شلی، سستی، خاویله‌کی [۱] سستی.
- مرا‌ج: جوئی گه‌نم [۱] نوعی گندم.
- مرا‌جان: مورویکی سورر بو‌خشل ده‌کاردن [۱] از مهره‌های زینتی.
- مرا‌ج: (۱) ده‌نگی زار له خوارند: (۲) ده‌نگی راموسان: (۳) ده‌نگی ناو بدزمان ده‌ره‌بنان حواره‌نوه، وه‌ك ناو‌خوارنده‌وی سه‌گ [۱] (۱) صدای دهن هنگام خوردن: (۲) صدای بوسه: (۳) صدای برکشیدن مایع با زبان.
- مرا‌چفاندن: له‌ناو به‌نجه‌دا کوشین [۱] مُجاله کردن.
- مرا‌چقین: هه‌لق‌جان، قرچ بوئن [۱] ترنجبین، چرک شدن.
- مرا‌چک: چوله‌که، مه‌لیچک، چیشکه [۱] گنجشک.
- مرا‌چکه: مه‌لیچکی مینچکه، مبه‌باساری [۱] گنجشک ماده.
- مرا‌چوله: بالنداریکی بچوکی ره‌شه [۱] پرندۀ ابست کوچک و سپاه.
- مرا‌چه: مرا‌ج [۱] نگا: مرا‌ج.
- مرا‌چه‌مرا‌ج: مرا‌ج، زورر له‌شوین به‌ك [۱] صدای بیابی «مرا‌ج».
- مرا‌چیله: مرا‌چوله [۱] نگا: مرا‌چوله.
- مرا‌خ: (۱) خه‌یالی ته‌ما‌حکارانه، قرم: (مرخی لی خوش کرده): (۲) پرخه: (۳) ده‌نگ له سنگه‌وه له ته‌نگه‌نه‌فه‌سه‌به [۱] (۱) هوس آزمندان: (۲)
- خُرناسه: (۳) صدای سینه از تنگی نفس.
- مرا‌خاندن: برخاندن، برخه کردن [۱] خُرناسه کشیدن.
- مرا‌خ خوش کردن: نه‌ما‌ح کردن، قرم خوش کردن [۱] هوس کردن.
- مرا‌خک: به‌لیکه له ته‌وند [۱] نخعی است در قالی بافی.
- مرا‌خ لی به‌رین: ته‌ما‌ح لی کردن [۱] طمع کردن در.
- مرا‌خ لی چون: مرا‌خ لی به‌رین [۱] طمع کردن در.
- مرا‌خ لی خوش کردن: مرا‌خ لی به‌رین [۱] طمع کردن در.
- مرا‌خن: (۱) برخه‌کر: (۲) که‌سپی که ته‌نگه‌نه‌فه‌سه‌به و ده‌نگ له سنگه‌وه دیت [۱] (۱) خُرناسه کش، خُرخرو: (۲) کسی که سینه‌اش از تنگی نفس خُرخر کند.
- مرا‌خه: مرا‌خن [۱] نگا: مرا‌خن.
- مرا‌خه: (۱) برخه‌ی خه‌و: (۲) ده‌نگی سنگی ته‌نگه‌نه‌فه‌س [۱] (۱) خُرناسه: (۲) خُرخر از سینه.
- مرا‌خه‌ك: (۱) ماکو، جیگه‌ی ماسوله‌ی جولایی: (۲) گلوله‌ی فریت [۱] (۱) مكوك بافنده: (۲) گلوله بود.
- مرا‌خه‌مرخ: مرخه‌ی زور [۱] «مرا‌خه» ی بیابی.
- مرا‌خینس: (۱) جیگه‌ی لی که وزبنی به‌نسم: (۲) حه‌قله‌مه‌فو، بیک هه‌لدان و هه‌راو چه‌قه [۱] (۱) غلتگاه چاربابان: (۲) غوغا و هرزه‌بازی.
- مرا‌خینسانن: گه‌مه‌ی به‌کتر ده‌خول‌گه‌وزاندن و هه‌راو هوربا کردن [۱] همدبگر را در خاک غلطانیدن و سلوغ کردن.
- مرا‌خیش: (۱) هه‌ناسه‌سواو بوئن به‌کیشانی شنی زور قورسه‌وه: (۲) مل‌ده‌به‌رملی به‌ك‌نان [۱] (۱) به‌هن‌هن افتادن از حمل شی سنگین: (۲) گلاویز شدن.
- مرا‌خیش مرخیش: هه‌ناسه‌سواو بوئن به‌شبنکی قورس و سه‌نگینه‌وه: (مرا‌خیش مرخیش ده‌بکینشا، کورز له‌وه ج مرخیش مرخیش‌بکینشا) [۱] خسته‌شدن و به‌هن‌هن افتادن از کشیدن چیز سنگین.
- مرد: (۱) گیانی ده‌رجو: (۲) مر، تیر، ته‌سه‌ل [۱] (۱) جان داد: (۲) سیره مقابل گرسنه.
- مرداخو: خواردن نا‌نه‌واو نیر بوئن، مر بوئن [۱] خوردن تا کاملاً سیر شدن.
- مردار: (۱) مرار، لاشه‌ی فرنی‌دراو: (۲) بیس، گلاو: (۳) توکه‌به‌ر [۱] (۱) مُردار: (۲) پلید: (۳) موی عانه.
- مردار بوئن: بی سهر برین گیان ده‌وجوئی حه‌یوان [۱] مُردارشدن.
- مردار بوئنه‌وه: (۱) مردار بوئن: (۲) برینی له خرب خه‌ولی که‌وین [۱] (۱) مُردارشدن: (۲) کتابه از به‌خواب رفتن.
- مردارخور: (۱) لاشخور: (۲) برینی له گه‌نده‌خور [۱] (۱) لاشخور: (۲) کتابه از خسیس.
- مردارسه‌نگ: به‌ردبکی ناسک و توره بو‌ده‌رمانی خورو به‌کار دی [۱] مرده‌سنگ دارویی.
- مرداق: ده‌پو چربی بان نالوداران [۱] انبیره، نخنه‌ها و شاخه‌های نازک روی الوار سقف.
- مردال: (۱) به‌سه‌زمان: (۲) له‌جهر و بی‌هیز: (۳) لاشه‌ی نوبو، مردار [۱] (۱) فقیرحال: (۲) لاغر مردنی: (۲) لاشه مُردار.

با شاخه و گیاه.

مردی: (۱) مردگ، مردو؛ (۲) وشه ی پرسیار، ناخو گیانت ده رجو؛ (۳) نو گیانت له لهشدا نهما؛ (چهند نهخوش بوی! مردی وزیندو بو بهوه) [۱] (۱) مرده؛ (۲) آبا مُردی؛ (۳) مُرده شدی.

مردیاق: مرداق [۱] انبیره.

مردیخه: دوگوندی کوردستان بهم ناوه به عسی کاولی کردوه [۱] دوروسنا به این اسم در کردستان نوسط بعثیان وبران شده است.

مردزان: مرجان [۱] مرجان.

مرداندن: مرداندی سگ [۱] غرولند سگ.

مردانگ: برزانگ، بژول، بزانگ [۱] مره.

مردسید: دوگوندی کوردستان بهم ناوه به عسی کاولی کردوه [۱] دوروسنا به این اسم در کردستان نوسط بعثیان وبران شده است.

مردشود: پیری نهریقهت [۱] مُرشد، پیر طریقت.

مردشید: مردشود [۱] پیر طریقت.

مردخ: بالدار [۱] برنده.

مردق: (۱) جورئ ده ننگ له گهروژا وهك ده نگی ننگه له وهختی نین بهردان دا؛ (۲) به ناسمو لمز مرتی معکی دابك، بو بهرخ ده تین [۱] (۱) نوعی صدا از گلو؛ (۲) مکیدن پستان با شعف و شور زیاد.

مردقان: مردق کردن، ده ننگ له گهروهینان به بی ده م کردهوه [۱] با دهان بسنه صدا از گلو درآوردن.

مردقاندن: مردقان [۱] نگا، مردقان.

مردقاندن: مردقان [۱] نگا، مردقان.

مردق لیدان: مەمك مژبني به هه لیهو تاسه [۱] پستان مکیدن با شتاب و شور و ذوق.

مردقن: که سنی که مرقه زور ده کا [۱] «مردق» کننده.

مردقه: ده نگی گهرو به ده می فوجاو [۱] صدایی که از گلو با دهن بسنه می آید.

مردقه کردن: مردقان، مردقاندن [۱] «مردقه» کردن، نگا، مردقان.

مردك: (۱) نانیشك؛ (۲) مردق؛ (۳) نارامی، دامرکئی، بوچی دانامرکئی؛ (۴) که بهك، سفی؛ (۵) کرئزی سهر [۱] (۱) آرنج؛ (۲) نگا، مردق؛ (۳) آرامش؛ (۴) کفك؛ (۵) شوره سر.

مردك: په تا، هه لامەت، په سیر زکام.

مردکاندن: (۱) مردقاندن، مردقاندن؛ (۲) بی ده ننگ کردن؛ (۳) نارام کردن؛ (کلوکوی دامرکا، ناگری دامرکاوه) [۱] (۱) نگا، مردقاندن؛ (۲) ساکت کردن؛ (۳) آرام کردن.

مردکانن: مردکاندن [۱] نگا، مردکاندن.

مردکانه: مهرکانه، شاکاشی، کوبه لهی گوشاد [۱] سبوی گشاد.

مردکه: مرقه [۱] نگا، مرقه.

مردکی: به سیف داری، هه لامەت گرتو [۱] زکام گرفنه.

مردمک: جورئ پشکه [۱] نوعی پشه.

مردمک: جورئ تری [۱] نوعی انگور.

مردموک: مردوله، شل و کزو که نهفت [۱] سست و بی نا.

مردانه: مردی، نه سلی، نبر وبری [۱] نهایت سبری.

مردار کردن: سهر برینی به غه لهت، مرداندنی جه یوان بی سهر برین [۱] مُردار کردن.

مردار کردنهوه: مردار کردن [۱] مُردار کردن.

مرداره مانگ: ناوه زانست مانگی ناوسان [۱] مُردار ماه.

مرداره و بوگ: بی گیان بوگ به بی سهر برین [۱] مُردار شده.

مرداره وه بو: مرداره و بوگ [۱] مُردار شده.

مرداره وه بوگ: مرداره و بوگ [۱] مُردار شده.

مرداره وه بو: مردار بو نهوه [۱] مُردار شدن.

مرداری: (۱) لاشه مردار؛ (۲) گلاوی؛ (۳) برینی له پسایی بنیادهم [۱] (۱) لاشه مُردار؛ (۲) بلیدی؛ (۳) کنابه از مدفوع آدمی.

مرداسه ننگ: مردار سه ننگ [۱] مرده سنگ.

مرداو: تالو، فوی [۱] مُرداب.

مردگ: گیان بنانه ماو [۱] مُرده.

مردم: گیانم ده رجو [۱] جان دادم.

مردن: (۱) گیان له لهشدا نهماو؛ (۲) گیانبان ده رجو [۱] (۱) مُردن؛ (۲) مُردن.

مردن و سو تان: برینی له کوشش کردن و ته قالای زور دان؛ (مردم و سو تان ده گه لم نهات) [۱] کنایه از کوشش و تمنای بسیار.

مردو: (۱) مردگ؛ (۲) ههر شینی له تین و ناو که وتینی؛ (فسلی مردو، گنجی مردو، ناگری دامردو) [۱] (۱) مُرده؛ (۲) هر چیزی که حرارت از دست داده.

مردو او: مرداو [۱] مرداب.

مردوت مری: قسهی سهر کونه کردن [۱] کلمه سرزنش.

مردوخ: لهزو لاوازی بی تین و ناو [۱] لاغر مردنی.

مردوخه: مردوخ؛ (با منالیکی سبس و مردوخه / بوته پیاویکی گورج و گول و بهو) «جه نایی مەلا» [۱] لاغر مردنی.

مردوشور: که سنی که له سهر تاته شور ناو به لهشی مردودا ده کا [۱] مُرده شور.

مردوله: لاوازی چکوله [۱] لاغر کوچک اندام.

مردو صراو: (۱) ناز به بار؛ (۲) قسه به کی لومعو نانه به؛ (نم مردو صراو بو کاری چاک ناکا) [۱] (۱) ماتمین؛ (۲) کلمه طعنه و سرزنش.

مردو: شتی مال جگه له ناز له وزینده وه [۱] اموال غیر منقول.

مردو نارهق: خوه دانی ده می مردن [۱] عرق دم مرگ.

مردو شور: مردوشور [۱] مُرده شور.

مردو لهوخه: مردوله [۱] لاغر کوچک اندام.

مردو له: کزو که نهفت، مردوله [۱] لاغر بی نمود.

مردو هال: (۱) نه سیبایی ناوماال که هاسان بارده کری؛ (۲) مرده، مالی بی گیان [۱] (۱) اثاثیه سبک؛ (۲) اموال غیر منقول.

مردو مو: ناز به، مانهم [۱] مانم.

مردو مو دار: ناز به دار [۱] مانمین.

مردو وزینده: چه شارگه ی به پوش و په لاش داپوشراو [۱] کمین پوشیده

- مرمرین: به بدله بدل قسه کردن که پیاو تی ناگا [۱] بسیار با عجله سخن گفتن.
- مرمه کی: ده زمانیکه [۱] مرمکی، دارویی است.
- مرمه نند: بز به نند [۱] سوهان.
- مرمیاو: ده نگی زلی گورپه [۱] صدای یم گریه نر.
- مرن: مردن [۱] مردن.
- مرناو: مرماو [۱] ناگا؛ مرماو.
- مرنباو: مرماو، مرناو [۱] ناگا؛ مرماو.
- مرو: همرو، همرمی [۱] گلابی.
- مرو (۱) بنیادهم، عیسان، حبسان، عیسان: (۲) پیاو، که سنی کاری پیاوانه ده کا: (کورو نهف نه مروپه) [۱] بشر! (۲) مرد.
- مزو: ده رنیکه له میوز لهدا وشکی ده کا نافانیشه بو شانه هه نگوین [۱] آفنی برای مویز و شانه غسل.
- مروا: جال جالو که [۱] نار تک، عنکبوت.
- مروار: (۱) نامرواری که ده ردی جاوه: (۲) جوژی داربی که بو نه جازان باشه [۱] آب مروارید: (۲) نوعی خوب بید.
- مرواری: مراری، لولو [۱] مروارید.
- مروانش: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
- مروت: (۱) نینساف، کاری زواکردن و له ناره واپاریزکردن: (۲) ناوه بو ژان [۱] انصاف: (۲) نام ژتانه.
- مروج: (۱) کزه، خه ماره: (۲) که به خت، حاره زه شر، [۱] اندوهگین: (۲) بدشانس.
- مروچانه: نوزو خوروی پیست [۱] مورمور تن، خارخار.
- مروچانه کردن: خوران و ته زینی پیست [۱] مورمورشدن بوست.
- مروچله: میروی ره شی وردبله [۱] مورچه سیاه ریز.
- مروچه: (۱) جانده رینکی بچو که به کومهل پنکوه ده زین زور به کارن به چنده زه رنگ هه به کونبان له ژنرزه مینره ده غل و خوارده سنی زسانه ده کینشه کونه: (۲) کولی وردی ناو: (۳) خوران و ته زینی پیست [۱] مورچه: (۲) جوش آهسته آب: (۳) مورمور تن، خارخار.
- مروچه: مروچه [۱] ناگا؛ مروچه.
- مروچه کردن: (۱) ته زین و خورانی پیست: (۲) نازه قولت دانی ناو [۱] مورمورکردن: (۲) نرم جوشیدن آب.
- مروچه کردن: مروچه کردن [۱] ناگا؛ مروچه کردن.
- مروخه: (۱) مازه پیست، بریره: (۲) مینکی ناو نینسکی له ش [۱] سنون فقرات: (۲) نخاع.
- مروذ: به یزه وی، پیری نه رفقت [۱] مرید.
- مروژ: ده نکبکی تاله له ناو که نهدا [۱] نلخک گندمزار.
- مروز: (۱) به بدیه خت: (۲) خه ماره: (۳) گنجی ده م و جاو: (۴) گرزکردنی زو [۱] بدشانس: (۲) غمگین: (۳) جین و چروک صورت: (۴) اخم کردن.
- مروزن: (۱) به قمره و ههرا: (۲) زوگرز، ناوجاوترش: (۳) به بوله بول [۱]
- جیقو: (۲) اخمو: (۳) غرولند گن.
- مروس: لوشین، هه لمزین [۱] برمکیدن.
- مروسسی: شننی که ده بی هه لوشری [۱] برمکیدنی.
- مروش: گوزه [۱] خروش.
- مروشسی: جوژی گه نم [۱] نوعی گندم.
- مروشسیان: گورانندن [۱] خروشیدن.
- مروخه: مروخه [۱] ناگا؛ مروخه.
- مروقفا: (۱) مرو، بنیادهم: (۲) خزم: (۳) خزمه نکار، پیاو [۱] بشر: (۲) خو بشاوند: (۳) زبردست.
- مروقفاتی: پیاوه تی، عینسانه نی [۱] انسانیت.
- مروقسانی: (۱) چاکسه ده گهل خه لک، پیاوه تی: (۲) خزسایدنی [۱] نیکو کاری: (۲) خو بشاوندی.
- مروقایه تی: مروقانی [۱] انسانیت.
- مروق دوستی: مروقابه تی [۱] نوع دوستی.
- مروک: کوشنه، کوره: (نه خوشبختی مروکه گرنویه) [۱] کشنده.
- مروگی: پیاوه نی، مهردایه تی [۱] مردمی، انسانیت.
- مرومشت: مجاده له، ده م به دمه [۱] جدال.
- مروموج: زوگرز [۱] اخمو.
- مروموج: مروموج [۱] اخمو.
- مروموش: بون به زه مینسه وه کردن بو دوزینه وهی خوارده مهنی [۱] بوکشیدن و جسنجو کردن خوراک.
- مرومون: مروموج [۱] اخمو.
- مروهت: مروت [۱] ناگا؛ مروت.
- مرویی: نه مرو، همرمی [۱] گلابی.
- مرویی: همرو، همرمی، مروی [۱] گلابی.
- مروویژ: مروچه [۱] مورچه.
- مزه: گه فینی سهگ و بشله [۱] غریدن سنگ و گر به.
- مزه با: میوه له شه کراوده کولای تو: «او بوگ» [۱] مربا.
- مزه باخی: مراه لاره، جوژی مر بشکه کیوی [۱] نوعی مرغ وحشی.
- مزه بیا: مراه با [۱] مربا.
- مزه ره شتی: چین و ماجین، جوژی مریشکی سهرکه جه نی کونجی ده نگ ناخوش [۱] نوعی ماکیان.
- مزه ره شه: قه مرای [۱] مرغابی سیاه.
- مزه کیفی: بالداریکه له مامر بچو کتره حه مابهت نابی [۱] پرنده ابست وحشی از مرغ خانگی کوچک تر.
- مزه لاره: مراه باخی [۱] ناگا؛ مراه باخی.
- مزه مز: مزه له دوی به ک [۱] «مزه» های بیابی.
- مزی: (۱) مردو، مردگ: (۲) بالداریکسی کیویه [۱] مرده: (۲) پرنده ابست.
- مزی: گوندبکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
- مزی: نیری و بری [۱] پری و سیری.

مربیا: (۱) خزم، خویش؛ (۲) ره‌نجه‌ری سال‌ی‌دگری؛ (۳) سنی‌بک‌بهر؛ (۴) چاندن‌وینی‌گه‌پانندن به‌نیوه‌بی [۱] خوی‌شاوند؛ (۲) مزدور کشاورزی؛ (۳) کارگر کشاورزی با مزد بک سوم محصول؛ (۴) کشت و برداشت نصف به‌نصف به نسبت کار و سرمایه.

مربچک: چیشک‌هی میوه، چوله‌گه‌ی میوینه [۱] گنجشک ماده.

مربچکه: مر بچک [۱] گنجشک ماده.

مربچله: چوله‌گه، پاساری [۱] گنجشک.

مربچوک: مرموک [۱] سُست و بی‌رقم.

مربچه: مروجه [۱] مورچه.

مربچه‌زه‌شه: مرچوله [۱] سارسپاه.

مربید: نو به‌کاری سهر ده‌سنی شَمخ [۱] پهر و پهر طریقت، مُربید.

مربیس: (۱) مروس؛ (۲) نه‌کون، زینک‌وینک [۱] (۱) مکبدن؛ (۲) مُرتب و تنظیم.

مربیس مریسوک: گیاه‌کی کبویه بونی زبخانه ده‌دا [۱] ربحان کوهی.

مربیسوک: گیای مژمه [۱] گیاهی است.

مربسی: مروس [۱] برمکبدنی.

مربیشک: مامر، که‌زگی [۱] مرغ خانگی.

مربیشکاو: جورنی بالدارای مده‌وانه [۱] نوعی مرغابی.

مربیشک‌به‌شک: مر بیشک‌کبوی [۱] مُرغ وحشی.

مربیشکه: بریشکه، دانه‌ریله‌ی له‌سهر سَبیل بودراو [۱] دانه بوداده.

مربیشکه‌تارانی: چین و ماجین، مره‌زه‌شتی [۱] نوعی ماکبان.

مربیشکه‌راوره: مه‌لکی کبویه [۱] پرنده‌ای است کوهی.

مربیشکه‌زه‌شه: (۱) مامری سیا؛ (۲) بالداریکی کبوی به؛ (۳) برینی له سوره‌نیکی گچ‌کده‌ی قورعان؛ (کوره‌که‌م نا مریشکه‌زه‌شسه‌ی خوبنده) [۱] (۱) مرغ سپاه‌رنگ؛ (۲) پرنده‌ایست وحشی؛ (۳) کتابه‌از سوره‌نصر در قرآن.

مربیشکه‌شامی: (۱) مریشکه‌زه‌ششی، مریشکه‌نارانی، چین و ماجین؛ (۲) مریشکی نه‌سنودریژی سِنِ توك [۱] (۱) نگا: مره‌زه‌ششی؛ (۲) مرغ لاری.

مربیشکه‌کبوی: مه‌لکه‌له مریشک ده‌کاو که‌ری نابی [۱] پرنده‌ای شبیه مُرغ که اهلی نمی‌شود.

مربیشکی‌ناقی: مریشک‌او [۱] نوعی مرغابی.

مربیشکی‌شامی: (۱) مریشکه‌شامی؛ (۲) بوقله، عدله‌شیش [۱] (۱) نگا: مریشکه‌شامی؛ (۲) بوقلمون.

مربیشکی‌قوقو: مریشکه‌شامی [۱] (۱) مُرغ لاری؛ (۲) بوقلمون.

مربیشکی‌کوقی: مریشکه‌کبوی [۱] پرنده‌ای شبیه مُرغ که اهلی نمی‌شود.

مربیشکی‌گه‌دی: مریشکی‌مالی [۱] مُرغ خانگی.

مربیشو: مردوشور [۱] مرده‌شور.

مربیشور: مریشو، مردوشور [۱] مرده‌شور.

مربیشی: جوری گه‌نمی نه‌باش، مروشی [۱] نوعی گندم نامرغوب.

مربیک: مردو، مردگ [۱] مُرده.

مربیک: مریشک‌او [۱] نوعی مرغابی.

مربیکانه: پدنا‌ی مریشک [۱] طاعون مرغ.

مربیله: مردوله [۱] نگا: مردوله.

مربیه‌م: ناوه بو ژنان [۱] مریم.

مربز: (۱) کری، هده‌قده‌ست؛ (۲) نرش و شیرن؛ (۳) قه‌لایی؛ (۴) به‌چکه‌ناسک؛ (۵) رینگ کوشین [۱] (۱) مُرد؛ (۲) ترش و شیرین؛ (۳) ارزیز، قلع؛ (۴) بجه آهو؛ (۵) فشردن.

مرباش: به‌شنی له‌گه‌نم که ده‌دری به‌ناسباوان [۱] مزد آسپابان.

مربانندن: لکانندن، چه‌سیانندن، پیوه‌نوسانندن [۱] چسبانیدن.

مرباور: فیلباز، گزیکهر، ده‌سیر [۱] حبله‌گر.

مربیه‌ر: کری‌گره [۱] مزدور.

مربچ: بزه، زه‌رده‌خه‌نه [۱] نسیم.

مربچین: بزه‌کردن، زه‌رده‌خه‌نه‌کردن [۱] نسیم کردن.

مربز: کری، مز [۱] مزد.

مربزار: جگی کولدرای قه‌لایی‌نیکراو بو که‌لایین [۱] شنالنگ ارزیزرخنه.

مربزان: رینگ‌کوشین [۱] درآغوش فشردن.

مربزه: که‌سنی که مر نه‌دا به مزبه‌ر [۱] مزددهنده.

مربزه‌ر: مزده [۱] مزددهنده.

مربز: (۱) نرش؛ (۲) نرش و شیرین [۱] (۱) نرش؛ (۲) ملس.

مربزاج: (۱) خولخوله‌بی که به‌نی تی‌ده‌هالین و ده‌بهاوین و ده‌سورنی؛ (۲) جوری مروی، که‌رسه‌ز [۱] (۱) گردنا؛ (۲) نوعی مرغابی.

مربزاجین: بازی به مزراج [۱] بازی گردنا.

مربزاق: مزراج [۱] مازالاق، گردنا.

مربزاقین: مزراجین [۱] بازی مازالاق.

مربزایکه: جل‌بروکه، جیشنی سحاق و هیلکه [۱] آش سحاق و تخم‌مرغ.

مربزاولکه: مزراویکه، جل‌بروکه [۱] نگا: مزراویکه.

مربزویکه: مزراویکه [۱] نگا: مزراویکه.

مربزه: ناوجو، بیره [۱] آبجو.

مربزه‌سینو: سینو نرش [۱] سب نرش.

مربزه‌قی: مزراج [۱] گردنا.

مربزه‌قی: له‌سهر به‌او، بی‌ماوه‌دان، دوا‌ی وشه‌ی کوت دیت؛ (کوت و مززه‌قی) [۱] کتابه‌از ناگاهانه و بدون مهلت.

مربزه‌قین: مزراجین، مزراجین [۱] بازی گردنا.

مربزه‌که: مزراویکه، مزراویکه [۱] آش سحاق و تخم‌مرغ.

مربزه‌مه‌نی: برته‌قال و لیمو و نارنج و... [۱] مرکبات.

مربزنج: مزراج [۱] گردنا.

مربزگ: جبه‌گی نویزلی‌کردنی به‌کومه‌ل [۱] معبد، مسجد.

مربزگال: خرکه‌به‌رد [۱] قلوه‌سنگ.

مربزگان: مزگ [۱] معبد.

مربزگانی: (۱) شیرینی زودای دلخوشکه‌ر؛ (۲) خه‌بری خوش [۱] (۱) مزدگانی؛ (۲) مزده.

- مزگت: مزگ [۱] مسجد، معبد.
 مزگهت: مزگ [۱] مسجد، معبد.
 مزگهر: (۱) نوستای فاب و قاچاغ سببی کردنمه: (۲) نوستای بهریش و قاب دروسکه له پاقر [۱] (۱) سفیدگر: (۲) مسگر.
 مزگهفت: مزگهت، مزگ [۱] مسجد.
 مزگهوت: مزگهت، مزگ [۱] مسجد.
 مزگهوته: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعنبان ویران شد.
 مزگی: مزگهت، مزگ [۱] مسجد.
 مزگین: مزگانی [۱] نگا: مزگانی.
 مزگینی: مزگانی [۱] نگا: مزگانی.
 مزل: (۱) نوده ی فزیشکراو بو نیچاردان: (۲) روزه زنی به کی کاروان: (۳) جینگهی سانهوی کاروان [۱] (۱) اناق مفروش کراهی: (۲) یکر وزه راه کاروان: (۳) جای انراق کاروان.
 مزلنگه: جینگهی شمولی مانهوی کاروان [۱] جای انراق کاروان.
 مزمزاندن: وه بزه هبنان [۱] به نسیم واداشتن.
 مزمزین: زهرده خنه کردن [۱] نسیم کردن.
 مزمه عیل: ماختگی، ده له پویش [۱] محروم از همه چیز.
 مزوڈک: سهربار، زنده بار [۱] اضافه بار.
 مزور: (۱) به ناقهت و فدهوت: (۲) خزمه نکار [۱] (۱) نبرومند: (۲) نوکر.
 مزوری: عاشیره نیکهی کورده [۱] عشیره ای است.
 مزوگ: مارمیلکه [۱] مارمولک.
 مزوگله: چانه وهریکه له ناودا ده زوی وهک سهرمازه له ده چی [۱] جانوری آبری شبیه چلهاسه.
 مزه: (۱) کری: (۲) مزناش: (بو گه زانی ناشی دل فرمبسکی جاو نای دهنگزه / شهیری هبجران و نه سف چیدی به من نادا مزه) «کوردی»: (۳) جوئه وه و دو سانه کردنمهوی قسه [۱] (۱) مُرد: (۲) مزد آسبابان از غله: (۳) نکرار کردن بی مورد سخن.
 مزهحه مهده: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعنبان.
 مزه زهت: بهلا، چورنم، به سهرهاتی ناخوش [۱] آسیب.
 مزه گرتن: مزه ساندنی ناشهوان له ناشیر [۱] مزد آسباب گرفتن از منتری.
 مزهلق: جهسپاو، لکاو، لکیاغ [۱] جسبیده.
 مزه مز: جوئه وهوی قسه ودره نگ ده برینی، منجه منج [۱] زاخایدن.
 مزه مزکر: کسئی که فسه ی زو بونا به و ده بلیته وه [۱] زاخا.
 مزه وور: (۱) قیلپاز: (۲) فومار بازی که قوماری سئی پمزه کا [۱] (۱) مُزور: (۲) فومار بازی که با سه کارت بازی کند.
 مزه ووره: مزراویلهکه [۱] آش سمانی و تخم مرغ.
 مزئی: کری گرنه [۱] مزدور.
 مزیار: مزئی [۱] مزدور.
 مزین: زیان ده [۱] مودی، آسیب رسان.

- مژ: (۱) نم، دومان: (۲) مریس: (۳) مزه: (۴) جورئی چانه وهری وردیله: (۵) باشگری بهواتا: مزین: (مه مک مز: ۶) نمخوشیه کی چاوه که نم ده گری [۱] (۱) مه: (۲) مک: (۳) مُرد: (۴) نوعی حشره ریز: (۵) بسوند فاعلی به معنی مکنده فاعلی به معنی مکنده: (۶) نوعی بیماری چشم.
 مژا: (۱) مژول، برژانگ: (۲) مزئی لئ در [۱] (۱) مُرگان: (۲) مکیده شد.
 مژاد: درگه، مه به ست بو لئ دوان و له سدرنوسین [۱] سوزه.
 مژان: (۱) داری له ناموردا: (۲) بژول، برژانگ، برژانگ: (۳) مریسن [۱] (۱) چوبی در خبش: (۲) مژه: (۳) مکیدن.
 مژانسدن: ده می بیچو بو گوانی دابک بردن ناشیر بخوا: (نم گولکه بعوینه) [۱] بچه را شیر مکانیدن.
 مژانگ: برژانگ [۱] مژه.
 مژانه: مژان، داریکه له ناموردا [۱] چوبی در خبش.
 مژتن: مژان [۱] مکیدن.
 مژتوک: باسک، ده منه، دارچگه ره [۱] چوب سیگاری.
 مژدانه: شیرنی خه بهری خوش، مزگینی [۱] مزدگانی.
 مژدانی: مژدانه [۱] مزدگانی.
 مژده: مزگینی [۱] (۱) مژه: (۲) مزدگانی.
 مژدیان: مژدانه [۱] مزدگانی.
 مژدیتان: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعنبان ویران شد.
 مژگ: نوشنه کی که لله ی سهر دایگرتوه، مینسک [۱] مغز.
 مژلور: مروجه، میروله [۱] مورچه.
 مژلوک: مژلور [۱] مورچه.
 مژله وور: مژلور [۱] مورچه.
 مژمژ: (۱) مزئی زور: (۲) نروکه جاو [۱] (۱) مکیدن یبایی: (۲) برهم آمدن و باز شدن بلك.
 مژمژاندن: چاونر وکاندنی ناناسایی [۱] بلك زدن غیر عادی.
 مژمژوگ: (۱) شانهی هینستا هدنگوین تی نه کراو: (۲) گیابه که گولکه کی ده مژن [۱] (۱) شانهی بی عسل زبور: (۲) گیاهی است.
 مژمژه: (۱) قه بسی، شه لانی، زهرده لو: (۲) گوزروان: (۳) جورئی په بوله [۱] (۱) زردآلو: (۲) گیاهی است دارویی: (۳) نوعی پروانه.
 مژمژین: تروکه تروکی چاو [۱] پریدن و برهم زدن بلك.
 مژمور: چاوی نیوه ناواله، چاوی نیوه خه والو [۱] چشم نیمه باز.
 مژن: (۱) مژلنده، نهوی ده مزئی: (۲) بیزو [۱] (۱) مکنده: (۲) ویا.
 مژو: (۱) مزه مزکر: (۲) نانی کونی برشاوی [۱] (۱) نگا: مزه مزکر: (۲) نان کپک زده.
 مژوگ: (۱) بنجوی که زور نالوده ی مه کی دابکه: (۲) مفره کف مژ [۱] (۱) بسیار مکنده: (۲) کاغذ خشک کن.
 مژول: خهریک، سهرگرمی کار [۱] مشغول به کار.
 مژول: برژانگ [۱] مژه.
 مژولانک: برژانگ، برژانگ [۱] مژه، مُرگان.
 مژولاهى: سهرگرمی، خهریکی [۱] سرگرمی، مشغلت.

مژولیاپیش: وناردان، فسه بو خه لک کردن [م] سخنرانی.
 مژومور: تدمومز، نه بومز [م] مه و غبار.
 مژولک: بزاتنگ [م] مزه.
 مژولیلی: گیابه که [م] گیاهی است.
 مژه: (۱) مژلده، مژن: (مناله که مه مک مژه به): (۲) برژانگ [م] (۱) مکنده: (۲) مژه.
 مژهک: قاقمز بان پوزوبک که له سر له کدی نه زوی داده تین بو مرستی [م] خشک کن.
 مژه نه: مژهک، مژوک [م] کاغذ خشک کن.
 مژهو: بزاتنگ، برژانگ، مژول [م] مژه.
 مژی: (۱) نهوی ده کاسه سمرده: (۲) رابوردو بو مرستن: (مهمکی مژی): (۳) نه منیش: (مژی بو رانه) [م] (۱) مغز سر: (۲) مکبد: (۳) منهم.
 مژی: گوندبکی کوردستانه به عسی کارلی کرد [م] نام روسنایی در کردستان که نوسط بعثیان ویران شد.
 مژین: (۱) مژتن، مرستن: (۲) فوت دانی ته زایی: (زهوی ناوه کدی مزبوه) [م] (۱) مکبدن: (۲) برکشیدن.
 مژین: کدی که بنجو بهر گوانی دابک ده خا بو شیرخواردن [م] کسی که بچه را وادار به مکبدن می کند.
 مژیور: گیابه که [م] گیاهی است.
 مس: (۱) کائزابه کی سوره ده فرو زور نامرزی لی دروست ده کن، باقر: (۲) ده گوی گرتن، فامین: (۳) بزنی گوی به خنال و به له به له [م] (۱) فلز مس: (۲) نحویل گرفتن سخن: (۳) بزنی که خالهای بسیار بر گوش دارد.
 مساب: قالبه کوش له ناسن [م] قالب فلزی کفش.
 مسابه فه: کئی بهر کئی، رکه، گرنو له غاردان... [م] مسابفه.
 مساخ: نارداو زوی بهرداش [م] بخشی از آسیاب.
 مساخه: مساخ [م] بخشی از آسیاب.
 مساس: مساسک [م] چوبدست شخم زن.
 مساسک: دارده سنی جونبار که سه ریکی کلکه بزمارو سه ریکی پیشکانی نبدابه [م] چوبدست شخم زن.
 مساسه: مساسک [م] نگا: مساسک.
 مساعده: ناریکاری، کومه گ [م] مساعدت، کمک.
 مسافر: ریبوار، کدی که به سه فمر ده چی [م] مسافر.
 مسافیر: مسافر [م] مسافر.
 مسافه رت: به سه فمر چون [م] مسافرت.
 مساووه: زاووز، نه گبیر، شیور [م] مشاوه و ندبیر.
 مسای: فامان، فیر بو [م] یاد گرفتن، آموختن.
 مسایش: (۱) تیگه بستن: (۲) فیر بو [م] (۱) درک کردن: (۲) یاد گرفتن.
 مسابه: مسابش [م] نگا: مسابش.
 مسایه نه: بو نه شاگرد بو فیر بو [م] به شاگردی رفتن برای آموختن.
 مست: (۱) به نجهی بیکه وه جه سپنراو: (۲) نه اندازهی دو لاو بچی

قول کراو له شتی: (دو مست میوزی دامی): (۳) لب، بهری ده ست [م]
 (۱) مشت گره کرده: (۲) یرمشت: (۳) کف دست.
 مستاخ: جینگه ی هه لخنستی میوه بو وشک بو [م] جای در آفتاب گذاشتن میوه.
 مستانی: شهره مشت [م] بوکس بازی.
 مستبا: شوره ی دهوری باخ [م] دیوار بهرامون باخ.
 مست قوجاو: بریتی له زردوزه زیل، ده ست قوجاو [م] کتابه از خسیس.
 مست گرتنه وه: ده ست زاگرتن بو نیکردنی شتی [م] دست بهن کردن برای گرفتن چیزی.
 مست لی داگرتن: بز به جنگ له شتی هه لگرتن [م] بزیک منت از چیزی بردن.
 مستنایش: (۱) شاره زایی کردن: (۲) فیر کردن [م] (۱) راهنمایی کردن: (۲) باد دادن.
 مست لبدان: به جنگی قوجاو له شتی دان [م] مُشت زدن.
 مستو: سوکه له ناوی مسته فا [م] مخفف مصطفی.
 مسته: جوژی کولبره ی، به نجه کبش [م] نوعی نان گرده.
 مسته حه ق: (۱) شباوی خیرین کردن: (۲) شباوی جزبادان [م] (۱) مسنح احسان: (۲) مُستحق باداش.
 مسته فا: ناوه بو پهاوان [م] مصطفی، نام مردانه.
 مسته قا: جینستی نه سه ناخ به گوشت [م] غذای اسفناج و گوشت.
 مسته کوله: (۱) سبخورمه: (۲) پهنجه ی قوجاو [م] (۱) سقلمه: (۲) منت گره کرده.
 مسحه ف: (۱) فورعان: (۲) کنبی چکوله [م] (۱) قرآن: (۲) کتابچه.
 مسحه فی رهش: کنبی هره بهروزی به زیدی [م] کتاب مقدس بزهدبان.
 مسدان: توند ده ست پنهان [م] با فشار دست مالیدن.
 مسرانی: داری دریزی به کون و نالغه بو به سه وهی ده واران [م] کنده با سوراخ و حلقه برای بستن افسار.
 مسری: لاوازو زه قه له ی بالا بهرز، بو ژنانی ده تین [م] لاغر هلدند.
 مسعه ف: قورعان [م] قرآن.
 مسقال: (۱) کبشانه ی که به رانه به جوارگرام و نیو: (۲) که موسکه، نوزفال [م] (۱) مثقال: (۲) کمترین وزن.
 مسقاله زه ره: نوزفال، پنجه که گه له ک کیم [م] بک ذره، بسیار کم.
 مسقالی: (۱) جوژی خامی سی: (۲) جوژی پارچه ی زهری [م] (۱) منفال: (۲) نوعی پارچه زری.
 مسقالی زه ره: نوزفال [م] بسیار اندک.
 مسک: بو ن خوشبکه له جو ره ناسکیک به ره هم دیت [م] مُسک.
 مسکه: جوئی کلو [م] نوعی ملخ.
 مسکی: (۱) لبموی ترش: (۲) جوژی تری [م] (۱) لیمونرش: (۲) نوعی انگور.
 مسکی: گوندبکی کوردستانه به عسی کارلی کرد [م] نام روسنایی در کردستان که نوسط بعثیان ویران شد.
 مسکین: رابه ت، ره عبه ت، بهرحو کمی ناغا [م] راعیت.

مسگهر: مزگهر □ مسگر.
 مسلمان: پسونمان، بسولمان □ مسلمان.
 مسمار: میخه که □ میخچه با.
 مسمتاندن: داخستن، بهسنت □ مسدود کردن، بسنت.
 مسمد: (۱) بهرل گرتن، داخستن؛ (۲) شویکه له گوشت و تهره پازو کاهو □ (۱) بستن؛ (۲) غذایی است.
 مسنایش: (۱) شاندان □ (۲) فیر کردن، راهنن □ (۱) راهنمایی کردن؛ (۲) باد دادن.
 مسناینه: مسنایش □ نگا: مسنایش.
 مسوار: کائزابه که له مس و سنی نر سه ماوه ری لی ده کرا □ مسوار آلبازی است.
 مسولدان: گمیزدان □ مئانه، آبدان.
 مسه له ت: بلندن: (کبوه که بهسه ر دنیا مسه له ته) □ مشرف.
 مسه له کان: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد □ نام روستایی در کردستان که نوسط بعیان ویران شد.
 مسه ور: راویز، نه گبیر □ مناوره.
 مسه بت: ده نکه نری و شک له ناو هبشوی هبشنا نه چناو □ دانه انگور خنک شده در خوشه درختی.
 مسی: له مس دروست کراو □ مسین.
 مسیه ت: (۱) به لآو به سه رها ت، خراب؛ (۲) برنی له پنباده می بچارو بزوز □ (۱) مصیبت؛ (۲) کتابه از آدم نا آرام و خطرناک.
 مسین: له پاقرچی بوگ، له مس دروس کر ناگ □ مسین.
 مسینه: نا فتاوه، لولبته ی له مس □ آفتابه مسین.
 مسیوه تی: (۱) زه جمه نکیش؛ (۲) ده روزه نج؛ (۳) نازیه بار، نازیه ت دار □ (۱) زحمت کش؛ (۲) درد ورنج؛ (۳) سوگوار.
 مش: ده نگی لو ت، مخ □ صدای بینی.
 مشا: زهوی دابه ش نه کراو له ناو شهریکاندا □ زمین مشاخ.
 مشاره: نامرازی ددانه داری دار برنه وه، همره □ اره درودگری.
 مشاره: (۱) همر سنی ددانه دار؛ (۲) پیوانه به که له زمینی کیلان؛ (۳) جورنی ماسی که ددانیکی دریزی برکه برکه ی هه به □ (۱) ددانه دار؛ (۲) مساحنی از زمین زیرکشت؛ (۳) اره ماهی.
 مشاک: زه نجبه ری زوزیمزوز، کر بکاری روزانه له مه زراد □ کارگر روزمزد در مزرعه.
 مشاندن: ده نگی هه ناسه له لو تهره ده رجون □ هن هن از بینی.
 مشانن: مشاندن □ هن هن از بینی.
 مشانه: مزانه، نامر ازیکه له نیرو نامورد □ ایزاری در خبش.
 مشایخ: کومه له شیخ □ مشایخ.
 مشایه خ: مشایخ □ مشایخ.
 مشت: (۱) په نجبه ی لیک نراو؛ (۲) برنی هه ردو لاینج؛ (۳) لیواو لئو؛ (۴) محانج؛ (۵) کبشمو مجاده له: (مشت و مر یانه) □ (۱) منت؛ (۲) برمنت؛ (۳) لبالب؛ (۴) پرتاب بدون هدف گیری؛ (۵) نزاع و جدال.
 مشتا: مستاخ □ نگا: مستاخ.

مشتاخ: مستاخ □ نگا: مستاخ.
 مشتاخان: مانگی شه شه می سال، مانگی خه رمانان □ شهر بورماه.
 مشتاخ نانه وه: نری له به رتاو هه لخنسن بو و شک بو نه وه □ انگور در آفتاب پهن کردن برای تبدیل به مویز.
 مشتاخه: مشتاخ، مستاخ □ نگا: مستاخ.
 مشتاق: به تاسه. ناروه زه من □ مشتاق.
 مشتاک: ده بی ناردمانن له دهوری به رداش □ نخنه آردرو بی پیرامون سنگ آسیا.
 مشتکردن: بزکردن □ پر و معلو کردن.
 مشت گرتن: ده ست راگرتن بو نیکردن، مست گرتنه وه □ نگا: مست گرتنه وه.
 مشت گرتنه وه: مشت گرتن □ نگا: مشت گرتن.
 مشت لی داگرتن: مس لی داگرتن □ نگا: مشت لی داگرتن.
 مشت لیبدان: مست لیبدان □ مشت زدن.
 مشت لی گرتن: نامانج به دی کردن □ نشانه گرفتن.
 مشتین: (۱) مزین؛ (۲) مآلین، رامآلین □ (۱) مکیدن؛ (۲) روبیدن.
 مشتو: ده سکی خه نه ره و کیرد □ دسنه خنجر و کارد.
 مشتودره وش: برنی له شه ری نیوان به هیزو بی هیز □ کنایه از نبرد نابرابر.
 مشت و مال: خاوبن بو نه وه ی تیخ و کائز □ صیقل.
 مشت و مر: کبشمو دم به دم □ جدال و نزاع.
 مشتیه: (۱) نامرازی چه رم کونانی پنه چی؛ (۲) کوتکی هه لاجی؛ (۳) مشنو؛ (۴) ده سپه ز □ (۱) مشنه کفاشی؛ (۲) چک پنه زن؛ (۳) دسنه کارد و خنجر؛ (۴) اسنما، جلق.
 مشتهری: کر بار □ خریدار.
 مشتیه کول: مسنه کوله □ نگا: مسنه کوله.
 مشتیه کوله: مسنه کوله □ نگا: مسنه کوله.
 مشتیه گان: جلق، ده سپه ز □ جلق.
 مشتیه له: (۱) نمام، ربنه ی نازنن؛ (۲) دوکانی شه نلان □ (۱) نهال؛ (۲) فروشگاه نشا.
 مشتیی: (۱) مزی؛ (۲) مستی نهو □ (۱) مکید؛ (۲) مشت او.
 مشتیه له: ده سته ندو □ دستگیره خبش.
 مشخور: قه سه لی ناو ناخور □ پس مانده علف در آخور.
 مشراق: ناوه ندی زهره بین که به رناوی نه دن ناگری لی په یداده که ن □ عدسی.
 مشقه مشق: هه زان و هه لچون له حه یفان □ حسرت خوردن.
 مشک: (۱) جانه وه ریکی چکوله ی گوی فونه له مالان و له مه زرادا کون دروس ده کا زور زیان به رزقی خه لک ده که به نی وره نگی زه شبوزه؛ (۲) مسک، بو خوشیکه له جورنی ناسک به یدا ده بی □ (۱) موش؛ (۲) مشک.
 مشکانه: برنی له فیلباز و ده سه ری به نه نی □ کنایه از ناروزن دزدکی.
 مشک تهرامشیح: گیابه که بو ده رمان ده شی □ گیاه کاکوتی.

مشه رت: ناردراو بو چه هندهم، موشه رت [۱] فرستاده به دوزخ.
 مشه فل: زنا، هه له موئ، هزاره هزار [۱] برتگاه.
 مشه ققهت: نه رکی گران، زه حمه نی زور [۱] رنج و مشقت.
 مشه قه: بینه دوزی کهوشان، بینه جی [۱] بینه دوز.
 مشه قهت: زه حمهت، دژواری: (به هزار مشه قهت له هوراز
 سرکه و تم) [۱] مُشقت.
 مشه ما: شه میندا ساو باو [۱] مُشمع، مومبته.
 مشه مر: (۱) فری دراوی بی خاوهن: (۲) زوی بهش نه کراو له ناو
 هاویه شاندا [۱] (۱) برت شده بی صاحب: (۲) زمین مُشاع.
 مشه مش: دهنگی هه ناسدی زور [۱] صدای هن هن بسیار از بینی.
 مشه معا: مشه ما [۱] مُشع.
 مشه ممه: مشه، زور، فرد [۱] بسیار.
 مشه وره: راوزی، نه گبیر، شه رت [۱] مسورت و ندبیر.
 مشه وش: نیسکی له ده سنار کراوی بی نیکول [۱] عدس پوست کنده.
 مشه وشی: چیشته له نیسکی ده ستار کراو [۱] آش عدس پوست کنده.
 مشه ووش: شیو باو [۱] آشفته.
 مشه هت: (۱) بیکس و بی نار بکار: (۲) ناهومی له زیان [۱] (۱) بی بار و
 مددکار: (۲) نومید از زندگی.
 مشو: ده بی، گه ره ک، پیویسته [۱] باید.
 معاله جه: (۱) در زمان کردن: (۲) چاره [۱] (۱) تداوی: (۲) چاره.
 معجیله: له و گوندانهی کوردستانه که به عسی کاو لبان کرد [۱] روستایی
 در کردستان که بعشبان آن را ویران کردند.
 معه للیم: در س بیرو، فی رکار، ماموستا، سه بدا [۱] معلم.
 معیهن: وایزانه، وادیاره [۱] حدس می زیم.
 معین: مابن، ژنی نه سپ، حه سی می [۱] مادبان.
 مغار: (۱) نه شکه وتی فول: (۲) نیخی نه جازان [۱] (۱) غار عمیق: (۲)
 اسکنه.
 مغاره: مغار [۱] غار عمیق.
 مغازه: دوکان [۱] مغازه.
 مف: فن، ده نگی لوئ له جلم سزین دا [۱] فین.
 مفا: جابون له نه خوشی، شفا [۱] شفا.
 مفاجات: دل له بر و نه کاو ویستان، سه کنه: (حوکمی حاکم و ده ردی
 مفاجات) [۱] سکنه.
 مفت: به لاش، خوزایی، بی نرخ [۱] مفت، رایگان.
 مفتا: کلیل، ناچه ر [۱] کلید.
 مفتخور: که سی که بی ماندوبون و بی نرخ دان ده یه وی بزی [۱] مفتخور.
 مفته: (۱) مفت: (۲) مفتا، کلیل [۱] (۱) رایگان: (۲) کلید.
 مفته خور: مفتخور [۱] مفتخور.
 مفته کی: مفت، خوزایی [۱] رایگان.
 مفته گی: مفته کی، خوزایی [۱] رایگان.
 مفتی: (۱) سه رناوه بو نه زانابهی شه رعی خه لکی ده کا: (۲) مفته، مفت
 [۱] (۱) مفتی شرع: (۲) رایگان.

مش کردن: منت کردن، پر کردن [۱] پر کردن.
 مشک که ویشک: جانسه وریکسه له نیره ی سموره لای دریزو
 ده ست کورت گونی دریزه [۱] موش خرگوش، بر بوخ، جانوری است
 بزرگتر از موش.
 مشک گره: بالداریکی چکوله ی زاو که ره [۱] برنده ای کوچک شکارچی.
 مشکو: ناوه بو پیاوان [۱] نام مردانه.
 مشکول: دژوار، زه حمهت [۱] دشوار.
 مشکولوزمه: نو بال به گهردن [۱] مدیون اخلاقی و آبینی، مشغول الذمه.
 مشکولی: په لکی چاو، پیلو [۱] بک چشم.
 مشکولی: دژواری [۱] اشکال و دشواری.
 مشکه: برینی له کورنه بالای زیت و جلاک [۱] کنایه از کوناه قد زبر و
 زرنگ.
 مشکه خوره: جاته وهریکه له تیره ی سموره مشک ده حوا، متکی خورما
 [۱] راسو.
 مشکه خه زال: مشک که ویشک [۱] نگا: مشک که ویشک.
 مشکه کوره: جورئ مشکه له سارادا ده زی، جرح [۱] موش کور.
 مشکه کویزه: مشکه کوره [۱] موش کور.
 مشککی: (۱) خوله که وه، خوله میس، بول: (۲) جورئ پارچه ی ناورینم که
 ده کریتته پیچی سه ر، شه ده: (۳) ره نگی ره ش [۱] (۱) خاکستر: (۲) نوعی
 پارچه ابر بسمی، رشنی: (۳) سیاه.
 مشلاق: همبهر، نه او و برانه بر: (مالاوه مشلاقی مالا حه سو به) [۱]
 ره برو، مُقابل.
 مشمش: خوزه ی ناوی کهم [۱] صدای جربان آب بار بکه.
 مش مشه: جورئ نه خوشی به کسم [۱] نوعی بیماری ستور.
 مش مشیر: دارشیلانه، داره قه بسی، دارشیلانی [۱] درخت زردآلو.
 مش مشیری: داره قه بسی، دارشه لانی [۱] درخت زردآلو.
 مشن: که سی که زور ده نگی هه ناسه ی له لوئه ده دبت [۱] کسی که بسیار
 از بینی هن هن کند.
 مشوت: (۱) کاوز، فاونج: (۲) خواره مهنی به رماو [۱] (۱) نیشوار: (۲)
 پس مانده خوراک.
 مشور: (۱) سه لبقه ی کار بیک هبنان: (پیاویکی به مشوره): (۲) ته گبیر ورا:
 (ده بی مشوری لی بخوری) [۱] (۱) سلیفه، دکاوت: (۲) ندبیر.
 مشورخور: سه ر پرست، ناگاداری کار [۱] سر پرست.
 مشورخوره: مشورخور: (کاره که ره مبری مشورخورم نه مرئ) [۱]
 سر پرست.
 مشورخورئ: به نه گبیر خوماندو کردن به که سی بان به کار بکه وه [۱]
 سر پرستی و اداره کردن.
 مشه: (۱) ده نگی هه ناسه له که پوزا: (۲) زور، زه حف، بوش: (خوردن
 مشه بو): (۳) مش مشه: (۴) مفت، خوزایی [۱] (۱) صدای نفس از بینی:
 (۲) بسیار: (۳) نوعی سماری ستور: (۴) مفت.
 مشه حت: ناواره، ده ربه ده ر [۱] آواره، مهاجر.
 مشه خور: چه وره، زگ له وهرین [۱] طفیلی، سورجران.

- مفتی: مفت، خورایی [۱] مفت.
- مفردی: گدنجی چه کدار [۱] جوان سلحشور.
- مفروز: زنی که ده لالی بو پیاوان ده کا [۱] زن دیوس.
- مفسیت: نازاوه چی [۱] آشوبگر.
- مفسید: مفسیت [۱] آشوبگر.
- مفه نیش: مال پشکن، پسکن [۱] مفتش.
- مفه تین: نازاوه چی [۱] فتنه انگیز.
- مفرو: سهفت، نوتسان [۱] معلول، ناقص العضو.
- مفروه: ده سته یه که له چه کدار که بوکاری نابه تی ده چن [۱] دسنه پش فراول.
- مق: (۱) مخ، ده نگی لوٹ؛ (۲) گیف، ناماده ی کار؛ (خری مق کرده) [۱] (۱) صدای بادبینی؛ (۲) آماده کار.
- مقابیل: بهرانهر [۱] برابر.
- مقات: ناگاله خو [۱] مواظب.
- مقاته: له خو ناگادار [۱] مواظب.
- مقار: نامرانگی دارکولین [۱] وسیله ای درکنده کاری روی چوب.
- مقاش: به نگر، ماشی پول گرتن [۱] آنبر.
- مقام: (۱) قام، جورئی گورانی؛ (۲) گورانی [۱] (۱) آهنگ؛ (۲) ترانه.
- مقامبیز: گورانی بیز، قامبیز، ده نگبیز [۱] ترانه خوان.
- مقاندن: مقاندن [۱] نگا؛ مقاندن.
- مقاندن: مقاندن، مقاندن [۱] نگا؛ مقاندن.
- مقاو: نه خوشبه کی به کسمه له سهراوه توشی دی [۱] نوعی بیماری سنور.
- مقاوه له: کاری به فبه ل [۱] کنترات.
- مقابی: مقاو [۱] نگا؛ مقاو.
- مقر: سه رسه سخت و گیر [۱] لچباز.
- مق کردن: خو گیف کردن له کاریان شهز [۱] خود را آماده کردن.
- مقل: تاوه، ده فری په لی شت تیداسور کرده وه [۱] تا به.
- مقلی: مقل، ناوه [۱] تا به.
- مقناتیس: ناسن [۱] فین [۱] مغناطیس.
- مقور: مقار، نامرانگی دارکولین [۱] از ابزار کنده کاری روی چوب.
- مقو مقو: دم له دم نان و جه قه و گوره [۱] اشنلم، مناجره و داد و بیداد.
- مقه: مرفه [۱] نگا؛ مرفه.
- مقه با: قاقهزی زور نه سنور [۱] کارتین، مقو.
- مقه بیا: مقه با [۱] مقو.
- مقه بهت: داخراو به بی بابویر؛ (دهرگا که مقه بهت که، نم قوتوه سری مقه بهت) [۱] بسته شده.
- مقه ده: روداو له خواوه؛ (مقه ده ریگیان بو هاتوه) [۱] قضا و قدر، کنایه از رویداد ناگوار.
- مقه رس: دژابه نی، به کبشه و نه سازاو [۱] سنیزه جو.
- مقهس: قه بیچی، نورنو [۱] قبیچی.
- مقهست: مقهس [۱] قبیچی.
- مقهسته: لنگدانی نه سپ به تهرزی فبله قواج [۱] دودن اسب به طور ماریج.
- مقه لك: تاوه [۱] تا به.
- مقه نه زمه: چه خماخی تهنگ [۱] گلنگدن ننگ.
- مقه ووا: مقه با [۱] کارتین، مقو.
- مقه وور: کدوبارزانی، شاقه باغی [۱] کدو حلوایی.
- مقه ووا: مقه با [۱] کارتین، مقو.
- مقه بهت: ناگاله خو؛ (مقه بهت به ده قور نه کدوی) [۱] مواظب.
- مقیز: (۱) مکور، کهمی که پی له گوناحی خوی ده نی؛ (۲) پی داگر [۱] (۱) اقرارکننده، معترف؛ (۲) مصر.
- مکاره: نامرازی دارکولین [۱] ابزار کنده کاری چوب.
- مکایل: (۱) ناوه بو فرشته ی زوزی دابه شکر؛ (۲) ناوه بو پیاوان؛ (۳) لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱] (۱) میکانبل فرشته روزی؛ (۲) نام مردانه؛ (۳) روسنایی در کوردستان که بعشبان آن را ویران کردند.
- مکور: (۱) مقیر؛ (۲) باغی، سه رسه سخت [۱] (۱) معترف؛ (۲) باغی.
- مکوربان: ناوی مدله ندیکی پان و بهربنه له کوردستان [۱] منطقه مکی.
- مکوربانی: (۱) سهر به مکوربان؛ (۲) خه لکی مکوربان [۱] (۱) منسوب به «مکوربان»؛ (۲) اهل منطقه مکی.
- مگیز: ناره زو، واز [۱] آرزو.
- مل: (۱) نه ستو، گمردن؛ (۲) شان، شه پلک، قول؛ (۳) هوزکی کورده له کوردستانی زیرچنگی نرک و سور به [۱] (۱) گردن؛ (۲) کنف، بازو؛ (۳) از طوایف کرد در کوردستان.
- مل: (۱) رهلم، ره صل، لیم، لم؛ (۲) مشک؛ (۳) جو برك؛ (۴) شنی زور وردو نرم که ده بینه تولا؛ (۵) حمل و بون کردن بو خواردن. ده گهل مو ده گونسری؛ (مل و مو ده کا)؛ (۶) بل، نهمی خراب [۱] (۱) ریگ؛ (۲) موش؛ (۳) آبدزدک؛ (۴) هر چیز بسیار نرم و ربز که به هم می چسبد؛ (۵) جستجو و بوکشیدن به دنبال خوراک؛ (۶) لهیده.
- ملا: (۱) سه ران، بلندیابی کیوان؛ (۲) جورئی داوهت؛ (۳) عاشیره تیکی کورده [۱] (۱) بلندیها؛ (۲) نوعی رقص گروهی؛ (۳) نام عشیره ای است.
- ملاچه پرا: گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعشبان.
- ملاحه زه: (۱) ناگاداری؛ (۲) مدارا [۱] (۱) مواظبت؛ (۲) مدارا.
- ملاز: خو بهزه مبنه ره چه سپاندن و چاوه نوزی ده رفهت بو ن؛ (خوی لی ملازاده) [۱] بر زمین چسبیدن منتظر فرصت بودن.
- ملاشک: بن میچی زار [۱] سقف دهان، سق.
- ملاقات: توشی به کتر بو ن، یه کتر دیتن [۱] ملاقات.
- ملاك: (۱) که چک، که وچک، که فچی؛ (۲) چهزه، چبشکه؛ (ملاکی ناکی) [۱] (۱) قاشق؛ (۲) چشیدن.
- ملاك: جمرگ، که زه ب، جگر [۱] جگر.

ملاکات: فرېشته، بهنده بالداره کانی خوا له عاسمانان [۱] فرشته.
 ملان: (۱) جوړی زه فیس، ملا: (۲) سمر هردوګشان: (۳) سمران [۱] (۱)
 رقص «ملا»: (۲) بالای هردوګتف: (۳) بلندبها.
 ملانه: (۱) زوره رانی: (۲) بهر بهر کانی [۱] (۱) کشتی: (۲) مفايله.
 ملانی: ملانه [۱] نگا: ملانه.
 ملایم: مام ناوونجی له به بنی توندو سه بسردا، له به بنی گهر و ساردا،
 سازگار [۱] ملایم.
 ملاییزه: ملاشک [۱] سف دهان.
 مل بادان: به زور ناچار کردن: (ملی بادا لئی ساند) [۱] مجبور کردن.
 ملبسکئی: گونډیکي کوردستانه به عسی کاوولی کرد [۱] نام روسیایی در
 کردستان که توسط بهنیا ویران شد.
 مل به مله: (۱) ده گز به کراچون: (۲) رکه بهری: (۳) کئی بهر کئی [۱] (۱) باهم
 در افتادن: (۲) هم چشمی: (۳) مسابقه.
 مل به ملی: مل به مله [۱] نگا: مل به مله.
 مل بیابش: (۱) گونساح و ناوان خسته سهر: (۲) سهر نانه سهر بو
 گالنه بی کردن [۱] (۱) ناوان رابه گردن دیگرى انداختن: (۲) سر به سر
 گذاشتن.
 ملبان: برتی له نهم لئی فله و [۱] کنایه از جاق نبل.
 ملپینج: یارچه بی که له نه ستوی ده هالین [۱] شال کردن.
 مل پیوه نسان: (۱) برتی له کردنی کاریک و گوئی به ناکامی نهدان: (۲)
 ده س به کار بوون [۱] (۱) کنایه از ریسک کردن: (۲) دست به کار شدن.
 ملت: نلته، خلته [۱] نغاله، نه نشین.
 ملتاف: دهردی گران [۱] بیماری صعب العلاج.
 ملتته: ملت [۱] نغاله، نه نشین.
 ملتیان: جاش پالنه، پالئوی کورنی تاسهر نه زون [۱] پالئو کوتاه.
 ملنج: مرج [۱] نگا: مرج.
 ملچانندن: مرج کردن، ده نگ له ده م هانن له کانی خواردن و خوارده و دا
 [۱] صدادادن دهان به هنگام خوردن و آشامیدن.
 ملچانن: ملچانندن [۱] نگا: ملچانندن.
 ملچوک: کلچوک [۱] میل سهرمدان.
 ملچه ملج: مرچه مرج [۱] صدای دهن هنگام خوردن.
 ملچه وت: (۱) گهردن کهج: (۲) برتی له فرمانبر: (۳) برتی له گزبکار
 [۱] (۱) گردن کهج: (۲) کتابه از مطیع: (۳) کتابه از حبله گر.
 ملچی: (۱) ده نگى ماچی نوند: (۲) ملچمی دم له خوارند [۱] (۱) صدای
 بوسه: (۲) صدای دهن هنگام خوردن غذا.
 ملچيوك: کلچوک، ملچوک [۱] میل سهرمدان.
 مل خوار: مل چه وت [۱] گردن کهج.
 ملخه ت: که نارهی هیلنی جوت که به کاسن بهرزه و بوه [۱] کناره بلندتر
 شمار شخم.
 ملدان: (۱) نه سلیم بوون: (۲) به قسه کردن، گوئی شل کردن [۱] (۱) تسلیم
 شدن: (۲) فرمانبرداری کردن.
 مل ده بهر مل نان: (۱) تیکه وه گلان: (۲) به دلگهرمی خهریکی کارى بوون

(۱) گلاویز شدن: (۲) جداً مشغول به کاری شدن.
 مل ده بهر نان: به دلگهرمی خهریک بوون [۱] یا جدیت مشغول شدن.
 ملدی کهر دش: (۱) ملی به خشل خه ملاند: (۲) گوناحی خرایه نه ستو [۱]
 (۱) گردنبد به گردن آویخت: (۲) محکوم شد.
 ملدی کهر وتش: (۱) ناوانی خرابه سهر: (۲) گونساحی له ملدا ما [۱] (۱)
 محکوم شد: (۲) گناه به گردنش ماند.
 مل را کبشان: (۱) ملدان: (۲) قانع بوون [۱] (۱) اطاعت کردن: (۲) راضی
 شدن.
 مل زه چه قوختستن: برتی له کاری خه نهر کردن [۱] کنایه از ریسک
 کردن.
 مل شکانندن: (۱) برتی له زور زیان بی گه یانندن: (۲) برتی له زوشنی
 خونینال: (بسا بزوا ملی خوی بشکینتی) [۱] (۱) کنایه از آسب
 رسانیدن: (۲) کنایه از رفتن مزاحم.
 ملشو: پئیسیر، نیکه [۱] گریبان.
 ملشوز: (۱) شهرمه زارا: (۲) نه سلیم [۱] (۱) شرمنده: (۲) تسلیم.
 ملشوزی: شهرمه زاری [۱] شرمندگی.
 ملغه: باری، لوسه [۱] اهرم.
 ملغان: (۱) گهردن بهند: (۲) قه لاده [۱] (۱) گردنبد زبنتی: (۲) قلا ده.
 ملغانک: ملغان [۱] نگا: ملغان.
 ملق: (۱) بلنی کولبی ناو: (۲) جوین، دزمان [۱] (۱) حباب آب در حال
 جوشیدن: (۲) دشنام.
 ملق: فیر، ده عبه [۱] تکبر.
 ملقه: ده نگى ناوی فرکراو له گهر و را [۱] صدای گلو هنگام سرکشیدن
 مابع.
 ملک: (۱) کو بسار، دوگه و شتر: (۲) خوری نه فسرناو به ملی بهزه و: (۳)
 کو باری گاو چیل [۱] (۱) کوهان شنرا: (۲) پشم مانده بر گردن
 گوسفند: (۳) برجستگی روی پشت گاو.
 ملک: زه مینی تایبه تی [۱] ملک.
 ملکانه: داهانی خاوه زه مین له زه عبه تان [۱] بهره مالکانه.
 ملکوز: مل کورت [۱] گردن کونا ه.
 ملکرن: له سهر فله اندوش دانان [۱] کول گرفتن.
 ملکناى: مژین [۱] مکیدن.
 ملکه ج: گهردن کهج، زیر فرمان [۱] فرمانبردار.
 مل کهر دش: ملدی کهر دش [۱] نگا: ملدی کهر دش.
 ملکه و: برتی له جوان و خوشبک [۱] کنایه از دلیر زیبا.
 مل کهر وتش: ملدی کهر وتش [۱] نگا: ملدی کهر وتش.
 ملگیز: مروی نه ستو خوار و خینج [۱] گردن کهج.
 مللا: دهرسی دین خویندو [۱] ملا، آخوند.
 ملله: مللا [۱] ملا، آخوند.
 مل له چه قوختستن: برتی له کاری بهه کردن [۱] ریسک کردن.
 مل له چه قوساوين: برتی له کاری خه تهر کردن [۱] کنایه از ریسک
 کردن.

مل له چه قوه لسون: مل له چه قوساوين [۱] كناهه از ريسك كردن.
 مل له موبار بكتو: برنتي له ناماده بو گنست فرماني [۱] كناهه از آماده
 براي فرمانبرداري.
 مل لئنان: مل پنهان [۱] نگا: مل پنهان.
 ململانه: (۱) ركه بهري: (۲) زوراني [۱] (۱) هم جسمي. رودرو ايسندان:
 (۲) كشتي
 ململاني: ململانه [۱] نگا: ململانه
 ململين: به خشكه وه بزوتن. چنگل دان [۱] خزيدن.
 ملناسر: لهر گوندانهي كوردستانه كه به عسي كاوليان كرد [۱] روسنايي
 در كردستان كه بعثيان آن را ويران كردند.
 ملنان: دوس به كاربون. مل پنهان [۱] دست به كار شدن.
 ملناپنه: بوله بول [۱] غرولند.
 مل نه دان: رازي نه بون. قبول نه كردن [۱] قبول نكردن.
 ملنيان: (۱) ملدان: (۲) ملنان [۱] (۱) نسلب شدن: (۲) دست به كار شدن.
 ملو: كوله. كولله. كلو [۱] ملخ.
 ملوان: ملشو، پيسر [۱] يفه.
 ملوانكه: گهر دن به ند. گهر دانه [۱] گردنبد.
 ملوانه: ملوانكه [۱] گردنبد.
 ملوچكه: مروچه، ميروله [۱] مورچه.
 ملوچه: ته زين و خوراني پست. مروچه [۱] مور مور.
 ملوچه: گلوفين، له ناو مشنا گوشين [۱] مچاله.
 ملوز: شلاتي، زردار [۱] گردن كلفت، شارلاتان.
 ملوزه: مروچه [۱] مورچه.
 ملوزم: چنوكه ي بياونوسين [۱] چن نرسناك.
 ملوسنايش: (۱) مزين: (۲) كيشان به ره وخو [۱] (۱) مكيدن: (۲) جذب
 كردن.
 ملول: دلشكاو، ره نجاو [۱] رنجيده.
 ملولهي: دلشكاوي. ره نجاوي [۱] رنجش.
 ملومو: گهزان و بون كردني زه مين بو به يده اكردن: (رنوي ملوموده كا) [۱]
 بو كشيدين و گشتن براي خوراك.
 ملوموچ: مزوموچ [۱] اخمو.
 ملوموش: ملومو [۱] نگا: ملومو.
 ملومه: داري دور به ردي ده سنار [۱] چوب وسط دستاس زيرين.
 ملوهن: گهر دن به ند، گهر دانه [۱] گردنبد.
 ملونين: دوكلور، هزارچار هزار [۱] مبلبون.
 ملونيك: ملوهن [۱] گردنبد.
 ملونيكه: ملوهن [۱] گردنبد.
 ملونيه: ملوهن [۱] گردنبد.
 ملونهر: ده وله نه ندي قه به، لورت [۱] ترونمند بزرگ، مبلبونر.
 ملونير: ملونهر [۱] مبلبونر.
 مله: (۱) ركه، كئي به ركني: (۲) بسنو، زينو [۱] (۱) مسابقه: (۲) گردنه كوه.
 مله: (۱) چو برك: (۲) مشك [۱] (۱) آبدزدك: (۲) موش.

مله بالا: گوندبكي كوردستانه به عسي كاولي كرد [۱] نام روسنايي در
 كردستان كه توسط بعثيان ويران شد.
 مله بركني: گوندبكي له كوردستان به عسي ويزاني كرد [۱] از روسناهاي
 ويران شده كردستان توسط بعثيان.
 ملهت: (۱) په بره: (۲) كومه لي له زه گه نيك [۱] (۱) بيرو، تابع: (۲) ملت.
 مله پيچي: سه ريزنوي [۱] تعرد.
 مله تاتكي: سه ره لئنان و نرم بو نه ره بو ديني شني [۱] گردن كشيدين براي
 نماشاي چيزي.
 مله چوچه: قوچه مل [۱] گردن بر بده مرغ.
 مله خره: ده رديكه نه سنوي پي ده ماسني [۱] بيماري آماس گردن.
 مله خري: مله خره [۱] بيماري آماس گردن.
 مله زهن: ريگر، گوزان، چه نه [۱] دزد گردنه. راهزن.
 مله قوته: مله تانكي [۱] سر ك كشيدين.
 مله قوتي: مله قوته، مله تانكي [۱] سر ك كشيدين.
 مله قوچه: مله چوچه، قوچه مله [۱] نگا: مله چوچه.
 مله قوچه: مله چوچه، قوچه مله [۱] نگا: مله چوچه.
 مله قورته: مله چوچه، قوچه مله [۱] نگا: مله چوچه.
 ملهك: باري كه ده خرينه سه رشان [۱] باري كه بر دوش گذارند.
 مله گا: (۱) ريزاو: (۲) مله ي كيو، بستو، زينو [۱] (۱) مصب: (۲) گردنه كوه.
 مله گو: به رمور له گوي زير [۱] گردنبد از گوبچه هاي طلا.
 مله گهوي: مالوچ، مالوچه [۱] گياه ملوكيه.
 مله ما: ده ست له ملان [۱] دست به گردن.
 مله ما: (۱) قه لشي بابويز: (۲) په زوي به زه ردينه هيلكه سواغ دراو بو سه
 برين [۱] (۱) سوراخ منفذ باد: (۲) پلاستر از زرده تخم مرغ.
 مله ماسني: مله خره [۱] آماسيدن گردن.
 مل هباني: گوندبكي كوردستانه به عسي كاولي كرد [۱] نام روسنايي در
 كردستان كه توسط بعثيان ويران شد.
 مله مله: (۱) رك به ركني: (۲) به ربه ركه: (۳) ركه، مله. كئي به ركني [۱] (۱)
 هم جسمي: (۲) مبارزه با همدبگر: (۳) مسابقه.
 مله نير: لبادي كه له بن نيره ده چپته سه ر ملي گا [۱] تمد زير بوغ بر
 گردن گاو.
 مله وانه: (۱) ملوانكه: (۲) ملشو [۱] (۱) گردنبد: (۲) بفه به راهن.
 ملهور: ملوز، شلاتي [۱] شارلاتان، گردن كلفت.
 مله وينچه: مالوچه [۱] ملوكيه.
 مله ينيب: شه، شه نه [۱] افشون.
 ملي: سه ر به زوي «ملا» كه له كوردستاني ژيرده س سوويه ده بن [۱] از
 طايفه «ملا» در كردستان.
 ملي: گوندبكي كوردستانه به عسي كاولي كرد [۱] نام روسنايي در
 كردستان كه توسط بعثيان ويران شد.
 مليا كه ت: فر بشنه ي خوا [۱] ملانكه.
 مليان: بزوين، چه كه ره دان [۱] جواته زدن.
 ملياي: روبشن [۱] رفتن.

- ملیپ: شنه، شهن، ملهپ [۱] افشون.
- ملیپوك: جه نالی هه والی كه چك [۱] جنگال غذاخوری.
- ملیچك: ملیچك، چوله كه، چیشكه [۱] گنجشك.
- ملیس: ناربکاری هیزی چه كداری ده وله تی [۱] نیروهای مردمی.
- ملی ملی: مله مله [۱] نگا: مله مله.
- ملیوان: ملتو [۱] بقه.
- ملیوانه: گهردانه [۱] گردنبنده.
- ملیهزه: گوندبکی كوردسنانه به عسی كاولی كرد [۱] نام روستایی در كردستان كه توسط بعشان ویران شد.
- مبارك: پیروز، مبارك [۱] مبارك.
- مباره كبادی: پیروزیایی: (جا سوارت ده بم به شادی شادی / جارچار لبت ده كه م مباره كبادی) «به بت ر باو» [۱] تهیت و تیرك.
- ممكون: شباوی بون [۱] ممكن.
- ممكین: ممكون، شباوی بون [۱] ممكن.
- ممی جیله: لهو گوندانهی كوردسنانه كه به عسی كاولیان كرد [۱] روستایی در كردستان كه بعشان آن را ویران كردند.
- من: (۱) رانوی تاكه كه سی قسه ونو: (۲) كیشكه [۱] (۱) من، ضمیر متكلم تنها: (۲) من، سه کیلوگرم.
- مناجات: كه بار، بده ننگ خویندنی شبر و دوغای ثابنی له پارشیوی زه مه زان دا [۱] مناجات.
- مناره: (۱) دروسكراوی زور فوج له مزگوت بو بانگده: (۲) گوندبكه له كوردستان به عسی ویرانی كرد [۱] مناره: (۲) از روستاهای ویران شده كردستان توسط بعشان.
- مناسب: شباو، ملایم [۱] مناسب.
- منافق: دوزو [۱] منافق.
- منال: (۱) فرزه تده، روله: (۲) زاروك [۱] (۱) فرزند: (۲) كودك.
- منالانه: (۱) كاری وهك زاروكان: (۲) شتی كه بو زاروكان ده شی [۱] (۱) كار كودكانه: (۲) مناسب كودكان.
- منالباز: به چه باز [۱] چه باز.
- منالبازی: به چه بازی [۱] چه بازی.
- منال بون: (۱) زاروكی، روزانی بچوكی: (۲) زان، بیچوهینانی ژن [۱] (۱) كودکی: (۲) زادن، چه آوردن.
- منالدار: خودان زاروك [۱] چه دار.
- منالندان: جیگهی بیزه له زگدا [۱] زهدان.
- منالوچكه: زاروی بچوك [۱] چه كوچولو.
- منال و كال: برینی له زون و زه جاله [۱] رجاله.
- منال و مه زن: منال و كال [۱] رجاله.
- مناله بهر: زنی كه زاروی شبره خوړه ی هه به [۱] زنی كه بچه شیرخواره دارد.
- مناله ورتكه: بچوكو زاروی كوژان [۱] چه های قد و نیمقد.
- مناله وركه: مناله ورتكه [۱] چه های قد و نیمقد.
- منالنی: منالی [۱] بچگی.
- مندیز: لهو گوندانهی كوردستانه كه به عسی كاولیان كرد [۱] روستایی در كردستان كه بعشان آن را ویران كردند.
- من زوی: مزی، نه منیش [۱] من هم.
- منفه حدت: قازانج، بهرره [۱] سود.
- منامنا: دبارو ناشكرا، خویا [۱] نمایان.
- منبارك: منبارك، مبارك، پیروز [۱] مبارك.
- منتك: ته رای، لیچون: (گوزه منتك ده دا) [۱] تراوش.
- منج: (۱) نوم: (۲) پنج [۱] (۱) بفر: (۲) بوته، ربشه.
- منجل: په له په له ی باقر بوئی من [۱] لكه های روی ظروف مسین.
- منججه: ده نگی لوئی گن [۱] صدای سخن در بینی.
- منججه له: په له ی باقری، منجل [۱] نگا: منجل.
- منججه منج: گنه گن [۱] صدای بیایی حرف زدن در بینی.
- مندار: (۱) منال: (۲) مردار [۱] (۱) بچه: (۲) مردار.
- مندارانه: منالانه [۱] بچگانه.
- مندار باز: به چه باز، لوسكه باز [۱] بچه باز.
- مندار بازاری: كارو باری زاروكانه [۱] كار بچگانه.
- مندار بازی: (۱) لوسكه بازی: (۲) كاری منالانه [۱] (۱) بچه بازی: (۲) كار بچگانه.
- مندار بوئنه وه: مردنی چه یوان به بی سهر برین [۱] مردار شدن.
- منداردان: منالدان [۱] زهدان.
- مندار كودنه وه: خراب سهر برینی چه یوان كه گوشنی نه خوری [۱] ذبح حرام.
- مندار و مه زن: منال و مه زن [۱] رجاله.
- منداره ورتكه: مناله ورتكه [۱] بچه های قد و نیمقد.
- منداره وه بو: مرداره و بوگ [۱] مردار شده.
- منداری: (۱) منالی: (۲) مرداره و بو: (۳) گلاوی [۱] (۱) بچگی: (۲) مردار شدن: (۳) پلیدی.
- مندال: منال [۱] نگا: منال.
- مندالانه: منالانه [۱] بچگانه.
- مندالباز: منالباز [۱] بچه باز.
- مندال بازار: منال بازار [۱] نگا: منال بازار.
- مندال بازی: منال بازی [۱] بچه بازی.
- مندالدار: منالدار [۱] چه دار.
- مندالندان: منالدان [۱] زهدان.
- مندالوچكه: منالوچكه [۱] چه كوچولو.
- مندالوكه: منالوچكه [۱] چه كوچولو.
- منداله بهر: مناله بهر، زنی كه مندالی جكوله ی هه به [۱] زنی كه بچه شیرخواره دارد.
- منداله ورتكه: مناله ورتكه [۱] چه های قد و نیمقد.
- منداله وركه: مناله ورتكه [۱] چه های قد و نیمقد.
- منالنی: منالی [۱] بچگی.
- مندیز: لهو گوندانهی كوردستانه كه به عسی كاولیان كرد [۱] روستایی در كردستان كه بعشان آن را ویران كردند.
- من زوی: مزی، نه منیش [۱] من هم.
- منفه حدت: قازانج، بهرره [۱] سود.

منفہ عہت: منفہ عہت، بھرہ [۱] سود.

منکیر: دزی شیخی بد بقیہ [۱] مخالف پیر طریقت.

منگ: منجہ، فسہ کردن کہ بودا [۱] تودماغی.

منگاندن: گن قسہ کردن [۱] تودماغی حرف زدند.

منگن: گن [۱] کسی کہ تودماغی حرف می زند.

منگہ: منگ [۱] حرف تودماغی.

منگہ منگ: منگہی لہدوی یدک [۱] «منگہ» پیایی.

منم: خوّم [۱] من هستم، منم.

من من: قسہی خو بہزل زان: (ہر من من یدتی) [۱] منم منم، سخن خودسنای.

منمنک: (۱) بیولہ: (۲) جوڑی بیولہی خالدار [۱] (۱) بروانہ بہ طور عام:

(۲) نوعی بروانہ خالدار.

منمنوک: (۱) جوڑی بیولہی خالدار: (۲) خو بہسند [۱] (۱) نوعی بروانہ

خالدار: (۲) خودسنای.

منمنہ: زہ نگیانہ [۱] منجوق.

منوتو: خوّم خوّت [۱] من وتو.

من وتویی: لیک جیایی، فہرق و جیاوازی [۱] جدایی، ضدّ بگانگی.

منول: پارچہ بہ کی نوسنور و قابمہ [۱] پارچہ ای محکم.

منہ: (۱) چو نہ زیر ہاری چاکہی کہ سی: (۲) پلہو لہز بھرہ کاریک،

پاپا کردن: (پانگی کہ ہر منہ دہ کا): (۳) مورو بہ زمانی زاروگان [۱]

(۱) منت: (۲) شتاب در راہ تحصیل چیزی: (۳) مہرہ زبنتی در لہجہ

کودکانہ.

منہت: سپاس، منہ [۱] منت.

منہتبار: سو پاس گوزار [۱] سپاسگزار.

منہت باری: سو پاس لہ جاودا [۱] سپاسگزاری.

منہت خوارن: منہت باری [۱] سپاسگزاری.

منہت دار: منہتبار [۱] سپاسگزار.

منہت کار: منہتبار [۱] سپاسگزار.

منہت ہلگرتن: چو نہ زیر ہاری چاکہ [۱] منت کشیدن.

منہقا: خوڑی نری [۱] نوعی انگور.

منہ من: (۱) من من: (۲) بولہو پرتہ [۱] (۱) خودخواہی، منم منم: (۲)

غرولند.

منہ منہ: بولہو پرتہ [۱] غرولند زبریلی.

منہو: متین، نوسراوی ناو کنب [۱] متن کتاب.

منہوشہ: وہ نہوشہ [۱] گل بنفشہ.

منہویی: پہلہ کردن لہ رنگای شنیکا [۱] شتاب در راہ تحصیل چیزی.

منی: (۱) خوبا، بھر جساو: (۲) نوڑینہو، لی کولینہو: (۳) دوگوندی

کوردستان بہم ناوہ بہ عسی کاولی کردوہ [۱] (۱) آشکار، نمابان: (۲)

پڑوہش، کندوکاوا: (۳) دو روستا بہ این اسم در کوردستان توسط بعثیان

ویران شدہ است.

منیانش: گوندیکی کوردستانہ بہ عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

کوردستان کہ توسط بعثیان ویران شد.

منیش: مزی، خو شم [۱] من ہم.

منی کار: توڑہ روہ، شی کہ روہ [۱] بڑوہنگر.

منی کرن: منی کاری [۱] تحقیق کردن، پڑوہش کردن.

منی ہتی: زہ نگیانہ [۱] خرزہ های بسیار ریز، منجوق.

منینی: گوندیکی کوردستانہ بہ عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان کہ توسط بعثیان ویران شد.

مو: (۱) نوک، نہو تالانہی لہ بست دہ روین: (۲) نہ خوشبہ کہ لہ قامک دبت

زور بہ نیشہ: (۳) جوڑی کولکہمی زیری بزن: (۴) نیشہ، خو مان: (۵)

نوکی دہ رزی: (۶) سہر لبوی تیزی نیخ: (۷) کول و خہم: (۸) من، نہ من

[۱] (۱) مو: (۲) کزدمہ: (۳) ہشم نوعی بڑا: (۴) ما: (۵) نوک سوزن: (۶) لبہ

تیزی نیخ: (۷) غم و اندوہ: (۸) من.

مو: (۱) گزیر، کار بہدہ سنی ناغاو خان: (۲) ہشتی تہوشوی و نہور: (۳)

لہدوای مل وانسا: حمل دان و بون کردن لہ شوین خواردن: (مل و مو

کردن) [۱] (۱) مباشر ارباب: (۲) عقب نیشہ و تیر: (۳) بہدنبال «مل» بہ

معنی بوکشیدن و حسنجو برای خوراک است.

مواجب: جبرہ، مانگانہ [۱] حقوق و مستمری.

موارہک: پیروز، مہبارہک [۱] مبارک.

موارہ کبادی: مہبارہ کبادی، پیروزبایی [۱] تبریک.

موافیق: رازی، قابل [۱] موافق.

موانہ: بھرہ میو، بھرہ [۱] نگا: بھرہ میو.

موانی جہمہ کہریم: گوندیکی کوردستانہ بہ عسی کاولی کرد [۱] نام

روستایی در کوردستان کہ توسط بعثیان ویران شد.

موانی میرزا: گوندیکی کوردستانہ بہ عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی

در کوردستان کہ توسط بعثیان ویران شد.

موباشیر: مو، مباشیر، گزیر [۱] مباشر ارباب.

موہر: زور کبب، توند بہسہریہ کادرباو: (پہنچہرہ کہ موہرہ) [۱] کبب،

بدون منفذ.

موہرہ: گوندیکی کوردستانہ بہ عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

کوردستان کہ توسط بعثیان ویران شد.

موہبت: محہ بہت، خوشہویستی [۱] محبت.

موہبق: مدہبق، جیگہی جبست لیٹان [۱] آشپزخانہ.

موہمو: یرتی لہ بشکتینی زور بہ چاکہ [۱] کنایہ او نفتیش دقیق.

موٹ: دوشاو، دمس، شوک، دفس [۱] شیرہ انگور.

موٹاب: کہ سی کہ خہشہو خہرار دروس نہ کا [۱] موناجی.

موٹاز: ناناج، ہڈاز، چاولہدہس [۱] محتاج.

موٹالا: ستالا، خویندہو، بی بیدہ نگر ہر بہچاو [۱] مطالعہ

موٹاو: (۱) موٹاب: (۲) نالہمو، نالہبہئی مو [۱] (۱) موٹابیچی: (۲) نار مو.

موٹک: زاوکہ، مارکہ [۱] نگا: مارکہ.

موٹک: موڑ، موڑک [۱] درخنجہ آس.

موٹکسا: گوندیکی کوردستانہ بہ عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

کوردستان کہ توسط بعثیان ویران شد.

موتلجہ: گوندیکی کوردستانہ بہ عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
موتور: مانور [موتور].

موتوربه: متوربه، به بوه ندى دار [پوند درخت].

موتورفه: (۱) سترقه، زور جوان و بی هاون: (۲) موتوربه [۱] بسیار زیبا و ظریف: (۲) پیوند درختی.

موتنه: (۱) شهوه، جوڑی خهونی به ترس که هه ناسه‌ی پیاو سواره‌ده کا: (۲) یوکاوله [۱] کابوس: (۲) ام.

موتنه: مەلبکی بوپه‌داری زور ده‌نگ‌خوشه [پرنده‌ای است کاکلی و خوش آواز].

موتنه‌بەر: به‌نبه‌نوبار، جیگه‌ی متمانه [معتبر، مطمئن].

موتنه‌که: موتنه، شهوه [کابوس].

موتنه‌موت: مل و مو [نگا: مل و مو].

موتنه‌هه‌م: منه‌هه‌م [منهم].

موتنی: دوشاو، موت، دفس، دمس، ناقیت [شیره انگور].

موتنی: موتی [شیره انگور].

موتجرات: (۱) کارئی که له‌ده‌س بنیاده‌می ناسایی نه‌یه‌ت: (۲) بلبه‌ت و زور زیره‌ک [۱] مئجزه: (۲) نابغه.

موتجزه: موتجرات [نگا: موتجرات].

موتجگاری: ناموزگاری [اندرز].

موتجلا: مرزجه، مبرو، میروله [مورچه].

موتجله: موتجلا، مرزچه [مورچه].

موتجیاری: موتجگاری، ناموزگاری [اندرز].

موتج: (۱) روگرز: (۲) ماچ: (۳) ناموزگاری: (۴) ره‌گی به‌ریزی پشتی ده‌ست: (۵) گوی شوژکردنی به‌کسم: (نهم نیستره موتجی کرده): (۶) قبت، قوت [۱] اخمو: (۲) بوسه: (۳) اندرز: (۴) رگهای نمابان پشت

دست: (۵) گوش فروهستن سنور: (۶) برجسته.

موتج: (۱) جومگه: (۲) زوناخوش: (مرو موتج): (۳) ماچ، راموس: (ماچ و موتج): (۴) لار، چه‌مسین، چه‌شین: (۵) قوت، یوگویی ده‌لین: (گوه موتج کرن) [۱] ماچ: (۲) اخمو: (۳) بوسه: (۴) خم: (۵) تیزشدن گوش.

موتچاچ: پرچی ده‌سکار [کلاه‌گیس].

موتچاخ: پرچی به‌ده‌ل، موتچاچ [کلاه‌گیس].

موتچاندن: داهبنانه‌وه، لارکرده‌وه [خم کردن].

موتچانن: ناموزگاری کردن [اندرز دادن].

موتچانن: موتچاندن [خم کردن].

موتچاننه‌وه: لارکرده‌وه، خوارکرده‌وه، چه‌مانده‌وه [خم کردن].

موتچانه: (۱) جیره: (۲) باجی خاوه‌ن ملک له‌زه‌عیته‌ی جوته‌به‌نده [۱] جیره، مستمری: (۲) سهم ارباب از محصول، بهره مالکانه.

موتچسک: (۱) مجورک، نه‌زوی له‌ش: (۲) منله‌مای ده‌رمان که به‌پیسته‌وه

ده‌لکینری [۱] تیرکشیدن اندام: (۲) بلاستر.

موتچرکه: مجورک [تیرکشیدن اندام].

موتچک: که‌پوله، پیوانه‌ی چکوله‌ی داربن [پیمانه کوچک چوبین].

موتچک: نوکه‌به‌ر [موی زهار].

موتج کردن: (۱) گوی شوژکردنی به‌کسم: (۲) ماچ کردن، راموسان [۱] گوش فروهستن سنور: (۲) بوسیدن.

موتجکه: ناموزگار، موتجبار [اندرزگو].

موتجه: له‌وره‌یکه له‌نسه‌به‌ناخ ده‌کا [علفی است شبیه اسفناج].

موتجه: (۱) بهش: (۲) جیره: (۳) کبلگه‌ی بهشی مالبکی جوته‌به‌نده: (۴) جومگه: (۵) دعای نوسراو، نوشته [۱] بخش: (۲) مستمری: (۳) مزرعه‌ی خانواده کتاورز: (۴) مچ: (۵) دعای نوشته شده.

موتجه‌خوز: جیره‌خوز: (کاکم موتجه‌خوزی ده‌وله‌نه، کاکت خانه) [حقوق بگیر، مستمری بگیر].

موتجه‌موتجه: به‌شه‌به‌شه [بخش بخش].

موتجه‌وانه: ده‌سبه‌ندی خنشل [دستبند زینتی].

موتجه‌وانه: موتجه‌وانه [دستبند زینتی].

موتچیا: جومگه‌ی پا [ماچ با].

موتچیار: ناموزگار، نسحه‌تکه‌ر [اندرزگو].

موتچیار: ناموزگاری [اندرزگو].

موتچیانه‌وه: داهانته‌وه، چه‌مانه‌وه [خم شدن].

موتچین: جومگه‌ی بیج [ماچ بیج].

موتچینک: نامرازی مو له‌بئست‌هه‌لکیشان که ماشه‌به‌کی پچوکی سه‌رنیزه [موتچین].

موتجه‌ت: موتبت، نه‌فین، دل‌داری [عشق، محبت].

موتجه‌به‌ر: به‌ریزو قه‌در [معتبر].

موتجه‌ره‌م: موتجه‌به‌ر [معتبر، محترم].

موتجه‌لله‌ق: محه‌لله‌ق [نگا: محه‌لله‌ق].

موتجه‌ته‌ک: محه‌ته‌ک [اسب نجیب].

موتخ: (۱) مژی، نه‌وی ده‌کاسه‌ی سه‌ردابه: (۲) مژی ناو نیسکی نه‌ندام [مغز: (۲) نخاع].

موتخابن: مخابن، چه‌یف، به‌داخه‌وه [دریغا].

موتخته‌سه‌ر: کورته، قسه‌ی دربری کورنه‌وه کراو [مختصر].

موتخرکسه: نه‌خوشیه‌کی سه‌ری منالانه، خرکانه [نوعی بیماری سر

کودکان که سبب ریزش مو می‌شود].

موتخ کیشان: بریتی له‌نه‌رک‌پندان و جاززکردن [کنایه از زحمت دادن

ریکر کردن].

موتخل: مخل، نامرازی نارددابئرتن [اللک].

موتخل: (۱) هیلک: (۲) پالونه [۱] آلك: (۲) پالونه.

موتخل: (۱) هیلک: (۲) پالونه: (۳) که‌رگیر [۱] آلك: (۲) پالونه: (۳) کفگیر.

موتخلیس: خزمه‌تکاری به‌نه‌مه‌گ [مخلص].

موتخور: ده‌موکانه، ده‌نوکه [دقیق، موبزک].

موتخور: ده‌رمان چه‌مام، دارو [واجبی].

موتخورب: کانی روژناوایون [تنگ غروب].

موتخورکه: موخرکه، خرکانه [نگا: موخرکه].

موتد: داب، رتوشوتنی تازه‌بابه‌ت [مد].

مُود: (۱) شهزده فسه: (۲) نیره می: (۳) دزایه تی [۱] (۶) جَدَل: (۲) حسادت: (۳) مُخالفت.

مودار: جای که نه خوشی موی گرتی [۱] چشم بیمار از نوعی درد.

مودانلو: هوزیکی کورده له مازنده ران [۱] عشیره ای است گرد زبان.

مُودنه: دهنه، باسک، دارجگه ره: (سه هم و نه سیب نه سلی به باسی گبار گل نه/ نوتنه خهرجی سوتنه مودنه ماچی لهب ده کا) «نالی» [۱]

جوب بیگاری.

مودور: کارگیز [۱] مُدبر.

موده: (۱) زنی که بهرگی فمرونگی ده بهرکات: (۲) شاکاشی [۱] (۱) زن آلامد: (۲) کاسه بزرگ سفالی.

موده: زبانه. هه لکه و ته، لبهاتو [۱] سرآمد و شایسته.

مودبر: مودور [۱] مُدبر.

مور: نالی شاری، نه زوا [۱] صبر، الوا.

مور: (۱) ره نگی بنه موش: (۲) دهس لی نه دراو، کاربی نه کراو: (۳) ناوی

له کازا که ندراو بو له سمرکاغه زدانان: (۴) جانه وهری بچو که دارده خوا،

موران: (۵) مروچه: (۶) خو له کوه، بول: (۷) مار: (۸) نهرج و دبدار [۱] (۱)

بنفش رنگ: (۲) بکر و دست نخورده: (۳) مهر امضاء: (۴) موربانه،

حشره ای است: (۵) مروچه: (۶) خاکسار: (۷) مار: (۸) شکل و شمایل.

مور: (۱) روگرز، موی: (۲) به چاوی زهق زوانین: (لیم مورزه بون) [۱] (۱)

اخمو: (۲) نگاه خیره.

مور: (۱) سوچ، گوشه: (۲) بالدار، مر: (۳) شبوه: (۴) برینی له روژو: (۵)

مروچه: (۶) شتی چکوله ی سماو بو جوانی و خشل: (به مور، مت و

مور: (۷) جز و چاو: (موری خوتال کرد): (۸) بره دار [۱] (۱) گوشه: (۲)

مرغ: (۳) موبه: (۴) کنا به از روزه: (۵) مروچه: (۶) خرزه: (۷) رخسار:

(۸) قطعه هیزم.

مورا: کوزه که ی شین که بو جاو زار له شسانی منالی دهه ن [۱] حرزی

است کیود برای دفع چشم زخم.

موراست پونه وه: برینی له نوره بونی زور یان ترسانی زور [۱] سیخ شدن

مو از خشم یا نرس.

موران: (۱) نه مورژ: (۲) دوکله، کادو: (۳) موربانه [۱] (۱) مه: (۲) دود: (۳)

موربانه.

موران: جانه وهری دارخور [۱] موربانه.

مور پونه وه: به زویی چاو تماشا کردن [۱] خیره خیره نگاه کردن.

مورت: (۱) توکه بهر، موی بهرگده: (۲) ورده مو که له بیسته ی ده زین [۱]

(۱) موی زهار: (۲) ریزه مو که از پوست حیوان برکنند.

مورتخه: مازه پشت، بر بره [۱] ستون ففرا.

مورتک: (۱) دهه نیکی بون خوشه: (۲) بباوعاقلی ناوایی [۱] (۱) درخنچه

مورده: (۲) پیر دانا.

مورتکه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاو لی کرد [۱] نام روسنایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مورجلا: میروله، مروچه [۱] مروچه.

مورچه لا: مورجلا [۱] مروچه.

مورخانه: قاشه نه نگوسنبه [۱] نگین.

مورد: (۱) موزنک: (۲) جانه وهریکه په شم ده خوا [۱] (۱) درخنچه آس: (۲)

حشره بید.

موردار: مردار، لاشه ی توبو [۱] مردار.

موردار: جی منمانه ی پاشاو خان [۱] مهردار پادشاه و خان.

موردانه: جینگه ی مورد [۱] روبشگاه درخنچه آس.

مورد خوارده: دوگوندی کوردستان بهم ناوه به عسی کاو لی کورده [۱] در

روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

مورده م: (۱) مورق: (۲) پای نیری فناده م [۱] (۱) مردم: (۲) مُرد.

مورده مهنی: (۱) خزما به نی، خویشی: (۲) مرزقابه تی، جوانمیزی [۱] (۱)

خویشاوندی: (۲) جوانمردی.

مورده ن: مردن [۱] مرگ.

مورده نه: (۱) مردن: (۲) هه ژماردن، حدسا و کردن [۱] (۱) سرگ: (۲)

برن مردن.

مور دین: گوندیکی کوردستانه به عسی کاو لی کرد [۱] نام روسنایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مورزه لا: میروله، مروچه [۱] مروچه.

مورسیکا: گوندیکی کوردستانه به عسی کاو لی کرد [۱] نام روسنایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مورشید: مرشود [۱] مرشد.

مورک: جوری تری [۱] نوعی انگور.

مورک: (۱) موری خشل: (۲) پینشکه ی زور وردبله [۱] (۱) خرزه: (۲) پشه

ریز.

مور کردن: نیمزاکردن به مور [۱] مهر گذاشتن.

مور کرسی: شوشه و نه سبایی سه ره به مور و دهس لی نه دراو [۱] لاک و مهر

تده و دسب نخورده.

مورک له خونان: برینی له خو بهزل شاندان و ناریفی خو کردن [۱] کنا به از

لاف بی معنی زدن.

مورک و مایه: ریزو حورمه ت [۱] وفار و سنگینی.

مورکه: مورانه ی خوری خور [۱] حشره بید.

مورگ: (۱) مور، مورک: (۲) مروچه [۱] (۱) خرزه: (۲) مروچه.

مورگه با: جوری مورکی سی که به بیروزه زانری [۱] نوعی خرزه

سفید شگون دار.

مورگه که وله: کوزه که [۱] خر مهره.

مورگه که وه له: مورگه که وله، کوزه که [۱] خر مهره.

مورمان: زبله مور، زبله مور [۱] خاکسار داغ.

مورن: بهری ده موکانه [۱] ثمر مویزک.

مورنان: شعل کردن، دباری کردن [۱] علامت گذاشتن.

مورنین: برینی له ده برینی خهم بان توره ی زور [۱] کنا به از اظهار اندوه

با خشم بسیار.

موروز: (۱) مورک، مور، مورگ: (۲) هم مور، هم می [۱] (۱) خرزه: (۲) گلابی.

موروان: بالداران [۱] مرغان.

موروز: (۱) كزى و مانى؛ (۲) بدهبىسخنى، كلولى [۱] (۱) اندره؛ (۲) بدهبىسخنى.

موروله: (۱) موروه ناش؛ (۲) داروكيكيكه له نيوان مزانه و نيره قه؛ (۳) بهركوله [۱] مهره قطب آسيا؛ (۲) ايزارى درخيش؛ (۳) نكا؛ بهركوله.

موروه ناش: بهردى خره له بين تهروهى ناسباودا [۱] مهره قطب آسيا، موروه با؛ موركه با [۱] نكا؛ موركه با.

موروه تا: مورونكى شبنه [۱] مهره اى زىنتى آبي رنگ، موروه سفاو: جورى موروه [۱] نوعى مهره زىنتى.

موروشين: كانزابه كه به زهنگى شبنى توخ بو دهرمان دهشى [۱] زاج كبود.

موروشينه: موروشين [۱] زاج كبود، موروه كه رانه: مورگه كه وله، كوزه كه [۱] خرْمهره.

موروه له رزه: جورى موروه [۱] نوعى مهره زىنتى، موروى ناش: موروه ناش [۱] مهره قطب آسيا.

موروى شين: موروشين [۱] زاج كبود، موروه: (۱) چيشه ديوارى قورا؛ (۲) له تى به سنسار براو له كولكه دار؛ (۳) زارى نه خنده رد؛ (۴) سورنخه؛ (۵) لوره، گوراني به سوژه؛ (۶) باور، رمين [۱] چين ديوار گلى؛ (۲) قطعه كنده بريده با آره؛ (۳) مهره نرد؛ (۴) مهره فقرات؛ (۵) زمزمه؛ (۶) رواج، مُد.

موروه: روائين به چارى زه فو به توره بى [۱] خيره و خشمناك نگاه كردن، موروه: (۱) پارجهى به سنسار براو له كولكه دار؛ (۲) به له پيتكه، بهردو كهى كه به دو بنه ده ها و بوزى؛ (۳) چه كوچ؛ (۴) مورتنخه [۱] قطعه با آره بريده شده از كنده؛ (۲) زاغوك؛ (۳) چكش؛ (۲) مهره فقرات.

موروه به سه رچون: له بره كه وين [۱] از رواج افتادن، موروه تته ب: ريك و پيك، ته كوز [۱] مرئب.

موروه ۵: بر بند، مره مند [۱] سوهان، موروه سه ننگ: موروله اى ناش [۱] مهره قطب آسيا، موروه غه: مازه، مورتنخه، بر بره [۱] مهره فقرات.

موروه غه: موروه غه [۱] مهره فقرات، موروه فا: مر بيا [۱] نكا؛ مر بيا.

موروه قياوشان: له و گوندانه اى كوردستانه كه به عسى كاويليان كرد [۱] روسناى در كوردستان كه معنيان آن را و بران كردند.

موروه قه: مورانه اى لاسكى ده خلو دارخور [۱] موربانه ساقه و درخت، موروه كه: (۱) موروه فه؛ (۲) مورا [۱] (۱) نكا؛ موروه قه؛ (۲) خرْمهره.

موروه كى: جورى ميوه [۱] نوعى موبز، موروه كه: موروه غه [۱] مهره فقرات.

موروه مور: لوره لورا [۱] زمزمه، نرئم، موروه لكهن: كه سى كه ناو له كانزابه كه تى [۱] حكاك.

مورى: (۱) مسقالتى له زه نكيانه؛ (۲) مروجه؛ (۳) موروه؛ (۴) خامى زور سبى كه ده كرنبه كراسى بباوانه [۱] يك منقال منجوق؛ (۲) موروجه؛ (۳) خرزه، مهره زىنتى؛ (۴) چلوار.

مورى: (۱) موچى، روگرزى؛ (۲) زهق، به زه قه وه نماشا كردن [۱] (۱) اخم؛

(۲) چشم آغل، خيره نگاه كردن.

مورى: مروجه [۱] مورجه.

مورى: مورتنخه، مازه پشت، بر بره [۱] سنون فقرات.

مورىژان: گيا به كه مار توخنى ناكه وى [۱] گيا هى است كه مار از آن مى گريزد.

مورىژانك: مورىژان [۱] نكا؛ مورىژان.

مورىژه: دهردى توكلى ره رين [۱] بيمارى ريزش مو.

مورىس: تهشى زىس له موى بز [۱] ريسنده مو.

مورىسان: شاهه مبرو، كون مروجه [۱] لانه مورچگان.

مورىش: گه نمه به هارو [۱] گندم بهاره.

مورىشى: مورش [۱] گندم بهاره.

موريله: مروجه [۱] مورجه.

مورىين: قوره بوزه اى گاك [۱] صداى گاووان.

موربه: همرو، همرمى [۱] گلابى.

موز: (۱) جانسه ره ريكه له نيره اى زه ننگه سوروه و درشت تر به زهنگى زهر دو سهوز هه به؛ (۲) ميوه به كه له ولائى گهرمه ستره وه دبت؛ (۳) گوليكى بالابلسدى زه ننگ ناله گه لاي زور پانه؛ (۴) بالداريكى بچو كه پيشكه ده خوا؛ (۵) دهره دانه اى زن، (ههر موزه موزه تى له دهردى نموزنه) [۱] (۱) موزس، كونكاون؛ (۲) ميوه موز؛ (۳) گل احنرا؛ (۲) برنده اى كوچك بشه خوار؛ (۵) لاس زدن.

موز: (۱) جلبت، جربت؛ (۲) جلبت بازى [۱] (۱) نكا؛ جلبت؛ (۲) نكا؛ جلبت بازى.

موزات: موزجات [۱] معجزات، موز به ره: جلبت [۱] نكا؛ جلبت.

موزر: چاوچونوك، چاوانه زير [۱] طمعكار، موزريك: تاورينگ، پر بشكى ناگر [۱] جرفه.

موزك: موزه شينه كه گاو گول زاوده نى [۱] خرْمگس، موزك: كهوش، پيلاو [۱] باى افزار.

موزكردن: راكردنى گاو گول له ترسى بپوه دانه اى موز [۱] رم كردن گاو از موز.

موزكردن: موزكردن [۱] نكا؛ موزكردن، موزگرتن: موزكردن [۱] نكا؛ موزكردن.

موزه: عدنپكه خانه [۱] موزه، موزه بهش: جورى قالونچيدى سور [۱] نوعى ساس.

موزه خانه: موزه [۱] موزه، موزه زه: (۱) مدلى پوز؛ (۲) لهش سبى و موزور [۱] (۱) ذراج؛ (۲) شخص بوست سفيد مو بور.

موزه شينه: موزك: (موزه شينه به چوزه له / گوليكى خسنونه هه لوه له) «هه ژار» [۱] خرْمگس.

موزه لان: مولگه، جنى حه سانه ره اى گاران له جول [۱] استراحنگاه گله گاو در دشت.

موزه موز: به دهورا هاتن به ته مابهك [۱] به دور چيزى گشتن به منظور

خاصی.

موزی: کونی کبر، شوبنی هاتدهده وی گمیز [] مجرای خروج ادرار مردان، سوراخ ذکر.

موزیقا: شهبور، بوزیه [] شیبور.

موزیقه: موزیقا [] شیبور.

موزیقهچی: بوزیژهن [] شیبورنواز.

موزیقه‌لیدان: بوزیژانی [] شیبورنوازی.

موزیک: (۱) پارگوبل، بارین؛ (۲) زاروی ژن له میزدی نر؛ (۳) کونی کبر [] (۱) گوساله دوساله؛ (۲) بجه ژن از شوهردیگر؛ (۳) سوراخ ذکر.

موزیک: مۇسبقا [] موزیک.

موز: مز، هه‌وری موی [] مه.

موز: (۱) لوت‌پان؛ (۲) گولاری یچولک [] (۱) بینی بهن؛ (۲) اسنخر کوچک.

موزده: مزگینی، خه‌بهری خوش [] نوید.

موزگاری: ناموزگاری [] اندرزگویی.

موزلا: مروجه، میروله [] مورچه.

موزله: موزلا [] مورچه.

موزلمی کوتکان: میزوی درشت، میره عه‌جه‌مانه [] مورچه درشت.

موزنایش: نبشان‌دان، له‌به‌رجاورانان [] نمودن، نشان دادن.

موزّه: خدم، خه‌فدت [] اندوه.

موزّه‌لانیک: برؤ [] ابرو.

موزیار: ناموزگار [] اندرزگو.

موزین: بزل، بزانیگ، برزانیگ [] مزگان.

موس: (۱) باج، راه، راه‌وس، راه‌وسان؛ (۲) گوزان، گوزان؛ (۳) جهوره، گه‌زیده بو‌خواردن [] (۱) بوسه؛ (۲) اسنره؛ (۳) طفیلی.

موسا: ناوه بو‌پیاوان [] نام مردانه، موسی.

موسایا: فیرکراو، نالیم‌دراو، هه‌فونی [] آموزش یافته.

موسایش: فیر بو، راه‌فون، راه‌انن [] یادگرفتن.

موساینه: فیرکردن، درزدادن، راه‌انن [] یاددادن.

موسایی: جو، چوله‌که [] پهودی.

موست: ماست، ماس، شیر هه‌وین کراو [] ماست.

موستره: سوسروت، سه‌مه‌ره، سه‌بر [] عجیب.

موستک: مەمکە مز، مەمکە دی دەسکردی زازۆخە‌له‌نن [] پسانک بجه.

موسته‌هق: مسته‌هق [] مستحق.

موسته‌هق: مسته‌هق [] مستحق.

موسفوف: (۱) ژوس نه‌زاد، عروس؛ (۲) پته‌خنی عروس، مه‌سکه‌و [] (۱) نژاد روس؛ (۲) مسکو.

موسسک: گبایه‌کی بالابهرزی قه‌فته‌هه منال فیچقه‌ی لی‌سازده‌که‌ن [] گبایه‌ی است.

موسل: شاریکه له کوردستان [] شهری در کردستان، موصل.

موسلا: باسکیش، دریزترین‌دار له هه‌وجاردا [] بلندترین‌جوب در خیش.

موسلدان: گمیزدان، مسول‌دان [] مثانه.

موسلوخ: شیرنی ناو، به‌لوعه [] شیرآب.

موسلی: (۱) گبایه‌که بنپکی وه‌ک پبوازی بوگه‌نی هه‌به‌خوش ده‌کری و ده‌خرینه نرشباته‌وه؛ (۲) خه‌لکی شاری موسل [] (۱) گبایه موسیر؛ (۲) اهل موصل.

موسم: سه‌رنوکی سیمی نازول و به‌کسم [] نك شم حیوان.

موسموس: (۱) کلکه‌سونه و قروسکه‌ی سه‌گ‌یه خوشه‌ی سینی؛ (۲) برتی له خوزنک‌خستن و زمان لوسی [] (۱) دم جنبانندن و تملق سگ؛ (۲) کتایه از تملق و چابلوسی.

موسنایا: فیر بو، راه‌انن، هه‌فوتن [] یادگرفتن.

موسنایش: موسنابا [] یادگرفتن.

موسه: ماسی [] ماهی.

موسه‌ک: گویدیکی کوردسنامه به‌عسی کاولی کرد [] نام روسایی در کردستان که نوسط بعثیان ویران شد.

موسه‌که: نوسه‌که [] خاری است بر پشم می‌جسبد.

موسهل: زگ‌له‌وه‌رین، جهوره، چلیس [] طفیلی، سورجران.

موسه‌لسهل: ره‌شاش، شه‌سنبر [] آتشیبار.

موسه‌نه‌ک: (۱) نوسه‌که؛ (۲) ززد، جروک، جگوس [] (۱) نگا؛ نوسه‌که؛ (۲) خسیس.

موسنی: ناری دوگوندی کوردستان به‌کیان به‌عسی ویرانی کرد [] نام دو روستای کردستان که یکی را بعثیان ویران کردند.

موسیقا: ناوازی خوش له نامرازی ده‌سکرد ده‌رهاوردن [] موزیک.

موش: بی‌نرخ، بی‌با‌ه‌خ [] بی‌ارزش.

موش: (۱) قرو‌قب له نرس؛ (۲) گوینج، مت، منه؛ (۳) شاریکه له گوردستان؛ (۴) زه‌میننی فه‌تانه‌کیلدراو [] (۱) ساکت از ترس؛ (۲) پول

ته‌با‌زی؛ (۳) شهری در کردستان؛ (۴) زمین یابو.

موشامبه: مشه‌ما، مشه‌ما [] پلاستر، مشمع.

موشان: جه‌نجه‌ر، جه‌زجه‌ر [] ازار خرمنکوبی.

موشانندن: مسانندن [] لوشیدن.

موشانه: موشان [] خرمنکوب.

موشانه: گه‌مه به‌که‌للا، که‌لا‌بین [] نیله‌بازی.

موشانی: موشانه [] نیله‌بازی.

موشتاخ: مشتاخ [] جای پهن کردن میوه در آفتاب.

موشتاخ: مشتاخ [] نگا؛ موشتاخ.

موشتاخ: به‌ناسه بو‌دیدار [] آوزومند دیدار.

موشتولق: مزگینی، شاپاشی موزده‌ی خوش [] مزدگانی.

موش خورما: بوگه‌نکه، فسوس [] نگا؛ فسوس.

موش کردن: بیده‌نگ کردن به‌گه‌ف [] وادار به‌سیکوت کردن.

موشن: جاوکز [] کم‌بین.

موشوکور: منکه‌کوزره، جرحه‌مشک [] موش کور.

موشه: (۱) چاوی که‌م‌جوکم؛ (۲) موشن؛ (کابرایه‌کی کوزره‌موشه‌بو)؛ (۳) ملومو [] (۱) چشم کم‌سو؛ (۲) آدم کم‌بین؛ (۳) بوکشیدن کنجکاوانه

برای خوراك.

موشه ده مه: ده مهی ناسنگمر [۱] دم آهنگری.

موشه زره ت: حه واله، ناردر او نابه تی بو جهه ندم: (به جهه ندمه می موشه زره ت کرد)، مشه زه ت [۱] فرسناده به جهنم.

موشه ك: (۱) موشه كمر، زگ له وه زین: (۲) فینه كه شبنه [۱] (۱) شكم چران: (۲) فینه شه انشیازی.

موشه ن: جه نه چمر [۱] خر منگوب.

موشبن: موشانی [۱] نبله بازی.

موعاله جه: محاله جه، معاله جه [۱] (۱) معالجه: (۲) چاره.

موعه لله ق: محاله ق [۱] نگا: محاله ق.

موعه للبم: معه للبم، سه بدها، فیر کار [۱] معلم.

موغاره: مغاره [۱] غار عمیق.

موغاری: بوغاری [۱] بخاری در دیوار.

موغاخ: گوندبکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روسنایی در کردستان که توسط بعنیا ویران سد.

موغان: گای بوغهی، نازا له کار [۱] گاو سرحال و کاری و مغور.

موغبه ره: گوزستان، قه برستان [۱] گورستان.

موغروب: ده می خورنشین [۱] هنگام غروب.

موغریز: دژ، ناحه ز، نازیک [۱] بدخواه.

موغنائین: کازابه که ناسن به ره و خوی ده کبشی [۱] مغناطیس، آهن ربا.

موغه: بوغه، گای قه له می غلور [۱] گاو چاق مغور.

موغهره: مازه، بریره، موزتخه، موره پشت [۱] ستون فرات.

موغهبیری: موغاری، بوغاری [۱] بخاری دیواری.

موغیری: موغاری [۱] بخاری دیواری.

موفا: مفا، شفا، جاپونه ره له نه خوشی [۱] شفا.

موفاجات: موفاجات [۱] سخته.

موفت: مفت، به لاش، خورابی [۱] رابگان.

موفتخور: مفته خور [۱] مفتحوار.

موفته: مفت [۱] مفت.

موفته خور: مفته خور، موفتخور [۱] مفتحوار.

موفته لا: توش هاتگ [۱] مینلا.

موفتی: مفتی [۱] نگا: مفتی.

موفرک: (۱) ورده پهنه می کلوری لهش: (۲) گر بله می هه ودا: (۳) سه روز و بوز له نویسن دا [۱] (۱) سلامی، سلامبات: (۲) گره کوچک در نخ: (۳) اعراب.

موفکه: چلم [۱] آب بینی.

موفلیس: (۱) نابوت: (۲) نه دار: (ریشی ته ماحکار به قنگی موفلیس) [۱] (۱) ورشکست: (۲) بینوا.

موفه راک: منفرک، بپرز [۱] منبرک.

موفک: (۱) نپسکه ورده می ناولهش: (۲) به ندو گهی پشه: (۳) گر بی ناو ساقه نه می زوه: (۴) داروکه می بشکی مهشکه، موفک [۱] (۱) استخوانهای ریز بدن: (۲) بند استخوان: (۳) بند نبات: (۴) چوبک

سوراخگیر مشك.

موشكاشمت: موری پشت، موره می پشت [۱] سنون فقرات.

موشكامل: به ندو گهی شان و پیل [۱] بند استخوان شان.

موقه ت: نهوین، نهقین، خوشه و بسنی [۱] محبت.

موقرایی: کویرایی، لبلایی چاوی [۱] کم سویی، نابینایی.

موقرایی داهاتن: لبلایی داهان، کوره یون [۱] نابینا شدن.

موقرایی رورژان: موقرایی داهان [۱] نابینا شدن.

موقری: کویری زکماک [۱] کور مادرزاد.

موفک: پیشکی پنه می مهشکه [۱] چوبک سو راخ بند مشك.

موك: ساق و تموار، بی که مابه سی [۱] درست و صحیح.

موگار: پهستی: بخنی زور نیره [۱] وصف، تیغ بسیار تیز.

موگردن: (۱) زور تیز بون: (۲) پهژیوانی له نه سه ندنی شتی که پنی

به خشراوه [۱] (۱) بسیار تیز بودن: (۲) یشبعانی از نبدیرفنن چیزی.

موکری: مکویری [۱] نگا: مکویری.

موکلی: گوندبکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روسایی در کردستان که توسط بعنیا ویران شد.

موکور: نه نرس، نازا [۱] بی پروا، بی باک.

موکور: مکور [۱] معترف.

موکوروی: (۱) نه ترسی، ویرایی: (۲) مکوربان: (۳) مکوربانی [۱] (۱)

تهور، گسناخی: (۲) منطقه «مکوربان»: (۳) اهل منطقه مکر ی.

موکوربان: مکوربان [۱] نگا: مکوربان.

موکوربانی: مکوربانی [۱] منسوب به «مکوربان».

موکه: گوندیکه له مکوربان [۱] نام دهی است.

موکه به: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کرد [۱] نام روسنایی در کردستان که توسط بعنیا ویران شد.

موکهش: (۱) موجهنک: (۲) ده ویست، بی ناموس [۱] (۱) موجین: (۲) جاکش.

موکیش: موجهنک [۱] موجین.

مول: دوره، باوک نازی دابك سه گ [۱] سگ دورگه.

مول: (۱) جینگه می پشودانی گاران له جیشه نگا ودا: (۲) لبلک کو بونه وه می گاو گول له شوینیک: (۳) زور، زه حف [۱] (۱) استراحتگاه گله گاوان:

(۲) گردهم آمدن گاوان: (۳) زیاد.

مولاقات: ملاقات [۱] ملاقات.

مولاقه: نه سبابیکی جولایه [۱] از ابزار بافندگی.

مول بون: له شوینی نویسنی گاو گول له نزلک به کنر [۱] گردهمایی و آسودن گاوان در جایی.

مول خواردن: مول بون [۱] نگا: مول بون.

مولدان: نواندن و پشودان به گاو گول [۱] استراحت دادن به گاوان در یک جا.

مولک: گرمی هه ره دریزی ناوزگ [۱] گرم کدو.

مولگه: جینگه می مول خواردن، مول [۱] جای آسایش گاوان بعد از چرا.

موللا: ده رسی دین خونیدو، مه لا [۱] ملا، آخوند.

- مولله بهی: مدلا بهنی [۱] آخوندی،
 مؤله: سنگی دارین، گولمبخی له دار [۱] میخ کلفت چوبین،
 مؤله: قوزی ناماده بو سواغ [۱] گل آماده آندودن،
 مؤله: حمزی، هنر، قور، لهوه [۱] گل،
 مؤله: قان، قانه، ماهه [۱] مهلت،
 مؤله: ق: دهر به ربوی زوق بی جو له: (چاوی به مولله ق وه سنا) [۱] چشم برآمده بی حرکت،
 مؤله قبون: بی بزون و بسنان [۱] ایستادن بدون حرکت،
 مؤله قه: مولا قه، له سپاییکی جولایی [۱] نگا: مولا قه،
 مؤله کردن: سواغ دان [۱] آندودن با گل،
 مؤله که: جیگه می ترس و مردن [۱] مهلکه،
 موم: شهم، شهمی [۱] شمع،
 موم: موم [۱] شمع،
 مومار: (۱) موی بهزان که له قامک دی: (۲) کرمی دریزی ناوژگ [۱] (۱) کزده: (۲) کرم کدو،
 مومانه: نهو مبهوی دیواری خه لئی بی سواغ ده دری [۱] موم روی جدار کندو،
 مومدان: شهمدان [۱] شمعدان،
 مومک: شهمی بچوک [۱] شمعک،
 مومکهر: شهمچی کهر [۱] شمع ساز،
 مومن: ناوه بو پیاوان [۱] نام مردانه،
 مومناو: شهمما [۱] شمع،
 مومناپی: شهمما، پارچه می موم نیهه لسواو [۱] شمع،
 مومیا: دهرمانی له شی مردوزا گرتن [۱] مومیا،
 مومیایی: له شی مومیا پیداساواو [۱] مومیایی شده،
 مومینه: شهمما [۱] شمع،
 موم: (۱) مر مومج، روگرژ: (۲) موبینه، می: (مونگا وانا، گای می) [۱] (۱) آخمو: (۲) ماده مادینه،
 موم: هونه، هوندراو [۱] ریسیده، تاب داده شده،
 موماندن: هونبهوه [۱] ریسیدن، ناب دادن،
 مومته نه: (۱) هوندنهوه: (۲) وه هونراو [۱] (۱) ناب داده: (۲) تاب داده شده،
 مومته ها: (۱) بدلام، بلان: (۲) له ناکام دا [۱] (۱) ولی، لیکن: (۲) در ننجبه،
 مومنج: (۱) بر بقه می به له به له له کردا: (۲) گه زانهوه می به نه و زمی ناوی زاوه سناو: (هیند بره هدر مومنج نه داته وه) [۱] (۱) امواج درخشنده در یافت: (۲) برگشتن آب راکد با فشار،
 مونداحه زره تی فاتمه: که سکه سور، کولکه زیرینه [۱] رنگین کمان،
 موندای ناشمه: که سکه سور، نه سنونه زیرینه [۱] رنگین کمان،
 موندای لاور: شالی لاهور، شالی کشمیر [۱] شال کشمیری،
 موندی: (۱) پشینه، بشنن: (۲) پارچه می شال [۱] (۱) کمر بند: (۲) شال،
 مونوز: (۱) به هیز و ناقه: (۲) خزمه تکاری به کری، مزور [۱] (۱) توانا: (۲) خدمتکار روزمزد،
 مونوزور: (۱) مونوز: (۲) ناوی جیابه که له کوردستانی به رده سستی ترکان [۱]
- (۱) نگا: مونوز: (۲) نام کوهی در کردستان،
 مونک: بهندی فامک [۱] بند انگشت،
 مونگا: مانگا، چیل [۱] ماده گاو،
 مونهی: به هانه، به لب [۱] بهانه،
 مونه: (۱) ناکار، ره وشت: (۲) واز لئی نه بون، به قه لسی زوانین: (مونهی لئی ده کا): (۳) ناوه زاست، ناوه ند، چهق [۱] (۱) روش: (۲) با شفرت نگر بسنن: (۳) مرکز،
 مونی: روگرژی، مر مومچی [۱] پداخمی،
 مونی: مونین، هوندنهوه [۱] نابیدن، ریسیدن،
 موو: رهز، داری تری [۱] مو، تاک،
 مووز: موز [۱] موز،
 مووه رین: نه خوشی توك له لهش وهرین [۱] داه اللعلب،
 مووین: جیگر له مو، له مو دروس کر باگ [۱] ازمو ساخته شده،
 مووه: (۱) مو، بشنی تورو نه شوئی: (۲) موی دهر که له پنجه دبت [۱] (۱) بنست نبر و نشه: (۲) کزده،
 موه خر: گوندیکی کورد سنانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در کردستان که توسط بعثبان ویران شد،
 موهر: مور، نموی له جیانی نیمزا به قاقه زبه وه ده نین [۱] مهر،
 موهره: نه خوشی نوکی سه روه رین [۱] بیماری ریزش موی سر،
 موه فقهق: سهر که ونو، به ناره زوگه بشنو [۱] موفق، پبروز،
 موه فقهق: (۱) موه فقهق: (۲) ناوه بو پیاوان [۱] (۱) پبروز: (۲) نام مردانه،
 موهیم: گر بنگ [۱] مهم،
 مویش: مشک [۱] موش،
 مویش: مشک، مویش [۱] موش،
 موینه: گیابه که له ناو هه رزن جاردا زوره [۱] گبھی است،
 موینه: کولکن [۱] بشمالو،
 موینه که: پنجه هه رزن [۱] بوته ارزن،
 مووی وهر: نوکه بهر [۱] موی زهار،
 موبه: مو، کولک [۱] مو،
 موبین: دروس کراو له مو [۱] ساخته از مو، موبین،
 مه: (۱) خومان، نیمه: (یومه بینه): (۲) پیشگری بهرگر له کاری: (مه چو، مه خو): (۳) پیشگری بهوانا، جیگه: (مه کوی دزان): (۴) نیشانه می کاری ناپنده ده، نه: (واران مه وارو) [۱] (۱) ما: (۲) ازادات نهی: (۳) پیشوند به معنی جای: (۴) ضمیر حال و آینده، می،
 مهزا: مهر، بهز، می [۱] گوسفند،
 مهنافه: که زاوه [۱] کجاوه، هودج،
 مه نه رس: گهواد، دهوبت [۱] جاکش،
 مه نانقی: جانه وهریکه وه ک سموزه ده چی و له ناودا به [۱] سمور آبی،
 مه باد: شانیکه له کوردستان بهری ناوی سا بلاغ بو [۱] شهری در کردستان، مه باد،
 مه بات: مه باد [۱] مه باد،
 مهاجیر: ناواره، شهمخت [۱] مهاجر

- مهيار: تالقو به نتي که ده‌خرينه لوټي حوشرهوه [مهيار سنر].
- مهاردی: رفينده [مهيار] بالشتک نانوايي.
- مهافهر: مه‌زي ره‌ش [مهيار] گوسفند سياد.
- مهاکن: به‌زي گوټي کورت، کورزه [مهيار] گوسفند کوتاه‌گوس.
- مهان: ماین [مهيار] مادبان.
- مهاندن: عه‌زم کردن، هه‌لناواندن، کفيراندن [مهيار] هضم کردن.
- مهانه: به‌هانه، به‌لب [مهيار] بهانه.
- مه‌بادا: (۱) نه‌کهي، ده‌غيله: (۲) وشه‌ي دودلي: (مه‌بادا هاتيبي و له‌مال نه‌بويم): (۳) بريني له کاتي تم‌گانه: (بو‌زو‌زي مه‌بادا رام‌گرتوه) [مهيار] (۱) زنه‌ار: (۲) نکند: (۳) کنايه از هنگام ضرورت.
- مه‌بال: ناوده‌ست [مهيار] مُستراح.
- مه‌بت‌کو: ره‌نگه، شابه‌تا، شابه‌دي [مهيار] شايد، ممکن است.
- مه‌براني: بيزو، مه‌گبراني، که‌رب [مهيار] ويار.
- مه‌بله‌غ: نه‌ندازه‌به‌ک له دراو [مهيار] مبلغ.
- مه‌بله‌ق: مه‌بله‌غ [مهيار] مبلغ.
- مه‌بو: ده‌بي، ربي تي‌ده‌چي [مهيار] شايد.
- مه‌به: (۱) له بردن خو دُورخه‌وه: (پاره‌که مه‌به): (۲) له بوټن نه‌ريک به: (مه‌به به پياوخراب) [مهيار] (۱) مَبَر: (۲) مَباش.
- مه‌به‌س: نیاز له قسه‌و کار [مهيار] منظور.
- مه‌به‌ست: مه‌به‌س [مهيار] منظور.
- مه‌به‌سته: قابم مه‌که [مهيار] مَبَند.
- مه‌به‌هد: گوشاد، هه‌راو، فره‌هد [مهيار] فراخ.
- مه‌بت: خوشکي باوک، پله، بلك [مهيار] عَمّه.
- مه‌نا: کالا، که‌ل به‌لي بازرگاني [مهيار] کالا.
- مه‌تاح: مه‌نا [مهيار] کالا.
- مه‌تار: دايک، دالک [مهيار] مادر.
- مه‌تاره: قتموکه‌ي سه‌فهری [مهيار] قتمقه.
- مه‌تاره‌ک: منال له نه‌وروزا به دواي هه‌تاره‌کا نه‌لبن [مهيار] اصطلاحی که بجه‌ها در جشن نوروز به‌کار می‌برند.
- مه‌تاع: مه‌نا [مهيار] کالا.
- مه‌تال: قه‌لغان [مهيار] سير.
- مه‌تالیک: پاره‌ي هه‌ره‌به‌چگونه‌ي ده‌وراني عوسماني [مهيار] واحدی از بول خرد دوره عثمانی.
- مه‌تج: ناريف، پنده‌له‌گوتن [مهيار] سنابش.
- مه‌تر: گه‌زي پيوانه [مهيار] متر.
- مه‌ترادي کاکه‌بي: له‌و گونده‌هي کوردستانه که به‌عسی کاوليان کرد [مهيار] روستايی در کردستان که بعضيان آن را ويران کردند.
- مه‌تران: (۱) زاناي نابيني فه‌له پله‌بالتر له نسقه‌ف: (۲) نيزه‌ي دوتو بو راوه‌ماسي له چه‌م [مهيار] (۱) لقب روحاني مسيحي مُعادل کاردينال: (۲) نيزه بلند مخصوص شکار ماهي.
- مه‌ترسي: (۱) سام، عه‌پيه‌ت: (۲) جينگه‌ي به‌نرس [مهيار] (۱) ترس: (۲) سه‌مناک.
- مه‌ترکه: نه‌سيهره [مهيار] جاي پا در بيل آهني.
- مه‌تره: مه‌تر [مهيار] متر.
- مه‌تره‌بار: جه‌رچي [مهيار] پيله‌ور.
- مه‌تره‌تي: ده‌فري کاشي بو تليت نيداخواردن [مهيار] ظرف سراميك ويژه تريد.
- مه‌تره‌س: سه‌نگهر، مه‌نهرس، خه‌ل، بو‌سه، مه‌نهريز [مهيار] سنگر.
- مه‌تره‌ق: کوتکي ناسن [مهيار] پُنگ آهني.
- مه‌تره‌لوټو: ره‌شاش، شيبستر [مهيار] آنبشار.
- مه‌تره‌لوټو: مه‌تره‌لوټو [مهيار] آنبشار.
- مه‌تک: مه‌ت، بلك [مهيار] عَمّه.
- مه‌تکه‌ب: (۱) فیرگی منالان: (۲) نام‌رازی دارکون کردن [مهيار] (۱) دبستان: (۲) مه‌چوب سوراخ کردن.
- مه‌تکه‌و: مه‌تکه‌ب [مهيار] نگاه، مه‌تکه‌ب.
- مه‌تلخه: مه‌ترکه، نه‌سيهره [مهيار] جاي پا در بيل.
- مه‌تهن: مزبن، مزليدان [مهيار] مُک زدن.
- مه‌توگ: (۱) بيچوي که زور دايکي ده‌مزي: (۲) شباوي مزبن [مهيار] (۱) بچه‌اي که زياد مادرش را بمکد: (۲) شابسه‌ مکيدن.
- مه‌ته: (۱) نام‌رازی دارسمين: (۲) مه‌ت، بلك: (۳) تماشا [مهيار] (۱) مه‌ت: (۲) عَمّه: (۳) نگاه.
- مه‌ته‌ر: مه‌ته‌ر، خزمه‌تکارو ناگاداري نه‌سب [مهيار] مه‌ته‌ر اسب.
- مه‌ته‌ر: دايک [مهيار] مادر.
- مه‌ته‌ري: دايکي، نه‌ي دايک: (هه‌ته‌ري و مه‌ته‌ري) [مهيار] اي مادر.
- مه‌ته‌ريز: سه‌نگهر [مهيار] سنگر.
- مه‌ته‌ريس: سه‌نگهر، خه‌ل، مه‌ته‌ريز [مهيار] سنگر.
- مه‌ته‌شا: مه‌ته‌شا [مهيار] نگاه، مه‌ته‌شا.
- مه‌ته‌که: بزوانه، فت‌کري، لي‌به‌بزي [مهيار] نگاه‌کن.
- مه‌ته‌ل: ليچار، له‌گه‌ز [مهيار] لغز، چيستان.
- مه‌ته‌ل‌داهينان: ليچار پرسين [مهيار] چيستان پرسيدن.
- مه‌ته‌لوټس: برآور [مهيار] ليريز.
- مه‌ته‌لوټک: (۱) مه‌ته‌ل: (۲) په‌ندي پيشوان [مهيار] (۱) چيستان: (۲) امثال و حکم.
- مه‌ته‌لوټکه: مه‌ته‌لوټک، له‌گه‌ز [مهيار] چيستان.
- مه‌ته‌له: مه‌ته‌ل، ليچار [مهيار] چيستان.
- مه‌ته‌ل‌ده‌لبنان: زانيني له‌گه‌ز [مهيار] حل کردن چيستان.
- مه‌ته‌لوټک: په‌ندي پيشنان [مهيار] حکم و امثال.
- مه‌تي: مه‌ت [مهيار] عَمّه.
- مه‌تي: (۱) مه‌ت، بلك: (۲) درنشي پينه‌چي [مهيار] (۱) عَمّه: (۲) درفش بيته‌دور.
- مه‌تيزا: پورزا، منالي مه‌ت [مهيار] عَمّه‌زاده.
- مه‌تیه: بلك، مه‌ت [مهيار] عَمّه.
- مه‌جاز: ته‌بات، خده، خو: (هباوکي بي مه‌جازه) [مهيار] عادات خوب و بد.
- مه‌جال: ده‌رفه‌ت، کيس [مهيار] فرصت.

- مه‌جَبُور: ناچار، ناعلاج [ف] ناگزیر.
 مه‌جَروم: (۱) ناوی عاشق‌بکی که نوازای بن‌ناویانگه: (۲) ناوی نَسَبِرَه به که له عاسمان [ف] (۱) مجنون لیلی: (۲) نام سناره‌ای است.
 مه‌جَروف: کولک‌هی زل که ده‌کرینه‌تخته [ف] کنده بزرگ که از آن نخته سازند.
 مه‌جَمل مه‌ختی: گوندیکی کوردسنانه به عسی کاوولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 مه‌جَلیس: کور، مه‌کوف [ف] مجلس.
 مه‌جمه: سبئی [ف] سبئی.
 مه‌جنون: مه‌جروم [ف] مجنون لیلی.
 مه‌جوس: ناگر پمرست [ف] آتش پرست.
 مه‌جوحمه: مه‌جمه [ف] سبئی.
 مه‌جومعه: مه‌جمه [ف] سبئی.
 مه‌جه: سوکه‌له‌ناوی مه‌جید [ف] مخفف مجید.
 مه‌جی: مه‌جه [ف] مخفف مجید.
 مه‌جید: ناوی پیاوانه [ف] نام مردانه، مجید.
 مه‌جید سالار: گوندیکی کوردسنانه به عسی کاوولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 مه‌جید قادرغا: گوندیکی کوردسنانه به عسی کاوولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 مه‌جیدی: (۱) جوزی هنجیر: (۲) پولهکی زمانی عوسمانی [ف] (۱) نوعی انجیر: (۲) واحد بول دولت عثمانی.
 مه‌جیت: مزگه‌وت، مزگه‌فت، مزگی [ف] مسجد.
 مه‌جیت: مه‌جیت، مزگه‌وت [ف] مسجد.
 مه‌جک: زنده، نیران جومگو و نائینک [ف] زنده، ساعد.
 مه‌چن: له‌زوبستن دهس بهره‌دن [ف] مرید.
 مه‌چنه: (۱) له‌چنین‌گه‌زی: (نمر و کلاو مه‌چنه، میوه مه‌چنه): (۲) له‌زوبستن وازبستن: (مه‌چنه سه‌فه‌ر) [ف] (۱) از چیدن با بافتن دست بردار: (۲) نرید.
 مه‌چو: له‌زوبستن ده‌ست‌برده [ف] مرو، نهی از رفتن.
 مه‌چو: مه‌چو [ف] مرو.
 مه‌چه: مه‌چو [ف] مرو.
 مه‌چه‌ک: زنده، فزل [ف] زنده، ساعد.
 مه‌چه‌که: تارازیکی ناسیابه له‌دولاش‌دا [ف] ایزاری در آسیاب.
 مه‌چهل: گه‌بجاز، گالنه‌جاز [ف] مسخره.
 مه‌چیت: مزگه‌فت [ف] مسجد.
 مه‌چیترا: برینی له‌چنوک [ف] ازما به‌تران.
 مه‌چیر: داوه‌بن، نال [ف] نخ، نار.
 مه‌حاش: مانگانه‌هی مؤچه‌خور [ف] حقوق ماهبانه.
 مه‌حاف: (۱) روه، دروس: (۲) به‌خسراو له‌کاری که تهرکی سدرشانه‌تی [ف] (۱) روا: (۲) مُعاف.
 مه‌حانج: محانج، ناوبن بی سیرد‌گرتن [ف] نگا: محانج.
- مه‌جَبُوب: (۱) خوشه‌بوست: (۲) گراوی، ماشقه [ف] (۱) محبوب: (۲) معشوقه.
 مه‌جَبُوبه: (۱) ناره یو ژان: (۲) ماشقه [ف] (۱) نام زنانه: (۲) معشوقه.
 مه‌حت: مه‌نج، تریف: (دریشه‌و مه‌حتی توبان کرد) [ف] مدح.
 مه‌حتل: مانل [ف] معطل.
 مه‌حجوب: به‌شهر و جه‌با [ف] آدم یاوفار و خجالنی.
 مه‌حجه: گهای خرنوک [ف] گباهی است.
 مه‌حیره: (۱) ژنو بیاوی که ده‌سنوژبان له به‌کسر ناشکی: (۲) ژن له به‌رانهر شو‌دا [ف] (۱) مُحرم: (۲) همسر.
 مه‌حز: بوخانی: (مه‌حزی ره‌زای خودا و دره‌لامان) [ف] برای، به‌خاطر.
 مه‌حزر: ده‌فهری ماره و ته‌لافان [ف] محضر.
 مه‌حزودت: داواي لی‌بوردن [ف] مُعذرت.
 مه‌حشر: (۱) روزی قیامت، سه‌لا: (۲) چه‌فه و گورده و نیکه‌وه‌ها و بشتن [ف] (۱) محشر: (۲) هنگامه و جار و جنجال.
 مه‌حف: له‌به‌ین چوگ [ف] نابود.
 مه‌حفور: مافور، مافوره [ف] قالی.
 مه‌حفور: مافور [ف] قالی.
 مه‌حفورک: فالبچه [ف] فالبچه.
 مه‌حفوره: سندوق [ف] صندوق.
 مه‌حفیر: مافوره [ف] قالی.
 مه‌حفیرک: فالبچه [ف] فالبچه.
 مه‌حکوم: به‌ناو‌نبار ناسراولای حاکم [ف] محکوم.
 مه‌حکوم: قایم، په‌و، توندو گورج [ف] محکم.
 مه‌حکه‌مه: (۱) دیوه‌خانی فازی، دیوانی به‌شکان‌راگه‌بستن: (۲) جبه‌گینی که یز بشک نه‌خوشی لی‌ده‌بیتی [ف] (۱) محکمه: (۲) مطب.
 مه‌حل مه‌ختی: له‌و گوته‌اندی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
 مه‌حلی: گوندیکی کوردسنانه به‌عسی کاوولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 مه‌حمو: سوکه‌ناوی مه‌حمود [ف] مخفف محمود.
 مه‌حمود: ناوه‌بو‌بیوان [ف] محمود، نام مردانه.
 مه‌حمودخانه: گوندیکی کوردسنانه به‌عسی کاوولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 مه‌حمود قه‌جهر: گوندیکی کوردسنانه به‌عسی کاوولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 مه‌حمودی: (۱) سکه‌به‌کی زیزی عوسمانی: (۲) په‌سنی فیلی نازاو به‌قه‌هت [ف] (۱) سکه طلای عثمانی: (۲) صفت قبل زورمند.
 مه‌حمودیه: گوندیکی کوردسنانه به‌عسی کاوولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 مه‌حمل: ناوی پالنه‌وانیکی چیروک: (به‌بتی مه‌حمل و برابر مه‌خوشه) [ف] نام یکی از قهرمانهای داستانی.
 مه‌حمی: سوکه‌له‌ناوی مه‌حمود [ف] مخفف محمود.

مه‌خهر: (۱) له که‌واندنی بگه‌زئ: (۲) له ناویستی گه‌زئ: (۱) مینداژ: (۲) پرتاب مکن.

مه‌خهر: (۱) زوی نهرمان و راست: (۲) ده‌موکانه: (۱) زمین نرم و هموار: (۲) نگا: ده‌موکانه.

مه‌خه‌را: مغاره، نه‌شکه‌وتی فوُل: غار عمیق.
مه‌خهل: جیگه‌ی کۆ‌بو‌نه‌وه‌و نوستی حد‌بو‌انات، مو‌لگه‌: جای آسایش حیوانات.

مه‌خسه‌ل: (۱) به‌رداخ، مشت‌و‌مال‌دراو: (۲) له‌وه‌زو میزگی باوان: (۱) جلاداده‌شده: (۲) مرغ اختصاصی.

مه‌خین: ناویکه بو‌ناشوری: آشوری.
مه‌داده: در‌زبو‌گه‌له‌زه‌ری: دراز کشید، بر زمین.

مه‌دار: (۱) کێلگه: (۲) ناشی کره: (۱) مزرعه: (۲) نوعی آسیاب.
مه‌دره‌ب: (۱) دارستانی باوان: (۲) زه‌مینی ناوی، به‌راوی: (۱) جنگل

قرق: (۲) زمین آبی.
مه‌دره‌سه: فیزگه، جیگه‌ی هه‌فو‌نن: مدرسه.

مه‌دفین: گوشتی ناویلاو: ته‌چین.
مه‌دلمه: شل و نه‌ویق، سست و نه‌مه‌ل: سست و تنبل.

مه‌دو: نه‌دا: می‌دهد.
مه‌دو‌نه: خا‌که‌نازی مشکی فری‌دان: خا‌ک‌انداز.

مه‌ده: (۱) عۆر، کرش: (۲) ئیش‌نای خواردن: (مه‌ده‌م‌ناها): (۱) مه‌ده، (۲) اشنهای خوراک.

مه‌ده‌ت: فریا‌که‌وه، داوای یاری‌ده‌کردن له‌بیا‌چاکان: طلب‌کمک‌از‌مشایخ.

مه‌ده‌د: مه‌ده‌ت: طلب‌کمک.
مه‌ده‌کار: ناربکار، فریازه‌س: مددکار.

مه‌ده‌ر: (۱) که‌سه‌نه‌ک، کلو‌گۆل: (۲) نکا، نه‌رجو، شفات: (۱) کلوخ: (۲) شفاعت.

مه‌ده‌ک: (۱) ماداک، گامبش: (۲) سه‌رده‌می، وه‌خنی: (۱) گاو‌میش: (۲) بک‌وقت، زمانی.

مه‌ده‌نو‌س: جافری، سه‌وز‌بیکه‌له‌که‌ره‌وز‌نه‌کا: سیزی جعفری.
مه‌ده‌هه: مه‌حت، مه‌تح: ستایش.

مه‌ر: (۱) چلو‌نه‌کایی بی: (۲) بیلی‌ناسن، بینه‌زه: (۳) گۆزه، جه‌زه: (۱) مگر‌اینکه: (۲) بیل‌آهنی: (۳) کوزه.

مه‌ر: (۱) بینه‌زه، بیلی‌ناسن: (۲) زاخه، کۆل: (۳) نه‌شکه‌وت، غار: (۴) به‌ز: (۱) بیل‌آهنی: (۲) زاغه: (۳) غار: (۴) گوسفند.

مه‌راخان: که‌له‌ندی، داسی در‌ز که به‌دوده‌س به‌کاردی: نوعی داس بلند.

مه‌رازه: نالو: لو‌وتین.
مه‌راس: زاودا‌به‌شین بو‌نجیر‌به‌دا‌کردن: نقس‌بم‌شکارگاه‌به‌فصد‌یافتن‌شکار‌بین‌شکارچیان.

مه‌راش: بی‌زه‌واج، بی‌بره‌و، بی‌زمین: کم‌ارزش.
مه‌راشتن: له‌بره‌وخستن، بی‌زمین‌کردن: از‌رواج‌انداختن.

مه‌حنا: مانا، واتا، نیازله‌وشه: معنی.

مه‌حه‌ک: مه‌ه‌ک: محک.

مه‌حه‌لله: گه‌زه‌ک، ناخ: محله.

مه‌حه‌لله‌کانی: له‌و‌گوندانه‌ی کوردستانه‌که‌به‌عسی‌کاو‌لیان‌کرد: روسنایی در‌کوردستان‌که‌بعیان‌آن‌را‌ویران‌کردند.

مه‌خابن: مخابن، جه‌بف، به‌داخه‌وه: در‌یغ، دریغا.

مه‌خت: مز، به‌ده‌م‌مرستن: مک.

مه‌خته: (۱) فه‌بیل، گرتنی‌کاری‌سه‌ره‌به‌ر، قوته‌رات: (۲) مژواو، مریسی: (۱) کتترات: (۲) مکیده.

مه‌خته‌ر: به‌خبو‌که‌ری‌نه‌سب: مهتر‌اسب.

مه‌خژک: دوزمن، دن، نه‌یار: دشمن.

مه‌خزه‌ب: نه‌نگی‌نیواره: ننگ‌غروب.

مه‌خز: عه‌سل، به‌چه‌ک، ره‌گ‌و‌ریشه: اصل، ریشه.

مه‌خسود: (۱) مراد، کاو: (مه‌خسودت‌حاصل‌بی): (۲) مه‌به‌س، نیاز: (۱) آرزو: (۲) مقصود.

مه‌خسه‌د: نیاز، مه‌به‌ست: مقصود.

مه‌خسه‌ره: کانه‌چار، که‌بچار: مسخره.

مه‌خش: خوز‌اه‌بنان، راه‌بنان: مشق، نمرین.

مه‌خسه‌ل: (۱) گزی‌به‌زی‌ناگر: (۲) داری‌سه‌ریه‌گری‌ناگر: (۱) زبان‌ه‌بلند‌آش: (۲) مشعل.

مه‌خسه‌لان: رونا‌کایی‌زور‌له‌به‌ر‌گری‌ناگر: روشنایی‌زیاد‌له‌بب‌آتش.

مه‌خل: هه‌زه‌تی‌چینی‌زه‌ز‌له‌بایزدا: موسم‌چیدن‌انگور‌در‌بایز.

مه‌خلو‌نه: شنیوکه‌له‌گه‌نم‌و‌نسیک‌و‌دانه‌ویله‌تری‌آش‌شله‌هلم‌کار.

مه‌خلوق: (۱) مه‌ردم، کومه‌لی‌بنیاده‌م: (۲) ده‌سکاری‌خوا: (۲) ناوه‌بو‌بیاوان: (۱) مردم: (۲) آفریده‌خدا: (۳) نام‌مردانه.

مه‌خلوقات: مه‌ردم‌وه‌گشتی: مردم‌به‌طور‌عام.

مه‌خله‌س: پوخنه‌ی‌ونار، خولا‌سه‌ی‌که‌لام، موخنه‌سه‌مر: خلاصه‌کلام.
مه‌خله‌مه: قیبه‌و‌هیلکه‌ی‌هیلکه‌وه‌سۆزه‌وه‌کراو: قیبه‌و‌نخم‌مرغ‌باهم‌سرخ‌شده.

مه‌خمخین: ه‌دلا‌هه‌لا‌بو‌ن‌له‌به‌ر‌کولانی‌زور: از‌هم‌یاشیدن‌به‌دلیل‌بسیار‌پخته‌شدن.

مه‌خمور: (۱) پارچه‌ی‌کی‌جوانی‌کولکنه‌ده‌کرنه‌پشنه‌که‌وا: (۲) شاریکه‌له‌کوردستان‌به‌عسی‌ویرانی‌کرد: (۱) مخمسل: (۲) شهری‌در‌کوردستان‌که‌بعینان‌ویران‌کردند.

مه‌خمه‌ر: پارچه‌ی‌مه‌خمور: مخمسل.

مه‌خمه‌سه: قه‌ره‌ش، گب‌ر، و‌کیشه، ده‌ردو‌نه‌رک: گرفتاری.

مه‌خمه‌ل: مه‌خمه‌ر: مخمسل.

مه‌خمه‌له‌ک: ده‌سروکه‌ی‌ناسک‌له‌نه‌زویل: دستمال‌از‌پارچه‌بسیار‌نازک.

مه‌خو: دۆریه‌له‌خواردن: مخور.

مه‌خو‌ل: سوکه‌ناوی‌مه‌حمود، ناوه‌بو‌بیاوان: مخفف‌محمود.

- مهراغه: شاریکه له پنبودا کوردنشین بوه [۱] نام شهری است، مراغه.
- مهراقی: مراوی، نژدهک، وردهک، سونه [۱] مرغابی.
- مهراق: (۱) ناسمو ناره‌زو؛ (۲) ختم و کول [۱] آرزو؛ (۲) غم اندوه.
- مهراق: ناسک، که‌زال، مامز، مامیز، خدزال [۱] آهو.
- مه‌رام: دوز، مه‌به‌سنی دل [۱] مرام.
- مه‌ران: بنه‌باسمه‌من، لکی ده‌که‌نه دارجکهره [۱] درخت یاسمن.
- مه‌ران: پنج‌کیکه له لیزه‌وار گه‌لای له گه‌لاتو ده‌کاو به‌ریکی وردی زه‌ش ده‌گری [۱] درخنده‌ایست در جنگل.
- مه‌زانه: (۱) بو‌شانه، سه‌رائی نازه‌ل؛ (۲) جو‌ری داس [۱] سرانه‌گله؛ (۲) نوعی داس.
- مه‌زایی: دوزویی، زمان لوسی، ریایی [۱] ریابازی.
- مه‌زبند: سنگ و زنجیر بو‌به‌سنه‌وه‌ی به‌کسم [۱] میخ و زنجیر بای بند سنور.
- مه‌زبیر: (۱) ده‌می هینانه‌وه‌ی گه‌له بو‌دوشین؛ (۲) بینه‌زه‌ی گهره [۱] هنگام دوشیدن گله؛ (۲) بیل آهنی بزرگ.
- مه‌زبیره: بیره‌مه‌ز، ده‌می دوشینی په‌ز [۱] هنگام دوشیدن گله.
- مه‌زنت: (۱) به‌زه، په‌لاس؛ (۲) روش، شرین له نینوک بان له نیک [۱] کلیم؛ (۲) خراش.
- مه‌زتال: مه‌نال، فه‌لغان [۱] سپر.
- مه‌زتان: روشان، داروشان [۱] خراش برداشتن.
- مه‌زتانیدن: (۱) رو‌شانیدن؛ (۲) کهول‌کردن، پینس‌لنی‌دامالین [۱] خراشیدن؛ (۲) پوست کندن حیوان.
- مه‌زنه‌با: (۱) راست و بی‌خجی و خواری؛ (۲) پله‌و پابه‌و زیز [۱] راست و مستقیم؛ (۲) درجه و پابه.
- مه‌زته‌به: (۱) جار، که‌زوت، ده‌حفه؛ (۲) نهوم؛ (۳) پله‌و پابه [۱] بار، دفعه؛ (۲) اشکو به، طیفه؛ (۳) درجه و پابه.
- مه‌زج: (۱) به‌لین، گفت، فه‌ول، به‌بمان؛ (۲) گریو‌کردن [۱] پیمان؛ (۲) شرط‌بندی.
- مه‌زجان: (۱) جو‌ری موروی سوره بو‌خشل؛ (۲) ناوه بو‌زنان [۱] مرجان؛ (۲) نام زنانه.
- مه‌زجانوک: گیابه‌که گولی سوری ورد ده‌کا [۱] گیاهی است.
- مه‌زجانه‌ی جادو: (۱) ناوی ژنی سحر‌بازه له جبرو‌کاندا؛ (۲) برینی له پیرزنی زور به‌مه‌کر [۱] نام جادوگری افسانه‌ای؛ (۲) کتابه‌از پیرزن مکاره.
- مه‌زجو: نيسك [۱] عدس.
- مه‌زجی: مه‌رجو، نيسك [۱] عدس.
- مه‌زج: پلنخوا، ده‌به‌ر بی‌دا پلنشاو [۱] خرد و له.
- مه‌زچانندن: پلنخاندنه‌وه [۱] له‌کردن.
- مه‌زچانندن: به‌سه‌ری به‌نجه گوشینی کوان و دوه‌مل بو‌کیم‌ده‌ردان [۱] فشردن دمل با انگشت برای بیرون کشیدن چرک.
- مه‌زچی: پلنخوا، پلنشاو [۱] له‌شده.
- مه‌زچین: پلنخاندنه‌وه [۱] له‌شدن.
- مه‌رحوم: وشه‌به‌که بو‌ مردوی به‌زنی ده‌لین [۱] مرحوم.
- مه‌رحه‌با: وشه‌به‌که له نو‌شی به‌کتر بو‌نا ده‌لین. وانا: جنی گوشاده. به هانتت سه‌غله‌ت نیم [۱] مرحبا.
- مه‌رحه‌مه: حاوولی، پشته‌مال [۱] حوله.
- مه‌رحه‌مه‌ت: به‌زه‌بی، ناو‌ر وه‌سه‌ردانه‌وه [۱] مرحمت.
- مه‌رحه‌هوا: مه‌رحه‌با [۱] مرحبا.
- مه‌رخ: (۱) جیگه‌ی به‌چال و جول؛ (۲) سه‌ولی کنوی، داریکی لیزه‌واره زور عومر ده‌کا؛ (۳) نه‌ختی جهم [۱] چاله‌چوله؛ (۲) سروکوهی؛ درختی است جنگلی؛ (۳) مسیر رودخانه.
- مه‌رخان: (۱) مه‌راخان، کبله‌ندی؛ (۲) نیمخ‌خواردن [۱] نوعی داس؛ (۲) خوابیدن حیوان.
- مه‌رخانندن: نیمخ‌دان، خه‌واندنی پانال و به‌کسم [۱] خوابانیدن حیوان.
- مه‌رخوتسا: (۱) شنبوی تیکه‌لاو له چه‌ند دانه‌ونه؛ (۲) شوربای نیسکی هازاو [۱] آشی است مخلوط از حبوبات؛ (۲) شوربای عدس پوست کنده.
- مه‌رخوز: (۱) پیاوی نازا، به‌چهرگ، ره‌شبه؛ (۲) ناوی دی‌به‌ک له کوردستان [۱] شجاع مرد؛ (۲) نام روستایی است.
- مه‌رخوزار: جیمه‌ن، گباجار [۱] چمن.
- مه‌رخه‌زا: مه‌رز، موی نهرمی بز [۱] موی نوعی بز.
- مه‌رد: (۱) نازا له شه‌ز؛ (۲) خاوه‌ن‌بیاوه‌نی [۱] شجاع؛ (۲) نیکوکار.
- مه‌ردا: (۱) مردو، مردگ؛ (۲) برینی له نه‌خوشی له‌مردن [۱] مرده؛ (۲) کتابه‌از بیمار مُشرف به مرگ.
- مه‌رداب: که‌سنی که به‌سه‌ر ناو‌ده‌به‌تکردنی ناوایی زاده‌گا [۱] میراب.
- مه‌ردار: (۱) که‌سنی که نازه‌لی ورده‌ی زوره؛ (۲) کر‌بکاری قوزه‌کاری که بینه‌زه ده‌کاردینن [۱] کله‌دار؛ (۲) کارگر بیل‌زن.
- مه‌ردازایی: بیاوه‌نی [۱] مردانگی، مردی.
- مه‌رداسه‌نگ: مرده‌سنگ [۱] مردار سنگ.
- مه‌ردان: (۱) ناوی پیاوانه؛ (۲) مرویانی نازا و دلاوا؛ (۳) چه‌کوج؛ (۴) بینه‌زه‌کاری؛ (۵) به‌بینه‌زه کپلان [۱] نامی است مردانه؛ (۲) رادمردان؛ (۳) چکش؛ (۴) بیلکاری؛ (۵) با بیل کاشتن.
- مه‌ردانه: (۱) وه‌ک نازایان؛ (۲) وه‌ک بیایوی باش [۱] شجاعانه؛ (۲) رادمردانه، جوانمردانه.
- مه‌ردایه‌تی: (۱) نازایی؛ (۲) بیاوه‌نی [۱] شجاعت؛ (۲) رادمردی.
- مه‌ردشی: (۱) مردگ، مردو؛ (۲) له‌ناوانه‌ماو [۱] مرده؛ (۲) از بین رفته.
- مه‌ردم: خه‌لک، کومه‌لانی بنیاده‌م [۱] مردم.
- مه‌ردمازاری: عه‌زه‌ت‌دانی خه‌لک [۱] مردم‌آزاری.
- مه‌ردمه‌ی: (۱) مرو‌فابه‌تی، بیاوه‌نی؛ (۲) خزمابه‌نی، قه‌ومی [۱] مردانگی؛ (۲) خویشاوندی.
- مه‌ردوخ: (۱) نه‌خوشی له‌مردن؛ (۲) سه‌رناوی به‌به‌که له‌کوردستان که زور زانابان لی‌هه‌لکه‌وتون [۱] بیمار مُشرف به مرگ؛ (۲) نام طایفه‌ای درکردستان.
- مه‌ردورند: زور به‌بیاوه‌نی و نازابه‌نی [۱] مردورند، رادمرد.

مه‌ردوره‌ند: مه‌ردورند [مه‌ردورند].
 مه‌ردوشو: ناته‌شوار، نه‌رجیگه‌ی مردوی له‌سره‌ده‌شون [مه‌سکوی
 غُسل مینت].
 مه‌ردوم: (۱) مه‌ردم: (۲) ناته‌که‌سیک: (۳) خزم، خویش [مه‌ردم: (۲) یك
 نفر: (۳) خویشاوند].
 مه‌ردوم‌مه‌ردانه: چالا‌کانه، به‌پیاو‌انه [مه‌ردانه، راد‌مه‌ردانه].
 مه‌ردومی: (۱) پیاو‌ه‌تی، مرؤ‌ف‌به‌نی: (۲) خزم‌به‌نی [مه‌ردانگی: (۲)
 خو‌بشاوندی].
 مه‌رده: مردو، مردگ [مه‌نگا، مردگ].
 مه‌رده‌زینده: خه‌شارگه‌ی به‌پوش‌دا‌پوش‌راو، مه‌رده‌وزینده [مه‌کمیگه‌با
 گیاه‌پوشیده‌شده].
 مه‌رده‌زیننه: مه‌رده‌وزینده، مه‌رده‌زینده [مه‌کمیگه‌با گیاه‌پوشیده‌شده].
 مه‌رده‌ک: که‌للا، هه‌لمات، مه‌زه‌م [مه‌تيله].
 مه‌رده‌کی: (۱) وک‌مردو: (۲) نه‌خوشی‌له‌مردن [مه‌مردسان: (۲) بیمار
 مشرف‌به‌مرگ].
 مه‌رده‌لا: میرات، که‌له‌پور [مه‌ارت].
 مه‌رده‌مال: مه‌رده‌مال [مه‌نگا، مه‌رده‌مال].
 مه‌رده‌میر: جوامیر، پیاگی‌نازاو‌دلارا [مه‌جوانمرد].
 مه‌رده‌ن: مردن [مه‌مردن].
 مه‌رده‌نگی: (۱) شه‌مدانی‌به‌شوشه، لاله: (۲) کو‌په‌له‌ی شوشه [مه‌
 لاله‌مردنگی: (۲) خُم‌کوچک‌شیشه‌ای].
 مه‌رده‌نه: مردن، مه‌رگ [مه‌مرگ].
 مه‌رده‌وزیننده: زینده‌ومرده، مه‌رده‌زینده [مه‌کمیگه‌با گیاه‌پوشیده
 شده].
 مه‌رده‌ی: مه‌ردگ، مردو، مردی [مه‌مرده].
 مه‌ردی: مه‌ردایه‌تی [مه‌نگا، مه‌ردایه‌تی].
 مه‌ردیاق: (۱) کارینه‌و‌نالودار: (۲) چربی‌سه‌ر‌نالودار [مه‌دیرک‌سقف:
 (۲) انبیره].
 مه‌ردبشان: په‌زه، په‌بنجه، سه‌لم [مه‌نردبام].
 مه‌رز: (۱) سنور: (۲) لیواره: (۳) زه‌مینی‌دا‌گیر‌کراو: (۴) پولی‌مفت
 ده‌سکه‌وتن [مه‌مرز: (۲) لیه، کناره: (۳) زمین‌غصبی: (۴) پول‌مفت
 به‌دست‌آوردن].
 مه‌رزانی‌پچوک: له‌ر‌گوندانه‌ی‌گوردستانه‌که‌به‌عسی‌کاولبان‌کرد [مه‌
 روسنایی‌در‌گوردستان‌که‌بعثیان‌آن‌را‌ویران‌کردند].
 مه‌رزانی‌گه‌وره: گوندبکه‌له‌گوردستان‌به‌عسی‌ویرانی‌کرد [مه‌از
 روسناهای‌ویران‌شده‌گوردستان‌توسط‌بعثیان].
 مه‌رزنجوش: گیابه‌که‌بو‌ده‌رمان‌ده‌نی [مه‌مرزنگوش].
 مه‌رزوبو: ولات، سه‌رزه‌مینی‌جیگه‌ی‌زیان [مه‌مرزوبوم].
 مه‌رزه: (۱) گیابه‌کی‌له‌آوردی‌تیزی‌بو‌ن‌خوشه: (۲) ناو‌هو‌زان [مه‌
 مرزه‌کوهی: (۲) نام‌زنانه].
 مه‌رزه‌ل: گورخانه‌ی‌پیررز [مه‌مزار].
 مه‌رزه‌وان: که‌سی‌که‌کیشکی‌سنوره‌کیشی [مه‌مرزبان].

مه‌رزینگ: عاشیره‌تیکی‌کورده [مه‌عشیره‌ای‌اسن].
 مه‌رژ: گور، نه‌عه‌ته [مه‌غرش].
 مه‌رژوله: مروچه، مبروله [مه‌مورچه].
 مه‌رژی: مه‌رجو، نبسک [مه‌عدس].
 مه‌رژیر: ناواره، ده‌به‌ده‌ر، زه‌به‌ن [مه‌آواره].
 مه‌رژین: نه‌راندن، گوزاندن [مه‌غردین].
 مه‌رس: (۱) گای‌بته‌له‌گیره‌دا: (۲) جازن، عبژ: (۳) پشاوتن [مه‌
 گاوینه: (۲) پکر، افسرده: (۳) مچاله‌کردن].
 مه‌رست: گوم‌بوگ، بی‌سه‌روشون [مه‌گم‌و‌بی‌اثر].
 مه‌رس کردن: جاززکردن [مه‌یکرکردن].
 مه‌رسه: گومان، خه‌یال [مه‌حدس، انگار].
 مه‌رسف: (۱) فاو‌ه‌سیتی، سینی‌پچوک‌بو‌فینجانی‌فاو‌ه‌چای [مه‌سینی
 کوچک، کشف].
 مه‌رسفلا: (۱) سه‌رگوروشته، نه‌زینله، جبر‌جبروک: (۲) روداو، قه‌وماو: (۳)
 له‌کوبن، وک‌نه‌وه [مه‌داستان: (۲) روبداد: (۳) همانند].
 مه‌رسین: پشاوتن [مه‌مچاله‌کردن].
 مه‌رسیه: لاوندنه‌وه‌ی‌مردو‌به‌به‌ندوباو [مه‌مرثیه].
 مه‌رش: (۱) ره‌شکه‌ی‌کا: (۲) په‌لاس، په‌زه‌ی‌ده‌زو: (۳) ته‌مهل [مه‌
 نورکا‌هکشی: (۲) گلیم‌تخی: (۳) ننبیل].
 مه‌رشاق: جان‌وه‌ریکی‌ناو‌به‌وه‌ک‌پشله‌ی‌فه‌له‌وه‌که‌ولتی‌به‌قبه‌ته [مه‌
 پستانداری‌آیزی‌است].
 مه‌رشک: جله‌گا، په‌لاسی‌که‌به‌سه‌ر‌بشتی‌گابدا‌نده‌ن [مه‌جل‌گاو].
 مه‌رشو: ته‌نیل، ته‌زه‌ل، قون‌گران، نه‌پ [مه‌ننبیل].
 مه‌رغ: گوزستان [مه‌گورستان].
 مه‌رغوب: په‌سند، په‌زمین [مه‌مرغوب].
 مه‌رغوزار: مه‌رخوزار، چیمه‌ن [مه‌مرغزار].
 مه‌رهف: (۱) مرؤ‌بنیاده‌م: (۲) خزم: (۳) خزمه‌تکار [مه‌آدمی: (۲)
 خویشاوند: (۳) خدمتکار].
 مه‌رفات: قه‌وم‌وقبله، خزمان [مه‌اقوام‌و‌خوبشان].
 مه‌رفقان: بیس‌بو‌ن‌و‌له‌که‌لک‌که‌وتن، بو‌شیرو‌هبلکه‌ی‌ده‌ئین [مه‌فاسد
 شدن‌شیر‌و‌تخم‌مرغ].
 مه‌رقاندن: بیس‌کردنی‌هیلک‌و‌هه‌لگه‌راندنی‌شیر [مه‌فاسد‌کردن‌شیر‌و
 تخم‌مرغ].
 مه‌رک: مه‌ر، پیمه‌ر، بیلاسن [مه‌بیل].
 مه‌رکان: مه‌رقان [مه‌نگا، مه‌رقان].
 مه‌رکاندن: مه‌رقاندن [مه‌نگا، مه‌رقاندن].
 مه‌رکانه: (۱) شاکاشی: (۲) کو‌په‌له‌ی‌ده‌م‌گوشاد [مه‌شه‌کاسه: (۲)
 خمچه‌ده‌ن‌گشاد].
 مه‌رکه‌ردش: پیمه‌زه‌کاری [مه‌کار‌با‌بیل].
 مه‌رکه‌نی: جو‌زی‌گوزی‌گل [مه‌نوعی‌کوزه‌گیلی].
 مه‌رگ: مردن [مه‌مرگ].
 مه‌رگ‌برین: (۱) کوشتن، مراندن: (۲) برینی‌له‌باش‌پلک‌هینانی‌کار [مه‌

مهره: (۱) حال، چلونا بهنی؛ (۲) ددودی مهری و گرفتاری [۱] (۱) حال، وضع؛ (۲) گرفتاری.

مهره: (۱) شکیز، قدلشه بهردی گدوره له جیای بهردین؛ (۲) مینشه نگوبنی هینشا ههنگوبین سازنه کردو؛ (۳) بینه ره؛ (۴) مشک [۱] (۱) شکاف کوه سنگی؛ (۲) زنبور هنوز غسل ننهاده؛ (۳) بیل آهنی؛ (۴) موش.

مهره تهست: جوړی ماسی [۱] نوعی ماهی.

مهره خان: مهرخان، کیله ندی، قرم [۱] نوعی داس بلند.

مهره خهس: نیجازه درار، ریگه درار بو کاری ده بکا [۱] مرخص.

مهره خهست: مهره خهس [۱] مرخص.

مهره خهستی: نیجازه [۱] اجازه.

مهره خهسی: مهره خهسی، نیجازه [۱] اجازه.

مهره د: حال، باره مهره: (به مهره دی کابرات ده بدم) [۱] حال، وضع، چگونگی.

مهره ز: (۱) موی نهرمی به مونیچی جوړی بز که ده کری به بو زو؛ (۲) نه خوشی و کزی؛ (۳) مهرس [۱] (۱) مرعز، بشم نرم و فردار نوعی بز؛ (۲) بیماری؛ (۳) نگا: مهرس.

مهره زار: کن، له جهر، لاوان، دالگوشت [۱] لاغر.

مهره زاری: له چهری، لاوازی [۱] لاغری.

مهره زن: نه خوشین [۱] بیماری.

مهره زه: چهلنوک جان برنجه جاز [۱] شالیزار.

مهره زه وان: ناگاداری چهلنوک جاز [۱] نگهبان شالیزار.

مهره رس: رستهی نازی [۱] رشته گردن سگ شکاری.

مهره سور: جوړی حه بوانه کیوی به، بهزی کوفی [۱] گوسفند کوهی.

مهره شه: میسوله، توفانه، په خشنه [۱] پشه.

مهره ف: خزم، قهوم [۱] خوشاوند.

مهره ق: مرقاق [۱] اشنیاق.

مهره قه نهی: (۱) جی گوزکی، گوزانه وه؛ (۲) نو بهل کردنی خوئل به سه به کاک [۱] (۱) نفل مکان؛ (۲) برهم انباشتن خاک.

مهره ک: له ورژان، نفاقدان، جینگهی کاو گزره [۱] کاھدان، علفدان.

مهره کعب: ره شی تراو که فدلهمی نندا ره نگ ده کهن و به سه ره فاقهزی دادین، جدوه هری رهش [۱] مرکب، حبر.

مهره کعب: مهره کعب [۱] مرکب.

مهره گهو: مهره کعب [۱] مرکب.

مهره کیوی: مهره سور، بهزی کوفی [۱] گوسفند کوهی.

مهره گ: عه نهاری بازارگانی گه وره [۱] انبار بزرگ کالای تجاری.

مهره م: (۱) مهره م؛ (۲) مه بهست، دوز، مهرام [۱] (۱) محرم؛ (۲) مرام.

مهره نندی: جوړی گندوره [۱] نوعی خر بزه.

مهره نگوژ: دارناش، نه جاز [۱] نجار، درودگر.

مهره نگوژهی: دارتاشی، نه جازی [۱] نجاری.

مهره نی: مهره ندی [۱] خر بزه «مهره ندی».

مهره هم: هه نوان، ده رمائی نی ههلسوان [۱] مرهم.

مهری: مرو، بنیادهم [۱] انسان، آدمی.

(۱) میراندن، کشتن؛ (۲) کنایه از خوب انجام دادن کار.

مهر گوجی: (۱) له مان ونه ماندا؛ (۲) بی مهروشوین [۱] (۱) حالت بین مرگ و زندگی؛ (۲) مفقود الاثر.

مهر گوژی: (۱) له بهینی مان و نه ماندا؛ (۲) ناوی کانبه که ناوی وشکه و له بر ناو ده دا [۱] (۱) میان مرگ و زندگی؛ (۲) نام چشمه ابست منهور در کردستان.

مهر گونک: بانگوش، بانگلیر، باگردان، لوغ [۱] بام غلنانک.

مهر گه: (۱) ناوجه به که له کوردستان؛ (۲) گه وره بنداری به زیدی؛ (۳) جی له وه؛ (۴) گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] (۱) ناحیه ای در کردستان؛ (۲) روحانی بزرگ بزبدبان؛ (۳) مرعز، چراگاه؛ (۴) از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

مهر گه: خو رشت، شله ده گل گرار [۱] خورشفت.

مهر گه ماسی: ژا ماسی [۱] گیاه زهر ماهی.

مهر گه موش: ده زمانیکه مشکلی بی ده کوژن [۱] مرگ موش.

مهر گه وه: ناوجه به که له کوردستان [۱] ناحیه ای در کردستان.

مهر گه هه: شوینیکی بیروزه له گه لی لالهش و فوبله ی به زبده کانه که نینسا به ناوی مهر گه هه بخنباری ده ناسری [۱] قبله گاه بزبدبان.

مهر گیراناقهر: زور به به له، گه له کی پله ز [۱] با عجله و شتاب.

مهر مه ز: (۱) جوړی بهردی سه حنی باشه؛ (۲) کلا، ببله [۱] (۱) سنگ مرمر؛ (۲) نیله.

مهر مه زشا: خامی هره سهی که ده کرنه کراسی پیاوانه [۱] ململ.

مهر مه زوکی: که لایین [۱] نیله بازی.

مهر مه ز بشوک: مارمبلکه [۱] مارمولک.

مهر مه زین: که لایین [۱] نیله بازی.

مهر مه ند: گیاه که بو ده ره مان ده شی [۱] گیاهی است طی.

مهر مهی: (۱) مزا، فوروشم؛ (۲) گولله [۱] (۱) سرب؛ (۲) گلوله اسلحه.

مهر نه کهنه: (۱) مهر دار، که سی کاری هه مهر داریه؛ (۲) تیره به که له مه نگوزان [۱] (۱) کسی که شغلش گوسفند داری است؛ (۲) بخشی از ابل منگور.

مهر نه سهوکه: (۱) برساری فرسه له نازه مردو، وانا؛ خودات کیه؛ (۲) برینی له لاوازی بی هیزو نوان [۱] (۱) سؤال فرشته از تازه مرده که خدایت کیست؟؛ (۲) کتابه از آدم لاغر مردنی.

مهر و: گوزه [۱] سبو.

مهر و: بی به و، که ساد، نازه واج [۱] کساد.

مهر و: مرو [۱] آدم، انسان.

مهر واله: نوسه که، نوسه نه که [۱] نگا: نوسه که.

مهر و ز: کزو لاوازی لاغر مردنی.

مهر و ش: له به روی ده خا [۱] کساد می کند.

مهر و ف: مرو، بنیادهم [۱] انسان، آدم.

مهر و ه: هه مرو، هه رمی [۱] گلابی.

مهر و ی: (۱) مهره؛ (۲) گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] (۱) گلابی؛ (۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مهزی: (۱) مهزه سسور؛ (۲) جوزی زهونی نه سپ؛ (۳) کالی جاو ره نگی زهردی نامال شین بو جاو؛ (۴) گوسفند قرمز؛ (۵) حالنی شبه بورتمه در راه رفتن اسب؛ (۶) چشم زاغی.

مهزبای: شکان؛ شکستن.

مهزی تویانه: مهز نا کاوژی که زوژی گواستنه وی بوک بو مالی زاوای نه نیرن؛ گوسفند هدبه عروسی.

مهزیژ: مریچه؛ مورچه.

مهزیولو: شماره میرو؛ لانه مورچه.

مهزیس: (۱) بریفه؛ (۲) جوانی و خوشبختی؛ (۳) ره ننگ دورو؛ (۴) درخشش؛ (۵) زیبایی؛ (۶) رنگ ورور.

مهزیسوک: گیاهی مزمزه؛ گیاه «مرمه».

مهزینا: له گوئدانه ی کوردستانه که به عسی کاو لیان کرد؛ روستایی در کوردستان که بعین آن را ویران کردند.

مهزیوان: شاریکی کوردستانه؛ مر یوان، شهری در استان کوردستان.

مهزا: نه زوک، مایی که زگ نا کا؛ نازا.

مهزات: فروشنشی به چار دان که هر کهس زبانسری بدا بو نه وی.

مهزاج: حراج.

مهزاتخانه: مهزاجه بازار؛ بازار حراج.

مهزاخ: خهرج، بهخت، سهرف؛ خراج.

مهزاختن: خهرج کردن، بهخت کردن؛ خراج کردن.

مهزار: مهزول، زیاره نان؛ مزار منبرکه.

مهزاق: (۱) حدنهک، گالنه، شوخی؛ (۲) نینسنا، چیزه؛ (۳) نینال، نیز؛ (۴) شوخی، طنز؛ (۵) ذوق؛ (۶) مسخرگی.

مهزاق بی کردن: گالنه بی کردن؛ مسخره کردن.

مهزال: دهر رفت، ههل، کئیس، که بس؛ فرست.

مهزان: مهنا، مهز، نومهز؛ تونگو.

مهزبوت: چوست، جالاک؛ جالاک.

مهزخ: (۱) خهرج؛ (۲) به نلانی مال؛ (۳) خراج؛ (۴) از بین رفتن مال.

مهزخاندن: (۱) خهرج کردن؛ (۲) به نلاندنی مال؛ (۳) خراج کردن؛ (۴) هدر دادن مال.

مهزد: کولانکه، کولاروژنه؛ روزنه بام.

مهزرا: کینلکه، موجه، جینگه ی شتلی چاندن؛ مزرعه.

مهزران: داممزران، لهجینگه بهک مانه وه؛ سکنی گزیدن.

مهزرکه: (۱) رفیده؛ (۲) قولنجی نانکه مر؛ (۳) بالشتک نانوا؛ (۴) بازوبند نانوا.

مهزروه: (۱) رفیده؛ (۲) داری نوک نیز که نانی له نه ندور بی دهر دین؛ (۳) بالشتک نانوا؛ (۴) جوبی که با آن نان را از تنور در آورند.

مهزره: مهزرا؛ مزرعه.

مهزرهق: مزراق، مزراح؛ گردنا.

مهزرهقه: (۱) نامرانی که له ناسباود؛ (۲) رفیده؛ (۳) ایزاری در آسباب؛ (۴) بالشتک نانوا.

مهزره که: (۱) جایخانه، جینگه ی چاپکردنی نوسراو؛ (۲) مهزروه؛ (۳)

جایخانه؛ (۴) نگا؛ مهزروه که.

مهزری: گوندیکی کوردستانه به عسی کاو لی کرد؛ نام روستایی در کوردستان که توسط بعینان ویران شد.

مهزریخ: مهزراح، مهزرهق؛ گردنا.

مهزربینگه: دام و ده زگای کارگیری؛ اداره.

مهزره: مهزره که؛ نگا؛ مهزره که.

مهزگ: مزی، مزگ؛ مغز.

مهزگدان: (۱) خارن مزگ؛ (۲) برینی له بیای زانا؛ (۳) دارای مغز؛ (۴) کتابه از خوشمه.

مهزگت: مزگ، مزکت، مزگفت؛ مسجد.

مهزلاق: گیاه که بنه که ی به چیت لی ده نین؛ گیاهی است.

مهزلوم: ناهه فی لیکراو؛ مظلوم.

مهزن: (۱) زه لا، گه وره؛ (۲) سه روک، ره نیس؛ (۳) گنده، بزرگ؛ (۴) رئیس، سردار.

مهزنان مهزنتن: خودا، خودی، خوا؛ نامی برای خدا.

مهزناهی: گه وره بی، سه روکی؛ ریاست، بزرگی.

مهزنا به تی: مهزناهی؛ ریاست، بزرگی.

مهزند: مازن، مهزن؛ نگا؛ مهزن.

مهزنده: (۱) قیمت، بابی؛ (۲) گومان؛ (به مهزنده کاری نوبه)؛ (۳) نرخ، قیمت؛ (۴) حدس، گمان.

مهزننه: مهزنده؛ نگا؛ مهزنده.

مهزنی: مهزنا به نی؛ بزرگی، سرداری.

مهزوکه: مارمیلکه؛ مارمولک.

مهزه: (۱) تا، چیزه؛ (۲) خواردنی که ده که ل شهاب خوارنده وه ده خوری؛ (۳) نینسنا؛ (۴) کرمیکی سپه له ناو مالان ده بیندری؛ (۵) مزه، طعم؛ (۶) مزه شرابخواران؛ (۷) اشنها؛ (۸) کرمی است سپید رنگ.

مهزه ب: نابین، رو شوینی نابین؛ مذهب.

مهزه بزوتن: نینسنا کردن، ناره زو کردن؛ آرزو کردن.

مهزه بیدان: خوینی له چینست کردن بان نرش کردن؛ مزه دادن به غذا.

مهزه دار: (۱) خوش چیزه؛ (۲) برینی له جوانی زور جوان؛ (۳) برینی له فسه ی خوش؛ (۴) خوشمزه؛ (۵) کتابه از بسیار زیبا؛ (۶) کتابه از سخن شیرین.

مهزه دان: مهزه بیدان؛ مزه دادن به غذا.

مهزه ل: (۱) مهزول، گو رخانه ی بیواجکان، زیاره نگا؛ (۲) نهوم، قات؛ (۳) مقبره اولیا؛ (۴) طبقه، اشکوبه.

مهزه نده: مهزنده؛ نگا؛ مهزنده.

مهزه نسه: مهزه لده؛ (کاری خیرم به مهزه ننه گوزهری کرد له هه زار «شیخ زه زا»؛ نگا؛ مهزه ده.

مهزخیخ: مهزخ؛ نگا؛ مهزخ.

مهزهور: مهجور، ناعلاج؛ ناچار، مجبور.

مهزده: مهجیدی، پاره به کی عوسمانی. بیستی لیره به کی ته لا بو؛ از بولهای دولت عثمانی.

مه ستهر: خزمه نکاری بهره ست، نوکری بهره سنان [۱] نوکر، مستر.
 مه ستزه: خه تکبش، راسته بو خهت له کاغه زکیشان [۱] خط کش.
 مه سته کی: (۱) دهوه نیکه شیرهی لی ده گرن وهک جاچکه نهی جاون
 یونی خوشه: (۲) جیهوه شیرهی داری کار [۱] (۱) مصطکی، بونه ای
 است: (۲) نوعی انگم.
 مه ستی: (۱) سه رخوشی: (۲) ناوه بو پیاوان: (ده سنیکه هه به مه ستی
 نه فندی اه کهره مد) «شینخزه زا» [۱] (۱) مستی: (۲) نام مردانه.
 مه سحف: مسحف، قورحان [۱] قرآن.
 مه سخ: شکل گوزان، بیجم ناشیرین یون [۱] تبدیل قباغه به شکل بدتر.
 مه سخره: گالنه جاز [۱] مسخره.
 مه سرف: خهرج، مزه خت [۱] مخارج.
 مه سقره: مه سخره [۱] مسخره.
 مه سقه ل: نامرازی خو جوان کردن و ناس ولوس دان: (روخساره ش
 وه ختی مه سقه ل معدو لیش / وه شنوی باریز خه یال مه بو زیش)
 «مه وله وی» [۱] ابزار بزرگ کردن.
 مه سک: پالای له هه مانه، مه ست [۱] نوعی پای افزار.
 مه سکرن: سه رخوش یون [۱] مست شدن.
 مه سکه: خبگه، هیزه [۱] خبگه.
 مه سکه ت: شیرانی به که له نارودو کاکله گوژو شه کر ده کری [۱] نوعی
 شیرینی که از آرد و مغز گردو و شکر سازند.
 مه سکه ر: مسگر، مزگهر [۱] مسگر، صفار.
 مه سکی: مه سته کی [۱] مصطکی.
 مه سلته: ناشت بونه وهی دوژمنی خوینی و ناموسی [۱] آشنی میان دو
 دشمن خوینی و ناموسی.
 مه سلته جه: پنکهی دروینه وانان [۱] بنگاه دروگران.
 مه سلته جه ت: ریوشوینی درست و باش [۱] مصلحت، راه درست.
 مه سسو: گوندبکی کوردسنانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روسایی در
 کردستان که توسط بعشیان ویران شد.
 مه سوور: سوکه له تاوی مه سوور [۱] مخفف مصور، نام مردانه.
 مه سوول: بهر پرسیار، بهر عوده [۱] مسول.
 مه سه: (۱) پولاوی چه قونیز کردنی قه سابان: (۲) مه دونه، خاکه نازی
 مشکه دهردان [۱] (۱) سوهان آهنی قصاب: (۲) خالک انداز بخاری.
 مه سه ب: (۱) مه زب: (۲) حه شارگهی که [۱] (۱) مذهب: (۲) کمین کبک
 شکاری.
 مه سه کان: دوگوندی کوردستان بهم ناوه به عسی کاولی کرده [۱] دو
 روستا به این اسم در کردستان توسط بعشیان ویران شده است.
 مه سه کی: مه سته کی [۱] مصطکی.
 مه سه ل: په ندی پشونان [۱] امثال و حکم.
 مه سه لا: مه سه لا [۱] مثلاً.
 مه سه له: (۱) مه سه ل: (۲) روداو: (مه سه له جه؟): (۳) برسبار [۱] (۱)
 امثال: (۲) قضیه: (۳) سنوال.
 مه سه له ن: بونمونه، وه کو نه وه [۱] مثلاً.

مه ژرفه: یازو، بیللی دارین [۱] یازو.
 مه ژک: مه زک، مژی، مزگ [۱] مغز.
 مه ژگ: مه ژک، مه زگ [۱] مغز.
 مه ژگله: گیابه که ده خوری [۱] گیاهی است خوردنی.
 مه ژگه: کاکل، کاکلی گوژو... [۱] مغز گردو...
 مه ژنون: مه جنون، نهو بنداره کهی له بلی [۱] عاشق لیلی، مجنون.
 مه ژو: مینسک [۱] مغز.
 مه ژو: مه ژو، مینسک [۱] مغز.
 مه ژوچه لقیان: مینسک شله قبان، برتی له عه قل نعمان [۱] کنایه از خل
 شدن.
 مه ژودار: به ناوژ زیر [۱] هوشمند.
 مه ژولانک: برزانگ، مژول، بزبانگ [۱] مژه.
 مه ژوی: (۱) مه ژگ: (۲) نیمه ش: (۳) زیانت نهوی [۱] (۱) مغز: (۲) ماهم: (۳)
 مژی، زندگی نکن.
 مه ژوچک: پیشه پهک که مینسکی تبايه نه بمرن [۱] استخوان حاوی مغز.
 مه ژویده: مه ژده [۱] نگا: مه ژده.
 مه ژیر: کوچهر، ره بهن [۱] مهاجر.
 مه س: (۱) مه س: (۲) قه لهو، گوشتن: (۳) سه رخوش: (۴) یاقر، مس [۱] (۱)
 بزرگ، سردار: (۲) جاق: (۳) مست: (۴) فلز مس.
 مه ساحه: شتبه که وهک لاسیق نوسراوی قه له مژه ساسی بی ده سز نه وه [۱]
 مداد پاک کن.
 مه ساسه: مساسک، مساسه [۱] نگا: مساسه.
 مه سانه: (۱) کاری مه سانه: (۲) گمیزدان [۱] (۱) مستانه: (۲) مثانه.
 مه ساهس: (۱) صندوق، یه غان: (۲) هوز، جه والی مه زن [۱] (۱) صندوق: (۲)
 جوال بزرگ.
 مه ست: (۱) سه رخوش: (۲) برتی له غلورو له خو بایی: (۳) تیر، مر: (۴)
 راست و بی گرتی: (۵) مشت و مال درباگ: (۶) ته وه زه ل: (۷) ته زیو: (۸)
 پالای له هه مانه که نوژی پیوه نه کن: (۹) سوزی: (۱۰) مانگ،
 شه کت، ماندو [۱] (۱) مست: (۲) کتابه از مغز: (۳) سیر از خوراک:
 (۴) راست و مستقیم: (۵) صیقل زده: (۶) تبیل: (۷) بی حس: (۸) نوعی
 پاپوش: (۹) فردا: (۱۰) خسته.
 مه ستان: ناوه بو ژنان [۱] نام زنانه.
 مه ستانه: مه سانه، وهک سه رخوشان [۱] مستانه.
 مه ست کردن: خو سه رخوش کردن [۱] مست کردن.
 مه س کردن: مه ست کردن [۱] مست کردن.
 مه ستور: (۱) مه جوب، به شهرم و حه با: (۲) مه ست [۱] (۱) دارای شرم و
 آبرو: (۲) مست.
 مه ستوره: نازناوی هه سنباریکی به ناوبانگی کورده [۱] نخلص شاعره
 نامدار کرد ماه شرف اردلان.
 مه سته: سوزی، سبه بئی [۱] فردا.
 مه سته بیرو: دوسه بی، دوسو [۱] پس فردا.
 مه سته بیرو: مه سته بیرو [۱] پس فردا.

مه‌سی: سه‌خوئشی [مه‌سنی].

مه‌سنی: (۱) بسنه‌ی سه‌ر نه‌ندوؤر؛ (۲) وشه‌ی گالته‌پنی کردن [مه‌] (۱) آهن پالای تئوره؛ (۲) حرف مسخره کردن مخاطب.

مه‌سمیر: مره‌پای کدو [مه‌] مرپای کدو.

مه‌سبن: ناقتاوه‌ی له‌ مس [مه‌] آفتابه‌ مسین.

مه‌سینه: مه‌سبن [مه‌] آفتابه‌ مسین.

مه‌ش: (۱) روئشن، ره‌وت؛ (۲) جانه‌وه‌ریکی ره‌شی بچوؤکی بالداره‌ له‌ هه‌مو مالآ‌نداه‌به‌ له‌ شیرنی ده‌تیشنی و زور پس‌و پوخله‌ [مه‌] (۱) رفناره‌ رفن؛ (۲) مگس.

مه‌شاك: دار عاسای دهر و نشان [مه‌] عصابی دراویش.

مه‌شاله‌ف: پالآ. پیتاور [مه‌] پای‌افزار.

مه‌شاندن: بیک‌هینانی کار، جنی به‌جنی کردن [مه‌] انجام دادن.

مه‌شت: سبج‌هی، سوژی، مه‌سنه‌ [مه‌] فردا.

مه‌شته: (۱) چوگه‌یک که قه‌ده‌دبروئی ناو ده‌دا؛ (۲) سو، سوژی [مه‌] (۱) جوبی که بک‌ردیف جوب کوچک‌تر را آبیاری می‌کند؛ (۲) فردا.

مه‌شته‌بیژو: دوسپه‌ی، دوسو، دوپه‌پانی [مه‌] پس‌فردا.

مه‌شتی: سه‌ی، سوژی [مه‌] فردا.

مه‌شخ: راهانن له‌ کاردا، خورآهینان، مه‌شخ [مه‌] مشق، تمرین.

مه‌شخول: مزول، خه‌ریک [مه‌] مشغول، سرگرم کار.

مه‌شخهل: مه‌شخهل [مه‌] نگا: مه‌شخهل.

مه‌شخه‌لان: مه‌شخه‌لان [مه‌] نگا: مه‌شخه‌لان.

مه‌شخه‌له: خه‌ریک بوئن به‌شتبکه‌وه [مه‌] مسغلت.

مه‌شردف: راورزو رو [مه‌] مشرب، خلق.

مه‌شردف‌خوش: راورزو و خوش [مه‌] خوش‌مشرب.

مه‌شغول: مه‌شغول، مزول، خه‌ریک [مه‌] مشغول.

مه‌شفهن: تاته‌شور. به‌ردنی که مردوی له‌سه‌ر ده‌شون [مه‌] تخته‌سنگ مرده‌شویی.

مه‌شق: مه‌شخ، مه‌شخ [مه‌] مشق، تمرین.

مه‌شك: (۱) پسته‌جه‌پوانی گوراو که ماسنی نیدا ده‌ژینن؛ (۲) خبگه، هیزه؛ (۳) ورگ، عور [مه‌] (۱) مشك؛ (۲) خبک؛ (۳) اشکبه.

مه‌شکاله: ده‌فری جه‌رمین بو‌میوه‌و گه‌زو تیداه‌لگرتن [مه‌] ظرفی جرمی برای میوه‌ خشک و شیرینی.

مه‌شکن: (۱) ورگن، زگ‌زل؛ (۲) زگ‌باکردو [مه‌] (۱) شکم گنده؛ (۲) شکم بادکرده.

مه‌شکو: مه‌شکن [مه‌] نگا: مه‌شکن.

مه‌شکوؤر: مه‌شکه‌زه‌قه [مه‌] جرم خشکیده و بی‌مصرف.

مه‌شکوله: مه‌شکی گچکه [مه‌] مشك کوچك.

مه‌شکویی: زنی ورگ‌زل [مه‌] زن شکم گنده.

مه‌شکه: (۱) مه‌شك؛ (۲) خبگه، مه‌سکه؛ (۳) مزی، مینشك [مه‌] (۱) مشك؛ (۲) خبک؛ (۳) مغز.

مه‌شکه‌پزه: جوژی سبسه‌ی ره‌شه‌ه‌میشه‌ زیره‌ی دئی. واتا: مینشك‌ده‌با [مه‌] جبرجبرك.

مه‌شکه‌دزه: مه‌شکه‌پزه [مه‌] نگا: مه‌شکه‌پزه.

مه‌شکه‌ره‌قه: شه‌کیله [مه‌] جرم خشکیده و بی‌مصرف.

مه‌شکه‌ژه‌ن: کسی مه‌شکه‌ زاده‌تله‌کیننی بو‌ ماست کردنه‌دو [مه‌] مشك به‌هم‌زن.

مه‌شکه‌ژندن: ژاندنی مه‌شکه [مه‌] مشك به‌هم‌زدن.

مه‌شکه‌ژهن: مه‌شکه‌ژهن [مه‌] مشك به‌هم‌زدن.

مه‌شکه‌ژه‌نه: گه‌مه‌یکه [مه‌] نوعی بازی.

مه‌شکه‌ژه‌نی: مه‌شکه‌ژه‌نه [مه‌] بازی «مه‌شکه‌ژه‌نه».

مه‌شکه‌کیز: مه‌شکه‌ژین [مه‌] مشك به‌هم‌زن.

مه‌شکه‌ومه‌لان: مه‌شکه‌وسنی پا [مه‌] مشك و سه‌پابه‌آن.

مه‌شکه‌ی گاوس: مه‌شکه له‌ پیستی چیل [مه‌] مشك از پوست گاو.

مه‌شور: به‌ناویانگ [مه‌] مشهور.

مه‌شول: تیخولی سه‌ره‌وی گوژیوبافی [مه‌] پوسته‌ محکم گردو و بادام.

مه‌شون: مه‌شفهن، تاته‌شوار [مه‌] سکوی غسل میت.

مه‌شه: (۱) جانه‌وه‌ری بچوؤکی بالداری پس که له‌ هه‌مو شوینان هه‌به،

مه‌ش: (۲) گازی بزم‌ارکیشانه‌وه [مه‌] (۱) مگس؛ (۲) گازانیر.

مه‌شهك: فشه‌که‌شپته [مه‌] فشفشه.

مه‌شه‌له: مه‌سه‌له [مه‌] نگا: مه‌سه‌له.

مه‌شه‌ور: به‌ناویانگ، به‌ده‌نگو ناو [مه‌] مشهور.

مه‌شی: (۱) روئشت؛ (۲) مه‌شه [مه‌] (۱) رفت؛ (۲) مگس.

مه‌شیا: (۱) شپاو، لابق؛ (۲) ده‌سوابه؛ (۳) روئشت [مه‌] (۱) شایان؛ (۲) بایستی؛ (۳) رفت.

مه‌شین: روئشن [مه‌] رفتن.

مه‌عاف: (۱) ره‌وا، دروست؛ (۲) به‌خسراو له‌ نهرکی سه‌رشان، مه‌حاف [مه‌] (۱) حلال؛ (۲) معاف.

مه‌عجومه: مه‌جومه [مه‌] سینی

مه‌عد: ره‌نگی زو، ته‌بیات: (نیروه‌عدی نه‌ نه‌خوشه) [مه‌] رنگ‌سیما.

مه‌عده‌ن: کان، کاتگا [مه‌] کان، معدن.

مه‌عده‌نوس: جوژی که‌ره‌وز [مه‌] نوعی کرفس.

مه‌عر: مار، خزوکی درژی به‌زه‌هر [مه‌] مار.

مه‌عره‌که: (۱) چه‌چه‌جق، گوزه‌گور؛ (۲) پالآن‌قه‌جه‌ری، جوژی کورنان؛ (۳) ناره‌فگیری بن‌زین [مه‌] (۱) سروصدا و جنجال؛ (۲) نوعی پالان؛ (۳) نم‌زین.

مه‌عز: مه‌جز، بو‌خانری [مه‌] از برای.

مه‌عزوم: بانگ‌هینن‌کراو بو‌ نان‌خواردن [مه‌] دعوت شده برای خوردن.

مه‌عزه‌ره‌ت: مه‌عزه‌ره‌ت [مه‌] معذرت.

مه‌علان: پسپور، لی‌زان [مه‌] خبره.

مه‌علوم: ژاندراو، ناشکرا [مه‌] معلوم.

مه‌عمور: کاربه‌ده‌ستی به‌ره‌ژیری ده‌ولت [مه‌] مأمور.

مه‌عنا: مانا، واتا، نیاز له‌ فسه [مه‌] معنی.

مه‌عه‌شویی: گوندیکی کوردستانه‌ به‌عسی کاولی کرد [مه‌] نام‌روستایی در

- گردستان که توسط بعثبان و بران شد.
- مه‌عه‌ن: محه‌ین، وا‌ده‌رده‌که‌وئی [مه‌چین پیداست.
- مه‌عین: ماهین، ماین [مه‌ادبان.
- مه‌غاره: مغاره، نه‌شکه‌وتی گوشاد [مه‌نگا: مغاره.
- مه‌غیره: گورستان، موغیه، [مه‌گورستان.
- مه‌غدور: ناه‌فی‌لی‌کراو، به‌شخوراو [مه‌مظلوم.
- مه‌غریب: موغروب، ده‌می‌خوزن‌دین [مه‌هنگام غروب.
- مه‌غز: [مه‌کاگل: ۲) مژی [مه‌۱) مغز هرچی: ۲) مغز جاندار.
- مه‌غلوب: زیر‌کونو له‌بازی و شه‌زدا [مه‌مغلوب.
- مه‌غلوبه: نیک‌جززانی دوزمنان له‌شه‌زدا [مه‌جنگ مغلوبه.
- مه‌غمون: زبان‌دینه له‌سه‌ودا [مه‌زبان خورده در معامله، مغبون.
- مه‌غعل: په‌چد، حموشه‌مه‌ز [مه‌خوابگاه گله در دشت.
- مه‌فا: ۱) به‌هره، قازانج، قانزاج: ۲) مفا، شفا، جابونه‌وه له‌نه‌خوشین [مه‌۱) سود، بهره: ۲) شفا.
- مه‌فتول: نه‌ری‌داری زه‌ز [مه‌نخ‌مانندی در ناک.
- مه‌فح: مه‌حف، [مه‌نابود، محو.
- مه‌فرده‌شبان: دو ناباری بر له‌کا که له‌باره‌بدر ده‌ندری و نه‌خوشی نیدا زاده‌کیشن بو‌گوزانه‌وه: (نه‌ی‌ده‌توانی سوارینی به‌مه‌فرده‌شبان بردبان) [مه‌بار جاریا از گاه برای نقل بیمار.
- مه‌فردق: کائزابه‌که‌مس و قدا‌لی‌نیکه‌لا و حموجوشی لی‌دروست‌ده‌که‌ن [مه‌مفرغ.
- مه‌فسک: که‌وگیر [مه‌کفگیر.
- مه‌فح: مه‌حف، مه‌فح [مه‌نابود، محو.
- مه‌فعدت: بهره، قازانج، فابده، فیده [مه‌فابده، بهره.
- مه‌فهره: جوزی‌ترتی [مه‌نوعی انگور.
- مه‌فیش: تری له‌به‌رتاو نیشکه‌وه‌کراو [مه‌مویز.
- مه‌قاش: ماشه، مقاش، په‌نگر [مه‌انبر.
- مه‌قاله: وتاری‌نوسراو [مه‌مقاله.
- مه‌قام: قام، ستران، گورانی، مقام، لاوژه [مه‌ترانه.
- مه‌قاو: مقاو [مه‌نوعی بیماری سنور.
- مه‌قبره: موغیره، گورستان [مه‌گورستان.
- مه‌قسوک: په‌سه‌سلکه‌ی‌بال‌دریزی پاکورت [مه‌پرسنو.
- مه‌قلوب: چبایه‌کی کوردستانه، به‌سه‌رهانی سه‌یده‌وان له‌وئی رویداوه و کراوه‌نه‌به‌بت [مه‌کوهی است در کردستان.
- مه‌قلوم: ناوه‌زو‌کراو، وه‌رگبراو [مه‌وارونه.
- مه‌قه‌زنه: هه‌رشنه‌ی‌لاوه‌کی [مه‌ماکارونی.
- مه‌قه‌س: مه‌فست، نورنو، فه‌بچی [مه‌قبیچی.
- مه‌قه‌ست: مه‌فست [مه‌قبیچی.
- مه‌قه‌سته: مه‌فسته [مه‌نگا: مقدسه.
- مه‌قه‌سه‌ک: جوزی‌کللوی درشت [مه‌نوعی ملخ درشت.
- مه‌قه‌شعر: نخوشن له‌په، له‌نکه‌نو‌ک [مه‌لپه.
- مه‌قه‌له: جوزی‌گه‌می‌منلان [مه‌نوعی بازی کودکان.
- مه‌قه‌لی: ده‌فری‌سکل‌نی‌کردن که له‌کائزا کراینی [مه‌منقل‌آنش.
- مه‌ک: ۱) خوی، خوا: ۲) ده‌گمل شتا وانا: که‌ل‌پدل و نه‌سیاب: (شنومه‌ک) [مه‌۱) نمک: ۲) به‌همراه «شت» به‌معنی خرت‌وبرت و اتانیه.
- مه‌کات: پوشانه، سه‌رانه‌ی‌نازله‌ل [مه‌سرا‌نه‌دام.
- مه‌کاره: ۱) نام‌رازی دارکولینی دارتاش: ۲) قرقره‌ی‌جلدرو: ۳) عه‌ره‌بان‌ه‌ی‌نازوخه‌کیشانه‌وه: ۴) به‌کسمی‌چارویدار که به‌کری ده‌دری [مه‌۱) ابزار چوب‌کندن: ۲) قرقره‌خباط: ۳) آرایه‌حمل ارزاق: ۴) الاغ کرایه‌ای.
- مه‌کاره‌چی: چارویدار، که‌سنی که به‌کسم به‌کری ده‌دا [مه‌چاروادار.
- مه‌کته‌ب: فیرگه، مه‌دره‌سه [مه‌مدرسه.
- مه‌کته‌ف: فیرگه [مه‌مدرسه.
- مه‌کته‌و: مه‌کته‌ب [مه‌مدرسه.
- مه‌کر: ۱) ناز، په‌لی‌ی‌ناردارانه: ۲) فیل، گزی [مه‌۱) ناز و نیمناز: ۲) حبله.
- مه‌کرباز: ۱) نازونوزکه‌ر: ۲) قیلبار [مه‌۱) نازکننده: ۲) حبله‌گر.
- مه‌کرو: مه‌کرباز [مه‌نگا: مه‌کرباز.
- مه‌کروف: ۱) ناره‌وا، کاری‌نا‌ه‌چی: ۲) ناشیرین، گرانجان [مه‌۱) ناروا: ۲) زشت.
- مه‌کس: فسه‌ی‌سدرزاره‌کی په‌ینی‌کرده‌وه [مه‌نعارف بی‌عمل.
- مه‌ککه: شاری که‌که‌عه‌ی‌موسولمانانی نیدا‌یه [مه‌مکه.
- مه‌کو: ۱) جینگه‌ی‌کوبونه‌وه‌ی‌خه‌لک: ۲) جینگه‌ی‌به‌سه‌ره‌کا‌کراوی شت، کو، کوگا: ۳) ماکو، مه‌کو [مه‌۱) انجمن: ۲) جای انباشنه‌شده‌جیزی: ۳) مکوک.
- مه‌کو: ماکو [مه‌مکوک بافندگی.
- مه‌کوب: ساقوز، سه‌به‌نه‌ی‌زور‌زل [مه‌سید بزرگ.
- مه‌کوک: ۱) ماکو، مه‌کو، مه‌کو: ۲) به‌له‌ک، گیایه‌که [مه‌۱) مکوک: ۲) گیاه شبرین بیان.
- مه‌کوکه: ماکو، مه‌کو، مه‌کوک [مه‌مکوک بافندگی.
- مه‌که‌ک: په‌زی‌بجوک [مه‌گوسفند ریز.
- مه‌کی: خوی، خوا، مه‌ک [مه‌نمک.
- مه‌کیک: مه‌کوک [مه‌نگا: مه‌کوک.
- مه‌کین: جوانی دلکش [مه‌زیبای نمکین.
- مه‌کینه: ۱) ماشین: ۲) ماشینه‌ی‌جلدرون [مه‌۱) ماشین: ۲) چرخ خیاطی.
- مه‌کینه‌چی: ۱) که‌سنی‌کا له‌ماشین‌شاره‌زابه: ۲) خه‌بانی که به‌ماشینه‌شت نه‌دوری [مه‌۱) نکن‌سین: ۲) خیاطی که با چرخ کار می‌کند.
- مه‌گاو: چیل، مانگا [مه‌ماده‌گاو.
- مه‌گرتی: وامان‌دانا، گرتمان، دامان‌نا [مه‌فرض کردیم.
- مه‌گروم: بارچه‌به‌کی جوان و به‌قیمه‌نه‌ده‌کرینه‌کراس [مه‌نوعی بارچه‌قیمنی.
- مه‌گری: گربان‌مه‌که [مه‌گریه‌نکن.
- مه‌گریجه‌نی: مه‌فست، فه‌بچی، نورتو [مه‌قبیچی.

مه گس: شلخه مېشی له ده شت [۱] زنبور عسل په کندورفته.
 مه گلانا: گوندېکي کوردستانه به عسی کاوولی کرد [۱] نام روستایي در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 مه گهر: (۱) وشه ی درواپشین: (مه گهر بمرم ده نا ده بکه م): (۲) وشه ی پرسباز: (مه گهر نهمگوت): (۳) وشه ی نارو زوکردن: (۴) مه گین: (بارک وه هبت مه گهر وه ببتن / گهر دئی وه نبت مه گهر نبتن) «خانی» [۱] مگر.
 مه گه ز: (۱) جانه وه ری بچوکی بالدار که گاز له پینست ده گری: (چنگه به کی به مېش و مه گه زه): (۲) مه ش، مه شه، مېش [۱] (۱) حشرات گزنده برنده: (۲) مگس.
 مه گه زه: چاوشه به ک که له مه گه زه وه په بیدا ده بی [۱] نوعی چشم درد.
 مه گه س: (۱) مه شه، مه شی: (۲) مه گه ز [۱] (۱) مگس: (۲) نگا: مه گه ز مه گه ن: (۱) موغنا تیز: (۲) مه گهر [۱] (۱) آهنر با: (۲) مگر.
 مه گیروانی: بیزو، نیشبای ژنی زگ بر بو خوار د نیک [۱] وبار.
 مه گیز: نیشیا، وازی خواردن [۱] اشنها.
 مه گین: مه گهر [۱] مگر.
 مه ل: (۱) جانه وه ری بچکو له: (مه ل و مور): (۲) پزنده، بالدار، نه بر [۱] (۱) جانور ریز: (۲) پرنده.
 مه لا: (۱) زانای نابینی: (۲) سه روکی گمه [۱] (۱) آخوند: (۲) رئیس بازی.
 مه لا: مه لا [۱] نگا: مه لا.
 مه لا بانگدان: سه وه کی، سه ره نای رُو زو نه وه [۱] فجر.
 مه لا بانگان: مه لا بانگدان [۱] فجر.
 مه لا به زین: قسه زانی له زه بر [۱] بسیار سخندان.
 مه لات: فوزی نیوان خشت و به رد له به نئایی دا [۱] گل ملات در بناپی.
 مه لات هق ته قین: گه به به کی شه وانده به [۱] نوعی بازی.
 مه لات هق ته قینه: مه لات هق ته قین [۱] نوعی بازی.
 مه لاتی: کاری مه لا [۱] آخوندگری.
 مه لاتیا: ناوجه به که له کوردستان [۱] ناحیه ای در کردستان.
 مه لاج: بده س وبرد، لی زان، کارامه، ماهیر [۱] ماهر.
 مه لا خور: که م فیمه ت [۱] ارزان.
 مه لا خوره: مه لا خور [۱] ارزان.
 مه لا داود: گوندېکي کوردستانه به عسی کاوولی کرد [۱] نام روستایي در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 مه لا ز: ملاز [۱] نگا: ملاز.
 مه لا زاده: (۱) به چکه مه لا: (۲) نابه فیه به ک له کورد که تفتان ده رمانی مارانگه سته و خویشیان ده رمانی نه خوشی هاری به [۱] (۱) آخوندزاده: (۲) تیره ای از کرد که آب ده نشان شفای مارگزیده و خونشان داروی هاری است.
 مه لا زگر: ناوجه به که له کوردستان [۱] ناحیه ای در کردستان.
 مه لا زو: مه لا شو، مه لاشک، بان دهم له زوره وه [۱] سقف دهان.
 مه لا زگ: سه ری هیشنا نه گرساوی منالی ساوا [۱] بخشی از جمجمه سر کودک که هنوز محکم نشده است.

مه لاژن: ژنی مه لا [۱] همسر آخوند.
 مه لا زه: نالو، بادامه ی قورگ [۱] لوزین.
 مه لا س: (۱) ملاز: (۲) شل و شه و یق و کارله ده س نه هانو [۱] (۱) نگا: ملاز: (۲) سُست و بیکاره.
 مه لا سه فی: له و گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاوولیان کرد [۱] روستایي در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
 مه لا شک: ملاشک [۱] سقف دهان.
 مه لا شو: ملاشک [۱] سقف دهان.
 مه لا شو که وتن: شل بوئی مه لا شک که منالی چکو له ده یگر ن [۱] سن افندان بچه.
 مه لا شو هه لدا نه وه: جی هبانه وه ی مه لا شو [۱] جا آوردن سن.
 مه لا شو هینانه وه: مه لا شو هه لدا نه وه [۱] جا آوردن سن.
 مه لا عومهر: گوندېکي له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
 مه لا عه لیک: نه بریکي بچکو له به [۱] پرنده ابست کوچک.
 مه لا فه: جهر چه ف، بهر گه دوشه ک و بانگه [۱] ملافه.
 مه لا فی: جورئ نمرؤ [۱] نوعی گلابی.
 مه لاق: (۱) روخوشی نه فزه ده: (۲) روپینی: (۳) تری هه لگیر او بو زستان [۱] (۱) فر بیکار: (۲) نملق: (۳) انگور نگهداری شده برای زمستان، آونگ.
 مه لاقه: نه سکوی، نه سکو [۱] ملاغه.
 مه لاقه ره: له و گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاوولیان کرد [۱] روستایي در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
 مه لاقی: مه لاق [۱] نگا: مه لاق.
 مه لاک: (۱) جهرگ: (۲) جهرگ و ناو [۱] (۱) جگر: (۲) دل و جگر و قلوه.
 مه لاک: (۱) که وچک، که فچی: (۲) جهرگ و ناو [۱] (۱) فاسق: (۲) دل و جگر و قلوه.
 مه لا کاخه: گوندېکي له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
 مه لا کاغا: گوندېکي کوردستانه به عسی کاوولی کرد [۱] نام روستایي در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
 مه لاک کردن: چیژن، چیژه کردن [۱] چشیدن.
 مه لان: سن پای مه شکه [۱] سه پایه مشک.
 مه لامه ت: (۱) هو: (۲) سورا، نه پینی [۱] (۱) علت: (۲) راز.
 مه لاو: شلکینه، رینکه [۱] خمیر آبکی.
 مه لا هیم: (۱) خاوه ن به زه بی: (۲) نهرم نیان: (۳) ناسک و شلک [۱] (۱) با ترحم: (۲) نرم: (۳) نازک و لطیف.
 مه لا یکه ت: ملیاکه ت، فرشته ی خوا [۱] ملائکه.
 مه لا یه تی: کاری مه لا [۱] آخوندگری.
 مه لئه بن: (۱) سه رزمینی جیگه ژیان: (۲) کان، جان، مه عدنه [۱] (۱) سه رزمین زیستگاه: (۲) معدن، کان.
 مه لئه ند: مه لئه ن [۱] نگا: مه لئه ن.

مه‌لۆ: مه‌لۆ [مه‌لۆ]: نگا: مه‌لۆ.

مه‌لۆتک: منائی ساوای له بابۆله‌دا [مه‌لۆ] بچه در قنداڤ.

مه‌لۆتکه: مه‌لۆتک [مه‌لۆ]: نگا: مه‌لۆتک.

مه‌لۆچک: چۆله‌که، چیشکه [مه‌لۆ]: گنجشک.

مه‌لۆشه‌وینکه: کارتیکه‌در [مه‌لۆ] کار بهم‌زن.

مه‌لۆک: (۱) مه‌لۆ. مه‌لۆ: (۲) له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولبان

کرد [مه‌لۆ] (۱) نگا: مه‌لۆ: (۲) روسنایی در کوردستان که به‌عشان آن را ویران

کردند.

مه‌لۆکیش: که‌سنی که کلۆش ده‌بانه‌ سه‌ر خویان [مه‌لۆ] کسی که غلّه

دروشه‌ را سر خرمن می‌برد.

مه‌لۆل: (۱) خه‌مبار، کز: (۲) کزکردنی گولی جرا [مه‌لۆ] (۱) افسرده، غمگین:

(۲) کم کردن شعله.

مه‌لۆلاو: ربتکه، شلکینه، مه‌لاو [مه‌لۆ] خمیر آبکی.

مه‌لۆن: نفره‌لی کراو، نه‌حله‌تی [مه‌لۆ] ملعو،

مه‌لۆنی: سو‌بابی [مه‌لۆ] شناگری،

مه‌لۆو: سو‌بابی که‌ر [مه‌لۆ] شناگر.

مه‌لۆون: مه‌لۆهن، مه‌لۆهن‌د [مه‌لۆ]: نگا: مه‌لۆهن.

مه‌له: (۱) سو‌بابی. له‌ ناودا نه‌خنگان و به‌زینه‌وه: (۲) خوشتن: (۳)

مانده‌ی قوره‌کاری: (۴) جوړی کرمی ناوژگ: (۵) کوله، کللو [مه‌لۆ] (۱) شنا:

(۲) آبتنی: (۳) مالج: (۴) نوعی کرم شکمی: (۵) مَنج.

مه‌له‌تیک: جوړی سبۆه‌بایزه [مه‌لۆ] نوعی سیب‌باییزی.

مه‌له‌خان: که‌له‌ندی، قَرَم [مه‌لۆ] داس بلند.

مه‌له‌ز: دوزره، دۆزه‌گه [مه‌لۆ] دورگه.

مه‌له‌س: (۱) جوړی بارجه‌ی ناو‌ریشم: (۲) نرش و شربین بیکه‌وه: (۳)

کۆلوانه، چاروکه [مه‌لۆ] (۱) نوعی پارچه‌ی ابر بشمی: (۲) ملس: (۳) سردوشی

زنانه.

مه‌له‌سه‌ک: بود، دارایی: (مه‌له‌سه‌ک و ماهه‌خه‌سری) [مه‌لۆ] دارایی.

مه‌له‌سی: جوړی هه‌نار که ترش و شیرنه [مه‌لۆ] نوعی انار ملس.

مه‌له‌شه: مېشوله‌ی دندۆک‌دیز [مه‌لۆ] بشه‌ مالاریا.

مه‌له‌غان: داسیکی دیزه‌ به‌پینه‌ دروینه‌ی پنی ده‌که‌ن [مه‌لۆ] داس بلندی که

ایستاده به‌کار برند.

مه‌له‌فه: مه‌لا‌فه [مه‌لۆ] ملاقه.

مه‌له‌فان: که‌سنی که سو‌بابی ده‌زان [مه‌لۆ] شناگر.

مه‌له‌ک: ملیاکه‌ت، فریشته: (نۆکه‌ریت ناکه‌م مه‌یزه مه‌له‌که / نه‌بم به

به‌رده‌س که‌ریم نه‌له‌که) «فانع» [مه‌لۆ] فرشته.

مه‌له‌کا‌غا: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولبان کرد [مه‌لۆ]

روسنایی در کوردستان که به‌عشان آن را ویران کردند.

مه‌له‌گان: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [مه‌لۆ] از روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

مه‌له‌ک‌تاوس: نه‌وفریشه‌ ده‌رکراوه‌ی موسولمان پنی نیژن شهبان [مه‌لۆ]

شیطان.

مه‌له‌کردن: (۱) سو‌بابی کرن: (۲) خو‌لشن [مه‌لۆ] (۱) شنا کردن: (۲) آبتنی

مه‌لتیک: سبۆه‌ترشه‌ی پایزی [مه‌لۆ] سیب‌ترش پاییزی.

مه‌له‌جه: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [مه‌لۆ] نام دهی در

کوردستان که به‌عنها ویران کردند.

مه‌له‌جه‌م: ده‌رمانی ده‌برین‌ساوین [مه‌لۆ] مرهم.

مه‌له‌خته: گوندیکه کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [مه‌لۆ] نام روستایی در

کوردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مه‌لس: به‌زه‌وبه‌وه چه‌سپان [مه‌لۆ] بر زمین چسبیدن.

مه‌لساندن: به‌زه‌وبه‌وه نو‌ساندن [مه‌لۆ] بر زمین چسباندن.

مه‌لسین: مه‌لساندن [مه‌لۆ] بر زمین چسباندن.

مه‌له‌ه: مینش زل و درشت، که‌لمیش [مه‌لۆ] مگس دُرشت.

مه‌له‌غه: ناری، لۆسه [مه‌لۆ] اهرم.

مه‌له‌قاندن: (۱) که‌یاندنی میوه به‌گوشین و ده‌نهره‌خستن: (۲) قلبقاندن‌وه

[مه‌لۆ] (۱) ر.ا. زیندن مصنوعی میوه: (۲) له‌کردن چیز آنکی.

مه‌له‌قه: جوړی خواره‌مه‌نی [مه‌لۆ] نوعی خوراکی.

مه‌له‌قه‌پ: نام‌زینکی دارکۆلین [مه‌لۆ] وسیله‌ای برای حکاکای چوب.

مه‌له‌قه‌ره‌نی: گوندیکه له کوردستان [مه‌لۆ] نام دهی است.

مه‌له‌قین: زربنی میوه به‌داروه [مه‌لۆ] بوک شدن میوه بر درخت.

مه‌له‌که: (۱) زاوړی خړه‌که‌و به‌که‌بف: (۲) سه‌رپاله‌ی دروینه: (۳) فرشته.

ملباکه‌ت [مه‌لۆ] (۱) کودک نیل و خوب رشد کرده: (۲) سرده‌ت دروگران:

(۳) ملانکه.

مه‌له‌که‌ب: سده‌ته‌ی بچۆک، قه‌رتاله، نریان [مه‌لۆ] سید کوچک.

مه‌له‌که‌زی: تیره‌به‌که له هوزی سو‌بسنی له کوردستان [مه‌لۆ] طایفه‌ای

گُردزبان در کوردستان.

مه‌له‌که‌زان: فرشته‌ی سه‌ر‌به‌رشنی ده‌خبل‌دان و شبنایی و زاوړو:

(بیست و چاری نازاری / مه‌له‌که‌زان هاته‌ خاڤی / سه‌ری داری بنی

داری / تیره‌خورا ساکنی و کاری) «ونه‌ی پشینه» [مه‌لۆ] فرشته تولید و

ارزانی.

مه‌له‌که‌سی: که‌سکی له‌شوول [مه‌لۆ] چارودسنی از ترکه ساخته شده.

مه‌له‌که‌موت: عیزرایل، نیزرایل، پشمیری خودا [مه‌لۆ] عزرائیل.

مه‌له‌که‌موت: مه‌له‌که‌موت [مه‌لۆ] عزرائیل.

مه‌له‌که‌نی: مه‌رکانه، کو‌به‌له‌ی ده‌م‌گوشاد [مه‌لۆ] خمجده‌ده‌ن‌گشاد.

مه‌له‌لا: مه‌لا: (نه‌وا هاته‌ده‌ر له‌ مانی مه‌لا / خه‌ت و خال شیرین باخه

به‌ره‌لا) «فولکلور» [مه‌لۆ] آخوند.

مه‌له‌لاله‌و: گوندیکه له کوردستان [مه‌لۆ] نام دهی است.

مه‌له‌له: مه‌لا [مه‌لۆ] آخوند.

مه‌له‌ملین: ململین، جینگلدان [مه‌لۆ] حرکت آهسته.

مه‌له‌مه‌که‌ت: (۱) ولات: (۲) بازی، شار [مه‌لۆ] (۱) مملکت: (۲) شهر، دیار.

مه‌له‌مه‌ل: مه‌زه‌رُشا [مه‌لۆ] ململ.

مه‌له‌و: (۱) لۆده‌ی ده‌خلی درواو: (۲) پُری باوه‌شَبک له‌ ده‌خلی درواو: (۳)

به‌شیک له‌ سینی به‌شی باقه له‌ دروه‌کراو [مه‌لۆ] (۱) توده‌ غلّه‌ درویده: (۲) بک

آغوش از غلّه‌ درویده: (۳) یک سوم بسته از غلّه‌ درویده.

مه‌له‌و: (۱) مه‌له‌و: (۲) ناوه بو‌پیاوان [مه‌لۆ] (۱) نگا: مه‌له‌و: (۲) نام مردانه.

- کردن.
مه‌له‌كوز: كولو، كوله، كلو [مَدَح].
- مه‌له‌گه‌وي: مالوچه، مالونچه [گياه ملوكيه].
- مه‌له‌م: مه‌ره‌م، مه‌آه‌م، ده‌رمانی به پسناساوين [مهرم].
- مه‌له‌موچك: براتوته، تپلی تيوان نوتو بالا پهره [انگشت بنصر].
- مه‌له‌وان: (۱) گه‌می نازو؛ (۲) مه‌له‌زان [ملوان كشنی؛ ۲) شناگر].
- مه‌له‌وانی: (۱) كاری گه‌مه‌نازو؛ (۲) سوبایی؛ (۳) خوشن [۱) كشنی رانی، ملوانی؛ ۲) شناگری؛ ۳) آبنی].
- مه‌له‌هب: شه‌نه، شه‌ن، مه‌له‌يب [افشون].
- مه‌له‌زه: ته‌گيیری يیشه‌کی، گه‌لاله‌کردن له‌منشكا [طرح‌ربزی].
- مه‌له‌هم: مه‌له‌حم [مهرم].
- مه‌له‌هم: مه‌له‌حم [مهرم].
- مه‌له‌مه: خو‌يان، مالاخمه [خرمن هنوز باد داده نشده].
- مه‌له‌ه‌مين: يشوله‌سه‌رخوی نهرم‌ونبان [آدم حليم و منين].
- مه‌لنی: (۱) مه‌سه، سوبایی؛ (۲) مه‌لا، زانای عه‌ره‌بی؛ (۳) مه‌بیزه؛ (۴) نازناویکی مه‌لانته‌حمده‌ی جزیری له‌شعبردا [۱) شنا؛ ۲) آخوند؛ ۳) مگو؛ ۴) نخلص شيخ احمد جزیری شاعر بزرگ کرد].
- مه‌لنی: قسه‌مه‌که [مگو].
- مه‌لیاکه‌ت: فرشته [ملايك].
- مه‌لیچك: مه‌لوچك، چيشكه، چوله‌که [گنجشك].
- مه‌لیچه: چيشكه، چوله‌که [گجشك].
- مه‌لیس: مه‌جلس، كوز، مه‌كو [مجلس].
- مه‌لیف: مه‌له‌يب، مه‌له‌يب، كارنج، نه‌بور [افشون].
- مه‌له‌لوه: گوندنکی كوردستانه به عسی كاوی کرد [نام روسنایی در كردستان که توسط بعثیان ویران شد].
- مه‌لیم: بدله‌ك، مه‌كوك [گياه شیر بن بیان].
- مه‌له‌يه: مه‌له‌كوز، كلو [مَدَح].
- مه‌م: (۱) گوانی زن؛ (۲) سوکه‌ناوی محممه‌د؛ (۳) نه‌وینداری به‌ناوبانگی زین [۱) پستان زن؛ ۲) مخفف محمد؛ ۳) نام عاشقی مشهور].
- مه‌مانی: له‌و گوندانه‌ی كوردستانه که به عسی كاویلان کرد [روسنایی در كردستان که بعثیان آن را ویران کردند].
- مه‌مه‌ه‌زی: (۱) ژيانی بیچاره‌بی؛ (۲) نه‌خوشی له‌نيوان مهرگ و ژیدا [۱) زندگی فلاکت‌بار؛ ۲) حالت بین مرگ و زندگی در بیماری].
- مه‌مك: گوانی زن [پستان].
- مه‌مکان: گوندنکه له‌كوردستان به عسی ویرانی کرد [از روستاهای ویران شده كردستان توسط بعثیان].
- مه‌مك‌به‌ل: مه‌مك‌قبت، بوکیز په‌سنه [پستان برجسته].
- مه‌مك‌به‌ند: نه‌وكسه‌توماشه‌ی ناهبلی مه‌مك‌داكه‌وي [پستان‌بند].
- مه‌مك‌خواردن: شیر له‌مه‌مك‌مژین [شیر از پستان خوردن].
- مه‌مك‌خور: مندالی شیر خوره [شیرخواره].
- مه‌مك‌خوره: مه‌مك‌خور [شیرخواره].
- مه‌مكدان: جان‌ه‌ره‌ی که شیر نه‌دانه‌ی بچوی خوی [پستاندار].
- مه‌مك‌دان: شیردان به‌منال [شیر به‌بچه دادن].
- مه‌مك‌دانان: نازه‌حر بویی مه‌مك [نازه برآمدن پستان].
- مه‌مك‌ده‌ر: ژنی که شیری له‌مه‌مك‌دابه، به‌شیر [زن شیرده به‌بچه].
- مه‌مك‌شوژن: گوی مه‌مك‌زورقبت [نك پستان برجسته].
- مه‌مك‌قبت: مه‌مك‌به‌ل [پستان برجسته].
- مه‌مك‌کردن: مه‌مك‌دانان [نازه برآمدن پستان].
- مه‌مك‌كولی: مه‌مك‌نیشان و ژان‌کردن [درد پستان].
- مه‌مك‌مژ: بچوی شیرخور [كودك شیرخوار].
- مه‌مك‌مژه: مه‌مکی ده‌سکرد بو فریودان [پستانك].
- مه‌مك‌كوله: مه‌مکی بچكوله [پستان كوچك].
- مه‌مكه: (۱) مه‌مك؛ (۲) شنبکه وه‌ك گوی مه‌مك‌ده‌چی و منالی بی ده‌خافلی؛ (۳) دوه‌نکی درشت له‌ناوته‌زییهدا؛ (۴) هه‌رقینکی خری بچكوله [۱) پستان؛ ۲) پستانك؛ ۳) دودانه درشت در نسب؛ ۴) هر برآمده گرد كوچك].
- مه‌مكه‌به‌ند: پارچه‌ی اروا که مه‌مك، به‌و ده‌به‌سن [پستان‌بند].
- مه‌مكه‌خوره: مه‌مك‌خور [شیرخواره].
- مه‌مكه‌مژ: مه‌مکی منال خافلان‌دن [پستانك].
- مه‌مكه‌مژه: مه‌مكه‌مژ [پستانك].
- مه‌مکی: گوندنکی كوردستانه به عسی كاوی کرد [نام روسنایی در كردستان که توسط بعثیان ویران شد].
- مه‌ملی: مه‌مك؛ (مه‌ملی مه‌مو به‌مه‌م) [پستان].
- مه‌مله: مه‌مك [پستان].
- مه‌مله‌ده‌می: مه‌مكه‌خوره [بچه شیرخواره].
- مه‌مله‌كه‌ت: (۱) ولات؛ (۲) شان، باژیر [۱) مملکت؛ ۲) شهر].
- مه‌منا: تمه‌ز، نومه‌ز؛ (مه‌منا نه‌مه‌له‌پیش منا جووه کاری خوی دبوه) [تونگو].
- مه‌منو: نازه‌وا، قده‌غه [ممنوع].
- مه‌منوخ: مه‌منو [ممنوع].
- مه‌منوخ: قده‌غه، نازه‌وا [ممنوع].
- مه‌منون: منه‌تبار، منه‌نكار، سوپاسگوزار [سپاسگزار].
- مه‌مو: (۱) مه‌مکی بچوك؛ (۲) ناوه بو بیوان [۱) پستان كوچك؛ ۲) نام مردانه].
- مه‌مودبان: گوندنکه له‌كوردستان به عسی ویرانی کرد [از روستاهای ویران شده كردستان توسط بعثیان].
- مه‌مور: کاربه‌ده‌سنی زنده‌ستی ده‌ولت، فه‌رمانه‌ر [مأمور].
- مه‌موزین: پروزتر بن کینبی كورده یادگاری شیخ‌نه‌حمده‌ی خانی که له‌سالی هه‌زارونه‌وه‌وینچی كوچیدا دابناوه [بزرگترین زمان در ادبیات کردی است که توسط شیخ احمدخانی به‌سال هزارونودوینچ هجری تألیف شده].
- مه‌موند: هوزنکی كورده له‌كوردستانی به‌رده‌سنی نركان [عشیره‌ای است كردزبان].
- مه‌مه: (۱) مه‌مك؛ (۲) ناوی پباوانه؛ (۳) شیر له‌زاراوه‌ی زارگاندا [۱)

پستان: ۲) نام مردانه: ۳) مفهوم شیر به زبان کودکان.

مهمه: جنگه‌ی به‌رز بو مه‌لا له مزگه‌وت [۱] منبر.

مه‌مه‌سه‌نی: عه‌شیره‌تیکی کورده [۱] عه‌شیره‌ای است از کردزبانان.

مه‌مه‌له: مه‌مکوله [۱] پستان کوچک.

مه‌مه‌ند: ناوه بو پیاوان [۱] نام مردانه.

مه‌مه‌نداوی: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی

در کردستان که توسط بعنبان ویران شد.

مه‌می: ۱) مه‌مک: ۲) ناوه بو پیاوان [۱] پستان: ۲) نام مردانه.

مه‌می‌نالان: چیروکبکی که‌ونارابه [۱] از داستانهای مشهور قدیمی

است.

مه‌مپاوا: لدر گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱] روسنایی

در کردستان که بعنبان آن را ویران کردند.

مه‌می‌ند: گوندبکه له کوردستان [۱] نام دهی است.

مه‌می‌نه: عه‌نهر، حدته‌ر [۱] یوزینه.

مه‌من: ۱) کینتسه‌به‌که، من: ۲) خاوه‌ن، خیو: (ده‌وله‌مه‌ن): ۳) پشو

له‌سه‌رخو، به‌خوزمو حه‌با [۱] واحدی در وزن، من: ۲) صاحب: ۳)

باوقار.

مه‌ناومهن: ته‌واو قه‌ده‌خه [۱] اکبدا ممنوع.

مه‌نتش: بردنه‌وه له گربو [۱] برد در شرطبندی.

مه‌نتک: هوزیکی کورده له کوردستانی زیر حوکمی عراق [۱] نام

عشیره‌ای کردزبان.

مه‌نته‌شا: مه‌شا [۱] چو بدست درویشان.

مه‌نته‌شه: مه‌نته‌شا، مه‌شا [۱] چو بدست درویشان.

مه‌نتیقه: نارچه، به‌شی له ولات [۱] منطقه.

مه‌نچکی: جوړی گه‌نمه بو هه‌رشنه ده‌بی [۱] نوعی گندم.

مه‌نچوخ: ۱) سسله و پیله: ۲) گوی سرداری نالا [۱] خرزه و شبیشه

زبنی، منجوف: ۲) قبه‌جوب پرچم.

مه‌نجه‌ل: به‌روش [۱] دبک مسی.

مه‌نجه‌لوك: به‌روشی بچوك [۱] دبگ کوچک.

مه‌نجه‌لوكه: ۱) مه‌نجه‌لوك: ۲) به‌ری گیابه‌که ده‌نکی وردی تبايه [۱] ۱)

دبگ کوچک: ۲) ثمر گیاهی است.

مه‌نجه‌نیق: ۱) نام‌رازی ناگر هاویشنه‌هه‌لا له شه‌زدا: ۲) برینی له

ته‌وژی گه‌رما [۱] ۱) منجیق: ۲) کنایه از شدت گرما.

مه‌نچی: که‌سی که نه‌فالا ده‌دا دوز ناست کانه‌وه [۱] میانچی.

مه‌نچیل: مه‌نجه‌ل [۱] دبگ.

مه‌نح: ریگه‌نه‌دان [۱] منع.

مه‌ند: ۱) خاوه‌ن: ۲) ناوی زاوه‌سنای بی‌بزوتن: ۳) سه‌نگین و

پسوله‌سه‌رخو: ۴) مه‌ندوك، مه‌ندی، گیابه‌که: ۵) له‌شی مرو [۱] ۱)

صاحب: ۲) آب راکد: ۳) باوقار: ۴) گیاهی است: ۵) جُنه.

مه‌ندال: زارو، منال، مندال [۱] فرزند.

مه‌نداف: ناوی زاوه‌ستوا [۱] آب راکد.

مه‌نداو: منداف [۱] آب راکد.

مه‌ندش: وینجون، ویکجون [۱] شباهت.

مه‌ندك: مه‌ندوك، گیای مه‌ند [۱] گیاهی است.

مه‌ندوخ: هه‌رشتی زور به‌ته‌مه‌ن و شبانی مانه‌وه [۱] ماندنی.

مه‌ندوك: گیابه‌کی کویسنانی به‌ناوبانگه [۱] گیاهی است مشهور.

مه‌ندول: فه‌نهری سه‌عات، باندول [۱] باندول ساعت.

مه‌ندوله: ۱) گوی زیزی وه‌ك گولینگه: ۲) پارچه‌به‌کی جوانه بو به‌رگی

زنان [۱] ۱) منگوله‌ زرین: ۲) نوعی پارچه.

مه‌ندونه: مه‌دونه، خاکه‌نازی سو به [۱] خاك انداز بخاری.

مه‌نده: ۱) ناوی پیاوان: ۲) بافی‌ماو: (به‌سه‌مه‌ندم نه‌مه‌نده‌به) [۱] ۱)

نامی برای مردان: ۲) باقیمانده.

مه‌نده‌بوړ: نه‌مه‌لی قه‌وی [۱] ناوار نیل.

مه‌نده‌بوړ: ۱) بی‌بزاو وه‌ك لاشه: ۲) زه‌لامی زه‌رانال [۱] ۱) بی‌حرکت

افنده: ۲) توپند بدترکیب.

مه‌نده‌ر: دوشه‌کوله [۱] نشکچه.

مه‌نده‌روته: بانگیر، باگردین [۱] بام غلنگ.

مه‌نده‌فه: سه‌رو و بیچی زل [۱] دسنار بزرگ.

مه‌نده‌لی: ۱) جوړی تری: ۲) ناوی شاریکی گوردنشینه [۱] ۱) نوعی

انگور: ۲) نام شهری است.

مه‌نده‌مه‌ران: گوندبکه [۱] نام دهی است.

مه‌نده‌نه: هه‌رچی که هه‌ر بمبئی، وه‌ك شونیه واری که‌ونارا [۱] ماندنی.

مه‌ندی: ۱) داوه‌سنان و نه‌چولانی ناو: ۲) سه‌نگینی و له‌سه‌رخویی: ۳)

هوزیکی کورده له کوردستان [۱] ۱) رکود آب: ۲) وقار: ۳) نام

طایفه‌ای در کردستان.

مه‌ندی: ۱) گیابه‌کی کویستانه ده‌گه‌ل زازی و په‌نر ده‌کری: ۲) ناوی

زنانه [۱] ۱) گیاهی است با پشیر و کشک مخلوط کنند: ۲) نام زنانه.

مه‌ندیل: ۱) شاشک، بیچی سه‌ر: ۲) ده‌سه‌سر [۱] ۱) عمامه: ۲) دستمال.

مه‌نزل: مزل [۱] نگا، مزل.

مه‌نزلگه: مزلگه [۱] نگا، مزلگه.

مه‌نزه‌ل: مزل، مه‌نزل [۱] منزل.

مه‌نزیل: مزل [۱] منزل.

مه‌نسور: ناوه بو پیاوان [۱] نام مردانه.

مه‌نسوری: فامبکه [۱] آهنگی است.

مه‌نشور: مه‌شور، به‌ناوبانگ [۱] مشهور.

مه‌نفه‌حەت: فازانج، به‌هره، فنده [۱] سود، مُنْفَعَت.

مه‌نفه‌حەت: مه‌نفه‌حەت [۱] سرد.

مه‌نقال: مه‌لی، مه‌نگه‌ل [۱] منقل.

مه‌نقه‌ل: مه‌لی [۱] منقل آتش.

مه‌نقه‌له: مه‌لی [۱] منقل.

مه‌نقه‌لی: مه‌لی [۱] منقل آتش.

مه‌نگ: مه‌ند [۱] نگا، مه‌ند.

مه‌نگری: سبئی گه‌وره، مه‌عجومه‌ی زل، له‌نگه‌ری [۱] سبئی بزرگ.

مه‌نگوو: عه‌شیره‌نیکي کورده [۱] عه‌شیره‌ای است.

مه‌وت: (۱) توکیکه‌وانا: بمری: (۲) منال نرسینی خه‌بالنی [۱] (۱) الهی
بمری: (۲) لولوخرخره.
مه‌وتهن: مه‌لیه‌ندی جینگه‌ی زیان [۱] وطن.
مه‌وج: (۱) جاجیم: (۲) مونیجی کرو پارچه [۱] (۱) جاجیم: (۲) درخشندگی
در پارچه.
مه‌وجو: شتی که هه‌یه [۱] موجود.
مه‌وجود: مه‌وجو [۱] موجود.
مه‌ودا: (۱) لیواری نیخ: (۲) نوکی خه‌نچدرو شمشیر: (۳) ماوه‌ی به‌ینی دو
شت: (۴) موله‌ت، قانه: (۵) سهرده‌من له کات و سات، ماوه [۱] (۱) لیه
تیخ: (۲) نوک خنجر و شمشیر: (۳) مسافت: (۴) مهلت: (۵) مدنی از
زمان.
مه‌ورانی: مه‌گیرانی، بیژو، بیژو [۱] وبار.
مه‌ورد: (۱) مه‌به‌ست: (۲) جار [۱] (۱) موضوع: (۲) بار، دفعه.
مه‌وره: (۱) بره‌ند، مره‌ند: (۲) لکی براری دارتری [۱] (۱) سوهان: (۲)
شاخه‌هرس شده‌ناک.
مه‌وره‌د: بره‌ند، مره‌ند، مه‌وره [۱] سوهان.
مه‌وربان: مه‌گیرانی، بیژو، کرب، بیژگ [۱] وبار.
مه‌وزوچ: مه‌به‌ست، مه‌سه‌له [۱] زمینه، موضوع.
مه‌وزوچ: مه‌وزوچ [۱] موضوع.
مه‌وژ: نهر، نهر، به‌چم، جور [۱] طرح، شکل.
مه‌وژ: (۱) میاوی پشیل: (۲) میوژ [۱] (۱) صدای گر به: (۲) موبز
مه‌وژاندن: میاواندنی پشیل، بانگی کتک [۱] صداآوردن گر به.
مه‌وژوک: گیاهکی بنکداره‌و نام‌شیرین [۱] گیاهی است که پبازه‌اش
خوردنی است.
مه‌وق: (۱) شوین، جینگه: (۲) ده‌روبه‌ر [۱] (۱) جای: (۲) حوالی.
مه‌وقوفه: ملکی مرگه‌وت [۱] موقوفه.
مه‌وقوفه‌جات: زور ملک و زمینی سه‌به مرگه‌وت [۱] موقوفه‌جات.
مه‌ولانه: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در
کردستان که توسط بعثبان ویران شد.
مه‌ولو: (۱) مانگی که بیغه‌مبه‌ری نیا له‌دایک‌بوه: (۲) چیشت و
نان به‌خستبنه‌وه به هوی له‌دایک‌بوئی، بیغه‌مبه‌ره‌وه [۱] (۱) ماه ربیع‌الاول:
(۲) اطعام به مناسبت میلاد پیغمبر.
مه‌ولود: (۱) مه‌ولو: (۲) ناری پیاوان [۱] (۱) نگا: مه‌ولو: (۲) نام مردانه.
مه‌ولودنامه: به‌بیغه‌میر هه‌لگون له مه‌ولودی بیغه‌مبه‌ردا [۱] مولودنامه.
مه‌ولوده‌مانگ: مانگی مه‌ولو [۱] ماه ربیع‌الاول.
مه‌ولودی: نان و چیشت به‌خستبنه‌وه به مباره‌کی مانگی مه‌ولود [۱] ولیمه
مولودی.
مه‌وله‌غ: نه‌دازه له شننی [۱] مبلغ.
مه‌وله‌ق: مه‌وله‌غ [۱] مبلغ.
مه‌وله‌وی: (۱) سرناویکی خوبنده‌وارانی نابینه: (۲) نازناوی هه‌ستیاری
هه‌ره‌ی کورمه‌لا‌عبدالرحیم تاوه‌گوز به که له هه‌ورمان زیاده [۱]
(۱) از القاب رحمانیون: (۲) تخلص یکی از شعرای بزرگ کرد.

مه‌نگور: قه‌بره‌کچی شوته‌کردو [۱] دختر درخانه مانده.
مه‌نگورایه‌تی: مه‌لیه‌ندی که مه‌نگوری له‌ده‌زین [۱] منطقه «مه‌نگور» ها.
مه‌نگول: جوك، زرانی، نه‌ژنو [۱] ژانو.
مه‌نگوله: مه‌ندوله [۱] نگا: مه‌ندوله.
مه‌نگهل: مه‌غلی [۱] منقل آتش.
مه‌نگه‌له: بولیکی هیند که له عیراف ره‌واجی بو [۱] واحد پول هندی.
مه‌نگه‌لی: (۱) مه‌نگه‌ل: (۲) مه‌نگه‌له [۱] (۱) منقل آتش: (۲) نگا: مه‌نگه‌له.
مه‌نگه‌لیه: مه‌غلی [۱] منقل.
مه‌نگهن: گره [۱] منگنه.
مه‌نگه‌نه: مه‌نگهن، گره [۱] منگنه.
مه‌نگی: مه‌ندی [۱] نگا: مه‌ندی.
مه‌نگی: ماندوه‌نی [۱] خستگی.
مه‌ننه: مه‌نده، باقی‌ماو [۱] مانده.
مه‌نوله: پارچه‌ی مه‌ندوله [۱] پارچه‌یست.
مه‌نونلی: بونه‌ی کازانید اتوانده‌وه [۱] بوته ریخته‌گری.
مه‌نونلی: وته‌یه‌کی جادوگرانه‌به: (هه‌نونلی مه‌نونلی) [۱] کلمه بدون معنی
جادوگری.
مه‌نه: (۱) مه‌نده: (۲) ماندو [۱] (۱) باقیمانده: (۲) خسته.
مه‌نهر: (۱) مان، گه: (۲) شوینه‌وار: (۳) راه‌ستان به شلی و سستی: (۴)
فیزوده‌عه [۱] (۱) اعصاب: (۲) اثر: (۳) ایستادن به سستی: (۴) تکبر.
مه‌نهری: به‌فیز، بابی‌هه‌وا [۱] منکبر، خودخواه.
مه‌نه‌ک: رکب [۱] رکاب زین.
مه‌نه‌وشه: گوله‌وه‌نهرشه [۱] بنفشه.
مه‌نی: (۱) مه‌نگی کبشانی من: (۲) گوسان، خه‌بال، راویژ: (۳)
گیای مه‌ندی: (۴) شاه‌وت [۱] (۱) سنگ منی: (۲) حدس، تخمین: (۳)
گیاه «مه‌ندی»: (۴) آب پشت، منی.
مه‌نی: (۱) دام‌دنی، مه‌خه‌سه‌ر: (پامه‌نی وه‌بچک ده‌رنه‌فرزی مه‌لیچک)
«مه‌سه‌ل»: (۲) تاقه‌منی: (۳) گیای مه‌ندی [۱] (۱) مگذار، منه: (۲) پک من:
(۳) گیاه «مه‌ندی».
مه‌نیج: ناوی‌ژنانه [۱] نام زنانه.
مه‌نیژه: مه‌نیج [۱] نام زنانه.
مه‌نیسه: ره‌نگی ده‌فری سوا‌لت [۱] رنگ ظرف سفالی.
مه‌نیش: دام‌نینه، رومه‌نیشه [۱] منشین.
مه‌نو: مرو، بنیادهم [۱] آدمی، انسان.
مه‌واچو: نه‌بزم، ده‌نیم [۱] می‌گویم.
مه‌واچی: نه‌بزی، ده‌لئی [۱] می‌گویی.
مه‌وار: ده‌له‌مه [۱] نگا: ده‌له‌مه.
مه‌وارو: نه‌باری [۱] می‌بارد.
مه‌واژ: تومه‌ز، تهر، نهمس، مه‌ک [۱] تونگو.
مه‌واژه‌که: مه‌وار [۱] تونگو.
مه‌وال: مه‌بال [۱] مستراح.
مه‌ویه‌ت: موبه‌ت، خوشه‌وسنی [۱] محبت.

مه‌ویژ: نژی هه‌ل‌خراو له‌بهر ناو وشکه‌وه‌کراو [مه‌ویژ].
 مه‌ه: (۱) مانگی سی‌نۆزه: (۲) پەژ، مه‌ز [مه‌ز] (۱) ماه سی‌روزه: (۲) مینس.
 مه‌ه: شعراو، مه‌ی [مه‌ی] شراب، می.
 مه‌ها: پەژ، مه‌ه، مه‌ز [مه‌ز] مینس.
 مه‌هاباد: مه‌هاباد [مه‌هاباد] شهری در کردستان.
 مه‌هار: مه‌هار [مه‌هار] مه‌هار.
 مه‌هار‌به‌ن: به‌هار به‌ند [مه‌هار به‌ند] به‌هار بند.
 مه‌هار کردن: پەت و نالقه ده‌لۆت خستنی خوشتر [مه‌هار کردن] مه‌هار کردن.
 مه‌هار دت: شاره‌زایی له‌کارا، زه‌به‌ردستی [مه‌هار دت] مه‌هارت.
 مه‌هانه: به‌هانه، به‌لب [مه‌هانه] به‌هانه.
 مه‌هانی: کریمی مانگ به‌مانگ، مانگانه [مه‌هانی] ما‌ه‌بانه.
 مه‌هیرن: مانگی مه‌گیرانی کردن [مه‌هیرن] ماه و بار کردن حامله.
 مه‌هیره: زیاره، هه‌روه‌ز، کاری گه‌له‌کومه‌گی [مه‌هیره] کار نعاونی.
 مه‌هتاو: مانگه‌شه‌و [مه‌هتاو] ما‌ه‌تاب.
 مه‌هتەر: خزمه‌تکاری نه‌سب [مه‌هتەر] به‌تر اسب.
 مه‌هه‌جەت: نا‌ناجی، بی‌ویست، پینداویست [مه‌هه‌جەت] اجنباج، نیاز.
 مه‌هەك: ده‌رگوش، لا‌تکه [مه‌هەك] گه‌واره.
 مه‌هه‌ر: نکا، ره‌جا، شفات [مه‌هه‌ر] شفاعت.
 مه‌هه‌ره‌چی: نکا‌که‌ره، ره‌جا‌که‌ره [مه‌هه‌ره‌چی] شفیع.
 مه‌هه‌ر: (۱) ماره: (۱) ماره‌بی [مه‌هه‌ر] (۱) عقد نکاح: (۲) کابین.
 مه‌هه‌ر: مه‌هیر، دۆکلیو، دۆخه‌وا [مه‌هه‌ر] دوغیا.
 مه‌هه‌ر کرن: ماره‌کردن [مه‌هه‌ر کرن] عقد کردن.
 مه‌هه‌روشان: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [مه‌هه‌روشان] نام روستایی در کردستان که توسط بعضیان ویران شد.
 مه‌هه‌س: پالاله‌ه‌مانه، سوکه‌سول [مه‌هه‌س] پای‌اقزار سبک، دم‌بایی.
 مه‌هه‌س: قاشاغ، زه‌ک [مه‌هه‌س] نگا: قاشاغ.
 مه‌هه‌سون‌اوه: گوندیکه له‌کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [مه‌هه‌سون‌اوه] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعضیان.
 مه‌هه‌شوت: ماشوت، گرمی نوکی شین خور [مه‌هه‌شوت] آفت نخودسبز.
 مه‌هه‌فور: مافور، مه‌هوز، قالی [مه‌هه‌فور] قالی.
 مه‌هه‌شان: میوان، له‌خانوی بیانی خو خودی کرن [مه‌هه‌شان] مهمان.
 مه‌هه‌ك: خوینی زئانه، بی‌نویزی [مه‌هه‌ك] عادت ما‌ه‌انه زن.
 مه‌هه‌کی: مه‌هك، بی‌نویزی زئانه [مه‌هه‌کی] عادت ما‌ه‌انه زنان.
 مه‌هه‌گران: بیژر، مه‌گیرانی، مه‌برانی، که‌رب [مه‌هه‌گران] وبار.
 مه‌هه‌لا: گه‌زه‌ك، محه‌له [مه‌هه‌لا] محله.
 مه‌هه‌لان: ده‌می، تاوی، قان [مه‌هه‌لان] مدت کمی.
 مه‌هه‌لی: (۱) خیشک: (۲) کون ناخنی گۆنجه له‌په‌ر [مه‌هه‌لی] (۱) شخم صاف‌کُن: (۲) سوراخگیر آبراه.
 مه‌هه‌لمی: محه‌لمی [مه‌هه‌لمی] نگا: محه‌لمی.
 مه‌هه‌مه‌دی: چه‌نده‌وژنکی کورده له‌کوردستانی به‌رده‌ستی ترکان که زاواوی تایبه‌نیان هه‌به [مه‌هه‌مه‌دی] چند طایفه گرد با لهجه مخصوص خود.
 مه‌هه‌میژ: مامزه [مه‌هه‌میژ] مهمیز.

مه‌هه: مه‌ی، شعراو [مه‌هه] می، شراب.
 مه‌هه: نازکردن، ناز: (شه‌ز مه‌هه‌نی خو لکئی که‌م؟ نه‌ز بی‌باقم) [مه‌هه] ناز، مقابیل نیاز.
 مه‌هه‌ندیز: نه‌ندان‌یار [مه‌هه‌ندیز] مهندس.
 مه‌هه‌ندیس: مه‌هه‌ندیز [مه‌هه‌ندیس] مهندس.
 مه‌هه‌و: مالتوس، مینچکه‌به‌رار [مه‌هه‌و] ماده‌خوک.
 مه‌هه‌هت: ناری‌کاری، کومه‌ك، یار‌به [مه‌هه‌هت] مساعده.
 مه‌هه‌هلی: هۆژنکی کورده له‌کوردستانی زۆرده‌ستی ترکان [مه‌هه‌هلی] نام عشیره‌ای است در کردستان.
 مه‌هه‌مه‌دی: مه‌هه‌دی، (بوختبو مه‌هه‌مه‌دی و سلیقی / هن له‌عل و هه‌ك ژ زۆرو ژیقی) «خانی» [مه‌هه‌مه‌دی] نگا: مه‌هه‌مه‌دی.
 مه‌هه‌مه‌دی: مه‌هه‌دی [مه‌هه‌مه‌دی] نگا: مه‌هه‌مه‌دی.
 مه‌هه‌هیر: هه‌زار، بیچاره، لیقه‌وماو [مه‌هه‌هیر] بیچاره.
 مه‌هه‌ی: مانگی، مانگ به‌مانگ [مه‌هه‌ی] ما‌ه‌بانه.
 مه‌هه‌یتی: مانگانه، جیره‌ی مانگانه [مه‌هه‌یتی] حقوق ما‌ه‌انه.
 مه‌هه‌یدان: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [مه‌هه‌یدان] نام روستایی در کردستان که توسط بعضیان ویران شد.
 مه‌هه‌یر: دۆکلیو [مه‌هه‌یر] دوغیا.
 مه‌هه‌یک: مه‌هك، مه‌هکی، بی‌نویزی زن [مه‌هه‌یک] عادت ما‌ه‌انه زن.
 مه‌هه‌یله: رنگه‌مه‌ده، ره‌وا مه‌به‌نه [مه‌هه‌یله] مگذار.
 مه‌هه‌ین: (۱) خوگرتن و نوندبو‌نه‌هی شیر به‌نامیان تیکردن: (۲) ما‌بن [مه‌هه‌ین] (۱) بند آمدن شیر: (۲) مادبان.
 مه‌هه‌ینکا: نازیلوکه، خوشترخوا [مه‌هه‌ینکا] آخوندک.
 مه‌هه‌ینی: نیستری ماچه [مه‌هه‌ینی] ماچه اسنر.
 مه‌هه‌ی: (۱) شعراو، باده: (۲) مه‌هه، پەژ، مه‌ز [مه‌هه‌ی] (۳) مه‌زه: (مه‌یخوشه) [مه‌هه‌ی] (۱) می: (۲) مینس: (۳) مزه.
 مه‌هه‌یا: (۱) به‌هه‌وین نوندبو: (۲) له‌مه‌به‌ستیا سه‌رکه‌وت: (۳) ماچه‌نیستن [مه‌هه‌یا] (۱) شیر پندا‌آمده: (۲) موفق شد: (۳) اسنر مادینه.
 مه‌هه‌یان: (۱) گۆزه‌بان: (۲) به‌بنی دو‌شت: (۳) جوژی تری: (۴) هه‌و‌برترش: (۵) به‌هه‌وین تونده‌وه‌بو [مه‌هه‌یان] (۱) میدان: (۲) میان: (۳) نوعی انگور: (۴) خمیرمایه: (۵) توسط پنی‌رمانه نندا‌آمدن.
 مه‌هه‌یاندن: (۱) نامیان‌لی‌دان: (۲) برینی له‌کردنه‌سه‌هول [مه‌هه‌یاندن] (۱) ما‌به‌زدن: (۲) کنا‌به از بیخ‌زدن.
 مه‌هه‌یانه: دۆسنا‌به‌تی، نا‌شنا‌به‌تی، به‌بن [مه‌هه‌یانه] مپانه.
 مه‌هه‌یاو: ده‌نگی یشله [مه‌هه‌یاو] صدای گریه.
 مه‌هه‌یپ: بنی‌زه‌ز، داری هه‌نگور، میو [مه‌هه‌یپ] تاك، نو.
 مه‌هه‌یبه: (۱) دۆری مه‌هه‌وه: (۲) کاری مه‌که بچته زۆرده [مه‌هه‌یبه] (۱) مبرش: (۲) فرومیر.
 مه‌هه‌یت: جه‌نازه، لاشه‌ی مردو [مه‌هه‌یت] لاشه، جنازه.
 مه‌هه‌یتەر: خزمه‌تکاری نه‌سب [مه‌هه‌یتەر] مه‌نر اسب.
 مه‌هه‌یخانه: شعرا‌بخانه [مه‌هه‌یخانه] مبخانه.
 مه‌هه‌یخانه‌چی: شعرا‌نووش [مه‌هه‌یخانه‌چی] می‌فروش.

- مه‌بخو: له خواردنی دُوربه [مه‌خورش].
- مه‌بخور: که‌سی که شراب ده‌خوانه‌وه [مه‌بخواره].
- مه‌ی خوره‌وه: (۱) فری مه‌که: (۲) مه‌بخور، شراب‌خوره‌وه [مه‌(۱) منوشن: (۲) میخواره].
- مه‌بخوش: به‌ینی نرش و شیرن [مه‌بانه‌ ترش و شیرین].
- مه‌بخوئی: ماخولیا، نه‌خوئی نه‌سبه‌ک [مالیخولیا].
- مه‌یدان: (۱) گوزه‌بان، مه‌یان: (۲) شهرگه: (۳) گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوولی کرد [مه‌یدان: (۲) رزمگاه: (۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد].
- مه‌یدانابازی: جیگه‌ی زکوه‌مله‌کردن [مه‌یدان مسابقه].
- مه‌یدان‌بازی: گه‌مه‌و کا به له مه‌یدان‌دا، رکه‌ر مله [مه‌سابقه در مه‌یدان].
- مه‌یداندار: ده‌گزه‌به‌ک‌زاجون [مه‌مقابله در جنگ].
- مه‌یدان‌ناوه‌وه: ناماده بو شهر له مه‌یدان‌دا [مه‌یدان جنگ آراستن].
- مه‌یدان‌وازی: (۱) گوزه‌پانی گه‌مه: (۲) مه‌یدان‌بازی [مه‌یدان برای بازی: (۲) مسابقه در مه‌یدان].
- مه‌یدنوژ: گیزنوک، مه‌عه‌نوس [مه‌سبزی جعفری].
- مه‌یدی: دوازه‌به‌مین نیمامی شبعه‌بان [مه‌دی، امام دوازدهم شعبان].
- مه‌یله‌ی: له‌مو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاوولیان کرد [مه‌روستانی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند].
- مه‌یر: مه‌هیر، دوکلیو، دوخه‌وا [مه‌دوغبا].
- مه‌یره: په‌نیر و لورکی تبه‌ک‌لاو [مه‌از مشتقات شیر].
- مه‌یردک: کره‌یکه‌ ناخانی شیناوه‌رده [مه‌حشره‌ آفت سبزیجات].
- مه‌یری: مه‌هیر، مه‌یر، دوکلیو، دوخه‌وا [مه‌دوغبا].
- مه‌یز: نماشا [مه‌نگاه].
- مه‌یزاندن: نماشا کردن [مه‌نگاه کردن].
- مه‌یزنی: نماشا که [مه‌نگاه کن].
- مه‌یزین: مه‌یزاندن [مه‌نگاه کردن].
- مه‌یزه: مه‌جیدی، دراویکی عوسمانی بو [مه‌از آحاد بول عثمانیان].
- مه‌یس: میش، مه‌شه [مه‌مگس].
- مه‌یسهر: مکیکن، شباوی ده‌سکه‌وتن به‌هاساسی: (بوم مه‌بسه‌ر بوابه باش بو) [مه‌میسر].
- مه‌یسهل: مه‌بسه‌ر [مه‌میسر].
- مه‌یشت: سوزی، سبچه‌پنی، سبه‌ی [مه‌فردا].
- مه‌یشنا: مه‌ز، می، په‌ز [مه‌گوسفند].
- مه‌یقان: مه‌هقان [مه‌همان].
- مه‌یقی: داری نری، میو، بنی‌زه‌ز [مه‌مو، ناک].
- مه‌یکوت: کونکی دارین [مه‌پنک چوبی].
- مه‌یکئی‌ناقی: جویری سه‌گلاوی سووری نامال‌زه‌شه. بیست و زونه‌که‌ی زور به‌نرخن [مه‌سگ آبی].
- مه‌یگه‌ز: که‌سی که شراب له ناو شراب‌خوراندا ده‌گمزینی [مه‌ساقی].
- مه‌یگیز: مه‌یگه‌ز [مه‌ساقی].
- مه‌یل: (۱) ناره‌زو، ناسه: (۲) خوشه‌وستی: (بو ده‌گه‌لم بی‌مه‌بلی) [مه‌(۱) آرزو: (۲) محبت].
- مه‌یلا: ریگه مه‌ده، ره‌وا مه‌زانه [مه‌مگذار].
- مه‌یلان: ناره‌زو، ناوات [مه‌آرزو].
- مه‌یلانه: مه‌یلا [مه‌مگذار].
- مه‌یله: مه‌یلا [مه‌مگذار].
- مه‌یله‌و: نامال [مه‌متقابل به].
- مه‌یم: گرینگ [مه‌مهم].
- مه‌یمان: که‌سی که له مالی په‌کی تر نان ده‌خواو ده‌خوی و زینواره [مه‌همان].
- مه‌یمانی: بانگ‌ه‌بشنتی خه‌ک بو نان‌خواردن [مه‌همانی].
- مه‌یسون: (۱) مه‌یدان: (۲) مه‌سینه [مه‌(۱) مه‌سان: (۲) بوزینه].
- مه‌یسین: (۱) مابن، زنی نه‌سپ: (۲) سنگی له‌دار: (۳) بزمارو نالقه‌ بو شت‌ه‌لاه‌وسین: (۴) گه‌مه‌یکی منالانه‌به. سنی‌سنگولکه له سنی‌سوج ده‌کونن [مه‌(۱) مادبان: (۲) میخ چوبی: (۳) رخت‌آوبز: (۴) نوعی بازی کودکانه است].
- مه‌ینوش: شه‌راوخور [مه‌میخواره].
- مه‌ینوشی: شه‌راوخواردن [مه‌میخوارگی].
- مه‌ینه: (۱) نیوان: (۲) که‌مه‌ره: (۳) فه‌دی کیو [مه‌(۱) مه‌بانه: (۲) کمر بند: (۳) سنخ کوه].
- مه‌ینه‌ت: (۱) دوردو نازار: (۲) خه‌مو خه‌فت [مه‌(۱) درد و رنج: (۲) غم].
- مه‌ینه‌تبار: خه‌مبار [مه‌غمگین].
- مه‌ینه‌تی: خه‌م، خه‌فت [مه‌غم].
- مه‌یو: تونده‌وه‌سوی تراو: (شیری مه‌بو، وه‌ک ماستی مه‌بو وابه) [مه‌بن‌آمده، منعقدشده].
- مه‌یوه: (۱) ره‌ز، داری نری: (۲) رابردوی مه‌بو: (شیره که مه‌یوه): (۳) میوه، فیکئی، فیتی [مه‌(۱) ناک: (۲) منعقد شده است: (۳) میوه].
- مه‌یه‌س: مه‌شه، میش [مه‌مگس].
- مه‌یه‌له: مه‌یلا [مه‌مگذار].
- مه‌ییین: (۱) توندبو‌نه‌وه‌ی تراو له نامیانیکه‌وه: (۲) داوه‌ستان و نه‌بزوتنی گو‌ماو [مه‌(۱) منعقد شدن مایع: (۲) راکد بودن آب].
- مه‌یپو: مه‌بو [مه‌منعقدشده].
- می: مو، توک [مه‌مو].
- می: (۱) ما، مالک، پنجه‌وانه‌ی نیر: (۲) په‌ز، مه‌ز، مه‌ه، مه‌ها: (۳) مه‌زه، چیزه: (مه‌بخوش) [مه‌(۱) مادینه: (۲) میش، گوسفند: (۳) مزه].
- میاناقی: مه‌یکی‌ناقی [مه‌سگ آبی].
- میابان: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاوولی کرد [مه‌نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد].
- میافارقین: ناوچه‌به‌کی کوردستانه ژنده‌سنی نرکان، نیسته به‌ناوی سلیمان ده‌ناسری [مه‌ناحبه‌ای در کردستان].
- میان: مابه‌بن، به‌بن [مه‌وسط، میان].
- میان‌بولان: ناو‌ه‌ردوک‌شان، فه‌لاندوش [مه‌میان دو کنف].
- میانچی: ناو‌بزی که‌ر، به‌یوان، ناوچی که‌ر [مه‌میانچی].

میاندار: نیوه کوتراو، پورهده خلیک نیرن [۱] نیمکوب.

میاندیس: نه ننداز بار [۱] مهندس.

میانه: (۱) مام ناوچی، ده سته؛ (۲) جیگه خه وی تهویله وان له نه ویله دا؛ (۳)

ناوقده، که مبهرا؛ (۴) ناوه نندی پشت له سه ره وه تا خوار؛ (۵) پارچه بیکی

دار بن له قدی قلیان اویدا [۱] میانه؛ (۲) خوابگاه اصطیل بان در

اصطیل؛ (۳) کمر؛ (۴) پشت؛ (۵) فسمنی از قلیان.

میانه باری: به زن زراف، قه دباریک [۱] کمر باریک.

میانه ره و: نه زور توند نه زور شل له مبه ستر و ناکاردا [۱] میانه رو.

میانی: (۱) نه وهی ناوه راست؛ (۲) نهینی [۱] وسطی، میانی؛ (۲) راز

مگو.

میانی: ناوه راست، دوز، ناوه ند [۱] وسط.

میانی هه ل: نیمه رو، نیوه زو [۱] نیمه رو.

میانی هه له: میانی هه ل [۱] نیمه رو.

میاو: ده نگی شبیه [۱] صدای گر به.

میوا نندن: ده ننگ به زکر دنه وهی شبیه [۱] صدا کردن گر به.

میوا نن: میوا نندن [۱] صدا کردن گر به.

میاو: صدای گر به.

میبار: نولاز، بیاوی که زور گاناوی به و ده وری ژان ده دا [۱] زنیاره.

میت: (۱) قیتابی، زه فایی؛ (۲) قامکه تونه؛ (۳) مت، گونج؛ (۴) که لا، که لا،

مه زمه ز؛ (۵) مزی [۱] برجستگی؛ (۲) انگشت کوچک؛ (۳) بول

نیله بازی؛ (۴) نیله؛ (۵) مکید.

میتان: (۱) سکه له؛ (۲) محمه مده مین، مینه؛ (۲) کراس [۱] مخفف

محمد امین؛ (۲) پراهن.

میتاوی: که پری ناو بیستان که له سه ری ده خه ون [۱] کبری که بران

می خوابند.

میتیر: مهنر، مهنره [۱] منر.

مینک: (۱) قینکه، به لو؛ (۲) رشکی سینی؛ (۳) پنجکی مورد [۱] (۱)

چو جوله؛ (۲) رشک شیش؛ (۳) بوته «مورد».

می تک: مورد، گیاهه که به پنجک ده زوی [۱] گیاه «مورد».

میت کردن: قیت کردن: (گوئی خو صیت کریه) [۱] برجسته کردن.

میتکه: میتک [۱] چو جوله.

میتکه: رشکی سینی [۱] رشک شیش.

میتن: مزین، ملک لبدان [۱] مکیدن.

میتن: مزین، مژن [۱] مکیدن.

میتو: جاو پروش، کویزه موشه [۱] چشم کم سو.

میتوکه: رشک [۱] تخم شیش.

میتو: میتکه [۱] چو جوله.

میتوکه: رشک [۱] رشک شیش.

میتوله: میتکه [۱] چو جوله.

میتیل: نهریی دوشه کو لبفه [۱] کوك لحاف و تشك.

میتین: که لایین، مهنر مژن، موشین [۱] نیله بازی.

میجاز: (۱) خو، خده؛ (۲) قهول، گفت، به بمان: (ژن بی میجازن) [۱] (۱)

خوی و عادت؛ (۲) عهد.

میجینی: نهوجی، باربو، بینک [۱] باج و خراج.

میجک: مزبوت، گورج و گول [۱] چست و چالاک.

میج: (۱) دیوی زخواره وهی سه ربان، بن بان؛ (۲) جگ، چو، فاب؛ (۳)

گیزه و بی چفانندن: (میج مه که، هینده میج مه به) [۱] (۱) سقف؛ (۲)

شناننگ، فاب؛ (۳) پافشاری، اصرار.

میچاله ک: نو زقانی، پیچک، که موسکه به ک [۱] یک ذره، اندکی.

میچران: به سه ریبه کدا گولوفان [۱] برهم فشردگی.

میچرانندن: به سه ریبه کا گولوفانندن [۱] برهم فشردن.

میچک: میونه میل [۱] مادینه برندگان.

میچک: (۱) به رخی بی دابک که هه مو مه زیک ده مزی؛ (۲) میونه؛ (۳) برینی

له نرسه نوک [۱] (۱) بره بی مادر که شبر دیگر گوسفندان خورده؛ (۲)

مونت، مادینه؛ (۳) کتابه از بزدل.

میچکه: (۱) ما، ماینه، منی؛ (۲) ملچه، ده ننگ له ده مهاتن له خواردا؛ (۳)

برینی له زبایی و مهرایی [۱] (۱) ماده، مقابل نر؛ (۲) صدای دهن هنگام

خوردن؛ (۳) کتابه از تملق و چاپلوسی.

میچکه میچک: (۱) ملچه ملج؛ (۲) مهرایی و زمان لوسی [۱] (۱) صدای

دهن در خوردن؛ (۲) تملق و چرب زبانی.

میچلکه: گریو کردن، مهر به ستن [۱] شرط بندی.

میچله: جبری و گیزی [۱] پافشاری.

میچولکه: خر کراوله ناوده ستا: (که شک میچولکه بکه) [۱] گلوله شده

در دست، مجاله.

میچوله: میچولکه [۱] مجاله.

میچی قومارخانه: برینی له زوه له مالایوی گوی نه در به عه ب و عار [۱]

کناپه از شباد و پررو، قاب قمارخانه.

میچین: جگین، قاپین [۱] قاب بازی.

میحراب: جیگه ی پیش نو بزله مزگه و نا [۱] محراب.

میحراب: میحراب [۱] محراب.

میخ: بزمار [۱] میخ.

میخانه: گولمیخ، سنگی ناسن [۱] میخ کلفت.

میخچه: بزماره، زه فایی له ناویا ده ره ده چی، میخه که [۱] میخچه.

میخ زنجیر: مهر به نند [۱] میخ سنور بند.

میخ سندان: سندانئ ناسنگه ر [۱] سندان آهنگر.

میخله مه: مه خله مه [۱] نگا: مه خله مه.

میخوش: مه بخوش [۱] ملس.

میخولی: حول، خول، گه للابی، گیزوویر [۱] هالو.

میخه ک: قه نه فل [۱] میخک.

میخه کبه ن: به رموری له میخه ک [۱] گردن بند از میخک.

میخه کبه نند: میخه کبه ن [۱] گردن بند میخک.

میخه که: بزماره، میخچه [۱] میخچه.

میخه کی: (۱) به ره نگی میخه ک، سوری تار یکی مات؛ (۲) گولیکه [۱] (۱)

به رنگ میخک؛ (۲) گل میخک.

میداد: قہلہ مرہ ساس [۱] مداد.

میداد: میدا [۱] مداد.

میدال: بارجه کائزای مؤرلی دراو دہدری به کہ سائی کہ زور به کارن [۱] مدال.

میدہ: گہدہ، عور، کرش، گیپال [۱] مدہ.

میر: (۱) سہرولک، سہردارا (۲) لائہ نیشنی تولی جگ: (۳) ہہور [۱] (۱) امیر: (۲) طرف گود جانبی شنالنگ: (۳) خمیر.

میر: (۱) پباو: (۲) شو: (۳) نازا له شہر: (۴) دلاوا مہرد: (۵) ناوہ بو زان: (۶) خوشمویستی: (۷) بیر، بہنہ مہن [۱] (۱) مرد: (۲) شوہر: (۳) شجاع: (۴) نیکوکار: (۵) نام زنانه: (۶) مہر، محبت: (۷) پیر، سالخورده.

میرا: رشہی دواندنی میر بہ زیزلی نان [۱] ای امیر.

میرا: ہشینند، کہ مہر بہند، شال [۱] شال.

میرات: کہ لہ بور، مائی بہ چی ماو لہ مردو [۱] ارث.

میرات: جٹیویکی زنانه بہ [۱] دشنامی است زنانه.

میرات پہر: کہ لہ پوزگر [۱] وارث.

میرات گر: میرات پہر [۱] وارث.

میراتی: (۱) مائی میرات: (۲) برتی لہ مائی چہ پیل و شوٹم [۱] (۱) اوتی: (۲) کتابہ از مال یلید و نحس.

میراتی: (۱) نازانی: (۲) پباوہ تی [۱] (۱) شجاعت: (۲) مردانگی.

میراج: سہ فہری پنبہ مہر بو عاسمانان [۱] معراج.

میراخور: کہ سئی کہ بہ سہو نہ و بلہی خان و شا زادہ گا [۱] میراخور.

میرادیش: لہ کہ مہری خوی بہ ست [۱] بہ کمر بست.

میراز: ہہویرنوش [۱] خمیرماہہ.

میراژدین: گوندیکی کوردستانہ بہ عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در کوردستان کہ توسط بعثیان ویران شد.

میراش: خاوہن ناسبوا [۱] خداوند آسیاب.

میراف: کہ سئی کہ دابہش کردنی ناوی ناوایی بہدہ ستہ [۱] میراب.

میران: (۱) میرا: (۲) لہ قہمی باژی لہ سہرک عہ شہرہ نان: (۳) گوندیکی کوردستانہ بہ عسی کاولی کرد [۱] (۱) ای امیر: (۲) لقب بعضی از سرداران اہل: (۳) روستایی در کوردستان کہ توسط بعثیان ویران شد.

میرانہ: یاحی کہ دہدری بہ میر [۱] باخ و بڑہ امر.

میرانہ: (۱) نازابانہ: (۲) پباوانہ [۱] (۱) شجاعانہ: (۲) مردانہ.

میرانی: (۱) جوڑی تری: (۲) جوڑی ہلہ رکئی [۱] (۱) نوعی انگور: (۲) نوعی رقص.

میرانی: نازابہ تی [۱] شجاعت.

میراو: میراف [۱] میراب.

میراو: مبحراب [۱] مبحراب.

میراوا: دوگوندی کوردستان بہم ناوہ بہ عسی کاولی کردوہ [۱] دو روسنا بہ این اسم در کوردستان توسط بعثیان ویران شدہ است.

میراولی: گوندیکی کوردستانہ بہ عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در کوردستان کہ توسط بعثیان ویران شد.

میراوہر: گوندیکی کوردستانہ بہ عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در

کوردستان کہ توسط بعثیان ویران شد.

میراوی: میراوا [۱] نام چند آبادی.

میرایہ تی: گہورہ بی، دہ سہ لائہ داری [۱] بزرگی، اقتدار.

میر بہ نہجہ: برتی لہ نازاو بہر زو قہدر [۱] کتابہ از شجاع و محترم.

میرج: جوڑی گہنم [۱] نوعی گندم.

میرج: مرچ، ملج، ملجہ [۱] نگا: مرچ.

میرچک: (۱) مہلچک، چولہ کہ، جیشکہ: (۲) بالنداری مینو بنہ [۱] (۱) گنجشک: (۲) برندہ مادہ.

میرخاس: (۱) پباوی ماش: (۲) نازاو زہ شد [۱] (۱) نکوکار: (۲) شجاع.

میرخان: ناوہ بو پباوان [۱] نام مردانہ.

میرخوز: جوڑی ماسی [۱] نوعی ماہی.

میرخوزار: (۱) جیمہن، میرگ و گیا چار: (۲) گوندیکی کوردستانہ بہ عسی کاولی کرد [۱] (۱) مرغزار: (۲) نام روسنایی در کوردستان کہ توسط

بعثیان ویران شد.

میرخزہب: کار بہدہستی شاو جان بو ناراردانی حہ لک [۱] میرغضب، جلاد.

میرخزہو: میرخزہب [۱] میرغضب.

میرد: شو، میر [۱] شوہر.

میرد ترینہ: جوڑی مؤروی خشل [۱] نوعی مہرہ زینتی.

میرد زوہ: محہ چہری لبواہی سہریان [۱] نردہ لب بام.

میرد کردن: شو کردن [۱] شوہر کردن.

میرد م: (۱) مہردم، بنیادہم: (۲) خزمی نیر بنہ [۱] (۱) مردم: (۲) خوبشاوند مذکر.

میردو: ہوی کاورا [۱] حرف ندا خطاب بہ مذکر.

میردہ: (۱) شو، میرد: (۲) نیر [۱] (۱) شوہر: (۲) مرد، جنس مذکر.

میردہ زمہ: (۱) پیرہہ فوک، جنسوکہی پباو نرسین: (۲) ہردی قہوہوت تافی کردنہوہ: (۳) موتہ کہ، کاوس [۱] (۱) غول بیابان: (۲) سنگ

آزمایش نیر و: (۳) کابوس.

میردہک: بوڑہ پباگ، کاورا کہی بی نعمت [۱] مردک.

میردہ کہردش: ژنی ہاوردگہ، بوٹہ خاوہن زن [۱] زن گرفت.

میردہی: (۱) قہوہنی گان کردن، بو پباو: (۲) پباوہ تی و نازایی (۱) نیروی جنسی مرد: (۲) مردی.

میردینکنی: گوندیکی کوردستانہ بہ عسی کاولی کرد [۱] نام روسنایی در کوردستان کہ توسط بعثیان ویران شد.

میرروستہم: لہو گوندانہی کوردستانہ کہ بہ عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کوردستان کہ بعثیان آن را ویران کردند.

میرزا: خونندہ وار [۱] میرزا.

میرزادہ: بہ چکہ میر [۱] امیرزادہ.

میرزاروستہم: لہو گوندانہی کوردستانہ کہ بہ عسی کاولیان کرد [۱] روستایی دو کوردستان کہ بعثیان آن را ویران کردند.

میرزاغہ: گوندیکہ لہ کوردستان بہ عسی ویرانی کرد [۱] از روستاہای ویران شدہ کوردستان توسط بعثیان.

میرزینگ: بزول، مزول، مزه.

میرستهك: گوندبك له كوردستان كه به عسی به بومبای شیمبایی خه لکیان کوشتوه و پاشان کاولیان کرده [۱] روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمبایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میرسینا: گوندبك له كوردستان كه به عسی به بومبای شیمبایی خه لکیان کوشتوه و پاشان کاولیان کرده [۱] روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمبایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میرغوزار: میرخوزار [۱] مرغزار.

میرغه زهپ: جه لاده جه لاد، میرخه زب [۱] میرغضب.

میرفان: به بمان [۱] مهمان.

میرفانی: مه بمانی [۱] مهمانی.

میرك: (۱) مباشر، به رده سسی میر: (۲) جنگه ی زوئیشنتی میر له كوزدا: (۳) نانبشك [۱] (۱) معاون امیر: (۲) جای نشستن امیر: (۳) آزیج.

میرك: كاوار، كابرا [۱] بارو.

میركساجیا: گوندبك له كوردستان كه به عسی به بومبای شیمبایی خه لکیان کوشتوه و پاشان کاولیان کرده [۱] روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمبایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میركو: ناوه بو بیوان [۱] نام مردانه.

میركوت: نه خوشیه كه وهك سورته له زاوه كان دئی [۱] بیماری سرخك مانند.

میركوت: کوتکی داربن [۱] بنگ چوبین.

میركور: (۱) هه لیزارده، بلیمهت: (۲) سازاده [۱] (۱) نابغه: (۲) شاهزاده.

میركوژ، بیاوكوژ، گوژه ر [۱] آدم گش.

میركه: ناوه بو بیوان [۱] نام مردانه.

میركه رده نه: هه ویرشیلان [۱] جلاندن خمیر.

میرگ: جیمه، گیاجار [۱] چمن.

میرگاقویی: گوندبك له كوردستان كه به عسی به بومبای شیمبایی خه لکیان کوشتوه و پاشان کاولیان کرده [۱] روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمبایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میرگزیرکی: جوژی گمه به جگ [۱] نوعی قاب بازی، شاه و وزیر بازی.

میرگوئه: میرگی پچوکی زور به دیمه ن [۱] چمن کوچک و زیبا.

میرگه پشان: گوندبك له كوردستان كه به عسی به بومبای شیمبایی خه لکیان کوشتوه و پاشان کاولیان کرده [۱] روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمبایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میرگه تویی: گوندبك له كوردستان كه به عسی به بومبای شیمبایی خه لکیان کوشتوه و پاشان کاولیان کرده [۱] روستایی در کردستان که

مردمش توسط بعثیان با بمب شیمبایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میرگه سواره: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میرگه سهر: له و گوندانه ی کوردستانه كه به عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

میرگه سه بد: گوندبکه له كوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

میرگه لان: میرگوئه [۱] چمن کم وسعت و زیبا.

میرگه هه لی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میرگه ی کویه: گوندبکه له كوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

میرگی: له و گوندانه ی کوردستانه كه به عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

میرهمام: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میرمه ندولك: نه نیرنه می، نیره مولك [۱] نه نر نه ماده، مَحْنَت.

میرمیران: خانی که چند میری ژیر فرمانه [۱] خان خانان.

میرمیرین: گمه ی میرسازدان بو گالته [۱] نوعی بازی.

میرنشین: جیگه ی ژیانی میر [۱] امیرنشین.

میرنکه: گوندیکی کوردستانه به عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میرو: (۱) میرا: (۲) ناوه بو بیوان: (۳) مروجه، میروله [۱] (۱) ای امیر: (۲) نام مردانه: (۳) مروجه.

میرو: مروجه [۱] مروجه.

میروچه: مروجه، میر [۱] مروجه.

میروچیر: دوست و ناشنا [۱] دوست و آشنا.

میروز: راه که له کاتی کورک بوئی ماکه ردا [۱] شکار کیک هنگام کرج شدن کیک.

میروستان: (۱) ناکه میر ویک: (۲) شماره میر و [۱] (۱) یک مروجه: (۲) سوراخ مروجه ها، لانه مروجه.

میرولك: گرای میروله [۱] تخم مروجه.

میروکی: گوندبك له كوردستان كه به عسی به بومبای شیمبایی خه لکیان کوشتوه و پاشان کاولیان کرده [۱] روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمبایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میروگزیر: میرگزیرکی [۱] نوعی قاب بازی، بازی شاه و وزیر.

میروئه: میر و مروجه [۱] مروجه.

میروله کردن: نه زینی نه ندام: (فاچم میروله ده کا) [۱] مورمور شدن اندام.

میره: (۱) قوینخا، کوینخا: (۲) شو، میرد: (۳) نازوخه ی ده وله نی: (۴) نازناوی

پیاو فوئلی کاکه بی: (۵) چی ژوان: (۶) بهگ. ناغا: (۱) کدخدا: (۲) شوهر: (۳) سر رشنه داری: (۴) لقب روحانی اهل حق: (۵) میعادگاه: (۶) بیگ، خان.

میره چه غه: له و گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاویان کردی روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

میره دئی: (۱) گوندئی که میری لی ده ژئی: (۲) گوندی قهوغا: (۳) گوندیک له کوردستان که به عسی به بومبای شیمبایی خه لکیان کوشنوه و باشان کاویان کرده: (۱) دهکده امیرنشین: (۲) ده بزرگ: (۳) روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمبایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میره قنچ: بریتی له ههنگ: (هه لوای سه ربنجی بان گوی میره قنچی!) «مه نه لئوکه» کتایه از ژنیور عسل.

میره کی: نازابانه. مهردانه: شجاعانه. مردانه.

میره گان: چه ژنیکه له سه ره نای گولدانی گه نمدا ده گبری: مهرگان. میره وان: (۱) خوشه و سیب: (۲) ناوه بو ژنان: (۱) مهربان: (۲) نام زنانه.

میره وانئی: خوشه و سیب: مهر بانئی.

میره هئی: مه هیز، دو کلبو: دو عبا.

میری: (۱) گه وره بی، سه روکی: (۲) سه ره ده ولت: (۳) مال و دارایی که راده گوژیژی: (۱) امارت: (۲) حکومتی، دولتی: (۳) اموال منقوله.

میری: ناوی ژنانه: نام زنانه.

میری: زردابک، باوه ژن: نامادری.

میری بی: مهردانه بی، جو امیری: مردانگی.

میری جان: ناوه بو ژنان: نام زنانه.

میر بژان: گیادو کلبو که گهاه، است آشی.

میری سوژ: گوندیک له کوردستان که به عسی به بومبای شیمبایی خه لکیان کوشنوه و باشان کاویان کرده: روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمبایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میری یان: (۱) خوشه و سیب: (۲) دلوفان: (۳) ناوه بو ژنان: (۱) محبوب: (۲) مهربان: (۳) نام زنانه.

میری نی: (۱) قهوه نی گان کردن لای پیاو: (۲) پیاوه تی، مهردانه بی: (۱) نیروی جنسی مرد: (۲) مردانگی.

میز: (۱) گمیز: (۲) ته خنسه بی به بیچکه بو شت له سه مردانان: (۳) دهنگی زه رگه نه و مه شه و مه گه ز: (۱) شانس، ادرار: (۲) میز: (۳) وزوز حشرات.

میز: (۱) میز: (۲) باوه ش، نامیز: (۱) نگاه: (۲) آغوش.

میزاف: ناوی زور کم که له سه رچاره یان به جو گه دادی: آب اندک که در جوی یا از سرچشمه آید.

میزان: بهرانه ر: برابر.

میزاو: میزاف: نگاه: میزاف.

میز به زین: زارکنی که گمیز له بیشکه وه ده رده به زینی: کودکی که شانس از گهواره بیرون زند.

میزین: (۱) گمیز کردن: (۲) ده ره زینی باریکه ناو له ده فره: (ناشی له

میزین بی هه ده میزین: (۱) شاشیدن: (۲) بیرون جهیدن باریکه آب از ظرف.

میزین: میزین: نگاه: میزین.

میزدان: گمیزدان. مسولدان. موسلدان: مثانه.

میزدانک: میزدان: مثانه.

میزفک: بلوسک. لوساوک: ناودان.

میز کردن: گمیز کردن: شاشیدن.

میز کردن: میز کردن: شاشیدن.

میز گیران: نه خوشی میز بونه کران: شاش بند.

میزلدان: میزدان. گمیزدان: مثانه.

میزن: (۱) که سنی که زور گمیز ده کا: (۲) به وزه و گیزه: (۱) شاشو. بسیار شاشنده: (۲) وزوزی.

میزن: که سنی زور ده میزین: بسیار شاشنده.

میزو: دنده، نه و پارچه داری گاسنی ده چنه ناو: قطعه ای جویی در گاواهن.

میزوک: کونی میز پیدا هاتنه ده ر: مجرای خروج ادرار.

میزه: (۱) گیزه، وزه: (۲) له پاش وشه ی چرنه وانا: گمیز: (۱) وزوز: (۲) بعد از کلمه «چرنه» به معنی شاش.

میزه: روانین، تماشا، نواشا، فت: نگاه. نماشا.

میزه چرکه: چرنکه میزه: چکمیزک.

میزه چرکئی: میزه چرکه: چکمیزک.

میزه چرکئی: میزه چرکه: چکمیزک.

میزه چورکئی: میزه چرکه: چکمیزک.

میزه زور: شاشک، سه روینج: دسناره، عمامه.

میزه رو: ره گئی که میزی پیدائی: مجرای ادرار.

میزه ره: میزه: (چیا به شیخ و کوا سه وزی میزه ره ی به فره / سواکی جو زه ره زبواسه نه به له سانی گه لا) «حاجی قادر»: دسنار، عمامه.

میزه فک: میزفک، بلوسک، لوس: ناودان.

میزه ک: کونده میز، که سنی که زور میز ده کا: کسی که بسیار بشاشد.

میزه کردن: لی روانین، فت کردن: نگاه کردن.

میزه ل: که سنی که شه له چبگه ده میزی: کسی که در رخن خواب شاشد.

میزه ل: میزه ل: نگاه: میزه ل.

میزه لدان: مسولدان. گمیزدان. میزلدان: مثانه.

میزی: (۱) گمیزی کرد: (۲) جینگه ی خه ته نه: (۱) شاشید: (۲) جای ختنه.

میزی: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوی کردی نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میزیان: (۱) میزین. گمیز کردن: (۲) ناو به نه وزم له فعلشی ده فره ده رجون: (۱) شاشیدن: (۲) آب از درز بیرون جشن.

میزیان: میزیان: نگاه: میزیان.

میزیان: (۱) کونه ستیره به که له عاسمان له به رجاو وه ک نهارزو ده چی:

میژین: مژین مکیدن.
 میس: (۱) ماج، راموس، راموسان: (۲) نوند بون کردن (۱) بوسه: (۲) نند بو کردن.
 مینس: مەشە، مینش مگس.
 میسا: سوکه له ناوی موسا، ناوی پیاوانه مخفف موسی-
 مسباب: مشتە ی پنه چی مشنه پنه دوز
 میساخه: نارداویژ جای آرد پیرامون سنگ آسیا.
 میساس: مەساسە، مساسک چوبدست شخم زن.
 میسان: (۱) راموسان، ماج کردن: (۲) بون کردنی توند: (۳) ناوه بوزنان (۱) بوسیدن: (۲) بوکشیدن: (۳) نام زنانه.
 میستن: (۱) گمیز کردن، میز کردن: (۲) مژین، هەلمژین: (۳) دەر بەزینی دهنکه گەنم له ناو دویه راداشا (۱) شاشیدن: (۲) برمکیدن: (۳) بیرون جهیدن دانه گندم از بین دو سنگ آسیاب.
 میسکه: مسکه، جورنی کولله نوعی ملخ.
 میسکئی: گوندبکی کوردسانه به عسی کاولی کرد نام روسنایی در کردستان که توسط پشبان ویران شد.
 میسمیسک: گمیزدان، میزه لدان، مسولدان مثانه.
 میش: مشک موش.
 میش: (۱) مەش، مەشە، مەشی: (۲) محانج، هاوینسنی بی نامانج ده به رجاوگرتن، له که لابین دا: (۳) هەنگ، ئەو بالداره چکۆله ی لیکاوی دەمی له هەموشت شیرینره: (۴) برینی له هیزی کارو چالاکی (۱) مگس: (۲) انداختن بدون هدف در نیله بازی: (۳) زنبور عسل: (۴) کتابه از نوانایی.
 میشاسه: مینسه گانه سگ سگس.
 میشا که ران: میشه که رانه خرمگس.
 میشان: گەمە بە کەلاو گوێژ بازی با نیله و گردو.
 میشانه: موز کردنی گاو گول: (گوینکه کان میشانه بان کرد) رمیدن گاو و گوساله از زنبور درشت.
 میشانی: میشان، موشین بازی با نیله و گردو.
 میشانی: میشانه نگا: میشانه.
 میشپەر: رەز لە خونچەدا بەر لە پشکوتن تاك قبل از شکوفه.
 میشتن: مژین، مژین مکیدن.
 میش تیدان: کرمن بوئی مبهوی بیستان کر زدن مبهو بالیزی.
 میش خوره: مەلێکی جوان و چەندره نگه برنده زنبور خوار.
 میش خه ساندن: برینی له بیکارز ابواردن کتابه از بیکاری.
 میشره وین: به رجاوکه ی به کسم له ترسی مینش پیشانی بند پرزدار اسب و سنور.
 میش قه پاندن: برینی له لیکارز ابواردن، مینش خه ساندن کتابه از بیکاری.
 میشک: (۱) مژی، مدزگ، میژی: (۲) موز، چانه وهری که به گاو گوله و ده دا (۱) مغز: (۲) نگا: موز.
 میشکات: (۱) ناقه ی چکۆله: (۲) جی جرا (۱) طافچه: (۲) مشکات.

(پیورو میزین بزرگی هدف بون): (۲) به رانه بر: (۳) چاننا، خورجینی پچوک (۱) بُرج میزان: (۲) مقابل: (۳) ساک دستی.
 میژ: (۱) مژ، به لیوان توند مزیدن: (۲) دبر، دبریک، روزگاری کون: (۳) نه رکی پینج فهرزی موسولمان له زوژو شه ودا (۱) مک: (۲) پیشین: (۳) نماز.
 میژان: مژین مکیدن.
 میژاندن: که کم کم شیری ناژه له دان به بنبجو وه ختی دوشین یا شیر دادا کم کم شیر دادن به بجه دام در هنگام دوشیدن نا راحت دوشیده شود.
 میژبیز: چبروک فان، حد قابه بخوان قصه گو.
 میژن: مژن مکیدن.
 میژده: مه جیدی از پولهای دولت عثمانی.
 میژک: (۱) کاندو، گویلیاری که دایکی ده مژی: (۲) برینی له زوژو خوری نیرنه خور (۱) پارینه شیرخوار: (۲) کنایه از پرخور.
 میژکردن: به جی هبنانی فهرزی خودا له هەمو زوژو شه ویکا نماز گزاردن.
 میژکه ر: که سنی کاری میژ کردنه نماز گزار.
 میژکه: مزگهت مسجد.
 میژو: (۱) زه مانی کون: (۲) که ونارا (۱) تاریخ: (۲) باستانی.
 میژو: بدرکتی، لایق شایسته.
 میژورد: گیابه که بو ناژه له زور خوشه علفی است.
 میژوزان: زانا به ده نگ و باسی زا بردوان مورخ، تاریخ شناس.
 میژوشناس: میژوزان مورخ، تاریخ شناس.
 میژوقان: میژوزان مورخ، آگاه به تاریخ.
 میژوک: میشکی ناو نيسک مغز استخوان.
 میژوک: بهرخی که گوانی هەمو پەزێک دەمژئ بره ای که پستان هر گوسفندی را می مکند.
 میژوکه: بهرخی تازه زاو بره نازه منولد شده.
 میژوول: بز انگ، بز انگ مژه.
 میژولانک: بز انگ، بز انگ مژه.
 میژوناس: میژوزان مورخ، عالم تاریخ.
 میژورد: میژورد گیاه «میژورد».
 میژوی: دانمبوله به کی بانک له ی که و ره نگه به جینست لی ده نری، نيسک عدس.
 میژوین: چیشنی میژوی، نيسکینه آش عدس.
 میژویی: زور که ونارا نارنجی.
 میژه لاک: (۱) مدزگ، مزی، مهژی: (۲) هینسه نرنی بی ده نک (۱) مغز: (۲) خوشه انگور لخت شده از دانه.
 میژه لوک: مهوره، لکی براوی زه شاخه هرس شده ناک.
 میژی: مدزگ، مهژی، مژی مغز.
 میژیل: مزل، قوناخ، مودای روه ری به کی به پا مسافت بک روز راه پباده رو.

میثکاسه‌ی: جوزی جائه‌وه‌ری بالداری بوزه زور ده‌وری سه‌گ ده‌دا
 [۱] سگ مگس.

میث کوز: (۱) درمان و گیاه که میث بنی ده‌مرن: (۲) ته‌ناویکه له‌شول
 بو میث کوزن [۱] (۱) داروی مگس کش: (۲) مگس کش دسنی.

میثکوله: زویابی یشنه‌سه‌ر [۱] برامدگی عقب سر، مخرجه.

میثگر: (۱) درماتی که میثی پیوه ده‌لکن: (۲) بریتی له‌ته‌مه‌ل و بیکار [۱]
 (۱) نوار مگس‌گیر: (۲) کنابه از نبل و بیکار.

میثگره: میثگر [۱] نگا: میثگر.

میثله‌زه‌رگوز: ده‌وه‌نکه [۱] درخنجه‌ایست.

میثله‌زه‌رگون: میثله‌زه‌رگو [۱] درخنجه‌ایست.

میثله‌زه‌رگه: گیاه‌کی گه‌لپانه‌و تیزن درمانه [۱] گیاهی است
 دارویی.

میث میثک: قوماریکه هه‌رکس زوتر میث له‌هیلکه کول‌وه‌که‌ی بنیشی
 نه‌بیانه‌وه [۱] نوعی بازی است.

میثن: (۱) پستی بز و مزی له‌ده‌باغ‌دراو: (۲) په‌ز، می، مه‌ز [۱] (۱) چرم
 مین، نیماج: (۲) گوسفند.

میثنا: په‌ز، مه‌ز، می [۱] گوسفند.

میثو: حوّل، ته‌فام [۱] هالو.

میثوک: میثی بچوک [۱] مگس کوچک.

میثوکی: هه‌رچی و هه‌رکی زوری میث لی بنیشی [۱] هرچه که مگس
 بساز بر آن نشیند.

میثول: پشکه، پیشی، توفانه [۱] بشه.

میثومحانج: ناویشی بی‌تامانج [۱] انداختن بدون هدف‌گیری.

میثسه: (۱) بیشه، دارسانی بی له‌ده‌م‌چم، ده‌حل: (۲) نرسانی ولاغ و
 په‌کسم له‌موز، میثانه [۱] (۱) بیشه: (۲) رم‌کردن حیوانات از زنبور و
 مگس.

میثه‌رو: به‌کسی هه‌لانو له‌تاوی میث و مه‌گه‌ز [۱] سنور رم‌کرده از
 زنبور.

میثه‌ره‌وی: میث‌قه‌پاندن، بریتی له‌بیکار [۱] کنابه از بیکار.

میثه‌سه‌انه: میثکاسه‌ی [۱] سگ مگس.

میثه‌سه‌گانه: میثکاسه‌ی [۱] سگ مگس.

میثه‌سه‌یانه: میثکاسه‌ی، میثه‌سه‌انه [۱] سگ مگس.

میثه‌سه‌به‌ه: میثه‌سه‌انه، میثکاسه‌ی [۱] سگ مگس.

میثه‌سی: چیرگ، چیرگ [۱] هو‌بره.

میثه‌فان: که‌سی که ناگای له‌ده‌حل بی [۱] جنگلبان.

میثه‌قه‌بره: میثیکی دزیوکه‌ی سه‌وزه لانه له‌بن زه‌مین‌دا ده‌کا [۱]
 مگسی درشت و سبز که لانه در زیر زمین کند.

میثه‌که‌راته: جوزی میثی زه‌شی درشنه، که‌رمیش [۱] خر‌مگس.

میثه‌گه: جال‌جالوکه، جولانه‌نه، کاکله‌موشان [۱] عنکبوت.

میثه‌گیره: میثه‌گره [۱] عنکبوت.

میثه‌لان: بیشه‌ی چوغور، ده‌حلی پر، بیشه‌لان [۱] بیشه‌انبوه.

میثه‌مر: مالی جول‌کراو [۱] خانه‌منروک.

میث هنگوف: هه‌نگ، میثه‌نگو بن [۱] زنبور عسل.

میثه‌نگوین: میثی لیکاوشرنی چزودار [۱] زنبور عسل.

میثه‌وان: ناگاداری میثه [۱] نگهبان بیشه، جنگلبان.

میثه‌وش: میزوی، نيسك [۱] عدس.

میث هه‌نگ: میثه‌نگو بن [۱] زنبور عسل.

میث هه‌نگوین: میثه‌نگو بن [۱] زنبور عسل.

میثی: جرافله، فودیلکه‌چرا [۱] چراغ موشی.

میثیباو: گوتدیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روسنابی در

کردسان که توسط بعنبا ویران شد.

میثین: که‌لابن، مؤسین [۱] تیله‌بازی.

میثراو: محراب، جبهگی پیش‌بویز له‌مرگه‌وب، میثراو [۱] محراب.

میثان: مه‌بمان [۱] مهمان.

میثان: مه‌بمان [۱] مهمان.

میثاندار: که‌سی که مه‌بمانی هه‌ن [۱] کسی که مهمان داشته باشد.

میثاندار: خزمت و حاوانده‌وه‌ی مه‌بمان [۱] مهمان‌داری.

میثاتی: (۱) مه‌بمانی: (۲) چیشی نارو زون [۱] (۱) مهمانی: (۲) کاجی.

میثاتی: مه‌بمانی [۱] مهمانی.

میثوک: فو‌بچه، دوگمه، بزکوز [۱] دکمه.

میثات: سه‌عانی باش که باش و پیشی نه [۱] ساعتی که وقت صحیح را

نشان می‌دهد.

میثروپ: زیله‌ی که به جاو نابهری و ده‌بینه‌مایه‌ی نه‌خوشی [۱]
 میکروب.

میثقن: سه‌رو سه‌کوت، پیچم و نرح [۱] ریخت و قیافه.

میثقاتیز: مغنائیز [۱] آهن‌با.

میثک: په‌ز، مه‌ز [۱] گوسفند

میثکاب: مه‌زه‌ی چوارکوشه [۱] منر‌مربع.

میثکروپ: میثروپ [۱] میکروب.

میثکروپ: دوربینی که میثروپ ده‌خانه به‌چراو [۱] مبرکروسکوپ.

میثکوت: کوتکی داربن [۱] بنک‌چوبین.

میثکوتک: میرکوت، میثکوته [۱] مخمלק.

میثکوته: میرکوت، نه‌خوشه‌کی زاروکانه زبه‌که‌بان لی‌دیت [۱] بیماری
 مخمלק.

میثکوته‌سه‌ره: به‌جکه‌بوته‌ی له‌قاپوزدا [۱] بچه فور باغ‌ه‌ درون پوسنه.

میثکوک: مه‌کوک، به‌له‌ک [۱] گیاه شیرین‌بیان.

میثکوکه: میثکوک، به‌له‌ک [۱] شیرین‌بیان.

میثکه: موکیش، موچن [۱] موچین.

میثکه‌ر: ماکه‌ر، دینه‌که‌ر [۱] ماده‌خر.

میثکه‌و: ماکه‌و، چیل [۱] ماده‌کبک.

میثکی‌نافی: مه‌بکی‌نافی [۱] سگ‌ابی.

میثکوان: منگوبن، نینگون، دامنه‌جه‌قان، به‌رکه‌لی مانگا [۱] گوساله
 ماده‌سه‌ساله، ماده‌گاو جوان.

میثگهل: گه‌له، که‌رک [۱] گله، رمه.

میگهل وان: توانی گهله [] چوپان.

میگهله وان: میگهلوان [] چوپان.

میل: (۱) کلچوک، کلچوک؛ (۲) خنی راست له کونالده؛ (۳) زمانه‌ی

تەرازو؛ (۴) نه‌ندازه‌یهك له زیگه‌بوان‌دا که ده‌کانه سئ به‌که فرسه‌فبک؛

(۵) ناسنی دریزوکه له زورخانه‌دا؛ (۶) دره‌وشبکی باربکه بزبشکان ده‌ناو

بربنی‌زاده‌کن؛ (۷) کبلی قه‌بر [] (۱) میل سرمه‌کشی؛ (۲) خط مستقیم

در فماش؛ (۳) زبانه‌ ترازو؛ (۴) بک سوم فرسنگ؛ (۵) میل زورخانه؛ (۶)

میله‌ جراحی؛ (۷) شاهدقبر.

میل: لاره‌وه‌بوگ، داهاتو [] کج شده.

میل: میل [] نگا، میل.

میلاق: (۱) نرنی هه‌لگیراو بو‌زسان؛ (۲) گولیکی سووری ناله، ره‌به‌نوگ

[] (۱) انگور ذخیره شده برای زمستان؛ (۲) آلاله.

میلاقه: ره‌به‌نوگ [] آلاله

میلاک: (۱) چه‌رگ و ناو؛ (۲) که‌وچک، که‌فجی؛ (۳) چیزه، چه‌شئن [] (۱)

دل و جگر و قلوه؛ (۲) قاشق؛ (۳) چشیدن.

میلاک کردن: نام کردن، چیزه کردن [] چشیدن.

میلاک: زوون کردنه‌وه، سه‌لماندن [] اتبات.

میلان: گوندبکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [] از روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

میلانی حاجی: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد []

روستایی در کوردستان که بعثیان ان را ویران کردند.

میلاو: لاسکی قلبانوی که سه‌ریکی ده‌گانه ناو‌ناوه‌که‌ی [] میله‌فلبان.

میلچوک: کلچوک [] میل سرمه‌کشی.

میلچینوک: کلچینوک [] میل سرمه‌کشی.

میلدان: (۱) کلنور، سورمه‌دان؛ (۲) میل ده‌برین‌زوکردن [] (۱) سرمه‌دان؛

(۲) مبله‌زدن جراحی.

میل عاره‌ب: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد []

روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

میلکان: جینگه‌ی چادرو چیغ به‌ریاکردنی خبلا [] جای چادردزن

ایل.

میلولوره: میروله، مروجه [] مورچه.

میل میل: خه‌ت خه‌ت، زرنی [] راه‌راه.

میلولوره: میلولوره، مروجه [] مورچه.

میلولوره: میلولوره، مروجه [] مورچه.

میلوکله‌دان: کلنورو کلچوک [] میل و سرمه‌دان.

میله: میل [] نگا، میل.

میله‌ده: جو‌له‌جرا، مه‌شخه‌ل [] مشعل.

میله‌سور: گوندبکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [] از روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

میله‌سوره: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد []

روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

میله‌که: دوگوندی کوردستان به‌م ناوه به‌عسی کاولی کردوه [] دوروسنا

به این اسم در کوردستان نوسط بعثیان ویران شده است.

میله‌گورگانه: کلچوک‌گورگانه، گبابه‌که گولیکی سووری راسبو

باربکه ده‌کا له پاییزدا [] گیاهی است که در پاییز گل می‌دهد.

میله‌هووت: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد []

روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

میلی‌ده: میله‌ده، مه‌شخه‌ل [] مشعل.

میم: (۱) خوشکی دابک، پورا؛ (۲) موی من؛ (۳) ناوی پیتیکی نه‌لف‌وبینکه

[] (۱) خاله؛ (۲) موی من؛ (۳) حرف میم.

میمار: (۱) نه‌خوشی مو که له په‌نجه دبت؛ (۲) دومه‌لی زورزل [] (۱) زخم

کرده؛ (۲) دمل بزرگ.

میمان: میوان، میقان [] مهمان.

میمانه‌ی: میقان بوون [] مهمان شدن.

میمانی: به‌داره‌ت خربونده [] مهمانی.

میمه‌ر: جینگه‌ی به‌رز بو خودبه‌خوین له مزگه‌وت [] منبر.

میمه‌ر: ربخوله‌باربکه [] روده کوچک.

میمزا: زوله‌ی خوشکی دابک، پوززای دابکی [] خاله‌زاده.

میمک: میم، خوشکی دابک [] خاله.

میمک‌زا: میمزا [] خاله‌زاده.

میمکه‌زاگ: میمکا [] خاله‌زاده.

میمل: به‌لا، ناقات [] آفت.

میمنایی: مومبایی [] مومبایی.

میمو: مه‌یمان، میرفان [] مهمان.

میموک: میکوک، به‌له‌ک [] گیاه شیرین بیان.

میموک: میکوک، به‌له‌ک [] گیاه شیرین بیان.

میمون: میوان [] مهمان.

میمی: میم، میمک، بوور، خوشکی دابک [] خاله.

مینا: (۱) شو‌شه؛ (۲) وه‌کوه، له‌گوین؛ (۳) گولیکه؛ (۴) ناوی زنانه؛ (۵)

پستی برقه‌داری سه‌ردار؛ [] (۱) شیشه؛ (۲) مانند؛ (۳) گلی است؛

(۴) نام زنانه؛ (۵) مینای دندان.

مینابه‌ند: شو‌شه‌به‌ند [] شیشه‌بند.

میناک: هاوانا، وه‌که‌یه‌ک [] همنا، مشابه.

میناکاری: شو‌شه‌به‌ندی [] شیشه‌کاری.

میناکی: هاوانایی، به‌دیمه‌ن وه‌کوبه‌ک [] همتایی، شباهت.

مینالغ: شو‌شه‌به‌ندی ره‌نگاوزه‌نگ [] شیشه‌بندی الوان.

میناهی: وه‌که‌یه‌ک چون [] شباهت.

مینه‌ر: میبه‌ر [] منبر.

مینجا: دور، مابه‌بن [] وسط.

مینده‌ر: دوشه‌کوله [] تشک کوچک.

مینگا: مەر، به‌ز [] گوسفند.

مینگن: پهاوی که مینگه زورده‌کا [] کسی که تودماغی حرف می‌زند.

مینگوین: دامنه‌چه‌قان، مانگای به‌رکه‌ل [] ماده‌گاو سه‌ساله.

مینگه: ده‌نگی گن، منگه [] صدای حرف زدن دربینی.

- مینگه: می، مینویه، ما، مان [۱] مادینه.
 مین مینک: پدپوله [۱] پروانه.
 مینه: (۱) مابین، مینجا: (۲) سوکه‌آبی همه‌ده‌مین، ناوه بو پیاوان: (۳) نوژینه‌وه، پشکین، سی کردنه‌وه: (۴) گولیکه [۱] (۱) وسط، میان: (۲) مخفف محمدامین، اسم مردانه: (۳) پزهوش: (۴) نام گلی است.
 مینه: بشت، پشته‌وه [۱] بشت به‌طور عام.
 مینه‌ق: هیزی به‌رگری له‌ناپوره بو کانی بیوست [۱] بسیج مردمی.
 مینه‌ک: باری نازوخته و بزبوی کاروانچی و ده‌شته‌وانان [۱] بار آذوقه کاروانیان.
 مینه‌که: نه‌نگوستبلی بی‌نقیم له‌شاخه‌بزن [۱] انگشتر بی‌نگین از شاخ بز.
 مینه‌گ: ولاخی سواری و بازه‌به‌رق حیوان سواری و باربر.
 مینه‌موکه: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعنیا وبران شد.
 مینین: ونک‌چون، هاوینتویه‌بی، میناهی [۱] شباهت.
 مینو: (۱) می، ما، ماینه: (۲) شهم، شهمی، موم: (۳) داری تری، روز: (۴) بزک‌بینستان: (۵) دالوت، قابمه‌مینو که داری مینوی ده‌خرینه‌سه‌رق [۱] (۱) مادینه: (۲) موم: (۳) ناک: (۴) بوته جالیزی: (۵) داربست درخت مور.
 مینو: نیوان، ناوه‌ند [۱] مابین.
 مینوان: مه‌بمان، میرفان [۱] مهمان.
 مینوان: مینوان، مه‌بمان [۱] مهمان.
 مینوان‌به‌زی کردن: (۱) باش‌به‌خسبوکردنی مه‌بمان: (۲) مه‌بمان‌خستنه‌سه‌ری بو ژوبشتن [۱] (۱) پذیرایی کردن از مهمان: (۲) مهمان را بدرقه کردن.
 مینوان‌خسانه: (۱) دیوه‌خانی مینوانان: (۲) جنگی شه‌ومانه‌وی مینوانان به‌کری [۱] (۱) اناق مهمانان، اناق پذیرایی: (۲) مسافرخانه.
 مینوان‌خانه: مینوان‌خانه [۱] نگا: مینوان‌خانه.
 مینوان‌دار: کسی که زوری مه‌بمان هه‌په‌و مه‌بمان زور راده‌کری [۱] کسی که بسیار مهمان دارد، مهمان‌پذیر.
 مینوان‌داری: به‌زیرایی له‌مه‌بمان [۱] پذیرایی از مهمان.
 مینوان‌داکردن: مه‌بمان‌زاگرنن، ریگه‌دانی مه‌بمان بو ناو مال [۱] مهمان پذیرفتن.
 مینوان‌زاگرنن: مینوان‌داکردن [۱] مهمان پذیرفتن.
 مینوانه‌وین: مینوان‌دوست [۱] مهمان‌دوست.
 مینوانی: (۱) مه‌بمانی: (۲) مبقانی، جیشتی ناردوزون [۱] (۱) مهمانی: (۲) کاجی.
 مینودان: گشته‌ک ده‌موم‌ساوین [۱] وشنه را موم اندودکردن.
 مینوزون: مه‌لحه‌میکمی به‌پینساوینه [۱] روغن و موم، مرهمی است.
 مینوز: تری له‌به‌رناو نیشکه‌وه‌کراو [۱] موبز.
 مینوزوکه: (۱) یکی داری دارده‌موکانه: (وه مینوزوکه ده‌له‌ری: (۲) بنی گیاه‌که به‌قه‌دگبوز زارو دپخون [۱] (۱) شاخه درختجه موبزک: (۲) ریشه خوردنی نوعی گیاه.
- میوره: گوندیکه له‌کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای وبران شده کوردستان توسط بعنیا.
 میوک: دوگمه، قوبجه، بشکوز [۱] دکمه.
 میوگرتن: به‌رگی موم ده‌به‌ر دوعای نوسراو کردن [۱] موم اندودکردن.
 میولانه: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعنیا وبران شد.
 میوله‌سه‌ر: جورئ فیشه‌ک [۱] نوعی فشنگ فدیمی.
 میون: میو، ناوه‌ند، دوز [۱] مابین.
 میونی: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [۱] نام روستایی در کوردستان که توسط بعنیا وبران شد.
 میوه: به‌ری تام‌خوشی دارو بنستان [۱] میوه.
 میوه: (۱) میوه، فبقی: (۲) ما، ماینه، جوئی نیز [۱] (۱) میوه: (۲) مادینه حفت ترنه.
 میوه‌جات: گده‌ک جورئ فبقی [۱] میوه‌جات.
 میوهرد: توم‌جانندن دوی هه‌ره‌ل‌بارانی پاپز [۱] کاشت بعد از اولین باران پائیزی.
 میوه‌زون: میوزون [۱] نگا: میوزون.
 میوره‌ل: میوره [۱] شاخه هرس شده‌تاک.
 میوه‌ک: شوزوه‌بوگ، داله‌فاو [۱] آویزان.
 میوه‌گه‌نان: مانگی زه‌به‌رق [۱] مهرماه.
 میوه‌له: ما، می، میوه [۱] مادینه.
 میوه‌مارانه: جورئ کاله‌که‌مارانه‌به [۱] نوعی هندوانه ابوچهل.
 میوه‌هات: میوه‌جات [۱] میوه‌جات.
 مینوین: له‌سبو پینی‌کری [۱] ساخته از موم.
 مینینه: (۱) مابنه، ما، می، جوئی نیز: (۲) مشه‌مای میودراو [۱] (۱) مادینه، جفت نیز: (۲) مشمع.
 مینه: مرن، بهز، مه‌زه‌زاو [۱] میش، گوسفند.
 مینه‌تن: مژتن، مژین [۱] مکبند.
 میهره‌بان: دلنه‌رم [۱] مهربان.
 میهره‌وان: میهره‌بان [۱] مهربان.
 میهقان: مینوان، مه‌بمان [۱] مهمان.
 میهقان‌خودانکرنن: مینوان‌داری کردن، مینوان‌زاگرنن [۱] پذیرایی کردن از مهمان.
 میهقان‌دوست: کسی که به‌مینوانان حمزه‌کا [۱] مهمان‌دوست.
 میهقان‌زیکرنن: میهقان‌خودانکرنن [۱] پذیرایی کردن از مهمان.
 میهقانی: مه‌بمانی [۱] مهمانی.
 میهقان: مبقان [۱] مهمان.
 میهقان‌خانه: مینوان‌خانه [۱] نگا: مینوان‌خانه.
 میهقان‌دار: (۱) مینوان‌دار: (۲) نای گوندیکه له‌کوردستان [۱] (۱) مهمان‌پذیر: (۲) نام روستایی است.
 میهقانی: مه‌بمانی [۱] مهمانی.
 میههور: مامزه، ناسنی‌لای‌پازنه‌ی‌سوار [۱] مهمیز.

میهر: پهن، مدر، می [ف] گوسفند.

میهو: ده تگی پشیلہ، میاو [ف] صدای گریه.

میہہ نگ: (۱) عہ بار، پیوانہ: (۲) نہ ندازہ شانده [ف] (۱) بیمانہ: (۲) درجہ،
عقریہ.

میین: مہین [ف] تگا: مہین.

می ینہ: میویتہ، می، میوہ [ف] مادبہ.

می ینہ: (۱) می ینہ، جوئی نیرہ: (نہم کوثرہ می ینہی نہونیرہ یہ): (۲) نالقی

قرتہ [ف] (۱) مادیتہ، جفت نرینہ: (۲) حلقہ سگک.

می ینہ: میوینہ، بہرانبدری نیریتہ [ف] مادیتہ، مخالف نرینہ.



نابوتہ: پوتہ کہ، پسہ کہ، فرخنہ [۱] کوناہ فذ لاغر بدفوارہ.
 نابوتی: (۱) ادا رایی کہونن: (۲) پوتہ کہ بی [۱] (۱) ورشکستگی: (۲)
 بدریخنی و کوچک اندامی،
 نابوت: نابوت [۱] نگا، نابوت.
 نابوتینک: نبروکی نه سنوری نه نگونک بان کردنموه، ووردننه [۱] نورد
 نابویی.
 نابویی: نابویی، ادا رایی کہ فنن [۱] ورشکستگی،
 نابہ: زوانہ، نابئی، ناشئی: (ولو نابہ) [۱] سزاوار نیسا،
 نابہ جا: پیچہ وانہ ی زوشوئی ناسایی [۱] نامعقول.
 نابہ جئی: نابہ جا: (بہ جئی ماوم له باران نابہ جئی ماوم نه جمل زوبہ / بہ مردن
 له م فسوری ژینہ نیستبغا نہ کم چیکہم؟) «مہ حوی» [۱] نامعقول،
 نابجا.
 نابہ جحق: پیچہ وانہ ی حق و راستی [۱] ناروا،
 نابہ دل: پیچہ وانہ ی دلخواز، شنئی کہ بہ سند نہ کری و بہر دل نہ کہوی [۱]
 برخلاف سبل.
 نابہ کار: بہدکار، زالم [۱] بدکار،
 نابہ کام: بہ مراد نہ گہ بشتنگ [۱] ناکام،
 نابہ لہد: پیچہ وانہ ی شاره زا [۱] ناوارد،
 نابہ لہ گ: نابہ لہد [۱] ناوارد،
 نابہ لہ ل: نابہ لہد [۱] ناوارد،
 نابہ وخت: بی وخت [۱] نابہنگام،
 نابہ بین: دور، ماہ بین [۱] میان، وسط،
 نابئی: ناشئی [۱] نمی شود،
 نابینک: نابوتینک [۱] وردنہ نانوابی،
 نابارازی: خونزیک کردن له شنئی کہ نه بی لبی دوربی [۱] بی احتیاطی،
 ناباریزی: نابارازی، له خہ نهر دوری نہ کردن [۱] نابرهیزی، بی احتیاطی،
 ناباک: (۱) بیس، گہ مار، چلکن: (۲) بہدقہر، خابن [۱] (۱) ناباک: (۲) خابن،
 نابوخت: (۱) بیس و پوخل: (۲) کار بلاو: (کاری ہدر نابوختہ) [۱]

ن: (۱) باشگری کومہل بو نه وانہ ی دہ دوندرین: (بخون، بچن): (۲)
 باشگری بہوانا: نیمہ، (بون بینہ، لبین گہزئی): (۳) باشگری بہ سنی
 ناحہز: (چلکن، چلمن، کولکن): (۴) باشگری ماگ و کہرسنہ: (زین):
 (۵) باشگری حہ بہر له کومہل دان: (هانن، دہ چن، دہ زون): (۶)
 باشگری بالدان: (پاشن): (۷) باشگری چاواگہ: (کرن، برن): (۸) نہ،
 نا: (نہز نزانم) [۱] (۱) پسوند جمع مخاطب: (۲) پسوند منکلم مع الغیر:
 (۳) پسوند توصیف: (۴) پسوند نسبت: (۵) خبر از سوم شخص جمع:
 (۶) پسوند انکا: (۷) پسوند مصدری، علامت مصدر: (۸) نہ، حرف نفی،
 نا: (۱) بی: (ناہومبند): (۲) دورہ بہریزی: (ناجم، ناخوم): (۳) دولاش: (سہر
 نای ناسباو): (۴) وشہی ہر سبار: (نو چو بہ شمار نا): (۵) نان، بان: (نا
 نو بچو نامن دہ جم): (۶) وشہی حاشا: (تو خواردت آ نا): (۱) بدون:
 (۲) نہ: (۳) ناوآسباب: (۴) کلمہ ہر سن: (۵) یا: (۶) کلمہ حاشا، انکار،
 نا ناسایی: بہدہر له دام و دہ سنور [۱] غیر عادی،
 ناٹومبند: بہ ناوات نہ گہ بشنو [۱] نومبند،
 ناٹہ مین: (۱) غاین، خہ یان، دہ ست پس: (۲) بغه، خہ نهر [۱] (۱) غیر قابل
 اعتماد، نامطمئن، نادرست: (۲) خطر ناک،
 نابا: (۱) شنئی کہ کم ہس نہ کہوی: (۲) نیا جیکہ ی نابینہوہ: (نہم جہوالہ
 نہم گدمنہ نابا): (۳) توانای نہ: (نہم کمرہ پارہ کہی نابا): (۴) نابوات،
 نابیا [۱] (۱) ناباب: (۲) نمی گنجد: (۳) نوانایی ندارد: (۴) نمی برد،
 ناباب: ناباو [۱] ناباب،
 نابالغ: منائی ہشتنا گہورہ نہ بوگ [۱] نابالغ،
 نابالغ: نابالغ، نہ گہ یوہ نہ بلوق [۱] نابالغ،
 ناباو: (۱) بی بزہو، بی زمین: (۲) دور له داب و دہ سنوری کومہل [۱] (۱)
 بی رواج: (۲) ناباب و غیر عادی،
 ناباپس: له ہنو بست بہ دور [۱] ناباپستہ،
 نابو: له دارایی کہ فنگ [۱] ورشکست،
 نابوت: (۱) نابو: (۲) پوتہ، پوتہ کہ [۱] (۱) ورشکست: (۲) کوناہ قدہدقوارہ،
 نابوت بون: ادا رایی کہ ولن [۱] ورشکست شدن،

کثیف: ۲) ناپخته. نامنظم.

ناپهسن: شنی که له بردن کهونن دوره [] ناپسند.

ناپهسند: ناپهسن [] ناپسند.

ناپهسهن: ناپهسن [] ناپسند.

ناپهسهند: ناپهسن [] ناپسند.

ناپیاو: کسی که له مردابه‌تی بی‌هشه [] نامرد.

ناپیاوته‌تی: پیچه‌وانه‌ی مردابه‌تی [] نامردی.

ناپیاوی: ناپیاوه‌نی [] نامردی.

نات: له‌م‌لاوه [] از این طرف.

ناتا: نات. له‌بره‌و [] از این طرف.

ناتانم: له نواتانم بده‌ره [] نتوانم

ناتانین: ۱) بی‌ناقه‌ت بون له نه‌نجامی کاریکا؛ ۲) نیمه بومان ناکری []

۱) نوانستن: ۲) نمی‌توانیم.

ناتاو: کم‌و کوز، هینشا بو بوخت بون ده‌بوی [] نادرست، ناپخت.

نانام.

ناتاوان: بی‌گوناه. بی‌تاوان [] بی‌گناه.

ناتاووی: کم‌و کوزی، به‌دور له بوختی و دروسنی [] نقص، کاستی.

نات‌دوت: نیر‌وتوئی [] اینجا و آنجا.

ناتر: ده‌لاک، کیسه‌کشی حمام [] دلاک حمام.

ناترا: لیره‌وه [] از این طرف.

ناتره: شاده، شاره، علامه‌نی نیوان کاو گهنم له خدرمان [] چوپکهای

فاصل کاه و گندم در خرمن.

ناتف: گشنه‌کی بر بین‌درون [] نخ بخیه جراحی. رشنه زخم‌دوزی.

ناتوا: پیچه‌وانه‌ی ده‌خوایی [] نمی‌خواهد.

نات‌واتا: لیره‌وله‌وی [] اینجا و آنجا.

ناتوام: پیچه‌وانه‌ی ده‌ه‌وی [] نمی‌خواهم.

ناتواو: ۱) به‌ریش‌تان حال. به‌شینو: ۲) پیچه‌وانه‌ی ته‌واو []

بر بشان حال: ۲) نانام.

ناتوای: پیچه‌وانه‌ی ده‌ه‌وی [] نمی‌خواهی.

ناتور: یاغ‌وان [] باغ‌وان.

ناتورره: له‌قه‌می ناپهسند [] لقب زشت.

ناته‌با: پیچه‌وانه‌ی ناشت و مابه‌بین خوش [] ناسازگار.

ناته‌بایی: مابه‌بین تیک‌جویی [] ناسازگاری.

ناته‌میز: بیس، چلگن. گهمار [] کثیف.

ناته‌میس: ناته‌میز [] کثیف.

ناته‌وان: بی‌ناقه‌ت، بی‌نین و نابشت [] نانوان.

ناته‌واو: ناتواو [] نانام.

ناچایز: نابه‌حق [] ناروا.

ناچسن: ۱) به‌دقه‌ر، ناپه‌سند؛ ۲) ره‌گه‌زجروک، پیچه‌خویری []

بد‌آدا، بدجنس: ۲) نانچیب.

ناچور: ۱) ناباو؛ ۲) دزی زیک و بیک [] ۱) ناباب؛ ۲) نامرتب.

ناچور: ناباو [] نگا، ناباو.

ناچه‌سته: بوته‌که، نابوت [] بی‌نمود. کونا‌ه‌قَد بدریخت.

ناچه‌سه: ناچه‌سه‌نه [] نگا، ناچه‌سته.

ناچیج: سدرکه‌ونو له کاری خو‌ی‌دا [] موفق در کار.

ناچاخ: بی‌که‌بف [] بی‌حال، نزار.

ناچار: مه‌جبور، کسی که ده‌سه‌لانی کاری به‌خو‌ی نه‌بی [] ناگزیر.

ناچم: ۱) رویشتن ناکم، به‌رانبه‌ری ده‌جم: ۲) به‌رانبه‌ری ده‌شبنم []

نمی‌روم: ۲) شباهت ندارم.

ناچن: ۱) پیچه‌وانه‌ی ده‌چن: ۲) پیچه‌وانه‌ی ده‌شبنم [] ۱) نمی‌روند؛ ۲)

شباهت ندارند.

ناچه: کوژه، گه‌روله‌ی ناش [] گلوی آسیبا که گندم از آن ریزد.

ناچخ: تموری ده‌سنی شه‌زکمران له بئشودا [] نبردست جنگاوران

فدیم.

ناچن: ۱) پیچه‌وانه‌ی ده‌زوا: ۲) پیچه‌وانه‌ی ده‌شبنی، له‌گوئی نه‌و‌نیه:

(کاکت وه‌ک تو ناچن)؛ ۳) به‌خت ناکری، به‌روی نیه: (نم باره‌قلبه

ناچن) [] ۱) نمی‌رود: ۲) شباهت ندارد: ۳) رواج ندارد، رایج نیست.

ناچیز: خویری، ناچسن [] بی‌همه‌چیز.

ناچیزه: ژنی که له فهرمانی شو سه‌رینچی ده‌کا [] زن ناشزه.

ناچین: ۱) پیچه‌وانه‌ی ده‌چین: ۲) بی‌شباندن به‌یه‌کترین: (نیمه وه‌ک

به‌ک ناچین) [] ۱) نمی‌رویم: ۲) بی‌شباهتیم.

ناحواو: ۱) بزوزه بی‌نارام: ۲) کسی که له سازان و ته‌بایی دزدونگه []

۱) عجول، ناآرام: ۲) ناسازگار.

ناحه‌ز: ۱) بی‌هش له جوانی و خوشیکی: ۲) دوژمن [] ۱) نازیبا: ۲)

دشمن.

ناحه‌زی: ۱) بی‌به‌شو، له جوانی: ۲) دوژمنابه‌نی [] ۱) بدگلی: ۲)

دشمنی.

ناحه‌ساو: ۱) سه‌رجه‌وت: ۲) قسه‌ی نابه‌جی [] ۱) بدحساب: ۲) سخن

نامقبول.

ناحه‌ساوی: ۱) سه‌رجه‌وتی: ۲) قسه‌ی بی‌جی [] ۱) بدحسابی: ۲)

سخن لاطایل.

ناحه‌سل: ره‌سه‌ن خراو، ناچسن [] بدگهر.

ناحه‌سنی: به‌ناگا نابه [] احساس نمی‌کند.

ناحه‌سینی: ناهه‌ساوی [] نگا، ناهه‌ساوی.

ناحه‌سینته‌وه: له ناسوده‌بی بی‌هشه [] نپاسابد.

ناحه‌سینوی: ناهه‌ساوی [] نگا، ناهه‌ساوی.

ناحه‌ق: پیچه‌وانه‌ی حق و زه‌وا، زولم [] ناروا.

ناحه‌قی: زولم [] ستم.

ناحه‌وتی: به‌هه‌جی دانانی [] به‌هیج نمی‌شمارد.

ناحیه: مدلیه‌ند، به‌شی له سه‌رزه‌مینی چند ناوایی [] ناحیه، منطقه.

ناخ: ۱) ژوره‌وه‌ی هدرشنی، ناوه‌زوک: (به ناخی عدرزا جو): ۲) جینگه.

لان: ۳) ده‌ربای زل [] ۱) ناف، عمق، درون: ۲) جای: ۳) دربای

مُحبط

ناخا: به‌زه‌ویدا نادا، پیچه‌وانه‌ی فری ده‌دا: (باره‌که ناخا) [] نمی‌اندازد.

ناخار: (۱) زبر و به که ندو کَلُو؛ (۲) به دفمر، شهره لاسین؛ (۳) نبخی زور باش، ناغار [۱] (۱) نازاشیده، ناهموار؛ (۲) شروز؛ (۳) نغ بسیار خوب.

ناخازم: ناوام [۱] نمی خواهم.

ناخافل: بی ناگاداری، لهر، کتو پر [۱] ناگهان.

ناخر: (۱) زهوی شده بد کتو؛ (۲) گاکل، گاران؛ (۳) شوانی گاو [۱] (۱) رمه ای که شب در صحرا می ماند؛ (۲) گلّه گاو [۱] (۳) جویان گاو [۱] ناخرقه وان: دهر زهوی ناخری سرمه اوزه که زهوه ده کر بته زهوه [۱] ده روزه آخر آذرماه.

ناخلاف: کتو پر، لهر [۱] غفلتاً، ناگهان.

ناخو: ماکیکی سخت و بر بقدهاره به پیشنی قامکوه، چنجر وگی بنیادهم [۱] ناخن.

ناخو: (۱) هه ناوایی؛ (۲) که وابه؛ (۳) نهی چون؟ [۱] (۱) ناچنین است؛ (۲) که اینطور؛ (۳) چطور مگر؟

ناخوا: (۱) گهمبه وان؛ (۲) له خواردن به پاریزه [۱] (۱) ناخدا؛ (۲) نمی خورد.

ناخودا: (۱) گهمبه وان؛ (۲) گوناحبارو بی نرس له خودا [۱] (۱) ناخدا؛ (۲) خدا شناس.

ناخورا: کهم خور [۱] کم خوراک.

ناخوره: زه سینی قویاو، عمرزی زوچوگ [۱] زمین فرورفته.

ناخوری: (۱) نو به روی فرزند؛ (۲) نو به روی میوه [۱] (۱) فرزند نوباه؛ (۲) نو بر میوه.

ناخوش: (۱) لهش به بار؛ (۲) جیزه ناپه سند؛ (۳) هه وای نوش؛ (۴) نانه با: (ما به بین ناخوش) [۱] (۱) بیمار؛ (۲) بدطعم؛ (۳) هوای بد؛ (۴) میانه بد، شکراب.

ناخوشی: (۱) تهر و نوشی کهش؛ (۲) لهش به باری؛ (۳) ناتهبایی [۱] (۱) موسم سرما و بارش؛ (۲) بیماری؛ (۳) ناسازگاری.

ناخوشین: بیماری، لهش به باری [۱] بیماری.

ناخون: ناخو [۱] ناخن.

ناخونده: نه خوننده وار [۱] بیسواد.

ناخون شه پتان: شه بنا نو که [۱] حلزون.

ناخونه: (۱) لده کی باریک سور که له جاو به پیدا ده بی، نه خوشبه کی چاه؛ (۲) پرزه ی ده وری تهون که بوی تبه نادی [۱] (۱) از بیماریهای چشم؛ (۲) نار بی بود در کناره بافت.

ناخونهک: (۱) خواردن له ستنی به بی نیجازه ی خواه نی؛ (۲) ناخونه ی چار [۱] (۱) خوردن از چیزی بدون اجازه، ناخنک؛ (۲) از بیماریهای چشم، نگا: ناخونه.

ناخویا: بهر بیوار، له بهر جاو گوم [۱] ناپیدا.

ناخوینه: له که ی سور ی چاو، ناخونه [۱] لکه فرمز چشم، نوعی بیماری.

ناخه فم: ده خه ورا ناچم [۱] نمی خوابم.

ناخه له ف: منالی خراب [۱] فرزند ناخلف.

ناخه وم: ناخه فم [۱] نمی خوابم.

ناخیره: نا، پشه وانده ی ناری؛ (۲) هیچ و بوج و بی به هره، (به گیانی

ناخیرت نه چوی) [۱] (۱) نه؛ (۲) بی بهره و هرزه.

نادا: بیچه وانده ی ده دا، نابه خشنی [۱] نمی دهد.

نادان: (۱) رزد، دهس قوجاو، چروک؛ (۲) په زیوانی [۱] (۱) خمسس؛ (۲) پشمانی.

نادار: (۱) کهم تا، کهم ونه؛ (۲) ناوه بو بیوان [۱] (۱) کم نظیر؛ (۲) نام مردانه.

نادروس: (۱) پیاری جهوت و خوار؛ (۲) نابه جی [۱] (۱) آدم نادرست؛ (۲) ناروا.

نادروست: نادروس [۱] نگا: نادروس.

نادم: نابه خشم [۱] نمی دهم.

نادو: سوکه له ناوی نادر، ناوی بیوانه [۱] مخفف نادر.

نادوک: داری سنی پای مهشکه [۱] چوب سه پایه مشک.

نادوئل: کوژه، گهرو له ی ناش [۱] گلوی آسباب که گندم از آن ریزد.

نادوی: لمر گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱] دوستایی در کوردستان که بعشبان آن را ویران کردند.

ناده: (۱) میوه بی که زو بی بگا؛ (۲) کاری که هاسان و زو بیک بیت [۱] (۱) زودرس؛ (۲) کاری که انجام دادنش زیاد وقت نمی خواهد.

نادهت: نادا [۱] نمی دهد.

نادهتن: نادا [۱] نمی دهد.

نادهم: بیچه وانده ی ده به خشم [۱] نمی دهم.

نادی: (۱) ناده ی؛ (۲) جیگه ی پشودان و نبراحه نی دستان [۱] (۱) نمی دهی؛ (۲) باشگاه.

نادیار: بهر بیوار، ناخوبا [۱] ناپیدا.

نادیاری: نادیار [۱] ناپیدا.

ناده ی نه: روانین، نوازین، نواشاکردن [۱] نگاه کردن.

نادینی: ناپینی، له دیننی بی به شه [۱] نمی بیند.

نادینی: ده روانی، تواساده کا [۱] نگاه می کند.

نار: میوه که پابیزی قابلیک خر زوری ده نیک تبدایه ترش و شیرن و میجوشی هه یه، هه تار: (روبه نار) [۱] انار.

نارا: (۱) تیسنه، ناسه؛ (۲) هه ر نم چاره [۱] (۱) اکنون؛ (۲) فقط این دفعه.

ناراس: جهوت، خوار [۱] ناراست.

ناراست: ناراس [۱] ناراست.

ناراستی: جهفتی، لاری [۱] ناراسنی، نادرستی.

ناراسی: ناراسنی [۱] نادرستی.

ناراو: (۱) زهراو؛ (۲) بهلاو به دبه خنی؛ (۳) ره وانه کراو، بهری کراو [۱] (۱) زهرا به؛ (۲) مصیبت و بدبختی؛ (۳) فرستاده.

نارای: نارا [۱] نگا: نارا.

نار به: بشکونتی گه لاو لکی زوه ک [۱] شکفتن و جوانه زدن گباه.

نار به نند: داره بی نبخته کراو [۱] درخت بید اخته شده.

نارجه لانجوخ: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعشبان.

نارجیل: جوړه ده نکه ته زبجیکه [۱] نوعی دانه نسبیج.

ناردانی: په نیه، سلهم، نهر دیوان، ناردیوان [۱] نردبام.

ناردت: (۱) ره‌وانه‌ت کرد: (۲) رات سپارد [۱] فرستادی: (۲) سفارش کردی.

ناردراو: ره‌وانه‌کراو، ناراو [۱] فرستاده.

ناردم: (۱) ره‌وانه‌م کرد: (۲) رام سپارد [۱] فرستادم: (۲) سفارش کردم.

ناردن: (۱) ره‌وانه‌کردن: (۲) راسپاردن [۱] فرستادن: (۲) سفارش کردن.

ناردی: (۱) ره‌وانه‌ی کرد: (۲) زای سپارد [۱] فرستاد: (۲) سفارش کرد.

ناردین: جه‌گدن، گیاحه‌سیر [۱] گیاه حبصر یافی.

ناردیوان: په‌پزه، سلهم [۱] نردبام.

نارگیله: قلیان‌ناوی [۱] قلمان.

ناژن: ناچن، پنجه‌وانه‌ی ده‌وون [۱] نمی‌روند.

نارناروکه: فامیکه [۱] نرانه‌ایست.

نارناروکی: نارناروکه [۱] نرانه‌ایست.

نارنج: میوه‌پدکه له نیری پرنه‌فال و لاله‌نگی و کدبات [۱] نارنج.

نارنجوک: یومبای چکوئه‌ی ده‌سنی [۱] نارنجک.

نارنجهدک: نارنجوک [۱] نارنجک.

نارنجهدله: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کولیان کرد [۱] روسنایی در کردستان که بعینان آن را ویران کردند.

نارنجی: به‌ره‌نگی نارنج [۱] نارنجی رنگ.

نارنگی: لاله‌نگی [۱] نارنگی.

ناروجه: گوندپکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کردستان نوسط به‌شبان.

ناروژ: نه‌مرو، نیمرو [۱] امروز.

ناروک: جوړی میوه‌ی ناری ناپه‌سندو به‌چوک [۱] نوعی انار کوچک و نامرغوب.

ناروکه: فامیکه [۱] نرانه‌ایست.

ناروه‌ند: داره‌زه‌ش، دارنگی بی‌بهره قعدی زه‌شهو لک و پویی جوانی هه‌به [۱] نارون.

ناره: گورزه، نه‌عره‌نه، گورین به‌ده‌نگی به‌رز [۱] نره، غرش.

ناره‌ت: ناچی [۱] نمی‌رود.

ناره‌ته: گوزه، گووین به‌ده‌نگی به‌رز [۱] نره.

ناره‌هت: (۱) له ناسوده‌یی بی‌په‌ش: (۲) جازو، قه‌لس: (۳) ون‌ه‌سناو، نوژه: (۴) زور نه‌خوش [۱] ناراحت: (۲) پکر: (۳) خشمگین: (۴) بسیار بیمار.

ناره‌زا: کەسنی که سینی قبول نه‌کا [۱] ناراضی.

ناره‌زایی: نوژه‌یی و فه‌لسی [۱] ناخشنودی.

ناره‌سه‌ن: ناچسن، ناحه‌سل [۱] بدگهر.

ناره‌نار: گورانی له‌سرخو و له‌برخووه، لوره‌لور [۱] زمزمه، نرم.

ناره‌وا: (۱) ناحه‌ق، نابه‌جی: (۲) سکه‌ی فه‌لب [۱] ناروا: (۲) سکه‌ی نقلی.

ناره‌وان: (۱) له‌به‌رنه‌کراوی ده‌رس: (۲) خویندنه‌وه‌ی به‌گری و گول: (۳) زمانێ که له قسه‌دا زه‌ت ده‌یا [۱] ازبهر نشده: (۲) روخوانی یا اشکال: (۳) زبان لکت‌دار.

ناره‌وایی: نابه‌جی بون [۱] ناروایی.

ناره‌وه‌ن: ناروه‌ند [۱] درخت نارون.

ناری: (۱) پنجه‌وانه‌ی باری، نه‌هینی: (۲) نازناوی شاعریکی نهم چه‌رخه [۱] نیابوری: (۲) نخلص شاعری کردزبان و معاصر.

ناری: (۱) ناوی ژنانه: (۲) قامیکه [۱] نام ژنانه: (۲) نرانه‌ایست.

ناریاگ: (۱) ناردراو: (۲) ناراو، راسپراو [۱] فرستاده: (۲) سفارش شده.

ناری‌عه‌لی: زور به‌دزواری: (به هزار ناری‌عه‌لی فه‌رزه‌کم لی‌ساند) [۱] کتانه از زحمت زیاد.

نارزیک: (۱) ناچور: (۲) دزی نه‌کوز: (۳) دزی نه‌خت و ساف [۱] ناچورا: (۲) نامرتب: (۳) ناهموار.

نارین: (۱) گورانی خه‌مبارانه: (۲) ناوی ژنانه: (۳) زنی شهرمن: (۴) ناسک، نه‌نک [۱] آهنگ حزین: (۲) نام ژنانه: (۳) زن خجالتی: (۴) نازک و تنک.

ناز: (۱) عیشوه، گریشمه: (۲) داری سنو‌په‌را: (۳) خوشه‌ویسنی، دلوقانی [۱] ناز: (۲) درخت صنوبر: (۳) محبت، مهربانی.

نازار: خوشه‌ویسنی، زور خوشه‌ویسنی [۱] نازتین.

نازاف: نیراو، نورت‌وشه‌ق [۱] شاداب.

نازاو: (۱) نازاف: (۲) له‌سهر زور ناودان زه‌ردبوگ [۱] شاداب: (۲) از کثرت آب دادن زرد شده.

نازبالنج: بالگه‌هی سفک و به‌چوک [۱] نازبالش.

نازبه‌روه‌و: به خوشه‌ویسنی گه‌وره‌کراو [۱] نازپرورده.

نازپه‌یوه‌کردن: شانازی‌پی کردن [۱] افتخار به کسی کردن.

نازدار: (۱) نازار: (۲) ناوی ژنانه [۱] محبوب، نازنین: (۲) نام ژنانه.

نازداری: خاوه‌ن‌نازی [۱] نازنبنی.

نازربینگ: حول و گیل، که‌فام [۱] کوتن.

نازشیوان: له‌سهر خوشبانه‌وه نوشی خه‌م و مه‌بنه‌ت بون [۱] از خوشی به ناخوشی افتادن.

نازفروشتن: عیشوه و فه‌مزه کردن [۱] نازکردن.

نازک: (۱) پنجه‌وانه‌ی سه‌خت، نهرم: (۲) وردو بارک: (۳) تور: (۱) نرم: (۲) ظریف. نازک: (۳) نرد.

نازکردن: نازفروشتن [۱] نازکردن.

نازک‌کار: (۱) به‌نسایی که گولبری به‌گه‌ج له خانوان ده‌کا: (۲) دارناشی کاری ورده‌کاری [۱] گچ‌پر: (۲) نازک‌کار چوب.

نازک‌کاری: کاری نازک‌کار [۱] گچ‌بری: (۲) نازک‌کاری بر چوب.

نازکهر: نازفروش [۱] عیشوه‌گر.

نازک‌هش: خدم‌خور و نازفول‌کهر له خاوه‌ن‌ناز [۱] نازکش.

نازکه‌ک: له‌ش نازک [۱] نازک اندام.

نازکه‌ی: نازکی [۱] نگا، نازکی.

نازکی: (۱) نهرمی: (۲) نورتی: (۳) باریکی [۱] نرمی: (۲) تودی: (۳) نازکی.

نازکیش: دلسوز، خه‌مخور، دل‌پر له به‌زه‌یی بو ژورده‌ستی خوی [۱]

سرپرست غمخواره.

نازكيشان: خه مخوړی و دلسوژی ده گمل ژبرده سته [۱] سرپرستی و غمخوارگی.

نازگ: نازك [۱] نگا: نازك.

نازلی: (۱) نازدار؛ (۲) فامبكه؛ (۳) ناوی ژنانه [۱] (۱) نازنين؛ (۲) نرانه ايست؛ (۳) نام زنانه.

نازم: (۱) سهرپرستی مكنه ب؛ (۲) ناوی پباوانه [۱] (۱) ناظم مدرسه؛ (۲) نام مردانه.

نازميا: ناوچه بده كه له كوردستاني بده سنی نركان [۱] منطفه ای در كردستان.

نازناز: گونيكه به ژور زه نگان [۱] گل نازناز.

نازناو: له قهمی باشی هه لېژيراو [۱] لقب برگزیده.

نازونوز: نازكردن به مينگه و فنگه [۱] عشو و ناز.

نازونياز: نازكردن ردلدانه وه [۱] نازكردن و دلداري دادن.

نازونينياز: نازونوز [۱] نازونيمناز

نازونيوناز: نازونوز [۱] نازونيمناز.

نازه: گوشنی بن ناخون [۱] گوشت زير ناخن.

نازه ريف: (۱) نابه سند؛ (۲) ناحه ز [۱] (۱) ناپسند؛ (۲) بدگل.

نازه ناخون: نازه ي حاوون. بن نسوك [۱] بخشی از ناخن كه زير پوست قرار دارد.

نازه نگوشت: فوچه كه [۱] انگشتانه.

نازه نين: (۱) به ناز، نازدار؛ (۲) ناوی ژنانه؛ (۳) گوندېكه له كوردستان به عسی ويرانی كرد [۱] (۱) نازنين؛ (۲) نام ژنانه؛ (۳) از روسناهای ويران شده كردستان توسط بعثبان.

نازه ي ناخون: بن نينوك [۱] بخشی از ناخن كه زير پوست قرار دارد.

نازی: (۱) نازه نين؛ (۲) له مندال بون بې به شه؛ (۳) ناوی ژنانه [۱] (۱) نازنين؛ (۲) نمی زايد؛ (۳) نام زنانه.

نازه بركه: نازرينگ [۱] كودن.

نازين: (۱) شانازی كردن؛ (۲) پارنوزگار شك بردن [۱] (۱) فخر و مباهات كردن؛ (۲) دلگرم بودن و محافظ گمان بردن.

ناز: داری سنوبهر. ناز [۱] درخت صنوبر.

نازو: ناز [۱] درخت صنوبر.

ناؤين: (۱) ناز؛ (۲) نيمه شميرين؛ (۳) نهمرن [۱] (۱) درخت صنوبر؛ (۲) می ميريم؛ (۳) می ميرند.

ناس: (۱) ناشنا، بېجه وانه ي بېانی؛ (۲) جوړی نوڼن و قسل و زه زښخه ده بېژن؛ (۳) پاشگری به مانا ناگادار له كه سنی يا شنی [۱] (۱) شناس؛ (۲) نوعی نوټون مكيدنی مخلوط با آهك و ديگر مواد، ناس؛ (۳) بسوند به معنی شناس.

ناساخ: (۱) لهش به بار، بيمار؛ (۲) عهيب دار [۱] (۱) بيمار؛ (۲) معيوب.

ناساخی: لهش به باری [۱] بيماری.

ناساز: (۱) لهش به بار؛ (۲) كه مده ست، نانه و او [۱] (۱) بيمار؛ (۲) كم درآمد.

ناسازگار: لهش ناخوش [۱] ناسازگار.

ناساغ: ناساخ [۱] نگا: ناساخ.

ناساغی: ناساخی [۱] بيماری.

ناساق: ناساخ [۱] نگا: ناساخ.

ناسافی: ناساخی [۱] بيماری.

ناسان: لی شماره زا بون، به حال وبال زانين [۱] شناخت.

ناساندن: بې ناسين، كرده شناس [۱] معرفي كردن.

ناسر: گوندېكه له كوردستان به عسی ويرانی كرد [۱] از روسناهای ويران شده كردستان توسط بعثبان.

ناسران: شناس بون [۱] شناخته شدن.

ناسراو: (۱) ناس، ناشنا؛ (۲) خه لك زانبو په جيه بان كتي به؛ (۳) برینی له خاوه ن ده نگ و نار [۱] (۱) آشنا؛ (۲) شناخته شده؛ (۳) كتابه از مشهور.

ناسر كوژراو: له و گوندانه ي كوردستانه كه به عسی كاوبان كرد [۱] روسنايی در كردستان كه بعثبان آن را ويران كردند.

ناسره: گوندېكه له كوردستان به عسی ويرانی كرد [۱] از روسناهای ويران شده كردستان توسط بعثبان.

ناسزا: بېجه وانه ي شباو، نالايق [۱] ناشايسته.

ناسك: نازك [۱] نگا: نازك.

ناس كرن: (۱) به دينن شماره زا بون له چلونه تي كه سنی يا شوتنی. ناسين؛ (۲) ناسبنه وه [۱] شناختن؛ (۲) باز شناختن.

ناسك نارنجی: به كه سنی ده نين كه زور ناز ده كاو خوی له خه لك به زياتر ده زانی [۱] نازنازی منكبیر.

ناسكوله: ناسکی بچكوله [۱] نازك كوچولو، نازك مامانی.

ناسكه: (۱) بار بكا به لك له شت؛ (۲) ناسك، نازك؛ (۳) ناوه بو ژنان؛ (۴) جوړی كولنيره: (كولنيره ناسكه)؛ (۵) فروسكه ي نازی [۱] (۱) نوار

باريك از چیزی؛ (۲) نگا: نازك؛ (۳) نام زنانه؛ (۴) نوعی گرده نان با شير و روغن؛ (۵) ناله سگ شکاری.

ناسكه هرمی: جوړی ههرمی [۱] نوعی گلابی.

ناسكه ناسك: ناله و فروسكه ي نازی [۱] ناله و صدای آهسته سگ شکاری.

ناسكه نام: لهش ناسك [۱] نازك اقدام.

ناسكه نان: كولنيره ناسكه [۱] گرده نان با شير و روغن.

ناسكه ههرمی: ناسكه هرمی [۱] نوعی گلابی.

ناسنامه: بېناس [۱] شناسنامه.

ناسور: (۱) برینی ته شه ناكردو؛ (۲) دومه لی قونبر [۱] (۱) زخم دبر النيام؛ (۲) دمل.

ناسویر: گوندېكه له كوردستان به عسی ويرانی كرد [۱] از روسناهای ويران شده كردستان توسط بعثبان.

ناسيار: ناشنا، شناس، ناس [۱] آشنا.

ناسياری: ناشنايی [۱] آشنایي.

ناسياگ: ناسراو [۱] شناخته شده.

ناسياو: ناسيار [۱] آشنا.

ناسين: ناس كرن [۱] شناختن.

ناعنه: گیایه‌کی که لاوردی نام‌نیزی بون خوشه نیشک ده کری‌و ده‌چیشنی ده کهن [۱] مرزه.

ناعوایش: مياومياوکردن کتک [۱] صدای گر به.

ناعور: جهرخن که ده‌ناو بیرداو به‌جه‌بوان ناوی بی‌ده‌خه‌نده‌در [۱] چرخ آبکشی از چاه که به‌وسیله حیوان کار می‌کند.

ناعوره: ناعور [۱] نگا: ناعور.

ناعهز: ناحهز [۱] نازیبا، زشت.

ناعه‌سل: ناحه‌سل، نازه‌سن، ناجسن [۱] بداصل.

ناعیلاج: ناچار، مه‌جبور [۱] ناچار.

ناعار: تبغی ده‌بانی زور جاک، ناخار [۱] تیغ بسیار خوب.

نافام: تین‌نه‌گه‌یشنو، گیلوکه [۱] نفهم، نادان.

نافامی: ده‌به‌نگی، ساویلکه‌بی [۱] نادانی، ساده‌لوحی.

نافک: (۱) قولاییه‌کی بچوکی لیوارزه‌فه له ناوه‌راستی زگ‌داه، ناولک، نیوک: (۲) کاکل [۱] (۱) ناف: (۲) مغز بادام و گردو و...

نافه‌رمان: سهرشق، سهرزبوی [۱] نافرمان.

نافه‌رمانی: سهرزبوی [۱] سرکشی.

نافه‌ک: (۱) پارچه‌ی سنی سوچی ناوه‌راستی ده‌رین: (۲) بزوی ده‌رین [۱] (۱) خشنگ شلوار: (۲) نیفه، جای بند تیان.

ناف: (۱) وشه‌ی بی‌ناسین بو هر شتی: (۲) دوز، ده‌رونی هر شتی: (۳) نافکی زگ [۱] (۱) نام: (۲) وسط: (۳) ناف.

ناف‌ناین: درک‌اندنی ناوی شتی [۱] نام بر زبان آوردن.

ناف‌اندن: ناولی‌نان [۱] نام بر چیزی یا کسی گذاشتن.

ناف‌تیش: زگ‌تیشه [۱] شکم درد.

نافبار: (۱) قهرت‌له‌ی میوه، تریان: (۲) سهربار [۱] (۱) سید میوه: (۲) اضافه‌بار.

نافبارک: (۱) نافباری بچوکه، فهرت‌لوکه: (۲) سهربار [۱] (۱) سید کوچک: (۲) اضافه‌بار.

نافبر: (۱) تیغه، له‌مه‌ر: (۲) نزبکنر بین‌زی بو‌گه‌یشتن [۱] (۱) نیفه: (۲) راه میانبر.

نافبرک: به‌رزه‌ک، به‌رزابی نیوان دوشت [۱] میانه.

ناف‌برن: باس کردن [۱] نام بردن.

نافبرو: (۱) ناوجوان، تویل: (۲) به‌ین دوبرو، دوز هر دو برو [۱] (۱) پشانی: (۲) میان در ابرو.

نافبری: ناف‌گو تراو، باسکراو [۱] نامبرده.

نافبریک: جیل، په‌رژین [۱] پرچین.

نافبری: که‌وتنه‌به‌بنی دو دژه‌وه بون‌ناشت کرده‌وه و بیک‌هینان [۱] میانجگری.

نافبری‌کهر: که‌سنی که نافبری ده‌کا [۱] میانجی.

نافبر: (۱) نیوان، مابه‌ین: (۲) سهرسک [۱] (۱) میانه، فاصله، مابین: (۲) صاحب امنیاز.

نافه‌ند: ناوه‌راست، ناوه‌ند [۱] وسط.

نافیژ: (۱) پاریزره له دادگا، وه‌کیل: (۲) تکاکار: (۳) ده‌لانی شت فروش [۱]

ناسینه‌وه: دواي دوری ناس کرن [۱] بازشناختن.

ناشاد: غمگین [۱] اندوه‌گین، غمگین.

ناشاره‌زا: نابه‌له‌د [۱] ناوارد.

ناشایس: ناسزا [۱] ناشایسته.

ناشایست: ناشایس [۱] ناشایسته.

ناشایسته: ناشایس [۱] ناشایسته.

ناشت: به‌ره و به‌ره، به‌م‌لایه‌وه، بو‌تیره [۱] به این طرف.

ناشتا: (۱) خورین: (۲) به‌رچایی، ناشت [۱] (۱) ناشتا: (۲) صبحانه، چاشت.

ناشتا‌کردن: ناشت‌خارن، به‌رچایی کردن [۱] صبحانه‌خوردن.

ناشتایاشتا: تیره‌وتی [۱] اینجا و آنجا.

ناشت داشت: تیره‌وتی [۱] اینجا و آنجا.

ناشت داشتا: تیره‌وتی [۱] اینجا و آنجا.

ناشتن: (۱) چه‌قاندنی ریشی دار: (۲) مردو تهراندن [۱] (۱) کاشتن نهال: (۲) مرده دفن کردن.

ناشتو: تیزراو، بن‌گل‌خراو [۱] دفن شده.

ناشتوناشت: لیزو له‌وی [۱] اینجا و آنجا.

ناشتی: (۱) ناشتو: (۲) نیای، زیرخاکی کرد، کردیه زیرخاکه‌و [۱] (۱) دفن شده: (۲) آن را دفن کرد.

ناشمرین: (۱) ناحهز، بی‌بمش له جوانی: (۲) کار و قسمی خراب [۱] (۱) بدگل: (۲) گفتار و رفتار زشت.

ناشکوری: بی‌نه‌مگ، بی‌نه‌زان، سیله [۱] ناسیاس.

ناشکوری: سیله‌بی، بی‌نه‌زانی [۱] نمک‌شناسی، ناسیاسی.

ناشکیر: ناشکور [۱] ناسیاس.

ناشو: محال، شتی که جی‌به‌جی‌بوئی فریه دزواره [۱] ناممکن.

ناشوور: به‌رگ و که‌له‌ی که به‌خاوتی زاده‌گیری بو‌روزی لازم [۱] لباس پاکیزه برای مواقع لزوم.

ناشهر: نازه‌وا [۱] ناروا.

ناشی: که‌سنی که له کاردا ناشاره‌زابه [۱] ناشی، ناوارد.

ناشی: نایی، نازه‌وا به [۱] شایسته‌نبست، نمی‌شود.

ناشیرن: ناشرین [۱] نگا: ناشرین.

ناشیرنی: ناحه‌زی، بی‌به‌ره‌یی له جوانی [۱] نازیبایی.

ناشیرین: ناشرین [۱] نگا: ناشرین.

ناشیرینه‌تی: ناحه‌زی [۱] نازیبایی.

ناشیزه: ناچیزه [۱] زن نافرمان شوهر.

ناعار: بی‌عار، لاسار [۱] حرف نسنو، له‌جبار.

ناعال: بنیاده‌می بیکاره و بی‌قه‌در [۱] آدم بی‌ارزش.

ناعس: (۱) ته‌مل: (۲) بی‌کاره و بی‌کدک [۱] (۱) تنبل: (۲) بیکاره.

ناعف: قازانج، نه‌حف، به‌هره، فیده [۱] سود.

ناعفت: قازانج [۱] سود.

ناعله‌ت: نه‌حله‌ت [۱] لعنت.

ناعله‌تی: نه‌حله‌تی، شتی زور خراب و به‌لا [۱] لعنتی.

۱) وکیل مُدافع: ۲) شفیع: ۳) سمسار.
 ناقیه‌بین: مابه‌بین [مبانه، مابین].

نافته‌نگ: نه‌نگه، که ممبره‌بندی زین و کورتان [تنگ ستور.
 ناف‌تی‌دان: دنده‌ان [تحریک کردن، تشجیع کردن.

ناف‌جه‌ژنان: مانگی نیوان شه‌شه‌کان و قوریان [ماه ذی‌القعدة.
 ناقچاف: ناوچاوان، نویل، نه‌نی [پیشانی.

ناقچاق‌ترش: رُوکُرژ، مَرَموج [اخمر.

ناقچال: دیوی ناوه‌ژوی قوژق [مُغَر.

ناقچون: زه‌وان بوُن، به‌له‌فیره‌دار [سهال بودن.

ناقچه: مه‌لپه‌ند، محال. ناوجه [ناحیه، منطقه.

ناقچه‌ق: ۱) ناوه‌زاست، دور، ناوه‌ند: ۲) ناوگه‌ل [نقطه وسط: ۲) بین دوران.

ناقچه‌نگ: بین‌ه‌نگل، بنه‌نگل، کهوش [زیر بغل.

ناقچی: ناوجی کمر، ناو‌بزی [میانجی.

ناقچیت: ۱) ناقچی: ۲) ده‌لانی‌شت فروشن [میانجی: ۲) سمسار.

ناقخو: خو‌با‌ه‌نی، به‌ران‌بهر به بیگانه [خودی، مقابل بیگانه.

ناقدار: ۱) مه‌نشور، به‌ده‌نگ و ناو: ۲) پنجه‌وانه‌ی به‌نال و بوچ [نامدار: ۲) بر، مقابل نهی.

ناقدارا: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [روسنایی در کوردستان که به‌عشان آن را ویران کردند.

ناقدان: ناف‌تی‌دان [تشجیع.

ناق‌دانین: ناف بو که‌سی یان شنی دینه‌وه و به‌سند کردن [نام نهادن.

ناق‌دایه‌ک: ۱) بینه‌کبش، چونه‌زیر‌ناو: ۲) جون‌فروش [غوطه‌ورشدن: ۲) بددهن.

ناق‌دایی: ناودیر، ناوراگه‌به‌نراو [کانه‌بدا.

ناق‌دو: نادوک، دارمه‌شکه [نگا: نادوک.

ناق‌ده‌ر: به‌رده‌رانده [خلع باین چهارچوب در.

ناق‌ده‌رگ: موغره‌ی پشت، بزبره‌ی پشت [سنون فقرات.

ناق‌ده‌ست: له‌ب، به‌ری ده‌ست [کف دست.

ناق‌ده‌شت: ده‌شتابی لداو کیواندا [دشت محصور به کوهستان.

ناق‌ده‌نگ: ناوبانگ [شهرت.

ناق‌دیر: ۱) ناف بوداندراو: ۲) خودان ده‌نگ و ناف: ۳) ناف‌گوتن بو سپاردنی کاری [نام نهادن، موسوم: ۲) نامدار: ۳) نامزد، کاندیدا.

ناق‌زان: ناوگه‌ل، دور ه‌ردو لینگان [میان دوران.

ناق‌زو: جزیره‌ی نیوان روبرو [جزیره واقع در رودخانه.

ناق‌زوچه: نیوه‌زو [نیمروز.

ناق‌زونک: ناق‌زو [جزیره واقع در رودخانه.

ناق‌ره: جزیره، ناد، دورگه [جزیره.

ناق‌زک: ۱) ه‌ناو: ۲) سی و جه‌رگ و دل [احشاء: ۲) دل و جگر و ریه.

ناق‌سال: تازه‌بیر، نیوان سال [میانسال.

ناق‌سه‌ر: نروپک، دوند [بلندترین نقطه در کوه با درخت.

ناق‌سه‌رک: ۱) کل‌اوزیر: ۲) تانج [زوبن کلاه: ۲) تاج.

ناق‌شان: قه‌لاندوش، ناوملان، ناف‌قولنج [دوش، شانه.

ناق‌شکی: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [از روستاهای ویران شده کوردستان توسط به‌عشان.

ناف‌قولنج: ناق‌شان [شانه، دوش.

ناق‌قه‌د: ۱) مه‌یانی به‌ژنی مرو: ۲) قدی جیاو دار [کمر آدمی: ۲) کمر کوه و درخت.

ناق‌ک: ۱) نافکی زگ: ۲) کاکل [ناف: ۲) مغز مادام و گردو و...

ناف‌کرن: مه‌نشور بوُن [نامدارشدن، مشهورشدن.

ناق‌کهل: دور ه‌ردوران، گهل [میان رانها.

ناق‌که‌ندالا: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [روسنایی در کوردستان که به‌عشان آن را ویران کردند.

ناق‌که: ره‌زاو، ری‌زاو، شو‌بنی که دوجسم ده‌گه‌نه‌وه یه‌ک [محل به‌هم پیوستن دو رودخانه.

ناق‌گین: نیونجی، به‌بین [وسط.

ناف‌لخودان: خوه‌لکبشان [لا‌لاف‌زدن.

ناف‌لی‌کرن: ناف‌دانین [نام نهادن.

ناف‌مال: کهل‌پلی مال، مرده‌مال [اثاثیه.

ناف‌مالی: کاره‌کهر، کلفه‌ت، جبری، خدامه، قهره‌واش [کلفت، خدمتکار زن.

ناق‌نج: مام‌ناونجی، ده‌سته [مبانه، متوسط.

ناق‌نو: ۱) خزمی دور: ۲) به‌درو خو به ه‌ه‌ژاو نهدار شانندان: ۳) ناو‌ژاو به‌دناو [فامیل دور: ۲) خود را به‌فنبیری زدن: ۳) بدنام.

ناق‌نوبون: به‌دناوی، ناو‌زان [بدنامی.

ناق‌نوکر: به‌دناو کرن [بدنام کردن.

ناق‌نه‌ته‌وه‌یی: تیکه‌لاوی گه‌لانی دنیا، ناق‌نه‌زادی [بین‌المللی.

ناق‌نه‌زادی: ناق‌نه‌ته‌وه‌یی [بین‌المللی.

ناق‌هر: ۱) دالان: ۲) تیره [راه‌رو: ۲) اینجا.

ناق‌ه‌روک: ناوانخنی پدراوه و نوسراو [محتوای مطلب.

نافه‌ند: ناوه‌زاست، دور [وسط.

ناق‌وده‌نگ: ده‌نگ و ناف [شهرت.

ناق‌ی: دور، مه‌بان [وسط، میان.

ناق‌یین: ناق‌نج، مام‌ناونجی، ده‌سته [مبانه، میانگین.

ناق‌ی: گه‌رو، قورگ [گلو.

ناق‌بابیل: ۱) کارله‌ده‌ست نه‌هاتو، بنیاده‌می بین‌قبه‌ت: ۲) شتی که‌مه‌قدر: (دبایه‌کی ناق‌بابیله) [آدم بیکاره: ۲) بی‌ارزش.

ناق‌ایل: نارازی [ناخشنود.

ناق‌ر: ۱) گه‌ردن، دهره‌وی گه‌رو: ۲) کاری نیوه‌جل [گردن: ۲) کارنام.

ناق‌ر: ناته‌واو [ناقص.

ناق‌ر: نه‌قه، باقو، جو‌ری ماسیه [نوعی ماهی است.

- ناقورج: سیخورمه □ سقلمبه.
 ناقولا: (۱) نازیک، خوارو خنج و جهفت و لارا؛ (۲) قسه‌زان و قسه‌خوش □
 (۱) ناهموار، ناهنجار؛ (۲) سخندان و شیرین سخن.
 ناقولج: ناقورج □ سقلمبه.
 ناقیز: به کهم و کوزی، نانه‌او، ناقز □ ناقصر.
 ناقیس: ناقیز، ناقز □ ناقص.
 ناک: (۱) پاشگری بهمانا خاوهن؛ (نمناک، سامناک)؛ (۲) فقیر، بیچاره؛
 (۳) ناوک، نوک □ (۱) پسوند دارا بودن؛ (۲) بینوا؛ (۳) ناف.
 ناکا: (۱) توبیزی، توبیلی؛ (ناکا خوا بارانیک بیارینی)؛ (۲) له‌وانه‌به،
 بهم‌نزیکانه: (تو برؤ ناکا منبش هاتم)؛ (۳) بهجی ناهینی؛ (جهندی
 ده‌لیم وایکه ناکا)؛ (۴) نوکه، هه‌نوکه □ (۱) نوقع دارم، آیامی شئود؛ (۲)
 به‌زودی؛ (۳) نمی‌کند؛ (۴) همین آن.
 ناکام: بی‌مراد □ ناکام.
 ناکاو: کنو بر □ ناگهان، یکهو.
 ناکشت: نهم‌لا به □ این طرف.
 ناکلؤک: دانه‌ویلله بی که له کولین دا جیره □ دبر بز.
 ناکلؤکار: ناقولا □ ناهنجار.
 ناکو: نه‌گهرنه، ده‌نا □ وگرنه.
 ناکوک: بی که بف، ناساز □ پریشان حال.
 ناکوکی: (۱) بی که بی؛ (۲) مابه‌بن ناخوشی □ (۱) بدحالی؛ (۲) میانه
 خوب نبودن، کدورت.
 ناکولؤکار: زیر و خوارو خنج □ ناهموار، ناهنجار.
 ناکهت: ناکا، خو نی ناگه‌به‌نی □ نمی‌کند.
 ناکهتن: ناکهت □ نمی‌کند.
 ناکهس: ناجسن، خو زئی □ ناکس.
 ناکهسی: ناپایوی □ نامردی.
 ناگا: (۱) کنوسر، ناکاو؛ (۲) له بلندی و دریزی دا به‌رانیه‌ر نایدت؛ (۳)
 له‌ده‌سنی نابه، رانساگا؛ (۴) وازو ده‌می خواردنی نایه؛ (۵) له‌گه‌پیشن
 به‌جی‌ده‌مبئی: (به دوسه‌حات له‌ویوه ناگا) □ (۱) ناگاه؛ (۲) نمی‌رسد،
 کونا‌ه‌است؛ (۳) از دشنش بر نمی‌آید؛ (۴) میوه نمی‌رسد؛ (۵) سروقت
 نمی‌رسد.
 ناگوزوری: ده‌س ته‌نگی، فقیری □ بینوایی، ننگدستی.
 ناگوناح: بی تاوان، بی سوچ □ بی گناه.
 ناگه‌وار: ناخوش، بو‌خه‌به‌ری ناخوش ده‌لین: (خه‌به‌ریکی ناگه‌وارو
 دل نه‌زینه) □ ناخوش‌بند.
 ناگه‌هان: کتو پر، گز و گومت، له‌پر □ ناگاه، ناگهان.
 نال: (۱) پیلایوی یه‌کسم له ناسن؛ (۲) برزی باریکی دور قه‌لمی قامیش
 □ (۱) نعل ستور؛ (۲) رشته نازک قلم نی.
 نال: (۱) پیلایوی یه‌کسم؛ (۲) پارچه‌ناسنی ژیر پازنه‌کوش □ (۱) نعل
 ستور؛ (۲) نعل کفش.
 نالان: کسینی که له‌ناوی خهم‌و‌ده‌رده کز و زینه‌وه □ نالان.
 نالاندن: کز و زانه‌وه له‌ده‌ردو داخ □ نالیدن.
- نالان: نالاندن □ نالیدن.
 نالایی: نالانیدن □ نالیدن.
 نالایش: نالین □ نالیدن.
 نالایه‌نه: نالاندن، نالین □ نالیدن.
 نالیه‌کی: ژیر نسنکان، ژیر یاله □ نعلیکی.
 نالیه‌ن: کسینی که نال بو به‌کسم ده‌کا □ نعلبند.
 نالیه‌ند: (۱) نالیه‌ن؛ (۲) نازناوی شاعیریکی کوردی هاوچه‌رخه □ (۱)
 نعلبند؛ (۲) نخلص شاعری معاصر کرد زبان.
 نالیه‌نیش: (۱) له‌سمرلا خه‌فنگ؛ (۲) نخش کردن له قوماش □ (۱)
 بر پهلو خوابیده؛ (۲) نفس درآوردن روی پارچه.
 نالیه‌ر: داره‌نار □ درخت انار، نارین.
 نالیه‌رین: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد □ از روسناهای
 ویران شده کوردستان توسط بعنبان.
 نالجه‌خ: (۱) پینه‌زوک، بیلجه؛ (۲) زه‌نگن، قولینگی زوی کولین □ (۱)
 بیلجه؛ (۲) کلنگ.
 نالجه‌خ: ته‌ور، بیور □ نیز.
 نالچه: نالی که رش □ نعلچه کفش.
 نالدار: یه‌کسمی سواری: (نالدار هانوه نالی پهراندوه بالدار هانوه بالی
 وهراندوه) «مه‌سل» □ مال سواری.
 نالک: (۱) قایق‌ب، سول؛ (۲) کوشی سوکو و بی بازنه □ (۱) دماهی؛ (۲)
 نعلین.
 نال کردن: (۱) نال بو یه‌کسم کردن؛ (۲) نال له‌کوش دان؛ (۳) ناشنی
 لابه‌کسی دار بو جووت بون؛ (۴) برینی له فریودان و ده‌س برین □ (۱)
 نعل به پای ستور زدن؛ (۲) نعلچه به کفش زدن؛ (۳) تراشیدن چوب
 برای جفت شدن با چوب دیگر؛ (۴) کنایه از فریب و کلاهبرداری.
 نالمکی: سینی بچوک، قاوه‌سینی □ سینی کوچک.
 نالین: برینی له فریودان □ کتابه از فریب دادن.
 نالینی: نالاندن □ نالیدن.
 ناله: (۱) سوکه‌ناوی نادر، ناوه بو پهاوان؛ (۲) نال □ (۱) مخفف نادر، نام
 مردانه؛ (۲) نعل.
 ناله: کز و زانه‌وه له‌ده‌ردو خهم □ ناله.
 ناله‌بار: (۱) نازیک؛ (۲) ناباب □ (۱) ناهموار؛ (۲) ناباب.
 ناله‌ت: له‌عنت □ لعنت.
 ناله‌شکینه: ناوی دوکیوه له کوردستان □ نام دو کوه در کردستان.
 ناله کردن: نالاندن □ نالیدن.
 ناله‌کی: بازنه‌ی ژیر کوش □ پاشنه زیرین کفش.
 ناله‌نال: ناله‌ی زور □ ناله بسیار.
 ناله‌نه: نالاندن □ نالیدن.
 نالی: (۱) دوشه‌ک؛ (۲) نازناوی شاعری به‌ناوبانگی کورد. بهمانا زراو
 له‌گوین پرزه‌ی ناوه‌له‌لمی قامیش □ (۱) تشک؛ (۲) تخلص یکی از
 شعرای مشهور کرد.
 نالی: (۱) نابیزی، فسه‌ه ناکا؛ (۲) نه‌نیا نیک نال □ (۱) نمی‌گوبد؛ (۲)

نك نعل.

نالیچه: دوشه كوله [۱] نشكجه.

نالبقه: گوندیکه له کوردستان بدعیسی ویرانی کرد [۱] از روسناهای ویران شده کوردستان توسط بعینان.

نالیك: دوشه کی له سرخه ووتن، راهیخی ناونیخراو [۱] نشك.

نالین: ناله کردن، نالاندن [۱] نالیدن.

نالین: (۱) نابژن؛ (۲) سولی له منخنه، قاپقاب [۱] (۱) نمی گویند؛ (۲) نعلین.

نالین: نالاندن [۱] نالیدن.

نالین: فسه ناکه، ناخیون [۱] نمی گویند.

نام: (۱) ناف، وشه می دروشمی ناسین؛ (۲) بان، نا؛ (نام تو بچو نام من ده جم)؛ (۳) دام نا، خسته بان؛ (هرده کمت له سر دانا؟ به لی نام) [۱] (۱) نام؛ (۲) یا؛ (۳) نهادم.

ناما: (۱) ده غبله؛ (۲) دهی [۱] (۱) زینهار؛ (۲) حرف نشجیع.

نامارک: بنبچه وانه می مبارک، شوم، نحس [۱] نامیمون.

نامارک: نامارک [۱] نامیمون.

ناماقول: (۱) قسه می بی نام؛ (۲) بنباده می بی فهدر [۱] (۱) سخن ناپسند؛ (۲) آدم بی ارج.

نامان: خستمانه سر [۱] نهادیم.

نامانگوری: ناگوزوری، فه فیری [۱] ننداری، ننگدستی.

نامانگی: (۱) ماندو نه بی؛ (۲) ماندو نیت؟ [۱] (۱) خسته نباشی؛ (۲) خسته نیستی؟.

نامدار: پده نگو، ناو، مه نشور [۱] مشهور.

نامراد: ناکام [۱] ناکام.

نامرادی: ناکامی [۱] ناکامی.

نامروف: ناپا، کسی که له مرد پده بی دوره [۱] نامرد.

نامزات: ناخبر، نافدایی [۱] کاندیدا.

نامزه: نامزات [۱] کاندیدا.

نام قهت: پده ناو، ناورز باگ [۱] بدنام، رسوا.

نامل: ناوشان، کول، نیوان هردوبیل [۱] شانه، کول.

نامو: بیانی، بیگانه، غریبه، غواره [۱] بیگانه.

نامواره: ناماره ک، شوم [۱] نامیمون.

ناموس: شهرف، نابرو [۱] ناموس.

نامویی: بیگانه بی [۱] بیگانگی.

نامه: (۱) ناما، ده غبله؛ (۲) دهی، وشه می دندان؛ (نامه راکن بگه نی)؛ (۳) فاقه زری نوسراو بو پزیکردن؛ (۴) ده نگو پاسی نوسراو له کتیب دا:

«رؤسنه م نامه»، (۵) نیمه داسان نا؛ (سهرنامه بی نامه نامه نه لا)

«خانی»؛ (۶) ناو، نام [۱] زنهاز؛ (۲) کلمه نشجیع؛ (۳) نامه؛ (۴) اخبار

حوادث گردآوری شده در کتاب؛ (۵) قرارداد کردیم؛ (۶) نام، اسم.

نامه بهر: پوسنه چی [۱] نامه رسان.

نامهت: نه گیت [۱] نکیت.

نامه نش: (۱) لول دان، پجان؛ (۲) هوند، مو، [۱] (۱) پچاندن؛ (۲) ناب

دادن.

نامه حره م: پنبچه وانه می مه حره م [۱] نامحره م.

نامه خانه: کتیبخانه [۱] کتابخانه.

نامه خوا: (۱) وشه می سه برمان؛ (نامه خوا سه بره)؛ (۲) وشه می که بو

خوشه وستی ده لئن که له جاو نه چی؛ (نامه خوا گه وره بوه) [۱] (۱)

کلمه تعجب؛ (۲) کلمه ای برای محفوظ ماندن از بلا، ماشاء الله.

نامه د: پده بختی، خراب بو هانن [۱] بدبباری.

نامه دار: نامدار، پده ناویانگ [۱] نامدار.

نامه ر بو ت: فسه می قوزو لاهه لا [۱] سخن نامر بو ط.

نامه رد: ناپا، نامروف [۱] نامرد.

نامه ردی: ناپاوی، ناپسندستی [۱] نامردی.

نامه ره م: نامه حره م [۱] نامحره م.

نامه می: (۱) پده نگو، ناو، مه نشور؛ (۲) نازناوی شاعریکی هاو جهره: (۳)

چوله چرا [۱] (۱) نامور، نامی؛ (۲) نخلص شاعری معاصر؛ (۳)

نیمسوز.

نامه لکه: سیباره، کتیبو که [۱] رساله.

نامه به: (۱) نهو منی خسته دور؛ (۲) من نوم خسته دور؛ (له برته نامیه ناو سندوفه وه) [۱] (۱) او مرا به میان برد؛ (۲) من ترا به اندرون بردم.

نامه بی: ناخدار [۱] نامدار.

نان: (۱) ناردی پده ناوشیلدراوی پانه وه کراوی پده ناگر برزاو؛ (۲) جه فاندن:

(باغم ناوه)؛ (۳) دانان، شننی خسته سر شننی؛ (۴) نی زوکردن؛ (نان

ده نه به ک نان چیه)؛ (۵) جاریک به دار له نوب دان له نو پراکردن دا [۱]

(۱) نان؛ (۲) غرس کردن؛ (۳) برنهان؛ (۴) نونهان؛ (۵) توپ را با چوب

زدن در نوعی توپ بازی

نانا: (۱) پیاده؛ (۲) پیاده زنی [۱] (۱) پیاده؛ (۲) راه پیاده رو.

نانا تیره: نانی تیری، نانی ننگ که پده نروک گهراوه [۱] نان لواش.

نانا شه یقه ک: نان و خوانی زه ماوه نند [۱] غذای جشن عروسی.

نانا قه بقی: نانا قه بفه ک [۱] غذای عروسی.

نانا قه یه ک: نانا قه بقی [۱] غذای عروسی.

نانا قی ک: نانا قه به ک [۱] غذای عروسی.

نان پده: ده هنده، پده خشنده [۱] سخی، پخشنده.

نان پده می: سه غاوت، پده خشنده بی، دلوا بی [۱] پخشندگی.

نان براژتن: نه نگوک پده نه نوره دان و برزاندنی [۱] نان پختن.

نان بریز: کسی که نه نگوک پده نه نوره نه دا [۱] نانوا.

نان بریشک: دارو که پده کی له نبروک باریک تر که نانی سه رساجی بی

نهودبو نه م دیو ده کنه [۱] چوبکی که نان پده ان روی ساج برگرداند.

نان برین: برینی له بی بهش کردن له بزبو [۱] کتابه از باعث قطع

درآمدشان.

نان بریز: (۱) نان بریز؛ (۲) برینی له پپاوی زه زبلی نه نگوک بریز [۱] (۱)

نانوا، شاطر؛ (۲) کتابه از خسیس در منزل.

نان به بات: نانی کون که شهوی به سه ردا هانینه وه [۱] نان بیات.

نان پات: نان بریز [۱] نانوا، نان پز.

نانکهره وه: که سنی که نه نگوتک به نبروک پان ده کاتمه [۱] کسی که با
 خوب چونه را بهن می کند.
 نانکنی چوچکا: نوئه که. نانه حاجیله [۱] پیرک.
 نانکنی چویکا: نانکنی چوچکا [۱] پیرک.
 نانکنی مه ویرا: کولبره یی کشمبسی نی کرایی [۱] گرده نانی که آگنه اش
 کشمش باشد.
 نانکنی هه ژیرا: تاته هه تجیر [۱] لوانسک اجیر.
 نانگر: زوی به ژیره و [۱] زمین یر حاصل.
 نان گه نمی: کولبره چه وره [۱] نان روغنی.
 نانگیر: نانگر [۱] زمین حاصلخیز.
 نانگین: ناندین [۱] ظرف نان.
 نان مال: برینی له مرویه که ناتاجی که س نیه [۱] کتابه از آدم خود کفا.
 نان مکی: نالمکی، سینی بچوک [۱] سینی کوچک.
 نانو: نانخوری بیکاره [۱] نان خور بیکاره.
 نانوناو: برینی له بزوی، مابه ی زیان [۱] کتابه از مابه زندگی.
 نانوباتییره: نانی هله نه هاتو [۱] نان فطرس.
 نانوجا: برینی له چاست. خواردنی به بانی [۱] صبحانه.
 نانوحه لوا: برینی له کاری زور هاسان: (نم کاره بو من نان وحه لوايه)
 [۱] کتابه از کار بسیار آسان.
 نانوخ: ناخو. ناخون [۱] ناخن.
 نانوزگ: کریکاری هه به خوراک [۱] کارگر مزدور فقط با خوراک.
 نانوسول: نان و خوی، برینی له بزوی [۱] کتابه از مایه زندگی.
 نان وشکی: نان خالی [۱] نان نهی.
 نان ونمهک: برینی له چاکه یی زانین [۱] کتابه از حق شناسی.
 نان ووشک: نان وشکی. نان خالی [۱] نان نهی.
 نان وهوی: چبست و نانی که سنی زور له ماله بایی بوکوه بو مال زاوی
 ده تیرن [۱] غذایی که سه روز از خانه یش عروس به خانه داماد
 فرستند.
 نانه: (۱) نان: (۲) تاقه نانیک [۱] (۱) نان: (۲) یک نان.
 نانه بان: له سردانان [۱] بر نهادن.
 نانه بهره: دمفری نانی زویار و شوان و ده شه کی [۱] توشه دان مسافر و
 چوپان و...
 نانه پال: نومهت بالدان [۱] منم کردن.
 نانه جیب: (۱) نازه سن: (۲) ناکه س به جه. بی ناکار [۱] (۱) بدگهر: (۲)
 بد اخلاق. بی تربیت.
 نانه حاجیله: توئه که، نوره که [۱] گیاه پیرک.
 نانه حاجی له گ له گ: نانه حاجیله [۱] گیاه پیرک.
 نانه زوق: لهت و پتمی نیشک و سه خنی نان [۱] خرده نان خشک.
 نانه زوقه: (۱) نانه زوق: (۲) چبستی پارچه نانی زوق و زون و ناو [۱] (۱)
 خرده نان: (۲) آشی است.
 نانه زگ: نانوزگ [۱] مزدور با خوراک.
 نانه زگنی: نانه زگ [۱] نگا: نانه زگ.

نان پاتن: نان براژن [۱] نان پختن.
 نان پرسه: چبست و نانی که له سه ره خوشی دا ددری به خه لک [۱] غذایی
 که در مجلس عزا توزیع می شود.
 نان بیزه: کریکاری بی کری و هه به خواردن، نانه زگ [۱] کارگری که فقط
 غذاش بدهند.
 نان پیژ: نان برژ [۱] نان بز، نانوا.
 نان پیژان: نان براژن. نان پاتن [۱] نان پختن.
 نان پیوه دان: نه نگوتک به نه نوره وه لکاندن [۱] نان بر تنور چسباندن.
 نان پیوه دور: که سنی که نه نگوتک به نه نوره وه نه لکینی [۱] نان به نور
 چسبان.
 نان تال: بر به تی له بباوی چروک و زور [۱] کتابه از خسیس.
 نان تیری: نانی ته نک که به نبروک پان ده کرینه و [۱] نان لواش.
 نان جهرن: چبستی که له جهرن دا لی ده نری [۱] غذای عبد.
 نان چایی: جوزی نانی شیرین بو به بانان [۱] نان شیرینی صبحانه.
 نان چله: خوراک کی که له بیره وه ری چل زوره ی مردودا ددری [۱] طعام
 جهلم سوئی.
 نان خه فته: خوراک و مهبمانی دان باش گوازنه وه ی بوک به چه و زور [۱]
 سور هفنه بعد از عروسی.
 نان خالی: نان به بی بی خور [۱] نان بدون خورش.
 نان خور: برینی له خیران و منال: (نانخورمان زورن) [۱] کتابه از فرزندان
 و افراد خانواده.
 نان خورشت: پینخور [۱] نانخورش.
 نان خه ته نه: خه نه ته سوران [۱] خننه سوران.
 نان دان: (۱) خوراک به فقه قیران به خنسن: (۲) ته به کی نان [۱] (۱) طعام
 بخسیدن: (۲) ظرف نان.
 ناندرو: دروینه وان. دره و کهری ده خل [۱] دروگر.
 ناندوز: ماندو بو نان به پیدا کردن [۱] زحمتکش.
 نان ده: نان بده [۱] سخاوتمند.
 نان ده ر: نان بده [۱] بخشنده.
 ناندین: نه به کی نان [۱] ظرف نان.
 نان ساجی: نانی که له سرد سیل ده برژی [۱] نان ساجی.
 نان سه نگهک: نانی که له سه ره چوی سور وه بوگ ده برژی [۱] نان
 سنگک.
 نان سیر: (۱) نان ساجی: (۲) مه نه لی سه رته پا خدار [۱] (۱) نان ساجی:
 (۲) دیگ سر پوشدار.
 نانک: (۱) بلوره ههنگ. شلخه مینش: (۲) که لانه [۱] (۱) نسل نوین زنبور
 عسل: (۲) نگا: که لانه.
 نانکا: نیسه، نهو، نوکه، نه لجان [۱] الان، هم اکنون.
 نان کردن: نان پیژان [۱] نان پختن.
 نانکور: کویزان. زور [۱] خسیس.
 نانکویز: کویزان [۱] خسیس.
 نانکهر: نان پیژان [۱] نان بز.

نانهسك: نانوزگ، نانهزگ [ننگا: نانوزگ].
 نانهسكي: نانوزگ، نانهسك [نانوزگ].
 نانهشان: سه به نهی يانی وهك سینی، سهله [سید طیقی].
 نانه شونین: (۱) شونین که موین یو به بد اکر دن و گرن: (۲) تیشاعه وه دوی که سنی خستن [۱] یی جو سی، دنال، کردن: (۲) شاعه به دنبال کسی راه انداختن.
 نانه قه بسی: قه مودین، شهلانی پانهوه کراوی نیشکوهه کراو له بهر ناو، خهروا [لواشك زردالو].
 نانه کول: به کول دادان [بودوش نهادن].
 نانه لیم: نانهزگ [کارگر مزدبگیر با غذا].
 نانه مریچله: کولتیره بهزون [گرده روغن مال].
 نانه مل: ناچار کردن [بهزور وادار کردن].
 نانهوا: نانکهرا [نانوا].
 نانهواخانه: دوکانی نان ییز [نانواخانه].
 نانهوابی: نانهواخانه [نانواخانه].
 نانهوشکه: نانهزه قه [نگا: نانهزه قه].
 نانهوه: (۱) بهر یاکردن: (نازاهه نانهوه): (۲) دانان به دزیه وه: (ته له نانهوه): (۳) هبلکه له بن مریشکه کوزک دانان: (مریشک نانهوه کاری منه): (۴) ده بهر جا و گرتن بو مبه سنی: (دزیک بو له مال نانهوه دا وریابو) [۱].
 بر باکردن: (۲) چیزی را دزدی که در جایی نهادن مانند تله: (۳) نخم زیر مرغ کرج گذاستن: (۴) زیر نظر گرفتن، در نظر گرفتن برای منظوری.
 نانهوه وی: نان و خوان بو مالی بوک [غذایی که به خانه عروس فرستاده می شود].
 نانه ههنجیری: ههنجیری پانهوه کراوی وشکه وه کراوهک نانه فنه بسی [لواشك انجیر].
 نانه بهک: (۱) بیکه وه ناو: (۲) تیک نساو [۱] برهم نهادن: (۲) در هم فرو بردن.
 نانی: (۱) نهی هاورد: (۲) براده ری که یو نان خواردن هه یه و راست تیه [۱] (۱) نیاورد: (۲) دوست نانی ته جانی.
 نانی نیشک: نان خالی [نان تهی].
 نانی نیشکی: نان خالی [نان تهی].
 نانی بتهرسی: نان خالی [نان نهی].
 نانی بهوشکی: نان خالی [نان نهی].
 نانی باتی: نانی بهوشکی، نانی بی بیخور [نان تهی].
 نانی بهتی: نانی باتی [نان نهی].
 نانی تهرسی: نانی باتی [نان تهی].
 نانی ته ندوری: نانی که به نه ندور برزایی [نان تنوری].
 نانی تیره: نانی تیری [نان لواش].
 نانی تیری: نانی دنگ که به بنبروک پان ده کرینه وه [لواش].
 نانی چوچک: نوله که، توره که، نانه حاجبله [پنیرک].
 نانی چوک: نانی چوچک [پنیرک].
 نانی ده زی: نانی کونی برشاوی [نان کهنه و کپک زده].

نانی ساجی: نانی که به سبلی ده که ن [نان ساجی].
 نانی سبلی: نانی ساجی [نان ساجی].
 نانی شقانی: ده موکانه [مویزک عسلی].
 نانی شکه فا: ناسکه نان [نان ترد و نازک].
 نانی قه تش: بریتی له زبان به فقهیری [کنایه از امرار معاش].
 نانی شوانی: ده موکانه [مویزک عسلی].
 نانی له واشه: نانی گروفه، کولیره ی تهنک [نان نافنونی].
 نانی میچکا: نانه حاجبله، توره که [پنیرک].
 نانی میزنی: نانی نه ستوری هه ویره لاتو [نان کلفت].
 نانی میشا: شانه هه نگوین [شانه عسل].
 نانی نانی: براده ری نانی [دوست نانی].
 نانی هلاتی: نانی که هه ویره که ی هه لانه [نان خمیر برآمده].
 نانی هه لشی: کولبچه ی پرله گوینز کراوی [کلوچه آگنه از مغز گردو].
 نانی هه نگفی: شانه ی هه نگوین [شانه عسل].
 ناو: (۱) نای، نام، دروئسی ناسینی هه رشتی: (۲) دور، مهبان: (۳) نا، وشه ی قبول نه کردن و حاشا: (جویه شمار؟ ناو): (۴) دهنک، کاکل: (نم گوینزه ناوی تیان بو، شهلانی خوی خوشه ناوه که شی خوتسه): (۵) هه رچی له ژیر نیکوله وه به: (۶) وشه ی دنه، هانه: (ناویندان): (۷) دولاش، نای ناسباو: (۸) مه لبه مند: (خه لکی نم ناوه وه): (۹) ناخندراوی دورشتی: (کسه واکمت ناوی تیان به): (۱۰) ماوه، مهودا: (نساو تیره و شار دو سه حانه ری به): (۱۱) کات، دم، جاز: (ناو به ناو دیت): (۱۲) تمفین، تاربون [۱] نام: (۲) وسط، میان: (۳) نه: (۴) مغز و هسته میوه: (۵) هر چیزی که زیر پوسته و پوست قرار دارد: (۶) حرف تشجیع: (۷) ناواسیا: (۸) منطقه، ناحیه: (۹) آگنه: (۱۰) مسافت: (۱۱) گاه: (۱۲) تار و مار شدن.
 ناوا: نابا [نمی برد، گنجایش ندارد].
 ناوا بردن: له به بن بردن، فه وتاندن [از میان بردن].
 ناواخن: ناواخن [آگنه].
 ناواخن: شتی که تمخریته دور شنیکی تروهه: (ناواخنی سه ربین نوکه) [آگنه].
 ناواری: نه وه، نودانده [عدد نود].
 ناوازه: (۱) بزارده: (۲) به نایه نی [۱] برگزیده: (۲) بهویزه.
 ناوان: مه لبه مند [منطقه].
 ناوبار: سه ربار، ناقبارک [اضافه بار].
 ناوبازیر: ناوشار [داخل شهر].
 ناوبانگ: ده ننگ و ناو [شهرت].
 ناوبجی: ناوبژی، ناویری [مبانجی].
 ناوبر: ناویر [نگا: ناویر].
 ناوبراو: ناویری [نامبرده].
 ناوبراو: له بر کراوی آدم فراموش شده.
 ناوبردن: (۱) ناف برن، باس کردن: (۲) بریتی له خرابه گونی پاش مله، غمیهت کردن: (۳) ناودباری کردن بو کاری [۱] نام بردن: (۲) غیبیت

کسی را کردن: (۳) نامزد کردن برای کاری.
 ناوبرو: دوز هردو برو [۱] میان ابروان.
 ناویزه: نیغه. له میهر [۱] نیغه. حاجر.
 ناوبریاگ: ناقبری [۱] نامبرده.
 ناویزباگ: (۱) ناویزاو: (۲) ناویز بو کاری [۱] (۱) شخص فراموش شده: (۲) نامزد برای کاری.
 ناوبریشک: نان بریشک [۱] نگا: نان بریشک.
 ناویژه: شبله. ددانی شیری حهوان [۱] دندان شیری دام.
 ناویژه کردن: کهوتنی ددانی شبله [۱] افتادن دندان شیری دام.
 ناویژی: ناقیزی [۱] میانجیگری.
 ناویژیکهر: ناقیزیکهر [۱] میانجی.
 ناویگبر: ناقیرن، ناوبردن [۱] نام بردن.
 ناویویز: له بیرچون بان له بیرخویردنی ناوی که سنی یا کهسانی که به ناو بانگده کرن: (ناوی) همسانی گوت قهت ناویویزی نه کرد [۱] فراموش کردن با از قلم انداختن نام کسی یا کسانی که آنها را صدا می کنند.
 ناوبه ناو: جارچاری، دمدمه می، گاکایی [۱] گاه گاهی.
 ناوبه بین: مابین، ماعه بین [۱] مابین.
 ناوپا: دوز هردو بان، ناف گهل [۱] میان دوپا.
 ناوپاره: پراییی دوز ناوییی: (مالبان ناوپاره به) [۱] وسط جمعیت و شلوغی آبادی.
 ناویز: (۱) ناوتاخنی دیوار: (۲) پنجه وانه ی به نال و یوج [۱] (۱) آکنه دیوار: (۲) نویر، مقابل توخالی.
 ناویشته: ره چه له ک، ره گز، ره سه ن [۱] اصل. نسب.
 ناوبهل: (۱) دوز دولکه دار: (۲) ماهی ناو دوده سنی یه کسم [۱] (۱) وسط دو شاخه: (۲) فاصله میان دو دست سنور.
 ناوبه لان: ناویله لی زور [۱] میان شاخه ها.
 ناوپه نچک: په رده ی ناسکی دوری ناوزگ [۱] غشاء، مشیمه.
 ناوت: (۱) تایی، ناشی: (۲) ناخی نه [۱] (۱) نمی شود: (۲) نام نو.
 ناوتا: ناقبار، سربار [۱] اضافه بار.
 ناوتاف: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثان.
 ناوتاق: (۱) فم مامه بی که نه خرنه قلفی جه وانه بو بارکردنی دونا جهوال: (۲) سمرناقه ی دیوار [۱] (۱) بند حلقه کناره جوال: (۲) میان تافچه.
 ناوتان: (۱) تیغه ی له سسول نه سراو بو زوری مال: (۲) ناخی قه: (۳) مابه بین نبوه [۱] (۱) نیغه ترکه بی: (۲) نام شما: (۳) میان شما.
 ناوتش: شانندان. خسنه به رجوا، زانان [۱] به نمازش گذاشتن. نشان دادن.
 ناوتوی: (۱) ناوقه کراو: (تمزبجه که ده ناوتوی لبغه که دا بو): (۲) ناخی ته [۱] (۱) نوی لابه: (۲) اسم نو.
 ناوتوی: ناوتوی فهدکراو [۱] در لابه.

ناوتویل: (۱) نویل، نه نی: (۲) خال کوتان له نویلی منال [۱] (۱) پیشانی: (۲) خالکوبی پیشانی بجه.
 ناوتیلانه: جیازی بوک [۱] جهیزبه عروس.
 ناوجه رگه: مه بان، دور [۱] وسط.
 ناوجه ژنان: مانگی پینش قوربان و دوی شده لان [۱] ماه ذبقعه.
 ناوجه غز: دوری کوز [۱] وسط دایره.
 ناوجی: ناویژی [۱] میانجیگری.
 ناوجیژنان: ناوجه ژنان [۱] ماه ذبقعه.
 ناوجیکهر: ناویزیکهر [۱] میانجی.
 ناوچاوا: (۱) تویل، نه نی. ناوویل: (۲) دورچاوا: (پوشی که ونوته ناوچاوم) [۱] (۱) پیشانی: (۲) داخل چشم.
 ناوچاوان: تویل، نه نی. ناوچاوا [۱] پیشانی.
 ناوچاوان پاک: برینی له پیاوچاکی له خواترس [۱] کتابه از شخص نورانی.
 ناوچاوان ترش: روگرز [۱] نر شروی.
 ناوچاوا پاک: ناوچاوان پاک [۱] شخص نورانی.
 ناوچاوا ترش: ناوچاوان ترش [۱] نر شروی.
 ناوچاوا ترشانن: روگرز کردن [۱] ابرو دهم کشیدن، اخم کردن.
 ناوچاوا ترشاو: روگرز [۱] ترشروی.
 ناوچاوا ترشیاگ: ناوچاوا ترشاو [۱] نر شروی.
 ناوچاوا چه رمگ: مارو [۱] پیشانی سفید.
 ناوچاوا دینز: روگرز [۱] اخمو، نر شروی.
 ناوچاوا ووشن: ناوچاوا پاک [۱] شخص نورانی.
 ناوچاوا گرژ: روگرز [۱] اخمو.
 ناوچه: (۱) مملنه ند، ناو، ناوان: (۲) گهروله ی ناش [۱] (۱) ناحبه. منطقه: (۲) گلوی آسیا که گندم از آن ریزد.
 ناوچه وان: ناوچاوان. نویل، نه نی [۱] پیشانی.
 ناوچه وان به یه کادان: روگرز کردن [۱] اخم کردن.
 ناوچه وان پاک: ناوچاوان پاک [۱] شخص نورانی.
 ناوچه وان ترش: روگرز [۱] اخمو.
 ناوچه وان دینز: روگرز [۱] اخمو، نر شروی.
 ناوچه وان روون: ناوچه وان پاک [۱] شخص نورانی.
 ناوچه وان قوقز: (۱) نه نی زهق: (۲) برینی له کلول و چاره زهش [۱] (۱) پیشانی برامده: (۲) کتابه از بدبخت.
 ناوچه وان قه شقه: برینی له بدبخت و چاره زهش [۱] کتابه از بدبخت.
 ناوچه وان گرژ: روگرز [۱] اخمو.
 ناوچیا: (۱) ناوچه بی که له مابه بی کیوان دا بی: (۲) ناوچه یه که له کوردستان [۱] (۱) کوهسار: (۲) منطقه ای در کوردستان.
 ناوچیین: (۱) قوزو خشنی ناخسندراوی چینی دیوار: (۲) گله ای قه دکردنه ری تون [۱] (۱) آکنه دیوار: (۲) چیدن برگهای وسطی نوتون.
 ناوخالئی: به نال. والا، بو ج [۱] میان تهی.

ناوخو: پنجه‌وانه‌بی ده‌روه: (شهری ناوخویه، ره‌زیری ناوخو) داخل، داخلی.
 ناوخوا: نامه‌خرا [نگاه نامه‌خوا]
 ناوخوان: فولامی زین، خوانی زین [گودی زین].
 ناوخوین: دوخین، بدن دوخین [بند تنیان].
 ناودار: (۱) پنجه‌وانه‌ی خالی، یر: (۲) ناو لک و بومی دار: (۳) خاوه‌ن‌ناو، به‌ناویانگ: (۴) تاولی برار، بی‌ناو‌نیه [۱] یر، مقابل نهی: (۲) میان درخت: (۳) منهور: (۴) نام نهاده شده.
 ناوداروگ: له‌و کوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی تاولیان کرد [روستایی در کردستان که بعین آن را ویران کردند].
 ناودان: (۱) ناوی خه‌لک و خوگون: (ده‌که‌بین ناکه‌بین ناواندا که کنی نه‌می کرده): (۲) دته‌دان [۱] نام کسی را ذکر کردن: (۲) نجریک، تشجیع.
 ناودوگ: داری ناو هردو لول‌ه‌پ که به‌سهر مه‌تکه‌دا دیت [جوب وسطی که بر مشک آید].
 ناوده‌س: (۱) ماودی به‌بنی دوده‌سنی نه‌سب: (۲) یهری ده‌ست، له‌پ [۱] فاصله بین دودست اسپ: (۲) کف دست، ناوده‌ست: ناوده‌س [نگاه: ناوده‌س].
 ناوده‌شت: (۱) نافده‌سنت: (۲) ناوجه‌بکی بیست‌گوندی له‌کوردستان که به‌عسی ویرانی کرد [۱] دشت محصور به‌کوهستان: (۲) منطقه‌ای شامل بیست روستا در کردستان که بعین آن ویرانی کردند.
 ناودیز: (۱) ناوسراو: (۲) به‌تاویانگ [۱] نام نهاده‌شده، دارای نام: (۲) شهرت یافته.
 ناوراس: دوز مه‌بان [وسط].
 ناوران: لاله، پاراته‌وه [لايه].
 ناوران: (۱) گهل، دوز هردو زان: (۲) له‌ناو که‌که‌میزدا [۱] میان هردو ران: (۲) در میان گله.
 ناورانده‌وه: ناوران [لايه] کردن.
 ناورته: نیکه‌ل‌بیکه‌ل، نازیک [نامرتب].
 ناوزوان: (۱) مابه‌بنی دوجومان: (۲) ناوه یو چند ناوایی [۱] بین دو رودخانه: (۲) نام چند آبادی.
 ناوزران: سولک‌بوون، روسباوون [رسواستن].
 ناوزران: نابرونه‌ماو، روسبا [رسوا].
 ناوزگ: (۱) هرجی له‌دوز سک‌دابه: (۲) به‌زو چه‌ورایی ناوسک [۱] احشاء: (۲) چربی و به‌نوی شکم.
 ناوساجی: زروبی [نوعی گرده در روغن سرخ شده].
 ناوساز: سهر نیای ناسباو [جوی سر ناو آسباب].
 ناوسک: ناوزگ [نگاه: ناوزگ].
 ناوسیل: (۱) ناوساجی، زروبی: (۲) به‌ر به‌سبل، توژاو [۱] نگاه: ناوساجی: (۲) خورشت گوشت و ماست، ناوسیلی: ناوسیل [نگاه: ناوسیل].
 ناوشاخ: (۱) ناوجبا، مه‌لنه‌ندی له‌ناو کیواندا: (۲) مابه‌بنی دوشاخی

جه‌وان: (۳) میستیکی ناو شاخی جه‌وان [۱] کوهساز: (۲) میان دو شاخ حیوان: (۳) مغز شاخ حیوان.
 ناوشار: ناوه‌ندی ناویر، ناویانیر [داخل شهر، مرکز شهر].
 ناوشان: مابه‌بنی دوشانی بنیاده‌م [میان کتف].
 ناوفلیقان: ناویله‌ی دار [میان شاخه‌ها].
 ناوغه‌رش: (۱) مافورئی که له‌ناوراس زاده‌خری: (۲) پارچه‌چهرمی که ده‌خرینه ناو که‌وش [۱] فرش وسط اتاق: (۲) جرمی که نوی کفش به‌ن کنند.
 ناوقه‌د: (۱) ناوآسی یه‌زن، که‌مبه‌ر: (۲) ناوآسی کیو: (۳) ناوآسی قه‌دی دار [۱] کمر: (۲) کمر کوه: (۳) وسط تنه درخت.
 ناوک: (۱) ناکل: (۲) ده‌نکی ناو میوه: (۳) ناو [۱] تاف: (۲) هسه: (۳) محتوی.
 ناوکار: (۱) ناو چینی دیوار: (۲) نه‌ربب، ته‌فله‌ی درشتی به‌زنجیره [۱] آگنه دیوار: (۲) بخیه‌های درشت و زنجیره‌بی در لحاف، ناوکیز: که‌سنی که ناوکی زاروده‌بری [ناف بر].
 ناوک‌برین: بریتی له‌ته‌واوکردنی کار [کتابه از تمام کردن کار].
 ناوکردن: (۱) مه‌نتور بوون: (۲) مابه‌بن دورخسته‌وه [۱] شهرت یافتن: (۲) فاصله را بیشتر کردن، فاصله گرفتن.
 ناوک‌که‌وتن: نه‌خوشیه که ده‌لین ناوک داکه‌ونوه [نوعی بیماری شکم که به ناف افتادگی معروف است].
 ناوک‌گرتنه‌وه: (۱) چاره‌ی ناوک‌که‌وتن: (۲) بریتی له‌نازاردانی زور [۱] معالجه ناف افتادن: (۲) کتابه از بسیار آزار رساندن.
 ناوکو: (۱) دوز خهرمانی سوژا: (۲) به‌ش نه‌کراو: (۳) نافبار، سه‌یار: (۴) دوز خه‌لک و جه‌ماوه‌ر [۱] وسط توده خرمن: (۲) مشاع: (۳) اضافه‌بار: (۴) وسط توده مردم.
 ناوکسوره‌وه‌بوون: (۱) له‌بیر خه‌لک‌چونه‌وه: (۲) بی‌عه‌ولاد مردن [۱] فراموش شده: (۲) بی وارث مردن.
 ناوکویزبوونه‌وه: ناوکوره‌وه‌بوون [نگاه: ناوکوره‌وه‌بوون].
 ناوکویی: ناو به‌تسی، شه‌ربکی [شرکت].
 ناوکه: (۱) به‌ردیکه گیای لی‌ده‌نالیین گه‌منی خهرمانی به‌سهردا ده‌بیژن بو به‌ره‌که‌ت: (۲) ده‌نکی زه‌قی میوه: (۳) ده‌نکی گوله‌به‌زوزه‌وه کدو: (۴) ناوک، نافک [۱] سنگ زیر خرمن که به نیت تبرک با گیاه بیچند: (۲) هسته: (۳) تخمه: (۴) ناف.
 ناوکه‌بر: کچی که زوژی له‌داک‌بوونی بو کوزیک دیاری کراوه [دختر نوزادی که او را نامزد پسری کرده‌اند].
 ناوکه‌بره: ناوکه‌بر [نگاه: ناوکه‌بر].
 ناوکه‌خوشه: ده‌نکه‌قه‌بسی شیرن [هسته شیرین زردالو].
 ناوکه‌ره‌شه: (۱) نه‌خوشیه‌کی یه‌کسم: (۲) نافانیکی نوره [۱] نوعی بیماری سنور: (۲) آفت نرب.
 ناوکه‌ریژ: ناوکه‌ره‌شه‌ی به‌کسم [نوعی بیماری سنور].
 ناوکه‌ریش: ناوکه‌ریژ [نوعی بیماری سنور].
 ناوک‌هاتنه‌وه: چاری ناوک‌که‌وتن [جای آمدن ناف افتاده].

ناونيرك: ناودوك [] نگا: ناودوك.
 ناونيروك: (۱) ناونيرك، ناودوك: (۲) ناوخوره وهی دار [] (۱) نگا: ناودوك: (۲) آبخوره درخت.
 ناونيره: دو قونه كهی داره له ناوه زاسنی نیردا بو فابش زاگرن [] دو قطعه چوب در وسط بوغ.
 ناونیشان: (۱) شوین و ناوی كه بی بناسرینه وه: (۲) بریتی له فدر و زیز له ناوخه لكا [] (۱) نشانی: (۲) كتابه از احترام در میان مردم.
 ناونیشانه: ناونیشان [] نگا: ناونیشان.
 ناو: (۱) نوی، نو، تازه: (۲) همرنه مه [] (۱) نو، تازه: (۲) همین است. ناو و ناتوره: سمرناوی پس و نابه سند [] لقب زشت.
 ناو و نیشان: ناو و نیشان [] نشانی.
 ناو و نیشانه: ناو و نیشان [] نشانی.
 ناو ورده: دورمانی زور ورد [] دوخت بخبه ریز.
 ناوه: (۱) ده فری قورکیشان: (۲) جوړی برنج: (۳) جرجی لباس [] (۱) ناوه گل كشی: (۲) نوعی برنج: (۳) جین و چروك لباس.
 ناوهانین: ناو بردن [] نام بردن.
 ناوه اوردن: ناوهانین [] نام بردن.
 ناوه بهره: (۱) نامراز كه له نهبایی جوته دا: (۲) دهسته کی نامان [] (۱) ایزاری در خبش: (۲) چوب تكبه گاه دیوار تركه ای.
 ناوه جاخ: نازه سن [] نانجیب.
 ناوه جاخ: ناوه جاخ [] نانجیب.
 ناوه خت: بینه وخت [] نابهنگام.
 ناوه راس: ناو راس [] وسط.
 ناوه راست: ناوه راس [] وسط.
 ناوه رژن: پبخور [] ناخورش.
 ناوه روک: همرچی ده ناو شتی نر دابه [] محنوا.
 ناوه روکه: ناوه روک [] محنوا.
 ناوه سار: سمرناوی ناش [] جوی بالای ناو آسیا.
 ناوه سهر: لفكهی ده سمائی زان [] دنباله سر پوش زنانه.
 ناوه سهره: ناوه سهر [] نگا: ناوه سهر.
 ناوه شكینه: نوو، همرچی جرجی لباسی بی ساف بکری [] اطو.
 ناوه كرتنه: نه خوشه کی نازه له [] نوعی بیماری گله.
 ناوه كیش: كه سنی حمزی به ناوه ده كیشی [] ناوه كش.
 ناوه ل: كه بزه ی ناش [] ناوه آسیا.
 ناوه ن: رفیده ی نانكهرو [] بالشتك نانوا.
 ناوه نچی: به بنبابه بی. نغز بادنه كم [] متعادل.
 ناوه نند: ناوه راستی همرشنی [] مركز، وسط.
 ناوه ننده: گونديكي كوردستانه به عسی كاوی کرد [] نام روسنایی در كوردستان كه توسط بعثیان ویران شد.
 ناوه نندی: شتی كه له ناوه راسنا بی [] مرکزی.
 ناوه نديار: ناویز بکهرو [] میانجی.
 ناوه نديتي: (۱) ده ناوه راسنا بون: (۲) نه زور توندزو نه زور له سرخو [] (۱)

ناوك هيئانه وه: ناوك گرتنه وه [] جای آوردن ناف افتاده.
 ناوكيش: جوگه ی سهره کی مهره زه. شهفه جووی مهره زه [] جوی سرتاسری شالیزار.
 ناوگ: ناونجی [] مبانه.
 ناوگردان: گونديكه له كوردستان به عسی ویرانی کرد [] از روسناهای ویران شده كوردستان توسط بعثیان.
 ناوگل: نافكه ل، ناو پا، گهل [] وسط رانها.
 ناوگوروك: (۱) ناگردانی ناو دیوه خان و مزگهوت: (۲) تهختایی كوزو مجلس [] (۱) آشدان مجلس: (۲) قسمت هموار مجلس
 ناوگهر: (۱) مابه بی دو زه مینی شیوه دیراوا: (۲) جزیره کی چكوله ی ناوه راستی جوم: (۳) ده شنبایی له نیوان چابان دا [] (۱) مرز میان دو شخم: (۲) جزیره ماسه ای كوچك در میان رودخانه: (۳) دشت محصور به كوهستان.
 ناوگهره: (۱) ناوگهر: (۲) كاگل [] (۱) مرز میان در شخم: (۲) مغز بادام ...
 ناوگهل: ناوگل، گهل [] میان هر دو ران.
 ناوگير: ناو باسكراو [] نام ذكر شده.
 ناوگین: (۱) مام ناونجی، ده سنه: (۲) ناو راس [] (۱) میانگین: (۲) وسط.
 ناولقان: دور به لی دار [] میان شاخه ها.
 ناولكان: ناولقان [] میان شاخه ها.
 ناولنگ: ناوگهل [] میان پاها.
 ناولنگان: (۱) ناوگهل: (۲) ناوه [] (۱) میان رانها: (۲) نابه.
 ناوله پ: دوزده ست [] نوی كف دست.
 ناوله بان: له ناو هردو ده سناندا [] میان دستها.
 ناوله سهر: دیار كراو بو كاریکی باش [] كاندیدا، نامزد.
 ناولی نان: ناف دانین [] نام نهادن.
 ناوم: (۱) ناوی من: (۲) نايم: (ناوم به سهر بار به سهر ناو) [] (۱) نام من: (۲) نمی شوم.
 ناوماچه ك: لهو گوندانه ی كوردستانه كه به عسی كاویان کرد [] روسنایی در كوردستان كه بعثیان آن را ویران كردند.
 ناومال: (۱) كه به لی مال: (۲) دور زنی موبینه: (۳) زوری گه وهی خیزان [] (۱) اثابه: (۲) درون شرمگاه مادینه: (۳) اتاق بزرگ در خانه.
 ناومان: (۱) ناوی نهمه، نافی مه: (۲) ناو له بیره نه چونه وه: (۳) به بی نهمه، لای نهمه: (نهمرو مهرو له ناومان به) [] (۱) نام ما: (۲) نام فراموش نشدن: (۳) میان ما.
 ناون: ناومان [] نام ما.
 ناوانان: ناف دانین، ناولی نان [] نام نهادن، نامگذاری.
 ناواناو: ناوبه ناو [] گاه گاهی.
 ناواناوه: ناوبه ناو [] گاه گاهی.
 ناوانجی: مام ناونجی [] میانگین.
 ناوانوس: كه سنی كه سیایی ناوی خه لك ده گری [] نام نویس، آمارگري.
 ناوانوسمی: ناو خسنده فته ره وه [] آمارگري.
 ناوانیان: ناوانان، ناف دانین، ناولی نان، ناویز كردن [] نامگذاری.

مرکزیت: ۲) میانروی.
 ناوه‌نگی: ناره‌ندی [ناوه‌نگی] مرکزی.
 ناوه‌وان: گه‌میوان [ناوه‌وان] ناخدا.
 ناوه‌وه: زوره‌وه [ناوه‌وه] داخل.
 ناوه‌ینان: ناوه‌اوردن [ناوه‌ینان] نام بر زبان آوردن.
 ناوی: ۱) نافی قی: ۲) دور نه‌رق [ناوه‌ی] نام او: ۲) نوی آن.
 ناوی: ۱) ناین، ناوت، ناشی: ۲) ناخازی: ۳) ننگ ناوی [ناوه‌ی] نمی‌شود: ۲) نمی‌خواد: ۳) بگ نام.
 ناویایش: به‌رچاودان، راتان [ناوه‌ی] به‌نمایش گذاشتن.
 ناویز: ناربری دیوار [ناوه‌ی] آگنه دیوار.
 ناویزه: نارازه [ناوه‌ی] نگا، نارازه.
 ناویژ: خه‌ریه‌نده، که‌مردار [ناوه‌ی] الاغ دار.
 ناویس: ۱) وچ‌ساره، خه‌لوه‌می: ۲) نو‌ده‌ی زیر زمین [ناوه‌ی] الباری خانه: ۲) زیر زمین.
 ناوین: سواق، سواغ [ناوه‌ی] اندابش.
 ناوینه‌وه: سواغ‌دان [ناوه‌ی] اندردن.
 ناها: شت، شت [ناوه‌ی] چین شییء.
 ناهاال: ناحه‌ساری، نازاست [ناوه‌ی] نادرست، ناراست.
 ناھتور: باخه‌وان [ناوه‌ی] باغبان.
 ناھلبک: درشه‌ک [ناوه‌ی] تشک.
 ناھمی: ناھومی [ناوه‌ی] نومید.
 ناھومی: بی‌نومید [ناوه‌ی] نومید.
 ناھومیئد: ناھومی [ناوه‌ی] نومید.
 ناھومیئدی: دل‌ساردی له به‌ناوات گه‌بشتن [ناوه‌ی] نومیدی.
 ناھوق: نازاست، ناره‌وا [ناوه‌ی] ناروا.
 ناھوقی: زولم، سنهم [ناوه‌ی] ستم.
 ناھه‌سوار: نازیک [ناوه‌ی] ناھموار.
 ناھه‌نچار: نافولا [ناوه‌ی] ناھنچار.
 ناھی: ۱) گیابه‌که گولی له نه‌ستیره ده‌کا: ۲) نه‌ستیره گه‌شه‌که: ۳) ناوه بوژنان [ناوه‌ی] گیاهی است: ۲) ستاره سحری: ۳) نامی زنانه.
 نای: بلور، بلور، بلول [ناوه‌ی] نی لیک.
 ناباب: زور به‌نرخ [ناوه‌ی] بسیار ارزنده.
 نایب: بریکار، که‌سنی که له‌بانی که‌سنی تر کاروبار به‌زویه ده‌با [ناوه‌ی] نایب.
 نایژه: ۱) کوژده، گه‌روه‌می ناسبار: ۲) جوژی بلویر [ناوه‌ی] گلوی آسیاب که گندم از آن ریزد: ۲) نوعی نی لیک.
 نایژهن: بلورژهن [ناوه‌ی] نی نواز.
 نایسان: گزته‌گرتن [ناوه‌ی] مشعل نشدن.
 نایسه‌ر: ناوایبه‌که [ناوه‌ی] نام دهی است.
 نایسین: نایسان [ناوه‌ی] مشعل نشدن.
 نابه: ۱) که‌بقی له‌هانتن نیه، نایت: ۲) بلویر [ناوه‌ی] نمی‌آید: ۲) نی لیک.
 نابه‌ب: زور به‌نرخ، ناباب [ناوه‌ی] ارزنده، ناباب.
 نابی: ۱) نهمه، نانهمه: ۲) وازی له‌هانتن نیه [ناوه‌ی] همین: ۲) نمی‌آید.

نابیش: دانان له‌زه‌وی، نیان ره‌بان زه‌مین [ناوه‌ی] بر زمین نهادن.
 نابیش‌یا: ۱) جه‌سیاندن: ۲) مه‌باندن: ۳) ویک که‌ون: ۴) نه‌فاندنی گولله، پیوه‌نان: ۵) ناری به‌گالته‌لی نان: ۶) پیکردنی ناگر: ۷) دامالین به‌ده‌ست [ناوه‌ی] چسباندن: ۲) بنداردن نوسط مابه: ۳) به‌هم خوردن، برخورد: ۴) شلیک کردن: ۵) لقب مسخره دادن: ۶) روشن کردن آتش: ۷) بادست جلانیدن.
 نابیش‌پرا: ۱) نه‌فاندنی گولله: ۲) پیکردنی ناگر رچرا [ناوه‌ی] شلیک کردن: ۲) روشن کردن آتش و چراغ.
 نابیش‌خوئه‌ر: بی‌ش‌خه‌لک که‌وتن [ناوه‌ی] از جلو مردم راه‌رفتن.
 نابیش‌زو: ۱) رونا‌بش، جه‌قاندنی نهمام: ۲) داهینانه‌ری لقی دار: ۳) به‌سه‌ره‌ره‌زا راکیشانی دار [ناوه‌ی] غرس نهال: ۳) خم کردن شاخه درخت: ۳) خوابانیدن درخت روی زمین.
 نابیش‌زو: نابیش‌زو [ناوه‌ی] نگا: نابیش‌زو
 نابیش‌سه‌ر: ۱) سه‌ر بار: ۲) خوئی هه‌لقوتان: ۳) هه‌لچون له‌به‌ر کولین [ناوه‌ی] سر بار: ۲) فضولی: ۳) سر برز کردن از جوش آمدن، نایینه: ۱) نانه‌مانه: ۲) نه‌وانه [ناوه‌ی] همین‌ها: ۲) اینها، نایینه‌با: پیوه‌نانی گولله [ناوه‌ی] تیراندازی.
 ناینه‌زو: زونان، دانان له‌زه‌وی [ناوه‌ی] بر زمین گذاشتن.
 نتر: ۱) چاره‌نوژی: ۲) گولدرن له‌فوماش [ناوه‌ی] انتظار: ۲) گلدوزی.
 نتراندن: ۱) چاره‌نوژی کردن: ۲) نه‌خشاندنی فوماش به‌هوی درزن [ناوه‌ی] انتظار داشتن، انتظار کشیدن: ۲) گلدوزی کردن.
 نتل: نه‌خش [ناوه‌ی] نقش.
 نتلاندن: نه‌خشاندن [ناوه‌ی] نقش‌دار کردن.
 نتم: خه‌رسه‌له، سه‌هر، بشوله‌سه‌رخویی [ناوه‌ی] شکمبایی.
 ننجمی: سه‌ل، له‌نگ، له‌پا سه‌قمت [ناوه‌ی] لنگ.
 ننج: ۱) ده‌نگی باریکی کرژوانه‌ره: ۲) سرنه: ۳) سوچی لبه‌ر جلك... [ناوه‌ی] ناله ضعیف: ۲) درگوشی، نجوی: ۳) گوشه لباس رلحاف...
 نچار: بیچاره، داماو، به‌له‌نگاز [ناوه‌ی] بیچاره، درمانده.
 نچسک: ۱) ددان که‌ون: ۲) چلو یکی دار [ناوه‌ی] افسادن دندان: ۲) بالانرین نقطه درخت.
 نچه: ۱) حه‌چه، ده‌نگدانی که‌ر: ۲) نچ، ده‌نگی کزی ناله: ۳) سوکه‌له، که‌موکه [ناوه‌ی] حرف راندن الاغ، هین: ۲) صدای ضعیف ناله: ۳) سبک، اندک.
 نچه‌تا: ناو له‌رزی سوکه‌له‌نا [ناوه‌ی] تب سبک.
 نچه‌نچ: ناله‌نالی کورت کر [ناوه‌ی] ناله پیاپی با صدای ضعیف
 نچیر: راو، راوشکار، نه‌و جانه‌ره‌ری له زاو ده‌گیری [ناوه‌ی] شکار، نخجیر، نچیرقان: راو که‌ر [ناوه‌ی] صیاد، شکارچی.
 نچیروان: نچیرقان [ناوه‌ی] شکارچی.
 نچو: سوکه‌له‌ناوی نوح، ناره بو پیاوان [ناوه‌ی] مخفف نوح، نام مردانه.
 نخ: به‌چو‌کاهاننی خوشنر [ناوه‌ی] برزانو نشستن شتر.
 نخافتن: خودا‌پوشین به‌لبغه [ناوه‌ی] خود را با لحاف پوشانیدن.
 نخافت: لیف، له‌حیف، لیفه، سه‌ره‌نداز [ناوه‌ی] لحاف.

نخاو: جېښنی تراوی نخه. شور باونځه [۱] آښ نخود.

نخای: بڼی عهده بیه ره وشت خراب [۱] بی ادب.

نختکاپه یه نی: گبان لاور، ناو بلکه دان [۱] حال نزع.

نخته: سه ره تاي باران دادان [۱] لحظت شروع ریزش باران.

نخرو: روجوگ، قوم بوگ له ناویان زه لکاو [۱] غرو شده در آب یا بانلاق.

نخری: نیکم فوزه ند [۱] اولین فرزند.

نخفت: دای پوښی، شارد بیهوه [۱] پوشید، پنهان کرد.

نخفتن: داپوښین، وه شارتن [۱] پوشیدن، پنهان کردن.

نخو: نخه [۱] نخود.

نخوری: (۱) نخری، ناخوری، نو بهره: (۲) برای گهوره [۱] (۱) نویر: (۲) برادر بزرگتر.

نخوشهر: له تکه بوک. له په [۱] لبه.

نخوم: نخون، بهراوه زو بوگ [۱] سرنگون.

نخوماندن: نخون کردن، بهراوه ژو کردن [۱] سرنگون کردن.

نخون: ناوه زو، قلب [۱] نگون.

نخه: دانسه وئله به کی پچوکی خری به دندو که ده ناو که لودا ده بی بو زور

جېښنان به کاردی له ده ستار ده کری و نخوشهری لی بهرهم دی، نوک

[۱] نخود.

نخیف: نخاف، لېف، سه ره ناز، لېغه [۱] لحاف.

نخین: گوله سلله لیه [۱] لاله سرنگون.

نرت: نازه، کار بی نه کراو، ده کار نه کراو: (که واکت نرت و نوی به بو

نانه وی) [۱] کار نکرده و نو.

نرتکه: سه رناری سوک کردن: (نیو نرتکه م لی ده نی) [۱] لفظ و لقب

نحضر آمین.

نرت ونوی: نازه و نوی [۱] کار نکرده و نو.

نرخ: بابی، بها، قبعهت [۱] نرخ، قبعهت.

نرخاندن: قبعهت بودانان [۱] ارز بابی.

نرخ برین: نرخاندن، قهر ساندن [۱] ارز بابی کردن.

نرخ دار: به قبعهت [۱] ارز شمند.

نرخ دانان: (۱) نرخاندن: (۲) قهر گرتن [۱] (۱) ارز بابی کردن: (۲) ارج

گذاشتن.

نرخه: لرجه، لرخه، ده نگ له سنگه ره له ته نگه نه فسی و نه خوشی و

ماندوبون [۱] صدای سینه.

نردو: ده سته نایکی بیکه وه پیجراو [۱] نرده از چندنا نان.

نرغان: چمان، بز او [۱] حرکت.

نرقه: لرجه، نرخه [۱] صدای سینه.

نرکاندن: ده نگ له سنگ و گهرو هبنان [۱] صدا از سینه بیرون دادن از

خستگی، هین هن کردن.

نرکانن: نرکاندن [۱] نگا: نرکاندن.

نرکه: ده نگ له سنگه ره له ماندوبون [۱] صدای هین هن.

نرناس: دبو، دپوه لوکه، جنوکه ی زه لامی شاخدار، عیفریت [۱] عیفریت.

نره نر: حیله حیللی نېستر [۱] شبیهه استر.

نریخه: کوزونی نه سب، شیر ه تیزی نه سب [۱] غرش اسب.

نرین: حیلاندنی نېستر [۱] شبیهه کشیدن استر.

نر: (۱) بی ناپرو، سوک له بهرچاوان: (۲) نه فسی، هه ناسه: (نرگه ره) [۱] (۱)

بی ابرو: (۲) نفس.

نر: دوعا، داوا له خوا [۱] دعا.

نراخوان: دوعا خوین [۱] دعاخوان.

نراخوین: نراخوان [۱] دعاخوان.

نرزاو: (۱) له زو لاواز، کز: (۲) لیره وار: (۳) جیگه یه که بهرزی شاخ و کبودا

که بهر سینه ره که متر تاوی لی ده دا [۱] (۱) لغر: (۲) جنگل: (۳) جای

همیشه سایه در کوه.

نراره: لهو گونداندی کوردستانه که به عسی کاولمان کرد [۱] دوسنای در

کردستان که بعشبان آن را ویران کردند.

نراره وا: پباوچاک که دوعای قبول ده بی [۱] مستجاب الدعوه.

نراره وان: که سنی که ناگای له لیره واره [۱] جنگلیان.

نراری: گوندن بکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بعشبان.

نرراف: (۱) زنه، جیگه ی ناوده لین و دایمه نر: (۲) ناوی ده لاو [۱] (۱) جای

همیشه مرطوب: (۲) آب تراوش شده.

نزام: نازانم [۱] نمی دانم.

نزان: مزده، خه بهری خوښ [۱] مزده.

نزانم: نزام [۱] نمی دانم.

نزانمی: مزگانمی [۱] مزدگانمی.

نزاو: (۱) نراف: (۲) نه دور: (۳) میوه ی ناوینگه زاو، نال و بول [۱] (۱) نگا:

نراف: (۲) نزدیک: (۳) میوه نزدیک به رسیدن.

نزه: ره زی دیمی نازه بی گه بشنو [۱] ناکستان دیم نو بنیاد.

نژدوری: لهو گونداندی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱] اروسنایی

در کردستان که بعشبان آن را ویران کردند.

نژدیک: نه دور، نزاو [۱] نزدیک.

نژدیکان: (۱) بهر بهره، سه ره م: (نژدیکانی زور ناوا بون): (۲) نزدیک: (له و

نژدیکانه بو) [۱] (۱) نزدیک به اوان: (۲) نزدیک.

نژدیک بون: نه مانی دوری له ناودا [۱] نزدیک شدن.

نژدیک بوته وه: نزدیک بون [۱] نزدیک شدن.

نژدیک خسته وه: دوری بهر و خو ناین [۱] نزدیک کردن.

نژدیک که و تن: تخون که و تن، لی نژدیک بوته وه [۱] نزدیک شدن.

نژدیک که و تنه وه: نزدیک بوته وه [۱] نزدیک تر شدن.

نژدیکمی: نه دوری، پینجه وانه ی دوری [۱] نزدیکی.

نزر: بریاردان که به ممرجی کار بک بی خبری بکا، له خوگرتن [۱] نذر.

نزرگ: نرگه ره [۱] سکسکه.

نزرگه: گورخانه ی پباوی خوا که خه لک ده چنه زیاره تی [۱] امامزاده

مزار متبرکه.

نزرگ: (۱) نیوه هه ناسه، هه ناسه ی کزو سه بروکه له نه خوشیه وه: (۲) زبان،

ژی [۱] (۱) رمق: (۲) زندگی.

نزرگه: حالیکه به سهر گباندار دیت هه ناسه‌ی به بری سهرده که وی و ده‌نگی هک له گه‌روی دیت [۱] سسککه.
 نزرگه‌ره: نزرگه [۱] سسککه.
 نزله: سه‌رمابوئی به‌نوزم که هازه‌هاز له‌سنگه‌وه دیت و ناو له لوټ ده‌زوی [۱] سه‌رماخوردگی شدید.
 نزم: (۱) بېجه‌وانه‌ی بلند: (۲) بی‌ناقص: (۳) بی‌ناکارو کم‌نابزو [۱] (۱) بست، مقابل بلند، کم ارتفاع: (۲) نانوان: (۳) دون، بی‌آبرو
 نزمان: شوینی نزم، بېجه‌وانه‌ی بلندایی [۱] یسنی، مقابل بلندی، جای کم ارتفاع.
 نزمایی: نزمان [۱] نگا: نزمان.
 نزم‌بوئوه: داکه‌ونن [۱] یابین آمدن.
 نزمی: (۱) نه‌ویابه‌نی: (۲) بی‌ناکاری و بی‌نایزویی [۱] (۱) مقابل بلندی، یسنی: (۲) بی‌آرویی.
 نزول: (۱) سزنی یاره: (۲) نه‌خوشی نزله [۱] (۱) ربا، بهره‌یول: (۲) سه‌رماخوردگی شدید.
 نزوله: (۱) دوعای بېجاره‌ی هه‌ناسه‌سارد: (۲) هه‌ناسه‌ی سارد [۱] (۱) دعای مستمند: (۲) آه سرد.
 نزوله: نزوله [۱] نگا: نزوله.
 نزه: (۱) نزه، بی‌نابزو، بی‌فقر: (۲) شنه، سه‌روه [۱] (۱) بست فطرت: (۲) نسیم.
 نزه‌با: شنه‌با، شی‌با، سه‌روه، کزه‌با، یای بسکان [۱] نسیم.
 نزیك: نه‌دوو، نزدیك [۱] نزدیك.
 نزینگ: نزیك [۱] نزدیك.
 نژ: شفه‌ی بر بن‌دزین [۱] نبیشر.
 نژار: (۱) سه‌نگ جن، به‌کوچک هه‌لجنینی دیوار: (بیره‌کی نژار کرد): (۲) جینگای نه‌نپاوینی هه‌را [۱] (۱) سنگچین: (۲) جای دنج.
 نژاندن: دانانی دیوار له‌وشکه‌به‌رد [۱] بنای دیوار از سنگ بدون ملاط.
 نژته‌و: نشته‌ر، نه‌تته‌ر، نژ [۱] نشتر.
 نژته‌و گرن: خوین‌به‌ردان، جه‌جامه‌ت [۱] حجامت.
 نژد: زام، برین، کوان [۱] زخم.
 نژدار: بزیسکی بر بنان [۱] جراح.
 نژداری: کاری بزیسکی برین‌دز [۱] جراحی.
 نژدو: ناوه بو‌پیاوان [۱] نام مردانه.
 نژده: (۱) نه‌ریده، ده‌سته‌ی زیگران: (۲) نالانکه‌ر: (۳) نه‌وانه‌ی شوین زیگران ده‌که‌ون بو‌کوشن و گرتیان [۱] (۱) دست‌راه‌زنان: (۲) غارتگر: (۳) دست‌دزدبگیران.
 نژدی: (۱) نه‌سی کلک‌قه‌بچی کراو: (۲) نژده [۱] (۱) اسب دم فبچی شده: (۲) نگا: نژده.
 نژم: قه‌ل‌آفت، نه‌حرو دیدار، بیچم [۱] ریخت و قباغه.
 نژم‌شور: روگرژ [۱] اخمر.
 نژن: (۱) نژه، پز، داومال: (۲) نیشکه‌که‌ئه‌ک [۱] (۱) پسر، مالا مال: (۲) سنگچین.

نژاندن: پزو دارمال کردن [۱] مالا مال کردن.
 نژنی: ته‌ون، نه‌نین [۱] بافندگی.
 نژنیت: نژنی [۱] بافندگی.
 نژنین: (۱) به‌رد له‌سه‌ریه‌ک‌جنین، بو سه‌نگ‌جنی کولی په‌زده‌لین: (۲) پز بو [۱] (۱) سنگ‌چینی آب‌سخور: (۲) پز شدن.
 نژوه: له‌بهر گونه‌نوسینه‌وه [۱] املاء.
 نژی: میژوی [۱] عدس.
 نژیار: خانوی سه‌نگ‌جن [۱] خانه از سنگ بدون گل.
 نژیارقان: نه‌ندازباری خانوان [۱] مهندس معماری.
 نژسار: (۱) شوینی که ناو نابگرته‌وه، به‌رسیه‌ر: (۲) سپه‌ر [۱] (۱) آفتاب‌نگیر، جای همیشه‌سابه: (۲) سایه.
 نژساره: (۱) نه‌خشی به‌دارچین له‌سه‌ر فرنی: (۲) بو له‌لاویشن به‌سه‌ر بوکا [۱] (۱) نقش‌دارچین روی فرنی: (۲) یول سکه بر سر عروس ریختن.
 نژست: پېجه‌وانه‌ی بو: (هه‌ست و نستی خو م دابه) [۱] نیست، نه‌ود، مقابل بودن.
 نژسته‌ن: روئیشن، نیشن [۱] نشستن.
 نژسته‌نه: روئین، دانیشن، روئینن [۱] نشستن.
 نژسحت: ناموزگاری، په‌ند [۱] اندرز.
 نژسرم: نژار، نژار [۱] نگا: نژار.
 نژسری: له‌و گوئنده‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کردستان که بعشان آن را ویران کردند.
 نژسک: (۱) نژی، میژوی: (۲) فه‌قیر، بی‌مال: (۳) بېجاره‌وه‌ناسه‌سارد: (۴) زیان [۱] (۱) عدس: (۲) ندار، بنوا: (۳) بېجاره: (۴) زندگی.
 نژسکو: (۱) زوت، سه‌رسم: (۲) هه‌له‌نگوتن [۱] (۱) تلو: (۲) سکندری.
 نژسکوناهومی: لی‌قه‌وماوی بېجاره [۱] مصیبت‌زده و بېجاره.
 نژسکه: نزرگه‌ی دوی گریانی زور [۱] سسککه در اثر گریه‌ه‌سبار.
 نژسکیان: نزرگه‌ر کردن له‌گر پانه‌وه [۱] سسککه کردن از گریه.
 نژسکین: شیوی نسک، چیشتی نژی [۱] آش عدس.
 نژسکینه: نسکین [۱] آش عدس.
 نژسگه‌ره: نزرگه‌ره [۱] سسککه.
 نژسلین: یسان [۱] گسستن.
 نژسی: (۱) سپه‌ر: (۲) نژسار [۱] (۱) سابه: (۲) جای آفتاب‌نگر در کوه.
 نژسیب: (۱) به‌ش: (۲) به‌خت [۱] (۱) بهره: (۲) شانس.
 نژسیس: که‌شاو، ناودانی زوی به‌رله‌چاندن [۱] آبیاری زمین قبل از کشت.
 نژسیبه‌ت: مسیبه‌ت [۱] نگا: مسیبه‌ت.
 نژسیو: نسب [۱] نگا: نسب.
 نژسیه: زوی که‌م‌ده‌رامه‌د [۱] زمین کم‌حاصل.
 نژش: گز و گومه‌ت، نه‌کاو [۱] ناخودآگاه، ناگهان.
 نژشاسته: گوشراوی ناره‌به‌هاروی ده‌ناو‌کراوی بالیوراو که وشک‌ده‌پته‌وه [۱] نشاسته.

نشایش: (۱) نیشنه‌وی بالدار: (۲) هاتنه‌زیر له‌سه‌رزا: (۳) نارام و نوفره‌گرتن [۱] (۱) بر زمین نشستن برنده: (۲) فرود آمدن: (۳) آرام گرفتن.

نشست: نزم‌بوئمه، هاتنه‌خوار [۱] پایین آمدن، به‌پایین گراییدن.

نشستاو: یاشاوی ناودیری [۱] یسابه‌آباری.

نشستاین: سوار یون، چونه‌سه‌ر خوانه‌زین [۱] سوار اسب شدن.

نشستش: (۱) نیشنه‌وی بالدار: (۲) هاتنه‌خوار له‌بالاوه: (۳) نوفره‌گرتن: (۴) روتبستن، هه‌دادان: (۵) نوسن، خه‌فن، رازان: (۶) ویک‌که‌موتن، نوسین [۱] (۱ و ۲ و ۳) نگا: نشایش: (۴) نشستن: (۵) خوابیدن: (۶) برخوردار کردن.

نشش با: (۱) جوارمیره‌کی روتبست: (۲) به‌زه‌مینه‌وه جه‌سیبا [۱] (۱) چهار زانو نئست: (۲) به‌زمین جسیب.

نشش ج: سوارنه‌سپ بون [۱] سوار اسب شدن.

نشش رو: (۱) سه‌ر جینجک نیشتن، هه‌لنر و شکان: (۲) چونه‌سه‌ر ناوده‌سن [۱] (۱) جمپانه‌زدن: (۲) دست‌سوی رفتن.

نشش روی: نشش رو [۱] نگا: نشش رو.

نشش و: سوارنه‌سپ بون [۱] سوار اسب شدن.

نشتمان: (۱) جیگه‌ی روتبستن: (۲) جیگه‌ی لی ژبان [۱] (۱) جای نشستن: (۲) جای زبسن، وطن.

نشتن: (۱) دابه‌زینه‌سه‌رزه‌وی بالدار: (۲) روتبستن، دانبستن، روتین: (۳) نلنه‌ه چونه‌زیری ده‌فروهه: (۴) کم‌کردنی پارسنایی ناو: (ناوی لاقاو نشتوه): (۵) ناواپوئی خور: (خوره‌که نشت): (۶) چونه‌سه‌ر پیتاوه، ربان: (هه‌ر خون نشنوه) [۱] (۱) فرود آمدن برنده بر زمین: (۲) نشستن: (۳) رسوب: (۴) فرونشستن سطح آب: (۵) غروب: (۶) ریدن.

نشتو: دعای نوسراو [۱] دعای نوشنه.

نشته‌جی: نیشته‌جی، دامه‌زراو له شوینیک [۱] مقیم.

نشته‌نه: دانبستن، نیشتن، روتین [۱] نشستن.

نشته‌نه‌رو: سواری نه‌سیمی به‌زین بون [۱] بر اسب زین شده سوار شدن.

نشتیو: ژد، نشته، نه‌شته‌ر [۱] نشتر.

نشخور: قه‌سه‌لی ناخور، پاشاخور [۱] پس مانده در آخور.

نشدار: نژدار، برنگه‌ر، بزیشکی بر بنان [۱] جراح.

نشر: قه‌ی، له‌ده، مه‌ر هانگ [۱] قی.

نشراندن: زشانه‌وه، هه‌ل‌هاوردن [۱] قی کردن، بالا آوردن.

نشرین: نشراندن [۱] قی کردن.

نشس: (۱) کم‌بوئی قه‌درو زیز: (۲) زبان کردن له‌زیماننا [۱] (۱) کم شدن احرام: (۲) زبان دیدن در زندگی.

نشست: نشس [۱] نگا: نشس.

نشستئی: نشس: (هه‌ر که‌س بکا بیگانه‌به‌رستی ناخوری هه‌ر نه‌هینئی نشستئی) [۱] نگا: نشس.

نشف: (۱) چینیک له‌به‌همه‌ی زه‌وین: (۲) نهوم، تات [۱] (۱) بار حاصل از محصول زمین: (۲) طمه، اشکوه.

نشفی داوی: (۱) پاشه‌به‌ر، دوامین به‌شی به‌ره‌م: (۲) نهومی هه‌ره‌بالا [۱] (۱) آخرین بار از محصول: (۲) بالاترین طبقه ساختمان.

نششین: زیراندن [۱] جیغ کشیدن.

نشک: له‌بر، کنوبر، گز و گومت [۱] بکھو، ناگهانی.

نشکا: نشک [۱] بکھو.

نشکاف: نشک [۱] نگا: نشک.

نشکافک: له‌پیر، ناخلاف [۱] ناگهانی.

نشکافی: ناخلاف [۱] ناگهانی.

نشکن: دیواربر، ناسنی ده‌ستی دز بو دیواربرین [۱] ابزار دیوار سوراخ کردن دزد.

نشکنین: دیواربرین [۱] دیوار سوراخ کردن دزد.

نشکیقه: گز و گومت، له‌پیر [۱] ناگهانی، بکھو.

نشمی: جه‌به‌ل‌خوه‌ر، دؤخور [۱] کتیف در غذا خوردن.

نشو: خال له‌سه‌رینست [۱] خال روی پوست.

نشوئ: لیژ، سر به‌ره‌زیره [۱] نسیب.

نشوئ: زتار، هه‌لته‌ت، ماه، هه‌له‌موت، هه‌زار به‌هزار [۱] پرنگاه.

نشوئک: توتئی زورکو تراوی تاله‌بیزکراو که بازی‌کەس نه‌بکه‌نه لونیانو [۱] انقبه.

نشیمان: مورو ناو به‌قافه‌زه‌وه، نیمزا [۱] مهر و امضاء بر سندن.

نشیف: (۱) سه‌ر به‌ره‌زیره، به‌ره‌وخواره، لیژایی: (۲) باشور، لای فوبله [۱] (۱) نسیب: (۲) جنوب.

نشیمه‌نگا: نشیمه‌ن، نشیمان [۱] نگا: نشیمان.

نشین: (۱) باشگری به‌مانا جیگه‌ی دانبستن: (خواجانشین، میرنشین، شانشین: (۲) که‌سئی که له‌جیگه‌یه‌ک داده‌نیشنی: (دی‌نشین، کرانشین، سه‌ر نشین) [۱] (۱) بسوند به معنی جای نشستن: (۲) کسی که در جایی نشیند.

نشینگه: (۱) جیگه‌ی نیشنی مه‌ل: (۲) جیگه‌ی دانبستن: (۳) نیشیمان [۱] (۱) محل فرود برنده: (۲) جای نشستن: (۳) مبهن.

نشینه: لبس بو بازو مه‌لی زاوکه‌ر [۱] جای مخصوص نشستن برنده شکاری.

نشیو: نشیف، لیژ، سه‌ر به‌ره‌زیره [۱] نشیب.

نشیو: نشیف، لیژ، نشیو [۱] نسیب.

نشیوی: لیژی [۱] نسیبی.

نغرو: (۱) به‌سه‌ر زاوچوگ: (۲) زه‌مینی زوچوگ [۱] (۱) فرورفته: (۲) زمین فرورفته.

نفت: (۱) نرت، جلی کارنه‌کردوی نازه: (کراسه‌که‌ت نفت‌نوئی‌به): (۲) جلیسی، زگ له‌وه‌زینی: (۳) چوکلله‌گوگرد، چله‌شخانه [۱] (۱) لباس نی کارنکرده: (۲) شکم پر سنی: (۳) خوب کبریت.

نفتک: (۱) کفنک، کونبک، کفنه: (۲) شه‌مچه، شفارله [۱] (۱) کوفته خوراکی: (۲) کبریت.

نفتونوی: نازه و کارنه‌کرده [۱] کارنکرده و نازه.

نشایش: (۱) نیشنه‌وی بالدار: (۲) هاتنه‌زیر له‌سه‌رزا: (۳) نارام و نوفره‌گرتن [۱] (۱) بر زمین نشستن برنده: (۲) فرود آمدن: (۳) آرام گرفتن.

نشست: نزم‌بوئمه، هاتنه‌خوار [۱] پایین آمدن، به‌پایین گراییدن.

نشستاو: یاشاوی ناودیری [۱] یسابه‌آباری.

نشستاین: سوار یون، چونه‌سه‌ر خوانه‌زین [۱] سوار اسب شدن.

نشستش: (۱) نیشنه‌وی بالدار: (۲) هاتنه‌خوار له‌بالاوه: (۳) نوفره‌گرتن: (۴) روتبستن، هه‌دادان: (۵) نوسن، خه‌فن، رازان: (۶) ویک‌که‌موتن، نوسین [۱] (۱ و ۲ و ۳) نگا: نشایش: (۴) نشستن: (۵) خوابیدن: (۶) برخوردار کردن.

نشش با: (۱) جوارمیره‌کی روتبست: (۲) به‌زه‌مینه‌وه جه‌سیبا [۱] (۱) چهار زانو نئست: (۲) به‌زمین جسیب.

نشش ج: سوارنه‌سپ بون [۱] سوار اسب شدن.

نشش رو: (۱) سه‌ر جینجک نیشتن، هه‌لنر و شکان: (۲) چونه‌سه‌ر ناوده‌سن [۱] (۱) جمپانه‌زدن: (۲) دست‌سوی رفتن.

نشش روی: نشش رو [۱] نگا: نشش رو.

نشش و: سوارنه‌سپ بون [۱] سوار اسب شدن.

نشتمان: (۱) جیگه‌ی روتبستن: (۲) جیگه‌ی لی ژبان [۱] (۱) جای نشستن: (۲) جای زبسن، وطن.

نشتن: (۱) دابه‌زینه‌سه‌رزه‌وی بالدار: (۲) روتبستن، دانبستن، روتین: (۳) نلنه‌ه چونه‌زیری ده‌فروهه: (۴) کم‌کردنی پارسنایی ناو: (ناوی لاقاو نشتوه): (۵) ناواپوئی خور: (خوره‌که نشت): (۶) چونه‌سه‌ر پیتاوه، ربان: (هه‌ر خون نشنوه) [۱] (۱) فرود آمدن برنده بر زمین: (۲) نشستن: (۳) رسوب: (۴) فرونشستن سطح آب: (۵) غروب: (۶) ریدن.

نشتو: دعای نوسراو [۱] دعای نوشنه.

نشته‌جی: نیشته‌جی، دامه‌زراو له شوینیک [۱] مقیم.

نشته‌نه: دانبستن، نیشتن، روتین [۱] نشستن.

نشته‌نه‌رو: سواری نه‌سیمی به‌زین بون [۱] بر اسب زین شده سوار شدن.

نشتیو: ژد، نشته، نه‌شته‌ر [۱] نشتر.

نشخور: قه‌سه‌لی ناخور، پاشاخور [۱] پس مانده در آخور.

نشدار: نژدار، برنگه‌ر، بزیشکی بر بنان [۱] جراح.

نشر: قه‌ی، له‌ده، مه‌ر هانگ [۱] قی.

نشراندن: زشانه‌وه، هه‌ل‌هاوردن [۱] قی کردن، بالا آوردن.

نشرین: نشراندن [۱] قی کردن.

نشس: (۱) کم‌بوئی قه‌درو زیز: (۲) زبان کردن له‌زیماننا [۱] (۱) کم شدن احرام: (۲) زبان دیدن در زندگی.

نشست: نشس [۱] نگا: نشس.

نشستئی: نشس: (هه‌ر که‌س بکا بیگانه‌به‌رستی ناخوری هه‌ر نه‌هینئی نشستئی) [۱] نگا: نشس.

نشف: (۱) چینیک له‌به‌همه‌ی زه‌وین: (۲) نهوم، تات [۱] (۱) بار حاصل از محصول زمین: (۲) طمه، اشکوه.

نفتهك: شه‌مچه، كرمبت، شقارنه، شخانه [ك] كيربت.
 نفر: نوک، دعای خراب [ك] دعای بد، نفرین.
 نفردي: مجوزك دازو له‌زبني سوک [ك] فراشا.
 نفره: (۱) نفر. توک: (۲) دهرکراو په‌سوکی له ناو کومه‌ل: (نفره يو به) [ك] (۱)
 دعای بد: (۲) رانده‌شده از جامعه.
 نفرين: نفر [ك] نفرين.
 نفرز: (۱) نزم، نهمی: (۲) بد‌ناکار، بی‌آبرو [ك] (۱) بت. مقابل بلند: (۲) بدکردار.
 نفسی: جاوی سفت و سول [ك] متقال.
 نفس: (۱) توره‌مه، بهره: (۲) نوع، جور [ك] (۱) نسل: (۲) نوع.
 نفورات: (۱) بزوزو به‌زبان، به‌دغهز: (مثاله کان نفوراتبکن همر بهره‌سه):
 (۲) سه‌برو سه‌مهره [ك] (۱) بی‌آرام زبان‌رسان: (۲) عجیب و غریب.
 نفوس: (۱) ودمو و شومی قسه‌ی که‌سیک: (نفوسی بیسه نه‌خوشی خستم،
 نفوس پاکه هانه‌سهرم چاکی کرده‌مهره): (۲) زماره‌ی بینه‌ادهم له‌ولانیک‌دا:
 (نفوس نهم دی به سه‌دکه‌سه) [ك] (۱) خجستگی و نحسی نفس: (۲)
 تعداد نفوس.
 نخب: خهو، نوستن [ك] خواب.
 نخاب: خهوت، نوست، رازا، خهفت [ك] خوابید.
 نقات: له‌خودان، سه‌روسنگ به‌له‌بی ده‌ست کونان [ك] سروسته‌زنی.
 نقار: نوزن، نازه‌داهاگ [ك] اخراج جدید.
 نقان: (۱) خهوتن: (۲) کاری قوره‌کاری [ك] (۱) خوابیدن: (۲) کار
 گیل‌کاری.
 نقانن: ده‌خه‌وکردن، خه‌واندن [ك] خواب کردن، خوابانیدن.
 نقانی: کارکردن له‌خانو‌دور‌وست کردنا [ك] کار در عمل بناسازی.
 نقت: (۱) خدفنگ، نوسنو، خه‌ونو: (۲) بی‌پره‌و، که‌ساد [ك] (۱) خوابیده: (۲)
 کساد، بی‌رواج.
 نفرشت: دعای نوسراو، نشنو [ك] دعای نوشته.
 نفرز: نفرز [ك] نگا، نفرز.
 نفواندن: به دار شل و کوت کردن [ك] به شدت کتک زدن.
 نفست: خهوت، خهفت، نوست [ك] خوابید.
 نفستاندن: نغاندن [ك] درخواب کردن، خوابانیدن.
 نفستن: خهوتن، خهفتن [ك] خوابیدن.
 نفستی: خه‌فنگ [ك] به‌خواب رفته، خفته.
 نفشت: نفرشت، دو‌حای نوسراو، نشنو [ك] تقو‌بد، دعای نوشته.
 نفشتوک: نفرشت [ك] دعای نوشنه.
 نفشتی: نفرشت [ك] دعای نوشته.
 نفشتی لوک: گیابه‌که [ك] گیاهی است.
 نفشک: که‌ره، رونه‌که‌ره، رونی هبشتا قال نه‌کراو [ك] کره حیوانی.
 نفیو: میز، پینج‌فهرزی نابنی موسولمانان له‌زوزو شه‌ودا [ك] نماز.
 نفیو‌بارانی: نوزه‌بارانه [ك] نماز استسقا.
 نفیو‌به‌ر: پیش‌نوز، نیمام [ك] پیشنماز.
 نفیو‌که‌ره: که‌سنی که نوزان ده‌کا [ك] نمازگذار.

نفیوگه: مزگت، مزگفت، مزگت [ك] مسجد.
 نفیس: (۱) باشگری به‌وانا: خدمت له‌قاهه‌زده: (۲) باشگر به‌وانا: وینه
 له‌خدمت دراو گرتنه‌وه: (فی نامی باک‌نفیس که) [ك] (۱) پسوند فاعلی
 نویس: (۲) پسوند به معنی نوشن.
 نفیسار: که‌سنی که به فله‌م کار له‌سهر قاهه‌ز ده‌کا [ك] نوبسنده.
 نفیسان: قه‌لم به‌سه‌رقاهه‌زدا هینان [ك] نوشن.
 نفیساندن: نفیسان [ك] نوشن.
 نفیستن: نویسن [ك] نوشن.
 نفیسک: به‌لگهی نوسراو [ك] سند، مدرک.
 نفیسکی: به‌رانبه‌ری لیفکی، وه‌رامی به‌نوسین [ك] پاسخ کتبی.
 نفیسه‌گه: پرسگه له‌دام‌وده‌زگای میری‌دا [ك] اطلاعات اداره.
 نفیسه‌فان: نوسهر، قهرمه‌به‌دهس [ك] نوبسنده.
 نفیسن: نفیسان [ك] نوشتن.
 نفیشتیلوک: گیابه‌که، ترک بن‌نیزن جاننای شوان [ك] گیاهی است.
 نفیشک: که‌ره، رونه‌که‌ره، رونی قال نه‌کراو [ك] کره.
 نفین: که‌ل‌به‌لی خه‌ونن [ك] رخنخواب.
 نفین‌پوش: سه‌ره‌نناز، لحیف [ك] لحاف، پتو.
 نفینو: سه‌ره‌نناز [ك] لحاف، پتو.
 نفینوک: قهره‌وینله، ته‌خنی خه‌وی دوکه‌سه [ك] تختخواب دونه‌ره.
 نق: (۱) قولایی ناو: (له گومبکی نقامه‌لمه‌کرد): (۲) داخسنن و لبک‌نان. بو
 ده‌س و قنگ و چاونه‌گوتری. چوچاندن: (۳) بوله‌و برنه: (نقه‌نق به‌سه):
 (۴) برای و فله‌ه‌بانغ، (بازار نه‌ررتق بر): (۵) خرو... نه، خوست، وسته:
 (۶) ده‌نگی نه‌وزم له‌خودان: (نقه‌نقیه‌تی) [ك] (۱) عمق آب، زرفا: (۲)
 بستن و برهم نهادن اندامها مانند دست و چشم و...: (۳) غرولند: (۴)
 انبوهی و شلوغی: (۵) کمترین صدا: (۶) صدای زورزدن.
 نقار: دل‌زه‌نجان، گله‌بی، قاز: (نقاریکی به‌رانبه‌ر من هه‌یه) [ك] قهر.
 رنجش.
 نقارم: نانوام، له‌تاقه‌نم‌دا نه [ك] نوانم
 نقاری: ناتوانی، له‌نایشنت‌دا نه [ك] نمی‌توانی.
 نقاربین: له‌ده‌س نه‌هانن، توانای کاری نه‌بون [ك] نتوانستن. از دست
 برنیامدن.
 نقام: (۱) قام، گوزانی: (۲) ره‌وتی گوزانی [ك] (۱) ترانه: (۲) آهنگ.
 نقانندن: (۱) له خوزیک کوشین و زوره‌نشان ده‌نگ له‌گه‌روه‌رجون: (۲)
 بیکه‌وه‌نسانی ده‌ست و قنگ و چاو، (جاوی نقانده، قنگی نقانده،
 ده‌ستی نقانده‌گه) [ك] (۱) صدا از گلودرآمدن در اثر زورزدن: (۲) برهم
 نهادن دست و مقعد و چشم.
 نقانق: برآوبر [ك] مال‌امال.
 نقانن: نقانندن [ك] نگا، نقانندن.
 نقنتک: دوامین هه‌ناسه [ك] نفسهای آخر.
 نقته: خال، ده‌نک له‌نوسینا [ك] نقطه.
 نقته‌بانگ: نیشانه‌ی سه‌برمان و له‌گه‌ل‌بون، «!» [ك] علامت تعجب و
 خطاب، «!».

نك: (۱) کن، جهم؛ (۲) وردی نالاً بیژکراوی نهرم؛ (۳) دندوڪ؛ (۴) ده نگی کزی ناله؛ (۵) بیچاره، هه ناسه سارد؛ (۶) نزد؛ (۷) ساییده نرم شده؛ (۸) منقار؛ (۹) صدای ناله ضعیف؛ (۱۰) بیچاره.

نکا: (۱) ماره برین؛ (۲) ماره برانه؛ (۳) عقد نکاح؛ (۴) مهریه نکارم؛ ناتوانم، لده ستم نابه؛ (۵) از دستم بر نمی آید.

نکارن: (۱) ناتوانن؛ (نصف نکارن)؛ (۲) ناتوانین؛ (نهم نکارن)؛ (۳) نتوانند؛ (۴) نمی توانیم.

نکال: لا، تهرهف؛ (له چارنکالا خو نهیری)؛ (۵) طرف، جانب.

نکاندن: نالاندنی سوک له بن بارا بان له بهر نه خوشی؛ (۶) نکیدن، نالیدن خضیف.

نکانن: نکاندن؛ (۷) نکا؛ نکاندن.

نکاو: گزوغومت، له پر؛ (۸) ناگهان، بکهو.

نکای: (۱) تائینستاس؛ (۲) هدرچونیک بیت؛ (۳) هنوزهم؛ (۴) دره رحال.

نکابن: هدرنبتساکن، هه مانهو؛ (۵) همین حالا.

نکته: تسه ی خوش، پیکنوڪ؛ (۶) لطیفه.

نکته بیو: قسه خوش، گالنه بیژ؛ (۷) لوده.

نکته زان: زورزان له قسه ی جغه نگی دا؛ (۸) طنزگو.

نکس: (۱) وهرگه زان؛ (۲) شوژه وه بو؛ (۳) بازگشت؛ (۴) فروهشنه شدن.

نکساندن: (۱) گه زاننده وه؛ (۲) شوژه وه کردن؛ (۳) برگرداندن؛ (۴) فروهشتن.

نکسین: (۱) به باشدا وهرگه زان؛ (۲) شوژه وه بو؛ (۳) به عقب برگشتن؛ (۴) فروهشته شدن.

نکل: ده نوک، ده ندوڪ، نك، دندوڪ؛ (۵) منقار.

نکلاندن: بده دندوڪ لیدان؛ (۶) منقار زدن.

نکلدهر: کون کونی جی ده ندوڪ؛ (۷) سوراخهای جای منقار.

نکل ونکین: دوفر یشته ی خوا که نازه مردگان به پرسیاران نه دن؛ (۸) نکیر و منکر.

نکن: که سنی که زور نکه ده کا؛ (۹) نالان.

نکوجک: نکورج، نکورچک؛ (۱۰) نکا؛ نکورج.

نکول: نکل، دندوڪ؛ (۱۱) منقار.

نکول: په زیوان له به لئین؛ (۱۲) پنبمان از قول.

نکولی: په زیوانی له گفت به لئین؛ (۱۳) پشیمانی از قول.

نک ونال: ناله ی که موزو، نکه ی سه بر و بهرز؛ (۱۴) ناله های آهسته و پیایی.

نک وناله: نک و نال؛ (۱۵) ناله های آهسته و پیایی.

نک وناهو می: بیچاره و خاکه سه ر؛ (۱۶) بیچاره و بدبخت.

نک وناهومید: نک وناهومی؛ (۱۷) سجار، و بدبخت.

نکونه وه: نت ونوی، نفت ونه و؛ (۱۸) کاملاً تازه و نو.

نکه: ده نگی نه فسی نه نگی شه کمت و لهش به بار؛ (۱۹) هن هن خسته و بیبار.

نکه نك: نکه ی زور؛ (۲۰) هن هن پیایی.

نکین: (۱) نالین، نالاندن؛ (۲) نکه ی زور و بهدوی به کدا؛ (۳) نالیدن؛ (۴) ناله های پیایی و کونه.

نقته بهنوڪ: نیشانه ی نیوان و به سه مرگرنه وه، «۱»؛ (۲) ویرگول، کاما، «۳».

نقته جوٹ: نیشانه ی بادانه وه، «۴»؛ (۵) دویقطه، علامت توصیف، «۶».

نقته پرس: نیشانه ی پرسبار له نوسبنا، «۷»؛ (۸) علامت سؤال، «۹».

نقته شانی: ده نکه ی سه ربینان؛ (۱۰) نقطه حروف.

نقر: (۱) نیوان ددانه ی همزه و شانه؛ (۲) نیوان یله ی په یزه و یله کان؛ (۳) نیوان

یله کانی سه رما و گه رما ییو؛ (۴) نینسک له کولکه و مو؛ (۵) میان

دندانده های آره و شانه؛ (۶) میان یله های نردبام و یلکان؛ (۷) فاصله

درجات دماسنج؛ (۸) کمکی از مو ویشم.

نقراندن: (۱) یله بودانان؛ (۲) نرخاندن؛ (۳) درجه بندی؛ (۴) ارزیابی.

نقیرنقر: (۱) یله یله؛ (۲) داری له له کرا و؛ (۳) مدرج؛ (۴) چو بدستی کنده کاری شده.

نقره: نیان، تیانه، قازان، به روشنی مه زن؛ (۵) دیگ بزرگ.

نقک: مروی به بهانه؛ (۶) بهانه گیر.

نقم: چونه زیناوه، که وننه زیناوه، له بن ناردا گوم بو؛ (۷) به زیر آب رفتن.

نقن: که سنی که زور، نق ده کا و ده بو لئین؛ (۸) غرواندکن

نقو: نقم؛ (۹) زیر آب شدن.

نقو: نقو، نقم؛ (۱۰) غوطه ور شدن.

نقوت: قلمپ، وهرگه زاو، سه رنخون؛ (۱۱) سرازیر، وارونه.

نقوت: دلو به، تنوڪ؛ (۱۲) جکه.

نقوتانندن: دلو به دادن، تنوکه کردن؛ (۱۳) جکه کردن.

نقوج: نقورجک، لی زه بادان؛ (۱۴) نشگون.

نقوج: نقوج؛ (۱۵) نشگون.

نقوجر: نیخه نیخ له زا کیشبان و بارکردنی شنی گران؛ (۱۶) نکیدن از حمل چیز سنگین.

نقوج: نقوج؛ (۱۷) نشگون.

نقوجاندن: نقورچک گرتن؛ (۱۸) نشگون گرفتن.

نقورج: (۱) قورنج؛ (۲) سبخورمه؛ (۳) نشگون؛ (۴) سقلمه.

نقورچک: نقورج؛ (۵) نکا؛ نقورج.

نقوره: گو ندیکه له که دستان، به عسی ویرانی کرد؛ (۶) از روستاهای ویران شده کردستان توسط بهمنیان.

نقوستان: سه قهت؛ (۷) ناقص العضو.

نقوڪ: (۱) ماسی زل که همیشه له زیر در بادا به؛ (۲) زیر در پیایی؛ (۳) ماهی بزرگی که همواره زیر آب است؛ (۴) زیر در پیایی.

نقول: کون، قول، کونا؛ (۵) سوراخ.

نقول: شیر نبات، نوفل؛ (له بانی ده نکنی نقول زورده خه نه ی لئیری گول)؛ (۶) نقل.

نقوم: قوم، نقم، نقو؛ (۷) زیر آب شدن.

نقه: (۱) ده نگی زور بوخو هبنان؛ (۲) که متر بن ده ننگ؛ (۳) جوړی ماسی؛ (۴)

(۵) صدای زور زدن؛ (۶) کمترین صدا؛ (۷) نوعی ماهی.

نقیان: قوجان، چوقان؛ (۸) برهم نهادن و بستن اندامها.

نقیم: قاشه نه نگو سنیله؛ (۹) نکین.

نقیم: نقیم؛ (۱۰) نکین.

نگ: (۱) لاف، پاه، لنگ: (۲) جی سیره‌ی چه کی گهرم (۱) پا؛ (۲) مگسک اسلحه.

نگا: ناگالی بون (۱) نگهداری، حفظ، مواظبت.

نگادار: کسی که ناگاداری که سنی یا شبنکه: (خوا نگادارت بی) (۱) مواظب، نگهدار.

نگاداری: ناگالی بون، پارازن (۱) نگهداری.

نگار: (۱) غدت دان و چینی باشی جوان، نه‌خش: (۲) ناوی ژنانه (۱) نقش و نگار: (۲) نام زنانه.

نگاره: وینه، شکل (۱) شمایل.

نگارین: (۱) شکل کینسان: (۲) نه‌خشاو، ره‌نگاوره نگ کر یاگ (۱) نقاشی: (۲) منقش.

نگاهبشستن: نگاداری کردن، ناگالی بون (۱) مواظبت کردن.

نگت: (۱) نیزگی‌ی ناوردگی‌ی شه‌مه‌نه‌فەر: (۲) بولبسخانه (۱) ايسنگاه بین راه قطار: (۲) قرارگاه پلیس.

نگرین: نوز بون (۱) عصبانی شدن.

نگس: (۱) کله‌که، خالیگه: (۲) ژان و برک، نه‌خوشی کله‌که (۱) پهلو: (۲) درد پهلو.

نگل: لوسکه (۱) امرد فاحشه.

نگم: (۱) نفم، قوم، نقوم: (۲) نخون (۱) به زیر آب رفته: (۲) نگون.

نگمه‌سار: نخونه‌ره‌بوگ (۱) نگو‌ن‌سار.

نگور: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد (۱) روستایی در کردستان که بعضیان آن را وبران کردند.

نگه: ناره‌زو، تاسه (۱) اشتیاق.

نگین: (۱) به‌خت، نالصح: (نگینی هاوردوه): (۲) نقبم، فاش (۱) شناسی: (۲) نگین.

نم: (۱) نه‌زایی، شه، شنی: (۲) کورث، کونا: (۳) برینی له نیلافه‌کردن (۱) نم: (۲) کونه: (۳) کتابه از مقاربت.

نما: (۱) میز، نقیر: (۲) دیبه‌ن: (۳) شانده‌ن: (قبیله‌نما): (۴) دیاری دا: (۵) خوسا (۱) نماز: (۲) منظره، نما: (۳) نشان دهنده: (۴) پدیدار شد: (۵) درآب نرم شد، خیس خورد.

نماز: نقیر، میز، نما (۱) نماز.

نمازه: ناوازه، به‌نایبه‌ت (۱) به‌ویزه.

نمان: (۱) خوساندان (۲) نهرم‌بوئمه‌وه له‌تاودا، خوسان (۱) خود را نمایاندن: (۲) نرم شدن در آب.

نمانا: که‌میگ له زوریک بو تاسینی زوره‌که (۱) نمونه.

نماندن: خوساندن (۱) نرم کردن در آب، خیساندن.

نمانه: نمونه (۱) نمونه.

نماو: (۱) خوساو: (۲) نه‌وشه‌ی بین تکولی داره گنا (۱) نرم شده در آب، خیس خورده: (۲) نمی که زیر پوسته درخت و گیاه است.

نماوی: نمدار، شه‌دار، شیدار (۱) نمین، نمدار.

نمایش: رانان، خوزانان، رانانی کالآ و شت (۱) نمایش.

نمایشت: نمایش (۱) نمایش.

نمایشگا: جیگه‌ی رانان (۱) نمایشگاه.

نم‌تک: نر، زنه (۱) تراوش.

نمدار: نماوی (۱) نمدار، نمین.

نمدان: نه‌زایی دان (۱) تراوش.

نم‌دانه‌وه: ته‌زایی گه‌زانه‌وه، لی چون: (نم گوزه نم‌نه‌دانه‌وه) (۱) نم دادن.

نمده‌ر: (۱) شنی که نه‌زایی نه‌دانه‌وه: (۲) مه‌نده‌ر، دوشه‌کوله (۱) تراوش کننده: (۲) تشکچه.

نمرج: روگر زومون (۱) اخمو.

نمره: (۱) بهله، دهره‌جه: (۲) ژماره بو نه‌زموئی دهرس خویشان: (۳) حه‌مامی ته‌که‌نه‌فهره (۱) درجه: (۲) نمره درس: (۳) نمره حمام، حمام یکنفره.

نمز: نزم (۱) پست، کوتاه.

نمیس: داعبایه‌که به‌فای پشبله مشک و مار ده‌خوا (۱) جانوری است شبیه گر به موش و مار شکار می‌کند.

نمسار: نمدار، نماوی (۱) نمناک.

نم‌نم: (۱) بارینی که‌م که‌بو له‌سه‌رخو: (۲) موروی ورد، زه‌نگیانه (۱) نم‌نم: (۲) مهره بسیار ریز زبشی، منجوق.

نمنصوک: (۱) زه‌نگیانه، منمنه: (۲) چوری پهبوله، منمنوک (۱) مهره بسیار ریز، منجوق: (۲) نوعی پروانه.

نموچ: نمانا (۱) نمونه.

نموچ: نموچ، نمانا (۱) نمونه.

نمود: فدلآفت، دیبه‌ن: (کاوارا‌به‌کی بی نمود، باوکی زور به‌نمود بو) (۱) سیماء، قیافه.

نموده: نموچ، نمانا، نموچ (۱) نمونه.

نمورناو: میزاو، ناوی زور که‌م (۱) باربکه‌ای از آب اندک.

نموس: به‌له‌په‌له‌ی روخسار (۱) کل‌مک.

نموئه: نموده، نموچ، نمانا، نموچ (۱) نمونه.

نمه: بارانی له‌سه‌رخوی وردیله: (نمه‌بارانیک باری) (۱) باران نم‌نم.

نمه‌با: بایی که نه‌زایی هه‌به‌با (۱) باد مرطوب.

نمه‌د: نه‌خت، کولاو، لباد، لوا (۱) نمد.

نمه‌دزین: ناره‌فگری بن زین (۱) نمد زین.

نمه‌دمال: کسی که لباد دروست‌ده کا (۱) نمدمال.

نمه‌ز: نازانم (۱) نمی‌دانم.

نمه‌ک: (۱) مه‌ک، خوئی، خوا: (۲) برینی له خواردنی نانی که‌سبک: (۳) برینی له ده‌لالی و دلکیشی: (۴) نه‌زایی که‌م (۱) نمک: (۲) کتابه از نان و نمک: (۳) کتابه از جدآبیت و دلر بایی: (۴) نم اندک.

نمه‌کاو: ناو و خوئی، خوئواوک (۱) آب نمک.

نمه‌که‌به‌حهرام: سیله، بی‌نمه‌گ (۱) نمک‌نشناس.

نمه‌کدار: جوانی دلکیش (۱) زیبای نمکین.

نمه‌کدان: خویدان (۱) نمکدان.

نمه‌ک‌کردن: نانی که‌سبی خواردن (۱) نان و نمک کسی را خوردن.

نمه‌ک‌کویر: سیله، بی‌نه‌زان (۱) ناسباس.

نواندن: (۱) شاندان، رانان: (۲) ده‌خمو كردن (۱) نماياندن: (۲) درخواب كردن، خوابانیدن.

نوانن: خه‌واندن (۱) خواب كردن.

نوانی: (۱) نه‌نوا، نوا، به‌نا، به‌سیو: (۲) خه‌واندی: (۳) بزؤون و حه‌ره كه‌ت (۱) پناهگاه: (۲) خوابانید: (۳) حرکت.

نواوی: له‌و گوندانه‌ی كوردستانه كه به‌عسی كاويلان كردن (۱) روستایی در كردستان كه بعثیان آن را ویران كردند.

نوب: باو، كانی كه له‌ده‌په‌ش كردن بو‌كاری به‌ر كه‌سی ده‌كه‌وی: (فبجا نوبیا منه) (۱) نوبت.

نوبار: (۱) كه‌وانی تازه‌سازو ته‌بار: (۲) نازه‌به‌هار، سه‌ره‌به‌هار (۱) كمان تازه‌ساخته و خوب: (۲) نوبهار.

نوبار: (۱) سه‌ره‌نای به‌هار، نوبار: (۲) ناوی چندناوایبه‌كه‌ت (۱) نوبهار: (۲) نام چند آبادی.

نوبانی: نوب‌كرن لسه‌وله‌كنی‌دا (۱) نوبت گرفتن در كار.

نوبسلمان: عه‌بره‌دینی كه هانوته‌سه‌ر دینی نوبسلمان (۱) نومسلمان.

نوبوك: تازه‌وه‌وی، بویكی نازه، نازه‌بوك، بویكا نو (۱) تازه‌عروس.

نوبون: دزبون، بو‌سه‌گی نوبون: (سه‌گی وه نوبویه) (۱) دژنده‌شدن سگ.

نوبه: (۱) نوب: (۲) كیشك، پاس (۱) نوبت: (۲) كشیك.

نوبه‌بزی: كه‌سی كه نوبه‌ی خاوه‌ن نوبه‌به‌ك داگیرده‌كان (۱) كه‌سی كه نوبت را رعایت نمی‌كند.

نوبه‌بزی: گوی‌ن‌دان به نوبه‌و داگیر كردنی به‌شه‌نوبه‌ی كه‌سانی نر (۱) نوبت رعایت نكردن.

نوبه‌بزی: نوبه‌بزی (۱) نوبت رعایت نكردن.

نوبه‌ت: (۱) نوبه، نوب: (۲) كیشك، پاس: (۳) نوبی تو (۱) نوبت: (۲) نگهبانی، كشیك: (۳) نوبت نو.

نوبه‌ت‌گرتن: (۱) بو نوبه‌جاوه‌زوان بون: (۲) نیشك‌گرتن (۱) نوبت گیری: (۲) نگهبانی.

نوبه‌تی: کاری به‌نوبه‌ت نوبتی.

نوبه‌تی: تا، تاو، تاو له‌مرز (۱) تب.

نوبه‌تی‌دار: كه‌سی كه تای لی‌دیت (۱) تب‌دار.

نوبه‌چی: نیشكگر، كیشكچی (۱) نگهبان، پاسدار.

نوبه‌خت: (۱) كیزی كه خوازبینی كرابی: (۲) تازه‌كیسه، كه‌سی كه له‌زونی یه‌وه ده‌وله‌م‌ند بوئی (۱) دختر خواستگاری شده: (۲) نوكیسه.

نوبه‌خش: عاقو له تاوان بو نیکه‌م‌چار: (برو نهمه نوبه‌خشتم بی نینر خراپه نه‌كمی) (۱) بخشش از گناه برای اولین بار.

نوبه‌دار: كیشكچی، پاسدار (۱) نگهبان.

نوبه‌ر: میوه‌ی تازه‌ه‌ی گیشنو (۱) نوبه‌ر میوه.

نوبه‌ره: (۱) نوبه‌ر: (۲) نیکه‌م‌فرزند، نخری، نخوری (۱) نوبه‌ر: (۲) نخستین فرزند.

نوبه‌ره‌گردن: نیکه‌م‌چار خواردنی میوه‌ی گیشنو (۱) خوردن میوه نوبه‌ر.

نمك گير: توشی به‌لا هاتگ له سزای بی‌نهمه‌گی و سیله‌بی‌دا (۱) نمك گير.

نمك‌ناس: به‌نهمه‌گ (۱) حق شناس، باوفا.

نمه‌کین: نمه‌كدار (۱) زیبای نمکین.

نمی: نما، خو‌سا (۱) درآب نرم شد.

نمی: نوبز، نوبز، نما (۱) نماز.

نمی: نما، خو‌سا (۱) خبیس خورده، در آب نرم شده.

نمیای: نماز، خو‌سا (۱) خبیس خورده.

نمی: منر، نما، نماز، نغز (۱) نماز.

نمین: نمناک (۱) نمناک.

نمیناندن: کره‌نه‌ر بیکار (۱) وکالت دادن به‌کسی.

نمبنگه: مزگت، مزگه‌وت، مزگه‌ت (۱) مسجد.

نمینه: نمونه، نمانا، نموج، نموده (۱) نمونه.

نمینه‌ك: سه‌رمه‌شقی (۱) الگو، سرمشق.

نمینه‌نده: بریکاری خه‌لك، ده‌مراسنی گه‌ل (۱) نماینده.

ننگ: لاق، پا، پانی، لنگ، نگ (۱) پا.

ننه: پنجه‌وانه‌ی هه‌به، نه (۱) نیست، مقابل موجود است.

نو: (۱) نان: (۲) پنجه‌وانه‌ی نا، نا: (ته‌دچی ملامه‌نو): (۳) نازه: (۴) بان، نان، یاخو (۱) نان: (۲) نه: (۳) نو، نازه: (۴) یاخود.

نو: (۱) نا، پنجه‌وانه‌ی نا: (۲) سی‌چار سی: (۳) دزوشه‌زانی: (سه‌گی نو): (۴) زاروی هاروه‌ساج و بزوز: (۵) نام‌تیزی: (۶) گیای نیرسام: (۷) نهمه، نهم‌شنه: (۸) نازه، نو، نوبی: (۹) نان (۱) نه، خیر: (۲) عدد نه: (۳) سگ دژنده: (۴) بجه‌بازیگوش: (۵) تندمزیگی: (۶) گیاه تندمزه: (۷) این: (۸) نازه، نو: (۹) نان.

نوا: (۱) پینسه‌وه: (نهرانوا): (۲) نه‌نوا، شوینی كه بازار نه‌یگرته‌وه: (۳) نه‌شك‌ه‌وت، شك‌فت، غار: (۴) هه‌رجار له به‌فر بارین: (نهمه‌شوه‌نوبه‌ك به‌فر باریه) (۱) پیش، جلو: (۲) پناهگاه از باران: (۳) غار: (۴) واحد شمارش دفعات بارش برف.

نوار: دامنه‌جه‌قان، به‌رکه‌ل (۱) ماده‌گار سه‌ساله.

نوار: روان، له‌نوازین: (جاوه‌نوار به) (۱) تماشا.

نوازین: تماشا كردن، روانین (۱) نگاه كردن.

نواکیش: سه‌رگه‌له، ره‌مکش، پینسه‌نگی گه‌له (۱) نخراز گله، پینسه‌نگ.

نوال: شیوه‌له‌ی به‌جوك له قه‌دی جیا (۱) دره كوچك در كمر كوه.

نوال: نوال (۱) نگاه، نوال.

نواله: (۱) نوال: (۲) نزار له‌کینودا، جیگه‌ی تاونه‌گر له‌جیادا: (۳) بزوی مشت له دره‌و‌کراو: (۴) ده‌سکی له گه‌لاو‌گیا: (۵) بابوله‌ه‌م‌ریر كه نه‌دری به‌ه‌بوان به‌تایبه‌نی ویشتر: (۶) نانی مفتی، رزقی بی‌نهركدان (۱) دره كوچك در كمر كوه: (۲) جای آفتاب نگیر در كوه: (۳) بر مشت از درویده: (۴) يك دستنه از گیاه و برگ: (۵) نواله: (۶) نان مفت و مجانی.

نواله‌گردن: پنجه‌وانه‌ی بابوله‌و هه‌رشتی (۱) نوردیدن.

نوان: (۱) چه‌ساندیه‌وه، دوی وشه‌ی دا دیت: (سه‌ری دانوان): (۲) نما، شانده‌ر: (ناوینده‌ی بالانوان) (۱) خم كرد: (۲) نشان‌دهنده، نما.

نوبه ن: جوانه گای سنی ساله که نازه ده خربته به رنبر [] گاو نر سه ساله.
 نوبه نند: نوبه ن [] گاو نر سه ساله.
 نوبه هار: سهره به هار، هه وه لی بواری [] اول بهار.
 نوبیوبیک: نوبوک [] نوعروس.
 نوبالو: جاشی که نازه بارده کری، دوبر. کری که بنی ناو ته سنی ساله []
 کره خر سه ساله.
 نوبیچکه: منالی نازه پی گرتو [] کودک نازه با گرفته. نوبیا.
 نوت: (۱) زور نازه: (نهم جلکه تازو نوت، نوبی به): (۲) رشک، مبتوله،
 مبتولکه، بنبجوی وردی [] (۱) تازو نازه: (۲) تخم شیش.
 نوت: حهفتاو بیست [] عدد نود.
 نوتز: (۱) دزتر: (۲) پاسدار [] (۱) دزنده نر: (۲) پاسدار.
 نوتزقان: پاسدار [] پاسدار.
 نوتقی: (۱) قسه. گوته: (کابرا له نرسان هر نوتقی نهما): (۲) قسه
 بوخه لک کردن به ده نگي بهرز: (حاکم هات نوتقی کرد): (۱) سخن:
 (۲) سخنرانی.
 نوتک: (۱) نوبل. نه نی. نارچوان: (۲) ده نکی ناو میوه: (۳) رشک. نوت []
 (۱) پشانی: (۲) هسته میوه: (۳) نخم شیش.
 نوتکه: مبتولکه، نوت [] نخم شیش.
 نوتل: وه کی، له وینه ی. له گوین [] مانند، شبیه.
 نوتلک: رشک، نوت [] نخم شیش.
 نوتته: گهرا، نومی ماسی و چانه وه ری زور بچوک [] تخم ماهی و ملخ و
 حللرات.
 نوتته: پاشه کوت، بهز مه نده [] پس انداز.
 نوتتهک: ناریکایی خه ست، نوتک: (دنبا ناریک و نوتتهک بو جم نه دی) []
 ناریکی شدید، ظلمات.
 نوتته کردن: پاشه کوت کردن. بهز مه نده کردن [] پس انداز کردن.
 نوتته کهر: که سنی که پاشه کوت ده کا [] پس اندازکننده.
 نوتته م: نه وه ده مین. ده لکنی دوا ی هه ستا و نو به م [] نودم.
 نونه مین: نونه م [] نودم.
 نوتی: نوت، نه وه د [] نود.
 نوجوان: نازه لاو [] نوجوان.
 نوجسه ون: (۱) سه رسالی بیره وه ری مردوا: (۲) هه وه ل جه ون دوا ی مردنی
 خوشه ویستان [] (۱) سالروز مرگ. سالمرگ: (۲) اولین عید بعد از
 مرگ عزیزان، نوعید.
 نوج: (۱) چم، چه مانه وه: (۲) قه. به سه ره کاهینانی کاغه زو پارچه و...
 (۳) روت، نل، سانمه: (۴) سوچی لقیه و که واو...: (۵) نه، نه خیر [] (۱)
 خم، خمیدن: (۲) لایه برهم آمده: (۳) نلو، سکندری: (۴) گوشه لحاف
 و قباو...: (۵) نه، خیر.
 نوجانه وه: (۱) چه مانه وه: (۲) فدکران. لابه سه ره کاهانن [] (۱) خم
 شدن: (۲) ناشدن.
 نوج بردن: روت بردن. سانمه کردن [] نلو خوردن. سکندری خوردن.
 نوج دان: نوج بردن [] نلو خوردن.

نوجک: (۱) باریکایی سهری شب. نرؤیک: (سهر نوجکی داره که، نوجکی
 جه قو) (۲) مست، مست [] (۱) نوك بالای هرچین: (۲) مست.
 نوجکه: روت، سانمه، نوج [] نلو.
 نوجکه بردن: نوج بردن [] نلو خوردن.
 نوجکه دان: نوج بردن [] نلو خوردن.
 نوجه: (۱) نوجوان، نازه لاو: (۲) نوبه ره ی تونن [] (۱) نوجوان: (۲) نونون
 تازه رسیده.
 نوجه: ده نگ و باس، هه وال [] خیر.
 نوجهش: نخوی، نخوری، منالی نوبه ره [] نخسین فرزند.
 نوجی: نازه دووست کراو، نازه داهانو [] تازه ساز.
 نوجیان: (۱) چه مانه وه: (۲) دانوشتان [] (۱) خم شدن: (۲) ناشدن.
 نوجیان وه: (۱) نوجیان: (۲) روت بردن و که ونن [] (۱) نگا: نوجیان: (۲)
 دمرو افندان.
 نوخ: قه میور، پشت کوز، پشت چه ماو [] کوز پشت.
 نوخاف: عافو، بوردن، به خسین له ناوان [] عفو، بخشایش.
 نوخافتوخ: گونه به خش، خودی [] بخشنده گناه، خدا.
 نوخافتسور: خوگرم کهر، نه وی خوی ده دزینه ره له فه رمانی میر [] زیر
 درو، کسی که برای خودداری از اجرای دستور پنهان می شود.
 نوخافتی: به خنراو، عافو کراو [] مغهور، بخشوده.
 نوخان: نخون بون، قلب بون [] نگون شدن.
 نوخانن: نخون کردن [] سرنگون کردن.
 نوخانه وه: نوخانن [] سرنگون کردن.
 نوختا: خالی له مره کف که ده خربته سهر قافه ز له نویسنا [] نطفه.
 نوختک: نوختا [] نطفه.
 نوختکن: بینی نوخته دار، به نوخته [] حرف نطفه دار.
 نوخته: (۱) په له ی زور چکولهی مره کف له سهر قافه ز: (۲) پنکه ی
 پولیس ری [] (۱) نطفه: (۲) فرارگاه پلیس راه.
 نوخته وخال: بریتی له خو جوان کردن به داوه رمان، خال و میل رشنن []
 کتابه از بزرگ کردن.
 نوخسان: (۱) سه فته، نوسان: (۲) بی هیزا: (۳) لاواز، لهر: (۴) کویر، کور
 [] (۱) ناقص العضو: (۲) نانوان: (۳) لاغر: (۴) کور، نابینا.
 نوخشانه: (۱) پیش بینی چاکه و خراپه بو که سبک: (۲) نوبه ره ی ده خل []
 (۱) پیش بینی آینده برای دیگوان: (۲) نو بر غله.
 نوخشه: نوخشانه: (فلان که س زنی هینا نوخشه بی له توش، مام پیرزت
 قاچی شکا نوخشه بی له زنه که شی، نوخشه ی گنم هانم) [] نگا:
 نوخشانه.
 نوخشه جار: به که چار، ده حفه ی نه وه ل [] اولین بار.
 نوخو: نخو، نخه، ده گهل گوتهی شهر دیت [] نخود.
 نوخوت: نوخو [] نخود.
 نوخن: نخون، قلب [] نگون، سرنگون.
 نوخوری: منالی نوبه ره، نخری، نخوی [] نخسین فرزند.
 نوخوشهر: نخوشهر، له په [] لیه.

نوخوم: بهر بیوار، دا پوسراو [ن] نابدید، بو شیده.
 نوخومان: دا پوسران [ن] زبر سر بوش قرار گرفتن.
 نوخوماندن: دا پوسین، سهر بوش له سردانان [ن] سر بوش گذاشتن.
 نوخومین: نوخومان [ن] نگا: نوخومان.
 نوخون: نخون [ن] نگون.
 نوخون بوئه وه: (۱) قلب بوئه وه: (۲) برینی له دارایی و سامان نه مان [ن] (۱) سرتگون شدن: (۲) کتابه از فضر شدن بعد از تروتمندی.
 نوخه: نخه، نخو، نوخو، نوخوت [ن] نخود.
 نوذ: نوذ، حه فناو بیست [ن] عدد نود.
 نوذشه: شارو کیکه له کوردستان زانای زوو گه وری لی په بدابون [ن] نام شهرکی در کوردستان که علمای بزرگی از آن برخاستند.
 نوذه رار: نان په بداکهر، بریتی له گه وری مال [ن] نان آور خانه.
 نوذه مین: تاکئی دوای هشناونو به مین [ن] نوذم.
 نوذه هه مین: نوذه مین [ن] نوذم.
 نوذی: (۱) نازه گوند: (۲) ناوی گوندیکه زیگی شیخ ماوفی نوذی بی زانای په ناوبانگ [ن] (۱) نازه ده: (۲) نام دهی در کوردستان.
 نور: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [ن] از روسناهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.
 نور: (۱) به راهوژ: (۲) والا، ناوخالی، بوک [ن] (۱) واروته: (۲) نهی، توخالی.
 نور: نوب، نوبه، نوبهت [ن] نوبت.
 نور: نواز، پنوزه، چاوه نورم [ن] نگاه.
 نور: روشنایی خودا [ن] نور خدایی.
 نوراشتن: دانوشندانن، قهه کردن [ن] تا کردن.
 نوراشتی: دانوشناو، قهه کراو [ن] تاشده.
 نوردو: نردو [ن] نگا: نردو.
 نوردو: نردو [ن] نگا: نردو.
 نوردور: دورمدار، ده و رانده وور [ن] پیرامون.
 نوردی: نردو [ن] نگا: نردو.
 نوردی: نردو [ن] نگا: نردو.
 نورسه گ: نوسه که، نوسه نه که، نوسنه که، برمیشک، په نیشک [ن] خاری است که به لباس می بچد.
 نوژک: لهو گوندانهای کوردستانه که به عسی کاولبان کرد [ن] روسنایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
 نورمهته: باشو، واشه، باشوکه [ن] چرخ.
 نور و نیوچاوان پاک: برینی له بیاری خوا [ن] کتابه از مرد خدایی.
 نوره: نوبه، نوب، نوبهت [ن] نوبت.
 نوره: روانین به ساری زه قهوه [ن] نگاه خیره.
 نوره: (۱) زوزه، گربان به ده نگی زبرو ناخوش: (۲) هاوای سده گ [ن] (۱) گر به با صدای زبر: (۲) ضجه سگ.
 نوره باب: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [ن] از روسناهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.
 نوره باب: (۱) گوندیکه: (۲) نازنای زانابه کی به ناوبانگ: (مه لای

نوره باب: (۱) نام دهی است: (۲) لقب دانشمندی مشهور.
 نوره بو: نوبه بر [ن] نگا: نوبه بر.
 نوره بزی: نوبه بری [ن] نوبت رعایت نکردن.
 نوره ددین: لهو گوندانهای کوردستانه که به عسی کاولبان کرد [ن] روسنایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
 نوره گرتن: نوبه گرتن [ن] (۱) به نوبت ایستادن: (۲) کشیک دادن.
 نوزی: زوانی، نواشای کرد [ن] نگاه کرد.
 نوزیکین: زچین، گه مبه که به جهو ته کری [ن] نوعی بازی یا شن.
 نوزیکینه: نوزیکین [ن] نوعی بازی یا شن.
 نوزین: روانین، نواشاکردن [ن] نگاه کردن.
 نوز: ديسان، ديسانه وه، سه له نوی [ن] باز، از نو.
 نوز: (۱) دهنگی بار بکسی گریانوای: (۲) گرشمه، عینوه.
 ده گل نازده گوتری: (نازو نوز) [ن] (۱) صدای نازک همراه با گر به: (۲) ردیف ناز.
 نوزا: نازه زاو، کوویه، نو له دایک بوگ [ن] نوزاد.
 نوزاک: نوزا [ن] نوزاد.
 نوزاندن: نوزکردن، دهنگی گربانوای ده برین [ن] گر به و لابه کردن.
 نوزانه وه: کرؤزانه وه [ن] گر به و لابه کردن.
 نوزایش: نوزاندن [ن] گر به و لابه کردن.
 نوزدد: حه فده و دو [ن] عدد نوزده.
 نوزده مین: دو زماره دوای حه فده مین [ن] نوزدهم.
 نوزده هه ک: له نوزده بهش به شیک [ن] بک نوزدهم.
 نوزده هه م: نوزده مین [ن] نوزدهم.
 نوزده هه مین: نوزده مین [ن] نوزدهم.
 نوزده هی: نوزده هه م [ن] نوزدهم.
 نوزدی: نوزیک، به رانپهری دوو [ن] نزدیک.
 نوزکه: نخری، نخوری، زاووی نوبه وه [ن] نخستین فرزند.
 نوزکه: نوزکه [ن] نخستین فرزند.
 نوزله: نزله [ن] سرما خوردگی شدید.
 نوزنوز: فرسکه قروسک [ن] نگا: قروسکه قروسک.
 نوزه: دهنگی گریانی له سدرخو [ن] صدای موبه.
 نوزه برین: (۱) بیده نگ کردنی گرباوا: (۲) برینی له خنکاندن و کوشن [ن] (۱) خاموش کردن آدم گربان: (۲) کتابه از خفه کردن.
 نوزه دریز: چه نه بازی چه فده که ر [ن] روده دراز.
 نوزه نوز: (۱) گربان به سه برکه: (۲) فرمان به بهس کردن له نوزه: (نوخوا نوزه نوز) [ن] (۱) گر به کردن به آهستگی، موبه، نبوه: (۲) فرمان به خاموش شدن از گر به.
 نوزین: جانوی تازه گیراو [ن] کره اسب تازه رام شده.
 نوزین: (۱) نوزین: (۲) نوزاندن [ن] (۱) کره اسب نازه زین شده: (۲) گر به و لابه کردن.
 نوز: سمین، کون کردن به مه تکه و [ن] سفین، سوراخ کردن.
 نوز: (۱) گه نهی په ز: (۲) نویر، نما، نفیر [ن] (۱) کته گوسفندان: (۲) نماز.

نوُسهر: نوُسنده [نو] نو بسنده.

نوُسَهك: (۱) شتی كه نوند ده لكئی: (دهموكانه زور نوُسَه كه): (۲) روئباس

[نو] (۱) بسیار چسبیده: (۲) ووتاس.

نوُسَه كه: نوُمی گباهه كه دَر كاوی په خوریو جلكه وه ده لكئی [نو] نخم

گیاهی است خاردار كه بر پشم و لباس می چسبد.

نوُسَه ننگ: نوُسَه كه، نوُسَهك، پرمیشگ، پرنیشك [نو] نوعی خار

نوُسَه نه كه: نوُسَه كه [نو] نگا: نوُسَه كه.

نوُسِيار: خهت خوُش [نو] خطاط.

نوُسِياگ: (۱) نوسراو (۲) چه سپاو [نو] (۱) نوشنه: (۲) چسبیده.

نوُسِيان: (۱) نفیسین، خهت دان: (۲) لكان، نوُسان: (۳) خه نبان لی دا [نو]

(۱) نوشتن: (۲) چسبیدن: (۳) نوشتند.

نوُسِياو: نوُساو [نو] نگا: نوُساو.

نوُسِين: نوُسان [نو] نگا: نوُسان.

نوُسِين: كه سئی كه شتی به شنیکه وه نه لكئی [نو] چسباننده.

نوُسِينه وه: (۱) له بهر خهت گرته وه: (۲) گوتله ی كه سئی خه سینه سهر

كاغزه: (تو بیوه من نه ی نوُسَه وه) [نو] (۱) رونوبسی، اسنساخ: (۲)

گفتار کسی را نوشتن.

نوُش: (۱) خواردنه وه، فه خارن: (۲) تراوی به گیان خوُش [نو] (۱) نو سپیدن:

(۲) گوارا.

نوُشارت: كانزایه کی سپی زور تیزی گهرمه مزگهران له مس سپی کردنه وه دا

ده کاری ده كه [نو] نشارد.

نوُشارد: نوُشارت [نو] نشارد.

نوُشان: فه خارن، فرُکردن [نو] نو سپیدن.

نوُشاندن: دهر خواردانی نراو [نو] نو شانیدن.

نوُشای: نوُشان [نو] نو سپیدن.

نوُشنا: تيمار کراو، نو سراو [نو] نه بنه شدن.

نوُشنا: فه مچان، زبچین، گهمده كه به پهنج كوچك نه كرتی [نو] بازی

یه قُل دو قُل.

نوُشنا دهنه وه: (۱) داهینان، چه ماندن: (۲) فه دکردن [نو] (۱) خم کردن: (۲)

ناکردن.

نوُشنا نه وه: (۱) داهاتنه وه، چه مانده وه: (۲) فه دیون [نو] (۱) خم شدن: (۲) تا

شدن.

نوُشنا وه: (۱) فه دکراو: (۲) چه ماو [نو] (۱) ناشده: (۲) خمیده.

نوُشناوی: فه دکراوی [نو] ناشدگی.

نوُشت بی: به گیانت خوُش بی [نو] نوش جانن.

نوُشتش: نوُسین، نوُسان، خهت له قاقه زدان [نو] نوشتن.

نوُشتو: نشرشت، نفشینی، نششنوُك، نفششت، دوغای نو سراو، نشنو [نو]

تعویذ، دعای نوشته.

نوُشتوخ: نو سه ری زور به کار، نفیسار [نو] نو بسنده.

نوُشته: نوُشتو [نو] دعای نوشته شده.

نوُشته: (۱) نوشنه: (۲) نو سراو [نو] (۱) دعای نوشته شده: (۲) نوشته شده.

نوُشتی: نوُشتو [نو] دعای نوشته.

نوژتی: سماو، کون کراو [نو] سُنبیده، سوراخ شده.

نوژدان: دهرمانی کاری بو چاره تی دهر د [نو] نو شدارو.

نوژ کون: نویر کردن [نو] نماز گزاردن.

نوژوی: نیسک، نری، میژوی [نو] عدس.

نوژهن: (۱) نوژ، دیسان، سه ره نوئی: (۲) دارویراوی كانزا [نو] (۱) از نو: (۲)

ریخته در قالب.

نوژهن: نازه داهانو [نو] نو ظهور، نو اختراع.

نوژوی: میژوی، نژی [نو] عدس.

نوژیاو: شو رباو نژی [نو] آلی عدس.

نوژین: کون کردن، سمن [نو] سوراخ کردن، سُنبیدن.

نوُس: (۱) له ساش فه سه ره به وانا: خهت لی دراو: (چاره نوُس بو سن رای

هیناوه): (۲) خهت لی دهر: (ده همه لای نوشته نوُس) [نو] (۱) پسوند به

معنی نوشته: (۲) پسوند به معنی نو بسنده.

نوُسا: (۱) خهت درا، قاقه زبه فه لم خهت درا: (۲) لکا، چه سپا [نو] (۱) نوشته

سد: (۲) چسبید.

نوُسان: (۱) قاقه ز خهت دان، نفیسان: (۲) لكان، چه سپان [نو] (۱) نوشتن:

(۲) چسبیدن.

نوُساندن: (۱) نفیساندن: (۲) لكاندن [نو] (۱) نوشتن: (۲) چسبانیدن.

نوُسانه وه: له بهر نو بسنه وه [نو] رونوبسی.

نوُساو: (۱) خهت دراو: (۲) لكاو [نو] (۱) نوشت: (۲) چسبیده.

نوُسای: (۱) خه نی له قاقه زدا: (۲) لکانی [نو] (۱) نوشت: (۲) چسبیدی.

نوُست: نفشت، خهفت، خهوی لی كه وت [نو] خوابید.

نوُست: دوغای نو سراو [نو] دعای نوشته شده.

نوُستگ: خهوتو، خه فنگ [نو] خوابیده، خه فنه.

نوُستن: خهون، نفستن [نو] خوابیدن.

نوُستو: خه فنگ، نوستگ، نفشینی [نو] خوابیده.

نوُسته نه: نوُسان، خهت له قاقه زدان [نو] نوشتن.

نوُستی: نو سنو [نو] خوابیده.

نوُسخان: سه فهت، نوُسان [نو] ناقص العضو.

نوُسراو: خهت لی دراو [نو] نوشته.

نوُسراوه: نو سراو [نو] نوشته.

نوُسه رت: (۱) ناریکاری له حواوه: (حوا نو سه رتی دابن سه ره که وین): (۲)

ناوی ژنانه [نو] (۱) کمک و مدد الهی: (۲) کام زنانه.

نوُسك: پال، ده له ك [نو] هل.

نوُسكاندن: لكاندن، پوه نو ساندن [نو] چسبانیدن.

نوُسكانه وه: نالینی زور به سه بر: (نهو مناله نه نو سکیته وه) [نو] ناله

ضعیف.

نوُسك دایش: پال پوه نان، ده له ك دان [نو] هل دادن.

نوُسكه: ناله ی سه بروکه له لاوازی و بی ناقه نی [نو] ناله ضعیف.

نوُسكه: نوژگه [نو] نخستین فرزند.

نوُسگه: جینگای شت لی نو سین [نو] دفتر، جای نوشتن.

نوُسنده: نفیسار [نو] نو بسنده.

نووشخوَر؛ باشاخوَر، نشخوَر [ن] نه مانده آخوَر.

نوُشدارو؛ ده رمانی تراو [ن] داروی مایع.

نوُش کردن؛ فَر کردن، فَمخارن [ن] نوشیدن.

نووشگل؛ جلّیس، زوَر چی له خواردن [ن] نسکم پرست، چلاس.

نوُشناي؛ نوُساندن [ن] نوشانیدن.

نووشوس؛ (۱) شکانی قه درو حورمهت؛ (۲) زیان له زیاندا [ن] (۱) نَنزل،

بابین آمدن ارج و احترام؛ (۲) بدبیزی.

نووشوست؛ نووشوس؛ (همرکس بکا بیگانه بهرستی ناخری هه ر دینی

نووشوستی) «مهسل» [ن] نگا؛ نووشوس.

نووشوست هیسان؛ (۱) زیان کردن له زیانا؛ (۲) له فهدرکمون [ن] (۱) نَنزل

احترام؛ (۲) بدآوردن.

نوُشی گیان بوُن؛ له گیان خوُش هاننی خواردن و فَمخارن [ن] نوش جان

شدن.

نوُشین؛ نوُشان [ن] نوشیدن.

نووغرو؛ نغرو [ن] نگا؛ نغرو

نوغم؛ نوغم له ناودا [ن] غرق شده.

نوُغهران؛ لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کولیان کرد [ن] اروسنایی

در کردستان که به بنیان آن را وبران کردند.

نوُف؛ (۱) جوُری پالای سوک؛ (۲) پینسهی بالا [ن] (۱) نوعی پای افزار

سیک؛ (۲) پینه پای افزار.

نوُفت؛ که بو، بنقل، لوُت، که پ [ن] دماغ، بینی.

نوُفوس؛ زماره ی ناپوره [ن] نفوس.

نوُف؛ نوی، تازه [ن] نو، تازه.

نوُفاندن؛ زانان، شاندان به خه لک [ن] نمایاندن، به نمابش گذاشتن.

نوُقه دان؛ روُدای تازه [ن] تازه روهداده.

نوُقه ر؛ نه م لایه، نه م نره فه [ن] این طرف.

نوُق؛ (۱) قول، نق؛ (۲) نقوم؛ (۳) بیکه وه سانی توندی نه ندام؛ (چاوت

پشوُقینه) [ن] (۱) گود، زرف؛ (۲) آب از سر گذشته، غرق؛ (۳) برهم

نهادن و درهم فشردن اندام.

نوُق؛ (۱) خالیگه، که له که؛ (۲) فوم بوُن له ناودا؛ (۳) که مبه ر، که مبه ر [ن] (۱)

پهلو؛ (۲) غرق شدن؛ (۳) کمر.

نوُقار؛ (۱) هه ر گیانداری که له بن ناودا ده زوا؛ (۲) زنده ر بایی [ن] (۱) هر

جانوری که ز برآب راه برود؛ (۲) زبرد بایی.

نوُقان؛ (۱) نقوم بوُن؛ (۲) فوُجان، جوُقان [ن] (۱) غرق شدن؛ (۲) بسنه شدن

اعضاء مانند چشم.

نوُقاندن؛ ده بن ناوَر آکردن، خسننه زوُراوه [ن] غوطه ور کردن.

نوُقاندن؛ فوُجاندن، جوُفاندن [ن] برهم نهادن و درهم فشردن اعضاء.

نوُقاو؛ (۱) نقوم بوُگ؛ (۲) فوُجاو، جوُفاو [ن] (۱) غرقه در آب؛ (۲) عضو

بسته.

نووقتا که په بهن؛ ناویلکه دان، گیانه لاو، دوا هه ناسه [ن] نفسهای آخر.

نووقرا؛ زیو، زیو [ن] نقره.

نووقرچک؛ (۱) قورنج، لئ زه بادان؛ (۲) نقورج، نقورچک [ن] (۱) نیشگون؛

(۲) سقلمه.

نووقرسلک؛ نه کان خواردنی سه ر له بهر خه وهانن، جوُرت، خه ونوچکه [ن] پینکی، چُرت.

نووقره؛ زوُکفت، زوُنی ساو باو [ن] سیم اندود.

نووق زراف؛ به زون باریک، قه باریک [ن] کمر باریک.

نووقسان؛ که مابه سی [ن] نفص، کاستی.

نووق شان؛ مه له وانو، بن گوُم [ن] غواص.

نووقسل؛ (۱) شیر نیات، شه کروکه، شه که رات؛ (۲) قولایی له زار اودی

به نا باندا [ن] (۱) آب نبات؛ (۲) از اصطلاحات پتایان.

نووقلانه؛ (۱) نوخشانه ی باش؛ (۲) شیرینی مرده ی خوُش [ن] (۱) پش پینی

خوب؛ (۲) شیرینی مرده.

نووقله کوردی؛ برینی له بریشکه ی گه نه شامی [ن] چُس فیل.

نووقم؛ (۱) نقوم، زوُراوکه وتو؛ (۲) نخوُن [ن] (۱) غرقه در آب؛ (۲) نگون.

نووقم بوُن؛ (۱) زوُراوکه ونن؛ (۲) برینی له بی سه روشوون جوُن [ن] (۱)

زیر آب رفتن؛ (۲) کنا به از گم شدن.

نووقم بوُنه وه؛ نخوُن بوُنه وه، قَلپ بوُنه وه [ن] سرنگون سدن.

نووقمه سار؛ سه ر نخوُن [ن] نگون سار.

نووقورج؛ (۱) سیخورمه؛ (۲) قورنج [ن] (۱) سقلمه؛ (۲) نیشگون.

نووقورچک؛ نووقورج [ن] نگا؛ نووقورج.

نووقورچکانه؛ قورنج یو گالنه له که سی که جلکی نازه ی ده بهر کرده [ن]

نیشگون شوخی آمیز.

نووقورسلک؛ نووقرسلک، جوُرت، سه ر بزون له بهر خه والوُبی، خه ونوچکه

[ن] چُرت، پینکی.

نووقوستان؛ سه قهت، نووقسان، نووخسان [ن] ناقص العضو.

نووقول؛ (۱) فول، کون؛ (۲) نوقل، شه که رات [ن] (۱) سوراخ؛ (۲) نقل.

نووقول؛ نوقل [ن] نقل، آب نبات.

نووقولاندن؛ کون کردن [ن] سوراخ کردن.

نووقوم؛ نووقم [ن] غرقه.

نوُقه؛ وشتری میوینه، ده وه هی نه نیر [ن] شتر ماده.

نوُقین؛ فوُجان، جوُقان؛ (چاوت پشوُقینه) [ن] بستن، برهم نهادن.

نوُک؛ (۱) نخه، نخو، نخو، نوخو، نوخوت؛ (۲) نوک، سه ری باریک و تیزی

هه رشنی؛ (۳) باشگری زاف شانندان [ن] (۱) نخود؛ (۲) نُک؛ (۳) پسوند

مبالغه.

نوُک؛ (۱) سه ری نیو باریکی هه رشنی؛ (نوُکه جه قو، نوُکه ده رزی)؛ (۲)

چاک. ده پش به دد؛ دیت؛ (نوُکو به دی یو باس کرد)؛ (۳) نخه، نخو،

نوخوت؛ (۴) ده نگ بوُ سه ره نای گریان؛ (نم نوُکه نوُکه ی له جبهه،

بهس پشوُقینه)؛ (۵) ناسنوکه ی خواری ناوه زاسنی سه ره ته شی؛ (۶)

دندوکی مهل [ن] (۱) نُک؛ (۲) بُک؛ (۳) نخود؛ (۴) صدای کوتاه از گلو

برای شروع گر به؛ (۵) میخ نیم حلقه سردوک؛ (۶) منقار برنده.

نوُکا؛ (۱) نسه، نوُکه، هه نوُکه؛ (۲) نهوسا، نهوجاره [ن] (۱) اکتون؛ (۲)

آنوقت.

نوُکان؛ گوُندبکه [ن] نام دهی است.

نوکه‌ل: نو بهند [۱] گاو نرسه‌ساله.

نوکه‌ن: شقه‌جوجهی زل بو تیکه‌لا و کردنه‌ودی تاوی دو سه‌رجاوه‌ی لُبک‌دور [۱] کانال.

نوکه‌ند: نوکه‌ن [۱] نکا؛ نوکه‌ن.

نوکه‌نوگ: نوکه، گریانی به‌نالاندنه‌وه: (وهك جاوی وسکه‌سوفی به‌کانی

له دارو به‌رد / دهر دین به‌سه‌ده نهمه‌نوومو گریان و نوکه‌نوگ) «نالی» [۱]

گریه‌توأم با تاله، گریه و زاری.

نوکه‌نبا: سه‌ربیا، دهمه‌زهد [۱] ترمیم توک گواوه‌ن.

نوکیسه: نازه‌پندا که‌نو، نو به‌خت، تازه‌کیسه [۱] نوکیسه، نازه به‌دوران

رسیده.

نوکی که‌سک: یولکه، گاگوز [۱] نخود نرنگی.

نوگن: به‌رکه‌ل، چیللی سنی‌ساله [۱] ماده‌گاو سه‌ساله.

نوگوم: نوگوم [۱] (۱) نگون: (۲) غرقه.

نوگه: (۱) نوپ، نو به، نو ره: (۲) نای زوزناروزه: (۳) گمه‌ودس بازی [۱]

(۱) نوپ: (۲) تب نو به: (۳) شوخی و دست بازی.

نوگها: نازه‌جوان، نازه‌لاو، ججبل [۱] نوجوان.

نوگه‌برکی: نو به‌بری [۱] رعایت نکردن نوپ.

نوگه‌چی: نو به‌دار، نیشک‌گر [۱] باسدار، نگهبان.

نوگهن: نو به‌ند، گای سنی‌ساله [۱] گاوسه‌ساله.

نوگین: چیللی سنی‌به‌هاره، مانگای سنی‌ساله [۱] ماده‌گاو سه‌ساله.

نول: ناکار، نه‌خلاق [۱] رفتار، خلق و خوی.

نول: نول [۱] رفتار، منی.

نول: لوس و ساف، ده‌گه‌ل نهرم ده‌گونری: (زوشک به‌بیجوی خوی ده‌لی

نوخه‌ی زوله نهرم و نوله‌که‌م) [۱] نرم، مقابل زیر.

نولا: جه‌شنی، وه‌کی، چون، وه‌کو [۱] مانند، مثل.

نولانی: چون به‌کی، لُبک‌چون [۱] شباهت.

نولچکه: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

نولکی: له و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولبان کرد [۱] روستایی

در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نوله‌م: نخری، نخوری، نوژگه، نو سکه، نو به‌ره [۱] نخستین فرزند.

نوم: نار، نام، ناف [۱] نام، اسم.

نوما: نما: (قبیله‌نوما) [۱] نمایانگر.

نوما: جوانونه‌سی دوساله [۱] گره اسب دوساله.

نومال: (۱) که‌سی نازه زن و مالی بیکه‌وه‌ناوه: (۲) که‌سی نازه مالی هاتوته

ناوایی [۱] (۱) تازه منأهل شده: (۲) نازه در آبادی ساکن شده.

نومتش: وه‌شاردن، شاردنه‌وه [۱] پنهان کردن.

نومدار: ناودار، به‌ناویانگ [۱] نامدار، مشهور.

نومسلمان: نو بسلمان [۱] نومسلمان.

نوموسولمان: نومسلمان [۱] نومسلمان.

نومه: ناو، نیو، ناف [۱] اسم.

نومه‌تتش: لارکردنه‌وه، خوارکردنه‌وه [۱] کج کردن.

نوکان: ده‌نگی بره‌بره‌له‌گه‌روهانن بو سه‌ره‌تای گریان [۱] صدای برده از

گلو برآمدن برای شروع گریه.

نوکاندن: نوکان [۱] نگا؛ نوکان.

نوکاو: شور باونوک [۱] آتش نخود.

نوکته: حه‌نه‌ک، فسه‌ی بیکه‌نین [۱] جوك، لطفه.

نوکتبه‌باز: حه‌نه‌کچی، قسه‌خوش [۱] لوده.

نوکر: که‌نده‌کاری له به‌ردو دار [۱] کنده‌کاری برسنگ و چوب.

نوکراندن: (۱) که‌ندن له دارو به‌رد: (۲) بیرازکردن: (به‌ری نیشی مه

نوکراند) [۱] (۱) کنده‌کاری کردن بر چوب و سنگ: (۲) زیرکردن

سنگ آسیاب ساییده.

نوکر و سولک: وژنگی زل [۱] خمیازه بزرگ.

نوکل: نکل، دندوک [۱] منقار.

نوکل: ده‌فری سواله‌تی تازه له‌کل ده‌ره‌هانگ [۱] سفال نو از کوره درآمده.

نوکم: نکاو، گز و گومت، له‌پر [۱] بکهو، ناگهانی.

نوکن: که‌سی که‌ زور نوکه‌نوگ ده‌کا [۱] کسی که‌ زیاد نیک و ناله‌می‌کند.

نوکوچ: خل، خلی، خر، بوچک به‌فالب [۱] کوچکتر از فالب.

توکوچ کردن: خله‌خل کردن، حره‌حر کردن [۱] صدای لق دادن.

نوکوچه‌ک: خله‌خل که‌ر، خره‌خر که‌ر [۱] لق زدن.

نوکورته: (۱) له‌سبایی له‌دار که‌ندن: (۲) نفورج، سمخورمه [۱] (۱)

ابزار کنده‌کاری بر چوب: (۲) سقلمه.

نوگوئل: (۱) نکول: (۲) دندوک [۱] (۱) پشیمان از قول: (۲) منقار.

نوگولی: نکولی [۱] پشیمانی از قول.

نوکه: نها، نهو، نسه، نینسا، له‌جی، هه‌نوکه، هه‌وکه، نایسه [۱] اکنون.

نوکه: (۱) نکه‌نک، نوک: (۲) نیستی، له‌جی: (نوکه لقر بو) [۱] نک و

تاله: (۲) اکنون.

نوکه‌بوزین: بیده‌نگ کردن [۱] بی صدا کردن.

نوکه‌ته‌شی: نیلی سه‌رجه‌مینراوی ناو سه‌ره‌ته‌شی [۱] میخ نیم حلقه

سردک.

نوکه‌حوله: نوکی درشت [۱] نخود درشت.

نوکه‌ر: خزمه‌نکار، خولام [۱] نوکر.

نوکه‌ر: نوکه‌ر [۱] نوکر.

نوکه‌راتی: خولامی، خزمه‌نکاری [۱] نوکری.

نوکه‌رایه‌تی: نوکه‌رانی [۱] نوکری.

نوکه‌ره‌شکه: جورئی نوک که‌ ره‌نگی ره‌شه [۱] نخود سیاه.

نوکه‌ری: نوکه‌رانی [۱] نوکری.

نوکه‌زورده: فهریکه‌نوگ [۱] نخود دلعل.

نوکه‌سیبی: جورئی نوک که‌ ده‌کرینه له‌بله‌بی [۱] نوعی نخود که‌ نخودجی

شود.

نوکه‌سیبکه: نوکه‌سیبی [۱] نگا؛ نوکه‌سیبی.

نوکه‌سیبلکه: نوکه‌سیبی [۱] نگا؛ نوکه‌سیبی.

نوکه‌شوانه: نوکه‌کبویله که‌ ره‌نگی ره‌شه [۱] نوعی نخود وحشی

سباه‌رنگ.

نوهينه: (۱) روزی عاره فیه، روزی بهر له چیزنی فوربان؛ (۲) مانگی قوربان
 [۱] نهم ذبحجه، روز غره؛ (۲) ماه ذبحجه،
 نوون: (۱) نخون: (۲) ناز: (۳) که مابه سی و عیب: (نوون له چاوی من دای
 لهردا نیه): (۴) ناوی پیننی له نلف و بیتکه دا؛ (۵) هورنر بین شت [۱] (۱)
 نگوون: (۲) نان: (۳) کاستی و نقص؛ (۴) نام حرف «ن» در الفبا؛ (۵) ذره.
 نوون به تی: نان خالی، نانی بنهوسی [۱] نان نهی.
 نوونجک: مشت، مشت، بهنجهی هوجاو [۱] مشت.
 نوونجگ: نوونجک [۱] مشت.
 نوونگ: شوین، شوپ [۱] اثر، رد.
 نوونگه: سوراخ، سوسه [۱] سرخ از خبر.
 نوونگه: دلخوش [۱] سرحال، دلخوش.
 نوونو: نازه نازه، زور نازه، بوجلکی ده لنین [۱] بسیار نازه.
 نوونو: دانو، دانه ریلهی کولارو به زمانی منالانه [۱] حبیب آب پر در زبان
 کود کانه.
 نوونوله: زه لایمی که ناکاری منالانه ده کا [۱] بزرگی که ادای بجهها را
 درمی آورد.
 نوونه: نوونو، دانوله، دانو [۱] نگا: نوونو.
 نوونه: بر بکار، وه کیل [۱] وکیل.
 نوونهل: بنیاده می گردلی وربا [۱] قدکونا زرنگ.
 نوونه مام: خه لفی نازه ی به کساله [۱] نونهال.
 نووو: نوو، هه شت و بهک [۱] عدد نه.
 نووازه: کاری پیغمبران که له دهس که سی نر نابه [۱] معجزه.
 نووه: نوره، نو به [۱] نویت.
 نووهن: نو بهند، نو کدل [۱] گاو نر سه ساله.
 نووهند: نو بهند [۱] گاو نر سه ساله.
 نوه: (۱) نو، نازه: (۲) نوکه، نسنی، نسنه کئی [۱] (۱) نو: (۲) اکنون، حالا،
 نوها: نوکه، نوه [۱] اکنون.
 نوهال: دوئل، نسبو، دهره [۱] ذره.
 نوهانی: نازه کار، رانهانو هیشنا له کار [۱] ناشی.
 نوهت: (۱) خه فسان، ده غلی دهره نگ چیراوا؛ (۲) کونی کرد، سمی [۱] (۱)
 پذیر دبر کاشته شده؛ (۲) سوراخ کرد.
 نوهتن: سمن، کون کردن به مه نکهو با دریشه [۱] سوراخ کردن، شنیدن،
 نوهتی: سماو، کون کراو [۱] سوراخ شده.
 نوهژدن: نوژدن [۱] نگا: نوژدن.
 نوهک: نوک، نخه، نخو [۱] نخود.
 نوهگوان: دامنه چه قان، بهر کدل [۱] ماده گاو سه ساله.
 نوهگون: بهر کدل، مانگای سی ساله [۱] ماده گاو سه ساله.
 نوهلیک: دوشهگ [۱] نسلک.
 نوهدن: نو بهند، جوانه گای تازه به رجوت [۱] گاو نر سه ساله.
 نوهو: (۱) نوهک، نخه، نوک: (۲) نوها، نوکه، نسننا [۱] (۱) نخود: (۲) اکنون،
 نوهوم: (۱) قات له خانو، تهیه ته: (۲) زگدانی دیوار: (دیوار نوهومی
 هینار،) [۱] (۱) اشکوبه، طیفه ساخمان؛ (۲) براندگی دیوار، شکم

دادن دیوار.
 نوهونه: (۱) خانوی نو، خانوی تازه؛ (۲) نومال [۱] (۱) خانه نو؛ (۲) نگا،
 نومال.
 نوههت: نووت، نوو [۱] عدد نووت.
 نوهه م: دوژماره دواي حهونه [۱] نهم.
 نوهه مین: دوان باش حهونه مین [۱] نهمین.
 نوهه وار: (۱) نازه نیلاخ، شوینی نو له زوزان؛ (۲) مالی تازه هابینه روزمان
 [۱] (۱) بیلاق نوین: (۲) تازه به بیلاقی آمده.
 نوهن: نو بهند، گای نهمین سی ساله [۱] گاو سه ساله.
 نوهی: نوک، نخه، نخو، نوهک [۱] نخود.
 نوهی: نازه بی، نوی به نی [۱] ناوگی.
 نوهیفت: مانگی له نوی، مانگی به کشته ره [۱] هلال.
 نوهیل: نوهال، نسبو، گه لی، دهره، دوئل [۱] ذره.
 نوهیلکه: مریشکی نازه ده سنی به هیلکه کردن کردین [۱] مرغ نازه
 نخمگذار.
 نوهین: نازه، نفت و تهو [۱] نوین.
 نوی: پنجه وانه ی بلند، نزم، نمز [۱] پست، کم ارتفاع.
 نوی: نو، نازه [۱] نو.
 نوی: نوی، نوی، نازه، نو [۱] نو.
 نویرد: نه فدل، باقیه [۱] بخیه.
 نویرده: قهراغ دادرونی لبوی لباس [۱] کناره جامه را ناکردن و دوختن،
 نویژ: نما، نماز، نمیز، میز [۱] نماز.
 نویژان: بهر له خورک و تن [۱] قبل از طلوع آفتاب.
 نویژبون: کاتی نمیز گه بنستن: (بروانه بزانه نویژ بوه؟) [۱] وقت نماز آمدن.
 نویژ به قه لاگیرانه وه: نویژ قه لا کردن [۱] نگا: نویژ قه لا کردن.
 نویژ چواندن: نویژ ده وه ختی خوی دا به جی نه هینان [۱] نماز را به موقع
 نخواندن.
 نویژ چون: دمی نمیز فهونان [۱] وقت نماز گذشتن.
 نویژ خوین: نویژ که، که سی که نویژ به جی دینی [۱] نماز گزار.
 نویژ خویندن: نمیز به جی هینان [۱] نماز گزاردن.
 نویژدان: مزگهوت: (پر وه نویژدانه زه حمهت بو باوات) [۱] مسجد.
 نویژ قایم: که سی که نویژ ناچن [۱] نماز گزار دانمی.
 نویژ قه لا کردن: نویژ چو کرده وه، قهره بو کرده وه نویژ فیه وناو به
 نویژ [۱] نماز گذشته را قضا کردن.
 نویژ قه لا کرده وه: نویژ قه لا کردن [۱] نماز گذشته را قضا کردن.
 نویژ کردن: نمیز به جی هینان، نویژ خویندن [۱] نماز گزاردن.
 نویژ که: نمیز که ره نویژ خوین، که سی که نویژ به جی دینی [۱] نماز گزار.
 نویژ که: مه جیت، مزگهوت [۱] مسجد.
 نویژ گیرانه وه: نویژ قه لا کردن [۱] نماز گذشته را قضا کردن.
 نویژ نه که: پنجه وانه ی نویژ که، که سی که نویژ به جی ناهین [۱]
 نماز گزار.
 نویژ و ژوپاک: بریتی له مروی زور به دین و موسولمانی چاک [۱] کتابه از

منډين.

نوژده بارانه: نسيژ بو باران بارين له نيشكه سالد [۱] نماز باران.

نوژده باراني: نوژده بارانه [۱] نماز باران.

نوژي: پاك و خاوين: (چلكه كانم نوژين، نم بمره به نوژيه) [۱] هر چيز باكره و شاپان نماز يا آن گزاردن.

نوژيان: بهر له تاو كه و تن، نوژان [۱] قبل از طلوع آفتاب.

نوژيس: نوژيس [۱] نگا: نوژيس

نوژيسان: نوژيسان [۱] نوژين.

نوژيسگه: نوژيسگه [۱] دفتر خانه، جاي نوژين.

نوژيسننه: نوژيس، نغيسار [۱] نوژيسنده.

نوژيسين: نوژيسان، نوژيسين [۱] نوژين.

نوژيشك: نوژيشك، روژنه كره [۱] كره.

نوژيشك: سبلاوك [۱] بنهر مابه حيواني.

نوژي كرده وه: (۱) كوژن تازه كرده وه: (۲) له سه روزا ده سببي كرده وه:

(سه روزه كه ي نوژي كرده وه) [۱] (۱) كهنه را تازه كردن: (۲) از سر گرفتن.

نوژي كرن: نوژي كرده وه [۱] نگا: نوژي كرده وه.

نوژينگن: دامنه چه قان، بهر كه ل، نوژيگوان [۱] ماده گاوسه ساله.

نوژيگوان: نوژينگن [۱] ماده گاو سه ساله.

نوژيل: باري، لوسه، مه له نه [۱] اهرم.

نوژيلدان: بهر لوسه بزواندن [۱] با اهرم حركت دادن.

نوژي مانگ: سه ري مانگي تازه [۱] اول ماه.

نوژين: نوژين [۱] رخن خواب.

نوژين: (۱) نما: (ناوژيه ي بالانوژين)، شانده: (۲) نوژين، كه له به لي خه،

پنخه ف: (۳) تازه، نوژي: (نوژينگوژن): (۴) بهر كه ل [۱] (۱) نما: (۲)

رخن خواب: (۳) نوژي: (۴) ماده گاو سه ساله.

نوژين: گوژنه، گوژنگه [۱] تبه وه.

نوژينك: نارينده، گوژي، فوژيك، عه بلك [۱] آيينه.

نوژينك: (۱) نوژينك: (۲) نوژينگوژن [۱] (۱) آينه: (۲) ماده گاو سه ساله.

نوژينگوژن: نوژينگوژن [۱] ماده گاو سه ساله.

نوژينگوژين: نوژينگن، دامنه چه قان، نوژيگوان، بهر كه ل، نوژيگوان [۱] ماده گاو سه ساله.

نوژينگين: نوژينگن، ميگوان [۱] ماده گاو سه ساله.

نوژي نمهك: نوژه نمهك، هه ويرى ناماده بو برين [۱] خمير ويزه زخم و ضرب ديدگي.

نوژينه: بر بكار، نايب [۱] نماينده.

نوژينه: نوژينه [۱] نماينده.

نوژينه: (۱) بر بكار: (۲) شتي كه پساو ده خه و كا [۱] (۱) نماينده: (۲) خواب آور.

نوژيهك: له نوژان بازيك [۱] بك نه م.

نوژيه م: نوژه م [۱] نه م.

نوژيه مين: نوژه م [۱] نه م.

نوژي: دزي، شه زفروشي [۱] ستيزه جويي.

نوژين: دزابه تي، دژمني [۱] دشمني، ضد بئت.

نه: بلوژر، ناي، بلوژر، بلول [۱] ني ليك.

نه: (۱) له، ده، وشه ي ده فراهه تي به: (نه نوژي ده روژن دا): (۲) پنجه وانده ي نا،

نا: (۳) بيني پرسسار: (نه رلو به؟) [۱] (۱) در، علامت ظرفيت: (۲) نه، مقابل آري: (۳) كلمه پرسسني.

نه: نه، نا، ناو، نو، نو، پنجه وانده ي نا [۱] نه، كلمه رد.

نه نا: نه، [۱] نه.

نه نا: نه نا، نه [۱] نه.

نه ناژرتي: نه كيژدراو [۱] سخم نزده.

نه نسال: (۱) سه راني، شه زفروشي، توژه و توژين: (۲) به سازاوه [۱] (۱)

ستيزه جو: (۲) مژين.

نه نا: (۱) نوها، نوكه، نيسنه: (۲) نوا، پيشه وه: (۳) داينا، دابنيا، داني: (۴)

نوك، نخه [۱] (۱) اكون: (۲) جلو، پيش: (۳) گزارد، گذاش: (۴) نخود.

نه نار: شپوه، چه ميره [۱] شپون.

نه نال: نوها، شپو، دهره، دول [۱] وادي، دژه.

نه نالي: به لاس، به رزي ساده و كم قيمه ت [۱] گليم ارزان قيمت.

نه نام: (۱) نهوم، فات: (۲) چين، ته به ق [۱] (۱) طبقه، اشكو به: (۲) چين.

نه ناندن: بر بنبي له نيلاقه كردن [۱] كتابه از مجامع.

نه ناني: (۱) نشاني، كاري قوزه كاري، به نايي: (۲) چنگه ي سانه وه و

نيسراحت [۱] (۱) گلكار، بنايي: (۲) جا بگاه آسودن.

نه نايه ت: برانه وه، دوايي [۱] پاپان.

نه نا: (۱) نه بوايه: (۲) نه وه كا [۱] (۱) نه ي بود، اگر نوژي: (۲) مبادا.

نه نه بات: جوژه شه كر بكي مبنايي ره نگه [۱] نبات.

نه نه باتي: به رزه نگي نه بات [۱] به رنگ نبات.

نه نه ادا: مه بادا [۱] مبادا، نكند.

نه نه بار: (۱) ناله بار: (۲) نيشكه سالي: (له جاوا نم نه ما بو گر به نوره ي

سه جده به رده ره / سياسيالم نه باره نوژي نيسنسقا نه كم چه كم؟)

«مه حوي» [۱] (۱) نگا: نه بار: (۲) خشكسال.

نه نه باش: خراب: (نه ف مرو به كه نه باش) [۱] يد.

نه نه بالغ: نا بالغ، خو نه ناسيو [۱] به سن رشد نرسيده.

نه نه بان: (۱) شه ردرري كه بينجوي خو ي ناوي و شه ي ناداني: (۲) بر بنبي له

كه سني كه ده نگي له به كي گوژ به: (كا كم لبمان نه پانه نامان دونني):

(۳) به دمبجازه، هه مينسه فه لئس و نوزه [۱] (۱) دام ي كه از به خه خود تنفر

دارد: (۲) كتابه از بيگانگي كردن آسنا: (۳) بدخلق، عصباني.

نه نه بانوك: خو بوژر له كار، خو وه شمير له نه رك [۱] از زير كار درو.

نه نه باو: (۱) ناياب، پنجه وانده ي دام، وده سنور: (۲) بر بنبي له به دفعه زو بيزي [۱]

(۱) ناياب: (۲) كتابه از بدطبنت بي پدر.

نه نه بر: (۱) كول: (نم نه ورده نه بره): (۲) بنباده مي كار له ده ست نه نه انوي

بي برشت [۱] (۱) كند: (۲) آدم سست كار.

نه نه بري: به رده وام، بن له ناوچون [۱] باينده.

نه نه بري: نابه جي، تازه وا [۱] ناروا.

نه نه بز: تل داني زه گ، ليداني زه گ [۱] نبض.

نه‌بگ: میوه‌ی داری کنار که له‌گو بزه زهرده ده‌گاو درشت نره [نه‌میوه] درخت سدر،
 نه‌بناف: بؤره بی‌باگ، بی‌ده‌نگ و ناو [نه‌گمنام].
 نه‌بو: (۱) هیچ نا؛ (خرا نهمه‌ی له‌نه‌بو دروست کرد): (۲) رابوردی نه‌سوں؛ (جم بی نه‌بو): (۳) نه‌گه‌یشتو؛ (نریکم هیشنا نه‌بو): (۱) عدم، مقابل وجود؛ (۲) ماضی نبودن، نبود؛ (۳) میوه نارسیده و کال. نه‌بوون: (۱) هیچ نا، نه‌بو؛ (۲) نه‌بری بی‌الی؛ (ده‌ردی نه‌بوون ناخوشه) [نه‌نیسنی: (۲) ناداری، فقر].
 نه‌بوونی: فه‌قبری، ده‌سنه‌نگی [نه‌ناداری].
 نه‌به: (۱) حاشا؛ (۲) فه‌رمان به نه‌بردن؛ (۳) به‌ند بو نه‌بوون: (رژد نه‌به) [نه‌انکار: (۲) مَیر: (۳) مَباش].
 نه‌به‌رد: نازا، ره‌شید، به‌کار [نه‌دلیر].
 نه‌به‌ز: (۱) کول نه‌ده‌ر؛ (۲) شل و سست له‌راکردن [نه‌استوه: (۲) نانوان در دویدن].
 نه‌به‌کام: (۱) ناکام، گاو ناره‌وا؛ (۲) میوه‌ی نیوه‌گه‌یشتوی هیشنا نیوه‌کال [نه‌ناکام: (۲) میوه خوب نرسیده].
 نه‌به‌کو: (۱) نه‌وه کو، نه‌کا؛ (۲) ناوانه‌بی [نه‌مبادا: (۲) این‌طور نباشد].
 نه‌به‌گه: شل و وول، خونه‌گرتو [نه‌سست و نااستوار].
 نه‌به‌بست: که‌ر، نه‌بیس، گوی کپ [نه‌ناشنوا، کر].
 نه‌بی: (۱) نه‌بو؛ (۲) پنجه‌مه‌ر؛ (۳) ناوه یو بی‌اوان [نه‌شود: (۲) نه‌بی، پیامبر: (۳) نام مردانه].
 نه‌بی: (۱) بوئی له‌به‌بن‌بجی؛ (۲) تهمز، نو‌مه‌یزه؛ (۳) قسه مه‌که [نه‌نباشد: (۲) نونگو؛ (۳) حرف نزن].
 نه‌بیس: (۱) گوی نه‌گر، لاسار؛ (۲) که‌ر، گوی نه‌بیس [نه‌حرف نشنو، لجاز: (۲) ناشنوا، کر].
 نه‌بی‌اوا: له‌ر گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاو لیان کرد [نه‌روستایی در کردستان که بعشبان آن را ویران کردند].
 نه‌ببست: نه‌بیس [نه‌حرف نشنو].
 نه‌بین: (۱) جاو پروش؛ (۲) پیوار، نادبار، نه‌دبو [نه‌کم‌بین، کم‌دید: (۲) غیب].
 نه‌بینا: کور، کویر، بی‌چاو [نه‌نابینا].
 نه‌بیننه: بی‌دین: (وه‌ره با که‌س نه‌بیننه بکه‌بن) [نه‌بدون دیدن].
 نه‌پا: له‌فه‌وان نزیک [نه‌ناپا‌دار].
 نه‌پاتی: نه‌کولوا، هه‌رکال [نه‌ناپخته].
 نه‌باخ: موشه‌ده‌ده‌ی ناسنگه‌ر [نه‌دم‌آهنگران].
 نه‌باخچی: که‌سی که به‌نه‌باخ کرده کال [نه‌کسی که با دم کار می‌کند].
 نه‌به‌ک: (۱) چه‌پهل، گه‌مار، پبس؛ (۲) برینی له‌فیلبازو دورو [نه‌کتیف: (۲) کتابه از مکار].
 نه‌پایی: بی‌ناگادار، بی‌جاودبری که‌ر [نه‌بدون محافظ].
 نه‌به‌خاندن: (۱) فودان، پفتی کردن؛ (۲) برینی له‌ناریف کردن به‌درو [نه‌بُف کردن: (۲) کتابه از مدح دروغین گفتن].
 نه‌پشت نه‌زک: بی‌برویست، برینی له‌ناراست و دورو [نه‌کتابه از دورو و

منافق.
 نه‌بوخته: نه‌کولوا [نه‌ناپخته، خام].
 نه‌بوژ: ناله‌بار، نازیک [نه‌ها‌موار].
 نه‌بوژیان: نازکی و ناله‌باری [نه‌ها‌مواری ره کار چیزی نیامدن].
 نه‌به‌خه‌ک: فه‌دی‌باگ، به‌نه‌ماو به‌با [نه‌یاد کرده].
 نه‌به‌رووشک: (۱) چرنوکی مه‌لی زاوکه‌ر؛ (۲) نه‌جبری مه‌لی زاوکه‌ر [نه‌چنگال برنده شکاری: (۲) خچیر برنده شکاری].
 نه‌به‌لوله: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاو لیان کرد [نه‌روستایی در کردستان که بعشبان آن را ویران کردند].
 نه‌به‌ندن: شاردنه‌وه، گومکردن له‌به‌رچاوان [نه‌پنهان کردن].
 نه‌به‌ندی: نادبار، نه‌بی [نه‌ناپیدا، غیب].
 نه‌به‌نی: نادبار، گوم له‌به‌رچاو [نه‌ناپیدا].
 نه‌بی‌او: (۱) ناباو، نامه‌رد؛ (۲) پی‌اوئی که نوانای گان کردنی نه‌بی [نه‌نامرد: (۲) مردی که توان جنسی ندارد].
 نه‌بیژان‌دی: نه‌کولوا، نه‌برژاو [نه‌کال، ناپخته].
 نه‌بیکه‌تایی: بیک نه‌هانو، ناماده نه‌کراو، چی به‌چی نه‌کراو [نه‌مهی‌ا نشده].
 نه‌تاش‌سراو: (۱) داری نیخ‌لی نه‌دراو؛ (۲) برینی له‌بنیاده‌می که‌م‌فام و به‌رویده نه‌کراو [نه‌ناتراشیده: (۲) کنایه از آدم زمخت و کم فهم].
 نه‌تاش‌یاگ: نه‌ناشراو [نه‌نگا، نه‌ناشراو].
 نه‌تاش‌باو: نه‌ناسراو [نه‌نگا، نه‌ناشراو].
 نه‌تائین: نه‌توانین، له‌ناقه‌ت‌دا نه‌بوون [نه‌توانستن].
 نه‌تر: (۱) ردت، نه‌کسان، بزاو؛ (۲) ماتو بیده‌نگی [نه‌نلو، نکان: (۲) خاموشی و سکون].
 نه‌تراندن: (۱) بزاونن، ردت پیدان؛ (۲) بیده‌نگو جو له‌کردن [نه‌نکان دادن: (۲) ساکت ماندن و حرکت نکردن].
 نه‌ترس: بویر، نازا، گه‌زناس [نه‌ترس].
 نه‌ترک: بریره‌وی‌په‌ره‌نگی زه‌نه‌ر به‌چه‌شنی مانگیله (به‌بوه‌سنه ژوه‌سنی ته‌دیمین کو سه‌راسه‌ر / بشک‌وژو ته‌لبسم و وه‌رن و نه‌ترک‌ر بازن) «جزیری»، «کوفی ژجه‌وا هیران موکه‌لله‌ل / کونه‌رگه رنه‌ترکان موزه‌لسه‌ل» «خانی» [نه‌یکی از زیورآلات].
 نه‌ترنایش: له‌زیر چاوه‌دی‌زی گی‌راو [نه‌نحت نظر].
 نه‌وش: نه‌وه‌هل، ته‌مه‌ل [نه‌تبل].
 نه‌تره: (۱) غبه‌رتی دل، قه‌وتی ده‌روون؛ (۲) ردت، نل، نه‌کان [نه‌جرات: (۲) نکان].
 نه‌تره‌بردن: (۱) زواو بردن، نرساندن؛ (۲) ردت بردن [نه‌زهره‌ترک کردن: (۲) نلو خوردن].
 نه‌تره‌بوئی: زه‌به‌لا‌چی نه‌زه [نه‌لندهور].
 نه‌تره‌دان: ردت بردن [نه‌نکان خوردن].
 نه‌تشت: نه‌هیج [نه‌ناچیر].
 نه‌تک: (۱) زیگی سه‌نگ فه‌رش؛ (۲) ریگی پیاده له‌جاده و خیابان‌دا [نه‌راه سنگ‌فروش: (۲) پیاده‌رو].
 نه‌تل: دوزمن، نه‌یار، دژ [نه‌دشمن].

نه تل: (۱) ملوژم؛ (۲) له زنگه ده رجوگ [نه ۱] سهناک؛ (۲) منحرف.
 نه تم: (۱) کانی، نامانه تی، نه به به کجاری؛ (۲) کهم قسه [نه ۱] موقتی؛ (۲) کم سخن.
 نه نو: به دغه، ناکار خراب [نه ۱] بداخلاق.
 نه توره: ناوړه [نه ۱] لقب زشت.
 نه توره: له سر خو، هیندی، هینن [نه ۱] آرام، شکبیا.
 نه توتشت: بی که لک، هېج ویووج [نه ۱] بی بهره.
 نه نو کهس: نامورد، ناکهس، خویری، خوری [نه ۱] نامرد.
 نه تو هاره: کاری ناله بار، کرده ی ناهه ز [نه ۱] کار زشت.
 نه ته: (۱) سوکراوی ناماده ی چاندن؛ (۲) خه له ی تازه شین بوگ [نه ۱] زمین سخمزده آماده کشت؛ (۲) غله نازه روپیده.
 نه ته کن: بغه، جی مه نرسی، هېلاک، فه لاکت [نه ۱] خطر ناک.
 نه نه ل: دوزمن، دژ [نه ۱] دشمن.
 نه ته له: مروت سین [نه ۱] ترساننده.
 نه ته وابه تی: که لا به نی، قومابه تی [نه ۱] ملت.
 نه ته وه: (۱) نوره مه، ره گز؛ (۲) فرزه ندی فرزه ند [نه ۱] نژاد، نسل؛ (۲) نواده.
 نه ته وه به رستی: کار کردن یو قازانجی گهل [نه ۱] ملت خواهی.
 نه ته وی: دوزمن، دژ [نه ۱] دشمن، ضد.
 نه ته وی: (۱) داوا مه که؛ (۲) قبول مه که [نه ۱] نخواه؛ (۲) نپذیر.
 نه ته بجه: (۱) ناکام، حاسلی شتی؛ (۲) منالی نه وه [نه ۱] ننبجه؛ (۲) فرزند نوه، نسره.
 نه تیندا: بده، ره گهل نه [نه ۱] مردود، قبول نشده در گروه.
 نه تیر: هه زار، برجی، دهس کورت [نه ۱] پینوا، محتاج.
 نه تیره: منالی نه وه [نه ۱] نبیره.
 نه تیو: له سر نه کراو، نه لی، وه نه گراو [نه ۱] قبول نشده در گروه.
 نه جابه ت: ناکاری باش و پیاوانه [نه ۱] اخلاق بسندیده و مردانه.
 نه جات: رزگار [نه ۱] نجات.
 نه جات بوون: (۱) رزگار بوون؛ (۲) ته و او بوونی کار؛ (۳) ته و او کردنی کار؛ (له در ویننه ی نه جاتم بو) [نه ۱] رها شدن، آزاد شدن؛ (۲) پایان یافتن کار؛ (۳) فارغ شدن از انجام کار، به پایان رسانیدن.
 نه جات دان: (۱) رزگار کردن؛ (۲) ته و او کردنی کار [نه ۱] نجات دادن، خلاص کردن؛ (۲) کار را تمام کردن.
 نه جاج: نه ورکه، ته وری بچوگ [نه ۱] نیر کوچک.
 نه جاز: دارناش [نه ۱] درو درگ.
 نه جاز: بی هېنان و بردن له ناو دم و ددانا [نه ۱] ناجو بده.
 نه جاز یاک: نه جاز [نه ۱] ناجو بده.
 نه جاز یاو: نه جاز [نه ۱] نجو بده.
 نه جدی: نه سی کلک قه بچی کراو [نه ۱] اسب دم فیچی شده.
 نه جف: بی بزون [نه ۱] بی حرکت.
 نه جم: نه جف [نه ۱] بی حرکت.
 نه جمه: (۱) نه سنیره ی سرشانی نه فسه؛ (۲) ناوه بو پیاوان، سوکه له ی

نه جمه دین [نه ۱] ستاره سردوش افسران؛ (۲) اسم مردانه.
 نه جور او: نه جاز [نه ۱] ناجو بده.
 نه جه لاندی: (۱) مشت و مال نه دراو؛ (۲) خوژست، خو کرد [نه ۱] صیقل ندیده؛ (۲) طبیعی.
 نه جیب: (۱) ره سن؛ (۲) ناکار باش [نه ۱] نجیب، اصیل؛ (۲) خوش اخلاق، نیکو رفتار.
 نه جیب زاده: ره سن [نه ۱] نجیب زاده.
 نه جیب زایه: نه جیب زاده [نه ۱] نجیب زاده.
 نه جیم: نه جیب [نه ۱] نجیب.
 نه جیم زاده: نه جیب زاده [نه ۱] نجیب زاده.
 نه جیم زایه: نه جیب زاده [نه ۱] نجیب زاده.
 نه جبو: نه جیب [نه ۱] نگا؛ نه جیب.
 نه چار: ناچار [نه ۱] ناچار.
 نه چلیان: راست نه هانن، دروست ده ره نه چون [نه ۱] درست در نیامدن.
 نه چی: (۱) ونسه ی ناگادار کردن یو گیزانه وه له کاری؛ (نه چی نه رکار، بکه ی)؛ (۲) له رویشتن ده ست به رده [نه ۱] نکنی؛ (۲) نروی.
 نه چی: (۱) نه زوا، نه جبت؛ (۲) خراب و ناله بار [نه ۱] نرود؛ (۲) زست و نابستند.
 نه چیر: نجیر [نه ۱] نخجیر، شکار.
 نه چیرقان: نجیرقان، راو که ر [نه ۱] شکارچی.
 نه حس: شوم، بی فهم [نه ۱] شوم.
 نه حله ت: له عنت [نه ۱] نفرین، لعنت.
 نه حله لی: راه که، غار مده [نه ۱] مدو.
 نه خ: داوه به نی خوری [نه ۱] نخ بشمین.
 نه خاز: ناوازه، خاسما، تابه تی [نه ۱] و به ویژه.
 نه خازه: (۱) ناوازه، به تابه تی؛ (۲) نه نه وی [نه ۱] به ویژه؛ (۲) نخواه.
 نه خاسم: نه خازه، ناوازه [نه ۱] به ویژه.
 نه خافل: ناخافل [نه ۱] ناخود آگاه.
 نه خالی: نهالی، به لاس، به زه ی ساکار [نه ۱] گلیم ساده، بلاس.
 نه خاندی: بی سوات [نه ۱] ناخوانده، بی سواد.
 نه خت: (۱) تو زقال، کهم؛ (نه ختنی له م موزه دره ی)؛ (۲) بېجه وانده قهرز؛ (به نه خت به چه ند)؛ (۳) زه وی به روزه؛ (۴) قه لدن، شیر بایی؛ (۵) پاره ی له سکه دراو [نه ۱] اندک؛ (۲) نقد، مقابل نسیه؛ (۳) زمین بر حاصل؛ (۴) شیر بها؛ (۵) نقد، مسکوک، مقابل جنس.
 نه خت و بوخت: (۱) بی عیب و که مابه سی؛ (۲) گش، سه رله به ر؛ (قه که ی نه خت و بوخت له به رده م دانا) [نه ۱] بدون نقصان؛ (۲) همگی، عموماً.
 نه ختوکه: که موکه، زور کهم؛ (نه و نه ختوکه که نمم هه به) [نه ۱] کمک، بسیار اندک.
 نه ختوکه: نه ختوکه [نه ۱] بسیار اندک.
 نه خته: سه رمای سه خت [نه ۱] سرمایه سخت.
 نه خته نه خته: کهم که م [نه ۱] اندک اندک.

نهختی: که منی، که موکه بی [اندکی].

نهختیک: که میک [اندکی].

نهختینه: که نجبه [گنجینه].

نه‌خوری: (۱) نخری، نخوری، نو بهری منال: (۲) خورین: (۳) بالانه، نو بهری میوه [۱] نخستین فرزند: (۲) ناشنا، صبحانه نخورده: (۳) نو بر میوه.

نه‌خرین: خورین بون [ناشنا بودن، گرسنه ماندن].

نه‌خس: شوم، نه‌خس [شوم، نحس].

نه‌خش: (۱) ره‌نگ و نشکلی دروسکراو به ده‌ست: (۲) بدخت و هات: (نه‌خسی هیناوه) [۱] نقش و نگار: (۲) شانس.

نه‌خشاندن: به‌ره‌نگی جوان ره‌نگاندن [نفس و نگار زدن].

نه‌خشانندی: (۱) نه‌خش کراو، نه‌خشاو: (۲) ره‌نگاندی [۱] منقش: (۲) نقاشی کرد.

نه‌خشاو: به‌ره‌نگی جوان ره‌نگاو [منقوش].

نه‌خشبه‌ند: (۱) که سی‌ست به ره‌نگ‌پیا ساوین جوان ده‌کا: (۲) نازناوی خاوه‌ن تهریفه‌نیک که ناوی محممه‌د به‌هانه‌ددین و قه‌بری له‌شاری بوخارایه [۱] نقش‌گر: (۲) لقب یکی از سران سلسله‌طربفت.

نه‌خشبه‌ندی: مر بدایی تهریفه‌تی نه‌خشبه‌ندی [پرو و طریفه‌نقشبندی].

نه‌خشدار: به‌نه‌خش کراو، دزی ساکار [منقش].

نه‌خشونیکان: (۱) وینه و شکل پیکه‌ه: (۲) بریتی له‌چونه‌تی کاروباری ژبان [۱] نقش و نگار: (۲) کتابه از وضع زندگی.

نه‌خششه: (۱) شکلی ولان و سهرزه‌میشان له‌سهر کاغهن، خمرینه: (۲) بر باری چونه‌نی کردنی کاریک له‌بیر وهوش دا [۱] نقشه جغرافیایی: (۲) طرح، نقشه انجام کاری.

نه‌خشه‌به‌ندی: نه‌خشبه‌ندی [نقشبندی].

نه‌خشه‌کیشان: بلان گیران [توطئه‌چی].

نه‌خشه‌کیشان‌ه‌وه: نوسینی شکلی شنبک بان ولانیک له‌سهر کاغهن [نقشه‌کشی].

نه‌خشین: (۱) جوان وره‌نگاوی: (۲) ناوه بو ژنان [۱] دارای نقش و نگار، منقوش: (۲) نام زانه.

نه‌خشیو: نه‌خشاو [منقوش].

نه‌خفی: زگ باکردو، فو کراو [باد کرده].

نه‌خله‌ش: بر بهر، بهری زور هه‌به [پر بار].

نه‌خلیایش: نه‌خله‌ش [پر بار].

نه‌خو: نهدی، نه‌ی چی، که وایی [پس، چه].

نه‌خو: (۱) مبادا: (۲) ده‌نا، نه‌گینا: (۳) مه‌خو: (۴) هه‌رناوه‌ها [۱] مبادا: (۲) وگر نه: (۳) مخور: (۴) به‌همین ترتیب.

نه‌خوازا: ناوازه، نمازه، به‌ناپیه‌نی، نه‌خازا [و بویزه].

نه‌خوازه: نه‌خوازا [و بویزه].

نه‌خوازه‌لا: نه‌خوازا [و بویزه].

نه‌خوازی: نه‌نوی، گه‌ره‌کت نه‌بی [نخواه].

نه‌خوازی‌باگ: بی‌په‌ش له‌داواکردن [ناخواسته].

نه‌خواز باو: نه‌خواز باگ [ناخواسته].

نه‌خسواسسته: له‌مه‌سه‌ست دوربی، له‌پاش ناوی خودا دبت: (خودانه‌خواسته‌جیت لی‌فه‌وماوه) [ناخواسته، با کلمه خدا آید].

نه‌خور: (۱) که سی له‌خواردن دوره: (نان نه‌خوره، قهرز نه‌خوره): (۲) برینی له‌ژدو له‌چهر: (مال نه‌خور هین بخوره) [۱] کسی که نمی‌خورد: (۲) کتابه از خسیس.

نه‌خوش: ناخوش، له‌ش به‌بار [نگا: ناخوش].

نه‌خوش بون: دوچار بون به‌له‌ش به‌باری [بیمارشدن].

نه‌خوشخانه: خه‌سه‌خانه [بیمارستان].

نه‌خوش که‌فتن: نه‌خوش بون [بیمارشدن].

نه‌خوش که‌وتن: نه‌خوش بون [بیمارشدن].

نه‌خوشی: له‌ش به‌باری [بیماری].

نه‌خوشین: نه‌خوشی [بیماری].

نه‌خون: له‌سی که لای قونی بلنده و ملی نه‌وی به [اسبی که کفل برجسته و گردن فروشنه است].

نه‌خونده: نه‌خاندی [بیسواد].

نه‌خوندی: نه‌خاندی [بیسواد].

نه‌خونه: نه‌خاندی [بیسواد].

نه‌خوندو: نه‌خاندی [بیسواد].

نه‌خونده‌وار: نه‌خاندی [بیسواد].

نه‌خونده‌واری: بی‌سیوانی [بیسواد].

نه‌خویندی: نه‌خاندی، نه‌خونه [بیسواد].

نه‌خه‌سه‌لا: نه‌خوازه‌لا [و بویزه].

نه‌خهم: قه‌یدی نه، با وایی [باشد].

نه‌خهمه: نه‌خهم [باشد].

نه‌خیر: نه، نه‌نا [نه، چنین نیست].

نه‌دار: بی‌مال، ده‌سته‌نگ، به‌له‌نگار، غه‌فر [غفر].

نه‌داری: بی‌مالی، ده‌سته‌نگی [غفر].

نه‌دامه‌ت: نه‌گه‌ت [۱] مصیبت: (۲) سیه‌روزی.

نه‌دان: (۱) ته‌سمبل نه‌کردن: (۲) بی‌ناوه‌ز [۱] ندان: (۲) نادان.

نه‌دن: نزر [نذر].

نه‌دو: که‌م‌تسه [کم حرف].

نه‌دور: نزدیک [نزدیک].

نه‌دویر: نه‌دور [نزدیک].

نه‌دوین: نه‌دو [کم حرف].

نه‌دیار: نه‌خوبا، به‌ریوار، نه‌ناشکرا، نادبار [ناپیدا].

نه‌دیاری: نه‌دبار بون، گوم بون [ناپیدایی].

نه‌دی‌پدی: نازه‌بیدا که‌نوی زور مال خوشه‌ویست [ندیدیدید].

نه‌دیتیار: نه‌بانوک، خو‌بویر، خو‌وه‌شیر له‌هرک [اهمال کننده].

نه‌دیتسه: (۱) نه‌بینه، کرین و فروشتنی بی‌دین: (نه‌دیتسه به‌چه‌ند): (۲) نه‌نوه‌ی نه‌نوه [۱] ندید، معامله بدون دیدن: (۲) فرزند نبیره.

نه‌دیده: نه‌دینه [نگا: نه‌دینه].

نهدیر: (۱) ناگری سهرچبا بو خه بهر به خه لک دان: (۲) زو، بهم زوانه [۱] (۱)
 آتش اعلام خیر بر فراز کوهها: (۲) به زودی.
 نهدیگ: نه بیزاوا [۱] ندیده، ناآشنا.
 نهدیو: گوم له بهر جاوا [۱] بنهان از دید.
 نهدی ویدی: نهدی پدی [۱] ندید دید.
 نهر: (۱) نك، جهم: (۲) سوچ، فوزین [۱] (۱) نزد: (۲) گوشه، نیش.
 نهر: (۱) پیچیه وانسه می پویه: (۲) جوریکه اه زسه نی و شتر: (نهم
 و شتره نهره) [۱] (۱) نر: (۲) نوعی نژاد شتر.
 نهر است: (۱) خوار، چپوت، گنر: (۲) درو: (۳) بریتی له دروزن [۱] (۱) کج:
 (۲) دروغ: (۳) کنایه از دروغگو.
 نهر استه زنی: نه به ناشکرا و زوبه زو [۱] غیر مستقیم.
 نهر استی: (۱) به دل: (۲) خه پانته: (۳) به گالته، به شوخیه و [۱] (۱) بدل:
 (۲) خیانت: (۳) به شوخی.
 نهران: (۱) گوره، ده نگی زلی به قه ووت: (۲) ناوی گوندیکه له کوردستان
 [۱] (۱) غرش: (۲) نام دهی است.
 نهر اندن: گوزاندن [۱] غریدن.
 نهرانن: نهر اندن [۱] غریدن.
 نهر به تد: مره مند [۱] سوهان.
 نهر بیج: مار بیج قلیان [۱] مار بیج قلیان.
 نهر تلی: لهو گوندانه می کوردستانه که به عسی کاو لیان کرد [۱] روسنایی
 در کوردستان که بعشبان آن را ویران کردند.
 نهرج: نرکه [۱] هن کردن خسته.
 نهرچه: نرکه [۱] هن کردن خسته.
 نهرچه: به جکه و شتری نیر [۱] شتر بیچه نر.
 نهرخ: نرخ، بابی، قبعته [۱] نرخ.
 نهرخ دان: درک اندنی فیصهت، گوتنی بابی [۱] نرخ چیزی را گفتن.
 نهرخ دانان: بابی بودانان [۱] نرخ بر چیزی گذاشتن.
 نهرد: گهمه تاولی [۱] نرد.
 نهردان: کابه کردن به نهم خه نهرد [۱] نردبازی.
 نهردانی: نهردان [۱] نردبازی.
 نهردونگ: ناردیوان، په بزه، به بجه، سلهم [۱] نردبام.
 نهرده: (۱) دیواری نرم به ده وری شنبکا: (۲) ناردیوان، په بزه [۱] (۱)
 دیوار کوناه، نرده: (۲) نردبام.
 نهرده وان: نهردونگ [۱] نردبام.
 نهردین: نهردانی [۱] نردبازی.
 نهردیوان: په بزه، به بجه، ناردیوان [۱] نردبام.
 نهرز: ناوه راستی سهرشان و پشت: (کلکی ده نهرزی پسنی نابو، داره که می
 نابوه سهر ته زری شان) [۱] وسط شانها و پشت.
 نهرزه: (۱) نهرز: (۲) نهری درنده و دیو: (نهرزه شیر، نهرزه دیو): (۳) ناره نه،
 گوزه: (نهم نهرزه نهرزه له چیه، نهرزه مه که)، نهراندن [۱] (۱) نگا:
 نهرز: (۲) نرینه درنده و دیو: (۳) غریدن.
 نهرز: جورزی نیخ بو شیر و خه نهر [۱] نوعی تیغ بر نهدار.

نهر زه نی: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روسنایه
 ویران شده کوردستان نوسط بعشبان.
 نهرگز: گونیکه سبی ناو زه دی زور بو ن خوشه بنکی هه بهو له سه ره
 به هاردا ده زوی [۱] نرگس.
 نهر گزجان: جیکه می لی زوانی نهرگز می زور [۱] نرگس زار.
 نهرگزه: (۱) قیتکه می ناو زنی ماین که جارنا ده بیزن: (۲) کلینجکه می سه ر
 درگی په ز [۱] (۱) دکمه فرج مادیان: (۲) دنبالجه یا لای دنه.
 نهرگز می: به زه نگ و بو نی نهرگز [۱] همرنگ با همبوی نرگس.
 نهرگس: نهرگز [۱] نرگس.
 نهرگسجان: نهرگزجان [۱] نرگس زار.
 نهرگسه: نهرگزه [۱] نگا: نهرگزه.
 نهرگسه جان: (۱) نهرگزجان: (۲) لهو گوندانه می کوردستانه که به عسی
 کاو لیان کرد [۱] (۱) نرگس زار: (۲) روسنایی در کوردستان که بعشبان آن
 را ویران کردند.
 نهرگسی: نهرگز می [۱] نگا: نهرگز می.
 نهرم: (۱) پیچیه وانسه می زهر: (۲) پیچیه وانسه می زه ق [۱] (۱) نرم، ضد خشن: (۲)
 نرم، ضد سخت.
 نهرما: قرتینه [۱] نرماده، سگک.
 نهرماده: نهرما [۱] سگک.
 نهرمان: زه وینی بی بهردو له کیلان خوش، پیچیه وانسه می بهرده لان [۱] زمین
 هموار و نرم.
 نهرمانی: نهرمان، پیچیه وانسه می بهرده لان [۱] زمین هموار و نرم.
 نهرمایی: پیچیه وانسه می زه ق [۱] نرمی.
 نهرم بو ن: (۱) لغزه می تکینه وه: (۲) بریتی له زازی بو ن به داوا به کی له
 که سنی ده کری [۱] (۱) نرم شدن: (۲) کتابه از راضی شدن.
 نهرمز: نهرم [۱] نرم.
 نهرمزاندن: کاری کردن که زه ق نهرم بی [۱] نرم کردن سخت.
 نهرمزین: نهرم بو نی زه ق [۱] نرم شدن سخت.
 نهرمک: گوشتی بی پیشه [۱] لخم، گوشت بی اسنخوان.
 نهرمکاسهر: بان مه لاسو [۱] آهانه.
 نهرمکا گوها: شلکه می گوی [۱] لاله گوش.
 نهرم کردن: (۱) نهرمزاندن: (۲) رام کردن، راضی کردن [۱] (۱) نرم کردن
 سفت: (۲) قانع کردن.
 نهرم کون: نهرم کردن [۱] نگا: نرم کردن.
 نهرمکن: لهو گوندانه می کوردستانه که به عسی کاو لیان کرد [۱] روسنایی
 در کوردستان که بعشبان آن را ویران کردند.
 نهرمکش: بنیاده می به سه برو ویشوله سه رخو [۱] مدارا کننده.
 نهرمکش می: مدارا [۱] مدارا.
 نهرمو: تانو، نانخوری بیکاره [۱] طغیلی.
 نهرمو: به حه وسه له، پشوله سه رخو [۱] شکبیا، بردبار.
 نهرم و شل: (۱) شل و مل: (۲) بنیاده می به حه وسه له [۱] (۱) نگا: شل و مل:
 (۲) بردبار.

نهرموك: نهرمك، گۆشتى بىي پيشه [۱] لخم، گوست بى اسنخوان.
 نهرموك: (۱) نهرمى جىكولهى دلگر: (۲) ناوه بوژنان [۱] نرم نازى: (۲) نام زنانه.
 نهرموك: جىكولهى نهرم [۱] نرم كوجولو.
 نهرمونول: نهرمى دور له زيرايى [۱] نرم و دور از زيرى،
 نهرمونيان: (۱) يبناده مى يه سهبر و حوسه له: (۲) قسهى دور له توژهى [۱] آدم ناحوصه: (۲) سخن ملام.
 نهرمه: (۱) نهرمك: (۲) كيزى شل وميل: (۳) شلكهى گوى: (۴) ههوا به كه
 الموز [۱] گودت اخم: (۲) زيباى رعنا: (۳) نره گوش: (۴) نوايى كه
 با نى مى نوازند.
 نهرم هازوك: نهرمونيان [۱] مسبور و آرام.
 نهرمه بى: زمان لوس [۱] جرب زبان.
 نهرمه بيز: (۱) ناله بيز، پارچهى تەك و سانس: (۲) دابيزاو به پارچهى
 سانس [۱] بيزن پارچهى: (۲) بيخته با پارچه نازك.
 نهرمه زين: نهمد زين [۱] نمد زين.
 نهرم هزاندين: برينى له رازى كردن و هبنانه ده با بهى هه لگون [۱] كناهى از
 راضى كردن به وسيله مدح و ثنا گفتن.
 نهرمه ساو: بولايى جه قونيز كردن [۱] بولاد جاقو تيزكنى.
 نهرمه غار: بېجه وانەى جوار ناله، غارى له سهرخوى نەسب [۱] چهار نعل
 سپاك اسب، مقابل ناخت.
 نهرمه قوت: باش جاو بى بارو [۱] خوب جو بدن خوراك.
 نهرمهك: زنى نهرمونول [۱] زن نسبتاً جاق.
 نهرمه كوكه: قفهى سهبر و نارام [۱] سرفه نرم.
 نهرمه گا: زهوى خوشكراو، جهنده بنه [۱] زمين چند بار شخم زده.
 نهرمه گاو: شه فاوى بجوك [۱] گامهائى نرم.
 نهرمه لوت: نهرمه گاو [۱] گامهائى نرم.
 نهرمه ليقه: لىجق [۱] لىج.
 نهرمه نهرمه: كه مەمو يه سهبر [۱] نرم نرمك.
 نهرمه نيشك: له بارو شياو [۱] شبك و خوش نيب.
 نهرمى: بېجه وانەى زيرى و رهقى [۱] نرمى، مخالف زيرى و سختى.
 نهرمى: (۱) فسهى دواندى كيزى جوان: (۲) ناوى زنانه [۱] (۱) كلمه
 خطاب به زيباروى: (۲) نام زنانه.
 نهرمىچانك: زور نهرم [۱] بسيار نرم.
 نهرمين: ناوه بوژنان [۱] نام زنانه.
 نهرن: نهجن، بيمينه وه [۱] نروند.
 نهرنند: (۱) نه باش: (۲) ناشيرين، ناحهز [۱] (۱) ناپسند: (۲) بدشكل.
 نهرننايش: (۱) دېله ديو: (۲) برينى له زنى زه به لاجى ناقولا [۱] (۱) دله ديو:
 (۲) كتابه ارزن لندهور.
 نهرنهره شير: برينى له زه به لاجى مروترسين [۱] كتابه از لندهور
 سهمنك.
 نهر و: نيرتك [۱] نره گياه.
 نهر و: مهجو، ده ست له ژوبشتن بهره [۱] مرو.

نهر و بيانزى: نيرتك بيواز، نهولقه كه تومى نيايه [۱] نره بياز سز.
 نهر و ك: (۱) لقى ناره راستى گيا: (۲) زنى كه مەسكى قبت تيه [۱] (۱) ساقه
 اصلى گياه، نره: (۲) زنى كه پستان برجسته ندارد.
 نهر و م: (۱) بى قهر، سوك و جسر و ك: (۲) له خويابى، يادى ههوا [۱] (۱) بى
 اخلاق يست: (۲) مغرور و خودخواه.
 نهر و ما: نهرما، نهرماده، قرته [۱] نهرماده، سگك.
 نهر و نه يار: (۱) يوديتن نه شيوا: (۲) حى گومان [۱] (۱) غرقا بل ديدن: (۲)
 جاي گمان.
 نهر و نى: نهجى، له سهرجون سورته بى [۱] نكند بروى.
 نهره: (۱) دار به زوى زل: (۲) زمانهى نهرازو [۱] (۱) درخت ننومند بلوط: (۲)
 زبانه ترازو.
 نهره: (۱) گوزهى درنده، ناره نه: (۲) نهرزه [۱] (۱) غرش درنده: (۲) نگاه،
 نهرزه.
 نهره وا: ناره را، ناحه [۱] ناره وا.
 نهره بى: نيريه تى، نيرابه نى [۱] نر بودن.
 نهره دى: ناره نهى ديو [۱] نره ديو.
 نهره پشت: ناوه راستى پست [۱] وسط پشت.
 نهره شان: سه رشان [۱] بالايى كنف.
 نهرى: نه، نهخير، بېجه وانەى نارى [۱] نه، مقابل آرى.
 نهرى: (۱) نهجى، نهر وى: (۲) بېجه وانەى ميوننه بون: (۳) گو نه كهى [۱]
 (۱) نكند بروى: (۲) نوى، نر بودن: (۳) نكند برينى!
 نهرىت: (۱) خده، خو، ناكارا: (۲) تازه داهانگ [۱] (۱) خوى، روش: (۲)
 نوين، مدرور.
 نهرىت: گو نه كهى [۱] نر بى.
 نهرىز: نهرز [۱] تبغ دنداندار.
 نهرىسات: نه به ناشكراو زه پ و راست [۱] غير صريح.
 نهرى ماسكى: نهرموك، نهرموك [۱] نازا.
 نهرين: در، نهار [۱] مخالف، ضد.
 نهرينى: درايه تى، درمەنى [۱] مخالفت، ضديت.
 نهرى: نهفەس، هەناسە: (نەرگەر و اتا؛ نهفەس دەگرى) [۱] نفس، دم،
 نهرى: (۱) نەستور، ميوننه بى كه نازى، زگ نه كهرا: (۲) بېجوى نه بو، منالى
 دانەنا [۱] (۱) نازا: (۲) نراد.
 نهرىكه: جاره روانى، چه مراهبى [۱] انتظار.
 نهرىكهت: (۱) له سهرخوبى و به سندی، (خانەى به نه زاكه ته،
 به نه زاكهت جو بى دامه وه): (۲) ناوى زنانه [۱] (۱) نزاکت و لطف: (۲)
 نام زنانه.
 نهرىزان: (۱) منال نه بون، زگ نه كردن: (۲) بى ناوه ز [۱] (۱) بجه نياوردن،
 نازا بودن: (۲) نادان.
 نهرى اندراو: فيم نه كرى [۱] معلوم نشده.
 نهرى اندو: كه سى كه بى ناوه زانه قسه ده كا [۱] كسى كه احقانه حرف
 مى زند.
 نهرى زانتست: له زوى بى ناگابى [۱] اشتباه.

نه‌زانسته: له‌نه‌زانست [نه‌ندانسه.

نه‌زان کار: ناشی، بې‌جده‌وانه‌ی کارامه [کارندان، ناشی،

نه‌زانم کار: زانای خوځېل کهر [منجاهل.

نه‌زانم کاری: خوځه‌نه‌زان ناساندنی ناگه‌دار [نجاهل.

نه‌زانه‌ی: نه‌زانی [نادانی.

نه‌زانی: بی‌ناوه‌زی [نادانی.

نه‌زانین: نه‌زانی [نادانی.

نه‌زدیک: نژدیک به‌گش‌باران‌دا [نگا: نژدیک و مشتقات آن.

نه‌زور: نزر، نه‌در [نار.

نه‌زگره: نزره، نزرگه [سکسکه.

نه‌زله: نزله، نوزله، پدسوی زور سخت [سرماخوردگی شدید.

نه‌زم: (۱) جوړه، به‌زم (۲) نه‌کوژی (۳) نه‌بز، نلدانی زه‌گ: (۴) ه‌وای

گورانی بان هه‌نېزکي [۱] طور: (۲) نظم: (۳) نبض: (۴) آهنگ نرانه

بارتص.

نه‌زمی: ناوی پیاوانه [نام مردانه.

نه‌زمبه: پوښی ناوشار [شهر بانی.

نه‌زولک: نه‌زا، مېوینه‌یی که بې‌جوی نابی [نارا.

نه‌زوکي: زاوونه‌هینان، منالدارنه‌بو [نارابی.

نه‌زه: زرداوی ناخوش، قه‌زاو به‌لا [فضا و بلا.

نه‌زه‌ر: (۱) بیر، یروا: (به‌نه‌زه‌ر من وایه): (۲) نسا‌شای به‌کتر کردنی

نامه‌حرمه [۱] عقبده، رأی: (۲) نظر نامحرم.

نه‌زه‌رگه: جینگای لی‌بوئی پیاوانی خوا [جای دیدار اولیاء.

نه‌زئی: نه‌زوک [نارا.

نه‌زیره: حیروکی کورت، سه‌رگوروشنه [داستان کوناہ.

نه‌زیک: نژدیک به‌گش‌باریه‌وه [نگا: نژدیک.

نه‌زیله: نه‌زیره [داستان کوناہ.

نه‌زاخ: نه‌جاخ، ته‌وری گچکه [نیر کوچک.

نه‌زاد: (۱) ره‌سمن، ره‌چلاک، بشچینه: (۲) ژاکا، سبس [۱] ژادا: (۲)

پزمرده.

نه‌زار: نه‌چار، دارتاش [نچار.

نه‌زخو: (۱) نه‌دی جون؟ (۲) به‌لی وایه: (۳) نه‌خو [۱] پس چطور؟ (۲)

آری چنین است: (۳) نگا: نه‌خو.

نه‌ژد: (۱) قرچ، قرچسان، جرح‌بو، (۲) تالان، بوژ [۱] نرنجیدگی،

چروکیدگی: (۲) چپاول.

نه‌ژده: نژده [نگا: نژده.

نه‌ژدقان: نالانجی، پورکه‌ر [چپاولگر.

نه‌ژدی: (۱) نژدیک: (۲) مالی نالانی [۱] نژدیک: (۲) مال بغمایی.

نه‌ژدینیی: نه‌هیزا، بی‌که‌لک [بی‌ثمر، بی‌فایده.

نه‌ژرنایش: (۱) خو‌جوان کردن، خو‌زاندنه‌وه: (۲) زازانه‌وه [۱] خودرا

آراستن: (۲) آراستن.

نه‌ژگاف: گزوگومت، کنوبر، له‌یر [ناخودآگاه، ناگهانی.

نه‌ژنه‌و: (۱) گوی کب، که‌ز: (۲) مه‌بېسه، گویت لی‌نه‌بی [۱] کر، ناشنوا:

(۲) مشنو.

نه‌ژنه‌و: گوی نه‌گر [پند نشنو.

نه‌ژنه‌وایی: (۱) که‌زی: (۲) گوی نه‌بېسی [۱] ناشنوايي: (۲)

پندنشنون.

نه‌ژئی: (۱) بی‌گیان، بې‌جده‌وانه‌ی گیان له‌به‌ر: (۲) توکیکه‌وانا: نه‌مېنی [۱]

بی‌جان: (۲) دشنامی است به معنی بگیری.

نه‌سان: (۱) نه‌خوش، له‌ش به‌بار: (۲) که‌سی که دژابه‌نی ده‌کاو له‌ناشتی

نه‌بانه: (۳) له‌سه‌ودادا سهره‌ق [۱] بیمار: (۲) سازش ناپذیر: (۳)

سرسخت در اوستد.

نه‌ساخت: (۱) له‌ش به‌بار، ده‌رده‌دار: (۲) نازاست، ده‌غول [۱] بیمار: (۲)

نادرست و حبله‌بار.

نه‌ساختن: له‌ش به‌باری، نه‌ساختی، نه‌خه‌شی [بیماری.

نه‌ساختی: نه‌خه‌شی [بیماری.

نه‌ساخت: نه‌ساخت، ناساخت [نگا: نه‌ساخت.

نه‌ساختی: نه‌خه‌شی، نه‌ساختی، له‌ش به‌باری [بیماری.

نه‌سته‌رن: جوړه گوله‌باخیکي چکوله‌به، شېلانی په‌روه‌ده‌کراو [گل

نسترن.

نه‌سته‌ق: فسه‌ی به‌زاست و له‌گالنه‌به‌دورو په‌نداوی [سخن ارزنده.

نه‌ستیل: زبان، زهره‌ر [زبان.

نه‌ستیل: ناله‌بار، ناجور، بی‌جینگه [بیجا.

نه‌ستیله: مه‌ردو مه‌ردانه، پیاوی پیاو [رادمرد.

نه‌سهرت: (۱) ناریکاری له‌خواوه: (۲) ناوه بو پیاوان [۱] مدد خدایی:

(۲) نام مردانه.

نه‌سهره‌وت: (۱) پزوز، بی‌نارام: (۲) ناسوده‌نه‌بو [۱] بی‌آرام: (۲) نیاسود.

نه‌سهرین: (۱) گولیکي بوخوشه‌له‌نه‌رگرده‌کا به‌لام زه‌رده: (۲) ناوی

ژنانه [۱] گل نسرین: (۲) نام ژنانه.

نه‌سعت: ناموزگاری، نه‌سباحت [پند، اندرز.

نه‌سسل: (۱) پالوینه، زاوه‌ک: (۲) کلا‌فده‌ژو: (۳) بشنن، که‌مه‌ره‌بند: (۴)

توره‌مه [۱] پالونه، صافی: (۲) کلاف نخ: (۳) کمر بند: (۴) نسل،

نژاد.

نه‌سنو: نه‌خی که توت نیز نابی [تبعی که تیز نمی‌شود.

نه‌سوان: کون به‌کران [باسفتن، سوراخ نندن.

نه‌سواو: (۱) نه‌خی کولی له‌سان نه‌دراو: (۲) کون نه‌کراو، نه‌سماو [۱] نېغ

کنده‌شده سوهان نژده: (۲) ناسفته.

نه‌سوت: شنی که به‌ناگر ناسوژی [نسوز.

نه‌سوز: (۱) نه‌سوت: (۲) بنیاده‌می خاوه‌ن به‌لین [۱] نسوز: (۲) آدم پای

بند به فول و عهد.

نه‌سه‌ب: (۱) ناماده بو کارنیکردن: (۲) نه‌غمه، زاوه‌و به‌زیر زه‌مین‌دا: (۳)

توره‌مه [۱] نا‌ثیر پذیر: (۲) نقب، توئل زیر زمینی: (۳) نسل و نسب.

نه‌سه‌ل: پالوینه، زاوه‌ک [پالونه، صافی.

نه‌سه‌لنابش: بالاوین و ساف کردنی تراو [تصفیه.

نه‌سه‌لنابه: پالیوراوی نراو، تراوی بالا‌فته [نصفیه شده.

نه سه ليايش: نه سه ليايش [ف] تصفيه.

نه سه ليايه: نه سه ليايه [ف] تصفيه شده.

نه سه ن: نه روح و بيجم [ف] ريخت و قيافه.

نه سيپ: نه سيپ، نه سيو [ف] نصب.

نه سيپهت: نه سيپهت [ف] نگا: نه سيپهت.

نه سيپهت: نه سيپهت، نه سيو [ف] اندرن.

نه سيو: نه سيو، نه سيپ [ف] نصب.

نهش: نهش، نهش، نهش [ف] مدهوش.

نه شماره زا: نه شماره زا، نه شماره زا [ف] نابلد، نه اوارد.

نه شاسه: (۱) نه روا: (۲) نه اقبال [ف] (۱) نه روا: (۲) نه شاسه.

نه شيت: (۱) نه عا سمانه وه هاته سه رزه مين: (۲) نه رگه نه دا [ف] (۱) از آسمان بر زمين آمد: (۲) نه گذاشت.

نه شستن: (۱) نه حه و ايه هانه سه رزه مين: (۲) نه نهشت: (۲) نه رگه نه دان [ف] (۱) نه فرود آمدن بر زمين: (۲) نه نگذاستن.

نه شتوگ: نه شتوگي نه شتني بالداران [ف] نه فرودگاه.

نه شتهر: نه شتهر، نه شتهر [ف] نه شتهر.

نه شتهر دان: نه شتهر ليدان، نه هلذري به ته شتهر [ف] نه جراحی.

نه شتهر کار: نه شتهر کار [ف] نه جراح.

نه شتهر کرن: نه هلذري به نه شتهر، نه شتهر [ف] نه جراحی.

نه شتهر رگه: نه شتهر رگه [ف] نه جراح.

نه شتني: (۱) نه شتو، نه حه و ايه بو سه رزه مين هاتگ: (۲) نه برني له پياوي سه ننگين و گران [ف] (۱) نه فرود آمده: (۲) نه کنايه از آدم باوقار.

نه شخور: نه سه دني بهر ماوي مالآت [ف] نه پس مانده علف در آخور.

نه شسر: نه بلايو نه وه ي مردم به ساراي قيامه تا. نه گهل حه شتر ده لين: (حه شرو نه ش) [ف] نه شتر و نشتر.

نه شسره: (۱) نه فاهه زو پارجه ي باريكي ره نگا وره ننگ که بو جواني به ديوار يوه ده خن: (۲) نه سوراوي کومه لنگ که بلاوده کرينه وه. نه بلافوک [ف] (۱) نه نوار رنگي که به ديوار خانه آويند: (۲) نه شربه.

نه شس: نه شست، نه هاهه تي [ف] نه دببباري، نه اول.

نه ششم: نه نهجه و ناز، نه گهل که ششم ده لين: (خانميکي زور به که ششم نه ششم ليره بو) [ف] نه خرام و ناز.

نه شمیل: (۱) نه جواني خونچيلانه ي دل زرين، نه لال: (۲) نه اوه بو زنان [ف] (۱) نه زيباي دلکش و نازک اندام: (۲) نه نام زنانه.

نه شمیلانه: نه شمیل [ف] نه نگا: نه شمیل.

نه شميله: نه شمیل [ف] نه نگا: نه شمیل.

نه شناس: نه بيگانه، نه بچه وانه ي ناس و ناسباو [ف] نه شناس.

نه شور: نه زني که له عوزر وه ستاوه [ف] نه بائسه.

نه شه: (۱) نه کيف، نه شادي: (۲) نه سه رزه نام مه ست بو [ف] (۱) نه کيف، نه سرور: (۲) نه اول مسني.

نه شه گوتن: نه کيف ساز بو [ف] نه سر نشاط آمدن.

نه شه هره زا: (۱) نه شماره زا، نه شاي: (۲) نه برني له کار نه زمان [ف] (۱) نه شاي: (۲) نه کنايه از ناوارد.

نه شني: نه تانني، نه نوانيت، نه ده ستي تابه [ف] نه مي نواند.

نه شميرين: نه حه ز، نه ذی جوان، نه شميرين [ف] نه بد شکل.

نه شيان: نه توانين، نه ده ست نه هانن [ف] نه توانستن.

نه شيم: نه توانم، نه نانم، نه بيم ناکر بيت [ف] نه مي توانم.

نه ع: نه، نه [ف] نه.

نه عتک: نه ني، نه تويل، نه اوجاوان [ف] نه پيشاني.

نه عره: نه ره نه، نه رزه [ف] نه عره.

نه عره ته: نه عره، نه ره نه [ف] نه عره.

نه عمل: (۱) نه آل: (۲) نه سول، نه بلاوي سفل که به سه ريه وه ده کري [ف] (۱) نه عمل: (۲) نه دمياي.

نه علت: نه حلهت، نه عهت [ف] نه امنت.

نه عنا: نه اعنه [ف] نه مرزه.

نه عنه: نه عنا [ف] نه مرزه.

نه عنه کيو بلکه: نه جانه [ف] نه عنا کوهي.

نه عوزو بيللا: نه خواه به نا به تو [ف] نه حرف پر هيز ار بلا، نه عوزبالله.

نه عغد: (۱) نه بچه وانه ي قهرز: (۲) نه باره ي له سه که دراو، نه خت [ف] (۱) نه نقد، نه مقابل تسبه: (۲) نه نقد، نه پول، نه مقابل جنس.

نه عغدو بوخت: نه خت و بوخت [ف] نه نگا: نه خت و بوخت.

نه عدينه: نه گنجينه، نه خنينه [ف] نه گنجينه.

نه غم: (۱) نه رگه به بن عمرزا: (۲) نه فوج وه شاندي کهل له بهر خو وه [ف] (۱) نه نقب، نه راه زير زميني: (۲) نه پيش خود حمله بردن قوج.

نه غمه: نه ره نه، نه رگه به زيرزه ويدا [ف] نه نقب، نه راه زير زميني.

نه غمه ده: نه شاريکه له نيوان شتو و مه اباد له ناوچه ي سن دوس [ف] نه نام شهري است.

نه ف: نه قازانج، نه فيده، نه بهره. نه قازانج [ف] نه سود، نه فابده.

نه فام: نه بي ناوه ز [ف] نه فهم.

نه فت: نه تراويکي بوگه نيوه له کان ده ري ده خه ن بو ناگر و زونا کايي زور به کاره [ف] نه فت.

نه فتالين: نه ده رمانکي بو ناخوشه له زاخ ده کا له خوري و ليايسي ده دن نا جانوه ره نيخرا [ف] نه فتالين.

نه فتاوي: نه نفت پيوه نوساو، نه تکه له به نفت [ف] نه نفت آلوده.

نه فتخانه: نه کاني نه نفت [ف] نه معدن نفت.

نه ففح: نه قازانج [ف] نه نفع، نه سود.

نه ففر: (۱) نه شاخي مالآت: (۲) نه هر جي وه ک شاخ قيت بيت [ف] (۱) نه شاخ حيوانات: (۲) نه هر چه مانند شاخ بر جسته باشد.

نه ففره: نه ففره [ف] نه نگا: نه ففره.

نه ففري: نه ده کراو [ف] نه رانده شده.

نه ففرين: نه ففرين [ف] نه ففرين.

نه ففس: (۱) نه خاوه ن گيان: (۲) نه دل و ده رون: (نه ففسم بو گوشت ده جي) [ف] (۱) نه جاندار: (۲) نه نفس.

نه ففس پيټ: (۱) نه هيني و هيمن: (۲) نه زالي به سه ر ناره زوي خو بدها [ف] (۱) نه شکيبا: (۲) نه مسلط بر نفس.

نه قس: (۱) فوُل، كوُر، قوُب، (۲) ده فِرى فوُل و گوِشاد (۱) عميق: (۲) طرف گود و گشاد.
 نه قرا: ده هول، ده ول، دُول (۱) دُهَل.
 نه قش: نه خش (۱) نقش.
 نه قشه: نه خشه، خه رينه (۱) نقشه جغرافيا.
 نه ققاش: (۱) كه سِي كه به فعله لم لسره كاغز شكل ده كيشن: (۲) كه سِي كه دارو دبو ار ره نگ ده كا (۱) نقاش هنرمند: (۲) نقاش ساختمان.
 نه ققاشي: (۱) كيشاني شكل به فعله م: (۲) ره نگ كردني دبو ار (۱) نقاشي: (۲) رنگ آميزي ساختمان.
 نه ققال: نه قال. فسه زاني قسه خوش (۱) خوش گفنا، بذله گو.
 نه ققه: (۱) نقه، دنگي زور بو هاتن: (نهو نه ققه بهت له جبهه، ده نه ققيني): (۲) جورني ماسي (۱) صدای زور زدن: (۲) نوعي ماهي.
 نه قل: به روشني مذن، مه نهجه لي گوره (۱) دبك بزرگ.
 نه قیل: (۱) گويزانه وه: (۲) چيروك. به سه ره سات، نه زيره، نه زيله، سه رگوروشنه (۱) انتقال: (۲) سرگذشت.
 نه قلهك: كه ره ني، ده حفه بهك، جار يك له چاران (۱) بكبار.
 نه قور: ده نوک، ده ندوگ، نكل (۱) منفار.
 نه قوس: نفورج، نفورجك (۱) نيشگون.
 نه قوسكي: نه قوس (۱) نشگون.
 نه قهب: (۱) شيوه له، ده زهي نه نكه بهر: (۲) نه غمه: (۳) لهو گوندانه ي كوردستانه كه به عسي كا وليان كرد (۱) دره ننگ: (۲) نهب، تونل زير زميني: (۳) روسايي در كردستان كه به شبان آن را ويران كردند.
 نه قهنو: بي فذر، به دفهر، شه زاني، بي ناكار (۱) ستيزه جو.
 نه قهي: ناهه قهي، زولم، ده ست دريوي (۱) ظلم، نعدی.
 نه قهيان: فريني جاو، په زبني بيلوي جاو (۱) برش بلك چشم.
 نه قهيزه: داري كه نوگيكي ناسني تيزي ده سه ره گبراهه گاو كه ري بي لي ده خوزن (۱) غاوشنگ، سخونك.
 نه قهيزه دان: نه قهيزه له حه بيوان دان بو نازونن (۱) غوشنيگ سپوختن، سپخونك زدن.
 نه قهين: به زبني بهلكي جاو، جاو فر بان (۱) برش بلك چشم.
 نه قيه: نه قهي، ناهه قهي (۱) ظلم.
 نهك: (۱) مبادا، نه بادا: (۲) نه نه مه ي: (نهك توم ناوي كه سي نريشم ناوي)، (۱) مبادا: (۲) نه اهنكه.
 نه كا: نه بي، نه قهومي (۱) نكند.
 نه كال: شيوه نه بر او (۱) شخم نزده.
 نه كاو: نيشكاف، ناكاو، كنو بر (۱) ناگهاني.
 نه كاي: (۱) نيشنه، نهو: (۲) تائيشنه ش (۱) اكنون: (۲) هنوز هم.
 نه كردو: پيجه وانهي كراويان كرده (۱) ناكرده.
 نه كرده: نه كردو (۱) ناكرده.
 نه كس: (۱) نه خوشي سه رسا بو ن كه سيبه لاك ديشني: (۲) باري ميري قاب. شه گگه، نه نيشتي قولي ميج (۱) بهماری ذات الریه: (۲) طرف

نهفيس كهوتش: نيشنباي چوبه (۱) اشنها كرد.
 نه فسهك: نهوسن، چلبس (۱) شكم پرست.
 نه فورات: نه فورات (۱) نگا: نه فوران.
 نه فهر: تاكه كهس (۱) نفر.
 نه فهرات: زور كهس (۱) نفرات.
 نه فهرما: جگه له هيزي چه كدار، مرو ي دورله سه ربازي به لام چهك به دهس (۱) بسبيجي.
 نه فهس: هده ناسه، كه به بهك كه له ناو ده م و سيبه لاكدا ديت و ده جني (۱) نفس، دم.
 نه فقهه: خه رجي خيزان (۱) هزينه افراد خانواده.
 نه فعل: (۱) گياهه كي بو ن خوشه: (۲) له وزي نه ز، شيوه، (۱) گياهي است خوشبو: (۲) علف سبز.
 نه قا: هده واي گوراني، ره وني سرنان (۱) آهنگ، ترانه.
 نه قازه: زياد له پيو بست (۱) بيش از حد لازم.
 نه قروز: نيكه موزي به هار (۱) نوروز.
 نه قس: زو، زوكور، زوكج (۱) نابسري و نادرخي، نه قسي: زوكور (۱) نابسري.
 نه قش: (۱) به ورشه: (۲) ره نكي بهوش. مور (۱) بنفشه: (۲) رنگ بنفش.
 نه قني: (۱) فره ندي فره نده، نه نهو: (۲) نرم (۱) نوه: (۲) بست.
 نه قنيان: ناخوش و بسنن، ناخوش گهره ك بو ن تنفر.
 نه قنيچر: نه نيزه، نه نجه (۱) نيزه، فرزند نوه.
 نه قنيچرك: (۱) نه قنيچر: (۲) نه دبهه، نه قني نهو (۱) فرزند نوه: (۲) نوه نوه.
 نه قنيچي: نه قنيچرك (۱) نگا: نه قنيچرك.
 نه قنيس: نو بس، نو بس (۱) نو بس.
 نه قنيساندن: نقيساندن، نو سين (۱) نوشن.
 نه قنيئا: وا زوازي، به خونه سه سناو (۱) لا قيد، بي اراده.
 نه قني: (۱) به زبني بهلكي جاو، په زبني بيلوي (۲) بزارده، هه ليزارده: (۳) خوست، تق (۱) برش بلك چشم: (۲) انتخاب: (۳) كمتر بن صدا.
 نه قنار: به ردناش (۱) سنگ تراش.
 نه قنارم: نانوانم (۱) نتوانم.
 نه قناره: ده هول و كهزه نا كوس و كرنا.
 نه قناره خانه: جبهه ي دول و زوزناليان (۱) نقاره خانه.
 نه قنار: قسه خوش (۱) خوش گفنا.
 نه قنارم: (۱) قام، مقام، مقام، گوراني: (۲) هده واي گوراني (۱) ترانه: (۲) آهنگ.
 نه قنارن: (۱) بزاردن، هه ليزاردين: (۲) نه كردن، ده نكي زور بو خوه بنان (۱) انتخاب: (۲) صدای فشار بر خود آوردن و زور زدن.
 نه قنارندن: (۱) بزارندن: (۲) نه كردن (۱) انتخاب كردن: (۲) صدای زور زدن.
 نه قنارندن: ناره خه كردن، خوه دان (۱) عرق كردن.

گود شنالنگ.

نه کسبو: نه خوئسی سه رما یون [] سرماخوردگی.

نه کفار سا: ددان گر [] دندان برجسته.

نه کفار سه: نه کفار سا [] شخص دندان برجسته.

نه ک فوچکن: ددان گزی دهر بهر بوی له بهر جازان دیار [] شخص دندان درشت و برجسته.

نه ک قیج: نه ک فوچکن [] شخص دندان برجسته.

نه ک قیچن: نه ک فوچکن [] شخص دندان درشت و برجسته.

نه کلوک: بیژوک، دانه و بله بی که دره ننگ ده کولنی [] دبر بز.

نه کنه کیل: نکل و نکین [] نکیر و منکر.

نه کو: نه ک [] نگا. نه ک.

نه کوته: قسه ی لهدم دهر نه هانگ [] ناگفته.

نه کوچ: فروسکه. ناله ی سه گ [] زوزوه سگ.

نه کوچاندان: نالاندنی سه گ. فروسکه کردن [] زوزوه کردن سگ.

نه کول: نه کلوک. دانه و بله ی بیژوک [] دبر بز.

نه کولاو: بوخته نه بوگ [] نابخته.

نه کولوک: نه کلوک [] دبر بز.

نه که: نخون نهم کاره مبه [] نکن.

نه کهر: نه کال. نه کیلندراو. گاسن لی نهدراو. شونه کراو [] سخمن زده.

نه که روز: (۱) زوز سارد؛ (۲) ناوه بو کونستانهک [] بسبار سرد؛ (۳) نام بیلافی است.

نه کهس: (۱) نازه سهن. نانه جیم؛ (۲) زوزوچرؤک؛ (۳) ناپاو. نام مرد [] بداصل؛ (۲) خسیس؛ (۳) نامرد.

نه که و نه داژگیر: نامرازیکی ده خل بیژانه له که و ننگ نر له داژگیر هدر اوئر [] نوعی غرابال با سوراخ های گشاد.

نه که هه: ماره کردن. ماره برین [] عقد کردن.

نه که ی: نخون نه و کاره نه بی [] نکنی.

نه کی: (۱) نه که ی؛ (۲) نه بادا. مه بادا. نه ک [] نکنی؛ (۲) مبادا.

نه گ: (۱) نه ک؛ (۲) بهزینی بیلوی چاو [] نگا؛ نه ک؛ (۲) برش پلک چشم.

نه گاندن: فرین چاو. بهزین بیلوی جهم [] پریدن پلک چشم.

نه گبهت: (۱) بهلا. چورتم؛ (۲) بهد بهخت. جاره زهش [] مصیبت؛ (۲) سپه روز.

نه گبهتی: بهد بهختی [] سپه روزی.

نه گریا: (۱) نه کولاو. نه بوخته؛ (۲) نه که و نه گری [] نابخته. خام؛ (۲) گریه نکرد.

نه گریس: لاسار. سه رشهق. گوی نه بیس و یه دفه [] لجاز. بدرفتار.

نه گو: قسه ی نه کرد [] نگفت.

نه گوت: نه گو [] نگفت.

نه گوت: نه گو [] نگفت.

نه گوته: نه گوته. بی قسه کردن: (نه گوته له جوا به کم تن گه بیست) [] ناگفته.

نه گوز: شتی که له گوزان دوره [] تغییر ناپذیر.

نه گو مه: نه به که، خو نه کرتو: (شه بله ی لیداره ده ست و حاجی نه گو مه به) [] سست و کم حرکت.

نه گو هیز: نه گوز. دور له گوزان [] غیر قابل تغییر.

نه گه: بوختان. هه لیه ست. تومت [] بهتان.

نه گها: (۱) نه گه یشنو. کال؛ (۲) نه گه بیشت. نه زه سی؛ (۳) ناپالغ. شه ینانی نه بوگ [] کال. نارسیده؛ (۲) نرسیده؛ (۳) ناپالغ.

نه گه نم نه جو: ده غلبه که. به زه ننگ گه نم و به بیجم جو به و ده کرته نان [] غله ای است.

نه گه ویس: خوینتالی گشت [] کس نخواه.

نه گه یشتو: نه زه سیر [] نارسیده. نرسیده.

نه گه یشتی: نه گها [] نگا؛ نه گها.

نه گه بو: نه گه یشتو [] نرسیده.

نه گیر او: به کسمی نوژی بهر بارو زین نه خراو [] سنور رام نشده.

نه گیر یاگ: نه گیر او [] سنور رام نشده.

نه لامهت: بی فهز. نه حله نی [] لعنتی.

نه له فهاتی: (۱) بیک نه هانو؛ (۲) نه شباو بو یه کنر [] به نوافق نرسیده؛ (۲) غیر متناسب با هم.

نه لی: (۱) زه گه ل نه خراو. ورنه گیر او له گو مه لی زه ماوه نو کنی بهر کبدا؛ (۲) نه بیژی. قسه نه کات [] قبول نشده در گروه؛ (۲) صحبت نکنند.

نه لئوس: ناری گوند بیکه له کوردستان [] نام دهی است.

نه له سو: له و گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [] روستایی در کوردستان که بعشبان آن را ویران کردند.

نه لئین: ناری دومه لیه نده له کوردستان [] نام دوناحبه در کوردستان.

نه لئیان: ناری دئی به که له کوردستان [] نام روستایی است.

نه لی یه: بی نیحو بار. به هیچ جهانه کراو [] بی اعتبار.

نه م: شه. شتی، نه رابی. نم [] نم.

نه ما: (۱) له به بن جو. فهوتا؛ (۲) نینر نه [] نماند؛ (۲) دیگر نه.

نه حاج: (۱) نما. نویر. نمیز؛ (۲) بهر به بیان [] نماز؛ (۲) اول بامداد.

نه حاجی: بهر به بیان. کاتی نویری به بانی [] بگاه. هنگام نماز صبح.

نه هازه: نه خوازه. ناوازه. نه خازه. خاسما [] و بهریزه.

نه هار: (۱) نویر. نوژ. نهماج؛ (۲) بهر به بیان [] نماز؛ (۲) بامدادان.

نه هارزی: بئش تاوه لآنن. به بان بهریون [] قبل از طلوع آفتاب.

نه همام: (۱) چله زینه ی یه کساله ی دار؛ (۲) له بون و مانه و بی بهش بوم؛ (۳) قالی لاکبش [] نهال؛ (۲) نماندن؛ (۳) نوعی فالی مرغوب.

نه همام کردن: برینی له کسئی ده ناو لای دیوار خسنن و کوشتنی: (خان کاو رابه که نه همام کرد) [] لای دیوار گذاشتن محکوم.

نه مان: (۱) پیچیه وانسه ی بون و مان، له ناریچون؛ (۲) نه وان له بون بی بهش بون؛ (۳) مه گه رنه نیمه؛ (نه مانگوت وابه) [] ناپود شدن؛ (۲) نماندن؛ (۳) مگر نه ما؟.

نه مانندن: خو ساندن. به تاو نهم کردن [] نرم کردن توسط آب. خیس اندن. نه ممدان: ده فری که شنی تبا ده خو سینن [] ظرفی که چیزی را در آن

می خبسانند.

نهم: (۱) کسی که ناوی باشی دایم ده مینبی: (۲) دانی حه یوان و مر بشک به کسی که به زیندویی بیدرینهوه: (نومانگابهت به نهمرده همی: ۳) نهمی که مردنی بویی: (به خود ایدی نهم بر خو یه نی: ۴) نهم و شل: (۵) بشولسه رخو، هیدی، همنن (۱) کسی که نام نیکش جاودانه باشد: (۲) حیوان زنده امانتی که زنده بازگردانند: (۳) جاوید: (۴) نرم: (۵) آرام، صبور.

نهمر نه مر: نهمر نه مره، هیدبکاهیدبکا (۱) آرام آرام.

نهمرود: (۱) ناوی چیا یکه له کوردستانی به رده سنی نرکان: (۲) ناوی شاریکی که ونارابه ناسه واری ماوه له کوردستانی به رده سنی عاره بان: (۳) یالسنایه یک یوه ابراهیم پیغمبری خستونه ناو ناگره (۱) نام کوهی در کردستان: (۲) نام شهری باستانی که آثارش باقی است: (۳) نام پادشاهی که ابراهیم پیغمبر را در آتش انداخت.

نهمرو: ناپیاو، دورله پیاوه نی (۱) نامرد.

نهمروف: نهمرو (۱) نامرد.

نهمرونه ژئی: (۱) زور نه خوشی له نیوان مان و زیاندا: (۲) بریتی له خراب زیان (۱) بسیار بیمار در بین مرگ و زندگی: (۲) کتابه از زندگی دشوار.

نهمره بی: (۱) سره، شنه با، نهمه با، کزه با: (۲) نهمایی، دزی ره فی (۱) نسیم: (۲) نرمی.

نهمرلیج: نهواو بیده نگ و بی ههست (۱) ساکت و بی صدا.

نهموج: نهمر نه نمونه.

نهموش: نهموج (۱) نمونه.

نهمه: نرم، نفی (۱) پست، کم ارتفاع، مقابل بلند.

نهمهرد: نامرد، نرسه نوک (۱) نامرد، بزدل.

نهمهس: کر بژی سهرا (۱) شوره سر.

نهمه شئی: نهموشت، نهموج (۱) نرفت.

نهمه شیر: گوندبکه (۱) نام دهی است.

نهمهک: نامه، قاقهزی نوسراو که ره وانه ده کری (۱) نامه.

نهمهل: لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاویان کرد (۱) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نهمیانهوه: داهانتهوه، چه مینهوه (۱) خم شدن.

نهمیر: (۱) نامرد: (۲) نه پیاو، میری توانای گانی نیه (۱) نامرد: (۲) مردی که نیروی جماع ندارد.

نهن: (۱) نهمان، نیمه نه: (نهمگوزی باشه): (۲) مگه رنه نیمه: (نهمگوت با نه چین): (۳) دابکی دایک و باب، نهنک: (نهنم زور پیره) (۱) مارا نه: (۲) مگر نه ما: (۳) مادر بزرگ.

نهناس: نه شناس، لاره کی (۱) ناشناس.

نهنک: دایکی دایک و دابکی باب (۱) مادر بزرگ.

نهنسگ: عهیب، شوره بی: (نبوه نهو عمر شمی به خوین گول ره ننگه / سهجده ی بوذه بن هیچ نالین نهنسگ) «پیره میرد» (۱) ننگ، عار.

نهننگ: نریک (۱) نزدیک.

نهنگواز: دژوار، جه نون، فره سهخت (۱) بسیار سخت.

نهنگون: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد (۱) از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

نهنگه و پست: نه گه و پس، کهم نه و پست (۱) کس نخواه.

نهنگین: کاری شوره بی (۱) ننگین.

نهنو: بیجوه مدهون (۱) بجه مبهون.

نهنه: نهنک (۱) مادر بزرگ.

نهنوک: نینوک، ناخو، ناخون (۱) ناخن.

نهنوک بز: ناخو کر نین (۱) ناخنگیر.

نهنوک گر: نهنوک بز (۱) ناخنگیر.

نهنوک هیشک: رژه، ره زیل، چرک، چکود، چکوس (۱) خسیس.

نهنیاس: نه ناس، نه شناس (۱) ناشناس.

نهنو: (۱) نیسته، نه ا: (۲) نه (۱) اکتون، حالا: (۲) نه.

نهو: (۱) نا، نه نا، نه خیر: (۲) نه بو: (۳) نازه، نو، نوی: (۴) له (۱) نه: (۲) نبود: (۳) تو: (۴) از.

نهوا: (۱) نهک، مه بادا، نه بادا: (۲) نهوا، نه ناگا: (۳) ده نگ و ناوازه: (۴) نه بهم جو ره: (نهوا نه سنور، نهوا باریک: ۵) هیزو تابست: (۶) ههوا ی ستران: (۷) نوی، نازه: (۸) زن و کیزی جلاک سازو نه بار: (۹) کیزی نازه پیگه بنستو (۱) مبادا: (۲) پناهگاه: (۳) آواز: (۴) نه اینطور: (۵) رمق و توان: (۶) آهنگ، نو: (۷) نو، نازه: (۸) خانم سر و وضع مناسب: (۹) دوشیزه نازه بالغ.

نهوات: (۱) نه بات: (۲) نه بگوت، قسه ی نه کرد (۱) نبات: (۲) نگفت.

نهواچی: (۱) نه لسی: (۲) ههوا ی ستران ریک خدر (۱) نگویی: (۲) آهنگسان.

نهوار: بارچه شربتی نهک و پانکه له (۱) نوار.

نهوا زشت: لاواندن، لاواند نهوه (۱) نواژش.

نهوازه: نهخوازه، ناوازه، به نایبه نی، خاسما (۱) به و بزه.

نهوال: (۱) نهوال: (۲) لا فاوی توانه ی به فر له چیا (۱) دره کوچک در کمر کوه: (۲) سیلاب حاصل از آب شدن برفها.

نهوال: نوال، نهال (۱) دره کوچک در کمر کوه.

نهوالی کورک: مه ند اوله جبادا (۱) جای آب جمع شده در کوه.

نهوان: (۱) نه بان: (۲) نرم کردن، باش دا دیت: (دانه وان) (۱) حیوان منفرد از بجه خوش: (۲) خم شدن.

نهوانلن: (۱) نرم کردنهوه: (۲) چه ماند نهوه (۱) فرود آوردن: (۲) خم کردن.

نهوانی: (۱) قوزه کاری: (۲) پینه و به زوی دیوار و کهل پهل: (۳) دای نهواند (۱) کِل کاری: (۲) تعمیرات منزل: (۳) فرود آورد.

نهوای: نوهت، نهوه، هه شناوده (۱) نود.

نهوایین: نهوه ده مین (۱) نودم.

نهوب: نوبه، نوره (۱) نوبت.

نهوپهوه: نازه به تازه، نفت ونهوه، نست ونوی (۱) نازه به نازه.

نهوبه: نوب، نوبه، نوره (۱) نوبت.

نهبودار: نېشك گر. جهزبرجی [ن] نگهبان شبانه.
 نهبوت: (۱) نهفت: (۲) قسهی نهکرد [ن] (۱) نفت: (۲) نگفت.
 نهبوتاری: نهفتاری [ن] نفت آلود.
 نهبوتخانه: نهفتخانه [ن] جا، نفت.
 نهبوتی: (۱) كانگای نهبوت: (۲) نهفت فروش: (۳) ناوی گوندیکه له کوردستان [ن] (۱) كان نفت: (۲) نفت فروش: (۳) نام دهی است.
 نهبوتی: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [ن] روسنایی در کوردستان که بعثان آن را ویران کردند.
 نهبوتینه: نهونای: (لېم بوته کلکه نهوتبته) [ن] نفت آلوده.
 نهبوجوان: نوجوان، تازه لاو [ن] نوجوان.
 نهبوجه: (۱) لاو: (۲) وه چی که له قدی چل هلدانه وه [ن] (۱) جوان: (۲) جوانه ای که برشاخه زده باشد.
 نهبوح: جور، نحر [ن] نوع.
 نهبور: ده شتایی که جواری ووهی چپایی، ناوگهز [ن] زمین هموار در میان کوهستانها.
 نهبور: نوبه، باشگره که بهمانا تماشاگر: (جاف نهبورم) [ن] بسوند انتظار.
 نهبورانیه: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [ن] آزر وسناهای ویران شده کوردستان نوسط بعثیان.
 نهبورشته: نهبرزیگ [ن] نابرسنه.
 نهبورم: نوغرو، روجوئی زمین [ن] فرو رفتگی زمین.
 نهبورنایش: به دورمان نه خسل له پارچه کردن [ن] گلدوزی.
 نهبورنایه: قومانی نه خسل کراو به دورمان [ن] پارچه گلدوزی شده.
 نهبوروز: سدره می گانه پشبله [ن] اوان جفنگیری گر به.
 نهبوروز: (۱) نهفروز، روزی سدرسال، سدره نای بهار: (۲) ناوه بو پیاوان [ن] (۱) نوروز: (۲) نام مردانه.
 نهبوروزانه: (۱) جبرته پیروزی نهوروز: (۲) جبرته نهای نهوروز [ن] (۱) نبریک عید نوروز: (۲) عیدی نوروز.
 نهبوروزمانگ: خاکه لبوه، به کمین مانگی کوردی [ن] اولین ماه سال، فروردین.
 نهبوروزنامه: به بینی که بو نهوروز گونایی [ن] چکامه به مناسبت نوروز.
 نهبوروزه: گولیکه زهره زور نه مسن کورته بهرله گهزیزه ده زوی: (نهوروزه مشتت بر گه لای نه لابه/ همر کارگه بینی به لایی بینی گه لابه) «ههزار» [ن] گلی است.
 نهبوروزی: نهوروزه [ن] گل «نهوروزه».
 نهبورولی: هوزیکه له کوردستان [ن] نام طایفه ای است کرد زبان.
 نهبوره: دازو، دهرمان همهام [ن] واجبی.
 نهبوره سیده: نازه بېگه بيشنو [ن] نورسیده.
 نهبوره سیه: نهوره سیده [ن] نورسیده.
 نهبوریان: مه گیرانی، کهرب، بیزو [ن] وبار.
 نهبوزا: نازه زاو [ن] نوزاد.
 نهبوزاد: (۱) نهورا: (۲) ناوه بو پیاوان [ن] (۱) نوزاد: (۲) نام مردانه.
 نهبوز: داری سنو بهر [ن] صنوبر.

نهبوزن: دامنه چقان، بهرکله، نه هگوان [ن] ماده گاو سه ساله.
 نهبوزن: نهبوزن [ن] ماده گاو سه ساله.
 نهبوس: (۱) نهفس: (۲) نیشبای خواردن [ن] (۱) نفس: (۲) اشتهای خوراک.
 نهبوسک: شانوی له کتور دانا شراب [ن] خانه تراشیده در کر.
 نهبوشن: جلیس [ن] چلاس، شکم پرست.
 نهبوسنی: جلیسی [ن] چلاسی، شکم پرستی.
 نهبوسود: شانیکه له کوردستان [ن] نام شهری در کوردستان.
 نهبوش: (۱) نوش: (نهوشی گیانت بینی): (۲) قسمه که: (۳) توره مه، نسل [ن] (۱) نوش: (۲) مگو: (۳) نسل.
 نهبوشاتر: نوشاتر [ن] نشار.
 نهبوشه: (۱) هونه، هه لېه بست، شبر: (۲) مبرزه، قسه نه که [ن] (۱) شعر: (۲) مگوی.
 نهبوشهک: پارچه بهک له شعر [ن] يك قطعه شعر.
 نهبوشه کار: هه سنبار، شایره، هوزان [ن] شاعر.
 نهبوشی: قسه نه که، نه بزی [ن] حرف نونی.
 نهبوع: نوح، جور [ن] نوع.
 نهبوق: (۱) خالیگه، به نالایی لانه نشت: (۲) فهد، ناوه راسنی لهش و... (۳) نوقم [ن] (۱) نهیگه: (۲) میان، کمر: (۳) غوطه ور.
 نهبوقات: (۱) نوبه زم، نونه رقه: (۲) نوجمن له سهر بهک [ن] (۱) نه طیفه: (۲) نه لابه.
 نهبوقی جیا: بزوار، گهوه، قدی کتور، ناوقه دی جیا [ن] کمر کوه.
 نهبوک: نوبک، تورگ [ن] گلو.
 نهبوکه: (۱) نوکه، نیسه، هه نوکه: (۲) نوکه نوک [ن] (۱) اکنون: (۲) نکانک.
 نهبوکین: نوکه کردن [ن] نکانک کردن.
 نهبوگ: (۱) کولاو، لباد، نه حت: (۲) فرزه ندی فرزه ند: (۳) نه بو، چنا [ن] (۱) نمد: (۲) نوه: (۳) نبود، عدم.
 نهبولا: نونه ونده [ن] نه برابر.
 نهبولهت: (۱) زاروی نوه هم: (۲) دایکی نونمال [ن] (۱) نه مین فرزند: (۲) مادر نه بچه.
 نهبوم: نوهوم، نه به قه ی خانو [ن] اشکوبه، طبقه.
 نهبوسون: (۱) نوبن، جوگه ی سهر بوشراو: (۲) نه غمه [ن] (۱) آبراه سهر بوشیده: (۲) نغب.
 نهبون: (۱) نوه هم: (۲) نوزیکینه، گمه بهک به نوجه ده کری [ن] (۱) عدد نه م: (۲) نوعی بازی.
 نهبونه مام: (۱) نونه مام: (۲) برینی له نازه لاوی جوان [ن] (۱) نونهال: (۲) کنایه از جوان رعنا.
 نهبونهو: (۱) نوجارنو: (۲) نوی نوی، نازه نازه [ن] (۱) نه بارته: (۲) کاملا نو.
 نهبوو: نه بو، نهوگ [ن] نیسنی، عدم.
 نهبووکه: زورناسک ونه نک [ن] بسیار نازک و تنک.
 نهبوه: (۱) فرزه ندی فرزه ند، نه فی: (۲) مبه: (۳) نهو، نیسنه: (۴) هینسنانوی، هیمان نازه: (۵) کاری نه زانانه [ن] (۱) نوه: (۲) میاش: (۳)

اكتون: (۴) هنوز نازه است: (۵) كار ناشيانه.
 نهوهر: لهو گوندانهی كوردستانه كه به عسی كاوبان كرد [روستایی دو
 كردستان كه بعیان آن را ویران کردند.
 نهوهر را: لهسهر را، سه ره نوئی [ازنو.
 نهوهرال: (۱) نازه لاره، نوجوان: (۲) نونه مام [۱] نوجوان: (۲) نازه نهال.
 نهوهرالان: (۱) نازه لاران، نوجوانگه: (۲) نونه مامگه [۱] نوجوانان:
 (۲) نازه نهالان.
 نهوهرت: (۱) نوههت، نوت: (۲) فرزندى فرزندت [۱] عدد نود: (۲)
 نوه نو.
 نهوهرته: نوبه، نهوهرت، نوره [نوبت].
 نهوهرد: نوههت، نوت، نهوهرت [عدد نود].
 نهوهر: (۱) نفی، نزم: (۲) فهرج، قهرجی [۱] بست: (۲) کولی.
 نهوهرد: (۱) داری جواربالو كه جولاً بوزوی لى ده بېنجى: (۲) نهبره، نازا
 [۱] فرفره شال بافنده: (۲) دلیر و کارا.
 نهوهرنا: نهوهر را، سه ره نوئی [ازنو].
 نهوهره: نهوهردى بوزولنى بېنجان [فرفره شالبايف].
 نهوهره: گوندېكه له كوردستان [نام دهی است].
 نهوهرز: نه بهز، نازاو سوارچاكنى كه به هيچ دوزمنى دانا بهزى [سواركار
 شجاع].
 نهوهرزا: نفی چز، فرزندى نهوهر [فرزند نوه].
 نهوهرزازا: نفی چرك [نوه نوه].
 نهوهرسه: نه خوش، لهش به بار [بیمار].
 نهوهرش: (۱) نه خوش، ده ده داره لهش به بار: (۲) ناسازگار [۱] بیمار.
 ناخوش: (۲) ناسازگار.
 نهوهرك: (۱) نه بادا، نهك: (۲) به جوزرى نهو نا: (نهوهرك كاپرا خوت
 كه ركەى) [۱] مبادا، نكنه: (۲) نمانند.
 نهوهركا: نهك، نهوهرك، مبادا، نه بادا [مبادا].
 نهوهركو: نهوهرك [نگا، نهوهرك].
 نهوهركوئى: مبادا، نهكو [مبادا].
 نهوهركى: نهوهرك [نگا، نهوهرك].
 نهوهركىنى: نهكو، نهوهركا [مبادا].
 نهوهرن: (۱) پيادهى قوجاخ، له زيگه زويشتن خيرا، شاترا: (۲) گوتلبار،
 بارين [۱] خوش رو، پياده تندرو: (۲) گوساله نر دوساله.
 نهوهرند: خهفتان، نوى دره ننگ چينراوى باييز [بذر دبر كاشنه در باييز].
 نهوهرنده: كبلان و نوجاندىن له جينگه بېسان و سيناوهرد له باييزدا [كشت
 باييزى].
 نهوهرنگه: دمر است، نونه مرى خهلك له دام و ده زگای ده و له نا [وكيل].
 نهوهرنهوهر: تازه نازه، نوى نوئى [كاملا تازه].
 نهوهرىي: تازه يي، ده كار نه كراوى همر نوئى [تازه و سالم مانده].
 نهوهرى: (۱) نزم، نفی، نهفى: (۲) نهى، پېنجه مېهر: (۳) بزى پيدا كرد:
 (سه يده تاحى مېه تهرم روزى به حوججهت لى نهوى / كلكى ده ره بېنا
 له بېن نه بجا به حاسنهم گوئى بزوت) «شيخ زهرا»: (۴) نونه يي [۱]

بست: (۲) بېغمير، نبى: (۳) تكان داد كه بر دارد: (۴) نباشى.
 نهوى: لهو گوندانهی كوردستانه كه به عسى كاوبان كرد [روستایی در
 كردستان كه بعیان آن را ویران کردند.
 نهو یا به تى: نزمایی [پسنى، مقابل بلندی].
 نهوى بوئنهوهر: (۱) نزم بوئنهوهر: (۲) جه مانهوه [۱] فرود آمدن: (۲) خم
 شدن.
 نهوى تر: نزمتر [پایین تر، پست تر].
 نهویر: ترسه نوک، ترسونهك [بزدل].
 نهویران: ترسه نوکی [بزدلی].
 نهویرك: ترسه نوک، ترسه زاوه [ترسو].
 نهویروك: زور ترسه نوک [بزدل].
 نهویره: نهفى چرك [نوه نوه].
 نهویرهك: نهویروك، زور قزه و خویرى [بزدل].
 نهویرین: نهویران، ترسه نوکی [بزدلی].
 نهویرۆ: كه م قسه [كم حرف].
 نهویرس: نه گویس [كس نخواه].
 نهویرس: (۱) نوزده: (۲) بزوزو تو فره نه گر [۱] نوزده: (۲) بی آرام و قرار.
 نهویرست: نهویرس [كس نخواه].
 نهویرست: بزوز، هه دانه ده، نانارام [بی آرام].
 نهویرن: (۱) پر بیداکردن: (۲) جه مانهوه: (۳) داكهوین: (بانهكەى نهوى
 بو): (۴) گویر، گوهره [۱] تكان برای برداشتن: (۲) خم شدن: (۳)
 فرورفتن زمین: (۴) کور، نابینا.
 نهویرس: نوزده [نوزده].
 نهیه: نه، نوکه، نیسه، نهو [اكتون].
 نههت: حهوت و دو، نو [عدد نه].
 نهها: (۱) نهه، نهو، نیسه: (۲) نوههم، بهكى دواى هه شتەم: (۳) شت، شتت:
 (۴) نوک، نخه [۱] اکتون: (۲) نههم: (۳) جیز: (۴) نخود.
 نههات: (۱) به ده بخنى: (۲) به پیدانه بو [۱] بدشانسى: (۲) نیامد.
 نههاتن: به پیدانه بو [نیامدن].
 نههاتى: (۱) به ده بخنى: (نه گهر نههاتى هات په لۆ ددان ده شكینى)
 «مهسل»: (۲) پیدات نهو [۱] بدشانسى: (۲) نیامدی.
 نههار: (۱) نهار، شین، شه پوز، جه مەرە: (۲) فراوین، نانی نبوه و و [۱]
 شبون: (۲) ناهار.
 نههارى: مردولا وینهوه [نوحه گر، نوحه خوان].
 نههال: دۆل، ده ره، نهوهرال [قره].
 نههان: بهراورد، خهمل [بر آورد، تخمین].
 نههاندىن: بهراورد کردن، نر خاندن [تخمین زدن].
 نههههرك: گهمهى نو بزکین [نوعى بازى با شن].
 نههتک: نه عنك، توئل، نهنى، ناوچاوان، هه نیه [پيشانى].
 نههسرى: ناوی ناوچه يه كه له كوردستان كه مشابخى گه وهرى لى
 ههلكه وتون [ناحبه ای در كردستان].
 نههش: نهش، بېهوش، دل بوراوه [مدهوش].

نه هشتن: نه هبلان، به رلي گرنن [ن] نگذاشتن.

نه هشي: بي هوش و گوشي، گوي ندهر به كارو ناموزگاري، گه لابي [ن] كم هوشي و بازگوشي.

نه هف: نف، قازانچ، فیده [ن] سود.

نه هفاندن: قازانچ كردن، فیده كرن، سود دهس كهوتن [ن] سود بردن.

نه هفين: نه هفاندن [ن] سود بردن.

نه هك: نوک، نخه، نخو، نوخو [ن] نخود.

نه هلك: زچين، گمه ي نور بركين [ن] نوعي بازي با شن.

نه هگون: دانسه چان، بهر كل، نو هگران [ن] ماده گاو سه ساله.

نه هله: (۱) ناوايي له ناو شيوي بهر فره هدا؛ (۲) ناوي شويكه چند له ناوايي

هده؛ (۳) لهو گوندانه ي كوردستانه كه به عسي كاويلان كرد [ن]

(۱) روستاي داخل دره گشاد؛ (۲) نام دره اي كه چند روستا در آن وجود

دارد؛ (۳) روستايي در كردستان كه بعثيان آن را ويران كردند.

نه هن: نين، وجود بان نه [ن] نيستند.

نه هوراندن: (۱) لاوزه بده، نكي نرم گونن، و بره وير؛ (۲) خم زه واندن [ن]

(۱) زمزمه؛ (۲) شاد كردن.

نه هوبت: نوٚت، نوٚهت [ن] عدد نوٚد.

نه هه: (۱) ناوك، نافك؛ (۲) نهو، نيسه؛ (۳) نوک، نخه [ن] (۱) ناف؛ (۲)

اكنون؛ (۳) نخود.

نه ههز: (۱) ناحهز، كاري ناره وا؛ (۲) دزيو، ناشيرين به ديمه ن [ن] (۱)

كار ناره وا؛ (۲) بدشكل.

نه هه ق: ناره وا، نه هه ق [ن] ظلم، ناره وا.

نه هه قه ي: ناهه قه ي [ن] ستم.

نه هه ك: (۱) نوٚمينه، روٚي عاره فه؛ (۲) مانكي قور بان؛ (۳) بازيك له نوٚ باز،

به شيك له نوٚ بهش [ن] (۱) روز نهم ماه ذي حجه؛ (۲) ماه ذبحجه؛ (۳) بك

نهم.

نه هه م: نوٚم، به كي پاش هه شتم [ن] نهم.

نه هه م هه ق: بي هاونا، تافانه، بي ويٚنه [ن] بي مانند.

نه هه مين: نوٚمينه، نوٚيه، نه هه م [ن] نهمين روز.

نه هه نك: ماسه كي زور زل [ن] نهنگ.

نه هه ي سياه: نوٚكي رهش [ن] نخود سياه.

نه هي: قده غه ي شهر عي [ن] نه ي.

نه هي ز: بهر داشي سواو [ن] سنگ آسياي سا بده.

نه هي زاي: به ناردنه كراو، بريني له ناردی درشت [ن] آرد شده.

نه هي شتن: ريگه نهدان، نجزاه نهدان [ن] نگذاشتن، منع كردن.

نه هي ن: (۱) نه بون؛ (۲) فبر نه بوگ [ن] (۱) نبودن؛ (۲) نياموخته.

نه هين: (۱) به نامه كي؛ (۲) سور [ن] (۱) نهان؛ (۲) راز.

نه هي نير: (۱) ركوني؛ (۲) بوغز له زگ [ن] (۱) كينه توز؛ (۲) تودار.

نه هي ن بون: فبر نه بون، به نهناني مانه و [ن] با دنگر فتن.

نه هي ندر: (۱) سه كي كه له پير و بيده نك خه لك بگري، باني گر؛ (۲) ركوني

[ن] (۱) سگي كه بدون پارس كردن گاز مي گيرد؛ (۲) كينه توز.

نه هي نگر: نه هي ندر [ن] نگا: نه هي ندر.

نه هيني: (۱) په نامه كي، به دزيه و؛ (۲) سور [ن] (۱) نهان؛ (۲) سير، راز.

نه هيو: گهف، گورده شه [ن] نهديد.

نه ي: (۱) داو، نال؛ (۲) بلوٚر، بلوٚر؛ (۳) قاميش، چينك، له م؛ (۴) نهمه؛ (۵)

نا، نه خير [ن] (۱) نار از نخ و...؛ (۲) ني لك؛ (۳) ني؛ (۴) اين؛ (۵) نه،

خير.

نه يار: دوزمن [ن] دشمن.

نه ياري: دوٚمني [ن] دشمني.

نه ياني: مه گين نه وابه؟ [ن] مگر نه چنين است؟

نه يايش: نبان، دانان، دانان [ن] نهادن.

نه يهت: نانه برد، كه قري لوس و بان و دريٚر [ن] سنگ صاف و پهن براي

نسان.

نه يتهك: زنه ز، لام، گه لوٚو [ن] لندهور.

نه بچور: جورٚي قاميشي باريك كه چيني لي دروست ده كه ن [ن] نوعي

ني باريك.

نه بچه: نه بچور [ن] نگا: نه بچور.

نه بچه له: لهو گوندانه ي كوردستانه كه به عسي كاويلان كرد [ن] روستايي

در كردستان كه بعثيان آن را ويران كردند.

نه بچك: نه بچه [ن] ني باريك و كوتاه.

نه بچه: (۱) نه بچه، (۲) كورنه چينكي [ن] (۱) ني باريك و كوتاه؛ (۲)

قطعه اي ني.

نه بچي: بلوٚر زه ن [ن] ني نواز.

نه يز: نهوز، پاشگري نواشا؛ (جاف نه يزم) [ن] پسوند به معني

تماشا كننده.

نه يزت: نوازي، رواني، توشاي كرد، لي مه يراند [ن] نگاه كرد.

نه يزن: روانين، نواشا كردن، جاو لي كردن [ن] نگاه كردن.

نه يزتوخ: تماشا كره [ن] به بنده.

نه يزتوك: جاوٚر، چاوه دير [ن] مراقب.

نه يرد: زهوي بهر داوي، زه مبني بهر ده لان [ن] زمين سنگلاخ.

نه يرين: روانين، نوازين [ن] نگاه كردن.

نه يرم: شك نابه م [ن] نارم.

نه برن: شك نابه ن، نيانه [ن] ندارند.

نه بري: شك نابه ي، نيته [ن] نداری.

نه بري: نيته ي، شك نابه ا [ن] ندارند.

نه بري: رواني، نوازي، نواشاي كرد [ن] نگاه كرد.

نه يريم: نيمانه، شك نابه بن [ن] نداريم.

نه يرين: روانين، نواشا كردن، لي مه يراندن [ن] نگاه كردن.

نه يزه: رمبي كورت [ن] نيزه.

نه يزه: نه بچور، نه بچه، چينكا زراف [ن] ني باريك.

نه يزه ن: بلوٚر زه ن [ن] ني نواز.

نه يسه: سا، نير، هر جوني بيت [ن] هراينه، به هر صورت،

نه يشه كر: قاميشي شه كر [ن] نيشكر.

نه يشه كهر: قاميشي شه كر [ن] نيشكر.

نیاد اہنہ: (۱) تواسا کردن: (۲) دہ ہر جاو گرن [۱] (۱) نگاہ کردن: (۲) زیر نظر گرفتن.

نیاز: (۱) شانو، سہ کوئی گمہ کمران: (۲) کوسہ، کھسی لہ سہر شانو گمہدہ کا [۱] (۱) صحنہ بازی: (۲) ہنر پیشہ.

نیار اتہ پیا: (۱) لہمہ ناوہا: (۲) لہمہ ولا [۱] (۱) از این نوع: (۲) از این بہ بعد.

نیارشان: کوسہ کار، شانو گہر [۱] ہنر پیشہ، آرتیست.

نیاری: کوسہ کاری، شانو گہری [۱] ہنر پیشگی.

نیاز: (۱) ناناجی: (۲) مانا، مہ بدست: (نیازت لہم فسہ چی بو): (۳) ناوات،

نارہ زو: (۴) نزر، نزر، ندر: (نیازم لہخوم گرتوہ): (۵) خدیال لہ کردنی

کاریک: (نیازم واہہ خانسو دروس کم) [۱] (۱) احتیاج: (۲) معنی: (۳) آرزو: (۴) نذر: (۵) فصد، آہنگ.

نیازانی: دلپاکی، بی فہلی [۱] راستی، پاکی.

نیازئی: ناموزن، زن ناپ [۱] زن عمو.

نیاک: نہاتن [۱] نیامدن.

نیان: (۱) دانان: (نیانہ بان): (۲) داشنن: (ناناجی ناوئی نیانہ: (۳) ساف و

نہرم: (نہرمو نیان): (۴) روانین: (۵) چہ قاندن: (۶) ناشتن: (۷) گان،

کونان: (۸) نہمانہ: (۹) بان [۱] (۱) نہادن: (۲) انجام دادن آبیاری: (۳) نرم

و صاف: (۴) نگاہ کردن: (۵) غرس کردن: (۶) دفن کردن: (۷) جماع: (۸) اینہا: (۹) با.

نیاندن: گایین [۱] جماع کردن.

نیانہ بان: لہ سردانان [۱] گذاشتن بر.

نیانہ سہر: نیانہ بان [۱] گذاشتن بر.

نیانہ سہرہو: دہ فری ہر نراو فر کردن [۱] لاجر سہ سرکشیدن.

نیانہ شوین: نانہ شوین [۱] نگاہ: نانہ شوین.

نیانہ کول: نانہ کول [۱] نگاہ: نانہ کول.

نیانہ مل: نانہ مل [۱] نگاہ: نانہ مل.

نیانہ وہ: نانہ وہ [۱] نگاہ: نانہ وہ.

نیانہ یہک: نانہ یہک [۱] نگاہ: نانہ یہک.

نیانی: (۱) نابہم جوہر: (۲) نیدی وانہ: [۱] (۱) این طور: (۲) مگر نہ جنین

است؟.

نیانیا: بروانہ چہ ند سہ برہ [۱] نگاہ کن جفدر جالب است.

نیاوہ زیان: لہ کار نہ زانین، ناشیگہ رہہ نی [۱] ناشیگری.

نیایش: دانانہ سہر زمین [۱] ہر زمین نہادن.

نیایش پا: (۱) پبہ نوسان: (۲) توند لہ سہر دانان [۱] (۱) چسباندن: (۲) بر نہادن.

نییر: بورہ کیلان [۱] زمین بایر شخم زدن.

نییکو نیبوزو: جننیکہ یائی نہ کوزت ہدی نہ پانال [۱] دشنامی است.

نیبو: (۱) خوانہ کا: (۲) لہمہ زونہ دال [۱] (۱) خدای ناکرہ: (۲) نشود.

نیبو نیبو: خوانہ کا، دہ غبلہ [۱] خدای ناکرہ.

نی بیابا: ناہین، بہ کولک نابہ [۱] نمی ارزد.

نی ہاوتنا: یارازتن، حاواند نہوہ [۱] محافظت کردن.

نہیقان: نہیچی، نہیژن، بلورژنہ [۱] نی نواز.

نہیک: (۱) نوکہ نہشی: (۲) نوکی ہمرشنی [۱] (۱) نک دوک: (۲) نک ہر چیز.

نہیل: گویلیاری منجکہ، مانگای دو بہارہ [۱] گوسالہ مادہ دوسالہ.

نہیم: نہوزم، قہوت، زور [۱] نیرو، فشار.

نہین: نادیار [۱] نایدا.

نہینبر: نہینبر [۱] نگاہ: نہینبر.

نہیندر: نہیندر [۱] نگاہ: نہیندر.

نہینک: ناوینہ، عہینک، گوژگی، نوینک، نہینوک [۱] آہنہ.

نہینگر: نہینگر [۱] نگاہ: نہینگر.

نہینوک: (۱) نہینک: (۲) ناخون: (۳) نہخوشی تہنگہ نہفسہ و لاخہ بہرہ

[۱] (۱) آہنہ: (۲) ناخن: (۳) بیماری نفس ننگی چار یایان.

نہینوک: (۱) نہینک: (۲) ناخو، ناخون [۱] (۱) آہنہ: (۲) ناخن.

نہینی: نہینی، بہ نامہ کی [۱] نہانی.

نہیو: پلامار، شالو [۱] ہجوم، یورش.

نہوتہ پیا: لہمہ پیر، زیارت لہمہ [۱] بیش از این.

نہوی: نیدی بدی [۱] نیدی بدید.

نہبہ: (۱) نہکاپت: (۲) بانو پیدانہ بی: (۳) نہنہمہ [۱] (۱) نکند بپاید: (۲) نپاید: (۳) نہان.

نہیی: (۱) ہبچکام: (۲) نہبون [۱] (۱) ہبچکدام: (۲) نبودن.

نہییش: نیان، دانان، زونان [۱] نہادن.

نہیل: نہیل، گویلیاری منو، پارینی منجکہ [۱] گوسالہ مادہ دوسالہ.

نہیین: (۱) دژاہنی، دوژمنایہ تی: (۲) نہبون [۱] (۱) مخالفت: (۲) نبودن.

نہیینی: نہیونی، ہمزاری، ہبچ شک نہ بردن [۱] بینوایی.

نہبیہ: تہدبہ، بی نواسا کردن [۱] تہدبہ، تہدبہ معاملہ کردن.

نہی: (۱) نو، نوئی، تازہ، نہو: (۲) حاشا لہ یونی کھسیکی تہدیونی: (۳) لہم،

لہنہم: (نیچا وانا: لبرہ) [۱] (۱) نو: (۲) نو نیستی: (۳) دراین.

نہی: (۱) نا، نہ، ناہ: (۲) ناوی ناساو، دولاش: (۳) شہ، شی، نم: (۴) ناوی

گوندبک و گہلی بہکہ: (۵) نہاشا: (لی ہنی): (۶) بہوئی: (۷) می،

پہرانہر بہ نیر: (۸) نم، نئمہ: (۹) لہمہ، لہوہ: (۱۰) نہمانہ، نئم کسانہ،

نئم ششانہ: (۱۱) نہنا، مہگین نہ: (۱۲) پینشگری بہمانا بی: (نہی

شہرماہ) [۱] (۱) نہ: (۲) ناواسباب: (۳) نم: (۴) نام دہی و درہ ای: (۵)

نگاہ: (۶) بہسبب: (۷) مادہ، مقابل لہ: (۸) این: (۹) از این: (۱۰) اینہا:

(۱۱) مگر نہ: (۱۲) ہسوند بہ معنی بدون.

نیا: (۱) روان، شین بون: (ناوہ نیا وانا، بہ ناوڑواو): (۲) لہ سردانان، دانان:

(سہر نہیای کاسن): (۳) لہ سردانراو: (پولانییا): (۴) تماشاشا: (نیاکہ):

(۵) داینا: (۶) بہم جوہر: (۷) نئمہ، نہوہ: (۸) یان، نان [۱] (۱) روییدن،

رسنن: (۲) نہادن: (۳) نہادہ: (۴) نگاہ: (۵) بنہاد، نہاد: (۶) این طور: (۷)

این: (۸) یاخود، یا.

نیاتہ: نوٹہ، بہرہ نہدہ [۱] پس انداز.

نیاتہ کار: پوزم نہ کەر، نوٹہ کەر [۱] پس انداز کنندہ.

نیاتہ کردن: نوٹہ کردن، بہرہ نہدہ کردن [۱] پس انداز کردن.

نیاتہ کەر: نہانہ کار [۱] پس انداز کنندہ.

نی پھوتا: نی پاوانا [] محافظت کردن.
 نیت: نی، حاشا له بونی کسئی که ده بدوئی [] تونبسنی.
 نیت: (۱) یز باردان له لدا، نیت: (۲) نه گه بشته چی. نه هات [] (۱) نیت کردن: (۲) نرسید.
 نیتار: بی لابه نگیری، دوره یه ریز له کینسه [] بی طرف.
 نیت ناردش: له دندا بر باری دا [] در دل نیت کرد.
 نیتاری: دوره پهریزی، بی لابه نی [] بی طرفی.
 نیتانه: نه یرن [] ندارید.
 نیتک: له قعمی سوکابه تی [] لقب زشت.
 نیتکه: نیتک [] لقب زشت.
 نیتم: نیرم [] ندارم.
 نیجا: له نم جبهگه [] در این جا.
 نیچار: نیچاره، هه زارو داماو [] بیچاره.
 نیچک: (۱) پارچه به کی کورت له چیتک (۲) به لوکه (۳) سهر نوچک، دوند [] (۱) قطعه کوچک نی: (۲) چوچوله (۳) نک.
 نیچین: (۱) نچیر، نهوی به زاو ده گبری: (۲) راوشکار [] (۱) نخچیر: (۲) شکار.
 نیچیرقان: راوکه، نچیرقان [] شکارچی.
 نیچیرگردن: (۱) راوکردن: (۲) گرین له زاو [] (۱) شکار کردن: (۲) نخچیر گرفتن، گرفتن از طریق شکار.
 نیچیرگا: راوکه [] شکارگاه.
 نیچیره وان: راوکه [] شکارچی.
 نیحمت: به شی خواداو [] نعمت.
 نیخ: بنی گهرو، بنی فورگ [] بیخ گلو.
 نیخچک: مینخه که، بزماره [] مینخچه.
 نیخه: حبله ی نه سپ، حبله [] شبهه اسپ.
 نیخه: (۱) ده نگی به مرخمه رخ له قورگه: (۲) نینخه [] (۱) صدای گلو از تنگی نفس و خفگی: (۲) شبهه اسپ.
 نیند: نوخشانه، خهوه له ناکامی باش [] مزده.
 نیر: (۱) نور: (۲) دم، کات: (۳) داری که ده خرننه سهرملی گاجوستان له کانی زهوی کیلندا [] (۱) نور: (۲) هنگام: (۳) بوغ.
 نیر: قبه ی پشله: (نیر نیری پشیلانه شهزده کن) [] چیغ گریه.
 نیر: (۱) نهوچسنه ی نومی زبان نه کاتسه سیر بنه ره، بیجه وانه ی می: (۲) باسکلای به زوواس: (۳) نهمسال زوواس نیره: (۳) برینی له نازاو به کار: (۴) باسکلای نیربو: (۴) بنه مسای ناردن: (ده نیرمه بنیره): (۵) باشگری به مسانا کسئی که ده نیری: (به یام نیر، ولان نیر) [] (۱) نور: (۲) زوواس سافهدار: (۳) کتابه از شجاع و کارآمد: (۴) ریشه کلمه «ناردن» به معنی فرسندان: (۵) پسوند فاعلی، فرسندنده.
 نیر: نور، روان، نماشا: (جاوه نیرم) [] نگاه.
 نیرامی: نه زمامده، فرنیبه [] نورماده، سگک.
 نیران: نماشا کردن، نوزین [] نگاه کردن.
 نیرانه: نازابانه، مهردنه [] شجاعانه.

نیرانی: به همردا دریزوکر باو، دریزوکر باگ [] درازکشیده.
 نیرباز: به جه باز [] بجه باز.
 نیربازی: به جه بازی [] بجه بازی.
 نیربلوکی: ژنی که لاسای پیاوان ده کانهوه [] زنی که ادای مردان را درآورد.
 نیربونهوه: (۱) بندر بونهوه ی زهوی که به کاری کیلان بیت: (۲) پیر بون و ناوک ده رکردنی تیره ی چونه روتور [] (۱) سفت شدن زمین تر و قابل کشت شدن آن: (۲) پیر شدن چغندر و ترب و امثال آنها.
 نیربه: هوزیکی کورده له لای دبار به کر [] طایفه ای است کرد زبان.
 نیرتک: (۱) لاسکی سهره کی و توندی ناوه زاسنی گیا: (۲) ره قایی زه قی ناروکوان [] (۱) سافه اصلی نباتات: (۲) مغز سفت دمل.
 نیرتکه: سهرناوی ناخوش: (سهدناو و نیرنکه ی لی ناوم) [] لقب زشت.
 نیرتن: نوازین، روالین، لهیزین [] نگاه کردن، نگر بسنن.
 نیردراو: ره وانه کراو [] فرساده.
 نیردیوان: ناردیوان، به بجه، سلهم، په یژه [] نردبام.
 نیریز: (۱) جوژی تبخی خه نجه ره: (۲) نازه لی زور باش [] (۱) نوعی تیغ خنجر: (۲) حیوان بسیار خوب.
 نیرس: گوند بکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
 نیرسایا: بنی گه یشنو، پی گه بیگ [] رسیده و به بار آمده.
 نیرفانا: روزی عه شری، روزی به سلانی [] روز خسر.
 نیرنک: نیرنک [] نگا: نیرنک.
 نیرگوتک: مینکونه، نه خوشه کی زاو کانه زیبکه درده کن [] مخملمک.
 نیرکه: (۱) ده رهاتگ له دومه ل: (۲) جوزی گیا [] (۱) مغز بیرون آمده از دمل: (۲) نک تازه بر دمیده گیاه.
 نیرکه برده: جانوه ریکی بچوکه ناقاسی لاسکی ده غله [] حشره ای ساقه خوار.
 نیرگ: خورت، به ناقه ت، هیزو قهوت دار [] توانمند.
 نیرگزه: نهرگز [] نرگس.
 نیرگزه جار: نهرگز جار [] نرگس زار.
 نیرگزه بان: تبخی ده بان ی جهوه ردار [] نوعی نیغ خنجر و شمشیر بافرند.
 نیرگزه: نهرگزه [] نگا: نهرگزه.
 نیرگزه جار: نهرگز جار [] نرگس زار.
 نیرگزی: نهرگزی [] به رنگ یا بوی نرگس.
 نیرگس: نهرگز [] نرگس.
 نیرگسه جار: نهرگز جار [] نرگس زار.
 نیرگسی: نهرگزی [] نگا: نهرگزی.
 نیرگه: دیره گ، کاربته [] بالار، شاه نیر.
 نیرگه: گزی بلندی ناگر [] شعله بلند آتش.
 تیرگهل: ریزی نالودار، نهودارانه ی له سهر نیرگهوه دریزوکر اون [] ردیف الوار سقف.

نیرگله: قلبان ناوی، نرگیله [قلبان].
 نیرگله چی: قلباندار [نگا؛ قلباندار].
 نیرموک: نیره موک، نه نیرنمی [خنئی].
 نیرموک: نیرموک [خنئی].
 نیرمه ندوک: نه نیرنمی، نیره موک [نه نر نه ماده، مخنت].
 نیرو: نیوه زو، نیمه زو [ظهر].
 نیرو: (۱) نیرو، که له کیوی، چه یوانه کیوی نیر: (۲) شاخی چه یوانه کیوی [۱] (۱) بازن: (۲) شاخ کل کوهی.
 نیرو: (۱) چه یوانه کیوی نیر: (۲) شاخی چه یوانه کیوی: (ده سکی
 چه نجهرم نیرو): (۳) کوسنه کی خه نجهر [۱] (۱) بز نر کوهی: (۲) شاخ
 کل کوهی: (۳) نوار خنجر بند.
 نیروانا: نیرفانا، ریزی عه شری، روز مه حشر [روز حشر].
 نیروک: ناو خوره ی زوهک، ناوه راسنی نیرنک [وسط ساقه و تنه، آبخوره
 نباتات].
 نیرومی: قرته، بشکوی که ده چنه ناوبهک [سگک].
 نیروه: دوگوندی کوردستان به عسی به بومبای شیمبایی خه لکی
 کوشن [نام دو روستای کوردستان که توسط بعثیان بمباران
 شیمبایی شد].
 نیره و سیشو: گوندپکه له کوردستان به عسی به بوه ای شوه ای ویرانی
 کرد [از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان با بمب
 شیمبایی].
 نیره و بی: نیرویی [نام طایفه ای است کرد زبان].
 نیروی: ناگادارو چاوه دزری کومهل [سر پرست مجتمع].
 نیرویی: عاشیره تبکه [عشیره ای است].
 نیره: (۱) نیری سه رملی گاجوت: (۲) نوره، دازو، درمان چه سام: (۳)
 نالاش: (۴) جوگه ی ناو [۱] بوغ: (۲) واجبی: (۳) سقف بوش از نرکه
 و برگ: (۴) جوی آب.
 نیره: زبقی بشله، نیر [جیغ گریه].
 نیره: (۱) شوی می به بو غه بری بنیاده: (نم دو کوتره نیره و مپوه): (۲)
 ناوه زاست و خورایی ناو: (۳) شهه جوگه ی ناو زوی: (۴) مه شکه ی
 له دار: (۵) هه رزه فنی بچیتسه ناو نالفهوه: (نیره و می به گری بده): (۶)
 برینی له بنیاده می ناواو به کار [۱] همسر ماده برای غیر آدمی: (۲)
 وسط رودخانه: (۳) جو بهار وسط زمین کشت: (۴) مشک جو بین: (۵) هر
 ایزار برآمده ای که در حلقه رود: (۶) کتابه از آدم شجاع و کارا.
 نیره پیاو: پیماگی زوو بده سه لات و بهزا کون [مرد قدرتمند و با اراده].
 نیره چه یته: زه به لاج و نه زه ی ناو لاق [لندهور].
 نیره زه لام: نیره چه به [لندهور].
 نیره ژن: (۱) ژنی زور ناواو زانا: (۲) دوزه نگ [۱] زن شجاع و دانا: (۲)
 نگا: دوزه نگ.
 نیره فان: پاسهوانی که له روانگه ره دزوانینه ده و روبه ر [دیده بان].
 نیرهک: ناوه ند، جحق، دور، ناوه زاست [وسط].

نیره ککه: (۱) که ری نیر: (۲) برینی له پباوی نازای بی ناوه ز [۱]
 نره خر: (۲) کتابه از آدم منهور و احمق.
 نیره کور: کوری بزارده و نه کار [حوان شایسته و کارا].
 نیره کورکه: نیرنک، نیرنک، نگا: نیرنک.
 نیره کورکه: ژنی که لاسای پباوان ده کانهوه [زنی که ادای مردان
 درمی آورد].
 نیره کولله: شیره کولله [نگا: شیره کولله].
 نیره که: نیره ککه [نگا: نیره ککه].
 نیره کهو: شوی ماکه و، کهوی نیر [کیک تر].
 نیره کی: نیسنزی که کیر و گوسی هه به، پنجه وانه ی ماچه نیسنر [استرنز].
 نیره گه: روانگی نیره فان [جای دیده بان].
 نیره گیسک: گیسکی نیر [بزرگاله تر].
 نیره گین: لهو گونداندی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [روستایی
 در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند].
 نیره موک: (۱) نیره موک، نیرمه ندوک: (۲) گامبشی نه زوک [۱] (۱) نه نر نه ماده:
 (۲) گامبش نازا.
 نیره موک: (۱) نیکه له کیشی دار که نه چار ده بکن: (۲) کون و کللی گوئه:
 (۳) نوبه پهروی کون ناخنی نه سنبر: (۴) نیره موک، نه نیرنمی [۱] (۱)
 سگک نجاری: (۲) قفل و کلید جو بین: (۳) آهگیر مجرای آب: (۴)
 خنئی.
 نیره نگ: (۱) جادو: (۲) جادوگر [۱] (۱) جادو، سحر: (۲) جادوگر.
 نیره نیر: قیزه قیزی بشله [جیغ و داد گریه در جنگ].
 نیره و: شهه جوگه ی ناو زوی [جوی اصلی در کشتزار].
 نیره و می به: (۱) نه زما، نه زماده: (۲) جوتسه بالدارای زن و شو [۱] (۱)
 نر و ماده، سگک: (۲) جفت برنده.
 نیره وه: نیر خولقاو [نرینه].
 نیری: (۱) چه یوانه کیوی شاخدارای نیر: (۲) مه لبه ندپکه له کوردستان،
 نه ری: (۳) بزنی نیری خومالی: (۴) قول نر و به نه ورم نر شوین له جهم:
 (۵) نیرنک [۱] بازن: (۲) ناحیه «نه هری» در کوردستان: (۳) تکه،
 شک: (۴) جای عمیق تر رودخانه: (۵) نره گیاه.
 نیری: نوازی، روانی، نماشای کرد [نگاه کرد].
 نیر یابش: راتله کاندن و تیک و وردانی نراو [به هم زدن مایع].
 نیرین: نوارین، روانین، تواسا کردن [نگاه کردن].
 نیرین فان: تواساکه ره روانگه و [ادبیده بان].
 نیرینه: (۱) ناوه راسنی زوبار، فولتر جینگه له ناو زوباردا: (۲) عدولادی نیر
 [۱] وسط رودخانه: (۲) فرزند ذکور.
 نیره کیوی: که له کیوی، نیره بزنی چبا [بز نر کوهی].
 نیر: (۱) برسی، برچی: (۲) نرک: (۳) ناوی گوندیکه: (۴) برسبه نی،
 برسبا به تی [۱] گرسنه: (۲) نزدیک: (۳) نام دهی است: (۴) گرسنگی.
 نیزانی: برسبانی [گرسنگی].
 نیزام: (۱) شهزکمری ده ولت: (۲) ناوه بو پباوان [۱] سر باز: (۲) نام

مردانه.

نیزام و هزیفه: لاری که به خوشی خوی نه چونه عسکری [۱] نظام و وظیفه، سر باز و وظیفه.

نیزامی: (۱) نیزام، عسکر، سهربان، چه کداری له شکر: (۲) عسکری [۱] (۱) سر باز: (۲) سر بازی.

نیزک: نیزک [۱] نزدیک.

نیزک: نیزک [۱] نزدیک.

نیزگ: نیزک [۱] نزدیک.

نیزنگ: نیزک [۱] نزدیک.

نیزنه: نوزه نوز [۱] ناله های ضعیف.

نیزه: نوزه [۱] ناله ضعیف.

نیزه: نوره، کورته زم [۱] نیزه.

نیزی: (۱) نیزی، برجستی، برسیا به تی (۲) یان، یاخو [۱] (۱) گرنگی: (۲) یا.

نیزیک: نیزک [۱] نزدیک.

نیزیک: نیزک [۱] نزدیک.

نیزیکاهی: بهم زوانه [۱] به زودی.

نیزیک بون: (۱) دزی دور بون: (۲) برنی له نیلاقه کردن [۱] (۱) نزدیک بودن: (۲) کتبه از عمل جماع.

نیزیکی: (۱) نهدوری: (۲) برنی له نیلاقه [۱] (۱) نزدیکی: (۲) کتبه از جماع.

نیزینگ: نیزک [۱] نزدیک.

نیزو: (۱) بناغه دار زنی خانو: (۲) نیمز، نوز: (۳) باشگری به مانا چه قبن:

(دارنیز، سه تل نیز، دهس نیز): (۲) باشگری به وانسا: بن ناخ کمر:

(مردونیز) [۱] (۱) پی ریزی بنا: (۲) نماز: (۳) پسوند به معنی کارنده نشا:

(۴) پسوند به معنی دفن کننده در خاک.

نیزو: بناغه دار زاو [۱] پی ریزی شده.

نیزوتن: (۱) ناشن، بن گل خستن: (۲) چه قاندنی سه تل [۱] (۱) زیر خاک

کردن: (۲) کاشن نشا.

نیزودی: نیزک، نیزک، نهدوری [۱] نزدیک.

نیزوران: (۱) بن گل خران: (۲) جه قان [۱] (۱) دفن شدن: (۲) کاتته شدن نشا.

نیزراو: (۱) بن گل خراو: (۲) چه قنبراو [۱] (۱) دفن شده: (۲) نشا، کاتته شده.

نیزکاری: کاری بناغه ای خانو داروتن [۱] کار پی ریزی بنا.

نیس: (۱) بزنی موتیکه لاو له جه ند رنگ: (۲) نه بون [۱] (۱) بزنی که دارای موی چند رنگ است: (۲) نیست، وجود نداشتن.

نیسان: (۱) مانگی زومی، ده روز له ره شه مو بیست و بهک روز له خاکه لیوه:

(۲) گوله میلاقه، ره نوک: (۳) نیشان [۱] (۱) ماه رومی نیسان: (۲)

شقایق: (۳) آلاله.

نیسانوک: گولیکی سوره له مانگی نیساندا ده بشکوی [۱] گلی است سرخ رنگ.

نیست: نه بون، نیس [۱] نیست، وجود نداشتن.

نیسک: (۱) نزی، میژوی: (۲) برنی له که موسکه: (۳) ناسکه ی ناژی [۱]

(۱) عدس: (۲) کنایه از کم و ناچیز: (۳) صدای تملق و شادی سگ شکاری.

نیسک: (۱) سهمای نه سب: (۲) نژی [۱] (۱) رقص و خرام اسب: (۲) عدس.

نیسکان: سهما، گمه کردنی نه سب [۱] رقص و خرامیدن اسب.

نیسکاو: شورباو نیسک [۱] شوربا ی عدس.

نیسکاو: گوندیکه له موکوربانی کوردستان [۱] نام دهی است.

نیسکه: نوزه ی سهبری نازی له خوشبان: (ناژی نیسکه نیسکبانه)

[۱] صدای آهسته سگ شکاری از شادی.

نیسکه: سهمای نه سب [۱] رقص اسب.

نیسکه جو: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱]

روسنایی در کردستان که بعنبان آن را ویران کردند.

نیسکین: چبشتی نژی [۱] آتش عدس.

نیسکین: نیسکین [۱] آتش عدس.

نیسکینه: نیسکین [۱] آتش عدس.

نیسه: نوسراو [۱] نوشته.

نیسه ته: نوسین [۱] نوشتن.

نیسینی: سا، سابه، سینه، سیه، نسینی، نسا، سه هندی [۱] سابه.

نیسینی: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱] روسنایی

در کردستان که بعنبان آن را ویران کردند.

نیس: زان، نازار، ده گهل نیش ده گوتری: (نیش و نیش) [۱] آزار، درد.

نیشا: (۱) نیشان: (۲) خالی سرگونا: (۳) نیشانه ی زاوا بو بوک: (۴)

نامانج، نیشانه [۱] (۱) نشان: (۲) خال روی گونه: (۳) هدیه داماد نزد

عروس: (۴) هدف، آماج.

نیشادان: (۱) شاندان: (۲) فیر کردن [۱] (۱) نشان دادن. به معرض دید

گذاشتن: (۲) یاد دادن.

نیشاسته: نشاسته [۱] نشاسته.

نیشاسه: نشاسته [۱] نشاسته.

نیشان: (۱) دروشم، علامه ت: (۲) نامانج، کیلک: (۳) خال له سر پیست:

(۴) میدال: (۵) ناو نیشان: (۶) بو پهی که له شیر: (۷) جوفقه ی سهبری

دسه لات داران: (۸) پشکه شی زاوا بو بوک پاش ماره بران [۱] (۱)

علامت فارقه: (۲) آماج: (۳) خال بر پوست: (۴) مدال، نشان: (۵)

نشانی: (۶) تاج خروس: (۷) جقه کلاه بزرگان: (۸) هدیه داماد به

عروس پس از عقدکنان.

نیشانچی: دهس راست له ناو بن دا [۱] هدف زن، ماهر در نیراندازی.

نیشاندان: (۱) شاندان: (۲) فیر کردن [۱] (۱) نشان دادن: (۲) یاد دادن.

نیشانک: (۱) تی بینی: (۲) هیما، ناشیره ت [۱] (۱) ملاحظه: (۲) اشاره.

نیشانکرد: (۱) دروشم لندراو: (۲) کیزی خوازینی کراو [۱] (۱)

علامت گذاری شده: (۲) دختر خواستگاری شده، نامزد شده.

نیشان کردن: (۱) دروشم بودانان: (۲) خوازینی کردن و پشهی زه نهریک

به کیژوان [۱] علامت گذاشتن؛ ۲) هدیه به دختر خواستگاری شده دادن.

نیشان گرتن: سبزه گرتن [۱] نشانه گرفتن.

نیشان‌نگه: ۱) جنگه‌ی زانانی شت له‌بهرجاو؛ ۲) سبزه‌ی نهن‌نگ و ده‌مانجه [۱] ۱) نمایشگاه؛ ۲) مگسک اسلحه.

نیشان‌لی‌گرتن: نیشان‌گرتن [۱] نشانه گرفتن.

نیشان‌وناو: ناوینشان [۱] نگا؛ ناوینشان.

نیشانه: نیشان به‌همو بار بده [۱] نگا؛ نیشان.

نیشانه‌ک: بوردی دا‌کراو بو نامانج [۱] سنگ نصب شده برای نشانه‌گیری.

نیشان‌ی: ۱) چلونا‌بده‌نی شت؛ ۲) نازناوی مه‌لای جزیری شاه‌بری به‌ناوبانگی کورد [۱] ۱) مشخصات؛ ۲) نخلص شیخ احمد جزیری شاعر کرد.

نیش‌ت: ۱) دانیش‌ت، رویش‌ت؛ ۲) بالنده له‌حوواوه هانه سه‌رزه‌وی؛ ۳) تلنه که‌ونه بته‌وه؛ ۴) ناو که‌می کرد؛ ۵) حور ناو‌او [۱] ۱) ننس‌ت؛ ۲) برنده نشس‌ت؛ ۳) ته‌نشین شد؛ ۴) آب فرونشس‌ت؛ ۵) غروب کرد.

نیش‌تاو: کشانه‌وه‌ی ناوی ده‌ربا [۱] جزر دربا.

نیش‌تگ: ۱) دانیش‌تو؛ ۲) بالنداری له‌فرزین به‌س کردو؛ ۳) تلنه‌ی بن‌که‌ونو [۱] ۱) نشسه؛ ۲) برنده پس از پرواز نشسه؛ ۳) رسوب کرده.

نیش‌تم: دانیش‌تم، رویش‌تم [۱] نشس‌تم.

نیش‌تمان: ۱) دیمه‌ن؛ ۲) نهم سه‌رگرده نیش‌تمانی خوشه؛ ۳) جنگه‌ی دانیش‌تم؛ ۳) ژبگه، زبده، مه‌ونه [۱] ۱) منظره؛ ۲) جای نشس‌تم؛ ۳) مبه‌ن.

نیش‌تمان‌به‌رست: عاشقی زبده [۱] وطن پرست.

نیش‌تمان‌به‌روه‌ر: خزمه‌نکاری زبده [۱] مبه‌ن دوست.

نیش‌تمه‌ن: له‌بار بو لی‌ژبان [۱] شابان سکونت.

نیش‌تمن: ۱) دانیش‌تمن؛ ۲) تلنه بن‌که‌ونن؛ ۳) کم‌بوئه‌وه‌ی ناوی زور؛ ۴) له‌فرزین به‌س کردنی بالنده؛ ۵) ناو‌بوئی خور؛ ۶) بربنی له‌زبان [۱] ۱) نشس‌تمن آدم؛ ۲) رسوب کردن؛ ۳) فروکش کردن آب؛ ۴) نشس‌تمن برنده؛ ۵) غروب کردن آفتاب؛ ۶) کتا به از ریدن.

نیش‌تمنگا: بربنی له‌ناوده‌ست [۱] کتا به از مسزاج.

نیش‌تمنه‌ئاو: خو‌به‌ناوردادان و مه‌له بان به‌زبنده [۱] به آب زدن.

نیش‌تمنه‌بال‌به‌ک: جوئ بوئی دو شت که نیک‌زاده کرین: (جوئه‌داره‌که به‌هاسانی نیش‌تمنه‌بال‌به‌ک) [۱] جفت شدن دو چیز که در هم فروروند.

نیش‌تمنه‌بان: جوئه‌سهر: (بار نیش‌تمنه‌بان لبوی، کاورا لیم نیش‌تمنه‌بان) [۱] دربالا قرار گرفتن.

نیش‌تمنه‌بان‌به‌ک: به‌سه‌ربه‌کا جوئ بوئ [۱] برهم آمدن و جفت شدن.

نیش‌تمنه‌بال‌به‌ک: نیش‌تمنه‌بال‌به‌ک [۱] نگا؛ نیش‌تمنه‌بال‌به‌ک.

نیش‌تمنه‌جولانه: سوارجولانه‌بوئ [۱] در تاب نشس‌تمن.

نیش‌تمنه‌جئی: جنگیر بوئ [۱] جا‌بگیر شدن، ثابت شدن.

نیش‌تمنه‌خوار: ۱) دانیش‌تمن؛ ۲) تلنه بن‌ده‌فرکه‌وتن [۱] ۱) نشس‌تمن؛ ۲)

رسوب کردن.

نیش‌تمنه‌دل: په‌سندرکدن، خوش‌لی‌هائین [۱] بردل نشس‌تمن، از چیزی خشنودشدن.

نیش‌تمنه‌زئی: سه‌رزئی‌که‌ونن بو زویش‌تمن [۱] راه افنادن.

نیش‌تمنه‌سه‌سر: ۱) نیش‌تمنه‌بان؛ ۲) سه‌رده‌دوانان؛ (ناژی نیش‌تمنه‌سه‌ر که‌رویش‌ک) [۱] ۱) نگا؛ نیش‌تمنه‌بان؛ ۲) باشناپ دنبال کردن.

نیش‌تمنه‌سه‌ریه‌ک: به‌سه‌ربه‌کدا که‌له‌که‌بوئ [۱] برهم انباشته شدن.

نیش‌تمنه‌صل: ده‌سه‌ویه‌خه‌بوئ، مل‌ده‌به‌رمل نان [۱] گلاو‌بیز شدن.

نیش‌تمنه‌مل‌به‌ک: ۱) نیش‌تمنه‌سه‌ریه‌ک؛ ۲) مل‌ده‌به‌رمل نان [۱] ۱) برهم انباشته شدن؛ ۲) باهم گلاو‌بیز شدن.

نیش‌تمنه‌وه: ۱) له‌فرزین وه‌سنان و هانته‌خواوی بالنده؛ (بازه‌که به‌سه‌ریه‌وه نیش‌تمنه‌وه)؛ ۲) نرم‌بوئی به‌نه‌مانی نه‌ندام؛ ۳) کم‌بوئه‌وه‌ی بارسنی شنی تراو؛ ۴) نه‌مانی نوژه‌یی: (رقی نیش‌تمنه‌وه) [۱] ۱) نشس‌تمن پرنده؛ ۲) فرونشس‌تمن آماس اندام؛ ۳) فروکش کردن مابج؛ ۴) فروکش کردن خشم.

نیش‌تمنو: ۱) نیش‌تمنگ؛ ۲) نوشتو. دوعای نوساو [۱] ۱) نگا؛ نیش‌تمنگ؛ ۲) دوعای نوشتو.

نیش‌تمه‌جه: نیش‌تمه‌جئی [۱] مفهم.

نیش‌تمه‌جئی: به‌یه‌کجاره‌کی دامه‌زراو له شوینن [۱] مفهم.

نیش‌تمه‌مه‌نی: شوینن که بو لی‌ژبان له‌باره [۱] شابان ماندگارشدن.

نیش‌تمه‌نی: که‌سئی که بیهوی نه‌زراو به‌سپننه‌وه [۱] نشس‌تمنی، مقابل رفتنی.

نیش‌تمه‌ی: دانیش‌تمن [۱] نشس‌تمن.

نیش‌تمخو: نه‌ژخو [۱] نگا؛ نه‌ژخو.

نیش‌تمدار: نشدار، بر بن‌نگه، نزدار [۱] جراح.

نیش‌تمگه: ۱) لیژی لوس؛ ۲) جئی نیش‌تمنه‌وه‌ی بالداران [۱] ۱) سراسبیبی صاف؛ ۲) جای فرود برندگان.

نیش‌تمه: ۱) بادداشت. بیره‌وی نوسباگ؛ ۲) نمره بو‌شاگرد؛ ۳) جه‌سن، له‌وینه؛ ۴) که‌بف، نه‌شه [۱] ۱) بادداشت؛ ۲) نمره‌ی محصل؛ ۳) مانند، شابه؛ ۴) شادی.

نیش‌تمه‌ره‌ایه: چه‌باناکا، شه‌رمو شو‌وه‌ی لانه [۱] شرم نمی‌کند.

نیش‌تمه‌گرتن: ۱) نمره‌وه‌رگرتن؛ ۲) که‌بف‌هائین؛ ۳) بادداشت نوسین [۱] ۱) نمره گرفتن؛ ۲) خوشحال شدن؛ ۳) بادداشت نوشتن.

نیش‌تمه‌و: ده‌نگی زبلی، شبیله، میاوی زیر [۱] صدای زیر گربه.

نیش‌تمه‌و: ناوی پیاوانه، سوکه‌له‌ی نیعمه‌نوللا [۱] نام مردانه، مخفف نعمت‌الله.

نیش‌تمه‌ت: ۱) خه‌لانی خوا؛ ۲) خوشی له‌زباندا؛ ۳) ناوی پیاوانه [۱] ۱) نعمت؛ ۲) کامرانی؛ ۳) نام مردانه.

نیش‌تموگ: پارچه‌ی سئی‌سوچی ناوه‌زاستی ده‌ربن [۱] خشک تنبان.

نیش‌تمه‌ک: نیش‌تموگ [۱] خشک تنبان.

نیش‌تمه‌ک: نیش‌تموگ [۱] خشک تنبان.

نیش‌تم: ۱) له‌دوبه‌ش به‌شیک؛ ۲) ناوه‌ند، ناوه‌زاست [۱] ۱) نیم؛ ۲) وسط، میانه

نیفار: (۱) نوڊاهانگ، نوژن؛ (۲) باوی دهه و زمان [۱] (۱) نوظهور؛ (۲) مدرور

نیفاشه وی: ناوه راستی شهو [۱] نیمه شب.

نیف براشتی: نه او نه برزاو [۱] نیم برشنه.

نیف بڑیا: نیمه کولار، هینشتا کال [۱] نیم بخته.

نیف تنگ: خالیگه، که له که، برک [۱] تهبگاه.

نیفچه: نانه او، نیمچه [۱] نانمام.

نیفدین: شینوکه، نیوه شیت [۱] خل.

نیفرو: ناوه راستی زوژی بهرانبهری شهو [۱] نیمه روز، ظهور.

نیفشک: نفیشک [۱] کره.

نیفک: ناوک، ریگه ی هه ناسه و خواردنی پزه [۱] ناف.

نیفکو: دالانی نیوان زوران له مالا [۱] راهرو.

نیفکوه: پوزه مه ییکی که له مو زلتره [۱] دواج.

نیف گوغه ند: نیوه جه غز [۱] نیمدا بره.

نیفگون: دانسه په قان، بهرکهل، نوه گوان [۱] ماده گاو سه ساله.

نیفنجی: (۱) نه کورت نه دریز؛ (۲) نهیر نه جوان؛ (۳) فرزند نی ناوه راست

[۱] (۱) مبانه در طول؛ (۲) میانسال؛ (۳) فرزند مبانه.

نیف نیف: نیمه نیمه، له دویهش به شینک، لهسه تا په نجا [۱] نصف به نصف.

نیفه براشتی: نیف براشنی [۱] نیم برشنه.

نیفه چل: ناتواو [۱] نانمام.

نیفه شهو: نیفاشه وی [۱] نیمه شب.

نیفهک: (۱) له ناوه راست دا؛ (۲) له تی له دولت [۱] (۱) دروسط؛ (۲) نیمی.

نیفه کا: نیفهک [۱] نگا؛ نیفهک.

نیفه کار: ره نجه ری که به نومو جوئی به کنی نر کارده کاو به شنی له

دوبه شی به هری برده که وی [۱] کشاورزی که نیمی از محصول را

می برد.

نیفه کرن: بهش کردن به دوبه شهو [۱] نیمه کردن، نصف کردن.

نیفه میر: برینی له لاری که هینشتا زنی نه هیناوه [۱] کنایه از جوان مجرد.

نیفی: (۱) به نی له دوشه؛ (۲) ناوه راست؛ (۳) ده سته، ناونجی.

مام ناونجی [۱] (۱) نصفه؛ (۲) وسط؛ (۳) منوسط، مبانه.

نیقاب: روپوش [۱] نقاب.

نیک: (۱) داری که بهرداشی پی بهرزو نزم ده کری؛ (۲) نوکه؛ (۳) سهری

تیزی هه رشنی، نوک [۱] (۱) اهرمی که سنگ آسبا را بالا و پایین برد؛

(۲) گریه آهسته، نک؛ (۳) نوک.

نیک: (۱) پیشه یان؛ (۲) جوجکه سمت؛ (۳) نوک، سهری تیزی هه رشتی؛

(۴) بان، نان، باخو [۱] (۱) استخوان ران؛ (۲) استخوان دنباله؛ (۳)

نوک هرچیز؛ (۴) یا.

نی کرن: نوی کردن، نازه کرده وه [۱] نوکردن.

نیکل: (۱) دندوکه؛ (۲) کازابه که [۱] (۱) مقدار؛ (۲) فلز نیکل.

نیکمسمار: نوکه نه شی [۱] نگا؛ نوکه نه شی.

نیکنهک: نوکه نوک [۱] نکانک.

نیکنهک: نوکه نوک [۱] نکانک.

نیکه: ماره بران، ماره کردن [۱] عقدگنان.

نیکه: یان، نان، یاخو [۱] یا.

نیکه رد نیوره: نه کردو نه خواره، برینی له بی لابهن [۱] کتبه از

بی طرف.

نیگا: توشا [۱] نگاه.

نیگادار: ناگاداره، پاریزه؛ (خوا نیگادارت بی) [۱] نگهدار.

نیگار: (۱) شکلی به دهه ست کینسراو؛ (۲) ناوی زنانه [۱] (۱) صورت، نقش

رسم شده، نگار؛ (۲) نام زنانه.

نیگارخانه: جیگه ی زانانی شکلان [۱] نمایشگاه نقاشی، نگارخانه.

نیگاره: شکلی به قدلم کینسراو [۱] تصویر نقاشی شده.

نیگلی: ناوی گوندیکه [۱] نام دهی است.

نیگه ران: دل بهر نشان، نازه حمت؛ (زور نیگه رانم) [۱] بر بشان دل.

نیل: (۱) نیری سهرملی گا له جوت دا؛ (۲) خم، دهه مانیکی شینی ناریکه له

گیایهک ده گبری بوزه نگ، چوبت [۱] (۱) بوغ؛ (۲) نیل،

نیل: (۱) جیگه ی تمزه زن و به شینایی له قهدی کبوا؛ (۲) نوال [۱] (۱) جای

نمدار و سبز در کمر کوه؛ (۲) دره کوچک در کمر کوه.

نیل: گری ناگری زور به ته وژم [۱] شعله های شدید و بر توان آتش.

نیلدان: گری زور به نه وژم سازدان؛ (کوره ی نیل داوه) [۱] بر افر وختن

آتش بسیار شعله ور.

نیلدراو: ناگری هه لکراوی زور به ته وژم و به تین [۱] افر وخته بسیار

متشعل و شدید، سحر،

نیلویهز: لیلویهز [۱] نیلوفر.

نیلوفهز: لیلوفهز، نیلویهز [۱] نیلوفر.

نیله: نیری جوت [۱] بوغ.

نیله: (۱) نیل؛ (۲) نیری ملی گا جوت [۱] (۱) نگا؛ نیل؛ (۲) بوغ.

نیلی: خمی، بهزه نگی خم، چوبتی [۱] نیلی رنگ.

نیلم: (۱) نیف، به شی له دوبه ش؛ (۲) له بو بی به شم [۱] (۱) نصف؛ (۲)

نیستم.

نیلم: کیم، زوخ، چلکی برین [۱] ریم و جیرک زخم.

نیمانه: شک نابه بن، نهیریم [۱] نداریم.

نیمبرژ: نیفه براشنی [۱] نیم برشته.

نیمبرژ: نیمبرژ [۱] نیم برشته.

نیمبوخت: مام ناونجی له کولاندا [۱] نیم پز، نیم بخته.

نیمبهز: نیم بوخت [۱] نیم پز.

نیمته نه: که رای کورت، مرادخانی، چاکهت [۱] نیم تنه.

نیمجهت: (۱) شری پنه کراو؛ (۲) سه قهت [۱] (۱) پنه شده؛ (۲)

ناقص العضو.

نیمچه: ناتواو، نیفه [۱] نیمچه، نانمام.

نیمچه درگه: زه مینی که سنی لای نارینی و لایه کی به بهزه و نوسایی [۱]

شبه جزیره.

نیم خه یرو: چه رگه؟، چخیره؟ [۱] جه سنده؟.

نیمداشت: له کوز و نازه بی دا ناونجی [۱] نیمدار، مستعمل

- نیمر: نرم، ندوی، نشی [۱] پست.
- نیمرار: نیوهی زیگه [۱] نیمه راه.
- نیمرازی: نیمرار [۱] نیمه راه.
- نیمرو: خاورون، هبلکه‌ی ده زوون کراوی تیکه‌ل نه دراو [۱] نیمرو.
- نیمزو: ناو ندی زووی بهر انبهری شهو [۱] نیمرو.
- نیمزو: نیوروا [۱] ظهر.
- نیمسوز: چوله، دارو چیلکه‌ی سهر به ناگر [۱] نیمسوز.
- نیمسهر: نیمسال، شمش مانگ [۱] نیم سال، شش ماه.
- نیمسهره: نیمسهر، نیوسال [۱] نیم سال.
- نیمقر: (۱) نوکه، نوژه، ده گهل فر ده گونری: (نم قر و نیفرهت له جبه): (۲) جورئی قوماش [۱] نک و نال: (۲) نوعی پارچه.
- نیم گهز: بیوانه‌ی کی کوتال و بنا له [۱] نیم زرعی.
- نیم لا: چاره‌گ، له جوار باز پازیک [۱] یک چهارم.
- نیم لهت: نیم لا [۱] یک چهارم.
- نیم لهته: (۱) چاره‌گ: (۲) برشی له بارچه بهک نان [۱] یک چهارم: (۲) کتابه از قطعه‌ای نان.
- نیمه: (۱) نیم، نیف، به شی له دو بهش: (۲) له نه خشتی له ناوه راسنا: (۳) شک نایم، نه برم، نتم: (۴) تیز، نما، نو [۱] نصف: (۲) نیمه آجر: (۳) ندارم: (۴) نماز.
- نیمه: (۱) یو، بی، هاو بهشی: (۲) نیوه [۱] شراکت نصف به نصف: (۲) نصف.
- نیمهت: نیحمت، خد لانی خوا [۱] نمت.
- نیمه ردهن: همرماو، نمر [۱] جاوید.
- نیمه ردهنی: همرما، نمری، ناهه نایی [۱] جاودانگی.
- نیمه رو: نیمرو، ناوه ندی زور، نیفر و نیمرو [۱] نیمرو، ظهر.
- نیمه زو: (۱) لابه‌کی زوحسار: (۲) نیفر و [۱] نیمرخ: (۲) ظهر.
- نیمه زوی: نیمه رو [۱] نیمرخ.
- نیمه زوی: به شیک له دو بهشی زیگه [۱] نیمه راه.
- نیمه شهو: نیقاشهوی، دره نگانی شهو [۱] نیم شب.
- نیمه گیان: له سهر مردن [۱] نیمه جان، در حالت مرگ.
- نیمه ندش: نه ما، فهونا [۱] نماند.
- نیمه بيش: نیمه ندش [۱] نماند.
- نیمه‌ی شهو: نیوه شهو، نیمه شهو [۱] نصف شب.
- نیمعی شهو: نیمه‌ی شهو [۱] نصف شب.
- نین: (۱) عه‌ب و که مایه‌سی، نو: (۲) له بو ن بی بهش: (۳) دواي پيشگری «دا» مانای نانمزه‌ی: (۴) باش وشه «رو» مانای نیشتن: (رو نین وانا: دانیشتن) [۱] نقص، عیب: (۲) نیسنند: (۳) بعد از کلمه «دا» به معنی نهادن: (۴) بعد از کلمه «رو» به معنی نشستن.
- نین: (۱) بی خهف، نفین: (۲) نما، نوین: (ناوینه‌ی بالانین): (۳) نازه، نوئی: (نینگون مانای تازه گوان) [۱] رخنخواب: (۲) نما بانگر: (۳) نو.
- نینا: نه مانه، نه وانه، یانه [۱] اینها.
- نین بو ن: نه بو ن [۱] نبودن.
- نینگون: دامنه‌جه فان، نوه گوان، بهر که ل، نینگن [۱] ماده گاوسه ساله.
- نینگوین: نینگن [۱] ماده گاوسه ساله.
- نینگین: نینگن [۱] ماده گاوسه ساله.
- نینو: (۱) نهوگ، نهوو، نهبو، چشا: (۲) ننه: (۳) نینا، نه‌سانه [۱] نیستی: (۲) موجود نیستی: (۳) اینها.
- نینور: گندوز، دوز به، فه له ندور [۱] گیاهی است با ساقه خور دنی.
- نینوک: ناخون [۱] ناخن.
- نینوک شکین: به سته له کی ناخر باز له زاراهوی راو که راندا [۱] بخپندان
- اواخر پاییز در اصطلاح شکارچیان.
- نینوکی خانم: جورئی ترینی سووی ده نک بار یکی دریزوکه، ریش بابا [۱] انگور ریش بابایی.
- نیئه: (۱) له بو ن بی بهشه: (۲) نیمانه، نه بریم: (هدرجی ده بی بلا بیی حهفی همر حه قه حه سه سن / نیسه له زنی و تهن غمی ده رکردن و جیو) «سه‌بف»: (۳) وشه‌ی داگردنی مر بشک، بچو بنیشه: (نینه نینه خانه زوره) [۱] نیست: (۲) نداریم: (۳) کلمه مرغ به لانه راندن، جاجا.
- نیینی: (۱) وشه‌ی مر بشک داگردن، نینه: (۲) داپیره، نه نک: (۳) نازه تازه، زور نازه [۱] کلمه مرغ به لانه راندن، جاجا: (۲) مادر بزرگ: (۳) نو، نازه تازه.
- نی نی: ننه، نانا، نه خیر [۱] خبر، ننه.
- نیو: نیم، نیف، به شی له دو بهش [۱] نصف
- نیو: (۱) نام، ناف، ناو: (۲) زوره، ناو: (۳) لا، نوئی، ناو: (۴) مه‌لیه‌ند.
- ناوجه: (قه‌ده ری مالمان له و نیوه بو) [۱] نام: (۲) نو، داخل: (۳) لابه: (۴) ناحیه، منطقه.
- نیو: نه مانه، نیا، نین [۱] اینها.
- نیوناخن: نا بر، شنی که نه خرنه ناو شنی تره وه [۱] آگه.
- نیواخن: نیوناخن، ناویر [۱] آگه.
- نیوان: (۱) مابه‌ین: (۲) ناوه و است: (۳) جه‌ندانف: (نیوان بنوسه) [۱] میان: (۲) میان: (۳) نامها.
- نیو باز: سهر بار [۱] اضافه‌بار.
- نیو بانگ: ناو بانگ، ناووده نگ، ده نگ و ناو [۱] شهرت.
- نیویز: (۱) ناقیر، بی زیگه چون بو زوگه بنسین: (۲) تیغه، له میهر [۱] راه میان بر: (۲) تیغه، حاجز.
- نیو براو: ناقیری [۱] نام برده.
- نیو بردن: ناف برن [۱] نام بردن، ذکر کسی کردن.
- نیو برز: نیم برز [۱] نیم برشنه.
- نیو برزاو: نیو برز [۱] نیم برشنه.
- نیو بریشک: ناو بریشک، نان بریشک [۱] نگا، نان بریشک.
- نیویزه: ناویزی [۱] میانجیگری.
- نیویزه‌گر: ناویز بکه ر [۱] میانجی.
- نیویزی: نیویزه [۱] میانجیگری.
- نیویز بکه ر: ناویز بکه ر [۱] میانجی.

نیو به نیو: ناویه ناو: (سه رجونی ته خنی زوئی سهرداری بین دهوی/ خوشبمه لهو شهاده نی شیخانه نیو به نیو) «سه یف» □ گاه به گاهی.

نیوت: ناخی ته □ اسم تو.

نیوتان: ناقتار □ میان بار.

نیوتان: (۱) تیغه، نیوان؛ (۲) ناخی هه □ (۱) تیغه؛ (۲) نام شما.

نیوجه رگه: ناوجه رگه □ وسط، جرگه.

نیوجه غز: لهتی له کوز □ نیمدا بیره.

نیوجه غز: ناوجه غز □ وسط دا بیره.

نیوجیونان: مانگی دوی شهسه لان و بهرله قوربان، ناوجه ژنان □ ماه ذیقده.

نیوچاو: (۱) به بینی دوبرو؛ (۲) دورچاو □ (۱) وسط دو ایرو؛ (۲) وسط چشم.

نیوچاوان: نویل، ناوچاوان، ناوجه وان، لهنی □ پیشانی.

نیوچاوان پاک: نورو ناوجه وان پاک □ شخص نورانی.

نیوچاوان پیس: شوم، نه محس □ نحس، شوم.

نیوچاوان گرژ: روترش □ اخمو.

نیوخوا: ناوخوا □ نگا؛ ناخوا.

نیودار: به ناو بانگ □ نامدار.

نیوداشت: نیمداشت □ نیمدار، نیمداشت.

نیودهست: به نالایی مابهینی هردو به ملی پیشه وهی به کسم، ناودهست □ میانه هردو دست سنور.

نیودهشت: لهو گوندانهی کورده سنانه که به عسی کاو لبان کرد □ روسنایی در کورده سنان که به عیان آن را ویران کردند.

نیوران: نیمه زو □ نیمروز، ظهر.

نیوران: ناوگهل □ میان رانها.

نیورانی: له دهمی نیمه زودا □ در هنگام ظهر.

نیورو: نیمه زو □ ظهر.

نیورو: (۱) نیمرو، خاورو؛ (۲) نیمه زو □ (۱) نیمرو؛ (۲) نیمرخ.

نیوروان: (۱) ناوروان، ناوجومسان؛ (۲) ناری چند ناوایی □ (۱) وسط رودخانه؛ (۲) نام چند آبادی.

نیورین: به نهرمه گورانی گوتن □ زرم کردن.

نیوک: (۱) نافک، ناوکی زگ؛ (۲) دهنکی میوه □ (۱) ناف؛ (۲) هسته.

نیوکاسه: ده فری بچوک له جینی □ نیم کاسه.

نیوگورک: ناوگورک □ (۱) آشدان وسط خانه؛ (۲) صحن مجلس.

نیوگوز: نیمه گوز □ (۱) نیم زرع؛ (۲) نیم زرعی.

نیوگهل: ناوگهل □ میان رانها.

نیومال: ناومال □ نگا؛ ناومال.

نیون: ناوی نیمه □ نام ما.

نیونان: ناف دانین، ناوان □ نام نهادن.

نیونجی: (۱) ناونجی، دهسته؛ (۲) فرزندنی نیوان گهروه گجکه؛ (۳) ناویزیکه □ (۱) میانه، متوسط؛ (۲) فرزند بین بزرگ و کوچک؛ (۳) میانجی.

نیونیره: دو دارو که قیت له ناوه راسنی نیری ملی گاجوت □ دو جوب

کوچک وسط بوخ.

نیوو: ناوان، نیوتان □ نام شما.

نیوه: نیم، نیف، نیقی □ نصف.

نیوه: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد □ از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بهتبان.

نیوه چل: کاری ناوه او؛ (به نیوه چل مابهوه نه اووت نه کرد) □ نام ما، نیمه نام.

نیوه ر: نویته ر، بر بکار □ وکیل.

نیوه راس: نه او له ناوه ندا، ناوه راس □ وسط.

نیوه راست: نیوه راس، ناوه راس □ وسط.

نیوه زو: نیفر، نیقران □ ظهر.

نیوه زو: نیمه رو، لایه کی زوخسار □ نیمرخ.

نیوه زوزه: فراوین، نانی نیوه زو، نه هار □ ناهار.

نیوه زویی: نیورانی، له کانی نیوه زودا □ در هنگام ظهر.

نیوه زئی: نیقی ربکی □ نیمه راه.

نیوه س: (۱) نه خوش، نه ساخ؛ (۲) ناخوش، بینام □ (۱) بیمار؛ (۲) بدمزه.

نیوه سانی: نه خوشی، لهش به باری □ بیماری.

نیوه ش: (۱) نه خوش، نه ساخ؛ (۲) نام ناخوش □ (۱) بیمار؛ (۲) بدمزه.

نیوه شاگه دی: ژنی زک پیر □ زن حامله.

نیوه شانی: نه خوشین، لهش به باری □ بیماری.

نیوه شهی عه به لهی: زک پیری ژن □ حاملگی زن.

نیوه شو: سونیکه سابون □ نه مانده سابون.

نیوشور: (۱) نیوه شو؛ (۲) باش نه شور او، خاس نه شور باگ □ (۱) نه مانده سابون؛ (۲) خوب ناشسته.

نیوه شهز: شهز جوین و چنگه برجه: (شهزو نیوه شهز هدر یه کبکه) □ نزاع لفظی و دست به بقه شدن.

نیوه شهین: نه خوشین، لهش به باری □ بیماری.

نیوه شهو: نیقاشه وی □ نیمه شب.

نیوه شهوی: قامیکی کوئه له جه شنی حهیران و لاوک □ آهنگی است فدبمی.

نیوه شهوی: له دهمی نیوه شهودا □ در نیمه شب.

نیوه شهی: (۱) نه خوشین، لهش به باری؛ (۲) ناپه سهند؛ (۳) زک پیری □ (۱) بیماری؛ (۲) ناپسند؛ (۳) حاملگی.

نیوه شی: (۱) نه خوشین؛ (۲) نام ناخوشی □ (۱) بیماری؛ (۲) بدمزگی.

نیوه شینه: نه خوشین □ بیماری.

نیوه شنی یه: نه خوشی، لهش به باری، نه خواهشی □ بیماری.

نیوه ک: نهقه □ نگا؛ نهقه.

نیوه ک: چاکی، چاکه □ نیکی، کار نیک.

نیوه کا: نهقه کا □ نگا؛ نهقه کا.

نیوه کار: نهقه کار □ نگا؛ نهقه کار.

نیوه کاره: ناوه او □ نیمه کاره، ناقص.

نیوه کاری: کاری نهقه کار □ کار نیم بر کشاورزی.

نیوه‌گا: تاکه‌گایه‌ك له دوگای جوټ: (به نیوه‌گایه‌ك ناکبێدری) [] کنایه از یك گاو شخم‌زن.

نیوه‌گیان: نیمه‌گیان [] نیمه‌جان.

نیوه‌مردو: نیوه‌گیان [] نیمه‌جان.

نیوه‌ند: ناوه‌ند، ناوه‌رأست، چهق [] وسط.

نیوه‌ند: مورانه [] نگا: مورانه.

نیوه‌ندا: نه‌خوینده، فیره‌سیوات نه‌بوگ، بی‌سیوات [] بی‌سواد.

نیوه‌نده: نیوه‌ندا [] بی‌سواد.

نیوه‌نمه‌ك: ئاردی به‌ئساوشیلندراوی گهرم که له‌سه‌ر بر بن و دو مه‌ل داده‌ندری [] خمیر روغن مال داغ که بر دمل و زخم نه‌ند.

نیوه‌یی: شه‌ر یکی [] شراکت نصفه.

نیه: بی‌هشه له بوټن [] نیست، وجود ندارد.

نیهاد: (۱) دل و ده‌روټن؛ (۲) ناوه بو‌هباوان [] (۱) نهاد، احساس درونی؛ (۲) نام مردانه.

نیهال: لقی دار، لکی دره‌خت [] شاخه درخت.

نیهان: گان، کوتان [] جماع.

نیهانی: ناشی، تازه‌کار، رانه‌هاتو له‌کار [] ناشی.

نیهایه‌ت: (۱) دوماهی، ناخری؛ (۲) ناوی ژنانه [] (۱) سرانجام؛ (۲) نام

زنانه.

نیه‌ت: (۱) روژی سه‌ره‌نای زه‌مه‌زان: (که‌نگی نیه‌ته؟)؛ (۲) نیاز، قه‌ست [] (۱) روز اول ماه رمضان؛ (۲) قصد.

نیه‌تمه: تبازم وابه، قه‌ستم وابه، وشه‌ی ده‌ست بیکردتی نوټرو روټو [] قصد دارم، نیټ کردم، کلمه آغاز فرائض دینی.

نیه‌ت‌هاوردن: بریاردان بو نوټرکردن یا روټوگرتن یان ده‌سنوټر شوټن [] نیټ کردن برای انجام فریضه.

نیه‌ت‌هینان: بریاردان به‌زمان بو به‌جی هینانی نوټرو ده‌سنوټرو گرتنی روټو، نه‌ت‌هاوردن [] نیټ کردن برای انجام فریضه.

نیه‌تی: (۱) شك نایا، لای نیه: (نالی نیه‌تی سیحری به‌بان حیکمه‌تی شیعه / نه‌مما هه‌یه‌تی قوه‌تی دل قودزه‌تی نینسا) «نالی»: (۲) نیازی،

مه‌به‌ستی [] (۱) ندارد؛ (۲) قصدش، منظورش.

نیهر: مینهر، جیگه‌ی به‌رز تاییه‌تی به‌قه‌سه‌که‌ر [] منبر.

نیه‌سه‌راوه: له و گوندانه‌ی کوردستانه‌ی که به‌عسی کاو لیان کرد [] روستایی در کردستان که به‌شبان آن را ویران کردند.

نی‌هه‌وی: نه‌خه‌یر، نا، نه‌به‌لی [] خیر، نه.

نی‌یی: (۱) نه‌مه؛ (۲) نه‌مانه [] (۱) این؛ (۲) اینها.



و: (۱) پینی بادانه‌وه: (جومه‌شارو چومه‌وه گوند): (۲) پینی پیوه‌ئی: (تله‌لئوسیر، بابو کور، دارو ده‌وه‌ن): (۳) سه‌برمان ده‌گه‌په‌ئی: (سه‌گو مزگه‌وت؟، نوو فومار؟): (۴) نیشانه‌ی بهرکاری: (بی‌کراو، لیدراو): (۵) نیشانه‌ی به‌سن و چونه‌ئی: (نوسنو، مردو): (۶) نیشانی کو بو نه‌وانه‌ی ده‌دوئیرین: (چوگرده؟، چونه‌کرده؟، گوتم نه‌م‌کاره‌ بکهن کردو؟): (۷) لا، نالی: (خسارو، زورو، ژورو): (۸) دوباره: (هانه‌و، گه‌زاهه‌سمو، گه‌زانمو): (۹) مانای «به» ده‌گه‌په‌ئی: (ولا، وسان): (۱۰) به‌مانا نه‌م، نه‌و: (وتو، واتا: نه‌وچوره، نه‌م‌چوره): (۱۱) نیشانی تیرینه، ده‌گه‌په‌ئی پیش‌تسه: (وگوت، واتا: پیاوه‌که‌ گوتی، وهات، واتا: پیاوه‌که‌ هات): (۱۲) بزای بوز، بهرکه‌ له‌شوین پیت دئی: (کول، کورد): (۱۳) ده‌گه‌ل، ره‌گه‌ل: (مال و منال و هانگن): (۱) حرف عطف: (۲) حرف انصال: (۳) حرف تعجب: (۴) علامت مفعولی: (۵) از ادات توصیفی: (۶) علامت جمع مخاطب: (۷) سو، طرف: (۸) باز، دوباره: (۹) با، به: (۱۰) این‌طوره: (۱۱) ضمیر مذکر که پیش از کلمه‌ آید: (۱۲) علامت ضمه‌که‌ بعد از حرف آید: (۱۳) حرف همراهی، با.

و: (۱) له‌باش ناو نیشانه‌ی تیر بونی خاوه‌ن‌ناوه: (همه‌و، ره‌شو، مستو): (۲) باش‌گه‌ریکسه زور زنده‌بی ده‌گه‌په‌ئی: (مه‌کرو، زیانی خورو): (۳) خه‌به‌ردان: (مه‌بو، به‌مانا دیت، مه‌وارو، واتا: ده‌بارئ): (۴) باش‌گه‌ری پالندان: (وارومانای به‌هاری با جوچکه‌ی به‌هاره): (۱) پسوند ضمیر مذکر: (۲) پسوند مبالغه: (۳) پسوند خبری، می: (۴) پسوند نسبت. وا: (۱) ناوها، به‌م‌چوره: (۲) که، بو‌دباری کردنی باسکراو، (کاوارا‌که‌ی وا هانه‌لات): (۳) نه‌وا، همر نیسه: (خوت بگره‌ وا هانم): (۴) نه‌ه‌تا، نه‌وه‌یه: (وا له‌مالا، وا له‌جیمسا): (۵) به‌مانا نزیک‌ی: (وا وهه): (۶) دوری: (وا زویی نازانم کویوه‌ جو): (۷) کرده‌وه‌ی به‌ندکراو، (گریکه‌ واکه، درگام واکرد): (۸) شلی و نراوی جینت نه‌گه‌په‌ئی: (دوخه‌وا، شوروا): (۹) ده‌م، کات: (له‌ وای به‌باندا هاتم نه‌بوی): (۱۰) کمر، کارکمر: (نانه‌وا): (۱۱) با، بی: (وای شمال تیت): (۱۲) خوشک، خوه‌ه، خوریشک: (۱۳) نا، ها: (۱۴) خوژی، کاشکی، کاشکا، شه‌لا

و: (۱) این‌طوره: (۲) که، حرف تعریف: (۳) اینک: (۴) این است، موجود است: (۵) نزدیک‌تر: (۶) دورتر: (۷) بازکردن، گشودن: (۸) آش آبکی، با: (۹) هنگام: (۱۰) پسوند فاعلی: (۱۱) باد وزیایی: (۱۲) خواهر: (۱۳) هان: (۱۴) کاشکی، ای کاش.

وانیرین: سه‌ر به‌رسنی مال و خیزان، گه‌وره‌ی مال: سر پرست خانراده، وایا: نه‌م‌چوره‌ بوا به: اگر جنین می‌بود.

واپزا: نه‌م‌چوره‌ به‌خه‌بائتا بیت، بزوات وایا: انگار، جین پندار، واپزانه: وایا: انگار.

وابو: (۱) ناوها زوی‌دا: (۲) کرابه‌وه: (۱) جنین بود: (۲) بازشدن، واپو: باشه، باوایا: اشکالی ندارد.

وابون: (۱) به‌م‌چوره‌ بوئ: (۲) کرانه‌وه: (۱) جنین بودن: (۲) بازشدن، وابه: (۱) نه‌م‌چوره‌ به: (۲) ده‌ بکریوه: (۱) جنین باش: (۲) بازشو، واپوئک: ره‌موک، فوشفی و سل: رموک، گر بزبا.

وات: (۱) به‌جوریکت: (وات لی‌ده‌کهم، وات بوئه‌کهم): (۲) گونی، قسه‌ی کرد: (۳) ده‌گه‌لت: (وات قسه‌ نه‌کهم): (۴) باش‌گه‌ری نیشانه‌ی کو: (سه‌وزه‌وات): (۱) چینبت، چسانت: (۲) گفت: (۳) بانو: (۴) علامت جمع.

واتا: به‌ا، نیاز له: (نیزم بچو واتا بروده تی‌نگه‌ا): به‌معنی، یعنی، چین استنباط می‌شود.

واتانی: واتا، وا ده‌گه‌په‌ئی: یعنی، چین می‌رساند. واتر: (۱) به‌م‌چوره‌ وپتر: (۲) دورتر: (وانر بچو): (۳) نزدیک‌تر: (وانروه‌ه): (۱) چین و چنان‌تر: (۲) دورتر: (۳) نزدیک‌تر.

واتش: (۱) وتی، گونی: (۲) ناخافن، قسه‌کردن: (۱) گفت: (۲) سخن گفتن. واتن: گوتیان: گفتند.

واتو: شابعه، هسه‌ی سه‌رزاری خه‌لک: شابعه. واتوژی: واتو: شابعات.

واته: (۱) واتا: (۲) قسه: (۳) که‌وایی: (۴) به‌ئی به‌م‌چوره‌به: (۵) ده‌نگو: (۱)

یعنی: ۲) سخن: ۳) اگر چنین باشد: ۴) چنین است: ۵) نگا: ده‌نگو.
واته‌نی: ۱) شپاری گون: ۲) وه‌ک ده‌لی: (کوره واته‌نی) ۱) سزاوار
گفتن، گفتنی: ۲) چنانکه گوید، باروگفتنی.

وانه‌وانه: واتو، هسه باسی ناوخلک ۱) حرف بر سر زبانه‌ها، شایعات.
واته‌ویره: ۱) بیرو خه‌بال: ۲) شمره‌قسه ۱) فکر و خیال: ۲) جدال
لفظی.

واته‌ی: گفتوگو ۱) گفتگو.

واتی: گونی، ناخافت ۱) گفت.

راتیار: فسه‌کهر ۱) گوینده.

واج: کُر، تاس، تاساو: (هاج و واج بوم) ۱) سراسیمه، گیج.

واجا: لانه، لونه ۱) آشبانه.

واجب: زور بپو بست ۱) واجب.

واجبی: دازو، ده‌رمان‌همام، نوره ۱) واجبی.

واجو: واجب ۱) واجب.

واجه: کولانکه له‌دبواردا، ده‌لافه‌ی کونادبو ۱) روزنه در دیوار.

واجدر: شکانی شنی ناسک، بو هیلکه‌ی ده‌لین: (خا‌بکه واجه‌رسه بوبه)
۱) شکستن تخم در نخمدان.

واجه‌رسه: شکاوی هیلکه له هیلکه‌دانی مر بشکا ۱) تخم شکسته در
تخم‌دان مرغ.

واچه: ۱) بیزه، بلنی: ۲) که لیمه، ده‌نکی وشه ۱) بگو: ۲) کلمه، واژه.

واخ: ۱) ناخ، هوار له نیش: (ناخ وواخ جی بکهم): ۲) به‌ک، بو سه‌یر: ۳)
نادی گویز له‌گه‌سه‌ی گویزین‌دا ۱) کامه واکنش بره، آخ: ۲) وه،
کلمه نه‌جیب: ۳) نام گردو در گردوبازی.

واخت: کاب، وه‌خت، دهم ۱) وقت، هنگام.

واخوا: دواکاری سرله‌نوی کرده‌وی قسه یا کار ۱) مستأنف، خواهان
نکار سخن یا کار.

واخوین: که‌سانی که گوزانی بو قامبیز ده‌گبزنه‌وه ۱) همخوان آواز.

واخین: جوزی گه‌مه‌به‌به‌گویز ده‌کری ۱) نوعی گردوبازی.

واد: به‌لین، سوز، فول، گُفت ۱) قول، وعده.

وادار: ۱) ناجار: ۲) لیزان، پسور، ناگادار له‌کاری ۱) وادار: ۲) وارد،
آگاه.

وادارته‌نه: ۱) هل‌گرن، به‌رزه‌وه کردن: ۲) لاردن ۱) بلند کردن از
زمن: ۲) برداشتن.

وادار کران: ۱) ناچار کران، به‌زور بی کران: ۲) ناگادار کران ۱) وادار
شدن: ۲) باخبر شدن.

وادار کردن: ۱) ناچار کردن: ۲) خه‌به‌رپندان ۱) وادار کردن: ۲) آگاه
کردن.

وادار کردنه‌وه: ۱) به‌ناگاهینان: ۲) وه‌خه‌به‌رهبنان ۱) یادآوری
کردن: ۲) آگاه کردن.

واداشت: وادار ۱) نگا، وادار.

وادای: بادن، بادانی به‌ن، و... ۱) نابیدن، ناب دادن.

واده: ۱) به‌لین، گفت، به‌بمان: ۲) بانگ کردن، خواستن: ۳) جه‌نگه،

وه‌ختی شنی: ۴) مؤلعت، ماوه، قانه: ۵) زوانگه: (واده‌مان سه‌ری
کولانده‌که بی) ۱) پیمان: ۲) خواستن، احضار: ۳) موسم: ۴)
مهلت: ۵) معاد.

واده‌دان: به‌لین‌دان، قهول‌دان ۱) وعده‌دادن، قول دادن.

واده‌دانان: ۱) زوانگه دیاری کردن: ۲) ماوه دیاری کردن ۱)
قرارگاه، اشمن: ۲) مدّت معلوم کردن.

واده‌دانیان: واده‌دانان ۱) نگا، واده‌دانان.

واده‌سه‌نن: به‌لین له‌که‌سی ساندن بو مه‌به‌سنی ۱) قول گرفتن.

وانی: له‌کانبکا، نه‌وده‌م‌وجاچه ۱) زمانی، هنگامی.

وادى: ثواب: له‌و گونداندی کوردستانه که به‌عی کاولبان کرد ۱)
روستایی در کردستان که بعشبان آن را ویران کردند.

وار: ۱) حنی‌زبانی ناوسانی له نبلاخ: ۲) جیگه‌و شوین: (لیر‌ه‌وار): ۳)
خوار، خنج: ۴) خوارو، زبرو: ۵) باری سه‌رپسینی باره‌به‌ر: ۶)

پاشگری به‌مانا خاوه‌ن: (خوینده‌وار): ۷) پاره‌دان له‌جیانی خه‌لک له
جیش‌نخاندن و جاخانه: ۸) به‌خشش بو خاوه‌ن فومارخانه: ۹) دارایی و

مال: (وارر وینخم جو): ۱۰) پاشگری به‌مانا که‌سی که ده‌خوا: ۱۱)
مسته‌حنی، شپاو: (سزاوار، وانا: شپاوی سزادان): ۱۲) نه‌وا، به‌ناگا

۱) بیلاقی: ۲) جای، محل: ۳) کج: ۴) یابین: ۵) بار: ۶) پسوند
دارا بودن: ۷) بولی خوراک دوستان را پرداخت کردن در سنوران: ۸)

انعام به صاحب قمارخانه: ۹) دارایی: ۱۰) پسوند فاعلی به معنی
خورنده: ۱۱) شایسته: ۱۲) پناهگاه.

وارنامه‌یش: داخو‌زین، هانده‌خوار له زوره‌وه ۱) پیاده شدن.

واراقه: پدزه‌قاهه‌ز ۱) ورق کاغذ.

واران: باران، ناوی که له‌عاسمانه‌وه به‌تتوکه دینه‌خوار ۱) باران.

وارانن: باراندن ۱) بارانیدن.

وارای: بارین ۱) باریدن.

وارای: گوزان ۱) تغییر.

واربای: باه‌نی، پینخواس، پینخواس ۱) باهرنه.

واربیایش: ۱) له بلنسه‌وه داگه‌زان، هانده‌خوار له زوره‌وه: ۲) به‌عه‌زا
که‌ونن ۱) پیاده شدن: ۲) بر زمین افتادن.

وارتسو: مه‌لبه‌ندیکه له کوردستانی به‌رده‌ستی ترکان ۱) ناحیه‌ای در
کردستان ترکیه.

وارخان: خانوی جه‌ندنه‌ومی بی‌حموشه‌وجه‌سار ۱) خانه آبارتمانی.

وارد: ۱) باروکه‌ی وه‌بلکه‌هاتگ: ۲) نامرا، ره‌قبقی زیگه: ۳) خواردی:
۴) گه‌بشتو له‌سه‌فهره‌وه: (باوکم نه‌مرو‌وارد بو): ۵) برده‌وه له قوماردا

۱) جوجه‌مرغی که نازه تخم می‌گذارد: ۲) همراه: ۳) خورد، تناول
کرد: ۴) رسیده، وارد شده: ۵) برنده شدن در بازی.

واردش: ۱) خواردی: ۲) خوارده‌مه‌نی: ۳) فه‌خوارن، خوارنه‌وه ۱)
خورد: ۲) خوردنی: ۳) نوشیدنی.

واردن: خواردن ۱) خوردن.

واردوخ: خورا، زورخور، زگ‌تیر ۱) برخور.

واره: ۱) خوراو، خورباگ: ۲) خوارده‌مه‌نی، خوراک ۱)

خوردہ شدہ؛ (۲) خوراك.

واردہی: خوردن [۱] خوردن.

واردآكرن: برینی له زاروژیچی زور خستهوه [۱] كتابه از سیار زاد و وُلَد كردن.

واردەس: (۱) ره بدن. سەلت: (۲) گوشه گیر [۱] (۱) پینوا؛ (۲) گوشه گیر.

وارز: جازز [۱] بکر.

وارز: درومان، دریمان [۱] دوخت.

وارزدن: درون، دُورین [۱] دوخن.

وارس: میرات گر، که له پورگر [۱] وارث.

وارش: شور، سور، دیوار به دهه وری مال و باغ و بیستاندا [۱] سور، بارو

دیوار پیرامون باغ و خانه.

وارشت: بارش، بارین، بارینی به فر و باران [۱] بارش، آمدن باران.

وارشتش: به جیمان، له جی مانهوه [۱] به جای ماندن.

وارشه: وارش، سور [۱] دیوار پیرامون خانه و باغ، سور، بارو.

وارکُور: برینی له بی عه ولاد، وه جاخ کُور [۱] کتابه از اجاق کور.

وارکُور: زوم، جینگه له وه زوی ناپیدنی هو بهی هه وار جبان [۱] چراگاه و بزه

بیلاقیان.

وارکه ردش: داهینانه وه خوار کردنهوه [۱] به پایین کشیدن و خم کردن.

وارکه یینا: کچی خویشک، خوشکه زای میونه [۱] دخترخواهر.

وارگه: (۱) جینگه ی ژبانی ناوسانه، (۲) بارگه ی سه فەر [۱] (۱) زبستانگه

بیلافی؛ (۲) رخت و بار سفر.

وارم: فەرما یست، قسه ی پباوی مافول [۱] فرمایش.

وارما: فەرمو ی [۱] فرمود.

وارماوا: له ر گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاوا بیان کرد [۱] روستایی

در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

وارماوی: گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

وارمای: فەرمو ن، فسه کردنی پباوی گه و ره [۱] فرمود.

وارن: (۱) خوری و کولکه ی به چنگ زنا؛ (۲) بارن، به فیری که با له جینی

خوی یزا ونوه [۱] (۱) پشم دستچین؛ (۲) برف باد آورده.

وارنابش: (۱) هاننه خوار؛ (۲) هینانه خوار [۱] (۱) فرود آمدن؛ (۲)

فرود آوردن.

وارنشین: (۱) نهومی زیرین له خانو؛ (۲) کسئی که له کونستان ده زی [۱]

(۱) زهر زمین؛ (۲) کسی که در کوه زندگی می کند.

وارو: ناوه زرد [۱] وارونه.

وارو: (۱) باروکه؛ (۲) ده باری؛ (واران مهوارو) [۱] (۱) جوجه بهاری؛ (۲)

می بارد.

واروای: واریای، پابه تی، پینخواس، پینخواس [۱] پابرهنه.

واروز و نساو و روزا: به سر بیره که، بنز بیری، به سر بیره، سنی روز بیری [۱]

پس پر برون

واروکه: باروکه [۱] جوجه بهاره.

واروندا: بی عه ولاد، وه جاخ کُور [۱] اجاق کور.

وارو و اینه: فیری دان، نوره نلدان [۱] برت کردن.

واروندا: واروندا، بی عه ولاد [۱] اجاق کور.

واره: (۱) باره، در باره؛ (۲) باری بچوک؛ (ده سنه واره، مانسای باری

دوده ست، ده سنه واره به ک نانی هینا؛ (۳) خوشک؛ (۴) چار، چهل؛ (۵)

فهرزه فهرزه، ده سنه واره؛ (۶) پاژ، به شی له جه ندهش؛ (له فهرزه کم دو

وارم لاماوه)؛ (۷) به ره ی زه مین [۱] (۱) باره، زمینه؛ (۲) بار کوجک که با

دست حمل شود؛ (۳) خواهر؛ (۴) دفعه، بار؛ (۵) وام جنس به جنس؛ (۶)

جزء؛ (۷) بهره زمین.

وارره دیش: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کار بیان کرد [۱]

روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

واره زا: خوشکه زا، خوارزا [۱] خواهر زاده.

واره سه: خه به ریندان [۱] آگاهی دادن.

واره مانه: گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

واره مسه: ره وینه وه، ره وکردن [۱] وارمیدن.

واره مه نه: ره واندنه وه [۱] رمانیدن، رم دادن.

واره واره: کم که مه [۱] به ندر بیج، کم کم.

واری: (۱) چینگه و شوین؛ (کورده واری)؛ (۲) باری؛ (واران واری، وه ور

واری)؛ (۳) پاشگری به مانا وه کو، له گوین، چون؛ (بیگانه واری

نه کات) [۱] (۱) زبستانگه؛ (۲) بارب؛ (۳) پسوند به معنی همانند.

واری: (۱) باری، هه رجوئی بیست؛ (۲) جاریک [۱] (۱) باری به هرحال؛ (۲)

بک بار.

واریهال: گولیله، وه نه وشه ی ده شته کی [۱] بنفشه کوهی.

واریزه: ناوه رن [۱] مسه ناده، سخن.

واریس: وارس، میرات گر، که له پورگر [۱] وارث.

واربل: ده فیری هه راوله کاتزا بو ترا و نی کردن [۱] بشکه.

وارین: بارین [۱] باریدن.

وارین: بارین، باران داکر، (هه و ره که واریشه) [۱] بارنده.

واژ: (۱) نیشینا و ناره زو؛ (واژم له نیشکینه به، واژم له و کیره به بی خوازم)؛ (۲)

خوتنی نه گه بیانندن. (واژ بینه، واژ ناهیم)؛ (۳) که بفر خوشمانی،

(نه مرو له سه ر وازه، دوتنی بی واز بو)؛ (۴) باز له باز دانه وه؛ (۵) ناواله؛

(درگا وازه، نم گری به واز که)؛ (۶) کار، خو؛ (فومار واز، مه کرواز)؛ (۷)

خواز، داوا کهر؛ (جسبایی واز، جباواز)؛ (۸) نامرأ، ده گئل؛ (واژ نو

نیمه شان)؛ (۹) جزیرگی بچوک له ناو زو باردا؛ (۱۰) که مینکی جبا؛

(ناق و واز بهیدا سو ن)؛ (۱۱) نیراوی له شوقی، بو شنبایی ده نین؛

(ده خله کت زور به وازه)؛ (۱۲) ویران، نیکدراو، دوا ی لانه ده نین؛

(لانده واز)؛ (۱۳) نامسوزگاری نانی؛ (مه لا واز نه خویتی)؛ (۱۴)

گه مه ده گئل کمر؛ (کونرواز، سه ر واز)؛ (۱۵) سه ر ویز؛ (واژا و)؛ (۱۶)

دبسان، باز [۱] (۱) اشتها، میل؛ (۲) عدم مداخله در کار؛ (۳) حالت

مزاجی؛ (۴) پرش؛ (۵) واز، باز؛ (۶) کار و عادت؛ (۷) خواهان؛ (۸) همراه؛

(۹) جزیر، ماسه ای در وسط رو، خانه؛ (۱۰) اندکی جدا شده از

مجموع؛ (۱۱) شادایی و شکوفایی نباتات؛ (۱۲) کتابه از ویران که با

کلمه «لان» گویند؛ (۱۳) وعظ؛ (۱۴) بازی کننده با چیزی یا حیوانی؛ (۱۵) لبریز؛ (۱۶) دوباره، باز.

واژنانه: دس هه لگرتن، ترخ کردن □ ول کردن، دست برداشتن.

وازار: بازار، بهمانا جینگه گی گوشادو فرهد □ بازار.

وازاری: (۱) بازاری، برینی له کهم نرخ؛ (۲) سه وداگهر له بازار □ (۱) کم بها، بازاری؛ (۲) کسبه بازار.

وازانی: ینت وابه، وا بهره بهی □ بنداری.

وازانین: ناوا ببر بدن □ بنداشتن.

وازاو: پاشاو، ناوی که به خوزایی له بهر ناوداشتن یان له سه و زده ر □ بساب آبیاری با لبر بز از حوض.

واژینان: واژنانه □ دست برداشتن، ترک کردن.

واژینه: دس هه لگره □ دست بردار.

واژینه: (۱) خوازگینی؛ (۲) دس هه لگری؛ (لهم کاره واژینه باشه) □ (۱) خواستگاری؛ (۲) اگر دست برداری.

واژت: (۱) که پخت؛ (۲) ناره زوت □ (۱) مزاجت؛ (۲) آرزویت.

واژتن: خواستن □ نگاه، خواستن.

واژح: ناشکرا □ آشکار.

واژدادان: ناموزگاری گونی ثابنی □ وعظ گفتن.

واژدان: واژدادان □ وعظ گفتن.

وازر: (۱) بازه، ناره؛ (۲) گوی قولاخ، له سه ره هست □ (۱) نرسیده، فرارکرده؛ (۲) گوش به زنگ.

وازره: واژر، بازه، ناره □ ترسیده، فرارکرده.

واژکهر: که سنی که به سنراوه کانه وه □ بازکننده، گشابنده.

واژگو: گبزانه وهی فسه، دوبانه کردن وه □ بازگو، دوباره گفتن.

واژلی هاوردن: دس هلنی هه لگرتن، خوتنی نه که باندن □ ول کردن، دست برداشتن از.

واژلی هینان: واژلی هاوردن □ دست برداشتن از.

واژن: (۱) ناره خرنجه؛ (۲) ده خواژن؛ (۳) ناوالن؛ (۴) که بف و ناره زوی نیمه؛ (واژن له خزمایه نی به، واژن له شمز نه) □ (۱) غنجه نودمیده؛ (۲) می خواهند؛ (۳) بازهستند؛ (۴) اشنا و آرزوی ما.

وازو: (۱) بهم نزدیکانه؛ (۲) که بف و ناره زوی نیوه؛ (وازو له شمزی به) □ (۱) به ابن زودی؛ (۲) میل و آرزوی شما.

وازوازی: (۱) که سنی که هرکاته له سه ره خه بایکته، سه ره سه ری؛ (۲) هه ول گربانی زاووک □ (۱) دمدمی مزاج؛ (۲) نخستین گربه نوزاد.

وازول: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاوولبان کرد □ روسنایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

وازه: (۱) بازه، یازگ، چه یوانی به نهک؛ (۲) زیبکه ی زوی زاو □ (۱) خلنگ؛ (۲) جوش چهره کودک.

وازهانین: دس هه لگرتن، واژنانه □ دست برداشتن، ول کردن.

وازه آوردن: واژنانه، واژنانه □ دست برداشتن.

وازهینان: واژنانه، واژه آوردن □ دست برداشتن.

وازی: (۱) خوازی، باشگره له خواستن؛ (زن و زن وازی)؛ (۲) گه سه و

گاهنه؛ (۳) واژ □ (۱) خواستن؛ (۲) سرگرمی، بازی؛ (۳) به ابن زودی.

وازیح: واژح، ناشکرا، خوی □ آشکار.

وازیح: واژح □ آشکار.

وازیلین: بهره میکی نهوته بو قه لشی ینست ده زمانه □ واژلین.

وازی وازی: واژوازی □ وسواس در افکار خویش، دمدمی مزاج.

واژ: (۱) وارو، ناوه زو، پنجه وانسه؛ (۲) وه به ران هاتنی مهر؛ (۳) گبزو سه رشینواژ (هاژو واژ بوم) □ (۱) وارونه؛ (۲) جفت خواهی میش؛ (۳) گیج، سراسیمه.

واژاو: (۱) باشاو، واژاو؛ (۲) ناودانی شیناورد پاش هه، ل ناو □ (۱) بساب، نگاه؛ واژاو؛ (۲) آبیاری مزرعه پس از نخستین آبیاری.

واژو: (۱) ناو به قه باله وه نان، موره نیمزا؛ (۲) پبو بست، لازم، واجب □ (۱) مهر با امضاء؛ (۲) واجب.

واژوی: داژو، ده زمانه جهمام، نوره □ واجبی.

واژه: (۱) گوته، قسه، که لبعه، له بز، کوته؛ (۲) دهنگی لک و گه لا له بهر با؛ (۳) گوندیکه له کوردستان به عسی کاوولبان کرد □ (۱) واژه؛ (۲) صدای شاخ و برگ از ورزش باد؛ (۳) نام دهی است در کردستان که بعثیان ویران کردند.

واژی: (۱) ناوه زو؛ (۲) نهوانیش □ (۱) وارونه؛ (۲) آنهاهم.

واسن: (۱) خه بهر، باس؛ (هه واسه له دیوانان جواسه)؛ (۲) خوان باشگری بهمانا داواکهر، واژ □ (۱) بحث، خبر؛ (۲) پسوند به معنی خواهان.

واسار: به هار، وه هار، به کهم کزی سال □ فصل بهار.

واستش: وار، ناره زولنی بون □ آرزو با اشنه ی چیزی را دانستن.

واستن: خواستن، واژتن □ خواستن.

واسته: (۱) خواستن؛ (۲) خواژاو؛ (۳) دوسنی کار بیکه بنهر لای خه لک □ (۱) خواستن؛ (۲) خواسته؛ (۳) پارنی.

واستهن: دلخواز، واژلی بون □ دلخواه.

واسته نه: دلخوا، خواسته نی □ دلخواه.

واسل: که بهشتی فدرزو دیاری □ واصل شده.

واسواس: گهلایی، هه رده مه له سه ر واژن □ دمدمی.

واسسه: (۱) که وابی؛ (۲) به لنی وابه؛ (۳) پاس، نیشک؛ (۴) نیژی، ونی؛ (نهمیش واسه گهره کسه) □ (۱) اگر چنین باشد؛ (۲) آری چنین است؛ (۳) پاس، نگهبانی؛ (۴) می گوید.

واسهر: نه سه بهک، نه خوشنیه که □ بیماری سرسام.

واسه گرتن: نیشک گرتن □ پاسداری.

واسیته: (۱) سه به ب؛ (۲) واسنه □ (۱) انگیزه؛ (۲) پارنی.

واش: (۱) بهم جویره بش؛ (۲) نامال؛ (نهم بو زوه سه ی واشه)؛ (۳) خوار ناله بار، دوا ی وشه ی شاش دی؛ (نهم کورسی به شاش و واشه)؛ (۴) بهرت و بلاو؛ (بهرت شاش و واشه)؛ (۵) بهراز؛ (۶) خواهش، ساغ، وهش □ (۱) همبظور هم؛ (۲) فام، رنگ مایل به؛ (۳) کج و ناهموار؛ (۴) بهرت و اشتباه کار؛ (۵) خولک؛ (۶) سالم و سرحال.

واشنا: گراوی، ماشقه، دوستی میوینه، دلبر □ معشوقه.

واقه کهر: برینی له مالانی مائی: (واقه کهر له مالما نیه) [۱] کتابه از احتسام.

واقه واق: (۱) دهنگی له شوین یه کی ناله ی زئوی بان کهر ویشک: (ههر واقه وواقی دلّمه بده سنی فیراقه وه / وه ک زئوی به که ههردو گونی بی بده فاقه وه) «شیخ زاه»: (۲) برینی له زیفه زیقی زاروک [۱] (۱) ناله پیاپی روباه و خرگوش: (۲) کنایه از جیغ و فریاد شادی بجه.

واقی: قیره، قیره، زیفه [۱] جیغ.

واقی: بزراسنی: (له وواقی دا وایه) [۱] واقعی، راستین.

واقین: نالاندنی زئوی و کهر ویشک [۱] نالیدن روباه و خرگوش.

واک: (۱) ماسبگره، واق واق: (۲) ننت، شنه که، هین، هه رامه، وانیک، وشه به که بو نشاره به سنیک و زورچار به زیاده ده گونری [۱] (۱) مرغ ماهیخوار سبید: (۲) چیز، آن چیز.

واکا: ناوها بکا: (خودا کاربکی واکا نهوگه لیه ی پرله کاکا پیی ده کری بلان ناکا) [۱] جنین کند.

واکات: واکا [۱] جنین کند.

واکاتن: واکا [۱] جنین کند.

واکرن: (۱) باکردن، نه ستور بو، پنه مان، ناوسان: (۲) کردنه وه، واکردن [۱] (۱) باکردن، آماسیدن: (۲) بازکردن.

واکس: بو باخ، بو باغ، ره نگی کهوشان [۱] واکس.

واکسی: کسی که کهوشان زهنگه ده کانه وه، بو یه چی، بو یاخچی [۱] واکسی.

واکفت: گه رانه وه ی نه خوشی [۱] برگشت بیماری.

واکلو: براوخوشکی بده فسه وه هر سه زاره کی [۱] خواهر و برادر ظاهری.

واکه: (۱) ناوها بکه: (۲) بکهره وه، واژه [۱] (۱) جنین کن: (۲) بازکن.

واکهت: واکفت [۱] برگشتن بیماری.

واکهز: (۱) واژهز: (۲) سنی که مرز بای پی ده کا [۱] (۱) گشاینده: (۲) نفخ آور.

واکینو: نه ناوها، نا بهم جو ره [۱] اینطور.

واگژه: گژه با [۱] باد نند پاییزی.

واکل: که زانه وه [۱] بازکشتن.

واگو: (۱) واژگو: (۲) ناوای گوت: (۳) نهوان گوتیان [۱] (۱) بازگو: (۲) جنین گفت: (۳) ایشان گفتند.

واگون: جیگه ی خه لک و بار له شه منده فهر [۱] واگن قطار.

واگیر: داگیر، به زور سه نندن [۱] غضب، تصرف ناروا.

وال: وال، گوشادو بهل [۱] ظرف گشاد و کم عمق.

وال: (۱) پارچه ی زهنگ به مبه ی نه نك که ناروا جلکی بو کی لئ ده کهن: (۲) بان و گوشادو بهل [۱] (۱) پارچه نازک صورتی رنگ: (۲) عریض و گشاد و کم عمق.

والا: ناواله [۱] باز، مفتوح.

والا: (۱) ناواله: (۲) به نال و بی ناوه روك: (۳) جله بو کی کچولان: (۴) پارچه ی نه نك و شاش [۱] (۱) باز: (۲) توخالی، نهی: (۳) لباس عروسک: (۴) پارچه بسیار نازک، توری.

واشتش: دلخواز، وار، نیشیا [۱] اشنها.

واشته: ده زگرانی مبینه [۱] نامزد مؤنت.

واشته نه: وازلی بو، ناره و وکردن [۱] آرزو کردن.

واشور: جلکی نالوگوز، جلکی که به خاوشی هه له ده گبری [۱] جامه احتیاطی، لباس زایاس.

واشه: (۱) باشو، باشوک: (۲) ناوها شه: (۳) چاکه، باشه: (۴) نفاقی نازه ل [۱] (۱) باشه، برندای شکاری: (۲) جنین هم هست: (۳) خوب است: (۴) علوفه حیوانات.

واشهر: نالقه به کی ته که ده خرینه بن بجه وه بو توند بوئی [۱] واشر.

واشی: (۱) ساقی، له س ساغی: (۲) تو جاک: (۳) بهم جو ره بستی [۱] (۱) بهبودی: (۲) خوب هستی: (۳) اینطور هم هستی.

واشیره: بهری گیابه که له هه رزن ده کا، نومی گیای کاروش [۱] نمر گیاهی است ارزن مانند.

واعین: ناموزگاری ده ر [۱] واعظ.

واغ: ناوی گویر که بهمت داده نری له گه م ی گویندن دا، واخ [۱] نام گردو در گردوبازی.

واغین: گویندن [۱] گردوبازی.

واف: بولبول، بلبل [۱] بلبل.

وافور: (۱) تر باک، تلباک، شبه ی خاشخاش: (۲) نامرزی تلباک کیشان، حوفه [۱] (۱) نریاک: (۲) وافور.

واق: (۱) ببردان، جیگه ی خه یال: (واقم وزما، بانئ له بیر کردنه وه که وتم): (۲) زیفه ی کهر ویشک و زئوی له بهر نازار: (۳) برینی له زیفه ی منال: (۳) خالی [۱] (۱) اندیشه گاه، قوه نفکر: (۲) ناله خرگوش و روباه: (۳) کنایه از صدای خنده با گو به طفل: (۲) خالی.

واقاندن: نالنی زئوی بان کهر ویشک [۱] ناله و جیغ روباه و خرگوش از درد.

واقانن: واقاندن [۱] نگا، واقاندن.

واقابش: زبقاندن، قیراندن، قیرانن [۱] جیغ کشیدن.

واق بهرین: بیهوش بو، له نرسان [۱] از نرس بیهوش شدن.

واقو: نهفه ماسی، بافو [۱] نوعی ماهی.

واق واق: (۱) ناله نالی زئوی و کهر ویشک: (۲) ماسبگره ی سسی: (۳) ناوی جزیره به که له جبرو کاندان که سنی عاجبانی لی بو، قه دیم به زابون گونراه [۱] (۱) صدای ناله پیاپی روباه و خرگوش: (۲) مرغ ماهیخوار سپیدرنگ: (۳) نام جزیره ای در داستانها، واق واق، کتابه از زابن.

واق ور: مات و گیز [۱] مات و مبهوت.

واق ور بو: گیز و مدنگ بو [۱] گجج و منحر شدن.

واق ورمان: واق ور بو [۱] متحرماندن.

واق ورماو: گیز و مات داماو [۱] سراسیمه.

واق ورزی: گیزی و سه رگه رانی [۱] نحبر، بهنزدگی.

واقوویق: زانی و زیق، چه فوه هه رای زاروکان [۱] جیغ و فریاد بجه ها.

واقه: دهنگی نالاندنی زئوی و کهر ویشک [۱] صدای ناله روباه و خرگوش.

وانہ: (۱) دہرز، دہرس، درز؛ (۲) باشگری بالدان؛ (دہستہ وانہ، لوتہ وانہ)؛
 (۳) باشگری بہوانا، نہوانہ: (ہمہرچی دہ بکھم بو وانہ بہ)؛ (۴) نہاواہا [۱]
 (۱) درس؛ (۲) ہسونند اسنادی؛ (۳) ہسونند بہ معنی اینہا؛ (۴) نہ چنبن.
 وانہوان: خونندہ وار، سیوات دار [۱] درس خواندہ، پاسواد.
 وانہبش: وہ خونندن، خونندہ نموہ [۱] مطالعہ کردن.
 وانہی: (۱) ناواہا، بہم جورہ؛ (۲) سہریدہ لانی وان؛ (۳) تو ناواہا نیت [۱] (۱)
 ابنظور؛ (۲) اہل ولایت وان؛ (۳) چنبن نبسنی.
 وانیار: خونندہ وار [۱] پاسواد.
 وانیک: واک، تشت، شنہ کہی ناوی نابہم [۱] چیز، آن شیء.
 وانہیا: نہمانہی لیرہن [۱] اینہا.
 واو: (۱) قہرز، دہین، وام: (بہستہ ستہ واو بحدہ بہ)؛ (۲) ناوی پینیکی
 نہلفوبینکہ [۱] (۱) وام؛ (۲) نام حرفی در الفبا.
 واوا: (۱) بر بن و بر بنداری لہ زمانی مثالانہدا؛ (چدہم واوا بوہ)؛ (۲)
 نہم جورہ نوہ جورہ، جوتیکہ: (واوانی کراوی واوا پیکراو) [۱] (۱)
 زخم در زبان کودکانہ؛ (۲) چنبن و چنان، دستنامی است.
 واوان: ناوی گوندیکہ لہ کوردستان [۱] نام روستایی است در کوردستان.
 واوش: بن کہوش، بن ہنگل [۱] زیر بغل.
 واووہ: کرئوہ بوران [۱] برف و بوران.
 واوہ: (۱) بو نہم لایہ: (واوہ ورہ)؛ (۲) بو نہولا: (واوہ برؤ) [۱] (۱) بہ ابن
 سو؛ (۲) بہ آن سو.
 واوہش: نامیز، باوہش [۱] آغوش.
 واوی: دیسان، سہرلہ نوی [۱] ایضاً، از نو.
 واوی دوی عہمر: برنی نہ کہ سنی کہ ہمیشہ بہدوای کہ سیکہوہ بہ [۱]
 کتابہ از کسی کہ ہموارہ بہ دنبالہ دیگرگی باشد.
 واویژ: (۱) واژگو؛ (۲) پدرفسہ، جواب، وہرام [۱] (۱) بازگو؛ (۲) باسخ.
 واویک: (۱) مدلیکہ لہدم ناوان دہزی؛ (۲) جہ قہل، نوزی [۱] (۱) پزندہ ای
 است؛ (۲) شغال.
 واہا: ناوہا، بہم جورہ [۱] ابنظور.
 واہار: سہر پەرشت، گہورہی مال [۱] سر پرست خانوادہ.
 واہار: واہار، سہر پهرشینی مال [۱] عزیزان [۱] سر پرست خانوادہ.
 واہش: کیوی، لاور، وہ حشی [۱] وحشی.
 واہشی: واہش [۱] وحشی.
 واہور: باہوز، گیزہ لوکہو توف [۱] گردباد و طوفان.
 واہہ: نانہمہ [۱] ہمین.
 واہہر: خوشک [۱] خواہر.
 واہہم: دہ گہل بہک [۱] باہم.
 واہیمہ: نرس، خوف [۱] ہراس.
 واہی: (۱) رای کرد؛ (۲) وشہی داد لہ زان؛ (واہی مردم)؛ (۳) نو نہوجورہی؛
 (۴) گومو نہدبار نبت: (واہی لیرہ) [۱] (۱) فرار کرد، دوید؛ (۲) حرف فغان
 از درد، واہی؛ (۳) چنانی؛ (۴) تبدیلی راینک ہستی.
 واہتہ: (۱) ٹورہ تہای؛ (۲) ناوہای، نہوجورہی [۱] (۱) اینک نوبی؛ (۲)
 چنانی.

والابیز: (۱) دابیزراو بہ پارچہمی تہنک؛ (۲) پارچہمی تہنکی شت
 پی دابیزان [۱] (۱) بیخنہ با پارچہ؛ (۲) پارچہ بیزن.
 والا کردن: راوہ کردن [۱] شرح و تفسیر کردن.
 والامہن: جوزئی زبیکہی ہیست [۱] نوعی جوش پوست.
 والایت: والابیز، دابیزراو بہ پارچہمی شاش [۱] بیخنہ وسبلہ ٹرمہ بیز.
 والہ: بہ خواہہسم، سوئیدہ خودا [۱] بہ خدا قسم.
 والہ: (۱) تہسیاب: (ورده والہ)؛ (۲) خوشک [۱] (۱) اسباب؛ (۲) خواہر.
 والہربن: سورہ چنار، حناری جہوہر دار [۱] نوعی چنار.
 والہ کنی: خوشک [۱] خواہر.
 والی: حاکمی ولایت [۱] والی.
 والنی: خوشک، والہ [۱] خواہر.
 والی نشمین: ساری کہ والی لہ دانہ بیٹی [۱] مرکز استان.
 وام: (۱) ٹورہ نام؛ (۲) بہ پیری من: (وام پی باشہ)؛ (۳) قہرز (مانہ مانہ دنیا
 دہستہ وامہ)؛ (۴) بہم جورہم: (نہمنش ہروام) [۱] (۱) اینک منم؛ (۲)
 بہ نظرم؛ (۳) وام؛ (۴) چنبنم.
 واما: ٹورا ماہوہ [۱] اینک ماند.
 وامار: قہرردار [۱] بدہکار.
 واماگ: داماگ، داماو [۱] والہ.
 وامدار: قہرزار [۱] بدہکار.
 وامداری: قہرزاری [۱] وامداری.
 وامن: (۱) ٹورا من؛ (۲) نہمانہ قہرز [۱] (۱) اینک من؛ (۲) وام ہستند.
 وامہ: (۱) ٹورہ نام؛ (۲) بہم جورہم؛ (۳) قہرزہ [۱] (۱) اینجا ہستیم؛ (۲) چنبنم؛
 (۳) وام است.
 وامی: بادام، باری، باہیف [۱] بادام.
 وان: (۱) باشگری ناگاداری؛ (گاوان، باخوان)؛ (۲) ہسوز: (رازہ وانہی
 جاکہ)؛ (۳) کارکہر لہ شونئی: (دہ شہوان)؛ (۴) شاریکہ لہ کوردستان؛
 (۵) نہمان، نہران: (بو وانہ ہمہرچی جوانہ لہ جی، دئی، لہ زن، لہ مال
 /ہمہر عہرزہ نہسنگاہی مہ، سفانہ وہردو شینو) «سہب»؛ (۶)
 بہوجورہ نہ ناوہان [۱] (۱) بان، ہسونند نگہداری؛ (۲) آگاہ، منحصص
 در کار؛ (۳) کارگر در جایی؛ (۴) شہری است در کوردستان؛ (۵) اینہا،
 آنہا؛ (۶) چنانند.
 واناس: (۱) خونندہ وار، سیوات دار؛ (۲) خہتی کہ باش دہ خونندہ ترہ: (۳)
 نہوان [۱] (۱) پاسواد؛ (۲) خط خوانا؛ (۳) آنان.
 وانان: (۱) نہمان؛ (۲) نہوان [۱] (۱) اینہا؛ (۲) آنہا.
 وانای: (۱) فیر بونی خونندن؛ (۲) خونندن [۱] (۱) یاد گرفتن درس؛ (۲)
 خوانندن.
 وانج: میزوی، مزوی، نہسک [۱] عدس.
 واند: خونندی [۱] خواند.
 وانندن: خونندن [۱] خوانندن.
 وانکہ: باشگری بہوانا، دابوشہر: (بہروانکہ، ملوانکہ) [۱] ہسونند
 پوشش.
 وانگا: نوسا [۱] وانگہی.

وایچه: به‌جوړه‌ش [۱] چښن نیز.

وایر: خاوه، خودان، وایر [۱] صاحب.

وایره‌ی: دازداری، به‌خاوه‌ن بوڼ [۱] صاحب شدن.

وایری: دازداری [۱] صاحب شدن.

وایش: (۱) نوډ، ناخ؛ (۲) وایچه [۱] (۱) آخ؛ (۲) چښن نیز.

وایشه: وایچه [۱] چښن نیز.

وایکه: خوشک، خوار، خویشک [۱] خواهر.

وای لمن: داخ و دورد بوڼم [۱] وای برمن.

وایللی: همی دادو هاوار [۱] ای وای.

واین: (۱) هلاتن، راکردن؛ (۲) ناوه‌هاین نیمه [۱] فرارکردن، دوبدن؛

(۲) چنانیم.

واینه: ناوه‌هاین [۱] چنانیم.

وایه: (۱) راسته، دروڼه؛ (۲) به‌وت‌ره‌زه؛ (۳) وه‌عهده؛ (۴) گوندیکه له

کو و دسنان به‌عی ویرانی کرد؛ (۵) خوشک، خوار، وایکه [۱] (۱)

اینطور است، صحیح است؛ (۲) چنان است؛ (۳) هنگام؛ (۴) از

روستا‌های ویران شده کردستان توسط بعضیان؛ (۵) خواهر.

وایهر: خاوه، خیر، خودان [۱] صاحب.

وایهره: به‌خاوه‌ن بوڼ [۱] صاحب شدن.

وایه‌ی: خوشکابه‌نی، ده‌سنه خوشکابه‌نی [۱] خواهری.

وایی: رای کرد، هلاک [۱] فرارکرد.

وت: (۱) گوتی، کونی، ونی؛ (۲) خهوت؛ (۳) شی، نم، ته‌رای؛ (۴) نوزه،

که‌مترین ده‌نگ؛ (۵) دل‌ویه؛ (۶) فر، قوم [۱] (۱) گفت؛ (۲) خوابید؛ (۳)

نم؛ (۴) ناله؛ (۵) قطره؛ (۶) جرعه.

وتا: مروی می‌بونه‌ی خه‌فنگ [۱] خوابیده (موت).

وتاخ: نوډه، زوری دانستن [۱] اتافی.

وتار: (۱) نوسراوی دیر لسه‌سره مه‌به‌ستی؛ (۲) قسه بو‌خه‌لک‌کردن

دهرباره‌ی مه‌به‌ستی [۱] (۱) مقاله؛ (۲) سخنرانی، گفتار.

وتار پیژ: که‌ستی قسه بو‌خه‌لک ده‌کا لسه‌سره به‌رزه‌کده [۱] سخنران.

وتار نوډس: که‌ستی که‌ دهرباره‌ی شنبکه‌وه به‌دیرزی ده‌نوډس [۱]

مقاله‌نوډس.

وتره: سرغیره [۱] زکات فطر.

وتش: خه‌ون، نفسن، نوسن [۱] خوابیدن.

وتم: گونم [۱] گفتم.

وتن: (۱) گونن؛ (۲) گونیان [۱] (۱) گفنن؛ (۲) گفنند.

وتو: نوتو، ناسنی گهرم بو گنج لا بردنی جلکی چرچ [۱] اطو.

وتو: (۱) به‌جوړه؛ (۲) گوت [۱] (۱) اینطور؛ (۲) گفنی.

وتو: وناردان، قسه بو‌خه‌لک‌کردن [۱] سخنرانی کردن.

وتوت: یرته‌یرت، به‌پیچ‌پیچ و بوله قسه‌کردن [۱] غر و لند کردن.

وتوز: گلار، خلور، نوتوس؛ (به‌رده که له‌جباوه وتوز بو) [۱] غلنان.

وتوز بوڼ: گلاره بوڼ [۱] غلنیدن از بالا به پایین.

وتوز کردنه‌وه: خلور کردنه‌وه [۱] غلنانیدن از بالا به پایین.

وتوگردن: چرچ لا بردن به‌وتو [۱] اطو کشیدن.

وتو کیشان: وتوگردن [۱] اطو کشیدن.

وتوویر: واتو، قسه‌ی ناوخه‌لک [۱] شایعات.

وتوویره: نیوان خه‌ون و به‌خه‌به‌ری، بیره‌خه‌وان [۱] بین خواب و بیداری.

وتوویر: گفنگو، قسه‌کردن ده‌گه‌ل به‌کتر [۱] گفنگو.

وته: (۱) قسه، گوته؛ (۲) واتو؛ (۳) خه؛ (۴) گوته، زرنگ؛ (۵) که‌مترین

ده‌نگ، وسنه، خوسنه [۱] (۱) گفته؛ (۲) شایعه؛ (۳) خواب؛ (۴) زرنگ؛

(۵) ناله خفیف.

وته‌له: قونه‌که، زرنگی جکوله [۱] کوچولوی زرنگ و باهوش.

وته‌ن: خه‌رونه، نوسوه، خه‌فنگه، رازایه، نفسنی به [۱] خوابیده است.

وته‌نی: واته‌نی [۱] نگاه؛ واته‌نی.

وته‌وان: قسه‌که‌ر، پیژره [۱] سخنگو.

وته‌وت: (۱) قسه‌ی ناوخه‌لک، نیساعه؛ (۲) پسته‌پست، پچه‌پچ، چیه‌چپ

[۱] (۱) شایعه؛ (۲) پیچ‌پیچ.

وتی: (۱) گو، گونی، گوت، به‌قی؛ (۲) ونو، نونو [۱] (۱) گفت؛ (۲) اطو.

وجا: (۱) نه‌وی، نه‌بته؛ (۲) له‌وی، له‌بته [۱] (۱) آنجا؛ (۲) در آنجا.

وجاخ: (۱) نفلک، ناگردان، کوچک‌ناگر؛ (۲) خانه‌دانی به‌میوان؛ (۳) نه‌جیم،

مروی ره‌سمن [۱] (۱) آشنندان؛ (۲) خاندان مهماندوست؛ (۳) نه‌جیم.

وجاخ‌دار: میوانگر، مالی به‌میوان [۱] مهمان‌پذیر، سخی.

وجاخ‌زون: (۱) -یوان‌راگر، نان‌بده؛ (۲) خاوه‌ن‌عه‌ولادی باش [۱] (۱)

مهمان‌پذیر؛ (۲) دارای فرزندان خوب.

وجاخ‌زاده: (۱) باوه‌لی، سه‌هبد؛ (۲) به‌چکه‌شبخ [۱] (۱) سید؛ (۲) اولاد

اولیاء.

وجاخ‌کویر: بی‌فرزندی نیر به [۱] فافد فرزند مُدکر.

وجارابه‌ی: (۱) له‌وی به‌ولاه؛ (۲) له‌باش نه‌وه [۱] (۱) از آن بیعد؛ (۲) پس از

آن.

وجارای: گبرانه‌وه‌ی خه‌ون [۱] بازگویی خواب و رؤیا.

وجاغ: وجاخ به‌همه بارانیدا [۱] نگاه؛ وجاخ و مشتقات آن.

وجدان: هه‌ستی دل و ده‌رون [۱] وجدان.

وج: دانه‌ویل‌وه‌ن‌ه‌زاقی نامال [۱] حبوب و مواد خوراکی درخانه.

وچان: (۱) پشودان، تیسراحت؛ (۲) موله‌ت؛ (وچانم یه نا پایز

قدرزه‌کوت ده‌ده‌مه‌وه) [۱] (۱) استراحت؛ (۲) مهلت.

وچان‌دان: (۱) پشودان، تیسراحت‌کردن؛ (۲) موله‌ت‌دان، مه‌یدادان [۱] (۱)

نوقف کردن برای استراحت؛ (۲) مهلت دادن.

وچان‌گرتن: پشودان، ونستانن‌کهم [۱] نوقف اندک.

وچخان‌ه: خه‌لوه‌نی، زوری نه‌زاق و که‌ل‌په‌لی بیداریستی مال، باشخان

[۱] پسنو.

وچک: (۱) له‌بزوگوزو نیشال گورس چی کرن؛ (۲) نوک، نوکی قه‌له‌وه

ته‌شی... [۱] (۱) ساختن طناب از رشته‌های مختلف؛ (۲) نک هر چیز

نیز.

وچوچ: جر‌بوه‌جر‌بوی مه‌لی بوچک [۱] جیک جیک پرندگان کوچک.

وَدَم: (۱) معیاره‌کی، پیروزی: (خوی‌رشن ودمی باش‌نه)؛ (۲) نیجازه‌ی

شیخ بو‌که‌ستی که‌ نف و فوی ده‌رمان‌بی و مار‌بگری؛ (ده‌رویش فوناس

وَدَمی پئی (ه) [۱] شگون، بُمن؛ (۲) اجازه مخصوص از بپر طربقت به مرید.

وَدمانه: حقیقه می خاوهن و دم [۱] پاداش نفس باکی. ودمدار: خاوهن و دم [۱] شخص نفس پاک مجاز از بپر. وُدوده: شنیک که زور یزوزه و همدانادا [۱] عجول نا آرام.

وَدبَلهك: وردیله، زور پچوك [۱] بسیار ریز. وِر: (۱) نیره، نه شویننه؛ (۲) گری ناگر، گری اور؛ (۳) بر، برنده؛ (بیور. بور)؛ (۴) پنجه وانه می درشت، له می زور پچوك؛ (ورکه نان، ورکه بهرد)؛ (۵) بهره و سه رو، ههل؛ (۶) خاوهن؛ (په له مور) [۱] اینجا؛ (۲) زبانه آنش؛ (۳) برنده، کسی یا چیزی که قطع می کند؛ (۴) خرد، ریز؛ (۵) روبه بالا؛ (۶) پستند به معنی صاحب، دارنده.

وَر: (۱) شر، دراو؛ (کراسه کم شر و و زوه)؛ (۲) درو، فر؛ (۳) گیر، سرسام؛ (۴) خور، نهوی ده خوا؛ (کاوَر به مانا کاوَر)؛ (۵) بر، نهوی ده بری؛ (دیوارو، دارو)؛ (۶) قسمی زور بی تام (چهنی ورتی نه دی) [۱] لت و یاره؛ (۲) دروغ؛ (۳) گیج و سرسام؛ (۴) خورنده؛ (۵) برنده، کسی یا چیزی که می برد؛ (۶) سخنان زیاد و بی مزه، وِر. وِر: خروی لهش، خارشت [۱] خارش بدن.

وَر: (۱) بیره دا، لیره وه، له گره؛ (۲) کاول، تَبک و پَسَبک چوگ؛ (۳) برا؛ (کاورا) [۱] از اینجا؛ (۲) ویران، خراب؛ (۳) برادر. وِر: و ته به که به کومه ل ده بلین بو خوشی ده بر برین بهرانبهر به که سی وه ک و ته می بزی [۱] هورا.

وَر: زار، فوه نی دل، نازایی دل و ده رُون [۱] زهره، شجاع. وراز: (۱) وارز، دورمان، درومان؛ (۲) بهراز؛ (بجیم زاوه وراز که بم) [۱] دوخت؛ (۲) گراز، خوک و وحشی. وراز نسای: (۱) راسنه و کردن؛ (۲) له خه ورا کردن [۱] راست و عمود گردانیدن؛ (۲) بیدار کردن.

وَر: زین: درون، نه قه لیدان [۱] دوختن. وراست: وراز، وارز [۱] دوخت و دوز. وراستن: ورازین [۱] دوختن. وراسته می: درومان [۱] خطاطی. وراق: رفاق، فران [۱] ربودن. وراق: گوشاد، بو جلك و نیز و جه وال ده گوتری؛ (جه وانبکی وراقه، که وابه کی زل و وراقه) [۱] گشاده، گشاد. وراقنه: رفاقند [۱] ربودن.

وراق و راق: فران فران، رفاق فران [۱] قاپیدن از دست بکدبگر. وراوه: راوه، راواندن، قسمی بی هوشانه [۱] هذیان. وراوه کردن: راواندن؛ (به خوا زور نه خوشه وراوه ته کا) [۱] هذیان گفتن. ورای: رمیان [۱] ویران شدن، فرو ریختن. ورا بش: (۱) خوران، خارشت؛ (۲) خوراندن [۱] خاریدن؛ (۲) خاراندن.

وَر: بیژ: دروزن [۱] دروغگو. وِر: برای: ره خس، سه ما [۱] رقص، پاکوبی.

وَر: (۱) ور، پنجه وانه می درشت؛ (ورته که بهرد، ورتکه نان)؛ (۲) پرته، قسمی له زور لیوانه وه [۱] خرد؛ (۲) لند، حرف زیر لبی.

وَر: تانندن: (۱) برنه کردن؛ (۲) چلک دانی برین؛ (ده می برینه کم ده ورتبئی) [۱] لندیدن؛ (۲) تبر کشیدن زخم.

وَر: تکه: (۱) زور وود؛ (مندا له ورتکه)؛ (۲) بهندی نیسکان؛ (ورته کم له جی چوه) [۱] خرده ریزه؛ (۲) بند انگشت.

وَر: ته: پرته. قسمی له زور لیوانه وه، ورت [۱] لند.

وَر: ته ورت: (۱) ورته می زور؛ (۲) له بولاندن و پرته به سه که؛ (ده لبم به سه بی ورت ورت) [۱] لندیدن زیاد؛ (۲) فرمان به خاموتی از غرولند.

وَر: ج: حورج، حش، خرس، حهش [۱] خرس. ورجنیا: بژارده، هه لیزارده [۱] برگزیده.

وَر: چه: (۱) زه لای نیك سمر او؛ (۲) ناوه بو سه گان [۱] گنده قوی هیکل؛ (۲) نام سگانه.

وَر: چه قوله: برتی له بنیاده می فه لهوی کورته بالا [۱] کتابه از آدم نیل. وَر: چهك: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کردن [۱] نام دهی است در کردستان که بعینان ویران کردند.

وَر: چه کوله: برتی له بنیاده می قه لهوی کورته بالا، وَر: چه قوله [۱] کتابه از آدم چاق کوناه قد، نیل.

وَر: چه کوله: به چکه ورج [۱] بچه خرس، ورخال: خه رتل، دال، دالاشی سورباو [۱] لاشخور.

وَر: د: (۱) ور، ورت، بیجه وانه می درشت؛ (۲) برتی له بنیاده می زرنگ و ته کوز؛ (بیاویکی ورده له کاری خوی دا)؛ (۳) نماشاکه، سمرنج بده؛ (ورد نهمه چنه کا)؛ (۴) دوعای زور لیوان [۱] خرد، ریز؛ (۲) کنایه از آدم منظم و باهوش؛ (۳) نگاه کن، دقت کن، بنگر؛ (۴) ورد. وِر: دا، بیره دا، لیره وه [۱] از اینجا.

وَر: دیون: لهت و بهت بو، بو نه نوز وه کا نارد [۱] خردور بزشدن. وِر: دیونه وه: (۱) به زینی له شن زوانس؛ (۲) بیر کردنه وه؛ (۳) گوزانه وه می پول به پول؛ (۴) فروشانی مالی بازارگانی [۱] با دقت نگاه کردن؛ (۲) فکر کردن؛ (۳) خرد شدن پول؛ (۴) فروخته شدن کالای بازارگانی.

وَر: دبین: بربیز و به هوش [۱] هوشیار و نازک بین. وِر: کردن: (۱) کردنه نوز، لهت و بهت کردن؛ (۲) پولی زل به پولی پچوک گوزنه وه [۱] خرد کردن؛ (۲) پول خرد کردن.

وِر: کردنه وه: گوزنه وه می پولی زل به پچوک [۱] خرد کردن پول. وِر: که: (۱) ورنکه؛ (۲) لهت و بهت بکه [۱] خرده، ریزه؛ (۲) خرد کن. وِر: مرد: شروشانالی، خرنو پرت [۱] خرت و پرت.

وِر: دواله: خرت و پرت، کدل به لی کم نرخ [۱] خرت و پرت. وِر: دیون: وِر: دیونه وه [۱] دقت کردن.

وِر: دوخاش: زور وِر [۱] خردوخاک، بسیار ریز. وِر: دوخال: وِر: دوخاش [۱] بسیار ریز.

وِر: دوخان: وِر: دوخاش [۱] بسیار ریز. وِر: ودرشت: (۱) بچوک و زل؛ (۲) برینی له گش خیزانی مال بان ناوایی

وردده مال: نازول، مهر و بزنی [۱] کنایه از گوسفند و بز.
 ورده مرده: خرت و پرت، شروشانال [۱] خرت و پرت اناتبه.
 وردهو: تواساکه، سهرنج بده [۱] نگاه کن، نوجه کن.
 ورده واله: مالی چهرجی [۱] کالای ببلهور.
 ورده ورده: کم که کمه، سه بره سه بره [۱] کم کم، بواش بواش،
 ورده و بیون: (۱) وردیونهوه؛ (۲) وردیونهوه ی بولی زل به بچوک؛ (۳)
 فروشرانی مال [۱] (۱) دقت کردن؛ (۲) خردشدن پول؛ (۳) فروخته شدن
 کالا.
 ورده ویه خسیر: بریتی له گش به گشتی بنیادهم و دارایی و زبنده وهر
 له ناوایی دا؛ (هانتسه سهرمان ورده ویه خسیر یان بردین) [۱] کنایه از
 عموم اهالی و اموال.
 وردی: (۱) بچیوکی، گچکه بی؛ (۲) باش بیر کردنهوه [۱] (۱) خریدی و
 ریزی؛ (۲) دقت.
 وردیان: زیندانهوان [۱] زندانبانان.
 وردیس: چه موله به ههر بویه ست، بوکارله بد درده ست [۱] با دو دست ام
 کردن.
 وردیک: وردیله، زور ورد [۱] بسپار ریز،
 وردیک بیابش: گچکه بو نهوه [۱] کوچک شده است.
 وردیک دیایش: بچوک دیارده کال [۱] کوچک می نماید.
 وردی کلا: چکولوکه [۱] کوچولو.
 وردی کلانه: وردی کلا؛ (بالام کرده وه مهبل وه لای پهستی /
 وردیکلانهن ده روازه ی هسنی) «مهوله وی» [۱] کوچولو.
 وردیکهک: وردکوک [۱] کوچولو.
 وردیکه ی: گچکه بی [۱] کوچکی.
 وردی لانه: چکولانه [۱] کوچولوی دوست داشتنی.
 وردیله: وردی زورورد [۱] بسپار ریز.
 وردیلهک: وردی زورورد [۱] بسپار ریز.
 وردیله که: زور چکولانه [۱] بسپار کوچولو.
 وردی مرد: شرونال، خرت و پرت [۱] خرت و پرت.
 وردی مردی: وردی مرد [۱] خرت و پرت.
 وردیته: ههردوک، ههرنک [۱] هردو.
 وردیثی: ههردوکیان، هدرکیان، هدرینان [۱] هردوشان.
 وررو: ههموروزی، گروزی [۱] هرروز.
 ورروین: ههرروزنک، هدرکاتیک له وهخت [۱] هرگاه.
 ورره: (۱) په موی نازه به ده للاجی کراو؛ (لهشی ده لئی ورره ی لوکه به)؛
 (۲) دهنگی فرزه، دهنگی سورانی به پهله ی چهرخ بان شنی ناوخالی [۱]
 (۱) بهرین قسمت بنه از غوزه؛ (۲) صدای جرخش شتابان چرخ یا
 جسم نوخالی.
 ورژ: برژ [۱] برشت.
 ورژان: برژان [۱] برشته شدن.
 ورژاندن: براژتن، برژاندن [۱] برشیدن.
 ورژانن: ورژاندن [۱] برشیدن.

[۱] (۱) ریز و درشت؛ (۲) کنایه از همه افراد خانواده با آبادی.
 وردورد: (۱) زورورد؛ (وردوردی کرد)؛ (۲) به سیایی لی ژوانسین:
 (وردورد تیی ژوانی) [۱] (۱) بسپار ریز؛ (۲) با دقت نگاه کردن.
 ورده: (۱) وردا. بیره دا؛ (۲) بریتی له بز و مهر؛ (ورددهم چندسه ریک
 هده؛ (۳) خرت و پرت؛ (۴) که می؛ کم؛ (۵) که مره و نه یاله ی ورد که له
 بهین درشت تر بی بو سوتاندن [۱] (۱) از اینجا؛ (۲) کنایه از بز و
 گوسفند؛ (۳) خرت و پرت؛ (۴) اندکی؛ (۵) ناباله ریز.
 ورده ناههنگ: (۱) دهنگی بریره و پس پس؛ (۲) بریتی له نر، بای
 به دهنگی پیشه ووه؛ (پیر که کوکی و نه نری دوره له مردن هیشنا/
 ورده ناههنگی دوانی کوکه نشانمنی نه جهله) «شیخ زه زا» [۱] (۱)
 صدای بریده بریده؛ (۲) کنایه از گوز.
 ورده با: بریتی له نر و نس [۱] کنایه از باد مفعد.
 ورده بابهت: کل پهل ی چهرجی، ورده واله [۱] کالا و مباح ببلهور.
 ورده باز: گاکی له هفت نربک [۱] گامهای کوچک و به هم نزدیک.
 ورده بزه: زه زده خفه نی کم [۱] لبخند سبک، تبسم.
 ورده بهز: پارچه بهزی ناوزگ [۱] خرده پیه درون شکم.
 ورده بین: وردبین [۱] باریک بین، نازک بین.
 ورده تهریب: نه قهلی وردو لیک نربک [۱] بخیه های ریز و منصل در
 دوخت.
 ورده دان: دانه ونله ی جگه له گه نم و جو [۱] بنشین.
 ورده ده مار: ره گی زور باریک له نه ندماندا [۱] زردپی.
 ورده رهگ: (۱) ورده ده مار؛ (۲) ره گی، وردی ده ره وی شاره گی رههک [۱]
 (۱) زردپی؛ (۲) برزهای پیرامون ریشه نباتات.
 ورده شه ر: نیوه شه ر [۱] نگا: نیوه شه ر.
 ورده فروش: (۱) بیچه وانسه ی کوفروش، که سنی که یکه به که شت
 ده فروشی له دوکاندا؛ (۲) بریتی له درکانداری فقیر؛ (۳) چهرجی [۱]
 (۱) تک فروش، خرده فروش؛ (۲) کنایه از کاسب کم سرمایه، خرده پا؛
 (۳) ببلهور.
 ورده قهن: خاکه فهند [۱] خاکه قند.
 ورده قهند: خاکه قهند [۱] خاکه قند.
 وردهک: بازئی له شینست باژی سحاح، ده قیفه [۱] دقیقه ساعت.
 ورده کار: (۱) بنیاده می ریک و بیک و زانا؛ (۲) ده سه زه نگین؛ (۳) کاروباری
 بلاو، جور به چوری کار [۱] (۱) آدم مرتب و منظم؛ (۲) هنرمند؛ (۳) کار
 منفرقه.
 ورده کاری: (۱) ده سه زه نگینی؛ (۲) بیر کردنه ووه باش پیک هینان [۱] (۱)
 هنرمندی؛ (۲) نظم و ترتیب.
 ورده کوت: (۱) چند نه پارچه ی چکوله؛ (۲) دوامین گیره ی خوبان [۱] (۱)
 قطعات ریز؛ (۲) آخرین مرحله خرم کوبی.
 ورده گز: نبرادگر، ره خنه گر [۱] خرده گیر،
 ورده گله بی: گله بی دوستانه [۱] گله دوستانه،
 ورده ل: گرده ل، کورنه بالای خرکه له [۱] کونا هفد چاق، تپل.
 ورده له: (۱) زور چکوله؛ (۲) جومگه [۱] ریز؛ (۲) میج.

ورشه: گرشه، بریقه [درخشش، ورشه دار: گرشه دار، بریقه دار [درخشنده. ورشه دان: بریقان [درخشیدن. ورشه ک: جووی بشیله کیوی که کهولی نمر و زور به نرخه، وشه ک، وشه گ [نوعی گربه سان وحشی که بوستش قیمتی است. ورك: گزو، پهلپ [بهانه کودك. وركاوی: بدلپ گر، گزرگر [بهانه گیر. وركدار: وركاوی [بهانه گیر. ورك گرتن: گزوگرتن، بدلپ گرتن [بهانه گرفتن. ورکه: (۱) ورتکه (۲) نکه، دهنگی که می گریاناوی: (هر ورکه می دیت، ورکه می بیسه): (۳) خه و خه بالانی دل، کورکه: (۴) جمکه می و لاخه بمرزه: (له ورکه جوه) [۱] خرده: (۲) نك و نال: (۳) غم و هوسهای دل: (۴) مچ سنور. ورکه: بمره و زور باز بردن، هه لیه زین [جست و خیز، پرش. ورکه می: هه کئی، هه کس [هر کس. ورکه نه: سه ری جه سپاو به شنبکه ره لاگرتن، هه لکه ندن [برکندن. ورکه نه: (۱) بنی کردنی ناگر: (۲) بنی هه لچون [۱] افروختن آتش: (۲) بالارفتن از سنگ و دیوار. ورکه ورکه: فرکه فرک، فرک و هوز، هه لیه زابهن [جست و خیز. ورگ: عور، حورگ، عورگ، کرش، گده، مده [شکمه. ورگ: بدلپ، گزر [بهانه بچه. ورگ دان: سنگدانی دیوار [انحنای دیوار. ورگدراو: زگدراو، برتی له زورخور [کنایه از پرخوو. ورگزنای: ورکه نه، بنی کردنی ناگر، داگیرساندنی ناور [برافروختن آتش. ورگن: زگزل [شکم گنده. ورگنه: ورگن [شکم گنده. ورگه: (۱) ورگن: (۲) جی خوارده مهنی [۱] شکم گنده: (۲) معده. ورگ هاتن: ورگ نه سنو بوون. بو زنی زگ بزنی ده نین: (ورگی هاتوه دباره زگی بره) [شکم برآمدن، برای زن حامله گویند. ورگیل: (۱) زفر، چرخ: (۲) ژور ورو [۱] برگشت: (۲) زیرورو. ورگیلان: (۱) زفرین، گه زانه: (۲) ژور ورو بوون [۱] برگشتن: (۲) زیروروشدن. ورگیلان: (۱) زفراندن، چهراندن: (۲) ژور وروکردن [۱] برگرداندن: (۲) زیرورو کردن. ورگیلان: قسه ی زور و بیتام کردن [وراجی، ورم: (۱) روخان، رمان: (۲) قوم، فر [۱] ریش دیوار: (۲) جرحه. ورماشه نه: خوارده نه وی بنی راهه استان [لاجرعه سرکشیدن. ورمسان: روخان، رمان [فروریختن. ورمسای: (۱) روخان، رساو: (۲) قویانی زوی [۱] فروریخته: (۲) فرورفتگی زمین. ورمسایار: گوندبکه له کوردستان به عسی و رانی کرد [از روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بعشان. وره می: (۱) ودم: (۲) شاریکه له کوردستان [۱] بمن، شگون: (۲) ارمیه. وره می دار: نیجازه پندراو له لایمن شیخه وه، ودمدار [مجاز از پیر طریقت. ورنایش: (۱) خارش، خورو: (۲) خوراندن به نینوک [۱] خارش: (۲) خاراندن با ناخن. ورننگ: (۱) گوانی وستی به سه بر بی دهم کردنه وه: (۲) پشو، وچان [۱] زمزمه زیرلی: (۲) وفقه برای اسنراحت. ورننگدان: پشودان، وچان گرتن [توقف کوتاه برای اسنراحت. ورننگ گرتن: پشودان، ورننگدان [توقف کوتاه برای اسنراحت. ورننگه: کورانی سه بری بی دهم کردنه وه، ورننگ [زمزمه زیرلی. ورننگه ورننگ: ورننگه ی زور [زمزمه پیاپی زیرلی. ورو: (۱) بیگی خویری و بیکاره: (۲) بوگن بوگ [۱] مرد بیکاره: (۲) بوی گندزده. وروره: گهرای خای ناوزگی ماسر، گهرای ناوزگی مریشک که هیشنا نه بوته هیلکه [اشبیل تخم مرغ، بوره نخم مرغ. ورووره: (۱) چه قهوه چه ددری بی تام: (۲) له بسنو کبکی زاروکانه له قالور ده بکنه و فره فری دی، فرره: (۳) برتی له زنی چه بازی فیلوی [۱] وراجی، زازخایی: (۲) نوعی اسباب بازی که از سافه میان تهی سازند و می چرخانند صدا می دهد: (۳) کنایه از زن مکار و راج. ورووره ی جادو: (۱) ناویکی خه یالی به له چیروکاندا بو زنی سبخر باز: (۲) برتی له پیرزنی به فرت و فیل [۱] نامی افسانه ای: (۲) کنایه از پیرزن مکار. وروور: شله زانی به کومهل، نوره بوئی به کوی [هیجان گروهی. ورووران: نوره بوئی به کومهل [به هیجان آمدن گروهی. وروورانن: نوره کردن و شله زاندنی به کومهل: (زه رده و آله ی وروورانده) [به هیجان آوردن گروهی. ورووراو: توره کراو به دنه دان [به هیجان آمده، برانگیخته. وروورم: په لاماری به کومهل [هجوم. وروورم هینان: په لاماردانی به کومهل [هجوم آوردن. ورووره: به ته وورم هاتنی کومهل [با فشار آمدن، ریش کردن. ورووسته ی: بنی هه لچون [بالا رفتن از کوه و درخت. ورووکان: تی وروکان، ده وره دان له هه مولا به کومه [پیرامون گرفتن از هر سو. وره: (۱) ورار، زراو، نازایی، تین و تاسوی دل: (۲) ورننگ [۱] زهره، شجاعت: (۲) زمزمه زیرلی. وره: (۱) برسهنی، برچینی، نیزی: (۲) دهنگی به په له سورانی جهرخ با ناویه نال: (فرکه و ره ی دبت): (۳) چه قه، چه بازی: (۴) میشوله ی نوبه تی: (۵) ووزه، به سوی تازه هه لاجی کراو: (۶) بهره لان [۱] گرسنگی: (۲) صدای مانند صدای هوا بیا: (۳) وراجی: (۴) پشه مالاربا: (۵) پشه واخیده پاک شده: (۶) سنگلاخ. وره بوُسکه: گیاه که [گیاهی است.

- وره بولكه: گياه كه [۱] گباهي است.
 وره بهر: به نرس، ترسي كه پياو له كارو نازايه ني ده خا: (شاخه يكي سه خت و وره بهره) [۱] سه مناك.
 وره بهردان: (۱) زراوچون؛ (۲) ناهومينديون [۱] (۱) زهره ترك شدن؛ (۲) نومبشدن.
 وره چون: زراوچون [۱] زهره ترك شدن.
 وره س: نالودار، داري داره راي خانو [۱] نبرهاي چوبي سقف.
 وره و: ره وده، گه له ي بهرازو گورگ [۱] گله گرگ و گران.
 وره واره: گوندبكه له كوردستان به عسي و يراني كرد [۱] از روستاهاي ويران شده كوردستان توسط بعثان.
 وره وور: ورنگه ي له سهر بهك، ورنگه ورننگ [۱] زمزمه زيرلبي.
 وره وور: ده ننگي گه وره و گري سوزاني شتي [۱] صدای گوش خراش چرخیدن جرمي.
 وري: چغه به، ده ننگداني كسوك كه بيده ننگ به [۱] امر به ساكت شدن سگ.
 وري: گزي، سهر گزي [۱] گيجي.
 وريا: زرننگ، به هوش، زيرك [۱] زرننگ، هوشيار.
 ورياوا: له و گوندانه ي كوردستانه كه به عسي كاوليان كرد [۱] و روستايي در كوردستان كه بعثان آن را ويران كردند.
 ورياي: به نينوك خوراندن [۱] خاريدن.
 وريسته ي: رابون، بلند بونه سهر پا [۱] برخاستن.
 وريسكه: برسكه، برسكه [۱] برق ابر،
 وريش: گر شه، بر بقه [۱] درخشش.
 وريشين: گر شه دار [۱] درخشان.
 وريشه: بر بقه، ورشه، گر شه [۱] درخشش.
 وريين: برين، له و، كردن به نيخ [۱] بریدن.
 وريينگ: (۱) ورا، وره، زراو، قه و ته دل؛ (۲) ورننگ، گوراني له ژير ليوان؛ (۳) نو قره، نارام [۱] (۱) قوت قلب، شجاعت؛ (۲) زمزمه زيرلبي؛ (۳) قرار، آرام.
 ورينگه: ورينگ [۱] نگا، ورينگ.
 وريئه: وراوه، راواندن، پاتهران [۱] هذيان.
 وريئه: وريئه [۱] هذيان.
 وريئه وه: (۱) بهس كردن له قسه: (سا تو خوابي وره وه)؛ (۲) بريئه وه ي دار به تورو مشار [۱] (۱) پابان دادن به سخن؛ (۲) بریدن درخت و كنده.
 وريهو: هر كام، هر بهك [۱] هر كام.
 وز: ده ننگي ميش و زهره گه ته [۱] صدای مگس و زنبور، وز.
 وزاق: (۱) دهر به زيني به نه ورم؛ (۲) ناوين [۱] (۱) جهش، برش؛ (۲) پرند و زاق به ستن: دهر به زين و بازي گه وره بردن [۱] جهیدن و پریدن.
 وزاقدان: وزاق به ستن [۱] جهیدن، بریدن.
 وزاي: فري دان، ناوبتن [۱] انداختن، پرت کردن.
 وزتن: وزاي [۱] انداختن.
 وزم: داره زهش، ناره وه ندي [۱] درخت نارون،
- ورژن تاش: ناوي دي به كه له كوردستان [۱] نام روستايي است در كوردستان.
 ورژن ده ره: ناوي دي به كه له كوردستان [۱] نام روستايي است در كردستان.
 ورژن قشلاخ: ناوي دي به كه له كوردستان [۱] نام روستايي است در كردستان.
 وزو: نه خا [۱] مي اندازد.
 وزو: نه خم [۱] مي اندازم.
 وزوز: (۱) ده ننگي كوليني ناو؛ (۲) هاشه ي مار [۱] (۱) صدای جوشیدن آب؛ (۲) صدای مار.
 وزوش: نه بخم [۱] مي اندازمش.
 وزه: (۱) توانا، قه و هت، ناقت؛ (۲) گه به كه، جور ي كايهس [۱] (۱) ناب و نوان؛ (۲) نام نوعي بازي است.
 وزه ننگي: ناره ننگي، زه نگو [۱] ركاب.
 وزه وز: (۱) ده ننگي دريژي ميش و زهره واله؛ (۲) بريتي له سر نه كردن [۱] (۱) وزوز؛ (۲) كنايه از بيخ بچ.
 وزين: ناوين [۱] پرتاب کردن.
 وز: (۱) ده ننگي ناويزراوي زور به نه ورم؛ (به ردي بهر فاني وره ي هات، وره ي گولله بو)؛ (۲) برژ، براژ، بنه ماي برژانن و آتا؛ برژانندن؛ (۳) بنه ماي برژانن، نه قانندن، وژانندن [۱] (۱) صدای در رفتن سنگ و گلوله؛ (۲) برشتن؛ (۳) گزیدن.
 وژانندن: برژانندن [۱] بر گزیدن، گزیدن.
 وژانن: (۱) برژانندن؛ (۲) برژانندن [۱] (۱) برشتن؛ (۲) گزیدن.
 وژاو: ناوديري له سهر به كي نه مامي نازه چه قاو [۱] آبياري پياي نشا و نهال تازه نشانده.
 وژدن: هه سني دل و دهر ون [۱] وجدان.
 وژنگ: نه ژنو، زراني، چوك [۱] زانو.
 وژه: (۱) ده ننگي نوندي با؛ (۲) ده ننگي گولله؛ (۳) پازناوي ناسباو [۱] (۱) صدای تند باد؛ (۲) صدای گلوله؛ (۳) اهرم جوبين در آسياب.
 وژهك: فيشه كه شيته [۱] فشفشه، سوشك آنبازي.
 وس: (۱) بيده نگ؛ (۲) فهران به بيده نگ بون [۱] (۱) خاموش، ساكت؛ (۲) هيس، خاموش باش.
 وسا: (۱) ناوا، بهم جوړه؛ (۲) نوستا [۱] (۱) ابنطور؛ (۲) اسنادكار.
 وسار: هه وسار، وه سار، بهني هه والي ره شمه [۱] افسار.
 وسان: ناوا، بهم جوړه [۱] ابنطور، بدينسان.
 وسبون: بيده نگ بون [۱] ساكت شدن.
 وسبين: وسبون [۱] ساكت شدن.
 وست: (۱) وس؛ (۲) خهوت [۱] (۱) نگا؛ وس؛ (۲) خوابيدن.
 وستا: نوستا [۱] اسنادكار.
 وستان: (۱) راهه ستان؛ (۲) سه و رگرتن [۱] (۱) ابستان؛ (۲) صبر کردن.
 وستن: (۱) ناويتن؛ (۲) خواستن [۱] (۱) بر ناب کردن؛ (۲) خواستن،
 وستسه: (۱) كه منر بن ده ننگ: (وسته لئ نه به)؛ (۲) خوازراو [۱] (۱)

كمتربین صدا؛ ۲) خواسته شده.

وسته‌ی: ۱) خستن؛ ۲) خهفتن [خ] انداختن؛ ۲) خوابیدن.

وسعت: مهودا، ماوه، ده رفه‌نی کار [خ] فرصت انجام کار.

وسك: وشك، نیشك، زور، برینگ [خ] خشك.

وسكٚت: ۱) وست، بی‌ده‌نگ؛ ۲) بی‌ده‌نگ به [خ] ساكت؛ ۲) ساكت باش.

وسكٚت بوئن: ده‌نگ نه‌گردن [خ] حرف نزدن، ساكت شدن.

وسكٚت كردن: بیله‌نگ كردن [خ] ساكت كردن.

وسكورا: ده فوری تراویکوردن له خواوده‌مندی [خ] كاسه.

وسكی: نه‌سكو، نه‌سكوی [خ] ملاغه.

وسل: خوئسننی نابی [خ] غسل شرعی.

وسمه: ره‌نگی كه ژنان بر روی بی زه‌نگ‌ده‌كمن [خ] وسمه.

وسنی: دوزنی میردبٚك بو به‌كتری، هه‌وی [خ] هوو.

وسو: سوكه‌له‌ناوی بوسف، ناوه بو بهاوان؛ (وسره‌شهل به‌مهوری

سئ‌شممه چو بو شو‌سوان) [خ] مخفف بوسف، نام مردانه.

وسواس: عه‌نبه‌لی، كده‌سئ كه له‌ناوخه‌رج كردندا زور بی‌داده‌گری [خ]

وسواس.

وسواسی: وازوازی، سه‌ره‌میری [خ] مردد، دمدمی مزاج.

وس‌وشك: ده‌نگی گریان و شوبه‌ن [خ] صدای گریه و زاری.

وسوسواره: ناوی هون‌بكه له ناكو به‌عسی ده‌ره‌ده‌ری كردون [خ] نام

عشیره‌ای گردزبان.

وسپین: سوكه‌له‌ناوی حوسپن [خ] مخفف حسین، نام مردانه.

وش: ۱) گونن؛ (وشم)؛ ۲) ده‌نگی ماری زكه‌ه‌سناو؛ ۳) په‌مای گوسپن؛

(تربی خومه نه‌ی وشم)؛ ۴) بهره ناگایی؛ (وشیار)؛ ۵) گیاه‌نذر؛ ۶)

فه‌رمانی بیده‌نگ بوئن؛ ۷) جوش، فه‌رمانی كه‌روئستاندن [خ] گفتن؛

۲) صدای مار خستمگین؛ ۳) فنسردن؛ ۴) هوش؛ ۵) كنف؛ ۶)

امر به‌سكوت؛ ۷) لفظ منوفف كردن الاغ.

وشا: كوشرا، گوشرا [خ] فشرده شد.

وشار: ۱) گوشین، له‌ناوده‌سنا گلو‌فون؛ ۲) شارده‌هوه، ناقته‌كردن.

فه‌شیران [خ] ۱) فنسردن؛ ۲) پنهان كردن.

وشاردن: ۱) گوشین، گلو‌فون؛ ۲) فه‌شارتن [خ] ۱) فشردن؛ ۲) پنهان

كردن.

وشاق: گه‌نج، لار، جحیل، جوان عومر [خ] برنا، جوان.

وشان: گوشرانه گلو‌فان [خ] فشرده‌شدن.

وشاو: گوشراو، گلو‌فباگ [خ] فشرده‌شده.

وشای: وشاو [خ] فشرده شده.

وشت: ۱) وشه‌ی ترساندن؛ ۲) وشه‌ی دنده‌دانی سه‌گ، كس، كس‌كس؛

۳) وریا، زرینگ [خ] ۱) كلمه‌ترساندن؛ ۲) كلمه‌تحريك سه‌گ؛ ۳)

هوشیار و زرنگ.

وشتتر: حوشتتر، حوشتتر، ده‌قه [خ] شتر

وشتراولوك: حوشترخوره [خ] خارشتر، كسبه.

وشتراو: زنجیره‌شپولی نیر به‌ی چوم [خ] آب‌خیزه وسط رودخانه.

وشترخو: حندرخو، جبجلقانه [خ] آلاكلنگ.

وشترخان: ۱) نه‌ویله‌ی وشتران؛ ۲) برینی له نو‌ده‌ی زورگه‌وره و دیوار

بلند [خ] ۱) شترخانه؛ ۲) كناهه از اتاق بسیار گنساد و بلند، سالن.

وشترخوا: حوشترخوا، بالوك، نازیلوك، تاژی نه‌حمه‌دراوكه‌ره [خ] حشره

آخوندك، شپه‌خك.

وشترخوار: حوشترخوره [خ] خارشتر.

وشترخور: جانه‌وه‌ریکی درنده‌به له تیره‌ی پشپله‌کیوی، ده‌لین خو

ده‌خانه سه‌ره‌بستی وشتردوگه‌ی ده‌خوا [خ] درنده‌ابست گر به‌سان.

وشترخورگه: وشترخوار [خ] خارشتر.

وشترخوره: وشترخوار [خ] خارشتر.

وشتردانه: ۱) جورئ گنم؛ ۲) جورئ زاخ كه بو ده‌رمان ده‌سئ [خ] ۱)

نوعی گندم؛ ۲) نوعی زاج.

وشتردانه: وشتردانه [خ] نگا؛ وشتردانه.

وشتردیانه: وشتردانه [خ] نگا؛ وشتردانه.

وشترقین: برینی له بوغزل‌زگو ده‌به‌نه‌بر [خ] كناهه از كینه‌توز نو‌دار.

وشترگه‌ل: ره‌وه‌وشت [خ] گله‌شتر.

وشترگه‌لو: گونجه‌ی سواله‌تی نیکخراو بو زاگو‌زانی ناو [خ] شترگلو.

وشترما: وشتري میوبنه، به‌راه‌بری نیر [خ] شتر ماده.

وشترمار: جورئ ماری زهرده‌زه‌شه [خ] نوعی مار.

وشترمز: جانه‌وه‌ریکه وه‌ك مامر ده‌جئ زور بلندوه نافرئ بی‌زه‌وه [خ]

شتر مرغ.

وشترمهل: ۱) کیویکه له کوردستان؛ ۲) برینی له بنیاده‌می مل‌درئ [خ] ۱)

نام کوهی است؛ ۲) کنایه از آدم گردن دراز.

وشترمول: جیگه‌ی نیخ‌دانی وشترگه‌ل [خ] جای خوابانیدن شتران.

وشترمه‌له: مه‌له‌ی له‌سه‌ر ته‌نست [خ] شناکردن بر پهلو.

وشتره: وشتراو [خ] آبکوهه، خیزاب.

وشتروه‌وان: ساره‌وان، شوانی وشتران [خ] ساربان.

وشتری: جورئ رو‌بشتن به‌لوقی بلند [خ] نوعی راه‌رفتن

وشتو: دنده‌دانی سه‌گ بو نیر به‌ر بوئن، كس، كس [خ] لفظ حمله‌دادن سه‌گ.

وشته: وشه‌ی ترساندن؛ (وشنه‌ی لی‌پکه‌ی دلئ ده‌نوفئ) [خ] كلمه

ترساندن.

وشته‌په: ناوی دوگوند له کوردستان، به‌کیان به‌عسی وئزانی كردن [خ] نام

دو روستا در کوردستان كه بكي را بعثیان وبران كردند.

وشتیو: وشتو [خ] لفظ پارس دادن سه‌گ.

وشتیو: وشتو [خ] لفظ پارس دادن سه‌گ.

وشر: ۱) ده‌به‌ك، له ده‌پاژ باژنك؛ ۲) خونبایی [خ] ۱) ششر، يك‌دهم؛ ۲)

خونبها.

وشش: ده‌نگی نالینی خه‌مگین [خ] صدای ضجه.

وشك: ۱) پنجه‌وانه‌ی تدر؛ ۲) ره‌ق، سه‌خت؛ ۳) رژد، چكوس؛ ۴)

ورناخوش؛ ۵) ناتبگه‌بشتو؛ ۶) نغمد؛ (پولئ وشكى هه‌به)؛ ۷)

پنجه‌وانه‌ی قه‌لب، عه‌بارته‌واو؛ (نهم لیره قه‌لب‌نبه وشكه) [خ] ۱)

خشك؛ ۲) سخت و سفت؛ ۳) خسس؛ ۴) اخمو؛ ۵) نفهم؛ ۶) نقد؛

(۷) سره، ناب.

وشكارو: برون، چوئی قاقزو بی ناو [۱] خشکسار، کویر.

وشکامه: نوزجاندنی، بمرله ناودانی زهوی [۱] بذرپاشی قبل از آساری زمین.

وشکان: جینگه ی بی ناو [۱] جای بی آب.

وشکانی: (۱) بهز، پنجه وانه ی شوینی به ناو: (۲) ماوه بهک له سال که زهوی وسکهو باران ناباری [۱] (۱) بز، خشکی: (۲) فصل بی بارانی و خشکی زمین.

وشکاو: نیشکاو [۱] پایان آب.

وشکاو داهاتن: دوا به شی ناو زویشتن، نیشکاو هاتن [۱] خشکیدن آب. وشکاو س: نهستیور، مانگابهک که بو ناوس بو ن سال بونری کرده [۱] سنرون بکاله، نازای مو فنی.

وشکاو شک: وشکی له نه نداده به دهر [۱] بسیار خشک.

وشکاو هاتن: وسکاو داهاتن [۱] خوشیدن آب.

وشکاو ی: جائه وهرانی که له به ژوانورد ده توانن بژین وهک زه فوه بو نو مار [۱] ذوحبائین.

وشکابی: بهز [۱] خشکی.

وشک بو: نهزایی له کول که نو [۱] خشک شده.

وشک بو ن: (۱) له نهزایی زرگار بو ن: (۲) رهق بو ن: (۳) له چوله و بزونن که ون: (له نرسان وشک بو م، نم قولم وشک بو ه کارناکا) [۱] (۱) خشک شدن: (۲) سخت شدن: (۳) خشک رهن، از حرکت بازماندن.

وشک بو نه وه: له نهزی زرگا بو ن [۱] بازخسک شدن.

وشک دبس: دبواری له وشکه بهرد [۱] دبواری سنگی بی ملاحظ.

وشک کردن: (۱) بی ناو، ونی کانی و سرچاوه: (۲) تهر کردن نه وشک [۱] (۱) خوسیدن جسمه: (۲) خشک کردن خبس.

وشک کردنه وه: نهز له نهزی زرگار کردن [۱] خشک کردن خبس.

وشک و واعده: وشک و بر بنگ، زور زور وشک [۱] بسیار خشک.

وشکه: (۱) مری نه غد بی خوراک: (۲) دانموئله له مالدا: (۳) پاره ی نه غد: (۴) نه خوشبهکی نازه له که شبر وشکه ده کا: (۵) ههرشتی که نهز نیه: (۶) که مره: (۷) چوش، هوش، فهرمانی راونساندنی که رو نیسنر [۱] (۱) مزد نقدی بدون خوراک: (۲) بنشن: (۳) بول نقد: (۴) نوعی بیماری دام که شبر خشک کند: (۵) خشک به معنی عام: (۶) ناپاله یامال و خشک شده: (۷) لفظ متوقف کردن استر والاغ.

وشکه بار: مبودی نیشکه وه کراو وهک باوی و میوزو قه بسی و له نکه [۱] خشکیبار.

وشکه برین: کوانی بی زینچکا و [۱] زخم چرک نکرده.

وشکه بهر: وشکه بار [۱] خشکبار.

وشکه بهرد: نیشکه که لهک [۱] سنگچین بدون گل.

وشکه بیر: جالوئی که ههر به هاران ناوی تیدایه [۱] چاه آبی که فقط بهاران آب دارد.

وشکسه بیر: پنجه وانه ی نهزه بیر، نه خوشبهکی بیسته [۱] یکی از بیمارهای پوست.

وشکه بلاو: پلاوی که ده گهل اینان زونی نی نه کری [۱] چلو، کنه.

وشکه جاو: نانی بهر سی خواردن، نانی بی پیخور خواردن [۱] نان تهی و بدون نانخورش خوردن.

وشکه جو: وشکه جاو [۱] نگا: وشکه جاو.

وشکه جن: لشکه که لهک [۱] سنگچین.

وشکه چوم: روباری که له ناوساندا نیشکده بی [۱] رودی که در ناپستان بی خشکد.

وشکه چین: وشکه چین [۱] سنگچین.

وشکه دان: دانموئله [۱] پشن.

وشکه داهوت: ره خسی به گهل که زنی نیانه بی [۱] رقص گروهی مردانه. وشکه زن: (۱) ده سکه نه: (۲) نوک زنبنده له بیست بی خوسانندن: (۳) نیشکه زن [۱] (۱) درویدن غله با دست: (۲) برکندن موی از پوست بدون خیسانیدن: (۳) دلقک مابش.

وشکه رو: وشکارو [۱] خشکسار.

وشکه زو: نیشکه زو، نهسی زانه هینراو [۱] اسب تعلیم بدیده.

وشکه زنی: ریگای سهخت و بهرده لان و خوش نه کراو [۱] راه سنگلاخ و ناهموار.

وشکه سال: سالی که باران [۱] خشکسال.

وشکه سو فی: نهر که دنهای نهزان و بی سه لیفه: (بروانه وشکه سو فی و ره قسی به ههروه له / دبسان له به حری وشکی ههوا که وته بی مهله)

«نالی» [۱] زاهد خشک و فشری.

وشکه سه رما: سه رما و به سنه لکی بی باژن [۱] سرمای سخت و بی بارش.

وشکه سه ما: برینی له خو زور به که یف نیشان دان به خورایی [۱] کتابه از اظهار شادی کردن بدون سبب.

وشکه سی: (۱) سه نگ فهرش: (۲) نیشکه مز [۱] (۱) سنگ فرش: (۲) مزدور نقدی بدون خوراک.

وشکه شین: شپوهن کردن بو که سی به بی نهوه خاوه مردگ نان و خوان بدا به شپوهن گبران: (جو بن بو ناغا وشکه شینمان کرد) [۱] شپونی که از خانه مانمدار غذایی به شپون کتان ندهند.

وشکه شیو: دول و دهره ی بی ناو [۱] دره بی آب.

وشکه که لهک: وشکه بهرد، نیشکه که لهک [۱] سنگچین بدون گل.

وشکه ل: لکی وشکی دار [۱] شاخه های خشک درخت.

وشکه لاتن: (۱) وشک بو ن: (۲) برینی له لاواز بوئی زور [۱] (۱) خشکیدن: (۲) کتابه از لاغر شدن بسیار.

وشکه لاتو: (۱) نیشکه وه بو: (۲) له زولا واز بوگ [۱] (۱) خشکیده: (۲) بسیار لاغر شده.

وشکه مسز: (۱) نیشکه مز، نیشکه مس: (۲) شوانکاره بی بی نهوه بههره ی شبر و کولکه ی سالانه بدا [۱] (۱) مزد نقدی بدون خوراک: (۲) دام را نصفه دادن بدون دریافت بهره سالانه.

وشکه مس: وشکه مز [۱] نگا: وشکه مز.

وشکه و بوگ: نیشکه وه بو [۱] خشک شده.

وشكه و بون: وشك بونه [۱] خشك شدن خيس.
 وشكه و كردن: وشك كردن بونه [۱] خشك كردن خيس.
 وشكه و بوبو: وشكه و بوگ، نيشكه و بوبو [۱] خشك شدن خيس.
 وشكه و بون: وشكه و بون، وشك بونه [۱] خشك شدن خيس.
 وشكه و ورد: خدفتان، نوچاندن له شوره به نه مای باران [۱] بذرافشانی در زمين خشك به اميد باران.
 وشكه و كردن: وشك كردن بونه [۱] خشك كردن خيس.
 وشك هه لاتن: وشك هه لاتن [۱] نگا: وشك هه لاتن.
 وشك هه لاتو: وشك هه لاتو [۱] نگا: وشك هه لاتو.
 وشك هه لنگه ران: نزك به وشك بون [۱] نزديك به خشك شدن.
 وشكه بى: برينى له زوبينى و كلكه سونه [۱] كتابه از تعلق.
 وشكى: (۱) بهن، وشكاني: (۲) بېجه وانه ي نيزى: (۳) په تى، بى هيچ، (ميوانين به وشكى هاتوين، وانا: به ده سنى به نال، به لىنى به وشكى به كارى چى دېت) [۱] (۱) بر، خشكى: (۲) خشك بودن، شد خيسى: (۳) خالى از هر چيز، خشك و خالى.
 وشم: (۱) به لای شيناو ورد: (۲) ده بيزم، ده ليم: (۳) به مای گوشين بو بيزه، نه گوشم [۱] (۱) آفت نباتات: (۲) گويم: (۳) مى فشرم.
 وشمنى: بى نيزم [۱] به وي مى گويم.
 وشو: وشه ي نرساندنى ترسه نوک [۱] لفظ ترساندن ترسوبان.
 وشو: (۱) کومه لى زور له ده نكي ميوه که به دارکينکه وه هه لو اسراه: (۲) گولئى ده خل [۱] (۱) خوشه ميوه: (۲) خوشه غله.
 وشوکه ز: گول چين، که سنى که ده سلک و گول ده کا [۱] خوشه چين.
 وشه: (۱) ونه، وازه، ويزه، بيزه، فسه، له بز، که ليمه: (۲) ده نكي وه که ده نكي ماری نوژه [۱] (۱) کلمه: (۲) صدای مانند مار برانگيخته.
 وشه به وشه: که ليمه به که ليمه، له بز به له بز [۱] حرف به حرف، تماماً.
 وشهك: ورشهك [۱] نگا: ورشهك.
 وشهگ: ورشهك [۱] نگا: ورشهك.
 وشه وش: ده نكي له شويين به كى مار [۱] صدای پيايى مار برانگيخته.
 وشى: (۱) وشوى ميوه: (۲) رابردوى گوشين بو که سى سينهم، گوشى، کوشى [۱] (۱) خوشه ميوه: (۲) فشرد.
 وشيا: وشا، گوشرا [۱] فشرده شد.
 وشيار: ناگادار، به بېر، وربا: (شوکور و شماره مه حوى، تى ده گادنيا خه رابانه / خه رابى گمر بکا نه هلى خه رابه بوجى لى ده گرم) «مه حوى» [۱] هوشيار.
 وشيار بون: ناگادار بون [۱] آگاه شدن، هشينارشدن.
 وشيار بونه وه: (۱) ناگادار بونه له كارى: (۲) به خه به رها تن له خه [۱] (۱) آگاه شدن: (۲) بيدار شدن از خواب.
 وشيار كردنه وه: (۱) ناگادار كردن له نه بنى: (۲) له خه پوزاندن [۱] (۱) آگاه كردن از راز: (۲) بيدار كردن از خواب.
 وشياري: (۱) وربايى: (۲) به ناگايى، بيدارى [۱] (۱) زرنكى، هشياري: (۲) بيدارى.
 وشيردن: فه تارتن، شاردن بونه [۱] پنهان كردن.

وشين: گوشين، گلوفين [۱] فشردن.
 وفه: کوانبکه له نازه ل دېت [۱] دملئى که ويزه دام است.
 ول: (۱) پنجکه در کينکه له شيلان له کا گولئى زه رده سور ده گرى: (۲) گول: (۳) خونچه: (۴) بيه ننگ: (ول به): (۵) بهر لآ: (ولى که با بچى): (۶) نه به گه، خونچه گرتو: (شل و ول) [۱] (۱) خاربنى است که به نسترن کوهى مى ماند: (۲) گل: (۳) غنچه: (۴) ساکت: (۵) ول: (۶) شل و سست.
 ول: (۱) کون، قول، کونا: (۲) بهر لآ: (۳) ورکه نانى تينگوشين: (۴) تينگوشين: (۵) گلوفان، له ناره ده ستا گوشراو: (۶) گوم [۱] (۱) سوراخ: (۲) ول: (۳) نان باره برای تريد: (۴) نان نر بيشده: (۵) سجاله: (۶) گم.
 ولا: (۱) نه ولا، نه ونالى: (۲) سونده به خودا، به خوا [۱] (۱) آتسو: (۲) واللّه، ولات: (۱) سه رزه ميني جى زيانى خه لک: (۲) مه مله که ت: (۳) برينى له ده ورو بهرو داروديوار: (هه مو ولاتى بيس کرد، به سه ر ولاتى دام زيزه) [۱] (۱) سر زمين آباد: (۲) کشور: (۳) کتابه از دور وور و دروديوار ولات پاريز: نيشتمان بهرست [۱] ميهن دوست.
 ولات پاريزى: نيشتمان بهر سنى [۱] ميهن دوستى.
 ولاخ: يه کسم و گاو گول [۱] سنور و گاو و گاو ميش.
 ولاخدان: جاروى دار [۱] چار وادار.
 ولاخلو: گوند بکه له کوردستان به عسى و يرانى کرد [۱] از روسناهاى ويران شده کوردستان توسط بعثان.
 ولاش: (۱) له و گوندانه ي کوردستانه که به عسى کاوليان کرد: (۲) نامرا، ره فبقى زينگه [۱] (۱) روسنايى در کوردستان که بعثان آن را ويران کردند: (۲) همراه.
 ولاشم: (۱) شلى نه بېنجرار: (۲) بهر تاوله [۱] (۱) سست ناي بيجده: (۲) روبا ز.
 ولاغ: ولاغ [۱] نگا: ولاغ.
 ولاغدار: ولاغدار [۱] چار وادار.
 ولاغلو: گوند بکه له کوردستان به عسى و يرانى کرد [۱] از روسناهاى ويران شده کوردستان توسط بعثان.
 ولاله: نامرانيکه له خه رکه دا [۱] ايزارى در چرخ دولر بسى.
 ولام: (۱) خه بهرى زاسبيرا: (۲) جواب، بهر سف [۱] (۱) بيا م: (۲) پاسخ، ولامه: مانا کرده وه [۱] تفسير، شرح.
 وللانه: له و گوندانه ي کوردستانه که به عسى کاوليان کرد [۱] روسنايى در کوردستان که بعثان آن را ويران کردند.
 ولاو: بلاو، بهر ز [۱] برا کنده.
 ولاوى: بلاوى [۱] برا کنديگى.
 ولاوباي: جوانى شوخ و شه ننگ [۱] زيباي شوخ و شنگ.
 ولاوين: شيلان به ده سست، ده س پيامالين [۱] مالش دادن، چلانيدن، ولايه ت: (۱) ولات، سه رزه مين: (۲) شار، بازيز [۱] (۱) منطقه: (۲) شهر.
 ولته: گه راماسى [۱] تخم ماهى.
 ولجه: خونجه ي تازه پشکوتو [۱] غنچه نازه لب گسوده.
 ولحنى: (۱) بلخ، سوک و چروک: (۲) گوى نه ده، که تره خه م [۱] (۱) هرزه: (۲)

لا قید.

ولجی: ولجی [نگا: ولجی].

ولس: نازله، ملات، ده ولت [دام، حیوان اهلی].

ولسمات: ولس [نگا: ولس].

ولف: جوت. نیر بومی رمی بونیر: (ولفن) [جفت، همسر].

ولفت: سمرقه له مانه [مزد دعانو بس].

ولک: (۱) گورجک، گورچه ویله؛ (۲) جهرگ، کهزه ب [۱] گرده، کلیه؛

(۲) جگر.

ولک به ساجه ودان: جهرگ سوناندن، نوئی دهر دو نازار کردن [جگر

سوزاندن، کنایه از بسیار آزار دادن].

ولکرن: (۱) ده وکردن؛ (۲) بهره لاکردن [۱] راندن؛ (۲) ول کردن.

ولکری: (۱) دهرکراو؛ (۲) بهره لاکراو [۱] رانده شده؛ (۲) رها شده.

ولکله: وشه ی بچوک شانندان: (گردلکه، جاشولکه) [یسوند تصغیر].

ولکسه: مه لئه ند: (له ولکسه ی عینق دا گه ر لافی شاه ی لئی بده ی

لئت دبت) «بیکس» [منطقه، فلمرو].

ولماو: به فری شلی، نیو ناو [برف آبکی دوحال ذوب].

ولمه: (۱) یارچه گوشتی زلی بی نلسک؛ (۲) زه قایی سهران؛ (۳) گولمه [

(۱) قطعه گوشت درشت، لخم؛ (۲) قسمت بالای ران، کفل؛ (۳) نگا:

گولمه].

ولنگه: (۱) دسه باجه، په ک کوه، داماو؛ (۲) قسمی بی ماناو بی سهر وهر

[۱] دستباجه؛ (۲) چرند و پرت و پلا.

ولو: بهم جوړه [این طور].

ولو: گولینه، گولونه [نگا: گولونه].

ولووش: بروش، بر ویش [بلغور رین].

ول ول: بوله بولی به گوزه وهه راه [اعتراض و داد و بیداد].

ولوئه: گه رای ناوژگی مامر، وروره [تخم نیم بند در شکم مرغ].

وله: بان، بهریان [عرض، بهن].

ولنه: (۱) گولمه، ولمه؛ (۲) مله، جویره، جویره؛ (۳) کون، قول [۱]

نگا: گولمه؛ (۲) حشره ابدژک؛ (۳) سوراخ.

ولهه: هلو، نه بلو، نه لوه [عقاب].

وله توت: شیلان، جلیق [نسنرن کوهی].

وله ره: بولکه، گاگون، ولیره [خر].

وله سعه ت: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاو لیان کرد [

روستایی در کوردستان که بعضیان آن را ویران کردند].

وله سه گانه: وله توت، شیلان، جلیق [نسنرن کوهی].

ولی: خونجه، بشکوژ [غنجه].

ولئی: ولو، نه جوړه [این طور].

ولیاوا: گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [از روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بعضیان].

ولیره: (۱) کزن؛ (۲) یولکه [۱] گاودانه؛ (۲) خلر.

ولیفه ت: (۱) ولف، هاوون؛ (۲) خوزایی، به بی فرخ؛ (۳) سمرقه له مانه [

(۱) همسر؛ (۲) رابگان؛ (۳) مزد دعانو بس].

ولیفه تانه: سمرقه له مانه [مزد دعانو بس].

ولین: (۱) گلوفین، گوشین له ناوده ست؛ (۲) نیکوشین [۱]

مجاله کردن؛ (۲) تربد کردن نان.

ولینو: جوان چاک، شوخ وشه ننگ [زیبای شوخ و شنگ].

ولینوی: شوخ وشه نگی [شنگ و شوخی].

ولیه فته تی: بریتی له میرد به رانبه به زن: (به چیر و ده چبه و لای

ولیه فته تی) «جه نایی مه لا» [کنایه از همسر زن، شوهر].

ون: (۱) گوم، نادبار؛ (۲) نیوه، هون، نه نگو، هنگ [۱] گم؛ (۲) شما.

ون: خونین [خون].

ونا: (۱) گوم، نادبار؛ (۲) به لاش، خوزایی؛ (۳) بهم جوړه، ناوها [۱] گم؛

(۲) مفت، مچانی؛ (۳) این طور.

ونار: (۱) ناماده، نه یار؛ (۲) خیشکی که زه وی بی نه خنه نمخته ده کهن بو

چاندن؛ (۳) بنار، داوتی کبو؛ (۴) شیوی سنی کاسنه [۱] آماده؛ (۲)

شخم صاف کنی که کردها را تقسیم می کند؛ (۳) دامنه کوه؛ (۴) شخم

سه خبشه.

ونارا: ناماده ی کرد، حازری کرد [آماده کرد].

ونارای: راگرتن، ونساندن [نگهداشتن، منوقف کردن].

وناردن: ناماده کردن [آماده کردن].

وناندن: هوندنه ی که زی، برج هونینه مه [آراسن و بافتن مو].

وناو: بناوی داریکی لیره اری بی بهره [درختی است آزاد و جنگلی].

ون بو: (۱) گوم بوگ؛ (۲) گوم بو، دیار نما [۱] گم شده؛ (۲) گم شد.

ون بوون: گوم بوون [گم شدن].

ونبار: بنار [نگا: بنار].

ونجر: ریزال ریزال، شرودر [لت و بار، کهنه و ازهم در رفته].

ونجر به ونجر: ته او شر و ذراو [بسیار کهنه و پاره].

ونجر ونجر: ونجر به ونجر [بسیار کهنه و پاره پاره].

وندا: گوم، ون، نادیار [گم].

وندا بو: (۱) گوم بوگ؛ (۲) گوم بو، ون بو [نگا: ون بو].

وندا بوون: ون بوون [گم شدن].

وندا بین: ون بوون [گم شدن].

وندا کرن: (۱) گوم کردن؛ (۲) گومبان کردن [۱] گم کردن؛ (۲) گم کردند.

ون کردن: گوم کردن [گم کردن].

وننگه: بناوان، بهر بنده ی ناو [جای بستن آب].

وننه: (۱) گومه، دبارنیه؛ (۲) نهو، فلان؛ (۳) بنه، بینه [۱] گم است؛ (۲) آن؛

(۳) بگذار، بنه.

ونه وهی: خونینگر، خونین له ستین [خونخواه].

ونی: ناوها، بهم جوړه [این طور].

ونی: خونین [خون].

ونی بایش: روانین، تواشاکردن، فت کردن، لئی مه یزاندن [نگاه کردن.

وو: (۱) هوی، ناهای؛ (۲) توف، دادله دهس [۱] حرف ندای، ای؛ (۲)

وای.

وو: (۱) پیتی بادانه وه، وه؛ (۲) نهو [۱] حرف عطف، و؛ (۲) او، وی.

ووجا: (۱) لهوی، له بنه: (۲) نهوجاره [و] (۱) آنجا: (۲) آنگاه.
 ووژا: ووجا [و] نگا: ووجا.
 ووژا: ووجا [و] نگا: ووجا.
 ووئش: چوئش، ونه‌ی که‌ز او‌سناندن [و] حرف نرمر الاغ، هئش.
 ووئشی: هئشو، هوشه [و] خوشه.
 ووله: ونه‌ی زاوه‌سناندنی گولک [و] حرف نرمر گوساله.
 ووئنی: ناوه‌ها، به‌م‌جوره [و] این‌طور.
 ووئهو: نوخا، وه‌حه، وه‌له، وشه‌ی ویسناندنی چیلر گا [و] لفظ منوقف کردن‌گاو.
 وویاته‌ی: بیکه‌نین، خه‌نین، که‌نین، خه‌نه‌کردن [و] خندیدن.
 وویابش: بیکه‌نین [و] خندیدن.
 وویه: خوشک، خوه‌بشک، خوار [و] خواهر.
 وه: (۱) بینی دوباره‌کردنه‌وه: (وه‌گه‌زئ): (۲) فرکردن: (وه‌خو، بخووه): (۳) یو، به: (وه‌تو، تیزم): (۴) نالی، نهره‌ف: (وه‌لا‌که‌وه، وه‌دور‌که‌وت، وه‌سمردا، وه‌زئلا): (۵) وا، ناوا، ناوه‌ها: (وه‌بکه‌به‌باشن، بزائن): (۶) ناواله، وا، واز: (ده‌رکئی وه‌که، گری‌که‌ی وه‌که): (۷) ئیوه، نه‌نگو: (له‌به‌ر خاتری وه‌ده‌جم): (۸) خاوه‌ن: (وه‌ناموس، وه‌هونه‌ر، وه‌چهرگ): (۹) پیتی‌فهرمان: (نمو‌دازه‌به‌منار‌وه‌بره): (۱۰) ده‌گه‌ل: (به‌نوو‌ه‌ده‌بینه‌چوار‌که‌سه): (۱۱) چوتبه‌نی، باز: (وه‌پاوه، وه‌دانینسسه‌وه، وه‌زا‌کشانه‌وه): (۱۲) لکان‌و‌جوئ‌بوئ: (پیه‌ئوساوه، پئی‌به‌وه‌داوه): (۱۳) ونه‌ی سوئند: (وه‌خرا‌فهمم): (۱۴) نمو [و] (۱) حرف نکرار: (۲) پیشوند و پسوند به معنی آشامبان: (۳) به: (۴) سو، طرف: (۵) چنین: (۶) باز، گشاده: (۷) شما: (۸) دارنده، صاحب: (۹) پیشوند امری: (۱۰) با، همراه: (۱۱) بیان‌حالت: (۱۲) حرف اتصال: (۱۳) حرف سوگند: (۱۴) او.
 وه‌ها: ناوه‌ها، ناوا [و] این‌طور.
 وه‌هار: (۱) نزم، نه‌وی: (۲) به‌هار [و] (۱) پست، خند بلند: (۲) بهار.
 وه‌نهر: خاوه‌ن، خودان، دازدار، وابر [و] صاحب.
 وه‌نه‌سناندن: نه‌سناندنه‌وه، سانه‌وه [و] بازپس‌گرفتن.
 وه‌نه‌ی: هزی، وشه‌ی بانگ‌کردن [و] حرف ندای، ای.
 وه‌با: (۱) نه‌گه‌ر ناوا‌بوابه: (۲) به‌با، دبله‌به‌با: (۳) نه‌خوشی‌جا‌وقولکه [و] (۱) اگر چنین بود: (۲) دله‌نرخواه: (۳) بیماری‌ویا.
 وه‌بال: نوبال، ناوان: (وه‌بالئی‌نو‌به‌لمم) [و] نوبال.
 وه‌باهاتن: نیشبنای‌گان‌کردنی‌دیل [و] جفت‌خواستن‌دله، وه‌بزنا: وای‌حه‌ساوکه، وای‌دائی [و] چنین‌پندار.
 وه‌بزائم: به‌بیری‌من [و] به‌رای‌من، انگار، نصور می‌کنم.
 وه‌بزانه: وه‌بزنا [و] چنین‌پندار.
 وه‌به‌ن: (۱) به‌ره‌ولای‌خوارو: (من‌وه‌به‌ن‌که‌ونم): (۲) برئی‌له‌زیان: (له‌و‌سودابه‌دا‌وه‌به‌ن‌که‌ونم) [و] (۱) زیر، زیرین: (۲) کتابه‌از‌زیان‌دیدن.
 وه‌به‌ندان: (۱) خستنه‌زیر: (۲) نه‌شه‌ناکردنی‌برین: (کوانه‌که‌ی‌وه‌به‌نی‌داوه) [و] (۱) زیر‌گرفتن: (۲) چرک‌کردن‌و‌آماسیدن‌زخم‌با‌دمل.
 وه‌به‌ن‌که‌وتن: (۱) زیر‌که‌وتن: (۲) برئی‌له‌زیان‌کردن‌له‌سودادا [و] (۱)

زیرافنادن: (۲) کتابه‌از‌مغیوب‌شدن‌در‌معامله.
 وه‌بو: (۱) ناوها‌زوی‌دا: (۲) کرابه‌وه [و] (۱) چنین‌بود: (۲) بازشد.
 وه‌بوئ: (۱) کرانه‌وه: (۲) بوئی‌به‌م‌جوره: (۳) ناوه‌ها‌بوئ [و] (۱) بازشدن: (۲) اینچنین‌بودن: (۳) چنین‌بودند.
 وه‌به: (۱) ناوا‌به: (۲) بگره‌وه [و] (۱) چنین‌باش: (۲) بازشوا.
 وه‌به‌ر: (۱) خاوه‌ن‌میوه‌به‌ر: (۲) له‌زیردا [و] (۱) دارای‌ثمر: (۲) به‌زیر.
 وه‌به‌ردان: خستنه‌زیر: (سوارئی‌پیاویکی‌وه‌به‌ردا) [و] زیر‌گرفتن.
 وه‌به‌ر‌که‌وتن: (۱) زیر‌که‌وتن: (وه‌به‌ر‌ماشین‌که‌ونم): (۲) به‌ش‌پئی‌گه‌بشن: (له‌و‌به‌شکرده‌دا‌دوبزئم‌وه‌به‌ر‌که‌وت) [و] (۱) زیرافنادن: (۲) نصب‌شدن.
 وه‌به‌ر‌گرتن: له‌زیردا‌گرتن: (ده‌سنی‌وه‌به‌ر‌گره‌نه‌زئئ) [و] در‌زمر‌قرار‌دادن.
 وه‌به‌ره‌هاتن: (۱) به‌ره‌هاتی‌ار‌بوئ‌نیکه‌م‌چار: (ره‌زم‌وه‌به‌ره‌هات): (۲) نوئش‌بوئی‌ده‌گه‌ل‌کومهل: (خه‌لکبان‌ده‌برد‌منبش‌وه‌به‌ره‌هاتم): (۳) پیکران، ویکه‌وتنی‌گولله‌وو... (ده‌سره‌زیر‌کبان‌لئی‌کرد‌وه‌به‌ره‌نه‌هات) [و] (۱) ثمر‌دادن‌برای‌نخستین‌بار: به‌ثمر‌ننسنن: (۲) گیرافنادن‌با‌جمعبت: (۳) هدف‌قرار‌گرفتن، مورد‌اصابت‌واقع‌شدن.
 وه‌به‌ی: (۱) ناوها‌بو: (۲) ناوها‌بیئ [و] (۱) چنین‌بود: (۲) چنین‌باشی.
 وه‌بیا‌یش: (۱) هه‌لشان، هه‌لش‌بردن: (۲) نیکول‌کردن، توکل‌گردنه‌وه: (۳) دادروای‌گروقه‌ر، توب‌بیا‌یش [و] (۱) شکاف‌برداشتن: (۲) پوست‌کندن: (۳) نگا: نوب‌بیا‌یش.
 وه‌بیر‌هاتن: له‌بیر‌نه‌جوئ، فهراموش‌نه‌کردن [و] به‌باد‌دا‌اشنن.
 وه‌بیر‌هاتنه‌وه: دوا‌ی‌له‌باد‌چوئ‌که‌مونه‌خه‌باله‌وه [و] باد‌آوردن.
 وه‌بیر‌هئشان: له‌فهراموش‌کردنی‌شئی‌رزگار‌کردن، بیر‌خستنه‌وه [و] باد‌آوری‌کردن.
 وه‌بیر‌هئشانه‌وه: وه‌بیر‌هئشان [و] باد‌آوری‌کردن.
 وه‌با: (۱) له‌سهری: (۲) به‌به‌اده‌بی: (۳) به‌لاق: (وه‌با‌لیم‌دا) [و] (۱) ایستاده: (۲) با‌پای‌به‌اده: (۳) با‌پا.
 وه‌بار: داوای‌به‌زه‌لبلی [و] لابه.
 وه‌پاران: بارانه‌وه، لاله‌نه‌وه [و] لابه‌کردن.
 وه‌پاران‌مه‌وه: وه‌پاران [و] لابه‌کردن.
 وه‌پال: به‌بال‌پیه‌نان، به‌دله‌کدان [و] با‌هول‌دادن.
 وه‌پال‌خستن: بال‌خستن، در‌زیر‌کیشان [و] دراز‌کشاندن.
 وه‌پال‌دان: یاس‌بان‌کارنک‌به‌که‌سینکه‌وه‌لکاسدن: (نه‌و‌نومه‌نه‌بان‌وه‌پال‌داوه) [و] نسبت‌دادن‌کاری‌به‌کسی.
 وه‌ت: (۱) گوئ، گونی: (۲) به‌جو‌رنکت: (وه‌ت‌نعمی‌بک‌م‌خوت‌بزائی): (۳) نه‌وی، هزوی [و] (۱) گفت: (۲) جنانت: (۳) آنجا.
 وه‌تا: له‌وساوه، له‌وکانه‌وه [و] از‌آن‌هنگام.
 وه‌تاخ: نو‌ده‌ی‌لئی‌دان‌بشتن [و] اتاق.
 وه‌تاخ: وه‌تاخ [و] اتاق.
 وه‌تانایش: سه‌ر‌پنجی‌له‌فرمان، یاغی‌بون [و] یاغی‌شدن.
 وه‌تر: له‌وه‌پئر، واتر [و] پیش‌از‌این.

وه تراخ: (۱) لیسى باز به سه ره وه نیشتن؛ (۲) چلکه کون [] چوب بر نشستن باز؛ (۲) لباس کهنه.

وه تراخچی: کونه فروش [] کهنه فروش.

وه تمان: سوکه له ناوی عوسمان [] مخفف عثمان، نام مردانه.

وه ته: بانو، گون، خان [] خابه، بېضه.

وه ته با: قوزی، گون ناوسان [] باد فق، آماس خایه.

وه تهر نایش: مه شق کردنی سه باران [] رزه سر بازار.

وه تن: (۱) زیگه، زیند؛ (۲) ده سکر دی ناوخو [] (۱) وطن؛ (۲) ساخته داخلی.

وه تن پهرست: ولات خو شنه و بست [] مېهن پرست.

وه تن پهر ور: وه نهن پهرست [] مېهن پرست.

وه تن جهز: وه نهن پهرست [] مېهن پرست.

وه تن خوشه و بست: وه تن پهرست [] مېهن پرست.

وه تن دوست: وه نهن پهرست [] مېهن پرست.

وه تهنی: (۱) وه نهن پهرست؛ (۲) سنعانی ناوخو؛ (۳) برینی له بارجهی هه رزان قېمهت [] (۱) مېهن دوست؛ (۲) ساخته داخلی؛ (۳) کنایه از پارجه ارزان.

وه تی: له وه نا، له وساو وه [] از آن زمان.

وه ج: (۱) حورمهت، ریز؛ (پیاوکی به وچه): (۲) قېمهت و نرخ؛ (زور به وچه ناکردنی): (۳) فابده؛ (کاریکی بی وچه نابکم): (۴) ناناجی، دهس کورنی؛ (نمز و چه): (۱) شان، احترام؛ (۲) ارزش؛ (۳) بهره؛ (۴) نیاز.

وه جاج: وجاج [] نگا: وجاج.

وه جاج: وجاج [] نگا: وجاج.

وه جاج زاده: برینی له سید، عه ولادی پېغمه بر [] کتابه از سید.

وه جاج گویر: بی زاروی نیرینه [] فاقد فرزند ذکور.

وه جهه: ده ستور، فدرمان، فنوا [] اجازه، نایوی وجهه: نایوی زنانه [] نام زنانه.

وه ج: (۱) بېنجو؛ (۲) لکی له لق ده رجوگ؛ (۳) نه وه نه تیره؛ (۴) به هره فازانج [] (۱) بجه؛ (۲) جوانه از نشا و شاخه؛ (۳) نېرگان؛ (۴) سود و بهره.

وه چکه: به چکه، زاروی به چوک [] بجه کوچولو.

وه چه: وهج [] نگا: وهج.

وه چهن: به کام نرخ؟ [] قېمتش چند است؟

وه چهنند: وه چهن؟ [] نگا: وه چهن.

وه چهنی: وه چهن؟ [] نگا: وه چهن.

وه ح: (۱) ونه ی سهیرمان، بهک؛ (۲) لېخوزینی گاو مانگا [] (۱) حرف تعجب؛ (۲) کلمه راندن گاو.

وه حا: ونه ی چیل و گالېخوزین [] حرف راندن گاو.

وه حشی: (۱) درنده؛ (۲) سل و قوشقی و نارام؛ (۳) برینی له مروی نه قام؛ (۴) برینی له زالم [] (۱) درنده؛ (۲) رموک و رام نشده؛ (۳) کنایه از شخص احمق و نهفم؛ (۴) کتابه از ستمکار.

وه حه: ونه ی گالېخوزین، وهج [] حرف راندن گاو.

وه حه و: وه حه [] نگا: وه حه.

وه خ: ناخ، هاوار له بهر ژان و دهر د [] آخ.

وه خت: (۱) کات، سات، دم، گاف؛ (۲) بهخت، نېغبال، ناله، تالچ [] (۱) وقت؛ (۲) بهخت.

وه ختابو: نرېک بو، نه ونه ی نه مایو [] چیزی نمانده بود، نزدیک بود.

وه ختاوه خت: (۱) له شه و روزدا جاری؛ (نهم ده رمانه وه ختاوه خت ده خوی؛ (۲) جاریه جاری؛ (وه ختاوه ختی سه رمان بده) [] (۱) شبانه روز بک باز؛ (۲) گاهگاهی.

وه ختاوه وه خت: وه ختاوه خت [] نگا: وه ختاوه خت.

وه خت بو: وه ختابو [] نگا: وه ختابو.

وه خت به وه خت: جاریه جاری [] گاه به گاه.

وه ختراوه خت: وه ختاوه وه خت [] گاه به گاه.

وه ختو: نه وساکه، وه ختی [] زمانی، آن زمان.

وه ختسه: (۱) ده سه که ی نرېکه، کاتی نه دوره؛ (۲) نه وه نالجه؛ (۳) نیری و بهرانی دابهسته [] (۱) هنگامش رسیده؛ (۲) شانس است؛ (۳) تگه و قوج پروار.

وه خته و: وه ختابو [] نگا: وه ختابو.

وه خژن: نوفره، نوخژن [] آرامش.

وه خستن: داله فاندن، ناویزان کردن؛ (زر بزی به که وادا وه خستوه) [] (۱) آویزان کردن.

وه خشه: به خسین، به خسین [] بخشش.

وه خم: (۱) بوئی گرانی زورناخوش؛ (۲) هه وای زورگران و ناخوش؛ (۲) ناوت، دار بهست [] (۱) بوی بسیار بد و منعفن؛ (۲) هوای بسیار بد؛ (۳) تابوت.

وه خو: فرکه، بخوره، بنوشه [] بنوش.

وه خوا: (۱) سه ونده بخود؛ (۲) بخواته وه؛ (۳) به خوی [] (۱) به خدا قسم؛ (۲) بنوشد؛ (۳) به وسیله نمک.

وه خو که وتن: خو ناماده کردن [] خود را آماده کردن.

وه خو گرتن: (۱) لای خو حاوانده نه وه؛ (منالیک بی که سی وه خو گرتوه)؛ (۲) قبول کردن؛ (۳) له سه ره خو بېوست کردن؛ (۴) مکور بون به گوناج [] (۱) سر پرستی کردن؛ (۲) پذیرفتن؛ (۳) برخود لازم کردن؛ (۴) اعتراف کردن.

وه خوین: فرکه بن، بخو بنه وه [] بیاشامیم.

وه خوینه: بخو بنه وه؛ (نه و فاقه زه م بوه خوینه) [] نوشته را بخوان.

وه خه: داله فینه، ناویزان که [] بیاویز.

وه خهیر: نوغروه خیر، ونه به که به مانا به خوشی و ناسوده بی [] به سلامت.

وه خیر: (۱) وه خهیر؛ (۲) وه خیرهانی [] (۱) به سلامت؛ (۲) خوش آمدی.

وه ده: (۱) خانرخوازی، مالا وایی؛ (۲) نودا، دایک [] (۱) خدا حافظی؛ (۲) مادر.

وه د ارتش: (۱) تاقهت کردن، هه لگرتن؛ (۲) بازنن، بن عه ردخستن؛ (۳)

نه نيفنى نه تمهه نئى [۱] برداشتن: (۲) دفن كردن: (۳) افنحار ماده منفجره.

وهداردايش: ناقه ت كردن، هه نگرتن [۱] برداشتن.

وهداردش: وهداردايش [۱] برداشتن.

وهداروتش: رهدارتش [۱] نگاه، رهدارتش.

وهدان: (۱) دان: (۲) گهزاندهوى فغرزو نامانه تئى: (۳) دانه ووى زمين: (۴) كه وانه كردنه سه: (خورنيشكى وهدا لعناوئنه وهدا [۱] دان: (۲) بازگرداندين وام رسیده: (۳) كندن زمين: (۴) انعكاس.

وهدابش: نيمسك، ريبيكه تئى مادار [۱] تبحال.

وهدابه نه: ره شارتن، شارنده وهدا [۱] بهان كردن.

وهدوزين: دوزينه، دبنه وهدا [۱] بازيافتن، يافتن كم شده.

وهده: (۱) بده: (۲) بیده وهدا: (۳) زهويه كه بكوئه [۱] بده: (۲) يازده، پس بده: (۳) بركن زمين را.

وهدده تش: وهدارتش [۱] نگاه، وهدارتش.

وهدده رتش: وهدارتش [۱] نگاه، وهدارتش.

وهددى: وه بهر جاو كه ورتن، رودان: (نم گوت وهدى دبت، نه واه وهدى هات) [۱] به وقوع بيوستن.

وهددين: دوزبهمه وهدا [۱] بافتن گم شده.

وهددى هاتن: رودان [۱] به وقوع بيوستن.

وهددى هينان: دروست كردن، خولقاندن [۱] آفر بدن.

وهد: (۱) بن، بوره، بهر: (۲) بهر، سنگ: (۳) بهر، نالى: (۴) پئش، (وهر له من هات): (۵) خور: (۶) لاي زير، بهر: (وهر كه ورت، وهدى): (۷) بهر، بهر بجه كه بهر: (۸) خاوهن: (جانه وهر، به خنه وهر): (۹) نه نه كه، نه خته تئى له سه رنوسراو: (۱۰) ده ننگى گر يانئى مثال: (نم مثال وهر وهدى وهدى بزانن چي نه وئى): (۱۱) بهر گه ده، جبه گه تئى نو كي حمرام: (۱۲) بهر: (وهر وهدا وانا: بهر بهر): (۱۳) ناوا، بهر جوهر: (۱۴) خسته ناوانا بو پاكى: (ده ناوى وهدا): (۱۵) ناو نيدا سوراندن: (ناويكى تئى وهدا): (۱۶) خواردين، خوارده منئى: (۱۷) بهر تيل [۱] بيا: (۲) سينه ورت: (۳) طرف: (۴) جلو: (۵) خورشيد: (۶) بابين: (۷) بزه: (۸) صاحب: (۹) لوح: (۱۰) صدای گر به بجه: (۱۱) زهار: (۱۲) برف: (۱۳) ابن طور: (۱۴) در آب انداختن برای شستن: (۱۵) آب در چيزى گرداندن: (۱۶) خوردنئى: (۱۷) نگاه، بهر تيل.

وهد: (۱) ده ننگى سه گ: (سه گ وهدا): (۲) بهر، بهر [۱] واق، پارس: (۲) پلاس.

وهدار: وهدا، وهدا، وهدا، شجاعت.

وهدراز: (۱) بهراز، وهدا: (۲) ميراو [۱] خوك، گراز: (۲) ميراو.

وهدراز: (۱) گوخل: (۲) ناوى گونديكه [۱] شالبكار خيره: (۲) نام دهى است.

وهداسن: گونديكه له كوردستان به عسى وئرانئى كردن [۱] از روسناهاى ويران شده كوردستان توسط بعثيان.

وهدافتن: بسانن، هه لپشاونن [۱] نگاه، بسانن.

وهدرام: (۱) ولا، راسپيرى بهر فسه: (۲) بهر سق، جواو [۱] سفارش

شفاهى، بهرغام: (۲) پاسخ.

وهدرام دانه وه: جواب دانه وه [۱] پاسخ دادن.

وهدرام ناردن: ولام ناردن، قسه راسپاردن [۱] بهرغام فرستان.

وهدرامين: (۱) نانى له گه نم و جوى تبه كه لاو: (۲) ناوى شاربه كه نئران [۱] (۱) نان از گندم و جو باهم: (۲) شهري در ايران.

وهران: (۱) دارزان له سه ره وه بو خوار: (۲) بهران، نيره بهر: (۳) نامان، هاس: (۴) پنجان، لئى هالان [۱] ريزش: (۲) قوج: (۳) آمدن: (۴) بهر خوردن.

وهرانقا: (۱) دريز بون: (۲) دهركيشراو، ده ره هينراو [۱] دراز شدن: (۲) بيرون كشيده شده.

وهرانتش: (۱) ده رهاوشتن: (۲) بهر بيشه وهدا ركبشان [۱] در آوردن: (۲) از ريشه بيرون كشدن.

وهرانندن: (۱) داوه راندن، روزاندن له سه ره بو خوار: (۲) نانين، نينان: (۳) لئى هالاندن [۱] فرو ريزاندن: (۲) آوردن: (۳) در جيزى بهر چيدين.

وهرانن: داوه راندن [۱] فرو ريزاندن.

وهرانين: پنجان بهر وهدا: (لحيف ده خو وهرانئى) [۱] به دور چيزى بهر چيدين.

وهدراو: (۱) بهر ناو، پنجه وانه تئى ديمئى: (۲) هينراو: (۳) نئى هالان، لئى هالان [۱] آبى، مقابل ديمئى: (۲) آورده شده: (۳) در جيزى بهر چيدين شده.

وهدراى: شباو، هيزا، لابق [۱] شايسته، سزاوار.

وهدراى نامه يش: بئكه هانن، ناشنه وهدا بون [۱] به توافق رسيدن.

وهدرب: بهر، بهر، وهدا [۱] برف.

وهدربادان: (۱) بهر بجان: (۲) بهر چانه وهدا [۱] بهر دادن: (۲) بهر چيدين.

وهدربوق: قرب، قرتبه [۱] آروغ.

وهدربون: بهر كومهل خمر بكي كارئى بون: (منال گه له باغ وهدا بون جيان نه هينست) [۱] دسته جمعى به كارئى مشغول شدن.

وهدر بده: ناوه نگاهز [۱] آفتاب زده.

وهدر بهن: بهر لبينه [۱] بيش بند.

وهدر بين: وهدا بون [۱] نگاه، وهدا بون.

وهدر پال: بهر پال، بنار [۱] دامنه كوه.

وهدر پوش: چاره كه، كوئوانه [۱] شانه پوش زنانه.

وهدر بينجان: وهدا بجان [۱] بهر چيدين.

وهدر بينچانه وه: وهدا بجان [۱] بهر چيدين.

وهدرت: (۱) بريكار، نابب: (۲) ناوه راست [۱] نابب، وهدا: (۲) وسط.

وهدرتاخ: نيوه كار، نيمه كارئى نانه وهدا [۱] نيمه كار.

وهدرتاخئى: نيوه كار، كارئى موزرا به نيوه بئى [۱] كار بر روى مزرعه به صورت نيمه نيمه.

وهدرتاسگه: جبه گه تئى نو كه بهر [۱] عانه، زهار.

وهدرتاق: وهدا، نيوه كار [۱] نيمه كار.

وهدرتسه: (۱) ناوه راست: (۲) مافورى زل: (۳) ونه تئى گهزانده وهدا گه له خه نئى جوت دا [۱] وسط: (۲) قالى بزرگ: (۳) كلمه بازگرداندن گاو

در شخم.

وهرته گه نه: قه لاشن [۱] شکافن.

وهرتی: له وگوندانه ی کوردستانه که به عسی به بومیای شیمیای کابلان کرد [۱] روستایی در کردستان که بعین آن را با بمب شیمیایی ویران کردند.

وهرج: وهج [۱] نگا: وهج.

وهرجا: له مه و بهر [۱] قتل از.

وهرجس: وهرزشت [۱] ورزش.

وهرجسه: یزونه، جولا، هور [۱] جنبین، حرکت.

وهرجه: بهرله [۱] قبل از.

وهرچسه: راهیزین له نکاو [۱] بکه خوردن.

وهرچه بین: لادان، کلابون [۱] انحراف.

وهرچه رخان: زفران، سوژانه، بهر و دوا زوکردن [۱] ورچرخیدن.

وهرچه رخانن: زفرانن، رو بهر و دوا کردنه وه [۱] چرخاندن.

وهرچه رخیین: وهرچه رخان [۱] ورچرخیدن.

وهرچه م: بهش جاو [۱] پیش چشم.

وهرخ: بهرخ، وهر [۱] بره.

وهرد: (۱) له جاری بنر کیلان: (۲) کیلندرا، شوکراو: (له زنگه لامان دا بهناو

وهردا هانین: (۳) زبر و زوکردنی خوبانی بهرینی گاگیره: (۴) برینی له

دوبانه کردنه وه: (جاریکت خویندونه وهردی ده وه) [۱] شخم بعد

از شخم نخستین: (۲) شخم زده شده: (۳) زبر و زوکردن سیاری در حال

کر: (۴) کتایه از تکرار کردن.

وهردان: (۱) بهردان، بهرله لاکردن: (۲) لئ زیاد کردن، خسته سهر [۱] (۱)

رها کردن، ول کردن: (۲) اضافه کردن.

وهردانه: نیروکی نستوری نه گونگ بان کر نه وه [۱] نوره نانوی،

وردانه.

وهردای: بهردان [۱] رها کردن.

وهردایش: (۱) خواردن: (۲) ده خواردان: (۳) برتی له بهرتیل خواردن [۱]

(۱) خوردن: (۲) خوراندن: (۳) کتایه از رشوه خوردن.

وهردهیزین: کیلانی زهری [۱] شخم زدن زمین.

وهردانه وه: له جاری بنر کیلان و گاسن لیدان [۱] شخم شده را شخم

دوباره زدن.

وهردش: (۱) خواردن: (۲) خواردنه وه [۱] خوردن: (۲) نوشیدن.

وهردهک: چکوله بی، وردیلانه بی [۱] کوچولوی.

وهردل: قاهه لئی، ناشت [۱] خوراک ناشتا.

وهردوخ: خورا، زورخور، واردوخ، فره خور [۱] پرخور.

وهرده: بهرده، بهرله لاکه [۱] رهاکن، ول کن.

وهردهک: (۱) مراوی: (۲) جباری بوک: (۳) چهوهری مالانگه ز [۱] (۱)

آردک: (۲) جهیزه عروس: (۳) سورچران، طفیلی.

وهرده که: وهردهک، مراوی، سوئه مرغابی، آردک.

وهردهن: خواردن [۱] خوردن.

وهرده نه: وهردنه ی نان بیژان [۱] چوب پهن کردن خمیر نان.

وهردی: بچوک، بیچکه لانه [۱] کوچولو.

وهردیان: زیندانه وان [۱] زندانبان.

وهردی مردی: خرت وهرت، شروشانال [۱] خرت وهرت.

وهردینک: ناوه ند، کروک [۱] مرکز.

وهردینه: (۱) وهردانه: (۲) جوړی نه خوینی چاوی زاروکان: (۳) گیاه که بو

دهرمان ده شی [۱] (۱) نوره نانوی: (۲) نوعی بیماری حشم کودکان:

(۳) گیاهی است دارویی.

وهرز: (۱) بهرز، بلند: (۲) دم و کانی جاندن و بهر هه لنگرن: (۳) برینی له

سال: (۴) بیستانه نیم: (۵) بهر جا، بهرله [۱] (۱) بلند: (۲) موسم کشت و

برداشت محصول: (۳) کتایه او سال: (۴) بالیزیمی: (۵) قبل از.

وهرز: جازز، بی معد، عاجز، قه لئس [۱] بکر.

وهرزا: گای جوژ کمر [۱] گاو شخم زن.

وهرزاخ: زهردوا، شاخی زود سهخته حاسن [۱] که سنگی سیار

سخت.

وهرزشت: راهبانی نه ندانه کانی لهش به کار کردن بو ساغی و

بهقه وهت بو، وهرجس [۱] ورزش.

وهرزقان: بیستانچی، فیرکاری وهرزشت [۱] ورزشکار.

وهرزقوریق: جهنگه ی زینی ته زه کاری [۱] موسم چیدن توه بار.

وهرزه: (۱) گای جوژ کمر، وهرزا: (۲) بلندایی [۱] (۱) گاو شخم زن: (۲)

بلندی.

وهرزه با: بای شباری وهرزی سال [۱] یاد مناسب فصل.

وهرزه باران: بارانی شبای وهرزی سال [۱] باران موسمی.

وهرزهک: (۱) بهرزهک، بلندایی کم له ناو راستایی دا: (بهرزهخی عهده بی

نم بهرزه که به): (۲) زانا له زماره گه ری و لیکدانه وه [۱] (۱) بلندای کم

میان هموار: (۲) حسابدان.

وهرزه نایش: (۱) بهرز کردنه وه، هه لئنان: (۲) راست چه قانندن: (۳)

له خور زاکردن [۱] (۱) بلند کردن: (۲) نصب کردن: (۳) از خواب

بیدار کردن

وهرزی: بهرزی، بلندی [۱] بلندی.

وهرزیار: جوژیر، جوت بهنده [۱] برزگر.

وهرزیر: وهرزیاو [۱] برزگر.

وهرزین: (۱) نمد زین، ناره هگیر: (۲) بهر ی زین، قایش و قرووشی سنگی

نمب: (۳) جولانه وه و خوماندوکردن، وهرجس کردن: (۴) لیکدانه وه،

راوه: (۵) لیکدانه وه ی خهون [۱] (۱) نمد زین: (۲) سینه بند زین: (۳)

ورزش کردن: (۴) شرح و تفسیر: (۵) تعبیر خواب.

وهرزو: شیلان و دهس بیامالین [۱] ماساز.

وهرس: وهرز، جازز [۱] بکر.

وهرسان: پسان [۱] گسستن.

وهرساندن: بچراندن، پساندن [۱] گسستن.

وهرسابی: بهراو، پساو [۱] گسسته.

وهرست: وهرس [۱] بکر.

وهرسوژان: وهرچه رخان [۱] ورچرخیدن.

وه رسوراڻدن: وه رچهرخانډن، زفراڻدن [۱] چرخانډن.

وه رسه: مايجه ي لهش [۱] عضله.

وه رسه ل: پشه بندي لهش [۱] استخوان.

وه رسه له: وه رسه، مايجه [۱] عضله.

وه رشا: رشاوه، رشا به وه [۱] قى كرد.

وه رشان: رشانه وه [۱] قى كردن.

وه رشانډن: رشانډنه وه [۱] وادار به فى كردن.

وه رشاو: كاڙا به كى سببه سه ماوه رو نامرازى نرى ناومالى لى چى دكهن

[۱] آلياڙى است، ورشو.

وه رشاو: رشا وه وه [۱] قى كرده.

وه رشكست: نابوت، نابوت، سه رما به لده س چوگ [۱] ورشكست.

وه رشكسته: وه رشكست [۱] ورشكست.

وه رشه ق: وه رشه ك، وشه گ [۱] بو زپلنگ.

وه رشه ك: (۱) ورشه ك، وشه ك، وشه گ: (۲) توله پلنگ [۱] (۱) حائورى

گر به سان كه بوسنش قيمنى است: (۲) بو زپلنگ.

وه رشه وه: وه رشاو [۱] آلياڙ ورشو

وه رشيمان: رشانه وه [۱] قى كردن.

وه رشمين: وه رشيمان [۱] قى كردن.

وه رشفن: (۱) ناو لى چوزان: (۲) دلوه په كردن: (۳) برينى له نابوت بو ن [۱]

(۱) آب از چبرى رفين: (۲) جگه كردن: (۳) كبابه از نابودشدن.

وه رشانسډن: (۱) پالاوتن: (۲) دلونپ لى ززان: (۳) برينى له دارابى

به هه هه دران [۱] (۱) نصفه كردن: (۲) چكه كردن: (۳) كتابه از هدردادن

تروت.

وه روقبن: (۱) توك لى ده لى: (۲) برينى له نابوت بو ن [۱] نشت دانستن:

(۲) كتابه از نابودشدن.

وه رقاس: (۱) نانه نذازه به ك: (۲) هم نه نذازه [۱] (۱) ناندازه اى: (۲) اين

اندازه.

وه رقلانډن: (۱) راست چه قانډن: (۲) راگرتن به پاهو [۱] (۱) عمود نصب

كردن جيزى: (۲) سر بانگهداشتن.

وه رقيب: نالغهى دارين له ره شكه كى كلوش گوازنه وه دا [۱] حلقه جو بين

انتهاي طناب باركشى.

وه رك: به رخ، ورخ، وه [۱] بره.

وه رگن: نوڙه لډان، فريدان به نهم [۱] برناب كردن.

وه ركو: به ركوت [۱] كو بیده غله پيش از خرمن.

وه ركور به: به رخ ساوا [۱] بره نوزاد.

وه ركه تن: (۱) راكشان، رازان: (۲) نارام بو ن، داكه و ن [۱] (۱) درازكشيدن

براى خواب: (۲) آرام شدن.

وه ركه رده: (۱) ده به ركراو: (۲) جلى ده كاركراو [۱] (۱) پوشيده شده: (۲)

لباس كاركرده.

وه ركه فتن: وه ركه تن [۱] نگا: وه ركه تن.

وه ركه فته ي: ناوه لآت، خوږه تاو كه و تن [۱] طلوع آفتاب.

وه ركه و تن: وه ركه تن [۱] نگا: وه ركه تن.

وه ركه وه ر: نمو به رده ي كه له كانى بارينا بنياده م ته چينه په ناي [۱]
سنگ پناهگاه هنگام باران.

وه رگ: (۱) گه لا: (۲) گور، گورگ، شبنو [۱] (۱) برگ نباتات: (۲) گرگ.

وه رگ: فرو، زه كو شبرى پيکه وه كولاو [۱] مخلوط آغوز و شير
چوشيده.

وه رگا: نوار، نواره [۱] عصر هنگام.

وه رگان: گه له گورگ [۱] رمه گرگ.

وه رگي: (۱) بهرگر، له مپهر: (۲) كه سى كه نه سبنى: (۳) قابم و خوراگر [۱]

(۱) ايم: (۲) گيرنده: (۳) يادوام.

وه رگرتن: (۱) سه نن: (۲) گوى زاگرتن بو هه و قبول كردنى قه: (۳)

به رگرتن، بهرگرگرتن [۱] (۱) گرتن: (۲) گوش دادن و پذيرفتن سخن:

(۳) تحمل بردن، دوام آوردن.

وه رگرتنه وه: ساندنه وه ي وام بان نامانه ي [۱] بازپس گرتن وام يا

امانت

وه رگه: (۱) بهرگه، خوراگرى، ناقه ت: (۲) ناوه ها، نابه م چوره: (۳) نوهابه

به م چوره به [۱] (۱) ناب تحمل: (۲) اين طور: (۳) اين طور است.

وه رگه ز: ديلماسج، پاچفه كار، كه سنى له زمانيكه وه بو زمانيكى تر

ورده گيزى [۱] مترجم.

وه رگه ران: (۱) وه رچه رخان: (۲) له جى چولى به ندى له ندام: (قاجت

وه رگه زاوه): (۳) له دهن ده رجون: (۴) پاچفه، كارى وه رگه ز [۱] (۱)

چرخ خوردن: (۲) اجزا در رفتن بند اندام: (۳) كافر شدن: (۴) ترجمه.

وه رگه راڻدن: چرخانډن، زير و زو كردن [۱] چرخانډن، زير و رو كردن.

وه رگه زانه وه: له بهر انبه ر گه وره نردا زاوه سنان [۱] مقابله با از خود

بزرگ تر.

وه رگه راو: (۱) زير و زو كراو، چمرخ بى دراو: (۲) كافر بوگ: (۳) پاچفه كراو

[۱] (۱) زير و رو شده، برگشته: (۲) كافر شده: (۳) ترجمه شده.

وه رگه شه وى: گورگانه شه وى، رنه به كه بو نرسانډن و خه وانډنى منلان

ده بلين [۱] نگا: گورگانه شه وى.

وه رگير: (۱) كه سى كه زه وى با هه رينى زير بره كا: (۲) پاچفه كهر: (۳)

نلو خول: (هه لگير وه رگير) [۱] (۱) برگرداننده، زير و رو كننده: (۲)

منرحم: (۳) غلت بر بهلو.

وه رگيران: (۱) وه رگرتن: (۲) راگرتن بو دوايى: (۳) بهر زكردنه وه [۱] (۱)

گرتن: (۲) نگاهداشتن براى آينه: (۳) بهر گرتن

وه رگيزان: (۱) ناوه زوكردنه وه، زير و زو كردن: (۲) پاچفه كردن [۱] (۱)

برگردانډن: (۲) ترجمه كردن.

وه رگيزانه وه: وه رگيزان [۱] نگا: وه رگيزان.

وه رگيزك: نامرازى ناگر بين سه روز بزرگ كردن و هه لگه زانډنه وه [۱] اېزار

زير و رو كردن آتش و ذغال.

وه رگيزكه: (۱) منالى فه ره زوينستن: (۲) منالى به كه به وه شير بن: (۳)

منالى كه كارى بى بكرى [۱] (۱) كودك پاگرفته: (۲) كودك رشد كرده

وسرحال: (۳) كودكى كه قادر به كار كردن باشد.

وه رگيل: وه رگير [۱] برگرداننده.

وهرگیلان: وهرگیران [۱] برگرداندن.
 ودرم: (۱) خهو، نفس، خهف: (۲) بیم [۱] خواب: (۲) بیایم.
 وهرسان: (۱) دامان، سرگره‌دان یون: (۲) دواکه‌وتن، له‌دواوه‌هاتن: (۳) نه‌سنور یون [۱] و اماندن: (۲) عقب ماندن: (۳) کُلفت شدن.
 وهرماوی: خه‌رالو [۱] خواب آلود
 وهرمه‌ن: به‌رنه‌شکوت [۱] جلو غار.
 وهرمیلنی: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
 وهرن: بین بو نه‌گره [۱] بیایند.
 وهرنا: ده‌نا، نه‌گره‌نه [۱] وگر نه.
 وهرنا: نارینی [۱] پرت کرد.
 وهرنان: ناویتن، فریدان به‌فهو [۱] پرت کردن.
 وهرنه‌وسانه: پرورشه‌کردن له خواردن به‌رله شیونانین [۱] پیش خوراک، مقبلات.
 وهرنی: بگه‌نه‌سهر: (تاشنی حازره وهرنی) [۱] برسید به.
 وهرنیسک: نزه‌ره‌ی گربان [۱] سسکسکه گره به.
 وهرنیشته‌ی: خوراوایون [۱] غروب آفتاب.
 وهرو: ده‌خو [۱] می خورد.
 وهرو: ده‌خوم [۱] می خورم.
 وهرواردش: (۱) خوراک‌خواردن: (۲) به‌رنیل خواردن [۱] غذا خوردن: (۲) رشوه گرفتن.
 وهرواو: به‌فراو [۱] آب یخ.
 وهروریک: وهرگیرکه [۱] نگا: وهرگیرکه.
 وهروه: (۱) به‌فر، به‌رف، وهر، وهرب: (۲) روبه‌شوینی. به‌ربه [۱] برف: (۲) روبه‌جایی.
 وهرزه: ده‌مانچه‌ی شاکور [۱] نوعی کلت ششلول.
 وهرزه‌ره: شاپالوخ، شاپالوخ [۱] دامون.
 وهرزه‌زه: رده‌زه‌وه. جه‌رخ‌ی باگرتنی منال [۱] چرخ با گرفتن کودک، روروک.
 وهرزه‌مال: پاروی پانی به‌فرماین، شاپالوخ، وهرزه‌ره [۱] دامون وهروه‌وه: به‌رنیخه، پنیسیر [۱] گریبان.
 وهرویک: وهرگیرکه [۱] نگا: وهرگیرکه.
 وهرویترکه: وهرگیرکه [۱] نگا: وهرگیرکه.
 وهره: (۱) بی: (۲) به‌ره‌ی زین: (۳) به‌رخ [۱] بیا: (۲) سینه‌بند زین: (۳) بره.
 وهره: (۱) چه‌به، گه‌فه‌ی سه‌گ: (۲) گه‌لای زوهک: (سی‌وه‌زه له نه‌ژنویانه) [۱] پارس سگ، واق: (۲) برگ نباتات.
 وهرهان: به‌ران، وهران، نیره‌به‌زه [۱] گوسفند نر، قوج.
 وهره‌تاو: خوره‌تاو [۱] تابش خورشید، آفتاب.
 وهره‌تی: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
 وهره‌خه‌ل: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای

ویران شده کردستان توسط بعثیان.
 وهرزه: جازن، وهرس [۱] بکر.
 وهرزه‌ن: (۱) تهره، دابوشینی نونین وشتی نر بو نه‌وه بگات: (۲) مشناغ، جی‌هه‌لخستی مبه [۱] پوشانیدن برگ تونون و دیگر گیاهان برای رسیدن آنان: (۲) جای خشک کردن موه.
 وهره‌ستا: (۱) مالی موقوفه، موقوفه: (۲) کومه‌گی فعتی له مالی موقوفه [۱] اموال وقف: (۲) کمک هزینه طلبه از اموال موقوفه.
 وهره‌ق: (۱) به‌چکه‌ی دوره‌گی سه‌گی نیر و تازی موبینه: (۲) پهره‌ی کاغزه‌ز: (۳) خوَس، خوَسار: (۴) پهری فومار: (۵) درکی ده‌شت: (۶) نه‌لش، کانه‌زای وهک کاغزه‌پانه‌وه کراو [۱] نوله‌دورگه متولد از سنگ نر و نازی ماده: (۲) ورق کاغذ: (۳) پز، سرماربه‌زه: (۴) کارت گنجفه، ورق بازی: (۵) خاریبان: (۶) ورق فلزی.
 وهره‌قه: (۱) پهره‌کاغزه‌ز: (۲) دارو پهدوی زوخاو [۱] ورق کاغذ: (۲) آوار.
 وهره‌ک: پنجه‌درکی ده‌شت [۱] خارین بیابان.
 وهره‌ک: خوزی، خوزگه‌م به [۱] خوشا.
 وهره‌کنا: نای چه‌ندخوشه، خوزی به [۱] خوشا.
 وهره‌کینا: وهره‌کنا [۱] خوشا.
 وهره‌گورگان: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
 وهردم: به‌نم، ناوسان، ستور یون، ماسان [۱] ورم، آماس.
 وهره‌مان: په‌نمان، ناوسان، ماسان [۱] ورم کردن.
 وهره‌بیایش: (۱) نه‌خوش به نیشی سبل: (۲) کزو که نه‌فت [۱] بیمار نارسایی طحال: (۲) زرد و ضعیف.
 وهره‌مدا: نه‌خوشی سبل و دبق، ژانازراف که‌تی [۱] بیماری سبل.
 وهره‌هن: توش وهره‌هاتگ [۱] ورم کرده.
 وهره‌هی: (۱) ناوساو، په‌نه‌ماو: (۲) سبلدار، ژانازراف که‌تی [۱] ورم کرده: (۲) مسلول.
 وهره‌مین: (۱) ناوسان، وهره‌مان: (۲) دوجاری سبل یون [۱] ورم کردن، آماسیدن: (۲) مسلول شدن.
 وهره‌نگ: به‌وجوره، ها‌کا، ناوها [۱] ابن جنین.
 وهره‌وه: بگه‌ژیوه [۱] بازگرد.
 وهره‌وه‌ز: (۱) چه‌به‌حپ، وهره‌ی له‌دوی به‌ک: (۲) فرمان به بنده‌نگ یون: (ده وهره‌وه‌ز) [۱] واق واق سگ: (۲) فرمان به خاموشی با حالت بی‌ادبانه که معمولاً به سگ گویند، خفه‌شو.
 وهره‌وه‌ره: (۱) که‌مه‌که‌مه، به‌ره‌به‌ره: (۲) وهره، بی [۱] به‌ندریج، اندک اندک: (۲) بیا، تأکید در دعوت.
 وهره‌ویانی‌خوارو: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
 وهره‌ویانی‌سهرو: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
 وهره‌هم: (۱) وهره‌م، په‌نمین: (۲) نه‌خوشی به‌ره‌نگ: (۳) به‌ره‌هم، به‌ره‌ی

وهز: (۱) باناما؛ (۲) لاواز، دالگوشت؛ (۳) بیجاره، به‌مستزمان [۱] (۶) وزید؛ (۲) لاغر؛ (۳) بیجاره.
 وهزار: بهدم [۱] شفاهی.
 وهزارت: بهو بابی بهرله سه‌روکی ممله‌کعت [۱] وزارت.
 وهزن: (۱) کیش و زهونی شبعر؛ (۲) کیشانه؛ (۳) پشتاو، ددفری بارونی زاوکر؛ (۴) نیش و نازار [۱] (۱) وزن شعر؛ (۲) وزن، سنگینی؛ (۳) ظرف باروت شکارچی؛ (۴) درد و آزار.
 وهزنایره: داوه‌زاندن [۱] بیاده کردن از سواری.
 وهزند: ددفری بارونی زاوکر [۱] ظرف باروت شکارچی.
 وهزندار: (۱) سه‌نگین، به‌کیش؛ (۲) بریتی له مروی ماقول و به‌وهج [۱] (۱) سنگین؛ (۲) کتابه از شخص محترم.
 وهزنه: (۱) کیش، به‌کیشانه؛ (۲) کیشانه‌به‌که به‌راپهر به سه‌دکیلو؛ (۳) گوندبکه له کوردستان [۱] (۱) سنجه، وژنه؛ (۲) رزی برابر صدکیلوگرم؛ (۳) نام دهی در کوردستان.
 وهزنی: وهزند، ددفری بارونی زاوکر [۱] ظرف باروت شکارچی، وهزو؛ وازو، ناوا به‌یله [۱] به‌این زودی.
 وهزه: (۱) بپوه‌دان، جزو نی‌زوکردن؛ (۲) نه‌خوشبه‌کی زاری زاوکرانه؛ (۳) وزه، نایست [۱] (۱) نیش‌زدن؛ (۲) نوعی بیماری دهان کودک؛ (۳) ناب، بار.
 وهزه‌را: داوه‌زی، داخوزی، له‌سواری هاته‌خوار، دابه‌زی [۱] از سواری بیاده شد.
 وهزه‌رای: دابه‌زین، داخوزین [۱] بیاده‌شدن از مرکب.
 وهزه‌قالانی: کایمی به‌گوزان، گوزین [۱] گردوبازی.
 وهزه‌مه‌زگلی: گببه‌که نه‌خورئ [۱] گباهی است حوردنی.
 وهزن: نازار، عه‌زیمت [۱] آزار.
 وهزهند: ره‌زند [۱] ظرف باروت شکارچی.
 وهزننگ: نازار، عه‌زیمت، زبان [۱] گزند.
 وهزنی: نازاردان، عه‌زیمت‌دان؛ (هاوسا وهزنی خاس‌نیه) [۱] آزدن، آزار دادن.
 وهزه‌وان: گوزه‌وان، زانا له سه‌رکرنن و پی‌هله‌جونی دارگوزاندا [۱] ماهر دربالارفتن از درخت گردو.
 وهزه‌وای: جواری کولیره که گویزی وردی نیکه‌لاوه [۱] نوعی گرده‌نان با مغز گردو.
 وهزی: (۱) گویز، گوز، فوز، گیز؛ (۲) باهات [۱] (۱) گردو؛ (۲) وزید، وهزی؛ منبش ده‌بی؛ (وه‌زی بجم) [۱] من هم باید.
 وهزیت: چلونا‌یته‌تی حال و حوال [۱] وضعیت.
 وهزیر: (۱) بیاماقوئی پایه‌به‌رزی به‌رده‌ستی سه‌روکی ولات؛ (۲) فعرز؛ (۳) ناوه بو بیوان [۱] (۱) وزیر؛ (۲) فوزین؛ (۳) نام مردانه.
 وهزیری: (۱) کارویله‌ی وه‌زیر؛ (۲) جواری هه‌نجیر [۱] (۱) وزارت؛ (۲) نوعی انجیر.
 وه‌زیزه: (۱) نه‌رکی سه‌رشان؛ (۲) جیره‌نانی روزانه، موجه؛ (نه‌ری نه‌ی کونه‌کاری پیری مه‌کرو/ وه‌زیزه‌م جیره‌نانی بو به‌بی دن) «شه‌هید» [۱]

زه‌وی رسه‌ودا [۱] (۱) ورم، آماس؛ (۲) نوعی بیماری کشنده؛ (۳) محصول، تولید.
 وه‌رهین: داره‌رین، ره‌رین [۱] فروریختن.
 وه‌ره‌ی نامایش: (۱) نیگه‌بشتن، هانسه‌روئی؛ (۲) ناشتی کردن؛ (۳) سازدان، بیک‌هشنان [۱] (۱) فهمیدن، سرعقل آمدن؛ (۲) آشتی کردن؛ (۳) فراهم آوردن.
 وه‌ره‌گه‌برایش: (۱) بیرسلای؛ (۲) دلنه‌نگی و ماتی [۱] (۱) بریشانی افکار؛ (۲) دلنگی.
 وه‌ری: (۱) داوه‌ری؛ (۲) بی‌گوناح، بی‌تاوان؛ (۳) له‌وگوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱] (۱) ریزش کرد؛ (۲) بری، بی‌گناه؛ (۳) روستایی در کوردستان که بعشان آن را ویران کردند.
 وه‌ری: (۱) بپنه؛ (۲) بوی وه‌ره؛ (۳) بپشو، به‌ری [۱] (۱) بیاور؛ (۲) بیانزدس؛ (۳) پشین.
 وه‌ریا: به‌م‌خوره، نایه‌م‌خوره [۱] به‌این نحو، به‌این ترتیب.
 وه‌ریان: داوه‌رین، رزان له‌سه‌روه؛ (مبوه وه‌ری، گه‌لا وه‌ری، خوئل وه‌ری) [۱] ریزش کردن.
 وه‌ریای: داوه‌ریو [۱] ریزش کرده.
 وه‌ری‌زی: زوبه‌رو [۱] روبرو.
 وه‌ریس: گوریس [۱] ریسمان.
 وه‌ریس: گوریس [۱] ریسمان.
 وه‌ریسک: وه‌ریس، گوریس [۱] ریسمان.
 وه‌رین: (۱) بپنه، بپزانه؛ (۲) بپشو؛ (۳) داوه‌رین؛ (۴) بوه‌رینه، دا‌زرنه؛ (۵) بپین؛ (۶) دپین [۱] (۱) باز؛ (۲) پشین؛ (۳) ریزش کردن؛ (۴) فروریزان، امر به‌ریختن؛ (۵) بیایم؛ (۶) می‌آیم.
 وه‌رین: (۱) که‌سی که داده‌وه‌رینی؛ (۲) بپنه، باره [۱] (۱) فروریزاننده؛ (۲) بیار.
 وه‌رین: چه‌به‌حب کردن [۱] نارس کردن.
 وه‌رینان: رابوردوان، پشینان [۱] گذستگان، پشینان.
 وه‌رینه: (۱) بپنه، باره؛ (۲) باره‌ی، بپینه، بپزانی؛ (۳) پشینبه؛ (۴) داوه‌رینه [۱] (۱) بیاور؛ (۲) بیارش؛ (۳) پشین؛ (۴) هروریز.
 وه‌رینه: (۱) بپنه، باره؛ (۲) باره‌ی، بپزانی؛ (۳) داوه‌رینه؛ (۴) وه‌رینه‌ی نه‌خوشی جاو [۱] (۱) بیاور؛ (۲) بیارش؛ (۳) فروریزان؛ (۴) نوعی بیماری چشم کودکان.
 وه‌ریو: (۱) داوه‌ریو؛ (۲) هاتو، هانگ؛ (وه‌ره وه‌ریو) [۱] (۱) فروریخته؛ (۲) آمده.
 وه‌ریو: چه‌به‌حب کرد، گه‌فیو [۱] بارس کرده.
 وه‌ز: (۱) لای خواره‌وه؛ (داوه‌زه، داره‌زی)؛ (۲) به‌ز، چه‌وری ناوزگ؛ (۳) گویز؛ (۴) منبش. (وه‌ز دپیزم، وه‌ز دپیم)؛ (۵) غار، راکردن. (خوش نه‌وه‌زی)؛ (۶) به‌زین به‌باز، (هه‌لوه‌زه)؛ (۷) نامان، هاتن؛ (سه‌رم‌وه‌ز)؛ (۸) دوزاندن له‌کئی به‌رکی‌دا؛ (ناگاتوی نه‌ت‌وه‌زینی) [۱] (۱) بانین؛ (۲) به؛ (۳) گردو؛ (۴) من هم؛ (۵) دیدن، دو؛ (۶) پرش، جهش؛ (۷) آمد؛ (۸) باخت در مسابقه.

(۱) وظیفه: (۲) جیره روزانه.

وهزین: (۱) هاننی با: (۲) بهره‌خوارها تن: (داوه‌زین): (۳) ژیرکوتن له شه‌رو مله‌دا: (۴) غاردان، راکردن: (۵) بهره‌وژو و له‌زهوی جیابونه‌وه: (هه‌لوه‌زین): (۶) کهوتی تاو [۱] (۱) وزیدن: (۲) یابین آمدن: (۳) شکست خوردن: (۴) دویدن: (۵) جستن روبه‌بالا: (۶) برآمدن آفتاب. وه‌ژار: جیابونه‌وی نازیک له نازیک (مائه‌کم هه‌لوه‌ژارت) [۱] جداشدن ناباب از خوب، پاکسازی.

وه‌ژارتن: نازیک و ناپه‌سند له ناو‌زیک و باش ده‌راوینن [۱] جدا کرن ناباب از پسندیده، پاکسازی کردن. وه‌ژاردن: وه‌ژارتن [۱] پاکسازی کردن. وه‌ژاره: (۱) په‌ژاره، خم، کول: (۲) خه‌بالآت، بیر و هزرکردنه‌وه [۱] (۱) غم، اندوه: (۲) خیالات.

وه‌ژهب: بست، بن گوست، بوست [۱] وجب.

وه‌ژینگ: چورت [۱] چرت‌خواب.

وه‌ژینگ‌دان: چورت‌دان [۱] چرت‌زدن.

وه‌س: (۱) چینرنا: (۲) باشگری به‌ستن [۱] (۱) کافی: (۲) پسوند بستن. وه‌سا: (۱) وسا، ناوها: (۲) له‌کارکهوت: (۳) نوسا، زانا له کار: (۴) ماندوبو [۱] (۱) این طور: (۲) ازکارافتاد: (۳) استاد: (۴) خسته شد.

وه‌سار: (۱) به‌هار: (۲) هه‌وسار، وسار [۱] (۱) بهار: (۲) افسار.

وه‌ساری: شینکه‌ی به‌هار، ره‌کی تایه‌تی به به‌هار [۱] سبزه بهاری.

وه‌سان: (۱) ناوها: (۲) له‌کارکهوتن: (۳) ماندوبو [۱] (۱) این طور: (۲) ازکارافتادن: (۳) خسته شدن.

وه‌سایه: (۱) ناوها‌یه: (۲) له‌کارزانه [۱] (۱) چنین است: (۲) اسناد است. وه‌سپ: په‌سن، ناریف [۱] وصف.

وه‌ست: (۱) باشگری به‌مانا بوسه، مه‌زو: (راوه‌ست نادیم): (۲) به‌ست له به‌ستن [۱] (۱) پسوند به معنی ایست: (۲) بند از بستن.

وه‌ستا: (۱) نوسا، له‌کارزان: (۲) ماندوبو: (۳) دهره‌قه‌تی هات، ناقه‌نی هینا: (که‌س دهره‌وستی نده‌هات من پی‌وه‌ستام): (۴) راه‌وستا [۱] (۱) آسناد: (۲) خسته‌شد: (۳) نحمل کرد، تاب مقاومت آورد: (۴) ایستاد.

وه‌ستاخاله: ناسنگه‌ر [۱] آهنگر.

وه‌ستان: (۱) نه‌بزونن: (۲) له‌سهر‌با‌بون: (۳) ماندوبون له کار: (۴) ناوجه‌به‌که له کوردستان [۱] (۱) بی حرکت بودن: (۲) ایستادن: (۳) خسته‌شدن: (۴) ناحیه‌ی در کوردستان.

وه‌ستاندن: (۱) راگرتن، له‌بزونن خستن: (۲) ماندوکردن: (۳) نه‌ساندنه‌وه، سانه‌وه: (ده‌بی نه‌قه‌ره‌ی لی‌وه‌ستینم) [۱] (۱) از حرکت بازداختن: (۲) خسته کردن: (۳) بازپس گرفتن.

وه‌ستانه‌وه: (۱) به‌رانهری کردن: (لی‌ی وه‌ستامه‌وه شه‌قیکم تی هه‌لدا): (۲) وشک‌بوئی باران و دل‌په [۱] (۱) مقابله کردن: (۲) بندآمدن باران و چکه.

وه‌ستاو: (۱) له‌بزاکه‌وتو: (ناشه‌که‌مان وه‌ستاو): (۲) ماندو، مانگ: (وه‌ستاو له کار) [۱] (۱) از حرکت بازمانده: (۲) خسته.

وه‌ستای: (۱) وه‌ستاو: (۲) تو کارزانی: (۳) ماندوبوی [۱] (۱) نگا: وه‌ستاو:

(۲) تو‌اسنادی: (۳) خسته‌شدی.

وه‌ستایه: (۱) نابزوی: (۲) به‌با‌ویه: (۳) له‌کارزانه [۱] (۱) حرکت نمی‌کند: (۲) ایستاده است: (۳) استاد است.

وه‌ستایی: (۱) توسایی، زانایی له کار: (۲) به‌زاوه‌سنانه‌وه، به‌پیوه [۱] (۱) آسنادی: (۲) سربایی.

وه‌ستی: به‌ستی [۱] بست، بند آورد.

وه‌ستیان: ماندوبون، خه‌سه‌بون [۱] خسته‌شدن.

وه‌ستیتی: وستان به‌پیوه، هه‌لوسنان [۱] سربا ایستادن.

وه‌ستین: (۱) به‌پیوه‌راوه‌سنان: (۲) ماندوبون [۱] (۱) سربا ایستادن: (۲) خسته‌شدن.

وه‌سسان: له‌وگونده‌نی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱] اروسنایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

وه‌سسه‌لام: په‌سه، چیر نابه‌رم [۱] والسلام.

وه‌سفف: وه‌سپ، په‌سن، ناریف [۱] وصف.

وه‌سفین: په‌سنددان، تاریف کردن [۱] توصیف کردن.

وه‌سسان: سوکه‌له‌ناوی عوسمان [۱] هخفف عثمان، نام مردانه.

وه‌سسه: (۱) ره‌نگنی که ژنان له بزوی دده‌دن، وسه: (۲) به‌سه، چیرتم ناوی [۱] (۱) وسه: (۲) مرا یس است، برای من کافی است.

وه‌سنی: هه‌وی، دوزنی شوینگ بو‌یکتری [۱] هوو، همشوی.

وه‌سو: بساوه: (نه‌ووژو که‌شکان وه‌سو یا دوکه‌شکن بی) [۱] بساب، بسای، امر به‌سایدن.

وه‌سواس: (۱) خه‌نبه‌لی، دزدونگ له پاک‌بوئه‌وه: (۲) وازوازی، هه‌رده‌م له‌سهر خه‌بالی [۱] (۱) وسواس در نظافت: (۲) دهمی.

وه‌سه: (۱) چون، شبی، له‌گوین: (۲) خواسته، داوا: (۳) ناوها‌یه، واسه: (۴) بیه‌سته: (نهم‌باره بوه‌سه): (۵) چینرنا، به‌سه [۱] (۱) همانند: (۲) خواسته: (۳) چنین است: (۴) ببند: (۵) بس است.

وه‌سه‌ر: (۱) به‌لای ژورودا: (وه‌سه‌ردا وه‌ره): (۲) سویند به‌سهر: (وه‌سه‌ر یاوکت) [۱] (۱) از بالا: (۲) قسم به‌سر.

وه‌سه‌فیابش: نوره‌گرتن، نو‌به‌گرتن [۱] نوبت گرفتن.

وه‌سه‌م: نام‌رازی ره‌نگ‌وروگوزین [۱] وسایل گریم.

وه‌سه‌تی: وه‌شهنی، له‌ش‌ساقی، سلامت [۱] سلامت.

وه‌سی: (۱) به‌ستی: (۲) نام‌وزگاری، نسحت: (۳) وه‌سبه‌ت، فه‌ویننی [۱] (۱) بند آورد: (۲) نصیحت: (۳) وصیت.

وه‌سی: (۱) زور، گه‌لی: (۲) باشگری به‌ستن، بیه‌ستی: [۱] (۱) بسی، بسبار: (۲) ببند.

وه‌سیت: راسپیری، وه‌سبه‌ت [۱] وصیت.

وه‌سین: وچان، ونسان [۱] تأمل، توقف.

وه‌سین: نه‌سینه‌وه: (توله‌وه‌سین‌به‌دا) [۱] بازستانده.

وه‌سینایس: وه‌لام‌ناردن، ناگادارکردن [۱] پیغام فرستادن.

وه‌سیه‌ت: قه‌ویننی، راسپیری [۱] سفارش، وصیت.

وه‌سیه‌تنامه: راسپیری و قه‌ویننی به‌نوسراوی [۱] وصینامه.

وه‌ش: (۱) خوش، دل‌به‌سند: (۲) وه‌ی راگرتنی کهر: (۳) ونه‌ی لی‌خو‌زینی

ر‌اب‌واردن: ۴) گه‌پ و گائسه‌گوتن: ۵) زیادله‌راده په‌سن‌دان: ۶) هه‌لو‌اسین: ۷) لیدان [۱] (۱) درباره زنده کردن: ۲) شفادان: ۳) خوش گذشتن: ۴) مزاج کردن: ۵) بیش از حد تعریف کردن: ۶) آویزان شدن: ۶) زدن.

وه‌شله: ۱) خوزبا: ۲) خوزگم به، خوشی له: ۳) جوانکه‌له [۱] کاشکی: ۲) خوشابه‌حال: ۳) زیبایی کوجولو.

وه‌شمه: خوشیمه. که‌یف‌سازم [۱] شادم.

وه‌شوو: ۱) بشورمه، پیس به ناو خاویز بکوره: ۲) دانه‌وبله به ناو بشوو [۱] (۱) دوباره بشوی: ۲) حیوانات را بسوی.

وه‌شوره: وه‌شوو [۱] نگا: وه‌شو.

وه‌شون: ۱) لعدو: (دل وه‌شونی نو، من وه‌شونی دل): ۲) دوباره بشون، ۳) دانه‌وبله ده‌ناوکه‌ن با بشورینه‌وه: (برنجی وه‌شون میوانن دین) [۱] (۱) به دنبال، دربی: ۲) بازبشوبید: ۳) حیوانات را بشوبید.

وه‌شووار: زور ساغو و ده‌ده‌ماخ [۱] سالم و سرحال.

وه‌سپین: ۱) بلاوکرده‌ره: ۲) ودراندن [۱] (۱) پخس کردن: ۲) فروریختن.

وه‌ش وین: خوشبین [۱] خوشبین، دور از باس.

وه‌شوین: لعدو، وه‌شون [۱] به‌دنبال، دربی.

وه‌شه: ۱) خوشه، دل به‌سنده: ۲) خوشه، ناوکی شیرینی میوه: ۳) ده‌نگدانی که‌ر بو رویشین [۱] (۱) خوش است: ۲) مغز هسته شیرین: ۳) کلمه راندن الاغ.

وه‌ش‌هت: شیوه، شه‌بوژ، شین [۱] شیون.

وه‌شه‌ک: ۱) وشه‌گ، جان‌ه‌وره‌بکه له نیره‌ی ده‌له‌ک و ژبوی: ۲) راژان، له‌رزینی توندوبه‌هیز: ۳) دل‌خوشی، که‌یف‌سازی: ۴) به‌رجاو، جوان، خوشبک: ۵) جوانی به‌نازا: ۶) جی‌تونن [۱] (۱) گربه‌سانی است وحشی: ۲) به‌شدت لرزیدن: ۳) دل‌خوشی: ۴) خوش‌نپ: ۵) جوان طننا: ۶) جای تونون.

وه‌شه‌گ: جان‌ه‌وره‌بکه له نیره‌ی ده‌له‌ک و ژبوی [۱] گربه‌سانی است وحشی.

وه‌ش‌هن: ۱) خوشه: (هه‌رسانی سه‌دچاره‌وینبر وده‌ترکه‌ش / زبنده‌گی و مه‌رده‌ن نامان وه‌ش‌هن وه‌ش) «مه‌وله‌وی»: ۲) شله‌وه [۱] (۱) خوش است: ۲) برف و باران باهم.

وه‌شه‌نی: که‌یف‌ت باشه؟ (وه‌شی؟ وه‌شه‌نی؟) [۱] آیا خوش و خرمی؟، وه‌شه‌ی: ۱) وه‌شی، خوشی: ۲) جوان چاک: ۳) نام‌خوش: ۴) هیشو [۱] (۱) خوشی: ۲) خوش نیبی: ۳) خوشه.

وه‌شی: ۱) خوشی، که‌یف‌سازبون: ۲) ناحو به‌که‌یفی؟: ۳) هیشوی تری و خورماو... [۱] (۱) خوشی و شادی: ۲) آیا خوش و خوبی؟: ۳) خوشه انگور و خرما و...

وه‌شپار: بلاوکرده‌وه، که‌سی شنی پهرزو بلاو ده‌کانه‌وه [۱] پخس کننده، وه‌شپاگ: جیندراو، توپ‌نبوه‌کراو [۱] شخم بذر یا شیده.

وه‌شیمان: ۱) که‌وتنه‌ناو: ۲) بلاوکرانه‌وه به‌زه‌ویدا [۱] (۱) توافاندن: ۲) باشیده‌شدن.

که‌ر: ۴) بنه‌مای ناوینن: (توم نه‌وه‌شنی): ۵) بنه‌مای وه‌شانندن و اتا: ۶) زانه‌کانندن: (شیروه‌شپین، ده‌ست‌وه‌شپین، باوه‌شپین): ۶) نه‌وه‌ش، (به‌وه‌ش قایلیم): ۷) بنه‌مای ونه‌ی به‌مانا تیکدان: (هه‌له‌وه‌شانندن): ۸) به‌ش، یاز: ۹) وه‌ش، به‌ش، نامال [۱] (۱) خوش: ۲) حرف بازداشتن الاغ از حرکت: ۳) حرف راندن الاغ: ۴) ریشه کلمه به معنی پاشیدن: ۵) ریشه کلمه به معنی نکان دادن شدید: ۶) آن هم: ۷) ریشه کلمه به معنی اژهم باشیدگی: ۸) سهم، قسمت: ۹) رنگ متقابل به، قام.

وه‌شاردن: شارده‌وه [۱] نگا: شارده‌وه.

وه‌شارنایش: داروتاندن، بو لکه‌دارو که‌له‌باجه ده‌لینن [۱] سطح چیزی را کاملاً پاک کردن.

وه‌شان: ۱) بلاو بو نه‌وه: ۲) زانه‌کان: ۳) به‌پیل و شان [۱] (۱) افشان: ۲) نکان شدید: ۳) باشانه، وسیله کتف.

وه‌شانابش: ۱) خدمت به‌ناو کوژاندنه‌وه: ۲) هه‌لو‌اسین: ۳) پری‌بدا کردن و رواندن [۱] (۱) نوشته را با آب پاک کردن: ۲) آویزان شدن: ۳) ریودن، وه‌شانندن: ۱) بلاوکرده‌وه: (نوم وه‌شانندن): ۲) زانه‌کانندن: (ده‌ست وه‌شانندن، جون‌وه‌شانندن): ۳) لیدان: (مست وه‌شانندن، کوته‌ک وه‌شانندن) [۱] (۱) پاشیدن: ۲) به‌شدت حرکت دادن: ۳) زدن، ضرر به‌زدن.

وه‌شانن: وه‌شانندن [۱] نگا: وه‌شانندن.

وه‌شانه‌وه: ۱) شیان، ریک و زه‌وا: (نهم کاره له‌تو ناوه‌شینه‌وه، نهم جله له‌تو ده‌وه‌شینه‌وه): ۲) به‌شپه‌وه، دابه‌س کردن [۱] (۱) سابان بودی، شایسته و مناسب بودن: ۲) توزیع کردن.

وه‌شساو: ۱) خوشساو، ناوی میوه‌ی خوشساو: ۲) ناویژراوی بلاو‌کراو: ۳) بن‌شان: ۴) دوی پیشگری «دا» و اتا: زانه‌کاو: (جله‌کمت داوه‌شا): ۵) به‌نه‌خوشی له‌ناو‌جوون، (له‌شی داوه‌شاوه): ۶) پاش پیشگری «زا» و اتا: زانه‌کاو: (نهم‌داره زاوه‌شساوه) [۱] (۱) خوشاب، کمبوت: ۲) باشیده: ۳) شابان: ۴) به‌دنبال پیشوند «دا» به معنی تکان داده شده: ۵) از بین رفتن در اثر بیماری: ۶) به‌دنبال پیشوند «زا» به معنی تکان داده شده.

وه‌شاپیش: رمان، روخان، تیک‌ته‌پین [۱] خراب شدن.

وه‌ش به‌ش: چاک‌وخوشی، چاق‌سلامه‌تی [۱] خوش ویش.

وه‌شت: ۱) پای باشوری روزه‌لاتی: ۲) نهمه‌بارانی به‌کره‌باوه [۱] (۱) باد جنوب شرقی: ۲) نم نم باران با باد آهسته.

وه‌شتر: ۱) خوشتر: ۲) وینتر، ده‌هه‌ه خوشتر [۱] (۱) خوشتر: ۲) شتر.

وه‌شته: جوانی دل‌کنش که‌مرو ناره‌زوی ده‌کاو [۱] زیبای دلکش و مشتها.

وه‌شته‌ن: سماو ره‌خس، بو سه‌مای دره‌ویشانی ده‌لینن [۱] رقص ویژه دراویش.

وه‌شته‌ی: باربن [۱] باریدن.

وه‌شته‌ی: نیشیا، تاسه [۱] افشان، آرزو.

وه‌شسه: ونه‌ی نازوننی که‌ر [۱] کلمه راندن الاغ.

وه‌ش که‌ردش: ۱) زبنده‌کرده‌وه: ۲) چاکرده‌وه له‌نه‌خوشی: ۳) خوش

که‌ر: ۴) بنه‌مای ناوینن: (توم نه‌وه‌شنی): ۵) بنه‌مای وه‌شانندن و اتا: ۶) زانه‌کانندن: (شیروه‌شپین، ده‌ست‌وه‌شپین، باوه‌شپین): ۶) نه‌وه‌ش، (به‌وه‌ش قایلیم): ۷) بنه‌مای ونه‌ی به‌مانا تیکدان: (هه‌له‌وه‌شانندن): ۸) به‌ش، یاز: ۹) وه‌ش، به‌ش، نامال [۱] (۱) خوش: ۲) حرف بازداشتن الاغ از حرکت: ۳) حرف راندن الاغ: ۴) ریشه کلمه به معنی پاشیدن: ۵) ریشه کلمه به معنی نکان دادن شدید: ۶) آن هم: ۷) ریشه کلمه به معنی اژهم باشیدگی: ۸) سهم، قسمت: ۹) رنگ متقابل به، قام.

وه‌شاردن: شارده‌وه [۱] نگا: شارده‌وه.

وه‌شارنایش: داروتاندن، بو لکه‌دارو که‌له‌باجه ده‌لینن [۱] سطح چیزی را کاملاً پاک کردن.

وه‌شان: ۱) بلاو بو نه‌وه: ۲) زانه‌کان: ۳) به‌پیل و شان [۱] (۱) افشان: ۲) نکان شدید: ۳) باشانه، وسیله کتف.

وه‌شانابش: ۱) خدمت به‌ناو کوژاندنه‌وه: ۲) هه‌لو‌اسین: ۳) پری‌بدا کردن و رواندن [۱] (۱) نوشته را با آب پاک کردن: ۲) آویزان شدن: ۳) ریودن، وه‌شانندن: ۱) بلاوکرده‌وه: (نوم وه‌شانندن): ۲) زانه‌کانندن: (ده‌ست وه‌شانندن، جون‌وه‌شانندن): ۳) لیدان: (مست وه‌شانندن، کوته‌ک وه‌شانندن) [۱] (۱) پاشیدن: ۲) به‌شدت حرکت دادن: ۳) زدن، ضرر به‌زدن.

وه‌شانن: وه‌شانندن [۱] نگا: وه‌شانندن.

وه‌شانه‌وه: ۱) شیان، ریک و زه‌وا: (نهم کاره له‌تو ناوه‌شینه‌وه، نهم جله له‌تو ده‌وه‌شینه‌وه): ۲) به‌شپه‌وه، دابه‌س کردن [۱] (۱) سابان بودی، شایسته و مناسب بودن: ۲) توزیع کردن.

وه‌شساو: ۱) خوشساو، ناوی میوه‌ی خوشساو: ۲) ناویژراوی بلاو‌کراو: ۳) بن‌شان: ۴) دوی پیشگری «دا» و اتا: زانه‌کاو: (جله‌کمت داوه‌شا): ۵) به‌نه‌خوشی له‌ناو‌جوون، (له‌شی داوه‌شاوه): ۶) پاش پیشگری «زا» و اتا: زانه‌کاو: (نهم‌داره زاوه‌شساوه) [۱] (۱) خوشاب، کمبوت: ۲) باشیده: ۳) شابان: ۴) به‌دنبال پیشوند «دا» به معنی تکان داده شده: ۵) از بین رفتن در اثر بیماری: ۶) به‌دنبال پیشوند «زا» به معنی تکان داده شده.

وه‌شاپیش: رمان، روخان، تیک‌ته‌پین [۱] خراب شدن.

وه‌ش به‌ش: چاک‌وخوشی، چاق‌سلامه‌تی [۱] خوش ویش.

وه‌شت: ۱) پای باشوری روزه‌لاتی: ۲) نهمه‌بارانی به‌کره‌باوه [۱] (۱) باد جنوب شرقی: ۲) نم نم باران با باد آهسته.

وه‌شتر: ۱) خوشتر: ۲) وینتر، ده‌هه‌ه خوشتر [۱] (۱) خوشتر: ۲) شتر.

وه‌شته: جوانی دل‌کنش که‌مرو ناره‌زوی ده‌کاو [۱] زیبای دلکش و مشتها.

وه‌شته‌ن: سماو ره‌خس، بو سه‌مای دره‌ویشانی ده‌لینن [۱] رقص ویژه دراویش.

وه‌شته‌ی: باربن [۱] باریدن.

وه‌شته‌ی: نیشیا، تاسه [۱] افشان، آرزو.

وه‌شسه: ونه‌ی نازوننی که‌ر [۱] کلمه راندن الاغ.

وه‌ش که‌ردش: ۱) زبنده‌کرده‌وه: ۲) چاکرده‌وه له‌نه‌خوشی: ۳) خوش

وه قف: مه وقوفه [۱] مال وقف.
 وه ققا: وه قا [۱] نگا: وه قا.
 وه قسواق: واق واق، فهديم به زايسون گوتراوه: (جزيره ي واق واق يا وه قواق) [۱] نام قدیم زاین، نگا: واق واق.
 وه قوه ق: ده نگي، بوق و مراوی [۱] صدای قورباغه و مرغابی.
 وه قه: کيشانه به که، حوفه [۱] وزنی است.
 وه قی: وه قه [۱] نگا: وه قه.
 وه ک: (۱) چون، له جور، له نرح، ناسایی؛ (۲) به جوری که: (وه ک ده لئی، وه ک زانويه) [۱] (۱) چون، همانند؛ (۲) چنانکه.
 وه کا: (۱) وه ک؛ (۲) بکانه وه، واژبکا [۱] مانند؛ (۲) بازکنند.
 وه کات: ره ب و راست، قسه ی بی ریبینی [۱] سخن رگ و صریح
 وه کات کردن: درکاندنی راستی [۱] بروز دادن حقیقت.
 وه کسار: (۱) نارار؛ (۲) زور کار که؛ (۳) کاور، قلوبش [۱] شجاع؛ (۲) بابشکار، کاری؛ (۳) نشخوار.
 وه کاریان: کاور کردن [۱] نشخوار کردن.
 وه کاز: دارعاسا، عاسا [۱] عصای دست.
 وه کاشه: (۱) دوغایه که بو چاره ی شینانی ده نوسن؛ (۲) گوندیکه له کوردسنان به عسی ویرانی کرد [۱] (۱) دغایی که برای شفای دیوانه می نو بسند؛ (۲) از روسناهای ویران شده کوردستان نوسط بعنبان،
 وه کده زانی: جونی خوت ناگات نی به [۱] چنانکه دانی.
 وه کشان: کشانه وه [۱] به عقب برگشتن.
 وه کشانه وه: وه کشان [۱] به عقب برگشتن.
 وه ککشه: فه رمان به کشانه وه [۱] به عقب برگردا.
 وه کشی: وه ککشه [۱] به عقب برگردا.
 وه کشین: وه کشان [۱] به عقب برگشتن.
 وه کشین: بکشینه وه، بوداوه بجن [۱] به عقب برگردیدا.
 وه کو: وه ک [۱] نگا: وه ک.
 وه کوی: (۱) کوی، کومل: (نهمانه وه کوکه ره وه)؛ (۲) هرگا، هرکات، (۳) وه کو، له جه شن، له ونه [۱] (۱) توده؛ (۲) هرگاه؛ (۳) مانند.
 وه کویون: کویون، کویون، کویون وه [۱] جمع شدن.
 وه کوک: وه ک، وه کی، وه کو، مینا، هاوتاله ره نگ ونه رحا [۱] همانند، منابه.
 وه کوی کردن: کوی کردن وه [۱] جمع کردن.
 وه کویه ک: بهرانبه ر [۱] برابر، مساوی.
 وه که: (۱) وه ک؛ (۲) واژکه، بکه وه، بکه ره وه [۱] (۱) مانند، چنانکه؛ (۲) بازکن.
 وه که ردش: (۱) قه لا شتن، تلبساندن؛ (۲) کورده ی گری و داخراو؛ (۳) دهه کیشان؛ (۴) به داندرون نویل کردن؛ (۵) بیکردنی ناکر؛ (۶) راهوشاندن؛ (۷) پاک کردنی که لله پاچه [۱] (۱) شکافتن؛ (۲) بازکردن؛ (۳) بیرون کشیدن؛ (۴) گلوله ای کردن؛ (۵) براغروختن آتش؛ (۶) به شدت تکان دادن؛ (۷) پاک کردن کله پاچه.
 وه که رده نه: (۱) لیک جبا کورده وه؛ (۲) داگیرساندن؛ (۳) کبلان؛ (۴) کورده ی درگا [۱] (۱) جدا کردن از هم؛ (۲) مشعل کردن؛ (۳)

وه شيانوه: وه شيانوه [۱] سزاواری، شایستگی.
 وه شياو: (۱) وه شياغ: (۲) بهزه ویا بلا وکراو [۱] (۱) زمین تخم پاشیده؛ (۲) پاشیده.
 وه شير: (۱) حه بوانی که شیری زورین، به شیر؛ (۲) به شمشیر [۱] (۱) بسیار؛ (۲) شمشیر.
 وه شير: (۱) که ستی که نت ده شاراننه وه: (مردوه شير، پاره وه شير)؛ (۲) به شیر: (شینخ باره داری وه شیر نه هاورد) [۱] (۱) پنهان کننده؛ (۲) باشیر درنده.
 وه شير: (۱) نه سرا، که ونه زیر خاکه وه؛ (۲) له بهرچاو گوم کرا [۱] (۱) دفن شد؛ (۲) پنهان گردید.
 وه شيران: (۱) زیر خاک کران؛ (۲) شارانوه [۱] (۱) ربرخاک شدن؛ (۲) پنهان شدن.
 وه شيراو: (۱) زیر خاک کراو؛ (۲) شاورداوه، قه شارتی [۱] (۱) زیر خاک شده؛ (۲) پنهان گردیده.
 وه شيره: (۱) بشاره وه؛ (۲) زیر خاکه که؛ (۲) ونی که له بهرچاوان [۱] (۱) دفن کن؛ (۲) اژد به پنهان کن.
 وه شين: (۱) بلا و کورده وه؛ (۲) بلا و کوره وه؛ (۳) نامرازی بلا و کورده وه؛ (۴) داوهرین [۱] (۱) بخش کردن؛ (۲) بخش کننده؛ (۳) وسيله بخش کردن؛ (۴) فرو رختن.
 وه شينه ک: هوی بلا و کورده وه، ده زگای بلا و کورده وه [۱] وسایل ارتباط جمعی.
 وه شينه می: نه لپنه، لکی کورده وه: از له وه ورپالو. له کوردسنانی به رده سنی ترکان [۱] ناحیه ای در کوردستان.
 وه عده: واده [۱] نگا: واده.
 وه قا: (۱) نهمه گ، به بنه ت؛ (۲) ناوی بیاوانه [۱] (۱) وفا؛ (۲) نام مردانه.
 وه قات: مردن بو بنیاده می به ریز: (باوه غه لپنه وه فاتی کرد) [۱] اوقات.
 وه قادار: به نهمه گ، چاکه له چاو، به بنه ت دار [۱] وفادار، باوفا.
 وه قاکار: وه قادار، به نهمه گ و به بن و به قا [۱] وفادار.
 وه قهر: به رف، وه ور، وه ر، به رف [۱] برف.
 وه قسرنایش: (۱) هه لساو، هه دراو؛ (۲) به فوهه لساندن [۱] (۱) یاد کرده؛ (۲) یاد درجیزی کردن و بف دادن.
 وه قهر: که تیره ی سبی [۱] کنبرای سفید.
 وه قهرنایش: وه قرنایش [۱] نگا: وه قرنایش.
 وه قهر: هوه ونده، نه وشوننه دوره [۱] آن دور دست.
 وه قی: (۱) بوق، به ق، قرواق؛ (۲) ده نگي مراوی، ده نگي به ق [۱] (۱) غوک، قورباغه؛ (۲) صدای مرغابی.
 وه قا: کيشانه به که بهرانبه ر به هزارو سه تو هه شناسی گرم [۱] وزنی معادل بکصدوه شناسی گرم.
 وه قت: وه خت، کات، دم، زه زمان [۱] وقت، زمان.
 وه قتا: وه خنیکی، له کاتیکا، نه وسا [۱] زمانی.
 وه قتا: وه قتا [۱] زمانی.
 وه قره: نوفره، نارام، داسه کنان [۱] آرام.

وه گه‌زانه‌وه: وه گه‌زان [ه] نگا: وه گه‌زان.
 وه گه‌زانه‌وه: (۱) له‌كۆل كردن: (۲) تل دان، وره‌تاندن: (۳) له‌بهر نوژه‌یی
 مهبازو ره‌نگ گه‌زان [ه] (۱) كۆل كردن: (۲) غلته‌دن: (۳) از شدت
 غضب رنگ عوض كردن.
 وه‌ل: (۱) ده‌گه‌ل: (وه‌ل من بن بیجیمن): (۲) به‌ره‌لدا: (وه‌لی كه با بچنی)
 [ه] (۱) با، همراه: (۲) ول، رها.
 وه‌لا: (۱) هالا، به‌نال، خانی: (۲) سویند به‌خو [ه] (۱) خالی، تهی: (۲)
 سوگند به خدا.
 وه‌لات: (۱) ولات: (۲) به‌لات دا [ه] (۱) نگا: ولات: (۲) از كنارت.
 وه‌لات: ولات [ه] نگا: ولات.
 وه‌لات هاریز: نیشتمان به‌رست [ه] مهبه‌ن به‌رست.
 وه‌لاتو: ناوی بباوانه [ه] نام مردانه.
 وه‌لاته: له‌و گوندانه‌ی كوردستانه كه به‌عسی كاوبان كرد [ه] روستایی در
 كردستان كه به‌شيان آن را ویران كردند.
 وه‌لاتی: خو‌لانی، هاو‌زندی [ه] هم‌ولایی.
 وه‌لاتینی: هاو‌نیشتمانینه‌ی [ه] هم‌مهبی.
 وه‌لاخه‌ری: ریگه‌ی سواران [ه] راه مال‌رو.
 وه‌لاد: كو‌خه‌ی ناوباخ [ه] كلبه‌ی كوچك درون باغ.
 وه‌لاده‌ك: كو‌خه‌ی بچوك له‌باخدا [ه] كلبه‌ی كوچك درون باغ.
 وه‌لاف: له‌وه‌ز، كبا‌ی وشكه‌وه‌بوی ئالف [ه] خشك كبا‌ه علوفه.
 وه‌لاق: دواندنی كچ به‌تولازی [ه] منلك.
 وه‌لاكه‌وتن: لاچونه‌ی دوركه‌وتنه‌وه [ه] كناررفتن.
 وه‌لالیك: به‌لالوك [ه] آلبالو.
 وه‌لام: (۱) لای من: (۲) به‌بیری من [ه] (۱) نزد من: (۲) به‌رای من.
 وه‌لام: ولام، ورام [ه] (۱) سفارش شفاهی: (۲) پاسخ.
 وه‌لاما: به‌لای مندا [ه] از كنار من.
 وه‌لام‌دانه‌وه: جواب دانه‌وه [ه] پاسخ گفتن.
 وه‌لام‌ناردن: قسه‌راسپاردن [ه] پیام فرستادن.
 وه‌لامه: راهه، شمرح [ه] تفسیر، شرح.
 وه‌لاو: بلاو [ه] پراكنده.
 وه‌لابش: باو‌نشك [ه] خمبازه.
 وه‌ل بتورو: داخ‌وكه‌سه‌ر بوتو [ه] حسرت باد.
 وه‌ل بو‌ن: به‌ره‌لا بو‌ن [ه] ول شدن.
 وه‌ل به: ونه‌ی ده‌ر كردن به‌سوكابه‌نی [ه] گم شو.
 وه‌لجاخ: قه‌زاو به‌لا، نه‌هاتی له‌خواوه [ه] قضا و قدر.
 وه‌لچمك: بپوانه‌ی ده‌خل كه جل كبلو ده‌گری [ه] عدل جهل كبلو بی.
 وه‌لچمك: به‌لچمك [ه] عدل جهل كبلو بی.
 وه‌لدين: (۱) منال‌هینان، زان، زا‌بین: (۲) له‌دابك بو‌ن [ه] (۱) زا‌بیدن: (۲)
 منو‌لشدن.
 وه‌لسزی: گوندیكه له‌كوردستان به‌عسی ویرانی كرد [ه] از روستاهای
 ویران شده‌ی كردستان توسط به‌شيان.
 وه‌لف: دوستی خوشه‌ویست [ه] دوست نزدیك.

كاشن: (۴) باز كردن ذر.
 وه‌كه‌هه‌وه: وه‌كوبه‌ك [ه] برابر.
 وه‌كی: (۱) وه‌ك: (۲) هم‌كسات: (۳) نه‌گه‌ر، هه‌گه‌ر [ه] (۱) نگا: وه‌ك: (۲)
 هرگاه: (۳) اگر.
 وه‌كی: وه‌ك، وه‌كوب [ه] مانند.
 وه‌كیل: بریكار، نابب [ه] وكیل.
 وه‌كیل: وه‌كیل [ه] وكیل.
 وه‌كیله‌ئالا: خواوه‌كیله، بو‌باوه‌زین‌كردن ئیزن [ه] خداوكیل، در مقام
 سوگند گویند.
 وه‌كیله‌ی: بریكاری، وكیلی كردن [ه] وكالت.
 وه‌كبه‌ك: وه‌كوبه‌ك، وه‌كه‌هه‌وه [ه] برابر.
 وه‌كیه‌كی: به‌رانبه‌ری، هاسانی [ه] مشابهت.
 وه‌ك: (۱) وه‌ك: (۲) جاخ، هه‌ره‌ت، جه‌نگه، ناف [ه] (۱) نگا: وه‌ك: (۲)
 موسم.
 وه‌گه‌ز: (۱) كه‌سێ كه له‌هه‌وا نشت نه‌فوزینه‌وه: (خست‌وه‌گر، نو‌به‌گر):
 (۲) له‌خه‌رج گه‌زه‌وه: (له‌مالدا هه‌مه‌ده‌س بلاون هه‌ر من‌وه‌گرم): (۳)
 دامه‌زین‌هه‌وه به‌رباكه‌ری جاده‌وه چیغو به‌رده: (۴) نه‌خوشی گه‌رو [ه] (۱)
 كسی كه در هوا می‌قاپد: (۲) صرفه‌جو: (۳) برپاكننده‌ی خیمه و برده: (۴)
 به‌بماری واگه‌ردار.
 وه‌گه‌رتن: كاری وه‌گر [ه] عمل «وه‌گر».
 وه‌گه‌رگه‌بانه‌ه: نزه‌ره [ه] سسكه.
 وه‌گه‌رتش: له‌سه‌رشان دانان، له‌كۆل كردن [ه] بردوش نهادن، كۆل كردن.
 وه‌گه‌ره‌وتش: وگه‌رتش [ه] بردوش نهادن، كۆل كردن.
 وه‌گه‌لور: گه‌لور، خه‌لور، گه‌لور [ه] غلته‌دن از بالا به‌پایین.
 وه‌گو: وای وت [ه] چینی گفت.
 وه‌گو: وه‌گو [ه] چینی گفت.
 وه‌گوت: وه‌گو [ه] چینی گفت.
 وه‌گوت: وه‌گو [ه] چینی گفت.
 وه‌گو: شت به‌شت گه‌زانه [ه] مبادله.
 وه‌گو‌زین: گو‌زینه‌وه [ه] مبادله كردن.
 وه‌گه: بگه‌ره، خو‌ت بگه‌یه‌نه‌وه: (وه‌گه نا به‌شت نه‌خوراوه) [ه] خود را
 برسان.
 وه‌گه‌ر: نه‌گه‌ریش بپنو [ه] درصورتی كه.
 وه‌گه‌ز: (۱) له‌سو‌زاندا: (ناشه‌كه وه‌گه‌ز كه‌رت): (۲) فلباز، به‌حبله [ه] (۱)
 چرخان: (۲) مكار، حبله‌بان.
 وه‌گه‌زا: گه‌زایه‌وه، به‌ره‌وه‌دوا ناما [ه] بازگشت، ماضی بازگشتن.
 وه‌گه‌زان: (۱) گه‌زانه‌وه: (۲) گه‌زانه‌وه‌ی قسه [ه] (۱) بازگشتن: (۲)
 بازگو كردن.
 وه‌گه‌زانندن: (۱) گه‌زانه‌وه: (۲) گه‌زاننده‌وه [ه] (۱) بازگو كردن: (۲) نگا:
 گه‌زاننده‌وه.
 وه‌گه‌زاننده‌وه: وه‌گه‌زانندن [ه] نگا: وه‌گه‌زانندن.
 وه‌گه‌زانه‌وه: وه‌گه‌زان [ه] نگا: وه‌گه‌زان.

وهلفهت: نوگری، خوبه گرتن [۱] عادت به نزدیکی کسی یا کاری، الفت.

وهلگرد: حاوانهوه، ژيان زانواردن [۱] گذراندن.

وهلگ: بدلگ، گهلا [۱] برگ درخت و گياه.

وهلل: نوزو غوماری نهرم، نهرمه تونز [۱] گرد و غبار.

وهللا: سويند به خوا [۱] سوگند به خدا، والله.

وهللك: (۱) كزبوه: (۲) كزبوسسه [۱] (۱) كولاك: (۲) نگا: كزبوسسه.

وهللهروه: هه نوان له مشكى و روژن [۱] نوعى مرهم.

وهلن: خولاوى، تونزاوى [۱] غبارآلود.

وهلننه: وهلن [۱] غبارآلود.

وهلسوه: گوندبكه له كوردستان به عسى و نراسى كرد [۱] ار روستاهاى ويران شده كوردستان توسط بعثيان.

وهلوهله: دهنگ و ههراو هوريا [۱] جنجال و غوغا، ولوله.

وهله: (۱) وتهى ناژوتتى گولك: (۲) وتهى بانگ كردنى گولك [۱] (۱) حرف راندن گوساله: (۲) حرف خواندن گوساله.

وهلهج: شيلاقه، بالداري كه به قهد گاوانى به لام لنگ دريژ [۱] پرنده سلوا.

وهلهجاخ: به لاو نه هاتى له خواوه [۱] قضا و قدر.

وهلهد: روله، فرزه ندي [۱] فرزند.

وهلهد: (۱) وهلهد: (۲) بهلهد، شاره زا [۱] (۱) فرزند: (۲) ره شناس، رهنما.

وهلهديايش: زاروى دبو، بېجوى بو، زا بېگه [۱] زا بېده است.

وهله سمعت: لهو گوندانهى كوردستانه كه به عسى كاويلان كرد [۱] روستايى در كوردستان كه بعثان آن را ويران كردند.

وهلهك: (۱) دارده ستنى سهردوحاجيه: (۲) گيزه لوكه: (۳) به فرى به باره، كزبوه [۱] (۱) جو بدست دوشاخه: (۲) گردباد: (۳) كولاك.

وهلهك: بهلهك [۱] خلتگ.

وهلهند: وهلهد، روله [۱] فرزند.

وهلهو: جا باوايى [۱] هرچند جنين باشد.

وهلى: (۱) پياوى خوا: (۲) ده گهل نهوا [۱] (۱) مرد خدا: (۲) با او.

وهلى: (۱) واسه، ناوا...: (۲) بلام، به لان [۱] (۱) اين طور: (۲) ليكن.

وهليعات: جئ نسينى ده سه لات دار دواى مهرگى [۱] وليعهد.

وهليعات: وهليعات [۱] وليعهد.

وهليفهت: (۱) مفته، خورايى، به لاش، مفت: (۲) سه رقه له مانه ي نوشته نوس [۱] (۱) مفت: (۲) مزد دسانويس.

وهليفه تانه: سه رقه له مانه [۱] مزد دعانويس.

وهلين: پيشو [۱] قيل، گذشته.

وهلينه: له بهرا [۱] ابتدا، قبلا.

وهليه فهتى: په بوه ندى مېردوژن به په كتره وه [۱] همسرى.

وهم: ناوهم: (وهم زانى) [۱] من اين طور.

وهما: (۱) به جئى ما: (بارى كودى نم گدا ده ست بده ستى معدا / نم به ماين برين ره قس و سه ماژئ وهما) «جزرى»: (۲) وهك خوى ما، نه گوزا [۱] (۱) به جاي ماند: (۲) به حال خوبش ماند.

وهماشتن: ما لېنه وه، ماشته وه. رادانى هه موشنى [۱] رو بېدن و بردن

هرچين.

وهماشتن: وهماشتن [۱] نگا: وهماشتن.

وهمام: (۱) به جئى مام: (۲) وه كه خو مامه وه [۱] (۱) جاماندم: (۲) ههين طور ماندم.

وهمان: (۱) ناوها مان: (۲) به جئى مان و دواكه وتن له كارى: (۳) نهوان به جئى مان [۱] (۱) ما اين طورى: (۲) جاماندى: (۳) جاماندى.

وهماو: (۱) جئى ماگ: (۲) وهك به رى، جَوَن بو ههرو ماوه [۱] (۱) جامانده: (۲) همان طور مانده.

وهماي: وهماي [۱] نگا: وهماو.

وهم دى: (۱) نهوتنه رزه چاوم بئى كهوت: (۲) دوزيمه وه [۱] (۱) جنين دېدم: (۲) گم شده را بافتم.

وهمزاني: به وجوره بېرم برد [۱] چنان دانستم.

وهمكه: بم كه وه، نازادم كه [۱] بېدم را بگشايى.

وهن: (۱) بهن، ده زو، داوى بادراوى خورى: (۲) لئى به ستران: (بازى وهن): (۳) جېگه، شوين: (نه لوهن): (۴) وهى وه پالندان، له مهر، لو، ناوى زور عه شېره ت به وهن دوايى دېت: (كاكاوهن، حاجى وهن، هه مه وهن): (۵) كوه يوگ: (زه ماوهن وانا: كزبوه بو سه ما كردن): (۶) وامان، نېمه بهم جوړه: (وهن زانى، وهن بيسنوه): (۷) داره بهن: (۸) داوى لېك هالاوى نېك زاكراو، هون دراو: (گورزه وهن): (۹) به نداو [۱] (۱) نخ پشمى: (۲) بند، بسنه شده بر، مانند بازويند: (۳) جاي، مكان: (۴) پسوند نسبت: (۵) اجتماع، جمع شده: (۶) ما اين طورى: (۷) درخت بنه: (۸) بافت: (۹) سد.

وهنا: (۱) ندى وانبه؟، ده نا نا؟: (۲) ده خوا، نه خوا [۱] (۱) مگر نه اين طور؟: (۲) مى خورد.

وهناق: دوشاخه، نه خوشبه كه له قورگ دېت و نه خوش ده خنكى [۱] بيمارى خناق.

وهناي: واناي، خوئندن، فېره خوئندن بوژن [۱] درس خواندن، تحصيل.

وهنايا: باره به رى كه سواريشى ده بين [۱] باربرى كه سوارى هم بدهد.

وهنايش: (۱) بار كردن، كوچ لئى نان: (۲) سوارى باره به ربون [۱] (۱) كوچ كردن: (۲) سوار باربر شدن.

وهنهجه نه: دوخين، دېخون [۱] بندتبان.

وهنسد: (۱) تېش، نازار: (۲) لاوجاك: (سه وهنسد): (۳) نه اندازه له شتى: (نه وهندم بو له وهن دېشيان كردم): (۴) بهند: (بازى وهنسد، كه مهر وهنسد): (۵) جېگه، وهن: (نه لوهنسد): (۶) له مهر، وتسه ي پالندان: (كاكاوهنسد، سه كوهنسد): (۷) كوه بوژن: (زه ماوهنسد، گووهنسد): (۸) بارچه له گوزانى: (۹) ناو بهند، له مېهر، سه د، بهند: (۱۰) جىگه، جه مسهر، بهندى تېسقان: (۱۱) نازا، نه نرس، بوئر [۱] (۱) آزار: (۲) شوخ و زيبا: (۳) اند، اندازه: (۴) پسوند بسنن مانند گردن بند: (۵) جاي: (۶) پسوند نسبت: (۷) جمع شدن: (۸) قطعه اى از ترانه: (۹) سد، مانع: (۱۰) بند استخوان: (۱۱) شجاع، دلير.

وهندا: (۱) گوم، وندا: (۲) ژنو كچى خوئنده وار [۱] (۱) ناپېدا، گم: (۲) زن و دختر باسواد.

وهندانه: نازایانه، بویزانه [شعاغانه].

وهندابهنه: (۱) وه خویندن؛ (۲) خاوهن سیوات بوُن [خواندن؛ (۲) باسواد بودن].

وهندس: خویندنهوه، وه خویندن [مطالعه کردن].

وهندش: وهندس [مطالعه کردن].

وهندش دابش: ده بهرخویندن نرا [دمعرض مطالعه فرار گرفت].

وهندن: (۱) داوی زوری بادراو نیک کیشان؛ (گورس وهندن؛ (۲) موزو ده داوکیشان؛ (نه زبیح وهندن) [۱] بافتن ریمان؛ (۲) بهرشنه کشیدن مهرها.

وهندنهوه: وهندن [نگا؛ وهندن].

وهندوخ: (۱) خویندهوار؛ (۲) گورانی خوین [۱] باسواد؛ (۲) خواننده.

وهنده: (۱) زیاره، همرهوه؛ (۲) خاوهن؛ (جوْت وهنده؛ (۳) ناگادار، وان؛

(خمره وهنده؛ (۴) جمگه نیسک، بهند؛ (سی وهنده ی پشتم) [۱] (همکاری کشاورزی؛ (۲) صاحب؛ (۳) نگهبان؛ (۴) بند استخوان.

وهندهن: (۱) بهرزایی، قهدی جبا؛ (۲) بردی له چه بهر [۱] کسروه؛ (۲)

پُل نرکعی.

وهندهنه: (۱) خویندن، درس فیر بوُن؛ (۲) خویندنی مهل و مرزی

دهنگ خوش [۱] درس خه اند؛ (۲) آوازه خواند؛ مُرغ و آدم

خوش نوا.

وهندهی: ده رس خویندن [درس خواندن].

وهنسه: هوگری، خوپی گرن [انس گرفتن].

وهنشتا: سوار بوُن [سوار شدن].

وهنشتش: سوار بوُن [سوار شدن].

وهنگ: بهندو جه مسهری نیسمان [بند استخوان].

وهنگه: جیگه بهنداو [جای سد].

وهنگه رینه: لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [

روسنایی در کوردستان که بعینان آن را وبران کردند.

وهنن: گونا، بکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [از روستاهای وبران

شده کوردستان توسط بعثیان.

وهنوله: گیاهه که [گیاهی است].

وهنه: (۱) بهنه، بهنده، خولام، عهبد؛ (۲) بولای، بو؛ (وهنم کیانو؛ (۳)

وهندراو [۱] بنده، برده؛ (۲) برای، به سوی؛ (۳) بافته.

وهنهت: لبت [ازنو].

وهنهتقی: (۱) قهزوان؛ (۲) جوْره داره قهزوانبکه بهره کدی ورده، بهنوشبیه

[۱] نانکش؛ (۲) نوعی درخت بنه که ثمر ریز دارد، جانلانفوش.

وهنهَم: لیم [ازمن].

وهنه مشک: وهنهتقی، بهنوشبیه [نوعی درخت بنه].

وهنه نه: له ره له، جوْله جوْل [لرزش، تکان].

وهنهوز: جوْرت، خه ویردنهوه [پینکی].

وهنهوز بردنهوه: جوْرت دان [پینکی زدن].

وهنهوزدان: جوْرت دان [پینکی زدن].

وهنهوزه: وهنهوز [پینکی، جُرت].

وهنهوزه کوتنی: جوْرت دان [پینکی زدن].

وهنهوش: (۱) بهنوشه؛ (۲) رهنگی بهنوش؛ (۳) ناوی زنان [۱] بنفشه؛ (۲)

رنگ بنفش؛ (۳) نام زنانه.

وهنهوشه: بهنوشه [بنفشه].

وهنهوشی: موز، رهنگی وهنه رشنه [بنفش رنگ].

وهنی: (۱) قهزوان؛ (۲) وهنه، بهنی، خولام؛ (۳) داوی ده بال ژاکردو جینی [۱]

(نانکش؛ (۲) بنده، برده؛ (۳) بافتنی رابافت.

وهنین: وهندن، وهندنهوه [نگا؛ وهندن].

وهو: (۱) بهنهو؛ (۲) نا، بهلی؛ (هو مام پیروت ۱- وهو؛ (۳) هم، له جوْز؛

(وههوزمه) [۱] بهاو؛ (۲) حرف پاسخ، بلی؛ (۳) این طوری.

وهوتو: وا، بهم جوْره [چنین].

وهوله: بوْکه لهی منالان [عرسک].

وهوله بارانی: بوْکه بارانه [افچه بارانی].

وهوه: (۱) بهبه، بههکه، منالی ساوا؛ (۲) نیخه، جیگه ی مل له کراس [۱]

(نوزاد، نی نی؛ (۲) بقه، گر بیان.

وهوی: (۱) تازه بوْک؛ (۲) ژنی کوز، بوْک؛ (۳) بوْکه له [۱] تازه عروس؛ (۲)

همسر پسر، عروس؛ (۳) عرسک.

وهویله: بوْکه لهی منالان [عرسک].

وهویله بارانی: وهوله بارانی [افچه بارانی].

وهه: (۱) وتهی سه برمان، بهج، نهج، نهجا؛ (۲) ونه ی زور بهسند کردن و

خوشی [۱] حرف تعجب، وا؛ (۲) حرف نحسین و پسند، به.

وهها: (۱) ناوها، بهم جوْره؛ (۲) به جوْری، بهنده نده بی؛ (وهها مهسنی

نه ماشای جاونه «نالی» که نازانی / به بیداری ده بیننی با له نه شنه ی

مهسنی و خهودا «نالی»؛ (۳) نرخ، قیمت، بهها؛ (۴) شنبایی و ناو له ناو

ببا باند [۱] این طور؛ (۲) به اندازه بی، چنان؛ (۳) بها، قیمت؛ (۴) آب

دار و درخت در بیابان.

وههات: وات، به جوْریکت؛ (وههات لی بکم خوت بزانی،

وههات گوت) [چنینت، نوچنین].

وههار: (۱) بههار، بوهار؛ (۲) خاوهن، خودان، دازدار [۱] بهار؛ (۲)

صاحب.

وههاسه: (۱) کهوایی؛ (۲) بهلی وایه [۱] در این صورت؛ (۲) آری چنین

است.

وههام: ناوام، ناوهام [چنینم، این چنینم].

وههاو: وهاب [نام مردانه].

وههای: (۱) نو بهم جوْره ی؛ (۲) نهوی، به جوْره؛ (وههای تهنی ده کم) [۱]

(نو این طوری؛ (۲) به طوری اورا.

وههوهه: بهه بهه، ونه ی سه برمان له خوشیان [به به].

وههه: به جوْره، بقی ناوایی [این چنین].

وهههر: خاوهن، خودان، دازدار [صاحب، مالک].

وهههنگاوتن: (۱) پیوان و نه اندازه گرتن؛ (۲) راههنگاوتن، به سه رشتبکا

ژاکیشان [۱] اندازه گرفتن؛ (۲) به دازا بر نهادن بر روی چیزی.

وههی: وهوی، بوْک [عرس].

وههید: باربو، بارمینی، نهوجی [باری].

وههین: (۱) بههار: (۲) نازاد، سه‌رہست [بهار: (۱) آزاد.

وههیه: کاری بوج و بی‌نام [کار بی‌ارزش].

وهی: (۱) بؤک: (۲) نازار، (بیانگی بی‌وهی و ناراسه): (۳) وتی دهر دو ژان:

(وهی دینئی): (۴) نم جوړه: (وهی تور): (۵) وتی سه‌برمان: (ودی

چند سه‌بره): (۶) وتی بانگ کردن بو باریده‌دان [عروس: (۲)

آزار، آسیب: (۳) حرف اظهار درد: (۴) جنین: (۵) حرف تعجب: (۶)

حرف ندا برای کمک خواستن.

وه‌یایش: پیکه‌نین، که‌نین، خنده [خند].

وه‌یباب: ماری شینی گانه‌نگو: (کوله‌وه‌یباب) [نوعی مار.

وهی‌بابه: نهی‌باوکه [ای بندرا کمک.

وه‌یتا: (۱) نیره: (۲) لیره، لبره [اینجا: (۲) دراینجا.

وه‌یتال: به‌ینال، حکیمی چه‌بوانات [دامپزشک.

وه‌یجا: له‌وجگه‌به، له‌وشوینه [در آنجا.

وه‌یخز: شه‌زفروئش [سینه‌جو.

وه‌یخو: ببخوره‌وه، بی‌نوشه [پنوشش.

وهی‌خودا: پازانه‌وه له‌خوا [ای خدا.

وه‌پر: خاوه‌ن، خودان، سه‌رہست [صاحب.

وهی‌زا: له‌وجاره [آندمه.

وهی‌زو: (۱) نهی داخ، نهی مخاين، به‌داخه‌وه: (۲) وتی سه‌برمان که

نابیه‌نی زاننه: (وهی زو نم‌بیاوه چند سه‌بره): (۳) نه‌وزووه [۱] کلمه

تأسف، دریغا: (۲) کلمه تعجب خانمانه: (۳) آن روز.

وه‌یس: شینخیک بوه گوزی له‌مابی ده‌شته [ویس قرنی.

وه‌یسه: ناوه بو‌بیاوان [نام مردانه.

وه‌یسی: ناوه بو‌بیاوان [نام مردانه.

وه‌یش: ونه‌ی زان و دهر د، ناخ، نو ف [حرف درد.

وه‌یشو: (۱) بی‌شوره‌وه: (نه‌وی شت بوت وه‌یشو): (۲) نم‌دانه‌ویله بشو

[۱] بازشوی: (۲) دانه را بشوی.

وه‌یشوره: وه‌یشو [نگا، وه‌یشو.

وه‌یشوم: (۱) ده‌بشورمه‌وه: (پس‌یوتمه‌وه ناچارم وه‌یشوم): (۲) بوجی

بیشورمه‌وه: [۱] بازمی شویم: (۲) بازشویم؟.

وه‌یشوم: (۱) به‌لا، نسیه‌ت: (۲) مابه‌فتنه [۱] بلا، مصیبت: (۲)

فتمه‌انگیز.

وه‌یشومه: (۱) وه‌یشوم: (۲) برینی له‌سه‌رمای سه‌خت و نه‌رتوشی زستان

[۱] نگا، وه‌یشوم: (۲) کتابه از سرما و کولاک سخت زمستان.

وه‌یکه: بیکه‌وه، بازی‌که: (درگاکه داخ‌اره وه‌یکه، گری‌کوزیه

وه‌یکه) [بازش کن!.

وه‌یکم: وازی کم، بیکه‌مه‌وه [بازش کنم.

وه‌یکهن: بیکه‌نه‌وه [بازش کنبد.

وه‌یگدی: وشه‌به‌که بو‌خوشه‌وستی و به‌زیبداهاتنه‌وه نژیی [کلمه

نوازش و ترجم.

وه‌یگره: بیگره‌وه: (کراسه‌کم ناوبردی وه‌یگره، توپت بوداوم وه‌یگره)

[بازگیرش.

وه‌یگره‌وه: وه‌یگره [بازگیرش.

وه‌ی‌گو: ناوای‌گوت [چنین گفت.

وه‌ی‌گوت: وه‌ی‌گو [چنین گفت.

وه‌ی‌لا: نه‌وتعرف [آن سو.

وه‌یلان: سه‌رگه‌ردان، ناواره و بی‌دوره‌نان [ویلان، سرگردان.

وه‌یلو: (۱) وتیه‌که بو‌خوشه‌وستی به‌منالی ده‌لین: (وه‌یلو چند قشته):

(۲) بانگ کردنی دوستی نیرینه له‌دوره‌وه [۱] کلمه محبت‌آمیز نسبت

به کودک: (۲) کلمه ندا برای دوست مذکر.

وه‌یلولو: وتیه‌ی سه‌ره‌نای لاوک به‌مانا نه‌ی دوسته‌نیره دوره‌که [۱]

پیش‌درآمد بعضی از ترانه‌ها به‌معنی ای دوست مرد من.

وه‌یلنی: (۱) وه‌یرو، مخاين: (۲) بانگ کردنی دوستی موبینه له‌دوره‌وه [۱]

دریغا: (۲) حرف ندا برای دوست مؤنث از راه دور.

وه‌یلنی: سه‌رہ‌سندی لارکه وانا: نه‌ی باره‌مبونه دوره‌سینه که [۱]

پیش‌درآمد بعضی از ترانه‌ها به‌معنی ای معشوق دور دست.

وه‌ین: مه‌کر، گزی و قیل: (جودی زوه‌بنی زان خار بو‌به) «مه‌سل» [۱]

مکر، نیرنگ.

وه‌ینه‌ک: کوسه‌ی سه‌رشانو، نوین‌باز [بازیگر.

وه‌یننی: ژینکی قاره‌مانی کورده که به‌بنی هبه [از زان قهرمان

اسطوره‌ای کرد.

وه‌ینیايش: نواشا کردن، نیر زوانین [نگاه کردن.

وه‌بو: بؤک، وه‌وی [عروس.

وه‌یولنه: (۱) بوکه‌له، بسوکی مثالن: (۲) گیزه‌لؤکه [۱] عروسک: (۲)

گردباد.

وه‌بوله‌چنانی: گیزه‌لؤکه [گردباد.

وه‌یولنی: بوکه‌له‌ی مثالن [عروسک.

وه‌بوه: نازه‌بؤک [تازه عروس.

وه‌ی‌وه‌گه‌زین: (۱) به‌لا‌گه‌ردان: (۲) به‌لا‌گیزه‌وه [۱] بلاگردان: (۲)

صدقه.

وه‌ی‌وه‌ی: (۱) وتسه‌ی داد له‌ده‌س زان و نیش: (۲) ونه‌ی سه‌برمان:

(وه‌ی‌وه‌ی له‌م‌کاره‌ت): (۳) به‌ه‌به‌ه، وه‌هوه‌ه: (وه‌ی‌وه‌ی

جسه‌جلیسی بو‌دوشنی له‌دیده‌دل/ دل‌هر شه‌رابی گیزا «سالم»

که‌بابی هینا) «سالم» [۱] کلمه اظهار درد، وای: (۲) حرف تعجب،

را: (۳) به‌ه.

وه‌یه: نه‌وه‌ابه، ناوابه [چش است.

وه‌به‌نه: تریان، قهرناله [سید میوه‌چینی.

وی: (۱) نه‌و: (بسو وی هانوه): (۲) داره‌بی: (۳) ونه‌ی سه‌برمان: (وی

جسه‌جیه‌ا): (۴) وه‌ی، پیتی داد له‌ده‌ست ژان: (۵) موزانه‌ی

خوری خور [۱] او: (۲) بید: (۳) حرف تعجب: (۴) حرف اظهار درد:

(۵) موریانه‌ی پشم خوار.

وی: (۱) پینی نیشاره‌ت بو‌مبونه: (وی گوت وانا: ژنه‌که گونی): (۲) خو:

(وینم وانا: خوم): (۳) به، یین: (یساره‌ت وی‌یه، وتسه): (۴) نه‌وی:

نوجیگه: (بو وی ده چم: ۵) ده سوناندا، بی: (ناگره که وی که، ناگر وی به): (۶) نه قالا، کوشتست: (وی که وتوم، وی که وه بزانه له کوئی به): (۷) وستن، واسته: (ده موه وی، نابه وی): (۸) وهک، شیه: (وی جوئی): (۹) توله: (وینکرده موه وانا: نوله کردنه موه): (۱۰) ضمیر مؤنث: (۲) خود: (۳) داشتن: (۴) آنجا: (۵) افر وخنه: (۶) کوشش: (۷) خواستن: (۸) شهابت: (۹) انتقام.

و بارده: و ابرده، بورده و [] گذشته.

ویانه: به هانه [] بهانه.

وی بو: (۱) نابسا، داگر سبا: (۲) بوی، (پاره وی بو): (۱) افر وخنه شد: (۲) داشت.

وی بوئی: (۱) نابسان: (۲) پی بوئی، له لای بوئی [] افر وخنه شدن: (۲) داشتن.

ویت: (۱) ویرا: (۲) سه رگه ران، ویل [] گفته شده: (۲) سرگردان، ول، ویت: (۱) بوخوت، خوت: (۲) گه لابی: (کاورا سبت و وینه): (۱) خود: (۲) لاقید.

ویتان: مدلبکه به گیز و حولی بوئه نمونه [] برنده ایست مشهور به کم هوشی.

ویتان: خوتان [] خودتان.

ویتو: فیتو، فینه [] سوت.

ویت ویتک: بهرتو کیکی بیرووی یه زیدیه کانه [] از کتابهای مقدس بزیدیان.

ویته: (۱) جوکه سی جوچه له مهل: (۲) گورانی له بن لبوانه موه [] صدای جوچه برنده: (۲) زمزمه.

ویته ویت: وینه زور [] «ویته» پیایی.

ویتیار: فسه بیژ [] گو بنده.

ویجا: (۱) لیتر چی؟ (۲) نهوسا [] دیگر چه؟ (۲) آنگاه.

ویجا: ویجا [] نگا، ویجا.

ویجاری: نهوسا که، نهوی ده منی [] آن دفعه.

ویج: (۱) بیژ، دابیزان: (۲) بری ده ست له شتی: (لاویج وانا: نیوه منست) [] عمل بیختن: (۲) بریک منست.

ویچالهک: زور بیچکه لانه به زاراوه وی زاروکان [] کوچک به زبان کود کانه.

ویچن: بیژنگه [] غر بال، بیژن.

ویچنه: ویچن [] غر بال.

ویچو: په سندن، شابه: (زور بیاوکی ویچو بو) [] موردی سندن، شایسته احترام.

ویچون: لی کردن: (بایز له بیرونت نه چی، کوره که له خوی نه چی) [] شهابت.

ویچه: بو نیره [] به اینجا.

ویخ: نست، نیست، نه بوئی: (وارو ویخم چو) [] نبود، نیستی، مقابل بود، ویخستن: پیوه ناویزان کردن: (زنجیری ویخستوه) [] آویزان کردن به.

ویخه: فرمان به ویخستن [] امر به آویزان کردن.

ویذا: بهوشینه ده، بودور ده لین: (وردا ویذا وانا: لیرو له وی) [] از آنجا.

ویدان: دانه دست [] تسلیم کردن.

ویدانه وه: بوگه زاننده وه: (قهرزه که وی ویدانه موه) [] بازبس دادن، ادا کردن.

ویدن: نه وه که وی دیکه [] آن دیگری.

وی ده ری: نه وی، وی ده ری [] آنجا.

وی ده وی: نه وی، پیچه وانه وی نیره [] آنجا.

ویندی: ویدن [] آن دیگری.

ویر: (۱) بیر، هزر، فکر: (۲) بولای، بولالی: (۳) چالو، بیر: (۴) گورانی

له بن لبوان: (ویره ویرنه بو ده نگ بهوز نا که ی؟) [] فکر، باد: (۲) به سوی: (۳) چاه آب: (۴) زمزمه.

ویر: (۱) زوره، ده نگی زبری گر بانی به هوه: (نم ویره ویره له چیه؟): (۲) خیل، جاوخیل [] گریه با صدای بلند و زبر: (۲) لوج.

ویر: (۱) نازا به نی: (۲) نازا: (۳) پوئل له بساتی خه لک دان له فاهه خانمو

چیشخانه: (۴) بوار، ده وار، چیکه ی په زینه موه له جهم: (۵)

برینی له فروشتن (نالووینده کا) [] شجاعت: (۲) شجاع: (۳)

حساب دوستان را برداختن در رستوران و فوهه خانه: (۴) گذار: (۵)

کنایه از فروختن.

ویر: (۱) خوار و ناله بار: (نم بزنه گیز و ویره): (۲) مانا، نیاز له قسه و نوسراو:

(۳) بوژ، گیاه کی گه لاده رزی کونسانه [] کج و کوله: (۲) معنی،

گزاره: (۳) علفی است.

ویرا: به بیر، بیرنیز [] دارای حافظه قوی، تیزهوش.

ویرا: ماموستا، فیرکار [] اسناد.

ویرا: نازا، نه ترس [] شجاع.

ویرا: ده که ل، بیرا، وه ل [] همراه با.

ویران: (۱) نه ترسان: (۲) کاول: (۳) برینی له حال په ریشانی: (ویرانه هدر

باسی مه که ن: [] جرأت کردن، نترسیدن: (۲) ویران: (۳) کنایه از

په ریشان حالی.

ویران بوئی: کاول بوئی، روخان، خاپور بوئی [] ویران شدن.

ویران شه هر: شاریکی کورده لای ماردینی کوردستانی به رده سستی ترکان [] نام شهری در کردستان.

ویران کردن: کاول کردن، به سه ره بکا زماندن، خاپور کردن [] ویران کردن.

ویرانن: نه ترسین، ویران [] جرأت کردن.

ویرانه: کاول بوئی، خاپور [] ویرانه.

ویرانی: خاپور بوئی، کاول بوئی [] ویرانی.

ویراهه: له جینگه دوره که [] از آنجای دور.

ویرت: (۱) جی له وهز، چابه، له وهزگه: (۲) گزبری خان و ناغا [] (۱)

چراگاه: (۲) میاشرا ارباب.

ویرد: نرای له بن لبوانه موه، دوعای بهیرنه برت [] دُعای زبر لیبی، ورد.

ویرد: کبرد، کبژ، چه فو که ده سکی ناوشته موه [] کارد.

ویردار: بیره وه، به بیر وهوش، خودان هزر [] منفکر.

ویردن: عافو کردن، بوردن: (بسورجه ته قسیر جه برنبنسافی / من

راه هدف؛ ۲) بواشکی و مخفیانه بر کسی حمله بردن.
 ویژه: به لاماری په نامه کسی بو بردن [بواشکی و مخفیانه سررسیدن، ویژه نگی: زه نگو، ناوزه نگی، رکبف [رکاب زین.
 ویزین: وزانیدن، وزه کردن [ووزکردن.
 ویزو: ۱) باشگری به مانا جاوین، جوئ: (کاویژو: ۲) باشگری به واتا؛ دابیزو: (ناردهویژو: ۳) باشگری به مانا فسه کهر: (وتهویژو: ۴) فسه کردن: (وتو ویژو: ۵) خوی، بوخوی، ونش؛ ۶) حول و گیل: (گیژو ویژو) [۱) پسوند به معنی جونده: ۲) پسوند به معنی بیژنده: ۳) پسوند به معنی گوینده: ۴) گفتن: ۵) خودش: ۶) گبج و هالو.
 ویزو: ۱) زور قسه زان زمان پاراو؛ ۲) کسی که له دابیزتن دا زور خیرابه [۱) سخن دادن فصیح: ۲) بیژنده ماهر.
 ویزوان: ۱) گوتن، ونن: ۲) دابیزان: ۳) فایسی که له وه: ۴) خویان [۱) گفتن: ۲) بیختن: ۳) جنیر وسط یوغ: ۴) خودشان.
 ویزوانبهر: که له وه به بند [سبنج بند با یوغ.
 ویزوانن: ۱) گوتن، قسه کردن: ۲) بیژتن، دابیزتن [۱) گفتن: ۲) بیختن، ویزوتان: خوتان، ویتان [خودتان.
 ویزودان: ویجدان، ههست کردنی دل و ده روون [ووجدان، نهاد.
 ویزوم: ده لیم، دبیزم، نهوشم [گویم.
 ویزومان: خومان، وتمان، نم بخو [خودمان.
 ویزون: نیژن، دبیزن، ده لین [گویند.
 ویزونگ: ۱) بیژنگ: ۲) جوژت، وه نهون، خه ونوجکه [۱) غربال، بیژن: ۲) پینکی، جرت خواب.
 ویزونه: قسه کهر، بیژه [گوینده.
 ویزونه: ویزنه [گوینده.
 ویزوه: ۱) باوینشک، باوینشک: ۲) گوته، ونه، بیژه: ۳) که له وه ی ناو نیر: ۴) جهرمی نهرمی له ده باغ دراو، میشن: ۵) شیعر و بهخشان: ۶) بلنی، بیژه: ۷) باک و خاوین، تمبیس: ۸) لوس، حولی [۱) خمیازه: ۲) گفتار: ۳) سبنج بند: ۴) جرم میشن: ۵) ادببات: ۶) یگو: ۷) نمیز، پاک: ۸) صاف.
 ویژه بره: ریحانه کبوله [ریحان کوهی.
 ویژه ر: ۱) قسه کهر: ۲) زانا له شیعر و نوسراوی بهخشان دانه رانه [۱) گوینده: ۲) ادیب.
 ویژه رن: پینشت، جاچکه، جاچکه [سقر.
 ویژه وان: نوسهری شیعر و بهخشان [ادیب.
 ویژه بی: سه ربه شیعر و بهخشان [ادبی.
 ویژه یاک: گوتراو، ونراو، بیزراو [گفته شده.
 ویژه یاو: ۱) ویژه یاک: ۲) دابیزراو [۱) گفته شده: ۲) بیخته.
 ویزین: گوتن، وتن [گفتن.
 ویزونگ: ویزنگ [نکا، ویزنگ.
 ویس: ۱) بیست، شازده و جوار: ۲) باشگری بیستن، گوی لی بوئ: (گوی نه ویس): ۳) خووس، خوسارو: (خبس و ویسه): ۴) ده نگی جوچکه مهل: (ویس ویس ده کا): ۵) روئناپی کمی دور: (نه سنیزه

زوزه ردی ونم کافین کاهی) «مولهوی» [بخشایش، عفو.
 ویزدن: راپردن، بو رین [گذشتن.
 ویژه ده: راپردو، بو راو [گذشته.
 ویزو: رابه، بلنبدیه، وهره سهریا، بهرزه به [برخیز، بلندشو.
 ویزو زان: نوزه کردن به قسه ده ست بازی: (ونم ده زوی دوسنم لی بهر نادا) [سر به سر گذاشتن.
 ویزو غال: شاهو، شینه شاهو [پرنده یونمار.
 ویزو غه: جوژی زه ونی و لاخی سواری به [بورغه، ویرق: فره ی بوق [صدای قورباغه.
 ویزو کوانی: نیر کوانی، نانیره [همین جا.
 ویزو کوه: ویزو کوانی [همین جا.
 ویزو نج: سه ری پینچی کولان، نانینسکه [نپس.
 ویزو نک: نازا، نه ترس، ویزا [شجاع، دلیر.
 ویزو کوانی: ویزو کوانی [همین جا.
 ویزو کوه: ویزو کوانی [همین جا.
 ویزو ون: ۱) وشکارو، بیرون: ۲) نوده ی دوره وه، بیرون [۱) خنسکار: ۲) اتاق بیرونی.
 ویزو نه: ویزانه [ویرانه.
 ویزه: ۱) بیر هاتنه وه، که وته یاد: ۲) گورانی له بن لیوانه وه: (ویره ویر): ۳) کائزای سهخت [۱) یادآوری: ۲) زمزمه: ۳) فلز.
 ویزه: فرره، ده نگی به رده به ره قانی [صدای سنگ برناب شده از فلاخن.
 ویزه: ۱) نیواره: ۲) شی کرده وه ی مانا [۱) غروب: ۲) تفسیر، تعبیر.
 ویزه گا: دره نگان، نیواره ی دره نگ [غروب هنگام، سرشب.
 ویزه گه: ویزه گا [نکا، ویزه گا.
 ویزه ویز: گورانی له سه رخو، سوزه، نیورین [زمزمه.
 ویزه ویز: زوزه زوی گریان [صدای ناهنجار شیون.
 ویزو ی: وی درئی، نه وی [آنجا.
 ویزو یین: نه ترسان، ویزان [ترسیدن، جرأت.
 ویزو ینگه: گیابه کی گه له ده رزی شیره داره بو چه یوان خوشه شیر که ی بو ده رمان ده شی [گیاه گاوشیر.
 ویزو وز: وه نگی جانم وه ری ژله وه ک میشن و مه گمزو میشو له وه رگه نه، وه [ووزو.
 ویزو: دل نیک چون له ستنی، بیژ، فیز: (فیزو ویز) [نفرت داشتن و دل برآمدن از چیزی.
 ویزان: ووزو کردن، وزه ووزکردن [ووزو کردن.
 ویزو: بیژو، مه گیرانی [ویار.
 ویزو ویز: جوژی فالونجه ی که سکی بالدار که نه فری [نوعی سوسک سبز پرنده.
 ویزو ویزه: جوژی مارمبلکه ی درشت [نوعی مارمولک درشت.
 ویزه: ۱) گیزه، ده نگی بهرزه چوئی گولله: ۲) په نامه کی به لامار بردن بو که سی: (به داره وه هانه ویزم شل شل کونامی) [۱) صدای گولله در

وینس وینس ده کهن (۱) عدد بیست: (۲) بسوند تنوایی: (۳) خیس در آب: (۴) صدای نوزاد پرنده: (۵) سوسوی نور.
وینس: باشگری بهوانا: زاوهسته: (بونس) بسوند به معنی ایست.
وینسا: زاوه سنا. جو لهی نه کرد [۱] ایستاد.
وینساگ: زاوه سناو [۱] ایستاده. بی حرکت مانده.
وینسان: (۱) زاوهستان به بیوه: (۲) نه جولان [۱] بر با ایستادن: (۲) حرکت نکردن.
وینساندن: زاوه سناندن [۱] متوقف کردن: (۲) بر با واداشتن.
وینسانن: وینساندن [۱] نگا: وینسانن.
وینساگ: زاوه سناو [۱] متوقف شده: (۲) بر با ایستاده.
وینساو: زاوه سناو [۱] متوقف شده: (۲) بر با ایستاده.
وینست: (۱) ناره زو، داوا: (۲) دوست، باز: (وینست و نوبینم ههن): (۳) بیست [۱] خواست: (۲) دوست: (۳) بیست.
وینستا: (۱) نینسا، نهلحان، نوکه، نهو، نها: (۲) تانیسنی [۱] اکون: (۲) هنوز.
وینستا: (۱) نینسه: (۲) ناینسه: (۳) زاوه سنا [۱] اکون: (۲) هنوز: (۳) ایستاد.
وینستان: (۱) وینسا: (۲) زاوهستان به باوه: (۳) نه جولان [۱] نگا: وینسا: (۲) بر با یودن: (۳) نجنیبیدن.
وینستانه وه: (۱) دوباره وینستان: (۲) به رانهری و ده گوزا چون: (لئی وینسانه وه دوزللم لی دا) [۱] ایستادن یا متوقف شدن دوباره: (۲) مقابله کردن.
وینستن: (۱) بیسنن. گوی لی بون: (۲) خواستن [۱] شنیدن: (۲) خواستن.
وینسته: (۱) پرسبار: (۲) دهره تان، زنگهی دهر چون [۱] سوال: (۲) مفر، گر بزرگه.
وینسر: داریکی ره شی بون خوشه ده نکه نه زبجی لی چی دکهن [۱] درخت یسر.
وینسک: لهر و لاواز، به کلکنی [۱] لاغر مردنی.
وینسکه: وینس، روشناکی کهمی دور [۱] سوی اندک دور.
وینس وینس: (۱) ده نگی جو چکه مملی سور سافه: (۲) زریوه زریوی نه ستران [۱] صدای جوجه پرنده نوزاد: (۲) سوسوزدن سناره ها.
وینسه: ده نگی به چکه مملی نازه له خاده رجوک [۱] صدای جوجه پرنده کرجولو.
وینسه: (۱) نینسه: (۲) باشگری فرمان به وینستان: (راوینسه، بونسه) [۱] (۱) اکون: (۲) ایست، امر به ایستادن.
وینسه وینس: وینس وینس [۱] نگا: وینس وینس.
وینسیای: خوساو [۱] خیسیده.
وینش: نهویش: (بوویش بیتنه، لهویش گمزی) [۱] او هم.
وینش: (۱) خوی: (۲) خوار و خنج: (۳) بهرت و بلاو، شاش، واش [۱] خودش: (۲) کچ و ناهموار: (۳) برت و اشتباه کار.
وینشان: خویان [۱] خودشان.

وینشک: نیشک، رشک [۱] خشک.
وینشکه: جیره ی کال بوکریکار، وشکه [۱] مزد نقدی بدون خوراک.
وینشکه مس: حه قی مزگر بی جنبش و نان [۱] مزد کار مسگر بدون خوراک.
وینشکه وهرد: وشکه وهرد [۱] نگا: وشکه وهرد.
وینشه: خیروک [۱] نگا: خیروک.
وینشه: مینشه، بیشه، ده حل [۱] بیشه.
وینشی: (۱) وتی میوه، وشو: (۲) گولی ده خل [۱] (۱) خوشه میوه: (۲) خوشه غله.
وینشی چن: گول چن، گول چنه وه له بهرین [۱] خوشه چین.
وینشی داش: برینی له بیوه ژنی فغبر که به گول چنی بهرین [۱] کنا به از بیوه بینوا که خوشه چین کنده.
وینشی کهر: وینشی چن [۱] خوشه چین.
وینق: واق، واقه [۱] ناله رویاه و خرگوش.
وینقاندن: واقاندن [۱] ناله کردن ووباه و خرگوش.
وینقه: وینق، واقه [۱] نگا: وینق.
وینک: وه نیکتر، نیکتی بو نیکتی نر [۱] به بکدبکر.
وینک چون: بیک شهبان. له نیکتر کردن: (سواره و پیرونت وینک ده چن) [۱] به هم شباهت داشتن.
وینکزا: بیکه وه [۱] باهم.
وین کردن: نایساندن، بیکردن [۱] افر وخن آتش.
وین کردنه وه: نوله ساندن، نوله کردنه وه [۱] انقمام گرفتن.
وینک که وتن: (۱) خو له نیکتردان: (۲) بیکه وه به شهزاهان [۱] به هم برخورد کردن: (۲) باهم جنگیدن.
وینکول: کوله بی، جورنی داربی [۱] نوعی بیدین.
وینکه: بابینسه، بیکه: (ناگره که وینکه) [۱] بر افر و ن بفر و ن.
وینکه: ناگرنایسنن، بیکر [۱] آتش افر و ن.
وین که وتن: (۱) وه نامانج که وتن: (۲) نه قالا کردن بو به بدابوئی شنن: (وین که وتنم سوراغی کاری بکهم) [۱] باهدف برخورد کردن: (۲) تعقیب کردن کاری.
وینل: زه نازه نا، چه قهو گوزه [۱] سرو صدا و جنجال.
وینل: (۱) مروی باش و به شهرم و حه با: (۲) شهرم: (۳) بهر لاهو بی چی وین: (۴) گولله ی وه نیشانه نه که وتو [۱] آدم خوب و آرم جوی: (۲) شرم: (۳) ول: (۴) گولله به هدف نخورده، برت.
وینل بون: (۱) بهر ه لدا بون: (۲) وه دو که وتن: (له شوین بار وینل) [۱] ول شدن: (۲) به دنبال افتادن و سرگردان شدن.
وینلخر: چهرچی ناوبازار [۱] کاسب سر بابی در بازار.
وینلزی: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاو لپان کرد [۱] روسنایی در کردستان که به ثیان آن را ویران کردند.
وینل کردن: بهر ه لدا کردن [۱] ول کردن.
وینلنگه: وینلنگه [۱] گیاه گاوشیر.
ویلؤللیک: رسته زه نگولهی بچوک که به منالیه وه تاویران نه کهن [۱]

زنگوله‌های کوچک که به کودک آویزند.

وئله: (۱) ویل، زه نازه نا؛ (۲) شوئینیکه له دهره وی شاری سنه سهیرانگابه؛

(۳) ناوی گوندبکه □ (۱) سروصد؛ (۲) گردشگاهی است نزدیک شهر

سنندج؛ (۳) نام دهی است.

وئله بهر: گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد □ از روسنای

ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

وئله دهر: گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد □ از روسنای

ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

وئله که: ناوی دوگوندی کوردستان به عسی له ناوی بردن □ نام دو

روسنای کوردستان که توسط بعثیان ویران شدند.

وئیم: (۱) خوم؛ (۲) بهمن؛ (وئیمده وانا؛ بعمده یه) □ (۱) خودم؛ (۲) بهمن.

وئیمان: (۱) خومان؛ (۲) بمان، بیمان؛ (وئیمان ده) □ (۱) خودمان؛ (۲) به ما.

وئیمه: بئیمه، لامه: (پاره وئ به؟ به ئی وئیمه) □ با من است.

وئین: (۱) بین، ئه وی ده بیئنی؛ (۲) نامرازی دبتن: (دوربین) □ (۱) بیننده؛

(۲) ابزار دیدن.

وئینا: پیچه وانهی کور، جاوساخ، بینا □ بینا.

وئینا: شکل هانتمه بهر چاو که ناشنا به □ دیدن و دوباره شناختن.

وئینا کردن: وئینا، شباندن □ شباهت کردن، بجا آوردن.

وئیناو: دبتنی نادباری به دل □ دیدن عئینات با چشم دل.

وئینایی: جاوساخ، سوماپی □ بهنایی.

وئینایی: وئینا کردن □ نگاه؛ وئینا کردن.

وئینجه: گباه کی سئ پهره ی به پنجه ده بچین له گش ئالفی بو مالآت

خوشتره □ بونجه.

وئینو: ئه بیئنی □ می بیند.

وئینو: ئه بیئم □ می بینم.

وئینه: نه وان □ آنها.

وئینه: (۱) وه کو، له چه شن؛ (۲) شکل؛ (۳) نەسک؛ (۴) نه وی؛ (وا له وئینه)؛ (۵)

نر بان؛ (۶) گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد □ (۱) مانند؛ (۲)

شکل؛ (۳) عکس؛ (۴) آنجا؛ (۵) سبد میوه چینی؛ (۶) از روسنای

ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

وئینه کردن: شیوه کردن □ نگاه؛ شیوه کردن.

وئینه گر: (۱) شکل کئیش؛ (۲) نەسک کئیش □ (۱) نقاش، صورنگر؛ (۲)

عکاس.

وئینه گرتن: (۱) شکل کئیشان؛ (۲) نەسک کئیشان □ (۱) نقاشی کردن،

نصویر کشیدن؛ (۲) عکس انداختن.

وئینه گری: (۱) کاری نەسک کئیش؛ (۲) کاری شکل کئیش □ (۱) نقاشی،

صورنگری؛ (۲) عکاسی.

وئینه گوئیز: تله فیز بو ن □ تلو بزیون.

وئینه گه ری: وئینه گری □ نگاه؛ وئینه گری.

وئیول: دارکی دارسنانه له دارمازوده کا، زه مازو □ درختی است جنگلی

شبه مازوج.

وئیه: بو نه ولا، بو دور؛ (وئیه به جو) □ به آن طرف.

وئوین: خو بین، خو به سئند □ خودبین.

وئیه: وئیه ی بر و پئیکردنه . وانا: بی گومان □ بی تردید.

وئیه: بیئلی دارین، بازو □ بارو.

وئیه رده: رابو و دو □ گذشته.

وئیه رددی: بگردن □ گذشتن.

وئیه یش: ویابش، خه نین، که نین، که ن □ خنده.

وئیی: خه نین، که نین، پئیکه نین □ خنده.

وئیی: (۱) خوی؛ (۲) پئی، به ننه؛ (باره که ی بئیم داناردی وئیه ده) □ (۱)

خودش؛ (۲) به او.

وئییان: (۱) رنشان، خو بان؛ (۲) به وان: (نانت ده می وئییان ده) □ (۱)

خودشان؛ (۲) به ایشان.

وه بو: چیت لی فمو ماوه؟ □ نورا چه شده است؟.

وی به: بازو، بیئلی دارین □ بارو.



شانسم.

هاتن: (۱) نه کومه (گه شه به روه: بزړو مدر هاتن، خه لېفه و ده روئش هاتن)؛ (۲) ناخو گه بشته به روه؟؛ (۳) جاوگه ی گه بشتن له زړوه؛ (۴) ... به ج و له کرښی با (۵) نیشانه ی یمرکاری. (هاتنه کوشتن، وانا کوژران) (۱) آمدند؛ (۲) آیا آمدند؟؛ (۳) آمدن؛ (۴) وزیدن باد؛ (۵) علامت معمولی.

هاتن به خودا: به خوداهان، گه شه کردن شکوفاشدن.

هاتن وچون: (۱) ناموشو؛ (۲) گه بیشته به رویشتن (۱) آمدوشد؛ (۲) آمدند و رفتند.

هاتنه: (۱) هیچ خه بهر نیه؛ (۲) گه بشونوه به روه (۱) خبری نیست؛ (۲) آمده اند.

هاتنه با: وه باهاتن جفت خواهی دکه.

هاتنه بار: (۱) ریک و پیک بوون؛ (۲) سازان و رازی بوون (۱) هموارشدن؛ (۲) سازش کردن و راضی شدن.

هاتنه بران: نریک به خه لاس بوون نزدیک به اتمام.

هاتنه برین: شباوی برذران، بران: (داره که هاتنه برین) قابل بریده شدن.

هاتنه بهر: (۱) بهرگرنی دار؛ (۲) نریک بوون (۱) به تمر نشستن؛ (۲) نزدیک شدن.

هاتنه بهر بار: ملدان، ده ست له سالاری بهردان (۱) از لیج دست برداشتن. هاتنه بهر وه: بو نریک هاتن (۱) نزدیک شدن.

هاتنه بهر هم: گه بشته کانی بهر و بردان (۱) به تمر نشستن.

هاتنه بال: نریکه لاو بوون، لئی زیاد بوون (۱) اضافه شدن به.

هاتنه بهی: به ملداهاتن، به سرداهاتن، توش بوون: (قهرزم هاتونه بی) (۱) به گردن افتادن، برعهده قرار گرفتن.

هاتنه بیس: رووان، قومان (۱) روی دادن، پیشامد.

هاتنه تماشا: بو دیتن هاتن (۱) به تماشا آمدن.

هاتنه تیو: بو ناووه هاتن (۱) به درون آمدن، داخل شدن.

هد: (۱) بزاونیکه له دوری وشه بو خه بهردان له جونبه تی: (کورته، دروزه، لوسه، زبره)؛ (۲) به سن و سفت ده کانه نان: (سه وزه)؛ (۳) باشگری بچولک کرده وه: (کورته)؛ (۴) نامزای بانگ کردن: (بابزه، حه سه نه، سامه، بابه) (۱) پسوند به معنی است؛ (۲) حرف تبدیل صفت به اسم؛ (۳) پسوند تصغیر؛ (۴) حرف ندا.

ها: نه، نه خیر (۱) نه.

هانا: نه، نه خیر (۱) نه.

ها: (۱) وهرگره: (ها مشت، ها نان بخو)؛ (۲) بېجه وانه ی نیه: (ها لیره، ها له مال)؛ (۳) جیت وت؟؛ (۴) وتی جو او له جباتی به لئی، نا؛ (۵) خه بهر چیه؟؛ (ها که ی هانه وه؟)؛ (۶) نه وه تا؛ (ها ده جم)؛ (۷) وتی ناگادار کردن به گه فوه: (قومان نه که ی ها، ها بیت ده لیم)؛ (۸) باشگری نیشانه ی کو: (سه نه هاساله)؛ (۹) گه بشته به روه، ناما: (غله لېفه ها بو مالمان)؛ (۱۰) دپاری دا، مه علوم بو: (ها نه وه زانیم چیه)؛ (۱۱) خه بهر، ناگا: (هام لئی نیه، های لئی نیه)؛ (۱۲) نم: (ها زروانا: نمرز) (۱) بگیری؛ (۲) موجود است، هست؛ (۳) چه گفنی؟؛ (۴) بلی، آری؛ (۵) چه خیر است؟؛ (۶) اینک، اکنون؛ (۷) حرف تنبیه و نحدیر، هان؛ (۸) علامت جمع؛ (۹) آمد؛ (۱۰) پس معلوم شد؛ (۱۱) آگاهی، اطلاع؛ (۱۲) این.

هاپ: ناب، برای باوک، نام (۱) عمو، عم.

هاپو: (۱) هاپ؛ (۲) بانگ کردنی نام (۱) عمو؛ (۲) ای عمو.

هات: (۱) ناما، گه بشته به روه، ها؛ (۲) بهخت، نالیج؛ (۳) سالی زور به محاسل؛ (نه رسال ساله که ی هاته)؛ (۴) باشگری کو: (میوه هات)؛ (۵) خه بهرت، ناگات: (هات یه، هات لئی یه) (۱) آمد؛ (۲) شناسن؛ (۳) سال بر محصول؛ (۴) پسوند جمع؛ (۵) خبرت، اطلاعات.

هاتگ: که سنی گه بشونوه نه به روه (۱) آمده، رسیده.

هاتگه خو یا: به خودا هاتوه، گه شه ی کرده (۱) شکوفاشده، سر حال آمده.

هاتم: (۱) گه بیشته به روه، نامام؛ (۲) به ختم: (هاتم نیه) (۱) آمد؛ (۲)

هاتنه خاَرُن: خوران [۱] خورده شدن.

هاتنه خوار: (۱) بهره ژیر بون (۲) برینی له هاتنه به ربار [۱] (۱) پایین آمدن (۲) دست از لجا بازی برداشتن.

هاتنه خوارن: هاتنه خاَرُن [۱] خورده شدن.

هاتنه خوران: (۱) هاتنه خاَرُن (۲) وه خوروه وونن [۱] (۱) خورده شدن (۲) به خارش افتادن.

هاتنه خه لاس بون: نزیك به توراوبون [۱] نزدك به تمام شدن

هاتنه خه: ده خه وی کسی دا دیران [۱] به خواب کسی آمدن.

هاتنه خه وون: هاتنه خه وون [۱] به خواب کسی آمدن.

هاتنه دهر: دهر جون، دهر هانن [۱] بیرون آمدن.

هاتنه دی: وه دی هانن [۱] به وقوع پیوستن.

هاتنه دبل: هاتنه دی [۱] به وقوع پیوستن.

هاتنه زو: ناشکرا بون، دبار که وونن: (کاره که هاتنه زو، عیب هاتنه زو) [۱] آشکار شدن.

هاتنه زه دا: مل دان، رازی بون [۱] راضی شدن، زیر بار رفتن.

هاتنه زئی: نوش بون، به سه رها ت [۱] پیش آمد، بر سر آمدن.

هاتنه زینگه: (۱) هاتنه زئی (۲) هاتنه بار [۱] (۱) پیش آمد (۲) سازش کردن، به راه آمدن.

هاتنه زمان: جواب دانه وه به توره بی [۱] به حرف آمدن.

هاتنه زوان: هاتنه زمان [۱] به حرف آمدن.

هاتنه زان: وه زان هاتن، زان کردن [۱] به درد آمدن اندام.

هاتنه زور: (۱) جونه ناو: (۲) بهره سه روهانن [۱] (۱) داخل شدن (۲) رو به بالا آمدن.

هاتنه زور: بهره وبالاتامان [۱] رو به بالا آمدن.

هاتنه زیر بار: که وی بون، رام بون، مل دان [۱] رام شدن.

هاتنه ساو: تیر بونی تیخ به بهره سان [۱] نیر شدن نیغ با فسان.

هاتنه سو: هاتنه زان، بز برینی ده نین [۱] به درد آمدن زخم.

هاتنه سوراغ: سردان له که سنی: (هاتنه سوراغ داوای قمرزه که وی کرد) [۱] سوراغ کسی رفتن.

هاتنه سوئی: (۱) هاتنه سو: (۲) هاتنه ماشا [۱] (۱) به درد آمدن زخم (۲) به ماشا آمدن.

هاتنه سه ر: (۱) خدبال له کساری دان: (هاتنه سه رم بچمه شان) (۲) به سوراغ هانن: (هاتنه سه رم بوننگار) (۳) هاتنه زور: (۴) توش بون:

(به لایه کم به سه رها ت) [۱] (۱) خیال کاری کردن، به فکر انجام کاری افتادن (۲) به سوراغ آمدن (۳) بالا آمدن (۴) دچار شدن.

هاتنه سه رچاک: دیدار له گوژی پیاوچاکان کردن [۱] به زیارت قبر اولیاء آمدن.

هاتنه سه رچاکی: (۱) هاتنه سه رچاک: (۲) ده ست له خرایه به ردان [۱] (۱) به زیارت قبر اولیاء آمدن: (۲) راه صلاح گرفتن.

هاتنه سه رچوک: (۱) له سه ر دونه زون دانستن بوزیزگرنن له گهره پیاو: (۲) بریتی له به زین و نه سلیم بون [۱] بر زانو نشستن در حضور

بزرگتران: (۲) کنایه از تسلیم شدن، به زانو درآمدن.

هاتنه سه رخو: (۱) بوزانه وه: (۲) بیدار ووشبار بونه وه [۱] (۱) سر حال آمدن: (۲) هشیار شدن.

هاتنه سه رشار: (۱) گه بشتنه سه ر مهیدانی گمه: (۲) دوره له شماردانی دورم [۱] (۱) به آخر میدان بازی رسیدن: (۲) شهر را محاصره کردن.

هاتنه سه رشه ک: (۱) هاتنه سه رچوک: (۲) شه که هاننی جگ [۱] (۱) نگا: هاتنه سه رچوک: (۲) «شه گه» آمدن شتالنگ.

هاتنه سه رکلک: خو حازر کردنی مار بو شه ز [۱] آمادگی مار برای جنگ.

هاتنه سه رلا: (۱) سه ر سه خنی و لاساری کردن: (لبمان هاتنه سه رلا به قسه سان ناکا): (۲) که و تنه سه رنه نشت [۱] (۱) تمرّد و لجا بازی: (۲) بر بهلو افتادن.

هاتنه شکایه ت: جونه لای ده سلات دار بو داد بر سبن [۱] به شکایت آمدن.

هاتنه قسه: وه قسه هانن، وه ده نگ هانن [۱] به سخن آمدن.

هاتنه قوتان: لی دران [۱] کنگ خوردن.

هاتنه کار: (۱) وه کار که وونن: (۲) بو کار کردن نامان [۱] (۱) به کار افتادن: (۲) آمدن برای کار کردن.

هاتنه کابه وه: (۱) به حساب هانن له نیاوخه لکا: (مام پایز نیسنا هاتنه کابه وه): (۲) بو بازی کردن ناماده بون [۱] (۱) به حساب آمدن

شخصیت در جمع: (۲) برای بازی آمدن.

هاتنه کردن: (۱) شپای کردن: (نم کاره دینه کردن): (۲) نه انجام دران [۱] (۱) سزاوار کردن، شایسته انجام دادن: (۲) انجام شدن.

هاتنه کون: هاتنه کردن [۱] نگا: هاتنه کردن.

هاتنه کزین: (۱) شپای کزین: (دینه کزین گران نه): (۲) کردان [۱] (۱) سزاوار خریدن، قابل خریدن: (۲) خریده شدن.

هاتنه کوشتن: کوزان [۱] کشته شدن.

هاتنه کول: ده س کردن وه جوشبان [۱] جوش آمدن.

هاتنه کول: جونه سه ر بشتی که سنی [۱] بر کول کسی سوار شدن.

هاتنه گرتن: گیران [۱] گیر افتادن.

هاتنه گرین: ده ست کردن به گریان [۱] به گر به افتادن.

هاتنه گور: هاتنه زو [۱] نگا: هاتنه زو.

هاتنه گور: بوزانه وه [۱] سر حال آمدن.

هاتنه گهر: وه که ز که وونن [۱] به گردش افتادن آسیاب و چرخ.

هاتنه گیر: هاتنه گرتن [۱] گیر افتادن.

هاتنه لا: (۱) سدر لیدان، دیده نی کردن: (۲) نزیك بونه وه: (۳) بریتی له مردن [۱] (۱) دیدار کردن: (۲) نزدك شدن: (۳) کنایه از مردن.

هاتنه لادا: به لادا هانن، خوار بونه وه به لای ته نشتا [۱] کج شدن به جانب، میل کردن. مایل شدن.

هاتنه لاه: دور که رتنه وه له شننی [۱] کنار گرفتن.

هاتنه ناو: (۱) هاتنه تینو: (۲) تیکه لاو بون: (توش ناوت هاتنه ناو ناوان) [۱] (۱) داخل شدن: (۲) آمیختن، قاطی شدن. مخلوط شدن.

هاتنه نو: (۱) گه بشتنه وه بهره وه: (۲) بر وانه هیچ نیه [۱] (۱) برگشتند: (۲) بهین هیچ نیسب.

هاتنه‌وه: گه‌زانه‌وه [هاتنه] باز آمدن.

هاتنه‌وه جی: خوشه‌وه بوئی نهندامی وهرگه‌راو [هاتنه] جا افتادن استخوان از جا دررفنه.

هاتنه‌وه حال: بو‌زانه‌وه [هاتنه] سرحال آمدن بعد از فقر یا بیماری.

هاتنه‌وه سو: کولانه‌وه ی بر بن [هاتنه] نازه شدن زخم.

هاتنه‌وه سه‌رخو: سانه‌وه له‌باش ده‌ردو نازار [هاتنه] آسودن بعد از درد و ناراحی.

هاتنه‌وه هوش: وشیار بو‌نه‌وه دوای بی‌هوشی [هاتنه] به‌هوش آمدن.

هاتنه‌وه یه‌ک: ویک هاتنه‌وه ی لیک ترازاو [هاتنه] به‌هم آمدن ازهم دررفنه.

هاتن هه‌ف: لده‌وری به‌کتر کو بو‌نه‌وه [هاتنه] گردهم جمع شدن.

هاتنه‌وه ی: به‌ده‌عه‌بو، فیزلی به‌پدا بو [هاتنه] منکبتر شدن.

هاتو: (١) هانگ: (٢) نه‌گه‌رکو: (هاتو له‌مال نه‌بو جی بکه‌م؟) [هاتنه] (١) آمده: (٢) اگر، در صورتی که.

هات و بات: خو و به‌خت [هاتنه] بسته به‌شانس.

هاتوچو: (١) هاتوچو: (٢) گه‌بشینه‌بهره‌وه و زوبشت [هاتنه] (١) نگا: هاتوچو: (٢) آمد و بعد رفت.

هاتوچو: (١) نام‌وشو: (٢) لهره و جو‌له‌ی داله‌قای: (٣) سه‌فه‌رکردن و گه‌زان: (دایم له‌هاتوچو‌دایه) [هاتنه] (١) آمد و شد: (٢) نوسان: (٣) گشت و سفر.

هاتوچون: گه‌زان به‌زور لادا [هاتنه] سفر و سیاحت کردن به اطراف.

هاتوچون کهر: ریبوار، ریبونگ [هاتنه] رهگذر، مسافر در راه.

هاتور: باگردان [هاتنه] بام غلطان.

هاتور: نیلای زل که گنج و شنی نری بی‌ورده‌که‌ن [هاتنه] چماق سنبر برای کو بیدن گج و امثال آن.

هاتول: (١) ناریکارانی یارنگاری: (٢) لاگرانی که‌سی له‌شمر و کبشه‌دا [هاتنه] (١) گروه دفاعی: (٢) هواداران کسی در جدال و نزاع.

هاتولک: هاتول [هاتنه] نگا: هاتول.

هاتسون: (١) تون، ناگردانی هم‌مام: (٢) دژه‌ه، جه‌حه‌نده‌م: (٣) گه‌بشینه‌بهره‌وه: (هاتون نه‌هاتون به‌هاتون) [هاتنه] (١) گلخن: (٢) جهنم: (٣) آمده‌اند.

هاتونه: (١) گه‌بشینه‌بهره‌وه، هاتون: (٢) جه‌حه‌نده‌مه نه‌وه‌نده گه‌رمه [هاتنه]: (١) آمده‌اند: (٢) مانند جهنم است از شدت گرما.

هاتومه‌ته‌وه: گه‌راومه‌وه [هاتنه] باز آمده‌ام.

هاتونه‌ته‌وه: گه‌راونه‌وه [هاتنه] باز آمده‌اند.

هاتونه‌وه: گه‌زانه‌وه [هاتنه] باز آمده‌اند.

هات‌ونه‌هات: خو و به‌خت، هات و بات [هاتنه] بسته به‌شانس.

هات وهاوار: داد و فریاد، جه‌فه‌وگوره، زه‌نازه‌نا [هاتنه] داد و فریاد.

هات و هوئ: شات رشوت [هاتنه] لاف و گزاف.

هات و هه‌و: گوزه‌گوری سواران له‌نه‌قله‌بازی [هاتنه] هو و جنجال سواران در مسابقه.

هاتوین: گه‌بشینه‌بهره‌وه [هاتنه] آمده‌ایم.

هاتوینه‌وه: گه‌زانه‌وه [هاتنه] باز آمده‌ایم.

هاته: (١) هات، به‌خت، تالغ: (٢) بیری که له‌که‌وتنه‌دله‌وه [هاتنه] (١) شانس:

(٢) خاطره.

هات هات: قسه‌دا که‌وتن به هاننی که‌سی یا کومه‌لی و به‌دروده‌رچون: (بو به هات هاتی زومی) [هاتنه] شابعه دروغین آمدن کسی یا جمعی.

هاتهر: نانهر، ناور، ناگر، نابه‌ر [هاتنه] آتش.

هاتهران: قسه‌په‌زانندن، راوانن، وزینه [هاتنه] هذیان.

هاتهران پاته‌ران: قسه‌ی بی‌مانا و هیچ و بوج [هاتنه] پرت و بلا، چرند و پرند.

هاتهری‌هاتهری: چیزنه‌په‌روژه‌ی نه‌وروز به‌مانا نه‌ی ناگر نه‌ی دایه.

هاتهری‌مانهری: نالی‌گه‌له‌شده‌ی نه‌وروز ده‌چنه‌سه‌ریبانان و ده‌لین: هاتهری‌مانهری

په‌روزیبان بینه‌سه‌ری، له‌مالا نیشه‌وه خای سوکر و بیان نه‌ده‌نی [هاتنه]

عبارت نیریک عبدنوروز که معمولاً از طرف کودکان برای دربا‌فت

بندی گفته می‌شود.

هاتنه‌هات: هات هات [هاتنه] نگا: هات هات.

هاتنه‌هاته: هات هات [هاتنه] نگا: هات هات.

هاتنی: (١) هاتنگ: (٢) گه‌بشینه‌بهره‌وه: (٣) هات، به‌خت: (٤) سالی بزه‌ه‌ره

[هاتنه] (١) آمده: (٢) آمدی: (٣) اقبال: (٤) سال بر برکت.

هاتنیار: هاتنگ [هاتنه] آمده، از راه رسیده.

هاتنیت: گه‌بشینه‌بهره‌وه، هانی، نامای [هاتنه] آمدی.

هاتین: گه‌بشینه‌بهره‌وه، ناماین [هاتنه] آمدیم.

هاتینه: (١) هاتون: (٢) هاتون [هاتنه] (١) آمده‌ایم: (٢) آمده‌اند.

هاتینه‌وه: (١) گه‌زانه‌وه، وه‌گه‌زایان: (٢) هاتونه‌وه، گه‌زانه‌وه [هاتنه] (١)

باز آمده‌ایم: (٢) باز آمده‌اند.

هه‌ج: (١) بزوز، دانه‌سه‌کنار: (منالکی هارو هاج): (٢) گیز سه‌رگیز:

(هه‌ج و واج بوم) [هاتنه] (١) ناآرام، بازیگوش: (٢) هه‌ج و واج.

هه‌جار: پنه‌جار، پنه‌گه‌به‌که نه‌خوری [هاتنه] نگا: پنه‌جار.

هه‌جاس: (١) ناو‌بزی: (٢) ناو‌بزی‌که‌ر [هاتنه] (١) میان‌جیگری: (٢) میان‌جی.

هه‌جاس‌که‌ر: ناو‌بزی‌که‌ر [هاتنه] میان‌جی.

هه‌جره: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولبان کرد [هاتنه] روستایی در

کردستان که بعشبان آن را ویران کردند.

هه‌جسنی: گوندیکی کوردستانه به‌عسی ویرانی کرد [هاتنه] از روستاهای

کردستان که رژیم بعث آن را ویران کرده است.

هه‌جره‌شک: به‌زه‌سپلکه‌ی ناومالان، حاجی‌زه‌شک، هه‌ج‌ه‌جک [هاتنه]

په‌سخو.

هه‌جوج: عه‌جوج، نه‌جوج [هاتنه] یا جوج.

هه‌جوج‌واج: گیز و ویز [هاتنه] هه‌ج و واج، سرسام و گنج.

هه‌جه: داوینی جادر [هاتنه] دامنه‌خیمه.

هه‌جهت: حاجت، نه‌سه‌پای مال [هاتنه] لوازم منزل.

هه‌جهر: ناوه بو‌بیاوان و زنان [هاتنه] نام مردانه و زنانه.

هه‌جی‌بایف: حاجی‌بایف [هاتنه] نگا: حاجی‌بایف.

هه‌ج و مه‌ندا: گوندیکی کوردستانه به‌عسی ویرانی کرد [هاتنه] از روستاهای

ویران شده توسط رژیم بعث عراق.

هه‌چار: زه‌چار، کلبل، مفته [هاتنه] کلبل.

هه‌چاه: (١) فاقه، لکی دولکه، چاه: (داریکی دوه‌چاه‌ی هینا): (٣) هه‌چاه

ھاژوساره: نەمرۆسبە، نەفرەدان [۱] امروز و فردا کردن.
 ھاژوھاج: (۱) بزۆزو نوڤرە نەگر؛ (۲) شەرفروش و بەنەشقە لە [۱] ناآرام و بازیگوش؛ (۲) ستیزە جو.
 ھاژووی: (۱) نارو، ھاژو، خەیار؛ (۲) بوک، بدو، ھاژو [۱] (۱) خیار؛ (۲) لته.
 ھاژە: (۱) ھاژە، نەعرە، نە ئارە، نە؛ (۲) بەرداش؛ (۳) نرژنە [۱] (۱) غرنب؛ (۲) سنگ آسیا؛ (۳) قارقارک.
 ھاژە دەسی: دە سنار [۱] دسناس.
 ھاژە کردن: (۱) نەزاندن؛ (۲) نیک زوخانی چیا، دازوخان [۱] (۱) نعرە زدن؛ (۲) فروریختن کوە.
 ھاژە گیل: (۱) دە ستار؛ (۲) جون، بەردی لە جینگە دە سکاونگ [۱] (۱) دستاس؛ (۲) ھاون سنگی.
 ھاژە ماسی: ھەژە ماسی، جوژی ماسی [۱] ازە ماھی.
 ھاژە ھاژ: ھاژە ی زۆر، دە نگی زە لامی بە سام [۱] غرنیە بسیار.
 ھاژی: (۱) ناری، ناریکاری؛ (۲) نەخووشی شیت بوئی سەگ؛ (۳) برینی لە شەرفروشی و ناراردانی خەلک [۱] (۱) کملک؛ (۲) بیماری ھاژی؛ (۳) کناپە از ستیزە جو بی و مردم آزاری.
 ھاژی: بەلێ، ناری [۱] آری، ھاژی؛ وردی کرد وە ک نارد [۱] آرد کرد.
 ھاژی: (۱) ترزە؛ (۲) لەو گوندانە ی کوردستانە کە بە عسی کاولیان کرد [۱] (۱) قارقارک؛ (۲) روسنایی در کردستان کە بەشیان آن را ویران کردند.
 ھاژیا: ھاژدرا، ھاژا [۱] آرد شد.
 ھاژیاگ: ھاژاوی [۱] خردشده.
 ھاژیان: ھاژان [۱] خردشدن، ھاژیاو: ھاژباگ، ھاژاوی [۱] خردشده.
 ھاژیای: تەشەنە کردو، پێوە چوئی نەخووشی [۱] زخم با بیماری پشرفنه.
 ھاژیک: گوندیکی کوردستانە بە عسی ویرانی کرد [۱] از روسناهای ویران شده توسط رژیم بعث عراق در کردستان.
 ھاژیکار: ناریکار، کەسێ کە کۆمەگ بە یدکی دە کا [۱] کملک کننده.
 ھاژیکاری: ناریکاری، کۆمەگ [۱] کملک.
 ھاژیکە: کۆمەگی بکە [۱] کملکش کن.
 ھاژیکەر: ھاژیکار [۱] کملک کننده.
 ھاژین: ورد کردن وە ک نارد [۱] آرد کردن.
 ھاژینسەو: وە ک نارد ورد کردن؛ (نەم دە زمانە ئێھازە وە و دە چاوتی کە) [۱] کو بیدن و آسیاب کردن.
 ھاژینە: کرمی دارو شنبایی، ترترە [۱] کرم آفت سیزی و درخت.
 ھاژا: (۱) کاردو، کاردی؛ (۲) پیاژە خوگانه [۱] (۱) نگا؛ کاردو، گیاهی است؛ (۲) گیاهی است وحشی شیبە پیاژ.
 ھاژا: (۱) نیرە؛ (۲) لەوئی، لە ویدەری [۱] (۱) اینجا؛ (۲) در آنجا.
 ھاژاز: (۱) نازار، ژان، ئەزبەت؛ (۲) دە جار سەت، ھەزار [۱] (۱) آزار؛ (۲) ھازان.
 ھاژە: (۱) دەنگی زۆر تاریکی ناوی سەرنابەر؛ (ھاژە ی سەماوەر دس)،

[۱] (۱) شاخە چوب دوشاخە؛ (۲) دامنه خیمه.
 ھاچەر: ھاچار [۱] کلبد.
 ھاچەسو: ناوی دئیە کە [۱] نام روسنایی است.
 ھاذا: نادار، نە جوول، بێ بزاول [۱] بی حرکت، ساکن.
 ھاذر: دەس بە جی، بێ ەردە نگ کردن [۱] فوراً.
 ھاذری: ھاذر [۱] فوراً.
 ھاذی: ناوی پیاوانە [۱] نام مردانه.
 ھاژ: (۱) سەگی کە لە نەخووشی مینسکەوہ شیت بو بیت؛ (۲) برینی لە پیاوی بەدەفرۆ بەنازار؛ (۳) برینی لە مروی زیرە ک و ورا؛ (۴) برینی لە نوڤرە نەگر؛ (۵) خوار، ژیر، ژیر و [۱] (۱) ھاژ، سگ ھاژ؛ (۲) کناپە از مردم آزار؛ (۳) کناپە از زبر و زرنگ؛ (۴) کناپە از ناآرام؛ (۵) پابین، پابینی.
 ھاژ: (۱) ناسازی وە ک نارد ورد کردن؛ (۲) کەسێ کە شتی وە ک نارد لی دە کا؛ (۳) بەرداش [۱] (۱) اہزار آرد کردن؛ (۲) کەسێ کە چیزی را آرد کند؛ (۳) سنگ آسیا.
 ھاژناسیاو: بەرداش [۱] سنگ آسیا.
 ھاژا: ورد کرا، کرا بە آرد [۱] حرد شد، آرد شد.
 ھاژام: ھیدی، ھبەن، نارام [۱] آرام.
 ھاژان: ورد بوئ، بە نارد بوئ [۱] خردشدن مانند آرد.
 ھاژانن: (۱) ورد کردن وە ک نارد؛ (۲) ناوہ تەلبدان [۱] (۱) خردوخاک کردن؛ (۲) نعرە زدن، غرنبیدن.
 ھاژاو: ورد کراو [۱] خردشده، آردشده، ھاژاوه: خاکە، شنی کە وە ک ناردی لی کراو [۱] خاکە، ریزە خردشده.
 ھاژەر: لەو گوندانە ی کوردستانە کە بە عسی کاولیان کرد [۱] روسنایی در کردستان کە بەشیان آن را ویران کردند.
 ھاژبوئ: (۱) نەخووشی مینسک گرتن، تووشی نەخووشی ھاژی ھانن؛ (۲) برینی لە بەدەفرۆ [۱] (۱) ھاژشدن، بە بیماری ھاژی گرفتار شدن؛ (۲) کناپە از مردم آزاری و مودیگری.
 ھاژتوھوت: ھات وھوت [۱] لاف و گزاف.
 ھاژد: نارد، دەخلی لە ناش و دە سنار لی کراو، وانا ھاژدراو [۱] آرد.
 ھاژدرا: کرا بە نارد [۱] آرد شد، ھاژدراو: ھاژاوی [۱] آردشده، ھاژراو: ھاژدراو [۱] آردشده.
 ھاژراو: ھاژاوه [۱] خاکە، ریزە کو بیدە، ھاژرە: دەنگی زۆر بە نەزیمی دل لەر زین [۱] غرنبە، ھاژرسم: (۱) بەرسبە؛ (۲) ناوی بەرسبە [۱] (۱) غورە؛ (۲) آب غورە، ھاژرەندە: توکینکە ژن ئەبکەن وانا؛ ھاژی تووشی نەو نەخووشیە بی کە سەگی بی ھاژدە بی [۱] نفر بین زنانه، ھاژسوی، ھاژمەنی: ھرمی [۱] گلایی، ھاژو: نەمرو، نیرو [۱] امروز، ھاژو: (۱) بوک، بدو؛ (۲) نارو، خەبار؛ (۳) شەو بکە، شەو بلاکە [۱] (۱) لته؛ (۲) خیار؛ (۳) آروارە.

گيزه: (۲) كاردو [۱] صدای آب روی آتش فیل از جوشیدن: (۲) نگا: كاردو.

هازه پهلک: جوزی كاردو [۱] نوعی گیاه «كاردو».

هازه خوگانه: جوزی كاردو [۱] نوعی گیاه «كاردو».

هازه ره شه: جوزی كاردو [۱] نوعی گیاه «كاردو».

هازه كورانه: جوزی كاردو [۱] نوعی گیاه «كاردو».

هازه كوره: جوزی كاردو [۱] نوعی گیاه «كاردو».

هازه مارانه: جوزی كاردو [۱] نوعی گیاه «كاردو».

هازه هاز: گيزه گیزی سه ماوه [۱] صدای سماور.

هاژ: (۱) هاج، گیز، سمرسام: (۲) بنه‌مای هاژان وانا: بهرزو نموی بونی سدرسنگ له نه‌فمس ته‌نگی [۱] سراسیمه، هاج وواج: (۲) بالا و بابین رفتن سینه از نفس ننگی.

هاژان: هاز. بهرزو نموی بونی سنگ [۱] بالا و بابین رفتن سینه.

هاژو: نازو، لیخور [۱] راننده.

هاژوت: (۱) راسردو نو لیخوزین: (تیسره کانی هاژوت): (۲) بهلامار، وروژم [۱] راند! (۲) هجوم، پورش،

هاژوتانندن: (۱) لیخوزین: (۲) دنه‌دان [۱] راندن: (۲) تحريك كردن.

هاژوتكار: بهلامارده، وروژم كمر [۱] پورش آور، مهاجم، حمله‌ور.

هاژوتن: (۱) لیخوزین، نازوتن: (۲) بهلاماردان [۱] راندن، رانندگی: (۲) حمله بردن.

هاژوتی: (۱) لئی خوزی: (۲) لیخوزدراو [۱] راند! (۲) راننده شده وسیله راننده.

هاژوتی: بهلاماری بوكرد [۱] به وی حمله كرد.

هاژوتیار: بهلامارده [۱] نگا: هازوتكار.

هاژور: لیخور [۱] راننده.

هاژوواژ: هاج وواج [۱] گيج و منگ، هاج وواج.

هاژه: (۱) ده‌نگی كه لاو لك له بهر با: (۲) ده‌نگی ناوه‌لدبر [۱] صدای نندباد برشاخسار: (۲) صدای آبنبار.

هاژهك: فیشه كه شینه [۱] مرشك، فشفشه.

هاژه كردن: هازه كردن، ده‌نگی دازوخانی بهردو ناخ له‌سدرزا [۱] صدای فروریختن كوه و سنگ.

هاژیان: هاژان [۱] بالا و بابین آمدن سینه.

هاژیله: كوزه كه [۱] نوعی خرمهره.

هاژین: هاژیان، هاژان [۱] نگا: هاژیان.

هاس: (۱) هاز، كاردو: (۲) جانمه‌به‌ریکی دژنده به له‌پلنگ چكوله‌نره به‌زه‌نگی پلنگ، دورزه‌شیر: (۳) خواز، خواست: (۴) نرس، باك: (۵) ناكاكردن، حهس، حهسان، بی‌حسان [۱] گیاه «كاردو»: (۲) یوزبلنگ: (۳) خواست: (۴) ترس و بیم: (۵) حس، احساس.

هاسان: (۱) سانا، ناسان: (۲) به‌رده‌سان [۱] آسان: (۲) فسان.

هاسان بویو: كه‌م‌خهرج [۱] كم مخارج.

هاسانی: سانایی [۱] آسانی.

هاسایش: چاوبی كه‌وتن، دبدار كردن [۱] دبدار كردن.

هاست: ناشت، بی قار كردن [۱] آشنی، قهر نكرده.

هاسلی: ناكام، نه‌تیجه [۱] نتیجه، حاصل.

هاسلی كه لام: بوخندی و نار [۱] خلاصه كلام.

هاسو: ناسو [۱] افق.

هاسی: عاسی، سه‌مخت و دژوار [۱] سخت و دشوار.

هاش: (۱) بی‌نرخ، نه‌تشت، بی‌بهره، به‌هیچی: (۲) خه‌بیری نهو: (هاش لئی نیه و اتا: خه‌بیری نه): (۳) نامه‌رزویی: (۴) وچان، راه‌وسنان: (۵) ناشت، ناشنی: (۶) تبنوه‌نی زور [۱] بی ارزش: (۲) خبراو: (۳) اشنها و آرزوی شدید: (۴) مكث، نوقف كونا: (۵) آشنی: (۶) تشنگی شدید.

هاشبا: (۱) حاشا: (۲) ده‌سست‌هنگرنی ژن له میرد [۱] انكار: (۲) صرف نظر كردن زن از زندگی با شوهر، تصمیم به جدایی از شوهر.

هاشت: نیوان خوش، ناشت [۱] باهم در صلح و آشنی.

هاشت كرن: رازی كردن [۱] راضی كردن.

هاشرمه: كه‌زوی كه ده‌كرینه پالو [۱] رانگی.

هاشوشه: هاوسا [۱] همسایه.

هاشووش: شات‌وشوت [۱] لاف و گزاف.

هاشمه: (۱) هه‌بف، مانگی به‌عاسمانه‌وه: (۲) مانگانسه، كرنی مانگ به‌مانگ، ناشمه [۱] ماه. قرص ماه: (۲) ماهیانه، ماه‌به‌ماه.

هاشه: (۱) هازه: (۲) خوئه‌لكنیشان، مه‌حنی خو‌كردن [۱] نگا: هازه: (۲) لاف.

هاشه كهر: خوئه‌لكنیش، كه‌سنی مه‌حنی خو‌ده كا [۱] لاف‌زن.

هاشه وهوشه: هاشووش [۱] لاف و گزاف.

هاشه هاش: هازه [۱] نگا: هازه.

هاف: (۱) نك، كن، جه، لال، بال: (۲) بانایی سهربان، روکاری دهره‌وهی بان: (۳) نهومی سهره‌وه، باله‌خانه [۱] نزد، بیش: (۲) پشت‌بام، نمای بیرونی بام: (۳) طبقه بالای ساختمان.

هافز: (۱) ناخور: (۲) تفاق، كاو گبای عه‌نباركراو [۱] آخور: (۲) علوفه انبارشده.

هافردان: عه‌نباری گبای و تفاق [۱] انبارعلوفه.

هافل: ناكام، نه‌تیجه [۱] نتیجه.

هاف: نام، نار، و تهی شهریکی له زه‌نگ و خو با له هدرشنی: (هاقمال وانا: نواسا) [۱] هم، كلمه اشراك.

هافا: دارو كه به كه به كونی نیری گای دا ده‌كهن [۱] چوبکی در بوغ.

هافاژ: به‌فده لازم قسه بكه، قسهی زباد مه كه [۱] زیاد حرف زدن.

هافاژه: هافاژ [۱] نگا: هافاژ.

هافال: دوست، ناوال [۱] دوست، رفیق.

هافز: (۱) هافز، ناخور: (۲) ناو، لاكرده‌وه [۱] آخور: (۲) عطف توجه، التفات، برگشتن و نگر بسنن.

هافزده‌دان: ناوردانه‌وه [۱] به‌پشت سرنگاه كردن.

هافزیدان: ناوړلی دانه‌وه [۱] توجه به طرف چیزی یا کسی معطوف داشتن.

هافرك: مله‌كهر، كه‌سنی ده‌گهل به‌كئی به‌ره‌كانی ده كا [۱] هم‌چشم.

هاقه: همق له بهرانبهر کار، مزه مزه [۱] هم چشمی.

هاکا: (۱) بهونزیکانه، زوری نهماوه: (۲) بدم چوره، بهوتهرزه [۱] (۱) نزدیک است، چیزی نمانده: (۲) این طور، چنین.

هاکو: له کوئی به، له کام جیکه به؟ [۱] کجا است؟

هاکو: (۱) ننگاف، له بر: (۲) نهدینه کرین یان کارگرتن [۱] (۱) بکهو: (۲) نددبخریدن یا کارکردن.

هاگ: خا، هیلکه [۱] تخم برنده.

هاگا: ناگا، خه بهر: (هاگام لی نیه) [۱] آگاهی.

هاگوس: نهخته زه وی خت دراو بو، بزه جوت، هوگان [۱] قطعه زمین ویژه سخم روزانه.

هاگه: هاگ [۱] تخم برنده.

هاگه بان: راوکه، مارکه [۱] نگا: مارکه.

هاگه وان: مارکه، راوکه، رامک [۱] نگا: مارکه.

هاگی: خهور، دهنگ و باس، خه بهر [۱] خبر.

هاگی دار: (۱) وربا، ونسبار: (۲) له سه ره هست [۱] (۱) هوشیار: (۲) گوش به زنگ.

هال: (۱) نمام: (۲) درم، بهتا، نازار [۱] (۱) نهال: (۲) آفت.

هال: (۱) نال، چنوکهی زه بسنان کوز: (۲) بهرزایی کبو که پیاو بو خواری بروانی گیزده بی: (۳) نال، ددانی کولیوگ له ترشی: (۴) نراوبلکه: (۵) ناغدی مزه: (۶) نه شکوت: (۷) رهنگی نال: (۸) کال، رهنگ نهماو: (۹) جوئی نه نی، حال: (۱۰) قوره، بهرسبله [۱] (۱) آل، موجود خبالی که زانو را می میراند: (۲) بلندی کوه: (۳) دندان کندشده از ترشی: (۴) سراب: (۵) آغل حیوانات: (۶) غار: (۷) سرخ روشن: (۸) رنگ رفته: (۹) حال: (۱۰) عوره.

هالا: (۱) هاقال، دوست، ناوال: (۲) بهنای بهناپردن: (۳) هاگا، خه بهر، ناگا: (۴) دادو فدر باد [۱] (۱) دوست، رفیق: (۲) النجا: (۳) اطلاع: (۴) داد و فغان.

هالان: (۱) نه سامان: (۲) دندمان، هانه دان: (۳) فیزه و هراو قوله [۱] (۱) نهالها: (۲) تشجیع، برانگیختن: (۳) سرو صدا و جنجال.

هالان: (۱) هه خالان: (۲) پینجان [۱] (۱) دوستان: (۲) بیچش.

هالاو: (۱) نینی گهرمای زور به تهوم: (۲) بوخ له بهر گهرما: (۳) گوشتاوی به بهرسبله [۱] (۱) ورزش گرمای شدید: (۲) بخار: (۳) آبگوشت با غوره.

هال بردنسه وه: بیهوش بوئی زه بسنان له دهست چنوکه [۱] بیهوش شدن زانو از ترس آل.

هال بوئنه وه: کول بوئی دبان له ترش خواردن [۱] کند شدن دندان از ترشی.

هال که تن: توشی وه با بوئ [۱] دچار وبا شدن.

هاله وه: هه لامت، په سیف [۱] زکام.

هالو: لالو، خال، برای دابک [۱] دابی.

هالو: ناوا، ناوها، ولو [۱] چنین.

هالو: دیزه، ده فری گلینی شینوئیدالینان [۱] دیگ گلی، دیزی.

هالوا: خال، برای دابک [۱] دابی.

هافرکی: کئی بهرکی، رکه بهرکی [۱] هم چشمی.

هافری: (۱) نامر: (۲) دوست [۱] (۱) همراه: (۲) دوست.

هافریو: ره حمت بوئی زن [۱] آسودن زن از هم خوابگی.

هافل: (۱) بههره ی کار، بهر یو: (۲) نه ترسان له کارو مل بیوه نان: (۳) کوشش و نه فال: (۴) ناریکاری، باره نه، [۱] (۱) بهره کار: (۲) اقدام: (۳) کوشش: (۴) باری، کمک.

هافل بوئ: بههره دهن، فزانج کردن [۱] سود بردن.

هافل کرن: بههره پندان [۱] سود دادن.

هافلیک: (۱) گیاگه سک: (۲) گه سک [۱] (۱) گیاه جارو: (۲) جارو.

هافلیک: گه سک، گژگ، گژک [۱] جارو.

هافن: ناونگ، دهسکاوانگ [۱] هاون، هاونگ.

هافونن: فتر بوئ، هه فونن [۱] باد گرفتن، آموختن.

هاقه: له ولاره [۱] از آنسو.

هاقه بن: (۱) نوزفال، که موسکه: (هاقه بنی رستی لب من نینه): (۲) ههون، نامیان [۱] (۱) مقدار بسیار کم: (۲) مابه، خمیر مابه.

هاقی: نامو، غهواره [۱] بیگانه، غریبه.

هاقی: بنه ما له هافین، فرئی دان، ناویرتن: (ناهاقی، دهاقی) [۱] برت.

رینه «هافین» به معنی برت کردن.

هاقیت: ناوینی [۱] برت کرد.

هاقبتن: ناویشتن [۱] برت کردن.

هاقیته: ناویرزاو، فرئی دراو [۱] برت شده.

هاقیتهر: فرئی دهر [۱] برت کننده.

هاقیزی: نیره بی، به غیلی [۱] حسادت.

هاقین: (۱) ناوسان: (۲) نامیان، ههونن [۱] (۱) ناپستان: (۲) مابه.

هاقین: نامیان، ههونن [۱] مابه، خمیر مابه.

هاقینا پاشین: مانگی ناب، ناغستوس [۱] ماه اوت، مرداد و شهر بور.

هاقینا پیشن: مانگی حوزیران [۱] ماه ژوئن، خرداد و تیر.

هاقینا میرشه ره ف: برنی له مانگی زه زهر [۱] کتابه از مهرماه.

هاقینا ناوین: (۱) جلهی هاوین: (۲) برتی له گهرمای زور [۱] (۱) وسط ناپستان: (۲) کتابه از گرمای شدید.

هاقین چین: هاوینه، شیناوه رد [۱] کشت صیفی.

هاقین فان: کویسنانچی [۱] جادرنشین بیلاق رو.

هاقین فانی: جوئه وه وار [۱] به بیلاق رفتن.

هاقینگه: زوزان، نیلاق، وار [۱] بیلاق.

هاقینوگ: روزانی گهرمی بهار که نازدل تیرده خوا [۱] روزهای گرم بهار.

هاقینه چهر: له وه زگهی بوش و بار [۱] مرتع تابستانی.

هاقینه سهر: جلکی هاوینه، بوشاکی ناوسانی [۱] بوشاک تابستانی.

هاقینه وار: هافینگه [۱] بیلاق.

هاقینه هه وار: هافینه وار [۱] بیلاق.

هاقینی: هاقین چین، شیناوه رد [۱] کشت صیفی.

هاق کنه: نه گهر خوات خوش دهوی. وته به که له باتی تکابه [۱] خواهش نمودم.

هالين: (۱) هيلان، هيلين، هيلانه، هيلانه: (۲) جولانه می منالی ساوا،
 ده بديك [هـ] (۱) آشیانه: (۲) نئو.
 هالی هازن: (۱) له نیسته دا: (۲) نموی هه به [هـ] (۱) حال حاضر: (۲) آنچه
 موجود است.
 هام: (۱) وام، نهوه نام: (هام لیره): (۲) نام، وینه، بهرانبه ری: (هام دهر): (۳)
 هات: (هام وشو) [هـ] (۱) ابنك هستم: (۲) حرف شراكت، هم: (۳) آمدن.
 هاما: (۱) همر، نه مهسه: (۲) له وده مه دا: (۳) گریمان [هـ] (۱) همین است: (۲)
 درآن هنگام: (۳) فرضاً.
 هامار: ده شت، راست و نهخت، گوز [هـ] راست و هموار.
 هاماری: گوزایی، چنگه می بین کهندو کئو [هـ] همواری زمین.
 هامبار: عه نیار، همبار، همبار [هـ] انبار.
 هامبیز: نامیز، باوش [هـ] آغوش.
 هامبا: نامبا [هـ] همبا.
 هام بیاله: (۱) که سانی که بیکه مه شراب ده خونوه: (۲) برینی له دوستی
 گبانی [هـ] (۱) هم بیاله: (۲) کنایه از دوست جانی.
 هامتا: لنگه، ناونا [هـ] همتا.
 هام تهراز: بهرانبه ری [هـ] برابر، هم تراز.
 هام تهرازو: بهرانبه ری [هـ] برابر.
 هام دهر: له خه، و خه فته دا بهرانبه ری [هـ] همدرد.
 هام دهم: ناوهم، ناوده نگی [هـ] همدم.
 هام رزا: (۱) ناوال، دوست: (۲) ره فیفی سه فهز: (۳) له بیرو زادا شمربك [هـ]
 (۱) دوست، رفیق: (۲) همراه: (۳) هم عقیده.
 هامراز: نامراز، نامیر، نه سباب، نه سبابات [هـ] ابزار.
 هام راز: دوستی زور نزیك [هـ] همراز.
 هام رابی: (۱) ره فیفانی له سه فهز دا: (۲) شمربكي له بیرو زادا [هـ] (۱)
 همراهی: (۲) هم عقیده بودن.
 هام ریش: ناوال زارا [هـ] با جناغ.
 هامزا: دوانه، ناوال دوانه، جمك، جوی، لفه دوانه [هـ] همزاد.
 هامسا: ناوسا، جیران [هـ] همسایه.
 هامسال: له تمه ندا بهرانبه ری [هـ] همسال.
 هام سایه: جیران، ناوسا [هـ] همسایه.
 هام سنور: هاوکه وشه ن [هـ] هم مرز.
 هام سهر: برینی له زن بو میرد [هـ] همسر.
 هام شان: له قهدرو پابه دا بهرانبه ری [هـ] هم شان.
 هام شکل: له بیچم و نهرزا و هك بهك [هـ] هم شکل و هم بیافه.
 هام شو: ناموشو [هـ] آمدوشد.
 هام شو: دوزنی میرد بئك [هـ] دوزن يك شوهر، دوهو.
 هام شیر: دو شیره خوره که مه مکیکبان مزی بی [هـ] هم شیر.
 هام شیره: هام شیر [هـ] هم شیر.
 هام عومر: له تمه ندا بهرانبه ری [هـ] هم سال.
 هام قهر: هاوته من، هاو عه مر [هـ] هم سن.
 هاملكان: نه مریکایی [هـ] امر بکایی.

هانو بلا لوك: به لا لوك [هـ] آلبالو.
 هانو به لا لوك: به لا لوك [هـ] آلبالو.
 هانوز: (۱) نالوزن تيك هالوز: (۲) برینی له پیاری بهد فمزو شمزانی [هـ] (۱)
 درهم، سردرگم: (۲) کتابه از آدم شارلانان.
 هالوزا: خالوزا [هـ] دابی زاده.
 هالوزان: تيك هالان، نالوزبون [هـ] درهم ریختن، سردرگم شدن.
 هالوزاوا: تيك هالوا، هالوزا [هـ] درهم ریخته، سردرگم.
 هالوزبون: هالوزان [هـ] سردرگم شدن.
 هالوق: نه خوشبه که توشی نه ندامانی شهرمدی [هـ] نوعی بیماری
 اندامان نناسلی.
 هالوه: گوزه [هـ] کوزه.
 هالوهه وال: ده نگو باس [هـ] خبر.
 هالوین: خوش کردنی خيگه به دهرمانات [هـ] دباغ دادن خيگه با
 دواجان.
 هالوینی: قه بسی ده نك شیرن، شه لانی ناوکه خوشه [هـ] زرد الوی هسته
 شیرین.
 هاله: ميمك، خوشکی دايك [هـ] خاله.
 هالسه: (۱) بهر سبيله، هال: (۲) جو ره دومه لیکه سبی واش: (۳) نالهی
 نه خوشی بنستی ده و جوی ژنی زگ بر: (۴) گوند بکه له کوردستان [هـ]
 (۱) غوره: (۲) نوعی دمل: (۳) لکه های صورت زن حامله: (۴) نام دهی
 است.
 هاله به لا لوك: به لا لوك [هـ] آلبالو.
 هاله پرزوز: پرزوزان [هـ] پخس.
 هاله پرزوزبون: پرزوزان [هـ] پخسیدن.
 هالهت: (۱) چونه تی: (۲) نامراز: (۳) گاسن [هـ] (۱) حالت: (۲) ابزار: (۳)
 گاو آهن.
 هالهزا: سيمكزا [هـ] خاله زاده.
 هاله ژیر: نه ره نا له خوار [هـ] دریا بین است.
 هاله ژیر: خونجه می نازه هه لیبجراوی دارمبو [هـ] شکوفه نودمیده درخت
 مو.
 هاله ژیل: هاله ژیر [هـ] نگا: هاله ژیر.
 هاله كوك: ناله كوك [هـ] نگا: ناله كوك.
 هاله و بسون: (۱) هال بوئنه وه: (۲) نوره گرتن [هـ] (۱) کندشدن دندان از
 نرشی: (۲) آرام گرفتن.
 هاله و كردن: نارام کرده نه ره، داسه کناندن [هـ] آرام کردن.
 هاله یین: هیلانه [هـ] آشیانه.
 هالی: (۱) نیکه بشتو، حالی: (۲) بتال، والا، خالی [هـ] (۱) حالی، ملتفت:
 (۲) خالی.
 هالین: هال، بهر سبيله، فوزه [هـ] غوره.
 هالین بون: خه بهر لئ بون، ناگابون: (هام لئ نیه، هات لئ نیه) [هـ]
 اطلاع داشتن یر.
 هالبر: دو، دهو [هـ] دوغ.

هامن: (۱) ناوسان: (۲) نهو تا من: (هامن چه نیژی؟) [۱] (۱) نابسان: (۲) اینک من.

هاموتا: بی سورو شوین [۱] مفقودالاتر.

هاموش: نارام، هیدی، هین [۱] آرام.

هاموشو: ناموشو، هام شو، هاتوچو [۱] آمدوشد.

هاموه وی: دوزنی دوبرا له مالبکا [۱] دوجاری، همسران دوبرادر.

هامهیش: هاتن. نامان [۱] آمدن.

هامیته: ناویننه، نیکه ل کر او [۱] آمیخته.

هامیز: نامیز، باوهش، هامبیز [۱] آغوش.

هامین: ناوسان [۱] تابسان.

هان: (۱) دنه: (۲) وان، نهو تان [۱] (۱) نحر یک: (۲) اینک هستند.

هانا: (۱) یهنا، له بهر بارانهوه بو داد پرسین: (هانام برده بهر): (۲) نهوجوره.

ناوها: (بو شتی هانا ناین پیاو نوره بی): (۳) سو مایی، قهوه تی دیش [۱]

(۱) پناه بردن و دادخواهی: (۲) این طور: (۳) سو، نیروی بینایی.

هانابردن: په نابردن بو هر بارهوس: (هانام برده بهر خوا ده هانام هات) [۱]

پناه بردن به فریادرس.

هانچی: دیسان، دوباره [۱] دوباره.

هان دان: دنه دان [۱] تحریک کردن.

هاندو: هیند، هیمابو نه ندازه [۱] مقدار، اشاره به اندازه.

هاندی: هاندو [۱] نگا: هاندو.

هانقار: دهو رو بهری ناوایی [۱] حومه.

هانقاس: هانقار [۱] حومه.

هانقه راس: هانقار [۱] حومه.

هانکه: نه فسی توند له بهر ماندهو تی [۱] هن هن.

هانکه هانک: هانکه می به شوین یه کدا [۱] هن هن.

هانگ: بهزم و ناهه ننگ [۱] بزم و جشن.

هانوهون: باشگوی خستی کار، کارداو خستن به قستی [۱] درنگ و

کاھلی کردن، پشت گوش انداختن.

هانه: (۱) کانی، سرچاوه: (۲) دنه، هان: (۳) نهو تان: (۴) نهو تا: (۵) هانکه

[۱] (۱) چشمه: (۲) تحریک: (۳) اینک اینها، اینهاشان: (۴) این است:

(۵) هن خسته.

هانهدان: دنه دان، هان دان [۱] تحریک کردن.

هانهدروزنه: کویره کانی، کانی بهک که ناوسان نیشک نه کا [۱] چشمه ای

که در تابسان می خشکد.

هانهدز آل: گوند بکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای

ویران شده کوردستان توسط بعینان.

هانه سورده: لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱]

روستایی در کوردستان که بعینان آن را ویران کردند.

هانه گهرمه له: (۱) گراو، سرچاوه ای ناوی گهرم و سویر: (۲) گوندیکه له

کوردستان [۱] (۱) چشمه آب معدنی گازدار: (۲) نام دهی است.

هانهدان: (۱) دنه، هان، هان: (۲) هانکه هانک [۱] (۱) تحریک: (۲) هن هن.

هانهدان: دنه دان [۱] تحریک کردن.

هانهدانه کردن: هانکه هانک کردن [۱] هن هن کردن.

هانهدی دل: لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [۱]

روستایی در کوردستان که بعینان آن را ویران کردند.

هانهدی قول: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از

روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعینان.

هانهدی: (۱) ناوردی، نانی، نینای: (۲) نیمه سا [۱] (۱) آورد: (۲) اینک.

هانهدی: (۱) وهگره، بگره: (هانهدی پاره کت، هانهدی نان بیخو): (۲) نهو که:

(نهو مروقی هانهدی وانا: کاواراکه) [۱] (۱) بگیرش، از دستم بگیر: (۲) آن

بارو.

هانهدیگ: ناوهرده [۱] آورده.

هانهدیوار: هانهدیگ [۱] آورده.

هانهدیشک: نانشک [۱] آرنج.

هانهدیشکه: نانشکه [۱] زانوی لوله بند.

هانهدین: ناوهردهن، ناین، نینان [۱] آوردن.

هانهدینه: تانبه، تانبه [۱] آورده است.

هانهدینهوه: (۱) قهنبان، گیرانهوه: (۲) برینی له چاره کردنی له جی چوگ:

(ناوکمی هانهدینهوه) [۱] (۱) باز آوردن: (۲) کتابه از به جای آوردن از جا

دروفته.

هانهدی بو: ههر نیمه سه، جینر نا، جینر نیه [۱] همین است.

هاو: (۱) نام، هام: (۲) وتهی بانگ لنی کردن له دور: (۳) چلونا به تی، حال:

(۴) نهو [۱] (۱) حرف شراکت، هم: (۲) حرف ندا برای دور: (۳)

چگونگی: (۴) او.

هاوا: (۱) حال و هوا، چلونه تی: (۲) هو، سبب: (۳) هوا، کز [۱] (۱)

چگونگی: (۲) علت، سبب: (۳) هوا.

هاوار: (۱) بانگ زاهیشن بو ناریکاری و ره هابون له نهنگانه: (۲)

دهنگ بلند کردن توند: (۳) داد کردن: (۴) ناخ و داخ: (۵) فر باگیشن:

(۶) هانا: (۷) ناره بو گو قاری کوردی به کمیان جه لادت عالی

به درخان له سالی ۱۹۳۲ دا ده ری خست که به نیکرایی ۵۷ زما ره ی

دهرچو دوهه میان حافظ مسته فاقازی سالی ۱۹۷۱ له به غدا

ده ری خست باش سنی ژماره داخرا: (۸) لهو گوندانهی کوردستانه که

به عسی کاولیان کرد [۱] (۱) فر باد کماک خواستن: (۲) فریاد، صدای

بلند: (۳) دادخواهی: (۴) دریغ: (۵) به فر باد رسیدن: (۶) پناه به کسی

بردن: (۷) نام دو مجله کردی که در سالهای ۱۹۳۲ و ۱۹۷۱ منتشر

می شدند: (۸) روستایی در کوردستان که بعینان آن را ویران کردند.

هاوار بردنه بهر: هانابردنه بهر [۱] پناه بردن به کسی.

هاوار بو بردن: هاوار بردنه بهر [۱] پناه بردن به کسی.

هاوار بو ههستان: ناریکاری گشتی بو نجات کس بان که سانی [۱]

بسپج همگانی برای کماک و نجات کسی با گروهی.

هاوار بو هینان: هاوار بردنه بهر [۱] پناه بردن به کسی.

هاوار به سالم: حمیف و مخاین، داخو عه زرت [۱] دریغا، اسفا.

هاوار ته له من: خرابم لنی قهوماوه [۱] بد آورده ام.

هاوار کردن: (۱) دهنگ بلند کردن بو ناریکاری: (۲) قیزاندن له بهر نیش و

نازه حتی [۱] فر باد برآوردن برای کمک: (۲) فر باد کشیدن از شدت درد.

هاوار کردن: هاوار کردن [۱] نگا: هاوار کردن.

هاوار گروخ: هاوارگر، خودانی بانگ و هاوار [۱] فر یادکننده، جیغ کش.

هاوارگر: زیره کر [۱] فر یادکننده، جیغ کش.

هاواره له من: هاوارنه له من [۱] بدآورده ام.

هاوار ههستان: لئی قدمانی گشتی [۱] فاجعه عمومی.

هاوأل: ناوأل [۱] رفیق.

هاوأل دوانه: ناوأل دوانه، جمك، جوی، لفه دوانه [۱] همزاد.

هاوأل دهرس: نام دهرس، دوکس که بپکوهه خویندویانه [۱] همدرس.

هاوأل زاوا: ناوأل زاوا، هام زبش [۱] باجناغ.

هاوأل کراس: ناوأل کراس، ناوه ل کراس [۱] شلوار زنانه.

هاوان: (۱) ناونگ، ده سکاونگ: (۲) جورئی توپی شمر: (ثسپایی شمر

به باکهن / نغه نگر و نوپی هاوان) «حاجی قادر» [۱] (۱) هاوان: (۲)

خیماره انداز.

هاوانته: (۱) ناوانته، مفته: (۲) فیئل و گزی [۱] (۱) مفت: (۲) حبله و نیرنگ.

هاوانته چی: فیلبان، ده سیر [۱] ناروزن.

هاوانته خور: مفته خور [۱] مفتحور.

هاوباز: منألدان [۱] زهدان.

هاوبازو: ره فبق، ناریکاری به کتر [۱] رفیق، همدست.

هاوبازی: ره فبق له گمهو کابدها [۱] همبازی.

هاوبال: ناریکار [۱] کمک و باور.

هاوبهر: (۱) بهرانهر: (۲) دو قوماشی له بانایی دا بهرانهر [۱] (۱) برابر: (۲)

دویارچه هم عرض.

هاوبهش: شمر بك [۱] شمر بك.

هاوبهشی: شمر بکا بهتی [۱] شراکت، شرکت.

هاوبیجم: هاویره نگ، له شکلا جون بهك [۱] همرنگ، هم شکل.

هاوبیر: له ببر و زادا وه کو بهك [۱] هم عقیده.

هاویا: نامیا، له کسب و کار وهك بهك [۱] همیا.

هاوبیشت: (۱) بهره ی باوکنك: (خزمی هاوبیشت، برای هاوبیشت): (۲)

دوکس سوارئی به کستی [۱] (۱) از بك تیره و طابو: (۲) دونفر سوار

بر بك سنور.

هاوبیشته: هاوبیشت [۱] نگا: هاوبیشت.

هاوبیشك: هاوبهش [۱] شمر بك.

هاوبیول: هاوده رس [۱] همکلاس.

هاوبه ایمان: دوکس که به لئینی ناریکاربان به یه کتر داوه [۱] هم ایمان.

هاوپپاله: هام پپاله [۱] نگا: هام پپاله.

هاوپیشه: نامیا، هاوبا [۱] همیا، هم پیشه.

هاوتنا: لنگه، هامتا [۱] همتا.

هاوتای: حدفتا، سنی جهل بیست رده [۱] هفتاد.

هاوتهحر: هام شکل [۱] هم شکل.

هاوتهرح: هاوتهحر [۱] هم شکل.

هاوتهراز: بهرانهر [۱] هم نراز.

هاوتهرازو: هام نرازو [۱] برابر.

هاوتهك: (۱) لنگه، هاوتنا: (۲) رفیق، هاوأل [۱] (۱) همتا: (۲) رفیق.

هاوته من: هام سال [۱] همسال.

هاوتیره: (۱) هاوته من: (۲) له عشمیره نی [۱] (۱) همسال: (۲) از بك

عشمیره.

هاوتیس: حه فده، ده و حهوت [۱] هفده.

هاوتیسن: حه فده هم [۱] هفدهم.

هاوجسن: (۱) هاوتهرخ: (۲) بهره ی باوکنی [۱] (۱) همگونه: (۲) از بك

طایفه.

هاوجفت: (۱) هاوتهك، لنگه: (۲) بریتی له زن و میرد، تیره و منوه [۱] (۱)

همتا: (۲) کتابه از جفت نر وماده.

هاوجلهو: سوارئی که دا به ده گه ل ناغا سه فهرده کا [۱] سوار ملازم رکاب،

هم عنان.

هاوجوت: (۱) هاوجفت: (۲) دو جوت به نده که زهویه کانبان له به نا به کتره:

(۳) ژنی حه لال: (مه لا ده لئین به هاوجوتی به هاوسهرینی) [۱] (۱) نگا:

هاوجفت: (۲) دوکشاورز همسایه در زمین: (۳) کتابه از همسر.

هاوجور: هاوتهرخ [۱] هم شکل.

هاوجهم: دوکس که له خوارندنا پیکه وهن [۱] همخوان، هم سفره.

هاوجنی: دوکس که له بهك جی دا ده خهون [۱] هم بسنر.

هاوچاخ: کهسانی که له دورانبکا زیان [۱] معاصر.

هاوچاو: کهسنی که زکه بهره ده کا [۱] هم چشم.

هاوچره: (۱) کهسنی که گورانی بو گورانی بیژ ده گیرینه وه: (۲) دوکس که

پیکه وه گورانی ده لئین [۱] (۱) عضو گروه کر آواز: (۲) دوهمخوان آواز.

هاوچهرخ: هاوچاخ [۱] معاصر.

هاوچهشن: هاوجور [۱] هم شکل.

هاوخاك: دوکس که زهویه کانبان لئك ده گه ژنه وه. هاوجوت [۱]

دوکشاورز یا زمینهای هم مرز.

هاوخوان: هاوجهم [۱] هم سفره.

هاوخوشك: ده سنه خوشك [۱] دوزن دوست خواهرمانند.

هاودهرد: به دهردی یه کتر نوش بو [۱] همدرد.

هاودهس: جهند کهسی شهريك له کهین و بهین دا [۱] شمر بك و همدست

در نوظنه.

هاودهست: هاودهس [۱] نگا: هاودهس،

هاودهم: هامدم، ناوده نگ [۱] همدم.

هاودهنگ: (۱) ناودهنگی: (۲) هاوبیر [۱] (۱) همدم، انیس: (۲) هم عقیده.

هاودین: جهند کهسانی له سهر نابئی [۱] هم کبش.

هاور: ناور [۱] واپس نگری.

هاورآ: (۱) ره فبق: (۲) هاوبیر [۱] (۱) همراه، رفیق: (۲) هم عقیده.

هاورآز: دوسنی زور نربك [۱] همراز.

هاوران: (۱) جورئی بالساوا: (۲) ناری دهشتیکی یان و همراوه له نیوان

ده جلهو فورات [۱] (۱) نوعی یالنو: (۲) دشنی وسیع میان دجله و فرات.

هاورد: (۱) نانی: (۲) بهر هی کشت و کال [۱] آورد: (۲) فراورده کشاورزی.
 هاوردن: ناین، ناورده [۱] آوردن.
 هاوردنهو: (۱) وه گمزانندن: (۲) رشانهوه [۱] بازگرداندن: (۲) قی کردن.
 هاوردنهوهسو: کولاندنهوهی برین [۱] تازه کردن زخم.
 هاورده: ناورده. له لاهه هانباگ [۱] از خارج وارد شده. آورده.
 هاوردی: (۱) هاورده: (۲) نانی، نینا [۱] وارده: (۲) آورد.
 هاوزو: ناوزو، نابرو [۱] آبرو.
 هاوزی: (۱) هاوا: (۲) ره فقی سه فهر [۱] دوست، رفیق: (۲) همراه.
 هاوزیزه: شیوا بو به کتر [۱] مناسب.
 هاوزیش: (۱) گنجمل نی هالاندن: (۲) هاوزاوا [۱] درگیر نزاع: (۲) باجناغ.
 هاوزیش یون: به زور شهر بی فروشن: (هر له خسووه بی سه ب هب هاوزیشم بو به گرمهات) [۱] اجباراً کسی را درگیر نزاع کردن.
 هاوزیشم: ناوریشم [۱] ابریشم.
 هاوزا: هاوته من [۱] همال.
 هاوزاوا: ناوال زاوا [۱] باجناغ.
 هاوزگه: هاوزا [۱] همال.
 هاوزمان: دوکس که قسه به زوانی ده کهن [۱] همزبان.
 هاوزه: هاوزا [۱] همال.
 هاوزی: (۱) هاوزا: (۲) خوولاتی [۱] همال: (۲) هموطن.
 هاوزیند: خوولاتی [۱] هم مین.
 هاوزین: (۱) خافلان: (نمونه ای به اوژینه): (۲) هاوجوت، ژن و میرد [۱] (۱) سرگرمی: (۲) همسر، شریک زندگی.
 هاوس: ناوس، زگ بر [۱] آبین.
 هاوسا: (۱) جبران، دراوسنی: (۲) ناوسا، بهنما، نهستور بو [۱] همسایه: (۲) ورم کرد.
 هاوسال: هاونه من [۱] همال.
 هاوسان: ماسین، بهنمان، سنور بو [۱] آماسیدن.
 هاوسایه تی: جیرانه نی [۱] همسایگی.
 هاوسایی: هاوسایه تی [۱] همسایگی.
 هاوسیره: هاوخوان، هاوجم [۱] هم سفره، همخوان.
 هاوسک: ناوال دوانه، جمک [۱] همزاد.
 هاوسنور: دو پارچه خاکی به به گهوه نوساو [۱] هم مرز.
 هاوسونند: هاو به بمان [۱] هم بمان.
 هاوسونین: هاو به بمان [۱] هم بمان.
 هاوسونیند: هاو به بمان [۱] هم بمان.
 هاوسهر: ناوجوت، هام جوت [۱] همسر.
 هاوسهرین: ناوجوت، (نهو کجهی خومدا به نو به هاوجوتی به هاوسه رینی) [۱] همسر.
 هاوسه فهر: هام سه فهر، ره فقی زا، نامزا [۱] همراه، همسفر.

هاوسه ننگ: (۱) له کیشان دا بهرانیهر: (۲) له ناکاردا وه ک یهک [۱] هم وزن: (۲) همسنگ، شبیه هم.
 هاوسه ننگر: له میدانی شعزا ناوال و ناریکاری به کتر [۱] هم سنگر.
 هاوسنی: جبران، ناوسا [۱] همسایه.
 هاوسیتی: هاوسایه نی [۱] همسایگی.
 هاوسنی به تی: هاوسینی [۱] همسایگی.
 هاوسنی بی: هاوسینی [۱] همسایگی.
 هاوشاخ: عهریف، غه نیم [۱] هم زور.
 هاوشاری: بیکه وه خه لکی باز نرک [۱] هم شهری.
 هاوشان: هام شان [۱] هم شأن، هم پایه.
 هاوشو: هام شو، هام شو [۱] آمدوشد.
 هاوشیر: هام شیر [۱] هم شیر.
 هاوشیره: هام شیره [۱] هم شیره.
 هاوعومر: هاوته من [۱] همال.
 هاوقان: به بند بو [۱] به شینیکه وه: (دامنیم ده و داره هاوقا) [۱] گیر کردن به چیزی.
 هاوقسه: پیک هاتگ [۱] هم قول.
 هاوقه تار: (۱) ره فقی، دوست: (۲) پیکه وه له کاریک دا، سنف [۱] رفیق: (۲) همقطار.
 هاوقه ده: له بالادا بهرانیهر [۱] درفد و قات سنساری، همقد.
 هاوقه ده ح: هاویاله، هام بیاله [۱] نگا، هاویاله.
 هاوقه ده م: کهسانی که پیکه وه بو کاری ده جن [۱] همقدم.
 هاوکات: هاوچهرخ، هاوزه مان [۱] همزمان.
 هاوکار: (۱) پیکه وه له کاریک دا: (۲) ناریکار [۱] همکار: (۲) کمک کننده.
 هاوکاری: ناریکاری [۱] همکاری، کمک کردن در کار.
 هاوکاسه: برتی له دوستی نرک [۱] همکاسه.
 هاوکابه: هاوبازی [۱] همبازی.
 هاوکوف: زن و میردی له پله و پایه و زه سن دا وه ک بهک [۱] زن و شوهر همپایه و هم نژاد، هم کفو.
 هاوکوشمن: دوزه مین که سنوربان لیک ده گه زته وه، هاوخاک [۱] هم مرز.
 هاوکیش: هاوسه ننگ [۱] هم وزن.
 هاوگا: دوگا بهرانیهر به به کتر که پیکه وه جوت ده کهن [۱] هم بوغ.
 هاوگهر: به سته، سهر به [۱] منسوب.
 هاوگمه: هاوبازی [۱] همبازی.
 هاوگیان: ژنی برای میرد [۱] زن برادر شوهر، جاری.
 هاول: گوندیکه له کورد سنان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کورد سنان توسط بعتمان.
 هاول: (۱) وروژم، پهلاماز: (۲) چاره، علاج [۱] حمله، هجوم: (۲) چاره، علاج.
 هاولان: (۱) پیکه وه له یهک هیلانه: (۲) برتی له دودوست که دایم بیکه وه [۱] هم آشیان: (۲) کتایه از دودوست بسیار به هم نزدیک.

هاولف: (۱) ناوال دوانه؛ (۲) هاوال [ق] (۱) دوقلو؛ (۲) دوست، هاوله: (۱) باش، چاک؛ (۲) هیزا، به نرخی؛ (۳) له جنی، به جنی [ق] (۱) نیک؛ (۲) ارزشمنند؛ (۳) مناسب.

هاولنه: ناوله، خوریکه، خورویلکه [ق] آبله.

هاوله چک: دوزن له پابدا بهرانبهرد [ق] دوزن همشان.

هاولنه زو: ناولنه زو، مروی گزوی [ق] آبله رو.

هاولنه کوت: خوریکه کوت [ق] آبله کوب.

هاولنه کوتان: دهرزی لبدان بو خوریکه [ق] آبله کوبی، هاولنی: هاوله، ناوله [ق] آبله.

هاومال: (۱) شمربک، هاوبهش له مالدا؛ (۲) هاوسا [ق] (۱) شربک درخانه؛ (۲) همسایه.

هاومل: هاوشان [ق] همشان.

هاون: (۱) خهون؛ (۲) خهوتن [ق] (۱) روبا، خواب؛ (۲) خوابیدن، هاون: ناونگ، ده سکاونگ، هاغن [ق] هاون، هاونا: دوباره، دیسان، همبسان [ق] دوباره.

هاوناو: کهسانی که ناویکیان لی تراوه [ق] همنام، هاونوبه: کهسانی که له نیشک گرنا پنکه وهن [ق] باور در نوبت، هاونوگه: هاونوبه [ق] باور در نوبت.

هاونوین: هاوجنی خمو، دوانی له یه کجی دا خهونو [ق] همبسنر، هاونیر: هاوگا [ق] هم بوغ، هاونیشتمان: هاوزیند [ق] هم مبین، هاونیله: برینی له زنی شو [ق] کتبه از همسر، هاونیله: هاوگا [ق] هم بوغ.

هاوو: همرنه مهسه [ق] همین است، هاوولانی: هاوزیند [ق] هم مبین، هاووه زن: هاوکیش [ق] هموزن، هاوه: (۱) بهزی جچی؛ (۲) به کارهانگ، به کلهک؛ (۳) که لک، به هره [ق] (۱) بجا؛ (۲) بدربخور؛ (۳) بهره، هاوها: زه نازه نا [ق] هیاهو.

هاوهاو: (۱) بانگ کردنی له دوره وه؛ (۲) گزوه ی زاوکه ران به شوین نجبردا [ق] (۱) آهای؛ (۲) سروصدای شکارچیان به دنبال نخجیر، هاوهل: هاوال [ق] رفیق، هاوهل کراس: ناوال کراس، هاوال کراس [ق] شلوار زنانه، هاوهیلان: هاوالان [ق] هم آشیان، هاوی: (۱) نهره، ناواره و سرگره ران؛ (۲) گهلایی، نیمه لئوه، شینوکه [ق] (۱) ویلان؛ (۲) خل، نیمه دیوانه، هاویتن: ناوین، فری دان [ق] انداختن، برت کردن، هاویته: بیجوی به مردوی له دایک بوگ: (بزنه سبی بهرهاوبته) [ق] چنین مرده به دنیا آمده، هاوید: داغی دروشمی ملات [ق] داغ حیوانات اهلی، هاویدور: هممولایه کی شنی یا که سنی، هاویردور [ق] دور و اطراف، هاویر: (۱) دوره نکال، تهره ف، لا؛ (۲) بلاو، لیک جیا [ق] (۱) طرف، سو؛

(۲) براکنده، هاویر: (۱) له نیکتر جبا کردنه وهی مالک و زا؛ (۲) دوره، ههرچوارلا [ق] (۱) ازهم جدا کردن مادر و بچه در گله؛ (۲) دور، چهارطرف، هاویردور: هممولا، دور و بهر [ق] همه طرف، دورویر، هاویژ: (۱) باشگری به مانا که سنی که فری ده دا؛ (۲) که سنی ده ته قبیتی: (گولله هاویژ) [ق] (۱) پسوند به معنی انداز؛ (۲) پسوند به معنی شلیک کننده، هاویرتن: (۱) فری دان، نوزدان؛ (۲) ته قسانن: (گولله بهاویژ) [ق] (۱) اناختن، برت کردن؛ (۲) شلیک کردن، هاوبشتن: هاویرتن [ق] نگا: هاویرتن، هاویل: چاره، عیلاج [ق] چاره، علاج، هاوین: ناوسان، هامن [ق] ناپستان، هاوینگه: وار، جی ژبانی خبلات له زوزان [ق] بیلاق، هاوینه: شیناوه رد، بیستان و سنی وا که به هارده جینری [ق] کشت بهاره که در ناپستان بهره دهد، صیفی، هاوینه: ناوینه، عه بنک، جام، قودی، قودیک، مر بک [ق] آینه، هاوینه وار: هاوینگه [ق] بیلاق، هاوینه هوار: هاوینگه [ق] بیلاق، هاوینی: (۱) هاوینه؛ (۲) جلاک و شنی که بو هاوین باشه [ق] (۱) کشت تابستانی، صیفی؛ (۲) لباس سبک و خنک ناپستانی، هاوه: بهک، بهدا، تهخ، ونه ی سه برمان [ق] کلمه تعجب، هاها: (۱) ونه ی جواب بو که سنی قسه ی باوه زین نه کراو ده کا: (هاها جبهوه؟)؛ (۲) له دوره دوباره: (هاها نه وه نا من دیومه) [ق] (۱) کلمه جواب در برابر شنیدن سخن باور نکردنی؛ (۲) کلمه نشان دادن چیزی در فاصله دور، هاهاو: بانگ کردنی دور [ق] آهای، ندای دور، های: (۱) خه بهر، ناگا؛ (۲) ونه ی سه برمان؛ (۳) ونه ی به مانا ناخ و دهره: (های له سنی مال ویران)؛ (۴) ناماده ی: (های له کوی، نوین های له گره)؛ (۵) خوزی؛ (۶) هدی هاوار [ق] (۱) اطلاع؛ (۲) حرف تعجب؛ (۳) حرف ناسف؛ (۴) هسنی؛ (۵) کاش؛ (۶) آی داد، هوار، هایا: (۱) ناگادار؛ (۲) وشبار، زربنگ؛ (۳) ههر نه وه نده و بس [ق] (۱) آگاه، مطلع؛ (۲) هوشبار، زرنگ؛ (۳) فقط همینقدر و بس، های به سخت: (۱) خور به سخت، هاتوندهات؛ (۲) شت به قورعه بهر که و تن [ق] (۱) بسته به شانس؛ (۲) لاتاری، هایب: تو هی: (بیرم و هایب له بازار) [ق] تو هسنی، های دار: به ناگا، خه بردار، ناگادار [ق] مطلع، آگاه، هایدان: ناگادار کردن، خه بهر بیدان، وشبار کردنه وه [ق] آگاه کردن، هایدوت: (۱) چه نه گهل، باغی گهل؛ (۲) ریگر، چه نه [ق] (۱) راهزنان، باغبان؛ (۲) راهزن، هایدی: له سه ری یزو، هایدی [ق] نگا: هایدی، هایدی: وشبه که بو ندهان له کار، ناده ی [ق] کلمه تشجیح برای کار کردن.

های ژئی: خه به دراره: (هایم ژئی نیه، های ژئی نیه) باخبر از هایسان: نایسان، بی بون (افروختگی).

های لمن: هاوارنه لمن (وای برمن).

هابلو: (۱) ونه ی بانگ کردنی بیایوی نه ناس له دوره وه؛ (۲) نه ی داخ و

حده برف: (۳) ناوا به؛ (۴) ناسک نارنجی، نازونوز کهر؛ (۵) نای چند

به سته زمانه (۱) ندای دور و بزه مردان؛ (۲) دریغ و اسف؛ (۳) چنین

است؛ (۴) نازک نارنجی؛ (۵) وه چه مظلوم است.

هایلی: (۱) بانگ کردنی ژئی له دور؛ (۲) داخ و دهر؛ (۳) ناگادار، خه و دردار

(۱) ندای دور و بزه زنان؛ (۲) دریغ؛ (۳) مطلع.

های لی بون: ناگالی بون: (فلانکس های لی بیه نه و کاو رایه له کوی به)

اطلاع داشتن.

هاین: ههین: (سو هاین له مال هالوم) هسنبم.

هاینه: (۱) ناشکرا، دیار؛ (۲) بی گومان (۱) آشکارا؛ (۲) حنما، بدون

شک.

های وهو: زه ناو چه قه (هایه).

هایه: (۱) هه رنه مهنده؛ (۲) وشیار، زربنگ (۱) هسیندر؛ (۲) هوشیار.

های های: (۱) ونه ی سه برسان؛ (۲) ونه ی گالنه بی کردن (۱) کلمه

نعجب؛ (۲) کلمه تمسخر.

های هو: ونه یه که به مانا زور دوره، پلک نابه (دور از دسنرس، دور از

سرانجام.

هایی: خه بهر، های، ناگا (آگاهی، اطلاع).

هایبی: ونه ی سه ره نای لاوک به مانا نه ی دوست (کلمه آغاز ترانه به

معنی ای دوست.

هیر: مهره کف، ره نگ بو شت نوسین (مرکب).

هیربار: نیر بار، ده فری نامال، کاسه و گوزه (ظروف خانگی).

هبودی: (۱) بهرتیل؛ (۲) به خشش، خه لات (۱) رشوه؛ (۲) انعام.

هجران: (۱) به لاو نسبیته؛ (۲) هو، سه مه د، سه به ب (۱) بلا و مصیبت؛

(۲) علت، سبب.

هجره: حوجره (حجره).

هجنان: سوینه، ته شنی له سوالته (نشت سفالین).

هجول: (۱) به به ره کراو؛ (۲) فزن و بلاو: (ژنکی یوب هجول) (۱)

حلاجی شده، بشم یا بنیه زده شده؛ (۲) ژولیده و درهم.

هچنه: کهم وایه، کهمتر هه له ده کوی (به ندرت).

هچهار: بیباری سور (فلغل فرمز).

هچ هچ: ده نگگی دهر کردنی بهز له ناغسه له صدای بیرون کردن

گوسفندان از آغل.

هز: فر، نیره، نه گره (اینجا).

هز: (۱) ونه ی لبخورینی ممز؛ (۲) ونه ی گالنه بی کردن (۱) کلمه راندن

گله؛ (۲) کلمه تمسخر.

هزسه: (۱) هیسه، گهوی گهو کردن، نالقه ی نامراز به سنن؛ (۲) بریتی له

که له مچه ی ده سستی گراوان (۱) حلقه بسنن ابزار؛ (۲) کتابه از

دستبند زندانبان.

هزج: (۱) ورج؛ (۲) زور زبر و زه لام (۱) خرس؛ (۲) بسیار تنومند.

هزچی مهندهش: زبر و زه لام له دبمه نندا (تنومند و قوی هیکل).

هزده: لیره (در اینجا).

هزوز: ونه ی زاگرتنی به کسم (کلمه نگهداشتن سنور).

هزوز: ورج (خرس).

هزوزا: داوه نی زه شبه له کی کوزگرنو (نوعی رقص دسته جمعی).

هزرقده: لیره وه (از اینجا).

هزم: گرم، گرمه (غرنب).

هزمراندن: نه عره ته لیدانی سیر و درنده (نره حیوانات درنده).

هزمرین: (۱) نه عره ته؛ (۲) گه بشتنی میوه (۱) نره زدن؛ (۲) رسیدن

میوه.

هزمرهت: (۱) حورمهت، ریز، قدر؛ (۲) بریتی له ژئی به میرد (۱) حرمت،

ارج؛ (۲) کنایه از زن شوهردار.

هزرمی: میوه به کی زور خوشه زور جو ری هه به بن خزی دریزو که به و پایز

ده گات (امرو، گلابی).

هزرمی: هزرمی، هزرمی، هه مرو (گلابی).

هزمین: گرمه کردن (غرنبیدن).

هزو: ژیله مو، زیله مو (خاکسپر داغ).

هزوز: له و گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد (روستایی در

کردستان، که بعنای آن را و بران کردند).

هزوش: دوجار ورد کراو (دوبار خرد شده).

هزه: نیره، فر، فرا (اینجا).

هزه ر: (۱) حبله ی نه سب؛ (۲) ونه ی شوان بو خوش نازوتنی به ز (۱)

شبهه اسب؛ (۲) کلمه ای که جو بان برای راه بردن گله به کار می برد.

هزی: خوری (پشم).

هزی: ونه ی گمه بی کردن (حرف مسخره کردن).

هزیا: حیلاندی (شبهه کشید).

هزباشکنی: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد (از روستاهای

وبران شده کوردستان نوسط بعنای).

هزیشک: شتوبیکه بو زه بسناتی لی ده نین له ساوار و ماست و دوغ (غذایی

است ویزه زانو).

هزار: ده چار سهت (هزار).

هزار گز: گیاهه که بو ده زمان ده شی، هزار گز (گیاه هزار گوشان).

هزر: بیر، فکر (فکر).

هزوز: ناماده و له به ده سهت (حضور).

هزیران: (۱) مانگی شه شه می زاینی، له بیست ویه که می مانگی بانه موزه وه

تا سی ویه که می جو زه ران؛ (۲) داری خه بزه ران (۱) ششعبن ماه

میلادی، ژوئن؛ (۲) درخت خبزران.

هزا: رازا (نکان خورد، به اطراف جنبید).

هزان: (۱) رازان؛ (۲) نهوی و بهرز بونی سه رسنگ له ته نگه نه فه سی (۱)

جنبیدن به اطراف؛ (۲) بالا و پایین آمدن سینه از تنگی نفس.

هژاندن: رازاندن (جنبانیدن به هر طرف).

هژده: هشت و ده، هژده [ه] هبجده،
 هژده هی: هژده مین [ه] هبجده مین،
 هژر: بیر، هژر، فکر [ه] فکر،
 هژمار: ژمار، هژمار [ه] شمار،
 هژمار کار: ژمار بار [ه] آمارگر،
 هژمه: (۱) گوری و قوربان: (۲) هشمهت: (هژمه هژمه کاری به زنی تمه)
 [ه] (۱) فدائی: (۲) غلام، نوکر، خدمتگزار،
 هژمه کاری: زور به دل نوکری کردنی کسی که خوشه ویسته [ه]
 ازجان و دل خدمت کردن به محبوب،
 هژنو: زرانی، نهژنو، چوکه [ه] زانو،
 هژژولک: دایم ده له رزین دا [ه] همیشه لرزان،
 هژی: ناوال مندا،ل، پهرده ی مندا،ل، هه فالولک [ه] منبمه، جفت جین،
 هژی: سیو بکده به زه نگی زرده، و زه نگی سوری نامال زهش به قهد
 نالو بوخارا ده بی ناوه که ی بره له ده نکی زور وردبله و زور جور ی هه به
 [ه] انجیر،
 هس: و ته ی لیخوری منر، کس، هر [ه] کلمه راندن گوسفندان،
 هسان: سان، بهره سان، هاسان [ه] فسان،
 هسایه: راه ستاو، له سهرپا [ه] ابستاده، مفاصل نشسته،
 هسپی: نه سپی، سپی [ه] شپش،
 هستر: هبستر، نیستر [ه] اسنر،
 هستو: نه ستو، مل، نیوان سهر و سنگ [ه] گردن،
 هستو کورک: نه ستو کورک [ه] نگا: نه ستو کورک،
 هستبفک: (۱) نه سننولک، پسنه ی سهر تندر: (۲) مه دونه، خاکه نازی
 خو له میس فری دان [ه] (۱) آهن روی نورا: (۲) خالک اندان
 هسکو: نه سکوی، نه سکو [ه] ملاغه،
 هسکه: جور ی تفهنگی زه شوکی قدیمی [ه] نوعی تفنگ قدیمی،
 هسون: (۱) ساوین به بهره ساندا: (۲) پیامالین [ه] (۱) نیز کردن تیغ با
 فسان: (۲) ساییدن،
 هسه: هس [ه] کلمه راندن گوسفندان،
 هش: (۱) ناگاکردنی لهش، ناگاداری: (۲) دژوارو سهخت، ونه ی فرمان
 به بینه نگ بو، وست: (۳) ناوه رولک، ناوانخن [ه] (۱) هوش: (۲) دشوار:
 (۳) هس: (۴) محنوا،
 هشار: کویره زنی به ناو شاخ و بهره لاند [ه] کوره راه میان سنگلاخ،
 هشاز: نازاد، سهر به ست، نازاد به خواز [ه] آرایخواه،
 هشاقشن: قوت دان، دافور ناندن [ه] بلعدن،
 هشاندن: بهور بابی لبکدانه و هه لسه نگاندنی کار و زوداو [ه] تفکر
 منطقی،
 هشپاک: راست و دروست، دلپاک، هزرباش [ه] پاکدل،
 هشتاری: نه زان، نی نه گه بشنو [ه] نادان،
 هشستن: (۱) راگرتن: (۲) به جی هیستن، هیلان، به جی هیلان: (۳)
 ناگاداری کردن، سه به رشتی کردن [ه] (۱) هشتن، نگهداشتن: (۲) به جا
 گذاشتن: (۳) نگهداری و مواظبت کردن.

هشته: که له بوژ، میرات [ه] ارث،
 هش چالاککی: کم ناوه زی، بی میشکی، گه لایی [ه] خیل وضعی، سبک
 مغزی،
 هش دان: خسته ناو، ده ناوان [ه] نو بردن، نوریخنن،
 هش سٹک: کم فام، ناقل سوک، هه فمه فی، گیله پیاو [ه] کودن، سبک مغز،
 هش قه کری: روناک بیر، نیگه یشتو، زرینگ، وریا، در با [ه] دانا، باهوش،
 روشنفکر، زرینگ،
 هشک: (۱) رهق، سهخت: (۲) نیشک [ه] (۱) سخت، سفت: (۲) خشک،
 هشکاتی: وشکانی، دزی ده ربا [ه] خشکی، بر،
 هشکارو: وشکارو [ه] خشکسار،
 هشکاندن: (۱) خشکاندن، بیاسوین: (۲) وشک کردن [ه] (۱) مالیدن بر،
 ساییدن: (۲) خشک کردن،
 هشکاوز: کو کورده وه ی جتاو زور له خدک، زوتر له دروینه و گیره
 خهرمان هه لگرنن بو نه وه [ه] برداشت محصول زودتر از معمول،
 هشکاوس: وشکاوس [ه] پذیر قبل از باران پاشیده در خشکی،
 هشکه بر: پیناک، باربو بو بار بده ی هه زاران [ه] اعانه، کمک مالی به
 فقرا،
 هشکسال: وشکه سال، سیاسال [ه] خشکسال،
 هشکور: زور خاوه هه ست [ه] بسیار حساس،
 هشکه بهر: وشکه بهر، خانو بان دیوار که هه بهر بی و قوری نی دا ده کار
 نه کرابی، وشکه که له ک [ه] خانه با دیوار سنگ چین،
 هشکه رو: وشکه رو، نیشکه زور [ه] اسب تعلم ندیده،
 هشکه ساری: وشکه سهرما [ه] سرمای بدون بازندگی، سرمای خشک،
 هشکه سر: وشکه سهرما [ه] سرمای خشک،
 هشکه گوشت: گوشتی که وشک ده کرینه وه و بو زستان ده مینی [ه] گوشت
 خشک شده برای مصرف زمستان،
 هشکه مز: وشکه مز، نیشکه مز [ه] مز بدون خوراک،
 هشکی: (۱) وشکی: (۲) به هه ست و سهور [ه] (۱) خشکی: (۲) دارای
 احساس و شعور،
 هشکیان: (۱) وشک بو، (۲) بریتی له بی به زه بی و بی هه سنی مروفابه نی
 بو، (۱) خشکیدن: (۲) کنایه از بی رحم شدن،
 هشگو: ونه ی نه دانی سهگ بو شه ز [ه] کلمه برانگیختن سهگ،
 هشهک: هه سنی نه دمانی لهش: (بئج هشهک) [ه] حواس،
 هشی: ونی [ه] خوشه انگور و خرما،
 هشیار: (۱) وشیار، زرینگ، له سهره ست: (۲) له خه وه ستاو، نه خه فنگ
 [ه] (۱) هوشیار: (۲) بیدار،
 هشیاری: چلو نایدنی هشیار [ه] (۱) هوشیاری: (۲) بیداری،
 هشاره: بن خهرمان، ده خلنی که له پاش خهرمان هه لگرتن ده نکه ده نکه
 ماوه نه وه و هه زاران ده یمان [ه] ته خرمن،
 ههده: هه قده، شازده و یک [ه] هده،
 ههفیز: جینه وه ی به نه قه ل که دبار ناکا [ه] رفو،
 ههفیز: ههفیز [ه] رفو.

هکم: حوکم، بر باری ده وله نی: (ده سال هکم دانی دا) [هکم]. حکم.

هکمهت: حیکمهت: (نهو هکمهتا خودی بو) [هکمهت]. حکمت.

هکسو: به جای به ستر او له سمر فاجیک زوبشن، گمه به که [هکسو] با چشم بسته لی لی رفتن، نوعی بازی است.

هل: (۱) پشگریکه به مانا یلندی، لای سمر و (۲) نه قران، عفران سمر بهره زوره [هل] پیشوند به معنی بالا، بر: (۲) سر بالایی.

هلا: (۱) هبشتا، هیمان: (۲) به جینی هبشت [هلا] (۱) هنوز: (۲) جا گذاشت.

هلاب: مانگی چارده [هلاب] بدر، ماه شب چهاردهم.

هلات: (۱) رای کرد، غاری دا: (۲) دباری دا، بو مانگو له ستره و خور ده لئین [هلات] دوبد، فرار کرد: (۲) طلوع کرد.

هلاتن: (۱) راکردن: (۲) تازه دباری دانی خورو مانگو له ستره: (۳) بلند کردن: (۴) هل لگرتنی باز: (۵) هل لانتی هه بر [هلاتن] فرار: (۲) طلوع: (۳) بلند کردن: (۴) حمل بار: (۵) ور آمدن خمیر.

هلاقیشتن: هه لواسین، داله قانندن [هلاقیشتن] آویختن.

هلاقیستن: بو سهره وه ناوینن [هلاقیستن] رو به بالا برت کردن.

هلال: دان تاژن [هلال] خلال دندان.

هلالندن: (۱) بلند کردن: (۲) لای بردن له جیگه ی خوئی [هلالندن] بلند کردن: (۲) جابجا کردن.

هلالنن: (۱) هل لگرتن و هبشتنه وه بو کانی پیوست: (۲) وه رگرتن: (۳) نمرزه وه کردن: (۴) زانسی وشه و پرسی گران [هلالنن] نگهداشتن برای هنگام نیاز: (۲) دریافت کردن، رگرتن: (۳) بلند کردن: (۴) دانستن و بلد بودن معماً یا سوال مشکل.

هلا وارتن: (۱) هه لا وارندن، لئیک جبا کرده وه ی بنجوی ناژه لو دابکبان: (۲) هه لوه ژارتن، ناویوست و پیوست لئیک جبا کرده وه [هلا وارتن] جدا کردن مادران و بچه ها در گله: (۲) جدا کردن اشباه لازم و غیر لازم.

هلا وه: زرعانی هاوینه، سیناوه رد [هلا وه] کشت نابسنانی.

هلا ویتن: (۱) ناو بهره و ژور فبجقه کردن: (۲) لئیدانی دل: (دلی من هلا ویت) [هلا ویت] (۱) فوران: (۲) نیش قلب.

هل برانندن: (۱) به تیغ له خواره وه بو سهره و قرانندن: (۲) وشوین که ورتن به غار بو گرتن: (۳) بلند کردن [هل برانندن] با تیغ از پایین به بالا بریدن: (۲) به دنبال دوبدن به قصد گرفت: (۳) بلند کردن.

هل برین: هل برانندن [هل برین] نگا: هل برانندن.

هل برارتن: هل برانندن، نه قانندن [هل برارتن] انتخاب کردن، برگزیدن.

هل برارتی: هه لئیزراو [هل برارتی] برگزیده.

هل بریز: که سنی که هه له ده بریزی [هل بریز] انتخاب کننده.

هل بو: هه سنا [هل بو] برخاست.

هل بورین: (۱) جباوه بو: (۲) به جینی هبشتن: (۳) بهره و سهر ورتی به برین [هل بورین] جدا شدن: (۲) جا گذاشتن: (۳) ره به یالا گذر کردن.

هل بوهارتن: (۱) هه لا وارتنی زا له ماک: (۲) شیر ی دایک له منال برین، له ممه مک کرده وه [هل بوهارتن] جدا کردن بچه ها از مادران در گله: (۲) بچه را از شیر گرفتن.

هل بوهوری: (۱) هه لا وارندو: (۲) له شیر ی دایک بئی بهش کراو [هل بوهوری] بجه

از مادر جدا شده: (۲) بجه از شیر گرفته شده.

هل بهر: ایجاد، تا کام، حاصل: (میکروپ ز کربنی بئی تینه هل بهرین) [هل بهر] نولید، محصول.

هل بهرین: بهدی هینهر، که سنی که بهره سنی دینینه حاصل [هل بهرین] نولید کننده.

هل بهرینتی: کاری هل بهرین [هل بهرینتی] تولید کردن.

هل بهزاندن: هه له بهزاندن [هل بهزاندن] جهانیدن.

هل بهزین: هه له بهزین [هل بهزین] جهیدن.

هل بهست: شیر، هونه، هه لئه ست [هل بهست] شعر.

هل بهستن: (۱) شبعردانان، هونه نو سین: (۲) دابه ستنی به ندو جو، بهره نند قایم کردن: (۳) ده ست و قاچی شکاو لای شکسته به نند

هه لئه سنه وه [هل بهستن] (۱) شعر سرودن: (۲) سد بستن بر نهر و...: (۳) بستن اسنخوان شکسته اندام.

هل بهستسه: قسه ی بئی بیستن له خوزه گوتن، هه لئه سنه [هل بهستسه] ساختگی، دروغ.

هل بهستی: هه له به ستر او، بهر کاری هل بهستن [هل بهستی] اسم مفعول از «هل بهستن».

هل بههین: دهر بهزین، به به له دهر که ورتن [هل بههین] با شتاب خارج شدن.

هلپاش: (۱) گر بانی به کوئ: (۲) هه نیسک دان له پاش گریان [هلپاش] گریه شدید: (۲) نفس مقطع پس از گریه زیاد.

هل پزین: به چنگان بئی هه لچون هه له هه لچونی بشبله به داووا [هل پزین] ماندن گریه از جایی به لارفتن.

هل پزکین: بشمین، پزمین [هل پزکین] عطسه کردن.

هل پشافتن: پشافتن، هه له پشواتن [هل پشافتن] فشردن و مجاله کردن.

هل پشافتی: هه له پشاونرو، پشافتنی [هل پشافتی] مجاله شده.

هل پشکین: پزمین [هل پشکین] عطسه کردن.

هل پفانندن: ته ته له کردنی دان وه لئه [هل پفانندن] بوجاری کردن بنشن.

هل پفانندی: له ته ته له دروا، هه له نه کاو به سینی و... [هل پفانندی] بوجاری شده.

هل پهرتاندن: بزگوز بزگور کردن [هل پهرتاندن] تکه پاره کردن، پاره پاره کردن.

هل پهرتاندی: شر و ور کراو [هل پهرتاندی] پاره پاره شده.

هل پهرشتن: هل پهرکین [هل پهرشتن] نگا: هل پهرکین.

هل پهرکین: بئی مه لچون به دار بان دیوار بان شاخدا [هل پهرکین] بالارفتن از درخت با دیوار.

هل پهرین: هل چنقین، هه لئه زبنه وه له ترسان [هل پهرین] اجزا پریدن در اثر نرس.

هل بهزین: هه لئه رکنی کردن [هل بهزین] رقصیدن.

هل په کاندن: (۱) قه لئش قه لئش بو: (۲) لهت لهت بو: (۳) بردارن [هل په کاندن] (۱) ترکهای بسیار برداشتن: (۲) قطعه قطعه شدن: (۳) بریده شدن.

هل په کاندی: (۱) قه لئش قه لئش بوگ: (۲) لهت لهت کراو: (۳) بردارن [هل په کاندی] (۱) ترک نرک شده: (۲) قطعه قطعه شده: (۳) بریده شده.

هل په کیا: کاری زابردوی هل په کاندن [هل په کیا] فعل ماضی «هل په کاندن».

هل په نگرین: هه له توفین [هل په نگرین] بیرون زدن قارچ مانند.

هلبی: هه نیسک [هلبی] نفس بریده بریده پس از گریه.

هل بیچاندن: بادن و بیچ دان وهك گوشینی جلگی تمزی تازه شو راو [۱] بیچاندن و ناب دادن.
 هل بیچاندنی: بیچ دراوی گوشراو به توندی [۱] تاب دانه شده.
 هل جنقاندن: راجه ناندن و هله زاننده ره له ترسان [۱] ترساندن و از جا براندن.
 هل جنقاندنی: راجه ناو له ترسان [۱] ترسیده و از جا بریده.
 هل جنقین: هله زینه وه له ترسان [۱] ارجا بر بدن در اثر ترس.
 هل چاندن: له ترسان له زانندن، ترساندن زور [۱] بسیار ترساندن و به لرزه انداختن.
 هل چاندنی: له ترسان له زور، زور ترساو [۱] از فرط ترس لرزیدن.
 هلچایش: ته نگه نه فسی [۱] نفس تنگی.
 هل چناندن: هل بیچاندن [۱] نگا: هل بیچاندن.
 هل چنین: (۱) به سر به کا کوما کردن: (۲) هل مزین وهك نه وهی مهره كف هلهنده مزین [۱] (۱) بیروی هم انباشتن: (۲) جذب کردن و مکیدن تدریجی مایع.
 هل چو: کونه نسعه كه وهنچك [۱] كهنه لباس.
 هل چون: (۱) هله چون وهك شیر له سر ناگر هلهنده چی: (۲) بی هله چون وهك به دار و دیوار هلهنده چی [۱] (۱) سر رفتن مایع در حال جوش: (۲) بالا رفتن از درخت و دیوار و...
 هلچ وهلچ: دروازه هلهنده داو [۱] سخت نفس کشیدن.
 هل چویی: کاری هله چون به هله موماناوه [۱] (۱) سر رفتگی مایع: (۲) صعود از بلندی.
 هل چهنی: وهله رزه كهوت له ترسان [۱] از ترس به لرزه افتاد.
 هل خستن: (۱) به زمه ننده کردن: (۲) هله لگرتن بو زوزی خوی [۱] (۱) پس انداز کردن: (۲) نگهداشتن برای روز مبادا.
 هل خستی: (۱) به زمه ننده کراو: (۲) هله لگراو [۱] (۱) پس انداز شده: (۲) نگهداری شده برای روز مبادا.
 هل خوارن: هله لمزین [۱] مکیدن.
 هل خواری: مژاو، مژراو [۱] مکیده شده.
 هلدان: (۱) وهرگرتن به بهله: (۲) هله دانه فسه له پاش بیدهنگی: (۳) نه سناندن وه: (نزل هلهدا، وانا: نزل هی ساند): (۴) بلند کردن، بهر زگردن وه: (۵) لادانی سه ریوش وهك زوبه ندلادان: (۶) دانه وهی چنندراو بزانی چه كه وهی هله وه دوزی [۱] (۱) باشتاب نحو بل گرفتن: (۲) ناگهان به حرف آمدن بعد از سکوت: (۳) بازس گرفتن: (۴) بلند کردن: (۵) کنار زدن سرپوش: (۶) کشدن زمین به منظور باز بدانه کاشته شده.
 هلدابی: (۱) حاله نی بهر کاری هلدان: (۲) بهر وه زور هاو یژراو: (۳) گه شه کردو: (۴) زونگو و ناكار به سنند [۱] (۱) صفت منغولی «هلدان»: (۲) به بالا برت شده: (۳) شكوفان: (۴) زونگو و خوش اخلاق.
 هلدیوان: (۱) هله دداشتن: (۲) بریتی له فری دانی ماسك له زوی دوزو: (رویی وی هلدیرا) [۱] (۱) نگا: هله دداشتن: (۲) كتابه از برداشتن نقاب زور از روی کسی.

هلز: (۱) هله ز: (۲) چورنی گمه مه نه سح [۱] (۱) نگا: هله ز: (۲) نوعی بازی با شتالنگ.
 هلساندن: ریوان کردن، خاك به نوره كه کیسان، نهوت و تونا کردن [۱] و بران کردن، با خاك بكسان کردن.
 هلست: (۱) رابو، هله سنا سه ریوی: (۲) له خمو و شاربو، له خمو ههستا: (۳) بهستی به گوربس، بهستی وهك چوك به سستی و شتر [۱] (۱) به پا خاست: (۲) از خواب برخاست: (۳) بار بسمان بست.
 هلستن: (۱) به سسته وهی گولك و جیل به گوربس: (۲) نه زانو به سستی و شتر كه نه توانی بر او [۱] (۱) بار بسمان بسنن گوساله و گاو: (۲) بسنن زانوی شتر.
 هلستی: (۱) به سرار، به ستیاگ: (۲) چوك به ستر او [۱] (۱) بهر بسمان بسنه شده: (۲) شتر زانو بسنه.
 هل شابون: زور كه یف خوئس و شادبون [۱] بسیار خوشحال بودن.
 هل شابویی: شادومانی زور [۱] سادمانی بسیار.
 هل شانندن: (۱) هله لوه شانندن: (۲) په بمان شكاندن [۱] (۱) از هم جدا کردن، گسلاندن: (۲) بهماز شكستن.
 هلشتن: (۱) رازلی هینان: (۲) باریده کردن [۱] (۱) دست برداشتن: (۲) كلك کردن.
 هلشكته: هله لقه ندرا [۱] كنده شده.
 هلشكته تی: هله لقه ندراو [۱] كنده شده.
 هلشیان: هله لوه شاننه وه [۱] از هم گستن، انحلال.
 هلشین: هله لوه شاننه وه، هله لوه شبنه وه [۱] از هم گستن، انحلال.
 هلف: ده سگبران، دوستی ژن: (هلفا وئی چو بو سهرو کیناوی هات) [۱] نامزد، یار مؤنث.
 هل فراندن: هله فراندن [۱] پرواز دادن.
 هل فرین: هله فرین [۱] پرواز کردن.
 هل قتانندن: دادزاندن [۱] از بالا به پایین دریدن.
 هل قتی: دادراو [۱] از بالا به پایین دریده شده.
 هل قه تاندن: (۱) فریدان: (۲) ده رخستن [۱] (۱) برت کردن: (۲) بیرون انداختن.
 هل قه تابی: (۱) فریدراو: (۲) وه ده رنراو [۱] (۱) برت شده، دور انداخته شده: (۲) بیرون رانده شده.
 هل قه تیا: (۱) فری درا: (۲) وه ده رنراو [۱] (۱) برت شد: (۲) بیرون رانده شد.
 هل قه تین: (۱) فریدراوی: (۲) وه ده رنراوی، دهر کراوی [۱] (۱) برت شدگی: (۲) بیرون رانده شدگی.
 هلکرن: (۱) هله لکیسان، هله لکه ندنی دارو نه نام: (۲) هله لکردنی قول و لنگو داوین و...: (۳) کیلانی زهوی: (۴) له زهوی هله لگرنه وه: (۵) شاننه له سردان [۱] (۱) کندن درخت و نهال: (۲) بالا زدن آستین و دامن و...: (۳) سخم زدن زمین: (۲) برداشتن از زمین: (۵) شاننه برسر زدن.
 هلکری: بهر کاری هلکرن [۱] اسم مفعول از «هلکرن».
 هل کشاندن: (۱) هله لکیسانی نه نام و شه نل: (۲) دهر کیسانی شمشر و خه نه سرو...: (۳) رویشتن بهر وه زور: (۴) نه فسه هله لکیسان [۱] (۱)

کندن نهال و نشا؛ (۲) برکشیدن شمشیر و خنجر از نیام؛ (۳) روبه بالا رفتن؛ (۴) نفس کشیدن.

هل کشین: (۱) بهره‌ور و زورچوَن؛ (۲) هل‌نچوَن به دارو بردا [۱]؛ به طرف بالا رفتن؛ (۲) از درخت و صخره بالا رفتن.

هل کوتاندن: هل‌نیزین له‌خوشیان [۱] ازشادی جست و خیز کردن.

هل کولک: هرچی سنی بی ده کولن، نامرزی کولن [۱] ایزراکنده کاری.

هل کومبن: هل‌له‌نگون، وه‌ت بردن و کهوتن [۱] سکندری خوردن.

هلکه‌تن: هل‌له‌کوتن [۱] نگا: هل‌له‌کوتن.

هلکه‌تی: (۱) روداوی بده‌گم‌ن؛ (۲) بلیمت [۱]؛ (۱) انفاقی؛ (۲) نابغه.

هلکه‌واشتن: وردبسنکین [۱] با دقت و ارسی کردن.

هلکه‌واشتی: بشکناو [۱] و ارسی شده.

هل که‌وشاندن: (۱) شی کردنمو نوژنموه؛ (۲) بشکین [۱]؛ (۱) تحقیق و پژوهش کردن؛ (۲) و ارسی کردن، نغینش.

هل که‌وشاندی: رابردوی هل که‌وشاندن [۱] ماضی «هل که‌وشاندن».

هل کییش: (۱) فه خر. شانازی؛ (۲) کسی شه‌نل رندمام هه‌اند، کییش [۱].

(۱) فخر، افتخار؛ (۲) کسی که نشا و نهال را برمی‌کشد.

هل کیشان: هل‌کیشان [۱] نگا: هل‌کیشان.

هل کیشاندن: ده‌ره‌نجان له شوینی خوی [۱] خارج کردن و بیرون کشیدن.

هل گاقتن: بلندکردنموه، بهره‌رکردنموه، هل‌گرن و لا بردن [۱] برداشتن، بلند کردن.

هل گرت: رابردوی هل‌گرتن [۱] ماضی «هل‌گرن».

هل‌گرتن: (۱) هل‌لگرتنی بارو کول؛ (۲) هل‌لگرتنی شت نا نرخی گران‌بی؛ (۳) به‌سواوه‌شوه‌گرن؛ (۴) ناوونو به‌بداکردنی بر بن؛ (۵) ژن‌هل‌لگرتن، رفاندنی ژن؛ (۶) هل‌لگرتن و بردنی سنی یو خول [۱] برداشتن بار؛ (۲) احتکار؛ (۳) بغل کردن؛ (۴) باز به درد آمدن زخم؛ (۵) بودن زن به فصد ازدواج؛ (۶) چیزی را برای خود برداشتن، به خود اختصاص دادن.

هل‌گرتی: (۱) ژنی زفینراو، هل‌لگیراو؛ (۲) هل‌لگیراو یو کانی گرانی؛ (۳) باری هل‌لگیراو؛ (۴) داندراو یو پاشه‌که‌وت و له‌ناونه‌چوَن [۱] زن ربوده شده؛ (۲) احتکار شده؛ (۳) بار حمل شده؛ (۴) نگهداری شده برای پس‌انداز، پس‌انداز شده.

هل‌گوشاشن: (۱) هل‌له‌کوشین به‌نونیدی و له‌زه‌بر؛ (۲) زور‌بو‌هبنان، نه‌وزم‌دان [۱]؛ (۱) با شدت فشردن؛ (۲) فشار وارد کردن.

هل‌گوشاشتی: (۱) هل‌له‌گوشراو، نوند شه‌نه‌ک‌دراو؛ (۲) نه‌وزم‌دراو [۱]؛ (۱) فشرده شده؛ (۲) نحت فشار.

هل‌گوشاشتن: گوشین به‌نه‌وزم [۱] با شدت فشردن.

هل‌گه‌زان: ناوه‌زو بو‌نه‌وه، سه‌رن‌خوَن بوَن [۱] زیر و رو شدن.

هل‌گه‌زانند: نو‌به‌ی کرد له کیشک‌گری‌دا [۱] کشیک عوض کرد.

هل‌گه‌زانندن: (۱) ناوه‌ژوک‌کردن؛ (۲) گوژینی کیشک‌چی به‌یه‌کی‌نو، نو‌به‌بی کردن [۱]؛ (۱) وارونه کردن؛ (۲) پاس عوض کردن.

هل‌گه‌زانندی: ناوه‌ژوک‌راو [۱] وارونه شده.

هللو: حولی، لوس له‌ده‌ستان، پنجه‌وانه‌ی زیر [۱] صاف، مقابل زیر.

هللو: نالوجه، عملوکه [۱] آوجه.

هللور بئلور: حللور بئلور، جوزی گه‌سه‌به یو منالی بچوکی ده‌کەن [۱] نوعی بازی بجه‌گانه.

هلله: ناسازی، نه‌خوشین [۱] بیماری.

هلم: (۱) بوخ، بوقی؛ (۲) هه‌ناسه [۱]؛ (۱) بخار؛ (۲) نفس.

هلم‌دو: شی و نه‌زایی زور [۱] نم و ترشح.

هل‌مشتن: هل‌کردنی قول بان داوین، هل‌مالین [۱] ورم‌البدن آستین یا باجه‌شلوار.

هل‌مشتی: هل‌مال‌دراو [۱] ورم‌البدنه.

هلم‌وگولم: بوخارو بخور [۱] دود و بخار.

هلو: (۱) رابه، راسته‌وه‌به؛ (۲) لوس، حولی، ساف و بی‌گنج، دزی زیر [۱]؛ (۱) برخیز؛ (۲) صاف.

هلوت: (۱) نه‌قوسنان؛ (۲) جاوده‌ره‌زویو؛ (۳) گیانه‌سبون، که‌فکه‌فوک [۱]؛ (۱) نافص‌العضو؛ (۲) جشمان برجسته؛ (۳) گیاه چوبک.

هلورا: له‌ر گونداندی کورد، تازه که به‌عسی کارلجان کرد [۱]، و سنایی ده.

کردستان که بعشبان آن را ویران کردند.

هلوره‌شک: نالو بوخارا، هه‌لو‌جه‌زه‌شه [۱] آلو بخارا.

هلوس: (۱) لوس و بی‌گنج؛ (۲) نه‌رم و نیان [۱]؛ (۱) صاف؛ (۲) نرم.

هلول: ناوه‌تال [۱] کاوک، توخالی.

هلوم: دم، ناو، ماوه‌یه‌کی کم له وه‌خت [۱] آن، لحظه.

هلوه‌راندن: (۱) دابارینی فرمبسک؛ (۲) وهرینی خه‌زول [۱]؛ (۱) ریختن اشک؛ (۲) ریزش برگ خزان.

هلوه‌راندی: (۱) دابارو؛ (۲) هل‌لوه‌ریو [۱] اسم مفعول از «هلوه‌راندن».

هلوه‌شانندن: هل‌لوه‌شانندن [۱] نگا: هل‌لوه‌شانندن.

هلوه‌شبابی: هل‌لوه‌شواو [۱] نگا: هل‌لوه‌شواو.

هلوه‌شین: هل‌لوه‌شان [۱] نگا: هل‌لوه‌شان.

هله: (۱) وتیه‌ی زاوک‌ر بو‌دندمانی نوله که بچینه کونی نچیره‌وه؛ (۲) هه‌لینانی دژوار [۱]؛ (۱) کلمه‌ تحریرک سگ شکاری نا به سوراخ نخچیر رود؛ (۲) به سخنی بلند کردن.

هلهاتن: (۱) بارکران؛ (۲) ده‌ره‌کوتنی خو‌رو هب و سنیر له عاسمان؛ (۳) بیگه‌بشینی هه‌ویرو هه‌رجی نامبانی تیکراوه؛ (۴) بلندبوَن؛ (۵) دبار [۱]؛ (۱) حمل شدن؛ (۲) طلوع؛ (۳) ورا آمدن خمیر و مانند آن؛ (۴) بلندشدن؛ (۵) بدها، قابل رؤیت.

هلهلوک: به‌لا‌لوک که کیو به [۱] آبالوی کوهی.

هلهلک: به‌ری داویکه و دک گو‌بزه‌زه‌رده‌ی درشت ده‌جی [۱] میوه درختی است شبیه زالزالک.

هلهلول: زور نه‌رم له‌ده‌ستان [۱] بسبارنرم.

هله‌ه: بلندی، هل [۱] بلندی، سر بالا‌یی.

هله‌هتن: بلندبوَن [۱] بلندشدن.

هله‌بایش: تواته‌وه [۱] ذوب شدن.

هلی: (۱) راست برؤ؛ (۲) راست زاوه‌سته [۱]؛ (۱) مستقیم برو؛ (۲) راست

بایست.

هلی: (۱) بیله، لئی گهری، وازی لئی بینه: (۲) دهر کهوی، بومانگ بان خور ده بئین: (عیده و حدیبیی نوزده لئی/ بان دی بقوربان بی مه لئی/ بازه ب ببینم زور هلی/ سکنین ددهست قه سساب دا) «جزبری» (۱) بهل، بگذار: (۲) طلوع کند.

هلیا: (۱) به جینی هینست: (۲) وازی لئی هینا (۱) به جا گذاشت، ترکش کرد: (۲) دست از سرش برداشت.

هلبان: (۱) گوم بون: (۲) لئی گهران، وازه آوردن: (۳) بئند کردن (۱) گم شدن: (۲) هشن، دست برداشتن: (۳) برداشتن.

هلیاندن: (۱) گوم کردن، وند کردن: (۲) وازلی هاوردن: (۳) بئند کردن (۱) گم کردن: (۲) هشن: (۳) برداشتن.

هلیین: (۱) لاگره، وه لا بهره: (۲) بئندکه (۱) برگیر، کنارزن: (۲) بردار. هلیین: دبو، دیوه زمه، پیره فوک، جنوکه کی خه لک ترسین (۱) غول بیابانی.

هم: (۱) ناو، هاو، هام، ونه ی شهریکی: (۲) بینی دنده دان، هه بدئی (۱) کلمه شراکت، هم: (۲) کلمه نتجیح.

هما: (۱) ونه به که له جواپا ده گونری به مانا بو به: (جمانه نف کر؟ هما): (۲) وایز نام: (هما نهو نشت نه لو بو به): (۳) هیمان، هیشنا: (۴) به لام: (۵) هه نه مه سه: (۶) نهوسا که: (۷) ده ی پئیر: (۸) گر بمان (۱) کلمه

جواب، چرا: (۲) پندام: (۳) هنوز: (۴) اما: (۵) همین است: (۶) آنگاه: (۷) بازهم بیشتر: (۸) فرضاً.

همار: عه تبار، عه مار (۱) انبار. همانا: به هه لکه ووت (۱) به ندرت.

هماهما: به راویر، به هر ز (۱) به نظر، به تصور. ههمبان: کیسه ی له بیسته مهزو بز (۱) انبان.

همبانه: ههمبان (۱) انبان. همبیر: (۱) نامبیر، هامبیر، باوهش: (۲) لیک هالاوی توند: (گبا همبیر): (۳) بز چاندن: (نه همبیر ناغینی) (۱) آغوش: (۲) کاملاً درهم آمیخته: (۳) کنت: انبوه، بذر پاشی انبوه.

همبیر ناغیتن: نوم به بری چاندن (۱) بذر انبوه باشیدن. همبیر: (۱) به رانه: (۲) رده زو (۱) برابر: (۲) دوبرو

همبیر: (۱) همبیر: (۲) هه نهر، مه وای گه یشتن: (همبیرا نه نگینی) (۱) آغوش: (۲) نیررس.

هم زئی: ده سه ریه وه هینر (۱) دیگر. همسن: بزئی سه روزو پر له خالی سور (۱) بری که رخساروش خالهای قرمز دارد.

هم گم: نالوزو نیک هالاوی سردرگم. هم هم: مرقه، مرق: (هم همی به رازان) (۱) نگا: مرقه.

همی: ره په ره پی لبدان (۱) صدای کنگ زدن. همی: نومبید، ناوات (۱) امید.

همبیر: همبیر، هامبیر، باوهش (۱) آغوش. همیلی: حه مابه ل، نوشته ی به منلا هه لو اسراو (۱) دعای نوشته.

همین: (۱) ده نگه ده نگ: (۲) گرمه (۱) سرو صدا: (۲) غرنه.

هن: (۱) نیوه: (۲) که منی، توزی: (۳) نه وه نده: (۴) ناوها (۱) شما: (۲) کمی، اندکی: (۳) ابن قدرا: (۴) چنین.

هنا: (۱) هاوارا: (۲) ناوا، ناوها: (۳) ده ی پتر (۱) فریاد، بانگ: (۲) چنین: (۳) بازهم بیشتر.

هنار: نار (۱) انار. هنارت: ناردی (۱) فرستاد.

هنارتن: ناردن (۱) فرستادن. هنارتی: ناردراو، نیردراو (۱) فرستاده.

هنارک: سه رکولمه، سه رگوننا (۱) روی گونه. هناره: وه لام ناردن به هینما، به نالاو به ناگر خه به مردان (۱) علامت فرستادن، اعلام خبر به وسیله آتش با علم.

هناری: داره نار (۱) درخت انار. هنارین: سوروه ک، گولی هنار (۱) گل انار.

هناف: دهورن، ناوزگ (۱) درون، محتوای شکم. هناف چون: زگ چون، زگه شووه (۱) اسهال.

هنافیشی: هه پیر، فیشر (۱) بیشتر. هنان: هیندی کس (۱) بعضی افراد.

هن بهن: ورده ورده، که کم کهمه (۱) به ندرت. هنتشر: گبا به کی نام تیزه دهرسانی زگ نبشسه به، هه ندرنن (۱) گباهی است ندمزه و دلروبی.

هنج: وردکراو به نیخ (۱) با نیخ ریزریش شده. هنجاندن: باک کردنه وه ی بهر له پرو بوئوش و ناوی پس (۱) پاکسازی چاه آب.

هنجانندی: بری خاوتنه وه کراو (۱) چاه پاکسازی شده. هنجرانندن: (۱) له ز لئی کردن، په له لئی کردن: (۲) ونجر و نجر کردن.

لهت و بهت کردن: (۱) عجله کردن: (۲) لت و پار کردن. هنجرانندی: (۱) و به له خراو: (۲) لهت و بهت کراو (۱) به شتاب افنده: (۲) لت و پارنده.

هنجری: هنجرانندی، بارجه مارچه کراو، ونجر و نجر کراو (۱) لت و پارنده. هنجگ: بوئناک، کنج (۱) لباس.

هنجن: وردکراو، نه نجن، نه نجانا (۱) با نیخ ریزریش شده. هنجاندن: هه نجنین، ورد کردن به چه قوو تیخ (۱) با تیغ ریزریش کردن.

هنجینی: هه نجانا، هنجن (۱) ریزریش شده با تیغ. هنجینین: نه نجن، ین (۱) خرد کردن با تیغ.

هنجهت: په لپ، به هانه (۱) بهانه. هنج هنج: وردد کراو به تیخ (۱) ریزریش شده با تیغ.

هند: (۱) نه اندازه: (۲) کم: (۳) پس، جینر نا: (به یقا من هنده چی دن نابیرمه ته): (۴) لا، تالی: (۵) له لای، له کن: (۶) برینی له فهدرو حورمهت گرتن: (به هندم ناگره) (۱) اندازه، مقدار: (۲) اندک: (۳) کافی، بس: (۴) طرف، سو: (۵) نزد، بیش: (۶) کنایه از ارج و احترام.

هنداف: (۱) دیمه ن له لای سه ورا: (هاته هنداقی گوند و اتا: به زوکاری دئی دا هات له سه ره وه): (۲) روبه زو، به رانه: (۳) له به نا، نریک، کن (۱)

هند: (۱) نه اندازه: (۲) کم: (۳) پس، جینر نا: (به یقا من هنده چی دن نابیرمه ته): (۴) لا، تالی: (۵) له لای، له کن: (۶) برینی له فهدرو حورمهت گرتن: (به هندم ناگره) (۱) اندازه، مقدار: (۲) اندک: (۳) کافی، بس: (۴) طرف، سو: (۵) نزد، بیش: (۶) کنایه از ارج و احترام.

هنداف: (۱) دیمه ن له لای سه ورا: (هاته هنداقی گوند و اتا: به زوکاری دئی دا هات له سه ره وه): (۲) روبه زو، به رانه: (۳) له به نا، نریک، کن (۱)

هنداف: (۱) دیمه ن له لای سه ورا: (هاته هنداقی گوند و اتا: به زوکاری دئی دا هات له سه ره وه): (۲) روبه زو، به رانه: (۳) له به نا، نریک، کن (۱)

(۱) منظره از بالا: (۲) برابر، روبه‌رو: (۳) در کنار، در نزد.

هنداق: هاونا، لنگه [هنداق]. همتا.

هندرو: (۱) زوره‌وی مال؛ (۲) زوره‌وه [هندرو] (۱) اندرون خانه: (۲) تو، درون.

هندك: كم، كيم، پنجه‌وامی زیاد [هندك] كم، اندك.

هندكائدن: كم كردنه‌وه [هندك] كم كردن.

هندكائدى: كم كراوده [هندك] كم بنده.

هندكايى: كم‌مبه‌نى [هندك] كمى.

هندكه: كم‌مه، زياد نيه [هندك] كم است.

هندكهك: كم‌مبك، نوزيك، نيسكيك [هندك] اندكى.

هندكى: هندكايى [هندك] كمى.

هندوبا: گياه‌كى خوراكى‌يه‌وه له جينستى ده‌كه‌من [هندك] كاسنى.

هندور: (۱) هندرو: (۲) ده‌رونى له‌ش [هندور] (۱) اندرون خانه: (۲) درون بدن.

هندوربين: مروى زور تبه‌گسينو [هندور] آدم بسيار عاقل.

هندوك: بسكوبت، گره‌گرى [هندوك] بسكوبت.

هندوى: جورى نرى [هندوك] نوعى انگور.

هنده: هه‌فقاس، نه‌وه‌نده [هندوك] اينقدر.

هندهق: روبدر، له زوى بكتردا [هندوك] مقابل.

هندهكو: شه‌ريده، عاره‌ب كرديه‌ته‌ه‌نده‌قوقى [هندوك] گياه شيدر.

هندهكى: كم‌مابه‌نى [هندوك] كمى.

هندى: (۱) نه‌وه‌ندى: (هندى من كرو نه‌كر نه‌مه‌گمزا): (۲) خه‌لكى ولانى

هند [هند] (۱) هرچندر: (۲) هندى.

هنديكو: نه‌وه‌ند، جه‌ند به جه‌ند [هند] هرچند.

هنر: هونه، هنر [هند] هنر.

هنزار: هه‌زار [هند] هزار.

هنزارويهو: هه‌زارو به‌ك [هند] هزارويك.

هنف: به‌زن ياريكى له بار [هند] كمرباريك و خوش اندام.

هنك: هندك، كم [هند] كم.

هنكوف: (۱) هاوكوف، شباوى يه‌كتر: (۲) برانه‌بر له وه‌زنا [هند] (۱) هم‌شان:

(۲) هم وزن.

هن كه‌روش: دروسنى كرد [هند] درست كرد.

هنگ: (۱) نيوه، هن، نه‌نگو: (۲) فن، ده‌نگى لوتى چلمن: (۳) هه‌نگ،

ميشه‌نگوبن: (۴) ده‌نگى بيكه‌نين، حيلكه: (۵) جه‌نگه، كات، وه‌خت

[هند] (۱) شما: (۲) فين، صدای بينى: (۳) زبور عسل: (۴) صدای خنده:

(۵) موسم، عتفوان.

هنگا: نه‌وده‌م، نه‌وسا [هند] آنگاه.

هنگاف: گاف، شه‌قاو [هند] گام.

هنگافتن: نه‌نگاوئن، پېكان [هند] به‌هدف زدن.

هنگافى: دنبايو وابو، جاريك له جارن، له سه‌رده‌مبكا نه‌گمزا [هند] احبانا.

هنگاوا: هنگاف، شه‌قاو، گار [هند] گام.

هنگابش: حيلكه‌بيكه‌نين، قافالبدان [هند] قاه‌قاه خنديدن.

هنگرتن: راكردن، له زوى بلندكردن [هند] برداشتن

هنگست: نه‌نگوست، نه‌موس، تلى، نلھى، قامك، په‌نجه، تبل [هند]

انگست.

هنگستو: فوجه‌كه، نه‌نگوستيله‌ى دورمانان [هند] انگستانه.

هنگف: يه‌هروه حاسلى شيرينى ميشه‌نگوين [هند] عسل.

هنگفاندن: (۱) هنگف چيكرنى هه‌نگ: (۲) برينى له قسه‌ى خوش‌وكارى

دل خوشكمر [هند] (۱) توليد عسل توسط زنبور: (۲) كننايه از سخن

شيرين و كار خوشابند.

هنگفتن: نه‌نگاوئن، له نيشان و نارمانج دان [هند] به‌هدف زدن.

هنگفتين: هنگف [هند] عسل.

هنگفتينو: گياه‌كه‌ه‌بره‌كه‌ى شيرينه [هند] گياهى است.

هنگسل: (۱) ده‌سكى گوزه‌وه‌ديزه: (۲) سنگ بان گولمبخنى نازه‌لى پنى

ده‌به‌ستنه‌ره: (۳) پينسته‌ى نازه‌ل به پين كه‌م‌بوئى جه‌رمى باكانى، خنگه:

(۴) هه‌رشتيكى چوار هه‌نگلى پنى، نه‌وه‌ى چوار پينى پنى و بگروى [هند] (۱)

دسته‌سبو: (۲) ميخ طويله: (۳) خبك، پوست قالبى كنده‌ى حيوان: (۴)

هرچيزى كه چهارده‌سنگيره با چهارپا داشنه و پوستش قالبى كنده

شده باشد.

هنگ لنگ: هه‌نگله‌شه‌له [هند] لى لى.

هنگله: پيل، شان [هند] شانه، كف.

هنگليسك: نه‌نگوسنيله [هند] انگستري.

هنگمين: هه‌نگوبن [هند] عسل.

هنگو: نه‌نگو، نيوه [هند] شما.

هنگو: هنگو، نيوه، نه‌نگو، وه [هند] شما.

هنگور: ترى، هه‌نگور [هند] انگور.

هنگور: نه‌نگوره، نيواره‌ى دره‌نگ [هند] عصر نزدبك غروب.

هنگورى: نه‌نگوره، هنگور [هند] نگا، هنگور.

هنگورى: هنگور [هند] نگا، هنگور.

هنگوست: نه‌نگوست، تبل، قامك [هند] انگست.

هنگوستوك: نه‌نگوسنيله‌ى دورمانان [هند] انگستانه.

هنگوستيل: نه‌نگوسنيله [هند] انگستري.

هنگوستيلك: هنگوسنيل [هند] انگستري.

هنگوف: هه‌نگف، هه‌نگوبن، ليكاوى يوخته‌كراوى هه‌نگ، هنگف [هند]

عسل.

هنگوفين: له جه‌سنى هه‌نگوبن له چيزه‌وه‌نگ‌دا [هند] شبيهه‌عسل.

هنگوليسك: هنگوسنيل [هند] انگستري.

هنگووتنگ: (۱) شكور ده‌بنده‌به: (۲) خوجوان كردن (مرزفه‌كى

به‌نگ‌وو‌نگه) [هند] (۱) شكوه و دبدبه: (۲) خودآراسنه.

هنگه‌ريز: هه‌نگور، نه‌نگور، ترى، ترى [هند] انگور.

هنگ هنگ: حيلكه‌حيلك، قاقا [هند] فهقه.

هنگ هنگ هوايش: قاقا بيكه‌نين [هند] فهقه‌زدن.

هنگى: (۱) نه‌وه‌ندى: (۲) نه‌وسا، نه‌رده‌م: (۳) گش، نه‌واو، نيكرا: (۴)

حيلكه، قاقا [هند] (۱) هرچند: (۲) آنگاه: (۳) همگى: (۴) فهقه.

هنگين: نه‌وسا، نه‌وده‌م، نه‌وكاته [هند] آنگاه.

هنوهنو: كه‌مه‌كه‌مه [هند] به‌ندريج.

هنه: خنه. گیاهه که گه لای بوژه نگ کردنی دهست و به نجه و سه ری ژنان به کار دین و ده رمانینه [حنا].

هنه ترک: شبنکی سببه له سهر هیندیک بهرد که هلی ده قه نن و ده یکوئین شبنکی لبجفی لئی پیداده بی له جباتی خنه ده کاری دین [ماده ای است که به جای حنا مصرف می شود].

هنه ر: (۱) حونه: (۲) گزی: (۳) ناکاری باش: (۴) پشه و سعات [۱] هنر: (۲) نبرگ: (۳) رفتار نیکو: (۴) صنعت.

هنه ر باز: که سی کاری ژنان له سهر شانوه ده کاف [هنر پشه].

هنه ر بازی: کاری هنه ر باز [هنر بیشگی].

هنه ر گه: فیرگی هنه ر [هنرستان].

هنه ر صند: ده سر زه نگی. به حونه ر [هنر مند].

هنه ر وه: هنه ر مند [هنر مند].

هنه ر ودی: هنه ر زانین [هنر مندی].

هنه ری: (۱) هنه ر مند: (۲) پشه ساز [۱] هنر مند: (۲) صنعتگر.

هنه ک: (۱) که میک: (۲) بازنگ. به شی. بری له خه لک [۱] اندکی: (۲) بعضی.

هنه کی: که مابه نی. که می [کی].

هنی: (۱) پیاساوی. پیاسالی: (۲) ناوها. بهم جوژه: (۳) نمه [۱] مالید. اندوه: (۲) چنین: (۳) این.

هنیکو: (۱) نیر هر نمه به: (۲) و لیره به [۱] دیگر همین است: (۲) اینک در اینجا است.

هنین: پیاسارین [اندود].

هنی بو: (۱) هنیکو: (۲) نا بهم جوژه [۱] نگا: هنیکو: (۲) اینچنین.

هو: (۱) خه نه. که: (۲) خوئی. خو: [۱] خنده: (۲) خود.

هو: (۱) سه به ب. سونگه: (۲) همی. نومید: (۳) جواب له بانی به لئی: (حسه نه؟ هو): (۴) ونه ی جونیار له جوت دا بو لبخو وین و وهر سوژاندنی گاجوت: (۵) ونه ی پارازین له تتی: (هو بیت نه لیم نه چی): (۶) بلند. هل: (۷) تی هه لئانه وه. قهره بو کرده وه: (زه ررم کردبو به لام نم چاره هوئی دابه وه): (۸) کاری باش کردن: (نافه ریم هوئ دابه وه): (۹) فایده: (بی هوئه به لایه وه ناجیم): (۱۰) ونه ی بانگ کردن له ووره وه: (۱۱) زور. فره: (مرزیه که هوزانه): (۱۲) خو. عاده ت: (هوگر بوه): (۱۳) ناوها: (۱۴) ده رفعت. همل: (هوئه وه هر نه مرزوه) [۱] انگیزه. سبب: (۲) امید: (۳) بلی: (۴) کلمه راندن و برگرداندن گاو هنگام شخم زدن: (۵) کلمه نحدیر. هان: (۶) بلند: (۷) جبران کردن: (۸) شاهکار کردن: (۹) بهره. فایده: (۱۰) حرف ندای دور: (۱۱) بسیار زیاد: (۱۲) انس. عادت: (۱۳) این طو: (۱۴) فرصت.

هو: (۱) ونه یکی درویشانه به وانا: خوا: (۲) نشانه ی زرنگی و هوربینی: (هو له مو جیاده کاته وه): (۳) بی نرخ و هیچ: (۴) قازانج. سود: (۵) پف کردن بو گهرم کرده وه [۱] نکه کلام درویشان. هو: (۲) نشانه زرنگی و موشکافی: (۳) بوج و بی ارزش: (۴) سود: (۵) یف کردن برای ایجاد کرما.

هواته بیش: که. خه نین [خنده].

هوایش: پیکه نین [خندیدن].

هوپ: نوپه. جیگه ی کومه له چادری پیکه وه [اوبه. محل بر بایی چند چادر].

هویران: ناسومبدبون له کاری یان که سی: (لهم کورم هویراوم) [ما بوس شدن].

هویرا: ناوها بو. بهم جوژه بو [چنین بود].

هویره: هوپ. نوپه [نگا: هوپ].

هویرسی: (۱) جویری له تیره ی مارمیلکه: (۲) ده گهل تومه وه ره [۱] جلیسه. نوعی -اربولک: (۲) آهای بیا.

هوپ: (۱) ونه ی په سندر کردن: (۲) ونه ی ده نگدانی و شنر: (۳) ونه ی گالته کردن به که سی که بای لئی ده بشته وه [۱] آفرین: (۲) حرف آگاهی دادن به شنر: (۳) کلمه نمسخر نسبت به کسی که بادی از او خارج شود.

هوپال: جویری که مومری ده سبت [نوعی کبوتر].

هوپبالا: لاری ناوانزو و خاوخلیسک [جوان ناوانزی و خام].

هوپبه لا: هوپبالا [نگا: هوپبالا].

هوپ کرن: بازدان له پلنده وه [از بلندی بر بدن].

هوپل: لاوازه له جهر [لاغر].

هوپهل: نوپهل. نوپه له قوره توپه له به فر [گلوله از گل با برف].

هوپهلان: شه وه توپه به فر و فوز [گلوله برف و گل را به سوی هم پرت کردن. برف باوی].

هوپ هوپ: ونه ی دندانی و شنر بو زوشتن [کلمه نشوبین شنر به وفتن].

هووت: شه. شی. رنو پت. تمزایی. نری [نم. رطوبت].

هووت: حه فت. حه وت. هه وت [هفت].

هووت: (۱) خه وت. نفس. نوست: (۲) خواهه لکیشان به درو: (هات و هووت): (۳) خه و: (۴) فیر. راهات. هه قووت. هین. هوین: (۵) خوش چیزه: (۶) شه یینان. گیاهی به ده قه ز: (۷) شه. نرایی [۱] خفت. به خواب رفت: (۲) لاف مفت: (۳) خواب: (۴) تعلیم: (۵) لذت: (۶) روح شر بر: (۷) نم. رطوبت.

هووت بوون: (۱) فیر بوون. هین بوون. هه قوون: (۲) به شوینیک فیر بوون [۱] یاد گرفتن: (۲) عادت به رفتن جایی کردن. به چیزی معناد شدن.

هووت ناتتش: شه کیشان. رتو پت لبدان [نم کشیدن].

هووتک: نوکتیزی سواو به هه سان و به رده زوره [نوگ نیز شده به وسیله سوهان].

هووت کرن: بی فیر بوون. هووت بوون [عادت به چیزی داشتن. نگا: هووت بوون].

هووتن: شه دار [نمدار. مرطوب].

هووتو: گهلایی. گوئی نه در به هیچ [بی توجه به سائل. لا ابالی].

هووته: (۱) خه و: (۲) خه فتگه. نوستوه [۱] خواب: (۲) خوابیده است.

هووته ر: چوله جرا. خه نره [متعل نیمسوز].

هووتهن: خه وتوه [خوابیده است].

هوتهن: خه وتوه [خوابیده است].

هوجره: (۱) شوینی نایهنی بازرگانی گهروهی کوفریش: (۲) کلاسی خویندنی فەقی بان که لئینی دهخهون [۱] (۱) حجره بازرگانان: (۲) خوابگاه و کلاس درس طلبه.

هوجهنه: دوخین، دینخون [۱] بند سلوار.

هوجهنه کیش: داردوخین، داروکه به سه‌ریکی کون کراره دهخیی می دهه بهی ده کیش [۱] چوبکی سوراخ‌دار که به وسیله آن بند را به بینه کشند.

هوج: بابوله، تیکه‌ی پنبه‌خور نپه‌پنجره [۱] ساندویج.

هوجک: (۱) نه‌گوجک: (۲) خواره‌وی دارین: (۳) قولی کراس: (۴) نوچک، جلان [۱] (۱) آستین بلند: (۲) پابین دامن: (۳) آستین پیراهن (۴) نگا: نوچک.

هوجنه: هوجنه، دوخین [۱] بند تئبان.

هوخ: (۱) بهش، باز، به‌هر، بهسک، بهش: (۲) هه‌دی نه‌واو کبهدراو: (۳) خوخه، درگای پچوک له ناه ده‌روازه‌دان [۱] سهم، حصه: (۲) زمین به طور کامل شخم شده: (۳) دروردی کوچک در میان دروازه.

هود: (۱) حوکم، زاکون، زه‌بیر و زه‌نگ له حوکم کردنا: (۲) هیرباری له سوآلت: (۳) ده‌فری به‌ل له سوآلت، گلبنه‌ی به‌ل: (۴) جانه‌وه‌وی دونومه، دورزه: (۵) شکاو: (۶) شکاری [۱] حکم، قاطعت در فرمانروایی: (۲) ظرف سفالین: (۳) بشقاب سفالی: (۴) حیوان دورگه: (۵) شکسته: (۶) شکستگی.

هودا: (۱) نودا، دابک: (۲) بانگ له دابک کرن [۱] (۱) مادر: (۲) کلمه خطاب به مادر.

هوداخ: بنجی ده‌موکانه [۱] بوته‌ی مویزک.

هودار: ده‌موکانه‌ی کولبندراو که زاوی مه‌لی به‌ده‌که‌ن [۱] مویزک علی. هودانه‌وه: باره‌به‌ی گه‌باندن و نوله‌کردنه‌وه‌ی زبان و نه‌مه‌لی [۱] نلافی کردن.

هودزه: مېشوله‌ی دندوکه‌دیز که ده‌بینه هزی تاو له‌رز [۱] بینه‌ی مالا‌ربا. هوده: (۱) زوری مال: (۲) له‌بووه، هه‌ما به‌بو دور [۱] (۱) اتاق: (۲) از آنجا. هوده‌وه: چترگ، چرگ، مېشه‌سی [۱] هوره.

هوده‌نگ: پانه‌شان، بان کردن، ونه‌ی گازی کرن [۱] حرف ندا.

هور: (۱) گیز، ناساو: (۲) ووبون، ناسان: (۳) نه‌سنور: (مل‌هون): (۴) قوز، حمزی: (۵) جه‌والی زلی به‌کتابی: (۶) خوره‌ی ناو [۱] (۱) گیبج و منگ: (۲) گیبج شدن: (۳) کلفت: (۴) گیل: (۵) جوال بزرگ: (۶) صدای جریان آب.

هور: (۱) خور، روزی له‌عاسمان: (۲) همر، پیکه‌وه، به‌با ده‌گهل دو ده‌گونری: (هورود، واتا: دو پیکه‌وه): (۳) هل، به‌وه‌ی بلند بردن، هه‌لدانه‌وه: (روزی جه‌ناکاو جه‌سوب سه‌مه‌ردا/ په‌نجه‌وه‌ی ته‌یوان مه‌شیریقیش هوردا/ هه‌وادا به‌رده‌ی زوی سه‌فحه‌ی جه‌بین/ خیزیوا واوه‌بلای گرو‌ی موزنبین «مه‌وله‌وی»: (۴) بی، وی، نایسان: (هور گرنای: (۵) هور، هور [۱] (۱) خورشید: (۲) هر: (۳) بلند کردن: (۴) برافر وختگی: (۵) ابر.

هور: (۱) ناغهل: (۲) جه‌والی نود گه‌وه‌ی به‌کتابی: (۳) ده‌نگی زلی گاو

جیل له ناوی شننی: (مانگا هورده‌هورنه‌یانه‌ی دباره برسین)، بوژه: (۴) بای به‌توزو مژه‌وه، نودا: (۵) ره‌به‌ی زور نهدم که سوار لئی ده‌نناچی: (۶) موزی بیجم سه‌بر سه‌مه‌یه [۱] (۱) آغل: (۲) حوال جانخانی: (۳) ندای بلند تاو: (۴) ماد همراه با گردوغبار: (۵) زمین بسیار نرم: (۶) آدم عیب‌الخلقه.

هور: (۱) ورد: (۲) ورگ، خور [۱] (۱) ریز: (۲) معده.

هورا: ورا، ده‌گی کومهل بو‌نافه‌رین له‌گه‌سی، بزی [۱] هورای نشوبی. هورا: له‌خوی دا، زاتدن [۱] اساسا، ذاتا.

هوراسان: (۱) خاور، روزه‌ه‌لات، لایی که خوری لپوه نی، وادیاره خوراسان همر به‌مانا روزه‌ه‌لانه: (۲) نرساو، نرس له‌دل: (۳) وه‌زن جازز [۱] (۱) مشرق، خاور: (۲) نرسیده، هراسان: (۳) بکر.

هوراک: ته‌مشوی دارتاشین، نه‌بشو، نه‌شوی [۱] نیشه.

هورامان: (۱) زه‌رده‌که‌ونن: (۲) خاوره [۱] (۱) طلوع آفتاب: (۲) مشرق. هورانندن: (۱) تویزه‌وه، کولبینه‌وه، به‌وردی بیرلی‌کردنه‌وه: (۲) چکوله‌کردنی زه‌لام [۱] (۱) پڑوهش: (۲) کوچک‌تر کردن.

هوراو: گولی گه‌وره، نه‌سنیری زل [۱] استخر بزرگ.

هوراوا: (۱) خوراوا، خورنشین: (۲) ولانی خورنشین [۱] (۱) غروب: (۲) مغرب.

هوراوه: وراوه، پانه‌ران، ورینه [۱] هذبان.

هورباندن: گورانی‌گوتن به‌سه‌بر وکه، ویره‌وبر [۱] زمزمه، آواز زیرلی. هوربزار: ناله‌بیز [۱] بیختن با پارچه.

هوربزار کسرن: ناله‌بیز کردن، به‌هبله‌گی زور کون ورد بان به پارچه‌قوماشیکی هه‌له‌دایبزنن [۱] با پارچه با الیک ریز غربال کردن، بیختن.

هوربون: ناسان، گیزبون، ووبون [۱] گیبج و منگ شدن.

هوربون: (۱) وردبون: (۲) نهرم‌بون [۱] (۱) خردشدن: (۲) نرم شدن.

هوربه‌شان: ناره‌لات، ده‌می تاوکه‌ونن [۱] زمان طلوع خورشید.

هوربه‌شیان: هوربه‌شان [۱] زمان طلوع خورشید.

هوربوته‌وه: لئ‌وردیوتنه‌وه، به‌وردی لئ‌زوانین، باش هوش‌دانه‌سه‌ر [۱] دقت کردن.

هوربین: (۱) وردبون: (۲) وردبین [۱] (۱) خردشدن: (۲) ریزبین، میکر و سکوب.

هوربه: گلوله له‌خوری، کلو [۱] گلوله بشمی.

هورباهه: (۱) په‌رناوته: (۲) قه‌بجی بر [۱] (۱) هرس شده: (۲) بریده با فبجی.

هوربه‌هورپ: هه‌راو هوریا، چه‌قه‌وه گوره [۱] سروصدا، همه‌مه و جنجال.

هورتک: زاوی ساوای ناحه‌زو دزنو [۱] نوزاد بدترکیب و زشت.

هورتمه: ده‌ریجه، درگای به‌جوک له‌خانوی لادی بو‌لئ‌زوانین [۱] درجه، بنجره کوچک.

هورتومان: کزن [۱] گاودانه، کرسنه.

هورته: (۱) وه‌رتسه، مافوره‌ی گه‌وره: (۲) ونه‌ی جونبار بو‌خه‌ن

راست کرده: (۳) دام و ده ستوری ناو خه لک: (۴) هاورد، داهات []
 (۱) قالی بزرگ: (۲) کلمه به راه آوردن گاو در شخم زنی: (۳) رسم و عادت: (۴) درآمد.
 هورته کنای: هه لته کاندن، ته نه له کردن [] بوجاری کردن.
 هورته و به ره: (۱) داب، دام و ده ستور: (۲) داهات و خهرج: (هیشنا ده هورته و به ره ی خوم ناگم) [] (۱) رسم و عادت: (۲) درآمد و هزینه.
 هورج: (۱) حمش ورج، (۲) بریتی له نه زان و گیل [] (۱) خرس: (۲) کنابه از نفهم، هالو.
 هورد: ورد، هور [] خرد، ریز.
 هورد: ورد، هور [] خرد، ریز.
 هوردا: (۱) برده، هردا: (۲) فبدا: (۳) بهره ژوری برد [] (۱) از اینجا: (۲) از آنجا: (۳) بالا برد.
 هوردا دیانه وه: بهره و بالا بردن، بو به پنجه و بهره دی ده لئن [] بالا زدن برده و پنجه.
 هوردا دیاهوه: بهره و بالا جو، هه لندرایه وه: (بهره دی سیامال هوردا دیاهوه / چون مانگ نه گوشه ی نه بری سیاهوه) «مهوله وی» [] بالا زده شد.
 هوردار: فافه، جورئ ته له [] نوعی تله.
 هوردار: مروی بی نرخ و کم بایی [] حقیر.
 هورداشتن: بهره و برز بردن، هه لئالین [] ورمالیدن، بالا زدن.
 هوردان: (۱) یو بالا بردن: (۲) بهر یا کردن چادر [] (۱) بالا زدن: (۲) بر پاکردن خیمه.
 هوردا ی: هه لندان [] روبه بالا انداختن.
 هوردزون: بهره و ژور دژاندن [] ورددیدن.
 هوردژ: سیرمه خور، دزی خویری [] دژه دژد.
 هوردو: (۱) دوان پیکه وه، هه ردوک: (۲) لهشکر، سپا، نوردو [] (۱) هردو: (۲) اردو، قشون.
 هوردو به ز: (۱) نوردو به ز، بنکه ی سانه وه ی سپا: (۲) دابه زنی لهشکر له شوینی [] (۱) جای اتراق سپاه در راه: (۲) اتراق سپاه در جای.
 هوردوک: به جوته، دوان پیکه وه، هوردوک [] هردوی آنها.
 هوردوکیان: هوردوک [] هردوی آنها.
 هورده: شنبوی تراوی داته وئله، تله [] آتش آبکی حیوانات.
 هورده فروش: خورده فروش، وهرده فروش [] خورده فروش.
 هورده ک: پیتی ورد له خه تی لاتین دا، بهرانبه ری گرده ک [] حروف کوچک در خط لاتین.
 هورده م: یازیک له شبنست یازی سه حانیک، خوله ک، ده قبهه [] دقیقه.
 هورده مینیا: هه ردوکیان [] هردوی آنها.
 هورده نی: هه ردوک [] هردو.
 هوردی: هه ردوک، هه رنک [] هردو.
 هوردینه: هه ردوک [] هردو.
 هورزه: (۱) وره، به موی وه کری، به حه لاجی کراو: (۲) مزوره شه بای سارد: (نمرو هورزه به له سمران) [] (۱) پینه حلاجی شده: (۲) باد سرد و مه با هم.

هورزا: هرزا، جورئ هه لیه مکنی کوردان که ره شبه له که وه بنه کوز []
 بوعی رقص دسته جمعی.
 هورزای: رابون، چونه سه ریما [] پاشدن، برخاستن.
 هوروش: (۱) بلند کردن، بهره ژور بردن: (۲) خورزه ی ناو [] (۱) برداشت: (۲) صدای جربان آب.
 هوروش گرتن: بهره ژور بلند کردن، هه لگرتن [] برداشتن، بلند کردن.
 هورشه: هاشه، هازه [] نگا: هاشه.
 هورشه هوروش: هورشه ی ژور [] «هورشه» های پبایی.
 هورفی: خهرفاوه، خورفی [] خرف.
 هورقه: له هوه زرا، هیما به بو ژور [] از آنجا.
 هورک: (۱) ورده ی سنتی: (۲) ورد، بو نه فله ی ده لئن: (کراسی نه مه گرومه هورک هورک درومه): (۳) جانه وه ری که به جاو نابیندیری [] (۱) خرده: (۲) بخیه های ریز: (۳) مبکروب.
 هورک بین: زه ره بین [] ذره بین.
 هورکریان: نایساندن، پی کردن، داگیرساندن [] افر وختن.
 هورکه: (۱) بروشی ورد، پیرخه نیله: (۲) خاکه ی فهندو دار: (۳) ورتکه نان: (۴) وردی که، وردی که وه: (فنی بهره ی بو من هورکه) [] (۱) بلغور ریز: (۲) خاکه قند و چوب: (۳) ریزه نان: (۴) خردش کن.
 هورکه نان: ورتکه نان، ورده و پرده ی نان [] ریزه نان.
 هورکه هوت: به ده گهمن [] اناققی.
 هورک هورک: ورده ورده، کم کم: (هورک هورک باران دباره) [] کم کم.
 هورگ: کرش، عور، ورگ [] شکمبه.
 هورگرت: (۱) بلندی کرد، هه لی گرت: (۲) پی بو، داگرسا [] (۱) برداشت: (۲) افر وخته شد.
 هورگرتای: داگیرساندن، پی کردن، وی کردن [] بر افر وختن.
 هورگرتن: (۱) بلند کردن، هه لگرتن: (۲) پی کردن، نایساندن [] (۱) برداشتن: (۲) افر وختن.
 هورگرتی: هه لگرتن [] برداشتن.
 هورگن: زگزل [] شکم گنده.
 هورگنه: زگزل [] شکم گنده.
 هورگه: لای تاوجه لات [] مشرق.
 هورگه ز: ناوگه ز، تاوانگاز [] آفتاب زده.
 هورگه زتن: تاو بردن، تاوانگاز بو [] آفتاب زده شدن.
 هورگه ستن: هورگه زتن [] آفتاب زده شدن.
 هورگه سته: تاو بردو [] آفتاب زده.
 هورگیلان: زفرین، وهر سووان، وهر جهرخان [] برگردان، چرخیدن.
 هورگیلانن: هورگیلان کردن، ژیر و ژو کردن [] برگرداندن.
 هورگیلای: وهر گه زیان، هورگیلان [] برگردان، برگشتن، چرخیدن.
 هورگیلنای: هه لگه راننده وه، هورگیلانن [] برگرداندن.
 هورم: (۱) ودم، مباره کی: (۲) نحتوبار، جتی باوه ری: (۳) سه لت و بی ژن: (۴) کوسه، مولئی نه هاتگ وه زه لامی: (۵) ژنبکی نه ناس [] (۱) شگون: (۲) اعتبار: (۳) مجرد: (۴) کوسه، بی ریش: (۵) یک زن ناشناس.

هورم: خموی که له خه‌ودا نه‌ی بینن [۱] رزبا، خواب.

هورما: خورما [۱] خرما.

هورسان: لیژه‌وارو مینسه‌ی چوغور [۱] جنگل و بیشه‌ انبوه.

هورمان: ناسان، ورمان، وریون [۱] گنج شدن.

هورمز: (۱) نهمسیره‌ی مستمیری، کز بار: (۲) خودای چاکه‌وروشنایی: (۳)

ناوه بو پیاوان [۱] (۱) سناره‌ مشتری: (۲) خدای نیکی و روشنایی: (۳)

نام مردانه.

هورمزای: گوندبکی لای سهرده‌شنه له کوردستان [۱] نام روستایی در

کردستان.

هورمزگا: مزگونی بهره‌وانی زهرده‌شت بیغمه‌بهر [۱] عبادنگاه

زدشیمان.

هورمزگان: مزگونان: (هورمزگان زمان ناتهران کوزان) «فولکلور» [۱]

عبادنگاهها.

هورمل: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱] روستایی

در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هورموز: خرت و پرت [۱] خرت و پرت.

هورمه: (۱) گرمه: (۲) برینی له زن [۱] (۱) غرب: (۲) کتابه از زن.

هورمهت: ریز، قدر، حورمهت، رومهت [۱] احترام.

هورمه‌ز: خم‌وزان، خه‌به‌زین [۱] خواب بر بدن.

هورمی: هرمی، هارمی [۱] گلابی.

هورمی: حورمی، ونه‌ی میرد بز دواندن، نه‌ی زنه‌که [۱] کلمه‌ خطاب

شوهر به همسر.

هورمیت: گوندبکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای

ویران شده کردستان توسط بعثیان.

هورمیش: (۱) میش: (۲) کومه‌لی میشان، میشی زور [۱] (۱) مگس: (۲)

مگسها.

هورمین: گرماندن [۱] غرنیدن

هورن: (۱) کیوی بلند که نوقه‌سهری ده‌شتابی و گوز بی: (۲) ناوی دو

کویستانه له کوردستان: (۳) بوزی نرمیل [۱] (۱) کوه بلندی که فله

آن چون دشت هموار باشد: (۲) نام دریلان در کردستان: (۳) بوق

ماشین.

هورنگ: برینگ [۱] دوکارد.

هورنه: (۱) هوزن: (۲) روزانا بلند [۱] (۱) نگا: هوزن: (۲) کوه ببلای بسیار

بلند.

هوروز: روز [۱] نگا: روز.

هوروزان: روزان [۱] نگا: روزان.

هوروزم: روزم، بهلاماری به نوندی [۱] نگا: روزم.

هوروزم کردن: بهلاماردان به کومل [۱] هجوم بردن.

هوره: وره، قه‌وه‌ی دل، زراو [۱] زهره، شجاعت، قوت قلب.

هوره: (۱) میشوله‌ی درشت، میشوله‌ی تاو له‌رز: (۲) تم و سهرمای

ناوه‌خت: (۳) لوکه‌ی پاک و شیکراو: (وه‌ک هوره‌ی لوکه نهمه): (۴)

گره‌با، بای سهمون: (۵) گوندبکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱]

(۱) پشه‌مالاریا: (۲) سرما و مه غلیظ نابهنگام: (۳) ینبه‌پاک و حلاجی

شده: (۴) باد تند شرقی همراه مه: (۵) از روستاهای ویران شده

کردستان توسط بعثیان.

هوره: (۱) ده‌وربه‌را: (۲) یوازی نه‌ستور بو قه‌لش ویک‌نه‌هانتی داری که

ده‌بشکینن به‌تور: (۳) قالمیکی جافانه: (۴) سه‌برانگا: (۵) جنگه‌ی زور

بلند، کیوی بلند: (۶) گورانی به‌سوزه [۱] (۱) پیرامون: (۲) یفا‌زکلفت،

گاه: (۳) آهنگی است: (۴) گردشگاه: (۵) کوه بلند: (۶) ترانه‌ی زبرلی،

زرمه.

هوره: کای ورد [۱] گاه ویز.

هوره‌با: بای‌ساردوتوند به‌مزه‌وه [۱] باد تند شرقی همراه مه.

هوره‌به‌ردان: (۱) زراوچون، نرسان: (۲) ناخومبیدون [۱] (۱) زهر، ترک

شدن: (۲) نوسید شدن.

هوره‌سوپ: پشه‌بگ، ره‌مکیش، سهرگه‌له [۱] پیناسه‌بگ.

هوره‌ک: پیتی ورد له نه‌لفو‌بیتکه‌ی لاتینی‌دا [۱] حروف کوچک در خط

لاتین.

هوره‌م: ره‌وه‌به‌راز [۱] گله‌گراز.

هوره‌نده: شون، شون، شون، شون‌بی [۱] رد، رد پا.

هوره‌نیز: نوژه‌روه، [۱] محقق، پژوهشگر.

هوره‌وه: هورم [۱] گله‌گراز.

هوره‌وز: ورد ورد، زور ورد [۱] پاسبار ریز.

هوره‌هور: ده‌نگی به‌نه‌وزمی باران [۱] صدای باران شدید.

هوره‌هور: لوره‌لور، گورانی له زبر لبوانه‌وه [۱] زرمه.

هوره‌هور: ده‌نگی نالاندنی به‌رزی گاو چبل [۱] صدای ناله بلند گاو.

هوره‌وری: په‌لکه‌زیز‌بنه [۱] رنگین کمان.

هوری: (۱) قور، حمزی: (۲) گیزی، وزی، ناسان [۱] (۱) گل: (۲) گبجی و

منگی.

هوری: (۱) حوری، کجی جوان له به‌هه‌شنا: (۲) ناوه بو ژنان [۱] (۱) حور

بهشتی: (۲) نام زنانه.

هوری: (۱) وردی، دزی درشتی: (۲) ورگ، گه‌ده: (۳) حوری [۱] (۱)

خردی: (۲) شکمه: (۳) حور بهشتی.

هوری‌تارده‌نه: ناشت‌بو‌نه‌وه، سازان [۱] آشنی کردن، سازش.

هوریا: زیفه، چه‌قه‌جه‌ق: (نهم همراه هوریا به چی به؟) [۱] جینگ و داد.

هوریزا: به‌رزه‌وه‌بو، رابو [۱] برخاست.

هوریزاد: به‌چکه‌حوری، ناوه بو ژنان [۱] نام زنانه.

هوریزان: هه‌لسان [۱] برخاستن.

هوریزای: هه‌لسان [۱] برخاستن.

هوریزنای: هه‌لساندن [۱] برخیزاندن.

هوریزنای: هه‌ستان [۱] برخاستن.

هوریسته‌ی: هه‌لسان [۱] برخاستن.

هوریشه: ریوی، رواس [۱] روپاه.

هورین: ده‌نگدانه‌وه‌ی ناری زور به‌توزم [۱] صدای جریان شدید آب.

هورین: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱] روستایی

در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هورینگ: ممره که فدان، دهوات [۱] دوات.
هورینه: وزینه، وژاره، قسه پزانندن [۱] هذیان.
هوربوه: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای
ویران شده کردستان توسط بعثیان.
هوریه: کیزی به هه شتی [۱] حور بهشتی.
هوریهس: باسو، رنو، که ویه به فر، کلبله، رنی، شاهه [۱] بهسن.
هوز: (۱) عاشیره؛ (۲) توی له زهوی به زه به بوگ: (باهوز، واتا؛
کیزه لوکه)؛ (۳) ناپوره، کومه لئی مرو [۱] (۱) عشیره، ایل؛ (۲) گردوخاک
از زمین برخاسته؛ (۳) جمعیت، جماعت، گروهی از مردم.
هوزان: (۱) عیلات، عاشیره نان؛ (۲) زور زانا؛ (۳) پارچه شیعریک،
قه سیده؛ (۴) هه سنبار، شاعیر [۱] (۱) ایلات، عشایر؛ (۲) بسیار دانا،
علامه؛ (۳) قصیده شعر؛ (۴) شاعر.
هوزانشان: (۱) شاعیر، بوین؛ (۲) کهنی که شیعرای خه لک به گورانی
ده لئی [۱] (۱) شاعر؛ (۲) سراینده اشعار مردم.
هوزخواجه: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای
ویران شده کردستان توسط بعثیان.
هوزور: هه زار [۱] هزار.
هوزه ووز: گیاهه که [۱] گیاهی است.
هوزه لان: گیاهه که نه خورن [۱] گیاهی است خو ردنی.
هوزه لاو: هوزه لان، گیاهه که له کانیاودا ده زوی [۱] گیاهی است.
هوزهوز: ده نگی سه یان [۱] صدای سگها.
هوزان: فیر بو، راهانن [۱] یاد گرفتن، آموختن.
هوزاندن: فیر کردن، راهینان، هین کرن [۱] تعلیم دادن.
هوزاندی: فیر، راهانو [۱] یاد گرفته، آموخته.
هوزم: ته کان دان [۱] تکان دادن.
هوزوم: پلامار [۱] هجوم، حمله.
هوزه: گزه ی با [۱] صدای تندباد.
هوزه: به گه له ده رجوئی میزوله [۱] گروهی رفتن مورجگان.
هوزم: ره وه به پراز [۱] رمه خوک، گله گراز.
هوزین: هه فوژ، راهاتن، هین بو [۱] یاد گرفتن، آموختن.
هوس: (۱) وس، بیده نگ به؛ (۲) ره لم، ره مل [۱] (۱) هیس؛ (۲) ماسه.
هوسا: (۱) وسا، ناوها؛ (۲) وه ستا [۱] (۱) این طور؛ (۲) استاد.
هوست: نالی، لا، نک، کن، جهم [۱] نزد.
هوستا: وه ستا [۱] استاد.
هوستاکار: پیشه ساز [۱] استادکار، صنعتگر.
هوستایی: کارامه بی له پیشه دا [۱] استادی، مهارت.
هوستو: نه سنو، مل [۱] کردن.
هوسته: هوستا [۱] استاد.
هوسک: وشک، هیشک، زوها [۱] خشک.
هوسکو: ره لماری [۱] ریگزار.
هوسوره: خه زور [۱] خن، پدزن با شوهر.

هوسنی: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاویان کرد [۱] روستایی
در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هوسی: نه ستونده کی چادر [۱] ستون چادر.
هوسیره: خه زور [۱] پدزن یا شوهر، خن.
هوسیره ما: خه سو [۱] مادر زن یا شوهر.
هوش: بیده نگ، وس [۱] هیس.
هوش: (۱) هش، بهر؛ (۲) ونه ی زاوه ستاندنی که؛ (۳) یزنی دم و جاو
به له کی زه نش و سپی [۱] (۱) هوش؛ (۲) کلمه نرمنز الاغ، هش؛ (۳) بز
رخسار خلدنگ.
هوش بو: ده نگ لئی بران، بیده نگ بو [۱] ساکت شدن.
هوشتر: وشتر، ده وه هه، سار، سال [۱] شتر.
هوشتر: هوشتر [۱] شتر.
هوشتر الوک: وشتر خورکه [۱] خارشتر.
هوشتره وان: ساره وان [۱] ساریان.
هوشگ: له خو بایی، به فیز [۱] منکبیر.
هوشگه: پاره یی که زاوا ده بدا یو جیاز کربن [۱] پولی که داماد برای
جهیزه عروس می پردازد.
هوشنگ: سیمی بی باف، هه نبوی باوک نه ماو [۱] نیم پدردره.
هوشه: (۱) هاشه، ده نگی بای به قهوه؛ (۲) دورو مه حتی خو کردن؛ (۳)
نامیانی به نیر [۱] (۱) صدای تندباد؛ (۲) لاف؛ (۳) پنیرمایه.
هوشه: (۱) وش، وش تری و خورما؛ (۲) گولی ده خل؛ (۳) ههستی نه ندام؛
(هوشه ی بو کردنی نیه) [۱] (۱) خوشه میوه؛ (۲) خوشه غله؛ (۳) حس
اعضاء.
هوشه چن: گولچین [۱] خوشه چین خرمن.
هوشه چه: هوشه چن [۱] خوشه چین خرمن.
هوشه ک: وشه ک، ورشه ک [۱] نگا، وشه ک.
هوشه کاری: خوه لکبشان، به سنی خو دان [۱] خودسنایی.
هوشه کردن: خوه لکبشان، مه حتی خو کردن [۱] لاف زدن.
هوشه کهر: خوه لکبش [۱] لاف زدن.
هوشی: وش تری و خورما [۱] خوشه میوه.
هوشیار: (۱) وربا، خاوه ن بیرو هوش؛ (۲) نه نوستی، به خه بهر [۱] (۱)
هشیار؛ (۲) بیدار.
هوشیار: هوشیار [۱] نگا: هوشیار.
هوشیار بو: (۱) ناگادار بو له مانی با شنئی، چاویزی کردن؛ (۲) له خه و
بیدار بو [۱] (۱) مواظبت؛ (۲) بیدار بودن.
هوشیار بو نه وه: (۱) ناگادار بو له شتی که نه ده زانرا؛ (۲) له خه و
بیدار بو نه وه [۱] (۱) آگاهی یافتن؛ (۲) بیدار شدن.
هوشیار بو نه وه: هوشیار بو نه وه [۱] نگا: هوشیار بو نه وه.
هوشیار کردنه وه: (۱) ناگاکردن له شنئی که نه ده زانرا؛ (۲) له خه و
بیدار کردن [۱] (۱) آگاهی دادن؛ (۲) از خواب بیدار کردن.
هوشیاری: ربایی [۱] هشیاری.
هوشیاری: هوشیاری [۱] هشیاری.

هوفه: گنده مو له دم و چاو لایردن [۱] موجینی از رخسار.
 هوفه: وفه، کوانیکه له نازه له دبت [۱] نوعی دمل و بزه دام.
 هوفه هوف: هاشمه هاشی شه پو له صدای بیایی امواج.
 هوف: (۱) کبوی، دزنده: (۲) چه فالنه: (۳) نرسینه، بیانووفین: (۴) زه به لاجی ملهوری هیچ له دنیا نه زمان [۱] وحشی: (۲) گوشت پرگ و بی: (۳) مخوف، ترسناک: (۴) گردن کلفت نادان.
 هوفقا: هونوئی، هنامه نو دور [۱] آنجا، اشاره به دور.
 هوفقه بهر: (۱) ناکاری و حسیانه: (۲) له خوبایی: (۳) نامه ردو نرم [۱] (۱) رفنار و حسیانه: (۲) منکیر: (۳) بست و نامرد.
 هوفقه چو: بو هو و شوینه زوبشت [۱] به آنسو رفت.
 هوفقی: کبوی، وه حشی، هوف [۱] وحشی، هوفیتی: دزنده بی، برینی له زولم کردن [۱] کتابة از وحشگری.
 هوفینی: هوفینی [۱] نگا: هوفیتی، هوق: (۱) رسانه وه: (۲) ده نگی گره له زشانه وه: (۳) ده نگی بهرزی گامیش [۱] می: (۲) صدای کلو در بالا آوردن: (۳) صدای کاومیش.
 هوفقه: (۱) ده نگی گامیش، هوق: (۲) وه، سه نگیکه بو شت بی کینسان، حوقه: (۳) فیل و نه له که [۱] صدای کاومیش: (۲) وزنی است: (۳) حبله و تیرنگ.
 هوفقه باز: فیلبار، ده سپر [۱] حقه باز.
 هوك: (۱) ناسه، ناره زو: (۲) پا، نیشبای گان: (۳) گه، مان: (۴) نوک: (۵) راهی کردن، کرده وهی گری و شنی دژوارو نالوز: (۶) هیک، هیکه، هاك: (۷) قوزین، گوشه: (۸) نهر و ملامب: (۹) بیانسو دوزینه وه بو کارنه کردن [۱] آرزو: (۲) آرزوی جماع: (۳) اعتصاب: (۴) نخود: (۵) باز کردن گره: (۶) نخمر غ: (۷) گوشه: (۸) نرم و ملامب: (۹) بهانه برای ننبل، هوك: (۱) خوگرین، عادهت کردن: (۲) گه زبده و سه لرل شووا: (۳) وازوازی: (۴) نهر و ملامب: (۵) خوله کاربویر، له بیانو [۱] عادت و خوگرینگی: (۲) هرزه گرد سراسیمه: (۳) دمدی مزاج: (۴) نرم و ملامب: (۵) نبل از زیر کار درو، هوکاره: خو بویه گرتو، نالوده [۱] خوگرینه به عادی، هوکاره بوون: خو بویه گرتن، نالوده بوون [۱] خوگرین، عادت کردن، هوکاره کردن: فیزی عادهت کردن [۱] معناد به عادتی کردن، هوك تادایش: له قوزین خزبو [۱] به گوشه خزیده، هوکردن وه: هودانه وه [۱] نگا: هودانه وه، هوکش: ونه ی کمرزاهه ستاندن [۱] کلمه نرم الاغ، هوش، هوك کردن: مان گرتن، گه گرتن [۱] اعتصاب کردن، هوك موک: کاری بی سره و بهر، تیکه و لیکه [۱] کاردرهم و برهم، هوکل: نوکری بهر ده ست [۱] بادو، نوکر، هوکین: گه گر، مانگر [۱] اعتصاب کننده، هوکه: ناوا بکه [۱] چنین کن، هوکهر: زهرف له ریزماندا، جهک [۱] ظرف در دستور زبان، هوکهک کهروش: (۱) نم بهر نه و بهر کردن له زیگه دا: (۲) به زیگی بر

خواره کمو بیچه که دا زوبشتن [۱] به شکل مار بیچ راه رفتن: (۲) از راه پر بیچ و خم عبور کردن.
 هوگی: (۱) شه قینی به سواری: (۲) وازوازی، دهمده می [۱] گوی بازی سواره: (۲) دمدی، هوگی: هولان نری که زور دهوری منوشه ده دا [۱] شهوت ران کامجو، هوگاله: ههراو هوربا [۱] سرو صدا، هوگان: خمتی جوت امم، مر نا امو... (هوگانه جوتن دریزه) [۱] طول شیار شخم، هوگج: بهران، وهران، نیره بهز [۱] قوج، هوگج: (۱) شهک بهرانی دوساله: (۲) بهرانی بهرینی [۱] (۱) فوج دوساله: (۲) فوج فحل، هوگر: (۱) خوگرنو: (نم مناله هوگری منه): (۲) خو، عادهت: (هوگری کرتوه) [۱] انس گرفته، عادت کرده: (۲) عادت کردن، هوگر بوون: خو بی گرتن، عادهت کردن [۱] عادت کردن، انس گرفتن، هوگرتن: عادهت کردن، خو بی گرتن [۱] عادت کردن، خو گرفتن، هوگری: عادهت کردن، خو بی گرتن [۱] عادت کردن، خو گرفتن، هوگه: دبخون، هوچنه [۱] بندشوار، هوگه ج: (۱) بهرانی داشت، بهرانی معزنی بهردان: (۲) بهر هه لست، دژ [۱] (۱) قوج فحل: (۲) معارض، ضد، هول: گولیکی زرده [۱] گلی است زرد رنگ، هول: نه خوشی ناته شهک [۱] بیماری آنشک، هول: (۱) خالی، بی هیچ شت: (بیایانی چول و هول): (۲) کر بوه و مز: (۳) چول، نه فام: (۴) مه بدانی شه قین و گوسازی: (۵) گوی شه قین: (۶) گوژه و زه نازه نا: (۷) ده نگی ماریکی گا: (۸) ده نگی گویره که: (۹) که للا، هه لمسات: (۱۰) مزارق: (۱۱) نو ده ی زل: (۱۲) بلندی: (۱۳) چاک، ههرا: (۱۴) نه نرس: (۱۵) گویره [۱] خالی از هر چیز، کر بو: (۲) مه و کولاک: (۳) هالو: (۴) میدان جوگان بازی: (۵) گوی جوگان بازی: (۶) سرو صدا، غر بو: (۷) صدای نازک گا: (۸) صدای گوساله: (۹) نبل: (۱۰) گردنا: (۱۱) اتاق بزرگ: (۱۲) بلندی: (۱۳) خوب: (۱۴) شجاع، نرس: (۱۵) خرمنکوبی، هول: (۱) ناغده لی بهز: (۲) ژوری گهره له مالندا: (۳) جاش و جانوی به کساله [۱] (۱) آغل: (۲) هال، سرسرا: (۳) کره بک ساله الاغ و مادبان، هول: (۱) واش، بهش: (بیایکی زه لایمی سور هسول بو): (۲) موزه ردی نامسال خورمایی: (۳) سه لرل شووا، واق ووز: (۴) گای زور قه لوی زل: (۵) بزنی گوی سور: (۶) بوری خوله میشتی نار بک: (۷) خوه له کیشان [۱] (۱) مابل به: (۲) موزد مابل به خرمایی: (۳) سراسیمه، حاج وواج: (۴) گاو نونمند و فر به: (۵) بزگوش قرمز: (۶) خاکسنری رنگ نیره: (۷) لاف، هول نایک: نهوی هره هه چاکه، باشتربنه که [۱] بهترین، هولاره: شه لندی کونده ناو بی کیشان [۱] گاله خبگ آب کشی، هولان: گهمدی شه قین به گوجان و گول [۱] جوگان بازی،

هولان: هولان [۱] جوگان بازی.

هولاندن: (۱) هوزاندنی گا: (۲) ده نگی دریزی گویره که [۱] صد اکردن گا: (۲) صد اکردن گوساله.

هولانه: گمه‌ی گوین [۱] گوی بازی.

هولباف: خوهه لکیش، به سناش وشوئ [۱] لاف زن.

هولدان: برینی له ورگ [۱] کتابه از شکم، معده.

هولس: نارانشین، دزی کوچهر [۱] نقطه مقابل کوچ نشین، ساکن در بک محل ثابت.

هولف: کونی زور گو، ماد [۱] - وراخ فراخ

هولفدو: گرونو خانه [۱] زندان.

هولک: (۱) کوخ، خانوی چکوله له ده سنت: (۲) که بر [۱] (۱) کوخ: (۲) خانه باغ، کبر.

هولکاندن: راکنیش کردن به سهر زویدا [۱] بر روی زمین کشیدن.

هول کهر دس: گبیره کردن [۱] خرمن کو بیدن.

هولکی: (۱) به عمرزا راکبشرا: (۲) ره نی برد، هه له نگوئ [۱] بر زمین کسپده شد: (۲) سکندری خورد.

هولل: (۱) ده می نیمه زو: (۲) ههل [۱] (۱) ظهر هنگام: (۲) فرصت، هوللا: کولا ووزونه [۱] روزنه.

هوللک: سه سارگه‌ی زاوجی [۱] کمبنگاه شکارچی.

هوللکن: قوچ، فوچ هه لکه ونو [۱] مخروط، مخروطی.

هولله: گمه بده که به میج، حولله مهره سی [۱] نوعی بازی.

هولم: هه لم، هلم [۱] بخار.

هولمان: مه عده، مه ده، عور، ورگ [۱] شکمبه، معده.

هولنج: دل بیکاهانن [۱] نهوچ.

هولنگ: تراو، شل [۱] آبکی، رفیق.

هولو: (۱) ههرمی، هه مرو: (۲) لوس، نهر له ده سنان، دزی زهر [۱] (۱) گلابی: (۲) صاف ونرم.

هولو: خوخ، کوخ، فوچ [۱] هلو.

هولووشه: بیره نبله، بروشی ساوار [۱] ریزه بلغور.

هولوول: هلول، ناوخالی [۱] کاوک.

هولولی: (۱) حولحولی، گه لابی و سهر زو: (۲) بی نارام، هه دانه در: (۳) مه زه بیکه به بره وانسی لایان وابه باش مهرگ گیانبان ده چیتسه بهر زیتده وریکی تر [۱] (۱) گبج و منگ و سرسی: (۲) نا آرام: (۳) مذهب نناسخ.

هولونج: دل بیکاهانن، سهره نای زشانه وه [۱] تهوچ.

هولووه زه: نیکولی سه وزی گوین [۱] پوست سبز گردد.

هوله: جو بره، جو برکه، مله [۱] حشره آبدزدک.

هوله: (۱) ده نگی بانگ کردنی گویره که: (۲) ده نگی لیخورینی گویره که: (۳) ده نگه ده نگی به گر بانه وه: (ههراو هوله هولیه تی): (۴) گبیره [۱] (۱) صدای خواندن گوساله: (۲) کلمه راندن گوساله: (۳) صدای گر به آمیز:

(۴) خرمنکوبی.

هوله: (۱) هول: (۲) قوله، قیراندن بو گورگ زه واندن [۱] (۱) نگا: هول: (۲)

غر بو از پس گرگ.

هوله: (۱) گبیره: (۲) گوند بیکه له کوردستان [۱] (۱) خرمنکوبی: (۲) نام دهی در کردستان.

هولی: (۱) حولی، لوس له دهستان: (۲) هه لو [۱] (۱) املس، صاف و خوش دست: (۲) عقاب.

هولی: (۱) هول، جاش و جانوی نیکساله: (۲) گبزی، ده به نگی، حولی: (۳) گبیری کلوش: (۴) گوجانی گوبازی [۱] (۱) کره بک ساله: (۲) هالویی: (۳) خرمنکوبی: (۴) چوگان.

هولی: ناواها، نه ناوا، بهم جو، به: (نه خه به، نه هولی به) [۱] این طور، به این نحو.

هولی: جاشک و جانو [۱] کره الاغ و مادبان.

هولیر: سبندار [۱] چنار، تبر بزی.

هولیسک: زمان لوس، کلکه سوته که در [۱] منلق، چرب زبان.

هولیسکی: زمان لوسی، کلکه سوته [۱] نملق.

هولی کرن: گبیره کردن [۱] خرمن کو بیدن.

هولی کری: گبیره کراو [۱] خرمن کو بیده.

هولیلک: (۱) سه قمر، بالداریکی زاوکه ره: (۲) خمر تل، ورخال [۱] (۱) صقر، برنده ای شکاری: (۲) لاشخور.

هولین: قوله کردن [۱] غر بو راه انداختن.

هولین: شه فین، گو بین [۱] بازی گوی و چوگان.

هوم: شوم، بی فهری: (فلانکس به هومه بانی شومی هه به) [۱] شوم.

هوم: خوم، وزم [۱] خودم.

هوما: بهروزه [۱] هما.

هوما: خودا، خوا، هوما [۱] خدا.

هوما: هوما، خودا، خوا [۱] خدا.

هوما: نه ختو ساف [۱] هومار.

هومارنش: زماردن [۱] شمردن.

هومارنش: زماردن، هومارنش [۱] شمردن.

هومارتوخ: زما یاری [۱] محاسب، آمارگر.

هومال: هاوچار، به بره ره کانی که در [۱] هم چشم، رقیب.

هومام: ده سلات دار، پباوی معزن [۱] شخص مقندر.

هومان: (۱) خومان: (۲) خودا به شیوه ی کوردی زازا [۱] (۱) خودمان: (۲) خدا.

هومای: خودا، هوما [۱] خدا.

هومای: هوما [۱] خدا.

هومای بکو: خوا چه زکا، خوا بیکا [۱] خدا کند، انشاء اله.

هومای زانو: خوا نه بزانی [۱] خدا می داند.

هومای سینهنی: به شقی خودا، بیکه له زاهی خودا [۱] به خاطر خدا.

هومای که ردک: (۱) سوپاسی خودا: (۲) به ره که نی خودا [۱] (۱) شکر خدا: (۲) برکت خدا.

هومای که نی: به شقی خودا [۱] به خاطر خدا.

هومای گروتا: خوا له کولی کانه ره، خوا گیانی بسینتی [۱] خدا او را

یکشد.

هُومای گره‌وتا: هُومای گرونا [۱] خدا اورا بکشد. خدا جانش بسناند.

هُومایل: مدرسه‌رُسا، پارچه‌ی سیی ساد. خام‌ه‌لای زُورِ باش که ده‌کرینه کراس [۱] جلوار.

هُومای نینگو: خوا نه‌کا [۱] خدانکنند.

هُومای واژو: به نیزی خوا [۱] به امید خدا، به‌خواست خدا.

هُومایون: (۱) قامبکی کونه: (۲) مباره‌ک [۱] (۱) آهنگی است: (۲) فرخنده.

هُومایونی: جورتی خهت [۱] نوعی خط.

هُومایی: هومایل [۱] جلوار.

هُومایی: نایه‌تی، خومالی [۱] مخصوص، خصوصی.

هُومبان: هه‌نبانه، هه‌وان، هه‌وانه. هه‌مانه [۱] ائبان.

هُومبانی: جانه‌وه‌ری قابورک‌دار [۱] جانوری که لاک دارد.

هُومبه‌ره: همبه‌ره، به‌رائه‌ره [۱] برابر.

هُومبی: دو ژنی دو برا بو نینکسر، دو هُوه‌رُزن [۱] نسبت دوزن دوبرادر باهم، جاری.

هُومجه‌هانی: گوندبکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

هُومده‌م: هاوده‌م [۱] همدم.

هُوملکی: ده‌گُزرا جونه‌وه، به‌بره‌کانی کردن [۱] مقابله، رودرویی.

هُومه: کو به [۱] خم.

هُومه: هومه، کو به [۱] خم.

هُومه‌راخ: گوندبکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

هُومه‌رامان: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاویان کرد [۱] روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هُومه‌رقوم: گوندبکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

هُومه‌رمه‌لا: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاویان کرد [۱] روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هُومه‌رمه‌ندان: گوندبکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

هُومه‌ره‌سبنا: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاویان کرد [۱] روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هُومه‌لغه‌زا: چه‌قه‌و گوزه‌وه‌نازه‌نای به‌کومهل [۱] هممه و جنجال و شلوغی.

هُومه‌لیوه: دیزه‌ی گوشناو نبدالبنان [۱] دیزی آبگوشت.

هُومه‌پیش: له‌کو کوردنومه‌ی نفاقی بو‌نوه [۱] فراغت از جمع‌آوری علوفه.

هُومه‌یی: به‌زی بوری ناربک [۱] گوسفند نوسی رنگ تیره.

هُومی: نومید، همی [۱] امید.

هُومید: هومی [۱] امید.

هُومیده‌وار: به‌ناوات [۱] امیدوار.

هُون: (۱) باشگر به‌مانا که‌سی که نه‌وه‌نی: (۲) وه‌ندراو: (۳) ده‌نگی گریانی سه‌برو به‌میگه: (هُونه‌هُون مه‌که): (۴) نهم جورهن: (۵) هُون، نیوه، نه‌نگو، هنگ: (۶) خهت له‌زه‌وی‌دان بو‌ئار پیداهیان: (۷) خه‌وه‌هون [۱] (۱) پسوند به معنی یافته گیسو یا ریمان: (۲) یافته: (۳) صدای گریه آهسته: (۴) این طورند: (۵) شما: (۶) شمار آبیاری در زمب: (۷) رُویا، خواب.

هُون: (۱) نه‌نگو، هنگ، هنگو، نیوه: (۲) خُون، خبن، خوین، خوین: (۳) داززانی بی‌سانه‌وه: (هُون هُون فرمبسی که له چاوده‌ززا) [۱] (۱) شما: (۲) خون: (۳) ریزش بدون انقطاع.

هُونا: هیشتا، هیمان [۱] هنوز.

هُوناس: سه‌ره‌له‌ی دروینه [۱] سردسته دروگران.

هُونالو: خویناوی [۱] خون‌آلود.

هُونان: (۱) ته‌نین، جنبن: (۲) برینی له بنیات نانی دام‌وده‌زگای میری بان بازرگانی [۱] (۱) بافتن: (۲) کنایه از تشکیل سازمان.

هُوناندن: ژیده‌ری هُونان [۱] نگا، هُونان.

هُوناو: خویناو، ناوی خویناوی [۱] خونا به.

هُوندراو: (۱) داوی به‌یه‌که‌وه‌ بادراوی تیک‌هه‌لکشاو: (۲) ده‌نکه‌مُوروی به‌به‌نوه‌کراو [۱] (۱) بهم یافته: (۲) به‌رشنه کشیده.

هُوندراوه: (۱) هُوندراو: (۲) برینی له به شیعر گوتراو [۱] (۱) نگا، هُوندراو: (۲) کنایه از کلام منظوم.

هُوندک: هندک، کم [۱] کم.

هُوندن: وه‌ندن [۱] نگا، وه‌ندن.

هُوندنه‌وه: هُوندن، وه‌ندن [۱] نگا، وه‌ندن.

هُوندور: نه‌نده‌رُون، زُوره‌وه [۱] اندرون، نو.

هُوندورین: زُوره‌وه، هه‌ناو، ده‌رُون [۱] درون، نو.

هُونده: (۱) هینده، نه‌وه‌نده: (۲) بنر [۱] (۱) این قدر: (۲) بیشتر.

هُونده‌که: هندک، کیم، کم [۱] کم.

هُونراو: هُوندراو [۱] نگا، هُوندراو.

هُونراوه: هُوندراوه [۱] نگا، هُوندراوه.

هُون‌ریژ: خوین‌ریژ [۱] خوین‌ریز.

هُونزه‌ک: وه‌نموز [۱] چُرت خواب.

هُونژی: وه‌نموزی هاتی [۱] چُرت زد.

هُونزین: (۱) وه‌نه‌وزدان: (۲) راکشان و دریزبون بو سوکه‌خه‌و: (۳) خه‌وبرده‌نوه، پونزین [۱] (۱) چُرت زدن: (۲) دراز کشیدن برای خواب

کونا: (۳) کسی را خواب بردن.

هُونقه‌راس: هانتاس، نه‌وه‌نده، نهم‌نه‌ندازه‌به [۱] این اندازه.

هُونک: فینک [۱] خنک.

هُونک: فینک [۱] خنک.

هُونکابی: فینکابه‌نی [۱] خنکی.

هُونک‌با: پایه‌که له باکوری حوره‌له‌نوه دئی [۱] باد شمال شرقی.

هُونگ: هُون، نه‌نگو، هنگ، نیوه، هه‌وه [۱] شما.

هُونگو: هنگ، نیوه، نه‌نگو، وه [۱] شما.

اشاره به دور.

هوا: هو نرجی به. هیمایه بو دور [۱] آنجا، اشاره به جای دور.

هواش: بیکه نین، خنه، که نین [۱] خنده.

هواته: (۱) بیکه نین: (۲) پی ده که نی [۱] (۱) خندیدن: (۲) خندید.

هوایش: بیکه نین [۱] خندیدن.

هووت: هو، هوت، هوت، حوت، حوت، حفت [۱] هفت.

هووتای: حفتا، حفتی، همو: ای [۱] هفتاد.

هووز: (۱) سهوز، که سک: (۲) هموز، برکه، هموز [۱] (۱) سبز: (۲) حوز،

هووسار: هموسار [۱] افسار.

هووق: ناق، تاقی گویمه، هوق [۱] سقف گنبد.

هوول: (۱) هوق، باش: (۲) مهرس [۱] (۱) خوب: (۲) نرس،

هوون: خوق، خوق، خوق [۱] خواب، رؤیا.

هوونهش: نواشا کردن، لی میزاندن [۱] نگاه کردن.

هووه: یازو، سهول، بیلی دارین [۱] یازو.

هووه: نهوشته له بهر جاوه دور [۱] آنچه.

هووها: هووه [۱] آنچه.

هووهانی: نهوه نا لهوی به [۱] اینک آنجا است.

هوودت: نهوشته [۱] آن چیزت.

هوودتا: نهوا لهوی به [۱] اینک آنجا است.

هوودتانی: هووتا [۱] اینک آنجا است.

هوودره: میسه سی، جریگ، جریگ [۱] هو بره.

هووهه: نهوشته له بهر جاوه دور [۱] آن چیز که نمایان است.

هووهها: نهوشته [۱] اینک در آنجا است.

هووه: یازو، بیلی دارین، سهول [۱] یازو.

هووها: وتی گالنه بی کردن [۱] کلمه تمسخر.

هووهو: (۱) وتی جوتیار له جوت لیخوز بندا: (۲) بانگ کردن میگه: (۳)

بانگ کردن که سنی له ووره: (هزهو نام جه سهن): (۴) وتی

سهیرمان و باوه نه کردن: (هووه نهوه تو ده لی چی): (۱) تکبه کلام

کشاورد در شخم زدن: (۲) خواندن گله: (۳) حرف ندای دور: (۴)

علامت تعجب و ناپاوری.

هووهو: (۱) دهنگی گربان: (۲) خونندنی کوند [۱] (۱) صدای گریه: (۲)

صدای جغد.

هووهوکره: جوئی کوند [۱] نوعی جغد.

هووی: (۱) وتی بانگ کردن دور: (۲) گربو، مهرج [۱] (۱) حرف ندای دور:

(۲) شرط.

هوویاندن: گربو کردن، مهرج دانان، مهرج بهستن، گرو کردن [۱] شرط

بستن.

هوویج: نهشت [۱] هیچ.

هوویز: ورد، هو [۱] خرد، ریز.

هوویزک: (۱) هویر: (۲) گاتو، شانو: (۳) گوینگ، قاپ [۱] (۱) خرد: (۲)

شاهتوت: (۳) قوزک یا.

هوویزی: (۱) خشت، جوئی نیزه بو شهر پشو کورده کاربان دینا، زهرگی

هونگوست: فامک، تلی، پلی، تلهی [۱] انگشت.

هونگوستر: نهنگوستیله دورمان [۱] انگشتانه.

هونگوستک: هونگوستر [۱] انگشتانه

هونگوستیل: نهنگوستیله [۱] انگشتری.

هونگوستیلک: نهنگوستیله [۱] انگسری.

هونگولیر: نهنگوستیله [۱] انگشتری.

هونگولیسک: نهنگوستیله [۱] انگسری.

هونگولیسکی: کاله مستین، پشکبلان [۱] نگا: کاله مستین.

هوننهوه: هوننهوه [۱] نگا: هوننهوه، وه ندن.

هونه: خنه، هنه، گه لای گیبا که ده بهارن بو جوانی و دهرمان دهشی و

زهنگی سور [۱] حنا.

هونه: (۱) هوندراو، پرچی هوندراو: (۲) موروی هوندراو: (۳) نیشانه،

نیشانه ی باشی، ناکار: (هونه میزانه): (۴) بهنوین یه کا داوهرینی

فرمیسک: (هونه هونه فرمیسکی هانه خوار): (۵) نهوجورن: (به لی

گش کهس هونه بی وه فانه): (۶) دهنگی گریانی سهبر: (نهم

هونه هونه له حیة): (۷) لوروی گیزاو: (۸) هله هست، شیعر،

بهرا نهمری به خشان: (۹) نه سیم، شنه [۱] (۱) بهم یافته: (۲) بهرشته

کشیده: (۳) نشانه خوبی: (۴) ریژش اشک پیایی: (۵) چنین هستند: (۶)

صدای گریه آهسته: (۷) صدای گرداب: (۸) شعر، نظم: (۹) نسیم.

هونه: مال، خانوی جینگی ژیان [۱] خانه.

هونه یا: نوکری ناومال [۱] نوکر بادوخانه.

هونه دار: بناوانی مال [۱] خانه دار.

هونه ر: ده سه زهنگی، حونه ر [۱] هنر.

هونه ر: (۱) که سنی که ده هونیه ره: (۲) برتی له شاعیر [۱] (۱) بافنده یا به

رشته کشنده: (۲) کنایه از ناظم شعر، شاعر.

هونه راوی: شتی که حونه ری تیدا ده کارکراوه [۱] هنری.

هونه رهمن: حونه رهمن، ده سه زهنگین، به حونه رهمن [۱] هنرمند.

هونه رهمند: هونه رهمن [۱] هنرمند.

هونه رودر: هونه رهمن [۱] هنرور، هنرمند.

هونه ری: حونه ری، هونه رهمندانه [۱] هنرمندانه.

هون هون: (۱) گریانی سهیری بی برانه وه: (۲) فرمیسک داوهرینی

به شوین به کدا: (۳) دهنگی گیزاو [۱] (۱) گریه آهسته بدون انقطاع: (۲)

اشک ریزی بدون انقطاع: (۳) صدای گرداب.

هونه ک: پرچی وه هونراو [۱] زلف نابیده.

هونه هونه: هون هون [۱] نگا: هون هون.

هونه بی: ناوه ها، بهم نه ره [۱] اینطور.

هونی: ناوه ها، بهم چوره [۱] اینطور، چنین.

هونی: برتی له دوژمنی خوینی [۱] کنایه از دشمن خوینی.

هونین: هوننهوه [۱] نگا: وه ندن، هوننهوه.

هونین: هوننهوه، مونین، موندان [۱] نگا: موندان.

هونینه وه: هوننهوه، وه ندن [۱] نگا: وه ندن.

هوو: (۱) به لی، ها: (۲) نهوشته دور [۱] (۱) کلمه جواب، پلی: (۲) آن.

شهر: (۲) گورز: (۳) باقمی به ستراوله گیا: (۴) داسکه گول: (۱) نوعی نیز: جنگی: (۲) گرز: (۳) بسته گیاه: (۴) دسته گل.
 هویسیر: که ندوی له سول نه تراو: کندوی بافته از ترکه.
 هویسبل: هویسیر: کندوی غله بافته از ترکه.
 هویش: جوش، هوش، پیتی زاوه ستاندنی کهر: کلمه نرمنز الاغ.
 هویشک: ویشک، نیشک: خشتک.
 هویکی: لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاویان کرد: اوستاسی در کردستان که بعین آن را ویران کردند.
 هویل: نارا، ناگار: (من له هویلا نه بوم نم شهزه کریا): آگاه. با اطلاع.
 هویل: (۱) هول: (۲) حول: گیز: (۳) بیای موخرمایی: (۴) والا، به تال، خالی: (۱) نگا: هول: (۲) سراسیمه، گیج: (۳) آدم موخرمایی: (۴) خالی، نهی.
 هوین: (۱) نیوه، وه، هنگ، نه تگو، هول: (۲) فیر له فیر بون: (۱) شما: (۲) باد از باد گرفتن.
 هوین بون: فیر بون: باد گرفتن.
 هوینک: فینک، ساردی سازگار: خنک.
 هوین کرن: فیر کردن: پاددادن.
 هویه: بازو، سهول، بیلی دارین: بارو.
 هوی ها: ونه ی سه برمان و باورنه کردن: کلمه تعجب و ناباوری.
 هویبی: هور، بارو: بارو
 هوی یه: نیر، داری سه رملی گاجوئان له کاتی جوئ کردندا: بوغ.
 هه: (۱) خاوه نی بون: (۲) وشه ی دنده دان: (هه برام، هه کوزم، هه له مننان که ری: (۳) وهرگروه، ها: (۴) پینی فرمان: (هه زو، هه رو: (۵) نه ی، هو: (هه باران): (۶) هه: (هه بیزه، وانا: هه باخبود): (۱) موجود: (۲) کلمه نشجیع: (۳) بگیر: (۴) حرف فرمان و دستور: (۵) ای، حرف ندا: (۶) همواره.
 هه: نا، هئا: نه.
 ههئنا: هئا، نه، نا: نه.
 هه ب: (۱) دانه، دهئک: (۲) نوزی، که مکه بهک: (۳) ده غل: (۴) گزمو لهی دهرمان: (۱) دانه: (۲) کمی: (۳) غله: (۴) فرص.
 هه با: بو با، خاوه نی بون بوایه: اگر می بود.
 هه پاس: سوکه له ناوی عه پاس: مخفف عباس، نام مردانه.
 هه پاس چه مهک: لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاویان کرد: اوستاسی در کردستان که بعین آن را ویران کردند.
 هه بان: (۱) بیوانه، بیوانه: (۲) همبان، ههوان: (۱) اگر موجود بودند: (۲) انبان.
 هه باندن: چه زلی کردن، خوشویستن: دوست داشتن.
 هه بانه: (۱) کویه لهو جهزه ی بی ده سک: (۲) همبان: (۱) خم و تنگ بی دسته: (۲) انبان.
 هه باهه ب: ناکه ناکه: یکی یکی، دانه دانه.
 هه بت: بی: (هه بت نه بت جوینه): موجود باشد.
 هه برمان: دانه ویله و سهوزی رشکی هه لگیراو بو زستان: نشن و

سزی خشک ذخیره شده.
 هه بردهش: سیاوله، ره شکهی کولیره: سیاه دانه.
 هه بردهشک: سیاوله، ره شکهی کولیره: سیاه دانه.
 هه برینک: برینگی به زیر بنه: دوکاره بنم جینی.
 هه برینگ: هه برینک، دوبردی خوری بر بنه: دوکاره.
 هه بس: حفس، گرنوخانه: زندان، حبس.
 هه بشاندن: به لرفه و په له فوه خوارده: پر خوری شتاب آمیز.
 هه بکی: دانو، دانوله، گهنمی له ناودا کولوا: گندم آبیز.
 هه بل: (۱) بر، نزه: (۲) نه خوشی گرفت: (۱) بر: (۲) بیماری املا.
 هه بلهق: نه بلهق، بازو، بازک: خنلگ، آبلق.
 هه بلین: (۱) بر بون: (۲) نه خوشی گرفت: (۳) توشی نه خوشی گرفت بون: (۴) نالوز بون، سه رلی شنوان: (۱) بر شدن: (۲) بیماری املا: (۳) میلانندن به املا: (۴) سردرگم.
 هه بن: به ندی سنگی ره شمال: بند دبرک سیاه چادر.
 هه بو: (۱) بو: (۲) دارا: (بیای هه بوه فیه نه): (۳) نوی هدبه: (۱) بود: (۲) دارا: (۳) موجودی.
 هه بوئسان: رازبانه، گیایه کی بون خوشه: رازبانه.
 هه بوئ: (۱) دارایی: (۲) دزی نه بون: (هه به تی): (۳) نهوان بون: (۱) دارایی: (۲) موجودیت: (۳) بودند.
 هه بوئنی: (۱) دزی نه بونی، ده وله مه ندی: (۲) زی و ساغی: (۱) ثروتمندی: (۲) سلامت.
 هه به: خاوه ن بون به: (نونا بی بجی هه به به): موجود باش.
 هه به بت: هه لینه، هه لیه بت، بی گومان: البته.
 هه بهش: هه راش، به که بف: (کارک هه به شه): پایلده، رشد کرده.
 هه به شیک: جوژی مقه لی له قوز، گلینه ی وه ک مدقه لی: نوعی منقل گلین.
 هه بهک: (۱) له بی ده ست، یه ری ده ست: (۲) بیجک، که موسکه بی: (۱) کف دست: (۲) اندکی.
 هه به کو: ونده چی که: مثل اینکه.
 هه به هب: وشه ی دنه و هانه دانه له شه زدا: کلمه نشجیع در جنگ.
 هه بی: (۱) خاوه ن بون بی: (۲) هه بو: (۳) جوژی که ندر: (۴) لوکه: (۱) باسی: (۲) بود: (۳) نوعی کنف، ریسمان: (۴) پشه.
 هه ببس: مرزی تهرکه دنباو بیای خوا: زاهد، مرد خدا.
 هه ببین: بون: بودن، وجود.
 هه ببینا: نوزیکی تر، که میکی دبهک: اندکی دیگر.
 هه پ: (۱) بوخی زه مینی تهر له بهر گهرمای زور: (۲) حه پ، عه ف، چه پی سه گ: (۳) خواردن له زاواری زارو کاندان: (۱) بخار زمین: (۲) وانی سگ: (۳) خوراکي درگو بش کودکانه.
 هه پرون: وردو خاش، له ت و کوب: (لهو شاخه وه که فنه زیر هه پرون به هه پرون بو): خرد و خاش، لت و پار.
 هه پرون به هه پرون: (۱) هه پرونی زور: (۲) شاخی زور بهر زو دوارا: (چپایه کی هه پرون به هه پرونه): (۱) خردوخاش و درهم شکسته: (۲)

پرتگاه بېسار سخت و بلند در کوه.

ههپس: ههفس، گرتوخانه [ههتدان].

ههپش: (۱) نهسپ، سپی؛ (۲) بزسه؛ (۳) برکردنی ده فر به پالمه به ستو؛ (جهوال ههپشانندن) [ههت] (۱) شېش؛ (۲) عطسه؛ (۳) آکندن ظرف با فشار.

ههپشانندن: داگر ننی جهوال و ده فر پراویر و به پالمه به ستو [ههت] برکردن ظرف با فشار.

ههپش کرن: بزمن، بشمین، به نرین، سه برهینان [ههت] عطسه کردن.

ههپک: (۱) کهرکیت؛ (۲) تېلا؛ (۳) بهزی نه ستور؛ (۴) خواردنی مندا له به زمانی مندا لان، ههپنی؛ (ههپکې بده به یکنی) [ههت] (۱) شانه بودکوبی؛ (۲) خوب برگ کوبی؛ (۳) بلاس و گلیم سبیر؛ (۴) خوردنی در زبان کودکان.

ههپلوك: ناله كوك [ههت] گباهی از نیره سنگ.

ههپله: (۱) کورنه پالای فولهو، خمپله؛ (۲) وراوه، راواندن، ورینه [ههت] (۱) کونا ه قد چاق؛ (۲) هذبان.

ههپو: (۱) نه او بو به زمانی زاووکان، نه ما، خه لاس بو؛ (۲) په بوسله مانکه [ههت] (۱) تمام شد به زبان کودکانه؛ (۲) شانه بسر، هه هه.

ههپو: (۱) جوړی پېشکەوی ورد؛ (۲) ههپه، کهرکیت [ههت] (۱) نوعی پسته ریز؛ (۲) شانه بودکوبی.

ههپوك: په پو سلیمانە [ههت] هه هه، شانه بسر.

ههپوله: هه بول، زته زه لامی نه زمان [ههت] لندهور نفهم.

ههپه: (۱) کهرکیت، ههپک؛ (۲) سمرزانه؛ (۳) فر بو، خه له نان؛ (۴) حهپه، عهف، حدب؛ (۵) نه و شوینسهی جلکسی پداده کهن [ههت] (۱) شانه بودکوبی؛ (۲) ایزاری در خبش؛ (۳) فریب؛ (۴) وات سگ؛ (۵) رخت آویز.

ههپه نان: خاپانندن، فریودان [ههت] فریب دادن.

ههپپی: ههپ، خواردن له زمانی مندا لندا [ههت] خوردنی در لهجه کودکان. ههپنی: ونه ی بانگ کردنی زاووک سو خوارده، یخو [ههت] بخور به زبان کودکانه.

ههپیلوك: بی فز، خوړی [ههت] بی عرضه.

ههت: (۱) ونه ی دنه دانی سگ؛ (۲) نازاد کردنی بېجو له مزینی دایک؛ (۳) نك، جهم، کن [ههت] (۱) کلمه برانگیختن سگ؛ (۲) آزادی بجه دام برای شیرمکیدن؛ (۳) نزد، پیش.

ههتا: (۱) نه و سمری ماوه و نیوان؛ (لیره ههتا نه وی دو بسنه)؛ (۲) ونه ی مەرچ دانان؛ (ههتا نه یه ی نایم)؛ (۳) بو نه وی؛ (کارم کرد ههتا نه یزی کارناک)؛ (۴) بی برانه وه؛ (ههتا ههتا یه قسمت ده گهل ناکم)؛ (۵) نا وه ختی؛ (ههتا تو م ناشنا بو ی ناشنا بو ن / نه ویستا مو به مو نه غیاره بی تو) «کوردی» [ههت] (۱) حتی، نا؛ (۲) حرف شرط؛ (۳) تا اینکه، برای اینکه؛ (۴) آید، همیشه؛ (۵) تا وقتی.

ههتار: (۱) کونکی گه وره؛ (۲) تاویر، بهردی زلی گلاره وه بوگ له کبف [ههت] (۱) بٹک گچ کوبی؛ (۲) صخره غلطان از کوه.

ههتارهك: له نه ووروزا زاووك نیزنی، وانا، ناگروکه [ههت] اصطلاحی که در

جشن نوروز گفته می شود.

ههتاسەر: هه همیشه؛ (دنیا ههتاسەر هه و نابی) [ههت] همیشه.

ههتاف: تیشکی خور، ناو [ههت] تابش خورشید، آفتاب.

ههتاكو: (۱) لیره تا نه وی، ههتا؛ (۲) نا نه می؛ (ههتاكو نه یه ی نایم)؛ (۳) تا نه وده می؛ (ههتاكو بار ههت ده هات) [ههت] (۱) نا آنجا؛ (۲) شرط این است؛ (۳) تا آن هنگام.

ههتاكوئی: ههتاكو [ههت] نگاه؛ ههتاكو.

ههتاكوئی: تا کام جی؛ [ههت] تا کجا؟.

ههتاكینی: ههتاكو [ههت] نگاه؛ ههتاكو.

ههتان: (۱) نامان، چه بهر، ته بهمان؛ (۲) تاوه کو، ههتاكو؛ (۳) نا نه م نه اندازه؛ (۴) هیشتا بنه سهری [ههت] (۱) در یادوار از ترکه یافته شده؛ (۲) تا اینکه؛ (۳) تا این اندازه؛ (۴) هنوز بیشتر، بازهم افزونتر.

ههتانا: (۱) تا نه م نه اندازه؛ (۲) هیشتا بنه سهری؛ (۳) ناكو [ههت] (۱) تا این اندازه؛ (۲) بازهم بیشتر؛ (۳) تا اینکه.

ههتانك: نه م اندازه که مه [ههت] این مقدار کم.

ههتانوها: نازبسته [ههت] تا کتون.

ههتانهو: ههتاوها [ههت] ماکون.

ههتانه: لاتان هه به، شکده بهن، لئوه دیرن [ههت] دارید.

ههتانی: ههتاكو [ههت] نگاه؛ ههتاكو.

ههتاو: (۱) نیشکی خور، خوره تاو؛ (۲) په له، له ز؛ (به ههتاوهات و تی به ری) [ههت] (۱) تابش خورشید، آفتاب؛ (۲) شتاب.

ههتاو بردن: ناوانگاژ بو ن، تاو بردن [ههت] آفتابزدگی.

ههتاو بردو: تاوانگاژ [ههت] آفتابزده.

ههتاو پرده: تاوانگاژ [ههت] آفتابزده.

ههتاو که فتن: خور هاتن، زرده ی به بان [ههت] آفتاب بر آمدن.

ههتاو که وتن: ههتاو که فتن [ههت] آفتاب بر آمدن.

ههتاو گاز: تاوانگاژ، ههتاو پرده [ههت] آفتابزده.

ههتاو كه: (۱) تا نه ونه ی؛ (۲) که می له زمان، ناویك [ههت] (۱) تا به گونه؛ (۲) مدت کوتاهی.

ههتاوه كو: ههتاكو [ههت] تا اینکه.

ههتاوه كوئی: ههتاوه كو. ههتاكو [ههت] تا اینکه.

ههتاوه كی: ههتاوهك [ههت] نگاه؛ ههتاوهك.

ههتاوه كیتی: ونه ی مەرچ، نا [ههت] تا اینکه.

ههتاوی كورد: گو فاریکی تورکی و کوردی بو سالی ۱۹۱۰ و ۱۹۱۱ له نه سنه مو ل ده رده جو [ههت] نام مجله ای.

ههتاها تا: بی برانه وه ی ده و کات [ههت] آید، نایب.

ههتاها تابه: ههتاها تا [ههت] آید.

ههتاها تایی: تا سەر، بی برانه وه ی کات [ههت] ابدی، نابی نهایت زمان.

ههتبا: بت بوایه [ههت] اگر داشتی.

ههتبان: نی نبوه بو نا [ههت] اگر آنها را داشتی.

ههتته: ونه ی که رناژو نی، [ههت] کلمه راندن الاغ.

ههت دان: (۱) دنه دانی سگ، کس کس؛ (۲) بهره لاکوردنی بېجو بو

مژینی دابک: (ببچوه کان ههت ده با بمزن) [۱] برانگبختن سگ:
 (۲) آزاد کردن بچه دام برای شیر خوردن.
 هه ترش: گوندیکی کوردستانه به عسی کاوئی کرد [۱] نام روستایی در
 کردستان که نوسط بعناب ویران شد.
 هه تره: (۱) بازوه، تهره: (۲) سه رو بهر کردنی گولله و تیر: (هه تره ی کرد
 لئی نهدا): (۳) وره، ورار [۱] رفتن بی برگشت: (۲) انحراف تیر از
 هدف: (۳) قوت قلب، شجاعت.
 هه ترهش: وره، نه زره، هه تره [۱] قوت قلب، زهره، شجاعت.
 هه ترهک: هه نار، کونکی بهردسکاندن [۱] بنگ بزرگ.
 هه ترهگ: پیری له کارکه ونه [۱] پیرلکننه.
 هه تنک: (۱) ناموس، نابرو: (هه تنکی بردم): (۲) سوکابه تی به سه ره بنان:
 (هه تنکی کردم): (۳) نابروچوون [۱] (۱) آبرو: (۲) آبرو بردن،
 بی آبرو کردن: (۳) آبرو رفتن.
 هه تنکاندن: نابرو بردن [۱] آبرو بردن.
 هه تنک کردن: هه تنکاندن [۱] آبرو بردن.
 هه تنکی: نابرو و زاو [۱] آبرو رفتن، بی آرو.
 هه تنکیایش: نابرو نه ماو، نابرو و براو [۱] آبرو رفتن.
 هه تنله: (۱) رهو بو، هه له ودا: (۲) ری لئی گوزاو [۱] (۱) رمبده: (۲) گمراه،
 منحرف از راه.
 هه تمچه: نانه جیبی خو بزی و بی نابرو [۱] ناکس بچه، پست.
 هه تمچه رهک: هه تمچه [۱] ناکس بچه.
 هه تمچه ره کی: نانه جیبی، خو بزی بابه تی [۱] دنانت.
 هه توان: مه لهدم، ده زمانئ که ده برینی ده ساون [۱] مرهم.
 هه توتنه: هه توتنه [۱] نگا: هه توتنه.
 هه توتنه: مبخه که بندو شتی بون خوش که به جلکیه وه ده درون [۱] چیز
 خوشبو که بر لباس دوزند.
 هه تول: وتی سه ره نای کابه ی حللور بیلوره [۱] اصطلاحی در بازی
 کودکانه اتل منل.
 هه تول هه تول: حللور بیلور، کابه ی منالانه لاق ده خه نه ناو لاقی
 به کترو دریزی ده کن هه کامبک نوره ی هات و ده ست له لاقی درا
 ده بی لاقی بکیشته وه دواوه [۱] نوعی بازی کودکانه، اتل منل.
 هه ته: (۱) تو خاوه نی نهوشنی: (پوله؟ هه ته، ماله؟ هه ته، ته گهر هه ته
 به ده به): (۲) هه ته: (۳) نک، جهم، کن [۱] (۱) داری: (۲) کلمه راندن
 الاغ: (۳) نزد.
 هه ته ره: (۱) مه و دای حوکمی جاو: (جاوم هه ته ری لئی ناکا، تا جاو هه ته ره
 ده کا ده شنه): (۲) سه رو بهر کردنی تیر، وه نامانج نه که وتن: (نبرم
 هه ته ره ناکا، گولله هه ته ری کرد): (۳) سوو له سه ره مه به ست: (۴) ناگر:
 (۵) مه و دای نبرگه بشتنی [۱] (۱) برد دبد: (۲) خطا رفتن تیر: (۳) پانشار
 موصرا: (۴) آتش: (۵) تیررس.
 هه ته ری: وشه به که له نه ور و زانه ده گوتری به مانا ته ی ناگر، ناگرانه [۱]
 ای آتش.
 هه تهقی: وته به که بو گالنه به در و کردن، درویه: (هه تهقی له و قسه راسته!!)

[۱] اصطلاحی برای مسخره کردن سخن دروغ.
 هه تهک: (۱) نانهگ، داوینی کهوا: (۲) نیفوکی ده برینی: (۳) هاوال، هاوژی:
 (۴) تک، نزیک، لا [۱] (۱) دامن قبا: (۲) خیشنک شلوار: (۳) رفیق،
 همراه: (۴) نزد.
 هه تهه توك: هه توتنه [۱] نگا: هه توتنه.
 هه ته تی: (۱) سوکه له ی هه تیو، ونه به که بو گف: (هه ته تی ده تکوژم): (۲) له
 دوستایه تی دا ده لئن: (هه ته تی بر وانه، نای هه تی مامه له و شیر ه ی) [۱]
 (۱) کلمه ای تهدید آمیز: (۲) خطایی دوستانه.
 هه ته تینه: پارچه بو لایه کی کون کونه زیز بنگه ران ناله زیری پی ده گو شن و
 راست ده که نه وه [۱] شمشاهنج، از ابزار زرگری.
 هه ته تیم: (۱) سنوی، بی باب و داك: (۲) هه تی [۱] (۱) بتیم: (۲) نگا: هه تی.
 تهیمچه: (۱) هه تمچه: (۲) چشنتیکه به سبزه مینی و پیوازو ته مانه و
 بانجیان سازده کری [۱] (۱) ناکس بچه: (۲) غذایی است مرکب از
 سبزه مینی و پیاز و گوجه فرنگی و بادمجان.
 هه ته تیو: (۱) سنوی: (۲) هه تی [۱] (۱) بتیم: (۲) نگا: هه تی.
 هه ته تیو بار: بیوه ژنی خاوه ن منالی ورد [۱] بیوه بچه دار، مادر بینمان.
 هه ته تیو باری: (۱) حالی هه تیو بار: (۲) برتی له نه داری و فه قبری ژنی
 بی میرد [۱] (۱) حالت بیوه مادر بینمان: (۲) کتابه از بینوایی بیوه.
 هه ته تیو باز: منالبار، به چه باز [۱] بچه باز.
 هه ته تیو بون: باب و داك مردن [۱] بتیم شدن.
 هه ته تیوچه: هه تمچه [۱] ناکس بچه.
 هه ته تیو خانه: جیکه ی به خبو کردنی سنوبان [۱] پرورشگاه ابنام.
 هه ته تیو که وتن: هه تیو بون [۱] بتیم شدن.
 هه ته تیومج: هه تمچه [۱] ناکس بچه.
 هه ته تیو مه تیو: روئنه بوته، روئ و زه جال [۱] اوباش.
 هه تیوه: (۱) وتی گف به سوکابه تبه وه، هه تی: (هه تیوه ده تکوژم): (۲) به
 گالته وه دواندن هاوال، هه تی: (هه تیوه بزانه چه ند خوشه): (۳)
 چه لاکی باریکی جادر که بهر دیره گی ده دن: (۴) نیسکینه ی توندی
 بی زون: (۵) نهخته کوبنی که ناره ی زه شمال که سوژده بینه وه [۱] (۱)
 کلمه نه دبد نحقیر آمیز: (۲) خطاب میان دودوست صمیمی بدون قید
 و قیود: (۳) سنونک پشنبانه دبرک جادر: (۴) آش عدس غلیظ و
 بی روغن: (۵) قطعه آویزان از کنار سیاه جادر.
 هه تیوی: ژبانی به بی باب و داك [۱] بتیم بودن.
 هه جاس: ناویز بکه ر [۱] میانجی.
 هه جاسی: ناویزی کردن [۱] میانجیگری.
 هه جان: (۱) هوزیکی کورده له بادبنانی کوردستان: (۲) کوپ که بو لهش
 زوق بون ده کاری دینن [۱] (۱) نام ایلی در کردستان: (۲) بادکش.
 هه جانکه ر: کسئی که کوپ له لهش ده گری [۱] بادکش گیر.
 هه جب: فر، فر پین دادان، خراوگوتن [۱] بدگویی، هجو.
 هه جناندن: داهیزان، هه جنین [۱] احساس سستی در اندام.
 هه جنین: داهیزان، لهش کران بون [۱] احساس سستی در اندام.
 هه جو: هه جب، فر [۱] بدگویی، هجو.

هه جوج: ناجوج، عاجوج، هاجوج، هاوانی باجوج [باجوج، هه جوجك: تووی هارمی [نخم گلابی.

هه جهت: (١) حاجت، نسیاب، نامیز، نامراز (٢) بریتی له کیر [١] (١) ایزار، وسیله: (٢) کتابه از آلت تناسلی نرینه.

هه چه چك: هاجی ره شك، بهره سیلکهی رهش كه له مالاندا هیلین حی دكه [چلچله.

هه جهر: گوزستان [مقبره.

هه جهل: (١) دهمی دباری کراو: (شهم قهرزهت به هه جهلی دومسانگ دوده من): (٢) ناکامی مرگ [١] (وقت مسمی: ٢) اجل.

هه جه مات: جه جامات، كه له شناخ گرتن [حجامت.

هه ج هه چك: بهره سیلکهی نامالان، حاجی ره شك [چلچله.

هه جی: حاجی [حاج.

هه ج: نیشاره بو کشتی ناونه بر: (به هه ج لایه نا بزوا، هه ج کس بی) [هر چه با هر کس.

هه چا: (١) پیرا: (٢) پیکهوه [١] بهره سیله: (٢) باهم.

هه چه چه: هه تته [کلمه راندن الاغ.

هه چه چك: نالقهی سهری گوربسی باره بند [حلقه سر رسن باربند، وهنگ.

هه چه ککو: هه نیزی، وه كه نهوه وایه [مثل اینكه، تو گو بی.

هه چه ککوچ: میوز [موز.

هه چه ککوچی: مهویز، میوز، میوز [موز.

هه چه: (١) کهری سواری: (مامه گیان سواری هه چه م ناکه ی): (٢) ونه ناوژوتنی کهر [١] الاغ سواری: (٢) کلمه راندن الاغ.

هه چه ل: (١) هه چك: (٢) چه نون، کاری دژوار [١] وهنگ: (٢) مشکل.

هه چه هه ج: (١) دوربانه له دوی بهك گوتنی هه چه: (٢) بریتی له قسمی زور بی نام [١] کلمه راندن الاغ: (٢) کتابه از باوه گو بی.

هه چی: (١) کتی بی، چی بی: (٢) هه چه نندی. (هه چی بیده نی دمه بری): (٣) هه چك [١] هرکس با هر چه: (٢) هر چند، هر چند: (٣) وهنگ.

هه چه چیکم: گشت شنی سه ره من: (هه چه چیکم بو دامی) [هر چیز که من. هه چه چیم: هه چه چیکم [هر چیز که من.

هه ده: (١) حهد: (هه ده ی وی چه بیه زافانی من): (٢) سنورا: (٣) نه اندازه: (له هه ده هر چهوه) [١] حد لباقت، شایستگی: (٢) مرزا: (٣) اندازه.

هه ده ا: (١) نوفره، نارام، سه کتین: (٢) پیکهوه، هه جا [١] آرام: (٢) باهم. هه ده اان: داسه کتین، نارام گرتن [١] آرام گرتن.

هه ده ار: (١) هه ده، نوفره: (٢) کسه بی به باره کومهك به خه لک ده کا: (٣) دارایی: (٤) بهخت: (٥) زربنگ، وشبار: (کوچکی مه زه هه ده ده ده) [١] آرام: (٢) نیکوکار، کملک کتنده مالی: (٣) دارایی: (٤) بهخت: (٥) زرنگ، هوشبار.

هه ده اری: (١) ده سگیزی، کومه گی باره: (٢) خاترجه می: (٣) سه بوری هاتن [١] کملک مالی: (٢) آسودگی خاطر: (٣) نسکین خاطر.

هه ده ان: (١) نوفره، داسه کتین: (٢) نیشانه ی پرسبار: (٣) گومان [١] (١) هه ده ا: (١) نوفره، داسه کتین: (٢) نیشانه ی پرسبار: (٣) گومان [١]

آرام، فرار: (٢) علامت سوال: (٣) شك، گمان.

هه ده د: بهردی قهبر [سنگ فبر.

هه ده راندن: هه ده بی دان، داسه کتاندن [١] آرام کردن.

هه ده راندی: نوفره گرتن [١] آرام گرتنه.

هه ده ره: (١) له تازه هه تیان مردن: (٢) ناماده ی کار، چاپك، چالاک [١] (١) از شدت ناراحتی مردن: (٢) چاپك.

هه ده رین: دامرکان، داسه کتین، نوفره گرتن [١] آرام گرتن.

هه ده ناندن: خاترجه م کردن [١] اطمینان خاطر بخشیدن.

هه ده ر: فبر [١] ضایع، هند.

هه ده دف: (١) نه بولکه: (٢) نامانج: (٣) دوزو مه بهست [١] نه کوجك: (٢) هدف: (٣) سرام، نفصود.

هه ده ی: کدی وایه [١] کی چنین است؟

هه ده بابش: هه ده اان، نوفره گرتی، نارام بو ن [١] آرام گرتن.

هه ده بداندن: هه ره شه کردن، گهف کردن [١] نه بدید کردن.

هه ده دیه: دیاری، سه وقات [١] ارمان.

هه ره: (١) نه نیا: (هه ره خوت وهره): (٢) به نسوتین به کا: (هه ره هات و هه ره دبت): (٣) دایم: (هه ره هه بی، هه ره خوش بی): (٤) بی گومان: (مه نرسه هه ره دیم بو مالنان): (٥) چونه کایی بیت: (هه ره بیده به جا بزانه چی ده که م): (٦) ته گهر: (هه ره ببخوی دوزانی چه): (٧) بی دره نگ:

(هه ره هات ملی ناله جوین دان): (٨) هه ج، هه مو: (هه ره گا، هه ره کس، هه ره جی): (٩) کهر، گویریز: (١٠) هه قهمن: (١١) به فبیز: (١٢) خاك [١] فقط: (٢) نشانه توالی واسنمرار: (٣) هه مینه: (٤) حتما: (٥) دره حال: (٦) اگر: (٧) فوراً: (٨) هه ره را شامل شود، هر: (٩) خر، الاغ: (١٠) احمن: (١١) منکیر: (١٢) خاك.

هه ره ز: (١) هه ره ی، فوراً: (٢) زبیه، گربانی مندال: (٣) زه ره ی کهر، گوره: (٤) خاك، خول [١] گل: (٢) صدای گریه به چه: (٣) عرعر الاغ: (٤) خاك.

هه ره ا: (١) گزه و کیشه، بسوتی: (٢) بانگ، قاو: (٣) هه راو، پان، گوشاد: (٤) دور، دژی نریك [١] آشوب و هنگامه: (٢) ندا، صدای بلند: (٣) فراخ، گشاد: (٤) دور.

هه ره ا: غار، وا، قاچان [١] دو، گریز. هه ره ا ج: حهراج [١] حراج.

هه ره ا ج کردن: شت فرودشتن له ناو خه لکا کتی نرخی پیری بی بیدا بو نهو بی [١] حراج کردن.

هه ره ا جه بازار: هه ره ا جه بازار [١] بازار حراج. هه ره ا دایی: ته و او بو ن، تمامایی [١] نعام شدن.

هه ره ا ز: هاتو جو له جولا نه ده ا [١] نوسان، آمدورفت در ناب. هه ره ا رگه: جولا نه [١] ناب.

هه ره ا ز: (١) رشانهوه، ورشین: (٢) قریبی رشانهوه [١] قی: (٢) نهوع. هه ره ا ز: هه ره ا ج [١] حراج.

هه ره ا س: (١) نيسراحت و نارامی: (هه ره ا س پی هه لگرتوم): (٢) جازن، وه ره ز: (٣) ترس [١] آرامش و قرار: (٢) پکر: (٣) نرس.

هه ره ا س: (١) نيسراحت و نارامی: (هه ره ا س پی هه لگرتوم): (٢) جازن، وه ره ز: (٣) ترس [١] آرامش و قرار: (٢) پکر: (٣) نرس.

هه ره ا س: (١) نيسراحت و نارامی: (هه ره ا س پی هه لگرتوم): (٢) جازن، وه ره ز: (٣) ترس [١] آرامش و قرار: (٢) پکر: (٣) نرس.

هه ره ا س: (١) نيسراحت و نارامی: (هه ره ا س پی هه لگرتوم): (٢) جازن، وه ره ز: (٣) ترس [١] آرامش و قرار: (٢) پکر: (٣) نرس.

هه ره ا س: (١) نيسراحت و نارامی: (هه ره ا س پی هه لگرتوم): (٢) جازن، وه ره ز: (٣) ترس [١] آرامش و قرار: (٢) پکر: (٣) نرس.

ههراسان: جازز، وهزه [ه] پکر.

ههراسه: (۱) ترس، خوف؛ (۲) داوهل، داهول [ه] (۱) بيم، هراس؛ (۲) منرسك.

ههراش: (۱) له گه شسه، به گه شسه؛ (۲) ههرازا؛ (۳) گه لاو چلوی که به سهر داوه زای دادن، نالاش؛ (۴) له بهر بهك هه لوه شاور، ریزال؛ (گوشنه که ههراش ههراش بو) [ه] (۱) بالنده، نموکرده؛ (۲) تهوع و قی؛ (۳) انبیره، پوشال روی سفف؛ (۴) ازهم گسبخته، ازهم یاشیده.

ههراش ناوس: ناوسی نزبک به زان [ه] آبسئن نزدبک به زابمان. ههراش بو: (۱) گه شه کردن؛ (به رخه که ههراشه، شیناوه رد ههراش بو)؛ (۲) لیسک بلاویون [ه] (۱) شکوفاشدن، بالنده شدن؛ (۲) ازهم باشیدن.

ههراش ههراش: له بهر بهك بلاویوگ: (گوشنه که نهوه نده کولوه ههراش ههراش بو) [ه] ازهم پاتسیده.

ههراشه: نه خوشه کی ده خله که زورواوه بارانی نه بوه [ه] از بیمار بهای غلات از بی آبی.

ههراشتن: (۱) روخان، ننگ روخان، رمان؛ (۲) روخاندن [ه] (۱) فروربختن دبواز و...؛ (۲) فروربزاندن.

ههرافتش: دور که ونهوه [ه] دور افندان.

ههراگردن: (۱) قاوگردن، ده ننگ بهر زگردن نهوه؛ (۲) کیشه و گیره کردن [ه] (۱) صدا بلند کردن، بانگ برآوردن؛ (۲) مجادله کردن.

ههراگردن: غاردان، راگردن [ه] دویدن، گرپخن.

ههرااله: (۱) شکوفه، کلوک، کولوک، بشکوز؛ (۲) جار، بانگاوازا [ه] (۱) شکوفه درخت؛ (۲) ندا در دادن، جار.

ههرام: حهرام، ناره وا [ه] ناروا.

ههرامزا: حهرامزاده، بیژی، بیژو، بیج [ه] حهرامزاده.

ههرامزاده: ههرامزا، بیژو [ه] حهرامزاده.

ههرام وهر: حهرام خور [ه] حهرام خوار.

ههرامه: (۱) وانبک، واك، وانهك، نهوشت، هین؛ (۲) کامه، کبهه؟ [ه] (۱) آن چیز؛ (۲) کدام، کدامین؟.

ههران: کومه له کهر [ه] خران.

ههران نهوه: کیشه ساز کردن، نازه نانهوه [ه] آشوب به پا کردن.

ههرانن: زه زاندن [ه] عرعر کشیدن.

ههرانه: به فیز، کهرانه، له خویابی [ه] منکبیر، مغرور.

ههراو: گوساد، فرهه [ه] گشاده، گشاد.

ههراوزه نا: چه قهو گوره، زه نازه نا [ه] جنجال و ههاهو.

ههراوهو ربا: ههراوزه نا [ه] جنجال و ههاهو.

ههراههرا: فاهوه قاهوه قیره قیره [ه] سروصدا.

ههراهمر: دورتر و دورتر، ههر دورتر [ه] دور و دورتر.

ههراهه می: ههراوی، یازو بهرینی [ه] فراخی، گشادی.

ههراهی: پانایی، بهر بنایی [ه] عرض، پهنا، گشادی.

ههریزه: گندوره [ه] خریزه.

ههریل: (۱) ههبل؛ (۲) نالوژی و تیلک هالوی [ه] (۱) نگا، ههبل؛ (۲) درهم

برهمی.

ههریلاندن: (۱) نالوژکردنی زیس؛ (۲) برئی له نالوژکردنی کار؛ (۳) خاپاندن [ه] (۱) سردرگم کردن رشته؛ (۲) کتابه از بهم ریختن کار؛ (۳) فریب دادن.

ههریلین: (۱) ههبلین؛ (۲) فر بوخواردن [ه] (۱) نگا، ههبلین؛ (۲) قریب خوردن.

ههر بو: بی پیشینه، هه همیشه خاوه نی بو [ه] ازلی، باینده بی آغاز.

ههر بوگ: ههر بو [ه] نگا، ههر بو.

ههر بوگه: دایم بو، نه بوئی نه دیوه [ه] همیشه بو.

ههر بوئی: نه مرئی، بی پشوننه [ه] جاودانی، باندگی.

ههر به نه: کهردار، چارویندار، خهر به نده [ه] چاروادار.

ههر بی: به ناشکرا، ره ب و راست [ه] بی برده، رک.

ههر بینا: هه بینا، بهوزوانه، له نا کاو [ه] به همین زودی.

ههر پله: روزاوه، زاوه. قسه به زانن [ه] هذیان.

ههرت: (۱) ونه می گه زاننده وهی گاجووت له خه نی جوئا؛ (۲) ناوی ده شینکه له کوردستان [ه] (۱) کلمه ای برای بازگرداندن گاو در شمار سخم؛ (۲) نام دشنی در کردستان.

ههرتا: (۱) تنبا بو نه می؛ (۲) گش داوی [ه] (۱) فقط برای اینکه؛ (۲) هر نخ.

ههرتاک: گش نیکیان [ه] هر دانه، هر فرد.

ههرتاکو: نه نیا بو نه می، ههرنا [ه] فقط برای اینکه.

ههرتاوه کو: ههرتاکو [ه] فقط برای اینکه.

ههرتاوه کوئی: ههرتاکو [ه] فقط برای اینکه.

ههرت دانه وه: زفراندنی گا له خه تی جوئا [ه] بازگرداندن گاو در سخم.

ههرتشت: نه وی شته به گشنی: (ههرتشت بزرافی مروف بسنوری دینه شکاندن) [ه] هرچیز.

ههرتک: دوه کان [ه] هر دو.

ههرتکان: ههرنکی نه وان [ه] هر دوی آنها.

ههرتکو: نیوه دوان [ه] هر دوی شما.

ههرتکیان: دوانه کان بیکه وه: (ههرتکیان باین ههرتکیانم ده وی) [ه] هر دوی آنها با هم.

ههرتم: ههردم، ههرگا، ههرگاف [ه] هرگاه.

ههرتو: نه نیا نو [ه] فقط نو.

ههرتوش: ولانیکه له کوردستان [ه] منطقه ای در کردستان.

ههرتوشی: عهشیره نیکه له کوردستان [ه] عهشیره ای در کردستان.

ههرته: (۱) وهی زفراندنی گا له جوئا، ههرت؛ (۲) ههرنو؛ (۳) لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [ه] (۱) کلمه برگرداندن گاو در شمار سخم؛ (۲) تنها تو؛ (۳) روسنایی در کردستان که بعشبان آن را وبران کردند.

ههرتهل: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [ه] از روسنایه وبران شده کردستان توسط بعشبان.

هه‌رتین: ناخ‌هه‌لکبئسان له عه‌زه‌نان [هه‌] آه حسرت کئسیدن.
 هه‌رجا: له جینگه‌ی خو‌ی، قه‌یدی نه‌ی: (فه‌رمابشنه‌کمت به هه‌رجا به‌لام
 من نَبْرُم) [هه‌] به‌جای خودش.
 هه‌رجار: گئش ده‌حفه‌بئ [هه‌] هر بار.
 هه‌رجاره‌کی: (۱) ده‌رجار: (۲) هه‌ر ته‌نبا جارنک [هه‌] (۱) هر بار: (۲) فقط
 بیکبار.
 هه‌رجایی: (۱) گه‌زیده‌و مالا‌نگه‌ر: (۲) گولبکه له وه‌نه‌وشه ده‌کا [هه‌] (۱)
 ولگرد: (۲) گلی است شبیه بنفشه.
 هه‌رجن: بادامه‌تاله [هه‌] بادام تلخ کوهی.
 هه‌رجو: نکا، نه‌رجو، خواشنت، مه‌دهه‌ر [هه‌] خواهش،
 هه‌رجو‌ر: چونا‌وچون بئت [هه‌] هر طور.
 هه‌رجو‌ر: هه‌رجو‌ر [هه‌] هر طور.
 هه‌رجی: کام شوین بئت [هه‌] هر کجا.
 هه‌رجاخ: هه‌رده‌م [هه‌] هر گاه.
 هه‌رجاوا: هه‌رجلونه‌ک [هه‌] هر طور.
 هه‌رچشت: هه‌رئشت [هه‌] هر چیز.
 هه‌رچفاس: هه‌رچه‌ند [هه‌] هر چند.
 هه‌رچقاش: هه‌رچه‌ند [هه‌] هر چند.
 هه‌رچله: (۱) چه‌رخ‌دارو باری که به‌رداشی پی ده‌گو‌زنه‌وه: (۲) گئش به‌ک
 له لئه‌کان: (ریحانه‌م هه‌به هه‌رچله‌ی کورنی نه‌زی) [هه‌] (۱) چرخ و
 جو بهای وسیله انتقال سنگ آسیا: (۲) هر شاخه‌ای.
 هه‌رچم: هه‌جیم [هه‌] هر چه من.
 هه‌رچون: به کام باردا، هه‌رجو‌ر [هه‌] هر طور.
 هه‌رچهن: (۱) نه‌وه‌نده‌ی، نه‌وه‌نه‌ندازی: (۲) نه‌گه‌رچی [هه‌] (۱) هر اندازه،
 هر چقدر: (۲) اگر چه.
 هه‌رچه‌ند: هه‌رچهن [هه‌] نگا: هه‌رچهن.
 هه‌رچه‌ندژی: نه‌گه‌رئش، ده‌گه‌ل نه‌وه‌شا [هه‌] بابا بکه.
 هه‌رچه‌نده: هه‌رچهن [هه‌] نگا: هه‌رچهن.
 هه‌رچی: (۱) هه‌رئشت: (۲) هه‌رچه‌ند: (۳) خو‌ئیزی و بی‌ئرخ: (هه‌رچی و
 به‌رچی) [هه‌] (۱) هر چیز: (۲) هر اندازه: (۳) ناچیز، بی‌ارزش،
 هه‌رچی چوئنی: له هه‌ربارنک‌دا: (هه‌رچی چوئنی بی زامان بو‌اردوه) [هه‌]
 به‌هرجهت، در هر حال.
 هه‌رچی‌کو: هه‌رچهن [هه‌] نگا: هه‌رچهن.
 هه‌رچیم: هه‌جیم [هه‌] هر چه من، هر چه مرا.
 هه‌رچی به‌رچی: بنه‌اده‌ی خو‌ئیزیو به‌ره‌لدا [هه‌] اوباش.
 هه‌رچی و به‌رچی: هه‌رچی به‌رچی [هه‌] اوباش.
 هه‌رچی‌وه: (۱) هه‌رئشنی: (۲) هه‌رچه‌ند [هه‌] (۱) هر چیز: (۲) هر اندازه.
 هه‌رحال: هه‌ر حال، هه‌رچوئنی بئت [هه‌] در هر حال، هر طور که باشد.
 هه‌رخستن: (۱) وه‌به‌رناودان بو‌وشک‌بو‌نه‌وه: (۲) گوئی زاگرن بو‌ببستن
 [هه‌] (۱) بهن کردن در آفتاب: (۲) گوش فرادادن برای شنیدن.
 هه‌رخوت: (۱) نه‌نبا تو: (۲) نه‌رخوت، لوله‌ی مه‌شکه [هه‌] (۱) تنها خودت:
 (۲) خوب دستگیره‌ مشک.

هه‌رد: (۱) عه‌رد، زه‌مین: (۲) شاخی سه‌خت و پز به‌رد: (۳) هه‌رنک [هه‌] (۱)
 زمین: (۲) کوه سنگی و سخت: (۳) هر دو.
 هه‌رد: (۱) نارد: (۲) هه‌زاوا [هه‌] (۱) آرد: (۲) خرد شده، گرد شده.
 هه‌رداندن: نو‌ره کردن، سل کردن، خه‌بداندن [هه‌] خشمگین کردن.
 هه‌ردنک: هه‌رنک [هه‌] هر دو.
 هه‌ردن: گوندبکه له کوردستان به‌عسی وئرائی کرد [هه‌] از روستاهای
 ویران شده کوردستان توسط به‌ئبان.
 هه‌ردو: هه‌رنک [هه‌] هر دو.
 هه‌ردو‌ک: هه‌رنک [هه‌] هر دو.
 هه‌ردو‌کان: هه‌رنکان [هه‌] هر دو آنها.
 هه‌ردونه: ناوی دوگوندی کوردستان که به‌عسی وئرائی کردن [هه‌] نام دو
 روستای کوردستان که به‌ئبان ویران کردند.
 هه‌رده: (۱) خو‌رن، خو‌راک: (۲) ساراو چول، بی‌اوان: (۳) زورکان، ده‌ستی
 به‌گردولکه: (۴) نه‌ره و جولگه‌رد: (۵) وه‌ک، له جه‌شنی: (هه‌رده جاران)
 [هه‌] (۱) خوردن، خو‌راک: (۲) بی‌باان: (۳) دشت پرتسه ماهورا: (۴) خل
 بی‌باانگرد: (۵) مانند، مثل.
 هه‌رده‌بانان: کو‌ساران [هه‌] کوهساران.
 هه‌رده‌بیر: وا‌زو‌زی [هه‌] متردد، دمدمی.
 هه‌رده‌جاران: روزگارانی بئشین [هه‌] در زمانهای گذشته.
 هه‌رده‌ر: هه‌رکوی، هه‌رچی به [هه‌] هر کجا.
 هه‌رده‌گیل: جولگه‌رد [هه‌] و بلان و آواره بی‌باان.
 هه‌رده‌م: (۱) گئش وه‌خت: (۲) له کام وه‌خنا [هه‌] (۱) هر دو. همیشه: (۲)
 هر گاه.
 هه‌رده‌می: وا‌زو‌زی، هه‌رده‌بیر [هه‌] متردد، دمدمی.
 هه‌رده‌ن: خو‌اردن، خو‌ارن [هه‌] خوردن.
 هه‌رده‌نی: خو‌ارده‌مه‌نی، شبای خو‌اردن [هه‌] خوردنی.
 هه‌ردی: خه‌لکی کبو‌پاره [هه‌] کوهستانی.
 هه‌ردیسه: نه‌ه‌ژدن، ردین، ریش، موی بان جه‌نه‌و چرو چوا [هه‌] ریش.
 هه‌ردین: قه‌اس، یون، سل، خه‌بدین [هه‌] خشمگین شدن.
 هه‌ردین: له‌به‌ره‌ک بلاو‌بون له‌به‌ر کولین: (گوشت هه‌ردیه) [هه‌] از هم
 باشیدن در اثر بختن.
 هه‌ردینان: هه‌ردو‌کیان [هه‌] هر دو آنها.
 هه‌ررک: وشه‌به‌که بو‌سه‌یرمان و واق‌ورمان [هه‌] کلمه‌ نعجب.
 هه‌ررو: گئش رو‌ژی [هه‌] هر روز.
 هه‌ررو: هه‌رو [هه‌] هر روز.
 هه‌ررو‌ژی: رو‌ژانه، هه‌مو‌رو‌ژنک [هه‌] روزانه، هه‌مو‌روه.
 هه‌رو‌ژی: هه‌ررو‌ژی [هه‌] هه‌مو‌روه.
 هه‌رز: (۱) فیره، به‌هه‌چی چوگ، خه‌سار: (۲) فر بزو، فر بز: (۳) بزار، گیای
 بی‌به‌ره [هه‌] (۱) ضایع، هه‌ر: (۲) فر بز: (۳) گیاه هرزه.
 هه‌رزا: (۱) ناوجه‌به‌که له کوردستان: (۲) ناوی عه‌شیره‌نکه [هه‌] (۱)
 ناحیه‌ای در کوردستان: (۲) نام عه‌شیره‌ای است.
 هه‌رزال: (۱) بئرنک: (۲) که بری ناو‌زه‌زو بئستان که له‌سه‌ر ووه‌ جاویان ا

شده موی حی ایما (۱) سجم ما خت (۲) حوب برای انابه حادرا (۲) کلیه باغ.

هدرزالک: هدرزال [نگا: هدرزال].

هدرزاله: (۱) هدرزال، پیزک (۲) ریزه له [نگا: (۱) سکوی اثاثیه چادر: (۲) نگا: ریزه له.

هدرزان: (۱) کم نرخ: (۲) پی یه زه بی [نگا: (۱) ارزان: (۲) بی لطف.

هدرزان بایی: کم نرخ [نگا: ارزان قیمت.

هدرزان فروش: (۱) شت فروشتن به نرخ کمی: (۲) کسی که شت به نرخ کمی کم در فروشنی [نگا: (۱) جنس ارزان فروختن: (۲) کسی که ارزان می فروشد.

هدرزان کز: (۱) برینسی له فقیر و نه دار: (۲) برینسی له چروک و زرد [نگا: (۱) کتابه از بنوا: (۲) کتابه از خسی.

هدرزانسی: سالی خوش و بر بهره کمت [نگا: سال نیکی بر حاصل.

هدرزابون: به غیر و چون، زایه بون [نگا: به هدر رفتن.

هدرزل: نه نگوتکه همویری بچوک [نگا: چونه کوچک خمیر.

هدرزل: پواری له به ریه کچوگ، رژیوی هیچ به سهر هیچه و نه ماوا [نگا: بوسیده ازهم دررفته.

هدرزه له: دو گوندی کوردستان به عسی ویرانی کردن [نگا: دوروستای کردستان که بعینان ویران کردند.

هدرزل هدرزل: نه او پواری [نگا: تمام بوسیده و از کار افتاده.

هدرزن: دانه و بله به کی سوری زور ورده بزبوه ده کربنه نان. زورتر خواردنی مامرو ماله، باچیک [نگا: ارزن.

هدرزنه: (۱) خونجهی گونی زه ز: (۲) گیاهی کی بزاره له توتن دا [نگا: (۱) غنچه شکوفه تاک: (۲) گیاهی هرزه در کشتزار توتون.

هدرزنه تاله: چوری هدرزن که تامی ناله، گال [نگا: ارزن تلخ، گال.

هدرزنه کیویله: گیابه که به ریکی وهک هدرزن ده گری [نگا: ارزن کوهی.

هدرزنه گهوره: گارس، هدرزنه سپیلکه که به هیشو ده بی و ده نکی درشته، زورات [نگا: گاورس.

هدرزنه گیلوش: چوری هدرزن که شکلی له گه نمه شامی ده کا [نگا: نوعی ارزن با دانه های مانند بلال.

هدرزه: (۱) گیای بزارا: (۲) بلخ و جلف: (۳) سهرسه خت و لاسار [نگا: (۱) گیاه هرزه: (۲) سبکسر: (۳) خیره سر.

هدرزه بیو: چنده باز، چنده بیو، چنده باز [نگا: وراج

هدرزه چن: بزار کمر [نگا: وجین کننده.

هدرزه چنه: هدرزه بیو [نگا: وراج.

هدرزه کار: نازه لاوی مولی نه هاتو [نگا: نوجوان.

هدرزه کاری: روزانی لاوی [نگا: دوران نوجوانی.

هدرزه گوئی: فسه بی بنام گوتن [نگا: زازخایی.

هدرزه له: (۱) هدرزال، پیزک: (۲) که پره شبنه جو له کان [نگا: (۱) سکوی چوبی در چادر، نگا: هدرزال: (۲) جشن میوه بندان کلبمیان.

هدرزه بی: کاری سوگوبی نابرو بانه [نگا: کار جلف و سبک روانه.

هدرزیل: هدرزال [نگا: نگا: هدرزال.

هدرزین: هدرزن [نگا: ارزن.

هدرژاندن: (۱) پلبخاننده وه: (۲) له ناوبردن، نه هیشتن: (۳) هه لابه هه لا کردن: (۴) بیپوده خهرج کردن، ده ست بلاوی نه له جینی خوی دا [نگا: (۱) نه کردن: (۲) ازین بردن: (۳) ازهم پاشیدن درانسر جوشانیدن زیاد: (۴) اسراف، خرج بی معنی کردن.

هدرژین: هه لاهه لا بون [نگا: له ولورده شدن در اثر جوشیدن زیاد.

هدرس: (۱) ورج، حدش: (۲) فرمیک، روندک، نرسر، نرسرین: (۳) عه زه رت، ناسه: (۴) نژگه ره: (۵) هه لکیشانی ناخ [نگا: (۱) خرس: (۲) اشک: (۳) آرزو: (۴) سسکه: (۵) آه کشیدن.

هدرستاندن: (۱) تیک شکاندن: (۲) وردوخاش کردن: (۳) پی زینخستن: (۴) له خهو بیدار کردن وه: (۵) بلند کردن و زاوه ستانیدن [نگا: (۱) درهم شکستن: (۲) خرد و خمیر کردن: (۳) زیر پا له کردن: (۴) از خواب بیدار کردن: (۵) بلند کردن و بر پا نگهداشتن.

هدرستن: پال ویکدان، لیک جوت بون به توندی، پیکه وه لکانی بی نیوان [نگا: محکم به هم جسییدن.

هدرستین: (۱) شکاندن: (۲) وردوخاش کردن: (۳) پی زینخستن [نگا: (۱) شکستن: (۲) خرد و خمیر کردن: (۳) زیر پا له کردن.

هدرسک: هه لتاوبن، ناواتنه وهی خوراک له ورگدا [نگا: هضم، گوارش.

هدرسی: نرسرین، روندک [نگا: اشک.

هدرسی: (۱) نیک ده گهل دوان پیکه وه: (۲) ورچیک [نگا: (۱) هرسه ماهم: (۲) یک خرس.

هدرسی رشنایش: فرمیک ژاندن [نگا: اشک ریختن.

هدرسیک: جرحه مشک [نگا: موش کور.

هدرسیک: هدرسی [نگا: نگا: هدرسی.

هدرسیکان: نهو نیک ده گهل دوه که [نگا: هرسه شان.

هدرسیکیان: (۱) هدرسیکان: (۲) ورچیکبان [نگا: (۱) هرسه شان: (۲) یکی از خرسها.

هدرسییل: بهردی گوشه ی پناغه ی دیوار [نگا: سنگ شالوده نیش دیوار.

هدرسیین: (۱) مه لبه ندیکه له کوردستان: (۲) فرمیسکاوی [نگا: (۱) ناحیه ای در کردستان: (۲) اشک آلود.

هدرش: نرسرین، روندک، فرمیک [نگا: اشک.

هدرش: (۱) فیرو، خورابی: (۲) مه زه خنی به غیر [نگا: (۱) هدر: (۲) اسراف، هدرشان: (۱) له به ریه ک بلاویون له بهر کولان: (۲) پلبخانه وه [نگا: (۱) ازهم پاشیدگی: (۲) له شدن.

هدرشاندن: (۱) له به ریه ک بلا کردن: (۲) پلبخاننده وه: (۳) هدرزاندن [نگا: (۱) ازهم پاشیدن: (۲) له کردن: (۳) ازین بردن.

هدرشت: هرچنی [نگا: هرچیز.

هدرشتن: هدرشاندن [نگا: نگا: هدرشاندن.

هدرشته: هدرشت [نگا: هرچیزی.

هدرشته: ناره به هاروی به ناوشبلدراوی داودا و کراوی وشکه وه کراوی [نگا: رشته آشی.

هدرشتنی: هدرشت [نگا: هرچیزی.

- هەر شتی: (١) ریزاڵ بوگه: (٢) پلێخاوار (١) ازهم یاشیده: (٢) له شده.
- هەر شهه: گوندیکه له کوردستان به عسی وێرانی کرد (١) از روسناهای ویران شده کوردستان نوسط بهشبان.
- هەر شهو: گش شهوئی (١) هرتسب.
- هەر شین: هەر شتن. هەر شانندن (١) نگا: هەر شانندن.
- هەر فاندن: نیک زوخاندن. زماندن (١) خراب کردن. فروریزاندن.
- هەر فاندن: نیک زوخاندن (١) فروریزاندن.
- هەر فتن: نیک زوخان (١) ریزش کردن دیوار و کوه.
- هەر فتی: نیک زوخاوار (١) درهم ریخته. ریزش کرده.
- هەر فتن: هەر فتن (١) ریزش کردن دیوار و کوه.
- هەر فی: رما، روخا، دانهبی (١) ریزش کرد.
- هەر فین: روخا، هەر فتن (١) نگا: هەر فتن.
- هەر ف: جهنگ، شهز (١) جهنگ.
- هەر فه: جالاک، چاپک (١) چاپک.
- هەر ق: خه نده ک، که نده ک، ره هه نده (١) خندف.
- هەر ک: (١) نومی دانه وئله: (٢) نهوده غلهی که بو توو جیا ده کریته وه، دره (١) نخم کاشتنی ها: (٢) مقدار غلهای که به پذیر اختصاص می یابد.
- هەر ک: (١) بزوا، بزونی: (٢) فنی بهه رکبته: (٢) ونه ی سه برمان، جه ک: (٣) فور، ههزی (١) حرکت: (٢) حرف تعجب: (٣) گل.
- هەر کات: ههردهم، جهسانی (١) هرگاه، هردم.
- هەر کاتی: ههردهمی (١) هروفنی.
- هەر کام: هه به ک (١) هر بک، هر کدام.
- هەر کان: (١) نه زوک، گهانداری که منال و بئجوی نابی: (٢) هه رنگان (١) (١) نازا، عقیب: (٢) هردوی آنها.
- هەر کاندن: نه زوک کردن (١) عقیب کردن.
- هەر کاندن: (١) بزواندن، بزاونن: (٢) وهزی خستن: (٣) ناسف هه رکاند، له شکر هه رکاند (١) حرکت دادن، جینانیدن: (٢) راه انداختن.
- هەر کو: ههرجی (١) هرکجا.
- هەر کو: (١) ههرجون: (٢) ده ست به جی: (هه رکو دینم لیم دا) (١) هر طور: (٢) هه مینکه.
- هەر کو ده: (١) بو هه رکوی: (٢) له هه رکوی (١) به هرکجا: (٢) در هر کجا.
- هەر کور: که سنی زهوی ده کولئی (١) زمین کن.
- هەر کوگه: هه رکو (١) هرکجا.
- هەر کولوج: ههرجون، به هه رناوایه ک (١) هر طور.
- هه رکوندی: لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولبان کرد (١) روستایی در کوردستان که بهشبان آن را ویران کردند.
- هه رکوی: هه رکو (١) هرکجا.
- هه رکویته: هه رکوی، هه رکو (١) هرکجا.
- هه رکه: (١) چنو بنیادهم: (٢) بی دره نگ: (٣) لینی بئجه، بیکه گلۆ له (١) هر کس: (٢) هه مینکه: (٣) بیج، گلۆ له کن.
- هه رکه بو: هه ر بنیادهمی بو بیته (١) هر که بود.
- هه رکه بوخوی: (١) رفان رفان: (٢) دنیای بی فانوئی زوردارو بی زور (١) مسابقه در نبودن: (٢) دنیای هر کس هر کس، قانون جنگل.
- هه رکهس: هه ر بنیادهمی (١) هر کس.
- هه رکهس هه رکهس: هه رکه بوخوی (١) هرکی هرکی.
- هه رکه هه رکه: هه رکه بوخوی (١) هرکی هرکی.
- هه رکی: (١) عاشیره تیکه له کوردستان: (٢) هه رکهس (١) نام عسیره ای در کوردستان: (٢) هر کس.
- هه رکی: هه رکهس (١) هر کس.
- هه زکی: (١) بزوت: (٢) روشت (١) جنیب: (٢) رفس.
- هه رکی بیداو: لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولبان کرد (١) روستایی در کوردستان که بهشبان آن را ویران کردند.
- هه رکیته: گوندیکه له کوردستان به عسی وێرانی کرد (١) از روسناهای ویران شده کوردستان نوسط بهشبان.
- هه رکیژان: هه رکامبان، نایه تی مرویه (١) هر کدامنسان، ویژه انسان.
- هه رکیژک: هه رکامیان، نایه نی جه که له مرویه (١) هر کدامشان، ویژه غیر انسان.
- هه رکیل: که سنی که توی به زه مینی نه زه وه کرده و جونی ده کا (١) کسی که بر زمین مرطوب پلر پاشیده و شخم زند.
- هه رکین: (١) نه زوک بون: (٢) بزونی، جولان (١) نازاشدن: (٢) جنیبیدن.
- هه رکین: (١) بزونی: (٢) وهزی که وتن (١) حرکت کردن: (٢) به راه افتادن.
- هه رکینه: لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولبان کرد (١) روستایی در کوردستان که بهشبان آن را ویران کردند.
- هه رگ: هه به ک، هه رکام (١) هر بک.
- هه رگ: (١) قور، ههزی، ههز: (٢) هه رک (١) گل: (٢) نگا: هه رک.
- هه رگا: هه رکات (١) هرگاه.
- هه رگاف: هه رگا (١) هرگاه.
- هه رگاو: هه رگا (١) هرگاه.
- هه رگاو: قور او (١) لجن.
- هه رگل: هه رجا (١) هه ر دفعه.
- هه رگو: هه رگ، هه به ک (١) هر بک.
- هه رگو جای زوشیایش: هه رکه سه به لا به کدا بلا وه کردن (١) هر کس به سویی منفرق شدن.
- هه رگوچی: هه رشنیک (١) هر چیزی.
- هه رگویهو: هه ریه کی (١) هر یکی.
- هه رگیز: فهت، به هه یج کلوجی (١) هرگز.
- هه رگیس: هه رگیز (١) هرگز.
- هه رگین: دروسکراو له قور (١) گلین.
- هه رگینه: سوآلهت، له ههزی چی کری (١) سفال.
- هه رلا: (١) گش ناله ک: (٢) هه میشه لاسار (١) هر طرف: (٢) همواره لجا باز.
- هه رله: داپروشلک، پیریزنوکه، پیرایشوکه (١) خر خاکی.

هرمان: (۱) هرگیز نه فه وتان: (۲) کار، شول، خبات، فرمان (۱) جاودانگی: (۲) کار.

هرزمان: رمان، رمان، روخان، هرفتن (۱) فروریختن دیوار و کوه.

هرماندن: (۱) بی‌بش کردن له ماف: (۲) پس کردن: (چیله کا فیژو کمر گارانگی ده هرفمینه): (۳) به خساردان: (ته به روی خو هرفماند) (۱) محروم کردن: (۲) آلوده کردن، کشف کردن: (۳) ضایع کردن، به هدر دادن.

هرمستی: روخاو، رمباو، هرفنی (۱) فروریخته.

هرمشک: نیره موك (۱) نه تر نه ماده.

هرمگ: له و گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد (۱) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هرمن: گوتدبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد (۱) از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

هرموشک: مشکه کوره، چرجه مشک (۱) موش کور.

هرموش: هینسوه نرینی به دارو و وشکه بوگ (۱) خوشه انگور خشک شده آویزان از درخت.

هرموشک: هر موشک (۱) موش کور.

هرمه: شان، پهل، مل (۱) کتف.

هرمهت: نوکبکه واتا، بنوی، کویری، هر مه ند (۱) دعای شر، نوعی تفرین.

هرمهل: نه سیه نده (۱) اسیند.

هرمه له: هراو چه قه چمن، گیره و نیره (۱) سرو صدای جنگال.

هرمه له: (۱) بنه گولیکی بلند زه نگی گه لای نامال خوله که ره به گولی به زور زنگان ده گری: (۲) له و گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد (۱) گل خنمی: (۲) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هرمه من: ولانی هر مه منی، ویدی هر منی (۱) ارمنستان.

هرمه ند: هر مه ت (۱) نگا: هر مه ت.

هرمه نی: گه لیککی که ونارایه له زور گاری که ونارادا دوه لمت بود و جیرانی کوردان بون (۱) فوم ارمنی.

هرمی: هر می، هارمی (۱) گلابی.

هرمی: هر می (۱) گلابی.

هرمی: روخاو، رماو، هرفنی (۱) فروریخته.

هرمی بشکوان: خاکه لیه (۱) فرودین ماه.

هرمیشک: نانی دوناو زون گوشراو (۱) جنگالی نان دروغن ترید شده.

هرمی کروری: جوروی هر می که له ترشانی ده که ن (۱) نوعی گلابی.

هرمی کیوبله: کروسک (۱) گلابی جنگلی.

هرمی گولوی: جوروی هر می (۱) نوعی گلابی.

هرمی لاسوره: جوروی هر می (۱) نوعی گلابی.

هرمیله: ناوی دو گونده له کوردستان که به کیان به عسی ویرانی کرد (۱) نام دوروستا که بکی از آنها توسط رژیم بعث عراق ویران گردید.

هرمی مام سارمه: جوروی هر می (۱) نوعی گلابی.

هرمین: (۱) مان گرتن، گه گرتن، جه نه گرین: (۲) به فبر و چون: (۳) روخان، رمان (۱) اعتصاب کردن: (۲) به هدر رفتن: (۳) فروریختن.

هرمین: رمین، بره و (۱) رواج.

هرن: ناوی گوندیک و چیا به که له کوردستان (۱) نام روستایی و کوهی در کردستان.

هرن: (۱) ژیده ری زویشته: (۲) خولوی: (۳) برن، بچن (۱) مصدر رفتن: (۲) خاک آلود: (۳) بروید.

هرنی: له و گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد (۱) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هرند: (۱) هرند: (۲) شوین گیر (۱) زمین: (۲) ردياب.

هرندی که ردش: شوین دوزینه وه (۱) رديابی کردن.

هرنی: مانی گرت (۱) اعتصاب کرد.

هرنی: بوی بچن، بوی برن (۱) بروید به.

هرنمین: (۱) هرمین، مان گرین: (۲) مانیان گرت له رویشتن، غه زرین، بی بان چه قاند (۱) اعتصاب کردن: (۲) اعتصاب کردند.

هرنو: (۱) بالداریکی زه شی زور به ته و زمی زاو که ره: (۲) که رو کاو رای که (۱) عقاب: (۲) خره، ای الاغ.

هرنو: (۱) هوگر: (۲) بچو، برن (۱) انس گرفته، خو گرفته: (۲) برو.

هرنو: بچو، بهمش، بچه، برن (۱) برو.

هرنو: (۱) هرنو: (۲) هرروز، هرروز (۱) برو: (۲) هرروز.

هرنو: (۱) چیشنی ناردو زون و دوشاو، حلوا: (۲) به خورایی: (۳) تابه جو ره (۱) حلوا: (۲) رابگان: (۳) همین طور.

هرنوبار: (۱) که رو بار: (۲) برینی له دارمیوی له داری تر هالاو (۱) خروبار: (۲) کتابه از تاك پیچیده بر درخت دیگر.

هرنوبف: (۱) دنگی پشیله له به به کاجونا: (۲) برینی له توره بونی که زو خه لاس دهینی: (گویی مده به توره بی نه و هه زوبفیکه ده برینه وه) (۱) نره گر به هنگام جنگ: (۲) کتابه از خشم زود گذر.

هروته: گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد (۱) از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

هروته کونه: له و گوندانهی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد (۱) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هروتیان: گه لی و دولیکه زور گوندی نبدان به عسی هموی ویران کرد (۱) دزه ای باروستاهای بسیار که توسط رژیم بعث عراق ویران شدند.

هروز: هرروز (۱) هرروز.

هروسا: هر تاوا، هریم جو ره (۱) همچین، همین طور.

هروش: کرد، له ده ستارکراو (۱) کو بیده با دستاس.

هروشک: هر مینسک (۱) جنگالی خوراکی، نگا: هر مینسک.

هروشف: گه ف، کوره شه (۱) نه بد.

هروم: جه موش، بو نیستر و بارگینی نو زو به دفر تیرن (۱) جموش.

هرون: (۱) شوین باجه (۱) جینگه (۱) ردها: (۲) جای.

هرون: هرون (۱) نگا: هرون.

هرونه: هرون، هرون (۱) نگا: هرون.

هه‌روه‌ول: نۆز و خۆل [] گردوخاك.

هه‌روه: هه‌روا، نا به‌م‌چۆره [] هه‌مین‌طور.

هه‌روه‌ها: هه‌روا، هه‌روه [] هه‌مین‌طور.

هه‌روه‌تر: پتر له‌وه‌كه‌ بێ‌ده‌به‌ی [] هه‌س‌ بېشتر.

هه‌روه‌ك: نه‌واو له‌گوێن، له‌وه‌نه، له‌چه‌شنى [] هه‌مانده.

هه‌روه‌كو: هه‌روه‌ك [] هه‌مانده.

هه‌روه‌كێ: هه‌روه‌ك [] هه‌مانده.

هه‌روه‌كێهك: به‌رانه‌ر، بێ‌ زباده‌ كه‌مێ له‌ ئێوان‌دا [] كاملاً‌مانده
يكدیگر، برابـر.

هه‌روه‌ها: هه‌روا، هه‌روه‌ها [] هه‌مین‌طور.

هه‌روه‌هه‌ر: دايم و ده‌رهم، بێ‌ برانه‌وه [] هه‌بسه.

هه‌زو هه‌راو: زور بان و به‌رین [] به‌سیار فراخ و وسع.

هه‌روئى: خه‌روئى، كه‌روئىشك، كه‌روئىشك [] خه‌رگوش.

هه‌روئىشك: هه‌رمېشك [] چنگالى، نگا: هه‌رمېشك.

هه‌ره: (١) وه‌به‌كه‌ بو‌ نه‌ویمز نېشان‌دان، ترين: (هه‌لگورت له‌ جبا
هه‌ره‌به‌ره‌كانى كوردستانه): (٢) ریزه‌نالودارى كه‌ به‌سه‌ر پرده‌ی ژیر
به‌دراشدا زا به‌ل كراون: (٣) ریزه‌خه‌شنى له‌سه‌ر لا دانده‌راو بو‌
نېشك بو‌نه‌وه: (٤) هه‌ر، قور: (٥) ماكه‌را [] (١) نېشانه‌ صفت‌ عالی، ترين:
(٢) رده‌بى نېر چوبى در سق زير سنگ آسپا: (٣) رديف خه‌شت
بر به‌لو جبهه‌شده‌ بى‌ خه‌شك شدن: (٤) گيل: (٥) ماچه‌الاغ.

هه‌ره: (١) هه‌رو، هه‌زو، به‌رو، به‌جو، به‌چه، به‌مه‌ش: (٢) مشار، تېخى ددانه‌دار بو‌
دار بې‌نه‌وه: (٣) نېغه، ديوارى ناسكى ئېوان‌دودبو: (٤) زه‌زه‌ی كه‌را: (٥)
قور، خه‌زى: (٦) ون‌به، گوم‌به‌ له‌ به‌ر چاو [] (١) برو: (٢) آره: (٣) نېغه،
ديوار نازك: (٤) عه‌رع‌ر الاغ: (٥) گيل: (٦) گم‌شو.

هه‌ره‌ناسى: شاخى له‌ شاخان سه‌خت‌تر [] كه‌وه‌ صعب‌الع‌بورتر از
كه‌وه‌هاى ديگر.

هه‌ره‌هال: هه‌رچون بېت [] به‌ه‌رحال.

هه‌ره‌باش: چاكر له‌ گش [] به‌ه‌تره‌هه‌مه، به‌ه‌رین.

هه‌ره‌به‌رز: له‌ گش بېندنه‌ر، ده‌ورانى كه‌وه‌نارادا ناوى كئوى ئه‌لبورز
هه‌ره‌به‌رزبو [] بېندنه‌رین.

هه‌ره‌به‌زیه: كه‌له‌شېرى كه‌ بو‌به‌ی قیت و ددانه‌دار بى، بو‌به‌مشار []
خه‌وس ناچ آره‌ای.

هه‌ره‌ت: (١) ده‌رفه‌ت، كه‌بى: (٢) جه‌نگه، كاتى زوربوئى شنى: (هه‌زه‌تى
جوانم بو، هاوین هه‌زه‌تى مېوه‌به) [] (١) قرصت: (٢) عه‌نقوان، موسم.

هه‌ره‌ز: ناوچه‌به‌كه‌ له‌ كوردستان [] ناچه‌هاى در كردستان.

هه‌زه‌زال: له‌ گش ده‌سه‌لات‌دارتر [] مقننه‌رین.

هه‌زه‌زاله: گبایه‌كه، ریزه‌له [] گبایى است، نگا: ریزه‌له.

هه‌زه‌زل: (١) زه‌لام‌تر له‌ زه‌لامان: (٢) گه‌وره‌ی گه‌وران [] (١) گنده‌تر از
هه‌مه: (٢) بېندنه‌رین.

هه‌زه‌زو: (١) زوتر له‌ گش: (٢) له‌مېزینه‌نر له‌ رۆزگارى رابردو [] (١)
زودترين: (٢) ماڤيل نارېخ.

هه‌زه‌زور: زورن له‌ زور [] بېشترین.

هه‌ره‌زوى: هه‌ره‌زوا [] زودترين.

هه‌ره‌زىنگ: نامرازى داغ‌كردن له‌ ناسن، مۆرى داغ‌كردن [] مېهر
داغ‌گذارى.

هه‌ره‌ژنه: نانېشك [] آرنج.

هه‌ره‌س: (١) پسان و داروخانى پارچه‌به‌دوخاك له‌ جبا: (كه‌وه‌هه‌رسى
هېنا): (٢) رنو، رنى، كه‌لبه، شابه، كه‌وى، كه‌وه‌به‌فر: (قه‌لانى زوى
رؤخواه هه‌ره‌س به‌ توپى نه‌سېم / سو باهى لاله‌و گول چادرى له‌ جى
هه‌لدا) «حاجى قادر»: (٣) رۆنگ، فرمېسك [] (١) گسسن و رېزش
قطعه‌ای از كوه: (٢) بهمن: (٣) اشك.

هه‌ره‌س‌بردن: به‌سانى كئوى بان زنو [] گسسن و رېزش كردن كوه با
هه‌ن.

هه‌ره‌س‌هېشان: هه‌ره‌س‌بردن [] نگا: هه‌ره‌س‌بردن.

هه‌ره‌شه: گه‌ف، گۆزه‌شه، هه‌رگه‌ف [] نه‌د.

هه‌زه‌شه‌وگۆره‌شه: هه‌رگه‌ف [] نه‌د.

هه‌ره‌ك: (١) هه‌ره‌ك له‌وان: (٢) بزوا: (٣) كه‌رى چكوئه: (٤) كارى
به‌راستى، بى‌گه‌مه: (٥) نه‌ستېره هه‌ره‌گه‌شه‌كه‌ى نزىك به‌ هېف [] (١)
هه‌رك از آنها: (٢) كه‌رك: (٣) خه‌ر كوچك: (٤) كار جه‌دى: (٥) نام
ستاره‌ای درخشان.

هه‌ره‌كان و هه‌ره‌كان: قامبكى منالانه‌یه له‌ جوړى گالنه‌دا ده‌لېن.
زه‌نگه‌ به‌وانا، بزونه‌وه و به‌شودان و هه‌دادان بى [] ترانه‌ای كودكانه.

هه‌ره‌كردن: رېزكردنى خه‌شنان له‌سه‌ر لا بو‌ وشك بو‌نه‌وه [] رديف كردن
خه‌شنها بر به‌لو به‌ منظور خه‌شك شدن.

هه‌ره‌كردن: به‌ مشار بر بېنه‌وه [] آره‌ كردن.

هه‌ره‌كه: كه‌ره‌كه، خه‌ره‌كه [] آن الاغ.

هه‌ره‌كه: (١) بزوا، بزوتن: (٢) مشاره‌كه، نامرازى دار بې‌نه‌وه كه [] (١)
كه‌رك: (٢) آن آره.

هه‌ره‌كه‌ت: هه‌زه‌كه، ته‌شگر، بزوا، جو‌لانه‌وه [] كه‌رك.

هه‌زه‌كه‌ت: هه‌ره‌كه‌ت [] كه‌رك.

هه‌ره‌هلى: مېوه‌ی بل و زور گه‌به‌شتو [] مېوه‌ زیاد رسېده نرم شده.

هه‌ره‌م: (١) زورى نه‌نده‌رون: (٢) بېزى له‌ زنى مېرد [] (١) حرم، اندرون
خانواده: (٢) كناهى از همسر، عبال.

هه‌ره‌ماسى: جوړى ماسى په ئېسكېكه‌ وه‌ك مشارى له‌ ده‌م هانونه‌ده‌ر []
آره‌ماهى.

هه‌زه‌مه: (١) جه‌نگه، هه‌زه‌ت: (٢) به‌وه، په‌ره: (٣) بى‌بى خه‌لك و كوئىل:
(٤) گه‌نم و دانه‌وئى تېكه‌لا و كراو: (٥) له‌ز، به‌له: (٦) گۆنزه [] (١)

موسم، عه‌نقوان: (٢) رواج: (٣) انبوهى مردم: (٤) حېوبات مخلوط: (٥)
عجله و شتاب: (٦) درهم، بدون محاسبه.

هه‌ره‌هو: هه‌ر ناوه‌ها [] هه‌مین‌طور.

هه‌ره‌هه‌ر: زور بى، چه‌نه‌باز [] وراخ.

هه‌ره‌هه‌ز: زبانه: (هه‌ره‌هه‌زه نان و به‌زه)، مه‌به‌ره [] كار تعاونى.

هه‌ره‌هه: له‌ فه‌وان بى‌به‌ش [] جاويد.

هه‌ره‌هه‌س: قه‌ت ناهه‌رنى [] هه‌مېشه‌هست.

هه‌ره هه‌ر: گوره گور، چه‌چه‌فی شه‌راوی [هه‌ر] جاروجنجال خشم‌آلود.
 هه‌ره‌هیه: هه‌ره‌هس [هه‌ر] همیشه هه‌س.
 هه‌ره‌ی: (١) فیز: ده‌هه: (٢) دره‌نگ، دبر‌وه‌خت [هه‌ر] (١) نکیتر: (٢) دبر‌وقت.
 هه‌ره‌ی کوته‌نه: وه‌دره‌نگی که‌وتن [هه‌ر] دیر‌شدن، به‌دبر‌وقت افندان.
 هه‌ره‌ی: (١) خوری، هه‌ری: (٢) کوروا (٣) هه‌ره، نرینی بېشگر: (هه‌ره‌ی
 مه‌زن وانا: زلترین) [هه‌ر] (١) پشم: (٢) کرک، پشم زیرین: (٣) نرین.
 هه‌ره‌ی: (١) نارئ، به‌ئئ: (٢) ناخو، نه‌رئ: (٣) ئیواره‌وه‌خت: (٤) بانگ
 کردن له‌ژن: (٥) برئئ له‌کا‌ورای بی‌ناگا: (٦) برئئ له‌وانه، که‌ی وابه؟
 [هه‌ر] (١) آری: (٢) آبا: (٣) عصره‌نگام: (٤) ندا برای مؤنث: (٥) کنا‌به از
 آدم بی‌خبر: (٦) کنا‌به از نفی، چنین نیست.
 هه‌ره‌ی: هه‌زی، فور، هه‌ر [هه‌ر] گیل.
 هه‌ره‌یاس: دو گوندی کوردستان به‌ناوه‌به‌عسی وئرائی کردن [هه‌ر] نام‌دو
 روسنای کردستان که‌بعثیان ویران کردند.
 هه‌ره‌ی به‌سه‌ر: قوز به‌سه‌ر، خاکه‌سه‌ر، برئئ له‌بېچاره [هه‌ر] کنا‌به از بېچاره.
 هه‌ره‌یو: (١) جوریک هه‌لسوا که‌له‌دوشاوی وشکه‌وه‌کرا‌وسازده‌کری: (٢)
 ناوچه‌به‌لو وشاروکیکه‌له‌کوردستان به‌عسی وئرائی کردن: (٣)
 پارچه‌ی نا‌وربشمی، هه‌ره‌ی [هه‌ر] (١) نوعی حلوا که‌از شیره‌خشکیده
 انگور سازند: (٢) نام منطقه‌ای و شهرکی در کوردستان که‌بعثیان آن‌را
 ویران کردند: (٣) پارچه‌ی اهریشمی، حریر.
 هه‌ره‌یو: فریزو [هه‌ر] فریز.
 هه‌ره‌یسه: که‌شکه‌ک، جېشئ گه‌نمه‌کوتا‌و به‌گوشته‌وه [هه‌ر] آتش حلیم.
 هه‌ره‌ی شامی: جېشئ سبئی ره‌نگ له‌گوریز [هه‌ر] نوعی الاغ سفید‌رنگ.
 هه‌ره‌ی کار: که‌سئ که‌کاری قوز ده‌کا [هه‌ر] گلکار.
 هه‌ره‌ی کاری: قوزه‌کاری [هه‌ر] گلکاری.
 هه‌ره‌ی که‌ر: که‌سئ فور ده‌گرینه‌وه‌ده‌بېشئ [هه‌ر] گیل سرشت.
 هه‌ره‌ی کیئ: هه‌ر کیئ [هه‌ر] نگا: هه‌ر کیئ.
 هه‌ره‌یو: (١) ده‌ور و به‌ری نا‌وایی که‌ناکیئدرئ و مائی هه‌موانه: (٢) ناوچه،
 مه‌له‌ند [هه‌ر] (١) حریم عمومی آبادی: (٢) منطقه، ناحیه.
 هه‌ره‌ی مسری: جو‌رئ گوریزئ نامال‌سبئ [هه‌ر] نوعی الاغ سبیدام.
 هه‌ره‌ی مه‌ندش: زور‌پیر، زور‌هان، فر به‌وه‌نه‌مدن [هه‌ر] بسیار پیر و فر‌نوت،
 هه‌ره‌یو: خو‌لاوی [هه‌ر] خالک‌آلود.
 هه‌ره‌ی نایئ: کرین، سائن [هه‌ر] خریدن.
 هه‌ره‌ی که: (١) هه‌ره‌ک، هه‌ر کام: (٢) تدا‌به‌بکی [هه‌ر] (١) هریک: (٢) فقط
 بکی.
 هه‌ره‌ی که: (١) هه‌ریک له‌وان، هه‌ر کامیک: (٢) نه‌ئا به‌کیکه [هه‌ر] (١)
 هر بکی: (٢) فقط بکی است.
 هه‌ره‌ی هه‌رو: وشئی گه‌ف کردن له‌پیا‌و [هه‌ر] کلمه‌ نه‌دید مرد،
 هه‌ره‌ی هه‌ره‌ی: (١) به‌ئئ به‌ئئ، ناخو وایو؟ (٢) هه‌ره‌شه له‌ژن وانا: ده‌ژانم
 چت کرده [هه‌ر] (١) آبا چنین بود؟ (٢) کلمه‌ نه‌دید زن.
 هه‌ر: (١) هه‌ر، ناره‌ژو: (٢) نه‌وین: (٣) نېشئبا [هه‌ر] (١) آرزو: (٢) عشق: (٣)
 هوس.
 هه‌زار: ده‌جار سه‌ت، بیست چهل په‌نجا، په‌نجا‌جار بیست [هه‌ر] هزار.

هه‌زار: جه‌نجا‌جار هه‌زار: (بېه‌زار) له‌شکر دریکیدان [هه‌ر] هزاران.
 هه‌زاران: زور‌جار هه‌زار، هه‌زارا [هه‌ر] هزاران.
 هه‌زاران هه‌زار: چه‌ند میلیون، ده‌جار سه‌ده‌ه‌زار سه‌ده‌ه‌زار [هه‌ر] میلیون‌ها.
 هه‌زار به‌ه‌زار: شاخی زور به‌رزو ناسئ [هه‌ر] کوه سنگی بسیار بلند و دارای
 برنگاه.
 هه‌زاریا: زئو [هه‌ر] هزاریا.
 هه‌زار برئئ: کلا‌وقازی، شتبیکی ئوئ له‌سه‌رتوئ به‌له‌نا‌وزگی چه‌بو‌اندا،
 هه‌زار لوغانه [هه‌ر] هزارلای سیرایی.
 هه‌زار پوپ: که‌له‌شیرئ پوپه‌بان [هه‌ر] خروس تاج‌په‌ن.
 هه‌زار پوپنه: هه‌زار پوپ [هه‌ر] خروس تاج‌په‌ن.
 هه‌زار پوپه: هه‌زار پوپ [هه‌ر] خروس تاج‌په‌ن.
 هه‌زار پئ: هه‌زار پا [هه‌ر] هزاریا.
 هه‌زار پېشه: (١) حوا‌یجه‌به‌کی دار به‌چا‌وه‌چا‌وه‌کرا‌وه بو‌نوه‌ زور‌شئئ
 جبا‌جبا‌ئ نېخه‌ن: (٢) برئئ له‌که‌سئ سه‌ری له‌زور‌کاران ده‌رچئ:
 (بېت وایو هه‌زا هه‌زار پېشه / مه‌ی سو‌ره زئا له‌زاره‌تېشه) «مه‌مو
 زین» [هه‌ر] (١) صندوقچه‌ی طبقه‌بندی شده: (٢) کنا‌به از آدم هه‌مه‌فن
 حریف.
 هه‌زار توئ: (١) هه‌زار برئئ: (٢) برئئ له‌بنیاده‌ی ده‌بنه‌وه‌یرو نا‌زاست [هه‌ر]
 (١) هزارلای سیرایی: (٢) کنا‌به از آدم نو‌دار و نا‌درست.
 هه‌زار توئخ: هه‌زار توئ [هه‌ر] نگا: هه‌زار توئ.
 هه‌زار ره‌گ: برئئ له‌زول و حه‌رامزاده، بیژ، پېچ [هه‌ر] کنا‌به از حه‌رامزاده.
 هه‌زار گه‌ز: گبا‌به‌که [هه‌ر] گبا‌ه هزارگوشان.
 هه‌زار لو: هه‌زار توئ [هه‌ر] نگا: هه‌زار توئ.
 هه‌زار لوخانه: هه‌زار برئئ [هه‌ر] هزارلای سیرایی.
 هه‌زار لوغانه: هه‌زار برئئ [هه‌ر] هزارلای سیرایی.
 هه‌زار لوئ: هه‌زار برئئ [هه‌ر] هزارلای سیرایی.
 هه‌زار مه‌یز: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه‌ی که‌به‌عسی کا‌ولبان کرد [هه‌ر]
 روسنایی در کوردستان که‌بعثیان آن‌را ویران کردند.
 هه‌زار و به‌که‌لا‌به: هاتسو‌چوئ که‌رویشک له‌سه‌ر به‌فر بو‌شوئنه‌ونکه [هه‌ر]
 رفت و برگشت خرگوش روی برف برای ردگم کردن.
 هه‌زار و به‌که‌لا‌بی: هه‌زار و به‌که‌لا‌به [هه‌ر] نگا: هه‌زار و به‌که‌لا‌به.
 هه‌زاره: (١) هه‌زار و به‌که‌لا‌بی که‌رویشک: (٢) به‌ردی قه‌بئئ لئواری حه‌وزا:
 (٣) لئواری نا‌قه‌ی نا‌وه‌وار: (٤) خه‌وززان و خه‌بالات کردنی نا‌و
 جېگه: (٥) بیره‌وه‌ری هه‌زارساله‌ی له‌دا‌بک بو‌ن بیان مردنی پیا‌وی
 گه‌وره: (٦) نا‌وه بو‌ژان [هه‌ر] (١) نگا: هه‌زار و به‌که‌لا‌به: (٢) سنگ بر جسته
 له‌حوض: (٣) له‌طاقچه: (٤) خواب از سر بردن به‌فکر فرورفتن در
 رختخواب: (٥) یادبود هزارمین سال تولد یا مرگ بزرگان: (٦) نام زتانه.
 هه‌زاره‌زیله: کو‌مه‌ئئ زور له‌مثاله‌ورته‌که [هه‌ر] جمعیت زبادی از کودکان.
 هه‌زاره‌ک: له‌هه‌زاریاژ پا‌ژیک [هه‌ر] یک هزارم.
 هه‌زاره‌کهردن: (١) خه‌بالات کردنی خه‌وززان: (٢) شوئنه‌ونکه‌کردنی
 که‌رویشک له‌سه‌ر به‌فر [هه‌ر] (١) به‌فکر و خیال فرورفتن آدم بدخواب:
 (٢) ردگم کردن خرگوش روی برف.

مبوه.

هه ژ گو بۆال: چرۆ چیلکه ی ناوردو [چوب خشك همه.

هه ژ گهل: (١) لکه داری وشکه موبوگ: (٢) چرۆ چیلکه ی ناوردو [١] شاخه خشك شده: (٢) چوب همه.

هه ژ گگی: پرزه ی داریان گبا [بوشال چوب یا گباه.

هه ژ ماز: (١) ژماره: (٢) ژمار [١] شماره: (٢) شمار.

هه ژ مارتن: ژماردن [شمردن.

هه ژ ماردن: هه ژ مارتن, ژماردن [شمردن.

هه ژ مارد: (١) بژراو: (٢) نه قنبراو [١] شمرد: (٢) برگزیده.

هه ژ ماردی: ژمراو, هه ژ مارد [شمرد.

هه ژ مارد: ژماره [شماره.

هه ژ مراندن: (١) ژماره کردن: (٢) ژمارتن, هه ساو کردن [١] سمردن: (٢) حساب کردن.

هه ژ مهت: مه بنهت, خه, و خه فعت [غم و اندوه.

هه ژ هار: زنده ددان [دندان اضافی.

هه ژ هان: له مرین [لرزیدن.

هه ژ هت: هه جهت [نگاه, هه جهت.

هه ژ هك: شه كان, له مره [اهزاز.

هه ژ هند: سه رسوزن [عجیب و غریب.

هه ژ هه ژال: چیلکه و چال [همه, شاخ و برگ خشك.

هه ژ هه ژوك: زۆر به له مره [بسیار لرزان.

هه ژ هه ژوكی: له مره بنهوه ی دابمی [لرزش همبستگی.

هه ژ هه ژوك: حاج هاجك [جلجله.

هه ژ ی: (١) بهر كه ته ی, شابهسه, به سندن له بهر دل و چاو: (٢) به نرخ.

قیهت دار [١] شابهسه, شایان: (٢) ارزش مند.

هه ژ یاتی: لبهانوی بی, زبهانوی بی [شابهسنگی.

هه ژ یار: هه ژ هار [دندان زیادی.

هه ژ یان: (١) هه ژان, هه ژ هان: (٢) ره وای نرخه که ی [١] جنبش جانبی:

(٢) ارزیدن, شایان ارزش.

هه ژ یایی: رازاو, شه کاوه [دراهنزاز.

هه ژ یر: هریر, هه نجیر, موبه به که چه نند جووری هه به بهم ناوانه, دهی,

هه ره که فانی, هه کتاتی, رۆك, شنگالی, ته فاره, زهك [انجیر.

هه ژ یره: هه نجیره کیو بلکه [انجیر کوهی.

هه ژ ی کرن: چه زلی کردن, نه فاندن, هه ززی کرن [عاسی بودن, دل داده

کسی بودن.

هه ژ ین: (١) رازان, هه ژان: (٢) بهرانه ری ده گهل قیبهت: (٣) بزوتن [١] نکان خوردن, نوسان: (٢) ارزش: (٣) حرکت.

هه ژ ین: وانله کین, شه کینه وه [جنباننده.

ههس: (١) خاوان بوئنه, بچه وانه ی نه: (٢) هس, ناگا: (ههس ده کم

سرماسه): (٣) خهست, دزی تراو: (٤) ونه ی گا له سهه خهت

گه زاننده نه, هه رته, هه رت: (٥) وز, توانا: (٦) دارایی: (ههس ونهس

دا): (٧) هه سههس, چه خه چی [١] هست: (٢) احساس: (٣)

غلبظ: (٤) کلمه برگرداندن گاو در شخم: (٥) نیرو: (٦) دارایی: (٧) نگهبان شب.

هه سار: (١) گول, نه ستیر, نه سنبرک, نه ستیل: (٢) جهوش, جهوشه, حه سار: (٤) قهلا [١] استخر: (٢) حیاط: (٣) قلعه.

هه سار گه له: به چه, جهوشه مهز [شیغازه.

هه ساره: (١) جهوشه مهز, به چه: (٢) نه ستیره, ستاره, سنبری عاسمان [١] شیغازه: (٢) ستاره.

هه ساره جو چکه دار: نه ستیره ی کلکه دار ستاره دنبا له دار.

هه ساره زه رینه: کولکه زینه, په لکه زه نگینه, کهسک وسور [رنگین کمان.

هه ساره شناس: نجوم گه [ستاره شناس,

هه ساره گه زین: هه ساره شناس [ستاره شناس.

هه ساره نامس: هه ساره شناس [ستاره شناس.

هه ساری: (١) نه ستیل, گولاو: (٢) قهلا نشین [١] استخر: (٢) قلعه نشین.

هه ساس: نۆ به داری ناوایی و بازار به شهو [نگهبان شب, عسیس

هه سان: (١) سان, به رده سان: (٢) سانه وه, نیسراحت: (٣) هه رچی خاوهن بوئن: (٤) هاسان [١] فسان: (٢) آسودن: (٣) موجودات: (٤) آسان.

هه سان دان: تیز کردن و ساوین به هه ساندا [تیز کردن تیغ با فسان.

هه ساندن: ههست کردن [حسن کردن.

هه ساندی: نیزکراو به هه سان [تیز شده با فسان.

هه سان کرن: هه سان دان: (من داساخوه هه سان کر) [تیز کردن با فسان.

هه سانه وه: سانه وه [آسودن.

هه سانه وه: سانه وه [آسودن.

هه ساو: (١) ساو, عاسمانی بی هه ور: (٢) مالن, پیامالن: (٣) تیزکراو به سان: (٤) حساب, هه سپ [١] آسمان صاف: (٢) مالن: (٣) نیز شده با فسان: (٤) حساب.

هه ساوین: پیامالن, ساوین [مالیدن, ساییدن.

هه سانندن: گومان بردن, وا تیگه بشتن: (نهو من زارۆ دهه سپینه) [ارزویی کردن.

هه سپ: نه سپ [اسب.

هه سپا: نه سپا, له سهرخو, سه بر [آهسته.

هه سپاو: نه سپاب, نامرار, نامیر [ابزار, اسباب.

هه سپایی: نه سپایی, به له سهرخویی [آهستگی.

هه سپیزه: گپا به که له وینجه ده کا [گیاهی است شبهه بونجه.

هه سپست: (١) گوندنیکه له ولاتی بوتانی کوردستان که ژیره سنی ترکانه: (٢) وینجه کیویه [١] روستایی در کردستان: (٢) بونجه

خودرو.

هه سپک: وینجه کیویه, هه سپست [بونجه خودرو.

هه سپی: نه سپی, سنی [شیش.

هه سپی ئیخته: نه سپی گون ده رهانی [اسب اخته شده.

هه‌سپیی به‌زا: نهمسی گرتوه‌غار [اسب مسابقه].
 هه‌سپیی جه‌شا: نهمسی نیخه‌کراو [اسب اخنه].
 هه‌سپیی دارین: بایسکل، دوچه‌رخه [دوچرخه].
 هه‌سپیی فه‌حل: نهمسی نووی بو په‌زبنه‌سرمابن [اسب چفتگیری].
 هه‌سپیی قوله: نهمسی شی [لزادی از اسب].
 هه‌سپیی که‌جیل: نهمسی ره‌سمن [اسب اصیل].
 هه‌سپیی گونو: هه‌سپیی نیخه [اسب اخنه شده].
 هه‌سپیی من: مابن [مادبان].
 هه‌سپیی نر: نهمس [اسب].
 هه‌سپیی نه‌یی: نازیلوکه، حوتسرخوا، تازی نه‌حمه‌دراوکه‌ره، بالوک،
 نهمسی حمه‌سمن حوسنمان [حشره آخوندک].
 هه‌ست: (۱) دارایی، بو: (۲) ناگا، حمس: (۳) نیسقان، پیشه، نیسک: (۴)
 نوید، هه‌س: (۵) هه‌شت، هه‌فت به‌له [۱] مورجودی: (۲) احساس،
 (۳) استخوان: (۲) غلیظ: (۵) هه‌شت.
 هه‌ست: هه‌نه [داری].
 هه‌ستار: روئدک، فرمیسک [اشک].
 هه‌ستان: (۱) رایون، هه‌سه‌سهریا: (۲) بیدار بونه‌وه له‌خه: (۳) زه‌قو
 زه‌پ‌بون: (۴) هه‌تانه [۱] برخاستن: (۲) بیدارشدن از خواب: (۳)
 راست شدن: (۴) دارید.
 هه‌ستاندن: (۱) را کردن، بلند کردن به‌فینه‌وه: (۲) له‌خه‌راپه‌زاندن: (۳)
 ره‌پ‌و‌زاست زاگرتن: (۴) نه‌ساندن، ساندن [۱] بلند کردن: (۲)
 بیدار کردن: (۳) راست و مستقیم نگهداشتن: (۴) گرفتن.
 هه‌ستانده‌وه: هه‌سانانه‌وه [نگا: هه‌ستانه‌وه].
 هه‌ساننه‌وه: (۱) دواي کره‌ن بلند کرده‌وه: (۲) نه‌ستانده‌وه [۱] بس
 از افندان باز بلند کردن: (۲) بازگرفتن.
 هه‌ستانه‌وه: (۱) دواي که‌وین رایون: (۲) له‌نه‌خوشی ز زگار بون: (۳)
 زیندوبونه‌وه دواي مردن: (۴) وه‌خه‌به‌ره‌انن بو پارشینو [۱] بعد از
 افتادن بلند شدن: (۲) شفا یافتن: (۳) قیامت: (۴) بیدار شدن برای
 سحری.
 هه‌ستای: هه‌سنا، جوار جه‌ل بیست [هه‌ستاد].
 هه‌ستک: هه‌جک، نالقه‌ی گوربسی باره‌وباران، هه‌چی [حلقه‌ رسن
 باریند].
 هه‌ستکار: نه‌ندامی که‌ هو‌ی هه‌ست کردن [اندامهای حس کننده،
 حواس].
 هه‌ست کردن: حمس کردن، بیزانین، ناگا کردن [احساس کردن].
 هه‌سنو: (۱) پیشه، نیسقان، هه‌ست: (۲) ده‌لکی زه‌قی مبه‌وه، ناوکه‌مبه‌وه [۱]
 (۱) استخوان: (۲) هه‌سنه.
 هه‌ستو: هل، نه‌سنو [گردن].
 هه‌ست و خوست: ده‌نگ، بزوئن [حرکت و صدا].
 هه‌ستوک، هه‌سکار [نگا: هه‌ستکار].
 هه‌ست و نیست: بون و نه‌بون [هه‌سن و نیست، موجودی].
 هه‌ست و نیست: هه‌ست و نیست [هه‌ست و نیست].

هه‌سته: (۱) نه‌ستی بو پوشو: (۲) راسته‌به: (۳) نه‌سپایی، له‌سهرخو: (۴)
 هه‌ته: (۵) پیشه، نیسقان [۱] آهن آتش‌زنه: (۲) بلندشو: (۳) آهسته:
 (۴) داری: (۵) استخوان.
 هه‌سته‌ر: نیستر، قاتر [اسنر].
 هه‌سته‌ره: موس، گوژان، گیزان، نبخی موناش [استره].
 هه‌سته‌کا: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاو لبان کرد [۱]
 روستایی در کردستان که به‌شبان آن را ویران کردند.
 هه‌سته‌م: (۱) دژوار: (که‌زی هه‌سته‌هه): (۲) نه‌سپایی، سپایی، ناسنه‌م [۱]
 (۱) سخت و دشوار: (۲) آهسته.
 هه‌سته‌ی: نوئودو شلی نیکه‌لاو، نیر نیکه‌ل به‌تراو [غلیظ و رقیق
 مخلوط].
 هه‌ستی: (۱) نیسک، پیشه: (۲) بون: (۳) راسته‌به‌ی [۱] استخوان: (۲)
 هستی، موجود: (۳) بلندشو، ی.
 هه‌ستی: (۱) نه‌سنی، بهره‌ستی، هه‌سنه: (۲) راسته‌به‌ی [۱] آهن
 آتش‌زنه: (۲) بلند شود.
 هه‌ستیار: (۱) هه‌سنوک، هه‌سکار: (۲) شاعیر، ویزه‌وان [۱] احساس
 کنده: (۲) شاعر و ادیب.
 هه‌ستیس: هه‌زده [هه‌جده].
 هه‌ستی شفشک: خوین شیرین، ره‌زامسوک، نیسک‌سوک [دوست
 داشتنی، تودل برو، محبوب‌القلوب].
 هه‌ستیف: (۱) نه‌سنیولک، ناسنی که به‌سهر نه‌نورا رای‌ده‌نگیون: (۲)
 ناسنی که نانی بی له‌نه‌ندور ده‌که‌نه‌وه [۱] آهنی که بر بالای تنور
 می‌گذارند: (۲) آهنی که بدان نان از تنور بیرون کشند.
 هه‌ستیف: هه‌سنیف [نگا: هه‌سنیف].
 هه‌ستیک: هه‌جک، هه‌سک [نگا: هه‌سک].
 هه‌ستی کوژ: (۱) کرک‌زکه: (۲) دوری لبس، بریتی له‌زورخور [۱]
 غضروف: (۲) کتایه از پرخور.
 هه‌سنی کولی: نیسک‌شکار، نیسک‌زواو [شکسته استخوان، پوسیده
 استخوان].
 هه‌ستی گران: خوینتال، ره‌زافورس، نیسک‌گران، ره‌زاگران [دوست
 نداشتنی، گرانجان].
 هه‌ستی گرتن: سکسه‌به‌ندی [شکسته‌ندی].
 هه‌ستی گره‌ک: هوسنای شکسته‌به‌ند [شکسته‌بند].
 هه‌ستی گه‌شتک: پهل‌قه‌وی، پیشه‌نه‌سنور [استخوان درشت].
 هه‌ستین: (۱) نه‌ستین، وه‌گر: (۲) له‌خه‌و بیدار که‌ره: (۳) بلند که‌ره [۱]
 گیرنده: (۲) بیدار کننده: (۳) بلند کننده.
 هه‌ستینه‌وه: نه‌سنینه‌وه: (توله‌هه‌ستینه‌وه، نالان‌هه‌ستینه‌وه) [۱]
 بازگیرنده.
 هه‌ستیوک: ورده‌نیسک [ریزه استخوان].
 هه‌س دان: گه‌رانده‌وه‌ی گا له‌سهر خه‌ت [برگرداندن گاو شخم‌زنی از
 مرز شیار].
 هه‌س دانسه‌وه: (۱) هه‌س دان: (۲) بریتی له‌زوسک‌اندن و نه‌می کردن:

(زۆری وت ناخری ههسم دابهوه) [۱] نگا: ههس دان: ۲) کنايه از جواب دندان شكن دان.

ههسر: ۱) نه سرين، روژنك، نه شك، فرمبسك: ۲) عه زرهت، ناسه: ۳) نزگه ره: ۴) هه لكبشانی ناخ [۱] اشك: ۲) آرزو، حسرت: ۳) سكه كه: ۴) آه كنبیدن.

ههسر نانتش: ناخ هه لكبشان [۱] آه كشدن.

ههسربيايش: ده ركردن، له خو دۆرخسننه وه [۱] راندن، از خود دور كردن.

ههسروى: خه زۆر [۱] پدروزن و پدروشهر.

ههسرى كه ردش: فرمبسك ده جاوى ترا [۱] اشك در چشمانش غلظبد، ههسك: ۱) شهن، شه نه: ۲) پشافتنه، هه ل پشاونه: ۳) نهسكوى: (دبركئى گوت زكئى من سببى به ههسكئى گوت نه زهئى ژئى ده ركه نم) «مهسهل» [۱] افشون: ۲) مچاله شنده: ۳) چمچه، ملاغه.

ههسكاندن: پشافتن، هه ل پشاونن [۱] مچاله كردن، با دست فشردن، ههسكوى: نهسكوى، نهسكوى [۱] ملاغه.

ههسكوى: ههسكوى، نهسكوى [۱] ملاغه.

ههسكه: ۱) نانيسك، ده نگئى له قورگ له خوشبان يان باش گربان، ههنبسك: ۲) نهسكوى، ههسكوى [۱] خنجه، سكه كه بعد از گربه: ۲) ملاغه.

ههسكه ههسك: ههسكه زۆر [۱] خنجه منوالى، سكه كه يبابى پس از گربه.

ههسكئى: گونديكه له كوردستان به عسى وئرانى كرد [۱] از روستاهای ويران شده كردستان توسط بعثيان.

ههسكيان: نانيسك دان [۱] خنجیدن، سكه كه كردن بعد از گربه.

ههسكيف: ناوى كونه فه لابه كى دهسكردى پادشاهانى نه بوييه له شارى ماردین له دم چهمى دجله كه هه ماوه [۱] نام قلعه اى مر بو ط به سلاطين ابوبى در كردستان.

ههسن: ناسن [۱] آهن.

ههسنا: هوزئكى كورده لای جزيرى بونانى كوردستانى به رده سنى نركان [۱] نام عشبیره اى در كردستان.

ههسن به كرا: لهو گوندانهى كوردستانه به عسى كاويلان كرد [۱] روستايى در كردستان كه بعثيان آن را ويران كردند.

ههسن پيركسا: گونديكه له كوردستان به عسى وئرانى كرد [۱] از روستاهای ويران شده كردستان توسط بعثيان.

ههسن جاو: ناسنجاو، نامرازى مال له ناسن و مس و كانزای نر [۱] ابزار فلزى.

ههسن درك: نيلئكى به جقل كه ده كرئنه پدزئین [۱] سيم خاردار.

ههسن فزئین: ناسن كيش [۱] آهنر با.

ههسنكه: ناسنگه [۱] آهنگر.

ههسنگ: ههسن، ناسن [۱] آهن.

ههسنگه: ناسنگه [۱] آهنگر.

ههسنئى: ۱) ناسنين، چئ بوى ز ناسن: ۲) عاشیره نيئكى كورده [۱] ۱)

آهنئى: ۲) نام عشبیره اى است.

ههسو: ۱) كه نارهى عاسمان، ناسو، ناسوگ، ناسو: ۲) لوكه اى ناوناخنى جلك [۱] افق: ۲) نينه ميان رويه و آسنر لباس.

ههسو د: نيره بى بهر، چاونه زئى [۱] حسود.

ههسو دئى: نيره بى، چاونه زئى [۱] حسودى.

ههسو ره: خه زۆر [۱] پدروزن و پدروشهر.

ههسو ك: گبابه كئى كئوبه [۱] گباهى است.

ههسو ن: ۱) ساوين، پيامالين: ۲) نهستون، كوله كه، نهستوندهك [۱] ۱) مالیدن، سايدن: ۲) ستون.

ههس وئس: ههس وئست [۱] هسب و ئبست.

ههس وئيس: ههس وئس، ههس وئست [۱] هست و ئبست.

ههس وئيه: ههس وئست [۱] هست و ئبست.

ههس وهول: خهس وئول [۱] غلظت، ضد آبكى.

ههسو بئى: كئزى، راست و له دئريزه وه [۱] افقى.

ههسه: ۱) خاوهن بوئنه، ههس: ۲) ههسته، بلئديه: ۳) خهسنه، خهسنه وه بوگ [۱] هست: ۲) برخيز: ۳) غلظت شنده، آب چكیده.

ههسه ر: ۱) نئستر، فاتر، به چكه اى نيره كه له مابن: ۲) بئرو خه يالات [۱] ۱) اسنر: ۲) فكر و خيال.

ههسه م: ههرس [۱] ۱) بهمن: ۲) ربزش بهمن.

ههسه ل: هنگف، هنگفین [۱] غسل.

ههسه له: مه لئكى بچوكه، تبترو اسك [۱] برنده ابست كوچك.

ههسه ن: ناوه بو پياوان، حهسن [۱] حسن، نام مردانه.

ههسه نان: چهند نيره وهوزه كورد به وناوه هه ن له نئوان وان و چبای ناگرى و دئرسيم و سفه ره كئى كه دوينه له وانه زازان [۱] نام چندین عشبیره كورد.

ههسه نه گئى: گياناده مه [۱] مهر گياه.

ههسه نئى: جوزئى ههنگور [۱] نوعى انگور.

ههسه هس: ههس، ئيشكگرى شه و [۱] عسس.

ههسه سو ك: برئنى له شاخى بز نه كئوى و كه له كئوى [۱] كناهه از شاخ بزكوهى.

ههسه سئى: ۱) بون: ۲) لابه نئى، شك ده با، دئرت، دئرى [۱] ۱) هستى، وجود: ۲) دارد.

ههسه سئيا: ههستى پئى كرد، ناگاداره وه، به ليا [۱] احساس كرد.

ههسه سئيان: ۱) ناگا كردن، حهسبان: ۲) حهسانه وه، سانه وه [۱] ۱) احساس كردن: ۲) آسودن.

ههسه سئانه شه: حهسانه وه، سانه وه [۱] آسودن.

ههسه سئب: حسئب، حساب [۱] حساب.

ههسه سئب گه: ژماربار [۱] آمارگر، حسابگر.

ههسه سئب گئير: حهسئب گه، ژماربار [۱] حسابگر، آمارگر.

ههسه سئده: ههلو اى له ناردو دوشاوه [۱] حلواى آرد و شيره.

ههسه سئير: ۱) حهسئير، رايه خئى له جه گهن و قاميش: ۲) په خسئير، دهل [۱] ۱) حصير، بوريا: ۲) اسير.

هه سیڕ: نهستیڕ، گولار، نه سنیل [] استخر.

هه سیڕۆ: خه زۆر، خه زۆره [] پدزرن و پدرشوهر.

هه سیڕه: نه سنیره، ستاره، هه ساره [] سناره.

هه سیڕه: هه سیڕه، نهستیڕه، هه ساره، ستاره [] ستاره.

هه سیڕه زێرینه: به لکه زێرینه، کێزستون، که سکه سۆر [] رنگین کمان.

هه سییل: نه سنیر، گولار، نه سنیل [] استخر.

هه سین: هه ست کردن [] حس کردن.

هه سینیه: خه سنه، خه سنه وه بوگ [] غلبه شده، آب چکیده.

ههش: (١) خم، گیایه که بو زنگی شین ده کار ده کری، خوم: (٢) هوش.

ههش: (٣) ههش، ورج، هه رس، هه رس، حورج: (٤) وتسهی دنه دانی

سهگ: (٥) فه رمان به بنده نگ بوون [] نیل: (٢) هوش: (٣) خرس:

(٤) کلمه برانگیختن سگ: (٥) هیس، فرمان خاموشی.

ههشا: هاشا، حاشا [] حاشا.

ههشار: (١) ههشار: (٢) وشبار: (٣) خوون کردن: (خوی ههشار داوه) []

(١) کمین کیک شکاری: (٢) ههشار: (٣) پنهان شدن.

ههشاردان: شاردهوه، وه شارتن [] پنهان کردن.

ههشارگه: ههشارگه [] کهمنگاه.

ههشاره: لهو گوندانهی کوردستانه که به عسی کاوالبان کرد [] روستایی

در کردستان که بهشان آن را ویران کردند.

ههشاشین: بهلا و جهورنم [] بهلا و مصیبت.

ههشافتن: (١) قر کردن، له ناو بردن: (٢) بن فوردان [] نابود کردن،

کشناو دهنه جمعی: (٢) زیر گل بردن.

ههشامات: ناپوره، ههشامات [] انبوهی مردم، جمعیت منراکم.

ههشان: ناخنین، خهسنه ناو به زور [] آگنه.

ههشانندن: (١) تئ ناخنین: (٢) بر کردنه ره [] آگندن با فنسار: (٢)

باز پر کردن.

ههش به سهو: (١) برنی له به ده به خت: (٢) برنی له تازه مار [] کناه

از سه روز: (٢) کناهه از مانه زده.

ههشبا: جله، جانه ره ره که له ده ربادا له هه رابهی چوار یهلی هه به []

اخناپوس، ههشت پا.

ههشبالو: ده گوشهی دو گوشه کهم [] ههشت گوشه.

ههشپش: ههسن، سینی [] شپش.

ههشپشی: نه سینی، سینی، ههشپش [] شپش.

ههشت: دووان و شهش، دوچار چوار [] عدد ههشت.

ههشتا: ده چار ههشت، ههفتاو ده [] ههشتا.

ههشتالو: خووخ، کوخ، قوخ [] هلو.

ههشتالوکوت: له نکه خووخ [] بر گه هلو.

ههشتامین: پاش ههفتاو نو هه مین [] ههشتادمین.

ههشتاو: لهز، به له [] شتاب.

ههشتاوی: به لهز، به په له [] شتاب زده.

ههشتای: ههشنا، ههشتی [] ههشتا.

ههشتاین: ههش م، ههشتامین [] ههشتادمین.

ههشتابه م: ههشتامین [] ههشتادمین.

ههشت بهز: گه و له جو، جوین که شهش ریز ده کری و به دهن نابین []

نوعی جو که خوینه آن شش ردیف دانه دارد.

ههشتیر: حوشنر، وشنر، ده فه [] شتر.

ههشتیره: وشنرمز [] شتر مرغ.

ههشت تیر: جوژی ده مانجه که ههشت فینه که ده خوا [] نوعی کلت.

ههشت دان: ههشت یهز [] نگا: ههشت بهز.

ههشت قات: ههشت نهوم، ههشت چین [] ههشت طبقه.

ههشت قوژی: ههشت بالو [] ههشت گوشه.

ههشت گوشه: ههشت بالو، ههشت قوژی [] ههشت گوشه.

ههشت لا: ههشت نوی [] ههشت لا به

ههشتقم: دیرمیش: (ههشتقم نات ده من): (٢) نهوی له نوره ژماره دا ده بیته

ههشت [] آن را دارم: (٢) ههشم.

ههشتن: ههشنم، نهوی له ژماردا ده بیته ههشت [] ههشم.

ههشته: ههشنن، ههشنم [] ههشم.

ههشته: (١) ههشت رۆژ دواي زوداوی بان بو وه خت دانان: (ههوت رۆژ

له مالم ههشته له کن نوم): (٢) شکیش ده بهی: (ههشته و نام ده بهی)

[] ههشم روز: (٢) آن را نیز داری.

ههشتهک: له ههشت به کیک، ههشتیک [] ههشم.

ههشته م: نهوی له ژماردا ده بیته ههشت [] ههشم.

ههشته مین: ههشته م [] ههشمی.

ههشتی: (١) زال و گوشاد. بو زوری گوشاد و سه ماوه ری گه و روی ده لئین:

(٢) ههشت گوشه: (٣) دیرینش، لاسی هه به: (٤) ههشنا [] خانه با

سماور بزرگ: (٢) ههشت گوشه: (٣) نیز دارد: (٤) ههشتا.

ههشتی: ههشنا، ههشت چهل ده، جوار چهل بیست [] ههشتا.

ههشتیر: ههشت تیر، جوژی ده مانجه [] نوعی کلت.

ههشتیس: ههژده [] ههجده.

ههشتی سن: ههژده هه م [] ههجده م.

ههشتی سنه: ههژده هه م [] ههجده م.

ههشتیک: له ههشت پاژ پاریک [] ههشم.

ههشتینهک: ههچه که ههشت بازی وه که بهک پیک هانین [] منشکل از

ههشت بخش متساوی.

ههشتیهک: ههشنیک [] ههشم.

ههشته: ههشنا، ههشنی، ههستای [] ههشتا.

ههشیر: رۆژی ههستانه وه، ههشیر. زورنر ده گهل مهشهری نیرن که

به بهست مهشهره: (ههشرو مهشهر) [] روز رسناخیز.

ههشیف: (١) سزین، مالبه وه: (٢) کوزاندنه وهی نوسراو: (٣) نه مان و

له ناو چون [] زدوگی: (٢) پاک کردن نوشته: (٣) نابودی.

ههشفا لیدن: (١) سزینه وه، سزینه وهی خهت بان چلک و زه نگ: (٢)

قران نئ خستن، له ناو بردن: (٣) تئ ناخنین، ناخنین [] زدوون: (٢)

نابود کردن: (٣) آگندن.

ههشفی: سراو [] زدووده.

هه‌شپین: هه‌شپانندن [هه‌شپانندن] نگا: هه‌شپاندر، زدودن.
 هه‌شپین: نه‌وی شتی ده‌سرتنهوه [هه‌شپاننده].
 هه‌شپانندن: هه‌شپانندن [هه‌شپانندن] نگا: هه‌شپانندن.
 هه‌شک: (۱) چیلکه‌وچال، هه‌ژگه‌ل: (۲) جهرمی فاج و ده‌ست له‌پنسه‌دا [هه‌شک] شا‌خ‌های خشک شده: (۲) چرم دست و پای خبک.
 هه‌شمه‌ت: خو‌لام، گوری: (هه‌شمه‌ت کاری به‌ژنی نهمه) [هه‌شک] نوکر.
 هه‌شمه: له‌بو‌نیش‌دایه [هه‌شمه] هم‌هست.
 هه‌شهری: هه‌شهری، ژنی زور‌ه‌که‌دار [هه‌شهری] زن شهوت‌پرست.
 هه‌شه‌که: هه‌زه‌شه، گه‌ف، گوزه‌شه [هه‌شه‌که] نه‌دید.
 هه‌شی: شین، کهوه، به‌ره‌نگی هه‌ش [هه‌شی] کیود.
 هه‌شیر: هه‌سیر له‌جه‌گه‌ن بان له‌چینگ [هه‌شیر] حصیر، بوریا.
 هه‌شیمی: نرخیسه: (هه‌شیمی گه‌لایانی قه‌دیمی خو‌ت لی‌هاو‌یشتومه سهرته‌ختی سیمی) «فولکلور» [هه‌شیمی] اش‌شلغم، ترخوانه.
 هه‌شین: (۱) هه‌شی: (۲) سه‌وز که‌سک: (گیا هه‌شین بویه) [هه‌شین] کیود: (۲) سبز.
 هه‌شیناتی: سه‌وزه‌وات [هه‌شیناتی] سبز بجات.
 هه‌شینایی: که‌وه‌یی، شینی، ره‌نگی عایی نو‌خ [هه‌شینایی] کیودرنگی.
 هه‌شین‌بو‌ن: روان، شین‌بو‌نی زوه‌ک [هه‌شین‌بو‌ن] رستن نباتات.
 هه‌شینولک: جو‌ری ماسی، نه‌حری ماساوه [هه‌شینولک] نوعی ماهی.
 هه‌ف: (۱) هه‌ف، هه‌ب، هه‌به، گه‌فه: (۲) هه‌ف [هه‌ف] واق سگ: (۲) خواب.
 هه‌فار: (۱) بو‌خ، مزی گه‌رما، بو‌خی ناوی گه‌رم: (۲) بو‌نی گرانی تمزی و رزاو له‌بهر تمزی [هه‌فار] بخار: (۲) بوی گند از رطوبت.
 هه‌فان: جانه‌وه‌ری چنگ به‌به‌ردان سوواوه [هه‌فان] جانور ساییده چنگال.
 هه‌فت: (۱) هه‌وت، هه‌و: (۲) هه‌وت، نو‌ست، نشست [هه‌فت] (۱) هه‌فت: (۲) خوابید.
 هه‌فتا: هه‌فتا [هه‌فتا] هفتاد.
 هه‌فتاچه‌شمه: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولبان کرد [هه‌فتاچه‌شمه] روستایی در کوردستان که به‌عشان آن را ویران کردند.
 هه‌فتاق: هه‌فناوه، هه‌فتاوه [هه‌فتاق] هفت بار بستن نجس.
 هه‌فتانه: به‌هه‌ووژ جاری [هه‌فتاق] هفتگی.
 هه‌فتانی: هه‌فتانه [هه‌فتانی] هفتگی.
 هه‌فتاوه: گلاو‌کردن، به‌هه‌وت ناو شو‌تن، هه‌فتاق [هه‌فتاوه] هفت بار بستن نجس.
 هه‌فت‌برا: هه‌ویراله [هه‌فت‌برا] بنات‌النعمش.
 هه‌فت‌جو‌ش: هه‌و‌جو‌ش [هه‌فت‌جو‌ش] منرخ.
 هه‌فت‌زو: هه‌وت‌زو، برنی له‌مه‌رایی کهر، رو‌بین [هه‌فت‌زو] هفت رخسار، کتبه‌از متملق و رباکار.
 هه‌فتک: پاسه‌روکی میوه [هه‌فتک] ته‌مانده میوه.
 هه‌فتلو: (۱) هه‌و‌چین له‌سهر نیکتر: (۲) هه‌وت‌لو، په‌زی فوماری هه‌وت‌خال [هه‌فتلو] (۱) هه‌فت لایه برهم: (۲) ورق هه‌فت خال گنجفه.
 هه‌فتو: (۱) هه‌وتو: (۲) هه‌وت‌لو: (۳) هه‌وتو [هه‌فتو] (۱) هه‌فته: (۲) هه‌فت لایه

برهم: (۳) خوابیده، خفته.
 هه‌فتوش: (۱) هه‌فان‌دان بو‌جاز‌زور توره‌کردن: (۲) نو‌ش به‌توشه‌وه‌بو‌ن [هه‌فتوش] (۱) برانگبخن: (۲) برخورد، گره‌نار و درگیر شدن.
 هه‌فتوک: (۱) هه‌فتانه: (۲) سه‌عانی که به‌هه‌ووژ جاری قورمیش ده‌کری: (۳) گه‌مه‌به‌کی زارو‌کانه [هه‌فتوک] (۱) هه‌فتگی: (۲) ساعت هه‌فته کوه: (۳) بو‌عی بازی کودکانه.
 هه‌فتوی: هه‌وت تو‌ی، هه‌وت چین له‌سهر به‌ک [هه‌فتوی] هه‌فت پرده نازک روی هم، هه‌فت لایه.
 هه‌فتویخ: (۱) هه‌فتوی: (۲) ناوی برینیکی زور‌پنسه [هه‌فتویخ] (۱) هه‌فت لایه: (۲) نوعی زخم بد و کتیف.
 هه‌فتویش: هه‌فتوش [هه‌فتویش] نگا: هه‌فتوش.
 هه‌فته: (۱) هه‌وتو، هه‌وته: (۲) هه‌وتو، نو‌ستو [هه‌فته] (۱) هه‌فته: (۲) خوابیده، خفته.
 هه‌فته‌خار: گوندیکه له‌کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [هه‌فته‌خار] از روستاهای ویران شده کوردستان که به‌عشان آن را ویران کردند.
 هه‌فته‌غار: شارو‌کیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [هه‌فته‌غار] شهرکی در کوردستان که به‌دست به‌عشیا ویران شد.
 هه‌فته‌کوک: هه‌فتوک، سه‌عانی که به‌هه‌ووژ جاری قورمیش ده‌کری [هه‌فته‌کوک] ساعت هه‌فته کوه.
 هه‌فته‌کیش: له‌سه‌ل کیشانی مابن و ماکهر له‌هه‌وتنه‌دا که به‌جو‌ی بو‌ه [هه‌فته‌کیش] گشن‌دادن مادیان و مایه‌خدر در هه‌فته‌ای که زابیده است.
 هه‌فته‌ن: هه‌وتن، نو‌ستن [هه‌فته‌ن] خفتن، خوابیدن.
 هه‌فته‌نیش: گوندیکه له‌کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [هه‌فته‌نیش] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط به‌عشان، هه‌فته‌بی: هه‌فتانه [هه‌فته‌نیش] هفتگی.
 هه‌فتنی: هه‌فتا، هه‌فتا، هه‌فتنی [هه‌فتنی] هفتاد.
 هه‌فتیار: (۱) که‌منبار: (۲) برنی له‌ژنی که ده‌گه‌ل زوران هه‌زلی‌کردویی ده‌کا [هه‌فتیار] (۱) که‌منبار: (۲) کنایه از ژنی که عشان بسیار دارد.
 هه‌فتیر: جو‌ری ده‌مانچه که هه‌و‌فبشه‌ک ده‌خوا [هه‌فتیر] کلت هه‌فت تیر.
 هه‌فتیک: گه‌مه‌به‌کی زارو‌کانه به‌فاسولکه ده‌بکه‌ن [هه‌فتیک] از بازیهای کودکان.
 هه‌فدین: (۱) داپوشینی ده‌فر، قه‌باخ له‌سهردانان: (۲) پوه‌دانی ده‌رک [هه‌فدین] (۱) درپوش روی ظرف گذاشتن: (۲) بستن در.
 هه‌فری: جو‌ری ماساوه، ته‌حری ماسی [هه‌فری] نوعی ماهی.
 هه‌فرید: عیفریت، دیو، زه‌به‌لاحی ناو کونه‌چیروکان [هه‌فرید] عفریت، دیو.
 هه‌فیس: (۱) گرتوخانه: (۲) گراوه [هه‌فیس] زندان: (۲) زندانی.
 هه‌فسار: نه‌وسار، په‌تی به‌سین و راکیشانی مالت [هه‌فسار] افسار.
 هه‌فسخانه: زیندان [هه‌فسخانه] زندان.
 هه‌فسی: به‌ندی، گراوه [هه‌فسی] زندانی.
 هه‌فشی: هه‌وشه، به‌چه، هه‌سارگه‌له [هه‌فشی] شیفاز.
 هه‌فقاس: هه‌فقاس، نه‌وقاس، نه‌وه‌ند، نه‌مه‌نگه [هه‌فقاس] اینقدر.
 هه‌فک: (۱) نه‌وک، فورک: (۲) مل، گه‌ردن [هه‌فک] (۱) بیخ گلو: (۲) گردن.

- هه‌فك ته‌ستور: مل قه‌وی [هه‌فك] گردن كلفت.
- هه‌فكوك: ناردی كه نه‌نگونگی نی‌وه‌رده‌دن [هه‌فك] آردی كه چونه بدان آلایند.
- هه‌فكین: هه‌فكوك [هه‌فك] نگا: هه‌فكوك.
- هه‌فك: فرناك و دارکی هه‌فكوی ترین و خورما [هه‌فك] چوب خوشه‌انگور و خرما.
- هه‌فك: بوگه‌نیو [هه‌فك] بوی بد.
- هه‌فنی: بوگه‌نیو بوگ، گه‌نیو [هه‌فك] گنبدیده.
- هه‌فوری: (۱) ته‌گه، خمرت، نیری فحل: (۲) فیله‌گیزه، شور [هه‌فك] (۱) نكه، نزه بز فحل: (۲) نگا: فیله‌گیزه.
- هه‌فه‌ف: هه‌فه‌هه‌پ [هه‌فك] وای وای سگ.
- هه‌فه‌ه‌فی: نه‌ما‌حكار [هه‌فك] آرمند.
- هه‌فه‌ه‌فباتی: چلبسی، چه‌وره‌بی [هه‌فك] شكیم‌پرسی.
- هه‌فی: گه‌وره‌مار، نه‌زده‌ها [هه‌فك] مار بزرگ.
- هه‌فیک: سنو‌كورك [هه‌فك] نای، خرخره.
- هه‌ف: (۱) ناو، وه‌ی شهر بکی و بچون: (۲) وه‌ی ده‌گه‌لی، پیکه‌وه: (۳) هه‌پ، ده‌نك، دانه [هه‌فك] (۱) هم، مانند، كلمه‌اشنراك: (۲) با هم: (۳) دانه، حبه.
- هه‌ف ناواز: هه‌رای گورانی به‌كومه‌ل و زیك و پیک [هه‌فك] آواز دسته‌جمعی و منظم.
- هه‌فار: (۱) هاوار: (۲) زوزان، هاوینه‌وار [هه‌فك] (۱) فغان: (۲) بیلا، هه‌فاری، كونه‌گ، باریه، (خردی) به‌كو ده‌ه‌فاریا من هات نه‌خو‌نه: شه‌ره‌زه‌بوم [هه‌فك] باری، كملك.
- هه‌فاف: كه‌سئی كه مانی له‌كه‌نار ده‌ریا بان له‌قه‌راخ چه‌مه [هه‌فك] ساكن كنار دریا یا رودخانه.
- هه‌فال: ناوال، هافال [هه‌فك] رفیق، بار.
- هه‌فال: هه‌فال [هه‌فك] رفیق، بار.
- هه‌فالا: به‌زمی بوگ‌گوزانه‌ه [هه‌فك] جشن عروسی.
- هه‌فال بچوك: (۱) منداندان: (۲) ناوال‌مندال: (۳) سه‌راوی نازه‌زاو [هه‌فك] (۱) بچدان، رحم: (۲) جفت جنین: (۳) كیسه‌آب زالو.
- هه‌فال به‌ند: دوسنی سو‌بند‌خور و به‌مان‌ده‌ری ناشنا‌به‌نی [هه‌فك] دوست قسم خورده.
- هه‌فال به‌شت: ناوال‌دوانه‌یه‌ك كه ماوه‌یی دوی نه‌می بریان له‌دابك بوه [هه‌فك] یکی از دوفلوا كه مدنی پس از دېگری به دنیا آمده باشد.
- هه‌فال جهو: ناوال‌دوانه، جملك [هه‌فك] دوقلو.
- هه‌فال جینو: هه‌فال جهو [هه‌فك] دوقلو.
- هه‌فال‌داری: له‌سه‌ر هه‌وال‌كردنه‌وه [هه‌فك] هواداری و به‌شتیانی از رفیق.
- هه‌فالزا: جملك، دوانه، ناوال‌دوانه، هه‌فال جهو [هه‌فك] دوقلو.
- هه‌فال زافا: هه‌ف‌لنگ، ناوال‌زاوا، مېردی خوشکی زنی مروف [هه‌فك] باجناف.
- هه‌فال كراس: ناوال‌كراس [هه‌فك] شلوار زنانه.
- هه‌فالو: نه‌ی ناوال [هه‌فك] ای رفیق.
- هه‌فالوك: (۱) سه‌راو، په‌رده‌ی منداندان: (۲) هه‌وال‌مندال كه له‌دوی زان ده‌بی، ده‌ركه‌وی [هه‌فك] (۱) كیسه‌آب زالو: (۲) جفت نوزاد.
- هه‌فالوشك: ناوالی خوشه‌ویست [هه‌فك] دوست صمیمی و بسیار نزدك.
- هه‌فاله: گورانی بو‌ه‌زی‌كردنی وه‌وی [هه‌فك] نرانه‌ویزه‌راهی كردن عروس.
- هه‌فاله‌تی: ناواله‌نی، دوسنا‌به‌نی [هه‌فك] دوستی، رفاقت.
- هه‌فاله‌ئالانی: ده‌سنه‌ده‌سنه‌بو، لابه‌نگیری له‌به‌كتر كردن [هه‌فك] ده‌سندی، دفاع از بكدبگر كردن.
- هه‌فالی: (۱) دوسنا‌به‌نی: (۲) هه‌فاله، هه‌واپه‌کی گورانی بوگ‌ه‌زی‌كردنه [هه‌فك] (۱) رفاقت: (۲) نگا: هه‌فاله.
- هه‌فالبینی: هه‌فاله‌تی [هه‌فك] رفاقت.
- هه‌فشان: (۱) هه‌بان: (۲) حاوان: (۳) ناونگ، ده‌سكاونگ، نامرازی شت تېدا‌كسونان: (۴) مابه‌فېنسه‌وه شو‌فار، عه‌وان [هه‌فك] (۱) انبان: (۲) دربنه‌ه آرمېدن: (۳) هاونگ: (۴) فته‌انگیز.
- هه‌فاندن: حاوان‌دنه‌وه [هه‌فك] پناه دادن، سر پرسنی كردن.
- هه‌فانه: هه‌بان، هه‌مبانه [هه‌فك] انبان.
- هه‌فانی: به‌ده‌فزی، شه‌بتانی كردن [هه‌فك] شېطن.
- هه‌فه‌ه‌حر: هاوشك، هاوبه‌ش [هه‌فك] شربك.
- هه‌فه‌ه‌ر: به‌ران‌به‌ر [هه‌فك] برابر.
- هه‌فه‌ه‌ركی: به‌ران‌به‌ر بی كردن، له‌به‌ر به‌ك دانان [هه‌فك] درمقابل هم قرار دادن.
- هه‌فه‌ه‌ز: (۱) هاووزگار: (۲) هاوغاز [هه‌فك] (۱) هم عصر، معاصر: (۲) شريك هم در دويدن.
- هه‌فه‌ه‌زم: ااه، ااه [هه‌فك] هم پياله.
- هه‌فه‌ه‌ش: هاوپاژ، هاوشك [هه‌فك] شربك.
- هه‌فه‌ه‌شی: شربكه [هه‌فك] شركت.
- هه‌فه‌ه‌ند: (۱) هه‌والی زور نربك: (۲) هاوكار: (۳) هاوزبندانی [هه‌فك] (۱) دوست صمیمی: (۲) همكار: (۳) هم‌بند در زندان.
- هه‌فه‌ه‌هر: هه‌فه‌ه‌حر، هاوبه‌ش [هه‌فك] شربك.
- هه‌فه‌ه‌ا: نامبا [هه‌فك] نگا، نامبا.
- هه‌فه‌ه‌ار: هه‌فه‌ه‌ر، هاوبه‌ش، هاوشك [هه‌فك] شربك.
- هه‌فه‌ه‌ه‌شت: پشنيوان، نار بكارى باش [هه‌فك] پشنيان.
- هه‌فه‌ه‌ه‌شك: هه‌فه‌ه‌حر، هاوشك [هه‌فك] شربك.
- هه‌فه‌ه‌ه‌شكى: شه‌ربكى، هاوبه‌شی [هه‌فك] شراكت.
- هه‌فه‌ه‌ه‌پياله: هاو‌ده‌م، هاوال و به‌شدار له‌خواردنه‌وه‌دا [هه‌فك] هم پياله.
- هه‌فه‌ه‌ه‌پياله: هه‌فه‌ه‌په‌باله [هه‌فك] هم پياله.
- هه‌فه‌ه‌ه‌پيشه: هاوسنعات [هه‌فك] هم پيشه، هم‌صنف.
- هه‌فه‌ه‌ه‌تا: هاوتا، هاوشان [هه‌فك] همتا.
- هه‌فه‌ه‌ه‌تابی: هاوانابی، هاوشانی [هه‌فك] همنابی.
- هه‌فه‌ه‌ه‌تونه: ناوا، ناوه‌ها [هه‌فك] اینچنین.
- هه‌فه‌ه‌ه‌تیره: هاوهوز، له‌به‌ك نيره‌وبنه‌جه‌كه، هاوعاشیره‌ت [هه‌فك] هم‌طایفه.
- هه‌فه‌ه‌ه‌چار: نیر و نامور [هه‌فك] خیش.
- هه‌فه‌ه‌ه‌جفات: هاوكار له‌كوزی كو‌بو‌نه‌وه‌دا [هه‌فك] همكار در انجمن و گردهمایی.

هه‌ف جفاندن: کوکردنه‌وه‌ی کومه‌لی مردم له شوینک [هه‌ف] گردآوردن
 جمعیت در یک نقطه، تشکیل گردهمایی.
 هه‌ف جووت: (۱) هاوجووت؛ (۲) هاوشانی، هاوونرخنی [هه‌ف] (۱) نگا: هاوجووت؛
 (۲) همنایی، هم‌ارزی.
 هه‌ف جووره: ترازو له چه‌شن [هه‌ف] کاملاً مناسبه.
 هه‌ف ججی: هاوولانی [هه‌ف] همشهری.
 هه‌ف ججیتی: هاوونبختمانیه‌نی [هه‌ف] همشهر بگری.
 هه‌ف چاخ: هاوچه‌رخ، هاوزه‌مان [هه‌ف] معاصر.
 هه‌ف چاف: چافیر [هه‌ف] مراوب.
 هه‌ف چافی: چافیری [هه‌ف] مراقبت.
 هه‌ف خستن: لیکدان [هه‌ف] همدبگر را زدن.
 هه‌ف خو: ناکارو خنده وه کو به کتر [هه‌ف] همخو.
 هه‌ف خه‌و: مبردوژن بو به کتر [هه‌ف] همسر.
 هه‌ف داخستن: په کتر له عمردی دان له زورانی دا [هه‌ف] همدبگر را درکشنی
 بر زمین زدن.
 هه‌ف دار: هاو بهش [هه‌ف] شربک.
 هه‌ف دان: لیک کوکردنه‌وه [هه‌ف] به‌دور هم جمع کردن.
 هه‌ف دل: هاوناوات [هه‌ف] همدل.
 هه‌ف دلو: نیکتر [هه‌ف] همدبگر.
 هه‌ف دو برن: کئی به‌رکن، مله [هه‌ف] مسابقه، رقابت.
 هه‌ف دو دان: له‌دوی به‌ک هانن، به‌ک له‌باش به‌ک هانن [هه‌ف] به‌دنبال هم
 آمدن.
 هه‌ف دو دانین: لیکدانی چند سنی [هه‌ف] ترکیب.
 هه‌ف دو دیتن: چاو به به‌کتر که‌ونن [هه‌ف] همدبگر را دیدن.
 هه‌ف دو ژو: لیک هه‌لیراوان [هه‌ف] دور از هم، ازهم جدا شده.
 هه‌ف دو ژو ری: لیک هه‌لیران [هه‌ف] هجران.
 هه‌ف دو گرتن: (۱) په‌کتر گرتن؛ (۲) به‌کتر گرتنه‌وه [هه‌ف] (۱) منحدشدن؛ (۲)
 بازبهم رسیدن.
 هه‌ف ده: (۱) چه‌فده؛ (۲) هه‌ودا، ریس [هه‌ف] (۱) هفده؛ (۲) رشته.
 هه‌ف ده‌رد: هاوده‌رد، خه‌سپار به‌خه‌می نووه [هه‌ف] همدرد.
 هه‌ف ده‌ردی: هاوده‌ردی [هه‌ف] همدردی.
 هه‌ف ده‌سه‌ست: باریده، ناریکار [هه‌ف] کمک کننده، باور.
 هه‌ف ده‌ف: هه‌دم، هه‌والی هاوونشین [هه‌ف] همدم.
 هه‌ف ده‌ساز: پارزابه‌نی [هه‌ف] سازمان.
 هه‌ف ده‌دل: (۱) ناردو ناوی پیکمه‌وه کولاو، شوربا‌ونارد؛ (۲) برینی له
 تیکه‌ل پیکه‌لی و چی به‌سه‌رچه‌وه [هه‌ف] (۱) آرد و آب مخلوط و جوشیده؛
 (۲) کتابه از درهم بره‌می و بی‌نظمی.
 هه‌ف ده‌م: (۱) هاووم، هه‌والی هه‌مبسه‌بی؛ (۲) هاوچاخ [هه‌ف] (۱) همدم؛ (۲)
 معاصر.
 هه‌ف ده‌ن: ره‌تی هه‌ل به‌سه‌ت [هه‌ف] وزن شعر.
 هه‌ف ده‌نگ: (۱) ناوده‌نگی، خه‌مه‌وین؛ (۲) له بیرو باوه‌زدا وه‌ک په‌ک؛ (۳)
 چه‌ند و اتسابه‌کی لیک جیا له په‌ک و شه‌دا [هه‌ف] (۱) همدم و غمگسار؛ (۲)

همفکر: (۳) کلمه‌ای یا معانی مختلف.
 هه‌ف ده‌ه‌ی: چه‌فده‌هه‌م، دواي سازده‌هه‌م [هه‌ف] هه‌فده‌م.
 هه‌ف ده‌دی: هه‌ف ده‌و [هه‌ف] همدبگر.
 هه‌ف ده‌دین: هاونا بن [هه‌ف] همدبن.
 هه‌ف ده‌فر: عه‌ور [هه‌ف] ابر.
 هه‌ف ده‌فر: قاپ و فاچاغی کلین [هه‌ف] ظروف سفالی.
 هه‌ف ده‌فر: پیکه‌وه [هه‌ف] باهم.
 هه‌ف ده‌فران: (۱) عه‌وراز، سه‌ره‌ره‌ژوره؛ (۲) هه‌ل [هه‌ف] (۱) سه‌ربالایی؛ (۲)
 فرصت.
 هه‌ف ده‌فران: سپیندار، سپیندار [هه‌ف] سپیندار، درخت نبر بزی.
 هه‌ف ده‌فران: باراش [هه‌ف] بار غله و یژه آسیاب.
 هه‌ف ده‌فرایی: هاو به‌شی، شه‌ریکه‌ی بازرگانی [هه‌ف] شرکت تجارنی.
 هه‌ف ده‌فرس: داریکی کبوی گه‌لاده‌رزنی به‌له سنو به‌ر ده‌کا [هه‌ف] درخشنی است
 شبیه سنوبر.
 هه‌ف ده‌فرست: (۱) هه‌فرس؛ (۲) هوندراو، هونه‌وان [هه‌ف] (۱) نگا: هه‌فرس؛ (۲) بافنه.
 هه‌ف ده‌فرک: (۱) به‌ره‌کائی کهر، مله‌کهر؛ (۲) کئی به‌رکن کار [هه‌ف] (۱) هم‌چشم؛
 (۲) شرکت کننده در مسابقه.
 هه‌ف ده‌فرکی: به‌ره‌کائی، رکه‌به‌ری [هه‌ف] هم‌جسمی.
 هه‌ف ده‌فرگ: چه‌رگ و ناوان [هه‌ف] دل و روده.
 هه‌ف ده‌فرنگ: به‌رینگ، هه‌به‌رینگ [هه‌ف] دوکار د پشم چینی.
 هه‌ف ده‌فرو: به‌ره‌وو [هه‌ف] روبرو.
 هه‌ف ده‌فروشی: ناو به‌ش بو، شه‌رتی‌هالاندن [هه‌ف] درگیرشدن، ستیز ایجاد
 کردن.
 هه‌ف ده‌فرو کژن: به‌ره‌وو کو کرده‌وه [هه‌ف] روبرو کردن.
 هه‌ف ده‌فرونگ: کژ، فسل، سه‌رده‌م، چه‌نگه [هه‌ف] فصل سال، موسم.
 هه‌ف ده‌فره: پیکرا، نیکرا، ته‌ف [هه‌ف] باهم.
 هه‌ف ده‌فره‌میش: ناو به‌شم [هه‌ف] ابریشم.
 هه‌ف ده‌فره‌نگ: هاوژه‌نگ، دوکس با دوشت که ره‌نگیان وه‌ک به‌که [هه‌ف]
 هه‌رنگ.
 هه‌ف ده‌فره‌نگی: برینی له دوستانه‌نی گه‌رم [هه‌ف] کتابه از دوستی گرم، صمیمیت.
 هه‌ف ده‌فری: (۱) وه‌ک، وینچون؛ (۲) به‌رماو، نه‌وشنه‌ی که له خواردا به‌بوکوه
 ده‌مینه‌وه [هه‌ف] (۱) مانند؛ (۲) پس مانده‌خوراک روی دندان ولته.
 هه‌ف ده‌فری: هاوون [هه‌ف] همراه.
 هه‌ف ده‌فری: (۱) هاوون، هه‌فالی سه‌فه‌ر؛ (۲) دوست [هه‌ف] (۱) همراه؛ (۲) دوست.
 هه‌ف ده‌فریز: به‌شموین به‌کتردا هاننی وشه له نو‌سین دا که زیک و له‌بار
 به‌کتر بگر نه‌وه [هه‌ف] به‌ریدف کنار هم قرارگرفتن کلمات در نوشتن.
 هه‌ف ده‌فریسک: هه‌وریس، داری عه‌ره‌ره [هه‌ف] درخت عه‌ره.
 هه‌ف ده‌فریش: ناو به‌ش، هاوون به‌ش [هه‌ف] نگا: هاوون به‌ش.
 هه‌ف ده‌فریشک: هه‌رمیشک، ولینی نانی گه‌رم ده‌زون دا [هه‌ف] نگا: هه‌رمیشک.
 هه‌ف ده‌فریشم: ناو به‌شم [هه‌ف] ابریشم.
 هه‌ف ده‌فریک: هاوون، هاوسه‌فه‌ر [هه‌ف] همراه.
 هه‌ف ده‌فرینگ: به‌رینگ، دووردی خوری برینه‌وه [هه‌ف] دوکار د پشم چینی.

هه‌فزا: هاوژا. هاوئهمه‌ن [هه‌مسن] و سال.

هه‌فزا: خاوه‌نی بەك شیوه ناخافتن [هه‌مزیان].

هه‌فزا: هه‌ولنگ، هاوژاوا [هه‌باجناق].

هه‌فزا: جەك، دوانه، جەنی [هه‌دوقلو].

هه‌فزا: هه‌فزا [هه‌مزیان].

هه‌فزا: هه‌وا بەكی گورانی و لاوکه [هه‌هنگی است].

هه‌فزا: (١) سه‌رگه‌رم بوون به‌کاره‌وه، خه‌ریک بوون: (٢) هاو به‌ش له‌زیاندا

[هه‌سگرم کار شدن: (٢) شریک در زندگی].

هه‌فزا: هه‌وسار [هه‌افسار].

هه‌فزا: هاو به‌ره، نه‌وانه‌ی که له‌ ته‌مه‌ندا نزیکی په‌کن و له‌ زه‌مانبکا نه‌زین [هه‌همعصر].

هه‌فزا: ره‌فی بوون له‌سه‌رمان [هه‌از سه‌رما بیخ زدن].

هه‌فزا: هه‌مخور، دلسوز، یاری خو‌شی و ناخو‌شی [هه‌دلسوز، غمخوار].

هه‌فزا: کاری هه‌فسوز، دلسوزی [هه‌دلسوزی، غمخواری].

هه‌فزا: هاو بوئید، هاو به‌یمان [هه‌همیمان].

هه‌فزا: (١) هاو جووت، هه‌مه‌سه‌ر، هاو سه‌ر: (٢) به‌رانبه‌ر [هه‌هه‌سه‌ر: (٢) برابر].

هه‌فزا: جیرانی ده‌رک به‌ده‌رکه‌وه [هه‌همسایه‌ دیوار به‌دیوار].

هه‌فزا: هاو سه‌بته‌تی، جیرانه‌نی [هه‌همسایگی].

هه‌فزا: هاو که‌ریشه‌ن، هاو حدوود [هه‌هم‌مرز].

هه‌فزا: هه‌وته‌مه‌ز [هه‌شبه‌غاز].

هه‌فزا: هاوشاری [هه‌همشه‌ری].

هه‌فزا: په‌چه‌مه‌ز، هه‌فش [هه‌شبه‌غاز].

هه‌فزا: خو‌شیکو برای شه‌ری [هه‌خواهر و برادر رضاعی، همشه‌ری].

هه‌فزا: نه‌خو‌شی شه‌روشک بوون [هه‌بیماری شه‌رخشکبیدن دام].

هه‌فزا: (١) نه‌وه‌ئنده: (٢) هه‌رچه‌ئنده [هه‌ایه‌ئنده: (٢) هه‌رچه‌ئنده، هه‌رچه‌ئنده].

هه‌فزا: هه‌مو گوشه به‌رانبه‌ر [هه‌متساوی الزوايا].

هه‌فزا: ته‌له، خه‌فک [هه‌تله].

هه‌فزا: هاوکار [هه‌همکار].

هه‌فزا: هه‌ف قوزی [هه‌متساوی الزوايا].

هه‌فزا: هه‌فکیش: (١) له‌ نه‌رازودا کیش وه‌ک به‌ک: (٢) بریتسی له‌ ویلک چو‌نی نا‌کاری دو‌کسه‌س یا چه‌ئنده‌کس [هه‌هم‌ورن: (٢) کتابه‌ از نسابه‌ اخلاقی دو‌با جەندنه‌فر].

هه‌فزا: هه‌فکین، په‌بنکه [هه‌آردی که بر چو‌نه‌ باشن].

هه‌فزا: (١) به‌کنز گونو: (٢) هه‌واله‌تی [هه‌متحد: (٢) ره‌افت].

هه‌فزا: گرتن: (١) به‌کودو گرتن: (٢) به‌کنز گرتنه‌وه [هه‌متحشدن: (٢) باز به‌م رسیدن].

هه‌فزا: گریدان، لیک جووت کردن، لیک نزیک کردنه‌وه [هه‌به‌م نزیک کردن].

هه‌فزا: ناریکاری دابسی [هه‌همکار دائمی].

هه‌فزا: گوهارتن: بیک گوزینه‌وه [هه‌معاوضه].

هه‌فزا: گوهاستن: جیگه‌ بیک گوزینه‌وه [هه‌معاوضه‌ جا].

هه‌فزا: گه‌هان: (١) بیک هان: (٢) گه‌هه‌ستن به‌ به‌کتر [هه‌نواف: (٢) به‌م رسیدن].

هه‌فزا: گه‌بانندن: (١) گه‌بانندنه‌به‌کتر: (٢) گه‌بانندنه‌وه به‌ به‌کتر [هه‌به‌م رسانیدن: (٢) باز به‌م رسانیدن].

هه‌فزا: گه‌ل: باتی، له‌جیات، شنی که په‌ شه‌نیکسی تر ده‌ گوزینه‌وه [هه‌درعوض].

هه‌فزا: گه‌لی: بیک گوزینه‌وه [هه‌معاوضه].

هه‌فزا: گه‌لنگ: ناوال زاوا [هه‌باجناق].

هه‌فزا: هاو‌ازی، هاو‌گه‌مه [هه‌همیازی].

هه‌فزا: هاوسا: (١) هاوسا: (٢) برابه‌ش له‌ مالد [هه‌همسایه: (٢) شریک در اموال خانواده].

هه‌فزا: هه‌مانا: چه‌ئنده‌ وشه‌ که په‌ک مانا ده‌ده‌ن [هه‌کلمات هم‌معنی].

هه‌فزا: هه‌ناسین: بیکه‌ره بوونه‌ناشنا [هه‌باهم آشنا شدن].

هه‌فزا: هه‌نئاف: چه‌ئنده‌ کەسی که له‌ ناودا وه‌ک به‌کن، هاو‌ناو [هه‌همنام].

هه‌فزا: هه‌گوندکا: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه‌ که په‌عسی کاویان کرد [هه‌روستایی در کردستان که به‌عبان آن را ویران کردند].

هه‌فزا: هه‌نشین: هاو‌ده‌م، نزیک له‌ به‌کتر [هه‌همدم].

هه‌فزا: هه‌نقیس: دۆسه‌، کۆمه‌له‌ قاقه‌زی نو‌سراو‌لای میری له‌ به‌ره‌ی کەسی با کاریکه‌وه [هه‌پرونده].

هه‌فزا: هه‌فۆ: بو، فریت [هه‌بود، ریشه].

هه‌فزا: هه‌فۆت: بنه‌مای فیر بوون [هه‌تعلیم].

هه‌فزا: هه‌فۆتکار: (١) فیرکار، فیرکار، مامۆستا، سه‌به‌دا: (٢) راهبانه‌ له‌ کار [هه‌معلم: (٢) مری].

هه‌فزا: هه‌فۆتن: (١) فیرکردن: (٢) فیر بوون: (نوستادی عه‌سقی دل هه‌فۆتن «جزیری» [هه‌١) تعلیم دادن: (٢) یاد گرفتن].

هه‌فزا: هه‌فۆتی: راهبناو، فیرکارا: (نه‌ف کابی من نه‌ هه‌فۆتی به‌ جو‌حنی) [هه‌تعلیم دیده].

هه‌فزا: هه‌فۆدن: ده‌گه‌له‌ به‌کتر [هه‌باهم، به‌ انظاف].

هه‌فزا: هه‌فۆدو: ئه‌مه‌ی دو‌ بیکه‌وه [هه‌مادونفر با هم].

هه‌فزا: هه‌فۆر: کۆر، بزنی دو‌ساله‌ وه‌خه‌ [هه‌بزدوساله].

هه‌فزا: هه‌فۆری: هه‌فۆر [هه‌بزدوساله].

هه‌فزا: هه‌فۆک: (١) رسته، چه‌ئنده‌وه‌ به‌ک که پیای لینی نه‌ ده‌گا: (٢) پارچه‌ شه‌یری [هه‌١) جمله: (٢) قطعه‌سه‌ر].

هه‌فزا: هه‌فۆکایسه‌رخۆ: رسته‌وشه‌ی ته‌واو [هه‌جمله‌ مستقل، جمله‌ کامل].

هه‌فزا: هه‌فۆکارینزکری: زنجیره‌رسته [هه‌جملات به‌ دنبال هم].

هه‌فزا: هه‌فۆکاه‌رمانی: رسته‌نی که فه‌رمان به‌ کاری ده‌دا [هه‌جمله‌ امریه].

هه‌فزا: هه‌فۆکانافکی: ناوه‌رسته [هه‌جمله‌ اسمیه].

هه‌فزا: هه‌فۆکاهۆکه‌ری: رسته‌نی که ده‌فر ده‌گه‌بینی [هه‌جمله‌ ظرفیه].

هه‌فزا: هه‌فۆکاهه‌که‌نی: رسته‌ی مه‌رج و شه‌رت [هه‌جمله‌ شرطیه].

هه‌فزا: هاو‌دین، هاو‌مه‌زه‌ب [هه‌هم‌دین].

هه‌قو‌لی: هاودینی، هاومه‌زه‌بی [هه‌مدینی].

هه‌قه: نه‌نگو، نپوه [هه‌شما].

هه‌ق‌هاتن: یه‌کنز‌گرن، به‌کیه‌تی [هه‌انفان، آنحاد].

هه‌قه‌ر: بزنی‌زه‌ش و سبی، به‌له‌ک، بازگ [هه‌برخلنگ].

هه‌قه‌ناف: ناوی‌گشتی، دزی‌ناوی‌تابیه‌نی [هه‌اسم‌عام].

هه‌قه‌ه‌سو: به‌ران‌به‌ر، هه‌مه‌به‌ر [هه‌برابر، مقابل].

هه‌ه‌ئی: دوژنی‌میرد‌نگ بو‌یه‌کنز [هه‌هو].

هه‌قیاز: له‌سه‌ر، به‌لای‌ئودا‌هانگ [هه‌امناز].

هه‌قیازی: له‌سه‌ری، به‌لانه‌که‌دا‌هانن [هه‌امناز].

هه‌قیان: (۱) نو‌قره‌گرن، هه‌دادان، داسه‌کنین، هیور‌بو‌ئوه: (۲) هه‌وین،

نامیان [هه‌۱] آرامن: (۲) خمیر‌مايه، مابه.

هه‌قیان‌بو‌ئ: (۱) هه‌دی‌بو‌ئوه، نو‌قره‌گرتن: (۲) هه‌فین‌بو‌ئنی‌شیر [هه‌۱] آرام

گرفتن: (۲) بند‌آمدن‌شیر.

هه‌قیان‌کو‌ئ: مه‌باندن، هه‌وین‌کردن [هه‌بند‌آوردن‌شیر، شیر‌را‌به‌ماسن

با‌بنیر‌تبدیل‌کردن].

هه‌قی‌دان: نیره‌به‌ک له‌هوژی‌زرکان له‌کوردی‌به‌رده‌سنی‌ترکان [هه‌

طایفه‌ای‌از‌اہل‌«زرکان»‌در‌کردستان].

هه‌قی‌ر: خمیر، هه‌ویر، ناودی‌ته‌ز‌کراوی‌شیل‌دراو: (ئی‌هه‌قی‌ری‌ئ

که‌له‌ک‌ناف‌هلیننه) «مه‌سه‌لی‌بونانی» [هه‌خمیر].

هه‌قی‌ری‌ئ: شیویکه له‌نيسک‌و‌گژمو‌له‌ه‌ویر [هه‌آش‌ع‌دس‌و‌خمیر].

هه‌قی‌رتش: نامیانی‌هه‌ویر [هه‌مایه‌خمیر].

هه‌قی‌رکان: هوژیکی‌م‌زئه له‌کوردستانی‌به‌رده‌سنی‌سو‌رباو‌ترکیادا [هه‌

اہلی‌بزرگ‌در‌کردستان].

هه‌قی‌رکه: (۱) نالی، ده‌رو‌به‌ر: (۲) گه‌و، که‌مه [هه‌۱] اطراف‌و‌حوالی: (۲)

حلقه.

هه‌قی‌رکه‌ر: هه‌قی‌ر‌شیل [هه‌خمیر‌چلان، خمیر‌گیر].

هه‌قی‌رکی: سه‌ربه‌هوژی‌هه‌قی‌رکان [هه‌منسوب‌به‌اہل‌«هه‌قی‌رکان»].

هه‌قی‌رو: هه‌قی‌ری‌هه‌لنه‌هانگ [هه‌خمیر‌بر‌نیامده].

هه‌قی‌روک: هه‌قی‌رو [هه‌خمیر‌بر‌نیامده].

هه‌قی‌ز: به‌جه، هه‌فشی، هه‌فشی، هه‌وشمه‌مز [هه‌شبقاز].

هه‌قی‌شک: جیلکه‌و‌هه‌زگه‌ل [هه‌شاخه‌خشک‌درختان].

هه‌قی‌ن: (۱) نامیان: (۲) نه‌قین، دل‌داری [هه‌۱] مایه‌ماسن‌و‌بنیر: (۲)

عشق، دل‌دادگی.

هه‌قی‌ندار: نه‌قین‌دار، نه‌وین‌دار، به‌نده‌وار [هه‌عاشق، دل‌داده].

هه‌قی‌نداری: دل‌داری، عه‌زلی‌کردویی، نه‌وین‌داری [هه‌عاشقی، دل‌دادگی].

هه‌قی‌ن‌گه‌رم: شبت‌و‌هار له‌دل‌دار‌بدا [هه‌واله].

هه‌قی‌نی: چو‌ئیه‌نی‌ژن‌ده‌گه‌ل‌زئه‌هاوم‌یرده‌که‌ی، ژیانی‌دو‌هه‌فی‌پیکه‌وه

[هه‌زندگی‌دو‌هو‌با‌هم].

هه‌قی‌ه‌ک: به‌ران‌به‌ر له‌به‌ک‌به‌دا [هه‌مسای].

هه‌ق: (۱) ره‌وا: (۲) کری، مز: (به‌هه‌ق‌کار‌ده‌که‌م، ده‌س‌هه‌ق‌جه‌نده): (۳)

به‌ش: (۴) راست‌و‌دور‌وست: (گو‌تا‌وان‌هه‌ق‌بو، قسه‌ی‌هه‌ق‌زه‌قه):

(۵) کو‌ئین‌و‌دانه‌وه: (۶) خودا، خوا [هه‌۱] روا: (۲) مز: (۳) به‌ره، سهم:

(۴) راست‌و‌درست: (۵) حفر، کن‌دن: (۶) خدا.

هه‌قاندن: دانه‌وه، کو‌ئین، هه‌له‌که‌ندن: (لکو‌رتنی‌ده‌قینه) [هه‌کن‌دن، حفر‌کردن].

هه‌قانه‌ت: راستی‌و‌زه‌وایی [هه‌راستی‌و‌داد‌گری، حقانیت].

هه‌قانی: عادل، سه‌رواست [هه‌حقانی].

هه‌قانیه‌ت: هه‌قانه‌ت، راستی‌و‌زه‌وایی [هه‌حقانیت، راستی‌و‌عدالت].

هه‌قابه‌ت: چیرۆک، حکبکاهت [هه‌داسنان].

هه‌قبه: هه‌گبه [هه‌خورجین].

هه‌قسه: (۱) بو‌ئ‌زه‌وايه: (۲) راست‌ده‌که‌ی [هه‌۱] بر‌تو‌رواست: (۲) حق‌داری، راست‌می‌گو‌بی.

هه‌ق‌که‌نا: به‌شقی‌خودا [هه‌به‌خاطر‌خدا].

هه‌قله‌مانی: که‌له‌مسنین، بشکیلان [هه‌نوعی‌بازی].

هه‌قلیمه‌قو: (۱) که‌له‌مسنین: (۲) هه‌راه‌را، زه‌نازه‌نا: (۳) حبن‌درحو [هه‌۱] نوعی‌بازی: (۲) هنگامه‌و‌جنجال: (۳) آلا‌کلنگ.

هه‌قمه: (۱) بو‌من‌زه‌وايه: (۲) راست‌ده‌که‌م [هه‌۱] بر‌من‌رواست: (۲) حق‌دارم، درست‌می‌گو‌یم.

هه‌قمه‌ق: نه‌زان، نه‌فام، بی‌ئاو‌زه، نه‌حمه‌ق [هه‌احمق].

هه‌قو: خوايه، له‌دوعادا‌نیزن [هه‌خدا‌با].

هه‌قو‌ئ: (۱) کریشان، مزنان: (۲) به‌ششان: (۳) به‌نپوه‌زه‌وا: (هه‌فوه‌به‌به،

هه‌قو‌ئیه) [هه‌۱] مزدنان: (۲) به‌ره‌نان: (۳) حق‌شما.

هه‌قوه: بو‌نان‌زه‌وايه: (هه‌قوه‌باسی‌بکه‌ن) [هه‌حق‌دار‌بده].

هه‌قوه‌ستین: (۱) کاری‌باش‌و‌زاست: (کاری‌نو‌هه‌قوه‌سنین‌بو): (۲) نو‌له‌سنین [هه‌۱] کار‌درست‌و‌روا: (۲) انتقام‌گیر.

هه‌قه: (۱) راسته، ره‌وايه: (۲) کاکه‌بی: (۳) مریدانی‌شبخی‌شده‌له: (۴) فیل، گزی [هه‌۱] حق‌است: (۲) اهل‌حق: (۳) مریدان‌شبخی

در‌کردستان: (۴) دوز‌و‌کلک، حقه.

هه‌قه‌باز: فیل‌باز، ده‌سیر [هه‌حقه‌باز].

هه‌قی‌ش: هه‌گبه، خورجی‌چکو‌له‌که‌له‌بشت‌سواره‌وه‌له‌سه‌ر‌بشنی

به‌کسم‌دان‌دراوه [هه‌خورجین‌ترک‌سوار].

هه‌قی‌قه: کاو‌ر‌یان‌ش‌کی‌که‌به‌هو‌ی‌حه‌وتمی‌هاننه‌دنیای‌زارو‌سه‌ری

ده‌برن [هه‌حیوانی‌که‌در‌هه‌فمنین‌روز‌نو‌لد‌نوزاد‌قربانی‌شود، عه‌قبه.

هه‌قی‌قه‌ت: راستی، پنجه‌وانه‌ی‌درو (هه‌قی‌قه‌ته‌که‌ی‌ده‌لیم) [هه‌حقیقت].

هه‌قن‌قه‌قدی: خه‌لاتی‌سه‌رباله‌له‌به‌ران‌به‌ر‌کاری‌که‌کردویه [هه‌انعام‌سردسته‌دروگران].

هه‌ه‌ک: (۱) وشه‌ی‌سه‌برمان، «حه‌ک، په‌ک: (۲) ونه‌ی‌سه‌رکو‌ئه، ده‌ک: (۳) ونه‌ی‌نفره: (۴) نه‌گه‌ر: (۵) بلفی‌سه‌رناو [هه‌۱] کلمه‌نعجب: (۲) پششوند

سر‌زنش: (۳) پششوند‌نفرین: (۴) اگر: (۵) حجاب‌روی‌آب.

هه‌کاری: مه‌لپه‌ندبکی‌به‌رفره‌وانه‌له‌کوردستانی-به‌رده‌سنی‌ترکان‌که

زور‌به‌وای‌گه‌وه‌ی‌ئی‌هه‌له‌که‌نو‌ن‌وه‌ک‌عبس‌اهه‌کاری‌که‌زانابه‌کی

به‌ناوسانگ‌و‌هه‌مه‌کاره‌ی‌سولتان‌سه‌لا‌حه‌دبن‌بوه‌بان‌شه‌ره‌فه‌دبن

هه‌کاری‌و‌زوری‌تر‌بش [هه‌منطقه‌ای‌وسیع‌در‌کردستان‌که‌بزرگان

بسیار‌از‌آن‌بر‌خاسته‌اند].

هه کانی: وشه‌ی مهرج و شهرت [۱] صیغه شرطی.

هه ککو: به ککو [۱] کلمه تعجب.

هه کو: (۱) به کو! (۲) نه گهر. هانو [۱] حرف تعجب! (۲) اگر.

هه کوکه: کویره کانی که پاش به هار وشک ده کا [۱] چشمه آب فصلی.

هه که: (۱) نه گهر! (۲) نالوش. خوروی لهش له ناوی گان: (۳) نیره که و:

(۴) بالنده‌ی مالی، بالنداری که وی [۱] (۱) اگر! (۲) خاوش نین از شدت شهوت! (۳) کیک نر! (۴) ماکیان.

هه که دار: چه که دار. به نالوش [۱] از جلف.

هه کینی: هه کانی [۱] صیغه شرطی.

هه کینی: نه گهر کو! [۱] اگر که.

هه گ: هه گ [۱] نگا: هه گ.

هه گبسه: خورجینی دوتایی چکوله که له بیست سواره وه له زین قایم ده کری، هه فبه [۱] خورجین پشت زین.

هه گهر: نه گهر [۱] اگر.

هه هل: (۱) دهرهفت! (۲) چار، چهل! (۳) نوره: (لاچو هه لی منه)! (۴) هل.

ونه به که بلندی ده گه به بی: (۵) فریشته‌ی ناگاداری لیره وار، خنوی

چه نگه ل و دارستان! (۶) زائینی وشه و مه سه له ی دژوار، هه لبتانی برسی

گران! (۷) ره نگ بول! (۸) دهه، کاب! (۹) ده می بیمه زو [۱] فرصت:

(۲) بار، دفعه! (۳) نوبت: (۴) علامت بلندی! (۵) فرشته نگهبان جنگل:

(۶) حل معما! (۷) نوسی رنگ! (۸) دپ، وقت! (۹) هنگام نیمروز.

هه هل: (۱) بئسگر بکه زور به ی زور بلندی و لای سه رو ده گه به بی: (۲)

بئسگری به واننا: به نوندی، به هه وهت: (هه لی دزی، هه لدره، هه لی

بئجا): (۳) ناغل، هه لمه ز: (۴) بی بون، داگیرسانی ناگر: (ناگر هه ل

بو): (۵) بئجانی داو له شتی: (نهم به نهم بو هه لکه): (۶) جیا بونه وه ی

بارچه له شتی: (نه اه زه: اه، اه مهرد هه ل بر): (۷) گوزه ران، رایاردن:

(ده گه لی هه لکه، هه ل ناگه م) [۱] پشوند به معنی بلندی، بالا، بر:

(۲) پشوند به معنی شدت و تندی: (۳) اغل: (۴) اشغال، امر و خشن: (۵)

ببجیدن نخ به دور چیزی: (۶) جدا شدن قطعه ای از چیزی: (۷) گذران،

زندگی، سرکردن.

هه هلا: (۱) هه را، دهه لنگی به هه وه: (۲) رزیر، پلبخاو: (هه لاهه لا بوه): (۳) لا،

که سارا: (۴) وه ره، بانگ کردن بو هانن [۱] (۱) داد، صدای بلن: (۲)

پوسیده: (۳) کنار: (۴) بیا.

هه هلا: (۱) هه راو چه هه، زه نازه نا: (۲) کیشمو شه ز: (۳) دنبای بی خور:

(هه رو هه لا به): (۴) نامور، هه و جار [۱] (۱) هممه و جنجال: (۲) نزاع

و جنگ: (۳) هوای تاریک و بدون آفتاب: (۴) خبش.

هه هل ناخنین: نا سه ر ناخننه وه [۱] ناله آکندن.

هه هل ناوه سین: به ره زور داله فاندن [۱] به بالا آویزان کردن.

هه هلاب: هلاب، مانگی بر، مانگی شه ی چاره [۱] پدر.

هه هلاباجی: گه به به کی زارو کانه تلی ساده ی ده سنی راست له ناو له بی

ده سنی چه یا نه سو زین زه سنی شتیک به خه بال ده که ن نه بانه وی [۱]

نوعی بازی کودکان شبیه لی لی حوضک.

هه لآ بردن: هیرش برده سه ر [۱] هجوم بردن.

هه لات: (۱) دروی زل: (نهم قسه هه ر درونیه هه لات): (۲) خنوخه لکیشان:

(۳) رای کرد [۱] (۱) دروغ شاخدار! (۲) لاف، خودسنایی: (۳) فرار کرد.

هه لات: (۱) رای کرد: (۲) له ناسو دباری دا، هانه به رچار، بو مانگ و خورو

نه سنیره ی ده لنین: (۳) نیر له میو سوار بو، به زی: (نه سه سه که

دوجار له مابنه که هه لات): (۴) کانی هه لاتنی مانگ و خوز: (مانگ

هه لات هانم، ناو هه لات گه به مه به بی): (۵) هه قیر بی گه بیست: (۶)

نه او بو، برابه وه: (هه رگا عبده هه لات ده نوانی میرد بکه ی) [۱] (۱)

فرار کرد: (۲) طلوع کرد: (۳) گشن بر مادینه سوار شد: (۴) دم طلوع:

(۵) خمیر برآمد: (۶) مدت سرآمد.

هه لاتنگ: وشه ی بهرکاری بو هه لات [۱] صیغه مفعولی «هه لات».

هه لاتن: چاوگه ی وشه ی هه لات (۱) را کردن: (۲) له ناسو وه ده رکه وننی

مانگ و خور و نه سنیره: (۳) به زینی نیر له میو بنه: (۴) بی گه بستنی

هه و بر: (۵) نه او بو، به سه رچون، برانه وه: (۶) خو له ناو ناودا

قوم کردن و هانته ره ده ر: (به بانی نه ده چه زه هه لاتم) [۱] مصدر کلمه

«هه لات» (۱) فرار کردن: (۲) طلوع کردن: (۳) سوار شدن گشن بر

بادینه: (۴) برآمدن خمیر: (۵) سرآمدن مدت: (۶) درآب غوطه و بردن.

هه لاتو: هه لاتنگ [۱] نگا: هه لاتنگ.

هه لاتنه، هه قیری هه لاتنگ [۱] خمیر برآمد.

هه لات هه لات: را کردن به گشتی، هه لاتنی هه سو که س له کانی

مه نرسی دا [۱] فرار عمومی هنگام خطر.

هه لاج: (۱) که سنی که به کونک و که وان کونک و خوری شی ده کانه وه: (۲)

رازان به حه واره، هانوچو به داله قاوی [۱] (۱) بنه زن: (۲) جنبش در

هوا، نوسان.

هه لاجان: رازان به حه واره [۱] نوسان.

هه لاجاندن: رازاندن، به حه واره [۱] نوسان دادن، لر زاندن در هوا.

هه لاجی: کاری کونک هشی کرده وه [۱] بنه زنی، نذافی.

هه لاجین: هه لاجان [۱] نوسان.

هه لآچون: له بلندی چونه سه ر [۱] صعود.

هه لآخن: هه ل ناخن، نا سه ر به نوندی ناخننه وه [۱] آکندن تا لبه با فشار.

هه لآخناو: ناخندراو تا لیوان به بنوی [۱] آکنده با فشار تا لبه.

هه لآخندراو: هه لآخناو [۱] آکنده با فشار تا لبه.

هه لآخنراو: هه لآخناو [۱] نگا: هه لآخناو.

هه لآخنیاگ: هه لآخناو [۱] نگا: هه لآخناو.

هه لآخنین: ناخننه وه تا لیوان به نوندی، هه ل ناخنین [۱] آکندن تا لبه با

فشار.

هه لآر: (۱) هه لا، له سه ره به کچوری زراو: (۲) نینی ناگر، هه لآو [۱] (۱)

پوسیده: (۲) گرمای آتش.

هه لآزان: خونینی تران [۱] خون مردگی.

هه لآزناو: (۱) هه لآخناو: (۲) گش لای بیست وه به رهانو: (بستی له زیبکه

هه لآزناوه) [۱] (۱) نگا: هه لآخناو: (۲) فراگرفتی تمام پوست از

عارضه ای.

هه لآزندراو: هه لآزناو [۱] نگا: هه لآزناو.

هه‌لازین: (۱) هه‌لاخسین: (۲) گش لای بنیست ره به‌رهانی: (۳) خه‌نو و چکه برده‌مه (۱) نگا: هه‌لاخسین: (۲) همه پوست را جوش یا کهر فراگرفتن: (۳) چرت زدن.

هه‌لازبان: خودزکردن له‌سه‌ر لا بو خه‌وتن، راکشان [] بر بهلو دراز کشیدن.

هه‌لازیاو: راکشان [] دراز کشیده.

هه‌لازین: هه‌لازبان [] دراز کشیدن.

هه‌لازیو: هه‌لازیاو [] دراز کشیده.

هه‌لاش: نالاش، هالاش، هه‌راش [] انبر.

هه‌لاشانی: پاش نیمه‌زور [] بعد از ظهر.

هه‌لافه: جه‌که‌ره‌ی گبیا [] نیش گبیا.

هه‌لافی: گبیا که بو مالات زه‌هره [] گیاهی است برای دام سستی است.

هه‌لافیت: به‌ره‌و‌بالای ناوبنست [] برانداخت، به‌بالا انداخت.

هه‌لافیتن: به‌ره‌و‌زور ناوبنست [] برانداختن، روبه‌بالا انداختن.

هه‌لافیتی: به‌ره‌و‌زور ناوبزراو [] به‌بالا انداخته شده.

هه‌لاک: (۱) ماندو: (۲) نه‌خوشی زور حال‌خراب، له‌بیهوشی و ناوبلکه‌داندا: (۳) مردن، مهرگ [] (۱) خسه: (۲) بیمار محضتر: (۳) مرگ.

هه‌لاکان: خه‌نشن، پهنسواربوون له‌به‌ره‌ماندویی [] به‌جه‌ن افندان.

هه‌لاکه‌وتن: وه‌لاکه‌وتن، چونه‌که‌نار [] کنار رفتن.

هه‌لال: (۱) گولی سمل: (۲) پیفوک، کیفوک [] (۱) نوعی گل، نام گلی است: (۲) نگا: کیفوک.

هه‌لال: (۱) رها، حلال: (۲) ده‌ره‌مانی چه‌رم‌خوش کردن: (۳) گولیکی زه‌ردی به‌هوشی زور بوون خه‌نسه: (له‌کن وه‌نه‌شه‌و‌خاوو هه‌لال و به‌بیوئی / هه‌لالی بنیسه‌بی خاره‌عه‌بیر و میشکی خه‌نا) «حاجی قادر»: (۴) برینی له‌زانی رها‌و‌شعرعی: (هه‌لال خه‌سه) [] (۱) رها، حلال: (۲) داروی دباغی: (۳) گلی است خه‌سه‌ای زودرنگ و بسیار خوشبو: (۴) کتابه از هه‌سر.

هه‌لال بو: ناهه‌رم، هه‌لالته [] آفرین، حلالت باد.

هه‌لالخانه: ده‌باغ‌خانه، نه‌وشوینه‌ی چه‌رمی لی خوش‌ده‌که‌ن [] دباغ‌خانه.

هه‌لال‌دان: خوش‌کردنی چه‌رم به‌ده‌ره‌مان [] دباغی کردن.

هه‌لال‌زاده: (۱) کوزی نه‌مژو: (۲) برتی له‌مروئی زور به‌پیاوه‌تی و ده‌مارو راستگو [] (۱) حلال‌زاده: (۲) کتابه از آدم جوانمرد و درسنکار.

هه‌لالک: به‌لالوکه‌کیو‌بلکه [] آلبالوی کوهی.

هه‌لالوک: به‌لالوکه‌کیو‌بلکه [] آلبالوی کوهی.

هه‌لاله: (۱) گولی زه‌ردی بوون خوشی به‌تاوبانگ، هه‌لال: (۲) ده‌ره‌مانی بنیسه‌خوش کردن: (۳) ماکی موم که میسه‌نگوبن له‌گولانی ده‌گری: (۴) توزی زه‌ه‌کی نیر بو ناوس بوونی زه‌ه‌کی میونه: (۵) جاز، به‌قه‌و‌هه‌راکردن: (۶) میلاقه، زه‌به‌نوکه: (۷) ناوی زنانه [] (۱) گلی است زرد و خوشبوی، نگا: هه‌لال: (۲) داروی دباغی: (۳) ماده‌موم که زنبور از

گله‌می‌گیرد: (۴) ماده‌لقاح نباتات، گرده‌گله‌ها: (۵) آواز در دادن، جاز: (۶) آلاله: (۷) نام زنانه.

هه‌لاله‌برمه: گولیکی سووری زله، شلیزه [] لاله‌واژگون.

هه‌لاله‌کشکش: جوژی سماوزه‌خس، چوبی [] نوعی رقص،

هه‌لاله‌ی سه‌رو: هه‌لالی شعرعی [] حلال شعرعی.

هه‌لاله‌ی واشتش: هه‌لال‌کردن [] حلال کردن.

هه‌لالی‌به: هه‌لال‌کردن [] حلال کردن.

هه‌لامات: (۱) نینانه، علامه‌ت: (۲) نالامه‌ت، به‌سیو [] (۱) علامت: (۲) زکام.

هه‌لاماسین: فره‌نه‌ستوربوون [] زیاد آماسیدن.

هه‌لامساو: فره‌نه‌ستوربووگ، زور به‌نه‌ماگ [] زیاد آماسیده.

هه‌لامسین: هه‌لاماسین [] زیاد آماسیدن.

هه‌لامسیو: هه‌لامساو [] زیاد آماسیده.

هه‌لامه: گبادوکلویکه له‌چیشنانی ده‌که‌ن [] گیاهی است آشی.

هه‌لامه‌ت: هه‌لامات، نارسم، به‌سیف [] زکام.

هه‌لامه‌ت‌دار: (۱) نیشانه‌لی‌دراو: (۲) که‌ستی که به‌سیوی بیت [] (۱) نشان شده، آرم زده: (۲) زکامی، مبتلا به زکام.

هه‌لان: (۱) گوزه، نه‌عه‌نه: (۲) به‌ردی لووس و زیک که له‌جیانی موزابیک له‌تختی وه‌تاغ‌فه‌رش ده‌کرا، پختوکه، خام [] (۱) نهره: (۲) سنگ صاف ویزه‌سنگ‌گرفش.

هه‌لاندن: (۱) ترواندنه‌ره: (۲) بلندکردن، هه‌لانندن [] (۱) گداختن: (۲) بلندکردن.

هه‌لانندی: تاراوه [] گداخته.

هه‌لانین: (۱) هه‌لگرن: (۲) شادونه‌ره: (۳) بردن: (دژمن هه‌مو ماده‌نی‌مه هه‌لانین و برن): (۴) بلندکردن: (۵) لا بردن [] (۱) برداشتن: (۲) بنهان کردن: (۳) برن: (۴) بلندکردن: (۵) به‌کنار بردن، جابجا کردن.

هه‌لاو: (۱) شیرنی، شیرنایی، شیرانی: (۲) ناوی ژنسان: (۳) به‌رسقی ته‌له‌بفن: (۴) گیابه‌کی ده‌شنی‌به: (۵) نینی گه‌رما به‌بوخه‌وه، هه‌لاو: (۶) هه‌لو: (۷) دوشاو [] (۱) شیرینی: (۲) نام زنانه: (۳) جواب نلفن، الو:

(۴) گیاهی است صحرا‌یی: (۵) گرمای همراه با بخار: (۶) حلوا: (۷) شیره‌انگور.

هه‌لاو: هه‌لاو، بوخ له‌گه‌رماو ناوی گه‌رمه‌ره [] بخار و گرما.

هه‌لاواری: (۱) هه‌لوای ناردو دوشاو: (۲) هه‌لوای ناردو شه‌کراو [] (۱) حلوا‌ی آرد و شیره: (۲) حلوا‌ی آرد و شکر.

هه‌لاواردن: لبک جیا‌کرده‌ره، هاویر [] ازهم جدا کردن.

هه‌لاواستن: داله‌قاندن [] آویختن.

هه‌لاواسین: هه‌لاواستن [] آویختن.

هه‌لاواوشک: وشکه‌لوا [] حلوا‌ی ختسک.

هه‌لاوردن: (۱) هارورده‌وه‌ی خوراک، رنانه‌ره: (۲) خا‌کردنه‌چویکه: (مامه‌ره‌که‌چویکه‌ی هه‌لاورد): (۳) زانینی مه‌ته‌لوکه: (۴)

سندان‌لیه‌اتنی مالات [] (۱) بالا آوردن طعام، فی: (۲) نخم را جوجه‌کردن: (۳) حل کردن معما: (۴) نوعی بیماری کشنده دام.

هه‌لا‌وردە: سندانى ئەخوشى مالات [١] نوعى بيمارى كشنده دام.
هه‌لا‌وسان: (١) فره‌ئاوسان؛ (٢) داله‌قان [١] (١) زباد اماسبدن؛ (٢) آويزان شدن.

هه‌لا‌وساو: فریبه‌به‌نهماگ [١] بسیار آماسیده.

هه‌لاون: شیرین وەك هه‌لوا [١] شیرین مانند حلوا.

هه‌لاوه: گیاهه‌که ده‌خورى [١] گباهى است خوراکی.

هه‌لاوه: جاو. جانگ [١] کرباس.

هه‌لا‌وه‌ستن: هه‌لا‌واسبن [١] آويزان کردن.

هه‌لا‌وه‌سراو: داله‌قاي [١] آویخته.

هه‌لا‌وه‌سین: هه‌لا‌واسبن. هه‌لا‌وه‌سنن [١] آويزان کردن.

هه‌لا‌وه‌گیز: زۆر زۆر کرانده. زبرور شده.

هه‌لا‌وه‌ه‌لاوه: وهى منلان له‌سه‌ر کولانه‌ی مالان ئواره‌ی نه‌وروز بو جیزئانه: (هه‌لا‌وه‌ه‌لاوه خودا کوزه‌که تان بکا به‌زاوا) [١] اصطلاحی است که کودکان شب عید نوروز بر روی بامها برای دریافت عیدی به کار می‌برند.

هه‌لاوی: هه‌لواى ئاردو دوشاو [١] حلواى آرد وشیره.

هه‌لاوی: به‌ره‌و زۆر فری‌ده [١] به بالا برت کین.

هه‌لا‌ویتن: فری‌دان به‌ره‌و زۆر [١] به بالا یرت کردن.

هه‌لا‌ویز: لیک جیاکه‌ره‌وه [١] ازهم سوا کننده.

هه‌لا‌ویزان: هه‌لا‌واردن [١] ازهم جدا کردن.

هه‌لا‌ویز: هه‌لا‌وه‌سراو [١] آویخته.

هه‌لا‌ویز: به‌ره‌و زۆر فری‌ده‌ر [١] به‌بالا پرت کننده.

هه‌لا‌ویژتن: هه‌لا‌ویتن [١] به‌بالا پرت کردن.

هه‌لا‌ویژه: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسى کاولیاں کرد [١] روسنایی در کردستان که بعتیان آن را ویران کردند.

هه‌لا‌ویستن: هه‌لا‌وه‌سبن [١] برآویختن.

هه‌لا‌ویشتن: هه‌لا‌ویتن [١] به‌بالا برت کردن.

هه‌لا‌هه‌ل: شبله‌ی گیاهه‌که زۆر کوشننه [١] هه‌لاهل.

هه‌لا‌هه‌لا: (١) شه‌قارشه‌قار؛ (٢) هه‌راو هوریا. هه‌لا‌هه‌لا: (٣) نو بزانه، نای جه‌نده‌سه‌به‌ره [١] (١) له‌ و از هم باشیده؛ (٢) سروصدا و جنجال؛ (٣) علامت تعجب.

هه‌لا‌هیل: هه‌لا‌هه‌ل [١] هه‌لاهل.

هه‌لا‌ی: سه‌ما. ره‌خس [١] رقص.

هه‌لا‌یسان: (١) ناگرگرتن. گرتن به‌رسون، بی‌بون؛ (٢) بریتی له‌ شه‌زو هه‌را قه‌ومان [١] (١) برافر وخنه‌شدن؛ (٢) کنایه از آشوب بپاشدن.

هه‌لا‌یساندن: (١) گز به‌رزکردنی ناگر؛ (٢) بریتی له‌ کیشه‌نانه‌وه [١] (١) برافر وختن؛ (٢) کنایه از آشوب بپاشدن.

هه‌لا‌یسنین: (١) ناگرپنی که؟ (٢) برینی له‌ هوی کیشه‌وه هه‌را [١] (١) افروژنده؛ (٢) کنایه از مابه‌شر و فتنه.

هه‌لا‌یل: هه‌لا‌هیل [١] هه‌لاهل.

هه‌لا‌یه‌ری: باش نبوه‌زۆ [١] بعدازظهر.

هه‌لبا: هه‌لوا [١] حلوا.

هه‌لباسك: ئاوقا، به‌ره‌نگار [١] گلاریز.

هه‌لبچیزین: له‌سه‌ر فریدان: (نم سده‌قوتوه هه‌لبچیزه، منهما له برین هه‌لبچیزه) [١] برکندن.

هه‌لبیز: (١) بزرادو به‌تیخ؛ (٢) که‌ستی که شتی بلنده‌کا: (نمو به‌رده هه‌لبیزه بزانه چی له‌زێردایه)؛ (٣) دواکه‌وتن به‌غار [١] (١) لت و بارشده با تیخ؛

(٢) بلند کننده؛ (٣) تعقیب در حال دو.

هه‌لبیزان: (١) بران به‌نیخ؛ (٢) جوی‌بوته‌وه: (کاکم له‌ نیمه هه‌لبیزا)؛ (٣) بلندکردن [١] (١) بریده شدن با تیخ؛ (٢) جداشدن؛ (٣) بلندشدن به

وسيله دیگری.

هه‌لبیزاندن: (١) بلندکردن؛ (٢) برین به‌تیخ؛ (٣) که‌ننه‌شوین به‌غار [١] (١) بلند کردن؛ (٢) بریدن با تیخ؛ (٣) در تعقیب دویدن.

هه‌لبیزانن: هه‌لبیزاندن [١] نگاه، هه‌لبیزاندن.

هه‌لبیزاو: (١) بزرادو به‌تیخ؛ (٢) راکردو له‌ترسان؛ (٣) جیاوه‌بوگ؛ (٤)

بلندکراو: (چرا هه‌لبیزه سه‌ی دزداره) [١] (١) بریده شده با تیخ؛ (٢) فراری شده از ترس؛ (٣) جداشده؛ (٤) بلندشده.

هه‌ل بزرگان: (١) ره‌نگ بزرگان؛ (٢) خه‌راو بونی شیر [١] (١) رنگ باختن؛ (٢) فاسدشدن شیر.

هه‌ل بزرگین: هه‌ل بزرگان [١] نگاه، هه‌ل بزرگان.

هه‌ل برژان: (١) پیش‌هه‌لاتن له‌گه‌رمان؛ (٢) برژانه‌وه و سوژانه‌وه‌ی برین؛ (٣) هه‌توان له‌سه‌ردانان و برژاندنه‌وه‌ی برین [١] (١) از گرما به ستوه آمدن؛ (٢) سوزش در پوست احساس کردن؛ (٣) خون بندآوردن و مرهم بر زخم گذاشتن.

هه‌ل برژیان: هه‌ل برژان [١] نگاه، هه‌ل برژان.

هه‌ل برسقان: رفان، فران [١] ربابش، ربوده‌شدن.

هه‌ل برسقانن: رفاندن، فراندن [١] ربودن.

هه‌ل برسکان: هه‌ل بزرگان [١] نگاه، هه‌ل بزرگان.

هه‌ل برنگان: وه‌ستانی باران [١] بندآمدن باران.

هه‌ل برنگاندن: هه‌ل برنگان [١] بند آمدن باران.

هه‌ل برنگانن: هه‌ل برنگان [١] بندآمدن باران.

هه‌ل بیه‌ه‌لبیز: (١) له‌ت له‌ت کران به‌تیخ؛ (٢) پارچه‌پارچه‌کردنی کومه‌لی زیندو: (گورگ وه‌ناو مهر که‌وت هه‌لبیزه‌لبیزی نه‌خستن) [١] (١) با تیخ

پاره‌پاره شده؛ (٢) جدا جدا از هم.

هه‌لبیزان: هه‌لبیزان [١] نگاه، هه‌لبیزان.

هه‌لبیزین: (١) بلندکردن؛ (٢) که‌وتنه‌شوین به‌کتی به‌غار: (هه‌لم‌بزی تا ده‌مالتم کرده‌وه)؛ (٣) به تیخ له‌ت کردنی گوربس و زبس؛ (٤) گوزینی

زگه‌ی ناو: (شاه‌که‌ی هه‌لبیزی بو نبو جو به‌که‌ی خوی) [١] (١) بلندکردن؛ (٢) تعقیب در حال دویدن؛ (٣) بریدن با تیخ؛ (٤) تغییردادن

مسیر آب.

هه‌ل بریتگان: هه‌ل برنگان [١] نگاه، هه‌ل برنگان، بندآمدن باران.

هه‌ل برینگاندن: هه‌ل برنگان [١] بندآمدن باران.

هه‌ل برینگانن: هه‌ل برنگان [١] بندآمدن باران.

هه‌ل بزرگان: هه‌ل بزرگان [١] نگاه، هه‌ل بزرگان.

هه‌ل بزرگاو: (۱) ره‌نگ بزرگاو: (۲) شیری خراو بوگ [۱] (۱) رنگ باخته: (۲) شیر فاسد شده.

هه‌ل بزرگین: هه‌ل بزرگان [۱] نگا: هه‌ل بزرگان.

هه‌ل بزوق: به‌رزه‌وه بوون و داگه‌وون به‌په‌له‌په‌ل و نزیگ به‌زه‌وی: (ماسی له‌سه‌ر و شکانی هه‌ل ده‌بزوقی) [۱] جست و خیز سریع و بی‌دریی.

هه‌ل بزوقین: به‌رزه‌وه بوون و داگه‌وون له‌وای یه‌گ و به‌به‌له، هه‌ل بزوق [۱] جست و خیز کردن سریع و متوالی.

هه‌ل بزوقینه‌وه: هه‌ل بزوقین [۱] نگا: هه‌ل بزوقین.

هه‌ل بزارتن: نه‌اندن [۱] از: خاب کردن. برگریدن.

هه‌ل بزارتو: نه‌قاندی [۱] برگزیده.

هه‌ل بزارته: هه‌ل بزارنو [۱] برگزیده.

هه‌ل بزارتی: هه‌ل بزارنو [۱] برگزیده.

هه‌ل بزاردن: هه‌ل بزارتن [۱] برگزیدن.

هه‌ل بزاردو: هه‌ل بزارتو [۱] برگزیده.

هه‌ل بزارده: هه‌ل بزارنو [۱] برگزیده.

هه‌ل بزارن: هه‌ل بزارتن [۱] برگزیدن.

هه‌ل بزارو: هه‌ل بزارتو [۱] برگزیده.

هه‌ل بزاریگ: هه‌ل بزارنو [۱] برگزیده.

هه‌ل بزین: هه‌ل بزارتن [۱] برگزیدن.

هه‌ل بزیاگ: هه‌ل بزارده، هه‌ل بزاره [۱] برگزیده.

هه‌ل بزیز: که‌سی که هه‌ل ده‌بزیز [۱] انتخاب کننده.

هه‌ل بزیزاو: هه‌ل بزارنو [۱] برگزیده.

هه‌ل بزیزدراو: هه‌ل بزارنو [۱] برگزیده.

هه‌ل بزین: هه‌ل بزارتن [۱] برگزیدن.

هه‌ل بزین: هه‌ل بزیز [۱] برگزیننده، انتخاب کننده.

هه‌ل بزم: ناو، بزم، هه‌ل بزم [۱] ابر بزم.

هه‌ل بزشکورین: گه‌ش و زوخوش بوون [۱] شاد و سرحال بودن.

هه‌ل بگاردن: (۱) بوداردن، خو لئ دادان: (۲) داو ده‌نبوراکردن [۱] (۱) گذشتن از، مورد توجه قرار ندادن: (۲) نار و نخ از چیزی گذراندن.

هه‌ل بگیزاندن: هه‌ل بگاردن [۱] نگا: هه‌ل بگاردن.

هه‌ل بگیزانن: هه‌ل بگاردن [۱] نگا: هه‌ل بگاردن.

هه‌ل بلوق: هه‌ل بزوق [۱] نگا: هه‌ل بزوق.

هه‌ل بلوقان: هه‌ل بزوقین [۱] نگا: هه‌ل بزوقین.

هه‌ل بلوقاو: که‌وتوسه هه‌ل بزوقین [۱] به‌جست و خیز و تیش افتاده.

هه‌ل بلوقین: هه‌ل بزوقین [۱] نگا: هه‌ل بزوقین.

هه‌ل بلوقینه‌وه: هه‌ل بزوقین [۱] نگا: هه‌ل بزوقین.

هه‌ل به‌لیه: به‌گیایه که بو ده‌رمان ده‌شی [۱] ریشه‌ای دارویی.

هه‌ل بواردن: هه‌ل بگاردن [۱] نگا: هه‌ل بگاردن.

هه‌ل بورونگان: هه‌ل برنگان [۱] بند آمدن باران.

هه‌ل بوون: (۱) له‌به‌رزه‌وه بوون (۲) پی‌بوونی ناگر: (۳) جیایونه‌وه‌ی ته‌له‌زم له‌شتی: (به‌کونک له‌وه‌برده‌مدا که‌مبکی لئ هه‌ل بو، دلو له‌ده‌ستم هه‌ل بو) [۱] در بالا قرار گرفتن: (۲) روشن شدن آتش. آفرینش:

(۲) جدانشدن قطع‌ای از چیزی.

هه‌ل بووی: بوئی به‌زوی سو‌ناو، بو سو [۱] بوی بنه یا بارجه سوخته.

هه‌ل به‌لیه: پی‌به، مه‌کوزنه: (هه‌ل به‌لیه ناگری، هه‌ل به‌لیه ناگری) [۱] برافروز.

هه‌ل به‌لیه: (۱) بی‌گومان، بی‌سو: (۲) وئ‌ده‌چی، ره‌نگه: (هه‌ل به‌لیه له‌مالی نیمه‌یه) [۱] (۱) البته: (۲) انگار، لا‌بد.

هه‌ل به‌لیه‌ته: هه‌ل به‌لیت [۱] نگا: هه‌ل به‌لیت.

هه‌ل به‌لیه‌ز: خو‌حه‌ادان به‌به‌وه‌وور [۱] خیز بردن.

هه‌ل به‌لیه‌زان: هه‌ل به‌لیه‌ز [۱] خیز بردن، بریدن.

هه‌ل به‌ل‌اندن: به‌ره‌وور جو‌لا: نه‌وه [۱] جه‌اندن.

هه‌ل به‌ل‌اندنه‌وه: هه‌ل به‌ل‌اندن [۱] جه‌انیدن.

هه‌ل به‌ل‌اننه‌وه: هه‌ل به‌ل‌اندن [۱] جه‌انیدن.

هه‌ل به‌ل‌ه‌زه: به‌ره‌وور خو‌حه‌وادان و هاننه‌خوار [۱] جستن و بایین آمدن، جست و خیز.

هه‌ل به‌لیه‌زه: به‌ره‌وور خو‌حه‌واده [۱] جهش کن.

هه‌ل به‌ل‌ین: هه‌ل به‌ل‌ان [۱] برجستن، جهیدن.

هه‌ل به‌ل‌یشه‌وه: وه‌زه‌وی که‌وون و بئندبوونه‌وه: (به‌ره‌که هه‌ل به‌زه‌وه وه‌من که‌وت) [۱] بر زمین افتادن و باز برجستن.

هه‌ل به‌لیه‌س: (۱) که‌سی شکسته‌ده‌به‌سینه‌وه، شکسته‌به‌ند: (۲) که‌سی زبشو باده‌دا: (۳) فسه‌ی سه‌به‌خووی بی‌راستی: (۴) بوژ، شاعیر [۱] (۱) شکسته‌بند: (۲) تاب دهنده بر زهای لباس: (۳) سخن ساختگی: (۴) شاعر، ناظم شعر.

هه‌ل به‌لیه‌ست: هه‌ل به‌لیس [۱] نگا: هه‌ل به‌لیس.

هه‌ل به‌ل‌ستراو: (۱) توندو قایم کراو: (۲) شکستی پیکه‌وه‌نوسنراو: (۳) با‌دراوی زبشو: (۴) فسه‌ی سه‌به‌خو: (۵) به‌ندی داندراو له‌پیش ناوی جو‌گه‌و جه‌م [۱] (۱) محکم بنده: (۲) شکسته‌بندی شده: (۳) پرز ناب داده بر بارجه: (۴) سخن بی‌اساس و ساختگی: (۵) سدا ایجاد شده بر نهر و رودخانه.

هه‌ل به‌ل‌ستن: (۱) دابه‌ستن، قایم کردن: (۲) بادانی زبشو: (۳) شمیر دروست کردن: (۴) قسه‌سازکردن: (۵) به‌ند دروست کردن له‌به‌ر ناو [۱] (۱) محکم و اسوار کردن: (۲) تاب دادن بر زپارجه: (۳) به‌نظم درآوردن کلام: (۴) حرف درآوردن: (۵) سز بستن جلو آب.

هه‌ل به‌ل‌سته‌وه: شکسته‌به‌ندی شکاو کردن [۱] شکسته‌بندی کردن.

هه‌ل به‌لیه‌سته: (۱) بوختان: (۲) به‌شعر گو‌تراو [۱] (۱) بهتان: (۲) منظومه شعر.

هه‌ل به‌لیه‌سه: هه‌ل به‌لیه‌سته [۱] نگا: هه‌ل به‌لیه‌سته.

هه‌ل به‌ل‌سیاگ: هه‌ل به‌ل‌ستراو [۱] نگا: هه‌ل به‌ل‌ستراو.

هه‌ل به‌لیب: (۱) تم‌ماح: (۲) به‌له‌و له‌ز [۱] (۱) طمع: (۲) شتاب.

هه‌ل به‌لیج: بزین به‌مقست [۱] چیدن با قبیجی.

هه‌ل به‌ل‌پاچان: (۱) هه‌ل‌پاچ: (۲) گیایه که بو ده‌رمانی که‌جئلی ده‌بی [۱] (۱) با قبیجی بریدن: (۲) گیاهی است دارویی.

هه‌ل به‌ل‌پاچراو: ته‌بجی کراو [۱] بریده با قبیجی.

هه‌ل به‌ل‌پاچین: هه‌ل‌پاچ [۱] با قبیجی بریدن.

هەل پەجر: (١) لەسەر لادراو بەتەوژم: (قونو سەری هەل پەجراوه): (٢) لەبەر بەک چوونی تەقەل (١) سەربووش برداشتن با فشار: (٢) بر دڕیدە شدن بخبە.

هەل پەجران: هەل پەجر [] نگا: هەل پەجر.

هەل پەجراندن: (١) لەسەر لاگرتنی پێوه نوسا: (٢) دادزینی تەقەل لێ دراو [] (١) بر کێندن دربووش: (٢) بردردن بخبە.

هەل پەجراو: (١) سەرلەسەر لاگیرا: (٢) دادزاوی تەقەل لێ دراو [] (١) سەربووش برداشتنە: (٢) بخبەزە دریدە شە.

هەل پەجراوه: جینگەێ دراو لەجێ تەقەل [] جای بردریدە.

هەل پەجراوی: هەل پەجراوه [] جای بردریدە.

هەل پەجرکان: پسانی گەلاو لگ، لە روهك [] گسستن برگ و شاخە از گیاه.

هەل پەجرکاندن: پساندنی گەلاو لگ [] گسلا: پەن شاخە و برگ.

هەل پەجرین: (١) سەرلەسەر لا بردن بەزور: (٢) دادزینی تەقەل لێ دراو [] (١) سەربووش برداشتن با فشار: (٢) بخبەزە را بردردن.

هەل پەجگران: هەل پەجران [] نگا: هەل پەجران.

هەل پەجگراندن: هەل پەجراندن [] نگا: هەل پەجراندن.

هەل پەجگراو: هەل پەجراو [] نگا: هەل پەجراو.

هەل پەجگراین: هەل پەجرین [] نگا: هەل پەجرین.

هەل پەجورکان: هەل پەجرکان [] نگا: هەل پەجرکان.

هەل پەجورکاندن: هەل پەجرکاندن [] نگا: هەل پەجرکاندن.

هەل پەرتاندن: دەکردن بە سوکابەنی [] دك کردن با اهانت.

هەل پەرچان: زفان لە نکاو [] رپودن پارێودە شدن ناگهانی.

هەل پەرچانن: زفاندنی لە نکاو [] رپودن ناگهانی.

هەل پەزان: (١) پلندبوونی تنوکه ناو لە عمرزوه: (٢) برینی لە خو دەگزا کردن [] (١) جهش فطرات آب: (٢) کتابة از گلاو بز شدن برای جنگ.

هەل پەزاندن: ناو بەرەو بالا پەزاندن [] آب رابه بالا پرناب کردن.

هەل پەزانی: ناو بەرەو بالا پەزاندن. هەل پەزاندن [] نگا: هەل پەزاندن.

هەل پەروان: بەوردی ززانەخوار، پەروان [] ریزەرێزە رپختن از بالا.

هەل پەرواندن: بەوردی ززانەخوار، پەرواندن [] ریز ریز از بالا رپزش دادن

هەل پەروانن: هەل پەرواندن [] نگا: هەل پەرواندن.

هەل پەروژ: (١) سونانی مو به ناگر: (٢) برینی لە پەلەو لەز (١) سوختن مو با آتش: (٢) کتابة از عجله و شتاب.

هەل پەروژان: سونانی مو [] سوختن مو.

هەل پەروژاندن: سوناندنی مو [] سوژاندن مو.

هەل پەروژانن: سوناندنی مو [] سوژاندن مو.

هەل پەروژاو: موی بە ناگر سوناو [] موی سوخته.

هەل پەروزقان: (١) زفان لە دەسنی کەسنی لە نکاو: (٢) رەنگ پەزین لە ترسان و لە شتی تەکاو [] (١) ناگهانی از دست کسی رپوده: (٢) رنگ باختن از ترس و رپوداد ناگهانی.

هەل پەروزقانن: (١) زفاندن لە دەست لە نکاو: (٢) بۆنە هوێ زەنگ پەزینی کەسنی [] (١) رپودن ناگهانی: (٢) سبب رنگ باختن کسی شدن.

هەل پەروزگان: هەل پەروزقان [] نگا: هەل پەروزقان.

هەل پەروزگانن: هەل پەروزقانن [] نگا: هەل پەروزقانن.

هەل پەروزکانن: هەل پەروزقانن [] نگا: هەل پەروزقانن.

هەل پەروزکین: هەل پەروزقان [] نگا: هەل پەروزقان.

هەل پەروزیگ: موی سوزپاو [] موی سوخته.

هەل پەروسقان: هەل پەروزقان [] نگا: هەل پەروزقان.

هەل پەروسقانن: هەل پەروزقانن [] نگا: هەل پەروزقانن.

هەل پەروسقانن: هەل پەروزقانن [] نگا: هەل پەروزقانن.

هەل پەروسقیان: هەل پەروسقان [] نگا: هەل پەروزقان.

هەل پەروگان: (١) نبوه سونانی پبست و شتی تر: (٢) هەل پەروژانی مو [] (١) نپمسوزشدن: (٢) سوختن مو.

هەل پەروگانن: (١) سوناندن کەم ناکووتیک: (٢) سوناندنی مو [] (١) سوژاندن سطحی: (٢) سوژاندن مو.

هەل پەروگانن: هەل پەروگانن [] نگا: هەل پەروگانن.

هەل پەروکین: (١) کەمی سونان: (٢) هەل پەروژان [] (١) نپمسوزشدن: (٢) سوختن مو.

هەل پەروان: هەل پەروان [] نگا: هەل پەروان.

هەل پەرواندن: هەل پەرواندن: (نانه کە هەل پەروانە. گەنە شامیم هەل پەرواند) [] نگا: هەل پەرواندن.

هەل پەزگران: هەل پەزگان. هەل پەزگان [] نگا: هەل پەزگان.

هەل پەسان: پسان بە هوێ کبشران بۆ سەر وه [] گسستن بە سبب کشیدە شدن.

هەل پەساندن: کبشان بۆ سەر وه و پساندن: (سەری چوله کەهی هەل پەساند) [] برکشیدن و گسلا نیدن.

هەل پەساو: قرتاو بە هوێ کبشران بۆ سەر وه [] گسسته درائر کشیدن.

هەل پەسین: کەسنی کە شتی دە کبشینه سەر و دەی پبسنی [] برکشندە گسلا نندە.

هەل پەسیندراو: هەل پساو [] نگا: هەل پساو.

هەل پەسینراو: هەل پساو [] نگا: هەل پساو.

هەل پەشافتن: پشاوتن، لە ناودە سننا گوشتین [] فشردن و مجاله کردن.

هەل پەشافتی: پشاونو [] مجاله شده.

هەل پەشاونن: هەل پشافتن [] فشردن و مجاله کردن.

هەل پەشواته: گوشر او له دەستا [] مجاله شده.

هەل پەشکووتن: (١) لە پەز بە بدابون: (٢) گر بەرزه و بوئی ناگر: (٣) پەدابوئی زیبکەهی زور لە پبست [] (١) ناگهان پدیدارشدن: (٢) زبانه کشیدن ناگهانی آتش: (٣) دمیدن جوشهای بسیار بر پوست.

هەل پەشپۆ: کەسنی کە شتی لە ناودە سننا دە گوشتی و دە شپیلنی [] مجاله کتندە و جلا نندە.

هەل پەشپوواو: هەل پشواته [] مجاله شده.

هەل پەشپۆه: فەرمان بە هەل پشواتن [] امر بە مجاله کردن.

هه‌ل پهان: (۱) هه‌ل مسان، ماسین: (۲) برینی له نوژه بون و باکردن له زکان: (۳) هه‌لان و بهرز بونه‌وی همویر [ه] (۱) بادکردن، آماسیدن: (۲) کنایه از بسیار خشمگین شدن: (۳) برآمدن خمیر.
هه‌ل پهانندن: (۱) ناوساندن: (۲) نوژه کردن: (۳) هه‌له‌نهانی همویر [ه] (۱) نفع دادن، متووم کردن: (۲) خشمگین کردن: (۳) برآوردن خمیر
هه‌ل پهاو: باکردن [ه] بادکرده.
هه‌ل پهبیان: هه‌ل پهان [ه] نگا: هه‌ل پهان.
هه‌ل پهبیاو: هه‌ل پهاو [ه] بادکرده.
هه‌ل پهبیای: هه‌ل پهاو [ه] بادکرده.
هه‌ل پهبین: هه‌ل پهان [ه] نگا: هه‌ل پهان.
هه‌ل پهلو: کاری لابه‌لا و بی‌فایده [ه] کار بیهوده.
هه‌ل پهلوخان: داپهلوخان [ه] از هم دررفتن در اثر حرارت زیاد، له‌شدن از گرما.

هه‌ل پهلوخاندن: بونه‌هوی داپهلوخان: (ناوی کولوی پیداکرد هه‌لی پهلوخاندن) [ه] له‌کردن بوسبله حرارت.
هه‌ل پهلوخا: له‌به‌به‌که جوگ له نینی ناگر: (گوشته که هه‌ل پهلوخاوه) [ه] از هم دررفتن و له‌شدن در اثر حرارت زیاد.
هه‌ل پهلوخین: هه‌ل پهلوخان، داپهلوخان [ه] نگا: داپهلوخان، هه‌ل پهلوسکان: گیان‌دان، له زیان بی‌بش بون [ه] مردن، جان دادن.
هه‌ل پهلوسکان: مراندن [ه] میراندن.
هه‌ل پهلوسکیاگ: مراندواو [ه] کشته‌شده، هه‌ل پهلوسکیان: گیان‌دان [ه] جان دادن.
هه‌ل پهلوقین: هه‌ل توقین، هه‌ل توقان [ه] نگا: هه‌ل توقان.
هه‌له‌به: (۱) په‌له: (۲) ته‌ماح: (۳) هه‌له‌سه‌دانی سه‌گ له‌گه‌رمان [ه] (۱) شتاب: (۲) آژ شره: (۳) له‌له‌زدن سه‌گ از گرما.

هه‌له‌به‌ر: (۱) بزوتن په‌ته‌کان: (هه‌له‌به‌ره‌دابه‌رت نه): (۲) به‌ره‌وژور هه‌له‌به‌زین [ه] (۱) جنبش و تکان: (۲) جست و خیز.
هه‌له‌به‌را: به‌ره‌وژور خووی حه‌وادا [ه] جههد.
هه‌له‌به‌ران: خو‌حه‌وادان به‌نوندی [ه] جهیدن، جهش.
هه‌له‌به‌راندن: ره‌فساندن [ه] رقصاندن.
هه‌ل به‌رتساوتن: (۱) په‌رناوسن، لکه‌سه‌دار په‌راندن: (۲) برینی له زیگ و بیک کردنی شتی نازیک: (ناوما‌له که هه‌ل به‌رتیوه) [ه] (۱) هرس کردن: (۲) په‌رايه، تنظیم.
هه‌له‌به‌ر‌دابه‌ر: (۱) هاتوجوی به‌په‌له‌په‌ل: (۲) برینی له‌کوشش و نه‌فالای زیره‌کانه [ه] (۱) جست‌وخیز: (۲) کنایه از نشاط در کار.
هه‌ل به‌رست: که‌سه‌ی که بو‌فازانجی خووی گوی نادانه په‌بمان و به‌لین [ه] فرست طلب.
هه‌له‌به‌ر‌کنی: ره‌قس و سه‌ما [ه] رقص.
هه‌له‌به‌ر‌ودابه‌ر: هه‌له‌به‌ر‌دابه‌ر [ه] نگا: هه‌له‌به‌ر‌دابه‌ر.
هه‌له‌به‌ر‌ین: سه‌ماکردن، ره‌خسین [ه] رقصیدن.
هه‌له‌به‌ر‌ین: ره‌فس‌ین که‌مر [ه] رقصاننده.
هه‌له‌به‌ر: منال‌دان، تول‌دان [ه] بچه‌دان، رحم.

هه‌ل به‌سارتن: (۱) شتی به‌شبنکه‌وه بال‌دان: (سه‌موگه‌سه‌که به‌دیار هه‌ل به‌سیره): (۲) برینی له‌له‌کارخستن و چاره‌نوزرا‌گرن [ه] (۱) تکبه‌دان چیزی به‌چیزی دیگر: (۲) کنایه از معلق کردن از کار.
هه‌ل به‌سارتو: (۱) بال‌به‌شبنکه‌وه دراو: (۲) بیکار‌کراوی به‌نامانه‌تی [ه] (۱) نکه بر چیزی داده: (۲) معلق شده از کار.
هه‌ل به‌سارته: هه‌ل به‌سارتو [ه] نگا: هه‌ل به‌سارتو.
هه‌ل به‌ساردن: هه‌ل به‌سارتن [ه] نگا: هه‌ل به‌سارتن.
هه‌ل به‌ساردو: هه‌ل به‌سارتو [ه] نگا: هه‌ل به‌سارتو.
هه‌ل به‌سارده: هه‌ل به‌سارتو [ه] نگا: هه‌ل به‌سارتو.
هه‌ل به‌سیران: (۱) به‌شبنکه‌وه بال‌دران: (۲) برینی له‌بیکار‌کران و چاره‌نوزکران [ه] (۱) نکه به‌چیزی داده شدن: (۲) کنایه از معلق شدن از کار.
هه‌ل به‌سیتراو: هه‌ل به‌سارتو [ه] نگا: هه‌ل به‌سارتو.
هه‌ل به‌قژین: مجورک پیداهان و له‌رزین [ه] چندش و تیرکشدن اندام.
هه‌ل په‌ل: داری هه‌ل په‌رتاوتو [ه] هرس شده.
هه‌ل په‌له: (۱) کاری لابه‌لا و بی‌فایده: (۲) وواوه [ه] (۱) کار بیهوده: (۲) هذیان.

هه‌ل په‌نمان: (۱) هه‌له‌ماسان، هه‌ل پهان: (۲) راه‌زین له‌خه‌له‌نکاواو [ه] (۱) بادکرده، آماسیده: (۲) ناگهان از خواب پریدن.
هه‌ل په‌نمانن: (۱) هه‌له‌ماساندن، هه‌ل پهانندن: (۲) له‌بر له‌خه‌له‌راه‌زاندن [ه] (۱) آماسانیدن: (۲) بکهو از خواب بیدار کردن.
هه‌ل به‌نمین: (۱) هه‌ل په‌نمان: (۲) راجله‌کین [ه] (۱) نگا: هه‌ل په‌نمان: (۲) بکه‌خوردن.
هه‌له‌به‌ه‌له‌پ: هه‌له‌سه‌دانی زوری سه‌گ له‌گه‌رمان [ه] له‌له‌زدن په‌پایی سه‌گ از شدت گرما.
هه‌ل په‌میت: په‌رتاوتن، هه‌ل په‌رتاوتن [ه] هرس و په‌رايه درخت.
هه‌ل په‌میتانندن: له‌که‌به‌راندن و جوان‌کردنی دار، هه‌ل په‌رتاوتن [ه] هرس کردن و په‌رايش درخت.
هه‌ل په‌نیج: (۱) له‌خواره بو‌سه‌ره‌وه به‌سه‌ره‌به‌کاینجان بو‌سه‌ره‌وه: (۲) جوژی ناوال‌کراسی ژفانه: (ده‌ره‌بی هه‌ل په‌نیچی ده‌به‌ردابه) [ه] (۱) ورمالیدن: (۲) نوعی سلوار زنانه.

هه‌ل په‌نجان: (۱) هه‌ل په‌نیج، به‌سه‌ره‌به‌کاینجان بو‌سه‌ره‌وه: (۲) زور‌بو‌هبنان و گه‌رتی‌هالاندن: (هه‌لی په‌نیچوم جلکی ده‌وی): (۳) په‌نجان‌ه‌وی دولمه‌ی ناپراخ: (۴) بادانی زینو [ه] (۱) ورمالیدن: (۲) با‌اسرار وادار کردن: (۳) په‌نچیدن دلمه‌ برگ مو: (۴) تاب دادن پرز کناره‌ لباس.
هه‌ل په‌نچاو: (۱) له‌خوار بو‌سه‌ر په‌نیج دراو: (۲) زور‌بو‌هسانو له‌لایه‌ن که‌سه‌یکه‌وه: (۳) نوشناوه‌ی ناپراخ: (۴) ریشوی بادراو [ه] (۱) ورمالیده: (۲) زبر‌فسار فرار گرفته: (۳) دلمه‌ په‌نچیده: (۴) برز تاب‌خورده.
هه‌ل په‌نچاو: هه‌ل په‌نچاو [ه] نگا: هه‌ل په‌نچاو.
هه‌ل په‌نچرای: هه‌ل په‌نچاو [ه] نگا: هه‌ل په‌نچاو.
هه‌ل په‌نچیاگ: هه‌ل په‌نچاو [ه] نگا: هه‌ل په‌نچاو.
هه‌ل په‌نچیان: هه‌ل په‌نچان [ه] نگا: هه‌ل په‌نچان.

هه‌ل په‌سارتن: (۱) شتی به‌شبنکه‌وه بال‌دان: (سه‌موگه‌سه‌که به‌دیار هه‌ل به‌سیره): (۲) برینی له‌له‌کارخستن و چاره‌نوزرا‌گرن [ه] (۱) تکبه‌دان چیزی به‌چیزی دیگر: (۲) کنایه از معلق کردن از کار.
هه‌ل به‌سارتو: (۱) بال‌به‌شبنکه‌وه دراو: (۲) بیکار‌کراوی به‌نامانه‌تی [ه] (۱) نکه بر چیزی داده: (۲) معلق شده از کار.
هه‌ل به‌سارته: هه‌ل به‌سارتو [ه] نگا: هه‌ل به‌سارتو.
هه‌ل به‌ساردن: هه‌ل به‌سارتن [ه] نگا: هه‌ل به‌سارتن.
هه‌ل به‌ساردو: هه‌ل به‌سارتو [ه] نگا: هه‌ل به‌سارتو.
هه‌ل به‌سارده: هه‌ل به‌سارتو [ه] نگا: هه‌ل به‌سارتو.
هه‌ل به‌سیران: (۱) به‌شبنکه‌وه بال‌دران: (۲) برینی له‌بیکار‌کران و چاره‌نوزکران [ه] (۱) نکه به‌چیزی داده شدن: (۲) کنایه از معلق شدن از کار.
هه‌ل به‌سیتراو: هه‌ل به‌سارتو [ه] نگا: هه‌ل به‌سارتو.
هه‌ل به‌قژین: مجورک پیداهان و له‌رزین [ه] چندش و تیرکشدن اندام.
هه‌ل په‌ل: داری هه‌ل په‌رتاوتو [ه] هرس شده.
هه‌ل په‌له: (۱) کاری لابه‌لا و بی‌فایده: (۲) وواوه [ه] (۱) کار بیهوده: (۲) هذیان.
هه‌ل په‌نمان: (۱) هه‌له‌ماسان، هه‌ل پهان: (۲) راه‌زین له‌خه‌له‌نکاواو [ه] (۱) بادکرده، آماسیده: (۲) ناگهان از خواب پریدن.
هه‌ل په‌نمانن: (۱) هه‌له‌ماساندن، هه‌ل پهانندن: (۲) له‌بر له‌خه‌له‌راه‌زاندن [ه] (۱) آماسانیدن: (۲) بکهو از خواب بیدار کردن.
هه‌ل به‌نمین: (۱) هه‌ل په‌نمان: (۲) راجله‌کین [ه] (۱) نگا: هه‌ل په‌نمان: (۲) بکه‌خوردن.
هه‌له‌به‌ه‌له‌پ: هه‌له‌سه‌دانی زوری سه‌گ له‌گه‌رمان [ه] له‌له‌زدن په‌پایی سه‌گ از شدت گرما.
هه‌ل په‌میت: په‌رتاوتن، هه‌ل په‌رتاوتن [ه] هرس و په‌رايه درخت.
هه‌ل په‌میتانندن: له‌که‌به‌راندن و جوان‌کردنی دار، هه‌ل په‌رتاوتن [ه] هرس کردن و په‌رايش درخت.
هه‌ل په‌نیج: (۱) له‌خواره بو‌سه‌ره‌وه به‌سه‌ره‌به‌کاینجان بو‌سه‌ره‌وه: (۲) جوژی ناوال‌کراسی ژفانه: (ده‌ره‌بی هه‌ل په‌نیچی ده‌به‌ردابه) [ه] (۱) ورمالیدن: (۲) نوعی سلوار زنانه.
هه‌ل په‌نجان: (۱) هه‌ل په‌نیج، به‌سه‌ره‌به‌کاینجان بو‌سه‌ره‌وه: (۲) زور‌بو‌هبنان و گه‌رتی‌هالاندن: (هه‌لی په‌نیچوم جلکی ده‌وی): (۳) په‌نجان‌ه‌وی دولمه‌ی ناپراخ: (۴) بادانی زینو [ه] (۱) ورمالیدن: (۲) با‌اسرار وادار کردن: (۳) په‌نچیدن دلمه‌ برگ مو: (۴) تاب دادن پرز کناره‌ لباس.
هه‌ل په‌نچاو: (۱) له‌خوار بو‌سه‌ر په‌نیج دراو: (۲) زور‌بو‌هسانو له‌لایه‌ن که‌سه‌یکه‌وه: (۳) نوشناوه‌ی ناپراخ: (۴) ریشوی بادراو [ه] (۱) ورمالیده: (۲) زبر‌فسار فرار گرفته: (۳) دلمه‌ په‌نچیده: (۴) برز تاب‌خورده.
هه‌ل په‌نچاو: هه‌ل په‌نچاو [ه] نگا: هه‌ل په‌نچاو.
هه‌ل په‌نچرای: هه‌ل په‌نچاو [ه] نگا: هه‌ل په‌نچاو.
هه‌ل په‌نچیاگ: هه‌ل په‌نچاو [ه] نگا: هه‌ل په‌نچاو.
هه‌ل په‌نچیان: هه‌ل په‌نچان [ه] نگا: هه‌ل په‌نچان.

هه‌ل پێك: داخران، به‌سه‌ر به‌كاهاتنی دولا‌ی درگا‌و په‌نجه‌ره‌و... [ق]
 ب‌سته‌شدن، بره‌م آمدن و جفت شدن در و پ‌ج‌ره و...
 هه‌ل پێكان: داخستن، به‌سه‌ر به‌كا چو‌ت كردن: (درگا‌كه هه‌ل پێكه) [ق]
 ب‌ستن، بره‌م آوردن، جفت كردن.
 هه‌ل پێكانن: هه‌ل پێكان [ق] نگا: هه‌ل پێكان.
 هه‌ل پێكران: هه‌ل پێك [ق] نگا: هه‌ل پێك.
 هه‌ل پێكراو: داخراو، پ‌يوه‌دراو [ق] ب‌سته، بره‌م آمده، جفت شده.
 هه‌ل پێكباگ: هه‌ل پێكراو [ق] نگا: هه‌ل پێكراو.
 هه‌لپین: هه‌ناسه‌سواری سه‌گ له‌گه‌رمان [ق] ننگی نفس سگ از شدت گرما.
 هه‌ل‌تاش: ناشین بهره‌و‌و‌و‌ر [ق] تراشیدن از پایین به بالا.
 هه‌ل‌تاشان: هه‌ل‌تاش [ق] نگا: هه‌ل‌تاش.
 هه‌ل‌تاشین: هه‌ل‌تاش [ق] نگا: هه‌ل‌تاش.
 هه‌ل‌تاواندن: هه‌زم كردن، هه‌زم كردن [ق] هضم كردن.
 هه‌ل‌تاوین: هه‌زم كەر، (ورگی من بهره‌دب‌ش هه‌ل‌ته‌تاوینی) [ق] هضم كنده.
 هه‌ل‌تراندن: ده‌ركردن به سو‌كایه‌تی [ق] راندن با اهانت.
 هه‌ل‌ترانن: هه‌ل‌تراندن [ق] راندن با اهانت.
 هه‌ل‌ترنگانن: سل‌بو‌ن و خو‌زب‌ركردن [ق] رمیدن و نرسیدن.
 هه‌ل‌تروشكان: قه‌ونه‌ل‌ئس‌دان، له‌سه‌ر چینه‌چك رۆب‌ب‌ستن [ق] چمبانه‌نشستن.
 هه‌ل‌تروشكاندن: له‌سه‌ر چینه‌چك دان‌ب‌شاندن [ق] چمبانه‌نشانیدن.
 هه‌ل‌تروشكانن: هه‌ل‌تروشكاندن [ق] چمبانه‌نشانیدن.
 هه‌ل‌تروشكاو: له‌سه‌ر چینه‌چك ن‌ب‌شتو [ق] چمبانه‌نشسته.
 هه‌ل‌تروشكین: هه‌ل‌تروشكان [ق] چمبانه‌نشستن.
 هه‌ل‌تروشه‌كان: هه‌ل‌تروشكان [ق] چمبانه‌نشستن.
 هه‌ل‌تیره: لا‌چو‌ له‌به‌ر چاو‌م، وه‌ده‌ركه‌وه [ق] گم‌شو.
 هه‌ل‌تیره‌كان: (١) تیره‌كانن، نه‌فاندن: (٢) ده‌رزینی بردن [ق] (١) منفجر كردن: (٢) شكافتن.
 هه‌ل‌تیره‌کیان: هه‌ل‌تیره‌كان [ق] نگا: هه‌ل‌تیره‌كان.
 هه‌ل‌تلو‌پان: نو‌پ‌ین، كه‌ون‌ین [ق] مردن نجس، س‌ق‌ط شدن.
 هه‌ل‌تلو‌پین: هه‌ل‌تلو‌پان [ق] مردن نجس.
 هه‌ل‌تلیشان: له‌به‌ر به‌ك‌چو‌ن، له‌سه‌ر بو‌ خوار داد‌ران [ق] از بالا به پایین دریده شدن.
 هه‌ل‌تلیشاندن: له‌به‌ر به‌ك‌بردن، داد‌زین [ق] ورشكافتن، ورد‌ریدن.
 هه‌ل‌تلیشانن: هه‌ل‌تلیشاندن [ق] ورشكافتن، ورد‌ریدن.
 هه‌ل‌تلیشاو: له‌سه‌ر تا‌ خوار داد‌راو [ق] ورد‌ریده، ورشكافته.
 هه‌ل‌توتان: هه‌ل‌تروشكان، فو‌نه‌ل‌ئس‌دان، (كو‌چك هه‌ل‌نو‌ئا) [ق] چمبانه‌نشستن.
 هه‌ل‌توت‌رین: هه‌ل‌توتان [ق] چمبانه‌نشستن.
 هه‌ل‌توته‌كان: هه‌ل‌توتان [ق] چمبانه‌نشستن.

هه‌ل‌توته‌كاو: هه‌ل‌تروشكاو [ق] چمبانه‌نشسته.
 هه‌ل‌توته‌کیو: هه‌ل‌تروشكاو [ق] چمبانه‌نشسته.
 هه‌ل‌توتی: له‌سه‌ر چینه‌چك دان‌ب‌شه [ق] چمبانه‌ب‌شین.
 هه‌ل‌توتان: (١) به‌له‌ف‌یره، زگه‌شوره: (٢) چو‌نه‌هاو‌ب‌ستن [ق] (١) اسهال: (٢) چفك‌پ‌رانی.
 هه‌ل‌توتان‌دن: (١) چو‌نه‌هاو‌ب‌ستن و ق‌سگ بهره‌رك‌د‌نه‌وه: (٢) ف‌یراندن، زگ‌چو‌ن [ق] (١) رمیدن و چفك‌پ‌راندن: (٢) اسهال شدن.
 هه‌ل‌توتانن: هه‌ل‌توتان‌دن [ق] نگا: هه‌ل‌توتان‌دن.
 هه‌ل‌توروشكان: هه‌ل‌تروشكان [ق] چمبانه‌نشستن.
 هه‌ل‌توروشكین: هه‌ل‌تروشكان [ق] چمبانه‌نشستن.
 هه‌ل‌توتوز: چو‌نه‌هاو‌ب‌ستن و قوشقی بو‌ن [ق] چفك‌پ‌رانی و رمیدن.
 هه‌ل‌توتوز: هه‌ل‌توتوز [ق] نگا: هه‌ل‌توتوز.
 هه‌ل‌توتزان‌دن: هه‌ل‌توتوز‌كردن [ق] چفك‌پ‌راندن و رمیدن.
 هه‌ل‌توتزان‌دن: هه‌ل‌توتزان‌دن [ق] نگا: هه‌ل‌توتزان‌دن.
 هه‌ل‌توتقان: (١) ف‌ب‌سه‌ره‌بو‌ن: (كارگ هه‌ل‌توقی، بهره‌له‌سه‌رم‌درا هه‌ل‌توقبه‌وه): (٢) له‌به‌رزبه‌وه‌ته‌ف‌اندن: (ده‌مان‌چه‌ی به‌سه‌ردا هه‌ل‌توقاند) [ق] (١) ب‌یرون‌زدن: (٢) از بالا ترکانیدن.
 هه‌ل‌توتقان‌دن: (١) ق‌ب‌سه‌وه‌كردن: (٢) ته‌ق‌اندن [ق] (١) برجسته‌كردن، برآوردن: (٢) ترکاندن.
 هه‌ل‌توتقانن: هه‌ل‌توتقان‌دن [ق] نگا: هه‌ل‌توتقان‌دن.
 هه‌ل‌توتقاو: بهره‌رزو‌ق‌ب‌نه‌وه‌بو‌گ [ق] برآمده از سطح، ب‌یرون‌زده.
 هه‌ل‌توتقیباگ: هه‌ل‌توتقاو [ق] نگا: هه‌ل‌توتقاو.
 هه‌ل‌توتقیان: هه‌ل‌توتقان [ق] نگا: هه‌ل‌توتقان.
 هه‌ل‌توتقین: هه‌ل‌توتقان [ق] نگا: هه‌ل‌توتقان.
 هه‌ل‌توتقیو: هه‌ل‌توتقاو [ق] نگا: هه‌ل‌توتقاو.
 هه‌ل‌ته‌ز‌ب‌نه‌وه: زا‌به‌ز‌ب‌ین، شو‌رش كردن [ق] ق‌ب‌ام، نه‌ضت.
 هه‌ل‌ته‌ف‌ان: (١) له‌به‌ر به‌ك‌چو‌ن: (خانوه‌كه هه‌ل‌ته‌قاوه): (٢) داد‌رانی در‌راو: (٣) نو‌شی به‌ك‌ه‌انن [ق] (١) اه‌م گ‌س‌ستن: (٢) چرخ‌وردن ب‌خ‌به‌زده: (٣) بر‌خورد.
 هه‌ل‌ته‌قیان: هه‌ل‌ته‌ف‌ان [ق] نگا: هه‌ل‌ته‌ف‌ان.
 هه‌ل‌ته‌قین: هه‌ل‌ته‌ف‌ان [ق] نگا: هه‌ل‌ته‌ف‌ان.
 هه‌ل‌ته‌ته‌ك: هه‌ل‌ته‌كان [ق] نگا: هه‌ل‌ته‌كان.
 هه‌ل‌ته‌كان: (١) له‌خوار بو‌سه‌ر ن‌ب‌ك‌چو‌ن: (٢) بهره‌زو‌رجو‌نی نه‌ندامی له‌ش: (چاو‌ی لی هه‌ل‌ته‌كان‌د، بر‌وی هه‌ل‌ته‌كان‌د، شان هه‌ل‌ته‌ك‌ب‌نه): (٣) دان‌ف‌اندنی ده‌غل‌و‌ن‌ونن: (توتنه‌كه هه‌ل‌ته‌ك‌ب‌نه) [ق] (١) از پایین به بالا در‌رفتن و من‌لا‌شی شدن: (٢) به‌بالا چ‌س‌تن اعضا‌ی بدن: (٣) باد‌دان‌غل‌ه‌و...
 هه‌ل‌ته‌كان‌دن: (١) ن‌ب‌ك‌و‌پ‌ب‌ك‌دان: (به‌بو‌م‌با‌ خانوه‌كه‌ی هه‌ل‌ته‌كان‌د): (٢) ب‌ل‌ند‌كردن و بهره‌زو‌ر‌بردنی نه‌ندامی له‌ش: (بر‌وی هه‌ل‌ته‌كان‌د، شان هه‌ل‌ته‌ك‌ب‌نه): (٣) نه‌كان‌دنی شت: (به‌زه‌كه هه‌ل‌ته‌ك‌ب‌نه): (٤) دان‌ف‌اندنی ده‌غل‌و... [ق] (١) من‌لا‌شی كردن: (٢) بالا انداختن اعضا‌ی بدن: (٣) ن‌كان‌یدن: (٤) باد‌دان‌غل‌ه‌و...

هەلجسو: (۱) بە دار بان بە شاخا سەرکەوتو؛ (۲) کولای سەرزیژکردو؛ (شیرە کە هەلجوه)؛ (۳) هەراش، زو گەورو بوگ؛ (منالیکي هەلجوه)؛ (۴) بێ فکر لە کاردا، سەرۆز؛ (۵) بلنډبۆنەوه؛ (دار تا عاسمان هەلجوه) (۱) بالارفنه، صعودکردە؛ (۲) جوشبەد سرفتە؛ (۳) بالندە؛ (۴) خودسر درکارها؛ (۵) مرتفع شده. بالارفنه.

هەلچسو: (۱) کەسێ کاری سەرەخو دەکا؛ (۲) فەرمان بە نامادە بۆن یۆ شەقێن هەلندان؛ (۳) فەرمانە بە سەرکەوتن لە دارو بەرزایی (۱) خودسر درکار؛ (۲) امر بە آمادەشدن برای نپیاخوردن؛ (۳) امر بە بالارفتن از بلندی.

هەل چوزان: ناخرنوک ززان (۱) نا آخرین قطره چکیدن. هەل چوزاندن: دوامین نوک ززان (۱) ریختن آخرین قطره. هەل چوزاو: هیچ نپانهماو لە تراوی (۱) نهی شده از آب و مایع. هەل چوزیان: هەل چوزان (۱) نگا؛ هەل چوزان. هەل چوزین: هەل چوزان (۱) ریزش آخرین قطره. هەل چوزیو: هەل چوزاو (۱) نهی شده از مایع.

هەل چوفان: (۱) جوفان لەسەر ناگر؛ (۲) لەرزین لەسەرمان؛ (۳) لەرزین لەبەر نوبەنی (۱) صدای روغن نغیده؛ (۲) لرزش از سرما؛ (۳) لرزش از تب و لرز.

هەل چوقاو: فال کراو (۱) نغیده. روغن نغیده. هەل چوقین: هەل چوفان (۱) نگا؛ هەل چوفان. هەل چوقیو: هەل چوقاو (۱) روغن نغیده.

هەل چوون: (۱) دەسالاکردن؛ (۲) لە بلنډ سەرکەوتن؛ (۳) نامادە نی هەلندان بۆن؛ (۴) سەرزیژکردنی کولاو لەسەر ناگر؛ (۵) دا بۆن بۆ بەسەر بشتا بازدان؛ (۶) بریتی لە نۆزە بۆن (۱) سریع رشدکردن؛ (۲) از بلندی بالارفتن؛ (۳) آمادە نپیاخوردن شدن؛ (۴) سرفتن مایع جوشان؛ (۵) خم شدن برای برش همبازی؛ (۶) کناپە از خشمگین شدن.

هەلچه: (۱) عملوکە، نالۆجە؛ (۲) داپە لە کاپە؛ (۳) حازرە بۆنی هەلندان؛ (۴) لە بلندی سەرکەو؛ (بەودارە هەلچە) (۱) آلوچە؛ (۲) خم شو برای برش؛ (۳) آمادە نپیاخوردن باش؛ (۴) از بلندی بالارو.

هەل چەرخی: وەر سوو زفر (۱) چرخش. هەل چەرخان: وەر سووران. زفر بن (۱) ورجرخیدن. هەل چەرخانن: وەر سووران (۱) ورجرخاندن. هەل چەرخیان: هەل چەرخان (۱) ورجرخیدن. هەل چەرخیان: هەل چەرخان (۱) ورجرخیدن.

هەل چەقان: (۱) تی زۆجسون؛ (۲) دەناو قوزرا کران (۱) خلیدن، فرو رفتن؛ (۲) درگجل فروشدن. هەل چەقاندن: (۱) تی زۆکردنی درزی و دزو؛ (۲) دەفوزراکردن (۱) خلانیدن؛ (۲) در زمین فروکردن. هەل چەقاو: (۱) روچوونی شنی سەرنیژ؛ (۲) دەزەوی زا کراو (۱) خلبیدە؛ (۲) فروشده در زمین. هەل چەقین: هەل چەقان (۱) نگا؛ هەل چەقان.

هەل تە کانی: هەل تە کاندن (۱) نگا؛ هەل تە کاندن. هەل تە ک و پەل تە ک: بە لوفای دریزو بە بەلە رویشتن، قەنرە کردن (۱) با گامهای بلند و با شتاب رفتن.

هەل تە ک و دەل تە ک: هەل تە ک و پەل تە ک (۱) با گامهای بلند و با شتاب رفتن. هەل تە ک و پەل تە ک: بە پشتۆ لەسەر خو بی هانن (۱) سلانە سلانە راه رفتن. هەل تە کیان: هەل تە کان (۱) نگا؛ هەل تە کان. هەل تە کین: هەل تە کان (۱) نگا؛ هەل تە کان. هەل تە کین: (۱) لەبەر بەک بەر؛ (۲) بلنډکەری ئەندام؛ (۳) تە کینی بەرەو لێفەو... (۱) اسم فاعل «هەل تە کاندن».

هەل تە کینه: (۱) فەرمان بە هەل تە کاندن؛ (۲) هەل تە کین؛ (کک هەل تە کینه) (۱) امر بە «هەل تە کاندن»؛ (۲) بالابرندە، جنبانندە. هەل تیز: هەل تیز (۱) نگا؛ هەل تیز.

هەل تیزان: هەل تیزان (۱) جفتک برانی و رمیدن. هەل تیزاندن: هەل تیزاندن (۱) جفتک براندن و رمیدن. هەل تیزقان: هەل بەزین بۆ بازی کردن (۱) بازی کردن و جست و خیز. هەل تیزاندن: بەرە کردن بە هەلاج (۱) زدن پنبه و پشم. هەل تیزان: هەل تیزان (۱) جفتک برانی و رمیدن. هەل تیزانن: هەل تیزاندن (۱) جفتک براندن و رمیدن.

هەل تیزین: هەل تیزان (۱) جفتک برانی و رمیدن. هەل تیزین: حەبوانی جوئەهاوئەو سەل (۱) حیوان جفتک بران و رومک. هەل تیزە: خیل، جاوخوار (۱) لوج. احول. هەل جیپاندن: نامادە کردن بە ئیواوئیی. گەل تە کردن (۱) کم و بیش آمادە کردن.

هەلچ. کارگ، کوارگ (۱) فارغ. هەل چزان: (۱) هەل بچزان؛ (۲) دزان (۱) نگا؛ هەل بچزان؛ (۲) دریدە شدن.

هەل چزانن: هەل بچزانن (۱) نگا؛ هەل بچزانن. هەل چزاو: هەل بچزاو (۱) نگا؛ هەل بچزاو. هەل چچسان: (۱) چرچ و لوج نی کەوتسن؛ (۲) سبب بۆن (۱) چپن برآوردن؛ (۲) بژمرده شدن. هەل چچجاو: (۱) جەرچ بوگ؛ (۲) سبب بوگ (۱) بچچین شده؛ (۲) بژمرده شده.

هەل چچیاگ: هەل چچجاو (۱) نگا؛ هەل چچجاو. هەل چچین: هەل بچچین (۱) نگا؛ هەل بچچین. هەلچچن: (۱) کەسێ کە شت لەسەر بەک دادەنی؛ (۲) زەمینی کە ناو هەل دەمزی (۱) برهم چین؛ (۲) زمینی کە آب را زود می مکد. هەل چچناو: لەسەر بەک کەلە کراو (۱) برهم نهاده شده، انباشته شده. هەل چچناو: هەل چچناو (۱) انباشته.

هەلچچنک: فاقەزی مەرە کەف هەلچن (۱) کاغذ خشتک کن. هەل چچیاگ: هەل چچناو (۱) برهم نهاده شده، انباشته شده. هەل چچین: (۱) لەسەر بەک بە بلندی کەلە کە کردن؛ (۲) مژبنی ناو بۆ زەوی (۱) برهم انباشتن؛ (۲) مکیدن زمین آبر.

هەڵ چه قیو: هەڵ چه قاو [هە] نگا: هەڵ چه قاو.

هەڵ خزان: وه بهر ناو دران بو و شك بوئەوه [هە] بهن كردن در آفتاب برای خشك شدن.

هەڵ خزان: بزوان، هەڵ ته كانی ده فری كه شتی زوری وردی تێدابه: (بهـمـوالی گوز هەڵ خزانە) [هە] تكان خوردن ظرف، یا جعبه با محتويات ریز.

هەڵ خزاندن: (۱) تهكان پێدان و بزواندن ده فری بر له شتی ورد: (۲) بریتی له هانەدان و فر بودان: (۳) له ناو ده سنا خرا هەڵدان [هە] (۱) نكان دادن ظرف یا جعبه با محتويات ریز: (۲) كتابه از تحريك و فریب دادن: (۳) در دست گرد کردن.

هەڵ خزانن: هەڵ خزانن [هە] نگا: هەڵ خزانن،

هەڵ خراو: بهر تاو درار بو و شك بوئ [هە] بهن شده در آفتاب برای خشك شدن.

هەڵ خراو: (۱) ده فری بر له ورده شت تهكان یی دراو: (۲) فر بودراو: (۳) دنه دراو [هە] (۱) ظرف یا جعبه محتوی خرده ریز نكان خرده: (۲) فریب خورده: (۳) تحريك شده.

هەڵ خریاگ: هەڵ خراو [هە] نگا: هەڵ خراو.

هەڵ خریاگ: هەڵ خراو [هە] نگا: هەڵ خراو.

هەڵ خریان: هەڵ خزان [هە] نگا: هەڵ خزان.

هەڵ خریان: هەڵ خزان [هە] نگا: هەڵ خزان.

هەڵ خزان: به خشكه بهرە و زورچوون [هە] به بالا خزیدن.

هەڵ خزان: هەڵ خزان [هە] به بالا خزیدن.

هەڵ خزیان: هەڵ خزان [هە] نگا: هەڵ خزان.

هەڵ خزیان: هەڵ خزان [هە] نگا: هەڵ خزان.

هەڵ خستن: (۱) بو سهروه فریدان: (خشت هەڵ خستن بو بهنا): (۲) بهرناو دان بو و شك بوئ: (۳) چوئیه تیی بیجمی دروست کراو: (خانوه کمی باش هەڵ خستوه): (۴) ده رهاویشنی ده غل له شه خنه: (۵) جوته هاویشنی: (له فه هەڵ ده خانه وه): (۶) گوی زاگرتن بو بیستن [هە] (۱) به بالا پرتاب کردن (۲) بهن کردن در آفتاب: (۳) طرح ریزی: (۴) براندازی غله از سرما: (۵) جفتك براندن: (۶) گوش فرادادن.

هەڵ خستنه وه: (۱) جوته هاویشتن: (۲) سه ماو خو جه وادان له خوشیان [هە] (۱) جفتك براندن: (۲) پابکویی و جست و خیز از شادی.

هەڵ خشان: هەڵ خزان [هە] به بالا خزیدن.

هەڵ خشیان: هەڵ خزان [هە] به بالا خزیدن.

هەڵ خشین: هەڵ خزان [هە] به بالا خزیدن.

هەڵ خلان: هەڵ خزان [هە] نگا: هەڵ خزان.

هەڵ خلانن: هەڵ خزانن ده فری بر له شتی ورد [هە] نكان دادن ظرف محتوی خرده ریز.

هەڵ خلانن: هەڵ خلانن [هە] نگا: هەڵ خلانن.

هەڵ خله تان: فر بوخواردن [هە] فریب خوردن.

هەڵ خله تانن: خپانندن [هە] فریب دادن.

هەڵ خله تاو: خاپانندی، فر بودراو [هە] فریب خورده.

هەڵ خله تین: خاپنووك [هە] فریبكار.

هەڵ خله تینه: هەڵ خله تین: (شوان هەڵ خله تینه) [هە] فریبكار.

هەڵ خلیسك: جیگهی لوسی سه هو لاوی [هە] لیزگاه.

هەڵ خلیسكان: شه متین [هە] لغزیدن.

هەڵ خلیسكانن: (۱) هەڵ خلیسكان: (۲) بوئەهو بو شه منینی په كئی [هە] (۱) لغزیدن: (۲) لغزانندن.

هەڵ خلیسكاو: شه متی [هە] لغزیده.

هەڵ خلیسكین: خلیسكان، شه متین [هە] لغزیدن، لیزخوردن.

هەڵ خلیسكین: (۱) بازی شه متین: (۲) جیگهی خلیسكاو: (۱) سرسره بازی: (۲) جای لیزخوردن.

هەڵ خلیسكینه: هەڵ خلیسكین [هە] نگا: هەڵ خلیسكین.

هەڵ خواز: هەڵ به رست [هە] فرصت طلب.

هەڵ خوراندن: خوراندن له خواروه بو سه ره وه: (لاقت هەڵ مه خورینه) [هە] خازاندن از پایین به بالا.

هەڵ خورانن: هەڵ خوراندن [هە] نگا: هەڵ خوراندن.

هەڵ خوزان: هەلچون بهرە و بالا [هە] بالارفتن از.

هەڵ خوزانن: بو بالا کیشان [هە] به بالا کشیدن.

هەڵ خوزتن: هەل خوزان [هە] بالارفتن از.

هەڵ خوزین: هەل خوزان [هە] بالارفتن از.

هەڵ خوستن: هەل خوزان [هە] بالارفتن از.

هەڵ خوشان: (۱) تیکچوونی کار: (کاره که مان لی هەل خوشا): (۲) بده م دا جوئەوه [هە] (۱) بهم خوردن کار. خراب شدن کار: (۲) رد کردن گفتار کسی.

هەڵ خول: گەزان و سورانی زور [هە] چرخش و گردش زیاد.

هەڵ خولان: هەلخول [هە] چرخش و گردش زیاد.

هەڵ خولاندن: گەزاندن و سوراندن [هە] چرخانیدن و گردانیدن.

هەڵ خوئن: (۱) به گویندا خویندن، زور نسجهت کردن: (۲) پندا کالان [هە] (۱) اندرز بسیار گفتن، درگوش کسی زیاد خواندن: (۲) با عتاب سرزنش کردن.

هەڵ خویندن: هەل خوئن [هە] نگا: هەل خوئن.

هەڵ خه: (۱) بده بهر تاو بو و شك بوئ: (۲) راگره بو ببستن: (گویی هه لخه): (۳) نامادهی سزای دوواندن به: (خوت هه لخه با سواری بشتت بهم): (۴) بو بالا باوئوه: (تو خشت بو وه ستا هه لخه) [هە] حسیته امر از «هەل خستن».

هەڵ خه له تان: هەل خه له تان [هە] فریب خوردن.

هەڵ خه له تانن: هەل خه له تانن، خپانندن [هە] فریب دادن.

هەڵ خه له تاو: فر بودراو، خاپانندی [هە] فریب خورده.

هەڵ خه له تین: خاپنووك [هە] فریبكار.

هەڵ خه له تینه: خاپنووك [هە] فریبكار.

هەڵ داشتن: له بهرزهوه فریدان: (میزی هەل داشت، خشتی هەل داشت) [هە] از بالا انداختن، از بلندی پرت کردن.

هەڵ دان: (۱) بهرە و بالا فریدان: (۲) لبدان به شاخ و شقه:

همل دورياگ: همل درواو [] نگا: همل درواو.
 همل دوريان: همل دروان [] نگا: همل دروان.
 همل دوريانن: همل دروان [] نگا: همل دروان.
 همل دورين: همل درون [] نگا: همل درون.
 همل دوه: همل دوه به همل دوان [] صغه امر از «همل دوان».
 همل دوهه: گونديکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [] از روسناهای ویران شده کوردستان نوسط معنیان.
 همل دهنی: (۱) راهه کار. غاردها: (۲) مانگ و خوړو نه سفیره دېته بهرچاو: (۳) همل دهنی ده گانسی: (۴) مده ته واده بی: (وادی همل دهنی کم دوروی نر همل دهنی، نه ورته عدده همل دهنی): (۵) ده زاندری: (مه نه له گم نم بو همل دهنی): (۱) می دود: (۲) طلوع می کند: (۳) خمیر برمی آید: (۴) مدت سر می آید: (۵) معماً حل می شود.
 همل دهنی: (۱) تافگه: (۲) جیگه می زور بهر زو فیت له شاخ و کنودا: (۳) که سنی ناو له سهرهوه بهر همل دهنی (۱) آبشار: (۲) پرتگاه: (۳) آب ریزنده از بالا.
 همل دیران: له بهر زیهوه فری دران بو خوار [] پرت شدن از بالا.
 همل دیراو: که ونو له بالاوه [] پرت شده از بالا.
 همل دیریکه: جیگه می زور سخت که بیایوی لی ده که وی [] پرتگاه.
 همل دیریکه: همل دیریکه [] پرتگاه.
 همل دیریاگ: همل دیراو [] پرت شده از بالا.
 همل دیریان: همل دیران [] از بالا پرت شدن.
 همل زوان: زوان بهر همل دیراو: (که نه که همل زوان) [] ریزش روه بایین.
 همل زواندن: زواندن بهر همل دیراو [] فرو ریختن. ریزش دادن به بایین.
 همل زوانن: همل زواندن [] نگا: همل زواندن.
 همل زواو: زواو بهر همل دیراو [] فرو ریخته، به بایین ریخته.
 همل زوتن: همل زواندن [] نگا: همل زواندن.
 همل زویاگ: همل زواو [] نگا: همل زواو.
 همل زویان: همل زوان [] نگا: همل زوان.
 همل زوشتن: همل زوان [] همل زواندن.
 همل زوشان: له خوارهوه بو سهرهوه نماشا کردن [] از بایین به بالا نگاه کردن.
 همل زوشان: (۱) روشان، روش بردن: (۲) تیکچون. همل زوشان [] (۱) خراش برداشتن: (۲) بهم خوردن کار.
 همل زوشانن: (۱) روشانن: (۲) نیکدانی کار [] (۱) خراشیدن: (۲) بهم زدن کار.
 همل زوشانن: همل زوشانن [] نگا: همل زوشانن.
 همل زوشاو: (۱) روشان: (۲) تیکدراو [] (۱) خراشیده: (۲) بهم خورده.
 همل زوشیاگ: همل زوشاو [] نگا: همل زوشاو.
 همل زوشیان: همل زوشان [] نگا: همل زوشان.
 همل زه خسان: ده رفعت دوسکه وتن [] فرصت یافتن.
 همل زه خسین: همل زه خسان [] فرصت یافتن.
 همل زیان: گوگردنی زور و بهرله [] اربدن بسیار و با عجله.

(شهوون نی همل دوان: (۳) بلند کردن و دامه زرانندی چادر: (۴) محبت کردن: (۵) فسه ده ست پین کردن: (له جوابا همل نی دابه): (۶) ده فر له ناوی را کردن: (ده ناوی همل دوه): (۷) نی وه رانی ناو له ده فر: (۸) گونسی ناو: (ناوان همل دوه بزائین کی بو): (۹) گه شه کردن: (شیناوه رده که همل دوه): (۱۰) بابه بهر زبون: (کاورا همل دوه): (۱۱) بار خستنه سهر باره بهر: (۱۲) زائینی نه وه چه: (مه نه لوکه همل دوان): (۱۳) خونشانن: (کارگ سهری همل دوان، کاکم له ناسو سهری همل دوان): (۱۴) باکردنه ناو، فودان: (گویت همل دوه): (۱) به بالا پرت کردن: (۲) زدن با شاخ یا نیبا: (۳) بر پا کردن چادر: (۴) سنابش: (۵) سخن آغاز کردن: (۶) با کاسه آب از چشمه با منبع بر کشیدن: (۷) آب مر ظرف گردانیدن: (۸) نام گفن: (۹) شکوفا شدن: (۱۰) ترفی کردن: (۱۱) بار بر پشت باربر انداختن: (۱۲) چپستان و معماً را حل کردن: (۱۳) سر بر آوردن، دردید قرار گرفتن: (۱۴) یاد کردن، دمیدن.
 همل دانهوه: (۱) بهر همل دوان: (په نجه ره که همل دوهوه، بهر دهی همل دوهوه): (۲) سین بوته دهوی برین: (۳) گه زانهوهی نه خوشی: (۴) به شیمان بوتهوه بو شتی: (سهرله نوی همل دوه ته وه و ماله که می ده و نه وه): (۱) بالا زدن، بالا بردن: (۲) پس از قطع شدن سر بر آوردن، رویش دوباره: (۳) عود کردن بیماری: (۴) برای چیزی شیمان شدن.
 همل دران: (۱) چه فینران: (که سیداره همل دران زائیم شتی همیه): (۲) بهر یا کران: (چادر همل دران): (۱) نصب شدن بر زمین: (۲) بر پاشدن چادر و...
 همل دران: نهواو دران [] جرخ خوردن، کاملاً پاره شدن.
 همل دراو: (۱) چه فینراو: (۲) بهر یا کراو [] (۱) نصب شده: (۲) بر پا شده.
 همل دراو: جز بردو، دراو [] جرخورده، پاره شده.
 همل دراهوه: کواگی به سهریه کاکراو [] نوده بهر هم ریخته.
 همل دراهوه: جیگه می دادراو [] جای پاره شده.
 همل دروه: ته فعل دانی قهراغ [] بخیزدن کناره ها.
 همل دروان: ته فعل درانی قهراغ [] دوخته شدن کناره ها.
 همل درواندن: همل درون [] نگا: همل درون.
 همل درواو: ته فعل درواو له کناره وه [] پارچه دوخته شده از کناره ها.
 همل درون: همل درو، درونی چوارکه ناری شتی [] دوختن کناره های پارچه.
 همل دروه لدر: زور دادراو: (سبلا زه وه که می همل دوه لدر کرد) [] بسیار دریده شده.
 همل دریاگ: بهر یا کر او [] بر پاشده.
 همل دریاگ: همل دراو [] پاره شده.
 همل درین: نهواو درین [] پاره کردن، بردردن.
 همل درین: همل درین ده دزینی [] بردرنده.
 همل دور: همل درو [] نگا: همل درو.
 همل دوران: همل دروان [] نگا: همل دروان.
 همل دورانن: همل درون [] نگا: همل درون.
 همل دوراو: همل درواو [] نگا: همل درواو.

هه‌لێز: (١) گبایه‌کی به‌ناویبانگی گه‌لاده‌رزیه‌یه‌ له‌ تیره‌ی که‌مابه‌ لویه‌ بۆده‌رمان ده‌شێ به‌چیشته‌ خوشه‌وه‌ له‌وه‌زی چاکه‌! (٢) قه‌ت، وینجه [] (١) گبایه‌ی است برگ سوزنی که‌ مصرف دارویی و خوراکی دارد! (٢) بونجه.

هه‌لێزێر: وه‌ خنی دروینه‌ی وینجه [] موسم درو بونجه. هه‌لێزه‌هین: سبس هه‌لگه‌زێر و زه‌ردبوئی وینجه [] زرد و پزمرده‌ شدن بونجه.

هه‌ل زێر: (١) پزبوئی پێسته‌ له‌ زه‌پکه‌! (٢) دادراڤ [] برجوش شدن پوست! (٢) بردریده‌ شدن، پاره‌ شدن.

هه‌ل زێراندن: دراندن [] بردریدن. پاره‌ کردن.

هه‌ل زێرێن: هه‌ل زێراندن [] پاره‌ کردن.

هه‌ل زێرێ: درواو [] دریده‌، پاره‌ شد.

هه‌ل زێرنگان: (١) هانه‌، دنه‌! (٢) شه‌لێزان، شێوان و سه‌رێ تێکجه‌وڤ [] (١) تحریک! (٢) شوریدن.

هه‌ل زێرنگاندن: هانه‌دان، دنده‌دان [] تحریک کردن.

هه‌ل زێرنگانن: هه‌ل زێرنگاندن [] تحریک کردن.

هه‌ل زێرنگیان: هه‌ل زێرنگان [] نگا، هه‌ل زێرنگان.

هه‌ل زێه‌پان: هه‌ل تۆقین [] نگا، هه‌ل تۆقین. هه‌ل تۆقان.

هه‌ل زێباگ: پێستی پز له‌ زه‌پکه‌ بوگ [] پوست برجوش شده.

هه‌ل زێریان: زه‌پکه‌ی زۆر له‌ پێسته‌ هانن [] جوش زیاد بر پوست زدن.

هه‌ل زێریاو: پێستی زۆر زه‌پکه‌ لێ هانگ [] پوست برجوش شده.

هه‌ل زێه‌پان: پورگ ده‌رکردنی پێسته‌ [] جوش زدن پوست.

هه‌ل زێه‌پین: هه‌ل زێه‌پان [] نگا، هه‌ل زێه‌پان.

هه‌ل زێنن: هه‌لجه‌وڤ به‌ره‌و بالا [] بالارفتن از بلندی.

هه‌ل زێوران: سوتانی نوینی سه‌ره‌وه‌ی گوشت [] سوختن سطحی گوشت.

هه‌ل زه‌قینه‌وه‌: هه‌ل به‌زینه‌وه‌ له‌تسه‌رو له‌ نکاو [] جستن ناگهانی از ترس.

هه‌ل زه‌پیان: هه‌ل تۆقان، هه‌ل تۆقین [] نگا، هه‌ل تۆقان.

هه‌ل زه‌لیسبوان: (١) پشێو بێ زودان! (٢) دل تێکجه‌وڤ و شه‌لێزان [] (١) آشوب برپا شدن! (٢) دل به‌م آمدن و بیج و تاب خوردن.

هه‌ل زه‌مار: سه‌رژمه‌ری، زماردن [] احصائیه‌، آمار، سه‌رشماری.

هه‌ل زه‌ماردن: (١) هه‌ل به‌زاردن! (٢) سه‌رژه‌مارکردن [] (١) برگزیدن! (٢) سه‌رشماری کردن.

هه‌ل زه‌ماردو: (١) هه‌ل به‌زێراو! (٢) زمه‌رداو [] (١) برگزیده‌! (٢) به‌رشمرده‌.

هه‌ل زه‌مارده‌: هه‌ل زه‌ماردو [] نگا، هه‌ل زه‌ماردو.

هه‌ل زه‌مه‌ر: (١) هه‌ل به‌زێر! (٢) که‌سه‌ی که‌ دانه‌دانه‌ شنی ده‌به‌زێرێ [] (١) برگزیننده‌! (٢) به‌رشمرنده‌.

هه‌ل زه‌مه‌راو: هه‌ل زه‌ماردو [] نگا، هه‌ل زه‌ماردو.

هه‌ل زه‌لیسبوان: فلیقانه‌وه‌ [] له‌شدن.

هه‌لێس: راسته‌وه‌ به‌ [] برخیز.

هه‌لێسان: (١) راسته‌وه‌ بوڤ! (٢) له‌ لان ده‌رجه‌وڤ نیجیر! (٣) به‌رزبوونه‌وه‌ی

زاده‌ی ناو: (٤) له‌ خه‌و بیدار بوونه‌وه‌ [] (١) برخاستن! (٢) از مخفیگاه دررفتن نخجیر! (٣) بالا آمدن سطح آب! (٤) از خواب بیدار شدن. هه‌لێساندن: (١) راسته‌وه‌ کردن! (٢) له‌ لان ده‌رخستن! (٣) له‌ خه‌و بیدارکردن [] (١) برخیزاندن! (٢) از لانه‌ خارج کردن شکار! (٣) از خواب بیدار کردن.

هه‌لێساندن: (١) شل و سست کردن! (٢) ورد کردن وه‌ کونانی گه‌نم! (٣) لاواز کردن! (٤) کم کردن! (٥) رزاندن! (٦) خراب کردن. له‌ کارخستن [] (١) سست کردن! (٢) خرد کردن، کو بیدن! (٣) لاغر کردن! (٤) کم کردن! (٥) بوساندن! (٦) از کار اداختن.

هه‌لێسانن: هه‌لێساندن [] نگا، هه‌لێساندن.

هه‌لێسانه‌وه‌: (١) دواي که‌وتن راست بوونه‌وه‌! (٢) له‌ نه‌خووشی چابوونه‌وه‌ [] (١) پس از افتادن باز برخاستن! (٢) از بیماری بهبودیافتن.

هه‌لێساو: به‌رکاری هه‌لێسان [] صیغه‌ مقولای «هه‌لێسان».

هه‌ل ساوین: بیامالین. ساوین [] اندودن، مالیدن.

هه‌ل سه‌باردن: هه‌ل به‌سارن [] نگا، هه‌ل به‌سارن.

هه‌ل سه‌بیران: هه‌ل به‌سیران [] نگا، هه‌ل به‌سیران.

هه‌ل سه‌بیراو: هه‌ل به‌سیراو [] نگا، هه‌ل به‌سیراو.

هه‌ل سه‌بیرباگ: هه‌ل به‌سیراو [] نگا، هه‌ل به‌سیراو.

هه‌ل سه‌بیریان: هه‌ل به‌سارتن [] نگا، هه‌ل به‌سارتن.

هه‌لێست: رابژن. هه‌لێستان [] برخاستن.

هه‌لێستان: هه‌لێسان [] نگا، هه‌لێسان.

هه‌لێستاندن: هه‌لێساندن [] نگا، هه‌لێساندن.

هه‌لێستانه‌وه‌: هه‌لێسانه‌وه‌ [] نگا، هه‌لێستانه‌وه‌.

هه‌لێستاو: هه‌لێساو [] نگا، هه‌لێساو.

هه‌لێسته‌: رابه‌، راست به‌وه‌. هه‌لێسه‌ [] برخیز.

هه‌لێسزین: جلم هه‌ل لوشینه‌وه‌ له‌ که‌بوذا [] آب بینی را بالا کشیدن.

هه‌لێسکانن: به‌رجوین دان و خراوگوتن [] دشنام دادن و بدگفتن.

هه‌لێسو: (١) فه‌رمان به‌ تێ ساوین! (٢) رابردوی بیاساوین: (مه‌لحه‌می تێ هه‌لێسووم، قورم تێ هه‌لێسو) [] (١) امر به‌ اندودن! (٢) ماضی اندودن.

هه‌لێسوان: بیاساوین [] اندودن، اندایش.

هه‌لێسوز: (١) خول خواردن! (٢) به‌زژن، (خه‌ریکی هه‌لێسوو داسووه‌) [] (١) چرخش! (٢) نحرک.

هه‌لێسوزان: (١) سوزان. خولانه‌وه‌! (٢) به‌زژن [] (١) چرخیدن! (٢) نحرک.

هه‌لێسوزاندن: خولدان: (ناوله‌مه‌ی هه‌لێسوزاند) [] چرخانیدن.

هه‌لێسوزاو: (١) خول دراو! (٢) برینی له‌ مروی به‌ کار و تیکوشه‌ره‌، (بیاویکی هه‌لێسوزاوه‌) [] (١) چرخیده‌! (٢) کتابه‌ از آدم برتحرک.

هه‌لێسوزیان: هه‌لێسوزان [] نگا، هه‌لێسوزان.

هه‌لێسوزین: هه‌لێسوزان [] نگا، هه‌لێسوزان.

هه‌لێسوزینن: (١) که‌سه‌ی که‌ خول به‌ شتی ده‌دا! (٢) برینی له‌ کار بێک هه‌بهر: (مام جه‌سه‌ن کاروباری ناغا هه‌لێسوزینن) [] (١) چرخاننده‌! (٢) کتابه‌ از گرداننده‌ کار.

هه لَسُون: بياسوين [هه] اندردن، مالبدين.

هه لسه: هه لسته [هه] برخيز.

هه ل سه نگان: (۱) بهاروردكسرنى كنىش؛ (۲) برنى له نزمون و نرخ بودانان [هه] (۱) توزين؛ (۲) سنجش، ارزايي.

هه ل سه نگانسندن: (۱) كيشان به ترازو؛ (۲) بهاروردكردن، نرخ بودبارى كردن [هه] (۱) وزن كردن؛ (۲) ارزايي كردن، سنجيدن.

هه ل سه نگانن: هه ل سه نگاندن [هه] نگا: هه ل سه نگاندن.

هه ل شاخان: به سهردا نهرزاندن؛ (نازاني چون به سهرمندا هه لى شاخاند) [هه] بانگ بر سر زدن، بر سر كسى فرمايد كشدن.

هه ل شاخين: هه ل شاخان [هه] نگا: هه ل شاخان.

هه ل شانندن: (۱) رماندن، روخاندن؛ (۲) هه لوه شانندن؛ (۳) پاشگه زى؛ (۴) نيكدان [هه] (۱) ويران كردن، تخريب كردن؛ (۲) ازهم باز كردن؛ (۳) نگا:

پاشگه زى؛ (۵) برهم زدن.

هه لشتن: (۱) هشتن، راگرنن؛ (۲) به جى هبسنن [هه] (۱) نگهداشتن؛ (۲) بجا گذاشتن.

هه ل شلنگانندن: خوهه لنگيشاني به درو [هه] لاف و گراف گفتن.

هه ل شله پانندن: هه ل پشانون [هه] مجاله كردن، در دست فشردن.

هه ل شله پين: له ناردان هه ل به زينه وه [هه] جست رخيز در آب.

هه ل شلپيان: شله لى هينان له ناودا [هه] با شيرجه در آب انداختن.

هه ل شلمنگانندن: هه ل شلنگانندن [هه] لاف، و گراف گه بن

هه ل شماردن: دانه دانه پاس كردن [هه] بر شمردن.

هه ل شنگانندن: هه ل شلنگانندن [هه] لاف و گراف گفتن.

هه ل شسو: گوندبكه له كوردستان به عسى ويرانى كرد [هه] نام دهى است در كردستان كه بعثيان ويران كردند.

هه ل شولان: زگچون [هه] اسهال.

هه ل شولانندن: گوى شل كردن، زگه شورده [هه] اسهالى ريدن.

هه ل شيل: پشانون و شيلان [هه] بهم زدن و جلاندن.

هه ل شيلان: هه ل شيل [هه] نگا: هه ل شيل.

هه ل شيوان: (۱) نيكه ل دران و ليك دران؛ (۲) دل نيكه جسون [هه] (۱) بهم خوردن و آشفته شدن؛ (۲) دل بهم آمدن.

هه ل شيوانندن: (۱) نيكه ل دان و ليك دان؛ (۲) بوته هوى دل نيكه جسون [هه] (۱) بهم زدن؛ (۲) دل بهم زدن.

هه ل شيوانن: هه ل شيوانندن [هه] نگا: هه ل شيوانندن.

هه ل شيواو: (۱) تيكه ل دراو؛ (۲) دل نيكه جو [هه] (۱) بهم زده، آشفته؛ (۲) دل بهم آمده.

هه ل شيوياگ: هه ل شيواو [هه] نگا: هه ل شيواو.

هه ل شيوبان: هه ل شيوان [هه] نگا: هه ل شيوان.

هه ل شيفانهك: (۱) به ده لكورت، توش بوئى بى چاوه نوژى؛ (۲) بهل كونانى ناچارى [هه] (۱) بر حسب اتفاق، به ندرت؛ (۲) دست و بازدن از زوى ناچارى.

هه لفر: فرين، بال گرته وه [هه] پرواز.

هه لفران: هه لفر [هه] پرواز.

هه لفرانندن: بوته هوى بال گرته وه [هه] پرواز دادن.

هه لفرانن: هه لفرانندن [هه] پرواز دادن.

هه ل فرتان: قوشقى بوون و زا كردن [هه] رميدن و گر بخشن.

هه ل فرتانندن: وه درنارن، دهر كردن [هه] دك كردن، بيرون رانندن.

هه ل فرتانن: هه ل فرنانندن [هه] دك كردن.

هه ل فرتيان: هه ل فرتان [هه] رميدن و گر بخشن.

هه لفرين: هه لفران [هه] بر: از.

هه لفرينن: شنى كه بالدار وه فرين ده خا [هه] پرواز دهند.

هه ل فريوان: هه ل خه لته نان [هه] فر بس، خوردن

هه ل فريوانندن: خابانندن [هه] فريب دادن.

هه ل فريوانن: هه ل فريوانندن [هه] فريب دادن.

هه ل فليقان: بليخانه وه [هه] له و درهم شدن.

هه ل فليقانن: هه ل فليقان، بليخانه وه [هه] له و درهم شدن.

هه ل فليقانندن: بليخاننده وه [هه] له كردن.

هه ل فليقانن: بليخاننده وه [هه] له كردن.

هه ل فليقاو: فليقاوه، بليقاوه [هه] له و درهم شده.

هه ل فليقاوه: هه ل فليقاو [هه] له و درهم شده.

هه ل فليياگ: هه ل فليقاو [هه] له و درهم شده.

هه ل فليقيان: هه ل فليقان [هه] له و درهم شدن.

هه لفر: (۱) گه لموز، قه لوى نمدل؛ (۲) همه كاروى بيكاره [هه] (۱) لندهور،

جاتى نبل؛ (۲) همه كاروه هبجكاره.

هه لفره: سه بران و خواردن له دهشت [هه] بيلك نيك، گردش نفر بحى.

هه ل فيران: به له فيزه گرئن [هه] اسهال شدن.

هه ل فيزانندن: ريانى گوى شل [هه] اسهالى ريدن.

هه لقا: (۱) نالقه، گه؛ (۲) تن گيرا [هه] (۱) حلقه؛ (۲) گير كرد.

هه لقا به ستمش: به جه غز دانيشن، كوز به ستم [هه] دايره وار نشستن.

هه ل قاچان: به قه جى بران، هه ل پاچان [هه] برش با قه جى

هه ل قاچين: هه ل پاچين [هه] بریدن با قه جى.

هه لقان: نيكيران، گير كردن؛ (داوئيم ده و بزمايهى هه لقا) [هه] به جيزى گير كردن.

هه ل فاندن: كولين، كه نندن [هه] بر كندن.

هه لقاو: نيكيرار، گير خواردو [هه] در چيزى گير كرده.

هه ل قران: (۱) سمرى دار يا گيا با هه رچى به مقهس قران؛ (۲) ليو

وه رگيران [هه] (۱) قه جى بر شدن قسمت بالايى گياه و...؛ (۲) لب

بر گردانندن از ناخشنودى.

هه ل قرانندن: (۱) سمر به مقهس قرانندن؛ (۲) لچ ره رگيران [هه] (۱) بالايى

هر چيزى را با قه جى بر يندن؛ (۲) لب بر گردانندن از ناخشنودى.

هه ل قرتاو: سمر به قه جى براو [هه] سرقه جى شده، با قه جى بر بده شده.

هه ل قرچان: (۱) له سمر ناگر چوقين؛ (۲) گنج و جرج تن كه رتن له نينى

ناگر [هه] (۱) بر آتش تفيدن؛ (۲) ترنجيدگى، از سندن گرما چروك

برداشتن.

هه ل قرحانندن: (۱) له سمر ناگر چوفاندنى زون؛ (۲) گنجدار كردن، به

چەرج و لۆج کردن [۱] برآتس تفانیدن، ذوب کردن ووغن: (۲) چین و چروک دادن.

هەل قەرجاو: (۱) چوقاری زۆن: (۲) چەرج و لۆج بوگ [۱] روغن تیفده: (۲) ترنجبیده، چروکیده.

هەل قەرجباگ: هەل قەرجاو [۱] نگا: هەل فرجاو.

هەل قەرجیان: هەل فرجان [۱] نگا: هەل قەرجان.

هەل قەلبستان: لە سەر نا خوار قەلتبین [۱] برتسکافته شدن.

هەل قەلبشانندن: لە سەر نا خوار قەلشانندن [۱] برتسکافتن.

هەل قەلبشاو: نەم سەر نەو سەر قەلشاو [۱] ستکافته شده.

هەل قەلقوت: سەر کیشان بو دبتن: (تو نەم هەل قوت هەل قوتەت لە چەب؟) [۱] سەر کیشدن برای دبدزدن دزدکی.

هەل قوتان: (۱) هەل قوت: (۲) خو هینانە ناو کاری که کاری بەسەر یه و نە [۱] سەرك كەشیدن: (۲) فضولی.

هەل قوتساندن: (۱) سەرە تانکی کردن: (۲) دەم نپورەدان بە نازەوا [۱] (۱) سەرك كەشیدن: (۲) فضولی کردن.

هەل قوتین: (۱) سەرە تانکی کەر: (۲) دەم نپورە دەری نازەوا: (کابرا بەکی خو ئی هەل قوتینە) [۱] سەرك كەش: (۲) فضول.

هەل قوران: کاری بەفر خوار دەنەو [۱] نوشیندن.

هەل قوران: هەل قوران [۱] نوشیندن.

هەل قورانندن: خوار دەنەوی بەک سەرە، فر کردن [۱] سەر کیشیدن مایع.

هەل قورانن: هەل قورانندن [۱] سەر کیشیدن مایع.

هەل قورانن: هەل قورانندن [۱] سەر کیشیدن مایع.

هەل قوراو: فر کراو [۱] سەر کیشیده. مایع یکبارە نوئشده بنده.

هەل قورت: (۱) هەل قوت: (۲) لپورە رگیزان [۱] سەرك كەشیدن: (۲) لپ برگرداندن.

هەل قورتان: (۱) هەل قوتان: (۲) وەرگەزانەوی لپو [۱] نگا: هەل قوتان: (۲) برگشتن لپ از ناخشنودی.

هەل قورتانندن: (۱) هەل قوتانندن: (۲) وەرگەزانەوی لپ [۱] نگا: هەل قوتانندن: (۲) برگرداندن لپ از ناخشنودی، لپ ورجیدن.

هەل قورتیان: هەل قوتان [۱] نگا: هەل قوتان.

هەل قورتین: هەل قوتین [۱] نگا: هەل قوتین.

هەل قوزیاگ: هەل قوزاوا [۱] نگا: هەل قوزاوا.

هەل قوزین: هەل قوزان [۱] سەر کیشیدن مایع.

هەل قوزین: فر کەر [۱] بوئشده.

هەل قورینجان: نفور چک [۱] نیشگون.

هەل قورینجانندن: رەبادان، نفور چک گرن [۱] نیشگون گرفتن.

هەل قورینجانن: هەل قورینجانندن [۱] نیشگون گرفتن.

هەل قورینجاو: جیگای نفور چک لی گراوا [۱] جای نیشگون.

هەل قورینجین: نفور چک گر [۱] نیشگون گیرنده.

هەل قورینجینراو: هەل قورینجاو [۱] جای نیشگون.

هەل قولان: (۱) بەنە زۆم دەریجۆنی تراو بەرەو بالا: (هەل قولانی نارێ کانی): (۲) لەنکارا پەیدا بوون [۱] جوشیدن آب از چشمه یا فوران

هر مایعی: (۲) ناگهان پدیدار شدن.

هەل قولانندن: بوئە هۆی هەل قولان [۱] باعث فوران شدن.

هەل قولاو: (۱) تراوی بەنە زۆم بو سەرەو دەرجوگ: (۲) لەنکارا پەیدا بوگ [۱] مایع فوران کرده، جوشیده: (۲) ناگهان پدیدار شده.

هەل قولتان: (۱) هەل قولان: (۲) لپو کو کردنەو وەک خونچه: (۳) لەنکارا پەیدا بوون: (۴) کوئینی تراو لەسەر ناگر [۱] جوشیدن، فوران کردن: (۲) لپ غنچه کردن: (۳) ناگهان پدیدار شدن: (۴) جوشیدن - ابع برآتس.

هەل قولتیان: هەل قولتان [۱] نگا: هەل قولتان.

هەل قولیان: هەل قولان [۱] نگا: هەل قولان.

هەل قولین: هەل قولان، هەل قولنباو [۱] نگا: هەل قولان.

هەل قولیو: هەل قولاو [۱] نگا: هەل قولاو.

هەل قون: قنە کردن، روئشتنی هیندیک بالدار [۱] ورجە.

هەل قون هەل قون: قنە کردن، بە قنە روئشتن [۱] ورجە ورجە.

هەل قونیان: لەبەر بەرچاوهانن [۱] بکھو پدیدار شدن.

هەل قونین: هەل قونبان [۱] بکھو پدیدار شدن.

هەل قنە: (۱) نالقه، گەر: (۲) قیل، گزی [۱] حلقه: (۲) حبله، نارو.

هەل قنە باز: (۱) جادوگر: (۲) فیلباز [۱] جادوگر: (۲) حقه باز.

هەل قنە بە گوئ: نوکەری نەمە گدار [۱] نوکر حلقه بە گوئ.

هەل قنە بە گوئی: هەل قنە بە گوئ [۱] غلام حلقه بە گوئ، نوکر مخلص.

هەل قنە تران: لپک کو بوئە هۆی هەتو مە تیو [۱] گردەم آبی اوباش.

هەل قنە ترانی: هەل قنە تران [۱] نجمع اوباش.

هەل قنە ترن: نالقه نیز [۱] گیاهی است دارای شیرۀ مسهل.

هەل قنە تیزان: کومە ئی جەفەنگ بازان [۱] مجلس بذله گویان.

هەل قنە تیزانی: قسە ی گەمبو گالنه بیکه وە کردن [۱] شوخی و هزل با هم گفتن.

هەل قنە لک: هانکە هانکی سەگ، هەل لکە لک [۱] جن هن سگ.

هەل قنە مچان: هەل قەرجان، نرنجان [۱] از شدت گرما چروک برداشتن.

هەل قنە ن: کەن، زیندە وەری که نە کوئی [۱] کاوندە.

هەل قنە ناو: کەندراو [۱] کئدە بنده.

هەل قنە ندار: چۆری تەنگی زە شوکی که فەدیم هەبو [۱] نوعی ننگن قدیمی.

هەل قنە ندراو: کەندراو [۱] کئدە بنده.

هەل قنە نندن: کەندن، کوئین [۱] کئدن، برکندن.

هەل قنە نندنەو: (۱) دیسان هەل قنندن: (۲) بەبنەو دەرهبنانی گیاو زووک لە زوی: (نە زۆو هەرەو زوی چەرە نەدەر هەل قنندنەو یە) [۱] باز برکندن: (۲) از ریشه کندن گیاه و محصولات کشاورزی.

هەل قنە ننهو: هەل قنندنەو [۱] نگا: هەل قنندنەو.

هەل لک: تیز کردن بە کەسنی [۱] مسخره، مسخر.

هەل کالان: بە نپورەیی باس با تماشا کردن [۱] حسودانه گفتن با نگاه کردن.

هەل کالیان: هەل کالان [۱] نگا: هەل کالان.

همل کالین: همل کالان [۱] نگا: همل کالان.

همل کران: (۱) پی بونی ناگر: (۲) هالاندتی داو له شنئی: (گولوله که هملکرا): (۳) رابواردنی زبان: (همل کران ده گهل تو گرانه): (۴) بهره زوربرانی داوین و فول: (خوت هملکه) [۱] (۱) افر وخته شدن: (۲) بیجیده شدن نخ بر جیزی: (۳) گذران زندگی: (۴) ورمالیده شدن.

همل کران: (۱) به چسک و نینوک کراندن: (۲) خوراندن: (خو همل مه کرانه) [۱] (۱) حک کردن با ناخن و نیغ: (۲) خاراندن.

همل کراندن: (۱) به نینوک و به شنئی نیر شتی له شنئی جیا کرده: (۲) خو خوراندنی به نهوژم [۱] (۱) حک کردن: (۲) خاراندن شدید.

همل کرانن: همل کراندن [۱] نگا: همل کراندن.

همل کراو: (۱) داو له شنئی بیجراو: (۲) داوین و قولی بهره زوربراو: (ده لینگ همل کراو) [۱] (۱) بیجیده: (۲) ورمالیده.

همل کراو: (۱) به نینوک کراو: (۲) خوریندراو، خوراو [۱] (۱) حک شده: (۲) خارانده.

همل کرچان: چرچ و لوج بوون [۱] نرنجیدگی، چین و جروک برداشتن، همل کرچاندن: چرچ و لوج کردن [۱] نرنجیدن، چین و جروک کردن.

همل کرچاو: چرچ و لوج [۱] چین خورده.

همل کرچیان: همل کرچان [۱] نگا: همل کرچان.

همل کرچین: همل کرچان [۱] نگا: همل کرچان.

همل کرد: گوزه، زه، زامو، زامو، گذران، زندگی.

همل کردن: (۱) گوزمران کردن: (۲) ده لینگ و داوین و فول بهره زوربردن: (۳) ناگرینی کردن [۱] (۱) زندگی را گذراندن: (۲) ورمالیدن: (۳) افر وختن.

همل کرده سهر: هیرش بو بردن [۱] حمله ور شدن.

همل کرن: (۱) همل کردن، گوزه ران کردن: (۲) نواندنه: (۳) هانه دان، همل خراندن [۱] (۱) زندگی را گذراندن: (۲) ذوب کردن: (۳) برانگیختن.

همل کروزان: توزی به ناگر سوتان [۱] سوختن سطحی.

همل کروزاندن: که می به ناگر سوتاندنی پیست و گزشت [۱] سوزاندن سطحی.

همل کروزاو: که می سوتاو به ناگر [۱] سوخته سطحی.

همل کری: (۱) پیکراو، داگرساو: (۲) دنه دراو: (۳) ناواوه [۱] (۱) افر وخته: (۲) برانگیخته: (۳) ذوب شده.

همل کریاگ: پینجیای داو له شنئی، گولوله کراو [۱] نخ گولوله شده.

همل کریان: گولوله کردن [۱] گولوله کردن نخ.

همل کز: سوروه بونی گوشت له سهر ناگر [۱] سرخ شدن گزشت بر آتش.

همل کزان: همل کز [۱] نگا: همل کز.

همل کزاندن: سوروه کردنی گزشت له سهر ناگر [۱] سرخ کردن گوشت در ناه.

همل کزانن: همل کزاندن [۱] نگا: همل کزاندن.

همل کزاو: سوروه کراوی زه فوه بوگ [۱] سرخ شده سفت شده.

همل کزبان: همل کز، همل کزان [۱] سرخ شدن گوشت بر آتش.

همل کزین: همل کز، همل کزان [۱] سرخ شدن گوشت بر آتش.

همل کش: (۱) بهره زورچون: (بو کبو همل کشان): (۲) ده رکیشانی خه نهجرو شیر: (۳) هانته پینشی ناوی ده ربا [۱] (۱) روبه بالا رفتن: (۲) آختگی نیغ: (۳) مد آب دربا.

همل کشان: همل کش [۱] نگا: همل کش.

همل کشاندن: (۱) بهره وسه رکیشان: (۲) ده رکیشانی خه نهجرو شیر: (۳) ده رهاوردن [۱] (۱) به بالا کشیدن: (۲) برکشیدن، آختن: (۳) بیرون آوردن.

همل کشانن: همل کشاندن [۱] نگا: همل کشاندن.

همل کشاو: (۱) بهره وبالا زویشنو: (۲) بو سهروه کیشراو: (۳) ده رکیشراو: (۴) نیشانه ی ده نگ دریز کردن له سهر بینی نوسراو، مه دهه [۱] (۱) روبه بالا رفته: (۲) به بالا کشیده شده: (۳) برکشیده، آخته: (۴) علامت مد بر حروف.

همل کشاوه: نیشانه ی ده نگ دریز کرده له سهر پیت، مه دهه [۱] علامت مد بر حروف.

همل کشاوی: همل کشاوه [۱] علامت مد بر حروف.

همل کشه: (۱) هانته پینشه ی ناوی که ناراو: (۲) بهره و زورکشانه: (۳) بهره و زورچون: (بو کامه همل کشه و داکشه ده زانی) [۱] (۱) مد آب دربا: (۲) برگشت رو به بالا: (۳) رو به بالا رفتن.

همل کشی: بهره زوو جو [۱] روبه بالا رفت.

همل کشی: بهره زور بچو [۱] روبه بالا برو.

همل کشیان: همل کشان [۱] نگا: همل کشان.

همل کشین: همل کشان [۱] نگا: همل کشان.

همل کشیو: (۱) بهره و زور زویشنو: (۲) بهره و زور زاکیشراو [۱] (۱) روبه بالا رفته: (۲) برکشیده.

همل کفان: (۱) همل چوون له سهر ناگر و که فلی ززان: (۲) همل زانانی پیست له زیبکه: (۳) نه ستور بوون له باکردن: (۴) توشانی هه فیر: (۵) همل مسان و نربک نه قبنه وه ی باروت [۱] (۱) لبر بز شدن کف از دیگ بر آتش: (۲) پر جوش شدن پوست: (۳) پف کردن و آماسیدن: (۴) نرشیدن خمیر: (۵) بر آمدن و نزدیک به انفجار بودن باروت.

همل کفاندن: به نه سکرئی نیکه لدانی چیشنی که همل ده چی [۱] با ملاقه بهم زدن آش در حال جوش.

همل کفیان: همل کفان [۱] نگا: همل کفان.

همل کفین: همل کفان [۱] نگا: همل کفان.

همل کلاش: به نینوک کران [۱] خاراندن و حک کردن با ناخن.

همل کلاشیان: همل کلاش [۱] نگا: همل کلاش.

همل کلاشین: همل کلاش [۱] نگا: همل کلاش.

همل کنیاگ: همل قه ناو [۱] بر کنده.

همل ککوت: به په لهو به غار [۱] با شتاب و دو.

همل کوتان: به لامار [۱] بورش.

همل کوتاندن: (۱) په لاماردان: (۲) ده رکیشانی بزمارو... [۱] (۱) بورش

کردن: ۲) برکندن میخ و....

هه‌ل کوتانه‌سه‌ر: په‌لامار یو بوردن، هه‌ل کردنه‌سه‌ر [هه‌ل یورش بردن بر کسی.

هه‌ل کوتن: په‌سنددان، بپداه‌لدان [هه‌ل سنودن.

هه‌ل کوتوک: جوړین داوه‌ت و هه‌له‌رکئی کو ردانه له کوردستانه ی پرده‌سنی ترکان [هه‌ل نوعی وفضی دسته‌جمعی.

هه‌ل کوت هه‌ل کوت: به‌غارو په‌له‌به‌ل [هه‌ل بادویدن و شتاب،

هه‌ل کوتیان: هه‌ل کونان [هه‌ل یورش.

هه‌ل کورسان: ۱) کزکردن و خومات کردنی بالدار؛ ۲) برینی له کز کردن له لاپه‌وین دیواران [هه‌ل ۱) کزکردن برنده؛ ۲) کتابه‌از انزوا و کزکردن در گوشه و کنار.

هه‌ل کورماو: ۱) بالنداری کزکردو؛ ۲) برینی له مروی گوشه‌گرتوو لاپه‌ز [هه‌ل ۱) برنده کز کرده؛ ۲) کتابه‌از آدم گوشه‌گیر و متزوی.

هه‌ل کوروزان: هه‌ل کروزان [هه‌ل سوختن سطحی.

هه‌ل کوروزانندن: هه‌ل کروزانندن [هه‌ل سوزانندن سطحی.

هه‌ل کوروزانن: هه‌ل کروزانندن [هه‌ل سوزانندن سطحی.

هه‌ل کوروزاو: هه‌ل کروزاو [هه‌ل سوخته سطحی.

هه‌ل کوروشمان: هه‌ل کورمان [هه‌ل نگا؛ هه‌ل کورمان.

هه‌ل کوروشماو: هه‌ل کورماو [هه‌ل نگا؛ هه‌ل کورماو.

هه‌ل کوشان: کوشین به‌نوندی [هه‌ل فشردن شدید.

هه‌ل کوشین: هه‌ل کوشان [هه‌ل فشردن شدید.

هه‌ل کولوش: هه‌ل لقه‌ن [هه‌ل کاونده، ککنده.

هه‌ل کولوشان: هه‌ل قه‌ندن [هه‌ل برکندن، ککندن.

هه‌ل کولوشانن: هه‌ل کولوشان [هه‌ل برکندن، ککندن.

هه‌ل کولوشیان: هه‌ل کولوشان [هه‌ل برکندن.

هه‌ل کولوشین: هه‌ل کولوشان [هه‌ل برکندن.

هه‌ل کولین: ۱) دانه‌وه‌ی زه‌سین؛ ۲) ناوده‌رئسانی هه‌رشتئی؛ (داره‌ه‌ل کولین، ددان هه‌ل کولین) [هه‌ل ۱) کندن زمین؛ ۲) خالی

کردن درون اشیاء

هه‌ل کولین: هه‌ل کولین [هه‌ل نگا؛ هه‌ل کولین.

هه‌ل که: دولجه، سه‌نلی چه‌رم [هه‌ل دلو چه‌رمین،

هه‌ل که: ۱) گوزهران بکه؛ ۲) به‌ن بکه به‌ گلوله؛ ۳) داگرستنه؛ ۴) به‌ره‌ژور به‌ره؛ (قولت هه‌ل که) [هه‌ل صیغه امر «هه‌ل کردن».

هه‌ل که‌تن: ۱) مانه‌وه له شوین خو؛ ۲) به‌رز به‌نوه‌وه به‌ره‌ژور جوړ [هه‌ل ۱) درجای خود ماندن؛ ۲) به‌بالا رفتن.

هه‌ل که‌ر: ۱) داگرستین؛ ۲) گوزهران که‌ر؛ ۳) به‌ره‌ژور به‌ره‌ی قول و ده‌لینگ و دامین؛ ۴) به‌ن به‌ گلوله‌که‌ر [هه‌ل اسم فاعل «هه‌ل کردن».

هه‌ل که‌فت: پیش‌هاتی بده‌گه‌من [هه‌ل اتفاق، پیشامد نادر.

هه‌ل که‌فتگ: ۱) به‌رکه‌تی، بلبه‌مت؛ ۲) پیش‌هاتوی بی‌ناگاداری [هه‌ل ۱) نابغه؛ ۲) اتفاق غیرمنتظره.

هه‌ل که‌فتن: ۱) پیش‌هاتی بده‌گه‌من؛ ۲) ناو له‌قورگ‌گیران؛ ۳) سه‌ره‌نگری به‌ره‌ن؛ ۴) ره‌ت به‌ره‌ن؛ ۵) له‌به‌رچارکه‌وتن؛ ۶) که‌م‌و‌نه‌یون

[هه‌ل ۱) رویداد اتفاقی؛ ۲) آب درگلو گیر کردن؛ ۳) سکندری خوردن؛

۴) تلوخوردن؛ ۵) از چشم افتادن، متفورشدن؛ ۶) نبوغ.

هه‌ل که‌فته: بی‌وینه‌و به‌رکه‌نی [هه‌ل نابغه.

هه‌ل که‌فتی: هه‌ل که‌فته [هه‌ل نابغه.

هه‌ل که‌لک: ۱) هه‌ناسه‌بزرگی له ماندوویی و له نه‌خوشی؛ ۲) هانکه هانکی

سه‌گی ماندو [هه‌ل ۱) تنگی نفس از خستگی یا بیماری؛ ۲) هین هین

سگ خسته.

هه‌ل که‌کن: هه‌ل لقه‌ن [هه‌ل کاونده.

هه‌ل که‌ندراو: هه‌ل قه‌ناو [هه‌ل ککنده‌شده.

هه‌ل که‌نراو: هه‌ل قه‌ناو [هه‌ل ککنده‌شده.

هه‌ل که‌ندن: هه‌ل فندن [هه‌ل کندن.

هه‌ل که‌نن: هه‌ل که‌ندن [هه‌ل کندن.

هه‌ل که‌نیاگ: هه‌ل قه‌نار [هه‌ل ککنده‌شد..

هه‌ل که‌هوت: ۱) هه‌ل که‌فت؛ ۲) ده‌رفه‌ت؛ (هه‌ر یوم هه‌ل که‌هوت و دېم) [هه‌ل

۱) پیشامد نادر؛ ۲) فرصت.

هه‌ل که‌وتن: ۱) هه‌ل که‌فتن؛ ۲) مانه‌وه؛ ۳) به‌ره‌ژور جوړ؛ ۴)

نه‌ره‌قی کردن؛ ۵) ده‌رفه‌ت [هه‌ل ۱) نگا؛ هه‌ل که‌فتن؛ ۲) بازماندن؛ ۳)

به‌بالا رفتن؛ ۴) ترقی کردن؛ ۵) فرصت.

هه‌ل که‌وتو: هه‌ل که‌فته [هه‌ل نابغه.

هه‌ل که‌وته: هه‌ل که‌فته [هه‌ل نابغه.

هه‌ل که‌هه‌لک: پشوسواری و مرخه‌مرخ [هه‌ل هین هین نفس تنگی.

هه‌ل کیشان: ۱) ده‌رکیشان؛ ۲) بو‌سه‌روه کیشان؛ (هه‌لی کیشه‌با

بینه‌سه‌ر)؛ ۳) قوت‌دانه‌وه‌ی نه‌فَس؛ (هه‌ناسه‌ی هه‌ل کیشا)؛ ۴)

تاریف کردن؛ (خو هه‌ل مه‌کیشه) [هه‌ل ۱) بیرون کشیدن؛ ۲) به‌بالا

کشیدن؛ ۳) نفس کشیدن؛ ۴) تعریف کردن، مدح کردن.

هه‌ل کیشانن: هه‌ل کیشان [هه‌ل نگا؛ هه‌ل کیشان.

هه‌ل کیشبان: هه‌ل کیشان [هه‌ل نگا؛ هه‌ل کیشان.

هه‌ل که: کوشش و ته‌قالای ژور [هه‌ل تلاش زیاد.

هه‌ل که‌ر: ۱) که‌ستی که سه‌نگینی به‌رزده‌کاته‌وه‌و رای‌ده‌گری؛ ۲) را‌گوزر؛

۳) پلندراگر؛ (نه‌سپی کلک هه‌ل که‌ر باشه) [هه‌ل ۱) بردارنده؛ ۲) حامل؛

۳) پلندنگاه دارنده.

هه‌ل که‌را: ۱) گزی به‌رزوه‌به‌و؛ ۲) سو‌تا به‌گر؛ ۳) له‌ش هه‌سو بو به

زیبکه‌و دو‌مه‌ل [هه‌ل ۱) مشتعل شد؛ ۲) با آتش سوخت؛ ۳) همه‌پوست

را جوش و دمل فراگرفت.

هه‌ل که‌ران: ۱) گز به‌رزوه‌به‌و؛ ۲) سو‌تان به‌گر؛ ۳) له‌ش هه‌لازنان به

کوان و زیبکه [هه‌ل ۱) افر و خنن؛ ۲) با آتش سوختن؛ ۳) فراگرفتن

جوش همه‌بدن را.

هه‌ل که‌راو: ۱) را‌گراو؛ (شینکی تولا‌ی منه هه‌ل گراوه)؛ ۲) ژنی رفینراو

[هه‌ل ۱) نگهداری شده؛ ۲) زن ربوده‌شده.

هه‌ل که‌راو: به‌رکاری هه‌ل که‌ران [هه‌ل اسم مفعول «هه‌ل که‌ران».

هه‌ل که‌رتن: ۱) لا‌گرتن؛ (سه‌ری نهم سندو‌قه هه‌ل که‌ره)؛ ۲) قبول کردن؛

(خ‌سا هه‌ل نا‌گری، دل‌م هه‌لی نا‌گری)؛ ۳) به‌رزوه‌کردن و زا‌گرتن؛

(نهمه له زه‌وی هه‌لگه‌ره): (۴) شارده‌وه: (نهم باره بعم بو هه‌لگه‌ره): (۵) ره‌واندنی زن: (۶) جوبین دانی زور: (هه‌لنی گرت ته‌مما هه‌ل گرتن): (۷) شارسانی نهمسپ به‌سواره‌وه به‌ زاوه‌ستاندن: (نهمسپ هه‌لی گرتن. فیره هه‌ل گرتنه): (۸) هه‌ل بزاردن. نابینه‌نی خو کردن: (له‌و که‌وشانه جوبینکی هه‌لگه‌ره): (۹) هه‌لنایانی لافنی نه‌خوش له‌ زوینشا: (گاه‌که باشوی هه‌ل گرتنه): (۱) سر‌بوش برداشتن: (۲) روادیدن: (۳) برداشتن. بلندکردن: (۴) نگهداری کردن: (۵) ربودن زن: (۶) دشنام ب‌سپار به‌ کسی دادن: (۷) دودیدن و از کنترل خارج شدن اسب با سوار: (۸) انتخاب کردن. به‌خود اختصاص دادن: (۹) بلندکردن و بر زمین نگذاشتن پای لنگ.

هه‌ل گرتنه‌وه: (۱) به‌رزو بلا‌و کوس‌کردنه‌وه: (۲) سزا‌وه‌رگرتن: (نه‌وا هه‌ل‌مان‌گرتنه‌وه): (۳) قبول‌کردنه‌وه‌ی بی‌چو له‌لامن دابکی نه‌بانه‌وه: (بی‌چوه‌که‌ی هه‌ل گرتنه‌وه): (۴) سر‌بنه‌وه‌ی نوسراو: (نهم دو که‌لمبه‌ی لی هه‌ل گه‌روه): (۵) چنبه‌وه‌ی گه‌وی به‌ربوگ له‌ کردا: (گوره‌وه‌به‌که‌م دوگه‌وی به‌ربو هه‌لم‌گرنه‌وه): (۱) از زمین چیدن هراکنده: (۲) پاداش گرفتن: (۳) دوساره‌ پذیرفتن بچه‌ نوسط مادرش: (۴) سزیدن نوشنه: (۵) بافتن دانه‌های دررفته‌ بافتنی.

هه‌ل گرتنه‌وه‌ی: له‌ زه‌وی به‌رزور زوینشایی که‌لا [] بالانر از زمین رفتن نیله.

هه‌ل گرسان: گرت‌لی به‌بدا‌بون [] افر وخنگی.
هه‌ل گرساندن: گرت‌لی به‌بدا‌کردن [] افر وخن.
هه‌ل گرسانن: هه‌ل گرساندن [] افر وخن.
هه‌ل گرسیاو: هه‌ل کراو. ناگری بی‌بوگ [] افر وخنه.
هه‌ل گلوفان: (۱) هه‌ل کوشین: (۲) له‌ده‌سنا کوشین و فلبقانده‌ره [] فشردن: (۲) دردست‌مجاله‌کردن.

هه‌ل گلوفتن: هه‌ل گلوفان [] نگا: هه‌ل گلوفان.
هه‌ل گلوفین: هه‌ل گلوفان [] نگا: هه‌ل گلوفان.
هه‌ل گوازتن: (۱) به‌ره‌ووژور زاگوینان: (نساوی له‌ بیر هه‌ل گوازه): (۲) هه‌ل بواردن [] به‌بالا انتقال دادن: (۲) گذشتن از هه‌ل گواستن: هه‌ل گواستن [] نگا: هه‌ل گواستن.
هه‌ل گوتن: پنده‌ل‌دان [] سنودن.
هه‌ل گوزان: به‌ره‌ووژور گوازنه‌وه [] به‌بالا انتقال دادن.
هه‌ل گوزان: هه‌ل نوزان [] جفنک‌پرائی ورمیدن.
هه‌ل گوزانن: هه‌ل نوزاندن [] جفنک‌پرائندن ورمیدن.
هه‌ل گوزبن: هه‌ل گوزان [] به‌بالا منتقل کردن.
هه‌ل گوستن: ناوه‌ل کیشان [] بالا‌کشیدن آب.
هه‌ل گوستن: زاگوینان [] انتقال دادن.

هه‌ل گوسیار: ونه‌به‌که‌ بو بانگ‌کردنی گه‌مه‌که‌ر واتا: کنی دی با بی [] ندا برای شرکت بازیگران در بازی.
هه‌ل‌گوش: هه‌ل‌کوش [] فشردن و مجاله‌کردن.
هه‌ل گوشان: هه‌ل کوشین. کوشین به‌نوندی [] فشردن شدبده.
هه‌ل گوشین: هه‌ل گوشان. هه‌ل کوشین [] فشردن با فشار زیاد.

هه‌ل گولوفان: هه‌ل گولوفان [] نگا: هه‌ل گلوفان.
هه‌ل گولوفتن: هه‌ل گلوفان [] نگا: هه‌ل گلوفان.
هه‌ل گولوفین: هه‌ل گلوفان [] نگا: هه‌ل گلوفان.
هه‌ل گه‌ران: (۱) هه‌ل‌جوبن به‌ دارو بلندبدا: (به‌ دار هه‌لگه‌را. به‌ چبا هه‌لگه‌را): (۲) رویشنی جانسه‌ره به‌ له‌شدا: (نهمسپ بی هه‌لگه‌را. دوشک‌بکم بی هه‌لگه‌را): (۳) خراب‌بونی شیر له‌ کولاندا: (شیره‌که هه‌ل گه‌زاوه) [] بالا رفتن از بلندندی: (۲) عبور حشره بر تن جاندار دیگر: (۳) بریدن و خراب شدن شیر هنگام جوشیدن.
هه‌ل گه‌رانندن: (۱) وه‌رگه‌زانندن: (۲) به‌ره‌ووژور سوژانندن: (۳) به‌ره‌ووژور گه‌بانندن: (به‌زه‌ه‌ل گه‌زینه‌ چبا) [] (۱) واژگون کردن: (۲) به‌بالا چرخاندن: (۳) به‌بالا رساندن.

هه‌ل گه‌رانندنه‌وه: (۱) وه‌رگیزان: (۲) برینی له‌ په‌ژوبان‌کردنه‌وه [] زبرورو کردن: (۲) کتابه‌ از پشیمان کردن.
هه‌ل گه‌راننه‌وه: هه‌ل گه‌رانندنه‌وه [] نگا: هه‌ل گه‌زانندنه‌وه.
هه‌ل گه‌رانسه‌وه: (۱) ژیروو‌بوون: (۲) برینی له‌ په‌شیمان‌بوونه‌وه [] زبرورو شدن: (۲) کتابه‌ از پشیمان شدن.

هه‌ل گه‌راو: (۱) شیریی بزکا: (۲) پیسنی پر له‌ دومه‌ل و زیبک. داگه‌راو: (له‌شی به‌ زیبکان هه‌ل گه‌راوه): (۳) دافناو به‌ ته‌سه‌پی و زبنده‌وه‌ره [] شیر بریده: (۲) پوست پر از دمل و جوش: (۳) پوست پراز حشره.
هه‌ل گه‌راوه: ژیروو‌وکراو [] زبرورو‌وشده.

هه‌ل گه‌زباگه‌وه: له‌ دوسنی په‌شیمان [] روگردان. از دوسنی بشیمان.
هه‌ل گه‌زبانه‌وه: هه‌ل گه‌زانه‌وه [] نگا: هه‌ل گه‌زانه‌وه.
هه‌ل‌گه‌زین: (۱) گوازننه‌وه: (نهم‌هه‌مو هه‌ل‌گه‌زین‌وه‌رگه‌ره‌ی بو‌پنده‌که‌ی): (۲) ژیروو‌وکردن: (۳) وه‌رگه‌زین [] انتقال دادن: (۲) زبرورو‌وشدن: (۳) زبرورو‌کننده.

هه‌ل گه‌زبان: (۱) راگیران: (۲) شاردرانه‌وه: (۲) رفانی ژن [] نگهداری شدن: (۲) وسیله‌ کسی پنهان شدن: (۳) ربوده‌شدن زن.
هه‌ل گه‌زبانن: وه‌رگه‌زبان. نخون و سه‌روژرکردن [] زبرورو‌وکردن.
هه‌ل گه‌زبانسه‌وه: (۱) وه‌رگه‌زانندن: (۲) په‌شیمان‌کردنه‌وه [] برگرداندن. زبرورو‌وکردن: (۲) پشیمان کردن.
هه‌ل گه‌زباو: (۱) داندراو بو‌ ناگالی‌بون: (۲) شارداوه: (۳) ژنی وه‌وینراو: (۴) به‌زه‌وه‌کراو [] نگهداری شده: (۲) پنهان کرده: (۳) زن ربوده شده: (۴) برداشته شده.

هه‌ل‌گه‌زین‌وه‌رگه‌ره: (۱) ژیروو‌وکسردن: (۲) برینی له‌ چولانه‌وه: (پیر بوه هه‌ل‌گه‌زین‌وه‌رگه‌ره‌ی بی‌ناکری) [] زبرورو‌وکردن: (۲) کتابه‌ از جنبش و نحرک.

هه‌ل‌گه‌زین‌وه‌رگه‌ره: هه‌ل‌گه‌زین‌وه‌رگه‌ره [] نگا: هه‌ل‌گه‌زین‌وه‌رگه‌ره.
هه‌ل گه‌زین‌وه‌وه: وه‌رگه‌زین [] زبرورو‌وکندده.
هه‌ل گه‌زباگ: هه‌ل گه‌زباو [] نگا: هه‌ل گه‌زباو.
هه‌ل گه‌زبان: هه‌ل گه‌زبان [] نگا: هه‌ل گه‌زبان.
هه‌ل‌لا: (۱) هه‌راوه‌نازه‌نا: (۲) وتی سه‌برمان و په‌سندکردن: (هه‌ل‌لا له‌ جوانسه): (۳) به‌ره‌ووژور: (۴) لرفسه‌ی خواردن: (۵) گه‌رمسی داوه‌تو

زه‌ماوه‌ند [هه‌ل] (۱) غوغا و هنگامه (۲) حرف تعجب (۳) روبه بالا (۴) سروصدای خوردن (۵) شلوغی جشن و پایکوبی.

هه‌للابردن: به‌ره‌زوربردن [هه‌ل] روبه‌بالا بردن.

هه‌للابچون: به‌ره‌زورچون، بئ‌ه‌ل‌نگه‌زان: (به‌دار هه‌للابچو) [هه‌ل] بالارفتن.

هه‌للابداد: له‌به‌بئ‌چون، نهمان: (ماله‌که‌بان هه‌للابداد کرد) [هه‌ل] ازبئ‌ن رفتن، نابودشدن.

هه‌للابدوشه: حندرحو [هه‌ل] آلاکلنگ.

هه‌للابقوچکه: له‌سهره‌که هه‌ل‌جنراوی بئنده‌وه‌بوگ [هه‌ل] برهم چبده بئندشده.

هه‌للابقوچه: هه‌للابقوچه [هه‌ل] برهم چبده بئندشده.

هه‌للابمه: هه‌لابمه، هه‌لاب [هه‌ل] گباهی است وحشی و خوراکی.

هه‌للابه‌للابا: (۱) وتدی زور لی خوش هانن: (هه‌للابه‌للابا چه‌ند شه‌ویکی خوش بو): (۲) هه‌رابو جه‌قه. هه‌راهه‌را. زه‌نازه‌نا [هه‌ل] علامت بسیار خوش آمدن از چیزی: (۲) جنجال و غوغا.

هه‌ل‌لوشان: دم‌بئوه‌نان و خستنه‌ناو گه‌رو به‌مژبن: (هه‌زده‌با هه‌لی‌لوشی، نه‌و گشت شور‌بابه‌ی هه‌ل‌لوشی) [هه‌ل] سرکشیدن مایع.

هه‌ل‌لوشین: هه‌ل‌لوشان [هه‌ل] نگا: هه‌ل‌لوشان.

هه‌ل‌له: (۱) روت، خلبسکان: (۲) هه‌له. خه‌نا [هه‌ل] لغزش: (۲) خطا، سهو.

هه‌ل‌له‌رزین: زور‌له‌روین له‌سهرمان [هه‌ل] لرزیدن زیاد از سرما.

هه‌ل‌له‌لق‌مه‌لله‌قی: قسه‌ی هانه‌ران پانه‌ران [هه‌ل] حرف مفت و بی‌سرونه.

هه‌ل‌لم: (۱) هه‌ناسه: (۲) بون [هه‌ل] نفس، بازدم: (۲) بو.

هه‌ل‌لم: (۱) ده‌رفه‌نی من: (۲) نوره‌ی من، هه‌لی من [هه‌ل] (۱) فرصت من: (۲) نوبت من.

هه‌ل‌لم: بوخ [هه‌ل] بخار.

هه‌ل‌لمات: که‌لا، مه‌مه‌ز، نبله [هه‌ل] نبله.

هه‌ل‌لماتان: که‌لابئ‌ن [هه‌ل] بازه‌بازی.

هه‌ل‌لماتانی: هه‌لماتان [هه‌ل] تبه‌بازی.

هه‌ل‌لماتین: هه‌لماتان [هه‌ل] تبه‌بازی.

هه‌ل‌لماس: نه‌لماس [هه‌ل] الماس.

هه‌ل‌لماسیان: هه‌لامسان [هه‌ل] آماسیدن.

هه‌ل‌لماسین: هه‌لامسان [هه‌ل] آماسیدن.

هه‌ل‌مالان: (۱) به‌ره‌زوربردنی ده‌لینگ و قول: (قولی هه‌لمالی): (۲) خزبن و لی‌بوئسه‌وه: (گوریسه‌که هه‌ل‌مالاوه، په‌نه‌که‌ی لی هه‌ل‌مالاوه): (۳) برئسی له‌شهرمشکان: (روه‌ه‌ل‌مالان) [هه‌ل] (۱) ورمالیدن آستین و پاچه‌شلوار: (۲) خزیدن و بازشدن باربند و... (۳) کنا به‌از پرروشدن.

هه‌ل‌مالاو: (۱) نه‌فی گوریسی داخزاو: (۲) هه‌ل‌کراوی قول‌وده‌لینگ: (۳) شهرمشکاو: (روه‌ه‌ل‌مالاو) [هه‌ل] حلقه‌رسن باربند که خزیده و بازنده است: (۲) آستین و پاچه‌ورمالیده: (۳) پررونده.

هه‌ل‌مالدراو: هه‌ل‌مالاو [هه‌ل] نگا: هه‌ل‌مالاو.

هه‌ل‌مالوران: هه‌ل‌مالان [هه‌ل] نگا: هه‌ل‌مالان.

هه‌ل‌مالراو: هه‌ل‌مالاو [هه‌ل] نگا: هه‌ل‌مالاو.

هه‌ل‌مالیان: هه‌ل‌مالان [هه‌ل] نگا: هه‌ل‌مالان.

هه‌ل‌مالین: (۱) هه‌ل‌کردنی قول‌وده‌لینگ: (۲) لی‌خراندنی گرنی و قولفه: (۳) بو‌بالا هه‌ل‌کیشان: (خولی نه‌نوره‌که هه‌لماله) [هه‌ل] (۱) ورمالیدن: (۲) لغزانیدن بند و رسن و بازکردن آن: (۳) به‌بالا برکشیدن.

هه‌ل‌ماو: ناوی که له‌بوخه‌وه په‌بداده‌بئ‌ی [هه‌ل] آب مقطر.

هه‌ل‌مرو بستن: هه‌ل‌مژبن [هه‌ل] برمکیدن.

هه‌ل‌مرو بستین: هه‌ل‌مژبن [هه‌ل] برمکیدن.

هه‌ل‌مژاردن: هه‌ل‌مژاردن [هه‌ل] برگزیدن.

هه‌ل‌مژان: (۱) له‌زیگه‌ی لونه‌ره برده‌ناو ده‌رون: (هه‌وا هه‌لمژه، بوئی هه‌لمژه): (۲) له‌ناو‌دا خوستان، ناو‌کیشانه‌ناوخو: (لوکه‌ناو هه‌ل‌ده‌مژئ): (۳) مژبن، هه‌ل‌کیشانی تراو بو‌ناو‌ده‌م [هه‌ل] (۱) بوکشیدن: (۲) جذب رطوبت: (۳) مکیدن.

هه‌ل‌مژئ: هه‌ل‌مژان [هه‌ل] نگا: هه‌ل‌مژان.

هه‌ل‌مژه‌که: نام‌رازی ناو‌به‌ردانه‌سهر ناوده‌س [هه‌ل] سیفون.

هه‌ل‌مژین: هه‌ل‌مژان [هه‌ل] نگا: هه‌ل‌مژان.

هه‌ل‌مسان: هه‌لامسان [هه‌ل] آماسیدن.

هه‌ل‌مساندن: هه‌لامسندن [هه‌ل] منورم کردن.

هه‌ل‌مساو: هه‌لامساو [هه‌ل] آماسیده.

هه‌ل‌مستن: هه‌ل‌مژبن، هه‌ل‌مژان [هه‌ل] نگا: هه‌ل‌مژان.

هه‌ل‌ملیسبان: لی‌و لی‌نوندکردن و هه‌ل‌مژبن [هه‌ل] لب بر چیزی فشردن و مکیدن.

هه‌ل‌ملیسبن: هه‌ل‌ملیسبان [هه‌ل] نگا: هه‌ل‌ملیسبان.

هه‌ل‌لمه‌ت: به‌لامار، هه‌جوم، شالاو [هه‌ل] حمله.

هه‌ل‌لمه‌ت‌بردن: به‌لامار و بردن [هه‌ل] حمله بردن.

هه‌ل‌لمه‌ت‌دان: به‌لاماردان [هه‌ل] حمله کردن.

هه‌ل‌لمه‌ت‌ده‌ن: شالاو، به‌هه‌ل [هه‌ل] حمله‌کننده، مهاجم.

هه‌ل‌لمه‌ته‌کاسه: زورخوری زگ‌له‌وه‌زئ [هه‌ل] شکم‌پرست انگل.

هه‌ل‌لمه‌قو: جوئی گمه‌به‌چه‌وه، بازه‌لئ [هه‌ل] نوعی بازی باشن، په‌قل درقل.

هه‌ل‌لمه‌له: جه‌فه‌وه‌هه‌را، کیره‌وه‌نیره [هه‌ل] جنجال و عوعا.

هه‌ل‌لمه‌له: هه‌رمه‌له، هه‌رو [هه‌ل] گل خنمی.

هه‌ل‌میزان: به‌بئوه‌گمیزکردن [هه‌ل] ابسناده‌شاشیدن.

هه‌ل‌میزتن: هه‌ل‌میزان [هه‌ل] ابسناده‌شاشیدن.

هه‌ل‌میستن: (۱) هه‌ل‌میزن: (۲) هه‌ل‌ملیسبان [هه‌ل] (۱) ابسناده‌شاشیدن: (۲) نگا: هه‌ل‌ملیسبان.

هه‌ل‌میستین: هه‌ل‌ملیسبان [هه‌ل] نگا: هه‌ل‌ملیسبان.

هه‌ل‌نان: (۱) ده‌بیرجاگرتن: (کاریکم هه‌ل‌ناوه‌بوی ده‌چم): (۲) هه‌ل‌دان، پنده‌ه‌ل‌دان، په‌سن‌دان: (۳) هه‌ل‌په‌ساردن: (۴) برده‌زوری بالنده‌ی مالی: (تئواری مریشکه‌کاتم هه‌ل‌نا) [هه‌ل] (۱) درنظر گرفتن: (۲) مدح کردن: (۳) چیزی را به‌جیزی تکیه‌دادن: (۴) جا کردن برندگان خانگی.

هه‌ل‌ناوین: هه‌ل‌کیشان به‌ره‌وسه‌ره‌وه: (هه‌ل‌ناوینی خولی نه‌نوره‌چی

تێ نه‌جێ؟) [هه‌ل] بالا کسێدن.

هه‌لنایا: تاواوه، تاوینراو [هه‌ل] اذوب شده.

هه‌لنابش: نواندنه‌وه [هه‌ل] اذوب کردن.

هه‌لنج: خوێ، ده‌نگی به‌ر له‌ ژشانه‌وه [هه‌ل] ته‌وَج.

هه‌لنگافتن: سه‌ره‌نگری بو [هه‌ل] سکندری خوردن.

هه‌لنگفتن: هه‌لنگافتن [هه‌ل] سکندری خوردن.

هه‌ل نوازین: هه‌ل نوازین [هه‌ل] به‌بالا نظر کردن.

هه‌ل نوئین: هه‌لنگافتن [هه‌ل] سکندری خوردن.

هه‌ل نوژان: نوژه‌نوژکردن به‌زه‌لبیلی [هه‌ل] لایه و زاری کردن.

هه‌ل نوئشین: به‌کچی و خواریدن [هه‌ل] لاجرعه سرکشییدن.

هه‌ل نبشتن: نبشتنی به‌له‌وه‌ [هه‌ل] برنستین برنده.

هه‌لو: (۱) پش‌وه‌می نه‌له‌فون: (۲) شوآن خه‌له‌تینه، بالداریکه: (۳) لوس،

دژی زهر [هه‌ل] (۱) الو، کلمه‌ باسخ تلفن: (۲) برنده‌ابست: (۳) صاف،

مخالف زهر،

هه‌لو: بالداریکه زه‌شی زاوکه‌ره زور به‌فه‌وه‌نه، نه‌بلو، نه‌لوهد [هه‌ل] عقاب

سیاه.

هه‌لو: هه‌لو [هه‌ل] عقاب سیاه.

هه‌لو: حه‌لو، جیشتنی ئاردو دوشاوو زوون [هه‌ل] حلوا.

هه‌لواستن: هه‌لاه‌ه‌سین [هه‌ل] آو بزاق کردن.

هه‌ل واسران: هه‌لاه‌ه‌سران [هه‌ل] آو بزاق شدن.

هه‌ل واسراو: هه‌لاه‌ه‌سراو [هه‌ل] آو بزاق شده.

هه‌ل واسین: هه‌لاه‌ه‌سین [هه‌ل] آویختن.

هه‌لوای سه‌ره‌نج: برینی له‌گویی سه‌گ: (هه‌لوای سه‌ره‌نجی بان‌گویی

نیره‌قنجی) «مه‌سه‌ل» [هه‌ل] کنایه از مدفوع سه‌گ.

هه‌لوایی: شیرین وه‌که هه‌لوای [هه‌ل] حلوامانند.

هه‌لوچه: عدلۆکه [هه‌ل] ألوجه، ألو.

هه‌لوچه‌که: عدلۆکه‌ه‌سه [هه‌ل] ألویخارا.

هه‌لوچه: عدلۆکه [هه‌ل] ألوجه، ألو.

هه‌لوچه‌ه‌ه‌سیسی: هه‌مشین، میوه‌به‌که [هه‌ل] شلیل.

هه‌لوژان: هه‌ل دانه‌وه [هه‌ل] بالاژدن.

هه‌لوژین: هه‌ل دزین [هه‌ل] برشکافتن.

هه‌لوریلور: حلوریلور، حللوریللور [هه‌ل] ائیل مثل.

هه‌لورک: جولانه‌ی گوربیس [هه‌ل] ناب برنستین.

هه‌لورکه: (۱) جولانه‌ی گوربیس: (۲) جولانه‌ی تێدانوستنی زارۆکو

نه‌خۆش [هه‌ل] (۱) ناب: (۲) نئو.

هه‌لورکه: جوژی هه‌له‌رکینی کێژولان [هه‌ل] نوعی رفص دخترکان.

هه‌لوژه: هه‌لوچه، عدلۆچه [هه‌ل] ألوجه، ألو.

هه‌لوژه: گولۆکه [هه‌ل] گلی است.

هه‌ل وشین: هه‌ل کوشین [هه‌ل] برفسردن.

هه‌لوک: (۱) له‌تێ پچۆک له‌ دوداری گه‌مه‌به‌کی مثالان: (۲) داری داره‌زای

خانۆ [هه‌ل] (۱) قطعه‌ کوچکتر از ابزار الک دولک بازی: (۲) دبرک خانه.

هه‌لوکان: گه‌مه‌به‌کی زارۆکانه به‌ داریکی دویستی له‌ داریکی پچۆک

ده‌دهن [هه‌ل] بازی الک دولک.

هه‌لوکبێن: هه‌لوکان [هه‌ل] بازی الک دولک.

هه‌لوول: هه‌لوول، ناوخالی [هه‌ل] کاوک، ناوخالی.

هه‌ل وئین: له‌ناو ده‌سنا وردکردن، هه‌ل بریواندن له‌ناو ده‌سنا [هه‌ل] خردو

ریز کردن در مشت.

هه‌لوه: گوندبکه له‌ کوردستان به‌عسی ویزانی کرد [هه‌ل] از روستاهای

وبران شده کوردستان توسط بعشان.

هه‌لوهاوردن: هه‌ل هاوردن [هه‌ل] نگا: هه‌ل هاوردن.

هه‌لوهدا: تهره، ناوهری ده‌شت و کێو [هه‌ل] مئواری.

هه‌ل وهران: داوهرین [هه‌ل] اربخنن برگ درخت و میوه و... از بالا به‌پایین.

هه‌ل وهراندن: له‌ سه‌ره‌وه زژاننده‌خواره‌وه: (میوه هه‌ل وهراندن، گل

هه‌ل وهراندن، فرمبسک هه‌ل وهراندن) [هه‌ل] از بالا ریزش دادن.

هه‌ل وهراو: داوهریو [هه‌ل] از بالا به‌پایین ریختن.

هه‌ل وهرین: هه‌ل وهران [هه‌ل] نگا: هه‌ل وهران.

هه‌ل وهریو: داوهریو [هه‌ل] از بالا ریختن.

هه‌ل وه‌زانه‌وه: هه‌ل به‌زینه‌وه [هه‌ل] بکهو برجستن.

هه‌ل وه‌زین: گوکردنه‌وه و گلوله‌کردنی به‌ن و گوربیس [هه‌ل] جمع کردن و

گلوله‌کردن نخ و...

هه‌ل وه‌زین: هه‌ل به‌زین [هه‌ل] برجستن.

هه‌ل وه‌زینه‌وه: هه‌ل به‌زینه‌وه [هه‌ل] برجستن ناگهانی.

هه‌ل وه‌ژارتین: (۱) لیک جیاکردنه‌وه: (۲) ریک و بیک کردن: (مه‌اله‌که‌ی

هه‌ل وه‌ژارت) [هه‌ل] (۱) ازهم جداکردن: (۲) تنظیم کردن.

هه‌ل وه‌ژاردن: هه‌ل وه‌ژارتین [هه‌ل] نگا: هه‌ل وه‌ژارتین.

هه‌ل وه‌ژیران: (۱) لیکه‌وه‌جیاپوون: (۲) ریک و بیک کران [هه‌ل] (۱) ازهم

جداشدن نیک و بد: (۲) منظم شدن.

هه‌ل وه‌ژیراو: (۱) لیک جیاوه‌کراو: (۲) ریک و بیک کراو: (مه‌ال

هه‌ل وه‌ژیراو) [هه‌ل] (۱) ازهم جداشده: (۲) تنظیم شده.

هه‌ل وه‌سان: راه‌ستان به‌قبینه‌وه، قبت راه‌ستان [هه‌ل] راست ایستادن.

هه‌ل وه‌ه‌ست: (۱) هه‌له‌ه‌ست: (۲) ونسانبیکه‌ی کم: (۳) بیرو هزرده‌رباره‌ی

شین: (هه‌له‌ه‌ستی تو‌چیه؟) [هه‌ل] (۱) نگا: هه‌له‌ه‌ست: (۲) نوفف کوناه:

(۳) فکر و موضع‌شخص درباره‌ی چیزی.

هه‌ل وه‌ستان: (۱) راست و قبت راه‌ستان: (۲) به‌دیار شنبیکه‌وه ونسان [هه‌ل]

(۱) راست ایستادن: (۲) دور چیزی ایستادن.

هه‌ل وه‌ستن: هه‌ل به‌ستن [هه‌ل] نگا: هه‌ل به‌ستن.

هه‌ل وه‌سته: هه‌ل به‌سته [هه‌ل] نگا: هه‌ل به‌سته.

هه‌ل وه‌شان: (۱) له‌به‌ریه‌ک‌جوون: (خانه‌وه‌که‌مان هه‌ل وه‌شانند): (۲)

دزانی جی‌ته‌قه‌ل: (درواره‌که‌ی هه‌ل وه‌شانند) [هه‌ل] (۱) ازهم بازشدن،

منلاشی شدن: (۲) بر دریدن بخبه‌زده.

هه‌ل وه‌شانندن: (۱) له‌به‌ریه‌ک‌بردن: (۲) دراننده‌وه‌ی نه‌قه‌ل لېندراو [هه‌ل] (۱)

ازهم بازکردن: (۲) باره‌کردن بخبه‌زده.

هه‌ل وه‌شانن: هه‌ل وه‌شانندن [هه‌ل] نگا: هه‌ل وه‌شانندن.

هه‌ل وه‌شین: که‌ه‌سی که هه‌ل وه‌شانندن کاربه‌تی [هه‌ل] اسم فاعل

هه له کردن: (۱) سه هو کردن: (۲) لهزی ده رجوون: (ریگهی هه له کرده) [ه] (۱) اشتیاه کردن: (۲) ره گم کردن.
 هه له کوک: ناله کوک [ه] گیاهی است با بیازه خوراکی.
 هه له که: متشک گره [ه] برنده ایست شکاری.
 هه له که ت: بزوئن، حدره که ت [ه] حرکت.
 هه له که سه ما: هه له که [ه] نگا: هه له که.
 هه له گه ز: گمزیده ی سه رگه ردان [ه] ولگرد.
 هه له له: (۱) بالوزد لیدان به گه رو: (۲) نی بوردانی سه گ [ه] (۱) هله له: (۲) نحر یک سه گ.
 هه له لئی: (۱) میوه ی بل و زور گه بشتو: (۲) پیری ته وار که نه فت [ه] (۱) میوه رسیده نرم شده: (۲) پیر فرنوت.
 هه له لئین: (۱) بل بو و زور گه بشتنی میوه: (۲) له پیر بان له ناقه ت که ورن، زورهای بو [ه] (۱) رسیدن و نرم شدن میوه: (۲) پیر شدن و ازکار افتادن.
 هه له م: جینگهی زور به رزو سه خت، هه له موب، نه له موت، هه زار به هه زار [ه] کوهستان صعب العبور.
 هه له م: (۱) نه خوشی هه رزهی نری: (۲) هوشی تری که چه ند ده نکئی درشت و باقی وردن [ه] (۱) بیماری شکوفه انگوو: (۲) خوشه انگور با چند حبه درشت و بغیه ریز.
 هه له مار: (۱) به لامار، شالاو: (۲) زبله مو [ه] (۱) حمله: (۲) خاکستر گرم.
 هه له مار که ز: به لامارده، زالم، ده ست دریز که مر [ه] منعدی، منجاور.
 هه له مته: خوزایی، مفت [ه] مفت.
 هه له مته چی: (۱) مفت خور: (۲) سه لانی [ه] (۱) مفخور: (۲) شارلانان.
 هه له م کردن: وه رینی هه رزهی نری [ه] ریزش شکوفه انگور از بیماری.
 هه له موت: زهردو ماهی زور سه خت، هه زار به هه زار، هه له م [ه] کوه مرتفع صعب العبور.
 هه له مور: زبله مو، زبله مو [ه] خاکستر داغ.
 هه له نگوئین: هه لنگئین، سه ره نگرئی بو [ه] سکندری خوردن.
 هه له و: هه لو [ه] نگا: هه لو.
 هه له و دان: هه ل دانوه [ه] نگا: هه ل دانوه.
 هه له و گه ز: هه لگبزه [ه] برگرداننده، زیر و رو کننده.
 هه له و گه زان: هه ل گه زانه [ه] نگا: هه ل گه زانه.
 هه له و گه زانن: هه ل گه زاننده [ه] نگا: هه ل گه زاننده.
 هه له و گه زاننه وه: هه ل گه زاننده [ه] نگا: هه ل گه زاننده.
 هه له و گه ز باگ: هه ل گه زاوه [ه] نگا: هه ل گه زاوه.
 هه له و گه ز بان: هه ل گه زانه [ه] نگا: هه ل گه زانه.
 هه له و هاوردن: هه ل هاورنده [ه] نگا: هه ل هاورنده.
 هه له وه ز: (۱) هه له باس: (۲) برینی له چه نه بان، چه سه سرو [ه] (۱) سه گ بسیار وافی کننده: (۲) کنایه از وراج.
 هه له له لاک: هه ل لاک [ه] آلبالوی کوهی.
 هه له له لوک: نالو بالوی کیوی، هه ل لاک [ه] آلبالوی کوهی.
 هه له له له: (۱) هه له له، بالوره به گه رو: (۲) خراب، نه شباو: (۳) بوئی

ناخوش [ه] (۱) هله له شادی: (۲) ناپسند، ناشایست: (۳) بوی بد و نامطبوع.
 هه له هه ل: فرسه ته، ده رفته [ه] فرصت حاصل است.
 هه له هه ل: قسمی به به له پهل [ه] سخن گفتن با شتاب.
 هه ل هین: (۱) بلند که مر: (۲) هیلکه به جو چکه که مر [ه] (۱) بلند کننده: (۲) آنکه جوچه از تخم به عمل آورد.
 هه ل هینان: هه ل هانین [ه] نگا: هه ل هانین.
 هه ل هینجان: به ده فر له تراو هه ل کیشان [ه] آب برکشیدن.
 هه له هی: هه له کاری [ه] (۱) انحراف: (۲) اشتباه.
 هه لی: (۱) حدلی، زز: (کور هه لی وانا: زوکور): (۲) نوا به وه: (۳) ناوئک، ده مو که به ک [ه] (۱) نانی: (۲) ذوب شد: (۳) دمی، لخی.
 هه لی: زور بلندی، هه له ت [ه] برنگاه صعب العبور.
 هه لی: (۱) زا که: (۲) زا کات: (۳) له عاسمان دباری به ا: (۴) بلند بی: (سه گه ر بو م هه لی باشه): (۵) هه فیر بی بگا: (۶) نه واو بی: (ده بی عیده ی هه لی جا مزیدی ده کا): (۷) لیر سواری میونه بی: (که ری لی هه لی له وکاره باشره) [ه] (۱) بگر بز: (۲) بگر بز: (۳) طلوع کند: (۴) بلند شد: (۵) حمیر بر آید: (۶) مبدت سر آید: (۷) گشن بر ماده سوار شود.
 هه ل بیان: (۱) توه وه: (۲) هه ل اتن له شه زدا: (زیخ به نه هه لی) [ه] (۱) ذوب شدن: (۲) فرار در جنگ.
 هه لئیب: حه لیب، دروس، ره وا [ه] جانز، روا.
 هه لئیت: (۱) شنی بی قیعدت، خرت و برت: (۲) قسمی بی مانا: (هه لئیت و به لئیت نیژی) [ه] (۱) آت و آشغال، خرت و برت: (۲) سخن بی معنی، چرت و برت.
 هه لئیت: کاروش، گیاه که [ه] گیاهی است.
 هه لئیت رگ: هه لئیت [ه] نگا: هه لئیت.
 هه لئیز: ناوه ند، جهق [ه] مرکز.
 هه لئیز: کا، پو ش [ه] کا، خس.
 هه لئیز: مه شکه [ه] مشک.
 هه لئیزه یزه: مه شکه دزه [ه] ملخی است سپاه.
 هه لئیس: وشکه گیا، پو ش، هه لیز [ه] خس، علف خشک.
 هه لئیسکان: خلبسکان [ه] نگا: خلبسکان.
 هه لئیسه: (۱) هه ریسه، که شکه ک: (۲) بلا و ساوار [ه] (۱) حلیم: (۲) بلو بلغو.
 هه لئیل: جوژی هه لوابه که دوشاوی وشکه وه بو، هه ر بر [ه] نوعی حلوا.
 هه لئیله: به ری داریکه له هیندستان ده روژی رهش و زهردی هه به بو ده رمان ده بی [ه] هلبه.
 هه لئیماو: شور باو برنجی بی زون [ه] سوپ برنج بدون چربی.
 هه لئین: (۱) بلند که: (۲) بیه: (۳) لابه: (۴) توه وه: (بهاری به فر ده لئین) [ه] (۱) بلند کن: (۲) باش: (۳) کنار بیز: (۴) ذوب شدن.
 هه لئین: هه لئوه، لا گره: (جاری هه لئین، پهدا هه لئین) [ه] بالازن.
 هه لئین: (۱) بلند که: (۲) راکه ن، غارده ن [ه] (۱) بلند کن: (۲) فرار کنید.

هه‌ئینان: هه‌ئینان [هه‌ئینان] نگا: هه‌ئینان.

هه‌ئینانه‌وه: (۱) کولاندنه‌وه‌ی دۆی مه‌شکه‌و تیزاوی په‌نیر! (۲) دوا‌ی پێشگری «نێ» به‌مانا فه‌ره‌بو‌کردنه‌وه: (تێت هه‌ئینابه‌وه); (۳) پێند‌کردنه‌وه: (هه‌نگاو هه‌ئینانه‌وه); (۴) بزینی پارچه‌ بو‌درونی‌جل: (نێفه‌کی ده‌ربێکه هه‌ئینانه‌وه) [هه‌ئینان] (۱) جوشان‌بندن دوغ و آب پینر: (۲) پس از پێش‌و‌نسد «نێ» به‌ معنی جیران کردن! (۳) باز‌برد‌داشتن و پێند‌کردن! (۴) برش دادن پارچه برای دوختن لباس.

هه‌ئینابیش: تواننده‌وه. و تاوانده‌وه [هه‌ئینان] ذوب کردن.

هه‌ئینجان: هه‌ئینجان [هه‌ئینان] آب برکشدن.

هه‌ئینگ: (۱) غار، را‌کردن: (هه‌ئینگ‌ده); (۲) ده‌لبنگی ده‌ربو‌ی [هه‌ئینان] (۱) دو، دویدن! (۲) باج‌و شلوار.

هه‌ئینگ‌دان: را‌کردن، غاردان [هه‌ئینان] دویدن.

هه‌ئینگ‌ده: غارده [هه‌ئینان] بدو.

هه‌ئینگ‌ده‌ر: که‌سێ که غار به‌ نەسب ده‌کا [هه‌ئینان] سواو‌کار.

هه‌ئیه: (۱) که‌مێک! (۲) له‌سو‌جێکه‌وه [هه‌ئینان] (۱) اندکی! (۲) از‌کوشه‌ای.

هه‌م: (۱) دۆی وشه‌ی نهم، له‌ بو‌ن به‌سندارم! (۲) ونه‌ی دوباره: (هه‌م هانه‌وه); (۳) وتدی به‌شداوی، هاو، هام، نام: (۴) پیتی بادانه‌وه، ژ، ش: (۵) تهنانه‌ت! (۶) وه‌ک، واست‌وه‌ک: (من نه‌و دبت هه‌م بازیری واتا: وه‌ک خه‌لکی شار وایو) [هه‌ئینان] (۱) هه‌سین! (۲) باز، دوباره: (۳) حرف اشتراک، هم! (۴) حرف عطف! (۵) حتی! (۶) کاملاً مشابه.

هه‌ما: (۱) هما، هه‌روا، ئینر، ناوا! (۲) له‌م نزیکانه: (هه‌مانه‌ دبت چاوا چی‌ دبه); (۳) نه‌وسا! (۴) نینر! (۵) هه‌مان، هه‌شتا [هه‌ئینان] (۱) این طوو! (۲) در این نزدیکی‌ها! (۳) آنگاه! (۴) دیگر! (۵) هنوز.

هه‌مار: عه‌نبار [هه‌ئینان] انبار.

هه‌ماراو: عه‌نباراو [هه‌ئینان] آب انبار.

هه‌مار‌کردن: عه‌نبار‌کردن [هه‌ئینان] انبار‌کردن.

هه‌ماره‌بو‌و: عه‌ماره‌بو‌و [هه‌ئینان] پوسیده در انبار.

هه‌ماز: (۱) منال‌دان! (۲) ناوال‌مندال [هه‌ئینان] (۱) زهدان! (۲) جفت نوزاد.

هه‌مال: (۱) کۆل‌هه‌لگر به‌ مزه، عه‌مبال، حه‌نبال، عه‌مبار! (۲) حه‌مابەل، نوشنه‌ی ده‌به‌رگ‌گیراوی ده‌لاشان‌کراو! (۳) فابشیکه‌ به‌کورنانه‌وه شو‌زبو‌نه‌وه [هه‌ئینان] (۱) حمال! (۲) دعای نوشته‌ حمالیل شده! (۳) تسمه‌ آویزان به‌ بالان.

هه‌مالکی: وه‌ک حه‌نبالان [هه‌ئینان] حمال‌آسا.

هه‌مالیا: مزی حه‌نبالی [هه‌ئینان] مزد حمالی.

هه‌مان: (۱) هه‌ر نه‌و! (۲) گشتیان: (هه‌مان بینه‌ه); (۳) هه‌مان! (۴) نه‌وا وه‌ک [هه‌ئینان] (۱) همان! (۲) همگی! (۳) اینان! (۴) عیناً.

هه‌ماندن: کردنه‌باوان، قورغ‌کردن، قه‌ده‌غه‌کردن [هه‌ئینان] قدغن کردن، ممنوع کردن.

هه‌مانگی: به‌حاسته‌وه‌دو‌به‌لا [هه‌ئینان] بسیار به‌ آهستگی.

هه‌مانه: (۱) لا‌ماز، هه‌به، شک‌ده‌به‌ین! (۲) هه‌مان [هه‌ئینان] (۱) داربم! (۲) انبان.

هه‌ماواز: هاوقسه [هه‌ئینان] هم‌قول.

هه‌ماوه‌ز: ده‌یه‌ک‌زاده‌ی عه‌قلدا [هه‌ئینان] هم‌دانش.

هه‌ماییل: (۱) قایشی شمشیر به‌خو‌وه هه‌لو‌اسبن که ده‌ملی ده‌که‌ن! (۲) نوشنه‌ی ده‌به‌رگ‌گیراوی به‌ بدن ده‌مل‌کراو [هه‌ئینان] (۱) تسمه‌ حمالیل کردن شمشیر! (۲) دعای نوشته‌ حمالیل شده.

هه‌مبا: هم‌بوا به [هه‌ئینان] میداشتم.

هه‌مبار: عه‌نبار، هه‌مار، مه‌کۆی کدل و پهل له‌ مالل یان له‌ کولاندا [هه‌ئینان] انبار.

هه‌مباز: هه‌وال، دۆست [هه‌ئینان] رفیق، دوست.

هه‌مبازی: هه‌واله‌تی [هه‌ئینان] رفافت.

هه‌مبازاری: (۱) هاوشاری! (۲) هاوولانی [هه‌ئینان] (۱) هه‌منه‌ری! (۲) هه‌موطن.

هه‌مبازیری: هه‌مبازاری [هه‌ئینان] نگا: هه‌مبازاری.

هه‌مبان: هه‌بان، هه‌مان، هه‌مانه [هه‌ئینان] انبان.

هه‌مبانه: هه‌بان [هه‌ئینان] انبان.

هه‌مبانه‌بو‌ورینه: هه‌مبانه‌یه‌که له‌ جیروکی که‌ونارادا. ده‌ئین ده‌سنیان نێ‌زۆکرده‌وه هه‌رچی و بستیوانه‌ تیا‌بو‌وه به‌ ده‌ست‌بانه‌وه، ها‌توه [هه‌ئینان] انبان جادویی در افسانه‌ها که گویا محتوی همه چیز بوده است.

هه‌مبانه‌گۆرینه: هه‌مبانه‌بو‌ورینه [هه‌ئینان] نگا: هه‌مبانه‌بو‌ورینه.

هه‌مبیز: هامیز، نامیز، باوه‌ش [هه‌ئینان] آغوش.

هه‌مبس: (۱) جو‌ری بزنی گوئی‌سو‌ر! (۲) ده‌خلی نسیمی گیزدراوی

تێک‌هالا [هه‌ئینان] (۱) نوعی بز گوش قرمز! (۲) غله‌ سیزده‌م آوبخه.

هه‌مه‌هر: به‌رانه‌هر، هه‌به‌رانه‌برایر، مقابل.

هه‌مه‌هه‌لی: (۱) له‌سه‌ر مه‌زه‌بی نهمام نه‌حمه‌دی حه‌نبه‌لی! (۲) دزدو‌نگ له‌

پاک‌بو‌نه‌وه [هه‌ئینان] (۱) بېرو مذهب حنبلی! (۲) دارای وسواس در نظافت.

هه‌مه‌بیز: هه‌مبیز، نامیز، باوه‌ش [هه‌ئینان] آغوش.

هه‌مه‌بیزه: دوانه، ناوال‌دوانه، جمک، جفی [هه‌ئینان] دوقلو.

هه‌مبا: (۱) ده‌وله‌مندی گوند! (۲) هاوسنف، هاوبیشه: (۳) ناونا، هاوتانا [هه‌ئینان]

(۱) نروتمندده! (۲) هم‌پیشه: (۳) همتا.

هه‌مبازی: شانازی! (نهم هه‌مبازی به‌تە دگن) [هه‌ئینان] افتخار.

هه‌مبشت: هاوبشت، لایه‌نگر، دژداری به‌کتر [هه‌ئینان] هوادار بکدبگر.

هه‌مبشک: هاوبه‌ش [هه‌ئینان] شربک.

هه‌مبه‌بیمان: هاوبه‌بیمان [هه‌ئینان] هم‌بیمان.

هه‌مبه‌پاله: هام‌پاله، هاوپاله [هه‌ئینان] نگا: هام‌پاله.

هه‌مه‌ت: ژدل، داوته‌له‌ب، داخوازی، به‌ینی زوری‌لی کردن [هه‌ئینان] داوطلب.

هه‌مه‌تر: جاشه‌که‌ری به‌کیر [هه‌ئینان] گره‌خر بکساله.

هه‌مه‌تی: (۱) دیسان، دوباره: (۲) گه‌نمه‌کوناو [هه‌ئینان] (۱) دوباره، باز! (۲) گندم

کو‌بیده.

هه‌مه‌چولا: (۱) جولانه‌ی منال و نه‌خوش! (۲) جولانه‌ به‌گشتی [هه‌ئینان] (۱) ننو

ویزه‌ کودک با بیمار! (۲) تاب.

هه‌مه‌خو: هاوسه‌ر [هه‌ئینان] هم‌حوایه.

هه‌مه‌د: (۱) حمه‌د! (۲) ویست، بریار: (بی‌هه‌مه‌دی خو‌نه‌ز جوم): (۳)

به‌ردی فه‌بر، کێل [هه‌ئینان] (۱) سنابش! (۲) اراده! (۳) سنگ قبر.

هه‌مه‌دام‌دا: ده‌س‌به‌جی، هه‌ره‌له‌جی. بی‌دوه‌نگ‌کردن، ده‌سنه‌وله‌جی [هه‌ئینان]

فورا، بی‌دونگ.

هه‌مه‌دز: جسنه‌که‌ریکی چکۆله‌ [هه‌ئینان] نوعی الاغ ریزجته.

- همه‌مژه‌رد: هاوردرد [ه] همدرد.
- همه‌مژه‌م: هاوادم [ه] همدم.
- همه‌م‌دیس: دبسانهوه [ه] بازدویاره.
- همه‌م‌دیسا: همه‌م‌دیس [ه] بازدویاره.
- همه‌م‌دیسان: همه‌م‌دیس [ه] باز دویاره.
- همه‌م‌دیسانهوه: همه‌م‌دیس [ه] بازدویاره.
- همه‌م‌دیسرو: همه‌م‌دیس [ه] بازدویاره.
- همه‌م‌زا: (۱) پیکه‌وه: (۲) هاوری [ه] باهم: (۲) همراه.
- همه‌م‌زا: نامراز، نامیر، نهمسب [ه] ابزار.
- همه‌م‌زا: ناوزاز، هاووازا [ه] همراز.
- همه‌م‌زایی: هاووزینه‌نی [ه] همراهی.
- همه‌م‌زو: هدرمی، هدرمی، نهمرو، هارمی [ه] گلایی.
- همه‌م‌زو کوچکینه: کروسک [ه] گلایی وحشی.
- همه‌م‌زوله: گوندیکی کوردستانه له لای سنه [ه] نام دهی است.
- همه‌م‌زنگ: هاووزنگ [ه] هم‌رنگ.
- همه‌م‌زا: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [ه] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.
- همه‌م‌زار: همه‌ماواز [ه] هم‌قول.
- همه‌م‌زاغا: له‌ر گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [ه] روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
- همه‌م‌زاله: چارداغی ناوباغ [ه] خانه‌ی چوبی باغ.
- همه‌م‌زو: همدرد، چسبه‌ک‌ریکی کورنده‌له‌به [ه] نگاه: همدرد.
- همه‌م‌زک: ناوی چیشنیکه له ناو‌خ‌لکی بو‌نان [ه] نام غذایی است.
- همه‌م‌زمان: هاووزمان [ه] هم‌ریان.
- همه‌م‌زه: ناهه بو‌پیاوان [ه] حمزه، نام مردانه.
- همه‌م‌زه‌به‌گی: جوژی مازو [ه] نوعی مازوج.
- همه‌م‌زه‌ل: جوژی کابه‌ی مثالانه [ه] نوعی بازی کودکان.
- همه‌م‌زیکئی: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [ه] روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
- همه‌م‌س: موزو بزنی زهش و سو [ه] گوسفند و بز سیاه و قرمز.
- همه‌م‌سا: هاوسا، جیران [ه] همه‌سایه.
- همه‌م‌سال: هاونه‌من [ه] همسال.
- همه‌م‌سه‌ر: زن بو‌میزو مزرد بوژن، هه‌سه‌ر [ه] همسر.
- همه‌م‌سین: جوژی زه‌سه‌نی بز، جوژی بز [ه] نژادی از بز.
- همه‌م‌شاری: هاوشاری [ه] همشهری.
- همه‌م‌شیر: هاوشیر [ه] همشیر.
- همه‌م‌که: زور، گه‌لک، (نم همه‌مکه پاره له‌کوئی بیتم) [ه] بسیار.
- همه‌م‌که: همه‌مکه [ه] بسیار.
- همه‌م‌گه‌ل: (۱) هدرچی خوا دروسنی کرده: (۲) هاوونزاد [ه] (۱) کائنات، موجودات: (۲) هم‌نژاد.
- همه‌م‌گه‌لی: تیکرای خاوه‌ن‌ه‌بی [ه] همه‌م‌موجودات.
- همه‌م‌گین: هه‌نگوین، هه‌نگف، هه‌نگسین [ه] انگین، عمل.
- همه‌م‌لی: (۱) زنی زگیز: (۲) باره‌لنگر [ه] (۱) زن باردار: (۲) حمل، باربر.
- همه‌م‌لک: (۱) دابه‌سنه، به‌روار: (۲) قه‌لو، تیرگوشت [ه] (۱) پروار: (۲) فربه.
- همه‌م‌ما: (۱) هرکه: (۲) هر له‌جی: (۳) هر، نه‌نبا: (همه‌ما نو‌س‌اغ‌به‌نو نه‌تسته) [ه] (۱) همبنکه: (۲) فوراً: (۳) فقط.
- همه‌م‌من: (۱) لی‌کولنه‌وه، توژنه‌وه: (۲) خاوه‌نی نه‌وشنانم: (۳) همه‌مو، گیش: (۴) همه‌م‌بان [ه] (۱) بزوش: (۲) اینها را دارم: (۳) همه: (۴) همه آنها.
- همه‌م‌نک: گورسی بویه‌ندی به‌کسم [ه] رسن پای‌بند سنور.
- همه‌م‌مو: (۱) همه‌بان، همه‌بان: (۲) گیش، نیکرا، گشت، نهمام [ه] (۱) انبان: (۲) همه.
- همه‌م‌وار: ریک‌وینک که‌وتسو: (نم جوارچیوه ده‌گه‌ل زه‌سمه‌که همه‌م‌واره، بی‌وینکی ناهه‌م‌واره) [ه] مناسب، باب.
- همه‌م‌وان: گشنان، گشنان [ه] همگان.
- همه‌م‌وانی: گشنی، بو همه‌مو‌کس [ه] همگانی.
- همه‌م‌وتی: به‌ده‌سنی گه‌ل، نیکرای [ه] دسته‌جمعی.
- همه‌م‌وکی: بی‌که‌مو‌کوری، نهمامی [ه] کاملاً، به‌کلی.
- همه‌م‌وله‌ک: ناوی پاله‌وانیکی جبرزکانه [ه] پهلوانی افسانه‌یی.
- همه‌م‌وه: (۱) همه‌مو، گیش: (۲) دیرم: (۳) نیمه: (۴) به‌لام، بلان [ه] (۱) همه، کل: (۲) دارم: (۳) ما: (۴) اما.
- همه‌م‌وه‌ت: (۱) لی‌زوانین و سه‌برکردن: (۲) سه‌بر و تو‌اشایی: (کوزینه‌و‌درنه همه‌متی): (۳) بزوابی: (ته همه‌متا خودابه سه‌ررکی): (۴) زور‌هینان و بزایی: (همه‌متا نافی لسه‌ره): (۵) یاریده: (۶) باراسنن [ه] (۱) نگاه کردن، ملاحظه: (۲) عجیب و نامشایی: (۳) باور: (۴) فشار و تراکم: (۵) کمک: (۶) حفظ، نگهداری.
- همه‌م‌وه‌ته. ملاحظه‌بکه، بیری لی‌وه‌که [ه] توجه کن، ملاحظه کن.
- همه‌م‌وه‌ک: وه‌فا، چاکه له‌چاودا‌بو‌ن، نهم‌گ [ه] وفا.
- همه‌م‌وه‌کاره: (۱) که‌سنی که ده‌سه‌لانی زوره: (۲) که‌سنی که زور کاران ده‌زانی [ه] (۱) بانفوذ و قدرتمند: (۲) وارد به همه کار.
- همه‌م‌وه‌کس: هرکه‌س [ه] هرکس.
- همه‌م‌وه‌گ: نهم‌گ، وه‌فا [ه] وفا.
- همه‌م‌وه‌ندوش: چه‌جوش [ه] هفتجوش، مفرغ.
- همه‌م‌وه‌نه: ناومال [ه] هم‌خانه.
- همه‌م‌وه‌وند: ناوی عه‌شیره‌نیکی کورده که هیندیکبان له‌لابه‌ن ده‌وله‌تی عوسمانیه‌وه بو‌لیبیا دورخراونه‌ته‌وه [ه] نام عشیره‌ای در کوردستان.
- همه‌م‌وه‌م: له زاراهوی زاروکاندا وانا، خوراک [ه] خوراکی در لهجه کودکان.
- همه‌م‌وه‌مه: هه‌راو هوربا، چه‌قه‌و گوره [ه] مهمه و غوغا.
- همه‌م‌وه‌می: گشت، همه‌مو، گیش [ه] همه.
- همه‌م‌وه‌میان: (۱) گشبان: (۲) پشینندی له میشن بو‌پاره نیداه‌لنگرن: (۳) همه‌بان [ه] (۱) همگان: (۲) کمر بند چرمی برای حمل بول: (۳) انبان.
- همه‌م‌وه‌میر: هه‌قیر [ه] خمیر.
- همه‌م‌وه‌میز: نامیز، باوه‌ش [ه] آغوش.
- همه‌م‌وه‌میسن: یه‌ان [ه] وبار، باز

هه میسا: هه میس [ه] دوباره.

هه میسان: هه میس [ه] دوباره.

هه میسانه وه: هه میس [ه] دوباره.

هه میسه: دایم و ده رهم، بی برانه وه [ه] همیشه.

هه میسه به هار: گولیکه [ه] گل همیشه بهار.

هه میسه وه وی: زنی که زور میردان ده کا [ه] زنی که بسیار شوهر کند.

هه میسه بی: بی برانه وه [ه] همینگی.

هه میلا: زنی سکیر [ه] زن باردار.

هه مین: (۱) سست و شله په ته: (۲) خو په کارنه دره، پاش گویی خوری کار:

(۳) ناوه بو زنان: (۴) به نیکرایی، هه مو، هه می: (۵) نا نینه [ه] (۱)

سست، نئیل: (۲) ازیز کار درزو: (۳) نام زئانه: (۴) همگان: (۵) هنوز

هه میته: هه مویان، گشت له گشت [ه] همگان.

هه ن: (۱) له پوون دان: (۲) کهسانی به و جوهره ن: (۳) بو، دارایی: (۴)

پینگر بکه به وانا: شیرینی، هه نگف، هه نجیر، هه نار، هه نی، ته تانه ت

هه نیان وانا: جیکه ی شیرینی: (۵) هه هند، هه ند، نه ونده [ه] (۱) هسند،

موجودند: (۲) کهسانی چئین هسند: (۳) دارایی: (۴) پشوندی به معنی

شیرینی: (۵) این اندازه.

هه نئا: (۱) هه ندر، فه ونی دپتن: (۲) که پشتن: (۳) نئا ده ست هه نئا ته کا

بالا بهره: (۳) سه روت: (۴) هه نئا نادم: (۴) هانا، په نا پین بردن: (۵)

فریا (هه ه نام هات): (۶) بهم چوره، ناوه ها [ه] (۱) برددید، سه روی

دید: (۲) دسترسی: (۳) آسودن: (۴) پناه بردن: (۵) فریادرسی: (۶) این

طور.

هه نار: نار [ه] انار.

هه ناران: دوگوندی کوردستان به عسی ویرانی کردن [ه] نام دوروسنای

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

هه نارون: ناردن، ره وانه کردن [ه] فرستادن.

هه نار دانه وه: دوباره گه زانده وه [ه] بازفرستادن.

هه نار دو: ره وانه کراو [ه] فرستاده.

هه ناردی: (۱) هه ناردو: (۲) ناردی، ره وانه ی کرد: (میر به سه ت مینه ت

هه ناردی نینسریکی ژوت و قوت / جوار به لی سست و سه هت

ته ندای هه ره وه که عه نکه یوت) «شیخ زه» [ه] (۱) فرستاده: (۲)

فرستاد.

هه ناره: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [ه] از روسنای

ویران شده کردستان توسط بعثیان.

هه ناری: (۱) ره وانه کراو، نارداو: (۲) بهره نگگی ده نکگی هه نار [ه] (۱)

فرستاده: (۲) بهره نگ دانه انار.

هه ناریز: داره نار [ه] درخت انار.

هه ناسکه برکی: ته نگه نه فه سی [ه] نفس تنگی.

هه ناسکه بری: هه ناسکه برکی [ه] نفس تنگی.

هه ناسکه برنی: هه ناسکه برکی [ه] نفس تنگی.

هه ناسه: فوئی که گیاندار هه لی ده مزئی و ده پدانه وه ره هه ره به وه وایه

ده ژئی، پشو، پشی [ه] نفس، دم.

هه ناسه برکه: هه ناسکه برکی [ه] نفس تنگی.

هه ناسه برکی: هه ناسکه برکی [ه] نفس تنگی.

هه ناسه براو: خنکار [ه] خفه شده.

هه ناسه دان: نه فهس کیشان [ه] نفس کشیدن.

هه ناسه دانه وه: نه فهس گه زانه وه [ه] بازگشت نفس، بازدم.

هه ناسه دهره اتن: نه فهس کیشان، هه ناسه دان [ه] نفس کشیدن.

هه ناسه سارد: برینی له خاکه سه ره و بیکهس [ه] کتابه از پینوا و بیچاره.

هه ناسه سوار: پشو سوار [ه] تنگ نفس.

هه ناسه کیشان: پشو دان، نه فهس کیشان، هه ناسه دان [ه] نفس کشیدن.

هه ناسه هه ل کیشان: نه فهسی خه می دان، ناخ و ناخ گونن [ه] آه

کشیدن ار غم.

هه ناف: ده روون، هه رجی له ناو زگابه [ه] احشاء.

هه ناف ره ش: دل پس [ه] بد نهاد.

هه ناو: (۱) ناو، جه رگ و ناو: (۲) وره، زراو، غیره ت [ه] (۱) احشاء: (۲)

زهره، شجاعت.

هه نیانه: پینسی گوراوی بز و مه ز که ده بکه نه ده فره شنومک، هه مانه،

هه میان، هه میانه [ه] اثبان.

هه نیانه بو رینه: هه میانه بو رینه [ه] نگا: هه میانه بو رینه.

هه نیانه گو رینه: هه میانه بو رینه [ه] نگا: هه میانه بو رینه.

هه نتش: به لمز وره، ژوکه [ه] ژود باش.

هه نتش مه نتش: په لکه به ره ده بیبی [ه] ژود باش به نفع نوست.

هه نته ش: له زوی، حوزور: (ده ه نته شا وی ده ته ز نه شیم بیژم) [ه]

حضور، محضر.

هه نهج: (۱) جو زنی دورمان، دورمانیکی نابسه نی: (۲) کورنه کبریک له

نوسبندا بو نیوان دانشان «-»: (۳) دوگه و شتر [ه] (۱) نوعی دوخت: (۲)

نیره: (۳) کوهان شتر.

هه نهچار: هه موار، ریک: (ته و شنه ژور ناهه نهچاره) [ه] مناسب.

هه نهچار: نامور، ته سهایی جوئ [ه] خبش.

هه نهچاندن: نه نجین، ورد کردن به نیخ [ه] انجیدن، خرد کردن با تیغ.

هه نهج کرن: په یوه نددان، گه باندنه بهک، لیک گیر کردن [ه] بهم رساندن.

بهم متصل کردن.

هه نهچن: نه نجن، هنج [ه] انجیدگی، خرد شدن با تیغ.

هه نهچین: ورد کردن به تیغ، نه نجین، هه نهچاندن [ه] نگا: انجیدن، نگا:

هه نهچاندن.

هه نهجوچک: تومی هه رمی [ه] تخم گلابی.

هه نهجو ره: هه نگوره، هنگور، نیواره دره نگیک [ه] عصره نگام.

هه نهجوله ره: له و گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [ه]

روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هه نهجه: (۱) شوینی لیک هه ل بچران: (۲) نرا زانندن [ه] (۱) محل شکافتگی

و از هم باز شدن: (۲) نگا: نرا زانندن.

هه نهجهت: نهجهت، به لپ، بیانو، به هانه [ه] بهانه.

هه نهجهل: ناکام، نهجهل [ه] اجل.

ههنجیر: ههژیر [انجیر].

ههنجیرساوا: میوه به کی گهرمه سیره دریزو که و به نیکول ناوه که ی نهر و شیرینه، موز [موز].

ههنجیرخوره: بالنده به که قانلی ههنجیره [پرنده ای انجیرخوار].

ههنجیره: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کارلیان کرد [روسنابی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند].

ههنجیره چیرور: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان].

ههنجیره سوره: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کارلیان کرد [روسنابی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند].

ههنجیره وه ره: بالنده به که له ههنجیر خواردا ناوی کرده [پرنده ای انجیرخوار].

ههئد: (۱) برئی، بهئتی: (ههئدی کس سه برن): (۲) بریتی له شه رمی زن: (شه لواره که ی پی که ندم بردی له ههئدو مئدم): (۳) نهوهئد [۱] اند، بعض: (۲) کتابه از شرمگاه زن: (۳) آئندر.

ههئداف: (۱) لای سهره: (گه یمه ههئداف گوند): (۲) بهرانیهر، روههرو [۱] بالاسر، طرف بالا: (۲) برابر، مقابل.

ههئدام: نهئدام، لهش، نازای بهدن [اندام، اعضا، بدن].

ههئداو: ههئداف [نگا: ههئداف].

ههئدای: ههئد، نهوهئد [آئندر].

ههئداییین: نهوهئد، نهوهئدانه [این قدر].

ههئدر: نارامی، ئوقره [آرامش، سکون].

ههئدران: ئوقره گرن [آرام شدن].

ههئدرخان: ناف، جهرگ و ناو [احشاء].

ههئدرو: (۱) ژوری مائهوه، نهئده روئی: (۲) ناو ههئرشئی [۱] اندرونی حاه: (۲) نو، داخل.

ههئد رهو: خندرحو، ههئلادوشه [آلاکلنگ].

ههئدریان: ههئدران [آرام گرفتن].

ههئدریای: ئوقره گرنو [آرام گرفته].

ههئدرئشین: گیابه کی نام تیزی گه لابلنده بو درمان دهئش [گیاهی است دارویی].

ههئدرئشه: ههئدرئشین [نگا: ههئدرئشین].

ههئدرین: ههئدران، ههئدریان [آرام گرفتن].

ههئدرین: جبا به کی به ناو بانگه [نام کوهی در کردستان].

ههئدلو: (۱) که لته کردهوه، چاکردهوه ی ههئرشئی: (۲) هوزیکه ههئبشه له کوچ و کوچباردان. دوئم [۱] مرمت: (۲) نام عشیره ای است کوچ نشین.

ههئدلو: ههئد [نگا: ههئد].

ههئنده: (۱) نهوهئد: (۲) ههر نهوه به [۱] این قدر: (۲) فقط همین است.

ههئدهر: لاره، دهره وه ی ولات [خارج از منطقه].

ههئدهران: ولاتانی دهره وه [کشورهای خارج].

ههئدهسه: نهئدازه [هئدسه].

ههئدهف: ههدهف، نهوئوکه [ته کوچک].

ههئدهقو: شهوده، گیابه که [شیدر].

ههئدهك: کهمیک [اندکی].

ههئده کو: شهوده، ههئدهقو، گیابه که بو لهوهزی مالآت خوشه [شیدر].

ههئدهگ: بزسوک، بزسوک، ده مینیی بیجو که شهیری دابگی نه مزئی [دهان بند بجه دام برای جلوگیری از مکیدن پستان مادر].

ههئدهئ: (۱) ههئئ، شوئی، شمتی، جه بهش، زه بهش: (۲) زیاد، فره [۱] هندوانه: (۲) پیسار.

ههئدهئ: (۱) ههئدك، (۲) نهئداز، [۱] اندکی: (۲) انداز.

ههئدئك: ههئدك [اندکی].

ههئدئینا: دونه وهئده [دوچندان، دو برابر].

ههئدئزار: هزار، هزار، ده جهلان سدت [هزار].

ههئدئزل: گوزانك، کاله که مارانه [هندوانه ابوچهل].

ههئدئزین: رازان، راکشان [دراز کشیدن برای خواب].

ههئدئسك: (۱) تزکهره ی بهر که بانهوه: (۲) ههئناسه [۱] سکسکه کره یه: (۲) نفس.

ههئدئسکه برکئی: ههئناسه برکئی، پشو سوار بوئ [نفس تنگی].

ههئدئسکه برئی: ههئسکه برکئی [نفس تنگی].

ههئدئك: حهئدك، فسه ی بیکه نین [طنز].

ههئدئکچی: قسه سه بر [لوده].

ههئدئکوف: بهرانیهر له ههئموشئیکا [کاملاً باهم برابر، هم نشان].

ههئدئکه: هانکه، ههئناسه سواری [هن خسته].

ههئدئکه ههئك: ههئکه ی زور [هن جن].

ههئدئکی: ههئدکوکه، ههئدك [اندکی].

ههئدئکیان: پشو سواری [هن جن کردن].

ههئدنگ: (۱) مئبشه نكف: (۲) کره میکه له بیستی مالآنی بهرزه دهه: (۳) بههرو که بف: (۴) کومه ئیکی زور: (۵) گزی و قیلر نه لکه که: (۶) ناز ده لالی [۱] زنبور عسل: (۲) کره می است آفت گاو که به پوست زند:

(۳) جئین و سرور: (۴) توده بسبار: (۵) تیرنگ و حقه: (۶) ناز و دلبری.

ههئدنگا: ههر نیسه، نهئبستا، نهو، ههئوکه، ئوکه [هم اکنون].

ههئدنگافتن: له نامانئیدان، نهئگاوئن [به هدف زدن].

ههئدنگاف: (۱) شهقاو، لوق: (۲) دم، کات، وهخت [۱] گام: (۲) هنگام.

ههئدنگامه: ههراو هوریا [هنگامه].

ههئدنگانه: باج له ههئگف [باج ارباب از عسل].

ههئدنگاو: شهقاو، لوق [گام].

ههئدنگاوئن: نهئگاوئن [به هدف زدن].

ههئدنگاوانان: به ههئنگاو بهر وئبئش جون [گام برداشتن].

ههئدنگاوهه لئینان: ههئنگاوانان [گام برداشتن].

ههئدنگباز: فیلزان، گزبکه ر [حقه باز].

ههئدنگبژ: که سئ که ههئگف له خهئبف ده چئبته وه [عسل جین از کندو].

ههئدنگ خورکه: رنکرئزه، ره نگاله [پرنده زنبورخوار].

ههئدنگ خوره: ههئدنگ خورکه [پرنده زنبورخوار].

هه‌نگدان: (۱) خه‌ئيف، پلوره: (۲) بوره‌دان [۱] (۱) كسدوی عسل: (۲) برآمدن نسل جوان زنبور.
 هه‌نگ‌دوژ: كه‌سێ كه به‌شون هه‌نگدا ده‌گه‌زێ نا‌په‌يدای كات [۱] جسنجوگر «هه‌نگ» جو بنده نسل نوین زنبور.
 هه‌نگف: هه‌نگف، هه‌سه‌ل [۱] عسل.
 هه‌نگفار: نه‌نگوری، سه‌ره له‌نواره [۱] عصره‌نگام.
 هه‌نگفین: هه‌سه‌ل، هه‌نگف [۱] عسل.
 هه‌نگفینوك: گباه‌كه [۱] گباهی است.
 هه‌نگ كرن: (۱) نازکردن: (۲) فیل کردن [۱] (۱) نازکردن: (۲) حقه‌زدن.
 هه‌نگل: (۱) بن‌باخه‌ل: (۲) ده‌سكی ده‌فر [۱] (۱) زیر بخل: (۲) دسته‌طرف.
 هه‌نگله‌شه‌له: له‌سه‌ر لافبک زوینستن و لافبک هه‌ل‌گرن [۱] لی‌لی رفتن.
 هه‌نگمین: هه‌نگف، هه‌نگفین [۱] عسل.
 هه‌نگو: نه‌نگو، نیره [۱] شما.
 هه‌نگوان: (۱) نه‌نگوان، پێكان: (۲) گباه‌كه، هه‌لز [۱] (۱) هدف قرار گرفتن: (۲) گیاه انجدان.
 هه‌نگوچك: نه‌نگوچك، له‌وه‌ندی [۱] آستین بلند.
 هه‌نگوچنه: مینس خوزه، ره‌نگاله [۱] برنده زنبورخوار.
 هه‌نگور: نرئ [۱] انگور.
 هه‌نگوره: هه‌نگفار، نه‌نگوره [۱] عصره‌نگام.
 هه‌نگوره: (۱) جوړی كاكله‌موشان: (۲) مېشه‌نگو بنی خراب: (۳) نرئ [۱] (۱) نوعی عنكبوت: (۲) زنبور عسل قلابی: (۳) انگور.
 هه‌نگوری: جوړی گه‌مه، ده‌گه‌ل مه‌نگوری ده‌لبن: (هه‌نگوری مه‌نگوری) [۱] نوعی بازی.
 هه‌نگوژه: (۱) جدوی، حبه‌ی داوه‌گیا: (۲) شیره‌ی گیاهی هه‌لز [۱] (۱) انگم: (۲) شیره گیاه انجدان.
 هه‌نگوست: نه‌نگوست، فامك، نبل، بل، نلی، نلهی، كلك [۱] انگست.
 هه‌نگوستیل: نه‌نگوستیله [۱] انگستری.
 هه‌نگوستیلك: نه‌نگوستیله [۱] انگستری.
 هه‌نگوژ: (۱) هه‌نگل: (۲) پاچه [۱] (۱) نگا: هه‌نگل: (۲) پاچه حیوان.
 هه‌نگولیسك: نه‌نگوستیله، نه‌سپه‌له [۱] انگستری.
 هه‌نگون: هه‌نگف، هه‌نگفین، هه‌سه‌ل [۱] عسل.
 هه‌نگوین: هه‌نگف، هه‌نگفین، هه‌سه‌ل، هه‌نگون [۱] عسل.
 هه‌نگه‌بوئه: هه‌نگوره، مېشه‌نگو بنی ده‌غەل كه هه‌نگوین ناكا [۱] زنبور بی‌عسل.
 هه‌نگه‌چینه: هه‌نگ خوركه [۱] برنده زنبورخوار.
 هه‌نگه‌زه‌شكه: هه‌نگه‌بوئه [۱] زنبور بی‌عسل.
 هه‌نگه‌ژال: (۱) خه‌ئيف، پلوره: (۲) مېشه‌نگو بن له‌فه‌لشته‌به‌ردی شاخدا: (۳) گوندبكه له‌كوردستان [۱] (۱) كسدوی زنبور: (۲) گروه زنبور عسل در شكاف صخره: (۳) نام دهی در كردستان.
 هه‌نگه‌ژاله: هه‌نگ، مېشه‌نگو بن [۱] زنبور عسل.
 هه‌نگه‌شه‌له: هه‌نگله‌شه‌له [۱] لی‌لی راه رفتن.
 هه‌نگه‌شه‌لی: هه‌نگله‌شه‌له [۱] لی‌لی راه رفتن.

هه‌نگه‌لان: هه‌نگه‌ژاله، جیگه‌ی مېشه‌نگو بن له‌شاخ‌دا [۱] جای زنبور عسل در شكاف صخره.
 هه‌نگه‌لان: هه‌نگه‌لان [۱] نگا: هه‌نگه‌لان.
 هه‌نگه‌مال: شانه‌هه‌نگو بن [۱] شانه عسل.
 هه‌نگه‌مین: هه‌نگف، هه‌نگمین، هه‌نگو بن [۱] عسل.
 هه‌نگه‌هوان: به‌خیزوكه‌ری هه‌نگ [۱] پرورش دهنده زنبور عسل.
 هه‌نگه‌وچنه: هه‌نگه‌چینه [۱] برنده زنبورخوار.
 هه‌نگه‌هون: گوینی، گه‌ون [۱] گون.
 هه‌نگه‌وی: گوندبكه له‌كوردستان [۱] روسنایی در كردستان.
 هه‌نگی: نه‌وده‌م، نه‌وسا [۱] آنگاه.
 هه‌نگیر: هه‌نگور، نرئ [۱] انگور.
 هه‌نگیزه: (۱) قولفی ده‌سكی خورج و جه‌وال: (۲) كلی قه‌بیر: (۳) بن كلی قه‌بیر [۱] (۱) دستگیره جوال و خورجین: (۲) سنگ قه‌بیر: (۳) زیرسنگ قه‌بیر.
 هه‌نگین: (۱) هه‌نگوین: (۲) نه‌وسا، نه‌وده‌م، هه‌نگی [۱] (۱) عسل: (۲) آنگاه.
 هه‌نگینی: نه‌وساكه [۱] آنگاه.
 هه‌نو: (۱) نپوه هه‌نانن: (نمونه ده‌لبن مه‌زو بزیمان نه‌نپوه هه‌نو): (۲) رابرده‌ی به‌مانسا بی‌ساوین و به‌ده‌ست مألبن: (۳) فه‌رمان به‌ده‌ست پنداهه‌بنان [۱] (۱) شما آنها را دارید: (۲) ماساز داد: (۳) ماساز بده.
 هه‌نو: (۱) نهم نه‌ندازه: (۲) نهمه [۱] (۱) این قدر: (۲) این.
 هه‌نوکه: (۱) نه‌هو، نېسینه، نوها: (۲) واك، وانبک، نشت، هه‌رامه [۱] (۱) اکنون: (۲) آن چیز.
 هه‌نوون: تێ‌ساوین و توند به‌ده‌ست مألبن: (بشنت به‌هه‌نوان به‌ه‌نو) [۱] ماساز دادن دارو بر پوست.
 هه‌نوونی: وتبه‌کی جادوگه‌رانه‌یه له‌چیروکی كوند: (هه‌نوونی مه‌نوونی خه‌زینه‌ی پاشام به‌قوونی) [۱] كلمه جادویی در داستانهای قدیمی.
 هه‌نویر: هه‌نگور، نرئ [۱] انگور.
 هه‌نوین: هه‌نگو بن، هه‌نگف [۱] عسل.
 هه‌نه: (۱) هه‌فی: (۲) هه‌مانه، دیربم: (۳) هه‌ن، ماون: (۴) خه‌نه، هه‌نه: (۵) داریکی نه‌سنور له‌ده‌سگای ته‌ون‌دا [۱] (۱) هو: (۲) داربم: (۳) هه‌سنند: (۴) حنا: (۵) وسپه‌له‌ی جویی در دارفالی.
 هه‌نه‌ر: (۱) هه‌نه‌ر: (۲) ده‌روه [۱] (۱) هنر: (۲) بیرون، خارج.
 هه‌نه‌ران: هه‌نده‌ران [۱] کشورهای خارج.
 هه‌نه‌زا: زاروی هه‌قی [۱] هو‌زاده.
 هه‌نه‌زاگ: هه‌نه‌زا [۱] هو‌زاده.
 هه‌نه‌ژاله: هه‌نگ [۱] زنبور عسل.
 هه‌نه‌فی: (۱) مریشكاوی، بالدارنكه له‌تیره‌ی مراوی: (۲) به‌بزه‌وی مه‌زه‌بی نېمام نه‌بوچه‌نېفه [۱] (۱) پرنده‌ای از خانواده مرغابی: (۲) بیرو مذهب ابوحنیفه.
 هه‌نه‌ك: (۱) هه‌نك، حه‌نه‌ك، قسه‌ی گالته‌ر گه‌ب: (۲) چه‌نه [۱] (۱) طنز.

عضوی از اعضا بدن.
 هه واپیو: نامرزی نمرموی بودی و سستی با [] بادستیج.
 هه و اجیوه: ره گی داریکه بو ده رمان ده شی [] ربه شه درخنی است که
 مصرف دارویی دارد.
 هه و اخوا: دژدار، لاگر [] هواخواه.
 هه و اخور: کون له دیواردا بو باهانتنه ناوماله ره [] یادگیر.
 هه و اخوش: جینگه ی سازگار [] جای خوش آب و هوا.
 هه و ادار: (۱) نه فبندار، عاشق؛ (۲) بده عیه، بادی هه و، به فبز؛ (۳) جینگه ی
 هه و اخوش؛ (۴) لاگر، هه و اخوا؛ (۵) درمه نی به کیم و زوخ [] (۱) عاشق؛
 (۲) متکبر؛ (۳) جای خوش آب و هوا؛ (۴) طرفدار؛ (۵) ریم و چرک دمل.
 هه و ادان: حه و ادان، بهره و زور ناوبن [] برت کردن به بالا.
 هه و ادایش: هه و ادان [] برت کردن به بالا.
 هه و وار: (۱) هاوار؛ (۲) وار، زوزان، زستانه وار [] (۱) فریاد؛ (۲) بیلاق.
 هه و وارچون: رویشن بو پانه مه زان [] بیلاق رفتن.
 هه و وارچی: کوچهن خبله کی، ره وه ند [] سلاق رو، کوچ نشین.
 هه و وارفره: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولبان کرد []
 روسنایی در کردستان که بعین آن را ویران کرده اند.
 هه و وارکردن: (۱) هاوارکردن؛ (۲) چونه کونستان [] (۱) فریادزدن؛ (۲)
 رفتن به بیلاق.
 هه و وارگه: وارگه، جینگه ی زیان له کونستان [] خیمه گاه در بیلاق.
 هه و وارو: (۱) نهی هاوار؛ (۲) ناوی هه وابه کی گورانبه [] (۱) ای داد؛ (۲) نام
 آهنگی است.
 هه واره: (۱) هاوار، ونه به که بو په نابردن به خه لک له لی قه وماندا؛ (۲)
 قامیکه، هه وابه که [] (۱) به دادم برسید؛ (۲) آهنگی است.
 هه واره به رزه: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولبان کرد []
 روسنایی در کردستان که بعین آن را ویران کردند.
 هه واره بی: گوندبکه له کوردستان [] نام دهی در کردستان.
 هه واره کون: گونسدبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [] از
 روسنایهای ویران شده کوردستان توسط بعینان.
 هه واری: جادری زور گوره [] خیمه بزرگ.
 هه و اکون: (۱) ماسینی لهش، نه ستوربونی نه ندانم له نه خوشی؛ (۲)
 نوزاندنه زوزناو پلویرو نامرزی نر [] (۱) آماسیدن اعضا بدن؛ (۲)
 دمیدن در آلات موسیقی بادی.
 هه و اکیشان: باکردن و نه ستوربونی برین [] آماسیدن زخم.
 هه و اگا: جینگه ی بلندی سازگار [] جای بلند خوش آب و هوا.
 هه و اوال: (۱) خه بهر؛ (۲) ناوال، دوست؛ (۳) چلونه نی حال و نه حوال [] (۱)
 خیر؛ (۲) رفیق؛ (۳) احوال.
 هه و اوال پرس: (۱) خه بهر پرس؛ (۲) که سنی که حالی به کنی ده پرس [] (۱)
 جو باشند خیر؛ (۲) احوال پرس،
 هه و اوال پرس: (۱) پرسینی خه بهر؛ (۲) پرسینی حالی که سنی [] (۱)
 جو یای خیر؛ (۲) احوال پرس.
 هه و اوال پرسین: هه و اوال پرس [] نگا: هه و اوال پرس.

شوخی؛ (۲) چانه.
 هه نه کچی: فسه خوش، گالته چی [] شوخ ر لوده.
 هه نه که: هه نه کو، شه وده ر [] شیدر.
 هه نه کی: گالته چی، هه نه کچی [] شوخ و لوده.
 هه نهو: (۱) هه ر نسته؛ (۲) ده ست به جتی [] (۱) هم اکنون؛ (۲) فوراً،
 بی درنگ.
 هه نهه: هه نهو [] نگا: هه نهو.
 هه نه هه پسی: دم له دم نان [] نزاع لفظی، مشاجره.
 هه نه هه ن: نخه نخ، هه ناسه سواری ماندو [] هه ن خسته.
 هه نهی: (۱) شفتی، چه بهز، شمعی، شوئی؛ (۲) دوز، بهرو بر و؛ (۳) روزانین،
 جوعه، هه بی؛ (۴) نپستان، نانپستان؛ (۵) نپتر، نپدی؛ (۶) له پز،
 له نکاو؛ (۷) نویل، نه نی، ناوجاوان؛ (۸) کانی، سه رچاوه؛ (۹) بازبک،
 هه ندبک؛ (۱۰) بتر، زیاتر [] (۱) هندوانه؛ (۲) عقیده و مرام؛ (۳) آدبته؛
 (۴) هنوز؛ (۵) دبرگر؛ (۶) ناگهانی، بکهو؛ (۷) پشانی؛ (۸) جسمه؛ (۹)
 اندکی؛ (۱۰) بیشتر.
 هه نی: ناوها [] اینچنین.
 هه نیسک: نزگه ره ی به گر پانه ره، خیسک [] سسککه گر به.
 هه نیسوخ: نانپسک، هه نپسک، جومگه ی نیوان زه ندو قول [] آرنج.
 هه نیشک: نانپسک، هانپسک [] آرنج.
 هه نیشکه: نانپسکه [] لوله زانو بی.
 هه نین: هه نون، پنداساوینی مه له دم [] ماساژدادن دارو بر پوست.
 هه نین: به وجوره، ناوهای، ناواناوی [] این طور.
 هه نیه: نویل، نه نی، ناوجاوان [] پشانی.
 هه و: (۱) جار، که رت، هه ل؛ (۲) هه ر نه وه نده بهس، چپنرنا؛ (نه وه نده ت
 ده ده می و هه و نپدی مه به وه، دوده قبشهم لابه وه و هه و)؛ (۳) نه ر، هو وه؛
 (هه وه و که سی تر نه)؛ (۴) وشه ی سه برمان بو زبان؛ (هه و لیم زوا)؛ (۵)
 گزانسه و؛ (۶) قیل، حبله؛ (۷) کیم و زوخ؛ (۸) وتسه ی زاوکسه ران له
 چه نگه ی نیچیر دانه بهر؛ (هه و لی کرد)؛ (۹) شالو، به لامار؛ (۱۰)
 شه پله له نه ندانی لهش؛ (۱۱) شه دین له خه و، خه و؛ (۱۲) خه و،
 نوسن؛ (۱۳) بیخه بن، که ن [] (۱) بار، دفعه؛ (۲) پس، همین؛ (۳) او؛ (۴)
 حرف نه چب؛ (۵) بازگشت؛ (۶) پارو، حبله؛ (۷) ریم و چرک زخم؛ (۸)
 نکه کلام شکارچیان هنگام نه عقب شکار؛ (۹) جمله؛ (۱۰) لمس شدن
 اعضا بدن، فلج شدن؛ (۱۱) خواب دیدن، زوزبا؛ (۱۲) خواب؛ (۱۳)
 خده.
 هه و: (۱) با، بی؛ (۲) بلندی له زه وین به رزنا؛ (۳) عاسمان؛ (۴) نپشیار
 ناسه؛ (۵) فیزه بادی هه وایی، ده عبه؛ (۶) فامی گورانی؛ (هه وابه کی
 خوشمان بو بلنی)؛ (۷) کیم، زوخاوه؛ (۸) کم؛ (هه وابه ک لامان دانپنه،
 هه وابه ک گوره تره)؛ (۹) باکردن، نه ستوربون [] (۱) باد؛ (۲) جو
 زمین؛ (۳) آسمان؛ (۴) اشنیاق و آرزو؛ (۵) تکبر؛ (۶) آهنگ ترانه؛ (۷)
 ریم و چرک زخم؛ (۸) اندک؛ (۹) آماس.
 هه واپز: برنی له دیوار و خانوی بلند [] کتابه از دیوار و خانه بلند.
 هه واپون: له کارکه وننی نه ندامبک له نه ندامانی لهش [] از کارافتادن

هه‌والده‌ر: خه‌به‌رده‌ر [خه‌رگزار].
 هه‌وال مندال: به‌رده‌ی مندال‌دان، بزدان [خه‌جفت نوزاد].
 هه‌واله: (۱) حه‌واله، ناردنی باره به بوسته‌دا: (۲) به‌ره‌ه‌یوان، پیش‌به‌نجه‌ره [خه‌حواله (۲) بالکن].
 هه‌وان: (۱) هه‌یمان، هه‌نیان: (۲) ره‌به‌ن، سه‌لت، سه‌اته، بی‌مال [خه‌انیان: (۲) مجرد بی‌خانمان].
 هه‌واناس: سیور له جلونه‌یه‌نی که‌ش‌دا [خه‌هواشناس].
 هه‌واناسی: پسوری له باری که‌ش‌دا [خه‌هواشناسی].
 هه‌وانته: (۱) ناوانته، مفته: (۲) به‌خوزایی، بی‌فایده [خه‌مفت، رانگه‌ن: (۲) به‌هه‌ره].
 هه‌وانته‌چی: ناوانته‌چی [خه‌پاج بی‌گیر، مفتحور].
 هه‌وانچه: هه‌نیانکه [خه‌انیانچه].
 هه‌وانه: هه‌نیانه [خه‌انیان].
 هه‌واوان: گوندبکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [خه‌از روسناهای ویران شده کوردستان نوسط به‌نیان].
 هه‌وای: لاسا [خه‌تقلید].
 هه‌وایش: به‌خه‌نین، که‌ن، بیکه‌نین، خه‌نه [خه‌خنده].
 هه‌وای‌ما: زوانی نیمه [خه‌زبان‌ما].
 هه‌وایی: (۱) نه‌فینداری له‌دلدار پدا شیت‌بوگ: (۲) نهومی بالاخانه: (۳) که‌سه‌لایی و گوی‌نه‌ده‌ر [خه‌عاشق‌واله و شه‌یدا: (۲) طبقه‌ بالایی ساختمان: (۳) دبنگ].
 هه‌و‌بون: نیر نه‌هانه‌وه [خه‌یک‌باره رفتن، رفتن بی‌بازگشت].
 هه‌و‌به‌ر: به‌ری جلك، هاسه‌ر [خه‌آستر].
 هه‌وت: جه‌فت [خه‌هفت].
 هه‌وتا: هاونا، نامنا [خه‌همتا].
 هه‌وتاش: سه‌روکی نیشک‌گران [خه‌سرسشیک].
 هه‌وتانایش: بویری، نازیه‌تی [خه‌شجاعت].
 هه‌وتای: جه‌فتی، جه‌فتا [خه‌هفتاد].
 هه‌وتاین: جه‌فتامین [خه‌هفتادمین].
 هه‌وت‌سه‌ی: جه‌سه‌ت [خه‌هفتصد].
 هه‌وتسک: گلینه‌یه‌ک که خواردنی بو کوچکا تی‌دکه‌ن، ده‌فری گلینی خوراک‌ی سه‌بان [خه‌ظرف گلین ویزه‌ خوراک‌سگ].
 هه‌وت‌لا: جه‌وقات، جه‌وقاس [خه‌نگا، جه‌وقات].
 هه‌وتن: جه‌وتهم [خه‌هفتم].
 هه‌وتویش: به‌سه‌ره‌اتی ناخوش [خه‌پشامد ناگوار].
 هه‌وته: هه‌فته، جه‌وتو [خه‌هفته].
 هه‌وتیس: جه‌فده [خه‌هفده].
 هه‌وجاز: نامور، نه‌سه‌بابی جو‌ت [خه‌خیش].
 هه‌وجه: جه‌وجه، نه‌باز [خه‌احتیاج].
 هه‌وجه‌دار: ناتاج، ده‌سکورت [خه‌محتاج].
 هه‌وجی: فیلپاز، ده‌سه‌ت‌بر [خه‌ناروون، جه‌باز].
 هه‌وخستن: لیک‌کوکرده‌وه، کردنه‌یه‌ک [خه‌دوره‌م جمع کردن].

هه‌ود: (۱) رکه، به‌رکم، قه‌فه: (۲) جه‌وز [خه‌قفس: (۲) حوض].
 هه‌ودا: (۱) تا، تال، داو: (۲) جه‌ند و شه‌به‌ک که به‌یه‌ک هه‌ناسه ده‌کوتری [خه‌تار، نارنج و موی: (۲) کلامی که با یک نفس گویند].
 هه‌ودان: په‌لاماردان [خه‌حمله‌کردن].
 هه‌ودو: هه‌قدو، نیکتر [خه‌همدیگر].
 هه‌وده‌ک: هه‌ود، رکه، به‌رکم، قه‌نه‌ز [خه‌قفس].
 هه‌ودول: (۱) شو‌ریای له ورده‌ساوارو نارد بو جیلنی تازه‌زاو: (۲) داووک‌ی نه‌رمی سه‌ری شو‌سه، ته‌به‌دور [خه‌نوعی آتش برای گاو‌زانو: (۲) جه‌وب‌بنه].
 هه‌ور: (۱) مژی زور به‌رزه‌وه‌بوگ که بازارنی لی ده‌زیت‌ه‌خوار، عه‌ور: (۲) شنبکی زور نه‌رسی کون‌کوله بو ده‌سه‌ت و چاوشتن که به‌که‌فی سه‌بو‌نه‌وه ده‌کار ده‌هینری: (۳) گومی قول: (۴) میزگوله‌ی به‌چوک له نوالی جه‌ادا [خه‌ابر: (۲) ابرمه‌ده، اسفنج: (۳) گودال عسقی: (۴) مرغزار کوچک در کوهستان].
 هه‌ور: نیر بار، ده‌فری سوآله‌تی [خه‌ظرف سفالی].
 هه‌ور: هه‌نگور، تری [خه‌انگور].
 هه‌ورا: برچی، برسی، نیر [خه‌گرسه].
 هه‌وراز: رکه، به‌ره‌و‌وره [خه‌سربالایی].
 هه‌وراز: هاوراز، هه‌مراز [خه‌همراز].
 هه‌ورازی: سه‌به‌ره‌و‌وره [خه‌سربالایی].
 هه‌ورامان: مه‌لنه‌دبکی شاخاوی و جه‌ لای باره و سه‌ریه‌ شماری سنه‌ی کوردستان [خه‌منطقه‌ای کوهستانی در کوردستان، اورامان].
 هه‌ورامانی: (۱) خه‌لکی هه‌ورامان: (۲) شه‌وه‌ی کوردی هه‌ورامان [خه‌اهل منطقه «هه‌ورامان»: (۲) لهجه‌ کوردی «هه‌ورامان»].
 هه‌ورامی: (۱) خه‌لکی مه‌لنه‌ندی هه‌ورامان: (۲) شه‌وبه‌کی نایبه‌تی له زمانی کوردیدا [خه‌اهل منطقه «هه‌ورامان»: (۲) لهجه‌ کوردی اورامی].
 هه‌وران: (۱) هه‌قران، سه‌بندار، نه‌سه‌بندار: (۲) عاسمانی به‌هه‌ور [خه‌سه‌بیدار، جه‌نار: (۲) آسمان ابری].
 هه‌ورایی: (۱) برچی، برسه‌اتی: (۲) عاسمانی به‌هه‌ور [خه‌گرسنگی: (۲) آسمان ابری].
 هه‌ور‌بر‌دو: میوه‌ده‌خلی که له هه‌ور زیانی دیوه [خه‌میوه و غله‌ ابرزده].
 هه‌ور‌بر‌ده: هه‌و‌بر‌دو [خه‌میوه و غله‌ ابرزده].
 هه‌ورس: داری عه‌زعه‌ر [خه‌درخت عه‌رعر].
 هه‌ورک: هه‌ور، نه‌و‌شته‌نهرمه‌ی کون‌کونه که بو‌شت‌شوتن ده‌کارده‌کری [خه‌ابراسفنجی].
 هه‌ورگر: نیر بارگر، که‌سی که ده‌فری سوآله‌ت جه‌ده‌کاف [خه‌سفالگر، کوزه‌گر].
 هه‌ورنگ: برینگ [خه‌دوکارده‌پشم‌چینی].
 هه‌وروبا: جو‌ری به‌ری دارمازو [خه‌نوعی نهر‌مازوح].
 هه‌وره‌لا: روزی بارانی و هه‌ور [خه‌هوای بارانی و ابری].
 هه‌وره: ره‌نگی سورمه‌یی [خه‌رنگ‌سرمه‌ای].

هه‌وره‌بان: (۱) بله‌کانی سه‌ردایوشراو بو چونه سه‌ربان، کوماج: (۲) زوری چکوله له سه‌ربان بو که ل‌ویهل (۱) راه بله سر بوشیده نا بشت‌بام: (۲) اناقک کوچک بر بام خانه.

هه‌وره‌بروسکه: بروسکه‌ی هه‌ور (۱) رعد و برق.

هه‌وره‌تریشقه: هه‌ور، بروسکه (۱) رعد و برق.

هه‌وره‌میش: ناو‌ریشم (۱) ابریشم.

هه‌وری: (۱) بارچه‌به‌کی ناو‌ریشمی ناسکه بو سه‌ره‌بچی ژنان و زوبه‌ند به‌کاردی: (۲) هه‌وری ده‌س‌پ‌ن‌شورین، هه‌ور: (۳) هه‌فوری، نیری، نه‌گه‌ی دوساله‌و‌بالان‌ر، هه‌فوری: (۴) دن‌بای به‌هه‌ور، نه‌ساو (۱) بارچه‌ ابریشمی کلاغی: (۲) ابر‌م‌رده، ابر‌سفن‌جی: (۳) تکه، شاک: (۴) آسمان ابری.

هه‌وری: (۱) چپابه‌که له کوردستان: (۲) له‌و‌گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولبان کرد (۱) نام کوهی است: (۲) روسنایی در کوردستان که بعنایان آن را ویران کردند.

هه‌ورنی: (۱) هاورنی: (۲) هه‌و‌ل (۱) همراه: (۲) رفیق.

هه‌ورنی‌بارانی: هه‌ورنی که باران ده‌بارینی، هه‌وری بر (۱) ابر غلبه و بارانی.

هه‌ورنی‌بز: هه‌ورنی که ناران ده‌بارینی (۱) ابر غلبه و نارانی.

هه‌ورنی‌ته‌نک: سوکه‌له‌هه‌ور (۱) ابر رقیق و مختصر.

هه‌ورنی‌زه‌ش: هه‌وری پرو نو‌ند (۱) ابر پر پشت و غلبه.

هه‌وریس: داری عمر‌عمر (۱) درخت عرعر.

هه‌وریشم: هه‌وره‌میش، ناو‌ریشم (۱) ابریشم.

هه‌وریشه: که‌وریشک، خه‌ورنی، که‌وریشک، کیروشک، هه‌ورنی (۱) خرگوش.

هه‌ورینگ: (۱) ناو‌رینگ، بزیشکه‌ناو‌ر: (۲) برینگ، هه‌ورینگ (۱) شراه: (۲) دو‌کار.

هه‌وز: (۱) سه‌وز، که‌سک: (۲) سه‌وز، برکه (۱) سبز: (۲) برکه.

هه‌وزه‌ک: نامال‌که‌سک، نامال‌سه‌وز (۱) سبزفام.

هه‌وزین: که‌سکاسی، سه‌وزایی (۱) سزینگی، سزینگی.

هه‌وزینگ: ناویلکه‌دان، گیانه‌لاو (۱) دم مرگ.

هه‌وس: فیر بو، راهان، هه‌فوت (۱) نعلیم، یادگیری.

هه‌وسار: هه‌فسار، نه‌وسار (۱) افسار.

هه‌وساندن: فیر کردن، راه‌بان، له‌کاردا خاراندن (۱) نعلیم دادن.

هه‌وسین: خه‌ره‌کی فیر بو، بو، فیره‌کار بو (۱) باد گرفتن.

هه‌وش: (۱) بزنی سبی ره‌ش: (۲) حه‌وش، حه‌سار: (۳) باخچه: (۴) زنج، نامان له‌دار بو نازه‌ل له‌ده‌روهه (۱) بزخلنگ: (۲) حباط: (۳) باغچه: (۴) زده‌چوبی برای نگهداری دام.

هه‌وشار: (۱) ولانیکه له کوردستان: (۲) په‌سنی سه‌گی زور باش: (سه‌گی هه‌وشار): (۳) گیاهه‌سک (۱) ناحیه‌ای در کوردستان: (۲) صفت سگ خوب: (۳) گیاه جارو.

هه‌وشان: (۱) گیابه‌که زور تال: (۲) سه‌رده‌می له‌ده‌روهه‌نوسن له‌مانگی بو‌شبه‌زو‌گه‌لاو‌زدا: (۳) گیاهه‌سک، هه‌وشار (۱) گیاهی است تلخ

مزه: (۲) موسم بیرون از خانه خوابیدن در تابستان: (۳) گیاه جارو‌چزه‌ای.

هه‌وشه: (۱) په‌جهمه‌ز: (۲) حه‌سار، حه‌وشه (۱) آسایشگاه گله‌درشب، شبنغاز: (۲) حباط.

هه‌وشه‌نگ: (۱) نازه‌لی شه‌رده‌ی بی‌چوم‌رد: (۲) مه‌دانی یاری، گوزه‌بانی وهرزه، ده‌شنی چی‌گه‌مه (۱) بز و میش په‌جهمه‌ده‌ شیرده: (۲) استاد‌بوم ورزشی.

هه‌وشین: (۱) ده‌ردی شیر وشک کردن: (۲) گیابه‌که له‌نیره‌ی پنگ (۱) بیماری شبرخشک کردن: (۲) گیاه آویسن.

هه‌وشینان: کوئسانیکی به‌ناو‌بانگه له کوردستان (۱) ییلافی است مشهور.

هه‌وق: (۱) پله‌ی نهدیوان: (۲) دوکانی سه‌وزی جانندن: (۳) به‌نگاوی ناو: (۴) تافی، تافی گومبه‌زی، گومبه‌زی به‌ناق (۱) پله‌ نردبان: (۲) کرد مستطیل شکل سبزیکاری: (۳) تراکم آب: (۴) سفف گنبدی. هه‌وک: نه‌وک، تورگ (۱) گلو.

هه‌وکردن: (۱) قرنماغه‌ به‌زینه‌سه‌ره‌رین: (۲) کیم‌زو‌خواو له برین هانن (۱) خشک ریشه روی زخم ایجادشدن: (۲) ریم و جرك از زخم بیرون آمدن.

هه‌وگ: هه‌وک، نه‌وک (۱) گلو.

هه‌وگ: هه‌وه، هه‌فی، هه‌نه (۱) هوو.

هه‌وگیان: ژنی برای میرد، جاری (۱) زن برادر شوهر، جاری.

هه‌ول: (۱) هاو‌له، باش، هیزا: (۲) نازا (۱) خوب: (۲) شجاع.

هه‌ول: (۱) نه‌قالا، کوششت، حه‌ول: (۲) وژ، گبزو سه‌رسام (۱) کوشش: (۲) سراسیمه.

هه‌ولدان: ته‌فالادان، خه‌بات کرن، خه‌بنین (۱) کوشش کردن.

هه‌ول‌که‌ردش: چاکه‌ی کرد، به‌اوه‌نی کرد (۱) نیکی کرد.

هه‌ول‌لو: له‌و‌گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولبان کرد (۱) روسنایی در کوردستان که بعنایان آن را ویران کردند.

هه‌ول‌له: (۱) ناو‌له، خو‌دک، خو‌دیلکه: (۲) بشته‌مان، بارچه‌ی کوئکنی خو‌وشک‌کردنه‌وه (۱) آبله: (۲) حوله.

هه‌ول‌ه‌زلزله: ناگره، زه‌پکه‌ی ناگره، ناوره (۱) آتش پاریسی، نوعی جوش، هه‌وله‌کی: ده‌س‌ت‌پاچه، حه‌به‌ساو (۱) دس‌پاچه.

هه‌ول‌لی: جوان‌ونه‌سپی په‌کساله (۱) کره‌اسب بکساله.

هه‌ول‌لیز: (۱) په‌کچار باش، له‌باشیش باشن: (۲) شاریکه له کوردستان (۱) بسیار خوب، بهترین: (۲) شهری در کوردستان.

هه‌ون: (۱) که‌بف و ناهه‌نگ، خو‌وشی و شادی: (۲) خه‌و (۱) شادی، سه‌روز: (۲) خواب.

هه‌ونا: (۱) دوباره، ديسان: (۲) بنده‌نگ بو، (۳) خه‌ون (۱) دوباره: (۲) ساکت شدن، سکوت: (۳) خوابیدن.

هه‌ون‌به‌پیش: خه‌ولی‌که‌وتن (۱) به‌خواب رفتن.

هه‌ون‌ده‌پیش: خه‌ون‌دبتن (۱) خواب دیدن.

هه‌ون‌ره‌میایش: خه‌وززان، خه‌وره‌وین (۱) خواب از سر بردن.

- بدخواب شدن.
 ههون سڤك: خهوسوك [ك] سبك خواب.
 ههون قيانايش: خهون دبتن [ك] خواب دبتن.
 ههون گران: خهوگران [ك] سنگين خواب.
 ههونو: گونديكه له كوردستان به عسى ويرانى كرد [ك] از رستاخاى ويران شده كردستان نوسط بعثيان.
 ههونيايش: توشا كردن [ك] تماشا كردن.
 ههونئى سهزان: برئتى له خهوى زور درزخابهن [ك] كنايه از خواب طولانى.
 ههوه: (۱) نهنگو، هنگ، نهوه؛ (۲) ههڤى، هه نه؛ (۳) هه نانه؛ (۴) خوئىتى؛ (۵) ئينر بهسه؛ (۶) دروشم، نبشانهى نايهينى؛ (۷) هالاوو تبنى كه رما؛ (۸) ههو، چار، ده فعه، كه رت [ك] (۱) شما؛ (۲) هو؛ (۳) داريد؛ (۴) خودئى است، همان است؛ (۵) ديگر بس است؛ (۶) علامت، آرم؛ (۷) بخارگرما؛ (۸) بار، دفعه.
 ههوه تو: مه ليه نديكى كوئسنايه له كوردستان [ك] ناحيه اى سردسير و كوهندسانى دوكردستان.
 ههوه خان: (۱) هه نه، ههڤى؛ (۲) كه بوانو [ك] (۱) هو؛ (۲) بانوى خانه.
 ههوه ر: بارانهوه، لالانهوه [ك] التماس.
 ههوه ر: ههون، نير بار، ده فرى سوا له ت [ك] ظرف سفالى.
 ههوه س: نيشتا، ناره زو [ك] آرزو، هوس.
 ههوه سار: زنى به هه نه [ك] زن هو دار.
 ههوه سارى: هه قبنى [ك] هوو دانشن.
 ههوه سىاگ: خه به ساو، واق و زمان [ك] مبهوت و متحير.
 ههوه سىان: خه به سان، عه به سان، واق و زمان [ك] متحير شدن.
 ههوه ل: (۱) نيكه؛ (۲) سه ره نا [ك] (۱) اول، يكم؛ (۲) آغاز.
 ههوه ل به هار: سه ره تاي به هار [ك] اوبل بهار.
 ههوه نك: ناو نك، ده سكاو نك [ك] هاون.
 ههوه ههو: (۱) ده نكي سواران له راودا؛ (۲) وتهى سه برمان [ك] (۱) غلقله سواران در شكارگاه؛ (۲) كلمه تعجب.
 ههوى: (۱) هه نه، ههڤى، ههوه؛ (۲) مانكي له عاسمان؛ (۳) كومه كه كارا؛ (۴) ههريك، جه لبك؛ (۵) مابهى خلافساندن و خه ربك كردن، وه زه زى شكيين، خه مره وين [ك] (۱) هو؛ (۲) ماه، قمر؛ (۳) كلك دركارا؛ (۴) يك بار؛ (۵) وسيله سرگرمى.
 ههوى: هه نه، ههڤى [ك] هوو.
 ههوىا: هوميد، هومئى [ك] اميد.
 ههوىان: بهر بيلايى، سه كوى سه ردا بوئشراو له به رده ركى مال [ك] ايوان، نراس.
 ههوى بار: ههوه سار [ك] هو دار.
 ههوى بارى: هه قبنى [ك] هو دارى.
 ههويج: زبل، توره كهى گون پبستى كه هبلكه گونئى تباده [ك] كيسه بيضه، خابه دان.
 ههوى دار: ههوى بار [ك] هو دار.
- ههونداره: گيا به كئى زور كه لا پانه [ك] گيا بهى است بسيار برگ بهن.
 ههوندى: جوئى گه نه زه رده [ك] نوعى گندم.
 ههوىر: هه قير [ك] خمير.
 ههوىز: هاوئز، جبا كردنه وهى ماك و زا له يه كتر [ك] جدا كردن بره و بزغاله ها از گله.
 ههوىزا: نازا، نه نرس، وئزا، بوئر [ك] شجاع، نرس.
 ههوىر ترش: خه ميره، نامياني هه وير [ك] خمير مايه.
 ههوىر ده: (۱) بالنده به كه كه مئى له زبشوله زلتر كوئنجى كوئنجى به زور عاشقى هه رتسه زور قه له وه؛ (۲) نازه كه كه دايقى دورزه گو باوكئى نيره نازى بئى، قه مسج [ك] (۱) وشم، بلدرچين؛ (۲) سگ نازى از مادر دوركه و از يد رتازى.
 ههوىر شيل: هه قير شيل [ك] خمير سرشت، خمير گير.
 ههوىر شيلان: هه لئشواتئى هه وير، هه قير شيلان [ك] خمير جلانيدن.
 ههوىر كان: هوزيكئى مه زنى كورده له مه ليه ندى جزيره ي سور باوله كوردسانئى به رده سنى تركان ده زين [ك] عشيره اى بزرگ در كردستان.
 ههوىر كه: ناوچه، مه ليه بند، هه ريم [ك] منطقه.
 ههوىر واتا: نه نگو تكه هه وير [ك] چونه.
 ههوىر هه پته: نانى كه مپروا [ك] نان نابريشته.
 ههوىرى: (۱) وئزايى، بوئزى، نازانى؛ (۲) نازناوى به زبده كه گانه [ك] (۱) شجاعت؛ (۲) لقب طابقه ايزدى در كردستان.
 ههوىز: (۱) حهوشه مهن، به چه مهن؛ (مه زمان نه بو له به رتزي پشكه ل مان دبه له ههوىزئى) «مه سه ل»؛ (۲) سه رين مو، نو كئى سه و ريو [ك] (۱) خوابگاه شبانه گله در دشت؛ (۲) سرتاس.
 ههوىزا: زوكور بو زن [ك] ناپسرى، فرزند شوهر از زن ديگر.
 ههوىس: به چه مهن، ههوىز [ك] خوابگاه گله در دشت.
 ههوى سار: ههوى بار [ك] هو دار.
 ههوى سارى: هه قبنى [ك] هو دارى.
 ههوىك: جه ليك، جار يك [ك] بك دفعه.
 ههوين: تكا، خواهشت [ك] خواهش.
 ههوين: ناميان، نامياني ماست و به نير [ك] مابه ماست و پئير.
 ههويئا: جارى تريس [ك] بك بار ديگر هم.
 ههويئاش: (۱) په نادان، حاواندنه وه؛ (۲) ژير كردنه وهى منال [ك] (۱) پناه دادن؛ (۲) نوازش كردن و از گريه خارج كردن كودك.
 ههوين كورن: تكاو زه جا كردن، خواهشت كردن [ك] خواهش و النماس كردن.
 ههوين كردن: نامبان تيكردن [ك] مايه در شير ريختن.
 ههوينئى: هه قبنئى، ههوى دارى [ك] هو دارى.
 ههه: وتهى سه برمان [ك] حرف تعجب.
 ههها: وتهى سه برمان [ك] حرف تعجب.
 ههه: (۱) له بوئ به شداريت؛ (۲) وتهى بانگ كردن يو هاوار؛ (ههه دابه، ههه بابه)؛ (۳) وتهى پبش سه ركونه و جوئين؛ (ههه وارا ليكراو، ههه منالى هار و هاج)؛ (۴) وتهى سه برمان؛ (ههه له و كچه جوانه)؛ (۵) دنه و

هانه‌دان: (هه‌ی لهو که‌سه‌ی بچی گورگ بکوژی): (٦: وتی لیخوژینی یه‌کسم: ٧) به‌لی: (٨) جارنگ (١) تو هسنی: (٢) پیش درآمد بناه بردن و کمک خواستن: (٣) پیش درآمد سرزنش و دشنام: (٤) حرف تعجب: (٥) حرف تشجیع: (٦) حرف راندن سنور: (٧) بلی: (٨) بک بار.

هه‌با: (١) هه‌تا، تا: (٢) به‌تی، له‌بی: (٣) شهرم (١) حتی: (٢) بلی: (٣) حباء.

هه‌باتی: (١) بۆن: (٢) دارابی (١) موجودیت: (٢) دارابی. هه‌باران: (١) نه‌ی دوستان: (٢) ناخوا، داخوا: (هه‌باران نیستا له‌کوی‌یه) (١) ای دوستان: (٢) آبا.

هه‌باس: (١) ناوه بو پیاوان: (٢) که‌سی پای له‌زی‌رویشتا بیکه‌وه ده‌نووسی: (٣) گوندیکه له‌گوردستان به‌عسی ویرانی کرد (١) نام مردانه: (٢) کسی که باه‌باشی در راه وفتن بهم می‌خورند: (٣) از روستاهای ویران شده گوردستان توسط بعتیان.

هه‌باس چقل: لهو گوندانه‌ی گوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد (١) روستایی در گوردستان که بعتیان آن را ویران کردند.

هه‌باسه: که‌میره‌ی زیزو زیزو (١) کمر بند نقره‌ی و زرین، هه‌بیانا: نمونه‌تدازه (١) این اندازه، اینقدر.

هه‌بانه: هه‌سیان، لایان ده‌س نه‌که‌فی (١) دارند.

هه‌بام: عه‌بام روزگار (١) زمانه، روزگار.

هه‌بیان: هه‌بوان، هه‌بوان (١) ابوان.

هه‌بیور: هه‌نگوری، نه‌نگوره (١) عصره‌نگام.

هه‌بیه: لهو گوندانه‌ی گوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد (١) روستایی در گوردستان که بعتیان آن را ویران کردند.

هه‌بیه‌ت: (١) مه‌ترسی، خوف: (٢) ناوه بو زنان: (٣) ناوه بو پیاوان (١) هبیت: (٢) نام زنانه: (٣) نام مردانه.

هه‌بیه‌ر: دوزو مه‌به‌سنکی شباوی نو‌سین (١) سوزه.

هه‌بیه‌سولتان: چیا به‌که له‌گوردستان (١) نام کوهی در گوردستان.

هه‌بیتا: به‌له، له‌ز (١) شنب.

هه‌بیتال: کوته‌ل (١) نمنال، مجسمه.

هه‌بی تانه: هه‌تانه (١) دارید.

هه‌بیتا هه‌بیتا: له‌دوی به‌کو به‌به‌له (١) منوالی و شنب‌آمیز.

هه‌بیتم: هه‌مه، دیرم (١) دارم.

هه‌بیتوهوت: (١) خرت و پرت: (٢) قسه‌ی بی‌تام و خوی: (٣) سات و نوت (١) خرت و پرت: (٢) سخنان بی‌سروته: (٣) لاف و گراف.

هه‌بیتوهیت: قسه‌ی بی‌مانا و نیکه‌ل بیکه‌ل (١) سخنان بی‌سروته.

هه‌بیته: (١) توکه‌ری به‌رده‌ستی خان و ناغا: (٢) هه‌ته، شک‌ده‌به‌ی، دیری: (٣) له‌قه‌می هیندیک له‌چه‌کدارانی عوسمانی بو (١) پاکار اریاب:

(٢) داری: (٣) لقب بعضی از سر بازان دولت عثمانی.

هه‌بیته‌سول: که‌مه‌و سرگه‌رمی به‌کی کوردانه وه‌ک گوین ده‌چی (١) نوعی بازی.

هه‌بیته‌هه‌بت: هه‌راو هوربا (١) جار و جنجال.

هه‌ی جو: خوازینی که‌ر (١) خواستگار. هه‌ی جو: وتیه‌که له‌گمه‌ی خاره‌لی دا ده‌یئین (١) اصطلاحی در قایم موشک بازی.

هه‌ی جو هه‌ی جوین: گمه‌ی خاره‌لی (١) قایم موشک بازی.

هه‌ی جوئی: خوازینی، خازگینی (١) خواستگاری.

هه‌به‌هران: هوزیکی زور قه‌وغای کورده له‌نیوان وان و سقه‌ره‌ک‌وده‌رسم ده‌ژین (١) عشره‌ای بزرگ در کردستان.

هه‌به‌دری: جوئی گواهی گوی (١) نوعی گوشواره.

هه‌به‌دی: برولاچو (١) بر وگمشو.

هه‌بیرو: (١) وتیه‌ی شیوه‌ن گیران: (٢) وتیه‌ی سه‌برمانی زنانه (١) کلمه‌ی نوحه‌گری: (٢) حرف تعجب خانمها.

هه‌به‌شت: هه‌شت، به‌ک له‌حهوت زیاتر (١) هشت.

هه‌به‌شتای: هه‌شتی، هه‌شنا (١) هشتاد.

هه‌به‌شتاین: هه‌شابه، هه‌شنا‌مین.

هه‌به‌شتن: هه‌شتم (١) هشتم.

هه‌به‌شتیس: هه‌ژده (١) هجده.

هه‌به‌شتین: هه‌ژده‌هه‌م (١) هجده‌هه‌م.

هه‌به‌شو: زنی سه‌لینه‌و زمان درتر (١) زن سلیطه.

هه‌به‌سه‌ت: (١) ناوه‌دانی قه‌وغا: (٢) حه‌شاماتی خه‌لک (١) آبادی

برجمعت: (٢) انبوهی مردم.

هه‌به‌ف: (١) مانگی عاسمان: (٢) حه‌یف، مخابن: (٣) توله، فدره‌بو: (٤) رق،

رک (١) ماه آسمان: (٢) دروغ: (٣) انتقام: (٤) کینه.

هه‌به‌فستاندن: توله‌نه‌سناندنه‌وه (١) انتقام گرفتن.

هه‌ی فستش: چه‌زم‌بو، حال‌لی هانن (١) به‌حالت جذبه‌دچار شدن.

هه‌یف هه‌لیتان: هه‌به‌ف‌سناندن: (نه‌زی‌هه‌یفاخوه‌لینم) (١) انتقام گرفتن.

هه‌یف: (١) مانگی عاسمان: (٢) مانگی سال (١) ماه آسمان: (٢) ماه

سال.

هه‌یفاو: مانگی چارده (١) بدر.

هه‌یفانه: مانگانه، جیره‌ی مانگانه (١) جیره‌ی ماهبانته.

هه‌یفاک: مانگیله، مانگی به‌کشه‌وه (١) هلال.

هه‌یفی: مانگی: (سالاه‌ی ده‌ژو کیم‌نرن ژ سالین دن) (١) قمری،

سال قمری.

هه‌یفی: ناوی زنانه (١) نام زنانه.

هه‌یفی سور: دروشمی دام و ده‌زگای ده‌رله‌تانه له‌بابه‌ت داوده‌رمانه‌وه (١) هلال احمر.

هه‌یکه: ده‌گی‌ده با برولا (١) نهیب‌زن نا برود، هی کن.

هه‌یکه‌ل: (١) قه‌لافه‌ت، به‌ژن و بالا: (پیاوکی به‌هه‌یکه‌ل بو): (٢) قول‌به‌ندی زبوی نه‌خشاو: (٣) به‌یکه‌ر، کوته‌ل له‌کانزاو دار (١)

ریخت و قیافه، هیکل: (٢) بازویند نقره‌ی منقوش: (٣) مجسمه،

تندیس.

هه‌یکه‌ل تراش: به‌یکه‌رچیکه‌ر، کوته‌ل‌ساز به‌کانزاو دار (١) مجسمه‌ساز

ببکرتراش.

هه‌ی که ووتش: جه‌زمه‌ی گرت، حالی‌لی‌هات [ه] دچار جذبه شد.

هه‌ی گور: شیوای نهم سزابه خو‌به‌نی: (ده‌بسا وات‌لی‌بی مافی خو‌نه هه‌ی گور) [ه] سزاوار این است.

هه‌یلو: (۱) مانگ له کور کر دن، هه‌ی لاوی هه‌زاروکه: (۲) نه‌ی بیچاره، بو گش‌کس ئیژن [ه] (۱) خطاب به پسر جوان، ای جوان بیچاره: (۲) ای بیچاره، خطاب به هرکس.

هه‌بلی: بانگ له ژن و کچ کردن بانئ هه‌ی کیژی به‌سنه‌زان و لی‌قه‌ماو [ه] خطاب به زن و دختر یعنی ای دختر بیچاره هه‌ین: له‌بو‌ن دابن [ه] هسنیم.

هه‌ینا: جاری‌نریش، ديسان [ه] باز، دوباره.

هه‌ینو: ئین، جوعمه، جوعمه، هه‌نی [ه] جمعه، آدینه.

هه‌ینه: (۱) هه‌نگی، نه‌وساکه: (۲) هه‌ینو: (۳) هه‌ین: (۴) وس، بیده‌نگ به [ه] (۱) آنگاه: (۲) آدینه: (۳) هسنیم: (۴) خاموش باش.

هه‌ینی: (۱) هه‌ینو: (۲) هه‌نی، شوئی، جه‌به‌ن، شمئی [ه] (۱) آدینه: (۲) هندوانه.

هه‌ینی: (۱) هه‌نگینی، نه‌وساکه: (۲) هه‌یلو: (۳) هه‌ی، هه‌ری [ه] (۱) آنگاه: (۲) آدینه: (۳) آهای.

هه‌بو: هه‌یف [ه] نگاه، هه‌یف.

هه‌ی‌واخ: (۱) نه‌ی داد، نه‌ی داخ، وسه‌ی خه‌مه‌باری: (۲) سه‌ره‌نای هه‌یدیک له‌سترانانه [ه] (۱) کلمه‌ی ابراز غم و اندوه: (۲) سر‌آغاز بعضی از نرانه‌ها.

هه‌ی‌واخ‌لشن: هه‌ی‌واخ [ه] نگاه، هه‌ی‌واخ.

هه‌یوان: هه‌ربان [ه] ایوان.

هه‌یوانان: ناوه‌راسته‌کا به‌هار [ه] اواسط بهار.

هه‌یوانه: مانگانه [ه] باهانه.

هه‌ی‌وو: هه‌یوان، هه‌یوان [ه] ایوان.

هه‌یوه: (۱) مبه‌ی بی، به‌نی: (۲) هه‌نانه [ه] (۱) میوه به: (۲) دارید.

هه‌یوه‌جان: بسکی سهر لاجانگ [ه] گیسو.

هه‌یوی: مانگی سال [ه] ماه سال.

هه‌یوی: ناوی زانانه [ه] نام زنانه.

هه‌یه: (۱) ماوه، زیندوه: (۲) ده‌ست بی‌زاده‌گا: (کابرا خوی هه‌یه ده لئی‌پرسه): (۳) ویده‌چی، ره‌نگه: (۴) هه‌س: (چی له‌ناردا هه‌یه): (۱) [ه] زنده است: (۲) در‌دسترس است: (۳) چنین پیداست: (۴) هست.

هه‌یها: (۱) ونه‌ی باوه‌زنده‌کردن: (هه‌یها نوره چون درویدک بو): (۲) زنه‌ی نه‌سپ‌وماهین نازوئین [ه] (۱) علامت باورنکردن: (۲) کلمه‌ی راندن اسب.

هه‌یهاات: هه‌رگیز بیک‌نایه، دوره [ه] ممکن نیست، هه‌یهاات.

هه‌یهای: ونه‌ی سه‌برمان به‌خه‌مه‌وه [ه] کلمه‌ی نه‌عجب اسف‌آمیز.

هه‌یه‌تی: (۱) زیان: (۲) ده‌وله‌م‌نده: (۳) لای ده‌ست‌ده‌ه‌وی [ه] (۱) حبات: (۲) نروتمند است: (۳) دارد.

هه‌یه‌کو: ره‌نگه، ویده‌چی که [ه] احتمال دارد که.

هه‌یه‌وو: ونه‌ی باوه‌زنده‌کردن [ه] کلمه‌ی نا‌پاوری.

هه‌یه‌وو: (۱) ونه‌ی سه‌برمان: (۲) هه‌یهاات [ه] (۱) حرف نه‌عجب: (۲) هه‌یهاات. هه‌یه‌وو: مانگی سه‌رماره‌ن ناخری یایز: (هات هه‌یه‌وو خلاس بو‌ن مه‌ی بی‌جوت) [ه] آزما.

هه‌یه‌ولان: (۱) ونه‌ی سه‌برمان: (۲) سه‌برو سه‌مه‌ره: (۳) واق‌ورمین [ه] (۱) حرف نه‌عجب: (۲) شگفت‌آور: (۳) شگفت‌زده.

هه‌یه‌ی: (۱) ونه‌ی سه‌برمان: (۲) ونه‌ی گه‌مه‌بب‌کردن: (۳) ونه‌ی نافه‌رین و شادی: (هه‌یه‌ی هه‌ی جه‌جلیسبو بو‌دوئینی له‌دیده‌و‌دل / دل‌به‌ر شه‌رابی گه‌یرا سالم که‌بابی هه‌ینا) «سالم»: (۴) ده‌نگدانی گه‌له له‌لایه‌ن شو‌انه‌وه [ه] (۱) حرف نه‌عجب: (۲) حرف نه‌سخر: (۳) کلمه‌ی نحسین و آفرین: (۴) کلمه‌ی راندن گله.

هه‌یه‌ییز: گه‌ر‌داها‌انی تو‌زه‌یی: (دلکین من به‌هه‌یه‌یه‌یه) [ه] نشیدید خشم، هه‌یه‌ییز: غیره‌ت و نه‌نرسی، بو‌یری [ه] جرأت، شجاعت.

هه‌یه‌یی: (۱) بو‌ن، هه‌بو‌ن: (۲) ده‌وله‌ت و دارابی [ه] (۱) بو‌دن: (۲) دارابی. هه‌یه‌یین: بو‌ن، مان، زیندوه‌نی [ه] زنده‌بودن.

هه‌یی: (۱) نی، وسه‌ی نایه‌تی سنی به‌که‌سی. (هی تو‌به، هی شه): (۲) که‌مترین ده‌نگی بیکه‌نین: (۳) که‌مترین ده‌نگی گریان: (۴) سنی، سه، شی، نم، نه‌زایی [ه] (۱) پینسوند سلیک و اختصاص و نسبت: (۲) که‌مترین صدای خنده: (۳) که‌مترین صدای گر به: (۴) نم، رطوبت.

هه‌یی: (۱) پینی بانگ کردن: (۲) هه‌ر، مانای نه‌بر‌انه‌وه ده‌دات: (هه‌ی هات هه‌ی جو): (۳) ناوی پینی له‌نه‌لف و بیکه: (۴) ئیشاره بو‌نژیک: (هه‌ی هه‌ی واتا: نه‌وه‌نا، هه‌ی‌وه‌یه‌ره وانا، بو‌نیره‌وه‌ره): (۵) خا، هه‌یکه: (۶) فه‌یر: (۷) هه‌یشنا: (۸) ديسان: (۹) به‌لی جت‌فه‌رمو [ه] (۱) حرف ندا: (۲) هر: (۳) حرف «هه»: (۴) اشاره به نژدیک: (۵) تخم برنده: (۶) آموخته: (۷) هه‌وو: (۸) دوباره: (۹) بلی.

هه‌یی‌بو‌ن: فه‌یر بو‌ن، راهانن [ه] یادگرفتن.

هه‌یه‌سه‌ر: که‌سه‌نی که‌هه‌ر له‌سوئین خوی ده‌سین و سه‌فه‌ر ناکا [ه] حضر، مقابل سهر.

هه‌یه‌ه: هه‌رنه [ه] نگاه، هه‌رنه.

هه‌یت: (۱) ره‌نگیکه بو‌نژن: (پزنسا هه‌یت وه‌رین): (۲) جو‌ن، جو‌ن، زه‌وی کیلان: (۳) تین، گه‌رمای تاوی: (هه‌یتی که‌ته‌زه‌فیان): (۴) نه‌ز، شه‌دار [ه] (۱) رنگی برای بز: (۲) شخم‌زدن: (۳) گرمای آفتاب: (۴) نم‌دار، مرطوب.

هه‌یت: (۱) خو‌ت: (۲) سمت و که‌فهل: (۳) ران به‌گنسی، له‌نه‌ژنو به‌ره‌زو‌رنا بن‌رگ: (۴) ورد، ده‌گهل پیت ده‌گونرنی: (۵) بدله‌ک: (۶) ولمه‌گوشنی زل: (۷) خالیگه [ه] (۱) خودت: (۲) پاسن: (۳) ران، از زانو تا زیرشکم: (۴) خرد، ریز: (۵) ساق: (۶) قطعه گوشت بزرگ: (۷) نه‌یگاه، به‌یلو.

هه‌یتتک: (۱) مه‌ره: (۲) بز نه‌مه‌ره‌ز [ه] (۱) پشم نرم نوعی بز: (۲) بز نرم موی هه‌یت‌خوار، گه‌یر، فون‌خوار، سمت‌خوار [ه] پاسن کچ:

هه‌یتز: نه‌وی دیکه [ه] دیگر، دیگر،

هه‌یتم: (۱) نمنه، نوکی مده‌زه‌ق: (۲) لاقووم، رانم: (۳) سئوی، هه‌نیوا [ه]

(۱) نوک گردنا: (۲) باسنم: (۳) بنیم.

هه‌یت وپیت: وردوخاش [ه] خردوخاک.

هیتوت: گوندبکه له کوردستان به عسی ویزانی کرد [از روستاهای ویران شده کوردستان نوسط بعثیان.
 هیتون: نینون، تون، ناگردانی گهراو [نون حمام.
 هیتوبین: توتن، نهماکو [نونون.
 هبته: (۱) هاوتا، هامتا، جوت (۲) تهر، شه دار [۱] همتا، جفت هم (۲) نمدار، نر.
 هیتنه وان: جونبار، جوت بهنده [بر زرگر.
 هیتی: گهرمایی، تین [حرارت، نابش.
 هیتیار: هیتنه وان، جونبار [بر زرگر.
 هیج: رق هه ستاو [خشمگین،
 هیجی: خوازینی، خوازگینی [خواسنگاری.
 هیجیکار: خوازببینکهر [خواسنگار.
 هیجران: سه بهب، هو [انگیزه.
 هیجرانی: قامبکه، هه وابه کی گورانی به [آهنکی است.
 هیجرهت: دور که ونن له زید [هجرت.
 هیجن: حوشتری که بو سواری نالیم ده دری و باری ناکهن [شتر سواری.
 هیجوی: هیجی [خواسنگاری.
 هیجوی کهر: هیجیکار [خواسنگار.
 هیجهت: به لب، بیان، به هانه [بهانه.
 هیج: (۱) نه نشت (۲) فدت: (هیج نهم دیوی، هیج نه هاتوه به لاما)؛ (۳) شت: (هیجت لابه، هیجم لاینه)؛ (۴) یی فابده: (نهم قسانه هه مه هیجن) [۱] هیج: (۲) هرگز؛ (۳) شئی، چیز؛ (۴) بیهوده.
 هیج: (۱) هیج، هو بیج: (۲) به مای نه زمون؛ (۳) لرفه ی و شتری گهرم داهانو؛ (۴) حه یوانی که له نرسی نه قیزه به ده ور خویا خول ده خوا؛ (۵) برینی له که سنی که نوژه کراوه و شینانه هه لده سوژی [۱] هیج: (۲) آزمون؛ (۳) صدای لب و دهان شتر خشمگین و تحریک شده؛ (۴) حیوانی که از ترس سبخونک به دور خود بجرخه؛ (۵) کتایه از کسی که خشمگین شده و دیوانه وار بجرخه.
 هیچاندن: نه زمون، نا قی کرد نه وه: (ده هیچینه) [امتحان، آزمابش کردن.
 هیچت: شت [چیز بت.
 هیچتا: نانبستش [هنوز.
 هیچتاکی: هیچتا [هنوز.
 هیچتان: نه هه به ک له نیوه: (هیچتان ناچن) [هیچکدام از شما، هیچتایکی: هیچتا [هنوز.
 هیج جار: له جارن دا نه جارنک [هیج بار.
 هیچک: فولفه داری سهر گوریسی باره هه چک [وهنگ.
 هیچک: هیچک [وهنگ.
 هیچکار: به کار نه هاتگ [به درد نخور.
 هیچکاره: (۱) هیچکار؛ (۲) ده ست نه زوبشنو: (قوینخاکه مان نیسنا هیچکاره) [۱] به درد نخور؛ (۲) هیچکاره.

هیچکام: نه به ک له مانه [هیچکدام.
 هیج کلوج: ههر هو و سه بهب [هر وسیله.
 هیج کهس: نه که سبک [هیچکس.
 هیچن: (۱) نرخیان تیه، به کارنایه ن: (۲) کس له نیمه: (هیچن نه ن بیستوه) [۱] بی ارزشند؛ (۲) هیچک از ما.
 هیچنا: نه نشت، نه شت [هیج نه.
 هیج نه: هه رگیز [هرگز.
 هیج نه بی: به لانی که م [لا اقل.
 هیچنی: (۱) به کارنایه پت؛ (۲) نهم جو ره [۱] به درد نسی خوری؛ (۲) ابن طور.
 هیج و بوچ: بی نرخ، بیکاره [بی ارزش، به درد نخور.
 هیج و بوچ: هیج و بوچ [بی ارزش.
 هیج و بیج: هیج و بوچ [بی ارزش.
 هیجه: بی نرخه، نه تشته [هیج است.
 هیچههار: ههچار، بیبیری سور [فلفل قرمز.
 هیج هیج: لرفه لرفی و شتری گهرم داهاتو: (هیج هیجا کوردانه شه ره فا کوردان و هر گرنه وه ک لوکا موسلبانه شه ره فا کوردا نهم ناکن نردانه) «به بتی کوردی» [صدای لب و دهان شتر تحریک شده و خشمگین.
 هیچی: (۱) نوژه؛ (۲) هار، نهوی نه خوشی هاری گرینی [۱] خشمگین؛ (۲) دچار بیماری هاری.
 هیج به ک: هیج که سبک له و که سانه [هیچک.
 هیدان: (۱) تو قره، داسه کتان، هه دادان؛ (۲) سه بر، سه موره: (نیشانه کا هیدانی)؛ (۳) دروشمی پرسبار بو سه برمان «۱۵»؛ (۴) دروشمی ناسینه وه؛ (۵) گومان [۱] آرام، قراز؛ (۲) عجبیب؛ (۳) علامت سوال «۱۵»؛ (۴) علامت شناسایی؛ (۵) شک، گمان.
 هیدایهت: (۱) ری شماره زا بو ن: (خوا هیدایه تی بدا)؛ (۲) ناوه بو بیوان؛ (۳) له و گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولبان کرد [۱] هدایت؛ (۲) نام مردانه؛ (۳) روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
 هیدی کی: (۱) به له سه رخویی؛ (۲) پشوله سه رخویی [۱] به آهستگی؛ (۲) صبر و حوصله.
 هیدن: نیدن، نهوی تر [آن دیگری.
 هیده ره: گامبشی چوارساله [گاومبش چهارساله.
 هیدی: (۱) له سه رخو، سه بر؛ (۲) پشو له سه رخو؛ (پباریکی هیدی به) [۱] آهسته؛ (۲) بردبار، آرام.
 هیدی بوئه وه: نو قره گرتن، نارام بو ن [آرام شدن.
 هیدیکا: به سه بر، له سه رخو: (هیدیکا بازو) [به آهستگی.
 هیدی کرد نه وه: نارام کردن، نو قره بی گرتن [آرام کردن.
 هیدی کرن: داسه کتاندن، هه داپندان [آرام کردن.
 هیدبنا: (۱) له وه؛ (۲) ناوها [۱] از این؛ (۲) چنین.
 هیدی وه بو ن: هندی بوئه وه [آرام شدن.
 هیدی وه کردن: هیدی کرد نه وه [آرام کردن.
 هیدی هیدی: (۱) کم که مه؛ (۲) سه بره سه بره [۱] اندک اندک؛ (۲)

یوآش یوآش.

هیر: (۱) گیز، وز؛ (۲) ورد، هوبر؛ (۳) سی، سسی؛ (۴) گج؛ (۲) ریز، خرد؛ (۳) سه، عددی بین دو و چهار.

هیر: فر، نیره، نه گره؛ (۱) اینجا.

هیر: (۱) گیز، سمت خوار؛ (۲) گیزو وز؛ (۳) ده نگی بز؛ (۴) که سی که شتی وه که نارد ده هارزی؛ (۱) باسن کج؛ (۲) گج و منگ؛ (۳) صدای بز؛ (۴) کو بنده، خردکننده، پودرکننده.

هیرا: فره وان، پان و بهرین، هراو؛ (۱) فراخ، وسیع.

هیرام: (۱) چارشوی زسان؛ (۲) هیزار، جورزی جبهی زنانه؛ (۱) چادر زنانه؛ (۲) نوعی شانپوش زنانه.

هیران: گوندبکه له کوردستان که به عسی کاولیان کرد؛ (۱) نام دهکده ای در کردستان است که بعثیان ویران کردند.

هیزان: هازین، وردکردنی ده خل به ده ستازیان ناش؛ (۱) پودر کردن، کو بیدن و آرد کردن غله با دستاس یا آسیاب.

هیزاندن: (۱) هازین؛ (۲) ده ننگ بلندکردنی بز؛ (۳) حبله ی نه سپ، حیلاندن؛ (۱) آرد کردن؛ (۲) نوره زدن بز؛ (۳) شیهه کشیدن اسب.

هیرا هیره: (۱) حبله حیلک؛ (۲) حبله حیلی نه سپ؛ (۱) فهقه خنده؛ (۲) شیهه اسب.

هیرایش: حبله ی نه سپ؛ (۱) شیهه اسب.

هیرایی: گرشادی، بانایی، هراوی؛ (۱) فراخی، گشادی.

هیربار: (۱) نیربار، هوز، ده فری گلینی سوره و کرا؛ (۲) قاب و فاچاخی مال؛ (۱) ظروف سفالی؛ (۲) ظروف خانگی.

هیربهیر: سبان سبان؛ (۱) سه تاسه تا.

هیرتن: هازین، وردکردنی ده خل؛ (۱) آرد کردن غله.

هیرته: هرته، هیبه؛ (۱) نگا، هرته.

هیرجه م: سی زه مه؛ (۱) سه وعده.

هیرد: ورد، هوبر؛ (۱) خرد، ریز.

هیرده: ورده، ورته؛ (۱) خرده، ریزه.

هیرز: رکه هستاو؛ (۱) خشمگین.

هیرس: سی، بیست و ده؛ (۱) سی، بیست بعلاوه ده.

هیرس: (۱) توره، رکه هستاو؛ (۲) رکه هستان؛ (۱) خشمگین؛ (۲) خشم. هیرس بون: ده رکه وه جون؛ (۱) درخشم شدن، خشمگین شدن.

هیرس دان: ده بر بونی توره بی؛ (۱) ابراز خشم.

هیرس کرن: دندادان بو توره کردن؛ (۱) تحریک کردن برای به خشم آمدن. هیرسن: سبه مین؛ (۱) سومین.

هیرسوک: مروی همیشه نوره؛ (۱) همیشه خشمگین.

هیرسوکن: هیرسوک؛ (۱) همیشه خشمگین.

هیرسوکنه: هیرسوک؛ (۱) همیشه خشمگین.

هیرسه سی: سی چهل سه؛ (۱) سیصد.

هیرش: (۱) زوربو هینان؛ (۲) بهلامار؛ (۳) نهر، نهرین، روندک، فرمیسک؛ (۱) فشار؛ (۲) هجوم؛ (۳) اشک.

هیرش بردن: بهلاماردان، شالو بردن؛ (۱) حمله کردن.

هیرش کردن: هیرش بردن؛ (۱) حمله کردن.

هیرش هینان: (۱) هجوم هینان؛ (۲) زوربو هینان؛ (۱) حمله آوردن؛ (۲) فشار آوردن.

هیرفاندن: (۱) وه رگیزان، پشت و رو کردن؛ (۲) رساندن، روخواندن؛ (۳) ورد کردن ره که توز؛ (۱) برگرداندن؛ (۲) خراب کردن بنا و دیوار؛ (۳) خرد کردن، پودر کردن.

هیرغبین: روخان؛ (۱) ریزش دیوار و کوه.

هیرغیستی: شش جهل ده، سی چهل بیست، شه بشتی، سبست؛ (۱) شصت، پنجاه بعلاوه ده.

هیرغیستی و ده س: حه فنا، حه فنی، سی چهل بیست و ده؛ (۱) هفنا.

هیرقات: (۱) سی نوی، سی چین؛ (۲) سی نه و نده؛ (۱) سه لابه؛ (۲) سه برابر.

هیرقوت: ورد کوتراو؛ (۱) ریز کو بده.

هیرقه هیره: ده نگی گربان، فلفوهوری گربان، هه نیسکدان؛ (۱) هق هق گریه.

هیرک: (۱) گاشه بهرد، که فری مهن؛ (۲) نه سپایی ناو مال؛ (۳) هه رزال، بزک؛ (۴) ده شتابی بچوکی ناو جیا؛ (۱) صخره، خرسنگ؛ (۲) اثانیه منزل؛ (۳) جای رخن خواب در منزل؛ (۴) دشت کوچک محصور در میان کوهها.

هیرک: (۱) ورگ؛ (۲) جیکلداندی مهل؛ (۱) شکمه؛ (۲) چینه دان پرنده. هیرکول: باوه شین؛ (۱) بادبزن.

هیرکه: ده خللی نبوه کوتراو؛ (۱) غله نیمکوب.

هیرگام: سی باز هاویشن؛ (۱) برش سه گام.

هیرگام بهر آیش: بهرینی سی باز؛ (۱) برش سه گام.

هیرگوش: شه نهی سی حاجه؛ (۱) افنون سه دندانه.

هیرگیز: هه رگیز، به هیج کلوجی؛ (۱) هرگز.

هیرلا: سی قات، سی نوی؛ (۱) سه لابه.

هیرله ت: سبانه به زگنک، شنگله به ره که نهی سبانه؛ (۱) سه قلو.

هیرن: سبه م؛ (۱) سوم.

هیرنا: سیانی نربش؛ (۱) سه نای دیگر.

هیرنایینه: کرین، سه نن؛ (۱) خردن.

هیرنگ: هیلگ، موخل؛ (۱) الک.

هیرنه: (۱) سبه م؛ (۲) سبه مینه که؛ (۱) سوم؛ (۲) آن سومی.

هیرو: (۱) هه لوره زه شه، نالو بخارا؛ (۲) هه رمله، هیرو؛ (۱) آلو بخارا؛ (۲) گل خنمی.

هیرو: هیرو، گیاه که بو ده زمان ده سنی، هه لمه له؛ (۱) گل خنمی.

هیرو: (۱) هه رمله، هیرو؛ (۲) لهو گونداندی کوردستان که به عسی کاولیان کرد؛ (۱) گل خنمی؛ (۲) روسنایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هیرو: نهی گیز، نهی وز، کاورای گیز؛ (۱) ای گج، ای سراسیمه.

هیروشک: هه رمیشک؛ (۱) چنگال، ترید نان در روغن.

هیروگ: زه رده لی، قه سی، مژمژ، شه لانی، شبلانی، شبلانه؛ (۱) زرد الو.

هیروگه: هه لوژوه، هه لوچه، هه لوکه [آلوجه.

هی رۆن: نيمرو، خاورۆن [نيمرو.

هیروه: (۱) بۆ نیره: (۲) به نیره دا [۱] به ابنجا: (۲) از ابنجا.

هیره: (۱) ورده، ورنکه: (۲) لبر، زبیکه ی دیژوکه و بوزگ له پیست: (۳)

سنى [۱] خورده، ریزه: (۲) کهیر: (۳) عدد سه.

هیره: (۱) نیره، نه گره، هیر: (۲) قهرنیز، ریزه خستنی که زۆپ تر له سه ره هیمو

گوئی بانسان داده نری: (۳) توژانهوه، لی کولنهوه: (۴) زوری پساوان نو

مبوانان، دزی هندرو، وه تاغی ده ری [۱] ابنجا: (۲) هره، ردیف آجر

برجسته لب بام: (۳) پروهش: (۴) اتاق مهانخانه بردانه، بیرونی.

هیره: (۱) دهنگی به قهری یزن: (۲) خینسه، به سیله ی جاو نماشاگردن: (۳)

و نهی توژه بوئی شو ان له بهز [۱] صدای بلند بز: (۲) نگاه با گوشه

چشم: (۳) کلمه همراه با نهیب چوپان بر گله.

هیره بهیره: سنى سنى [سه ما سه تا.

هیره چن: هورک درون [ریزدوخنن.

هیره س: دوجار بازده، سنى، سنى چار ده [عدد سنى،

هیره سن: سههه مین، دانه یی دواى بیست و نوبه م [سى ام.

هیره سه ی: سبست، سنى چلان سه ت [سبصد،

هیره قه ته نه: لبر له له ش هانگ [کهیر بر نر زده.

هیره ق: ههستان وره ب بوئی کیر، نیره ق [راست شدن آلت تناسلی.

هیره قه: باسکی نامور [بازوی بلندخیش.

هیره کهر: نوژین، بشکین، لی کولنهوه [پروهشگر.

هیره وه: (۱) بۆ نه لابه، هیره وه: (۲) له م لابه وه [۱] به این سو: (۲) از این

سو.

هیره هیر: جیلکه جیلک، نر به تر بقى خه نین [قهقهه خنده.

هیره هیر: ده نگه دهنگی بز [صدای منوالی بز.

هیره هیر: جیلکه جیلی نه سب [شبهه پیاپی اسب.

هیره هیر: هیره هیر [صدای پیاپی بز.

هیری: زه وینی زورکائی به که ندو له ند [زمین ناهموار.

هیری: (۱) نیره: (۲) سیان، دوان و بهک [۱] ابنجا: (۲) سه تا.

هیری: (۱) خویری: (۲) گیزی: (۳) گیزی، سمه خوارى [۱] آدم

بیکاره و بی ارزش: (۲) گیح هسنی: (۳) با سنت کج است.

هیری: و ته به که به مانا برولا جو، گوم به [بروگمشو، هری.

هیریال: هیر بار، نیر بار، هور بار، نامان، قاب و قاباخ [ظروف خانگی.

هیریئس: سیزده، سیانزه، دهو سنى [سیزده.

هیریئسه ی: هیره سه ی، سنى چهل سه ت [سبصد.

هیریئینا: سههه مین [سى ام.

هیریئین: سههه م، هیرن [سى سوم.

هیریئین: جیله ی نه سب [شبهه اسب.

هیریئین: (۱) ده نگ بلند کردنی بز، (نهو بز نه ده هیریئینی بزانه جبه نی): (۲)

هارزین، ورد کردنی ده خل له ناش باز، نه ده ستاز: (۳) کون ده دیوار کردن

وهک کونه مشک: (۴) کونی جنى گرم [۱] صدای آوردن بز: (۲) آرد کردن:

(۳) سوراخ در دیوار تعبیه کردن: (۴) سوراخ جای گرم در زمین یا

درخت.

هیریئنه: سههه م، هیرنه، سههه مینه که [سى سوم.

هیریئه: (۱) ههوجاری له داری بی گاسن که نوکه فه لانگه که ی کاری

گاسنی ده کرد: (۲) سنى [۱] نوعی خیش فدیمی بدون گاوآهن: (۲)

عدد سه.

هیریئیس: سیزده [سى سیزده.

هیریئین: سههه مین [سى سومین.

هیز: (۱) نرسه نوک: (۲) چیز، گانده: (۳) خبگ، ده فری زۆن و به نیر له

پیسته، هیزه [۱] ترسو: (۲) خودفروش، کونی: (۳) خبک، ظرف

روغن و پنی از پوست حیوان.

هیز: (۱) وزه، فهوت، تافهت، ناپهست: (۲) ده سنه ی هه زار که سى له سب [۱]

(۱) نیرو، توان، قوت: (۲) هنگ ارتش.

هیزا: گیاهه کی بون خوئشی کیوی به [گیاهی است خوشبو از تیره

نعناع.

هیزاتی: حیزایه تی، نرسه نوکی، خوین به تی [نرسوبی، بزدلی.

هیزاد: جبه یه کی زنانه ی ناودا وینه که سه رشانی به گولا به تون ده چندری

[نوعی بالا پوش زنانه.

هیزان: زۆر به هیز، به تافهت، به فهوت [نیرومند، نوانا.

هیزانگانه یئینی: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولبان کرد [۱]

روسنایی در کوردستان که به بنیان آن را ویران کردند.

هیزانگی: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [از روسناهای

ویران شده کوردستان توسط بهثمان.

هیزدار: به ناقهت، به قهوت [توانا.

هیزدان: به هیز کردن، وزه پندان [نوان بخشیدن.

هیزر: فکر، بیر [فکر، باد.

هیزره: سه کوی له دارو ته مخنه بۆ پیسته و کونده له سهردانان [سکوی

جوبی جای خبک.

هیزرگرتنه وه: بوزانه وه [نیر و باز یافتن.

هیزم: نیرنگ، سوته مهنی [هیزم.

هیزنک: وزه ده ر [نفوبت کننده، توانبخش.

هیزنگ: نیرنگ [هیزم.

هیزو پ: (۱) ناوی کیویک و گه لبه که: (۲) لهو گوندانه ی کوردستانه که

به عسی کاولبان کرد [۱] نام کوهی و دره ای: (۲) روسنایی در

کوردستان که بهثمان آن را ویران کردند.

هیزو ک: جولانه ی گوریس [ناب ناب بازی.

هیزو کانی: له جولانه نیشن [درتاب نشستن.

هیزه: (۱) خبگه ی به نوکه وه: (۲) جویری زگجون: (۳) با کردن، نه ستور بون

[۱] خبک مودار: (۲) نوعی اسهال: (۳) آماس.

هیزه که: پیای حیز [مخت.

هیزه کی: کاری حیزانه [اخلاق مختان.

هیزی: دوی، دوینی، دویکه: (هیزی شهو، هیزی زو) [دی.

هیزیانه وه: هیزرگرتنه وه، بوزانه وه [نیر و باز یافتن.

هیزیکه: دینی [دیروز]

هیزینی: هیزاتی، خویر به تی [ترسویی، بیکارگی]

هیز: (۱) نایسته‌ش: (هیز نه هاتی به): (۲) خوی، نهو بوخوی: (۳) نرخ، بایی: (۴) هیشتا: (بیژم ده بوست برف هانی به هیژ بیره) [۱] هنوز، تاکون: (۲) خودش: (۳) قیمت: (۴) بازهم، هنوزهم.

هیژا: (۱) تاینسه‌ش: (۲) زور به نرخ: (۳) هلکه‌وته، بهرکه‌نی: (۴) نرخ هیژان: (نهف بزته چهنده هیژا به؟) [۱] هنوز: (۲) ارجمند: (۳) شایسته ولاین: (۴) ارزیدن، ارزش داشتن.

هیژان: (۱) بهرانسه به نرخ بو: (۲) هژان، راژان: (۳) دنه، هانه: (۴) هیشتان [۱] ارزیدن: (۲) جنبیدن به اطراف: (۳) تحریک، تشجیح: (۴) هنوز.

هیژانندن: (۱) هزانندن، رازانندن: (۲) دنه‌دان، هانه‌دان: (۳) نرخ بودانان، ترساندن [۱] جنبانیدن: (۲) برانگیختن: (۳) ارزایی کردن، هیژا به: (۱) نه‌ونده دینی: (۲) زور به نرخ: (۳) شباوی نه‌وهی هدیه [۱] می‌ارزد: (۲) ارزشمنند است: (۳) شایستگی دارد.

هیژایی: (۱) به‌نرخ: (۲) شباوی [۱] ارزشمنندی: (۲) شایستگی.

هیژده: دهو هه‌شت، ههژده [هېجده]

هیژده هم: ههژده هم [هېجدهم]

هیژده هی: هیژده هم [هېجدهم]

هیژم: (۱) بوخوم: (۲) خودی خودم [۱] برای خودم: (۲) خودم شخصاً، هیژمارتن: ههژمارتن، برارتن، ژماردن [شمردن]

هیژیر: هه‌نجیر، هه‌زیر [انجیر]

هیژبرکی: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [روستایی در کوردستان که بعیان آن را ویران کردند]

هیس: ونه‌ی بیده‌نگ کردن، وس، وست [هیس، بی‌صدا]

هیس: (۱) هیژ، ناقه‌ت، توان: (۲) مل خوار [۱] نبرو، توان: (۲) گردن کج.

هیسا: بهش، پشک، پاژ [بخش، قسمت]

هیسا: (۱) نیسته، هیژ، نا نیسته‌ش: (۲) ناسوده، ره‌هت [۱] ناکنون، هنوز: (۲) آسوده، راحت.

هیسان: (۱) هاسان، دزی دژوار: (۲) نا نیسته‌ش [۱] آسان: (۲) هنوز، هیسانندن: کار هاسان کردن، گه‌باندنه سانایی [کار را آسان کردن]

هیسانی: هاسانی، ناسانی، سانایی [آسانی، سهولت]

هیسایی: (۱) ناسوده‌یی: (۲) نارامی [۱] آسایش: (۲) آرامی.

هیشتا: (۱) نا نیسته‌ش: (۲) نیسته، هه‌له‌جی [۱] هنوز: (۲) اکنون.

هیشتا کانی: هیشتا [نگا، هیشتا]

هیشتا کونی: هیشتا [نگا، هیشتا]

هیشتا کینی: هیشتا [نگا، هیشتا]

هیشتر: (۱) رزندک، فرمیسک، نهر، نهرین، نه‌شک: (۲) نیسنر، قاتر، قاتر [۱] اشک: (۲) استر.

هیشترانی: جوته‌هاویشتن [لگدبرانی]

هیشترسوار: قاتر سوار [فاتر سوار]

هیشترشان: قانرجی، ناگاداری نیستران، قانتر له‌وه‌زین [فاتر چران]

هیشتک: بیسه، نیستان، سخان [استخوان]

هیشتی: هیشتک [استخوان]

هیسر: که‌ندوی به‌شول‌ته‌نراو [کندوی غله‌نیده از ترکه]

هیسر: نیستر، قانتر [استر]

هیسک: بیسه، هیشتک [استخوان]

هیسسه‌ت: وه‌ج، نابرو [هیثت]

هیسمل: هیسر، که‌ندوی جه‌به‌ر [نگا، هیسر]

هیسمل: گوشینگه [معصره]

هیسین: (۱) ناسن، هه‌سن: (۲) ماک، ره‌گه‌ز [۱] آهن: (۲) ماده، گوهر.

هیسون: سون، به‌هساندا هیان [برفان سابیدن]

هیسهر: هه‌مار، عه‌نیار [انبار]

هیسین: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به عسی کاولیان کرد [روستایی در کوردستان که بعیان آن را ویران کردند]

هیسیر: (۱) رزندک، هیشتر، نهر، نه‌شک، نهرین، فرمیسک: (۲) به‌خسیر، دیل [۱] اشک: (۲) اسیر.

هیش: (۱) نازوقه‌ی هه‌نگیراوه‌له‌مالدا: (دانه‌وئله‌مان کرده هیشحان): (۲) خاکی به‌زه‌نگی تابه‌تی، گله‌سوره، گله‌زه‌رد [۱] بنسن و آذوقه: (۲) خاک رنگی.

هیش: (۱) هه‌وجاز، نامور: (۲) ونه‌به‌که بو‌گیزا نه‌وه‌و زا‌گرتنی نازه‌له: (هیش بزنی خاوه‌ن‌مردی): (۳) قه‌راخ‌ناوه، که‌نارناوه، به‌سنین، به‌ستوره: (دیین فارس هیشا به‌حری به): (۴) هوش، ناروه: (۵) نا نیسته‌ش: (۶) ددانان حه‌به‌حده به‌یره‌میر هیش حه‌سه‌به [۱] خیش: (۲) کلمه‌ای برای بازیسانندن حیوان: (۳) کرانه، کنار آب: (۴) هوش: (۵) هنوز.

هیشار: سه‌رپوشی ژانانه [اوسری]

هیشت: وشت، هینی [آهای]

هیشت: (۱) رای‌گرت، هیشتی، هیشنی به‌وه: (۲) وازی لی‌هینسا [۱] نگهداشت: (۲) به‌حال خود رها کرد.

هیشتا: نایسته‌ش [هنوز]

هیشتا کانی: هیشتا [هنوز]

هیشتا کو: هیشتا [هنوز]

هیشتا کونی: هیشتا [هنوز]

هیشتا کینی: هیشتا [هنوز]

هیشتان: (۱) هیشتا: (۲) نیوه لی‌گه‌زان: (بو‌هیشتان بچی): [۱] هنوز: (۲) گذاشتید.

هیشتانه‌کی: هیشتا [هنوز]

هیشتانی: هیشتا [هنوز]

هیشتر: وشتی میوه، میچکه‌خوشتر [اشتر مادینه]

هیشترسوار: خوشترسوار [شترسوار]

هیشترشان: ساره‌وان، سالوان، وشتره‌وان [سازبان]

هیشتن: (۱) ریگ‌دان، نیجازه‌دان، که‌زابرودی هه‌یه‌بو ناینده لاگوتری: (هیشتی بجم): (۲) له‌وا‌ی بیشگری «را» به‌مانا دین‌کردنه‌وه: (بانگی

هَبْقِي كَرْن: (۱) تَكَوَرُوه جَاكَرْدَن: (۲) نَاوَات خَوَازِنَن [۱] تَمْنَا وَ خَوَاشَش كَرْدَن: (۲) آرَزُو دَاشْتَن.

هَبْقِي مَان: يَه هُومَبْدَهوه چَاوه نَوَرِي كَرْدَن: (نَم لَهْبِقِيَاَتَه مَان) [۱] اَمَبدَوَارَانَه مَنظَر بُوَدَن.

هَبْقِيَن: هَموَرَن، نَامِبَان [۱] -اَيَه پَنَر: وَ مَاسْتَه.

هَبْقِي: (۱) حَبْقِي، گَمَرَانَهوِي نَاوِي دَاوه سَنَاو: (۲) دَه نَگِي بَه رَه زَشَانَهوه: (۳) رَشَانَهوه [۱] (۱) بَرگَشْتَن آب رَاكَد: (۲) تَهوَرَع: (۳) فَي.

هَبْقِيَاَت: هَه قَابَهَت، حَبْقِيَاَت، جَبِرُوك [۱] دَاَسْتَان.

هَبْقِم: (۱) قَابِم وَ پَتَهو: (۲) زَه بَه لَاح [۱] (۱) مَحْكَم وَ اسْتَوَاز: (۲) نُوْمَنَد.

هَبِك: لَه بَر، نَكَوَا [۱] بَكهَو، نَاگَهَانِي.

هَبِك: (۱) خَا، هِي: (۲) رَه قَابِي گُون [۱] (۱) تَخْم پَرْنَدَه: (۲) بِيضَه.

هَبِكَا: لَه بَرْتِكَا، گُوَزُو گُومَدَت [۱] نَاخُودَاگَاَه.

هَبِكَاَر: (۱) فَبِرَكَمَر، فَبِرَكَاَر: (۲) فَبِرَه كَاَر، كَاَرِنَاس [۱] (۱) آموَزَنَدَه، آموَزگَاَر: (۲) كَاَرشَنَاس، نَعْلِيم دِيَدَه.

هَبِكَاَنَه: پَبِنَاكُو هَاچِي نَاغَا لَه هَبِكَاَن [۱] بَهْرَه مَالكَاَنَه از تَخْم مَرغ.

هَبِكَاَنِي: گَه مَهِي هَبِكَه شَكَبَنَه [۱] بَازِي نَخْم مَرغ شَكَنِي.

هَبِكَاِيَه: سَهوگُوروشْتَه، نَه زَبَلَه [۱] حَكَايَت.

هَبِكَاَدَان: قُوَنَه جُوَرُوِي بَا لَدَاَرِي هَبِكَه كَمَر [۱] نَخْمَدَان پَرْنَدَه نَخْم گُذَاَر.

هَبِك شَكَاَنَدَن: هَبِكَه شَكَبَنَه [۱] بَازِي تَخْم مَرغ شَكَنِي.

هَبِي كَرْن: (۱) فَبِر كَرْدَن، هُوِيَن كَرْن: (۲) هَبِكَه كَرْدَن، هَبِك كَرْن [۱] (۱) يَادَدَاَدَن: (۲) تَخْم گُذَاَشْتَن.

هَبِكُورُون: نَبِمَرِي، خَاوَرُون [۱] نَبِمَرُو.

هَبِك كَرْن: خَاوَانِيَان، هَبِكَه كَرْدَن [۱] نَخْم گُذَاَشْتَن.

هَبِك مَاسِي: گَه رَاي نَاوَرُگِي مَاسِي [۱] نَخْمَك دَرُون شَكَم مَاهِي.

هَبِك وَرُون: نَبِمَرُو [۱] نَبِمَرُو.

هَبِي كَهَر: هَبِكَاَر، فَبِرَكَمَر، مَامُوَسْتَا، سَه بِيْدَا [۱] آموَزگَاَر.

هَبِيكَه رُون: هَبِي رُون، هَبِيكَه وَرُون [۱] نَبِمَرُو.

هَبِيكَهَل: لَه تَه رُزِي هَبِكَه [۱] بِيضُوِي.

هَبِيكِي: جُولَايِي [۱] بَا فَنْدَگِي.

هَبِيكِي گُون: هَبِكَه گُون [۱] بِيضَه نَرِيَنَه.

هَبِيگ: هَبِك، خَا، هَبِكَه [۱] نَخْم پَرْنَدَه.

هَبِيگَا: مُوَجَه، كَبَلْگَه [۱] مَزْرَعَه، كَشْتَرَاَر.

هَبِيگَا: مُوَجَه، مَه زَرَا، كَبَلْگَه، هَبِيگَا [۱] مَزْرَعَه.

هَبِيگَن: پَبِي وَ بَرَان، دَه رُوَسْت هَا تَن [۱] حَرِيْف كَسِي شَدَن، از عَهْدَه بَر آمدَن.

هَبِيگَنِي: (۱) هَبِيَاِي، شِيَاوِي: (۲) لَه بَانُوِي [۱] (۱) لِنَاقَت: (۲) قَابَلَت.

هَبِيل: (۱) رَه نَگِي قَاوَه بِي نَاچُوخ: (۲) حِيَلَه نَه سَب: (۳) حُولِي، لُوَس وَ سَاَف [۱] (۱) رَنگ فَهوَه اِي رُوَشَن: (۲) شَبَهه اَسَب: (۳) صَاَف وَ لَبِيَن.

هَبِيل: (۱) حَبِيل، دَه نَكَبِكِي بُوَن خُوَشَه: (۲) بَاشْگَرِيكَه بَه مَانَا كَه سِي كَه هَبِيَسَن كَا رِيَنِي: (۳) مَه بِيْدَانِي جَه نَنگ: (۴) خَوَار، لَار، چَه رِيَل: (۵) شَه رَنَامَه: (۶) جَه نَنگَه، هَه رَه ت: (۷) دَا رِيكِي لَبِيَه وَ اَرَه: (۸) دَرَم، يَه نَا، نَا زَاَر، هَال: (۹) هَبِيَر، وَزَه: (۱۰) بَه كُومَه رُوِيَن بُوَرَاوِي مَهَل وَ مَاسِي: (چُوَنَه هَبِيلَا كَه وَا): (۱۱) جُوَرِي تَه لَه: (۱۲) لَا، نَالِي، تَه رَه فَا: (۱۳) هَاوِيَر دُوَر

هَمَمُولَا: (۱۴) جَه غَزَا: (۱۵) زُوَر، زَه حَف: (نَهو هَبِك هَبِيل كُولَاوه): (۱۶) نَاو چَه قِي كُوَرِي هَه لَه بَر كِي [۱] (۱) دَا نَه خُوَشِيوِي هِل: (۲) پَسُوْنَد بَه مَعْنِي گُذَا رَنَدَه: (۳) مَبْدَان جَنگ: (۴) كَبَج وَ نَاهَمُوَار: (۵) جَنگ نَامَه: (۶) مَوْسَم، اَوَان: (۷) دَرخَنِي اسْت جَنگَلِي: (۸) بِيْمَارِي عَمُوِي: (۹) نَبِيرو، تَوَان: (۱۰) شَكَاَر دَسْتَه جَمْعِي بَرْنَدَه وَ مَاهِي: (۱۱) نَوْعِي نَلَه: (۱۲) طَرَف، سُو: (۱۳) دُورُوَبَر، هَمَه اطْرَاف: (۱۴) دَا بَرَه: (۱۵) بَسِيَار: (۱۶) مَرَكز دَا بَرَه رَقِص دَسْتَه جَمْعِي.

هَبِيل: (۱) خَدَتِي جُوَت: (۲) بَاشْگَرِي بَه وَا تَا: كَه سِي كَه هَبَشْتَنَهوه دَه كَا: (۳) مَه يَدَانِي شَهَر، شَه رَه گَه [۱] (۱) شَبَاَر شَخْم: (۲) پَسُوْنَد فَا عِلِي هَشْتَن، گُذَا رَنَدَه: (۳) مَبْدَان جَنگ.

هَبِيلَا: (۱) بَه جَبِي هَبِيَسْت: (۲) لَبِي گَمَرَا [۱] (۱) جَا گُذَا شَب: (۲) گُذَشْت كَرْد.

هَبِيلَاك: (۱) مَانَدُو، شَه كَه ت، خَه سَه: (۲) بَقَه، خَه نَه رَا: (۳) نَه خُوَشِي كَه لَه مَرْدَن نَزِيك بِي [۱] (۱) خَسَنَه: (۲) خَطَر: (۳) بِيْمَار بَد حَال.

هَبِيلَاك بُوَن: (۱) شَه كَه ت بُوَن، مَانَدُو بُوَن: (۲) مَرْدَن [۱] (۱) خَسَنَه شَدَن: (۲) بَه هَلَاكَت رَسِيْدَن.

هَبِيلَال: (۱) مَان گَبَلَه، هَه بَشَك، هَبِك، مَان گِي يَه كَشَهوه: (۲) جَبَلَكَه ي دَان نَا زَن [۱] (۱) هَلَال مَاه: (۲) خَلَال دَنْدَان.

هَبِيلَالِي: نَاق، سَه رَه رَوَا زَه ي بَه نَاق دَرُوَسْت كَرَاو [۱] طَاق سَر دَر وِرُو دِي.

هَبِيلَام: (۱) هَبِيَسْتَم: (۲) جَبْم هَبِيَسْت [۱] (۱) اَجَا زَه دَا دَم: (۲) جَا گُذَا شْتَم.

هَبِيلَا مَازِيَا: هَه رَه نِي مَازَوَان [۱] مَوْسَم مَازُو جَبِيَنِي.

هَبِيلَان: (۱) لَانَه، مَالِي بَا لَدَاَرَا: (۲) هَبِيَسْتَن: (۳) گُوم كَرْدَن: (۴) جُولَا نَه ي گُورِيَس [۱] (۱) آسَنَاه: (۲) هَشْتَن، گُذَا شْتَن: (۳) گَم كَرْدَن: (۴) تَاب تَاب بَا زِي.

هَبِيلَان: (۱) هَبِيَسْتَن، چِي هَبِيَسْتَن: (۲) هَبِيَسْتَن، نَبِي جَا زَه دَان [۱] (۱) هَشْتَن: (۲) اَجَا زَه دَا دَن.

هَبِيلَا نَدَش: وُنِي، گُومِي، وَ نَدَا يِي [۱] گَمِي، گَم بُوَدَن.

هَبِيلَا نَدَن: هَاوَا ر كَرْدَن لَه نَه سِيَه رَه، حَبِيلَا نَدَن [۱] شَبَهه كَشِيْدَن.

هَبِيلَا نَدَن: (۱) هَبِيَسْتَن: (۲) گُوم كَرْدَن [۱] (۱) هَشْتَن: (۲) گَم كَرْدَن.

هَبِيلَا نَه: لَانَه، لُوَنَه، مَالِي پَه رَنَدَه، هَبِيلِن [۱] آشَبَانَه.

هَبِيلَا نَه دُوَرَه: گَه رَا نِي مَامَر بُو جَبِي گَه ي هَبِك لِي كَرْن [۱] جَسَن جُوِي مَرغ خَا نَگِي بَرَا ي جَا ي نَخْم گُذَا رِي.

هَبِيلَا نَه دُوَرِي: هَبِيلَا نَه دُوَرَه [۱] نَكَا: هَبِيلَا نَه دُوَرَه.

هَبِيلَا نَه شِيَوَان: بَرِي نِي لَه نَاوَا رَه وَ تَه رَه بُوَن [۱] كَنَابَه از آوَا رَه وَ بَبِنَا شَدَن.

هَبِيلَا نَه ك: جُولَا نَه ي نَه خُوَش وَ مَنَدَال [۱] نُو.

هَبِيلَا نَه وَا ز: لُوَنَه، اَز، هَبِيلَا نَه لَبِي نَبِك جُو گ [۱] كَنَابَه از بَبِنَا و آوَا رَه.

هَبِيلَا نَبِيَن: هَه ل هَبِيَان، بَلَنَد كَرْدَن [۱] بَلَنَد كَرْدَن.

هَبِيلَاو: (۱) پَاك وَ خَاوِن: (۲) رُوَت وَ بِي جَلَك: (۳) رَه سَه ن وَ نَه جَبِيَم زَا دَه [۱] (۱) بَاك وَ نَمِيَزَا: (۲) لَخْت وَ عَر بَان: (۳) اَصِيل وَ نَجَبِيَب زَا دَه.

هَبِيلَاوِيَسْتَن: هَه لَوَه سَبِن [۱] آوِي خَنَن.

هَبِيل بَسِيَنگ: گَبَا يَه كَه [۱] گَبَا يَه اسْت.

هَبِيلَت: دَه هَبِيلَتَهوه [۱] بَا قِي مِي گُذَا رَد.

هَبِيلَشْتَن: هَبِيلَان، رَا گَر تَن [۱] هَشْتَن، نَكَه دَا شْتَن.

هیلک: (۱) جدرگ و نار، دل و جدرگ و گورجبله، مېلاک: (۲) خهسو: (۳) هیلکه، ده نگی بهرزی پیکه بین، فاقا، تر بفه [۱] دل و جگر و فلوه: (۲) مادرزن و مادر شوهر، مادر همسر: (۳) هر هر خنده. هیلک: (۱) هیلک، هی، خا: (۲) جولانه ی گوربس [۱] (۱) نخم برنده: (۲) تاب ناب یازی.

هیلکال: مەنجه نبق، نامرانیکی شهری که رنارایه [۱] منجنیق، هیلکان: هیلکانه وه، به نر یفه خه نین [۱] هر هر خنده بن. هیلکان: (۱) له جولانه نبشتن: (۲) هیلکال، مەنجه نبق [۱] در ناب نشستن، ناب یازی: (۲) منجنیق.

هیلکاندن: رازاندن له جولانه دا [۱] نوسان دادن در تاب، هیل کردن: ورد لیزوانین [۱] به دقت ملاحظه کردن، هیلکوهور: فاقا پیکه نین [۱] هر هر خنده بن. هیلکه: (۱) هیلکه، تر یفه: (۲) هیلک، خا [۱] صدای خنده: (۲) نخم برنده.

هیلکه: هیلک، هیلگ، خا، هی [۱] نخم برنده. هیلکه چیترتن: هیلک له دران دان بو نزمونی زهقی و نهرمی [۱] اسنحکام نخم مرغ را با دندان آزمودن.

هیلکه دان: قوندانی مر بشک، جیگهی هیلکه له زگی مر بشک دا [۱] نخمدان مرغ.

هیلکه زون: هیلک زون، هی رون [۱] نبرو. هیلکه زبوی: گیابه که نومه که ی له هیلک ده کا [۱] گیاهی است. هیلکه شکانی: گه مدی هیلک لیکن له سه ر بردنوه [۱] بازی نخم مرغ شکنی.

هیلکه شکینه: هیلکه شکانی [۱] بازی نخم مرغ شکنی. هیلکه شه پتانو که: شه پتانو که [۱] حلزون، هیلکه کدر: مر بشکی که هیلکه ده کا [۱] مرغ نخمگذار.

هیلکه ورزون: هی رون [۱] نبرو. هیلکه ورزون: هی رون، خاورون [۱] نبرو.

هیلکه هیلک: هیلکه هیلک، تر بفه نرین [۱] هر هر خنده، هیلکین: هیلکانه وه، به قهوه خه نین [۱] فاه فاه خندیدن.

هیلگ: ورگ، عود [۱] شکمبه.

هیللانه: لانه، لونه [۱] آشیانه. هیللانی: (۱) جولانه ی گوربس: (۲) هله به رکیبی کیژولان [۱] (۱) ناب ناب یازی: (۲) رقص دخترکان.

هیلیم: (۱) غزه، جویری چرنشی دارناشان: (۲) بو، نیوه دان، فریت [۱] (۱) نوعی سر بش نجاری: (۲) بود قالبیافی.

هیلیم کاری: کاری دارناش به هیلیم [۱] کار با چسب نجاری. هیلیمه: بو، فریت [۱] بود فالیبافی.

هیلیمه رو: گای زه ننگ قاهوه بی ناوچاوسیبی [۱] گاو قهوه ای پشانی سفید. هیلنج: هیلک، ده نگی بهرله زشانه وه، ده نگی زشانه وه [۱] نهوع، صدای قی کردن.

هیلنج دان: حوق کردن بو زشانه وه [۱] نهوع، دل بهم آمان.

هیلو: گیای نه سپون، که فکه قوگ [۱] گیاه چوبک هیلوق: (۱) نه خوشی نه ندامانی شهرم، هالوق: (۲) نهرکی نرینه، لوله میزی پیاو [۱] (۱) نوعی بیماری آلت تناسلی: (۲) مجرای ادرار نرینه.

هیلول: گالنه چار، گه بچار [۱] مسخره مردم.

هیلون: (۱) هیلانه: (۲) کلانی خنجه رو شبر [۱] (۱) آشیانه: (۲) نیام خنجر و ششبر.

هیله: (۱) هیله ی نه سپ: (۲) فیل، هیله: (۳) لاوازی له هیزو توان که فنگ [۱] (۱) شبهه اسب: (۲) نارو: (۳) لاغر بی رمی.

هیله: (۱) راوی بالدارو ماسی: (۲) نامرزی سوالت ساف کردن [۱] (۱) شکار برنده و ماهی: (۲) ابزار سفال صاف کن.

هیله: (۱) هیلک، هی، خا، هیلکه، هیلک، هیلگ: (۲) وتدی گه زاندنوه ی کاجوت بو سه ر خه ت: (۳) مرفه ی نیری: (هیله هیلکی نیری) [۱] (۱) نخم برنده: (۲) کلمه بازگرداندن گاو سر شمار شخم: (۳) نوعی صدای شاک.

هیله باز: فیلان، ده سیر، گزیکه ر [۱] هیله باز، حقه باز. هیله به په: کولبره ی هیلکه نی هه لیسواو [۱] گرده نان اندوده با زرده تخم مرغ.

هیله به پی: زهردینه و ناردی پیکه وه سوره وه کراو [۱] زرده تخم مرغ و آرد با هم سرخ شده.

هیله ساو: ساف کردن سوالت [۱] صاف کردن سفال.

هیله ساودان: په هیله ساوینه وه [۱] با ابزار صاف کردن. هیله ساو کردن: ساف کردن به هیله [۱] صاف کردن سفال با «هیله».

هیله ساوه: هیله ساو [۱] نگا، هیله ساو.

هیله لک: (۱) جویری نه له: (۲) سواب، بهردی لوس و بان و بچوگ [۱] (۱) نوعی نله: (۲) سنگ بهن و صاف و کوچک.

هیله کان: (۱) باده وه ی گه مبه: (فهلوکا مه به هیله کانی دجه): (۲) جولانه ههردو جویری [۱] (۱) بادبان: (۲) ننو، ناب.

هیله کانی: (۱) هیللانی، سه ماو زه خسی کچولان: (۲) له جولانه نبشتن [۱] (۱) رقص دخترکان: (۲) درناب نشستن.

هیله گ: نامرزی نارده ابیزن [۱] الک، آردبیز.

هیله گ بیژ: به هیله گ دابیزراو [۱] ببخنه با الک.

هیله گچی: که سنی که هیله گ چی ده کا [۱] الک ساز.

هیله هارانی: هیلکه شکینه [۱] بازی نخم مرغ شکنی.

هیله وایی: بانگ کردن بو مبدانی جه ننگ [۱] ندا برای رفتن به میدان جنگ.

هیله وه: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کولبان کرد [۱] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هیله وه ی: کوتره گابه [۱] کبوتر جاهی.

هیله هیل: هیله حیل [۱] شبهه یبایی اسب.

هیله هیلک: هیلکه هیلک، نر یفانه وه [۱] هر هر خنده.

هیل هیلک: به قهوه گوره و زه نازنه نا [۱] غوغا و همسه.

هیلی: هاوئنه، عهینک، مریک، قودی، جام، قودیک [۱] آینه.

هیلی: (۱) هیلک، خا، هی، هبگ، هیلک، هیلکه: (۲) ناوئنه [۱] (۱) نخم برنده: (۲) آسنه.

هیلی فان: راوکه، رامک، مازکه [۱] نگا: مازکه.

هیلی فانک: هلی فان [۱] نگا: مازکه.

هیلیان: هیلانه، لانه، لونه [۱] آشیانه.

هیلین: (۱) هیلانه: (۲) هیلان، جی هیشن: (۳) گوم کردن: (۴) بریتی له شهرمی ژن [۱] (۱) آشیانه: (۲) هشتن، جاگذاشتن: (۳) گم کردن: (۴) کتابه از شرمگاه ون.

هیلینک: هیلانوکهی بالرداری بیچوک [۱] آشیانه یرنده کوچک.

هیم: (۱) بناغه، خیم، پنجینهی خانو: (۲) بهردی زل، گاشه [۱] (۱) اساس، شالوده، زیر بنا: (۲) سنگ بزرگ.

هیم: (۱) هیم، خیم: (۲) خوم، بوخوم: (۳) دیم، ده هیم: (۴) ره وشت و ناکار: (۵) لا، نک، کن، نالی [۱] (۱) اساس، شالوده: (۲) خودم: (۳) می آیم: (۴) روش و اخلاق: (۵) نزد.

هیمآ: (۱) نیشارهت، عاشیرهت: (۲) هیشنان [۱] (۱) اشاره: (۲) هنوز.

هیمآن: (۱) هیشنان: (۲) خومان: (۳) ماک، ماده: (۴) سنایی فروش [۱] (۱) هنوز: (۲) خودمان: (۳) عنصر، ماده: (۴) فاکتور فروش.

هیمچ: بهرگ بان هر قوماشیکی دارزاوی ونجر ونجر بوگ، بزگور، نینول [۱] پارچه پوسیده باره باره.

هیمداد: تارکاری، کومک [۱] امداد.

هیمدانهر: بناغه دانهر [۱] بنیانگذار.

هیمدانین: بناغه دانان [۱] بنیانگذار.

هیملو: همماری سوتنمی، عهنباری نیرنگ [۱] انبار هیمه.

هیممهت: (۱) پیاوه نی، چاکه: (۲) بریارو نه نرسان [۱] (۱) مردانگی: (۲) تصمیم و قاطعیت، همت.

هی من: نی من، شتی سه ربه من [۱] مال من، مربوط به من.

هین: (۱) نارام، پشو له سه سرخو: (۲) نازناری شاعیری همره بهرزی هاوجمرخ بو که له سه ره ناکانی سالی ۱۳۶۵ دا دنیای به جی هینست [۱] (۱) آرام، شکبیا: (۲) نخلص شاعر بلند پایه معاصر کرد که اوایل

سال ۱۳۶۵ بدرود حیات گفتم.

هیننا به تی: دنیای نارامو بی کیشمو شهز [۱] آرامش، امنیت، دنیای صلح.

هیننا به تی: دنیای نارامو بی کیشمو شهز [۱] آرامش، امنیت، دنیای صلح.

هیننا به تی: دنیای نارامو بی کیشمو شهز [۱] آرامش، امنیت، دنیای صلح.

هینمن بوئنه وه: باشر شیوبان نارام بون [۱] آرامش از سرگرفتن.

هینمن کردنه وه: نارام کردنه وه [۱] آرامش دادن.

هینمنه تی: نارامی [۱] آرامش.

هیمنی: (۱) له سه سرخوی: (۲) ناسوده بی ولانت [۱] (۱) آرامی: (۲) امنیت کشور.

هیننیه تی: هیننا به تی، هیننا بی [۱] نگا: هیننا به تی.

هینمو: (۱) داوین پاک: (۲) ناوی ژنانه [۱] (۱) پاکدامن: (۲) نام زنانه.

هیمه: (۱) لکه داری هه لهر ناونه: (۲) نیرنگ [۱] (۱) شاخه های هرس شده:

(۲) هیمه.

هیمی: (۱) بناغه بی: (۲) بهردین [۱] (۱) اساسی: (۲) سنگی.

هیمی: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط بعثیان.

هیمی: (۱) قوماشی زور ناسکی بهرگه نه گر: (۲) شین، نم، تهرایی زه وین [۱] (۱) پارچه نازک کم دوام: (۲) نم، رطوبت.

هیمی: (۱) داوین پاک، هیمو: (۲) ناوی ژنانه [۱] (۱) پاکدامن: (۲) نام زنانه. هیمیستی: شین، تهرایی زه وی، هیمی [۱] نم، رطوبت زمین.

هیمین: (۱) رزاو، بووا: (۲) نم کیشوار، شیدار [۱] (۱) پوسیده: (۲) رطوبت زده، نم کشیده.

هین: (۱) دهم، کات، نار: (۲) هی، مالی، تابیدی: (نم کیشیه هین منه: (۳) وائیک، تسن، واک، همرامه، هه نوکه: (۴) فیر، هوین، هه قوت: (۵) زانست: (۶) های، هه وائل و خه بهر: (۷) ده سا، دهی: (هین چینر: (۸) نه وان: (۹) نه وانته [۱] (۱) دم، لحظه: (۲) ویژه، منسوب به: (۳) چیز، آن چیز: (۴) تعلیم، آموزش: (۵) علم، دانش: (۶) آهای، خیر، خیردار: (۷) یا الله، ادامه بده: (۸) آنها: (۹) اینها.

هین: (۱) پاشگری به واتا، نهوی ده هینتی: (نان هین، ناوهین): (۲) ناوها: (۳) نه وننده، هینند: (۴) کانی: (۵) تاوجه به که لای دیار به کر [۱] (۱) پسوند به معنی آورنده: (۲) چنبن: (۳) اینقدر: (۴) چشمه: (۵) ناحیه ای در کوردستان.

هینا: (۱) هینا، ناورد: (۲) زانا، دل و شیار، زور به زه بر له فیر بوندا: (۳) هر نینسنه، نوکه، نهو: (۴) دیسان پسر: (۵) بهم زوانه، تازه گی: (هینا زه وجی به) [۱] (۱) آورد: (۲) آموزش دیده و ماهر: (۳) همین الآن: (۴) بازهم بیشتر: (۵) نازگی، به نازگی.

هینا: هاورد، ناورد: (نانی هینا، کیشی هینا) [۱] آورد.

هینان: هاوردن [۱] آوردن.

هینانه بهر: پی گه یاندن [۱] به نمر رساندن.

هینانه بهر: بیر خسته وه [۱] یادآوری کردن.

هینانه جی: (۱) نه ندامی وهرگه زاو له جی جو جاگردنه وه: (۲) به جی هینان، بیک هینان [۱] (۱) اندام دررفته را معالجه کردن: (۲) انجام دادن کار.

هینانه وه: (۱) گبرانه وه: (کهره کم زوبیو هینانه وه): (۲) ناوکی که ونو چاره کردن: (۳) هینانه جی نه ندامی وهرگه زاو: (۴) نان ده ته ندوری گهرم که ونن [۱] (۱) بازگرداندن: (۲) ناف افتاده (نوعی بیماری) را علاج کردن: (۳) اندام دررفته را جالداختن: (۴) نان از گرمی در نور افتادن.

هینانه وه جی: چارکردنی نارکو نه ندامی له جی چوگ [۱] معالجه ناف و اندام ازجا دررفته.

هینانه وه یاد: بیر خسته وه [۱] یادآوری کردن.

هینانه وه بهک: ویک هینانه وه [۱] باز بهم آوردن.

هین بون: هوین بون، هه فونن، راهاتن، فیر بون [۱] یاد گرفتن، آموزش دیدن.

هین بویی: راهانو، فیر یوگ، خوننده وار [۱] آموزش دیده، باسواد.
هینجان: ناو ده رهینان له شتی قول، هه لئینجان [۱] مایع را با ظرف
برکشدن.

هینجانه: (۱) شاکاشی، نینجانه: (۲) ته شنی هه ویر له سوالهت [۱] (۱)
شهکاسه: (۲) تلت سفالی برای خمیر.

هینجه: هینجه، خوننده وه به سهروژیر و بوزه وه [۱] تهجی کلمات.
هینجهت: هه نجهت، به هانه: (چم نه کرده هه لیم به هینجهته) [۱]
بهانه.

هینجهت: هینجهت، به هانه [۱] بهانه.
هیند: (۱) همن، هند، نهند، باز: (۲) ولاتیکه: (۳) هه رجه ند [۱] (۱) اند: (۲)
هندوستان: (۳) هرچند.

هیند: (۱) جه نی: (۲) نه وه ندی: (۳) کهم [۱] (۱) هرچند: (۲) جندی: (۳)
اندک.

هیندار: (۱) فیر کار، ماموسنا، سه بیدا، ده رسبیز، وانه ویز: (۲) خوننده وار [۱]
(۱) معلم: (۲) درس خوانده.

هینداری: (۱) پهنه ی فیر کار، کاری رانه ویز: (۲) خبنده واری [۱] (۱)
آموزگاری: (۲) باسواد.

هیندویی: جورئ هنی، جه بهش، شمعی، شوئی [۱] نوعی هندوانه.
هینده: دام و ده زگابه کی زل که زور کهس له کاریکا هاوکارین [۱] مؤسه.
هینده: (۱) نه وه نده: (۲) نه وه ندی [۱] (۱) این اندازه: (۲) هرچند.

هینده ی: (۱) نه وه ندی: (هینده ی نه داسی): (۲) هه رجه نده: (هینده ی من
ده که لبا ماندوبوم) [۱] (۱) این اندازه: (۲) هرچند.

هیندی: (۱) نه وه ندی: (۲) به نه ندازه ی: (هیندی ده نکه نوکیک) [۱] (۱)
آقدر: (۲) به اندازه.

هیندی: چکی، که می له شتی [۱] اندکی، بعضی.
هیندیک: (۱) که مکیک له شتی: (۲) بازه که سنی [۱] (۱) اندکی: (۲) بعضی
اشخاص.

هینزین: (۱) وه نه وزدان: (۲) داهیزان له بی خهوی [۱] (۱) چرت زین: (۲)
از بیخوابی خسته شدن.

هینک: هینک، هوینک، هوئک [۱] خنک.

هینکار: (۱) فیر کار: (۲) توزه ره وه [۱] (۱) آموزگار: (۲) پژوهشگر.
هینکاری: (۱) کاری هینکار: (۲) نوزینه وه [۱] (۱) آموزگاری: (۲) پژوهش.
هینکایی: فینکایی، هوینکایی [۱] خنکی.

هین کرن: فیر کردن، هه فوتن، هوین کرن، هی کرن [۱] آموختن، آموزش
دادن.

هینکو: که وایی، جا که وابه [۱] اگر چنین باشد، حال که چنین است.
هینکه ره: فیر کار [۱] آموزگار.

هینگا: (۱) نه وس، نه وه م: (۲) نیسته، نوکه، نهو، نیسه، نه لجان [۱] (۱)
آنگاه: (۲) اکنون.

هینگامه: له و گوئنده ی کوردستانه که به عسی کاو لیلان کرد [۱] روسنایی
دو کردستان که بعتبان آن را ویران کردند.

هینگاوی: جا نه وس [۱] پس آنگاه.

هینگه: فیر که [۱] آموزشگاه.

هینگگی: نه وس [۱] آنگاه.

هینگگی: نری ده منی [۱] آن زمان.

هینگگین: خنگین، نه وه م [۱] آنگاه، آنوقت.

هینهر: (۱) که سنی که شتی دینی: (۲) پر به قبه م، هینایی: (با یادی گویم
دلیم ده رینی / دلداری هه زار نه وه نده دینی) «مه ووزینی خانی» [۱] (۱)
آورنده: (۲) ارزش.

هینی: (۱) کانی، سه رچاره: (۲) نه ووزه، به م جو ره [۱] (۱) چشمه: (۲)
بدبسان.

هینو: (۱) هیف، هیف، نماشا، فت: (۲) کبشه وه لئا، نازاوه: (۳) وشه ی
که مه پی کردن: (هینو نه زت نه کرد): (۴) نم، شنی [۱] (۱) نگاه: (۲) آشوب
و بلوا: (۳) کلمه تمسخر: (۴) نم، رطوبت.

هینوا: هومید [۱] امید.

هینوا برین: نا هومید بون [۱] نا امید شدن.

هیوات: (۱) ده ردو زانی زور: (۲) هومیدت [۱] (۱) درد و الم شدید: (۲)
اسیدت.

هیوادار: به هومید [۱] امیدوار.

هینواو: نیوار [۱] عصر هنگام.

هینواوه: نیواره [۱] عصر هنگام.

هینواوی: له نیواره دا [۱] در هنگام عصر.

هینواش: به سپایی، له سه رخو، هیدی [۱] بواش، آهسته.

هینوان: هه بوان [۱] ابوان، سکوی سه رویشیده، تراس.

هینوایی: (۱) شنی، نم، ته زایی زوه: (۲) نیروی [۱] (۱) نم، رطوبت: (۲)
سیرایی، پرایبی.

هینوچی: نازاوه جی، فتنه، مابه فتنه، سه ره سو دره [۱] آشوبگر.

هینور: (۱) هینم، هیدی، نارام: (۲) به نساگا، دالده: (۳) نه ووا، جینگه: (۴)
بوئری، نازایی، نه نرسان [۱] (۱) آرام: (۲) پناهگاه: (۳) مسکن: (۴)
شجاعت.

هینوراندن: (۱) هیدی کردنه وه: (۲) به نادان: (۳) جینگه پی دان: (۴) غیرهت
وه به رنان [۱] (۱) آرام کردن: (۲) بناه دادن: (۳) اسکان دادن: (۴) نشجیع
کردن.

هینور بون: نارام گرن، داسه کنان، هه دادان [۱] آرام گرفتن.

هینور بونه وه: نارام بونه وه، داسه کنان [۱] آرامش باز یافتن.

هینووین: (۱) نارام گرن، هیدی و هینم بونه وه: (۲) حاوانه وه له بن بالی
که سیکا: (۳) نه نرسان: (۴) جینگه ده سه کورن [۱] (۱) آرامش باز یافتن:
(۲) دریناه کسی امنیت یافتن: (۳) شجاع بودن، نترسیدن: (۴) جای
سکونت یافتن.

هینوشین: به سه رچونی چاخی ته ره کاری و بنسان، هینشین [۱] سر آمدن
موسم صیفی کاری.

هینولا: هه لوا [۱] حلوا.

هینون: هینم [۱] آرام.

هینوناشیایه نه: له خه وه هستان [۱] از خواب برخاستن.

هیونی: هینمی [ه] آرامش.

هنبوه: (۱) هدیوه، بهی، بی: (۲) بو نبره: (هنبوه وهره) [ه] (۱) مپوه به: (۲) به ابن سو.

هیوه: برای مبرد [ه] برادرشوهر.

هیوه: هیوه [ه] برادرشوهر.

هیوه زان: فرزند هیوه [ه] برادرزاده شوهر.

هیوه رزن: یرازی مبرد [ه] زن برادر شوهر.

هیوه ره: گامیشی سنی ساله [ه] گاومیش سه ساله.

هیوی: نمدار، شبدار، شمدار [ه] نمناک..

هیوی: (۱) نکا، ره جا، یازانهوه: (۲) هومیده هومی: (۳) شی، هیمی، نم: (۴) شدونم، ناونگ [ه] (۱) خواش: (۲) امید: (۳) نم، رطوبت: (۴) ش: نم

هنبوتی: تهرایی زمین، شی [ه] رطوبت زمین.

هنبوبدار: به هومید [ه] امبدوار.

هنبوبن: نامبان، هورن [ه] مابه پنیر و ماست.

هیهرس: سی، بیست و ده [ه] عدد سی.

هی هی: (۱) ده نگی بیکه نینی که منر له فافا: (۲) ده نگی گربانی به نوکه نوک [ه] (۱) صدای خنده آهسته: (۲) صدای گربه آهسته.

هی هی: (۱) ونه ی بانگ کردنی مینگل: (۲) ونه ی گالنه بی کردن

باورنه کردن [ه] (۱) کلمه صدا کردن گله: (۲) کلمه تمسخر و

باورنکردن.

هیهمیکه ره: یالنده به که شهو ناخه وی و ده نگی وهك نهوه وابه بلنی هی هی

[ه] برنده ای است شب بیدار.

هیسی: هیت، شمدار، نمر [ه] نمناک..

هیسی: ونه ی ده نگدان: (هیسی نهوه جده که ی؟) [ه] حرف ندا.

هیسی ریس: هیرس، سی، سنی چهل ده [ه] عدد سی.

هیسی زوا: ترووشك که بو گروده کری [ه] نوعی فرعه کشی.

هی یه ی: نیلساو، تروبوگ [ه] خبیس شده.



ی: ۱) دوامین بینی تلف و بیئتگی عاره بی به. که عاره بیش له نارامیه کانه به به میراث بوی به چنی ماره که بیست وشهش پتی نده نگه پنج بزاهه کورنه بزاونکی زاگری هه به به کوردی ناوبان ناوه زنده و نیازیان وابه ده بی له سهری زا بوه سنن: ۲) نامرازیکی زیمانی به مانای نایبه تی به خاوه نی ده گه به نی: (حمه می و سوان، بازی پیروت): ۳) به پاشلی وشه وه بنوسنی تاکی ده گه به نی: (پباوی، کوزی): ۴) نامرازی خه بهردانه: (به هار نایی له سهرمایی خلاص بین) ۱) آخرین حرف خط عربی: ۲) علامت اضافه ملکی: ۳) پسوند وحدت: ۴) پسوند خبری.

یا: ۱) نی، نه، له زبادی دبت و هک ده: (ده لوسه، نی باشه، نه چاکه، یا خوشه): ۲) نان، نا، نام، بو نیوان خستن: (یا بچو یا بنو): ۳) ملکا به تی نایبه نی بو زن: (با منه نادمه ته): ۴) نه وشه می، نه وکسه می، نه وی: (با نه کری، با ته گوئی): ۵) جی، شوین: (ماگه): ۶) ونه می زیزگرین بو ژنی جی گوره له دواندندا: (یامروت، یاشهم، بازینن): ۷) ناموزگاری: (نه گبیر ب یا من دکی هو بکه): ۸) وشه می بانگ کردن بو ده هاناهانن: (باغروس، باخزری کال): ۹) بو دا کونان: (ماشه لا کوزی نه با مزین بو به): ۱۰) نهو: ۱۱) به لئی: ۱۲) نه می: ۱۳) وه کری، ناواله ۱) حرف تاکید: ۲) با: ۳) حرف ملکیت مؤنث: ۴) آن چیز آن کس: ۵) جای، مکان: ۶) کلمه احترام خطاب به بانوی محترم: ۷) کلمه راهنمایی: ۸) کلمه استغاثه، استمداد: ۹) حرف تأکید: ۱۰) او: ۱۱) بلی: ۱۲) ای، حرف ندا: ۱۳) باز، گشوده.

یاب: ده سکهوت: (تاباب) ۱) دستاورد.
یاباش: له سهرخو، هدی بکا، سه پروکه ۱) آهسته، بواش.
یابان: بیابان، سارا، جولگه ۱) بیابان.
بابان را چهرایش: زیان له بیابان، دور له ناوایی زا بوردن ۱) زندگی در بیابان.

یابان کهوتش: وه چول کهونن، دانه سارا ۱) به صحرا زدن
یابانی: بیابانی، چول بهرست ۱) بیابانی.
یابانیه می: سارا نشینی، چول بهرستی ۱) بیابان نشینی.

یابر: جیره بو فقیر و هزاران ۱) جیره فقرا.
یابو: ۱) بانگ کردن له باوک: ۲) هاوار له نیش و به لابه، وه ی بابه ۱) کلمه خطاب به پدر: ۲) کلمه گله اردرد.

یابو: ۱) نه سبی نانه جیبی بار کیشان: ۲) برنی له پباوی نه زانی نه مهل ۱) یابو: ۲) کنایه از نفهم تبیل.
یابون: بابان، بیوان، سارا ۱) بیابان.
یابه: بنیات، نیجاد ۱) بنیاد، ایجاد.
یابه کردن: بنیات نان، دروس کردن ۱) ایجاد کردن.

یابراخ: ۱) گه لامبو: ۲) دولمه می گه لامبو، نابراخ ۱) برگ مو: ۲) دلمه برگ مو.

یابراخ: نابراخ ۱) نگا: نابراخ.
یابنجی: ۱) دنوجامه: ۲) فهره نجی ۱) نگا: دنوجامه: ۲) نگا: فهره نجی.

یاتاخ: ۱) نوین، نغین، کله به لی بن خه بنن، پنخهف: ۲) حن، ماوا ۱) رختخواب: ۲) جا و مکان.

یاجوج: ناجوج، عاجوج ۱) عاجوج ماجوج: ۲) برنی له هزاره زبله، خه لکی زوری تیکه لیکه ل ۱) ماجوج ماجوج: ۲) کنایه از شلوغی و بی نظمی.

یاجیرابنه: به ره و باش گه زانه وه ۱) به عقب برگستن.
یاخر: باران ۱) باران.

یاخچه: گوند بکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد ۱) از روستاهای ویران شده کوردستان نوسط بعثیان.

یاخسه مهر: له و گوندانه می کوردستانه که به عسی کاولیان کرد ۱) روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

یاخسه: تالان، بو بیز، بو ز غارت.
یاخمه وو: شتی وا هه به: کاری وا ته کرئی ۱) چنین چیزی ممکن است؟
یاخو: نان، نام، با ۱) با آبکنه.

یاخوآ: ونه‌ی ناوانخوآزی. (یاخوآ باران بیاری) [۱] حرف تمنا، کاشکی.
 یاخوت: یاخو [۱] یاابنکه.
 یاخود: یاخو [۱] بااینکه.
 یاخون: مه‌لای شیعه [۱] آخوند.
 یاخه: پُسیبر، بهرو [۱] یقه.
 یاخور: باران [۱] باران.
 یاخی: (۱) سهریزو، شه‌قی: (۲) چبای هه‌لموت: (۳) چمی بی‌بوآ: (۴) مانگرتو [۱] متمرّد، باغی: (۲) کوه صعب‌العسور: (۳) رودخانه بی‌گدار: (۴) اعتصاب کرده.
 یاخیان: لهو‌گونده‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
 یاخی‌بوُن: نه‌شقی بوُن [۱] باغی شدن.
 یاخی‌گه‌ری: سهرکیشی، سهریزوئی [۱] سرکشی، تمرّد.
 یاد: (۱) پاس کردنی که‌سی که نادباره: (بادی نوَمان ده‌کرد): (۲) بیر، بیره‌وری: (له‌بادمه، له‌یادم نه‌ماوه) [۱] (۱) ذکر و باد کسی در غیابش: (۲) یاد، حافظه.
 یاداشت: نویسنی مه‌به‌ست بو له‌بیر نه‌چوُن [۱] بادداشت.
 یاداور: وه‌بیر هاننه‌وه: (من تازه باداوه‌روم که نو لیره نه‌بوئی) [۱] به‌باد آمدن.
 یاداوه‌ری: به‌ره‌نانه‌وه: (نه‌وه که له‌بیرم به‌چی تو باداوه‌ریم بکه) [۱] به‌یاد آوردن.
 یاددان: فز کردن [۱] یاد دادن.
 یاد کردن: (۱) ناسه کردن: (۲) پاس کردنی دُور به‌دُور [۱] (۱) مشتاق بودن: (۲) یاد و ذکر غیابی.
 یاد کرد نه‌وه: وه‌بیر هاتنه‌وه‌ی نادیار [۱] یاد کردن.
 یادگار: (۱) دیاری بو له‌بیرنه‌چو نه‌وه: (۲) ناسه‌واری که ده‌بنته هوئی له‌بیرنه‌چو نه‌وه: (نهم قه‌لایه یادگاری پِشتوَنانه) [۱] (۱) هدیه یادگاری: (۲) آثار.
 یادگاری: یادگار [۱] نگا: یادگار.
 یادن: نه‌وی دیکه، نه‌وی نر [۱] آن دیگری.
 یادنامه: ده‌فتیری بیره‌وربان [۱] دفتر خاطرات.
 یاده‌ره: لهو‌گونده‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
 یاده‌ست: ونه‌به‌که فومارچی بو برده‌وه نِزنی [۱] تکیه کلام قماربازان که به قصد برد گفته می‌شود.
 یادی: بادن، نه‌ویکه [۱] آن دیگری.
 یادئی: (۱) دابک، دا: (۲) ونه‌ی بانگ کردنی داک [۱] (۱) مادر: (۲) کلمه خطاب به مادر.
 یار: (۱) هوال، ناوال، ره‌فقی: (۲) گراوی، دلبر، ماشقه: (۳) خاوه‌ن: (به‌ختیار، وشیار): (۴) کهر، کارکر: (جوتیار، کریار، فروشیار): (۵) باشگریکه جاوگه‌بی ده‌دا به وشه: (بریار، پرسیار): (۶) یاریکار: (خوا یاری) [۱] (۱) دوست، رفیق: (۲) معشوقه: (۳) صاحب: (۴) کننده کار:

(۵) پسوندی است که فعل را به مصدر تبدیل می‌کند: (۶) کمک کننده، باور.
 یارا: (۱) نه‌ی یار له‌سره‌تای گورانی ده‌نیلین: (۲) تابشت و توان [۱] (۱) ای بار: (۲) تاب و توان، بار.
 یاراصه: لهو‌گونده‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
 یاران: (۱) دُستان: (۲) دلبران: (۳) هوگر، نه‌وه‌ی خو به‌دُسا به‌نبه‌وه ده‌گری [۱] (۱) دُستان: (۲) دلبران: (۳) انیس.
 یاران‌به‌گی: گونده‌یکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روستاهای ویران شده کوردستان نوسط بعثیان.
 یارانینه‌ن: (۱) گه‌ب و گه‌مه، یاری کرن: (۲) به‌قه‌ستی نه به‌زاسنی [۱] (۱) بازی و سرگرمی: (۲) به‌شوخی، مقابل جدی.
 یاربی: هاوار له نو خواجه، یاربه‌بی [۱] یارب، خدایا، بارد: پیژانه‌به‌کی فوماشه نه‌رده‌وه دوسه‌نه‌می مبتره و چارده گری به‌گه‌زی کوردی به [۱] یارده انگلیسی.
 یاردم: یاریده، ناریکاری [۱] کمک، مساعدت.
 یارده: یارده [۱] یارده.
 یارک: یاری چکوله، بو خوشه‌وسنی ده‌نیلین [۱] یار کوچولو.
 یارکوک: گیزه، بنی گیابه‌که له‌تیره‌ی توره نامی شیرینه‌وه ده‌رمانی چاوان و بوک و ددانانه [۱] هو‌بیج.
 یارم: (۱) دلبری من: (۲) نبوه و نبوه‌جل: (کاورا یارم پیانگه): (۳) کاری هه‌رزو سوک [۱] (۱) بار من: (۲) نیم، نیمجه: (۳) کار هه‌رزه.
 یارما: برکه بیستان [۱] بوته بالیزی.
 یارمباز: جلف و بلخ [۱] هه‌رزه کار، شارلاتان.
 یارمه: (۱) دوستی منه: (۲) فه‌لشاو: (۳) که‌ندالی کوژ، هه‌لمت: (۴) جوئی قوماشه [۱] (۱) دوست من است: (۲) نرک برده: (۳) پرنگاه: (۴) نام نوعی پارچه است.
 یارمه‌تی: ناریکاری، کومه‌گ [۱] کمک، مساعدت.
 یارمه‌تی‌دان: کومه‌گ کردن [۱] کمک کردن.
 یارمه‌تی‌ده‌ر: ناریکاری باری دهنده، کمک کننده.
 یارمه‌تی‌گردن: ناریکاری کردن، یارمه‌تی‌دان [۱] کمک کردن.
 یارو: نارو، هارو، هاروی، خدیار [۱] خیار.
 یارو: فلانی، کاورا [۱] یارو.
 یارونه‌خیار: دُست و بیانی [۱] دوست و بیگانه.
 یارونه‌خیار: یارونه‌خیار [۱] دوست و بیگانه.
 یاروکه: (۱) کاورا که، نه‌وه‌کی ده‌زانی: (۲) یاری چکوله، بارک [۱] (۱) آن یارو: (۲) بار کوچولو.
 یاروه‌لی: لهو‌گونده‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [۱] روستایی در کوردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
 یاربه‌بی: یاربی، هاوار له تو خودابه [۱] یارب، خدایا.
 یاربه‌بی: یاربه‌بی [۱] یارب.

یاره لَماسی: په‌ناته، سبزه‌مینه، سبزه‌مینی [۱] سبزه‌مینی.

- پاره‌ما: بارما [۱] بونه پالیزی.
- پاره‌مهز: یارمپاز، جلف و سوک [۱] هرزه.
- باری: (۱) لاری، وازی، گمه، قومار، گالنه، کابه؛ (۲) ناریکاری؛ (۳) دوستناهنی؛ (۴) نه‌بین [۱] (باری؛ ۲) کمک؛ (۳) دوستی؛ (۴) عشق.
- پاریده: (۱) کومه‌گ، ناریکاری؛ (۲) ناریکار [۱] (کمک؛ ۲) کمک کننده. باری دهنده.
- پاریده‌ده: ناریکار [۱] باری دهنده.
- پاریده‌ور: ناریکار [۱] باری دهنده.
- پاریکار: ناریکار [۱] کمک کننده. باری دهند.
- پاری کردن: (۱) وازی کردن؛ (۲) ناریکاری کردن [۱] (باری کردن؛ ۲) کمک کردن.
- پاری کرن: باری کردن [۱] نگا: باری کردن.
- پاریکه‌ور: (۱) وازیکه‌ور؛ (۲) ناریکار [۱] (باریکن؛ ۲) باور.
- پاریه: پاریده، ناریکاری [۱] کمک.
- پاز: (۱) زیپکه له چروجاوی ساوا؛ (۲) نوسراوا [۱] (جوش صورت نوزاد؛ ۲) نوشته.
- پازخانه‌سه: (۱) دیوی نویسنی به‌کومه‌ل، ده‌فته‌رخانه؛ (۲) مززی له‌سهرنویسن [۱] (دبیرخانه؛ ۲) میز تحریر.
- پازده: نیک‌وده [۱] عدد بازده.
- پازده‌مین: به‌کئی پتر له ده‌به‌مین: (نوره پازده‌مین چاره پنت ده‌لیم) [۱] پازده‌مین.
- پازده‌همم: نه‌وی ژماره پازده‌ی بهره‌کوهی [۱] پازده‌هم.
- پازده‌همین: پازده‌مین [۱] پازده‌همین.
- پازمه: کوچکی سهری سندالان [۱] نوعی سرپوش کودکان.
- پازو: نه‌وشنه‌ی بهری [۱] آن چیز پیشین.
- پازوخ: حه‌بف، به‌داخه‌وه، مخابن [۱] دربخ.
- پازوخ: پازوخ [۱] دربخ.
- پازوبابان: ده‌شت و سارا، چول و بیابان [۱] دشت و بیابان.
- پازی: (۱) بازو؛ (۲) چولگه و بیابان [۱] (نگا: بازو؛ ۲) هامون و بیابان.
- پازی بلاخی: ناوی گوندیکی کوردستانه [۱] نام روسنایی است.
- پاس: (۱) نانه‌به‌رد، به‌ردی بان و لوس؛ (۲) دارگولیکی بنچکه گولیکی سبی چکولگی به‌هیشو ده‌گری زور بون‌خوشه؛ (۳) ناوه بو بیوان و بو ژنان: (سم سمی که‌ری چنگ چنگی باسنی / من لهم مه‌سه‌له سهرم نه‌ناسنی) «مه‌سه‌له»؛ (۳) ترس، مه‌ترسی [۱] (تخته‌سنگ؛ ۲) گل پاس؛ (۳) نامی مردانه ورنانه؛ (۴) ترس، خوف.
- پاسا: (۱) دام‌وده‌سنور، ریوشوینی ناو کومه‌ل؛ (۲) قانونی ده‌ولنه [۱] (۱) روش و شیوه؛ (۲) قانون.
- پاساخ: قه‌ده‌غه، نازه‌والای خه‌لک [۱] ممنوع.
- پاساغ: پاساخ [۱] ممنوع.
- پاساک: له‌رگوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولبان کرد [۱] روسنایی در کوردستان که بعثان آن را ویران کردند.
- پاسامال: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [۱] از روسناهای
- ویران شده کوردستان توسط بعثیان.
- پاساؤل: کیشکچی [۱] پاساؤل.
- پاساپین: (۱) فینولیدان؛ (۲) فیتقبته [۱] (۱) سوت زدن؛ (۲) سوت.
- پاسایی: (۱) به زیوشوینی کومه‌ل، ناسایی؛ (۲) بهر قانون کهنه [۱] (۱) عادی؛ (۲) قانونی.
- پاستوخ: بالنگه، سهرین، سه‌تیر [۱] بالش.
- پاسه‌مه‌ن: (۱) دارده‌ه‌نیکه له سه‌ره‌به‌هاردا گولگی سبی یان بنه‌وشی زور بون‌خوش ده‌کا؛ (۲) ناوه بو ژنان [۱] (۱) پاسمین؛ (۲) نام زنانه.
- پاسه‌مه‌نه: پاسه‌مین [۱] پاسمین.
- پاسه‌مین: پاسه‌مین [۱] پاسمین.
- پاسیکه‌ند: گوندیکه له کوردستان [۱] نام دهی است.
- پاسین: (۱) برگه‌به‌که له قورعان به‌نابیه‌نی له‌سه‌ره‌نه‌خوشی ده‌خوئین؛ (هیند زوگیاسی ده‌رجو پاسینی پین‌زانه‌گه‌بست)؛ (۲) ناوه بو بیوان [۱] (۱) سوره پاسین؛ (۲) نام مردانه.
- پاسیناوی: گوندیکه له کوردستان [۱] نام دهی است.
- پاشا: خوزیا [۱] کاش.
- پاشرمه: هاشرمه، هیشرمه [۱] نگا: هاشرمه.
- پاشماخ: میزه‌ور، پینچی سهری بیوان [۱] دستار مردانه.
- پاغی: باخی [۱] نگا: باخی.
- پاغیتی: نه‌شفی گهری [۱] نمرّد.
- پافا: فسدی ناحدن، درو [۱] باوه.
- پافت: شوپ، شوینه‌وار [۱] رد، اثر.
- پافت برین: شوینه‌وینی، ناسه‌وارنه‌هیشتن [۱] رد گم کردن.
- پاقما: تالان، پوره پویر [۱] یغما، نازاح.
- پاقو: سوکه‌ناوی به‌عقوب، ناوی بیوانه: (سه‌ی باقو شاعیریکی خوا به‌رست بو) [۱] مخفف بعقوب.
- پاقوب: یاقو، ناوی بیوانه [۱] بعقوب.
- پاقویی: جویری ده‌مانجه [۱] نوعی هفت‌نیر.
- پاقسوت: (۱) کس یان شنه کورته‌که؛ (۲) شت بان که‌سه سل و فوشقی به‌که [۱] (۱) آن شخص با چیز کونه؛ (۲) آن حیوان یا شخص نیرگوش و رموک.
- پاقوت: (۱) ناقوت، به‌ردیکی به‌نرخه؛ (۲) کاورای روت و بی‌جلک [۱] (۱) یاقوت؛ (۲) باروی لخت و بی‌پوشاک.
- پاقوتی: (۱) هاورزه‌نگی باقوت؛ (۲) جویری نرینی سوری ده‌نک‌ورد که زور زو بی‌ده‌گا [۱] (۱) همرنگ باقوت؛ (۲) نوعی انگور، یاقوتی.
- پاقه: یاخه، پینسیر [۱] بقه.
- پاقیده: ناقیده، بپرو بر [۱] عقیده.
- پاقیه: یاقیده [۱] عقیده.
- پاک: داک، دایک [۱] مادر.
- پاکرن: به‌قسه‌کردن: (قه‌نج کر ب با من کر) [۱] به رأی کسی عمل کردن.
- پاکو: نه‌وشته‌ی که [۱] آنچه. آن جزیره.

یاکوت: باقوت [۱] بانوت.

یاکهرده نه: وه کرن، کردنه وه [۱] یازکردن.

یاکهریم: قومری [۱] قمری.

یاگه: جینگه [۱] جای، مکان.

یال: بال [۱] نگا: بال.

یال: (۱) هال، ناله، جنوکه‌ی زه‌بستان کوز: (۲) شانی چبا: (۳) توکی ملی

شیر و به‌کسم: (۲) بویه‌ی که له‌شیر [۱] (۱) آل: (۲) سبتغ کوه: (۳) یال.

موی گردن شیر و اسب: (۴) ناچ خروس.

بالانچی: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عسی کاوالبان کرد [۱]

روسنایی در کردستان که بعثیان آن را وبران کردند.

یالانچی: (۱) مرواری ده‌سکردو ناعه‌سل، مرواری به‌دهل (۲) دروژن [۱]

(۱) مروارید بدلی: (۲) دروغگو.

یال‌اوه: ناوه بو دوگوند له کوردستانی موکوریان [۱] نام دو روسنا

در کردستان.

یال‌ته‌به‌ق: سینی له‌دار چیکری [۱] سینی چویی.

بال‌ته‌به‌ک: بال‌ته‌به‌ق [۱] سینی چویی.

بالخ: پنجی سه‌ری پیاوان، میزه، شاشک [۱] دستار مردانه.

بالدار: خاوه‌ن‌پویه: (دبکی یالدار) [۱] بالداره مرغ تاجدار.

یاللا: (۱) وته‌به‌که بو نهدان: (باللا کورگه‌ل بگه‌نی): (۲) پینشه‌نگی

ده‌رکردن: (باللا وه‌ده‌رکومه له مالم): (۳) وته‌ی سویاس: (ها نه‌م‌جابه

بخو، یاللا): (۴) وشه‌ی سه‌یرمان: (یاللا نه‌وه لو‌کوئی چوبوی): (۵)

وته‌ی پینش له‌بهره‌ه‌ستان: (۶) وته‌ی به‌خیره‌بنان و مرحله‌با [۱] کلمه

نتسجیع: (۲) پیش‌درآمد ذک کردن: (۳) کلمه تشکر: (۴) علامت تعجب:

(۵) مقدمه برخواستن پیش پای شخصی: (۶) کلمه خبرمقدم و

احوال‌پرسی.

بال‌گه‌نیگ: برینی له که‌جه‌ل [۱] کتابه از کچل، کل.

بالسویژ: (۱) موی سه‌رملی نه‌سپ و شیر: (۲) برینی له موی سه‌ری فرژو

نیک نالوزاوا [۱] (۱) بال حیوان: (۲) کتابه از موی ژولیده.

یالودوؤف: بالویژ [۱] نگا: بالویژ.

یالودوؤف کرن: نوکی کلک و بال برینی نه‌سب [۱] موی دم و بال اسب را

کونه‌کردن.

یاله: که‌له‌شاخی چوشکرا و بو شه‌راو تیداخواردنه وه [۱] ساغر مصنوع از

شاخ گاو.

یالنه: (۱) شان و مله‌ی کتو: (۲) ناله، جنوکه‌ی زه‌بستان کوز [۱] (۱) ستیغ

کوه: (۲) آل، دشمن زانو.

یام: (۱) نان، نام، یا: (۲) دام: (پاره‌که‌ی تو وت بیده‌ری یامی) [۱] (۱)

یا: (۲) دام.

یامنه: هی‌منه [۱] مال من است.

یان: (۱) نان، نام، یا: (۲) دان: (۳) خه‌به‌ردان له نه‌هاتو: (۴) خه‌به‌رده‌له

زونه‌داو: (نم کارورابه بانه‌یان ده‌بیزی): (۵) ناک له ناو کوزدا: (نه‌ریان

باشه نه‌میان خراوه): (۶) کولار، نه‌ست، لباد: (۷) پاشگری کوز:

(گننه‌یان): (۸) قسه‌ی هله‌ت و په‌له‌تی ده‌رویشانه: (۹) جینگه‌ی

نیسراحه‌تی گشتی: (۱۰) به‌ناسه و نینگه دیدار: (دلنی من بانه

ستی جاری بانه) «لاوکی کوردی» [۱] (۱) یا: (۲) دادن: (۳) غیب‌گویی،

پیشگویی: (۴) پیشگو: (۵) بک درمیان جمع: (۶) نمدا: (۷) پسوند جمع:

(۸) سطحات درویشان: (۹) جای آسودن همگانی، کلوب: (۱۰) مشتاقی

دیدار.

یازنده: یازده [۱] یازده.

یازنده‌مین: یازده‌مین [۱] یازدهمین.

یازنده‌ههم: یازده‌ههم [۱] یازدهم.

یازنده‌هه‌مین: یازده‌هه‌مین [۱] یازدهمین.

یازنده‌هی: یازده‌ههم [۱] یازدهم.

یازنه: یازده [۱] عدد یازده.

یازنه‌مین: جاری پاش ده‌یم، یازده‌مین: (نه‌وه یازنده‌مین چاره نه‌فره‌م

نده‌ی) [۱] یازده‌مین.

یازنه‌ههم: یازده‌ههم [۱] یازدهم.

یازنه‌هه‌مین: یازنه‌مین [۱] یازدهمین.

یانش: هده. سهو [۱] سهو، اشتباه

یانگزه: یازده [۱] عدد یازده.

یانگزه‌مین: یازنه‌مین [۱] یازدهمین.

یانگزه‌هه‌مین: یازنه‌مین [۱] یازدهمین.

یانگه: (۱) جینگه‌ی سانه‌وه: (۲) کینگه، موجه و معزرا [۱] (۱) اسراحنگاه:

(۲) کستزار.

یاننه: (۱) مال، خانو: (۲) جینگه‌ی سانه‌وه: (۳) نان نا: (وابه بانه): (۴) ده‌نا،

نه‌گینا: (۵) دور ناپوره: (۶) نامرازنگه له عه‌زانه‌دا [۱] (۱) خانه: (۲)

باشگاه: (۳) یا چنین نیست، با نه: (۴) وگر نه: (۵) وسط انبوه جمعیت:

(۶) وسیله‌ای در آزاده.

یانه‌وان: خاوه‌ن‌مال، برینی له باوک [۱] صاحبخانه، کتایه از پیر.

یانی: (۱) یانی، واتا: (۲) نه‌ینی، به‌دزیه‌وه: (سه‌گه‌میان یانیگه ناوه‌زی و

ده‌تگری): (۳) خانو: (۴) جینگه‌ی سانه‌وه [۱] (۱) یعنی: (۲) نهانی: (۳)

خانه: (۴) باشگاه.

یانی: مانای وایه، وانا [۱] یعنی.

یانیها: مانای وایه [۱] به‌این معنی.

یاو: (۱) تاو له‌رزا: (۲) گهرمای ناو له‌رزا: (۳) ناوا: (۴) گه‌بشتن، هاتنه‌بهره‌وه:

(۵) یاد، بیره‌وه‌ری: (۶) نه‌سپایی، هبواش: (۷) نه‌سپ: (۸) به‌ک، نیمه‌ی

دو: (۹) به‌رانسهر، وه‌ک به‌ک [۱] (۱) تب: (۲) گرمای نب: (۳) آب: (۴)

رسیدن: (۵) یاد: (۶) آهسته: (۷) اسب: (۸) یک: (۹) برابر، مساوی.

یاوا: گه‌بشت، هات [۱] رسید، آمد.

یاوان: (۱) بیوان، بیابان: (۲) گه‌بشتن: (۳) نه‌وان هاتن [۱] (۱) بیابان: (۲)

رسیدن، وارد شدن: (۳) رسیدن.

یاوا‌ی: (۱) گه‌بشتن، هاتنه‌بهره‌وه: (۲) نو هانی [۱] (۱) رسیدن، وارد شدن:

(۲) تو آمدی.

یاویژ: (۱) کستی که نو‌بدنی بو خندک ده‌بیزی: (۲) دوزی نو‌بدنی برین

[۱] (۱) دعانویس برای قطع تب: (۲) نخ نب‌بری.

یشته: گوندیکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [] از روستاهای ویران شده کوردستان توسط عثمان.
یل: عیل و عاشیره [] ایل، طایفه.
ین: (۱) وهك، لهجور: (ناسنین، ززین، زین، زین): (۲) کردن: (گرین، پجرین، وهزین) [] (۱) مانند، از نوع: (۲) انجام دادن، علامت مصدري.

ین: (۱) دروسکر اوله: (نسکین): (۲) نا، نه: (خورین و آتا: هیچ نه خواردو): (۳) پاشگری کارکر: (هه لکرین، دزین): (۴) وازی: (تو بین، تو بهرا کردین، گلین) [] (۱) پسوند به معنی ساخته شده از: (۲) نه: (۳) پسوند فاعلی: (۴) بازی.

ینه: لهزه نگي، وه کو: (په لکه زینه، سه راناسینه) [] مانند.
یو: (۱) بهك: (۲) نهو [] (۱) بك: (۲) او.
یو: یو [] نگا: یو.

یو بینو: به کتری، یه بینان [] بکدیگر.
یو بینو موه ژنایش: به کتر جاوینکه وت [] بکدیگر را دبدن.
یو خروکه: مه گین نه؟ [] مگر نه؟

یو خله مه: له دو گهران، یو گهران [] به دنبال گشتن.
یو خه: یهوخه، ناسکه نان، نانی ته نك [] نان نازك.

یورت: جی اموره، جا بهر [] چراگاه.
یورت: قالب، به دهن [] کالبند.

یورش: شالو، هیرش، په لامار [] یورش،
یورغه: ویرغه، جور زه وتی به کسم [] یورغه.

یوز: هاس، توله پلنگ [] یوز پلنگ.
یوزنه: قابشی جوت [] تسمه رابط بوغ و خبش.
یوزنه: یوزنه [] نگا: یوزنه.

یوسر: ویر، بهری داریکه زه نگی زه شه ده سحیی لئ چی دکن [] دانه تسبیحی، بئر.

یوسفغا: گوندیکه له کوردستان [] نام روستایی است.
یوک: دولا بی [] کمد.

یوکا جلالان: دولا بی جلكان [] کمد بزرگ لباس.
یوم: ودم، مباره کی، یومن [] بمن.

یوم: (۱) نوغر، ودم، مباره کی: (۲) ریگه، مزلی که بوی ده جی: (بومی نه بخیر) [] (۱) بمن، مبارکی: (۲) مقصد سفر.

یومن: ودم، مباره کی [] شگون.
یومه: روزانه، کرای روزانه [] بومه، جیره روزانه.

یونا: به کتر، به کدو دو، بهونا [] بکدیگر.
یونجه: ونبجه [] یونجه.

یوه: تیکک [] یکی.

یوه گه ردش: هوها کردن، بهری، بکه وی [] مرده باد.

یه: (۱) نهسه: (۲) نیک: (۳) پاشگری خه بهردان، نهی: (وا به، چویه، بویه) [] (۱) ابن: (۲) يك: (۳) پسوند خبری.

یه باش: هیواش، هیدیکه، له سرخو، نه سیایی [] یواش.

یاو بو: بهره وری [] باد بود.

یاوتا: له رزو تا [] نب و لرز.

یاوتاو: باونا [] نب و لرز.

یاودی: جو، جوله که، موسایی [] بهودی.

یاوس: ناوس، زگ بر [] آبتن.

یاومز: تیمسک [] تبهخال.

یاوله رز: ناو له رز، له رزو تا [] نب و لرز.

یاونای: (۱) ناگا کردن، خه بهریدان: (۲) گه یاندن [] (۱) آگا، کردن: (۲) رساندن.

یاونشان: یاومز [] تبهخال.

باوه: (۱) وراوه، ورنه، هانمران: (۲) سه بروکه، نه سیایی [] (۱) هذبان: (۲) آهسته.

یاوهن: (۱) بریکار: (۲) نارده: (خوا یارو یاوروت یی) [] (۱) معاون: (۲) کمک کننده، یاور.

یاوره: (۱) منالان: (۲) ناوال مندال [] (۱) بچه دان، رحم: (۲) جفت نوزاد.

باوه نان: گه یاندن، یی گه یاندن [] رسانیدن.

یاوه یاو: سه بهره سه بهره، هیدی هیدی [] آهسته آهسته.

یاهو: (۱) جورئ کوتر: (۲) وهی دهم یی فیریوگی دهروشان: (۳) فلانی له دواندا [] (۱) نوعی کیوز: (۲) تکه کلام درویش: (۳) آهای فلانی.

یاهو: (۱) وشه سیهیرمان: (۲) نهو کاره ی، نه نیشه ی: (یا هو کرو دهی نه کر) [] (۱) حرف تعجب: (۲) اینچنین.

یای: (۱) وشه زیزگرین یو زنی به زیز، یا: (یای مروت): (۲) بیر، یاد: (۳) دوگمه یه کارخستن مه کینه و نه سیاب: (۴) دایک: (۵) خوشکی دابک.

بور [] (۱) کلمه احترام زنان، خانم: (۲) یاد: (۳) دکمه استارت: (۴) مادر: (۵) خاله.

یایک: (۱) دابک: (۲) خالتیک، خوشکی دایک، بور [] (۱) مادر: (۲) خاله.

یایک زا: رو له خوشکی دایک، بور زای دایکی [] خاله زاده.

یایکی: بانگ کردن له پور، خوشکی دایک بانگ کردن، خالتیکا من [] ای خاله.

بایه: (۱) خانمی به زیز: (۲) دابه، دایک: (گهر من دروژه کم نهوه دابکت بهر سه لئی / پایه به ده سنی خوی که فهن و ده فنی کرده) «شیخ زهرا» [] (۱) خانم: (۲) مادر.

یایی: به دوگمه بو وه کارخستن [] دارای دکمه استارت.
یایی: یایکی [] ای خاله.

یج: پیتی بادانه وه: (نه میج، منیج) [] حرف عطف، پسوند به معنی نیز.
یچه: پاشگری بادانه وه: (نه میچه، نه وچه) [] پسوند عطف.

یخ: (۱) ونه ی ناروونی بز: (۲) ونه ی به سهر چوکا هبنانی و شتر [] (۱) حرف راندن بز: (۲) حرف خوابانیدن شتر.

یخخه: ونه ی ناروونی بز، نیخه، ونه ی وه ده راننی بز [] حرف راندن بز.
یخدان: به سهر چوکا هبنانی و شتر [] خوابانیدن شتر.

یژگه: ونه ی چوکا نیشانندان: (کوریزگه) [] حرف تصخیر.

یه باشکی: به له سه رخوی، به نه سپایی [ب] بواشکی، به آهستگی.

یه پارچه: نیک یاز [ب] بکپارچه.

یه پراخ: نا پراخ، با پراخ [ب] نگا، با پراخ.

یه تا: تمهنا، نانه مه به [ب] همین است.

یه تاخ: باناخ، بیخهف، نشین، نوین [ب] رختخواب.

یه تیم: هه نیو [ب] بنیم.

یه تیمچه: (۱) هه تیمچه (۲) چیشنیکی باینجانه [ب] (۱) ناکس بچه (۲)

بتیمچه، نوعی خورش.

یه تیمچه رگ: هه تیمچه [ب] ناکس بچه.

یه جگار: زور [ب] بسبار.

یه چک: هچک [ب] وهنگ.

یه ح: ونه ی سدیрман [ب] حرف نعجب.

یه حیا: ناره بو بپاوان [ب] نام مردانه.

یه حیا به گی: جو ری هه نجیر [ب] نوعی انجیر.

یه ح گدو: وشه ی دنه دانی بز بو دور که ون [ب] کلمه راندن بز.

یه حیه ح: وشه ی هانه ی بز بو زو به زدا چون [ب] کلمه راندن بز.

یه خ: سه هول، جه مه د، سول [ب] بخ.

یه خاو: سه هول او [ب] یخا،

یه خبه نان: به سنه له ک [ب] یخبدان.

یه خبه ند: سه هول به سنو [ب] یخ بسنه.

یه خبه ندان: به خ به نان، به سنه له ک [ب] یخبدان.

یه خترمه: (۱) نه سپو مانه ی تالانی (۲) به ده کی، نه سپی که بو

نوره بی کردن ده گه ل سوارده به (۳) نه سپی زین و لغاو کراوی بی سوار

که له نازه به ت بار بدارای ده کیشین [ب] (۱) اسب غنیمتی (۲) اسب بدک:

(۳) اسب بدون سوار در مراسم عزاداری.

یه خخته: (۱) نیخه، گون ده رهانگ (۲) داری سه رقتاو (۳) نه سپ و مایی

سواری [ب] (۱) اخته (۲) درخت سر قبجی شده (۳) اسب سواری.

یه خخته خانه: نه پله ی نه سپان [ب] اصطلیل اسپان.

یه خخته خانه: به خخته خانه [ب] اصطلیل اسپان.

یه خخته ره: به خترمه [ب] نگا: به خترمه.

یه خخته سار: ناهو، نازار [ب] وبا و آفات.

یه خدان: (۱) سندوقی داربنی زه لام (۲) فونولکه بی زون [ب] (۱) صندوق

چوبی بزرگ (۲) روغن دان کوچک.

یه خدو: سندوقی زل، یه خدان [ب] نگا: به خدان.

یه خسیر: (۱) دبل، گراو له شه زدا (۲) بیچاره، به سنه زمان [ب] (۱) اسیر (۲)

بینوا، بیچاره.

یه خش: لهو گوندانه ی کوردستانه که به عسی کاولبان کرد [ب] روسنایی

در کردستان که بعشان آن را ویران کردند.

یه خ کردن: که سیره بو ن له سه رمان [ب] یخ کردن.

یه خنی: (۱) ناسی قول بو شیونیکردن (۲) چیشنی گوسناو [ب] (۱) نوعی

کاسه آشخوری (۲) بخنی، آبگوشن.

یه خنی کیش: تاسی مسینی گوره [ب] کاسه بزرگ مسین.

یه خه: باخه، بیسیر [ب] بقه.

یه خه چال: (۱) چاله به فر (۲) سه هولدان [ب] (۱) چاله برف، یخجال

طبعی (۲) یخجال.

یه خه دادراو: جو ری گه نم [ب] نوعی گندم.

یه خه دادوین: برینی له خولی بی بهش کردن: (به خه م لی هه زیوه و

نامه وی) [ب] کتابه از نتر و انزجار.

یه خه در: ده می که ریز [ب] دهانه کهر بز.

یه خه کیشیاگ: برینی له که سنی که پیاو به فرزه ندی قبولی ده کا [ب]

فرزندخوانده.

یه خه گرتن: برینی له کیشنه نی هالاندن [ب] گر بیانگیری.

یه خنی مالی: گوندبکه له کوردستان به عسی ویرانی کرد [ب] اژروستانهای

ویران شده کوردستان توسط بعنیا.

یه ده ک: (۱) نه سپی به خترمه، نه سپی به زین که له دوای سوار ده زوا (۲)

نامرازی زیادی بو جگر تنه وه ی خرا بوگ [ب] (۱) اسب بدکی (۲)

ابزار بدکی.

یه ده کی: به ده ک [ب] نگا: به ده ک.

یه در: (۱) جیگه، جی (۲) نیوار، نیواره، به ره [ب] (۱) جا، مکان (۲)

عصرهنگام.

یه در به یه ر: جی به جی، بیک هاشن، نه انجام [ب] انجام یافتن.

یه در به یه رو ن: جی به جی بو ن: (کاره که به ره به یه رو بو) [ب] انجام شدن.

یه در تکی: شینوکه، که م ناره ز [ب] کم عقل، خل مزاج.

یه در خات: پاله، کر پکار، ره نجبه ر، ره نجده ر، خه بانکار، خه بانجی [ب]

کارگر.

یه در د: بارد، گه زی پیوانه ی نینگلیس [ب] بارد.

یه در ده: هازین، کردنه نارد [ب] آرد کردن.

یه در که ن: باده وه ی گه مبه [ب] بادبان کشتی.

یه در مه: لو ز، کورتانو که ی به پویش ناخندراو بو سه ریشنی باره به ره بن

جله وه [ب] بالانک بالانستک مانند.

یه در وه یه ر: (۱) به ره به یه ر (۲) به ره به ر [ب] (۱) انجام شدن (۲) برابر

به ره: (۱) ژماره سنی (۲) نیواره [ب] (۱) عدد سه (۲) عصرهنگام.

به ره ژن: (۱) نه ژنو، زرائی (۲) نانبسک، هه نیشک [ب] (۱) زانو (۲) آرنج.

به ره ق: (۱) نوی ناش (۲) ناموره، نه سپایی جوت (۳) کبری به کسم (۴)

هه مستانی کیر (۵) کبری زه ب [ب] (۱) پروانه آسباب (۲) خبش (۳)

آلت تناسلی سنور و الاغ (۴) برخاستن آلت تناسلی (۵) آلت

تناسلی برخاسته.

یه ره فان: زه ردوبی [ب] بیماری بر فان.

یه ره قبون: ره پ بوئی کیر [ب] برخاستن آلت تناسلی.

یه ره ق کردن: نیره ق کردن [ب] راست کردن آلت تناسلی.

یه ره قه: هه و جاز، نامور [ب] خبش.

یه ره و ته نگ: نه نگی نیواره، ته نگی بانگی شینوان [ب] تنگ غروب.

یه ره ی: نیواره، نیواره خه [ب] عصرهنگام.

یه ری: سنی ناک [ب] سه عدد.

یهزدان: خودا، نِیزد، خودی، بِنایِی چاوان، هومان، خواه خودانی عالمی، باخوی [خ] خدا.

یهزدانی: خوداسی [خ] خداسی، یزدانی.

یهزدو: خواپدرست [خ] خداپرست.

یهزدی: به‌بره‌وانی زه‌وشتی به‌زدی، نِیزدی [خ] پیر و آیین ایزدی.

یهزدبن: سوگه‌ناوی عزیزه‌ددین، ناره بو بیوان [خ] مخفف عزالدین، نام مردانه.

یهزئه: میردی خوشک [خ] شوهرخواهر.

یهزه: زاوا، سوئی کچ یان خوبسک [خ] داماد.

یهزی: بهس، بهسه [خ] کافی، بس.

یهزیدی: نِیزدی، کومه‌لی مه‌له‌ک نارس پرست، بهزدی [خ] پیر و مذهب ایزدی.

یهسک: پیشه، هه‌سنو، هه‌سنی، نِیسقان، نِیسک [خ] استخوان.

یهسیر: به‌خسیر، دبل [خ] اسیر.

یهش: نِیش، نازار: (همه‌و له‌شم یه‌شئی) [خ] آزار، درد.

یهشان: نِیشان، زان کردن [خ] به‌درد آمدن.

یهشم: شوه، به‌ردبکی به‌رخه [خ] یشم، سنگی است قیمتی.

یهشماخ: باشماخ [خ] دستار مردانه.

به‌خ: ونه‌ی بیزکردن، قیز لی بوئومه: (یه‌خ چند یسه) [خ] حرف تنفر از کنافت.

به‌عنی: یانی، وانا، یانیه‌ها [خ] یعنی.

به‌غان: به‌خدان [خ] صندوق بزرگ چربی.

یه‌غدان: یه‌خدان [خ] صندوق بزرگ چربی.

به‌غز: ره‌نگبکه بو ولاغی سوازی و باری [خ] یکی از رنگهای اسنر سوازی و باری.

یه‌غگلو: بیخه، ونه‌ی بزنده‌کردن [خ] کلمه‌راندن بز.

به‌غنی: (۱) به‌خنی: (۲) گیشه‌ی گیا بان گهنم و جو [خ] (۱) نگا: به‌خنی: (۲) نوده‌ علفه‌ یا گندم و جو درو شده.

یه‌غنی کیش: به‌خنی کیش [خ] نگا: به‌خنی کیش.

یه‌غیمخ: دندانی بز بو خوشروبی [خ] کلمه‌راندن بز.

یه‌فش: وچان له کار [خ] تعطیل.

به‌ق: (۱) قرب، تورپ: (۲) گه‌رانه‌وی تراو له جیگه‌ی خوی: (یه‌قی کرده‌و): (۳) رشانه‌و [خ] (۱) آروغ: (۲) برگشت آب راکد: (۳) قی، بالا آوردن.

یه‌ق خواردنه‌وه: گه‌رانه‌وی نواوی زاوه‌ستاو: (ناوه که به‌قی خواردوته‌وه له به‌ری نازوا) [خ] راکد ماندن و برگشتن آب.

یه‌ق دانه‌وه: به‌قی خواردنه‌وه [خ] راکد ماندن و برگشتن آب.

یه‌ق کردنه‌وه: (۱) وه‌رسان، رشانه‌وه، هینانه‌وه: (۲) نم کیشانی خوی و شه‌کر [خ] (۱) فی کردن: (۲) نم کشیدن نمک و شکر.

یه‌قه: یاخه [خ] بته.

یه‌قین: دیار، راست، بی‌درو، بی‌گومان [خ] بقین.

به‌ک: (۱) نیک، یو، له ژماره‌داسه‌ره‌نا: (۲) بی‌فهرق و جودایی: (منو تو

به‌کین، نه‌گر نِسه یه‌ک بین که‌س پیمان ناه‌ستی): (۳) بوئه‌نالته: (خواری کرده‌وه و سه‌ری گه‌بانه‌وه یه‌ک) [خ] (۱) عدد یک: (۲) وحدت: (۳) حلقه شدن.

به‌کا: هوه‌لین، به‌که‌مین [خ] اولین.

به‌کادان: تیکه‌لا و کردن [خ] بهم زدن.

به‌کالا: ره‌هایی تالی نالوزو تیکه‌لاو: (نم بدنه نالوزاوه یه‌کالا نایی) [خ] یک لابه‌شدن چند لابه.

یه‌کالا بوئومه: نالوزوی نیکه‌ل پیکه‌ل بوئ به‌به‌ک لایه‌و له نالوزی زه‌هابوئ: (نم کاره دشوارو نیکه‌له به‌کالا بزوه یان نا؟) [خ] بازشدن و

یک لابه‌شدن چند لابه و درهم برهم.

یه‌کالا کردن: یه‌ک لابه کردنه‌وی تیکه‌لاو [خ] یک لابه کردن.

یه‌کالا کردنه‌وه: به‌کالا کردن [خ] یک لابه کردن.

به‌کاله: یه‌کالا [خ] نگا: یه‌کالا.

به‌کان: ناکان، دانه‌دانه‌کان [خ] آحاد، بکان.

به‌کانه: (۱) بره‌ک، بره‌ک، نبره‌بهرازا: (۲) ناقانه، بی‌هاوتا [خ] (۱) گرازنرا: (۲) بی‌هستا.

یه‌کانی: ته‌نایی [خ] نهایی.

یه‌کاوه: قوبلی [خ] دم‌پخت.

به‌کاو یه‌ک: (۱) ده‌س به‌جی: (دوعای خه‌لیفه به‌کاو یه‌ک): (۲) دونه‌وه‌نده: (ماله‌که یه‌کاو یه‌ک قازانجی کرد) [خ] (۱) فوری: (۲) دوچندان.

یه‌کیا: ناکئ یوا به [خ] یک می بود.

به‌کیاد: (۱) به‌نی ناکه‌جاریک بادراو: (۲) برینی له گیانداری لاوازو باریک و بی‌نین [خ] (۱) نغ بکپاد، یکناب: (۲) کنا به از لاغر و ناتوان.

یه‌کیاز: گه‌مه‌یکی بازبرده [خ] نوعی بازی برش.

یه‌کپال: برینی له مروی نه‌باو بی‌باریده‌ر [خ] کنا به از تنها و بی‌بار و باور در کار.

یه‌کبتون: گش، گشت، همه‌و [خ] همگی.

یه‌کبز: جاش و جانوی دوساله [خ] کره‌ دوساله.

یه‌کبون: ریکی و دوسنا به‌نی [خ] اتفاق، اتحاد.

یه‌کبونین: به‌کبون، یه‌ک‌گرتن، پشنی یه‌ک‌گرتن [خ] اتحاد، اتفاق.

یه‌کبویی: یه‌کبئی، یه‌کبون [خ] اتحاد.

یه‌کبه‌ر: (۱) قوماشنی که له سه‌ری یه‌ک‌قه‌ده‌کراره: (۲) نازه‌ل و داریک که بو به‌ک‌م‌چار زاوه و به‌ری به‌خشوبه [خ] (۱) یک لابه: (۲) دام با درختی که برای اولین بار شمر دهد.

یه‌ک‌به‌یه‌ک: تاک‌به‌ناک، همه‌و [خ] یک به‌یک، همه.

به‌ک‌بئو: (۱) به‌عوزم و گرائی: (۲) دور له گه‌مه‌و دروده له سه‌کردن [خ] (۱) باوقار: (۲) جدی.

یه‌ک‌بیین: (۱) له یه‌ک هه‌ناسه‌کیشان‌دا: (یه‌ک‌بیین خواریده‌وه): (۲) به‌کبون [خ] (۱) یک نفس، دریک نفس کاری کردن: (۲) اتحاد، اتفاق.

یه‌ک‌بیه‌ک: به‌ک‌به‌ک [خ] یک به‌یک.

به‌ک‌بسا: (۱) برینی له سه‌رسه‌ختی، لاساری، سوربوئ: (به‌ک‌بسا وینساوه

ھەر دە يەئى؛ ۲) گىئاندارى كۈت، ئەوى قاچىكى لەدەست داوھ [۱] ۱) كىتابە از يافىنارى؛ ۲) بېكبا، جاندارىكە بك پاي خود را از دست داده است.

يەك پارچە؛ ۱) لەت نە كراو؛ ۲) پارچە يەك لە شت [۱] ۱) بېك پارچە، كامل و نەسىم نەشە؛ ۲) بېشى از چىزى.

يەك پارچە؛ ۱) بېك پارچە؛ ۲) ناكە قوشە بەك؛ (من كە بەك پارچە بى جلفم لە نەزول شەك نەدە برد) [۱] ۱) نگا: بېك پارچە؛ ۲) يك بول.

يەك بەرست: خوداى تاكو نە نىئاناس [۱] موخدا، بكتا پرست.

يەك بەرستى: كارى يەك بەرست، خوداى ناك تاسىن [۱] توحىد، بكتا پرستى.

بە كىتا: ۱) نە نىيائى بى رىشە؛ ۲) ناوى خوايە؛ ۳) ناوھ بو پىاوان [۱] ۱) تىنھاي بى مانند؛ ۲) نام خدا؛ ۳) نام مردانە.

بە كىتابە پرست: بەك بەرست [۱] يىكتا پرست.

يەك كىتابە پرستى: بەك بەرسنى [۱] بىكتا پرستى.

يەك كىتر: ۱) ھەردو، ئىكتىر؛ (لە گەل يە كىتر بون)؛ ۲) بەكى دىكە؛ (بەك كىتر بىرە) [۱] ۱) بىك دىگرى؛ ۲) دىگرى.

يەك كىترى: بە كىتر، ئىكتىر [۱] بىك دىگرى.

يەك كىترىن: بە كىتر، ئىكتىر [۱] بىك دىگرى.

يەك تۇخۇم: ۱) ھەك بەك، چون يەك [۱] ھمانند، ھمنوع.

يەك كىشەن: ۱) نە نىيائال، يە كىبال؛ ۲) لە بربىكا، ژىشكاف [۱] ۱) تىنھاي بى بارو باورا؛ ۲) ناگھان، بىكھو.

بە كىشەنى: تە نىيائالى [۱] تىنھاي بىدون باور.

يەك كىجار: ۱) تە نىيا جارىك؛ ۲) زور زور، يە جىگار؛ ۳) ھەر گىزى بە ھىچ نارا: (نەز يە كىجار قەبول ناكم)؛ ۴) مردىن بە سە كىتە، كو نو بىر؛ (يە كىجار مر) [۱] ۱) يىكار، بك دفعە؛ ۲) بىسبار؛ ۳) ھەر گىز، بە ھىچوچە؛ ۴) مرگ ناگھانى، مرگ مفاجا.

يەك كىجارە: بە نەواوى [۱] بىكسەرە.

يەك كىجارە كى: بە نەواوى، بى كەم موگوزى [۱] بىكسەرە، بە كلى.

بە كىجارى: ناخر جارى [۱] آخىر بىن بار.

يەك كىجور: بەك تۇخۇم [۱] بىكنواخت، يك نوع.

يەك كىجور: يەك كىجور [۱] يك نوع، يك جور.

يەك كىچى: بە نەواوى؛ (يەك كىچى بىردى و زوىشت) [۱] بە كلى، كاملاً.

بە كىچاقە: جانە ھەرى بە نا قە جاوئىك [۱] بك جىشم.

يەك كىچاقى: ژيان بە چاويك [۱] بك جىشمى، يك جىشم داشتن.

يەك كىچاۋ: ۱) جانە ھەرى كە چاويكى ھەيە؛ ۲) بە كالا؛ ۳) لە دژوازى و نالوزى زىگار بوگ؛ (يەك كىچاۋ بوئىتە، كارە تەمان يەك كىچاۋ كىرەدە) [۱] ۱) بك جىشم؛ ۲) يك لايە شىدن؛ ۳) حل و فصل مشكلات.

يەك كىچاۋ: ۱) نا قە نۇدە يەك لە مالدا؛ ۲) كاۋراى كور لە چاويك [۱] ۱) يىكباب خانە؛ ۲) يك جىشم.

يەك چاۋە بى: خانوى كە ھەموى ھەر بەك ژورى نىيائە [۱] خانە بك اتاقە.

يەك چەشەن: بەك كىجور [۱] بك نوع.

يەك خىشتن: ۱) كىردنە بەك؛ ۲) لىك كىردنە دژ [۱] ۱) مئىد كىردن؛ ۲)

دو بېم زىنى.

يەك كدان: ۱) نۇمى ياكوزو بى غە بىب؛ ۲) تىكەل كىردن [۱] ۱) بىزىر بك وسرە؛ ۲) بېم زىدن.

يەك كدل: دۇسنى راست [۱] دوست يك دل.

بە كدەس: ۱) گىئاندارى كە دەست بىكى ھەبە. (ئۇزى زۇسنىمى بە كدەسە)؛ ۲) بە كىجور [۱] ۱) بك دست؛ ۲) بك نوع.

يەك كدەسە: بە كدەس [۱] نگا: بە كدەس.

يەك كدەستە: ۱) كۇمە لىك بىكەۋە؛ ۲) بى پىل، يەك كدەست [۱] ۱) دستە اى، بك دسە؛ ۲) جاندار يك دست.

يەك كدەستى: نفاق، يەكەتتى [۱] اتحاد، اتفاق.

بە كدەنگ: ھاۋەز، ھاۋبىر [۱] ھەمقەر.

بە كدەنگى: بى بەرھەلىست، بى نارازى [۱] اجماع آراء، اتفاق آراء.

يەك كزا: ھاۋبىر، ھاۋباۋەز [۱] ھەمقەر، ھەم عقىدە.

يەك كزان: ۱) نەسى خۇشرو، خۇشبەز؛ ۲) گىئاندارى لازىكى نەمابى [۱] ۱) اسب رھوار؛ ۲) جاندارى كە بك ران خود را از دست داده.

يەك كىرو: ۱) بى زىبا، راست و زەۋان، بى دروۋ دورۇبى؛ ۲) جىلك و كوتالى بەر و پىشت يەك رەنگ [۱] ۱) روراست، يك رنگ؛ ۲) پارچە اى كە پىشت و روى بىكرىنگ دارد.

يەك كىرۇزە: لە ماۋەى تاكە زوۋىكدا [۱] يك روزه.

بە كىرۇزى: نەۋەى بو زوۋىك بەش دە كا [۱] مصرف يك روز.

يەك كىرە: نىمرو، ھىزۇن، خارۇن [۱] نىمرو.

بە كىرۇبى: ۱) دزى دورۇبى، راست و دوستى؛ ۲) نرختى كە ناگوزى و چە قىۋە [۱] ۱) صداقت؛ ۲) نرخت ثابت.

يەك كىرەنگ: ۱) ھاۋرەنگ؛ ۲) بىرىتى لە مروى راست و بى گزى و گەز [۱] ۱) ھەرنىگ؛ ۲) كىتابە از آدم صادق و بى غل و غش.

يەك كىرەنگى: ۱) لەرەنگا ۋەك يەك؛ ۲) ھەر بەرەنگىك؛ ۳) راستى و دوستى [۱] ۱) ھەرنىگى؛ ۲) بابلك رنگ، داراى يك رنگ؛ ۳) بىكرىنگى، صداقت.

بە كىزمان: نەۋانەى ھەمۇبان يە زمانى داخىون [۱] ھەم زىبان.

بە كىزەمان: رۇزگارنىك [۱] زمانى، روزگارى.

يەك كىزەنە: بەرانبەر بە دوزنە، كەسنى ھەر تاكە زىنىكى ھەبە [۱] ۱) مرد بك زنە.

بە كىزىنى: يەك كىزەنە [۱] ۱) مرد يك زنە، داراى يك ھەمسەر.

بە كىسان: بەرانبەر [۱] بىكسان.

يەك كىسەم: بىرىنى لە نەسپ و ئىستىم [۱] كىتابە از اسب و استر.

يەك كىسەرە: ۱) بە بەك كىارى برانەۋە؛ (كارە كەمان يەك كىسەرە كىرەدە)؛ ۲) يەك كىسەرە [۱] ۱) بىكسەرە؛ ۲) بىكراست.

يەك كىسەرە كى: يەك كىجارە كى [۱] بىكارىكى.

يەك كىسەرى: ۱) رەشكەى يەك نىيائى كاكىشان؛ ۲) نامالى زور گەۋرە و لەرئىزە؛ ۳) رابەخى بىر بە ژورى گەۋرە [۱] ۱) تور كاكەشى بىزىك بىك نىيائى؛ ۲) سالن بىزىك خانە؛ ۳) فرش دراز بىر سالن.

يەك كىشەفە: ۱) ھەيشك، مانگىلە؛ ۲) نە نىيائى بى نىياز [۱] ۱) ھلال؛ ۲)

تتهای بی نیاز.

به كشهق: (۱) به كيارچه: (۲) به كسمر، راست بی پادانهوه (۱) بكارچه: (۲) بکراست.

به كشه م: روزی دوه م دواى ههتی (۱) بکشته.

به كشه مبی: به كشه م (۱) بکشته.

به كشه ممو: به كشه م (۱) بکشته.

به كشه ممو: به كشه م (۱) بکشته.

به كشه ممه: به كشه م (۱) بکشته.

به كشه مو: به كشه م (۱) بکشته.

به كشه مو: به كشه م (۱) بکشته.

به كشه مه: به كشه م (۱) بکشته.

به كشه می: به كشه م (۱) بکشته.

به كشه و: تاكه شه وئك (۱) شی.

به كشه وه: (۱) ههول به فری زستان: (۲) مانگیله. هه فئك: (۳) ناوی گوندیكه: (۴) هر له ماوه ی تاكه شه و بكد (۱) اولین برف زمستان:

(۲) هلال: (۳) نام دهی است: (۴) بکشته.

به كقسه: (۱) هار به بیمان: (۲) به لئین راست (۱) هم بیمان: (۲) قول درست.

به ك كرن: (۱) كردته بك: (۲) بئك هینانی نابوره له سدر کاری (۱) یکی كردن: (۲) به توافق رساندن گروهی.

به ك كری: (۱) كردار به بك: (۲) به ك گرتویی (۱) یکی شده: (۲) اتحاد.

به كه كه تن: (۱) ريك كه وتن: (۲) وئك كه وتن (۱) اتحاد: (۲) بر خورد.

به كه كه زوت: (۱) به كجار: (۲) له بر، زئشكاف (۱) بكار: (۲) بکهور.

به كه كه فتن: به كه كه تن (۱) نگا: به كه كه تن.

به كه كه وتن: به كه كه تن (۱) نگا: به كه كه تن.

به كه گاسنه: شپوه ردی به كجار كئلدراو (۱) بكار سخم شده.

به كه گرتن: (۱) به كبون: (۲) بپزه نو سان، (به و چریشه و به كه گرتوون) (۱) اتحاد: (۲) بهم چسبیدن.

به كه گرتو: به كه كری، بپنگه هه هاوخه دیات (۱) متحد. هم بیمان.

به كه گرتویی: تفاق، هاو رای و هر یون (۱) اتحاد، اتفاق.

به كه گرتی: به كه گرتو (۱) متحد.

به كلا: (۱) لایه كه. لایه نئيك: (۲) تاكه لویه كه (۱) يك طرف: (۲) يك لایه.

به كه لانه: به كالآ (۱) نگا: به كالآ.

به كه لایی: بی قه كردن: (به دولایی ناگاته وه به به كه لایی باشه) (۱) يك لایه.

به كه لسه ره بك: (۱) به سه ره بك هه لچتراو: (۲) بی ماوه دان و ده رقته: (به كه لسه ره بك داخوت) (۱) بر رویه هم انباشته: (۲) پشت سر هم و بدون تأمل.

به كه لنگه: گیاه كه (۱) گیاهی است.

به كلو: به كه لا (۱) نگا: به كه لا.

به كه لونه: به كه لایی (۱) يك لایه.

به كله: به كته. ته تیا بال (۱) تنها ری یاور.

به كله چاو: به كجاو (۱) يك جنم.

به كه له دواى بهك: گش پئكه وه نا (۱) یکی پس از دیگری.

به كمال: (۱) دوستی گیانی: (۲) دارایی بهش نه كراو (۱) دوست واقعی: (۲) دارایی شراکتی و تقسیم شده.

به كه سال گاره: له و گوندانه ی كوردستانه كه به عسی كاویان كرد (۱) روستایی در كردستان كه یهشان آن را ویران كردند.

به كه ساله: گوندیكه له كوردستانه به عسی ویرانی كرد (۱) از روستاهای ویران شده كردستان توسط یهشان.

به كه سان: (۱) سه روك، سه رداوی گهل: (۲) سه كوسمار (۱) رئیس، سردهسته: (۲) رئیس جمهور.

به كه سه جار: له و گوندانه ی كوردستانه كه به عسی كاویان كرد (۱) روستایی در كردستان كه یهشان آن را ویران كردند.

به كه سه سه ق: به كجور (۱) بكنوع.

به كه كو: به كنان (۱) یکی از شما.

به كه كوسه دیو: به كه بی سه تان (۱) یکی در برابر صد.

به كه كودن: به كه تر (۱) یکی دیگر.

به كه كودو: برنی له دهس به جئ (۱) بی درنگ.

به كه كون: كونه ل، به توبه ل، كوم، كو (۱) جمع.

به كه كویه كو: به كه به كی. هه مو تا كیكی (۱) بکی بکی.

به كه كه: (۱) بی ونه: (۲) بهك، ناك له ژماردندا: (به كه دوه سی به) (۱) بی مانند: (۲) آن يك.

به كه كه او ی: له به كه باری ژباندا، بی گوزان (۱) گذران بدون تغییر. بكنواخت.

به كه كه تی: ريك كه وتن و به كبون (۱) اتحاد.

به كه كه ل گون: به تاكه گوتئك (۱) يك خایه.

به كه كه ل گوان: به تاكه گوانئك (۱) يك بسنامه.

به كه كه له جن: نه مان به كه له شوین بهك از بین رفتن یکی پس از دیگری.

به كه كه له شاخ: به ته نیا شاخئك (۱) حیوان يك شاخ.

به كه كه م: هه وه ل (۱) نخست.

به كه كه مجار: (۱) ده حقه ی هه وه ل: (۲) هر له جئ (۱) بار اول: (۲) فوراً.

به كه كه مین: هه وه لین، به كا (۱) تخستین.

به كه كه ناس: چاره وی كه رنگی تامو نادا سواری بن (۱) اسبی كه اجازه سواری به بیگانه نمی دهد.

به كه كه نده ردو: هر دهس به جئ، به كودو (۱) فوراً.

به كه كه و: له بر، زئشكاف (۱) بکهور، ناگهانی.

به كه كه و جار: (۱) هر بو جاری به كه م: (۲) دهست به جئ (۱) بار اول: (۲) فوراً.

به كه كه و چه بزه ران: جورئ گه می شه وانیه (۱) نوعی بازی.

به كه كه و راست: به كسمر (۱) بکراست.

به كه كه و كلاوه: جورئ بازی به. گه مه به كه (۱) نوعی بازی.

به كه كه و گونه كه: جورئ گه مه (۱) نوعی بازی.

به كه ونيان: (۱) كوكرده: (۲) له سه ريك داتان (۱) گردآوری كردن: (۲) برهم گذاشتن.

به كه هيشه: يه كه گاسنه (۱) زمين يکبار شخم زده.

به كه يه كه: تا كه تا كه (۱) يكي يكي.

به كه يته: (۱) بڼی ده نگدار له تلف و بيته كده: (۲) و ته يه كه له يه شكر دتا: (به كه يته يه كي من) (۱) حرف صدادار: (۲) اصطلاحی در تقسيم.

به كه يتي: يه كايه تي، يي جياوازي (۱) اتحاد.

به كه يتي: به كايه ني، يي جياوازي، يه كيتي (۱) اتحاد.

به كه يني: يه كايه تي، زباني به ته نيابي (۱) تهایی.

به كه يته تي: يه كه يتي (۱) اتحاد.

به كه يه كه: (۱) هه مولا: (۲) تاك ناك (۱) همه طرف: (۲) يكي يكي.

به كه يه كه يه كي: تا كه تا كه: (به كه يه كه يه كه هم بزارد) (۱) دانه دانه.

به ل: (۱) باشگري نيشاره يو كومه ل: (برايه ل): (۲) سوخمه (۱) پستند جمع: (۲) يلك.

به لان قهوس: لهو گوندانه ي كوردستانه كه يه عسي كاويلان كرد (۱) روستايي در كردستان كه بعين آن را ويران كردند.

به لخي: رهوه نه سبي شه و به كه يو (۱) ره و ل در صحرا.

به لدا: در بزرگترين شه و له سالدا كه شه وي هه و له زستانه (۱) سب يلدا.

به لغار: هيرش بردن به سواري، هيرشي سواران (۱) هجوم سواران.

به لگهن: يه ركه ن، ياده وه ي گه ميه (۱) يادبان كشي.

به لموم: چوله چرا (۱) مشعل.

به له كه: سوخمه ي ژانانه (۱) يلك.

به م: دېم، نيم (۱) مي آيم.

به مان: (۱) زور به يته: (۲) سه برو سه ميره: (۳) زرينگ: (۴) ته ترس (۱) نيرومند: (۲) عجب: (۳) زرينگ: (۴) شجاع.

به منو: (۱) به كه يه كي: (۲) يه كه يو يه كي (۱) يكدیگر: (۲) يكي براي يكي.

به مه: نيستا، تهو، تو كه (۱) هنوز.

به مه ني: كهوشی سوری يي يازه (۱) كفش قرمز بدون باشه.

به ميش: ميوه، فيقي، فيكي (۱) ميوه.

به ن: (۱) هيند، نه ونده: (۲) كاني، سه چراوه، خاني، هانه: (۳) دين، نين (۱) (۱) آنقدر: (۲) چنه: (۳) مي آيند.

به نند: يه ن، نه ونده (۱) آن اندازه.

به نده: نه ونده (۱) آنقدر.

به نو: نه مان، نه مانه (۱) اينها.

به نه: هه يني، نين، جو حمه، جو حمه، دواززي حوته (۱) روز جمعه.

به و: (۱) جو خله ي جو: (۲) يه كه، نيمه ي دو: (۳) وه كه، له ونه (۱) جو: (۲) عدد يلك: (۳) مانند.

به واش: هياوش، نه سپايي، هيد ي (۱) يواش، آهسته.

به واشكي: هيد يكا، سه برو كه (۱) يواشكي، به آهستگي.

به وينا: يه كه يه كي، يه كتر ي، يه منو (۱) يكدیگر.

به و به كه: گوتديكه له كوردستان يه عسي و يراني كرد (۱) از روستاهای ويران شده كردستان توسط يعنيان.

به و بيايش: يو ته يه كه، يه كگردن، تفای (۱) اتحاد، اتفاق.

به و بيستان: يه كه يه كي، يه كتر ي (۱) يكدیگر.

به و بيستان دبايش: چاو يه يه كتر كه وتن (۱) يكدیگر را ديدن.

به و بيستان ره سايش: به يه كتر گه بيستن (۱) به همدیگر رسيدن.

به و بيستان گره وتش: يه كتر گرتن، يه كه تي كردن (۱) متحد شدن.

به و بيه و: يه كه يه كه، يه كه به يه كه (۱) يكي يكي.

به و با: يه كه لاق سه قهت (۱) يكا، داراي يلك يا.

به و جوس: يه كه ياهت، يه كه تهرن (۱) يکجور.

به و جوم: يه كه چاو (۱) يکچشم.

به و چون: ويك چون، چون يه كي، ليكتر كردن، له يه كه چون (۱) شبیه هم بودن.

به و خه: چور ي ناسكه تان (۱) نوعی تان.

به و داخو راشيايش: يي ناوردانه وه زويست (۱) بدون نگاه كردن به عقب رفت.

به و ده ست: (۱) يه كه ده ست: (۲) لايه نگر (۱) يكدست: (۲) هوادار.

به و ده مه: وه خنا يه كه، سه رده ميک (۱) هنگامي.

به و و ايرديايش: (۱) يه ره و رنگه يه كه روانين: (۲) يو يه كه چاره نسوس خه بات كردن (۱) مشتركا يه يك مسير نگاه كردن: (۲) برای هدف

مشترك كوشش كردن.

به و و ايرقينايش: يه و و ايرديايش (۱) نگاه: يه و و ايرديايش.

به و و ابي: (۱) يه كه ده نكي، هاو بيري، هاو و زو مه به ستي: (۲) هاو و ابي: (۳)

ته نيابي (۱) همفكري، هم مرامي، هم مسلکی: (۲) همراهی: (۳) تنهایی.

به و و و زه: به كر و زه، به چوك و شك و زور كه مته من (۱) بكر و زه، كم عمر.

به و و رنگ: به كه رنگ، وه كه يه كه له ره نگدا (۱) بكرنگ، هم رنگ.

به و و سرا: يه كه ساله له ته مته تدا (۱) بكساله، داراي يكسال عمر.

به و و سه ره: يه و سه را (۱) يكساله.

به و و شه و: يه كه شه وه (۱) يكشبه.

به و و شه وه: يه و شه و (۱) يكشبه.

به و و فه كه: (۱) يه كه فسه، يي زوده و ايسي: (۲) باج، كولبنگي يه كه م: (۱) يلك كلام: (۲) كلنگ يکطرفه.

به و و قات: (۱) يه كه لا: (۲) يه كه نهوم (۱) بك لايه: (۲) يلك طبقه.

به و و كشت: (۱) خوار و خنج: (۲) سه قهت (۱) كج و معوج: (۲) ناقص.

به و و كه س: هم كه سي (۱) هر كس.

به و و من: يه كتر، يه يه كتر (۱) يكدیگر را.

به و و ميه: كر يي روزانه (۱) مزد روزانه.

به و و ن: يه كه م، هم ره ياش (۱) درجه يلك.

به و و نا: (۱) يه كتر: (۲) يه كي تر (۱) يكدیگر: (۲) دیگری.

به و و ناقينايش: يه كه دو ديتن، يه كتر چاو يي كه وتن (۱) همدیگر را ديدن.

به و و ناي: يه كي تر، چگه له مه، نه و يتر (۱) يكي دیگر.

یەوندەس: بازە، بانزە [بازە].

یەونۆ: بەمنۆ، بەوینان [یکدیگر].

یەودەر: (۱) کەسێک! (۲) کەسێکیان! (۳) هەرکەسێک! (۱) کەسێ! (۲) کەسێ
از ایشان! (۳) هەرکەسێ.

بەوهری: یەکیان [یکێ] یەکی از ایشان.

یەوهەك: (۱) بەك، ناك: (۲) تافسانە: (۳) بەكێك، كەسێ: (۴) بەكێتر: (۵)
نافەكجە [بەك: (۱) بەك: (۲) بەك: (۳) كەسێ: (۴) بەكێدیگر: (۵)
دختر بەكێ بكدانە.

بەوه كەمێ: نافانە، نەنیا فرزند [بەكێ] بەكێ بكدانە، فرزند منحصر بەفرد.

بەوه ندهس: بازە، بانزە، بەك و دە [بازە].

بەوه ندهسن: بازە مین [باردهمین].

یەوهی: نەنبایی، تەنبابالی [تەنبایی].

بەوی: (۱) جو، خەلە ی جو! (۲) بەكێکی [جو: (۱) جو: (۲) بەكێ] جو! (۲) بەكێ] جو! (۲) بەكێ] جو!

یەوین: نانی لە جو! [نان جوین].

بەوین: نەنبایی، بی مال و ژن و خزم [تەنبایی] بدون کس و کار.

یەوینا: کەسێ نر [کەسێ] دیگر.

یەویەو: ناکوواز، هیندبکی، بەکە بەکە [نک و نوک].

بەویەورای: هیندی جارن [بەعضی] اوقات.

یەه: (۱) و تەمێ بێزاری: (بەه کە لێی نۆزەم): (۲) و تەمێ نارام کردنی

یە کەسم [کەلمە] از جاز: (۲) کەلمە آرام کردن، ستور.

بەهر: جەرگ، کەزەب، جەرگ [جەرگ].

یە: (۱) بۆچە، بۆچی، چما، ئەزە! (۲) یەو، جو! (۳) ئەو! (۱) جەز!

(۲) جو! (۳) او.

یەیه: داندانی بزن بو خوش بەزێد! چون [کەلمە] راندن بزن.

یەیه ع: بەبە [نگا: بەبە].

بی: (۱) وشە بەکە بەسن وەك جاوگە لێ دەکا: (کوژیایی، قولایی): (۲) ئەو!

(۳) لەوی [بە: (۱) صفت مصدری: (۲) او: (۳) از او.

ییی: (۱) دیت، ئی: (۲) ناوی پیتیکی نەلف وینتکە: (۳) ئی، نابەنی بو ئی:

(نەو بەرەینی مستویە): (۴) لەوی: (۵) ئەو! (۶) ئەوانە [می آید: (۲)

حرف «ی»: (۳) علامت مالکیت برای مذکر: (۴) از او! (۵) او! (۶) اینها.

بیخ: (۱) داوای ئەوی بو و بەسەر جوگ داهانن لە وشنر: (۲) وشە ی

دەرکردنی بزن [بە: (۱) کەلمە ی برای خوابانیدن شتر: (۲) کەلمە راندن

بزن

بیخ بوون: (۱) هانتەسەر جوگانی و شتر: (۲) برینی لە دانە واندنی هەمبەر لە

کێشەدا وانا: نەسلیم بوون [بەزانو درآمدن شتر: (۲) کتابة از کوناه

آمدن و نسلیم شدن.

بیخ خواردن: (۱) بیخ بوون: (۲) برینی لە دانە وینەو، (هەر دەسنم بو برد

بیخی خوارد) [بە: (۱) و (۲) نگا: بیخ بوون.

بیخ دان: (۱) و شتر هینانە سەوزرانی: (۲) برینی لە وینە خودانی کەسێ:

(خەریک بە دەس بکانه و بەلام زور زوییخمد!) [بە: (۱) شتر را بە زانو

دروآردن: (۲) کتابة از بر زمین زدن حریف.

بیخه: بیخه، و تەمێ دەرکردن و دۆرخستنه وە ی بزن [کەلمە] راندن بزن.

بییرا: (۱) بووی: (۲) لەوی [بە: (۱) برای او: (۲) از او.

بییم: (۱) دیم، تێم: (۲) نالک، دە غل بو خواردنی بە کەسم [می آیم: (۲)

علیق.

بیین: (۱) هێ ئەوان: (۲) نیشانە ی کو: (بەزین ئە): (۳) دین، ئین [مال

آنان: (۲) ها، علامت جمع: (۳) می آیند.

بیینه: ئەوان [آنان].

بیینه: بەنە، هەینی، هەبنو، جومعه [جمعه].

بیینی: (۱) ئەوان: (۲) لەوان [بە: (۱) آنان: (۲) از آنان.

بیینی: بیینی [نگا: بیینی].

بیینی: دیتی، بو هاتن نامادە ی [می آیی].

Hazhar

Kurdish - Persian Dictionary

Sorush Press
1991

